هه‌نبانه بۆرینه

فه‌رهه‌نگ
کوردی ـ فارسی

هه‌ژار

یه‌ک جلدی

هه‌نبانه‌بۆرینه

فرهنگ کردی ـ فارسی

هه‌ژار

یک جلدی

سروش
تهران ۱۳۶۹

شرفکندی، عبدالرحمن، ۱۳۰۰ ـ گردآورنده

فرهنگ کردی ـ فارسی / هه ژار؛ ویراستار محمدماجد مردوخ روحانی. ـ تهران: سروش، ۱۳۶۹.

سی و پنج، ۱۰۳۶ ص.

عنوان به کردی: هه نبانه بورینه.

۱. کردی ـ واژه‌نامه‌ها. ۲. کردی ـ واژه‌نامه‌ها ـ فارسی.
الف. مردوخ روحانی، محمدماجد، ویراستار. ب. عنوان.
ج. عنوان: هه نبانه بورینه.

PIR ک۹ش۴



تهران، خیابان استاد مطهری، نبش خیابان دکتر مفتح، ساختمان جام‌جم

چاپ اول: ۱۳۶۹

ویراستار: محمدماجد مردوخ روحانی

بازنویس: سیداحمد سعادتی

نمونه‌خوان: محمود مفتی

بازچینی: مریم سلوکی و سهیلا ایگینه

صفحه‌آرا: محمود نیکفرجام

ناظرچاپ: امیرحسین ایزدی

لیتوگرافی: تندیس

این کتاب در شش‌هزار نسخه در چاپخانهٔ پویا چاپ و در صحافی فرد صحافی شد.

بها: ۹۶۰۰ ریال

آنجا که هر نویسنده آرزوی بلندآوازگی در سر می‌پروراند، فرهنگ‌نویس امیدی جز این نمی‌تواند داشته باشد که از آفت مذمّت برکنار بماند؛ و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر فرهنگ‌نویسی شده است.

دکتر ساموئل جانسون
نقل از: دیباچهٔ فرهنگ زبان انگلیسی

یادداشت ناشر

خوانندهٔ ارجمند! انتشار جلد نخست این فرهنگ، موجب استقبال و همچنین انتقاد دوستداران فرهنگ و ادبیّات این مرزوبوم بود. از دلیل یا دلایل استقبال می گذریم و به عمده‌ترین علّت انتقاد می پردازیم:

اکثریت خوانندگانی که ما را از نظریات خود آگاه ساختند، از ریزبودن حروف شکایت داشتند؛ تا آنجا که برخی کتاب را به همین دلیل غیرقابل استفاده می‌دانستند.

واقعیت آن است که ما نیز به این مسأله بی توجه نبودیم؛ امّا از آنجا که اصولاً کتابهای مرجع را لازم نیست سطر به‌سطر و صفحه‌به‌صفحه مطالعه کرد، لذا خواندن یك یا چند سطرِ هرچند ریز ــ آن هم هرازگاهی ــ نباید چندان دشوار باشد. خوانندگانی هم که ضعف بینایی دارند، برای خواندن یکی دو سطر، به کمك ذرّه‌بین می توانند رفع مشکل کنند.

در هر حال جهت احترام به رأی و نظر آن دسته از دوستانی که احتمالاً دلایل ما را نپذیرند، همزمان با انتشار جلد دوم با همان قطع و اندازهٔ حروف، فرهنگ یك جلدی حاضر را نیز با قطع بزرگتر و حروف درشت‌تر منتشر کردیم، با این امید که موجب رضایت خاطر فرهنگ‌دوستان عزیز باشد.

یادداشت ویراستار

سرانجام پس از سالها کار و تلاش پیگیر، این سعادت دست داد که با انتشار نخستین فرهنگ کردی به کردی و فارسی، به وعده‌مان عمل کنیم و این کار ارزندهٔ بنیادی را در اختیار علاقه‌مندان و دوستداران زبانها و ادبیات این سرزمین پهناور قرار دهیم.

باید دانست که کاری چنین سترگ به انجام نمی‌رسد، الّا با عشق به آن از سویی و درک عمیق ارزش کار از سوی دیگر. و به راستی که در خصوص این کتاب آن هردو جمع شدند و اعتماد و دلگرمی و شوق آوردند که با انتشار فرهنگ حاضر به ثمر نشست.

تلاش و کوششی که اُستاد عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار) و معدود همکارانش مبذول داشته‌اند، هماهنگ با وظایف و بلکه توان آنان نیست و نیز سرمایه‌ای که انتشارات سروش براین کار گذارده است، هرگز توجیهی صرفاً اقتصادی ندارد. نتیجه آنکه هرچند کتاب حاضر نخستین فرهنگ کردی به کردی است که درایران منتشر می‌شود ــ صرفنظر از ستون فارسی آن ــ با مباهات می‌توان گفت که در مقایسه با همهٔ فرهنگهای کردی دیگر که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، کامل‌ترین نیز هست. امّا همین جا باید اذعان داشت که این تازه به بازار آمده هم کالای بی‌عیب و نقص نیست و هنوز تا رسیدن به آن پایه، راهی نه چندان کوتاه در پیش دارد.

درجریان کار به خوبی دریافتیم که دامنهٔ آن تا چه اندازه وسیع است و برای جمع‌آوری لغات و اصطلاحات پنج لهجهٔ اصلی زبان کردی ــ که از شمال آذربایجان تا جنوب لرستان پراکنده است ــ و گویش‌های فراوان هریک از این لهجه‌ها، به چه میزان امکانات و مهم‌تر از آن افراد اهل فن نیاز هست. مرحوم دکتر محمد معین درمقدمهٔ فرهنگ معین، چند صفحه

را به سپاس از همکاران اختصاص داده و درآن جدا از افرادی که در کارهای حروفچینی، صفحه‌آرایی، چاپ، صحّافی و غیره شرکت داشته‌اند، از هفتاد تن استاد همکار و چهارصد نفر از دانشجویانی که به عنوان واحد درسی در تدوین فرهنگ تلاش کرده‌اند، قدردانی کرده است. جالب است خوانندگان بدانند کسانی که در امر تدوین فرهنگ کردی به کردی وفارسی حاضر کوشیده‌اند، تعدادشان از عدد انگشتهای یك دست متجاوز نیست. به علاوه گفتنی است که فرهنگ معین را ــ از جمله ــ منبعی ارزشمند چون *لغت نامهٔ* مرحوم علامه دهخدا پشتوانه بوده است که مجموع منابع کتاب حاضر با آن در قیاس نمی‌گنجد.

هدف از مقایسهٔ فوق، تعدیل انتظار خوانندگان فرهنگدوست از این فرهنگ است؛ و راستی چه بجاست که به مدد بودجه‌ای کافی، گروهی صاحبنظر گردهم آیند و با برنامه‌ریزی مناسب، آشنایان به لهجه‌های مختلف زبان کردی در مناطق کردنشین ایران و ترکیه و عراق و سوریه به گردآوری واژگان زبان کردی در همهٔ لهجه‌ها و گویش‌هایش بپردازند، در موارد لازم از گیاهان، ابزار، البسه و اماکن و غیره تصویر بردارند. سپس جمعی دیگر از زبانشناسانِ آشنا به زبانهای فارسی و کردی به یافتن معادلهای فارسی، قواعد دستوری و نکات جالب توجّه تشابه و تفاوت این دو زبان با هم و با دیگر زبانهای هند و اروپایی و خصوصاً هند و ایرانی همّت گمارند، فیشها را تصحیح کنند و ترتیب مطلوب بدهند و آوانویسی دقیق هر واژه را پس از حصول اطمینان ازچگونگی تلفظ آن بنگارند. وسپس به مؤسسه‌ای توانا در کار انتشارات، چون سروش ــ که توانایی و صلاحیّت خود را به اثبات رسانده است ــ بسپارند تا ویرایش، حروفچینی، نمونه خوانی، صفحه‌آرایی و مراحل مختلف چاپ را به عهده بگیرد؛ چه هریك از این مراحل تیزدقت و ظرافت خاصّ خود را داشته و نیاز به دلسوزی فراوان دارد.

این دعوت را شایسته است که تعمیم دهیم و از همهٔ زبانشناسان و لهجه‌شناسان زبانهای سرزمین پهناور ایران بخواهیم تا در تمام زمینه‌های موجود تحقیق کنند و حاصل کارشان را به فرهنگ وزبان و فرهنگستان کشور عرضه دارند. مگر نه این است که هر زبانی برای زنده ماندن و پویایی به گسترش و واژه‌های جدید نیاز دارد؟ و مگر نه این است که امروز زبان فارسی در مسیر تهاجم واژه‌ها و ترکیبهای بیگانه قرار گرفته؟ بنابراین شناخت واژه‌ها و گویش‌های زبان فارسی وزبانهای هند و ایرانی، علی الخصوص زبان توانای کُردی، برای واژه‌گزینی و معادل‌سازی لغات و اصطلاحات بیگانه، کاری عقلانی، ضروری و بلکه اجتناب ناپذیر است.

بررسی اجمالی فرهنگ حاضر، به خوبی آشکار می‌سازد که بسیارند لغات و

اصطلاحاتی که ریشهٔ ایرانی دارند و به کردی متداولند، امّا زبان فارسی به دلیل بی اطّلاعی از آنها، ناچار دست به دامان زبانهای بیگانه شده است. البته این حقیقت زمانی به درستی نمایان می شود که آنچه را پیشنهاد کردیم در عمل ببینیم و فرهنگی چنان جامع را دراختیار اهل قلم بگذاریم.

حال از آرزوها بگذریم و به آنچه که داریم التفات بیشتری داشته باشیم. فرهنگ حاضر — به دور از تعصّب و با وجود مشکلات و محدودیّت های بسیار — توانسته است به چند لحاظ کاری در خور تحسین و دارای ارزشهای منحصر به خود باشد. اولاً سعی شده است که محدود به گویش و یا حتی لهجه‌ای نباشد و درعمل می بینیم که بسیاری از لغات لهجه‌های مختلف را دربردارد. در ثانی ستون فارسی آن، راهنمای خوبی برای فارسی‌زبانان آشنا و یا علاقمند به زبان کردی و نیز کردزبانان دوستدار زبان فارسی است. و ناگفته نماند که یکی از مشکلات کار نیز همین یافتن معادل فارسی واژگان بود. ترجمهٔ فارسی عمید به کردی توسط استاد شرفکندی (هه‌ژار) ومرتب کردن آن به ترتیب لغات کُردی، در یافتن برخی از معادلهای فارسی مفید بود؛ امّا فرهنگ حاضر بسی جامع‌تر از عمید است و هنوز بسیارند لغاتی که معادل فارسیشان را نیافتیم و ناچار به شرح واژه شدیم. به مثالی در این باره توجه کنید:

مرغ خانگی تخم گذار، اغلب تخمش را در یک جا نمی گذارد و گویی قصد پنهان کردنش را دارد؛ لذا یافتن آن مشکلی است. اگر تخم مرغی را درگوشه‌ای از لانه‌اش بگذاریم، مرغ تخم تازه را کنار آنکه در لانه است می گذارد و بدین ترتیب مشکل حل می شود. در زبان کردی تخم مرغی را که خود در لانه گذاشته‌ایم «مارْکه» می گویند. حال معادل فارسی را چه بنویسیم؟ و به راستی کدام فارس زبان شهرنشین می داند که «مارْکه» را در زبان فارسی چه می گویند؟ ناچار باید شرح لغت را نوشت که چنین کرده‌ایم. و به قول دکتر معین: «این کاریست که توانسته‌ایم، ولی آن نیست که خواسته‌ایم».

درخاتمه ازخوانندگان صاحبنظر درخواست می کنیم که با باریک بینی ودقت خویش ما را باور باشند وهرجای فرهنگ اشکالی دیدند و ایرادی یافتند، متذکر شوند ونیز اگر واژه یا اصطلاحی را که خود می دانند، در این کتاب نیافتند، به آدرس ما (انتشارات سروش ـ بخش کُردی) ارسال دارند. وهیچگاه تذکرات و رهنمودهای ولو جزئی خود را دست کم نگیرند. چه اگر عموم علاقمندان دراین کار مشارکت داشته باشند، بی تردید شاهد رشد قابل توجه و همه جانبه‌ای در چاپهای بعدی این فرهنگ خواهیم بود؛ که از قدیم به درست گفته‌اند: همه چیز را همگان دانند.

محمّدماجد مردوخ روحانی

راهنمای خط و کتابت در زبان کردی

برای نوشتن زبان کردی، غالباً از الفبای عربی ــ که خود بازماندهٔ خط سریانی آرامی است ــ استفاده می‌شود؛ امّا برای کم شدن فاصلهٔ نوشتار با گفتار و نیز بیان برخی از ویژگیهای زبان کُردی، تغییراتی چند در این رسم‌الخطّ وارد شده است، که به اختصار بیان می‌شود:

حرکات و إعراب در رسم‌الخط کردی

۱ ـ زَبَر (فتحه). به جای گذاشتن علامت زَبَر روی حروفی که این حرکت را دارند، به آخر آن حروف، حرف «ـه» یا «ە» اضافه می‌شود. مثال: حَسَن = حەسەن، بَهمَن = بەهمەن، بَرادَر = بەرادەر.

۲ ـ زیر (کسره). در وسط کلمه «یـ» و در حالت پیوستگی به آخر کلمه یا آزاد «یْ» نوشته می‌شود. مثال: کِتاب = کیْتاب، زِمِستان = زیْمیْستان، پِسر = پیْسەر[1].

۱ـ هرچند ابتکار تبدیل حرکات به حروف روی الفبای عربی، تا حدّ زیادی در کم کردن اختلاف نوشتار و گفتار موفق است، اما باید اذعان داشت که این رسم‌الخط هنوز در بیان دقیق تلفظ اصوات و صامتهای زبان کردی کاستی‌هایی دارد.

حال اگر بخواهیم زبان فارسی را نیز با این شیوه بنویسیم، نارسایی بیشتری مشهود است؛ فی‌المثل اگر به جای کسره (زیر)، «یْ» بگذاریم ــ که البته چارهٔ دیگری هم نداریم ــ کسره را قدری کشیده‌تر از آنچه که تلفظ می‌شود نگاشته‌ایم.

۳ـ **پیش** (ضمّه). ضمّهٔ کوتاه را یک واو و ضمّهٔ کشیده را دو واو می نویسند.

در این فرهنگ برای اجتناب از اشتباهاتی که در ترتیب الفبایی کلمات رخ می دهد، برای نشان دادن ضمّهٔ کشیده بر روی واو همان ضمهٔ عربی گذاشته شده است. مثال: **کردستان** = **کوردستان، کافور = کافوُر، هاروت = هاروُت.**

۴ـ **تشدید** (ـّ). حروف مشدّد به صورت تکرار حرف نشان داده می شوند. مثلاً: «**مُحَمّد**» را «**موحەممەد**» و «**مکه**» را «**مه ککه**» می نویسند.

۵ـ **کسرهٔ کوتاه**. صوتی کوتاه نزدیک به صوت کسره است که در رسم الخط لاتین به صورت «i» نشان داده می شود؛ عرب آن را کسرهٔ مختلسه یعنی کسرهٔ دزدکی می خوانند. در الفباهای تابع خط عربی علامتی برای این کسرهٔ نیم بند منظور نشده است. در این کتاب برای نشان دادن این کسره، علامت سکون عربی (ـْ) به کار رفته است. برای مثال در واژهٔ «**بینْگ** به معنی نَفَس، حرف «ن» با این کسرهٔ کوتاه تلفّظ می شود. برای ادای صحیح این کلمه بین دو حرف «ی» و «ن» توقّفی کوتاه می کنیم و درنتیجه واژه دوسیلابی می شود: سیلاب اوّل «بیـ» و سیلاب دوم «نگ». به این ترتیب حرف «ن» با این کسرهٔ کوتاه بیان شده است.

۶ـ **الف** (ا). در وسط یا آخر کلمه می آید و معادل حرف الف در وسط و آخر کلمات فارسی است؛ و در اوّل کلمه، همزه (ئـ) می آید. مثال: **باران** = **باران**، **اَحمَد** = **ئەحمەد**، **آشنا** = **ئاشنا**.

۷ـ نشانه‌های اصواتی که از خصوصیّات زبان عربی اند و در زبان کردی نیستند، از الفبای کردی حذف شده اند. از قبیل: ث، ص، ذ، ض، ط و ظ، که کُردان آنها را تلفّظ نمی کنند و در الفبا جایی ندارند. به جای «ث» و «ص» از حرف «س» و به جای «ذ»، «ض» و «ظ» از حرف «ز» استفاده می شود. همچنین جای «ط» را «ت» گرفته است.

۸ـ نشانه‌های اصواتی را که در زبان کردی تلفظ می شوند و زبان عربی فاقد آن است، با علایم ویژه نشان داده و به الفبای کردی افزوده اند، که عبارتند از: «پ»، «چ»، «ڕ»، «ژ»، «ڤ»، «گ»، «ڵ»، «ۆ» و «ێ».

حرف «ڕ» یا رای بزرگ، در برخی کلمات فارسی نیز تلفظ می شود مانند **کر** = **کەڕ** به معنی ناشنوا و **پرگار** = **پەڕگار**.

حرف «ڤ» معادل v در خط لاتین، نمایانگر صوتی است، که فارسی زبانان یا به طور اصح تهرانیان در تلفظ کلمات «اوّل» و «مرودشت» در مورد حرف واو دارند.

حرف «ڵ» در زبان فارسی تلفظ نمی شود و در میان زبانهای ایرانی، از اختصاصات زبان کردی است. برای تلفظ این حرف باید سطح بیشتری از نک زبان را به سقف دهان چسبانید

و آنگاه صدای «ل» را از ته دهان تلفظ کرد.

حرف «ۆ» واو مجهول در زبان فارسی امروز نیست. برای تلفظ آن مانند تلفظ واو لب راگرد کرده و دهان را قدری بیشتر باز می‌کنیم و صدای واو را ادا می‌کنیم.

حرف «ێ» (یای مجهول) در فارسی هم تلفظ می‌شود و در واقع شبیه کسره‌ایست که زیر حرفی قرار بگیرد. مثال: کتاب = کێتاب.

باید دانست که «ڵ» هیچگاه در اوّل کلمه نمی‌آید و برعکس اگر کلمه‌ای با حرف «ر» شروع شده باشد حتماً «ڕ» تلفظ می‌شود.

جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
هەمزە	ئـ	أ	a
بێ	بـ - ـبـ - ـب - ب	بـ - ـبـ - ـب - ب	b
پێ	پـ - ـپـ - ـپ - پ	پـ - ـپـ - ـپ - پ	p
تێ	تـ - ـتـ - ـت - ت	تـ - ـتـ - ـت - ت	t
جیم	جـ - ـجـ - ـج - ج	جـ - ـجـ - ـج - ج	j
چێ	چـ - ـچـ - ـچ - چ	چـ - ـچـ - ـچ - چ	č
حێ	حـ - ـحـ - ـح - ح	حـ - ـحـ - ـح - ح	h
خێ	خـ - ـخـ - ـخ - خ	خـ - ـخـ - ـخ - خ	x
دال	د - ـد	د - ـد	d
ڕێ	ر	ر	r
ڕێ بزرگ	ڕ	-	r̄
زێ	ز	ز	z
ژێ	ژ	ژ	ž
سین	سـ - ـسـ - ـس - س	سـ - ـسـ - ـس - س	s
شین	شـ - ـشـ - ـش - ش	شـ - ـشـ - ـش - ش	š
عین	عـ - ـعـ - ـع - ع	عـ - ـعـ - ـع - ع	ʻ
غین	غـ - ـغـ - ـغ - غ	غـ - ـغـ - ـغ - غ	x̄

دنباله جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
فێ	فـ ـ فـ ـ ف ـ ف	فـ ـ فـ ـ ف ـ ف	f
ڤێ	ڤـ ـ ڤـ ـ ڤ ـ ڤ	—	v
قاف	قـ ـ قـ ـ ق ـ ق	قـ ـ قـ ـ ق ـ ق	q
کاف	کـ ـ کـ ـ ك ـ ك	کـ ـ کـ ـ ك ـ ك	k
گاف	گـ ـ گـ ـ گ ـ گ	گـ ـ گـ ـ گ ـ گ	g
لام	لـ ـ لـ ـ ل ـ ل	لـ ـ لـ ـ ل ـ ل	l
لام بزرگ	ڵـ ـ ڵـ ـ ڵ ـ ڵ	—	ł
میم	مـ ـ مـ ـ م ـ م	مـ ـ مـ ـ م ـ م	m
نون	نـ ـ نـ ـ ن ـ ن	نـ ـ نـ ـ ن ـ ن	n
واو	و	و	w
واومجهول	ۆ	—	ö
هێ	هـ ـ هـ ـ ه ـ ه	هـ ـ هـ ـ ه ـ ه	h
یێ	یـ ـ یـ ـ ی ـ ی	یـ ـ یـ ـ ی ـ ی	y
یای مجهول	ێـ ـ ێـ ـ ێ ـ ێ	—	ē



اشعاری به زبان فارسی را با هردو شیوهٔ رسم الخط فارسی و کردی ذیلاً می نویسم، تا از مقابلهٔ آن، فارسی خوانان، با خط کردی آشنا شوند و بتوانند از فرهنگ استفاده کنند.

تو کز محنتِ دیگران بی‌غمی　　　نشاید که نامت نهند آدمی

توکەز مێحنەتێ دیگەران بی غەمی　　　نەشایەد کێ نامەت نەهەند ئادەمی

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس　　　توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

موشکێلی دارەم زێ دانێشمەندێ مەجلێس بازپورس

تەوبێ فەرمایان چێرا خود تەوبێ کەمتەر مێکونەند

بازگویم ای گل از شرح پریشانحالیم همچو گیسوی پریشان خانه بردوشت کنم
بازگویەم ئەی گول ئەر شەرحێ پەرێشانحالیەم
هەمچۆ گیسویێ پەریشان خانێ بەردوشەت کونەم

چون بتکدۀ کُهنه به نزدیکی کعبه گویا که خدا خواسته آباد نگردیم
چون بوتکەدەیێ کوهنە بێ نەزدیکی‌یێ کەعبێ گویا کێ خودا خاستە ئابادتەگەردیم

راهنمایی
خوانندۀ عزیز همان‌طور که می‌دانید، در فرهنگ حاضر واژگان زبان کُردی نخست به زبان کردی، لهجۀ سوّرانی شرح و توضیح داده شده‌اند و سپس معادل فارسی آنها آمده است. برای مشخص شدن بخش فارسی از کردی و اجتناب از دوستونی کردنِ شرح هرلغت، در جایی که توضیح کردی به پایان آمده، علامت [ف] به نشانۀ معادل یا شرح به زبان فارسی قرارگرفته است. به عبارت دیگر دوبخش کردی و فارسی با علامت مذکور از یکدیگر مشخص شده‌اند.

پێشەکی نوسەر

نرخی فەرهەنگ

زۆر لەرۆژ ئاشکراترە؛ پێناسی گەلان لەجیهان، دروشمی نەتەوایەتی، ئامیانی رەگەزایەتی زمانەو بەس.

گەلێك چەلان زۆر لە گەلانی سەربەخۆی سەرزەمینی، کە ژێرکەوتون و زمانی داگیرکەر فێربون و زوانی نەتەوەیی خۆیان لەدەست داوە، لەناو گەلی داگیرکەردا ــ کە زوانی خۆی بەزۆر بەسەردا سەپاندون ــ تواونەتەوەو هەستی نەتەوەیی خۆیان تەواو لەبیر بردۆتەوە. پێشی ناوێ دانەداتە بەڵگەو نمونە نیشاندەم؛ هەرکەس تاریخان وەخوێنێ، لە هەزارجێ توشی نمونەی زۆر زەق دێت. هەر لە دەورو بەری خۆمان وا دەبینین: فینیقی سوریەو لوبنان، قیبطی میصر، رەش و برشەکانی سودان و زۆر رەشی تری ئەفریقا، گەلی بەربەر لە جەزایر و مەراکیش، ئێرانیەکانی مەداین، جگە لە هەزاران هەزار هۆزو تیرەو ماڵەکوردی پەرژو بلاو کەزوانیان بوەتە عارەوی و زوانی خۆیان لەدەس داوەو ئەوەهیچ کە بونەعەرەب، دەکرێ بێژین لەعارەویش عارەبترن.

ئەگەر گەلناس و زانایان لایان وایە تاریخ بۆ داری کەونارای گەلایەتی هەمو گەلان وەك شارەگەو هەرکۆمەڵێك لە نەژادێکی سەربەخۆ، تاریخی نوسراوی نەبێ، وەك شارەگی داری ژینی لەسەر تات ورەقەن روابێ و ناوی نەبێ، شتیەوەی هەرسەرێکەو تاسەر بەپێوە ناوەستێ و هەروا دێت و بەربەوشکەلی و گەندەلی و کرمۆلی و تێك شکان دەچێ، هەر ئەو گەلناسانەش ئێژن: گەڵاو پەلك و لك و پۆپ و چڵ و گوڵی ئەوداری بەڵگەی نەژادە، زمانە خۆماڵیەکەیە. وەچ و بەرەی هەر نەژادێك زمانی خۆی پاراستبێ و بەدەورو بەریا هاتبێ، نیشانەی تەزوتیراوی رەگوپێچی داری مانی وەك نەتەوەیەکی زیندو نیشانداوەو دیارە ئەوگەلە هەر ماوەو هەر دەشمێنێ و بەخۆدا دێ و لك و پۆپ پتر دەردەکا ورەشەباو کزێوەو باگەر، ناتوانێ لەبنی بهێنێ.

بەڵام ئەگەر زوبانەکەی زەبون بوەو بەرەو کزیو سیسی دەچێ، خویا دەکا رەگەزی رەگەزایەتی ئەوگەلە لە وشك بونداو، هەربایەکی نۆزێك بەهێزی لێ هەلکات، قرچە دەکاو بەلادا دێو دەشکێندرێو دەکرێتە تێزنگی ئەتدورو دەبێتە خۆڵەکەوەی بەربا.

گەلی خاوەن تاریخو زمان پارێزراو،ئەگەر توشی توشیش بێو نەخۆشیش کەوێو بکەوێ، بەهیچ ناوا مەرگ تخونی ناکەوێو بەهیچ نینێك بە بەکیجاری ناتوێتەوەو لەهەلو دەرفەتی دیساق سەرلەجێ هەڵدێنێتەوەو ژنو بەخودا دێتەوە.

گەلی عارەب پێنسەدساڵی لەژێر ترکاندا دەناڵی؛ بەڵام هەرسێبەری شومی کوندەبوی داگیرکەراتی لەسەر رەوی، چونکە تاریخو زمانی پارێزرابو، وەك لێی نەقەومابێ وابو. ئەنانەت دەتوانین بێژین ئەمڕۆ سەدقات لە داگیرکەرەکەی دوێکەی بەهێزترە.جا ئێستاکێ کە عەرەبمان بە نمونەی وێژەو مێژوی پارازتوی لەبنەنەهاتو هێنابەوە،با لەمەڕ زوانەکەشیەوە تۆزێك بدوێین.

ـــ ئەگەر ئەزانین و ئێژین زوانی عەرەو زۆر پتەوەو زۆر پان و پۆڕو زەنگینەو بۆ هەرشتێ چەندناوی سەربەخۆی هەیەو هەرگیز بۆ کەرستەی نوسین بەرەوانی لەسەر هیچ پەکی ناکەوێ، لە چیرایە؟

ـــ لەپاش پەیابونی قورعان، لە هەر دەورو زەمانێکا، چەندین زانای زمانپاراوی عەرەبدۆست، کاڵاو باڵاو زەتگاڵیان لێ داپێچاوە وەرێکەوتون و بکەوتون؛ هیچ مەلبەندو ناوچەیان نەپارازنوە.سەریان لە هەمو باژێرو دێهاتو روتەنو لێرو گۆڕو کێفو کەژو ملەو کەلو زورگەنو هۆزو شکێرو شکفت و ناوێژەو بەزی وڵاتی عارەیان داوە. شار بەشارو تاخ بەتاخو گوند بەگوندو هۆبە بەهۆبە گەڕاون. چینەکانی شاریو مەلا، گوندیوقەلا، رەوەند، رێوان، خۆی ماڵ، مێوان، چۆڵپەرست و شوانەوێڵەو منالو مەزنیان دواندوە.چەنەچەنو شەرە جوێنیان دەگەڵ پیاوەپیرەکانو پیرەکانیان کردوە.گوێیان لەچیروکڤانانو بەبتو بالورەزانانو گاڵتەبێژی خۆشدەمو راوێژ گرتوە. هەرچی لە دەمیان دەرچوە، لە هەوا قۆزتویاتەسەو.لەوگشی پەریزە بەریزەی بەرێژەوەی هەمەتۆمەو هەمەنامەی لە روالەتا لێکتر جوداو لە ناوەرۆکدا یەك واتا،وەك هۆشەچین، وشەچین بون. سەوەو جۆرك و خورج و تێرو هەگبەو توربێنو کۆڵوانەو بەرو باوەشو بەریكو کۆشو شاکەلیان لێ هەلاخنیوە. بەنیخەنیخ کێشاویانەتە جێ خەرمان؛ وەك خۆمانێك لەسەر یەکیان هەڵچنیوەو بەرانستە کوتاویانە،بە شەنو کەویان کردوە، بەرباو گێژەوبان کردوە، بەبێ‌ئەوەی بەهیچ ئاوا ناوی هۆزو تیرەکانی خاوەنی شێوەزمانی تایبەتی بە خۆیان ببرێ، بەتێکڕایی بەناوی زوانی عارەب لەسەر قاقەز نوسیویانەو رێزکراوە. دە بەرگەبەڕاو گیراوەو هەڵگیراوە. بەرەبەرەو چین لەدوچین پەرەیان بەم کارە داوە. جار دەگەڵ جارو ساڵ بەساڵ وشەگەل تازەداهاتوی،یان

لەبیرچوی سەرخراوە. وائێستا بویتە المنجد کە هەر دەبێ بچیە سەیرو تەماشایە. دەڵێی بوکی تاقانەی دەوڵەمەندانەو بە خشڵ و زەمبەر خەملاوە.

سا ئەگەر بیستت کە وشتر بەعارەبی سەد ناوی هەس و ناوی شێر لە سەتومەتیش نێپەڕ ناکات. ئەنانەت مام گورگ و ڕێویش هەریەک خێوی چەندنێوی جوداجودایە.لات وانەبێ هەر عەرەبێ تۆ توشی بیت، ئەم ناوانە گش دەزانێ. بونموونە ناوی شێر لە ناو عارەبی نەخوێندەواری عیراقی سەبع نەبێ چیترنیە. تۆ هەزارسال لایان بێژە: ئەسەد، حەیدەر، لەیث، هەیصەر، صارم، ضرغام، ضەیغەم، ئەدهام، قەسوەرە، هوزەبر، هەرثەم، هەترەك، ئوسامە، غضنفر، دەرباس، هەرماس، غادی، زەنبەر، فەرناس، هەرراس، هەریت، ئەبوخومەیبس، بوشبێل و دەیان شبلەو بیلەی تریش ــ کە لەقەم و کونیەو ناون بو ئاغاروبەڵەی جەنگەڵ ــ وادەزانن تۆ بریشکان دادەکرۆزی و نازانن ناوی شێردەبەی تا بترسن.

منداڵ و ژنەیەغدایی بە حوشتری خزمی خۆیان ئێژن ئەبوحەلگل جایف (دەم بۆگەنیو!). لاگەییش پێی ئەوشن بعیر، وە ماکەشی ئەڵێن ناگە. هەرناوێکی دیکەی وشتر لەسەد لەقەم و ناوەکەی ــ کە لە کتێباندا دەنوسرێن ــ لە لای عارەبی دەشتەکی لەخوێندن دوری عیراقی بدرکێنی وادەزانێ بەیتی بلەی بۆدەخوێنی، هەر تەقە لە سەریەوە دێت. لای هەر خاوەن شێوازی هەر زاراوەیەك لە ولاتی عارەب نشین دا وەکو عیراق، هەرناوێك و دوان بۆ وشتر و بۆ شێر هەیەودەبڕێتەوە. فەرهەنگە ئەوگش ناوانەی کە هەر یەك و دوان و سیانی سەر بە شێوەی هوزو کەرکێکی تایبەتی و شێوەجیاواز لەیەکترن، دەهامێزی خۆی گرتووە و بەڵگەی هەرماتی عارەبی بە پاوانی زمانەکەی بەئامانەت ڕاگرتوە.

من عەرەبیم بۆ نموونە هێنایەوە؛ هەموو گەلانی سەرزەوی ــ جگە لە خۆمانی کلۆل ــ ئەم کارەیان ئەنجامداوە.ئێستاش هەروا دەیکێشن و تایبەتی کێشن لەدوی دێت. لە هەر چەرخ و خولێکی نوێ، کەرستەی بەرهەم، چەکی شەڕ، بەرگ و شمەك، خدەو نەریت، دێنە گۆڕێن. باوی کۆتە لەتاو دەچن و ناوەکانیشیان گوم دەبن. مەگین لە قاقەز نوسرابێ و بۆ بەرەی تازەو ئایندە هەڵگیرابێ و نەفەوتابێ. کە بە ناشکوری خوا نەبێ! ئێمە لەبەر بێ فەرهەنگی، هەزاران وهەزاران وشەی ڕەنگین و بەنرخ وخوش وسەنگینمان دەگەڵ گۆڕانی زەمانە،لەدەس داوە، چونکە بۆمان نەنوسراوە. جا وەك دەڵێن زەرەر لەنیوەش وەگەڕێ هەر قازانجە، لەم ئاخر ئۆخریانەدا، چەند پیاوێکی قۆچاغ وزیت، قۆڵ و زەندیان هەڵمالیوەو هەر کەسە لە مەڵبەندی خۆی ویکەوتوە؛ وشەدانی شێوەزمانی خۆی نوسیوە. زۆر لەوانە بەرامبەر بەپێویستی ڕۆژ، هەلوێستی باری ژیان و دەم بەستنی بەرهەڵستان، سەرەڕای خۆهەڵقرچان و ماتەدانیان لە قاپێلکی تەنگ و تەسکی ناوچەو مەڵبەندی خۆیاندا هاتون ماتای

وشه کوردیه کانی خۆیان به عاره‌بی یان فارسی لێداوه‌ته‌وه، یان به هه‌رکان. هه‌ر کوردێکی بۆ وشه‌یه‌ك له فه‌رهه‌نگه‌که‌ی بگه‌ڕێ و هه‌ڵوه‌دای شوێن ماناکه‌ی بێ. گه‌ره‌ك فارسی یان عاره‌بی باش بزانێ، تا بزانێ واتای وێژه‌ی مه‌به‌ستی خۆی لێ وه‌دۆزێ. شێخ محه‌مه‌دی خاڵ ته‌بێ، که بۆ یه‌که‌مجار له‌مێژو، فه‌رهه‌نگی کوردی به‌کوردی بۆنوسیوبێ. به چاوێکی زانایانه‌و کوردانه‌ی پاك و بۆ کورد دلسۆزو سینه‌چاك، سه‌بری هه‌مو شێوه‌کانی ناوکورده‌واری کردوه؛ شه‌ره‌زاراوه‌ی بۆتانی و سوله‌یمانی و ئه‌رده‌لانی و موکوریانی و هه‌ورامانی وه‌لاناوه. هه‌مو وشه‌یه‌کی کوردی — هه‌رهێنده په‌یدای کردبێ — به جگه‌رگۆشه داناوه‌و له فه‌رهه‌نگه هێژاکه‌یدا جێگه‌ی داوه‌و له‌راستی‌دا دادی‌داوه.

ئه‌گه‌ر سه‌یدایێ جوگه‌رخون، یان سه‌یدا گیوموکوریانی، ئان زانای هه‌ره‌بلیمه‌ت ئایه‌توڵلا کوردستانی، له‌م‌ڕێگه‌دا زۆر ماندوبو ن. ئه‌رکی زۆر دژواریان داوه‌و ئه‌شێ کورد سوپاسیان بکات؛ مالم‌هه‌قه کاری هه‌موانیان گش له‌گش، له به‌رانبه‌ر ئه‌رك و کاری شێخی‌خالدا ئه‌ستێرکن له‌چاو زرێبار.

هه‌روه‌ك جه‌وهه‌ری فارابی (؟ — ١٠٠٥ـم) بۆیه‌که‌مجار فه‌رهه‌نگی بۆعه‌ره‌بی نوسی‌و به صحاح ناوبانگی ده‌رچو، چغانی کۆنه‌ئێرانی خه‌ڵکی لاهور (١١٨١ـ١٢٥٢ـ م) مۆره‌وچینی له‌سه‌رداناو، ئیبنومه‌نظور (١٢٣٢ـ١٣١٣ـ م) داره‌ڕای کردو هه‌ڵاشی‌هاویشته سه‌رێ، قوڕه‌بان و گڵه‌بان و باگردان له‌سه‌رگێرانی به‌ر فه‌یروزابادی که‌وت (١٣٢٩ـ١٤١٤ـ م)، قاموسی لێ هاته به‌رهه‌م. ئێستاش *رائد و المنجد* نومای پڕنه‌خش و نیگارو کاشی کاری ئه‌و کۆشکه که‌ونارایه‌یه که جه‌وهه‌ری هونه‌ری لێ ده‌کارکردو بناغه‌ی وا پته‌و دارشت که تا ڕۆژی سه‌لا له به‌لای هه‌ردو عاسمانان به‌دوره‌و چاوێنیش کاری لێ ناکات؛ فه‌رهه‌نگه‌که‌ی شێخی‌خالیش، بۆ چینی ئێستاو دواڕۆژی، وه‌چه‌و به‌ره‌ی کورده‌واری، ئه‌و خیمه‌یه که به‌قورقوشم دارژاوه؛ هه‌رچه‌ندی ده‌سکاری بکرێ و چینه‌ی دیکه‌ی وه‌سه‌ربخرێ، هه‌ر هه‌ڵده‌گرێ. زۆر سوپاس بۆ مامۆستای‌خال، ئه‌رکه هه‌ره دژواره‌که‌ی له کۆڵ چینی‌وشه‌چینی نوکه‌و دواڕۆژ کردوته‌وه، له مه‌یدانی کێ‌به‌رکێی وشه‌واتاندا بێ‌سۆ، گۆی بردوته‌وه. خودا ده‌س به‌عه‌مری بگرێ، تا ده‌ورو عه‌یامێکی زۆر، بۆ خزمه‌ت به‌کوردی خزمی دوره‌نازو لانه‌وازو به‌له‌نگازی، وا زو نه‌مرێ.

چۆن لەفەرهەنگ بەهرە ئەبەین؟

هەر فەرهەنگێك یان ئەگەر کوردانەبیژین،وشەدانێك بۆ هەر زمانێك دانرابێ، بۆیە نابێ و — قەتیش نەبوە — خوێندەواران وەك پەرتوکی سەرگەرمکەر یان بۆ هۆیتبونی سیوات و مەبەستی زانستی و هونەر، یان وەکو چیرۆك و دیرۆك تماشای کەن. مەکۆی وشان تەنیا و تەنیا بۆ دومەبەستان بەکەڵکە:

١ـ ئەوخوێنەرەی بەزمانی هاوزمانان و کەس وکار و خزمانی خۆی نوسراوەیەك وەدەخوێنێ، جارجار توشی وشەی وادێت کە لەوەبەر، وەبەر گوێچکەی نەکەوتوەو ماناکەی لێ بەرپیوارە؛ پەنا دەباتەبەر فەرهەنگ، دەیدوزێ و دەیدۆزێتەوە. ئیتر لیکی دەنێتەوەو بە رفحەی دەسپێرێتەوە.

٢ـ هاتاو کۆمەکی ویژەرو نوسەرانە کە وشە هاوماناکانی شێوەکانی جوداجودای زمانەکەی لەفەرهەنگ بێنێتەدەرێ و بەرانبەربە یەکیان دانێ و گشتیان لەبەر یەکتر ڕانێ. کام وشە بۆ نوسینەکەی یا بۆ شیعر هۆنینەکەی لەبارەو لەسەرزار سوکەو لەبەر چاو قشت و خوشکۆکەو لەگوێچکەی گۆهدار رەوانە، هەڵیژبرێ و لە وشەی زلحۆرت و قەبەو گرنی و زبر و زۆرو بەکلۆی خۆی دەیزانێ وازبهێنێ و ژیکەڵەکەی لەجێ دانێ. تاشێ شەرە گەرەك بکاو پێدابگرێ کە هەر چونکە خۆی لەدایکی نەبیستوەو نەنکی خۆشی نەویستوە، کوردی نیەو گەرەك قت بکرێ و لابدرێ و بۆ کایە لەسەری نەکرێ. سوربون لەسەر هەڵقرچانی شیعر و پەخشان هەر بە شێوەی تەنیا مەڵبەندێکی بەرتەنگ، هەرچەنگ نوسەر زۆدیش زۆدی بۆخۆی بێنێ و بنەقێنێ و خۆی رازێنێ و بۆی ڕامێنێ وسەر بەنینۆك هەڵکرێنێ و چاو بە مۆلەق بوەستێنێ، ئەوکرەی بەرهەمی دێنێ هێند نەگریس و هەڵ و بێ شۆ و تەختە تەسك و بێ پۆ دەبێ لەسەرەوە شانگر نابێ و لەژێرەوەش — بیلاتەژبی — عەدەبی پێ داناپۆشرێ. بۆنمونە ئەگەر موکوری و سۆرانی بەبێ ناو نێژن «وشکانی»، بۆچی «یەژ» کە کرمانجی یە جوانترتیە؟

لەبیرمە چارێ هاوکارێ قیت وزیت و لەباری جاویلکەلەچاو،بەنیو خێوی کۆشێك شادەو بڕوانامەی خوێندەواری پلەی ژۆرێ زۆریش گەرمی کوردایەنی، تەوس و تواتجی دە مەم وزینەکەم دەگرت کە بۆچی «بیتە»ت نوسیوەو نەت زانیوە شێوی هەولێر نارەواتە؟! عەرزم کرد چۆنم نوسیبا رەواتر بو؟ فەرموی تەبوا «بیتەوانێ» بوبایەت کەشێوەی سلێمانی یە!.

وەناشکوری خودا نەوێ ئەم نەخۆشیە گرانە:لە مهاباد، سولەیمانی، لای هێندێکیش نوسەرانی یادینانی لەنەشەنا کردنایە. ئەگەر زۆر زو چاری نەکەین، لەشەرەشار و شەرەتاخ دەس بەرتەدەین، ئەم شەرەشاخە وێل نەکەین؟ دەبێ — خوا بەوروژە نەکا — ئەوەندوکۆ کە

زمانەش کە لە چوارپەلان گوێی ساغەو ئاهەنگی پێوە ئەماوە، لەئاخی ئـاخدا بنێـژین و ئەلفاتیحای بەعەرەبی بۆ دابدەین.

دۆستی نەزان بەلای خوایە

دەڵێن مەیمون خۆی زۆر جوان بو ئەمجار خوروکەشی لێهات. سەرەڕای پەرژوبڵاوی و بێ کڵاویمان، لەمەڕ فەرهەنگ و زمان و هەمو عاشتەبایەکی تر، بەتـازەگی چینێك منـاڵی ریش سپی و پیری بەلانك و دەسرازە، بەناوی کوردایەتی نوێخ، لەزمانە بەستەزمانەکەی وا لاوازو بەرەواژەو بێ خودانمان بونە مێمل، قل بەقل و چل بەچلی زۆر بە وردی دەپشکنن، هەر وشەیەك بۆنی عارەبیەکی کۆنی یان فارسیەکی مردوی هـەزارسالـەی لێ بێت، ئەوزانـا کوردپەروەرانەی پێ شێت دەبن. وەك دزێکیان لەناو کادێن دا گرتبێ، دوژمنی رای تیماتت بێ، چەی پێ دەکەن! هەروا چەقۆیەو لبی دەسوێن، دەیدەنە بەربلارو جوێن؛ کارێکی بەسەر دەهێنن دۆم بە ژنی خۆی نەکردبێ. ناوڕوی ویژەری وشەکەش بە مەرەدی کـاورای پیوازفرۆش ئەوەن! مەڵێ قەڵەم! بێژە پێنوس. مەیژە کاغەز! بوشە تێنوس. نەبێژ دەفتەر! بڵێ پەڕاو.

ـــ ئێمە ئەبێ زوانەکەمان لە وشەگەل بیانی و نامۆ هەڵوەژێرین.

ـــ خێرە ئیشاڵڵا!، دەی خودا مبارەکی کات.

ـــ مبارەك و خێرو ئیشاڵڵاش لەوانەن کە دەبێ شاربەدەر کرێن.

کەسیش نیە پەنامەکی دەگوێی یەکێك لەم تازەبابەتانەدا بسرکێنێ: کاکی هەڵەی پڕلە پەڵە! کامە گەلی هەرەزلی هەرە داراو هەرە رزگاری سەرزەوی گومان ئەبەی زمانەکەی وشەی نامۆی تێدا نەبێ؟ ئینگلیس؟ ئاڵمان؟ فەرانسە؟ روس؟ کەست دیون. لێت پـرسیون؟ تاپێت بڵێن لەسەتا چەندی زمانیان لەیەکتری خواستوتەوە؟ لە ریزەزمانەکانی ئوردی، دەری، فارسی و بەنگالی شارەزای؟ ترکی ئەستەموڵ دەزانی؟ کە تا ملان لە عارەبی ئاخنیاون، رەنگە مەبەستت زمانی عەرەبان بێ؟ داخی گران کە عارەبیش وەك پێداویستە نازانی، تا بزانی ئەو زمانی وا پان و پۆڕو بەربلاو کە هەزارو چوارسەدسالە پێنسەدمیلیۆن موسولمان خزمەتی دەکا، بە هەزاران وشەی نامۆی لەناو خۆیدا پەنا داوە. تەنانەت قورعانی پیرۆز ـــ کە لە پاکی و رەوانی دا موجیزاتە ـــ دەیان وشەی تەژاد رۆمی، سانسکریتی، پەهلەوی، یۆنانی، کوردی وئارامی کۆنی تێدایە؛ وەکو: برهان، دین، ملکوت، طوبێ، رضوان، فردوس، ارائك، زرابی، نمارق، کافور، کأس، قواریر، زنجبیل، سندس، استبرق، مائدە، رزق، زخرف، سراج،

صراط، قسطاس، رهبان، دأب، بيعه، كنز، سراويل، دراهم، بخس، أمد، أبد، صدقات، قطمير، اصنام، جُناح، سُخط، برزخ، جحيم، تنور، زبانيه، جهنم، زمهرير، صرصر، شواظ، شنار، قمطرير، غساق، ضنك، شيئ، كهل، كهف، دلو، يم و سراب و هي تريش[1].

خوّ نه‌خوازا كتيبه‌كانى عاره‌بى و عاره‌بى يه‌ده‌م تاخاقتن، هه‌زاران وشه‌ى ئينگليسى و فه‌رانسى و هيندى و ئيتالى و يۆنانى و توركى و فارسى و كوردى تى خزاوه‌ته‌وا ده‌شبينين كه هيچيه‌ك له‌و گه‌لانه‌ى وشه‌گه‌لى بيگانه‌يان له‌ناو خۆدا هيشتوّته‌وه هيچ زه‌ره‌ريك وه‌عه‌مر و ماليان نه‌كه‌وتوه و عاسمان كوّله‌كه‌ى نه‌ويستوه و سه‌ربه‌خوّيى هيچ كاميكيان نه‌كه‌وتوّته به‌ر بقه‌وه.

پسپوّرانى زمان‌زانى له‌و بڕوابه‌ن به‌شيكى زوّر له وشه‌گه‌لى لاوه‌كى كه تيكه‌لّ به زمانيك بوه‌و زوّر له هه‌وارى تازه‌ى‌دا ماوه‌ته‌وه‌و نه‌خويّنده‌وارى ميوانداز فيّرى بوه‌و له‌سه‌ر زارو زمان خوّش تى‌نابىّ هيچ ده‌ستى ليّ‌بدرىّ و ناشىّ هه‌رگيز وه‌لا بنرىّ؛ ئه‌وه تازه بوّته ملّكو به‌كه‌لّك‌دىّ و خزمه‌تكارى بىّ‌موچه‌يه. پيشونانيش فه‌رمويانه: «نوّكه‌رى بىّ‌مزه‌و خه‌لات، تانجى سه‌رى ئاغايه‌تى». بوّنمونه توّ به شوانيك، ره‌وه‌نديك كه هه‌رنه‌زانىّ خويّندن يه‌رى به‌كوىّ‌وه‌يه، قه‌لّه‌م بيژى درانىّ مه‌به‌ستت چيه! به‌لاّم بيژه پيّنوس، داخوا، ليّت ناپرسىّ پيّنوس چيه؟ توّ بوّ ئه‌وه حالّى بكه‌ى ده‌بىّ بيژى نيازم له‌پيّنوس قه‌لّه‌مه.واتا توّ ده‌بىّ كورديه‌كه‌ى په‌سندى خوّت ته‌رجه‌مه‌كه‌ى تا خاوه‌نى زمانى ره‌سه‌ن كه چينى نه‌خويّنده‌واره تىّ‌بگا. ئه‌ويش به‌چى؟يه‌و وشه‌يه‌ى كه لات‌وايه عاره‌بى‌يه‌و ده‌بىّ له‌كوردى ده‌ربكرىّ!

هه‌زاران وشه‌ى وه‌ك قه‌لّه‌م،كه به دوّزين و پشكنين خزمى عه‌ره‌بن يان عه‌جه‌م،وا له‌ناو كوردا بوّته مالّ كه هه‌مو كات به‌سه‌ر ده‌م و زارانه‌وه‌ن و بىّ ئه‌وان زوانه‌كه‌مان بىّ‌پوّ ده‌بىّ. كام كوردى نه‌خويّنده‌وار هه‌س دوكان و قه‌باله‌ومالّ وحالّ و بالّ وقه‌وم و خالّ و نيش و عه‌مه‌له‌و عه‌نبالّ و عه‌تالّ،به‌تالّ،قه‌ساب و چه‌رچى وبه‌قالّ و قفلّ و صندوق، خه‌لّك و مه‌خلوق، شه‌ربه‌و شه‌ربه‌ت، شلوق، زه‌حمه‌ت، مه‌لاو مناره‌و ميحراب و خوديه‌و ركات و زه‌كات و سه‌رفتره‌و خه‌رج و به‌رات و،جبه‌وعاباو قه‌ققىّ و ته‌لاق، ئيسقات، خيّر و قه‌رز، نه‌غدو قه‌رز: جومعه‌و جه‌مات، كفن، دفن، ئه‌لحه‌د، وه‌فات، شيّخ و توّبالّ و جرجالّ و خه‌ليفه‌و زيكر وناليله‌و مريدو

---

[1]ـ به‌لّگه‌ى راستى ئه‌م مه‌به‌سته له‌م كتيبانه‌ى ژيّره‌وه‌دا ده‌ست ده‌كه‌ون:

المعرب من الكلام الاعجمي على حروف المعجم، لأبى منصور الجواليقي (۴۶۶ ـ ۵۳۹) كوچى، چاپى مبصر.

الالفاظ الفارسيّه المعرّبه، تألیف ادّى شير، ۱۹۰۸ زايينى، چاپى بيروت.

المنجد.

تریدو سۆفی و جەزمەو خەتم و تەزبیح و ئیشتیای یاپراخ و سواڵکەرو عەزرەت و دوعاو روحم و حەلامەت و غەزەب، حەشر و قیامەت و تۆبەوشفات نەزانێ چین؟ لەولاشەوە هیچی تریش شك پێ نایەن کە لەجێگای ئەمانەو هەزارانی تر لەم بابەتانەیان دانێن. بەڵێ کاکە ئەو گفتانەی بەهاسانی نەخوێندەواران تێی دەگەن و لەناو خۆیاندا دەیان ڵێن، هەزارساڵە بۆتە کوردو هەزارساڵی لوت هەڵکەی و قوڵ هەڵماڵی و خۆ لە هەزار بەردو دارەی، لە کوردی ئاشۆرێنەوە ئەوانەش وەك سەیدەکانمان لەخۆمان و هین خۆمانن. بەڵام هێندێك وشەی واش هەن، کۆلکەمەلاو سوێنکە کەشکی ئوروپاچوی هیچ فێر نەبوی خۆپفدەری شات وشوتکەر، بۆ سواغدانی شەرم و شورەیی نەزانی، قسەی عارەبی رەق و تەقی حەلەق مەلەق، رستەی ئینگلیسی و فەرانسی بەناز و فینگەو میتگەوە کاوێژ دەکەن، سەری خەڵکیان پێ گێژدەکەن؛ گوایە بە خەیاڵی خۆیان، خۆیان لەریزی بۆرەپیاگ هەڵداوێرن. بەراستی ئەمانە بەڵان، بەراستی زمانەکەمان دەشێوێنن. دەبێ بۆ ترۆکردنی ئەم جۆرە زبل و زاڵانە تێ بکۆشین. کۆشینێکی زانایانە. ئەگەر بۆ پاڵپێوەنان و رامالینی ئەم چەند رەزاگرانانەش پێوداێکی زانایانە رەچاو نەکرێ ــ وەکو ئیستا بە بەت پساوی دەچەرێ ــ ئەوسا هەرکەس دوپت و لەتێکی زانی، خۆمان لێ بکاتە مام هۆرتك، لەوانەیە هەزار رەحمەت بۆ خوێنتاڵە قەدیمیەکان بەرێ بکەین.

گەرەك لە هەمو شێوەکان زمان زانانی لەزەبر لەدەوری یەك کۆ ببنەوەو کۆڕ ببەستن. یەکە یەکە ئەو وشانەی کە لای نەخوێندەوارانمان بیگانەن و تیان ناگەن، بژار بکەن؛ وشەی هاسانی خۆماڵی لەجێ دانێن. ئەوجار ئەو تازەبژاردەش لەبەر ئاپورەی رەمەکی رانێن و پرسیان پێ بکەن کە ئاخۆ پەسندە یانا؟ هەرگا زوربە دەنگی دایە، ئەوێ دەمێ رایگەیێنن کە فلانە وشەی کرمانجی، لەشوێن فیسار وشەی فشی ئیسك قورس و رەزاگران دەکاربێنن.

وەك دەشزانین هەتا ئاوها بێ خودانین، ئاتوانین ئەم کارە بکەین، دڵ چەپەڵان لێ ناگەرێن بەیەك بگەین و تێك بگەین. چاك هەروایە لەتاچاری نا هەل و دەرفەت دەرەخسێ، بەهەژاریمان بچارین و هەولبدەین ئەوی بۆمان لەباپیران بەکەلەبۆر ماوەتەوە ــ تا لێمان نەتواوەتەوە ــ کەم و زۆرو مۆرو بۆری، جسن و رەسەن و نارەسەن، هەرچی کوردی نەخوێندەوار فێری بوەو دەیان زانێ، خڕ و پڕی کۆکەینەوە بۆ رۆژی خۆی؛ بۆ ئەو رۆژەش خوا کەریمە.

من و فەرهەنگ؟

زۆردەمێك بوو بەئاوات بووم،وشەدانێك هەڵدوورم و زوانی کوردی کۆکەمەوەو بیکەمەنووشتەی سەردڵم. بەڵام چەندم دێناو دەبرد، سەرەوەدەرەم دەرنەدەکرد کە چۆن چۆنی شان بدەمە بەر ئەم ئەرکە. ئەو لەمپەرانەی لەبەرمن، بۆمن هەیهاتە راهی بن:

١ـ مەودام نیە سەری سەوداییم هەڵگرم، بەشوێن یارا ببمە عەوداڵ،بۆ هەموو سووچ و قوژبنی وڵاتەکەم سەفەر بکەم. گوندبەگوندو دوندبەدوندو دەشت و بنارو کەنارانی بۆبگەڕێم. لە ئاران و لە هەواران، لە هەرشوێنێ چەند شەوێ شەوێنێ بگرم. لە پرسیاران شەرمێ تەکەم و نەترسم، بپرسم و پەرسف لەم و لەو بژنەوم و گورجێ لە ئاڵا بنەوم و بیتووسمەوە.

٢ـ دارژتن و خاڵ و میل رشتنی فەرهەنگ بەنەکوزی، دروبتەنیە شنەشن، ئاردبێژانەو گیان کێشاتە. ئاو لەدوی ئاو، پیت لەشوێن پیت، بەشوێن یەکدا جەلەکردن، هەروشەیەك لەشوێنی خۆیدا هاوردن، لەجیهانی ژیاری ئەم رۆژگارەدا،زانستێ پرتان وبۆ بەو لە دانشگا وانەیەکی سەربەخۆیە.من و خوێندنی دانشگا؟ورچ و عەبا؟! هەیهوی دەوێ.مێی هەژاری ژیان تاڵ، وا لەخوێندندا کرچ و کاڵ، چۆن دەم بۆ ئەم بقە بەرم؟

٣ـ فەرهەنگ‌دانان ــ بام لە زانیاریشەوەبێ ــ کاری یەکێك و دوان نیە؟ گەرەك زۆرو زەبەند پیاوی دەمپاراوی پسپۆڕ لە زمانەوانیداو ئاگا لە زۆر شێوەی جۆرجۆر، لەمەڕ ئامرازو کەرستە تەیارو ساز، زوانگەیەکیان بۆدابنرێ و رۆژبەرۆژ لێك کۆبتەوەو جگە لە فەرهەنگ‌دارژتن هیچ کارێکی تریان نەبێ. منی هەژاری ئاوارەی لەش بەباری نەئیا باڵی شەو خەوزڕاو لەشوێن جێ خەو، رۆژ هێزبڕاو بۆ نانی شەو،سیوات واکەم، قورتم واجەم، بچم دەس لە کاری وادەم؟ وشتر و بلوێر لێ دانەو ئەوم بەپەندی زەماتە.

وردەوردە ئامەزرۆیی منداڵیەکەم کوڵ وکۆی دادە مرکاوە تا یەکجاری ژیلەمۆکەشی کوژاوەو بوو بە خوڵەمێشی ساردو بەفەرامۆشیانم ئەسپارد. کەچی دیسان جاروبارە،ترك گوتەنی هاردان ببر،لە قوژبنی قووری دڵی شێت و شووری ئەویندارم، ورتەورتو کورکەکورکێ دەهاتەگوێم. عارەب تێژێ: هەرچی هەموی دەسناکەفێ، واز لە هەموی ناهێندرێ؛ تۆ لە سۆنگەی دەربەدەری و چەرمەسەری چەندین ساڵە، لەناوخاوەن شێوەکانی ئاودەشتایی و کێوەکانی ناو کوردەواریدا ژیاوی! فەقێلەیوی لە موکوریان، هێندت بۆنان چنیەوەو راتوەی فەقێ ئەم ماڵ و ئەوماڵ کردوە سەی هیچ دەرکێك پێت ناوەڕێ! لەدەس زەبری دەم و دەزگای شای ئێران پەڕەوازەبوی بۆ کوردستانی بەردەست و داگیرکراوی عیراق چوی! لەسایەی نەداریتەوە دەگەڵ خێڵی هەژاراتدا بەشوێن ئاندا ماڵ پشکنی ئەوبشت کردا پۆلیسی عارەب راوی نای، لەناوکوردی شێوەکرمانجی بەستاوتی! زۆرجار بەتاڵ کەمجار پاڵە،دەپازدەساڵ دەگەڵ پێشمەرگەی کوردستان لە هەموشێوەو

زاراوە،بەیەندەن و کەژوچیاو شیوەڵەی کوردستانەوە هاوبنکەو هاوسەنگەر ژیاوی.یەکجار زۆرت وشەی کوردی هەمەجۆرە بەلاگوێدا تێ پەڕبوە.زۆریشت لەرێی متالاو خوێندنەوەی نوسراوی کوردی بەچاودیوە ا تۆ هیچ نەوێ ئەم کەمانەی دەیانزانی بیان نوسەوە؛ هەرچی بێ لەهیچ باشترە.دەی وەرە شنگڵ لەخۆدەو هێلێك لەو کۆدە بکێڵە. ئەوە خوایە بەشکە پیاگێ لەتۆبەبڕشت وزاناتر،ئەم تۆزە روشاندنەی تۆ هانەی بدات.بە جوتی کۆتان شوی بکاو تۆمێ باشی لێ بچێنێ.

ئەم فەرمایشتانەی دڵەم هەر لەلا خەیاڵ پڵاوبو. دەمگوت ئەوا گریمان کرد بەدڵم کردی، ئەو کەمەش کە خۆم دەمزانی نوسیمەوە؛ لەکوێی دانێم؟ لە دەلاقە؟ ماڵم هەیە تا دەلاقەی بۆ کرابێ؟ هەتا کەنگێ؟ هەنا رۆژێ زڕتە بۆژێکی بێگانەی قوڵەچۆماغی داگیرکەر، بێنە سەری و بەئارەزو شەمچەیەکم بۆ پێوەنێ و بەحیلکەوە دەستی لەبەر گەرم وەکا؟ ئەویش وەك چەند بەرهەمی نوسراوی پێشوم ــ کە تالان کران و سوتان ــ لێم ببێتەکوڵ و چغار؟ ئەوا ئەسو زیاو پوڕ تەکرا. کێ ڕێم ئەدا چاپی بکەم؟ رێگەیان دا؟مزەی چاپی لەکوێ بێنم؟ چۆنی بڵاوبکەمەوە؟ کێ کا بە کڵاوم دەپێوێ؟

ئەخێر ئەی دڵ! گەرەکە ئەم ئاواتەشت وەکو زۆر ئاواتی دیکەت بەریە بن گڵ.

لە ١٩٧٥دا کە شۆڕشی ڕزگاریخوازمان بۆڕی خواردو جاڕی ئاش بەتاڵیان کێشا، بە دڵیڕی و بە سەرشۆڕی بەرەو ئێران شۆڕبوبنەوەو بومە پەناهندەپیرەی بێ‌جیرەی نان لەسەرخودا.بەرەو تاران هەڵیانداشتم،تا لە کەرەج گیرسامەوە. بۆخۆم خاوەن ورگ و دەم‌و‌منالی نانخۆرشیم بون. ئەبوا بۆ ژیاتی ڕۆژانەم هەوڵێ بدەم. لەتاو پسولێکا ئویسم:من کوردێکی ئاوارەی دنیا گەڕیدەو نیمچە گورگی بالان‌دیدەم.زوانی زگماکم کوردی‌یەو عارەبی و فارسیش دەزانم،لە زوانی ئازەریشدا کەمتاکورتێك قرتەقرتێکم پێ‌دەکرێ؛کێ بە ئانەزگ دەمگرێ‌ودەکارم کات؟ وەناوشاری تاران کەوتم، ئالقەریزی گەلێك دەرگایاتم کوتا، کەس نەیوت کێی؟ لە ناکامی ئەم هەمو گەڕو خولەم‌دا، ڕۆژێ لونم تونی لوتی سەرگزیری چاپاو پەخشی دانشگابو؛ پسولە بۆرم نامشتی، فەرموی: ئەگەر تۆ قانونی ئیبنوسینام بۆ وەربگێڕیە سەر فارسی،فارسی فەرهەنگی عەمیدم بۆ وەربگێڕیە سەر کوردی، ئەگەر ئەویشت تەواو کرد فەرهەنگێکی کوردی بەفارسیم بۆبنوسی،وەدەکەم ئەشتەکت پێ بگا.

منێك کە بڕیارم دابو جگە لە کوردی نەنوسم،دەمگوت چرا هەتا بۆ ماڵخۆ پێویستە،ئاشێ بدرێ بە مزگەوت، وا ئانبشم لێ پەڕیوەتە پشتی شێر. دودڵ ماوم؛ دەیکەم خزمەت بە وێژەی گەلی خۆم نیە، نایکەم نانی ڕۆژانەم چتۆ پەیداکەم؟ چاری ناچار ملم بۆ مەرج راکێشا. لە ئیدارەیەکی میری بە هەقدەسنیکی ڕۆژانە، بە لەقەمی پەژوهیشگەر دامەزرام و شانم‌دایە بەر

کارەکەو ملم لێنا. هەوەڵ پاژی قانونە ئیبنوسیناکەم کردە فارسی. پەلاسی وشەداتەکەی فارسی کوردیم هێشتا لەدار نەکرابۆوە، گێژەڵۆکەیەک هەڵیکرد کڵاوی پاشا بابردی. پشیلەی کەلەم یەکۆڵی دروشمی ئاڵای شاهەنشا سەدخۆزگەی بە فسوّس دەخوارد. پشتەو باهۆز کلکی خستە گەڵۆزەوە تۆزی دەکرد. سەی لەپاشەوە نەدەژیا.لە شەکەتیان جوت پاشوی دەپۆزی هاڵقاو گلارەوبو، چواریەلی ڕاکێشاو تۆپی.

بەرەی تازە وەسەرکەوتو وەخۆ کەوتن، داوێن و قۆڵیان هەڵماڵی، یەگەسکو بێڵ وەزیر، وەکیل، سوورباش، ڕەشپاش، سەردار، ژێردار، سەرکار، بەرکار، هەرکەسێکی دەنکەجۆیەکی دەگەڵ شا لەسەر ئاخور کرۆشتبێ، یان جۆی بەشا فرۆشتبێ، پاک کردەوەو ڕایانماڵی.ڕوانیانەمن کە لە تابوت نزیکترم تا لە تاغوت. نەجۆخۆر نە کافرۆشم. خواخوایان بو داوای بەشەخێرێک نەکەم! گوتیان لەمەوبەر چیت نەکرد، ئێستەش بیکە. ئەم کارەی تۆ هیچ زەرەری بۆ پەژ نیە.

قسە کە لەناو خۆمان بێ — وەک پێم گوتن — من ئەم کارەم کە لەبەر ناچاری دەکرد، وەکو بێگارێک دەزانی کە هیچ دڵم پێ خۆش نەبو. بەقێزو بێزەوە دەمکرد. بەڵام دوای ماوەیەک دیتم ئەم وردە وردە بێگارە قەبارەی بەرز بۆتەوە، خوانەخوایی زۆری وشەی کوردەواری دەخۆیدا کۆ کردۆتەوە. تۆزێک دڵی گەرم کردم وتم شایەت ئەمەش ڕۆژێک وەکارخۆی بێت. سەرگەرمتر دەستم دایەو ئەمەی کە ئیستە دەیدوێن، بەرهەمی ئەو بێگارەیە[1]. ڕەنگە گازندان هەر بکەن کە

---

[1] - زۆر لە مامۆستا پاڕامەوە کە ئەوهەمو ئەرک و ئازارە بۆ پێکهێنانی فەرهەنگ وەسەرشان خۆی خستوە، پێ نەڵێی بێگار، وەکو نەیبیستبێ وابو. خوداش هەڵناگری خوێنەری هێژا نەزانێ کە بەڕاستی کارێک مامۆستاهەژار لەبابەت ئەوکتێبەوە کردویە، مەگەر ببێتە فیلم و بەچاو ببینێ دەنا قەت لەنوسین نایەت.

جارێک تەلەفۆنم لێکرد.جوان قسەی پێ نەدەکراو باش لە فەرمایشەکانی نەدەگەیشتم؛ پرسیم: قوربان ئەخۆشیەکەت سەری هەڵداوەتەوە؟ فەرموی: نا، بەڵام دوورۆژە ئەنوستوم و تا ئەوبەشە لە کارەکە (کاری فەرهەنگ) تەواو نەکەم و بۆتی نەنێرم، خەوم لێ ناکەوێ.

فەرهەنگێک کوردی بە ترکی ئەستەمبولی کە بە لاتین نوسرابووەوە،دەستی کەوتبو؛ بانی لە ئەستەمبولیەکە نەدەگەیشت. ئەمجار فەرهەنگێک ترکی ئەستەمبولی بە فارسی هێنابو، یەک بەیەک مانای وشەترکیەکانی بە فارسی دەدۆزیەوە تا مانای دیرە ترکیەکەی بۆ دەردەکەوت و بەم جۆرە تاقە وشەیەک کوردی دەدیتەوە. کەوابو بۆ دیتنەوەی وشەیەک کوردی لای کەم سەعاتێک خەریک دەبو.

شەوێک لەبەر کاری زۆرو شەکەتی و بێخەوی حاڵی تێک چوبو؛ لەبیمارستان چەنددوکتور کە دیتبان، گوتیان دەبێ قەت خۆی ماندونەکاو شەوورۆژ لەشەش سەعات زیاتر ئەنوسێ و هەشت سەعات بنوێ. بەڵام ئەگەر هاتەوەماڵ،زۆرشەوان تا بەیانی وەخەبەر دەبوو کاری دەکرد،هەرچەندیش

بۆچە تۆیش هەر وەشوێن ئەوانەدا چوی کە خۆت گلەییت لێ کردون.جما بەعارەوی و فارسی فەرهەنگمان بۆ ئەنوسێنن؟! سەرکۆنەی ئێوەم قەویلە، بەڵام چی بکەم ناعیلاجی گەلێك ئیشمان بەپیاو دەکا[1] بەهومێدم ئەوکەسانەی لە دوارۆژا فەرهەنگی کوردی بەکوردی و تەکوزو رێك‌تر دەنوسن، لەم‌کارە نەبەگەی منیش، کەم‌و بێشێك سودو بەهرە هەڵگرێنن، خودایاربێ.

دەپاڕایەوە گوێ نەدەدا،لەئاکامدا سوێندم بۆی‌خوارد ئەگەر شەوان لای‌کەم چوارسەعات نەنوی، کارەکە بەجێ‌دێڵم.

خوێنەری بەرێزا لەو چەندساڵەدا کە مامۆستا شانی‌داوەتە بەرکاری فەرهەنگ، لـەم‌چەشنـە خۆماندوکردن‌و لە خەوو خواردن بوردن لەبەر کـاری زۆر، کەم‌نـەبوە بگـرە زۆرتر هـەروای کردوە؛جاخۆت دەکەمە قاضی بەوە دەبێ بڵێی بێگار؟!

۲ ـ لێرەشدا ناعیلاج دەبێ ئەوە بێژین خواوژاسان هەوەڵ‌جار قەول‌و قەرارمان لەسەروش، پێك‌هێنانی فەرهەنگێکی کوردی بەکوردی‌بو. بەلام لەکۆبونەوەیەکدا پێشنیار کرا ئەگەر دێڕی فارسیشی لێ زیادکەین، قازانجی زۆرتر دەبێ؛ ئەوا هاتو کوردێك هەبوتە لەوشەکە تێ گەیشت ئەلە شەرحە کوردیەکەی،با بە فارسیش بۆی مانای‌کەین، بەڵکو تێ‌بگا. کە لە ئێران زۆرتر لەکوردان ـــ بەناشوکری نەبێ ــ فارسی لەکوردی باشتر دەزانن‌و بگرە کوردی هەر نازانن. هەروەها دەبێ فارس‌زمانێ یا فارسی‌زانێ وشەیەك کوردی ببیسێ‌و بیەوێ ماناکەی بزانێ، بۆ ئەوتاقمەش بێ کەڵك نیە.

لەسەر ئەو پێشنیارە دێڕی فارسیش لەفەرهەنگ زیادکرا، بەڵام، «ئەرێ فلان شت‌و فیسارە وشە بەفارسی چی‌پێ‌دەڵێن؟» دەردیکی پێ‌داین، مەپرسە!

جا کەوابو،تەبێ‌بێژین ئەم‌فەرهەنگە لەڕاستی‌دا کوردی بە کوردی بەفارسیەو لەوانەی مامۆستا گلەی لێ‌کردون جیاوازە ـ محەمدماجد مردوخ روحانی

شێوەی نوسین

وشەی کوردی ئەم فەرهەنگە بەوشێوە خەتە نوسراوە کە ئێستا لەناومان باوە؛ سەرو ژێرو بۆرەکانی بەم ناوایەن:

ە ـ لەجیاتی سەری بەپیتەوە نەلکاو. وەك: بڕەوە.

ـە ـ سەری بەپیتەوە نوساو. وەك: سەر.

و ـ بەری سانایی و بێ گرێ. وەك: کوردو، وەك: کوردەواری، وەك: هاتو، بو .

ۆ ـ بۆری والا. وەك: بوو، وەك: زۆر، برۆ، بخۆ.

یـ ی ـ لەجیاتی ژێری سانایی. وەك: کاریتە، وەك: ماڵی من.

ێـ ێ ـ ژێری والا. وەك: دێو، وەك: کێو، وەك: خوێ، وەك: گوێ.

وو ـ من لێرەدا ــ وەکو فەرهەنگەکانی تر ــ بۆ واوی قوچاو دو واوم ئەنوسیوە. بۆیێ داکشاویش هەوەتر. چونکە لام وابوە زۆر زیادین. بۆنمونە وشەی (وتار) ئەگەر هەر بە یەك واو نوسرا، کێ ئایخوێنێتەوە وتار؟ دەیسا بۆچ (ووتار) بنوسین؟ یاخۆ ئەگەر نوسیمان (پیر) کێ دەڵێ ئەمە جحێڵە. هیچ نایەوێ (پییر) بنوسین. تاك تاکە ــ ئەویش بەدەگمەن ــ نوشی هێندێ وشە دەبین کە خوێندەواری ساویلکە رەنگە بۆی ئەچنەوە سەربەك. وەك دو وشەی: کوڕ و کوڕ. کە یەکەمیان رۆڵەی نێرەو دوهەمیان پشت دەرپەڕیوە. من فرزەندە نێرینەکەم (کوڕ) نوسیوە؛ بۆ پشت قوزیش بۆرم لەسەر بۆر داناوەو نوسیومە (کوڕ). لەوشوێنانەی وەك ئەوانەن ــ کەوەك وتیشم زۆرکەمن ــ واوێك و بۆرەکەی سەری شاتی دەدەن.

ـً (زەنە) ـ بزاوێك هەیە نەژێرە، نەژێر نیە. تۆزێك زمان داگرتنە، وەکو وشەی: کرن، برن، بزن. ئەم بزاوە لە خەتی لاتین دا هەیەو نیشانەی بۆ دیار کراوە: ئەلفۆکێکی لاوازو کورتەبالایە

(i): BZiN ،KRiN، کە ئێمە یەکوردی نیمانەو پێویستیشە.من بۆ ئەم بزاوە کزە،زەتە (ـٚ)م دەبەرچاو گرتوە. دەبێ ئەوەندەش بزانین زوربەی ئەو پیتی وشانەی ئەو نیوەژێرەیان هەیە لەکاتی ئاویتە (اضافە) بونا، ژێرەکە خۆیەخۆ دەسوێ و ئەوسا زەتەی ئاگەرەکە. بۆ نمونە: ئەگەر بێژین (سۆفی بژن)، گەرەکیەتی. بەڵام ئەگەر نوسرا (بزنی بەڵەکم خۆشدەوێ)، ژێرە لاوازەکەی ناوێ و رۆت دەنوسرێ.
لامی لاوازو رێی باریك وەك لە لاوازوباریکدا بێ هیچ هێما دێنەنوسین، بەڵام لامی وەك بەڵام و ڕێی بەکرە، ئەوکڵاوە دوفلیقانەیان لەسەرە،کەبۆ واوو یێ ئاواڵە نیشانماندا. پێویستە ئەمەش بزانین ڕێی (ر) پێش وشە هەمو کوردێك هەر گەورەی دەخوێنێتەوە کەوابو وشەی وەکو: رۆژ، روگە، رێواس و هی تریش پێی ناوێ سەربەکڵاوەبن.
ـّ (گیرە)، کە لە عارەبی و فارسی‌دا فرێ هەیە، لەباتیانی پیتەکە دوجار دەنوسین: محمّد، محەممەددەبێ. چونکە بزاوی سەرپیتان هەر بەپیت دیاری کراوە وبریەتی لە هێ (ە) ویێ (یـ) وواوە (و)، ناچار لە جەلەو زنجیرەی یەك لەدویەکی وشەکان، بزاویشمان وەکو پیتی رەسەن و سەرەکی دانا: بۆنمونە: رەوەز کەوتوتە پێش رەهەند: چونکە رەهەند بەسێ هێ لەدوی ڕێیەکە ژمێراوە. هەرواهوژە پێش هەژار دەکەوێ؛ چونکە هەژار بە دو هێ یەك بەدو یەکدا دێتەژمار.
ئەلف (ا)، هەر بزاوی هەڵکشانەو دەگەڵ هەمزە لێك جیایە. (ئا) پیتێك و بزاوێکە، وەکو: ئاو، ئاتر، فوئاد.
بزاوێکی تریش هەیە، عەرەب و فارس تیانە، وەك بزاوی: زۆیر (زیز)، پۆیل (دراو)، قۆیل (دژی پەل). تورك بەلاتینی خۆیان، Ü دەنوسن.من بۆدم لەسەر واونوسی، خوانەخوایی هەرگا واوێکی قوچێندراو توشی یێ‌یەکی ساکار هات، ئەودەنگەی لێ پەیدا دەبێت.
با وێستا پێدا بچینەوە،وا لەم کەرتبەندەی ژێرەوە، نمونەی بزاوەکان و خوێندنەوەیان لەرستەدا نیشان ئەدەین:

يزاو	جۆری نوسین	مانای وشه	نمونەی لەرستەدا
ول	قول	پوزو پەلەك	قولت هەلکە یا تەڕ نەبی
وڵ	قوڵ	کورت، کن	کلکە قوڵەی مامڕیوی دا
ۆڵ	قۆڵ	لای سەروی ئانیشك	هەڵیان کەدەماڵی قۆڵ و بازن جیداربو لەسەر جیهان بنازن
ۆڵ	قۆڵ	کۆر، دژی پەل	لەقۆڵایی دڵمەوە خوشم دەوی
ور	کور	سێ بەشی کورك	دایکی بوکێ دەکورکێنێ
وڕ	کوڕ	زارۆی نێر	کچ لەکوڕ بەروحم ترە
ۆر	کۆر	کوێر، نەوین	ئەوشن ئەولەسەن کۆریە
ۆڕ	کۆڕ	مەجلیس، مەکۆ	باڵەم شوینە کۆڕ ببەستین
ۆڕ	کۆڕ	پشت قوز	لەخەفەتان کۆڕ بومەوە
وێ	پوێل	دراو، پوڵ	گش کارێ وەپوێل ئەکرێ
یـ	پیر	بەتەمەن	ئەی تازەجوان پیریی، کە ئیفتادەم و کەوتوم دەستێ بدەرە دەستی شکستم کە لەدەست چوم
یـ	پێرار	دوساڵ پێش	هەمو ڕۆژێ لەتاو هیجرانی ئەمساڵ ئەمەننای مردنی پێرارە بێ تۆ
ێ	کێ	کام کەس	مەیگێڕ وەرە بوم تێکە دڵم زۆر تەنگە کێ باشە؟ هەموکەس دەڕوەو سەدرەنگە
ی	بابی	باوکی	ئەگەر کوردێك قسەی بابی نەزانی موحەققەق دایکی...و، باوکی...
ی	فڕی	لەشەقەی باڵی دا	باڵداری جوانیم لەلکی ناواتم هاوارە لەمن چزۆ بەزۆ نیشت و فڕی؟!
ێ	گوێ	ئەندامی بیستن	گوێ هەڵخە هەمو دەنگی بژیو ڕۆژوێە
ـە	حەسەن	ناوە، بەمانا جوان	ئەم قافیەت بەسانی دڵی موددەعی حەسەن تەنگە درەنگە مەیلی بەجەنگە هەڵێ مەڵێ
ە	وەرەوە	بێرەوە	وەرەوە بەشەرتی جاران، گیان و ماڵم فیدات بێ
ـً	مرن	مردن	مرن بەمێرانی خۆشە
	مەزن	گەورە	بۆکوردازی خودێ مەزنە

پیتە چەقیوەکانی کوردی یەك بەدویەکا:

ئـ-ب-پ-ت-ج-چ-ح-خ-د-ر-ڕ-ز-ژ-س-ش-ع-غ-ف-ڤ-ق-ك-گ-ل-ڵ-م-ن-و-ۆ-هـ-ی-ێ

سەرچاوەکان

بۆ لێکداتی ئەم فەرهەنگە جگە لەوەی کەخۆم زانیومەو لەبیرمە، لەم چەند فەرهەنگانەی ژێروش بەهرەوەربوم:

١ ـ فەرهەنگی خاڵ ـ کوردی، کوردی، بەزاراوەی سۆرانیو زازاو بادینیو ئەردەڵانی لە سێ بەرگدا.

٢ ـ فەرهەنگ ئایەتوڵڵامەردۆخ ـ شێوەکوردی ئەردەڵانیو هەورامانی، راڤە بەفارسیو عارەبی لە دوبەرگدا.

٣ ـ فەرهەنگی کوردی ـــ عارەبی مەلاخەلیل سولەیمانی ـــ بەشێوەی کرمانجیو شەبەك، چاپ نەکراوە.

٤ ـ فەرهەنگی سەیدا جەگەرخوێن ـ لەشێوەی کوردی بوتانی بۆ عارەبی، دوبەرگە چاپکراوەکەی.

٥ ـ قامۆسی سەیدا زەبیحی، دوبەرگە چاپکراوەکەی ـــ کە بریەتین لە هەمزەو بێ.

٦ ـ فەرهەنگۆکی بۆزئەرسەلان ـــ کە کردویە بە پاشکۆی مەم‌وزینەکەی شێخی خانی کە بەلاتینی نوسیوەو بەترکی وەری گێڕاوە.

٧ ـ ئەستێرەگەشە ـ فەرهەنگی کوردی ـــ عارەبی، نوسراوی کاك فاضل نظام الدین، چاپی بەغدا.

٨ ـ فەرهەنگا کوردی نوژەن ـــ کوردی ـــ عارەبی، بە قەڵەمی مامۆستا عەلی سەیدۆگۆرانی، چاپی عەممان ـ اردن.

٩ ـ فەرهەنگی دملکی (زازاکی) ـ شێوەی زازایی بەتورکی ئەستەمبوڵیو بەخەتی لاتینی، نوسراوی مامۆستامالمیسانژ، چاپی چاپخانەی ژینانو، پاریس ١٩٨٤.

١٠ ـ فەرهەنگی کوردی ـ ترکی، بەخەتی لاتینی، نوسراوی د. ئیزۆلی، چاپی هولەندە ١٩٨٧.

١١ ـ فەرهەنگۆکی لەکیو لوڕی ـ فارسیو کوردی، نوسراوی کاك حەمید ئیزەدپەناە، وازێ کردنی مەحمود زامدار، چاپی بەغدا.

١٢ ـ واژەنامەی فارسی ـ کوردی، نوسراوی دوکتور تەقی ابراهیم‌پور، چاپی تاران.

١٣ ـ مەم‌وزینی شێخی خانیو دیوانی مەلای جزیری کە بۆ وشە کرمانجیەکان پشکنیومن.

پڕ بەدڵ سوپاسی ئەو خوشك و برا كوردانە دەكەم كە بەم فەرهەنگەوە خۆیان ماندو كردوەو لە یاریدەدانم دریغیان نەكردوە، كەئەمانەن:

خانم **رضوان متوسل**، پژوهشگر لە ئیدارەی پژوهش ایران زمین (واحد فعالیتهای فرهنگی) كە پێش ئاشنایوُنم لەگەڵ سروش‌دا، هاوكاری كردوم و ئاوائوُسی بەلاتینی خستە ئەستو، بەلاّم واز لە لاتینەكە هێنرا. زۆریش وشەی زاراوەی سنەی خستەسەر.

مامۆستا **هادی مرادی**، سەیدای دانشگای تاران و دانشگای ئازادی كەرەج، كە زۆر وشەی هەورامانی خستە پاڵ ئەم كتێبەوە.

كاكە **ماجد روحانی** و كاكە **محمود مفتی**، كە بەراستی ئەوپەڕی ئەركیان خستەسەر خۆیان و جگە لە زەحمەتی زۆریان، بەزۆر وشەی شاری سنەو مانای فارسی بڕێ لە وشەكان دەستیان گرتم.

كاك **سیداحمدسعادتی**، كە جیالە ئەركی پاكنوسی، گەلێك وشەی ناوچەی لاجان و مامەش و هۆزی پیران و هۆزەكانی موكوریانی بیر خستەوە.

خوێنەری دەلال و هێژا!

تۆش ئەیژی من خۆم ئەیزانم ئەم بەرهەمە هەژارانەم كورت و كەمەو بۆیە نابێ تێر و پاراو دڵ ئاوی لێ بخواتەوە؛ لە وزەو هێزی‌دا نیە بەرسڤی هەمو پرسێكت بداتەوە. زوانی كوردی زۆر لەوە دەوڵەمەندترە كە هەژارێكی وەكومن تاك و تەنیاو ئاوارە لە نیشتمان و وەك پێویستە كوردی نەزان و تەرە لە وڵاتی بێگانە بتوانێ لە دە یەكێكی كۆكاتەوە. حەزم دەكرد هەمو وشەی هەمو شێوەكانی كوردیم دەسكەوتایەو لەسەر رویەری ئەم نامەم رابنایە؛ بەلاّم بە حەزو ئارەزو كار پێك نایە. ئەگەر باوەڕم پێ دەكەی من بەپێی هێزو توانای خۆم هیچ دریغیم نەكردوە. ئەگەر خۆم لە پاڵەخۆمدا بە شەرمەزاری نەزانی و دەس كورتیم لە خزمەت كردن بە گەلی كوردم دەزانم؛ دەشزانم كە پێتاوانم و لەوە پترم لەدەس نایە. ناوی وسەدانەكەی خۆم ناوە: **هەنبانەبۆرینە**، كە لە چیرۆكاندا دەڵێن: هەرچیت بوێ دەستی تێخە دێتە چەنگت. جا ئەگەر بۆ وشێك گەڕیای و دەستت لەژێر هەمانە بۆرەوە دەرچو، تۆڕە مەبەو توڕی مەدە، هەوڵبدە ئەوەی كە خۆت تۆشی نەبوی، یان ئەوانەی كە ئەزانی لەوێدا نین، تۆ لە لاوە كۆیان كەرەو بیان نوسەوە. ئەوە خوایە، جارێكی تر من یا هەژارێكی دیكەی لەمن چاترو زاناتر لە چاپەكانی دوارۆژدا بیان خاتەسەر.

دۆستی ئێوە: هەژار
١٣٦٧/٦/٢٥ شمسی
١٩٨٨/٩/٠٦ میلادی



ئا: ١) بەڵێ: (دەچیە قیرگە؟ ئا)؛ ٢) بۆ پرسیار: (دەگەڵ تۆم بو. ئا؟)؛ ٣) وشەی ڕێزگرتن. سوکەڵەی ئاغا: (ئاحەمەن)؛ ٤) راناوی مێوینەیە: (تـو پوزلێبخسـانو خوەی نەشمی / لەدرویشـان ئا بێ‌خەشمی) «جزیری»؛ ٥) هین، هی: (ئامنە: هی‌منە) [ف] ١) بلی، آری؛ ٢) کلمهٔ پرسش؛ ٣) کلمهٔ احترام. مخفف آقا؛ ٤) ضمیر مؤنث؛ ٥) کلمهٔ مالکیت.

ئانەمە: ئەمیەکە: (لەمانە کامت گەرەکە؟ ئانەمە) [ف] همین. این یکی.

ئابـات: پاشگـری بەمانای ئاوەدان‌کەرەوە: (گوندی حەسەنئابات) [ف] پسوند بەمعنی آبادکننده.

ئابجو: بیرە، ئاوجو [ف] آبجو.

ئابخانە: ئاودەست، دەستاو، سەراو، سەرپێشاو [ف] مُستراح.

ئابدار: قاوەچی، چایچی دیوەخانی گەورەماڵان [ف] آبدار، قهوەچی.

ئابدارباشی: سەرۆکی چایەزو قاوەچی دیوەخان [ف] آبدارباشی.

ئابـدارخـانە: ١) ژووری چالێنان و قاوە سازکردن بۆ دیوەخان؛ ٢) بارو بنەی ئاییەتی بیاری گەورە لە سەفەردا [ف] ١) آبدارخانە؛ ٢) وسایل مخصوص سفر اشراف و ثروتمندان.

ئابدوزەك: ١) شرنقە. فیچقە، دەرزی کە دەرمانی پێ دەلەش دەکەن؛ ٢) لولەشوشەی دەم تەنگ کە تنۆکە دەرمانی پێ دەچاو دەکەن [ف] ١) سرنگ؛ ٢) قطرەچکان.

ئابدەست: ئاودەس، سەرپێشاو [ف] مستراح.

ئابدەستخانە: ئابخانە [ف] دستشویی.

ئابرا: بەبرای گەورە دەڵێن [ف] داداش.

ئابڕو: شەرم. ناموس؛ (بێ‌ترحەزیشم زۆر کە نەزانگێ بە ئابڕو) «هەژار» [ف] آبرو.

ئابڕوبردن: ڕوسیاکردن، ئاوڕواندن [ف] رسوا کردن.

ئابڕو بەرد: ئاوڕوبەر، هۆی ئابڕوچوون [ف] رسواکننده.

ئابڕوتکان: ڕوسیابوون. ئاوڕژان [ف] رسوایی.

ئابڕوتکاو: ڕوسیا، سوك و چروك [ف] رسوا. بی‌آبرو.

ئابڕوچوون: سوك‌بوون لەبەرچاوان، ئاوڕژان [ف] رسوا شدن.

ئابڵوقە: دەورەدان، چواردەورە گرتن: (قەڵا ئابڵوقە دراوە) [ف] محاصره.

ئابـوتـاب: جوانو ڕیك‌وپێك: (دەڵێن هسـان زۆر بە ئاب‌وتـاب دەکا. ئەقڵەکەی بە ئاب‌وتاب گێڕایەوە) [ف] آب و تاب.

ئابوور: ١) ڕێز، شەرم، ناموس، ئابڕو؛ ٢) سازدان، تەکوزکردن، پێك‌هێنان: (مەکارا خۆ ئابوور کر) [ف] ١) آبرو، آزرم؛ ٢) فراهم آوردن، مهیا ساختن.

ئابووری: مایەی گوزەرانو بژیو [ف] اقتصاد.

ئابونمان: مزی سالانە یا شەش یا سێ مانگەی ڕۆژنامەو گۆڤار لەبر [ف] آبونمان.

ئابونە: پارەی ڕۆژنامە یا گۆڤارێك لە پێشدا دانو لەسەریەك وەرگرتنی [ف] آبونە.

ئابوونە: پیاوی تەڕەزو زگحۆرتە [ف] تنومند و شکمو.

ئاپ: مام، برای باوك [ف] عمو.

ئاپۆ: ئاپ، بۆ بانگ کردنی مام دەڵێن. دەشڵێن پیرۆت ئاپۆی منە [ف] عمو.

ئاپۆر: بەلا، بەسەرهاتی خراپ، تەگەرەو ئۆشی [ف] مصیبت.

ئاپـۆرە: ١) بەلا. ئاپـۆر؛ ٢) کۆمـەڵی خەڵـك پێکـەوە: (خەڵکێکی زۆر لەدەوری مزگەوت ئاپۆرەیان داوە) [ف] ١) بلا، مصیبت؛ ٢) شلوغی و ازدحام.

ئات: هێمایە بۆ کۆمەڵو کۆ: (حەشامات، ئاغاوات، دێهاتە) [ف] پسوند اجتماع و ازدحام.

ئاتاج: چاو لەکۆمەك، هەژارو نەدار، موحتاج [ف] محتاج، نیازمند.

ئاتاجی: احتیاج، کەمایەسی [ف] احتیاج، نیاز.

ئاتون: ئاگردانی حەمام، تونخانە [ف] آتشدان حمام.

ئاتەر: ئاگر. ئاور، ئایەر [ف] آتش.

ئاتەران: ڕاوە، قسەپەڕاندن [ف] هذیان.

ئاتـەشبـازی: تەقەکردنو فیشەکەشینە هەڵدان لە جێژنو خۆشی‌دا:

(ئاتەشبازی بەکنگی خالی ناکرێ) ف آتشبازی.

ئاتـەشپارە: ١) بە منالّی هاروهاج دەڵێن: (منداڵەکەبان چەند شەبتانە هەر **ئاتەشپارەبە**)؛ ٢) بە پیاوی زۆر زرینگو ئازا لە شەڕو بازرگانی‌دا دەڵێن: (فلاّن لە شەڕدا **ئاتەشپارەبە**) ف ١) بچهٔ بازیگوش، آتشپاره؛ ٢) مردی که در تجارت یا در جنگ زیرك باشد.

ئاتەشخان: ١) تونخانەی حەمام؛ ٢) تولّکەی ژێر تیانە کە ئاگری تێدا دەکەنەوە ف ١) آتشدان حمام؛ ٢) اجاق سنگی.

ئاتەشخانە: تەندورەی سەماوەر، پەنگردانی سەماوەری چای‌جێ کرنێ ف آتشخانهٔ سماور.

ئاتەشکەدە: کوانوی ئاگرپەرستان، ئاگردانی پیرۆزی گاوران ف آتشکده.

ئاتەشگا: ١) ئاتەشکەدە؛ ٢) ناوی کێوێکە لە کوردستان ف ١) آتشکده؛ ٢) نام کوهی در کردستان

ئاتەشی: ١) رەنگی گوڵی سوری ئاربك؛ ٢) پیاوی زۆر تونده نەبیات، بەبنیام توڕە نەبرن ف ١) رنگ سرخ آتشی؛ ٢) آدم آتشین‌مزاج.

ئاتـەگ: ١) داوینی کەوای شۆڕ: (تـویژی لەسـەر ئاتـەگی دەکـرێ)، شافـەل؛ ٢) بر بەنبە لەبنـارو دامێنی‌چیا ف ١) دامن قبای بلند؛ ٢) دامنهٔ کوه.

ئاتی: زێڕ، تەلا، ئاڵتۆن ف طلا.

ئاجاخ: دیاردی‌و ئاشکرا، خو با ف آشکار.

ئاجار: پنجار، رەگ‌و بنی گیا ف بیخ و ریشهٔ گیاهان.

ئاجگی: دەست رزد، خەسیس، چکوس، دەست‌قوچاو ف خسیس.

ئاجـوج: دەگەڵ یاجوج دەگوترێ و ناوی هۆزێکی جیروکی‌یە. *دەڵێن پادشـابەکی دوشـاخ (ذوالقـرنین) گرنونی‌و دیواری بەردینی لەپێش هەڵچنیون* ف یأجوج.

ئاجۆر: خشتی لەو رەڵمی سوورەوەکراو، کەرپوچ ف آجر.

ئاجیل: چەرەز، بادام‌و نۆك‌و توم‌و تۆکولەکەی شەوچەرە ف آجیل.

ئاچـخ: رەنگی کاڵ، بەرانبەر بە رەنگی ئاربك‌و توخ: (پارچەی کەواکەم شینی **ئاچخە**) ف رنگ روشن.

ئاچوخ: ١) ئاچخ؛ ٢) وەکری، ئاواڵە، بەرانبەری داخراو: (دەرگا کەتان **ئاچوخ** بو، دانەخرابو) ف ١) رنگ روشن؛ ٢) باز، مقابل بسته.

ئاچەر: کلیل، هاچەر ف آچار.

ئاخ: ١) هاوار لەبەر ئازار؛ ٢) خۆزیا: (**ئاخ** هێندە نەدەمردم کوردستانم بە رزگاری‌دەدیت)؛ ٣) خاك، خۆڵ: (هەرجنکی لەئاخی ئاخو دەربان / هی‌جۆنـە بنـاو ئەوی لەسـەربان) «مەم‌وزین»؛ ٤) وشەی دەربڕینی شادی: (**ئـاخ** ئەم داوەنـە چەنـد خۆشـە!) ف ١) حرف درد، آخ؛ ٢) کاشکی؛ ٣) خاك؛ ٤) حرف تعریف، بەبە.

ئاخا: ئاغا: (من ئاخاو تۆ ئاخا، ئەی کێ جێمان بۆ راخا؟) «مەسەل» ف آقا.

ئاخافتن: قسەکردن، پەیفین، ئیشتیعالی، گوتن، وتو وێژ ف گفتگو.

ئاخایوك: بە کەسێ دەڵێن کە خۆی بە گەورە دەزانێ‌و لە گەورەیی نازانێ ف خودبزرگ‌بین.

ئاخباران: تۆزباران، تەپ‌وتۆز، تۆزوغومار، تۆزو خۆڵ کە بەدەم باوە دا دەبارێ ف بارش گردوغبار.

ئاخبان: گڵەبان، ئاخەبان، بانەناو ف گل اندود بام.

ئاخچەباش: گیایەکە لەرێزی گیا دەکڵێوان ف گیاهی است.

ئاخدار: خەمبار ف غمگین.

ئاخر: ١) بەرانبەری هەوەڵ، دوابین؛ ٢) مەگەر: (**ئاخر** نەمگوت باش‌بەو جاش مەبە؟)؛ ٣) دەسـا، ئیتر: (**ئاخروا** نابێ وەك تۆ دەیکەی)؛ ٤) برانەوە، دوایی هاتن: (تۆزێك رووت خۆش بێ خۆ دنیا **ئاخر** نابێ)؛ ٥) بەسەرهاتی دوارۆژ: (وەفایی **ئاخری** خێر بێ دەمێکە بێ‌سەرو شوێنە) ف ١) انتها؛ ٢) مگر؛ ٣) اینکه؛ ٤) پایان؛ ٥) عاقبت، آخرت.

ئاخرخێر: پیری پیاوچاك ف نیك‌فرجام.

ئاخرزەمان: بەو رۆژگارە دەڵێن کە کەوتونە دوای پێغەمبەری ئیسلامەوە ف آخرالزمان.

ئاخرشەڕ: پیری بەدفەڕو نەگریس: (پیری **ئاخرشەڕ** وەنەنت فرۆشت / نابرۆت گێزیەوە بە پڵاوو گۆشت؟!) «هەژار» ف بدفرجام.

ئاخرکە: ئاخو برك، مێشۆڵەی زۆر ورد ف پشهٔ خاکی.

ئاخرونۆخر: نیزیك بە برانەوە: (لە **ئاخرو نۆخری** پاییزدا میوانی بو بن) ف اواخر.

ئاخرەت: سلا، رۆژی قیامەت، پەسلان، هەستانەوەی پاش مردن ف آخرت.

ئاخـرەمین: هەرەپاشین: (ئـەوە **ئاخرەمین** جار بێ‌پێت بڵێم، ئیتر پێت ناڵێمەوە) ف واپسین.

ئاخـری: ١) دوایی: (**ئـاخری** ملی‌داو هات)؛ ٢) لەپرسیاردا: (ئاخری؟ دەی دوایی چی؟) ف ١) سرانجام؛ ٢) عاقبت چه شد؟.

ئاخسبات: یازدە رۆژی ئاخری چلەی زستان ف دەهفتهٔ آخر چلهٔ زمستان.

ئاخش: ئۆخەی، ئای چەند خۆشە ف آخیش.

ئاخڵە: ١) خەرمانەی مانگ: (**ئاخڵە** لەدەوری مانگ دیارە)؛ ٢) بابۆکەی مار: (مـارەکـە **ئاخـڵەی** دابـو)؛ ٣) بە زوریکـی کورنـەدیواری سەردانەپۆشراو دەڵێن کە بۆ کاو گیا ساز دەکرێ ف ١) هالهٔ ماه؛ ٢) چنبره زدن مار؛ ٣) کاهدان.

ئاخڵەویلك: ناوەی شت تێدا سوورکردنەوە ف تابە.

ئاخلیف: بافیش‌و دەلەسەو درۆ، فڕ ف مکر و دروغ.

ئاخلیفە: هەوەڵ بەهار کە شینکە بەحاڵ‌و حاسنەم سەری دەرێناوە. *لەو سەردەمـەدا کە ئاژەڵ دەلـەوەڕێ خۆڵ‌و گیا پێکـەوە هەڵدەگرێ، ئاخ بەلێویەوە دیارە* ف سرآغاز بهار.

ئاخن: بەستاوتە، ناوەڕۆك: (تێوئاخنی لێفەکە لۆکەبە) ف آگنه.

ئاخناو: تێ‌پەستراو، پەستاو: (سێزە هەنامەلان لەرۆن **ئاخناوە**) ف آکنده.

ئاخنداو: ئاخناو ف آکنده.

ئاخنراو: ئاخناو ف آکنده.

ئاخنەبا: دوارۆژەکانی زستان، دەمێ کە حەوت رۆژ لەچلەی چوك مابێ ف هفتهٔ آخر چلهٔ زمستان.

ئاخنین: تێ‌پەستاوتن، بەزۆر تێرا کردن ف آکندن.

ئاخنینــەوە: ئاخنین: (خەریکی **ئاخنینەوەی** پیستە بەنیرانم، دوپیستەم **ئاخنیوەتەوە**) ف آکندن.

ئاخــۆ: ئایا، تو بێژی، لەوانــەیە: (سـەری هەردوکسولمی **ئاخۆ**، گولی نەوبەهارە باخۆ / طُرّفی ئەهارە زولفی. زُلْفُ مِنَ اللَّبالی) «نالی» ف آیا، تو گویی.

ئاخوا: ئاخۆ ف آیا، تو گویی.

ئاخور: شوێنی‌هەڵبەستراوبۆ جیێ خۆراکی ئاژەل، ئالفدان، ئافر ف آخور.

ئاخۆران: دەگەڵ ئاخۆران دێت. ١) بشێوە، بشێوی‌و ئاژاوە: (**ئاخۆران** باخۆرانیکە سەگ خاوەنی خۆی ئاناسێ) ٢) کۆمەڵی دزو ئالانچی: (ئای لەو **ئاخۆران باخۆرانە**، خۆ هیجیان پێ ئەهێشتن) ف ١) هرج و مرج و آشوب؛ ٢) حرامیان.

ئاخون: ١) مەلای عەجەمان؛ ٢) نیبۆك ف ١) آخوند؛ ٢) ناخن.

ئاخوند: مەلای عەجەمان ف آخوند.

ئاخوبرك: جۆرە مێشولەیەکی زۆرورد، پێشی گەلەك **هۆر** ف نوعی پشهٔ بسیار ریز.

ئاخەبان: ١) گڵەبان، بانەناو؛ ٢) بانی لێك‌و لوس ف ١) گل اندود بام؛ ٢) بام بدین برك خوردگی و صاف.

ئاخەباو: جامانە، ئاغابانی. ئەتراویکی سپی بەر با سبی‌و سوره ئە بیاوان لەسەری دەبەستن ف نوعی دستار مردانه.

ئاخەلیوە: ئاخلیقـە. کانی تازە شین‌بونی دەشت، سەرەتـای بەهار ف اوایل بهار.

ئاخ هەڵکێشان: لەخەمان ئاخ‌وداخ گوتن ف حسرت خوردن.

ئاخی: یاخی، باغی، سەرکێش، بێ‌چەقێ ف باغی.

ئاخێز: ١) نیوەهـەڵسان: (مویە ماڵی مام‌پیرۆت لەپەرت هە...ا؟ بەخوا نەتـەواو، هەروا **ئاخێزێکی** کرد)؛ ٢) دەستـان بەتـەواوی: (بسانو نێد ...نەفت ئەجا کرد **ئاخێز**) «خانای قوبادی» ف ١) نیم‌خیز؛ ٢) برخاستن.

ئاخیە: گولمێخ. سنگی ئاسنی ئالقـەدار یا سنگی ئەستوری داربن ف میخ آخور.

ئاخین: ئاخ هەڵکێشان ف آه سردادن.

ئاد: دورگە، جزیرە، وشکانی لەناو ئاودا ف جزیره.

ئادا: ١) دڵاوایی، سەخاوەت؛ ٢) پسـوزێ، لێزانی ف ١) سخاوت؛ ٢) مهارت.

ئادار: مانگی رۆمی، بیست رۆژ لە خاکەلێوەو دەرۆژ لە رەشەمە ف ماه مارس.

ئاداروك: گوڵێکە لەسەر بەهاردا دەپشکوێ ف گلی است که اوایل بهار می‌روید.

ئادان: زەوی بەپیت‌و بەرەکەت ف زمین حاصلخیز.

ئادودە: قامیش یا داری درێژ کە ماڵی پێ پاك دەکەنەوە ف گردگیر.

ئادە: ١) تەڵە کەوریشك. جۆرێك تەڵەی لەدار؛ ٢) بژاری گیا لە شینایی ف ١) نوعی تله؛ ٢) وجین.

ئادەر: کەحیل، جسن، رەسەن، حدود ف اصیل، نجیب.

ئادەم: بابەدەم، مێردی دایکەوا، هەوەڵین باپیری مرۆ ف حضرت آدم.

ئادەمی: مرۆ، عیسان، بەشەر ف آدمی.

ئادەمیزا: مرۆ، ئادەمی ف آدمیزاد.

ئادەمیزاد: ئادەمیزا ف آدمیزاد.

ئادی: ١) ئەوینر، ئەویکە؛ ٢) بۆچەنە ف ١) آن دیگر؛ ٢) چرا، درست است.

ئادێ: ئەوان، ئەوانە ف آنها.

ئادێ‌چی: ئەیانی دی، ئەونرەکان ف آن دیگران.

ئادی‌شا: ئەوان خۆیان ف ایشان.

ئار: ١) ئارد، دەغلی هاڕاوی ئامـادەی نان؛ ٢) جێگـە: (**نزار** یا **نسار**: جێی نســێ. هەوار: جێی هەوا . شار: شوێنــی گەورە)؛ ٣) ئاگر: (زستانان ئارو ئەن) ف ١) آرد؛ ٢) پسوند مکان؛ ٣) آتش.

ئارا: ١) دوستی‌و نێوان خۆشی؛ ٢) جێگەی ژینی هەمیشەیی؛ ٣) وجودو بون: (باسی تۆ دە **ئارادا** نیە) ف ١) دوستی؛ ٢) **محل ثابت زندگی**؛ ٣) وجود داشتن.

ئاراز: روباریکە لە سنوری ئێران‌و روسیا ف رود ارس.

ئاراستــە: رێی شتێك بەرەو کەسێك کردن: (تیریکی **ئاراستــە** کرد، تۆمەتێکی ئاراستە کردم) ف چیزی را متوجه کسی کردن.

ئاراڤ: شیو و کوڵ، سابون یان ئەسپون‌و ئاوی حازرکراو بۆ جل‌شتن ف وسایل لباسشویی.

ئارام: بێ‌جوڵە، هێدی، هێمن، مەند، تۆقرە گرتو ف آرام.

ئاران: ١) بنکـەی ژیانی زستـانەی کۆچەران، گەرمەسێر: (هەمو چونە هەواران، نیمـە ماوین لە **ئاران**)؛ ٢) عەزیەت‌و ئێش ف ١) قشلاق، مقابل ییلاق؛ ٢) درد و آزار.

ئاراندن: عەزیەت‌دان، ئێشاندن ف آزردن.

ئاراو: کەفاوی جاریك بۆ جل‌شوتن دەکار کراوی هێشتا بەکەڵك ماو ف پساب آب صابون.

ئارایشت: رازانەوە، خەمڵ، خۆ جوان کردن ف آرایش.

ئارج: دارخەیزەران کە دەکرێتە گۆچان‌و دیرەگە خێوەت ف چوب خیزران.

ئارخاڤك: ١) چێشتی ئاردورۆن؛ ٢) کولێرەی بەشەکر و ئارد ف ١) آردە؛ ٢) کاچی.

ئارختك: مۆتەکە، شەوە، ئەوی لەخەودا دەت‌ترسێنێ‌و هاوارت بۆ ناکرێ ف کابوس.

ئارخەیان: خاترجەم، بێخەم، بێ‌ترس‌و دودڵی ف مطمئن.

ئارد: ئار، دەغلی هاڕاو ف آرد.

ئارداوی: ١) تۆزی آش گرتو؛ ٢) بربەتیە لە تۆمەت بەخۆ کردن، دەڵێن: فلان دەهیچدا نەبـو بەلام خۆی *ئارداوی* دەکـا ف ١) گرد آسیاب گرفته؛ ٢) کنایه از خود را متهم کردن.

ئارداوێژ: ١) ئەو شوێنـەی ئاردی لە لێواری بەرداشـەوە تێ دەرژێ؛ ٢) لێوارە بەرداش لە گەراندا کە ئارد دەهاوێژێتە ناو قولکە؛ ٣) بربەتیە لە

دەراوی دەمی وێژەر، (فلانکەس **ئارداوێژی** دەمی خوێنە) ف ١) جای بیرون ریختن آرد از آسباسنگ؛ ٢) لبۀ آسباسنگ؛ ٣) کنایه از طرز سخن گفتن.

ئاردپێچ: جۆرێك هەڵوایە لە ئاردو شەکر ف نوعی حلوای شکری.

ئاردکێش: بێڵۆکەی داربنی ئاشەوان کە ئاردی پێ لە قوڵکە دەردەدا ف پاروی آردکش آسیابان.

ئاردماڵك: ئەو کوتە بەرۆیەی ئاشەوان جێ ئاردی پێ دەماڵێ ف کهنۀ پاك کردن تەماندۀ آرد در آسیاب.

ئاردن: هاوردن، هێنان، ئانین ف آوردن.

ئاردو: ١) سوتمان، ئاگر کەوتنەوە؛ ٢) سوتمەنی، ئاوردو ف ١) حریق؛ ٢) سوخت.

ئاردو رۆن: میوانی، چێشتی ئارد بەرۆندا چاندن کە زۆرتر بۆ زەیستان دروست دەکرێ ف کاچی.

ئاردە: نازە داهاتو، نازە بابەت، نۆهانی ف نوآمده.

ئاردە بارە: پەشە ئاردێك کە ئاشێر بۆ هەرباریك کەمێکی بەخۆشی خۆی بە ئاشەوان دەبەخشێ ف بخشش آرد به آسیابان.

ئاردەشان: ئارداوێژ، ئەو شوێنەی بەرداش ئاردی لێوە دەخاتە قوڵکە ئاشەوە: (هەنی جێش واچون، چۆن مەکەرۆ چون / گەرد **ئاردەشان** ئاسیای گەردون) «مەولەوی» ف نگا: ئارداوێژ.

ئاردەڵ: نوکەری بەردەستی خانی گەورە، باب نوکەر، ڕاوێژکەری خان ف آردل.

ئاردەلۆکە: ١) وردە ئاردی سەر لێوی قوڵکە لە ئاشدا؛ ٢) بەفری زۆر وردو وشك کە دەبارێ ف ١) گرد آرد در آسیا؛ ٢) برف ریز و خشك.

ئاردەلێن: تۆز ئاشی زۆر نەرم ف گرد آرد در آسیا.

ئاردە مشار: بڕەمشار، ئاردی هەرزە ف آرد اره.

ئاردەوا: پەڵوڵە، چێشتی گزمۆلە هەویرو کۆزەڵە ف آشی است با خمیر و ترتیزك آبی.

ئاردەوارە: ئاردەبارە ف بخشش از آرد به آسیابان.

ئاردەی: هاوردن، هانین، هێنان، ئانین ف آوردن.

ئاردەبنە: داهێنراو، داهاتو، ژنوهاتی، نوچێبوبی ف اختراع.

ئاردی: ئاردەوا، پەڵوڵە ف نگا: ئاردەوا.

ئارزی: ئاوات، ئارەزو، هێوی، دڵخواز ف آرزو.

ئارزینگ: چەنە، چەنەگە، چەناگە، چناکە ف زَنَخ، چانه.

ئارژنگ: دارێکی سور ڕێبسنە وەك بلاڵوك کە گۆچانی لێ درووست دەکەن ف درختی است.

ئارسم: هەڵامەت، زوکام، پەسیو ف زُکام.

ئارسمی: هەڵامەت دار، پەسیو دار ف زُکامی.

ئارفتە: لە کار کەوتە، پەك کەوتە، کەڵك بڕاو، ویران، نبك تەپاو ف از کار اُفتاده.

ئارگا: ئاورگ، ئاگردان ف آتشگاه.

ئارگۆن: سور و گەش لە رەنگی ئاگر ف آتشگون.

ئارمانج: ١) نیشانە، کێلك؛ ٢) دوز، مەبەست، نیاز لە ژیانا ف ١) هدف؛ ٢) مرام.

ئارمانجانی: نیشانە داکردن، کێبەرکێ لە تفەنگو تیر هاوێژیدا، ئەزموونی ئەنگێوەبی ف هدفگیری.

ئارموش: ئاوریشم، **هەورێشم**، هەورەمیش، داوی لیکاوی کرمی ئاوریشم، ناڵی حەریر ف أبریشم.

ئارمویش: ئارموش، هاوریشم ف أبریشم.

ئارمیش: ئاوریشم، ئارموش ف أبریشم.

ئارنج: مێخ زنجیر بۆ وڵاخ بەستنەوە، ئاخیە ف میخ طویله.

ئارنگ: دەردێکی ئاژاڵە، نەخۆشیەکە توشی حەیوان دەبێ ف مَرَض احشام.

ئارو: ١) خەیار، هاروێ؛ ٢) ئاڵو؛ ٣) پوك ف ١) خیار؛ ٢) لوزتین؛ ٣) لَثَه.

ئارۆ: نیمرۆ، ئەورۆ، ئەمرۆ، ڕۆژی نێوان دوێنێو سبەینێ ف امروز.

ئار وان: ١) ئازوخەی ئارد لە ماڵدا؛ ٢) وشتری سێ بەهاری دیبێ ف ١) آذوقۀ آرد؛ ٢) شُتر سه ساله.

ئاروانە: وشتری چوار بەهار دیتو ف شُتر چهار ساله.

ئاروت: فرشتەیەك بوە هاوالی ماروت لە چیروکاندا پێکەوە بان دەڵێن: (**ئاروت** ماروت) سەرەو نخون لە چالاوی بابلدا هەڵاوە سراون و نبنو یانەو ناویان لەبەر چاوەو دەمیان ناگانێ ف هاروت.

ئارۆزیان: هروژان، وروژان ف بەهیجان آمدن.

ئاروشك: پژمین، پشمین، پنژین ف عطسه.

ئاروك: کفنە ساواری پانکەڵە کە لە گەنمە کوتاویش دەیکەن ف نوعی کوفتۀ بلغور.

ئارون و قارون: بربەنیلە زۆر دەوڵەمەندو دارا ف کنایه از بسیار ثرونمند.

ئاروێ: هاروێ، خەیار ف خیار.

ئارهان: ژان و ئێشی ئەندامی سوتاو ف درد سوختگی.

ئارهاندن: چزاندن، داغ کردن بەئاگر ف داغ کردن.

ئارەزو: هێڤی، ئاوات، دڵخواز ف آرزو.

ئارەزومەند: بەئاسە، بەئاوات، بەعەزرەت ف آرزومند.

ئارەفتە: وێران و لەکەڵك کەوتو ف خراب و از کار افتاده.

ئارەق: ١) تەڕایی لەش لە گەرمان یان لە شەرمان یان لە نوبەنێوە یان لەماندو بونەوە؛ ٢) شلی لە هەڵم نکاو، وەك ئارەقی سەرخۆشکەرو ئارەقی جاترەو هیتر بش ف عَرَق.

ئارە قاوی: لەش بە ئارەق ف عَرَق کرده.

ئارەقچن: ئەفیلە ف عَرَق چین.

ئارەق دەردان: ئەڕی ئارەق لە ئەندام دەرکەوتن ف عرق بیرون دادن.

ئارەق کردن: ئارەق دەردان ف عَرَق کردن.

ئارەقگیر: بارچە لبادێکی ئەنکە لەبن زینەوە دەخرێتە سەر پشتی وڵاخی سواری ف عرقگیر.

ئارەقە: ١) ئارەقی لەش؛ ٢) دارێك لەناو جبنەی دیوار دەخرێ بۆ قایمتر بونی دیوار ف ١) عرق؛ ٢) چوب لایۀ دیوار.

نارەی: بڕ، تۆی، دارماڵ ف پُر، مالامال.

ناری: ١) نیشتەجێ، بەرانبەر بە کۆچەر؛ ٢) کۆمەگ، یاریدە، هاریکاری؛ ٣) لە ڕەسەنی قەومی ناری، ناربابی؛ ٤) خوڵەمێش، مشکی، خوڵەکەوە ف ١) مقیم؛ ٢) کمک؛ ٣) آریایی؛ ٤) خاکستر.

ناری: بەڵێ، هەری ف آری.

ناریان: ١) دڵ تێك چوون و دڵ هەڵنیشوان لە خواردنەوە؛ ٢) کوان و زیپکە لەلەش هانن ف ١) حالت تهوع؛ ٢) ظاهرشدن جوش بر پوست.

ناری‌باری: ١) هەڵوچەی سوری بابزە؛ ٢) بەلا لۆك، نالو بالو ف ١) آلو سرخ؛ ٢) آلبالو.

ناریخ: مێخ زنجیری نەویلە کە ولاغی پێ دەبەستنەوە ف میخ طویلە.

ناربختێ: میراو، نەوکەسەی کە ناو دابەش کردنی بۆ ناودێران بەدەستە ف میراب.

ناریز: کەلێکی بەناوبانگە لەنێوان ریگای سنەو مریواندا ف گردنەای در راه سنندج مریوان.

ناریشە: دژوار، چەتون، زەحمەت ف دشوار.

ناریکار: باری‌دەر، هاریکار، کەسێ کۆمەگ بە کەسێ دەکا ف یاری دهندە.

ناریکاری: کۆمەگ، یاریدە، هاریکاری ف کُمك.

ناریلە: پیاوی زنانیلە، ژنەرەنگە، نالی بیواز، یوسف ئەفەندی: (نێرێکی ناریلەبە، لاسای مێ دەکاتەوە) ف مرد زن‌نما.

نارینج: کوانی بن هەنگڵ، فونێر کە لە بن باخەڵ دەردەچێ ف دُمل زیر بَغل.

نارینوك: لەپە، لەنکە نوك، نخوشەر ف لپّە.

ناز: ١) زیپکەی شیری، نەو جینجك و زیپکانەی لە زوی منالی شیرەخۆرە دێن؛ ٢) ساغ و ڕاست و بێ فرۆفێڵ ف ١) جوش صورت بچەهای شیرخوار؛ ٢) درست کار.

نازا: ١) نەترس، ڕەشید، بەغیرەت؛ ٢) زو، بەبەلە: (نازا برۆ نازا بگەبە)؛ ٣) بەکاکڵ: (وەك گوێزی نازابە)؛ ٤) ڕزگار، ئازاد: (گەردەتم نازاکە، گەردنت نازابێ)؛ ٥) ئەندامی لەش: (هەمو نازای لەشم ژان دەکا) ف ١) شجاع؛ ٢) شتاب؛ ٣) با مغز؛ ٤) آزاد؛ ٥) اندام بدن.

نازاتی: نەترسان، مێرخاسی، زبخی، گەرناسی، ڕەشیدی ف شُجاعت.

ئازاد: ڕزگار، ڕاهی، سەربەست ف آزاد.

ئازاد کردن: ١) لە گیرودەیی ڕاهی کردن، لە زیندان بەردان؛ ٢) لێ خۆش بون، عافو کردن ف ١) و ٢) آزاد کردن.

نازادی: ڕزگاری، سەربەستی ف آزادی.

ئازادیخوا: داواکاری سەربەستی، ڕزگاریخواز ف آزادیخواه.

نازادیخواز: ئازادیخوا ف آزادیخواه.

نازار: ١) ئێش و ژان؛ ٢) بەناو دەرم، ئاهوێ؛ ٣) مانگی ئادار، مارس ف ١) آزار؛ ٢) مَرَض واگیردار؛ ٣) ماه مارس.

نازاردان: عەزیەت دان، ئێش پێ گەیاندن ف آزردن.

نازاری سی: دەردە باریکە، نازاری سیل و دیق ف مرَض سِل.

نازالە: سوخنی زستانە، ناوردو بۆ زمسان ف سوخت زمستانی.

نازانە: نازایانە، وەك پیاوانی نەترس و بەجەرگ ف شجاعانە.

نازایانە: نازانە ف نگاه: نازانە.

نازابەتی: نەترسان، گەرناسی، غیرەت ف شُجاعت.

نازایی: ١) نازایەنی؛ ٢) ڕزگاری و ئازادی: (بە گەردن نازایی دەت‌دەمێ) ف ١) شجاعت؛ ٢) آزادی.

نازپیش: جێشت لێ‌نەر، ناشپەز ف آشپز.

ئازراندن: عەزیەت‌دان، ئێشاندن ف آزردن.

نازری: بڕینی بەچڵك و کێم و هەوا ف زخم چرکین.

نازگار: تەواو، بەشوێن بەکدا بێ‌بڕانەوەو نێوان: (دوساڵی نازگار لە زیندان یوم) ف بی‌کم‌وکاست، متوالی.

نازمودە: تاقی‌کراوە، تەجرەبە کراو: (ماستی نازمودە لە کەرەی نا نازمودە چاترە) «مەسەل» ف آزمودە.

نازنگ: خانوی بەسەر تەختەبەردی بانەوە دروس کراو ف خانەای کە بر تختەسنگ بنا شدە باشد.

ئازوباز: نۆباڵ، تاوان و گوناح ف بزە، وبال.

ئازوبەزە: نۆباڵ، نازو باز، هۆباڵ: (نازوبەزەت وە ملم من نەم کارەم نەکردوە) ف بزە، وبال.

نازوخە: بژیوی پێداویست لە ماڵدا، تفاق ف آذوقە.

نازوخەدا خستن: بژیوی زستانە دابین کردن، تفاق کۆم کردن ف آذوقە اندوختن.

نازوقە: نازوخە ف آذوقە.

نازەب: جحێڵی بێ‌ژن بان بێ‌مێرد ف عَزَب.

نازەبەت: زیپکەی دەم و چاوی تازە لاوان، عازەوی، عازەبی ف جوش عزبی.

نازەپ: کۆیلەی بەدراو کڕدراو، بەندەی زەرخری ف بردۀ زر خرید.

نازەخ: بالوکە، بالوك، زیپکە ناسایەکی زەتی بێ‌ژانە لەدەست و بل دێت ف زگیل.

نازەر: نوهەمین مانگی ئێرانی بەرانبەر بە سەرماوەز ف آذرماه.

نازەنتی: زاوە، مانالێ دانەوە، شی کردنەوەی نوسراوێك بەنوسراوێك ف شرح و تفسیر.

ئازیز: خۆشەویست، بەڕێز: (نازیز دیارەن وادەی لوامەن / نەلوەدای ناخر نەوە نامامەن) «مەولەوی» ف عزیز.

نازیز مەردە: نازیەت بار، خۆشەویس مردو ف غزادار.

ئازیزە: ناوی هەوایەکی گۆرانی کۆتی کوردە ف از آهنگهای قدیمی کردی.

نازیەت: تازیە، خەم داگرتن بۆ تازە مردگ، ماتەم ف عزا، ماتم.

نازیەت‌بار: خەمباری خۆشەویست مردو، ماتەمین ف ماتم‌زدە.

نازیەتی: نازیەت باری ف سوکواری.

ئاژ: بەرانبەری لوس و لێك، زبر و زۆر، نەبوز ف ضد صاف، خشن.

ئاژار: بەرهەو دەرامەتی زەوی، حاسڵانی زەوی و زار ف محصول زمین.

ئاژۆك: باوێشك، لەبەر خەو دەم داچەقاندن ف خمیازە.

ئاژاشکە: ١) باوێشك؛ ٢) مجورك، نەزو، موجرك ف ١) خمیازە؛ ٢)

موره‌مورشدن بدن.

ئاژاڵ: ١) یاتاڵ، وڵسات، گاوگۆل، مەڕومالات؛ ٢) بژ ویوش و جبلکەر جاڵ فا ١) دام، احشام؛ ٢) علف و خس و خاشاك.

ئاژان: پۆلیس، فۆڵچی، شاگرد داروغە فا آژان، پاسبان.

ئاژاوڵە: پشێوی و کەس لەکەس، ئازاوڵە فا آشوب، بلبشو.

ئاژاولە: ئاژاولە فا آشوب.

ئاژاوە: ئاژاولە فا آشوب.

ئاژاوەچی: کەتن گێڕ، مایە فتنە، سەرە سۆ...، شەڕهەڵایسێن، شەڕ هەڵ‌گێڕ فا آشوبگر.

ئاژاوە نانــەوە: کەتن گێڕان، فتنــە نانــەوە، شەڕ هەڵخراندن فا آشوبگری و فتنەانگیزی.

ئاژدا: باپیران، ئەجداد: (هەرکەس بیگانە پەرستە ئەحلەت لە ئاژداشی بێ) فا نیاکان.

ئاژداد: ئاژدا فا نیاکان.

ئاژر: رك، رق، نورەیی، قین فا خشم.

ئاژری: نۆڕە، رق هەستاو، بەرك فا خشمناك.

ئاژن: ١) زۆ نێ جەقاندن، بە دەوری یەکا نیوە کردن: (هەمو گیانیان دە زی ئاژن کرد)؛ ٢) کولینەوەی ددان بۆ خاوێن کردنەوەی لە وردە گۆشت و... فا ١) خلانیدن؛ ٢) دندان خلال کردن.

ئاژنی: مەلە، مەلەوانی، سۆبابی فا شنا.

ئاژنین: ١) کولینەوەو نیوە کردنی نوك تیژ بە شتێکدا: (خەریکی ددان ئاژنینە)؛ ٢) داخستن: (دەرگاکە بئاژنە)؛ ٣) داکەندن: (کراسەکەم ئاژنی، دامکەند)؛ ٤) زبرکردن، زرب کردن، کونجرکونجر کردنی هەرداش فا ١) خلانیدن؛ ٢) بستن؛ ٣) درآوردن؛ ٤) زبرکردن آسیاسنگ.

ئاژۆ: ١) لێخوڕ، کەسێ کە بارەبەر لێ دەخوڕێ: (بازۆ سوارو ئەسپی خۆ بازۆ)؛ ٢) شوێن هەڵگرتن، شوێن گێڕی؛ ٢) للێ بونەوەی ریشە فا ١) راننده؛ ٢) ردیابی؛ ٣) ریشه دوانیدن.

ئاژۆتن: لێخوڕین: (لە ترمبێل ئاژۆتن دا زۆر بەکارە) فا رانندگی.

ئاژۆتنەسەر: پەلامار بۆ بردن، هەڵکوتانە سەر فا هجوم، یورش.

ئاژۆدان: بۆ شەو لەوەڕ بردنی مێگەل فا بردن گله در شب برای چرا.

ئاژەل: ئاژاڵ، مالات، وڵسات فا احشام.

ئاژەڵداری: حەیوان ڕاگرتن، مالات بەخێو کردن، دەوڵەمەنداری فا دامداری.

ئاژین: زبر بون، زبروەك زبری برێبەندو بەرداش فا زبر بودن.

ئاژینــە: ١) جەقــەنــەی ئاش، جەقجــەق، جەقجەقــە، جەقجەقۆك؛ ٢) جەکوشی بیرازکردن کە سەرەکەی ددانەی هەیە فا ١) لکلکۀ آسیاب، کلندۀ آسیاب؛ ٢) آژینه.

ئاس: ١) قاقوم: جانەوەریکە تولەسپی لەنیرەی بانبانك و سموره، کە کەوڵی زۆر بەنرخە؛ ٢) بەرێکە لە بەنجاودو بەڕی قومار؛ ٣) کەنەفت و مانــدو، بەم مانــا یە بە تەنیا ناگوترێ وە لەگەڵ پەلاس دا دێ: (بــە سویندانەوە ئاس و پەلاس دەبێتەوە)؛ ٤) ڕوت و ڕەجاڵ: (کابرا ئاس و پەلاسە، هیچ سان نیە) فا ١) قاقم؛ ٢) تکخال ورق بازی؛ ٣) خسته؛ ٤) پابرهنه.

ئاسا: وەکو: (منیش خوێت ئاسا ئەم کارەم کرد) فا آسا.

ئاسار: شوێنەواری، بنەڕەت فا آثار، پایەو اساس.

ئاسان: هاسان، سانایی فا آسان.

ئاسانە: ١) سەردەرانە، ژێردەرانە؛ ٢) بربەنبەلە بەرمالێ گەورە مالان: (من شەوێ نالەم جوش ئاوەردەبێ / سەگی ئاسانەت بێدار کەردەبۆ) «مەولەوی» فا ١) و ٢) آستانه.

ئاساو: ئاشێ‌ناو، ئاسیاو، ئێبێی دەخڵ هاڕین فا آسیاب.

ئاسایشت: ئاسودەیی، ئیسراحەت، بێ‌خەمی فا آسایش.

ئاسایی: ١) ئاسا: (پیاوێ خڕەت ئاسایی باش بو)؛ ٢) عادەتی، بەرانبەر بە بەســای کۆمەڵایەتی: (سەرو شرژ باری ئاسایی تێك داوە) فا ١) مانند؛ ٢) معمولی.

ئاسپایی: هێدیکا، بەسەبر، هێواش، لەسەر خۆ فا یواش.

ئاست: ١) ڕەحمەت، چەنۆن؛ ٢) جێگا، شوێن: (لەو ئاستە نوشیبوم)؛ ٣) بەرانبــەر، ڕۆبــەڕۆ: (لــە ئاستت جاوم هەڵنایە) فا ١) دشوار؛ ٢) مکان؛ ٣) مقابل، روبرو.

ئاستاش جیا: بەجێ‌هێشت فا مرا بجا گذشت.

ئاستش: هێشتی، ڕێگەی‌دا، ... فا اجازه د.

ئاستش جیا: بەجێ هێشت فا جاگذاشت.

ئاستن: هێشتن، دەس لێ هەڵگرتن فا هشتن.

ئاستون: بەر دەرگا بەرمال فا جلو در.

ئاستەبو: بەجێ هێشتنی ئاسەوار فا اثر بجاگذاشتن.

ئاستەڕ: ئاسەڕ، بەر، بەرە کەوا، بەرەڵبقە: (کەوای دوێنێ ئاستەڕی جاوە) «مەسەل» فا آستر.

ئاستەم: ١) کەموکە، بەحاڵ، کەمتر بێ ئەندازە: (بەئاستەم دەسنم لێ‌دا هاواری کرد، دەسنم بە ئاستــەمێك ڕوشاوە)؛ ٢) دژوارو هەڵەموت: (ئەرەغە کێویکی ئاستەمە) فا ١) اندك؛ ٢) سخت و صعب‌العبور.

ئاستەنگ: جێگەی سەخت و هەڵەموت فا کوه و راه سخت.

ئاستەی: هێشتن، ئاسەی، ئلێن فا اجازه دادن.

ئاسرم: هەڵامەت، پەسیو، زوکام فا زکام.

ئاسرمە: باریکە چەرمێکە لە کورتاندا کە دە کەوێتە سەر کلکی بارەبەر فا نوار جرمی پالان که بر دم حیوان باربر افتد.

ئاسك: مامز، کەژاڵ، خەزاڵ، مامیز فا آهو.

ئاسکۆل: کارمامز، بیجوە ئاسك فا بچه آهو.

ئاسمــان: حەوا، عاسمــان، بەرزایی کە ئەستێرەو مانگ و ڕۆژی لێوە دەبیندرێن، ئەزمان، ئەزمێن فا آسمان.

ئاسمانە: ١) میچی بەرز؛ ٢) مەڵاشوی زار، ئاسمانەی دەم فا ١) سقف بلند؛ ٢) سق.

ئاسمانی: شین بەرەنگی ئاسمان، عابی فا آبی‌رنگ.

ئاسمین: یاسەمەنە، گوڵێکی داروکەی سپی و بۆن خۆشە فا یاسمن.

ئاسن: ئیسن، هەسن فا آهن.

ئاسنجاو: قاپو قاچاغی مسین، دەفرو بەرۆشی لەمس چێکری ف ظروف فلزی و بیشتر مسی.

ئاسندڕك: دڕکە ئاسنینە، تێلی وارشی دڕكدار ف سیم خاردار.

ئاسنگەر: وەستای ئامرازی ئاسن، وەستا خاڵە ف آهنگر.

ئاسنەواڵە: لەکارکەوتەو لەتو پەتی ئامرازی ئاسن، قڕاڵەی ئاسنی ف خُردە فلز، سقط.

ئاسنی: ئاسنین ف آهنین.

ئاسنین: ١) دروس کراو لە ئاسن: ٢) قایمو بەهێزوەك ئاسن ف ١) و ٢) آهنین.

ئاسۆ: ١) کەنارەی ئاسمان، قەراغی ئاسمان: ٢) تارمایی، ڕەشایی لەدور ف ١) اُفق: ٢) سایەای در تاریکی.

ئاسودە: ڕەحەت، بێ خەم، بەئیسراحەت ف آسودە.

ئاسودەیی: ئیسراحەت، ڕەحەتی ف آسودگی.

ئاسۆگ: کەنارەی عاسمان، ئاسۆ ف اُفق.

ئاسەڕ: ئاسنەڕ ف آستر.

ئاسەوار: ١) شوێنەواری کەون: ٢) پاش ماوەی ڕەچەڵەك: (هەی ئاسەوارتان ببڕێ) ف ١) آثار: ٢) نسل، نژاد.

ئاسەی: ئاسەی، هێشتن، ئلبن ف اجازە دادن.

ئاسێ: ١) سەختو دروار: (مانای ئەو ڕشەبە زۆر **ئاسێ**بە، نابزانم): ٢) عەڵە موتو هەزار بەهەزار: (چیابەکە گەلەکی **ئاسێ**بە) ف ١) سَخت و مُشکل: ٢) کوە مُرتفع.

ئاسیا: بەشێکی گەورە لە چوار قوڕنەی دنیابە، پارچە وشکایی هەرە زل لە جیهانا ف قارە آسیا.

ئاسیاو: ئاشی ئاو، ئاساو ف آسیاب.

ئاسیاوان: ئاشەوان ف آسیابان.

ئاسیدە: هەڵوایەکە لە ئاردو ڕۆن و دۆشاو، هەڵوای بەدۆشاوی ف حلوا.

ئاسێرە: ئەستێرە ف ستارە.

ئاسمین: ١) قوڵە کراس، سۆرانی، قوڵە کەوا، ئەنگوچك: ٢) سورەتی یاسین: (**ئاسیبە**کی سەر ئەخوێنێ بخوێنە) ف ١) آستین: ٢) سورۀ یاسین.

ئاسیو: زیان، زەرەر، عەزیەت، بەڵا، ئازار ف آسیب.

ئاسێە: ١) ئاسێ، سەختو دژوار: ٢) داروکەی سێچوەئاڵە کە ئاگری زۆر بەتینە ف ١) سخت و دشوار: ٢) هیزم سنجد تلخ.

ئاش: ١) ئاسیاو: ٢) ئاشتو ئێوان خۆش: ٣) چێشتی ماسو گیا، دۆکولیو، دۆکلیو: ٤) شۆی پارچەو یاخەکراس، دەق ف ١) آسیاب: ٢) آشت: ٣) آش ماست: ٤) آهار.

ئاشاخە: ١) میوەی ڕزیو، قرپۆك: ٢) حەیوانی بێ بڕ، و لە جەڵدەبدا: ٣) هەرئێشی ئاڵەبارو بێکارە ف ١) میوۀ گندیدە: ٢) حیوان کم بها: ٣) تَنْبَل.

ئاشاعە: ئاشاخە ف نگا: ئاشاخە.

ئاشانە: دەبەکی مزاش کەبەئێی خاوەن ئاشەو ئاشەوان دەیداتێ ف مُزد آسیا.

ئاش بەتاڵ: دەس لەکار کێشان ف دست از کار کشیدن.

ئاشپەز: شێوکەر، چێشت کەر، چێشت لێنەر ف آشپز.

ئاشپەزخانە: مۆبەق، کارخانە، مەتبەخ، جێگەی شێولێنان ف آشپزخانە، مَطْبَخ.

ئاشپەزی: شێولێنان، چێشت کەری ف آشپزی.

ئاشت: ئێوان خۆش، دۆستانە، بێ شەڕو داوا ف آشت.

ئاشتبونەوە: دەس ئێوان ناخۆشی، تێك هاتن و بونە دۆست، مەسلەحەت کردن ف صُلح کردن.

ئاشتەبا: شت ف موجودی.

ئاشتی: هێمنایەتی، ئێوان خۆشی ف آشتی.

ئاشتیخواز: هێمنایی خواز، ئەوەی دژی شەڕو هەرابیت ف صُلح‌طَلَب.

ئاشتیێتی: ئێوان خۆشی، ئاشتی ف آشتی.

ئاشچی: ئاشپەز، شێوکەر ف آشپز.

ئاشخانە: چێشتخانە، جێگەی نان و چێشت لێ کڕین ف رستوران.

ئاشرمە: ئاسرمە ف نگاه: ئاسرمە.

ئاشڤان: ئاشەوان، ئاسیاوان ف آسیابان.

ئاشق: دڵدار، ئەویندار، بەندەوار ف عاشق.

ئاشقە: ئاشق: (ئاشقە و ماشقە) بومارێ ئێر دەمی دەگوترێ ف عاشق.

ئاشك: ١) ورگ، مەدە، عور: ٢) هێز، وزە، توانایی، تاقەت: ٣) ئەویندار ف ١) شکمبە: ٢) توان: ٣) عاشق.

ئاشکرا: خویا، دیار، دیاری، بەرچاو ف آشکار.

ئاشکرابون: ١) دیاری دان، خویابون: ٢) دەرکەوتنی ئهێنی، دیاردانی وەشارنی ف ١) آشکارشدن: ٢) فاش شدن.

ئاشکراکردن: ئهێنی دەرخستن، ڕەنامەکی خستنەڕو: (ڕازەکەم ئاشکرابو). ف فاش کردن.

ئاشکرایی: خویایی، دیاردە، دژی ئهێنی ف آشکارا.

ئاشگێڕ: ئەندازە ئاوێکی ئاشی پێ دەگەڕێ ف آب آسیاب گردان.

ئاشمای: ئەخوارن، خواردنەوە، فڕکردن ف آشامیدن.

ئاشنا: ١) ئاس، ئاسکری: ٢) دۆستو یار: (دەگەڵ فلاندا زۆر ئاشنابێ) ف ١) و ٢) آشنا.

ئاشنایەتی: ئێوان خۆشی، ئاسیاوی ف آشنایی.

ئاشو: کێمو زۆخی بربن ف ڕیمو چرك زخم.

ئاشۆ: ١) وجان، پشودان، ئوزێك وێستان بۆ ئیسراحەت کردن: ٢) کێمو زۆخی بربن: ٣) بەشێویو ئاژاوە ف ١) وقفۀ کوتاه: ٢) چرك زخم: ٣) آشوب و بلوا.

ئاشۆپاشۆ: ١) قسەی شڕو بێ نام: ٢) خەودیتنی پەرێشان و بێ سەروبن ف ١) یاوە: ٢) خواب و رؤیای آشفتە.

ئاشۆت: ڕنی، ڕنو، کڵێڵە، هەرەس، بەفری کۆمەڵ لە بازنەوە بەجیاوە ف بَهمَن.

ئاشۆرن: گشتەکی جەواڵ درون ف رشتۀ جَوال‌دوزی.

ئاش وەستا: وەستای ئاش چاك کردن ف استادکار آسیاب.

ئاشەبەتەندورە: گاڵتەی زاروکان، دەستەی تیکەوتنو بەپێوە

سەربەسەری بەکەوە دەنێن سەرکەو نو دەچنە کوڵبان، گەمەی کەری سوری پشت درێژ [ف] نوعی بازی کودکان.

ئاشــەتــەنـدورە: ١) گێژاو، سوڕی ئاوی گۆمی قوڵ؛ ٢) گەمەی ئاش بەنــەنــدوُرە؛ ٣) ئاشێکی دۆڵـەکەی بەقسڵو بەرد ئەکەن تا بە ئاوی کەمبش بگەڕێ [ف] ١) گرداب؛ ٢) نوعی بازی؛ ٣) نوعی آسباب.

ئاشەقو لانێ: گاڵتەیەکی منالانەیە [ف] نوعی بازی کودکان.

ئاشــەگــوێرێژ: ناوی شتێکی نەبـوی خەیاڵیە وەك درنـج منـاڵی پێ دەترسێنن [ف] از موجودات خیالی، لولو.

ئاشەوان: ئاسباوان، ئاشڤان [ف] آسیابان.

ئاشێ: دەردو کوێرەوەری [ف] زحمت و دردسر.

ئاشبێر: کەسێ کە باراش دەبا بۆ ئاش [ف] مراجع آسیاب.

ئاشیف: ئاشێڤ [ف] تکمبش.

ئاشێڤ: بنکوڵ کردنی سەوزەواتێ بۆ بەهێزبونی [ف] تکمبش.

ئاشێگە: زەوی سەخت و زەفەن [ف] زمین سخت.

ئاشێو: ١) دەردو بەلاو بەسـەرهاتی خراپ؛ ٢) پەشێوی و ئاژاوە [ف] ١) مصیبت؛ ٢) آشوب.

ئاغا: لەقەمە بۆ پیاوی زل، بۆ خاوەن گوند، لە ئێران‌دا وەپێش ناوی هەمو پیاوێك ئەکەوێ، کابرا [ف] آقا.

ئاغابانو: پارچەیەکە بۆ لەسەرنانی پیاوان بەکاردێ، ئاخەبانو [ف] آغابانو.

ئاغاتی: گەورەیی، خاوەن موڵکی، بەڕێوە بردنی ڕەعیەتان [ف] آقایی.

ئاغاژن: ژنی ئاغا، ئاوەکە دوای ئەو لەقەمە دەکەوێ وەك: (**ئاغاژنە قات**) [ف] همسر ارباب.

ئاغایەتی: ئاغاتی، مەزنایەتی، گەورەیی [ف] آقایی، سروری.

ئاغزوُنە: ئاڵقەی ددانەداری کانزا کە زمانەی تێدایەو بۆ داخستنی قابشی بشت و کەوش و بەرەزین و ... بەکار دەهێنرێ [ف] سگك.

ئاغـزە: قونچکـە سبغـار، کاغـەزێکـە دەیپێچن و دەیخـەنە بنی قامیشە سبغارەوە، بنکی جغارە [ف] فیلتر سیگار.

ئاغلەب: زوربە، زۆرجاران [ف] اَغلَب.

ئاغلەویلك: ئاخلەویك، ئاوە [ف] نابە.

ئاغە: ئاغا [ف] آقا.

ئاغەبانو: ئاغابانو [ف] آغابانو.

ئاغەبرا: بەبرای گەورە دەڵێن [ف] داداش.

ئاغەجەواش: گیایەکی بۆن‌خۆشە کەلەدز کوڵیوی دەکەن [ف] از گیاهان معطّر.

ئاغەڵ: غەل، جێی‌داکرتنی مەڕو بزن لە دەمی سەرمادا، هۆڵ [ف] آغُل.

ئافات: دەردو ئازار، بەلاو پەتا: (ئاقانە بەتیمی خەڵەفی ئاخری نیسان / نۆ خۆش بی سەدەف بو بە فیدات دور بی‌لە **ئافات**) «نالی» [ف] آفات.

ئافتـا: هاوتـا، تامنـا، هامنـا، هەمبـەر: (ئەگەر چاوی خۆم بەبابە زینێ هەڵدێنابە / وەهام دەدی **نافتای** کاکە مەمێ جوانە) «بەبنی مەم‌وزین» [ف] همتا.

نافتاو: خۆر، رۆژی بەرانبەری مانگی عاسمان [ف] خورشید.

ئافتــاو گەردان: پێشەسەریکە دروێنەوان لە توێڵبان دەبەستن تا ناو لە چاویان نەدات [ف] سایەبانِ کلاه دِروگران.

ئافتاوە: مسینە، لولێنە، مەعدەنی، مسینك [ف] آفتابە.

ئافڕ: ئاخور، جێ خۆراکی ئاژاڵ کە لە قوڕ هەڵبەسراوە [ف] آخور.

ئافران: دروس بون، هاتنەدی، چێبون [ف] خلق شدن.

ئافراندن: خوڵقاندن، دروس کردن، بەدی هێنان: (خودێ هەردو ئەزمێن **ئافراند**) [ف] آفریدن.

ئافرەت: بریتیە لە ژن، مێوینەی مرۆ، عافرەت، زەعیفە [ف] کنایە از زن.

ئافشوُژن: گشتەکەیەنی نێرو جەوالدروُن [ف] نخ جوالدوزی.

ئافور: گاکێوی [ف] گوزن.

ئافەت: ئافات [ف] آفت.

ئافەریدە: دروس کراو، خوڵقاو، رسکاو، مەخلوق، وەدیهاتو، داهێنراو [ف] آفریدە.

ئافەرەم: ئافەریم [ف] آفرین.

ئافەریم: کارێ باشت کرد، دەس خۆش، باریکەڵلا [ف] آفرین.

ئافەرین: ئافەریم [ف] آفرین.

ئاڤ: ئاو [ف] آب.

ئاڤا: ئاوەدان، ئاوا، بەرانبەر بە وێران [ف] آباد.

ئاڤاتەزی: ئاوی سارد [ف] آب خنك.

ئاڤابەرف: بەفراو، سەهۆڵاو [ف] برف آب.

ئاڤار: کەوڵ و پێستەی ئاژاڵ بەرلە دەباغ [ف] پوست دباغی نشدە.

ئاڤارو: ئاورو، ئابرو [ف] آبرو.

ئاڤارێ: لەرێ دەرچوگە، گومڕا، لەرێ لادەر [ف] گمراە.

ئاڤاهی: ١) گوند، دێ، ئاوایی، ئاوەدانی؛ ٢) کۆشك، خانو بەرە، خانو [ف] ١) آبادی؛ ٢) خانە.

ئاڤ پەنـگ: ئەو قولکـەی بان ئەو بەردە قوڵەی کە ئاوی بارانی تێدا رادەوەستێ [ف] جای جمع‌شدن آب باران.

ئاڤ پیڤاز: پیوازاو، پیازاو، چێشتی رۆن‌و پیوازو ئاو [ف] سوپ پیاز.

ئاڤخێز: ئاوێ کە بە مەندی و لەسەرخۆ بڕوا، دژی‌خوڕ [ف] آبخیز.

ئاڤدانك: دەفری ئاو [ف] ظرف آب.

ئاڤـدوێنــگ: ١) شۆربـــای بێ‌رۆن‌و ناخـۆش؛ ٢) ئاڤـرێژ، جێ‌مێز، ئاودەستخانە [ف] ١) سوپ بدون چربی؛ ٢) مُستراح.

ئاڤـدەست: ١) ئابخـانە، ئاودەست، ئاودەستخانە؛ ٢) دەستپاك، ئەمین، جێ باوەڕ [ف] ١) مُستراح؛ ٢) شخصِ امین و درستکار.

ئاڤدەڤ: قومقومە، مەنارەی ئاو [ف] قمقمە.

ئاڤدەل: نێرە پۆز [ف] دُرّاج نر.

ئاڤدین: تۆڵە کردنەوە، لەحەق هاتن [ف] تلافی.

ئاڤرێژ: جێ‌مێز، ئاودەستخانە [ف] مستراح.

ئاڤزە لێلك: نەخۆشی ئاوبەند، دەردی ئیسقایی [ف] بیماری استسقا.

ئاڤزەمکی: درەنگ رەسیو، ولامێك درەنگ بگا، دیاربێك یا ناردراوێك دێر بگات [ف] دیر رس.

ئاڤزێم: کانی‌و سەرچاوەیەك کە هاوینان وشك بکا، کوێرەکانی [ف] چشمهٔ زایندە.

ئاڤزین: بلندایی و گێژی نێر بنەی ناو [ف] کوهۀ آب.

ئاڤژەن: ١) مەلەوان، سوٚبایی کەر؛ ٢) سەوڵی بەلەم لێ خوڕین. سەوڵی کەلەکەوانی [ف] ١) شناگر؛ ٢) پاروی قایقرانی.

ئاڤژەنی: مەلەوانی. سوٚبایی [ف] شناگری.

ئاڤس: ئاوس، زگ‌بڕ، توٚل لە زگدا [ف] آبستن.

ئاڤسین: ١) زگ پڕ بوٚن؛ ٢) ئەستوٚر بوٚن و هەلاّمسان [ف] ١) آبستن شدن؛ ٢) آماسیدن.

ئاڤشوٚ: جلکاو، ئاوی شت‌پێ شوٚراو [ف] پس‌آب.

ئاڤشیز: ئاوی لیخن و پڕ لم و لیته [ف] آب گِل‌آلود.

ئاڤشیله: ئاوی قوٚرە، گوشراوی بەرسیلە [ف] آبغورە.

ئاڤکینه: توێنگەی لولەداری لەشوشە [ف] تُنگ شیشەای.

ئاڤگیر: قوٚرت و قولکەی کە ئاوی باران زادەگرێ [ف] جای جمع‌شدنِ آبِ باران.

ئاڤرێ: لادەر لە رێگە [ف] مُنحرف.

ئاڤەریس: ئاوریشمی خاو، هاوریشمی هێشتا نەرێسراو [ف] ابریشمِ خام.

ئاڤی: ١) بەراو، ئاوی، بەرانبەری دێمی؛ ٢) شەونم؛ ٣) هەلوەداو ئاوارە؛ ٤) جانەوەری ئاوی [ف] ١) آبی، مقابل دیمی؛ ٢) شبنم؛ ٣) آوارە؛ ٤) آبزی.

ئاڤیاری: بەیارمەتی. لەسابەی [ف] کمک، یاری.

ئاڤیتن: هاویشتن، نوٚزدان، فڕێدان [ف] پَرت کَردن.

ئاڤیر: وچانی نەلاّفدراو با مێرد مردو، عیددە [ف] عدّۀ زن.

ئاڤیژ: فڕێدەر، توڕدەر، هاویژەر، دەبینە پاشگر [ف] پَرت کُنندە.

ئاقار: ١) شوێن و جێگە؛ ٢) دەور و بەر؛ ٣) مەلبەندو ناوچە: (مالّمان لەو ئاقارانە بو) [ف] ١) جای؛ ٢) پیرامون؛ ٣) منطقە.

ئاقلّ: بەئاوەز، زانا، ژیر، عاقل، وریاو فامیدە [ف] عاقل.

ئاقوٚ: جوٚرێ کوٚتر [ف] نوعی کبوتر.

ئاقوت: یاقوت. بەردێکی بەنرخەو غالیبەی بەرەنگی سوری گەشە [ف] یاقوت.

ئاقوێت: ئاقوت [ف] ئاقوت.

ئاقیبەت: عاقیبەت، دوماهی [ف] سرانجام.

ئاقید: دوٚشاوی خەست. دمسی نیر [ف] شیرۀ غلیظ.

ئاقیدە: بیروبڕوا. دوٚن. عاقیدە [ف] عقیدە.

ئاقیق: گەوهەریکە بەزوٚر رەنگان دەبێ. ئاقیق [ف] عقیق.

ئاك: پاشگریکە وشەی نامرازو هوٚ دەدا وەك: پوٚشاك، خوٚراك کە واتای خواردەمەنی، پوٚشینەنی دەدا [ف] پسوندی است.

ئاکابر: پیاوە گەورەکان، مروٚیێت مەزن [ف] بزرگان.

ئاکابرانه: ئاکاری پیاوانە، شیاوی گەورە پیاوان [ف] شایستۀ بزرگان.

ئاکار: خو، رەوشت. کردەوە، ئەخلاق [ف] کردارو اخلاق.

ئاکام: ١) دوماهی، دوایی، پاشینە؛ ٢) کاتی مەرگ، هەنجەل، ئەجەل: (زینده بەئاکامه) [ف] ١) انجام؛ ٢) اَجَل.

ئاکنجی: نیشتەجێ لەکوٚنەوە. رەعیەتی قەدیمی [ف] مُقیم از قدیم.

ئاگا: ١) خەبەر، های: (ئاگات لەو کارە هەبە؟)؛ ٢) زاناو فامیدە؛ ٣) ئاگا، نەخەوتو، بێدار: (فلان خەوتوە بان ئاگایە)؛ ٤) قەیران و تیژبونی نەخوٚشی، بوحران [ف] ١) خبر؛ ٢) آگاه؛ ٣) بیدار؛ ٤) بحران مرض.

ئاگابونەوە: لەخەو هەستان. لە بێهوٚشی وشیار بونەوە [ف] بیدارشدن.

ئاگادار: ١) های لێ، خەبەردار؛ ٢) پاریزگار: (ئاگادارت خودابێ) [ف] ١) آگاه؛ ٢؛ نگهدار و حافظ.

ئاگر: ئاور، ئیگر. ئاهر. ئابەر. ئانەر [ف] آتش.

ئاگرباران: ١) بریتیە لە شەڕە تفەنگی زوٚر؛ ٢) بریتیە لە گەرمای زوٚر و بەئەوزم [ف] ١) کنایه از تیراندازی شدید با تفنگ؛ ٢) گرمای بسیار شدید.

ئاگربازی: فیشەکەشێنە هەلّدان و ئاگر پڕاندن لە جێژندا [ف] آتش‌بازی.

ئاگربڕ: دامرکاندنی سوتمان، نەمراندنی شەوات [ف] فرونشاندن آتش، اطفای حریق.

ئاگر بردن: سازو ئامادەبون بوٚ زو سوتان [ف] قابل اشتعال بودن.

ئاگر بەر: ئامادە بوٚسوتان: (پوشوە کەت زوٚر باش و ئاگربەرە) [ف] آمادە برای سوختن.

ئاگر بەربون: سوتمان، شەوات، ئاور بەربونەوە [ف] حریق.

ئاگر بەردانەوە: ئاور دەولاّت بەردان، سوتمان نانەوە [ف] آتش‌افروزی و ایجاد حریق.

ئاگر پارە: هارو هاج، ورباو زیت، ئانەشپارە [ف] آتشپارە.

ئاگر پڕێن: کێوێ کە سەرەکەی ئاگر دەپڕێنێ، ئاگری [ف] آتشفشان.

ئاگر پەرست: گاور، مەجوسی، پەیرەوی دینی زەردەشت [ف] آتش‌پَرست.

ئاگرتێ بەربوٚن: ئاگر گرتن، گڕگرتن [ف] مُشتعِل شدن.

ئاگرخانە: کوٚرەی ئاسنگەر [ف] کورۀ آهنگر.

ئاگر خوٚرە: وشترمر، جوٚرە مریشکێکی زوٚر زەبەلاحە، پێ‌رەوەو نافڕێ دەلێن ئاگر بش دەخوا [ف] شُترمُرغ.

ئاگر خوٚش کردن: ١) گڕدار کردنی ئاگر؛ ٢) بریەتیە لەشەڕ بەرپا کردن و دنەدان بوٚ هەراو کێشە [ف] ١) دامن زدن به آتش، آتش برافروختن؛ ٢) فتنه بر پا کردن.

ئاگر خوٚش کەر: کەسێك گڕی ئاگر زوٚر دەکا، دنەدەر بوٚ شەڕو هەرا. مابەفیتنە [ف] کنایه از فتنه‌انگیز.

ئاگر خوٚش کەرە: ئاگر خوٚش کەر [ف] فتنه‌انگیز.

ئاگردان: ١) ئاوگوٚرك، مقەلّی، جێ‌ئاگر، ئاورگ؛ ٢) جێ‌ئاگر لە سەماوەردا؛ ٣) هاویشتنی توٚپ و ئەقاندنی بەرد بەهوٚی باروت [ف] ١) آتشدان؛ ٢) آتشخان سماور؛ ٣) منفجر کردن.

ئاگر گرتن: ئاور تێ‌بەربون [ف] مُشتعل شُدن.

ئاگر گوشك: جەنە. نەرزینگ، نارزینگ، چەناگە [ف] زَنَخ.

ئاگر گەشاندنەوە: ئاور خوٚش کردن بەهوٚی باوەشێن [ف] آتش بادزدن.

ئاگر گیرە: دەسنەو پوٚش و پەلاّش بوٚ بن ئاگر [ف] اَفروزنه.

ئاگر لێ‌بارین: بریەتیە لە توشی بەلاّو دەرد هاتن [ف] کنایه از دچارشدن به مصیبت.

ئاگروچکە: ئاوروٚچکە، ئاگری مندالاّن بوٚ گەمە [ف] آتش افروختن

کودکان.

ناگرودوٚ: ئاورو دوکەڵ، بر بەنبە لە بوٚنی ماڵو حاڵ ف کنایە از خانە و کاشانە.

ناگـروٚك: ١) بای گەرم نە گیاو سەوزە وشك دەکا؛ ٢) ناورە کە جوٚرە زیپکەیەکـە لەدەمو چاو دەردێت ف ١) باد سوزانی کە سبزەهـا را می‌خشکاند؛ ٢) آتش پارسی.

ناگروٚکە: ناگروٚچکە ف نگا: ناگروٚچکە.

ناگرە: ١) زیپکەی جەنەو دەمو چاو، ناگروٚك؛ ٢) بای گەرم کە بوٚ زەرعات زیانی هەبە ف ١) آتش پارسی؛ ٢) باد گرم آفت مزروعات.

ناگرەکە: ناگرە ف نگا: ناگرە.

ناگری: جیای ... سەرناگر، ناگر بزێن؛ جیای ناگری سەری وێ مناگر بوبە) ف ... غشان

ناگری بن کا: بر بەنبە لە ناژاوەچی، بنەمای ئەژاوکێنە، سەرکزو لکەی بەدفەر ف کنایە از آدم آشوبگر و نودار.

ناگریٚ خودیٚ: بەلای عاسمانی ف بلای آسمانی.

ناگری ژێرکا: ناگری بن کا ف کنایە از آدم فتنەانگیز.

ناگـرین: وەك ناگر، لەنـاگر، بر بەنبە لە مروٚی زوٚو ناژاو بەکار بان زوٚو دلگەرم ف آتشین، کنایە از آدم بسیار شجاع و پُرکار.

ناگوردی: ناوردو، سوتەنی، سوخت، سوتەمەنی ف سوخت.

ناگە: ناوێ، ئێدەری، ئەوێندەری، وێرێ ف آنجا.

ناڵ: ناملکی ئەوە ... لە ... تبلی ناوی، ... نەقونە ف انگشت وسطی.

ناڵ: ١) رەنگی سوٚری کاڵ؛ ٢) ددانی بەترشی کول؛ ٣) جنـدوٚکـەی دوژمنی زەیستان، هاڵـە ف ١) سرخ کمـرنگ؛ ٢) کندی دندان از ترشی؛ ٣) ... زا و کنش.

ناڵا: ١) بەرگی ... (ناڵا بوك)؛ ٢) پارچەی شاش ... ورد ... (نا ... ٣) ... عالا؛ ٤) قەلـەم: (ناڵاگرت بەدەس خورشیدی خاوەر / نوسیا بوٚ لای بەنـرەوزی سەروەر «بـەبنی خورشیدی خاوەر» ف ١) لباس عروسك؛ ٢) پارچۀ تنك و نازك؛ ٣) پرچم؛ ٤) قلم.

ناڵاخ: ئەو گیا بێ کەڵکانەی کە دەبێ فرێ درێن، بژار ف گیاه هرزه.

ناڵات: بەهارات، ئیسپیوت و ئەدوا ف ادویە، فلفل.

ناڵاستن: لستنەوە، لیسان، لێسین ف لیسیدن.

ناڵاش: هەڵاش ف نگا هەڵاش.

ناڵناڵ: گوڵێکی بوٚن خوش و سوٚرە: (سونبول بسەمانیر و گولان پەردە درانـدن / بشکفتنە ناڵناڵ و هشین بوٚنە نەرازن) «جزیری» ف گلی است سُرخ رنگ.

ناڵامەت: هەلامەت، پەسو، زوکام ف زُکام.

ناڵان: خولێ هالاندن ف پیچ خوردن.

ناڵان: مەڵبەندێکە لە کوردستاندا ف منطقه‌ای در کُردستان.

ناڵیش: ئاوەزنیتی بەکوٚمەڵ بوٚرابواردن، کوڕەسەنی ئەواڵی دوٚستانە ف شب‌نشینی.

ناڵایی: ١) رەنگـاورەنـگ؛ ٢) بەشێك لە لەشکری نورکـان ف ١) رنگارنگ؛ ٢) گروهی از سپاه عُثمانی.

ناڵ بردنـەوە: مردنی زەبستـان بان کوڕپـەی ساوا بەدەست جنوٚکەی ناڵەوە ف مرگ طفل یا مادر بوسیلهٔ آل.

ناڵبونەوە: کول‌بونی دان بە ترشی ف کُندشدن دندان از تُرشی.

ناڵتون: زێر، ئەلا ف طلا.

ناڵتی رەم: کێشانەیەکە بەرانبەر بە پەنجاوپێنج گرام ف واحد وزنی است مُعادل پنجاه‌وپنج گرم.

ناڵچاخ: سوٚکوبێ‌ناز و، بێ‌حەیا، دەسبڕ ف چاخان.

ناڵخواج: قامکی ... تبلی دێشاو مژە ف انگشت سبّابە.

ناڵدوز: زێر ... زێو ... غت، زوکێشی زێر و دیو ف زراندود.

ناڵستن: لیستنەوە ف لیسیدن

ناڵشند: سەوداو ... مەلە ... ف مُعامله، دادوبستد.

ناڵشاب: زوفم، سبخوار، خێمار، خوٚس ف سرماریزه، بر.

ناڵشر ویرش: سەوداو ماڵ ... ناڵشت ف دادوستد.

ناڵف: خواردەمەنی ماڵانی بەرەو ئاژاڵی وردە ف عَلف.

ناڵفانە: پوشانە، ئەو باجەی بوٚ لەوەڕ دەسێنیدرێ ف باج چراگاه.

ناڵفتە: هوگر، خو پێوە گرتو ف خوگرفته، الیف.

ناڵفجار: گیاجار، لەوەڕگە، چایەر ف عَلفزار.

ناڵقە: گەو، قوڵف ف حلقه.

ناڵقە بەگوێ: بر بەنبە لە کوٚیلەو بەنی ف کنایە از غلام حلقه‌به‌گوش.

ناڵقەتیز: گیایەکی گەڵاخری رەنگ زەبونی بە شیرەکەی مایەی زگ چونە ف از گیاهان دارویی.

ناڵقەتیس: ناڵقەتیز ف نگا: ناڵقەتیز.

ناڵقەزێز: زنجیروٚکەی دەرکە داخستن ف چفت.

ناڵقەزوٚبە: ناغزوٚنە ... کك.

ناڵقەلەگوێ: ناڵقە ... ف نگا: ناڵقە بەگوێ.

ناڵك: ... بەکسم ف علیق

ناڵك: ناڵو، لوٚزێن ... لوزتین.

ناڵگ: شوێنە برین، شوێنی لێدان، نیشان لە لەش ف اثرزخم یا ضربت.

ناڵگ: لوی دباری، گرێ لە گوٚشتی لەشدا ف غُدّە.

ناڵنگ: خڕ بوٚنی بن هەنگڵ ف ورم کردن زیر بغل.

ناڵو: ١) هالو، بادامەی گەرو لەبن جەنە؛ ٢) نیوەنیکەڵ: (خەوالو) ف ١) لوزتین؛ ٢) آلود.

ناڵو: حاڵ ... برای ... لالو ف دائی.

ناڵوباڵو: مێوەی کی ... حڕو سوٚری نارنجە، بەلاٚلوك، هەڵهەڵوك ف آلبالو.

ناڵوبەخارا: هەڵوژە پایزەی سوٚری ئامال رەش ف آلو بخارا.

ناڵوبوٚ: فوزە، ... ئاوێی تزاوی ترش و شیرین ف میوهٔ نارسیده، کال

ناڵوبەلاڵوك: ... ف آلبالو.

ناڵوچە: هەڵوژە ... ف آلوچه

ئالودار: ئەو دارانەی لە خانو دابوسینەدا دەکەون، سەر کاربنە ف جوب سقف بر درك.

ئالودە: گیرودە، خو پێگرتو (ئالودەی جگەرەیە) ف مُعتاد.

ئالۆز: ١) تێك هاڵاو: (بەنەکە ئالۆز بوە)؛ ٢) نەسازاوی توش و تورە: (پیاوێکی زۆر ئالۆز و بەد میجازە)؛ ٣) پشێوی و ئاژاوە: (دنیایەکی ئالۆزە) ف ١) سردرگم؛ ٢) آدم ناهنجار و بدخُلق؛ ٣) آشوب و بلوا.

ئالوز: خەم و کەسەر ف غم و اندوه.

ئالۆش: ١) خارشت و خوروی لەش؛ ٢) ئارەزو کردنی نێر: (ژنێکی زۆر بە ئالۆشە) ف ١) خارش تن؛ ٢) کنایه از زن شهوت‌ران.

ئالوگۆڕ: ١) پێك گۆڕینەوە؛ ٢) داکەندنی بەرگ و پاك دەبەر کردن: (جلە کانت ئالوگۆڕ کە) ف ١) مبادله؛ ٢) عوض کردن لباس.

ئالولە: ١) تۆلانی نەسك و باریك؛ ٢) پیاوی بێ‌شەرم و ئابڕو ف ١) کوچهٔ تنگ؛ ٢) مرد بی حیا.

ئالووالا: پارچەی ڕەنگاوڕەنگ ف پارچهٔ رنگ وارنگ

ئالوویر: سەوداو مامەلە، ئالش‌ویرش ف داد و ستد.

ئالە: ١) جنۆکەی زەبستان کوژ؛ ٢) جلە بوکی منالان؛ ٣) پەڵەی دەم و چاوی ئاوس؛ ٤) پارچەی شاش بۆ داپێژنن؛ ٥) نەخۆشیەکە لەناو گەڵ پەیدا دەبێ ف ١) جنِ زائوکش؛ ٢) لباس عروسك؛ ٣) لکهٔ صورت زن آبستن؛ ٤) الك پارچه‌ای؛ ٥) مرض آتشك.

ئالەبێژ: بە پەرۆی تەنك و شاش داپێژنن ف بیختن با وال.

ئالیا: ئارەزو، تەما، هیوا، ئاسە ف آرزو.

ئالەت: ١) نیسیوەت، نیسوت؛ ٢) داروتەی بەرووازی شوشە یا پنجەرەی قەدیم ف ١) قفل؛ ٢) چهارچوب شیشه‌های پنجرهٔ اُرسی.

ئالەتانج: هەلەتانج، جوڕێك مراوی کێوی سەر بە کلاوەیە ف نوعی مرغابی وحشی کاکلی.

ئالەکوك: جوری ئەسپنگی نوکتە پنکپکی هەیە لە جوزەردانا دەری دێنن و دەیخۆن: (دیاری شوانە ڕێلە ئالەکوکە) ف گیاهی است شنگ مانند.

ئالەکە: نەخۆشیەکی چاوە، تەراخم ف تَراخُم.

ئالەم: عالەم ف جهان.

ئالی: لا، تەرەف، ڕەخ ف طَرَف، سو

ئالی: ١) پیاوێ کە لە ژنەکەی بترسێ. (فلانەکەس ئالی پیوازە، ئالی‌یە)؛ ٢) سوکەلە ناوی عەلی: (قوپەی بابا ئالی) «مەسەل» ف ١) مردی که از زنش بترسد؛ ٢) مُخَفَّف علی.

ئالیان: ئالان، لێ پێچان ف بر پیچیدن

ئالیسۆر: هەرمێ لاسۆرە، سێوە لاسورە ف گلابی و سیب نیم‌سرخ و نیم‌زرد.

ئالیك: ئالك، جەمەجۆی یەکسم ف علیق.

ئالیکار: یارمەتی‌دەر، هاریکار ف کمك کننده.

ئالین: ئالان، پێچ خواردن ف پیچ خوردن.

ئالینك: گیایەکە لەداران دەهاڵێ ف پیچك.

ئام: ١) مام، برای باوك، ئاپ؛ ٢) پێشگری هاوبەشی، ئامکار، هاوکار، هامکار؛ ٣) هاتن: (ئامو شوت ناکەم) ف ١) عمو؛ ٢) پسوند اِشتراك؛ ٣) آمدن.

ئاما: هات بۆ پیاو ف آمد.

ئامادە: ساز، تەیار، حازر ف آماده.

ئامارات: ئەسبابات و ئامراز ف ابزار.

ئاماژ: نیشانە، ئامانج ف آماج.

ئاماژە: ١) سەرەرا، سەربار، زیادە لەوە؛ ٢) هێما، نیشارە ف ١) به‌علاوه، اضافه؛ ٢) اشاره.

ئامال: وێچو، نزدیك‌بە: (فلانکەس ئامال شێتە، ڕەنگی بۆزوەکە ئامال شینە) ف متمایل به.

ئامام: هاتم ف آمدم.

ئامان: ١) قاپ و قاجاغ، تیر بار؛ ٢) هاتوە (بۆتیر بنە)؛ ٣) دەخیل؛ ٤) وشەی پەنابردن، هاوار ف ١) ظروف؛ ٢) آمده است (برای مُذکّر)؛ ٣) کلمهٔ پناه خواستن؛ ٤) کلمهٔ حمایت.

ئامانج: ١) نیشانە، کێلك، ئەوشتەی بۆ تیر هاویشتن دەیەرچاو دەگیری؛ ٢) دوز، مەرام، مەبەست لە ژیانا؛ ٣) خزم و کەس و کار ف ١) آماج؛ ٢) مرام؛ ٣) اقوام.

ئامان خواستن: داوای تەسلیم‌بون کردن، پەنا بەکەسێك بردن کە بت پارێزێ ف امان خواستن.

ئامانەت: ١) پارێزگاری؛ ٢) سپاردە، بۆ ماوەیەك وەرگرتنی بان بەکەسێك سپاردن ف ١) درستکاری؛ ٢) سپُرده.

ئاماوزێ: پەزویەکی تەنکم دەشەمی هەڵدەکێشن و دەیخەنە سەر کوانەو برین، منەما ف نوعی مشمّع.

ئاماولوای: هاتوچو ف آمدوشد.

ئامای: هاتن ف آمدن.

ئامایی: تەدیب، کوێری، کوری ف نابینایی

ئامباز: بەتەوژم دەستەملان بون، ئاوقا، تێك هاڵانی دو زیندو ف گلاویز.

ئامباز بون: بە هەڵە داوان تو یەکتر چون و دەس لەمل یەك کردن ف یکدیگر را در آغوش فشُردن.

ئامپا: ١) هاوپیشە، هاوڕێ لە کاردا: هەردوکمان جوت بەندی ئامپاین)؛ ٢) جوت بەندی بەدەولەت و دارا ف ١) هم درجه؛ ٢) هم پیشه.

ئامپیالە: هاودەم، هاونشین، هاوکردار و هوگر ف ندیم.

ئامراز: ئەسپاب، کەرستە، ئالات ف ابزار.

ئامڕاز: هاوسوز، هامڕاز، لەیەکتر ئەمین، هەواڵی ڕاست ف همراز.

ئامشو: هاتوچو، دیداری دوستانە. سەر لەیەکدانی هاوسایان ف آمدوشُد.

ئامك: خوشکی باوك، پوری باوکی، مەتك، پل، مەتی ف عمّه.

ئامله: پول، پارە، دراو ف پول.

ئامو: ١) مام، برای باوك، مامو: (ئاموزا)؛ ٢) ئامور ف ١) عمو؛ ٢) خویش.

ئاموچیار: ئاموژگاری کار ف ناصح، اندرزگو.

ئاموچیاری: ئاموژگاری ف نصیحت.

ئامۆر: هەوجاو، هێنی، داری مابەینی نیر و دەندە ف خیش.

ئامۆزا: فرزەندی مام، برازای باوك ف عمو زاده.

ئامۆزازا: منالی ئامۆزا ف فرزند عمو زاده.

ئامۆژگار: نسحەت‌کەر ف اندرزگو.

ئامۆژگاری: نسحەت، پەند ف اندرز.

ئامۆژن: ژنی برای باوك، مامۆژن، ژن‌ئاپ ف زن‌عمو.

ئامۆژیار: ئامۆژگار ف اندرزگو.

ئامۆژیاری: ئامۆژگاری ف پند.

ئامۆش: نارام ف خاموش، آرام.

ئاموشۆ: هاتوچۆ، ئامشۆ، گەڕان، هاتن‌وچون ف آمدوشد.

ئاموشۆکەر: ئەوانەی دێن‌و دەچن، کەسانێ دۆسانە با بۆ کارێك سەر لە بیاو دەدەن ف در آمدو شد.

ئامۆیر: ١) ئامۆر؛ ٢) ئامرازو ئەسپاب ف ١) خیش؛ ٢) ابزار.

ئامە: ١) دابك، دێ، دالك؛ ٢) سوکەڵەی ناوی ئامینە؛ ٣) سوکە ناوی ئامان الله ف ١) مادر؛ ٢) مُخفّف آمنه؛ ٣) مُخفّف امان‌الله.

ئامەد: بەخت‌و هات، ریکەوتی باش‌ودڵخۆشکەر ف شانس و اقبال.

ئامەشۆ: ئاموشۆ ف آمدو شُد.

ئامەو: ئامەد، هات‌و بەخت ف اقبال.

ئامیار: هەواڵ، هاوکار، یاریدەر ف همکار، یاور.

ئامیان: هەوێن، مابەی بەنیر و ماست‌و ... ف پنیرمابه.

ئامێتە: تێکەڵ، تیکەلاو، لێکدراو، ئاوێنە ف آمیخته.

ئامیتە: ئامێنە ف آمیخته.

ئامێتن: تێکەڵ کردن، لێکدان، تێ‌کردنی شتێ لە ناوشتێ ف آمیختن.

ئامێد: ناوی شاری دیار بەکر ف شهری در کردستان.

ئامێدی: شارێکە لە کوردستان، عیمادیبە ف شهری در کُردستان.

ئامیر: ئەسپاب، ئامراز ف ابزار.

ئامێر: ئامێر ف ابزار.

ئامێز: ١) باوەش، هەمبێز، هامبێز، سنگ‌و بەر؛ ٢) تێکەڵ ف ١) آغوش؛ ٢) مخلوط.

ئامێژە: هەوێن، مایەپەنیر، ئامیان ف پنیرمایه.

ئامێژەن: ١) ئامێژە، هەوێن؛ ٢) شتی تێکەڵ کردن، ئامێنە ف ١) پنیرمایه؛ ٢) آمیخته.

ئامێژەن کردن: تیکەلاو کردن، دونشت نەڤ لهەڤ کرن ف بهم‌آمیختن.

ئامین: ١) خوابە قبولی کەی؛ ٢) سوکەڵە ناوی ئامینە ف ١) آمین؛ ٢) مُخفّف نام آمنه.

ئامینە: هاتوە (بوژن) ف آمده است (برای مؤنث).

ئان: ١) یان، یا؛ ٢) وەخت‌و عان، حان، دەم‌،کات، نا ف ١) یا؛ ٢) وقت، موقع.

ئانقەس: هەڵە لە ڕوی ناگاداربەوە، لەقەست، لەقەسنی ف عمداً.

ئانقەست: ئانقەس ف عمداً.

ئانگو: مێلاق، ئەوتریبەی بۆزسنان هەڵی دەواسن ف آونگ.

ئان‌و نون: ١) نان‌و نوین، نازو نۆز؛ ٢) فیل‌و ئەلـەکـە ف ١) ناز؛ ٢) مکر و حیله.

ئانـە: ١) هۆوە، ئەوە، هیمـای دور؛ ٢) باشگری بەواتا شباو: (بیاوانە، ژنانە، شیاوی بیاوان، شباوی ژنان)؛ ٣) بۆلێکی هیندستانە؛ ٤) دابك ف ١) آن؛ ٢) پسوند شباهت؛ ٣) واحدی در پول هندوستان؛ ٤) مادر.

ئانی: هێنای، هانی، هاوردی ف آورد.

ئانیسـك: ١) هەنیسـك، نزکەرەی گریان؛ ٢) بەندی نێوان زەندو قوڵ، هانیشك ف ١) سکسکهٔ گریه؛ ٢) آرنج.

ئانیشا: ئەوان، ئەمان، ئەو ف آنها.

ئانیشك: بەندی نێوان قوڵ‌و باسك ف آرنج.

ئانیشکـە: ١) جمم سەری بەرج دراوی لولە سۆپە یان ئاسنی دەدبوار گیراو؛ ٢) دارێکی دوپـەلـە لە ئاسیاودا بێ بەرداشی بێ بەرزو نزم دەبێتەوە ف ١) زانوی لوله؛ ٢) ابزاری در آسیاب.

ئانیك: بەرنیسکی ف نفس‌نفس زدن از شدّت گریه، های‌های گریه.

ئانین: هاوردن، هێنان، ئینان ف آوردن.

ئاو: ١) ناف؛ ٢) پێشگری هاوبەشی، نام؛ ٣) برێتی لە شاوەت ف ١) آب؛ ٢) پسوند اشتراك؛ ٣) کنایه از منی.

ئاوا: ١) بەم جۆرە؛ ٢) ئاوەدان: (ماڵیاواکوئە هاودەردم / بەدوور بی‌لەئاهی سەردم) «هەژار»؛ ٣) پیوار، ون‌و نادیار: (مانگ‌ئاوابو، زۆژئاوابێ دیمە ماڵنان) ف ١) اینچنین؛ ٢) آباد؛ ٣) گم و ناپیدا.

ئاوات: نارەزو، تاسە، هێڤی، هیوا ف آرزو.

ئاوات‌خواز: بەئاسە، بەئارەزو، هێڤی‌دار، هیوادار، بەهەوبا ف آرزومند.

ئاواتەخواز: ئاوات خواز ف آرزومند.

ئاواتەواز: ئاوات خواز ف آرزومند.

ئاوار: ١) جودا؛ ٢) هەڵـوای ناردو دۆشاوی وشك هەڵاتو بۆزسنان؛ ٣) چای لێنـەری ماڵ؛ ٤) دارو بەردوی خانوی روخاو ف ١) جُدا؛ ٢) حلوا؛ ٣) آبدارچی؛ ٤) آوارخانهٔ ویران.

ئاوارتن: جوداکرن، هەڵاوارتن، دوورەوە خستن ف جُداکردن.

ئاوارتە: جیا کراوە، دوور خراوە ف جُداشده.

ئاوارە: هەڵوەدا، دور لە ژێگەی خۆ، ئەرە ف آواره.

ئاوارەیی: هەڵوەدابی، دوری لە ولاتی خۆیی ف آوارگی.

ئاواز: دەنگ‌و سەدا، دەنگی بەقەو، دەنگی ئامرازی موسیقا ف آواز.

ئاوازە: ناوبانگ، دەنگ‌وناو ف شُهرت.

ئاوازەخوان: گۆرانی بێژ، دەنگ‌بێژ، قام‌بێژ، ستران‌بێژ ف خواننده، ترانه‌سرا.

ئاوازەخوێن: ئاوازەخوان ف خواننده.

ئاواژی: بەراوەژو، سەرەونخون ف وازگون.

ئاواسی: ئەنگوجك، هەنگوجك، گوجك، سۆرانی، قوڵەکراسی فش‌و درێژ ف آستین بُلند.

ئاواق: ١) چۆڵ‌و بیابان، جۆلگە؛ ٢) خانوی جۆلکراوی بێ ئاوەدانی ف ١) بیابان برهوت؛ ٢) خانهٔ متروك.

ئاواکردن: ١) بنیات‌نانی خانو، خانو کردن؛ ٢) زەوی ئەکێڵدراو کێڵان و چاندن ف ١) پی‌ریختن خانه؛ ٢) شخم‌زدن‌و آباد کردن زمین بایر.

ئاواکردنەوە: لە دوای چۆڵی و ویران بون دوبارە ساز کردنەوەو کار پێدا کردن ف دوبارە آباد کردن.

ئاواڵ: هەڤاڵ، دۆست، هاوڕێ ف رفیق، دوست.

ئاواڵ دەرس: هاوپۆل. هاوکلاس، کەسانێ کە پێکەوە لە فێرگەدا لە پۆلێکا بن ف همکلاس.

ئاواڵ زاوا: دوبیاو کە ژنی هەرکیان خوشکن ف باجناخ.

ئاواڵ کراس: دەرپێی ژنان ف شلوار زنانه.

ئاواڵ منداڵ: کیسەیەکی پڕ لە ئاوی منداڵدان کە لە دوای منداڵ لە زکی زەبستان دەر دەچێ، جفت ف جُفت.

ئاواڵە: وەکری، واڵا، کریاوە، دژی داخراو ف بازو گشاده.

ئاواڵەتی: دۆستی. ڕەفیقایەتی، هەڤاڵی ف رفاقت.

ئاوان: ١) ئاوا، دژی چۆڵ؛ ٢) ئاونگی دەسکاونگ بۆ شت کوتان؛ ٣) کرێ، مزە؛ ٤) گوشادە، هەراو؛ ٥) فاپ و قاچاغ؛ ٦) بێ فەڕی و ناڕاستی ف ١) آباد؛ ٢) هاون؛ ٣) مُزد؛ ٤) گشاد؛ ٥) ظروف؛ ٦) کجی و نادرستی.

ئاواناش: مزاش، کرێی ئارد هاڕین کە ئاشەوان دەیسێنێ ف مُزد آسیابان.

ئاوانتە: ١) خۆڕایی، بەلاش، مفت؛ ٢) حیلەو حەواڵەو نەشقەڵە ف ١) مفت؛ ٢) کَیدو فریب.

ئاوانتەچی: مفتەخۆر، دەسبڕو فێڵەبازو دەبەکار ف مُفتخور و کلاه‌بردار.

ئاوانی: ئاوایی، دێ، خانو، دژی چۆڵی ف آبادی.

ئاوا ووك: گاڵتەچی، زۆربڵێ و چەنەباز، چەقەسرو، چەقەسو ف وراج.

ئاواهی: ئاوانی، خانو ف آبادی.

ئاوایی: ئاوانی ف آبادی.

ئاوبارە: ١) داری درێژو ئەستۆرو کوڵدراو کە بۆ پەڕاندنەوەی ئاو بە سەر کەندالێدا دەکێشن و دەبێتە جوگە، قەمتەرە؛ ٢) ئەوشیرەی کەهەنگ لە گوڵانی دەمژێ و دەیکانە هەنگوین ف ١) قنطره؛ ٢) شیرهٔ گل که زنبور می‌مکد.

ئاوباز: مەلەوان ف شناگر.

ئاوبڕ: ١) نەخۆشیەکی ئاژاڵە کە لە خواردنەوەی ئاوی زۆرساردەوە توشی دەبێت؛ ٢) جێگەی دادڕین بۆ گوێزانەوەی ئاو ف ١) نوعی بیماری دام؛ ٢) محل بستن و عوض کردن مسیر آب.

ئاوبردە: بر بەنبە لەو شتەی بە فیرۆدەچێ و خەسار دەبێ ف مُفت ازدست رفته.

ئاوبەر: سەقا، ئاوکێش ف سقّا.

ئاوبەرە: ١) ئەو کاروانە هەنگەی لە کاتی شانە هەڵبستنا دەچنە سەر کانیاو ئاو دەبەنە پلۆرەوە؛ ٢) ئەو هەنگانە لە بەر بەرزەفڕی پلۆرەی لێ گوم دەبێ ف ١) زنبورانی که از چشمه آب به کندو می‌برند؛ ٢) زنبورانی که به علّت بلندپروازی راه کندو را گم می‌کنند.

ئاوبەند: نەخۆشی زگ ئاوسان، ئیسقایی ف بیماری استسقا.

ئاوپاش: ئاوپژێن، دۆڵچەیەکی مەعدەنی کە سەرێکی کون‌کونی پێوەیەو ئاوی پێ دەپرژێنن ف آب‌پاش.

ئاوپاڵ: سو زمە، کەوگیر ف کفگیر.

ئاوپەرژێن: ١) ئاوپاش؛ ٢) ئاو بە زەویدا بان بە ئاندا پرژاندن ف ١) آب‌پاش؛ ٢) آب بر زمین یا برنان پاشیدن.

ئاوپژێن: ئاوپاش ف آب‌پاش.

ئاوپەڕ: ١) زەنبورەی ئاش، دارێکی کونکراوە لە بنی دۆڵاش‌دا تا ئاوەکە بە نەوژم لە پەڕە بدا؛ ٢) ئەستوور بونی بربن ف ١) چوبک مُدوّر سوراخ در دهانهٔ زیرین ناو آسیاب؛ ٢) دُمَل ورم کرده.

ئاو پەڕە: حەیوانی ئاوەکی ف حیوان از گلّه بجای مانده.

ئاوپەرێن: دژاو، زەویەکی ئاوداشتنی دژوار بێ ف زمینی که آبیاریش دشوار باشد.

ئاوتێ‌زان: ١) ترێ کە تازە دێ ئاڵ و بۆڵ بێ؛ ٢) ئاوێ کە لەدیتنی ترشی لەزمان پەیدا دەبێ؛ ٣) ئاوێ کە لە پاك کردنی پیواز لەچاو دێت ف ١) آبدارشدن غورهٔ انگور؛ ٢) آب در دهان جمع شدن با دیدن ترشی؛ ٣) آب از چشم آمدن از پاك کردن پیاز.

ئاوجز: ١) ئاودز، فەڵتسو کەلێن کە ئاو بدەلێنێ؛ ٢) کۆبونەوەی کێم و زوخ لە بریندا ف ١) جای نرشح آب؛ ٢) جمع شدن ریم در زخم.

ئاوجۆ: قەخوارنە کە لجەهـ چێدکن. بیرە ف آبجو.

ئاوچاودان: لە تماشا دڵخۆش بون ف از دیدن لذت بردن.

ئاوچاوسەنن: ترساندن، زراو بردن، تۆقاندن ف زهره ترك کردن.

ئاوچایگ: ئاوی سارد، ئافا نەزی ف آب خنك.

ئاوچنین: ئاوگرتن لە میوەو ... ف آب گرفتن از میوه و...

ئاوخانە: ئاودەست. ئاودەسخانە، ئاورێژ ف مُستراح.

ئاوخواردنەوە: ئاف قەخارن ف آب نوشیدن.

ئاوخواز: خواردنێك کە ئونیابەنی دێنێ. دەڵێن: (کەشك و نیسك **ئاوخوازن**) ف غذای شور و آبکش.

ئاوخۆر: کەسێ کە ئاو دەخوانەوە، ئاوگێڕ لە مزگەوت و کۆر بانگ دەکا: (ڕەحمەت لە **ئاوخۆر**) ف آب آشام.

ئاوخۆرە: ١) ڕەگی سەرەکی گیاو دار کە زۆر تەڕایی هەڵدەمژێ؛ ٢) ئاوەڕۆکی لق کە تەڕایی ڕا دەگوێزێ؛ ٣) پیاڵەو شەربەی ئاوخواردنەوە، لیوان، فومقومۆك ف ١) آبخور درخت؛ ٢) آوند گیاهان؛ ٣) ظرف آبخوری.

ئاوخۆری: ١) هەرچی ئاوی پێ دەخونەوە، شەربە، زەرك، لیوان. فومقومۆك؛ ٢) دانە لغاو، ئەو ئاسنەی دەچێتە ناو دەمی بەکسمەوە ف ١) ظرف آبخوری؛ ٢) دهانهٔ لگام.

ئاودادان: ١) ئاو قوت‌دانی زەوی؛ ٢) نەخۆشیەکە لاقی بەکسمو بەرزە ولاخی پێ دەماسێ ف ١) فرورفتن آب در زمین؛ ٢) پاغر.

ئاودار: ١) ولاتی ئاو زۆر؛ ٢) میوەی بڕاو؛ ٣) تیغی جەوهەردار ف ١) منطقهٔ پُرآب؛ ٢) میوهٔ آبدار؛ ٢) پرَند.

ئاوداشتن: ئاودێران. ئاودێری، ئاودانی زەوی ف آبیاری.

ئاودامان: کراس بان کەوای داوێن شۆڕ: (کەوای مەلایان **ئاودامانە**) ف پیراهن بُلند.

ئاودامێن: ئاودامان ف پیراهن بُلند.

ئاودان: ١) ئاوداشتن؛ ٢) ماڵات تێراو کردن؛ ٣) تیغ سوور کردنەوەو بە

ناواکردن بۆ ڕەقتر بون ف ١) آبیاری؛ ٢) سیراب کردن دام؛ ٣) آب دادن تیغ.

ئاودڕ: ئەو جێگەیەی کە ناو دای‌دڕبوە ف آبکند.

ئاودڕکە: ناودڕ ف آبکند.

ئاودڕگە: ناودڕ ف آبکند.

ئاودز: ١) درزو قەڵشتی ناودەڵێن: (مەنفەزو درزو **ناودزی** هەرچەند / دەبگرم. دبکونم بە دەست و بەپێ) «شێخ ڕەزا»؛ ٢) ناوجز، کێم کۆ بون لەزاما ف ١) نکاب؛ ٢) هو.

ئاودوزەك: ١) ئەو لولـە شوشـە دەم تەنگەی تنۆکە دەرمانی پێ دەچاو دەکەن، فەنرە چەقان؛ ٢) سرینگ ف ١) قطره‌چکان؛ ٢) سُرنگ.

ئاودەر: ١) کەسێ کە ناو دەدا بە خەڵکی مەجلیس؛ ٢) ناودێر ف ١) ساقی؛ ٢) آبیار.

ئاودەردان: رشتنی ناوی ڕاوەستاو بە سەتڵ و دەفری تر ف نخلیهٔ آب با سطل و...

ئاودەس: ناوخانە. ناودەست. پێشاو ف مُستراح.

ئاودەست: ناودەس ف مُستراح.

ئاودەل: بۆڕی نێر ف دُرّاج نَر.

ئاودەڵێن: ١) گۆزەو دیزەیەکی نەڕابی دەداتەوە؛ ٢) نەستێرکێ کە ناوی لە درزانەوە لەبەر بڕوا ف ١) کوزه‌ای که نَم پس دهد؛ ٢) استخر درز دار.

ئاودەم: لیکاوی‌زار ف آب دهن.

ئاودەنگ: ١) هاوبیر، هاوقسە؛ ٢) خەمڕەوێن، هۆگر ف ١) همفکر؛ ٢) همدم.

ئاودێر: ناویار. کەسێ کە زەوی‌و سەوزە ناو دەدا: (جەبباری بێ‌فتوری، سوڵتـانی بێ‌قسوری / ڕەززاقی مارو مورێ، **ناودێری** دیمەکاری) «حاجی» ف آبیار.

ئاور: ١) ئاگر. ئایەر. ئێگر؛ ٢) ناوس ف ١) آتش؛ ٢) آبستن.

ئاوڕ: بۆ دواوە ڕوانین ف واپس نگری.

ئاورا: برسی. تێر. برچی ف گُرسنه.

ئاورای: برسیەتی، برچێتی ف گرسنگی.

ئاورپەرست: ئاگر پەرست، گاور. زەردەشتی ف زرتشتی.

ئاورجا: ئاگردان ف آتشدان.

ئاورخانە: ئاگرگەی پیرۆزی زەردەشتیان ف آتشکده.

ئاوردان: ١) ئاگردان؛ ٢) تەقاندن ف ١) آتشدان؛ ٢) مُنفجر کردن.

ئاوڕدانەوە: بۆ دواوە ڕوانین، لاکردنەوە ف واپس‌نگر بستن.

ئاوردو: سوخت، سوتەمەنی ف سوخت.

ئاوڕشتن: بربەتبەلە میزکردن ف کنایه از شاشیدن.

ئاوڕشێن: ناو پرژێن جلە زەوی، چلەو شنەی بنەوێ نەرمی کەینەوە ف آب‌پاشی.

ئاورگ: وەجاخ. ئاگردان. تفك. کوانو ف اُجاق.

ئاورنگ: ١) پربشکە ئاگری وردیلە کە لە کوتانی ئاسنی سورەوەکراو دەپەڕێ؛ ٢) پربفەوترسکە ف ١) شرارهٔ ریز؛ ٢) درخشش.

ئاورنگ‌دان: پربقەدان، پریسکان، پروسکین، ورشەدان ف شراره پراکندن، درخشیدن.

ئاوڕلێدانەوە: ١) پربەنیەلە لاواندنەوەو چاکە دەگەڵ کردن؛ ٢) بەرەودوا لێ ڕوانین ف ١) التفات؛ ٢) بدنبال خود کسی را نگریستن.

ئاوڕو: ئابڕو، شەرەف، شەرم‌و حەیا ف آبرو.

ئاوڕوبەر: ئابڕو بەرە ف رسواکننده.

ئاوڕوت: ناوەڕوت ف نگا: ئاوەڕوت.

ئاوڕوچون: ڕوسیا بون. ئابڕو چون ف رسوا شدن.

ئاوڕوشن کەرە: جانـەوەریکی ڕەش‌سوری چکـولـە بە بەسـەر ئاوی لیخن‌دا بەبەلە دێت و دەچێ ف دبیب.

ئاو ڕوشنەو کەرە: ئاوڕوشن کەرە ف دبیب.

ئاوروون کەرە: ئاو ڕوشنەو کەرە ف دبیب.

ئاو ڕون کەرەوە: ئاو ڕوشنەوکەرە ف دبیب.

ئاورە: جوری زیپکەی تەڕە لەزو دێت، ناگرە ف آتش پارسی.

ئاورەگڕە: ناگری بلێسە بلند کە گڕ مەلاشی پێ دەڵێن منالان بۆ گەمە دەیکەنەوە ف آتش زبانه کش.

ئاوری بن کا: سمرە سوڕدرە، مایە فتنە ف کنایه از فتنه‌انگیز.

ئاورێژگە: ئەو شوێنەی جوم تێکەل بە ڕوخانە ئەبێ ف مَصب.

ئاورێش: بەگژدا هاتنی بێ‌سەبەب ف بی‌دلیل درگیرشدن.

ئاوریشم: هەوریشم ف ابریشم.

ئاورینگ: ئاورنگ ف نگا: ئاورنگ.

ئاوز: هوش، فام ف فهم و هوش.

ئاوزان: ١) نابشت، ناقەت، نوانایی؛ ٢) فامین، تێ‌گەیشتن ف ١) نیرو، توان؛ ٢) فهمیدن و درك کردن.

ئاوزانە چاو: ناو تێ‌زانی جاو، جاو ناو کردن ف آب در چشم آمدن.

ئاوزانەدەم: ناو دەزار گەڕان ف آب در دهان جمع شدن.

ئاوزونە: ناغزونە ف سگك.

ئاوزەنگی: زەنگـو، رکێف، پلەکـانی ئاسنی سەر کەوتنی خوانی زین، وزنگی ف رکیب، رکاب.

ئاوزیاگ: میوەی تەڕایی تێ‌گەڕاو، ئاو تێ تزاو ف میوهٔ نیم‌رس.

ئاوزیان: ئاوزان ف نگا: ئاوزان.

ئاوزین: ئاوزان ف نگا: ئاوزان.

ئاوزینگ: ئاویلکە. گیانەڵاو، دوا هەناسە. دەمی مەرگ ف واپسین دم.

ئاوس: زك‌پڕ ف آبستن.

ئاوسا: جیران، هاوسا ف همسایه.

ئاوساگ: پەنەماو، هەڵمساو، ئاوساو ف آماسیده.

ئاوسان: هەڵامسان. نەسنوڕ بون، پەنەمان، پەنەمین ف آماسیدن.

ئاوساو: هەڵمساو، نەسنور، پەنەماو ف آماسیده.

ئاوسبون: زك‌پڕ بون ف آبستن شدن.

ئاوس کردن: زك پڕکردن، بێجو خستنە زگی مێو بنەوە ف آبستن کردن.

ئاوسیاگ: هەڵمساو، ئاوساو ف آماسیده، ورم کرده.

ئاوسیان: نەسنوڕ بون، ئاوساو ف آماسیدن.

ئاوشان: لە یەك پلەدا، هەمبەر، هاوشان [ف] هم‌شأن.

ئاوشنگ: حەیوانی بێچوُ مردوی شیر وشك کردو کە وەشیر دێتەوە [ف] حیوان شیر خشك شدە کە دوبارە شیر بدهد.

ئاوقـا: تێکـەوە گلان، یەکتر گرتن بەدەست، گەیشتنە یەکتر بەدەست‌و تێکەڵ بوُن [ف] گلاویز شدن.

ئاوقات: بارێزەر، وەکیلی حقوقی [ف] وکیل دادگستری.

ئاوقاتی: ئاوقات [ف] وکیل دادگستری.

ئاوقۆرە: گوشراوی بەرسیلە [ف] آب غورە.

ئاوکردن: ١) ئاو لەچاو هاتن بێ گریان؛ ٢) پەیدا بوُنی زنچکاو لە برین‌و کوان؛ ٣) ئاو پرژاندنی نان‌و ... [ف] ١) آب در چشم جمع شدن مثلا از سرما؛ ٢) عفونت کردن زخم؛ ٣) آب‌پاشی نان و..

ئاوکێش: ١) سەقا، ئاوبەر؛ ٢) خۆراکی ئاوخواز [ف] ١) سقّا؛ ٢) غذای آبکش.

ئاوکێشی: ئاو بۆماڵان بردن، سەقایی [ف] سقایی.

ئاوگرتن: ١) ئاو تێگەڕانی میوە؛ ٢) لەنۆرەدا ئاو وەرگرتن بۆ ئاوداشتن؛ ٣) گوشینی میوەو گیا [ف] ١) آبدارشدن میوە؛ ٢) بەنوبت آب گرفتن برای آبیاری؛ ٣) آب‌گیری.

ئاوگۆشت: گۆشتاو، شۆرباو گۆشت [ف] آبگوشت.

ئاوگـەردان: دەفرێکی مەعـدەنی دەسـك‌دارە ئاوی پێ لە مەنجـەڵ هەڵدێنجن [ف] آبگردان.

ئاوگیر: ١) شاگرد حەمـامچی؛ ٢) بروُشـە کردن لە خواردن تانان‌و شیو دێنن [ف] ١) شاگرد حمامچی؛ ٢) چونە‌کردن.

ئاوڵ: دۆڵی چکۆلە [ف] درّۀ کوچك.

ئاولاوی: خورۆیلکەدار، کەسێ کە لە خورۆیلکەوە دەم‌و چاوی کرۆز بوە [ف] آبلەگون.

ئاوڵە: خوریکە، خوروپاکە، هاوڵە [ف] آبلە.

ئاوڵەدەردان: خورۆیلکە لێ‌هاتن [ف] آبلە درکردن.

ئاوڵەکوت: بژیشکی خورۆیلکە کوت [ف] آبلەکوب.

ئاوڵەکوتان: هاوڵە کوتان، خورۆیلکە کوتان [ف] آبلەکوبی.

ئاوڵەمە: بێچوی ئاوزگ کە هێشتا خۆی باش نەگرتوە. تۆل لە هەوەڵ رۆژەکانیا [ف] جنین هنوز جان نگرفتە.

ئاولێچـــون: تکـە کردنی دیزەو مەنجـەڵی بەدرزو کون‌تێ‌بو [ف] نشت ظروف درز برداشتە.

ئاوماڵ: ١) شەریك‌و هاوبەش؛ ٢) هاوسای زۆر نزیك [ف] ١) شریك؛ ٢) همسایۀ دیوار بەدیوار.

ئاوماڵك: ئەو چیلکەو چاڵەی لافاو هاوردویەو داویەنە کەنار [ف] آب آوردە.

ئاوماڵە: ١) هاوسا؛ ٢) ئاوماڵك [ف] ١) همسایە؛ ٢) آب آوردە.

ئاومرواری: ئەخۆشیەکی چاوە، ئاوی‌سپی هەڵدێنێ [ف] آب مروارید.

ئاومل: دەستەملان [ف] دست در گردن.

ئاونـگ: ١) ئەو زەردە قوڵـەی شتی تێدا دەکوتن؛ ٢) شەونم؛ ٣) ئەو نزێیەی کە بۆ زستان بە پەتەوە هەڵی داوەسەن، مێلاق [ف] ١) هاون؛ ٢) شبنم؛ ٣) اونگ.

ئاونە: لوولەی تێرگەلە، لوولە قلیان، میلاوقلیان [ف] میل قلیان.

ئاووا: ئاوها، بەم‌جۆرە [ف] کە اینطور.

ئاووتام: چێشتی پیازاو [ف] آش پیاز.

ئاووتاو: ئاب‌و تاب [ف] آب و تاب.

ئاوو گڵ: ١) بڕیەتیە لە وادەی مەرگ، هەنجەل، ئەجـەڵ، ئاکام؛ ٢) رسکان، سرشت [ف] ١) کنایە از آجل؛ ٢) سرشت.

ئاوو گۆشت: ئاوگۆشت، گۆشتاو [ف] آبگوشت.

ئاوو هەوا: کەش، چۆنیەتی سەرماو گەرماو سازگاری‌و ناخۆشی مەڵبەند [ف] آب‌و هوا.

ئاوها: بەم جۆرە، بەو تەرحە، بەم ئەرزە، ئاوەها، ئاووا [ف] کە اینطور.

ئاو هاتنەوە: رەحەت بون، شاوەت رژاندن [ف] منی ریختن.

ئاوە چۆڕە: ١) ئاو تکان لە شتی تەڕ؛ ٢) بارانە بە دیواردا هاتنە خوار؛ ٣) ئاو لەبەر بەفر هەڵتیشنن [ف] ١) چکۀ آب از جسم خیس؛ ٢) شُرشُر؛ ٣) چکیدن آب از برف.

ئاوە خۆرە: ئاوەرۆکی دار با لق [ف] آبخور درخت، مغز درخت.

ئاوەدان: دژی چۆڵ، ئاوا [ف] آباد.

ئاوەدان بونـەوە: پاش وێرانی و دەست لێ‌هەڵگـرتنی خانو یان زەوی دوبارە ساز بونەوە [ف] دوبارە آباد شدن.

ئاوەدان کردنەوە: پاش وێرانی ساز کردنەوە [ف] دوبارە آباد کردن.

ئاوەدانی: ئاوایی، دژی چۆڵی [ف] آبادی.

ئاوەدز: ئاودز [ف] نگا: ئاودز.

ئاوەر: بڕواو متمانە [ف] عقیدە‌و باور.

ئاوەردە: هاوردراو، هاورباگ [ف] آوردە شُدە.

ئاوەڕۆ: ریگەی ئاوی پیس، گۆێجە، رەهەند [ف] آبراهە، مجرای فاضلاب.

ئاوەڕوت: رووتاندنەوەی سەروپێ یان مەڵی سەربڕاو بەهۆی ئاوی کوڵیو [ف] پرکندن پرندە با آب گرم.

ئاوەڕونکە: ئاوروشنەوکەرە، ئاورون کەرەوە [ف] دبیب.

ئاوەرە: ١) ئاخور، ئافر؛ ٢) دادەی بێ، داوەرە، ئابۆ [ف] ١) آخور؛ ٢) هان بیا.

ئاوەرێژ: رەهەند، گونج، گوێجە، ئاوەرۆ [ف] آبراهە.

ئاوەرێس: رێسراوی لوُس‌و باریك [ف] رشتۀ صاف و باریك.

ئاوەز: هۆش، فام: (لە دنیادا رەفێقی پیاوی کەر هەرگیز نەکەی ئەحمەد! / لەدەس ئینسانی بێ ئاوەز هەتا ئاخـرەدا رۆکە) «ئەحمەد موختار» [ف] فهم و هوش.

ئاوەزا: ١) زۆنگ، زەویەکی ئاوی کەمی لێ هەڵدەقوڵی‌و ئەڕو شلە؛ ٢) ئاودز، ئاوجز [ف] ١) زمین شُل‌و باتلاقی؛ ٢) عفونت زخم.

ئاوەزێ: زەوی زەنەك، زەویەکی ئاو دەدەلێنی، ئاوەزا [ف] زمین شُل‌و باتلاقی.

ئاوەزێڕ: زێرکفت، رۆکێشی زێڕ بن [ف] زراندود.

ئاوەزینگ: دوادەمی مەرگ، ئاوزینگ، گیانەلاو [ف] واپسین دم مرگ.

ئاوەزێو: رۆکێشی زێو بن [ف] سیم‌اندود.

ئاوەژو: بەرەوازی، پشتوڕو، وازی: (ڕێوی کەوڵی خۆی ئاوەژودەکرد / ژیشك کەوڵی موی ئارەزو دەکرد) «سەبفی قازی» [ف] وارونە.

ئاوەژەنـە: کە لەبـەرێك کە لەکانی ئاش وێستاندا ئاوی ئاشی لێوە بەر دەدەنەوە [ف] آبر بزگاه آسیا در حال توقف.

ئاوەسو: ۱) بەردێکی لەبەر زۆر ئاو بەسەراهاتن لوس بو بێ؛ ۲) بر بەنبە لە بێ‌شەرم‌و گوێ نەدەر؛ ۳) ژنی لەزگ وەستاو، عوزر نەشۆر [ف] ۱) سنگ آب سائیدە؛ ۲) بی‌شرم؛ ۳) زن یائسە.

ئاوەسـەر: ئەو زەوبەی ئاو قوت نادا. شۆنە [ف] زمینی کە آب درآن کمتر نفوذ کند.

ئاوسێ: ئەنگوچکە، سۆرانی، فەقیانە [ف] آستین بُلند.

ئاوەشکێنـە: شوێنێك لەسـەر نیای ئاش کە ئاوی ئاشی لێ دەبڕن [ف] نگا: ئاوەژەنە.

ئاوەشی: ۱) نەخـۆشی گوانی مەڕ کە ڕەق دەبێ‌و نادۆشـرێ؛ ۲) بەئاو کەوتنی دەغڵ لەبەر ئاو دانی زۆر (دەغڵەکەمان ئاوەشی بوە، زۆر جبێ لێ وشك بوە) [ف] ۱) نوعی بیماری پستان مېش؛ ۲) زرد شدن زراعت در اثر آبیاری زیاد.

ئاوەکوڵ: ۱) جل دەنێو ئاودا کوڵاندن؛ ۲) ئاوەڕوت؛ ۳) ئاوی کوڵ‌هاتو [ف] ۱) لباس در آب جوشاندن؛ ۲) نگا: ئاوەڕوت؛ ۳) آب جوش.

ئاوەکی: ۱) شل، نراو، دژی خەست؛ ۲) ئاژەڵێك لە مێگەل تەرە بوبێ‌و چوبێتە ناو مێگەلێکی بێگانە [ف] ۱) آبکی، ۲) گوسفند از گلە آوارەشدە.

ئاوەڵ: ۱) دۆسـت، ڕەفیق، هاوڕێ؛ ۲) نەخـۆشی چوکی ئاژەڵ [ف] ۱) رفیق؛ ۲) نوعی بیماری دام.

ئاوەڵا: ئاواڵە، گوشاد، وەکری، وازە [ف] باز و گشادە.

ئاوەڵانە: شیرنی شوان کە بەرخ‌و کاری ئازە زاو لە دەشتەوە دینێتەوە [ف] انعامی کە چوپان بەوقت آوردن نو زاد دام می گیرد.

ئاوەڵ دامان: ئاودامێن، داوێنی شۆڕ، ئاوداوێن، ئاودامان [ف] دامن بُلند.

ئاوەڵ داوێن: دامێنی شۆڕ وەك کەوای مەلایان [ف] دامن بُلند.

ئاوەڵ زاوا: ئاواڵ زاوا [ف] باجناغ.

ئاوەڵ کراس: ئاواڵ کراس، دەرپێی ژنان [ف] شلوار زنانە.

ئاوەڵ ناو: بری ناو، سفەت لە ڕێزماندا [ف] صفت دستوری.

ئاوەڵە: ئاواڵە، واز، گوشاد [ف] باز و گشادە.

ئاوەنیا: ڕەبسـە، دەغڵێ کە لەپێشـدا زەویە کەی ئاو دراوەو شو کراوەو دوایی تۆی لێ چێندراوە [ف] آبسنە، بساردە.

ئاوەوەرە: ۱) شەربـە، زەرکی ئاوخـواردنـەوە، لیوان، گلاس؛ ۲) ڕاوی سەرکانی بۆ کوڕکوڕو کەو [ف] ۱) لیوان؛ ۲) روشی در شکار طیور.

ئاوەها: ۱) بەم جۆرە، ئەم ئەرزە؛ ۲) بۆ پرسیارو سەیرمان: (ئاوەها ئەم کارەشت کرد؟!) [ف] نگا: ئاوا.

ئاوهـەڵکـردن: ئاو بۆ سەرزەوی بردن بۆ ئاودانتن [ف] آب را بە زمین زراعتی رساندن.

ئاوهەڵگرتن: ۱) جۆگە سازکردن بۆ ئاوهێنانە سەرزەوی لەسەر چاوەڕا؛ ۲) هەڵمـژین‌و ئاو تێدا کۆ بونـەوە؛ (جەواڵەکە لە کانیدا بۆ بارێکی ئاوهەڵگرتوە) [ف] ۱) جوی برداشتن؛ ۲) آب برداشتن.

ئاوهەڵێنجان: ئاو بەسەتڵ بان دۆڵچە بان ئامانێك هەڵکیشان [ف] بوسیلە سطل یا... آب را برکشیدن.

ئاو هێنـان: ۱) ئاو هاوردن بۆ کارو خواردنەوە؛ ۲) نەخۆشیەکی چاوە: (چاوی ئاوی هێناوە)؛ ۳) نەخۆشی لاق‌ئەستوڕبونی یەکسم [ف] ۱) آب آوردن برای مصرف؛ ۲) نوعی بیماری چشم؛ ۳) آماسیدن پاغر سُنور.

ئاو هێنانەوە: دەسپەڕ کردن، بەدەس شاوەت هێنانەوە، جلق، مشتە [ف] جلق، استمنا.

ئاوی: ۱) بەراو، دژی دێم؛ ۲) شوێن‌و جێگـە: (شـێلان ئاوی: جێ شێلان)؛ ۳) ئێ هەڵسواو، قوزاوی، هەوبراوی، ناوداوی، ئالو...؛ ۴) جانـەوەرێ لە ئاودا دەژی: (مـاری ئاوی، بۆقی ئاوی)؛ ۵) ڕەنگی شینی ئاچـخ، عاسمـانی، عابی [ف] ۱) آبی؛ ۲) پسـونـد مکان؛ ۳) علامت آلودگی؛ ۴) آبری؛ ۵) رنگ آبی.

ئاویار: ئاودێر [ف] آبیار.

ئاویاری: ئاودێری، ئاوداشتن [ف] آبیاری.

ئاویتن: هاویشتن، فڕێدان [ف] پرت کردن.

ئاویتـە: ۱) تێکلاو، ئێکەڵ: (هەرزن بێ ئاویتە نانی لێ نایە)، (چاوی کیژێش ئەمنی خستە ئەو گولە / ئێستە ئاویتەی گڵە، کوشتەی دڵە) «هەژار» ۲) بێچوی لەزگدا مردو [ف] ۱) آمیختە؛ ۲) جنین سقط شُدە.

ئاوێتە: ئاویتە [ف] آمیختە.

ئاویر: ئاگر، ئاور، ئابەر، ئێگر [ف] آتش.

ئاوێر: ئاودێر، ئاویار [ف] آبیار.

ئاوی ڕەش: دەردێکی چاوە، دەڵێن: (ئاوی ڕەشی هێناوە) [ف] آب سیاە چشم.

ئاوێز: ۱) هەڵـواسین، داڵـەقـان، لەسەرەوە شۆڕکردنەوە، داهێشتن؛ ۲) کەنارنشین: (بەرئاوێزی کەوا) [ف] ۱) آویختن؛ ۲) حاشیە.

ئاوێزان: ۱) داڵـەقـاو، هەڵـواسـراو، داهێڵدراو، شۆڕەوەبو؛ ۲) خۆ پێوە هەڵاوەسین: (وەرگەڕێ ئاوێزانت بم) [ف] ۱) و ۲) آویزان.

ئاویزە: ۱) ئاوێز؛ ۲) چلچرا؛ ۳) پێڵەو سسڵەی خشڵی ژنان [ف] ۱) آویزە؛ ۲) چلچراغ؛ ۳) زیور زنانە.

ئاوێژ: پاشگری بەمانا فڕێدەر، هاوێژەر: (تفەنگ ئاوێژێکی دەس ڕاسنە) [ف] پسوند بەمعنی انداز.

ئاویژە: زەوی بەراو، بەرانبەری دێم، ئاوی [ف] زمین آبی.

ئاوێستا: کتێبی پیرۆزی زەردەشت [ف] اوستا.

ئاویشتن: هاویشتن، فڕێدان، ئاوێتن [ف] انداختن.

ئاویلکە: گیانەلاو، سەرەمەرگ [ف] درحال احتضار.

ئاوێنە: قودبلە، عەینك، ئەینك، ئەینوك، چام [ف] آینە.

ئاوێنەبەند: ژوورێك کە ئاوێنە لە دیوارە کانی دراپێ [ف] آینەبند.

ئاویە: ۱) سواغ، سواق، قوڕ ئێ هەڵسوونی بان‌و دیوار؛ ۲) جۆشی شێی کانزا؛ ۳) زەوی ئاوی [ف] ۱) گل‌اندود؛ ۲) جوش و لحیم؛ ۳) زمین آبی.

ئاوەدان: ١) جۆشدان، لەحیم کردن؛ ٢) سواغ دان، قوڕ تێ هەڵسون و لوس کردنی بان و دیوار [ف] ١) جوش دادن؛ ٢) گل اندودن.

ئاوەر: کێوێکە لە باشوری شاری سنە [ف] کوهی در جنوب غربی شهر سنندج.

ئاه: ١) ئاخ و داخ، هەناسەی خەمباری؛ ٢) هێزی کەم: (ئاهێکی تێدا نەماوە، نزیك بەنەمانە) [ف] ١) آه تحسّر: ٢) رَمَق.

ئاها: ١) کەی وایە؟ کێ باوەڕ دەکا؟؛ ٢) وشەی ئاگا کردن: (ئاها دەگەڵ تۆمە) [ف] ١) کی چنین است؟؛ ٢) حرف انذار.

ئاهـــۆ: ١) پەنـا، درم، ئازار، نەخـۆشی گیرۆ: (تـاعـون ئاهـۆیەکی زۆر حەسنەمە): ٢) شێتی، لێوەیی؛ ٣) عەیب و کەمایەسی؛ ٤) فێ [ف] ١) مرض واگیردار؛ ٢) دیوانگی؛ ٣) کاستی: ٤) صرع.

ئاهۆ: ١) کەمایەسی: ٢) ئاسك، کەژاڵ [ف] ١) کاستی: ٢) آهو.

ئاهوناڵە: ئاخ هەڵکێشان و ناڵاندن [ف] آه و ناله.

ئاهو نزوڵە: توك و دوعای خراپ، نەفرین [ف] دُعای بد.

ئاهەڕا: کوێرەڕێ، بزنەڕێ، ڕێچکە [ف] کوره‌راه.

ئاهەك: قسڵ، کلس، کسڵ [ف] آهك.

ئاهەنگ: ١) بەزم و شادی؛ ٢) هەوای گۆرانی؛ ٣) دەنگ [ف] ١) بزم؛ ٢) آهنگ؛ ٣) صدا.

ئاهەنگ گێڕان: بەزم سازدان، کەیف و زەماوەن [ف] بزم و شادی کردن.

ئاهی: ئاسك، کەژاڵ، جەیران [ف] آهو.

ئاهیر: ئاگر، ئێگر: (ئازیزم ئاهیر دوری باڵای ئۆ / جەستەم کەرد وەبوڵ شەماڵ بەرد بەی کۆ) «مەولەوی» [ف] آتش.

ئاهیرین: ئاگرین، گەرم وەك ئاگر: (نامەکەت یاوا کۆسم کەفتەوە / دڵەی ئاهیرین دا وەنەفتەوە) «مەولەوی» [ف] آتشین.

ئاهێن: ١) ئاسن، هەسن، کانزای، بەناوبانگ: (جەزبەی ئاهێنم دەماخ دان بەرداخ / مبقنـانیز نۆی جام کەردەن وەبانـاخ) «مەولەوی»؛ ٢) ئالبن [ف] ١) آهن؛ ٢) نالبدن.

ئاهێنگـەر: وەستـا خاڵـە، ئاسنگەر، هۆستای هەسنان: (نەئاهێنگەری نەئاهێنگەری / ئارۆ ژاگەم کەفت نەئاهێنگەری) «مەولەوی» [ف] آهنگر.

ئاهی نەگرفتە: دوبەختی، شانسی [ف] شانسی.

ئای: ١) هاوار لە ئێشـان (ئای مردم)؛ ٢) وشەی سەیرمان: (ئای چەند سەیرە!) [ف] ١) حرف درد؛ ٢) حرف تعجُّب.

ئایا: داخـۆ، تۆ بڵێی؟: (زارم وەکـو خیلال و نەحیفم وەکـو خەیاڵ / ئایا دەکەومە زار و بەدڵدا دەکەم ختوُر) «نالی» [ف] آیا.

ئایاکو: ئایا، داخۆ، ئاخۆ [ف] آیا.

ئای ئای: وشەی سەیرمانە: (ئای ئای لوُتی چەند زلە!) [ف] حرف تعجُّب.

ئایر: ئاگر [ف] آتش.

ئایرە: ئاگرە، جۆرێ زیپکە لە چەنەو دەم و چاو دێت، ئاورە [ف] آتش فارسی.

ئایرین: ئاگرین، ئاهرین [ف] آتشین.

ئایسـان: پێ بونی ئاگر، گڕ بلنـدبون، پێ بونی چرا، گڕ بان [ف] مُشتعل شدنِ آتش.

ئایساندن: پێ کردن، هەڵکردن، داگرساندن [ف] برافروختن.

ئایش: ١) ئاخ، ئۆف؛ ٢) سوکـەڵـە ناوی عایشە [ف] ١) حرف درد؛ ٢) مخفّف عایشە.

ئایشا: ئەوان [ف] ایشان.

ئایشە گوێدرێژ: جنۆکەیەکە دایك منداڵی پێ دەترسێنێ [ف] لولو.

ئایشێ: سوکەڵە ناوی عایشە [ف] مخفّف عایشە.

ئایل: ١) منداڵ، زارۆ؛ ٢) کەسێ کاری ناهەق دەکا [ف] ١) بچّه: ٢) ستمگر.

ئایلەمەن: عابلەمەن، خەزابی [ف] پرندهٔ سار ملخ‌خوار.

ئایم: بنیادەم، مرۆ [ف] آدمی.

ئاین: مەزەب، ڕەوشت [ف] آیین.

ئایندە: لەمەبەولا، دوارۆژ، ئەوەی کە پاشان دێت [ف] آینده.

ئاینو نوێن: ١) نازو نوز؛ ٢) فێڵ و مەکر [ف] ١) ناز و ادا: ٢) مکر و فریب.

ئاینی: دینی، مەزەبی [ف] دینی.

ئایۆ: دێت، بەبادەبێ: (کەشەو گیرۆم خەیاڵی تە بە ئاغوش / سەحەر ئەز بوستەرم بۆیی گوڵ ئایۆ) «بابەتایەر» [ف] می‌آید، پیدا می‌شود.

ئایە: ١) ئاخۆ، ئایا؛ ٢) پوُر [ف] ١) آیا: ٢) عمه.

ئایەت: بەندوبڕێك لە سورەتی قورعان [ف] آیت قرآنی.

ئایەتی: ١) پاشگرێکە وانای حاڵەت دەدا: (کوردایەتی، خوشکایەتی، برایەتی): ٢) مەڵبـەندو ڕێگە: (مەنگورایەتی: وڵاتی مەنگوڕان، باڵەکایەتی: وڵاتی باڵەکیان) [ف] ١) و ٢) پسوند حالت و مکان.

ئایەر: ئاگر، ئاور [ف] آتش.

ئایەکو: داخوا، تۆبێژی [ف] آیا.

ئایەنە: ئایندە، لەوەودوا، پاشەڕۆژ [ف] آینده.

ئایی: پاشگر، صفەت دەکانە جاوگە: (درێژایی، پانایی) [ف] پسوند صفت.

ئاییا: ١) مەت، پوُر، خوشکی باوك؛ ٢) دایك، داڵـك، دێ، تەدا [ف] ١) عمّە؛ ٢) مادر.

ئاییسـان: ئایسان، پێبونی ئاگر [ف] مُشتعل شدن.

ئایین: ئاین، مەزەب، دین، ڕەوشت [ف] آیین و دین.

ئاییە: ١) مەتك، خوشکی باوك؛ ٢) دایك [ف] ١) عمّە؛ ٢) مادر.

ئاییەی: وشەی سەیرمان: (ئاییەی لەم لوتە زلە!) [ف] حرف تعجُّب.

ئتلیس: قێز، لێ وەڕەزی، قێزوبێز [ف] نفرت و دوری.

ئسپار: ئەکێش، بەبێمەرە وەرگێڕانی ناو باخ [ف] کَندنِ زمینِ باغ.

ئستران: گۆرانی، مقام [ف] ترانه.

ئستێرك: هەرزاڵ، بێرك، ئەسێرك، سەکۆی لەدار یان لەقوڕ لە ڕەشماڵ یان ژوور بۆ شت لەسەر دانان [ف] چوب‌بست سکومانند، نلی‌بار.

ئستێرك: گوڵاو، گوڵ [ف] اسنخر کوچك.

ئستینك: ١) زەردەواڵە؛ ٢) ژەنگەسورە [ف] زنبور.

ئشکێل: چوارپەل بەستن و بە عەرزا دان، چوار مێخە [ف] چهار میخ کشیدن.

ئم: ۱) وشەی نارەزایی: (ئم لەو تەرح و دبدا رەت) زۆرتر دەگەڵ پوکاولە لبناندا دەگوترێ: ۲) بەلێ، نا، نارێ ف ۱) حرف تنفر: ۲) آری.

ئمجا: دەی جی‌نر ف پس جی.

ننجا: ۱) نمجا؛ ۲) نەمجار، لەوەباش ف ۱) بس جی؛ ۲) سپس.

ئۆ: ۱) حەیفێ، مخابن: (ئۆ بۆ نەورۆزی لەدەسمان چو)؛ ۲) وشەی بانگ کردن: (ئۆ فاتێ، ئۆ رەشوا)؛ ۳) وشەی سەیرمان: (نۆ چ سەیره!)؛ ۴) ناو ف ۱) حرف تأسف: ۲) حرف ندا؛ ۳) حرف تعجُّب؛ ۴) آب.

ئو: هاوار لەئێش ف حرف درد و آزار.

ئۆباف: باوك، باو، ناته ف پدر.

نۆبال: نازو بەزە، گوناح، وەبال: (نۆبال بەسنوم زور جوانی. بۆ تۆ خوم توشی نۆبال ناكەم) ف گناه، بزه.

نۆبه: كۆمەلێك رەشمال بێكەوە، زوم، هۆبه ف اوبه.

نوتو: ناسنێکە گەرمی‌دەكەن بۆ لابردنی گنجی قوماش ف اُتو.

نوتوز: گلاربونەوە، چالەبو ن (بەردێك لەكێوە كە نوتوز بو، دەچوم كەوت‌و بەری ناوی گرت)، نلەو بونی بەرد ف غلتیدن.

نوتوس: نوتوز ف غلتیدن.

ئوج: قامیشی قەلەم ف قلم نی.

توحه: وشەی گەراندنەوەی رەشەولاغ: (نوحه گارەش) ف حرف راندن و بازداشتن گاو.

ئۆخ: چ خۆشه، وشەی شادی: (دلبەرێ نیرۆ سەحەر نافینه جەرگێ من دودۆخ / بەك لسبنه، یەك لدلدا لەولمن تێن ناخ‌و ئۆخ) «جزیری» ف كلمهٔ اظهار شادی.

نۆخر: دوایی، دوماهی، لەدوای ناخره وەدێت: (ناخر و نۆخری مبوه‌بو) ف نهایت.

نۆخژن: نۆقره، نارام: (به دبتنت نۆخژنم هات) ف آرامش.

نوخه: نوخزن ف آرامش.

ئۆخەی: ئای جخۆشه: (ئای چەندەم خۆش دەوێ. نوخەی جاوم پێ كەوت) ف آخش.

ئۆخەیج: ئۆخەی ف آخش.

نوخەیش: نوخەی ف آخش.

ئۆدا: دایك، دێ، دالك ف مادر.

نۆده: ژوره وەناغ، جاوەمال ف اُتاق.

ئۆرت: ۱) ناوەراست، نێوان: (رەشۆ لنۆرتا نەزو بابۆدا رونیشتنی بو)؛ ۲) نبحنو بارو ریز ف ۱) وسط، میانه؛ ۲) ارزش و اعتبار.

نۆرتز: وشەی فەرمانه: بازده، هەلبەزه ف كلمهٔ امر.

نۆرته: مافورەی گەوره له ناوەراستا رادەخرێ ف فرشی كه در وسط اتاق اندازند.

نۆردو: لەشكر، سپا ف اُردو، سپاه.

نۆردو بەز: جێگە دابەزین و نیسراحەنی لەشكر ف جای اُطراقِ اردو.

نۆردی: نوردو ف اُردو.

ئوروزان: هەلپەركێ، هەلبەزین ف پایكوبی و رقص.

نۆرین: قوزه قوزی گا و... ف صدای بُلند گاو و...

ئوسا: ۱) بەم جۆره؛ ۲) وەستا، سنعاتكار ف ۱) اینطور؛ ۲) اُستادكار.

ئۆسا: وەستا، كارزان، پیشەساز، سنعتكار ف اوستا.

ئوستا: وەستا، مامۆستا، ئۆسا، یوسو ف استادكار.

ئوستاد: نوستا ف اُستاد.

ئۆسپ: سوكەلە ناوی یوسف ف مخفّف یوسف.

نوستره: گوێزان، گیزان، كێردو تیخی موتاش ف تیغ موتراش.

ئوسترلاب: عاسمان پێو، ئامرازێكه لای ئەستێره ناسان بۆ لێكدانەوەی نێوان ئەستێره‌و ئەستێره ف اُسطُرلاب.

ئوسكوف: ئەوكلاوە چەرمینەی دەسەرو چاوی بازی دەدرون تا كەوی ببێت ف چشم‌بند باز شكاری.

نوسو: سوكەلە ناوی یوسف ف مخفّف یوسُف.

نۆغر: ۱) سەفەر؛ ۲) خێر دیتن له سەفەردا ف ۱) سفر؛ ۲) یُمنِ سفر، اوغور.

ئۆغز: ناوه بۆ پیاو: (ناغایێ مه نۆغز بەگه) ف نامی است برای مردان.

نۆغلمه: شەڕ بەنێك جرزان‌و پێك هەلپرزان، جەنگی مەغلوبه ف جنگ مغلوبه.

ئۆغەن: دوامین حەوتوی جلەی بچوك ف آخرین هفتهٔ چلّه كوچك.

ئۆف: هاواری دەردو ئازار ف كلمهٔ اظهار درد.

ئۆفـه: نەخۆشیەكی بەكسمه وەك هەلا مەت ئاو بەلوتیا دێت ف نوعی بیماری دام.

ئوفه: بۆ ترسانی منداڵ لەشتێك، بفه ف كلمه‌ای برای برحذر داشتن كودك.

نۆقره: نارامی، هەدا، نۆخزن ف آرامش.

نۆقره گرتن: هەدادان، نارام‌بون. داسەكنان ف آرام گرفتن.

نۆك: پاشگری وشه بۆ زۆركردن: (منالێكی گرینۆكه، گلۆكه، بیاوێكی ترسەنۆكه)؛ ۲) پاشگر بۆ جوك‌و كەم كردن: (خدروك، چناروك، بەگوك، كسوك، زاروك) ف ۱) پسوند مبالغه؛ ۲) پسوند تصغیر.

نوك: ئەوك، گەروو قرگ، قورگ ف گلو.

نۆكـه: پاشگری بچوك نیشاندان: (منالۆكه، كانیلۆكه، گردۆكه) ف پسوند تصغیر.

ئوكـه: بۆ بچوك نیشان‌دان دەبێته پاشگر: (نەوەندوكه، بەردوكه) ف پسوند تصغیر.

ئوگر: خوپێ گرتو ف اُنس گرفته، مأنوس.

ئۆگه: ئەوێ، وێدەرێ ف آنجا.

ئۆڵ: ۱) پاشگره بۆ زۆری‌و زیادی: (فرتوڵ، شرۆڵ، كولۆڵ، كرمۆڵ)؛ ۲) بۆ بچوك شاندان: (مجوڵ، رەشوڵ، خانموڵ) ف ۱) پسوند مبالغه؛ ۲) پسوند تصغیر.

ئۆل: ۱) پاشگری بچوك شاندان: (مچول)؛ ۲) دین‌و مەزەب: (نۆلامه ئیزدی‌یه) ف ۱) پسوند تصغیر؛ ۲) دین.

ئولاخ: ولاغ، ئاژەلی بەرزه، گاو گوڵ‌و بەكسم ف احشام، حیوان سواری.

ئولاغ: ئولاخ ف احشام.

نولاغدار: چارەوێدار ف چاروادار.
ئۆلك: میخ زنجیر ف میخ طویله.
نولکه: پاشگری چوك نیشاندان: (**گردولکه**) ف پسوند تصغیر.
ئۆلکـــه: مەڵبەنـد، مەبدان: (لـه **ئۆلکـەی** جوانی با گەرلاقی شاهی لێ بدەی، لێت دێت) «بێکەس» ف منطقه.
نۆلکه: پاشگری چوك شاندان: (**نەیۆلکه**) ف پسوند تصغیر.
ئۆلە: نولکه: (ناسکۆلە، نەرمولە) ف پسوند تصغیر.
نوله: نۆلە: (گزموله، پسوله، خنبوله) ف پسوند تصغیر.
نومك: بوکاوله، چەمولە، جەمبولە ف با پنجهٔ باز ام کردن.
ئومەت: دەسنەی بەپرەوانی دینێکی تایبەتی: (**ئومەتی مُحمَّد، ئومەتی** موسا) ف امّت.
نومێ: هومێد، هیوا ف اُمّید.
نۆمی: ١) نەخوێندەوار، بێسەوات؛ ٢) جگەلەسەپد ف ١) ناخوانده؛ ٢) غیرسیّد.
نومێد: هیوا، هومێ ف اُمید.
نونه: هۆنەوه ف اینك آن.
ئووەی: ١) بۆ شەرم کردن: (**ئـــووەی** کچـــه کـێ پیاو دبینیانم)؛ ٢) بۆ دەربڕینی خەم: (**ئووەی** حەیفو خەساری) ف ١) ای وای؛ ٢) ای آخ.
نونیشك: نوینك، کەرە، رۆنە کەرە، فەریکە رۆن ف کره.
نۆهـ : ١) شەونم، ناونگ؛ ٢) وشەی وەڕەزی: (**نۆهـ** چەند ناخۆشه) ف ١) شبنم؛ ٢) حرف تنفّر.
ئۆی: ١) هاواری دەرد، وەی؛ ٢) وشـەی دەنگدان: (**ئۆی** هەنبو دەت کورم)، هۆی ف ١) فر باد از درد، وای؛ ٢) حرف انذار، های.
ئۆیف: بەهبەهـ! پەك چیاشه! چجوانه! پەك ف بەبە.
ئۆیمه: جوزێ کراسی ژنانەیه ف نوعی پیراهن زنانه.
ئۆین: فێڵ و مەکر ف فریب.
ئۆینباز: بەمەکر و فێڵباز ف مَکّار.
ئۆیه: ١) پۆلـه کـه، پۆلـه کە، نەو وردیلە نەنکانەی لە کەناری دەسماڵی سەری دەدروون بۆ خشـڵ، بربقه؛ ٢) نیسماڵکی پارچەی کون کونی ناسك کە لە کەناری کەوای دەدروون و بربقەی ویندەخەن ف ١) پولك زینتی؛ ٢) نواری که پولك بر آن دوزند.
ئۆیبه: نۆیه ف پولك زینتی.
ئه: نامرازی گەیاندنی ئاینده: (**ئه خوم، ئەنوم**) ف علامتِ مُضارع.
ئەبتەر: شێتۆکه ف خُل، دیوانه.
ئەبدال: ١) نیرەی پۆرکە مەڵێکی کێوی خۆش گۆشته؛ ٢) سوکەلەناوی عبدالله؛ ٣) دەروێشی گەڕیده ف ١) دُرّاج نر؛ ٢) مُخفّف عبدالله؛ ٣) درویش جهانگرد.
ئەبرۆ: برۆ، برهـ ، خەتە موی بەر توێڵ و بالای چاو: (**ئەبرۆ** جکەوانی بێ گری وزێك؟ / بەپکانی بژانگ چنبری دڵ بێك!) «مەموزین» ف أبرو.
ئەبرەش: مەڕ یا بزنەزاو کە شیر وشك دەکاو بێچو نێر ناکا، عەبرەش ف گوسفند یا بزی که شیرش قطع شده باشد و نتواند بچه‌اش را سیر کند.
ئەبله: نەفام و تێ نەگەیشتو ف أبله.
ئەبلەق: ١) ئەسپ و مابنی دوورەنـگ، رەش و سپی، سوور و سپی، بازگ، بازو؛ ٢) مولەق بوونی چاو: (کە زبنبان کرد لە پشتی ماینە رەشکوێت / گەرا چاوم لەوێدا زەردو **ئەبـلەق**) «شێخ رەزا» ف ١) اَبْلَق؛ ٢) خیره شدن چشم.
ئەبەد: ١) بێ بڕانەوه، ناهەنا؛ ٢) هەرگیز، قەت ف ١) بی نهایت، اَبَد؛ ٢) هرگز.
ئەبەدەن: نە بە هیچ جوّر، هەرگیز: (**ئەبەدەن** نەمدیوه) ف اَبَداً.
ئەبەدی: هەرهە، نەمر، لە نەمان بەدور ف اَبَدی.
ئەبەر: لەبەر، بۆ خاتر، لەرۆی: (نەشێ جوانان سوژدە **ئەبەر** تۆ بەرن) ف بەخاطر، برای.
ئەپرەخ: دۆڵمەی گەڵامێو، یاپراخ ف دُلمهٔ برگ مو.
ئەتراف: دەوروبەر، مەڵبەند ف پیرامون، منطقه.
ئەترەش: زەندەق، زەنەق، ورە، هێزی دڵ، زات ف زَهره.
ئەتك: سوکایەتی، شوُرەیی ف هَتك.
ئەتك کردن: سوکایەتی بەسەر هێنان، ئابڕو بردن ف هَتك کَردن.
ئەتلەس: پارچـــەیەکی جوان و بەقیمـــەتـه: (باخــوا لێت ممبـارەك بێ **ئەتلەس** و کیمخاو خارا) ف پارچهٔ اطلس.
ئەتۆ: تۆ، نە، تۆ: (**ئەتۆ** خۆت هەزوّ) ف تو.
ئەتۆ: ئەتۆ: (**ئەتۆ** ئەی چرچە پیسەی لینگ گۆاوی! / لەگەڵ زەوراتی عالەم تێکەڵاوی؟) «جەنابی مەلا» ف تو.
ئەتوا: دەوێ، دەخوازێ: (تۆ چەت **ئەتوا**)، (ئەم چی **ئەتوا**؟) ف می خواهد.
ئەتـوار: رەوشت و کردەوە: (مـەشـرەبی نالی گەلێ نابی و نرشە بەلێ / موعنەریفە خۆی دەلێ: چانبه **ئەتواری** من) «نالی» ف اطوار.
ئەتوام: گەرکمە، ئەمەوێ، دەخوازم ف می‌خواهم.
ئەتـوان: ١) مەڵـحـەم، رۆنێك کە لەسـەر کوان و برینی دائـەنێن بان نێ هەڵدەسون، مەرهەم؛ ٢) خوازنن ف ١) مرهَم؛ ٢) خواستن.
ئەتەر: شوێن، شوێن، نیشان ف اَثَر.
ئەتەك: داوێن، شاقەل، ئاتەگ ف دامن بُلند.
ئەتەگ: ئەتەك ف دامن بُلند.
ئەتەم: گەرای وەگیان هانو ف جنین تازه تشکیل شده.
ئەتی: پاشگرێکه ناو دەکاتە چاوگه: (**پیاوەتی، جیرانەتی**) ف علامت مصدری.
ئەجر: سزای باش، پاداشت ف آجْر.
ئەجـزا: ١) شتی لەنـەوت و بنێشت دروس کراو: (ئەزبێجەکەم **ئەجزایه**. ئەمجـــەی پێوە نێ بۆجـرو کێ دێت)؛ ٢) دەرمـان ف ١) مصنـوع پلاستیکی؛ ٢) دارو.
ئەجزاچی: دەرمان فرۆش ف دارو فروش.
ئەجزاخانه: دەرمانخانه، دوکانی دەرمان فرۆشتن ف داروخانه.
ئەجنـدە: جندۆکه، ئەجنه، جانەوەرێکی خەیاڵی دەڵێن بیاو شێت دەکاو

پشکەڵ دەخوا▣ جنّ.

ئەجنە: ئەجندە، عەجنە، جنۆکە▣ جنّ.

ئەجـەل: ١) ماوە، مەودا: (ئـەوماڵـەت بە ئەجـەلی دومـانـگ بەقەرز ئەدەمێ)؛ ٢) ئاکـام، وادەی مەرگ: (بـزن ئەجەلی هات نانی شوان دخوا) «مەسەل»▣ ١) مدّت؛ ٢) أجَل.

ئەجی: ئەیژی، وەك ئەویە: (وێش ئەجی سەلۆینە مدرێنە باوە) «سەیدی» ▣ تو گویی.

ئەجێ: ناوی ژنانە▣ اسمی زنانە.

ئەچنەو: وێدەچێ، دەشبێ، دەشبهێ▣ می‌ماند.

ئەح: وشەی گوێ پێنەدان: (ئەح جی لێ بکەم)، ئەهـ▣ حرف بی‌اعتنایی.

ئەحا: وشەی باوڕ نەکردن و سەیرمان: (ئەحا لەو درۆیە)، ئەحا، بەحا▣ حرف تَعَجُب.

ئەحنەح: وشەی دەرکردنی پەز لە ئاغەڵ▣ حرف واندن گلّه از آغُل.

ئەحمـەق: کەرو گەلـلابی و نەفـام، هەقمەق: (وەکوُ بەك دیتە بەرگوێ پیاوی ئەحمەق / سەفیری بولبولو ئاوازی لەقلەق) «شێخ ڕەزا»▣ أحْمَق.

ئەحۆ: سوکەڵە ناوی ئەحمەد▣ مُخفّف احمد.

ئەحواڵ: چۆنیەتی باری ژیان، حاڵ و حەواڵ، هەواڵ▣ أحوال.

ئەحواڵپرسی: چاك و چۆنی، بەسەرکردنەوە▣ احوالپُرسی.

ئەحە: سوکەڵەی ئەحمەد▣ مخفّف احمد.

ئەحەکە: ئەحمەدۆکە▣ احمد کوچولو.

ئەحیانـە: ئەگەر، ئەگەر هاتو، دەسورەنێکا: (ئەحیانە دیتت سڵاوی پێ بگەیەنە)▣ اگر، در صورتی.

ئەخبار: دەنگو باس▣ أخبار.

ئەخت: کۆششت و تەقـالا، دەگەڵ وشـەی چاردا دەگوتـرێ: (هەرچەند ئەختو جارم کرد نەهات)▣ تلاش.

ئەختان: فرسەت، دەرفەت▣ فُرصت.

ئەخترمە: ئەسپی لە دوژمن گیراو▣ اسب به غنیمت گرفته از دُشمن.

ئەختـە: ١) گون دەرهاتو؛ ٢) داری شینی سەر قرتاو▣ ١) اخته؛ ٢) درختِ سبز هَرَسْ شُده.

ئەخشاڵ: وردەو پردەی ناوماڵ▣ خرت و پرت.

ئەخلەخ: جلی ژێر کەوا، سوخمە▣ ارخالق.

ئەخم: ڕوترشی، رو گرژکردن▣ اَخم.

ئەدا: ١) ڕەوشت و ئاکـار: (پیاوێکی بەئـەدابە)؛ ٢) نازو نوزو عیشوەو کرشمـە: (دڵێکی غەمـزەدەم بو مەحرەمی ڕاز / نەویشت لیم بەسەد شێوەو ئەدا سەنـد) «ئـەدەب»؛ ٣) دانەوەو فەرەبو: (هەرچەندە وەکو خەنجەری ئەڵماسە زمانم / نابرێ سەری مۆیێ لە ئەدای شوکری نیعـەمـنـان) «شێخ ڕەزا»؛ ٤) لاسایی و دەمەلاسکە: (چرات دەکەوێ ئەدام دەردێنی؟)؛ ٥) دابك؛ ٦) حازرو ئەفـەوتـاو: (فلانەکەس هەمو نوێژان بە ئەدا دەکاو قەزای لەسەرنیە)؛ ٧) دەدا: (پارەم پێ نادا، جوینم پێ ئەدا)▣ ١) اخلاق؛ ٢) ناز و کرشمه؛ ٣) اداکردن و بجای آوردن؛ ٤) ادا درآوردن؛ ٥) مادر؛ ٦) انجام دادن تکالیف دینی در وقت خود؛ ٧) می‌دهد.

ئەدابابا: گوڵێکی سورە وەك پەنجە دەچێ▣ گُلی است.

ئەددی: وشەیەکە بۆ پوُچاندنەوەی وتەی ویژەر بەگاڵتەوە: (ئەددی! چاك نەت بردەوە)▣ اصطلاحی در گفتگو برای بی‌بها نشان دادن سُخن مخاطب.

ئەدوا: ١) ئالات، داو دەرمانی چێشت خۆشکەر: (ئیسبوەت و ئەدوا)؛ ٢) ونـارو باس، ڕابـردوی دوان: (کـاکم دەربارەی منەوە ئەدوا)▣ ١) ادویه؛ ٢) گفتار.

ئەدەب: ١) شەرم؛ ٢) ئاوگەڵ: (ئـەدەبت دابـۆشـە)؛ ٣) ویژە، شعر و پەخشـانی جوان؛ ٤) نەمێ: (جابزانە چۆن ئەدەبت دەکەم!)▣ ١) ادب؛ ٢) کنایە از عورت؛ ٣) ادبیّات؛ ٤) تنبیه.

ئەدەبخانە: ئاودەست▣ مُستراح.

ئەدەبی: هەر نوسراوێك پەیوەندی بە ویژەوەوە هەبێ▣ اَدَبی.

ئەدەبیات: ویژە، شیعر و پەخشانی دلگر و خۆش▣ ادبیّات.

ئەدی: ١) ئیدی، چیتر: (ئەوکارەت کرد، ئەدی مەیکە)؛ ٢) ورامە وەك ئارێ، بەڵێ: (شـەو نانت خوارد؟ ئەدی)؛ ٣) کەوابـو: (ئەگەر ئاشت بونەوە ئەدی بۆ ناچیەوە؟)؛ ٤) مەگەر: (ئەدی نەمگوت وامەکە؟!)؛ ٥) پرسیار بۆ پەنەوی، تاکید: (ئەدی چۆن نابەم؟)▣ ١) دیگر، بعد ازاین؛ ٢) آری؛ ٣) پس؛ ٤) مگر؛ ٥) سؤال تأکیدی.

ئەدی کو؟: مەگەر چۆن؟▣ مگر چطور؟.

ئەدی کوا؟: کەوابو لەکوێیە؟▣ پس کجاست؟.

ئەدی کوانێ: ئەدی کوا؟▣ پس کو؟.

ئەدی نا: مەگەر وانیە؟▣ مگر نه؟.

ئەر: ١) ئەگەر؛ ٢) پاشگرێکە کە وشە ئەکانە کرگاری: (نوُسەر، هاوێژەو)▣ ١) اگر؛ ٢) علامت اسم فاعل.

ئەڕا: ١) بۆچی، چما، لەبەرچی؟: (ئەڕا ناچی؟)؛ ٢) بۆ، لەبەر: (ئەڕات هاوردم)؛ ٣) مشار▣ ١) چرا؟؛ ٢) برای؛ ٣) ارّه.

ئەراگێڵ: هەڵوەدا▣ آواره.

ئەڕامـەنـدە: پەرێشـان و دامـاو: (جە وانەی شێرو سەرەفکەندە بین / جەسەودای گەردوُن ئەڕامەندە بین) «خانا»▣ پریشان، وامانده.

ئەربـاب: ١) خاوەن: (لەبەر قاپی سەرا سەفبان دەبەست شێخ و مەلا و زاهید / مطافی کەعبەبۆ ئەربابی حاجەت گردی سەیوان بوُ) «شێخ ڕەزا»؛ ٢) ڕوخۆش و سەودا خۆش و دڵاوا: (کوڕێکی زۆر ئەربابە)▣ ١) ارباب؛ ٢) آدم خوش برخورد و خوش اخلاق.

ئەرجـو: پارانەوەو تکا: (ئەوەند ئەرجو دەکا کوردی کەجارجار / بکەن یادی موحیبی بێزبانان) «کوردی»▣ رجا، خواهش.

ئەرخوت: لولەیە مەشکە، دوداری گروڤەری خەراتی کراوی دە دوژەنگ خراو▣ دستگیرهٔ مشك.

ئەرخە: باریدەر، کۆمەگ، پشتیوان▣ پشتیبان.

ئەرخەوان: دارێکە گوڵێکی سوُری ئاماڵ بنەوش دەکا، پاش گوڵ گەڵا دەردەکات، ئەرغەوان▣ ارغوان.

ئەرخەوان سوور: بریەتیە لە هەوەڵی نەورۆز ف اوّل بهار.
ئەرخەوانی: بەڕەنگی ئەرخەوان ف ارغوانی رنگ.
ئەرخەیان: خاترجەم، بێخەم، ئارخەیان ف مُطمئن.
ئەرد: هەرد، عەرز، زەوین ف زمین.
ئەردین: ردێن، ریش، مووی چەنەگە ف ریش.
ئەرز: ئەرد، عەرد ف زمین.
ئەرزاق: نفاق، نازوخە، نازوقە ف آذوقە.
ئەرزان: ١) هەرزان، کەم‌نرخ؛ ٢) بێ‌مبالات، گوێ بێ‌نەدەر ف ١) ارزان؛ ٢) بی‌مُبالات.
ئەرزن: هەرزن، باجیلك ف ارزن.
ئەرزنی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.
ئەرزەن: چەنە، چەناگە، نیسکی دەرپەڕیوی ناوەڕاست قوڵی نێوان بەرچێلەو لێو ف زَنَخ.
ئەرزینگ: ئەرزەن، چەناگە ف زَنَخ.
ئەرژنگ: دارێکە لە داری ئەرخەوان ئەکا ف درختی مثل ارغوان.
ئەرش: عەرش ف عَرش.
ئەرفاز: هەوراز، سەر بەرەوژوور، هەڵ، عەفراز ف سَر بالایی.
ئەرك: ١) پێویستی سەرشان، کاری لازم: (ئەرکی سەرشانمە خزمەت بکەم)؛ ٢) زەحمەت و چەوسان: (هێندم ئەرك داوە نەبێتەوە) ف ١) وظیفە، مسئولیّت؛ ٢) رنج و زحمت.
ئەرکان: رەخت و ئەسپابی شەڕ ف جنگ‌افزار.
ئەرمانای: بێ‌نیشان‌دان، شان‌دان ف نشان دادن.
ئەروا: گیان، رۆح: (قالبم بێ‌رۆح ئەروام نەمەندەن / من‌دان حەیات زندگیم کەندەن) «مەولەوی» ف جان.
ئەرواو: خاوەن موڵك، ئاغادێ ف ارباب.
ئەرە: مشار، هەرە، برەك ف ارّه.
ئەرەبەستە: پەروار، دابەستە ف پرواری.
ئەرەج: مەجەك، بەندی نێوان بەنجەو باسك، جومگە ف مُچ.
ئەرەقگیر: ١) زێر زین، ئارەقگیر؛ ٢) نونگەی بەلوولە بۆ ئارەق و گولاو گرتن ف ١) نمدزین؛ ٢) وسیلهٔ عرقگیری.
ئەرەوەسای: داخوەسنن ف پایین آمدن.
ئەرەمەردەی: داسەکنان، هەدادان، ئارام‌بون ف آرامش.
ئەرێ: ١) ئاخوێ؛ ٢) با، بەڵێ: (کارەکەت کرد؟ ئەرێ کردم)؛ ٣) بێش پرسیارێکی ناگاکردن، هەی: (ئەرێ ئەی شێخە پیسەی بۆری چڵکن / ئەرێ ئەی زك هەمانەی غازی بۆگەن) «مەلای گەورە» ف ١) آیا؛ ٢) آری؛ ٣) هان.
ئەرێ ئەرێ: دودڵی و رازایی: (چینە هەر ئەرێ ئەرێتە؟!)، بکرێ نەکرێ؟! ف دودلی و تردید.
ئەز: من، م: (ئەگەر دیتیانم ئەزم، ئەگەر نەیاندیم دزم). «مەسەل» ف من.
ئەزبولە: وشکەگیای بۆن خۆش کردنی جێشت ف گیاهان تیرهٔ ازبیه.
ئەزبەنی: وشەی رێزلێنان وانا: من کۆیلەنم ف قربان.
ئەزبێ: ئەزبولە ف گیاهان تیرهٔ ازبیه.

ئەز خدام: وشەی رێزلێنانی ژن بۆ گەورە تر لە خۆی واتا: من خزمەتکارنم ف کلمهٔ احترام زنانه.
ئەزخولام: وشەی رێزگرتن وانا: من نۆکەرت ف نوکرتم.
ئەز خولام: ئەز خولام ف نوکرتم.
ئەزرۆ: نارەزو: (نام ئەزرو) ف آرزو.
ئەزغولام: ئەزخولام ف نوکرتم.
ئەزقوربان: من قوربانت، قوربان، وشەی رێزلێنان ف قربانت.
ئەزگۆڕی: من قوربان. وشەی رێزو خۆشەویستی ف قربانت.
ئەزم: منم، خۆمم: ٢) هەڵناواندن، هەزم، خۆراك لە زکا تاواندنەوە ف ١) منم؛ ٢) هَضم.
ئەزمان: ١) عاسمان؛ ٢) زمان ف ١) آسمان؛ ٢) زبان.
ئەزماناشین: عاسمانی کەوە ف آسمانِ آبی.
ئەزمان رەش: دەم‌پیس، زمان پیس ف بدزبان.
ئەزمو: تەجرەبەکراو ف آزمودە.
ئەزمودە: ئەزموو: (ماسنی ئەزمودە لە کەرەی نا ئەزمودە باشترە) «مەسەل» ف آزمودە.
ئەزمون: ناقی‌کردنەوە، جەڕباندن، تیبنیحام، تیمنیحان ف آزمودن.
ئەزمە: ناقی کەرەوە. «میرد ئەزمە» دێوێکە بیاوان تاقی دەکاتەوە ف آزمای.
ئەزوا: ١) دەرمانێکی ناڵە کە سبیرینی بێ دەڵێن؛ ٢) ئالات و نیسوت و ئەدواو گیای بۆن خۆشی چێشت ف ١) اَلوا؛ ٢) ادویه.
ئەزەل: هەربو، پێشینەتر بن ف اَزَل.
ئەزەڵ: ئەزەل ف اَزَل.
ئەزەلی: بێ‌پێشینە، هەربوک ف اَزَلی.
ئەزەڵی: ئەزەلی ف اَزَلی.
ئەزیەت: ئازار، عەزیەت ف آزار.
ئەژدا: ئاژدا، باپیران ف نیاکان.
ئەژداد: ئەژدا ف نیاکان.
ئەژدەها: حەزبا، زەها، هەژدیها، ماری گەورەی جیرۆکان، حەفی ف اژدها.
ئەژدیها: ئەژدەها ف اژدها.
ئەژمار: ژماردن، بژاردن ف شُمردن.
ئەژمارده: ١) ژمێردراو؛ ٢) هەڵبژێراو، هەڵبژارده ف ١) و ٢) شُمرده شده.
ئەژماه: ژمارە، بژارە ف شماره.
ئەژنو: زرانی، ژنو، وژینگ، وژنگ، هەژنو، زەنگۆڵ ف زانو.
ئەژنەفتن: بیستن، گوێ لێ‌بون، ژنەوتن ف شنیدن.
ئەژنەوتن: ئەژنەفتن ف شنیدن.
ئەژێ: ١) دینێ، دەهێنێ، ئەم نرخەی زەوابە: (ماچێکت هەزار زێری سوور ئەژێ)؛ ٢) ئامرێ؛ ٣) منیش: (ئەژێ بیر بۆمە) ف ١) می‌ارزد؛ ٢) زنده می‌ماند؛ ٣) من نیز.
ئەژێ: دەهێنێ، ئەژێ؛ ٢) رادە ناڵەکێ: (مەشکە ئەژێ و دەژێندرێ) ف ١)

می ارزد؛ ٢) می جنبد.

ئەساس: بنەڕەت، بنچینە ف أساس.

ئەساسی: بنەڕەتی ف آساسی.

ئەساسیە: کەل‌و پەلی ناوماڵ ف أثاثیه.

ئەسام: کڕبم، سەندم ف خر بدم.

ئەساوی: کڕبن، سەنن، خڕبد ف خر بد.

ئەسای: کڕبن، ساندن ف خریدن.

ئەسپ: نێری ماین، هەسپ، حەسپ ف أسب.

ئەسباب: ئامرازو کەل‌و پەل ف اسباب.

ئەسپاو: ١) ئەسباب؛ ٢) کڕو گون ف ١) اسباب؛ ٢) کنایه از عَورت.

ئەسپاردن: ١) شتێ باکەسێ دان *بە کەسێ یا دانان لای کەسێ ناگای لێ بێ*، نامـانـەنی؛ ٢) ولام قسـەیەك بە بەکێك‌دا بۆ بەکی تر بنێری، قەوینتی ف ١) أمانت؛ ٢) سفارش.

ئەسپاردە: نامانەنی‌و سفارشت، قەوبنتی کری ف سپرده.

ئەسپایی: لەسەرخۆبی، هێواش ف بواشکی.

ئەسپ‌سوار: سیاری حەسپ، سوار ف اسب‌سوار.

ئەسپشێ: سپێ، ئەسپێ، زیندوی خوێنخۆری لەش، هاوکاری کێچ ف شپش.

ئەسپنگ: شنگ ف شنگ.

ئەسپوڵ: سپڵ، پارچە گۆشتێکی پانی ڕەشە لە ورگا ف طحال.

ئەسپۆن: سوێن، بنەگیای بەکەف بۆ جل‌و دەس شتن ف چوبك، اشنان.

ئەسپە: سور بجە، سوریژە، نەخۆشی زاروکانە کە زیپکەی وردی سوریان لێ‌دێ ف سُرخَك.

ئەسپەتاسنینە: دوچەرخە ف دوچرخه.

ئەسپەدارینە: پایسکل، دوچەرخە ف دوچرخه.

ئەسپەر: جێگەیێ لە پیمەڕەدا، ئەوداوەی دە دەسکەبێلی تاسنی رادەکەن‌و دو زیادی هەبە پێمەڕەکار پای پێدا ئەداو باشتر زەوی ئەکەنێ ف جای پا در بیل.

ئەسپەرە: ١) ئەسپەر، ٢) پارچەداریکە دەخرێتە نێوان میچ‌و کۆ لەکەوە؛ ٣) گیاژەرنك کە بەنی پێ ڕەنگ دەکەن، گێنو ف ١) جای پا در بیل؛ ٢) سرسنون؛ ٣) گیاه رنگرزی.

ئەسپەشینە: کاسـەڵەشینکە، مێش‌خۆر، زەردەواڵە خۆر، باڵندەبەکی بەقەد ڕیشۆڵەبەو شینە ف برندهٔ سبزقبا.

ئەسپەك: نەخۆشیەکی مێشکە زیبکە لە سەرو نوێل دەردەخاو نەخۆش وەك شێتی لێ دێت ف نوعی بیماری در مغز که از تیفوس بوجود می‌آید.

ئەسپەناخ: گیایەکە دەیچێنن‌و لە ئاشپەزیدا بەکار دێ، ئەسپەناغ ف اسفناج.

ئەسپەنـدەر: گیابەکـە بەریکی گزمۆلە دەگرێ بۆ پوچ کردنی چاوزار دەیسوتێنن ف سپند.

ئەسپی: جانەوەری هەواڵی کێچ، ئەسپشێ ف شپش.

ئەسپێ: ئەسپی ف شپش.

ئەسپێراو: ئەسپاردە ف سپرده.

ئەسپێ کوژە: قامکە گەورە، ئلیا سنوُر، تیلا مەزن ف انگشت شست.

ئەسپین: هۆرە، پوان، داروکێکـە دەخـرێتە قەڵشی کۆڵکەدارەوە تا بەك نەیەتەوەو بە تەور بیشکێنن ف فانه.

ئەسپیندار: سپیدار، سپیندار، داریکی بێ‌بەری ئێکوڵ‌سپی بۆ دارەڕاو سنعات دەکار دێ ف درخت تبریزی.

ئەسپینگ: ئەسپنگ ف گیاه شنگ.

ئەسپیۆن: کەسێ کە زۆری سپێ پێوەبێ ف شپشو.

ئەستاندن: وەرگرتن، داگیرکردن، ستاندن ف گرفتن.

ئەستانـدنـەوە: ١) لێ سێنـراو وەرگرتنەوە؛ ٢) قەرەبو: (تۆڵەی خۆم ئەستاندەوە) ف ١) باز پس گرفتن؛ ٢) جبران کردن.

ئەستران: سنران، گۆرانی ف ترانه.

ئەستری: درك، چقڵ، درو، تیکان ف خار.

ئەستریلك: سریش، چریش، گیابەکە بنەکەی دەکوتن بۆ چەسپ دەبێ، ئەسریلك ف سر بش.

ئەستـڕین: ١) ماڵین‌و پاك کردنـەوەی پەڵـە بە پەڕۆ: (شـوشـەکـانم **ئەستڕی**)؛ ٢) وشك کردنەوەی نمز: (دەستم بەخاولی **ئەستڕی**) ف ١) سِتردن؛ ٢) خُشك کردن.

ئەستڕینەوە: ئەستڕین، سڕین ف نگا: ئەستڕین.

ئەستنگ: ١) زەردەواڵە، زەرگەتە؛ ٢) جوزەی هەنگ‌و زەردەواڵەو مۆزو زەرگەتەو ...؛ ٣) پلە بەردینەی شاخ ف ١) زنبور؛ ٢) نیش زنبور و...؛ ٣) پلەهای سنگی کوه.

ئەستۆ: مل، گەردن، سنۆ، بەرزایی نێوانی شان‌و سەر ف گردن.

ئەستـۆ: ئەستـۆ: (دەستم کە لەسـەد جێگـە بەسـەد وەعـدە شکاوە / جەبری نیە ئەم کەسرە هەتا نەیخەمە **ئەستۆ**) «نالی» ف گردن.

ئەستوُر: ستوُر، قەوی، کولۆفت، دژی باریك ف کُلفت.

ئەستوُران: ریسی ئەستوُر کە دەکرێتە گوریس ف ربس کُلفت.

ئەستوُرایی: رادەی ئەستوُری: (**ئەستوُرایی** دارەکە دوهامێز بو) ف کُلفنی.

ئەستوُربوُن: پەنەمان، ماسین ف آماسیدن.

ئەستورك: کوللێرە، نانی خڕکەڵەی ئەستور ف گردهٔ نان.

ئەستورکە: ئەستورك ف گردهٔ نان.

ئەستوکوردە: پشتەمل ف قفا.

ئەستوگوردە: پشت مل، بۆق مل، پشت گەردن، ئەستوکوردە ف قفا.

ئەستون: کۆڵەکە، دار یان بەردی درێژ کە وە بەر بانی دەدەن، ستون ف ستون.

ئەستوندەك: داری کۆڵەکەی خێوەت‌وڕەشماڵ: (چادرە کەیان لەسەر نۆ **ئەستوندەکانە**) ف سُتون خَیمه.

ئەستونگ: ئەسنون ف سُتون.

ئەستونە زێڕینە: کۆلکە زێڕینە، کەسکەسوُر، کێڕسنون، پەلکەزێڕینە. *کەمەبەکی زوُر گەورەی ڕەنگاوڕەنگ پاش باران لە هەتاوا لە عاسمان*

دەبینرێ ف رنگین کمان.

ئەستونەك: ئەستوندەك ف سُتون خیمە.

ئەستەغفیرەڵڵا: وشەی پەشیمانی وانا: بوردن لەخوا دەخوازم ف استغفرالله (از خدا آمرزش می‌خواهم).

ئەستەم: دژوار، ناسێ، حەستەم: (ئەم چەرخە کوێنە، ماشینەکەی ژەنگی گرتوە / چەوری ئەکا بە خوێنی‌مە، سوڕانی **ئەستەمە**) «پیرەمێرد» ف دُشوار.

ئەستەوبر: ستیور، ئەستیور، قسر، ئاژاڵی مێ کە ساڵێك زکی پڕ نەبوە، لە زاوەستاوی کاتی ف حیوانی کە موّقتاً نازا شده باشد.

ئەستێ: ستە، ستێ، ئاسنێکە لەبەر دەستێ دەدرێ‌و پڕ بشکەی لێ هەڵدەکا ف آهنی کە بە سنگ آتش‌زنە زنند.

ئەستێ: ئێوێکی ژنانەیە ف اسمی زنانە.

ئەستێر: گۆل، ئەستێڵ، کەمەئاو کە بەری بگیرێ بۆ ئاوداشتن، ئەستێڵك، ئەستێرك، هەستێڵ ف استخر.

ئەستێرك: ئەستێر ف استخر.

ئەستێرك: ١) ئەستێر: ٢) هەرزاڵ، پێزك، سەکۆی لەگەڵ بان لە دار بۆ کەل‌و پەل لەسەر دانان ف ١) استخر؛ ٢) تلی بار.

ئەستێروك: گو لە ستێرە، گوەستێرە، کرمێکە باڵدار شەوانە قونی دەترووسکێ ف کرم شب‌تاب.

ئەستێرە: ستێر، هەسارە، ئەوشتانەی لە مانگ بچوکترن‌و شەوانە لەعاسمان دەبریقێن: (ئەستێرە بەرزەکان ئەدرۆشێنەوە بەشەو / وەك چاوەکانی من ئەسرەوتیان هەیەو ئەخەو) «پیرەمێرد» ف ستارە.

ئەستێرە ژمێر: جۆرێك موورگی بریقەدارە ئەکرێنە خشڵ ف نوعی زیور.

ئەستێرەشناس: ئەستێرەناس، **نجومگەر** ف ستارەشناس.

ئەستێرەکە: ئەستێرەی رۆژێ، ئەستێرەی بەربەیان ف ستارهٔ سحری.

ئەستێرەگەری: کەسێ کە لە ئەستێران دەڕوانێ‌و تاڵعی ئێدا دەبینێ: (**ئەستێرەگەری** دەکرد لە چاڵا / چارەی رەشی خۆی دەدی لە خاڵا) «مەم و زین» ف ستارەشناس، طالع بین.

ئەستێرەناس: نجومگەر، شارەزای زانستی ئەستێرە ناسین ف ستارەشناس.

ئەستێرەی بەربەیان: ئەستێرەی رۆژێ ف ستارهٔ سحری.

ئەستێرەی بەیان: ئەستێرەی رۆژێ ف ستارهٔ سحری.

ئەستێرەی رۆژێ: ئەو ئەستێرەی کەپاش ئیوەشەو هەڵدێ‌و دەبەربەیاندا شوقی لە ئەستێرەی دیکە زۆرترە ف ستارهٔ سحری.

ئەستێفك: کەوگیر، دەفری کون‌کون بۆ پاڵاوتن ف کفگیر، سوزمە.

ئەستێڵ: ئەستێر، گۆل ف استخر.

ئەستێلان: پشکیلان، گەمەیەکی دودەستەیە، لایەك شتێك لە باخەڵی یەکێکدا دەشێرینەوە لایەکەی‌تر بیدۆزنەوە دەیبەنەوە. کەلەمستێن ف نوعی بازی بچەها.

ئەستێن: پاشگری کرگاری‌یە: (سەدبری باج **ئەستێنی** ماچان بام لەسەر زێی خێڵانی)، وەرگر ف پسوند فاعلی بەمعنی ستان.

ئەستێو: خاکەنازی ئاگر گوێزانەوە ف خاك‌انداز بُخاری.

ئەستێ‌و بەرد: پارچە ئاسن‌و بەردێ کە ئاگری پێ دەپۆشو بەر دەدەن ف سنگ آتش‌زنه و هود.

ئەستێ‌و پوشو: بربەتیە لە دژایەتی توند: (ئەو دوانە پێکەوە **ئەستێ‌و پوشون**) ف معادل کارد و پنیر در فارسی.

ئەستێور: ئەستەویر، ئاناوس ف نگا: ئەستەوبر.

ئەستێوڵك: ئاسنێکە بۆ ئاگر تێك وەردان. بۆ کۆڵو لە تەندور دەرێنان ف آهن تنور بهم‌زنی.

ئەسر: ئەسرین، فرمێسك، رۆندك، ئاوێ لەخەمان لەچاو هەڵدەوەرێ ف أشك.

ئەسرۆ: قۆچ، شاخە حەیوان، شەفۆن ف شاخِ حیوان، سرو.

ئەسرێڵك: ئەسترێڵك، سرێش ف سریش.

ئەسرین: ئەسر، رۆندك ف أشك.

ئەسك: وێنە، عەکس، شکڵ ف عکس.

ئەسکڵ: پۆل، پۆلو، سکڵ، پەرەنگ، پەن، پەنگر، بژ، پەل. خەڵوزی سوورەوەبو ف أخگر.

ئەسکنجە: جوجکە سمت. جومگەی ئێوان ڕان‌و پشت ف بند بالای ران.

ئەسکو: ئەسکوێ، کەوچکی گەورەی کلك‌درێژ ف ملاقە.

ئەسکوێ: ئەسکو: (بۆتە **ئەسکوێ** لەهەمو چێشتان هەیە) ف مُلاقە.

ئەسکەلە: بەندەرگە، لەنگەرگا. ئاوایی کەنار دەریا کە گەمیەی لێ رادەوەستن ف بندرگاه.

ئەسکەمڵ: ١) کورسی لەسەر دانیشتنی یەك کەس، سەندەڵی؛ ٢) قوماری شێر و خەت، بەرزبلان ف ١) صندلی؛ ٢) بازی شیر و خط.

ئەسکەملی: ئەسکەمڵ، سەندەڵی، کورسی یەك ئەفەرە ف صَندلی.

ئەسکەناس: پوڵ‌و پارەی قافەز ف اسکناس.

ئەسکەنجەبین: شەربەتی سرکەو هەنگوین ف سکنجبین.

ئەسکەنجەمین: ئەسکەنجەبین ف سکنجبین.

ئەسکەنە: ئامرازێکی دارکۆڵێنی دارتاشانە ف اسکنهٔ نجّاران.

ئەسکیناس: ئەسکەناس ف اسکناس.

ئەسڵ: ١) هەرخۆ: (ئەم چیتیە **ئەسڵە** بەدەڵ نیە)؛ ٢) بنیچە بەرێزو گەورە: (ئەسڵە لە بنەماڵەیەکی گەورەیە)؛ ٣) بۆ سەیرمانی ئابەدڵ: (بەخوا بابە **ئەسڵ**: خۆ گاڵتەشم پێ دەکا) ف ١) اصل؛ ٢) نجیب؛ ٣) حرف تَعَجُّب و بیزاری.

ئەسڵزادە: دایك‌و باب ئەجیم، فرزەندی چاك‌و بنیچە باشان ف نجیب.

ئەسڵەحە: چەك‌و ئامرازی شەڕو جەنگ ف اسلحه.

ئەسلەحە: ئەسڵەحە ف اسلحه.

ئەسڵەن: ١) لەڕاستیدا. راستت دەوێ؛ ٢) لەبنەڕەتدا: (دیوکری **ئەسڵەن** دۆم بون)؛ ٣) هەرگیز. بەهیچ‌جۆر: (**ئەسڵەن** نایدوێنم، **ئەسڵەن** شتی وا نەبوە) ف ١) راستش؛ ٢) در اصل؛ ٣) هرگز.

ئەسمەر: گەنم‌ڕەنگ، گەندمی، سپی‌و زەردی ئاماڵ رەش: (دەما دڵ‌دی بمەحبوبان / بشو خو شەنگ‌و**ئەسمەر**دە) «جزیری» ف گندمگون.

ئەسمەرپێچ: چیغی چادری بە بەنی رەنگاورەنگ ئەخشاو: (چێخی

ئەسمەرپێچ ڕەشماڵانی جاف / ڕوپۆشی شێوەی شای مشكین كەلاف) «شێخ سەلام» ف چیغ.

ئەسەر: ١) شوێن، شوێنەوار: (نالی **ئەسەری** بێ ئەسەری غایبە ئەمما / ناڵەیكی حەزین دێ لە مناجاتی سەحەردا) «نالی»؛ ٢) لەسەر ف ١) اَثر؛ ٢) بَر.

ئەسیر: دیل، گراو، بەخسیر: (ئــەگەر بێ یادی زوڵفو چاوەكـەت یەك لەحزە سابیر بم / **ئەسیری** بەندی كافر. كوشتەیی بێدادی ساحیر بم) «وەفایی» ف اسیر.

ئەشت: شت ف موجودی.

ئەشخاڵ: ئەخشاڵ، وردەی ناوماڵ ف خرت و پرت.

ئەشخەڵ: دەوەن ف بوتەهای جنگلی.

ئەشـرەفی: سكـە زێڕێكی بچوكە بۆ خشڵ دەكار دێ، سورەت شایی: (هــەرگا دیم هیلال ئەو ئەبـرۆی سێوەنـگ / یە سیم تەسـر بێ، یە **ئەشرەفی** ڕەنگ) «مەولەوی» ف اشرفی.

ئەشقەمە: ورگی ئاژەڵ بە ڕیخەوە ف شكمبە.

ئەشق: عیشق، دڵداری، ئەوینداری ف عشق.

ئەشقی: یاخی، ملهوڕ، گوێنەدەر بە یاساو ڕێ و شوێن ف یاغی.

ئەشقیا: ئەشقی ف یاغی.

ئەشـك: ١) فرمێسـك، ڕۆنـدك: (ئــە**شكم** كە دەگەڵ عەشقمە تفلێكی فەهیمە / هۆشم كەدەگەڵ خۆشمە پیرێكی ئەزانە) «نالی»: ٢) ئەوین، دڵداری ف ١) اشك؛ ٢) عشق.

ئەشكال: هەمەڕەنگە، هەموجۆرە: (دوكانەكەت **ئەشكالی** تێدایە) ف از همە رنگ.

ئەشكنـج: ئەسكنجـە، جوجكەسمت، بەندی نێوان ڕان و پشت ف بند بالای ران.

ئەشكنجـە: ١) جەڕو مەنگەنە، ماوش، ئەشكەڵە؛ ٢) گیرەی دارتاش و ئاسنگەران بۆ قایم ڕاگرتنی تەختە یا ئاسن لە بڕین و بڕبەند لێداندا؛ ٣) ئازارو جزیا ف ١) و ٢) منگنە؛ ٣) شكنجە.

ئەشكۆڵ: داری پشت‌دەرگا بۆ داخستن ف چوبی كە با آن در را قفل كُنند.

ئەشكەرە: خویا، ئاشكرا، دیاری، دیار ف آشكار.

ئەشكەفت: شكەفت، غار، ڕەهۆڵی زل لە شاخدا ف غار.

ئەشكەڵە: ١) مەنگەنەی ئەجارو ئاسنگەر: ٢) داروكێكی لەلە كراو بۆ پێكەوە لێكدانی تەختە دەوار؛ ٣) ئامرازێكی جەزرەبەدانە هەرقامكەی تاوانباریان دەناو كونە تەختەبەكی خڕ دەناو بەبەت جەزرە بابەیان دەدا، چێوجەلە ف ١) منگنە؛ ٢) چوبك بهم‌بستن چادر؛ ٣) از وسایل شكنجە.

ئەشكەنە: كاروانانی، گۆشناوێكی خەست و خۆڵە بە پیوازەوە ف اشكنە.

ئەشكەو: دەفری سواڵەت ف ظرف سفالین.

ئەشكەوت: ئەشكەفت، هڵۆڵ و ڕەهۆڵ لە كێودا ف غار.

ئەشكـەولـەت: بنـە دیزەو گۆزەی شكـاو كە بەكجاری لەكار ئەبوە، كاسەكەڵ ف تە كوزە شكستە.

ئەشكیل: ١) تشكێل، چواریەل بەستن و بەزەویدا دان، چوارمێخە؛ ٢) سندم، پێوەند، زنجیر و ئاڵقەی كە دەیكەنە پای بەكسم و بەندی ف ١) چهارمیخە؛ ٢) پابند آهنی.

ئەشمەك: شمەك ف اسباب.

ئەشەدبۆ: گیایێكی بۆن خۆشە ف گیاهی خوشبو.

ئەشێ: ١) دەبێ، گەرەكـە، پێویستە؛ ٢) دەتوانێ؛ ٣) شیاوبەنی ف ١) باید؛ ٢) می‌تواند؛ ٣) سزاوار است.

ئەغز: زوڵم، ناهەق، دەست درێژی كردن ف ستم.

ئەغزە: قونكە جگەرە ف فیلتر سیگار.

ئەغڵەب: زوربە، زۆرتری، پرایی، زۆربنە ف اَغلب.

ئەغیار: ١) بەهۆش، دژی سەرخۆش؛ ٢) بێگانە، بیانی، غەوارە ف ١) هُشیار؛ ٢) بیگانە.

ئەفسون: جادوسیحر، سیحر ف افسون.

ئەفسون گەر: جادوگەر، سیحر باز ف افسونگر.

ئەفسەر: پلەمەند، دەرەجەدار لە سپادا ف اَفسر.

ئەفـــرۆز: لە حیســـاب دەراویشتن، بەهیچ نەگرتن، پش گوێ خستن، فڕێدان ف اُفت.

ئەفەندی: وشەی ڕێزلێنان وەك بەگ، ئاغا ف حرف احترام برای مردان.

ئەڤدال: ئەبدال، نێرەپۆڕ ف دُرّاج نر.

ئەڤشـەڤە: ئەمشۆ، ئەمشەو، شەوێ كەتیابن، ئە دوێشەو ئە سبەیشەو ف اِمشب.

ئەڤشین: ١) ڕاگرتن و هێشتنـەوە: ٢) ئاژەڵی لەشیردان وەستـاو ف ١) نگهداری؛ ٢) حیوانی كە شیرش خشك شدە باشد.

ئەڤكینـگ: ئەو ئاردە كە پێش پانكـردنـەوە بە ئەنگوچكە هەویری دا دەكەن ف آردی كە بر چونە پاشند.

ئەڤین: دڵـــداری، عیشق، خۆشـــەویستی دڵبــەر، حەزلێكــردویی، حەزلێكەری ف عشق.

ئەڤینی: دڵداری، عیشق ف عشق.

ئەقڵ: ئاقڵ، زیر، بەئاوەز ف عاقل.

ئەقەللەن: لانی كەم، هیچ نەوێ، بەلای كەمەوە ف اقلاً (دست كم).

ئەك: ١) پاشگرێكە ناوی تایبەتی لە ناوی گشتی ساز ئەدا: (یەشمەك، كرمەك، ئاخـونەك)؛ ٢) دوای پەسن (صفت) ئەكەوێ و ئەیكاتە ناو: (كـــاڵەك، خامەك، كورتەك)؛ ٣) دوای ڕیشـــەی چاوگ (مَصـــدر) ئەكـەوێ و ئەیێنـە ناو: (پـەسنەك، ڕنەك)؛ ٤) لەدوای ڕیشەی چاوگ واتـای زیادەڕەوی دەدا: (بـڕەك، نوسەك، زیرەك، زیرەك)؛ ٥) یەك: (گوندەك، پیاوەك، ژنەك)؛ ٦) پێشگرێكە واتای عەزرەت و داخ دەدا: (ئەك ئەزیم لە باشی تۆ، دەك، حەك) ف ١) پسوندی است از اسم عام اسم خاص می‌سازد؛ ٢) بعـد از صفت آید و آن را بەاسم تبدیل می‌كند؛ ٣) بعد از ریشۀ مصدر می‌آید و اسم می‌شود؛ ٤) بعد از ریشۀ مصدری می‌آید و معنی افراط می‌دهد؛ ٥) بەتنهایی معنی یك می‌دهد؛

٥) دەغیلە: (ئەمان نەکەی توخنی کەوی)؛ ٦) هاوار: (ئەمان بمگەنێ خورام) ف ١) کلمهٔ بیزاری؛ ٢) اشاره بەجمع غایب نزدیك؛ ٣) اَمن و اَمان؛ ٤) لیکن؛ ٥) زنهار؛ ٦) فریاد.

ئەمانە: ١) ئەم نزیکانە، یانە، ئەڤانە: (ئەمانە جیان لەمن دەوێ؟) ف اینها.

ئەمانەت: ئامانەت، ڕاگرتن بۆ دانەوە ف اَمانت.

ئەمانەتی: ئامانەتی، ڕاگیراو بۆ دانەوە ف اَمانَتی.

ئەمبار: ئەمار ف اَنبار.

ئەمجا: ١) ئەم جارەکە، ئەم کاتە؛ ٢) دوای ئەوە، بەشوێن ئەمەدا: (ئەمجا دەچویتە شارەوە ناومالی عاسمەخان / دوبارە ئەیشەکاندیەوە باجگر بەبێ وجان) «پیرەمێرد» ف ١) این بار؛ ٢) بعد از این.

ئەمجار: ئەمجا ف این بار.

ئەمجارە: ئەمجا ف این بار.

ئەمدەمە: ئەمجا ف این بار.

ئەمر: ١) فەرمان، دەستور، عەمر؛ ٢) تەمەن ف ١) اَمر؛ ٢) عُمر، سن.

ئەمرۆ: هەرمێ، هەمرۆ ف گُلابی.

ئەمڕۆ: ڕۆژێ کە تیاین، ئەدویکە، ئەسوزی، ئیمرۆ، ئیرۆ، ئارۆ، ئارۆ ف امروز.

ئەمسار: ئیمساڵ، ساڵێ کە تیاین ف امسال.

ئەمساڵ: ساڵێ کە تیاین، ئیساڵ ف اِمسال.

ئەمسەر: ئەمسار ف امسال.

ئەمسەرڤەرا: ساڵێ کە دوای ئەمساڵە دێ ف سال آینده.

ئەمشۆ: ئەمشەو ف امشب.

ئەمشەو: شەوێ کە تیاین، ئیمشەو، ئەڤشەوە، ئیشەڤ ف امشب.

ئەمما: بەلام، بەلان، ئەما، وەلێ ف اَمّا.

ئەمن: ١) من، ئەز، وژم، م، تاکی‌وێژەر؛ ٢) بێ‌ترس، هێمن: (وڵات ئەمنە) ف ١) مَن؛ ٢) اَمن.

ئەمۆ: مام، برای باوك، ئاپۆ، ئاپ ف عَمو.

ئەموست: تلی، قامك، ئەنگوست، تبل، پەنجە ف انگُشت.

ئەموستانە: قوچەکە، ئەنگوستیلەی درومان ف انگُشتانە.

ئەموست بەستە: بربەتیە لە فریودراو هەڵخلە تاو ف فریب‌خوردە.

ئەموستەچاو: تاریکایی خەست، ئەنگوست لەچاو ف بسیار تاریك.

ئەموستەویلە: کلکەوانە، ئەنگوستیلە، ئالقەی خشلی قامك ف انگُشتری.

ئەمە: ١) ئێمە، مە، ئەم، من‌و کەس یا کەسانی تر؛ ٢) ئەوەی نزیك، یە، هەوە، ئینە ف ١) ما؛ ٢) این.

ئەمەتا: ئینەشا، ئائەمەیە، ئەوەهەیە، خۆیەسی ف این خودش است.

ئەمەتانێ: ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمەتە: ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمەسە: ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمەك: ١) ڕەنج‌و ئەرك‌و زەحمەت کێشان؛ ٢) چاکە لە چاوابون، سپاسی چاکە، پیاوەتی: (ئەمەك بەخەسار: ڕەنج بەفیڕۆچو)، ئەمەك بەسەرەوە بون: چاکە دەگەڵ کراوی، (ئەمەکدار: بەسپاس بۆ چاکە)، (ئەمەك دانەوە: قەرەبوی چاکە کردنەوە)، (ئەمەك دەگەڵ دان: زەحمەت کێشان بۆ...) ف ١) رنج و زحمت؛ ٢) نیکی و احسان.

ئەمەگ: ئەمەك، وەفا ف نگا: ئەمەك.

ئەمەل: هومێد، ئاوات ف اَمَل، آرزو.

ئەمەن: ئەوەند، هێندە، ئەوقاس، ئەونە ف آنقدر.

ئەمەندوچکە: ئەم تۆزە کەمە، ئەم تۆسقاڵە، ئەم کەموکە، شتۆکێکی زۆر کەم دەست نیشانکردن ف این یك ذرّە.

ئەمەندوسکانە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوسکە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوکانە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوکانێ: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوکە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندە: هێما بەدەست بۆ بارستی شتێك ف این اندازە.

ئەمەنە: هێندە، ئەوەندە، ئەونە ف این‌قدر.

ئەمەنی: پاشگرێکە واتای شیان، شیاوئەدا، خواردەمەنی، شیاوی خواردن ف پسوند شایانی.

ئەمەها: ئەوەتا، ئەوەتانێ، ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمەهە: ئەمەتە، ئائەمە: (لەو گشتە ئەمەهە م گەرەکە) ف همین.

ئەمەهەی: ئەمشتەی فلان ف آن چیز.

ئەمێ: ١) ئەگرە، ئێرە، فرە، فرا؛ ٢) ئێمە ئەبێ، گەرەکە ئێمە؛ ٣) ئەمێ، مێ، مێوینە: (جوانوی مابەنەکەمان ئەمێ‌یە، نێر نیە) ف ١) اینجا؛ ٢) ما باید؛ ٣) مادینە.

ئەمیان: ئەم نزیکەیان، هێما بۆ یەکی نزیك لەناو هێبتردا: (ئەمیان لەمانی تر جوانترە) ف این از آنها...

ئەمیتر: ئەویکە، ئەوی‌دیکە ف آن دیگر.

ئەمیج: ئەمیش، ئەویەکەش ف اینهم.

ئەمیچە: ئەمیج ف اینهم.

ئەمیر: فەرمانڕەوا، مەزنی خەڵك، سەرەك ف اَمیر.

ئەمێستا: هەرئێستا، ئیستاکە، بێ‌درەنگ، نهۆ، نوکە، ئانا، هەوکە ف بی‌درنگ.

ئەمێستاکە: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمێستاکێ: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمێستە: ئەمێستا ف اکنون.

ئەمێستە کانێ: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمێستە کێ: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمیش: ئەوی دیکەش، دیترژێ، ئەڤژێ، ئەمیج ف اینهم.

ئەمین: ١) دەس‌پاك‌و ڕاست، جێ متمانە؛ ٢) خاترجەم: (لێت ئەمینم)؛ ٣) ئێمەین ف ١) دُرُست‌کار؛ ٢) مطمئن؛ ٣) ما هستیم.

ئەنا: ١) وەگەرنە، دەنا، ئەگینا؛ ٢) ئیستە ف ١) وگرنە؛ ٢) اکنون.

ئەنار: هەنار ف اَنار.

ئەنارلو: باغی هەنار، هەنارستان ف اَنارستان.

ئەناز: داخراو، فرێدراو، راخراو: (زێڕو خاوەن زێڕ پابەنازت بوٚ) ف آنداز.

ئەنازە: ئەندازە، بارست، قاس ف اندازە.

ئەنام: ئەندام، نازای لەش ف اندام.

ئەنبار: ئمار، عەنبار ف انبار.

ئەنباز: هاوئامێز، هاو باوەش، باوەش تێك وەرێناو ف هم‌آغوش.

ئەنتەر: جوٚرێك مەیموون، فونسوُن، حەمنەر، عەننەر ف عَنتر.

ئەنتیکە: ١) کەم‌وێنە؛ ٢) کەل‌و پەلی زوٚر کەونارا ف ١) کم‌باب: ٢) عتیقە. [illegible]

ئەنتیکەخانە: خانوی کەل‌و پەلی زوٚر لەمێزینەی تێدا هەڵدەگیرێ، موُزە ف موزە.

ئەنتیکەفروٚش: فروٚشیاری شتی کەونارا ف عتیقە فروش.

ئەنتیکەناس: ئەوی لەشتی کەونارا شارەزایە ف عتیقەشناس.

ئەنجا: ئەم‌جار، ئەم دەحفەیە، ئەمجا، ئەم دەحە ف این‌بار، این‌دفعە.

ئەنجار: ئەمجار، ئەنجا ف این‌بار.

ئەنجام: دوایی، دوماهی، ناقیبەت ف اَنجام.

ئەنجامە: لاولاوەی دەرك‌و پەنجەرە ف لولا.

ئەنجن: وردکردن‌و جنین بە تیغ: (**ئەنجن ئەنجن:** زوٚروردکردن بەتیغ)، (کەسێنەی ریشمی بەوتیغی نازەی **ئەنجن ئەنجن** کرد / ونی: پەژمردە بە ئەم لازارە ناوی ئێدەگرم) «مەحوی» ف انجیدن.

ئەنجناو: لەت لەت کراو بە تیغ ف انجیدە.

ئەنجنراو: ئەنجناو ف انجیدە.

ئەنجنین: وردکردن بەتیغ ف انجیدن با تیغ.

ئەنجوور: عەنجور، خرچە، کاڵەکی کاڵ، گندوٚرە ساوای نەگەیشتو، قەرە خرچە ف خربزهٔ نرسیده.

ئەنجومەن: کوٚڕ، کوٚم‌بوون، مەجلیس، مەلیس ف اَنجُمن.

ئەنجە: وردە پارچەی بچوك‌و باریك ف ریزە.

ئەنجەت: پەهانە، بیانو، مەهانە، بیانگ، بیانك ف بهانە.

ئەنجەل: ئەجەل ف اَجَل.

ئەنجینە: قەڵا شکەری، داری شکاو بوٚ ئاگری زستان، ئێزنگ، ئزینگ ف هیزُم.

ئەنجینـە: ١) ئەنجینە؛ ٢) ناوی گوندێکە لای بانە ف ١) هیزم؛ ٢) نام دهی است در اطراف بانە.

ئەنحام: بەخشش، پاداشتی خزمەتکار‌سەرەڕای مز، ئەنعام، خەڵات ف انعام.

ئەنـد: لەدوای ئەوە بان ئەمـە دێت، وانا: (**هەند، هێند، چەند**)، (ئەوەند وتباره «مـەحوی» ئێدەگا دنیا خەرابانە / خەرابەی گەردەکا ئەهلی خەرابە بوٚچی لێ دەگرم) «مەحوی» ف پسوند بعد از این با آن می‌آید. بەمعنی مقدار.

ئەنداز: ئەنازە ف اَنداز.

ئەندازە: ئەنازە ف اَندازە.

ئەندازەگر: پێوەر، لەگەزدەر ف اندازەگیر، مسّاح.

ئەندازیار: زانای ئەندازە گرتن، موهەندیس ف مُهندس.

ئەندام: ١) ئەنام، لەش، نازای لەش؛ ٢) هاو بەش لە کوٚمەڵێکدا ف ١) آندام: ٢) عضو.

ئەندامەتی: هاوبەشی لە کوٚمەڵێکی هاومەبەست‌و هاودوٚزدا ف عضویت.

ئەندوٚ: کول، خەم، کەسەر، غەم، پەژارە، خەفەت: (ئەوەند زاری کەرد نە **ئەندوٚی** دەروُن / خورزوٚش کەرد ئەسەنگ فولەی بێستوٗن) «خانا» ف آندوە.

ئەندوکە: ئەوەندوکە، هێندێکی کەم ف مقداری کم.

ئەنـدەرون: ١) هەناو، ناو ورگ؛ ٢) خانوی ژن‌و منالی پیاوی گەورە، هندرو، هوندرو ف ١) درون؛ ٢) اَندَرونی.

ئەندێش: ١) بیر کردنەوە؛ ٢) ترس‌و خوٚف ف ١) اندیشە؛ ٢) بیم و هراس.

ئەندێشە: ئەندێش ف نگا: ئەندێش.

ئەنزەروت: جیوەی دارێکی تاڵە بوٚ دەرمانی بر بن دەکار دەکرێ: (پێشنی ریش‌و شانی زامدارو جدەو بو ناعیلاج / جەند فروٚشێکم هەبو. بوٚمدا بە ئەوت‌و **ئەنزەروت**) «شێخ رەزا» ف اَنزَروت.

ئەنعا: راسنی وەشارتن، ئینکێری، ئینکار ف اِنکار.

ئەنعام: ئەنحام، خەڵات ف اَنعام.

ئەنقەست: ئانقەست ف عَمداً.

ئەنقەست: ئانقەست ف عَمداً.

ئەنگ: پاشگری ئامرازیە: (**کوٚلەنگ، نفەنگ**) ف پسوند ابزاری.

ئەنگافتن: پێکان، هەنگاوتن، لەنیشانەدان، لئامانج خستن ف بەهدف زدن.

ئەنگافتە: پێکراو، هەنگواو، هەنگاوتە، هەنگاوتو ف تیرخوردە.

ئەنگامە: ئاپوٚرەی مەردم‌و هەراو هوریاو زەنا زەنا ف هنگامە.

ئەنگاوتن: ئەنگافتن ف بەهدف زدن.

ئەنگاوتو: ئەنگافتە ف تیرخوردە.

ئەنگاوتە: ئەنگافتە ف تیرخوردە.

ئەنگـران: لە ئەنـدازە دەرچوون، لە زادە بەدەر: (هێند دارایە **ئەنگراوە**)، هەنگران ف از حَدّ گُذشتن.

ئەنگڵ: ١) دەسکە دەفری بەناڵقە، قولف، هەنگڵ؛ ٢) قوڵ لە لای‌شان: (**ئەنگڵ**) ف ١) دستهٔ سَبو؛ ٢) کتف.

ئەنگوٚ: هنگ، هنگو، ئێوە، هوون، هەوە، وە، توٚو خەڵکی تر ف شُما.

ئەنگوا: پێکرا، لێدرا، هەنگاونرا، پێکیا ف زدە شد.

ئەنگوان: پێکران، پێکیان، هەنگێوران ف بەهدف خوردن.

ئەنگواو: پێکراو، ئەنگافتە ف تیرخوردە.

ئەنگـوتك: گونك، گوێنك، گونك، توٚپەڵە هەویری خڕ هەڵدراو بەشی نانێك، (**ئـەنگـوتـك** برێر: خەسیس‌و رژد)، (**ئـەنگوتك** گرتن: خڕ هەڵدانی هەوێر بوٚنان) ف چونە.

ئەنگوُتن: ١) هەڵاتنی ئاك ئەستێرە: (گەلاوێژ **ئەنگوت**)؛ ٢) هەڵکردنی بای هێندێ: (هەناسەم زولفەکەی لاداو مەیلێکی ئەکرد جاوی / ئەسیم **ئەنگـوت**‌و شەو رابـردو ئەرگس هەر لەخـەودایە) «نـالی»؛ ٣) پاش وشەی «هەڵ» دێت بەمانا نوش بوُن، کەوتن ف ١) طلوع ستارە؛ ٢)

وزیدن مُلایم؛ ٣) پسوند بەمعنی دُچار شدن.
ئەنگوچك: لەوەتدی، گوچك، تەمبانە. فوڵە کراسی قش و فوڵ و دریژ ف آستین بُلند.
ئەنگوچکە سوْرانی: ئەنگوچك ف آستین بُلند.
ئەنگوُر: ترێ، ترێ، بەری رەز، میوەی داری مێو ف آنگور.
ئەنگوْرە: ١) دەمی ئێوارە؛ ٢) سەرەتای هەزەت: (لە ئیستارا **ئەنگوْرەی** میوەیە)؛ ٣) ئەوکاتـە، ئەوسا، ئەودەم: (مەسلەحەت ناکرێ بەزوْرە با ئێوارە دابێ. **ئەنگوْرە**، ئێی دەبینین مەسلەحەتێ...) «فوْلکلوْر» ف ١) تنگ غروب؛ ٢) موسم؛ ٣) آنگاه.
ئەنگوُس: قامك، کلك، تبل، تلی ف انگُشت.
ئەنگوست: ئەنگوس، ئەنگوستەچاو: زوْر تاریك ف انگشت.
ئەنگوستەوبلە: کلکەوانە، هەنگولیسك، ئەنگوشتەر ف انگُشتری.
ئەنگوستیلە: ١) ئەنگوستەویلە: (**ئەنگوستیلەی** درومانان)؛ ٢) ئەنگوستانە ف ١) انگشتری؛ ٢) انگشتانە.
ئەنگیر: ئەنگور، هەنگور ف اَنگور.
ئەنگیز: هەڵاْبسێن، هانەدەر، دنەدەر ف انگیز.
ئەنگیز: ئەنگیز: (زرەعنـا تیرگزێن ئەی مەستو خونـریز / زەمـان بو عەهدی جەنگ **ئەنگیزی** جەنگیز) «جزیری» ف انگیز.
ئەنگیزە: هوْ، مایەی سەرەکی ف انگیزە.
ئەنگێو: پێکـەر، لێدەری نامـانـج: (نیشانە **ئەنگێوی** جاکە، شێتی گا **ئەنگێو**) ف هَدَف زن.
ئەنگێوران: پێکران، ئەنگوان، وەنیشانەکەوتن ف بە هدف خوردن.
ئەنگێوراو: پێکراو، هەنگراو، ئەنگافتی ف تیر خوردە.
ئەنگێوە: ١) دەست راست، تیـسان ئەنگێو، لەئـامـانـج دەر؛ ٢) زەنەی سەرپیت ف ١) تیرانداز ماهر؛ ٢) سکون حروف.
ئەننە: ئەونە، ئەوەندە ف آنقدر.
ئەنو: ئەندو، خەم، پەژارە ف اَندوە.
ئەنوا: ١) پەناو پەسیو، جێ حەوانەوەی شەو؛ ٢) شوێنێ باران تەگر ف ١) پناهگاه، جای آرمیدن شب؛ ٢) جایی کە باران آن را نگیرد.
ئەنوچك: ئەنگوچك ف آستین بُلند.
ئەنوێر: ترێ، بەری رەز، هەنگور ف اَنگور.
ئەنە: هەوێ، هەڤی، هەوە، هەوو: (دوژنی مێردێك **ئەنەی** یەکترن) ف هَوو.
ئەنەزا: توْرە، کچی هەوێ، قیزا هەڤی ف دُختر هَوو.
ئەنی: هەنیە، تویڵ، ناو چاوان ف پیشانی.
ئەنێش: ئەندێشە ف بیم.
ئەنیشك: ئانیشك ف آرنج.
ئەنێور: ترێ ف انگور.
ئەو: ١) هێما بوْ یەکی دور؛ ٢) هێما بوْ یەکی نزیك؛ ٣) هێما بوْ کوْمەڵی نزیك یان دور؛ ٤) لە: (سەوزە وستەن فەرش **ئەو** چەمەن دەس دەس) «مەولەوی» ف ١) آن؛ ٢) این؛ ٣) اینها، آنها؛ ٤) در.
ئەوا: وشەی خەبەردان لە روداو: (**ئەوا** لەیلا بەروْژی حەشر ئەدا وەعدەو دەڵێ «مـەحـوی» / هەتـا قامی قیامەت ناهو واوەیلا ئەکەم جیکەم) «مەحوی» ف اینك.
ئەوار: ١) پاشگری هەبون: (خوێندەوار، ئومێدەوار)؛ ٢) شوێن‌وجێ: (شوێنەوار، ناسەوار) ف ١) پسوند مالکیت؛ ٢) پسوند مکانی.
ئەواری: ١) پاشگر بەوانـا هەبـون: (کـوڵەواری)؛ ٢) بەمانا جێگە: (کوردەواری) ف ١) پسوند ملکی؛ ٢) پسوند مکانی.
ئەواگل: گەڕانەوە، ئەگەر، وەگەڕان ف بازگشت.
ئەوان: ١) ئەوا ئەی دور؛ ٢) ئەم نزیکانە؛ ٣) پاشگری ناگادار، پارێزگار: (باخەوان) ف ١) آنها؛ ٢) اینها؛ ٣) پسوند حفاظت.
ئەوانتر: کەسانی دیکە ف آنهای دیگر.
ئەواندن: خوْش‌ویستن، حەباندن، خوەش گەرەك بون ف دوست داشتن.
ئەوانە: بانە، ئەو چەند کەسە، ئەو چەند شتە ف آنها.
ئەوبەر: ڤێ رەخی، لای ئەولا ف آن‌طرف.
ئەوتر: ئەوی‌تر، ئەوی‌دیکە ف دیگری.
ئەوتوْ: بەم‌جوْرە، وتوْ، ئەوها ف این‌طور.
ئەوج: تەشق، بلندایی ف اوج.
ئەوجا: ١) ئەم کەرەتە، ئەوسایە، ئەم‌دەم؛ ٢) کەوابە، کەوابو ف ١) این‌بار؛ ٢) پس.
ئەوجار: ئەوجا ف دیگر.
ئەوجـار: ١) دو خوشکی ژنی دوبرا بوْ یەکتر؛ ٢) بەرەق ف دو خواهر همسر دو برادر؛ ٢) خبش.
ئەوجارە کانێ: ئەوجا ف این‌بار.
ئەوجارەکە: ئەوجا ف این‌بار.
ئەوجە: نیاز، ناناجی، پێداویستی ف احتیاج.
ئەودال: هەڵوەدا، ئاوارە ف آوارە.
ئەودەر: دەرەوە، بەرانبەر بە ژورەوە، دەرڤە ف بیرون، خارج.
ئەور: هەور، عەور ف اَبر.
ئەورا: برسیەتی، تێر برسایەتی ف گُرسنگی.
ئەوراز: عەفراز، هەوراز، سەربەرەو ژورە، بەرەوژور ف سر بالایی.
ئەورە: ئەوێ، ڤێدەرێ، بەرانبەری ئێرە ف آنجا.
ئەوسا: ئەودەم، ئەوکات، ڤێ گاڤێ ف آن دَم.
ئەوساکە: لەودەمدا، لەوێ چاخیدا ف آن‌دَم.
ئەوسار: هەوسار، پەتوکەی بە رشمەوە بەستراو، پەتی ملی گوڵك، دەسکە رەشمە ف اَفسار.
ئەوق: قەتیس، دەرەتان لێ براو، گیر خواردو ف گرفتار.
ئەوقە: گیرودە، دوچار، توش ف دُچار.
ئەوك: گەرو، قورقوراچکە، بەربیل ف گلو.
ئەوکێ: فلانکەس، هێن، وانێك، هەرامە، واك ف فُلان.
ئەوگار: کز و داماو، سیس هەڵگەراو ف آفگار.
ئەولا: ڤێ رەخ، ئەو تەرەف ف آن‌طرف.
ئەولاتر: دورتر، بەولاوەتر ف آن‌طرف‌تر.

ئەولایە: ئەم تەرەفە، ئەم بەرە فا این‌طرف.

ئەولاد: رۆڵە، فرزەند فا اولاد.

ئەولە: خاترجەم فا بطور قطع، یقیناً.

ئەولەق: ئەبلەق، دوڕەنگ، بازو، بازگ فا أبلق.

ئەوە: هێما بۆ دورو نزیك، ئە فا این، آن.

ئەوەتا: خۆیەسی، هەوە فا خودش است.

ئەوەتە: ئەوەتا فا خودش است.

ئەوەتەی: لەوساوە، لەوکاتەوە، ژێێ قەختێ، لەودەمەوە فا از آن دم.

ئەوەتێ: ئەوەتەی فا از آن دم.

ئەوەجە: موحتاج، ئاتاج فا مُحتاج.

ئەوەر: پاشگری بون و خاوەن: (بەختەوەر، سەروەر، هونەروەر) فا پسوندِ مالکیت.

ئەوەسا: ئەمەیە، ئەوەتا فا این است.

ئەوەسە: ئەوەسا فا این است.

ئەوەکە: شتەکە، وانەکەکە، هەرامەکە فا چیز.

ئەوەڵ: یەکەم، یەکەمین، هەوەڵ فا اوّل.

ئەوەنامای: رۆیشتنی بێ گەڕانەوە فا رفتن بی‌بازگشت.

ئەوەند: ئەوچەندە، هێندە، ئەوقاس فا آند، آن‌قدر.

ئەوەنـدە: ١) ئەوهـەندە، فێقاسێ: (ئەوەندە چەندە؟)؛ ٢) هەرچەندی: (ئەوەندە دەکەم نابەتە ڕدایە) فا ١) آن‌قدر؛ ٢) هرچند.

ئەوەهە: ئەمە، ئەڤە، ئە فا این.

ئەوەی: ئەوکەسەی، ئەوشتەی، ئەوی، ئەڤێ فا آن کس، آن چیز.

ئەوەیان: لەو چەندانە، ئەم یەکە فا این یکی.

ئەوی: هەرکێ، هەرکەسێك، هەرچی فا هرکسی، هرکه.

ئەوێ: ١) دەبێ، پێویستـــە؛ ٢) ئێرە تا ئەوێ، بۆ دورتـــر؛ ٣) شایەت، ویدەچێ: (نـوێژی ئازادبین؟ ئەوێ)؛ ٤) فەرمـانی پێك‌هانن، لازم: (ئەوێ هەر بچی بۆشار) فا ١) لازم است؛ ٢) آنجا؛ ٣) شاید؛ ٤) باید.

ئەویان: ئاق‌کردنەوە: (ئەویانم گەرەکە، ئەویان ناردبو) فا او را.

ئەویانە: ئەویان فا او را.

ئەویتر: ئەوەکەی دیکە، ئەڤێ دیتر فا دیگری.

ئەویچ: ئەویش: (نەك تەنها من با نۆ، ئەویچ هاتبو، ئەویچ خزم خۆمانە) فا او نیز.

ئەویدی: ئەڤیتر، ئەوی‌دیکە فا آن دیگر.

ئەوی‌دیکە: ئەویدی، ئەوێ‌دن فا آن دیگر.

ئەوێستا: ١) کتێبی زەردەشت؛ ٢) ئێهو، نۆکە: (هەتا نۆم ئاشنا بوی ئاشنا بون/ئەوێستا مو بەمو ئەغیارە بێ‌نۆ) «نالی» فا ١) اوستا؛ ٢) اکنون.

ئەوێستاکە: هەرئێستا، هەمانهو، نۆکە، هەوکە فا هم‌اکنون.

ئەوێستاکێ: ئێستا، ئەم دەمە فا اکنون.

ئەویکە: ئەویتر، ئەڤێ‌دن فا آن دیگر.

ئەوین: ئەڤین، دڵداری فا عشق.

ئەویندار: عاشق، دڵدار فا عاشق.

ئەوینداری: عاشقی، حەزلێکەری، دڵداری، ئەڤینی فا عاشقی.

ئەوینی: ١) دڵداری، عشق؛ ٢) چاوت پێ دەکەوی، دەیبینی، ئەبوینی فا ١) عشق؛ ٢) می‌بینی.

ئەوینێ: دەبینێ، دێتە بەرچاوی، چاوی تماشای هەیە فا می‌بیند.

ئەوێها: ئەوەتانێ، خۆیەسی فا خودش است.

ئەهـ : وشەی وەڕەزی و گوێ نەدان: (ئەهـ چی لێ بکەم؟) فا حَرفِ تنفُّر.

ئەهـا: ١) وشـەی ئاگا کردن: (ئەها هات)؛ ٢) وشەی عەزرەت: (ئەها شێر، کە ڕژا)؛ ٣) وشەی باوەڕ بە سەیرمانەوە: (ئەها کەوایێ خەنی بوە) فا ١) حرفِ تنبیه؛ ٢) حرفِ تحسُّر؛ ٣) حرفِ تصدیق و با تعجُّب.

ئەهاك: فسل، کلس، ئاهەك فا آهك.

ئەهالی: خەڵکی ئاوایی ئێکڕا: (کوێخا بە **ئەهالی** گوندی ڕاگەیاند بچنە بێگار) فا اهالی.

ئەهاو: ١) هۆ، بانگ کردنی دور، هۆی؛ ٢) وشەی گەمەپێ کردن: (ئەهاو بۆ کارێ کردن) فا ١) اهان؛ ٢) کلمهٔ تَمسخُر.

ئەهای: هۆی، بانگ کردنی دور فا اهان.

ئەهل: ١) دانیشتوی جێگەیەك، خەڵکی ئاوایی: (کاورا **ئەهلی** شارە)؛ ٢) شیاوی هەوالـەنی و مەرد: (فـلان لە ڕەفـاقـەتدا زۆر **ئەهلە**)؛ ٣) هوگر و خەریك: (ئـەهلی ئیمـان، **ئەهلی** حاڵ، **ئەهلی** خێر، ئەهلی کەیف و...) فا ١) مُقیم؛ ٢) شایستە؛ ٣) مشغول به.

ئەهۆ: وشـەی سەیرمـان و وەڕەزی: (ئەهۆ ئەوە دەڵێی چی؟) فا حرفِ تعجُّب و تنفُّر.

ئەهۆ: ئەهو فا حرفِ تعجُّب و تنفُّر.

ئەهۆی: هۆهۆ، بانگ کردنی دور فا های.

ئەهێو: وشەی گاڵتە پێکردن: (**ئەهێو**، ئەڕێت پێك ئەهێنا) فا تمسخُر.

ئەی: ١) وشەی گازی: (**ئەی** بابە سوتام)؛ ٢) ئەدی: (**ئەی** کەی دێت؟)؛ ٣) مەگەر: (**ئەی** ئەمگوت مەچۆ؟)؛ ٤) ئەمە، ئەیە، یە: (جارێ تر **ئەی** قسیە ئەکـە)؛ ٥) بۆ سەیرمان: (**ئەی** کە سەیرە!)؛ ٦) بۆ کوڵ و داخ: (ئەی‌ڕۆ، **ئەی** ماڵی وێرانم!) فا ١) حرفِ ندا؛ ٢) پس؛ ٣) مگر؛ ٤) این؛ ٥) حرفِ تعجُّب؛ ٦) حرفِ تأثُّر.

ئەیار: مانگی پێنجـەمی خاچ‌پەرستان، لەنێوان خاکەلێوە و بانەمەڕدا فا ماه پنجم مسیحی.

ئەیارە: پێوانە، دەفرێ کە شتی وردی وەك دەغڵی پێ دەپێون، عەبارە فا پیمانە.

ئەیاغ: ١) جروك، قرپۆك، پێ‌برەو: (مەڕەکانت بە ئەیاغەوە لێ دەکڕم، یان، ئەیاغـــی لێ دەرداوێژم)؛ ٢) رەهـــەنـــد، زێراوی ئاوی پیس و ئاودەستخانە فا ١) پُنجُل؛ ٢) فاضلاب.

ئەیر: ئاگر، ئاور فا آتش.

ئەیڕۆ: ١) وشەی سەیرمان: (ئەیڕۆ خۆشکێ چەند سەیرە؟!)؛ ٢) وشـەی خەم خۆری: (ئەیڕۆ ڕۆڵەڕۆ)، هەیڕۆ فا ١) حرف تعجُّب؛ ٢) حرف تأسُّف.

ئەیرە کڵێ: گەمە بە ئاگر، ئاتەشبازی، ئاگر بازی فا آتش‌بازی.

ئەی‌لۆ: هەلـۆ: (ئـەیلۆیێ پیر)؛ ٢) بچکۆڵەی قشت و جوانکیلە: (ئەیلۆ

گەزەگەزە نازانێ) ف ۱) عُقاب؛ ۲) حرفِ نوازشِ کودك.

ئەیلول: مانگی نۆیەمی خاچپەرستان، لە نێوان رەزبەرو خەزەڵوەرا ف ماهِ سپتامبر.

ئەبنك: ناوێنە، جام ف آینه.

ئەبنە: ئەوێ، بەرانبەری ئێرە ف آنجا.

ئەینی: ئین، هەینی، هەینو، رۆژی جوعمە ف روز جمعه.

ئەیوان: هەیوان، سەکۆی سەر داپۆشراو ف ایوان.

ئەیە: ئەمە، ئەڤە ف این.

ئەیەت: دێت، دێ، دەگاتە ئێرە ف می‌آید.

ئەیەرۆ: وشـەی سەیرمان: (**ئەیەرۆ** خوشکێ جانۆ باوەڕ دەکەی؟!) ف حرفِ تعجّب.

ئەیەلۆ: بۆ دواندنی منالی خشپیلانە ف حرف نوازش کودك.

ئەیهو: وشەی ناڕەزایی و وەڕەزی: (**ئەیهو** چەند قسە دەکەی) ف حرف تنفر.

ئەیهو: وشەی هەرگیز نەشیاوەهەیهات: (**ئەیهو** تازە من گەنج دەبمەوە؟!) ف هَیهات.

ئەیهوت: چلەی بچوك ف چلّه کوچك.

ئەیی: کەوابو، کەوابە ف که این‌طور.

ئی: ۱) وشەی ملکایەتی: (ئەو ماڵە **ئی** منە. **ئی** نۆ بو دابان بەمن)؛ ۲) نەم. بە: (نیرۆ، نیشەڤ، ئیساڵ، ئیجا)؛ ۳) بۆپرسیار: (ورچێکم گرت. **ئی**؟!) ف ۱) حرف تملّك؛ ۲) این؛ ۳) سؤال تأکیدی.

ئێ: ۱) دەی، دەت فەرموێ ۲) بەڵێ: (دەڵێن پەلەی داوە. ئێ زاسنە)؛ ۳) شانـــدەری جسنی مێو ینـــە: (کیژێ، خانمێ، دابکێ)؛ ۴) وشـەی ملکایەنی: (**ئێ** من پێ نە بۆ خۆ برد) ف ۱) بعد؟؛ ۲) آری؛ ۳) علامت تأنیث؛ ۴) حرف تملك.

ئیبنوعەبباسی: تایفەیەکە تفیان دەرمانی مارەو خوێنیان دەرمانی هارە ف طایفه‌ای که آب دهانشان درمان مارگزیده و خونشان درمان هاری است.

ئیبو: سوکەڵەی ناوی ئیبراهیم ف مخفّف ابراهیم.

ئیبە: بەنی قایشە جوت، بەندی قایشە نیر ف حلقهٔ چرمی که با آن یوغ را به خیش می‌بندند.

ئیتر: ئیدیکە، ئیدن ف دیگر.

ئیتریس: ڕەزاگەران، جێ‌قێز، خوێنتاڵ ف بدشکل.

ئیتی: پاشگر بەواتای تایەنی: (**برسیتی**، **کوردیتی**) ف پسوند نسبت.

ئیتیم: سێوی، بێ دایو باب، هەتیو، هەتیم ف یتیم.

ئیجا: دەی ئەمجار چی؟ ئەوجا ف حالا چطور.

ئیجاب: پێویست: (ئیجاب ناکا خۆت ماندوکەی) ف لازم.

ئیجات: ئیجاد ف ابجاد.

ئیجاد: پێنبات، سازدان، ئاواکردنەوە: (ئەم خانوە تازە **ئیجادە**، ئەم زەوییە چۆڵ بو خۆم **ئیجادم** کرد) ف آباد کردن.

ئیجار: ۱) ئەمجار، ئەم‌کەرەتە؛ ۲) کرێ ف ۱) این‌بار؛ ۲) کرایه.

ئیجارە: کرێ: (باغم **ئیجارە** کردوە)، (**ئیجارەدار**: کرابەچی) ف اجاره.

ئیجـازە: ۱) ماوە، دەرفەت، وچان: (ئیجازەی دو رۆژم دەیە، **ئیجازەی** بێ‌ئەدام بچمە ژور)؛ ۲) فتوا و دەستور: (**ئیجازەی** ماری هەیە، فەقێ **ئیجازەی** وەرگرت) ف ۱) فرصت؛ ۲) فتوا و دستور.

ئیجبار: زۆرەکی، خورتی، ناچارکردن: (بە ئیجبار ناردمی، ئاغا **ئیجباری** کردم نان بخۆم) ف اجبار.

ئیجباری: سەربازی زۆرەکی لە دەوڵەتدا ف سربازی وظیفه.

ئێجگـار: زۆرو زەبـەنـد، فرەفرە، گەلەك، زێدە، بەکجار: (**ئیجگار** زۆر باشم) ف بسیار.

ئێجگاری: بەکجاری، بەتەواوی، بێ‌وەگەڕان و دوپات کردنەوە، هەرگیز، تیتـر فەت: (**ئێجگـاری** بارم کرد، **ئێجگاری**نابدوینم) ف یکباره، به‌تمامی.

ئێجگارەکی: ئێجگاری ف یکباره.

ئیحتـوبـار: ۱) فورسـاغ، وەج و ڕێز؛ ۲) متمانە، باوەڕی: (پیاوێکی بە **ئیحتوبارە**) ف ۱) و ۲) اعتبار و آبرو.

ئیحتـیـات: ۱) پارێز: (دەچـیە چیا لە مار **ئیحتـیاتت** هەبێ)؛ ۲) کار قایمی: (پیاوێکی بە **ئیحتیاتە**) ف ۱) احتیاط؛ ۲) محکم‌کاری.

ئیحتیلام: ۱) خەو بەگانـەوە دیتن و ئاوی شاوەت رشتن؛ ۲) لە منـاڵی رەهابون، بلوق‌بون: (مناڵتیە **ئیحتیلام** بوە) ف ۱) احتلام؛ ۲) بُلوغ.

ئیحتیاج: ئاتاجی، چاولەدەستی ف نیاز، احتیاج.

ئیحتیمال: وێچون، لەوانەیە: (**ئیحتیمالی** هەیە بچمە شار) ف اِحتمال.

ئیحـرام: خاولی و فوتەی حاجیان کە لە وەختی حەج کردنا بە خۆیانەو دەگرن ف اِحرام.

ئیحیا: بوژان، وەگورد کەوتن: (بـەو یارمەتیەت **ئیحیات** کردومەوە، ئەم مەزرایە خۆم **ئیحیام** کردۆتـەوە، زۆر کزو کەتـەفت بو ئێستـا **ئیحیا** بۆتەوە) ف اِحیا.

ئیخ: جوك دادانی وشتر: (وشترەکە **ئیخی** خوارد، ئەم وشترە **ئیخ** بدە) ف خواباندن شتر.

ئیخبار: خەبەرلێدان، رابۆرت، شەیتانی کردن ف گُزارش دادن.

ئیخبـاریە: نوسینی بوێمبری لە دژی خەڵك، رابۆرت، نامەی شوفارانە، شوفاری نامە ف گزارش، راپورت.

ئێختە: ۱) گون دەرهاتو؛ ۲) داری شیتی سەرقرتاو، ئەختە ف ۱) نگا: ئەختە.

ئێختـەرمە: ۱) ئەسپی بەدەگ؛ ۲) ئەسب و چەکی تالانی؛ ۳) لاشەی کوژراوی دوژمن ف ۱) اسب یدك؛ ۲) اسب و اسلحهٔ غنیمتی؛ ۳) جسدِ دشمن.

ئیختیار: ۱) هەڵبژاردن: (لەم دو خوشکانە کامیان **ئیختیار** دەکەی)؛ ۲) پیرو کۆنە ساڵ: (ریشم سپی بو تەواو **ئیختیار** بوم) ف ۱) انتخاب؛ ۲) پیر و سالخورده.

ئیختیدار: ۱) توانـایی لەمـاڵ یان لە هێزی لەشدا: (ئێستا هەژارم ئەو **ئیختیدارە**م نەمـاوە، **ئیختیداری** کارکـردنم نیە تیختیار بوم)؛ ۲) دەسەڵات: (**ئیختیداری** دەوڵەتم نیە) ف ۱) قدرت مالی یا بدنی؛ ۲)

سُلطه.

ئیخراج: وەدەرنان: (وەنمان لەکار **ئیخراج** کراوە) ف إخراج.

ئێخستن: بەعـەرزادان: (دەت ئێخم و بەخسنن لێخەت نابمەوە، چاکە بکەو دە ئاوی‌**خە**) ف بر زمین زدن.

ئێخسیر: ١) دیل، گراو لەشەڕ؛ ٢) هەژار و جێگەی بەزەیی ف ١) اسیر؛ ٢) بینوا.

ئیخفال: فریو، دەس خەرۆیی، هەڵخەڵەتاندن، دەس خەڕەبی ف إغفال.

ئیخلاس: دڵپاکی، ئەمەگ: (پیرۆت بە **ئیخلاس** کار دەکا، بۆ گەورەی خۆی بەئیخلاسە) ف إخلاص.

ئێد: ئەمە، ئەم ف این.

ئیدارە: ١) دەزگای دەوڵەت؛ ٢) باش پێ‌ڕاگەیشتن: (مالاتی زۆری هەیە پێی ئیدارە ناکرێ) ف ١) اداره؛ ٢) اداره کردن.

ئیدعا: داوا ف إدّعا.

ئێدن: هی‌دی، دوبارە، هی‌دیکە ف دوبارە، ایضاً.

ئیدی: ١) جارێکی‌تر: (**ئیدی** مەیە ماڵمـان)؛ ٢) هیتـرت: (ئەوەی دیبنم باشە ئیدیت هەبە؟) ف ١) بار دیگر؛ ٢) دیگر هم.

ئیدیکە: ئیدی ف نگا: ئیدی.

ئێر: ئاگر، ئاور ف آتش.

ئێرا: ئەم جێگە، ئێرە، بەرانبەری ئەوێ ف اینجا.

ئیراد: ١) داهاتی ساڵ؛ ٢) ڕەخنەگرتن ف ١) وارداب؛ ٢) ایراد.

ئیرادە: خواست، لێ‌بڕان ف اراده.

ئێراق: بەربەرۆچکە، جێگەی خۆهەڵخستن لە بەر تاو ف آفتابگیر.

ئێران: وڵاتێکە ف ایران.

ئێرانە: ئێرا، ئەم شوێنە، ڤر ف اینجا.

ئیرپار: قاپ و قاجاغی ناوماڵ، هەوڕ: (فاتێ لە سەرکانی ئیرباران دەشوا، بۆرە شەم **ئیربار** کەرە) ف ظروف خانگی.

ئیرس: کەلەپوور، میرات ف إرث.

ئێرقست: دارێکی لێرەواری دڕک‌دارە ف درختی است.

ئێرمان: خزمەتکار، نۆکەر، بەردەست ف نوکر.

ئێروو: بژیو، نفاق، پێداویستی ماڵ: (پیاو بە **ئێروو** بێ زستانیش خۆشە) ف وسایل زندگی.

ئیرۆ: ئەمڕۆ، ئیمڕۆ ف إمروز.

ئێروکانە: ئێرە، ئەگرە ف همین‌جا.

ئێروکە: ئێرە ف درست اینجا.

ئێرۆهە: ئەم ڕۆژە، لەم دەمەدا ف إمروزه.

ئێرە: ئەگرە، ڤر ف اینجا.

ئێرەق: ١) کێر هەستاو؛ ٢) ڕەپ: (ئەم ئەسپە لەو مایینە **ئێرەق** بوە، بڕوانە ئێرەقی کردوە)؛ ٣) ئامووڕ، هەوجاڕی بەکپارچە ف ١) ذکر برخاسته؛ ٢) برآمده؛ ٣) خیش.

ئێرەقان: نەخۆشی زەردوویی ف یرقان.

ئێرەقە: هەوجاڕی بەکپارچە کە دەندەو باسك پێکەوەن ف خیش.

ئێرەکانە: ئێرە ف اینجا.

ئێرەکانێ: ئێرە ف اینجا.

ئێرەکە: ئێرە ف همینجا.

ئێرەموك: نە نێر نەمێ، نێرەموك ف خنثیٰ.

ئێرەیی: چاوچنۆکی، بەغیلی، حەسوودی ف بُخل و حسد.

ئیزا: پاداشت، قەرەبوو، تۆڵەدانەوە، سزا ف سزا.

ئیزیار: ڕووبەڕوو ف مُقابل.

ئیزدەرەم: سووڕم لەسەری ف حتماً.

ئیزرابل: پیمبرد، فرشتەی گیان‌کێشان، مەلکەموت ف عزرائیل.

ئێزرەم: کێشانەیەکە لە سەردەشت و سولەیمانی بەرانبەر بە نیو کیلۆ ف وزنی است برابر پانصد گرم.

ئیزن: مەرەخەستی، ئیجازە ف اجازه و رُخصت.

ئێزنگ: داری سووتاندن ف هیزُم.

ئیزوك: زیپکەی شیری کە لە دەم و چاوی مناڵان دێت ف جوش شیری.

ئێزی: جۆلانەی گوریسی مناڵان ف تاب.

ئێزینگ: ئێزنگ ف هیزُم.

ئێژگڵ: پڕۆل، پەرەنگ، سکڵ ف آخگر.

ئیسا: ١) ئێستا، نۆکە، نهۆ؛ ٢) ئاتسا، پێ‌بوو، داگیرسا، داگرسیا؛ ٣) عیسا ف ١) اکنون؛ ٢) شعله‌ور شُد؛ ٣) عیسیٰ.

ئیساکە: هەرئێستە ف هم‌اکنون.

ئیساکێ: ئیساکە ف هم‌اکنون.

ئیسال: ئیمساڵ ف إمسال.

ئیست: پشوو، وچانێکی کەم: (لێرە **ئیستێك** بگرین بحەسێینەوە) ف استراحتِ کم.

ئیستا: نهۆ، نۆکە، ئەلعان ف اکنون.

ئێستا: ئیستا ف اکنون.

ئێستاکانێ: ئیستا ف اکنون.

ئێستاکونێ: هەرنهۆ ف همین حالا.

ئێستاکە: ئیستا ف اکنون.

ئیستاکێ: ئیستا ف اکنون.

ئێستر: قاتر، داك ماینی کەرباب، هێستر، هێسر ف اَستَر.

ئێستر باڵانی: قاتری داك گوێرێژی باوك ئەسپ ف اَستَر پدر اسب.

ئێستك: ئیسقان، ئێسك، پێشە، هەستی ف اُستخوان.

ئیستە: ئیستا ف اکنون.

ئێستە: ئێستا ف اکنون.

ئێستەکانێ: هەرئێستا ف هم‌اکنون.

ئێستەکە: ئێستا ف اکنون.

ئیستەکونێ: هەرئێستا ف هم‌اکنون.

ئیستەکێ: ئێستە ف اکنون.

ئیستێ: ئیستا ف اکنون.

ئیستیراحەت: حەسانەوە، وچان‌دان، ئاسوودەیی ف إستراحت.

ئیستیکان: پیاڵەی چای خواردنەوە ف إستکان.

ئێستیکانێ: ئیستا ف اکنون.

ئیسحال: زگەشۆرە، سەرپێیی، بەلەفیرە، زگچوٗن، رەوانی، نەفەفیرە [ف] إسهال.

ئیسخوان: ئێسنك [ف] أُستخوان.

ئیسر: گوشبنگە، شوێنی گوشبنی نرێو میوەی‌تر [ف] عصاری.

ئیسراحەت: ئاسودەیی [ف] إستراحت.

ئیسقان: ئێسنك [ف] أُستخوان.

ئێسقان: ئێسنك [ف] استخوان.

ئیسقایی: نەخوشی ئاوبەند [ف] مرض استسقا.

ئیسك: نزگەرە [ف] سکسکە.

ئێسك: ئێسنك [ف] أُستخوان.

ئیسكان: ئیستکان [ف] استکان.

ئێسك‌سوٗك: رەزاسوٗك، خوێن‌شیرین، روح‌سوٗك [ف] دوست‌داشتنی.

ئێسك‌قورس: خوێنتاڵ، رەزاگران، کرێت [ف] بدأخم.

ئێسك‌گران: رەزاگران، بەرابەری ئێسك‌سوك [ف] نامحبوب.

ئێسكوپروسك: ئێوە رزیوی لاشی مردو [ف] پوسیدهٔ جَسَد در گور.

ئیسكە: نزگەرە [ف] سکسکە.

ئیسلام: ۱) دینی مُحَمَّد(ص)؛ ۲) موسوڵمان [ف] ۱) اسلام؛ ۲) مسلمان.

ئیسلامەتی: موسوڵمانەتی، ئیسلام [ف] مسلمانی.

ئیسم: ناو، نێو: («ئیسمی عەزەم» دوعای هەرە بەهێت) [ف] اسم.

ئیسوٗت: بیباری رەش، ئیسیوەت، فلفل [ف] فلفل سیاه.

ئیسهاڵ: ئیسحال [ف] إسهال.

ئیسیوەت: ئیسوٗت [ف] فلفل سیاه.

ئیش: ۱) وشەی پاریز لە پیسی، فخ، پیسە؛ ۲) کارو فرمان؛ ۳) زلالە لەپاش مل [ف] ۱) کلمهٔ تحذیر؛ ۲) کار؛ ۳) پِس‌گردنی.

ئێش: ئازار، ژان [ف] درد.

ئیشار: جۆرێ سەرپۆشی ژنانە کە شان‌و پیل دەگرێ، جاروکە، کوڵوانە [ف] نوعی سرپوش زنانه.

ئیشاعە: دەنگ داکەوتن بە درۆ [ف] شایعه.

ئیشاڵلا: خوا حەزکا، حەز دەکەم [ف] انشاءالله.

ئیشاگران: کەونوبی، گرانەنا، گرانەنێ، نەخوشیەکی گیرۆیە نەسپێ رابدە گوێژێ [ف] تیفوس.

ئێشان: ژان، ئازار، بەئازار [ف] درد، آزار.

ئێشای: ئێشان، ژان [ف] درد، آزار.

ئیشت: شەبەزلەی پشت‌مل، عیشت [ف] پَس‌گردنی.

ئیشتیا: واز، کەیف، ئارەزو، هەوەس [ف] اشتها.

ئیشق: ئەڤین، دلداری، عیشق [ف] عشق.

ئیشقلکێ: هەنگلە شەلە، لەسەر بەك‌پا رۆیشتن [ف] لی‌لی.

ئیشك: ۱) وشك، زوها، بەرابەری نەرْ؛ ۲) رەق‌و سەخت، دژی نەرم [ف] ۱) خُشك؛ ۲) سِفت.

ئێشك: ۱) هێچك، ئاڵقەداری سەر گوریس‌و کەژو؛ ۲) کێشك، پاس: (نەمشەو من ئێشك دەکێشم، تۆ ئێشك بگرە) [ف] ۱) حلقهٔ باربند؛ ۲) کشیك.

ئیشكاروٗ: بیاوانی بێ‌ناو، بێروٗن [ف] بیابان بی‌آب.

ئیشكاڵ: چەتون، دزوار، زەحمەت [ف] مُشکل.

ئیشكانی: ۱) بەژ، بەرانبەری دەریا؛ ۲) زەوینی پەنا ئاو [ف] ۱) بَرّ؛ ۲) خُشکی نزدیك به آب.

ئیشكاو: دواجوٗرێ ئاو: (گوٗلەکە ئیشكاوی هات، ئیشكاو هاتن، ئیشكاو داهاتن: دوا چوٗرْ لێ‌بران) [ف] خوشیدن چشمه یا اسنحو.

ئیشكاوز: نوێ بەوشکیەوە کراو، خەفتان [ف] کاشتن قبل از باران.

ئیشكاوس: ئیشكاوز [ف] کاشتن قبل از باران.

ئیشكایی: وشکبابەنی، ئیشکانی [ف] خُشکی.

ئیشك‌بون: ۱) لەنەزی قوتار بون؛ ۲) بێ جوڵان لە شوێندا قەتیس: (لە عەیبەنان هەر لە جێیٚ خوٚم ئیشك‌بوم) [ف] ۱) و ۲) خُشك شدن.

ئیشك‌بونەوە: لە تەزێ رزگار بون [ف] خشك شدن.

ئێشك‌چی: پاسدەری شەوانە، جەزابەرچی، («ئێشك‌چیەنی»: پاسدەری) [ف] نگهبان.

ئێشكدان: ۱) شەنەکدان، توندبەستن، جیبرەبابە؛ ۲) ئێشك‌کێشان، جەزایەرجبەتی [ف] ۱) مُحکم بستن؛ ۲) نگهبانی.

ئیشك کردن: ۱) لە تەزێ رزگار کردن؛ ۲) لە شیردان وەستانی شیردەر: (چێڵەکەمان ئیشكی کرد) [ف] ۱) خشك کردن؛ ۲) خُشك شُدن شیرِ حیوان شیرده.

ئیشك کردنەوە: لەنەزی خەلاس کردن [ف] خُشك کردن.

ئێشك‌گر: پاسەوانی شەو، جەزایەرچی [ف] نگهبان.

ئێشك‌گرتن: پاسداری [ف] نگهبانی.

ئیشك‌و برینگ: تەواو وشك، وشك‌و برینگ [ف] تمام خُشك.

ئیشكە: ۱) کوٗن‌دوٚ، ئاژەڵێ کە نەزایی‌و شیر بدا، ئیشکەدوٚ؛ ۲) پارەی نەغد لە ماڵدا [ف] ۱) گاوی کە بچە نیاوردە شیر بدهد؛ ۲) نفدینە.

ئیشكەبەرد: دیواری بەبەرد هەڵچناوی بێ‌قوڕ، وشکە کەڵەك [ف] دیوار سنگی.

ئیشكەدوٚ: ئیشکە، کوٗن‌دوٚ [ف] نگا: ئیشکە.

ئیشكەر: کارکەر، نەوکەسەی کار دەکا، بەکار [ف] کارگر.

ئیشكەزن: ۱) مو رنین لە کەوڵی ئاژەڵ؛ ۲) گاڵتەجارێ گەمەی نەناقبازێ [ف] ۱) چیدن کُرك از پوستِ حیوانات؛ ۲) دلقك.

ئیشكەرۆ: ۱) یەکسمی فێرەرەوت نەکراو؛ ۲) چوٚمێ کە هاوین وشك دەکا [ف] ۱) اسب تعلیم ندیدە؛ ۲) رودخانه‌ای کە در تابستان می‌خُشکد.

ئیشكەساڵ: ساڵی کەم‌باران [ف] خُشکسال.

ئیشكەسوٚفی: خودا خوازی هیچ نەزان [ف] زاهدِ آبله.

ئیشكەسەرما: سەرمای سەختی بێ‌بەفر [ف] سرمای سخت بدون برف.

ئیشكە کەڵەك: ئیشکەبەرد [ف] دیوار سنگی.

ئیشكەڵ: وشکە لق‌و چرۆ کە بۆ سوٗتان دەبێ، چرۆچیلکە [ف] هیمە.

ئیشكەلوا: هەڵوای دۆشاو کەبۆ سەفەری دەبەن [ف] نوعی حلوا برای مُسافرت.

ئیشكەمز: کرێی نەغد بەبێ خواردن دان بە کرێکار [ف] مُزد بی‌خوراك.

ئیشکه‌مس: ئیشکه‌مز ف مُزد بدون خوراك.

ئیشك هه‌لاتن: ١) له‌خۆوه وشك‌بون؛ ٢) له خه‌م و خه‌فه‌تان كزبون ف ١) خُشك شدن بطور طبیعی؛ ٢) ضعیف شدن از غم و غصه.

ئیشك هه‌لێنان: ١) به ته‌قالا وشك كردن؛ ٢) خه‌م‌دان به‌كه‌سێك‌و لاواز كردنی ف ١) خُشك گردانیدن؛ ٢) كسی را غصه‌دار كردن.

ئیشكێڵ: ١) لاولاوی دارین، پارچـه ته‌خته‌یه‌كی سێ‌سوچـه كه په‌نجه‌ره‌ی پێ قایم ده‌كه‌ن، زه‌مانه؛ ٢) شه‌یتانۆكه، سه‌ده‌فۆكه‌یه‌كی سپی وه‌ك گوێ ماسیلكه به‌هاران پاش باران ده‌زێته‌وه ف ١) جوبك پنجره‌بند؛ ٢) حَلزون.

ئیشلك: جۆرێ كه‌وا، كورنه‌ك، كورته ف نوعی قبای مردانه.

ئیشله‌ك: سوخمه، یه‌له‌ك ف یَلَك.

ئیشه‌ڤ: ئه‌مشه‌و ف امشب.

ئیع: وشه‌ی قێزوبێز: («ئیع! چیپسه!»: بێزم هه‌ستا) ف كلمهٔ ابراز تهوع و دل بهم آمدن.

ئیعان: ئیسته ف اكنون.

ئیعانه: ‌باربو، بارمه‌تی، پیتاك ف اعانه.

ئیعدام: كوژران یان خنكان له‌لایه‌ن ده‌وڵه‌ته‌وه ف اعدام.

ئیغبال: به‌خت، تالع، تاڵه، ئیقبال ف شانس و اقبال.

ئیغدام: غیره‌ت، نه‌ترسان، بوێری ف شجاعت و بیباكی.

ئیف: ١) نای چیاشه؛ ٢) فێ، نه‌خۆشی خۆداری: («ئیفدار»: فیدار) ف ١) كلمهٔ تحسین بەمعنی بەبە؛ ٢) صرع.

ئیفاده: ١) ده‌عیه، فیز؛ ٢) لێ‌پرسین‌و جواب دانـه‌وه ف ١) افاده؛ ٢) سؤال و جواب.

ئیفتـاده: پیری له‌كـار كه‌وتـه: (نـه‌ی تازه‌جـوان پیر بی كه ئیفتاده‌م‌و كه‌وتوم) «نالی» ف پیر و از كار افتاده.

ئیفتار: به‌ربانگ‌،رۆژو كردنه‌وه ف افطار.

ئیفتیخار: شانازی، خۆ پێوه هه‌ڵدان ف افتخار.

ئیفتیرا: بوختان ف بُهتان.

ئیفلاس: نابوُنی، ماڵی دنیا نه‌مان، مزمه‌عیل ف ورشكستگی.

ئیفلیج: شه‌بله، شه‌بله لێدراو: («ئیفلیجی»: نه‌خۆشی شه‌بله) ف فَلج.

ئیقلاب: به‌ركوت، به‌ر له خه‌رمان كه‌مێ گه‌نم كوتان بۆ نانی پێداویست ف پیشكوب خرمَن.

ئیقلیم: ولات، مه‌ڵبه‌ند، ناوچه ف اِقلیم.

ئیقناع: هێنانه سه‌ربار، رازی كردن، تاوكردن ف راضی كردن.

ئیك: یه‌ك، نیمه‌ی دو ف یك.

ئێكانه: نێره‌به‌ران، یه‌كانه ف گُراز نر.

ئێكاوئێك: ده‌رمان یا نوشته‌ی زۆركاری: (نوسنه‌ی من بۆ تا ئێكاوئێكه، ئه‌م ده‌رمانه ئێكاوئێكه) ف داروی مؤثر.

ئێكجار: ئێجگار ف بسیار.

ئێكجاره‌كی: ئێجگاره‌كی ف یكباره.

ئێكجاری: ئێجگاری ف یكباره.

ئیكلام: كڕنوش، سه‌رچه‌ماندن بۆ رێزگرتن: («ئیكلام كردن»، «ئیكلام كێشان») ف تعظیم.

ئیكمـال: كرچـه ئه‌زمـون، ئه‌زمـونی نیوه‌چـڵ، ئه‌و شاگرده‌ی له‌چه‌ند ده‌رسێك ده‌ر نه‌چوه‌و ده‌بێ سه‌ر له‌نوێ پایز بی‌ئه‌زمون ف تجدیدی.

ئیكو: چلۆن، جۆن، جاوا: (ئیكوی؟ باشی؟)، («ئیكوه: چلۆنه؟») ف چطور.

ئیكه: هیتر، یادن، ئیدبكه ف دیگری.

ئێگجار: ئێجگار ف بسیار.

ئێگجاره‌كی: ئێجگاره‌كی ف به‌یكباره.

ئێگجاری: ئێجگاری ف یكبارگی.

ئێگر: ئاگر، ئاور ف آتش.

ئێگـره‌م: كێشـانـه‌یه‌كـه به‌رانبه‌ر به دوسه‌د گرام ف وزنی است معادل دویست گرم.

ئیگل: ئه‌مجاره، جارێكی‌تر ف این‌بار.

ئێگه: لێره، له‌ئه‌گره، لڤر، ئێره ف اینجا.

ئێل: خێل، كۆمه‌ڵه كۆچه‌رێك پێكه‌وه، عێل ف ایل.

ئێلات: ره‌وه‌ند، ئه‌وانه‌ی ده‌چنه بانه‌مه‌ڕ ف ایلات.

ئێلاخ: زۆزان، هه‌وار، هاوینه‌وار، ئێلاخ ف ییلاق.

ئێڤار: ئێواره، ئه‌نگۆرێ، عه‌سر، حه‌سر ف دَم غروب.

ئێق: ١) هێڵنج، دڵ شێوان، پێشایی رشانه‌وه؛ ٢) كشانه‌وی ئاو یا خه‌ڵك له‌بـه‌ر زۆری‌و بێ ده‌ره‌تـانی: (ئـاوه‌كـه پێشی گیرابـو ئێقی دایه‌وه، حه‌شامات هێند زۆره‌و پێشی ناڕوا ئێقی كردوته‌وه)؛ ٣) نم كێشان ف ١) حالت تهوع؛ ٢) عقب كشیدن آب یا جمعیت به‌دلیل ازدحام؛ ٣) نم كشیدن.

ئیقامه‌ت: قامه‌ت، دوعای پێش‌نوێژی جه‌ماعه‌ت ف دعای قبل از نماز جماعت.

ئیقبال: ئیغبال، تاڵه، به‌خت ف اِقبال.

ئیقدام: ئیغدام ف اِقدام.

ئیقرار: دركاندن، راستی گوتن ف اِقرار.

ئیقل: هه‌ر ئه‌وه‌نده‌كه، هه‌ر ئه‌وتۆزه ف همین یك ذرّه.

ئیلاقه: ١) په‌یوه‌ندی، ئاشنایی؛ ٢) گانی ناڕه‌وا: (له‌سه‌ر فلانه‌یان گرتوه، ده‌ڵێن ئیلاقه‌ی كردوه) ف ١) علاقه و پیوند؛ ٢) تعرّض به ناموس.

ئیلان: ١) پاشگـری گچكـه‌یی: (بـابیلان)؛ ٢) هێلانـه ف ١) پسوند تصغیر؛ ٢) آشیانه.

ئیلتیفـات: لاواندنه‌وه، روخۆشی، ناوز ویندانه‌وه: (ئاغا ده‌گه‌ڵما زۆر به ئیلتیفات بو) ف التفات.

ئێلجار: گه‌له‌كۆمه‌گی، زۆر كه‌سی خزم له شتێك یا له كه‌سێك كۆ بونه‌وه: (من ته‌نیا بوم ئه‌وانیش ئێلجـارێ‌یان لێكـردم ده‌رۆستیان نه‌هاتم) ف همكاری گروهی.

ئێلده: ده‌گه‌ڵ بێلده ده‌گوترێ، پازده رۆژی هه‌ره‌سه‌رمای زستان ف پانزده روز اوج سرمای زمستان.

ئیللا: ١) جگـه، بل، غه‌یره‌ز؛ ٢) وشـه‌ی سوُربون‌و پێداگرتن: (بڵێن نه‌ڵێن ئیللا هه‌ر ده‌چم)؛ ٣) له‌سه‌ر پشت كه‌وتنی میچ، چكه له‌جۆرێ

فایێن دا دەلێن فا ١) بغیر از؛ ٢) حرف اصرار؛ ٣) بر پُشت افتادن شتالنگ.

نیلالان و بیلالان: پێداگری و سوربوون: (له ماڵدا غەزریوە **نیلالان و بیلالان** دەر ناکەوێ) فا حرف اصرار و پافشاری.

نیلالا و بیلالا: نیلالان و بیلالان فا حرف اصرار و پافشاری.

نیلکە: پاشگری چوك نشاندانە: (ساویلکە، کاتیلکە، گومیلکە، جامیلکە) فا پسوند تصغیر.

نیلە: پاشگری گچکەیی: (بابیلە، کاکیلە) فا آلت تصغیر.

نێلەك: هێلەگ، نامرازی نارد بێژان، موّخل فا آلك، مو بیز.

نیلەگ: سوخمە، بەلەك فا یلك.

نیلەگ: نێلەگ، سوخمە فا یلك.

نیلێ: پاشگر بۆ ناوی مێوینەی نازدار: (خەجیلێ فاتیلێ) فا پسوند، علامت محبت برای مؤنث.

نیلیان: هێلان، هێلین، هێلانە، ماڵی مەل فا آشیانە.

نیم: نالکی بەکسم فا علیق سنور.

نیم: ١) نیم؛ ٢) نەم: (نیمرۆ، نیمسال) فا ١) علیق سنور؛ ٢) این.

نیما: هێما، عاشیرەت وە چەم با وە دەس: (به **نیمای** دیدەیی مەعشوقە عاشق کێو لەبن دێنێ / له لای «سالم» کەنندەی بێستون موژگانی شیر بێ بو) «سالم» فا إشاره.

نیمام: ١) سەرداری نایێنی؛ ٢) پێش نوێژ؛ ٣) دەنکە هەرە درێژەکەی تەزبێح فا ١) امام؛ ٢) پیش‌نماز؛ ٣) درشت‌ترین دانه تسبیح.

نیمامە: دەنکە درێژەکەی تەزبێح فا درشت‌ترین دانهٔ تسبیح.

نیمامەتی: پێش نوێژی فا پیشنمازی.

نیمان: بڕوا، باوەڕی، تنفات: (**نیماندار**: خاوەن باوەڕ) فا ایمان.

نیمتیحان: تەزموون، تاقی کردنەوە فا امتحان.

نیمجا: نەمجار فا این‌بار.

نیمجار: نیمجا فا این‌بار.

نیمچون: هەرجوار پەل، دەست و پا: (**خرمچون** نالم‌کرد) فا هر چهار دست و پا.

نیمرۆ: ڕۆژێ که تیاین فا امروز.

نیمزا: ناوی نوسراو لەبن نامەو قەباڵەو ... فا امضا.

نیمسال: ئەمساڵ فا امسال.

نیمشەو: ئەمشەو فا امشب.

نیمکان: ١) لەکردن هاتو: (**مومکن**: شیاوی وەدی هاتن)؛ ٢) توانایی و هێز: (له **نیمکانمدا** نیە) فا ١) و ٢) إمکان.

نیملا: نوسینەوەی وتەی خەڵك فا إملا.

ئێمە: من و خەڵکی تر، ئەم، مە فا ما.

نیمە: ئێمە فا ما.

نیمەگەل: ئێمە فا ما.

نێمەمانان: من و کەسانی وەك من له ژباندا فا مَن و أمثال مَن.

نێمەنی: جۆرێك کەوشی سۆری بێ‌پاژنەی پیاوانە فا نوعی کفش مردانه.

نیمەومانان: نێمەمانان فا نگا: نێمەمانان.

نێن: ١) پاشگرێکە بەدوای گاڵتەو قوماردا دێت: (نەردێن، جگێن، مێنێن، نوێێن)؛ ٢) خەبەر دانی هاتنی کۆیە: (ئەمرۆ **نێن** بۆماڵی ئێمە) فا ١) پسوند بەمعنی بازی؛ ٢) می‌آیند.

نین: ١) هەبنی، هەینو، جومعە؛ ٢) پاشگری پەسنە: (**شیرین**، **رەنگین**، **زێوین**)؛ ٣) دروشمی چاوگە: (گرین، کوڵین، **کرین**) فا ١) جمعە؛ ٢) پسوند توصیف؛ ٣) علامت مصدر.

نینا: کاری ڕابردوە، هێنای، هاوردی، نانی فا آورد.

نینات: لاساری فا بدرفتاری.

نینان: ١) هاوردن، هێنان، نانین؛ ٢) باوەڕ، متمانە: (**نینان** بکە من ماڵی تۆم نەدزیوە) فا ١) آوردن؛ ٢) باور.

نینتەلا: نەخۆشی گرفت که له نەزم نەکردنی خواردنەوە توشی دەبێ فا بیماری امتلاء.

نینتیحام: تەزموون فا إمتحان.

نینتیخابات: هەڵبژاردنی بر بکار له دەوڵەتا فا إنتخابات.

نینتیزار: ١) چاوەنۆڕی، چەمەڕایی؛ ٢) چاوەنۆر، چەمەڕا فا ١) انتظار؛ ٢) مُنتظر.

ئینتیقام: تۆڵە، حەیف، تۆڵ فا إنتقام.

نینج: بەشێك له دوازدە بەشی پێ فا اینچ.

نینجا: ١) کەوابە، کەوابو؛ ٢) ئەمجار فا ١) که این‌طور؛ ٢) این‌بار.

ئینجار: کەواتا، کەوابو فا پس.

ئینجارە کانێ: ئینجار فا پس.

ئینجارە کێ: ئینجار فا پس.

نینجاکو: ئینجار فا پس.

نینجاکونێ: ئینجار فا پس.

نینجانە: دەفری گڵێن بۆ گوڵ تێدا چاندن، گوڵدان فا گُلدان سُفالی.

ئینجە: دەگەڵ فینجەی دەڵێن: فیزو خۆ بەزل زانین: (کاورابەکی **بەئینجەو** فینجەیە) فا فیس و افاده.

نینجەت: ئەنجەت، بەهانە فا بهانه.

نینساف: پیاوەتی، ویژدان، هەقانیەت فا إنصاف.

نینسان: حیسان، عیسان، مرۆ فا انسان.

نینسانەتی: پیاوەتی، جوامێری، بەزەیی فا انسانیّت.

نینشا: پەیداکردنی وشەو ڕستی جوان بۆ نوسین فا إنشا.

نینشابەند: کەسێ نینشای باشە، مونشی فا منشی.

نینقیلاب: شۆڕش، هەڵگەڕاندنەوەی دەزگای دەوڵەت فا إنقلاب...

ئینکار: ١) دان پێدا نەهێنان، نەدرکاندنی ڕاستی، حاشا؛ ٢) حاشاکەر، بێ‌باوەڕ بەڕاستی فا ١) انکار؛ ٢) منکر.

نینکاری: پیاوی نینکار کەر، حاشاکەر فا مُنکر.

نینکەبەری: لاساری، گوێ نەبیسی فا لجبازی.

نینکێری: نینکاری، نینکار فا انکار.

ئینە: پاشگرێکە بەسن دەکانە ناو: (زەردینە، سپینە، نیسکینە، ماشینە) فا پسوندی صفت را به‌اسم تبدیل کند.

ئینــه: ١) ئەوانــە، ئەمانە، بانە؛ ٢) ئەمە، ئەم بەکە؛ ٣) پاشگری گاسی کردن: (کورینە وەرن)، (کوردینە ئاکەی ئێمە لەکێوان مبسالی دێو / دێبن و دەجبن و بۆمە نەبێ قەت خودان و خێو) «سەیف»؛ ۴) پاشگری بەسن: (کوڵکە زێرینە، شێرە بەفرینە) ف ١) آنها؛ ٢) این؛ ٣) پسوند ندا؛ ۴) پسوند توصیف.

ئینەشا: نەوە نانێ، ئائەوە یان ف همین است.

ئێو: جۆ، دەغڵی ئامۆزای گەنم، جە ف جَو.

ئێوار: دەمی عەسر، ئێڤار ف عصر.

ئێوارە: ١) ئێوار؛ ٢) ناربکان، ویرەگا ف ١) عصر؛ ٢) تنگِ غروب.

ئێواش: لەسەرخۆ، سەبر، هێواش، بەنەسپایی ف بواش.

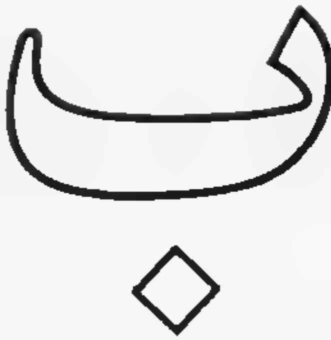
ئێوە: ١) تۆ لەگەڵ کەس یا کەسانی نر، هون، ئەنگۆ، هنگ؛ ٢) پیاوی بێ ژن، ژنی بێ مێرد ف ١) شما؛ ٢) بیوه.

ئێوەت: بەخێو کردن، ئاگاداری کردن، سەرپەرشتی ف سَرپَرستی.

ئیە: ئەمە، ئەبە ف این.

ئیەتی: پاشگری جۆنیەتی: (برسیەتی، ژنیەتی، نێریەتی) ف پسوند حالت.

ئیهێ: ١) بەڵێ بەڵێ؛ ٢) بۆ گازی: (ئیهێ فلان وەرەوە) ف ١) بلی بلی؛ ٢) کلمهٔ ندا.



ب: *لەپێشەوە بێ چەند وانا دەدات* : ١) فەرمان: (بخوێنەوە، بڕۆ)؛ ٢) بلا، قەی ناکا: (دەچی؟ بچۆ، دەشۆی؟ بشۆ)؛ ٣) ئەگەر: (ببار ببا خۆش بو، بچــبە شار کارم هەبە)؛ ٤) ئامـــراز: (بلوێر، بلوور: ئامـــرازی لۆراندنـەوە)؛ ٥) کارکەر: (بگێڕ، بخۆر، بکوژ) [ف] *بەعنوان پیشوند بەچند معنی می‌آید:* ١) امری؛ ٢) مانعی ندارد؛ ٣) اگر؛ ٤) علامت ابزار؛ ٥) علامت فاعلی.

با: بەڵێ، ئارێ، لە وەرامی پرسیارێ کە «نای» تێدا بێ: (تۆ نەچوی؛ **با**، مۆچەت وەر نەگرت؛ **با**)؛ ٢) لێگەرێ، بهێڵە: (**با** بچێ، **با** بخوا)؛ ٣) گر بمان کرد: (**با** بچو بای خۆ نەدەمردی)؛ ٤) بزوتنەوەی توندی هەوا: (بـای شەماڵ)؛ ٥) ئارەزوی هێندێ جانەوەری مێچکە بۆ نێر: (دێڵە بەبـا، پشیلەکە وەبا هاتوە کە ئەم وشەیە لەناو عەرەب بوینە «**باه**»و بە وزەی گان کردن دەڵێن)؛ ٦) لەکن، لەجەم، لنك: (کالکێ من با تەبە، نز بباتـە بامنـە)؛ ٧) نەخـۆشیو ژانێکی نادیاری لەشە: (کاورا **با** دارە دەچـێتــە سەر جاکـی‌با، مەلاش بای بۆ بڕ بوە)؛ ٨) بریەتـیە لە هەڵمسانی زگ: (زگم **بای** کردوە)؛ ٩) بر بەنیە لە نزو نس: (منالەکە بای لێ دەیێتەوە)؛ ١٠) پێچ‌دان: (ئەو بەنە **با** دراوە)؛ ١١) ئەستوربونی لەش: (دەستم **بای** کردوە)؛ ١٢) بانگ کردن: (حەسۆ**با**کرە ژناخۆ) [ف] ١) آری؛ ٢) **بگذار**؛ ٣) **گیرم**؛ ٤) **باد**؛ ٥) باه؛ ٦) نزد؛ ٧) رُماتیسم مفصلی؛ ٨) آمـــاسیدن شکم؛ ٩) باذ شکم؛ ١٠) تاب؛ ١١) آمـاس اندام؛ ١٢) صـدا زدن.

بالام: بادام، بەهیف، باوی، جوالە [ف] بادام.

بانەنگێو: کونەبا، قەڵتێك یا کونێ کە بای لێوە دێ [ف] مُنفَذِ باد.

باب: ١) باوك، باف؛ ٢) شیاو، رەوا: (ئەم کارە **بابی** تۆ نیە)؛ ٣) باو، داب: (ریش ناشێن قەدیم **باب** نەبـو)؛ ٤) بەشێك لە کتێب [ف] ١) پدر؛ ٢) لایق؛ ٣) مُد؛ ٤) قسمی از کتاب.

بابا: ١) بەڵێ بەڵێ: (هەر ناچی؟ بابا دەچم)؛ ٢) کەسی بێ‌ناو: (**بابا**یەکی وەك من فەلەندەر)؛ ٣) ناوی باوك بەرێزەوە هێنان؛ ٤) باپیر [ف] ١) آری آری؛ ٢) شخّص گُمنام؛ ٣) با احترام اسم از پدر بردن؛ ٤) پدربزرگ.

بابـان: ماڵـەبـاب: (بـابانت شێوێ)؛ ٢) مەڵبەندو هۆزێك لەشارەزوورو ئەردەلان [ف] ١) خانهٔ پدری؛ ٢) منطقه و عشیرتی در شهر زور و کردستان.

بابـڕ: ١) سوێلی قەوی، سمێلی ئەستـورو فش: (سمێل **بابـڕ** بەکەیفی خۆت سمێلی خۆنی لێ‌بادە) «مـــەلا مارف»؛ ٢) بان‌و دیوارێك باش سواخ درابێ‌و بابوێری نەمابێ: (وام دادا **بابڕ**بوە) [ف] ١) سبیلِ کُلفت؛ ٢) بام خوب اندوده.

بابردە: ١) بابردو، بەفیڕۆ چو؛ ٢) ئەواو روت‌و نەدار [ف] ١) بر باد رفته؛ ٢) مُفلس.

بابردەڵە: پوش‌و قانگەلاشکی بەربا [ف] گیاه بادبُرده.

بابردی: جۆرێ پارچەی بەرگی ژنانە [ف] نوعی پارچهٔ لباس زنان.

بابلەکانێ: جۆرێك هەڵپەرکێیە [ف] نوعی رقص.

باپلیچـك: پەنجـە تۆنە، تلیا گچکە، قامکە چکۆڵە، ئەنگوسە تونەلە [ف] انگشت خنصر.

بابلیسك: گێژەڵۆکە، شایی جندۆکان، گەردەلول، باهۆز [ف] گردباد.

بابن: گوڵە بەیبونە، بەیبون [ف] گُلی بسیار خوشبو.

بابنۆکەر: خولامی شەرکەر، چەکداری ئاغاو خان [ف] نوکر مسلّح خان.

بابۆ: ١) وشەی ریزلێ نان‌و گازێکردنی باب؛ ٢) هەستی تۆڵە [ف] ١) کلمهٔ احترام برای خطاب پدر؛ ٢) حسّ انتقامجوئی.

بابو باپیر: ئەژدا، باف‌و کال [ف] نیاکان.

بابوتان: گەمەیەکی منالانە [ف] نوعی بازی بچه‌ها.

بابوسکە: سوتو، خۆڵەجگەرەو قاقەزو پەڕۆی سوتاو [ف] خاکستر سیگار و کاغذ و...

باب‌وکاڵ: باب‌و باپیر، ئەژدا [ف] نیاکان.

بابـۆڵـە: ١) نیکـەی درێژ؛ ٢) قۆنـداغ بۆ کۆرپـە ساوا تێ پێچان؛ ٣) گروفـەری ئەستـور: (ئەوە **بابۆڵەی** باسکیەتی) [ف] ١) ساندویچ؛ ٢) قنداق؛ ٣) استوانه‌ای قطور.

بابۆڵەپێچ: ١) بەنی بابۆڵەی منال؛ ٢) منالی لەبابۆڵەوە پێچراو [ف] ١) بند قُنداق؛ ٢) کودك در قنداق پیچیده.

بابوُنه: گوڵە بابوُنە، گیابەکە سەرەبەهاران دەردێ وگوڵێکی سپی دە کا ف از گُلهای بهاری.

بابویز: کونێ با قەلشتی لە خانوُدا کە بای پێدا دێ ف منفذ باد در دیوار.

بابە: بابوُ ف نگا: بابوُ.

بابەت: ۱) نەرحی کوُناڵو کەلو پەل: (چەرچی دە **بابەتی** شت هێناوە)؛ ۲) بەرانبەر، لەبات: (**بابەت** ئەم کتێوە چەت بێ بەم؟)؛ ۳) دەرباره، لەمەڕ: (**لە بابەت منەوە نەدوان**)؛ ۴) رەوا، شایان: (**ئەمە بابەتی تۆ نیە**) ف ۱) کالا؛ ۲) درمقابل؛ ۳) درباره؛ ۴) شایسته.

بابەدەست: روت و نەدار ف باد بەدست، بینوا.

بابەخولێ: باوە خولێ، سوڕ خواردن، باوە سورێ ف دور خود چرخیدن.

بابەعەمرە: چلەنوك، کونەکێسك، باوا قوڕەت، نبو بست، بەرواڵەت منالّی ئەمەن زوّر ف کونوله.

بابەگەورە: باپیر، کالك، باوکی باوك ف پدر بزرگ.

بابەلێ: باوکە چکوّلە، بوّ خوّشەویستی دەلێن ف لفظ محبت‌آمیز پدرانه.

بابی: لەسەر دینی بەهایی ف بهائی.

بابی‌بابی: کەری سور، گەمەیەکی منداڵانەیە ف نوعی بازی بچّه‌ها.

بابیتانێ: لە جوڵانەی گوریس نیشتن، دیلەکانێ ف تاب بازی.

بابیلان: وشەی خوّشەویستی بوّ دوانەدنی لەخوّ گچکەتر ف لفظ محبت‌آمیز برای نوازش کوچکتر.

بابینی: هەڵامەت، ناڵامەت، بەسیو ف زُکام.

بابینی: کەلەپوّری باوکی مردو، میرانی باب ف میراث پدری.

باپشکێو: چینچکە سلاو، قبنچکە سلاو، سینکە سلاو، قبنچکە سلام ف گُل‌مُژه.

بابوسکە: ۱) بابوسکە، سونو؛ ۲) کرێوەی بەفر بە باوە ف ۱) خاکستر کاغذ و...؛ ۲) کولاك.

بابوك: کرێوەو توّفی بەفر کە با ئەیهێنێ ف کولاك.

باپەر: دەرد لە سەرماوە، سەرما بون ف سرماخوردگی.

باپەسیو: ئەنوابەك با نەیگرێتەوە، پەنابا، باپەنا ف باد نگیر.

باپەنا: باپەسیو ف باد نگیر.

باپێچ: ۱) زان لەزگ وەسنان؛ ۲) شوێنێ کە زوّر باگر بێ، دژی باپەنا ف ۱) دل‌پیچه؛ ۲) بادگیر.

باپێچك: شەتەکدان، توند بەستن، گوریس پێچ ف طناب‌پیچ کردن.

باپێدان: بادان، گشت کردنی بەن و شتی تر ف تاب دادن نخ و...

باپیر: بابەگەورە ف پدربزرگ.

باپیرە: ۱) باپیر؛ ۲) گازیکردنی باپیر ف ۱) پدربزرگ؛ ۲) کلمه‌ای خطاب به پدربزرگ.

باپیری: جوّرێ هەنجیر، نوخمەك هەزیر ف نوعی انجیر.

باپیش: دەردی چاوێشە ف چشم‌درد.

باپێشك: بای پێش باران ف باد قبل از باران.

باپیف: قسەزلی هیچ کارە، خوّهەڵکێشی بێ‌هونەر ف لافزن بیکاره.

باپیڤان: زمان هەڵەپی، خوّ هەڵکێشانی بێ‌مانا ف بلوف‌زدن.

باپێو: ئامرازێ کە لای هاتنی باو توندی‌و سوکی با شان‌دەدا ف بادسنج.

بات: نك نە، جەم تە، لای توّ ف نزد تو.

باترزا: جەژنێکی یەزیدیانە لە زستاندا ف از اعیاد یزیدیها.

باتری: پیلی چراگاز و تروموبیل ف باتری.

باتسکە: جوّرێ هەنجیر کە زونر پێدە گا ف نوعی انجیر.

باتسمی: جیّژنی کەورەی یەزیدیان ف عبد بزرگ یزیدیان.

باتلاخ: زەلکاو، زەل، زونگ، جەق ف باتلاق.

باتلاغ: باتلاخ ف باتلاق.

باتمان: کێشانەیەکە هەمبەری شازدە کیلۆو نیو، پێوانە ف باطمان، پیمانه.

باتو: گون، گونگ: (**باتوی** کەرو باینجانی، لەنەزانی، بەك دەزانی) ف خایه.

باتوف: گیابەکە گوڵی سور دەکا ف گیاهی است با گل قرمز.

باتوم: فوڵەداری دەست داروغە ف باطوم.

باتە: بات، لای‌نوّ، لە نزیك توّ، لجەم تە ف نزد تو.

باتەقا: بەرانبەر لە بالاّ یان لە کێش‌دا، هەمبەر، بارنەقا ف مُقابل.

باتی: لەجێگەی، لەبری، جیات: (توّ لە**باتی** من بچوّ) ف به‌جای.

باتێدان: ۱) نەخوّشی باداری گرتن؛ ۲) بەدروّ بەبەکێك هەڵگوتن و لەخوّ دەربردن ف ۱) مُبتلا شدن به رومانیسم؛ ۲) به دروغ کسی را مغرور کردن.

باتیزك: بێ‌شەرم و زوّ و هەڵماڵاو، بانزۆك ف بی‌شرم و حیا.

باتیزوك: روگرژی خوّ بەزل‌زان ف اخموی خودپسند.

باتیسك: خوشکی ژن، ژن خوشك ف خواهر زن.

باتینك: خونچەی تازە پشکوتو ف غنچهٔ تازه بشکفته.

باتینوك: رەبەنوك، گوڵە مێلاقە، نالالە، گوڵاڵە سورە ف آلاله.

باج: ۱) پیناك، خەرج، ئەو بارەی بیاوی میری لە خەڵکی دەسێنێ؛ ۲) ناوان، ئەو قەرەبوەی هوّزبان دەوڵەتی نێ‌شکاو بە سەرکەوتوی دەدا؛ ۳) بارانە، سەرانە؛ ۴) خاوە، ئەوەی بەملهوّڕی دەسێنن ف ۱) باج؛ ۲) ناوان؛ ۳) سرانه؛ ۴) باج سبیل.

باج ئەستێن: ئەوەی باج کوّ دەکاتەوە ف باجگیر.

باجان: باینجان، باینجانە رەشە، بادنجان ف بادنجان.

باجاناسور: تەماتە، باینجانە سورە، توّمانیز ف گوجه‌فرنگی.

باج‌سێن: باج‌ئەستێن ف باجگیر.

باجگر: باج‌ئەستێن ف باجگیر.

باجگرتن: بارانە ساندن ف باجگیری.

باجگە: ئەوبنکەی باجگری نێدان ف پُست باجگیری.

باجوج: ۱) هەواڵی ئاجوج: (یاجوج ماجوج)؛ ۲) خەڵکی زوّری نێکەڵو پێکەڵ: (**نای لەو ناج و باجوجە**) ف ۱) باجوج؛ ۲) شلوغی و جنجال.

باجە: خوشکی گەورە ف خواهر بزرگ.

باجەوان: باجگر ف باجگیر.

باجی: ۱) خوشکی گەورە؛ ۲) خوشکی مێرد، خوشکی شوّ ف ۱) خواهر بزرگ؛ ۲) خواهر شوهر.

باچ: باج ف باج.

باچاندن: خۆ دزینەوە، کوزوبون، لە پەنایەکەوە یوی دەرچون ف دزدکی رفتن، جیم شدن.

باچك: ١) بەلالوکە کێویلە، ئالو بالوی جەنگەلی؛ ٢) گەنمەشامی سور، زراتی سور ف ١) آلو بالوی وحشی؛ ٢) ذرّت قرمز.

پاچوڕە: قسەی ناماقوڵ ف حرف باورنکردنی.

باچەرێ: کاڵەدزانە، پاداشتی دز کاتێ ماڵی دزیەنی دەداتەوە ف مُزد برگرداندن مال دُزدی.

باچیك: هەرزن، گاڵ ف ارزَن.

باخ: دارستانی میوە، رەز، باغ ف باغ، تاکستان.

باخچە: بوخچە، باغی چکۆلە، جێی گوڵو سەوزی چاندن ف باغجه.

باخلە: توربێن، خورجی تۆودان، تۆمدان، تۆمەدانە ف تو بره بر زگران.

باخن: شوێنێك کە بای لێوەدێ، کونەبا ف منفذ باد.

باخواردن: گنست بون، پێچ حواردن ف تاب‌حوردن.

باخۆر: کەلێنی بچوك کە بای لێوە دێ، بابوێر ف ترك‌و درز دیوار، منفذ باد.

باخۆش: بلندبالاتر، لە سەرتر دەکایەدا ف ماهرتر در بازی.

باخوێ: ١) خودا، خوا؛ ٢) رەفیق، هەواڵ ف ١) خُدا؛ ٢) دوست.

باخە: ١) باقە، کۆمەلێك گیا یان دەغلی پێکەوە بەستراو؛ ٢) دەنگ کەونو، دەنگ نوساو؛ ٣) جۆرێ نەخۆشی سمی بەکسم ف ١) بستهٔ گیاه؛ ٢) صداگرفته؛ ٣) نوعی بیماری دام.

باخەڵ: ١) بەر، بەرۆك، نێوانی سنگ‌و کراس، پاخل؛ ٢) باوەش، ئامێز ف ١) بغل؛ ٢) بر.

باخەوان: ئەوەی رەزو داری میوە بەخێو دەکا، رەزەوان ف باغبان.

باد: پێچ، با: (نەم گشتە کە دو **بادە**) ف پیچ.

بادار: ١) خۆراکێ کە پیاو بای پێ‌دەکا وەك پیواز؛ ٢) نەخۆشی باداری، رۆماتیزم؛ ٣) بریەتیە لە پیاوی لوت بەرزو بەفیز ف ١) خوراك نفخ‌آور؛ ٢) بیماری رماتیسم؛ ٣) کنایه از آدم منکبّر و مغرور.

باداك: جۆرە گیایەکی باریك کە لە دار دەهاڵێ، گیایێ کە لەقەد دار پێچ دەخوا ف پیچك گیاه.

بادام: باقی، بەهبف، باوی، بالم، چوالە ف بادام.

بادامچە: فەربکە بادام، چەقالە بادام ف جغالەبادام.

بادامەتاڵە: بادامی تاڵ کە دەنکەکەی خۆش دەکەن‌و پێی دەڵێن: چوالەبادام، دانگۆ ف بادام تلخ.

بادامی: بەشکڵی بادام، زۆرتر بۆ پەسنی چاوی جوان دەگوترێ: (چاوی **بادامی** لەژێر بادا مان) «هەژار» ف لَوزی، بەشکل بادام.

بادان: ١) پێچ‌دان، لێك هاڵاندن؛ ٢) با لێ دەرچون: (**هەنبانەکە با ئەدا**)؛ ٣) خەرمـــان هەڵاویشتن ف ١) تاب دادن؛ ٢) باد از چیزی خارج شدن؛ ٣) خرمن باد دادن.

بادانەوە: ١) گەڕانەوە، زڤرین، وەگەڕیان؛ ٢) لە سوچی کێو یان دیوار بوڕین؛ ٣) پەشیمان بونەوە، پێژەوان بون؛ ٤) با لێ بونەوە ف ١) برگشتن؛ ٢) ازخم و پیچ گذشتن؛ ٣) پشیمان شدن؛ ٤) باددر کردن.

باداوە: نۆف، کرێوە، باکوت، بادەوە ف کولاك.

بادراو: پێچ خواردو، پێچ‌دراو ف تاب خورده.

بادرز: کەلێنی تەنگی بابوێر ف درز و منفذ باد.

بادرەنگ: گیایەکی بۆن خۆشە ف گیاه بادرنگ.

بادرو: گوڵی پۆ پەکەڵە شێرە ف گُل‌تاج خروس.

بادریاگ: بادراو ف تاب خورده.

بادگیرە: شتێ کە پێش بەبا بگرێ، بابرْ ف بادگیر.

بادە: مەی، شەراو، ئەوەی پیاو مەست ئەکا ف بادە، مَی.

بادەلێن: بادرز ف نگا: بادرز.

بادەم: بادام ف بادام.

بادەوان: بادەوەی گەمیەی با ئاژۆ ف بادبان کشتی.

بادەوە: ١) کرێوە، بارینی بەفر بە باوە؛ ٢) بابەوانی گەمیە؛ ٣) کۆلارەی لە قاقەزی منالان، بەرزە حوایلە؛ ٤) وەگەڕێ ف ١) کولاك؛ ٢) بادبان کشتی؛ ٣) بادبادك؛ ٤) برگرد.

بادی: دەفری ئاو پێ خواردنەوە ف کاسهٔ آبخوری.

بادیە: بادی، زەرك، کاسەی چێوین ف کاسهٔ چوبی.

بادینـان: مەلبەنـدێکـە لە کوردستـانـا واتا: دین‌باشان دەگەڵ وشەی «بهدینان»ی فارسی یەك دەگرێتەوە کە بە لاگرانی زەردەشتیان دەگوت ف منطقه‌ای در کردستان.

بادیهەوا: ١) خۆڕایی، فیرۆ، مفت؛ ٢) بەفیزو دەعیەو لەخۆ دەرچو ف ١) مُفت؛ ٢) مُنکبّر.

بار: ئەوەی لەسەر پشتی بارەبەری دادەنێن؛ ٢) رەخی ئاڤێ: (زرێبار)؛ ٣) پڕوزۆر: (روبار)؛ ٤) داب‌و ناسایی: (دنیاکە لە باری خۆی نەماوە)؛ ٥) تاوان‌و قەرەبـو: (مـن **باری** جکـی خۆم لە تۆ دەوێ)؛ ٦) راسـتی‌و دروستی: (پیاوێکی بێ‌بارە)؛ ٧) کارو کردە: (نـاوانبـار، گوناهبار)؛ ٨) قرتماغەی سەرلێو: (هەرچەندە گوناهی دەمەکەت **بارە** لەسەر لێو / حەددی چی‌یە «نالی» کە بلێ: ماچە کەفارەت) «نالی»؛ ٩) ئەرك‌و رەنج: (ئەمان چەند **بارت** گرانە)؛ ١٠) شوغڵ: (خەریکی کارو **باری** خۆمـم)؛ ١١) بۆخ‌و سیبایی سەر زمـان: (زمـانم **باری** گرتـوە)؛ ١٢) نەخـۆشی: (بیمارو لەش بە**بارم**)؛ ١٣) تۆل، پیزە، پز، بێچـوی ناو زگ: (پـورە حەبسێ **باری** هەیە)؛ ١٤) بەخت‌و هات: (بـابایەکی **بار** کەوتوم بۆم نابە)؛ ١٥) سازوتەیاری؛ ١٦) وێنە ف ١) بار؛ ٢) ساحل؛ ٣) بسبار؛ ٤) روش؛ ٥) تاوان؛ ٦) دُرستی؛ ٧) عمل؛ ٨) تبخال؛ ٩) رنج؛ ١٠) شغل؛ ١١) جرم روی زبان؛ ١٢) بیماری؛ ١٣) جنین؛ ١٤) شانس؛ ١٥) آمادگی؛ ١٦) مانند.

بارژ: بێچوە مەلی بەهارە: (قەلی رەش بە جل ساڵ **پارژە**، ئەومریشکە **بارژی** پارە، **بارژەکەو**) ف جوجهٔ بهاره.

پارا: باری، وەشت ف بارید.

باراش: دەغڵێ کە دەبـرێتە ئاش بۆ هاڕین تا دەهاڕدرێ ف باری کە به آسیاب برند.

باراش‌هاڕ: کەسێ کە دەغڵ دەهاڕێ ف مُراجع آسیاب.

باراش‌هێنر: باراش‌هاڕ ف مُراجع آسیاب.

باچ: باج ف باج.

باچاندن: خۆ دزینەوە، کۆزۆبون، لە پەنایەکەوە نوی دەرچون ف دزدکی رفتن، جیم شدن.

باچاك: ١) بەلاڵوکە کێوبلە، ئالوبالوی جەنگەڵی؛ ٢) گەنمەشامی سور، زرانی سور ف ١) آلو بالوی وحشی؛ ٢) ذرّت قرمز.

باچوره: قسەی ناماقوڵ ف حرف باورنکردنی.

باچەرێ: کاڵەدرانە، باداشتی دز کانێ ماڵی دزبەتی دەداتەوە ف مُزد برگرداندن مال دُزدی.

باچیك: هەرزن، گاڵ ف ارزن.

باخ: دارستانی میوە، رەز، باغ ف باغ، تاکستان.

باخچە: بوخچە، باغی چکۆلە، جێی گوڵو سەوزی چاندن ف باغچە.

باخلە: نوربێن، خوربێی نۆودان، تۆسدان، تۆسەدانە ف نو برە برزگران.

باخن: شوێنێك کە بای لێوەدێ، کونەبا ف منفذ باد.

باخواردن: گنست بون، پێچ خواردن ف تاب‌خوردن.

باخۆر: کەلێنی بچوك کە بای لێوە دێ، بابوێر ف ترك و درز دیوار، منفذ باد.

باخۆش: بڵندبالانر، لە سەرنر دەکایەدا ف ماهرتر در بازی.

باخوێ: ١) خودا، خوا؛ ٢) رەفیق، هەواڵ ف ١) خُدا؛ ٢) دوست.

باخە: ١) بافە، کۆمەڵێك گیا یان دەغڵی پێکەوە بەسنراو؛ ٢) دەنگ کەونو، دەنگ نوساو؛ ٣) جۆرێ نەخۆشی سمی بەکسم ف ١) بستهٔ گیاه؛ ٢) صداگرفته؛ ٣) نوعی بیماری دام.

باخەڵ: ١) بەر، بەرۆك، نێوانی سنگ‌و کراس، باخڵ؛ ٢) باوەش، نامێز ف ١) بغل؛ ٢) بر.

باخەوان: ئەوەی رەزو داری میوە بەخێو دەکا، رەزەوان ف باغبان.

باد: بێچ، با: (ئەم گشنە کە دو بادە) ف پیچ.

بادار: ١) خۆراکێ کە پیاو بای پێ‌دەکا وەك بیواز؛ ٢) نەخۆشی باداری، رۆمانیزم؛ ٣) بر بەتبە لە پیاوی لوت بەرزو بەفیز ف ١) خوراك نفخ‌آور؛ ٢) بیماری رماتیسم؛ ٣) کنایه از آدم متکبّر و مغرور.

باداك: جۆرە گیابەکی باریك کە لە دار دەهاڵێ، گیایێ کە لەقەد دار پێچ دەخوا ف بیچك گیاه.

بادام: باقی، بەهیف، باوی، بالم، چواڵە ف بادام.

بادامچە: فەریکە بادام، چەقاڵە بادام ف چغالەبادام.

بادامەتاڵە: بادامی تاڵ کە دەنکەکەی خۆش دەکەن‌و پێی دەڵێن: جوالەبادام، دانگۆ ف بادام تلخ.

بادامی: بەشکڵی بادام، زۆرتر بۆ بەسنی چاوی جوان دەگونرێ: (چاوی بادامی لەژێر بادا مان) «هەژار» ف لوزی، بەشکل بادام.

بادان: ١) پێچ‌دان، لێك هاڵاندن؛ ٢) با لێ دەرچون: (هەنبانەکە با نەدا)؛ ٣) خەرمـــان هەڵاوبشنن ف ١) تاب دادن؛ ٢) باد از جیزی خارج شدن؛ ٣) خرمن باد دادن.

بادانەوە: ١) گەڕانەوە، زڤر بن، وەگەڕیان؛ ٢) لە سوچی کێو بان دبوار بوربن؛ ٣) پەشیمـــان بونـەوە، پێزەوان بون؛ ٤) با لێ بونـەوە ف ١) برگشتن؛ ٢) از خم و پیچ گذشتن؛ ٣) پشیمان شدن؛ ٤) باد در کردن.

باداوە: نوف، کرێوە، باکوت، بادەوە ف کولاك.

بادراو: پێچ‌خواردو، پێچ‌دراو ف تاب خوردە.

بادرز: کەلێنی تەنگی بابوێر ف درز و منفذ باد.

بادرەنگ: گیابەکی بۆن خۆشە ف گیاه بادرنگ.

بادرو: گوڵی بۆ پەکەلە شێرە ف گُل‌تاج خروس.

بادریاگ: بادراو ف تاب خوردە.

بادگیرە: شنێ کە پێش بەبا بگرێ، بابڕ ف بادگیر.

بادە: مەی، شەراو، ئەوەی پیاو مەست نەکا ف بادە، مَی.

بادەلێن: بادرز ف نگا: بادرز.

بادەم: بادام ف بادام.

بادەوان: بادەوەی گەمبەی با ئاژۆ ف بادبان کشنی.

بادەوە: ١) کرێوە، باربنی بەفر بە باوە؛ ٢) بابەوانی گەمیە؛ ٣) کۆلارەی لە قاقەزی منالان، بەرزە حوابلە؛ ٤) وەگەڕێ ف ١) کولاك؛ ٢) بادبان کشتی؛ ٣) بادبادك؛ ٤) برگرد.

بادی: دەفری ئاو بێ خواردنەوە ف کاسهٔ آبخوری.

بادیە: بادی، زەرك، کاسەی چێوبن ف کاسهٔ چوبی.

بادینان: مەڵبەنـدێکـە لە کوردستـانـا واتا: دبن‌باشان دەگەڵ وشەی «بهدینان»ی فارسی یەك دەگرینەوە کە بە لاگرانی زەردەشتبان دەگوت ف منطقه‌ای در کردستان.

بادیهەوا: ١) خۆڕابی، فیرۆ، مفت؛ ٢) بەفیزو دەعبەو لەخۆ دەرچو ف ١) مُفت؛ ٢) مُتکبّر.

بار: ئەوەی لەسەر پشتی بارەبەری دادەنێن؛ ٢) رەخی ئاقێ: (زربنبار)؛ ٣) بڕوزۆر: (روبار)؛ ٤) داب‌و ناسابی: (دنباکە لە باری خۆی نەماوە)؛ ٥) تاوان‌و قەرەبـــو: (مـــن باری جگـــی خۆم لە بۆ دەوێ)؛ ٦) راسـنی‌و دروستی: (پیاوێکی بێ‌بارە)؛ ٧) کارو کردە: (نـــاوانبـــار، کوناهبار)؛ ٨) قرنماغەی سەرلێو: (هەرچەندە گوناهی دەمەکەت بارە لەسەر لێو / حەددی چی‌بە «نالی» کە بڵێ: ماچە کەفارەت) «نالی»؛ ٩) ئەرك‌و رەنج: (ئەمان چەند بارت گرانە)؛ ١٠) شوغڵ: (خەریکی کارو باری خۆمـم)؛ ١١) بۆخ‌و سیبابی سەر زمـــان: (زمـــانم باری گرنـــوە)؛ ١٢) نەخـۆشی: (بیمارو لەش بەبارم)؛ ١٣) تۆڵ، پیزە، پز، بێچـــوی ناوزگ: (پـــورە حەبـــێ باری هەبە)؛ ١٤) بەخت‌و هات: (بـــابایەکی **بار** کەونوم بۆم نابە)؛ ١٥) سازونەباری؛ ١٦) وینە ف ١) بار؛ ٢) ساحل؛ ٣) بسبار؛ ٤) روش؛ ٥) ناوان؛ ٦) دُرسنی؛ ٧) عمل؛ ٨) نبخال؛ ٩) رنج؛ ١٠) شغل؛ ١١) جرم روی زبان؛ ١٢) بیماری؛ ١٣) جنین؛ ١٤) شانس؛ ١٥) آمادگی؛ ١٦) مانند.

بار: بێچوە مەلی بەهارە: (قەلی رەش بە چل ساڵ **بارە**، ئەومر بشکە **بارێ** بارە، بارەکەو) ف جوجهٔ بهارە.

بارا: باری، وەشت ف باربد.

باراش: دەغلێ کە دەبـرێتە ئاش بۆ هارین نا دەهارڕدرێ ف باری کە بە آسیاب برند.

باراش‌هاز: کەسێ کە دەغڵ دەهاڕێ ف مُراجع آسیاب.

باراش‌هێز: باراش‌هاز ف مُراجع آسیاب.

باران: ١) ئاوێ کە بە دڵۆپە لە هەورانەوە دا دەرژێ؛ ٢) بارەکان، چەند باری بارەبەر [ف] ١) باران؛ ٢) چند بار باربر.

باراناو: ئاوی ڕاوەستاوی باران لە قولکەدا [ف] آب باران جمع شده.

بارانبڕان: ئاخر و ئۆخری بەهار کە هەرەتی باران‌باربن نامێنێ، مانگی جۆزەردان [ف] موسم قطع‌شدن باران.

بارانپێو: کەسێ یان ئامرازێ لە بارشتی زەوینی باران لێدراو دەکۆڵێتەوە [ف] باران‌سنج.

باران دادان: هەوەڵ هاتنەخواری باران [ف] شروع باران.

باران‌داکردن: باران دادان [ف] شروع باران.

باراندن: لە بەرزیەوە پرژاندن: (هەورە ڕەش **باراندی**، زاوایان گوڵباران کرد) [ف] بارانیدن.

باراندن: هاوار و گازی بزن و مەڕ [ف] صدای بز و گوسفند.

بارانە: ١) باران لە هەورەوە؛ ٢) ئەو باجەی باجگر بۆ هەر بارێك دەبستێنێ [ف] ١) باران؛ ٢) باج‌بار.

بارانەو بڕان: باران بڕان [ف] موسم قطع‌شدن باران.

بارانی: ١) هەوای هەورو بێ‌تاو: (ئەمڕۆ هەوا **بارانیە**)؛ ٢) باڵاپۆشی باران دانەدەر [ف] ١) هوای بارانی؛ ٢) بالتو بارانی.

باربردن: ١) بارکێشانی بارەبەر؛ ٢) باردزین: (دزهات **بارەکانی برد**)؛ ٣) هەڵگرتن و لێ قەبوڵکردن: (بەخوا برا من **باری تۆ نابەم**) [ف] ١) حمل بار؛ ٢) دزدیدن محموله؛ ٣) تحمُّل.

باربو: یارمەتی‌دانی هەژارو بەك‌کەوتە بە پوڵ و ماڵ لە لایەن هاوساو هاوماڵانەوە [ف] کمك مالی.

باربەست: ئامادەی سەفەر [ف] مُهیّای سفر.

باربەستن: پێك‌نانی ئەسباب و کەل و پەلی سەفەر [ف] رخت سفر بستن.

باربەستە: باربەست [ف] نگا: باربەست.

باربەند: ١) گوریسی بار پێچان؛ ٢) ئەویلەی سەر ئەگیراوی هەڵبەستراو بۆ بەکسم، بەهاربەند [ف] ١) طناب باربندی؛ ٢) بهاربند.

باربەندی: پێچاندنەوەی باروبنە [ف] باربندی.

باربەنی: باربەندی [ف] باربندی.

بارتەقا: هەمبەر، بەرانبەر، بانەقا [ف] برابر.

بارچەوت: پیاوی ناڕاست، بێ ناکار [ف] کنایه از آدم ناراست.

بارخانە: ١) ئەو بارانەی کەل و پەلی بازرگانین: (بارو **بارخانە**یەکی زۆر هات)؛ ٢) باری لەسەریەك هەڵچناو: (هەموو لە عەنباردا لە **بارخانە** داوە)؛ ٣) وەختی توتن فرۆشتن: (فەرزەکەت لە **بارخانەی** توتن دەدەمەوە) [ف] ١) محمولۀ بازرگانی؛ ٢) بار برهم انباشته؛ ٣) موسم فروش تنباکو.

بارخانو: هیم، خیم، بناغە [ف] اساس، شالوده.

بارخانی: بارخانو [ف] اساس، شالوده.

بارخستن: ١) ئیسراحەت‌کردنی کاروان: (با لێرە **باران بخەین**)؛ ٢) بێچو لەبەر چون: (ئەم بزنە ئەمساڵ **باری خست**) [ف] ١) اُتراق کاروان؛ ٢) بچّه انداختن.

باردابەستن: زۆر توند پێچانی بار [ف] محکم باری را بستن.

باردار: زگ‌پڕ، ئاوس [ف] باردار.

بارداگرتن: ١) دەفر پڕکردن بە نیازی بارکردن: (**باران داگرە** با بارکەین)؛ ٢) هێنانەخواری بار [ف] ١) جوال پُرکردن؛ ٢) باری را پائین آوردن.

بارڕاست کردنەوە: ١) لا باری خوار هەڵێنان؛ ٢) بر بەتبە لە کۆمەگو دەفر یا هانن: (زۆر لێ قەوماو بوم کاکم **باری ڕاست کردمەوە**) [ف] ١) راست نمودن بار کج؛ ٢) کنایه از کمك کردن و فریادرسی.

بارژن: بارشت، باربن [ف] باریدن باران.

بارسایی: بارست [ف] حجم.

بارست: ئەستوری و بڵندی، حەجم: (**بارستی** بەفر بستێك‌بو، **بارستی** ئەستورایی مارەکە قولێك دەبو) [ف] حجم.

بارستایی: بارست [ف] حجم.

بارسوك: ١) کەم ئەرك؛ ٢) خەم نەخۆر بۆ ماڵی دنیا؛ ٣) هەژارو نەدار: (کەرکوڵ و **بارسوك**) [ف] ١) کم تعلّق؛ ٢) سبکبار؛ ٣) بی‌چیز و ندار.

بارسوك کردن: ١) زەحمەت و دەرد لەسەر خەڵك کەم‌کردن؛ ٢) لەباری بارەبەر کەم‌کردن [ف] ١) کمك؛ ٢) از بار باربر کاستن.

بارسوکی: برینی لە ئاسودەیی و کەم ئەرکی [ف] سبکباری.

بارش: ١) بارین لە هەورەوە، دارژانی بەفر یا باران یا تەرزە؛ ٢) وارش [ف] ١) بارش؛ ٢) حصار.

بارشت: بارش [ف] بارش.

بارك: جوجەڵە مریشکی بەهارە [ف] جوجۀ بهاره.

بارکردن: ١) بار لەسەر پشتی بارەبەر دانان؛ ٢) کۆچ کردن [ف] ١) بارکردن؛ ٢) کوچ کردن.

بارکەفتن: نۆشی نزوڵی هاتن، بخت کەوتن، بۆ ئەهاتن. ئەهامەتی [ف] بدبیاری.

بارکەوتن: بارکەفتن [ف] بدآوردن.

بارکەوتو: بۆ ئەهاتو، خراپ لێ قەوماو [ف] بدبخت.

بارکەوتە: بارکەوتو [ف] بدشانس.

بارکێش: بارەبەری بەهێز [ف] بارکش.

بارکێشان: زەحمەت کێشان، ئەرکی خەڵك وەستۆ گرتن [ف] بار مردم بدوش کشیدن.

بارگا: دەزگاو خانو بەرەی گەورە پیاوان [ف] بارگاه.

بارگر: دارێ کە ئەیخەنە چێنی بارە کانی بارخانە تا ئەرمێ [ف] چوب لای بار.

بارگران: ١) بارقورس، کەسێ کە ئەرکی زۆری لەسەرە؛ ٢) بریەتی لە میوانی چاو ئەزێر یان هەواڵی خوێنتاڵ؛ ٣) تەمەڵ و تەوەزەل. لەش قورس [ف] ١) رنجبر، زحمتکش؛ ٢) مهمان سِمج و گران‌جان؛ ٣) تنبل.

بارگرانایی: ئەرکی زۆر [ف] رنج بسیار.

بارگرانی: ئەرك و ماندویی زۆر، بارگرانایی [ف] رنج طاقت‌فرسا.

بارگە: ١) خورجێن و بەرو بوخچەی سەفەر؛ ٢) باری خواردەمەنی و ئەسبابی سەفەری پیاوی ماقوڵ [ف] ١) رخت سفر؛ ٢) بار و بنۀ سفر

بزرگان.

بارگەتێك نان: خۆ ئامادە کردن بۆ سەفەر ف رخت سفر بربستن.

بارگەچی: ١) کەسێ کە ئابدارباشی سەفەری ماقولانە؛ ٢) سەرقافڵەی، کاروان ف ١) آبدارباشی؛ ٢) قافلەسالار.

بارگەوبنە: کەل و پەل و ئەسپاوی سەفەر ف باروبنه.

بارگیر: ئەسپی بارەبەر، ئەسپی ناژەسەن ف یابو.

بارگیل: بارگیر ف یابو.

بارگین: بارگیر ف یابو.

بارلێنان: کۆچ کردن، باری سەفەر بەستن ف کوچ.

بارماخ: قامیشە جگەرە ف ورق سیگار فیلتردار.

بارمتە: گرۆ، گریو، شتێك لەبانی شتێکی‌تر بە ئەمانەت داندرابێ ف گروگان.

بارن: ١) بەفرێ کە با لە بڵندایی و زەقایی بردبێتی و دە فوڵکەی پەسناوبێ؛ ٢) میوەی کە با وەراندوبەنی، باوەرێن ف ١) برفی که باد آنرا جمع کرده باشد؛ ٢) میوهٔ باد ریخته.

بارنامە: پسولەی سیابی باران ف بارنامه.

بارندۆخ: بەبارشت، بەباران، بارێن: (هەورێکی بارندۆخ بو) ف بارنده.

بارنەبردن: هەڵنەکردن، گوزەران نەکردن دەگەڵ یەکێ: (هەرچێ دەکەم باری نابەم) ف نحمل نکردن زندگی.

بارنەبەر: بربەنی لە گوێ نەبیس و لاسار و نەگونجاو ف بازیگوش.

بارنەوەر: بارنەبەر ف بازیگوش.

باروبارخانە: ١) کەل بەلی پارچەو شتی‌تر کە بە کاروان دبێت؛ ٢) بەهیسا بۆ کەفەلی گەورەی ژنانی دەڵێن: (عەجەب بارو بارخانەیەکی هەبە) ف ١) کالای تجارتی؛ ٢) کنایه از باسن بزرگ.

باروبو: باربو ف کمك.

باروت: دەرمان نفەنگ، باروت ف باروت.

باروتخانە: جبەخانە، جەبەڵخانە، جێگەی چەك و فیشەك بۆکردنەوە ف زرّادخانه.

باروتی: زۆر ورد: (چای باروتی دەکرم) ف باروتی. بسیار ریز.

باروشك: بارانی بەباوە، شلێوە ف باد و باران با هم.

باروشە: باوەشێن، باروشە ف بادبزن.

باروشە: بازوشە ف بادبزن.

بارۆکە: جوجەڵەمر بشکی بەهارەی ساڵ تەواو نەکردو ف جوجهٔ بهاری.

بارۆگ: باگر، بابێچ، شوێنێ کە زۆر با بگرێنەوە ف مکان بادگیر.

بارونە: گیایەکی بۆن خۆشە دەگەڵ پەنیر ئەیخۆن، بادرەنگ ف گیاه بادرنگ.

بارە: ١) بهێنە، وەرینە؛ ٢) بەهرەو داهات: (بارەی مولکەکەت چەند بو؟)؛ ٣) لەمەڕ، لەبابەت: (دەربارەی نۆ بو، دەربارەی منەوە دەدوان)؛ ٤) جار، کەڕەت، هەل، جەل: (دوبارە هاتەوە)؛ ٥) بەش، بێش، بار: (لەو بەش بەشینە بارەی من چەندە؟)؛ ٦) قەرەبو، تۆڵ: (بارەکەلای خۆم دەستێنمەوە)؛ ٧) هێز، توانایی: (ئەم کارە گرانە لەبارەی منا نیە) ف ١) *فعل امر*: بیاور؛ ٢) حاصل و بهره؛ ٣) درباره؛ ٤) دفعه، بار؛ ٥) سهم؛ ٦) جبران، تلافی؛ ٧) توانایی.

بارە: هاواری ناژەڵی وردە ف بع‌بع.

بارهاتن: هەڵکەوتن، رەخسان، خوگرتنی رۆژانی منالی: (ئەم هەتبوە باش بارنەهاتوە) ف بارآمدن.

بارەبار: هەراو هوریای ناژەڵی وردە ف صدای بز و گوسفند.

بارەبو: باربو ف کمك.

بارەبەر: هەرچی باری بکەن و باری بێ بگوێزنەوە: (هێندە زۆتە، بارەبەری سەگە) ف باربر.

بارەچە: داهات، دەرامەت ف درآمد.

بارەش: بیهێنە، بۆمی‌بێنە، بێرانی ف ببارش.

بارەش: رەشەبا، بای هەرە بەقەوەت ف باد شرقی.

بارەقەلا: نافەرم، نافارم، دەست خۆش، چاکت کرد: (حەمەی وەسا فەتاح سەد **بارەقەڵلا** لەم هەموو زیشە / بەتەنیا گوێدرێژێ چۆن دەبا ئەو بارە قامیشە) «شیخ رەزا» ف آفرین.

بارەکەلا: لەجیاتی هەڵمەت، قەرەبوی مەزمەزی کایە ف تعویض تیله.

بارەکەڵلا: بارەکەلا ف تعویض تیله.

بارەکەڵلا: بارەقەڵلا ف بارك‌الله.

بارەکەو: جوجکە کەو ف جوجهٔ کبك.

بارەکی: بارەبەر ف باربر.

بارەگا: بارگا ف بارگاه.

بارەنداز: جێگەی خستنی بار ف بارانداز.

بارهنگیف: ١) بەرد بان داری پەناریگە کە باری تێ دەگیرێ؛ ٢) کەسێ کە بە گاڵتە پێ کردن خەڵك تووڕە دەکا ف ١) مانعی در کنار راه که بار با آن برخورد کند؛ ٢) مسخره کننده.

بارەنگێو: بەردو داری پەنا رێ کە بار نیێ دەهاڵقێ ف نگا: بارهنگیف.

بارەنناز: بارەنداز ف بارانداز.

بارهەڵگر: ١) بارەبەر؛ ٢) رنجدەرو زەحمەتکێش ف ١) و ٢) زحمتکش.

بارەی: بیهێنە، نەوەبێنە، بۆمی بارە، بارەش ف ببارش.

باری: ١) شیاوی بارکردن، بەرانبەری سواری؛ ٢) لۆسە، بارە، ئاسنێکی وەك داردەستی دەم نیژە وەبن بەردی قورسی دەدەن تا هەڵی بێنن، مەڵغە، لەوازە، نوێڵ، دەلەم ف ١) باری؛ ٢) دیلم.

بارێ: ئەبسە، هەرچۆنی بێت، باڵێ ف باری بهرجهت.

بارێزە: ١) گیابەکە لە کەرەوز نەکا؛ ٢) باوەرێن، ئەو میوەی با دەبوەرێنێ؛ ٣) وردە بارانی بە دەم باوە ف ١) گیاهی است؛ ٢) میوهٔ از درخت ریخته؛ ٣) نم‌نم باران.

باریسە: ١) فرفرە، فرفرۆکە؛ ٢) داری نێوان کۆڵەکەو کاربتە ف فرفرهٔ کاغذی؛ ٢) چوب میان ستون و دبرك.

باریك: ١) زراف، بەرانبەری ئەستور؛ ٢) لەڕو لاواز ف ١) باریك؛ ٣) لاغر.

باریکان: ١) ریسی زۆر باریك و ناسك؛ ٢) لونە کێو لە بنارەوە بەرەو دەشت، لای باریکایی ف ١) نخ نازك؛ ٢) دماغهٔ کوه.

باریك رێسی: بریتی لە دانەواندن و قسەی لوس کردن ف تملّق.

باریك و بنیسی: لەڕی و کزی زۆر لە نەخۆشیەوە: (خەسوم داویەنە باریك و بنیسی لەوانەیە نەژی) [فا] لاغری بیش از حد.
باریکە: ١) تیزماڵك، پارچەیەکی کەم‌بەر لە چەرم یان کوتاڵ؛ ٢) ریزە نەقەڵی بەراویزی جلك لە دەرەوە [فا] ١) نوار؛ ٢) دوخت حاشیهٔ لباس.
باریکەڕێ: رچە، کویرەڕێ، ریگەی نەسك [فا] کوره‌راه.
باریکەلانە: باریکەلانە، زۆر باریك و لەڕ، باریکەلە [فا] باریك‌اندام.
باریکەلانە: باریکەلانە [فا] لاغراندام.
باریکەلە: باریکەلە، باریکەلانە [فا] لاغراندام.
باریکەلە: باریکەلانە [فا] لاغراندام.
باریکی: زراڤی [فا] باریکی.
بارین: ١) هاتنەخواری بەفرو باران؛ ٢) هاوردن، هێنان [فا] ١) باریدن؛ ٢) آوردن.
بارێن: ئەوی دەبارێنێ: (هەوریکی **بارینە**) [فا] بارنده.
بارینە: وەنەوز، جۆرت، خەو نوچکە [فا] پینکی.
باریە: لۆسە، مەلغە، باری، نویل [فا] دبلم.
باز: ١) مەلی راوچی بەناو؛ ٢) دبسان، دوبارە؛ ٣) ناواڵە، والا؛ ٤) شەقام، هەنگاوی بلند دەگەڵ هەڵبەزین؛ ٥) ریگەی ناسراو: (بردە**باز**، ری**باز**، بازی بێر بان)؛ ٦) راکردن، هەلاتن: (رەشو لشێرْدا **بازدا**)؛ ٧) بەغارو پەلە رۆیشتن: (**بازدە** زو بگەهە)؛ ٨) پاشگری لێزانی: (فوما**رباز**، مەکرباز)؛ ٩) دورێن: (گیانباز)؛ ١٠) بەوانا نارەزوکەر: (مێ**باز**، نێرباز)؛ ١١) باج و پیتاك [فا] ١) باز شکاری؛ ٢) دوباره؛ ٣) باز و سرگشاده؛ ٤) راه؛ ٥) راه مُشخص؛ ٦) فرار کردن، دویدن؛ ٧) باعَجَله؛ ٨) بسوند مهارت؛ ٩) باختن؛ ١٠) آرزومند؛ ١١) باج.
بازار: ١) شوینی سەوداو مامەڵە، سوك؛ ٢) سەودا کردن، نرخ پرسین: (م گەنم **بازار** کر گەلەکی بوهابە) [فا] ١) بازار؛ ٢) مُعامله.
بازارتیژی: گەرم بازاڕی، سەودای زۆر لە بازاردا [فا] بازارگرمی.
بازارخۆش: زۆرفرۆش، سەوداخۆش [فا] خوش‌معامله.
بازارکرن: ١) نرخ پرسین؛ ٢) کڕین [فا] ١) نرخ پرسیدن؛ ٢) خریدن.
بازارکەر: کەسێ کە زۆر هاتوچوی بازار دەکاو شت بۆ خەڵك نەکڕێ [فا] کسی که سروکارش با بازار زیاد باشد.
بازارکەساد: کەم‌فرۆش [فا] بازارکساد.
بازارکەسادی: بازاری کەم‌کڕین و فرۆشتن [فا] رکود بازار.
بازار کەساس: بازار کەساد [فا] بازار کساد.
بازارکەساسی: بازارکەسادی [فا] کسادی بازار.
بازارگەرمی: بازارتیژی [فا] بازارگرمی.
بازاری: ١) دوکاندار، مامەڵەچی ناو بازار؛ ٢) کەم نرخ و سوك: (گوڵ نەمرۆ خۆی مقابیل کرد بە روخسارت لەلای خەڵقی / بەڵێ هەردەم دراوو هەرزەگۆن مەحبوبی **بازاڕی**) «حریق» [فا] ١) بازاری؛ ٢) کم‌بها.
بازباز: هەڵبەز دابەزو بەخۆ هەڵدان هاتوچۆ کردن: (مشکان لەمێشکی وشکت **بازبازو** گەز گەزێنە) «هەژار» [فا] پرش، جهش.
بازبازان: ١) کێ‌بەرکێ لە بازداندا؛ ٢) بزۆزی و هەڵبەزدابەز، بازباز [فا] ١) مسابقهٔ پرش؛ ٢) جَست و خیز.
بازبازۆکێ: بازبازان [فا] مسابقهٔ پرش.
بازبازێن: بازبازان [فا] مسابقهٔ پَرش.
بازبەند: بازوبەند، خشڵی فۆڵ، حەمابەڵی بەمت و مورەوە کە لە سەرروی ئانیشکەوە دەبەسترێ [فا] بازوبند.
بازپەرێن: ئەوکەسەی لەڕاوە بازدا باز بەرەو نێچیر هەڵدەفرێنێ، فوشچی، بازەوان [فا] بازپَران، فوشچی.
بازد: باز، شەقاوی بەهەڵبەزینەوە [فا] پَرش.
بازدان: ١) بەڕێن بەهەنگاو لە جوگە یان لە کەند؛ ٢) بەپەلە رۆیشتن، غاردان؛ ٣) لەترسان هەلاتن [فا] ١) پر یدن؛ ٢) دویدن؛ ٣) فرار کردن.
بازدبازدێن: بازبازێن [فا] مسابقهٔ پرش.
بازد بازۆکێ: بازبازێن [فا] مسابقهٔ پرش.
بازدبردن: بازدان [فا] نگا: بازدان.
بازددان: بازدان [فا] نگا: بازدان.
بازدەبەران: دوامین حەوەنەی زەنسەمە کە خۆر لە ناوابوندا جێ گۆڕکێ دەکاو دەراو هەراو تردەکا [فا] حالت آفتاب در آخر بن هفتهٔ اسفند.
بازدەلبازد: بازبازێن [فا] مسابقهٔ پرش.
بازدێ: بهێڵن، وازبێنن، بێلانن [فا] بگذارید.
بازدێم: وێڵم کەن، لێم گەڕێن [فا] ولم کُنید.
بازڕ: باڵدارێکی بۆرو گچکەو گۆشنخۆرە، مشك‌گره [فا] از مرغان کوچك شکاری.
بازرگان: سەوداگەر، ماڵ‌فرۆش [فا] بازرگان.
بازرگانی: سەوداگەری، داوستەد [فا] بازرگانی.
بازرە: ١) کەوانە، ویکەوتنی هاوێژراو لە بەرد یا دیوارو گەڕانەوە: (بەردەکەی هاویشتم وەدیوار کەوت **بازرەی** کردو سەری خۆمی شکاند)؛ ٢) دەرپەڕین و نەرەبون: (کەروێشکەکە لەلان دەرپەڕی و بازرەبو، بۆ بازرەت کرد؟) [فا] ١) کمانه؛ ٢) جهش و گریز ناگهانی.
بازرەقە: ١) بازرە؛ ٢) فیجقەکردنی ناو یا خوێن [فا] ١) نگا: بازره؛ ٢) فَوَران.
بازریشك: بارینی بەفرو باران بەباوە [فا] بارش همراه باد تُند.
بازگ: بازو، دورەنگ، ئەبلەق [فا] خلنگ.
بازگوڕ: ١) باریدەو کۆمەگ، هاریکاری: (**بازگوڕی**: هاریکاری کردن)؛ ٢) هیواو هومێد [فا] ١) کمك؛ ٢) اُمید.
بازگە: ١) جێگە بازدان؛ ٢) ریگەی هاتوچۆی حەیوانەکێوی [فا] ١) محل پرش؛ ٢) گذر بُز کوهی.
بازگەشت: پێژیوان، بەشیمان [فا] پشیمان.
بازمان: پاشەکەوت، لێ‌بەجێماو [فا] پس‌انداز.
بازن: موچەوانە، دەستەوانەی ئاڵقە لە زێر یان لە زیو، بازنە: (لە گۆوەندی میری مەزن / دەستیان دەشت، نەزیو نە **بازن**) [فا] اَلنگو.
بازند: بازن [فا] اَلنگو.
بازنە: ١) بازن؛ ٢) گەوی ناسن کە وەك بازن لە شکستەی دەهاڵێنن [فا] ١) اَلنگو؛ ٢) حلقهٔ آهنی.

بازو: ۱) بازگ؛ ۲) باهوّ، قوّڵ ف ۱) دورنگ؛ ۲) بازو.
بازوبەن: بازبەند ف بازوبند.
بازوبەند: بازبەند ف بازوبند.
بازوّر: بازێ، مەلێکی بۆری بچوکە مشك‌گرە ف پرنده‌ای است کوچك بەرنگ خاکستری.
بازە: ۱) بازگ؛ ۲) جوّرە کوتاڵێکی نەستور؛ ۳) تاوی سەگ؛ ۴) بهێڵە: (**بازە با دڵەکەم سانێ بێ‌خەم بوّ**) ف ۱) دورنگ؛ ۲) نوعی قماش؛ ۳) اسم سگ؛ ۴) بگذار.
بازەبەر: پردەباز، بەردی ناو چەم‌و بوار کە بەسەریا باز ئەدەن بوّ پەڕینەوە ف گُذار، سنگ گُذار.
بازەبەران: بازدە بەران ف نگا: بازدەبەران.
بازەڵە: ۱) بەڵەکی کەم؛ ۲) شەرم شکاو؛ ۲) خرکەڵەو هەراش: (منالەکەنان **بازەڵە** بوە)؛ ۴) قەمچان، رێخان، گەمەیەکە بە وردە بەردی لوس نەکرێ، بازەڵێن ف ۱) دورنگ؛ ۲) از خجالت درآمده؛ ۳) بالندگی کودك؛ ۴) بەقول دوقول.
بازەڵێن: قەمچان، رێخان، گەمەیەکە کە وردە بەرد لە لەپەوە هەڵداوێنە پشتی دەست‌و هەڵیدەدەن‌و دەیگرنەوە ف بەقول دوقول.
بازەوان: ئاگاداری بازی‌ڕاو ف نگهبان باز شکاری.
بازی: ۱) گەمە، گاڵتە؛ ۲) لە پاشگر بدا دەبێتە چاوگەی باز بە هەموماناوە ف ۱) بازی؛ ۲) در حالت پسوند مصدر «باز».
بازێ: ۱) هێندێ: (**بازێ** کەس تێ ناگەن ئێژم چە؟)؛ ۲) هەنگاوێکی هەراو ف ۱) بعضی؛ ۲) بك پرش.
بازی‌بەند: بازوبەند، فۆڵبەند ف بازوبند.
بازیچە: لەیسنوك، ئامرازی گاڵتەو سەرگەرمی ف بازیچە.
بازین: دوّڕان، خوسار ف باختن.
بازبوەن: بازوبەند ف بازوبند.
باژ: باج ف باج.
باژار: شار، شاروکە ف شهر، شهرك.
باژاری: شارسنانی، خەڵکی باژێر ف شهروَند.
باژوّ: ۱) گەمبەیێ بادەوەی هەبێ؛ ۲) لێخورە ف ۱) کشتی بادبانی؛ ۲) بران.
باژەڵە: ۱) بازرە؛ ۲) نەخوّشیەکی پێسنە نابیەنی منداڵان، زیپکەبان لە دەست‌و پا دێت ف ۱) نگا: بازرە؛ ۲) مرضی پوستی در کودکان.
باژێر: ۱) شار، شاروکە؛ ۲) بازار ف ۱) شهر؛ ۲) بازار.
باژێری: شارستانی، باژاری ف شهروند.
باژیلە: ۱) نەخوّشی پێستی منالان، باژەڵە؛ ۲) نەخوّشی بەر مسولدانی منالْ کە میزی پێ ناکرێ ف ۱) مرض پوستی کودکان؛ ۲) شاش‌بند کودکان.
باژێلە: ۱) باژیلە؛ ۲) بازرەو نەرە ف ۱) نگا: باژیلە؛ ۲) نگا: بازرە.
باس: ۱) لێدوان؛ ۲) خەبەر: (**باسی** توّمان دەکرد، دەنگ‌و **باس** چیە؟) ف ۱) بحث؛ ۲) خبر.
باسترمە: گوّشتی دە ریخوّلە ئاخنراو ف کالباس.
باستورمە: گوّشتی لێبراوی دەربخوّلە ئاخناو ف کالباس.
باستیلك: باسوخ، باسوق، باسوێ، شتێکی شیرینە لە نیشاستەو شیرە دەکرێ ف باسْلق.
باسرە: شوێنێ با زوّری بگرێتەوە ف جای بسیار بادگیر.
باسریشك: بەفر و باران‌و با پێکەوە ف بارش برف و باران و وزش باد با هم.
باس قەندە: کلکە سەبیلەی دارین ف دستهٔ بلند چُپُق.
باس قەنگە: باس قەندە ف دستهٔ بلند چُپُق.
باس قەنئە: باس قەندە ف دستهٔ بلند چُپُق.
باسك: ۱) لە جومگەی دەستەوە تا هاچنك؛ ۲) لە سەری پەنجەوە تا شان: (مەلە **باسکە**)؛ ۳) ملەی کێو، بستو؛ ۴) دار جگەرە، موّدنە، دەمنە، دارسیغار؛ ۵) باڵی مەل ف ۱) ساعد دست؛ ۲) بازو؛ ۳) ستیغ کوه؛ ۴) چوب سیگاری؛ ۵) بال پرنده.
باسکردن: ونو وێژ دەربارەی شتێ با کەسێ ف گفتگو.
باسکڵاو: گەڵای رێواس، رێواسی بێ‌تیرتك، کڵاوبن ف برگ ریواس.
باسکەسەگ: سەگی دورە کە دایك تاژی‌و باوك سەگەو باریکە لەیە ف سگ دورگه شکاری.
باسکەمەلە: جوّرێ مەلە کە بە نەوزمی باسك هاوێشتن دەبێ، مەلەباسکە ف نوعی شنا، شنای کرال.
باسکەوجاز: باسکێش ف چوب درازین خبش.
باسکێش: ئێرەقە، داری نێوان نیر و دەندە، مژانە، باسکەوجاز ف چوب درازین خبش.
باسلق: باسوخ، باستبك ف باسْلُق.
باسمباز: حەوڕوّژی پڕ بارانی سەرە بەهار ف هفت‌روز بارانی در فروردین.
باسمە: شقلی خەرمان ف مُهر خَرمَن.
باسمێل: بەفیزو خوّزانەر: (باسمێلی: فیزودەعبە) ف منکبر و خودپسند.
باسنامە: کتێبی چیروّکان، داستانی نوسراو ف کتاب داستان.
باسوخ: باسنبك ف باسلُق.
باس‌وخواس: خەبەر، دەنگ‌و باس ف اخبار.
باسوّر: بای‌سور، نەخوّشیەکی گرانە، نەخوّش نای گرانی لێ دێ‌و لاچاوی سوردەبێ، بای ممبارەك ف بیماری باد سرخ.
باسورمە: باستورمە ف نگا: باستورمە.
باسوق: باسنبك، باسوخ ف باسلُق.
باسەر: بای لە بەرزیەوە ف تندبادی که از ارتفاع وَزَد.
باسەرە: باسرە ف نگا: باسرە.
باسەڕە: مێرگ‌و بژوێن‌و جێی لەوەڕی باش ف چراگاه، مرتع.
باش: ۱) چاك، دژی خراپ؛ ۲) پاشگر بە وانا: کار بەدەست: (وریا لای ئاغا بوبتە سور **باش**) ف ۱) خوب، نیکو؛ ۲) پسوند بەمعنی رئیس.
باشار: ۱) دەربردن، خوّڕاگرتن؛ ۲) بەرانبەری، پێوەستان: (کەس **باشاری** ناکا) ف ۱) مقاومت؛ ۲) مقابله.
باشتر: چاکتر ف بهتر.
باشترین: هەرەچاك ف بهترین.

باش قەپان: جۆرە مارێکی زەردی ئاماڵ سور [ف] نوعی مار.

باشلوخ: سەرکڵاوی باران دانەدەر [ف] کلاه بارانی.

باشوو: واشە، باشوک [ف] چرغ.

باش و بۆشی: دەس بڵاوی، ماڵ بەفیڕۆدان [ف] ولخرجی.

باشوور: لای قوبلە، نێوان خۆر هەڵات و ڕۆژاوا و بەرانبەر بە باکوور [ف] جُنوب.

باشوک: باشوو، باشوکە، مەلێکی ڕاوکەری بچوکە چۆلەکە دەگرێ، واشە [ف] چرغ.

باشوکە: باشوک [ف] چرغ.

باشوێل: جۆرێ کوڵوانەی زنانە [ف] نوعی رودوشی زنان.

باشە: ١) باشوک؛ ٢) وشەی پەسند کردن: (پیرۆت پیاوی **باشە**) [ف] ١) چرغ؛ ٢) خوب است.

باشەل: چارۆکەی ژنان کە داوێنی لە کەمبەریان گرێ دەدەن، کوڵوانە [ف] رودوشی زنانه.

باشەوالا: برێتی لە لینگ روت و بێدەر بێ [ف] کنایه از شخص بدون شلوار.

باشی: ١) بەسندی، دژی خرابی؛ ٢) باشگری بەمانا سەرکار، سەردەستە: (لوتی **باشی**، مونشی **باشی**) [ف] ١) خوبی؛ ٢) پسوند بەمعنی سردسته.

باشێل: باشەل، کوڵوانە [ف] رودوشی زنانه.

باشیل: ئاوارەو دەربەدەر [ف] آواره و خانه‌بدوش.

باع: دەنگی مەڕو بەرخ [ف] بع‌بع.

باعە: باع: (**باعەی** بەرخ دێت، مەڕە کە **دەباعێنێ**) [ف] صدای گوسفند.

باعیس: سەبەب، هۆ، سۆنگە [ف] موجب، باعث.

باغ: باخ، دارستانی میوە، ڕەزی نزیک [ف] باغ.

باغبڕین: ١) لەدوژمنایەتی داری باغ بڕینەوە؛ ٢) هەڵبەرناوتنی لکە مێو لە سەرە بەهاردا [ف] ١) قطع درختان باغ از روی دشمنی؛ ٢) هَرَس کردن رَز.

باغچە: باخچە [ف] باغچه.

باغر: لەخۆ دەرچو، بەفیز و هەوا: (کاورا بەهەوای پارە **باغر** بوە لەخۆی دەرچوە) [ف] مَغرور.

باغە: ١) باقەی گیاو گەنم، بەسنە؛ ٢) چێکراو لە بنێشت یا ماکی نەوت: (ئەزبێحەکەم **باغەیە** بە ئاگر دەسوتێ)؛ ٣) نەخۆشیەکی سمی بەکسم، باخە [ف] ١) بستهٔ گیاه؛ ٢) مصنوع از نفت یا سقز؛ ٣) مرضی در سنوران.

باغەل: باخەل، پاخل [ف] بغل.

باغەوان: ئاگاداری باغ: (من کارم هەر **باغەوانی** بە) [ف] باغبان.

بافت: ١) شیاوی، ڕەوابی: (**بافتی** ئەمکارە نیە)؛ ٢) هۆنە، هۆندراو: (ئەم کەوابە زێڕ**بافتە**)؛ ٣) خەرج: (سەبدی هەرجێش بێ **بافتی** رای نوش کەرد) [ف] ١) شایستگی؛ ٢) بافت؛ ٣) خرج.

بافتە: نیزماڵکێکی هۆندراو لە پەراوێزی عەبای دەدورن [ف] نوار حاشیهٔ عبا.

بافرۆ: بوختان و درۆ [ف] بُهتان.

بافرە: ١) کەنیرەی سپی و بێ خەوش؛ ٢) ناوی پەڕەسپغاریکە [ف] ١) کنبرای خوب؛ ٢) نوعی کاغذ سیگار.

بافڕە: فرفرە، هەرچی بەبا دەخولێنەوە [ف] بادفر.

بافس: میوەی وەریوی رزیو [ف] میوهٔ ریختهٔ له شده.

بافل: ناو هەڵدێر، تافگە، سەروەشێن [ف] آبشار.

بافلە: تازە موسوڵمانی خاچپەرست [ف] مسیحی تازه مسلمان شده.

بافوور: ١) تریاک؛ ٢) ئەسبابی تریاک کێشان [ف] ١) تریاک؛ ٢) ابزار تریاک کشی.

بافیاگ: ١) هۆندراو، هۆنە؛ ٢) بربەتی لە قسەی هەڵبەستەو درۆ [ف] ١) بافته؛ ٢) بهتان.

بافیش: بەخۆ هەڵگوتن، ناربفی خۆکردن [ف] خودستائی و لاف و گزاف.

باق: ١) باوک، باب؛ ٢) ئاماڵ نزیک لە رەنگا: (زەر**باق**: ئاماڵ زەرد)، واش [ف] ١) پدری؛ ٢) متمایل به...

باقبرا: برای هەر لەباوک، برای‌بابی، دوکوڕ لە بابێک و دودایک [ف] برادر پدری.

باقی: بادام، بەهیف [ف] بادام.

باقاندن: هاواری جانەوەری وەک ڕبوی و ئەمانە لە نەخۆشی [ف] واق واق کردن.

باقانن: باقاندن [ف] واق‌واق کردن.

باقر: ١) مس؛ ٢) مسی غەلای لێ نەدراو؛ ٣) چێشتی لەمسدا ئێک‌چو: (ئەم چێشتە **باقربوە** مەیخۆن)؛ ٤) عەیبی نادیاری: (ئاخری **باقری** دەرهات)؛ ٥) روسیایی و ناوزڕان: (ئێستا ئەواو **باقر** بوە هەر ئابڕوی پێوە نەماوە) [ف] ١) مس؛ ٢) مس سپید ناشده؛ ٣) غذای فاسد شده در ظرف مسی؛ ٤) عیب پوشیده؛ ٥) رسوابی.

باقل: وا بیر دەبەم، وا ئێبدەگەم، پێم وایە، ولۆ هزر دبەم، بەبیرا من [ف] حدس می‌زنم.

باقلاو: شێوی باقلەو ئاوو ڕۆن [ف] آش باقلا.

باقلە: ١) دانە وێڵەیە لە کەلودا دەبێ و دەنک پان و درشتو سورمەیی رەنگە لە لۆبیا دەچێ و لەو زلترە؛ ٢) بەری گیابەکی گەڵا دەرزی کوێستانیە وەک کەما کە «**لۆ**»ی پێدە لێن [ف] ١) باقلا؛ ٢) گیاهی برگ سوزنی.

باقۆ: ١) بز، جۆرێ ماسی لوسی سمبڵداری دەم گەورەبە، شبعه نایخۆن؛ ٢) هەنجیری هێشتا نەگەیشتو؛ ٣) قەزوانی فەربک [ف] ١) نوعی ماهی؛ ٢) انجیر کال و نرسیده؛ ٣) چاتلانقوش دلمل.

باقۆڕە: ١) بەچکە بەران، کودەلە وەراز؛ ٢) زەبەلاح و ئەرە [ف] ١) بچه خوک؛ ٢) لندهور.

باقۆفە: ئەباغی کرمێ و رزیوی میوە [ف] میوهٔ گندیده.

باقە: ١) باغە، باوەشێک گیا یا دەغلی بەسراو؛ ٢) واقەوزیفەی ڕبوی و...؛ ٣) نەخۆشیەکە نوشی بزن ئێ: (**باقە** بزە کەونۆسە ناو بزەکانم) [ف] ١) گیاه بسته؛ ٢) واق‌واق؛ ٣) نوعی بیماری بُز.

باقەبەس: ئەو گیابەی باقەی پێ دەبەستن [ف] گیاه مخصوص بستن.

باقەبەست: باقەبەس [ف] نگا: باقەبەس.

باقەبێن: باقەبەس ف نگا: باقەبەس.

باقی: ١) هەرماو؛ ٢) ماوەی ژمارەو پارە: (چەندم باقی دەدەیەوە، دینارم دایتێ باقیەکەت نەدامەوە) ف ١) باقی؛ ٢) باقیماندە.

باقیە: تەقەڵ، تیك، (کەوشەکانم جوت باقیە کرد) ف بخیە.

باك: ترس: (من لە تیر و تانەوو زیندان‌و دار باکم نیە) «هێمن» ف باك و هراس.

باکردن: پەنەمان، ئاوسان، هەڵامسان ف آماسیدن.

باکوت: ١) بەفری بەبا پەستواو، کرێوە بەبای توندەوە: ٢) میوەی با وەراندو ف ١) برف بادآوردۀ متراکم: ٢) میوۀ باد ریختە.

باکوڕ: بەرانبەری باشوڕ، پشنەو قو بلە ف شمال.

باکوڕە: گۆچان، گۆپاڵ، داردەستی سەرچەمیو ف چوگان.

باکوڕك: بای زۆر ساردی زستان، سوزەی سەرما ف باد سرد زمستانی.

باکوزیرك: باو بۆران، توف‌و کرێوەو بادەوە ف کولاك و دمه.

باکوڤە: باقوفە، میوەی رزیوی با وەراندو ف میوۀ باد ریختە.

باکەش: ١) بابویر، کەلـێنـێ بای تێدا دێ؛ ٢) کەڵـەشـاخـی حەجامەت‌کێش، کوپێ کە لە پشتی نیشاوی دەگرن ف ١) مَنفَذ باد: ٢) بادکش.

باکەف: خشتی هەڵکفاوی تەواو لەکڵ دەرنەچو ف آجر نیم‌پختە.

باکێش: باکەش ف بادکش.

باگا: شوێنی باگر ف مَنفَذ باد.

باگ: با ف باد.

باگر: باگا ف مَنفَذ باد.

باگردان: بانگوبڕ، بانگوش، باگردین، بان‌گلێر ف بام‌غلتان.

باگردێن: باگردان ف بام‌غلتان.

باگرو: بای‌توند ف تندباد.

باگروکە: گێژەلوکە ف گردباد.

باگژە: بایەکە نێونجی شەماڵ‌و زریان ف باد میانۀ شمال و جنوب.

باگوردان: باگردان ف بام‌غلتان.

باگوردێن: باگردان ف بام‌غلتان.

باگونە: گو ن پەنەمان لەبەر قەڵەوی ف آماس خایە.

باگەڕ: گێژەلوکە، گەردەلول، باهۆز ف گردباد.

باگێژە: باگەڕ ف گردباد.

بال: ١) لەکن، لەلا، لجـم، با، لنك: (تشتێ من لبال تەنە)؛ ٢) چنگێ تەیرا، باڵی‌مەل ف ١) نزد؛ ٢) بال پرندە.

باڵ: ١) دەستی باڵـدار، چنگی تەیر؛ ٢) هەرچـوار پەلی گیانـدار: (دەسـرێژبان کرد چوار باڵیان کردم)؛ ٣) لەسەر پەنجەوە تا چەنەگە: (گوریسەکە هەشت باڵ بو)؛ ٤) باخەڵ بە راکشاوی: (دەڵێن بیاوی دەبـاڵدا بوە)؛ ٥) تێکەڵاوی‌و نزیکی: (دوماڵ دەباڵ یەکدان) ف ١) بال پرندە: ٢) چهار دست و پا: ٣) از سر پنجە تا چانە: ٤) آغوش: ٥) مُختلط بودن.

باڵا: ١) بلندی، بەرزی؛ ٢) بەژن، قام، قەد ف ١) بلندی؛ ٢) قد.

باڵابـوست: باوەعـەمـرە، بستـەبالا، چلەنوك، بەتەمەنی دەبالانەکردو، باواقوڕەت ف کونولە.

باڵابەرز: بەژن بەرز ف بلندقامت.

باڵابەرزە: سبهەم کلك لە پەنجەدا، تلباناوی، قامکی قونێ، قامکە قوچە ف انگشت وسطی.

باڵابەژن: ناونەی باڵاروان ف آینه تمام‌قد.

باڵاپۆش: جلکی سەرتاپایی، عەبا، کەپەنەو هیتر ف بالاپوش.

باڵاتە: ١) سەرەتای گەیشتنی میوە: ٢) نێوی گوندێکە ف ١) آغاز رسیدن میوە؛ ٢) نام دهی است.

باڵاخانە: نهۆمی‌دوەم ف طبقۀ دوم.

باڵادەس: ١) دەسـەڵات‌دار: (یاخـوا هەر باڵادەس بی)؛ ٢) گەورەتر: (سۆرۆ باڵادەسی منە) ف ١) بانفوذ؛ ٢) اَرشد.

باڵادەست: باڵادەس ف نگا: باڵا دەس.

باڵادەستە: نە درێژ نە کورت، نێونجی ف قد متوسط.

بالار: کاریتە ف دیرك.

باڵاروان: ١) ناوێنـەی گەورە، ئەبنکـا مەزن، جامی باڵانـوێن: ٢) کولانکەی بان، رۆچنەی میچ ف ١) آینۀ تمام قد: ٢) روزنۀ بام.

باڵاشمە: داری دیرەگی سەرتاقەی دیوار کە داری تری بەسەردا رابەڵ دەکەن ف دیرك تاقچە.

باڵاشەمە: باڵاشمە ف دیرك تاقچە.

بالافر: فرۆك، فرۆکە، نەیارە ف هواپیما.

بالافس: باڵابوست ف کونولە.

باڵاڤ: ١) کوڵ، شیو وکوڵ: ٢) خۆ شتن: ٣) جلکێدا ئدراو بۆ شوشتن: (ئـەو جلکێ هانـا باڵاڤینە) ف ١) رختشوئی: ٢) آب‌تنی؛ ٣) رخت آمادۀ شستن.

باڵاکردن: بەرز بو ن، گەورە بو ن، درێژ بو ن ف بلندشدن، رشد کردن.

باڵاگەردان: بەڵاگێڕ، دەسەر گەڕان ف بلاگردان.

بالان: ئەلـە گورگ‌و تەڵـە ریوی: (گورگی باڵان دیدەبە) ف تلۀ آهنی گرگ و روباه.

باڵانوێن: ئاوێنەی باڵاروان ف آینۀ تمام قد.

باڵانی: نیستری باب ئەسپی داك ماکەر ف استر پدر اسب.

باڵباز: جەکداری میری، سەرباز ف سرباز.

باڵبەست: قوڵ‌بەست ف کت‌بستە.

باڵبەستن: قوڵ بەست کردن ف کت بستن.

باڵبەستە: قوڵ بەست‌کراو ف کت‌بستە.

باڵتوز: ژن خوشك، خوشکی ژن ف خواهر زن.

باڵتە: ١) پاڵتاو، باڵاپۆشی ئەستور: ٢) بیور، تەور، تەوەر: ٣) چەشکە، چەژە ف ١) پالتو؛ ٢) تبر؛ ٣) طُعمۀ شکار.

باڵخەنجەرە: باڵدارێکە باڵی لە وێنەی خەنجەر هەڵکەوتوە ف پرندەای کە بالش شبیە بە خنجر است.

باڵدار: هەرچێ بفڕێ ف پرندە.

باڵدان: ١) لاواندنەوە؛ ٢) بارازتن ف ١) نوازش: ٢) حراست.

باڵشمە: چوار چێوەی دەرك‌و پەنجەرە ف چهارچوبۀ در و پنجره.

بالغ: بالغ، بلوغ، تێپەرکردو لە منالی، پێگەیشتو، منالێ کە شەیتانی دەبێ ف جوان بە حدّ بلوغ رسیدە.

بالق: بالغ ف بالغ.

بالگرتن: ۱) دەحەوا چون؛ ۲) بۆ بێچوە مەلێ کە تازە نەتوانێ بفرێ نەبڵێن ف ۱) پرواز کردن؛ ۲) پرواز آموختن.

بالگرتنەوە: دەحەواوە چون، فڕین ف پرواز کردن.

بالگە: بالشت، سەرین، سەنیر ف بالش.

بالمەمی: مۆم، شەمێ، شەم، مێو ف شمع.

بالمیش: بنەبڕ، فڕان، فرکردو، ئاسەوار بڕاو ف فناشدن.

بالنج: ۱) بالگە؛ ۲) نانیسک ف ۱) بالش؛ ۲) آرنج.

بالنجەك: بالگەی بچوك، نازبالنج ف نازبالش.

بالندە: بەرندە، مەل، نەبر ف پرندە.

بالنگ: ۱) بارونە، گیایەکی بۆن خۆشە، بادرەنگ؛ ۲) جۆرێکە لە نیرەی نارنجان ف ۱) بادرنگ؛ ۲) نوعی از مرکّبات.

بالنگو: بارونە ف بادرنگ.

بالننە: هەرچی دەفڕێ ف پرندە.

بالنە: بالدار ف پرندە.

بالو: هەرچونێك بێت، بالێ، بارێ ف بهرحال.

بالور: هێلکەدان لە مریشکدا ف تخم‌دان مرغ.

بالورە: گۆرانی هەڵدانی کچو کوڕ لە چیا کە هەوایەکی تایبەتی هەیە ف نوعی ترانۀ کُردی.

بالوری: بالورە ف از ترانه‌های کُردی.

بالوعە: ئەو گونجەی کە ئاو بۆ رەهەند ئەبا ف مجرای فاضلاب.

بالوك: ۱) بالوکەی پشتی دەست، بابلە؛ ۲) تاژیلۆکە ف ۱) زگیل؛ ۲) آخوندك.

بالوکە: ۱) بالوك، بالۆکە، چەند فیتکەیە لە پشتی دەست دێ و زیپکەش نیە؛ ۲) جۆرە کولەیەکی باریکە لانەی زینە، تاژیلوکە، ئاژی ئەحمەد زاوکەرە، ئەسپی پێغەمەر ف ۱) زگیل؛ ۲) آخوندك.

بالۆکە: بالوکەی پشتی دەست، گەنمە ف زگیل.

بالوگرتن: هەڵفڕین، فڕین ف پر بدن، پرواز کردن.

بالول: ۱) ناوی پیاوێکی ناودار؛ ۲) بریەتی لەزانا؛ ۳) بریەتی لە گێلۆکە ف ۱) بهلول؛ ۲) کنایه از زیرك؛ ۳) کنایه از هالو.

بالولە: بابۆلە، نیکەی درێژ لە نان و پێخۆر ف ساندویچ.

بالولی: گوێ نەدەرو شەرکرو بێ‌باك ف منهوّر و بیباك.

بالون: ۱) تورەکەی زەلامی فودراوی پڕ لە گاز کە بە هەوادا ئەچێ؛ ۲) فرۆکە، بالافڕ ف ۱) بالون؛ ۲) هواپیما.

بالویز: بریکاری دەوڵەت لە دەوڵەتێکی تردا، سەفیر، سپاردەی میری ف سفیر.

بالویك: بالوکە ف زگیل.

بالە: ۱) خروکە، بۆرگ لەبێست، ناولە؛ ۲) دەنگی کاریلە ساوا؛ ۳) سوکەڵەی براله ف ۱) آبله؛ ۲) صدای بزغاله؛ ۳) مخفّف (براله: برادر).

بالە: ۱) دەسکێشی چەرمین؛ ۲) بڵێ ناسن، بێمەرە، بیر ف ۱) دستکش چرمی؛ ۲) بیل آهنی.

باڵەبان: ۱) دەهۆڵی گەورە؛ ۲) ئێستری زەلام و بەهێز؛ ۳) پیاوی تەژە و زەبەلاح؛ ۴) سەقر ف ۱) دُهُل بزرگ؛ ۲) استر گُندە؛ ۳) مرد لَندهور؛ ۴) چرغ.

باڵەبە: بالانە ف نگا: بالاتە.

باڵەتەپە: باڵ لە زەوبدانی مەل لە کاتی مردنا، پەلەقاژە، هەڵبزوفان ف پرپر زدن مرغ در وقت سر بریدن.

باڵەتەپێ: بالەتەپە ف نگا: باڵەتەپە.

باڵەخانە: ژور لە نهۆمی بالادا ف طبقۀ دوم عمارت.

باڵەشتە: بالنجەك ف نازبالش.

باڵەشۆرە: نەخۆشیەکە توشی مریشك و جوجك دێ باڵ شۆڕ دەکەنەوە ف نوعی بیماری مرغ.

باڵەشۆرێ: باڵە شۆرە ف نوعی بیماری مرغ.

باڵەفڕە: ۱) باڵ لێکدانی جوجەڵە مەل بۆ فێربونی فڕین؛ ۲) باڵ بەیەکادان لە ناچاری ف ۱) کوشش برای پرواز؛ ۲) بهم زدن بال از سر ناچاری.

باڵەفڕێ: باڵەفرە ف نگا: باڵەفرە.

باڵەکە: دەفەی‌شان، پارۆی‌شان ف استخوان کتف.

باڵەکەو: لەکەوبان لە داژگیردانی دەغڵ لەسەر جۆخین بەپێوە ف بیختن گندم در خرمن به‌حالت ایستاده.

باڵەوان: سەقر، باڵەبان ف چرغ.

باڵێ: ۱) باڵەدارینەی داوەڵ و بوکەبارانە؛ ۲) هەرچونێك بێت، بارێ ف ۱) بال چوبی مترسك؛ ۲) بهرصورت.

بالیشت: بالنج، سەرین، بالگە ف بالش.

بالیف: بالگە ف بالش.

بالین: ۱) پشتبوانەی دیوار و کۆڵەکە؛ ۲) دارێکە دەبخەنە پشتی دەرگای داخراو ف ۱) کمکی دیوار و ستون؛ ۲) چوبی که پشت در نهند.

بالین: بالگە، بالیف ف بالش.

بالینە: رفێدە، شتێکە وەك دوشەکەڵە نانکەر نانی پێ پێوەدەدا ف بالشتك.

بالیوز: بالویز، سەفیر ف سفیر.

بالیوزخانە: بنکەی بریکاری دەوڵەت لە دەوڵەتێکی تر ف سفارتخانه.

بام: ۱) واش، نامساڵ، نزیك لە رەنگا، رەنگ؛ ۲) بلا، بلان، بهێڵە: (بام وابکا خۆم دەردی نەزانم)؛ ۳) بادام؛ ۴) باشگر بەواتا: ببومابە: (خۆزی لەوێ بام)؛ ۵) دەگەڵم، لەنەکما ف ۱) فام؛ ۲) بگذار؛ ۳) بادام؛ ۴) می بود می؛ ۵) با من.

بامجان: بابنجان، باجانارەش ف بادنجان.

بامجان فەرەنگی: ئەماتە، باینجانە سورە، باژانا سوّر ف گوجه‌فرنگی.

بامرنێ: نەخۆشی جاوقولکە، تاعون ف طاعون.

بامێ: بامیە، سەوزیەکی کەلو دارە دەچێندرێ ف بامیه.

بامیه: بامێ ف بامیه.

بان: ١) بانگی نوێژ: (مەلابانی‌دا)؛ ٢) گازی: (**بانی** کە بابێ)؛ ٣) لای سەرو: (لەبان‌نەو کێفە)؛ ۴) سەربانی خانو؛ ۵) بانو، زەمینی دەشت‌و بڵند: (بان هۆبەنو. ناڵەبان)؛ ۶) هوگر و خاوەن بەزەیی: (نەو مانگابە لە گویلکەکەی نەبان بوە)؛ ٧) بین، بۆن ف ١) اذان؛ ٢) صدازدن؛ ٣) طرفِ بالا؛ ۴) بام؛ ۵) فلات؛ ۶) مأنوس؛ ٧) باشىد.

باناندن: بێجوی بێ‌دابك خستنە بەر دابکێکی نر (بانین: کاری بانۆك) ف الفت دادن بچهٔ حیوان به حیوان دیگر.

بانبارگە: بەربوك، نەوژنەی دەگەڵ بوك دەچنە ماڵی زاوا، پاخەسو ف بنگهٔ عروس.

بانبانك: جانەوەریکە لەنیرەی سمۆرە دەست کورت‌و فاج‌درێژە لە رەوەزە بەرداندا دەژی ف جانوری از نیرهٔ سمور.

بانپوشین: خشڵێکی ژنانە لەسەری دەدەن ف زیوری است که برسر زنند.

بانتلێن: باگردان، بان‌گلێر ف بام غلنان.

بانجیلە: ١) بانجێڵە، هەبوانی بێ‌بانی هاوبنە بۆشەو لەسەرنوستن: ٢) هەربانێکی نەوی‌و چکۆڵە وەك بانێژەی ناش ف ١) نراس؛ ٢) هر بام کم‌ارتفاع و کوچك مانند بامك آسیا که گندم بر آن ریزند.

بانجێڵە: بانجیلە ف نگا: بانجیلە.

بانسەر: خەمڵ‌و خشڵێکی ژنانە لەسەری دەدەن. لاسەرە ف زیوری زنانه.

بانشــان: ١) جاروکــەی شان‌پۆش؛ ٢) قەڵادۆشـە، نیوان‌شان ف ١) شانه‌پوش؛ ٢) میان کتف.

بانق: شوینی داوسنەدی پوڵ‌و پارە. بانگ ف بانك.

بانقۆ: جۆرێك قوماری پەڕانە. بانك ف نوعی قمار با ورق.

بانك: بانق ف بانك.

بانگ: ١) بانق؛ ٢) بانگی نوێژ؛ ٣) گازی: (**بانگم** کرد گوێت لێ‌نەبو)؛ ۴) بانقـۆ؛ ۵) گریانی شیوەن: (بۆیان لە **بانگی**‌دا) ف ١) بانك؛ ٢) اَذان؛ ٣) صدا؛ ۴) نوعی قمار با ورق؛ ۵) شیون و زاری.

بانگاف: نێوان رۆژاوا‌و خەوتنان ف میان مغرب و عشا.

بانگاواز: بەفەو هەراکردن ف فر بادزدن.

بانگدان: بانگی نوێژ گوتن ف اذان گفتن.

بانگدەر: بانگوێژ. نەوەی بانگی نوێژ نەخوێنێ ف مؤذّن.

بانگروز: خلۆر، تۆنۆر، گلار: (لەوبانەوە **بانگروز** بومەوە)؛ خلێر، تلێر ف غلت.

بانگ کردن: گازی کردن، گاسی کردن ف صدا زدن.

بانگردێن: باگردان ف بام‌غلنان.

بانگلێر: باگردان ف بام‌غلنان.

بانگوش: ١) باگردان؛ ٢) باگردان گێڕ ف ١) بام‌غلنان؛ ٢) بام‌غلنان گردان.

بانگوێز: باگردان ف بام‌غلنان.

بانگوێژ: بانگدەر ف مؤذن.

بانگـەڕ: ١) باگردان؛ ٢) پیاوی بانگێڕ ف ١) بام‌غلنـان؛ ٢) کسی که بام‌غلنان را بر بام می‌گرداند.

بانگەڕان: بانگەڕ ف نگا: بانگەڕ.

بانگەشە: شات‌و شوت ف لاف و گزاف.

بانگەواز: بانگاواز ف فر باد.

بانگ هەڵدان: شیوەن بەدەنگی بڵند ف گریه و شیون با صدای بلند.

بانگ هێشتن: بۆ نان خواردن‌و بەزم‌و شایی خواستن ف دعوت به جشن.

بانگێڕ: ١) کەسێ کە باگردان ئەگێڕێ؛ ٢) باگردان ف ١) آنکه بام غلنان می‌گرداند؛ ٢) بام غلنان.

بانگێشتن: بانگ هێشتن ف دعوت بەسور.

بانگین: هەرە بڵند، بەرزتر ف بلندترین.

بانما: نامرازی شاندەری باهانن، بابێو ف بادسنج.

بانماڵ: بەفرماڵ، کەسێ بەفر پارۆ دەکا ف برف‌روب.

بانو: ١) دەشتی بەرز، بان؛ ٢) کەبوانوی ماڵ. ژنی بەرێز ف ١) فلات؛ ٢) بانو.

بانۆك: کەسێ بێجوی دابك مردو دەخانەوە بەر دابکێکی‌تر ف آنکه دام مادر مرده را به حیوان دیگر عادت دهد.

بانە: ١) نەو هێڵانەی پێش توم چاندن جونێر خانەخانەی پێ‌دیاری دەکا تا سنـوری نۆ چانـدنەکە دیاری بێت؛ ٢) لەوەرگەی بەهارانە بەر لە چونــی زۆزان؛ ٣) بڵنــدایی نێوان دو دێراوی ئاودێری؛ ۴) موی نۆکــەبــەر؛ ۵) هاوبنــە هەوار؛ ۶) ناوی شارێك‌و مەڵبــەنــدێك لە کوردسـتــانــدا؛ ٧) دەشتایی بڵندتر لە دەوروبەری خۆی ف ١) فواصلی که برای تخم‌پاشی روی زمین می‌کشند؛ ٢) مرتع بهاری قبل از ییلاق؛ ٣) بلندی میان دو جوب؛ ۴) موی زهار؛ ۵) ییلاق؛ ۶) اسم شهری در کردستان؛ ٧) فلات.

بانەگا: بەرگەدە، جێگەی لێ‌ڕوانی نۆکەبەر ف زهار. شرمگاه.

بانەمەڕ: ١) هاوبنە هەوار؛ ٢) دوهەمین مانگی سال، مەهێ گولان ف ١) ییلاق؛ ٢) ماه دوم سال.

بانەناو: سواغ، فوزنێ هەڵسون. سبواق ف گل اندود.

بانەوبان: بازدان لە بانێکەوە بۆ بانێك ف پرش از بامی به بامی دیگر.

بانی: دەشتی بەرز، بانو، بان ف فلات.

بانیژە: ١) نەو جێگەی گەنمی باراشی لێ‌رۆدەکەن‌و لەوێوە دەرژێنە گەرو لەبـۆ بەرداش؛ ٢) هەمـو سەربـانێکی نەوی‌و چکـۆڵە ف ١) بامكِ آسیاب که از آنجا گندم به گلوی آسیاب می‌ریزد؛ ٢) بام کوچك.

بان‌یەك: لەسەریەکتر، کەڵەکە ف برهم انباشته.

بان یەك نان: کەڵەکە کردن. لەسەربەك دانان ف بر هم نهادن.

بانین: کاری بانـۆك، وەبـەرخستنی بێچو بەر دابکی نەبان‌و بیگانە ف عادت دادن دام مادر مرده به حیوان دیگر.

باو: شێوە. نامــاڵ. واش: (پــارچــەکــە رەش باوە. شبن‌**باوە**)؛ ٢) پاڵ، نەکــانــدان: (**بــاوێك** بە جوڵانەوە نێ)؛ ٣) وشەیەکە بۆ گەمە دەگەڵ منداڵ دەگوترێ: (بەچەکە باوا **باوباوێن** دەکەبن)؛ ۴) باب، باف؛ ۵) رمێن‌و رەونەق: (تیر وکەوان لە**باو**کەوتوە)؛ ۶) هەل. دەرفەت: (**باوباوی**

نۆبو نەت‌کرد لەدەسنت دا)؛ ٧) هێزو فەدو بالا: (هەر لە نەمەنێکداین بەلام نەو لەمن باو خۆشترە)؛ ٨) خول‌و سوڕی نوند: (خول خولە کەم باش باودەخوا)، («باوەخولێ»: گەمەیەکی منالانەیە)؛ ٩) شباو: (نەم گۆشنە باو دبانی من نیە)؛ ١٠) هەرەت، جەنگە، ناف؛ ١١) وەرە، بێ فـ ١) فام؛ ٢) هُل دادن؛ ٣) کلمەای کە هنگام بازی با بچەها گو بند؛ ٤) بدر؛ ٥) رونق؛ ٦) فرصت؛ ٧) رشد و نمو؛ ٨) جرخیدن سر بع؛ ٩) شابان؛ ١٠) عُنفوان؛ ١١) بیا.

باوئیرك: گەوی مس یا ناسن. نالقەی مسین یا ناسنین فـ حلقهٔ مسی یا آهنی.

باوا: ١) باپیر، کالك، («باواگەورە»: بابی باب‌و بابی دایك)؛ ٢) باب فـ ١) پدربزرگ؛ ٢) بدر.

باواقوڕەت: چلەنۆك، باواعەمرە فـ کوتولە.

باواگەورە: باوکی بابیر، باپیرە گەورە فـ جدّ بدری.

باوام: بادام، بەهێف، باڤی فـ بادام.

باوان: ١) ماڵەبابی ژن‌و بوك؛ ٢) لەلای نەوان، لنك‌وا فـ ١) خانهٔ بدری؛ ٢) نزد آنان.

باوانی: جبازی بوك، نەوەی بوك بۆ ماڵە زاوای دەهێنێ فـ جهاز عروس.

باوالێ: وشـەی خۆشـەویستی‌و ریزلێ نان بۆ بـاب فـ حرف محبت و احترام به بدر.

باوباوێن: گاڵتە دەگەڵ منالاکردن‌و باوباو گوتن فـ شوخی کردن با کودك.

باوبڕ: ١) تۆزو غومـار، تۆزو خۆڵ، غوماری کە با دەیهێنێ؛ ٢) قوزەی زگ‌و نڕ و نس فـ ١) گرد و غبار؛ ٢) کنایه از باد شکم.

باوجو: نەگەرچی، هەرچەندە، دەگەڵ نەوەشڕا فـ باوجود، هرچند.

باودبان: رەوای ددان، شباوی دگان فـ باب دندان.

باوڕ: برۆا، یاقیدە فـ باور، عقیدە.

باوســەنــدن: ١) وەبـرەو کەونن، وەڕەواج کەونن؛ ٢) وەسـەر کەوتن بەرسـەرغـەنیم‌دا؛ ٣) سوڕخـواردنی بەنەوزم فـ ١) رواج یافتن؛ ٢) ظفر یافتن؛ ٣) بشدّت جرخیدن.

باوسەنن: باوسەندن فـ نگا: باوسەندن.

باوش: باوەش، هامێز، نامێز فـ آغوش، بر.

باوشك: باوێشك، دەم داچەقاندن لەبەر خەوهاتن فـ خمیازه.

باوك: باب، باڤ فـ بدر.

باوکـە: ١) نێرەی باڵدار کانێ جوجەڵەی هەبە؛ ٢) بانگ‌کردنی باب: (بـاوکە! کەوشم بۆ بکڕە) فـ ١) برندهٔ نر هنگامی که جوجه داشته باشد؛ ٢) کلمهٔ خطاب به بدر.

باوکەڕۆ: وشەی شیوەن‌و خەمباری فـ کلمهٔ شیون و نوحه.

باوکەلێ: وشەی خۆشەویستی‌و نازداری: (باوکەلێ بۆ دیارت نەبو) فـ کلمهٔ مُحبّت و نوازش.

باوگ: باوك فـ بدر.

باوگەوازی: شەرە جنێو، جوێن بەبەکدان فـ دشنام بهم دادن.

باول: جانتا، چەمەدان، سندوقی لە چەرم‌و مقەبیا بۆ جلك نێنان فـ جمدان.

باولێ: نەخۆشی جۆکی بێجوی ناژەڵ فـ بیماری زانوی بره و بزغاله.

باوەبیارە: زڕباب، بێگانەی مێردی دایك فـ ناپدری.

باوەت: بابەت فـ بابت.

باوەخولێ: سوڕخواردن بەدەوری خۆدا فـ بەدور خود چرخیدن.

باوەخـون: جونـەوەی بوك بۆ بەکـەم‌جار بۆماڵی باوك فـ اولین بازدید عروس از خانهٔ بدر.

باوەخۆن: باوەخون فـ نگا: باوەخون.

باوەڕ: ١) باوڕ، برۆا، باوەڕی؛ ٢) سنـــوری نێوان دوزەوی، کەوشـەنی دوکێڵگە فـ ١) باور؛ ٢) مرز بین دو کشتزار.

باوەر: ١) بهێنە، وەرێنە؛ ٢) جوگەی ناودەغڵ فـ ١) بیار؛ ٢) مسیر آب در کشتزار.

باوەڕپێکراو: نەمین، جێی باوەڕی فـ اَمین، جای اعتماد.

باوەڕنامە: بسولەی گەوابی خوێندن، گەواهینامە فـ کارنامهٔ تحصیلی.

باوەرماڵ: باك کردنەوەی لیتەی ناو جۆگە فـ لجن‌مالی جوب.

باوەرە: باوەر، بهێنە، بێرانە فـ بیار.

باوەرێن: میوەی کە با وەراندوبە فـ میوه باد ریخته.

باوەژن: هەوێی دابك، ژن‌باڤ، زڕدابك فـ نامادری.

باوەش: باوش فـ آغوش.

باوەشێن: باروشە فـ بادبزن.

باوەعەمرە: چلەنۆك، بالابۆست، باواقوڕەت فـ کوتولە.

باوەقوت: باوەعەمرە فـ کوتولە.

باوەقوڕەت: باوەقوت فـ کوتولە.

باوەڵ: ١) باولێ؛ ٢) بێجـــوی ناژەڵـێ کە نوشی باوەڵی بو بێت فـ ١) بیماری زانوی بڕّە و بُزغالە؛ ٢) بڕّە و بزغالە مریض.

باوەڵێ: ١) نازناوە بۆ سەیدان: (جومە خزمەت باوەڵێ بۆ زیارەت)؛ ٢) بیری بەك کەونو: (باوەڵێ بابەکی بەسە)؛ ٣) جۆری نەخۆشی ناژاڵ فـ کلمهٔ خطاب به سادات؛ ٢) پیر و فرتوت؛ ٣) نوعی بیماری احشام.

باوەلێ: نەخـۆشیەکە نوشی ساوای ناژەڵ دەبێ‌و نەژنۆی دەبەنەمێ فـ بیماری زانوی برّه و بُزغالە.

باوەگۆ: قسە دەقسە داکەر، کەسێ لەناو قسەی بەکی‌ترا هەڵدەدانێ فـ کسی در میان سخن دیگری ببرد.

باوەگێژە: باوەخولێ فـ نگا: باوەخولێ.

باوی: ١) بادام؛ ٢) نەخـــۆش بەدەردی باداری، بادار فـ ١) بادام؛ ٢) مبتلا به رماتیسم.

باوێ: باوێژە فـ بینداز.

باوێژە: باوەرێن، نەومێوەی کەبا لەداری وەراندوە فـ میوهٔ باد ریخته.

باوێشك: باوشك فـ خمیازه.

باویلکـە: بشیلە پابزە، گیابەکـە نۆکـەی سپی‌و سوك‌و گرژنە پایزان با بلاوی دەکانەوە، پابلکە، شەلەمین‌کەرە فـ گُل قاصد، قاصدك.

باوێلی: باویلکە، بابلکە، پەپولەپابزە فـ گُل قاصد، قاصدك.

باهـو: ١) قۆڵ، کوڕ؛ ٢) وارشی دیوار یان خەندەکی دەوری باغچە؛ ٣)

لاتسپانەی دەرگا؛ ٤) ئالۆداری دارەڕا؛ ٥) شاهێنی تەرازوو؛ ٦) ئاسۆگ، کەناری ئاسمان؛ ٧) شان‌و پیل ف ١) ژرف؛ ٢) خَنْدَق؛ ٣) دوطرفِ طولی چهارچوبهٔ در؛ ٤) تیر سقف؛ ٥) شاهین ترازو؛ ٦) اُفُق؛ ٧) کتف.

باهۆ: شان‌وپیل: (ئەلا ئەی نازەنین ناهو بە باهۆ / دڵی سەبیادی خۆت هێنابە لەرزە) «نالی» ف کتف.

باهۆدار: زەلام‌و بەهێزو ناقەت ف تنومند و نیرومند.

باهـوز: ورەبا، هۆرەبا، بای زۆرساردی توند بەمژەوە ف بادِ سرد و سخت همراه با مه.

باهۆڕ: باهوز ف نگا: باهوز.

باهۆز: گەردەلول، گێژەلوکە ف گردباد.

باهەڵکردن: باهانن ف وزیدن.

باهەنجیر: بانسکە، جۆرێ‌هەنجیری زۆر خراپ ف نوعی انجیر نامرغوب.

باهێر: ١) زەمینی نەکێڵدراو؛ ٢) سەرگەردان‌و سەرلێ شێواو ف ١) زمین بایر؛ ٢) سرگردان.

باهیڤ: بادام ف بادام.

باهیڤۆک: پەنەسینی قاچ لەبەر ماندویی، ئاوسانی پا لەماندگی ف آماس پا از فرطِ خستگی.

بای: ١) شەمچـە، شخـاتە، شقاڵە، کرمیت، گۆگرد، شقارتە؛ ٢) نرخ، قیمـەت، بایی؛ ٣) بیبی: (قیبلەم سوپـەردەی وەبسی نازاریـای) «سەیدی» ف ١) کبریت؛ ٢) نرخ؛ ٣) باشی.

بایام: بادام ف بادام.

بایباڵدان: گەڕان لەدەشت‌و دەر بۆ حەسانەوەو خەمڕەواندن ف تفرُّج.

بایجان: بامجان، بابنجان، باجان ف بادنجان.

بایدە: بادیە، زەرکی ئاوخواردنەوە ف ظرفِ آبخوری.

بای دەبور: بای‌خۆر ئاوابی ف دَبور، بادِ مغرب.

بایر: زەمینی نەکێڵدراو، بور، بەبار، کۆدە ف زمین بایر.

بایز: سوکەڵەناوی بایزبد ف مخفف بایزبد.

بابس: هۆ، سەبەب، باعیس ف سَبَبْ.

بایست: بابس ف سَبَبْ، علّت.

بایستی: بابس ف سَبَبْ.

بای‌سور: نەخۆشیەکە، بای مبارەک ف بادِ سرخ، نوعی بیماری.

بای‌فەرەنـگ: ئاگرە، ئاورە، زیپکـەو پۆرگ کە لە دەم‌و چاو دێت ف آتش فارسی.

بایلە: ١) بالوک، بالوکە؛ ٢) پارچە قوماشێکی زۆر تەنکە ف ١) زگیل؛ ٢) نوعی پارچه بسیار نازک.

بایلکە: باویلکە، پنسلەپابزە ف قاصدک.

باینجان: بامجان، باجان ف بادنجان.

باینجانی: رەنگی بابنجان، سورمەیی تاریک ف بەرنگ بادنجان.

بایە: بادیە، زەرکی ئاوخواردن لەمس یا لەدار ف ظرفِ مسی یا چوبی آبخوری.

بایەخ: قەدرو ئیحترام بار، گرینگی ف ارزش، قدر.

بایەف: قەریکە بادام، چەقالە بادام ف چغاله‌بادام.

بایەقوش: کوندەبو، کوندەبەبو ف بوف کور.

بایەو: بایەف ف چغاله‌بادام.

بای‌هەوا: بادیهەوا ف مُفت.

بایی: ١) بەفیزو لەخۆگۆڕاو: (لەوەتا دەوڵەمەندە **بایی** بوە)؛ ٢) بادام؛ ٣) نرخ، قیمەت ف ١) متکبّر؛ ٢) بادام؛ ٣) نرخ.

ببا: ١) ئەگەر وابو با؛ ٢) ببیا، ببوا ف ١) اگر چنان می‌شُد؛ ٢) بِبَرَد.

ببام: وابومایە، وابوایینم ف بودمی.

ببان: وابوابن ف بودندی.

ببڕ: ١) برندە؛ ٢) بەبڕشت‌و هێزدار: (لەم ئاوەدا بکوژو **ببڕ**هەر خۆ بەنی)؛ ٣) فەرمانی بڕین: (حەوجار بگر، جارێك **ببڕ**) ف ١) بُرا؛ ٢) بزن بهادُر؛ ٣) اَمر به بُرش.

ببڕای: بەهیچ جۆر، هەرگیز: (ببڕای **ببڕای** ناچمەوە گوند) ف هرگز، ابداً.

ببلە: بێچوی تازەزاو، ساوا، کۆرپەساوا ف نوزاد.

ببوایێن: دەبون ف می‌بودند.

ببوابن: دەبوین ف می‌بودیم.

ببوایە: بوایت ف می‌بود.

ببونایە: ببوابتن ف می‌بودند.

ببە: بوە، فەرمانی بردن ف امر به بُردن.

ببیە: ببیسە، گوێ‌بگرە ف بشنو.

ببێ: ١) ببێژە؛ ٢) هەبێ، دژی نەبێ ف ١) بگو؛ ٢) باشد.

بت: ١) خودای دەسکرد؛ ٢) پێشگریکە: (**بت**‌خۆم، **بت**گرم) ف ١) بُت؛ ٢) پیشوند بەمعنی تُرا.

بت‌پەرس: کەسێ خوای دەسکرد بپەرستێ ف بُت‌پرست.

بت‌پەرست: بت‌پەرس ف بُت‌پرست.

بتخانە: شوێنی‌بتان ف بُتخانه.

بتر: ١) پتر، زیاتر، بێتر؛ ٢) هەراشتر، زوتر هەڵدان‌و بەخۆداهاتن ف ١) بیشتر؛ ٢) رشید، بالنده.

بتری: شوشەی تراو تێ‌کردن، بوتری، بوتڵ ف بطری.

بتەو: پتەو، مەحکەم، توندو قایم، خۆگر ف محکم.

بتی: پور، میمك ف عَمّه، خاله.

بجم: بیزو، بجوڵێ ف حرکت کن.

بچڕان: پسان، قوت‌بون، قەتیان، قرتیان ف گُسستن.

بچڕاندن: قەتاندن، پساندن، قوت‌کرن، قرتاندن ف قطع کردن.

بچـڕك: ئاوساجی، زلوبی، ئانێکە لە ناو رۆنا سوری دەکەنەوە، کولێرە بەرۆن ف گردهٔ روغنی، چلپك.

بچرك: بچڕك ف گردهٔ روغنی، چربك.

بچڕیان: بچڕان ف گُسستن.

بچڕین: پساندن ف قطع کردن.

بچکۆك: چکۆڵە، بیچك، بچوك، کەم قەوارە، گچکە ف کوچك.

بچکۆڵ: بچکۆك، دەبێنەناو بوکوران ف کوچك.

بچکۆلانه: بچکۆك ف کوچولو.

بچکۆله: بچکۆك ف کوچولو.

بچکه: ۱) بچکۆك؛ ۲) بێچو ف ۱) کوچولو؛ ۲) بچّه.

بچکه‌لانه: بچکۆك ف کوچولو.

بچکه‌له: بچکۆك ف کوچولو.

بچۆ: فه‌رمانی ڕۆیشتن، بڕۆ ف برو.

بچوچك: چکۆله ف کوچك.

بچـوُك: ۱) بچکۆك؛ ۲) به‌پله که‌متر: (کوڕی من **بچوکی** تۆ به) ف ۱) کوچك؛ ۲) خدمتگزار.

بچـوکی: کەم فەوارەیی، خزمەنکـاری و نۆکەری: (نا دەمرم **بچوکیت** دەکەم) ف خدمتگزاری.

بچوله: بچکۆك ف کوچك.

بچه‌نگانی: ئامبازبون، مل ده‌به‌رمل نان، ده‌سته‌ملان ف گلاویزشدن.

بختیان: قسه‌ی هه‌ڵبه‌سته، تۆمه‌ت، بوختان ف بُهتان.

بخۆ: ۱) فه‌رمانی خواردن؛ ۲) هه‌ربۆخۆی، له‌خۆوه ف ۱) بخور؛ ۲) خودبخود.

بخۆر: زۆرخۆر، خۆرا ف پُرخور.

بخوُر: سوته‌نی بۆن‌خۆش ف بخوُر.

بخۆز: گای خه‌فۆك، گابه‌ك كه له‌كانی جوت كردندا ئه‌خه‌فێ ف گاوی كه در اثنای شخم می‌خوابد.

بخه: ۱) بهاوێژه، باوێژه؛ ۲) بێدابماڵه: (چه‌قۆ له هه‌سان **بخه**‌با تیژبێ) ف ۱) بینداز؛ ۲) بمال.

بخێری: بوغاری، ئاگردانێ دوكه‌ڵی له‌سه‌ربان بلاوبێت، مغاری ف بُخاری.

بدۆ: قسه‌زان و ده‌م باراو ف سخنور.

بده: ۱) به‌هـره و داهـات، ده‌رامه‌ت؛ ۲) باج و پیتاكی میری؛ ۳) فه‌رمان به‌وانا: (وه‌ده، بیه‌خشه)؛ ۴) به‌واتای ده‌هنده ف ۱) درآمد؛ ۲) باج و خراج؛ ۳) *فعل امر* بده؛ ۴) دهنده.

بده‌ر: ۱) ده‌هنده: (كابرابه‌كی نان‌بده‌ره)؛ ۲) بده، وه‌ده، بده‌به؛ ۳) بریتی له‌ژنی بێ‌شه‌رم ف ۱) دهنده؛ ۲) بده؛ ۳) كنایه از زن بی‌شرم.

بدبه: بڕوانه، ئه‌ماشاكه ف ببین.

بڕ: ۱) كه‌مێك: (بڕێك ناوم ده‌یه، ئه‌و بڕه‌چیه ده‌مده‌یه‌ی؟)؛ ۲) قه‌ڵه‌نداریکی براو: (دوبڕداربێنه)؛ ۳) ساڵ له‌ته‌مه‌نی به‌كسمدا: (جوانوه‌كه‌به‌ك بڕه بان دوبـڕه؟)؛ ۴) تابشت و هێز: (بڕناكه‌م له‌م كێفه سه‌ر كه‌وم، له‌گریوه غاردا بڕی ته‌كسرد)؛ ۵) ده‌ستـه و كه‌رت: (بڕه مه‌ڕێك هات، نوشی بڕه پیاوێ بوم)؛ ۶) نیره و نایفـه: (بـرا نۆ نێرێ جافم له‌كـام بڕی؟)؛ ۷) دابـاجبن و له‌ت كردن: (قـه‌ڵت و بڕی نبخسن، داره‌كـانی قه‌ڵت و بـڕكـرد)؛ ۸) پاشگری به‌مانا بڕنده: (جاران داربـڕیو نێسنـا بو به میری سه‌ربڕ)؛ ۹) پاشگری به‌مانا كون‌تێكه‌ر: (دز به‌ماڵ‌بڕ دبواره‌كه‌ی بڕبوه)؛ ۱۰) درانـدنی پارچه به‌فه‌بچی بان به‌ده‌ست: (حه‌وجار بگر جارێك ببڕ)؛ ۱۱) قونارکه‌ر: (ئه‌م هه‌تبوه ئانودۆ بڕبو)؛ ۱۲) بڕشت و كار راپـه‌ڕاندن: (زۆر پیاوێكی به‌بڕه)؛ ۱۳) گۆتره یێ‌پێوان و ژمار: (به‌ری ئه‌م گوێزه له بڕ به‌چه‌نده؟)؛ ۱۴) فه‌به‌ڵ و به‌كجاره‌كی: (ئه‌م خانوه‌م له‌بڕ به‌كـردن داوه)؛ ۱۵) بواری ئاو: (ئه‌م روباره بڕنادا)؛ ۱۶) ده‌سكاری پەڕی فومار: (بڕی لێده)؛ ۱۷) له‌گه‌ڵ دور كه‌ونو: (ئه‌م گیسكه له‌مبگه‌ل بڕ بوه)؛ ۱۸) به‌زۆر خستنـه‌نـاو: (داربان تێ بڕی)؛ ۱۹) دزی وشك: (كـراسه‌كه‌م ئه‌ڕو بڕه) ف ۱) اندكی؛ ۲) قطعهٔ بریدهٔ چوب؛ ۳) یك سال در عمر چهارپایان؛ ۴) توان؛ ۵) دسته و گروه؛ ۶) تیره و عشیره؛ ۷) قطع كردن؛ ۸) پسـونـد به‌معنی بُرنـده؛ ۹) بسـونـد به‌معنی سوراخ‌كُننـده؛ ۱۰) بر بدن پارچه؛ ۱۱) از بین برنـده؛ ۱۲) بُرش، قاطعیّت؛ ۱۳) روی‌هم؛ ۱۴) كُنتـرانی؛ ۱۵) گُدار آب؛ ۱۶) بُرزدن اوراق پاسور؛ ۱۷) از جمع جا مانده؛ ۱۸) به‌زور جادادن؛ ۱۹) خبس.

بڕا: ۱) بڕدرا به‌تیخ بان به ئه‌ورو هه‌رچی: (بـه‌تـه‌ور داره‌كـه **بڕا**)؛ ۲) خه‌لاس بو، كۆتایی هات: (نانمان له‌ماڵی **بڕا**، مانگا مردو دو**بڕا**) ف ۱) قطع شد؛ ۲) تمام شُد.

برا: ۱) نێر بنه‌ی هاودابك و باو بان هاوبه‌ك له‌وان، برێ؛ ۲) بردرا، دزی هاوردرا ف ۱) برادر؛ ۲) بُرده شُد.

براباب: نێر ینه‌ی هاوباب و دایك جیا ف برادرِ پدری.

برابه‌ش: هاوبه‌ش له‌ماڵی دنیادا، دۆستی زۆر نزیك ف سهیم در میراث.

براتوُته: قامكی به‌ناقامكه چكۆله ف انگشت بنصر.

بڕاده: خاكه‌مرمه‌ند، ورده‌ئاسنی بڕبه‌ند لێدراو ف بُراده آهن.

براده‌ر: دۆستی نیر، ده‌سنه‌برا ف دوست، رفیق.

براده‌ری: دۆسنایه‌نی و هه‌واڵه‌نی پیاو ف دوستی.

برازا: فرزه‌ندی برا، زاروی برا، برازی ف برادرزاده.

برازازا: نه‌وه‌ی برا ف نوهٔ برادر.

برازاڤا: برازاوا، باربه‌ده‌ری زاوا له‌كانی بوك گوێزانه‌وه‌دا پشتێنه‌ی بوك ئه‌و ده‌بیه‌ستێ ف ساقدوش.

برازاگ: برازا ف برادرزاده.

برازاوا: برازاڤا ف ساقدوش.

برازه: نوێڵ، لۆسه، باری، باربه، مه‌لغه، له‌وازه، ده‌له‌م ف دیلَم، اَهرُم.

برازی: برازا ف برادرزاده.

براژتن: برژاندن، كه‌واوكردن، بر بانكردن، بۆدانی دانه‌وێڵه له‌سه‌ر ساج ف بر بان كردن، بودادن.

براژن: ژنی برا ف زن برادر.

براشتن: براژتن، بۆدان ف بریان كردن، بودادن.

براشتی: برژاو، بر بان كراو، بۆدراو ف بر بان شده.

براكێ: براده‌ر، دۆستی نزیكی نێر ف دوست و برادر.

براكه: وشه‌ی خۆشه‌وبستی بۆ دواندنی براده‌ر ف حرفِ نوازش دوستانه.

برالو: ئالۆبالۆ، به‌لالۆك، هه‌ڵهه‌لوك ف آلبالو.

برالوك: به‌لالۆك، ئالو بالو ف آلبالو.

برالوی: برالو ف آلبالو.

براله: ۱) وشه‌ی خۆشه‌ویسنی بۆ دواندنی براده‌ر؛ ۲) ناوی گیابه‌كه ف ۱) كلمهٔ محبّت‌آمیز دوستانه؛ ۲) گیاهی است.

برام: ١) برای من؛ ٢) بردیانم، بریام ف ١) برادرم؛ ٢) برده‌شدم.

برامازگ: بەرێکە لە بەری دارمازو ف پُرغَند.

براماك: برای هەرلەدایك لەباو نا ف برادر مادری.

بڕان: ١) دوایی هاتن؛ ٢) جودابی: (لێك **بڕان**)؛ ٣) گەیشتن: (میرانت چەند پێ‌بڕا؟، نەوکیژو کوڕە پێك **بڕان**)؛ ٤) دابڕبن، لەت‌بون ف ١) پایان بافتن؛ ٢) جدائی؛ ٣) نصیب‌شدن؛ ٤) قطع‌شدن.

بڕاندن: بڕ بن ف قطع کردن.

بڕانە: ١) جیرەو موچەی دیاری کراو؛ ٢) باج‌و پیتاکی ساڵانەی میری ف ١) مستمرّی؛ ٢) باج و خراجِ سالانە.

بڕانەوە: ١) بڕبانەوەو کۆتایی هاتن؛ ٢) لەت‌بونی دارو... بە مشارو تیغو ... ف ١) تمام شدن؛ ٢) قطع‌شدن.

برابانە: وەك برا ف برادروار.

برای‌توتە: برانونە ف انگشت بنصر.

برایەتی: ١) برابون؛ ٢) خۆشەویستی‌و رەفتاری برابانە ف ١) و ٢) برادری.

برایی: برابەنی: (براما **برایی** کیسەمان جیابی) ف برادری.

بڕبانە: پیاوی زەبەلاح‌و نەزە، زلی نافوڵا ف مَردِ لندهور و بدقیافه.

بڕبڕ: ١) کەم‌کەم، نۆزەنۆزە؛ ٢) لەت‌لەت، زۆر پارچەی بڕاو ف ١) کم‌کم؛ ٢) پارچەپارچه.

بڕبڕاگە: مۆغەرەی پشت ف ستون مهره‌ها.

بڕبڕە: ١) بڕبڕاگە؛ ٢) بڕبڕ؛ ٣) داسی ددانەدار وەك هەرە؛ ٤) خزمی نزیك ف ١) ستونِ فقرات؛ ٢) کم‌کم؛ ٣) داسِ دندانەدار؛ ٤) خویشاوندِ نزدیك.

بڕبون: جیابونەوەو ناوەکی بون: (مەڕ لەگەڵە **بڕبوە**) ف جُداشدن و از جمع بُریدن.

بڕبەند: مڕمەند، نامرازی ناسن‌ڕنین، مورەت ف سوهان.

بڕبەنگ: بربەند ف سوهان.

بڕپێدان: قسە لەقسەدا کردن ف در میان سخن آمدن.

برج: ١) مزلگەی رۆژ لەعاسمان؛ ٢) مانگی ساڵ؛ ٣) قوڵنگرەی قونی قەلا ف ١) و ٢) و ٣) بُرج.

برجی پیرێژن: دومین حەوتەی رەشەمە کە زۆر ساردە ف بردالعَجوز، سرمای پیرزن.

برچی: برسی، نبژ، دژی تیر ف گُرسنه.

برچەبرج: دەنگی قولتە قولتی ناو ف صدای غلیان آب.

برچینی: برسیاتی، برسەبەنی، نبژی ف گرسنگی.

بڕدان: جیاکرنەوەی هێندێ لەهێندێ ف جُداکردن.

بردن: ١) برن، بەرانبەری هێنان؛ ٢) بربەنبەلە تیراکردن ف ١) بُردن؛ ٢) سپوختن، درآمیختن.

بردنەبەست: تەنگ پێ‌هەڵێنان، تەنگە تاوکردن ف در تنگنا قرار دادن.

بردنەسەر: ١) بەناکام گەیاندن، ئەنجامدان؛ ٢) گوزەراندن، رابواردن ف ١) بەانجام رسانیدن؛ ٢) گذراندن.

بردنەوە: ١) قازانج لەقوماردا؛ ٢) گەڕاندنەوە بوشو بنی پێشو ف ١) بُرد در قمار؛ ٢) بازگرداندن.

بڕدۆنە: زەلامی ناقوڵاو نەزە ف بلندبالای تنومند.

بڕە: شفرە، ددانی بەراز ف شُفرهٔ گُراز.

بڕەك: نیرەبەراز، بەکانە ف گراز.

برزە: گوم، ون، وندا ف گُم، مفقود.

برژ: بەناگر چزان بێ‌سونان: (گۆشتە کەهێشتا نیوە**برژ** بوخواردمان) ف برشت.

برژان: ١) برشتەبون؛ ٢) مژوڵ، بژانگ، موی پێلوی‌چاو، برژانگ ف ١) برشته‌شدن؛ ٢) مُژه.

برژاندن: براشتن، بربان کردن، بۆدان ف برشته‌کردن، بودادن.

برژاندنەوە: خوێن‌ڕاگرتنی بربن بەدەرمان ف خون‌بست کردنِ زخم به کمكِ دارو.

برژانگ: بژۆڵ، مژۆڵ، موی پێلوی چاو ف مُژه.

برژانەوە: ١) سوزبانەوەی زام، ژانی بربن‌و سوتان؛ ٢) وێستانی خوێن بەهۆی دەرمان ف ١) سوزش زخم؛ ٢) خون بندآوردن با دارو.

برژاو: ١) براشتی، بربان؛ ٢) برژانگ ف ١) برشته؛ ٢) مُژه.

برژۆڵ: ١) برژانگ؛ ٢) برزەوربشاڵی کوتاڵ؛ ٣) داسوکەی گوڵی دەغڵ ف ١) مژه؛ ٢) پرز قماش؛ ٣) بُرز خوشه گندم و...

برژی: برژاو ف برشته.

برژیاگ: برژاو ف برشته.

برژیان: برژان ف برشته‌شدن.

برژیانەوە: برژانەوە ف نگا: برژانەوە.

برژیاو: برژاو ف برشته.

برژین: برژان ف برشتن.

برژینەوە: برژانەوە ف نگا: برژانەوە.

برژیو: براشتی، برژاو ف برشته.

برساق: جۆرێ شیرینی ف نوعی قطاب.

برس: وزە، هێزو توانا ف توان، نا.

برست: برس ف توان.

برسی: برچی، نبژ، دژی‌تیر ف گُرسنه.

برسیابەتی: بێ‌نانی، ورگ بەتاڵی ف گُرسنگی.

برسیتی: برچینی، برسیاتی ف گُرسنگی.

برسیەتی: برسیابەنی، ناورابی ف گُرسنگی.

برش: ١) کەرو، نەوکەفە شینەی دەکەوێتە سەر ترشاوو نانی کۆن، کەڕەکیفە؛ ٢) ناحەزو ناشیرین: (رەش‌و برشە)؛ ٣) هەناسەو هێز: (یەك چەند گەرمە، برشم هەڵات) ف ١) کَفَك؛ ٢) سیەچرده؛ ٣) نفس و رَمَق.

بڕشت: ١) هێزی بڕین؛ ٢) بەهرەی چێندراو؛ ٣) زەمینی بەپیت؛ ٤) برس؛ ٥) پارچەبەکی براو بۆ درون؛ ٦) کوز، قاش: (**بڕشتێ** هەنی داپێم) ف ١) بُرش؛ ٢) بهرهٔ محصول؛ ٣) زمین حاصلخیز؛ ٤) تاب و توان؛ ٥) پارچهٔ برش خورده آمادهٔ دوختن؛ ٦) قاچ هندوانه و...

برشتە: برژاو ف برشته.

برشتی: برزاو[فا] برشته.

برغو: بزماری بەبێچ، ئامرازی کون‌کردنی پێچ‌دار[فا] میخ‌پیچ.

برغی: برغو[فا] میخ‌پیچ.

بڕفێن برفێن: رفاندن بێ‌پرسی خاوەن[فا] چپاول و غارت.

برقوك: بەتروسکە، بریقەدار[فا] برّاق.

برقە: درەوشین، بریقە، تروسکە[فا] درخشش.

برقەندەرە: توڕك، توڕی، چەقەڵ[فا] شغال.

برك: ۱) خالیگە، کەلەکە؛ ۲) دەردوژانی خالیگە؛ ۳) حەوز، ئەستێل؛ ۴) هاوبشتن: («بـرکی دە»: بیهـاوێژە، فڕێی‌دە)[فا] ۱) تهیگـاه؛ ۲) درد تهیگاه؛ ۳) استخر؛ ۴) انداختن.

بڕك: ۱) هێلنج، دڵ تێك‌چون‌و خەریك ڕشانەوەبون؛ ۲) پنجی بیستان: (بڕکە شوتی)؛ ۳) ئەستێل، ئەستێر[فا] ۱) حالت تهوّع؛ ۲) بوته؛ ۳) استخر.

بڕکە: ۱) پنجی بیستان: (بڕکە کاڵەك)؛ ۲) کەرك، کەرت لە مەزرو ناوێل؛ ۳) گیایەکی بۆن‌خۆشی کوێستانە؛ ۴) پارچەی تێری جلك. قەوارە[فا] ۱) بوتە پالیزی؛ ۲) دستەای از گلە؛ ۳) گیاهی خوشبو؛ ۴) فوارهٔ پارچە.

بڕگە: ۱) جێگەی شکاندنی جۆ بۆ ئاودێری؛ ۲) شوێنی لەلەکراو لە دار یا لەئـاسن[فا] ۱) جای بریده از جوی برای آبیاری؛ ۲) شیار زدن روی چوب یا آهن.

بڕگەبڕگە: زۆر لەلەکراو[فا] بریدگی بسیار.

برمـە: ۱) نوزەو ناڵـەی نادار؛ ۲) جۆرێ شیرینی بە گوێز یا پستەی تێ دەکرێ[فا] ۱) آه و نالهٔ نبدار؛ ۲) نوعی شیرینی.

برمـە: برمـە، پرمە، دەنگ لەلوت هاتنی ئەسپ لە غلوربان؛ ۲) گورەو بوڵەی بیاوی توڕە: (کاورا بەسبەنی ئەم برمە برمەت لەچیە؟!)[فا] ۱) صدای بینی اسب؛ ۲) غُرولند.

برمـەبـرم: قسـە لەناو دەمداکردن کە پیاوتێ‌نەگا، بوڵەبوڵ: (کاورا هەر برمەبرمەتی نازانم دەرێ چی؟!)[فا] زیرلب حرف زدن، غرولند.

بڕمێن: بەکارو نازاو بەبڕشت[فا] آدم کارا و قاطع.

برن: بردن، دزی هاوردن[فا] بُردن.

بڕناخ: کونەکەبو، کونی‌لوت، کونادفن[فا] سوراخ بینی.

بڕناخە: بڕناخ[فا] سوراخ بینی.

برنـج: ۱) دانـەویلەیەکی سپی‌و بزبوە، رونـەوەبوی جەڵتوکە. لە مەرەزە بەرهەم دیێت؛ ۲) کانزایەکە تێکەڵاوی مس‌و رۆح[فا] ۱) برنج؛ ۲) آلیاژ برنج از ۶۰٪ مس و ۴۰٪ روی.

برنجار: مەرەزە. کێڵگەی برنج[فا] شالیزار.

بڕنجار: بەریز. جێگەی درەوکراوی خەڵە، جاڕ[فا] جای غلهٔ درو شده.

برنجکـوت: ۱) دینـگ، دەسکو سندوڵ؛ ۲) دینگچی: کەسێ جەڵتوك نەکوتێ[فا] ۱) دنگ؛ ۲) دنگ‌کوب.

برنجوك: ۱) مو، نەخۆشیەکی زۆر بەژانە لە بەنجە دیێت؛ ۲) پارچەیەکی نۆزی ناسك زنان دەیکەنە دەسماڵی سەر[فا] ۱) کزدُمە؛ ۲) پارچهٔ وال.

برنجە: کانزای مس‌و رۆح، زەردی سەماوەر[فا] آلیاژ برنج.

برنجەجار: مەزرای مەرەزە. برنجاز[فا] شالیزار.

برنجی: ۱) وەك برنج: (ئەو ددانە برنجیەت چەند جوانە)؛ ۲) هەرەباش[فا] ۱) بەرنگ برنج؛ ۲) هرچیز بسیار خوب.

بڕندە: بڕرا: (ددانی بڕەك بڕندەبە)[فا] بُرّا.

بڕنگ: ۱) قەبچی مەڕبڕینەوە، هەوربنگ، مقەسنی گەورە بۆ هەڵپاچینی کوڵکەی ئاژاڵ؛ ۲) نۆڕهەڵدان؛ ۳) زۆر وشك: (وشك‌و برینگ)[فا] ۱) دوکارد؛ ۲) پَرت؛ ۳) بسیار خُشك.

بڕنگە: مقەستی حەیوان بڕینەوە[فا] دوکارد.

بڕنگەوان: لەمەڕ بڕینەوە وەستاو شارەزا[فا] استاد در پشم‌چینی گوسفند.

برنەو: جۆرێ تفەنگ کە کاری شارێکە بەوناوە[فا] نوعی تفنگ.

برنوتی: سعونی، نۆزێکە بەکەبۆ ئەکێشری لەبانی نونن کێشان[فا] آنفیه.

برنە: وشەی فەرمانە وانا: بەدەس هەڵقەنەبان بجنە[فا] امر به جبدن.

برنەڤە: ۱) وەگەڕاندن؛ ۲) لەقومارا قازانج کردن[فا] ۱) بازگرداندن؛ ۲) در بازی برنده شدن.

برنەوە: برنەڤە[فا] نگا: برنەڤە.

بڕۆ: ۱) فەرمانە بۆ ڕۆیشتن؛ ۲) لەباش تالان دەگوترێ بەوانا رامالین‌و هیچ نەهێشتن: (تالان‌و بڕۆیەکە مەپرسە!)[فا] ۱) فعل *امر*: برو؛ ۲) چپاول.

برو: ئەبرۆ[فا] ابرو.

بڕوا: ۱) ئیجازە، ڕەوا زانین: (دڵم بڕوا نادات چاوم بەمناڵی بکەوێ)؛ ۲) باوەڕ، ئیمان[فا] ۱) اجازە؛ ۲) باور.

بڕوانامە: باوەرنامە[فا] اعتبارنامە. کارنامهٔ تحصیلی.

بڕوابی: ۱) باوەڕی؛ ۲) ڕەوازانین[فا] ۱) عقیدە؛ ۲) روادیدن.

بروز: ئاشکرا[فا] آشکار.

بڕوسك: کەموکە، نۆزکاڵ: (هەر بڕوسکێکم دە یە یەسمە)[فا] بسیار کم. اندك.

بروسك: ۱) جەخماخەی هەور؛ ۲) تەزوی یەژان: (بروسکێك دەبنتم وەستا)؛ ۳) بریقە: (لەدورەوە دەبروسکێ)[فا] ۱) برق ناشی از ابر؛ ۲) تیرکشیدن جسم؛ ۳) درخشش.

بروسکان: بریقەدان[فا] درخشیدن.

بروسکانەوە: بریقانەوە، درەوشانەوە[فا] درخشش.

بروسکـە: ۱) بروسـك؛ ۲) تێلگراف. بەرقیبە، بورقی، تەلغراف[فا] ۱) نگا: بروسك؛ ۲) تلگراف.

بروسکیان: بروسکان[فا] درخشیدن.

بروسکین: بروسکان[فا] درخشیدن.

بڕوش: وردەی ساوار[فا] ریزهٔ بلغور.

بروش: مەنجەل، دیزەی لەمس[فا] دیگ مسی.

بڕوشە: دانەدانە باریبنی بەفری تەنك‌و پانکەلە[فا] بارش برف به آرامی.

بروقە: بریقە[فا] درخشش.

بڕوکە: کەموسکە. زۆرکەم[فا] خیلی اندك.

بڕوێسی: برسکەی عاسمان[فا] برق آسمان.

بڕوێش: ۱) دەنکی دەغڵی بەڕش؛ ۲) وردەی ساوار[فا] ۱) دانهٔ بلغور؛

٢) ریزهٔ بلغور.

برِوێشین: جێشتی برِوێش ف آش بلغور.

برِه: ئەبرۆ ف ابرو.

برِه: ١) ددانــه دیارەکەی بەکانە. شفره، کەڵبی نێره بەراز؛ ٢) نێرەبەراز. یەکانە؛ ٣) چنینی گەنمەشامی؛ ٤) بەیاری نێوان دوکێڵگە؛ ٥) گۆنره، بێ‌ژمـاره بێوان؛ ٦) خاکـەی مشـار؛ ٧) مشار، هەرّه؛ ٨) بربەنیه لە فرزەنـدی مێوبنـه؛ ٩) بریەتی لە پیاوی زۆر بەکارو هەڵکەوتە؛ ١٠) خاکەی برِبەند؛ ١١) تەواو سوربونەوەی سواڵەت و توندبونی هێلکەی کوڵاو؛ ١٢) بیرە؛ ١٣) مەختە، قونتەراتی ف ١) دندان بیدای گراز؛ ٢) گُراز؛ ٣) جیدن ذرّت؛ ٤) فاصلهٔ میان دو زمین شخم شده؛ ٥) گوتره، سرهم بی‌شمارش؛ ٦) خاك ارّه؛ ٧) ارّه؛ ٨) فرزند مؤنث؛ ٩) مرد کارا وشجاع؛ ١٠) ریزهٔ ...وهان؛ ١١) خوب پختن آجر و زیاد آب‌پز شدن تخم‌مرغ؛ ١٢) قطع‌کُن؛ ١٣) کنتراتی.

برەش: هەژارو بێچارە ف بی نوا.

برەڤان: نێوبژی‌کار، نیوانجی کەر ف میانجی.

برِەك: ١) نێرەبەراز؛ ٢) مشار، هەرّەی دوکەس. شەقە مشار ف ١) گراز نر؛ ٢) ارّه.

برەو: رەواج، رەونەق ف رواج.

بری: ١) خۆزگە، خۆزی، کاشکا؛ ٢) بات. جبات ف ١) کاش؛ ٢) بجای.

برێ: برا ف برادر.

برێ: قرپ، قورپ. برکـەی گەروکە زۆرتـر دوای زۆرخـواردن دێت، قورقینە ف آروغ.

برێ: ١) کەمێك؛ ٢) بارچەداریکی براو ف ١) انـدکی، کمی؛ ٢) تنهٔ درخت قطع شده.

بریا: خۆزی، کاشکا ف کاشکی.

برِیا: بردرا، نەما، برا ف نگا: برا.

برِیار: پەیمان، شەرت، قەرار ف شرط و قرار.

برِیاش: نەی‌برِی. نەی‌وزی ف می‌بُرید.

برِیان: ١) برِین، لەت‌بون؛ ٢) دورکەوتن ف ١) بریده شُدن؛ ٢) دورافتادن.

بریان: گۆشتی براشتی ف گوشت برشته.

برِیانەوە: برِوانە بۆ برِ ف نگا: برِ.

بریانی: بەرخی بەگیپه لە تەندوردا ف گوشت برّهٔ در تنور تفداده.

بریتی: ١) هیمـای بەواتـا: کینـایە؛ ٢) پوختەی. دەکاتە: (جواروجوار بریتی بە لەهەشت)؛ ٣) باتی، جیاتی ف ١) کنایه؛ ٢) عبارت است از: ٣) بجای.

بریژ: پاشگری بەواتا برژین: (نە گۆشت بریژبە) ف بریان‌کُننده.

برێژ: قاڵبی دارشتن ف قالب ریخته‌گری.

بریژیان: برژاندن ف برشتن.

بریس: تروسك ف درخشش.

برێس برێس: جەقەو هەراو قوڵەقوڵ، زەنازەنا ف جاروجنجال.

بریسك: ١) تەزوی بەژان؛ ٢) ناورینگ ف ١) تیرکشیدن بدن؛ ٢) شرار.

بریسکان: درەوشین ف درخشیدن.

بریسکە: بروسکە ف برق آسمان.

بریسکەبریسك: بریقەبریق ف درخشش پیاپی.

بریسکەدانەوە: بریقەدانەوە ف درخشش.

بریسکینەوە: بریقەدان ف درخشیدن.

برێش: برِوێش ف نگا: برِوێش.

برێشت: برِینی پارجەی جلك ف بُرش پارچهٔ لباس.

بریشتە: برشتە ف برشته.

برێشکە: دانەوێڵەی لەسەرساج بۆدراو ف حبوب بوداده.

برێشگە: برێشکە ف حبوب بوداده.

بریڤ: پەلەو عەجەلە ف عجله و شتاب.

بریق: ١) نافتاوە، بریك؛ ٢) تروسکە: (لەدورەوە بریقەبریقی دەهات) ف ١) آفتابه؛ ٢) درخشش.

بریقان: تروسکان. بروسکان ف درخشیدن.

بریقانەوە: درەوشان، بروسکان ف درخشیدن.

بریقە: درەوشین ف درخشش.

بریقەبریق: تروسکەی بەشوێن یەکا ف درخشش پیاپی.

بریقەدانەوە: کەوانەی تروسکە لە شوشە یان ناو ف انعکاس پرتو.

بریك: نافتاوە، لوولێنە ف آفتابه.

بریکا: خۆزی، بریا، خۆزبا ف کاشکی.

بریکار: وەکیل. نایب ف وکیل.

بریکە: بریقە ف درخشش.

بریکەنێ: کاشکا، خۆزی ف کاشکی.

برِین: برِوانە بۆ برِ ف نگا: برِ.

برین: زام، کوان و شوێنی تیغ لەلەشدا ف زخم.

برِین: ١) مقـەستی خوری هەڵبـاجین؛ ٢) گیابەکی شیرەدارە ف ١) دوکارد؛ ٢) از گیاهان دارونی.

برین‌پێچ: هاریکاری بژیشك ف بزشکیار.

بریندار: زامار ف زخمی.

برینگ: ١) مقەستی خوری هەڵپاچین؛ ٢) بێ‌تەزایی ف ١) دوکارد؛ ٢) تمام خُشك.

برِینگە: مقەستی خوری هەڵپاچین ف دوکارد.

برِینە: برینگی خوری هەڵپاچین ف دوکارد پشم‌چینی.

برِینـەوە: ١) لەت‌کردن بەتیخو مشارو...؛ ٢) کوڵکە هەڵپاچینی ناژەڵ؛ ٣) لەشیر گرتنـەوەی بێچو؛ ٤) هەنگـوین لە خەڵێف کردنەوە؛ ٥) لەقسە بەس کردن ف ١) بوسیلهٔ تیغ و ارّه و... بریدن و قطع کردن؛ ٢) جیدن پشم؛ ٣) از شیر گرفتن بچـه؛ ٤) گرفتن عسـل از کنـدو؛ ٥) خاموش شدن و سخن بس کردن.

بریو: پەلە، لەز ف شتاب و عجله.

برِیو: نەورگێ، نەبجڕێ ف پاره می‌شود.

بریەتی: بریتی ف نگا: بریتی.

بڕیەی: بڕ بین ف پاره کردن.

بز: ١) منالّدان: ٢) زەق، زاق: (چاوێز)؛ ٣) بزن: ٤) ناوکی ناسکی مبسك: ٥) جوز، سوك. قامك بۆقون بردن؛ ٦) جەغز، جوغز، خەنی کەمە لە زەوی؛ ٧) پیو، چەوری ناوزگ، بەزف ١) زهدان؛ ٢) برجسته؛ ٣) بُز؛ ٤) ناف آهوی مُشك؛ ٥) انگولك؛ ٦) دایره؛ ٧) پیه.

بزاف: جوڵە، حەرەکەت ف حرکت.

بزان: زۆرزان، دانا ف دانا.

بزاو: بزاف ف حرکت.

بزاوتن: جوڵاندن، بزواندن ف جنبانیدن.

بزبزوك: گوڵێکە لەنەورۆزدا دەپشکوێ ف گلی بهاری.

بزبیزی: گیایەکە گوڵی سپی‌واش دەکا ف گیاهی است.

بزپیوه کردن: قامك بۆقنگ بردن ف انگولك.

بزدان: ١) پسان، قەتبان؛ ٢) ترسان ف ١) گسستن: ٢) ترسیدن.

بزداندن: ١) پساندن؛ ٢) ترساندن ف ١) بگسلاندن: ٢) ترساندن.

بزدم: رویشتن بەسەری پەنجە ف پاورچین.

بزدنوك: ترسێنەر ف ترساننده.

بزدونەك: ترسۆنەك، ترسەنۆك، قزە ف ترسو.

بزدهان: ترسان ف ترسیدن.

بزدیان: بزدهان ف ترسیدن.

بزدیای: ترسیاو، ترساو ف ترسیده.

بزدینوك: بقە، خەتەر ف خطر.

بزر: ١) ون، گوم، بەرزە، وندا؛ ٢) رۆن‌کەتان ف ١) گُم: ٢) بزرك.

بزڕ: ١) بەگلو داوەسنان وەك رۆن دوگ؛ ٢) بزگور، نیتـوڵ ف ١) لخته بستن و فاسدشدن لبنیات؛ ٢) تکه‌پارچهٔ کهنه.

بزڕاندن: دڕاندن، جڕاندن، دادڕینی کوتاڵ ف پاره کردن قُماش.

بزڕکـان: ١) تێکچونی شیرو ماست، هەڵگەڕانی شیرو ماست‌و دۆ؛ ٢) رەنگ بەزین لەترسان یان لەزکان؛ ٣) ترۆکانی چاو ف ١) فاسدشدن شیر و ماست؛ ٢) رنگ باختن؛ ٣) چشم برهم زدن.

بزڕکاندن: ١) هەڵگەڕاندنی شیرو...؛ ٢) رەنگ پەڕاندن: ٣) ترۆکاندنی چاو؛ ٤) راوانـدن، قسـەبەڕاندن: (ترساوە قسان دەبزڕکێنێ) ف ١) فاسد کردن لبنیات: ٢) ترساندن و رنگ باختن؛ ٣) چشم بر هم زدن ٤) هّزیان گفتن.

بزروك: زیپکەی زۆر ورد ف جوش ریز پوست.

بزگ: ١) موروی شیلانی گەردانە: ٢) پزو، پزگ، جێگەی دۆخین ف ١) مهرهٔ قرمز زینتی؛ ٢) نیفه.

بزگـور: پارچـەیەکی باریك لەقوماشی کۆن‌و رزیو ف نوار باریك از قماش کُهنه.

بزگیر: رژدو دەست قوچاو، چکوس، سەقیل ف خسیس.

بزگیله: گیایەکی بالابـەرزە گوڵی نامال سورە بەرەکەشی وەك گێلاس وایەو نامال سورە ف گیاه کاکنج.

بزگێله: بەربوك ف پنگه.

بزلماجی: جۆرێ کولێرەی ساجی ف نوعی گرده نان.

بزلّه: کاربلە، بەچکەبزن ف بُزغاله.

بزماته: قرنماغەی سەری برین ف خشك ریشهٔ زخم.

بزمار: مێخ ف میخ.

بزماررێژ: بەبزمار قایم کراو ف میخکوب.

بزمارکوت: ١) بزماررێژ؛ ٢) جۆرێ هێشوە ترێی برّوتیك پەستواو ف ١) میخکوب؛ ٢) نوعی خوشهٔ انگور.

بزماروك: مێخەکە ف میخچه.

بزمـــاره: ١) بزماری داربین کە کون‌و کەلێنی دۆلاشی پێ‌دەگرن: ٢) مێخەکە ف ١) میخ چوبین ناوبند آسیا: ٢) میخچه.

بزمك: دمبێنی بێجوی ناژاڵ نا نەتوانێ شیر بمژێ، زاربێن، بزموك ف پوزه‌بند.

بزموك: بزمك ف پوزه‌بند.

بزمەته: قرنماغەی برین ف خُشك ریشهٔ زخم.

بزمەك: بزمك ف پوزه‌بند.

بزن: ناژەڵی بەشاخ‌و رێشی دایکی گیسك‌و کار ف بُز.

بزنانه: پیتاکی سەرانەی بزن بۆ میری ف باج‌و سرانهٔ بز.

بزن‌ترێنه: گیایەکە لە کەوەر نەکاو سەلکی هەیە ف گیاهی است.

بزن‌لەر: باڵـداریکـە بۆر بەقـەد قازەو گۆشتی نەخورێ ف پرنده‌ایست بزرگ و برنگ خاکستری و حلال گوشت.

بزن‌مژ: جۆرە مارمێلکەیەکی درێژو سنورە، تیرتیرە، تێرتێرە ف بزمجه.

بزن‌مژه: بزن‌مژ ف بزمجه.

بزن‌مشك: بزن‌مژ ف بزمجه.

بزنـەدۆخـه: بزنێ کە دەدرێ بەنـاغا دۆی بخوا ف بزی که بهره‌اش را ارباب می‌برد.

بزنەڕیشه: گیایەکە لەشوبت نەکاو سەلکی هەیە ف گیاهی است.

بزنەکێفی: بزنەکێوی، کۆوی ف بُز کوهی.

بزنەکێوی: بزنەکێفی ف بُز کوهی.

بزنەوەس: مەشکەی بزن ف مشك از پوست بُز.

بزنێری: گیایەکە بۆلەوز دەبێ ف گیاهی است.

بزو: ١) جۆرێ داربی: ٢) سەرەنای کلکی بەکسم لەلای قونبەوە ف ١) نوعی درخت بید؛ ٢) زیر دُم سنور.

بزواندن: جولاندن، تل‌پێدان ف تکان دادن.

بزوت: بسوت، سەرەبزوت، چیلکەو داری سەربەناگر ف نیم‌سوز.

بزوتك: بزوت ف نیم‌سوز.

بزوتن: جولان ف جُنبش.

بزوز: بێ‌نوقرە، هەرلەگەڕاندا ف بی‌آرام و همیشه در حرکت.

بزوق: ١) هەڵبـــەزدابـــەز؛ ٢) تەنبـــور: نامـرازێکی موسیقی‌یە ف ١) ورجهیدن؛ ٢) طنبور.

بزوك: زیرەك‌و برجوڵە ف زرنگ و همیشه در حرکت.

بزوك: ١) جوڵێنـــە، جولێن، وەحـەرەکـەت خەر: ٢) زۆر بەزگ‌و زا: ٣) زگ‌کەر، دژی نەزۆك ف ١) مُحرّك؛ ٢) بسیار زاینده: ٣) مقابل نازا.

بزه: ١) زەردە خەنە؛ ٢) بزن: ٣) زەق تواشاکردن: (بزەی لێم کرد ترسیام)

ف ١) لبخند؛ ٢) بُز؛ ٣) نگاه خیره.

بزەباقە: بەلەباقە. نەخۆشیەکی بزنە، باقەبزن ف نوعی بیماری بُز.

بزەبز: زەق نیوەڕامان ف خیرەخیرە.

بزەلە: کوُدەلەبەراز، بەچکە بەراز ف بچۀ خوك.

بزی: بەزەیی: (بزیی کا ناکا هورموز وەهویچ کەس) ف رحم و شفقت.

بزێ: بەرکەڵ. دامنەچەقان. نوهگوان. چێڵی سێ بەهار دیتی ف مادەگاو سەسالە.

بزیسك: پریشکەی ناگر ف شرارە.

بزێن: گەمەی جفزێن ف نوعی بازی.

بزێو: ١) بزوز؛ ٢) پاشگری بزوێنەر: (کوردێ کە سەرهەڵێنی دەڵێن بۆنە سەربزێو) «سەیف» ف ١) بی‌آرام و در حرکت؛ ٢) مُحرك.

بژ: ١) جگە. غەیرەز. بل؛ ٢) باڵ، توکی ملی بەکسمو شێر؛ ٣) کاکوڵ؛ ٤) موی راست وەستاو لەترسا یا لەسەبران. گرژ. کرژ: (لەترسان هەمو موی سەرم بۆ وێستان)؛ ٥) پارچە، پاژ. لەتك ف ١) جز؛ ٢) یال؛ ٣) کاکل؛ ٤) سیخ شدن موی از ترس یا تعجب؛ ٥) جُزء.

بژار: ١) گیای خراب لەناو زەرعات؛ ٢) دانەی بێگانە لەناو دانەوێڵەدا؛ ٣) خۆدۆزین؛ ٤) ژمار: (گوێزت بەبژار دەدەمێ) ف ١) وجین؛ ٢) تنقیح؛ ٣) خودجُستن؛ ٤) شُمارە.

بژارتن: ١) پاك کردنی دانەوێڵە لە زیوان و شتی ناباب؛ ٢) ژماردن؛ ٣) برژاندن ف ١) پاك کردن غلات؛ ٢) شُمُردن؛ ٣) برشتن.

بژارچن: ناسنۆ کێکی کلكداری دەم‌پانە کە گیای بژاری پێ هەڵدەکەنن، گیاکەن ف بیلك وجین.

بژاردن: ١) ژماردن؛ ٢) نەقاندن، جاك لەخراب جیاکردنەوە؛ ٣) ناوان‌دان ف ١) شمردن؛ ٢) برگُزیدن؛ ٣) تاوان دادن.

بژاردە: ١) کەم‌وێنە؛ ٢) زمێردراو ف ١) کم‌نظیر؛ ٢) شُمردە شدە.

بژارکردن: ١) گیای بێ‌کەڵك فڕێدان؛ ٢) خۆدۆزین ف ١) وجین کردن؛ ٢) خودجُستن.

بژارکەر: کەسێ بژاردەکا ف وجینکار.

بژارنەوە: ١) خەون گێڕانەوە؛ ٢) دوبارە هەژماردن ف ١) بازگوکردن خواب؛ ٢) بازشمردن.

بژارە: ١) بژار؛ ٢) ناوان؛ ٣) تەرجەمە، وەرگێڕان؛ ٤) بژاردە؛ ٥) راستەر باسنەکردنی رابەڵ کە جوڵا نەیکا؛ ٦) خەیالاتی خەوزڕاو؛ ٧) خەولێکدانەوە ف ١) وجین؛ ٢) تاوان؛ ٣) ترجمە؛ ٤) ممتاز؛ ٥) ناره‌کشیدن؛ ٦) خیالات خواب پریدە؛ ٧) تعبیر خواب.

بژاڵ: ١) هەلاش، چرپی‌و بوشێ کەبەسەر میجیدا نەدەن؛ ٢) گیای بژار؛ ٣) بلاوی‌و پەرێشانی ف ١) خلاشە؛ ٢) گیاه هرزە؛ ٣) تشویش.

بژانگ: ١) مژوڵ. برژانگ؛ ٢) پرزەوریشاڵی کوُناڵ ف ١) مژە؛ ٢) پُرز قماش.

بژاندن: ١) هەڵبژاردن، نەقاندن؛ ٢) برژاندن ف ١) انتخاب کردن؛ ٢) برشتن.

بژبژ: باژباز، پارچەپارچە ف قطعه‌قطعه.

بژبژە: هەڵەبەزە، بەسپەسەکوڵە ف رُطیل.

بژکین: بلاوبون، پرژان ف پراکندن.

بژل: بەجگە، بەغەیرەز. بل ف بجُز.

بژلی: بژل ف بجز.

بژن: قژن ف زولبدەمو.

بژنگ: پریشکەی ناو یا ناگر. پریشك ف بَشنگ.

بژنیاگ: بژاردە، هەڵبژاردە، نەقاندی ف انتخاب شدە.

بژنین: ١) چنینەوە، هەڵگرتنەوە؛ ٢) خۆدۆزین، خۆیشکنین بۆ زبندو؛ ٣) دانەوێڵە بژارتن ف ١) برگرفتن؛ ٢) خودجُستن؛ ٣) پاك کردن غلّه.

بژوك: نیشتیا، نارەزو، واز ف اشتها.

بژوڵ: بژانگ، برژانگ ف مُژە.

بژوڵك: بژانگ ف مُژە.

بژون: ١) پاك‌و خاوێن؛ ٢) هەردی پڕگیاو لەوەڕ، زەمەند؛ ٣) شوزن ف ١) پاك و تمیز؛ ٢) زمین پر گیاه و علف؛ ٣) جوالدوز.

بژونی: پاك‌و خاوێنی لەش ف پاکیزگی بدن.

بژوێن: زەمەند، زەوی پڕگیاو لەوەڕ ف زمین پرگیاه و علف.

بژەن: کلیل‌و گوڵە. کەلون. کلۆن ف کلید و قفل جوبی.

بژی: ١) کاکوڵی سەر هەنیە، گودلە، فرز؛ ٢) وشەی ڕێز: نەمری؛ ٣) یاڵ ف ١) زُلف؛ ٢) زندە باد؛ ٣) یال.

بژیاگ: هەڵبژاردە، بژاردە ف انتخاب شُدە.

بژیان: پژان. بلاوبون، بەرزبون، پرژان ف پراکندن.

بژیشك: حەکیم؛ لوقمان ف پزشك.

بژیك: خوزی، خوژیو، کەسێ چاوی لە بارمەتی کەس نەبێ ف مُتّکی بە خود.

بژیو: ١) مایەی ژیان، هەرچێ پیاوی پێ‌دەژی؛ ٢) بژیك ف قوت، مایۀ زندگی؛ ٢) مُتکی بەخود.

بژیوی: پێداویستی ژیان، ناردو دانەوێڵەو نازوخەی ماڵ: (بژیویمان لەماڵدا نیە) ف وسایل زندگی.

بس: بۆست. بست. لەسەری نوتە تا سەری قامکەگەورە بەبلاوی، بنکس، بنکوس ف وجب.

بسبسوك: گوڵە سنبرە. گوەسنبرە ف کرم شبچراغ.

بست: ١) بس؛ ٢) بستە، ناسنی نێوان نەوەرەو بەرداش ف ١) وجب؛ ٢) قُطب آسیاب.

بستك: ١) بستەی ئاش؛ ٢) بستەی سەرتەندور ف ١) قُطب آسیاب؛ ٢) سیخ آهنی کە بر بالای تنور گذارند.

بستو: ١) ملەی کێو؛ ٢) بستی ناش، بستەی ئاسیاو ف ١) گردنۀ کوە؛ ٢) قُطب آسیاب.

بستوگە: کوپەڵە. کوپەی چکۆلە ف بستوغە.

بستە: ١) ناسنی نێوان گەروی دوبەرداش؛ ٢) ناسنی سەرتەنورو ناورگ؛ ٣) پستە، فستق؛ ٤) جەقەنە بەدەست؛ ٥) گوێ‌نەدەر، بێ‌پەروا ف ١) قطب آسیاب؛ ٢) سیخ تنور؛ ٣) پستە؛ ٤) بشکن زدن؛ ٥) بی‌پروا.

بستەباڵا: باوەعەمرە، جلەنوك، باوەقورەت ف کوتولە.

بسته‌لێدان: جه‌قه‌نه لێدان، پل‌نه‌قاندن، نه‌قه‌له پته‌هێنان ف بشکن زدن.

بستیك: زه‌نگه‌نه‌تری، نیسك، هێشولکه له‌هێشو ف تلسك.

بســـك: ١) موی سه‌رلاجـــانـگ، نه‌گر بجـه؛ ٢) پرزه‌ی سه‌ربه‌رگی گه‌نمه‌شامی ف ١) زلف؛ ٢) کاکُل ذرت.

بسکوری: شه‌ق‌و نورت‌و به‌که‌یف، بۆ زه‌رعانی به‌خۆداهانوی ده‌لێن ف شاداب.

بسکۆك: نه‌وبسکه‌ی به‌ره‌و روومه‌ت هه‌لده‌گه‌رێته‌وه ف خَم گیسو.

بسکۆل: بژی گه‌نمه شامی ف کاکُل ذرت.

بسکۆڵه: گیابه‌که له نه‌گر بجه نه‌کا ف گیاهی است شبیه به زُلف.

بسکه: بزه‌ی لێو و گه‌شی‌رو له‌خۆشیان ف تَبَسُّم.

بسکه‌ی سمێڵ: زه‌رده خه‌نه‌ی به‌نامه‌کی ف خندهٔ زیرلب.

بسلمان: موسولمان ف مسلمان.

بسمار: مێخ، بزمار ف میخ.

بسمـاره: ١) مێخـه کـه‌ی‌با؛ ٢) مو که له‌ده‌ست دێ‌و زۆر به‌زانه ف ١) میخچهٔ پا؛ ٢) کژدُمه.

بسو: وشه‌ی فه‌رمان: بساوه، ری‌خه، پێدابماڵه ف بسای.

بسوت: بزوت، چلوسك ف نیم‌سوز.

بسوخ: ته‌نبور، بزوق ف طنبور.

بسولدان: ١) موسولدان، میزه‌ڵدان، کیسه‌ی میز له‌ده‌رون‌دا؛ ٢) بربه‌نی له‌گون ف ١) مثانه؛ ٢) کنایه از خایه.

بسولمان: بسلمان ف مسلمان.

بسه: بویسته، وچان‌بده: (**بسه** نه‌ز بێژمه‌ته) ف بایست.

بسه‌رڤه کرن: به‌سه‌ر کردنه‌وه، مشور لێ‌خواردن ف احوالپرسی و تَفَقُّد.

بسه کنه: نارام‌به، راوه‌سته، هێدی به ف آرام بگیر.

بسیره: به‌رسیله، فۆره، هاڵه ف غوره.

بسێن: ١) کڕبار؛ ٢) داگیرکه‌ر ف ١) خریدار؛ ٢) غاصب.

بسێنه: ١) وه‌رگره، بسێنه؛ ٢) بکره ف ١) بگیر؛ ٢) بخر.

بسێنه‌وه: که‌سێ که بۆسنران بێژ بان شیوه‌ن گێڕ ده‌گیرێنه‌وه ف هیأت کُر.

بشافتن: هه‌ڵ پشاوتن، گوشین به‌ده‌ست له‌ناو ناودا: (سماق **بشافتی** یه بۆشیوێ) ف اُفشردن.

بشانۆ: ١) بله‌رینێنه‌وه؛ ٢) باوێژێ ف ١) تکان بدهد؛ ٢) بندازد.

بشکافتن: هه‌ڵ پشکونن، هه‌ڵوه‌شانی جێ‌نه‌قه‌ڵ ف شکافتن.

بشکانن: گریان به‌ده‌نگی نزم، به‌نوزه گریان ف آرام گریستن.

بشکۆژ: ١) خونجه؛ ٢) دوگمه، قۆپچه ف ١) غنجه؛ ٢) دکمه.

بشکوش: خونجه، ببجوه‌گوڵی نه‌پشکوتو ف غُنجه.

بشکول: پێشکه‌ڵ، کنسپه‌ڵ، کتسپل، قسپل ف پشك حیوان.

بشمێ: بڕۆین، بچین ف برویم.

بشو: ١) بچۆ؛ ٢) بشۆره ف ١) برو؛ ٢) بشوی.

بشۆره: خه‌می زۆرگران که دبق به‌پیاو ده‌کا ف غم جانگداز.

بشون: بڕۆم، بچم ف بروم.

بشۆن: بشۆرن ف بشو بند.

بشیامێ: بچواینبن، بڕۆیشتبابین ف می‌رفتیم.

بشێونه: مابه‌قبنه، سه‌ره‌سودره، کێشه هه‌ڵایسین، ئاژاوه‌چی ف آشوبگر و فتنه‌انگیز.

بشێوه: قه‌ومان، کێشه‌و هه‌راو ئاژاوه ف آشوب.

بشێوی: ئاژاوه، بشێوه ف آشوب.

بشێوینی: ئاژاوه ف آشوب.

بعوك: ده‌م‌وچاو ناحه‌زی پیاونرسێن ف بدربخت.

بغور: غللور، له‌قه‌ڵه‌وی با ڕه گوێ که‌ونو ف مغرور.

بغورد: بخۆر، سوته‌نی بۆن خۆش ف بخُور.

بغوردان: ئه‌وه‌ی بخۆری تێدا ده‌سونێ ف بُخوردان.

بغوز: بخوز، گای خه‌فۆك ف گاوی که در وقت کار بخوابد.

بغـه: پر بنـدارکـردن، سه‌ربڕبن به‌زمانی مناڵه‌ساوا: (ده‌س له‌چه‌قۆکه نه‌ده‌ی **بغه‌ت** ده‌کا) ف زخمی شدن به زبان بچگانه.

بفرا: هه‌رشنه‌ی خاوی بۆنه‌دراو ف رشتهٔ خام.

بفرۆش: فرۆشیار ف فروشنده.

بڤ: ١) ده‌نگی زه‌نگه سوره؛ ٢) وشه‌یه‌که منالی پێ ده‌ترسێنن، خه‌ته‌ر ف ١) صدای زنبور؛ ٢) کلمهٔ تهدید بچه.

بڤـر: ١) خۆپـه‌سـه‌نـد، خۆهه‌لکێش؛ ٢) ببور، ئه‌وری داربڕین ف ١) خودپسند؛ ٢) تَبَر.

بڤز: ١) بۆن داری بۆز؛ ٢) کربژه به‌رد، فه‌وزه‌ی به‌رد ف ١) درخت پشه؛ ٢) گل سنگ.

بڤزه‌یی: به‌ره‌نگی کریژه‌به‌رد ف به‌رنگِ گُل سنگ.

بڤڤه: بڤ، بڤه ف کلمهٔ تنبیه بچه.

بڤکێ: ژنی حیز، خۆفرۆش ف زنِ خودفروش.

بڤه: بڤ ف نگا: بڤ.

بڤێ‌نه‌ڤێ: خوایی نه‌خوایی، بنه‌وێ نه‌نه‌وێ ف خواه‌ناخواه.

بقم: ده‌رمانه سوری چاو، ده‌نکێکه سور بۆ ده‌رمانی چاو ف دانهٔ گیاهی است برای چشم درد.

بکوژ: ١) بیاوکوژ، کوشنه، گوژه‌ر؛ ٢) کوشتن: (دنیاکه **بگربکوژه**) ف ١) قاتل؛ ٢) کُشتن.

بکـه: ١) فه‌رمانی کردن؛ ٢) پکه‌ی جگ، به‌زودا که‌وتنی میچ، نیوهی، پشته ف ١) بکُن؛ ٢) دَمرافتادن شنالنگ.

بکه‌وه: ١) وه‌که، بیکه‌وه؛ ٢) خۆت به‌زه‌وی داده ف ١) بازکُن؛ ٢) خود را به‌زمین افکن.

بکیانه: بنێره ف بفرست.

بکێڵ: زه‌وی کێڵ، که‌سێ به‌جوت بان به‌بێڵ زه‌وی وه‌رده‌گێرێ ف شخم‌زن.

بگار: بوار، ده‌راوی به‌ڕێبنه‌وه له‌ناو؛ ٢) زێباز ف ١) گُدار؛ ٢) رهگُذر.

بگاردن: ١) رابواردن؛ ٢) هه‌ڵناوان، نه‌زم، هه‌زم؛ ٣) پێك‌هێنان، جێ‌به‌جێ کردن ف ١) گزراندن؛ ٢) هضم؛ ٣) انجام دادن.

بگاره: رابردن، بوردن ف گُذر.

بگاره‌دان: ریگه‌پێدان، ده‌رفه‌ت پێدان ف مَجال دادن.

بگر: ۱) وەرگرە؛ ۲) گرتن: (**بگربکوژ**) ف ۱) بگیر؛ ۲) دستگیر کردن.

بگرد گ: رابردو، لەمیژ بنە ف گذشتهٔ دور.

بگردن: ۱) بەخشین، ماڵدان بەکەسێ؛ ۲) بوردن، چاوپۆشی کردن ف ۱) بخشیدن: ۲) گذشت کردن.

بگـرە: ۱) بگـر: (نانەکەم لێ بگرە، بگرەو بەردەبکی سەبرە)؛ ۲) وای دانێ: (بگرە نەچوم، چی نەکەی؟) ف ۱) بگیر؛ ۲) فرض کُن.

بگرەبەردە: گرتن و بەردان ف بگیر و ببند.

بگرەو بەردە: بگرەبەردە ف بگیر و ببند.

بگنۆ: بکەوێ، بکەڤێ ف بیُفتد.

بگە: بگەبە، برۆسە: (بگە نا نوێژت نەچوە) ف *فعل امر*: برَس.

بگێ: ۱) بیژە؛ ۲) گان بکە ف ۱) بگو؛ ۲) جماع کُن.

بگێر: ۱) هەڵسوڕێن، کارگێڕ، مودیر؛ ۲) نەمەدماڵ، نەوی لوا دە بەستبوێ و لبادی لێ جێ دەکا ف ۱) مدیر؛ ۲) نمدمال.

بگیر: ۱) گرتن: (رەش بگیر)؛ ۲) وەرگر، نەستێن: (حقوق بگیر) ف ۱) دستگیر کردن؛ ۲) گیرنده.

بگیم: ۱) بیژم، بلێم، ببێم؛ ۲) گان بکەم ف ۱) بگویم؛ ۲) جماع بکُنم.

بگیمتە: بەتۆ بیژم، بیژمە نە، بێت بلێم ف بەتو بگویم.

بگین: بگەهینە، بگەبەنە: (نامێ بگین دەستێ رەشۆ) ف برسان.

بل: بەجگـە، بەغـەیرەز: (هـاتـە دەستێ مە دەرەفستێ و دگۆ بل زمەلێ / دەست بکەس دی دسەمایا کومەلانێ نادم) «جزیری» ف بجُز.

بڵ: نەرمی زیاد لەبێو بست: (شـونبە کە بڵ بوە بەکـار نەماوە) ف نرمی بیش از حد و نامطلوب.

بلا: بلان، با: (دەف زێ بەردە بلا بجە) ف بگذار.

بلآ: بلا ف بگُذار.

بلاتە: بالاتە، سەرەتای هەرەتی میوە ف موسم رسیدن میوه.

بلازین: بەلازین، گەزیزە، گوڵێکی کورنەبالای خەتخەتی عابی و سپی بە کە لەسەرەتای نەوروز بەبدا دەبێ و زۆر نەمەن کورنە: (کولێ دبێت نەو قەبـایی ناسمـانی / لەنبفا شەنگ و نازك وەك بلازین) «جزیری» ف گلی که در آغاز بهار روید.

بلاکوتك: باڵداریکی دەنگ خۆشە ف پرنده‌ایست خوش صدا.

بلآلوك: ناڵو باڵو ف آلو بالو.

بلامك: بزمك ف نگا: بزمك.

بلان: بلا، بلآ ف بگذار، باشد.

بلانە: بلانێ ف بگُذار.

بلانێ: باوابێ، بلانێ وابێت ف بگذار.

بلاو: ۱) شین گێڕ، مردو لاوێنـەوە؛ ۲) دانـەلغاو ف ۱) نوحه‌خوان؛ ۲) دهانهٔ لگام.

بڵاو: ۱) بەلاف، برژ، برژ، بەرژ؛ ۲) گوشاد، فرەھ: (بیژنگی کون بڵاوم ناوێ)؛ ۳) بێ‌زانـراو: (خـەبـەر وا بڵاویـوە کە نازار هاتـوە) ف ۱) پراکنده؛ ۲) گُشاد؛ ۳) شایع.

بڵاوکردن: بەلاف کرن ف بخش کردن.

بڵاو کردنەوە: بەرزکردن، پرژاندن ف مُنتشر کردن.

بلاوە: ۱) ناڵقـەی ژێر دانـەلغاو؛ ۲) گوندێکە ف ۱) دهنهٔ لگام؛ ۲) نام دهی است.

بڵاوە: دژی خڕ بونەوە: (لەجی کۆ بونەوە دە بڵاوەی بکەن) ف منفرّق شدن.

بڵاوە لێکردن: دورکە وتنەوەی ئاپۆرەی خەڵك لەشتێ کەبۆی کۆ بونەوە ف از دور چیزی منفرّق شدن.

بلبـل: ۱) بولبـول، بولبول، چقبکی خۆش بێژ؛ ۲) زمان باراو، زمان تەڕ، قسەزان ف ۱) بُلبُل؛ ۲) زبان‌آور.

بلبلیشك: ماسوڵە، ماسولکە، جوڵا داوی لەسەر هەڵدەکا ف ماسولهٔ نسّاجی.

بڵتە: بلتە، دەنگی ناوکە رەقێکی تێ کەوێ ف صدای آب وقتی که سنگ در آن اندازند.

بلج: گوێژ، گێوژ، گفو بشك ف زالزالك.

بلچ: بلج ف زالزالك.

بلح: ۱) رەوشت ناشیرین، هەرزە، ناکار ناپەسەند؛ ۲) هیچ نەزان: (دنیا بەهەشت بلحانە) ف ۱) هرزه؛ ۲) ابله.

بلحی: ناکاری بێ‌شەرمانەو ناپەسەند ف هرزگی.

بلخ: ۱) باری سەرزمان و لێو؛ ۲) نلفی ناوی کولاو: (ناوی سەماور بلخ دەگری) ف ۱) بار زبان؛ ۲) جرم آبِ جوشیده.

بلسك: بست ناسیاو ف نگا: بست.

بلغ: بلخ ف نگا: بلخ.

بلق: ۱) بۆرگی ناو: (**بلقی** سەراوە ـ کاکە ـ جیهان نێ بفکرە تۆ!)؛ ۲) دەنگی کولێنی ناو ف ۱) حُباب آب؛ ۲) صدای غلیان آب.

بلقاو: زەل، زەلکاو، زۆنگ، بانلاخ ف بانلاق.

بلقـەدەرە: جانـەوەریکی زەردی بانکـەڵـەیە لە هەڵە بەزەدەکا، جۆرێ کاکلەمۆشان ف نوعی عنکبوتِ زرد.

بللور: جۆرێ شوشەی جوان و نەسنور ف بلور.

بلمباس: نەگە، نیری، سابرین ف بُز نر، نکه.

بلمەبلم: برمەبرم ف غرولند.

بلوچە: کەبولە، کۆجیلە ف ظرف چوبی کوچك.

بلور: ۱) بللور؛ ۲) بلوێر، نای، بلور، نامرازی مۆزیك ف ۱) بلور؛ ۲) نی لبك.

بلور بێژ: بلوێرژەن، شمشاڵ ژەن ف نی‌نواز.

بلورڤان: بلوێرژەن ف نی‌نواز.

بلوری: مەرمەرشا، خامی زۆرسپی ف قماشِ سفید ساده.

بلۆز: نیکەڵ بیکەڵ ف درهم و برهم.

بلۆسك: بستەی ناش، بسنی ناساو ف آهن قُطب آسیاب.

بلۆسك: بلۆسك ف آهن قطب آسیاب.

بلۆق: ۱) پێ گەیشتـو، شەینان بێ کەنبو، خوێناسو: (کوڕەکە بلۆق بوە، کیژەکـە **بلۆق** بوەو خوێ ناسیوە)؛ ۲) بوزگ: (هـەمـوگیانی بوتە بلۆق)، ۳) جاوزەق: (توشی کاورابەکی **بلۆق** هانم لێی نرسبام) ف ۱) بالغ؛ ۲) ناول؛ ۳) چشم برجسته.

بلول: بلور، نای، نەی ف نی لبك.

بلول بێژ: نەیژەن ف نی نواز.

بلوێر: ١) بلول؛ ٢) جێ‌میزی منال لەبێشکەدا، لولك ف ١) نی لبك؛ ٢) مجرای شاش بچە در گهوارە.

بلوێر بەزێن: ١) منالێ میزی لەبلوێرەوە سەردەکا؛ ٢) بر بەنی لە مرۆی بزوزو دانەسەکناو ف ١) بچەای کە در گهوارە بسیار شاشد؛ ٢) کنایە از شخص ناآرام.

بلوێرژەن: بلول‌بێژ ف نی نواز.

بلوێرژەنین: بلوێرلێدان ف نی نواختن.

بلوێرلێدان: نەی زەنین، بلوێر زەنین ف نی نواختن.

بلوێل: بلول ف نی لبك.

بلوێن: بلوێر ف نی لبك.

بلە: ١) برۆ، بچۆ، بچە، هەرە؛ ٢) سوکەڵەی ناوی ابراهیم ف ١) برو؛ ٢) مُخفف ابراهیم.

بڵەبـڵ: ١) فلتەفلت، قسەیوا کەسی نێ نەگا؛ ٢) دەنگیورچ ف ١) سخن نامفهوم و بی‌معنی؛ ٢) صدای خرس.

بلەت: گۆبژ، بلچ، گو بشك ف زالزالك.

بلەتی: بلەت ف زالزالك.

بلەربەزێن: هاروهاج، بێ‌نارام ف کنایە از بزن‌بهادُر.

بلەکناچێ: ژنانبلە، زنانی، کچانی، پیاو نەدای زن دەربێرێ ف مردِ زن‌نما.

بلەماج: پەلولەی شل، چێشتی گزمولەناردی نراو، پر پولە ف آش خوردە خمیر.

بلەمو: دمبێن، بزمك ف نگا: بزمك.

بلەنگاز: بەلەنگاز، هەژارو لانەواز، بێچارەو نەدار ف بی‌نوا، بیچارە.

بلەور: شوشەچرا ف شیشۀ چراغ.

بلەوەن: لاسار، گوێ نەبیست ف سرسخت، حرف نشنو.

بڵێ: بیژە، بوشە، واجە ف بگو.

بلێت: پسولە، پەنە، بیناقە ف بلیت.

بلێزە: گڕی ئاگر، گوڕی‌ئیگر ف لَهیب.

بلێسە: بلێزە ف لهیب.

بلیکە: مبنکە، قبتکەی‌فون، بەلوکە ف چجولە.

بلیمەت: هەڵکەوتە، پیاوی کەم‌وێنە ف نابغە.

بلیمەت: بلیمەت ف نابغە.

بلێنە: کەبن‌وبەبن، لەدوی خلێنەی دەڵێن: (خلێنەو بلێنە بەکبان هەبە) ف رابطۀ مخفی.

بم: ١) بێدەنگی، قروفپ؛ ٢) نەژەی ناتوڵا؛ ٣) ترسێنەر: (خوی بم‌کردوە وانـا: دەبەوێ لێی بترسن) ف ١) سکوت؛ ٢) شخص لنـدهور و بدقبافە؛ ٣) ترساننده.

بمانێ: فەنای بێدەنگ، فروقیی بەکۆمەڵ ف سکوت دستە‌جمعی.

بمبسیك: گیایەکی کوێستانی‌یە ف گیاهی کوهستانی است.

بمومو: موبەمو، سەرلەبەر، پشکنینی نەواو: (نەفنیشی بمومو بکە گەر نەم بخەنائین) «جزیری» ف مو بەمو، سراپا.

بمە: بەنێمە ف بەما.

بمەش: ١) برۆ، بچۆ، لوە؛ ٢) بەپیادەبی ف ١) برو؛ ٢) پیادەروی.

بن: ١) خوارەوە، ژێر؛ ٢) نەمام، دار: (**بنە هەنار**، **دوین سێو**)؛ ٣) سەلك: (**بنە** چەوەندەر)؛ ٤) کچێنی، روسوری: (بوك بنی نەبوە)؛ ٥) ببن: (ئەوە وەك باب‌ســان بن)؛ ٦) دوابی، ناخـری: (سەروبنی نەوکارە کێ نەبزانێ؟) ف ١) زیر؛ ٢) درخت، نهـال؛ ٣) بُنـه، ریشۀ غُده‌ای؛ ٤) بکارت؛ ٥) باشید؛ ٦) انتها، نهایت.

بناخە: بناغە ف شالودە و اساس.

بنار: ١) داوێنی کێو بەرەو دەشت؛ ٢) گەورەی ماڵ، سەرۆکی خێزان؛ ٣) دمەقاڵە: (وردە بنارێك بو) ف ١) دامنۀ کوه؛ ٢) سرپرستِ خانوادە؛ ٣) درگیری لفظی.

بنـاشت: ١) ناخافتن، قسەکردن؛ ٢) دەمەقاڵە ف ١) گفتگوکردن؛ ٢) درگیری لفظی.

بناغە: بناخە ف شالودە و اساس.

بناقاقە: ناوەراستی گەرو لەدەرەوە، ریگەی هەناسە ف بیخ گلو.

بناقە: بناقاقە ف بیخ گلو.

بن کوانیلە: جۆرێ نەستورك ف نوعی گردە.

بناگوێ: بناگوێ، پەنای گوێچکە، پەناگوێ ف بناگوش.

بنانگوێ: بناگوێ، بەینی بنی کاکیلەو گو بچکە ف بناگوش.

بنانگوێچکە: بناگوێ ف بناگوش.

بنـاو: ١) داریکی بێ‌بەرە؛ ٢) قوم لەنـاوا: (لـە مەلـەدا بنـاو دەبم)؛ ٣) نەوشتـەی سەرناو ناکەوێ ف ١) درختِ زبان گنجشك؛ ٢) غرق در آب؛ ٣) هرچە بە زیر آب رود.

بنـاوان: ١) نەوشوێنەی سەرەنای ناو لەوێوە دێت، کانی‌بان نەستێر؛ ٢) کەسێ کاری ناوماڵ بەرێوە دەبا ف ١) سرچشمۀ آب؛ ٢) خانەدار.

بناوان هەڵبەستن: جوگەسازکردن لە بناوانی ناورا ف ساختنِ جوی در سرچشمۀ آب.

بناو بوێر: دەغەزدار، لەدەروندا ناساز ف بیمار درونی.

بناوەچ: بناو ف درخت زبان گنجشك.

بناوی: داری بناو ف درختِ زبان گنجشك.

بنباخەڵ: سنوری باسك‌و زگ، بن‌هەنگڵ، بن‌کەوش ف زیر بغل.

بنبار: ١) چاوشوڕ و منەت‌بار؛ ٢) لباد یا هەڵدراوێکی نەرم دەبخەنە سەر پشتی بارەبـەر لەژێر بارەوە ف ١) منّت‌کش؛ ٢) لبـاد یا هرچە کە بر روی پشت ستوران اندازند.

بنباغەڵ: بنباخەڵ ف زیر بغل.

بنبال: ١) کەلەکە، خاڵبگە؛ ٢) نزبك، نەنشت ف ١) تهیگاه؛ ٢) نزدیك.

بنبڕ: قڕ، شوێنەوار براو، کونابی‌هانن: (خۆم کێشەکەم بنبڕ کرد) ف ریشەکن.

بنبزو: بن‌کلکی بەکسم ف زیردُم.

بنبـزێو: بەستـەو گۆرانی سوکـەڵەی خۆش کە گوێگر دەخانە جوڵە ف آهنگِ رقص.

بنبزۆکە: بنبزۆ فا آهنگ رقص.

بنبەردۆك: گیایەکە کوێستانی فا گیاهی کوهی.

بنبەرەقی: گیایەکە تامی رێواس دەدا فا گیاهی است بامزهٔ ریواس.

بنبەڵگ: بن گەڵای توتن و هەرچی فا برگ زیر بن بونهٔ تونون.

بنبەنگ: بن گەڵای تونن فا برگ زیر بن بونهٔ تونون.

بنبێژنگ: بنزیل. ئەوی لەبێژنگ دەکەوێ فا تەنشین بیخنه باغربال.

بن بێژینگ: بن بێژنگ فا نگا: بنبێژنگ.

بن بیف: ریگەی دەسکرد بەبن عەرزدا. ئەغمە فا نقب.

بن پژان: کچێنی لە دەست دان فا بکارت از دست دادن.

بن بژانن: کچێنی بردن فا بکارت برداشتن.

بن بژاندن: کچێنی بردن فا بکارت برداشتن.

بن پشك: کچێ ناودێرکرابێ کە بدرێ بەژن بۆ برای: (زارا بن پشکی شاهۆ بە) فا دختری کە بەعوض زن برادر نامزد شده باشد.

بن پەرز: جۆرێ جەك فا نوعی اسحله.

بن پەرگ: ژێرچنی بەرگەمای کەلاش فا حاشیه گیوه کە بر آن ننند.

بنبەل: بن گەڵای تونن فا زیر برگ توتون.

بنتا: ١) تۆلە ئەمامی بێ لق و پۆپ؛ ٢) لق و چرۆی لەبنی دارەوە دەرچوە فا ١) نونهال؛ ٢) جوانه از بُن ساقه.

بنتاتی: جۆرێك نرێ فا نوعی انگور.

بنتان: لای ژێر وی پەرژبن و تبغە دیوار فا پی بەرچین یا نیغه.

بنتاو: بنتا فا نگا: بنتا.

بنتل: ١) بەکەمبن گوێزی گوێزێن. سەرە؛ ٢) دیانە، ددانە. بەردێکی چوك دەخرێتە بن بەردێکی زل تا نەگلێ فا ١) گردوی اصلی گردوبازی؛ ٢) سنگی کە زیر سنگ بزرگ نهند تا نلغزد.

بنتەك: لەئەنیشت فا در کنار.

بنتیان: هەلوای بەبنی مەنجەڵەوە چەسپاو فا تەدیك حلوا.

بنتیك: درومانی کاتی کەجلدور دەبکا. برۆ پراوە فا برو لباس.

بنج: بنەڕەت. ریشه فا ریشه.

بنج داکوتان: ریشه قایم کردن فا ریشه دوانیدن.

بنجك: بنجك. دەوەن. شخەڵ فا بونهٔ درختی.

بنجو: کورەجوی نۆموسوڵمان فا بچه یهودی نومسلمان.

بنجو بناوان: بنەچەکەو بنەڕەت فا اصل و نسب.

بنجوجکە: کلێنجکە. ئێسکی قون فا استخوان بیخ دُم.

بنجوری: توێژینەوەو لێ کۆڵینەوە فا پژوهش و تحقیق.

بنچاخ: قەباڵەی مڵك فا سند مالکیّت.

بنچغ: ئەنشت، لا، بنیاڵ: (دەلە **بنچغم** لاکەوە!!) فا پهلو، جَنب.

بنچك: دەوەن، پنجك: (پامەنێن وەبنچك. دەرنەفرێ مەلیچك) فا بُنهٔ درختِ جنگلی.

بنچل: بنتا فا نگا: بنتا.

بنچین: رەگ و ریشه فا رگ و ریشه. شاهرگ.

بنچینه: بناخه. هیم فا اساس، شالوده.

بنخرمان: بن جۆخین، بن کۆی خەرمان فا تە خرمَن.

بن خەرمان: بن خرمان فا تە خرمَن.

بن داروك: گیایەکە فا گیاهی است.

بندرخه: شەشەم حەوتەی زستان فا ششمین هفتهٔ زمستان.

بندرو: ١) درومانێ کە لەدەرەوە دیار نەبێ؛ ٢) دروێنە لەژێر وی چڵدان لە دروێنەدا؛ ٣) دادرونی زارکی نێرو جەواڵ تانەو جێی بکرێ و نەخلیێ فا ١) دوخت بسیار ریز؛ ٢) دروکردن غلّه از بیخ؛ ٣) دوختن جوال طوری کە غلّهٔ آن نکان نخورد.

بندك: ئەوشوێنەی تەوەرەی لەسەرە فا جای قطب در آسباب.

بندۆك: ١) دۆك. ئەو سپیاتبەی کە لە رۆنی کەرە تاواندندا سەر دەکەوێ؛ ٢) شۆکە. ئەو لیچقە شیرنەی لەبەڵکی زرعات دەداو ناشیرنی دەکا، ئەو سپیاتبەی لەبەڵکی رەزندا فا ١) سپیدك کره؛ ٢) سپیدكِ نباتات.

بن دەس: بن دەست فا پهلو، جَنْب.

بن دەست: ١) بن هەنگڵ؛ ٢) لەبەنا، زۆر نزیك کەدەست بیگاتێ فا ١) زیر بغل؛ ٢) دَم دست.

بن دەق: هەڕەت، جەنگە فا عُنفوان.

بن دیان: ١) بنی ددان؛ ٢) خاچ پەرستی نۆموسوڵمان فا ١) زیر دندان؛ ٢) مسیحی تازه مسلمان شده.

بندبن: ئەختی جۆم و روبار فا کف رودخانه.

بنردێن: موی بەرچیلەی پیاو فا موی زیر چانه.

بنڕژان: کچێنی لەدەس دان فا از بین رفتن بکارت.

بنرەخ: بناغه، خیم، هیم فا اساس و شالوده.

بنڕێسمه: بازنەی دەرگا فا باشنهٔ در.

بنرێش: بنردێن فا موی زیر چانه.

بنزیل: بن بێژنگ و خنست و خاڵی دەغڵ فا تەنشین غربال شده.

بنفله: خاچ پەرستی نۆموسوڵمان فا مسیحی تازه مسلمان شده.

بنفلەم: بنفلە فا نگا: بنفلە.

بنفەلە: بنفلە فا نگا: بنفلە.

بنقۆڵ: بازێکە لەکراسی زنان کە سەرقۆڵی بندا ئەدرون فا پارچهٔ مثلثی از پیراهن زنانه کە زیر بغل قرار می‌گیرد.

بنك: ١) ناغزە جگەرە؛ ٢) هەرچی کەوتۆتە لای ژێرو؛ ٣) کوتاڵ و ماڵی زۆری بازرگانی فا ١) فیلتر سیگار؛ ٢) طرفِ پایین؛ ٣) مالُ التجارهٔ زیاد.

بنکدار: بازرگانی کۆم فرۆش. بەرانبەری ناك فرۆش فا تاجر عمده فروش.

بنکز: شیر یا نان یا هەرچی کە بەبنی مەنجەڵەوە دەسوێ و دەنوسێ فا تەدیك.

بنکلك خوراندن: فریودان بەفسەی خۆش فا فریب با زبان‌چربی.

بنکلیشه: ناولەش. بر بەبنی لە فکر و بیر فا اندرون، کنایه از فکر.

بنکلیشەچون: بر بەتی لە فریودان و هانەدان فا کنایه از فریب دادن.

بنکۆش: ژێرداوێن فا زیردامان.

بنکۆشك: هۆدەی ژێرزەمینی فا اطاق زیر زمینی.

بنکۆڵ: ١) لەبنەوە هەڵکەندنی دیوار بۆ روخانی؛ ٢) دانەوەی بنی رەزو تونن بۆ بەهێزبونی فا ١) از پی کندن دیوار بەقصد تخریب؛ ٢)

گودکردن بُن مو و توتون برای شادابی آن.

بنکه: بنه، مەکۆگە، مەکۆ: (بنکەی پێشمەرگە لەجیای سەفنە) [فا] مقرّ.

بنکەش: بنباخەڵ، بنەنگڵ [فا] زیر بغل.

بنکەشی: درزو کەلێن دادان [فا] منفذ و درزگیری.

بنکەڤیك: گوڵەنەورۆزە [فا] از گلهای نوروزی.

بنکەن: بنکوڵ [فا] نگا: بنکوڵ.

بنکەند: بنکوڵ [فا] نگا: بنکوڵ.

بن کەوش: ۱) ژێر پێلاو؛ ۲) بنباخەڵ [فا] ۱) زیر کفش: ۲) زیر بغل.

بن کێڵك: دنەدان، هانەدان [فا] برانگیختن.

بنگس: بست، بۆست، بنگوس [فا] وجب.

بنگست: بنگس [فا] وجب.

بن گلته: مایەفتنە، سەرەسۆدەرە [فا] فتنەگر.

بنگۆزەڵە: گیایەکی سەلکداری کوێسانە [فا] گیاهی کوهستانی است.

بنگوست: بنگس [فا] وَجَب.

بنگوڵ: ۱) گیایەکە: ۲) دوهەم گوڵ لە گۆرەوی بازیدا [فا] ۱) گیاهی است: ۲) اصطلاحی در جوراب‌بازی.

بنگوفك: هوڵمەدز، ناغەڵی ناژەڵ [فا] آغُل.

بنگوف: بنگوفك [فا] آغُل.

بنگە: ۱) بنەڕەت، بناغە: ۲) گەی قامك؛ ۳) بەندو جمگەی لەش [فا] ۱) پایه و اساس: ۲) بند انگشت: ۳) مفاصلِ بدن.

بن گیری: دواکەوتن و لێ کۆڵینەوە، ناقبقات [فا] تحقیق و پیگیری.

بنگێس: بست، بۆست، بنگوس [فا] وَجب.

بن لق: تۆڵێ لە خواروی دارەوە هاتبێ [فا] جوانه از پایین‌تنه.

بنمێ: ۱) بخوسێ، بەناو نەرم بێنەوە: (جەرم بخە ناوبا **بنمێ**)؛ ۲) فەرمانە بۆ خوساندن [فا] ۱) خیس و نرم شود؛ ۲) بخیسان.

بن میتانە: ناحەسڵ، نانەجیب، ناکەس بەچە [فا] بداصل، نانجیب.

بنمێنە: بخوسێنە، بنمێ [فا] بخیسان.

بنو: بخەوە، بخەفە [فا] بخواب.

بنواشە: بناغە [فا] اساس.

بنۆڕ: بڕوانە، تەماشاکە [فا] نگاه کُن.

بنۆڕە: بنۆڕ، بدیە [فا] نگاه کُن.

بنوس: ۱) نوسەر، کەسێ بزانێ بنوسێ و دەنوسێ؛ ۲) ئامرازی نوسین، قەڵەم، ئالا [فا] ۱) نویسنده: ۲) قلم.

بنۆش: وەخۆ، فرکە، بێ‌خۆەرەو [فا] بیاشام.

بنۆشە: بنۆش [فا] بیاشام.

بن وشکە: نەخۆشی بیستان [فا] آفت جالیزی.

بنۆك: ۱) گیایەکە کە بۆ دەرمانی ئاژەڵ بەکار دێ؛ ۲) قربۆکی خوری لەشانە دراو [فا] ۱) گیاهی دارویی: ۲) بُنجُلِ پَشم.

بنوە: بخەوە [فا] بخواب.

بنوێنە: ۱) شان‌بدە، نیشان بدە: ۲) بخەوێنە، دەخەوکە [فا] ۱) نشان بده؛ ۲) بخوابان.

بنـە: ۱) گای ناوەنـدی گێرە، گای‌بنـە؛ ۲) بێداویستی سەفەر: (بارگەو بنەی تێکناوە)؛ ۳) حەشارگەی کەوی ڕاو: ۴) بنکە، مەقەڕ؛ ۵) ڕەبەت، سیـەی ڕاوچی [فا] ۱) گاوبُنـه: ۲) باروبُنهٔ سفـر: ۳) بنـاهگاه کبك شکاری: ۴) مَقَر؛ ۵) کمینگاه شکارچی.

بنەباب: نازدا، باپیران [فا] نیاکان.

بنەبڕ: بنبڕ [فا] نگا: بنبڕ.

بنەبەنگە: ئاوان [فا] سرچشمهٔ آب.

بنـەپیت: ۱) ژێر خەرمـان: ۲) دەسمـایە، سەرمیان، سەرمایە [فا] ۱) تە خرمن؛ ۲) سرمایه.

بنەتا: بنتا [فا] نگا: بنتا.

بنەتۆ: ئەوتۆمی چاندراوە یا دەچێندرێ [فا] تخم کاشت.

بنەتۆ: بنەتۆ [فا] تخم کاشت.

بنەتۆم: ۱) بنەتۆ: ۲) ئەژادو ڕەچەڵەك [فا] ۱) تخم کاشت: ۲) اصل و نژاد.

بنەتۆمە: بنەتۆم [فا] تخم کاشت.

بنەتۆو: بنەتۆ [فا] تخم کاشت.

بنەتۆوە: بنەتۆ [فا] تخم کاشت.

بنەجو: بنجو [فا] نگا: بنجو.

بنەجوت: ۱) کەڵ‌پەلی زەوی کێڵان؛ ۲) داهاتی ساڵانەی زەوی [فا] ۱) وسایل کشاورزی: ۲) بهرهٔ سالانه.

بنەچڵ: شارەگـو ڕیشەی گیاو دار [فا] شاهرگ و ریشهٔ اصلی درخت.

بنەچە: بنەچەکە، بابو باپیران [فا] اصل و نَسَب.

بنەچەکە: بنەچە [فا] اصل و نَسَب.

بنەخڵ: بن‌باخەڵ [فا] زیر بغل.

بنەڕوك: بنۆك [فا] نگا: بنۆك.

بنەڕەت: ۱) بناخە؛ ۲) ڕەگەز، بنەچە [فا] ۱) پایه و اساس؛ ۲) اصل و نسب.

بنـەفش: ۱) گوڵی وەنـەوشـە؛ ۲) ڕەنگی وەنـەوشی [فا] ۱) بنفشه؛ ۲) بەرنگ بنفشه.

بنەفشوك: گوڵێکە بە ڕەنگ و تەرح لە وەنەوشە دەکا [فا] گلی است بنفشه مانند.

بنەڤان: بناوانی ماڵ [فا] خانەدار.

بنەڤەر: گای بنە [فا] گاوبُنه در خرمن کوبی.

بنەکردن: ۱) هەڵنانی ماڵ بۆ دزی؛ ۲) سۆراغ کردنی ماڵی دزراو [فا] ۱) خانه‌ای را برای دزدی زیرنظر گرفتن؛ ۲) سرنخ دُزدی را پیدا کردن.

بنەگا: جێ‌هەوار لە زۆزانان [فا] منزلگاهِ ییلاقی.

بنەما: ماکە، هۆی پەیدابون و مان [فا] ماده.

بنەماڵ: خانەدان، گەورەماڵ [فا] خاندان.

بنەماڵە: خانەدان لەمێژینەوە [فا] خاندان.

بنەنگڵ: بنباخەڵ [فا] زیر بغل.

بنەوا: ئاگاداری ناوماڵ، بناوان [فا] خانەدار.

بنەوان: بنەوا [فا] خانەدار.

بنەوانە: بنەوا [فا] خانەدار.

بنەوش: رەنگی بنەوشە، بەنەوش ف بَنفش.

بنەوشان: قەزوانی نە فەربلك و نە رەق كە نیكولی شبنی ئامال سورە، وەنەنەقێ تەواو نەگەیوێت ف نانكش نمام نرسیدە.

بنەوشە: ١) گولی وەنەوشە؛ ٢) قوماشێكە رەنگ وەنەوش ف ١) گُل بنفشە؛ ٢) قماشی بەرنگِ بَنفش.

بنەوشیلە: جۆرە قەزوانێكی وردە ف نوعی جانلانقوش ریز.

بنەوە: ١) ژێرو بەرانبەری سەرەوە؛ ٢) دانەوێ، داوەرەوە، بچەمە؛ ٣) بڕێبداكە: (لیێ بنەوەو ببوە) ف ١) زیر بن؛ ٢) اَمر: خم شو؛ ٣) امر: زود بردار.

بنەوەر: گای بنە ف گاو بُنە در خرمن كوبی.

بنەوێنە: خواركەوە، لاركەوە، بچەمێنە، داهبنە ف خم كُن.

بن هەنگڵ: بن باخەڵ ف زیر بغل.

بنێ: ١) بڕوانە؛ ٢) دانێ: (دەست بنێ بان سەرم) ف ١) نگاه كن؛ ٢) بگذار.

بنیات: ١) بنەڕەت، هیم، بناخە؛ ٢) ئیجاد، سازدان ف ١) شالودە؛ ٢) ابجاد.

بنیچە: بنەچەكە، رەچەلاك ف اصل و نژاد.

بنێڕ: بنوڕ، بنواڕە، بڕوانە ف نگاه كن.

بنێرە: ١) بەرێبكە؛ ٢) راسپێرە ف ١) بفرست؛ ٢) سفارش كُن.

بنیسك: سونكە سابون، سوێنكە سابون ف ماندە صابون.

بنیسكە: بنیسك ف ماندهٔ صابون.

بنێسی: نەخۆشی لەربون ف مرض لاغری.

بنیش: رۆنیشە، دانیشە ف بنشین.

بنیشت: شیلەی دارەبەن، جاجكە ف سقز.

بنێشت: بنیشت ف سقز.

بنیشتەتاڵ: جاجكەناڵە ف سقز تلخ.

بنێشتەتاڵ: بنیشتی نەكوڵاوی خۆش نەكراو ف سَقز نلخ.

بنیشتەتاڵە: بنیشتەتاڵ ف سقز تلخ.

بنێشتەتاڵە: بنیشتەتاڵ ف سقز نلخ.

بنیلە: دەغلی بەر گێرە ف خرمن در حال كوفتن.

بنیەش: بنبە، بینێ ف بُگذار.

بو: ١) بەهرەی زەمین: (زەویەكی بەبەرو بوە)؛ ٢) هەبو، بەرانبەری نەبو؛ ٣) كوند، كوندەبو؛ ٤) ئەبم، نەوم ف ١) بهرهٔ زمین؛ ٢) بود؛ ٣) بوم، جُغد؛ ٤) می‌شوم.

بۆ: ١) بێن و بارەی زەوی؛ ٢) ولات، سەرزەمین: (هەر تۆم خۆش دەوێ لەم هەردو بۆیە)؛ ٣) بۆن، بێن: (ئەو سەرزەمینەی بۆی تۆی لێ‌نایە / ئاوری نێ‌بەربێ هەرشەو لەلایە) «فولكلۆر»؛ ٤) لەبەر، بەخاتر: (بۆ تۆ كە ببكرو نازە وەكو حۆری جەننەتی / قەیدی چیە عەجوزەیی دنیا بدەم تەلاَی) «نالی»؛ ٥) وەرە، بێ؛ ٦) كوند، بابەقوش؛ ٧) شاگرد مەیخانە؛ ٨) دێراو، خەتی قولّ بۆ ناوداشتن؛ ٩) شیان، توانست: (بۆم ناكرێ، بۆم نالوێ)؛ ١٠) بۆچی؟؛ ١١) ئەبێ، ئەوێ: ف ١) بهرهٔ زمین؛ ٢) سرزمین؛ ٣) بو، رایحە؛ ٤) بخاطر؛ ٥) بیا؛ ٦) بوم، جغد؛ ٧) شاگرد میخانە؛ ٨) جوبِ آبیاری؛ ٩) امكان؛ ١٠) چرا؛ ١١) می‌شود.

بوار: ١) بەهار؛ ٢) دەراوی بەڕبنەوە؛ ٣) دەرەتانی دەرچون و تێپەڕین ف ١) بهار؛ ٢) گُدار؛ ٣) مَفرّ گُریز.

بواردن: ١) بگاردن؛ ٢) لێ هەڵبواردن؛ ٣) رەنگدار بونی بارچە ف ١) گُذشتن؛ ٢) اِهمال؛ ٣) رنگی شدن پارچە.

بوارە: دەرفەت، فرسەت، ماوە ف فُرصت، مجال.

بواژۆ: بۆژۆ، گیای بۆن گرنو كە ماڵات نایخوا ف علف بوگرفته.

بوان: ئەستوندەكی چادر ف ستون خیمه.

بوایت: ١) ببوایە؛ ٢) بو بابت، نۆبوابت ف ١) می‌بود؛ ٢) می بودی.

بوبا: هەبوابە ف می‌بود.

بۆبا: نقیشكی بۆن گرنو ف روغن با كرهٔ بوگرفته.

بوبان: ١) ببونابە؛ ٢) تیرەی گوندێكە ف ١) می بودند؛ ٢) اسم روستائی.

بۆبرە: بۆچنە، ئەوشنەی بۆنی ناخۆش ناهێڵێ ف بوگیر.

بۆبلات: كارەساب، بەڵاو چۆرتم ف بلا و مُصیبت.

بۆبرۆز: بۆكزون، بۆنی سوتاوی ئێسك و مو ف بوی مو و استخوان سوخته.

بوت: بت، پت، خوای دەسكرد ف بُت.

بۆت: ١) بانبژەی ناش، بانجبلەی ناساو؛ ٢) ناوبارە، قەمتەرە؛ ٣) بۆتو، بونە: (بۆت ناهێنم) ف ١) بامكِ آسیاب؛ ٢) قنطره؛ ٣) برای نو.

بۆترە كێنە: كارگی بالابەرزی سەرخڕ ف نوعی قارچ.

بۆتك: ناوبارە، بۆت ف قنطره.

بۆتكە: خانوی لەدارو نەنەكە ف كلبهٔ از چوب و حَلَب.

بوتری: بتری، شوشەی دەم تەنگ بۆ تراو تێكردن ف بطری.

بوتل: بوتری ف بطری.

بۆتو: بۆت ف برای نو.

بۆتە: ١) بلندایی كەم لەزەمبندا، زەقایی زەوی؛ ٢) دەفرێ كە كانزای تێدا دەتاوێننەوە؛ ٣) بونو، بۆت ف ١) برجستگی در سطح زمین؛ ٢) بوتهٔ ریخته‌گری؛ ٣) برای نو.

بۆتەگە: بۆدزن، ئەوبۆیەی وەختی نێ‌بەردان لەسابرێن نێ ف بوی بُز نر هنگام جُفتگیری.

بۆتی: ١) خەڵكی ولاتی بۆتان، بۆنانی؛ ٢) بۆ تۆی: (هەر ناوی بهێنی بۆتی دینم) «مەم وزین» ف ١) اهل منطقهٔ بوتان؛ ٢) برابت.

بۆتیمار: شاهۆ، بالداریكی مل و قاچ درێژە هەر لە دەم ناوان دەبێ، شاوەشینكە ف بوتیمار.

بوج: فیز، دەعبە، نبفادە ف فیس و نكبّر.

بوج: ١) لەبەرچی؟ ئەرا؟؛ ٢) برینی لە فوز ف ١) برای چی؛ ٢) فرج زن.

بۆچاڵ: دەغلی بۆن نەرگرتو لە چاڵدا ف غلّه‌ای كه در خاك بوی نری گرفته باشد.

بوچان: گچكۆڵە، ببچكەلانە، بچكۆك ف كوچولو.

بۆچڕ: بۆن دوكەڵ، بێهنا كادو ف بوی كاه سوخته.

بۆچروك: بۆنی سوتاوی جەوری ف بوی جربی سوخته.

بوٚچك: بچكوٚك [ف] كوچك.

بوچكه: بوٚچك [ف] كوچك.

بوچكهلانه: بچكوٚلانه [ف] كوچولو.

بوٚچون: ١) بيربردن: (من واى بوٚچوم كه نابهتهوه)؛ ٢) بهرهو شتێ باكهسێ ڕۆيشتن [ف] ١) گمان بُردن؛ ٢) بطرفِ كس يا چيزى رفتن.

بوٚچه: بوٚچ [ف] چرا؟.

بوٚچهك: بوٚچروك [ف] بوى چربى سوخته.

بوٚچهكههوڕ: بوٚ چروكى قهوى، بوٚچهكهوڕ [ف] بوى شديد چربى سوخته.

بوٚچهكهوڕ: بوٚ چروكى زوٚر [ف] نگا: بوٚچهكههوڕ.

بوٚچى: بوٚچ؟ [ف] چرا؟.

بوخ: ١) ههڵم؛ ٢) تهم لهگهرمادا [ف] ١) بُخار؛ ٢) دَمَه از گرما.

بوخار: بوخ [ف] بُخار.

بوخارى: مغارى، بخارى [ف] بُخارى.

بوختان: ههڵبهسته، توٚمهت، تيفنيرا [ف] بُهتان.

بوختيان: بوختان [ف] بُهتان.

بوخچك: بوخچهى بچوك، پريسكهى گهوره [ف] بُقچهٔ كوچك.

بوخچه: ١) پارچه چوارگوٚشهيهك بوٚ كهلوپهل تێنان: (**«بوخچه نگهردانێ»**: *گالنهى پريسكه هاويشتن*)، (**«بوخچهى نهكراوه»**: *بربهنى لهلاوى عازهب*)؛ ٢) باخچه [ف] ١) بُقچه؛ ٢) باغچه.

بوخورد: بخوٚر [ف] بُخور.

بوخوردان: بخوٚردان [ف] بُخوردان.

بوٚخوٚشكه: ١) داريكى ليرهواره؛ ٢) گوڵى كهنێره [ف] ١) درختى است جنگلى؛ ٢) گُلى وحشى.

بوٚخوٚبى: بيخهوێبى، دهرديكه له بيخهوبهوه توٚشى چاو دێ [ف] نوعى بيمارى چشم كه بر اثر بى‌خوابى عارض شود.

بوٚد: دهوڵهمهند، دارا [ف] ثروتمند، دارا.

بوٚدان: دانهوێڵه لهسهر ساج برژاندن [ف] بودادن حبوبات برساج.

بوٚدانهوه: وام لهجباتيان دان [ف] وام ديگرى را پرداختن.

بوٚدڕ: ١) بوٚنى توندى ماسىو نهگه؛ ٢) بوٚنى ئارهقهى بنهنگڵو قاچ [ف] ١) بوى تند ماهى و بُز نر؛ ٢) بوى عرقِ زير بغل.

بوٚدڕ: ڕههوڵ، كونو دادڕاوى ههراو لهزهوى، كهنداڵ [ف] شكاف و سوراخ در زمين.

بوٚدڕن: بوٚدڕ [ف] نگا: بوٚدڕ.

بوٚدراو: چيشتى فاوتى گهنمى برژاو [ف] آشِ گندمِ بوداده.

بوٚدوٚكهڵ: بوٚنكادو [ف] بوىِ دودگرفته.

بوٚده: بوٚد [ف] ثروتمند.

بوٚدهله: پياوى بىٚنمودى نهمهلو بيكاره [ف] مَردِ بدشكل و تنبل.

بوٚدى: بهماناى فێڵو گهڕ: (خهريكى دوٚدى بوٚدبه) [ف] تقلُّب و مكر.

بوٚدينه: پنگه، بنگ، بونگ [ف] پونه.

بوٚڕ: ١) بوار، بگار؛ ٢) برٚى قومار [ف] ١) گُدار؛ ٢) بُرِّ وَرَق.

بوٚر: ١) زهمينى نهكێلدراو؛ ٢) ڕهنگى سپى ئاماڵ زهرد [ف] ١) باير؛ ٢) رنگ سفيد شكرى.

بوٚڕ: خوٚڵهميش، بوٚڵ [ف] خاكسنر.

بوٚڕ: ١) بهر، بزاوى ليوپيكهوهنان له تهلفو بێتكهدا؛ ٢) ڕهنگى خوٚڵهميشى؛ ٣) بهكسمى پنوٚك پنوٚكى ڕهشو سپى [ف] ١) ضمّه؛ ٢) رنگِ خاكسترى؛ ٣) اسبِ خاكسترى با لكهٔ سفيد.

بوٚڕ: ١) تێشكاو له ملهو كێ بهركێدا: (بوٚرت خوارد، بوٚرم داى)؛ ٢) لهشلكىو جوانى نىٚپهڕين: (مام بيروٚت بوٚر بوه، كهنگر بوٚر بوه بوٚخواردن نابێ)؛ ٣) فولكهى ميوه كه گهلاى تێدا زاده خهنو به گهلا داى دهپوٚشن، نهره؛ ٤) گيابهكى بالا بلندى گهلا دهرزى له نيرهى ههڵمزو كهما؛ ٥) شهپوٚلى ناو [ف] ١) بازندهٔ مسابقه؛ ٢) پيرشدن و از تراوت افتادن؛ ٣) چالهاى كه ميوه را در آن ريزند تا رسيده شود؛ ٤) گياهى برگ‌سوزنى؛ ٥) مَوج.

بوٚڕ: بير [ف] بُرَّنده.

بوٚراق: چاوزهق، چاوزاق [ف] چشم برجسته.

بوٚران: توٚف، كريوهو بادهوه [ف] طوفان.

بوٚڕان: قوڕهى ڕهشهولاغ. (**«بوڕاندن»**: بوٚڕهكردن) [ف] صداى گاو و گوساله.

بورانهوه: دڵ لهخوٚ چوٚن، لهسهر خوٚ چون [ف] از حال رفتن.

بوٚرانى: ١) چێشتى كوٚلهكهو ماست؛ ٢) چيشتى باميجانو كولهكهو نومانيێرو فيمه [ف] ١) آش ماست با كدو؛ ٢) بورانى.

بوٚراو: بوٚدراو، چيشتى گهنمى برژاوو كوتراو [ف] نگا: بوٚدراو.

بوٚرباو: ئاماڵ بوٚر [ف] مايل به خاكسترى.

بورج: برج [ف] بُرج.

بوٚرچيل: ڕهشى ئاماڵ بوٚر [ف] سياه مايل به خاكسترى.

بوٚرچين: مێچكه مراوى ماڵى [ف] مرغابى ماده.

بوٚردن: ١) بهخشين، عافوكردن؛ ٢) ڕابردن، تێپهڕين؛ ٣) زوٚرگهيشتنو بڵبوٚنى كاڵهكو شوتى [ف] ١) بخشودن؛ ٢) گذشتن؛ ٣) رسيدنِ زياده از حدِّ ميوهٔ جاليزى.

بوردنهوه: بوٚرانهوه [ف] از هوش رفتن.

بوٚردومان: بوٚمباباران [ف] بُمباران.

بوٚرژان: بيرهخهو، نێوان بێدارىو خهو، سوكهلهخهو [ف] پينكى.

بورغو: برغى [ف] مبخ پيچ.

بورغى: برغو [ف] مبخ‌پيچ.

بورگ: بروٚ [ف] ابرو.

بورگه: بانو [ف] فلات.

بوٚرمان: دهنكه ههنارى وشك [ف] دانهٔ انار خُشك.

بوٚرمس: بزنى ڕهشى داراىسپى تێدابێ [ف] بُز اَبْلَق.

بوٚره: دهنگى بهرزى گاو گوٚل [ف] صداى گاو و گوساله.

بوٚره: ١) نهسپى پنوٚك سپىو ڕهش، بوٚر؛ ٢) بخوٚ، بلهوهڕه؛ ٣) وهره؛ ٤) ڕهمهكىو سهرنهناس؛ (بوٚرهپياگ)؛ ٥) زهمينى نهكێلدراو؛ ٦) نێوى سهگانه [ف] ١) اسبِ خاكسترى لكه‌لكه سفيد؛ ٢) بخور، بچر؛ ٣) بيا؛ ٤) بداصل و نانجيب؛ ٥) زمين باير؛ ٦) اسمى براى سگ.

بۆرە: زەمینی نەکێڵدراو ف زمین بایر.
بۆرە: وەرە، بێ ف بیا.
بۆرەبنار: نیوەشەڕ، کێشەی هەربەدەم ف جدال لفظی.
بۆرەبۆڕ: هاواری گاو گوێلك ف صدای بُلندِ گاو و گوساله.
بۆرەبنە: قەلەسابونە ف کلاغ.
بۆرەپیاگ: بیاگی رەمەکیو سەرنەناس ف مرد عامی و گمنام.
بۆرەپیاو: بۆرەبیاگ ف نگا: بۆرەبیاگ.
بۆرەجورە: جۆرێ جورەبە، بێ کاکوڵ ف نوعی پرنده.
بۆرەخزم: خزمێکی دور ف خویشاوندِ دور.
بۆرەزەلام: تەزەی نافوڵا ف شخص تنومند و بدقیافه.
بۆرەسوار: سواری ئەسپی بۆرە ف سوار بر اسب بور.
بۆرەقانی: گیابەکە سوڕنەکرێتەوە بۆخواردن ف گیاهی که می‌پزند و می‌خورند.
بۆرەقنە: ناماڵ بۆر ف مایل به رنگ بور.
بۆرەك: ١) مەلێکی رەنگ بۆرە؛ ٢) خواردنێکە لەهێلکەو ئاردو قیمە سازدەکرێ؛ ٣) جۆرێك گەچ ف ١) پرنده‌ایست؛ ٢) خوراکی از آرد و تخم‌مرغ و قیمه؛ ٣) نوعی گچ.
بۆرەکی: بۆرباو ف مایل به خاکستری.
بۆرەلوك: ناماڵ بۆر ف مایل به خاکستری.
بۆری: ١) رەنگی بۆر؛ ٢) لولەو شیرەی ناو ف ١) رنگِ طوسی؛ ٢) لوله و شیر آب.
بۆری: وەرە، بێ ف بیا.
بۆڕی: ١) کەرەنا، شەیپور؛ ٢) دوکەڵ کێشی سەماوەر ف ١) کَرنا؛ ٢) دودکش سماور.
بۆریوانگ: بێزان، گیایەکی دەسنەبالابە گوڵی زەرد نەکا ف گیاهی با گلهای زرد.
بۆڕی ژەن: کەرەناچی، شەیپورچی ف شیپورچی.
بۆرێش: بروش، بروێش، ساوەری ورد ف ریزه‌بلغور.
بۆڕین: ١) هەڵگەڕانی شیر؛ ٢) بۆڕاندنی گاو گوێلك ف ١) فاسد شدنِ شیر؛ ٢) صدای گاو و گوساله.
بۆزێن: کێ بەرکێ، رکە، ملە ف مسابقه.
بۆرین: ١) ژابردن؛ ٢) عافوکردن ف ١) گذشتن؛ ٢) عفوکردن.
بۆریە: لولەی ناو ف لولهٔ آب.
بۆڕیە: ١) کەرەنــاو شەیپور؛ ٢) مزرەقی ناوهلۆڵ ف ١) شیپور؛ ٢) گردنای میان‌تُهی.
بۆڕیەژەن: بۆڕیژەن ف شیپورچی.
بۆز: ١) بفز، دارتوفانە، دارێکە بەرێك دەگرێ بڕیە لە مێنشوڵە؛ ٢) لوان: (بوم بوزناخوا) ف ١) درخت بنه؛ ٢) امکان.
بۆز: ١) شینی ناماڵ‌سپی؛ ٢) ریشی ماش‌و برنجی، سپی‌و رەش تێکەڵ؛ ٣) نەخۆشی جوکی نازەڵ ف ١) کبود؛ ٢) ریش جوگندمی؛ ٣) نوعی بیماری زانوی دام.
بوزو: شاڵ، نەناوی جوڵا لەخوری‌و مەرەز ف شالِ دستبافِ محلی.
بۆزە: بۆز ف نگا: بۆز.
بۆزەم: بمخە: (نازیز وەس بۆزەم نەگێجاو خەم) «مەولەوی» ف مرا بینداز.
بۆزەن: زور بەبۆن، بۆنکەر ف دارای شامّهٔ قوی.
بۆژان: هەڵدان، بەخۆداهاتن ف نموّ کردن. بالیدن.
بۆژانگە: جێ سانەوەی نەخۆشی نازە لە جێ هەسناو ف استراحتگاه دورهٔ نقاهت.
بۆژانە: بێزان، گیابەکی گوڵ‌زەردی بۆن نوندە مێشی لەبەر هەڵدی ف نگا: بێزان.
بۆژانەوە: وەکەبفکەونن لەپاش لەرزیو کەساسی ف انتعاش. به نشاط آمدن.
بۆژۆ: ١) گیای بۆنگرنو کە ماڵات نایخوا؛ ٢) بوزو ف ١) عَلفِ بوزده؛ ٢) نگا: بوزو.
بۆژە: بوزۆ ف نگا: بوزۆ.
بۆژە کردن: پیزکردنی حەیوان لەگیای بوزۆ ف اباکردنِ دام از خوردنِ عَلفِ بوزده.
بۆسار: بۆسارد ف بوی نا.
بۆسارد: ١) بۆ گنخاو؛ ٢) بۆن‌گرنو، بۆگەن ف. ١) بوی نا؛ ٢) بوی گند.
بۆس: بۆست، بنگس ف وجب.
بۆسان: بیسـان. باغ ف بوستان. باغ.
بۆست: بنگس. بۆس ف وجب.
بۆسۆ: ١) بۆنی لوکەی سوتاو: (ناورم تێ‌بەردە. بۆسۆم لێ‌نابە)؛ ٢) بەرۆی تازەسوتاو لەسەر برینی نازەدەنێن خوێنەکەی دەبەستێ ف ١) بوی پنبهٔ سوخته؛ ٢) تکه پارچهٔ پنبه‌ای که می‌سوزانند و بر زخم تازه می‌گذارند تا خون را بند آورد.
بۆسە: ١) سیپە، رەبەت، کەمین، مردەو زیندە؛ ٢) فابشی جوت‌لەدار ف ١) کمین شکارچی؛ ٢) رابط بین یوغ و خیش.
بوسە: ١) بنوودانێکی کورت؛ ٢) بوێسنە، ژاوێسنە؛ ٣) بخەوە، بنوە ف ١) توقّف کوتاه؛ ٢) بایست؛ ٣) بخواب.
بۆسەخواردن: لەبۆسەدا خۆمات کردن ف کمین گرفتن.
بۆسە گرتن: بۆسە خواردن ف کمین گرفتن.
بۆسەلی: جۆرێ نرێ ف نوعی انگور.
بۆش: ١) ناوبەتاڵ، کلۆر، هلۆڵ؛ ٢) زۆر: (لەشکرە کە بۆشە، خوارن بۆش‌بو)؛ ٣) نێکەڵ بێکەڵی خەڵك ف ١) میان‌تُهی؛ ٢) بسیار؛ ٣) شلوغی مردُم.
بۆشایی: بەتالایی. والایی ف کاواك.
بۆشکە: بەرمیل، دەفری زۆرگەورە بۆ تراو ف بُشکه.
بۆشناغ: کوك‌و پوشتە ف شیك‌پوش.
بۆغ: بوخ ف بُخار.
بوغاف: گیابەکە بەشاخانەوە دەڕوێ ف گیاهی است که بر صخره‌ها روید.

بوغز: رك: (**بوغز** لەزگ) ف خشم و کین.

بۆغمە: ۱) وس بە، دەمت بگرە؛ ۲) نەخۆشی دوشاخە ف ۱) *فعل امر*: خاموش باش؛ ۲) بیماریِ خناق.

بوغە: گای زۆر قەڵەوی غللور: (چەند قەڵەوە دەڵێی گای **بوغە**بە؟!) ف گاو فربه و مغرور.

بۆق: ۱) قورواق، بەق؛ ۲) کەڵەشاخ بۆ تێنوراندن؛ ۳) چاوی زەق؛ ۴) پشت مل؛ ۵) باڵ، دەڵەك: (بۆچە **بۆقم** ئەدەی: باڵم پێوە دەنێی؟)؛ ۶) نێرنکی چلەپیازو سبر ف ۱) قورباغه؛ ۲) بوق؛ ۳) چشم برجسته؛ ۴) پشتِ گردن؛ ۵) هُل؛ ۶) نرّه پیاز و سبر.

بوقدان: دەڵەکدان، باڵپێوەنان ف هُل دادن.

بۆقژە: نەخۆشی زاری زارۆکانە ف بیماری دهن بچه.

بۆقل: گۆشتی بەلەك ف گوشتِ ساقِ پا.

بۆقلە: فەلەمونە، عەلی شیش، فەل، بەفلە ف بوقلمون.

بۆقلەموت: بۆقلە ف بوقلمون.

بۆقلەمون: بۆقلە ف بوقلمون.

بۆق‌مل: پشت مل ف پشت گردن.

بوقە: دەنگی گای کەمنر لەبۆرّە ف صدای گاو.

بۆقـەتـە: پشت مل: (موی حەوسەد وشتر ئەم‌کرد وەجلی / هێشتا هەر دیاربو **بوقەتەی** ملی) «کەرکوژ» ف پُشت گردن.

بۆقەمەلە: جۆرێ مەلەی وەك بۆق ف شنای قورباغه.

بۆقی‌مل: پشت مل ف پُشت گردن.

بوك: ۱) وەوی؛ ۲) رەبـەنۆك، گوڵاڵەسوورە؛ ۳) پیاوەداربنە، بوکەبارانە؛ ۴) بایشکێو، چنچکە سلاو ف ۱) عروس؛ ۲) آلاله؛ ۳) آدمكِ چوبی؛ ۴) گُل‌مژه.

بوك‌بوکێنە: گاڵتەی منالان بە بوکەلەی لەبـسنوك ف عروسك بازی.

بۆکرد گ: بۆنگرتو، گنخاو ف بوگرفته.

بۆکردن: ۱) گنخان؛ ۲) بۆن هەلمژین، بۆنکردن ف ۱) بوگرفتن؛ ۲) بوکردن.

بۆکرۆز: بۆنی ئێسکی سوتاو ف بوی استخوانِ سوخته.

بۆکز: بۆنی گۆشتی سوتاو ف بوی گوشت سوخته.

بوکك: چبنچکە سلاو، بایشکێو ف گُل‌مژه.

بوکلە: بوکەلەی منالان ف عروسك.

بۆکلیشە: بۆنی بن‌باخەڵ و قاچ ف بوی بد پا و بغل.

بوکەبارانە: کوتەلێ کە منال ئەگێرن بەماڵانەوە، ناوی پێدا دەکرێ ف آدمك چوبی.

بوکەبارانێ: بوکەبارانە ف آدمك چوبی.

بوکەبەبارانە: بوکەبارانە ف آدمك چوبی.

بوکە بەبارانێ: بوکەبارانە ف آدمك چوبی.

بوکە سەماکەرە: بونەکێ ف نوعی عروسك خیمه‌شب بازی.

بوکـەشـوشـە: بوکەلەی لەچینی بان شوشە ف عروسك ساخته شده از چینی یا شیشه.

بوکەلە: بوکی لەیسنوکی مندالان، بوکلە ف عروسك.

بۆگنتك: بۆنی میوەی رزیو ف بوی میوه فاسدشده.

بۆگنخ: بۆگنخاو ف بوی نا.

بۆگنخاو: بۆنی دانە وێڵەی شەداروزیو ف بوی نا.

بۆگە: گیای بۆن‌گرتو کەناژەڵ نایخوا ف نگا: بوژ.

بۆگەمرخە: بۆگنخ ف بوی نا.

بۆگەن: بۆن ناخۆش: (ئەم ماسیە **بۆگەن** بوە، دوێژە **بۆگەنی** کردوە) ف بوی گند.

بۆگـەنکە: ۱) فسۆس، جانەوەرێکە لەرێوی چوکە نر هیچ جانەوەرێك لەتـرسی بۆگەنـەکەی ناوێرێ نوخنی کەوێ؛ ۲) گیابۆ گەنیوە ف ۱) حیوانی است بسیار بدبو؛ ۲) نوعی گیاه بدبو.

بۆگەنیو: بۆنی ناخۆش ف بوی گند.

بۆگەنیوە: گیا بۆگەنکە ف نوعی گیاه بدبو.

بۆڵ: ۱) دەنکی ترێ، دانە هەنگور، لبەتری؛ ۲) زەنگی ملی پێشەنگ؛ ۳) دۆڵی نەنـگ، دەرەی ناو دوکێو، گەڵی، بوهـل؛ ۴) خۆڵـەکـەوە، مشکی؛ ۵) ئاوتێزاو: (تـری **بۆڵ** بوە) ف ۱) دانـه انگـور؛ ۲) زنـگ کاروان؛ ۳) درّهٔ تنگ؛ ۴) خاکستر؛ ۵) آبدار.

بۆڵ: خۆلەمێش، مشکی، خۆلی ف خاکستر.

بولاندن: ورتەورتی گلەیی ف غرولند کردن.

بۆلاو: خۆلباف، مشکی و ئاوی لێك‌دراو ف خاکستر آب.

بۆڵ بزمارە: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

بۆڵ ماژو: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

بۆڵە: ۱) ورتەو پرتەی تۆرەیی؛ ۲) مشکی، خۆلی ف ۱) غرولند کردن؛ ۲) خاکستر.

بۆڵەپۆڵ: پرتەپرت، بۆڵەی زۆر ف غرولند.

بۆڵە تەمێ: ئاڵ و بۆڵ ف نگا: ئاڵ و بۆڵ.

بۆلەرە: بومەلەرزە، زەلزەلە، هەژانی زەمین ف زلزله.

بۆڵەمز: ژیلەمۆ، ژیلە ف خاکستر گرم.

بۆڵەنمە: ئاونیگەرانی میوە، ئاڵوبۆڵ ف میوهٔ نزدیك به رسیدن.

بۆلەنمێ: بۆڵەنمە ف نگا: بۆڵەنمە.

بۆلـەوەرە: نیژاوی، خۆلـەمێش کە جانەوەری مێملی داری پێ لەناو دەبەن ف تیزاب خاکستر.

بۆلی: ۱) دەنکـەتـری، بۆڵ؛ ۲) هۆزێکی کۆچـەری کوردە ف ۱) دانهٔ انگور؛ ۲) یکی از عشیرتهای کُرد.

بۆلێڵە: نێوان شەوو رۆژان، تاریکی و رۆشناکی تێکەڵ لە نێوارو بەیاندا ف هوا گرگ و میش.

بوم: ۱) بۆمبا؛ ۲) نەرای من؛ ۳) سەرزەمین ف ۱) بُمب؛ ۲) برای من؛ ۳) سرزمین.

بۆم: ۱) تەشوێ؛ ۲) هەبوم؛ ۳) کوندی‌زل، کوندەبوم ف ۱) نیشه؛ ۲) بودم؛ ۳) بوف.

بۆمارانە: گیایەکی دەرمانەو زۆر تاڵە ف گیاه بوماران، علفِ هزار برگ.

بۆمبا: گوللەی زەلامی فرۆکە ف بُمب.

بۆمباباران: بۆمبا هاویشتن ف بُمباران.

بۆمباران: بۆمبا دارژاندن ف بُمباران.
بۆمباهاوێژ: فڕۆکەی بۆمبا هەڵگر، فڕۆکەی بۆمباران دەکا ف بُمب‌افکن.
بۆمچ: بۆنی شەداری، بۆگنخ ف بوی نا.
بۆمچك: بۆمچ ف بوی نا.
بۆمچە: بۆمچ ف بوی نا.
بۆمچەو: بۆمچ ف بوی نا.
بۆمچەوە: بۆمچ ف بوی نا.
بوٌمەلەرزە: زەلزەلە، بولەرزە ف زلزلە.
بوٌمەلێڵ: ١) شەوەکی، هەوەڵ بەرەبەیان: ٢) پاش نوێژی شێوان، بوٌلێڵە ف ١) نگا: بوٌلێڵە: ٢) بعد از غروب.
بۆن: ١) بێهن، بڕوانەبۆ؛ ٢) حەتر، عەتر: ٣) بۆنێمە ف ١) نگاه کن: ٢) عطر؛ ٣) برای ما.
بوٌن: ١) بەرانبەری نەبـون، بەرچـاوو زیندو، وجود: ٢) دارایی ف ١) بودن؛ ٢) دارایی.
بۆنبز: بۆچنە ف بوگیر.
بۆنبڕە: دەرمانی نەخۆشی لەبەربۆن ف داروی مرض بوزدگی.
بۆن پێدان: بۆدانی دانەوێڵە لەسەر ساج ف بودادن دانه.
بۆن پێوە کردن: ١) بۆنی خۆش بەلوت هەڵمژین؛ ٢) ناوکردنی مێچکە لەلایەن نێرەوە *لەناو جانەوەراندا* ف ١) استشمام؛ ٢) تلاش گشن در جذب ماده به جفتگیری.
بۆنتێدان: حەترنی هەڵسون ف عطر مالیدن.
بۆن تێ کەوتن: سەرەتای پێگەیشتنی بێستانی گڕکەو گندۆرە ف آغاز رسیدن میوه در جالیز.
بۆنخۆش: هەرچی بۆنی پەسندی لوٌنە ف خوشبو.
بۆنخۆشکە: ڕێحانە کێوبلە، گیابەکە ف ریحان کوهی.
بۆنخۆشکەرە: گیابەکە وشکی‌دەکەن بۆناو جلکان ف گیاهی است که آنرا خشك کنند و برای خوشبوکردن لباس از آن استفاده می‌شود.
بۆنخۆشی: بۆنێ کەمرۆ پەسندبەنی ف خوشبو بی.
بۆندار: خاوەنی بۆنی خوەش ف بودار.
بۆندان: بۆدان ف ظرف عطر.
بۆن دانەوە: بۆن بڵاو کردنەوەی گوڵ‌با... ف بوی پراکندن.
بۆندز: بۆدزن ف بوی زیر بغل و ماهی.
بۆن کردن: ١) بێهن کرن: ٢) سۆراغ کُردن بەخەباڵ دۆزینەوە ف ١) بو بیدن: ٢) سرنخ گرفتن.
بۆنـگ: هەلالـدان، خۆش کردنی پێست بۆ مەشکە ف دبّاغی پوست برای مشك.
بونو بەرام: بۆنی خۆشی بڵاوەبو ف بوی و نکهت.
بۆنە: ١) هۆ، سەبەب، سۆنگە؛ ٢) بەهانە، بیانو ف ١) سبب؛ ٢) بهانه.
بونەبەرد: ڕەق هەڵاتن وەك بەرد ف سخت شدن.
بونەوە: دوبارە پەیدابون ف دوباره پیدا شُدن.
بوٌنەوەر: گیاندار ف جاندار، ذیروح.
بوە: ١) دارا؛ ٢) بیەرە؛ ٣) کوند، کوندەبوە؛ ٤) بمێنە؛ ٥) بیە، وەهابە؛ ٦) بیەن، ببوە ف ١) دارا: ٢) بِبَر؛ ٣) بوم؛ ٤) بمان؛ ٥) باش: ٦) بوده است.
بوها: ١) گرانقیمەت: ٢) بابی، نرخ، بهێ ف ١) گرانقیمت: ٢) نرخ.
بوهار: بەهار، بوار ف بهار.
بۆهت: بێ‌ژن، سەڵت ف مُجرَّد.
بوهـرین: ١) بزرکانی شیر؛ ٢) پیربونی گیا ف ١) فاسدشدن شیر؛ ٢) پیرشدن گیاه.
بوەتەقلە: جۆرە کوندێکی مەزنە ف نوعی بوم بزرگ.
بوەستە: مەزۆ ف ابِست.
بوەکوێرە: جۆرێ کوند ف بوف کور.
بوهل: گەلی، دۆلی تەنگ‌و قوٌڵ، دەرە ف درّه.
بوهوست: بست، بنگس ف وجب.
بوهیشت: بەحەشت، بەهەشت ف بهشت.
بوێ: ببێ ف باشد.
بۆی: گارسۆن، شاگرد ف گارسون.
بۆیاخ: ڕەنگی دەرمان ف واکس.
بۆیاغ: بۆباخ ف واکس.
بۆباغچی: ڕەنگ کەر، کەوش ڕەشکەرەوە ف واکسی.
بوێر: ١) ئازا، نەترس: ٢) نێ‌پەر: (بـابـوێر، ساڵ بوێر) ف ١) شجـاع؛ ٢) مُنقَضّ.
بوێژ: ١) قسیەکەر؛ ٢) شایەر؛ ٣) گۆرانی‌بێژ ف ١) گوبنده؛ ٢) شاعر؛ ٣) ترانه‌خوان.
بوێس: مەزۆ، مەچۆ، ڕاوەستە ف ایست، نرو.
بویسان: بێستان ف پالیز.
بوێست: بوێس ف ابست.
بوێسە: بوێس، ڕاوستە ف ابست.
بوٌیش: ١) زەمەندو قشلاخی بێ‌ئاو؛ ٢) بێژە، بڵێ ف ١) عَلفزار بی‌آب؛ ٢) بگو.
بوٌیك: ١) بوٌك، وەوی؛ ٢) باپشکێو ف ١) عروس: ٢) گُل‌مژه.
بۆین: ڕازی ف قانع.
بۆینباخ: کراوات، پارچەی مل‌بێچ‌و شۆڕەوەبو ف کراوات.
بۆیە: ١) بۆباخ، واکس‌و ڕەنگی نەقـاشی؛ ٢) لەبەر ئەوە، بەوهۆبە ف ١) واکس و رنگ نقاشی: ٢) بەاین دلیل.
بۆیەچی: کەوش بۆباخ کەر، دیوار ڕەنگ کەر ف واکسی، نقّاش ساختمان.
بۆیەر: ١) ببورە، ببەخشە: ٢) ڕابردو ف ١) ببخش؛ ٢) گذشته.
بۆیەکاری: ڕەنگ کردنی دیواری ماڵ ف نقاشی ساختمان.
بە: *پیت‌و بزاوێکـە جلەدوای وشـەو جلەپێش وشـەبێ چەنـد واتابەکی جۆراوجۆر دەگەبەنێ کە هێندێکیان بەم جۆرەن* : ١) بیە: (من جۆنم، تۆش وابـە)؛ ٢) بەرە: (ئـەم قەڵەمە لابە)؛ ٣) بکە: (زوبە بابڕۆبن)؛ ٤) سۆبند: (بەسەری تۆ)؛ ٥) هۆ: (بەمن بوی بە پیاو)؛ ٦) پەیوەندی: (کـەمن باراشـەکـەم بێ‌بارەبـەر بێ / بەمن‌چی دەشت‌و دەر پڕ ئێرەکـەربێ)؛ ٧) لای: (دەفنـەر بەنـۆبە)؛ ٨) خاوەن: (بـەهـۆش،

بەجـەرگ)؛ ٩) دەگەل: (بەمنرا وەرە)؛ ١٠) نرخ و بەها: (بەچەندت کڕبوە؟)؛ ١١) ئەنـدازە: (بـەقـەد نۆیە)؛ ١٢) چۆنیەتی: (بـەکالی، بەبیری)؛ ١٣) گۆڕان: (بەفرەکە بویە ئاو، ئەو باروەت بەسندان بێ!)؛ ١٤) بەر: (خەرمان بە بادان)؛ ١٥) بۆ: (بەتۆ بڵێم، بێگانە بەدەر)؛ ١٦) گیروەیی: (بـەچـاوتـەوە کردم، بەتـەڵەوە بوم)؛ ١٧) *بەرلە فعل بۆ نامرازو ناکارسـانـدان دێت*: (بەخۆ دەنازێ، بەرێدا دەڕوا)؛ ١٨) لەکات و لاو جێدا: (بەسەرمن داهات، بەشەو دەخەوم، سەرم بەماڵدا کرد)؛ ١٩) بێزیادو کەم: (دوبـەدو)؛ ٢٠) جوت و یـەکـەوە لکـباو: (شـان بەشان)؛ ٢١) لەبڕ: (بەسەری دا چوم)؛ ٢٢) لە: (بەجێ مام)؛ ٢٣) بەرانبەر: (بەقانون قەدەغەیە)؛ ٢٤) پێوەچون ونێوەچون: (رێوی بەکونەوە نەدەچو، دەزوم بە دەرزی بەوە کرد) ف *واژەای است که چه بەعنوان پیشوند و چه بەعنوان پسوند معانی مختلفی را می‌رساند که بعضی از این معانی بەقرار زیر است:*
١) بـاش؛ ٢) برادر؛ ٣) کُن؛ ٤) قسم؛ ٥) سبب؛ ٦) حرف ارتبـاط؛ ٧) پیش ، نزد؛ ٨) صاحب؛ ٩) حرف هَمراهی؛ ١٠) نرخ و بها؛ ١١) انـدازە؛ ١٢) چگونگی؛ ١٣) حرف تغییر؛ ١٤) بر؛ ١٥) برای؛ ١٦) دُچارشدن؛ ١٧) و ١٨) ظرف زمان و مکان؛ ١٩) بی کم کاست؛ ٢٠) جفت و همتا؛ ٢١) یکباره؛ ٢٢) از؛ ٢٣) طبق؛ ٢٤) در.

بەئاسپایی: هێدی، هێدیکا، یەواش ف یواشکی.

بەئـاستـەم: ١) بەحاڵ، زۆر بەسەبر؛ ٢) یەکجار زۆر کەم: (**بەئاستەم** بریندار بوە) ف ١) خیلی آهستە؛ ٢) خیلی کم.

بەئـاگـا: ١) خاوەن خەبـەر؛ ٢) نەخـەوتـو، خەوڵێ نەکەوتو، بێدار ف ١) باخبر؛ ٢) بیدار.

بەئاگاهاتن: لەخەو هەستان، وشیار بون، بێدار بونەوە ف از خواب بیدار شُدن.

بەئاوات گەیشتن: مراد حاسڵ بون، بەکاورەسین، ئارەزو بێک‌هاتن ف بەآرزو رسیدن.

بەئـاوادان: ١) دەنـاو هاویشتن؛ ٢) بر بەتی لە بەفیرۆدان؛ ٣) دەنـاوی خاوێن هەڵکیشانی جلکی کەفاوی ف ١) در آب انداختن؛ ٢) کنایە از حرام گردانیدن؛ ٣) آب کشیدن لباس.

بەئاوادادان: بەئاوادان ف نگا: بەئاوادان.

بەئوك: ناشیرنی بیاوترسێن، زەبەلاحی ناقۆڵا ف لندهور بدشکل.

بەئەمەگ: خاوەن وەفا، چاکە لەبیر، دژی سپلەو بێ‌ئەزان ف وفادار.

بەئیش: بەژان، بەئازار ف دردناک.

بەئیش: خەریکی کار، مژول ف مشغول.

بەبـا: ١) شوێنی باگر؛ ٢) دبلی نیرخواز، دەڵەوەبا ف ١) جای بادگیر؛ ٢) گُشن‌خواە.

بەبان: منالان، منال‌گەل ف بچەها.

بەبر: بەبرشت، بەزاکون، کار لەدەست هانو ف آدم کارآمد.

بەبرشت: ١) زۆر بەکارو کار لەدەست هاتو؛ ٢) زەوی بەبیت و ریزەو ف ١) آدم کارآمد؛ ٢) زمین حاصلخیز.

بەبك: منالی ساوا ف نوزاد.

بەبلانە: بوکەڵەی منداڵ ف عروسك.

بەبلە: ١) نوڵ، بیزە، پز، بێچـو لەنـاو زگدا؛ ٢) ساوا، منالی چکۆڵە ف ١) جنین؛ ٢) نوزاد.

بەبن: ١) ریشـەدار، بەرەهـ ، رەگدار؛ ٢) کیژی کون نەکـراو؛ ٣) گیای بەسەلك ف ١) ریشەدار؛ ٢) دوشیزە؛ ٣) گیاه پیازدار.

بەبوکە: بوکی منداڵان، بوکەڵە، بو بکا زاروکا ف عروسك.

بەبوڵە: بەبوکە ف عروسك.

بەبـە: ١) منالی‌ساوا؛ ٢) ناوی هۆزێکی کەونارا لە شارەزور، بابان ف ١) نوزاد؛ ٢) یکی از عشیرنهای کُرد.

بەبـەر: ١) بەمیوە، بەبـەهـرە؛ ٢) کوتـاڵی بەرپان ف ١) درخت مُثمر؛ ٢) پارچۀ عریض.

بەپانەوە: ١) بەئەواوی؛ ٢) رك و راس ف ١) بەتمامی؛ ٢) بەصراحت.

بەپـشـت: ١) پشـەو، قایم؛ ٢) خاوەن داژدارو پشتیوان ف ١) محکم؛ ٢) نورچشمی.

بەپشو: لەسەرخۆ، هێمن، بەحەوسەڵە، نەفەس درێژ ف آرام و شکیبا.

بەپێ: قۆچـاغ، خۆشـرۆ، بلەز لر بقـەچـونی، شاتر، خۆشبەز ف پیادۀ چالاك، بادپا.

بەپێچ: ١) پێچدار، وەك برغـو؛ ٢) لەدەروندا وریاو فێڵباز ف ١) دارای پیچ؛ ٢) آدم نودار.

بەپیرەوەچون: پێشوازی کردن: (سەد هەنبو خۆی ناس و لوس‌دا **چون بەپیری** شێخەوە) «شێخ رەزا» ف استقبال.

بەپێل: شەپۆلدار: (ئەم جاجمە **بەپێلە**، گۆمێگی **بەپێلە**) ف دارای موج، موّاج.

بەپیلە: ئەشقەڵەباز، گرنەگر، بەهانەگیر ف بهانەگیر.

بەت: مراوی ف مُرغابی.

بەتار: هەنەری چاو، رۆشنایی و بینایی چاو ف مسافتِ دید.

بەتـارە: فلچە، گزگچە، ئەو گەسکەی جوڵا بوزوی پێ چریش دەدا ف فرچۀ سر بش‌زنی جولا.

بەتـاق: ١) کەمـەی سەردبوارو گونبـەز، سەردەرك و گونبـەزی بەتـاق هانونەوە؛ ٢) تەنیا: (**بەتاقی** تەنیا)؛ ٣) ناواڵە، قەکری: (پەنجەرەکەنان **بەتاق** بو) ف ١) گُنبدی؛ ٢) تنها؛ ٣) گُشادە، وا.

بەتاقە: بلبت، بسولەی مقەبای لەسەرنوسراو ف بلیت.

بەتاقەت: ١) خاوەن هێز؛ ٢) بەسەبر و حەوسەڵە ف ١) توانا؛ ٢) شکیبا.

بەتاقی کردنەوە: ئەزمون، ئەجرەبە کردن ف آزمودن.

بەتـاڵ: ١) بێ‌ناوەرۆك، والا، خالی؛ ٢) ئامـاقـوڵ، هەڵـوەشـاو: (نوێژم **بەتاڵە**)؛ ٣) بێکار: (برابەکم **بەتاڵە**) ف ١) تُهی؛ ٢) باطل؛ ٣) بیکار.

بەتالایی: بۆشایی، والایی ف فراغ.

بەتاڵ کردن: دەس هەڵگرتن لەکار، پایدۆز: (هەرنبوەرزو **بەتاڵمان** کرد) ف دست از کار کشیدن.

بەتالی: بوچی، بێکاری ف بیکاری.

بەتام: خۆش لەزمان، خۆش چێژە ف خوش‌مزە.

بەتاناچون: بەدرێژی باس کردن ف زیاد و مبسوط بحث کردن.

بەتاناهاتن: بەتانا جون فا نگا: بەناناچون.
بەتانوپۆداهاتن: بەناناچون فا نگا: بەناناچون.
بەتانە: ناردەمشاری بەجریش هەڵپشبودراو کە دارناش دەکاری دەکا فا بطانە.
بەتانی: پەتو، عەدبال، بنخەفی چنراوی بێ‌بەروپشت، نەبباڵ فا پتو.
بەتانیە: بەتانی فا پتو.
بەتر: پێشنر، پێشو: (بەتربر، بەتربراو، بەترپیری) فا پیشتر.
بەترمە: هەڵپەرتاوتن، بڕینی لکی زیادی دار فا پیراستن، هَرَس.
بەترومە: بەترمە فا پیراستن، هَرَس.
بەترەف: ١) بەتـلاو، خراب؛ ٢) بەفیرۆ، لەدەستچوگ فا ١) ضایع؛ ٢) هَدَر شُدە.
بەتکەبەش: جوالو، چالگ، کوژەبەش، چالو، چالەکە فا گورکن.
بەتڵ: ١) باڵەوان‌و نازا؛ ٢) ماندو؛ (نەز بەتڵیم گەلەکی ماندی بوم)؛ ٣) بەشێك لەشەو فا ١) قهرمان؛ ٢) خستە؛ ٣) قسمتی از شب.
بەتلان: لەبەین چون، نەمان، لەکار کەوتن فا ازبین رَفتن و از کار اُفتادَن.
بەتڵاندن: لەبەین‌دان، خراکردن، ونداکردن فا هدردادن، گُم کَردَن.
بەتڵانە: وچان، روژی کارنەکردن، تەحتیل فا تعطیل.
بەتڵە: ساوار فا بلغور.
بەتڵی: ماندو، مانگ، خەسنە، مانو فا خستە.
بەتڵین: ماندوبون فا خستەشدن.
بەتو: رەحاتی، رەحەنی، نامرازی نراو لەدەفر کردن فا قیف.
بەتوکڵ: بریەتی لە قسەی بەهیما، قسەی زبیك‌و پلار فا سخن نودار.
بەتوێ: بەبەك، بەتەنها: (بەتوێ کراس) فا بەتنها.
بەتوێکڵ: بەتوکڵ فا نگا: بەتوکڵ.
بەتون: چش، بەجەهەننەم فا بەدرك، بەجهنّم.
بەتەر: خراپتر، خراوتر فا بَدتر.
بەتەقەکەوتن: شەرمەزاربون، تەریق بونەوە فا شرمندە شُدن.
بەتەڵەب: یەکسمی منجکەی نیرخواز، بەفاڵ فا مادیانِ نرخواە.
بەتەماح: چاوچنۆك، نەما، تەماحکار فا آزمند.
بەتەماع: بەتەماح فا آزمند.
بەتەنگەوەبون: بەگرنگ گرتن، خەم خواردن بۆ کاری باکەسێ: (زور بومن بەتەنگەوە مەبە) فا اهمیّت دادن.
بەتەوس: بەزیپك، قسەی بەپلار، بەتیکوڵ فا سُخنِ طعنەآمیز.
بەتیسك: بەخوری، تیسك دریژ فا پشمالو.
بەتین: بەگەرمابیخۆریاناگر: (ناوری ژێر بولوان بەتینە) فا پُرحرارت.
بەتیە: پارچەیەکی ناسکە بۆ عەبای هاوبنە فا نوعی پارچە نازك و ننك برای عبای تابستانی.
بەجا: جێدار، قسە بان کاری نەقڵ بەسند، بەجێ فا بجا، روا.
بەجگە: بل. بەغەیرەن، جیالە فا بجُز.
بەجـوج: ١) جەنـەباز، فسەدریژ، زۆربلێ‌چەنەوەر، هەڵەوەر، چەفەسرو؛ ٢) داسێن نەر، داوێن پیس فا ١) زاژخا، وراج؛ ٢) نردامن.

بەجەڕ: بزماری بەپێچ فا میخ‌پیچ.
بەجەرگ: نازا، رەشبەد، گمڕناس، زیخ، جامێر، نەترس، بوبر، بەغیرەت، دلێر فا شجاع و بیباك.
بەجێ: ١) بەجـا؛ ٢) لەجێگە؛ ٣) زو: (جێ بەجێ هاتم) فا ١) بجا؛ ٢) بجای: ٣) سریع.
بەجێمـان: لەدوا مانـەوە، لەوەختی خوێدا بێ نەگەیشتن: (بـەجێ ماوم لەباران، نابـەجێ ماوم نەجـەل زوبـە / بەمـردن لەم قسـوری ژینـە نبسنیعفا نەکەم جبکەم) «مەحوی» فا عقب ماندن، واماندن.
بەجێ ماو: دواکەوتو فا واماندە.
بەجێ هاتن: کاردروست‌بون، کارپێك‌هاتن، کران فا انجام شدن کار.
بەجێ هانین: پێك‌هێنان، دروست کردنی کار، کردن فا انجام دادن.
بەجێ هێشتن: خستنەدواوە، جێ‌هێشتن، وەدواوەدان فا بجای گذاشتن.
بەجێ هێنان: بەجێ هانین فا بجای آوردن.
بەچ: ١) بێچو، بەچکە، بەچك، زا؛ ٢) بورەی هەنگ، شڵخەمێش فا ١) بچّە؛ ٢) نسلِ نوبن زنبور عَسَل.
بەچاوکردن: دبتن، دبن، هانتەبەرچاو فا دبدزدن.
بەچاوەبون: چاوزار کارلێکردن فا چشم زخم خوردن.
بەچاوەوەبون: بەچاوەبون فا چشم زخم خوردن.
بەچـك: ١) نەرح، بیچم، کەسم، شکـل، سەکـوت؛ ٢) منـداڵ، زاروُ، زاورۆ‌بێجو؛ ٣) بان مەلاشو، بەنەسەری هاوسای نوێڵ فا ١) طرح، قیافە؛ ٢) کودك؛ ٣) چکاد، بالای پیشانی.
بەچکە: بێچو، بەچکە باڵدار، جوچکە فا جوجهٔ پرندە.
بەچگ: بانمەلاشو فا چکاد.
بەچنگ: ١) خاوەن چنجروك؛ ٢) خێراو نازا لە بەبدا کردن فا ١) دارای چنگال؛ ٢) زرنگ.
بەچو: بێچو فا بچّە.
بەچوڵە: بێجوی نازەهانو، تازەزاو، ساوا فا نوزاد.
بەچوە: بێجو فا بچّە.
بەچە: ١) منال؛ ٢) بربەنی لە بوك، لە زاوا؛ ٣) منالی حیز، لوسکە فا ١) کودك؛ ٢) کنایە از عروس یا داماد؛ ٣) اَمرَد.
بەچەباز: منالباز، هەتیو باز، کورگێ فا بَچەباز، غُلام‌بارە.
بەچەخورە: نەخوشی نیرنەخواردن فا بیماری سیرنشدن.
بەچەدان: پزدان، منالدان، زێدان فا زهدان.
بەچەك: چەکدار، نامرازی جەنگ پێوە فا مُسلّح.
بەح: وشەی سەبرمان: (بەح لەوکارە نوێدەیکەی) فا حرف تعجب.
بەحاستەم: بەناسنەم فا بەسختی.
بەحر: ١) زەریا، دەلیا؛ ٢) بەش، بار فا ١) دریا؛ ٢) سهم و قسمت.
بەحس: لێدوان، باس فا بحث.
بەحەشت: بەهەشت، بوهیشت، جەنەت فا بهشت.
بەحەیا: شەرمن، فهێت‌کار، شەرمبن فا محجوب، باحیا.
بەخ: پەخە، نای چەند جوانە! فا بەبە.
بەخـاوەن کردن: ١) ناگالێ‌بون؛ ٢) دانـەوەی گوم‌بوُ بەخاوەنی فا ١)

نگهداری کردن؛ ٢) رد نمودن گم شده به صاحبش.

بەخت: ١) ئیغبـاڵ، سعـود؛ ٢) بەیمـان و بەقـا: (عـەرەب بێ‌بەختن سوێزی‌خوێ نایەنـەسـەر)؛ ٣) پەنـا، داڵـدە: (ئـەزدیمـە **بەختی**تە)؛ ٤) خەرج، مەسرەف: (ئەوماڵەی هەمو **بەخت** کرد) ف ١) شانس؛ ٢) پیمان؛ ٣) پناه؛ ۴) خرج.

بەختان: توش‌بونی نەهات: (خوشکم چبکەم ئەوەش لە **بەختانە**) ف بدشانسی.

بەخت‌دار: بەئیغباڵ، بەسعود ف خوشبخت.

بەخت‌رەش: بەدبەخت‌و نەگبەت، چارەرەش ف سیەبخت.

بەختکردن: خەرج کردن ف خرج کردن.

بەختە: ١) پەرواو، دابەستە؛ ٢) بەران، نێری ف ١) پرواری؛ ٢) قوچ.

بەختەباران: بەختەلباران، بارانەی گولەدەغڵ قەڵەو کردن ف باران در خردادماه.

بەختەکی: بەهەڵکەوت، خۆبەختی ف تصادفی، اتفاقی.

بەختەلباران: بەختەباران ف نگا: بەختەباران.

بەختەمام: پیاوی راست‌و قسەبنەو ف آدم راست و دُرُست.

بەختەمامی: راستی‌و قسەبنەوی ف راستی و دُرُستی.

بەختەوار: بەوبژدان‌و راست ف باوجدان و دُرُستکار.

بەختەوەر: خاوەن ئیغباڵ، بەبەخت ف خوشبخت.

بەختیار: بەختەوەر ف بختیار.

بەختـیاری: ١) کامـەرەوابی، خاوەن بەخـتـی؛ ٢) تیرەیەکی گەورە لەکوردی لوڕ ف ١) کامرانی؛ ٢) یکی از تیره‌های بزرگ کُردِ لُرستان.

بەخـرمەت: ١) قەدرگری میوان؛ ٢) ژێردەستی نازاو گوێ‌لەمشت ف ١) مهمان‌دوست؛ ٢) نوکر خوب.

بەخشـان: بلاوکردن، پرژاندن: (ماڵەکەی تەخشان‌و **بەخشان** کرد) ف منتشر کردن و پراکندن.

بەخشایشت: عافو، بوردن لەتاوان ف بخشایش.

بەخشش: خەلات، بەخۆشی‌و خۆزایی خەلات‌بادراودان ف انعام دادن.

بەخشندە: دلاوا، سەغی، بەدڵ ف سخی.

بەخشیش: بەخشش، ئەنعام ف بخشش.

بەخشین: ١) دانی بێ‌قەرەبـو؛ ٢) عافـوکردن، لێ‌بوردن ف ١) کمك مادی بلاعوض؛ ٢) عفوکردن.

بەخشینەوە: دابەش کردن ف توزیع.

بەخۆداهاتن: گەشەکردن، هەڵدان ف شکوفاشدن.

بەخوری: مەڕی نیسکن ف گوسفند بشمو.

بەخۆژیو: خۆژی، کەسێ کە کاری بەیاربدانی ئەوەوئبە ف متکی بخود.

بەخـۆفشین: خۆ بەزیاد زانین، لەخـۆ بایی‌بون: (جـاوجاو ئەوهەتبوە بەخۆی **دەفشێ**) ف تکبُّر، بەخود نازیدن.

بەخۆکردن: سەرپەرشتی کردن، بەخودان کرن، حاواندنەوە، بەخێوکردن ف پروراندن، سرپرستی کردن.

بەخۆنازین: خۆهەڵکێشان ف بەخود نازیدن.

بەخۆوە: مروێ نەسنورو تێکسمراو ف مردِ چاق و تنومند.

بەخۆوەبەستن: دەگەڵ خۆ خستن ف همراه خود ساختن.

بەخۆی کردن: بەخۆ کردن ف نگا: بەخۆ کردن.

بەخەبەر: نەخەونو، بەئاگا ف بیدار.

بەخەڵ: باخەڵ ف بغل.

بەخەڵ فرۆش: دەس فرۆش، چەرچی ناو بازار ف دستفروش، پیلەور.

بەخەمکردن: بەخۆ کردن ف نگهداری کردن.

بەخی: شلوێ، لیلاو: (ئاڤا **بەخی** نەزقە ناخوم) ف آب گل آلود.

بەخێر: بەهرەوەر، بەقازانج: (دەستت زۆر **بەخێرە**) ف بابرکت.

بەخێراتن: خێرهێنان، بەخێرهێنان، خۆشهاتن ف خوش‌آمد.

بەخیرەت: ١) نازا، تەترس؛ ٢) خاوەن ناموس‌و بباوەنی ف ١) شُجاع؛ ٢) غیرتمند و باناموس و شرف.

بەخێرهێنان: بەخێراتن ف خوش‌آمدگونی.

بەخیـل: ١) رژد، چروك، دەس‌قوچـاو، رەزیل؛ ٢) بەنێرەیی، حەسـود، بەغیل ف ١) خسیس؛ ٢) حسود.

بەخیڵ: بەخیل ف نگا: بەخیل.

بەخێـو: ئاگاداری، سەرپەرشـتی، حاوانەوە، حەوانـەوە، نیـوەت ف سرپرستی.

بەخێوکردن: بەخۆ کردن، پەروەردە کردن ف سرپرستی کردن، پروردن.

بەد: ١) خراپ: (کـارێ بەدت کرد)؛ ٢) هارولاسار: (هەتیوێکی **بەدە** قسەی بەگوێنداناچێ)؛ ٣) بێ: (**بەدفەڕە**، **بەدنەمەگە**، **بەدبەختە**)؛ ۴) شوم، نەحس: (پێو قەدەمێکی **بەدی** هەیە) ف بَد درمقابل خوب؛ ٢) بازیگوش؛ ٣) بی...؛ ۴) شوم.

بەداخ: دڵ بەخەم، خەمگین ف داغدار.

بەداخەوە: حەیفێ، مخابن، حەیف‌و خەساری ف متأسفانه.

بەدئەدا: بلَح، جلف، سوك‌و چروك، ناکار ناپەسەند ف هرزه و بدکار.

بەدبەخت: بەوبەخت ف بدبخت.

بەدانکـەوتن: نەخـۆشی ماڵات لە فرەخواردنی دانە جۆ یان گەنم ف مرضی که دام بر اثر پرخوری غله دُچار شود.

بەدایی: ناڵەی نەخۆش، کروزانەوەی نەساخ ف آه و نالۀ بیمار.

بەدبین: ناهومێد ف بدبین و مأیوس.

بەدچارە: خوێنتاڵ، نێسك قورس ف بدقیافه و نامحبوب.

بەدحەمەل: نەگونجاو، ناکار ناپەسەند ف زشت‌کردار.

بەدخو: نەگونجاو، بێ‌ناکار ف بدخو.

بەدخوا: دڵپیس، لەچاکە بەدور ف بدخواه.

بەددڵ: بەدخوا ف بددل.

بەدڕا: بیرخراپ، هزرپیس ف بدنهاد.

بەدرەسەن: ناجسن، نانەجیب ف نانجیب، بداصل.

بەدرەفتار: ناکار خراپ، بەدخو ف بدرفتار.

بەدرەقە: بەڕێ کردن، ئاگاداری ڕێونگ لە سەفەردا. *ئەم‌وشە لەرەسەندا «بادراهه»یە، واتا: پاسداری ڕیگە. عارەب بەوەردەی بردوە* ف بدرقه.

بەدرەمە: شەمەتریلکە، مێشێکی درێژوکەی رەشی باریکتر لەهەنگە. شانە بەدرکانەوە هەڵ دەبەستێ. هەنگوینی لەهەنگوینی هەنگ باشترە: (هێندە شیر بە تێژی هەنگوینی بەدرەمەس) [ف] نوعی زنبور عسل سیاه.

بەدزوان: زمانپیس، بەدبێژ، جنێوفرۆش [ف] بدزبان.

بەدزەرە: بەدچارە [ف] نگا: «بەدچارە».

بەدسەکوت: بەدچارە [ف] نگا: بەدچارە.

بەدشکڵ: بەدچارە [ف] نگا: بەدچارە.

بەدعەمەل: بەدحەمەل [ف] بدکار.

بەدعەمەل: بەدحەمەل [ف] بدکار.

بەدقەوارە: بەدچارە، زەبەلاحی ناقۆڵا [ف] بدقوارە.

بەدقەول: پەیمانشکێن، بێبەخت [ف] بدقول، پیمانشکن.

بەدکار: ١) پیاوخراپ؛ ٢) شوفار، نێچین، شەیتانی کەر [ف] ١) بدکار؛ ٢) جاسوس، نمّام.

بەدکردار: بەدخو [ف] بدکردار.

بەدگۆ: بەدزوان [ف] بدگو.

بەدڵ: ١) بەڕاست، لەنەهی دڵەوە؛ ٢) دڵاوا، بەخشندە [ف] ١) از تهِ دل؛ ٢) بخشندە.

بەدڵبون: پەسندکردن، بەدڵ [ف] پسندیدن.

بەدلغاو: ئەسپو ماینی سەر رەق، لغاو قبوڵنەکەر [ف] بدلگام.

بەدڵەوەچەسپان: پەسند، پەسندکردن [ف] پسندیدن.

بەدڵەوەچەسپین: بەدڵەوەچەسپان [ف] پسندیدن.

بەدمەست: مەستی کەلەلا، زۆر سەرخۆش [ف] بدمَست.

بەدمەستی: شەڕو هەرای مەستانە، عەربەدە [ف] بدمستی.

بەدنام: بەدناو [ف] بدنام.

بەدنمەك: بێوەفا، پێنەزان، سپڵە [ف] نمکنشناس.

بەدنێو: بەدناو [ف] بدنام.

بەدنیهاد: دڵچەپەڵ، دڵپیس، بەدخوا [ف] بدنهاد.

بەدواج: زمانپیس [ف] بدزبان.

بەدواز: بەدفەڕ، ئەوەی خراپەی خەڵکی دەوێ [ف] بدخواه.

بەدۆدم: قۆشە، شوم [ف] نحس، شوم.

بەدوم: بەدۆدم [ف] شوم، نحس.

بەدویژ: بەدزوان [ف] بدزبان.

بەدەر: ١) جگە، بێجگە؛ ٢) بودەرەوە: (بێگانە بەدەر) [ف] ١) جز؛ ٢) بیرون.

بەدەردخواردن: بەکێرهاتن، بەکارهاتن [ف] بەدردخوردن.

بەدەری: دورە پەرێزی [ف] انزوا.

بەدەس: ١) بەدەسەڵات، دەسڕۆیشتو؛ ٢) چابك و کارامە [ف] ١) بانفوذ و قدرت؛ ٢) چابك و کارا.

بەدەست: بەدەس [ف] نگا: بەدەس.

بەدەستگرتن: کچێنی بردنی بوك، دەگەڵ بوك نوستن بۆهەوەڵجار [ف] با عروس همخوابە شدن.

بەدەستەڵات: دەسڕۆیشتو [ف] بانفوذ.

بەدەستەواو: ١) بەهاوکاری؛ ٢) بەئامانەت دانی بۆ ئامانەت وەرگرتن [ف] ١) با همکاری؛ ٢) کار منقابل.

بەدەستەوە: حازرو ئامادە [ف] آمادە.

بەدەستەوەدان: تەسمیل کردن، تەسلیمکردن، دانەدەست [ف] تسلیم کردن.

بەدەسگرتن: بەدەستگرتن [ف] برداشتنِ بکارت عروس.

بەدەسەڵات: بەدەستەڵات [ف] بانفوذ.

بەدەسەوە: بەدەستەوە [ف] آمادە.

بەدەق: ١) شەق و نورت و لەگەشە؛ ٢) کوتاڵی کەتیراوی؛ ٣) ساخ و بەدەماخ [ف] ١) تُرد و شاداب؛ ٢) پارچهٔ آهارزدە؛ ٣) سلامت و شادمان.

بەدەڵ: ناجسن، لەبات عەسڵ [ف] بَدَل.

بەدەم: ١) بەلەزخۆر، زۆر لەوەڕ؛ ٢) دەم هەراش و قسەزان [ف] ١) کسی کە در خوردن عجلە کند؛ ٢) سخندان و ورّاج.

بەدەمار: ١) بەغیرەت، بەحوزم، مێرخاس؛ ٢) بەفیزو لەخۆبایی [ف] ١) باغیرت؛ ٢) مُتکبّر.

بەدەموپل: بەدەم [ف] فصیح.

بەدەمودو: خۆش زاوێژ، قسەرەنگین [ف] سخندان.

بەدەن: ١) لەش، قەلب، قالب؛ ٢) دیواری بەرزی حەوش [ف] ١) تن؛ ٢) دیوار بُلند.

بەدەو: ١) جوان چاك، خوشیك، لاو، خوشکۆك، زێبا، شیرین؛ ٢) ئەسپی خۆشبەز [ف] ١) زیبا؛ ٢) اسب خوشرو.

بەدیارەوەبون: ئاگاداری کردن، پاسداری کردن [ف] نگهداری کردن.

بەدیلقانی: دەستەواو [ف] کار منقابل.

بەدی: ١) دیتن، دین: (لەدورەوە بەدیم کردی)؛ ٢) بەگومانو مەزەنە: (بەخەیاڵ شوێنێکم بەدی کردوە)؛ ٣) بەرێ، ئارێ: (نەچوی؟ بەدی چوم)؛ ٤) نۆخراپی؛ ٥) خراپە: (تۆ بەدی، ئێمە بەدی مەکە) [ف] ١) دیدن؛ ٢) بەگمان؛ ٣) آری؛ ٤) بدهستی؛ ٥) بد بودن.

بەدیل: نۆرە، نۆبە، نوگە، سەرە، سرە [ف] نوبت.

بەدین: ١) موسوڵمانی چاك، دیندار، لەخواترس؛ ٢) ئێمە خراپین [ف] ١) متدیّن؛ ٢) ما بد هستیم.

بەڕ: ١) زرعانی نینو؛ ٢) بەڕە، گلیم، پەلاس، لەی؛ ٣) بەژ، وشکانی [ف] ١) کشتزار نشدە؛ ٢) گلیم؛ ٣) خشکی.

بەر: ١) سنگ و بەروك؛ ٢) میوەی دارو بێستان؛ ٣) نۆل، پز: (بزنەکە بەری هاویشت)؛ ٤) ژێر، خوارو: (لەبەر ماڵانەوە هات)؛ ٥) پێش و پێشتر: (بەر لەمن چو، لەبەرمنەوە بو)؛ ٦) پۆشین، لەخۆکردن: (کەوام دەبەردا بو)؛ ٧) لا، ئەرەف، رەخ: (ئەوبەر موڵکی منە، ئەمبەرە زەوی خاڵمە)؛ ٨) رادەو ئەندازەی بارست: (ئەم کوتاڵە بەری تەسکە، بەریان نیە، بەڵام بەری ئەستورە)؛ ٩) بەرد، کوچك، ئەوەن؛ ١٠) گوڵەی چەکی ئاگرین؛ ١١) پیلی وشکی جرادەسنی و رادیو؛ ١٢) ئاسەر: (کەواکەت بەری هەیە یان بێبەرە؟)؛ ١٣) دەرگا، دەری؛ ١٤)

بەرهەڵداو ئازاد: (لەزیندان بەر بوم، ئەسپەکە **بەر** بوە)؛ ١٥) پاشگری هەڵگر، کێش: (رنجبەر، بارەبەر، فەرمانبەر)؛ ١٦) وەرگر: (میرات‌بەر، سێ‌بەك بەر)؛ ١٧) روی تماشا: (ئەم **بەری** خۆ دابە دا)؛ ١٨) بەهرەو داهات: (بەرو بوت ئەمـــاڵ جۆن بو؟)؛ ١٩) بەرگەدە: (ونی نوکەبەر ونکا دەنکەجۆ) «هەژار»؛ ٢٠) رو: (**بەر** بەسابڵاخ دەجم)؛ ٢١) بۆری سەرپیت؛ ٢٢) بەش، پار. (ئەمەندەم بەرناکەوێ) ف ١) سینە و بر؛ ٢) میوە، ثَمر؛ ٣) جنین؛ ٤) پائین؛ ٥) قبل؛ ٦) پوشیدن؛ ٧) طرف، سو؛ ٨) عرض و پهنا؛ ٩) سنگ؛ ١٠) فشنگ؛ ١١) باطری؛ ١٢) آستر؛ ١٣) درگاه؛ ١٤) آزاد، بله؛ ١٥) پسوند بەمعنی کننده؛ ١٦) گیرنده؛ ١٧) روی و جهت؛ ١٨) بهره و درآمد؛ ١٩) زهار؛ ٢٠) بەطرف؛ ٢١) ضمّه؛ ٢٢) سهم.

بەرثاماى: دەرکەوتن، هاتنەدەر ف بیرون آمدن.

بەرثێل: زەوبن وەختی کێڵان ف زمین شُخمی.

بەڕا: ١) زاناو بەتەگبیر؛ ٢) بەرخ، وەرە؛ ٣) بەڕاستی ف ١) مدبّر؛ ٢) برّە؛ ٣) براستی.

بەراپەر: هەمبەر، وەکەهەڤ، چون‌یەك ف مساوی و برابر.

بەرات: ١) مزی وەرزی رەنجبەر؛ ٢) جیرەی هەمیشەیی؛ ٣) رسق‌و رۆزی بەش‌کردن: (نیوەی مانگی شابانێ شەوی جێژنی **بەراتێ** / لەخودای دەکەم نەڵەیێ بەشکو چاوجوانیم دانێ) «فولکلۆر»؛ ٤) حەواڵەی پوڵی ف ١) مُزد؛ ٢) مقرّری؛ ٣) تقسیم روزی؛ ٤) حوالهٔ پولی.

بەراتخۆر: فەرمانبەری بەمز، کارکەری دەوڵەت یان خان ف مُزدبگیر.

بەراتە: لاشی نوێبوی فرێ دراو ف لاشهٔ مُردار.

بەراتی: جیرەی دایمی ف مستمرّی.

بەرادان: لێ‌ڕوانین، تواشاکردن، تەماشاکردن، لێ‌نۆڕین، بڕوانە بەر ف نگاه کردن.

بەڕادان‌دان: ڕاسپاردن بۆ دروست کردن: (دەستێك جلکم **بەڕادان** داوە) ف سفارش دادن.

بەراردەی: هەڵکەندن، کوڵین ف درآوردن.

بەراز: ١) خو، خوگ، گاکوڵ؛ ٢) بربەنیە لە پیاوی زۆرهارو کوڵنەدەرو بەکار ف ١) گراز؛ ٢) کنایه از آدمِ شجاع و نسنوه.

بەرازخۆر: بربەنی لەکاکەیی، ئەهلی حەق ف کنایه از اهلِ حق.

بەرازە: ١) کەڵپی بەکسم کە لە شەش ساڵیا دێت؛ ٢) دارێ کە بەرداشی پێ بەرز دەکەنەوە؛ ٣) مڵغە، لۆسە، باری؛ ٤) کاربنە؛ ٥) قابشی جوت لە شوڵی بادراو ف ١) ناب اسب شش ساله؛ ٢) چوب حمل سنگ آسیاب؛ ٣) اهرُم؛ ٤) بالار؛ ٥) بند خیش که از ترکه بافته شده باشد.

بەڕاس: ١) وشـەی پرسیار. وانا: بێ‌درۆ؟؛ ٢) لەڕاستی‌دا، بەدروستی ف ١) براستی؟؛ ٢) بەدُرستی.

بەڕاستی: بەڕاس ف نگا: بەڕاس.

بەراش: بەرداش، سەنگ ئاساو ف سنگ آسیاب.

بەراڤ: ١) بەردە زورەی تیخ تیژکردن؛ ٢) شیو وکوڵ؛ ٣) زەمینی بەراو ف ١) سنگ سرهانی؛ ٢) رخت‌شویی؛ ٣) زمین آبی.

بەراڤی: کۆڕ، کۆبونەوە، جوات، جڤات ف اجتماع.

بەراڤێرك: دیاری جێژنە ف کادوی عیدی.

بەراڤیك: سوێنکە سابون ف نمانده صابون.

بەڕاڵ: هەیوان، بەربێلابی، سەکوێ سەر داپۆشراو ف تراس.

بەرام: بۆنی خۆش، بەرامە ف نکهَت، بوی خوش.

بەرامبەر: بەرابەر ف برابر.

بەرامبەرکێ: ١) پێك گرتن‌و بەبەربەك هەڵکێشان؛ ٢) ملەو کی‌بەرکێ، رك‌بەرکێ ف ١) مقابله؛ ٢) مسابقه.

بەرامپـەری: ١) بەرابـەری؛ ٢) بەگژداچـون‌و لەزودا وێستـان ف ١) برابری؛ ٢) مقابلهٔ جنگی.

بەرامە: بەرام ف نکهت.

بەران: ١) پەزی نێر، نێرەمـەڕ، قۆچ؛ ٢) ئامـرازێکەلە هەوجاڕدا ف ١) قوچ؛ ٢) ابزاری درخیش.

بەرانبەر: بەرابەر ف برابر.

بەرانبەری: بەرامبەری ف برابری.

بەرانپێچ: بەروانە، بەروانکە، شیردۆش سنگ‌و بەری پێ دادەپۆشن ف پیشبند.

بەرانپێل: بەرانپێچ ف پیشبند.

بەرانگە: مۆڵگەی ڕان لەدەشت ف جای آسودن رمه در دشت.

بەرانە کێوی: نێری مەڕەکێوی ف قوچ کوهی.

بەرانی: بیانی. بیگانە. لاوەکی ف بیگانه.

بەرانێ: قامکەگەورە، تلیامەزن ف انگشت شست.

بەراو: ١) زەمینـی ئاوی، بەرانبـەری دێم؛ ٢) بربەنی‌لە جێ جوێن‌و چەقاوەسو: (بابێ خۆی **بەراو** کردوە، ئازە **بەراو**یوە گوێ نادانێ) ف ١) زمین آبی؛ ٢) کنایه از آدمِ فحش‌خور.

بەراوپشت: بەراوەژو، واژی، سەرنخون، بەرەواژی ف واژگون.

بەراودان: پێش‌گرتنی ئاو ف جلوآب گرفتن در آبیاری.

بەراورد: ١) لێکـدانـەوە، ناقی کردنـەوە؛ ٢) تەخمین، بەخـەیاڵ هەڵسەنگاندن، نرخاندن ف ١) آزمودن؛ ٢) حدس و تخمین.

بەراوەژو: بەراوپشت ف وارونه.

بەراوەژی: بەراوپشت، واژی، سەرنخون ف وارونه.

بەراوی: دەغڵی بەراو، ئاوی، بەرانبەری دێمی ف زمین آبی.

بەراویتن: بێچو بەمردویی هێنان ف سقط‌جنین.

بەراویتە: دابکێ کە بێجوی بەمردەیی بوە، بێجوی نەکامڵ فڕێداوە ف مادر سقط کرده.

بەراهی: پێشایی‌ئاو یا لەشکر و... ف پیشاهنگ.

بەرایی: ١) بەراهـی؛ ٢) ئیجـازە، ڕەوادیتن: (دڵم **بەرایی** نادا ئازاری بدەن)؛ ٣) سەبوری، ئۆقرە: (دڵم **بەرایی** نابە) ف ١) پیشاهنگ؛ ٢) روا دیدن؛ ٣) صبوری.

بەربـا: ١) خۆبان لەکـاتی هەڵاویشتنا؛ ٢) هیچ بەسەر هیچەوە نەماو: (کەس نازانێ جۆنە؟ **بەربایە**!)؛ ٣) دەنکی بۆچ کە لەبە باکردندا با دەیبا ف ١) خرمن زیر باد دادن؛ ٢) بر باد رفته؛ ٣) دانهٔ پوك که باد

می‌برد.

بەرباد: بێ‌زەلەت، لە کەڵك و کارکەوتو، هیچ پێوە نەماو ف بر باد.

بەرباد کردن: لەکەڵك خستن. لەبەبن بردن ف ازبین بُردن.

بەربار: ١) یەکسمی سێ‌ساڵە، ساڵی گرتن و بارکردنی بارەبەر؛ ٢) بریەتی لە گوێ لەمست و فەرمانبەر؛ ٣) رام، نارام: (جاران هار بو ئێستا بەربار بوە) ف ١) ستور سەساله؛ ٢) فرمانبر و مطیع؛ ٣) رام.

بەربازن: دەستەوانەیێك کەناهێڵێ بازن هەڵخلیسکێ و خلەخل بکا ف النگوگیر.

بەربالاف: فوتەو خاولی گەرماو ف لُنگ و فوتۀ حمّام.

بەربانگ: ١) روژو کردنەوە؛ ٢) بەیانی زو، شەوەکی؛ ٣) سەرەتای شەو ف ١) وقت افطار؛ ٢) صُبح زود؛ ٣) اوّل شب.

بەربڕ: نەقار، بەردتاش، سەنگتراش، کەڤرتراش ف سنگتراش.

بەربژار: هەڵبژاردە، بژاردە، مونتاز ف برگزیده.

بەربو: بوکنی، ئەوانەی بۆ بوك گوێستنەوە دەچن ف ینگه، کسانی که عروس را همراهی می‌کنند.

بەربوارد: بەردیل کەساڵێ ناوس بونی بواردبێ ف حیوانی که یکسال آبستن نشده باشد.

بەربواردو: بەربوارد ف نگا: بەربوارد.

بەربودی: بەربوك، ژنێ کەدەگەڵ بوك دەچێ ف ینگه.

بەربورە: ١) بەربیر، بەخەیاڵ و گومان؛ ٢) بەربوارد ف ١) بەگمان؛ ٢) نگا: بەربوارد.

بەربوری: پێش‌بینی، خەبەردان لەرونەداو ف پیشبینی.

بەربوسە: نێوانی نیر و بوسە ف از ابزار خیش.

بەربوق: گونجە، نوێن، جوی ناوی داپوشراو، بەوشنر گەلو کێشراو ف مجرای آب سرپوشیده.

بەربوك: بەربودی ف ینگه.

بەربوگ: ١) بێ‌ئاکار، بەدخو؛ ٢) بەرەلا ف ١) بداخلاق؛ ٢) رها، یله.

بەربون: ١) ئازادبون لەزیندان؛ ٢) بەرهەڵدابون، بێ‌خاوەن؛ ٣) ئاو لەگوڵەوە دەرچون ف ١) آزادشدن؛ ٢) بی‌صاحب، یله؛ ٣) خارج شدن آب از مجرایش.

بەربونەوە: داکەوتن، کەوتنەخوار، شوڕبونەوە ف اُفتادن.

بەربویك: بەربودی، بەربوك ف ینگه.

بەربەتاك: ئاواڵە، وەکری ف باز، کشاده.

بەربەخت: کیژی عازەوی وەختی شو هاتو ف دختر عزب.

بەربەر: سەرتاش، دەللاك ف سلمانی.

بەربەران: بەزی سێ بەهار دیتی، بەردیل، مەڕی سێ‌بەهار دیتو ف گوسفند سەساله.

بەربەروچك: جێگەی خو هەڵخستن لەبەر تاو، روبەروژ ف جای رو بەآفتاب.

بەربەروچکە: بەربەروچك ف آفتابگیر.

بەربەروشك: سەرپیربزن، تەمەڵی بێکارەی کە لەماڵ دەرناچێ ف تنبل و بیکاره.

بەربەرە: ١) خێشك، ئەوداره ئەستورەی دەجوتی دەخەن و شوێ پێ‌راست دەکەن؛ ٢) وەروەرە، شەپاڵ وخ، شاپەڵوخ، پاروی بانی بەفرماڵین ف ١) مالۀ زمین صاف‌کن؛ ٢) پاروی بزرگ برف‌روبی.

بەربەرەکانێ: ١) لەرووداوێستان، دەگژراچون؛ ٢) ملەوکێ بەرکێ، رکەبەری ف ١) رودر رو ایستادن؛ ٢) مسابقه.

بەربەژن: دوعاو حەمایەلێ کە دەملی دەکەن و دەچێتە سەرکەلەکە ف تعویذی که بر گردن آویزند.

بەربەس: ١) بەربەست، لەمپەری ئاوگەڕاندنەوە؛ ٢) لەمپەری سەررێگە، رێ‌بەندان ف ١) سدّ؛ ٢) راه‌بند.

بەربەست: بەربەس ف نگا: بەربەس.

بەربەسێل: قوراو، چێشتی گوشت و ماست ف آش گوشت و ماست.

بەربەسێلك: بەربەسێل ف نگا: بەربەسێل.

بەربەش: دەفر و ئامرازی کانزا ف ظروف معدنی.

بەربەفش: جلف، بلح، خوهەڵکێش ف آدم جلف و خودستا.

بەربەق: لێوە گوڵەمەرەزە، لێواری گوڵی چەڵتوك بوناو بەهەمولا گەیشتن ف جوب شالیزار.

بەربەلەت: سەرسوڕێن ف سرسام‌آور و خیره‌کننده.

بەربەن: ١) دار یا بەردێ کە گونجەی ئەستێڵی پێ‌دەگرن، بەردەگونجە، کون ئاخنی ئەستێرك؛ ٢) سینەبەند، گەردەن‌بەندی شوڕ؛ ٣) جوری خورما؛ ٤) خشڵی ژێرچەنە ف ١) دهانه‌گیر استخر؛ ٢) گردن‌بند؛ ٣) نوعی خرما؛ ٤) زیور زیر چانه.

بەربەیان: تاریك و ڕون، شەوەکی، هەوەڵی روژێ ف بامداد، پگاه.

بەربیك: بەربودی، بەربوك ف ینگه.

بەربێل: داهاتی زەوی، بەروبو ف فرآوردۀ کشاورزی.

بەربێلایی: هەیوان، بەرسەربانی بێ‌دیواری ئەولاو ئەولا، شوێنی باران‌نەگر ف ایوان، پناهگاه موقع باریدن.

بەربین: بەربینگ، ستوکرك، بن‌گەروله دەرەوە ف بیخ گلو از خارج.

بەربێن: بەن‌کەلەوە، بەندکەلەمە ف چنبره‌بند گاو.

بەرزبین: بەڵبینە، پرپرە، گیایەکە ئەخورێ ف گیاهی خوراکی.

بەربێنکە: بەرەڵبینە، بەرهەڵبێنە ف پیش‌بند کار.

بەربینك: ١) بەربین، بێسیر، ستوکرك، سوکر؛ ٢) بریتی لەبەهانە ف ١) بیخ گلو؛ ٢) کنایه از بهانه.

بەرپا: دامەزران، بەرپاکردن، سازکردن، بەرپابون، سازبون ف برپاداشتن.

بەرپاش: ١) پشتەورو، وازی؛ ٢) بەرە و دواوە، بەرەوپاش ف ١) وارونه؛ ٢) رو به عقب.

بەرپرس: لێ‌پرسراو، مەسول، مەسئول، بەرپرسیار ف مسؤول.

بەرپرسیار: بەرپرس ف مسؤول.

بەرپشتوێن: بەرکەمبەر ف لای کمر بند.

بەرپشتێن: بەرپشتوێن ف لای کمر بند.

بەرپشتێنە: بەرپشتێن ف لای کمر بند.

بەرپەرج: ١) پێچ دانەوەی بزمار؛ ٢) رێگە لێ‌بڕینەوە؛ ٣) قسەپێ‌بڕین

ف ١) برج میخ؛ ٢) سر راه گرفتن؛ ٣) در میان سخن آمدن.

بەربێ: بێخوست، بەربا، ژێر پێدراو ف زیر پامانده.

بەرپێچ: ١) واشەر، مۆرەی پێچ؛ ٢) پێش‌گری ف ١) واشر؛ ٢) پیش‌گیری.

بەرتاش: ١) بەربڕ؛ ٢) بەرگەدەنراش ف ١) سنگ‌تراش؛ ٢) موی زهارتراش.

بەرتاشین: ١) بەربڕین؛ ٢) بەرگەدە تاشین ف ١) سنگتراشی؛ ٢) موی عانه‌تراشیدن.

بەرتاو: شوێنێ کەتاو لێ‌نەدا ف جای آفتاب‌گیر.

بەرتفك: چەخماخی تفەنگ، مقەنەزمە ف چخماق.

بەرتڤك: بەرەفڕکێ، کوجك هاوینن، بەردهاوێژی ف سنگ‌پرانی.

بەرتل: گوێچ، پارە یان‌میچ کە لەکایەدا دای‌دەکەن ف پول یا شنالنگ که در بازی نبله بر زمین ریزند.

بەرتوز: خوارو خێچ، کەچ‌و داهاتو ف کج‌وکوله.

بەرتەرەف: لەبەین‌چون، خەلاس‌بون: (کێشەکە **بەرتەرەف** بو) ف برطرف.

بەرتەك: یەرهێرش ف زیر یورش قرار گرفته.

بەرتەلاش: زەبەلاحی ناقۆلای خوێنتاڵ ف لندهور بدقواره.

بەرتەلانە: دیاری ماڵی‌بوك بۆماڵی زاوا بەر لەگواستنەوە ف هدیهٔ خانه عروس به خانوادهٔ داماد قبل از ازدواج.

بەرتەنگ: تەنگەبەر، بێ‌دەرەتان ف تنگنا.

بەرتێشت: قلیان فاوەڵنی، سوکەخواردنی پاش لەخەوهەستان ف ناشتا.

بەرتێلانە: بەرتەلانە ف نگا: بەرتەلانە.

بەرتیل: خاوە بۆ کارێك هێنان، ربشوەت ف رشوه.

بەرج: خەرجی خۆرایی‌و نابێویست ف خرج غیرلازم.

بەرجفت: دەرامەتی جوت‌و گا ف محصول زراعت.

بەرجل: بەروانکەی مناڵ ف پیشبند بچه.

بەرجوم: جیکڵدانە، سیکەنۆرە، سیفەنۆرە ف زاغر، چینه‌دان.

بەرجە: لەپێش، زوتر ف پیشتر.

بەرجەوەن: ١) دیمەن، لەبێش جاوڕا دیار؛ ٢) بەراورد، لێکدانەوە، نەخمین ف ١) منظره؛ ٢) تخمین و حدس.

بەرجەوەند: بەرجەوەن ف نگا: بەرجەوەن.

بەرجینگ: پێشەسەر، خشڵێکی زێڕی زنانە کە بەسەر نوێڵدا دێت ف نوعی زیور زنان که روی پیشانی قرار می‌گیرد.

بەرچا: بەرتێشت ف ناشتا.

بەرچاڤك: جاوبلکە ف عینك.

بەرچاو: ١) دیمەن؛ ٢) جوان‌و لەبار؛ ٣) دیاردە ف ١) منظره؛ ٢) زیبا؛ ٣) پدیده.

بەرچاوتاریك: ١) ناهومێد؛ ٢) زۆر نورەو رك‌هەستاو ف ١) ناامید؛ ٢) مأیوس و عصبانی.

بەرچاوتەنگ: رزد، بەخێل ف خسیس.

بەرچاوتێر: دلاوا، سەغاوەت ف سخی و بخشنده.

بەرچاوکە: قایشی ریشوداری بەرچاوی ئەسپ ف پیشانی‌بند پُرزدار اسب و...

بەرچاوگە: بەرجینگ ف نگا: بەرجینگ.

بەرچاوە: ١) نوێڵ‌پێچی بەرپشانی ئەسپ، بەرجاوکە؛ ٢) ناڤناو گەردان ف ١) نگا: بەرجاوکە؛ ٢) پیشانی‌بند دروگران.

بەرچاویلە: بەرجاوکە ف نگا: بەرچاوگە.

بەرچایی: بەرتێشت، بەرقلیان، بەرفەننە ف خوراك ناشتا.

بەرچن: قەرتاڵەی میوەچنی، تربان ف سبد میوەچینی.

بەرچنۆکە: بەرجنی جکۆڵە ف سبدك میوەچینی.

بەرچنە: بەرچن ف نگا: بەرچن.

بەرچەپ: پێچەوانە ف برخلاف.

بەرچەق: سەرجۆپی‌کێش، پێشەنگی گۆبەند ف پیشاهنگ رقص دسته‌جمعی.

بەرچەڵە: ئەستونەکی دەرەوەی جادر لەلای چیغەوە ف ستون خارجی خیمه.

بەرچەنە: ١) خشڵێکە بەبەر چەنەگەدا دێ‌و لەدولا لەسەر دەدرێ، کرمەك؛ ٢) بەرخەبەبە ف ١) زیور زیرچانه؛ ٢) غبغب.

بەرچیت: ١) سنگی چیغ‌ڕاگر؛ ٢) بربەنی لە بەباغ، گالۆك ف ١) میخ چوبین سیاه چادر؛ ٢) کنایه از جُمان.

بەرچیخ: بەرجیت ف نگا: بەرجیت.

بەرچیغ: بەرجیت ف نگا: بەرجیت.

بەرچیلك: سیکەتۆرە، بەرجوم ف چینه‌دان.

بەرچیڵە: گۆشتی زێرچەنە ف غبغب.

بەرچین: چاندنی پێش کێڵان ف کاشتن قبل از شُخم.

بەرچینە: بەرجن، تربان ف نگا: بەرجن.

بەرچینەك: بەرجوم، سیفەنۆرە ف جبنه‌دان.

بەرچەلینك: بوتەی زێڕینگەران ف بوتهٔ زرگران.

بەرخ: بێجوی بەز، بەڕا ف برّهٔ گوسفند.

بەرخستن: بەراویتن ف سقط جنین.

بەرخڤان: شوانی بەرخان ف چوپان برّه.

بەرخوار: ١) بەرخۆر، ئەوئازوقەی بەرلە زستان دەکار دەکرێ؛ ٢) فوماش یان جلکی راست نەبڕاو ف ١) آذوقهٔ پیش‌خور؛ ٢) بُرش کج لباس یا پارچه.

بەرخواردن: ١) توش‌بون؛ ٢) بەهرە؛ ٣) میوەخواردن؛ ۴) بربەنی لە نیجارەی باغ‌و...؛ ٥) نازەحەت‌بون لەقسەی کەسێ: (بەقسەکەی **بەرم خوارد، پێم بەری خوارد**) ف ١) مُلاقات؛ ٢) بهره؛ ٣)ثمرخوردن؛ ۴) کنایه از اجارهٔ باغ و...؛ ٥) متأثر شدن ازسخن یا کار کسی.

بەرخۆر: ١) پێش‌خۆر، بەرخۆر؛ ٢) بەردکرۆژ، بربەنی لە خۆهەلکێش و بافیش‌کەر؛ ٣) زگ‌لەوەڕێن، خۆ بەخەڵك نێرکەر ف ١) پیش‌خور؛ ٢) کنایه از خودستا؛ ٣) مُردەخور، سورچر.

بەرخوردار: مراد حاسڵ، کامڕەوا ف برخوردار، کامیاب.

بەرخۆرک: ئەزرەی ورد، ئەرزەی وردبلە، تەبرۆ کێدهۆر ف نگرگ ریز.

بەرخۆڵە: بەرخەساوا ف برّهٔ نوازاد.

بەرخەبەبە: بەرجبلە، غەب غەبە ف غبغب.

بەرخەنج: مۆتە، مۆتەکە. شەوە ف کابوس.

بەرخەل: گەلەبەرخ. بەرغەل ف رمهٔ برّه و بُزغاله.

بەرخەوان: شوانی بەرخەل ف جوبانِ برّه و بُزغاله.

بەرد: کوچك، کەڤر، سەنگ، ئەوەن، بەر ف سنگ.

بەردا: لەپێشدا، پێشوو ف سابقاً.

بەردار: ۱) داری خاوەن بەر؛ ۲) هەڵگر و بەسەبر: (چۆن خوا بەردارە؟) ف ۱) درختِ مُثمر؛ ۲) شکیبا.

بەرداش: سەنگ ئاسیاو، بەردێ ئیش ف سنگِ آسیا.

بەرداشت: ۱) بەهرەی زەوی؛ ۲) بۆچون، لێکدانەوە؛ ۳) دیباچە، سەرەتای کتێب ف ۱) بهرهٔ زمین؛ ۲) نتیجه‌گیری؛ ۳) دیباچهٔ کتاب.

بەردان: لێکۆڵینەوە؛ ۲) بەرەڵاکردن ف ۱) دقّت و مُلاحظه؛ ۲) رها کردن.

بەردانگ: ژێروو، لای خوارەوە ف طرفِ پایین.

بەردانەوە: ۱) لەژوروا فڕێدانەخوار؛ ۲) ئاو لەئەستێر بەرەڵاکردن: (بچۆ ئاو بەردەوە) ف ۱) انداختن از بالا؛ ۲) آب را از استخر رها کردن.

بەردانی: رەڤەن، بەردەڵان ف سنگلاخ.

بەرداو بەرد کردن: دانەمرکان لەماڵاو ئاوارەی جیا ف کنایه از آوارگی و آرام نگرفتن.

بەرداوی: بەردەڵان ف سنگلاخ.

بەرداوێژ: ۱) بەردهاوێژ، کەسێك کوچك بەرت ئەکا؛ ۲) مەودای بەردگەیشتن بەهاوێشتن ف ۱) سنگ‌بران؛ ۲) بُردِ پرتابِ سنگ.

بەردابن: چاوەدێری، ئاگاداری ف نظارت.

بەردایی: بەرەڵدا، ئازاد، ئازادو بەرهەڵدا کراو ف ول و رها، رها شده.

بەردبڕ: بەربڕ ف سنگ‌تراش.

بەردتاش: بەربڕ ف سنگ‌تراش.

بەردزانە: نوفلانەی بەرگی تازە، شیرنی جلکی نوێ ف انعامِ لباسِ تازه.

بەردزکانە: بەردزانە ف نگا: بەردزانە.

بەردزەکانە: بەردزانە ف نگا: بەردزانە.

بەردریاگ: بەردراو ف رها شده.

بەردکاری: کاری بەردکردن، بەرد دەکارکردن ف سنگ‌کاری.

بەردکێش: ۱) ئەمباکە قرژخەلکی رانینە؛ ۲) شەلتە، باریکی دونای دارینە بەردو گڵی پێ دەکێشن ف ۱) سنگ‌کش؛ ۲) ظرفِ سنگ‌کشی.

بەردڵ: ۱) خۆشەویست و لەبەردڵان؛ ۲) فلیان فاوولنی، بەرتێشت ف ۱) محبوب؛ ۲) خوراکِ ناشتا.

بەردڵك: ۱) خوشەویست؛ ۲) نورەکەی مەمکان ف ۱) دوست‌داشتنی؛ ۲) پستان‌بند.

بەردڵ کەوتن: پەسندکردن ف پسندکردن.

بەردم: پێش ف جلو.

بەردو: بن‌دوگی مەڕ ف زیر دنبهٔ گوسفند.

بەردۆ: برژانی شیرکانی دۆشین بۆ دەرەوەی مەردۆش ف پاشیدن شیر هنگام دوشیدن به‌خارج ظرف.

بەردوخ: ئامرازێکە لەدوخی خەرەکدا ف ابزاری در دوكِ نخ‌ریسی.

بەردوگ: بنی دوگی مەڕ، بەردو ف زیر دنبهٔ گوسفند.

بەردولە: ۱) ئەشتی گڵین بۆ نان‌تێنان؛ ۲) دەفری جڵکاوی ئاسنگەرو پینەچی ف ۱) تشتِ سُفالین؛ ۲) ظرفِ آبِ کارِ آهنگر و پینه‌دوز.

بەردوڵیان: ناردەشان ف نگا: ناردەشان.

بەردوبك: سنگ و مەمك ف سینه و پستان.

بەردە: ۱) بەنی، خولامی زێرکڕی؛ ۲) ئەوداهانە بۆ دەرەوە دەنێردرێ بۆ فرۆشتن؛ ۳) رفاندن و تالان: (عەجەب بگرو بەردە بەکە) ف ۱) برده؛ ۲) صادرات؛ ۳) چپاول و غارت.

بەردەئازەبە: بەردێ کەخۆرت بۆ راکردنی کێ‌بەرکێ دەکەن ف سنگِ زورآزمانی.

بەردەئەستێ: بەردی ئاگرپڕێن ف سنگِ آتش‌زنه.

بەردە ئەموستیلە: نقیم، مۆرخوانە ف نگینِ انگشتر.

بەردەبار: پیاوی زاناو بەئەگبیر ف مُدبّر.

بەردەباران: کوچك واران ف سنگ‌باران.

بەردەباز: پردەباز، ریزەکوچکێ لەناو جەم کە بەسەریا ئەپەڕنەوە ف سنگ‌های گُدار.

بەردەبێر: بەردێ کەشوان لەسەری دەنیشێ و مێ بۆ دۆشەر دەگرێ ف سنگی که چوپان برآن نشیند و گوسفند را برای دوشنده می‌گیرد.

بەردەبیرۆ: بەردێکە بۆ رەقی و سەختی نمونەیە: (وەك بەردەبیروی لێ‌هاتوە) ف سنگی که بسیار سخت است.

بەردەپا: سەنگی‌پا، بەردێکی رەشی کرۆزە کە لە گەرماو قاچی پێ دەشۆن ف سنگ‌پا.

بەردەپێ: بەردەپا ف سنگ‌پا.

بەردەتات: بەردی پان و لوس لە رەخی کانی و ئاو بۆ نوێژو لەسەردانیشتن ف سنگی پهن و صاف که در کنار چشمه قرار دهند و روی آن نماز گزارند و بنشینند.

بەردەتراوێلکە: زبخە شێنکە کەلەبەر ناو ئەتروسکێ و وەك ئاو دیار دەکا ف سَراب.

بەردەتوتن: بەشێکی توتنانە بۆئاغا ف سهمیهٔ توتون ارباب.

بەردەچەرخ: سەنگی چەخماخ ف سنگ جخماق.

بەردە چەخماخ: بەردە چەرخ ف سنگ جخماق.

بەردەرك: پێش‌دەرك، پێش درگا ف جلو در.

بەردەرکە: بەردەرك ف جلو در.

بەردەرگا: ۱) ئاسانە، پێش‌ماڵ، بەردەرك؛ ۲) خەلاتێکی زاوا بۆبوك کە ئەیەوێ بەردەو دەرگای لێ بکرێنەوە ف ۱) آستانه؛ ۲) هدیهٔ داماد به عروس.

بەردەرێژ: سەنگ فەرش ف سنگ‌فرش.

بەردەزۆرە: بەردێکی زبرە ئاوی پێدا دەکەن و چەقۆی پێ تیژ دەکەن ف

سنگ سوهان.

بەردەس: بەردەست ف بادو.

بەردەسان: هەسان، سان، بەردێکی لوس کراوە زۆنی لەسەر دادەنێن و تیخی پێ تیژ دەکەن ف فسان.

بەردەساو: بەردەسان ف فسان.

بەردەست: ١) کەسێ لەبەردەستابەو خزمەتی کەسێك دەکا: ٢) ئەوشتەی دەسنت پێزادەگاو دور نیە؛ ٣) بارچە ئاسەزی قوڵ لەنزیك جومگەوە ف ١) بادو: ٢) در دسترس: ٣) آسنر آسنین.

بەردەستە: ١) ئاسەزی قوڵ: ٢) گیرودەو یەخسیر، ژێردەستە ف ١) آسنر آسنین: ٢) گرفتار و آسیر.

بەردەستی: ١) خزمەتکاری، نوکەری: ٢) ژیانی گیرودەیی ف ١) نوکری: ٢) اسارت.

بەردەستێ: بەردە ئەستێ ف سنگ آتش‌زنه.

بەردەشۆر: شوتنەوەی دەغل بۆ بەرد لێ جیا کرنەوە ف شُستن غلّه برای جدا کردن سنگ‌ریزه از آن.

بەردەعازەبە: بەردەئازەبە ف سنگ زورآزمایی.

بەردەقڵ: ١) نوکەری هاوڕێی سەفەرو بەردەست: ٢) ویژەر لەباتی ئاغا ف ١) نوکر همسفر با ارباب: ٢) سخنگوی ارباب.

بەردەقانی: تەڵماسك، فۆجەقانی، کەهنبك، نیروکەوان ف فلاخن.

بەردەقی: شەرەشان، کێ‌بەرکێ لەشان لێکنرداندا ف مسابقهٔ تنه‌زنی.

بەردەلان: بەردلاوی، زەوینی بر بەردو رەقەن ف سنگلاخ.

بەردەلبەرد: بەرداو بەرد ف نگا: بەرداو بەرد.

بەردەم: ١) بەردم، بێش: ٢) دمەهەڵێنج ف ١) جلو: ٢) نقاب.

بەردەمۆر: مۆری جێ ئەنی شیعە لە سوژدەدا ف مُهر نماز.

بەردەموکانە: دەموکانە، میوژۆکە، بەری جۆرە دەوەنێکە. *با دەیبا بە دارمازووەوە بنوسێت. دەروێنەوە کوانناسایی دەماسێ. دەیبڕن. دەیکوڵێنن. نوسەکێکی زۆر لەجریش نوسەك نری لێ پەیدا دەبێ* ف مو بزك.

بەردەموکە: بەرد، موکانە ف مو بزك.

بەردەنوێژ: بەردە نات ف سنگی صاف که بر آن نماز گذارند.

بەردەواز: بەردەباز ف نگا: بەردەباز.

بەردەوان: رازەوان، کەسێ کەباش بەشاخ هەڵدەگەڕێ، شاخەوان، زەردەوان ف سنگ‌نورد.

بەردەوك: بەردەقك، نوکەری نابیەتی و خۆشەویستی ئاغا ف نگا: بەردەقك.

بەردەهاڕ: بەرداش ف سنگ آسیا.

بەردەی: بردن ف بُردن.

بەردیل: ١) شت لەباتی شت، بێك گۆڕینەوە، ماڵ بەماڵ، ژن بەژن؛ ٢) شەکی بەربەران ف ١) معاوضه: ٢) شبتك سه‌ساله.

بەردین: لەبەرد جێ بوٚ، لەبەرد ناشراو ف ساخته شده از سنگ.

بەردینە: ١) بەردین: ٢) سێبەری بەرد: (خەوە بەردینە خوٚشە) ف ١) ساخته‌شده از سنگ: ٢) سایهٔ سنگ.

بەرزەت کەوتن: توش هاتن و بەگیرهێنان ف گیرآمدن.

بەرز: ١) برج، خانووقوتکەی بانقەڵا؛ ٢) بڵند ف ١) بُرج: ٢) بُلند.

بەرزا: هەوەڵ فرزەند ف اوّلین فرزند.

بەرزاخ: بەروار، قەدی کێو ف کَمَر کوه.

بەرزاخوڕ: ئەسپێ کەفێرە لەئاخوڕی بلندبخوا ف اسبی که از آخور بُلند بجرد.

بەرزان: ١) شوێنانی بڵند؛ ٢) ناوی مەڵبەندێك و هوٚزێك لەکوردستان ف ١) بلندیها؛ ٢) منطقه و عشیرتی در کردستان.

بەرزایەتی: بڵندایەنی ف بلندی.

بەرزایی: بەرزایەنی ف بلندی.

بەرزپەڕ: بەرزفڕ ف بلندپرواز.

بەرزفڕ: ١) مەلێ تا زۆر بڵندی دەفرێ؛ ٢) جاو لەبەرەژور ف ١) پرندهٔ بُلندپرواز: ٢) آدم بُلندپرواز.

بەرزقڵ: تیغەو لەمپەر لە نەخنەو دار ف مانع جوبی.

بەرزکردنەوە: هەڵێنان، ڕاکرن، بڵندکردن ف بُلندکردن.

بەرزە: ١) فونکە: (لێم بونە **بەرزەی** بانان)؛ ٢) قبنایی لەناو نەخنابیدا؛ ٣) شبوی برنج، بلاو، فبولێ: ٤) بزر، گوم، ونداو، ون ف ١) بُلند؛ ٢) برجسنگی وسط هموار؛ ٣) آش برنج، پلو؛ ٤) گُم، ناپیدا.

بەرزەبلێس: ئەوی لەهەموقسان هەڵدەدانێ، زۆربێژی نەزان ف وراج و نادان.

بەرزەبا: هەستانی بەگورجی و راست وێستان: (**بەرزەبا** لەبەرم راسنەوەبو) ف با عجله قیام کردن برای احترام.

بەرزەپەڕ: بەرزەفڕ ف بُلندپرواز.

بەرزەجرە: سیسرکی دەشت، جرجر ف جِراسّك.

بەرزەجورە: بەرزەجرە ف جِراسّك.

بەرزەچرە: بەرزەجرە ف جِراسّك.

بەرزەحەوابلە: کولارەی منالان، بادەوە، تەبارەی کاغەزی ف بادبادك.

بەرزەزینە: زوبەرجەت، بەردێکی بەقیمەتە دەیکەنە *نقێم و فاش. زەردێکی ناماڵ سەوزەو دەنروسکێ* ف زبرجد.

بەرزەفڕ: بەرزفر، جاو لە بەرەژور، نازازی بەوژیانەی نیابە: (هەرکەسێ **بەرزەفڕە** زو دەمرێ / بای بڵندایی سەرودڵ دەگرێ) «هەژار» ف بلندپرواز.

بەرزەك: بڵندایی نێوان تەخنابی. *تەم وشەبە عەرەب کردوبەتە «بەرزەخ»* ف بَرزَخ.

بەرزەکی بانان: ١) قوتکەی بەسەرلێواری بانەوە؛ ٢) بربەنی لەلاوی نولاز و دلتەز ف ١) برجسنگی لبِ بام؛ ٢) کنابه از جوانِ جشم‌جران.

بەرزەگەوە: دەسنەکی پەرژین ف نار برچین.

بەرزەلنگ: گیایەکی بالابەرزە لەتیرەی پنگ و جانرە ف گیاهی از تیرهٔ بونه.

بەرزەولاخ: بەکسم ف ستور.

بەرزەوبون: ١) ڕاستبونەوە، هەستان: ٢) نەرەقی کردن ف ١) بُلندشدن: ٢) کنابه از ترقی کردن.

بەرزەهەوایلە: بەرزەحەوایلە فا بادبادك.
بەرزی: ١) بلّندی: ٢) گەورەبی فا ١) بُلندی: ٢) بُلندبابگی.
بەرزیتی: بەرزی، بەرزابەتی فا نگا: بەرزی.
بەرزبلان: شێروخەت، ئەسکەملە فا بازی شیر با خط.
بەرزین: ئەسپ و ماینێ وەختی لێ‌سواربوُنی هاتبێ فا اسبی که هنگام زین‌کردنش رسیده باشد.
بەرْزین: شالاو بوْبردن، بەبەلەبوْجون فا با عجله و شتاب یورش بردن.
بەرژەنــە: بەرەمــەشکە، کەرەی لەیەك‌جار مەشکەژاندن بەبدادەبێ فا محصول کرهٔ یکبار مشك.
بەرژەنەك: دەبی پێوانی کری تەون فا تختهٔ اندازه‌گیری نتبدهٔ فرش.
بەرستۆ: بەخە، خوار گەردن و بالای سینگ فا پایین گردن.
بەرستە: بەردنەستێ فا سنگ آتش‌زنە.
بەرسڤ: وەرام، جواب، جوال فا جواب.
بەرسڤك: هەیوان، بەربێلایی فا ایوان، تراس.
بەرسمێل: سەرەمــوی لێواری لێو کەمــوســولْمان دەیفرتێنێ: (کافرە بەرسمێلی خوْ ناکات) فا موی سبیل که بر روی لب آید.
بەرسمێڵ: بەرسمێل فا نگا: بەرسمێل.
بەرسنجك: سوُکە ترگەرە فا سکسکه خفیف.
بەرسورکە: سیسرەی ناومالْ وەك قالوْجە دەچێ فا سوسك خانگی.
بەرسوڤ: وەرگەڕاو، نخون، قلْب فا وارون.
بەرسوْلینگ: سنگ بەخەنە: بالْداریکە فا پرنده‌ای است.
بەرسوێڵ: بەرسمێڵ فا نگا: بەرسمێل.
بەرسێڵ: کولێرەی بەساج برژاو فا نوعی گردهٔ نان.
بەرسبلە: قوْرە، کالکی‌تری، تریێ هێشتا ترش، پەسبرە، بەسبلە، هالّە فا غورە.
بەرسینگ: سینەبەندی زین فا سینەبندِ زین.
بەرسینگــە: ١) بەرسینــگ: ٢) بربەنی لە ناوقەد: (بەفر بەرسینگەی بڕبیــو)؛ ٣) پێش لێ‌گرتن و ڕێگــەی دەرچــون بڕین: (بەرسینگەی لێ‌بڕیمەوە) فا ١) سینەبند اسب: ٢) کنایه از نیم‌قد: ٣) جلو راه قرار گرفتن.
بەرسینە: سینەبەندی زین، بەرسینگ فا سینەبند اسب.
بەرشوش: سەرەوژێر، بەرسوڤ فا وارونە، روبه پایین.
بەرشی: هاتەدەر، دەرکەوت فا بیرون آمد.
بەرشیو: بەرکــولْ، خواردن بەرلە چێشت پێ‌گەیشتن فا خوردن قبل از حاضر شدن غذا.
بەرشێو: بەرشیو فا نگا: بەرشیو.
بەرشیەن: دەرکەوتوە فا بیرون آمده.
بەرشیەی: دەرکەوتن، هاتنەدەر فا بیرون آمدن.
بەرعوْدە: دەستەبەر فا متعهد.
بەرغەل: بەرخەل، گەلەی بەرخ و کار فا گلّهٔ برّه و بُزغاله.
بەرف: بەفر، وەور، وەروە فا برف.
بەرفخوْر: بالْداریکە فا پرنده‌ایست.
بەرفخوْرك: جوْرێ تەرزەی ورد فا تگرگ ریز.
بەرفرّە: بەرگوشاد، هەراو، پان و بەربن فا گُشاد.
بەرفرە: بەرفرّە فا گُشاد.
بەرفرێدان: بەراویتن فا بچّه‌انداختن.
بەرفماڵك: بارۆی بەفرماڵین فا باروی برف‌روبی.
بەرفەشوْ: شلێوە، بەفر و باران پێکەوە باربن فا بارش برف و باران باهم.
بەرفەك: جوْرێ مێزەر و پێچەسەری پیاوانە فا نوعی عمامهٔ مردانه.
بەرڤاژی: بەراوەژو، سەرەونخون، پشت و ڕوْ فا وارونە.
بەرڤالّە: دەس بەتالْ، هەژار، نەدار فا کنایه از بینوا.
بەرڤانْك: بەروانکە، سینەبەندی کارکردن فا پیش‌بند.
بەرڤی: توْپیو، کەوتی، سەکــەت، مردو لە ڕێگــەی خراپەدا، بەرانبەری شەهیدبون فا هلاك شده.
بەرڤین: مردن لەڕێیِ خراپــدا، بەرانبــەری شەهیدبون: (ئەوێ مێرکوژ بەرڤی) فا هلاك شدن.
بەرق: ١) بروسکە: ٢) تروسکە فا ١) آذرخش: ٢) درخشش.
بەرْق: ڕکوُنی، ڕك‌لەسك فا کینه‌توز.
بەرقلیان: فاوەلْنی، بەرتێشت، بەرچایی فا ناشتا.
بەرقوّلْ: ئاسەڕی سەردەست لەکەوا فا آستر آستین.
بەرّقەوە: بەتوُڕەییەوە: (بەرّقەوە تماشای کردم) فا غضبناك.
بەرّقی: تروسکەی‌دا فا برق زد.
بەرقییە: تێلگراف، تەلغراف، لەتێلدان فا تلگراف.
بەرك: ١) گوللە: ٢) گیرفــان، جێب، جیو، باخــەلْ: ٣) ئەستێرەیەکــە عەرەب ناوی ناوە: «*شەعــرای شامی*» فا ١) گلولــه: ٢) جیب: ٣) ستارهٔ شعرای شامی.
بەرکــاتی: کرێکــاری بەوەخت و سات: (ئێمــە بەرکــاتین بەگوێرەی سەعاتە کار موجە وەردەگرین) فا کارگر ساعت کار.
بەرکار: ١) کەرستەی ئامادەکراو بوْ خانوکردن: ٢) کارکەر، بەرانبەری سەرکــار: ٣) مەفعولی ڕێزمانی فا ١) مصالحِ ساختمانی آمادهٔ کار: ٢) عَمَله: ٣) مفعولِ دستوری.
بەرکاز: دەلاقەی دیوار دەر، پەنجەرە فا پنجره.
بەرکــانی: ١) بەرەقانی، قەلْماسك، قوْچەقانی، کەهنیك: ٢) خواروی سەرچاوە فا ١) فلاخن: ٢) پایینِ سرچشمه.
بەرکاو: داوێنی‌شاخ، بناری شاخ فا دامنهٔ کوه.
بەرکرن: لەبەرکردن، بوْدەرس و ... فا ازبرکردن.
بەرکم: ١) گولاو: ٢) قەفەس فا ١) گلاب: ٢) قفس.
بەرکوّ: ١) قەلْپوزی‌زین: ٢) بەرکوتی دەغلْ: ٣) لای ژێروی خەرمان فا ١) قربوس: ٢) پیش‌کوبیدهٔ غلّه: ٣) پایین خرمن.
بەرکوت: بەرکوّی دەغل فا پیش کوبیدهٔ غلّه.
بەرکوتە: بالْداریکە، مەلێکە فا پرنده‌ایست.
بەرکور: بەرچێلە، بەرخەبەی شوّڕ فا گوشتِ زیر چانه، غبغب.
بەرکوڕە: قوڵنە: بالْداریکی بچوکە فا پرنده‌ای کوچك.

پەرکۆژە: دادراوی بەخە ناسەر سنگ، بەر، پێسیر: (داخ لەدڵ بۆمە گرێی بەرکۆژە) «هەزار» ف گریبان.
بەرکۆستە: ریش تەنك و کەم‌مو ف ریش تُنك و کم‌مو.
بەرکۆسە: بەرکۆسنە ف نگا: بەرکۆسنە.
بەرکۆش: بەرەڵبێنە، بەرهەڵبێنە، کۆش‌پۆش لەکاتی کاردا ف پیش‌بند.
بەرکوڵ: نەواو نەکولاو ف نیم‌پخته، سرجوش.
بەرکوڵ کردن: پێش تەواوکوڵین لەشیو خواردن ف خوردن غذا قبل از پختن.
بەرکوڵە: داری دولکە دەپخەنە ناو نیرەقەو مژانە ف از قطعات خیش.
بەرکـە: خێر و بەرەکـەت، پیت: (مەرەسور بەرکەدا دوبەرخەمێ زاوە، هەی بەرکەکەی) ف بَرَکت.
بەرکـەتی: هەڵکـەوتـە، شیاوی ریزلێ گرتن، زۆر زر بنـگـو بەکار ف شایسته و محترم.
بەرکەش: سینی، مەعجومە، مەجومعە، پاڵنەبەق ف طبق، سینی.
بەرکەفتی: بەرکەتی ف نگا: بەرکەتی.
بەرکەك: پەیژە، پێ‌پیلکە، ناردیوان، سلەم ف نردبام.
بەرکەڵ: نێنگون، نوێنگین، نوگوهان، دامنەچەقان ف مادەگاو سەساله.
پەرکەل: بەرکوڵ ف سرجوش.
بەرکەمرە: بەردێکە زو ئاگر دەگرێ، خەڵوزە بەردی لەبەر رۆژورەنگ‌بۆر ف زُغال‌سنگ.
بەرکـەسـەر: ١) گیابەکی گـرمـەسێری و بۆنخۆشە؛ ٢) سەر بەرگەدە، بەرناوك ف ١) گیاهی است خوشبو؛ ٢) زیر ناف.
بەرکـەوتن: ١) ویکـەوتن: (بـەردێ بەرسـەرم کەوت)؛ ٢) بەش لەدابەشدا: (لە گۆشت بەشێن‌دا پیلێکم بەرکەوت)؛ ٣) وەبن کەوتن: (دەستم بەرچەرخ کەوت)؛ ٤) نۆرە، نۆبە: (وا زو بەرم ناکەوێ) ف ١) اصابت کردن؛ ٢) سهم رسیدن؛ ٣) زیرافتادن؛ ۴) نوبت.
بەرکهۆر: تفنگی لولەتەنگ ف تفنگِ لوله‌تنگ.
بەرکەبە: ١) بریکار، نوێنەر؛ ٢) یاریدەر، هاریکار ف ١) نماینده؛ ٢) همکار.
بەرگ: پێشو، بەرێ: (جاری بەرگ هانم نەنەدی) ف قبلی.
بەرگ: ١) گەڵا، پەلـك، بەڵگ؛ ٢) پشتەکتێب؛ ٣) پۆشاك، جلك؛ ۴) دۆن، مەرام ف ١) برگ؛ ٢) جلد کتاب؛ ٣) لباس؛ ۴) مَرام.
بەرگا: کەسێ پێش گای تازەجوت دەکەوێ تا فێری کا ف آنکه گاو را شخم آموزد.
بەرگاز: کوتاڵی بەریان ف پارچهٔ عرِیض.
بەرگـابلکـە: چوێلە کوکـەبەکی رەش و سپیە لەخـەنی جوت دوای گا دەکەوێ، قونەهەڵتەکێنە، کلك هەڵتەکێنە ف پرندهٔ دُم‌جُنبانك.
بەرگـابێ: بونـەبەرگا، پێش گاکەوتن لەجوتا بۆ راهێنانی، هەڤۆتن ف عَمَل شخم به گاو آموختن.
بەرگ تێگـرتن: ١) جلدکـردنی کتێب؛ ٢) دەفـومـاش هەڵکێشـانی لێفەو... ف ١) جلدگرفتن کتاب و...؛ ٢) ملحفه کشیدن رختخواب.
بەرگ‌درو: جلددرو، خەیاتف ف خیّاط.

بەرگدور: بەرگ‌درو ف خیّاط.
بەرگـر: ١) لەبـات، جلك یان دەفـرێکی کەم‌نرخ دەکار کردن نا تازەو بەنرخ کۆن‌نەبێ یا نەشکێ؛ ٢) پێشگر: (پەری ناوەکە بگرە، بەرگری لەشکـرەکە بو، پەری لێ گرتن)؛ ٣) ژنێ کە منالی بەسونان مردوە، ودمی بێ‌بە خوێ‌و نرشی سمـاق بەزێکـەو بلوفی ناگرەدا کات‌و نەهێلی بتەنێنەوە ف ١) استفاده از کهنه و بی‌ارزش جهتِ حفظ نازه و ارزنـده؛ ٢) سدّ و مانـع؛ ٣) زنی که بچـه‌اش در آتش سوخنـه ــ به‌اعتقادی ــ با ربختنِ نمك و سُماق بر جوش و ناول آنها را از بین می برد.
بەرگرانە: کۆمەك‌و هیمدادبۆ شەڕکەرانی چەکدار ف کمك بشت جبهه.
بەرگرتن: ١) کاری بەرگری؛ ٢) خۆراگرتن‌و نوانست لەبەر دژواری یان لەبـەرانبـەر لەخۆ بەهێزتر؛ ٣) مێوەدانی دار؛ ۴) ناوی زاخ لەکوتالی رەنگ کراودان تا کاڵ نەبێتەوە ف ١) دفاع؛ ٢) ناب و مقاومت در برابر بلابا...؛ ٣) بەثمرآمدن درخت؛ ۴) به‌کارگیری زاج برای ثابت ماندن رنگ بارچه.
بەرگرد: شتی نەخۆشەویست لەبانی خۆشەویست دەکارکردن، بەرگر ف به‌کارگرفتن بی‌ارزش برای حفظ باارزش.
بەرگردەڵە: داریکە دەخرێنەژێر پازناو ف چوبك زیر اهرم.
بەرگری: بەرگرتن ف دفاع.
بەرگ گرتن: بەرگ نێ‌گرتن ف تجلید.
بەرگن: لوا، کولکەی وشتر و بەرخ ف پشم شتر و بَرّه.
بەرگورد: دارگورد، داریّ لەنێوان رابەل‌و بۆی نەون‌دا بۆ راست کردنی بۆ ف چوب میان تاروپود در قالی‌بافی.
بەرگـە: ناقـەت، توان، پێ‌وەستان، دەربردن: (بەرگەی حەمڵەی من ناگرێ) ف ناب و نوان.
بەرگەدە: جیگەی روانی نۆکەبەر، لای هەرەخواروی ورگ ف زهار.
بەرگەز: خوانچەی دەسفرۆشی ناو بازار ف صندوقچهٔ پیله‌ور.
بەرگـەرەکێ: جوانی گەرەك. زۆرتر بۆ کەڵەباب‌و ئەسپی دەڵێن ف زیبای محلّه، بیشتر برای خروس و اسب به‌کار می‌رود.
بەرگەش: بەرکەش، بالنەبەق، سینی ف طبق، سینی.
بەرگەشتە: کلۆڵ، چارەرەش، بەدبەخت ف بدبخت.
بەرگەشتی: بەدبەختی، نەهات ف بدبختی.
بەرگە گرتن: دەربردن، دەگەڵ دەردو دژواریدا هەڵکردن ف ناب آوردن و مقاومت.
بەرگەل: بەرخەل ف گلّهٔ برّه.
بەرگەلا: بەریکە لەگەلای دارمازودەر دەچێ ف از ثمرهای مازوج.
بەرگەلە: دوا شوان، باریدەری شوان ف دستیار چوپان.
بەرگەلەوان: شوانی بەرغەل ف چوپان برّه و بزغاله.
بەرگەمێ: کیاکۆز، کوزەڵە ف نرنیزكِ آبی.
بەرگەمێو: پەلکەمێو، گەلامێو، نابراخ ف برگ مَو.
بەرگیر: ماری ژەهراوی حەسنەم ف مار افعی.
بەرگیرخستن: هێنانەگیر، وەگیرهێنان ف گیرآوردن.

بەرگیرکەوتن: وەبەردەست هاتن فا گیرآمدن.

بەرگیری: پارێزگاری لەوڵات، بەگژ دوژمن‌دا چون، پێش بەدوژمن گرتن فا دفاع.

بەرگین: پێشینە، لەمێژ فا پیشینه.

بەرما: بەرماوی خواردن فا نیم‌خورده.

بەرماخ: جۆرێ پەرەسیگاری لولەییی کە توتنی نێدەکەن، پەرە جگەرەی قامیش یا فەمیش، بارماخ فا نوعی کاغذ سیگار.

بەرماغ: بەرماخ فا نگا: بەرماخ.

بەرماڵ: ١) پێش‌دەرگا؛ ٢) ئەوی نوێژی لەسەر دەکەن، دوگرد؛ ٣) بناوانی ماڵ؛ ٤) پارچەیی لەکانی هاتنی بای بەهێزدا بەسەر چادربەوە دەگرن تا با زۆرکار لە رەشماڵ نەکا، باگێڕەوەی تاوڵ فا ١) جلو خانه؛ ٢) سجّاده؛ ٣) خانه‌دار؛ ۴) پارچه‌ای محکم که هنگام طوفان بر چادر زنند تا آسیب نبیند.

بەرماڵك: جاجم، مەوج فا جاجیم.

بەرماڵە: ١) بناوانی ماڵ؛ ٢) باشماڵە، ماڵەهەژارێکی خزمەتکاری ماڵێکەو جێگەیان داوەنێ، ژێرماڵە فا ١) کدبانوی خانه؛ ٢) خدمتکاری که در خانه اسکان دهند.

بەرماڵی: بناوانی ماڵ فا خانه‌دار.

بەرماو: بەرما فا نگا: بەرما.

بەرماوە: بەرما فا نگا: بەرما.

بەرمنەت: منەت‌بار، مەمنون، چاکەلەسەر فا ممنون.

بەرمۆر: گەردانە لەمت‌و موروو فا گردن‌بند از مهره.

بەرموسوڵدان: ژێرمیزەڵدان، تۆزێ بەرەوژوورتر لەگون فا مثانه.

بەرمەجێڵ: دەرگاو دیواری لەشوڵك، جەپەر فا دیواری از ترکه که بر دور حصار و باغ و قلعه و امثال آن کشند.

بەرمەمکان: منالی شیرەخۆر فا طفل شیرخواره.

بەرمەمکانە: بەرمەمکان فا شیرخواره.

بەرمەی‌تاوی: بەرهەبوان فا نگا: هەبوان.

بەرمیل: بۆشکە، دەفری گەورەی دارین بۆ تراو، کوپەی داری سەرگیراو فا بُشکه.

بەرمێو: پەلکەمێو، تابراخ، گەڵامێو فا برگ مو.

بەرناق: لەقەم، لەقەب، نازناو فا لَقَب.

بەرنامە: پەیرەوی نوسراو بۆ کۆمەڵ و حیزب فا برنامه.

بەرنوێژ: ئیمامی جەماعەت، پێش‌نوێژ فا امام جماعت، پیشنماز.

بەرو: دادڕاوی بەخە، پێسیر؛ ٢) پێشین، لەمێژ: (لەزەمانی بەرودا)؛ ٣) نەبەم فا ١) گریبان؛ ٢) پیشین؛ ٣) می‌برم.

بەرو: نەبا، نەیبا، نەبوا فا می‌برد.

بەڕو: ١) بەری دارێکی لێڕی‌و زۆر ناسراوە، پیاوێش دەیخواو دەش‌بێتە ئاڵف؛ ٢) بەڕێزو حورمەت: (پیاوێکی بەڕوە)؛ ٣) بێ‌شەرم‌و قسەڕەق فا ١) بلوط؛ ٢) مُحترم؛ ٣) پُررو.

بەروار: گەوە، ناوقەدی کێو فا کمر کوه.

بەروال: بەروار فا کمرکوه.

بەرواڵەتی: بەنما، بەزاهیر فا ظاهراً.

بەروان: سینگ‌بۆش، ئەوپارچەی لەوەختی کارا یان لەوەختی نان‌خواردنی منالان بەسینگەوە دەبەسترێ فا پیش‌بند.

بەروانك: بەروان فا نگا: بەروان.

بەروانکە: بەروان فا نگا: بەروان.

بەروانە: بەروان فا نگا: بەروان.

بەروبۆ: ١) بەهرەی زەمین، داهاتی زەوی؛ ٢) ماوەو مەودا: (زستانی ئەمساڵ وادیارە **بەروبۆ** درێژدەبێ) فا ١) بهرهٔ زمین؛ ٢) مُدّت.

بەروبوخچە: جلك‌و کەلوپەلی تایبەتی ژن: (**بەروبوخچەی** تێك‌ناوە، دەڕوا) فا بُخچه و وسایل مخصوص زنان.

بەروبوم: بەروبۆ فا نگا: بەروبۆ.

بەروبێشکە: لانك بەکەل‌و پەلەوە، بێشکەو ئەسبابی بێشکە، دەرگوش‌و هەرتشێنێ وێ فا گهواره و لوازم آن.

بەروپشت: بەراوەژو، واژی، پشتەو زوو فا وارونه.

بەروپیر: پێشوازی، بۆ ڕێز لەپیاوی ماقوڵ دەرکەوتن لەماڵ، بەرەوپیرایی فا استقبال.

بەرودوا: ١) بەدوی یەکا هاتن، یەك لەدوبەك؛ ٢) بەرەوپاش، زۆبە دواوە فا ١) توالی و تسلسُل؛ ٢) بەعقب.

بەرودواخستن: ١) پێش‌وپاش کردن؛ ٢) مەحتەل کردن‌و پاشگوێ هاویشتن فا ١) پس و پیش کردن؛ ٢) پس گوش انداختن.

بەرودواکردن: پاش‌وپێش کردن فا پس و پیش کردن.

بەرودوانان: شوێن هەڵگرتن، وەدوا کەوتن بۆ پێ‌گەیشتن فا تعقیب کردن.

بەرووژ: ١) بەربەرۆجك؛ ٢) گوند یا مەزرای رووەو رۆژ؛ ٣) لەرۆژدا، بەرانبەری لەشەودا فا ١) آفتاب‌گیر؛ ٢) دهکده یا مزرعهٔ رو به شرق؛ ٣) در روز.

بەرۆژو: مانگرتو لەخواردن لەرۆژدا فا روزه‌دار.

بەرۆژی: بەرۆژو فا روزه‌دار.

بەروسەی: بەراوبتن، بێچو بەمردوبی فرێدان فا انداختن بچّه.

بەروش: بەشێکە ئاشیر دەیدا بەئاشەوان فا سهم آسیابان از آسیاب.

بەرۆش: قازان، مەنجەڵ، قەزان فا دیگ مسی.

بەرۆقاژی: بەراوەژو، بەروپشت فا واژگون.

بەرۆك: پێسیر، یاخە، بەرو فا گریبان.

بەرۆك بەردان: بر بەنی لە دەست لەیاخە کرنەوە، لەکوڵ کەوتن، دەڤژێ بەردان فا گریبان رهاکردن.

بەرۆك گرتن: بریەتی لە تەنشقەڵە پێ‌کردن، شەڕ پێ‌فرۆشتن، گەز تێ‌هاڵاندن فا گریبان گرفتن.

بەرۆڵە: ١) خەیاری نازەگۆڕاوی بەقەد قامك؛ ٢) دارۆکێکە دەناو پاش بارەو دەسەنەندودا فا ١) خیار نوبر ریز؛ ٢) چوبکی در خبش.

بەرەوج: ١) ئاسنێ کە تفەنگی لێ دروس دەکەن؛ ٢) بر بەنی لە تفەنگ فا ١) پولاد؛ ٢) کنایه از تفنگ.

بەرەوستا: شاگردی سنعاتکار، بەردەستی بیسەساز فا شاگرد کارگاه.

بەرەوسێل: ناوگۆڕك، ئاگردان، تفك، کوانو فا آتشدان.

بەرە: ١) ببە، بوە: (ئەمە **بەرە** بۆ پیرۆت)؛ ٢) دەنگ‌دانی گا بۆ گەڕانەوە لەسەری خەت، بەرکە بەم‌لاوە بان وەرەوە لای خەت‌لێ‌دراو؛ ٣) تیرە، تایفە: (خانی دمدم لە **بەرەی** برادۆست بو)؛ ٤) سینەبەندی ئەسپ کە بە تەنگە زینەوەیە؛ ٥) دەرگا؛ ٦) بەس کردنی باران؛ ٧) بلە، کەمە؛ ٨) بەهرە، داهات: (**بەرەجوت، بەرە مەشکە**)؛ ٩) مەودای نێوان شەو جۆلا لەکاتی بۆزو تەنبندا؛ ١٠) خشت‌وخاڵ: (**بەرەمێو**) واتا: خشت‌وخاڵی *ناوخەلێف*؛ ١١) روبە: (**بەرەوخوار، بەرەوژور**) ف ١) ببَر؛ ٢) کلمهٔ صدازدن گاو هنگام شخم؛ ٣) عشیره؛ ٤) سینه‌بند اسب؛ ٥) درب؛ ٦) بندآمدن باران؛ ٧) بتدریج؛ ٨) بهرهٔ کشاورزی و کرهٔ مشك؛ ٩) فاصله بین بافنده تا دَفّه؛ ١٠) آت‌و آشغال؛ ١١) بطرف.

بەڕە: گلێم، بەڕ، لەی ف گلیم.

بەرەبـەرە: ١) کەم‌کەم‌و بەتـەدریج؛ ٢) جۆن پاشی‌جۆن، دەستە دوای دەستە: (**بەرەبەرە** هاتن‌و گەیشتن) ف ١) کم‌کم و بتدریج؛ ٢) صف بعد از صف.

بەرەبەری بەیان: نزیك بەرۆژ بونەوە ف نزدیکیهای صبح.

بەرەبەیان: بەربەیان، بولێڵەی بەیان ف بامداد، بگاه.

بەرەبێڵ: بەرەجوت، داهاتی زەوی ف بهرهٔ زمین.

بەرەبین: دەم‌بین، زاربێن ف دهان‌بند.

بەرەتـەشی: کوتەداریکی پانکەڵەی گروفەرە دە کلکەتەشی زادەکەن تا قورس بێ ف جوبکی مدوّر و سوراخ در پایین دوك.

بەرەتی: بریەتی، کنایە ف کنایه.

بەرەج: چارە، عیلاج ف چاره.

بەرەجفت: بەرەبێڵ ف بهرهٔ کشت.

بەرەجوت: بەرەبێڵ ف بهرهٔ کشت.

بەرەجەژنان: بەرەجێژنان ف نزدیکیهای عید.

بەرەجێژنان: رۆژانی نزیك‌بە جێژن ف نزدیکیهای عید.

بەرەخوار: روبەلای ژێروف روبەپایین.

بەرەخوارە: لێژایی، نشێو ف نشیب.

بەرەخەر: ١) جێ باروبنەی کاروان؛ ٢) ماڵ‌وداکێك بێچویان بەمردویی دەبێ ف ١) جای اطراق؛ ٢) جنین‌انداز.

بەرەزەت: مردەو زیندە، قولکەو چاڵی سەر رێبازی نەچیر ف کمینگاه.

بەرەریخ: دیوارۆکـەی پشتیوانـەی دیوار ف دیوار کوتاهی که برای محافظت از دیوار اصلی بنا کنند.

بەرەزا: یەکەمین بێچو، یەکەم فرزەند ف نخستین فرزند.

بەڕەزا: گیایەکی زۆرجـوانـە بەکـاوانـەوە دەڕوێ: (پێش ئەوەی شنەی بەیانی زولفی **بەڕەزا** بزێوێ) «هێمن» ف گیاهی است بسیار زیبا که در کوهستانها می‌روید.

بەرەزبانە: ناغزونە، سێر، ناڵقەو زمانەی کەوش‌و قایشی پشت‌و ... ف سگك.

بەرەزمانە: بەرەزبانە ف سگك.

بەرەزوانە: بەرەزبانە ف سگك.

بەرەزە: تەرە، ناوارەو سەرلێ شێواو ف آواره.

بەرەزی: میوەی درکەزی، دڕوی پەرژین ف میوهٔ خار برچین.

بەرەژان: ژانەدرۆزنە، ژان‌لێ هاتنی زگ‌بڕ بەرلە وەختی ژانی زان ف درد کاذب پیش از زایمان.

بەرەژور: روەو بڵندی ف سر بالایی.

بەرەژورە: هەوراز، ئەڤراز، هەل ف سر بالایی.

بەرەژە: جیوەی گیا ف سمغ و انگم گیاه.

بەڕەژە: گیایەکە بۆ دەرمانی منداڵان دەبێ ف گیاهی دارونی.

بەرەژەنە: بەرەمەشکە، رۆنی یەکجار مەشکەژاندن ف کرهٔ یکبار مشك زدن.

بەرەژێر: ستێو، سەرەوخوار ف سرازیر.

بەرەستی: بەرد ئەستێ، بەردی ئاگر بژێن ف سنگ آتش‌زنه.

بەڕەشلك: گیایەکە ف گیاهی است.

بەرەشۆ: بەردەشۆر ف شستن و پاك کردن حبوبات.

بەرەڤان: ناوبژیکار، کەسێ کەدەبێتە مایەی ئاشت کردنەوەی دودژ ف میانجی.

بەرەڤانی: ناوبژی کردن، نێوان کردن ف میانجی کردن.

بـەرەك: ١) بەرۆك؛ ٢) بـەرەی زینی ئەسـپ ف ١) گریبـان؛ ٢) سینه‌بندزین.

بەرەگـە: ١) جێ گەڕانـدنـەوەی ناو؛ ٢) رێبازی نچیر کەڕاوکەر پێشی دەگرن ف ١) سدّ، برغاب؛ ٢) مسیر عبور شکار که شکارچی در آنجا کمین کند.

بەرەگەڵا: بۆزگێکی سورو سپی کە لەگەڵای دارمازو دەردەچێ ف ثمر تاول مانندی که از برگ مازوج سرون آید.

بەرەلا: رەهـا، بەرەلـدا: (ئـەسپـەکە **بەرەلا** بوە، لەزیندان **بەرەلا** بوم، **بەرەلایە** گوێ ناداتە عەیب‌و عار) ف ول، یله، لاقید.

بەرەڵبێنە: پێش‌بەند، پارچەی داپۆشی کەمەر تا ئەژنۆ لەکاتی کاردا ف پیشبندکار.

بەرەماك: بێچوی بەرەڵدا دەگەڵ دایك کە بەئازادی شیر دەمژێ‌و دایکی نادۆشن ف بچه حیوانی که تمام شیر مادر را به او بدهند.

بەرەماڵ: خانەدان، ماڵەگەورە، گەورەماڵ ف خاندان.

بەرەمۆ: بێچوی ئاژەڵ کەدەم لەگوان ناکاتەوەو بەزۆر دوری دەخەنەوە ف بچه حیوانی که به زور از پستان مادر جدا می‌شود.

بەرەمۆم: بەرەمێو ف آشغال کندوی عسل.

بەرەمەشکە: کەرەی جارێك مەشکەژاندن، بەرەزەنە ف نگا: بەرەژەنە.

بەرەمێو: خشت‌و خاڵی ناو بلورەمێش ف آشغال کندوی عسل.

بەرەندك: پێشواز ف پیشواز، استقبال.

بەرەنگـار: دەگژراچـو، ناوقـا: (ئەو **بەرەنگارم** بو، منیش **بەرەنگاری** بومەوە) ف گلاویز.

بەرەنگاری: بەرانبەری کردن، دەگژراچون ف گلاویزشدن.

بەرەواژ: بەراوەژو، واژی، پشت‌وڕو ف وارونه.

بەرەوبـڕ: رێ لێ‌بڕین، پێشـە برکێ، پێشەبڕکە: (دیتم هەڵات گورجێ **بەرەوبڕم** داوەوگرتم) ف سر راه گرفتن بر...

بەرەوبیەی: بەرەوبون، بەربونەوە ف پایین افتادن.

بەرەوپاش: روبەدواوە، بەرەو دواوە: (**بەرەوپاش** دەگەڕاوە. **بەرەوپاش** ناوڕی‌داوە) ف رو به عقب.

بەرەوپیر: بەبیرەوە چون، پێشوازی: (باوە غەلیفە تەشریفی هات، **بەرەوپیری** چوین) ف استقبال.

بەرەوپێل: سنگ‌و بەرداپۆشی وەختی کار، بەرانپێچ، بەرانپێل ف پیشبند.

بەرەوخستن: خستنە پێشەوە، کەسێك لەرێگە نەبخەنە پێشەوە ف جلو انداختن.

بەرەوخوار: نشێو، سەربەرەژێر ف رو به پایین.

بەرەو خواربونەوە: سەربەرەژێر چون ف سرازیر رفتن.

بەرەو خوارکردنەوە: لارەوکردنی دەفر و... ف کج داشتن ظرف و...

بەرەو خوارکە: بەرەوخوار ف بطرف پائین.

بەرەو خوارە: بەرەو خوار، نشێو ف رو به پائین.

بەرەودوا: بەرودوا ف نگا: بەرودوا.

بەرەودوانان: کەوتنە شوێن، بەرودوانان ف تعقیب کردن.

بەرهۆر: بەرك‌هۆر، تفەنگی خانەتەنگ ف تفنگ خانه‌تنگ.

بەرەوڕو: ١) ڕوبەڕو، نیزبار: (نەڵێ قەرزاری نیم؟ **بەرەوڕوم** بکەوە تا پێی بڵێم)؛ ٢) حەواڵە: (وامەکەم **روی‌بەروی** پیرۆت بکەرەوە) ف ١) روبرو: ٢) حواله.

بەرەوژور: روبەبڵندی ف رو به بالا.

بەرەوژورکە: هەورازی کەم ف افراز.

بەرەوژورە: هەوراز ف افراز.

بەرەوژێر: روبەخوار، لێژ، نشێو ف رو به پایین، سرازیر.

بەرەوژێرکە: کەمێك نشێو ف سرازیری کم.

بەرەوژێرە: نشێو ف نشیب.

بەرەولا: قیجەڵقاچ، قیلەقاج، خواربردراو، خوارەوخوار ف اریب، قیقاج، کج.

بەرەولێژ: روەونشێو ف شیبدار.

بەرەولێژایی: روەونشێوی ف شیبداری، سرازیری.

بەرەولێژکە: روەونشێوی کەم ف سرازیری کم.

بەرەولێژە: روەونشێوی ف رو به سرازیری.

بەرەولێژی: بەرەولێژە ف رو به سرازیری.

بەرەوە: ١) لای‌پێشەوە: ٢) لای‌ژێرو ف ١) جلوی؛ ٢) زیری.

بەرەوەبوُن: بەربونەوە ف افتادن از بالا.

بەرهەڤ: ١) ئامادە، تەیار: ٢) کۆم لەسەریەك ف ١) آمادە: ٢) برهم انباشته.

بەرهەڵبینە: بەرەلبێنە ف پیشبند.

بەرهەڵست: ١) دوژمن، دز؛ ٢) لەمپەر، کۆست: (**بەرهەڵستم** زۆرن، **بەرهەڵستم** دەخەنە ریگەوە) ف ١) دشمن، مخالف: ٢) مانع سر راه.

بەرهەڵێخ: دیوارۆکەی بن دیواری شکست بۆنەوە نەتەپێ، پشتیوانە ف پشتیوانهٔ دیوار.

بەرهەم: ١) بەهرە، داهات، بەش، ئینتاج، تەولید؛ ٢) تێکەڵ: (دەرهەم بەرهەم) ف ١) بهره، حاصل؛ ٢) قاطی.

بەرهەم‌هێنان: رەنیوهێنان، بەخێوکردن، پێ‌گەیاندن ف به نتیجه رسانیدن.

بەرهەنگ: نەخۆشی تەنگەنەفەسی کە زیاتر پیر توشی‌دێن ف تنگ نفسی.

بەرهێڤی: بەهومێد، بەئاوات ف آرزومند.

بەرێ: رەوا، بەجێ، عاقڵانە: (کاران **بەرێ‌و** جێ دەکا، قسەی **بەرێ‌و** جێن) ف روا، بجا.

بەرێ: ١) لەپێشودا؛ ٢) بەڵێ ف ١) از قبل؛ ٢) آری.

بەڕی: ١) بەرێزو قەدر، بەڕو؛ ٢) میوەی داربەڕو ف ١) محترم؛ ٢) بلوط.

بەری: ١) داری بەرهێن: (داری **بەری** بەنرخە)؛ ٢) گیرفان، بەربك؛ ٣) بێ‌گوناح؛ ٤) بەش ف ١) درخت میوه: ٢) جیب: ٣) بی‌تاوان: ٤) سهم.

بەریان: پێش بۆ ئاویان بۆ با: (**بەریانی** ئاو بگرە، **بەریانی** با بەردە) ف گُذر آب و باد.

بەرێ بردن: بەخێو کردن: (کاکم **بەرێمان** دەبا) ف سرپرستی کردن.

بەرێچون: ژیان، گوزەران کردن ف زندگی.

بەریڤان: بەرەڤان، ناوبژیکەر ف میانجی.

بەریڤانی: ناوبژی کردن، نێوان کردن، بەرەڤانی ف میانجیگری.

بەرێ کردن: ١) بۆ حورمەت دەگەڵ میوان ماوەیەك ڕۆیشتن تا دەڕوا؛ ٢) ناردن، ناندن ف ١) بدرقه کردن؛ ٢) فرستادن.

بەرین: ١) پان، هەراو؛ ٢) بەرۆك؛ ٣) پێشبین، لەمێژینە ف ١) عریض، ٢) گریبان: ٣) بیشبین.

بەرینایی: پانایی، پانی، هەراوی ف پهنایی.

بەرینجك: داری لەئەندازەی فەرش کەدەپشتی تەون دەخرێ ف چوبی که در عرض دار قالی قرار دارد.

بەرینگاڵ: بەزی تیسك درێژ ف گوسفندِ پشم دراز.

بەرینی: بەرینایی ف پهنایی.

بەرێ‌وجێ: ١) عاقڵانەو پەسند: ٢) لە ئەسبابی میوانداریدا سازو تەیار ف ١) بجا، عاقلانه: ٢) آمادهٔ پذیرایی.

بەرێوشوێن: ١) لەکاری کۆمەڵایەتی زانا: ٢) تەکوزو مورەتەب ف ١) آگاه به کارهای اجتماعی؛ ٢) مرتّب.

بەرێوەبردن: ئیدارەکردن، پێچاران ف اداره کردن.

بەرێە: بیابان ف بیابان.

بەز: ١) پیو، چەوری هەناوی حەیوان: ٢) غاروڕاکردن: (ماینەکە خۆش دەبەزێ، ببەزەو زو بگەیە)؛ ٣) بەرەوخوار هاتن: (لە ئەسب دابەزە)؛ ٤) خۆهەڵدان: (**هەڵبەزە**)؛ ٥) دەنێو وشەدا بەواتا شکست‌خواردن: (فلانکەس لەشەر **بەزی**، پیرۆت **نەبەزە**)؛ ٦) پاشگری بەواتا جێی ئیسراحەت‌و پشودان: (**نوردو بەز**) ف ١) پیه؛ ٢) دویدن: ٣) پائین آمدن؛ ٤) ورجهیدن؛ ٥) هزیمت؛ ٦) پسوند بەمعنی مکان اُطراق.

بەزا: خوشڕەو، خۆشبەز ف بادپا، تندرو.

بەزاج: شوفاری‌و شەیتانی، دوزمانی ف سخن‌چینی.

بەزاجکەر: شوفار، شەیتانی کەر، نێوان تێکدەر، دوزمان ف دوبهم زن.

نمام.

بەزاخ: دوزمان، شوفار ف سخن‌چین، جاسوس.

بەزاز: کوتاڵ فرۆش، گەز فرۆش ف قماش فُروش.

بەزان: ١) بەزین، شکست خواردن؛ ٢) غاردان، هەڵاکردن؛ ٣) هاتنەخوار لەسواری ف ١) شکست خوردن؛ ٢) دویدن؛ ٣) فرود آمدن، پایین آمدن.

بەزاندن: ١) شکست پێدان: (لەشەڕدا بەزاندم)؛ ٢) مێزدە لانکە کردن و لە بلوێر دەرکەوتن: (منداڵەکە فێری **بەزاندن** بوە، شەو لەبێشکە دەمێزێ) ف ١) شکست دادن؛ ٢) در گهواره شاشیدن.

بەزانن: شکست پێدان، بەزاندن ف شکست دادن.

بەزتن: ١) داوەزین؛ ٢) بارخستنی کاروان ف ١) پایین آمدن؛ ٢) اُطراق کردن.

بەزدونەك: ترسەنۆك، نەترسۆنەك، فزە ف ترسو، بُزدل.

بەزدین: ١) ترساندن؛ ٢) ترسان ف ١) ترساندن؛ ٢) ترسیدن.

بەزر: ١) بزر، گوم؛ ٢) توم ف ١) گُم شده؛ ٢) تُخم گیاه.

بەزروك: بزروك، زیبکە لەلەش، وردە زیبکە ف جوش ریز.

بەزرەونج: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبو.

بەزگەر: وەرزێر، فەلاح، جوت‌بەندە ف بر زگر.

بەزم: ١) شادی و کەیف؛ ٢) نەشقەلەو گەز: (جۆن بەزمێکمان پێ‌دەکا!) ف ١) شادی و بزم؛ ٢) کنایه از بمبول درآوردن.

بەزمگا: جێگەی شادی و ئاهەنگ ف بزمگاه.

بەزوبێنشت: جاجکەو پیو کە دەرمانی کوانە ف پیه و سقز کە بر زخم چرکین نهند.

بەزە: ١) دلۆڤانی، روحم، دڵنەرمی؛ ٢) گوناح، هەڵە ف ١) رَحم؛ ٢) گُناه.

بەزەتاو: پیوی لەسەر ئاگر گەرمکراو بۆ دەرمانی قەڵشینی دەست و پێ ف پیه نفیده برای ترك دست و پا.

بەزەرەك: گیاکەتان ف بَزرَك.

بەزەك: نەخۆشی زەردویی ف یَرَقان.

بەزەوی: بەزە، روحم ف رَحم.

بەزەیی: بزی، بەزە، روحم ف ترحُّم.

بەزی: ١) جۆری سابون؛ ٢) بوزی خوارد ف ١) نوعی صابون؛ ٢) شکست خورد.

بەزین: ١) شکست خواردن، لەبەر دژ دانەواندن؛ ٢) ئەسپی زین‌لەپشت؛ ٣) غاردان؛ ٤) باز هاوێشتن، بەزین؛ ٥) سواربونی فەحل لەماین ف ١) شکست خوردن؛ ٢) اسب زین کرده؛ ٣) دویدن؛ ٤) پریدن؛ ٥) جفتگیری اسب با مادیان.

بەزێن: ١) شکست دەر بەدژ؛ ٢) گاڵتەو گەمەیەکی منالانە ف ١) هزیمت دهنده؛ ٢) از بازیهای کودکانه.

بەزیندی سەر: هەتا ژیا، تا زیندوبو، تاما ف تا زنده بود.

بەژ: وشکانی، بەرانبەری ئاوی، بەژ ف برّ، مقابل دریا.

بەژا: هاوتەمەن، هاوعومر ف همسن و سال.

بەژان: بەئێش و دەرد ف دردناك.

بەژڤین: وردبون لەژێر شتی قورسدا، جیق دەرهاتن ف لەشُدن.

بەژك: جێندراو لەبێ‌ئاو، دێمەکار ف دیمی.

بەژگداهاتن: بەگژداجون، شەڕپێ فرۆشتن ف گلاویزشدن.

بەژن: قەدوبالا ف قد و بالا.

بەژن: بەرانبەری بێ‌ژن ف متأهل.

بەژن باریك: ناوقەد باریك، بەرانبەری ئەنگە ئەستور ف کمر باریك.

بەژنزراف: بەژن‌باریك ف کمر باریك.

بەژن زراو: بەژن باریك ف کمر باریك.

بەژی: دەغلی دێمی، داهاتی دێمەکار ف دیمی.

بەس: ١) چیترنا؛ ٢) ناوە بۆ ژنان؛ ٣) جێگەی مانگرتن؛ ٤) مانگرتن؛ ٥) زۆر: (**بەستر** بڕار)؛ ٦) بەست: (هەڵی **بەسە**، دای **بەسە**) ف ١) بَس؛ ٢) اسم زنانه؛ ٣) بست؛ ٤) اعتصاب؛ ٥) زیاد؛ ٦) بستن.

بەسات: ١) هۆی کردنی کارێك؛ ٢) بەوەخت و کات ف ١) انگیزه و باعث؛ ٢) بەوقت.

بەسام: جێ‌ترس، بەعەیبەت، بەهەیبەت، سامدار ف سهمناك.

بەست: ١) جێگەی مانگرتن؛ ٢) گرێ و لەمپەرو بەرگر؛ ٣) فەراخ جەمی خیزەلان؛ ٤) کاربنەی دارەڕا؛ ٥) چەمی نیوە وشك، کەم‌ئاو؛ ٦) لافاو گێرەوە، بەند؛ ٧) لێکدراو، پێکەوە نوسێنراو: (دار**بەست**)؛ ٨) پەیمان و کەین و بەین: (بەندو **بەستێك** هەیە بەترو خێنێ) «هەژار» ف ١) بست؛ ٢) مانع؛ ٣) کرانە رودخانە؛ ٤) دیرك؛ ٥) رودخانۀ کم آب؛ ٦) سیل‌بند؛ ٧) بهم چسبیده؛ ٨) بندوبست.

بەستران: ١) گرێ‌خواردن، گرێ‌دان؛ ٢) بەجادو زاوا لەپەردودا ناهومێد بون ف ١) بستەشدن؛ ٢) بستن داماد.

بەستراو: ١) بەندکراو، گرێدراو؛ ٢) زاوای بوك ناهومێدکەر کە گانی پێ ناکرێ ف ١) بستەشُدە؛ ٢) داماد بسته، عنین شُده.

بەستەرپێر: پێر پێر، بەرپێر، سێ‌ڕۆژ پێش ف روز پیش از پر پروز.

بەستەرپێرار: سێ‌ساڵ پێش، پەترپێرار ف سە سال پیش.

بەستن: ١) گرێ‌دان، شەتەکدان، بەندکردن؛ ٢) سەهۆڵ کردن، مەیینی ماست و...؛ ٣) داخستن: (دەرگاکە **ببەستە**) ف ١) دربند بستن؛ ٢) بستن یخ و ماست و...؛ ٣) در بستن.

بەستنەوە: و.بەستن، قایم کردنی شتێ بەشتێکەوە ف چیزی را بەچیز دیگر بستن.

بەستو: ١) بەبەخ بوگ، هەوێن گرتو؛ ٢) کوپەڵە ف ١) بندآمده؛ ٢) خُم کوچك.

بەستۆرە: جۆمێ کە لەهاوینا وشك دەکا ف رودی کەدر تابستان می‌خشکد.

بەستوك: ژنی داوێن‌تەڕی بەدەست هەرکەسەوە ف زن بدکاره.

بەستە: ١) ئەوەندە نێرا نەدکا؛ ٢) بەهرە، فایدە: (جێ‌نێدا **بەستە** نیە)؛ ٣) دەسك، چەپك، باغە؛ ٤) سەربەند، گۆرانی سوکەڵەو بن‌بڕێوکە؛ ٥) سەربە: (فلانکەس **بەستەی** ئاغاژنە)؛ ٦) پەیوەند: (کارەکە **بەستە** بەتۆیە)؛ ٧) چەندشتی دەبەك جێ کراو یان پێکەوە بەسنراو: (**بەستە**چایی، **بەستە** سیغار، **بەستە**بەکم بۆناردی کەل و پەلی منالان بو) ف ١) تو را بس است؛ ٢) فایده؛ ٣) دستۀ گیاه و...؛ ٤) ترانۀ شاد؛

٥) طرفدار؛ ٦) پیوند، مرتبط؛ ٧) بستە سیگار و...

بەستەر: بەتدکار: (سەرمای ئەمرۆ **بەستەرە**) ف بندآور.

بەستەزمان: فەقیرۆکە، بیٚدەموپل، بەسەزمان ف فقیر و بیچارە.

بەستەک: ١) دەستەنوێن؛ ٢) بەستەی گۆرانی ف ١) رختخواب؛ ٢) ترانە.

بەستەگی: پەیوەند ف بستگی.

بەستەلۆک: زەمینی سەهۆڵاوی ف زمین یخ بستە.

بەستەڵەک: بەستەلۆک ف یخبندان.

بەستەنی: ١) بەستەلۆک؛ ٢) دوندرمە، بوزە، شیر وشەکری سوڵ بەستو ف ١) زمین یخ بستە؛ ٢) بستنی.

بەستەی: بەستن، گرێدان ف بستن.

بەستی: ١) سەهـــوڵ، سوڵ، بەخ؛ ٢) نەختـــابی بن ناوی چەم؛ ٣) کەوی‌ڕاو ف ١) یخ؛ ٢) فرش رودخانە؛ ٣) کبك شکاری.

بەستیر: جۆرێ مافورو فالی ف نوعی فرش و قالی.

بەستێن: رەخی روبـار، دەم‌چەم، گوێ‌چەم، زیخـەڵانی دەم روخانە ف کرانۀ رود.

بەسرپێر: بەسترپێر ف سە روز پیش.

بەسرپێرار: بەسترپێرار ف سەسال پیش.

بەسزمان: بەلەنگاز، بێچارە، نارام و هێمن ف بیچارە.

بەسزوان: بەسزمان ف بیچارە.

بەسڵەک: بەستەڵەک ف یخبندان.

بەسلەمە: حەبوانی دابەستە، پەرواری ف پرواری.

بەسن: بەستن، گرێدان، شەتەکدان ف بستن.

بەسە: بەستە ف نگا: بەستە.

بەسەراچون: ١) لەنخافڵ گرتن، بێ‌جاوەنۆڕی گەینە سەریەکێك؛ ٢) نسحەت‌و سەرزەنشت کردن ف ١) غافلگیر کردن؛ ٢) سرزنش نمودن.

بەسەرادان: لەنخافڵ بونەمیوانی کەسێ ف سرزدە مهمان شدن.

بەسەراهاتن: بەسەراچون ف نگا: بەسەراچون.

بەسەربردن: ١) رابواردن، گوزەران کردن؛ ٢) نەنجام‌دان، دوایێ‌هێنان ف ١) گذراندن؛ ٢) انجام‌رسانیدن.

بەسـەرچـون: ١) نەمـان، بەـوردن؛ ٢) هەڵەکردن، فریوخواردن، ٣) رەحەت‌بون، ناوی شاوەت هاتنەوە ف ١) گذشتن؛ ٢) اشتباه کردن؛ ٣) خروج منی.

بەسەرگرتن: بەیداکردن، توشی گومبوبون ف بازیافتن گم شدە.

بەسەرگرتنەوە: بەسەرگرتن ف بازیافتن گم شدە.

بەسەرهات: روداو، سەربەورد ف سرگذشت.

بەسەرهاتن: ١) توشی تەنگانەبون؛ ٢) ناڵ‌و سوێری زۆرچێشتن ف ١) پیشامد؛ ٢) سختی بسیار دیدن.

بەسەرەوە گرتن: توش بونی کەسێ کە گانی ناڕەوا دەگەڵ گابراوی دەکا ف کسی را در حال جماع نامشروع دیدن.

بەسـەرەوە گـەڕان: ١) سەرپـەرشتی کردن؛ ٢) بر بەتی لە زگی مفت لەوەڕاندن ف ١) سرپرستی کردن؛ ٢) مُفت چریدن.

بەسەرەوەنان: بەکچێ دەم پێوەنان‌و هەڵقوڕاندن، بێ‌نێوان‌دان فڕکردن ف سرکشیدن.

بەسەرینی: لەژیاندا ف در زندگی.

بەسەزمان: بەسزمان ف بیچارە.

بەسەزوان: بەسەزمان ف بیچارە.

بەسەڵەک: بەستەڵەک ف یخبندان.

بەسیاگ: داخراو، بەستراو ف بستە شدە.

بەسیان: داخران، بەستران ف بستن.

بەسی: مانگر ف بست نشستە.

بەش: ١) پار، بێش، بەهرە: (ئەگەر رەمەزانەو ئەگەر شەشەکانە، بەشم هەرژەم‌و دونـانـە) «مەنەڵ»؛ ٢) بەس، نێر: (ئەوتۆزە **بەشم** ناکا)؛ ٣) لەت‌لەت‌و بلاوکـردن: (گۆشتەکـە **بەش بەش**کەو دابەش‌بکە)؛ ٤) ناواڵـــە، والا؛ ٥) شوم‌و بێ‌فەڕ؛ ٦) ناژەلـی نێوچـــاوان سپی، نوێڵ چەرمـوگ؛ ٧) پاژ، پارچـە: (دنیا لە پێنج **بەش** سێ **بەشی** ناوە)؛ ٨) بەرانبـەر، بەگوێرەی: (بـەش بەحاڵی خۆم حەزناکەم بێم)؛ ٩) واش، ناماڵ ف ١) سهم؛ ٢) کفایت؛ ٣) تکەو پارە کردن؛ ٤) وا، توخالی؛ ٥) شوم؛ ٦) دام بپشانی سفید؛ ٧) جزء، قسمت؛ ٨) بە نسبت خود؛ ٩) متمایل، فام.

بەشاوەند: باشڵ‌بۆ شیعر، قافیە ف قافیە.

بەشبون: ١) دەم کردنەوەی برین، ناواڵەبونی زام؛ ٢) پاژبون ف ١) دهن بازکردن زخم؛ ٢) مجزاشدن.

بەشبەر: میرات‌گر، کەلەپورگر ف وارث.

بەشبەش: ١) لەت‌لەت، کوت‌کوت؛ ٢) دابەش، تەقسیم ف ١) پارەپارە؛ ٢) تقسیم.

بەشـدار: ١) خاوەن بەش، شەریك: (لـەماڵدا بەشدارم)؛ ٢) برێنی لە سەگی پاس ف ١) سهیم؛ ٢) کنایە از سگ پاس.

بەشق: بەعیشق، بەنـەوین، بۆ سوێنـدان‌و نکـا نەڵێن: (بـەشقی خوا ماچێکم دەیە) ف بە عشق.

بەشقا: ١) بەڵکە؛ ٢) رەنگە، شایەما ف ١) بلکە؛ ٢) شاید.

بەشك: بەگومان: (لێت **بەشك**‌نیم) ف شك کردە.

بەشکا: ١) تەقا، نەقو، جانەوەهانو، بەشقا؛ ٢) وێدەچێ، شایەتا، دورنیە ف ١) گرفتم آنکە؛ ٢) شاید.

بەشکانە: مزگێنی بەرخی تازەزاو کەشوان لە دەشت نەیهێنێنەوە ف مژدۀ نوزاد گوسفند کە چوپان بەخانە آورد.

بەشکایە: بەشکا ف نگا: بەشکا.

بەشکایەك: ئەگەرکو، دنیابو ف احیاناً.

بەشکایەکو: بەشکابەك ف احیاناً.

بەشکـردن: ١) بەخشینـەوەو لەت‌و کوت کردن؛ ٢) نێراکردن: (بەشم دەکا) ف ١) بخشیدن و تقسیم کردن؛ ٢) کفایت کردن.

بەشکم: بەشکا، وامان‌دانا ف گیرم.

بەشکو: شایەنا، بەشکا ف شاید.

بەشکۆ: بازرگانی هاوبەشی، شەریکە، شیرکەت ف شرکتِ سهامی.

بەشکە: ١) بەشکا؛ ٢) فەرمانە: بەش بکە: (وەرە لێمان **بەشکە**) [ف] ١) شاید: ٢) فعل امر: تقسیم کُن.

بەشکەر: کەسێ کە بەشبنەوەی بەدەستە [ف] تقسیم کنندە.

بەشکەم: بەشکا [ف] بلکە، خدا کند.

بەشکێ: بەشکا [ف] بلکە.

بەشکێکم: بەشکا [ف] بلکە.

بەشکێکو: بەشکا [ف] بلکە.

بەشگا: جێگەی دابەش کردنی ناو. بناوانی ناوا [ف] جای تقسیم آب.

بەشگە: ١) جێ بەش کردن: ٢) شەریکە، شیرکەت [ف] ١) جای تقسیم کردن: ٢) شرکت.

بەشو: ژنی خاوەن مێرد، بەمێرد [ف] زن شوهردار.

بەشو: دەقدار، کەتیرە لێدراو [ف] آهارزدە.

بەشوار: سابونی زۆر بەکەف [ف] صابون پُرکف.

بەشوودان: بەمێردان، دانەمێر [ف] بە شوهردادن دُختر.

بەشە: بەش، واش، نامال [ف] سهم.

بەشەر: بنیادەم، مرۆ، عینسان [ف] انسان، بنی‌آدم.

بەشەرت: ١) لەسەرگرێو، بەمەرج: (بەشەرتی جەقۆ)؛ ٢) وەك: (وەروەرە بەشەرتی جاران) «وەفایی» [ف] ١) بەشرط؛ ٢) مانند.

بەشەرم: شەرمین. شەرمن. شەرمێون. فەدیکار [ف] محجوب.

بەشیر: نازەڵ یان ژنی زۆر شیردار [ف] شیردە.

بەشینەوە: بەخشینەوە، دابەش کردن [ف] تقسیم و توزیع.

بەع: ١) وشەیەکە بۆ گاڵتە دەگەڵ مناڵ کردن، باو؛ ٢) مەڕو بزن لەزمانی مناڵانەدا [ف] ١) کلمەای برای شوخی با کودك؛ ٢) گوسفند بەزبان بچەگانە.

بەعا: بزن‌و مەڕ لەزمانی مناڵاندا، بەع [ف] گوسفند بەزبان بچّەها.

بەعاستەم: بەناسنەم [ف] بسیار کم و اندك.

بەعجان: وەرەزبون. جارزبون [ف] خستەشُدن.

بەعجاندن: وەرەزکردن، عاجزکردن، جارزکردن [ف] خستە کردن.

بەعجین: بەعجان [ف] نگا: بەعجان.

بەعر: دەریا، زەریا. بەحر [ف] دریا.

بەعز: هێند: (بەعزێ کەس) [ف] بعض.

بەعومر: پیر، بەساڵاچو [ف] پیر و مسن.

بەعەکە: ناژەڵی وردە لەزمانی مناڵاندا [ف] گوسفند و برە بەزبان بچّەها.

بەعەمر: بەعومر [ف] مسن و سالخوردە.

بەعی: پێشەکی سەودا: (جەندم **بەعی** دەدەی ئەو ماڵە هی‌تۆبێ). عەزبون [ف] بیع در معاملە.

بەعیف: بەهیف، بادام. باوی. بایەف [ف] بادام.

بەعینوان: شۆخ‌و شەنگ‌و بەفیزو هەوا [ف] زیبای منکبر و مغرور.

بەغمە: نەخۆشی دوشاخە، بوغمە، ملەخڕە [ف] بیماری خناق.

بەغیرەت: ١) نازاو نەترس؛ ٢) جوامێرو بەناموس. بەخیرەت [ف] ١) شجاع؛ ٢) غیرتمند.

بەغیل: چاوچنۆك. بەنیرەیی. حەسود [ف] خسیس، حسود.

بەغیلی: نیرەیی، حەسودی [ف] حسودی.

بەفاڵ: ماکەرو ماینی نێرخوازو نامەزروی گان [ف] خر و ستور نرخواه.

بەفر: وەور، بەرف، وەفر [ف] برف.

بەفرانبار: هەوەڵ مانگی زستان [ف] دیماه.

بەفراو: ناوی بەفر [ف] برف آب.

بەفربەسەر: بەفری سەهۆڵ‌بەستوی پەستواو کەپیاو تێ‌ناکەوێ [ف] برف منجمد کە بر آن روند.

بەفرخۆرکە: ١) تەرزەی ورد؛ ٢) مەلێکی بچوکە [ف] ١) تگرگ ریز؛ ٢) پرندەای است.

بەفرماڵ: پاروی بەفرماڵین، بێڵی دارینی بەفر ماشتن، وەروەرە. شەباڵۆخ [ف] پاروی برفروبی.

بەفرماڵك: بەفرماڵ [ف] پاروی برفروبی.

بەفرەچاڵ: چاڵەبەفر: ١) نواڵەی نزارکە بەفری تاماوەیکی زۆر لێ نانوێتەوە؛ ٢) ئەو فوڵکەی لەجیا بەفری تێدەکەن‌و دای‌دەپۆشن [ف] ١) نسارکوە کە برف در آنجا متراکم شود؛ ٢) بخچال طبیعی.

بەفرەژیلکە: بەفرەلوکە، بەفری زۆر دەنك‌ورد [ف] برف دانەریز.

بەفرەسەر: بەفربەسەر [ف] نگا: بەفربەسەر.

بەفرەلو: بەفرماڵ، وەروەرە، شاباڵۆخ [ف] پاروی برفروبی. داموز.

بەفرەلوکە: بەفرەژیلکە [ف] برف دانەریز.

بەفش: ١) فرچەی مافورماڵین؛ ٢) شەی جوڵایی [ف] ١) فرچهٔ فرش؛ ٢) شانهٔ جولایی.

بەفشك: فرچەی پچوك [ف] فرچهٔ کوچك فرش.

بەفیز: بەدەعبە. بادیەهوا، دەمارزل [ف] بُرمُدَّعی و مُتکبّر.

بەفەڕ: ١) مبارەك، پیرۆز؛ ٢) بەبەهرە، بەهونەر [ف] ١) مبارك و فرخندە؛ ٢) بهرەمند.

بەڤرا: پێکەوە، لەگەڵ‌بەکا، بهەڤرا، وێڕا [ف] باهم.

بەڤل: ١) بێڤل، لوت، کەپۆ؛ ٢) کێوبەکی دڕندەبە لەنێرەی پشیلەکێوی؛ ٣) دوژمنی زۆر سەخت [ف] ١) بینی؛ ٢) درندەایست گربەسان؛ ٣) دشمنی شدید.

بەق: ١) بۆق، فوڕواق؛ ٢) جاوزەق، چاو دەربەزیو؛ ٣) نێرەکەو [ف] ١) قورباغە؛ ٢) چشم برجستە؛ ٣) کبك نر.

بەقا: وەفا، نەمەگ: (یار بێ‌**بەقا** بو) [ف] وفا.

بەقازانج: بەخێر [ف] سودمند.

بەقاڵ: دوکانداری نازوخە فرۆش [ف] بقّال.

بەقبەقو: گمەگمی کۆتر [ف] صدای کبوتر.

بەقبەقوك: ناوی بەبڵقەبلق [ف] صدای جوشش آب.

بەقتاندن: تەقاندن: (هەسەن کەڤر **بەقتاند**) [ف] منفجر کردن.

بەقتین: تەقین، تەقینەوە [ف] انفجار.

بەقلاوە: پاقلاوە، جۆرێ شیرنی [ف] باقلوا.

بەقلە: بۆقلە [ف] بوقلمون.

بەقلەموت: بۆقلە [ف] بوقلمون.

بەقلەوا: باقلاوە. پاقلاوە [ف] باقلوا.

بەقلیسوك: بێشەرمو ئابڕوانە ف بیشرم.

بەقنگ‌اخستن: گوێ بێ‌نەدان: (**کارەکەی بەقنگا خست**) ف پُشت گوش انداختن.

بەقۆ: تونگە، لولینەی ئاوخۆرە ف پارچ، تُنگ.

بەقوك: بەقۆ ف پارچ.

بەقونداخستن: بەقنگاخستن ف بەناًخبر انداختن.

بەقەد: بەرانبەر، لەئەندازەی، بەقەدەر ف بەاندازه.

بەقەدەر: بەقەد ف بەاندازه.

بەقـەم: ١) رەنگێ کە زو کاڵ ببێتـەوە؛ ٢) بێ قەول و پەیمان شکێن ف ١) رنگی کە زود بپرد؛ ٢) بدقول و پیمانشکن.

بەقەو: بەدەنگی بەرز: (**بەقەو** بانگی کە، **بەقەو** قسەدەکا) ف باصدای بلند.

بەقەوەت: خاوەن وزەو هێز، بەتوان و تابشت ف توانا.

بەقەی: بەئەندازە، بەقەدەر ف بەاندازه.

بەقینـاچـون: عەززبون، بەکپێ لەسەر شتێ سوربـون، پێداگرتن، پێ‌جەقاندن ف لجاجت و اصرار.

بەقینداچون: بەقیناچون ف لجاجت و اصرار.

بەقینداکەوتن: بەقیناچون ف لجاجت و اصرار.

بەقیە: تەقەڵ لەچەرم ف بخیه.

بەکار: کارا، زۆرکارکەر ف کارآ.

بەکارخواردن: بەکارهاتن ف بدردخوردن.

بەکارهاتن: بکێرهاتن ف بەکارآمدن.

بەکارهێنان: دەکارکردن ف بەکار گرفتن.

بەکام گەیشتن: کامرەوابون ف کامرواشدن.

بەکام گەبن: مراد حاسڵ بون، بەکام گەیشتن ف کامروا شدن.

بەکاوەخۆ: هێدی، بەواش، لەسەرخۆ، بەسەبر ف بواشکی.

بەکربەگی: جۆرێ بوزوی رێ‌رێ ف نوعی شال محلی.

بەکروك: شوفار، دوزمان، شەیتانی کەر ف سخن‌چین و نمّام.

بەکرە: قرقرە، غەرغەرە، مەکارە ف قرقره.

بەکسەمەو: کولێرەی لەشکرچی دەوڵەت ف نوعی گردهٔ سربازی.

بەکلکە: پاشڵدار، بەدوابی ف دُنباله‌دار.

بەکلکی: لاوازی لەمردن ف لاغرمردنی.

بەکەرزانین: گاڵتە بەئەقڵی کەسێ کردن ف کسی را جاهل و احمق دانستن.

بەکەرەم نەمان: لەبەهرە کەوتن، بێ‌کەڵك بون ف ازکار افتادن.

بەکەرەم هاتن: بەکارهاتن، جێگەی بەهرە ف بکارآمدن.

بەکەل: بەکەڵك، بەکار ف کارآ.

بەکەڵ: چێڵ و گامێشی نامەزرۆی‌گان ف مادەگاو گشن‌خواه.

بەکەڵك: بەبەهرە، بەفایدە ف مُفید.

بەکەڵك هاتن: بەکارهاتن ف بەکارآمدن.

بەکەم گرتن: قەدر نەزانین ف حقیر شمردن.

بەکەیف: ١) سازو تەیار، کۆك و پۆشتە، شادو دڵخۆش؛ ٢) بەئارەزو ف ١) شاد و خوشنود؛ ٢) کامران.

بەکێش: ١) بەسەبر و حەوسەڵە؛ ٢) قسەدرێژ و فیرسبچمەو درێژدادر ف ١) صبور؛ ٢) وراج.

بەکێشە: نەشقەڵەباز، لەبەهانە ف بهانه‌گیر.

بەکینە: رکونی و بوغزلەزگ ف کینه‌توز.

بەگ: ١) گەورە؛ ٢) لەقەمی ئاغاوات، ینگ ف ١) بزرگ؛ ٢) بیگ.

بەگا: زەوی دێراو کەبۆچەندنی رەپستە ئامادەبە ف آبسنه، بسارده.

بەگزادە: بەچکەبەگ ف بیگزاده.

بەگژاپەڕین: ئاوقابون، مل دەبەرمل نان ف گلاویزشدن.

بەگژا چون: بەگژاپەڕین ف گلاویزشدن.

بەگژاهاتن: بەگژاپەڕین ف گلاویزشدن.

بەگژداچون: بەگژاچون ف گلاویزشدن.

بەگژداهاتن: بەگژاهاتن ف گلاویزشدن.

بەگلەیی: بەگازندە، ناڕازی ف گِله‌مند.

بەگم: وشەی رێزگرتنە بۆ ئاغاو ئاغاژن ف کلمهٔ احترام به‌ارباب.

بەگوان: گواندار، مانگای زاو ف گاو شیرده.

بەگون: گاو نێری نەخەساو ف اخته نشده.

بەگوێ: قسە قبوڵکەرو ئارام، گوێ لەمست ف حرف‌شنو.

بەگوێدادان: بەهێما تێ‌گەیاندن ف با اشاره فهماندن.

بەگەن: پەسند ف پسند.

بەگیر: خۆڕاگر، بەسەبرو پشو ف صبور، شکیبا.

بەگیرکەوتن: وەگیرهاتن، حاسڵ کردن ف گیرآوردن.

بەگیرگـە: ١) بەگیر؛ ٢) نەبـەزوکوڵ‌نەدەر ودەستەهەڵنـەگر ف ١) صبـور؛ ٢) نستوه.

بەگیروەستان: مچوڕك بەلەش‌دا هاتن ف تیرکشیدن بدن.

بەگیروێستان: بەگیروەستان ف تیرکشیدن بدن.

بەگیرهێنان: وەگیرهێنان، پەیداکردن ف گیرآوردن.

بەل: ١) جوانـی قەدبـاریك؛ ٢) بزنی گوێ لول؛ ٣) هەڵـواسـراو، شۆڕەوەبو؛ ٤) شەدار، دەگەڵ وشەی نەڕ دێت: (تەڕو بەلە)؛ ٥) ناژەڵی گوێ کورت؛ ٦) دەرپەڕیو، بڵندتر لە دەوروبەری خۆی؛ ٧) پەلەو لەز؛ ٨) درێژ: (مـل **بەل**) ف ١) زیبای کمر باریك؛ ٢) بُز گوش پیچیده؛ ٣) آویزان؛ ٤) نمنـاك، باکلمه «تەڕ» گویند؛ ٥) حیوان گوش کوتاه؛ ٦) برجسته؛ ٧) عجله؛ ٨) بلند.

بەڵ: هێند گەیشتوە نەرم بوە ف بسیار رسیده و شُل.

بەلا: ١) ڕوداوی ناخـۆش؛ ٢) بریەتی لەپیاوی هارو زیرەك؛ ٣) پلاو بەرژ ف ١) مصیبت؛ ٢) کنایه از آدم آتش‌پاره؛ ٣) پراکنده.

بەڵا: ١) مسیبـەت، روداوی ناخۆش، بەلا؛ ٢) با، بلانێ؛ ٣) ئەمما ف ١) مصیبت؛ ٢) بگذار باشد؛ ٣) امّا.

بەلاتە: کەلاکی منداری حەیوان ف لاشه مردهٔ حیوان.

بەلاتیتك: پەپولە، بەروانە ف پروانه.

بەلاتینك: بەلاتیتك، پەپولە ف پروانه.

بەلاجەوی: سەیر، سەممرە، عەجایب ف عجیب.

بەلاداکردن: ١) دەبەر کەمەر چەقاندن؛ ٢) لادان و دەسەر چەقاندنی بسك ف ١) به کمر بستن؛ ٢) زلف کنار زدن.

بەلاداکەفتن: رازان، درێژبونی بێ‌ئیختیاری ف افتادن بدون اراده.

بەلاداکەوتن: بەلاداکەفتن ف افتادن بدون اراده.

بەلاداهاتن: بەربونەوە بەعەرزا لەنەچاری ف کنایه از، از حال رفتن.

بەلازیز: ١) گوڵێکی سەرەبەهارو عابی‌رەنگە. پنجەو چەندگوڵ دەردەکا؛ ٢) گوڵـەگەزیزە ف ١) گلی است نوروزی بەرنـگ آسمـانی؛ ٢) قاصدك بهاری.

بەلاش: ١) مفت، خۆڕایی، بەبێ‌نرخ؛ ٢) قسـەی پوچ و بن‌شڕ ف ١) مُفت؛ ٢) یاوه.

بەلاڤ: بلاو، پەرێشان. بەلا ف پریشان و پراکنده.

بەلاڤۆك: نوسراو بۆ بڵاوکردنەوە، پەخشنە ف نشریّه.

بەلاگەردان: قەزاگر، قوربان ف بلاگردان، بلاچین.

بەلاگێڕ: فیدا، قەزاو قەدەر گێڕەوە ف بلاگردان.

بەلاگێڕەوە: بەلاگێڕ ف نگا: بەلاگێڕ.

بەلالوك: ئالوبالو. میوەیەکی سوری ترشی گرۆڤەری چکۆلەیە ف آلو بالو.

بەلالۆك: بەلالوك ف آلو بالو.

بەلالیك: بەلالوك ف آلو بالو.

بەلالیسك: گوڵێکی کوێستانە ف گلی است کوهستانی.

بەلام: ١) بەفکری من؛ ٢) بەنەنبشت مندا ف ١) بەنظرم؛ ٢) بجانبِ من.

بەلام: بەلان، ئەمما ف لیکن.

بەلامك: زاربێنی بێچوی ئاژەڵ، بزمك ف دهان‌بند بچهٔ شیرخوار حیوان.

بەلان: بەلام ف لیکن.

بەلان: بیاوی تەزەی زەبەلاح ف قوی هیکلِ بدقواره.

بەلاوەچون: لێ‌نزیك‌بونەوە ف نزدیك شدن.

بەلاوەگێڕ: بەلاگێڕ ف بلاگردان.

بەلاوەنان: هەڵپەساردن. نیانەلاوە ف بەگوشەای نهادن.

بەلای لابەلا: نوش‌بونی کێشە بەناچاری ف بلای غیرمنتظره.

بەل بون: ١) دەربـەڕین. زەق، زوێپ، هەڵتۆقین؛ ٢) بەپـەلە ڕۆیشتن، بلەزچون ف ١) برجستەشدن؛ ٢) باشتاب رفتن.

بەلبەلەگوش: بەگوێ، گوێ‌ڕادێر ف حرف‌شنو.

بەلچم: گەڵاو لکی زۆرناسکی دار ف شاخه‌های ریز و نازك درخت.

بەڵخ: ١) کەڕو، برش؛ ٢) بلخ ف ١) کَفك؛ ٢) دُردی.

بەڵخە: بەکانە، نێرەبەراز، برەك ف گُراز نر.

بەلشین: نیکەوەگلان. پێك هەڵپرژان ف گلاویزشدن.

بەلغ: بەڵخ ف نگا: بەلخ.

بەلغەم: نفی‌خەست ف بلغم.

بەلك: نەرمەگوێ، جێ‌گوارە ف نرمه‌گوش.

بەلك: نەفو، شابەنا ف بلکه.

بەڵکا: نەتو. شابەنا، بەڵکی ف بلکه.

بەلکانك: باڵداریکە ف پرنده‌ایست.

بەڵکم: بەشکم ف شاید.

بەڵکو: بەشکو ف نگا: بەشکو.

بەڵکە: بەشکە، بەڵکو ف بلکه.

بەڵگ: ١) پەڕەی گوڵ؛ ٢) گەڵا، پەلك؛ ٣) پێلو، پەلکی‌چاو ف ١) گل برگ؛ ٢) برگ؛ ٣) پلك چشم.

بەلـــگ: لەرزانـە، جۆرێ خشڵی ژنـان کەوەك گەڵاداری دەکـەن ف زیوری است برای زنان.

بەڵگوبن: شرت و گوم، نمام ونداپون ف گُم‌وگورشدن.

بەڵگـە: ١) نیشـان لەگوم بو؛ ٢) دەلیل، سەنەد ف ١) ردِ گُم شده؛ ٢) دلیل، سَنَد.

بەڵگی گوە: نەرمەی گوێ ف لالهٔ گوش.

بەللی: فچ. بەڵمێ. وانا: هیچ‌وانیە بەگاڵتە پێ‌کردنەوە ف حرف تمسخر.

بەڵم: ١) کای برنج وهەرزن؛ ٢) بەهانە ف ١) کاه‌شالی‌وارزن؛ ٢) بهانه.

بەڵمەبر: تفەنگێ لەدواوە باروت و پەرۆی تێ‌بخرێ ف تفنگ تەپُر.

بەڵمەڕیشە: ڕیش پان و پڕمو ف ریش پهن و پر پشت.

بەڵمێ: بەلێ بەگاڵتەپێکردنەوە ف نگا: بەللی.

بەلمیت: موم، شەم ف شمع.

بەلو: بەڕو، میوەی داربەڕو ف بلوط.

بەلۆ: لەقەمی گورگ ف لقب گرگ.

بەلوجە: گیابەکە وەك ئەسپوێن کەف دەکا ف گیاهی است که مانند اشنان کف کند.

بەلوچە: بەرولەی نامور ف از ابزار خیش.

بەلۆقاژی: بەراوەژی ف وارونه.

بەلۆك: زمان‌شڕ، نیدا نەوەستاو ف دهن‌لق.

بەلۆکە: میتکە، فیتکە، چوچەڵە. نێوەر، جیلکە ف جوچوله.

بەلوەشێن: نەخۆشی گران ف بیماری سخت.

بەلە: بەلۆکە ف چوچوله.

بەلەباریك: قەدزراو ف کمر باریك.

بەلەباریکە: بەلەباریك ف کمر باریك.

بەلـەبـاقـە: نەخۆشیەکی بزنە: (بزن و مەڕ ڕوت بون وەك سورەساقە / پەلەدانو دەبکوشت بەك **بەلەباقە**) «سەیف» ف نوعی بیماری بز.

بەڵەبڵ: چەقەسرو، چەنەباز، زۆربڵێ، فرەوێژ ف وراّج، پرگو.

بەلەپا: زۆر خۆشڕۆ ف بادپا.

بەلـەچـەك: ١) ناسمە. کولەکەی وشك‌کراو بۆ زسنان؛ ٢) هەڵواسراو، بەنـەکەنەك؛ ٣) کەلەبچە. دەست‌بەندی بەندی ف ١) کدوی خشك کرده؛ ٢) آویزان؛ ٣) دست‌بند زندانی.

بەڵەد: شارەزا، ڕێزان، ڕێنوێن ف بلد، راهنما.

بەڵەدی: شارەزایی ف بَلَدی.

بەلەدی: تروسکەی بروسکەی عاسمان ف درخشش برق.

بەلەدبە: شارەوانی ف شهر بانی.

بەلەزمانە: زمانەچکۆلە [فا] زبانِ کوچك.

بەلەزوانە: بەلەزمانە [فا] زبانِ کوچك.

بەلەزەت: خۆش چێژ، خۆشنام [فا] لذیذ.

بەلەسە: بەلە، لەز، وەبەلە کەوتو، پەل [فا] شنابان.

بەلەسەبون: ١) وەبەلە کەوتن؛ ٢) دانە دەشت‌و غەزرین [فا] ١) شتاب کردن؛ ٢) اوارهٔ کوه و صحرا شدن.

بەلەشوانە: گیایەکی کوێستانە [فا] گیاهی کوهستانی.

بەلەشین: لەقەمی گورگ [فا] از القابِ گرگ.

بەلەفیرە: زگ‌چون‌و رەوان‌بونی ئاژاڵ [فا] اِسهال حیوانی.

بەلە فیرێ: بەلەفیرە [فا] اِسهال حیوانی.

بەلەقاژی: بەراوەژو، وازی، ناوەژو [فا] واژگون.

بەلەك: ١) گۆشتی نێوان نەژنۆ و پاژنە، ساق‌پا؛ ٢) مێکوك، گیایەکە رەگ‌زەردو شیرن‌تاڵ؛ ٣) ئاژەڵێ کە بەلەکی سپی بێ؛ ٤) نەیاغ، چروك بێ‌نرخ [فا] ١) ساق پا؛ ٢) گیاه شیرین بیان؛ ٣) دامی کە یك پایش سفید باشد؛ ٤) منحل، نامرغوب.

بەڵەك: دورەنگ، بازگ، بازو [فا] دورنگ.

بەڵەك بردێن: رەنگاورەنگ [فا] رنگارنگ.

بەڵەك بردێنی: رەنگین کردن، رەنگاندن [فا] رنگ کردن.

بەڵەك‌پێج: دۆلاغ، ساق‌پێچ [فا] ساق‌پیچ.

بەڵەکی: ١) دورەنگی؛ ٢) نەخۆشیەکە پێست پەڵاوی دەکا [فا] ١) دورنگی؛ ٢) بَرَص پوست.

بەڵەگ: بەڵەد، شارەزا [فا] بَلَد.

بەگوشك: نەرمەی گوێ [فا] لالهٔ گوش.

بەلەگەور: ١) لەقەمی گورگ؛ ٢) نەهاتی، نەگبەتی [فا] ١) از القابِ گُرگ؛ ٢) نکبت.

بەڵەڵ: بەڵەد، شارەزا [فا] بَلَد.

بەلەم: ١) قابغ، قەیاغ، لۆتکە؛ ٢) دەفری گەورە بۆ چێشتی گرار [فا] ١) قایق؛ ٢) بشقاب بزرگِ پلو.

بەلەندیر: شەکی بەر بەران، بەردیل [فا] گوسفندِ سەبهار دیدە.

بەلەنگاز: بەستەزمان، بێچارە، نەدار [فا] بیچارە، بینوا.

بەڵێ: بەڵێ، نا: (حەسەن! بەڵێ. جوی؟ بەڵێ) [فا] بَلی، آری.

بەلی: بەڵێ [فا] بلی.

بەڵیاندن: رازی کردن، قانع کردن [فا] راضی کردن.

بەڵێن: قەول، بەیمان، سۆز [فا] عهد و پیمان.

بەڵێن‌دان: قەول‌دان، سۆزدان [فا] قول‌دادن.

بەم: ١) بەنەم نزیکە؛ ٢) ناییندەی بردن: (نەی بەم)؛ ٣) دەنگی قەبەوزبر [فا] ١) بەاین؛ ٢) پسوند بەمعنیِ می‌برم؛ ٣) صدای کلفت.

بەمبوڵە: فێڵباز، دەسبڕ، حیلەباز [فا] ناروزن.

بەمبون: زبر و درشت‌بون [فا] زبری.

بەمو: بەکوڵکە، مودار [فا] پَشمالو.

بەمێر: ژنی‌شودار [فا] شوهردار.

بەمێرد: بەمێر [فا] شوهردار.

بەمێرددان: بەشودان [فا] شوهردادن.

بەن: ١) هەودای لەخوری‌و مو؛ ٢) بەند، هەرچی شتی پێ‌دەبەستن؛ ٣) گزی‌و فێڵ؛ ٤) دارفـەزوان؛ ٥) دەوروبـەری ناوابی؛ ٦) «گیابەند»: گیایەکی کوێستانیە؛ ٧) وێسناو، مانەوە [فا] ١) نخ؛ ٢) بند؛ ٣) نیرنگ؛ ٤) درخت بنه؛ ٥) حریم ده؛ ٦) گیاهی است؛ ٧) راکد.

بهن: ١) بۆ، بۆن؛ ٢) نەفەس، هەناسە، بین [فا] ١) بو؛ ٢) نفس.

بەنا: ١) وەسنای خانو؛ ٢) گیایەکە [فا] ١) بنّا؛ ٢) گیاهی است.

بەناز: ئەوی نازدەکا، نازدار [فا] نازنین.

بەناشوانە: گیایەکە بۆن‌خۆش، وشکی دەکەن‌و رەگەڵ ماستی دەخەن [فا] گیاهی است با ماست خورند.

بەناف: داری بناو [فا] درخت زبان گنجشك.

بەنـاف: ١) نێوپـڕ، بنەو؛ ٢) خاوەن ناو، بەناوبانگ [فا] ١) مُحکم؛ ٢) مشهور، نامی.

بەنان: هەرەوت‌و دەمی بەستن: (یەخ‌بەنان، رێ‌بەنان) [فا] عنفوان.

بەناو: بەناوبانگ [فا] مشهور.

بەناواچون: بەرەوبیری چون، نیوەپیر بون [فا] مُسن شدن.

بەنایی: کاری خانو دروست کردن، وەسنایەتی قوڕەکاری [فا] بنّایی.

بەنبڕ: تیغ، هەرچی دەبڕێ: (بەنبڕم دردانە) [فا] تیغ عموماً.

بەنبون: مانەوە، نەڕۆیشتن [فا] ماندگار شدن.

بهن‌تەنگ: بێ‌حەوسەڵە، کەم‌بشو، کەسێ زو هەڵدەچی‌و تۆرە دەبێ [فا] کم‌حوصله و زودرنج.

بەنجگەر: بریەتی لە فرزەند، زۆر خۆشەویست [فا] بند جگر، کنایە از فرزند.

بەنـد: ١) حەبس‌و زیندان؛ ٢) گەی قامکـان؛ ٣) جومگە دەست؛ ٤) پێوەنـدی زینـدانی؛ ٥) مانـەوە؛ ٦) حیلەوگزی؛ ٧) جۆی گەورەو هەڵبـەسنـراو؛ ٨) بەرگبرەی لافـاو، سەد؛ ٩) گیرو گرفت؛ ١٠) بارچەیەك لەقەسیدەی شیعر؛ ١١) کورتەگۆرانی؛ ١٢) بەسنەکاغەز؛ ١٣) قەدەغە، قاخە؛ ١٤) بڵندایی لەنەختاییدا؛ ١٥) پێنجەم حەوتەی زسنان؛ ١٦) وەخت، جەنگە: (سەرو بەند)، ١٧) ساڵی جوت‌کردنی گا: (ئـەم‌گابە دو بەنـدە، ئەمـەیان سێ بەندە) [فا] ١) زندان؛ ٢) بند انگشت؛ ٣) مچ دست؛ ٤) کنـدهٔ پای زندانی؛ ٥) ماندگارشدن؛ ٦) نیرنگ؛ ٧) جوی بزرگ؛ ٨) سدّ؛ ٩) گرفتاری؛ ١٠) قسمتی از یك قصیدە؛ ١١) ترانهٔ کوتاه؛ ١٢) بستهٔ کاغذ؛ ١٣) قدغن؛ ١٤) بلندی در یك دشت؛ ١٥) پنجمین هفتهٔ زمسـتـان؛ ١٦) هنگام؛ ١٧) تعداد سالهایی کە گاو شخم زده است.

بەنـدان: ١) بەنـان: (رێ‌بەنـدان)؛ ٢) تێ‌هەڵسـونی بەکۆمـەڵ: (خەنەبەندان) [فا] ١) بستن؛ ٢) حنا مالیدن دستەجمعی.

بەندبون: ١) مانەوە، نەڕۆیشتن؛ ٢) چەسبین، نوسان: (بەچریش بەندم کرد) [فا] ١) ماندگار شدن؛ ٢) چسبیدن.

بەنـدك: ١) نا، هەودا؛ ٢) ڕێـسـراوی خوری؛ ٣) گەردانە؛ ٤) گیایەکە دەشیریژو لۆرکی دەکـەن، مەنـدۆك، مەنـدێ؛ ٥) پێچی‌شوژەوەبـو، کراوات، بۆبنباخ؛ ٦) بێخی گیا [فا] ١) فاصلە؛ ٢) ریسیدە از بشم؛ ٣)

گردن‌بند؛ ۴) گیاهی است خوردنی؛ ۵) کراوات؛ ۶) پیاز گیاه.
بەندرو: گنتەکەبەن بۆ جوالْدرون [ف] نخ مخصوص جوالدوزی.
بەندل: بەندی دڵ، بریەتی لە خۆشەویستو نازیز [ف] کنایه از محبوب.
بەندوباو: دەنگ داکەوتن، شایعە، نیشاعە [ف] شایعه.
بەندوخین: بەندەخوین، بەندیخون [ف] بند شلوار.
بەنـدوك: ۱) گیایەکی کوێستـانیە؛ ۲) بەنی زێرچـەنـە کە کڵاوی بێ‌رادەگرێ [ف] ۱) گیاهی است کوهستانی؛ ۲) رشته گردن‌بند.
بەندۆکە: بەندوك [ف] نگا: بەندوك.
بەندوڵ: فەنەری سەعات، زەنبەلەك [ف] پاندول ساعت.
بەندە: کۆیلە، بەنە، بەنی [ف] بردە، بندە.
بەندەخوین: بەندوخین [ف] بند شلوار.
بەنـدەر: ۱) نەسکـەلـە، لەنگـەرگا؛ ۲) شاری سەر دەریا؛ ۳) بریکار، وەکیل: (شابەندەر) [ف] ۱) بندر؛ ۲) شهر بندری؛ ۳) وکیل.
بەندەقە: تەوەرە، ناسنی بن‌بستی ناش [ف] قطب آسیا.
بەندەکە: باقەبێن، باغەبێن [ف] بسته‌بند گیاه.
بەندەن: ۱) چیا، کێو، کەژ؛ ۲) لەش، بەدەن: (هەمو بەندەنم دێشێ) [ف] ۱) کوه؛ ۲) بدن.
بەندەوار: نەویندار [ف] عاشق.
بەندی: زیندانی، حەفسی، گراو [ف] زندانی.
بەندی جگەر: بەنجگەر [ف] جگرگوشه.
بەندیخانە: زیندان، حەفس، گرتوخانە [ف] زندان.
بەندیخون: بەندوخین [ف] بند شلوار.
بەندیدڵ: بەندڵ [ف] دلبند.
بەندیر: ناڵا، بەیداخ [ف] پرچم.
بەندیوان: زیندان‌وان [ف] زندانبان.
بەنژین: پشمین، بژمین [ف] عطسه‌کردن.
بەن‌سامۆتە: بەندی پاشکۆ، دوبەنی هۆنراو بەپشت زینەوە کە پاشکۆی پێ دادەبەستن [ف] فتراك.
بەن‌سامۆرتە: بەن‌سامۆتە [ف] فتراك.
بەنك: ۱) ریسی خوری؛ ۲) دارقەزوان، دارەبەن؛ ۳) بەندۆکەی زێرچەنە [ف] ۱) ریسیده از پشم؛ ۲) درخت بنه؛ ۳) بند کوتاه زیر چانه.
بەنکەشی: بڕکردنەوەی کەلێنە خشتی دیواربەگێچو... [ف] بندکشی با گچ.
بەنکـەڵەوە: نەوبەنەی جەڵەمەی ملی گای پێ دەبەستن [ف] چنبره‌بند گردن گاو.
بەنکەوانە: گوریسی نەم‌سەر نەوسەری شەغرە [ف] طناب بستن گیاه.
بەنکیشی: بەنکەشی [ف] بندکشی ساختمان.
بەنـگ: ۱) حەشیشـە، گیایەکە دەیکێشن‌و خەیاڵ دەبان‌گرێ: (نێژی **بەنگت** کێشاوە)؛ ۲) گەڵای دار، بەڵك؛ ۳) نیشانە، بەلگە؛ ۴) وەستاو: (لێرە **بەنگ** بوە)؛ ۵) وەخت، کات [ف] ۱) بنگ؛ ۲) برگ؛ ۳) سَند؛ ۴) ماندگار؛ ۵) وقت.
بەنگا: شێلەگە، جێگەی جۆگە شکاندن بۆ ناوداشتن [ف] شکافگاه جوی بهنگام آبیاری.
بەنگبون: مانەوە، گیرخواردن، فەتیس‌مان [ف] دچارشدن.
بەنگ‌رێ: باس‌کڵاو، کڵاوبن [ف] برگ و بیخ ریواس.
بەنگڵە: گیایەکە لەمێرگان دەڕوێ [ف] گیاهی است.
بەنگڵەژیلە: بەنگڵە [ف] گیاهی است.
بەنگوباو: بەندوباو [ف] شایعات.
بەنگۆکە: بەندۆکە [ف] نگا: بەندۆکە.
بەنگە: بەنگا [ف] نگا: بەنگا.
بەنگەڵ: بەنگڵە [ف] نگا: بەنگڵە.
بەنگەڵە: خانوی لەتەنەکە [ف] خانهٔ ساخته شده از پیت.
بەنگی: ۱) بەنگ کێش؛ ۲) حەبسی، بەندی [ف] ۱) بنگی؛ ۲) زندانی.
بەنگین: ناوە بۆ پیاو [ف] از اسامی مردانه.
بەننا: وەستای خانو، بەنا [ف] بنّا.
بەنوکە: گیایەکە لەناوا دەڕوێ [ف] گیاهی است.
بەنوڵە: بەنوکە [ف] نگا: بەنوکە.
بەنـە: بەنـدە، کۆیلە: (نەمەنان نەبو، تۆدات وە **بەنە** / وەرەنجی شان‌و وەزۆری چەنە) [ف] بنده، برده.
بەنەخون: بەندوخین [ف] بند شلوار.
بەنەر: بەندەر [ف] بندر.
بەنەری: جۆرێ جسنی کەری خێرا [ف] نژادی از الاغ.
بەنەن: چیاو قەدی چیا، بەندەن [ف] کوه و کمر.
بەنی: ۱) باسـوخ، سجـوق؛ ۲) لەرزانـە، خشڵێکی ژنـانە؛ ۳) بەندە، کۆیلە، خولام؛ ۴) گرتـو، حەفسی، بەنـدی [ف] ۱) باسلق؛ ۲) زیور آویزان؛ ۳) بنده؛ ۴) زندانی.
بەنیر: بەنکەڵەوە [ف] چنبر بند گردن گاو.
بەنیشت: بنێشت [ف] سقز.
بەو: ۱) وەرە، بێ: (بـەو، بەو، بەو، بەو، بەو، خانمە خاسەکەم / بابنێ وەبان چاوە ڕاسەکەم)؛ ۲) ناوی حەبەی سەگ؛ ۳) وەو، بەنەو: (چی وتت **بەوم** گوت) [ف] ۱) بیا؛ ۲) پارس سگ؛ ۳) به‌او.
بەواسیر: مایە سیری، نەخۆشی زگ‌چون بەخوینەوە [ف] بواسیر.
بەور: ۱) دڕندەیەکی پیاوخۆری بەسامە؛ ۲) جۆرێ کوانی زۆر بەژانە؛ ۳) بەفر [ف] ۱) ببر؛ ۲) نوعی ورم دردناك؛ ۳) برف.
بەورە: دڵقایم، خۆڕاگر [ف] با دل و جرأت و شکیبا.
بەورەشینکە: کوانی بەور کەزۆر بەژانە [ف] ورمی است بسیار دردناك.
بەورەشینە: بەورەشینکە [ف] نگا: بەورەشینکە.
بەوری‌بەیان: دڕندەیەکی زەرندە، بەور [ف] ببر.
بەوز: ۱) داری بۆز، بوز، دارمێشولە؛ ۲) سپی‌ورەش تێکەڵاو، بۆز [ف] ۱) درخت پشه؛ ۲) ابلق.
بەوش: ۱) شەی نێوانی کری جاجمو... بۆ پەستـاوتنی پۆ؛ ۲) نێوان نانیشك‌و شان، قۆڵ [ف] ۱) شانهٔ بافندگی؛ ۲) بازو.
بەون: ۱) زەوی بۆرە؛ ۲) بۆن، بێن، بۆ، بێهن [ف] ۱) زمین بایر؛ ۲) بو.
بەوەج: پیاوی بەنرخ‌و قەدر: (زۆرپیاویکی **بەوەجە**) [ف] ارجمند.

بەوەرز: دڕندێکە لەتیرەی پشیلەکێوی و لە پشیلە چکۆڵەترە [ف] درندەای است گربەسان.

بەوەسیری: مایەسیری، بەواسیر [ف] بواسیر.

بەه : ١) وشەی پەسندکردن: (**بەه** ! چەند جوانە؟). بەخ؛ ٢) وشەی نارەزابەنی: (**بەه** ! لەو فسەفۆڕەت) [ف] ١) حرف تعریف: ٢) حرف تنفّر.

بەها: ١) نرخ، بوها، بەهێ: ٢) گرانقیمەت [ف] ١) نرخ: ٢) گرانقیمت.

بەهار: لە نەورۆزەوە سێمانگ، بوهار، بوار، وەهار [ف] بهار.

بەهارات: تیسبوەت و نەدوا. دەرمانی چێشت خۆشکەر، ناڵات و زەردەچێوە [ف] ادوبەجات.

بەهاران: دەکژی بەهاردا، لەجاخی بەهارا [ف] بهاران.

بەهاربەند: نەوبلەی سەردانەپۆشراو کەباش زستان بەکسمی تێدەکەن [ف] طویلهٔ سرگشاده.

بەهارستان: جەنگەو هەرەنی بەهار: (**هەمودنیا بەهارستانە نیمرۆ**) «کوردی» [ف] هنگامهٔ بهار.

بەهارو: گەنمەبەهارە: (**وەك ناردی بەهاروایە هەموشتی لێ دروست دەبێ**) [ف] بهاره.

بەهارە: ١) بەهارو؛ ٢) پەیدابولە بەهارا: (**ئەم بەرخە بەهارەیە، نوتنەکەم بەهارەیە**) [ف] ١) بهاره: ٢) در بهار بدبد آمده.

بەهارەزێ: بەرخێ لەبەهارا زابێ [ف] برّه‌ای که در بهار بەدنیا آمده است.

بەهارەکیڵ: شوی زەوی لەبەهارا [ف] شخم بهاری.

بەهارەوار: چادرهەڵدان لەنزیك گوند بەرلە چونیزۆزان [ف] چادرزدن در حریم ده قبل از رفتن به ییلاق.

بەهاری: هەرچی سەربە بەهارە [ف] بهاری.

بەهارێ: لەکژێ بەهاردا، بۆ رابردوو ناینده: (**بەهارێ چوم، بەهارێ دەچم**) [ف] در بهار.

بەهانە: بیانو، بەڵپ، گرو، بیانگ [ف] بهانه.

بەهبەه : وشەی پەسند کردن: (**بەهبەه ! لەو خۆشیە**) [ف] بەبە.

بەهتین: نوانەوە، ناوانەوە، حەلین [ف] گداختن.

بەهر: پار، بێش، بشك، بەحر، بەش [ف] قسمت.

بەهرك: گۆل. دەرباچە [ف] درباچە.

بەهرکردن: دابەشکردن [ف] تقسیم کردن.

بەهرە: ١) داهات، قازانج، فایدە؛ ٢) نیعمەت: (**بەهرەی خودا زۆرە**) [ف] ١) بهره؛ ٢) نعمت.

بەهرەدار: بەقازانج، بەفایدە [ف] مُفید.

بەهرەمە: مەتکەو، دارکونکەری دارتاشان [ف] مته.

بەهرەمەند: خاوەن فایدە [ف] بهره‌مند.

بەهریز: پارێز، نەکینەوە لەهێندێ خواردن کە حەکیم دەڵێ [ف] پرهیز.

بەهسك: میشولە. پێشولە [ف] پشه.

بەهلنگی: نازباڵشتی بەرپێ [ف] بالش.

بهونە: فەرمانی هۆنینەوە: (ئەم مو روانە **بهۆنە**. ئەم گو ریسە **بهۆنە**) [ف] *فعل امر*: بەرشتە بکش.

بەهەجاندن: قەڵس کردن، توڕەکردن [ف] بخشم آوردن.

بەهەجوك: مرۆی هەمیشە سڵ و توڕە [ف] آدم همیشه عصبانی.

بەهەشت: باغانی خودا لەودنیا [ف] بهشت.

بەهەشتی: ١) دیندارو بیاوی خوا؛ ٢) کەبیانوی ماڵ لەزاراوەی فەقێ دا کەدەچنە دەقنە [ف] ١) مَرد خدا؛ ٢) زن خانەدار در اصطلاح طلبەها.

بەهێ: ١) میوەی بەی، بێ، هێوە؛ ٢) نرخ، بەها، بایی [ف] ١) میوهٔ بە؛ ٢) نرخ.

بەهیف: بادام، باوی [ف] بادام.

بەهیف ناژنگ: بادامی تاڵ، باوبەناڵە [ف] بادام تلخ.

بەی: ١) میوەی داربەهێ؛ ٢) بەنەم: (**بەی نەرزە**) [ف] ١) میوهٔ بە؛ ٢) به این.

بهێ: نرخ، بەها [ف] نرخ.

بەیات: ١) خۆراکی شەو مانتەوە، بانە، شەوبانە، بەزێرە؛ ٢) هۆزێکە کوردپیش و تورکبش؛ ٣) هەوایەکی گۆرانی وقام [ف] ١) خوراك شب ماندە؛ ٢) عشیرتی است؛ ٣) آهنگی است.

بەیاتە: رونی هەڵکزاوی بەزودوگ [ف] روغن به و دُنبه.

بەیاخ: ئاڵا. بەیداخ [ف] برچم.

بەیاخدار: ١) ئاڵاجی؛ ٢) برێتی لەژنی بێحەیاوهار [ف] ١) برچم‌دار؛ ٢) کنایه از زن بی حیا.

بەیاد کردن: وەبیرهانتەوەو باسکردن [ف] بادکردن.

بەیادی کردن: بێئوقرەبی لەدوری نازیز [ف] بی‌تابی از هجران.

بەیار: زەمینی نەکێڵراو، بۆرە [ف] زمین بایر.

بەیاز: ١) بەیار؛ ٢) دەفتەری شیعر و بیرەوەری [ف] ١) زمین بایر؛ ٢) دفتر اشعار.

بەیازە: لکی سەرقرتێنراو، داری پەخنەکراو [ف] شاخهٔ هرس شده.

بەیان: ١) سپێدە، شەوەکی، سوزو؛ ٢) ئاشکرا: (**بۆمان بەیان کە**) [ف] ١) بامداد؛ ٢) آشکار.

بەیانە: بەی، بەهێ، بێ [ف] میوهٔ بە.

بەیانەکی: بەرەبەیان، شەوەکی، سپێدەزو [ف] سپیدەدَم.

بەیانی: ١) سپێدە، شەوەکی؛ ٢) رۆژی پاشی، سبەی: (**بەیانی نیوەڕۆ ئەبینمەوە**) [ف] ١) سپیدەدم؛ ٢) فردا.

بەیبان: ناوی گوندێکە لەکوردستان [ف] نام روستائی در کُردستان.

بەیبون: گیابەکو گوڵێکی بۆخۆشە [ف] گیاهی است مشهور.

بەیبونە: گوڵە بابونە [ف] گُل بابونە.

بەیت: ١) چیرۆکی بەشیعر: (**بەیتی دمدمی بەسۆرانی عەلی بەردەشانی داناوە**)؛ ٢) هەوای گۆرانی: (**بە بەیت و بالۆرە بەیەکتریان هەڵگوت**) [ف] ١) داستان منظوم؛ ٢) آهنگ.

بهیتن: ١) تاوانەوە، حەلانەوە؛ ٢) تاوانەوە، حەلین، بهنین؛ ٣) دەگوێ گرتن، بیستن [ف] ١) گُداختن؛ ٢) آب‌شدن؛ ٣) شنیدن.

بەیتشە: گێلۆکە. بەسەزمان، کەمزان [ف] هالو، دیرفهم.

بەیجە: نەردبوان، پەیژە. سلەم [ف] نردبام.

بەیچەڵ: نەزۆك، ستێور [ف] نازا.

بەیداخ: ئالا، بەباخ، پارچەی بەدرۆشمی گەل و قەوم، عالا ف پرچم.

بەیداخدار: ئالاهەڵگر، بەباخدار ف پرچمدار.

بەیدەس: ١) سڵ، قوشقی، ئەسپ یا ماینێك کە ڕام نەبووە و ناگیری؛ ٢) بەردەست، تەسلیم، مل‌دەر؛ ٣) دەسوپێ سپی و کارلەدەس نەهاتو ف ١) رموك؛ ٢) تسلیم و سپر انداخته؛ ٣) دستپاچه.

بەیدەست: بەیدەس ف نگا: بەیدەس.

بەیدێ: وەرن، بێن ف بیایید.

بەیرەم: لۆسە، مڵغە، باربە، نوێڵ ف اهرم.

بەهبستن: بیسن، شنەفتن، ژنەوتن ف شنیدن.

بەیلوت: جۆرێ هەڵپەڕکێ ف نوعی رقص گروهی.

بەین: ١) نێوان، ماعبەین؛ ٢) دۆستایەتی، ئاشنایەتی؛ ٣) وەختێکی زۆر ف ١) میانه؛ ٢) دوستی؛ ٣) مدتی زیاد.

بەینەت: وەفا، ئەمەگ ف وفا.

بەینەت‌دار: بەوەفا، بەئەمەگ ف وفادار.

بەیە کاچون: ١) دەگژ بەکرا چون؛ ٢) چونە ناو بەکتر، تێك بەزین ف ١) باهم گلاویزشدن؛ ٢) درهم شدن، درهم رفتن.

بەیەکادان: ١) شالاو بۆسەر بەکتر بردن: (ئێران و عیراق **بەبەکانەدەن**)؛ ٢) تێکەڵ کردن: (ئاردورۆنەکە **بەبەکادە**) ف ١) بر یکدیگر هجوم بردن؛ ٢) قاتی کردن.

بەیەك گەیشتن: پێك گەیین، توشی بەك بون ف وصال، بەهم رسیدن.

بەبەوە: بارن، بەفرێ کە با ڕنیویەوە و دەقوڵکەی بەسناونەوە ف برف جمع شده بەوسیلهٔ باد در کوهستان.

بێ: ١) ناوی دوهەم پیتی ئەلفوبێکە؛ ٢) وەرە؛ ٣) با، جولانی با؛ ٤) بەجگە: (**بێ** تۆ دنیا کاولە)؛ ٥) میوەی داری بەی؛ ٦) لەپێش وشەوە نەبون دەگەیێنێ: (**بێ**‌پارەم)؛ ٧) پاش وشە: بوێ، بێێ، مانا دەدات: (ئەگەر وابێ دەبێ پیاوێ چابێ)؛ ٨) بۆ ف ١) حرف دوم از حروف الفبا؛ ٢) بیا؛ ٣) باد؛ ٤) بی؛ ٥) میوهٔ درخت به؛ ٦) پیشوند نداری؛ ٧) باشد؛ ٨) بود.

بی: ١) دارە بی؛ ٢) بێوەژن، ژنی شو مردو ف ١) بید؛ ٢) بیوەزن.

بیابان: ١) دەشتی چوڵ؛ ٢) بورانەوە: (دڵم **بیابان** بوە دەبورێنەوە) ف ١) بیابان؛ ٢) از هوش رفتن.

بێ ئابڕو: ئابڕونەدار، بێشەرم و حەیا ف بی آبرو.

بێ ئارام: دانەسەکناو، بێ‌ئۆقرە ف ناآرام.

بێ ئاگا: بێخەبەر، های لەهیچ نا ف ناآگاه.

بیام: بوبام، بوایتم ف بودمی.

بیانك: بەهانە ف بهانه.

بیانگ: بەهانە ف بهانه.

بیانو: بیانگ ف بهانه.

بیانی: ١) بەهانە؛ ٢) بێگانە، غەوارە ف ١) بهانه؛ ٢) بیگانه.

بیاوان: بیابان، چۆل ف بیابان.

بێ ئاورو: بێ‌ئابڕو ف بی‌شرم.

بێ ئاوەز: بێ‌عەقڵ، هەقمەق ف نابخرد.

بێ ئۆرت: بێ‌ئیعتوبار، نەجێ‌باوەڕ ف بی‌اعتبار.

بێ ئۆقرە: بێ‌ئارام ف بی‌آرام.

بێ ئۆل: بێدین، بێ‌ئایین، کافر ف بی‌دین، کافر.

بێ ئەمەگ: بێ‌بەینەت ف بی‌وفا.

بێ ئەنوا: بێ جێگەی حەسانەوە، بێ‌پەنا ف بینوا.

بیبا: ١) هەیبوابە، بوایێ؛ ٢) بیوات ف ١) اگر داشت؛ ٢) ببردش.

بێبار: ١) وازوازی، هەردەم لەسەر فکرێك؛ ٢) کەلای خوار و خێچ و لاپان ف ١) دمدمی مزاج؛ ٢) تبلهٔ کج‌پهلو.

بیبار: ١) ئیسوت؛ ٢) سەوزیەکە نیژوناوك بەئۆ و ف ١) فلفل سیاه؛ ٢) فلفل فرنگی.

بێبارە: بێ‌بەش ف بی‌بهره.

بێباسك: بێکەس و تەنیا، تەنیاباڵ ف تنها و بی‌همکار.

بێ باڤ: ١) باب‌مردو، سێوی، هەتیو؛ ٢) برێتی لەبەدناکار و مرۆی پیس ف ١) پدرمرده؛ ٢) کنایه از آدم هرزه و بدرفتار.

بێباك: ئەترس، گوێ‌نەدەر ف بی‌باك.

بێباوك: بێ‌باڤ ف بی‌پدر.

بێ بڕ: زەوی کەم‌بڕشت، کەم دەرامەت ف زمین بی‌حاصل.

بێ بڕانەوە: هەرهە، ناهەنا ف جاویدان.

بێ بژار: زەمینی پاك لەگیای خراپ و بێکارە ف زمینی که علف هرز نداشته باشد.

بیبك: بیبیلەی چاو، رەشکێنە ف مردمِ چشم.

بێ بگار: قوڵی بێ‌پەی ف بسیار عمیق.

بێ بن: ١) زۆرقوڵ، پەی نەدەر؛ ٢) کچێ کچیەتی دۆراندبێ ف ١) بسیار عمیق؛ ٢) دختر بی‌بکارت.

بیبن: پشتێن، بشنان، کەمەربەند، کەمبەرە ف کمربند.

بێ بەخت: ١) بێ‌ئامان، پەیمان شکێن؛ ٢) کڵۆڵ، نەگبەت، قەرەبەخت ف ١) بدقول و پیمان‌شکن؛ ٢) بدبخت و کم‌شانس.

بیبەر: بیبار ف فلفل.

بێ بەر: ١) داری بێ‌میوە؛ ٢) ماینی نەزۆك ف ١) بی‌ثمر؛ ٢) مادیان نازا.

بێ بەری: بێ‌بەش: (ژنەکەی لەمیرات **بێ‌بەری** کردوە) ف محروم از ارث.

بێ بەش: بێ‌پار، بێ‌بەهر، هیچ پێ‌نەبڕاو ف محروم از سهم.

بیبی: ١) بوکەڵەی منالٚ؛ ٢) رەشکێنەی چاو، بیبك ف ١) عروسك؛ ٢) مردم چشم.

بێ بیر: بێ‌هۆش ف فراموشکار.

بیبیلکە: باڵدارێکی بچوکە ف پرنده‌ای است کوچك.

بیبیلە: ١) رەشکێنەی چاو؛ ٢) منالی ساوا لەزمانی منالاندا ف ١) مردم چشم؛ ٢) نوزاد بەزبان بچەها.

بیبیلە گەرە: جۆرێ مارمێلکە ف نوعی مارمولك.

بێ بێن: ١) بێ‌بوێن؛ ٢) بێ‌پشو، کەم‌حەوسەلە ف ١) بی‌بو؛ ٢) کم‌حوصله.

بیبین: پشتبند، پشتێن، بیبن ف کمربند.

بێ بێهن: بێ‌بێن ف کم‌حوصله.

بێ بۆڕ: تەور، تەوەر فا تَبَر.

بێ پەرکەم: بێ لەمپەر، بێ کۆسپ و بەرهەڵست فا بلامانع.

بێ پەی: زۆرقووڵ، بێ بن فا بسبار ژرف.

بێ پیڤان: بەدەر لەپێوان و بەراوەرد کردن، زیاد لەئەندازە فا بی حد.

بێ پێوان: بەراوردی دەغل لەگۆترە فا برآورد غله.

بێ تاب: بێ تاقەت، ماندو فا ناتوان.

بێتار: ١) بەڵاو دەرد، مسیبەت؛ ٢) بێهۆشی، بورانەوە فا ١) بلا و مصیبت؛ ٢) بیهوش شدن.

بیتاقە: بلیت، بتاقە، پەتە فا بلیط.

بێ تام: ١) ناخۆش، بێ چێژە؛ ٢) بێ جەوراییی فا ١) بی‌مزه؛ ٢) بدون جربی.

بێتان: ١) سست و شل، بێ هێز؛ ٢) بەرژین نەکراو فا ١) سست و ناتوان؛ ٢) بی برجین.

بێتاو: ١) بێ هێزو تابشت؛ ٢) سێبەر، سیی رۆژ فا ١) بی تاب؛ ٢) سایه.

بێتاوان: بێ گوناح، بێ خەتا، بێ سوچ فا بی خطا.

بێتر: زورتر، پتر فا بیشتر.

بێتڤاب: بێ تاقەت، بێ هێز فا ناتوان

بێتك: باپشکێو، چنچکەسلاو فا گُل مژه.

بێتن: ١) پێژتن؛ ٢) بێژتن، دابێژنن فا ١) پُختن؛ ٢) بیختن.

بێتۆ: ١) بەبێ تۆ، تونەبێ؛ ٢) بێ تۆم و بەزر فا ١) بی تو؛ ٢) خالی از هسته.

بێتو: ١) بێتۆ؛ ٢) ئەگەر، گر بمان: (**بێتو** بباری تەرز دەبێن) فا ١) نگا: بێتۆ؛ ٢) اگر.

بێ توان: بێ هێز، بێتان فا ناتوان.

بێ توتە: ماڵ بەکوڵ و رەبەن، بێ ئەنوا فا بینوا.

بێتوك: ١) سادە، بێکولکە؛ ٢) برێتی لە نەدارو نزار فا ١) سادە؛ ٢) کنایه از فقیر.

بێتە: ١) بێنۆ؛ ٢) هاتنێ بکا: (با بێتە نبرە) فا ١) بدون تو؛ ٢) بیاید.

بێ تەرەف: بێ لایەن، تەریك، دورەپەرێز فا کنارە گیر.

بێ تەشە: بێ تاقەت و لەکارکەوتە فا بی تاب و توان.

بێتەل: لاسلکی، بێ سیم: (**بێتەل** جیە؟ شیعری ماریکونی) «مەلا فەتاح وەهبی» فا بی سیم.

بیج: زوڵ، حەرامزادە فا حرامزاده.

بێجا: نابەجێ، نارەوا فا نابجا.

بێجگە: بەجگە، بل فا بجُز.

بێجەرگ: ترسەنۆك، قزە فا ترسو.

بێجێ: ١) بێجا؛ ٢) لەقەرز نابوت: (قەرزی کردوە ئیستا **بێجێ** دەرچوە) فا ١) نابجا؛ ٢) ورشکست.

بیج: زوڵ، بیژو، بیج فا حرامزاده.

بێچارە: بێ دەرەفەت، بەسەزوان، هەژار فا بیچاره.

بێچاورو: بێ شەرم و حەیا، بەڕو فا پررو، بی شرم.

بێچاوەڕو: بێچاوڕو فا بی شرم و حیا.

بێچاوێتی: بەدور لەچاوی پیس فا دور از چشم بد.

بیچکەلانە: چکۆلوکە: (وەرە بت بینم دەم **بیچکەلانە**) فا کوچولو.

بیچکەلۆکە: بیچکەلانە فا کوچولو.

بیچکەلە: بیچکەلانە فا کوچولو.

بێچولە: بەچك: (**بێچولە**مار) فا بچهٔ مار و حشرات.

بێچەك: زووت لەنامرازی جەنگ، بێ سیلاح فا بی سلاح.

بیچم: ١) شکڵ و هەندام؛ ٢) تەرح و دیدار؛ ٢) تەرزو شێوە، جۆر؛ ٤) گزیکارو حیلەباز فا ١) هیئت؛ ٢) سر وسیما؛ ٣) شیوه؛ ٤) ناروزن.

بێچو: ١) وەچە، زا، بەچکی ئاژەڵی وردەو مەل و خشوك؛ ٢) جۆرێ پوڵی عوسمانی فا ١) بچه؛ ٢) واحدی در پول عثمانی.

بێچولە: ١) بەچکی ساوا؛ ٢) ماسولەی خەرەك فا ١) نوزاد؛ ٢) ماسورهٔ دوك.

بێچون: بێ هاونا فا بی نظیر.

بێچی: بەرخ و کاریلە فا بچه دام.

بێچیڤان: شوانی بەرغەل فا چوپان برّه و بزغاله.

بێحال: ١) نەخۆشی لەسەرمردن؛ ٢) هەژارو ئاتاج فا ١) مرض الموت؛ ٢) بینوا و محتاج.

بێخ: بن وریشە فا بیخ.

بێخ بڕ: بن بڕ، لەرەگ دەرێنان فا ریشه کن.

بێخو: سەربەخۆ، بێ پرس، بێ مانا فا خودسر.

بێخود: بێخۆ فا بیخود.

بێخودی: ١) بێخۆ؛ ٢) بورانەوە، لەهۆش چون فا ١) ببخودی؛ ٢) از حال رفتن.

بێخوست: وس، بێ دەنگ و بێ جوڵە فا بی حرکت و صدا.

بێ خولق: بێ کەیف، وەڕەز فا بکر، ناراحت.

بێ خولك: بێ خولق فا بکر.

بێ خەبەر: ١) بێ ئاگا؛ ٢) کتوپڕ، لەنکاو فا ١) بی‌خبر؛ ٢) ناگهان.

بێخەم: خاترجەم، دڵناسودە، نارخەیان فا آسوده خاطر.

بێدا: زیاد لەئەندازە فا زیاد از اندازه.

بێداد: ١) بێدا، زیاد لەئەندازە؛ ٢) لەدوای داد دێت وانا: هاوار فا ١) بیش از حد؛ ٢) بیداد.

بێدار: ١) نەخەوتو؛ ٢) لاواز: (زۆر **بێدار**و بارە) فا ١) بیدار؛ ٢) لاغرمردنی.

بێداوی: ١) لەدوانەهاتو، بێ برانەوە؛ ٢) کاری بێ بەهرەو نەتیجە فا ١) بی نهایت؛ ٢) بیهوده.

بێدڵخە: حەوت رۆژ لەجلەی جوکی زستاندا فا هفت روز در جلّه کوچك.

بێ دوایی: بێداوی فا نگا: بێداوی.

بێدوش: دەفری شیردوشین، بیرەدوش فا ظرف شیردوشی.

بێ دوندان: ئاژەڵی نەزوك فا دام نازا.

بێدەر: ١) خرمان؛ ٢) بێ یەناو بێکەس: (بێکەس و بێدەر خوم) فا ١) خرمن؛ ٢) بینوا.

بێ دەرەتان: جارە نەماو، رێگەی نەجات لێ بەستراو فا بیچاره و

درمانده.

بێدەس: ١) نەدارو هەژار؛ ٢) دەست نەڕویشتو ف ١) فقیر و نیازمند؛ ٢) ناتوان.

بێدەست: بێدەس ف نگا: بێدەس.

بێدەم: شەرمن لە قسەکردنا ف خجالتی.

بێدەمار: ١) خۆ بەزل‌نەزان؛ ٢) بێ‌غیرەت ف ١) متواضع؛ ٢) بی غیرت.

بێدەموپل: ١) بێدەم؛ ٢) قسەنەزان ف ١) خجالتی؛ ٢) نافصیح.

بێدەمودوان: کەم‌قسە ف کم‌حرف.

بێدەنگ: ١) هیچ نەوێژ؛ ٢) ئارام ف ١) خاموش؛ ٢) آرام.

بێدین: بێ‌ئاین، لەخوانەترس ف بی‌دین.

بیر: ١) چاڵاو؛ ٢) هزر، فکر؛ ٣) یاد: (بیرت‌دێ عەبای بیوەبو جێ‌باری لمت) «خەییام» ف ١) چاه؛ ٢) تفکر؛ ٣) یاد.

بێر: ١) بێمەرە، بێڵ؛ ٢) کۆبونی ئاژەڵ بۆ دۆشین؛ ٣) جێگەی دانیشتنی حەیوان گر بۆ دۆشین، بەردەبێر؛ ٤) بەهرە: (وڵاتێکی بەخێرو **بێرە**) ف ١) بیل؛ ٢) جمع شدن گلّه برای دوشیدن؛ ٣) جای آنکه حیوان را برای دوشیدن نگهمیدارد؛ ٤) بهره، فایده.

بیرا: بەزەین، زۆر بەبیر و هۆش ف زیرك و باهوش.

بیراز: ١) گرێی کردنی بەرداش: (بەرداش لوس بوە **بیراز** کردنی دەوێ)؛ ٢) رێك و بێ‌کلۆ کردنی زەوی، تەخت‌کردن: (زەویم **بیراز** کردوە بۆ توتن) ف ١) مرمّت و تعمیر سنگ آسیا؛ ٢) صاف کردن شخم.

بیرازتن: ١) بیرازکردنی بەرداش؛ ٢) تەخت‌و لوس کردنی زەوی ف نگا: بیراز.

بیرازکردن: ١) بیرازتن؛ ٢) بڕبێتی لە دارکاری و تەمێ کردن ف ١) تعمیر سنگ آسیا؛ ٢) کنایه از کتك‌کاری.

بێرانە: بهێنە: (شایی کورمانە رەزیلی مەکە هەر بەنج کەس دونان **بێرانە**) ف بیار.

بیراو: چاڵاو ف چاه آب.

بێراقلك: سەوڵی کەڵەکەوان و قەیاغ‌وان ف پاروی قایقرانی.

بێرایی: باران‌نەگر، هەبوانۆکە ف تراس.

بیربردن: لەهزردامان، لەبیرمان، لەبیر بون؛ ٢) لەبیرچون ف ١) بیادماندن؛ ٢) فراموش کردن.

بیربلاو: فکر بەرێشان،خەیاڵاوی،کەم‌هۆش ف کم‌هوش‌وپریشان‌خاطر.

بێربێروك: گوڵەستێرە ف کرم شبچراغ.

بیرچون: لەیادچون ف فراموش کردن.

بیرچونەوە: لەیادچونی ئەوی زانراو ف فراموش کردن.

بیرخستنەوە: بەیاد هێنانەوە ف یادآوری.

بێرك: ١) گیرفـان، بەریك، جێو، بەرك؛ ٢) بێڵی پچوك، خاکەنـازی چکۆڵە؛ ٣) بێر، جێ دۆشینی ئاژاڵ؛ ٤) گۆمبلکە لەچیا ف ١) جیب؛ ٢) بیلك؛ ٣) جای دوشیدن گلّه؛ ٤) استخر طبیعی در کوه.

بیرکردن: ١) یادکردن، ناسە؛ ٢) لەبیرچون، فەراموش کردن: (خودێ من **بیرکرد**) ف ١) یادکردن؛ ٢) فراموش کردن.

بیرکم: دەریاچە، زرێبار، گۆل ف دریاچه.

بێرکم: قەفەس، رکە ف قفس.

بیرکەم: کەم‌هۆش، کەم‌زەین، کەم‌بیر ف کم‌هوش.

بیرکەوتنەوە: وەباد هاتنەوە ف بیادآمدن.

بێرو: ١) شەرمن، شەرمبون، فەدبکـار؛ ٢) بێشـەرم و ڕوهەڵماڵاو ف ١) خجالتی؛ ٢) پررو.

بێروّ: بگەڕێوە، وەگەڕێ، وەرەوە ف برگرد.

بیرو: نەخۆشی پێستە وشکوتەڕی هەبە ف اکزما.

بێروخ: ناوچەیەکە لەکوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

بیروّڤ: ١) بیرو؛ ٢) نیروێ، دارێکی دەوەنە ف ١) اکزما؛ ٢) درختچه‌ای جنگلی.

بێرون: ١) چۆڵ و بیابـان؛ ٢) بەشـەخانوی میوان و پیاوان، بەرانبەری نەندەرون ف ١) بیابان؛ ٢) قسمت بیرونی خانه.

بێرۆن: بێ‌چەوری ف بدون چربی.

بێرونی: خانوی میوانخانە، بێرون ف قسمت بیرونی خانه.

بێرە: ١) جێگەی دۆشینی کۆمەڵی ئاژاڵ، بێر؛ ٢) بهێنە، بارەی؛ ٣) وەرە، بێ؛ ٤) بەم شوێنە: (چەندێکە **بێرە** فێر بوە ئاژوا) ف ١) جای دوشیدن گلّه؛ ٢) بیار؛ ٣) بیا؛ ٤) به‌اینجا.

بیرە: ناوجۆ، قەخوارنێکە لجەهـ دکن ف آبجو.

بیرهاتنەوە: کەوتنەوە یاد ف یادآمدن.

بیرەخەو: سوکەڵەخەو ف پینکی.

بێرەدۆش: ١) مەڕدۆش، ئەوکەسەی ئاژەڵ دەدۆشێ؛ ٢) دەفری شیر تێدا دۆشین ف ١) شیردوش؛ ٢) ظرف شیردوشی.

بیرەوە: یادکرنەوەی ساڵانەی شتێکی عەزیز، بیرەوەری ف یادبود.

بێرەوە: بگەڕێوە، بێروّ ف برگرد.

بیرەوەر: خاوەن فکر و بەزەین، بیرا ف متفکر.

بیرەوەری: ١) یاداشت، نوسینـەوەی رووداو؛ ٢) یادکردنەوەی ساڵانەی مردوی گەورە ف ١) یادداشت؛ ٢) یادبود.

بێرەهـ: بێ‌ڕەگ، بێ‌غیرەت ف بی رگ، بی غیرت.

بیرهێنان: خستنەیاد ف یادآوری.

بیرهێنانەوە: وەیاد هێنانەوەی لەبیرچو ف یادآوری کردن.

بێرێ: ١) نەبەشەقامدا؛ ٢) بڕێتی لەبێ‌ناکارو نابەسەند ف ١) بیراهه؛ ٢) بدکردار.

بێری: ١) مەڕدۆش، دۆشەری ئاژاڵ؛ ٢) یاد: (م **بێری** یاتە کر بو) ف ١) شیردوش؛ ٢) یاد.

بێرێتـە: جۆرێ سەمـای بەکـۆمەڵ، یەکێك لەداوەتی کوردان ف نوعی رقص دسته‌جمعی.

بێریڤان: مەڕدۆش: (ئەز حەلاندم **بێریڤانا** پەزی) ف شیردوش.

بیز: ١) رەنگ: (ئەم قاڵی‌یە لەبیزی هاوتاکەی نیە)؛ ٢) ئیشتیا، واز: (**بیزم** نایە بیخۆم)؛ ٣) دڵ لێ هەڵەنگوتن، قێز: (**بیزم** لێ دەبێتەوە) ف ١) رنگ؛ ٢) اشتها؛ ٣) تهوّع.

بیزا: گیایەکی بەنـاوبانگە بۆ نرشیات و بۆنا و شیرێژ بەکاردێ ف گیاهی

اسب مشهور.

بێزات: ترسەنۆك، ترسۆنەك، بێزراو ف بُزدل، ترسو.

بێزاد: بێدەغڵی ئازوقە لەماڵدا ف بی آذوقە.

بێزان: ١) وەڕەز، جارس، جاڕز؛ ٢) دەمخوار؛ ٣) بێدەم، کەسێ دەڤی نەبێ: (ونم ئابا بەزاری خۆت دەپرسی حاڵی زاری من؟ / بروێ هێنایە بەك وەك شکلی لا بەعتی کەبێزارم) «تالی» ف ١) بیزار؛ ٢) دهان کج؛ ٣) بی‌دهان.

بێزان: وەڕەزبون، لەبەردڵ لاچون: (دڵم لێی بێزاوە) ف بیزارشدن.

بێزران: بێزان ف از چشم افتادن.

بێزراو: ١) لەبەرچاو کەوتو؛ ٢) ترسەنۆك ف ١) از چشم افتاده؛ ٢) بُزدل.

بێزکردن: دڵهەڵەنگوتن لەدیتنی کەسێ یا شتێ ف حال بهم خوردن از دیدن کسی یا چیزی.

بێزگ: مەگیرانی، نارەزوی ژنی تازە حاملە ف ویار.

بێزگەوان: مەگیرانی کەر، ژنێ کەبێزگ دەکا ف زن ویاردار.

بێزنەهاتن: نارەزو نەکردن، دڵلێ شێوان، خۆش نەویستن ف متنفر بودن.

بێزو: بێزگ ف ویار.

بێزوکردن: مەگیرانی کردنی تازە سك‌پڕ ف ویارکردن.

بێزوکەر: مەگیرانی کەر، بێزگەوان ف ویاردار.

بێزە: ١) منالی ناوسك، تۆل، بیزە، بێزی، پس، بز؛ ٢) سیراج، شیرێز، زاژێ؛ ٣) پۆڵێکی کەم: (بە بێزە بەك نابکرم) ف ١) جنین؛ ٢) سیراژ؛ ٣) پشیز.

بێزەرو: گیابەکی گەلاوردی ناونـاوە، نامی نیزەو لەتیرەی کوزەلـەبە ف گیاهی است آبزی.

بێزەواد: بێ‌نان و بژیو لەماڵدا ف بی‌قوت لایموت.

بێزی: بێزو، بێزگ ف ویار.

بێزیاگ: لەبەرچاو کەوتو، بێزراو ف ازچشم افتاده.

بێزیان: بێزران، بێزان ف از چشم افتادن.

بێژ: ١) پاشگری بەواتا: بێژەر: (گۆرانی بێژ، ستران بێژ)؛ ٢) پاشگری بەواتا: لێدەری ئامرازی موزیك: (بلویر بێژ، تەنبور بێژ)؛ ٣) دابێژەر، لەبێژنگ دەر: (ناردبێژ) ف ١) پسوند بەمعنی گوبنده؛ ٢) نوازنده؛ ٣) بیزنده.

بێژار: ١) ربتاڵ، بژگور، لەت و دڕاو: (کراس و کەوای بێژار بێژارە)؛ ٢) بێژەهر: (ماری رەش بێژارە) ف ١) سوراخ و پارەشده؛ ٢) ماری که سم ندارد.

بێژان: ١) گیابەکی بۆن توندی گوڵزەردە کە مێش نوخنی ناکەوێ؛ ٢) دابێژین بەهێڵەگو بێژنگ کردن؛ ٣) گوتن، ناخافتن، ئێشنبغالی ف ١) گیاهی است با گل زرد که مگس از آن گریزد؛ ٢) بیختن؛ ٣) گفتن.

بێژانن: دابێژتن، بێژان ف بیختن.

بێژانە: گیای بێژان ف گیاه «بێژان».

بێژانـەوە: ١) دوبـارە لەهێڵەگ دان؛ ٢) دوپـاتە کردنەوەی قسە ف ١) دوباره بیختن؛ ٢) دوباره گفتن.

بێژتن: دابێژان، لەهێڵەگ دان ف بیختن.

بێژتی: دابێژراو، لەهێڵەگ دراو ف بیخته.

بێژمار: لەژمارە بەدەر ف بی‌حد.

بێژن: ١) بێژنگ، هێڵەگ، تەڵبێر، موخل؛ ٢) دەنگی جوڵان و بزوتن؛ ٣) پیاوێ ژنی نەبێ، سەڵت و رەبەن ف ١) غربال؛ ٢) صدای حرکت؛ ٣) مرد مجرد.

بێژنگ: تەڵبێر ف غربال.

بێژو: زۆڵ، بیج، حەرامزادە ف حرامزاده.

بێژو: کەم‌شیر، ژن و ئاژەڵی کەم‌شیر ف زن یا حیوان کم‌شیر.

بێژوك: چەنەباز، زۆربێژ، چەقەسرو، چەڵەنەباز، زۆربڵێ، فرەوێژ ف وراج، یاوه‌گو.

بێژوك: ١) بەرهـەمی نائـاسـایی: (ئەوگیسکە **بێژوکە** زێیە، ئەو نیسکە **بێژوکـە** ناکـوڵێ)؛ ٢) بزنێ کە هەر بەدوسـاڵی بزێ؛ ٣) ددان یان ئەنگـوستی زیاد لە ناسایی ف ١) غیرعادی؛ ٢) حیوانی که یکسال قبل از موعد بزاید؛ ٣) دندان یا انگشت اضافه.

بێژە: ویژە ف ادبیات.

بێژەك: ١) ئاژەڵی کەم‌شیر؛ ٢) قەوان، گرامەفۆن، سندوقی ستران‌ئان ف ١) حیوان کم‌شیر؛ ٢) گرامافون.

بێژەن: گۆرانی بێژ ف ترانه‌خوان.

بێژی رەش: گەنمە گوڵ‌رەش ف گندم سیاه خوشه.

بێژین: ١) دابێژتن، بێژتن؛ ٢) بێزو، مەگیرانی؛ ٣) بڵێین ف ١) بیختن؛ ٢) ویار؛ ٣) بگوییم.

بیس: ١) شنەفتن، گوێ لێ‌بون، ژنەوتن، بیستن: (**نەبیسێ، نابیسێ**)؛ ٢) دوجار دە، بیست ف ١) شنیدن؛ ٢) بیست.

بێس: ناوجی‌کەر ف میانجی.

بێ‌سامان: ١) لەئەندازە بەدەر، لەرادە بەدەر؛ ٢) بێ‌ماڵ، فەقیر، نەدار ف ١) خارج از حد؛ ٢) فقیر و محتاج.

بێسان: بێستان، جێگەی کاڵەك و شوتی و... ف جالیز.

بێسانەوان: ئاگاداری بێستان ف جالیزبان.

بێسانەوە: هەمبێنەماندو، دور لە ئیسراحەت ف بی‌استراحت.

بێساو: داسی کول کە لەهەسان‌دانی دەوێ ف داس کُند.

بیست: بیس ف عدد بیست.

بێستان: بێسان ف جالیز.

بێستانەوان: بێسانەوان ف جالیزبان.

بیستراو: بیسراو، ژنەوتو، شنەوتە، بیسنی ف شنیده شده.

بیستن: بهیستن، گوێ لێ‌بون، شنەفتن، ژنەوتن ف شنیدن.

بیستنەوە: ١) دوبارە شنەفتن؛ ٢) بیستنی قسەبە کەدەربارەت گوترابێ ف ١) دوباره شنیدن؛ ٢) شنیدن حرفی دربارهٔ خویش.

بیستوك: تەلەیفون، تێل، تەل ف تلفن.

بیستەم: دوای نۆزدەهەم ف بیستم.

بێسعود: بەدبەخت، کلۆڵ، جارەرەش ف بدبخت.

بیسمیل: شوشتنی شتی مردار کە بیسمیللای لەسەر دەڵێن: (سەگ

خۆی لێدام چوم جێکاکەم **ببسمیل** کرد) ف شستشوی جائی که نجس شده.

بیسن: بیسنن ف شنیدن.

بێسو: ١) بێگومان، راست، دروست؛ ٢) بۆنی لۆکەی سوتاو ف ١) بی‌گمان؛ ٢) بوی پنبۀ سوخته.

بێسو: زەبەت، بۆسە، حەشارگەی ڕاوچی، مردەو زیندە، سیپە ف کمین‌گاه شکارچی.

بێسۆز: بەدقەوڵ، پەیمان شکێن ف بدقول.

بێسوس: بێڤ سۆز، چرای بەرێ کە پیو یان نێ دەکرد ف چراغ پیه‌سوز.

بێسە: ١) بێ‌نرخ، سوک لای خەڵك؛ ٢) زاوەستە ف ١) بی‌ارزش؛ ٢) بایست.

بێسەر: بێ‌حیساب‌و هەژمار، ئازاد: (**بێسەر** هەرچێ دەیەی بیە) ف بی‌حساب و اندازه.

بیسەر: گوێ‌دێر، گۆهدار، گوێگر، شنەوننە ف شنونده.

بێسەروبن: ١) تێکەڵ پێکەڵ، لێکدراوو تێکدراو؛ ٢) لەڕادەو ژمارە بەدەر ف ١) درهم برهم؛ ٢) از شماره بدر.

بێسەروبەر: حاڵ‌شڕ و لێقەوماو، نەدارو هەژارو بەك‌کەوتە ف بدحال و پریشان.

بێسەروپا: شەلانی، لات، جەورە، خوزی و نوزی، بێکارەو خوێڕی ف اوباش و بی‌سروپا.

بێسەروپێ: بێسەروپا ف بی‌سروپا.

بێسەروزمان: نەخۆشی بێهوشی لەمردن ف حالت إغما.

بێسەروسەودا: بێدەنگ‌و بێ‌هەرا ف ساکت و خاموش.

بێسەروشوێن: شرت‌وگوم، تەواو وندابو: (وەفایی ناخری خێرێ دەمێکە **بێ‌سەروشوێنە**) ف گُم‌وگور.

بێسەری: بێ‌سەرداری ف بی‌رهبری.

بێسی: ماستی هەڵگەڕاو یان ترشاو ف ماست تُرش شده.

بێسیرە: بەرسیلە، بەسیلە، قۆرە ف غوره.

بێسیرە: گوێ‌نەدەر بەهیچ، گەللایی، حولحولی ف حرف‌نشنو و لاقید.

بێسیم: لاسلکی، بێ‌تەل ف بی‌سیم.

بیش: ١)رونی،دانیشە،بنیش؛٢)مێشە،بێشە ف ١)بنشین؛٢)بیشه.

بێش: ١) بەش، بەهرە؛ ٢) باج، پیتاکی دەوڵەت یان خان ف ١) قسمت و سهم؛ ٢) باج دولت یا خان.

بێشك: ١) لانك، لاندك، دەرگوش، دەیدیك، بێشکە؛ ٢) بێگومان‌و سۆ ف ١) گهواره؛ ٢) بی‌گمان.

بێشکە: ١) لانك، بێشك؛ ٢) ساوالە بەرخ‌و کار؛ ٣) مەشکە ف ١) گهواره؛ ٢) نوزاد بز و گوسفند؛ ٣) مَشك.

بێشو: لەڕادە بەدەر، زیاد لەئەندازە ف بی‌حدّ.

بێشومار: لەژمارە بەدەر، بەکجار زۆر، بێژمار ف بیشمار.

بێشون: پەیمان‌شکێن، بێ‌وەفا ف بدقول و بی‌وفا.

بێشوێن: وندابو، شرت‌وگوم، بێ‌سەروشوێن ف بی‌اثر.

بێشە: مێشە، دەحل، لێڕی دەسنێژ ف بیشه.

بێشەرم: ڕوهەڵماڵاو، بێ‌حەیا، بەڕوو ف بی‌شرم.

بێشەلان: جێگەی پڕدارو دەوەن، جەنگەڵ ف بیشه و نیزار.

بێشەلانك: قوڵکەی ئاش کە ئاوی ئاشی لێ دەر دەکەوێ ف گودی که آب آسیاب از آن خارج شود.

بێشەما: جۆرێ توتنی بۆنداره ف نوعی توتون مرغوب.

بێشەمە: بێشەما: (بۆ توتنەکەی **بێشەمە**وٚ شاورو شێتنە / شێت‌بوم‌و نەهات. وەختە دڵم دەرچێ لەداغا) «شێخ‌رەزا» ف نگا: بێشەما.

بێشەنگ: شوزەبی، شەنگەبی ف بید مجنون.

بێشیر: ئاژەڵی وشك کردو، کەم‌شیر ف حیوان شیر خُشك کرده.

بێشیرە: بەرسیلە، قۆرە ف غوره.

بێشیك: بێشکە، لانك ف گهواره.

بێع: بێشەکی سەودا: (**بێعم** دەیە ماڵی تو بێ)، بەیعانە ف بیعانه.

بێعار: بێ‌شەرم‌و هاروهاج ف بی‌شرم، بی‌عار.

بێعانە: بێع ف بیعانه.

بێفرشك: بر بەنی لەپیاوی بێ‌شەرم‌و بێکارەو تەمەڵ ف کنایه از آدم ناباب و بیکاره.

بیڤ: هەل، دەرفەت ف فُرصت.

بێڤا: نابەجێ، قسەی فۆڕو بێنام، قسەی لابەلا ف نابجا.

بیڤر: تەور، بڤر، بیور ف تبر.

بیڤك: دوژمنایەتی، دژایەتی ف عداوت، دشمنی.

بیڤل: بی‌بیلە، رەشکێنەی چاو، گلێنەی چاو ف مردُمك دیده.

بێڤل: کەپۆ، کەپ، لوُت، دم، بۆز، قەپۆز، دفن ف بینی.

بێڤەر: ناهومێد، هەناسەسارد ف نومید.

بێڤەری: ناهومێدی، هەناسەساردی ف نومیدی.

بیڤیر: نەخۆش لەسەر مردن، کەنەفت، کەلەلا ف بیمار در حال مرگ.

بیڤیر: گیایەکە لەجۆ ئەکا ف گیاهی شبیه جو.

بێقام: لەرێ دەرچو، ڕێگەی راست ون‌کردو ف گُمراه.

بیك: ١) وەوی، بوك، بوُیك؛ ٢) داربی ف ١) عروس؛ ٢) بید.

بێکار: بەتاڵ، بێ‌شوغل ف بیکار.

بێکارە: تەمەڵ، تەوەزەل، لەش‌گران ف بیکاره، تنبل.

بیکانی: بوك‌بوکێنەی منالان، گەمەی بوکەڵە ف عروسك‌بازی.

بیکمار: مارمێلکە، مارمزوك ف مارمولك.

بیکوانە: دەموکانە ف موبزك.

بیکوڵ: دارەبی خۆرسك ف بیدخودرو.

بێکەس: بێ‌خزم‌و سەرپەرشت ف تنها و بیکەس.

بێگ: بەگ، گەورە، ئاغا ف بیگ.

بێگار: کاری بەگ بەزۆرداری، کاری زۆرەکی‌و بەخۆرایی ف بیگار، سُخره.

بێگارچی: ئەوەی بێگار دەکا ف کارگر سُخره.

بێگاری: کاری بێگار ف بیگاری.

بێگاڤ: بێ‌وەخت، ناوەخت ف نابهنگام، بی‌موقع.

بێگاڤی: بێگاڤ، بەناوەختی ف نابهنگام.

بێگانه: غه‌واره، نه‌ناس، لاوه‌کی، بیانی، خه‌ریب ف بیگانه.

بێگـانـه‌بـه‌ده‌ر: خۆمـاڵی‌مان، وه‌شـه‌یه‌که بۆ ڕۆیشتنی غه‌واره. له‌کۆز ده‌کونرێ ف اصطلاحی برای بیرون فرستادن بیگانه از مجلس خودی.

بێگانه‌به‌رست: جاش، نیشتمان فرۆش ف بیگانه‌پرست.

بێگۆ: بۆزۆ ف گیاه بوگرفته.

بێگۆه: گوێ نه‌بیس، نه‌ژنه‌و، سه‌رسه‌خت، لاسار ف حرف نشنو.

بێگوێ: بێگۆه، بی گوێچکه ف حرف‌نشنو.

بێگه‌ڤ: لاسار و نی‌نه‌گه‌یشنو، هه‌فه‌مه‌ق ف سرسخت و احمق.

بێگه‌ڤی: لاساری، سه‌رسه‌ری بون ف هرزگی و بی‌بندوباری.

بێگه‌ن: بۆگه‌ن، بۆنی ناخۆش ف بوی گند.

بیل: خاك، خۆڵ ف خاك.

بێڵ: ١) بێمه‌زه؛ ٢) پاڕۆی داربن ف ١) بیل؛ ٢) پارو.

بێڵا: نه‌نوا، باران‌نه‌گر، هه‌یوان ف تراس.

بێڵانه: بێ‌هێلانه، بریتی له ره‌به‌ن‌و بی‌نه‌نوا ف کنایه از آواره.

بێڵایی: به‌رهێوان، سه‌کۆی سه‌ر داپۆشراو ف تراس، ایوان.

بیلبیله: ره‌شکێنه، گلێنه‌ی چاو ف مردُمك دیده.

بێڵته‌کردن: بنخۆڵ کردنی دار له به‌هاردا ف سست کردن خاك درخت.

بێڵچه: بێمه‌زه‌ی چکۆله، بێڵ ناسنی ده‌سنی ف بیلچه.

بێڵکار: بێڵچه ف بیلچه.

بێڵکاری: کار به‌بێمه‌زه ف بیلکاری.

بێلندان: جه‌ژنێکی خاچ‌په‌رستانه ف از اعیاد مسیحیان.

بێلۆ: سه‌رچـاوه‌یه‌ك که به‌هـار ده‌ژینـه‌وه. کوێره‌کـانی ف چشمه‌ای که تابستان بخُشکد.

بێلۆچکه: بێڵی چکۆله‌ی ئاشه‌وان بۆ ئارد، پاڕۆ ف بیلچهٔ آسیابان.

بێلۆز: جۆرێ هه‌رمێ ف نوعی گُلابی.

بێڵه: ١) بهێڵه، لێ‌گه‌ڕێ، وازبێنه؛ ٢) هاواری بزن، باره ف ١) بُگذار؛ ٢) صدای بُز.

بێڵه‌بێڵ: هاوار هاواری بزن ف صدای بیابی بُز.

بێڵه‌دارینه: پاڕۆ ف پارو.

بیله‌ك: زه‌ندانه، زرێی باسك‌و فۆڵ ف زندبیج.

بێڵه‌کان: بیشکان، بیشك ف ابزار گیاه کندن.

بێڵه‌کۆ: خۆڵه‌که‌وه، مشکی، خۆڵه‌مێش ف خاکسنر.

بێڵه‌که‌ڕه: مارمیلکه‌ی شه‌وگه‌ڕ ف نوعی مارمولك.

بێڵه‌وه: بهێڵه‌وه، ڕابگره ف بهل.

بێڵه‌هه‌ر: گیایه‌کی کوێستانێیه ده‌کرێته گزره ف گیاهی که برای علف کوبند.

بێلتیڤان: گۆرانی بێژی داوه‌ت‌و زه‌ماوه‌ند ف رامشگر.

بێلیته: ١) سه‌ماو سران بێکه‌وه؛ ٢) بێر بنه ف ١) رفص و ترانه با هم؛ ٢) نوعی رقص گروهی.

بێلیڤه: بێ‌ده‌ره‌تان ف آواره و دربدر.

بێم: ١) بام، وه‌رم؛ ٢) ده‌ڵێم، ده‌بێژم: (ئه‌ز بێم‌و لۆنینه)؛ ٣) به‌بی من ف ١) ببابم؛ ٢) بگویم؛ ٣) بدون من.

بیم: ١) ترس؛ ٢) بوُم ف ١) ترس و بیم؛ ٢) بودم.

بێماد: ڕه‌نگ‌وڕۆ ناخۆش ف رنگ‌پر بده.

بیمار: له‌ش به‌بار، نه‌ساغ، نه‌خۆش ف بیمار.

بیمارسان: نه‌خۆشخانه، خه‌سه‌خانه ف بیمارستان.

بیمارستان: بیمارسان ف بیمارستان.

بیماری: نه‌خۆشبن، نه‌ساخی ف بیماری.

بێمراد: به‌ئاوات نه‌گه‌یشتو، کام نه‌دیو ف ناکام.

بێمرێس: بێ‌که‌یف، ناناسایی، بێماد ف بی‌حال.

بێملن: فه‌ریکه قه‌زوان ف چغالهٔ ثمر بنه.

بێمۆك: جۆرێ قه‌زوانی ورد ف نوعی ثمر ریز بنه.

بیمه: دابین ف بیمه.

بێمه: ١) به‌بێ‌ئێمه؛ ٢) بێم ف ١) بدون ما؛ ٢) ببابم.

بێ‌مه‌ژگ: بێ‌مێشك، گه‌وج، بێهۆش‌و گۆش ف بی‌مُخ.

بێمه‌ژی: ١) بێ‌مه‌ژگ؛ ٢) وه‌بێ ئێمه‌بش ف ١) بی‌مُخ؛ ٢) بدون ماهم.

بێمه‌عد: بێماد، بێ‌مرێس ف بی‌حال.

بیمه‌له‌رزه: بومه‌له‌رزه ف زلزله.

بێمێ: بۆی بێم ف بخاطرش بیایم.

بێمێشك: بێ‌مه‌ژگ ف بی‌مُخ.

بیمیشك: جۆرێ بیه گوڵی سپی بۆنخۆش ده‌کا ف بیدمشك.

بێن: ١) بۆن، بۆ؛ ٢) به‌ند، به‌ندکه‌ر: (زاربێن، ده‌م بێن)؛ ٣) نزیك‌بنه‌وه؛ (بێن بنان ببێم) ف ١) بو؛ ٢) بند؛ ٣) بیابند.

بین: ١) هه‌ناسه، نه‌فه‌س: (له‌بن گوما بین ده‌کێشم)؛ ٢) گه‌رو: (ده‌سنی ده‌بینی ناوه نه‌بخنکێنێ) ف ١) نفس؛ ٢) گلو.

بێنا: ناسه‌ر، هه‌رماو، له‌بڕان به‌دور ف بی‌نهایت.

بینا: زۆربین، چاوتیژ ف بینا.

بێناز: بێ‌سه‌رپه‌رشت، بێ‌خه‌مخۆر ف بی‌نان بی‌غمخور.

بینافتی: جۆرێ هه‌نجیر ف نوعی انجیر.

بێناو: که‌س‌نه‌ناس ف گمنام.

بێناوك: میوه‌ی بێ‌ده‌نك ف بی‌دانه.

بیناهی: ڕۆشنی چاو، سۆ، سۆمایی، سۆما، هه‌نه‌ر ف بینایی.

بینایی: جۆرێ هه‌نجیر، بینافتی ف نوعی انجیر.

بینایی: بیناهی ف بینایی.

بینایی‌چاوان: خودا، خودێ ف خُدا.

بێن‌خۆشك: کنێره ف گیاهی است.

بیندۆش: ده‌فری شیردۆشین ف ظرف شیردوشی.

بینده‌ر: بنده‌ر، خه‌رمان، خۆیان ف خرمن.

بێنژین: پژمین، پشمین، پنژین ف عطسه‌کردن.

بینشك: پژمه، بنژین ف عطسه.

بێن‌فال: بۆته‌گه، بۆدزنی نیری ف بوی ته‌گه وقت جُفتگیری.

بێن کوز برك: بۆکرۆز ف نگا: بۆکرۆز.

بینگ: نه‌فه‌س، هه‌ناسه ف نفس.

بین گرتن: مان کردن، سوڕانی مەبین: (ئەم خولخولە وادەسوڕێنەوە بین دەگرێ)؛ ٢) قرقراکە گرتن [ف] ١) از شدت چرخش، ایستاده نمودن؛ ٢) گلو گرفتن.

بێنمایی: بێ نوێژی، حەیزا [ف] حیض.

بێنموت: پوخەکە، پونەکە، بێچم ناپەسەند [ف] بی نمود.

بێنمود: بێنموت [ف] بی نمود.

بێ نوێژ: ژن لەکاتی حەیزدا [ف] زن هنگام حیض.

بێ نوێژی: خوێن هەبونی ژن، حەیز [ف] حیض.

بینە: بهێنە، بارە [ف] ببار.

بینـە: ١) هەناسە خواردنەوە، پشو وێستاندن؛ ٢) بهێنە، بێنە، بارە؛ ٣) هۆبە، زوم [ف] ١) نَفس حَبس کردن؛ ٢) ببار؛ ٣) اوبه.

بینەقاقە: ناوەندی گەرو [ف] بیخ گلو.

بینە کێشان: پشو راگرتن لەبن ئاودا [ف] نفس گرفتن زیر آب.

بێنەوا: بێ نەنوا، هەژار [ف] بینوا.

بێنەوایی: بێ جێ وڕێو بێچارەیی [ف] بینوایی.

بینی: دیتی، چاوی پێ کەوت [ف] *فعل ماضی*: دید.

بێ نیاز: کاربەکەس نا [ف] بی نیاز.

بینین: دیتن [ف] دیدن.

بینینـەوە: ١) دۆزینـەوەی گوم بو؛ ٢) چاوپێ کەوتنی دورکەوتو [ف] ١) گم‌شده‌ای را یافتن؛ ٢) بازدید.

بێو: نەگەروابێ: (بێو باران نەبارێ) [ف] اگر چنین باشد.

بێوار: نەزوك [ف] نازا، یائس.

بێوارە: غەوارە، بێگانە، نەناس [ف] بیگانە.

بێور: بڤر، تەور، باڵتە [ف] تَبَر.

بێورە: ترسەنۆك [ف] بُزدل.

بیوك: گیایەکە [ف] گیاهی است.

بێولە: بەچکەی ورچ [ف] بچەخرس.

بێوڵەت: بێ بەخت، چارەڕەش، کڵۆڵ [ف] بدبخت و بیچارە.

بێوە: ژن یان شوی جونە مردو [ف] بیوە.

بێوەپیاو: ژن مردو [ف] بیوەمرد.

بێوەج: بێ نرخ، بێ قیمەت [ف] بی ارزش.

بێوەخت: بێ کاف [ف] نابهنگام.

بێوەر: ١) بێ بەر، بێ میوە؛ ٢) بێ بەهرەو فایدە: (رەنجی بێوەرم دا) [ف] ١) بی ثمر و میوە؛ ٢) بی بهرە.

بێوەژن: شومردو [ف] زن بیوە.

بێوەژن کۆشی: بربنی لە رەنج و دەردی هەژاری کێشان بونان [ف] کنایه از تحمل رنج و فقر بسیار.

بێوەلە: بەچکەساوای ورچ [ف] بچەخرس.

بێوەمێرد: بێوەپیاو [ف] مرد بیوە.

بێوەی: بێ زیان، سەلامەت [ف] بی آزار.

بێویژان: بێزان، گیایەکی بۆن نوندە [ف] گیاه «بێزان».

بێ وێنە: بێ هاوتا، بێ هەواڵ [ف] بی نظیر.

بێ هاوتا: بێ وێنە [ف] بی نظیر.

بیهر: تاسەو ئارەزوی زۆر [ف] اشتیاق.

بێهمان: وشەیەکە دەگەڵ فلان نێژنی [ف] بهمان، مترادف فلان.

بیهن: ١) بۆن؛ ٢) نَفَس [ف] ١) بو؛ ٢) نفس.

پیەنا: بوگم [ف] بوده‌ام.

بیهن دان: ئیسراحەت کردن، پشودان: (پیچەکی بیهنا خۆبدە) [ف] استراحت کردن.

پیەنە: بیهێنە [ف] بیارش.

بێهۆش: ١) دڵ بوراو؛ ٢) گێژو نازبرەك [ف] ١) مدهوش؛ ٢) ناهُشیار.

بێهۆش بون: لەهۆش چون، بورانەوە [ف] ازهوش رفتن.

بێهۆش دارو: دەرمانی بێهۆشی [ف] داروی بیهوشی.

بێهودە: خوڕایی، فیرۆ، بێ فایدە [ف] بیهودە.

بێ هەناو: ترسەنۆك، بێ زراو [ف] بُزدل.

بی هەنجیر: گەرچەك [ف] کرچك.

پیەی: بون [ف] وجود.

بێ هێز: بێ وزە، بێ توش، بی نابشت [ف] ناتوان.



پا: ١) لاق، قاچ، پێ؛ ٢) بەرانبەر؛ ٣) پلە، دەرەجە؛ ٤) ئەندازە: (بەم پابە بێ)؛ ٥) هاو قومار: (پـای قومار)؛ ٦) پەلەپیتکە؛ ٧) لەمل، لەعودە: (ئەم کارە بای تۆ)؛ ٨) رکێف؛ ٩) بن‌و خوارو: (لەپای دیواران)؛ ١٠) کەوابێ: (پـا ژمـەرا جێ‌نابت)؛ ١١) وشـەی سەرسـوڕمـان، پەحـا: (پا! عەجیبـە)؛ ١٢) خاوێن، پاك: (شـۆردم، پا بۆتەوە)؛ ١٣) تێکۆڵ: (ئەم خیارەم بۆپـاکـە) ف ١) پا؛ ٢) برابـر؛ ٣) پایە، درجە؛ ٤) اندازە؛ ٥) حریف در قُمار؛ ٦) تلنگر؛ ٧) عُهده؛ ٨) رکاب؛ ٩) پایین، بُن؛ ١٠) پس؛ ١١) حرف تعجُّب؛ ١٢) پاك؛ ١٣) پوست، پوسته.

پائەوشار: دەپی ژێرقاچی جۆلا ف پای افشار جولاهی.

پابـونـەوە: ١) لەناوچون، رویشتن‌و نەمان: (تۆخەی لێرە پابۆوە)؛ ٢) بربەنی لەمـەرگی بەدفـەر: (کەنگێ نەوزالمە پا دەبینەوە)؛ ٣) خاوێن کردنەوە: (چەندی دەیشۆم پا نابینەوە)؛ ٤) خەلاس بون لەئەرك ف ١) از میان رفتن؛ ٢) کنایە از مرگ دشمن؛ ٣) پاکیزە شُدن؛ ٤) فراغت یافتن.

پابەرە: دەرپێ ف تُنبان.

پابەند: ١) پێوەند، بەندی ئاسنی قاچی بەکسم؛ ٢) گوێ پێدان‌و تبلاقە: (بەهیچ شتێ پابەند نیم) ف ١) کندپای زندانی؛ ٢) پای‌بند، تعلّق.

پابەوەخت: کیژەعازەوی دەزگیراندار ف دم بخت.

پابێل: بڕشتی بەك پێمەرە ف برش یکبار بَیل زدن.

پاپ: تلفی شتی تراو ف دُردی.

پاپا: ١) زۆر بەتاسەو داواکار؛ ٢) باپیر؛ ٣) مەزنی خاچ‌پەرستان؛ ٤) پێ لەزمانی منالاندا ف ١) آرزومند؛ ٢) پدربزرگ؛ ٣) پاپ؛ ٤) پای در لغت بچەگانە.

پاپاجانە: کەوشی منالان، پاپوچە ف پاپوش بچە.

پاپاچینە: ١) پێ پێلکەی کەرێزکەن کە لەدیواری دەکوڵێ؛ ٢) نەردیوان، پەیژە ف ١) پلکان قنات؛ ٢) نردبام.

پاپاخ: کڵاوی عەجەمی ف نوعی کُلاه.

پاپاغ: پاپاخ ف نوعی کلاه.

پاپریك: جۆرێ پەپولە ف نوعی پروانە.

پاپل: وردە لکی دار ف جوانە درخت.

پاپلەکانێ: جۆرێك جۆلانەی گوربس ف نوعی تاب.

پاپۆڕ: گەمیە، کەشتی ف کشتی.

پاپۆڕوان: گەمی‌وان ف ناخُدا.

پاپۆڕەوان: گەمیەوان، پاپۆڕوان ف ناخُدا.

پاپوچە: کەوشی منالان ف کفش بچەها.

پاپوش: ١) پێڵاو، پالا؛ ٢) دەرپێ ف ١) پای‌افزار؛ ٢) تُنبان.

پاپەتی: پێخواس، بێ‌پێڵاو، خواس ف پابرهنه.

پاپەجانە: پاپاجانە ف کفش بچه.

پاپەل: بن‌گەلا، بن پەلك ف برگ زیرین.

پاپەنجە: پەیژە، سلەم، ناردیوان ف نردبام.

پاپەی: زۆر داواکار، پاپا ف بسیار خواهان و طالب.

پاپی: ١) جاسوس، زوانگیر، شوفار؛ ٢) دەمەقاڵە، بنار ف ١) جاسوس؛ ٢) جدال لفظی.

پاپیا: بەپای پیادە، بەپێ‌یان ف پیادەرفتن.

پاپیارەتە: رۆیشتن بە پیادەیی، پەیامە شین ف پیادە رفتن.

پاپیاساوین: ١) پێ خوست کردن؛ ٢) بریتی لە چاوپـۆشی کردن‌و سەرپۆش لەسەردانان ف ١) لَگدکوب کردن؛ ٢) کنایە از پوشیدن و ماست‌مالی کردن.

پاپیانان: پێ‌لێ‌نان، پێخوست کردن ف لگدکوب کردن.

پاپی سلێمۆنی: پەپوسلێمانە ف شانەبسر، هُدهُد.

پات: نەبدۆرانی شەترنج ف اصطلاح مساوی در شطرنج.

پاتاڵ: ١) ئاژاڵ، ولسات؛ ٢) کۆنەپەڕۆ؛ ٣) رونی بێ‌بەرگ؛ ٤) بیکارە؛ ٥) پیری لەکار کەوتو ف ١) دام اهلی؛ ٢) کهنه پارچه؛ ٣) برهنهٔ فقیر؛ ٤) لَش و بیکارە؛ ٥) پیر و فرتوت.

پاتاوە: پالا، پێلاو، کاڵە، کاڵك ف پاتابه.

پاتشا: لەقەمی شاو سوڵتان ف پادشاه.

پاتك: ١) پشت مل، بۆی‌مل؛ ٢) چەپکێ لەگەڵا تونن؛ ٣) پارچەپینە؛ ٤) بشتەسەر ف ١) پس گردن؛ ٢) دستەای از برگ توتون؛ ٣) وصلهٔ قماش؛ ٤) قفا.

پاتك‌بان: مل‌فەوی، مل‌ئەستور ف گردن‌کُلُفت.

پاتن: ١) برژان، ببژان؛ ٢) سوتان، شەوتین ف ١) بریان شدن، پختن؛ ٢) سوختن.

پاتــو: ١) کۆلــوی‌نان، هەویری لەتەنـدورا سوتـاو؛ ٢) کولێرە؛ ٣) کلوەبەفری درشت ف ١) خمیر در تنور سوخته؛ ٢) گرده نان؛ ٣) دانه برف دُرشت.

پاتۆز: ماشێنی دروێنە ف ماشین دِرَو.

پاتۆڤ: گیایەکە وەك قاشاغ بەکـسـی پێ‌دەماڵن ف گیاهی است بُرس مانند.

پاتۆق: شوێنی کۆم بونەوە ف پاتوق.

پاتۆڵ: شەڵوار، شەرواڵ، پانتۆڵ، رانکی لەقوماش ف شلوار.

پاتۆڵە: کولێرە، ستورك، ئەستورکە ف گرده نان.

پاتە: ١) کەوشی چەك‌و شڕ؛ ٢) کەوشی لاستیك، گالۆش؛ ٣) دوبارە؛ ٤) ورتکەنان؛ ٥) بەرماو ف ١) کفش کهنه و پاره؛ ٢) گالُش؛ ٣) دوباره؛ ٤) ریزه نان؛ ٥) نیم‌خورده، پس‌مانده.

پاتەتە: پینەی کەوش ف وصلهٔ کفش.

پاتەخت: شاری ناوەندی، پایتەخت ف پایتخت.

پاتـەخـۆر: ١) بەرمـاو خۆر؛ ٢) بریتی لەبباوی خۆفـرۆشی خوێڕی‌و سەرسواڵکەر ف ١) ریزه‌خوار خوان مردم؛ ٢) کنایه از خودفروش گدامنش.

پاتەران: وڕاوە ف هذیان گفتن در خواب.

پاتەی: هەڵ پەڕناوتنی دار ف هَرَس درخت.

پاتیل: مەنجەڵی پچوك، بەرۆشی گچکە ف دیگِ کوچك.

پاتیلە: پاتیل ف دیگ کوچك.

پاجڤە: وەرگێران، تەرجەمە ف ترجمه.

پاجۆش: لکی لەبنی‌دار دەرچو ف جوانهٔ از پای درخت.

پاچ: ١) بڕین بەفەیچی؛ ٢) قەزمە، کولنگی بەك‌دەم؛ ٣) پەڕاندن بەتیخ: (دای‌پاچە)؛ ٤) ماچ، راموسان ف ١) برش با فیچی؛ ٢) کلنگ؛ ٣) قطع چیزی با تَبر یا تیغ؛ ٤) بوسه.

پاچاڵ: پێچاڵ، قولکەی ژێر پای جولا ف پاچال.

پاچرا: پێچرا، بنچکی لەدار بان لەقوڕ بۆ فونبلکەچرا ف پاچراغ.

پاچڕکێ: لەسەر پەنجەو بێ‌هەست رۆیشتن ف باورچین.

پاچڤە: پاجڤە ف ترجمه.

پاچکاری: زەوی کوڵین بەقازمە ف کلنگ کاری.

پاچکرن: ماچکردن، راموسین ف بوسیدن.

پاچکـە: ١) پێچـك، پایە؛ ٢) کەللەپاچە، سەروپـێ ف ١) پایـه؛ ٢) کلّەپاچه.

پاچلە: سنگی تەنافی رەشماڵ ف میخ رسن سیاه‌چادُر.

پاچولکە: قەزمەی پچوك، پاچەکۆڵە ف کلنگ کوچك.

پاچە: ١) کەللەپاچە، سەروپێچك؛ ٢) پەڕۆ ف ١) کلّەپاچه؛ ٢) کهنه.

پاچەچی: سەللك‌و پێچك‌فرۆش بەکولاوی ف پاچه‌فروش.

پاچەڤە: پاجڤە ف ترجمه.

پاچەقولی: ١) جومگەی پا، بەرگوێزنگ، سەری قولەقاپە؛ ٢) پێ‌لە پێ پێچان لە زۆران‌دا ف ١) مُچ پا؛ ٢) لُنگ کردن در کُشتی.

پاچەك: تەپاڵە، ریخی وشکەوەبو ف تپاله.

پاچەکۆڵە: پاچولکە ف قزمهٔ باغبانی.

پاچین: ١) پەڕاندن؛ ٢) خوارکردنەوەی بزمارو... ف ١) پی کردن، برش؛ ٢) پرچ دادن.

پاچینە: پاپەنجە، نەردبوان ف نردبام.

پاخ: پارچەی کۆنە، پەڕۆ ف وصلهٔ کهنه.

پاخان: خۆهەڵکێشان‌و شان‌وشوت، لەدوای وشەی چاخان دێت ف چاخان.

پاخر: مس ف مس.

پاخراو: پێخواس، پێخاوس، پاپەتی ف پابرهنه.

پاخرکەر: مسگەر ف مسگر.

پاخستن: ١) لەپێ‌کەوتن، زۆر مانـدوبـون لەرێگەدا؛ ٢) زۆر نەخۆش‌و کەلەلا کەوتن ف ١) ازپا افتادن و بر بدن در راه؛ ٢) از شدت بیماری نا نداشتن.

پاختە: کەڵەك، مەکر، فر بو ف حیله.

پاخڵ: ١) باخەڵ؛ ٢) گیرفان، بەریك ف ١) بغل؛ ٢) جیب.

پاخـوا: ١) پێخـوێ، ئەندازەیەك قوڕ بۆ رۆژە سواغێك؛ ٢) ئەوکلۆشەی خراوەتە بەرپێ بۆ گێرەکردن ف ١) مقدار کاه‌گل آمادهٔ یك روز کار؛ ٢) خرمن نیم‌کوب شده.

پاخۆشە: پێخوست، لەبەرپێ‌دا وردبو، بەرپێ‌دراو ف لگدمال شُده.

پاخەسو: بەربوك ف بنگه.

پاخێل: عەرابەی لادێ ف عرادهٔ دهاتی.

پادار: ١) جانەوەری خاوەن پا؛ ٢) کۆتەرەدار؛ ٣) پایەدارو بەرقەرار ف ١) ضد خزنده؛ ٢) تنهٔ درخت؛ ٣) برقرار و پایدار.

پادارانـە: باجـێ کەبۆ لەشکرکێشی لەخەڵکی‌دەسێنین ف باج لشکرکشی.

پاداری: میوەی باوەرێن ف پادرختی.

پاداش: قەرەبو، سزا، تۆڵەی چاکە ف پاداش.

پاداشت: پاداش ف پاداش.

پاداگرتن: پێ‌داگرتن، سوربون لەسەر کارێ ف اصرار ورزیدن.

پادان: پێ‌لێ‌دان، تێ هەڵدان ف تیپازدن.

پادانەگەز: پاداگرتن ف نگا: پاداگرتن.

پاداو: ١) تەڵە، تەپکە؛ ٢) چەرمێکی بەئاڵقە لەقاچی دەبەستن بۆ بەدار هەڵچون ف ١) دام، تله؛ ٢) حلقهٔ چرمی که بپای بندند و از درخت بالا روند.

پادسن: تازە پیر ف نوپیر.

پادشا: پاتشا ف پادشاه.

پادەشت: پێدەشت، بەرداوێنی چیا ف دامنۀ کوه.

پادەشتی: دەشتی بەرکێو ف جلگۀ دامنۀ کوه.

پادینگ: سندۆڵ، بەشە فوڵەکەی دینگی چەڵتوك ف شالیکوب.

پار: ١) ساڵی پێشـــو؛ ٢) بەش، پاژ؛ ٣) کلافـەدەزو؛ ٤) نیمـەی پاش: (پارشەو)؛ ٥) پوش، لەوەڕ ف ١) پارسال؛ ٢) قسمت، جزء؛ ٣) کلافه نخ؛ ٤) نیمۀ دوم؛ ٥) کاه.

پارازتن: ئاگاداری کردن ف نگهداری.

پاراستن: پارازتن ف نگهداری کردن.

پاران گوێن: گوێلوار، پارێنە ف گوساله پارینه.

پارانەوە: لاڵانەوە، بەزەلیلی‌و زەبونی داوا کردن ف لابه و التماس.

پاراو: ١) تێراو؛ ٢) شەق‌و توڕتر لەگەشە ف ١) سیرآب؛ ٢) شاداب و خرم.

پارپار: گیای پر پرە، پەڵپینە ف گیاه خرفه.

پارت: دەستە، کۆمەڵ ف گروه، دسته.

پارتی: لایەنگری بەدەستەڵات ف پارتی.

پارچ: ١) گاسن؛ ٢) قەزمە، پاچ؛ ٣) بەمجۆرە ف ١) گاوآهن؛ ٢) کلنگ؛ ٣) اینطور.

پارچە: ١) پاژ، لەت؛ ٢) کوناڵ، قوماش ف ١) پارچه؛ ٢) قماش.

پاردو: پاڵو، ئەوئالقە یا ئەوگوریسە کەبن کلکی بەکسم دەگرێ ف پاردُم.

پاردە: ١) سیپـە، حەشـارگە، رەبەت، بۆسـەی راوکەر؛ ٢) خەندەك؛ ٣) دیواری کورت ف ١) کمین شکارچی؛ ٢) خندق؛ ٣) دیوار کوتاه.

پارزن: پاڵوێنە، راوك ف پالونه.

پارزنگ: پارزن ف پالونه.

پارزون: پارزن ف پالونه.

پارزونگ: پارزن ف پالونه.

پارسو: پەراسو ف دنده.

پارسوستور: بریتی لەبەفیز ف کنایه از منکبّر.

پارسە: سواڵ، گەدایی، خوازەلۆکی ف گدایی.

پارسەك: سواڵکەر، گەدا، خوازەلۆك ف گدا.

پارســەنگ: ١) کۆمەگی بەردی تەرازوی سوك؛ ٢) تۆزێ گران کردنی تەرازولەبەرخاتری کڕیار ف ١) پارسنگ ترازو؛ ٢) خاطرانۀ مُشتری.

پارشەو: ١) نیمەی دوهەمی شەو؛ ٢) دوهەم شەوی رۆژوەوان، پارشێو ف ١) بعد از نصف شب؛ ٢) سحری.

پارشێو: پارشەو ف سحری.

پارکە: کەرد، تەختەی چێندراو، دوکان، کەردو ف قطعه زمین کاشته شده.

پارکـەر: ١) کلافـەگر، تەختـەیەکـە سێ قوچکەی تێ براوە، کەلافی دەزوی لەسەر هەڵدەکەن؛ ٢) بەش‌کەر ف ١) کلافه‌گیر؛ ٢) تقسیم‌کننده.

پارکۆڵە: بێچوی دوساڵەی ورچ‌و بەرازو... ف بچۀ پارینۀ خرس و گراز و...

پارگۆل: پارگوێر ف گوساله پارینه.

پارگوێر: گۆلکی پار، بەچکەچێلی دوساڵە، پارین، پانیر ف گوساله پارینه.

پارگوێل: پارگوێر ف گوساله پارینه.

پارگە: پارکە ف کرد کشاورزی.

پارگیر: پارکەر، کلافەگر ف کلافه‌گیر.

پارگین: ١) پارزن؛ ٢) پارۆنیك ف ١) پالونه؛ ٢) نگا: پارۆنیك.

پارگێن: پارزن ف پالونه.

پارو: ١) ئەوپـارچە خۆراکەی بۆجارێك ئەیخەنە دەم، نیکە. لوقمە؛ ٢) پارچە، بەش ف ١) لقمه؛ ٢) جُزء.

پارۆ: بێڵی داربن ف پارو.

پارۆکڵە: جێژنێ کەبەخۆشی پێ‌گرتنی منداڵ دەکرێتە خێر ف غذایی که بەمناسبت پاگرفتن بچه داده می‌شود.

پاروگلێن: پاروزل، لوقمـە گەورە، فرەخۆر، گەپ‌نیکە ف لقمه بزرگ، کنایه از پُرخور.

پارۆنە: مریشك‌و مراوی‌و بوقلەی دوساڵە ف ماکیان دوساله.

پارونەك: پارگوێر ف گوساله پارینه.

پارۆنیك: خەندەکی دەوری ماڵ ف جوی اطراف، خانه.

پارە: ١) پول، دراو، پەرە؛ ٢) پاژ، پارچە، لەت؛ ٣) شڕو دڕاو؛ ٤) ئەوێ بەرانبەری ئێرە؛ ٥) کەمترین دراوی تورکان: (قیمەتی ماچی دوسەد کیسەیی ساغەو نیمە / غەیری یەك کیسەیی سەد **پارە** لە گیرفانمدا) «نالی» ف ١) پول؛ ٢) جُزء؛ ٣) پاره؛ ٤) آنجا؛ ٥) کمترین مبلغ پول تُرکی.

پارەپەرەست: رەزیل، رژد ف خسیس.

پارەپیس: چروك، رژد، دەس قوچاو، چکوس، رەزیل ف خسیس.

پارەدار: دەوڵەمەند، پولدار، دارا ف پولدار.

پارەموڵ: دەوڵەمەند، زەنگین، پارەدار ف پولدار، ثروتمند.

پارەوکـە: منـاڵێ باش بەرێدا بڕوا: (شوکر **پارەوکە** بوە)، پێڕەوکە ف بچۀخوب پاگرفته.

پارهەڵکەر: پارکەر ف نگا: پارکەر.

پاری: پارو، نیکە ف لُقمه.

پاڕیان: پاڕانەوە ف لابه‌کردن.

پاڕیانەوە: پاڕانەوە ف لابه و خواهش.

پاربخـۆر: بریتی لە خۆفرۆش بەبێگانە، چڵکاوخۆر، بێگانەپەرست ف پست و بیگانه‌پرست.

پارێز: ١) پەهـەریز، لەهێنـدێ خۆراك دەم‌گرتنەوە؛ ٢) خۆ پاراستن؛ ٣) هجوم لە نەخافڵ؛ ٤) بێستانی نەرەکاڵ؛ ٥) بۆسە، کەمین ف ١) پرهیز؛ ٢) دوری کردن؛ ٣) یورش غافلگیرانه؛ ٤) پالیز؛ ٥) کمین.

پارێزان: نورەکەی پشت ف نوبر، پشت کشـاورزان.

پارێزبـردن: لەنەخافڵ‌و بەهێواشی بۆچون، هجوم کردن ف غافلگیرانه هجوم بُردن.

پارێزچون: خۆ مەلاس کردن لەناو رەبەتدا ف در کمین نشستن.

پارێزدار: ئاگادار، لایەنگر، دازدار ف هوادار، طرفدار.

پارێزڤان: بێستانەوان ف پالیزبان.

پارێزکردن: خۆ دورخستن لەخۆراك یا لەکەسێ ف پرهیزکردن.

پارێزگا: ١) حەشارگەی راوچی؛ ٢) مەلبەندێکی گەورەی دەولەتی، ئەستان، ویلایەت: (پارێزگای هەولێر) [ف] ١) کمین شکارچی؛ ٢) اُستان.

پارێزگار: ١) دیندارو لەخوا ترس؛ ٢) کەسێ کەدەتوانێ بپارێزێ: (پارێزگارت خوابێ) [ف] ١) پرهیزکار؛ ٢) مُحافظ.

پارێزگە: پارێزگا [ف] نگا: پارێزگا.

پارێزنای: پاراستن [ف] نگهداری.

پارێزەر: ١) کەسێ پیاو دەپارێزێ؛ ٢) وکیلی دادگا، محامی، ناوقانی [ف] ١) حامی؛ ٢) وکیل دادگستری.

پارێڤ: گۆشتی بیشاو لە تەندوردا [ف] گوشتِ در تنور نفیده.

پارێن: گوێلپار، پارگوێل، پارگوێر، پانیر [ف] گوسالهٔ پاربنه.

پارینە: پارێن [ف] نگا: پارێن.

پارێنەوە: پارانەوە [ف] لابه و خواهش.

پاز: ئاگاداری، نێشک، پاس [ف] نگهبانی، پاس.

پازار: ١) بەردێکە بەزۆر رەنگان، بۆخشل دەبێ؛ ٢) رۆژی یەکشەممە: (رۆژی یەکشەممە کە مەشهورە بەرۆژی **بازار**) «شێخ رەزا» [ف] ١) سنگ گرانبت؛ ٢) یکشنبه.

پازدە: دەو پێنج [ف] پانزده.

پازدەمین: ژمارەی نۆبەتی بۆ پازدە [ف] پانزدهم.

پازدەهەم: پازدەمین [ف] پانزدهم.

پازدەهەمین: پازدەمین [ف] پانزدهم.

پازدەیەم: پازدەمین [ف] پانزدهُم.

پازگا: جێگەی نێشک گرتن [ف] پاسگاه.

پازگر: جەزابەرچی، کێشک چی [ف] پاسدار.

پازمالە: مالی خزمەتکار لەخانوی ئاغادا، ژێرمالە [ف] خانهٔ نوکر در منزل ارباب.

پازناو: مەلغەی بەرداش هەلێنان [ف] اهرُم سنگ آسیا برداشتن.

پازناوک: پازناو [ف] نگا: پازناو.

پاژ: ١) بەش، بەشێك لەرۆژێك؛ ٢) بەلگە، دەلیل [ف] ١) جُزء؛ ٢) سند و دلیل.

پاژنو: پانیەی پا، پاژنە [ف] پاشنه.

پاژنە: پاژنو [ف] پاشنه.

پاژنەکێش: کەرەنە، پارچێکی لوسی پێلە، بۆ دەپێ کردنی کەوشی تەنگ دەکار دەکرێ [ف] پاشنه کش.

پاژنەهەلکێش: پاژنەکێش [ف] پاشنه کش.

پاژنە دەرگا: بن رنسمانە، ئەو قولکە دارەی دەرگای لەسەر دەگەرێ بۆ کرنەوەو داخستن [ف] پاشنهٔ در.

پاژوخ: وەرام، پەرسف، جواب، جوال [ف] پاسخ.

پاژەرۆژ: شکوفەی گەلاگوێز [ف] جوانهٔ برگ گردو.

پاژی: کەم، جوزئی [ف] جُزئی.

پاژینە: ١) کەپەکی نارد؛ ٢) بنزبلی گەنم [ف] ١) نُخاله گندم؛ ٢) ته غربال.

پاس: ١) پاز، ئاگاداری؛ ٢) پسولەی رێگەدان بۆ سەفەر [ف] ١) پاس؛ ٢) اجازهٔ سَفَر.

پاسا: ١) وەشارنو، بەرپبوار، نادبار؛ ٢) چاوپۆشی؛ ٣) سەرپۆش؛ ٤) داپۆشەر، گوم کەر، وەشێر؛ ٥) پێ لەعەرز خسنن، یا بەزەوینا ساوین [ف] ١) پنهان؛ ٢) چشم‌پوشی؛ ٣) سرپوش؛ ٤) پنهان کننده؛ ٥) پا برزمین سابیدن.

پاس پازوك: هەلەپەزە، پس‌پسەکۆلە [ف] نوعی عنکبوت.

پاساپۆرت: بەلگە ئیجازەی سەفەر، لەدەولەتێ بۆ دەولەتێ [ف] پاسپورت.

پاسادان: نوژینەوە، لێ وردبونەوە [ف] پژوهش.

پاسار: ١) لێوارەی بان؛ ٢) پەند پێدان‌و تەمێ کاری [ف] ١) لب بام؛ ٢) درس عبرت.

پاسارە: لێوارەی بان، پاسار، گوێ سوانە، سوانە [ف] لب بام.

پاساری: چۆلەکەی ناو ئاوایی، جفیك، چێشکە [ف] گُنجشك.

پاسپۆرت: پاساپۆرت [ف] پاسپورت.

پاسفندە: گەندەل، رزیو: (ئەم‌دارە **پاسفندە** بوە) [ف] پوسیده.

پاسقالی: نیز، نانە، گالتەپێ‌کردن، تەشمەری، تەقلیت [ف] مسخره.

پاسکردن: ١) کێشك گرتن؛ ٢) وەڕینی سەگ، رەوینی سە [ف] ١) پاسداری کردن؛ ٢) پارس سگ.

پاسگا: پازگا [ف] پاسگاه.

پاسگر: کێشك چی، جەزابرچی [ف] پاسدار.

پاسگە: پازگا [ف] پاسگاه.

پاسوخ: پاژوخ، جواو، جواب [ف] پاسخ.

پاسە: ئاوەها [ف] اینطوری.

پاسەبان: پاسگر [ف] پاسبان.

پاسەرنیان: سەردەدونان، شوێن کەونن [ف] تعقیب کردن.

پاسەوان: پازگر [ف] پاسبان.

پاسەوانی: نێشك‌گرتن، کێشك‌کێشان [ف] نگهبانی.

پاش: ١) دواوە؛ ٢) بڕینی لەقنگ؛ ٣) پاشگری بەوانا پرژێن: (**ناوپاش**) [ف] ١) پس مُقابل پیش؛ ٢) کنایه از مقعد؛ ٣) پسوند به‌معنی پاشنده.

پاشا: ١) لەقەمی مەزنی ئێران؛ ٢) لەقەمێکی تورکی بۆ پیاوە گەورەکانیان [ف] ١) پادشا؛ ٢) لقب بزرگان ترک.

پاشا پاشایێن: میرمیرێن، گالتەیەکی هەموانی‌و دەستەجەمعی لەکوردستان [ف] یکی از سرگرمیهای گروهی در کُردستان.

پاشاخور: بەرماوێ ئاژەل لە قەسەل‌و ئالف [ف] پس‌ماندهٔ عَلَف.

پاشاراو: ئاراو، کەفاوی جارێك جل تێدا شۆراو [ف] پس‌آب رختشوئی.

پاشارۆ: پاشەرۆك، میوەی پاش چنینێ لەباغ بەجێ‌ماو [ف] پساچین.

پاشاگەردانی: بریتی لەتێکەل پێکەلی‌و هەرکەس هەرکەس [ف] هرج‌ومرج و بی‌قانونی.

پاشام: پارشێو، دواشێوی رۆژوگر [ف] سحری.

پاشان: لەوەبەدوا، دوایێ [ف] بعداً.

پاشایەتی: ١) لە پلەی پاشادا بوُن؛ ٢) بریتی لە کەیف‌سازی‌و تەباری: (بەپاشایەتی دەژی) [ف] ١) شاهی؛ ٢) کنایه از خوشگذرانی.

پاشباره: دەستەندو، جێ دەسگرەی جونێر لەئامورا ف دەسنگیرۀ خیش.

پاشبەن: پێوەندی پاشوی بەکسم ف پابند ستور.

پاش‌بەند: پاشبەن ف پابند ستور.

پاشتەرك: بەشی لای کلك لەکورتانو زین ف جای خُرج در زین.

پاشتەرکی: باری پاشتەرك ف بار دنبالۀ زین.

پاشتێلانە: سێ رۆژانەی بوك هێنان ف جشن سەروزۀ عروسی.

پاشخان: وچخانە، خەلوەتی، ژوری کەلوپەل لەپشت ژوری دانیشتن ف پستو.

پاشخستن: گوێ نەدان، خوڵێ گێل‌کردن، وەدرەنگ خستن ف اهمال کردن.

پاشخوان: بەرماو ف ماندۀ خوراك.

پاشخوانە: پاشخوان ف ماندۀ خوراك.

پاشـدار: کەسێ باکەسانێ کە لەدوای لەشکرەوە دەڕۆن. بەرانبەری پێشەنگ ف دنبالەرو لشکر، مقابل طلایە.

پاشدز: دزێ کەپاسی دزان دەدێرێ ف دُزد پاسدار دُزدان.

پاشدزە: پاشدز ف نگا: پاشدز.

پاش‌رۆ: بەرانبەری پێشەنگ، ئەوچەکدارانەی لە دوای لەشکرەوە دەڕۆن ف پس‌قراول.

پاشقل: گردەوە کوبی، لەدەم گێڕانەوە، لەشتێ شتێ وەلانان، پاشەکەوت ف صرفەجوئی.

پاشقل‌دان: گێڕانەوە: (ئاخری هێندێکی **پاشقل‌دا**) ف اندوختن.

پاشقول: ١) پێ لەپێ پێچان لە زۆرەوانیدا؛ ٢) پاشقل ف ١) لُنگ کردن در کُشتی؛ ٢) پس‌انداز.

پاشکـۆ: هەگبە، خورجێکی پچوکە کە لەدوای زین لەسـەر تەرکی دادەبەستن ف خُرج کە بر ترك اسب بندند.

پاشکـەوان: ١) پاشـدز؛ ٢) فیشەك فڕێ دەرەوەی تفەنگ ف ١) نگا: پاشدز؛ ٢) فشنگ انداز تفنگ.

پاشکەوتن: لەدوامان، بەجێمان ف واماندن.

پاشکەوتو: بەجێ‌ماو ف جاماندە، واماندە.

پاشکەوتە: بەجێ‌ماو، سەرنەکەوتو ف واماندە.

پاشگـر: لەرێزمـانـدا بەوپیتانە دەڵێن کە دەکەونە دوای وشەوەو ماناپان دەگۆڕن ف پسوند.

پاشگەز: پەشیمان، پێژەوان ف پشیمان.

پاشڵ: ١) بەشی خوار کەمەر لە پشتەوە؛ ٢) باخەڵ؛ ٣) لاڕان لە دواوە؛ ٤) پالوی بەزەنگوڵە؛ ٥) قافیەی شیعر، وشەی دوای نیوە شیعر ف ١) از کمر بپایین از پُشت؛ ٢) بغل؛ ٣) عقب ران؛ ٤) پالدُم زنگدار؛ ٥) قافیۀ شعر.

پاشمار: شکایەت لێکراو ف مُدّعیٰ علیه. شکایت از او شده.

پاشمـارە: پاشماڵە، ماڵێ کە خزمەتی ماڵەگەورە دەکاو لەویش ماڵی بێ دراوە ف خدمتکار کە با خانوادە در خانۀ ارباب است.

پاشماشە: فیشەك فڕێ دەرەوە، پاشکەوان ف فشنگ انداز تفنگ.

پاشماگە: کەلەپوور، میرات ف میراث.

پاشمـالـە: ١) ئەومـالـەی لەگەڵ خێل بۆهـەوار دەچن و لەبەر نەداری خزمـەتیان دەکەن؛ ٢) پاشمارە، ژێرماڵە ف ١) خانەای کە با ایل بە ییلاق رود از فقر خدمتکار آنان شود؛ ٢) نگا: پاشمارە.

پاشمامان: ژنێ کە لەمناڵ هێنان‌دا باریدەی مامان دەدا ف کمك ماما.

پاشماوە: ١) ئەوی لەبەرشتێ مابێتەوە، باقی، بەرماو؛ ٢) زیندوی کەس و کار مردو ف ١) باقیماندە؛ ٢) تنها بازماندە.

پاشملە: خراوگوتنی کەسی نەدبار، لەپشت‌سەرەوە خوێندن، غەیبەت ف غیبت.

پاشمەرگە: مناڵێ پاش مەرگی باوك بێتە سەردنیا ف بچەای کە بعد از مرگ پدر بدنیا بیاید.

پاشمەندە: باقی‌ماو ف باقیماندە.

پاشمەنە: پاشمەندە ف باقیماندە.

پاشن: دوایی، دوماهی: (رۆژا**پاشن** گەهامە) ف پسین.

پاشنی: پاژنە، پانبە ف پاشنە.

پاشنی‌کەش: پاژنەکێش، کەرەنە ف پاشنەکش.

پاشو: دوپەلی دواوەی بەکسم ف پای ستور.

پاش‌وپێش: بەرودوا ف پس و پیش.

پاشۆرە: ناوی گەرمی دەرماناوی کەقاچی نەخۆشی پێ‌دەشۆن ف پاشویە.

پاشوڵ: پاشڵ ف نگا: پاشڵ.

پاش‌وەچە: نەوەو نەوی چرك ف نبیرگان.

پاشوەن: پاشبەند ف پابند حیوان.

پاشەبەرە: ١) پاشەرۆك؛ ٢) برێتی لە دوامین فرزەند ف ١) پساچین؛ ٢) کنایە از آخرین فرزند.

پاشەخورج: پاشتەرکی، هەگبە ف خرج اسب.

پاشەدزە: پاشدز ف نگا: پاشدز.

پاشەرۆژ: لەوەدوا، ئابندە، رۆژانی دوایی ف آیندە.

پاشەرۆك: پاشارۆ، میوەی بەجێ‌ماو، دوای باغ ڕنین ف پساچین.

پاشەکەفت: کۆوە کردن، پاشقل ف پس‌انداز.

پاشەکەوت: پاشەکەفت، گلدرباوە ف پس‌انداز.

پاشەکەوتی: گلۆدراو ف پس‌انداز.

پاشەکی: لەدوایی بارەدان، بەرانبەر بەبعانە ف پسادَست.

پاشەڵ: جلی سەرپاشڵ، بەرگی پاشل، دواوەی داوێن ف قسمت عقبی دامن.

پاشەلەقە: بەنەنبەڵی رۆیشتن ف سلانەسلانە.

پاشـەوانـە: صندوقێ لەپلورەی هەنگا نۆشانە تێدا هەڵبەستن ف جعبۀ چوبین برای شانەگذاری زنبور.

پاشەوپاش: پشتەورۆ ف وارونە، پشت و رو.

پاشی: ١) لەدوای؛ ٢) پاشو؛ ٣) دوایە، پاشان ف ١) بعداً؛ ٢) پای ستور؛ ٣) بعد از، پس از.

پاشێل: پێ‌خوست، بەرپێ دراو، بەپاکوتراو ف لگدمال.

پاشین: هەرەدوا ف واپسین.

پاشیو: پارشیو ف سحری.

پاقك: پیفوك، کیفوك. گیایەکە بنەکەی دەبرژێنن بان دەکوڵێنن‌ودەبخون ف گیاهی پیازدار و خوردنی.

پاق: لینگ. لاق، قاچ ف لِنگ. پاعموماً.

پاقاوێژ: ئەوەی کەلەرێ رویشتندا قاپ لەقاپ دەدا ف چهارپای سگدست.

پاقر: ۱) مس؛ ۲) ژەنگی مس، پاخر، باقر ف ۱) مس؛ ۲) زنگار مس.

پاقژ: پاك، خاوێن، تەمیس ف پاکیزه.

پاقژه: پەلەقاژه. لەناوان یان بۆدەرەنان بەدەست‌و بێ تێکۆشان ف دست و پازدن.

پاقلانچکه: گیایەکی رەوانەو گەڵای دانەداره ف گیاهی با برگهای کنگره‌ای.

پاقلاوه: شیرنیەکە بەناوبانگ، باقلاوا ف باقلوا.

پاقله: باقله، دانەوێڵەیەکە دەکلودا پەروەردە دەبێ ف باقلی.

پاقلیر: گوێزی فەریکی تێکوڵ لێ داڕناو ف گردوی نر پوست کنده.

پاقلینچکانه: گیایەکە لە پرپرە دەکا ف گیاهی است شبیه خرفه.

پاقولاغ: سمی حەیوانی دوسم ف سُم حیوان جُفت سُم.

پاك: ۱) خاوێن. پاقژ، پاکژ، تەمیز؛ ۲) گشی، هەمو، تەواو؛ ۳) باش، پەسند، خو. چاك ف ۱) پاکیزه؛ ۲) همه؛ ۳) خوب.

پاکار: شاگرد وەستا، بەردەست، خولامی هەمیشه ئاماده ف پاکار.

پاکان: پیاوچاکان، شێخ‌و مەشایخ ف نیکان.

پاکانه: تومەت لابردن: (پاکانەی خۆم‌کرد، پاکانەی کردم) ف تبرئه.

پاکایی: جێگەی نەپیس لە زەوبن ف جای تمیز در زمین.

پاك‌بونەوه: پابونەوه ف نگا: پابونەوه.

پاکتاو: بێ گەرد، خاوێن، پاقژ ف پاکیزه.

پاکرانەوه: زۆرچون بۆ شوێنێ: (پای کراوەتەوە هەمو رۆژ سەرمان لێ دەدا) ف بسیار به خانه‌ای رفتن و مزاحم شُدن.

پاکردن: ۱) تێکوڵ لێ‌کردنەوه؛ ۲) کورت‌هێنانی تیر با بەرد لە ئامانج، بەرکردن ف ۱) پوسته کندن؛ ۲) پایین هدف زدن.

پاکردنەوه: ۱) خاوێن کردنەوه، تەمیس کردن؛ ۲) هێنانی کەسێ بۆشوێنێ کە لەپێشدا ئەدەهات: (من پام کردەوە ئەنبا نەئەهات) ف ۱) تمیز کردن؛ ۲) پاگشانی، کسی را بەجائی که قبلا نمی‌رفت بردن.

پاکرنەوه: پاکردنەوه ف نگا: پاکردنەوه.

پاکژ: ۱) خاوێن، تەمیز، پاقژ؛ ۲) پاوان. کۆده، جێ لەوەڕی قەدەغه ف ۱) پاکیزه؛ ۲) قُرُق.

پاك کردن: ۱) تۆکڵ لێکردنەوه؛ ۲) خاوێن کردنەوەی دانەوێڵە: (گەنمەکە پاك بکـه بۆ باراش)؛ ۳) بژاری کێڵگـه لە درك‌و داڵ ف ۱) پوسته‌چیدن؛ ۲) بوجاری؛ ۳) وجین غلّه.

پاك کردنەوه: خاوێن کردنەوه، تەمیس کردن ف تمیز کردن پلید.

پاکڵ: ۱) ئاگر هەڵکەر؛ ۲) کلی پرد، پایەی پرد ف ۱) افروزندهٔ کوره؛ ۲) پایهٔ پُل.

پاکله: پاکڵ ف نگا: پاکڵ.

پاك‌لەپاك: تۆڵەکردنەوه: (قەرزەکە پاك‌لەپاك بو) ف بی‌حساب.

پاکلیر: ۱) پاقلیر؛ ۲) توێخلی سەوزی گوێز ف ۱) نگا: پاقلیر؛ ۲) پوستهٔ سبز گردو.

پاکـو: ۱) باوەشـەگیای نەبەستراو؛ ۲) دەسکەنەی گیا، هێندەی لەبن کەوش بنرێ؛ ۳) گیای دروای بەسەر یەکداکراوی نەبەستراو ف ۱) دسته گیاه بسته نشُده؛ ۲) مقدار گیاه به‌اندازهٔ گنجایش زیر بغل؛ ۳) مجموعهٔ گیاه دروشدهٔ بسته نشده.

پاك‌وپوك: بەفیڕۆو خوڕایی لەدەست‌دان: (دەسمایەکەی پاك‌وپوك کرد) ف بهدَر و بیهوده.

پاکوپیس: چاکوخراپ، رندوکرێت ف نیك و بد.

پاکو پیسکردن: چاك لەخراپ هەڵاواردن ف خوب از بد جدا کردن.

پاکوت: شێلان‌و کوتان بەپێ ف لگدمال.

پاکوتره: پێ‌چوێلەکە، پێ‌مر بشکه. گیایەکەدەخورێ ف گیاهی خوردنی.

پاکوته: دەرجا. لەجێ خۆوە پێ‌هەڵێنان‌و بەزەوی‌دا دان ف دَرجا.

پاکودان: رنینەوەی گیا بەدەست ف چیدن گیاه با دست.

پاکوره: کلۆی پیڕو، کولوتابالی نەگرتوه ف مَلَخچه‌کەهنوز پرواز نکرده.

پاکوڕه: نوکەری بەردەستان ف نوکر.

پاکه: خاوێنی، تەمیزی ف تمیزی.

پاکەپاکه: پەتاته، سێفەزەمینە،سێف‌زەمینی، کارتۆفڵ ف سیب‌زمینی.

پاکەت: دەفری کاغەزین بۆ تامەو هەرچی ف پاکت.

پاکەمی: ماندوەنی، شەکەتی، ماڵنگی ف خستگی.

پاکەنه: کەوشکەن، جێگەی کەوش داکەندن ف کفش‌کَن.

پاکەوان: کەنناس، سپور، کۆلان‌ماڵ، زبڵ‌زێڕ ف آشغالی، رُفتگر.

پاکەوەبون: ۱) خاوێن بونەوه، پاك‌بونەوه؛ ۲) بر بەنی لە مەرگی بێ‌فەر ف ۱) تمیزشُدن؛ ۲) کنایه از مرگ بدسگال.

پاکی: خاوێنی، تەمیزی. پاکیه ف پاکی، تمیزی.

پاکیزه: پاك، خاوێن. تەمیس ف پاکیزه.

پاکیش: بەکسم ف سنور.

پاگا: بواری چەم ف گُدار.

پاگرتن: پێ گرتن، فێرەرۆیشتن بونی منال ف پاگرفتن بچه.

پاگره: نەخۆشی قاچ‌وقول نەستور بون، واریس ف بیماری واریس.

پاگۆ: پەرسف، وەرام، جواو ف جواب، پاسُخ.

پاگوشا: بردنی دەزگیرانی کچ بۆماڵی خەزورر ف نامزد دختر را به خانهٔ پدری بُردن.

پاگه: ۱) داری ژێر ریسمەی دەرگا؛ ۲) تەوێڵه، ئاغەڵ‌مەڕ ف ۱) چوب زیر پاشنهٔ در؛ ۲) آغُل، طویله.

پاگەزدان: پێ جەقاندن، سوربون لەسەر کاری ف لِجاج و اصرار.

پاگیر: پرلە گیروگرفت ف دست و پاگیر.

پاگیره: ۱) دودەپی ژێرپـای جولا؛ ۲) کیژی دەزگیران دار ف ۱) تختهٔ زیر پای جولا؛ ۲) دختر نامزدشُده.

پاڵ: ۱) پشت: (پـاڵ بەدیوارەوە دە)؛ ۲) جێگـەی پشت پێوەدان: (پاڵ پشتی لێ دانـدرابـو)؛ ۳) نەنـدەرون: (لـەپـاڵ خۆیدا نورەیه)؛ ۴)

نەنشت: (لەپاڵ بەکدان)؛ ٥) هاوکاری: (دوکەس بون نەویش هانەباڵان)؛ ٦) بنارو فەدی کێو: (هەڤالێن مە دانەباڵی)؛ ٧) ملەی کێو: (لەو پاڵە سەری دەرێنا)؛ ٨) نوروزمان بەگرێ: (لاڵ و پاڵ بوم لەنرسان)؛ ٩) رەناندن بەهێز، دەفعاندن: (پاڵی پێوەنێ. بەبێ پاڵ نابزوێ)؛ ١٠) زبڵ: (بەبین و پاڵ) ف ١) پُشت؛ ٢) مُتکا؛ ٣) درون؛ ٤) جانب؛ ٥) همکاری؛ ٦) دامنەو کمر کوه؛ ٧) سنبغ کوه؛ ٨) آلکن؛ ٩) هول دادن؛ ١٠) زُباله.

پاڵا: پێڵاو، پێناو، کاڵەو کەوش و کەڵاش و... ف پای افزار.

پاڵاخ: ١) بێچوە گامێش؛ ٢) پڕوپوشی وشك ف ١) بچهٔ گاومیش؛ ٢) خسك گیاه.

پاڵادرانە: مزی ماندوبونی پا، کاڵەدرانە ف حق القدم، پای مُزد.

پاڵاس: نەسپایی ناومال ف اثاثیه.

پاڵاغ: پاڵاخ، بێچوە گامێش ف بچهٔ گاومیش.

پاڵافتن: بەباڵوێنە داکردن، ساف کردنی نراو ف پالایدن.

پاڵافتە: باڵێوراو، نراوی لە خلتەو نلتە پاقژ کراو، بەباڵوێنە داکراو ف پالاییده.

پاڵال: گوڵێکە کوێستانی ف گُلی است در کوهساران روید.

پاڵامز: نرخی کاڵەدران، *هەرمالێك تشتێك نەدەن بەشوان بۆ تەرەبوی باڵا*. پاڵادرانە ف حق لقدم، پابمُزد.

پاڵان: کۆپان، کورنان ف پالان.

پاڵان: پالان ف پالان.

پاڵانتە: لەتە خشت، پارچە بەرد ف پارەآجُر و سنگ.

پاڵانچە: ١) مابجەی نەنبشت مورەغەی پشت؛ ٢) قـڵ و بەردێ کەلێواری جۆگەی پێ دادەبەستن؛ ٣) تیسکە خوری هەڵنەپاچراو بەپشتی بەرانەوە بۆجوانی ف ١) ماهیچهٔ میان ففرات؛ ٢) سنگ و آهك کنار جوی؛ ٣) پشمی که برای زینت بر پشت قوچ می گذارند.

پاڵانە: تیسکە خوری پشتی بەران، پاڵانچە ف پشمی که برای زینت بر پشت قوچ می گذارند.

پاڵانی: ١) بارەبەر، کەرێ وەختی بارکردنی هاتبێ؛ ٢) نەسپی باری، بارگیر، بارگین ف ١) کُرّه‌ای که وقت بارکردنش رسیده باشد؛ ٢) یابو.

پاڵاو: باڵافتە ف پالاییده.

پاڵاوتن: پاڵافتن ف پالودن.

پاڵاوتە: پاڵافتە ف پالاییده.

پاڵاوەش: پاکەنە، کەوش کەن ف کفش کن.

پاڵ پشت: ١) نەوی پشتی پێوەدەن بۆ سانەوە؛ ٢) پشتەمێر، داژدار ف ١) متکا؛ ٢) پارنی.

پاڵ پێوەدان: پشت پێوەدان ف تکیەدادن.

پاڵ پێوەنان: بەهێز جوڵاندن، دەفعاندن ف هول دادن.

پاڵتاو: ١) پاڵتو، پاڵتو، پاڵتە، پاڵاپۆشی لەقوماشی نەستور؛ ٢) پاڵو، کەژوی بن کلکی بارەبەر ف ١) پالتو؛ ٢) پالدُم.

پاڵتۆ: پاڵتاو، پاڵاپۆشی نەستور ف پالتو.

پاڵتە: پاڵتۆ، پاڵتاو ف پالتو.

پاڵتەك: نەخۆشی گەروی ناژاڵ ف گلودرد دام.

پاڵ خستن: فرێدانە سەر نەنبشت، خستنە سەرلا ف بر پهلو انداختن.

پاڵدان: ١) پشت بە شتێکەوە دان؛ ٢) بەهێز وەجوڵە خستنی شتێ: (نابزوێ، وەرە دەگەڵمان پاڵدە) ف ١) تکیەدادن؛ ٢) هول دادن.

پاڵدانەوە: ١) نیسراحەت کردن؛ ٢) پشت بە پاڵپشتەوە دان ف ١) استراحت کردن؛ ٢) تکیه دادن.

پاڵدامێن: ١) لای خواروی داوێن، نەشکی داوێن؛ ٢) بناری کێو ف ١) دنبالهٔ دامن؛ ٢) دامنهٔ کوه.

پاڵداوێن: پاڵدامێن ف نگا: پالدامێن.

پاڵدابنە: ١) باڵدامێن، تەشکی داوێن؛ ٢) بناری چیا ف ١) دامان؛ ٢) دامنهٔ کوه.

پاڵدم: پشنەوەی داوێن ف پُشت دامن.

پاڵدو: پاڵو، کەژوی بن کلکی بارەبەر ف رانکی.

پاڵدیم: پاڵدم، پشنەوەی داوێن ف پُشت دامن.

پاڵشا: پاتشا ف بادشاه.

پاڵشت: جێگەی پاڵ پێوەدان ف تکیه‌گاه.

پاڵفتە: ١) پاڵافتە؛ ٢) دابێژراو ف ١) پالاییده؛ ٢) بیخته.

پاڵکەفتن: ١) لەسەرلا درێژبون، رازان؛ ٢) پاڵدانەوە ف ١) درازکشیدن؛ ٢) تکیه دادن.

پاڵکی: کەژاوەی سەر ناواڵە ف کجاوهٔ سرگشاده.

پاڵ لێ دانەوە: بربنی لەنیسراحەت کردنی باش ف کنابه از آسودن.

پاڵم: پاڵوی کورتانی بارەبەر ف رانکی.

پاڵمە: جۆرێکە لە تەسپنگی گەڵاپان ف نوعی شنگ برگ پهن.

پاڵمە: پاڵمە ف نگا: پالمه.

پاڵنان: ١) پاڵدان؛ ٢) پاڵ خستن ف ١) هول دادن؛ ٢) بر بهلو انداختن.

پاڵنگ: پلنگ، دڕندەی بەناوبانگ ف پلَنگ.

پاڵو: ١) کەژو بان گوریسی بن کلك گری بارەبەر؛ ٢) تەنشت: (دارەکە چوار پاڵوکە)؛ ٣) کۆپان، کورنان؛ ٢) باڵاقتن ف ١) رانکی؛ ٢) پهلو؛ ٣) پالان؛ ٤) پالودن.

پاڵو: ١) نەمەڵ و بێکارە؛ ٢) مەڵبەندو شارێکە زازای لێ دەژین ف ١) تنبل؛ ٢) منطقه‌ای در کردستان.

پاڵو: باڵوك، باڵۆکە ف زگیل.

پاڵوانە: ١) پاڵوێنە، راوك؛ ٢) بەرەسێلکەی گوێ سوانان رەشی باڵدرێژی فاج کورنە ف ١) پالونه؛ ٢) چلچله.

پاڵوبەن: پشتیوان، داژدار ف طرفدار، هواخواه.

پاڵودان: پاڵدانەوە ف نکیه‌دادن، لَم دادن.

پاڵودە: خواردنێکە لەکرمی سپی دەکا، نیشاسنەی پاڵێوراوە دە شەکری دەکەن ف پالوده، فالوده.

پاڵوگیر: ١) دەپێکە بۆ راسنەو پاسنەی دۆڵاش بەکاردێ؛ ٢) بڕینی بن کلك لەزبـری پاڵـورا ف ١) وسیله انـدازه‌گیری در آسیا؛ ٢) زخم حیوان از زبری رانکی.

پاڵوێنکه: راوك، ئەوپارچە بوزوەی شبری پێ دەپاڵێون [ف] پالونه.

پاڵوێنه: پاڵوێنکە [ف] پالونه.

پاڵــە: ۱) شاری گەورە؛ ۲) دەربــارو دیوەخــانــی گەورەپیاوان؛ ۳) دروێنــەوان؛ ۴) کرێکــار، فەعلە، عەمــەلــە؛ ۵) سەپــان، رەنجبــەری پێنج‌بەك‌بەری داهات، بان سێ‌بەکبەر؛ ۶) بەڵە دەغلی نەدرواو [ف] ۱) شهــر بزرگ؛ ۲) دربــار بزرگان؛ ۳) دروگر؛ ۴) کارگر؛ ۵) رنجبــر سهمبه‌گبر؛ ۶) قطعه‌ای از غلّهٔ درونشده.

پاڵــەپــەست: ۱) بەزۆر تاخنین، بەهێز تێ پەستاوتن؛ ۲) بەزۆر خۆ دەربازکردن لەناو حەشامات [ف] ۱) با فشار آگندن؛ ۲) بزور خود را از شلوغی رهانیدن.

پاڵەپەستۆ: پاڵەپەست [ف] نگا: پاڵەپەست.

پاڵــەقە: ۱) جونە، لوشك؛ ۲) لاقەفرنە، بەلەقاژە [ف] ۱) لگدپرانی؛ ۲) دست و پا زدن.

پاڵەنگ: رەشمە، ریشمە، هەوسارۆکە [ف] افسار و مهار.

پاڵەوان: ۱) پیاوی زۆر ئازا، قارەمان؛ ۲) دارێ کە دەخرێتە بن کاربنەوە [ف] ۱) قهرمان؛ ۲) چوب زیر دیرك.

پاڵەوان بازی: زۆرانی، زۆرانبازی، زۆرەوانی، زۆرەبانی، عەفرە [ف] زورآزمایی.

پاڵەوانە: ۱) بەریکی دارمازو؛ ۲) پشتیوانەی دیواری شکست؛ ۳) داری بن دیرەگ [ف] ۱) نوعی ثمر مازوج؛ ۲) پشتیبانهٔ دیوار ضعیف؛ ۳) شمعك.

پاڵەوی: گوڵە بەرۆژە [ف] گُل آفتاب گردان.

پاڵەهەنگ: کۆت‌و زنجیری پای زیندانی [ف] کندو زنجیر پای زندانی.

پاڵێ: ۱) پێلی داربین؛ ۲) پالاّ، پێلاو؛ ۳) باڵوی بارەبەر [ف] ۱) پارو؛ ۲) پای‌افزار؛ ۳) رانکی.

پالیك: بەرسمبل، موی سمێل کە دەکەوێتە سەر ردێن [ف] موی سبیل که بر ریش آید.

پالیموك: گیایەکە بنەکەی دەخوری [ف] گیاهی است که بیخش خوردنی است.

پاڵێن: ۱) ئامرازی پالاوتن، کەوگیرو پاڵوێنە؛ ۲) سەرلە ئێوارە [ف] ۱) پالونه؛ ۲) دَم عصر.

پاڵینان: ئێواران کاتی مەڕ دۆشین [ف] هنگام عصر زمان دوشیدن گوسفندان.

پاڵیو: باشگر بەواتا ئەوشتەی دەپاڵێوی: (چاپاڵیو، برنج پاڵێو) [ف] پسوند بەمعنی پالنده.

پاڵیوران: پالاّفتن [ف] پالوده شدن.

پاڵیوراو: ۱) پالاّفتە؛ ۲) ناودێرکراو بۆکاری [ف] ۱) پالوده شده؛ ۲) نامزد شده برای کاری.

پاڵیوکە: پاڵوێنە [ف] پالونه.

پاماسی: پاگرە، ئەخۆشی قاچ‌ئەستوربون [ف] بیماری پاغر.

پامال: لەبەبن چو، تەرت‌و تونا [ف] پایمال، تارومار.

پامالە: خشێك، ئامرازێ زەوی شوکراوی پێ رێك دەکەن [ف] مالهٔ کشاورزی.

پاماو: لوس کردنی سواغی گێچ بەپەڕوی تەڕ [ف] صاف کردن دیوار گچی با کهنهٔ خیس.

پامز: مزی‌هاتن [ف] پابمزد.

پامورە: ۱) لیزگەموروی خشڵی قولەپێ؛ ۲) خرخاڵی پا، پاوانە [ف] ۱) رشتهٔ زینتی مچ پا؛ ۲) خلخال مُچ پا.

پامەرە: پێ‌مەرە [ف] بیل آهنی.

پامێزە: ۱) گوی مێشە نگوبین کە دوای ئاو خواردن دەیکاو دەیێنە هوی دۆزینەوەی شەڵخەمێشەکە؛ ۲) کوڵکەی پەلی ئاژەڵ؛ ۳) شاوەتی نەگە کە بەلارانیەوە وشك دەبێتەوە [ف] ۱) مدفوع زنبور عسل که نشانه‌ای در یافتن جهت لانه‌اش است؛ ۲) کُرك پای دام؛ ۳) آب پُشت نکه بر بدنش.

پان: هەراو، بەرانبەری تەسك، پەهن، بەربن [ف] پهن.

پاناو: سەرچیای ئەخت، تەختایی سەری کەژ [ف] جای هموار بر قلّه کوه.

پاناوکە: گۆمبلکەی ئاو لە دەشتا [ف] برکه‌ای در میان جُلگه.

پانایی: بەرینی، هەراوی [ف] پهنا.

پان‌بونــەوە: ۱) دەبــەرپێدا تلیخــانەوە؛ ۲) لەتەسکیەوە بەرین بون؛ ۳) بربنی لە راکشان: (هەنیو چیتە؟ پان بویەوە!) [ف] ۱) زیر پا له شدن؛ ۲) پهن شدن؛ ۳) کنایه از لم دادن.

پان بەپان: بەبێ رودەروایسی بەئاشکرا قسەکردن [ف] رُك و پوست کنده سُخن گفتن.

پانپانوکە: خۆ بەیەکتر رەحەت کردنی ژنان [ف] همجنس بازی زنان.

پانپانۆکێ: پانپانۆکە [ف] نگا: پانپانۆکە

پانتاو: ۱) پاناو، گۆرایی سەرچیا؛ ۲) دەشتی پان‌و راست‌و بێ‌زۆرك [ف] ۱) همواری در قلّه کوه؛ ۲) جلگهٔ هموار.

پانتۆڵ: پانۆڵ [ف] شلوار.

پاننە: کرنوش، داهاتنەوە بۆ‌ریزلێ نانی کەسێ [ف] تعظیم.

پانجــار: بنــەگیا، *گیای خواردنی مرۆ، وەك شنــگ‌و پنــگ‌و گیای* سورەوەکردن [ف] بیخ گیاهان خوردنی.

پانجەقولێ: پا لەپا بێچان لە زورەبانی‌دا [ف] لُنگ کردن در کُشتی.

پاندان: قەڵەمی خۆنوس، ئەو قەڵەمەی مەرەکەبی دەپاڵ خۆی دەکرێ [ف] قلم خودنویس.

پانزە: پازدە، دەوپێنج [ف] پانزده.

پانزەمین: ژمارەی ئۆبەنی بۆ پانزە [ف] پانزدهم.

پانزەهەم: پانزەمین [ف] پانزدهم.

پانزەهەمین: پانزەمین [ف] پانزدهم.

پانزەیەم: پانزەمین [ف] پانزدهم.

پانکــردنــەوە: ۱) پێ رێ خستن؛ ۲) لەتــەسکــەوە بەربن کردن؛ ۳) راخستنی سفرەو بەڕەو... [ف] ۱) پامال کردن؛ ۲) عریض کردن؛ ۳) انداختن سفره با گلیم و...

پانکــە: ۱) جۆرێ بەری دارمــازو؛ ۲) قولــەی پان؛ ۳) جۆرێ ماسی گروقــەر؛ ۴) باوەشێنی کارەبــایی، باوەشێنی بەرقی [ف] ۱) نوعی ثمر

مازوج: ٢) کوناهِ عربض: ٣) نوعی ماهی: ٤) بادبزن برقی.

پانکەڵە: بانی خڕوجکۆڵە [ف] پهن گرد و کوچك.

پانۆبون: هەراو بونەوە، بەربنبونَ [ف] عربض شدن.

پانوپۆڕ: بەربن و هەراو، زۆرگوشاد [ف] بسیار عریض.

پانوفلچ: بەربێ دراوی هەڵتشێلدراوی لەکارکەوتە [ف] لەشده.

پانەگا: جێگەی روانی نوکەبەر [ف] عانە، زهار.

پانەوپان: ١) بەلای پانایی‌دا: ٢) بەئاشکراوبێ مەرایی: (**پانەوپان پێم گوت**) [ف] ١) از پهنا: ٢) رُك و صریح.

پانەوەبون: ١) بلیخانەوە: ٢) پانۆبون [ف] ١) لەشدن: ٢) عریض شدن.

پانی: ١) بەرینی، بەهتی: ٢) پاژنە، پانیە [ف] ١) پهنا: ٢) پاشنە.

پانی‌بەرز: جۆرێ کەوشی پاژنە بڵند [ف] نوعی کفش پاشنە بُلند.

پانێر: پارین، گوێلکی پار، گوێلپار [ف] گوسالهٔ باربنه.

پانیە: پاژنە، پانی [ف] پاشنە.

پاوان: قەدەغە، قۆرغ. مێرگ یا باغی تایبەتی کەسێك ئەتوانێ سەربەخۆ بچێ‌تێ: (لە باغچەی ساوای **پاوانی** سینە / پەنجەم سەرگەرمی لیمۆگوشینە) «هەژار» [ف] قُرغ، مکان انحصاری.

پاوانە: پامورە [ف] نگا: پامورە.

پاوپا: ١) دودڵی، گومان: ٢) خۆ وەدوا خستن [ف] ١) گمان: ٢) تأخیر کردن.

پاوپل: ١) قاچ‌وقول. لەئەژنۆ بەرەژێر: ٢) برێتی لە توانایی‌و کارایی [ف] ١) از پای تا زانو: ٢) کنایە از تاب و توان.

پاور: منالدان [ف] زهدان.

پاوڕوا: پاپەتی، پێخواس، خواس [ف] پابرهنە.

پاوشا: پاتشا [ف] پادشاه.

پاوشك: بەدقەدەم، پێ‌رەش [ف] بدقدم.

پاوموری: هەوایەکی گۆرانیە. قامێکە، مقامێکە [ف] آهنگی است.

پاون: پاوان [ف] نگا: پاوان.

پاونە: پێوەند. کۆت‌و زنجیر [ف] کندپای زندانی.

پاوە: ١) پاوان: ٢) ناوی شارێکە لە کوردستان [ف] ١) نگا: پاوان: ٢) شهری در کردستان.

پاوەپا: ١) هاوڕایی: ٢) دودڵی: ٣) خۆوەدوادان‌و سستی [ف] ١) همراهی: ٢) تردید: ٣) اِهمال.

پاوەجێ: جێ‌قایم، لە لەقین بەدور [ف] ثابت.

پاوەجێگە: پاوەجێ [ف] ثابت.

پاوەرە: ١) دەربێ: ٢) پێڵاو، پاپۆش [ف] ١) زیرشلواری: ٢) پای‌افزار.

پاوەمانگ: زکپڕ لەو مانگەدا کەتیا ئەزێ [ف] پابماه.

پاوەن: ١) پاوان: ٢) پێوەند: ٣) دراوێکی ئینگلیس: ٤) پامورە [ف] ١) نگا: پاوان: ٢) بندپای: ٣) واحد پول انگلیس: ٤) نگا: پامورە.

پاوەند: ١) پاوان: ٢) پێوەند [ف] ١) نگا: پاوان: ٢) بندپا.

پاوەنە: پامورە [ف] نگا: پامورە.

پاوەوی: پێخەسو، بەربوك [ف] بنگە.

پاوەی: بەربوك [ف] بنگە.

پاوەیو: پاوەوی [ف] بنگە.

پاوینە: پامورە [ف] نگا: پامورە.

پاهەڵکەفتن: هەڵەنگوتن، ڕەت بردن [ف] سکندری خوردن.

پاهەڵگرتن: بەلەز چون، خۆشتر ڕۆیشتن [ف] بسرعت رفتن.

پاهەڵگیر: بارەبەر [ف] باربر.

پای: ١) پەردە: ٢) بەش، دابەش: ٣) عۆدە، لەمل [ف] ١) پرده: ٢) قسمت: ٣) عُهده.

پایا: بەردەوام، قایم، خۆڕاگر [ف] ثابت.

پایان: ئاخر، دوماهی، دوایی [ف] پایان.

پایەتەخت: پانەخت، شاری شانشین [ف] پایتخت.

پایدۆس: دەست لەکار هەڵگرتن [ف] دست از کار کشیدن.

پایدۆست: پایدۆس [ف] نگا: پایدۆس.

پایز: سێهەم کژی ساڵ [ف] فصل پاییز.

پایزە: ١) چانـدنی پایزی، بەرانبەری بەهارە: ٢) جۆرێ ترێ دەنك زل لەپایزا دەگا [ف] ١) کشت پاییزە: ٢) نوعی انگور.

پایزەبرا: برێەتی لەدۆستێ کە درەنگ دەیبینی [ف] کنایە از دوستی کە کم پیدا شود.

پایزەڕیز: تەختە لێدراو، سەرمابردوی پایز [ف] سرمازدهٔ پاییزی.

پایزی: ١) چانـدنی پایزە: ٢) جۆرێ هەنجیر [ف] ١) کشت پاییزە: ٢) نوعی انجیر.

پایژی: لێکدانەوەی خەو [ف] تعبیر خواب.

پایسکل: ئەسپەدارینە، دوچەرخە [ف] دوچرخە.

پایکردن: دابەش کردن [ف] توزیع کردن.

پاین: ١) لای خوارو: ٢) جێگەی پێ لەگۆڕدا: ٣) چاودێری، ئاگالێ بون [ف] ١) پایین: ٢) جای پا در قبر: ٣) نظارت و مراقبت.

پایناز: بەخێرهێنانی گەرم‌و گوڕ، خۆش‌وبێش بەمێوان گوتن [ف] استقبال گرم از مهمان.

پایناو: ١) قونـاو، ناوێ لەئـاوداشتنـا لە زەوی دەردەچێ: ٢) سەوزەی تێراوی لەشۆڤ [ف] ١) پساب آبیاری: ٢) شاداب.

پایندە: خۆڕاگر، جێ‌قایم [ف] پایندە.

پاینە: پایندە [ف] پاینده.

پایوان: پەردەداری پیاوی گەورە [ف] پردەدار.

پابە: ١) هیم، بناغە: ٢) پلەودەرەجە: ٣) کۆڵەکەی لەخشت‌و سمنت: ٤) سەروپێ، پاچە [ف] ١) پایە: ٢) درجە و رتبە: ٣) ستون سیمانی: ٤) کلّه‌پاچە.

پابەبەرز: پیاوی گەورە [ف] بلندپایە.

پابەدار: خۆڕاگرو جێ‌قایم [ف] پایدار.

پابەداری: هەرمان‌و خۆڕاگری [ف] پایداری.

پابەروقی: هەوای ئاڵۆزو بەتەم‌و دومان [ف] هوای مُنقلب.

پابەماڵ: پاماڵ [ف] پامال.

پابەناز: ژێر راخەر، ژێر پێ راخەر [ف] پای‌انداز.

پابەنداز: پایەناز [ف] پای‌انداز.

بایین: ۱) لای ژێرو؛ ۲) چاودێری کردن، بەچـاو ئاگالـێ بون ف ۱) پایین؛ ۲) پاییدن.

بپلە: پلپلە، زێرەسکەی ورد لەزنجیردا بۆخشڵ ف زیورآویزه.

بت: ۱) لێدانی رەگ، نەبـز؛ ۲) خودای دەستکرد، بت؛ ۳) کەپۆ، لوت، بێفل، دفن؛ ۴) نوخنە، خاڵ؛ ۵) خونچەی گیا؛ ۶) پنە، پڵنوك، بەنبنوك لەشتێك دان؛ ۷) نەوەندەی لەناو سەرپەنجەی قامکی گەورەو شادەدا جێگـەی دەبێتـەوە: (پتێ‌دەرمـان، پتێك‌چای)؛ ۸) سرکـە، سرنـە، پچـەپـچ؛ ۹) نوك، سەری باریکی شت؛ ۱۰) بوڵە، ورنە؛ ۱۱) شل و سست ف ۱) نبض؛ ۲) بُت؛ ۳) بینی؛ ۴) نُقـطه؛ ۵) غُنچهٔ گیاه؛ ۶) نلنگُـر؛ ۷) بار دو انگشت؛ ۸) پچ‌پچ؛ ۹) نوك هرچیز؛ ۱۰) غرولند؛ ۱۱) شُل و سست.

بتابت: سرکە، سرنە، سرت و خورت ف حرف بیخ گوش.

بتات: زۆرویژ، چەنەوەر، هەڵەوەر، چەقەسرو، زۆربڵێ، چەنەباز ف وراّج.

بت‌پا: نوکی پەنجەی پا ف نوك پا.

پت‌پت: بوڵەو برنە ف غرولند.

پتپتك: شێوی ساواری ورد، پیرخەنبلە ف آش بلغور.

پتپتوك: جۆرێ پەپولەی خاڵدار ف نوعی پروانه.

پتپتوکە: گوڵێکی سوری سەرە بەهارە ف از گلهای قرمز بهاری.

بتخی: رەنگ بەزیو، بێ‌رەنگ، رەنگ بزرکاو ف رنگ‌پر بده.

پتر: ۱) زۆتر: (پتر‌پێرێ)؛ ۲) زۆرتر: (پتریان نان داپێمان) ف ۱) زودتر؛ ۲) بیشتر.

بترو: فرنماخەی سەربر بن ف کبرهٔ زخم.

پتروخە: پترو ف کبرهٔ زخم، خشك ریشه.

پتروك: پارچەی زۆر بچوك لە هەویر و نان ف جُزءِ کوچکی از خمیر و نان.

پتروکە: ۱) پترو؛ ۲) پتروك ف ۱) نگا: پترو؛ ۲) نگا: پتروك.

بتوپوز: لچ و لێو، دەم‌وپوز ف لب. پوز.

بتە: بنکە، بەبەك فامك لێدان، پت ف نلنگر.

بتەپت: ۱) لەرزین و پت دانی گڕی چرا؛ ۲) بوڵەوبرتە ف ۱) سوسوی چراغ؛ ۲) غرولند.

پتەو: ناوپڕ، بەهێز، قایم ف توپُر و مُحکم.

بتەی: پێنن ف پختن.

پتیتە: پەنانە، سێفە عەرزیلە ف سیب‌زمینی.

پتیك: گەنە ف کنه.

بتیلە: پلێنە، فتیلە ف فتیله.

بج: ۱) بێچ، بادراو، بادان؛ ۲) کەموکە؛ ۳) سرنە، سرکە ف ۱) پیچیده، پیچ؛ ۲) اندك؛ ۳) حرف بیخ گوش.

پچانن: سرنەکردن ف در گوشی حرف زدن.

پچڕان: لەبەریەك چون، پسان، قرتیان، فەتیان ف گسیختن.

پچڕاندن: فرتاندن، پساندن ف گُسلانیدن.

بچڕاندنەوە: ۱) دوبارە بساندن؛ ۲) دڕاندنی بەرگی دژ لە شەڕدا ف ۱) باز گُسلاندن؛ ۲) پاره کردن لباس کسی.

پچڕانن: پچڕاندن ف گُسلاندن.

بچـڕانەوە: دوبارەپسان: (بەندی گەردن بەندەکەم دوبارە بچڕابەوە) ف دوبار گسـسـتن.

پچڕاو: پساو، فەتای، قرتیاگ ف پاره‌شده.

پچـڕپچـڕ: ۱) پس‌پس، هەودای لەچـەنـد جێوە پساو؛ ۲) بەش‌بەشی کەم‌کەم: (نـانمـان پچـڕپچـڕ دەداتێ)؛ ۳) دژواری؛ ۴) راوانـدن و بێ‌سەروبەر گوتن: (قسەکانی پچڕپچڕ دەکرد کەس نەیدەزانی دەڵێ چی) ف ۱) گسسته و پاره‌پاره؛ ۲) اندك اندك؛ ۳) دشواری؛ ۴) درهم و برهم گفتن.

پچرك: جۆرێ کولێرە ف نوعی گردهٔ نان.

پچڕوك: ئامادەی پسان، لەپسان نزیك ف نزدیك به گسستن.

پچڕیاگ: پچڕاو ف گُسسته.

پچڕیان: پچڕان ف گسستن.

پچڕین: ۱) پساندن؛ ۲) بردن، دەست کەوتن: (بەشی خۆی پچڕی) ف ۱) گسلیدن؛ ۲) بُردن.

پچڕێن: کەسێ دەپچڕێنێ ف گُسلنده.

پچڕێنەوە: دورکەوتن: (کاکم لەئێمە پچڕیوەتەوە هاتوچومان ناکا)؛ ۲) لەشەڕدا بەرگی یەکتر بەچنگ دڕاندن ف ۱) قطع علاقه و ارتباط؛ ۲) از فرط خشم لباس هم را پاره کردن.

پچکۆل: چکۆلە ف کوچولو.

پچکۆلانە: پچکۆل ف کوچولو.

پچکەلانە: پچکۆل ف کوچولو.

پچکەلە: پچکۆل ف کوچولو.

پچمە: نەوبلە، نەوێڵە ف اصطبل.

بچوك: ۱) چکۆلە؛ ۲) برەتی لە خزمەتکار و ژێردەست ف ۱) کوچولو؛ ۲) کنایه از نوکر.

پچوك‌بون: ژێردەستی کردن ف خدمتکار بودن.

بچوك بونەوە: دوای زلی کەم کردن ف کوچك شدن.

بچوك کردنەوە: لە زلی کەم کردنی شتێ یا کەسێ ف کوچك کردن.

بچوکی: ۱) چکۆلەیی؛ ۲) خزمەتکاری، نۆکەری ف ۱) کوچکی؛ ۲) نوکری.

پچە: ۱) سرتە، سرکە؛ ۲) نەوبلە ف ۱) درگوشی؛ ۲) اصطبل.

بچەبچ: پچە ف درگوشی.

بچیان: بێچ خواردن ف پیچش.

پچین: شەق نێهەڵدان ف تیپا.

بخ: ۱) وشـەیەکـە بۆ دەخـەوکـردنی منداڵ دەگوترێ؛ ۲) بۆ ترساندنی بەگاڵتـە؛ ۳) سەربسڕین بەزمـانی منـداڵان ف ۱) لالایی کودك؛ ۲) بشوخی ترساندن؛ ۳) بەزبان بچّه سربُریدن.

پخلك: بخ، وشەی ترساندنی بەگاڵتە ف بشوخی ترساندن.

بخۆ: بخۆ، فەرمانی خواردن ف بخور.

پخە: ۱) فڕێ‌بدە، باوێژە؛ ۲) بدەبەزەویدا، لەهەردی‌دە ف ۱) پرت کن؛ ۲) بر زمین بزن.

پدو: پوك، گوشتی بن ددانان ف لثه.

پر: پرد، ریبازی هه‌لبه‌ستراو له‌سه‌ر ئاو، جیسر ف پُل.

پڕ: ١) تژه، تژی؛ ٢) زۆر، زاف، گه‌لـه‌ك، زیاد؛ ٣) حه‌شـامات، خه‌ڵكی زیاد؛ ٤) توندی‌و سفتی نه‌بـراو؛ ٥) توره‌و به‌رك: (دلّم لیّت پڕه)؛ ٦) خه‌منـاك: (دلّم پڕه‌و گریانم)؛ ٧) زۆرزاناو دانا: (مه‌لابه‌كی پڕه)؛ ٨) جلدكـا، چلدپوش: (پـڕو پـه‌ش)؛ ٩) بێ‌مانـا: (پڕو پوچ)؛ ١٠) پیر: (قسه‌ی پڕو پێ‌بڕنانه باوه‌ر مه‌كه) ف ١) پُر؛ ٢) بسیار؛ ٣) ازدحام؛ ٤) بافتهٔ سفت و بُریُشت؛ ٥) خشمگین؛ ٦) غمگین؛ ٧) عالم پُرمایه؛ ٨) خس؛ ٩) بی‌معنی، مُهمَل؛ ١٠) پیر.

پراخ: باپراخ، دولمه‌ی گه‌لامێو، ئاپراخ ف دُلمهٔ برگ مو.

پراش: ورد، له‌نی جكوله ف ریزه.

پراش پراش: له‌ت له‌ت، وردوخاش ف ریزریز.

پراو: پلاو ف پلو.

پڕان: ١) دڕان؛ ٢) بڕان ف ١) پاره شدن؛ ٢) بُریده شدن.

پڕاندن: ١) دڕاندن؛ ٢) بڕین ف ١) پاره کردن؛ ٢) بُریدن.

پڕاوپڕ: دارمال، لێواولیو، لیپ ف مالامال.

پرای: به‌ربن، بازی گه‌وره بردن، بازدان، خوهه‌لدان ف جَهش.

پڕایی: ١) ناوه‌راست: (لـه‌پـڕایی ناوه‌كـه‌دا)؛ ٢) كومـه‌ل‌و جه‌ماوه‌ری: (پڕایی خه‌لكه‌كه هات) ف ١) جرگه، وسط؛ ٢) اكثریت.

پڕبار: داری زۆر به‌میوه ف درخت پرثمر.

پڕبون: پروانه‌پڕ ف پُرشدن.

پڕبـونه‌وه: هه‌لكه‌ندراوی گل تێكراو، والای دوباره تیكراو: (چالی به‌رده‌رگه‌كه پڕبوته‌وه) ف پُرشدن دوباره.

پڕبه‌پڕ: لیپاولیپ ف لبالب، مالامال.

پڕبه‌دل: به‌راستی، له‌ته‌هی دله‌وه ف از ته دل.

پڕبه‌ر: پڕبار ف درخت برمیوه.

پڕبێژ: جه‌نه‌باز، زۆربلێ ف وراج.

پڕپا: هه‌زارپێ، زیلو ف هزارپا.

پرپـره: ١) پولـه‌كه، پربقه، نوبه‌به؛ ٢) به‌ره‌نگی گواره؛ ٣) په‌لپینه ف ١) پولك؛ ٢) آویزهٔ گوشواره؛ ٣) گیاه خرفه.

پرپریك: ١) په‌لپینه؛ ٢) په‌پوله ف ١) گیاه خرفه؛ ٢) پروانه.

پرپلیك: په‌لپینه ف گیاه خرفه.

پرپـوڵ: ١) كونـه‌بـه‌رزو، پارجـه‌ی كونی دڕاو؛ ٢) سست، شل، ناقـایم، خونه‌گر ف ١) كهنه پارچه؛ ٢) شُل و نامحكم.

پرپوڵه: ١) چینشنی گزموله هه‌وبرو كوزه‌له؛ ٢) دانی جوجكه مریشكی تازه له هێلكه ده‌رهاتو ف ١) اوماج؛ ٢) زواله.

پرپه: پڕپا ف هزارپا.

پڕپیاکـردن: ١) لێ نه‌وین بۆ رفاندن؛ ٢) ده‌باوش گرتن له‌ناكاو ف ١) گرفتن به‌قصد ربودن؛ ٢) ناگهان در آغوش گرفتن.

پڕپیت: ١) زۆر به‌به‌ره‌كه‌ت، به‌رپژه‌و؛ ٢) به‌له‌قاژه‌و هه‌لبزوفینی مریشكی سه‌ربڕاو ف ١) پُربركت؛ ٢) دست و بازدن مرغ سربُریده.

پڕپیش: پڕوپوش، گیای بابرده‌له‌ی وشك ف خَس و خاشاك.

پرت: پارچوكه، كلوی جوك: (پرتێك قه‌ندم ده‌به‌!) ف كلوخك.

پرتاف: لبنگ‌دانی ئه‌سپ به‌چوارناله، پڕتاو ف پُرتاب، چهارنعل تاختن.

پرتافانن: وه‌غاردان خستنی یه‌چوارناله ف چهارنعل تاختن.

پرتافیان: توندغاردان ف تاختن.

پڕتافین: پرتافیان ف تاختن.

پرتافین: گریوه‌غار ف مسابقهٔ اسب‌دوانی.

پرتال: ١) كوناڵ، مالی گه‌زی؛ ٢) پێخه‌ف ف ١) كالای زرعی؛ ٢) رختخواب.

پرتال: كه‌ل‌وبه‌لی ناومال ف اثاثیهٔ خانه.

پرتان: نوین، پێخه‌ف ف رختخواب.

پرتاو: پرتاف ف پرتاب.

پرتك: پرت، به‌شێكی زۆركه‌م له‌شتێكی زۆر ف ریزه.

پرتكاندن: به‌ش به‌ش‌و له‌ت‌له‌ت كردن، ورد كردن ف ریزه‌ریزه كردن.

پرتكه: ورده، كه‌موكه: (پرتكه نانێك نادا به‌باوكی) ف ریزه.

پرتوك: ١) پرتكه؛ ٢) رزبن، رزی ف ١) تكه پارچه؛ ٢) پوسیده.

پرتوكی: گه‌للایی، بێ قاعیده‌و قانون، به‌ره‌لایی ف بی‌بندوباری.

پرتوكیاگ: رزیو، رزی ف پوسیده.

پرتوكیان: رزین ف پوسیدن.

پرته: ١) پت‌دان، لێدانی ره‌گ، نه‌بز؛ ٢) نروكه‌ی گڕی چرا؛ ٣) بوله‌ی بن لێوان ف ١) نبض؛ ٢) سوسوی چراغ؛ ٣) لندیدن.

پرته‌پرت: پرته‌ی زۆر ف «پرته»ی زیاد.

پرته‌قال: قلنه‌قان، میوه‌یه‌كی به‌ناوبانگه ف پُرتقال.

پرته‌قالی: ره‌نگی زه‌ردی ئامال سوور ف زرد پرتقالی.

پرج: ١) موی درێژی سه‌ر، كه‌زی؛ ٢) په‌ڕی بالنده؛ ٣) موی له‌ش ف ١) گیس، زُلف؛ ٢) پر پرنده؛ ٣) موی بدن.

پرچك: پربشكی ئاوی به‌كول ف قطرات پاشیده از آب جوش.

پرچن: ١) خاوه‌ن پرچ؛ ٢) موی نێكـه‌لاوی بڕی شانه نه‌كراو ف ١) كاكُل‌دار؛ ٢) ژولیده‌مو.

پڕچه‌ك: چه‌كداری سازو ته‌یار له سیلاحدا ف سلحشور.

پرچه‌میلك: چه‌ك‌چه‌كی، شه‌مشه‌مه‌كوێره ف خُفاش.

پرچی ئایشه‌و فاتمان: كولكه زێرینه، كه‌سكه‌سوور ف رنگین كمان.

پرچین: زۆرچین‌دار، ناصاف ف پرچین و شكن.

پرخ: ده‌نگی كه‌پوی خه‌ولێكه‌وتو، پرخه ف خُرناسه.

پرخاندن: پرخه‌كردن له‌خه‌وا ف خُرناسه كشیدن.

پرخانن: پرخاندن ف خرناسه كشیدن.

پرخن: كه‌سێ له‌خه‌وا پپرخێنی ف كسی كه در خواب خرویُف كند.

پرخوهور: پرخه‌ی زۆرو به‌هێز ف خُرناسهٔ زیاد.

پرخه: پرخ ف خُرناسه.

پرخه‌پرخ: پرخه‌ی زۆر ف خُرناسهٔ زیاد.

پرد: پر، ریباز له‌بان ئاو ف پُل.

پڕدان: پڕپێداكردن، گرتن‌و رفاندن ف گرفتن و ربودن.

پردو: جۆری كاله‌ك ف نوعی خربزه.

پرده: ورده ئه‌سباب: (ورده‌و پرده) ف خرت و پرت.

پرده‌له: ١) داره‌ڕای سه‌ر خه‌رداری ئاش؛ ٢) داریکی درێژه له ئه‌سبابی جولاّبی‌دا ف ١) ابزاری در آسیاب؛ ٢) ابزاری در جولایی.

پرز: ڕیشوڵه‌ی پارچه ف پرز پارچه.

پرزانگ: مناڵدان، زێدان، زێ ف زهدان.

پرزگ: زیبکه‌ی ورد ف جوش ریز بر پوست.

پرزۆ: ١) به‌هێزو تابشت؛ ٢) خۆڕاگرو پشودرێژ ف ١) قدرتمند؛ ٢) شکیبا.

پرزوڵ: نبنوڵ، بزگوڕ ف تکه کهنهٔ کثیف و پاره.

پرزوڵه: پرزوڵ ف نگا: پرزوڵ.

پرزه: ١) فه‌سه‌ل، به‌رماوی ئالف له ئاخوڕدا؛ ٢) له‌ته قامیشی باریك؛ ٣) فرکاندن، هه‌ڵ پڕیواندن، ڕێك خستنی جلی قوڕاوی تا قوڕه‌که‌ی لێ هه‌ڵـوه‌ری؛ ٤) هێزو تاقـه‌ت: (پـرزه‌م لێ بڕاوه)؛ ٥) به‌ش و ماف: (هه‌موی خوارد پرزه‌ی منی برێ) ف ١) پس‌ماندهٔ آخور؛ ٢) پوشال باریك نی؛ ٣) گل و خاك از لباس گرفتن؛ ٤) رَمَق و توان؛ ٥) حقوق و قسمت.

پرژ: بلاو، په‌رژ، په‌رێشان، پڕش ف پراکنده.

پرژان: ١) بلاوبـونی شتی ورد؛ ٢) به‌زه‌وی وه‌ربـونی ئاو بان نۆ: (ئاو مه‌پـرژێنه، نۆ بپرژێنه)؛ ٣) زۆر به‌ئێش و ئازار ف ١) پراکندگی؛ ٢) افشان شدن آب یا بذر بر زمین؛ ٣) دردناك.

پرژاندن: بلاوکردن ف افشاندن.

پرژوڵ: پرژ ف افشان.

پرژه: پڕیشك ف پشنگ آب.

پرس: پرسیار، وه‌ئه‌بێ که جوابی گه‌ره‌که ف پرسش.

پرسا: پرسکه‌ر، به‌پرسیار ف پرسش‌کننده.

پرسانه: دیاری بۆماڵی ئازیه‌بار ف هدیه به صاحب عزا.

پرسك: زیپکه ف جوش صورت.

پرسنامه: قائه‌زی پرسیاران که‌ئه‌بێ پڕ کرێته‌وه ف پرسشنامه.

پرسه: ١) دیدارکردن له نه‌خۆش؛ ٢) تازیه، ئازیه‌ت ف ١) عیادت بیمار؛ ٢) عزاداری.

پرسه‌گورگانه: پرس پێ کردنی ڕواڵه‌تی‌و به‌قسه نه‌کردن ف پرسش تعارفی.

پرسه‌گورگانێ: پرسه‌گورگانه ف پرسش تعارفی.

پرسیار: پرس، پسیار ف پرسش.

پرسین: پرس کردن ف سؤال کردن.

پرسینـه‌وه: ١) به‌سه‌رکردنه‌وه؛ ٢) سه‌رحیساب بون ف ١) رسیدگی به زیردست؛ ٢) حساب‌رسی.

پرش: پرژ ف افشان.

پرشنـگ: ١) تیریژ، تیروژ، تیشکی ڕوژ، تیشـك؛ ٢) پڕیشکـه‌ی ئاگر، پزیسك ف ١) تابش؛ ٢) شراره.

پرشه: ١) ورشه، گرشه، دره‌وشین؛ ٢) پرژه ف ١) درخشش؛ ٢) نگا: پرژه.

پرقینه: قورقینه، قرپ، ده‌نگ له‌قورگه‌وه له‌تێری ف آروغ، آروق.

پرك: ژانی مناڵ بون ف درد زایمان.

پرك: ١) پرش، که‌ڕو، که‌ڕه کبفه؛ ٢) پرنك، که‌موکه ف ١) کَفَك؛ ٢) اندك.

پرکردن: نزه‌کردنی والا ف پُرکردن.

پڕکردنه‌وه: نزه‌کردنی دوباره ف دوباره پرکردن.

پرکێش: به‌ئه‌ماح‌و گران‌فرۆش ف آزمند و گرانفروش.

پرکێشی: سور بون‌و پێداگرتن له‌سه‌ر مه‌به‌ست ف اصرار و لجاجت.

پرگ: ١) پرك، که‌ڕو، پرش؛ ٢) پارچه زه‌وی؛ ٣) که‌رکه‌مه‌ر ف ١) کفك؛ ٢) قطعه‌ای زمین کوچك؛ ٣) بخشی از گلّه.

پرگۆشت: قه‌ڵه‌و بۆگیاندارو میوه ف گوشتالو.

پرگه: گه‌را ف پوره. تخم حشرات.

پرگ هه‌ڵێنان: که‌ڕوهه‌ڵێنان، پرش هه‌ڵێنان ف کَفَك برآوردن.

پرمه: ١) ده‌نگی لوتی به‌کسم؛ ٢) گریانی له‌ناکاو: (له پرمه‌ی گریانی‌دا) ف ١) صدای بینی اسب؛ ٢) زیر گریه زدن.

پرمێشـك: ١) زاناو به‌هۆش؛ ٢) نۆسه‌نه‌ك، به‌نێرشك ف ١) پرمغز؛ ٢) نوعی خار در گندمزار روبد.

پرنو: ده‌لیل، به‌ڵگه ف دلیل. برهان.

پرنوڵ: بزگوڕ ف تکه لباس کهنه.

پرواندن: به‌نینوك کڕاندن‌و لێ کردنه‌وه: (داميێنت قوڕاوبه، وشکی که‌وه‌و بی‌پروێنه، ئه‌م گه‌ئه‌مه‌شامیه به نینوك بپروێنه با له‌لاسك ببێته‌وه) ف زدودن با سرانگشت.

پروانن: پرواندن ف نگا: پرواندن.

پڕوپا: لاق‌و له‌ته‌ر، داوه‌لینگ ف ساق و دامن بالای ساق.

پروپاتاڵ: ١) ورده‌و پرده‌ی ناوماڵ؛ ٢) خرت‌وپرتی بێ‌نرخ؛ ٣) بێکاره، بێ‌هونه‌ر ف ١) خرت وپرت خانه؛ ٢) اشیاء بی‌ارزش؛ ٣) بیکاره و تنبل.

پڕوپوچ: قسه‌و باسی بێ‌ماناو بێ‌کاکڵ‌و ناڕاست ف خُرافات، یاوه.

پڕوپۆشته: ته‌ڕپۆش، کوك، خۆش بژیو، سازو ته‌بار ف مُرفَّه.

پرو په‌شێو: بێ‌سه‌رو به‌ر، حاڵ په‌رێشان ف پریشان‌حال.

پڕوپێ: پڕوپا ف نگا: پڕوپا.

پڕوپیت: ورده حاجه‌تی ماڵ ف خُرده اسباب خانه.

پروت: هه‌ورگه‌ر، کاسه‌وکوزه‌که‌ر، هۆستای ئامانان ف کوزه‌گر.

پڕوز: بۆنی خوری سوتاو ف بوی پشم سوخته.

پڕوزان: سوتانی کوڵکه خوری‌و مو ف سوختن پشم و مو.

پڕوزانن: سوتاندنی خوری‌و مو ف سوزاندن پشم و مو.

پڕوزاو: کوڵکه‌ی سوتاو ف موی سوخته.

پڕوزه: خوری سوتاو ف پشم سوخته.

پڕوزیان: پڕوزان ف سوختن پشم و مو.

پڕوزیاو: پڕوزاو ف موی سوخته.

پروژه: گه‌ڵاڵه دانان بۆکارێکی گرینگ‌و به‌به‌هره ف پروژه.

پرۆسقـان: ١) هه‌ڵگه‌ڕانی شیر، تێك‌چونی شیر له‌سه‌ر ئاگر؛ ٢) ڕه‌نگ به‌ڕین له‌ترسان ف ١) بریدن شیر؛ ٢) رنگ باختن.

پرۆسقـیان: پرۆسقان ف نگا: پرۆسقان.

پرۆسك: پزیسك، پریشکی ئاگر ف شرارهٔ کوچك.

بروسك: بافیماوەی لەشی مردوی رزیو: (هەرئیسكو بروسكی مابو) ف باقیمانده جسد بوسیده.
بڕوسكان: لەبەر یەك هەلوەشان ف ازهم پاشیده شدن.
بڕوسكە: ناوربنگ، پریشكی ئاگر، بڕوسك ف شراره.
پروش: چاوی كەمبینو نەخۆش ف چشم بیمار و كمسو.
برۆشە: ١) كەمكەم خواردن: (بەخوا بەحال پروشە دەكا)؛ ٢) دەنكە دەنكەی بەفر كە دەباری ف ١) كم كم خوردن؛ ٢) ریزش دانەهای برف.
بروشه بروش: وردە وردە هاتنی بەفر بۆ زەوی ف ریزش آرام برف.
بروكە: دەنكی وردی بەفر ف دانۀ ریز برف.
بروكەبروك: فینگەفینگ،دەنگی گریانی بەسەبرا ف صدای آهستۀ گریه.
برونان: بر واندن ف زدودن با سر ناخن.
برباسكە: بریسكە، بوخچەی لەدەسروكە ف بقچۀ كوچك.
بریچ: چاوی پروش ف چشم كمسو.
بریزه: پر باسكه ف بقچۀ كوچك.
برێس: پەرست: (بیاگێ خوا **برێسه**) ف بَرَست.
برێسك: بڕوسكه ف جرقه.
برێسكە: برياسكه ف بقچۀ كوچك.
پڕیش: ربزال، بزگور، وردوخاش، ربشال ف پارچۀ كهنۀ پوسیده.
پڕیش پڕیش: ربشال ربشال، ریزال ریزال ف پاره پاره، تكه تكه.
پڕیشك: پشكی ناو ف پشنگ آب.
پریشكە: دانولەی گەنم، چێشتی گەنم ف آش گندم جوشیده.
بریكە: تربفه، دەنگی بەقەوی خەنین ف صدای هرهر خنده.
بربوان: بەنینۆك بان بەریك خستن وەراندن: (گەنمەشامی **ببروینه**، جله فوراوبەكەت **ببروینه**) ف با ناخن زدودن.
بز: ١) بێچو لەناو زگدا، بیزه، نۆل؛ ٢) چێژەی نفت، چێژەی زوان گیر؛ ٣) فوز، كوز، شەرمی **مێوبنه** ف ١) جنین؛ ٢) گس مزه؛ ٣) فرج، آلت تناسلی زن.
بزان: ١) بێچودان، منالدان، پزدان؛ ٢) ئەوی منال بۆگالنه قوی نیدەكەن ف ١) بچەدان؛ ٢) بادكنك.
بزدان: پزان ف نگا: بزان.
بزدوك: چینچكه سلاو، باپینكیو ف گل‌مژه.
بزه: نەخۆشیەكی پەزه ف نوعی بیماری گوسفند.
بزگ: ١) پزو، جێگەی دۆخینن لەدەرپێدا؛ ٢) هەرچێ لیوی هەلدورابێو بەنی تێدابێ وەك زار كە كیسەو تورەكە؛ ٣) نەخۆشی مەر، پزو ف ١) و ٢) نیفه؛ ٣) نوعی بیماری دام.
پزگه: بزگ ف نگا: پزگ.
بزلی: جێگەی بێچو لەزگدا، بزدان ف زهدان.
پزو: ١) بزگ؛ ٢) منالدان، بزدان؛ ٣) بزه، فزره ف ١) نیفه؛ ٢) زهدان؛ ٣) نگا: پزه.
پزور: ورگو ناو، ناوزگی حەیوان ف احشاء.
بزۆژن: سۆژنێ كه لە تەبەنە درێژترو لە سوژن بچوكتره ف سوزن كوچكتر از جوالدوز و بزرگتر از لحافدوز.
بزوسك: پروسك، پریشكی ئاگر ف شراره.
بزوسكە: بزوسك ف شراره.
بزه: فزه، نەخۆشی مەر ف نوعی بیماری دام.
پزی: ١) نفنی؛ ٢) بزگ ف ١) گس‌مزگی؛ ٢) نگا: پزگ.
بزیسك: ئاورینگ، نەختوكە ئاگریك، بزیسكەی ئاگر ف شراره.
بزیشك: بژیشك، حەكیم، لوقمان ف بزشك.
بزیشكه: نوسەكە، نوسەنەكە، بەری گیایەكی دركاویە بەخوریو جلكەوە دەنوسێ ف نوعی خار.
بزیم: ئاغزونه، ئالقەی داخستنی قایشی پشتو كەوش ف سگك.
بزینك: بلامك، دەمبێنی بێچوی ئاژال ف دهان بند بچه شیرخوار حیوان.
بژ: ١) داسوكەی دەخل؛ ٢) لكی باریكی دار؛ ٣) یالی ولاغ ف ١) برز غله؛ ٢) جوانه نازك؛ ٣) يال.
بژال: ١) لكی هەرە باریكی دار، بژ؛ ٢) بژوپوش ف ١) جوانه نازك؛ ٢) خس و خاشاك.
بژان: ١) برژان، بلاوبونی وردوشل؛ ٢) خوێن لەلوت هاتن؛ ٣) نەمانی كچێنی؛ ٤) زورەوانی، ملانێ ف ١) پاشیدن مایع؛ ٢) خون دماغ شدن؛ ٣) رفتن بكارت؛ ٤) كشتی.
بژاندن: ١) دەخوێن هێنانی لوت؛ ٢) بردنی كچێنی؛ ٣) بلاوكردنی ورد؛ ٤) وەشانـدن، چانـدنی تۆم ف ١) خون دماغ كردن؛ ٢) بكارت برداشتن؛ ٣) بخش و پلا كردن؛ ٤) تخم افشاندن.
بژاو: ١) كچێنی نەماو: (بنی بژاوه)؛ ٢) لونی خوێن لێهاتو: (لـونی بژاوه)؛ ٣) تومی وەشاو ف ١) بكارت برداشته شده؛ ٢) دماغ خونی شده؛ ٣) تخم پاشیده شده.
پژبێن: پشتێن، پشتان، كەمەربەند، پشتوێن، پشتبند ف كمر بند.
پژتین: پزبێن ف كمر بند.
پژك: ١) داروكه بەكه بۆ پینه دەمەشكەی كونبوی ئادەكەن، پشك؛ ٢) خونچه، پشكوژ ف ١) پینۀ چوبی سوراخ مشك؛ ٢) غنچه.
پژكوژ: پشكوژ، خونچه ف غنچه.
پژگال: كاروبار، مەشغولیەت ف سرگرمی و مشغولی.
پژل: سور لەسەرشتنی ف اصرار، ابرام.
پژلاندن: سوربون وپاداگرتن لەسەرشتنی ف اصرار كردن.
پژم وهوڕ: پژمەی بەقەو، توندپشمین ف عطسۀ قوی.
پژمه: پشمه، پنژه ف عطسه.
پژمەپژم: پشمەی لەسەر یەك ف عطسۀ پیاپی.
پژمین: پنژین، پشمین ف عطسه كردن.
پژن: ١) بەلكوپوپ؛ ٢) برجن و مونبكەلاو ف ١) درخت پرشاخ و برگ؛ ٢) زولبدەمو.
بژنچه: قاشاق، ژنەكی بەكسم مالبن ف برس ستور.
بژو: بال، موی ملی بەكسمو شێر، بژ ف یال.
پژوپو: لێوپوب، ئەولكانەی هەلـدەپەرتێودرێن ف شاخه و برگ،

شاخه‌های هرس شدنی.

پژون: گزره ف علف پرس شده.

پژوێن: پزێن ف کمر بند.

پژوێنه: پزێن ف کمر بند.

پژه: پریشکه بریشکی ناو ف پاشیده شدن آب.

پڕیاگ: ١) بژاو، لوتی خوێن لێهاتو؛ ٢) کچێنی لەبەبن‌چو؛ ٣) تومی چناو ف ١) خون دماغ شده؛ ٢) بکارت برداشته شده؛ ٣) تخم پاشیده شده.

پژبان: پژان ف نگا: پژان.

پس: ١) فەنبن، قەنیان؛ ٢) نور، ئەوی لەبانی س، ث دەڵێ، بسك؛ ٣) کوڕ، فرزەنـدی نێر: (**بسمام**: ناموزا) ف ١) گسلیدن؛ ٢) کسی که «س» را «ث» تلفظ کند؛ ٣) پسر.

پسات: جوات، ناوکومەڵ، جەرگەی حەشامات: (بونه پەندی **پساتێ**) ف اجتماع.

پسان: ١) فەتبان، لەبەر بەك چونی بەن‌و داو؛ ٢) مردن لەبەر ماندویی ف ١) گسستن؛ ٢) از خستگی مُردن.

پساندن: لەبەر بەك بردن ف گسلانیدن.

پسانك: بێچو: (**بسانکه** سەگ: تونەلەسەگ) ف بچه.

پسانن: پساندن ف نگا: پساندن.

پسانەوە: ١) دوباره لەبەربەك چون؛ ٢) دوابی هاتن: (ئەوەجبو؟ هەر نەپسایەوە) ف ١) دوباره گسستن؛ ٢) خاتمه یافتن.

بسپان: ١) پینەی پەڕۆ؛ ٢) سرته. قسەی بەنەسپایی ف ١) پارچهٔ پینه؛ ٢) حرف در گوشی.

پسپاندن: سرنەکردن، سرکاندن ف حرف در گوشی.

پسپس: ١) ژۆڕپچڕاو، بەچەندجێ لەت؛ ٢) وشەی بانکردنی پشیله ف ١) پاره‌پاره شده؛ ٢) کلمه صدا زدن گربه.

پسپستلێ: جوڵانەنه، جاڵ جالوکه ف عنکبوت.

پسپسیك: پشیله، پسیك، پشی، کتك ف گربه.

پسپسۆڕ: ١) زانـالـه پەزنـاسـبن‌دا؛ ٢) چازان‌و لێزانی کار ف ١) گوسفندشناس؛ ٢) خبیر و کاردان.

پسبۆری: چازانی، هۆزان لەکارێکا ف خبرگی، تخصص.

پست: سرنه، سرکه ف حرف در گوشی.

پستان: فستان، کراسی ژنانه ف پیراهن زنانه.

پسترك: پەبژه، ناردیوان ف نردبام.

پستو: بەروك، بەخه ف گریبان.

پسته: ١) فستق؛ ٢) سرنه، چپه ف ١) بسته؛ ٢) درگوشی.

پستەبادام: بادامی کاغەزی، باوی تبکوڵ ناسك ف پسته بادام.

پستەپست: سرنەسرت، پچەپچ ف پچ‌پچ.

پستەق: مێوژی خراپ ف مویز بنجل.

پسـك: ١) کەسێ زمانی «سبن» و «زێ» ناهێنی، پس؛ ٢) پشیله؛ ٣) بسك، زولف ف ١) کسی که «س» را «ث» تلفظ کند؛ ٢) گربه؛ ٣) گیسو.

پسکـان: دەگەڵ نێشگـری زا دەیلێن. خو رزگارکـردن له کەسێ کەنوندگرتویە: (خوی لەدەستم راپسکاند) ف فرار کردن.

پسکول: گوڵبنگی کڵاو ف منگوله کلاه.

پسکه: ١) سرکه، سرته، قسه بەدەنگی نزم؛ ٢) پاریزی راوچی بو نچیر؛ ٣) باڵـەفـرەو جیوەجیوی بەچکـەمـەل لەکاتی خواردن لەدەندوکی دایکی‌زا ف ١) حرف در گوشی؛ ٢) خیز شکارچی بەطرف شکار؛ ٣) پرپر زدن بچهٔ پرنده وقت خورن.

پسکەپسك: ١) سرنەسرت؛ ٢) باڵەفرەو جیك‌جیکی جوچك ف ١) نجوا؛ ٢) پر برزدن و سروصدای بچهٔ پرنده.

پسکیان: پاریزبردنی راوچی ف خیز شکارچی بسوی شکار.

پسڵ: لۆشه،گبایەکه لەدوکڵیوی دەکەن ف گیاهی است که در دوغبا ریزند.

پسمام: ناموزای نێر، کورمام ف پسرعمو.

پسنچك: بنچك ف بونهٔ درختی.

پسو: هەست ف احساس.

پسمیران: بەچکەبەگ، نەجیم‌زاده ف نجیب‌زاده.

پسوك: بەنی ناقابم کەزو دەپسێ ف نخ نازك نامحکم.

پسـوگـرتەی: گویزادبری لەقسـەی خەڵك هـەست‌راگـرتن ف استراق‌سمع.

پسەپس: ١) تورەتور؛ ٢) سرتەسرت ف ١) حالت لُکنت زبان؛ ٢) بچ‌بچ.

پسمیان: قەنیان، پسان ف گسستن.

پسبزك: پزسك ف نگا: بزسك.

پسیك: پشیله، پشی ف گربه.

پسێن: ١) ئەوی دەپسێنێ؛ ٢) کڕیار ف ١) گسلنده؛ ٢) خریدار.

پسیوز: پسیوز ف نگا: پسیوز.

پش: ١) فتـەلوك. نابتەو؛ ٢) سی، جەرگی سپی. کیسەی هەناسه؛ ٣) وشـەی بانـگ‌کردنی پشیله ف ١) شل و ول؛ ٢) ربه؛ ٣) کلمه صدا کردن گربه.

پشاقیك: سوێنکه سابون ف نەماندهٔ صابون.

پشاوتن: گلوفین، هەڵپشاوتن، تێك‌هەڵگوشین‌ولێك‌دان ف مُجاله کردن.

پشپش: وشەی بانکردنی پشیله ف کلمه صدا کردن گربه.

پشپشوکه: گبایەکه له کلکه‌پشیلەئەچێ ف گیاهی است شبیه به دم گربه.

پشبێنت: بزبێن ف کمر بند.

پشت: ١) لەدواوه لەشانرا تاسەرڕان؛ ٢) ئەودیوی هەرشتێ؛ ٣) خزمی باوك؛ ٤) دازدارو لاگر؛ ٥) وشـەی دەرکردنی پشیله؛ ٦) بەرەوچین: (**پشت بەپشت** واهانوین)؛ ٧) حبز، پیاوی گاندەر ف ١) پُشت؛ ٢) وراء؛ ٣) خوبشـاونـد بدری؛ ٤) طرفدار؛ ٥) کلمه راندن گربه؛ ٦) نسل؛ ٧) اُبنه.

پشتاش: توزی نارد لەئاشدا، توز ئاسباو ف گرد آسباب.

پشتان: ناوقا،دەست تێ‌وەرینان ف در آغوش گرفتن.

پشتاو: ۱) جۆرێ دەمانچەی قەدیم؛ ۲) نوُرەکەی بارونی راوچی ف ۱) نوعی بپاتچه؛ ۲) توبرهٔ باروت.

پشتاوپشت: ۱) بابەلباب، بەرە لەدوی بەرە؛ ۲) پێچەوانە رۆیشتن: (پشتاوپشت جومە ناو ئەشکەوتەوە) ف ۱) نسل در نسل؛ ۲) عقب عقب رفتن.

پشتئەستور: خاترجەم، بێ‌نیگەرانی ف خاطرجمع.

پشتبێن: پژبێن ف کمر بند.

پشت پێ بەستن: خاترجەم‌بوُن لە بارمەتی کەسێك ف اطمینان یافتن از یاری کسی.

پشت تێکـردن: ۱) رولێ وەرگێران؛ ۲) گوێ پێ نەدان: (پشتی دەکارەکەی کردوە) ف ۱) اعراض و پشت کردن؛ ۲) بی‌اعتنایی.

پشت چوقك: دارگورد، ئەوداره بۆی تەونی پێ‌دەکوتن ف چوبی که با آن پودقالی را می کوبند.

پشتخوێل: پشت کوُر، پشت چەمیو ف کوژپشت.

پشتدار: ۱) قایم، پتەو؛ ۲) خاوەن داژدارو لاگری بەهێزو دەسەلات ف ۱) محکم؛ ۲) کسی که یاری بانفوذ داشته باشد.

پشتدان: ۱) هەلاتن لەبەر دوژمن؛ ۲) تەسمیل بونی میوه بوُنێره ف ۱) فرار از دشمن؛ ۲) تمکین ماده برای نر بنه.

پشت دانـەوە: نارخـەیان‌و بێ‌خەم‌بوُن: (برُو پشتی خوتی لێ‌بدەوەو مەترسە) ف آرامش یافتن.

پشترێژ: برینی پشتی بەکسم ف زخم پشت ستور.

پشترێش: پشترێژ ف زخم پشت ستور.

پشت ساردبوُنەوە: ناهومێدبوُن لەکار ف مأیوس شدن.

پشتشکان: برینی لە بەلای زوُر گەورە: (برازو پشتم‌شکا) ف کنایه از مُصیبت بزرگ.

پشتکوُر: پشت خوُیل ف کوژپشت.

پشتکوُل: داری پشت دەرگا بوُداخستن ف چوب پشت در.

پشت کوم: پشت‌خوُیل ف کوژپشت.

پشت گرتن: بارمەتی‌دان، دازداری کردن ف حمایت کردن.

پشتگوێ‌خستن: گوێ پێ‌نەدان، وەدواخستن ف پشت گوش انداختن.

پشتگوێکردن: ۱) برینی لە سەرچاك کردن لای دەلاك؛ ۲) موهەلگرتنی لاملی ژن ف ۱) اصلاح موی سر؛ ۲) موی صورت گرفتن زنان.

پشتگین: دوماهی، ئاخری ف واپسین.

پشتلێدان: گەمەیەکە شەرە پشت ئەکەن ف نوعی بازی.

پشتلێدانەوە: ئاسودەبون، ئیسراحەت کردن ف لم دادن.

پشتلێکردنەوە: پشتلێدانەوە ف لم دادن و آسودن.

پشتمێر: هاریکار، باریدەر ف یاری کننده.

پشت‌وپەنا: جێگەی بانگ‌و هاوار ان: (غەوس پشت‌وپەنات بێ) ف پُشت پناه.

پشتوری: ورە، هێزی دل ف قوّت قلب.

پشتوێن: پژبێن ف کمر بند.

پشتە: ۱) کوُل‌و بار، باری کوُل؛ ۲) پلك، لای کوُزی میچ، جلك لەسەر زك؛ ۳) وشـەی دەرکـردنی پشیلە؛ ۴) نێری گانـدەر، پشت؛ ۵) ناوی گوندێکە لەسەر سیروان؛ ۶) نیکولێ فریدانی ئاولە؛ ۷) هاوعەشیرەت ف ۱) کولەبار؛ ۲) طرف برجستهٔ شنالنگ؛ ۳) کلمهٔ راندن گربه؛ ۴) اُبنه؛ ۵) نام دهی است؛ ۶) پوست انداختن زخم؛ ۷) هم‌خونی.

پشتەپا: شەق، تێهەلدان ف تیپا.

پشتەپێ: پشتەپا ف تیپا.

پشتەرێژە: پشترێژە ف زخم پشت ستور.

پشتەرێشە: پشتەرێژە ف زخم پشت ستور.

پشتەسور: پشت ئەستور ف نگا: پشت ئەستور.

پشتـەسـەر: خشلێکـە ژنـان لەنـاوەراستی سەری دەدەن‌و بەپشتا بەردەبێتەوە ف زیوری است زنانه.

پشتەك: ۱) پشتیوانەی دیوارو دار بوُ قایم بون؛ ۲) تیسکە خوری کە هەلی ناپاچن‌و دەیهێلنەوە ف ۱) پشتیبانه؛ ۲) پشمی که بر پشت قوچ می‌ماند.

پشتەکێ: سواربونی یەکسم: (دوپشتەکێ) ف سوار شدن بر ستور.

پشتەمازە: موغەرەی پشت، تیغەرەی پشت ف ستون فقرات.

پشتەماسی: خەرپشتە، سەربانی کوُرەوك پشتەماسی ف بام خرپشته.

پشتەملە: بێگار، کاری بەزوُرداری بوُزوُردار ف کار بیگاری.

پشتەملێ: پشتەملە ف بیگاری.

پشتەمەلە: جوُرێ سوُبایی، مەلەی لەسەر گازی پشت ف شنای پشت.

پشتەمێر: پشتمێر ف نگا: پشتمێر.

پشتەوە: دواوە ف وراء، پشت.

پشتەوەشکێن: بەلای پشتەوە داچەماو ف بەطرف پشت خم شده.

پشت هەلکردن: قەلس بون، رووەرگێران ف پشت کردن و عصبانی شدن.

پشت هەیوان: ژوُرەی لەژوُری هەیوان ف اطاق رو بەتراس.

پشتەیوان: پشت هەیوان ف نگا: پشت هەیوان.

پشتـی: ۱) سەرین؛ ۲) بالـەوپـشت؛ ۳) کوُل، باری پشتی پیاو؛ ۴) لەدوای: (پشتی توُ من دێم) ف ۱) بالش؛ ۲) متکی؛ ۳) کولەبار؛ ۴) پس از.

پشتیر: تەویلە، تەولە، گەوەڕ ف طویله، اصطبل.

پشتێر: پشتیر ف طویله، اصطبل.

پشتێن: ۱) پژبێن؛ ۲) گشتەك ف ۱) کمر بند؛ ۲) نخ بهم بافته.

پشتێند: پژبێن ف کمر بند.

پشتێنـدە: ۱) دەورە، دەورەگرتنی بەرژین یا هەرچی؛ ۲) داری دەنـاو شوُلی جەپەر خراو؛ ۳) جوُرێ زوُرەوانیە کە دەست دەکەمبەری بەکتر دەگرن ف ۱) کمربندی؛ ۲) پود پرچین؛ ۳) نوعی کُشتی.

پشتێنە: پشتێندە ف نگا: پشتێندە.

پشتیوان: ۱) هاریکـار، باریدەر؛ ۲) قایم‌کەری دیواری شکست؛ ۳) داری دەرگاداخستن ف ۱) پشتیبان؛ ۲) پشتیبـانـەدیوار؛ ۳) چوب پشت در.

پشتیوانە: دیواری دیوار ئەستێنەوە ف پشتیبانه.

پشتیوانی: یاریدەدان، هاریکاری، لاگیری ف پشتیبانی.
پشتیوانی کردن: دژداری کردن، لاگیری کردن ف طرفداری کردن.
پشرون: چێشتی پیرخەنیلە، شێوی وردە ساوار ف آش بلغور ریز.
پشقل: پشکەڵ، کشپەڵ، کشپل، فشپل، گوێی دوسمو وشترو کەرویشك ف پشك حیوانات.
پشك: ۱) خونچەی گوڵیدار؛ ۲) پژك، داری کون‌گری مەشکەو خیگە؛ ۳) دەنکی بەفر، کلوی بەفر؛ ۴) پسولەی خۆوبەخت، قورعە؛ ۵) بەش وبار؛ ۶) پژ پشکی ئاو ف ۱) شکوفە درخت؛ ۲) پینهٔ چوبین مشك؛ ۳) دانهٔ برف؛ ۴) بلیط بخت‌آزمایی؛ ۵) سهم و قسمت؛ ۶) قطرات پاشیدهٔ آب.
پشکخستن: قورعەکێشان ف قُرعه انداختن.
پشکڤین: ۱) پشکوتنی خونچە؛ ۲) هەڵوەشانی درومان، هەڵپشکونن ف ۱) شکفتن غنچه؛ ۲) بازشدن بخیه.
پشکڵ: پشقل ف پشك حیوانات.
پشکن: ۱) مفەتیش، ماڵ پشکن؛ ۲) لەبەریەك جیا کەرەوە؛ (خوربەکە بپشکنە) ف ۱) مفتش و بازرس؛ ۲) ازهم بازکنندهٔ پشم و موی.
پشکنین: ۱) گەڕان، تەفتیش؛ ۲) هەڵوەشاندنی خوری‌و لۆکە ف ۱) تفتیش؛ ۲) ازهم بازکردن پشم و موی.
پشکۆ: پۆلو، بەرەنگ، سکڵ، پەنگر ف اخگر.
پشکوتن: وەبونی خونچە ف بشکفتن.
پشکۆڕ: پشکۆڕ ف کوزپشت.
پشکۆژ: ۱) خونچە؛ ۲) دوگمە، قۆپچە؛ ۳) گوڵۆك ف ۱) غنچه؛ ۲) دکمه؛ ۳) شکوفهٔ درخت.
پشکول: نەزەی ناقۆڵا ف تنومند بدقواره.
پشکۆڵ: پشقل ف پشك حیوانات.
پشکەڵ: پشقل ف پشك حیوانات.
پشکیل: ئەنگوستیلەی بێ‌نقێم کە لەگاڵنەی کەڵەمستێن‌دا بەکاری دێنن ف انگشتری بی‌نگین.
پشکیلان: گەمەی کەڵەمستێن، *بازیەکی شەو نشینیە کە ئەنگوستیلە لەبا خەڵی یەکێك‌دا دەشارنەوە دەستەی‌تر دەبێ بیدۆزنەوە* ف نوعی بازی دسته‌جمعی.
پشکێن: پشکن ف بازرس.
پشکیك: چەڵتوك، برنجی بەتیکولەوە ف شالی.
پشمە: پژمە، پنژە ف عطسه.
پشمین: پنژین، پشمەکردن، پژمین ف عطسه کردن.
پشنی: نوبڵ، هەنیە، ئەنی، ناوچاوان ف پیشانی.
پشو: ۱) هەناسە؛ ۲) پشیلە؛ ۳) ئیسراحەت، وچان ف ۱) نَفَس؛ ۲) گربه؛ ۳) استراحت کردن.
پشۆر: خراپ گوتنی کەسێ، ئەحلەت ف بدگفتن از کسی، نفرین.
پشوسواری: تەنگەنەفەسی ف نفس‌تنگی.
پشوگرتن: وچاندان، ئیسراحەت کردن ف آسودن.
پشە: ۱) پر پشکی ئاو؛ ۲) پشیلە ف ۱) قطرات پاشیدهٔ آب؛ ۲) گربه.

پشی: ۱) پشیلە؛ ۲) کەپەکی ئارد؛ ۳) سی، جگەری سپی؛ ۴) کولیچە بەرۆن؛ ۵) پشو، ئەفەس ف ۱) گربه؛ ۲) نخالهٔ آرد؛ ۳) شُش؛ ۴) نان روغنی؛ ۵) نفس.
پشیان: پرژانی ئاو، پر پشکە کردن ف پاشیدن آب.
پشی‌پشی: ۱) گەمەیەکی منالانە؛ ۲) بانگ کردنی پشیلە ف ۱) نوعی بازی بچه‌ها؛ ۲) صدا زدن گربه.
پشیك: پشیلە ف گربه.
پشیلۆك: پشیلەپایزە ف گیاه قاصدك.
پشیلە: کتك، *جانەوەرێکی لەتیرەی پڵنگ بەڵام بچوك، دڕندەیشی هەیەو کەویشی هەیە، بەنیرەکەی نێرن گوربە* ف گربه.
پشیلەپایزە: بەری گیایەکە با دەیباو منال بۆ گاڵتە دوای دەکەون ف قاصدك.
پشیلەسۆرە: گەمەیەکی منالانە ف نوعی بازی کودکان.
پشیلەسۆرێ: پشیلە سۆرە ف نگا: پشیلەسۆرە.
پشیلەشۆر: شوشتنی ئانەواو، شۆربنی سەرچڵ ف سرسری شُستن.
پشێو: پەشێو، پەرێشان، ئەباش ف پریشان حال.
پشێوە: ئاژاوە ف آشوب.
پشێوی: ئاژاوە ف آشوب.
پشێوی‌نانەوە: کەتن‌گێڕی، ئاژاوەنانەوە ف فتنه‌انگیزی.
پشێوێنی: پشێوە ف آشوب.
پف: ۱) فو؛ ۲) وشەی وەڕەزی لەبۆنی ناخۆش: (پف لەو بۆگەنە)؛ ۳) وشەی گاڵتە بەقەڵەوی زگ‌زل کردن ف ۱) پف؛ ۲) کلمهٔ نفرت از بوی بد؛ ۳) کلمهٔ مسخره کردن به شکم گنده.
پف‌دان: ۱) فودان، بەفوتێکردن هەڵمساندنی کەلاك؛ ۲) برینی لە پێهەڵگوتنی بەدرۆ ف ۱) دمیدن؛ ۲) کنایه از ستایش دروغین.
پفدراو: ۱) دنەدراو، هانەدراو؛ ۲) کەلاکی بە فۆهەڵمساو ف ۱) تحریك شده؛ ۲) لاشهٔ در کعب دمیده.
پفدرباگ: پفدراو ف نگا: پفدراو.
پفدریان: فودان ف پُف‌دادن.
پفکردن: فوکردن لە ئاگرو هەرچی ف پُف کردن.
پفکرن: پفکردن ف پف کردن.
پفکێ: جوێنی ژنانەیە، واتا: گوشاد ف دُشنام زنانه.
پفلدان: مسولدان ف منانه.
پفنە: کورتەبالای قەڵەو ف کوتاه‌قد چاق.
پفولە: کورتەبالای قەڵەو، پفنە ف نگا: پفنە.
پفە: چێشت لەزمانی منالاندا ف آش به زبان بچه‌گانه.
پفەك: ئامرازی فوی توند کردن ف ابزار دَمیدن، دَم.
پفەڵ: فشەڵۆك ف متخلخل.
پفەڵدان: فودان، فونێکردن ف پُف دادن.
پفەڵدراو: فودراو، بانێکراو ف پُف داده.
پفیو: لەشگران‌و تەمەڵ ف تنبل و لش.
پلك: پشتەی جلك، بەرانبەرجك ف بر رو افتادن شتالنگ.

پك‌پك: نوزه‌نوزی منداڵ به‌ده‌م گریانه‌وه ف غرولند بچه موقع گریستن.

پكنه: پفنه ف نگا: پفنه.

پكه: ١) پشنه‌ی میچ، پشنه‌ی قاپ؛ ٢) فه‌رمانی كردن ف ١) ذمر افتادن قاپ بازی؛ ٢) امر به كردن.

پكه‌ن: ١) فه‌رمانی كه‌ندن؛ ٢) فه‌رمانی كردن بۆكۆی مرۆ؛ ٣) فه‌رمانی داكه‌ندن ف ١) امر به كَندن؛ ٢) امر به كَرْدن برای جمع؛ ٣) امر به لباس درآوردن.

پكه‌ین: نه‌نجام بده‌ین ف بكنیم.

پكێش: فه‌رمانی راكێشان ف امر به بكش.

پكێشه: ١) دوُكه‌ڵ ده‌گه‌روت كه‌، هه‌ڵمژه؛ ٢) راكێشه ف ١) بركَش؛ ٢) بكش.

پگر: گه‌مره، كه‌مره ف سرگین خشك شده.

پل: ١) نكه‌، پارچه گۆشتی چكۆڵه‌، چنچك؛ ٢) په‌نجه‌: (ده‌سو پلت بشۆ)؛ ٣) قامك؛ ٤) بادان، باوخواردن؛ ٥) نه‌زوی له‌ش، بروسكه پێداهاتن؛ ٦) چه‌قه‌نه به په‌نجه‌؛ ٧) لكی باریكی‌دار: (لق و پل)؛ ٨) به‌لكه‌، كه‌زی؛ ٩) به‌له‌ك: (پاو پل)؛ ١٠) پێل، پرد؛ ١١) لێدانی ره‌گ ف ١) جنجه‌؛ ٢) پنجه و دست؛ ٣) انگشت؛ ٤) تاب خوردن؛ ٥) تیركشیدن بدن؛ ٦) بشكن؛ ٧) جوانه نازك درخت؛ ٨) گیسو؛ ٩) ساق پا؛ ١٠) پُل؛ ١١) نبض.

پڵ: ١) په‌ڵه‌ی پێست؛ ٢) پرد ف ١) لكهٔ پوست؛ ٢) پُل.

پلار: ١) دارده‌ستێ كه بۆهاوبشتن ده‌بێ؛ ٢) قسه‌ی به‌تێكوڵ؛ ٣) تانه‌و سه‌ركۆنه ف ١) تكه‌چوب انداختنی؛ ٢) متلك؛ ٣) سرزنش.

پلارتێگرتن: ١) دارهاوبشتن بۆمیوه نه‌كاندن؛ ٢) داربه‌كه‌سێك دادان؛ ٣) سه‌ركۆنه‌و قسه‌ی به‌تێكوڵ كردن ف ١) انداختن لكه چوب برای میوهٔ درخت؛ ٢) چوب بطرف كسی پرت كردن؛ ٣) متلك گفتن.

پلاس: به‌ڕه‌ی ده‌زو، رایه‌خی كه‌م‌نرخ ف پلاس.

پلاس ماسی: جۆرێك ماسی ف نوعی ماهی.

پلاش: گیای وشكی ده‌شتی، پوُش و پلاش ف گیاه خشك باد برده.

پلان: گه‌لاڵه‌كار، كه‌ین‌و به‌ین ف طرح، نقشه.

پلان: ١) هه‌سنی، ئیسقان؛ ٢) گلاربون ف ١) استخوان؛ ٢) غلتیدن.

پلاندن: گلاندن، گلاركردنه‌وه ف غلتاندن.

پلانن: پلاندن ف نگا: پلاندن.

پلاننه‌وه: پلانن ف نگا: پلانن.

پلاو: چێشتی برنجی به‌پالوێنه پالێوراو ف پلو.

پلاوپالا: پالوێنه‌ی برنج، سوزمه‌، ده‌فرێكی كانزای كون‌كون ف پلوپالا.

پلاوپالێو: پلاوپالا ف پلوپالا.

پلپ: ١) شل‌و شه‌وین‌و نه‌به‌گه‌؛ ٢) نوندو خوگر ف ١) شل و لق؛ ٢) ثابت و محكم.

پلپ به‌ستن: مه‌یین، نوندبونی شل ف منعقد شدن و بستن.

پل پسكان: نه‌خۆشیه‌كی باڵدارانه ف نوعی بیماری پرندگان.

پلپل: له‌ت‌له‌تی چكۆڵه‌، نه‌نجناو ف انجیده.

پلپل كردن: پارچه‌پارچه كردن، بۆ گۆشت ده‌ڵێن ف قیمه كردن.

پلپله: پیله‌، خشڵێكه ف زیوری است.

پلپڵه: پیله ف زیوری است.

پلپلی: په‌له‌به‌له‌، په‌لاوی ف لكه‌لكه.

پل‌پیز: لنگ‌و له‌ته‌ر، داوده‌لینگ ف ساق و پوشش ساق.

پلت: به‌له‌، بلنا عه‌ورال نه‌زمێن دخوبان ف نگا: به‌له.

پلت: ١) پل، نه‌رم‌و شل؛ ٢) ده‌نگی به‌زۆر ده‌رهێنانی زاربێنی شوشه‌ناو ف ١) شُل؛ ٢) صدای بیرون آوردن دهان‌بند بُطری.

پلتك: پلتۆك ف نلنگر.

پلتۆخ: نه‌به‌گه‌، یه‌كتر نه‌گرتو، شل‌و شه‌وێق ف شل و بند نیامده.

پلتۆك: ١) پنه‌، به‌پشتی په‌نجه له‌شتێك دان؛ ٢) پێی نفه‌نگ‌و ده‌مانچه ف ١) نلنگر؛ ٢) ماشهٔ تفنگ و تپانچه.

پلته: ١) ده‌نگی ده‌ركێشـانی زاربـه‌ندی شوشه‌ناو؛ ٢) نڵنه‌، نلف ف ١) صدای بیرون آوردن چوب‌پنبه بطری؛ ٢) دُردی.

پل‌ته‌قانن: چه‌قه‌نه‌لێدان ف بشكن زدن.

پلتیك: رزبو، رزبای ف پوسیده.

پلچ: فلچ، نلبخاو، پلبخاو ف له شده.

پلچاندن: نلێخاندن ف له‌كردن.

پلچانن: پلچاندن ف له‌كردن.

پلدان: ١) لێدانی نه‌بز به‌نوندی؛ ٢) په‌زینی نه‌ندام وه‌ك په‌نكی چاوو لێو ف ١) زدن نبض؛ ٢) اختلاج و پر بدن اعضا.

پلژ: سیس، كز ف پژمرده و افسرده.

پلژباگ: سیس‌و كزبوگ ف پژمرده.

پلژیان: سیس‌و كزبون ف پژمردن و افسردن.

پلشت: چلكن، پیس، چلكاوی ف كثیف و چرك آلود.

پلك: ١) خوشكی باوك، بور؛ ٢) كه‌زی، پرچ؛ ٣) پلشت، چلكن، گه‌مار؛ ٤) گلان، پل ف ١) عمّه؛ ٢) گیسو؛ ٣) چركین؛ ٤) غلتیدن.

پلكان: گلاربون ف غلتیدن.

پلكانن: گلاندن ف غلتانیدن.

پلكه: ١) بسك‌و كه‌زی؛ ٢) خوشكی باوك ف ١) گیسو؛ ٢) عمّه.

پلكیان: گلان، خلۆربونه‌وه ف غلتیدن.

پل لێدان: چه‌قه‌نه به‌قامك ف بشكن زدن.

پلمه: ١) گریانی له‌نكاو؛ ٢) كه‌نینی به‌ده‌نگ، پرمه ف ١) گریهٔ ناگهانی؛ ٢) قهقهه.

پلندار: داروكه‌ی هاوبشتنی، پلار ف نگا: پلار.

پلنگ: ١) درنده‌ی به‌ناوبانگ؛ ٢) نێكه‌ڵ پێكه‌ڵ‌و ناڵۆزا ف ١) پلنگ؛ ٢) درهم برهم.

پلنگیان: ناڵۆزان‌و نێك‌هالان ف درهم برهم شدن.

پلوپا: ١) قاچ‌و قول، لنگ‌و له‌ته‌ر؛ ٢) به‌له‌قاژه‌، حه‌ول‌و ته‌قالا ف ١) پا و ساق؛ ٢) دست و پا زدن.

پلوبو: وزه‌و هێز، توان‌و تاقه‌ت ف تاب و توان.

پلوپوش: پزوپوش، وشكه‌گیا ف خشكه گیاه.

پڵوپوُش: پلو پوش [ف] خشکه گیاه.

پڵوج: خواروخێچ: (پێچ و **پڵوج**) [ف] کج‌وکوله.

پڵۆخ: ١) پڵیشـاوه رزاو؛ ٢) پیس‌و چڵکن [ف] ١) له و ازهم پاشیده؛ ٢) چرك‌آلود و کثیف.

پلۆخ: سکڵ [ف] اخگر.

پلۆر: ١) بلوێر، بلور، نای؛ ٢) بلوسك، لوس [ف] ١) نی‌لبك؛ ٢) ناودان.

بلورژەن: بلوێرلێدەر، بلوێرپێژ، نای‌ژەن [ف] نی‌نواز.

پلوره: ١) خەڵێف، جێگەی هەنگ؛ ٢) بلوسك [ف] ١) کندوی عسل؛ ٢) ناودان.

بلۆز: ١) بڕبـوڵـە، چێشتی گزموله هەویر و کوزەڵە؛ ٢) گزمولەهەویری دانی جوجکه [ف] ١) آش اوماج؛ ٢) آرد آبزده برای خوراك جوجه.

پڵۆز: تێکەڵ پێکەڵ: (کارەکە ئاڵۆز **پڵۆز**بوه) [ف] قاطی پاتی.

بلوسك: لوس، لوساوك، بلوراف [ف] ناودان.

بلوسکه: گەرولەی ناش [ف] گلوی گندم ریز در آسیا.

بلوسگرد: بەرەسێلکه، حاجی‌رەشك [ف] پرستو.

پلۆسین: دوای پێشکری«دا». دارکاری کردن، لێدان به توندی [ف] کتك کاری.

بلوُل: بلور، بلوێر [ف] نی لَبَك.

پله: ١) خوشـــکـی باوك؛ ٢) دەرەجـــە، پایه؛ ٣) هەل‌و دەرفـــەت؛ ٤) پێ‌پیلکەی نەردبوان؛ ٥) پنه، بەقامك لەشت‌دان [ف] ١) عمّه؛ ٢) درجه و پایه؛ ٣) فرصت؛ ٤) پله؛ ٥) تلنگر.

پلەپەرتکێ: پەلەپروزه، گەلەك بەلەز [ف] شتابزدگی.

پلەنرازیان: بەزیوان‌بون، پاشکەزبون [ف] پشیمان شدن.

پلەتسبان: ١) سست‌بوُنەوەو خاو بوُنەوە؛ ٢) پەشیمان‌بون [ف] ١) سست شدن؛ ٢) پشیمان شدن.

پلەزیفان: چەقەنەلێدان‌و سەماکردن [ف] پایکوبی و بشکن زدن.

پله کان: فاڵدرمه، دەرەج [ف] پلّه.

پله کانه: پله کان [ف] پلّه.

پله گۆشت: جنجاك، پارچەگۆشت [ف] قطعه گوشت.

پلەندەر: ١) بێ‌ئابڕو، روسوا؛ ٢) شەڕانی، بێ‌فەڕ [ف] ١) بی آبرو؛ ٢) ستیزه‌جو.

پڵیتەکێش: داروکەی چرای رۆن گەرجەك [ف] فتیله‌کش.

پڵیخ: رزین، دەبەر پێ‌دا فلیچ [ف] لەشده.

پڵیخان: دازران، فلچەوەبون [ف] لهیدن.

پڵیخاو: دازراو [ف] لهیده.

پلیزرگ: بلوسگر، بەرەسلێرکه [ف] پرستو.

پلیسرك: پلیزرگ [ف] پرستو.

پلیش: فلچ، پڵیخ [ف] لهیده.

پڵیشان: پڵیخان [ف] لهیدن.

پڵیشاندنەوە: دەبەر پێ‌دا پان کردنەوە [ف] له کردن.

پڵیشانەوە: فلچ‌بوُنەوە [ف] لەشدن.

پڵیشاو: لەبەر پەك چو، پان‌و فلچ‌بوەوە [ف] لەشُده.

پڵیشاوه: پڵیشاو [ف] لەشده.

پلیك: پینکه، پنه، بەسەری قامك لەشت‌دان [ف] تلنگر.

پلیکان: پلەکانه [ف] پلکان.

پلیکه: پلەی نەردبوان، پلەی پلیکان [ف] پلّه.

پن: ١) قرتو، جانەوەرێکی چکۆڵەی باڵکەڵەی سوره به پێستی ئاژەڵەوه دەنوسێ؛ ٢) پوڵو، سکڵ، پەنگر؛ ٣) نوخته، پەڵەی چکۆڵه؛ ٤) شەق، پەلاق تێهـــەڵـــدان [ف] ١) حشـــره‌ای کوچـك که بر پشـت حیوان می‌چسبد؛ ٢) اخگر؛ ٣) نقطه؛ ٤) تیپا.

پنت: نوخته، پەڵەی گچکه، پن [ف] نقطه.

پنتك: گزموله، کەموکەیەك لەقوڕو... [ف] اندکی از گِل و...

پنتی: ١) پیس، گەمار، چڵکن؛ ٢) تەمەڵ‌و بێکاره [ف] ١) چرکین؛ ٢) تنبل و لش.

پنج: ١) بنەگیا؛ ٢) رەگ‌و ریشه؛ ٣) بینەی قەڵشی دەفری گڵین [ف] ١) بونه؛ ٢) ریشه؛ ٣) بینه ظروف سفالین.

پنجار: ١) بنەگیا، پنچکەگیا؛ ٢) گیای خواردنی نەچێنراو [ف] ١) بوته؛ ٢) گیاه خوردنی و بخننی.

پنج‌لێنان: گرتنی درزی دەفری گڵین بەبینەی تایبەتی [ف] مرمت ظرف سفالین.

پنج‌ومۆر: شات‌و شوت بەدرۆ: (زۆری **پنج‌ومۆر** لەخوێنا) [ف] لاف و گزاف.

پنجەدرۆ: بنەدرك [ف] خاربُن.

پنج: بینەی درزی دەفری گڵینه [ف] بینهٔ ظروف سفالین.

پنچك: دەوەن، بنەداری بڕژو چکۆڵه [ف] بونهٔ درختی.

پنج کردن: درزگرتنی دەفری سواڵەتی [ف] بینه کردن ظرف سفالین.

پند: ١) نەسبێ مر بشك؛ ٢) کونی قون [ف] ١) شپش مرغ؛ ٢) مَقْعَد.

پنـدر: ١) کزر، تونـدەوەبوی تێل، نیوه وشك؛ ٢) پیرەلۆك، هەڵفرچانی پێستی بەتنجـه لەئاوی گەرم. سارد [ف] ١) نم خشـك؛ ٢) ترنجیدن پوست از آب گرم و سرد.

پندرۆ: کونی پاشەوەی گیاندار، قنگ [ف] مَقْعَد.

پنر: پندر [ف] نگا: پندر.

پنژه: پشمه [ف] عَطسه.

پنژین: پشمین، پژمین، پیکژین [ف] عطسه‌کردن.

پنك: پنت [ف] نقطه.

پنکاف: گولاو، ئاوی گوڵ [ف] گُلاب.

بنگ: پونگه، پونگ، گیایەکی خواردنی مرۆڤه، ناعنا [ف] پونه.

پنگاو: سەد، بەربەندی ئاو [ف] سد.

پنگر: ١) پەرەنگ، پوڵو، سکڵ، بن، پۆل؛ ٢) پندر [ف] ١) اخگر؛ ٢) نگا: پندر.

پنگرکێش: ئاسنێکی سەرخواری دەسکداره، سکڵی پێ ژاده گوێزن [ف] اخگرکش.

بنگه: بنگ [ف] پونه.

پنو: پینه، پنی، پارچەیەك بەسەر دڕاوی‌دا دەدرون [ف] پینه.

پنۆ: پەڵەی چوك، لەکە، خاڵ ف لکە.

پنۆك: پنۆ ف لکە.

پنۆك پنۆك: خاڵخاڵ، پەڵەپەڵە ف دارای لکەهای زیاد.

پنە: تەختەو دەپێکە نەنگوتکەنانی لەسەر بان دەکەنەوە ف تختەای کە خمیر نان را بر آن پهن کنند.

پنی: پینە، پنو ف پینە.

پنیۆز: دورکەوتن لەجێ: (پنیۆز بوە: رۆیوەو دیتەوە) ف رفتن موفّتی.

پو: ١) تێوەدانی تەون، هەوالی رایەل؛ ٢) پوکی ددان؛ ٣) لەزو پەلە؛ ٤) لك و پۆپی دار؛ ٥) رزیوی قوماش: (کونالەکە عەمبارە **پوێە**: رزیوە)؛ ٦) توانـاو هێز: (لـەپەل و بۆ بومەوە) ف ١) پود؛ ٢) لثە؛ ٣) شتاب و عجلە؛ ٤) شاخ و برگ درخت؛ ٥) پوسیدە؛ ٦) تاب و توان.

پوار: ١) پاك و خاوێن، پاقژ؛ ٢) کاڵای رزیو، پو ف ١) پاك؛ ٢) پودە.

پوارتك: رزاوی ناو،رۆکی دارو درەخت ف مغز پودهٔ درخت.

پواز: هۆرەی بچوك، پسنگێکـە لەدرزی داری فەڵقاوی دەنێن تا بەك نەگرێتەوە ف پغاز.

پوازەناو: دارێکە وەبەر بەردانی دەدەن بۆ بڵندکردنی ف پغاز سنگ آسیا.

پوان: رزینی کاڵا ف پودن.

پواو: رزیو ف پودە.

پۆبر: کری زۆر سفت و بڕ ف نسیج سفت ننیدە.

پۆپ: ١) پۆپە، قبتکەی سەری مەل و باڵندە؛ ٢) کاکۆڵی سەری مرۆ، پۆر ف ١) برجستگی سر پرندە؛ ٢) کاکُل.

پوپر: تالان، پۆر، پوپر ف غارت، یغما.

پۆپرە: پۆپە، پۆپ ف نگا: پۆپ.

پۆپکە: ١) پۆپەکەڵەشێر؛ ٢) دوندی کێو ف ١) تاج خروس؛ ٢) قُلّە کوه.

پۆپل: پۆپە ف برجستگی سر پرندە.

پۆپن: مەلی کاکۆڵدار ف مرغ کاکلی.

پۆپنە: ١) پۆپە؛ ٢) مەلی بە کاکۆڵ؛ ٣) گیای لك و پنج نیکەلاوی بڵاو ف ١) برجستگی سر پرندە؛ ٢) مرغ کاکلی؛ ٣) گیاه پُر و درهم شدە.

پۆپنـەکی: ١) سەربـەفیتکـە، کاکـۆڵدار؛ ٢) نازنـاوی چورەیەکـە، چورەپۆپنەکی ف ١) مرغ کاکلی؛ ٢) نوعی پرندهٔ کاکلی.

پۆپۆ: مەلێکە کاکۆڵدار ف مرغی استٔ کاکلی.

پۆپە: قتکەی سەر، کاکۆڵ، گۆشتی سەری کەڵەشێر و مامر ف تاج مرغ و خروس.

پۆپەرەشە: نەخۆشیەکە بەمریشکان وەردەبێ ف نوعی بیماری ماکیان.

پۆپەژمین: پنخەفیکی زۆر نەنکە لەخوری ئەبکەن ف شمد پشمی.

پۆپەکەڵە شێرە: گوڵێکی سورەلەپۆپە دەکا ف گل تاج خروس.

پۆپەشمین: پۆپەژمین ف شمد پشمی.

پۆپیتە: پۆپە، قوتکەی سەری مریشك و کەڵە شێر ف تاج خروس.

پوت: ١) بت، خودای دەسکرد، بوت؛ ٢) پورت ف ١) بُت؛ ٢) کُرك شتر و برهٔ گوسفند.

پۆت: ١) جرج و لوچ، قرمچی، هەڵقرچـان؛ ٢) زۆرورد، دەگەڵ خۆڵ دەگوترێ ف ١) چین و جروك؛ ٢) بسیار ریز.

پوت: ١) کورت و لاوازو بێ نموت؛ ٢) والا، پەنال، ناوخاڵی؛ ٣) گزرە، گیای گێرەکـراو؛ ٤) کێشێکـە بەرانبەر بە شازدە کیلۆ ف ١) کوتاه و حقیر؛ ٢) میان تهی؛ ٣) گیاه برس شدە؛ ٤) وزنی است برابر شانزدە کیلو.

پۆتراك: سەرۆگوێلاك،دیمەنی سەروسەرپۆش ف سروسیما،سرودستار.

پوتك: نەخۆشی خورە ف بیماری خورە.

پۆتلاك: پۆتراك ف نگا: پۆتراك.

پۆتە: زۆرورد، پۆت: (خوەڵە**پۆتە**) ف بسیار ریز، گَرد.

پۆتەراك: پۆتراك ف نگا: پۆتراك.

پوتەك: ١) زور خۆر و چڵێس؛ ٢) بێ نموت و کورت و کز ف ١) شکم بارە؛ ٢) لاغر و کوتاه.

پوتەکە: بێ نموت، بەرچاوتەگر: (کابرایەکی **پوتەکەی** پیسەکەم دیت) ف بی نمود و کوتاه.

پوتەگا: خاڵیگە، کەلەکە، لابرك ف تهیگاه.

پوتەڵ: پوتەکە ف نگا: پوتەکە.

پۆتەلاك: پۆتراك ف نگا: پۆتراك.

پۆتەلاگ: پۆتراك ف نگا. پۆتراك.

پۆتی: رەجالە، لات: (لوتی و **پوتی**) ف لات و اوباش.

پۆتی: پۆتە ف نگا: پۆتە.

پوتیتە: ١) پەتاتە؛ ٢) پوتە ف ١) سیب‌زمینی؛ ٢) بسیار ریز.

پۆتین: ١) کەوشی لاسـك درێژی کەمتـر لەجـەکمـە؛ ٢) زۆرورد: (خوڵە**پۆتین**) ف ١) پوتین؛ ٢) خاك بسیار نرم و ریز.

پوج: ١) بێ ناوك، بێ کاکڵ؛ ٢) قسەی بێ‌ماناو خەیاڵی ف ١) میان‌تهی؛ ٢) یاوە.

پوچەك: دانەوێڵەی بێ کاکڵ ف پُشنش میان‌تهی.

پوچەڵ: ١) پوچەك؛ ٢) بێ نرخ و بێ برەو ف ١) پُشن میان‌تهی؛ ٢) بی ارزش.

پۆخ: ١) خونچەی کولوکی دار؛ ٢) میوەی زۆرگەیشنوی پلیخاو؛ ٣) بن و ریشەی بر بن ف ١) غنچە شکوفە؛ ٢) میوهٔ لەشدە؛ ٣) ریشە ناسور.

پوخت: ١) پاك و نەکوز: (کـاری زۆر **پوختن**)؛ ٢) لێنـانی شێو ف ١) مرتب؛ ٢) پخت و پز.

پوختکردن: رێك‌خستن و جێ‌بەجێ کردن ف ترتیب دادن.

پوختوپەز: شیو لێنان ف پخت‌وپز.

پوختە: هەڵبژاردە، بژاردەی قسە، خولاسە ف خُلاصە.

پۆخل: گوڵینگەی کلاو ف منگولهٔ کلاه نمدی.

پۆخڵ: چڵکن: (پیس و **پۆخڵ**) ف چرکین و کثیف.

پۆخلە: بنی برین، ریشەی برین ف ریشهٔ ناسور.

پۆخلەوات: ١) کاری پیس و بێ کەلـك؛ ٢) خرت‌وپرتی بێ نرخ ف ١) کار کثیف و بی‌ارزش؛ ٢) اثاثیهٔ بُنجل.

پۆخە: خونچەی گلۆکی دار، پۆخ ف اولین شکوفهٔ درخت.

پۆخین: ١) قاوتی گەنم؛ ٢) جێشتی بۆدراو؛ ٣) جێژنێکی بەزیدبانە [ف] ١) قاوت گندم؛ ٢) آش قاوت؛ ٣) از اعیاد یزیدیها.

پۆد: کرۆن ژەنگ لێدراوی زیبرو کون‌کون بوگ [ف] زنگ‌زدهٔ زبر و سوراخ سوراخ شده.

پۆدای: پێوەدان، ماربێوەدان [ف] نیش زدن.

پودو: پوك، گوشتی ددان [ف] لثه.

پۆڕ: ١) موی سەر؛ ٢) باڵندەیەکی خۆش گۆشتەو لەمریشك زلترە؛ ٣) بەرین، هەراو، گوشاد: (پان‌و پۆڕ)؛ ۴) رێك‌و جۆر [ف] ١) موی سر؛ ٢) دراج؛ ٣) عریض؛ ۴) مُنظّم.

بوڕ: زۆر، زاف [ف] زیاد، بسیار.

بوڕ: ١) تالان؛ ٢) ناخنین [ف] ١) غارت؛ ٢) انباشتن.

پوڕ: ١) خوشکی باوك؛ ٢) خوشکی دایك [ف] ١) عمّه؛ ٢) خاله.

بوڕاندن: بەزۆر ناخنین [ف] سپوختن.

پورت: پەڕۆباڵ [ف] پر وبال.

پوڕت: لوا، بەرگن، تۆکی وشترو بەرخ [ف] کُرك شتر و برّهٔ گوسفند.

بورت: پرنك، پرنوك [ف] جُزءِ کوچك.

پۆرتخە: بنی بربن، ریشەی کوان [ف] ریشهٔ ناسور.

پۆرتك: ١) سەرپۆش، مو داپۆش؛ ٢) رزیو [ف] ١) سر پوش؛ ٢) پوده.

بۆرتکان: رزین، پوان [ف] پودن.

بۆرتکاو: رزاو، پواو [ف] پوسیده.

بۆرخز: ١) جەموش، نۆڕ؛ ٢) خوێڕی‌و بێکارەو نەگونجاو [ف] ١) رموك؛ ٢) ناهنجار.

بوڕزا: فرزەندی پوڕ [ف] عمّەزاده، خالەزاده.

پوڕزازا: نەوەی پوڕ [ف] نوهٔ عمّه یا خاله.

پوڕکە: پوڕ [ف] عمّه.

پۆڕگ: ١) زیبکەی هەڵتوقیوی برناو؛ ٢) پینەی دەست؛ ٣) نێرتکی ناو دومەڵ؛ ۴) نبکولی جەلتوك؛ ۵) ناوگۆرکی رەشماڵ؛ ۶) باری چیغ‌وچادر [ف] ١) ناول؛ ٢) پینهٔ دست؛ ٣) غدهٔ داخل دُمل؛ ۴) پوست برنج؛ ۵) آنتندان سیاه‌چادر؛ ۶) کیسه چادر.

بوره: شلخه مێش هەنگوین [ف] نسل نو بن زنبور عسل.

بوره: بیا، پێدا [ف] برآن.

بورەدان: شلخەدانی هەنگ [ف] بیرون آمدن نسل نو بن زنبور از کندو.

بۆزیان: رێك‌وپێك بون، جۆربون [ف] جوردرآمدن.

پۆز: بەلەك، لەنەر، نێوان فولەقاپەو ئەژنۆ [ف] ساق.

پوز: ١) کەپۆ؛ ٢) دەم‌و لەوس؛ ٣) زەنبورەی ناش؛ ۴) کونی فنگ [ف] ١) بینی؛ ٢) پس؛ ٣) سوراخ تنگ ناو آسیا؛ ۴) مُقعَد.

بۆزکە: زەنبورەی ناش [ف] سوراخ تنگِ ناوآسیا.

بوزنکان: پوان، رزین [ف] پودن.

بوزە: دەم‌ولوتی حەیوان [ف] بوزهٔ حیوان.

بوزە بەن: زاربێنی بێچوی شیرخۆری ئاژەڵ [ف] پوزه‌بند بچه حیوان.

بوزەخوگە: بەرێکی داری مازو [ف] نوعی ثمر مازوج.

پۆزەوان: بەلەك بێچ [ف] ساق پیچ.

پۆزەوانە: بوزەوانە [ف] نگا: پۆزەوانە.

پۆزەوانــە: ١) ئالقـەی لوتی حەیوان؛ ٢) بەلەك پێچ، ساق بەند [ف] ١) حلقهٔ سوراخ بینی حیوان؛ ٢) ساق‌پیچ.

بوژمور: سیس، چرچ هەڵگەراو [ف] پژمرده.

بۆس: ١) پێست؛ ٢) بێمو، رواڵ: (لوس‌و پۆس) [ف] ١) پوست؛ ٢) سادهٔ بیمو.

بۆس: ١) پۆس؛ ٢) مەخفـەرە جێگـەی پاسـەوانان؛ ٣) نەنەر، جێگەی نامـەگەیانـدن؛ ۴) کەولی تیسکن؛ ۵) رزیو [ف] ١) پوست؛ ٢) پست نگهبانی؛ ٣) پستخانه؛ ۴) پوستبن؛ ۵) پوسیده.

پۆست: ١) کەول؛ ٢) نامەگەیێن؛ ٣) پۆسەخانە؛ ۴) بنکەی پاسەوانان؛ ۵) پێستی لەش [ف] ١) پوستبن؛ ٢) پستچی؛ ٣) پُستخانه؛ ۴) پست نگهبانی؛ ۵) پوست.

پۆستخانە: دەزگای نامەگەیاندن [ف] پُستخانه.

پۆست کردن: نامە بەنێدارەی نامەگەیاندن دان [ف] نامه پُست کردن.

پۆست کەندن: کەوڵ کردن، پێست لێ کردنەوە [ف] پوست کندن.

پۆست کەنن: پۆست کەندن [ف] پوست کندن.

پۆستگاڵ: بن‌دوگی مەڕ [ف] زیر دنبهٔ گوسفند.

پۆستگرتنەوە: کەوڵ کردن، پۆست کەندن [ف] پوست کندن.

پۆست‌نشین: برێتی لەشێخی تەریقەت [ف] کنایه از مرشد طریقت.

پۆستە: دەزگای نامەگوێزانەوە [ف] پُستخانه.

پۆستەچی: نامەبەر [ف] نامەرسان.

پۆستەخانە: پۆسخانە [ف] پُستخانه.

پۆستین: کەولی تیسکن [ف] پوستبن.

پۆسك: زەنبورەی ناش، کونی خواروی دوڵاش [ف] سوراخ ناو آسیا.

پۆسکەندن: کەول کردن، پۆسکەندن [ف] پوست کندن.

پۆسکەندە: ١) تویکڵ لێ فڕێدراو؛ ٢) قسەی بێ‌خواروپێچ‌و ناشکرا [ف] ١) پوست کنده؛ ٢) حرف رُك.

پۆسە: نێکولی ناسکی هێلکەو هەرچی [ف] پوستهٔ نازك.

پۆسەخانە: پۆستخانە [ف] پُستخانه.

پۆسیان: رزان، رزین [ف] پوسیدن.

پۆسین: ١) رزین؛ ٢) کەولی تیسکن، پۆسنبن [ف] ١) پوسیدن؛ ٢) پوستبن.

پۆش: ١) باشگـری بەوانـا دەبـەرکـەر: (جـەکـمەپۆش)؛ ٢) باشگری وەشـاردنەوە: (عەیب پۆش)؛ ٣) بزنی سپی گوێ رەش [ف] ١) پسوند بەمعنی‌پوشیده؛ ٢) پسوندبەمعنی‌پنهان کننده؛ ٣) بُزسفیدسیاه‌گوش.

بوش: وشکەگیای دەشت [ف] گیاه خشك بیابانی.

پۆشاك: جلك‌و بەرگ [ف] پوشاك.

پۆشاڵ: ریشو، پرزەی قەراغی قوماش [ف] منگوله، پُرز.

پۆشان: دەبەرکردن، لخۆکردن [ف] پوشیدن، بەتن کردن.

بوشانە: سەرانەی ئاژەڵ بۆ ئاغا، باجی لەوەڕ [ف] حقّ المرتع.

بوش‌بەقونـە: جانەوەرێکـی جوارباڵی قون درێـژە، زەڵ‌بەقونـە [ف] سنجاقك.

بوش بەقنگە: بوش بەقونە [ف] سنجاقك.

پوشبار: وشکەگیا ف خُشك گیاه.

پوشپەڕ: ١) جەنگەی گیادرون؛ ٢) سێهەمین مانگی بەهار ف ١) موسم درو گیاه؛ ٢) خرداد ماه.

پوشت: تیری حیز، پیاوی گاندەر ف اُبنه.

پۆشتــە: ١) بەرگ تازەو باش؛ ٢) بریتی لەسـازو بەکەیف ف ١) شیك لباس؛ ٢) شاد و سرحال.

پۆشتــەکـردنەوە: ١) بەرگی کۆن بەتازە گۆڕینەوە؛ ٢) بریتی لە سازو بێ‌نیازکردنی کەسێك ف ١) لباس تازه پوشانیدن؛ ٢) کنایه از بی‌نیاز ساختن کسی.

پۆشتەو پەرداخ: ڕێك‌و پێك‌و تەیارو ساز ف مُرتَّب و شیك.

پوشدانەدەست: زەرەر پێ‌گەیاندن ف کنایه از زیان رسانیدن.

پوشکە: چیلکە، داروکەی سوتەنی ف هیمه، تکه‌چوب کوتاه.

پوشلە: چیلکـەی سەربـەلـوکە، بۆ *عبمالەی منال بەکاردێ* ف شیاف چوبی بچه.

پوشو: هەرچی زو ئاگر بگرێ، دەگەڵ *ئەستی‌و* بەرد دە*کاردێ* ف هود، برهود.

پوشوپەڵاش: گیای بابردەڵەی وشك ف خس و خاشاك.

پۆشــە: ١) بشبلە؛ ٢) بزنی بۆش: (هـەم بو، ئەم بو، چەنـد فۆشە / دام بەبزنێکی پۆشە) «بەردەشانی» ف ١) گربه؛ ٢) بُز سفید سیاه‌گوش.

پوشەلان: جێگەی وشکەگیای زۆر ف جای خشك بُرگیاه.

پۆشەن: پۆشاك ف پوشیدنی.

پۆشەنی: شیاوی دەبەرکردن ف پوشاك.

پوشی: ١) روبەندی ژنان؛ ٢) پوشو ف ١) روبند؛ ٢) هود.

پوشی بەڕۆژ: بریتی لەپیاوی سوك‌و بێ‌نرخ ف کنایه از مرد سبك و بی ارزش.

پۆشین: ١) دروست کراو لەلاسکە دەغڵ‌و گیا: (سەلەی **پۆشین**، کڵاوی **پۆشین**)؛ ٢) سەرپێچی رەشی ژنـان؛ ٣) خشڵی سـەری ژنـانـە، پێشەسەر ف ١) ساختەشده از ساقهٔ غلّه؛ ٢) سر پوش سیاه زنانه؛ ٣) زیور سر.

پۆشین: ١) دەبەرکردن؛ ٢) وەشاردن، پۆشان ف ١) پوشیدن؛ ٢) پنهان کردن.

پۆشینپێچ: خشڵی سەر سەرپێچ ف زیور سر.

پۆشینە: زەنبیلە، تریانی لەپوش کراو ف سَبَد کوچك.

پۆغە: بانێری نەخەساو ف گوسالهٔ دوسالهٔ اخته‌نشده.

پوف: ١) سی، جەرگی سپی؛ ٢) فو ی بەهێز؛ ٣) وشەی نارەحەتی لەبۆنی ناخۆش ف ١) ریه، شُش؛ ٢) پُف؛ ٣) کلمهٔ تنفُّر از بوی بد.

پوفلك: بزدانی فودان کەمناڵ نەبکەن، نیزانگ ف بادکُنك.

پۆقژە: وردەزیپکەی پێست کەناوی نیابێ، بۆرگ ف ناول ریز.

پوك: ١) بدو؛ ٢) بن‌پێست: (**پوك‌و پێست**)؛ ٣) بەتاڵ‌و ناوخاڵی، پوچ؛ ٤) جەبۆك، بەپانی دەست لەسەر دان؛ ٥) لاوازی، کەم‌کردن؛ ٦) کزبوە، بەفـر بـەبـاوە ف ١) لثه؛ ٢) زیر پوست؛ ٣) تُهی؛ ٤) توسری؛ ٥) لاغرشدن؛ ٦) کولاك.

پۆك: وشەی سەرسوڕمان: (پۆك! چەند سەیرە) ف کلمهٔ تعجُّب.

پوکانەوە: پوچانەوە، کەم‌کردن‌و چرچ هەڵگەڕان ف اُفول.

پوکاو: ١) رزیو، بۆداری دەڵێن؛ ٢) چرچ ف ١) درختِ فرسوده؛ ٢) چروك.

پوکـاوڵ: چەمۆڵە، چەمبۆڵە ف صوت و حرف تنفُّر که با بازکردن پنجه بطرف کسی گفته می‌شود.

پوکاوڵە: پوکاوڵ ف نگا: پوکاوڵ.

پوك‌و پێست: بەتاڵایی نێوان گۆشت‌و پێست ف بین گوشت و پوست.

پوکە: ١) گریان بەدەنگی نزم؛ ٢) بەری قامیش کەوەك لۆکە دەچێ ف ١) گریهٔ یواشکی؛ ٢) تمر نی که مثل پنبه می‌ماند.

پوکەپوك: گریانی بەدەنگی نزم، نوکەنوك ف آرام گریستن.

پۆکەر: جۆرێ قوماری بەبەزانە ف نوعی قمار گنجفه.

پوگ: رەشەبای زۆر توند ف باد سخت.

پۆل: ١) سکـڵ، پەنگـر، پەن، پۆلـو؛ ٢) کۆمـەڵێك باڵندە؛ ٣) وەتاغی دەرس، سەف، کلاس ف ١) اخگر؛ ٢) گروه پرنده؛ ٣) کلاس درس.

پوڵ: کەمترین نەغد، وردە، قۆشە: (بەپوڵێ نامەوێ دەرمان لەئەشئەی جاوبە عیللەت) «نالی» ف پَشیز.

پۆڵ: پارە، نەغد ف پول.

پۆڵا: جۆرێ ئاسنی رەق‌تر ف فولاد.

پۆڵاخۆر: بریتی لەپیاوی ئازاو گوێ نەدەر بەخەتەر ف پولادخا، کنایه از شُجاع.

پۆڵاد: پۆڵا ف فولاد.

پۆلان: مانگی رەشەمە، سێهەم مانگی زستان ف ماه اسفند.

پۆڵانیا: دەمەزەردی گاسن ف تیزکردن گاوآهن.

پۆڵایین: لەپۆڵا چێ‌کری ف پولادین.

پولپەرست: رژدو چنوك، رەزیل ف پول‌پرست.

پولدار: دەولەمەن، خاوەن سامان ف پولدار.

پوڵك: پوڵەکە ماسی ف فلس ماهی.

پوڵك: بریقە، نۆبە ف پولك زینتی.

پوڵکە: پوڵك ف پولك زینتی.

پۆلکە: گاگۆز ف خلر.

پۆلکە: بۆرگ، پینەی دەست، بلۆقی پێست ف تاول، پینهٔ دست.

پۆلو: پۆل، سکڵ ف اَخگر.

پوڵەزەرتکـە: پوڵی چکۆڵەی زەرد کە دەکرێنە خشڵی ژنان ف پولك برنزی.

پوڵـەکە: ١) پەرەوردەکانی پشتی ماسی؛ ٢) پترۆخە، قرتماغەی برین؛ ٣) نۆبە، بریقە ف ١) فلس ماهی؛ ٢) کبرهٔ زخم؛ ٣) پولك زینتی.

پوڵەکە: پولەکە ف نگا: پولەکە.

پوڵەکەرێز: بەرگێ کە نۆبەو بریقەی پێدا دورابێ ف لباس پولکدار.

پوڵەکی: رژدو چروك، دەسقوچاو ف پول‌پرست.

پوڵەکی: پولەکی ف نگا: پولەکی.

پۆلی: سکڵ، پەنگر، پۆلو ف اَخگر.

پۆلیس: شورنە، داروغە، گزیری دەولەت [ف] پلیس.

پۆن: خوێنی ژن، حەبز [ف] حبض، قاعدەشدن زن.

پونژبن: خەوبردنەوە، وڕنگەدان [ف] پینکی.

پونگ: پنگ [ف] پونە.

پونگال: ناوەند، ناوەڕاست [ف] وسط.

بونگاو: گەڕانەوی ئاوی داوەسناو [ف] نگا: پەنگاو.

پونی: ژن لەحەبزدا [ف] زنی کە در قاعدگی باشد.

پوە: بەری قامیش کەوەك لۆکە دەچێ [ف] ثمر نی کە مثل پنبە می‌ماند.

پۆی: رژین، پۆ [ف] پودن.

پۆباگ: رزیو [ف] پودە.

پۆیان: رزان، دارزان [ف] بودن.

پویت: بەرگن، لوا، موی وشتـــر و بەرخ و کەرویشـــك [ف] کُرك شتـــر و خرگوش و امثالهم.

پۆبز: پوڕ، تالان [ف] غارت، چپاول.

پویشك: ۱) بەلم، کای هەرزن و چەلتوك؛ ۲) چەلتوك [ف] ۱) کاه شالی و ارزن: ۲) شالی.

پوبل: پوڵ [ف] پول.

پۆبلانە: دیاری بۆتازەزاوا یا تازەبوك [ف] کادو برای داماد و عروس.

پۆیلە: ۱) بۆیلانە؛ ۲) لیزگەموروی سەر بوخشل لەسەری دەدەن [ف] ۱) کادو برای عروس و داماد؛ ۲) رشتە و مهرەهای زینتی.

پەپك: پاچە، پاچك، لاق و دەست لەسەرو پێدا [ف] پاچە.

پەپکـە: ۱) جۆرێ کولێرەنان؛ ۲) خۆ بانی خەرمان؛ ۳) نانەحاجی لەك لەك؛ ۴) ئەنگـوتکی هەویر؛ ۵) باپـۆکە: (ماریەپکەی دابو) [ف] ۱) نوعی گردە نان؛ ۲) خرمن نکوبیدە؛ ۳) پنبرك؛ ۴) چونە؛ ۵) چنبرە.

پەپکەبەستن: پاپوکەدان [ف] چنبرەزدن.

پەپکەخواردن: پەپکەبەستن [ف] چنبرەزدن.

پەپکەدان: پەپکەبەستن [ف] چنبرەزدن.

پەپکـەمـەلیچکـانـە: نانـەحـاجی لەك لەك، تۆلـەکـە، نۆلك نۆرکە، نان حاجی لەق لەق [ف] پنیرك.

پەپو: ۱) حەبفە، مخابن؛ ۲) یەپو: باڵداریکی سەربەکلاوی بەناوبانگە؛ ۳) کوندەبومە، باڵداریکی شومە: (واوێران بوە **بەپوی** لێ دەخوێنێ) [ف] ۱) کلمهٔ تأسّف؛ ۲) هدهد؛ ۳) بوف.

پەپۆ: دەنکی میوە [ف] دانهٔ میوە.

پەپوك: ۱) کلۆل و بێچارە؛ ۲) کوندەبو [ف] ۱) بیچارە؛ ۲) بوف.

پەپۆك: زارو بێچارە، بەسەزوان [ف] بیچارە.

پەپۆکە: کولێرەی چکۆلە [ف] گردە نان کوچك.

پەپۆلە: ئەنگونکەنانی چکۆلە [ف] چونهٔ کوچك.

پەپوسلێمانکە: پەپوسلێمانە [ف] هُدهُد.

بەبوسلێمانە: پەپوسلێمانکە [ف] هُدهُد.

بەپوسلێمانی: پەپوسلێمانە [ف] هُدهُد.

پەپوسێمانە: پەپوسلێمانی، شانەبەسەر [ف] هُدهُد.

پەپـوقـژە: باڵـداریکە وەك پەبوسلێمانە بەلام بێ کاکۆڵ [ف] پرندە ایست شبیه هُدهُد.

پەپوکەرە: کوندەبو [ف] جُغد.

پەپولە: ئمنموك، پەروانە [ف] پروانە.

پەپولەپایزە: پشیلەپایزە [ف] قاصدك.

پەپولەهەڵهێنان: جۆرێ نەخۆشی ئاژەڵ [ف] نوعی بیماری دام.

پەپولەهەلێنان: پەپولەهەڵهێنان [ف] نوعی بیماری دام.

پەپۆیك: ۱) کوند؛ ۲) بەسەزمان و بێچارە [ف] ۱) جغد، ۲) بیچارە و بی نوا.

پەپـە: ۱) کولێرەی چکـۆلـە؛ ۲) زەردێنـەی هێلکـەی پانـەکـراوەوەی سورەوەکراو [ف] ۱) گردە نان کوچك؛ ۲) خوراکی از زردهٔ تخم‌مرغ.

پەت: ۱) گوریس، لەتەگوریس؛ ۲) پارچە: (لەت وپەت) [ف] ۱) رسن؛ ۲) تکّه، پارە.

پەتا: ۱) نەخۆشی گیرۆ، ئاهۆ، ئازار، درم؛ ۲) پەسیو، هەلامەت، ئالامەت؛ ۳) نیوەنمـەك و شەلتەی گەرمی سەربر بن [ف] ۱) واگیر؛ ۲) زکام؛ ۳) ضماد گرم کە بر زخم نهند.

پەتاتە: سیف زەمینی، بارەلماسی [ف] سیب‌زمینی.

پەتانی: پونە، خوڵی زۆر ورد [ف] خاك نرم.

پەتانی: پونە: (خۆڵە **پەتانی**) [ف] بسیار ریز.

پەتبازی: ئەنافبازی، بەسەر پەتێ‌را هەنگیو راودا رۆیشتن، پالەوان‌بازی [ف] بندبازی.

پەتپەتی: ۱) نیوەنمەك؛ ۲) بریتی لە ئازارو تەفرەدان [ف] ۱) ضماد خمیر؛ ۲) کنایە از بمبول درآوردن.

پەتپەتی پیکردن: دەستاودەست پیکردن، تەفرەدان، حەواڵە بەگەواڵە [ف] بەسر دواندن.

پەتپەتین: سوکایەتی بەسەرهێنان و ئازاردان [ف] اهانت کردن و آزار دادن.

پەترمە: ۱) مونوربە، پەیوەندی درەخت؛ ۲) کوتان بۆ ئاولە [ف] ۱) پیوند درخت؛ ۲) مایەکوبی.

پەترۆ: قرتماغە، بەزەی ئاسکی سەربر بن، توێ [ف] کبرهٔ زخم.

پەترۆخە: پەترۆ [ف] نگا: پەترۆ.

پەترۆك: ۱) پەرتوك، پاژی زۆر بچوك: (**پەترۆکە** نانێکی بەکەس نەدەدا)؛ ۲) پەترۆ [ف] ۱) قطعهٔ کوچك؛ ۲) کَبرە زخم.

پەترۆکە: پەترۆ [ف] نگا: پەترۆ.

پەتك: ۱) لەتەگوریس؛ ۲) تلپی قەزوانی رۆن لێ گیراو [ف] ۱) رسن؛ ۲) دردی ئانکش روغن گرفتە.

پەتکـردن: ۱) گوریس دەمـل خستن؛ ۲) بریتی لەهێنـان و راکێشانی بەسـوکـایەتی [ف] ۱) رسـن بە گردن انـداخـتن؛ ۲) کنایە از آوردن و کشیدن با توهین.

پەتلە: ۱) ساوار، ساوەر؛ ۲) دانەویلە [ف] ۱) بلغور؛ ۲) بنشن.

پەتۆ: هەناسە، ئەفەس [ف] دم، نفس.

پەتو: بەتانی، بەتانیە، ئەدیال [ف] پتو.

پەتە: ۱) بسولە، جەواز، بلیت؛ ۲) پێژانی نان [ف] ۱) بلیط؛ ۲) پختن نان.

پەتەر: بەلا، پەتا [ف] مُصیبت.

پەتەری: شێنۆکە، ئاقلّ سوك [ف] خُل و ینبارە.

پەتی: ١) روت، خواس: (بـا **بەتی**)؛ ٢) خالبس، ناتێکـەڵاو: (نـاوێکە **پەتی**) فا ١) برهنه؛ ٢) خالص، ناب.

پەتیارە: پەنەری، گەللابی فا خُل و پَنباره.

پەچ: ١) پێچ، پەرچ؛ ٢) دلۆپێك لەبنبشت فا برج؛ ٢) تکهٔ سقز.

پەچدان: خوارکردنەوەو پێچدانی بزمارو.. فا برج دادن.

پەچدانەوە: بەجدان فا برج‌دادن.

پەچك: بەچك، بیجم فا سیما و قیافه.

پەچن: بڕی سەرڕێژ: (وام بڕکردوە قەلا **پەچن**) فا انباشته.

بەچنین: بڕکردنیوا کەجێگەی جی‌نر نەبێنەوە فا لبریز کردن.

پەچـــە: ١) روبـەنـدی ژنـان؛ ٢) پێژانی نان؛ ٣) جێ‌خەوی مێگـەل لەدەشت، حەوشە فا ١) روبنده؛ ٢) بختن نان؛ ٣) آسایشگاهِ گلّه در دشت.

بەچەتە: پارچەی سەرکۆش لەدەمی خواردندا فا پیش‌بندِ غذاخوری.

پەچەڵ: جەبەڵ، گەمار، پیس، پۆخل فا کثیف، چرکین.

پەح: وشەی سەیرمان فا کلمهٔ تعجُّب.

پەحا: بەح فا نگا: بەح.

پەححـا: وشـەی سەبرمان بەباوڕ نەکردنەوە: (**پەححا** لەم درۆبەت!) فا کلمهٔ تعجب و انکار.

پەحتن: پێژانی نان فا بختن نان.

پەحلەوان: نەناڤبان، باڵەوان فا بندباز.

پەحن: بان، بەربن فا عرض.

پەحنی: بازنە، پانیە فا پاشنه.

پەخ: ١) سواوی کول: (خـەنجـەرانە **پەخ** بوبە)؛ ٢) وشـەی بەسنـد لەزمانی منالاندا فا ١) تیغ کند؛ ٢) به‌به بچّگانه.

پەخ‌بون: سوان‌و کول‌بونی تیغ فا کُندشدن تیغ.

پەخخە: زۆرجوانە، لەزمانی منالاندا فا به‌به بچّگانه.

پەخش: بلاو، برژاو فا بخش.

پەخشان: ١) بەخش، بلاو؛ ٢) نوسراوی بەرانبەری هۆنراو، نەسر فا ١) پراکنده؛ ٢) نثر، مقابل نظم.

پەخشان‌بون: بلاوبون، برژان فا پریشان شدن.

پەخشانکردن: بلاوکردن، برژاندن فا پراکندن.

پەخشان کردنەوە: بلاوکردنەوە، دابەش دابەش کردن فا توزیع.

بەخشە: ١) بلاڤۆك، نبننبشارات؛ ٢) مێشولە، پێشی فا ١) نشریه؛ ٢) پشّه.

پەخشە کۆرە: جۆرێ مێشولە فا نوعی پشّه.

پەخمە: گێل، بێ‌ناوەز فا پخمه.

پەخۆ: هەربۆخۆ فا خودِ شخص.

پەخوا: پێخوێ، کلۆشی بەرپێی گاگێرە فا خرمن در حال کوبیدن.

پەخین: لەقە، پێلاقە فا لگد.

پەڕ: ١) نوکی باڵی مەل؛ ٢) مەڕی سپی سەروگەردن ڕەش؛ ٣) قەراخ، کەنار؛ ٤) وەرەقە قافەز؛ ٥) ناخر، دوماهی؛ ٦) لێدراو: (باپەڕبوە)؛ ٧) دور: (پـەڕ بوە)؛ ٨) فڕین؛ ٩) پەڕین: (هـەڵ پەڕە) فا ١) پر؛ ٢) گوسفنـد سفید گردن سیاه؛ ٣) کنـار؛ ٤) ورق کاغذ؛ ٥) پسین؛ ٦) زده‌شده؛ ٧) دور؛ ٨) پروازکردن؛ ٩) پریدن.

پەر: مەڕی سەروگەردن ڕەش فا گوسفند سفید سر و گردن سیاه.

پەرانپەر: دەوراندەور، کەنارەوکەنار فا پیرامون.

پەراســو: ١) بەراسی، ئێسکی کەوانـەیی لەپشتدا؛ ٢) تەنشت؛ ٣) قامیشی رایەڵی جیغ‌و خانوی لەقامیش فا ١) دنده؛ ٢) پهلو؛ ٣) تارهای نی در بافتنی از نی.

پەراسوبەند: دەفەی سنگ فا استخوان سینه.

پەراسوە: قامیشی رایەڵی جیغو.. فا تار نی در جیغ.

بەراسی: ئێسکی کەوانی لەپشتدا، بەراسو فا دنده.

پەراگەندە: ناوەکی، حەیوانی لەمێگەل‌دورکەوتو فا حیوانِ ازگله‌دورافتاده.

بەڕان: ١) سواربـونی نێر لەمێ؛ ٢) لەت لێ‌بونـەوە: (دەمی جەقوەکە **بەڕیوە**)؛ ٣) بەرت‌بون: (دارەکە لەدەسنم **بەڕی**) فا ١) گُشنی؛ ٢) تکّه‌ای از چیزی بریدن؛ ٣) پرت شدن.

پەڕانـدن: ١) سوارکردنی نێر لەمێوبنە؛ ٢) لەت لێ فڕێدان: (نەم لکە **ببەڕێنە**)؛ ٣) بەجێ هێشتن: (لە خوێندنەوەدا خەتێکت **پەڕاند**)؛ ٤) لەپێش لابـردنی کۆسپ: (لـەمـەرم **پەڕانـد**)؛ ٥) بەدوای پێشگری «هـەڵ»دا بەمـانای ڕەقساندنە: (**هەڵپەڕاندن**)؛ ٦) بەدوای پێشگری «ڕا»دا بەمـانای بێدار کردنەوەیە: (**ڕاپەڕاندن**)؛ ٧) لەدوای پێشگری «دا» بەمانای ڕەناندنە: (دام **پەڕاندە** خوار)؛ ٨) لەپاش «لێ» بەمانای نەهێشتن: (خەو لێ **پەڕاندن**) فا ١) جُفت کردن نر بر ماده؛ ٢) جزئی از کل را قطع کردن؛ ٣) بجـای گذاشتن؛ ٤) برداشتن مانـع؛ ٥) رقصاندن؛ ٦) بیدارکردن؛ ٧) تکان دادن؛ ٨) نگذاشتن.

پەڕانـدنـەوە: ١) لەنـاو دەربازکردن؛ ٢) برێنی لە لەبەلا ڕزگار کردن: (**پەڕاندوتمەوە**) فا ١) عبور دادن؛ ٢) نجات دادن.

پەڕانن: پەڕاندن فا نگا: پەڕاندن.

پەڕاننەوە: پەڕاندنەوە فا نگا: پەڕاندنەوە.

پەڕانەوە: پەڕینەوە، لەناو دەربازبون فا عبورکردن.

پەراو: کەناراو فا مستراح.

پەڕاو: دەفتەر، کتێب، دەفتەری پەرە سپغار فا کتاب، دفتر، کاغذ سیگار.

پەڕاوی: پەڕاو فا نگا: پەڕاو.

پەڕاوێز: ١) کەنارەی جلك؛ ٢) حاشیەی کتێب فا ١) حاشیهٔ لباس؛ ٢) حاشیهٔ کتاب.

پەڕاوێزی عاسمان: ئاسۆ فا افق.

پەڕبازی: باڵەفڕەی جوجکی مەل بۆ فێربونی فڕین فا پربرزدنِ جوجه برای پرواز.

پەڕبون: دورکەوتنەوە، بەسەهوچون فا دورشدن، اشتباه کردن.

پەڕپتین: بلاوبون، لەبەریەك چون فا ازهم در رفتن.

پەڕپوت: ١) لەبەریەك هەڵوەشاو؛ ٢) جۆرێ مراوی فا ١) ازهم در رفته؛ ٢) نوعی مرغابی.

پەڕپەڕك: ١) پەپولە؛ ٢) گوڵی لیلوپەڕ فا ١) پروانه؛ ٢) نیلوفر.

پەڕپەڕۆك: پەپولە فا پروانه.

پەڕپینە: پەلپینە، پرپرە ف گیاه خرفه.

پەرت: ۱) سەهوکار؛ ۲) هەڵدێراو ف ۱) اشتباه کار؛ ۲) واژگون.

پەرتاندن: لەبەریەك هەڵپچڕاندن ف پارەپارە کردن.

پەرتاوتن: لك هەڵپاچینی دار ف هرَس کردن.

پەرتوك: کتێب ف کتاب.

پەڕتەوازە: پەڕەوازە، ناوارە ف آوارە، ویلان.

پەڕتین: پەڕتان، تێكو پێكچون و پچڕپچڕبون ف ازهم در رفتن و پارەپارەشدن.

پەرجو: مۆجزات ف مُعجزه.

پەرچ: بێچدانـەوەی ناسن و بزمـارو...؛ ۲) پەرژین، چپل؛ ۳) سەرلکی هەڵپەرناوتـە؛ ۴) مێشەو لێڕی چوغور ف ۱) پرچ؛ ۲) پرچین؛ ۳) شاخۀ پیراستەشدە؛ ۴) بیشۀ انبوه.

پەرچان: خوارکردنەوەی بزمارو... ف خواباندن میخ و...

پەرچانن: پەرچان ف نگا: پەرچان.

پەرچاوە: خوارەوەبو ف پرچدادە شدە.

پەرچـدانـەوە: خوارکردنەوەو حەواندنی بزمارو...؛ ۲) پێشەبڕە بڕینەوە لەریگە؛ ۳) بەدەم داهاتنەوە ف ۱) پرچدادن؛ ۲) در راه از کسی پیشی گرفتن؛ ۳) جواب سخت دادن.

پەرچڤ: ماسین، نەسوری ف ورم، آماس.

پەرچڤین: نەسوربون، ماسین ف آماسیدن.

پەرچق: وردە، لەت ف اندك، ریزە.

پەرچقان: وردو خاش بون، لەت و کوت بون ف ریزریز و پارەشدن.

پەرچقاندن: وردولەت کردن ف تکەتکە کردن.

پەرچقین: پەرچقان ف نگا: پەرچقان.

پەرچوکە: موی لەسەر هەنیە قرتاو ف موی زینتی بر پیشانی.

پەرچـە: ۱) پارچە، پاژ، لەت؛ ۲) کونالی گران قیمەت ف ۱) جزء؛ ۲) پارچۀ قیمتی.

پەرچەم: موی سەرهەنیە، پەرچوکە ف موی بر پیشانی.

پەرچی: بێ‌نرخ و سوك: (هەرچی و پەرچی) ف سبك و کم‌بها.

پەرخ: شێلان و بەدەست ماڵین ف مالش با دست.

پەرداخ: ۱) پیالـەی ناوخـۆری لەشـوشـە، گلاس، لیوان؛ ۲) جوان و لوس کراو؛ ۳) سازو بەکەیف ف ۱) لیوان؛ ۲) آراستە؛ ۳) شاد و سرحال.

پەرداغ: پەرداخ ف پرداختە، مُهیّا.

پەڕدال: پەڕەی ژێری نیر ف پرۀ ناوك نیر.

پەردو: ۱) ژوری بوك و زاوا لەشەوی بوك‌گوێزانەوە، پەردەی بوك و زاوا؛ ۲) هەلاشی‌بان ف ۱) حجلە؛ ۲) پودە.

پەردوخ: پرۆز ف نگا: پرۆز.

پەردوخیان: پروزان، سوتانی مو ف سوختن مُو.

پەردوگیر: تازەزاوا کە لەپەردودا بمری یان نەخۆش کەوێ ف دامادی کە در حجلە بمیرد یا مریض شود.

پەردە: ۱) پەردو؛ ۲) روپۆشی دەرگاو پەنجەرە لە قوماش؛ ۳) لا، نوێ ف ۱) حجلە؛ ۲) پردە؛ ۳) لایە.

پەردەپلاو: جۆری پلاوە کە نونوی گۆشتی تێدایە ف از انواع پُلو.

پەردەپۆش: رازدار، نەمبن بۆسورّ نەدرکاندن ف رازدار.

پەردەدار: خزمەتکاری ژوری نابەنی حاکمان ف پردەدار.

پەردەدڕان: ۱) روسـبابـون، ئاوڕو چون؛ ۲) شەرمشکـان ف ۱) رسواشدن؛ ۲) شرم از بین رفتن.

پەردەڕی: دەس پێ‌ڕاگەین ف در دسترس بودن.

پەردەك: مەتەڵ، لەغەز، مەتەڵۆکە ف چیستان، لُغز.

پەردەگیر: پەردوگیر ف دامادی کە در حجلە بمیرد.

پەردەوڕ: پەردەڕی ف در دسترس

پەردەهەناو: پەردەی مناڵدان ف مشیمە.

پەردێژ: هەل، دەرفەت، کێس ف فُرصت.

پەڕزە: هەلاجی کردن ف پنبەزنی.

پەرژ: بڵاو ف پراکندە.

پەرژ: هەل، دەرفەت ف فُرصت.

پەرژان: گوێ پێدان، خەریك بون ف مشغولیت.

پەرژیان: پەرژان ف پرداختن بە کار.

پەرژین: ۱) هەڵی کار لەبارەی شتێکەوە: (نام **پەرژێ**)، پەرزان؛ ۲) چپل، شورەی بەدرۆ ف ۱) پرداختن بەکار؛ ۲) پرچین.

پەرس: پەرست، لەپـاش وشە بەمانای کەسێکە شتێ دەپەرەستێ: (خوا **پەرس**، خۆ **پەرس**، پول **پەرس**) ف پرَسـت، در ترکـیب بجـای پرستندە آید.

پەرسای: پرسین ف پرسش.

پەرست: پەرس ف نگا: پەرس.

پەرستار: یاربدەری نەخۆش، سیستر، خەمخۆرو ئاگاداری نەخۆش ف پرستار.

پەرستن: خۆشویستن، خزمەت کردن، بەبیرۆز زانین ف پرستیدن.

پەرسدار: خواپەرست ف خداپرست.

پەرسڤ: جواب، وەرام ف پاسُخ.

پەرسگە: جێگەی لەخوا پارانەوە ف مَعبَد.

پەرسە: پیرسە ف پرس.

پەرسیف: پەسیف، نالامەت ف زُکام.

پەرسیار: پەرست ف پرستندە.

پەڕسێلك: پەرەسێلکە، پەرەسلێرکە ف پرستو.

پەرسیلە: قۆرە، بەرسیلە، پەسیلە ف غورە.

پەرسیو: پەسیف، نالامەت ف زُکام.

پەڕش: ۱) پەرژ، پرژ، بڵاو؛ ۲) دەغڵێکـە لە جۆ نەکـاو کرەی نەکـەن ناوکەکەی وەك برنج دەکار دێنن، بڕوێش ف ۱) پراکندە، ۲) از انواع حبوبات شبیە جو.

پەڕشت: پەڕش ف از حبوبات.

پەڕشە: ۱) پەڕشت؛ ۲) کاوکوتی دانەوێڵە ف ۱) نگا: پەڕش؛ ۲) آنچە کە از غلّۀ بیختە دور ریزند.

پەرڤۆنە: پەپولە فا پروانە.

پەرك: سەرچنی کەڵاش فا بافنهٔ گیوه.

پەڕك: ١) پەڕەمەلی چکۆلە؛ ٢) پەڕی کاغەزە سبگار فا ١) پر کوچك؛ ٢) کاغذ سبگار.

پەڕکاڵ: ١) خرتوپرتی ناومال؛ ٢) لبك و لەبار، پەرداخ فا ١) خرت و برت؛ ٢) ساخته و پرداخته.

پەرکەم: ١) نەخۆشی ناو هەلامەت پێکەوە، ئەنفلۆەنزا؛ ٢) فێ، خوداری فا ١) بیماری انفلوآنزا؛ ٢) بیماری صرع.

پەڕکوڕ: جۆرێ هەلۆی رەشی ژێر باڵ سپی فا نوعی عُقاب.

پەڕکـولۆڵ: مەڕی سەروچاوەڕەشی فەپۆز سپی فا گوسفند سر و گردن سیاه بینی سفید.

پەرکەما: نەخنی کەنارەی کەڵاش فا حاشیهٔ زیر بن گیوه.

پەرگ: پەرك فا نگا: پەرك.

پەرگار: جەغزینگ فا برگار.

پەڕگاڵ: پەرگار فا پرگار.

پەرگەما: پەرکەما فا نگا: پەرکەما.

پەڕلەپێ: جسنێ کۆتر فا نوعی کبوتر.

پەڕمۆچ: سیس، ژاکاو، (گولام پەرموچیە) فا پژمرده.

پەڕمۆچان: سیس بون، ژاکان فا پژمردن.

پەرمون: ١) دەخۆزادبن، بڕوا بەخۆبی؛ ٢) رەوینەوە، سڵ کردن فا ١) اعتماد بەنفس؛ ٢) رم کردن.

پەرمێشك: نوسەکە فا نوعی خار کە بر پشم می‌چسبد.

پەڕندە: فڕندە، مەلێ کە ئەفڕێ فا پرندە.

پەرنە: پەرندە فا پرندە.

پەڕۆ: بارچە قوماشی کۆن فا وصلهٔ پارە و کهنه.

پەڕو: پەڕۆ فا نگا: پەرۆ.

پەرۆ: جلکی بەخشەراو، خەلات فا لباس بخشیدە شدە.

پەروا: باك، ترس، سڵ کردن فا پروا.

پەروار: دابەسنە، بەخنە فا پرواری.

پەرواری: دابەسنە فا پرواری.

پەرواز: فڕین فا پرواز.

پەروانە: پەپولە فا پروانە.

پەرۆش: خەم، داخی دڵ فا غم و اندوه.

پەڕۆش: چیلکەو چاڵ و خشت و خاڵ فا خس و خاشاك، پوشال.

پەڕۆشك: بر بنکی نراو، پرشەی شنی ناوەکی فا پاشیدن مایع.

پەڕۆشە: پەڕۆش، چیلکەو چاڵ فا پوشال، خس و خاشاك.

پەروەر: بەخێوکەر فا پرورانندە.

پەروەراندن: بەخێوکردن فا پرورانیدن.

پەروەردگار: خودا فا پروردگار.

پەروەردە: ١) بەخێو کردن؛ ٢) بەخێوکراو فا ١) پرورانیدن؛ ٢) پرورده.

پەروەردە کردن: بەخێوکردن فا پروریدن.

پەروەرشت: بەخێو کردن فا پرورش.

پەروەری: راهێنان فا تربیت.

پەرە: ١) پوڵ، دراو، پارە؛ ٢) برەو، رەواج؛ ٣) لەبەر فا ١) پول؛ ٢) رواج؛ ٣) برای.

پەڕە: ١) پەڕەی نوێی ناسیاو؛ ٢) کاری هەلاج فا ١) پرهٔ آسیاب؛ ٢) پنبەزنی.

پەڕەپا: پەرلەپێ فا نوعی کبوتر.

پەرەخاندن: هەلگلۆفین، گلۆفین و جرچ کردن فا مچاله کردن.

پەڕەخەرەك: نامرازێکی خەرەکی پەمۆ ڕێسی فا ابزاری در دوك.

پەرەس: پەرست فا پرستنده.

پەرەسلێرکە: پەرەسێلك فا پرستو.

پەرەسلێنکە: پەرەسلێرکە فا پرستو.

پەڕەسوێلکە: پەرەسێلکە فا پرستو.

پەرەسەندن: وە ڕەواج کەونن، لەزێدەبون، پەرەوزیادی جون فا ترقّی کردن.

پەرەسێلکە: پەرەسلێرکە فا پرستو.

پەرەسێن: رو لە زیادی فا در رواج و ترقی.

پەڕەك: زۆرگانکەر فا سیار جماع کنندە.

پەڕە کردن: بەهەلاجی کردن فا حلاجی کردن.

پەرەکە: پەراسوی حەیوان فا دندهٔ حیوان.

پەڕەکەر: حەلاج فا پنبەزن.

پەرە گرتن: لەزیادی بون فا رواج یافتن.

پەرەم: پۆل، تاقم، جۆن فا دسته.

پەرەم پەرەم: پۆل پۆل فا دسته دسته.

پەڕەناو: کلۆشی بەرپای گاگێرە فا ساقه‌های جمع شده برای کوبیدن.

پەرەنشك: نوسەکە فا نگا: نوسەکە.

پەرەنگ: ١) لەرزانەی گوارە؛ ٢) پۆل، سکل فا ١) آویزه گوشواره؛ ٢) اخگر.

پەرەنێشك: نوسەکە، نوسەنەکە فا خاری است.

پەڕەوازە: ناوارە، نەرە فا آوارە.

پەڕهەلاویشتن: لەئەندازە دەرچون فا از حدّ گذشتن.

پەرەی: بۆ، لەبەر فا برای.

پەرهێز: پارێز فا پرهیز.

پەرهێزکردن: خۆ دورخستن لەشتێ، پارێز لە خواردەمەنی کردن فا پرهیزکردن.

پەرهێزگار: دینداری ڕاست فا پرهیزکار.

پەرهێزی: پارێز لەخواردن فا پرهیز از خوراك.

پەرێ: ١) بۆخـاتـری، لەبـەر، بۆلای؛ ٢) پیرێ، دوورۆژپـێش؛ ٣) سوکەڵەناوی پەروین فا ١) برای؛ ٢) پریروز؛ ٣) مُخفف پروین.

پەڕی: ١) نێر سواری مێ بنە بو، بۆ حەیوانان دەگوترێ؛ ٢) پارچەی لێ‌وەبو؛ ٣) هەڵدێرا: (لەسەر نەسپ پەڕی)؛ ٤) پەلکی چاو لەرزی فا ١) نر بر مادە سوار شد؛ ٢) پارچهٔ تکه و پاره؛ ٣) پرت شد؛ ٤) پلك

چشم لرزید.

پەری: ١) فرشتە، جوانی باڵداری خەیاڵی؛ ٢) پەردوی بوك و زاوا؛ ٣) ناوێکی ژنانەیە ف ١) پری؛ ٢) حجلە؛ ٣) اسمی برای خانمها.

پەری بڕ: منداڵێ کە خەتەنەکردنی ناوێ ف بچّهٔ ختنەشدهٔ طبیعی.

پەڕبنان: ناوەڕوت، پەڕ روتانەوە ف پرکندن مُرغ بوسیلهٔ آب داغ.

پەڕپتاندن: روتانەوەی مەل ف پَرکَندن.

پەرێز: ١) جێگەی دەغڵی درواو؛ ٢) بە دزەدزە بۆنێچیر چون؛ ٣) رەبەت، بۆسەی راوچی ف ١) جای غلّهٔ درویده؛ ٢) بواشکی به طرف نخجیر رفتن؛ ٣) کمین شکارچی.

پەربزاد: برێتی لەجوان چاکی مێو بنە ف پریزاده.

پەربزادە: پەربزاد ف پر بزاده.

پەرێژ: پەرزان ف پرداختن به کار.

پەرێش: بۆی ف برابش.

پەرێشان: ١) بلاو؛ ٢) دڵ بەخەم ف ١) پراکنده؛ ٢) اندوهگین.

پەرێشانی: بێ سەرەو بەرەیی ف پریشانی.

پەڕین: ١) هەڵدێران؛ ٢) سواربونی نێر لەمێ؛ ٣) لەرزینی پەلکی چاو؛ ٤) شکانی شتی نورت؛ ٥) بازبردن و خۆهەڵدان؛ ٦) سڕ بون لەسەرما ف ١) پرت شدن و افتادن؛ ٢) سوار شدن گشن بر مادینه؛ ٣) لرزش پلك چشم؛ ٤) شکستن چیز تُرد؛ ٥) جهیدن؛ ٦) بی‌حس شدن از سرما.

پەڕێن: لایەر: (دەغەز پەڕێنە ئالو بالو) ف زدابنده.

پەڕینەوە: لە ئاو یا لە خەیابان چونە ئەوبەر ف عبور از عرض.

پەربهتن: ئولانەوە، دائولان ف لەشدنِ گوشت بر اثر زیاد پختن.

پەز: ١) مەڕ، مێ، بەك‌مەڕ؛ ٢) مێگەل لەمەڕو بزن؛ ٣) دوای وشە بەمانای لێنەرە: (ناشبەز، چابەز) ف ١) گوسفند؛ ٢) گلّه؛ ٣) بزنده.

پەزاف: دوئاو، بۆجاری دوهەم ئاودانی سەوزی ف آبیاری برای بار دوم.

پەزاو: پەزاف ف نگا: پەزاف.

پەزشکە: نوسەکە، نوسەنەکە، پەرەنیشك ف دوزە، خاری کە بر پشم گوسفندان ـ در وقت چرا ـ می‌چسبد.

پەزمەندە: پاشەکەوت ف اندوختە و پس‌انداز.

پەزە کێفی: مەڕەکێوی، مەڕەسور ف گوسفند کوهی.

پەزەمەندە: پاشەکەوت، گردەوەکۆیی ف اندوختە.

پەزەمەنە: پەزەمەندە ف اندوختە.

پەزێر: قبوڵکەر ف پذیرا.

پەزێرایی: خزمەتی میوان ف پذیرایی.

پەزێرە: چێشتی شەوێ کە بۆرۆژ بمێنێنەوە، پەیات ف خوراك شب مانده.

پەزیزانك: جیکڵدانەی مەل، جیقڵدان ف زاغر، چینەدان.

پەزیشکە: پەزشکە، نوسەکە ف نگا: پەزشکە.

پەژ: شلك و نورت و لەگەشە ف شاداب و نَرد.

پەژار: خەمبار ف غمگین.

پەژارە: ١) خەم، کەسەر، کول؛ ٢) ناسە، ئارەزوی دیدار؛ ٣) نیگەرانی ف ١) غم؛ ٢) آرزو؛ ٣) نگرانی.

پەژارەدار: خەمبار، دڵ‌تەنگ ف غمگین.

پەژان: پەرزین، چیل ف پرچین.

پەژك: ١) دەسەچیلەی ئاگر؛ ٢) پوشو، فاو ف ١) آتشگیره؛ ٢) پُده.

پەژم: خوری، هەزی ف پشم.

پەژمردە: سیس و لەگەشە کەوتو ف پژمُرده.

پەژموردە: پەژمردە ف پژمُرده.

پەژمەرین: ژاکان، سیس‌بون ف پژمردن.

پەژۆم: زار، بێچارە، بێ‌ماڵ و حاڵ ف بینوا، بیچاره.

پەژە: پەلك، گەلا، بەنگ ف برگ.

پەژیران: قبوڵکردن ف پذیرفتن.

پەژیك: ١) پەسیو، ئالامەت؛ ٢) ئاهێ، پەنا، نازار ف ١) زُکام؛ ٢) بیماری واگیردار.

پەژێو: پەرێشان حاڵ، پەشێو ف پریشان‌حال.

پەژیوان: پەشیمان، پێژەوان، پۆشمان ف پشیمان.

پەژیوانی: پۆشمانی ف پشیمانی.

پەس: ١) مەڕ، پەز، مێ؛ ٢) وەرەز، جاڕز، عاجز، حێجز؛ ٣) بێ‌ئاکار، سوك، بێ‌شەرم؛ ٤) دوراو لەقومارادا ف ١) گوسفند؛ ٢) پکَر؛ ٣) پست‌فطرت؛ ٤) بازنده در قمار.

پەسا: ١) پێ‌خوێ، ئەوقورەی بۆسواغ گیراوەتەوە؛ ٢) بێ‌پسانەوە، لەسەر یەك؛ ٣) کەرسنەی دوڵمەو... ف ١) خازه؛ ٢) منوالی؛ ٣) مایهٔ دُلمه.

پەساپۆرت: ئیجازەنامەی سەفەر بۆ دەوڵەتی بێگانە ف پاسپورت.

پەساپەسا: یەك لەدویەکا بێ‌پسانەوە، پەسنا ف بدون انقطاع.

پەساخور: پاشاخور، فەسەڵی بەجێماو لە ئاخوڕدا ف تەماندهٔ علف در آخور.

پەسار: ١) لای‌سێبەر لەشاخ و کێو، نزار، نسار؛ ٢) پەناپا، پەنای باران نەگر؛ ٣) حەشارگەی ڕاوچی ف ١) نسار؛ ٢) جائی که با دو باران آنرا نگیرد؛ ٣) کمین شکارچی.

پەساردن: پاش‌پێنگری هەل. بەلاوەنان ف کنارگذاشتن.

پەسارده: بەلاوەنراو ف کنار گذاشته شده.

پەساو: ١) پاشاو، ئاوێ کە لە ئاوداشتندا لەزەوی دەردەچێ؛ ٢) ئاراو، پاشاراو؛ ٣) جێ ئاودانی مێگەل، پەزاو، دەراوی مەڕئاودان ف ١) آبی که از آبیاری زیاد آبد؛ ٢) آب و حمابونی که دو بار از آن استفاده شود؛ ٣) آبشخور گوسفندان.

پەسپندە: بەدفەر، ناکار خراپ، ناپەسند، پەست ف پَست‌فطرت.

پەسپۆر: سەڵیتەی زمان درێژ ف زن سلیطهٔ زبان دراز.

پەسپەسکەرە: جۆلانەنە، جاڵجاڵۆکە ف زُرزوره.

پەسپەسە کوڵە: پەسپەسکەرە ف زُرزوره.

پەسپەسە کەرە: پەسپەسکەرە ف زُرزوره.

پەسپەندە: پەسپندە ف نگا: پەسپندە.

پەست: ١) ناخن؛ ٢) نەوی، نزم؛ ٣) بێ‌غیرەت و بێ‌ناموس؛ ٤) وەڕەز، جاڕز، پەس ف ١) آکنده؛ ٢) کم‌ارتفاع، پست؛ ٣) بی‌غیرت، پَست؛

۴) پکر.

پەستا: بەسا، بێ‌نبوان، لەسەربەك فا بدون انقطاع.

پەستاپەستا: بەشوێن بەکدا، بێ‌نبوان بڕ فا پیاپی.

پەستان: ئاخنین، بەهێز تێ‌راکردن فا آکندن.

پەستاندن: پەسنان فا آکندن.

پەستاندنەوە: پەسنان، بۆ بەنبر ئاخنینەوەی دەڵێن فا آکندن.

پەستاو: ۱) ئاخنراو؛ ۲) ئاوی دانەوێڵەی کوڵاو: (لەواشێکی لەدوڵچە چرجەکەی دەم / وەلەو نامی نیە پەستاوی داتو) «نەدیب» فا ۱) آکندە؛ ۲) آب غلهٔ آب‌پز.

پەستاوتن: ۱) ئاخنین، بەستاندن؛ ۲) شێلان‌بە پا: (سەربانەکە بپەستێوە) فا ۱) آکندن؛ ۲) پابکوب کردن.

پەستبون: وەڕەزو تورە بون فا پکرشدن.

پەستراو: ۱) ئاخنراو؛ ۲) شێلراو فا ۱) آکندە؛ ۲) کوبیدە با پا.

پەستراوە: پەسنراو فا نگا: پەسنراو.

پەستك: کڵۆ میوەی پێکەوە نوساو فا لتکە.

پەستن: پەستاوتن فا آکندن.

پەستنەوە: پەستن فا نگا: پەسنن.

پەستو: ۱) کوپەڵەی کاشی؛ ۲) وجخانە، خەڵوەتی، ژوری ئەرزاق فا ۱) سبوی کوچك؛ ۲) پستو.

پەستۆ: باڵ پێوەنانی توند، دەڵەك دانی بەنهێم: (بەباڵە پەستۆ دەرمان کرد) فا هول دادن.

پەسنواو: ۱) ئاخنراو؛ ۲) شێلراو فا ۱) آکندە؛ ۲) کوبیدە با پا.

پەستە: چۆغەك، سوخمەی بێ‌قۆڵ لەلباد، پەسنەك؛ ۲) سەربەندی گۆرانی، هەواسۆکەلە، بەسە فا ۱) جوخە؛ ۲) ترجیع و ترانهٔ شاد.

پەستەك: چۆغەك، سوخمەی بێ‌قۆڵی لەلباد فا چوخە.

پەستەکۆڵە: هەرەوەزی نمدماڵی فا مراسم نمدمالی.

پەستی: ۱) نەویابەنی، نزمی؛ ۲) بێ‌ناکاری؛ ۳) وەڕەزی فا ۱) پستی؛ ۲) پست‌فطرتی؛ ۳) پکری.

پەستێن: کەسێ کە کاری پەسناوننە: (بەفر پەستێن) فا جپانندە.

پەسقەڵە: قەشمەر، تیز بەخەڵك کەو فا مسخرە کنندە.

پەسلان: رۆژی قیامەت، سەڵا فا روز رستاخیز.

پەسمەندە: ۱) باقی، پاشماوە؛ ۲) پاشەکەوت، پەزمەندە فا ۱) باقیماندە؛ ۲) اندوختە.

پەسمەنە: پەسمەندە فا نگا: پەسمەندە.

پەسن: ۱) تاریف، پێهەڵگوتن، چاکەگوتن؛ ۲) بەردڵ‌و بەرانبەر بەداخواز فا ۱) ستودن؛ ۲) مورد پسند.

پەسند: پەسن فا نگا: پەسن.

پەسندان: تاریف کردن، مەحت کردن فا مدح گفتن.

پەسندکردن: بەچاك زانین، هەڵبژاردن، نەقاندن فا پسند کردن.

پەسمەندە: پاشەکەوت فا پس‌انداز.

پەسن‌دەر: پەسندار فا مدّاح.

پەسە: کەرستەی خواردەمەنی وەك ئاردوئاو بۆنان فا مواد اولیهٔ خوراك.

پەسەك: پەسنەك، چۆغەك فا چوخە.

پەسەن: پەسند فا پسند.

پەسەناز: پاشەکەوت فا پس‌انداز.

پەسەنکردن: پەسندکردن، هەڵبژاردن فا پسندیدن.

پەسەنناز: پەسەناز فا پس‌انداز.

پەسیرە: فۆرە، بەرسیلە فا غورە.

پەسێرە: پەبات، شەومەندە فا شب‌ماندە.

پەسیسە: چێشتی زۆر کوڵاوی لیك‌هاڵاو فا آش بسیار بخنهٔ درهم آمیختە.

پەسیف: ئالامەت، هەڵامەت فا زکام.

پەسیو: ۱) پەسیف؛ ۲) سوچ، قوژبن، کەلێن: (هیچ پەناو پەسیوێکم نیە) فا ۱) زکام؛ ۲) گوشە.

پەش: ۱) بەق، دەرهێنان‌و توقاندنی شتێ؛ ۲) وشەی لێخوڕینی گا لەجوتا فا ۱) مُتلاشی کردن؛ ۲) کلمهٔ بەحرکت درآوردن گاو بەهنگام شخم.

پەشت: بەن بادەزوی بادراو، گشنەك فا نخ نابیدە.

پەشتی: گشتەك، پەشت فا نخ نابیدە.

پەشتەماڵ: پشتەماڵ، خاولی فا حولە.

پەشك: تنوك، دڵۆپ، کەمتر بن ئەندازە لەئاو فا قطرە.

پەشلان: پەسلان، سەڵا، قیامەت فا رستاخیز.

پەشم: ۱) قسەی قوڕو بێنام؛ ۲) چۆغەی بۆزۆ؛ ۳) خوری فا ۱) یاوە؛ ۲) پارچە دستبافِ پشمی، شال؛ ۳) پشم.

پەشم‌پەرگوێز: ۱) چۆغەو رانك؛ ۲) پارچەی سەرووژێری بەرگ لە بۆزۆ لەشاڵ، بۆ پە بۆزۆ فا ۱) لباس کامل مردانە مطابق کت و شلوار؛ ۲) پارچە دستبافِ پشمی بەاندازە یك دست لباس.

پەشمەك: جۆرێ شیراتی بە وەك موی‌سپی دەچێ فا پشمك، نوعی شیرینی.

پەشمین: دروس کراو لەخوری فا پشمینە.

پەشمینە: پارچەیەکی زۆر جوانەو لەخوری ساز دەکرێ فا پارچەای بسیار زیبا کە از پشم درست می‌شود.

پەشۆك: پەرێشانی، شێوان فا پریشانی، آشفتگی.

پەشۆکان: سەرلێ شێوان، فکرتێکچوون فا آشفتەشدن.

پەشۆکاندن: تێکەڵاوکردنی فکری کەسێك فا آشفتەکردن.

پەشۆکاو: شێواو، سەرلێ شێواو فا آشفتە.

پەشۆکیان: پەشۆکان فا آشفتن.

پەشە: پەخشە، مێشولە، پێشی، پێشکە فا پشە.

پەشەبەند: کوللە، پێشکە گیرەوە فا پشەبند.

پەشیل: وێران، روخاو، هەرفنی فا ویران.

پەشیلان: وێران بون، روخان فا ویران شدن.

پەشیلاندن: روخاندن، هەرماندن، رماندن فا ویران کردن.

پەشیلین: پەشیلان فا ویران شدن.

پەشیمان: پاشگەز، پەژیوان، پۆژوان فا پشیمان.

پەشێو: پەرێشان. بیر بڵاو ف پریشان.

پەشێوان: ١) بیر بڵاوبون، فکر ناڵۆزان؛ ٢) ناڵۆز و پەرێشان: (مەکەن لۆمەی **پەشێوی** دڵ کە ئەمنمو / **پەشێواوە** لەبەر پەرچەم **پەشێوان**) «نالی» ف ١) آشفتگی فکری دست دادن؛ ٢) پریشان و عصبانی شدن.

پەشێواو: شێواو، ناڵۆزاو ف پریشان.

پەشێویان: پەشێوان ف نگا: پەشێوان.

پەشێوی: شێواوی، ئاژاوە ف آشفتگی، آشوب.

پەشێویتی: ئاژاوە، پەشێوە ف آشوب و بلوا.

پەفك: پیفۆك، کیفۆك: گیایەکە کە سەلکەکەی بەکوڵاوی یان بەبرژاوی دەخۆن ف گیاهی است که پیاز آنرا می‌خورند.

پەڤ: دەگەڵ، پێکەوە ف حرف همراهی: با.

پەڤرا: دەگەڵ یەکتر، پێکەوە، بەیەکەو ف باهم.

پەڤك: پەفك ف نگا: پەفك.

پەق‌پەقۆژك: گیایەکە ف گیاهی است.

پەقان: تەقین، ترۆقین ف انفجار.

پەقاندن: تەقاندن، تەرەقاندن ف منفجر کردن.

پەقپەقۆشك: گیایەکە بەرەکەی لەتروکاندندا تەقەی دێ ف گیاهی است.

پەقپەقوك: بەری گیایەکە ف ثمر گیاهی است.

پەقرەج: سەتڵ ف سَطل.

پەقژ: زیپکەی ناودەمی ساوا، بۆقژە ف جوش دهان کودك.

پەقژك: بلقی سەراو ف حُباب.

پەقویشك: پەقژك ف حباب.

پەقین: تەقین، ترەکین ف انفجار.

پەك: ١) هەل، دەرفەت؛ ٢) ناچاری و ئیحتیاج؛ ٣) هێز و توان؛ ٤) وشەی سەبرمان؛ ٥) وشەی دەربڕینی خەم: (**پەکم** پێ ناکەوی) ف ١) فرصت؛ ٢) نیاز؛ ٣) توان؛ ٤) کلمهٔ تعجّب؛ ٥) کلمهٔ افسوس و تحسّر.

پەکخستن: بێ‌بەهرە کردن، لەکارخستن ف ازکار انداختن.

پەککو: ١) وشەی سەبرمان؛ ٢) وشەی داخ و خەم، حەیف ف ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) کلمهٔ تحسُّر و افسوس.

پەك کەفتن: پەك کەوتن ف درماندن، از کار اُفتاده.

پەك کەوتن: دەستەو ستان مان، لەکارکەوتن ف نگا: لەکارکەوتن.

پەك کەوتو: لەکارکەوتو، داماو ف ازکار افتاده.

پەك‌کەوتە: لەکارکەوتو، داماو، پەك‌کەوتو ف ازکار افتاده.

پەکو: ١) وشەی سەیرمان؛ ٢) وشەی داخ‌وخەم ف ١) کلمهٔ تعجُّب؛ ٢) کلمهٔ افسوس.

پەکەر: ١) جارز. وەڕەز ف پَکر.

پەکی: ١) زۆر، زاف، گەلەك؛ ٢) وشەیەکە بەوانا: باش، چاك: (**پەکی** باوابێ) ف ١) بسیار؛ ٢) باشد، خیلی خوب.

پەکین: ١) هەڵدێران؛ ٢) ترازان ف ١) واژگون شدن و تلوخوردن؛ ٢) ازجا دررفتن.

پەگر: ١) تلفی بنی تراو؛ ٢) خڵتەی کانزای تاواو ف ١) دُردی؛ ٢) تەنشین فلز گداخته شده.

پەل: ١) شەپۆل، هەستانەوەی ئاو کە لەبەرد ئەدا؛ ٢) بەرانبەری قوڵ: (دەوری **پەلە**)؛ ٣) لاق و دەست: (لەچوار **پەلان** گوێی ساغە)؛ ٤) باڵی باڵندە؛ ٥) پەلەمولەز: (بەرەوکوێ **پەل** بوی؟)؛ ٦) پارچە جلك و ئەسپاب: (کەل و **پەل**)؛ ٧) دەستە. پۆل؛ ٨) لکی دار؛ ٩) دڕکی دار؛ ١٠) سکل. پۆلو. پەنگر. پەن؛ ١١) شبولە، دوڵ. دەرە؛ ١٢) دڕك، چقڵ: (**پەلێکم** لەقاچ راچوە)؛ ١٣) قڵیشەدار؛ ١٤) گەڵا، بەڵگ، پەلك؛ ١٥) پارچە، پاژ: (**پەلێکم** بۆ لەونانەوە بکەوە)؛ ١٦) تیرەیەك لەهۆز و عاشرەت؛ ١٧) براوی وەك تۆکەقەڵەم؛ ١٨) باسك و پەنجە: (دەست و پەلت پیسە) ف ١) موج؛ ٢) مقابل ژرف؛ ٣) هر یك از دست و پاها؛ ٤) بال پرنده؛ ٥) عجله و شتاب؛ ٦) بستهٔ لباس و وسایل؛ ٧) تیم، گروه؛ ٨) شاخه؛ ٩) خار درختی؛ ١٠) اخگر؛ ١١) درّه تنگ و باریك؛ ١٢) خار؛ ١٣) تراشهٔ چوب؛ ١٤) برگ؛ ١٥) جزء؛ ١٦) تیره و طایفه؛ ١٧) تراشیده شده؛ ١٨) دست و بازو.

پەڵ: بەرد یان سندەی گەورە بۆ هاویشتن ف سنگ یا کلوخ برای انداختن.

پەلاس: ١) بەڕە، بەڕەکۆن؛ ٢) پارچەی رەشماڵ، کوین ف ١) پلاس؛ ٢) پارچهٔ سیاه چادر.

پەلاسی دەم: ئەو بۆخە سپیەی دەکەوێتە سەر زمانی نەخۆش ف بار زبان بیمار.

پەڵاش: پوش، وشکەگیا ف خاشاك.

پەلامار: هێرش، هەڵمەت، گەمارۆ ف یورش.

پەلان: هەستی، ئیسقان، ئێشە ف استخوان.

پەلبون: ١) قوڵ نەبون؛ ٢) وەبەلەکەوتن لەڕۆیشتن ف ١) گودنبودن؛ ٢) باشتاب رفتن.

پەڵپ: بەهانە، گرتە، گڕو ف بهانه.

پەڵپ‌پێ گرتن: کێشە تێ هاڵاندن. گرو لێ گرتن ف بهانه‌جویی.

پەڵپ گرتن: بەهانە دۆزینەوە. گرولەکارێ گرتن ف بهانه‌گیری.

پەلپەل: ١) پارچەپارچە، لەت‌وکوت؛ ٢) بەڕەبەرەی گیای وەربو ف ١) تکّه‌تکّه؛ ٢) پرپر.

پەڵپەلان: شەڕەبەرد ف جنگ با سنگ و کلوخ.

پەلەلیسك: پەپولە ف پروانه.

پەڵپین: ١) توشەنەو دوکەڵی تەسپەندەر بۆچاوزار؛ ٢) گیای پرپرە ف ١) تعویذ و دودسپند برای چشم زخم؛ ٢) گیاه خُرفه.

پەڵپینە: گیای پرپرە، پەڵپین ف گیاه خُرفه.

پەڵتە: داری نێوان کوڵەکەو بەردە کوڵەکە ف چوب میان ستون و سنگ ستون.

پەڵتەك: نەخۆشی گەروی ئاژاڵە ف گلودرد دام.

پەلتەك: بڕکەی بیستان ف بوتهٔ پالیزی.

پەلتین: خۆگرتن، توندبون دوای شلی ف سفت و محکم شدن پس از شُلی.

پەلچم: گزرەی گەڵادار کە بۆزستان هەڵدەگیرێ [ف] گیاه پرس شده.

پەلـخ: ١) بەچکـە گامێش؛ ٢) بەچکە بەراز؛ ٣) پان‌و فلچ [ف] ١) بچهٔ گاومیش؛ ٢) بچهٔ خوك؛ ٣) پایمال و له شده.

پەلخان: پان‌و فلچ بونەوە [ف] لەشدن.

پەلخور: لەوەڕی ناو ورگی حەیوان کەهێشتا هەزم نەبوە [ف] علفِ نشخوارنشده.

پەلخورد: پەلخور، نیوەجاوراو [ف] نگا: پەلخور.

پەلخی: پان‌و فلچ کراو [ف] له و لگدمال شده.

پەلخین: پان‌و فلچ بونەوە، پەلخان [ف] له و لگدکوب شدن.

پەلشتی: بیکارە، تەمەڵ، خوێڕی [ف] بیکاره و تنبل.

پەلشقە: ناقایم، شل‌و شەویق [ف] نامحکم و شُل و ول.

پەلقوت: نیوەکوتراو [ف] نیم کو بیده.

پەلـك: ١) زولف، کەزی؛ ٢) گەڵا؛ ٣) لکەدار؛ ٤) پیلوی چاو [ف] ١) زُلف؛ ٢) برگ؛ ٣) شاخه؛ ٤) پلك چشم.

پەلك: داریکە لەنیرەی جناران [ف] درخت نرنگوت.

پەلکدار: جەغزبنگ، بەرگار [ف] پرگار.

پەل کردن: ١) پەڕاندن بەنیغ؛ ٢) خوارەوخوار تاشین، پێڵە تاشین [ف] ١) پی کردن؛ ٢) مورب تراشیدن.

پەل کوتان: ١) دەست کوتان، لەتاریکیدا دەست گێڕان؛ ٢) برینی لە کۆشش‌و تەقالا [ف] ١) جستجوی کورانه؛ ٢) کنایه از جدّ و جهد.

پەلکە: کەزی، پرچ [ف] زُلف.

پەلکەرەنگینە: کۆلکەزێڕینە، کەسك‌سوور [ف] رنگین کمان.

پەلکەزێڕینە: پەلکەرەنگینە [ف] رنگین کمان.

پەلـگ: پیلوی چاو [ف] پلك چشم.

پەلگر: ماشە، مقاش [ف] ماشه.

پەلگرك: پەلگر [ف] ماشه.

پەلم: ١) پەلپ؛ ٢) ئەستوری، ماسین، پەنەمین [ف] ١) بهانه؛ ٢) آماس.

پەلماو: ماسیاو، ستوربو، هەڵامساو، پەنەماو [ف] آماسیده.

پەلمان: پەنەمین، ماسین [ف] آماسیدن.

پەلمین: پەلمان [ف] آماسیدن.

پەلـو: ١) ناردوناوی نیکەڵ بۆ دانەجوجکە؛ ٢) جێشنێکە وردەهەویرو کوزەڵەی تێدەکەن [ف] ١) آرد آبزده برای جوجه؛ ٢) اوماج.

پەلوپۆ: ١) برینی لە تەفەلاو بزوتنەوە؛ ٢) هێزو توان: (لە پەلوپۆ کەوتم)؛ ٣) پەروباڵ [ف] ١) کوشش؛ ٢) تاب و توان؛ ٣) پروبال.

پەلۆخ: پۆلوی گەش [ف] زُغال سرخ شده.

پەلـوخ: ١) داگیرسـاو، گڕنێ‌چو، گرگرتـو؛ ٢) داڕزاو لەسونان [ف] ١) مشتعل؛ ٢) بر اثر سوختن از هم پاشیده.

پەلۆخ: ١) پیس‌و چڵکن؛ ٢) لێدان بەدارو بەدەست [ف] ١) کثیف؛ ٢) با شدت زدن.

پەلۆخان: لێدا نی‌توندو لەزەبر [ف] با مشت و لگدزدن.

پەلۆخین: لێدان بەهێز، پەلۆخان [ف] نگا: پەلۆخان.

پەلۆشە: ١) گیایەکە سافەتەکەی دەکەنە بوشو؛ ٢) گوینی؛ ٣) بنەتالو [ف] ١) گیاهی که از سافهٔ آن پوده سازند؛ ٢) گیاه گون؛ ٣) ریشهٔ گیاهی که هودشود.

پەلوك: گیای تاڵەکوك [ف] گیاهی است که بیخش خوردنی است.

پەلوڵە: ١) جێشنی ئاردوورۆن؛ ٢) گزموله ئاردی دانەجوجك، پەلو [ف] ١) اوماج؛ ٢) آرد آبزده برای خوراك جوجه.

پەلە: ١) لەز، عەجەلە؛ ٢) بناری کێو، دامێنی چیا؛ ٣) داوێن؛ ٤) بەرە، لابەرەی کتێب؛ ٥) تای تەرازو [ف] ١) عجله؛ ٢) دامنهٔ کوه؛ ٣) دامان؛ ٤) لا، ورق؛ ٥) کفهٔ ترازو.

پەلە: ١) لەکە؛ ٢) بارانی تێری دەخڵ؛ ٣) پارچە زەوی؛ ٤) لەزوبەلە [ف] ١) لکّـه؛ ٢) باران پاییزی که زمین را کامـلاً سیراب کنـد؛ ٣) قطعهٔ زمین؛ ٤) شتاب.

پەلەپچڕ: زۆر بەزەحمەت‌و پەلەکردن [ف] بازحمت تمام.

پەلەپچڕکێ: پەلەپچڕ [ف] بازحمت تمام.

پەلەپچڕێ: پەلەپچڕ: (لەجەنگی فلان بە پەلەپچڕێ نەجاتم بو) [ف] نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپچورکێ: پەلەپچڕ [ف] نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپروزکێ: پەلەپچڕ [ف] نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپرۆزە: پەلەپچڕ [ف] نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپرۆزێ: پەلەپچڕ [ف] نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپرۆسکە: پەلەپچڕ [ف] نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپرۆسکێ: پەلەپچڕ [ف] پەلەپچڕ.

پەلەپسکێ: نەخۆشی باڵەشۆرەی مریشك [ف] نوعی بیماری مرغ.

پەلەپقە: نانی دوبارە بەئاگرەوەناو [ف] نان دوآتشه.

پەلەپەل: گەلەك بەلەز [ف] بسیار باعجله.

پەلەپیتك: بەهێز بەنینۆك لەشت‌دان [ف] تلنگر.

پەلـەپیتکە: ١) پەلەپیتك؛ ٢) بەردوکەی بەپەنکە هاوێژراو [ف] ١) تلنگر؛ ٢) با تلنگر پرت کردن.

پەلەت: هەڵە، غەلەت: (هەمو کارێکت هەڵەت پەلەتە) [ف] غلط، اشتباه.

پەلەتاتە: کزیوەو بادەوە [ف] کولاك.

پەلەتك: پەنك، لەتەگوریس [ف] رسَنِ پاره.

پەلـەخ: ١) پاوان، لەوەڕگەی قەدەغـە، کۆدە؛ ٢) دانولاو بەئاگر [ف] ١) مرتع انحصاری؛ ٢) بر اثر سوختن تمام از هم پاشیده.

پەلەخ: گیایەکە لە قوپیدا دەڕوێ‌و وەك بوش‌وایە [ف] گیاهی است.

پەلەخاندن: لەبەریەك بردن، دارزاندن [ف] ازهم پاشیده کردن.

پەلەخور: ژیلەمۆ [ف] خاکستر گرم.

پەلەسورك: گەڵای پایزپێش زەردبون [ف] برگ پاییز قبل از ریختن.

پەلـەسـونـك: بن‌گەڵا، دوگەڵای بنەوەی تونن کە دەوەرێ [ف] دو برگ انتهائی تونون که می‌ریزند.

پەلەسیسە: نەخۆشی رەزکە گەڵای سپس دەبن [ف] نوعی بیماری مو.

پەلـەشت: ١) پیس‌و پۆخڵ؛ ٢) خوێڕی‌و بێکارە؛ ٣) خوێنەگرتو [ف] ١) چرکین؛ ٢) تنبل و بیکاره؛ ٣) نیم‌بند و نامحکم.

پەلەشتی: پەلشتی، جونیەنی پەلەشت [ف] پلشتی.

پەلەشەکرۆك: ناوەرۆکی سەلکی گیای کەرنەشی ف مغز خاری است.
پەلەفرتکێ: پەلەقاژە ف دست و پازدن.
پەلەفرتە: پەلەقاژە ف نگا: پەلەفرتکێ.
پەلەفرتێ: پەلەفرتکێ ف نگا: پەلەفرتکێ.
پەلەقاژە: دەستولاق جولاندنەوە بۆ رزگاربون لەچۆرنم ف دست و پازدن.
پەلەقاژێ: پەلەقاژە ف دستوپازدن.
پەلە کردن: لەزکرن ف شتاب کردن.
پەلە کوتێ: پەلکوتان ف کورکورانە دست زدن.
پەلە کێش: پەلگر، ماشە ف ماشە.
پەلەمار: پەلامار، هێرش ف هجوم.
پەلەمور: خۆڵەمێش، خۆڵەکەوە، خۆلی ف خاکستر.
پەلەندار: پلار، دارەدەست بۆ هاویشتن ف چوبدست انداختن.
پەلەنگ: پڵینگ ف پلنگ.
پەلەور: باڵدار، فرندە ف پرندە.
پەلەورگ: لەتەورگ ف تکە شکمبە.
پەلەوەر: پەلەور ف پرندە.
پەلهەوان: ١) تازا، پالەوان؛ ٢) نەناف باز ف ١) پهلوان؛ ٢) بندباز.
پەلبت: قسەی بێ‌نام: (هەلبت و پەلیت دەلێ) ف سخن و حرف بی‌مزە.
پەلیسە: تالان، پوڕ، پۆبڕ ف چپاول.
پەلی سیاوشان: قەبنەران ف پرسیاوشان.
پەلێك: ١) چێشتی زۆرکوڵاوی لێك هالاو؛ ٢) پارچەی پرچ بێچ ف ١) آش زیاد پختە؛ ٢) زُلف‌بند.
پەم: پەمۆ، گیای لۆکە ف پنبە.
پەمبلۆکێ: دوك، نەخۆشی رەز کە گەلای سپی دەبێ ف سپیدك مو.
پەمبو: پەم ف پنبە.
پەمبۆدانە: دەنکی ناو لۆکە ف پنبەدانە.
پەمبەیی: رەنگی گوڵی، جێرەیی، رەنگی سوری کاڵ، سورەنی ف رنگ صورتی.
پەمبی: پەم ف پنبە.
پەمبی دانك: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.
پەمبی لۆك: گیابەکە ف گیاهی است.
پەملەپڕێ: نفەنگی رەشۆکی ف نوعی تفنگ.
پەمو: پەم ف پنبە.
پەمۆ: پەم ف پنبە.
پەموانە: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.
پەمۆدانە: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.
پەمە: پەم ف پنبە.
پەمەتۆمە: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.
پەمەیی: ١) پارچەی لەلۆکە؛ ٢) رەنگی چێرەیی ف ١) پارچهٔ نخی؛ ٢) رنگ صورتی.
پەمیان: پەنەمان، ماسین، تەسنوربون ف آماسیدن.
پەمیاو: پەنەماو، هەڵمساو ف آماسیدە.
پەمین: پەمیان ف آماسیدن.
پەن: ١) پولو، پەنگر، سکڵ؛ ٢) دەرسی عیبرەت، پەند؛ ٣) سوکایەتی: (پەنی پێدرا) ف ١) اخگر؛ ٢) درس عبرت؛ ٣) سُبکی.
پەنا: ١) کۆشە، قوژبن؛ ٢) تەنیشت: (بە پەنای مندا هات)؛ ٣) جێگەی بانگ و هاواران: (پەنام پێ‌برد)؛ ٤) جێگەی حاوانەوە: (پەنای دام)؛ ٥) نهێنی، وەشاردو: (من پیاویکی بێ‌پێچو پەنام) ف ١) گوشە؛ ٢) جنب؛ ٣) پناه؛ ٤) پناهگاه، مکان پناه بردن؛ ٥) نهانی.
پەناپا: باپەنا، شوێنێ کەبا نایگریتەوە ف بادپناه.
پەنابات: دەشابی تێران، نبوەقەران، بیست‌بەکی تمەن ف نیم ریال ایرانی.
پەناباد: پەنابات ف نگا: پەنابات.
پەنابردن: جۆنە بەرداڵدەی پارێزەر ف پناه بُردن.
پەنابەخوا: خوا نۆبە. بۆ خۆ پارازتن لە بەلا دەگوترێ ف پناه برخدا.
پەنابەر: داڵدەخواز ف پناهندە.
پەناپەسیو: گۆشەو قوژبنی نادیاری ف گوشه دنج.
پەناگا: شوێنی خۆتێدا حەشاردان ف پناهگاه.
پەناگرتن: ١) درەنگ هەڵاتنی مانگ لەشەوی پازدەهەمدا؛ ٢) خۆوەشارتن ف ١) حالتِ تأخیر ظهورِ ماه در شبِ پانزدهُم؛ ٢) پنهان شدن.
پەناگرتو: ١) خۆ وەشارتو؛ ٢) مانگی دوای چاردە شەوە ف ١) پنهان شدە؛ ٢) ماه بعد از شب چهاردهم.
پەنام: ١) نەدیار؛ ٢) ماسین، تەسنوری، هەڵمساوی ف ١) پنهان؛ ٢) آماس.
پەنامان: نادیاربەکان، بەربێواران ف غیبیات، ناپیداها.
پەنامگا: حەشارگە ف مخفیگاه.
پەنامەکی: بەنهێنی، بەدزیەوە ف سرّی، نهانی.
پەناهندە: پەنابەر، کەسێ کە بەنا بەکەسێ دەبا ف پناهندە.
پەناهینان: هاتنەبەر داڵدە، پارێزگاری خواستن ف پناه آوردن.
پەنای بێ‌دەنگ: گەمەبەکە، قروقپ، قەنای بێ‌دەنگ ف بازی خاموشی و سکوت.
پەنبۆ: پەم ف پنبە.
پەنبی: پەم ف پنبە.
پەنج: ١) بەك‌وجوار، پێنج؛ ٢) سر، بێ‌حس ف ١) پنج؛ ٢) بی‌حس، کرخ.
پەنجا: چل‌وده، پێنجی ف پنجاه.
پەنجاهەم: ژمارەی نۆبەتی بۆ پەنجا ف پنجاهمین.
پەنجاهەمین: پەنجاهەم ف پنجاهمین.
پەنجایەم: پەنجاهەم ف پنجاهم.
پەنجایی: مەنگەڵە، پارەی پەنجا فلسی، یەك بیستەمی دیناری عیراقی ف یك درهمِ عراقی.
پەنج کردن: نەزاندن، سرکردن ف کرخ کردن.

پەنجنین: پەراندنی لکی‌دار[ف] هرس کردن درخت.

پەنجوڵە: دەست‌و پەنجەی چکوڵە[ف] پنجهٔ نازك و کوچك.

پەنجـە: ١) دەست بەنـەنگوستەوە؛ ٢) چڕنوکی جانەوەران؛ ٣) قامك، تلی؛ ٤) جۆرێك نەخشی نەونی بەڕە[ف] ١) پنج انگشت با کف دست؛ ٢) چنگال جانوران؛ ٣) انگشت؛ ٤) از طرحهای گلیم.

پەنجەتوتە: قامکەچکوڵە[ف] انگشتِ کوچك.

پەنجەر: شباك، پەنجەرە[ف] پنجره.

پەنجەروك: ١) روشان بەتینوك؛ ٢) گیایەکە[ف] ١) خراش با ناخن؛ ٢) گیاهی است.

پەنجەرویسك: پەنجەروك[ف] نگا: پەنجەروك.

پەنجەرە: پەنجەر[ف] پنجره.

پەنجەشێر: شێرپەنجە، نەخۆشی سەرەتان[ف] بیماری سرطان.

پەنجەکێش: جۆرێ کولێرەنان[ف] نوعی گرده نان.

پەنجەکێشی: جۆرێ کولێرەنان[ف] نوعی گرده نان.

پەنجەگەورە: سبێ‌کوژە، قامکی گەورە، تلبامەزن[ف] انگشت شست.

پەنجەمریەم: بخورمریەم، گیایەکە بۆدەرمان دەبێ[ف] گیاه بخورمریم.

پەنچك: ١) قرنماغەی برین، پەنرۆ، پەنروخە؛ ٢) پاز، پارچە: (**پەنچکە نانێکم دەبە**)[ف] ١) کبرهٔ زخم؛ ٢) قطعه، تکّه.

پەند: ١) ئامۆژگاری؛ ٢) دەرسی تەمێ کردن؛ ٣) سوکایەتی[ف] ١) پند؛ ٢) درس عبرت؛ ٣) سنبل سبُکی و قرتی.

پەندپێدان: فریودان‌و گاڵتە پێ‌کردن[ف] فریب دادن و مسخره کردن.

پەندێر: ئامۆژگاری کەر، وەعز دادەر[ف] اندرزگو.

پەنرێشك: نوسەکە، نوسەنەکە[ف] نوعی خار.

پەنژۆ: پێنج رۆژ لەساڵی هەتاویدا کە لەساڵی مانگی زیادنەکا[ف] خمسهٔ مُسترقه، پنج روز اضافی سال شمسی.

پەنك: ماشەرەبەن، کلافەبەنی گەورە[ف] کلاف‌ریس.

پەنگ: ١) پۆل، سکلْ؛ ٢) دەرسی عیبرەت؛ ٣) فریو؛ ٤) ماشەرەبەن؛ ٥) داوێستان‌و کشانەوەی ئاو، هێق خواردنەوەی ئاو[ف] ١) اخگر؛ ٢) درس عبرت؛ ٣) فریب؛ ٤) کلاف ریس؛ ٥) برگشتنِ آب و راکدشدنِ آن.

پەنگاو: ئاوی راوەستاو[ف] آب جمع شده و راکد.

پەنگ پێدان: فریودان‌و سوکایەنی بەسەر هێنان[ف] فریب دادن و آبرو ریختن.

پەنـــگ خواردنـــەوە: راوەستـان‌و کشـانـەوەی ئاو[ف] برگشتن آب و راکدشدن آن.

پەنگر: ١) سکلْ، پۆلو؛ ٢) ماشە، مقاش[ف] ١) اخگر؛ ٢) انبُر.

پەنگـرکێش: ١) پێلۆکەی ئاسنی سەرخوار کەسکلی پێ دەردێنن؛ ٢) ماشە، مقاش[ف] ١) اخگرکش؛ ٢) انبُر.

پەنگلْ: سکلْ، پۆلو[ف] اَخگر.

پەنگلْ کێش: پەنگرکێش[ف] نگا: پەنگرکێش.

پەنگلەمێش: پشوسوار لە تۆڕەیی[ف] دژم و غضبناك.

پەنم: ماسان، ئەستوری ئەندام، هەڵمسان[ف] آماس.

پەنمان: ئەستور بون، باکردن[ف] آماسیدن.

پەنماو: ئەستور، باکردو، هەڵمساو[ف] آماسیده.

پەنمین: پەنمان[ف] آماسیدن.

پەنمیو: پەنماو[ف] آماسیده.

پەنهان: پێوار، وەشارنی[ف] پنهان.

پەنهانی: پەنامەکی[ف] پنهانی.

پەنەژشکە: نوسەکە، پەزیشکە[ف] نگا: پەنرێشك.

پەنەزیشکە: پەنەژشکە[ف] نگا: پەنرێشك.

پەنەم: ١) لای‌من، بۆمن؛ ٢) ماس، وەرەم[ف] ١) برای من؛ ٢) آماس.

پەنەمان: پەنمین[ف] آماسیدن.

پەنەمیان: پەنەمان، هەڵمسان[ف] آماسیدن.

پەنەماو: پەنماو[ف] آماسیده.

پەنەمیگ: پەنماو[ف] آماسیده.

پەنەمین: پەنەمان[ف] آماسیدن.

پەنەوا: خەنە، کەن، پێکەنین[ف] خنده.

پەنی: ١) پەڵەی پجوکی پێست، لەکەی پێست؛ ٢) دیار، ئاشکار[ف] ١) لکّهٔ پوست؛ ٢) پیدا.

پەنێر: پێخۆری برای ماست، پەنیر[ف] پنیر.

پەنیر: پەنێر[ف] پنیر.

پەنێرشك: نوسەکە، نوسەنەکە[ف] نگا: نوسەکە.

پەنیروك: دەغلی دەنك‌شیلە تێگەراو، پێش فەریك بون[ف] دانه غلهٔ نیم رسیده.

پەنیروکە: ١) پەنیروك؛ ٢) گیایەکە کاکڵی بەرەکەی وەك پەنیر دەچێ[ف] ١) نگا: پەنیروك؛ ٢) گیاهی است که ثمرش به پنیر می‌ماند.

پەنیرە: ١) پەنیروك؛ ٢) گیای پەنیروکە[ف] ١) نگا: پەنیروك؛ ٢) نگا: پەنیروکە.

پەوکەی: لەبەر ئەمە، بۆ یە[ف] به‌این دلیل.

پەوکێ: لەبەرئەمە، بۆیە[ف] برای این.

پەه : وشەی سەیرمان‌و قەڵسی: (**پەه** لەوکارە خراپە)[ف] کلمهٔ تعجب.

پەهت: ١) گڕی ئاگر، بڵێسە؛ ٢) پێژان بەئاگر[ف] ١) زبانهٔ آتش؛ ٢) بختن.

پەهتن: پێژانی نان[ف] بختن.

پەهتی: بوخنەبوگ، برژاو[ف] بخته یا برشته شده.

پەهریز: پارێز[ف] پرهیز.

پەهن: پان، هەراو، بۆڕ[ف] عریض.

پەهنەك: نەخنایی چکوڵە، شانۆ، ناوگۆرك[ف] صحنه، نخنه زمین کوچك و هموار.

پەهنی: پاژنەپێ، پانیە[ف] پاشنه.

پەهۆ: ئاوا، بەم‌جۆرە؟[ف] اینطوری؟.

پەی: ١) ریبنەر، گ، وردەرەگ؛ ٢) لەبەر، بۆخاتری؛ ٣) قەڵت، پەڕین؛ ٤) بنی‌گۆم؛ ٥) شوێن، وەدوکـەوتن؛ ٦) لەدوای، پاش[ف] ١) پی؛ ٢) برای؛ ٣) پی‌کردن؛ ٤) ارتفاع آب اندازهٔ قدّ انسان؛ ٥) پیگیری؛ ٦)

پس از.

پەیا: ١) پیادە؛ ٢) پەیدا، دیاری‌دان ف ١) پیادە؛ ٢) پیدا.

پەیاپەی: ١) بەدوی یەکا، بێ‌پسانەوە؛ ٢) گش، گشت ف ١) پیاپی؛ ٢) عموماً.

پەیاک: داشی شەترنج، پیادەی شەترنج ف بیدق شطرنج.

پەیاکردن: پەیداکردن، وەدەس خستن، دینەوە ف یافتن.

پەیام: راسپێری، ولاّم ف پیام.

پەیامبەر: راسپاردەی ولاّم ف پیامبر.

پەیامنێر: ولاّم نێر، خەبەردەر ف خبرنگار، خبرگزار.

پەی‌بردن: تێگەیشتن، زانین ف فهمیدن، پی بردن.

پەیت: توندو پتەو ف چابک و محکم.

پەیتا: بێ‌پسانەوە ف بدون انقطاع.

پەیتاپەیتا: لەسەریەك، بێ‌وچان و پسانەوە ف پیاپی.

پەیتوکە: ١) جۆرێ جۆلەکەی بچوکی تیژباڵ؛ ٢) بریتی لەپیاوی زۆر بزۆزو بێ‌ئارام ف ١) نوعی گنجشك کوچك تیزپر؛ ٢) کنایه از مرد بسیار در حرکت و ناآرام.

پەیجۆر: ١) شوێن‌گێر؛ ٢) توێژەرەوەو کۆڵەرەوە ف ١) پیگیر؛ ٢) پژوهشگر.

پەی‌جۆری: تاقیق کردن، توێژینەوە ف پژوهش و تحقیق.

پەیجە: ناردیوان، سولەم، پەیژە ف نردبام.

پەیچەڵ: حەیوانێ کە لەرویشتنا ئەژنۆ لێك دەدا ف حیوانی که در راه رفتن زانوهایش بهم می‌خورد.

پەیخام: پەیام ف پیام.

پەیخامبەر: پەیامبەر، خەبەربەر، ولاّمبەر ف پیامبر.

پەیخەمبەر: پێغەمبەر، راسپاردەی خودا ف پیغمبر.

پەیدا: دیار، ئاشکرا، خویا ف پیدا.

پەیدابون: خویابون، ئاشکرابون، دیاردان ف آشکارشدن.

پەیداکردن: وەدەست خستن، گیرهێنان ف پیداکردن.

پەی‌دان: ناوێ کەپیاوی تێدا ناخنکێ ف آبی که آدمی در آن غرق نشود.

پەی‌دانان: گرێو دانان، دەگرێو نان ف گروگذاشتن.

پەی‌دەرپەی: پەیتاپەیتا ف پیاپی.

پەیڕەو: ١) بەرنامە، دەستوری کار؛ ٢) مریدو، دەست‌و پێوەند، دواکەوتوی کەسێك ف ١) برنامهٔ کار؛ ٢) تابع و پیرو.

پەیڕەوی: پەگوێ کردن و دواکەوتنی دەستورێ یان کەسێك ف پیروی.

پەی‌زەن: پەکسمێ کەلەرویشتنا پەل لەپەل دەدا ف ستوری که در رفتن سُم بهم زند.

پەی‌زەنی: ئاکاری پەی‌زەن ف در رفتن سُم بهم زدن حیوان.

پەیژە: ناردیوان، پەیجە ف نردبام.

پەیژەن: پەی‌زەن ف نگا: پەی‌زەن.

پەیغام: ولاّم، پەیام ف پیغام.

پەیغامبەر: پەیامبەر، ولاّمبەر ف پیغامبر.

پەیغەمبەر: راسپاردەی خوا ف پیغمبر.

پەیغەمەر: پەیغەمبەر ف پیغمبر.

پەیڤ: قسە، وتە ف گفتار، سخن.

پەیڤین: قسەکردن، وتن، ئیشتبغالی، ئاخافتن ف گفتن.

پەیك: ١) ولاّم بەر، نامەبەر؛ ٢) ئەستێرەی گەروك و نەجەق؛ ٣) نۆکەری بەردەستی نابەتی ف ١) پیك؛ ٢) ستارهٔ ثابت؛ ٣) نوکر مخصوص.

پەیکار: ١) شەڕو جەنگ، کێشەو هەرا؛ ٢) سەرەتیر ف ١) پیکار؛ ٢) پیکان.

پەیکان: سەرەتیر ف ناوك.

پەی کردن: ١) بەقەڵت بڕین، بەڕاندن؛ ٢) دواکەوتن ف ١) پی کردن؛ ٢) تعقیب.

پەیکوت: حیچکە، کوتێ پێوەدان ف کلّه زدن در جماع.

پەیکوڵ: درکێکی سێ سوچە ف خار سه کوهك.

پەیکەر: ١) کۆتەڵ، تیمسال، موجەسسەمە، هەیکەل؛ ٢) قالب، لەش، بەدەن ف ١) پیکر، تندیس؛ ٢) بدن.

پەیکەرتاش: کۆتەڵ لەپەردو ئاسن ساز ف پیکرتراش.

پەیکەرتراش: پەیکەرتاش ف پیکرتراش.

پەیکەردەی: دواکەوتن ف تعقیب.

پەیمان: ١) شەرت‌و بەقا؛ ٢) بەڵێن، قەول ف ١) پیمان؛ ٢) وفا.

پەیمان بەستن: قەول و قەرار پێك‌دان ف عهد و پیمان بستن.

پەیمان شکێن: بێ‌بەڵێن، بێ‌شەرت‌و بەفا؛ (لە ناو کوردی ئەبو **پەیمان‌شکێنی** / لەکێ فێربوی گوڵم **پەیمان شکاندن**) «هێمن» ف پیمان‌شکن.

پەیمانە: پێوانە ف پیمانه.

پەین: ١) گوی‌ماڵات؛ ٢) کوت بۆ زرعات ف ١) مدفوع ستور؛ ٢) کود.

پەینجە: پەیژە، ناردبوان، پەیجە ف نردبام.

پەینچی: نۆنەوان، ئاگرکەری گەرماو، نونجی ف تونتاب.

پەینکە: ئاردێ کەبەسەر ئەنگوتکە هەویردا دەپڕژێنرێ ف آردی که بر روی خمیر باشند.

پەینکێش: کەسێ بارە پەین دەکێشێ ف پهن‌کش تون.

پەیوەس: پێکەوە لکاو، نوساو ف پیوست.

پەیوەست: پەیوەس ف پیوست.

پەیوەستکردن: پێکەوە لکاندن ف بهم چسبانیدن.

پەیوەستە: هەمیشە، بێ‌پسانەوە ف پیوسته.

پەیوەند: ١) متوربەی دارو...؛ ٢) تێکەڵی و دۆستی: (هیچ **پەیوەندمان** پێکەوە نیە) ف ١) پیوند درختی؛ ٢) علاقه.

پەیوەندکردن: متوربەکردنی دار ف پیوند زدن درخت.

پێ: ١) پینێ لەپیتەکانی ئەلفەو بێنکە؛ ٢) لاق، قاچ، پا؛ ٣) دەستورو ڕێوشوێن: (بەو پێ‌یە ناوێ بچین)؛ ٤) ئەندازەی یەك پێ؛ ٥) بەرانبەر: (پێ بەپێ دێنەوە)؛ ٦) دارێکە لەئاسیاودا بەرداشی پێ‌بەرز دەکەن؛ ٧) وشەی هەبون: (پارەت پێ‌یە؟)؛ ٨) بەلەپێتکەی جەکی ئاگربێن؛ ٩) بدو، بوك، گوشتی دداتان؛ ١٠) خاوەن رۆژو: (ئەورۆ دوزۆژە **پێ‌یە**)؛ ١١) بەو: (وای **پێ‌بڵێ**)؛ ١٢) هەڵبو، داگیرساو: (چراکە **پێ** کە، ئاگرەکە

پێ بو)؛ ١٢) هزر، گومان: (من پێم وایه، تو پێت چونه؟) ف ١) حرف سوّم الفبا؛ ٢) با؛ ٣) رسم و عادت؛ ۴) به اندازهٔ یك با؛ ۵) برابر؛ ۶) ابزاری در آسباب؛ ٧) علامت داشتن؛ ٨) ماشهٔ اسلحه؛ ٩) لثه؛ ١٠) روزه‌دار؛ ١١) یه‌او؛ ١٢) افروخته و روشن؛ ١٣) حدس و گمان.

پی: ١) ناو به‌ناڵ، پوك؛ ٢) پیو، چه‌ورایی ناوزك؛ ٣) پدو، گوشتی ددانان؛ ۴) به‌و؛ (پی بیژه)؛ ۵) بمم ف ١) نهی؛ ٢) پیه؛ ٣) لثه؛ ۴) به‌او؛ ۵) به‌ابن.

پیا: ١) نوکه‌ر، خزمه‌تکار؛ ٢) به‌ودا: (دارێکی پیاچو) ف ١) نوکر؛ ٢) نوی آن.

پیابردن: نیْنان، ده‌ناوخستن ف سپوختن.

پیاپه‌ربگ: شێنوکه، لبوه ف خُل و نیم‌دیوانه.

پیاتسان: پێدافسین، پیانسین ف پریدن برندهٔ نر بر ماده.

پیاجزان: گه‌رمو داغ وه‌له‌ش که‌وتن ف شبنی داغ بر بدن افتادن.

پیاجزاندن: داغ به‌له‌شه‌وه‌نان ف شبنی داغ بر اندام نهادن.

پیاجزانن: داغ به‌له‌شه‌وه نان ف نگا: پیاجزاندن.

پیاچون: ١) تیوه‌چون، چونه‌ناو؛ ٢) له‌سه‌رفسه رویشتن ف ١) نورفتن؛ ٢) به گفتن طول دادن.

پیاچونه‌وه: ١) دوپاته‌کردنه‌وه؛ ٢) سه‌رله‌نوێ کردنه‌وه‌ی فسه‌یاکار ف ١) بازخواندن نوشته؛ ٢) ازسر گرفتن کار.

پیاچه‌قاندن: ده‌ناوروّ کردن ف فرو کردن، خلانیدن.

پیاچه‌قێن: نیْهه‌ڵچه‌قێن ف فروکننده، خلاننده.

پیادان: ١) هێرش بردن؛ ٢) له‌سه‌روگوبلاك دان؛ ٣) به‌سه‌رهه‌ڵکێشانی لیفه‌و عه‌باو... ف ١) هجوم بردن؛ ٢) توسری زدن؛ ٣) بر روی کشیدن لحاف با...

پیادرون: به‌سه‌ردا دورین ف دوختن بر...

پیاده: پدیا، که‌سێك به‌پێیان سه‌فه‌رده‌کا، به‌رانبه‌ری سواره ف پیاده.

پیاده‌ری: رێگه‌یی که ته‌نیا پیاده ده‌بویری‌و سوار نیا برّ ناکا ف راه پیاده‌رو.

پیاراگه‌یاندن: به‌شدانی هه‌موانی، به‌گوی‌دا دانی خه‌به‌رو فه‌رمان ف سهم به همه‌رساندن، رساندن خبر.

پیارزك: پرێسکه، پرباسکه، پوخچه‌ی بچوك بو که‌ڵو په‌ل ف بغچهٔ کوچك.

پیاره: زڕ، ناعه‌سڵ: (باوه پیاره) ف نااصل.

پیاز: پیواز، پیفاز ف بیاز.

پیازاو: شیوی پیوازو ئاوو رۆن ف آش پیاز.

پیاز پاك کردن: بریتی له ریایی‌و ناربفی به‌دروّ ف کنایه از تملّق وریا.

پیازوکه: گیایه‌که وه‌ك پیواز ده‌چێ، پیازه کێوبله ف پیاز کوهی.

پیازه‌خوگانه: گونگونه‌سه‌کانه، گیایه‌که ف پیاز موش.

پیازه‌مارانه: سیرموکه، گیایه‌که ف گیاهی است.

پیازه‌مشکانه: پیازوکه، پیازه‌خوگانه ف پیاز کوهی.

پیازی: به‌ره‌نگی نیکوله‌پیواز ف به‌رنگ پیاز.

پیاساوین: سونه‌وه‌ی شتێ به‌شتێك، رێخستن ف سودن چیزی بر چیز دیگر.

پیاسون: پیاساوین ف نگا: پیاساوین.

پیاسه: قه‌ده‌م لێدان، راوێچکه، گه‌شت‌و گه‌رانی به‌پێی بو که‌یف ف قدم‌زنی.

پیاکردن: نیْنان ف فرو کردن.

پیاکێشان: ١) نیْنان، تیْ‌خستن؛ ٢) لێدان؛ ٣) به‌سه‌رداان، به‌سه‌ر هه‌ڵکێشان ف ١) فروکردن؛ ٢) زدن؛ ٣) برسر کشیدن لحاف و...

پیاگ: ١) پیاو، مێر، مروّی نێر؛ ٢) عینسان، مروّ ف ١) مرد؛ ٢) آدمی.

پیاگه‌تی: پیاوه‌تی، مروّڤایه‌تی ف مردانگی.

پیاگرتن: به‌سه‌رداان، سه‌ر له‌سه‌ر دانان، پینه به‌شتێکه‌وه درون ف چیزی را به‌وسیلهٔ چیز دیگر پوشانیدن.

پیاگه‌یاندن: به‌وه‌خنی خوی گه‌یاندنی شتێ ف به هنگام رسانیدن.

پیاگیران: به‌ده‌وره داگرتن ف اطراف چیزی را گرفتن و پوشاندن.

پیاله: قه‌ده‌ح، ده‌فری پچوکی قوڵ، تیسنیکان ف پیاله.

پیاله‌فروش: که‌سێ که‌شراب‌و ناره‌ق به‌ورده ده‌فروشێ ف پیاله‌فروش.

پیاماڵین: ١) پیاساوین؛ ٢) لێدان به‌دار ف ١) نگا: پیاساوین؛ ٢) زدن با چوب.

پیان: ١) پیاڵه‌ی له‌مس، قاپوکه‌ی مسین، جامبلکه؛ ٢) به‌پێ، به‌رانبه‌ری به‌سواری ف ١) پیالهٔ مسین؛ ٢) پیاده.

پیانان: له‌سه‌ردانان ف نهادن بر...

پینگوڵ: سمکوڵی درنده ف پنجول.

پیانوسان: ١) گاز لێ گرتن؛ ٢) ناو هه‌ربه‌ده‌م فرکردن؛ ٣) پێوه چه‌سپان ف ١) گاز گرفتن؛ ٢) آب چشمه بی کمك دست خوردن؛ ٣) به چیزی چسبیدن.

پیانوساندن: به‌سه‌رالکاندن، به‌سه‌ردا چه‌سپاندن ف برچسبانیدن.

پیاو: ١) مروّی نێر، پیاگ؛ ٢) مه‌ردوره‌ندو دلاوا؛ ٣) نوکه‌رو خولام ف ١) مرد؛ ٢) جوانمرد؛ ٣) نوکر.

پیاوانه: مێرانه، مه‌ردانه ف مردانه.

پیاوچاك: خواپه‌رستی راست، وه‌لی، شێخی پیروز ف کنایه از شخص مقدّس و باتقوی.

پیاوخاس: مروّی باش، به‌بای فه‌نج ف جوانمرد.

پیاوخراپ: ١) چه‌نه‌و رێگر؛ ٢) بێ‌فه‌ڕو نامه‌رد؛ ٣) خه‌تابار ف ١) راهزن؛ ٢) نامرد؛ ٣) مجرم و گناهکار.

پیاوخراو: پیاوخراپ ف نگا: پیاوخراپ.

پیاوخور: خه‌ڵك ترسێنه‌ر ف آدمخور، کنایه از ترسناك.

پیاوفروش: ده‌س‌بڕ، خاپێنوك، دوستی ناراست ف فریبکار و ناراست.

پیاوکوژ: قاتل، میرکوژ ف آدمکش.

پیاوگوژ: پیاوکوژ ف آدمکش.

پیاوه‌تی: مه‌ردایه‌تی، مروّڤایه‌تی، کاری مه‌ردانه، جامێری ف مردانگی.

پیاویزگه: ١) وشه‌یه‌که زن بو خوشه‌ویستی به مێردی ده‌ڵێ؛ ٢) پیاوی چکولانه ف ١) کلمه‌ای است محبّت‌آمیز که زن به شوهر گوید؛ ٢) مرد کوچك.

پیاهاتن: ١) به‌له‌ش‌دا بورین: (مجورکم پیاهات)؛ ٢) درێژه‌دان به‌قسه،

لەسەرڕۆیشتن ف ١) آمدن بر؛ ٢) طول دادن به گفتار.

پیاهاتنەوە: دیسان خوێندنەوەی دەرس و کتێب ف بازخوانی کتاب و درس.

پیاهانین: ١) پێدا ماڵین؛ ٢) بەسەردا هێنان ف ١) مالیدن؛ ٢) بر سر آوردن.

پیاهەڵپڕان: ١) شەڕ پێ فرۆشتن و گەز تێ هاڵاندن؛ ٢) شتێ تراو پێ هەڵپڕژان ف ١) شرانگیزی؛ ٢) جسم مایع بر کسی پاشیدن.

پیاهەڵپڕاندن: ئاو یان شتی شل بەکەسێکدا کردن ف مایعی را بر کسی پاشیدن.

پیاهەڵپەساردن: پاڵدانی شتێ بەشتێکەوە: (بێڵ بە دیوارەوە هەڵپەسێرە) ف تکیەدادن چیزی به چیزی دیگر.

پیاهەڵچون: بەشتێ دژواردا سەرکەوتن، بەدار و بەشاخی سەختا هەڵچوون ف از درخت و صخره و... بالا رفتن.

پیاهەڵچەقین: تێ چەقینی دزو یا نەلاش یا بزمار ف خلیدن.

پیاهەڵخوێندن: غەیبەت کردن، خراپ گوتن دەربارەی کەسێ ف بدگفتن و غیبت.

پیاهەڵدان: مەحت کردن، تاریف کردن ف ستودن.

پیاهەڵڕوانین: لەخوارەوە بۆ بەرەوژور لە شتێ روانین، تواشای بەرەوژور کردن ف از پایین به بالا چیزی را تماشا کردن.

پیاهەڵشاخان: روبەرو بەگژداچون ف رودر رو بەکسی دشنام دادن.

پیاهەڵشاخین: پیاهەڵشاخان ف نگا: پیاهەڵشاخان.

پیاهەڵکاڵان: تێرەیی بەکەسێ بردن و قسەی حەسودانە کردن ف غیبت حسودانه.

پیاهەڵکاڵین: پیا هەڵکاڵان ف حسودانه مذمت کردن.

پیاهەڵگەڕان: بەرەو بەرەژورە چون، بەکێو هەڵگەڕان ف از درخت و کوه و... بالا رفتن.

پیاهەڵمێزان: بەسەردا مێزتن، لەبالاوە میز بەشتێکدا کردن ف شاشیدن بر...

پیاهەڵمێزتن: پیاهەڵمێزان ف نگا: پیاهەڵمێزان.

پیاهەڵمێزین: پیاهەڵمێزان ف نگا: پیاهەڵمێزان.

پیاهەڵنان: پیا هەڵپەساردن ف تکیه دادن چیزی بەچیزی.

پیاهەڵنوارین: لەخوارەوە بۆ سەر تواشاکردن ف از پایین به بالا نگریستن.

پیاهەڵواسین: داڵەقاندنی شتێ بەشتێکا ف آویختن چیزی بەچیزی.

پیاهێنان: ١) پیاماڵین، پیاساوین؛ ٢) بڕیتی لەخەلاس کردن: (دەستێکی بەماڵەکەدا هێنا) ف ١) مالیدن، ساییدن؛ ٢) بسرعت تمام کردن.

پێباز: پردەباز، بەردی پەڕینەوە لەبانی پرد، بەردەباز ف گُدار.

پێبازە: گیابەکە ف گیاهی است.

پێ بڕ: گۆمی قوڵی بەی ئەدەر ف رودخانه بسیار ژرف.

پێ بڕان: بەئەسبب بون، بەرکەوتن: (ئەوکوڕە کچەبێك بڕان. لەوماڵە چم پێ نەبڕا) ف نصیب شدن.

پێ بڕن: شوێن گێڕان، دوای شوێ کەوتن ف پیگیری.

پێ بژیو: بژیو، مایەی ژین ف مایه زندگی.

پیبك: گلێنەی چاو ف مردمك.

پیبون: ١) بەڕۆژو بون: (من نەمرۆ پێبم)؛ ٢) لەلابون: (پولت پێیە؟)؛ ٣) داگیرسانی ئاگر ف ١) روزەدار بودن؛ ٢) علامت داشتن؛ ٣) افروخته شدن آتش.

پێبەتاڵ: ١) پێلاوی لەئەندازە بەدەر گەورە؛ ٢) لاقی زۆر پان و زل ف ١) کفش بسیار بزرگ؛ ٢) پای بسیار بزرگ.

پێ بەدارە: ئێسکی خڕی ران و باسك، بۆساژەڵی دەڵێن ف استخوان نیمدایرهٔ ران و بازوی حیوان.

پیبەر: بیبار، فلفلی گیا ف فلفل فرنگی.

پێ بەقنگە: جۆرێ مراوی پچوك ف نوعی مرغابی کوچك.

پیپ: ١) بۆشکە، بەرمیل، دەفری زۆر زلی تراو تێکردن؛ ٢) سەبیلە، قەندە، قەنگە ف ١) بشکه؛ ٢) پیپ، چپق.

پیپڕ: قەڵەو، بڕگۆشت، گۆشتن ف چاق.

پێ پڕژە: خوڵ بلاوکردنی مریشك بەلاق ف چینه کردن مرغ.

پیپڕك: قەڵەوی کورتەبنە ف چاق کوتاه‌قد.

پێ پشیلە: گیابەکە لە پەنجەی پشیلە ئەکا ف گیاهی است.

پیپك: چەرخی گاری و عەرابە، تەگەر. پێچك ف چرخ ارّاده.

پێ پلیکان: پلیکان، پلەکان، قالدرمە، ڕازونە ف پلکان.

پێ پلینك: پلەکان، قالدرمە ف پلکان.

پیپنۆك: جۆرێ خەشخاشی ناسك، چارەچەقبلە ف نوعی خشخاش.

پێ پێ: وردە وردە، هێدی هێدی، چارلەدوچار ف آرام آرام، بەندریج.

پیپیك: فیت فیتە، فیقە ف سوت.

پێ پیلکە: پێ پلیکان ف پلکان.

پێ پێوەنان: زۆر بەپەلە غاردان، پلەزراکرن. هەلاتن بەتاو ف با شتاب رفتن.

پێت: ١) گڕی ئاگر، بڵێسە، گڕپە؛ ٢) بەنو؛ ٣) لافت؛ ٤) لات، بەگومانت؛ ٥) زۆروردو شکاو: (هێت‌وپێت) ف ١) زبانه آتش؛ ٢) بەنو؛ ٣) پابت؛ ٤) بنظرت؛ ٥) خرد و خمیر.

پیت: ١) کرم خواردو، کرموڵ؛ ٢) حەرف، دانەدانەی ئەلف و بێنکە؛ ٣) بەرەکەت و فەڕ؛ ٤) کەللەسەر؛ ٥) هەوەڵ: (سەرپیتی کابە دامەرزێنە)؛ ٦) کوفارە، فیچقە؛ ٧) قامکە چکۆڵە، نوتە؛ ٨) هێدی، ناسپایی؛ ٩) کەموسکە، هندك ف ١) کرمو؛ ٢) حرف الفبا؛ ٣) یمن و برکت؛ ٤) جمجمه؛ ٥) آغاز؛ ٦) فواره؛ ٧) انگشت کوچك؛ ٨) یواشکی؛ ٩) اندك.

پیتاتە: بێنەنە، تەختەی ژێرپای جوڵا ف تخته زیر پای بافنده.

پیتاك: ١) باج و خەراجی دەوڵەت؛ ٢) باروبو، کۆمەگی ماڵی کۆکردنەوە ف ١) باج دولتی؛ ٢) جمع‌آوری اعانه.

پێتان: ١) بەگومانی ئێوە؛ ٢) لانان؛ ٣) قاچتان ف ١) بەنظر شما؛ ٢) نزد شما؛ ٣) پایتان.

پیتان: جۆرێ گاڵتە بەچەو ف نوعی بازی با شن.

پێتاو: پێ‌پۆش، کاڵەوزەنگاڵ، پاتاوە ف پاتابە.

پێتاوە: پێتاو ف پاتابە.

پیت‌چن: ئەوەی لەچاپخانە پیتان ڕێك دەکا، حروف‌چین ف حروفچین چاپخانە.

پیت دانـەوە: خێردانـەوە، بەهـرەدەری: (مـاینـەکەم پیتی دابەوە) ف پُر برکت شدن.

پیتـك: ١) کونـك، کوتکی ئاسن؛ ٢) پنـە، بەسـەری قامك لێدان؛ ٣) عەیب‌و شوورەیی؛ ٤) چەو لەهێندێك گاڵتەدا؛ ٥) شۆڕەیی، شەنگەیی ف ١) پتك؛ ٢) تلنگر؛ ٣) عیب و عار؛ ٤) شن بازی.

پیتکار: پیت‌چن ف حروفچین.

پیتك‌خستن: زیڕکـە بـەرد بەسـەری قامك هاویشتن، پەلەپینکە ف با تلنگ خردەسنگ انداختن.

پێتن: پێژان ف پختن نان.

پێتوکە: گیایەکە دەکرێتە گزرە ف علفی است که برس کنند.

پیتە: بەلم، کای هەرزن‌و چەلتوك ف کاه ارزن و شالی.

پیتەبرە: کرمی ئاسکی دەغڵ ف کرم ساقه‌خوار.

پیتەپیت: هێدی هێدی، سەبرە سەبرە ف یواش یواش.

پیتەپیتە: کەمەکەمە، نۆزە نۆزە ف اندك اندك.

پێتەتە: دەپ‌و تەختەی ژێر پای جۆلا ف تخته زیر پای جولا.

پێتەخت: شاری شانشین ف پایتخت.

پێتـەك: ١) جیازی بوك کە نەیبانە ماڵی زاوا؛ ٢) کەموسکەیەك ف ١) جهاز عروس؛ ٢) کمکی، اندکی.

پێتێ: وشـەیەکی ژنـانـەیە بۆ بانگ کردنی یەکتر ف کلمه‌ای که زنان خطاب به یکدیگر گویند، همدیگر را با آن صدا زنند.

پیچ: ١) پوچ، والا، ناوبەتاڵ؛ ٢) زوڵ، بیژو، بیژ؛ ٣) کەم ف ١) توخالی؛ ٢) حرامزاده؛ ٣) اندك.

پێچ: ١) سەرو شەدە؛ ٢) باو، باوخواردوو؛ ٣) یورغی ف ١) دستار؛ ٢) پیچ و خم خورده؛ ٣) پیچ.

پێچاڵ: قوڵکەی ژێر پای جۆلا ف پاچال.

پێچان: پێچ‌دان، باوپێدان، بادان ف پیچانیدن.

پێچـاندن: ١) پێچان؛ ٢) توند شەتەك‌دان‌و بەستن ف نگا: پێچان؛ ٢) محکم بستن.

پێچـاندنـەوە: لول‌دان، وەك *لول‌دانێ سفرەو کاغەز* ف پیـچیدن، نوردیدن.

پێچانن: پێچاندن ف پیچ دادن.

پێچانەوە: ١) پێچاندنەوە؛ ٢) برینی لەڵێ پرسینەوەو بەسەرکردنەوە ف ١) نوردیدن؛ ٢) کنایه از بازپرسی.

پێچاو: پێچ‌دراو، باوخواردوو ف پیچیده.

پێچاوپێچ: ١) باودراوی ئێکەلاو؛ ٢) خوارو خێچی ف ١) پیچ‌پیچ؛ ٢) کجی.

پێچ پیاهاتن: ژانی‌سك لەپڕو ئەکاو ف پیچ شکم و روده.

پێچ‌پێچ: ١) زۆر خوارو قنیچ؛ ٢) ڕێگـەی پڕ لە بادانـەوە ف ١) کج و ناهموار؛ ٢) راه پر پیچ و خم.

پێچ‌پێچوکە: قیت‌و بەپێچ: (شەبنانوکەی زبندو **پێچ‌پێچوکەیە**) ف حلزونی.

پێچ خواردن: باوخواردن ف پیچ خوردن.

پێچ خواردنەوە: ١) گەڕانەوە؛ ٢) لە ڕێگەیەک لادان بۆ لایەکی تر ف ١) برگشتن؛ ٢) عوض کردن مسیر.

پێچ‌دان: ١) بادان؛ ٢) لول‌دان؛ ٣) سورخـواردن لەسـەمـادا ف ١) تابدادن؛ ٢) نوردیدن؛ ٣) چرخیدن.

پێچ‌دانەوە: گەڕانەوە، وەسوڕان: (ئای خۆزگە بیابە جێگە بۆ سانەوەیەك/ لەم ڕێگەبە دوورە سوڕ و **پێچ‌دانەوە**یەك) «خەیامی هەژار» ف بازگشتن.

پێچ‌دراو: بادراو، لول‌دراو ف پیچیده، نوردیده.

پێچرا: ئامرازی لەدار یان گڵێنە کەچرایان لەسەرداده‌نا ف پاچراغ.

پێچران: پێچان ف پیچ‌خوردگی.

پێچراو: ١) باخواردو؛ ٢) لول‌دراو ف ١) پیچیده؛ ٢) نوردیده.

پێچراوە: ١) لول‌دراو لەناو شتێکا؛ ٢) برینی لە هەڵگیراو لەبەین لابراو ف ١) نوردیده در چیزی؛ ٢) برچیده شده.

پێچـك: ١) گلۆلـە بەنی خاوی هێشـتـا بانەدراو؛ ٢) چەرخەعارەبە؛ ٣) پاچـەی ئاژەڵ؛ ٤) پایەکورسی‌و... ف ١) بناغ؛ ٢) چرخ، ارابه؛ ٣) پاچه؛ ٤) پایه کرسی.

پیچـك: ١) کفتـەی ساواری بێ‌ناوئاخن؛ ٢) گیایەکە دەخورێ ف ١) کوفتهٔ بلغور ساده؛ ٢) گیاهی است.

پێچکردنە: بادانەوە لەڕێگە ف عوض کردن مسیر در پیاده‌روی.

پێچکـە: ١) منـاڵی چکۆڵە؛ ٢) ئامرازێکی ئاسیاو؛ ٣) چەرخی‌گاری‌و عەرابە؛ ٤) پایەی کورسی ف ١) کودك نوزاد؛ ٢) ابزاری در آسیا؛ ٣) چرخ، ارابه؛ ٤) پایه کرسی.

پێچ لێدان: فریودان، دەسبڕ بن ف نارو زدن.

پێچن: گیایەکە بۆدەرمان دەشێ ف گیاه سداب.

پێچ و پلوچ: ١) خوارو خێچ؛ ٢) ئالۆز، ئالۆزو ئێکەڵ پێکەڵ؛ ٣) حیلەو حەواڵە ف ١) کج و کوله؛ ٢) درهم برهم؛ ٣) مکر و فریب.

پێچ و پەنا: ١) جێگەی وەشاردنەوەی نهێنی؛ ٢) نامەعلوم‌و ئاڵۆزپاڵۆز: (قسەکانی **بەپێچ‌وپەنان**) ف ١) جای پنهان کردن؛ ٢) سخن نامفهوم و رمزی.

پێچوك: ڕەوڕەوەی پێگرتنی منداڵ ف رورروك کودك.

پێچوکە: پسکی سەرنوێڵ: (**پێچوکە** لەسەر هەنی بنەخنێ) «مەم‌وزین» ف زلف بر پیشانی.

پێچولەکە: گیایەکە وەك چنگی چێشکە دەچێ ف گیاهی است.

پێچ و موورە: یورغی‌و بنەکەی ف پیچ و مهره.

پێچـوون: ١) کات بەخـسـت کردن: (زۆرت پێچـوو، زۆرم پێچـوو)؛ ٢) کارتێکردن: (بەجنێوان پێ‌ناچێ) ف ١) تأخیر کردن؛ ٢) تأثیر کردن.

پێچە: پەچە، ڕووبەند ف روبنده.

پێچـەر: ١) جەڕبـادەر، ئامرازی پێچ‌دان؛ ٢) کەسێ کەدەپێچێ ف ١) پیچ گوشتی؛ ٢) پیچنده.

پیچەك: کەمێك، توزێك فا اندکی.

پێچەك: داری دوفلیقانە کە نچیری پێ دەردینن، تۆکی بەردەکەوێ و دەکێشن فا چوب دوشاخه‌ای که شکار را با آن از سوراخ بیرون کشند.

پیچەکولو: کلوی لوکەی خاو فا آغنده.

پێچەڵپاچ: ١) بنیچ و پلوچ؛ ٢) قیل فاچ، خوارەو خوار فا ١) اریب؛ ٢) چم و خم.

پێچەڵپێچ: بێچەڵپاچ فا نگا: بێچەڵپاچ.

پێچەن: ١) تاباری لولدراوی رەشماڵ؛ ٢) داری ناوناباری کە لەسەری لول دەدەن؛ ٣) داری گوریسی بارتوند کردن فا ١) لنگه بار چادر؛ ٢) چوبی که چادر را به‌دورش بیچند؛ ٣) چوبی که بار را بدان محکم کنند.

پێچەوانە: ١) دژ؛ ٢) بەراوەژو فا ١) مخالف؛ ٢) وارونه.

پیچی: سەری فاماك، بەندی لایسەروی تبل فا بند انتهایی انگشت.

پێچی: بەنجە فا پنجه.

پێچیاگ: پێچدراو فا پیچیده.

پێچیان: ١) بنجان؛ ٢) سوڕدان لەرەقسدا فا ١) بیچش؛ ٢) چرخیدن در رقص.

پێچیاو: پێچراو فا نوردیده، بیچیده.

پێخ: ریوقنی چاو فا ژفك چشم.

پێخام: ولام فا پیغام.

پێخامبەر: پێغەمەر، راسپاردەی خوا فا پیامبر.

پێخاوس: پێروت، بێ‌پێڵاو فا پابرهنه.

پێخستن: ١) لەبێ‌کەوتن، ماندوبونی زور؛ ٢) هەڵکردنی ناگر فا ١) ازپا افتادن، خستگی زیاد؛ ٢) آتش افروختن.

پێخواس: پێخاوس فا پابرهنه.

پێخور: ١) هەرچی بەنانەوە نەبخون؛ ٢) کەمکەم و بەماڵداری فا ١) نانخورش؛ ٢) با اقتصاد و میانه‌روی عمل کردن.

پێخوس: بەرپێ دراو، پێ‌ڕێ خراو فا پامال.

پێخوست: پێخوس فا پایمال.

بێخوشبون: ١) شادبونی نالەبارو دوژمن بەبیاو؛ ٢) بەشنێ دڵخوش بون: (پێم خوش بوهانی) فا ١) خوشحالی دشمن از کار آدمی؛ ٢) شاد شدن از کاری.

پێخولە: منالی تازە پێگرتو، پیرەوکە فا کودك نوپا.

پێخوێ: ١) ئەندازە توزێکی سواغ؛ ٢) کلوشی بەر پای گاگێرە فا ١) مقداری کاهگل؛ ٢) خرمن در حال کوبیدن.

پێخەسو: بەربوك، ژنێ کەدەگەڵ بوکا دەچێ بو ماڵی زاوا فا ینگه.

پێخەف: ١) نوێن، کەڵپەلی خەو؛ ٢) سەرپوشی خەونو فا ١) رختخواب؛ ٢) لحاف.

پێخەم: ١) ولام؛ ٢) ولامی عاسمانی؛ ٣) دەربەست، لەخەمی فا ١) پیغام؛ ٢) وحی؛ ٣) مُقیَّد.

پێخەمبەر: پێغەمبەر، راسپاردەی خودا فا پیامبر.

پێخەنین: بێکەنین، خەنین، کەن فا خنده.

پێدا: ١) دەناو: (پێداچون)؛ ٢) لەشوێن: (بێداپێدا: بەشوێن یەکدا) فا ١) توی؛ ٢) بەدنبال.

پێدابردن: ١) دەناونان؛ ٢) بەجێگەبەکدا بەرێوە بردن فا ١) توکردن؛ ٢) بەراهی بُردن.

پێداچون: ١) بەشوێنێکدا روێشتن؛ ٢) قسە دەسەرگرتنەوە و لەسەرقسە روێشتن فا ١) از جانی عبور کردن؛ ٢) ادامه دادن.

پێداچونەوە: ١) گەڕانەوە بەشوێنێکا؛ ٢) دوبارە خوێندنەوە فا ١) دوباره گذر کردن از جانی؛ ٢) بازخوانی.

پێداخستن: بەرسەر داداڵ فا انداختن بر...

پێدادان: ١) بەسەرهەڵکێشانی لێفەو پێخەف؛ ٢) داپوشین؛ ٣) لێدان بە بەردو...؛ ٤) هێرش کردن فا ١) برسر کشیدن لحاف و...؛ ٢) پوشیدن؛ ٣) زدن از دور با سنگ و...؛ ٤) هجوم بردن.

پێدازو: پنجی پینەی دیزەو گوزە فا وصلهٔ ظروف گلی.

پێدارە: نیسکی سەری ران و قوڵ فا استخوان سر ران و بازو.

پێداساوین: پیاسون فا سایبدن.

پێداکردن: ١) خوڵ یا ئاو بەسەردا کردن؛ ٢) دەناونان؛ ٣) هەڵقوڕاندن و فرکردن فا ١) پاشیدن خاك یا مایع بر...؛ ٢) لاگذاشتن؛ ٣) سرکشیدن مایع.

پێداکێشان: ١) لێدانی توند بەدارو...؛ ٢) بەزور دەناونان؛ ٣) بەسەردادان فا ١) زدن با کتك و...؛ ٢) با زور لا گذاشتن؛ ٣) بر سر کشیدن لحاف و...

پێداگرتن: ١) مانگرتن؛ ٢) سوربون لەسەر مەبەست؛ ٣) سەرپوش یان پینەدانان فا ١) اعتصاب کردن؛ ٢) اصرار ورزیدن؛ ٣) سر پوشیدن چیزی.

پێداڵەقان: هەڵواسین بەشتێکەوە فا آویختن.

پێداڵەقاندن: هەڵاوەساندن بەشتێکا فا آویزان کردن.

پێدامالین: پێداساوین فا بر چیزی سایبدن.

پێدان: ١) دانی جوێن یان خەبەر؛ ٢) بەخشین، نان یان پول پێدان فا ١) دادن دشنام یا خبر؛ ٢) بخشش.

پێداویست: ١) لازم؛ ٢) نیازو پێوبستی فا ١) لازم؛ ٢) مایحتاج.

پێداویستی: ئیحتیاجی، ناناجی، نیاز فا احتیاج و نیاز.

پێداهاتن: ١) بەشوێنێکا رابردن؛ ٢) لەسەرقسە رویشتن؛ ٣) مچورك دەلەش گەڕان فا ١) از راهی گذشتن؛ ٢) به سخن ادامه دادن؛ ٣) نیرکشیدن بدن.

پێداهاتنەوە: ١) دوپاتەکردنی هاتوچو بەشوێنێکا؛ ٢) دوبارە خوێندنەوە فا ١) دوباره گذشتن از جانی؛ ٢) بازخوانی کتاب.

پێداهانین: ١) پیاساوین؛ ٢) خستنی چادر بو بارکردن فا ١) بر چیزی سایبدن؛ ٢) انداختن خیمه به منظور عزیمت.

پێداهەڵچەقان: تێڕو چون فا توی چیزی خلیدن.

پێداهەڵچەقین: پێداهەڵچەقان فا نگا: پێداهەڵچەقان.

پێداهەڵخوشان: بەربینگ پێ گرتن و کێشە نێ هاڵاندن فا ناحق گریبان

کسی را گرفتن و با او ستیزه کردن.

پێداهەڵخوشین: پێداهەڵخوشان [فا] نگا: پێداهەڵخوشان.

پێداهەڵدان: تاریف کردن و بێ‌هەڵگوتن [فا] مدح کردن.

پێداهـــەڵــروانین: لە خوارەوە بۆ سەرەوە نماشای شتێ کردن، نێ هەڵڕوانین [فا] چیزی را از پائین به بالا نگاه کردن.

پێداهەڵشاخان: پێداهەڵخوشین [فا] نگا: پێداهەڵخوشین.

پێداهەڵشاخین: پێداهەڵخوشان [فا] نگا: پێداهەڵخوشان.

پێدرێژی: لە ئەندازەی خۆ دەرچوون [فا] از حدّ خود خارج شدن.

پێدزکێ: خۆ کشاندنەوەی کەم‌کەم [فا] پاورچین.

پێدزە: پێدزکێ [فا] نگا: پێدزکێ.

پێدزەکێ: پێدزکێ [فا] نگا: پێدزکێ.

پێدەشت: دەشتایی بن‌چیا [فا] دشت دامنه کوه.

پیر: ۱) بەتەمەن، ئیختیار؛ ۲) شێخی تەریقەت؛ ۳) مەرقەدی پیاوچاکان؛ ۴) پێشواز: (بەپیرمەوە هات) [فا] ۱) پیر؛ ۲) مرشد؛ ۳) مزار؛ ۴) استقبال.

پێر: دووڕۆژپێش، ڕۆژی بەرلە دوێکە [فا] پریروز.

پێرار: دوسال پێش [فا] پیرار.

پێرارەکە: پێرار [فا] پیرار.

پێ‌ڕاکێشان: رازی بون، قەبوڵ کردن [فا] راضی شدن و بذیرفتن.

پێران: نەخۆشی هەناسەبڕان، دوشاخە [فا] خناق.

پیران: لەهۆش چون، بوورانەوە [فا] بیحال شدن.

پیران بردنەوە: لەسەرخۆچون و بێهۆش بوون [فا] غش کردن.

پیڕاندن: پرماندن، پرمەکردنی ئەسپ [فا] صدای مخصوص بینی اسب.

پیڕانن: پیڕاندن [فا] نگا: پیڕاندن.

پیرابشۆکە: جانەوەرێکی چکۆڵەی بۆری‌خڕکەڵەیە هێلانە لەبن خوڵدا دەکا [فا] خرخاکی.

پیرایی: پێشواری، بەرەوپیر جوون [فا] استقبال.

پیرپنتك: منداڵی قسەزل [فا] بچه‌ای که سخن‌های گنده‌تر از خود بگوید.

پیرپەنك: منداڵی قسەزل‌و زۆرزان [فا] نگا: پیرپنتك.

پیرخەنی: شێوی ساواری وردو شل [فا] آش بلغور ریز.

پیرخەنیلە: پیرخەنی [فا] نگا: پیرخەنی.

پیرست: سیایی ناوی مەبەستەکانی ناوکتێب، فیهرست [فا] فهرست.

پیرسوز: قونبلکە چرای رون گەرچەك‌و بیو، پیسوز [فا] پیه‌سوز.

پێرك: هەرزاڵ، جێگەی کەل‌وبەل لەسەرداتان لە رەشماڵدا [فا] جائی سکومانند در چادر.

پێرك: گۆماوی خۆرست لەچیادا [فا] دریاچه در دل کوه.

پیرك: ۱) نەنك، دایکی باوك، دایکی دایك؛ ۲) مامان [فا] ۱) مادربزرگ؛ ۲) ماما، قابله.

پیرکی: مامانی [فا] مامانی.

پیرم: رەزاگران، خوێنتال لای خەڵك [فا] منفور در نزد عموم.

پێڕۆ: ۱) کولۆی باڵ‌نەگرتو؛ ۲) باڵدارێ بە پێی بڕوا [فا] ۱) ملخ بال نگرفته؛ ۲) پرنده‌ای که پرواز نکند.

پیرۆ: پیرۆ [فا] نگا: پێرۆ

پیرۆ: ۱) ئەستێرەی کۆ؛ ۲) جانەوەرێکە چاوی ناژەڵ کوێردەکا؛ ۳) منالی پێ‌گرتوی فێرە رۆیشتن [فا] ۱) ستارهٔ ثریا؛ ۲) حشره‌ای است که چشم دام را کور می‌کند؛ ۳) بچه‌ای که سرپا افتاده است.

پیرۆت: ناوە بۆ پیاوان [فا] از نامهای مردانه.

پیرۆز: ممبارەك [فا] فرخنده.

پیرۆزانە: دیاری بەهۆی سەرکەوتن لەکاریان لەجلکی نوێ [فا] شیرینی موفقیت یا لباس نو.

پیرۆزبایی: ممبارەك بادی [فا] تبریك و تهنیت.

پیرۆزە: ۱) ممبارەك بادی: (جەژنە پیرۆزە)؛ ۲) بەردێکی عاسمانی رەنگی بەنرخە؛ ۳) باڵدارێکی چیرۆکی‌یە بەسەر هەرکەسا سێبەربکا دەبێتە شا [فا] ۱) تبریك عید؛ ۲) فیروزه؛ ۳) مرغ سعادت، هما.

پیرۆزی: ممبارەکی [فا] فرخندگی.

پیرۆشك: داپیرۆشك، پورابشۆکە، پیرابشۆکە [فا] خرخاکی.

پیرۆك: ۱) داری زۆرکۆنی گەنـدەڵ؛ ۲) پیرەلۆك،چرچ بونی دەست لەناوی گەرم‌و ساردا [فا] ۱) درخت فرسودهٔ کهنسال؛ ۲) چین و چروك دست که از آب گرم و سرد پدید آید.

پیرومەر: گرفت، خۆراکێ کە هەڵنا ناوێ‌و پیاو نەخۆش دەخا [فا] امتلاء.

پیرۆمەر: چاك‌و پیرێکی بەناو بانگە لە کوردستان [فا] آرامگاه امامزاده‌ای در کردستان.

پیرە: وشەی ئافەرین‌و سەبر: (پیرە! کارێکی باشت کرد) [فا] کلمهٔ تحسین و آفرین.

پیرە: دەنگی لوتی گاو ئەسپ [فا] صدای بینی گاو و اسب.

پیرەباب: ۱) منداڵی زۆر زیرو قسەزان؛ ۲) کەیخوداو زانای کۆمەڵ [فا] ۱) کودك زیرك و سخن‌دان؛ ۲) کدخدای محل.

پیرەزا: نازەمناڵی پیاوی پیر [فا] نوزاد مرد پیر.

پیرەژن: ژنی زۆر بەتەمەن [فا] پیرزن.

پێرەشەو: دوشەو پێش [فا] پریشب.

پیرەك: ۱) جسنی ژن، مێوینەی مرۆ؛ ۲) ژنی پیاو، ژنی بەرنبکاحی بیاو؛ ۳) چرچ‌و هەڵگەراو لەبەر کۆنی [فا] ۱) زن؛ ۲) زوجه، همسر؛ ۳) چروکیده براثر فرسودگی.

پێرەکە: پێر، دووڕۆژ پێش [فا] پریروز.

پیرەکەمۆ: پیری فێڵبازو ناڕاست [فا] پیر ناروزن و مکّار.

پیرەلـــۆك: ۱) چرچی دەست لەنـــاوی گەرم‌و سارد، پیرۆك؛ ۲) داری گەنـــدەڵ‌و رزیو [فا] ۱) چین و چروك دست از آب گرم و سرد؛ ۲) درخت کهنسال و فرسوده.

پیرەمێر: پیاوی پیر، ئیختیار [فا] پیرمرد.

پیرەمێرد: پیرەمێر [فا] پیرمرد.

پێڕەو: ۱) پیرۆ؛ ۲) باساو بەرنامەی کۆمەڵ؛ ۳) شوێنی پیادە لەشەقامدا [فا] ۱) پیاده؛ ۲) برنامه؛ ۳) پیاده‌رو خیابان.

پێڕەوکە: منالی پێ‌گرتو [فا] بچهٔ پاگرفته.

پیرهەڤۆك: جنۆکەی خەیاڵی کەمناڵی پێ دەترسێنن، دێوەزمە، مێردەزمە ف غول بیابان.

پیرهەڤی: پیرهەڤۆك ف غول بیابان.

پیێ ڕێ: پیادەڕێ ف راه پیاده.

پیڕێ: پیڕ ف پر بروز یا پر بیشب.

پیری: ١) تیختیاری، نەمەنداری زۆر؛ ٢) پێشوازی؛ ٣) وشەی بانگ کردنی نەنك ف ١) پیری؛ ٢) پیشواز؛ ٢) کلمهٔ خطاب به مادر بزرگ.

پیریْ: وشەی بانگ کردنی نەنك ف کلمهٔ خطاب به مادربزرگ.

پیریتی: پیری، تیخیناری ف پیری، کهولت.

پیرێژن: پیرەژن ف پیر زن.

پیرێژنۆکە: پیرۆشك ف خرخاکی.

پیڕێ شەو: پیڕەشەو ف پریشب.

پیڕ: ١) کیش و هێز؛ ٢) ماك و رەگەز؛ ٣) مەڕ، پەز ف ١) کش و تاب؛ ٢) اصل و مادّه؛ ٣) گوسفند.

پیڕان: بەئەمەگ، چاکەلەبەر چاو، باسفەت ف باوفا.

پیێ زانین: ١) چاکە لەبەر چاوبوون؛ ٢) ئاگادار بوون لەشتی نهێنی ف ١) وفاداری؛ ٢) خبر از رازی داشتن.

پیزاڵ: گیایەکە بۆکاغەز دەبێ و دەشی چنن ف گیاه بَردی.

پیرپیزاك: چۆلەکەیەکی کاکۆڵ بەسەرە، پۆپنەکی ف نوعی گنجشك کاکلی.

پیزل: پیزاڵ؛ ٢) کلۆش ف ١) گیاه بَردی؛ ٢) ساقهٔ غلّه.

پیزوك: گیای زەل کە لە قوپی و زەلکاودا دەڕوێ ف گیاه باتلاقی.

پیزۆکە: زیپکە وردیلە لەپێست ف جوش ریز پوست.

پیزوەن: جومگە وەرگەڕان، پێچ خواردنی جومگە ف پیچ خوردن بند مچ.

پیزە: ١) پز، بێچوی ناوزگ، تۆڵ؛ ٢) نەخۆشی ناژەڵە فڕە لەلونی دێت ف ١) جنین؛ ٢) نوعی بیماری دام.

پیزە: ١) پیچ، کەم، هێندك؛ ٢) ماك و رەگەز ف ١) اندك؛ ٢) اصل و مادّه.

پیزەدان: مناڵدان، جێگەی بێچو لەزگدا ف زهدان.

پیزەڵ: جۆرێ بافەبەس ف بسته‌بند گیاهی.

پیزی: کونای قنگ ف مقعد.

پیزین: فزەفز کردن لە کەپۆڕا ف صدا درآوردن از بینی.

پیژ: *لەدوای وشەوە دێت*: ١) لێنەر؛ ٢) داڕێژ: (خشت پێژ)؛ ٣) برژێن: (نان پێژ) ف ١) و ٢) و ٣) پسوندی است به‌معنی پزنده.

پیژ: زۆڵ، پیچ، بیژو ف حرامزاده.

پیژان: کاری پێژ: (نان پیژان، خشت پیژان) ف بختن.

پیژتن: پێژان ف نگا: پێژان.

پیژك: میوره، لکەرەزی پڕاوی وشك ف شاخهٔ هرس شدهٔ تاك.

پیژگ: پیفوك، گیایەکە بنەکەی دەخورێ ف گیاهی است که ریشه‌اش را می‌خورند.

پیژن: ١) بزوتن، جوڵە، تەکان؛ ٢) دەنگی شتی نادیاری، هەست: (پیژنا پاقێ وێ هات)؛ ٣) دەنگ دانەوە ف ١) حرکت، تکان؛ ٢) صدای چیزی که پیدا نیست؛ ٣) انعکاس صوت.

پیژوك: ١) نائاسایی، زیاد لە ئەندازە؛ ٢) خونچەی گوڵ و گیا ف ١) غیرطبیعی؛ ٢) جوانه گل و گیاه.

پیس: ١) گەمار، چەپەڵ؛ ٢) هێلکەی گەنیو؛ ٣) توندو تیژی: (زۆر پیس بەگژیا چو)؛ ٤) گوڵ، نەخۆشی گولی؛ ٥) برێنی لەبیاوی ڕژدو بێ ئاکار ف ١) چرکین؛ ٢) تخم‌مرغ فاسد؛ ٣) شدّت؛ ٤) جذام؛ ٥) آدم خسیس.

پێس: ١) پێست، نیکوڵی لەش؛ ٢) نەخۆشی گیرو، ناهو، پەتا ف ١) پوست؛ ٢) واگیر.

پیسار: بێ نوێژی ژن، حەیز، خوێنی مانگانە ف حیض.

پیسایی: ١) گەماری، چەپەڵی؛ ٢) گو، ریاوی مرۆ ف ١) کثافت؛ ٢) مدفوع.

پیسبوون: ١) گەنینی هێلکە؛ ٢) خراوبوونی شیری دایك ف ١) فاسدشدن تخم‌مرغ؛ ٢) فاسد شدن شیر.

پێ سپاردن: ١) بەئەمانەت دانی شتێ بەکەسێ؛ ٢) راسپاردن، ئامۆژگاری کردن ف ١) به‌امانت گذاشتن؛ ٢) توصیه و نصیحت کردن.

پێ سپێری: راسپارە، قەوینتی ف سفارش.

پیس پیسوك: هەڵپەزە، جانەوەرێکی زەردی چنگ قرژە، وەك جاڵجاڵۆکەی زل دەچێ ف رطیل.

پێست: پێس، چەرمی لەش ف پوست.

پیسترك: ناردبوان، پەیژە، سولەم ف نردبام.

پێستە: کەوڵی حەیوانات ف پوست حیوانات.

پێستە خۆش کردن: پێستە لەدەباغ‌دان ف دبّاغی پوست.

پێستەخۆش کەر: دەباغ ف دبّاغ.

پیسکردن: ١) گەناندن؛ ٢) چەپەڵ کردن ف ١) فاسد کردن؛ ٢) کثیف کردن.

پیسکە: ڕەزیل، چروك، ڕژد، دەس قوچاو ف خسیس.

پیسکەیی: ڕژدی، چروکی ف خسّت.

پیسۆ: بۆسۆ ف بوی پنبهٔ سوخته.

پیسۆز: چرای ڕۆن گەرچەك، قونیلە ف پیه‌سوز.

پێ سوك: گورج وگۆڵ، چاپك، چالاك ف چُست و چالاك.

پێسمە: ئاوەها ف ابنطور.

پیسە: بازە، دورەنگی ڕەش و سپی ف خلنگ.

پێ سەلماندن: تێ گەیاندنی کە هیچی تێدانە مێتەوە ف ثابت کردن موضوعی به کسی.

پیسی: ١) گەماری، چەپەڵی؛ ٢) نەخۆشی گولی؛ ٣) ریاوی مرۆ، گو ف ١) پلیدی؛ ٢) جذام؛ ٣) مدفوع.

پیسیر: بەخەو بەرۆك ف گریبان.

پیسیر: نێفەکی دەرپێ ف خشتك تنبان.

پیسیرە: بەرسیلە، فۆرە ف غوره.

پیش: ١) هەناسە، نەفەس؛ ٢) بوش، وشکەگیا ف ١) نَفَس، دم؛ ٢) گیاه

خُشك.

پێش: ١) بەر، بەرانبەری پشت؛ ٢) بەو، بەوی ف ١) جلو؛ ٢) بەاو.

پێشان: ١) دەپێشدا، لەبەرەوە؛ ٢) بەوان ف ١) قبلا؛ ٢) به آنها.

پیشـــان: یەتین و تاوی ئاگر پێ گەشتن: (یـەهێ بیشینـە، لەگەرمـان پیشام) ف در اثر حرارتِ مستقیم پختن.

پیشاندان: نیشاندان ف نشان دادن.

پیشاندن: بەنین کولاندن و گەباندن ف در مجاورت آتش گذاشتن و بختن.

پیشانگە: جێگەی رانان، رانگە ف نمایشگاه.

پیشانن: پیشاندن ف نگا: پیشاندن.

پیشاو: پوخنەکراو بەنینی ئاگر ف در مجاورت آتش پخته.

پێشـــاو: ١) بریەتی لەئـاودەست، جێگـەی دەست بەئـاو گەیاندن؛ ٢) سەرەتـــای ئاوی بەردراو؛ ٣) میز، گمێز ف ١) کنـایه از آب دست و دستشویی؛ ٢) آب سرآغازین آبیاری؛ ٣) شاش.

پێشبار: باری کەل وپەل بەڕێکراو لەپێشدا ف بارو بنەای که جلو می فرستند.

پێش بەست: بەربەست ف سد.

پێش بەند: دەست بەندی چارەوێ ف دستبند اسب.

پێش بین: بریتی له مرۆی زۆر زاناو بەنۆژینەوە ف کنایه از آدم دانا و متفکر.

پێشبینی: خەبەر لەدواروژدان، خەبەر له ناکامی کارێك دان ف پیشبینی.

پێشتەماڵ: پشتەماڵ، فوتەو بەرەلێبنە ف حوله، فوته.

پێشچاو: دیمەن، چاوگە ف مَنْظر.

پێشخانە: ژوری کەوشکەن بەرلە ئودەی دانیشتن ف اطاق کفش کن.

پێشخڕ: سەلەم، پێشکڕ، بوڵ بەسەلەم دەر ف پیشخر بد، سَلَم.

پێشخزمەت: نۆکەری بەردەستان ف پیشخدمت.

پێش خستن: ١) پلە زیادکـــردن؛ ٢) بۆ رێزلێنان له دوایه زۆین ف ١) ترقی، درجه دادن؛ ٢) جلوانداختن برای احترام.

پیشخواردنەوە: مشەمش هانن لەرکان ف نفس حبس کردن از خشم.

پێشخوان: ١) ئەپڵەکی وردەواڵە فرۆشی؛ ٢) پنە ف ١) بوق دستفروش؛ ٢) بهنهٔ نانوایی.

پیش خۆدان: مرۆ یا ئاژەڵ بەر خۆدان: (**پێش خۆم دان و بردمنەوە**) ف به جلو راندن انسان یا حیوان.

پێشخۆر: زرعانی بەشینی فرۆشیاو ف سَلَم فروخته.

پێشخۆرەوە: رك هەستاوی دەرنەبڕ ف کینه توز نودار.

پێشخۆری: دەوری، ماعونی پەل بوچێنت تێدا خواردن ف ظرف پیشخوری.

پێشدەسی: دەوری بچوکی بەردەست ف پیشدستی، بشقاب.

پێشدەستی: بەرلە خەڵك هەل لێ هێنان ف پیشدستی.

پێشڕۆ: سەرجەلە، سەرگەلە، رەمکێش ف نخراز.

پێشرەفت: تەرەقی، هەڵدان ف پیشرفت.

پێشفرۆش: بەرلە پێگەیشتن فرۆشتن ف پیشفروش.

پیشقان: فیشقان، فیکە لەلوتەوە هانن لەترسان یان لەرکان ف صدا از بینی درآمدن از ترس یا از خشم.

پیشقاندن: فیشقە کردن ف صدا دادن از بینی.

پێش قلیانی: خوراکی لەسەر خورینی بەیان، قلیان قاوەڵتی ف خوراك ناشتا.

پێش قەرەول: سەبارە، پێشابی لەشکر ف پیش قراول.

پێشك: ١) داریان پێلوکەی گیا هەڵقەندن؛ ٢) چەڵتوکی نەکوتراو ف ١) بیلك گیاه کنی؛ ٢) شالی.

پێشکار: کاربەدەستی خان و ئاغا ف پیشکار.

پێشکان: نامرازی گیاکەنن، پیشك ف بیلك گیاه کَنی.

پێشکان: توانا، تاقەت: (نوانام بەم کارە **ناشکێ**) ف توان.

پێشکردن: رك خواردنـەوە، دەر نەبڕینی تـورەیی ف ظاهر نکردن عصبانیت.

پیشکۆ: ١) لوتکە، کەپلە؛ ٢) قەلموزی زین ف ١) دماغه؛ ٢) قربوس زین.

پێشکە: مێشولە، پەخشە، پێشی ف پشه.

پێشکەش: دیاری، بەخشینی لەخۆشەویستی ف پیشکش.

پێشکـەوتن: ١) لەپێش خەلکەوە رۆیشتن؛ ٢) تورەقی کردن ف ١) از جلو مردم رفتن؛ ٢) ترقی کردن.

پێشکێش: پێشکەش ف پیشکش.

پێش گر: ١) لەمپەر؛ ٢) وشەیەك کە خۆی بە تەنیا مانا نادات و دێنە پێش وشەوە بۆ باریدە ف ١) مانع؛ ٢) پیشوند.

پێش گرتن: بەرلێ گرتن ف مُمانعت.

پێشگری: پێش گرتن ف مُمانعت.

پێشگیری: پێش گرتن ف مُمانعت.

پێشکەشی: ئەوەی بەدیاری دەدرێ ف هدیه.

پێشکێش: بەخشینی بەخۆڕایی، دیاری ف اِهداء.

پێشمار: داواکار لەدادگا ف مُدّعی.

پێشمەرگە: چەکداری رزگاری خواز ف سرباز.

پیشن: هەمیشە تورەو بەمتەمتی ف خشمگین و بداخلاق.

پێشنوس: بەرانبەری پاکنوس ف پیشنویس.

پێشنوێژ: ئیمامی جەماعەت ف پیشنماز.

پێشنیار: ئەگیبر بۆ کارێك لەپێشدا، پێش نیهاد ف پیشنهاد.

پێشنیاز: پێشنیار ف پیشنهاد.

پێشنیهاد: پێش نیار ف پیشنهاد.

پێشو: ١) لەبەریدا، بەرلە؛ ٢) دوودەستی بەکسم ف ١) سابقاً؛ ٢) دست ستور.

پیشۆ: پوشو، قاوە، ئاگرگرە ف هود.

پێشواز: پیر، بەپیرەوە چون ف استقبال.

پێشوازی: بەپیرەوەچوُن، بەپیرابیەوەچوُن ف استقبال.

پێشوتر: لەمێژ بەنەر ف پیش تر.

پێ شۆر: جێگەی قاچ لێ شوتن، جێگەی پا شۆردن ف جای شستن پا.

پیشۆك: ١) پیفۆك، کبفۆك؛ ٢) گویٚ ماسیلکه ف ١) نگا: هابلۆك؛ ٢) صدف.

پیشوله: مێشوله، پێشکه ف پشّه.

پێشونه: لەمێژینه، دەست پێك ف باستانی، بیشینه.

پیشه: ١) سنعات، کردەی هونەری؛ ٢) کاروبار، ناکار ف ١) صنعت؛ ٢) روش.

پیشه: ئێسك، ئیسقان، هەسنی ف استخوان.

پێشهات: بەسەرهات، قەومان ف پیشامد.

پیشەساز: سنعاتکار ف صنعتگر.

پیشەسازی: سنعات ف صنعت.

پێشه سەر: بالاتر لەتوێڵ ف جاندانهٔ سر.

پیشەکار: پیشەساز ف صنعتگر.

پێشەکی: ١) بێع، بەبعانە، عەرەبون؛ ٢) کریٚ لەپێش کاردا؛ ٣) لەپیشودا ف ١) بیعانه؛ ٢) پیش پرداخت؛ ٣) قبلاً.

پیشەگەر: سنعاتکار ف پیشەور.

پێشەڵ: لای پێشەوەی لەش، بەرانبەری پاشەڵ ف قسمت جلوی اندام.

پێشەم: زۆرگرینگ ف بسیار مهم.

پێشەنگ: ١) سەرجەلەی کاروان؛ ٢) سەرگەلەی بەز ف ١) پیشاهنگ؛ ٢) نخراز.

پیشەوا: گەورەی گشت، رێبەر ف پیشوا، رهبر.

پێشەوە: لای بەریٚ ف جلو.

پیشەوەر: پیشەگەر ف پیشەور.

پیشی: ١) نیمەڕۆ، نیوەڕۆ؛ ٢) مێشوله، یەخشه ف ١) نیمروز؛ ٢) پشّه.

پیشیاگ: پیشاو ف کفیده.

پیشیان: پیشان، هەڵکفین بەتینی گەرما ف کفیدن.

پیشیاو: پیشاو ف کفیده.

پێشین: زۆر لەبەریٚدا، لەمێژ ف پیشین.

پێشینان: رابردوانی زو، لەمێژینەکان ف پیشینیان.

پێشینه: لەمێژینه، فەدیمی ف باستانی، کُهنه.

پێشینیان: پێشینان ف پیشینیان.

پیغەم: ولام ف پیغام.

پێغەمبەر: راسپاردەی خودا ف پیغمبر.

پیغەمەر: پێغەمبەر ف پیغمبر.

پیف: هەڵمساوی فوکراوی شلو شەویق ف پُف کرده.

پیفك: پوشوی نەسیٚ و پوشو ف پدپود.

پیفو: پیفك ف پدبود.

پیفۆك: کبفۆك ف نگا: هابلۆك.

پیفه: پیفو، پیفك ف پدپود.

پیفی: پوشو ف پدبود.

پیفیاگ: پوچەڵ، بیٚ ناوك ف توخالی، پوچ.

پیق: پیو، چەوڕابی ناوزگ ف پیه.

پیقەلۆك: پیفۆك، کبفۆك ف نگا: پیفۆك.

پیقیر: گیابەکی بەرزه بالایه. بەوشکی دەناو کورتانی دەئاخنن ف گیاهی است.

پیق: زمانەی سەری زوڕنا ف نر مادهٔ سُرنا.

پیقل: داری زارەماسی ف درختِ زهرماهی.

پێقەله: گیابەکه تامی وەك پەلکەنوره ف گیاهی است.

پیك: ١) پیق؛ ٢) کونکی ئاسن؛ ٣) لاسکی کلۆری گیا؛ ٤) زەنبورەی ئاش ف ١) نگا: پیق؛ ٢) پُنك آهنی؛ ٣) ساقهٔ کاوك؛ ٤) سوراخ تنگ ناو آسیاب.

پێك: ١) بەیەکەوە: (پێك هەڵبەزان)؛ ٢) سازو ئامادەو لەبار: (رێك و پێك)؛ ٣) پیالەی شەراب ف ١) بەیکدیگر؛ ٢) مُرتّب و مُنظّم؛ ٣) قدحِ شراب.

پێك ئانین: ١) رێك خستن، سازدان؛ ٢) ئاشت کردنەوەی دو نەیار؛ ٣) جیٚبەجیٚ کردن ف ١) انجام دادن؛ ٢) آشتی دادن؛ ٣) نهبه دبدن.

پێك ئینان: پێك ئانین ف نگا: پێك ئانین.

پێکاچون: مل دەبەرمل نان ف گلاویز شدن.

پێکادان: بەگژیەکتراچون ف بەهم پر بدن.

پێکان: هەنگاوتن، پێەوتیان، پێکانن ف به هدف اصابت کردن تیر، به هدف زدن.

پێکای: هەنگاوتی، نیای پێەو ف به هدف زد.

پێك بڕان: ١) مراد حاسل بونی دڵدارو دلبەر؛ ٢) بەیەك ئەندازه هاتنەوە: (تۆو ئەوکراسه دەڵێی پێك براون) ف ١) وصال؛ ٢) مُناسب.

پێکران: ١) لەدەس هاتنی کار؛ ٢) سوکایەتی بەسەر هێنان؛ ٣) هەڵبون ف ١) کار از دست برآمدن؛ ٢) تجاوز بەکسی کردن؛ ٣) افروخته شدن.

پێکردن: ١) ناچارکردن له کارێکا؛ ٢) فر بودان و لەخشەبردن؛ ٣) هەڵکردنی ئاگرو چرا ف ١) وادارکردن؛ ٢) فریب دادن؛ ٣) افروختن.

پێك زانین: یەکتر دیتنەوە، بەکترناسین ف همدیگر را پیداکردن یا شناختن.

پێکژین: پژمین ف عطسه کردن.

پێك شادبون: پاش دوری بەکتر دین ف بەدیدار هم شاد شدن.

پێك گەیشتن: ١) پێك بڕان؛ ٢) یەکتردینن ف ١) وصال؛ ٢) همدیگر را دیدن.

پێك گەیین: بەبەکتر گەیشتن ف بهم رسیدن.

پیٚ کۆتر: گیابەکه ف گیاهی است.

پێکوته: ١) دەرجەی سەربازی؛ ٢) سمکوڵ ف ١) درجهٔ سر بازی؛ ٢) سُم بر زمین کوبیدن اسب.

پێکورت: قاچ فوله ف پاکوتاه.

پێکورە: ١) کوڵلەی باڵ نەگرتو، پێڕو؛ ٢) نوکەری ناوماڵ ف ١) ملخی که هنوز پرواز نکرده باشد؛ ٢) نوکر خانه.

پێکوڵ: ١) پێکورت؛ ٢) دڕکێکی سێ سوجه بەزەویدا رادەکشیٚ ف ١) پاکوتاه؛ ٢) خارخسك، سەکوهك.

پێك وەربوُن: بوشەڕ نێك چڕژان ف گلاوبزشدن دوگروه با هم.
پێك وەژبن: بڕیتی لەتەمزە جوێن ف کنایه از تبادل دشنام.
پێکەر: جۆرێ قامیشی ناوبڕ ف نوعی نی نوبُر.
پێکەل: لەشوێن نێکەڵ نێ یانێ نەتەکوُن، شێویاگ ف نامرتب.
پێك‌هات: هەڵکەوت، روداو ف روبداد.
پێك‌هاتن: نفاق کردن. سازبان ف اِتفاق کردن.
پێك‌هانین: پێك نانین ف آشتی دادن.
پیکەبڕە: کرمی لاسکی دەخڵ خۆر ف کرم ساقه‌خوار.
پێکەر: ١) هەڵایسێن، ناگر داگیرسێن؛ ٢) ناچارکەر، کار پێکەر، فەرماندە ف ١) افروزنده؛ ٢) وادارکننده.
پێکەفتگ: بەرکەنی، جوان،شیر بن ف برازنده و شایسته.
پیکەفۆك: گیابەکە ف گیاهی است.
پێکەنین: خەنین، کەنین، خەنە ف خندیدن.
پێکەنیناوی: گالتەجاڕ ف مسخره.
پێکەوتن: شیاوی ف لیاقت.
پێکەوك: گیابەکە ف گیاهی است.
پێکەوە: دەگەڵ یەك، ویکرا، نێکرا، ویژا، پێژا ف باهم.
پێکەوەنان: ١) داخستنی کتێب و دەفتەر؛ ٢) چاوقوچاندن؛ ٤) نفەنگ لەبەکتر نەقاندن؛ ٥) خۆ بەیەکتردوە نوساندن ف ١) کتاب بر هم نهادن؛ ٢) چشم بر هم نهادن؛ ٣) بهم شلیك کردن؛ ٤) بهم چسبیدن.
پێك‌هینان: پێك نانین ف نگا: پێك نانین.
پێك‌هینان: پێك‌نانین ف نگا: پێك نانین.
پێك‌هێنەر: کارجێ کەر ف انجام‌دهنده.
پێکیا: ١) پێکرا؛ ٢) پێکیاگ، پێکراو ف ١) زده شد؛ ٢) زده شده.
پێ گران: نەمەڵ، لەش قورس ف تنبل.
پێ گران‌بوُن: بەزەحمەت زانین ف دشوارآمدن.
پێ گرتی: ١) پەیڕەو، دوای کە..ێ کەوتوُ؛ ٢) نازە فێرە رۆیشتن ف ١) پیرو؛ ٢) نوپا.
پێگە: ١) کومەڵگای چەنەو سوپا؛ ٢) بەرپێی مالأت لە نەوبلەدا ف ١) پایگاه؛ ٢) بهن کف اصطبل.
پێگەباندن: ١) بەخێوکردن؛ ٢) ئامادە کردنی چێشت و خواردەمەنی ف ١) پرورده کردن؛ ٢) مهیا ساختن خوراکی.
پێگەیشتن: ١) نوش‌هانن؛ ٢) گەورەبوُن لە بالأدا؛ ٣) میوە لە کاتێدا کە بوخواردن باش‌دەبێ ف ١) مُلاقات؛ ٢) رُشد و نمو؛ ٣) رسیدن میوه.
پێگەیین: پێگەیشتن ف نگا: پێگەیشتن.
پێل: ١) شان و سەرقوڵ؛ ٢) دەست و پێ بە یەکەبەکە: (**پێل‌پێلی** کرد)؛ ٣) دراو، پوڵ؛ ٤) پرد، جبسر؛ ٥) بانری وشك ف ١) کتف؛ ٢) هر یك از دست و پا؛ ٣) پُوڵ؛ ٤) پُل؛ ٥) باطری، پیل.
پێل: ١) شەپـوُلی ناو؛ ٢) جوُر، تەرز؛ ٣) ماوەیەکی زۆرکـەم، ناو؛ ٤) چاوزەق، چاوزاق ف ١) موج؛ ٢) نوع؛ ٣) یك لحظه؛ ٤) چشم برجسته.

پێل: پرد ف پُل.
پیلاف: چێشتی گراری پالْبوراو، پلاو ف پُلو.
پیلان: ١) نەخشەی کار؛ ٢) کەبن وبەبن بو فێڵبازی ف ١) طرح؛ ٢) توطئه.
پیلان‌باز: حیلەباز، گەزباز ف حُقّه‌باز.
پیلانگێڕ: ناژاوەچی، مایەی هەراوکێشە ف آشوبگر.
پیلانگێڕان: کەبن و بەبن کردن ف توطئه‌چینی.
پێلاو: پێناو، هەرچی دەکرێنە پا ف پاتابه.
پیلك: ١) پۆسنەچی، قاسید، نامەبەر؛ ٢) نەنگوست، فامك ف ١) پیك؛ ٢) انگشت.
پیلکە: پلنوك، پنە، پینکە ف نلنگر.
پیلو: پەلکی چاو ف پلك چشم.
پێلو: پیلو ف پلك چشم.
پێلو: زگ لەوەزین، چلێس ف شکم‌پرست.
پیلە: ١) بەهـانە، گەزونەشقەلە؛ ٢) چەنەبازی زۆر: (**پیلە مەکە**، فسەی توُنبە)؛ ٣) مالی کرمی هاوریشم ف ١) بهانه؛ ٢) جَدَل؛ ٣) پیلهٔ کرم ابریشم.
پێلە: ١) خواری نیوە کەوانی؛ ٢) وردەواڵەی دەسفروش؛ ٣) چاوزەق؛ ٤) گیای لاولاو؛ ٥) برشتی قوماش فیجەل پاچ ف ١) منحنی نیم‌دایره؛ ٢) اجناس پیلەور؛ ٣) چشم برجسته؛ ٤) لبلاب؛ ٥) پارچهٔ اریب بُریده.
پیلەقە: بەپابە شتێکاکوتان ف لگد.
پێلەدار: کوماپەك بڕەدار ف تودەای از هیمه.
پیلەك: ١) دوگمە، فوبچە، پشکوژ؛ ٢) پولەکە، تۆپیە، بربقە ف ١) دُگمه؛ ٢) پولك زینتی.
پیلەکە: بربقە ف پولك زینتی.
پیلەگر: بەبەهانە، کێشەکەر، گزوگر ف بهانه‌گیر.
پێلەوار: ١) چیلکەو چالی ناوردو، نێزنگ؛ ٢) کولکی گەورەی وشك ف ١) هیمه، هیزُم؛ ٢) کندهٔ درخت خُشك.
پێلەوەر: چەرچی، وردەواڵەفروش، گەزبدە ف پیلەور.
پیم: پیو، پێف، چەورایی ناوزگ ف پیه.
پێم: ١) بەمن؛ ٢) قاچم، لاقم؛ ٣) بەخەیالم، بەگومانم ف ١) بەمن؛ ٢) پای من؛ ٣) بەگمانم.
پێمریشکە: گیابەکە لەپای مامر نەکا ف گیاهی شبیه جنگال مُرغ.
پێمـە: ١) لای‌منە، بەمنە؛ ٢) قاچی‌منە، لاقمە ف ١) نزد من است؛ ٢) پای من است.
پێمەرە: پێلی ناسنین ف پیل آهنی.
پێمێو: داری کەبو رەزی دەچەقێنن رای‌گربت ف پشتیبانهٔ تاك.
پێن: ١) بەلای نێمەوە؛ ٢) لاقی نیمە؛ ٣) بەگومانمان؛ ٤) لەفە، بەلای لبدان؛ ٥) بازنە ف ١) نزد ما؛ ٢) پای ما؛ ٣) بەگمان ما؛ ٤) لگد؛ ٥) پاشنه.
پێنازان: فەخرپێ کردن ف مباهات کردن به کسی با چیزی.

پێنازین: پێنازان ف مباهات کردن به کسی یا چیزی.
پێناس: هۆی ناسین، دەفتەرنفوس، شناسنامە، ناسنامە ف شناسنامە.
پێناساندن: پێ‌دانەناس کرن ف معرفی کردن.
پێناسە: ناساندن ف شناسایی.
پێناو: ١) خاتر، هۆ؛ ٢) رێگە: (لە **پێناوی** ئازادی‌دا خۆم بەخت ئەکەم) ف ١) بخاطر؛ ٢) راه.
پێنج: پەنج، یەك‌و چوار ف پنج.
پێنج خشتەکی: بەندە شیعرێکی پێنج لەتی ف مُخمّس.
پێنجـوك: ١) پوکاوڵە، چەموڵە، چەمبوڵە؛ ٢) بازەڵێن ف ١) حرف تنفُّر همراه با بازکردن پنجه به‌طرف مخاطب؛ ٢) نوعی بازی با شن.
پێنجۆکانێ: گەمەیەکە بە میچ دەکرێ ف نوعی بازی با شنالنگ.
پێنـج وەختە: هەمو کاتەکانی نوێژ: (**پێنج وەختە** دوعات بۆدەکەم) ف پنج وقت نماز.
پێنجەم: یەکێ دوای چوارەم ف پنجم.
پێنجەمین: یەکێ دوای چوارەمین ف پنجمین.
پێنج هەمین: پێنجەمین ف پنجمین.
پێنجی: پەنجا، دەجاران پێنج ف پنجاه.
پێندەڤە: ریخی سواغی خەڵێفەمێش ف برموم، زبل داخل کندو.
پێنژ: پژمە، پشمە، پنژ ف عطسه.
پێنگاڤ: هەنگاو، شەقاو ف گام.
پێ‌نواندن: برینی لەنوڵە کردنەوە ف کنایه از انتقامجویی.
پێنوس: قەڵەم، ئامرازی نوسین، ناڵا ف قلم.
پێنوك: وێژنگ، خەو بردنەوە ف پینکی.
پینە: ١) پنو، پارچە بەسەر پارچەدا درون؛ ٢) قرتماغەی بەری دەست؛ ٣) پنگ، پونگە، گیای پونگ؛ ٤) کەپەکی ئارد ف ١) پینه؛ ٢) خُشکهٔ کف دست؛ ٣) پونه؛ ۴) نخاله.
پینەپەڕۆ: پینەی لەقوماش ف مرمّت لباس با پینه‌گذاری.
پینەچی: پینەدوز، مشەتە ف پینه‌دوز.
پینەدرو: کەسێ پینەی پینەکردنە ف پینه‌دوز لباس.
پینەدۆز: پینەچی ف پینه‌دوز.
پینەساز: پینەدرو ف پینه‌دوز لباس.
پینەك: پینوك ف پینکی.
پینـە کـردن: ١) برینی لە داپـۆشینی هەڵـەو عەیب؛ ٢) پارچـە بەسەرداگرتنی دراو ف ١) کنایه از ماست‌مالی؛ ٢) پینه‌کردن.
پینەوپەڕۆ: سازکردنەوەی رەخاو یان دراو ف مرمّت.
پینی: ١) کەپەك، بن‌بێژنگ؛ ٢) شیوی هێلکەو خورماو هەنگوین ف ١) سبوس، نخاله؛ ٢) آش تخم‌مرغ و خرما و عَسَل.
پێو: بۆك، بدو، گۆشتی ددانان ف لثه.
پێو: پیف، چەورایی ئاورگ ف پیه.
پێو: ١) پاشگری بەوانا پێوەر: (گەنم **پێو**، زەوی **پێو**، قوماش **پێو**)؛ ٢) بەئێوە، بەنگـۆ؛ ٣) لاقنان، پانان؛ ٤) بەفکرنان، لانان ف ١) پسوند بەمعنی بیما، اندازه‌گیر؛ ٢) بەشما؛ ٣) پای شما؛ ۴) فکر شما.

پێوار: نادیار، نەدیار، نەلەبەرچاو ف غیب، ناپیدا.
پیواز: پیاز ف پیاز.
پێوان: بەراوردکردن بەگەز یان بەکیلەو یان بەهەنگاو ف اندازه‌گرفتن بەهر طریق.
پێوانن: پێوان ف نگا: پێوان.
پێوانە: ١) ئامرازی پێوان، قاپی بەراورد کردن؛ ٢) پیاڵەی شەراب ف ١) پیمانه؛ ٢) ساغر.
پێوانە کردن: بەراورد بەپێوانە، پێوان ف اندازه‌گرفتن با پیمانه.
پێوپا: گەرای تازەدەرهاتو ف تخم حشرهٔ تازه درآمده.
پێ‌وپەل: لاق‌و لەنەر ف ساق و پا.
پێوتـن: ١) پێوان، ئەنـدازەگرتـن؛ ٢) قسـە بەیەکێ گوتـن ف ١) اندازه‌گرفتن؛ ٢) به کسی چیزی گفتن.
پێودان: ١) ئەندازە؛ ٢) رێوشوێن‌و دەستور ف ١) اندازه؛ ٢) دستور و روش.
پێودانك: پێودان ف اندازه.
پیور: پیرو، ئەستێرەیەکە لە کۆدا ف ثریا.
پیورە: ئاخر بەری وێنجە کە ئەواو بەرز نابێ‌و گوڵ ناکات ف آخرین ثمر یونجه که رشد کامل ندارد.
پێوە: ١) بەیەکەوە؛ ٢) درێژەدان: (هەرپێوە دەچێ) ف ١) باهم؛ ٢) طول دادن.
پێوەبوُن: ١) لە تەڵەوداو گیرکردن؛ ٢) برینی لە تۆش‌بوُنی شتی ناخۆش ف ١) در دام افتادن؛ ٢) کنایه از گرفتار شدن.
پێوەچوُن: ١) سەردان بەهۆیەکی خۆش یا ناخۆشەوە؛ ٢) چوُنەناو: (ئەم بەنە **پێوەناچێ**) ف ١) دیدار کردن؛ ٢) داخل شدن.
پێوەدان: ١) جزو نیزاکـردنی مارو گەزندە لەلـەشی جانـەوەر: (مـار **پێوەدەدا**)؛ ٢) دەرگاو پەنجـەرە جوت کردن، داخستن ف ١) نیش زدن؛ ٢) بستن در.
پێوەدەر: ١) جانەوەری جزو بەژەهر؛ ٢) داخەری دەرگاو... ف ١) نیش زن؛ ٢) برهم نهنده.
پێوەر: ١) کەسێ کە دەیپێوێ؛ ٢) بۆی نەون؛ ٣) بەلاو دەردو زیان ف ١) اندازه‌گیر؛ ٢) بودقالی؛ ٣) گزند.
پێوەڕاهاتن: هوگربوُن، خوُپێوەگرتن ف خوگرفتن با.
پێوەرۆیشتن: دەست بەر نەدان لەمەبەست ف پایمردی کردن.
پێوەژین: نێوەژاندن، بەشتی نوك تیژ تێ کونان ف باشیئی نوک‌تیز زدن.
پێوە کردن: ١) هونینەوەی مرو بەداو؛ ٢) پل بە شیشەوە کردن؛ ٣) قامك بۆقون بردن: (جو زیکی **پێوەکرد**)؛ ۴) پێوە هەڵاوەسین ف ١) بەرشته کشیدن؛ ٢) بەسیخ کشیدن؛ ٣) انگولك؛ ۴) آویختن.
پێوە گـرتن: داپـۆشین شتێ بەشتێ تر: (لێفـەی **پێوە گـرت**، پەردەی **پێوەبگرە**) ف پوشانیدن چیزی با چیز دیگر.
پێوەلکان: پێوەنوسان، پێوەچەسپان ف چسبیدن.
پێوەن: ١) زنجیری قاچی ئەسپو زیندانی؛ ٢) ئیلاقـە، ئاشنـابەتی، پەیوەند ف ١) شکال؛ ٢) پیوند، علاقه.

پێوەنازین: فەخرپێ‌کردن ف مباهات کردن به.

پێوەنان: ١) لێ‌جوت‌کردن؛ ٢) بەتیر لێ‌دان؛ ٣) داربەئاگرەوە نان ف ١) چسبانیدن؛ ٢) باتیر زدن؛ ٣) هیمه برآتش نهادن.

پێوەند: پێوەن ف نگا: پێوەن.

پێوەنوسان: پێوەلکان، پێوە چەسپیان ف بەچیزی چسبیدن.

پێوەنیشتن: غاردان بەکۆمەڵ بۆ چتێ ف دویدن گروهی برای چیزی.

پێوەهاتن: ١) بەخت هێنان (سەیرم پێوە دێت)؛ ٢) سەرلێ دان: (لە حەج هاتەوە **پێوە هاتن**) ف ١) شانس آوردن؛ ٢) عیادت رفتن.

پێوێران: دەرەقەت هاتن ف برآمدن با...

پێویس: لازم، پێداویست ف لازم.

پێویست: پێویس ف نگا: پێویس.

پێویستی: پێداویستی ف لزوم.

پێهورچە: گیایەکی گەڵایانە ف گیاهی است.

پێهەڵ: رووەو بەرەژوور، سەر بەرەو ژوور ف سر بالایی.

پێهەڵا: پێهەڵ ف نگا: پێهەڵ.

پێ‌هەڵپـرژان: ١) ئاو لەخوارەوە پرژان بەشتێکا: (پێم لێ‌نا فوڕ و لینەم **پێ‌هەڵپرژا**)؛ ٢) بریەتی لە کێشە تێ‌هالاندن و شەڕ پێ‌فرۆشتن ف ١) پاشیدن مایع از پایین به بالا؛ ٢) کنایه از بهانه‌جویی.

پێهەڵپژان: پێهەڵپرژان ف نگا: پێهەڵپرژان.

پێهەڵپەسارتن: پاڵدانی شتێ بەشتێکەوە ف تکیه دادن چیزی به چیزی.

پێهەڵپەساردن پێهەڵپەسارتن ف نگا: پێهەڵپەسارتن.

پێ‌هەڵچوون: هەڵگەڕان بەدار یا بە شاخەوە ف بالا رفتن از درخت یا کوه.

پێ‌هەڵکاڵان: قسە بەتیرەیی گوتن ف حرف حسودانه زدن.

پێ‌هەڵکاڵین: پێ‌هەڵکاڵان ف نگا: پێ‌هەڵکاڵان.

پێ‌هەڵگرتن: ١) پاگرتنی منداڵ؛ ٢) خۆش رۆیشتن لەرێگە: (**پێ‌هەڵگرن** درەنگە کەشەوڕ بۆمە شایی بە) «سەیف» ف ١) پاگرفتن بچه؛ ٢) شتاب در راه رفتن.

پێ‌هەڵگەڕان: بەرەوژوور خزین ف از پایین به بالا خزیدن.

پێ‌هەڵمیزتن: میز بەسەرا کردن ف بر چیزی شاشیدن.

پێ‌هەڵمیزین: پێ‌هەڵمیزتن ف نگا: پێ‌هەڵمیزتن.

پێ‌یە: پیو، چەورایی ناوزک ف پیه.

پێ‌یین: لای لاقان، لای خواروف طرف پایین.



ت: راناوی ناکی روبەڕو: (ناسە خواردت؟، بابت چۆنە) ف ضمیر مفرد مخاطب.

تا: ١) ببنی مەودا: (لێرەوە تا ئەوێ): ٢) ببتی ماوە: (تامن گەبنسم نەما): ٣) بۆ ئەوە. هەتا: (من قسەم کرد تا ئەویش ببنە دەنگ)؛ ٤) ناك، ناق: ٥) هەودا، نال: (نـاتـاى زولفـەکەت)؛ ٦) لکەدارو گیا؛ ٧) نۆبەتێ، ناولەرز: ٨) لابار: (تایەك نونن)؛ ٩) وشەی مەرج: (تا نەبەی نایەم): ١٠) تای ئەرازو؛ ١١) ئەنـانەت، حەتتا: ١٢) هاوشان: (کورێکە تای نیە)؛ ١٣) لۆ بەکی قوماش: (بە تای کراس، بەتای دەرپێ): ١٤) قەد: (کـاغەزەکە تا بکە): ١٥) یەك: (تا قرانی) ف ١) حرف فاصلهٔ مکانی؛ ٢) حرف فاصلهٔ زمانی: ٣) برای اینکه: ٤) فرد. مقابل زوج: ٥) تار نخ و مو: ٦) شاخه؛ ٧) تَب: ٨) لنگه بار؛ ٩) حرف شرط: ١٠) کفهٔ ترازو؛ ١١) حتّی؛ ١٢) همتا. نظیر؛ ١٣) یك واحد از پوشیدنی؛ ١٤) تاکردن: ١٥) یك، واحد.

تابار: لایەك لە بارێکی دونایی ف لنگه بار.

تابان: ١) بەدرەوشبن؛ ٢) هەلاتوی مانگ؛ ٣) تاسەرو، تاسەربان ف ١) تابان، درخشان؛ ٢) مطلع ماه؛ ٣) تا بالا، تا پشت بام.

تابگە: جێگەی لەنگرگرتنی گەمیو بەلەمو کەلەك ف لنگرگاه.

تابلۆ: نوسراو یان بەقەلەم کێشراوێك بۆ هەلواسین ف تابلو.

تابوت: داربەستی مردو گوێزانەوە ف تابوت.

تابور: دەستەبەکی هەزارکەسی لەشکر، فەوج، هەنگ ف هنگ ارتشی.

تابون: ١) دارودەسنە؛ ٢) دەستو پێوەند؛ ٣) داهاتنەوە ف ١) پیروان؛ ٢) دارودسته: ٣) خم شدن.

تابەرە: سواپ، بەردی تەنك کە مندال لەسەر روبار گالتەی پێ دەکەن ف سنگ پهن و نازك که بر روی آب اندازند.

تابەن: شیرازەجن، بن چندراو ف شیرازه.

تابەنی: شیرازەچنی، بن جنین ف شیرازەبندی، تەبندی.

تابین: لەشکرجی بێ دەرەجە ف تابین.

تاپاز: زەبەلاح، زلحۆرت، ئەستور ف گُنده.

تاپال: هەرەشە، گورەشە، گەف ف تهدید.

تاپڕ: تفەنگی راو ف تفنگ شکارجی.

تاپۆ: ١) تارمایی، رەشایی لەدورەوە؛ ٢) مۆچەومەزرای خەلاتیو بێ باج؛ ٣) قەبـالەی مولکایەتی؛ ٤) کارگێڕی قەبالەی مولك نوسین ف ١) شَبَح، سیاهی از دور؛ ٢) تیول؛ ٣) سند مالکیّت: ٤) ادارهٔ ثبت املاك.

تاپو: کەندوی گەورە بۆدەغل ف سبلو.

تاپەلە: گرانەتا ف تیفوس.

تاپی: ١) خەندەك. رەهەند: ٢) سەنگەر؛ ٣) گۆڕبچە ف ١) خندق: ٢) سنگر؛ ٣) لَحَد.

تات: ١) عارەب، عەرەو؛ ٢) ژنێ کەتبـنك بەری مندالدانی گرتوە: ٣) شاخی هەلەموتو بەکپارچە بەرد؛ ٤) بەردی لوسو پانو درێژ بۆنوێژ یان بۆ مردو لەسـەرشتن: ٥) تـمـەد، کولاڤ: ٦) باوك: ٧) تەختو راستایی ف ١) عرب؛ ٢) زنی که استخوان مجرای رحمش را گرفته باشد: ٣) کوه سنگی؛ ٤) تخته‌سنگ صافی که روی آن نماز گذارند: ٥) نمد: ٦) پدر: ٧) هموار ی.

تاتریك: سواپ، تابەرە ف نگا: تابەرە.

تاتك: دادە، خوشکی گەورە، خوشا مەزن ف خواهر بزرگ.

تاتکی: فەرەنجی، قاپوت ف نوعی پالتوی نَمدین.

تاتکێ: بلندکـردنو جولانـەوە. دەگەل سەر دەگوترێ: (سەرە تاتکێ دەکا) ف بلندکردن و حرکت دادن سر.

تاتۆ: باوك، باڤ، بابۆ ف پدر.

تاتـە: ١) تاتك: ٢) پیرە نۆکـەر؛ ٣) مام، مامۆ؛ ٤) مێردی تابەن ف ١) خواهر بزرگ؛ ٢) نوکر پیر؛ ٣) عمو: ٤) پدرخوانده.

تاتـەبـەرد: تەختـەبـەرد، کەڤری لوسو پان بۆ نوێژ لەسەر کردن ف تخته‌سنگی که روی آن نماز گذارند.

تاتەزا: تامۆزا، فرزەندی مام، بچوکی تاپۆ ف فرزند عمو.

تاتـەشـوار: تاتـەشـۆر، تەختـەبـەردی جێگـەی مردو لەسـەرشتن ف تخته‌سنگی که روی آن مرده را غسل دهند.

تاته‌شۆر: تانه‌شوار ف نگا: تانه‌شوار.

تاتی: ۱) مێردی دایه‌ن؛ ۲) لبـاد؛ نمـه‌د، نه‌حت؛ ۳) سه‌روژێری پیتی نوسراو ف ۱) شوهر مادر؛ ۲) نمد؛ ۳) حرکت حرف.

تاتیل: دڵ به‌شێوی، دڵخورپی، نیگه‌رانی ف نگرانی.

تاج: ۱) ئه‌قبله‌ی سه‌ربـه‌قـوچکـه؛ ۲) کڵاوی پاشـابان ف ۱) کلاه مخروطی شکل؛ ۲) تاج پادشاه.

تاج خروس: گوڵێکه سور له‌ بۆبه‌که‌ڵه‌شێر ده‌کا ف گل بستان افروز.

تاجر: سه‌وداگه‌ر، بازرگان، مامه‌ڵه‌چی ف بازرگان.

تاجی: تازی، سه‌گی راو، تانجی ف تازی شکاری.

تاجی لۆکه: ئه‌سپی ئه‌حمه‌د راوکه‌ره، تازیلۆکه، حوشترخوا، بالوک ف آخوندك.

تاچه: جه‌واڵی بچوك ف جوال کوچك.

تاحین: تاعین، هه‌ڵوای کونجی و دۆشاو ف نوعی حلوا.

تاخ: ۱) گه‌ره‌ك، مه‌حه‌لله؛ ۲) ته‌ره‌ف ف ۱) محلّه؛ ۲) طرف و سو.

تاخم: ده‌ست له‌پۆشاك، ده‌ست له‌پیاڵه‌و... ف دسته‌ای از ظروف یا البسه.

تاخورك: عه‌ره‌به‌ی بێ‌چه‌رخ که به‌سه‌ر به‌فرا ده‌یکێشن ف سورتمه.

تاخه: باقه، به‌ستراوێ له‌گیا ف بستهٔ گیاه.

تاخه‌به‌ند: باقه‌بێن، باغه‌به‌ن ف بسته‌ای که گیاه را در آن بندند.

تاخیر: وه‌دواخستن، دره‌نگ کردن ف تأخیر.

تادار: تۆبه‌تێ‌دار، که‌سێ تای لێ‌بێ ف مبتلا به تب.

تادانه: تانه، له‌که‌ی بان‌چاو ف لکّه در چشم.

تار: ۱) ئامرازێکی موسیقا؛ ۲) تاریك؛ ۳) راهێڵی ته‌ون؛ ۴) تاڵه‌مو؛ ۵) هه‌ڵـوه‌داو دورکـه‌وته؛ ۶) که‌لله ده‌فه، ۷) ره‌نگی بێ بریقه‌و مات؛ ۸) دوورۆژی ئاخـری زستـان وسێ رۆژی سه‌ره‌تـای به‌هـار ف ۱) تار از سازهای ایرانی؛ ۲) تاریك؛ ۳) تار، مقابل پود؛ ۴) تار مو؛ ۵) آواره؛ ۶) چنبرهٔ دف؛ ۷) رنگ مات؛ ۸) دو روز آخر زمستان و سه روز آغاز بهار.

تارا: ۱) سه‌رپـۆشی سوری بووك؛ ۲) رۆیشت به‌بێ گه‌ڕانـه‌وه ف ۱) سرپوش عروس؛ ۲) برای همیشه آواره شد.

تاران: رۆیشتنی بێ گه‌ڕانه‌وه ف رفتن بی بازگشت.

تاراندن: ره‌واندنی یه‌کجاری، ته‌ره‌کردن ف برای همیشه رماندن و گریزاندن.

تارانن: تاراندن ف نگا: تاراندن.

تارانی: دوقرانی زێوی سکه‌ی ئێران ف دوریالی نقره‌ای.

تاراو: رۆیشتوی بێ‌گه‌ڕانه‌وه ف برای همیشه رفته

تارچی: ۱) دابـه‌ش که‌ر؛ ۲) تارژه‌ن، تاری موسیقالێده‌ر، تارژه‌ن ف ۱) توزیع کننده؛ ۲) تارزن.

تارسه: تاسه، تاره‌زو، موشتاقی ف تاسه، اشتیاق.

تارکردن: ره‌واندن، ده‌رکردنی یه‌کجاری، له‌جێ تاواره‌کردن ف رماندن و آواره کردن.

تارکرن: تارکردن ف نگا: تار کردن.

تارگان: ئه‌وعێ گه‌نمی خراپ ف نوعی گندم نامرغوب.

تارم: ۱) خۆبانی گێره‌کـراوی بەربا نه‌دراو؛ ۲) هه‌یوان، بەربێلابی؛ ۳) ده‌سته، تاقم؛ ۴) چادرو دیوه‌خانی چادر ف ۱) غلّه کو بیدهٔ پاك نشده؛ ۲) تراس؛ ۳) دسته، گروه؛ ۴) خرگاه خیمه.

تارمایی: ره‌شایی به‌رده‌مه‌ن، ره‌شایی له‌دوره‌وه: (**تارمایی**یه‌کم دیت، چاوم **تارمایی** ناکا) ف شَبَح.

تارمه: ۱) هه‌یوانی سەر داپۆشراو؛ ۲) مه‌حه‌جه‌ری به‌رهه‌یوان ف ۱) تراس؛ ۲) نردهٔ چوبی تراس.

تارومار: هه‌ڵلاداد، تێك‌وپێك، له‌ناوچو ف تارومار.

تاره‌ت: ئاو به‌قنگه‌وه‌دان دوای زبان ف طهارت، استنجا.

تاری: تاریك، ره‌شی ف تاریك.

تاریاگ: تاراو ف نگا: تاراو.

تارینی: ره‌شایی شه‌و، تاریکی ف تاریکی.

تاریخ: مێژو، دێرینك، سەرگوزه‌شتی رووداوان ف تاریخ.

تاریف: ۱) په‌سن، مه‌حت؛ ۲) باس کردن، گێڕانـه‌وه به‌تـه‌سه ف ۱) ستایش؛ ۲) تعریف کردن.

تاریق: تاریخ ف تاریخ.

تاریك: تاری، جێگه‌ی بێوار له‌خۆر، ره‌شایی هه‌وا ف تاریك.

تاریکان: سه‌ره‌تای شه‌و، کاتی شێوان، ئێواری زۆر دره‌نگ ف هنگام غروب.

تاریکایی: ره‌شایی شه‌و، پاش به‌ربێواربونی خۆر ف تاریکی شب.

تاریك بون: ره‌ش هه‌ڵگه‌ڕانی دنیا دوای خۆر ئاوابوون ف تاریك شدن.

تاریك داهاتن: هاتنی تاریکی پاش نوێژی شێوانی دره‌نگ ف تاریك گردیدن.

تاریك کردن: تاریك داهـاتن: (هـه‌ورا **تاریکی کرد** یا بچینـه‌ماڵ) ف تاریك کردن هوا.

تاریك و تنۆك: زۆر تاریك، تاریکی خه‌ست و توند ف بسیار تاریك.

تاریك و زون: به‌ره‌به‌یان، بوڵێڵه، عه‌وولی سبێده ف گرگ و میش.

تاریك و زۆنه: تاریك و زۆن ف گرگ‌ومیش.

تاریك و رونی: تاریك و رون ف گرگ‌ومیش.

تاریك و لێڵ: تاریك و رون ف گرگ‌ومیش.

تاریك و نوته‌ك: تاریکایی خه‌ست و توند، زۆر تاریك ف بسیار تاریك.

تاریکه: ره‌ش و تاری: (**تاریکه** شه‌و) ف تیره و تار.

تاریکه شه‌و: شه‌و بێ تیشکی مانگ، به‌رانبه‌ری مانگه‌شه‌و ف شب تاریك.

تاریکی: ره‌شایی شه‌و ف تاریکی.

تازه: ۱) نوێ، نو؛ ۲) پاش، چاك په‌سند ف ۱) تازه؛ ۲) خوب، مرغوب.

تازه‌ئیجاد: تازه دروست کراو، تازه داهاتو ف نوساخت، تازه اختراع شده.

تازه‌باو: بابه‌تی رۆژ، نوێ داهاتگ ف مدرن، تازه به بازار آمده.

تازه برین: برینی له‌که‌سێ به‌تـازه‌گی تووشی به‌ڵابه‌ك بوه ف کنـایه از کسی که تازه به مصیبتی گرفتار شده است.

تازه‌بوونه‌وه: کۆنی ده‌سکاری کراو ف مرمت شدن.

تازەبەتازە: برێنی لە نەوەزەڵێ کە درەنگ وەخۆ کەوتوە: (کابرا **تازەبەتازە** هاتگە نیژی چەبکەم؟) ف کنایە از تأخیر و درنگ.

تازەپێداکەوتو: لە نەدار یەوە تازە دەوڵەمەند بوُ، تازە کیسە ف نوکیسە.

تازە پیاکەوتو: تازە پێداکەوتو ف نوکیسە.

تازەداهاتگ: تازەبابەت ف تازە مُدشدە.

تازەداهاتو: تازەداهاتگ ف تازە مُدشدە.

تازەساو: تیخی تازە تیژکراو ف تیغی کە تازە تیز کردە باشند.

تازەکار: بانی رانەهاتو لەکار، ناشی، ناماهیر ف ناشی، تازە کار.

تازەکردنەوە: نوێ کردنەوە، نوکرنەڤە ف تجدید، نوکردن.

تازەکیسە: تازە پیاکەوتو ف نوکیسە.

تازەگی: بەم زوانە، نەدور ف بەاین زودیها.

تازەلاو: نوجوان. جحێڵێ تازەپێگەیشتو، تازەجوان ف نوجوان.

تازەونوت و نوێ: زۆرزۆر تازە. تازەی هێشتا دەکار نەکراو ف بسیار جدید.

تازی: ١) سارد. هەربوُناو دەگوترێ؛ ٢) روت و قوت ف ١) خنك، *فقط برای آب استعمال دارد*؛ ٢) لخت و عریان.

تازیاری: باشتری و لە پێشتری ف امتیاز.

تازبان: عەزەبان، بەن وە سەرەکان ف تغزبها.

تازبانە: قامچی، شلاخ، شەللاق، جەلدە ف تازیانە.

تازبلە: وردەبرۆێش ف بلغور ریز.

تازیمانە: سەرەخۆشی، پرسە، تازیە ف عزا، تعزیە.

تازیە: تازیەت، تازیمانە ف نگا: تازیمانە.

تاژان: ١) لکی باریکی دار، لقی زراو؛ ٢) تازیانە؛ ٣) وێران، خاپور. دەگەڵ *تالان* دێت: (گوند تالان و **تاژان** کرا) ف ١) جوانە درخت؛ ٢) تازیانە؛ ٣) ویران.

تاژی: تاجی، سەگی قەدباریك بۆ راو ف تازی شکاری.

تاژی ئەحمەدزاوکەرە: تانجی پێغەمبەر، بالوُك، حوشترخوا، تاجبلۆکە ف حشرە آخوندك.

تاژیلۆکە: تاجبلۆکە ف آخوندك.

تاژیوان: سەربەرشتی تانجیان ف سرپرست تازیها.

تاژیەوان: تاژیوان ف سرپرست تازیها.

تاس: ١) قاپی قوُلی مس؛ ٢) گێژونانێگەیشتو؛ ٣) توکی سەر وەربو؛ ٤) مەگیرانی؛ ٥) نەخۆشی دوشاخە ف ١) آبگیر مسین؛ ٢) گیج و منگ؛ ٣) سر تاس؛ ٤) وبار؛ ٥) بیماری خناق.

تاسا: ١) گێژبوُ؛ ٢) بەتاسە، تارەزو، بەعەزرەتەوە ف ١) گیج شدە؛ ٢) آرزومند.

تاسان: ١) مردن بە دوشاخە؛ ٢) گێژووێ بون ف ١) خفەشدن در اثر خناق؛ ٢) گیج و منگ شدن.

تاساندن: ١) خنکاندن، خەنقاندن؛ ٢) گێژکردن ف ١) خفەکردن؛ ٢) گیج کردن.

تاسانن: تاساندن ف نگا: تاساندن.

تاساو: گێژبوُ، گێژوهوژ ف گیج شدە.

تاسب: نەیار، دوژمن ف دشمن.

تاسبردنەوە: گێژبون ف گیج شدن.

تاس بەسەراهاتن: توشی گێژیو سەرسامی هاتن ف گرفتار گیجی و سرگردانی شدن.

تاس کردن: گێژکردن ف گیج کردن.

تاسکلاو: ١) کلاوی لەتاسن. کلاوخود؛ ٢) کلاوی ژنانەی موکربان ف ١) کلاهخود؛ ٢) نوعی کلاە زنانە.

تاسکنای: گێژی، هوزی ف گیجی و منگی.

تاسکە: بەرگەدە، تەوشوێنەی موی بەرگەدەی لێ دەڕوێ ف جای رویش موی زهار.

تاسکەباب: ١) دەفریکی نیوەبەڵ و قوُڵە، جۆرێ تاوەبە؛ ٢) جورێك چێشتی تەڕ ف ١) از ظروف آشپزی؛ ٢) نوعی غذا.

تاسکەبابی: خواردنێکە لەگۆشت و پیاز تەیکەن ف نوعی آش گوشت.

تاسکەچەڵە: سیسارگ، سیسارگەکەچەڵە ف کرکس.

تاسکەواو: نگا: تاسکەباب.

تاسوخ: تارەزومەندی، تاسە، عەزرەت ف آرزومندی.

تاسوق: تاسوخ ف نگا: تاسوخ.

تاسولکە: پیاڵەی لە مس ف طاسك.

تاسولوس: خۆجوان کردن ف بزك کردن.

تاسە: تیشنیا، تارەزو، عەزرەت ف آرزو، اشتیاق.

تاسەخواز: بەتاوات، تارەزومەند، بەعەزرەتەوە ف آرزومند و مشتاق.

تاسەر: بۆ هەمیشە: (**تاسەر** هەروا نابێ) ف تا ابد.

تاسەکردن: تارەزو کردن: (**تاسەم کردبوُی، تاسەی گۆشتم کردوە**) ف آرزو.

تاسەمەند: بەتاوات ف آرزومند.

تاسەنگ: لاباری خوار، باری لار ف بار کج.

تاسەنە: خنکان، نەفەس بڕان، پشونەمان ف خفگی.

تاسەوە: سەوەتەی گەورە، سەبەتا مەزن ف سبد بزرگ.

تاسیان: ١) گێژبون؛ ٢) خنکان و پشوبڕان ف ١) گیج شدن؛ ٢) خفە شدن.

تاسیلە: تاسولکە ف طاسك.

تاسین: گێژبوُن، وڕبون ف گیج و سراسیمە شدن.

تاش: ١) ماەوزەرد، بەردی زۆرزل و بڵند لە سەر کێو، تیشەشاخ؛ ٢) تەختەبەردی پان و لوس؛ ٣) پاشگری بەمانا تاشەر یان تاشراو: (دار **تاش**، تەشوێ **تاش**) ف ١) صخرە صاف و بلند در کوە؛ ٢) تختەسنگ پهن و صاف؛ ٣) پسوند فاعلی و مفعولی بەمعنی تراشندە و تراشیدە.

تاشا: بڕوانە، تماشاکە، تواشاکە، فتکرێ ف تماشاکن، بنگر.

تاشان: تەمێ، جزیا ف تنبیە.

تاشاندن: تەمێ کردن، جزبادان ف تنبیە.

تاشای: تاشین، تراشین ف تراشیدن.

تاشتی: تانی بەیانی، بەرقلیان ف صبحانە.

تاشراو: تراشراو، تاشیو ف تراشیدە.

تاشرای: ناشراو ف نگا: ناشراو.

تاشك: مه‌زبوت، گورج‌و به‌كار ف جست و چالاك.

تاشیاگ: ناشراو ف نراشیده.

تاشیه: بابه‌ت، لبوه‌شاوه، لایق ف شایان، لایق.

تاعین: هه‌لوای كونجی‌و دوشاو ف حلوای كُنجد و شیره.

تاف: ١) هه‌ره‌ت، جه‌نگه: (له ناف جوانیما)؛ ٢) رێژانی ناو له به‌رزه‌وه: (تافگه)؛ ٣) گوره‌و هاژه ف ١) موسم، عنفوان؛ ٢) فرو ریختن آب از بلندی با شدّت؛ ٣) غرّش.

تافاڵ: گوبسوانه، پاساره ف برآمدگی اطراف بام.

تافاو: ناوی به‌قه‌وه‌ت‌و زورتیژو خوڕ ف آب پرقدرت و تندرو.

تافته: ١) جورێك ئه‌نراوی ناوریشمه؛ ٢) رون داخ، داغ كراوی رون، ناف كراو ف ١) نوعی پارچهٔ ابریشمی؛ ٢) روغن داغ شده.

تافگه: ناوهه‌لدێر، سه‌روه‌شێن ف آبشار.

تافه: ١) گوره‌و هاژه‌ی ناوو بای به‌قه‌وه‌ت؛ ٢) هه‌لـدێر، تافگه ف ١) صدای جریان تندآب و باد؛ ٢) آبشار.

تافه‌رشك: ره‌شكه‌و پێشكه‌كردنی چاوی ماندو ف تارشدن چشم از فرط خستگی.

تافیته: هه‌لدێر، تافگه ف آبشار.

تاڤ: ١) تیشكی خورو مانگ؛ ٢) رێژنه‌بارانی توند ف ١) تابش و نور خورشید و ماه؛ ٢) رگبار باران.

تاڤگه: هه‌لدێر ف آبشار.

تاڤل: ١) زورزو، هه‌رله‌جێ، زوبه‌زو؛ ٢) سانا، ره‌حه‌ت ف ١) بی‌درنگ؛ ٢) سهل و آسان.

تاڤه‌به‌ر: قولكه‌به‌رد كه بارانی تیا كو ده‌بێته‌وه ف سنگ گود شده كه آب باران در آن جمع می‌گردد.

تاڤ هه‌یڤ: مانگه‌شه‌و، تیشكی مانگ ف مهتاب.

تاڤی: تاوی باران، رێژنه باران ف رگبار باران.

تاڤێر: ١) جه‌نـازه، ته‌رم، كه‌له‌ش، جه‌نده‌ك؛ ٢) تابوت، داربه‌ستی مردو گوێستنه‌وه؛ ٣) ئه‌وه‌نده ده‌نكه‌ی جارێك له‌ساج دابو ده‌ردێ؛ ٤) قولكه به‌ردێ كه ناوی باران راده‌گرێ؛ ٥) به‌ردی پانی نان برژانـدن له‌بانی ساج؛ ٦) به‌ردی خلوره‌وه بو له‌به‌رزی كێف را ف ١) نعش، جنازه؛ ٢) تابوت؛ ٣) مقدار معینی از غلات كه در یك نوبت بو دهند؛ ٤) سنگ گود شده كه آب باران در آن جمع می‌شود؛ ٥) تخته‌سنگی صاف كه بر آن نان می‌پزند؛ ٦) سنگی كه از بالای كوه رها شود.

تاق: ١) تاك، به‌رانـبه‌ری جوت؛ ٢) بێ هاوتاو بێ‌وێنه؛ ٣) میچی به‌كه‌وانه؛ ٤) ده‌لاقـه، رفحه‌ی قوڵ، تاقه؛ ٥) گونبه‌ز؛ ٦) كه‌ولی مه‌رو بزن؛ ٧) به‌شێ له بیست‌و چوار به‌شی ناو؛ ٨) نیمروژه رێگه، دانیك ف ١) فرد، مقابل زوج؛ ٢) بی‌نظیر؛ ٣) طاق؛ ٤) طاقچه؛ ٥) گُنبد؛ ٦) پوستِ بُز و گوسفند؛ ٧) یك بیست و چهارم از سهم آب؛ ٨) مسافت نیمروز راه پیمودن.

تاقانه: ١) ته‌نیا فرزه‌ندی دای‌و باب؛ ٢) ته‌نیا كوڕ له‌ناو خوشكاندا؛ ٣) بێ‌وێنه‌و هه‌لكه‌وته ف ١) یگانه فرزند؛ ٢) یگانه پسر؛ ٣) نابغه و بی‌نظیر.

تاق‌تاق: یه‌ك یه‌ك ف تك تك.

تاقتاقكه‌ره: قژاوكه، توته‌ك، *باڵداریكه شه‌و تاروژده‌ڵێ «توت توت»* ف مرغ شباویز، مرغ حق.

تاقچه: رفحه‌ی په‌ل، تاقه‌ی جوك ف طاقچه.

تاقرانی: یه‌ك قرانی زیو ف سكهٔ یك ریالی نقره‌ای.

تاقم: ١) ده‌ستی ده‌فری چینی؛ ٢) ده‌سته‌ی هاوكار؛ ٣) ددانی ده‌سكرد ف ١) دستهٔ ظروف چینی؛ ٢) گروه همكار؛ ٣) دندان مصنوعی.

تاقمان له‌جوت: باری تاك‌و جوت ف بازی تاك یا جفت.

تاقمانه‌جفت: تاقمان له‌جوت ف نگا: تاقمان له‌جوت.

تاقمانه‌جوت: تاقمان له‌جوت ف نگا: تاقمان له‌جوت.

تاقوا: نكا، خوایشت ف خواهش.

تاق‌و ته‌نیا: بێ‌هیچ یاریكارو بێ‌خزم‌و كه‌س ف تك و تنها.

تاق‌و جوت: یه‌ك یه‌ك‌و دو دو ف فرد و زوج.

تاق‌و لوق: تاق‌تاق له كومه‌ڵ ف تك‌تك.

تاق‌ولوقه: تاق‌ولوق ف نگا: تاق‌و لوق.

تاقه: ١) رفه‌ی قوڵ له‌دیوار؛ ٢) پارچه‌یه‌كه ده‌كرێته پشت كه‌وا ٣) توپی قوماش ف ١) تاقچه؛ ٢) نوعی پارچه؛ ٣) توپ پارچه.

تاقه‌ت: ١) هێزو توان، تابشت؛ ٢) سه‌بـرو حه‌وسـه‌له؛ ٣) وه‌شاردن: (تاقه‌ت كراوه) ف ١)تاب و توان؛ ٢) شكیبائی؛ ٣) پنهان كردن.

تاقه‌ت چون: وه‌ره‌زبـون، حه‌وسه‌له به‌سه‌ر چون ف بی‌طاقت شدن، حوصله سر رفتن.

تاقه‌ت كردن: ١) نیاز پێك هێنان‌و جێ‌به‌جێ كردنی كاری میوان. بو ره‌شـه *ماڵیش* ده‌گوترێ: (میوانه‌كان **تاقه‌ت كه**، ولاخه‌كانم **تاقه‌ت كرد**)؛ ٢) شاردنه‌وه‌ی شتێ له‌خه‌ڵك: (سێوه‌كانم **تاقه‌ت كردوه**) ف ١) تأمین و فراهم ساختن امكـانـات برای مهمان، برای حیوان نیز استعمال می‌شود؛ ٢) پنهان كردن.

تاقه‌ت گرتن: تارام بون، خوڕاگرتن ف تحمّل كردن.

تاقی: ١) ئه‌زمون، ته‌جره‌به؛ ٢) جورێ كڵاوی ژنانه ف ١) آزمون؛ ٢) نوعی كلاه زنانه.

تاقی ته‌نیا: بێ هه‌واڵ‌و كه‌س‌و كار ف تك و تنها.

تاقی كردنه‌وه: ته‌جره‌به‌كردن، ئه‌زمون، جه‌ڕباندن ف آزمودن.

تاقیگه: ئه‌زمونگه، جێگه‌ی ئه‌زمون ف محل امتحان، آزمایشگاه.

تاقیه‌و كردن: تاقی كردنه‌وه ف نگا: تاقی كردنه‌وه.

تاك: ١) تاق، ته‌ك؛ ٢) به‌كانه برەك، نیره‌به‌راز؛ ٣) وه‌كری، تاواڵه ف ١) تك؛ ٢) گراز نر؛ ٣) باز، گشاده.

تاكانه‌وه: جیاكردنه‌وه، هه‌لوه‌ژاردن ف جُدا كردن.

تاكانه: تاقانه ف نگا: تاقانه.

تاكبونه‌وه: ١) به‌ته‌نیا مانه‌وه؛ ٢) جیابونه‌وه له كومه‌ڵ ف ١) تنها ماندن؛ ٢) جُداشُدن از گروه.

تاك تاك: یه‌ك یه‌كه ف تك‌تك.

تاك تاك كه‌ره: قژاوكه، توته‌ك ف مُرغ حق.

تاکو: ۱) هەتا: (تاکو من هاتم نەوچوُ)؛ ۲) تاکوێنە: (تاکودەچی؟) ف ۱) تا؛ ۲) تاکجا.

تاك‌وتوك: ۱) یەك لێرە یەك لەوێ؛ ۲) بەدەگمەن ف ۱) پراکندە؛ ۲) بەحدس.

تاك‌وتەرا: تاکوتوك ف نگا: تاك‌و توك.

تاکە: ۱) یەك بێچو، بەرانبەری دوانە؛ ۲) سکەی تافرانی زیو ف ۱) تك بچهٔ حیوان؛ ۲) یك ریالی نقره.

تاکەوتاك: لیتگاولینگ، کەوش یان جوتەفاڵی کە تاکی نێك چو بێ ف لنگه‌های بهم خورده در یك جُفت.

تاڵ: ۱) نامی هەرە ناخوش، بەرانبەری شیرین، تەحل؛ ۲) کەمانچەی موسیقا؛ ۳) دەرمانی پێستە خوش کردن، هەلاڵ؛ ۴) هەوای زۆر ناخوش‌و بەبەفر و باران؛ ۵) سپڵ؛ ۶) داو، هەودا؛ ۷) نامرازێکی موسیقایە؛ ۸) رەشی مەیلەوزەرد یان زەردی مەیلەو رەش؛ ۹) تاڵە، تاڵا، بەخت ف ۱) تلخ؛ ۲) کمانچه؛ ۳) دوای دبّاغی؛ ۴) هوای بارانی؛ ۵) طحال؛ ۶) رشته نخ؛ ۷) تار، از سازهای ایرانی؛ ۸) سیاه مایل به زرد و بالعکس؛ ۹) بخت.

تاڵا: بەخت ف بخت، اقبال.

تالار: باڵەخانە ف تالار.

تالان: پۆڕ، بو بر، جەپاو، تاڵو ف غارت.

تالان‌و برۆ: ئاژاوە، پشێوی، لبکە لبکە ف هرج و مرج.

تالانە: باخچە ف باغچه.

تالانی: بەتالان براو ف بغارت رفته.

تاڵاو: ۱) زونگ، گۆرایی کەئـاو راوەسناوی تێدایە؛ ۲) بریتی لەدەردو خەمی زۆر ف ۱) تالاب؛ ۲) کنایه از غم و اندوه بسیار.

تاڵاوی: ۱) تاڵاو؛ ۲) نیشتەجێ لەشوێنێ کەئاوی تیا راوەستاوە ف ۱) تالاب؛ ۲) کسی که در نزدیکی تالاب زندگی می‌کند.

تالب: خوازەر، داواکار، بەتەما ف طالب، خواهان.

تاڵ بوُن: ۱) بریەتی لە رەزاگران بون؛ ۲) بریەتی لەتوُڕە بون ف ۱) کنایه از گرانجان بودن؛ ۲) کنایه از عَصبانی شدن.

تالح: بەخت، سعود ف شانس، اِقبال.

تالخ: سنور، کەوشەن، تخوم، حدود ف مرز.

تاڵ داگەڕیان: رەش هەڵگەڕان لەتوڕە بی‌و رك ف تیره‌رنگ شدن در اثر عصبانیت.

تاڵدان: پێستە دەهەلاڵ نان، دەباغی کردنی پێست ف دبّاغی پوست.

تاڵشاری: دەرمانێکی رەش‌و زۆرتام تاڵە بەعارەبی «صبر»ی پێدەڵێن ف الوا، صبر.

تاڵشـك: تاڵیشکە، گیایەکی زۆر تاڵـە، کەوحەزی لێ دەکا ف گیاهی است بسیار تلخ.

تاڵك: ۱) تاڵو، گیایەکە بنەکەی وەك دار دەسوتێنن‌و کوڵوی پێ دەڵێن؛ ۲) جۆرێ هەرمێ ف ۱) گیاهی است که ریشه‌اش را هیزم سازند؛ ۲) نوعی گلابی.

تاڵکە: جۆرێ گرکەیە تا نەگەیوە تاڵە ف نوعی گرمك.

تاڵگ: تاڵیشکە، گیایەکە زۆر تاڵ، کەوحەزی لێ دەکا ف گیاهی است تلخ که کبك آن را دوست دارد.

تاڵگە: تاڵگ ف نگا: تالگ.

تاڵلار: باڵەخانە، تالار ف تالار.

تاڵوُ: ۱) تاڵك؛ ۲) تالان ف ۱) نگا: تالك؛ ۲) غارت.

تالوق: تەلاقدانی کاتی‌و بەمەرج: (ژنەکەی **تالوق** کردوە) ف طلاق رجعی.

تالوکە: هیلاك، جێگەی مەترسی ف مُهلکه.

تاڵوُکە: پەلە، لەز، عەجەلە ف شتاب.

تاڵـە: ۱) رەشی خوڵـەمێشی، رەش کەوە، ئەسمـەری نامـاڵ رەش؛ ۲) بەخت، تالـح؛ ۳) پەزی سپی دەم‌و چاو بۆر؛ ۴) تاڵـوی کوڵـو؛ ۵) بێ‌فەڕو شوم؛ ۶) جۆرێ هەرزن؛ ۷) مرۆر، دەنکێکی *تاڵ لەناو گەنم‌دا* ف ۱) سیاه مایل به خاکستـری؛ ۲) بَخت؛ ۳) گوسفنـدِ سفید که صورتش خاکستری باشد؛ ۴) نگا: تالك؛ ۵) نحس و شوم؛ ۶) نوعی ارزن؛ ۷) نوعی دانهٔ تلخ که قاطی دانه‌های گندم شود.

تالە: سوکەلەی ناوی تاهیر و تەها ف مخفّف طاهر و طه.

تاڵـەکـە: مرۆر، دەنکێکی رەشی *تاڵە لەناو گەنم پەیدا* دەبێ ف دانه‌ای سیاه و تلخ که درمیان گندم یافت می‌شود.

تاڵی: ۱) نامی تاڵ؛ ۲) بریەتی لەدەردو مەینـەت‌و کوڵـو کەسەر ف ۱) تلخی؛ ۲) کنایه از درد و رنج.

تاڵی توك: گیایەکە ف گیاهی است.

تاڵیش: تالگ، گیای کەوان ف نگا: تالگ.

تاڵیشاری: تاڵشاری ف الوا.

تاڵیشك: ۱) تاڵگ؛ ۲) کیسەی زراو، زراو ف ۱) نگا: تالگ؛ ۲) کیسهٔ زهره، زهره.

تاڵیشکە: تاڵگ ف نگا: تالگ.

تالیتوس: گیایەکە لەتاڵیشکە ئەچێ ف گیاهی است شبیه «تالگ».

تاڵی و سوێری: بریەتی لەدەردو چەوسانەوەی زۆر ف کنایه از درد و رنج زندگی.

تام: ۱) چێژە؛ ۲) چەورایی بۆجێشت ف ۱) مزه؛ ۲) چربی غذا.

تامار: تەم: (**تامارا** خەوێ سەرچاڤێ‌م داهات) ف مه، هاله.

تامـازرۆ: ئاواتـەواز، زۆریـەئـاسە. زۆرتر بۆ خواردەمەنی دەکاردێ ف مشتاق و آرزومند. بیشتر در مورد خوردنیها *استعمال دارد*.

تامان: ۱) دەرکە یان دیواری لەشوڵ تەنراو، چەپەر؛ ۲) تەمەن، عومر ف ۱) در یا دیوار بافته از ترکه؛ ۲) سن و سال، عُمر.

تاماندن: منوربەکردنی دار ف پیوند زدن درخت.

تاماندی: منوربەکراو ف پیوند شده.

تامخوا: چێژە، چێشتنی چێشت ف چشیدن غذا.

تامدار: خوش چێژە ف لذیذ.

تامدان: روکێش کردن بەزێڕ یان زیو ف روکش گرفتن با طلا یا نقره.

تامژاندن: فێرکردنی ساوا بۆ مەمك مژین ف مُك یاد دادن به نوزاد.

تامژین: فێربونی مەمك مژین ف مك یاد گرفتن.

تامسار: چێژە ناخۆش [ف] بدمزه.

تامك: چەشنەی تەڵە، چێژەی‌داو[ف] طعمه برای تله و دام.

تام‌و بۆ: چێژو بۆن‌و بەرامە[ف] بوی و مزه.

تام‌و خوێ: چێشتی رۆن‌وتاو[ف] آش چرب و آبکی.

تاموسك: داموسك، داوی کلکی بەکسم[ف] تارموی دم‌سنور.

تامەزرۆ: تامازرۆ[ف] نگا: تامازرۆ.

تامی‌دان: گزوفت، خواردن لەبەرچاوی کەسێ‌و بەش‌نەدانێ [ف] پیش کسی چیزی خوردن و بەاو تعارف نکردن.

تامیسك: زیپکەی لالێو لەسۆنگەی تاو نۆبەتێ‌وە [ف] تبخاله.

تان: ۱) کات، وەخت؛ ۲) هێزو توان؛ ۳) راهێڵی تەون؛ ۴) تیغە، نێوان؛ ۵) پەڵەی سەر گلێنە چاو؛ ۶) تامان، دیواری لەچەپەر، دیواری لەشوڵ [ف] ۱) وقت؛ ۲) توان؛ ۳) تار، مقابل پود؛ ۴) تیغه و فاصله؛ ۵) لکهٔ روی مردمك چشم؛ ۶) پرچین.

تانج: ۱) کڵاوی قۆچ؛ ۲) کڵاوی پاشایان[ف] ۱) نوعی کلاه؛ ۲) تاج.

تانجۆکە: ۱) لیزگەموروی سەر توێڵ؛ ۲) پەرچوکەی سەرەهەنی [ف] ۱) رشتهٔ مهره بر پیشانی؛ ۲) کاکل روی پیشانی.

تانجی: تازی، سەگی راو[ف] تازی شکاری.

تانجی بێغەمبەر: تاژی ئەحمەد راوکەرە، بالۆك، خوشترخوا، تاجبلۆکە [ف] آخوندك.

تانجیك: کڵاوی گوڵ، کۆمەڵی بەرە گوڵ پێکەوە[ف] تاج گل.

تانجیەوان: خزمەتکاری تازیان[ف] نگهبان سگهای شکاری.

تان دەرکـــەوتن: ۱) بریتی لە زۆر کۆن بۆنی جل‌و پەڵاس؛ ۲) بریتی لەعەیب‌و عار ئاشکرابۆن[ف] ۱) کنایه از زود کهنه‌شدن؛ ۲) کنایه از فاش شدن عیب.

تانشین: تلپی نیشتو[ف] ته‌نشین، رسوب.

تانـوپۆ: ۱) راهێڵ‌و نێوەدان؛ ۲) بنەوبنەچەکە[ف] ۱) تاروپود؛ ۲) نژاد و اصل.

تانـوپۆ ئاوریشم: بریـەتی لە ئەجیم‌زادە، عەسڵ‌زادە [ف] کنایه از نجیب‌زاده.

تانۆت: خەم‌و خەفەت، کولو کەسەر[ف] اندوه.

تانوت: سەرکۆنە، لۆمە، سەرزەنشت، تانە[ف] طعنه و سرزنش.

تانوت لێدان: گەمەپێ کردن، عەیب لێ گرتن[ف] طعنه‌زدن.

تانوك: دیواری نزمی لەشوڵ تەنراو[ف] دیوارهٔ از ترکه تنیده.

تانە: ۱) عەیب گرتن؛ ۲) پەڵەی سەر گلێنەچاو؛ ۳) نۆبەرەی میوە؛ ۴) چرپی بێ‌تالاش بۆخانو[ف] ۱) طعنه زدن؛ ۲) لکهٔ مردمك چشم؛ ۳) نوبر میوه؛ ۴) انبیره.

تانێ: کەموکە، کەموسکە، نۆزکاڵ[ف] اندکی، کمی.

تانین: توانین، لەتواندابون[ف] توانستن.

تاو: ۱) تیشکی هەتاو؛ ۲) ریژنەی باران؛ ۳) تاڵ، هەودا؛ ۴) کاتێکی کەم، دەمێ کەم؛ ۵) غاردانی توند؛ ۶) سوێ‌و تارەزو: (**لە تاوی** تۆ زۆر عاجز بوم)؛ ۷) ترس: (**لە تاوان** دڵی تۆقی)؛ ۸) داگیرسانی لەش لەنۆبەتێ؛ ۹) وشەی دەنگدانی پەز بۆ تاوخواردنەوە؛ ۱۰) توندی‌و تیژی گەرما؛ ۱۱) تاقـەت‌و توان؛ ۱۲) ژانی برین؛ ۱۳) پەلە: (**بەتاوهات**)[ف] ۱) تابش خورشید؛ ۲) رگبار باران؛ ۳) تار نخ؛ ۴) اندك زمان؛ ۵) تاخت کردن؛ ۶) آرزو؛ ۷) ترس؛ ۸) تب؛ ۹) کلمهٔ خواندن گله به‌سوی آبشخور؛ ۱۰) شدّت گرما؛ ۱۱) تاب و توان؛ ۱۲) درد زخم؛ ۱۳) باشتاب و عجله.

تاوا: توانەوە، حەل‌بو[ف] گداخت، آب شد.

تاوان: ۱) گوناح، خەتا، سوچ؛ ۲) جەریمە، قەرەبوی هەڵە؛ ۳) توانەوە، حەل‌بون؛ ۴) پاداشت[ف] ۱) گناه؛ ۲) تاوان؛ ۳) گداختن، ذوب شدن؛ ۴) پاداش.

تاوانبار: ۱) خەتاکار؛ ۲) جەریمەکراو[ف] ۱) گناهکار؛ ۲) جریمه‌شده.

تاوان‌دار: تاوانبار[ف] ۱) گناهکار؛ ۲) جریمه‌شده.

تاوان‌دان: ۱) جەریمە براردن؛ ۲) پاداشت دانەوە[ف] ۱) خسارت دادن؛ ۲) پاداش دادن.

تاواندن: تواندنەوە، حەل کردن لەتاودا[ف] ذوب کردن

تاواندنەوە: تاواندن[ف] نگا: تاواندن.

تاواندەر: جەریمە بژێر، بژێرەوەی زیان[ف] غرامت‌پرداز.

تاوانگاز: تاوبردو، کەسێ کە بەتیی تاو پێستی تەسوتێوە[ف] آفتابزده.

تاوانەوە: تاواندنەوە[ف] نگا: تاواندنەوە.

تاوانن: تاواندن[ف] ذوب کردن.

تاوبردو: تاوانگاز[ف] نگا: تاوانگاز.

تاوبردە: تاوانگاز[ف] نگا: تاوانگاز.

تاوت: دارەبەستی مردوان، تابوت[ف] تابوت.

تاوتۆ: گواستنەوەی شت لەدەفرێکەوەبۆ یەکێ‌تر[ف] انتقال چیزی.

تاوتوێ: ژانی برین[ف] سوزش زخم.

تاوتێ: لەرزو تای نۆبەتێ[ف] تب و تاب.

تاودان: ۱) توند غاردانی ئەسپ؛ ۲) بادان؛ ۳) باوخواردن؛ ۴) هەڵگیرساندنی زۆرتوندی ئاگر[ف] ۱) تاخت کردن اسب؛ ۲) تاب دادن؛ ۳) تاب خوردن؛ ۴) تف دادن آتش.

تاوژین: خەریك‌بون، مژول‌بون بەکارێکەوە[ف] سرگرمی به کاری.

تاوس: مەلێکی جوانی بەناو بانگە[ف] طاووس.

تاوسان: هامن، هاوین، سێ مانگەی پاش بەهار[ف] تابستان.

تاوسو: تاوسان[ف] تابستان.

تاوسەندن: ۱) تیژبون لە گەرمیدا: (تاگرەکە **تاوی‌سەند**)؛ ۲) توندبون لە سوڕاندا: (خولخولە لە سوڕاندا **تاوی‌سەند**)[ف] ۱) شدّت یافتن گرما؛ ۲) بشدت چرخیدن.

تاوشت: هێز، وزە، تاقەت، توان[ف] تاب و توان.

تاوك: دارێکی سەختە لەجەنگەڵ دەبێ[ف] درختی جنگلی.

تاوکردن: سازکردن‌و فریودان: (کابرا ئەم ژنەی **تاوکردوە**)[ف] قانع کردن و فریب دادن.

تاوکێش: پەردەو تیغەی داربنی تەنك[ف] تیغهٔ نازك و چوبی.

تاوگرتن: توند وەکارکەوتن[ف] به‌شدت به‌کار افتادن.

تاوڵ: چادر، رەشماڵ، کۆن[ف] چادر.

تاوڵـە: ١) تەوبلە، گەوڕ، پشێر؛ ٢) گسنیز؛ ٣) تەختـەی نەردێن ف ١) اصطبل؛ ٢) گشنیز؛ ٣) تخته‌نرد.

تاولەمە: پۆل گەشتێن، بن‌جەرخێن، *پیاڵە تاسایەکی لەنێلی دەسك‌دارە خەڵـوزو سـکلی تێـدەکەن‌و هەڵی دەسوڕێنن تـا بگەشێنەوە* ف آتش گردان.

تاوڵی: تەختەنەرد ف تخته‌نرد

تاولێهـاتن: ١) تیشکی خۆر ویکـەوتن؛ ٢) بێ توقـرەبون؛ ٣) تۆبەنێ لێهاتن ف ١) آفتاب خوردن؛ ٢) بی‌تاب شدن؛ ٣) دچار تب شدن.

تاوناي: توانەوە، حەل‌بون ف ذوب شدن، حل شدن.

تاونیان: تیانەشوین، راونان، هەڵبڕین، دەم لەدونان ف باشتاب دنبال کردن.

تاوە: مەنجەڵۆکەی پەل بۆ سوركردنەوە ف تاوه.

تاوەتا: تاکەوتاك ف نگا: تاکەوتاك.

تاوەگاز: تاوانگاز ف نگا: تاوانگاز.

تاوێ: دەمێکی کەم ف اندك زمانی.

تاوبار: تاوێرە دەنـك، *تەوەنـدەی جارێك لە سێڵدا دەبـرژێ* ف مقـدار دانه‌ای که یکبار در ساج بو دهند.

تاویان: تاوتای، تاویانەوە، توانەوە ف ذوب شدن.

تاویانەوە: تاویان ف نگا: تاویان.

تاویت: تابوت، تاوت ف تابوت.

تاوێر: ١) تافێر *بەهەمـو ماناپەك*؛ ٢) تمنمان، زەوی‌ڕەقەن ف ١) نگا: تافێر؛ ٢) نگا: تمنمان.

تاوبلکە: تاوەی بچوك ف تاوهٔ کوچك.

تاوین: تاویان ف ذوب شدن.

تاوینەوە: تاویان ف ذوب شدن.

تاوێنەوە: توێنەرەوە، ئەوەی دەتوێنێتەوە ف گدازنده.

تاوبەتی: خوسوسی، بەمەخسوسی ف خصوصی، ویژه.

تایبەت: تاوبەتی ف نگا: تاوبەتی.

تایبەتی: تاوبەتی ف نگا: تاوبەتی.

تایفە: بەرە، قەوم‌و قبلە، تیرە ف طایفه.

تایفی: جۆرێ هەنگور ف نوعی انگور.

تایلە: دارێکی لیرەوارە ف بنگلك.

تاین: ١) شتـەکـە، ئەوی خـۆمـان نەیزانێن، فلان: (کابرای تاین)؛ ٢) رەشکەی زلێ کاکێشان ف ١) بارو، فلان؛ ٢) تور بزرگ کاه‌کشی.

تاینچە: ١) رەشکەی تیوەبار بۆ کاکێشان؛ ٢) جەواڵی گەورە، هۆز ف ١) تور کوچك کاه‌کشی؛ ٢) جوال بزرگ.

تایە: ١) گیشـە، گرشـە؛ ٢) تایەن، مامان، لەلەی زن؛ ٣) تەمامی بێ‌لە جەمدا ف ١) درزه؛ ٢) دایه؛ ٣) نهال بید خودرو.

تایەفە: تایفە ف طایفه.

تایەفی: تایفی ف نوعی انگور.

تایهم: وشەیەکە *بەحەبران بێژی دەڵێن*، واتا: تافەربم، خۆشت‌گوت ف کلمه‌ای که در تحسین خواننده گو بند.

تایەن: مامان، لەلەی ژن ف دایه.

تبل: قامك، ئەنگوست، تلی، تلهی، کلك ف انگشت.

تبلچاڤ: تاریکی ئەنگوستەچاو ف بسیار تاریك.

تبلك: قۆچەکە، ئەنگوستیلەی دورمانان ف انگشتانه.

تپل: تبل ف نگا: تبل.

تخ: وشەی پارازتن، واتا: تەکەی ف کلمهٔ برحذر داشتن.

تخل: خوێڕی، بێکارە، بێ‌نرخ‌و هەرزە ف لش و بی‌ارزش.

تخوب: سنور، کەوشەن، تخوم، حدود، سەرحەد ف مرز.

تخوم: تخوب ف مرز.

تخون: نێزیکی: (تخونی ئاگر نەکەوی!) ف طرف، نزدیك.

تخێل: راست بەسەر عەرزدا درێژبوگ ف دراز کشیده.

تر: ١) دیکە: (ئەویتر)؛ ٢) نیشانەی صفەتی تفضیلی: (زۆرتر)؛ ٣) زوان بەگیر، کەسێ قسەی باشی بۆناکرێ ف ١) دیگر؛ ٢) علامتِ صفتِ تفضیلی؛ ٣) الکن.

تڕ: ١) بای دەنگـداری قون؛ ٢) بڕێتی لە خۆهـەڵکێشانی بەدرۆ ف ١) گوز؛ ٢) کنایه از لاف و گزاف گفتن.

ترات: ١) رمبـازی بەئـەسپ، هاتوچوی سوار لە مەیداندا ف چرخش سوار در میدان اسب‌دوانی.

تراتێن: هاتو چۆکردنی سوار لە مەیداندا ف تاختن.

ترار: تاسولکەی تاوخواردنەوە ف ظرف کوچك آبخوری.

تراز: جەرو مەنگەنە ف شکنجه.

ترازان: جیابوتەوە، لێك کلابون ف ازهم در رفتن.

ترازاندن: لەیەك جیاکردنەوە: (دوگمەکەم **ترازاند**) ف ازهم جُدا کردن.

ترازاو: وەکری، راهی کراوی پەسراو ف از هم جُدا شده.

ترازو: ١) نامـرازی کێشـانو کێش بەسـەنـگ کردن؛ ٢) کۆمـەڵـە ئەستێرەیەکە لە عاسمان ف ١) ترازو؛ ٢) برج میزان.

ترازوباز: سوك فرۆش، کەم فرۆش ف کم‌فروش.

ترازی: ترازو ف ترازو.

تراسکە: لەڕێ لادانی بارەبەر ف منحرف شدن باربر از راه.

تراش: ١) بەتیخ پەڕاندن‌و قرتاندن؛ ٢) تاشینی سەروڕیش ف ١) با تیغ قطع کردن؛ ٢) تراشیدن موی سر و ریش.

تراشە: تاشین ف تراشیدن.

ترافانن: رفاندن، فراندن، رەواندن ف ربودن.

ترافیاگ: رەتێنراو، دەرکراوی تاوارە کراو ف رانده و آواره شده.

ترافیە: تاوارەو دەربەدەر ف ویلان و آواره.

تراك: قاپی پەل، دەوری ف بشقاب.

ترال: شل‌و شەویق، سست، بێکارە ف تنبل و سُست.

تران: بای بەدەنگ بەردان ف گوزیدن.

تڕاندن: برێتی لە پرزە بڕین‌و تەمێ‌کردن ف کنایه از تنبیه کردن.

ترانن: ترانن ف نگا: تراندن.

ترانە: تیز، گەمەپێ کردن ف استهزاء، مسخره کردن.

تراو: شل، بەرانبەری خەست ف آبکی.

تراوری: گیاندار، جانەوەر، زی [ف] زیروح.

تراویلکە: رەملٔ و زیخێ کە لەبەر تاو بریقە دەداو لەناودە کا [ف] سَراب.

ترب: قەبر، قەور، گۆر [ف] قبر.

تربێ: شەوی ناوەڕاستی زستان، شەوی چلو بێنجەمی زۆسان [ف] شبِ وسطِ زمستان، شبِ جهل و بنجمِ زمستان.

ترپ: ۱) دەنگی کەوتنی شت: (ترپ ها کەوت)؛ ۲) توّری خواردن؛ ۳) قەبر، قەور [ف] ۱) صدای افتادن شیئی سنگین؛ ۲) ترب؛ ۳) قبر.

تربـان: مەلەغان، داسی درێژی دەسکدار کە بەپێوە پێی دەدرون، داس کەرەنتو [ف] داس بلند دستەدار کە ایستادە با آن درو می‌کنند.

تربـوکە: ۱) گیابەکە بۆ دەقی کوناڵ بەکار دێت؛ ۲) شێلم [ف] ۱) گیاه شلمك؛ ۲) شلغم.

تربە: دەنگی کەوتنی گران [ف] گرمب.

تربەترب: دەنگی کەوتنی یەك لەدو بەك [ف] گرمب گرمب.

ترت: ۱) سەرپەنجە، سەری قامك؛ ۲) تورت [ف] ۱) سرانگشت؛ ۲) ترد.

ترترك: سورێنجکە، لولەبەکی سوری گەوگەوە لە دەروندا، سنوکرك [ف] سُرخنای، نابزه.

ترتوك: ۱) ترترك؛ ۲) پارچەبەك لە ریخوڵە [ف] ۱) نابژه؛ ۲) بخشی از رودە.

ترتـــرە: ۱) گیابەکی وەك هەودا دەزوی زەردە کە لە سەوزی دەهـاڵێ و وشکی دەکا؛ ۲) قەوی هەبکەلی نەوەزەل؛ ۳) سەرمازەلە [ف] ۱) گیاه سس؛ ۲) آدم لندهور تنبل؛ ۳) وزغه.

ترتری: خۆهەلکێشی بێهونەر [ف] لافزن بی‌هنر.

ترتەپال: تەمەڵ، نەوەزەل، دەستەوسنان [ف] سست و تنبل.

ترتەمانی: موسولڵدان، میزەلدان [ف] مثانه.

ترتەمیس: شەوکوێر، کەسێ کە بەشەو نابینێ [ف] شبکور.

ترچماق: زەلام و زەبەلاحی نافولا [ف] آدم لندهور بدبخت.

ترحیو: وشەی گاڵتە پێ کردن: (ترحیو لەو کارەی کردت!) [ف] کلمهٔ تمسخر.

ترخە: نێك چونی دڵ و هەناو لەبەر زۆر خۆری، نیننبلا [ف] مسموم شدن بر اثر برخوری.

ترخێنە: ۱) شەلەمێن، چێشتی شێلم و دان؛ ۲) گوی شلی منداڵ [ف] ۱) آش شلغم و حبوبات؛ ۲) مدفوع آبکی کودك.

تردان: تڕبەردان، دەنگ لەقنگەوە هانن [ف] گوزیدن.

ترزل: برێتی لەبیاوی بەفیزو لوت بلند [ف] کنایه از آدم منکبّر.

ترزلی: فیزوبایی هەوایی [ف] تکبر.

ترس: ۱) نەنێنە، باك؛ ۲) نەخۆشی قنداری [ف] ۱) ترس؛ ۲) بیماری صرع.

ترسان: نەوێران [ف] ترسیدن.

ترساندن: ترس وەبەرنان [ف] ترساندن.

ترسانن: ترسانەن [ف] ترساندن.

ترساو: توشی ترس و خۆف هاتگ [ف] ترسیده.

ترس‌شکان: نەمانی ترس [ف] رفع ترس و وحشت.

ترس لێ‌شکان: وەغیرەت کەوتن لە بەرامبەر جێ‌مەترسی [ف] شهامت یافتن.

ترس لێ‌نیشتن: توشی ترس هاتن [ف] وحشت کردن.

ترسناك: بەترس، بەمەترسی، بەخۆف [ف] ترسناك.

ترس نانەبەر: ترساندن [ف] ترساندن.

ترسنوك: خوێڕی [ف] ترسو.

ترس‌ولەرز: ترسانی زۆر [ف] ترس و لرز.

ترسۆنەك: بێ‌وره، نەوێر، ترسەنوك، بێ‌زات [ف] ترسو، بزدل.

ترسەتـرس: ۱) ولاتی بەنـاڵزاوەو پڕلە مەترسی؛ ۲) نێکەلاوی خۆف و ترس: (بە ترسەترس هات) [ف] ۱) منطقهٔ ناآرام و پرخطر؛ ۲) ترسان ترسان.

ترسەنوك: ترسونەك [ف] بُزدل.

ترسی: پەتی و روت، بۆ نان دەلێن: (نانی ترسی تخون) [ف] نانِ خالی.

ترسیان: ترسان، نەوێران [ف] ترسیدن.

ترسین: ترسان [ف] ترسیدن.

ترسێن: ترسێنەر، زات بەر، زەندەق بەر [ف] ترساننده، مخوف.

ترش: ۱) چێژەی دم کۆرە کەم، بەرانبەری شیرین؛ ۲) سماق؛ ۳) بڕێنی لە گرژی دم‌وچاو [ف] ۱) مزّهٔ تُرش؛ ۲) سُماق؛ ۳) اَخم.

ترشـاو: ۱) شێنی بەمانەوە ترش هەلگەڕابێ؛ ۲) ناوی چێژەترش [ف] ۱) ترشیده؛ ۲) تُرشاب.

ترشاندن: ترش هەلگێڕان [ف] تُرشاندن.

ترشانن: ترشاندن [ف] تُرشاندن.

ترشتە: تەشوێ بەننا [ف] تیشه.

ترشقە: بروسکەی عاسمان [ف] آذرخش.

ترشـك: ۱) خۆرشت، مەرگە؛ ۲) کفتـەی ساوارو سلق و سمـاق [ف] ۱) خورش؛ ۲) آش کوفتهٔ بلغور.

ترش‌وتاڵ: برێنی لەپیاوی روگرژو رەزاگران [ف] کنایه از آدم بدخو و اخمو.

ترش‌و تەلاش: شێوی چەوەنـدەرو سمـاق، ترش و چەوەندەر [ف] آش چُغندر و سُماق.

ترش و شیرن: مێخۆش [ف] میخوش.

ترش‌وشیرین: ترش‌وشیرن [ف] میخوش.

ترشوك: گیابەکە ترش لە کێو و دەشت دەرۆێ [ف] گیاه تُرشك.

ترشوکە: ترشوك [ف] تُرشك.

ترشەلوك: ترشاوی کەف کردوی خراو بوگ [ف] تُرشبدهٔ کپك کردهٔ فاسد شده.

ترشی: ۱) چێژەی ترش؛ ۲) ترشبات [ف] ۱) ترش مزگی؛ ۲) ترشیجات.

ترغەل: شل و شەوبق، خۆنەگرتو [ف] سست و شل.

ترفال: نلپی دانەی رۆن لێگیراو [ف] کنجیده.

ترفە: دەنگی داکەوتنی شتێ، ترپە [ف] نگاه؛ ترپه.

ترقە: دەنگی بەرزی کەن، تریقەی پێکەنین [ف] قهقهه.

ترك: لە رەگەزی ترکان [ف] تُرك نژاد.

ترکانـە: هەوابـەکی گۆرانی کۆنی کوردانەبە ف از آهنگهای قدیمی کُردی.

ترکانی: جۆریّ هەڵپەڕکیّ ف نوعی رقص کُردی.

ترکەش: خالّیگە، نەنشت ف نهیگاه، پهلو.

ترکەن: ١) کەسیّ کە بای بەدەنگی زۆر لیّ بەر دەبیّ؛ ٢) بریتی لەزەلامی خویّڕی ف ١) گوزو؛ ٢) کنایه از آدم بیکاره و پوچ.

ترگار: ترار ف طاسك آبخوری.

ترلەبلی: بیهۆش و گەللایی ف کم‌هوش و لافبد.

ترلیّدان: بریتی لە خۆهەڵکیّشان ف کنایه از لاف و گزافه‌گوئی.

ترن: بریتی لە بیّکارەی خویّڕی ف کنایه از بیکاره و تنبل.

ترنج: میوەیەکە لەنیرەی نارنج و برنەفال، کەبات ف ترنج.

ترنجان: چونەناو شتیّ بەگیرەو زەحمەت ف بەزحمت تو ی چیزی رفتن.

ترنجاندن: بەزۆر خستنەناو ف با فشار داخل کردن.

ترنجو: تیخی تیز ف تیغ بُرّان و تیز.

ترنجوك: گیایەکە بۆنی نارنج دەدا ف گیاهی است که بوی نارنج دارد.

ترنجە: ناردبوان، پلەکان ف نردبام.

ترنجەبین: دەرمانیکە لەگیاو درۆی وشترخۆرە ساز دەبیّ ف ترنگبین.

ترنجەمین: تر نجەبین ف ترنگبین.

ترنجبان: ١) بەهیّم لەنـاو دولای شتیّدا گیرکـردن؛ ٢) شکـان یان بریندارپونی کەم ف ١) گیر کردن داخل چیزی؛ ٢) شکستگی با زخم سطحی.

ترنگ: ١) بابە، دەرەجە، پلە؛ ٢) پنە، پتکە، پینکە ف ١) رتبه؛ ٢) تلنگُر.

ترنگە: ١) دەنگی ویّك کەوتنی زیّو یان کانزای‌تر؛ ٢) پنە، پلّتۆك ف ١) صدای بهم خوردن فلزات؛ ٢) تلنگر.

ترنوسقاو: زەردایی چەوری گۆشت لەسەر ناوی شۆربا ف چربی سطح آبگوشت.

ترنە: ترن ف نگا: ترن.

ترنیت: جۆریّ کۆتر ف نوعی کبوتر.

ترنیسق: کونرە باریکە ف کوکو، فاخته.

ترۆ: ١) بیّ‌نابڕو؛ ٢) دەرکراو بەسوکایەتی؛ ٣) نالەبارو دز ف ١) رُسوا؛ ٢) رانده شده با اِهانت؛ ٣) شخص ناباب و اخمو.

ترۆپك: ١) دوندی کیّو؛ ٢) بلندترین شویّن لەدار ف ١) قلّه کوه؛ ٢) نوك بلندتر ین شاخهٔ درخت.

ترۆتفاق: کەلەپەل و نازوقەی مالّ ف اثاثیه و آذوقه خانه.

ترۆزز: بربەتی لە فیزو دەعیەو لەخۆبایی بون ف کنایه از تکبّر و خودپسندی.

ترۆزی: تربزو، چەمیلە ف خیارچنبر.

تروسك: ١) بر بقە، درەوشان، درەوشە؛ ٢) چالاك و مەزبوت؛ ٣) ریّك و لەبـارو قەدبـاریك: (زۆر تەسـك و تروسکـە) ف ١) درخشش؛ ٢) چست و چالاك؛ ٣) شیك و باریك‌اندام.

تروسکـان: ١) بر بقـەدان، بر یقـانـەوە؛ ٢) تروکـانی چاو، پەلکی‌چاو بەسەر یەکا هیّنان، پیّلو لیّکدان ف ١) درخشیدن؛ ٢) پلك برهم زدن.

تروسکانن: تر وکاندنی پیّلوی چاو، چاوتر وکاندن ف پلك برهم زدن.

تروسکانەوە: بر بقەدان، درەوشانەوە ف درخشیدن.

تروسکایی: روناکی زۆرکەم، پیچەك رۆشنی ف روشنائی بسیار کم، سوسو.

تروسکە: ١) بر بقە؛ ٢) بروسکەی عاسمان ف ١) درخشش؛ ٢) برق آسمان.

تروسکیانەوە: بر بقەدان، درەوشینەوە ف درخشیدن.

تروشکان: تونەکان، لەسەر چیچك رۆنیشتن. دەگەلّ هەلّ دەبلّین ف چمباتمه نشستن.

تروشکە: ترشۆکە، ترشۆك ف گیاه ترشك.

تروشکیان: لەسەر چیچك دانیشتن، هەلّتوتەکان ف چُمباتمه نشستن.

ترۆفیز: لوت بەرزی، دەعیە ف تکبُّر.

ترۆقان: ١) زۆر ترسان، زەندەق چون؛ ٢) بازدان لەشەڕ، هەلاتن لەبەر نەبار ف ١) زَهره‌ترك شُدن؛ ٢) هزیمت کردن.

ترۆقانن: ١) زەندەق بردن، ترساندن؛ ٢) شکاندن لەشەڕ ف ١) زَهره‌ترك کردن؛ ٢) هزیمت دادن.

ترۆقە: شکان لەشەڕ ف هَزیمت.

ترۆقیان: ترۆقان ف نگا: ترۆقان.

تروکان: ١) لیّکدانی پیّلوی چاو؛ ٢) شکانی دەنك بە دەندوك و بەددان ف ١) برهم زدن پلك چشم؛ ٢) شکستن تخمه.

تروکـانـدن: ١) لیّك نان و کردنـەوەی پیّلوی چاو؛ ٢) شکاندنی دەنك بەدەندوك و ددان؛ ٣) تیّکولّ شکاندنی هیّلکە لەلایەن جوجکەوە؛ ٤) بەدەندوك هیّلکەشکاندنی مر یشك ف ١) پلك برهم زدن؛ ٢) شکستن تخمـه با نك و دندان؛ ٣) شکستن جوجه تخم را؛ ۴) شکستن مرغ تخم را.

ترۆکردن: ١) ناوزوبردن؛ ٢) دەرکردن بەسوکایەتی ف ١) رسوا کردن؛ ٢) راندن با توهین.

تروکـە: ١) بەحـاسـتـەم روناکی چراو ئاگر؛ ٢) چاولیّك نانیّك ف ١) سوسوی چراغ و آتش؛ ٢) پلك چشم بهم زدن.

ترۆلّ: ١) زۆر ترکەن؛ ٢) بیس و چەپەلّ؛ ٣) ریخ، شپاکە ف ١) گوزو؛ ٢) پلید؛ ٣) سرگین.

تروم: رەسەن، پنەچەکە، نەژاد ف نژاد.

ترومبیل: توتر ومبیل، ماشیّن، سەبارە ف اتومبیل، ماشین.

ترومبیّل: تر ومبیل ف اتومبیل.

ترومپا: نامرازی ناو لەبیر دەرخستن بە فیچقە ف تلمبه.

ترە: تریّ، هەنگور، تری ف انگور.

ترە: بریّتی لەپیاوی خویّڕی ف کنایه از آدم تنبل و پوچ.

ترەتر: چەنەبازی و چەقەسرۆیی بیّ‌مانا ف وراجی و یاوه‌گویی.

ترەختان: جوارنالّە ف چهار نعل.

ترەقە: تر یقەی پیّکەنین، دەنگی بەرزی خەنین، حیلکە ف قهقهه.

ترەقان: لەتریقەدان، حیلکانەوە ف هر هر خندیدن.

ترەك: ١) بیّکارە، خویّڕی؛ ٢) بیّ‌نابڕو ف ١) تنبل و بیکاره؛ ٢) بی آبرو.

ترەك: دەرز، درز، قەڵشی باریك ف ترك، درز.
ترە كان: درزبردن، قەڵش بردن ف ترك برداشتن.
ترە كاندن: دەرز پێ بردن، قەڵشاندن ف تركاندن.
ترە كەڵەك: بڕبەنی لەكارێ كە سەرنەگرێ ف كنایە از كاری كە انجام نپذیرد.
ترە كیان: ١) دەرز بردن؛ ٢) بێچوهێنانی دەڵەسەگ ف ١) ترك برداشتن؛ ٢) زائیدن سگ.
ترە كین: ترە كیان ف نگا: ترە كیان.
ترەمەرۆ: بەگاڵتەوە ناوی تفەنگی خراپە ف نامی برای تفنگِ بد و بیكارە.
ترەو: تۆری سەوزی، ترب، تقر ف ترب.
ترەوكە: گیایەكی نام تیژە ف گیاهی تندمزە.
ترەوەرە: كوركوڕ، كوركورە، قەتێ ف مرغ سنگخوارە.
ترهێو: ترخێو ف نگا: ترخێو.
ترێ: هەنگور ف انگور.
تری: هەنگور ف انگور.
تریاك: تلیاك، شیلەی قۆزەی خاشخاشە ف تریاك.
تریاكخۆر: تلیاك كێش، تلیاكی ف تریاكی.
تریاك كێش: تلیاك كێش ف تریاكی.
تریاكی: تلیاك كێش ف تریاكی.
تریان: قەرناڵەی حكوڵەی میوە ف سبدِ كوچك میوەچینی.
تریانە: تریان ف نگا: تریان.
تریت: ١) تیكوشین، نانی وڵبو لە شۆربادا؛ ٢) سەركۆنە، لۆمە ف ١) تربد؛ ٢) سرزنش.
تریتان: ترات ف نگا: ترات.
تریتانێ: تراتین ف نگا: تراتین.
تریزە: كونی قنگ ف مقعد.
تریسكە: تروسكە ف نگا: تروسكە.
تریسكەتریسك: بریقەی بەك لە دوبەك ف درخشش.
تریشتە: ئەشوێ، ئەمشوێ، ئەپشو ف نیشۀ چوب‌بُری با بنائی.
تریشقە: بروسكەی هەور ف برق آسمان.
تریشكە: هەورە بروسكە ف رعد و برق آسمان.
تریفە: لو لەناو گۆشتدا. ئەخۆشیەكی ڕەشەوڵا خە ف غدّه‌ای كه میان گوشت حیوان پدید آید.
تریفە: تیشكی مانگ ف تابش ماه.
تریق: خەجاڵەت، شەرم‌گرتو، بەشەرمدا كەوتو ف شرمسار.
تریق: دەنگی پێكەنین، دەنگی خەنین ف صدای خنده.
تریقانەوە: پێكەنین بەدەنگی بەرز ف خنده با صدای بلند.
تریقوهۆڕ: حیلكەحیلكی زۆر ف خندۀ زیاد با صدای بلند.
تریقە: تریق ف نگا: تریق.
تریقەتریق: تریقەی زۆر ف خندۀ زیاد با صدای بُلند.
تریكاندن: زریكاندن، قیژاندن، زیراندن ف جیغ كشیدن.
تریكانن: تریكاندن ف نگا: تریكاندن.
تریكە: قیژە، زیرە، زریكە ف جیغ.
تری‌مارا: ریزەلەمارانە ف ناجربزی.
ترین: بای بەدەنگ بەردان ف گوزیدن.
ترین: ١) پاشگری بەوانا: زۆرزۆرتر: (تزیكترین، دورترین)؛ ٢) نەندور، نەنور ف ١) پسوند صفت عالی؛ ٢) تنور.
ترینە: دۆلاش ف ناو آسیاب.
تز: دەڵان، نەرەشوع، نمدانەوە ف ترشح.
تزان: كۆبونەوەی دەڵاو: (دەستم خوێنی تێ‌تزاوە، فرمێسك لەچاوم تزا) ف جمع شدن آب چشم یا خون در زیر پوست و...
تزبێ: تەزبێح، لیزگەموروی گەمەی دەستی پیاوان ف تسبیح.
تژە: پڕ، لیپاولیپ، دارماڵ ف پُر، مالامال.
تژی: ١) تژە؛ ٢) كورە بەش، چاڵەكە ف ١) نگا: تژە؛ ٢) حیوان گوركن.
تس: فس، بای بێدەنگی قنگ ف چُس.
تس بەردان: تسین ف چسیدن.
تس دان: بەردانی فس ف چُسیدن.
تسقل: بەریكە‌دارمازو دەیگرێ، قسقل ف از ثمرهای مازوج.
تسقلە گـورگانە: گیایەكە بەرەكەی لەقسقل دەكا ف گیاهی است كه ثمری چون ثمر مازوج دارد.
تسكل: تسقل ف نگا: تسقل.
تسكـەتسـك: دەنگی لیكدانی شیران. تەق‌و هۆڕی شمشێران ف چكاچك شمشیر.
تسكەن: ١) تسن، ئەوی زۆر تس بەردەدا. فسوك؛ ٢) برێتی لەترسەنوك ف ١) چُسو؛ ٢) كنایه از ترسو.
تسكەندن: بەرەڵاكردنی تس، تسین ف چُسیدن.
تسلە گورگانە: تسقلە گورگانە ف نگا: تسقلە گورگانە.
تسـن: ١) تسكەن؛ ٢) برێتی لەبێكارەو شوێڕی ف ١) چُسو؛ ٢) كنایه از آدم بیكاره و تنبل.
تسـوێ: تیسو، تبسوێ. گیابەكی دڕك دارە كە دەخورێ، بنەكەی وەك ئەسپـۆن كەف دەكـا ف گیاهی است خاردار و خوردنی كه بیخش چون اشنان كف كند.
تسـە: جۆرێ كارگی خراپ ف نوعی قارچ نامرغوب.
تسەك: باڵا، بێڵاو، هەرچی پا دادەپۆشێ ف پای‌افزار.
تسە گورگانە: داپیرۆشك ف خرخاكی.
تسی: ترسی، پەنی، نانی وشكی بێ‌پێخور ف نانِ خالی.
تسین: ١) تس‌دان؛ ٢) سواربونی كەڵەشێر لە مریشك ف ١) چُسیدن؛ ٢) جفت‌گیری خروس و مرغ.
تش: ترش ف تُرش مزه.
تشاو: شێوی مزراوبلكە ف آشی از سماق و تخم‌مرغ.
تشت: جشت، شت ف چیز.
تشتانوك: مەتەڵۆكە ف مُعَمّا.
تشتیر: چوێشنبر، بزنی دوساڵە ف بُز دوساله.

تشرین: ناوی دومانگی رۆمی [فا] نام دو ماه از ماه‌های رومی.

تشلەکەبن: شبوی سماق، ترشاو [فا] سوپ سماق.

تشبن: چێشتی بەلەبەو سماق، شبوی لەنکەنۆکو ترش [فا] آش لپّه و سُماق.

تف: ۱) ناوی دەم؛ ۲) وشەی تۆرەیی‌و وەرەزی [فا] ۱) تُف، آب دهن؛ ۲) کلمهٔ نفرت و انزجار.

تفاق: ۱) زەخیرەی بژیوی زسنان؛ ۲) کاو گیای ماڵات بۆ زسنان؛ ۳) بەکبەتی [فا] ۱) آذوقه؛ ۲) علوفهٔ زمستان؛ ۳) اتّفاق.

تفانە دەم یەك: بربنی لە کەبن‌و بەبن کردن [فا] کنایه از توطئه کردن.

تفانەوە: لەدەم دەرهاویشتنی خۆراك [فا] بیرون انداختن غذا از دهن.

تفت: نامی گیر، جیرەی نیوەناڵو نیژ، شیرنی ناماڵ ناڵ [فا] مزهٔ گس.

تفتی: ۱) گیرابی نام، تالأبی ناماڵ شیرنی؛ ۲) دانولەی گەنم [فا] ۱) گس مزه‌گی؛ ۲) گندم آب‌پز.

تف رەوەن: شاتو، گانو [فا] شاه‌توت.

تفسك: هەنجیرە کێوبلە [فا] انجیر کوهی.

تفقی: فەلەو، برگۆشت، تیرگۆشت [فا] چاق، گوشتالو.

تفك: ۱) کوانو، وەجاغ، ناگردان؛ ۲) بەلەی دەم‌و چاو؛ ۳) تفەنگ [فا] ۱) اجاق؛ ۲) لکهٔ صورت؛ ۳) تفنگ.

تف کردن: ۱) تف هاویشتن؛ ۲) نەرکردن بەتف [فا] ۱) تف انداختن؛ ۲) تر کردن با تف.

تف کردنەوە: لەدەم دەرهاویشتنی خۆراك [فا] خوراك از دهن خارج کردن.

تف کرن: تف کردن [فا] تُف کردن.

تف کرنەوە: تف کردنەوە [فا] نگا: تف کردنەوە.

تفکێ: دژنامێکی ژنانەیە [فا] دُشنامی زنانه.

تف لێکردن: هاویشتنی تف بۆ شتێکی پیس یان ناحەز [فا] تُف انداختن بر کسی یا چیزی.

تفنك: لوت، کەپۆ، دفن، بیڤل، کەپ [فا] بینی.

تفو: وشەی جوێن‌و ناخۆشەویسنی [فا] کلمهٔ تحقیر، تفو.

تفە: تو، بەری داری تو، داری تو، تفێ [فا] توت.

تفەدەست: وچانێکی کەم. *زاراوەی داربڕانە* : (با **تفەدەستێ** بکەبن) [فا] اندکی استراحت.

تفەرەوەن: گانو، شاتو، تورەشە [فا] شاه‌توت.

تفەسیاوێ: گاتو [فا] شاه‌توت.

تفەك: تفەنگ [فا] تفنگ.

تفەن: تفەنگ [فا] تُفنگ.

تفەنگ: جەکی گەرمی لولەدرێژی گوللەخری بچوك [فا] تُفنگ.

تفەنگاویژ: ۱) مەودای هەرەت کردنی گوللە تفەنگ؛ ۲) کەسێ کە تفەنگ دەهاویژێ [فا] ۱) تیررس؛ ۲) تیرانداز.

تفەنگ تەقێن: ئەوی تفەنگ دەهاویژێ [فا] تیرانداز.

تفەنگ‌چی: خاوەن تفەنگ لە شەڕدا، چەکدار [فا] تُفنگدار.

تفەنگساز: توکمەچی، شیرگەر [فا] تُفنگساز.

تفێ: تو، تفە [فا] توت.

تفیریك: گویزەبانە. حەمەنەی لەدایك‌بونی منداڵ [فا] جشن هفتمین روز تولد نوزاد.

تفینەوە: تف کردنەوە [فا] پس‌دادن از دهان.

تقر: توری خواردن، ترپ [فا] ترب.

تقری: نەوەرەی ئاش، نەوخرەی بسنەی لەسەرە [فا] قُطب آسیا.

تقنك: قسەی گاڵتە پێ کردن [فا] مَتلك.

تقیرك: کوترە باریکە [فا] فاخته.

تقیلك: کوترەباریکە [فا] فاخته.

تك: دەنگی دلۆپە [فا] چکّه.

تکا: ئەرجو، پاڕانەوە بۆ کارێك، خوابشت [فا] شفاعت، خواهش.

تکاکار: پاڕێرەوە، خوابش‌کار [فا] شفیع، خواهشمند.

تکاکردن: وەباران، ئەرجوکردن [فا] شفاعت.

تکان: ۱) جۆرە جۆرە هاتنەخوار، چکان؛ ۲) دوکان، جێگەی فرۆشتن [فا] ۱) چکیدن؛ ۲) دُکان، مغازه.

تکاندن: چکاندن، تنۆك تنۆك رژاندن [فا] چکانیدن.

تکانن: تکاندن [فا] چکانیدن.

تکاو: ۱) چەکاو، تنۆکەی دارژاو؛ ۲) زنە، شوێنێ کەئاوی کەمی لێ دەرچێ [فا] ۱) چکیده؛ ۲) تکاب.

تککە: کەبابی پلەگۆشت، قوژباشی [فا] جنجه.

تکە: ۱) تککە، چکەی ئاو بەتنۆکە دارژان؛ ۲) بزوتنەوە: (مناڵەکە هێند گربا لە **تکە** کەوت) [فا] ۱) چك‌چك آب؛ ۲) جنبش، تکان.

تکین: چکەکردن [فا] چکیدن.

تکێن: رژێن بەدلۆپ [فا] چکاننده.

تگر: ۱) زۆر سارد؛ ۲) تەرزە، تەزرە، تەبروك [فا] ۱) بسیار سرد؛ ۲) تگرگ.

تگل: بەران، مەڕی نێر [فا] قوچ.

تگە: نێری، نێرەبزن، سابرێن [فا] شاك، بُز نر.

تل: ۱) ورگ، عور، گیپاڵ؛ ۲) بزونن لەسەر لا، خلار، گلار؛ ۳) قامك، تبل، کلك، ئەنگوست [فا] ۱) شکمبه؛ ۲) غلت؛ ۳) انگُشت.

تڵ: ۱) چڵ، لقی گیا، قل؛ ۲) بشکەڵی کارو بەرخ؛ ۳) تولەقەندی؛ ۴) تاکی بێ‌وێنە؛ ۵) هەڵبژاردە؛ ۶) زگ، سك [فا] ۱) ساقهٔ گیاه؛ ۲) پشك برّه و بزغاله؛ ۳) سگ شکاری؛ ۴) بی‌نظیر؛ ۵) گُزیده؛ ۶) شکم.

تلار: ۱) گلارەوەبو، خلۆر؛ ۲) درێژ راکشاو، خۆ درێژکردو؛ ۳) تەمەڵ‌و تەوەزەل [فا] ۱) غلتان؛ ۲) دراز کشیده؛ ۳) تنبل و بیکاره.

تلاسان: لەرێگە کلابون [فا] مُنحرف شدن.

تلان: تل خواردن، گلان، لەسەرلا گەڕان [فا] غلتیدن.

تلاندنەوە: لەسەرلا سوڕاندن، بزاوتن [فا] غلتاندن.

تلاننەوە: تلاندنەوە [فا] نگا: تلاندنەوە.

تلانەوە: لەسەرلا بزوتن [فا] غَلت خوردن.

تلاوتل: لەسەر ئەنیشت گەڕان، لاوەلا رۆیشتن [فا] تلوتلو.

تلژین: بژاردە، هەڵبژاردە، تەقاندی [فا] گزیده، مُنتخَب.

تلبونه‌وه: گلاره‌وه‌بو ن، خلۆریونه‌وه ف غلتیدن.

تلپ: ١) ره‌شایی خه‌ڵك له‌دووره‌وه؛ ٢) تلنه‌ی رۆن، لێ گیراو؛ ٣) سنگ کوتان له شیوه‌ندا ف ١) شبح مردُم از دور؛ ٢) کپه؛ ٣) سینه‌زنی.

تلپه: ١) تلته، نیشتوی پاڵێوراو؛ ٢) ده‌نگی که‌وتنی زل و نه‌رم ف ١) دُردی؛ ٢) صدای افتادن جسم سنگین و نرم.

تلتای: گلاره‌وه‌بو ن، خلۆربونه‌وه ف غلت خوردن.

تلته: تلف، نیشتوی پاڵێوراو ف دُردی.

تلخ: ١) ره‌شی ناماڵ زه‌رد؛ ٢) تالی ناماڵ شیرن ف ١) سیاه مایل به زرد؛ ٢) تلخ مایل به شیرین.

تلدان: ١) بزاوتن له‌سه‌ر ته‌نیشت؛ ٢) به‌رێنی ده‌مار، لێدانی توندی ره‌گ ف ١) غلت دادن؛ ٢) نبض شاهرگ.

تلف: ١) تلپه؛ ٢) منالی ساوا ف ١) تفاله؛ ٢) نو زاد.

تلفار: تلپه، تلته ف تُفاله.

تلفه: تلفار ف تُفاله.

تلقه: شلقه، ده‌نگی مه‌شکه له‌کاتێ ژاندندا ف صدای بهم زدن مشك.

تلقه‌تلق: شلقه‌ی زور ف صدای بهم خوردن مایعات.

تلك: زه‌نگه‌نه‌تری، هێشوی گچکه له هێشوی گه‌وره ف تلسك.

تلکردن: بزواندن به‌پاڵ ف غلتاندن.

تلکردنه‌وه: خلۆرکردنه‌وه، گلۆر کردنه‌وه ف غلتانیدن رو به‌پائین.

تللۆر: له‌سه‌ر زك راکشان ف دَمَر خوابیدن.

تلماسك: زه‌نگه‌نه‌تری، تلك ف تلسك.

تلوخ: ١) زه‌نبیله‌ی ده‌سکدار؛ ٢) ژنی بێ‌شه‌رم و زمان درێژ ف ١) زنبیل دسته‌دار؛ ٢) زن سلیطه.

تلوخوێ: زۆرسوێر، پڕخوێ ف بسیار شورمزه.

تلۆر: بالداران ف طیور.

تلۆر: ١) گلۆر؛ ٢) درێژ راکشاو له‌سه‌ر ته‌نیشت ف ١) غلتان؛ ٢) درازکشیده بر پهلو.

تلۆربونه‌وه: تلۆر ف نگا: تلۆر.

تلۆق: بلۆق ف تاوَل.

تلۆقه: به‌سه‌ریه‌کدا هه‌ڵچندراو، به‌سه‌ریه‌کدا کراو، فه‌لاقوچکه ف تلمبار.

تلۆل: قوزوچلپاو، لینه ف لای و لَجَن.

تلولوك: هه‌لوای به ئاردی برنج ف حلوای آرد برنج.

تله: ١) سونانه‌وه‌ی برین؛ ٢) بڵێسه‌ی ئاگر؛ ٣) سه‌گی چکۆله‌ی راو ف ١) سوزش زخم؛ ٢) لهیب آتش؛ ٣) تولهٔ شکاری.

تله‌تل: گڕ به‌و بڵێسه‌ی توندی ئاگر ف زبانه آتش.

تله‌تله: سونانه‌وه‌ی برین به‌زیادی ف سوزش پیاپی زخم.

تله‌ك: قوجه‌که‌ی دورمان، ته‌نگوسه‌وانه ف انگشتانه.

تلهی: قامك، تلی، ئه‌نگوست، کلك ف انگشت.

تلی: تلهی ف انگشت.

تلیا: ئاسوده، ره‌حه‌ت ف آسوده.

تلیاك: نرباك ف نرباك.

تلیاك‌خۆر: نرباکی ف نرباکی.

تلیاکی: نرباکی ف نرباکی.

تلیاگ: تل‌بردو، ره‌ت برده، جوڵاو ف غلتیده.

تلیان: ١) نربان؛ ٢) ره‌ت بردن ف ١) نگا: نربان؛ ٢) تلونلو خوردن.

تلیان: هێشتن، وازلێ هێنان، هێلان ف هِشتن، هلیدن.

تلیانه: قه‌رناڵه، سه‌به‌ته‌ی میوه‌چنی، نربان ف نگا: نربان.

تلێت: نیکوتیو، نانی ولێو له‌چێشتا، تریت ف ترید.

تلێر: تلۆر ف نگا: تلۆر.

تلێران: گلار بونه‌وه ف غلتیدن از سراشیبی.

تلی‌رێقیك: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

تلیس: ته‌ڕی ته‌واو نه‌ڕ ف تمام خیس.

تلێس: تلیس ف نگا: تلیس.

تلێسان: ته‌واو ته‌ڕبون ف خیس خیس شدن.

تلێساندن: ته‌واو ته‌ڕکردن ف خیساندن.

تلێساندنه‌وه: ١) تلیساندن؛ ٢) به ته‌ڕکردنی زۆر له‌کارخستن ف ١) نگا: تلیساندن؛ ٢) بوسیلهٔ خیس کردن ضایع گردانیدن.

تلێسانه‌وه: له ته‌ڕبان له‌که‌ڵك که‌وتن ف به‌دلیل خیس بودن ضایع شُدن.

تلێسانه‌وه: تلیسانه‌وه ف نگا: تلیسانه‌وه.

تلێساو: به‌ته‌واوی ته‌ڕبوگ ف به‌کلی خیس شده.

تلێساوه: تلیساو ف نگا: تلیساو.

تلیسك: زه‌نگه‌نه ف تلسك.

تلێش: ١) دادڕاو: (کراسه‌که‌م **تلێش تلێش** بو)؛ ٢) بارچه‌ی ناسك له‌دار: (داره‌که **تلێشی** لێ بوته‌وه)؛ ٣) قه‌ڵشین: (دار **تلێشی** برد) ف ١) پاره گشته، چاك شده؛ ٢) قطعه‌ای نازك از درخت؛ ٣) شکاف و درز.

تلێشان: ١) دڕان؛ ٢) ده‌رزو قه‌ڵشت بردن ف ١) پاره شدن؛ ٢) شکافتن.

تلێشاندن: دڕاندن، درزپێدان ف شکافتن.

تلێشانن: تلێشاندن ف نگا: تلێشاندن.

تلێشاو: دادڕاو، قه‌ڵشاو ف شکافته‌شُده، پاره شده.

تلێش بردن: قه‌ڵشین ف ترك خوردن.

تلێشه‌به‌رد: بارچه‌ی ناسکی له‌به‌رد بڕاو ف پلمه‌سنگ.

تلێشیان: تلیشان ف نگا: تلیشان.

تلی‌لی: هه‌لهه‌له، *به‌هۆی زمان له‌ناو ده‌مدا ده‌نگی شادی ده‌ربڕین* ف هلهله.

تلی‌لی‌لی: هه‌راو هوریای شادومانی ف فریاد و هورای شادی.

تلین: ١) گلێن، خلۆرکه‌ره‌وه؛ ٢) جولێن ف ١) غلتاننده؛ ٢) جنباننده.

تلین: ١) هێلان، هێشتن؛ ٢) خه‌ڵتان، ئالوده‌بون ف ١) هشتن؛ ٢) آغشتن.

تلێنگ: نیفه‌ك ف خشتك شلوار.

تم: ١) گش، هه‌مو، هه‌می، نیکڕا؛ ٢) خواروداهانو ف ١) همگی، تمامی؛ ٢) خمیده.

تما: ته‌ماحکار، چاوته‌زێر ف آزمند.

تماشا: ١) روانین، چاولیکردن، نواشا، نۆڕین، مەبزەکرن؛ ٢) بڕوانە ف ١) تماشا؛ ٢) نگاه کن.

تماق: ئاوخۆرە، دەفری ئاوخواردنەوە، زەرك، شەربە ف کاسهٔ آبخوری.

تمام: تەواو، گش ف تمام.

تماندن: داهێنان، خوارەوە کردن ف خم کردن.

تماو: ١) داهاتو، خوارەوەبوگ؛ ٢) پەسیو، هەلامەت ف ١) خمیده؛ ٢) زُکام.

تماوی: پەسیوگرتی، هەلامەتدار ف مبتلا به زکام.

تمتم: زەوینی رەقەن، زەمینێ کە بنی نەخنەبەرد بێ ف زمین سنگلاخ.

تمتمان: تمتم ف نگا: تمتم.

تمتمە: توکەمەزرەقی لە ئاسن ف نك آهنی گردنا.

تمتیل: ١) بیچم، سەروشکڵ؛ ٢) کورتە چیرۆك ف ١) قیافه؛ ٢) داستان کوتاه.

تمىی: هەمیشەیی، بێبڕانەوە ف همیشگی.

تموتم: ١) بێکەم و زیاد؛ ٢) هەمیشە ف ١) بی کم و زیاد؛ ٢) همیشه.

تمەز: پەمەزەنە، وا دیارەدا، خوبابە ف انگار، تونگو.

تمەن: دەفرانی سکەی ئێران ف تومان.

تن: ١) پاشگری کاری رابردو بۆکەسی سێهەم لەدوای پیتی بزاو دێت: (دخوتن دچیتن، ناباتن)؛ ٢) قنگ؛ ٣) قایم و شەداندی، توند ف ١) علامت سوم شخص مفرد در فعل؛ ٢) مقعد؛ ٣) مُحکم.

تناز: ١) خۆشاندان بەنازو فەمزەوە: (**تنازدکی**)؛ ٢) گاڵتە، تیز ف ١) نازکردن؛ ٢) مسخره.

تنراو: کر، تەندراو، نەناو، رایەڵی بۆتێوە دراو ف تنیده، منسوج.

تنگێللە: تنگبڵە ف نگا: تنگبڵە.

تنگـــڵە: ١) مەشـکـــەی براوپـــڕ لە ناو؛ ٢) برینی لەزۆر خۆری زگ‌هەلامساو ف ١) مَشك لبریز از آب؛ ٢) کنایه از پرخور شکم برآمده.

تننه: هیچ شت نیە، هەرنیە، هیچ نیە ف چیزی موجود نیست.

تنۆك: ١) دلۆپ، قەترە؛ ٢) تاریکی زۆر تاریك ف ١) قطره؛ ٢) بسیار تاریك.

تنۆك: زۆرتاریك: (شەویکی تاریك و **تنۆکە**) ف بسیار تاریك.

تنۆکە: ١) دەرپێی زۆرکن و کورت، دەرپێی لەقنگ‌هالاو؛ ٢) دلۆپ، تنۆك ف ١) تُنبان کوتاه؛ ٢) قطره.

تنە: نیە ف نیست، موجود نیست.

تۆ: ١) راناوی کەسی روبەڕو: (من نابەم **تۆ**وەرە)؛ ٢) یەکلا، یەك قەد: (بە **تۆی** کراس و دەرپێ دەرپەڕی)؛ ٣) تۆی شیر، قەیماغ؛ ۴) تۆم، تۆوی سەوزی و دەخل، توخم؛ ۵) جۆر، نەوع: (چنۆ؟ قتوێ؟) ف ١) ضمیر مُخاطب مُفرد؛ ٢) یك‌لا؛ ٣) سرشیر؛ ۴) بَذر، تُخم؛ ۵) جور، نوع.

تو: ١) راناوی روبەڕو؛ ٢) هیچ: (تو جاران: هیچ جاران)؛ ٣) نفێ ف ١) ضمیر مخاطب مفرد؛ ٢) هیچ؛ ٣) توت.

توا: ١) پارچـەی براوی ئاسـك لە گۆشـت یا لە چەرم؛ ٢) دەیەوێ: دەخوازێ ف ١) شرحه؛ ٢) می‌خواهد.

توار: مەل، باڵدار، پەرندە: (تەیر و **تواریکی** زۆری لێ کۆ بۆنەوە) ف برنده.

تواشا: تماشا ف تماشا.

تواشاخانە: تەماشاخانە، جێگەی شاندانی شتی دڵخواز ف تماشاخانه.

توال: توار ف نگا: توار.

توالێت: قـژی سـەرنوێڵ، کاکۆڵی سەر هەنیە، گودلە ف کاکُل روی پیشانی.

توام: دەمەوێ، گەرەکمە، دەخوازم ف می‌خواهم.

توان: ١) ویستن، خواستن؛ ٢) هێز، ناقەت، تابشت ف ١) خواستن؛ ٢) تاب و توان.

توانا: بەهێز، بەوزە، بەناقەت ف توانا.

توانابی: هێز، تابشت ف توانائی.

توانج: سەرکۆنە، ئانە، نیز ف طعنه، سرزنش.

تواندنەوە: تاواندنەوە، حەلاندن ف ذوب کردن.

توانئەوە: تواندنەوە ف ذوب کردن.

توانەوە: تاوانەوە، لەرەقیەوە بونەئاو، حەل‌بوون ف ذوب شدن.

توانست: توان، تابشت، ناقەت ف توان.

توانستن: توانین، لەوزەدا بون ف توانستن.

توانشت: توانست ف توان.

توانین: توانستن ف توانستن.

توایهم: عافەرەم، بارە فەللا، چاکت کرد ف آفرین.

تۆبرە: ١) توورەکە، قوماشی هەڵدوراو بۆ شت تێکردن؛ ٢) توری ولاغ، تورەکەی لەوەڕی جارەوێ؛ ٣) توری بێنی وەك خورجی وەرزێر بۆ تۆم تێدا بردن ف ١) توبره؛ ٢) آخور کیسه‌ای؛ ٣) کیسه‌ای که بذر را در آن ریزند.

تۆبە: پەژیوان‌بون لە گوناح ف توبه.

تۆبەدار: لەخواترس: (خاتونێ نەز **تۆبەدارم**) ف پرهیزگار.

تۆبەرە: ١) توربێن؛ ٢) ئالقەی دانە لغاو کەلچی ژێروی ئەسب دەگرێ ف ١) توبره؛ ٢) حلقهٔ زیر لب دهنهٔ اسب.

تۆبـــەکـار: لەخـواتـرس و یەدین، تۆبـەدار: (بـابچینـە سەروەبس بە **تۆبەکاری** / تۆبە لەهەرشت غەیر لەدڵداری) «فۆلکلۆر» ف پرهیزگار.

تۆپ: ١) کۆمـەڵ و برایی؛ ٢) گردەڵـی ئاسـباو کە بەرەی لێدراوە؛ ٣) ئەوشـتـە گردەی بەدەست یا بەپـا یازی پێدەکـەن؛ ۴) تفەنگی لولە ئەستوری گوللە درشت؛ ۵) قوماشی بەسەریەکدا قەدکراو بە لولە بان لەسەر ئەختە؛ ۶) برینی لە دروی گەورە؛ ۷) خڕ، گرووەر، گرد ف ١) توده؛ ٢) جای پرّهٔ آسیاب؛ ٣) توپ بازی؛ ۴) توپ جنگی؛ ۵) توپ پارچه؛ ۶) کنایه از دروغ شاخدار؛ ۷) گرد، مدوّر.

تۆپان: سەکەت‌بون، کەوتنین، مرداربونی حەیوانێ کە گۆشتی ناخورێ ف مُردار شدن.

تۆپاندن: ١) سەکەت کردن، کەوتاندن؛ ٢) نەمێ کردن، لێدانی زۆر ف ١) مُردارکردن؛ ٢) کتك‌کاری و تنبیه کردن.

تۆپانن: تۆپاندن فـ مُردار کردن.

تۆپانێ: گەمە بە تۆپ کردن، تۆپێن، تۆپێنە فـ توپ‌بازی.

تۆپ‌تۆپێن: تۆپانێ فـ توپ‌بازی.

تۆپتاو: ئەوداره‌ی کە لە گەمەدا لەتۆپی ئەدەن فـ چوگان.

تۆپچی: ١) تۆپ تەقێن؛ ٢) درۆزل فـ ١) توپچی ارتش؛ ٢) کـذابـه از کذّاب و دروغگو.

تۆپدان: شکست پێدان فـ هزیمت دادن.

تۆپز: کوتەکی سەر بەبزماربان فیرنێ هەڵسوراو فـ چُماق یا چوب فیراندود.

تۆپشك: گیابەکە فـ گیاهی است.

تۆپقاز: گەمەی تۆپێن کە بەدار لەتۆپ دەدرێ فـ چوگان‌بازی.

تۆپقازێن: تۆپقاز فـ نگا: تۆپقاز.

تۆپکەشی: خاوێن کردنەوەی گونجە بەداری سەر بەبەرۆ فـ پاك کردن آبریز بەوسیلهٔ چوبی کە کهنه بر آن پیچیده‌اند.

تۆپلاخ: ١) بەسەریەکا کۆم بو، بەسەریەکا هاتو؛ ٢) گلمەت، سندە فـ ١) برهم انباشته؛ ٢) کلوخ.

تۆپلاخە: بەسەریەکا هاتو: (بەین‌و قوڕ بە سەریەکا تۆپلاخەی کردەوە) فـ برهم انباشته.

تۆپـەل: ١) خڕ، گرۆوەر؛ ٢) بەسەریەکا هاتو، لەسەریەك کۆم کراو؛ ٣) قوڕیان بەفر ئەوەندەی لە دەستێکا جێگەی بوبنەوە فـ ١) گرد، مدوّر؛ ٢) برهم انباشته؛ ٣) مقداوی گل یا برف کە در یکدست جای گیرد.

تۆپەڵ بون: ١) لەدەوری یەکتر کۆبون؛ ٢) بەسەریەکا هاتن فـ ١) دور هم جمع شدن؛ ٢) روی هم انباشتن.

تۆپەڵە: خڕی وەك تۆپ فـ گرد چون توپ.

تۆپەڵەشەڕی: شەڕە بەفر، تۆپەڵە بەفر بەیەکا دان فـ برف‌بازی.

تۆپەوانە: پەڕۆی زارناخنی کوپەو دەفر فـ پارچهٔ دهان‌بند خُم و...

تۆپیگ: مردارەوە بوی حەیوانێ کە گۆشتی ناخورێ فـ مُردار.

تۆپین: مردنی حەیوانی بیس: (سەگ تۆپی، کەر تۆپی) فـ مُردار شدن.

تۆپێن: ١) گەمەی بەتۆپ، وازی تۆپانێ؛ ٢) کەسێ کە گیانداری پیس ئەکوژێ فـ ١) توپ‌بازی؛ ٢) کسی کە حیوانی را مُردار کُند.

تۆپیو: تۆپیگ فـ نگا: تۆپیگ.

توت: ١) تفێ، بەری دارتو، داری تفێ؛ ٢) وشەی دەرکردنی سەگ فـ ١) توت؛ ٢) کلمهٔ راندن سگ.

توت: ١) کونـدەبـو؛ ٢) دانیشتن لەزمانی منالدا: (توتی کردوە) فـ ١) بوف؛ ٢) نشستن بە زبان بچه‌گانه.

توتاك: ١) قومری، جۆرە کۆتربکە، باکەریم؛ ٢) تاق‌تاق کەرە، قژاوکە فـ ١) قمری؛ ٢) مُرغ شباهنگ.

تۆتان: وەچینچك نیشتن، هەڵ تونەکان فـ چمبانمه نشستن.

توتانن: ١) وەقسەهێنان؛ ٢) دواندن‌و جارز کردن فـ ١) بەحرف آوردن؛ ٢) سربەسر گذاشتن.

توترك: توڕك، دڕی، بەری درکێکـە وەك گانـو دەچێ لەنـاو رەنگا فـ نمشك، سەگُل.

توترواسك: مەلێکە بەقەد چێشکە فـ پرنده‌ای است شبیه گنجشك.

توتك: ١) بێچوە سەگ؛ ٢) سەولەی سەگ؛ ٣) توتی؛ ٤) کرمی نەخۆشی هاری فـ ١) تولەسگ؛ ٢) توالهٔ سگ؛ ٣) طوطی؛ ٤) ویروس هاری.

توتکـە: ١) توتەکوڵە؛ ٢) کرمێ کە لەهار پەیدا دەبێ؛ ٣) تۆقرە فـ ١) تولەسگ؛ ٢) ویروس هاری؛ ٣) آرامش.

توتکەخواردن: نارام گرتن فـ آرام گرفتن.

توتکە گرتن: تونکە خواردن فـ آرام گرفتن.

توتم: سماق، داری ترش فـ سُماق.

توتن: تەماکۆ، تەوگیاناڵەی دوکە لەکەی هەڵدەمژن فـ توتون.

توتنـانـە: بەشی خاوەن مڵك لە توتنی رەعیەت فـ سهمی کە ارباب از توتون‌کار می‌گیرد.

توتنای: وەقسەهێنان فـ بەحرف آوردن.

توتنەوان: رەنجبەری توتن کێڵ فـ توتون‌کار.

توتـو: وشـەیەکە بەوانا: بەهیچ جۆرێك: (بە توتوش دەس ناکەوی) فـ کلمه‌ایست کە محال بودن امری را می‌رساند.

توتوك: شەبپور، کەڕەنا فـ شیپور.

توتـــوی: جۆرێ کولێرەی تویێ لەســـەر تویێ کە گوێزو بادام‌و پیوازی تێ‌دەکەن فـ نوعی گرده نان کە گردو و بادام و پیاز در آن ریزند.

تۆتە: ١) قامکە چکۆلە؛ ٢) دانیشتن لەزمانی منالدا: (توتە بکە، تۆخەی کوڕی من توتەی کردوە)؛ ٣) سەگ؛ ٤) وشەی دەرکردنی سەگ؛ ٥) زێدە گۆشت لەچـــاودا یان لە پێڵوی چاودا؛ ٦) خاڵ، نیشـان فـ ١) خنصر؛ ٢) نشستن در زبان بچّه‌گانه؛ ٣) سگ؛ ٤) کلمهٔ راندن سگ؛ ٥) گوشت اضافی در چشم یا پلك چشم؛ ٦) خال.

تۆتەك: جوزەلە، دوزەلە فـ مزمار.

تۆتەکان: هەڵ‌تروشکان فـ چمبانمه نشستن.

توتەکوڵە: توتکەسەگ فـ تولەسگ.

توتەڵە: توتکەسەگ فـ تولەسگ.

تۆتی: مەلێکە لەقسەدا لاسای مرۆ دەکاتەوە فـ طوطی.

توتیا: دەرمانێکی چاوانە فـ توتیا.

توجار: مامڵەچی، تاجر، بازرگان فـ بازرگان.

توجی: دابەش، بەش‌بەش کردن بەسەر خەڵکا فـ توزیع.

تۆچان: بەروانکەبان پێش بەندێك تۆی تێدەکەن بۆ چاندن فـ پیش‌بندی کە بذر در آن ریزند و می‌افشانند.

توچان: ١) تۆچان؛ ٢) فلبقانەوە فـ ١) نگا: تۆچان؛ ٢) لە و پایمال شدن.

توچانن: ١) بەربێ‌دان‌و فلبقاندنەوە؛ ٢) تۆم وەشاندن فـ ١) لە کردن؛ ٢) بذرافشاندن.

توچن: ١) لیچق؛ ٢) تۆم وەشێن فـ ١) لزج؛ ٢) بذرافشان.

توچێن: تۆم وەشێن، تۆوچێن فـ بذرافشان.

توخ: تۆز، غومار فـ گرد، غبار.

تۆخ: ١) جوقـــەی کڵاوی شاو میران؛ ٢) نام تیژی بەهـێز؛ ٣) تاریك رەنگ: (سوری تۆخ: سوری ئامال رەش)؛ ٤) تیرگۆشت‌و قەڵەو فـ ١) جُقّهٔ کُلاه شاهان؛ ٢) مزهٔ تند؛ ٣) رنگ سیر؛ ٤) چاق.

توخس: ١) لەکەلْك کەوتە، بیٚ بەهرە؛ ٢) چەموش، بەبدەس ف ١) از کار افتاده؛ ٢) چموش، رموك.

توخم: ١) توم، توٚو؛ ٢) رەچەلْەك، بنەچەکە، نژاد ف ١) تُخم؛ ٢) نژاد.

توٚخماخ: کوتەکی سەرزل، گوٚپالْ ف جُماق.

توخمی: فەحل، نەسب یا بەران یا هەرچی بوٚ پەڕین ڕاگیرابیٚ ف گشن.

توٚخن: نخون ف نزدیك.

توخوب: تخوب، سنور ف مرز.

توٚخەری: جوٚریٚ گەمەی قاپیٚن، وازیەکە لە مبجبٚندا ف نوعی بازی با قاپ.

توددەرە: جرگ، جنرگ، مبٚشەسی ف هوبره.

تور: لالەبەنە، کەسیٚ قسەی بەرەوانی بوٚنایەت ف الْکن.

توٚر: ١) توربیٚن، توٚرەکەی نان و تیٚشو، خورجی بچوك؛ ٢) ترپ، تقر ف ١) خُرجین؛ ٢) تُرب.

توٚر: ١) جنـــراوی بەگەو؛ ٢) چارەوای بارنـەکـراوی زین نەدیتـو؛ ٣) جەموش و بەبدەس؛ ٤) جەقەلْ؛ ٥) رەشکەو پیٚشکەی کە دیٚتە بەرچاو؛ ٦) نەسپی لەگر بوەغار جیٚماو ف ١) توری؛ ٢) اسب رام نشده؛ ٣) رموك، جموش؛ ٤) شُغال؛ ٥) سیاهی رفتن چشم؛ ٦) اسب بازنده در مسابقه.

توٚر: هەلوك ف چوب کوچكِ الك‌دولك.

توٚراخ: ماستی ناولیٚ گیراوی شو بت نیٚ کراو ف ماست کیسه.

توٚراغ: توٚراخ ف نگا: توٚراخ.

توٚراغـدان: ١) دەفری توٚراغ؛ ٢) برینی لەمروٚی زگ‌زل ف ١) کیسهٔ ماست؛ ٢) کنایه از شکم گند..

توٚران: زویر بون، زیزبون ف قهر کردن.

توٚراندن: توٚرە کردن، قەلْس کردن ف رنجاندن.

توٚراندن: فو بە نامرازی موسیقا یان کەلەشاخدا کردن ف دمیدن.

توٚراندن: رەواندنەوە ف رمانیدن.

توٚراندن: فیراندن، زگ‌جونی مالآت: (نەم گویلکە **نەتورینیٚ**) ف اسهال دام.

توٚراو: رەنجاو، زیز، زویر ف رنجیده، قهر کرده.

توربیٚن: توٚرەکە، توٚرك ف توبره.

تورت: ١) تفت، ناماڵ ترش و تال؛ ٢) لالەپەتە؛ ٣) شتیٚ کە زو دەشکیٚ و زو دەپەڕیٚ ف ١) گس مزه؛ ٢) اَلْکَن؛ ٣) تُرد.

توٚرتو: قەیچی، مقەس، مقەست ف قیچی.

توٚرتوٚرە: سەرسوالْکەرە، چاو لەدەستی خەلْك ف گدامنش.

تورتەمالْ: خلیسك، شویٚنی هەلْخلیسکان ف لیزگاه.

توٚرژدان: بەقەو هاویشتن، فڕیٚدان ف پرت کردن.

توررەهات: قسەی بیٚ سەر و بیٚ مانا ف حرف، بیخود.

تورش: ترش، مزر ف ترش.

تورشیات: ترشیات، نەوشتانەی لەناو سرکەدا پەروەرد، دەکریٚن ف ترشیجات.

تورشیاگ: ترشاو، ماست و شیر و... هەلْگەڕاوی ترشبوگ ف تُرشیده.

تورشیان: ترشان، هەلْگەڕان ف ترشیدن.

توٚرك: ١) توٚلەکە، نانە حاجی لەگ‌لەگ؛ ٢) چەقەلْ ف ١) پنیرك؛ ٢) شُغال.

توٚرك: توٚرەکەی چکوٚلە، کیسە قوماشی گوشاد ف توبرهٔ کوچك.

توٚرك: توٚترك، دزی ف نمشك.

تورکە: زورکان، زەمینی بەکەندو لەندو خەت‌خەت ف زمین شیارشیار طبیعی.

تورگەن: ناوی زوٚزانیکە لە کوردستان ف نام ییلاقی در کردستان.

توٚرلی: بالداریکی پچوکە لە چیٚشکە بچوکتر ف پرنده‌ای است شبیه به گنجشك.

توٚرمتە: باشوکە ف باشه.

تورمە: ١) زبوی خالیس؛ ٢) جوٚریٚ شالی بەناوبانگ ف ١) نقرهٔ سره؛ ٢) شال تُرمه.

توٚرنتە: توٚرمتە ف نگا: توٚرمتە.

توروش: زات، غیرەت: (**توروش** نەکر بیڕیٚ، یانیٚ: نەی ویرا بیلیٚ) ف جرأت، شهامت.

تورونتە: مشك گرە، مەلیٚکی پچوکی ڕاوکەرە مشك دەگریٚ ف مُرغکی است شکاری.

توٚرە: ١) شەرم، حەیا، عەدەب؛ ٢) فرزەندی هەویٚ؛ ٣) زانست ف ١) آزرم؛ ٢) فرزند هوو؛ ٣) دانش.

توٚرە: ١) میٚورە، لکـــەدارمیٚو؛ ٢) ویژە، نەدەبیات ف ١) شاخهٔ تاك كه می‌برند؛ ٢) ادبیّات.

توٚرە: رك‌هەستاو، رق‌هەلْستاو ف خشمناك.

توٚرەڤان: زانا ف عالم، دانشمند.

تورەقی پایەبەرز بونەوە ف ترقّی.

توٚرەکانە: باجیٚ کەگزیر لەرابەتی دەسێنیٚ ف نوعی باج اربابی.

توٚرەکە: توٚرك ف توبره.

توٚرەکەریژ: نەبوٚلکەی دەسکردی بنیادەم ف تپّهٔ دست‌ساز.

توٚرەمە: رەچەلەك، بنەچەکە، نەژاد ف نژاد، نسل.

توٚرەوان: راوکەری بەتوٚڕ ف کسی که با تور شکار کند.

توٚرەوان: ویژەوان، نەدیب ف ادیب.

توٚرهەلْدان: بەتیٚهیٚم بوٚ دور هاویشتن ف پرتاب کردن.

توٚرەیی: رك، رق، کینە، قەلْسی ف خشم.

توٚزی: ١) چەقەلْ، توٚرك؛ ٢) بیٚکارە و بیٚ‌نرخ: (خوٚزی و **توٚزی**) ف ١) شغال؛ ٢) آدم پوچ و بی‌ارزش.

توٚرین: زیزبون، زویربون، توٚران، قەلْس بون ف قهر کردن.

توٚرینوٚك: هەمیشە توٚرەو دلْناسك ف عصبانی و زودرنج.

توٚز: ١) متربە، موتوربە، بەبوەندی دار؛ ٢) کوٚزەلە، کوٚز؛ ٣) چرج لابەر، جل سافکەر، توتو یان هەرچی؛ ٤) داغ؛ ٥) خلیسك؛ ٦) لکی تازەی دار؛ ٧) بیچم وقەلافەت ف ١) پیوند درخت؛ ٢) ترنبزك آبی؛ ٣) اتو؛ ٤) داغ؛ ٥) لیزی؛ ٦) جوانه درخت؛ ٧) ریخت و قیافه.

توٚز: ١) کەموٚسکە، نەندازەی زوٚرکەم؛ ٢) بابردەلەی خاك، غومار ف ١)

بسیار کم؛ ٢) گردوغبار.

تۆزاڵ: کەمێکی زۆرکەم ف بسیار اندك.

تۆزان: ئێش و برژانی پێست ف سوزش پوست.

تۆزاندن: داغ پێوەنان، ئاسنی سورەوەبو پێدا چزاندن ف داغ کردن.

تۆزانەوە: برژانەوەو سوزیانەوەی بر بن یان پێست ف سوزش و درد.

تۆزاوی: تۆزلێ نیشتو، گەرداوی ف گردآلود.

تۆزقاڵ: کەمترین ئەندازە، تۆزولکە، نەختۆکە ف کمتر بن مقدار.

تۆزك: تەرەتۆرە، تەرەتیزە ف ترتیزك.

تۆزکاڵ: تۆزقاڵ ف کمترین مقدار.

تۆزکردن: متوربەکردن، پەیوەند کردن ف پیوند زدن.

تۆزکردن: ١) غومار هەڵکردن، تۆزهەستاندن؛ ٢) بریتی لە ئاژاوە نانەوە ف ١) برانگیختن غبار؛ ٢) کنایه از آشوب برپا کردن.

تۆزڵانە: تۆزقاڵ ف نگا: تۆزقاڵ.

تۆزلقان: تۆزقاڵ ف نگا: تۆزقاڵ.

تۆزلێ هەڵنەسان: بریتی لە جرۆکی ورژدی ف کنایه از خسّت.

تۆزولکە: تۆزقاڵ ف اندك.

تۆزەلە: چۆزەلە، دوزەلە ف مزمار.

تۆزبان: ١) برزان و ژانی پێست و زام؛ ٢) خلیسکان ف ١) سوزش؛ ٢) لغزیدن.

تۆزیانەوە: برژانەوەی پێست و زام، چوزیانەوە، چۆزانەوە ف احساس سوزش.

تۆزین: تۆزاوی، خۆڵاوی ف غبارآلود.

تۆژ: ١) نیژ لە بڕ بن‌دا؛ ٢) نیژ لە چێژەدا؛ ٣) توێ هەرە ناسکی شبر بان بر بن بان هەرچی ف ١) و ٢) تیز در بُرش و در مَزه؛ ٣) کاشه.

تۆژاڵ: تویژاڵ، تویژاڵك، تۆژ ف کاشه.

تۆژك: تۆژاڵ ف کاشه.

تۆژگ: کێرد یا خەنجەر ف دشنه، خنجر.

تۆژەر: کەسێ کە بە بنج و بناوانی باسێ یا کارێکا دەڕوا، کوڵەرەوە ف پژوهشگر.

تۆژی: دابەش، بلاوکردنەوە بەناودا ف پخش کردن.

تۆژی: ١) بڕندەیی تیغ؛ ٢) چێژەی تیژو تون ف ١) تیزی تیغ؛ ٢) تیزی مزه.

تۆس: گیای تیسوێ، تۆسی ف گیاهی است.

تۆسقاڵ: تۆزقاڵ ف کمترین مقدار.

تۆسکاڵ: تۆزقاڵ ف نگا: تۆزقاڵ.

تۆسن: سەرکێش، نارام ف اسب سرکش و رام نشده.

تۆسی: نێسو، تیسوێ، تسوێ ف گیاهی است خاردار.

تۆش: ١) روبەرو بەیەك گەیشتن؛ ٢) هەوای زۆر ساردو بارانی؛ ٣) چارەوای کازگرو لەقەهاوێژ؛ ۴) مرۆی بەدفەڕو بێ ناکار ف ١) با هم روبرو شدن؛ ٢) هوای سرد و بارانی؛ ٣) اسب چموش؛ ۴) آدم موذی و بداخلاق.

تۆشاڵ: تۆژاڵ ف نگا: تۆژاڵ.

توش بوون: ١) روبەڕوبوون، تێك ئاڵقان؛ ٢) گرفتاربون بەکاریکەوە ف ١) روبەروشدن؛ ٢) گرفتار شدن.

توشتیر: چوێشتبر، بزنی بەرتەگە، نیشتیر ف بزغالهٔ دوساله.

توشك: ١) تۆژاڵ؛ ٢) کێردو خەنجەر؛ ٣) سەختی سەرما ف ١) نگا: تۆژاڵ؛ ٢) کارد و خنجر؛ ٣) سرمای سخت.

توشك: تیشو ف توشه.

توشکردن: ١) گیرۆدە کردن: (مەیخانە پەرست نەبوم و **توشت کردم** / بەو پیر بە بەرەو پیری ئەوینت بردم) «خیام»؛ ٢) روبەرو کردن: (**توشت کردم** بەتوشی ئەو رەزاگرانەوە)؛ ٣) ناخۆش کردنی هەوا: (هەواکەی **توشکرد**) ف ١) گرفتار کردن؛ ٢) روبرو کردن؛ ٣) منقلب شُدن هوا.

تۆشل: تبخول، تویکڵ ف پوست، پوسته.

توشماڵ: ١) سەرپەرستی خێزان؛ ٢) گزیر، کوێخا ف ١) سرپرست خانواده؛ ٢) کدخدا.

تۆشە: ١) زاد، زەواد؛ ٢) بزیوی سەفەر ف ١) آذوقه؛ ٢) توشهٔ سفر.

توشهاتن: ١) روبەروبون؛ ٢) گرفتارو گیرۆدەبون ف ١) روبرو شدن؛ ٢) گرفتار شدن.

تۆشەبەرە: نوربێنی تۆشە راگوێزان ف خُرج، توشه‌دان.

تۆشی: ١) جنگنی و بەدفەڕی؛ ٢) ساردی و بارانی بونی هەوا ف ١) ستیزەجونی؛ ٢) سرد و بارانی بودن هوا.

توشیار: ١) گیرۆدە؛ ٢) روبەروبون ف ١) دُچار؛ ٢) روبرو شدن.

تۆف: ١) هەرەت، جەنگە ناف؛ ٢) کرێوە و باپێچ؛ ٣) وارسی باغ وبیستان، شوورە ف ١) موسم، عُنفوان؛ ٢) کولاك؛ ٣) دیوار دور باغ و بُستان.

تۆفلە: خونچەی گەڵادار ف جوانه برگ درخت.

توفال: تلشەی ئەنك لەمس کە لە کوتاندا دەوەری ف تکەهای نازك و باریك از مس کە در مسگری بەجای ماند.

تۆفاڵ: خلتە ف تفاله.

تۆفان: ١) رۆژی زۆر توش و بەکرێوە؛ ٢) لافاوەکەی نوحی پێغەمبەر ف ١) کولاك؛ ٢) طوفان نوح.

تۆفانە: پێشکە ف پشه.

تۆفك: دانەی بۆدان و برژاندن لەسەر ساج ف دانه‌ای کە آنرا بو دهند.

تۆفل: توکڵ، تبخول ف قِشر، پوسته.

تۆفە: ١) کرێوەو باپێچ؛ ٢) جینەی دیوار لەقوڕ ف ١) کولاك؛ ٢) چین دیوار گلی.

توفیر: فەرق، جیاوازی ف فرق، توفیر.

تۆق: ١) توم، تۆو؛ ٢) جۆر: (**چتۆق**: چلۆن) ف ١) بَذر، تُخم؛ ٢) طور.

تۆق: ١) ئاڵقە، گەو، فەف؛ ٢) نەپلەسەر، بلندترین جێگە لە هەرشتێ: (بەردیکی لە **تۆقی** سەرم دا)، (چیا لە **تۆقە** سەری دادژاوە تا کەمەری) «حاجی قادر»؛ ٣) ملەوانەی یەکپارچە لە زیڕ ف ١) حلقه؛ ٢) بالاترین نقطه؛ ٣) گردن‌بند زرّین.

تۆقا: ١) تەقبەوە: (بارونەکە **تۆقا**)؛ ٢) مرد لەترسان ف ١) مُنفجر شُد؛ ٢) زَهره‌ترك شد.

تۆقان: ١) تەقینەوە؛ ٢) لەترسان مردن؛ ٢) کۆمەڵە ئاڵقە ف ١) انفجار؛ ٢) زهرەترك شدن؛ ٣) حلقەهای آهنی.

تۆقاندن: ١) تەقاندن، ترەکاندن؛ ٢) ترساندن ف ١) منفجر کردن؛ ٢) ترساندن.

تۆق‌تۆقە: فیشەکە شینە. ئەو تەقەمەنیەی کە منداڵ لەجەژنا بەکاری دێنن ف فشفشە.

تۆق تۆقیلە: گیایەکە بەرەکەی تاو بەتاڵە. بەدەست دیگوشن تەقەی دێ ف گیاهی است.

تۆق کردن: ماندوبون و وەستانی منداڵ لە گریان ف خستەشدن کودك از گریە.

تۆقلە: بۆرك، زیپکەی پڕئاو ف تاول.

تۆقلە کردن: پۆرگ کردن ف تاول زدن.

تۆقـەسـەر: بلنـدتـرین جێ، بەرزایی هەرەبەرز؛ ٢) تەپڵی سەر ف ١) بالاترین نقطە؛ ٢) تارك.

تۆقیان: لەترسان مردن ف زهرەترك شدن.

تۆقین: ١) تۆقیان؛ ٢) ترەکان ف ١) از ترس زهرەترك شدن؛ ٢) منفجرشدن.

تۆك: ١) کوڵکـە، مو، وردەبـەزی مەل؛ ٢) ئاکار، ئەخلاق و ڕەوشت؛ ٣) شادی بە دەمـاغی؛ ۴) دوعـای شەڕ، نزای خراپ؛ ۵) تۆك، سەری باریکـی شیش و دەرزی و...؛ ۶) باڵــداریکـی شەوبـێدارە؛ ٧) کەم، بەدەگمەن: (تاك وتۆك پەیدا دەبێ) ف ١) پَر، مو؛ ٢) روش واخلاق؛ ٣) شادی و سرحـالی؛ ۴) دعـای شرّ، نفـرین؛ ۵) نُك تیز هر چیز؛ ۶) پرندەای است؛ ٧) اندك، کم.

توك: تیکوڵی دار ف پوست درخت.

تۆکـانن: ١) هێلکـە بەدنـدوك شکاندن، ترۆکاندن؛ ٢) ئەزمونی هێلکە بەددان ف ١) شکستن تخم‌مرغ با منقار؛ ٢) آزمودن تخم‌مرغ با دندان.

تۆکڕۆنـی: بـڕینی لەکەیف سـازی و خۆش ڕابواردن ف کنایە از خوش گذرانی.

توك کردن: ١) وردەبەز لێهاتنی جوجەڵە؛ ٢) دوعای خراپ کردن ف ١) پر درآوردن جوجە؛ ٢) نفرین.

تۆکڵ: تۆفل، تویکڵ، تیکوڵ ف قشر، پوستە.

تۆکمە: ١) پیاوی تیك سمڕاوی پتەو؛ ٢) هەرشتێ ناوپڕی قایم ف ١) آدم قدکوتاه چاق و نیرومند؛ ٢) هر چیز میان‌پُر و محکم

تۆکمەچی: شیرگەر، وەستای چەکسازی ف اسلحەساز.

تۆکن: زۆربەمو، زۆر بەتۆك، کوڵکن، بەکوڵکە ف پرمو، پشمالو.

تۆکنە: ١) تۆکن؛ ٢) جوجەڵەی هێشتا پەڕ دەرنەکردو ف ١) پشمالو؛ ٢) جوجهٔ پر در نیاوردە.

تۆکە: ١) کلوە بەفر؛ ٢) وردە باران ف ١) دانهٔ برف؛ ٢) نم‌نم باران.

تۆکەبەر: موی بەرگەدە ف موی زهار، عانە.

تۆکەتۆك: نم‌نمە، بارینی هێدی هێدی ف نم‌نم باریدن.

تۆکەسەر: ١) پوز، موی سەر؛ ٢) بڕینی لە ڕك‌هەستاو ف ١) موی سر؛ ٢) کنایە از خشمگین.

تۆکەی سمێڵ: بزەی شادی: (هێندە بەکەیفە تۆکەی سمێڵی دێت) ف کنایە از شادمانی.

تۆل: پیزە، پز، ساوای ناوزگ، بێچوی هێشتا نەزاو ف جنین.

تۆڵ: ١) حەیف، تۆڵە، قەرەبوی زوڵم ساندنەوە؛ ٢) مەزبوت؛ لەش سوك. *دوای وشەی توند دێت*: (توندو تۆڵ) ف ١) انتقام؛ ٢) فِرز و چابُك.

تۆڵ: ١) پارچـــەی زۆر تەنـك و ناسـك؛ ٢) لکی ناسکی دار و گیا؛ ٣) درێژایی: (لە تۆڵی عومرمدا) ف ١) وال؛ ٢) جوانە؛ ٣) طول.

تۆڵ: شوڵ، شوُ، لکی باریك ف ترکە.

تۆڵا: پێکەوە نوسان و ڕەق بونی زۆرشتی ورد: (تۆڵا گەزۆ) ف چَگال.

تۆڵاز: لاوی چاولە وەرێن و ژنباز، هەرزە کاری دڵدار ف جوان شهوت‌ران و هرزە.

تۆڵازی: حەز لەژنان کردن، چاولە وەرێنی، ئەزەربازی ف چشم‌چرانی.

تۆڵاش: تیزمالك، تلیش ف بلمهٔ چوب و سنگ.

تولانـەوە: لەبـەر زۆرکـولێن لەبـەریەك چون: (گۆشتەکە هێند کوڵیوە تولاوەتەوە) ف در اثر پختن زیاد از هم پاشیدن.

تولینەوە: تولانەوە ف نگا: تولانەوە.

تۆڵبز: بڕینی لە خۆ گێل کردن و خۆ دزینەوە ف خود را بە کوچهٔ علی‌چپ زدن.

تولج: سەرەتای ڕۆژ: (تولجی بەیانی لە ماڵ دەرکەوتم) ف طلوع.

تولـخ: ١) ڕەشی ئاماڵ خۆڵەمێشی؛ ٢) ڕەنگی ڕەشی ئاماڵ زەرد ف ١) سیاە مایل بە خاکستری؛ ٢) سیاە مایل بە زرد.

تولخی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور

تۆل دان: وێران کردن ف ویران کردن.

تۆلك: تولکە، تۆڵەکە، نانەحاجی لەگ‌لەگ ف پنیرك.

تولکێش: لکی ئەبڕاوی داری مێو ژێرخاك کردن ف جوانهٔ درخت مو را زیر خاك کردن.

تۆلنج: جیبنجك، ترۆشکان، هەڵتوتەکان ف چمباتمە.

تولوم: تەپڵ ف طبل.

تۆلە: ١) لکی زۆرناسکی یەکساڵە؛ ٢) نانە حاجی لەگ‌لەگ؛ ٣) سەگی چکۆڵە؛ ۴) بەچکەمار؛ ۵) ماری باریك ف ١) جوانە نازك؛ ٢) پنیرك؛ ٣) سگ کوچك شکاری، یوز؛ ۴) بچهٔ مار؛ ۵) مار باریك.

تولە: سەگی چکۆڵەی ڕاو، فەندی ف یوز، سگ شکاری کوچك.

تۆڵە: تۆڵ، حەیف ف انتقام.

تۆڵەپلنگ: نازپلنگ، هاس ف یوزپلنگ.

تولەترش: مـام ڕیـواس. گیایەکە *دەرمانی کرمە* ف گیاهی است ضد انگل.

تولەدانە: چێشتی تۆرك و دانەوێڵە ف آش پنیرك و حبوب.

تۆلەرێ: ڕچە، ڕێگەی باریك لە چیاوجۆل ف راه باریك در کوە.

تۆلـەزەڕە: ڕیزەڵە، گیـایەکە دەخـورێ ف تاج‌ریزی، گیاهی است خوردنی.

تۆلەسەوز: گیایەکە بەرەکەی لەگوێز دەکاو بەرزە بالایە ف گیاهی است

بلند که ثمرش شبیه زالزالك است.

تۆڵەك: ١) وەرینی موی لەش: (ریوی گەزیزە خواردو **تۆڵەك** دەکا)؛ ٢) برینی لە نازەلاوی بێموو ف ١) ریزش مو و کرك؛ ٢) کنایه از جوان ساده‌رو.

تۆلەکە: تۆرك، نانە حاجی لەگ‌لەگ ف گیاه بنیرك.

تۆلەمار: ١) ماری باریك؛ ٢) بەچکەمار ف ١) مار باریك؛ ٢) بچه مار.

تۆلە نەمام: ریشەداری باریکو ڕاستو بەرزەبالا ف نونهال باریك و بلند.

تۆڵی سەوز: تۆلە سەوز ف نگا: تۆلە سەوز.

تۆڵینە: فەرنالەی زۆر چکۆلە ف سبدك طاس‌مانند.

توم: گرمە، هارە ف صدای بلند و مهیب.

تۆم: تۆو، توف، تۆ ف تخم، بذر.

تۆماتێز: نەمانە، باجاناسۆر ف گوجەفرنگی.

تۆمار: ١) قاقەزی نوسراوی لولدراو؛ ٢) نوسین لەدەفتەرا ف ١) تومار؛ ٢) ثبت در دفتر.

تۆمارکردن: نوسین لە دەفتەردا ف ثبت در دفتر.

تۆماو: شاوەت، ناوی‌پشت ف منی.

تۆمپز: سەرمەقلات، چقلمبە، بەلینگەو قوچی خۆ هەلگێڕانەوە، سەرمەقولات ف پشتك.

تومتموك: والابی بن گاشەبەرد ف فراخی زیر صخره.

تۆم ڕژیاگ: لە بیاوەنی کەفتگ ف اخته‌شده.

تۆمڵك: چەشە، چەشتە، چێشنە، خۆراکی فربودانی نێچیر ف طعمهٔ شکار.

تومەین: گرماندن، هارەکردن ف نعره زدن.

تۆمو: دەرینێ ف تنبان.

تۆمە: ١) تۆم، توف؛ ٢) رەچەڵەكو نایەفە ف ١) تخم؛ ٢) نژاد.

تۆمەز: بەبڕوام، وا گومان دەکرێ، نمەز ف تونگو.

تۆمەزا: تۆمەز ف تونگو.

تۆمەرز: تۆمەز ف تونگو.

تۆمەرو: رەگی ناوی شاوەت ف مجرای منی.

تۆمەس: تومەز ف تونگو.

تومەك: دنبەك، دمەك، دومەڵەك ف تنبك.

تومەڵێ: تۆمەز، تۆمەس ف تونگو.

تون: ١) قایم؛ ٢) تامتیژ ف ١) محکم؛ ٢) تندمزه.

تۆن: ١) ئاگردانی گەرماو؛ ٢) جەهەننەم: (نابکەی بە **تۆن**) ف ١) گلخن، تون گرمابه؛ ٢) جهنم.

تونا: فەوناو، نەماو، لەبەین‌چو. *دوای وشەی نەفر دێت*: (دەك یاخوا نەفرو **تونا** بێت) ف نابود.

تۆناوتۆن: بەیەکجاری فەوتانو ناسەوار نەمان: (نەی زالم! باخوا **تۆناوتۆن** چی) ف به‌یکباره از بین رفتن.

تونج: برنج، برنجە، کانزایەکە زەرد ف فلز برنج.

تونجك: توالێت، کاکۆلی سەر تونڵ ف کاکل.

تۆنچی: ئاگرکەری ئاگردانی گەرماو ف تونتاب، آتش‌انداز.

تۆنخانە: ئاگردانی گەرماو ف گلخن، تون حمام.

توند: ١) قایم، مەحکەم؛ ٢) چێژە تیژ؛ ٣) بەرانبەری نەرم: (نونتبکی **توندە**)؛ ٤) چابك و چالاك؛ ٥) بەلە، لەز، عەجەلە ف ١) محکم؛ ٢) تندمزه؛ ٣) تلخ و گرم؛ ٤) چست و چالاك؛ ٥) عجله و شتاب.

توندبوون: تۆرەبوون: (پیسم لێ **توندبو**) ف عصبانی شدن.

توندبونەوە: رەق بونەوەی شل، لەدوای شلی خۆ گرتنەوە ف سفت شدن.

توندگرتن: باش های لێ بوون ف محکم گرفتن.

توندوتۆڵ: مەزبوت ف چست و چالاك.

توندوتیژ: بەزاکۆن، گوناه نەبەخش ف سختگیر.

توندە: چێشتی بەرامبەری شلە: (**توندە** ساوارم خوارد) ف غذای سفت.

توندەمیجاز: هەمیشە تۆرە ف عصبانی.

توندی: ١) نەشلی، سفتی؛ ٢) چالاکی؛ ٣) تۆرەیی؛ ٤) تونی، تیژی؛ ٥) گەرمی لە چێژەو دوکەڵدا: (توتنێ **توندە**) ف ١) سفتی؛ ٢) زیرکی، چالاکی؛ ٣) عصبانیت؛ ٤) تیزی و تندی؛ ٥) تندی و گرمی در مزه.

تۆنك: تفنك، لوت، کەپۆ ف بینی.

تونگ: ١) دەفری ملباریك بۆ نراو، تونگە؛ ٢) توند ف ١) تنگ؛ ٢) تند.

تونگە: دەفری ناوی ملباریك ف تنگ.

تونە: هەرنیە، هیچ نیە ف وجود ندارد.

تۆنەك: تنۆك ف نگا: تنۆك.

تۆنی: تینگ، تینو، تاتاچی ناوخواردنەوە ف تشنه.

تۆو: تۆ، توم ف تخم، بذر.

تۆونکاو: لەپیاوەتی کەوتوو ف مردی که توان جنسی را از دست داده.

تۆورژاو: تۆونکاو ف نگا: تۆونکاو.

تووخۆرە: خەزایی، عەبنەمەل ف سار ملخ‌خوار.

توورەشە: گاتو، شاتو ف شاه‌توت.

تووسورە: گاتو ف شاه‌توت.

توێ: ١) پارچەی نەنك لەگۆشت، لەتی ناسکی گۆشت؛ ٢) تاقەتو ناپشت: (ناو **تویم** نەماوە)؛ ٣) ئێش و ژان: (**ناوتوێی** بر بنەکەیە گیانم دێشێ) ف ١) شرحە؛ ٢) تاب و توان؛ ٣) درد و ألم.

تۆی: زەماوەند، بەزمو داوەتی بوك هێنان. ئەم وشەبە ترکیش دەبڵێن ف جشن عروسی.

تۆبانە: نوغڵو شیربنی کە دەگەڵ جبازی بوکا دەبنێرن ف نقل و شیر بنی همراه جهیزیه.

توێتکە: تۆفرە، ئارام، سوکنا ف آرام و قرار.

توێتکەخواردن: داسەکنین، تۆقرەگرتن ف آرام گرفتن.

توێتوێ: ١) پارچەپارچەی ناسکی گۆشت؛ ٢) وشەبەکە مانگادۆش بۆمانگای دەڵێ تا بۆدۆشین راوەستێ ف ١) شرحەشرحە؛ ٢) لفظی که گاودوش با گاو گوید.

تویخ: ١) تۆژاڵ؛ ٢) توژك، پەتروك، پەردەی هەرەناسکی سەر شیر بان سەر برین ف ١) کاشه؛ ٢) چرابه.

توێخڵ: تێکول، توکڵ ف قشر، پوسته.

تۆیر: ١) تورت، نەوی زو بشکێ و بیەزێ؛ ٢) کیسەی قوماش، تورەکە؛ ٣) ترپ، تقر ف ١) ترد، شکننده؛ ٢) کیسهٔ پارچه‌ای؛ ٣) تُرب.

تۆبری: چەقەڵ ف شُغال.

توێری: تۆیری، چەقەڵ ف شغال.

توێرشە: ١) بەرو بوخچەی حەمام؛ ٢) جێگەی خۆ جوان کردن و خشڵ و زیڕ ف ١) بُقچهٔ حمام؛ ٢) آرایشگاه و محل زینت‌آلات.

تویز: کوزەلە، گیای کوزڵ ف جرجیر.

تویزەلە: کوزەلە ف جرجیر.

توێژ: ١) توێخ؛ ٢) تێژ لە بڕینا؛ ٣) تێژ لە چێژەدا ف ١) کاشه؛ ٢) تیز؛ ٣) تندمزه.

توێژاڵ: توژاڵ ف کاشه.

توێژگرتن: پەردەی ناسك هاتنە سەر شیر بان بر بن ف کاشه‌بستن.

توبس: تۆسی ف گیاهی خاردار.

تویسو: تۆسی ف گیاهی است خاردار.

توێسو: تۆسی ف نگا: تۆسی.

توێسی: تۆسی ف نگا: تۆسی.

توێشتیر: توشنبر ف بُزغالهٔ مادهٔ دوساله.

توێشو: نان و زادی رێگە ف توشه.

توێشوبەرە: توشەبەرە ف توشه‌دان.

توێشودان: ئەو پەرۆ یا هەنبانەی تێشوی تێدا ف توشه‌دان.

توێشوکردن: ئامادە کردنی توێشو بۆ سەفەر ف توشه آماده کردن.

توێشە: تێشو، توشە ف توشه.

تویك: تێکول ف پوسته.

توێك: توێخ ف کاشه.

توێکردن: بەناسك هەڵبڕینی گۆشت: (بولبول کە گەرمی نەغمەیە ئاگر دەکاتەوە / خونچە حەزینە، جەرگ و دڵی بۆ دەکا **توێ**) «نالی» ف شَرحه کردن، بریدن به لایه‌های نازك.

توێکڵ: تێخوڵ، توکڵ، توڤل، توێخڵ ف قشر، پوسته.

توێڵ: تەنی، هەنیە، ناوچاوان، جەمین ف پیشانی، جبین.

تۆبل: توێل، شوێلك، شوێلك، لکەداری باریکی براو ف تَرکه.

توێلاش: تلاش، تۆلاشە، پارچەی تەنك لەدار ف تراشه.

توێڵبەند: هەنی پێچ، تەنی بەند، پارچە قوماشێ کە بەناو چاواندا دبێت ف پیشانی‌بند.

توێن: تاوێن، ناوینەوە ف ذوب کننده.

توێنەوە: ناوینەوە: (ئەم دەزگایە مس **توێنەوە** یە) ف ذوب کننده.

توێلك: ١) تێکوڵ؛ ٢) زەتو ف ١) پوسته؛ ٢) از انواع درخت توت.

تە: وشەی روبەرو، تۆ ف تو، ضمیر مُخاطب.

تەب: تا، باو، گەرمای زیادی لەش ف تَب.

تەبا: ١) ئاشت، نێوان خۆش؛ ٢) دەگەڵ، رەگەڵ، پێرا ف ١) آشت؛ ٢) با، همراه.

تەباشیر: گەچی نوسین ف گچ نوشتن.

تەبایی: ئاشتی، ئاسودەیی، دنیای بێ‌شەڕو کێشە ف آشتی، آسودگی، صُلح.

تەباخ: ١) مانگی هەشتەمی رۆمی؛ ٢) تەبەق، سینی ف ١) ماه اوت؛ ٢) سینی.

تەباخچە: قاوەسینی، سینی چکۆڵە ف کَشَف فنجان قهوه.

تەبار: بارست، رادە ف حجم.

تەبارە: ١) نێوان، لەمپەر، تیغە؛ ٢) بارست، تەبار؛ ٣) دەغڵی گەیشتوی نەدوراو؛ ٤) هەرزاڵ، پێڕك ف ١) حائل میان دو چیز؛ ٢) حجم؛ ٣) غلّهٔ رسیدهٔ درو نشده؛ ٤) جایی سکومانند در چادر.

تەبانە: بانگوش، باگردان، بانگردێن، باگوردێن ف بام‌غلتان.

تەبت: ئارامی، هێمنایەتی ف آرامش.

تەبر: تەور، بیور ف تبر.

تەبغە: ١) سەرانگوێلك، زبڵدان؛ ٢) کۆمای زبڵ و پەین ف ١) آشغالدان؛ ٢) تودهٔ زبل و پهن.

تەبۆ: گەنە، جانەوەرێکی بۆری پانکەلەیە بەئاژەڵەوە دەنوسێ ف کَنه.

تەبور: شەنە، شەن ف افشون.

تەبەتۆر: جاڵ جاڵوکە، جوڵاتەنە ف عنکبوت.

تەبەتە: تەبەنە، دەرزی لێفە درون ف سوزن درشت لحافدوزی

تەبەر: کەللا، هەڵمات، مەرمەر ف نبله.

تەبەرزە: ١) جۆرێ خورما؛ ٢) جۆرێ ترێ ف ١) نوعی خرما؛ ٢) نوعی انگور.

تەبەرزین: تەوەرزین، چەکێ بو وەك تەور بەدەس سوارەوە ف تبرزین.

تەبەش: ئاژەڵی ناوچاوان چەرمگ ف دام پیشانی‌سفید.

تەبەق: ١) تەبەك، باڵتەبەق، مەعجۆمەی لەدار؛ ٢) جۆرێ نەخۆشی سمی وڵاخی بەرزە؛ ٣) تەوم، قات ف ١) سینی چوبی؛ ٢) نوعی بیماری سُم‌دام؛ ٣) اشکوب.

تەبەقە: ١) تەوم، قاتی خانو؛ ٢) نەخۆشی تەبەق ف ١) اشکوب؛ ٢) نوعی بیماری سُم دام.

تەبەقەتڕانە: ناوان ساندن لە ترکەن ف جربهٔ گوزیدن.

تەبەك: ١) نەخۆشی تەبەق؛ ٢) تەشتی دارینی ئاندێن؛ ٣) سینی دارین ف ١) نوعی بیماری سُم دام؛ ٢) تَشتِ چوبی نگهداری نان؛ ٣) سینی چوبی.

تەبەلیە: فەڵماسك ئاسایەکی زلە بۆ چونەسەر دارخورما بەکاری دێنن ف وسیله‌ای فلاخن مانند که برای بالا رفتن از نخل از آن استفاده می‌شود.

تەبەنە: دەرزی درشت، دەرزی لێفەدرو ف سوزن لحاف‌دوزی.

تەبیات: ١) تێشنیای خواردن؛ ٢) خۆرسك، تەبیعەت ف ١) اشتها؛ ٢) طبیعت.

تەپ: ١) تەمەڵ لە رێ‌رۆیشتن؛ ٢) گزی، گەر، حیلە؛ ٣) فێ، نەخۆشی فێداری؛ ٤) گرد، تەپۆڵکە؛ ٥) کۆ، کۆما، کۆگا؛ ٦) سڵ، تۆپەڵەیەك گوی بنیادەم؛ ٧) هێرش؛ ٨) بێدەنگ، وس لەترسان؛ ٩) توز؛ ١٠) مژ ف ١) کُندرَو؛ ٢) سست؛ ٣) صرع؛ ٤) تپه؛ ٥) توده؛ ٦) توده‌ای از

فضلهٔ آدمی؛ ٧) بوریش؛ ٨) خاموش از ترس؛ ٩) غبار؛ ١٠) مه.

تەپار: ریخ و قوڕ کە دەمی خەلّیفە مێشی پێ سواغ دەدەن ف سرگین و گِل کە دهانهٔ کندو را با آن اندابند.

تەپارك: تەبار ف نگا: تەبار.

تەپالّدان: شوێنی تەپالّە لێدانان، عەنباری تەپالّە ف جای نگهداری تاپالە.

تەپالّە: ریخی وشکەوەبو، شپاکەی وشك ف تاپالە.

تەپالّەپێژ: ژنێ کە تەپالّە بەدەست ڕێك و پێك دەکا ف زنی کە سرگین را تاپالە کند.

تەپان: ١) زێڕدەرانە، پاژنەی دەرگا؛ ٢) داری جێگەی تەوەرەناش؛ ٣) تێلای گەلاکوتان؛ ٤) جەبەری پشنبوانەی دەرگا؛ ٥) بەردی قورسایی سەر دینگ ف ١) پاشنهٔ در؛ ٢) چوب زیر قطب اسیا؛ ٣) چماق برگ کوبی؛ ٤) پشتوانهٔ در؛ ٥) سنگ بالای دنگ شالی کوبی.

تەپاندن: ١) شێلان بەلاق‌یان بەهەرجێ؛ ٢) نوش کردن؛ ٣) تاخنین ف ١) کو بیدن با پای و...؛ ٢) دچار کردن؛ ٣) آکندن.

تەپانن: تەپاندن ف نگا: تەپاندن.

تەپانە: دەرپێی کورت، تنۆکە ف تُنبان کوتاه.

تەپاو: ١) شێلدراو بەلاق یا...؛ ٢) رمباو، خەریکی رمبان ف ١) با لگد یا با بیل کوبیده شده؛ ٢) فروریخته، در حال فروریختن.

تەپاوتل: بەم‌لاو بەولادا کەوتن ف تلوتلو خوردن.

تەپتەپ: دەنگی تەپاندنەوە بەدەست یا بەقاچ ف ناپ‌ناپ.

تەپتەپان: تەپەتەپ کردن ف ناپ‌ناپ کردن.

تەپتەپە: دوچەرخەی بەماتۆر ف موتورسیکلت.

تەپ چێوڕ: تەکمیش، بن‌کۆل کردنی زرعات و دار ف بی زدن و سُست کردن خاك درخت و...

تەپخ: دانەپیو، تەپار ف دیوار نزدیك به فروریختن.

تەپخ‌بون: دارۆخان، داتەپین ف ریزش کردن دیوار.

تەپخ کردن: رۆخاندن، رماندن ف ویران کردن.

تەپدان: ١) بەسەریەکا کۆمەڵ کردن؛ ٢) بەلاماردان ف ١) انباشتن؛ ٢) یورش بردن.

تەپرەش: فێلباز، گەزباز، حیلەساز ف ناروزن.

تەپس: ١) شێلان بەپێ؛ ٢) تەپین، داکەوتنی دیوارو... ف ١) لگدمال کردن؛ ٢) ریختن آوار.

تەپسە: داتەپین، روخان ف فروریختن.

تەپسی: دەفری پان و گوشاد بۆ جێشت تێ‌کردن ف بُشقاب غذاخوری.

تەپش: دانەپان، تەپان ف نگا: تەپان.

تەپشت: کۆشنست، تەقالا ف سعی و کوشش.

تەپشو: تەشوێ ف نیشه.

تەپشوێ: تەشوێ ف نیشه.

تەپك: ١) دەوە، تەپالەی زن شێلاویەتی؛ ٢) جۆرێ داوی راو؛ ٣) جۆرێ تەلە؛ ٤) گردولکە ف ١) تاپالە؛ ٢) نوعی دام شکاری؛ ٣) نوعی تله؛ ٤) تپه.

تەپ کردن: بێدەنگ بون لەترسان ف خاموش شدن از ترس.

تەپکە: ١) داوی لەتەختە کوتراو بۆ راوی مەل؛ ٢) تەلە لەدو داری سەر قولکە بۆ راوی کەروێشك؛ ٣) دەوە، تەپالّە؛ ٤) پنجەگیا، بنەگیا ف ١) نوعی دام؛ ٢) نوعی تله؛ ٣) تاپاله؛ ٤) بوته.

تەپل: شوێن پەنجە، جێ‌قامك ف اثر انگشت.

تەپڵ: ١) دەهۆڵی لەشکر؛ ٢) بانی سەر ف ١) طبل؛ ٢) تارك.

تەپڵژەن: دەهۆڵ لێدەر ف طبّال.

تەپلك: ١) زگدانی دیوار؛ ٢) تەپڵی بچوك؛ ٣) بەرکەندال؛ ٤) تاسنی گەوکردنەوەی شتی شکاو ف ١) برآمدگی دیوار؛ ٢) طبل کوچك؛ ٣) آبکند؛ ٤) بند، پاره‌ای از آهن یا روی که بدان ظرف شکسته را بپوند دهند.

تەپلموس: تەمەڵ و تەوەزەل ف بیکاره و سُست.

تەپلوس: تەمپ، تەمەڵ، لەش‌گران ف تنبل و گرانجان.

تەپلە: ١) کلاوی لباد؛ ٢) جۆرێ کلاوی زنانە ف ١) کلاه نمدی؛ ٢) نوعی کُلاه زنانه.

تەپلە: کەلارە، دەفری لەشپاکە ف ظرف از سرگین.

تەپلەسەر: تۆقەسەر، تەوقی سەر، بەرزترین شوێن لە هەرشتێ ف بلندترین نقطهٔ هر چیز.

تەپلەقو: داریکی لێرەوارە لەبەلالوکە کێویلە دەکا ف درختی است جنگلی.

تەپلەك: ١) دەپی سەرکولەکەو بن‌میچ؛ ٢) تەپەکلاو؛ ٣) تاس کلاوی زنان؛ ٤) دەفری ژێر سیغار؛ ٥) کورسیلەی شت لەسەر دانان؛ ٦) بانی گلەبان تەکراو ف ١) تخته‌پارهٔ میان ستون و سقف؛ ٢) دابرهٔ وسط عرقچین؛ ٣) نوعی کلاه زنانه؛ ٤) زیرسیگاری؛ ٥) عسلی؛ ٦) بام کاه‌گل نشده.

تەپلی باز: تەپلی بچوك کەلەژاوە بازا تەبکوتن ف نوعی طبل کوچك.

تەپلی تۆپێن: گەمەیەکە منال و لاو دەیکەن ف نوعی بازی کودکان و نوجوانان.

تەپلی سەر: تەپلە سەر ف روی سر.

تەپلی گوش: پەردەی گوێ: (بۆسێ تەپلی گوش نەم کێشان کەم‌کەم) «مەولەوی» ف پردهٔ گوش.

تەپلی گوێ: تەپلی گوش ف پردهٔ گوش.

تەپو: ١) مێشوولەی لاق و دندرك درێژ؛ ٢) لاروومەت شۆڕی بێ‌ددان؛ ٣) نەفام و دەبەنگ ف ١) نوعی پشه؛ ٢) گونه‌ها فرورفته از بی‌دندانی؛ ٣) بی‌شعور.

تەپوتل: هەلس و کەوت، مات‌بون و جولان پێکەوە ف جست‌وخیز، افتادن و برخاستن.

تەپوتۆز: تۆز و غومار ف گرد و غبار.

تەپو تومان: ١) تۆز و غومار؛ ٢) مژی داوەسناو ف ١) گردو غبار؛ ٢) مه غلیظ و راکد.

تەپوخ: رەت بردن، هەلەنگوتن، سانمەکردن ف سکندری.

تەپو دوُمان: مژی زۆری داوەسناو ف مه غلیظ راکد.

تەپوکۆ: نەپونل ف نگا: نەپونل.

تەپۆکە: گردولکە، نەپکی نەزۆربڵند ف تپهٔ کم ارتفاع.

تەپۆلکە: نەپۆکە ف تپهٔ کوچك.

تەپۆڵکە: نەپۆکە ف تپهٔ کوچك.

تەپومژ: مژی بەتەووت ف مه غلیظ.

تەپونکە: نەپۆکە ف تپهٔ کوچك.

تەپونم: باران‌و مژ پێکەوە ف هوای بارانی مه‌الود.

تەپە: ١) دەنگی کەوتنی شتی نەرمی قورس؛ ٢) دەنگی پای بنیادەم؛ ٣) نەپڵەکی ئارەخچن؛ ٤) گرد، کێوی چکۆڵە ف ١) صدای افتادن شیئی نرم و سنگین؛ ٢) صدای پا؛ ٣) دایرهٔ وسط عرقچین؛ ٤) تپه.

تەپەتەپ: نەپنەپ ف نگا: نەپنەپ.

تەپەتـرە: بربنی لە ساوای نازەبێ گرنو کە دەکەوێ‌و هەڵدەستێنەوە ف کنایه از نوپای اُفتان و خیزان.

تەپەدان: بەسەر بەکا کردن‌و لەسەر بەك هەڵچنین ف توده کردن و برهم انباشتن.

تەپەدۆر: زاربێنی شوشه لەداری نەرم ف چوب‌پنبه.

تەپەدوکەڵ: دوکەڵی زۆر ف دود زیاد.

تەپەسەر: سەرکونە، سەرز، نشت ف سرزنش.

تەپەکـڵاو: ١) پارچەی نەپڵەسەر داپۆش لە ئارەخچن‌دا؛ ٢) نەختەی گرۆوەر لەسـەر چەلاکـی خێوەت‌و رەشـمـاڵ ف ١) دایرهٔ وسط عرقچین؛ ٢) کُلاهك ستون چادر.

تەپەلۆك: بەپاڵەی پێزراو ف ناپاله.

تەپیان: رمان، بەسەر بەکا هاتنی دیوار ف فروریختن دیوار.

تەپین: ١) روخان، بەسەر بەکا هاتنە خواری دیوار، تەپیان؛ ٢) دامەپین، نەوی بون‌و فوپانی‌شت ف ١) ریزش دیوار؛ ٢) فرورفتگی.

تەپیو: روخاو، رمیاگ ف ریزش کرده.

تهتاوك: نەعناکێوێلکە ف نعناع کوهی.

تەترەك: نەرزە، تەزرە، تەبروك ف تگرگ.

تەتك: ١) لەپك دەسکێش؛ ٢) سمت‌و سانان ف ١) دستکش؛ ٢) باسن.

تەتڵەمیران: کرمێکە ئەسنور دووێژ پای هەس، رەش وسپییە ف کرمی است کُرك‌دار.

تەتن: قور، حەزی، هەڕ ف گل.

تەتـە: ١) بۆکەڵەی منالان لەفوڕ بان لە هەویر؛ ٢) یۆر، خوشکی باوك، مەت، بلە؛ ٣) خێشـك بۆ زەوی لوس کردن ف ١) عروسـك گلی یا خمیری؛ ٢) عمّه؛ ٣) تزن.

تەتـەر: ١) شاتـر، پیاوی بەپێ؛ ٢) کەسێ نامـە دەبـاو دێنێ ف ١) سر بع‌السیر؛ ٢) نامه‌بر.

تەتەری: سماق، ترشی سماق ف سُماق.

تەتەشۆر: نانەشوار، جێگەی مردو لەکانی شۆردن ف سنگ یا نخته مُرده‌شوری.

تەتەڵە: ١) پارچە تەختە یان پارچە بەردی پانکەڵە بۆ لەسەر نوسین؛ ٢) نێوان ران‌و مۆغـەرەپشت، کەمـەر لە پشتـەوە؛ ٣) رومەت‌و لاجانگ پێکـەوە؛ ٤) پاك کردنی دەغڵ‌و نوتن بەهەڵنەکاندن ف ١) لوح؛ ٢) کمر؛ ٣) گونه، رُخسار؛ ٤) بوجاری.

تەتەڵەکردن: ١) هەڵنەکاندنی دەغڵ‌و نوتن بۆ پاك‌بونەوە؛ ٢) هەڵەکردن لەفسەداو زمان نێکەڵ‌بون؛ ٣) بەهەڵە چون لە نیشانە نەنگاوتندا ف ١) بوجاری؛ ٢) زبان به تته‌پته افتادن؛ ٣) به‌هدف نزدن.

تەتەڵەمیران: ١) نەتلەمیران؛ ٢) گاڵنەو گەمە ف ١) کرم کُرك‌دار؛ ٢) شوخی.

تەتی: ١) سمت‌و ساتان؛ ٢) ئاودەس ف ١) باسن؛ ٢) مستراح.

تەجە: تەگە، نێرەبزن، سابرێن، ساورێن ف نهاز، پیشرو گله.

تەجەنەر: نەگە ف نهاز.

تەجیر: تامان، تەیمان، دیواری لەشۆڵ، چەپەر ف پەرچین.

تەجیری: هیزە، خیگ، خبگە، پێسنە ف خیگ.

تەح: وشەی سەیرمان ف حرف تَعَجُّب.

تەحا: تەح ف حرف تَعَجُّب.

تەحام: خواردەمەنی، شیو ف خوراك.

تەحامات: خواردەمەنی جۆربەجۆرو رەنگاورەنگ ف خوراکیهای رنگارنگ.

تەحت: ١) شاخ، کێوی لەبـەردی لوس‌و بڵند؛ ٢) لباد، نمد ف ١) کوه سنگی؛ ٢) نمد گُستردنی.

تەحتەقاپـو: ئاوایی نشین، بەرانبـەری چۆلـەرست‌و کۆچەری ف نخته‌قاپو.

تەحتیل: وچان، رۆژی پشودان، بەناڵی، بێکاری ف تعطیل.

تەححا: وشەی سەیرمان‌و سەرسوڕمان ف کلمهٔ تَعَجُّب.

تەحر: ١) نەرز، شێوە؛ ٢) بیچم ف ١) طرز، شیوه؛ ٢) سیما.

تەحرە: جەنگەی گەرمای نیوەڕۆ ف گرمای نیمروز.

تەحس: خلیسك، شەمت ف لیز.

تەحسین: حلیسکان، شەمتین ف لغزیدن، لیز خوردن.

تەحفیل: پیسمیل، خاوێن بونـەوەی پیس بەشوشتن ف شُستن و پاك کردن، نجس.

تەحل: ناڵ، نارو بەرانبەری شیرین ف تلخ.

تەحڵك: ١) ناڵکـە، جۆرێ گزکـە کە هەنـا کاڵـە تاڵـە؛ ٢) رەش ناڵە، ئەسمەری ئاماڵ ڕەش ف ١) نوعی گزمك؛ ٢) سبه‌فام.

تەحلەسێف: گوژالك، کاڵەکە مارانە ف هندوانهٔ ابوجهل.

تەحلی: ١) چێژەی ناڵی؛ ٢) ناڵێشکە، گیای کەوان ف ١) تلخی؛ ٢) نام گیاهی است.

تەحلیشك: ١) ناڵێشکە؛ ٢) ئاوی ناڵ‌و سوێر ف ١) نگا: ناڵێشکە؛ ٢) آب تلخ و شور.

تەحین: دۆشاوی کونجی، شیرەی کونجی، راشی ف شیرهٔ کُنجد.

تەخ: دەنگی گەڕاندنەوەی گاجوت لەسەر خەت ف حرفِ هدایتِ گاو شخم‌زن.

تەخار: کێش و پێوانەیەکی دەغڵە. *لەموکوریان چوار تەنەکەیە. لە کوردستانی عیراق ٦٤ تەنەکەیە* ف واحدی برای وزن غَلّه.

تەخاراو: کو بەی زەلامی سەرئاواڵە بۆ دەفری ئاو ف تغار آب.

تەخت: ١) گوڕ، ڕێك، بێ کەنـدو کلۆ و راست؛ ٢) چارپـایەی لەسـەر نوستن؛ ٣) کورسی لەسـەر دانیشتنی پاشا؛ ٤) بێ‌خوارو خیچی ف ١) هموار؛ ٢) تختخواب؛ ٣) اریکهٔ سلطنت؛ ٤) بدون کجی

تەختان: گوزایی، هەردی راست و تەخت ف زمینِ هموار.

تەختانی: تەختان ف زمینِ هموار.

تەختایی: تەختان ف زمینِ هموار.

تەخت بون: راست‌بونی شوێنی بەکەنـدو کلۆ، بڕینی لە تێك روخانی تەواو ف هموارشدن کندولند، کنایه از ویران شدن بەکلی.

تەخت‌رەوان: کەژاوەی بەکجاوە کە بەچواردە ستان هەڵدە گیرێ ف تختِ روان.

تەخت کردن: ١) راست کردنی زەوینی ناراست، بڕینی لە وێران کردنی ناوایی؛ ٢) خۆش و سازکـردن: (کـەیفی خۆی **تەخت** کرد) ف ١) هموار کردن زمین، کنایه از ویران کردن؛ ٢) به آرزو رسیدن.

تەختە: ١) دەپ، داری پان تاشراو؛ ٢) ئاوایی و راستی بەرد؛ ٣) پارچە لەکسۆناڵ یان لەکوتێنی چادر؛ ٤) دوکانی داخراو: (دوکانەکەی **تەختە** کراوە، بازار **تەختە**یە)؛ ٥) تاولی، ئامرازی نەردێن لەسەر کردن ف ١) تختهٔ چوبی؛ ٢) تختەسنگ؛ ٣) تختهٔ قُماش؛ ٤) دکان و بازار بسته؛ ٥) تختەنرد.

تەختـەبـەن: ١) کەت، تەختی لەتەختەو چوارگۆشەو گەورە بۆ لەسەر نوستنی هاوینان؛ ٢) محەجەری ف ١) کَت؛ ٢) نرده.

تەختەبەند: تەختەبەن ف نگا: تەختەبەن..

تەختەبوت: مۆرانەی دارخۆر، مۆرانە ف موریانە.

تەختەپۆش: ١) سەنگ پۆشی ناوەژۆ نۆبن؛ ٢) تەختەبەندی میچ ف ١) سنگ‌فرش آبراه؛ ٢) پروار، تختەهایی که سقف رابدان پوشند.

تەختەدار: دەپی دارین ف تخته.

تەختـەڕەش: دەپەڕەش، تەونەختەی رەش دەکرێ و لە فێرگە لەسـەری دەنوسن ف تختەسیاه.

تەختەساف: کلاَّفەدەزوی لەسەر پارچەمقەبا هەڵکراو ف قرقرهٔ مقوائی بهن.

تەختەقاپـو: ناوایی نشین، بەرانبـەری کۆچـەری چۆل بەرست ف تختەقاپو.

تەختەقاپی: تەختەقاپو ف تختەقاپو.

تەختی رەوان: تەخت رەوان ف تخت روان.

تەخدەمە: بەرکوت، دەغڵێ کەبەرلە دروێنە هێندێکی دەدرون وەدەبکوتن ف مقدار کمی از غَلّه که برای آزمایش آنرا می‌کوبند.

تەخسیر: ١) لەش‌گرانی، تای‌سوك؛ ٢) ژنێ کەمێرد سەرجێی بێ ناکا؛ ٣) کۆنایی، گوناح، هەڵە ف ١) کسالت؛ ٢) زن بی‌نصیب از همخوابگی شوهر؛ ٣) تقصیر.

تەخش: تیری هەوالێ کەوان ف تیر، سَهم.

تەخشـان: بڵاوکردن، دەگەڵ بەخشان دێژن: (ماڵەکەی هەموُ **تەخشان** بەخشان کرد) ف ریخت‌وپاش کردن.

تەخشك: رفحە، رفە ف طاقچە.

تەخلیت: ١) جۆر، تەرز؛ ٢) بەدەڵ، لەبانی عەسڵی ف ١) نوع، گونە؛ ٢) بَدَل.

تەخمین: بەراورد، لێکدانەوە ف حدس.

تەخنـك: قاپی گەورەی لەمس، سەعـەندی گەورە، لەگەنی جێشت ف ظرف بزرگ مسین.

تەخەر: بەشی زوربە، زۆرینە، زۆرتری ف اکثریت.

تەڕ: ١) شل، بەئاو، بەرانبەری زوها؛ ٢) وشەیەکە واتای زۆرباش دەدا: (تەڕم زانی)؛ ٣) واتای گاڵتە پێکردن: (تەڕت نەزانی) ف ١) خیس، تر؛ ٢) بمعنی خیلی خوب؛ ٣) کلمهٔ تَمَسْخُر.

تەڕا: باش *تاك* دێ، واتای تەنیاو چلۆنکایی دەدا: (تاك و **تەڕا** لێرو لەوێ بەیدا دەبن) ف بعد از کلمهٔ «*تاك*» معنی مهجور و تنها می‌رساند.

تەڕابـون: ١) لە بڵندەوە کەوتن؛ ٢) وێڵ بون، لەماڵ دورکەوتنەوە ف ١) پایین افتادن؛ ٢) مَهجور ماندن.

تەڕات: رمبازی ئەسپ، هاتوچۆی ئەسپ لە مەیداندا ف جولان اسب در میدان.

تەڕاتێن: رمبازی، هاتوچۆکردنی ئەسپ ف جولان اسب در میدان.

تەڕاخۆمە: تەخۆشبەکی چاوە ف تراخُما.

تەڕاد: ١) پێستی خالیکە، پێستی سەرکەلەکە؛ ٢) گۆشتی جەقاڵتە؛ ٣) تەڕات ف ١) پوست نُهبگاه؛ ٢) غُدّهٔ گوشتی؛ ٣) نگا: ترات.

تەڕار: تاسولکەی ئاوخواردنەوە، زەرك ف طاسِ آبخوری.

تەڕاز: ١) ڕێك، بەرانبـەر؛ ٢) وەك، وێنە؛ ٣) ئامرازێکی بەناپانە، ڕێکی و بەرانبەری دیواری پێ بەراورد دەکەن ف ١) یکسان، تَراز؛ ٢) مانند؛ ٣) تراز بنّایی.

تەڕازن: تەڕەزن، مێرگی زۆر ئاودار ف چمنزار خیس.

تەڕازو: ١) ئامـرازی کێشـانی دانـەوێڵەو میوە، تەرازی؛ ٢) کۆمـەڵـە ئەستێرەیەکە لە عاسمان ف ١) ترازو؛ ٢) بُرج میزان.

تەڕازوباز: کەم‌فرۆش، کەسێ کە لە تەرازوکێشان فێڵ دەکاو کەم دەدا ف کم‌فُروش.

تەڕازومەند: تەرازوراست، بێ فێڵ لە کێشاندا ف درست کار در وزن کردن.

تەڕاش: تلیش ف تراشه.

تەڕاش: سەروڕیش چاك کردن ف اصلاح سر و صورت.

تەڕاشتن: تاشین، تراشین ف تراشیدن.

تەڕاشین: تاشین ف تراشیدن.

تەڕاف: ١) سمت و کەفـەڵی بەکسم؛ ٢) تەڕاد؛ ٣) مێوره ف ١) کَفَلِ چهارپا؛ ٢) پوست و گوشتِ نُهبگاه؛ ٣) شاخه هَرَس شدنی تاك.

تەڕافکرن: بڕینی رەز، باغ بڕین ف هَرَس کردن تاك.

تەڕاڵ: ١) تەمەڵ، تەپ، سست و بێکار؛ ٢) تەڕاد ف ١) تنبل، سُست؛ ٢) نگا: تەڕاد.

تەڕاو: ١) سواغی‌ماڵ بە گڵەسپی؛ ٢) نەماو ف ١) نوعی گچکاری؛ ٢) نابود.

تەڕاوبەرا: هەڵلاداد، تیك‌وپێك ف هَرج و مَرج.

تەڕابی: بەناوی، دژی وشکابی ف تری، نمناکی.

تەڕبون: ١) شل‌بون، بەناوبون؛ ٢) برێنی لە نەمێ بون‌و پەند وەرگرتن: (هێنـــده بێ‌باره یەهیچ شتێ تەڕ نابێ) ف ١) خیس شدن؛ ٢) درس عبرت گرفتن.

تەڕ بونەوە: ١) حەیوان کە لە کاخواردن رزگار دەبێ‌و گیاشین دەخوا؛ ٢) برێنی لەو کەسانەی بەپیری ژن دێنن یا شودەکەن ف ١) حیوانی که پس از گذراندن زمستان از گیاه و سبزهٔ تازه بچرد؛ ٢) کنایه از کسی که در پیری همسر گیرد.

تەڕبی: دار بەلاڵوکە کێو بلە ف درختِ آلبالوی کوهی.

تەڕپل: رەت، هەڵەنگوتن، ساتمەبردن ف سکندری.

تەڕپلین: رەت بردن، هەڵەنگوتن، ساتمەبردن ف سکندری خوردن.

تەڕپۆش: کەسێ جلکی‌باش دەبەر دەکا ف شیك‌پوش.

تەڕپیر: پیری دڵ زیندوی بەهەوەس ف پیر دل‌زنده.

تەرت: ١) بڵاو، پەرێشان، پەرژ؛ ٢) لەبەین‌چو، لەناودا نەماو؛ ٣) کەمرە، گەمرە؛ ٤) بێشە، دەوەن ف ١) پراکنده؛ ٢) از میان رفته؛ ٣) سرگین خشك شُده؛ ٤) بیشه.

تەرتوتونا: هەرنەماو، لەبەین‌چو، فەوناو بەیەکجاری ف تارومار، نابود.

تەرتول: کرمێکە نافاتی گیاشین، کرمی سەوزی ف کرم آفت گیاهان.

تەرجسە: شین بونەوەی شوێنی لێدراو ف کبودی اثر ضربه.

تەرجمان: دیلمانج، وەرگێڕ، پاچڤەکەر ف مترجم.

تەرجومە: دیلمانجی، پاچڤە، وەرگێڕان ف ترجمه.

تەرجەمە: تەرجومە ف ترجمه.

تەرچك: شینکەی نەرۆ تازە ف سبزهٔ شاداب.

تەرح: ١) بیچم، شکڵ‌و سەرو سەکوت؛ ٢) وەك، لەگوێن؛ ٣) قل، لق، لاسکی گیاو گوڵ ف ١) شکل و قیافه؛ ٢) شبیه؛ ٣) ساقهٔ گل و گیاه.

تەرحەك: جۆرێ دڕو، نەوعێ چقڵ ف نوعی خار.

تەرحی: جۆرێ سەرپۆشی ژنانە ف نوعی روسری.

تەرخ: وازهێنان، دەست هەڵگرتن، تەرك ف تَرك کردن.

تەرخان: ئازاد لەباج‌و بەهرەی ئاغا ف مُعاف از مالیات و بهرهٔ مالکانه.

تەرختە: پنتەمازە، موغەرە ف مازه.

تەرخون: جۆرێ سەوزی خواردن ف ترخون.

تەرداس: تەورداس ف داس شاخه‌بُری.

تەڕدەس: ١) مەزبوت، چالاك؛ ٢) زو، لەز؛ ٣) دەس رەنگین‌و جازان ف ١) چابك؛ ٢) زود؛ ٣) ماهر، زبَردست.

تەڕدەست: تەڕدەس ف نگا: تەڕدەس.

تەڕدەستی: ١) چاپکی؛ ٢) لێزانی‌و دەسڕەنگینی ف ١) چالاکی؛ ٢) مهارت.

تەڕدەم: قسەزان‌و بەگفت‌ولفت ف سخن‌دان.

تەرز: ١) لکی داوە بەن ئاسای رەز؛ ٢) سەرلکی باریکی برکە بێستان؛ ٣) وەك، وەکو؛ ٤) جۆر، نەوع؛ ٥) جوان‌و لەبار ف ١) شاخه باریك و نخ مانندِ تاك؛ ٢) شاخ و برگ گیاهان پالیزی؛ ٣) مانند؛ ٤) نوع؛ ٥) زیبا و دلپسند.

تەڕزمان: تەڕدەم ف سخن‌دان.

تەڕزوان: تەڕدەم ف سخن‌دان.

تەرزە: تەیرۆك، گڵلێرە ف تگرگ.

تەرزەشکێن: تەرزەکوت ف نگا: تەرزەکوت.

تەرزەکـوت: دار بان زەرعـانێکی تەرزە لێی دابێ ف میوه یا محصول زیان دیده از تگرگ.

تەرزەلۆکە: گڵلێرکە، تەرزەی ورد ف تگرگ ریز.

تەرس: گوی یەکسم ف پهن.

تەرسە: پێچەوانە، بەراوەژی ف برعکس، وارونه.

تەرسەقول: گوی‌کەر بەوشکی ف سرگین خُشکیده اُلاغ.

تەرش: کەری، کەرك، کەرتکە ئاژەڵ ف بخشی از گلّه.

تەرشداری: مەڕداری، ئاژەڵداری ف گله‌داری.

تەڕفام: خاوەن سەلیقە، بەزەوق ف خوش‌ذوق.

تەرفك: پارچە دەزو، داوەدەزو ف تکه‌نخ.

تەرك: ١) تەرخ؛ ٢) بەشی دواوەی زین کە هەگبەی لەسەر دادەبەستن؛ ٣) جەکی شەڕ ف ١) ترك؛ ٢) قسمتِ عقبی زین؛ ٣) اسلحه.

تەڕك: خشڵێکی ژنانە ف نوعی زیور.

تەڕك: ١) داردەستی ئەستور؛ ٢) ئێزنگی ئەستور و تەڕ؛ ٣) برێتی لەکێر ف ١) چماق؛ ٢) هیزم نر و کلفت؛ ٣) کنایه از آلت مرد.

تەرکبەند: بەن سامۆرتە ف ترکبند، فتراك.

تەڕکردنەوە: لەوەڕی سەوزدان بەماڵات دوای زستان ف دادنِ عَلَفِ سبز بەدام بعد از مدتی خوردن علف خُشك.

تەرك کەوتـن: ١) لەجـێ چونـی جوچکــە سمت؛ ٢) لەجێ چونی جومگەی پەلی ماڵاتی بەرزە ف ١) از جا در رفتن دنبالچه؛ ٢) از جا در رفتن مچ پای دام.

تەرکە: ١) شوڵ، توڵ، شولك؛ ٢) جۆرێ قامیشی ناوبڕ ف ١) ترکه؛ ٢) نوعی نی توپُر.

تەرکەدنیا: پیاوی چاکی دورەدنیا ف زاهد.

تەرکی: لای کەفەڵ لە زیندا، جێ خورج‌و هەگبەی سوار ف فتراك.

تەرگ: تەرزە، تەیرۆك، گڵلێرە ف تگرگ.

تەرگژۆك: تەرزە، تەیرۆك، گڵلێرە ف تگرگ.

تەرگـە: چارەکـەی کوڵ، کوڵـوانـە. (شیققـەی فەلـەکـول ئەتلەس‌و ئەسنونـەیی زەڕین / بێ بێکە بەناری سەرو تەرگەی خەزو والا) «نالی» ف شنل.

تەرگەوەڕ: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف نام بخشی از کردستان.

تەڕلان: ١) مەلـێکی راوکــەرە لە تیرەی بازو شەهێن؛ ٢) برێتـی لە جوان‌چاکی دڵرفێن ف ١) از پرندگان شکاری؛ ٢) کنایه از زیبای دلربا.

تەڕلە: گیایەکی دەشتە نەخورێت ف گیاهی است خوردنی.

تەرم: ١) بنکـــوڵی ڕەز، نەکمبش؛ ٢) جەنـــازە، لاشـە، جەنـدەك؛ ٣) حەویـراڵە، حەوتەوانە، حەوت ئەستێرەن لەعاسمان ف ١) پی زدن و سست کردن خاك رز؛ ٢) جنازه؛ ٣) ستارگان هفت برادران.

تەرماڵ: سمنی چارەوی، کەفەلی بەکـم ف کَفَل چارپا.

تەرمێ نوبحی: ئەستێرەی حەوبراڵە ف ستارهٔ هفت برادران.

تەرن: ١) فێڵباز، گەرساز، دەس بڕ، زوان شڕ؛ ٢) بی فەڕ و بەئازار ف ١) ناروزن؛ ٢) مردم‌آزار.

تەرنە: جەمەزابی، چاوەنۆڕی، چاف نیری ف انتظار.

تەرنەبابیلە: بەڕەسیلکە، بەڕەسلێرکە، حاجی رەشك ف پرستو.

تەرو: تێرو، تبروێ، داریکـی دەوەنــە بۆ باڵــوکــە بنـی با دەدەن ف درختچەابست جنگلی.

تەرواڵ: ١) هەرزاڵ، پێرك، سەکۆی لەدار لەڕەشماڵدا؛ ٢) رفحه، رفه ف ١) سکوی سیاه چادر؛ ٢) رف.

تەرواڵە: تەرواڵ ف نگا: تەرواڵ.

تەڕوبڕ: زۆرتەڕ ف بسیار خیس.

تەڕوتازە: شەق و بێراو، لەشۆق و تورت ف تر وتازه.

تەڕوتۆش: هەوای پڕلە هەورو باران ف هوای بارانی.

تەڕوتۆشی: دەمی پڕلە هەورو بارانی زۆر ف موسم بارندگی بسیار.

تەرۆزی: ترۆزی، تریزو، چەمیلە، کاڵباری فەریك و کاڵ ف خیارچنبر.

تەروەنـدە: ١) کەم وێنـە، هەڵکـەوتـە؛ ٢) نۆبـەرەی گوڵ و میوە ف ١) کم‌نظیر؛ ٢) نوبر.

تەرە: ١) تەوقوڵکەی نونن بان میوەی تێدەکەن و بەگیا دای دەپۆشن؛ ٢) لەلانە نۆراوی بە یەکجاری؛ ٣) برێتی لە ئاوارە ف ١) گودالی که میوه با برک توتـون در آن می‌گذارنـد و با گیاه می‌پوشـانند؛ ٢) از خانه رمیدن؛ ٣) کنایه از آواره.

تەرە: ١) میوەی بێستان؛ ٢) کەوەر ف ١) میوهٔ جالیزی؛ ٢) تره.

تەڕەبار: باری میوەی بێستان ف تره‌بار.

تەڕەبەهار: بەهاری زۆر پڕباران ف بهار پر بارش.

تەڕەبیرۆ: نەخۆشیەکی پێسنە، سەودایی ف اگزمای پوستی.

تەرەپەنە: گیابەکە ف گیاهی است.

تەرەپیاز: پیازی شین، گەلاپیازی ناسك ف پیازچه.

تەرەتۆرە: ١) تەرەتیزە؛ ٢) تۆڵەکە ف ١) شاهی؛ ٢) ینبرك.

تەڕەتیزە: تەرەتۆرە ف شاهی.

تەرەجە: ناك، بەنەنبا ف بکه.

تەرەدوا: ١) تۆرانی یەکجـارەکی؛ ٢) دەرکردن بۆ هەمیشە ف ١) برای همیشه قهر کردن؛ ٢) برای همیشه اخراج کردن.

تەرەدین: بەتیارە، شێتۆکە، کەللەبی ف خُل.

تەڕەزا: حەیوانی نازەزاو ف حیوان تازه زاییده.

تەرەزن: تەڕازن ف نگا: تەڕازن.

تەڕەزەن: حەیوانی تازە زاوی زۆر شیردەر ف حیوان تازه زاییده بسیار شیرده.

تەرەس: بێ‌ناموس، خوێڕی ف پست و رذل.

تەڕەساز: شەلەمێنی تەڕ، ترخینە بەئەزی ف آش شلغم و گندم.

تەڕەساڵ: ساڵی زۆر بە باران ف سال پُر بارش.

تەڕەسلێمانە: گیابەکە ف گیاهی است.

تەڕەشوح: ناودەلاندن، رنوبەت، نمداری ف ترشُح.

تەڕەشوع: تەڕەشوح ف ترشُح.

تەرەغە: شاخێکی بەرزە لەموکوریان ف نام کوهی در منطقهٔ مکریان کردستان.

تەرەف: لا، تالی ف طرف، سو.

تەرەقە: چەشنی ف ترقه.

تەرەقی: بەرزتر بونەوە لەوباری هەبە ف ترقّی.

تەڕەکاری: میوەی بێستان و سەوزیجاتی هاوینە ف محصولات جالیز.

تەڕەکاڵ: شێوکردنی زەوینی باران لێ‌باربو ف شخم زدنِ زمینِ باران خورده.

تەرەکە: جۆرێ قامیشی باریکی ناوپڕ ف نوعی نی باریك و توپُر.

تەڕەماست: ماستێ کە بۆزستان زادەگیرێ، پیوی بەسەردا دەکەن ف ماستی که برای زمستان نگهداری می‌شود.

تەڕەمـاش: ١) ماشی سەوز، ماش دەکەلودا؛ ٢) برێتی لەشتی نەهێژاو بێ‌نرخ ف ١) ماش سبز؛ ٢) کنایه از چیز بی‌ارزش.

تەڕەماڵە: ١) ماڵەکێشانی سواغ؛ ٢) دروێنەی بەلابڕ بێ سواڵە ف ١) اندودن؛ ٢) نوعی درو.

تەرەنداز: تەڕپۆش ف شیك‌پوش.

تەرەوەز: نۆچاندنی پاش باران ف تُخم‌افشانی پس از باران.

تەرەوەژە: مەلێکە، باڵداریکە ف پرنده‌ایست.

تەرەون: تەرو ف نگا: تەرو.

تەرەوەن: تەرو ف نگا: تەرو.

تەربان: تر بان ف سَبَد کوچك میوه.

تەڕی: بەرانبەری وشکی، ناوداری ف تری.

تەری: ١) جوچکـە سمت، کلێنچکـە، تێسکی قونی؛ ٢) دوُگ ف ١) دنبالچه؛ ٢) دنبه.

تەریب: درونی تەفەڵ درشتی قیچەلفاج ف دوختن با بخیهٔ دُرُشتِ مورب.

تەریبدان: دوُرین بە تەفەلی درشت بۆ قایمتر بون ف دوختن با بخیه بطور مورب برای مُحکم‌کاری.

تەربدە: چەتە، ڕیگر، گۆڕان ف راهزن.

تەڕبزە: خالێگە، کەلەکە ف نهیگاه.

تەریف: پیس، گلاو، گەمار، کونی ف پلید، نجس.

تەریق: شەرمەزار، فهێت‌کار، خەجاڵەت ف خجل، شرمنده.

تەرێق: تەریق ف خجل، شرمنده.

تەریق بونەوە: خەجاڵەت بون، بەشەرمدا کەونن ف شرمنده بودن.

تەرێق بونەوە: تەریق بونەوە ف شرمنده شُدن.

تەریقی: شەرم کردن، خەجاڵەتیاوی ف خجالت کشیدن.

تەرێقی: تەریقی ف خجالت کشیدن.

تەریك: دورە پەرێز، بێ لایەن: (لە زەوران شەریکم، لە قازانجێ **تەریکم**) ف بی‌نصیب.

تەرینە: تەروا ف نگا: تەرو.

تەز: ١) بێ‌هەست‌بونی ئەندام، سڕبون، لەگۆچون؛ ٢) ساردی‌و فێنکی: (قسەی ژنە بۆمێرد: زقستان بەزو ئەز، بەهارا پەزو ئەز، هاوینێ **تەزو** ئەز، پابزا رەزو ئەز) «فولکلۆر» ف ١) کرخی اندام؛ ٢) برودت، سردی.

تەزبی: تەزبێح، تەسبێح، لبزگەی دەستی پیاوان، تزبی ف تسبیح.

تەزان: مروچەکردن، سڕبون ف کرخ شدن، بی‌حس شدن.

تەزاندن: مروچەپێ‌کردن، سڕکردن، لەگۆبردن ف کرخ کردن، بی‌حس کردن.

تەزرە: تەرزە، بەبرۆك ف تگرگ.

تەزۆك: سڕکەر، لەگۆبەر ف کرخ‌کننده، بی‌حس کننده.

تەزگ: ١) سڕی، بێ‌هەستی ئەندام؛ ٢) تەزرەی درشت ف ١) بی‌حسی؛ ٢) تگرگ درشت.

تەزگا: ئاگردان، ئاورگ ف آتشدان.

تەزو: ١) سڕی؛ ٢) مچـورك؛ ٣) سوزەی سەرمـاو بای سارد ف ١) کرختی؛ ٢) نیرکشیدن اندام؛ ٣) سوز سرما.

تەزی: ١) سڕبو، لەگۆچو؛ ٢) سارد، بەتایبەتی بوئاودەڵێن: (ئاوا **تەزی**) ف ١) بی‌حس شده؛ ٢) سرد.

تەزیگ: سڕبو، بێ‌هەست‌بونی ئەندام ف بی‌حس شده، کرخیده.

تەزین: لەگۆچـون، سست‌بونی ئەنـدام، سڕبون ف بی‌حس شدن، کرخیدن.

تەزیو: سڕ ف بی‌حس شده.

تەژ: لوڕ، زێڕ جلی بارەبەر ف عرق‌گیر سنور.

تەژبی: وێچون، هاوونەیی: (بیلاتەژبی، ئەویش وەکو نۆ زل بو) ف تشبیه.

تەژبیات: تەژبی ف تشبیه.

تەژگ: کەتان، جۆرێ قوماش ف پارچۀ کتانی.

تەژگا: ئاگردان، ئاورگ، تەزگا ف آتشدان.

تەژنە: تینك، تی، تینو، تۆنی ف تشنه.

تەژە: ١) کوڵەکە، ستون، ئەستوندەك؛ ٢) ئالودار، داری رابەڵی سەربان، دەستەك؛ ٣) تەگە، سابرێن، ساورێن، تەجە؛ ٤) زەلامی درێژی ئالەبار، حوڵ ف ١) ستون؛ ٢) الوار سقف؛ ٣) نهاز؛ ٤) لندهور.

تەژی: ١) پڕ، لیپاولیپ؛ ٢) نۆبش ف ١) پُر، مالامال؛ ٢) نوهم.

تەژیر: هۆڵی مەڕ، ئاغەڵ ف آغل.

تەس: وشـەیەکە بۆ لێخوڕینی ئاژەڵ ف کلمه‌ایست که برای راندن دام به‌کار می‌رود.

تەسپوك: سبخوڕ ف سیخول.

تەسك: ١) تەنـگ؛ ٢) کـەم‌بەر، بەرانبەری بەرپان ف ١) تنگ؛ ٢) کم‌عرض.

تەسلیم: ١) خۆبـە دەستـەوەدەر؛ ٢) بربنی لە گیان دەرچون؛ ٣) دانە دەست ف ١) تسلیم؛ ٢) کنایه از جانسپردن؛ ٣) سپردن.

تەسمیل: تەسلیم ف تسلیم.

تەسە: ١) تەبەکی نان؛ ٢) تەشتی هەویرشێلان؛ ٣) کۆسپی سەر ریگە؛ ٤) رەت، هەڵەنگوتن ف ١) طبق نان؛ ٢) تشت خمیر؛ ٣) دست‌انداز راه؛ ٤) سکندری.

تەسەل: تێر ف سیر

تەسەلا: سەبوری، قنیات ف شکیبائی.

تەسەلبون: تێربون ف سیرشدن.

تەسیار: ئێشك‌گری کاروان ف نگهبان کاروان.

تەش: ١) ئاگر، ئایەر، ئاور؛ ٢) تەتەرە ف ١) آتش؛ ٢) دوك.

تەشابی: رۆچنە، کڵاو رۆژنە ف روزنۀ بام.

تەشاوی: تەشابی ف روزنۀ بام.

تەشبریق: هەورە تریشقە، بروسکە ف آذرخش.

تەشبەرە: کەللا، کەلا، هەڵمات، مەرمەز ف تبله.

تەشبی: ١) ناوان، قەرەبوی گوناح؛ ٢) وەکو، چون ف ١) تاوان؛ ٢) تشبیه.

تەشبی ترانە: تەبەقە ترانە ف نگا: تەبەقەترانە.

تەشبی: ١) کاسـەی داربن، بادیە؛ ٢) تەژبی؛ ٣) تاوان ف ١) کاسـۀ چوبی؛ ٢) تشبیه؛ ٣) تاوان.

تەشبی‌ترێن: برینی لە زۆرخوار ف شکم‌پرست.

تەشبیلۆکە: کاسەی دارینی گچکە ف کاسۀ چوبی کوچك.

تەشبیلە: تەشبیلۆکە ف کاسۀ چوبی کوچك.

تەشت: سوینەی گەورەی هەویرو کوڵ تێداکردن ف تشت.

تەشتولکە: تەشتی چکۆڵە ف تشتك.

تەشتیر: نوشنبر، بزنی بەر تەگە ف بزغالۀ دوسالۀ ماده.

تەشخە: تاقە، دەلاقە ف طاقچه.

تەشخەڵە: گەز، دەبە، سڵناغ ف شلتاق.

تەشرین: تشرین ف نگا: تشرین.

تەشق: ١) بڵنـدایی هەوا: (کۆترەکەم گەیشتە **تەشقی** عاسمانی)؛ ٢) توندوتیژی هەوا: (سەرما **تەشقی** ئەما، لە **تەشقی** گەرمابە چوم) ف ١) اوج آسمان؛ ٢) شدت گرما و سرما.

تەشق شکـان: لەتوندی‌و بەهێزی کەوتن: (سەرما **تەشقی‌شکا**) ف از شدت کاستن.

تەشقەڵە: تەشخەڵە ف شلتاق.

تەشقەڵەباز: ئەوی گەز دەمەردم دەهاڵێنێ، دەبەکار ف مردم‌آزار.

تەشك: ١) بەرداوێن؛ ٢) لا، تەنشت؛ ٣) لنگ‌و لەتەر؛ ٤) داوێن؛ ٥) پانی درێژۆکە؛ ٦) ئەرح، بەچك، بیچم؛ ٧) توندو تیژی سەرماو گەرما ف ١) دامـان؛ ٢) نزد، جنب؛ ٣) لنـگ؛ ٤) دامن؛ ٥) مستطیل؛ ٦) سیما و قیافه؛ ٧) شدّت سرما و گرما.

تەشکەبەرە: بەرەی درێژۆکە ف گلیم دراز.

تەشگا: ئاورگ، ئاگردان ف آتشگاه.

تەشلەخە: هەرەت‌و جەنگەی سەرما ف اوج سرما.

تەشنەداری: گیابەکە هەنوانی لێ دروست دەکەن ف گیاهی است از آن بماد سازند.

تەشنی: گەروێ قورگ ف گلو.

تەشو: تەشوێ، تەپشوێ ف تیشه.

تەشوێ: تەشو ف تیشه.

تەشە: ١) ڕوچنە، کلاوڕۆژنە؛ ٢) ناقەت، توان، تابشت ف ١) روزنه؛ ٢) توان.

تەشەر: تانە، قسەی بەنێکوڵ ف تشر.

تەشەکور: سوپاس، منەت، منە ف سپاس.

تەشەنا: ١) کێم و زوخاو هێنانەوەی برین؛ ٢) گرتنەوەو زیادکردنی کوان و زیپکە ف ١) چرك برآوردن زخم؛ ٢) سرایت زخم.

تەشەنە: تەشەنا ف نگا: تەشەنا.

تەشەنەك: بان مەلاشو ف جاندانه.

تەشی: تەنەرە، ئامرازی ساکاری بەن بادان ف دوك.

تەشیڕستن: بەتەشی بادانی لۆکەو خوری ف دوكریسی.

تەشیرە: زەوزەوە، سێ پێچکەی منداڵ کەبەو فێرەڕۆیشتن دەبێ ف روروك.

تەشی ڕێس: ژنێ کە بە تەشی لۆکە یان خوری با دەدا ف دوكریسی.

تەشی ڕێسك: مشك گرە، باڵدارێکی ڕاوکەرە ف پرنده‌ای شکارچی.

تەشی ڕێسی: ١) بەتەشی بادانی کوڵکە؛ ٢) برێتی لە زمان لوسی و مەرایی ف ١) دوكریسی؛ ٢) کنایه از تملّق و ریا.

تەشیلان: گاڵتەی هەڵمات، گەمەی مەرمەڕێن ف تیله‌بازی.

تەشیلە: ١) هەڵمات، کەللا؛ ٢) غەرغەرە؛ ٣) خوری ئامادەی ڕسنن ف ١) تیله؛ ٢) قرقره؛ ٣) پشم آمادهٔ ریسیدن.

تەشی هەڵکەر: ئامرازێکە لەقوڕو دار بۆ یەن لەسەر هەڵکردن ف پایهٔ دوك.

تەعام: خواردەمەنی ف خوراك.

تەعامات: خواردەمەنی جۆراوجۆر ف خوراکیهای رنگارنگ.

تەعل: تاڵ ف تلخ.

تەعدا: دەست درێژی ف تعدی، دست درازی.

تەعەو: ناوك، دارێکی لێرەوارە، بەرێکی سوری بچوك دەگرێ ف درخت ناغ.

تەغار: تەخار ف نگا: تەخار.

تەغاراو: ١) تەخاراو؛ ٢) دەفری ناوی بینەجی ف ١) تغار آب؛ ٢) کاسه آب پینه‌دوز.

تەغڕ: ١) جۆرێ ترێ ڕەشکە؛ ٢) تلپە کشمیشی سرکە لێ گیراو ف ١) نوعی انگور سیاه؛ ٢) تفالهٔ سرکهٔ کشمش.

تەف: میرهانی جگ، لەسەر باری لوس جەفینی قاپ، شەگگە ف حالت بر سمت صاف ایستادهٔ قاپ.

تەفاری: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

تەفاریك: ١) مسکێنی تازەهاتو؛ ٢) کەسێ کە مەزرای لە گوندێکی دیکە هەبێ ف ١) تازه رعیّت شده؛ ٢) آنکه مزرعه‌اش خارج از قریه باشد.

تەفاوەت: توفیر، جیاوازی، تەوفیر ف تفاوت.

تەفایە: ١) مقەڵی، مەنقەڵی، ئاگردانی بچوك لەکانزا؛ ٢) وجاخ، ئاگردانی موبەق، نفك ف ١) منقل؛ ٢) اُجاق.

تەفتیك: کوڕوێ کوڵکەی نەرمی ژێرەوەی خوری و موی بزن ف کُرك.

تەفر: فەوتاو، نەماو. پێش تونا دەکەوێ: (باخوا زاڵم **تەفرو** تونا بێ) ف همراه «تونا» آید و معنی نابود دهد.

تەفرە: ١) فریو، خاپان، هەڵخەڵەتان؛ ٢) دەستاو دەست، حەواڵە بەگەواڵە ف ١) فریب؛ ٢) امروز و فردا کردن.

تەفرەخواردن: هەڵخەڵەتان، بەفریوچون، لەخشتە چون ف فریب خوردن.

تەفرەدان: ١) حەواڵە بەگەواڵە پێ کردن؛ ٢) فریودان، خاپاندن: (کێ **تەفرەی** داوی بەردی لێ باری) ف ١) امروز و فردا کردن؛ ٢) فریب دادن.

تەفسە: بەڵەی دەموچاو ف لکهٔ صورت.

تەفشك: ١) تەلاش لەبەرد یان لەدار؛ ٢) کڕێژە سەر ف ١) تراشهٔ سنگ و چوب؛ ٢) شورهٔ سر.

تەفشو: تەشوێ، تەشو، تەمشوێ، تەپشو ف تیشه.

تەفشوێ: تەفتو ف تیشه.

تەفشی: تەفشو ف تیشه.

تەفك: بێ ئاقڵ، ئاتێگەیشتو، کەمزان، گێلۆکە، دەبەنگ ف نخمه.

تەڤ: ١) گش، هەمو، پاك؛ ٢) دەگەڵ، پێرا ف ١) همه، تمام؛ ٢) با، حرف همراهی.

تەڤا: وزە، هێز، تابشت، توان ف تاب و توان.

تەڤایی: ئاشتی و دۆستایەتی ف آشتی.

تەڤبیر: تەگبیر، شیرەت، ڕاوێژ، پرس وڕا ف تدبیر.

تەڤدان: تێکەڵ کردن، لێکدان، تێکدان ف درهم آمیختن، بهم زدن.

تەڤدیر: تەڤبیر ف تدبیر.

تەڤر: ١) تەور، تیور، بالتە؛ ٢) ڕوبەند ف ١) تبر؛ ٢) روبند.

تەڤری: ١) گیابەکە؛ ٢) دارێکە لە بەڵالوك دەکا ف ١) نام گیاهی است؛ ٢) درختی است شبیه آلبالوی کوهی.

تەڤز: تیز، گاڵتە پێکردن ف مسخره کردن.

تەڤزاندن: داپۆشین ف پوشیدن روی چیزی.

تەڤزك: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

تەڤزی: ١) تەزی، زۆر سارد؛ ٢) تەزیو، سڕ، لەگۆچو ف ١) بسیار سرد؛ ٢) بی‌حس.

تەڤزین: سڕبون، لەگۆچون، بێ‌هەستبونی ئەندام ف بی‌حس شدن.

تەڤزینە: دڕکەزی، زی، دروێکە دەکرێتە پەرژین ف خاری است که در ساختن پرچین به‌کار برند.

تەڤژین: ١) شباکە، ڕیخ، گوی شل و تەزی ڕەشەولاخ؛ ٢) بەلەفیرە، شوڵبن، زگ‌چون؛ ٣) پێ بونی ئاگر ف ١) پهن؛ ٢) اسهال؛ ٣) روشن شدن آتش.

تەڤگەڕ: هێدی نەدەر، دانەسکناو، هەمیشە لەجوڵەو بزوتندا ف همیشه در

حرکت، بی‌آرام و سکون.

تەڤلار: کول، تیخی نەبڕ ف کُند، مُقابل تیز.

تەڤ لھەف: تێکەڵ پێکەڵ، لێکدراو، نێك هەڵتبلدراو ف درهم آمیخته.

تەڤلی: های، ئاگاداری، خەبەرداری ف آگاهی.

تەڤن: نەون، مافور و بەڕەتەنین ف فرشبافی و گلیمبافی.

تەڤناپیری: داوی جاڵجاڵوکە ف تار عنکبوت.

تەڤن پیێچ: جاڵجاڵوکە، جوڵانەنە ف عنکبوت.

تەڤنك: داوی جوڵانەنە، داوی جاڵجاڵوکە ف تارعنکبوت.

تەڤنۆك: تەڤنك ف تارعنکبوت.

تەڤنەپیر: تەڤنك ف تارعنکبوت.

تەڤەر: تەوەرزین ف تبرزین.

تەڤی: پێکەوە، ویکرا ف باهم.

تەق: ١) دەنگی ترۆقین، تۆقین: (گوللە تەقی)؛ ٢) دەنگی رەق وەرەق کەوتن: (تەق لەدەرگام دا)؛ ٣) تەخۆشی سیل، دیق: (لەداخانا تەقم کرد)؛ ٤) تاك، تەنیا: (بەتەنی تەقێ مام) ف ١) صدای انفجار؛ ٢) تق، صدای بهم خوردن؛ ٣) دق؛ ٤) تك و تنها.

تەقا: تەوەهاتو، بەڵکو، بەشکا ف فرضاً.

تەقالا: کۆششت، هەوڵ ف سعی و کوشش.

تەقالادان: هەوڵدان، ماندوبون بە کارێکەوە ف تقلا کردن.

تەقالا کردن: تەقالادان ف تقلا کردن.

تەقــالــك: ١) کلکە تەشی، دارێکی گرووەری کونە دەکلکی تەشی دەکرێ؛ ٢) خڕی بانی پچووك، وەك قورسی تەعنا؛ ٣) قاشە تارو لەپانەوە ف ١) پایهٔ دوك؛ ٢) قُرص کوچك؛ ٣) قاچ خیار.

تەقالە: چەقالە، تەربکی بادام و قەیسی ف چغاله.

تەقان: ترەقین، تۆقین ف انفجار.

تەقاندن: ترەقاندن ف مُنفجر کردن.

تەقاندنەوە: بەبێژنگ و کەوداکردنی دەغڵ بۆ بەردو قەسەڵ لێ گرتن ف بوجاری.

تەقانن: ١) تەقاندن؛ ٢) تەقاندنەوە؛ ٣) نوساندن بەتەنیشت یەکترەوە؛ ٤) گەڕانی وڵات بەشوێن کەسێ باشنێکا ف ١) منفجر کردن؛ ٢) بوجاری؛ ٣) پهلوی هم چسباندن؛ ٤) جستجو.

تەقاوی: ماڵ بەماڵ گۆڕینەوە ف مبادلهٔ پایاپای.

تەقاویت: لەکارکەوتەی هەڵپەسارده ف بازنشسته.

تەقتــەق: ١) زەوی بەردبنە، زەوبەکی بنی بەردورەقـەنـە؛ ٢) ناوی مەڵبەنـدێك لەکوردستان ف ١) سنگلاخ؛ ٢) نام منطقه‌ای در کُردستان.

تەق تەقوك: چەقەنەی ناش، چەقچەق ف نگا: تازنە.

تەق تەقیلە: کەوشی دار، پێڵاوی لەدار، قاپ قاب، سوڵی داربن ف کفش چوبی.

تەق کردن: ١) شەق بردن لەداخا، تەقین لەداخا، دیق کردن؛ ٢) لێدان لەزمانی منداڵ دا: (پشیلەکە هات تەقی کە) ف ١) از غصه دق کردن؛ ٢) زدن.

تەقـلدامی: ١) پای دیوار، فەراغ دیوار؛ ٢) لێواری دیوار ف ١) پای دیوار؛ ٢) لبهٔ دیوار.

تەقلە: ١) تەقیلە، کلاوی لە پەڕۆیان دەزو؛ ٢) هەنجیری کاڵی وەربو ف ١) کلاه پارچه‌ای یا نخی؛ ٢) انجیر نارس از درخت افتاده.

تەقڵە: ١) جلیت؛ ٢) جلبتـانێ؛ ٣) مەقولات، خۆهەڵگێڕانەوە بەپشت ورودا ف ١) چوبـی کوچـك برای بازی سوارکـاران؛ ٢) بازی سوارکاران با چوب کوچك؛ ٣) پُشتك.

تەقڵەباز: کۆترێ کە لەکاتی فڕیندا خۆی ناوەژو دەکاتەوە ف کبوتر معلق‌زن.

تەقڵەکوت: بەپڕناو ف باشناب، شنابان.

تەقڵەلێدان: سەرمـــەقـــولاتدان، خۆ ناوەژو کردنـەوە لە فڕیندا بان لەکاتی بازبردندا ف پُشتك زدن.

تەقلین: خلیسکان، شەمتین ف لیزخوردن.

تەقمین: ساڵ پێو، نامیلکەی باسی ژمارەی رۆژو کڕی ساڵی تێدابە ف تقویم.

تەقن: جێگەی پڕلە قوڕو لیتە ف لجنزار.

تەقو: ١) تەقا، بەشکا؛ ٢) وشەی خەمخۆری، پەکو، حەیف و خەسار ف ١) بر فرض، گیرم؛ ٢) کلمه‌ایست که برای ابراز تأسف به‌کار می‌رود، افسوس.

تەق و بۆق: تەقەتەقی زۆر ف تق‌ونوق.

تەق و تۆق: تەق‌وبۆق ف تَق و نوق.

تەقودو: کۆچی بەکۆمەڵ لەترسان ف کوچ دسته‌جمعی.

تەق وەرەو: تەقودەو ف نگا: تەقودەو.

تەقــە: ١) دەنگی وێك کەوتنی شتی رەق و سەخت؛ ٢) بڕینی لە شەڕە تفەنگ ف ١) صدای افتادن شیئی سـخت؛ ٢) کنایه از تیراندازی در جنگ.

تەقەت: وەشارتی، وەشێراو، ناقەت ف پنهان شده.

تەقەت کردن: شاردنەوە ف پنهان کردن.

تەقەتەق: تەقەی زۆر لەسەریەك ف تق‌وتوق بسیار.

تەقەتێ کەوتن: دەست بەهەڵاتنی بەکۆمەڵ کردن ف اِقدام به فرار دسته‌جمعی.

تەقەداکەوتن: خەبەر بڵاوبونەوە ف اشاعه.

تەقەفیرە: زگ‌چونی شل، بەلەفیرە ف اسهال.

تەقەڵ: نیك، باقیە، جێ نێنان و دەرێنانی دەرزی بەداوەوە ف بخیه.

تەقــەلا: ١) کۆششت، هەوڵ، تەقالا؛ ٢) بەکەلا: (بـەهیچ تەقەلا باندا نەهانوە) ف ١) سعی و کوشش؛ ٢) بکسو.

تەقەلادان: کۆششت کردن ف سعی کردن.

تەقەڵبەست: دادوراو، دادرواو، تێرتەقەڵ کراو ف بخیه خورده.

تەقـەڵ تێ هەڵـدان: یەکجار دەرزی لەدورمان راکردن و دەرینانەوە ف سوزن زدن، بخیه‌زدن، آجیدن.

تەقەللا: تەقالا ف کوشش.

تەقەڵ لێدان: تەقەڵ تێ‌هەڵدان ف بخیه زدن، آجیدن.

تەقـەمـەنی: هەرچی نەتـەقێندرێ. وەك باروت و فیشەك و... [ف] مواد مُنفَجِره، مُهِمّات جنگی.

تەقەنە: چەقەنەی ئاش، چەقچەقی ئاسباو [ف] نگا: تازینە.

تەقـەوانـە: کونی ئابـەنی کەجـالەکە بۆ خۆ رزگار کردنی داناوە [ف] سوراخی که حیوانات برای فرار تعبیه می کنند.

تەقەورەقە: شەڕو هەراو لێکدان [ف] جنگ و جدال.

تەقیاگ: هەڵتەکاو، بەتەنەتەکراو، بۆ دەغڵی دەڵێن [ف] بوجاری شده.

تەقی تەنێ: تەنیای بێ‌هەوال [ف] تنهای تنها، تك و تنها.

تەقیلە: کڵاوی لە پەرۆو دەزو، تارەخ‌جن [ف] عرقچین.

تەقین: تر‌ەکیان، تۆقین [ف] منفجر شدن.

تەقینەوە: ١) دوبارە ترەکیان؛ ٢) برێتی لەبڵاوبونەوەی خەبەرو باس [ف] ١) دوبارە ترکیدن؛ ٢) کنایه از پخش شدن خبر.

تەقیو: ١) ترەکیاو، تۆقیو؛ ٢) تەرە لە ولات و مەڵبـەنـد، هەڵاتـو [ف] ١) منفجر شده؛ ٢) متواری.

تەقیە: ١) حەیا، شەرم؛ ٢) بیرو بڕوا وەشارتن لەکن شیعە [ف] ١) شرم؛ ٢) تَقیه.

تەك: ١) تاق، لەتی جوت؛ ٢) لا، لەکن، لێك؛ ٣) دەگەڵ: (لەتەك منابە)؛ ٤) تانەشان، سەلە [ف] ١) فرد، مُقابل زوج؛ ٢) نزد؛ ٣) با؛ ٤) آبکش.

تەکان: ١) بزوتنی بەتەوژم؛ ٢) پاڵ‌دان [ف] ١) تکان؛ ٢) هول دادن.

تەکان خواردن: بزوتنەوە [ف] تکان خوردن.

تەکان دان: ١) بزوتن؛ ٢) بزواندن بەهێز [ف] ١) تکان خوردن؛ ٢) تکان دادن.

تەکاندن: راوەشاندنی دارو فەرش و بەرگ [ف] تکانیدن درخت و فرش و...

تەکانن: تەکاندن [ف] تکاندن.

تەکانەوە: لێ دورکەوتنەوە، دورەپەرێزی کردن [ف] دوری جُستن.

تەکاو: راوەشێنراو [ف] تکان داده شده.

تەکبەند: کەمەربەند لە هەتبانەر جاو، هەمبان [ف] کَمَر بند چرمی.

تەکدان: ١) باڵ دان بە یەکەوە؛ ٢) لاچون و رێ چۆڵ کردن [ف] ١) پُشت بەپُشت هم دادن؛ ٢) کنار کشیدن و راه بازکردن.

تەکدانە دواوە: بەرەو پاش کشانەوە [ف] واپس رفتن

تەککو: وشەی سەیرمان [ف] کلمهٔ تَعَجُّب.

تەك کەوتن: بەشوێن‌دا چوُن، دواکەوتن [ف] تك افتادن.

تەك کەوتو: شوێن کەفتە، وە دواکەوتە [ف] دنبالەرو.

تەك کەوتە: تەك‌کەوتو [ف] دنبالەرو.

تەکلە: دەرخۆنە [ف] سرپوش دیگ.

تەکلیف: ١) کاری دژوار؛ ٢) خوابشت و تکا [ف] ١) کار دشوار؛ ٢) خواهش.

تەکمە: فەرەنجی قوڵە، قاپوتی کورتی تا ئەژنۆ [ف] نیمتنهٔ نمدی.

تەکمیش: بنکۆڵی ڕەز [ف] پی زدن و سُست کردن خاك رز.

تەکمیل: تەواو کردن، تمام کرن [ف] تکمیل.

تەکنای: تەکاندن، راوەشاندن [ف] تکانیدن بەمنظور گردگیری.

تەکو: ١) تەککو؛ ٢) باقی، ماو لەشتێ [ف] ١) کلمهٔ تعجّب؛ ٢) باقیمانده.

تەکۆز: رێك و پێك، لەبارو بێ کەمایەسی [ف] دارای نظم و ترتیب.

تەکوەك: لەجێگە بزوتن، تەکان [ف] تکان.

تەکۆین: تەکۆز [ف] مُرتَّب، مُنَظَّم.

تەکۆیس: تەکۆز [ف] مُنَظَّم.

تەکە: ١) تەگە، ساورێن، نێری، نێهری؛ ٢) پەڕی قوماری بەکخال؛ ٣) لەرزەی هەڵاوەسراو [ف] ١) تهاز؛ ٢) آس تکخال؛ ٣) نوسان جسم آویخته.

تەکەتەك: ١) لەرەلەری شۆڕەوەبو؛ ٢) شلەشل رۆیشتن [ف] ١) نوسان شیئی آویخته؛ ٢) سلانەسلانه راه رفتن.

تەکەدان: لاکەوتن و کشانەوە [ف] عقب رفتن و جا بازکردن.

تەکەکردن: ١) تەکەدان؛ ٢) بزاوی هەڵواسراو [ف] ١) نگا: تەکەدان؛ ٢) نوسان جسم آویخته.

تەکەڵتو: جێگەی رانی سوار لە زیندا، لبادی بن قایشی ئەم‌لاو ئەولای زین [ف] برگ زین.

تەکەمە: فەرەنجی، قاپوت [ف] بالتوی نمدی.

تەکەنمە: کولاوی یەك کەسی، لبادی چکۆڵەی یەك نەفەرە [ف] نمد یك‌نفری.

تەکیمە: تەکەنمە [ف] نمد کوچك.

تەکێن: کەسێ کاری تەکاندن دەکا [ف] تکان‌دهنده.

تەکینمە: نمەد، لباد، کولاف [ف] نمد کوچك.

تەکینـەوە: ١) دورکەوتنەوە؛ ٢) کشانەوە لەکارێ [ف] ١) دور شدن؛ ٢) شانه خالی کردن.

تەکیە: ١) سەکۆی بەردەرگا، خواجانە؛ ٢) دەروێش‌گە [ف] ١) سکوی جلو در؛ ٢) خانقاه.

تەکیەگا: پشتیوان و باربەدەر [ف] حامی و پشتیبان.

تەگبیر: تەقبیر، راوێژ [ف] تدبیر.

تەگرك: تەزرە، تەیروك، تەرزە، گللێرە [ف] تگرگ.

تەگە: سابرێن، تەگە، تەجە، نێری [ف] تهاز، پیشرو گله.

تەگـەرە: ١) چەرخی عەرەبـانە، پێچکی عەڕابەو گاری؛ ٢) دارێکە دە کونی بەرداشی ژێرو کونراو؛ ٣) کۆسپ و لەمپەر [ف] ١) چرخ ارابه و گاری؛ ٢) چوبی که در سوراخ سنگ آسیا قرار دارد؛ ٣) مانع سر راه.

تەگەرەتێ خستن: چەت لەکار خستن، کۆسپ لەرێ دانان [ف] چوب لای چرخ گذاشتن.

تەگەرەتێ کەوتن: تێك چونی کار، چەت‌تێ کەوتن [ف] بروز اشکال در کار.

تەگەگرتن: ئاوس‌بوُنی بزن لە نێری [ف] باردار شدن بز.

تەل: ١) تێل، سیم؛ ٢) تام تاڵ؛ ٣) تێلگراف، بەرقی‌یە؛ ٤) تاڵێك لە بەن، لە مو، داو، هەودا [ف] ١) سیم؛ ٢) تلخ؛ ٣) تلگراف؛ ٤) تارِ مو، رشته.

تەڵا: زێڕ [ف] طلا.

تەلار: باڵـەخـانە، ژوری قاتی سەرەوە [ف] بالاخانه، اطاقی که در طبقهٔ بالائی ساختمانی قرار دارد.

تەلاس: بێ زیاد لەرادە راکێشان، سەرچڵی ف زیادەروی.
تەلاش: تەقالا ف تلاش و کوشش.
تەلاش: تلیش ف تراشه.
تەلاق: بێبەش کردنی ژن لەمێرد ف طلاق.
تەلاقدراو: ژنی لەمێرد بێبەش کراو ف طلاق داده شده.
تەلاکاری: زێرکفت ف زراندود.
تەلاکفت: زێرکفت ف زراندود.
تەلان: بەندەن، بەرزایی کێو ف ستیغ کوه.
تەلان: ١) تەلان؛ ٢) تەبارە، پێرك ف ١) ستیغ کوه؛ ٢) نگا: تەبارە.
تەلانتەرە: گیابەکە لەبەرزایی دەڕوێ ف نام گیاهی است که در ارتفاعات می‌روید.
تەلبژێر: هەڵبژاردە، دانەبژێر کردن، تەقاندن ف برگزیده.
تەلبژێن: تەلبژێر ف برگزیده.
تەلبەند: تێل لەدەورە دراو چیلی لەسیم ف پرچین سیمی.
تەلپ: تڵپ، شڵپە، دەنگی لە سینگ دانی تازیەت باران ف صدای بر سینه‌زدن.
تەلخ: ١) رەنگی رەشی ناماڵ زەرد؛ ٢) تفت، شیرینی ناماڵ ناڵ؛ ٣) روگرژ، روترش ف ١) رنگ سیاه مایل به زرد؛ ٢) مزهٔ گس؛ ٢) اَخمو.
تەلزم: تلیشێکی ناسك لەدارو بەرۆو بەرد ف تراشه‌ای از سنگ یا چوب یا...
تەلسمز: لاسلکی، تەلەفۆنی بێ تێل ف بی‌سیم.
تەلسك: زەنگەنە، هێشوی پچوك لەهێشوی زل ف تلسك.
تەلفیز: گەمەو گەپ، گەپجاری، حەنەك ف شوخی، مزاح، مَسخرگی.
تەلفیس: تەلفیز ف شوخی، مزاح، مسخرگی.
تەلمسك: تەلسك ف تلسك.
تەلمبت: ١) ئەسپی کۆتەڵ؛ ٢) ئەسپی زین‌و لغاوکراو بۆ پیاویکی گەورە؛ ٣) کۆچ‌وبار؛ ٤) جلێکی وەك لیفە بە سەرشان‌و ملی ئەسپیدا دەدەن ف ١) اَسب مراسم عزاداری؛ ٢) اسب زین و یراق شده؛ ٣) کوچ کردن؛ ٤) عرقگیر اسب.
تەلمبس: کۆرو کۆزی شیوەن ف دستهٔ عزاداری.
تەلوار: هەرزاڵ، پێرك ف نگا: پیرك.
تەلوبال: بەژن‌و بالا ف قدوقامت.
تەلوك: درکەزی ف خاری است که در ساختن پرچین به‌کار برند.
تەلوك: شۆڵی جەمسەری چیغی رەشماڵ ف ترکهٔ چیغ.
تەلۆکە: نالۆکە، هیلاك، جێ یان کاری پڕلە مەترسی، خەتەر ف خَطَر.
تەلۆکە: تالۆکە، لەز، پەلە ف شتاب.
تەلە: ١) نامرازی راو لەئاسن‌و تێل؛ ٢) جۆرێ هەڵوا ف ١) تله؛ ٢) نوعی حلوا.
تەلەب: ١) داوا، ویستن؛ ٢) نیرخوازی ماکەر: (ماکەر بە **تەلەبە**) ف ١) درخواست، طَلَب؛ ٢) گُشن خواهی مادهٔ الاغ.
تەلەبکار: داواکار ف طلبکار.
تەلەبە: خوێندکار لە جامعە، دەرس خوێنی زانستگا ف دانشجو.

تەلەبەرد: پارچەیەکی درێژو پانکەڵە لەبەرد ف تخته‌سنگ.
تەلەتەقبن: برێتی لەفێڵبازو خاپینۆك ف کنایه از فریبکار.
تەلەتەل: مانەمانە، سەبرە سەبرەچون ف باورچین باورچین.
تەلەرێوی: گاڵتەیەکە ف یکی از بازیهای محلی.
تەلەزم: پارچەی تەنك لەدارو بەرد ف تراشهٔ چوب یا سنگ.
تەلەس: زۆر سەرخۆش ف مست و خراب.
تەلەسمە: کرمی نۆك ف آفت نخود.
تەلەف: لەناوچو، خراوبوگ، بەفیرۆچو ف تَلَف.
تەلەفۆن: تەلەیفون ف تلفون.
تەلەکە: حیلە، گەر، گزی ف نیرنگ.
تەلەکەباز: فێڵباز، گزیکار ف حیله‌گر.
تەلەمە: ئێسکی چۆڵەمە ف جناغ.
تەلەمەشکێنە: چوڵە مەشکێنە، چەڵەمەتشکێنە ف جناغ شکستن.
تەلەنانەوە: ١) داودانان؛ ٢) برێتی لەگزی کردن بۆ فریودان: (گەردون لەگەرۆو هەزار **تەڵەی ناوەتەوە**) «خەیامی هەژار» ف ١) دام نهادن؛ ٢) کنایه از مکر کردن.
تەلەورێوی: تەلەڕێوی ف نگا: تەلەرێوی.
تەلهە: تەلە ف تله.
تەلەیفون: تەلەفۆن ف تلفون.
تەلی: تەلە ف تله.
تەلێ: ١) زێڕ، تەلا؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) طلا؛ ٢) نامی زنانه.
تەلیس: گونیە، گۆنی، جەواڵی تەنکی لەگوش چنراو ف گونی.
تەلێر: زگەزل، ورگن، دەفزگ ف شکم گنده.
تەلیسم: ١) شوێنی جادوکراو؛ ٢) دوعای جادوگەر؛ ٣) نوشتەی لەسەر زێڕو زیو کە خشڵێکی سەرسنگە ف ١) و ٢) طلسم؛ ٣) گردن‌بند طلا یا نقره که بر روی آن نوشته باشند.
تەلیسە: سوکەبار کە لەسەرێەوە سواردەبن ف بار سبك.
تەلیلە: گوتنی «لااله‌الاالله» بە کۆمەڵ ف تهلیل.
تەم: ١) مژ، دومان؛ ٢) تۆزو غوبار؛ ٣) ئەفەسدان لەسیغار، مژدان لە جگەرە؛ ٤) بەلێو لێك تونەکردن خواردنی شیر و شیرینی؛ ٥) تاریکایی بەرچاو؛ ٦) برێتی لە خەم‌و کەسەر ف ١) مه؛ ٢) غبار؛ ٣) پُك زدن به سیگار؛ ٤) مکیدن؛ ٥) تارشدنِ چشم؛ ٦) کنایه از غم و غُصه.
تەما: ١) هومێد؛ ٢) نیازو لێ بڕان؛ ٣) تەماح؛ ٤) بەتەماح ف ١) اُمید؛ ٢) تصمیم؛ ٣) آز؛ ٤) آزمند.
تەماتم: زمان گیری لەکاتی تۆرەیی ف به تته‌پته افتادن در اثر خشم.
تەماتە: بازاناسۆر، باینجانی سور، تۆمانێز ف گوجه‌فرنگی.
تەماح: هومێدو داوای نارەوا، چاوچنۆکی، چاونەزیری ف آز، طمع.
تەمادار: بەهومێد ف امیدوار.
تەماداری: هومێدەواری ف امیدواری.
تەمار: ١) شارەگ، شادەمار، دەمار؛ ٢) رەشایی بەرچاو ف ١) شاهرگ؛ ٢) تاری دید.
تەمارتن: تەمراندن ف نگا: تەمراندن.

تەمارزو: نامەزرو ف نگا: نامەزرو.
تەماشا: تماشا ف تماشا.
تەماشاخانە: تماشاخانە ف نمایشگاه.
تەماکار: بەتەماح ف آزمند.
تەماکۆ: توتن ف تنباکو.
تەمالّ: دۆزینەوەی کەروێشك لەلاندا ف پیدا کردن خرگوش در کنام.
تەمباڤ: ١) نەغمەی ژێر عەرز؛ ٢) گێژاو؛ ٣) چالّی بەردین لەناو شاخو جیادا ف ١) نقب؛ ٢) گرداب؛ ٣) گودال سنگی در کوه.
تەمبور: ئامرازێکی موسیقایە ف تنبور.
تەمبورە: زەمبورەی ئاش ف سوراخ تنگ ناوآسیاب.
تەمبەلّ: ١) تەوەزەل، بێکارە؛ ٢) کۆڵەکەیەك کە دەخرێنە بن دیوار کاربنە رادەگرێ ف ١) تنبل؛ ٢) ستونی کە دیرك را نگە می‌دارد.
تەمبەلّخانە: فەقیرخانە ف نوانخانە.
تەمبەلە: کرمێکی ئەستوری خڕەکەی سپی‌یە ف کرمی است سفیدرنگ.
تەمبەلّیت: سەربار، باری زیادی لەسەر بارەوە ف اضافەبار.
تەمتور: جۆرێ خوێی فاوەیی ف نوعی نمك قهوه‌ای رنگ.
تەمتەراق: دەبدەبە، شکۆ، جەلال ف تمتراق، دبدبە.
تەمتەم: ڕەقەن، زەوینێ بنەکەی نەرمان نەبێت ف زمین سنگلاخی.
تەمتەمان: تەمتەم ف زمین سنگلاخی.
تەمتەمە: تمتمە، نوکی مزرەق، نوك گیزگیزە ف نُك آهنین گردنا.
تەمراندن: ١) داپۆشین لەخاکدا؛ ٢) کوژاندنەوەی ئاگر ف ١) زیر خاك نهادن؛ ٢) فرونشاندن آتش.
تەمرین: تەمراندن ف نگا: تەمراندن.
تەمسق: باسوق، باسوخ ف باسلُق.
تەمشو: تەپشو، تەشوێ ف تیشە.
تەمشوێ: تەمشو ف تیشە.
تەمغە: مۆری دەزگای دەوڵەتی ف مهر اداری.
تەمو: ١) تۆپی ئاش، جێگەی پەرەی ئاش؛ ٢) خاڵبگە ف ١) جای پرّه آسیاب؛ ٢) تهیگاه.
تەموخ: ڕەملّی لێك هالاو، سندەرەملّ ف ماسهٔ کلوخ شده.
تەمورە: ١) پیك، زەنبورە؛ ٢) تەنبور ف نگا: تەمبورە؛ ٢) طنبور.
تەمورەژەن: کەسێ کە تەنبور لێ دەدا ف نوازندهٔ طنبور.
تەموز: مانگی حەوتەمی ساڵی میلادی ف ماه جولای.
تەمەت: بەئەندازەی، بەقەد ف باندازهٔ.
تەمەر: ناوی پیاوانە ف اسمی برای مردان.
تەمەرە: بەڵاو کێشەو گیرە ف بلا و کشمکش و دردسر.
تەمەز: تومەز ف تونگو.
تەمەزی: دەسرەی ناوریشم، دەسماڵی هەورەمیش ف دستمال ابریشمی.
تەمەسی: تەمەزی ف دستمال ابریشمی.
تەمەڵ: لەش گران، تەپ، تەوەزەل ف تنبل.
تەمەڵخانە: جێ‌ژیانی ئەوانەی کاربان پێ ناکرێ ف نوانخانە.
تەمەڵە: بەردی بناغە، هەوەڵ‌ریزی هیم ف زیر بنا.
تەمەڵی: لەش گرانی، تەپی، تەوەزەلی ف تنبلی.
تەمەڵیت: ١) پاشکۆی پێنجراوی دوای زین؛ ٢) بەردی بناغە؛ ٣) سەربار ف ١) بقچهٔ بەفتراك بستە شده؛ ٢) بنیان ساختمان؛ ٣) اضافەبار.
تەمەن: عومر، عەمر، مەودای ژیان ف عُمر، سِن.
تەمەنا: ١) چەست کیشانی سەرباز بۆ ئەفسەر؛ ٢) تکاو ڕەجا ف ١) احترام گذاشتن برای مافوق؛ ٢) تمنّا.
تەمێ: سزادان لەسەر سوچ و هەڵە ف تنبیە.
تەمیان: خەمگینی ف اندوە.
تەمێ‌بون: پەند وەرگرتن، لەسزادانەوە، دەست لەکاری ناڕەوا هەڵگرتن ف پند گرفتن، درس عبرت گرفتن.
تەمێ خۆر: جزیا دیتو، جزبا دراو ف کیفردیدە.
تەمیز: پاك و خاوین ف تمیز.
تەمیس: تەمیز ف تمیز.
تەمێ کردن: ١) ڕاسپاردن؛ ٢) سزادان لەسەر خەتاو تاوان ف ١) سفارش کردن؛ ٢) مجازات کردن، تنبیە کردن.
تەمین: خەمبار، دڵتەنگ ف اندوهگین.
تەن: ١) لەش، بەدەن، قالب؛ ٢) سپان، قورم ف ١) کالبد، تَن، بدن؛ ٢) دودە.
تەنا: ئاسودە، ڕەحەت ف آسودە.
تەناباز: تەناف باز، پەلهەوان ف بندباز.
تەنازول: لەمەبەست شل‌کردنەوە ف از خواستەهای خود کاستن.
تەناف: تەوبەنەی بۆ جل لەسەر هەڵخستن ڕابەڵ دەکرێ ف طناب.
تەنافباز: ئەو هونەرمەندەی بەسەر گوریسی ڕابەڵ کراودا دەڕوا ف بندباز.
تەنافبازی: هونەری تەنافباز ف بندبازی.
تەنانە: ١) خۆ ئەگەر، هەتتاکە؛ ٢) بەتایبەت ف ١) حتی اگر؛ ٢) بخصوص.
تەنانەت: تەنانە ف نگا: تەنانە.
تەناو: چنراو، ئەندراو ف تنیدە، بافتە.
تەناهی: ١) ئاسودەیی؛ ٢) خۆشی‌و ئارامی ف ١) آسودگی؛ ٢) صلح و آرامش.
تەنایی: تەناهی ف نگا: تەناهی.
تەنبو: ١) تۆپیو، مردارەوەبو، کەونی؛ ٢) گەنە؛ ٣) تۆپی ئاش ف ١) مردار؛ ٢) کنە؛ ٣) مرکز پرّەهای آسیا.
تەنبوری: کاکۆڵی پیاوانە ف کاکُل.
تەن‌بەتەن: شەڕی دوکەس پێکەوە لەمەیدانی شەڕدا ف جنگ تن‌بەتن.
تەنبەکی: تەماکۆ، توتنی تێرگەلە ف تنباکو.
تەنبەڵە: تەمەڵە، بەردی بناغە ف بُنیان ساختمان.
تەنپەروەر: خۆ خۆشەویست، دەست‌وپێ سپی ف تن‌پرور.

تەنتەنە: بزەم بزەم، سەنسەنە، جەلال و شکۆ ف جلال و شکوه.

تەنخوا: ١) کوتاڵ و ماڵی بازرگانی؛ ٢) دەسمایە، سەرمیان ف ١) کالای بازرگانی؛ ٢) سرمایه.

تەندروس: ساغ، ساق، سلامەت ف تندُرُست.

تەندروست: تەندروس ف تندُرُست.

تەندوُر: تەنور ف تنور.

تەندور بلاوی: پلاوله بەرش ف نوعی غذا.

تەندورە: ١) تەو حەوزۆکەی لەقسل و پەرد تەیکەن و ناوی ناشی تێ دەرژێ؛ ٢) گرمەگرم و هارە: (دێوەکە بە **تەندورە** زەنە هات) ف ١) تنورهٔ آسیا؛ ٢) غُرِّش.

تەنراو: تەناو ف بافته.

تەنزیل: پارچەی سپی و تەنك ف پارچه سفید درشت باف.

تەنشت: ١) کن، نك، لا، جەم؛ ٢) خالیگه ف ١) جنب؛ ٢) تُهیگاه.

تەنشتاو تەنشت: لەسەرلا، لاولا ف لابەلا.

تەنشدەر: لاشبانه، لای درێژی چوارچێوەی دەرگا ف دوطرف عمودی چهارچوبهٔ در.

تەنك: ١) بانی ناسك؛ ٢) نەقوڵ؛ ٣) چاندراو بان موی تەپر ف ١) تُنُك؛ ٢) کم عُمق؛ ٣) کِشت یا موی کم پُشت.

تەنکاو: ناوێ که قوڵ نەبێ ف آب کم عمق.

تەنکوتیول: زۆر ناسك و تەنك ف بسیار نازك.

تەنکەکردن: هەڵکێشان و سوك کردنی چاندراوی پڕ ف تنك کردن کشت پر پشت.

تەنگ: ١) کەمەربەندی بارەبەر؛ ٢) دژی گوشاد؛ ٣) ورگی زل؛ ٤) قابشی نێوان دەفەومەکوکی جولابی؛ ٥) دژوار: (توشی نەفەس **تەنگی** بوە) ف ١) تنگِ زین؛ ٢) تنگ، مقابل گشاد؛ ٣) شکم گنده؛ ٤) ابزاری در جولانی؛ ٥) دُشوار.

تەنگانە: لیقەومان، بێ‌دەرەتانی ف تنگنا.

تەنگاو: ١) وەسەر پەلە خراو؛ ٢) زۆربۆ هاتو ف ١) شتابزده؛ ٢) در تنگنا قرار گرفته.

تەنگاوی: تەنگانە ف تنگنا.

تەنگ‌بێ: تامرازی دابێژانی کون‌تەنگ ف غربال ریز.

تەنگ پێ هەڵچنین: زۆر بۆهێنان و بێ‌دەرەتان کردن ف در تنگنا قرار دادن.

تەنگ‌دان: تەنگەکێشان لە بەکسم ف تنگ زین بستن.

تەنگدەس: نەدار، بێ‌بارە، بێ‌ماڵ، فەقیر ف تنگدست.

تەنگدەست: تەنگدەس ف تنگدست.

تەنگر: دارێکی دەوەنە بەری، وەك بەری بادام دەچێ ف نام درختچه‌ایست.

تەنگز: جالوك، دارێکی بنچکەو بەدرك ف سفیدخار.

تەنگژە: ١) شبوی تەنگەبەر، گەلی تەنگ، دۆڵی تەنگ؛ ٢) ناوی گوندێکە لەکوردستان؛ ٣) تەنگانە ف ١) درّهٔ تنگ؛ ٢) نام یکی از روستاهای کُردستان؛ ٣) تنگنا.

تەنگوچەڵەمە: تەنگانە، دژواری و ناخۆشی ف تنگنا.

تەنگە: ١) کەمەربەندی بەکسم؛ ٢) بڕبنی لەزگی زل؛ ٣) جێگەی تەسك بونەوەی دەریا ف ١) تنگ اسب یا الاغ؛ ٢) کنایه از شکمِ گُنده؛ ٣) تنگه.

تەنگەبەر: هەرشوێنێکی ناگوشاد ف تنگ، مُقابل گُشاد.

تەنگەبەری: تەنگانە، بێ‌دەرەتانی ف تنگنا.

تەنگەتاو: ١) وەپەلە کەوتو؛ ٢) زۆر تورە؛ ٣) زۆر بۆ هێنانی میزوگو ف ١) شتابزده؛ ٢) بسیار خشمگین؛ ٣) فشارِ اجابت مزاج.

تەنگەتیلکە: ١) رق هەستاو، تورە؛ ٢) زگ‌زل ف ١) خشمگین؛ ٢) شکم گُنده.

تەنگەدان: تەنگدان، توندکێشانی تەنگە ف تُندبستنِ تنگ اسب یا اُلاغ.

تەنگەگر: ١) پشتێنەی زین که تەسپ زامار دەکا؛ ٢) بڕبنی لە قسەی رەق ف ١) تریه‌ای که پُشت اسب را زخم کند؛ ٢) کنایه از سخن دُرُك.

تەنگەگرتن: ١) بڕبنداربون بە تەنگە؛ ٢) بڕبنی لە قسەی گرچوبڕو تورەکەر ف ١) زخمی شدن حیوان از تنگ؛ ٢) کنایه از سخن خشم برانگیز، جواب دندان‌شکن.

تەنگەلان: تەسکایی لە زەریا، زەربای نێوانی دوجیا ف تنگه.

تەنگەنەفەس: ١) نەخۆشی هەناسەسوار؛ ٢) بڕبنی لە بێ‌سەبر ف ١) تنگ نَفَس؛ ٢) کنایه از ناشکیبا.

تەنگەنەفەسی: ١) هەناسەسواری کە نەخۆشیەکە؛ ٢) بێ‌نارامی ف ١) بیماری آسم؛ ٢) ناشکیبایی.

تەنگ هەڵچنین: بڕبنی لە زۆر بۆهێنان و دەرەتان لێ‌بڕین ف در تنگنا قرار دادن.

تەنگی: ١) بەرانبەری گوشادی؛ ٢) ناخۆشی و تەنگانە ف ١) تنگی؛ ٢) سختی و تنگنا.

تەنگیز: گوێز، بلچ، گێوژ ف زالزالك.

تەنوا: گەمار، چڵك، پیس، چەبەڵ ف کثیف.

تەنوایی: گەماری، چڵکنی، پیسی ف کثافت.

تەنور: تەندور، قولکەناگری سورەوەکراو بونان کردن ف تَنور.

تەنوردا خستن: هەڵکردنی تەنور، ناگر لە تەندوردا کردنەوە ف افروختن تنور.

تەنورشێوێن: کولەوەژ، دارێکی درێژ کە بنی تەندوری پێ تێك وەردەدەن ف چوبی که با آن خاکستر و آتش تنور را زیر و رو می‌کنند.

تەنورە: ١) زارکی دۆلاش؛ ٢) گێژە لۆکە؛ ٣) گرمەو گورە؛ ٤) داوێنی کراسی ژنانە ف ١) دهانهٔ ناوآسیا؛ ٢) گردباد؛ ٣) صدای غُرِّش؛ ٤) دامن زنانه.

تەنوشك: ئالوهانن، گەرونێتەی لۆزەنێن ف ورم کردن لوزه‌ها.

تەنوُیی: تنووەنی، تینگی، تینوابەتی ف تشنگی.

تەنە: لەشبێك، تەنیا: (بەك **تەنە** بەرەنگاری بو) ف تنه، تنها.

تەنها: بەتافی تەنێ، بێ‌هیچ هەواڵ و خزم، تاك ف تنها.

تەنەزول: هاتن، خوارەوەی نرخ و پایە ف فروکش کردن نرخ و پایه.

تنزُّل.

تەنەکە: ١) کانزایەکە دەکریتە دەفری رۆن و شتی تراو؛ ٢) پێوانەیەکە نزیکەی شازدە کیلۆ دەگرێ ف ١) حلبك حلبی؛ ٢) پیمانەای معادل شانزده کیلو.

تەنەکەچی: وەستای تەنەکەکاری ف حلبی‌ساز.

تەنەکەساز: تەنەکەچی ف حلبی‌ساز.

تەنی: ١) تەنك، ناسكی سوك؛ ٢) نانی تەندوری ناسك؛ ٣) قورمی مەنجەڵ، سیان، رەشایی نیشتوی دوکەڵ ف ١) تنك، نازك؛ ٢) نانِ لواش؛ ٣) دوده، سیاهی دیگ.

تەنێ: تەنیا، تاقەکەسە، تاقەتنە ف تنها، یگانه.

تەنیاباڵ: بێ‌یاربەدەرو هاوکار ف یکه و تنها، بی‌یار و یاور.

تەنیاگ: تەنراو، چندراو ف بافته.

تەنیایی: تەنهایی، بێ‌هاودەم و بەتاك كەوتنەوە ف تنهائی.

تەنێتی: بەکابەنی، تەنیایی، بێ‌هەواڵەنی ف وحدانیّت.

تەنیشت: ١) لاکەلەکە؛ ٢) نزیك، نێزیك ف ١) پهلو، جنب؛ ٢) نزدیك، مُجاور.

تەنیلە: بەخەرەك رێسراوی ئامادەی کار ف رشته ریسیده.

تەنین: چنین ف تنیدن.

تەنینەوە: داگری، داگرتن، گیرۆیی: (ئەو ئاهۆیە لە **تەنینەوە** دایە) ف سرایت، واگیری.

تەو: ١) پەزی رەنگ بۆر، مەڕی خوڵەکەوە رەنگ؛ ٢) دەنگی بانگ کردنی مێگەل بۆ ئاوخواردنەوە؛ ٣) وشەی پەسند بۆ گۆرانی بێژ؛ ٤) تا، تۆبەنێ، باو ف ١) گوسفندِ خاکستری؛ ٢) صدای خواندن گلّه به آبخوری؛ ٣) حرفِ تحسین خواننده؛ ٤) تب.

تەوا: ئارەزو، هومێد، تەما ف امید.

تەوات: سەبر و حەوسەڵە، تاقەت و پشودرێژی ف بُردباری.

تەوادار: بەهومێد، بەهێڤی، بەئاوات ف اُمّیدوار.

تەوار: ١) مێجکەی باز، بازی مێوینە؛ ٢) مناڵی خڕ و خوڵ و هەراش ف ١) بازماده؛ ٢) کودكِ چاق و چلّه.

تەوازێ: داوای بوردن کردن، عوزرخوازی ف مَعذرت‌خواهی.

تەواسا: تاساو، وڕو گێژ ف گیج و مَنگ.

تەواسان: ١) گێژبون، تاسان؛ ٢) دڵساردی، ناهومێدی ف ١) گیج شُدن؛ ٢) دلسردی، نومیدی.

تەواساندن: ١) تاساندن، ٢) دڵسارد کردن ف ١) گیج کردن؛ ٢) دلسرد کردن.

تەواسیان: ١) تاسان؛ ٢) ناهومێدبون ف ١) گیج شُدن؛ ٢) دلسرد شُدن.

تەواسیانەوە: دڵساردبون ف نومیدشدن.

تەواسیای تەوەس: چێش لە هەرشت، بەجەحەندەم ف بەدَرَك.

تەواش: جەورابی، زەرنوقابی ف چَر بی.

تەواشا: روانین، تماشا، مێزە ف تماشا.

تەواشاخانە: جێگەی شتی خۆش و سەیربینن ف تماشاخانه.

تەواف: خول خواردن بەدەوری ماڵی کابەدا ف طواف.

تەوافەت: جیاوازی، فەرق ف تفاوت.

تەواڵ: باڵندان، تەیر وتەواڵ ف پرنده.

تەوانچە: دەمانچە، دەبانچە ف سلاح کمری.

تەواندن: ١) تەدکردن، دولاکردنەوە؛ ٢) لێك پێچان، لول‌دان ف ١) تاکردن؛ ٢) پیچیدن.

تەواو: ١) تم، تمام، گش، بێ‌کەم و کوڕی؛ ٢) خەلاس، لەبەین چو ف ١) تمام، بی‌کم‌وکاست؛ ٢) بابان یافته.

تەواوبون: ١) دروست و بێ‌کەمابەسی بون؛ ٢) تەمان و خەلاس بون ف ١) بی‌کم و کسر بودن؛ ٢) بەانمام رسیدن.

تەواوکردن: ١) پێك هێنان و ئەنجام دان؛ ٢) تەهێشتن ف ١) بەانجام رساندن؛ ٢) باقی نگذاشتن.

تەواوی: ١) بێ‌کەمابەسی؛ ٢) گش‌لەگش ف ١) بی‌کم و کاستی؛ ٢) همگی.

تەوتین: تەوات ف بُردباری.

تەوجی: باربو، کۆمەکی ماڵی بەهەرەوەز ف کار تعاونی.

تەوخ: کوڵ، کوبل، زاخە، هۆڵەمەڕ لەژێر زەمیندا ف زاغه.

تەور: ١) بیوۆر، بەڵتە؛ ٢) تەنانەت؛ ٣) جۆر ف ١) تبر؛ ٢) حتّی؛ ٣) نوع.

تەورات: کتێبی پیرۆزی جولەکەو خاچ‌پەرستان ف تورات.

تەوراس: داسی لکەدار بڕاندن، تەورداس ف داس دستەبُلند شاخەبُری.

تەورداس: تەوراس ف نگا: تەوراس.

تەورزین: بیوروکەی جەکی شەرکەران و سەرشانی دەرویشان ف تبرزین.

تەورك: بللوۆر، جۆرێ شوشەی جوان ف بلور.

تەورێزی: کێشێکە بەرانبەری سێ کیلۆ، مەن ف من، برابر سه کیلو.

تەوز: خشڵ، خەمڵ ف زیور.

تەوزاندن: رازاندنەوە، جوان کردن ف آراستن.

تەوزە: حەنەك، قسەی گاڵتە ف طَنز.

تەوزەپێکرن: تیز پێ‌کردن، گاڵتە پێ‌کردن ف ریشخند کردن.

تەوزی: پێویست، پێداویست ف لازم و ضروری.

تەوزیم: ئەرك، کاری سەرشان، کارێ‌کە پێویستە بکرێ ف وظیفه، تکلیف.

تەوژم: تەهێم، توندوزۆرو هێزدار ف فشار.

تەوس: قسەی بەنێکول، تیز، تانە ف طعنه.

تەوسکە: هەنجیرە کێوبلکە ف انجیر کوهی.

تەوسین: تاسان ف هاج و واج ماندن.

تەوش: ١) تراو، شل، دژی خەست؛ ٢) هیچ و پوچ، بەشم، بێ‌نرخ؛ ٣) ناجور، نازێك ف ١) مایع؛ ٢) بی‌ارزش؛ ٣) ناهنجار.

تەوشك: کەش، هەوای دەوری زەوین ف جو زمین.

تەوشو: تەشوێ، تەمشوێ ف تیشه.

تەوشوێ: تەشوێ ف نیشە.

تەوفیر: جیاوازی، تەفاوەت، تەوافەت ف تفاوت.

تەوق: ١) ئاڵقەی لەئاسن؛ ٢) گەوی دەوری مل و گەردن ف ١) حلقهٔ آهنی؛ ٢) طوق.

تەوقە: ١) خشڵێکە وەك ماشەی ئاگر زلف و پسکی پێ دەگرن و رادەگرن؛ ٢) دەست لەدەست نان، دەستی بەکتر گوشین ف ١) از زیورآلات که بر زُلف بندند؛ ٢) دست دادن.

تەوقەتە: پۆپە، شوێنی هەرە بەرز لەچیاو دارو... ف بلندترین نقطهٔ کوه یا درخت یا...

تەوقەسەر: ١) بەرزترین شوێن، تەوقەنە؛ ٢) تەپڵی سەر ف ١) اوج؛ ٢) تارك سر.

تەوقە کردن: دەست نانەدەست ف دست دادن.

تەوقەن: بەرزترین جێ ف بالاترین نقطه.

تەوقەنە: تەوقەن ف نگا: تەوقەن.

تەوڵە: تەویلە، پشتێر، گەوەڕ، تیولە ف طویله.

تەومان: دەرپێ ف تنبان.

تەون: تەنینی رایەخ، هۆنەی لەخوری و مو ف بافتنی.

تەونگەر: کەسێ کە رایەخ دەتەنێ ف بافنده.

تەونۆکە: تەونی جاڵ جاڵۆکە، تاری کاکڵە موشان ف تار عنکبوت.

تەوەر: تیور، تەور ف تبر.

تەوەرگ: تەزرە، تەرزە، تەبرۆك ف تگرگ.

تەوەرگەژیلە: گلێرکە، تەرزەی ورد ف تگرگ ریز.

تەوەرە: ١) بەلاو دەرد، لێقەومان؛ ٢) ئاژاوە و پشێوی؛ ٣) خڕو گرۆوە رێك کە بەرداش لەسەری دەگەڕێ ف ١) آسیب، گزند؛ ٢) آشوب و بلوا؛ ٣) محور سنگ آسیا.

تەوەزەل: تەمەڵ، تەپ، لەش گران ف تنبل.

تەوەش: پوچ و بێ بەهرە، خوڕایی، هیچ و پوچ ف پوچ و بی بهره.

تەوەشق: تەشق ف نگا: تەشق.

تەوەق: ١) سینی، پاڵتەبەق؛ ٢) نەخۆشیەکی رەشەوڵاخ ف ١) سینی؛ ٢) نوعی بیماری سُم دام.

تەوەل: سەرسەری، بەدفەر، بێ ئاکار ف شارلاتان.

تەوەن: بەرد، کەڤر، کوچك ف سنگ.

تەوەنتاش: بەردتاش، کەڤرتاش ف سنگتراش.

تەوەنە: ١) کۆگا، تۆپەڵ؛ ٢) تەبەنە، دەرزی لێفەدرون ف ١) تودهٔ اشیاء؛ ٢) سوزن لحافدوزی.

تەوەنەدان: لێك هالان، لێك کۆبونەوە ف دور هم جمع شدن.

تەوەنەفڕێ: بەردە فڕکێ، کەڤر بۆ هەڤدو ئاوێتن، شەرەبەرد ف سنگ پرانی.

تەوێر: جۆر ف نوع.

تەوێڵ: ناوچاوان، تویڵ، تەنی، هەنیە، جەمین ف پیشانی.

تەوێڵە: شارێکە لە کوردستان ف یکی از شهرهای کردستان.

تەویلە: گەوەڕ، پشتێر، گەوڕ ف طویله، اصطبل.

تەهـ: وشەی سەیرمان، تەحا، پەحا ف کلمهٔ تَعَجُّب.

تەها: ١) تەهـ؛ ٢) بێ وێنە، بەکە ف ١) کلمهٔ تَعَجُّب؛ ٢) بی‌مانند.

تەهتاڵك: پنگەکێویلە ف نعنای کوهی.

تەهرە: دەسرۆکەی هەوری ف دستمال.

تەهس: خلیسك، جێگەی لوس و رژد کە لێی هەڵدەخلیسکێن ف لیز.

تەهسۆك: ١) خلیسکان؛ ٢) جێگەی خلیسك ف ١) لیزخوردن؛ ٢) لغزنده.

تەهسین: هەڵخلیسکان، شەمتین ف لیزخوردن.

تەهو: وشەی سەیرمان ف کلمهٔ تَعَجُّب.

تەهۆ: وشەی تەنیاوی، هەبهو ف هبهات.

تەهۆڵ: رەهۆڵ ف شکاف ژرف و گشاد.

تەی: ١) کەدی، رام؛ ٢) خێرەکار، ام؟ ارزان؛ ٣) مەرج، پەیمان؛ ٤) سوڕانەوەو گەڕان: (دنیام **تەی** کرد) ف ١) رام؛ ٢) کارآمد؛ ٣) پیمان؛ ٤) طی کردن.

تەیا: رێك ونداکری، رێ گوم کردو، رێ لێ شێواو ف ره گم کرده، سرگردان.

تەیاخ: پەیاخ، پەباغ، گالۆك، داردەستی تەستوور ف چُماق.

تەیار: ١) سازو ئامادە بۆکار یان بۆ سەفەر؛ ٢) کەیف سازو دەولەمەند ف ١) آماده، مُهیّا؛ ٢) ثروتمند و آسوده.

تەبارە: ١) لیسی باز لەسەر نیشتن؛ ٢) فرۆکە، بالافڕ ف ١) جای نشستن باز شکاری؛ ٢) هواپیما.

تەیان: ١) کارەکەر، جێری، خزمەتکاری ژن، کلفەت، فەرەواش، خەدامە؛ ٢) تیان، مەنجەڵی گەورەی حەمام ف ١) کُلفت؛ ٢) دیگ بزرگ حمام.

تەیجە: سەوەتە، قەرناڵە، هەردەفڕێ لەتوێڵ تەنرابێ ف سَبَد.

تەیچە: سەلە، ئانەشان ف آبکش.

تەیر: مەل، باڵدار، باڵندە ف پرنده.

تەیرك: خشڵ و لەرزانەی کە وەك کۆتر دروس کراوە ف نوعی زیور که بەشکل پرنده ساخته شده.

تەیرۆك: تەزرە، تەرزە ف تگرگ.

تەیرە: جەتە، رێگر، تەربدە ف راهزن.

تەیس: بریقە، بریسکە ف درخشش.

تەیسین: ١) بریقانەوە، تروسکانەوە؛ ٢) تابسان، گڕداربون ف ١) درخشیدن؛ ٢) شعله‌ور شدن.

تەیکە: تەیجە ف سَبَد.

تەیلە: تێڵەکە، کۆڵ ف پشته.

تەیمان: تامان، چەپەر، دەرك و دیواری لەشوڵ ف در و دیوار از چوب و ترکه ساخته شده.

تەینا: تەنیا، تەنها ف تنها.

تەیناباڵ: تەنیاباڵ ف بی‌یار و یاور.

تەیوانە: خۆراك لەماڵی زاراوە بۆماڵی بوك ف غذائی که از خانه داماد به خانه عروس فرستند.

تەیەو: رام و فێرەکار ف رام و کاری.
تەیەوبوگ: راهێنراو بۆکار ف رام شده برای کار.
تەیەوبوُن: راهاتن و کارفێر بون ف رام شدن و کار آموختن.
تی: ١) تینگ، تُونی، تەژنە؛ ٢) برای مێرد. شوبرا؛ ٣) نو. نفی؛ ٤) نیخەی شیر و خەنجەر و کێرد؛ ٥) تیل. لەقولینچکەوە ف ١) تشنه؛ ٢) برادرشوهر؛ ٣) نوت؛ ٤) تیغهٔ شمشیر و...؛ ٥) نیم نگاه.
تێ: ١) ناوی پیتی چوارەمی ئەلف و بێکە؛ ٢) باو. تا. نۆبەنێ؛ ٣) دەناو: (تێدا، تێ کراو)؛ ٤) دێت. بەرێوە پوهاتن؛ ٥) سوسکە. سوێسکە؛ ٦) لەناو ف ١) حرف چهارم الفبا؛ ٢) نب؛ ٣) درون، تو؛ ٤) می‌آید. در راه آمدن است؛ ٥) تیهو؛ ٦) اندر.
تیا: ١) لەناوبا. تێدا :٢) رێ‌گوم کردو. سەرگەردان ف ١) اندر آن؛ ٢) سرگردان.
تێ ناخنین: بەزۆر خستنەناو. بەهێم نانەناو. بخورنی خستن تێدا ف چپاندن.
تێئالان: لێ هالان ف بەدور چیزی پیچیدن.
تێ ئالاندن: لێ‌هالاندن ف پیچاندن به دور.
تیابردن: لەناودان. لەبەین کردن، مزمەحیل کردن ف از میان بردن. نابود کردن.
تیاترۆ: ١) تەماشاخانەی سازندەو سەماکەران؛ ٢) سازندەو سەماکەر ف ١) تآتر؛ ٢) هنر پیشهٔ تآتر.
تیاترۆخانە: تەماشاخانەی سازندەو سەماکەران ف تآتر.
تیاچون: لەناوچون، تێ‌چون، لەناوادا نەمان ف از بین رفتن.
تیارامان: ١) سەر سورمان و سەرگەردان بون؛ ٢) بیرو هزر لێ کردنەوە ف ١) مُتَحَیِّر ماندن؛ ٢) اندیشیدن.
تیامان: دامان و مات بون لەکارێکا ف درماندن.
تیان: ١) مەنجەلی گەورەی گوشاد؛ ٢) لەسوچ و کەنارەوە، نە راستەوخۆ ف ١) دیگ بزرگ؛ ٢) بەطور غیرمستقیم.
تیانچە: مەنجەلی دەسنە، *لەتیان گچکەتر* ف نوعی دیگ.
تیانە: تیان، مەنجەلی گەورەو گوشاد ف دیگ بزرگ.
تیبیا: رەشایی لەشەودا. تارمایی ف شبح، سیاهی.
تێ بردن: دەناوخستن، تێ‌نان ف لای چیزی گذاشتن.
تێ برین: بەزۆر دەناونان ف چپاندن.
تێ بەربون: ١) تێ هەلگرانی ئاگر: (ئاگرم تێ بەربو)؛ ٢) شیرمژینی بێچو لە گوانی دایك؛ ٣) پەلاماری سەگ بۆگرتن ف ١) آتش گرفتن؛ ٢) شیرمکیدن بچهٔ دام از پستان مادر؛ ٣) یورش سگ.
تێ بەردان: ١) گرانـدنی ئاگر بەشتێکـەوە: (ئـاگری تێ بەردا)؛ ٢) بەرهەلـداکردنی زا بۆماك؛ ٣) بەرهەلداکردن و دنەدانی سەگ بەرەو شتێ ف ١) آتش زدن؛ ٢) رها کردن بچهٔ دام برای مکیدن پستان مادر؛ ٣) سگ را به چیزی پاس دادن.
تێبین: وردەکار، بیر روناك، خاوەن هزر ف اندیشمند.
تێبینی: ١) هزرو فکرکردنەوە لەدوایی کار؛ ٢) پەیداکردنی نەزانراو ف ١) عاقبت‌اندیشی؛ ٢) یافتن.
تیپ: ١) کۆمەل، دەسنە: (تیپە سوارێك هات)؛ ٢) رستەی وشە ف ١) گروه، دسته؛ ٢) جملهٔ دستوری.
تێپەڕ: بوردن، رابردن: (وەرەنێ پەڕە، بێرەدا تێپەڕی) ف گذر کردن.
تێپەڕاندن: پێك هێنانی کار ف انجام دادن.
تێپەڕبون: هاتن و رۆیشتن ف گُذر کردن.
تێپەڕ کردن: ١) لەکـاتی خۆی رابـواردن؛ ٢) چون و رۆیشتن ف ١) گذشتن موعد؛ ٢) گذشتن.
تێپەڕی: رابرا، چو ف گذشت. گُذر کرد.
تێپەڕین: رابردن، کات‌نەمان ف گُذشتن.
تێپەست: دەناونان بەنهێم، تێ ناخنین ف چپاندن.
تێ‌پەستان: بەنهێم تێ‌نان. بخورنی خستنەناو ف چپاندن.
تێ‌پەستاوتن: تێ‌پەستان ف چپاندن.
تێ پێچان: لێ هالاندن. لێ پێچان ف پیچاندن به دور...
تێ پێچاندن: تێ‌پێچان ف پیچاندن به دور...
تیت: ١) رەنگی سوری ئاچخ؛ ٢) زولف. کەزی. پرچ؛ ٣) نو. نفی ف ١) رنگ سرخ روشن؛ ٢) گیسو؛ ٣) توت.
تیتـال: ١) قسـەی گالتە. حەنەك؛ ٢) ئاین و نۆین کردن؛ ٣) بوختان. تۆمەت ف ١) لطیفه، شوخی؛ ٢) ادا و اطوار درآوردن؛ ٣) تهمت.
تیتالباز: ١) قسەخۆش، گالتەچی؛ ٢) نازو نوزکەرو فێلباز ف ١) لوده؛ ٢) اطواری.
تیتالی: ١) جەفەنگبازی؛ ٢) مەکر بازی ف ١) لودگی؛ ٢) حیلەگری.
تێ ترنجان: گیرۆدە لەشوێنی تەنگدا ف در جای تنگ گیر کرده.
تێ ترنجاندن: گیردان لەشوێنی تەنگەبەردا ف در تنگنا قرار دادن.
تیترواز: مەلیکە بەقەد چوێلەکە ف پرنده‌ایست شبیه گنجشك.
تیترواس: تیتر واز ف نگا: تیتر واز.
تیترواسك: تیتر واز ف نگا: تیتر واز.
تیتك: ١) خشلێکی توێل؛ ٢) پسك و پەرچەم؛ ٣) تەنی بەندی زاروك؛ ٤) مینکەی مێو بنە؛ ٥) توتکە سەگ؛ ٦) خوشکی باوك ف ١) زیوری که بر پیشانی زنند؛ ٢) زُلف و عُذار؛ ٣) پارچه‌ای که بر پیشانی بچه بندند؛ ٤) چچوام؛ ٥) تولەسگ؛ ٦) عَمّه.
تێ تکان: تنۆك کەوتنەناو، دلۆپ تێ‌رژان ف چکیدن در...
تێ تکاندن: بەتنۆك تێ رژاندن ف چکانیدن در...
تیتکزا: فرزەندی خوشکی باوك ف عَمّه‌زاده.
تیتل: بێچوی جکۆلۆکە ف بچهٔ کوچولو.
تیتل و بیبل: ١) دوبێچوی جکۆلانە؛ ٢) ناوی دوکارژۆلەی ناو چیرۆکی منالانە ف ١) دو بچهٔ کوچولو؛ ٢) اسم دو بزغاله در قصهٔ کودکان.
تیتلەپیچاخ: تیتر واسك ف نگا: تیتر واز.
تیتلیسك: گیابەکە لەناودا دەڕوێ ف گیاهیست.
تیتن: ١) خشلێکە، پلپلەو لەرزانە؛ ٢) تونن ف ١) زیوری است؛ ٢) تونون.
تیتو: تونو ف نگا: تونو.
تیتۆك: شێلم، شەلەم، گیابەکە بنکی خڕەو لەتیرەی جەوەندەرە ف شلغم.

تیتۆڵ: شرەی بارچە. نیسماڵك لەكونالی دزاو ف پرگالۀ پارچە، کُهنه.

نینه: ۱) نبنك. خشڵی ناوچاوان؛ ۲) بەروُ لە حەبار ف ۱) زیور بیشانی: ۲) خیار کوچك.

تیٚ تەقان: هەڵاتنی بەپەلەو بە ترسەوە ف ترسان گریختن.

تیتی: ۱) کولیرەی لەشکلی پەرنـدە بۆمناڵان: ۲) دەنگی بانگ کردنی مریشك ف ۱) گردە نان بە شکل پرندە برای بچەها: ۲) صوتی برای خواندن ماکیان.

تیچ: بلاوی و بیٚ سەرو بەرەیی ف پراکندگی و پریشانی.

تیچان: بڵاوبون. تارێك وبیٚك بون ف پراکندگی.

تیٚچـانـدن: ۱) وردە بەنـەندورا رژاندن: ۲) نارد وردەوردە بەسەر رۆنی داغدابرژاندن: ۳) بر بەنی لە شەبنانی و شوفاری کردن ف ۱) سوخت در تنـور ریختن: ۲) کم‌کم آرد بر روغن داغ باشیدن: ۳) کنایه از شیطنت و بدگونی کردن.

تیٚ چڕان: کۆبونەوەی حەشامانی زۆر ف اجتماع انبوه مردم.

تیٚ چڕژان: تیٚ‌چران ف اجتماع انبوه مردم.

تیٚ چریکان: بەدەنگی بەرز گۆرانی گوتن ف آواز خواندن با صدای بلند.

تیٚچو: ۱) تیٚ شکاو: ۲) لەبەین‌جو ف ۱) شکست خوردە: ۲) نابودشده.

تیٚچـوُن: ۱) زبان دبتن، تیٚ‌شکـان: ۲) بنـەبڕ بون و فەونان؛ ۳) خەرج هەڵگرتن: (ماڵەکەم زۆری تیٚ جوە) ف ۱) شکست خوردن؛ ۲) نابود شدن؛ ۳) خرج برداشتن.

تیٚ جەقان: شتی باریك بەشتی نەسنوردا جون، تیٚ‌هەڵجون ف خلیدن.

تیٚ جەقاندن: باریك و تیژ بەنەسنوردا کردن ف خلانیدن.

تیٚ جەقین: تیٚ‌جەقان ف خلیدن در...

تیٚ جەندن: تیٚجاندن ف نگا: تیٚچاندن.

تیٚچین: ۱) کەسیٚ نارد بەرۆنی داغدا دەکـا؛ ۲) ئەوی بشـکـەڵوکـا وردەوردە بەنەندوردا دەرێژێ: ۳) ئەوی شەبنانی و شوفاری لەخەڵك دەکا ف ۱) کسی که آرد بر روغن داغ بپاشد؛ ۲) آنکه سوخت در تنور ریزد: ۳) سخن‌چین.

تیخ: دەمە چەقۆ و شیر و خەنجەر ف لبۀ کارد و چاقو و...

تیٚخ: تیخ ف تیغ.

تیٚخزان: لەسەرلا جونەناو ف خزیدن در...

تیٚخزاندن: تیٚنان بەهێز. تیٚ نەباندن ف جهاندن.

تیٚخزین: تیٚخزان ف خزیدن توی...

تیٚخستن: ۱) خستنی شتیٚ لەناو شتی تر؛ ۲) تیٚ‌رۆ کردن ف ۱) تونهادن: ۲) فروکردن.

تیٚ خورین: لیٚ گۆڕاندن. بەفەودواندن ف نهیب زدن.

تیٚخونجان: تیٚ تربنجاندن، بەنهێم تیٚ‌نان ف با فشار گُنجانیدن.

تیٚدان: ۱) کارتێکردن: (تیٚدانی کرم)؛ ۲) تیٚ هەڵسونی قوزیان مەڵحەم: ۳) تیٚ کردنـەوەی بارچـە، لیٚ‌زیادکـردنی بارچـە بەبارچە: ۴) سپیٚ کەوتنی دانەویٚڵە: (برنج سپیٚی تیٚداوە) ف ۱) نفوذ کردن؛ ۲) اندودن؛ ۳) تکه‌تکه بر هم دوختن؛ ۴) ایجاد شدن شپش در حبوبات.

تیر: ۱) خەست: ۲) ئەوی بەکەوان دەبهاوێن؛ ۳) هەوەڵ مانگی هاوین ف ۱) غلیظ: ۲) تیر؛ ۳) تیرماه.

تیٚر: ۱) ئەسـەڵ، دزی برسی؛ ۲) پڕ:(تیٚرگۆشتـە)؛ ۳) رەنگی نۆخ: ۴) زۆرو بەدڵ: (تیٚر تمـاشام کرد) ف ۱) سیر مقابل گرسنه: ۲) پُر: ۳) رنگ سیر: ۴) از صمیم قلب.

تیٚر: خورجینی گەورەی دونابی ف خورجین بزرگ.

تیرئەناز: تیرهاوێژ. کەسیٚ کە تیر لەکەوان دەهاوێ ف تیرانداز.

تیرئەنازی: تیرهاویشتن ف تیراندازی.

تیرئەنداز: تیرئەناز ف نگا: تیرئەناز.

تیرئەندازی: تیرئەنازی ف نگا: تیرئەنازی.

تیٚراچون: تیٚ هەڵچەقان، تیٚ‌جەقان ف خلیدن.

تیٚڕادان: ناو دەدەفـر وەردان بۆ خاوێن بونـەوە: (نـاوی تیٚڕادە) ف آبکشی کردن و شُستن.

تیٚرادیتن: بێدا بەرمون، متمانە پیٚ کردن ف اعتماد کردن، اطمینان داشتن.

تیٚرادیوی: تیٚرادیتن ف معتمد داشتن.

تیٚڕاکردن: دەناودا جیٚ کردنەوە، تیٚ‌جەقاندن ف فروکردن.

تیرانگ: مسولدان ف مثانه.

تیٚراو: سەوزەو دەغلی ئەنینو ف سبزۀ شاداب.

تیٚراوی: ئەتینوەنی، گەش و شەتی و لەسببی بەدور ف شادابی.

تیراویٚ: بر بنارەش. کوانێکی زۆر حەسنەمەو جا نابێتەوە ف سیاه‌زخم.

تیراویژ: مەودایەك کە تیری هاوێژراوی دەگانیٚ ف تیررس.

تیربـاران: ۱) ویکرا هاویشتنی تیری زۆر؛ ۲) کوشتنی کەسیٚ لەلایەن دەولەتەوە بەتیر ف ۱) فروریختن تیرهای بسیار ومتوالی از هرطرف؛ ۲) تیرباران، اعدام.

تیٚربون: لەبرچینی خلاس بون ف سیرشدن.

تیرتیرە: جۆری مارمێلکە ف نوعی مارمولك.

تیٚرتیٚرە: بزن‌مژە. قومقومە، خەمەگرۆ ف بزمجه.

تیٚرخواردن: نەمانی برسایەتی. خواردن تا بیٚ‌نیازبون ف سیرشدن.

تیٚرخویٚ: جیٚشتی نیوە سویٚر ف آش نیم‌شور.

تیردان: هەگبەی تیران، جیٚگەی تیرە کەوان ف ترکش، تیردان.

تیٚرژتن: دەناوکردنی وردە ف ریختن توی...

تیٚرشتن: تیٚرژتن ف ریختن توی...

تیرك: ناڵودار، دارەرابەڵی میچ ف تیر سقف.

تیٚرك: خورجیٚنی گەورە. جەوالی دونابە ف خورجین بزرگ.

تیٚرنج: بەراویٚزی بەرگ و شمەك، کەنارەی جبەوکراس ف سەجاف.

تیٚرو: ۱) تیروی، داریکی لیرەوارەو دەوەنـە: ۲) جانەوەری درندە ف ۱) درختچه‌ایست جنگلی؛ ۲) جانور درنده.

تیٚ روانین: تواشاکردن بە زەفی ف خیره در چیزی نگریستن.

تیرۆژ: تیشکی خۆر ف آفتاب.

تیرۆژو: بارچەی درێژوکە لەکراسی ژنانەدا ف قطعه پارچه بلند در پیراهن زنانه.

تیرۆك: دارۆکەیەکی خەراتی کراو بۆ تەنگونك پان کردنەوە فا نورد.

تیرۆکردن: دەناونان، تێنان فا فروکردن.

تیروێ: داری تیرو فا درختچەایست جنگلی.

تیره: ١) تایەفە. بەشێك لەهۆز؛ ٢) تەختەبە لەمەرەزە؛ ٣) سیرمە چەرمی باریك بۆ بن کلاش؛ ۴) شانەهەنگوینی لەسەر لادانراو فا ١) طایفه؛ ٢) کُردی از شالیزار؛ ٣) تسمهٔ چرمی که در کفش دست دوز «کلاش» بەکار برند؛ ۴) شانهٔ عسل چیده شده.

تیرەخورە: ئەوەنـدەی برسی تێردەکـا، خواردنی زەمی برسیەك فا آن مقدار از خوراك که گرسنه را سیر کند.

تیرەشان: شانە هەنگوین فا کندوی عسل.

تیرەغە: موغەرە، مازەپشت فا مازه.

تیرەگە: درێژایی لە بەرزایی‌دا فا مُرتفع.

تیرەگەشان: ملەی کێو فا قُلّهٔ کوه.

تیرەمار: جۆرێ ماری باریك فا نوعی مار باریك.

تیری: ١) خەستی، دژی شلی‌و نراوی؛ ٢) نانی نەنکی تەنـدور فا ١) غفلت؛ ٢) نان لواش.

تێری: ١) دژی برسیابەنی؛ ٢) نوخی رەنگ فا ١) سیری؛ ٢) پُررنگی.

تیریژ: سێ سوچێك لە بەراویزی کراسدا، گرولێ فا تکه پارچه مثلثی در حاشیهٔ پیراهن زنانه.

تیریژ: نیروژ فا آفتاب.

تێرێتی: بەرانبەری برسیەتی فا سیری.

تیز: ١) کوزەلە، کوز، گیابەکی تیژە لە ئاودا دەرۆێ؛ ٢) گاڵتە پێ کردن‌و نەوسی نێ‌گرتن فا ١) گیاهی است آبزی؛ ٢) ریشخند کردن.

تیز: کونی لای چەخماخی تفەنگی رەشۆکی کە باریکە بارونیکی تێدایە فا سوراخ زیر چخماق در تفنگ سرپُر.

تیزاب: ئاوی دۆ لەپـاش کولاندن‌و کردنە شیریژو کەشك فا پس‌ماندهٔ دوغ پس از جوشانیدن و کشخ گرفتن.

تێ‌زان: ئاو تێدا پەیدا بوُن: (چـاوم فرمێسکی **تێ‌زا**) فا آب یا مایع در چیزی جمع شدن.

تیزانگ: ١) موسولدان، میزەڵدان؛ ٢) پزدان؛ ٣) کیسەی لاستیکی کە قوی تێدەکەن بۆمنداڵان فا ١) مثانه؛ ٢) زهدان؛ ٣) بادکنك.

تیزپێ کردن: گاڵتە پێ کردن فا مسخره کردن.

تیزپیوەکردن: سوك پێوەکردن، جوزپێوەکردن فا انگلك کردن.

تیزکە: تیزی تفەنگ فا نگا: تیز.

تیزو: هەڵتوزین، سل‌و قەلس فا عصبی مزاج.

تیزە: ١) تیزی تفەنگ؛ ٢) سەرنوکی باریکی شت فا ١) نگا: تیز؛ ٢) نك باریك.

تیزەتیزە: پەلەپەل، گەلەك بلەز فا شتاب.

تیزەتیزەدان: پەلەپەل لێ‌کردن، وە پەلەخستن فا بەشتاب واداشتن.

تیزەتیزە لێ کردن: سەرنانە سەر بۆ کردنی کاری فا بەشتاب واداشتن.

تیژ: ١) چیزەی توندی زمان سوتێن؛ ٢) تیخی بەبڕشت؛ ٢) توند لە کارو لە رۆشتن؛ ۴) زو: (تیژ تێ پەرە)؛ ۵) پێ داگر، سور فا ١) مزهٔ تند؛ ٢) بُرنده؛ ٣) چابُك؛ ۴) باشتاب و عَجَله؛ ۵) اصرار ورزیده.

تیژ: تیز فا نگا: تیز.

تیژاو: ١) ئاوی دۆی کولاو، تیزاب؛ ٢) مەزبوت‌و بەکار فا ١) پس‌ماندهٔ دوغ جوشیده؛ ٢) چالاك.

تیژاو: تیزاو فا نگا: تیزاو.

تیژبال: مەلی زۆر خێرا لەفڕین فا تیزبال.

تیژبـون: ١) پێ داگری، سوربـون لەسـەر داوا؛ ٢) لەکولبەوە گوڕان، تیژبون فا ١) لجاج و اصرار؛ ٢) تیز و بُرّا شُدن.

تیژك: تیریژ، تیشکی رۆژ فا اشعهٔ آفتاب.

تیژك: بەچکەساوای جانەوەری درندە فا نو زاد حیوان دَرَنده.

تیژکردن: ١) ساوین‌و لەچەرخ دانی تیخ؛ ٢) دنەدان‌و هەڵخراندن فا ١) تیز کردن؛ ٢) تشجیع.

تیژە: ئانەشان، سەلەی بالاوتنی برنج‌و ساوار فا آبکش.

تیژەڤان: هەڵخرێن، دنەدەر، هانەدەر فا مُشَوِّق.

تیژەنگ: ریژاوی زۆربەخوڕو تەوژم فا مَصَب پرآب.

تیژی: ١) تامی تونـد، چیژەی زمان سوتێن؛ ٢) بەبڕشت بون، دژی کولی، تیژی فا ١) تُندی مزه؛ ٢) بُرّندگی.

تیس: ١) توسی، تیسو، گیابەکی دڕکاویە. جیوەی بۆ مەرەکەب دەکار دەکەن‌و بنەکەی کەف دەکا وەك تەسپون؛ ٢) سواب، بەردی چکۆلەی پان‌و لوس‌و تەنك فا ١) گیاهی است خاردار؛ ٢) شن پهن و صاف و نازك.

تیسـاو: ١) هەسـان، بەردەزوُرە، بەردێ کەچەقوی پێ تیز دەکەن؛ ٢) محەك، ئەمرازی تەزمونی زێر فا ١) سنگ سوهان؛ ٢) محك.

تیساوبن: پێداساوین، تێ هەڵسون فا سائیدن بر.

تێ‌سرەوان: لێ‌دان‌و دارکاری لەنەخافڵ فا کُتك‌کاری ناگهانی.

تێ‌سرەواندن: دارکاری کردن، لێدان لەبڕ و نەکاو فا کتك‌کاری کردن.

تێ‌سرەوبن: تێ‌سرەوان فا کُتك‌کاری ناگهانی.

تیسك: ١) چەپکێکی پچوك لەکوڵکە؛ ٢) زەنگەنە تری؛ ٣) موی درێژ: (مەزێکی **بەتیسکە**) فا ١) دستهٔ کوچك از موُ؛ ٢) دسنهٔ کوچکی از یك خوشه انگور؛ ٣) مو با پشم دراز.

تیسکن: زۆربەمو، کولکن فا پشمالو، پُرمو.

تیسکۆ: تیسکن، کولکن فا پشمالو.

تێسکە: ١) تیزەی تفەنگ؛ ٢) تروسکە، درەوشین فا ١) جامگی تفنگ؛ ٢) درخشش.

تێسکەتێسك: تروسکانەوە، لەدورەوە درەوشین فا درخشیدن از دور.

تێسمریاگ: مروێ پتەوی قەد تەسنور فا بابُنیه و کَت و کُلُفت.

تێسمریان: پتەوبون‌و تەسنوری بەساغبەوە فا دُرُستی و کُلفتی اندام.

تیسو: تیس، توسی فا گیاهی خاردار.

تیسون: تێ‌ساوین فا سابیدن بر.

تیسوێ: تیسو، توسی فا گیاهی است خاردار.

تیش: ١) بەردی بلندی راست‌و لوس‌و هەڵچو لەجیادا: (**تیشە شاخ**)؛ ٢) چوی پەل، جگی لوس کراو، سیچی سوار؛ ٣) تیژی بەبڕشت فا

١) صخرهٔ صاف و مُرتَفع؛ ٢) شنالنگ صاف شُده؛ ٣) بُرّا، تیز.

تێشت: ناشتی، نانی بەیانی، بەرقلبان □ چاشت.

تیشـك: ١) تیرێژ، نیرۆژ، رونـاکایی خۆر؛ ٢) بریقەدانەوە؛ ٣) کوڵکەو موی درێژ، نیسك □ ١) شُعاع برنو؛ ٢) انعکاس پرتو؛ ٣) پَشم و موی زیاد.

تێشکان: بن‌کەونن لەشەڕ بان لەسەوداو مامەڵەدا □ شکست خوردن، زیان دیدن.

تێشکاندن: سەرکەونن لەشەڕ بان لەسەوداو مامەڵەدا □ شکست دادن، زیان رساندن.

تێشکـاو: ١) ژێرکـەوتو لەشەڕدا؛ ٢) زەرەرلێ کەونو لە سەودادا □ ١) شکست خورده؛ ٢) زیان دیده در معامله.

تێشو: بژیوی سەفەر، توشە □ توشه.

تێشوبەرە: ١) نان بەری جوتبار بۆدەشت؛ ٢) توشەبەرە □ ١) کسی که غذای دروگر را برایش می‌برد؛ ٢) توشه‌دان.

تێشودان: توشەدان، توشەبەرە □ توشه‌دان.

تێشوك: شنومەك، کەل‌بەل □ اثاث و لباس.

تێشوکردن: ١) بێك هێنانی بژیو بۆ سەفەر؛ ٢) برێتی لە تێشت خواردن □ ١) آماده کردن توشه؛ ٢) کنایه از صبحانه خوردن.

تیشە: ١) توشە؛ ٢) رەگی نازە رواوی دەغڵ □ ١) توشه؛ ٢) جوانهٔ تازهٔ گیاه.

تیشە: توشە □ توشه.

تیشـەبـڕ: شەختـەیی کە دەخلی شین هەڵـدەتـەکێنێ □ یخ‌زدنی که ساقه‌های سبز را می‌خشکاند.

تیشەشاخ: کەفری حولی‌و بڵند لەچیا، تیشەبەردی کێو □ صخرهٔ صاف و مُرتَفع.

تیشەلان: بەردەلانی سەخت □ سنگلاخ صعب‌العُبُور.

تیشەمب: گانو، شاتو، توی‌رەش □ شاه‌توت.

تێ‌شیشـان: بە پەلـەپـەل خەریکی کارێك بون □ بەشتـاب مشغـول بەکاری شدن.

تیغ: دەمەکێردو شیر و خەنجەر □ تیغ.

تێغ: تیغ □ تیغ.

تیغە: دیواری نەنکی نێوانکەر، لەمیەری ناسك لەتورو بەرد □ حاجز دیواری، تیغه.

تیغەشان: ١) ملەی کێو؛ ٢) لاشانی چیا، تیغە □ ١) ستیغ کوه؛ ٢) تیغهٔ کوه.

تیف: ١) لوس‌و لەبارو رێك لەبەرچاو؛ ٢) تنۆکە ناو؛ ٣) دەنکە باران □ ١) شیك؛ ٢) قطرهٔ آب؛ ٣) قطرهٔ باران.

تیف‌تیفـە: تیغ پێداهێنـانەوەی تاشراو: (سەرم تیف‌تیفە بدە)؛ ٢) خۆ جوان‌و لوس کردن: (واخۆی تیف‌تیفە داوە جحێڵان شێت دەکا) □ ١) دوتیغه کردن؛ ٢) آراستن.

تیف‌تیفەدان: تیف‌تیفە □ نگا: تیف‌تیفه.

تیفشاڵ: توێژ، توێژاڵك □ کاشه.

تیف: گیزە، دەنگی گوللەی هاوبژراو □ صدای گلوله.

تیفرگ: چۆزەپۆپنە، چویلەکەبەکی کاکوڵ بەسەرە □ شانه‌بسر.

تیفسی: بەلەمی چێشت، دەفری گراران، دەوری دربژوکەی گەورە □ دیس.

تیفل: ١) قسەی بەتێکوڵ، پلار، تێز؛ ٢) هیچ‌و پوچ‌و بێ‌نرخ؛ ٣) تێکوڵ □ ١) حرف تودار؛ ٢) بی‌ارزش؛ ٣) پوسته، قشر.

تیفوك: چێشکە، چوڵەکە، پاساری، مەلیچك □ گنجشك.

تێ قوڵپاندن: لەسەرەوە تێ‌رژاندن، تێدا هەڵپ کردنەوە □ از بالا ریختن.

تیقە: تربقە، دەنگی خەنین □ صدای خنده.

تیقەل: رزیوی دڕاو □ پوسیده و پاره.

تیقەلو: جل‌شڕ، شڕوڵ، بەرگ‌دڕاو □ ژنده‌پوش.

تیك: ١) باقیە، نەقەل؛ ٢) درون، دورمان؛ ٣) تیشە شاخ □ ١) بخیه؛ ٢) دوخت؛ ٣) صخرهٔ صاف و مرتفع.

تێك: ١) گش، هەمو. ٢) دەناویەکدا؛ ٣) قیت، زۆپ □ ١) همه؛ ٢) توی هم؛ ٣) قُد.

تیکان: درکی‌دار، درك، چقڵ □ خار.

تێکبردن: دەناوبەکڕا کردن □ درهم فروکردن.

تێکبەربون: تێکەڵ بەبەك بون بۆشەڕ □ بەجان هم اُفتادن.

تێکبەردان: بەگژ یەکتردا کردن □ بەجان هم انداختن.

تێکبەڕاندن: دەباڵ بەکترنانی دو بان چەندشت □ توی هم قرار دادن.

تێکپەڕین: چونەناویەکی چەندشت □ تداخُل اشیاء.

تێکچون: ١) شێوان، لەبەریەك بڵاوبون؛ ٢) تورەبون، لەباری ناسایی لادان □ ١) آشُفتن؛ ٢) مُنقلب شُدن.

تێکخران: بەبەکەوە بەسنران □ بەهم بسته‌شُدن.

تێکخراو: بەیەکەوە بەسنراو، پێکەوە گرێ دراو □ بەهم بسته شُده.

تێکخستن: لێك قایم کردن، بەیەکەوە گرێدان □ بەهم گره زدن.

تێکـدان: ١) خراپ کردن؛ ٢) تێکەڵ کردن؛ ٣) شێواندنی کار □ ١) خراب کردن؛ ٢) قاطی کردن؛ ٣) بەهم زدن کار.

تێکدەر: ١) وێرانکەر؛ ٢) کار خراپ‌کەر □ ١) ویرانگر؛ ٢) آشوبگر.

تێکڕا: پێکەوە، گش، هەمی □ همه‌باهم، مجموعاً.

تێکڕایی: گش لەگش، سەرپاك □ همگانی، عمومی.

تێ کردن: ١) دەناو رژاندن: (ناوی تێکە)؛ ٢) سازدان: (سەبیل تێکە) □ ١) ریختن توی؛ ٢) مُهیّا و آماده کردن.

تێکسرمان: تێرگۆشتی‌و پەنەوی □ چاق و قوی‌بنیه بودن.

تێکسرماو: گیانداری تێرگۆشتی پتەو □ چاق و قوی بُنیه.

تێکسمران: تێکسرمان □ چاق و قوی بنیه بودن.

تێکسمراو: تێکسرماو □ چاق و قوی بُنیه.

تێکشان: رابردنی بەبەلە: (بێرەدا هات‌و تێکشا) □ عبور با شتاب.

تێکشکان: بەجاری بەسەریەکدا وردبون‌و شکان □ بکباره در هم شکستن.

تێکشکاندن: وردو خاش کردن بەسەر یەکدا □ خُرد و خاش کردن.

تێکشکاو: بەسەریەکدا شکاو □ درهم شکسته.

تێك كردنەوە: بڕینی لە هەمو گیان شكاندن: (لەشی **هەموتێك كردەوە**) ف كنایه از شكستن اعضای بدن در كتك‌كاری.

تێك گیران: ١) دەناو یەك ترنجان؛ ٢) بڕێنی لە مل دەبەرملی یەك نان ف ١) درهم فروشدن؛ ٢) كنایه از گلاویز شدن.

تیكلە: ١) بەروشی پچوك، مەنجەلۆكە؛ ٢) جەرەی ئاوكێشان ف ١) دیگ مسی كوچك؛ ٢) سبوی آبكشی.

تیك لهەڤ: تێكڕابی، بێ‌هەڵبژاردن ف درهم، بدون استثنا.

تیكمە: دوگمە، توكمە، قوبچە ف توكمە.

تیكوپیك: بەجارێك خراوكراو، بێ‌سەرەوبەرە ف داغان.

تێ كوتان: خستنەناوەوە بەزۆر ف سپوختن.

تێ كوتاندن: تێ كوتان ف سپوزیدن.

تێ كوتانن: تێ كوتان ف سپوختن.

تێ كۆشان: تەقالا كردن، هەوڵدان ف كوشیدن.

تێ كۆشین: تێ كۆشان ف كوشش.

تێ كوشین: ١) تلیت، تریت، نان‌وڵین لە شۆربادا؛ ٢) دوغرەمە، دوغورمە ف ١) ترید؛ ٢) سالاد ماست و نان خشك.

تیكە: ١) لەت، پارچە لەشتێك؛ ٢) پاپۆلە، لەففە؛ ٣) پاروو ف ١) پارە؛ ٢) ساندویچ؛ ٣) لقمە.

تێكە: دەناوی برژێنە: (جای **تێكە**، مێوژان **تێكە**) ف بریز توی.

تێك هالان: تێك ئالۆزان، لێك هاڵان ف برهم پیچیدن.

تیكەتیكە: لەت‌لەت، پارچەپارچە ف تكّه‌تكّه.

تێكەڵ: تەڤ لهەڤ، لێكدراو، ئاوێتە ف درهم، آمیختە.

تیكەلاو: تێكەڵ ف درهم، آمیختە.

تێكەڵ بون: ١) لێكدران، بەناو یەكدا چون؛ ٢) بڕێتی لە جوت بون نێر و مێ ف ١) درهم آمیختن؛ ٢) كنایه از جفت‌گیری نر و مادە.

تێكەڵ پێكەڵ: بێ‌سەرەوبەرە، هەڵشێواو، شێواگ ف آشفته، درهم برهم.

تێكەڵدان: تەڤ لهەڤ كرن، لێكدان بەدار یان بە كەوچك: (شیرەكە **تێكەڵ دە**) ف بهم زدن.

تێكەڵ كردن: ئاوێتە كردن، لێكدان، آمیتە كردن ف قاطی كردن.

تێكەڵ و پێكەڵ: ئاڕێك، ئەتەكوز ف نامرتّب.

تیكەلە: وردە بەردو ڕەلم پێكەوە ف مخلوط شن و ماسە.

تێكەڵی: ١) تەڤ لهەڤی؛ ٢) ئاوێتەبی؛ ٣) بڕێنی لە دۆستایەتی و خزمایەتی ف ١) آشفتگی؛ ٢) آمیختگی؛ ٣) كنایه از دوستی و خویشاوندی.

تێكەوتن: ١) كەوتنە ناوەوە؛ ٢) ژێركەوتن و تێشكان لە وازیدا؛ ٣) بڕێتی لەمەلەكردن بۆ لابردنی لەش پیسی؛ ٤) بەهۆی نەزانینەوە توشی كارێك بون ف ١) افتادن توی؛ ٢) باختن در بازی؛ ٣) كنایه از غُسل؛ ٤) از روی بی‌اطّلاعی دست به‌كاری رفتن.

تێكەولێكە: بەرهەڵدایی، بێ‌سەرەو بەرەبی، كەس لەكەسی ف بلبشو.

تێكەوەدان: بەناڕێكی و بەرێتانی هاتن و چون ف پر بشان قدم زدن.

تێكەوەهاویشتن: تێكەوەدان ف پر بشان قدم زدن.

تێك هەڕستن: بەتوندی پاڵ پێكەوەدان ف محكم به هم چسبیدن.

تێك هەڕیان: لێك هاڵان بەبزوتنەوە ف بهم پریدن.

تێك هەڵچون: پێك هەڵپڕژان و تێكەوە گلان بۆشەڕ ف گلاویز شدن.

تێك هەڵدان: ١) شەڕەشەق، بەپێ لەیەكدان؛ ٢) شەڕكردنی ئاژەل بەسەر ف ١) لگد و تیپا زدن؛ ٢) شاخ بەشاخ شدن حیوان.

تێك هەڵشێلان: بەسەر یەكدا هەویركردن، دو دەرمان پێكەوە تێكەڵ كردن و شێلان ف درهم جلانیدن، معجون كردن.

تێگڕا: تێكڕا، گشت لەگشت ف نگا: تێكڕا.

تێگڕابی: بەگشتی، تێكڕابی ف عمومی، همگی.

تێگرتن: ١) بەرەوئیشانە هاویشتن؛ ٢) پینە بە لیباسدا درون؛ ٣) بەرد دەكون و جادەنان: (بەردی **تێ بگرە**) ف ١) هدف گیری؛ ٢) پینه‌زدن؛ ٣) سنگ در سوراخ نهادن.

تێگرماندن: لێ خوڕین، تێ خوڕین ف نهیب زدن.

تێگوشین: تێكوشین، تێ‌وڵین، نان تلیت كردن ف ترید كردن.

تێگەشتن: حاڵی بون ف فهمیدن.

تێگەیاندن: حاڵی كردن ف فهماندن.

تێگەیشتن: فامین، حاڵی‌بون ف فهمیدن.

تێگەیشتو: فامیدە، حاڵی بوگ: (خوایە بۆمان بنیری ئاوی لەقوڕ نەنیشتو / یان لاوی پێگەیشتو یان پیری تێگەیشتو) «وەهبی» ف فهمیده، دانا.

تێگەیشتی: تێگەیشتو ف فهمیده، دانا.

تێگەیێن: فامین، حاڵی‌بون ف فهمیدن.

تێگەبو: فامیدە، بەزانست ف فهمیده، دانا.

تێ گیران: گیركردن لەشتێكا، بێ دەرەنانی ف گیر كردن.

تێگیركردن: تێگیران ف گیرخوردن.

تێگیریان: تێگیران ف گیر كردن.

تیل: ١) ئاماڵ‌خوار؛ ٢) دەرپەڕیو: (**تیلی** كردوە باش دیارە)؛ ٣) قەڵەمەداری تازە تێبڕاو؛ ٤) سوچ، قوژبن؛ ٥) خێل، خوێل؛ ٦) كەلا، هەڵمات ف ١) كج، مایل؛ ٢) بارز، مُتشخّص؛ ٣) قلمهٔ تازه كاشته؛ ٤) گوشه، زاویه؛ ٥) لوچ؛ ٦) تپه.

تێل: ١) هەودای لەمس و ئاسن، سیم؛ ٢) بەرقییە، تێلگراف؛ ٣) ئاماڵ خوار، نۆزێ لار؛ ٤) لوس، ساف ف ١) سیم؛ ٢) تلگراف؛ ٣) كج، مایل؛ ٤) صاف.

تێڵ: توێڵ، هەنیە، ئەنی، ناوچاوان ف پیشانی.

تیلا: سوچ، گۆشە، قوژبن: (بە **تیلای** چاوی لێ‌ڕوانیم) ف گوشه.

تیڵا: داردەستی ئەستور، چۆماغ، پەیاغ ف كدنگ.

تیلاترێن: داركاری خەست و خۆڵ: (كەوتەگیانی **تیلاترێنی** كرد) ف بەشدّت كُتك‌زدن.

تیلاگ: لاسەر: (كڵاوی **بەتیلاگی** سەریەوە نابو) ف جانب سر.

تیلاوتیل: خوارەخوار، لەسەرلا ف كج و اریب.

تیلایی چاو: گۆشەی چاو: (**تیلایی چاوی** دامێ) ف گوشهٔ چشم.

تیلكردن: ١) خوار كردنەوە؛ ٢) تیشاندان لەلاوە ف ١) خم كردن؛ ٢) از

گوشه نشان دادن.

تیلكه: دیزەی چێشت ف دیزی.

تیلماسك: نیسماڵك، پارچەی باریك و درێژ ف نوار پارچه‌ای.

تیلمه: تیلماسك ف نوار پارچه‌ای.

تیله: ١) بێچوو سـەگ نوتكەكسوك. توله؛ ٢) سوچ، قوژبن؛ ٣) تیل، كەلا، هەڵمات ف ١) توله‌سگ؛ ٢) گوشه؛ ٣) تیله.

تیله: تاڵە، رەش تاڵە، ئەسمەر، گەنم رەنگ ف گندمگون، سبه‌فام.

تیله‌كه: كوڵ، كوڵەپشت ف كوله‌پُشت.

تیله‌گه: تیله‌كه ف كوله‌پُشت.

تیله‌مار: ١) بەچكە مار، جێلی مار؛ ٢) ماری باریك ف ١) بچهٔ مار؛ ٢) مار باریك.

تیلی: ناوی پیاوانەیە ف اسم مردانه.

تیلین: هەڵماتین، مەرمەرێن، كەلایین ف تیله‌بازی.

تیم: ١) لەمن‌دا؛ ٢) دەهێم، دێم، بەرانبەری دەرۆم ف ١) از من؛ ٢) می‌آیم.

تیماج: پێستی ئاژەڵی خۆش كراوی دەباغ دراو ف میشن.

تیمـار: ١) رنـەك كردنی بەكسم، شاڵو قاشـاغ كێشـان؛ ٢) خزمەت و ئاگاداری لە نەخۆش؛ ٣) گوندێكە لە كوردستان ف ١) شال كشیدن و تمیز كردن ستور؛ ٢) پرستاری و مراقبت؛ ٣) دهی در كردستان.

تیمارخانه: نەخۆشخانە، خەستەخانە ف بیمارستان.

تیماركەر: ١) بربن پێچ، یاریدەری حەكیم؛ ٢) خزمەتكاری نەخۆش؛ ٣) ربەك دەری بەكسم ف ١) پزشكیار؛ ٢) پرستار؛ ٣) مهتر اسب.

تیمان: ١) دامان، رامان، سەرگەردانی؛ ٢) دەناوماندا ف ١) سرگردانی و درماندگی؛ ٢) میان ما.

تیمانج: ١) تیماج، جۆرێ پێستەی ئەنك؛ ٢) برشتی باریك لەچەرم ف ١) میشن؛ ٢) نوار چرمی.

تیماو: داماو ف درمانده.

تیمچه: قەیسەری، بازاڕۆكە لەبازاری گەورەدا ف تیمچه.

تیمروكان: تێوروكان، كۆبونەوە بەدەوری شتێكا ف گِردآمدن.

تیموم: دەستویژكردن بەتۆز لەجیاتی ناو ف تَیمُّم.

تیمیسك: كرێژی لێو لە نۆبەتێوە ف تَبخال.

تین: ١) هێز، وزە، تاقەت، تابشت؛ ٢) گەرمای تاو یان ئاگر؛ ٣) ئاگردانی گەرماو، تون؛ ٤) تینێگ، تینو، تۆنی، تیهنی؛ ٥) بناغە، هیم ف ١) تاب و توان؛ ٢) گرمی خورشید یا آتش؛ ٣) گُلخن؛ ٤) تشنه؛ ٥) شالوده، اساس.

تێن: ١) لەنێـمەدا، دمـەدا؛ (تێن دابه دزی دەكـا)؛ ٢) دێن، بەرانبەری دەرۆن؛ ٣) تونی، تینـگ؛ ٤) تین، گەرمـای ئاگر ف ١) میان ما؛ ٢) می‌آیند؛ ٣) تشنه؛ ٤) حرارت و گرمای آتش.

تێنان: خستنەناو، تێخستنە هوندوێ، لەدوورنان ف گذاشتن تو ی.

تینشـكی: نەخۆشیـەكە، نەخۆش هـەرگیز تێـراو نـابێ، تینسقایی ف استسقاء.

تیشیر: تێوەساردو گەرم، شیلەتێن، شیرتین، شیلەوگەرم ف ولرم.

تینك: رابەڵی بو زو، راهەنگاونەی شاڵ ف تارهای افقی در شالبافی.

تینـگ: ١) تاڵو، بادامەی لای‌مل. لو زەتێن؛ ٢) تۆنی، تینو، تی ف ١) لوزتین؛ ٢) تشنه.

تینگی: تونیایەتی، تاوخوازی بۆوە خواردن، تینبەتی ف تشنگی.

تینو: ١) تینگ، تی؛ ٢) گەرو، قورگ ف ١) تشنه؛ ٢) گلو.

تینۆ: بەیتێكی بەناوبانگی جەنگ‌نامە ف داستانی حماسی و مشهور.

تینو: تینگ، تینو ف تشنه.

تینواتی: تونیایەتی، تینگی ف تشنگی.

تینواره: هەڵوەدا، ئاوارە، بێ‌ماڵ، رەبەن ف آواره.

تینوارین: تواشاكردن، لێ نهێرین ف تماشا كردن.

تینوایەتی: تونیەتی، تینگی، تینواتی ف تشنگی.

تینوەتی: تینواتی، تونەنی ف تشنگی.

تینوێتی: تینگی، تونبەتی ف تشنگی.

تینەوین: داهاتنەوە بۆ هەڵگرتن ف خم شدن برای برداشتن بار.

تینی: ١) تینـو، تینـگ، تی؛ ٢) نەفەس خواردنەوەی بلوێر ژەن ف ١) تشنه؛ ٢) نفس زدن سُرناچی.

تێ‌نیشتن: ١) دەست بەكاری كردن؛ ٢) سواری جوڵانە بون، لەجوڵانە تیلتین ف ١) دست بكار شدن؛ ٢) در تاب نشستن.

تیوتی: ١) لە گوشەو كەنارەوە؛ ٢) رەت بردن بە هەردولادا ف ١) از گوشه و كنار؛ ٢) تلوتلو.

تیوتیوه: تیف تیفه ف نگا: تیف تیفه.

تیوتیوەدان: تیف تیفەدان ف نگا: تیف تیفه‌دان.

تێ وروكان: تێمروكان ف نگا: تیمروكان.

تێ وشین: تێكوشین، تێ‌ولێن ف تر بد نان.

تیوڵ: ناسك و تەنك. لەگەڵ تەنكا دەڵێن: (تەنك و تیوڵه) ف نازك و لطیف.

تیولــه: ١) تەوێڵە، تەویله، پشـتێر، گەوەر، گەور؛ ٢) پۆ، تێوەدان ف ١) اصطبل؛ ٢) پود بافته.

تیولین: تێ‌گوشین، تلیت كردن ف تر بد كردن.

تێوه: لەتاویدا ف اندرونش.

تێوەپێچان: لێ هاڵاندن ف پیچیدن تو ی.

تێوەچـون: ١) كەوتـە ناو شتی ناتـەمبسـەوە؛ ٢) پێوە توسـان ف ١) فرو شدن؛ ٢) آغشتن.

تێوەدان: ١) تامبنـە كـردنی كەم بەزۆر؛ ٢) هەڵسـوان، ساوین؛ ٣) تالـودە كردن: (خـوێ قوراوی بوُ، منیشی تێوەدا)؛ ٤) پۆ، هەوالی رایەڵ؛ ٥) بۆ دەرایەڵ هەڵـكێشـان ف ١) آمیختن كم با زیاد؛ ٢) سابیدن؛ ٣) آلودن؛ ٤) پود؛ ٥) پود در تار كشیدن.

تێوەردان: ١) تێك وەردان، لێكدان؛ ٢) ئاودەدەفر گەڕاندن بۆ خاوێنی: (ئاوێك دەوقابە وەردە) ف ١) بهم زدن؛ ٢) آب در ظرف گردانیدن.

تێوەژان: تەقیزە تێ روكردن ف سیخونك زدن.

تێوەژاندن: تەقیزەلێدان ف سیخونك زدن.

تێوەژەندن: تەقیزەكونان ف سیخونك زدن.

تێوەشان: ڕاوەشاندنی جلك لە ئەندوردا. بۆ مۆرانە كوشتن [ف] لباس بر آتش گرفتن.

تێوەشاندن: جلك بەئاگر ڕاداشتن. بۆمۆرانە كوشتن [ف] لباس بر آتش گرفتن.

تێوە كردن: دەناو نان بەنهێم [ف] نپاندن.

تێوە گلان: تووش بوون بەكارێك لەخۆڕایی [ف] بی‌دلیل درگیر شُدن

تێوە گلاندن: گیروده كردن بەبێ ڕازی بوون [ف] بی‌اجازه درگیر كردن.

تێوێل: تووێڵ، ئەنی، ناوچاوان [ف] پیشانی

تێە: دیده، چاو [ف] دیده، چشم.

تێه : تونی، تینگ [ف] تشنه.

تێه : وشەی سەیرمان، تەح، تەحا [ف] حرف تعجب.

تێهاتن: ١) هاتنەناو؛ ٢) تێ ڕژان [ف] ١) تو آمدن؛ ٢) تو ریختن.

تێهانین: بەخت هێنان، هەل بۆ ڕەخسان [ف] شانس آوردن.

تێهن: تونی [ف] تشنه.

تێهنی: تونی [ف] تشنه.

تێهەڵچوون: ١) پێداچەقان: (دڕوێکم تێهەڵچوو)؛ ٢) چوونەناو بۆ كارێك [ف] ١) خلیدن؛ ٢) وارد كار شُدن.

تێ هەڵچوونەوە: بەسەر گرتنەوە، سەرلەنوێ كردنەوە: (بەكوردی دیسان زیندوو دەبمەوە / لەودنیاش بۆكورد تێ هەڵدەچمەوە) «هەژار» [ف] استیناف.

تێ هەڵچەقان: پێداچەقین: (دڕكێك دەڤاجم هەڵچەقا) [ف] خلیدن.

تێ هەڵچەقاندن: پێدا چەقاندن: (دڕكێكی تێ هەڵچەقاندم) [ف] خلاندن

تێ هەڵچەقین: تێ هەڵچەقان [ف] خلیدن.

تێهەڵدان: ١) دۆڵچە یان دەفر دەناوڕا كردن بۆ ناو هەڵێنجان؛ ٢) بەشەق لەبەكێك دان [ف] ١) آب را با ظرف برکشیدن؛ ٢) تیپازدن.

تێ هەڵساوین: پیاماڵین، پێداساوین [ف] مالیدن، اندودن.

تێ هەڵسوون: پیاماڵین، تێ هەڵساوین [ف] اندودن، مالیدن.

تێ هەڵقوتان: لاپرەسەنی، لەخۆوە خۆ دەكارگەباندن [ف] فضولی.

تێ هەڵكردن: بەقەودەنگ هەڵیدان لەگۆرانی [ف] آواز سردادن.

تێ هەڵكەوتن: بەناسەوە مژ لەمەمكی دایك‌دان [ف] با اشتیاق مُك به پستان مادر زدن.

تێ هەڵكێش: ١) خستنەناو بەكتر؛ ٢) شیعرێك دەناو شیعری بێگانەبەكدا [ف] ١) لا گذاشتن؛ ٢) بین اشعار شعر دیگری را آوردن.

تێ هەڵكێشان: ١) داو یا هەرشتێ دەناو شتێ خرێ: (ئەم داوەی تێ هەڵكێشە)؛ ٢) دەناو ترازنسان و هێنانەوە: (ئەو ناوە دەستە ببسەكەتی تێ هەڵكێشە) [ف] ١) لاگذاشتن؛ ٢) غوطەور كردن و درآوردن.

تێ هەڵەنگان: تێ هەڵەنگوتن، تووش بوونی شتێك و ساتمە پێ بردن [ف] سكندری خوردن.

تێ هەڵەنگوتن: ١) تێ هەڵەنگان؛ ٢) لەبڕ تووش‌بوون [ف] ١) سكندری خوردن؛ ٢) ناگهانی برخورد كردن.

تێ هەڵێنان: بركردنەوەی زبان، قەرەبوو دانەوە [ف] تلافی كردن.

تێ هێنان: سەركەوتن لەكارێكا، هەل ڕەخسان [ف] موفق شُدن.

ج

جا: ١) جێگە، جێ؛ ٢) کەوابو، کەوابە: (**جابابێ، جا بابڕوا**)؛ ٣) ئینجا، لە ئاکاما: (**جا** چینیان کرد)؛ ٤) ئەوسا، ئەوجارە: (بانەو بڕوا**جا** وەرە بۆلامان)؛ ٥) پلەو دەرەجە: (بپاگێ **جا**دارە)؛ ٦) جێگەو بان، نوێن: (نەخۆشە لە**جا**دا کەفتوە) ف ١) جای؛ ٢) پس؛ ٣) در نتیجە؛ ٤) آنگاه؛ ٥) پایە و مقام؛ ٦) رختخواب، بستر.

جائاستە: بەجێ ماو، جێماو، دواکەوتو ف جاماندە.

جاب: جواو، بەرسڤ ف پاسُخ.

جات: پاشگری کۆ بە.تایبەتی بۆ میوەو سەوزی دەگوترێ: (**میوەجات، سەوزیجات**) ف پسوند جمع.

جاترە: نەعنا کێو بلکە ف مَرزۀ کوهی.

جاتەنە: جاڵ جاڵوکە، جۆڵانەنە، کاکڵە موشان ف عنکبوت.

جاجر: هەڵوابەکە لە کاکڵە گوێزو هەنگوین دەکرێ ف خوراکی از عسل و گردو.

جاجك: بنێشت، بەنوشت، شیلەی دارەبەن ف سقِّز.

جاجکەتاڵە: شیلەی دارەبەن کە هێشتا نەکولێندراوە، بنێشتە تاڵ ف سقِز تلخ.

جاجکە خۆشە: شیرەی دارقەزوانی کوڵ پێدراو، بنێشتە خۆشە ف سقِز شیرین.

جاجگ: جاجك ف سَقِّز.

جاجم: مەوج، ئەتراوێکە لەخوری، نوێنی نێوە دەپێچن ف جاجیم.

جاجیك: کاهوی هەنجناو لەناو ماستدا ف سالاد ماست و کاهو.

جاچك: جاجك ف سَقِّز.

جاچکە: جاجك ف سَقِّز.

جاچکە تاڵە: جاجکەتاڵە ف سَقِّز تلخ.

جاچکەخۆشە: جاجکەخۆشە ف سَقِّز خانبدنی.

جاخ: ١) دەسکێ لەگەڵای توتن؛ ٢) تورەکە یان، کیسەی پەڕو توتن کە سیغارکێش هەڵی دەگرێ؛ ٣) تامان، چەپەر؛ ٤) زێد، زێگەی منداڵی؛ ٥) قەبالەی موڵك؛ ٦) جێگەی ئاگر؛ ٧) کاکوڵی سەرتویڵ، گودلە ف ١) یك بستە از برگ توتون؛ ٢) توربۀ توتون و کاغذ سیگار؛ ٣) پرچین؛ ٤) زادگاه؛ ٥) سند مالکیّت؛ ٦) آتشدان؛ ٧) کاکُل.

جادار: ١) بەڕێزو حورمەت؛ ٢) جێ‌نشین، خەلفە؛ ٣) بەجێ و عاقڵانە ف ١) محترم و بُلندپایە؛ ٢) جانشین؛ ٣) معقول و بجا.

جادوُ: سیحر، سیعر ف جادو.

جادوباز: سیحر باز، جادوکەر ف جادوگر.

جادوبەن: نوشتەی جادو بەتاڵ کەر ف نعو یذ، باطل کُنندە سِحر.

جادوبەند: جادوبەن ف نعو یذ، دعای ضدِ سحر.

جادوکار: سیحر باز ف جادوگر.

جادوکەر: سیحر باز ف جادوگر.

جادوگەر: سیحر باز ف جادوگر.

جادوگەری: سیحر بازی ف جادوگری.

جادە: شەقام، کاروانەڕێ، ڕێگەی پان و پێکوت کراو ف خیابان.

جار: ١) دەحفە، هەل، کەڕەت؛ ٢) وەخت، کات ف ١) دفعە، ٢) گاە.

جاڕ: ١) پەڕێن، جێگەی دەخڵی دروێنەکراو؛ ٢) شوێنی گیابەکی تایبەتی: (ئەرگز **جاڕ**، کەما **جاڕ**)؛ ٣) لەوەڕگە؛ ٤) ڕاگەیاندن بەدەنگی بەرز: (**جاڕیان** کێشا)؛ ٥) زەوی نەکێڵدراو ف ١) زمین درو شدە؛ ٢) محلّ رُستن گیاهی مشخّص؛ ٣) مرتَفِع؛ ٤) اعلام عمومی؛ ٥) زمین شخم نزدە.

جاران: لەکاتی ڕابردودا، بەرلە ئێستە ف سابقاً.

جاربەجار: ١) کات لەدوای کات؛ ٢) کەڕەت لەدوای کەڕەت ف ١) گاەبگاە؛ ٢) دفعەبەدفعە.

جارجار: بەهەڵکەوت ف احیاناً.

جارجارە: لەزۆر کاتاندا کاتێك ف گاەگاە.

جاڕچی: ڕاگەبەن، قاوکەر بۆدەنگ و باسێك ف جارچی، مُنادی.

جاڕدان: ١) ڕاگەیاندن بەدەنگی بەرز؛ ٢) کۆکردنەوەی مەردم بۆکارێ ف ١) جارکشیدن؛ ٢) مردم را برای کاری، جمع کردن.

جاڕ ڕاهێشتن: خەبەرگوتن بەهەو ف جارکشیدن.

جاڕز: وەڕەز، عێذز، بێ‌مەعد، بێزار [فا] بیزار.

جاڕزبون: وەڕەزبون [فا] بیزارشدن.

جاڕزکردن: وەڕەزکردن [فا] بیزار کردن.

جارس: وەڕەز، تەلس [فا] بُکَر.

جاڕکێشان: جاڕ راهێشنن [فا] جارکشیدن.

جارماز: بەرماڵ، دوگرد، جانماز [فا] سجاده.

جارنان: جارجاره، جاربەجاری [فا] گاه‌بگاه.

جاڕو: ١) قسلاوو خوڵەمێش بۆ سواغدانی حەوزو...؛ ٤) گەسک، گێزک، گزک [فا] ١) ساروج؛ ٢) جارو.

جاروبار. جارنان [فا] گاه‌گاه.

جاڕوبەند: سواق دراو بەجاڕو، قسڵو خوڵەمێش تێهەڵسواو، شورباو ریژکراو [فا] ساروج اندود.

جاروفلک: گەسک [فا] جارو.

جار وەجاری: کانێ لەکانان [فا] گاه‌گاهی.

جاره: ١) جاڵــە، نونــوز، ناوێره بەرد، بەردی گلارەوەبــو لەکێف؛ ٢) ئامرازێکی موسیقابە [فا] ١) سنگ غلنیده از کوه؛ ٢) از آلات موسیقی.

جاری: ژنی برای مَیرد [فا] زن برادر شوهر.

جاری: ١) کاتێك؛ ٢) ئێستا بهێڵە، لێ‌گەڕێ: (جاری باوابێ) [فا] ١) یك وقت؛ ٢) بگذار باشد.

جــاریتر: ١) وەختێکی دیــکە؛ ٢) دەفعەیەکی تر [فا] ١) دیگرگاه؛ ٢) دیگربار.

جاری جاران: یەرلە ئێستا، لەپێشودا [فا] روزهای پیشین، درگذشته.

جارێك: ١) کەڕەتێك، هەڵێك؛ ٢) وەختێك، دەمێك [فا] ١) یکبار؛ ٢) یك زمان.

جارێکان: ١) وەختێ لە رابردودا؛ ٢) نەهێشتا [فا] ١) زمانی در گذشته؛ ٢) نه هنوز.

جارێك لەجاران: دەمێك لەدەمان [فا] وقتی از اوقات گذشته.

جارێکیان: جارێك لەجاران [فا] یکبار در گذشته.

جاسوس: شوفار، زوانگیر، خەوەردز [فا] جاسوس.

جاسوسه: مەگەزە، قونکەی سەرلولەی تفەنگ [فا] مُگَسك تُفنگ.

جاش: ١) بەچکەی کەر؛ ٢) پیاوێ زن بەواده مارەده‌کاو کرێ دەستێنێ؛ ٣) بریتــی لە خۆفــرۆش بەداگیر کەرانــی وڵات [فا] ١) کُرّه خر؛ ٢) مُحلل؛ ٣) کنایه از خودفروش به بیگانه.

جاشك: بەچکەکەر، دەحشك، جەحشك [فا] کُرّه‌خر.

جاشکۆڵه: بەجکەکەری ساوا [فا] کُرّه‌خر کوچولو.

جاشولکه: جاشکۆڵە [فا] کُرّه‌خر کوچولو.

جاف: ١) جلف، بەدنــەدا، نەگونــجــاو؛ ٢) ناوی عەشیرەتێکی زۆرو گەورەیە لەکــوردستان. *کەلە هۆزی گاوانی قەدیمەوە کەوتونەوە*؛ ٣) گیابەکە لەناودا دەڕوێ گوڵێکی وەنەوشی هەیە [فا] ١) جلف و بدادا؛ ٢) نام عشیره‌ای در کُردستان؛ ٣) گیاهی است آبزی با گُلهای بنفش.

جافر: سوکەلەناوی جەعفەر [فا] مُخفّف جعفر.

جافری: جەعفەری، بەقدەنوس، سەوزیە دەخورێ [فا] جعفری، یکی از سبزیجات.

جافەتی: مەڵبەندی جاف نشین [فا] منطقهٔ سکونت ایل جاف.

جاکەش: دەویت، هورمساخ، گەوواد [فا] قرمساق، دیوث.

جاگرته: دانیشتوی هەمیشەیی لەناوابیدا [فا] مُقیم.

جاگه: شوێن، جێگە [فا] مکان.

جال: بارنەفا، لەبەرانبەردا، لەتوڵەدا، قەرەبو [فا] در ازای، در عوض.

جاڵ: ١) جحێڵ، نوجوان، لاو؛ ٢) داو، داو لەهەودا مو بۆ مەل راو کردن [فا] ١) بُرنا، جوان؛ ٢) دام.

جاڵجاڵوکه: کاکڵەموشان، پس‌پسەکوڵە، پیرۆشك [فا] تارتنك، عنکبوت.

جاڵه: دار بان ئەختەی بەسەر روبار رابەڵ کراو بۆپەڕینەوە [فا] جوبی که بجای پُل بر آب نهند.

جاڵه: جاره، ناوێر، نونوز [فا] سنگ غلنان از کوه.

جام: ١) فاپ، زەرك، دەفری قوڵی جکۆڵە لەکانزا، ناس؛ ٢) شوشە؛ ٣) ناوێنە؛ ٤) جێگەی من، شوێنی من [فا] ١) طاس؛ ٢) شیشه؛ ٣) آینه؛ ٤) جای من.

جاماڵ: ماڵە گەوره، خانەدان [فا] خاندان.

جامالگه: هەواری چوڵ، زۆزانا کۆچەر لێ نەمابێ [فا] ییلاق خالی شده.

جــامانه: ئاغابانو، بارچەبێــکە پیــاوان دەیکەنە مێزەر [فا] نوعی دستار مردانه.

جامباز: ١) دەلاڵی ولاغ فرۆشتن؛ ٢) فێڵبازو دەسبڕ [فا] ١) دلال ستور؛ ٢) کُلاهبردار.

جامبــازه: دەست بڵندکرنو هەڵبەزینی ئەسپ بان وشتر [فا] ورجهیدن اسب یا شُتر.

جامبــازی: ١) دەلاڵی ولاخ فرۆشتن؛ ٢) دەسبڕی‌و فێڵبــازی [فا] ١) دلالی ستور؛ ٢) کلاهبرداری.

جامچی: شوشەبڕ [فا] شیشه‌بُر.

جامخانه: شوێنی رانانی شتی فرۆشتن [فا] ویترین.

جاملوس: روان لوس، ماسناوکەر، پیاوی بەکلکەسوتە [فا] چاپلوس.

جامولکه: زەرکی بچوك، تاسولکە [فا] طاسك.

جامۆڵکه: جامولکە [فا] طاسك.

جامۆڵه: جامولکە [فا] طاسك.

جامەدانه: ١) جامانە؛ ٢) مناڵدان [فا] ١) نگا: جامانه؛ ٢) زهدان.

جامەدانی: جامانە [فا] نگا: جامانه.

جامەلوس: دەونەڕی ربابازا [فا] چاپلوس.

جامەمەرگ: کفن، بەرگی مردو [فا] کَفَن.

جامەك: ناوێنە [فا] آینه.

جامــەنــە: ١) بەجێ‌ماو، جێ‌ماو، دواکــەونە؛ ٢) میرات، کەلەپور [فا] ١) بەجای مانده؛ ٢) میراث.

جامێر: ١) پیاگ خاس، خۆشمرۆ؛ ٢) ئازا، رەشید، بوێر [فا] ١) رادمرد؛ ٢) شجاع.

جان: ١) جوان، لەبەردڵان؛ ٢) گیان، روح؛ ٣) کان، مەعدەن: (گلەجان

لەنزیك خۆمانه)؛ ۴) باخچه ⓕ ١) باخچه ٢) زیبا؛ ٢) جان؛ ٣) معدن؛ ۴) باغچه.

جانـانه: ١) گراوی، ماشوقه، یاری مێوینه؛ ٢) ژنی زماندرێژو سازنەو سەلیته ⓕ ١) معشوقه؛ ٢) زن سلیطه.

جانباز: جامباز ⓕ نگا: جامباز.

جانبازه: جامبازه ⓕ نگا: جامبازه.

جانبازی: جامبازی ⓕ نگا: جامبازی.

جانتا: ١) خورجینی جکۆلەی سەرشانی گەرۆکان؛ ٢) چەمەدان، باولی ⓕ ١) کولەپشتی سیّاحان؛ ٢) جمدان.

جاندار: لشکرچی نرکان ⓕ سرباز تُرك عثمانی.

جانـداران: مەلبەندێك و گوندێکه لەنزیك سەردەشت لەکوردستان ⓕ منطقه و دهی در کُردستان.

جاندارم: پۆلیسی ناوشار، قۆلچی، داروغه ⓕ ژاندارم.

جاندبەر: جانەوەر، زیندو ⓕ جاندار، ذیروح.

جانفاس: ١) جۆرێك حەریر؛ ٢) جندراو لەگوش ⓕ ١) بافتهٔ ابریشمی؛ ٢) بافتهٔ کنفی.

جانکوش: مجێوری کلیسا، خزمەنکاری کلیسا ⓕ شماس.

جانگ: ١) پێنەسەر، بانی مەلاشو لەسەرەوە؛ ٢) کەنارەی دەم‌وچاو؛ ٣) کرواس، جاو، تەنراوی جولا لە دەزوەلۆکه: (سوفی و سەروەنزەر، من و نەگریجەو دەستار / من کوشتەیی لاجانگم و نەو کوشتەیی جانگه) «نالی» ⓕ ١) آهیانه؛ ٢) عارض، عذار؛ ٣) کرباس.

جانگی: جانگ ⓕ آهیانه.

جانماز: بەرمالّ، دوگرد، جارماز ⓕ جانماز.

جانو: بەچکه ئەسپ، جوانو، جانی ⓕ کُرّه اسب.

جانو ئەسپ: بەچکەی نێری ئەسپ ⓕ کُرّه اسب نر.

جانومایین: بەچکەی مێوینەی ئەسب ⓕ کُرّه اسب مادینه.

جانـەر: گوڵێکی سپی نامـاڵ بۆری بۆن خۆشه ⓕ گلی سفید مایل به خاکستری خوشبو.

جانەمەرگ: گوڵەنەورۆزه ⓕ گلی است نوروزی.

جانەوەر: ١) زیندەوەر، خاوەن گیان؛ ٢) حەیوانی دڕندەو ترسێنەر ⓕ ١) جانور؛ ٢) حیوان درّنده و مهیب.

جانی: جانو، بەچکەی ماین و ئەسب ⓕ کُرّه اسب.

جاو: ١) شانی لە داوەلـۆکـه، جانگ؛ ٢) کۆنەو شکاو: (ناسنجاو)؛ ٣) پاشگری بەواتا کەسێك کە شتێك لەناو دەمدا دەجوێ: (بنێشتجاو، لاجاکەجاو) ⓕ ١) کرباس؛ ٢) شکسته و از کار افتاده؛ ٣) پسوند بەمعنی خاینده.

جاوبێچەك: دارێ کەجولا جاوی تێ دەپێچێ ⓕ چوبی که کرباس بر آن بپیچند.

جاوراو: جۆراو، جاویاگ، لەدەمدا هاتوچو پێ‌کراو، وەك بنێشت ⓕ خاییده.

جاوراوە: ئاسنی فەلّس بردە ⓕ آهن ترك خورده.

جاونـانەوە: ١) رایەڵ کردنی داوی جرێشاوی بۆزو؛ ٢) برینی لە هاتو چوکـردنی زۆرو بەلـەز ⓕ ١) ردیف کردن تارهای شال؛ ٢) کنایه از آمدوشد با شتاب.

جاوگ: کرواس، جاو، جانگ ⓕ کرباس.

جاوەجـا: ١) گوێزانـەوەو دامـەزراندن؛ ٢) هەرئێسته، جێ‌بەجێ ⓕ ١) جابجاکردن؛ ٢) فوراً.

جاوەرجا: جێ‌بەجێ، دەس بەجێ، هەرئێسته ⓕ بیدرنگ، فوراً.

جاوەلۆکه: گیایەکه مەڕ بیخوا ماستی هەرەبانی دەبێ ⓕ گیاهی است.

جاوەنه: جێ راخستن، نوێن داخستن ⓕ رختخواب پهن کردن.

جاوی: ١) جیوه، جەوی، شیلەی داروگیا کە خۆی دەری دەکـا؛ ٢) کاری رابردە بەماناجوی، لەناو دەمی و لەژێر ددانیدا هاوردی و بردی ⓕ ١) انگم گیاهان و درختان؛ ٢) خایید، جوید.

جاوینـەوە: ١) دوبـارە جاوین، دیسـانـەوە جوین؛ ٢) برینی لە چەنـد پاتـەکـردنەوەی قسه؛ ٣) ددان بەسەر شتێ رەق‌دا هێنان: (ئەسپەکە لغـاوەکـەی دەجـاوێتەوە) ⓕ ١) دوباره جویدن؛ ٢) کنایه از تکرار مُکرّر سخن؛ ٣) دندان بر شیئی سخت نهادن.

جاهاڵ: لاو، جوان لەعومرا ⓕ بُرنا.

جاهێل: جاهاڵ، نۆجوان ⓕ نوجوان.

جاهیل: نەزان، نێ نەگەیشتو، دورەزانست ⓕ جاهل، نادان.

جاینك: لاجانگ، کەنارەی روا ⓕ گیجگاه.

جببه: جۆرە کەوایەکی پێش ناوالەی مەلایانەیه ⓕ جُبّه.

جبۆ: ١) سوکەڵەناوی جبرایل؛ ٢) فلانێ، کاورا ⓕ ١) مُخفّف جبرئیل؛ ٢) یارو، فلانی.

جبه: ١) جببه؛ ٢) سوکەڵەناوی جبرایل؛ ٣) ئەسپابی شەڕ ⓕ ١) جُبّه؛ ٢) مخفّف جبرئیل؛ ٣) جنگ‌افزار.

جبەخانه: ئەسپاباتی شەڕ، کەرسنەی جەنگ، کارخانەی کەرستەسازی شەڕ ⓕ زرّادخانه.

جبەڵخانه: جبەخانه ⓕ زرّادخانه.

ججاڵ: کەرسواریکی خەیاڵیە کەرۆژێك دنیا دەگرێ، جرجاڵ ⓕ دَجّال.

ججحه: دەنگ‌دانی مەڕ بۆ دەرکەوتن لە هۆڵ ⓕ حرف راندن گلّه از آغل.

ججـو: جوجـکەمەل لەزاراوەی منـاڵانـدا ⓕ جوجهٔ برنده به زبان کودکان.

جخار: خەم، کەسەر، کوڵ ⓕ غم، اندوه.

جدا: جیاواز، جگه ⓕ جُدا، سوا.

جدەو: ١) لەکار کەوتو؛ ٢) ولاخە بەرزەی پشت بریندار: (پشتی ریش و شانی زامـدارو جدەو بو، ناعیلاج / چەنـد قروشێکم هەبـو، بۆمدا بەنـەوت و عەنـزەروت) «شێخ رەزا» ⓕ ١) از کار افتاده؛ ٢) بارکش پُشت ریش.

جڕ: ١) بێ هێزی: (جڕم دەرهات)؛ ٢) دژواری: (بە جڕەجڕ رام کێشا)؛ ٣) دڕان و لەت بون: (بارجەکەم گرت و جڕم‌دا)؛ ۴) زڕت بۆ گاڵنە پێکردن ⓕ ١) ستوه؛ ٢) دشواری؛ ٣) جِر خوردن؛ ۴) شیشکی.

جڕاجڕ: شەڕەچەقه، شەڕه دندوکه، کێشەی زوانی ⓕ نزاع لفظی.

جڕان: ١) ناونگی بەردبن؛ ٢) بەنـدهـاتنی مێز: (بەمیزەوە دەجڕا) ⓕ ١)

هاون سنگی؛ ۲) بندآمدن ادرار.

جربن: دانەسەکناو، هەدانەدەر، نۆقرەنەگرتو فا بازیگوش، بی‌آرام.

جربو: جربن فا بازیگوش.

جربوجوپ: هەڵبەز دابەزی بێ‌فایدە فا بازیگوشی.

جـرت: ۱) جلـفو بێ‌شـەرم؛ ۲) زرت، شیز فا ۱) جلف، هرزه؛ ۲) شیشکی.

جرتوفرت: جربوجوپ فا بازیگوشی.

جرتـە: ۱) کەبەنك، باڵەی لباد؛ ۲) نیوەنۆزە: (هەر جرتەی دێ) فا ۱) فرجی؛ ۲) نالهٔ خفیف.

جرتی فرتی: دانەسەکناوی جلف فا بازیگوش جلف.

جرج: مشکە کوێرە، مشکی دەشتی فا موش کور، کلاك موش.

جرجاڵ: ججاڵ فا دَجّال.

جرجرە: جوێلە کۆکێکی جوانو دورەنگە فا جرخ ریسك.

جرجۆنگانێ: شەرانیو بەدفەڕو نەگونجاو فا ناهنجار و بداخلاق.

جرد: جرج فا کلاك موش.

جردان: دراندن، دادراندن فا دریدن.

جرداهێشتن: زرت کێشان، شیرداهێشتن فا شیشکی بستن.

جرد اهێلان: جرداهێشتن فا شیشکی زدن.

جرنا: قسەی بێ‌تامو خوێ فا جرند.

جروجانەوەر: شتی هیچو بوچ فا اشیاء بی‌ارزش.

جرنگ: دەنگی بەسەریەکدا کەفتنی زیو فا صدای برهم افتادن نُقره.

جرنگو هوڕ: دەنگی زۆری وێك کەوتنی کانزا فا درنگ درنگ، صدای برهم افتادن فلز.

جرنگـەجرنگ: دەنگی زۆری بەسەر بەکدا کەوتنی زیو فا صدای زیاد برهم افتادن نقره.

جرو جیاز: کەل پەلی ماڵ فا وسایل منزل.

جروکە: دەنگی خوێندنی جوجکە فا صدای جوجهٔ برنده.

جرها: وشەی گاڵتە پێکردن فا کلمهٔ تمسخُر.

جرهاتن: توشی تەنگانەبون، ناڕەحەت بون فا بەتنگ آمدن.

جرە بەگزادە: مەلێکی رەنگاو رەنگی جوانە فا برندەای رنگارنگ.

جرەجز: ۱) زەحمەتو دەرد؛ ۲) شەرەفسە فا ۱) درد و رنج؛ ۲) جَدَل.

جریت: جلیت، سوکەلە دارێك کەسواران لەمەیداندا بە یەکتریان دادەدا فا چوبی کوچك کە سوارکاران با آن بازی می‌کنند.

جریتـان: جـلیت بازی، گەمەی جـلیت فا بازی سوارکاران با چوب «جریت».

جریتێن: جریتان فا نگا: جریتان.

جریك: دەنگی جوێلەکە، خوێندنی جیشکە فا صدای گنجُشك.

جریکە: جریك فا صدای گنجشك.

جریکەجریك: دەنگی چوێلەکان بەزۆری فا صدای زیاد گنجشکان.

جرینگە: دەنگی بەسەریەکدا کەوتنی زێڕ و زیو فا صدای سکەهای زر و سیم.

جریوە: ۱) دەنگی جوێلەکـان؛ ۲) تروکەتروکی نەسنبرە فا ۱) صدای گنجشکان؛ ۲) سوسوی ستاره.

جریوە جریو: جریوەی زۆر فا «جریوه»ی زیاد.

جز: دەنگی رۆنی داغ یان ئاسنی سورەوەبو کەناوی ویکەوێ فا صدای روغن داغ و آهن تفته در تماس با آب.

جزدان: کیسە باخەڵ، کیسەی جەرمین بۆ پوڵ تێکردن فا کیف بغلی.

جززە: ۱) گۆشتی برزاو بەزمانی منالان؛ ۲) جز فا ۱) گوشت برشته در لهجه کودکان؛ ۲) نگا: جز.

جزقە: زەنگەنە، تلیسك فا تلسك.

جزم: ۱) بازێ لەسـی بازی قورعـان؛ ۲) جۆر، نەوع فا ۱) جزئی از قرآن؛ ۲) نوع.

جزمە: جەکمە، کەوشی لاسك درێژی تازێر ئەژنۆ فا چکمه.

جزو: ۱) بازێ لەقورعان؛ ۲) باژ لەکتێب فا ۱) جزء قرآنی؛ ۲) جزء کتاب.

جزوبز: جز فا جزولز.

جزوبەند: پێکەوە دانو درونی بازەکانی کتێب فا صحّافی.

جزوە: دەفری قاوە تێدا لێنان، قاوەجۆش، دەللە فا قهوەجوش.

جزە: ۱) دەنـگـی رۆنـی داغ؛ ۲) گۆشتی برزاو بەزوانی زارۆکـان؛ ۳) بنەگیایەکـە دەکـوڵێندرێو دەیخۆن فا ۱) صدای تفتن روغن؛ ۲) گوشت بریان به لهجهٔ کودکان؛ ۳) ریشهٔ خوردنی نوعی گیاه.

جزبلك: جزبلك، جزلێك، دۆگی سورەوەکراوی هەڵقرچاو فا جزغاله.

جسن: ۱) بنیچە، نەژاد؛ ۲) عەسڵ زادە، رەسەن فا ۱) نژاد؛ ۲) نجیب.

جعێتنی: جۆرێ نەسیی رەسەن فا نوعی نژادِ نجیب اسب.

جعیدوك: گیابەکە دزی مۆرانەی دار فا گیاهی است ضد موریانه.

جغار: جخار، خەم، خەفەت، مەبنەت، کەسەر، کوڵ فا اندوه.

جغارە: سیغار، جگەرە، تونتی دەکاغەزەوە پێجراو بۆ کێشان فا سیگار.

جغارەخۆر: نالودەی سیغار فا سیگاری.

جغارە کێش: جغارەخۆر فا سیگاری.

جغارە کێشان: کاری جغارەخۆر فا سیگار کشیدن.

جغجغە: شەقشەقە، قوتوی لەیستوك کە خرەخرێ دێت فا جغجغه.

جغز: خەتی بەدەورە، کێزی گرۆفەر فا دائره.

جغزانێ: گاڵتەی ناو جەغز فا نوعی بازی.

جغزێن: جغزانێ فا نوعی بازی.

جغزینگ: پەرگاڵ، نامرازی جغزکێشان فا پرگار.

جغەرە: جغارە فا سیگار.

جغەرەچی: جگەرەفرۆش فا سیگارفروش.

جغەرەخۆر: جغارەخۆر فا سیگاری.

جغەرە کێش: جغارەخۆر فا سیگاری.

جفت: ۱) تێکـولـێ بەرۆ؛ ۲) جوت بەرانبەری تاك؛ ۳) هاوتا؛ ۴) هەواڵ منـداڵ؛ ۵) زەوێ کێڵان بەگا؛ ۶) پێوە نوسـاو، پێکـەوە لکاو؛ ۷) زن بۆشو، شو بۆژن فا ۱) بوستهٔ بلوط؛ ۲) زوج مقابل فرد؛ ۳) همتا؛ ۴) زهدان؛ ۵) شخم با گاو؛ ۶) بهم جسبیده؛ ۷) همسر.

جفت‌بون: باڵ ویکدان، پێکەوە نوسان فا جُفت شدن، بهم جسبیدن.

جفت قوشه: ١) گای شاخ وه‌شێن؛ ٢) برینی له مرۆی نه‌حس و به‌دفه‌ڕ ف ١) گاو شاخزن؛ ٢) کنایه از آدم شوم و بدخلق.

جفتـه: ١) ماشـه‌ی ده‌م باریکی سه‌عـات سازان؛ ٢) له‌قـه، جوته؛ ٣) مێو ینه‌ی حه‌یوان و مه‌ل ف ١) موجین مانند ساعت‌سازی؛ ٢) جُفتک؛ ٣) جنس مادهٔ پستانداران و پرندگان.

جفته‌پا: هه‌ستان له‌به‌ربه‌کی به‌په‌له ف قیام سریع بخاطر شخصی.

جفتـه‌وه‌شـانن: له‌فه هاویشتن، له‌فه وه‌شاندن، لۆشك هاویشتن ف لگدپرانی.

جفته‌وه‌شێن: له‌فه هاوێژ، لوشك هاوێژ ف لگدپران.

جفته‌هه‌لخستن: له‌فه هاویشتن ف لگدپرانی.

جفتیار: زه‌وی کێڵ، جوتیار ف کنایه از کشاورز.

جڤ: بزاو، جوڵه، جوڵان ف حرکت.

جڤات: کۆبونه‌وه، کۆم بون ف گردهمایی.

جڤاکی: کۆمه‌لایه‌تی ف اجتماعی.

جڤی: دوانه، ئاواڵ دوانه ف دوقلو.

جڤین: ١) بزوتن ، جوڵان؛ ٢) دژوێن، دژنام، جنێو، جوێن؛ ٣) کۆبونه‌وه ف ١) حرکت؛ ٢) دشنام؛ ٣) اجتماع کردن.

جڤینگه: جێگه‌ی کۆبونه‌وه ف مرکز اجتماع.

جق: ئاماڵ، مه‌بله‌و ف فام، گونه.

جقه: ١) مه‌لبکـه نۆزێ له‌چێشکه مه‌زنتره؛ ٢) قبنکه‌ی پشت په‌نجه‌ی که‌ڵـه‌شێر؛ ٣) مه‌نجـه‌ڵ، به‌رۆش ف ١) پرنـده‌ای کمی بزرگتـر از گنجشك؛ ٢) برجستگی پُشت پای خروس؛ ٣) دیگ.

جك: میچ، قاب، جو، جگ ف شنالنگ.

جگ: ١) جك؛ ٢) قاپی له‌سه‌رپشت، ورگی جگ ف ١) شنالنگ؛ ٢) حالت بر پُشت افتادهٔ شنالنگ.

جگا: جیا، جودا، جیاواز ف جُدا.

جگاجگا: به‌ش به‌ش، جیاجیا ف جُداجُدا.

جگاره: جغاره ف سیگار.

جگانێ: گه‌مه به‌جك ف بازی با شنالنگ.

جگه‌ر: جه‌رگ، که‌زه‌ب ف جگر، کبد.

جگه‌رێوتی: گیابه‌که ده‌رمانی کۆکه ف گیاهی دارویی.

جگه‌رچی: جه‌رگ‌ودڵ فروش ف جگرکی.

جگه‌رسوز: دلۆڤان، غه‌مخۆر، دلسۆز ف غمخوار و دلسوز.

جگه‌رسوتان: بربنی له‌مردنی فرزه‌ند ف کنایه از مرگ فرزند.

جگه‌رسوتاو: متاڵ مردو ف فرزند مُرده.

جگه‌رگۆشه: بریتی له‌فرزه‌ند ف کنایه از فرزند.

جگه‌ره: جغاره ف سیگار.

جگه‌ره‌چی: جغاره‌فرۆش ف سیگارفروش.

جگه‌ره‌خۆر: جغاره‌خۆر ف سیگاری.

جگه‌ره کێش: جغاره‌خۆر ف سیگاری.

جگێن: جگانێ، میچێن، قاپێن ف بازی با شنالنگ.

جل: ١) به‌رگ و لیباس؛ ٢) که‌ل و په‌لی سه‌رپشتی باره‌به‌ر ف ١) لباس؛ ٢) جُل سُتور.

جلبڕ: که‌سێ شتومه‌ك ده‌برێ بۆ لیباس درون ف آنکه پارچه را برش زند.

جلبڕان: کۆ بونه‌وه بۆ لیباسی بوك برین و درون ف جشن بُرش و دوخت لباس برای عروس.

جلبڕوکه: مزراویلکه، شۆربای سماق و هێلکه ف اِشکنه با سُماق.

جلبڕین: جلبڕان ف نگا: جلبڕان.

جلخۆز: گێل‌ونه‌زان ف هالو.

جلدان: ١) به‌غـدانی جلکـان؛ ٢) جاروکـه‌ی سه‌رشان ف ١) صندوق لباس؛ ٢) رودوشی.

جلدرو: خه‌یات، به‌رگدور ف خیّاط.

جلشتن: شیو و کوڵ، بالاف ف رخنشویی.

جلشۆر: ١) بالاف که‌ر، به‌رگ‌و شمه‌ك شۆر؛ ٢) به‌باغی جل‌کونان ف ١) رخنشور؛ ٢) کدینه.

جلشۆرك: ١) جێگه‌ی بالاف، شوێنی که‌ل‌وپه‌ل لێ‌شوشتن؛ ٢) داری جل‌کوت ف ١) مکان رخنشویی؛ ٢) کدینه.

جلف: سوك و جروك، ناکار ناشیرین ف فرت، جلف.

جلفز: هه‌دانه‌ده‌ر و شێتوکه، گه‌للایی ف خُل و بی‌آرام.

جلفـو: پارچه‌یه‌کی سوره، به‌سه‌ر بازی‌دا ته‌دن تا که‌وی ده‌بێ ف پارچهٔ قرمزی که باز را با آن رام می‌کنند.

جلفی: هه‌رزه‌کاری و سوکی ف فرتی‌گری.

جلق: ١) قه‌لـب، بێ‌ره‌واج: (مـن که‌به‌ك پاره‌یی **جلقم** له ئه‌زه‌ل شك نه‌ده‌برد) «شێخ ره‌زا» ٢) ده‌سپه‌ڕ، مشته، شاوه‌ت هێنانه‌وه به‌ده‌ست ف ١) بی‌رواج، بُنجُل؛ ٢) استمنا.

جلقاو: ناوی ناخاوێنی شیو وکوڵ ف آب پس مانده از رخنشویی.

جلقه: ده‌نگی قوڕو لیته که پای تێده‌خه‌ن ف صدای پا در لجن و گل و لای.

جلقێ: دژوێنێکه ژنانه ف دُشنامی زنانه.

جلك: لیباس، که‌ل‌و په‌ل، جل، پۆشاك ف لباس.

جلکار: به‌رگی کارێ ف لباس کار.

جلگا: جۆرێك ماسی ف نوعی ماهی.

جلنبۆر: نه‌مه‌ڵ، ته‌وه‌زه‌ل ف بیکاره و تنبل.

جلنگه: ده‌نگی شکانی چینی ف صدای شکستن چینی.

جلوا: سیس و ژاکـاو: (**جلوا**بـۆی جه‌وجـه‌مێ دتـازه / ره‌نگێ سه‌مه‌نی به‌جای غازه) «خانی» ف پژمرده.

جلوبه‌رگ: که‌ل‌به‌لی ده‌به‌رکردن ف لباس.

جلوجۆڕ: به‌رگ‌و ئه‌سپابی ولاخی باره‌به‌ر ف پوشش باربر.

جله: ١) جانـه‌وه‌ریکی ناوی هه‌شت‌پایه له ده‌ریادا؛ ٢) جانــه‌وه‌ریکی خڕوپانه له‌ناودا، زینده‌وه‌ری چکۆله راوده‌کا؛ ٣) ره‌گ و ریشه‌ی وردی داره‌بی فه‌راغ ئاو که پێش به‌ئاو ده‌گرێ؛ ٤) گیابه‌که وه‌ك قه‌وزه سه‌رئاو ده‌که‌وێ‌و ده‌نه‌نێنه‌وه ف ١) اُختاپوس، هشت‌پا؛ ٢) حیوانی آبزی بالنسك مانند؛ ٣) ریشه‌های بید کنار آب؛ ٤) جل وزغ.

جله‌شره: گیای قه‌وزه ناسایی، جله ف جل وزغ.

جلەو: هەوسار، رەشمە، قامچی لغاو ف افسار، زمام.

جلەودار: ۱) هەوسارکێش؛ ۲) کەسێ لەپێش سوارانـەوە دەڕوا ف ۱) جلودار؛ ۲) راهنمای سواران.

جلەوکێش: جلەودار ف جلودار.

جلەوگیر: کۆسپی سەرڕێگە ف مانعِ سرِ راه.

جلەوگیرە: جلەوگیر ف مانعِ سرِ راه.

جلیت: جریت ف چوبدستی سوارکاران در مسابقهٔ سوارکاری.

جلیتاو: قوڕوچلپاو، قوڕاوی شل ف لای و لجن.

جلیتانێ: جربتبازی، جلبنین، گەمەی جلبت ف نگا: جربنان.

جلیتێن: جلبنانێ ف نگا: جربنان.

جلیتبازی: جلبنانێ: (دریغ بۆ ئەو زەمانە، ئەودەمە،ئەوحانە، ئەو رۆژە/ کە مەیدانی **جلبتبازی** لەدەشتی کانی ئاسکان بو) «شێخ رەزا» ف نگا: جربتان.

جلیتقە: سوخمەی بێ قۆڵی پیاوانە، سەدربە ف جلبقە.

جلیسقە: جلبتقە ف جلیقە.

جلێق: ۱) شیلان، درکێکە لەپابزا بەرێکی سوور دەگرێ؛ ۲) لبجق، لیلق ف ۱) نسترن کوهی؛ ۲) لزج.

جلیقە: جلیسقە ف جلبقە.

جم: بزاو، بزوتن، جوڵە ف جُنبش، حرکت.

جمان: بزوتن، جوڵان ف جنبیدن.

جمحە: جوحمە، هەینی ف جُمعه، آدینه.

جمدان: جوڵان، ئەکان خواردن ف جُنبش.

جمس: جوڵە، جم ف جُنبش.

جمشت: جمدان، جمس ف جُنبش.

جمشیرگ: جمگە، جومگە، بەندی نێوان دەست و باسك ف مُچ دست.

جمك: دوانە، هەواڵ دوانە، زگەدوانە ف دوقلو.

جمکوت: پڕایی زۆری خەلك، قەرەباڵغ ف ازدحام.

جمگە: جمشیرگ، جومگە ف مُچ دست.

جمگەجمگە: بەندبەندی ئەندام ف بندبندِ اندام.

جمنای: جوڵان، بزوتن ف جُنبش.

جموجوڵ: بزوتنی زۆر ف جُنب و جوش.

جمە: کۆمەڵ و پڕایی خەلك: (بازاڕە کە **جمەی** دێت) ف ازدحام.

جمیان: جوڵان، بزوتن ف جُنبش.

جمین: بزوتنی خەلکی زۆر ف حرکت انبوه مردُم.

جمێن: جنێو، دژوێن، سخێف، جوێن، دژمان ف دُشنام.

جن: جنۆکە، جندۆکە، عەجنە ف جن.

جناوەر: جانەوەر، دەعبا ف جانور.

جنجیر: ماری دورەنگ، ماری خاڵدار ف مار دورنگ، اَرقم.

جنچـك: ۱) دەنکی خورماو میوە؛ ۲) هەڵنوتەکان، قونەلنس‌دان ف ۱) هستە؛ ۲) چمباتمەزدن.

جنچکان: نوتەکان، هەڵنزوشکان، قونەلنس‌دان ف چمباتمەزدن.

جنچکە: هەڵنزوشکان ف چمباتمەزدن.

جند: جنۆکە، جن، عەجنە ف جن.

جندۆکە: جند ف جن.

جندُوکە: جند ف جن.

جندە: قاحبە، ژنی خۆفرۆش ف فاحشە.

جندەباز: پیاوی فاسق و ئاشنای قەحبە ف جندەباز.

جندەخانە: ماڵەجندە، قاحبەخانە، مەکۆی ژنانی خۆفرۆش ف محلّهٔ بدنام.

جنـدی: ۱) نازا، بەکار، رەشبد؛ ۲) جوان، سەهی؛ ۳) باش، چاك؛ ۴) جەکدار لە سوپادا ف ۱) شُجاع؛ ۲) زیبا؛ ۳) خوب؛ ۴) مسلّح در سپاه.

جنسری: گوڵێکی بەهێشوی سپی بۆن خۆشە ف گُلی است.

جنك: بەرگ و شمەك، جلك، کەلپەل، پۆشاك ف پوشاك، لباس.

جنکە: ئاتەواو هەنجراو ف کمی انجیدە شُدە.

جنـگ: ۱) جم، بزاو، جوڵە؛ ۲) شمـەك، کەلوپەل ف ۱) جُنبش؛ ۲) پۆشاك.

جنگدان: بزوتن، جوڵان ف جُنبیدن.

جنگز: شەڕانی، بەدفەڕ، ئەگونجاو ف ستیزەجو.

جنگڵ: گینگل، خۆبزاوتن، جوڵانەوە ف جُنبیدن.

جنگن: شەڕانی، دڕ، ئەگونجاو، جنگز ف ستیزەجو.

جنگوجوڵ: بزوتن و هەدانەدان ف جُنب‌وجوش.

جننە: جندە ف جندە.

جننەباز: جندەباز ف جندەباز.

جننەخانە: جندەخانە ف فاحشەخانە.

جنۆکە: جندۆکە ف جن.

جنە: جندە ف جندە.

جنێ: جندە ف جندە.

جنیاگ: هەنجناو، وردکراو بە چەقۆ ف انجیدە.

جنیقین: راپەڕین، لەپڕ وەخەبەرهانن ف پریدن از خواب.

جنیك: ۱) لاچانگ، قەراغ روومەت؛ ۲) گودلە، فڕ؛ ۳) بان مەلاشو ف ۱) عُذار؛ ۲) کاکُل بر پیشانی؛ ۳) آهیانە.

جنێو: جوێن، دژمان، سخێف ف دُشنام.

جنێودان: جوێن‌دان، سخێف‌گوتن ف دُشنام دادن.

جنێوفرۆش: زمان پیس، جوێن دەر، سخێف بێژ ف بدزبان.

جنین: هەنجنین، وردکردن بە چەقۆ ف انجیدن.

جۆ: ۱) جۆگە؛ ۲) دەغڵی هەواڵی گەنم، جە ف ۱) جوببار؛ ۲) غلهٔ جو.

جۆ: ۱) جۆگە، جۆبار، شوێنی ئاوپێداڕۆیشتن؛ ۲) جوڵەکە، موسایی؛ ۳) گیان، رۆح ف ۱) جوب؛ ۲) یهودی؛ ۳) جان.

جواب: پەرسف، جواو، وەرام دانەوە ف جواب، پاسُخ.

جوابدان: دەرکردن، قسەلێ نەبیستن ف راندن.

جواب دانەوە: پەرسف وەدان، جواب لێ وەگەڕاندن ف پاسخ گفتن.

جوابکردن: جوابدان، جواوکردن ف دست رد زدن.

جوابنامە: قاقەزی جوابدانەوە ف پاسُخنامە.

جوابەجەنگی: جواوجوی، بەدەم داهاتنەوە ف بەجَدَل جواب دادن.
جوات: ١) جڤات، کۆمەڵ؛ ٢) کۆبونەوە؛ ٣) مەجلیس، کۆمەڵگا ف ١) اجتماع؛ ٢) گردهمایی؛ ٣) انجمن.
جوار: جۆڕك، نۆری ئالك ف توربهٔ علوفه.
جوال: کیسەی دەغڵی گەورەی بەکەڵایی لەخوری چندراو، جەواڵە ف جوال.
جواڵ: جوال ف جوال.
جواڵدوز: شوژن، سوژن ف جوالدوز.
جوامێر: جامێر ف رادمرد، شُجاع.
جوان: ١) سپەهی، دەلال، قەشەنگ؛ ٢) جحێل، لاو، نازەپێگەیشتو؛ ٣) پەسند؛ ٤) ژوان ف ١) زیبا؛ ٢) بُرنا، جوان؛ ٣) پسندیده؛ ٤) میعاد.
جواناو: نارەقی سەرەمەرگ، خوەدانی نەخۆشی لەمردن ف عَرَق حالِ نزع.
جوانچاك: گەلەك سپەهی، خوشیك ف زیباروی.
جوانچاڵ: جوانچاك ف زیباروی.
جوانخاس: پیاوی زۆرجوان و رێكوپێك ف خوش تیپ.
جوانکار: ١) رازێنەوە، بوك جوانکەر؛ ٢) دەس رەنگین، بەهونەر ف ١) آرایشگر؛ ٢) هنرمند.
جوانکە: نۆجوان، نازەلاو ف نوجوان.
جوانکەر: رازێنەوە، وەرازێن ف آرایشگر.
جوانکەلە: چکۆلەی جوان و بەردڵ ف زیبای کوچولو.
جوانکیلانە: جوانکەلە ف کوچولوی زیبا.
جوانمەرد: جامێر ف رادمرد.
جوانن: بزواندن، جولانن ف جنباندن.
جوانو: جانو، بێچوە ئەسپ و ماین ف کُرّهٔ اسب.
جوانو ئەسپ: بەچکەی نێری ئەسپ ف کُرّهٔ نَر اسب.
جوانولکە: جانوی تازەزاو ف نوزاد اسب.
جوانوماین: بەچکەی مێوینەی ئەسپ ف کُرّهٔ مادینهٔ اسب.
جوانەزوە: عازەوی، زیبکەی دەموچاوی لاوی نازەپێگەیشتو ف عَزَبی، جوش صورت نوجوان.
جوانەزەوە: جوانەزوە ف نگا: جوانەزوە.
جوانەگا: گای سێ بەهارە، بەرجوت ف گاو نر سه‌بهار دیده.
جوانەمەرگ: بەگەنجی مردو، بێوەخت مردو ف جوانمرگ.
جوانەمەرگی: مردن بەلاوەتی، مەرگی بێوەخت ف مرگ در جوانی.
جوانی: ١) جوانو؛ ٢) خوشیکی، قەشەنگی؛ ٣) جحێلی، لاوی ف ١) کُرّهٔ اسب؛ ٢) زیبائی؛ ٣) جوانی.
جواو: پەرسف، جواب ف جواب.
جواوجوی: جوابەجەنگی ف بەجَدَل پاسخگوئی.
جواودان: ١) پەرسفوەدان؛ ٢) دەرکردن ف ١) پاسخگویی؛ ٢) اخراج کردن.
جواهێر: جەواهێرات، بەردی بەنرخ ف جواهر.
جواهێر بەن: گەوهەر بەند، بەجەواهێر رازێنراوەوە ف جواهر بند.

جۆبار: جۆگەی ئاوی زل ف جویبار.
جۆبڕ: مڵە، جانەوەرێکە رەگی گیا دەبڕێ ف آبدُزدك.
جوبرایل: ناوی فریشتەی وەڵام بەری خوابە ف جبرئیل.
جوبڕك: جۆبڕ ف آبدُزدك.
جۆبڕك: جۆبڕ ف آبدُزدك.
حۆبڕکە: حۆبڕ ف آبدُزدك.
جۆبە: جندەخانە ف محلهٔ بدنام.
جۆت: ١) بەرانبەری تاك، جفت؛ ٢) کڵاوی بەڕو؛ ٣) پێکەوە لکاو؛ ٤) نێوان خۆش؛ ٥) ژن بۆشو، شوبۆژن؛ ٦) کێڵانی زەوی؛ ٧) دوگا بۆ زەوی کێڵان ف ١) مقابل تاق، جُفت؛ ٢) کلاهك بلوط؛ ٣) بهم چسبیده؛ ٤) صمیمی؛ ٥) همسر؛ ٦) شُخم؛ ٧) دو گاو شخم‌زن.
جۆت: ١) کێلانی زەوی؛ ٢) حەیوانی زەوی کێلان ف ١) شُخم؛ ٢) حیوان شخم‌زنی.
جۆتانە: باجێکە ئاغا لەمسکێنی دەسێنێ ف مالیات ارباب از کشاورز.
جۆت‌بون: ١) پێکەوە لکان؛ ٢) هەواڵ بونی دوکەس ف ١) بهم چسبیدن؛ ٢) باهم ساختن.
جوت بەندە: ١) خاوەنی ئەسپابی زەوی کێڵان؛ ٢) وەرزێر ف ١) مالك وسائل کشاورزی؛ ٢) کشاورز.
جوت‌قوشە: پیاوی شوم و بێفەڕ ف آدم شوم و نحس.
جوتك: ئەو دوداری دەخرێنە سەرکاریتە بۆبن ئالودار ف دو الوار روی شاه‌تیر سقف.
جوتکار: جوتیار، کەسێ زەوی دەکێڵێ ف شخم‌زن.
جوتکردن: ١) پێکەوە نوساندن؛ ٢) زەوی کێڵان ف ١) برهم نهادن؛ ٢) شخم‌زن.
جۆتکە: جۆنە، لۆشك، لەقە هاوێژی ف لگدپرانی.
جوتگرتن: نێر دەگەڵ مێوینە پەك گرتن بۆ پێکەوەژین ف ازدواج.
جۆتن: جاوین، جۆن، لەناو دەم لەژێر ددانەدا هێنان و بردن ف جویدن.
جوتنەوە: برێنی لەچەند پاتەکردنەوەی قسە ف ژاژخایی.
جۆتە: ١) جوتکە، لۆشك؛ ٢) لفەدوانە، هەواڵ دوانە؛ ٣) هاونا، هاوسەنگ؛ ٤) ئەسپێ رەگی تویڵی زەقە؛ ٥) دوقرانی زێو، تارانی ف ١) لگدپرانی؛ ٢) دوقلو؛ ٣) همپایه؛ ٤) اسبی که رگِ پیشانی برجسته دارد؛ ٥) سکهٔ نقرهٔ دوریالی.
جۆتەوەشاندن: لۆشك هاوێژتن ف لگدپراندن.
جۆتەوەشین: لەفەوەشین ف لگدپران.
جۆتەی سەران: برێنی لە دوهەواڵی هەمیشە پێکەوە ف کنایه از دو دوستِ جانی.
جۆتەی کەو: دوبرالە، دونەستێرەی لێك نزیکن ف فرقدان.
جۆتەی کەوان: دوبرالە، جۆنەی کەو ف فرقدان.
جۆتەی هەنجیران: دونەستێرەی لای کلکی برجی دوپشك ف دو ستارهٔ دنبالهٔ برج عقرب.
جوتیار: جۆتکار، کەسێ کە خەریکی کێلانی زەمینە ف شخم‌زن.
جوتیاری: کاری زەوی کێلان ف شُخم‌زنی.

جوتیارۆك: گوڵێکە پایزی ف گل حسرت.

جوتێر: جۆنکار، جوت بەندە، وەرزێر ف شخم‌زن، کشاورز.

جوجاگە: ئێسکی پشت گوێ ف استخوان پُشت گوش.

جوُجك: چێشکە، مەلیچك، چولەکە، پاساری ف گُنجشك.

جوجوش: میوانی، ناردوروٚن کە بۆژنی زەیستان لێ‌دەنێن ف اوماج.

جوُجە: ١) جوجە مریشك؛ ٢) باڵداری پچوك لە زمانی منداڵاندا؛ ٣) جانەوەرێکی بانکەڵەی سورە لە فەڵشنە دیوار دەژی ف ١) جوجۀ مُرغ؛ ٢) برنده کوچك به زبان بچه‌ها؛ ٣) ساس.

جوُجەقۆرە: گۆشت فرۆجی بەبەرسیلە لێندراو ف آش جوجه با غوره.

جوُجەڵە: جوچکی مەل کەتازە درهاتوە ف جوجۀ برنده.

جوُجیلە: جُوجەڵە ف جوجۀ پرنده.

جوُچك: ١) بێچوی مەل؛ ٢) بێچوی مریشك ف ١) جوجۀ پرندگان؛ ٢) جوجۀ مُرغ.

جوچکە: ١) ئێسکی سمت؛ ٢) بێچوی مەل؛ ٣) کلك ف ١) دنبالچه؛ ٢) جوجه؛ ٣) دُم.

جوُچکەبڕیاگ: ١) دوابڕاو، لەزارو زیچ بێ‌بەش؛ ٢) کلك قرتاو ف ١) مُنقطعُ النسل؛ ٢) دُم بریده.

جوچکەلەقێ: بریتی لە مەرایی‌و زمان لوسی‌کردن ف کنایه از چاپلوسی.

جوحتك: لوُسك. جوتە. لەقەهاوێژی ف جُفتك.

جوحمە: جۆعمە، هەینو، رۆژانینێ ف جمعه.

جۆخ: فاستونیا، پارچەی لەخوری بۆ کەواوپانتۆڵ ف فاستونی.

جۆخۆرە: زەردی وەری ف پرنده‌ای کوچك.

جۆخین: خەرمان. بێدەر؛ ٢) خۆبان، کلۆنی گێرە کراوی کۆم‌کراو ف ١) خرمن گندم؛ ٢) خرمن کوبیده و توده شده.

جودا: جیا. جگە. جیاواز ف جُدا، سوا.

جۆدار: گیاندار، زیندو ف جاندار.

جۆداس: گیایەکە لەجۆ دەکا ف گیاهی شبیه جو.

جۆدان: ١) ددانێکی ئەسپ کەلەپیری‌دا لوس‌دەبێ؛ ٢) گۆخڵ ف ١) از دندانهای اسب؛ ٢) شالیکار.

جۆدانە: جۆدان ف نگا: جۆدان.

جودایی: ١) جیاوازی؛ ٢) لێك دور کەوتنەوە ف ١) تفاوت؛ ٢) فراق.

جۆدرەو: ١) مانگی جۆزەردان؛ ٢) هەرەتی جۆدروێنەوە ف ١) خُرداد ماه؛ ٢) موسم درو جو.

جۆر: ١) تەرز، نەوع؛ ٢) نەحر، ناوا، رەوشت ف ١) نوع؛ ٢) روش.

جوُر: جۆر ف نگا: جۆر.

جۆڕ: ١) لوڕ، بن جلێکی پوش تێ ناخنراوە دەخرێتە سەرپشتی بارەبەر لەبن سەرجلەوە: (جل‌وجۆڕی قانرەکە بێنە)؛ ٢) خورجێن؛ ٣) پارچە بەرەی کۆن ف ١) قسمت انتهائی پالان؛ ٢) خورجین؛ ٣) کُهنه پلاس.

جوراو: جاوراو، جیاوباو، جاویاگ. جونراو ف خائیده.

جۆراو: ١) گۆرەوی؛ ٢) حەوزێ، کلاشی بن چەرم ف ١) جوراب؛ ٢) نوعی گیوه که کفه‌اش چرم است.

جورجور: نەوع نەوع، چەندنەرح ف جورواجور.

جورعەت: وره، ویران، هێزی دڵ ف جرأت.

جۆڕك: ١) توری کاو ناڵیك؛ ٢) خورجێن ف ١) توربۀ علوفه؛ ٢) خُرج.

جوُرکردن: رێك خستن، دروست کردن ف جورکردن.

جۆڕکە: تورەکەی ناڵف ف توربۀ علوفه.

جورنە: خەزێنە. حەوزۆکەی حەمام کە ناوی گەرمی بۆ خۆشتن تێدەکەن ف خزینۀ حمام.

جورە: ١) چوێلەکۆکێکە رەنگ بۆری ناماڵ زەرد؛ ٢) بازی نێر ف ١) چکاوك؛ ٢) بازنر.

جورەپۆپنە: باڵدارێکە لەچۆلەکە گەورە ترەو کاکۆڵی هەبە ف چکاوك.

جورەجورە: جۆربەجۆر، نەوع نەوع ف جوراجور.

جورەش: جۆرێك جۆبە رەنگی رەشە ف جو سیاه.

جورە کلاونە: جورەپۆپنە ف چکاوك.

جورەنان: خەبەردان ف گُزارش.

جورێ: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

جوریان: ١) گۆزان؛ ٢) زمان بەهەڵەدا چون ف ١) تغییر؛ ٢) اشتباه لفظی.

جوز: جوُز ف نگا: جوُز.

جۆز: گوێز، گردەکان ف گردو.

جوُز: ١) بز، پەنجە بەقنگەوە کردن؛ ٢) دەنگی سەماوەر ف ١) انگُلك؛ ٢) صدای سماور.

جوُزان: گوێزان، تیغی مۆتاشین، مۆس ف اُسترە، تیغ.

جوُزپێوە کردن: پەنجە بەقنگەوە کردن، سوك پێوە کردن ف انگلك کردن.

جوُزە: دەنگی زۆر باریك ف صدای بسیار نازك.

جۆزەرد: هەرەتی دروێنەی جۆ ف موسم درو جو.

جۆزەردان: ١) سێهەم مانگی بەهار؛ ٢) هەرەتی جۆزەردبون ف ١) خردادماه؛ ٢) موسم دروجو.

جوُزەڵە: توُزەڵە. چوُزەڵە ف مزمار.

جوستوجۆ: بەشوێن‌دا گەڕان ف جستجو.

جوستە: پەراوێزی لێفە. قەراغ لێفە ف حاشیۀ لحاف.

جوسوجۆ: جوست‌وجۆ ف جستجو.

جۆش: ١) کوڵ، فوڵنی ناوی گەرم؛ ٢) لەحیم، پێکەوە نوساندنی کانزا بەقەڵایی؛ ٣) پشکۆژی دار؛ ۴) زیپکەی دەم‌وچاو ف ١) جوش آب؛ ٢) جوش فلزات؛ ٣) غنچۀ درخت؛ ۴) جوش صورت.

جۆشان: ١) وەکوڵ هاتن، هاتنەکوڵ؛ ٢) فیچقەی ناو لە زەوی، هەڵقوڵین ف ١) جوش آمدن. غلیان؛ ٢) فوران.

جۆشانن: کوڵاندن. کەلاندن ف جوشانیدن.

جۆشانە: دەرمانی لەناو ناودا کوڵاو ف جوشانده.

جۆش‌خواردن: پێکەوەنوُسان بەهۆی لەحیم کردن ف جوش خوردن.

جۆشدان: ١) بریتی لەزۆر بەتین کردنی سۆبە؛ ٢) لەحیم کردن؛ ٣) وەکوڵ هێنان ف ١) کنایه از بسیار گرم کردن بُخاری؛ ٢) لحیم زدن؛

٣) بەجوش آوردن آب.

جۆش سەندن: ١) جۆش خواردنی ناو؛ ٢) بریتی لە گەرم‌بونی کۆڕی بەزم‌و موسیقا ف ١) بەغلیان آمدن؛ ٢) کنایە از گرم شدن مجلس رامشگران.

جۆشن: خۆتێ هەڵقولتێن. خۆزێك خەر ف چرب‌زبان.

جۆشەك: دوشەك، رابەخی ناو تێ‌خراوی نەرم ف تُشك.

جۆشیان: جۆشان ف نگا: جۆشان.

جۆشیرە: فەریکەجۆ ف جو نارسیدە.

جۆشیلە: جۆشیرە ف جو نارسیدە.

جۆشین: ١) کولێن، جۆشان؛ ٢) جۆرێ جۆ کەرەنگی ناماڵ شینە ف ١) جوشیدن؛ ٢) نوعی جو کە رنگش مایل بەکبود است.

جۆشیو: ١) کولیو، کولاو، کەلانی، کەلی؛ ٢) فیچقەکردو ف ١) جوشیدە؛ ٢) فوران زدە.

جوعمە: هەینی، جمحە، نین ف آدینە، جُمعە.

جوغز: جغز، جەغز ف دایرە.

جوق: کۆمەڵ، دەستە ف دستە، گروە.

جوُقن: لاوازی بێ‌هێز، جبقن ف مُردنی و بیجان.

جوقنە: مەلێکی بچکۆلەبە لەچۆلەکە پچوکتر ف پرندەای کوچك.

جوُقە: هەست‌و خوست، دەنگ‌و بزاو ف سروصدا.

جوُقەوار: خاوەن گیان‌و بەهەست: (هەی **جوُقەوار**تان بزێ) ف ذیروح، جاندار.

جوُك: ١) سوُك، جوُز، کلك بەقنگا کردن؛ ٢) جوگەی بچوکی ناو؛ ٣) دەنگی بەچکەمەل ف ١) انگُلك؛ ٢) جوی کوچك؛ ٣) صدای جوجە.

جوُکان: دەنگ لێوەهاتنی بەچکە مەل ف جیك‌جیك جوجە.

جوُکاندن: جوُکان ف جیك‌جیك جوجە.

جوُکانن: جوُکان ف جیك‌جیك جوجە.

جوُك بیوە کردن: قامك بۆقنگ بردن ف انگُلك کردن.

جوُکن: بەبوڵەوپرتە، نوُزەنوُزکەر ف غرولندکُن.

جوُکە: ١) دەنگی باریك، نوُزە؛ ٢) دەنگی بێچوی باڵدار ف ١) صدای نازك؛ ٢) جیك‌جیك جوجە.

جوکەجوك: دەنگی زۆری باریك ف جیك‌جیك.

جوُکەنە: گیاندان، گیانەلاو ف حال نزع.

جۆگا: جۆگەلەی ناو، جۆ ف جوی آب.

جۆگە: ١) جۆگا؛ ٢) هێڵەگ، موخل ف ١) جوی آب؛ ٢) الك آردبیزی.

جۆگەلە: جۆگا ف جوی آب.

جۆگەنمی: موی رەش‌و سپی پێکەوە، موی ماش‌و برنجی ف موی جوگندمی.

جول: ١) رەوانی ناو؛ ٢) جلە بارەبەر؛ ٣) تەشکەبەرە، بەلاس ف ١) جاری؛ ٢) جُل باربر؛ ٣) پلاس.

جوُل: ١) کەرکەمەر، کەربابەز؛ ٢) گیای جاوەلوُکە ف ١) قسمتی از گلە؛ ٢) علوفەایست.

جوُڵ: بزاو، دەگەڵ جم دەبێن: (هەر جم‌و **جوُڵ**یانە) ف حرکت.

جوُلا: بو زوتەن، شاڵ‌باف ف جولا، بافندە.

جوُلاتەنە: داوی جاڵ‌جاڵوکە، تالی کاکلەموشان ف تارعنکبوت.

جوُلان: بزونن، نەکان خواردن، جولان ف جنبیدن.

جوُلان: جوُلان ف جنبیدن.

جوُلاندن: بزاونن، بزواندن، نەکان‌پێدان ف جنباندن.

جوُلاندن: جوُلاندن ف جنباندن.

جوُلاندنەوە: جوُلاندن ف جنباندن.

جوُلانن: جوُلاندن ف جنباندن.

جوُلانە: ١) دەیدبك، لانکی لەگوریس‌و بەرۆ؛ ٢) گوریسی بەدارەوە کراو بۆ لێ‌نیشتن‌و رازاندن، دبلەکانی ف ١) ننو؛ ٢) تاب.

جوُلانەوە: بزونن، جوُلان ف جنبیدن.

جوُلانێ: لەگوریس نیشتن ف تاب‌بازی.

جوُلاو: بزونو، بزاونو، نەکان پێدراو ف تکان خوردە.

جوُلایی: سنعانی بوُزوچن، شاڵ‌بافی ف بافندگی.

جوُلایی کەرە: کاکلەموشان، جاڵجاڵوکە، بەسپەسەکەرە ف عنکبوت.

جوُلك: جوجەلە ف جوجە.

جوُلگ: جوُلا ف بافندە.

جوُلگی: جوُلایی ف بافندگی.

جوُللانە: جوُلانە ف نگا: جوُلانە.

جوُلە: ١) بزوتن، نەکان خواردن، جوُلە؛ ٢) جو، موسایی ف ١) جنبش؛ ٢) یهودی.

جوُلە: بزونن، تەکان خواردن ف جنبش.

جوُلەکە: نومەتی موُسا پێغەمبەر، موسایی ف یهودی.

جوُلەمەرەسێ: جۆرێك لەجوُلانە نیشتن ف نوعی تاب‌بازی.

جوُلیان: جوُلان ف جنبش.

جوُم: ١) جام، تاس، زەرك، قاپی مس؛ ٢) بزونن، جموجوڵ؛ ٣) قسەو جواب، دەگەڵ لام دەگوترێ: (من هیچ لام‌و **جوُم**م نیە) ف ١) طاس؛ ٢) جنبیدن؛ ٣) سخن پاسُخ.

جوم: ١) ناودز، کەنداڵێ ناو دای دزبوە؛ ٢) دەحل، قوبی، قامیشەلێن ف ١) آبکند؛ ٢) نیزار.

جومالْ: خاوێن کردنەوەی جوُگە لەقوڕو لینە ف لای‌روبی جوی.

جومبوش: بزوننی زۆر، جولانەوەی زیاد ف جنب‌وجوش.

جومزانە: جمك، زگەدوانە ف دوقلو.

جومـگە: بەنـدی ئێسـك، جەمسەری دوئێسکی بەیەکتر گەیشتو ف مفصـل.

جوملانە: ناواڵ دوانە، جمك ف دوقلو.

جوُمە: کراس، گوملك ف پیراهن.

جوُمەز: جوُگەلەی نێوان تەختەو کەرد ف جوی میان کردوها.

جومەرد: جوامێر، پیاگ خاس، نازا ف جوانمرد، رادمرد.

جوُن: ١) جاوین، جوُنن؛ ٢) جوێن، دژمان، سخێف، جنێو؛ ٣) ناونگی بەردین‌و دارین؛ ٤) جوُلـەکەن؛ ٥) دەس ناونگ ف ١) جویدن؛ ٢) دُشنام؛ ٣) هاون سنگی؛ ٤) یهودی هستند؛ ٥) دستهٔ هاون سنگی.

جونـــگ: ۱) رك، تورەیی، فەڵـــــــسی، رق؛ ۲) گیابەکـی گوڵ زەردی بۆن‌خۆشە، جونگ ف ۱) خشم؛ ۲) گیاهی است.

جوٚنـــگ: ۱) جوز، سوك، جوٚز؛ ۲) سلْ، قوشـقی، چەمـوش؛ ۳) پا لەجێ‌چونی ولاخ؛ ۴) بێ‌نرخ و هیچ و پوچ: (جـرْوجـونـگ) ف ۱) انگلك؛ ۲) رموك؛ ۳) پای از جا در رفتن دام؛ ۴) بی‌ارزش.

جونگـە: ۱) دەنگی باریکی ناخۆش، جوٚکە؛ ۲) جومگە ف ۱) صدای نازك و ناموزون؛ ۲) مفصل.

جونە: ۱) مەلێکی پچوکەو رەنگاورەنگ؛ ۲) فاحیبە، جندە ف ۱) سبره، پرنده‌ایست؛ ۲) فاحشه.

جونە گا: جوانەگا ف گاو نر سەساله.

جوٚنـەوە: ۱) دیـــان جاوین؛ ۲) بریتی لەزۆر گوتنەوی قسەیەك ف ۱) دوباره جو بدن؛ ۲) کنایه از ژاژخایی.

جوٚنی: قولکه بەرد کە شتی‌تێدا دەکوتن،ناوێنگی بەردین بان داربن، جو ن ف هاون جوبی یا سنگی.

جوە: ۱) کراس، گومـلك؛ ۲) جوٚگەلـــە؛ ۳) کاورای موســـایی ف ۱) پیراهن؛ ۲) جوی؛ ۳) مرد یهودی.

جویْ: جودا، جیا ف جُدا.

جویْ‌بونەوە: ۱) لێك هەڵبران، دورکەوتنەوە؛ ۲) ماڵ بەشکردنی برایان یان شەریکان ف ۱) جُداشدن؛ ۲) تقسیم دارائی بین شرکا.

جو بك: جمك، لفەدوانە ف دوقلو.

جویْ کردنەوە: جیاوازکردن، هەڵاواردن ف جُدا کردن.

جوین: ۱) جمـین، بزوتن، جوڵان؛ ۲) جاوین، جوٚتن: (بنێشت جوین نامی زار خوٚش دەکا)؛ ۳) جنێو، دژمان ف ۱) جنبش؛ ۲) جو بدن؛ ۳) دشنام.

جوێن: جنێو، سخێف، دژون ف دشنام.

جوٚین: نانی لەجۆ ف نان جوین.

جوێندان: سخێف گوتن، جنێودان ف دشنام دادن.

جوێنفرۆش: زمان پیس، سخێف بێژ ف بددهن.

جە: لە، ل، ژ ف از.

جەب: بوردن، بەخشین لەخەتاو تاوان ف عفو.

جەبار: ناوی پیاوانەیە ف اسمی مردانه.

جەباری: ۱) کەنیرە، شبلەی زەردە گوێنی؛ ۲) ناوی عاشیرەتێکی کوردە لە گەرمیان ف ۱) کنیرا؛ ۲) نام عشیره‌ای کُرد.

جەبدان: لێ بوردن، چاولێ پۆشین، عافوکردن ف چشم‌پوشی.

جەبر: زۆر، خورتی ف زور.

جەبری: بەزۆر، بخورتی ف زورکی.

جەبل: قوڕی بەسەر یەکدا کراو، پێ‌خوێی قوڕ ف نودهٔ گِل.

جەبلە: ئەستورو زل، مەزن و ستور ف سِتبر و گُنده.

جەبۆ: فلاّن، کاورا، کابرا، ئەوەکە ف بارو.

جەبـە: ۱) سلْ، قوشقی، بەبدەس؛ ۲) یاغی، سەربـزێو؛ ۳) ئایبـەنی، ئەوەك خەڵکی ناســـابی؛ ۴) عافو، جەب ف ۱) رموك؛ ۲) یاغی؛ ۳) استثنائی؛ ۴) عفو.

جەبەر: لا، بەر، تەرەف ف طرف، سو.

جەبەرە: سەرمای زۆر، زۆر ساردو سوٚڵ ف سرمای سخت.

جەبەرەنواندن: مەلەی جوٚلەکە لە ئاوا کەنیشانەی هاتنی سەرمای نوندە ف شنای گنجشك که علامت آمدن سرمای سخت است.

جەبەش: شوٚتی، هەنی، زەبەش، شفنی، شامی ف هندوانه.

جەبەل: چیا، کێو، کێف، کەژ ف کوه.

جەترەقە: جۆرێ کولێرەی ساجی ف نوعی گرده که بر ساج بزند.

جەحر: ژەهر، زەهر، ژەحر، ژەقنەموت ف زَهر، سَم.

جەحش: یێجوی کەر، جاش ف کُرّه‌خر.

جەحشك: جەحش، جاش ف کُرّه‌خر.

جەحفەری: ۱) جوٚرێ پوٚلا کە شیری لێ دروس دەکەن؛ ۲) سەوزیەکە. جافری ف ۱) پولادی که شمشیرش کُنند؛ ۲) سبزی جعفری.

جەحنی: توٚرە، زیز، رق‌هەستاو ف عصبانی.

جەحنین: رك بونەوە، توٚرەبون، رق‌هەستان ف عصبانیّت.

جەحەندەم: دوٚزە، دوٚژەهـ ، جەهەننەم، دوٚزەق ف دوزخ.

جەحەنم: جەحەندەم ف دوزخ.

جەحەنەم: جەحەنم ف دوزخ.

جەحیل: جوان، تازەپێگەیشتو، گەنج، لاو ف جوان.

جەخار: ۱) کەسەر، مەینەت، خەم، خەفەت، کوڵ؛ ۲) ساتور ف ۱) غم، اندوه؛ ۲) ساطور.

جەخت: ۱) پەلـەو لەز لە کاردا: (ئێواره وەخنـه، جرپن به **جەختە**)؛ ۲) باش هێنان، بوٚهاتن: (دوجار بشمین **جەختە**) ف ۱) شتاب در کار؛ ۲) خوب آوردن، مبارك.

جەختی: چالاکی، مەزبونی، گورج و گوٚڵی ف چُستی و چالاکی.

جەد: باپیری عەولاد پێغەمبەر(ص)، باوەگەورەی سەید ف نیای سادات.

جەداسی: گیایەکە ف گیاهی است.

جەدد: جەد ف نیای سادات.

جەددو: جدەو ف نگا: جدەو.

جەڕ: ۱) گوٚزەی مل باریك؛ ۲) توندکێشـــان: (**جـەڕم** داوە)؛ ۳) پێچ و بورغی نامـــرازی گوشینی کێنب و...: (**جـەڕو** مەنگەنە) ف ۱) نوعی سبو؛ ۲) محکم کشیدن و سِفت کردن؛ ۳) منگنه.

جـەرا: پێچـوهێنـانی بەدژواری: (ئاخری ماینەکە **جەرابو**) ف دشوار زاییدن.

جەڕاح: برینگەر ف جرّاح.

جەراحات: کێم و جڵك، هەوای برین ف ریم و چرك زخم.

جەڕان: تێ‌گیران بەتـوندی: (وا **جەڕاوە**، هەر دەرنایەنەوە) ف بەسختی گیرکردن لای.

جەڕاندن: جەڕانن ف نگا: جەڕانن.

جەڕانن: پێچان بەتوندی، قایم‌پێچ‌دان ف محکم پیچ دادن.

جەڕب: ئەزمون، ئافی ف تجربه.

جەڕبادەر: بورغی کەرەوە، دەرئەفیس ف پیچ گوشتی.

جەڕباندن: تاقی کردنەوە ف تجربه کردن.

جەربەزە: ١) هاروهاج، بزۆز، هەدا نەدەر، دانەسەکناو؛ ٢) جەزرەبە، نازاردان؛ ٣) غیرەت، نازایەتی ف ١) ناآرام؛ ٢) شکنجە و آزار؛ ٣) شهامت و غیرت.

جەربەزەیی: هاروهاجی ف بازیگوشی.

جەڕبی: ئەزموودە، تاقیمەوە کراو ف آزمودە.

جەڕبین: ئەزموون، تاقی کردنەوە ف آزمایش.

جەرجەڕ: جەنجەر، ئامرازی کلۆش وردکردن لەدارو ئاسن؛ ٢) چەرخی ئاوهەڵکێشان لەبیر ف ١) خرمنکوب؛ ٢) دولاب.

جەرجەڕقان: جەرجەڕ ئاژۆ، کەسێ کە بە جەنجەڕ گێرە دەکا ف رانندهٔ خرمنکوب.

جەرخەنو: ئاوگەردان، ئاوگەردێن، چەرخی دەسکدار بۆ ئاو هەڵێنجان ف آبگردان.

جەرد: ١) دڵ دانەسەر، گوێ پێدان؛ ٢) مشکەکوێرە ف ١) جهد؛ ٢) موش کور.

جەڕدان: جەڕاندن ف تند پیچ‌دادن.

جەردە: چەتە، گۆران، ڕێگر ف راهزن.

جەردی: سوور لەسەر کاری خۆی، گوێدەر بەکار ف جدّی، با اهتمام.

جەڕە: گۆزەی مل باریك ف نوعی سبو.

جەرگ: کەزەب، جەگەر ف جگر.

جەرگاوس: دڵ پڕ لەخەم، مەینەتبار ف اندوهگین.

جەرگ‌بڕ: بەسەرهاتی بڕلە خەم، بەڵای گەورە ف کنایه از مُصیبت بزرگ.

جەرگ خۆرە: خەمی گەورە، کوڵو کەسەری مەزن ف جگرخوارە.

جەرگ سوتان: بڕینی لە منداڵ مردن، زگ‌سووتان ف کنایه از مُردنِ فرزند.

جەرگ‌سوتاو: عەولاد مردو، زگ‌سوتاو ف فرزند مُردە.

جەرگ قایم: ١) بەجەرگ، نازا، رەشبەد؛ ٢) بەسەبرو حەوسەلە ف ١) شُجاع؛ ٢) شکیبا.

جەرگ‌وناو: هەناو، دڵو گورچیلە، مێلاك ف احشاء.

جەرگە: ١) ناوەراست، دوڕ؛ ٢) هەرەت، جەنگە ف ١) وسط؛ ٢) موسم.

جەرمە: ١) مێوەی نیوەوشك؛ ٢) فەربکەی دانەوێڵە ف ١) میوهٔ نیم‌خشك؛ ٢) دُلمُل.

جەڕومەنگەنە: گیرە، ئامرازی توندگرتنی کتێب بۆ بەرگ تێ گرتن ف منگنهٔ کتاب.

جەڕە: گۆزەی مل باریك ف نوعی سبو.

جەڕەبابە: شەنەك‌دان، توندپێچان، شەداندن ف محکم پیچیدن.

جەڕەتاو: ئاوێ کە لەوەختی ئاوێری‌دا لەزەوی دەردەچێ، پاشاو ف آبی که از آبیاری زیاد آید.

جەریدە: ڕۆژنامە ف روزنامه.

جەربفك: گەسگ، جارو، گێزگ، گسك، گزگ ف جارو.

جەریمە: تاوان، ماڵێ کە لە خەتابار دەسێنرێ ف جریمه.

جەریە: گیرەی جەرم نا دەبدرون ف برسِ جرم‌دوزی.

جەزا: سزا، پاداشت ف پاداش، مزد.

جەزابەرچی: حەسەس، نێشکدەری شەوانە ف عَسَس.

جەزبە: حاڵ لێ‌هاتنی دەرویش، جەزمە ف جَذبه.

جەزرەبە: نازار، عەزیەت ف آزار.

جەزرەبەدان: عەزیەت‌دان، نازاردان ف آزاررساندن.

جەزرەوە: جەزرەبە ف آزار.

جەزم‌بون: حاڵ لێ‌هاتنی دەرویش ف بەحالت جذبه افتادن.

جەزمە: حاڵ، لەهۆش تەکینەوەی دەرویش لەزیکرا ف جذبه.

جەژن: گێژن، جێژنە، ڕۆژی بەناڵی‌و خۆشی ف جشن، عید.

جەژنان: ڕۆژاتی جەژن ف ایّام عید.

جەژنانە: خەڵات بەهۆی هاتنی جێژنەوە ف عیدی.

جەژنە: جەژن ف جشن.

جەژنەپیرۆزە: پیرۆزبایی لە یەکترکردن بەهۆی هاتنی جێژن ف عید مُبارکی.

جەژنەچەقالە: جێژنێکی جوولەکانە کە چوالەبادام‌و نۆی تیا دەتروکێنن ف از اعیاد یهود.

جەژنەفەتیرە: جێژنێکی جوولەکانە نەبێ نانی‌کونی تیدا بخۆن ف از اعیاد یهود.

جەستە: لەش، ئەندام ف بَدَن، تن.

جەسە: جەستە ف تن، بَدَن.

جەغز: جوغز، جغز ف دایره.

جەفت: جفت، کڵاوی بەڕوو ف جَفت بلوط.

جەك: هەڵێن، ئامرازێکە ترومبیلی پێ بەرز دەکەنەوە ف جَك اتومبیل.

جەگەر: کەزەب، جەرگ ف جگر.

جەگەن: گیایەکە لاسکی سێ‌سوچە لەزەلکاودا دەڕوێ ف جگن.

جەل: ١) چەلاك، داری درێژ بۆ مازو تەکاندن؛ ٢) جوانەگا، بەرجوت ف ١) چوب مازوتکانی؛ ٢) گاو نر سەساله.

جەلاب: ١) سەربڕی مێر، جەللاد؛ ٢) کەوی بنە ف ١) میرغضب؛ ٢) کبك شکاری.

جەلاد: میرغەزەب، سەربڕ، جەلاب ف جلّاد.

جەلاقی: دۆشاوی خەست، دمسی نبر ف شیرهٔ غلیظ انگور.

جەلالی: عاشیرەتێکی گەورەی کوردە لە سنووری ڕووس‌و ترکاندا دەژین ف عشیرتی بزرگ در کردستان.

جەلاوی: قەوزەی سەراوان ف جل وزغ.

جەڵتە: خوێنی بەسباگ ف خون لخته.

جەلجەلوت: دوعاو برنەپرنی جادوگەر ف اوراد جادوگران.

جەلد: داردەستی درێژو باریك ف چو بدستی بلند و باریك.

جەلد: شوومَاسی، لیزگەماسی کە بە شولکەوە دەکرێ ف رشته ماهی صیدشده که در ترکه کُنند.

جەلدە: قامچی، شەلاغ ف تازیانه.

جەلغە: ١) سەهوڵی خوێنەگرتو، سوڵی نیوەبەنیوە؛ ٢) دوو داری سەرتاشراوی بەیەکەوە لکێنراو؛ ٣) برینی لەکاری ئانەواو، نیمەکارە ف ١) کاشه؛ ٢) دو چوب سر بهم آورده شده؛ ٣) کنایه از کار ناتمام.

جەللاد: جەلاد [ف] جلّاد.

جەللە: ریخ، شباکە، گوی گاو مانگا [ف] سرگین.

جەلو: هەرزەپیاو، سەرسەری، نەلوات [ف] اوباش.

جەلـە: ١) کۆمەڵی حەیوانە کێوی؛ ٢) ماڵاتی بەزنجیرە تێك‌خراو؛ ٣) گەردانە لەگیاو گوڵ کە ئەیخەنە ملەوە [ف] ١) گلهٔ بز کوهی؛ ٢) دامهای بهم بسته؛ ٣) گردن‌بند از گل و گیاه.

جەڵەب: هەوسار، کلکەرەشمە، بەنی ملی حەیوان [ف] افسار، مهار.

جەڵەب: کۆمەڵە مەڕو بزنی کە بۆ فرۆشتنی دەبەن؛ ٢) نەباغ، حەیواتی عەیبدارو کەم‌نرخ؛ ٣) دەستەو کۆمەڵ: (**جەڵەبە سوارێك هات**) [ف] ١) گلهٔ تجارتی؛ ٢) حیوان بُنجُل؛ ٣) گروه.

جەڵەبچی: بازرگانی مەڕو بزن و رەشەماڵ [ف] تاجر دام.

جەڵەبدار: خاوەنی جەڵەب [ف] دارای دام تجارتی.

جەڵەبکڕ: جەڵەبچی [ف] تاجر دام.

جەڵەبی: نەهێزا، کەم‌نرخ [ف] تقلّبی.

جەلـە کـردن: تێك خستنی ماڵات: (وشـتـری **جەلە کردون**، گاگێرەی **جەلە کردوە**) [ف] بهم بستن دامها.

جەڵـەو: ١) هەوسـار، کلکـە لغـاو، کلکە رەشمە؛ ٢) جەڵەب، کۆمەڵی لەمـاڵات یان سواران: (**جـەڵەوە** حەیوانێکم دیت، **جەڵەوە** سوارێك هات) [ف] ١) افسار، مهار؛ ٢) دسته حیوان، گروه سواران.

جەڵەوی: جەڵەبی [ف] تقلّبی.

جەم: ١) نك، کن، لا: (بەرەی من جەم تەبە)؛ ٢) ژەم، هەلی نان‌خواردن: (**جەمی** نیوەڕۆ)؛ ٣) نابار، لنگەبار [ف] ١) نزد؛ ٢) وعدهٔ غذا؛ ٣) لنگه‌بار.

جەمات: کۆمەڵ، مەردم: (**جەمات** و رەحمەت) [ف] جماعت.

جەماعەت: نوێژی بەکۆمەڵ، نسێژ بەهەڤرا [ف] نماز جماعت.

جەمال: جوانی، خوشیکی، قەشەنگی [ف] زیبایی.

جەمـام: رەق‌بون و ئاوسـانی ئەندام، کوترانی ئەندامی لەش: (دەستم و پشتم **جەمام** بوە) [ف] کوفتگی اعضا.

جەماوەر: قەڵەبالغ، بڕابی حەڵك [ف] انبوه مردم، جمهور.

جەم‌بون: کۆبونەوە، خڕبونەوە، کۆمەڵ کردن [ف] اجتماع کردن.

جەمجستین: لێکدانی شتی تراو [ف] بهم زدن مایعات.

جەمقان: جەمجستین [ف] بهم زدن مایعات.

جەمداندن: بونە سەهۆڵ [ف] یخ کردن.

جەمدی: سەهۆڵ کردو، بەستو، بەستەڵەك [ف] یخ بسته.

جەمدین: ١) بونە سەهۆڵ، سەهۆڵ بەستن؛ ٢) سڕبون لە سەرمان [ف] ١) انجماد؛ ٢) از سرما کرخ شدن.

جەمسەر: جێگەی پێکەوە لکانی دوشت [ف] محل اتصال.

جەمـك: ١) ئەوەنـدە ماسـتـەی جارێك دەکـرێـتـە مەشکەوە؛ ٢) بزبزە مزانـدنی بێچو لەگوانی دایك بۆ شیردادان: (گۆلکێ **جەمك** کە) [ف] ١) مقـدار ماستی که یکبـار در مشك ریزند؛ ٢) اندك اندك مُك زدن نوزاد به پستان مادر.

جەم مردو: یێچوێك کە لەبەر کەم‌شیری دایك لەڕو لاوازە [ف] نوزادی که از کم‌شیری مادر لاغر و بیجان است.

جەم‌مردە: جەم مردو [ف] نگا: جەم مردو.

جەمەد: سۆڵ، سەهۆڵ [ف] یخ.

جەمـەدانی: جامـانە، جامەدانی، ئاغابانو، پارچەیەکە پیاوان لەسەری دەبەستن [ف] دَستار.

جەمین: نوێڵ، هەنیە، ناوچەوان، نەنی [ف] پیشانی.

جەهمین: نۆپین، کەوتین: (کەرێ مە **جەهمی بە**) [ف] مُردارشدن حیوان حرام‌گوشت.

جەمـینۆك: کۆبـونەوە بۆ کـەین و بەین کردن [ف] گردهمانی برای توطئه‌چینی.

جەناب: وشەی ڕێزگرتن [ف] جناب.

جەنازە: تەرم، مردوی ناو تابوت [ف] جنازه.

جەنتك: خورجێنـی چـکـۆڵە کە بەسەر شانیەوە دەکەن [ف] خورجین کوچك.

جەنجاڵ: هەراو هوریا، زەنازەنا، چەقەو گورە [ف] جنجال.

جەنجەڕ: ١) چەرخ و دوڵابی ئاوهەڵکێشان؛ ٢) ئامرازی لەدارو ئاسن بۆ گێرە کردنی، کلۆش [ف] ١) چرخ چاه؛ ٢) ماشین خرمن‌کوب.

جەندرمە: پۆلیسی تورکان [ف] پُلیس عُثمانی.

جەندك: جانتای چکۆڵە [ف] خورج کوچك.

جەندەرە: دەق، دەفاق، کەتیرە لە قوماش‌دان [ف] آهار زدن.

جەندەك: کەلاك، لاش، تەرم [ف] لاشه.

جەنقین: ڕابەزین [ف] بکه‌خوردن.

جەنگ: شەڕ، هەراو لێکدان بەدوژمنی [ف] جنگ.

جەنگاوەر: شەڕکەر، جەکداری بەشدار لە شەڕدا [ف] جنگاور.

جەنگە: هەرەت، جەرگە [ف] عنفوان.

جەنگەڵ: لێڕ، دارستان، لێڕەوار [ف] جنگل.

جەنگەڵی: ١) سەر بەدارستان، لێرەواری؛ ٢) بڕیتی لەپیاوی کەم‌زان و گێل [ف] ١) جنگلی؛ ٢) کنایه از شخص احمق.

جەنگی: ١) شەڕانی، وازلەشەڕ: (کەڵەشێری **جەنگی**)؛ ٢) ناوی پیاوانە [ف] ١) جنگجو؛ ٢) نامی برای مردان.

جەننەت: بەحەشت، بوهیشت، بەهەشت [ف] بهشت.

جەنە: مان، گە [ف] اعتصاب.

جەنیقاندن: ماندوکردنی نێچیر و لەغار وەستاندنی [ف] خسته کردن و از پا درآوردن شکار.

جەنیقین: وەستان لەبەر ماندوبی [ف] توقف بسبب خستگی.

جەو: ١) لەو: (**جەوسا**: *لەوساوە*)؛ ٢) جۆی هەواڵی گەنم؛ ٣) برینگ، مقەستی خوری بڕینەوە [ف] ١) از آن؛ ٢) جُو؛ ٣) قیچی پشم چینی.

جەواب: پەرسڤ، جواو، جواب [ف] پاسُخ.

جەواڵ: جواڵ، تێری بەکەلایی [ف] جوال.

جەوان: ١) جوان، لاو، جاحێڵ؛ ٢) مەرەزەوان، ئاگاداری مەرەزە [ف] ١) جوان؛ ٢) شالیکار.

جەواهێرات: کۆمەڵە بەردی بەقیمەت [ف] جواهرات.

جەوبڕ: بڕینگ، مقەستی خوری بڕینەوە ف قیچی پشم‌چینی.

جەوت: جفت، جوت، کلاوبەرزو ف جفت بلوط.

جەوتك: جانتای لەچەرم، خورجێنی چەرمین ف ساك یا خورجین چرمی.

جەوز: ١) گوێز، گوێز، قوز، گیز؛ ٢) بەرێکە لەگوێزی بچوك دەکا بۆدەرمان بەکاردێت ف ١) گردو؛ ٢) جَوزبویا.

جهورك: جوڕك ف نگا: جوڕك.

جەوسەق: شەقام، جادە، کاروانەرێ ف جادە.

جەوك: جەوی، جیوەی رەشەگوێنی ف انگم گَوَن.

جەوکەر: جولا، جولای جاوتەن ف کرباس‌باف.

جەوەرە: جەبەرە، سەرمای زۆر سەخت ف سرمای سخت.

جەوەل: جەبەل، کێو، چیا، کێف ف کوه.

جەوەنـدە: توڕەکەی چەرمین بۆ ئاوتێدا هەلگرتن ف توربۀ جرمی مخصوص حمل آب.

جەوەنە: جەوەندە ف نگا: جەوەندە.

جەوهەر: ١) خال‌و میلی تیخی باش؛ ٢) رەنگ بۆ نوسین‌و بەن وریس؛ ٣) حونەرو زێهاتن؛ ٤) ناوی پیاوانەیە ف ١) پَرَند؛ ٢) جوهر نوشتن ورنگ مصنوعی رنگرزی؛ ٣) هنر؛ ٤) نامی برای مردان.

جەوهەردار: ١) تیخی بەخال‌و میل؛ ٢) جۆرێ چنار؛ ٣) هێژا ف ١) تیغ جوهردار؛ ٢) نوعی چنار؛ ٣) با استعداد.

جەوی: جیوەی رەشەگوێنی ف انگُم گَوَن.

جەھ: جۆی هەوالی گەنم ف جَو.

جەھخۆرك: مەلێکە لەقوپی‌و زەلکاودا هێلانە دەکا ف پرنده‌ایست که در باتلاقها آشیانه کند.

جەهداسی: گیایەکە وەك جۆ دەچێ ف گیاهی است شبیه جَو.

جەهر: توڕەیی، سلی، رك‌هەستان ف خشم.

جەھزەر: جۆزەرد، کاتی دروێنەی جۆ ف موسم درو جَو.

جەھوەر: جەوهەر ف جوهر.

جەهەندەم: دۆژە، دۆزەق، جەحەندەم ف جهنم.

جەهەندەمی: شیاوی ئاگری دۆزەق، گوناحکار ف دوزخی.

جەهەننم: جەهەندەم ف جهنم.

جەهەننەم: جەحەندەم ف جهنم.

جەهـەننـەم داشی: شتێکـە وەك بەرد خەکیمی چاوان ناوپیلوی پێ دەکرێتن ف سنگ جَهنم.

جەهەننەمی: جەهەندەمی ف دوزخی.

جەهێل: جوان، جحێل، گەنج، لاو، نازە پێ‌گەیشتو ف جوان.

جەیران: ئاسك، کەژاڵ، مامز ف آهو.

جی: جێگە، جاگە ف جای، مکان.

جێ: ١) شوێن‌و جێگە؛ ٢) دایك ف ١) جای، مکان؛ ٢) مادر.

جیا: جدا، جودا، جگە ف جُدا.

جیابونەوە: لێك هەلبڕان، جودابونەوە ف ازهم جدا شدن.

جیاز: ١) کورتـانی وشتر؛ ٢) ئەوەی بوك بۆماڵی زاوای دەبا؛ ٣) برێتی لەکفنی مردو ف ١) پالان شتر؛ ٢) جهیز بۀ عروس؛ ٣) کنایه از کَفَن.

جیازی: جیاز، کەل‌و پەلی بوك بۆماڵی زاوا ف جهیزیه.

جیاکار: جیاواز، نابەبەنی، وەك هێترنا ف جُداگانە، علیحده.

جیاواز: جیاکار ف جُداگانە، علیحده.

جیاوەبون: جیابونەوە ف ازهم جُدا شدن.

جیاوە کردن: هەلاواردن، لێك جیاکردن ف جُداکردن.

جیایی: جودایی، لێك دورکەوتن ف جُدایی.

جێب: بەریك، گیرفان، باغەل، بەرك ف جیب.

جێباوەڕ: جێ‌متمانە، راست‌و نەمین ف مورد اعتماد.

جێ‌برك: جۆبرکە، مله ف آبدُزدك.

جێ بونەوە: لەجێگەدا حەوانەوە: (لەم‌ژورە جێم دەبێنەوە) ف جای گرفتن.

جێ بەجێ: ١) دەس بەجێ، هەرلـەجێ، هەرئێستە؛ ٢) دامەرزان‌و پێك هێنان ف ١) فوراً؛ ٢) انجام شُدن.

جێ بەجێ بون: ١) حاوانەوە لە خانو یان لە ناوایی‌دا؛ ٢) پێك هاتنی کار ف ١) جاگیرشدن؛ ٢) انجام شدن.

جێ بەجێ کردن: پێك هێنان، کاردروست کردن ف انجام دادن.

جێ‌پێ: شوێن، شوێن پێ ف ردّ پا.

جێ پێ لەقبـون: ١) برێتی لە کەم‌و کورتی هێنـان لەپابەو مابەدا؛ ٢) نەتوانین لەشوێنی خۆدا مان ف ١) کنایه از کم آوردن پول یا مقام؛ ٢) عدم امکان ماندگار شدن.

جێ پێ لێژبون: جێ‌پێ لەق بون ف نگا: جێ پێ لەقبون.

جێ پێ هەلگرتن: شوێن گێڕان، دانەشوێن ف ردگیری.

جیت: جوت، بەرانبەری تاك ف زوج، مقابل فرد.

جێت: جێگەی تۆ: (لێرە جێت نابێ) ف جای تو.

جێتان: جێگەی ئێوە ف جای شما.

جیجك: جوجکی مەل ف جوجه.

جێجلقانە حندرحوێ، سیسوێ ف الاکلنگ.

جیجە: جوچك، بیچوە مریشك ف جوجه مرغ.

جیجك: جوجك ف جوجه مرغ.

جێ خۆش کردن: برێتی لەمانەوە لەشوێنێك بە خاترجەمی ف کنایه از آرام و قرار گرفتن با اطمینان خاطر.

جێخون: جۆخین ف نگا: جۆخین.

جێ خەو: جێگەی نوستن، شوێنی هەلاژیان، جێ رازان ف خوابگاه.

جێدار: ١) بەپلەو پایە؛ ٢) نوێنەر، وەکیل؛ ٣) بەرێ وجێ ف ١) ارجمند؛ ٢) نماینده؛ ٣) به جا.

جیدانـە: ١) کزن، دانەوێلەیەکە گای پێ قەلەو دەکەن؛ ٢) سیکەنۆرە، سیقەتۆرە، چینەدان ف ١) گاودانه؛ ٢) ژاغر.

جیر: جیل، لاسیق، لاستیك ف لاستیك.

جیڕ: ١) چیڕ، خۆگر و نەپس: (ئـەونانـە زۆر جیڕە)؛ ٢) گرڕباری دانی دان: (ددانی لێ جیڕ کردمـەوە)؛ ٣) دەنگی دادڕینی قوماش؛ ٤) دەنگی دەرگای زەنگـاوی لەکردنەوەدا ف ١) کشدار؛ ٢) دندان بهم

سابیدن از خشم؛ ۳) صدای پاره کـردن پارچـه؛ ۴) صدای لولای زنگ‌زدهٔ تر.

جیران: هاوسا، هاوسایە ف همسایه.

جیراندن: دەنگ لیهاتنی تەختەی لێکدراو بان دەرگای شەق و شڕ ف جیرجیر کردن.

جیڕجیرک: مەشکەدڕە، سیسرک، سیسرە ف جیرجیرک.

جیڕدۆ: جڕدۆ، مانگابەکی شیر دانادا ف گاوی که بەآسانی شیر ندهد.

جیڕوهوڕ: دەنگی جیرە جیرێ زۆر ف صدای جیرجیر بسیار.

جیرە: ۱) بەشەنان و بژیو؛ ۲) موچەو بەرات ف ۱) جیره؛ ۲) مُستمری و مواجب.

جیڕە: دەنگی لەتەختە دروست کراوی شەق و شڕ ف جیرجیر.

جیرەجیر: جیڕ وهوڕ ف جیر و ویر.

جیرەخـۆر: موچـەخـۆر، کەسی بەمەعاشێکی دیاری کراو کاردەکا ف جیرەخوار، حقوق بگیر.

جیرەهەر: جیرەخۆر ف جیرەخوار، حقوق بگیر.

جیری: کلفەتی ماڵ، کارەکەر، خزمەتکاری ژن لەماڵدا ف کُلفت.

جیز: گویز ف گردو.

جیـز: خەرمـانی سـور، خەرمانی ئامادەکراو، کۆی خەرمان ف خرمن انباشته.

جیزوک: جەزیرە، جزیرە، ئاد ف جزیره.

جیزە: دەنگی زۆرباریکی مێشولەو سەماوەرو...، گیزە ف وزوز.

جیزەجیز: گیزەگیز، جیزەی زۆر ف وزوز زیاد.

جیژن: گێژنە، عید، عەید، جەژن ف جشن.

جیژنان: ڕۆژانی جەژن ف روزهای عید.

جیژنانە: خەلات و بەخشین لەجیژنەدا ف عیدی.

جیژن ممبارەکی: ممبارەک بادی کردن بەهۆی جیژنەوە ف تبریک عید.

جیژنە: جیژن ف عید، جشن.

جیژنە پیرۆزە: جیژن ممبارەکی ف تبریک عید.

جیژنە پیرۆزی: جیژنە پیرۆزە، جەژن ممبارەکی ف تبریک عید.

جیسر: پر، پرد ف پُل.

جیق: ۱) هەنـاو: (ئەولام ئات و ئەملام تات / وەی بابە **جیقم** دەرهات) «فـۆلکلۆر»؛ ۲) دەنگی ناچاری لە زۆر بۆهاتن: (پام پیانا **جیقاندی**، **بجـیقنی** و بفیقنی پوڵ چەرمـوگم پێ داوی هەرنـەت خوم) ف ۱) اندرون، امعاء و احشاء؛ ۲) صدای بخصوصی که از شدت فشار بر سینه از گلوی آدمی درآید.

جیق دەرهاتن: ناوزگ و هەناو بلاوبون: (ڕێکم کوشی **جیقی دەرهات**) ف دل و روده بیرون آمدن.

جیقڵ: دانی هێشتا هەزم نەکراو ف دانهٔ هضم نشده در چینەدان مرغ.

جیقڵدان: جێگەی دانی هەزم نەکراو ف ژاغر، چینەدان.

جیقن: لەڕو لاوازی کەلەلا کە بەحاڵ نۆزەی دێت ف لاغر و مُردنی.

جیقنە: ۱) جیقن؛ ۲) گوی باڵندە ف ۱) نگا: جیقن؛ ۲) فضلهٔ پرندگان.

جیقە: ۱) دەنگی لاواز لە زۆر بۆهێنان و ڕێك کوشین؛ ۲) لاواز ولەجەری پیس؛ ۳) جوکە، وردەدەنگی مەل ف ۱) صدای ضعیف آدم مُردنی؛ ۲) لاغر و مردنی؛ ۳) جیك‌جیك، آواز مرغان.

جیقەڵدو: جیقڵدان ف ژاغر، چینەدان.

جیك: ۱) دەنگی بێچوەمـەل؛ ۲) دەنگی جوڵـەکـە؛ ۳) پانبە، پاژنـە؛ ۴) جکە، قویرە، جك، لای قوڵی قاپ؛ ۵) جێگە ف ۱) صدای جوجه؛ ۲) صدای گنجشك؛ ۳) پاشنهٔ پا؛ ۴) یك جانب قاب که با آن بازی کنند، مقابل بوك؛ ۵) جای، مکان.

جیکاندن: جوکەجوك کردن ف جیك‌جیك کردن.

جیکانن: جیکاندن ف جیك‌جیك کردن.

جیکڵ: جیقڵ ف چینهٔ هضم نشده.

جیکڵدان: جیقڵدان ف چینەدان.

جیکڵدانە: جیقڵدانە ف چینەدان.

جیکن: کەمسەبری بەبوڵەبوڵ ف آدم ناشکیبای با غرولند.

جیکنە: جیکەنە، دوڵابی لوکەرستن ف دوك نخ‌ریسی.

جیکە: دەنگی باریك و نزم ف صدای زیر.

جیکەجیك: دەنگی مەلی جکوڵە ف آواز مرغان.

جیکەنە: جیکنە ف نگا: جیکنە

جیگر: نایب، نوێنەر ف جانشین، قائم‌مقام.

جیگە: جێ، شوێن، جی، جاگە ف جای.

جیل: لاستیك ف لاستیك.

جیڵ: لاو، جەحێڵ ف جوان، برنا.

جیلا: جولا، بۆزوکەر، شاڵباف ف بافنده.

جیلاباف: جاڵجاڵۆکە ف عنکبوت.

جیلایی: جولایی ف بافندگی.

جیلە: جوگەی جکوڵە، جوگەلە ف جوی باریك.

جیلەوەڕ: لەوەڕگا، گیاجار، چایەر ف مرتع.

جیم: ۱) ناوی پیتی پێنجەمی ئەلف و بێنکەی کوردی؛ ۲) قسە، جواب، دەگەڵ لام دەگوترێ: (لام و جیم)، جوم ف ۱) حرف جیم در الفبا؛ ۲) جواب.

جێم: ۱) جێگەی من، جاگەی من: (لێرەدا جێم نابێ)؛ ۲) گیرفان ف ۱) جای من؛ ۲) جیب.

جێما: بەجێ‌ما، نەگەیشتن ف بەجای ماند.

جیماع: گان، جوت‌بونی نێر ومێ بۆناوهانەوە ف جماع، جُفت‌گیری.

جێمان: ۱) بەجێ‌مان، دواکەوتن، لەدواوە مانەوە؛ ۲) جێگەی ئیمە ف ۱) بەجای ماندن؛ ۲) جای ما.

جێمك: جمك، دوانە، هاواڵ دوانە، لفە ف دوقلو.

جێن: جێگەی ئیمە، جاگەمان، شوێن خۆمان، جێمان ف جای ما.

جێناو: هێما بۆناو لە ڕێزماندا ف ضمیر دستوری.

جینجـك: هەڵتروشکـان، هەڵتوتـەکـان، قونەڵتس: (ولاتنیشو هرگزاً یالجینجك) «مەسەل» ف جُمباتمه زدن.

جینچکە: جینجك ف جُمباتمه زدن.

جینگڵ: بزوتنەوەی کەم: (مارە کە **جینگڵی** دەدا) ف جنبیدن مُختصر.

جینگن: شەڕانی، نەگونجاو ف ستیزەجو.

جینیات: زیندوەلەشی پیاودا. وەك ئەسپێ وکێچ ف حشرات خانگی.

جینۆك: جۆرێ زیپکەولیر لەپێست ف نوعی جوش.

جینێر: هاوسا، جیران، دراوسێ ف همسایە.

جینیك: لاجانگ ف موی بناگوش.

جیو: ژیان، ژی، هەبون ف زندگی.

جێو: گیرفان، بەرك، بەریك، باخەڵ ف جیب.

جێوبان: ئەسپابی نوستن، پێخەفی تەواو ف رختخواب.

جێوبڕ: گیرفانبڕ، بەرکبڕ ف جیب بر.

جێوك: جمك، جێمك، لفە، دوانە ف دوقلو.

جیوە: ۱) کانـزابەکـە، داناسەکنێ و دێتەو دەچی، بۆ دەرمان دەبێ؛ ۲) شیرەی رەق هەڵانوی دار، جەوی ف ۱) جیوە؛ ۲) انگم.

جیوەجیو: ۱) دەنگی نێکەڵاوی مەلانی بچوك؛ ۲) تروکەوزریوەزربوی ئەسنێران ف ۱) صدای درهم گنجشکان؛ ۲) سوسوزدن ستارگان.

جیهان: دنیا ف جهان.



چ: ١) لەجێگــەی یان دێت: (چبخــوازی، چنــەخــوازی)؛ ٢) چەنــد: (چخۆشه نازادبون)؛ ٣) چی بۆ پرسیار: (چت وت)؛ ٤) بەوانا هیچ: (چجــاران)؛ ٥) لەدوای وشــەوە بۆ بادانــەوەیە: (ئەمیچ، ئەویچ)؛ ٦) وشەی حاشا، بەوانا بە: (بۆ دەچی بۆ شار؟ **چ**) ف ١) بەمعنی یا: ٢) چقدر؛ ٣) ادات استفهام؛ ٤) هیچ؛ ٥) پسوند نکرار؛ ٦) حرف نفی.

چا: ١) کێو، چیا، کەژ؛ ٢) بیر، چاڵ؛ ٣) ئەوێ، وێرێ؛ ٤) چایی؛ ٥) باش: (**چابو** هات)؛ ٦) ساغ: (**چا** بۆتەوە) ف ١) کوە؛ ٢) چالە؛ ٣) آنجا؛ ٤) چای؛ ٥) خوب؛ ٦) سالم.

چابك: چوست، مەزبوت، چابك، لەش سوك، بەپێ ف چابُك.

چابسوغ: ١) ئەختــەزەوێنی سێ گۆشــە؛ ٢) پارچەپینەی بن قوڵی کەوا، گرۆڵ ف ١) قطعه زمین مثلثی شکل؛ ٢) تکەبارچهٔ زیر بغلِ قبا.

چابوك: چابك ف چابك.

چابــوُن: ١) لەنــەخــۆشی خەلاس بو ن، چاك بونــەوە؛ ٢) لەخراپــە دەس هەڵگرتن: (ئێسته **چابوە**) ف ١) شفا بافتن؛ ٢) ترك هر زگی.

چابوُنەوە: لەنەخۆشی هەستانەوە ف شفایافتن.

چاپ: ١) نوسینەوەی کتێب بەماشێن؛ ٢) درۆ، هەڵبەستە؛ ٣) پیاڵەیەکە بۆ پێوانە؛ ٤) شەقڵی خەرمان ف ١) چاپ؛ ٢) دروغ؛ ٣) نوعی پیمانه؛ ٤) مُهر خَرمَن.

چاپاڵێو: پارزونی چایی. کەوگیری چا پاڵاوتن ف چای صاف کن.

چاپباز: درۆزن، بەفڕ و فیشاڵ ف چاخان.

چاپچی: ١) کەسێ کتێب. لەچــاپ دەدا؛ ٢) درۆزن و بافیش‌کەر ف ١) چاپ‌کننده؛ ٢) لافزن و دروغگو.

چاپخانە: ئەوشوێنە کتێبو ... لێ چاپ دەکەن ف چاپخانه.

چاپك: چابك ف چابُك.

چاپکــردن: ١) لەچــاپدانی نوسراو؛ ٢) بافیش و درۆکردن ف ١) چاپ کردن؛ ٢) لاف زدن.

چاپکســوار: ١) سوکەڵە سوار، سواری زۆر مەزبوت لەسواری دا؛ ٢) کەسێ کەئەسب بۆخەڵك تەعلیم دەدا ف ١) چابُك‌سوار؛ ٢) کسی که اسب تعلیم دهد.

چاپکەر: ئەوی کتێب چاپ دەکا ف چاپ کننده.

چاپلێدان: شات‌وشوت کردن، درۆ هەڵبەستن ف لاف‌زدن.

چاپ‌وچوپ: شات‌وشوت ف لاف و گزاف.

چاپــەز: ١) کەسێ کەچــای لێدەنێ؛ ٢) قۆری کەچای سەماوەری نێ دەکرێ؛ ٣) سەماوەر ف ١) چایچی؛ ٢) قوری؛ ٣) سماور.

چاپەمەنی: بەلاقۆك، ئەوشتانەی لە چاپ دەردەچن ف مطبوعات.

چات: ١) پارچە پەڕۆی کۆنە؛ ٢) شریتی تفەنگ پاکردنەوە ف ١) کُهنه، لَتِ پارچە؛ ٢) نوار تفنگ پاك‌کنی.

چات کردن: پەڕاندن، چاك‌کردن، نێر هاویشتنە سەر مێ ف جفت کردن نر بر ماده.

چاتکێش: ئامرازی تفــەنــگ پاکــردنەوە کە شریتی لێ دەهاڵێنن ف ابزاری برای پاك کردن تفنگ.

چاتمــە: ١) پێك هەڵپــەساردنی تفەنگان لەکانی وچاندا؛ ٢) کێشکچی پێشمەرگە ف ١) چاتمه؛ ٢) قراول.

چاتۆڵ: ١) داوەڵ، داهۆڵ؛ ٢) خێوەتی ئەنکی هاوینە ف ١) مترسك؛ ٢) خیمهٔ نازُك تابستانی.

چاتۆڵە: خێوەتی ئەنکی هاوینە ف خیمهٔ نازك تابستانی.

چاچك: یێنێست، جاجکە ف سقز.

چاچۆڵە: ١) شلتاغ، دەبە، ئەشقەڵە، گەڕ؛ ٢) ئەلیسم ف ١) شلتاق؛ ٢) طلسم.

چاچەقوڵێ: چێشتی منالان ف دست‌پُخت بچّه‌ها.

چاچی: خاوەنی چایخانە، کەسێ کە چا تێدەکا ف صاحب قهوه‌خانه، قهوه‌خانه‌چی.

چاخ: ١) وەخت، زەمان؛ ٢) قەڵەو، گۆشتن؛ ٣) سازو بەکەیف: (دەماخم **چاخە**)؛ ٤) ساز و تەیارکراو: (سەببلەکە **چاخ** کە)؛ ٥) قەباڵەی ملك ف ١) وقت و زمان؛ ٢) چاق؛ ٣) شاد و سرحال؛ ٤) آماده و مُهیّا؛ ٥) سند مالکیّت.

چاخان: درۆزن و بەشات‌وشوت ف دروغگو و لاف‌زن.
چاخانو پاخان: شات‌وشوت، درۆودەلەسە ف لاف و گزاف.
چاخانە: قاوەخانە، چایخانە، جێگەی چایی فرۆشتن ف قهوه‌خانه.
چاخمە: گەوی کونی قایشە پشتێند لە کانزا ف حلقه کوچك سوراخ کمربند.
چاخوچل: گردەڵی قەڵەو ف چاق و چلّه.
چاخەوکردن: قەڵەوکردنی حەیوانی گۆشت ف پرورش دام.
چادان: چایدان، فۆری، چاپەز ف فوری.
چادر: کۆن، رەشماڵ، ناوڵ ف چادُر.
چادران: زوم، هۆبە، کۆمەڵی رەشماڵ بەدەوری یەکا ف اجتماع چادرهای فراوان گردهم.
چادرنشین: کۆچەر، گەرمێن کوێستان کەر، خێڵەکی ف چادُرنشین.
چار: ۱) مەڕی رەشی گوێ سپی؛ ۲) روبەندی ژنانە؛ ۳) دەرەتان، چارە؛ ۴) ژمارەی چوار؛ ۵) مەڕی رەش؛ ۶) دەسرکەی نیشانەی بوکێنی؛ ۷) دەم‌وچاو، بیچم ف ۱) گوسفند سیاه سفیدگوش؛ ۲) روبند؛ ۳) چاره؛ ۴) چهار؛ ۵) گوسفند سیاه؛ ۶) دستمال عروس؛ ۷) سیما.
چارانچەقیلە: چارە چەقیلە، خاشخاشك، رەبەنۆك ف نوعی خشخاش.
چارانە: جلکێکی شەڕکەران بوە، چوارئاوێنە ف چهار آیینه.
چارپا: تەختی لەسەرنوستن ف تختخواب.
چارپایە: چارپا ف تختخواب.
چارپێ: ۱) ئاژاڵە بەرزە، رەشەماڵ؛ ۲) سەگی پاس ف ۱) دام؛ ۲) سگ نگهبان.
چارپێچی: چەرچی، دەسفرۆشی گەڕیدە ف پیله‌ور.
چارچار: چواررۆژی ئاخری چلەی چوکە ف چهار روز آخر چلّه.
چارچاف: ۱) برێتی لە وشیاری و ئاگاداری زۆر؛ ۲) سەرلێ شێواو ف ۱) کنایه از هشیاری کامل؛ ۲) سرگردان.
چارچمبل: چوار هەنگڵ، کوپەی چواردەسك ف خُم چهاردسته.
چارچەش: چارچاف ف نگا: چارچاف.
چارچەقلی: خرمجون، هەرچوارپەل ف چهار دست و پا.
چارچەك: پڕچەك ف سَلَحْشور.
چارچیق: زەوینی زۆنگ ف زمین باتلاقی.
چارچێوە: داری دەوری دەرك و پەنجەرە ف چهارچوب در و پنجره.
چاردارە: تابوت، داربەست ف تابوت.
چارداغ: کۆخی ناوبێستان و مەزرا ف کرچه.
چارداوەرو: ۱) مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۲) برێتی لەمروی بێ‌شەرم ف ۱) منطقه‌ای در کردستان؛ ۲) کنایه از آدم بی‌شرم.
چاردە: دەوچوار ف چهارده.
چارڕێك: چەمسەری دوریگەی تێك‌پەڕیو ف چهارراه.
چارشێو: ۱) چارشێو، ئەوجاجمەی نوێنی تێوە دەپێچری؛ ۲) عەبای ژنانە ف ۱) چادرشب؛ ۲) چادر زنانه.
چارشەم: چوارشەمۆ ف چهارشنبه.
چارشەمب: چارشەم ف چهارشنبه.
چارشەمبو: چارشەم ف چهارشنبه.
چارشەمبی: چارشەم ف چهارشنبه.
چارشەو: چارشو ف نگا: چارشو.
چارشێو: چارشو ف نگا: چارشو.
چارك: ۱) برینگ؛ ۲) چواریەك ف ۱) قیچی پشم‌چینی؛ ۲) چارك، ربع.
چاركولول: پەزی تەنی رەش و گوێ سپی ف گوسفند پیشانی سیاه گوش سفید.
چارگاڤی: چوارناڵە ف چهارنعل.
چارگۆشە: چوارسوچ ف مُربَع.
چارمەشقە: دانیشتنی بانەوپان ف چهارزانو نشستن.
چاروا: چارەوێ ف چهارپا.
چاروادار: وڵاخدار، کەسێ کە بارەبەر بەکرێ دەدا ف کسی که چهارپایان را کرایه می‌دهد.
چاروك: قوماشێ کەژنان بەسەر شانی‌دا ئەدەن ف رودوشی زنانه.
چاروکە: ۱) چاروك؛ ۲) گیابەکە؛ ۳) مناڵدان ف ۱) رودوشی زنانه؛ ۲) گیاهی است؛ ۳) زهدان.
چاروە: چەقەنە کە دەپەنجە دەکرێ ف صنج.
چاروەدار: وڵاخدار ف چاروادار.
چارویدار: وڵاخدار ف چاروادار.
چارە: ۱) بیچم و بەرح؛ ۲) بەخت؛ ۳) دەرەتان ف ۱) سیما؛ ۲) شانس؛ ۳) چاره.
چارەچەقیلە: چارانچەقیلە ف نوعی خشخاش.
چارەرەش: کلۆڵ، بەدبەخت، بێ‌سعود ف بدبخت.
چارەسەر: رێی نەجات، دەرەتان ف راه‌حل.
چارەك: لەچواربەش بەشێك ف رُبع.
چارەکە: چاروك ف نگا: چاروك.
چارەگ: چارەك ف یك چهارم.
چارەگە: چاروك ف نگا: چاروك.
چارەنوس: بەخت‌وهات ف سرنوشت.
چارەوا: چاروا ف چهارپا.
چارەوێ: وڵاخی سواری و باری ف چهارپا.
چاری: چارەك ف یك چهارم.
چاریار: جەژنێکی ئەهلی حەقە، جێژنێکی کاکەییەکانە ف یکی از اعیاد اهل حق.
چاریارو: کێوێکە لە لورستان ف از کوههای لُرستان.
چارپچی: چەرچی، دەسفرۆشی گەڕیدە، چارپێچی ف پیله‌ور.
چاریك: بەشێك لە چواربەش ف یك چهارم.
چارین: شیعری چوارلەتە، روباعی، چوارخشتەکی ف رُباعی.
چاری ناچار: خوایی ناخوایی، نەچاری، مەجبوری ف ناگُزیر.
چازو: فێڵباز، گەزسان، گزبکار ف حیله‌گر.
چاژ: چێژە، تام ف مَزّه.
چاسر: ۱) پاسارەی بان، گوێسوانە؛ ۲) پارسەکی ماڵانگەڕ ف ۱) لبهٔ بام؛

٢) گدا.

چاش: ١) شاش، سەرگەردان، پەشـێواو؛ ٢) جیژە ف ١) سرگردان، هاج‌وواج؛ ٢) مزّه.

چاشاندن: چێژتن، تام کردن ف چشیدن.

چاشبون: سەرلێ شێوان، بەهەڵەچون ف سرگردانی.

چاشت: ١) جێشتـەنگـاو، قاوەڵتـون، نێوان بەیان‌و نیمـەرۆ؛ ٢) نانی قاوەڵتون ف ١) چاشت؛ ٢) غذائی که بهنگام چاشت خورند.

چاشتی: لەگوێن، وەکو، لەرەنگی ف همانند.

چاشتێنگا: جێشتەنگاو، نێوان بەیان‌و نیمەرۆ ف چاشت.

چاشنی: ١) جێژە لە چێشت؛ ٢) چەشنی، تورەقە ف ١) چاشنی؛ ٢) نرفه.

چاڤك: جۆرێ کوانی بەبلۆق ف دمل تاول زده.

چاڤکەر: چاوپیس ف شورچشم.

چاڤ: چاو، دیدە، دیە، جەم ف جشم.

چاڤا: جۆن، چلۆن، کو ف چگونه، چطور.

چاڤ برچی: نەماح‌کار، چاونەزێر، چاوچنۆك ف آزمند.

چاڤ تاری: چروك، رژد، دەس قوچاو، جکوس، نان‌نەخۆر ف خسیس.

چاڤ تێر: بودە، بێ‌نیاز ف بی نیاز.

چاڤ چنۆك: ١) جاڤ برچی؛ ٢) بەئێرەیی ف ١) آزمند؛ ٢) حسود.

چاڤ چیچك: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

چاڤ چیلك: گیایەکە ف گیاهی است.

چاڤ دان: چاوەدێری، سەرپەرشتی، ناگالێ بون ف نظارت.

چاڤ دانان: چاودەبەری، منەکێشان ف منت کشیدن.

چاڤ دزەکێ: بۆ هەل‌و دەرفەت روانین ف بی فرصت گشتن.

چاڤ دێر: چاوەدێر ف ناظر.

چاڤ رەشۆك: گیـایەکـە گـەڵاکانی زۆرجـوان‌و رەنگاورەنگە ف گیاه حُسن یوسُف.

چاڤری: چاروی، رەشەولاخ، ولاخەبەرزە ف به یابو و قاطر گویند.

چاڤ زەق: چاودەربەزیو ف چشم برآمده.

چاڤ سست: ١) ترسەنۆك، بێ‌غیرەت؛ ٢) بێ‌نابرو ف ١) ترسو؛ ٢) بی‌آبرو.

چاڤسور: چاوسور، خەڵك ترسێن، بەهەیبەت‌و مەترسی ف هراسناك.

چاڤ شکاندن: چاوداگرتن، هێمابە گۆشەی چاوکردن ف چشمك زدن.

چاڤشۆر: فهێکار، فەدیکار، شەرمەزار، خەجالەت، تەریق ف شرمنده.

چاڤ ڤەکری: ١) زیرەك، تێگەیشتو؛ ٢) دڵاوا، بەخشندە ف ١) آگاه؛ ٢) دست و دلباز.

چاڤك: گوێزلك، چاویلکە، عەینەك ف عینك.

چاڤکز: چاوپروش ف کسی که جشمانش بیمار است.

چاڤکوسکانێ: بەزەقی روانین، زەق تێ‌روانین ف خیره نگر بستن.

چاڤ گرتن: جاوپۆشین، بوردن، ویەردن ف چشم‌پوشی.

چاڤ گریدای: جاوبەستە، کوێرکوێرانە ف چشم‌بسته.

چاڤگـە: ١) دەسنـەجیلە، کەرستـەی سەرەتـایی بۆ ناگرهەڵکردن؛ ٢) بنەمای وشە، مەسدەر ف ١) افروزه؛ ٢) مصدر.

چاڤ لدەر: ١) چاوزەق؛ ٢) چاوحیزو ژنباز ف ١) چشم برآمده؛ ٢) هرزه‌کار.

چاڤ لێکرن: لاسا، چاولێکەری ف تقلید.

چاڤمار: چاوتیژ، چاوروون ف تیزبین.

چاڤ ماسی: گیایەکە ف گیاهی است.

چاڤ نەرم: ژنی خۆ زو بەدەستەوە دە ف زنی که می‌شنگد.

چاڤنێر: چاوەنۆڕ، چەمەڕا ف منتظر، چشم به‌راه.

چاڤنێری: چاوەنوازی ف انتظار.

چاڤوك: بەرچاوکەی نەسپ ف چشم بند اسب.

چاڤەگا: گیابەکە ف گیاهی است.

چاڤ هیشك: بێ چاوەرو، بێشەرم‌و شورەیی ف بررو، بی‌شرم.

چـاڤینۆك: ١) بەئێـرەیی، چـاونەزێر؛ ٢) جاوپیس ف ١) حسود؛ ٢) شورچشم.

چاق: ١) پاق، لینگ، لاق؛ ٢) قەڵەو، نێرگۆشت ف ١) لنگ، پا؛ ٢) چاق.

چاقا: لەوساوە، لەجاخێکەوە، لەودەمەوە ف از آن هنگام.

چاقۆ: چەقو، کێر، کێرد ف جاقو.

چاك: ١) باش، قەنـج؛ ٢) داوێن؛ ٣) قەڵش‌و دەرز؛ ٤) گۆڕی پیرۆزی پیاوچاکان ف ١) خوب؛ ٢) دامن؛ ٣) شکاف، درز؛ ٤) مزار.

چاك‌بون: ١) لەنەخۆشی هەستانەوە؛ ٢) باش‌بون لەدوای خرابەکردن ف ١) شفایافتن؛ ٢) درُستکار شدن.

چاك بەلاداکـردن: داوێن بەلادا کردن، شاقـەل هەڵازنین ف انتهای دامن را به گوشهٔ کمر بستن.

چاك بین: دڵرۆن، هزرباش ف خوشبین.

چاکردنەوە: لێکدراو یان شکار سازکردنەوە ف مرمت و تعمیر.

چاکرنەوە: جاکردنەوە ف مرمت و تعمیر.

چاك کردن: ١) چاکـرنـەوە؛ ٢) ماین‌و ماکـەر لەفـەحل کێشان ف ١) مرمت؛ ٢) مادیان و ماده خر را گُشن دادن.

چاك کردنەوە: چاکرنەوە ف تعمیر.

چاکڵ: دارێکی ناڵقەی سەری گوربسە ف وهنگ.

چاکڵە: جاکڵ ف وهنگ.

چاکوپیر: گۆڕی زیارەتگا ف مزار.

چاك‌وچۆنی: حاڵ‌و حەواڵ پرسین، چاك وخۆشی ف احوال‌پرسی.

چاکوچ: جەکوچ، چەکوش ف چکش.

چاکوخۆشی: چاك‌وچۆنی ف احوالپرسی.

چاکە: پیاوەتی، مرۆڤایەتی ف خوبی، نکونی.

چاکەت: کۆت، پارچەجلکی سەرەوەی پیاوانە ف کُت.

چاکەل: شاقەل، لاداوێن ف حاشیهٔ دامن.

چاکەڵ: جاکەل ف حاشیه دامن.

چاکی: باشی، پیاوچاکی، بەسندی ف خوبی، نکونی.

چاکێتی: چاکە، باش‌بون ف نیکی.

چاگە: ئەوێ، ویدەری ف آنجا.

چاڵ: جەواڵ، جواڵ ف جوال.

چاڵ: ١) قوڵکەی گەورە بۆ دەغڵ و بەفر؛ ٢) قوپاو، رۆچو؛ ٣) پوش: (چیلکەو چاڵ) ف ١) چاله؛ ٢) فرورفته؛ ٣) خاشاك.

چالاغ: چەموش، تۆش، رەوەك، سرك، سڵ ف چموش.

چالاڤ: بیر، چالاو ف چاه آب.

چالاك: چوست، مەزبوت، بەكار، لەش سوك ف چالاك.

چاڵان: ماتێن، هەڵماتێن، كەللا دەقوڵكە خستن بوگەمە ف تیله‌بازی.

چالاو: بیر ف چاه اب.

چالایی: قوڵكە، رۆچواوی زەمین ف فرورفتگی در زمین.

چالخەم: چەفەڵماست، ماستاو ف دوغ چربی نگرفته.

چالك: ١) دینگ بۆ جەڵتوك كوتان، دەسكوسندوڵ؛ ٢) كورەبەش ف ١) دنگ، ابزار شلتوك كوبی؛ ٢) گوركن.

چالگ: كورەبەش، جوالو ف گوركن.

چالمە: ١) كیسەتوتن؛ ٢) سەحانێ كەپیاو خەبەردەكانەوە ف ١) كیسهٔ نونون؛ ٢) ساخت شماطه‌دار.

چالو: چالەكە، كورەبەش ف گوركن.

چالوچوڵ: زەوینی پڕ لەقوڵكە، زەمینی نارێك و ناصاف ف زمین ناهموار.

چالۆك: داروكەیەكی درکاوی سپی‌یە بۆ تەندورو ئاگر دەكاردێ ف سفیدخار.

چالونەك: قوڵكەی سواغ دراو بۆ ئاونێدا خواردنەوەی سەگ ف گودالی كه برای آب خوردن سگ اختصاص دهند.

چالە: كورەبەش، چوالو ف گوركن.

چالەبەفر: جێگەی قوڵ و بەرنزار لەچیا كە بەفری ناهاوین دەمێنێ ف یخچال طبیعی.

چالەچەقیلە: چارە چەقیلە، رەبەنوك ف نوعی خشخاش.

چالەقوتە: مات، قوڵكەی چكۆڵە بۆ هەڵماتێن ف گودال كوچك در تیله‌بازی.

چاڵی: ١) قوڵایی؛ ٢) قوپاوی ف ١) گودی؛ ٢) فرورفتگی.

چاڵی چەنە: كۆری نەرزینگ، قوڵایی ناوەراستی چەناگە ف چاه زنخدان.

چالێن: ماتێن، هەڵماتێنی ناو قوڵكە ف تیله‌بازی.

چام: ١) بەلاو نسیبەت؛ ٢) قولكەو بەرزایی سەرریگە؛ ٣) خواری و پێچ؛ ٤) جۆری دار كە دارتاش دەكاری دێنن ف ١) بلا و مُصیبت؛ ٢) پستی و بلندی راه؛ ٣) پیچ و خم؛ ٤) نوعی چوب نجاری.

چام چام: ١) ریگەی بەكەندو كلۆ؛ ٢) ریگەی بەپێچ و خوارەكەو پێنجەكە ف ١) راه ناهموار؛ ٢) راه پرپیچ و خم.

چان: ١) نامرازێكە بۆ گێرەی كلۆش، باگوردێنی لەدار بەدارێكەوە دەبەسنن و دەملی گای دەكەن، باگردانەكان بەسەر كلۆش‌دا دێن وردی دەكەن؛ ٢) جەنجەڕ؛ ٣) شتێكی سێ‌سوجە لەشول چندراوە وەك بێڵ دەچێ، بزوپوش و لیتەی جوگەی پێ دەماڵن، نامرازی جۆماڵ لە چەبەر؛ ٤) زەنگوڵەی خەبەرداركردن، زیل ف ١) جَون؛ ٢) چرخ خرمنكوب؛ ٣) لجن‌روب دستی؛ ٤) زنگ اخبار.

چاند: سبوات، خوێندەواری، رۆشن بیری ف فرهنگ.

چانـدن: ١) نۆ بەزەویەوە كردن؛ ٢) چەقـانـدنی شەتـڵ و نەمام ف ١) بذرافشاندن؛ ٢) كاشتن نهال.

چاندنی: شباوی چاندن، چێنراو ف كاشتنی.

چانكـۆچ: راوەشاندنی زەنگوڵە بۆ كاروان كە وەختی كۆچە ف بەصدا درآوردن زنگ كاروان به‌علامت رفتن.

چانكوش: مجبوری كلیسای فەلان بۆ ناقوس راژاندن ف خادم كلیسا برای زدن ناقوس.

چانن: چاندن ف نگا: چاندن.

چانە: ١) ئەوێ، وێدەرێ؛ ٢) گەسكی لەشوڵ بۆ بن خەرمان ماڵین ف ١) آنجا؛ ٢) نوعی جارودستی.

چاو: ١) پارەیەكی مغولەكان؛ ٢) چەم، چاو، چەعف؛ ٣) بڕوانە، نواشاكە؛ ٤) خەبـەری مەرگ كە لە دورەوە هانبێ ف ١) واحد پول مغول؛ ٢) چشم؛ ٣) نگاه كُن؛ ٤) خبر مرگ عزیز دورافتاده.

چاوا: چلۆن؟، چۆن؟، كو؟ ف چطور؟.

چاوان: ١) چلۆن، كو؛ ٢) هەردوچاو ف ١) چگونه؛ ٢) دو چشم.

چاوانە: ١) چالاو، بیر؛ ٢) چۆنە، چنۆیە ف ١) چاه آب؛ ٢) چگونه است.

چاوئێشە: ژانی چاو، نەخۆشی چاو، چاف كولی ف چشم‌درد.

چاوبـاز: ١) چاوچرێن، نەزەربـاز؛ ٢) برێنی لەژنی چاوجـوان ف ١) چشم‌چران؛ ٢) كنایه از زیبا چشم.

چاوبازە: گیایەكە دڕكدار، گیایەكی بەچقلە ف گیاهی است خاردار.

چاوبازی: چاو چڕاندن، چەم جەڕاندن ف نظر بازی.

چاوباشقاڵ: چاوچرێنی فاسق، چاوحیز ف چشم‌چران.

چاوبڕ: بر بنگەری چاوان، ئەوكەسەی پیلو دەبڕێ ف جرّاح چشم.

چاوبرسی: تێرنەخۆر، چكوس، چاوچنۆك، چاف برچی ف حریص.

چاوبركە: بەچاو بەكتر حاڵی كردن، نیك گەیشتن بەتەماشا ف سخن به اشارت گفتن.

چاوبركێ: چاوبركە ف نگا: چاوبركە.

چاوبڕین: زیدەگۆشت بڕینی پیلو ف جراحی چشم.

چاوبز: ١) چاوزەق، چاودەرپەڕیو؛ ٢) گزوفت ف ١) چشم برجسته؛ ٢) كسی را حسرت دادن.

چاوبزكردنەوە: بەزەقی روانین بۆ ترساندن ف چشم غُرّه رفتن.

چاوبۆرە: گیایەكی دڕكاوی بە ف گیاهی است.

چاوبۆق: چاودەرپەڕیو، چاوزەق ف چشم برآمده.

چاوبەرەژێر: ١) بەرباری منەت؛ ٢) تەریق، فهێدكار، خەجالەت ف ١) مِنّت كش؛ ٢) شرمنده.

چاوبەس: دەسبڕ، فێڵباز، خاپینۆك، خەڵەتێن ف حیله‌گر.

چاوبـەست: ١) چاوبـەس؛ ٢) دەسرەیەك كە لە گەمـەدا چاوی پێ دەبەسنن ف ١) حیله‌گر؛ ٢) پارچه‌ای كه با آن چشم را بندند.

چاوبـەڵـەك: چاورەشی سپی پێست ف كسی كه چشم سیاه و پوست

سفید دارد.

چاوبەن: چاوبەست فا نگا: چاوبەست.

چاوبەند: چاوبەست فا نگا: چاوبەست.

چاوپشکوتن: چاونروکانن، دەس بەدبنن کردنی بەچکەی جانەوەر فا چشم باز کردن و دیدن نوزاد حیوانات.

چاوپشیلە: گیابەکە لە چاوی کنك دەکا فا گیاهی است شبیه چشم گربە.

چاوپۆشان: لێبوردن، چەم پۆشی فا چشم‌پوشی.

چاوپۆشی: چاوپۆشان فا چشم‌پوشی.

چاوپۆشین: چاوپۆشان فا چشم‌پوشی.

چاوپەڕین: لەرزەی پەلکی چاو، پیلو لەرزین فا لرزش پلك، چشم پر بدن.

چاوپیاخشاندن: بەسەرچلی تێ روانین فا سرسری نگاه کردن.

چاوپیس: چاقینوك، کەسێ کە بەچاوەوە دەکا فا چشم شور.

چاوپێ کەفتن: تۆش هاتن، دینن فا دیدن.

چاوپێ کەوتن: چاوپێ کەفتن فا دیدن.

چاوپێ هەڵنەهاتن: ١) بریتی لە شەرم لێ کردن؛ ٢) رك لێ بونەوە فا ١) شرم کردن؛ ٢) دشمنی کردن.

چاوپێ هەڵێنـان: بریتی لە بەچاوەوە کردن، ئیرەبی پێ بردن فا چشم زخم زدن، حسادت.

چاوتاریك: بریتی لە کەسێ دواڕۆژ بەخراپ دەزانێ، بەهیچ دڵخۆش نە فا بدبین.

چاوتاریك بون: بریتی لە رق هەستانی زۆر فا کنایە از خشمگین شدن.

چاوترسێن: پەند وەرگرتن، تەمبێ بو فا درس عبرت گرفتە.

چاوتروکاندن: لێکدانی پیلو فا برهم زدن پلکها.

چاوترۆکانن: چاو ترۆکاندن فا نگا: چاوترۆکاندن.

چاوترۆکانێك: ماوەیەکی یەکجار کەم: (بە چاو ترۆکانێك دەت گەمێ) فا زمان یك چشم بەهم زدن.

چاوترەکاندن: چاوترۆکاندن فا نگا: چاوترۆکاندن.

چاوترەکانن: چاوترۆکاندن فا نگا: چاوترۆکاندن.

چاوتوتد: چاوقایم فا نگا: چاوقایم.

چاوتەنگ: رژد، چکوس، دەس قوچـاو، بەئیرەیی، چـاونەزێر فا چشم تنگ.

چاوتێ بڕین: ١) تەماح تێ کردن؛ ٢) لێ موڕ بونەوە فا ١) چشم طمع دوختن بە؛ ٢) چپ‌چپ نگاه کردن بە.

چاوتیژ: چاورۆن فا تیزبین.

چاوچاو: بینە چەند جوان و سەیرە فا بنگر.

چـاوچلـە: ١) چاوپیس؛ ٢) نوشتەی چاوزار فا ١) چـشم‌شور؛ ٢) چشمارو.

چاوچلێس: چاوحیز، کەسێکە بێشـەرمـانە بۆ ژنان دەڕوانێ فا چشم‌چران.

چاوچنۆك: ١) بەتەماح؛ ٢) بەئیرەیی، چاونەزێر فا ١) آزمند؛ ٢) حسود.

چاوچوڕباگ: چاو داقلیشاو، کەسێ پیلوی هەڵگەڕاونەوە فا پلك برگشتە.

چاوچونەخەو: چاو خەوالو بون، نازەنوسنن فا نازە بخواب رفتە.

چاو چەبوچێل: خێل، خوێل فا لوچ.

چاوچێل: خێل، بەك بەدو بین فا لوچ.

چاوحیز: ئەوی بەغەبانەت لەژنی خەڵك دەڕوانێ فا چشم ‌زال.

چاوحیزکـردن: سەرداخسنن، لەشـەرمـان چاوداخسنن فا سر بزیر انداختن از شرم.

چاوداخستن: سەر هەڵنەهێنان لە شەرمان فا سر بزیر انداختن از شرم.

چاودار: ١) چێودان، گیابەکـە وەك گەنم و لەنـاو گەنمـا دەڕوێ؛ ٢) چاوەنێر، ناگاداری بەچاو فا ١) چاودار؛ ٢) زیرنظر گرفتن.

چاوداگرتن: سوچی چاو ترۆکاندن بۆ تێگەیاندنی مەبەسێك فا چشمك زدن.

چاوداگرسان: سورهەڵگەڕان و ژانی چاو فا چشم بەدرد آمدن.

چاوداگریسان: چاوداگرسان فا نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسان: چاوداگرسان فا نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسێن: دەسنە چیلەی ناگر فا افروزە.

چاودانەسەر: تەماح تێ کردن، لێ روانین بەتەمابەکەوە فا چشم طمع دوختن بە...

چاودەر پەڕاندن: زەق نواشاکردن بۆ ترساندن فا چشم‌غرّە رفتن.

چاودێر: چاولەشێ بۆ ناگالێ بون فا ناظر.

چاوڕاو: ١) شات و شوت، درۆو هەڵبەسنە؛ ٢) خۆ هەڵکێشان و بافیش فا ١) لاف و گزاف؛ ٢) خودستایی.

چاوڕشتن: کل دەچاوکردن، سورمە دەچاوکێشان فا سُرمە‌کشیدن.

چاوڕو: شەرم، حەیا، فهێت، فەدی فا شرم.

چاوڕوان: چاونۆڕ، چەقێنێر، چەمەڕا فا چشم بەراه.

چاوڕۆشن کەرە: ١) دەسنەچیلەی ئاگر؛ ٢) دیتنی شتی دڵخۆش کەرە فا ١) افروزە؛ ٢) خوشحال کنندە.

چاوڕۆشنی: ١) مژدەی خۆش؛ ٢) دیتنی کەسێ یاشتێ کە ئارەزو دەکرا فا ١) مژدە؛ ٢) چشم روشن شدن.

چاو روگە: گیای زمانەگا فا گیاه گاوزبان.

چاورونی: ١) پیرۆزبایی؛ ٢) مژدەی خۆش؛ ٣) دیتنی خوشەویست فا ١) تبریك؛ ٢) مژدە؛ ٣) دیدار عزیز.

چاوڕەش: سیاچەم فا سیاه‌چشم.

چاوری: ١) چارەوێ؛ ٢) شەرم، چاوڕو فا ١) چارپا؛ ٢) آزرم.

چاوزار: بەچاوی پیسەوە بون فا چشم زخم دیدن.

چاوزەق: چاودەرپەڕبو فا چشم برآمدە.

چاوساخ: دەسکێشی کوێر فا آنکە شخص نابینائی را راهنمائی کند.

چاوساغ: چاوساخ فا نگا: چاوساخ.

چاوسپی بون: بریتی لەمردن: (چاوت سپی دەکەم) فا کنایە از مردن.

چاوسپیلکە: گیابەکی دڕکاویە فا گیاهی خاردار است.

چاوسۆتك: چاوپیس، چاقنۆك فا چشم‌شور.

چاوسور: بڕێنی لە پارێزەر، سەربەرشت، خەمخۆر ف طرفدار و غمخوار.
چاوسوُر کردنەوە: ترساندن، هەڕەشەکردن، هەڕوگیف ف تهدید.
چاوسوُری: نازابەنی، نەترسی ف شجاعت.
چاوشارکێ: گاڵتەیەکە چاو دەبەستن و دەبێ بەچاوبەستراوی هاوگەمە بدۆزێنەوە ف بازی چشم‌بندك.
چاوشارەکێ: چاوشارکێ ف بازی چشم‌بندك.
چاوشاش: خێل، خوێل ف لوچ.
چاوشکان: ۱) ترسان، نەترەچوُن؛ ۲) پەند وەرگرتن و نەمێ بوُن ف ۱) ترسیدن؛ ۲) متنبّه شدن.
چاوشکاندن: ۱) ترساندن؛ ۲) سوك و چروك کردن؛ ۳) چاوداگرتن ف ۱) ترسانیدن؛ ۲) هتك حرمت کردن؛ ۳) چشمك زدن.
چاوشلکانێ: چاوشارکێ ف بازی چشم‌بندك.
چاوشۆر: شوُشەی نابەنی چاوی تێشاو شوتن ف چشم‌شوی.
چاوشۆڕ: خەجاڵەت، تەریق، فەدیکار ف شرمنده.
چاو شۆڕ کردنەوە: لەبەر پەشیمانی سەرداخستن ف سر بزیر از ندامت.
چاوشۆڕی: فەیبت کاری، شەرمەزاری، خەجاڵەت باری ف شرمساری.
چاوشێرکانێ: چاوشارکێ ف بازی چشم‌بندك.
چاوشین: چاوکەوە ف زاغ چشم.
چاوفڕین: چاوبەرین ف پر بدن بلك چشم.
چاوقایم: ۱) بێ‌شەرم، بەروو زوقایم؛ ۲) نەترس، بەغیرەت ف ۱) چشم دریده؛ ۲) نترس و دلیر.
چاوقرتانن: چاوبرکە ف چشمك زدن.
چاوقرتکێ: چاوبرکێ ف چشمك‌زدن.
چاوقوچاندن: ۱) چاولێك نان، چاو لەسەریەك دانان، پەلك داخستن؛ ۲) بریتی لەچاوپۆشین لەکارێ؛ ۳) خۆدزینەوە لەکار ف ۱) چشم برهم نهادن؛ ۲) کنایه از چشم‌پوشی کردن؛ ۳) از زیر کاری در رفتن.
چاوقوچانن: چاوقوچاندن ف نگا: چاوقوچاندن.
چاوقوُڵ: کەسێ چاوی چاڵترە لەچاوی ئاسایی ف چشم فرورفته.
چاوقوُڵکە: ناعون، درمی رشانەوە ف وَبا.
چاوقونجاندن: چاوقوچاندن ف نگا: چاوقوچاندن.
چاوکراوە: لەدنیازان، تێگەیشتو ف دانا، فرزانه.
چاوکردن: وەبەرچاو هانن، بەچاو دبنن ف بەچشم دیدن.
چاوکز: پروش، کەم بین ف دارای چشم کم‌سو.
چاوکـردنەوە: بریتی لە ئاگاداربون لەدنیاو ناسینی خەڵك ف کنایه از اطراف خود را شناختن.
چاوکسکە: جۆرە ترێیەکی سپی بە لەبوڵ مازوەدەکا ف نوعی انگور.
چاوکوتکە: گیایەکە گەڵاخر، گوڵی زەردە ف گیاهی است با گُلهای زرد.
چاوکە: ۱) بڕوانە، تواشاکە، بنهێرە، مەبزێ، فت کرێ؛ ۲) دەسەچیلەی چاوەی ئاگر ف ۱) بنگر، نگاه کن؛ ۲) افروزه.
چاوکەرەشێرە: گیایەکە نۆمێکی سور دەکات ف گیاه چشم خروس.
چاوکەڵەشێرە: چاوکەرەشێرە ف نگا: چاوکەرەشێرە.
چاوگ: ۱) دەستەچیلە؛ ۲) وردە ئاگر لە کوانودا؛ ۳) بنەمای وشە ف ۱) افروزه؛ ۲) بازماندهٔ اخگر در آتشدان؛ ۳) مَصدر.
چاوگا: چاوگەورە ف گاوچشم، فراخ چشم.
چاوگل بوُن: نوُشی چاوئێشە هانن ف مبتلا به چشم درد شدن.
چاوگلۆفین: گوشینی چاوان بەدەس ف چشمان را با دست فشردن.
چاوگە: ۱) دیمەن؛ ۲) سەرچاوەی کانی؛ ۳) دەستەچیلە؛ ۴) دەمی برین ف ۱) منظره، چشم‌انداز؛ ۲) سرچشمه؛ ۳) افروزه؛ ۴) دهانهٔ زخم.
چاوگە داکەوتن: قوُڵبونی برین ف عمیق بودن زخم.
چاوگەڕاندن: چاوگێڕان، بەولاولادا روانین ف بهر سو نگر بستن.
چاوگەڕانن: چاوگەڕاندن ف نگا: چاوگەڕاندن.
چاوگەرم کردن: بریتی لە سوکەخەوکردن ف چُرت زدن.
چاوگێڕان: چاوگەڕاندن ف نگا: چاوگەڕاندن.
چاوڵە: بزوُت، ئەخنرمە، جلوُسك ف نیم‌سوز.
چاولەدو: بەئاوانی، بەئەمای ف اُمّیدوار.
چاولەدوا: چاولەدو ف اُمّیدوار.
چاولەدەست: ۱) ناناج؛ ۲) بەنیازی بەخشش و خەڵات ف ۱) محتاج؛ ۲) چشم بەراه کمك دیگران.
چاولەدەستی: نیاز، ئاتاجی ف احتیاج.
چاولەوەرین: نوُلاز، کەسێ کە زوُر چاو بوُژنان دەگێڕێ ف چشم‌چران.
چاولێ بڕین: ۱) بەتەمابون؛ ۲) لاساکردن ف ۱) اُمّیدوار [illegible]دن؛ ۲) تقلید.
چاولێ بزکردنەوە: روانین بەهەڕەشەوە ف چشم غرّه رفتن.
چاولـێدان: بەچـاوەوە کردن، چاوی پیس لێدان، پێ هەڵکـاڵان ف چشم‌زخم زدن.
چاولێ قوُچـانـدن: چاوپـۆشی کردن، بن لبچدان، خولێ دزینەوە ف چشم‌پوشی کردن.
چاولێ کردن: ۱) تواشا، لێ‌ئوارین؛ ۲) لاسا، دمەلاسکەکردنەوە ف ۱) تماشاکردن؛ ۲) تقلید.
چاولێك نان: ۱) چاوقونجاندن، پیلوی چاو بەسەریەکا هێنان؛ ۲) بریتی لە مردن ف ۱) چشم برهم نهادن؛ ۲) کنایه از مرگ.
چاولێکەری: لاساکردنەوە، دەمەلاسکە ف تقلید.
چاولێ نوُقان: چاوپۆشی ف چشم‌پوشی.
چاولێ نوُقاندن: چاوپۆشی کردن ف چشم‌پوشی کردن.
چاومار: بڕێنی لە زوُر زرنگ و وریا ف کنایه از بسیار زیرك و باهوش.
چاومەس: کیژی چاوجوان ف دختری که چشمان زیبا دارد.
چاومەست: چاومەس ف نگا: چاومەس.
چاونوُڕ: چەمەڕا، چاوەڕێ، جاڤنێر، چاوەروان ف مُنتظر.
چاونوُسان: چاونوُقان ف چشم بستن.
چاونوُقان: چاوقوُچان ف چشم‌بستن.
چاونەبار: بەرچاوتەنگ، بەئێرەیی ف حسود.
چاونەترس: ئازا، بەجەرگ، بوێر ف دلیر و بی‌باك.
چاونەترساو: چاونەترس ف دلیر و بی‌باك.
چاونەزێر: ۱) بەئێرەیی، چاوچنوك؛ ۲) رزد، دەس قوچاو، نەماخ کار ف

١) حسود؛ ٢) خسیس.

چاونەکراوە: بێ‌ئەزمون، ناناشا بەکار، پیاوی هێشتاخاو ف ناآزموده و بی‌تجربه.

چاونەبێر: چاوەنوڕ ف چشم به‌راه.

چاوە: ١) دەستەچیلەی ئاگر؛ ٢) زورێك لەخانو؛ ٣) کانی ئاو؛ ٤) روبینی، ربا؛ ٥) کونی بلوره هەنگ ف ١) افروزه؛ ٢) اطاقی در خانه؛ ٣) چشمه؛ ٤) ربا؛ ٥) سوراخ کندوی عسل.

چاوەپشیلە: چاوپشیلە، گیابەکە گولی لەچاوی کتك دەکا ف گیاهی که به چشم گربه شبیه است.

چاوبازە: گیابەکە ف گیاهی است.

چاوەپوڕ: گیابەکە ف گیاهی است.

چاوەچاو: روانین بەدڵ نیگەرانی، تماشای هەمولاکردن، چاوگێرانی زۆر ف با نگرانی بهر سو نگریستن.

چاوەچلە: چاوێنی، نوشتی بەلابون لەچاوی پیسەوە ف چشم‌زخم دیدن.

چاوەدوا: چاولەدو، چەمەرا، نیگەرانی بۆکەسێ ف دلواپس.

چاوەدێر: چاودێر ف ناظر.

چاوەدێری: چاودێری، ئاگاداربون ف نظارت.

چاوەڕو: شەرم، نەهێت، فەدی، حەیا ف آزرم.

چاوەروانی: چاڤنێری ف انتظار.

چاوەڕێ: چەمەرا، چاوەنوڕ ف اُمّیدوار.

چاوەڕێگە: چاوەڕێ ف چشم‌به‌راه.

چاوەزار: ١) دەرد لەچاوی پیسەوە؛ ٢) نوشتە بۆ چارەی دەرد لەچاوی پیس ف ١) چشم‌زخم؛ ٢) چشمارو.

چاوەسوُسکە: چاوەسوێسکە ف نگا: چاوەسوێسکە.

چاوەسوێسکە: چاوەپوڕ، گیابەکە ف گیاهی است.

چاوەش: ١) منربب، زورنازەن؛ ٢) سەردەستەی بیست‌کەس لە لەشکرا ف ١) رامشگر؛ ٢) سردسته یك واحد بیست نفری در ارتش.

چاوەقوڵە: نەخۆشی رشانەوە، تاعون ف طاعون.

چاوەگا: گیابەکە گوڵێکی زەردی ناوسپی دەکا ف گیاهی است.

چاوەنداز: دیمەن، چاوگە، بەرچاو ف چشم‌انداز.

چاوەنوار: چەمەرا، چاڤنێر ف چشم به‌راه.

چاوەنواری: چاڤنێری ف انتظار.

چاوەنوڕ: چاڤنێر، چەمەرا ف چشم به‌راه.

چاوەنوڕی: چاوەنوازی ف انتظار.

چاوهەڵاتن: ١) وریابون لە کاروبار، فێربونی ئەرکی سەرشان؛ ٢) رەوادیتن: (**چاوم هەڵنایە** لەکاری وا ناهەق) ف ١) آشناشدن، راه افتادن؛ ٢) روادیدن.

چاوهەڵتەکاندن: هێما بەچاو، عاشیرەت وەچەم، تێگەیاندن بە برژانگ و چاو ف ایما و اشاره با چشم و اَبرو.

چاوهەڵتەکانن: چاوهەڵتەکاندن ف نگا: چاوهەڵتەکاندن.

چاویار: چاوەدێر ف ناظر.

چاویاری: چاوەدێری ف نظارت.

چاوێری: چاوەدێری ف نظارت.

چاویش: ١) نازناوی پیاوی گەورەی ئایینی یەزیدیەکان؛ ٢) سەردەستەی عەسکەری عوسمانی ف ١) لقب روحانی **فرقهٔ** یزیدی؛ ٢) سردسته در ارتش عُثمانی.

چاوێشە: چاونێشە، کولبونی چاو، دەردی چاو ف چشم‌درد.

چاوبلکە: ١) گوزلك، عەینەك؛ ٢) نەخۆشیەکە بەلەکی نەخۆش پوزگ دەردەکا ف ١) عینك؛ ٢) نوعی بیماری، که در اثر آن ساق پای بیمار تاول می‌زند.

چاویلە: چاوبلکە ف نگا: چاویلکە.

چاوێنی: چاوەزار ف چشم‌زخم.

چای: ١) چا، نۆچا، دەرمان‌چا؛ ٢) فێنك، سارد ف ١) چای؛ ٢) خُنك، سرد.

چایگ: ساردو فێنك، هوێنك ف خنك، سرد.

چایمانی: ١) سەرمابون، نەخۆشی لەسەرماوە؛ ٢) ئارەقەی ساردی لەش ف ١) سرماخوردگی؛ ٢) عرق سرد بدن.

چایەر: لەوەڕگە ف مَرتع.

چایی: چای، چا، تۆیەکی رەشە دەم دەکرێ‌و دەخورێنەوە ف چای.

چایین: سەرمابون، هەستی ساردی کردن ف سرماخوردن.

چپ: ١) دەنگی داکەوتنی دلۆپە؛ ٢) سرتە، چپە، قسەبە دەنگی نزم ف ١) صدای چکه؛ ٢) پچ‌پچ کردن.

چپاندن: بەسرتە قسەکردن، سرکەکردن ف در گوشی گفتن.

چپانن: چپاندن ف در گوشی گُفتن.

چپچپ: ١) دەنگی لەسەر یەکی داکەوتنی دلۆپە؛ ٢) سرتە، سرکە ف ١) صدای چکیدن مداوم آب؛ ٢) پچ‌پچ.

چپك: لکی تازەدەرهاتوی ناسك ف شاخهٔ نورسته.

چپوهوڕ: سرتەو خورتەی زۆر ف پچ‌پچ زیاد.

چپە: ١) سرتە، سرکە؛ ٢) دەنگی دلۆپە داکەوتن ف ١) پچ‌پچ؛ ٢) صدای چکیدن قطره.

چپەچپ: چپچپ ف نگا: چپچپ.

چت: ١) شت، تشت؛ ٢) تۆ کام‌شت: (**چت** لەمن گەرەکە) ف ١) چیز؛ ٢) تو کدام چیز را.

چتر: رێوی، رواس ف روباه.

چتۆ: چۆن؟ چلۆن؟ کو؟ ف چگونه.

چتوُر: چوێشنیر، تێشتیر، بزنی دوساڵە ف بُز دوساله.

چتوُف: چتۆ ف چگونه.

چتیر: چتوُر ف بز دوساله.

چجار: هیچگا، هەرگیز ف هیچگاه.

چجای: خۆ بەنابەنی، خۆنەخوازا ف چه جای آنکه.

چچك: ١) گوان، گوهانی مێوینە؛ ٢) گۆی سەرمەمك؛ ٣) میتکە ف ١) پستان؛ ٢) سر پستان؛ ٣) چچوله.

چخ: چخە، وشەی دەرکردنی سەگ ف کلمهٔ راندنِ سگ.

چخە: چخ ف نگا: چخ.

چڕ: ۱) نائی لەجاوین‌دا دژوار، جیر: (نانەکە چڕە ناجونری)؛ ۲) لێرەواری بڕدار: (دارستانێکی چڕە)؛ ۳) لەکێشاندا خۆگر و نەپس: (هێندە چڕە وەك جبل وایە)؛ ۴) بەدەستەوە نەدان: (چڕ دەربێ بە)؛ ۵) بانگ کردن: (بێ چڕە با بێت)؛ ۶) بەستنی نوند، شەنەك: (چڕی‌دە با نەکرێنەوە)؛ ۷) هەورازی ڕژد، جبای رژد: (هەورازەکە زۆر چڕە، شاخێکی چڕە)؛ ۸) دەم و چاو: (بڕوانە لەوچڕو چاوە، چڕو چاوت بشۆ)؛ ۹) باشگری بەوانا بێژ: (لاوژەچڕ، گۆرانی بێژ)؛ ۱۰) گۆرانی، لاوك: (چڕی بچرە)؛ ۱۱) بوشکە، چیلکە: (چڕوچیلکە)؛ ۱۲) ڕەنگ. *لەگەل* شیر دەگوترێ: (دەڵێی چڕی شیرە) ▣ ۱) نان بیات شده؛ ۲) جنگل انبوه؛ ۳) کشدار؛ ۴) تسلیم نکردن؛ ۵) کسی را صدا کردن؛ ۶) محکم بستن؛ ۷) سر بالائی تند؛ ۸) چهره؛ ۹) پسوندی است بەمعنی خواننده؛ ۱۰) ترانه؛ ۱۱) خاشاك؛ ۱۲) رنگ.

چرا: ڕوناکی دەر لە تاریکی، لامپا، چراو ▣ چراغ.

چڕا: لەبەرچی؟ بوچی؟ ▣ چرا.

چڕابون: فێرە لەوەڕبون: (بەرخەکانمان چڕابوگن) ▣ چریدن آموختن.

چراچی: ۱) ئەوانەی چرا لەپێش بوکا هەڵدەگرن؛ ۲) خزمەتکاری ماڵەگەورە کە چرا هەڵکردنی بەدەستە ▣ ۱) چراغ بەدستی کە در پیشاپیش عروس راه رود؛ ۲) چراغچی، خدمتگزاری کە مأمور روشن کردن چراغهاست.

چراخ: ۱) بەکەیف و دەماخ؛ ۲) نورت و نیراو؛ ۳) ورباو بەهۆش؛ ۴) جێگەی بەناو هانا: (کوێرەکانیان مەکەن بە باخ، ناکەس بەجان مەکەن بە چراخ، قەت لەباشی جوان مەڵێن ناخ) «مەسەل»؛ ۵) زاوا ▣ ۱) سرحال؛ ۲) سبزه شاداب؛ ۳) هُشیار؛ ۴) پناهگاه؛ ۵) داماد.

چراخان: چراهەڵکردن لە بازاڕو شارا بۆ شادی ▣ چراغانی.

چراخبا: ئەسپێ کە جەبۆکانە دەکاو هەردودەست بەرزۆدەکا ▣ چراغپا.

چرادان: جێ‌چرا، ئەوشتەبان ئەوشوێنەی چرای لەسەر دادەندرێ ▣ چراغدان، چراغپایه.

چراغ: ۱) برێنی لە ماڵەگەورە؛ ۲) زاوا ▣ ۱) کنایه از خاندان بزرگ؛ ۲) داماد.

چراغی: خزمایەتی کردن دەگەڵ گەورەماڵان ▣ خویشاوندی با بزرگان.

چراڤ: زنە، زەل، بانلاغ ▣ باتلاق.

چراکەران: وەختی شێوان، دەمی چراهەڵکردن، ئەنگی نوێژی شێوان ▣ شامگاه.

چرامۆشی: فۆنیللە، قونبلەچرا، چرافنبلە ▣ چراغ‌موشی.

چڕان: بچران، لێك بۆنەوە ▣ ازهم گسستن.

چڕاندن: ۱) لەت کردن، دڕاندن، دادڕین؛ ۲) بانگ کردن، گازی کرن؛ ۳) دەنگ هەڵێنان لە قام گوتنا؛ ۴) لەوەڕاندن ▣ ۱) جر دادن؛ ۲) کسی را صدا کردن؛ ۳) بەاوج رساندن صدا هنگام آواز؛ ۴) چرانیدن.

چراو: چرا، ڕوناکی‌دەری شەو ▣ چراغ.

چراوك: چراولە ▣ نگا: چراولە.

چراولە: ئەختەرمە، جولەچرا ▣ مشعل.

چیڕبونەوە: ۱) توند بوُن دوای شلی؛ ۲) ددان بەگری نیشان‌دان ▣ ۱) سفت شدن؛ ۲) از خشم دندان نمودن.

چرپ: ۱) دەنگی شکانی داری ناسك؛ ۲) دزی، ڕفاندن ▣ ۱) صدای شکستن چوب نازك؛ ۲) دُزدی.

چرپاندن: بەسرتە قسەکردن، سرکەکردن ▣ پچ‌پچ کردن.

چرپانن: ۱) چرپاندن؛ ۲) دزین، ڕفاندن ▣ ۱) پچ‌پچ کردن؛ ۲) چاپیدن.

چرپایە: تەختێ لەسەر نوستن، قەرویلە ▣ تختخواب.

چرپوچاپ: ۱) شات‌وشوت، خۆ هەڵکێشان، بەخۆدا هەڵگوتن؛ ۲) تالان‌و برۆ ▣ ۱) لاف و گزاف؛ ۲) دُزدی و غارت.

چرپە: ۱) دەنگێکی سەبر: (چرپەی هات بێم‌زانی)؛ ۲) گەلاو چرپی لەسەردان لەشەرڕدا بۆ دوژمن فریودان؛ ۳) سرتەکردن ▣ ۱) صدای بسیار آرام؛ ۲) استتار بەوسیله شاخ و برگ درختان در هنگام جنگ؛ ۳) پچ‌پچ کردن.

چرپوهور: سرتەی زۆر ▣ پچ‌پچ زیاد.

چرپەچرپ: سرکەسرك، سرتەسرت ▣ پچ‌پچ.

چرپی: چڕۆی بڕدراو بی‌و چنارو سپیداری هەڵبەر تیوراو ▣ شاخەهای هَرَس شده.

چرتان: ۱) کرتە لێ هاتنی بەلەپێنکەی جەکی گەرم؛ ۲) لەجێ‌چون ▣ ۱) چکاندن ماشهٔ سلاح؛ ۲) از جا در رفتن استخوان.

چرتاندن: قرتە لێ‌هێنان، بەلەپێنکەی چەك بێوەدان ▣ چکاندن ماشهٔ سلاح.

چرتانن: جرتاندن ▣ چکاندن ماشهٔ سلاح.

چرتك: قەلەمباز، بازی گوشاد: (لونك و چرتك دافبنن) ▣ پرش.

چرتون: ئەندورەی ئاش ▣ تنوره آسیاب.

چرتە: ۱) جوڵەی زۆرکەم؛ ۲) دەنگی زۆرنزم: (چرتەی سەعات) ▣ ۱) تپش و تکان بسیار کم؛ ۲) صدای بسیار آرام.

چرتەچرت: ۱) دەنگەدەنگی سەبری سەعات؛ ۲) دەنگی شکانی جرپی لەمبچ ▣ ۱) صدای تك‌تك ساعت؛ ۲) صدای درهم شکستن چیزی.

چرتەمیزە: ئەخۆشی میزڕانەگرتن، دڵوپ دڵوپی میز لێ‌تکان ▣ بیماری چکمیزك.

چرتی: بزۆزی هێدی ئەدەر، دانەسکناو، بەهەڵبەزو دابەز ▣ ناآرام و بی‌قرار.

چرتیان: دەربەڕبن، خۆ ون‌کردن بەهەڵاتن ▣ دررفتن.

چرچ: ۱) لەرز لەبەر سەرما یان لەترسان؛ ۲) ژاکاو؛ ۳) لوچ بە سەربەکا هاتو؛ ۴) لاواز ▣ ۱) لرزش بدن برابر سرما یا ترس؛ ۲) پژمُرده؛ ۳) چین و چروك؛ ۴) لاغر.

چرچ‌بون: ژاکان ▣ پژمُردن.

چرچرو: سپسرك ▣ جیرجیرك.

چرچ و لوچ: ژاکاو بەسەربەکاهاتنی لوی پێست ▣ چین و چروك.

چرچە: ۱) مرۆی لاوازو ژاکاو؛ ۲) جۆری ترێ ▣ ۱) لاغر و دژم؛ ۲) نوعی انگور.

چرچ‌هەڵاتن: سپس‌بون، ژاکان، لوچ بەسەریەکا هانن، هەڵقرچان ▣

نرنجبدن، چروکیدن، پژمُردگی.

چرچی: ١) ژاکاوی: ٢) لاوازی ف ١) ترنجیدگی؛ ٢) لاغری.

چرچیان: ژاکان، هەڵقرچان ف ترنجیدن، چروکیدن.

چرخۆبس: ئاردی دانەویڵە لەرۆنا سورەوکراو ف کاچی.

چرخیس: چرخۆبس ف کاچی.

چرزەڵە: چوزەڵە، جوزەرە ف نیش گیاه.

چرسین: رەشکەو پێشکەکردنی چاو ف سیاهی رفتن چشم.

چرغ: جۆرێ نەشی بۆ خوری رسنن ف نوعی دوك.

چرف: ١) پت، نەبزِ لێدانی رەگ؛ ٢) بریقانەوەی بروسکە ف ١) نبض؛ ٢) درخشش برق.

چڕك: ١) هەتوان، مەڵحەم، مەرهەم؛ ٢) دۆشاوی خەستی دوجار کوڵاو؛ ٣) جێشنی خورماو پەنیری سورەوەکراو؛ ٤) چیکەنە، ئامرازی پەمۆ خاوێن کردنـەوە؛ ٥) جۆرێ نان ف ١) مرهم؛ ٢) شیرهٔ غلیظ دو بار جوشیده؛ ٣) غذای خُرما و پنیر سرخ شُده؛ ٤) ابـزار هلاجی؛ ٥) نوعی نان.

چرك: ١) چڵك، گەمـاری، قرێژ؛ ٢) کێم و زوخـاوی برین؛ ٣) داری دەستی عەلاج؛ ٤) جیرگ، چرگ، مێشـەسی؛ ٥) شاهۆ بالداریکی دەمناوانە ف ١) چرك بدن؛ ٢) چرك زخم؛ ٣) چوبدست پنبەزن؛ ٤) هوبره؛ ٥) بوتیمار.

چرکاندن: ١) چرناندن، دەست بە پەلەپینکەی چەکدا هێنان و داخستنی؛ ٢) دڵۆپەکردنی سەربان، تکەتکی ئاو؛ ٣) لۆکە بەهەلاجی کردن ف ١) چکاندن ماشهٔ اسلحه؛ ٢) چکه کردن؛ ٣) پنبەزنی.

چرکانن: چرکاندن ف نگا: چرکاندن.

چرکن: گەمار، پیس و پۆخڵ، چڵکن ف چرکین.

چرکونە: شوان هەڵخەڵەتێنە، مەلیکی بۆرەلۆکەیە ف نام پرندە‌ایست.

چرکـە: ١) کەمترین دەنـگ: (چرکەت‌بێ دەت کوژم)؛ ٢) کەمترین بزوتن: (دانیشـە چرکـە مەکـە)؛ ٣) بەشێ لەشێست بەشی دەقیقە، سانیە ف ١) کمترین صدا؛ ٢) کمترین حرکت؛ ٣) یك شصتم دقیقه، ثانیه.

چرکەچرك: ١) دەنگەدەنگی دڵۆپە؛ ٢) قرچەقرچی ئالوداری میچ ف ١) صدای چکیدن آب؛ ٢) جیرجیر چوب‌های سقف.

چرکەمیزە: چرنەمیزە ف بیماری چکمیزك.

چرکیان: بزوتن، جوڵە ف تکان.

چرکیانەوە: چرکیان ف تکان خوردن.

چرگ: میشەسی، جیرگ، چرك ف هوبرە.

چرمسی: سیس و ژاکاو ف پژمردە.

چرمسین: ژاکان، سیس بون ف پژمردن.

چرمقی: هەڵقرچاو، قرچاو ف ترنجیدە.

چرمقین: هەڵقرچان ف ترنجیدن.

چرنگ: جرنگە، زرنگە ف جرینگ، صدای بهم خوردن طلا و نقره.

چرنوسقاو: چەورایی کەم لەسەر ئاوی کوڵاو ف قطرات چربی روی آب جوش.

چڕنۆك: نینۆکی تیژی پشیلەو درندە ف چنگ گربه و جانوران درّنده.

چرۆ: ١) لکی باریکی دار؛ ٢) خونچەی تازەی گەڵادار ف ١) جوانهٔ درخت؛ ٢) شکوفهٔ برگ.

چڕۆچاو: تەحر، بەرچ و دیدار ف سیما و رُخسار.

چڕۆچەنە: بەرچ و دیدار ف سیما.

چڕۆچیلکە: داروکەو بڕوپوش بۆ ئاگر ف هیزم و خس و خاشاك برای آتش.

چروس: بریقە، بروسکین ف درخشش.

چروسان: ١) درەوشینەوە، تروسکەدان؛ ٢) لاوازبون لەخەم و خەفەتان ف ١) درخشش؛ ٢) لاغر شدن از شدّت غم و غُصّه.

چروسانەوە: چەوسانەوە، رەنجدانی زۆر ف رنج و محنت بسیار.

چروساوە: لاواز لەبەرڕەنجدانی زۆر ف لاغر از رنج دیدن زیاد.

چروسکە: تروسکە، درەوشین ف دَرخشش.

چروك: ١) فەلـب، بێ نرخ؛ ٢) رژدو دەس قوچـاو ف ١) جعـلی و بی ارزش؛ ٢) خسیس.

چروکـان: سیرەسیر و جیرەجیر. وەك دەنگی *لێکـدانی* دمەقەیچی ف جرنگ جرنگ.

چروکانن: چروکان ف نگا: چروکان.

چروکە: دەنگی چروکان ف جرینگ جرینگ.

چرونەك: لوساوك، لوس، پلوسك ف ناودان.

چڕە: ١) گوتنی گۆرانی؛ ٢) گازی، بانگ کردن؛ ٣) قەرەباڵغی، ناپۆرەی خەڵك ف ١) آواز خواندن؛ ٢) صدا کردن؛ ٣) ازدحام.

چڕەپەندان: پڕایی و تێکەڵ پێکەڵی مەردم ف شلوغی و ازدحام.

چڕەچەمان: ١) دوکەڵی زۆرو خەست؛ ٢) گێژەلۆکەو کرێوە ف ١) دود غلیظ؛ ٢) گردباد و کولاك.

چرەدوکەڵ: کادوی زەحف، دوکەڵی پڕۆزۆر ف دود انبوه و غلیظ.

چری: نەشربێ، ناوی دومانگ لەمانگی رۆمی ف نام دو ماه از ماههای رومی.

چڕی: ١) پڕی دارستـان؛ ٢) گۆرانی گوت؛ ٣) بانگی لێکـرد ف ١) انبوهی جنگل؛ ٢) آواز خواند؛ ٣) او را صدا کرد.

چریاتێکێ: نەشـربێ بەکەم، لەدەی رەزبەرەوە تا بیستی خەزەڵوەر ف ماه اُکتبر.

چریاددوا: نەشربێ دوهەم، لەبیستی خەزەڵوەرەوە تا بیستی سەرماوەز ف نوامبر.

چریسك: بزوت، سەرەبزوت ف نیمسوز.

چریسکە: تروسکەی کەم ف درخشش کم.

چریش: ئەسریلك، سریش ف سریشم.

چرێش: چریش ف سریشم.

چریکـە: ١) چیکەنە، ئامرازی پەنبۆ لەدەنك جویێ کردنەوە؛ ٢) دەنگی زۆر تیژی خۆش ف ١) دستگاه پنبەپاك کنی؛ ٢) صدای رسای گوش نواز.

چڕین: ١) گوتن، گوتنی گۆرانی؛ ٢) پچـڕبن، پسـاندن ف ١) آواز

خواندن: ۲) گُسستن.

چز: ۱) دوابی. کلکـە؛ ۲) چزوی دوبشـك و زەرگەتـە؛ ۳) پێوەنـوسانی گەرمی سوتێنـەر بەپێستەوە؛ ۴) دەنگی رۆنی داغ لە هەڵچۆقاندا؛ ۵) خەت کێشانی نوسراو، کوژاندنەوە ف ۱) دُنباله؛ ۲) نیش؛ ۳) تماس جسم داغ و سوزان با پوست؛ ۴) صدای روغن داغ شده؛ ۵) خطّ کشیدن نوشته.

چزاندن: ۱) داغ پێوەنان؛ ۲) پێوەدانی زەرگەتەو دوپشك؛ ۳) چۆقاندنی رۆن، قرچەی رۆن ف ۱) داغ کردن؛ ۲) نیش زدن عقرب و زنبور؛ ۳) صدای جوشیدن روغن.

چزپێ‌دان: درێژەدانی مەبەست. لەسەرباس رۆیشتن ف ادامه دادن سخن. دنبالهٔ سخن را گرفتن.

چزچز: دەنگی وێك کەوتنی سورەوەکراو دەگەڵ ناودا ف صدایی که از تماس آب با جسم نافته برخیزد.

چزِزە: چزە ف نگا: چزە.

چزکردن: کوژاندنەوەو خەت بەسەرداکێشان ف خط کشیدن بر نوشته.

چزلێك: چزبلك، دوگی سورەوەکراو ف جزغاله.

چزمە: جزمە. کەوشی مل‌درێژ تا زرانی ف بوتین بلند.

چزنای: پێوەدانی دوپشك و زەردەواڵەو... ف نیش زدن.

چزوُ: ۱) نوکی باریکی کلکی دوپشـك و مێشـەنگوبن و زەرگەتەو...؛ ۲) چۆن وابلەز ف ۱) نیش عقرب و زنبور؛ ۲) چه زود!

چزوهوڕ: دەنگی سورەوەکردن و هەڵچۆقاندنی رۆن ف جز و وز.

چزە: ۱) دەنگی بڕژانی گۆشت؛ ۲) دەنگی هەڵچۆقانی رۆن؛ ۳) گۆشتی برژاو لەزمانی منالاندا ف ۱) صدایی که در اثر بریان کردن گوشت برخیزد؛ ۲) صدای روغن داغ شده؛ ۳) گوشت بریان در زبان کودکان.

چزەچز: چزەی زۆر ف جزو وز.

چزەلێدان: بڕبێی لە بەلا پێ‌گەیاندن ف بلا بەسر کسی آوردن.

چزەپیلە: جۆرێ دوپشك ف نوعی عقرب.

چزەلێ هەستـان: ۱) داغ کردن؛ ۲) هەست بەداغ کردن ف ۱) داغ کردن؛ ۲) احساس تماس جسم داغ با پوست.

چزەلێ هەڵسان: چزە لێ‌هەستان ف نگا: چزەلێ هەستان.

چزەلێ هەڵساندن: داغ کردن، شتی سورەوەبو پێوەنان ف داغ کردن، آهن نفته را با پوست تماس دادن.

چزەلێ‌هێنان: ۱) بڕبێی لەپێوەدان؛ ۲) هەستی داغ کردن ف ۱) کنایه از نیش زدن؛ ۲) احساس سوختن.

چزوُنە: پێوەدانی دوپشك و... ف نیش زدن.

چزیان: ۱) چزوُ نێ‌راچون؛ ۲) برژان لەسەر ناگر ف ۱) نیش خوردن؛ ۲) بریان شدن.

چزبلك: چزلێك ف جزغاله.

چزیلە: چزلێك ف جزغاله.

چژێ: چلەو، چکارێك بەو؟ ف چه از او.

چش: ۱) نەنـتـت. نەهـیـچ‌شت: (چـیـت هەیە: **چش**)؛ ۲) دەست لێ هەڵگـرتن: (**چش** لەو داوابەت بکـە نەنـەوێ)؛ ۳) وشـەیەکە بەواتا: دەبانەبێ ف ۱) هیچ‌چیز؛ ۲) صرفنظر کردن؛ ۳) می‌خواهم نباشد.

چشە: بۆ لێخوڕینی کەر دەڵێن ف صوتی که برای هدایت الاغ گویند.

چغ: ۱) چغ، وشـەی سەگ دەرکـردن؛ ۲) بسکی هەڵگەڕاوە ف ۱) کلمه‌ایست برای راندن سگ گویند؛ ۲) سر زُلف.

چغا: تەپۆلکە، نەبە. گرد. گر ف تپّه.

چغچغە: شەق‌شەقە ف جغجغه.

چغر: پڕایی قامیشەڵێن و دارستان ف نیزار و جنگل انبوه.

چغور: چغر ف نیزار و جنگل انبوه.

چغە: چغ ف نگا: چغ.

چف: ۱) چپە. سرنە، پچەپچ. سرکە؛ ۲) چەمین ف ۱) پچ‌پچ کردن؛ ۲) خمیدگی.

چفـان: ۱) چەمینـەوە؛ ۲) دەرکـران؛ ۳) سەرکۆنە ف ۱) خم شدن؛ ۲) رانده‌شدن؛ ۳) سرزنش.

چفـانـدن: ۱) چەماندنەوە؛ ۲) دەرکردن؛ ۳) سەرکۆنەکردن ف ۱) خم کردن؛ ۲) راندن؛ ۳) سر زنش کردن.

چفانێ: سرتەکردن، سرکەکردن، پچەپچ کردن، چپە کردن ف پچ‌پچ کردن.

چفیای: ۱) چەماوە؛ ۲) دەرکراو ف ۱) خم شده؛ ۲) بیرون رانده شُده.

چڤر: لبچق. لبق ف لَزِجْ.

چڤی: چەماو، چەمیو، خوارەوەبو، داهاتو ف خَمیده، کوژ.

چڤیای: چڤی ف خَمیده.

چڤیك: پاساری، جوڵەکە، چێشکە. مەلیچك ف گُنجشك.

چڤیێك: چڤیك ف گُنجشك.

چق: ۱) لکی پچوکی راست‌دەرچو لەدار؛ ۲) فینکەی باژنەی کەڵەشێر؛ ۳) چەقاڵتە ف ۱) جوانهٔ نازه برآمده؛ ۲) برآمدگی پاشنهٔ خروس؛ ۳) گوشت نامرغوب.

چقا: چەندازە، چەند، چەنێك ف چقدر، چند.

چقاس: چقا ف چقدر.

چقل: دڕك، دڕو، دڕی ف خار.

چقول: چقل، دڕك ف خار.

چقە: فینکەی پاش پانیەی کەڵەشێر، چق ف برآمدگی پاشنه خروس.

چك: ۱) پیچ، کەمـوسکە. شتی زۆرکەم؛ ۲) قوێرەی میچ. جگی لەسەر پشت کەوتو؛ ۳) دەنگی دڵۆپە ناو ف ۱) اندکی؛ ۲) بك جانب قاب که با آن بازی کُنند؛ ۳) صدای چکیدن آب.

چکال: پڕوپوش ف خس و خاشاك.

چکان: ۱) نکانی دڵۆپە؛ ۲) داچەکانی کانی‌و بیر، وشك‌بونی ناو ف ۱) چکیدن آب؛ ۲) خشکیدن آب چاه و چشمه.

چکاندن: ۱) وشك کردنی ناو؛ ۲) چەقاندنی شەتڵ؛ ۳) بەدڵۆپەڕژاندنی ناو ف ۱) خشکانیدن آب؛ ۲) کاشتن نهال؛ ۳) چکانیدن.

چکانەوە: کولاندنی تراو تا خەست بێ ف بر آتش نهادن و غلیظ کردن مایعات.

چکچکه: درزی شاخ که دلۆپه ئاوی لێ دەتکێ ف شکافی در کوه که از آن آب بچکد.
چکرم: داری سەر دەعەرز چەقاندو ف چوبی که بکسرش را در زمین فرو برند.
چکلەچزێ: بربەتی لە نازارو ئێشی زۆر ف کنایه از درد و رنج فراوان.
چکمەساو: باقەی نەبەسراوی گەورە لەگیا ف تودهٔ انباشتهٔ گیاه.
چکۆ: لەبەرئەوه، چونکە، چون، بۆیە ف زیرا.
چکود: رەزیل، رژد، نان‌نەخۆر ف خسیس.
چکوس: چکود ف خسیس.
چکۆلانه: زۆرورد، بچکۆله، بیچکەله ف بسیار کوچك.
چکۆلۆکه: چکۆلانه ف کوچك.
چکۆله: پچوك، گچکه ف کوچك.
چکه: دلۆپەی داکەوتو ف چکه.
چکەچك: دەنگی لەسەریەکی دلۆپه ف چکیدن پیاپی آب.
چکەچکه: وردەورده، کەم‌کەمه ف بتدریج
چکەله: چکۆله ف کوچك.
چکەلە: چکۆلە ف کوچك.
چکی: ۱) لەگۆتره، بێ‌کێشان‌و پێوان؛ ۲) پیاوەتی‌و نازایی؛ ۳) منەت؛ ۴) سەرکۆنـه، لۆمـه؛ ۵) برك، ژان‌و برك ف ۱) گوتره؛ ۲) دلبری و مردانگی؛ ۳) منت؛ ۴) سرزنش؛ ۵) شکم درد.
چکێ: کەمێك ف اندکی.
چکیان: چکان ف نگا: چکان.
چل: سی‌ودە ف چهل.
چڵ: ۱) لکی‌دار، لق؛ ۲) سەرترۆپکی چیاودار؛ ۳) تەله‌گیا؛ ۴) شەمشەمەکوێره، چەکچـەکـی؛ ۵) پت، نەبـز لێدان؛ ۶) گێلۆکـەو کەم‌زان؛ ۷) جڵێس، نەوسن؛ ۸) نەواو، دروس: (نیوەچڵ بەجێ‌ما، کارت نیوەچڵە)؛ ۹) سەری گوان ف ۱) شاخهٔ درخت؛ ۲) قُلّهٔ کوه؛ ۳) ساقهٔ گیاه؛ ۴) شب‌پره؛ ۵) نبض؛ ۶) هالو، ابله؛ ۷) شکم‌پرست؛ ۸) تمام، کامل؛ ۹) نك پستان.
چلاپه: قەلەم‌باز، بازی بەنەوژم ف پرش.
چلاسـك: ۱) شەنل، گیایەك که هەلدەقەندرێ‌و دەنێژرینەوه؛ ۲) بزوت، نیوەسوتاو ف ۱) نشا؛ ۲) نیم‌سوز.
چلاك: ۱) نەمـام، ریشەی نازنن؛ ۲) کۆلەکەی چادر؛ ۳) داری درێژی بەرنەکاندن ف ۱) نهال؛ ۲) دیرك خیمه؛ ۳) چوب ثمرتکانی.
چلانن: شیلان، دەست پێداهێنانی بەفەو، داماڵین بەدەست ف چلانیدن.
چلانن: سازدان، ئامادەکردن ف آماده کردن.
چلانه: بەماڵانەوە گەڕان‌و خۆراك وەرگرتن ف کاسه‌گردانی، گدائی.
چلاو: جێشتی برنجی رۆن تێ‌نەکراو ف چلو.
چلبەردە: ۱) بازیەکـە چل کوچـك بەشوێن یەکدا هەڵدەگرنەوه؛ ۲) چلدانه، بەرد بەکێله فەبرەوه نان بۆ بەخت نافی کردنەوه ف ۱) نوعی ورزش گروهی؛ ۲) نوعی فالگیری با سنگ قبر.
چلبانن: ۱) مژینی مەمك بەهەلپەو بەله؛ ۲) دەنگی ناو خواردنەوی سەگ ف ۱) مك زدن به پستان با شتاب؛ ۲) صدای آب خوردن سگ.
چلپاو: قوزولبنه، حەزی‌نراو ف گل‌ولای.
چلپولیس: دەنگی ناوخواردنەوەی سەگ‌و پشیله ف صدای آب خوردن سگ و گربه
چلپولیس: چلپولیس ف نگا: چلپولیس.
چلپه: ۱) دەنگی خواردنەوە بەبانایی زمان؛ ۲) دەنگی خواردنەوەی سەگ وپشی ف ۱) صدای لیس زدن؛ ۲) صدای آشامیدن سگ و گربه.
چلپەچلپ: چلپەی زۆرو بەشوێن یەکدا ف صدای متوالی «چلپه».
چلتوك: برنج لەتێکولدا، برنجی نەکوتراو ف شلتوك.
چلچرا: چرای چەندلق که له مزگەوت‌و ماڵەگەوراندا هەلدەکرێ ف چلچراغ.
چلچنگ: شه، شانەی سەرداهێنان ف شانهٔ سر.
چلچەنگ: قولاپێکه جوارسەر بۆ دەرهێنانەوەی شتی دەچالاو کەوتو ف چاه بون.
چلچەنگ: قولاپە ناسنێکە دەگەڵ نەڵەدا. *نەگەر تەڵە تەقی‌و نێچیر بردی لەزەوی دەگیرێ* ف قُلاّب آهنی که در تله به‌کار برند.
چلخت: ملەی کێو، شانی کەژ، کەنارەی چیا ف ستیغ کوه.
چلدانـه: چل‌بەرده: (دەچمە سەری ...ولتانی **چلدانـەی** دەگرمەوه) «فولکلور» ف نگا: چلبەرده.
چلفڕا: جەرگ‌و دڵی سورەوەکراو له رۆندا ف دل و جگر سُرخ شده.
چلك: ۱) گەمار، قرێژ، پیس‌و پۆخلی؛ ۲) کێم‌و زۆخی برین؛ ۳) پت‌لێدانی رەگ ف ۱) چرك بدن؛ ۲) چرك زخم؛ ۳) نبض.
چلکـاو: ۱) پاشـاو، باشـەراو، ئاوێ که جارێك جلکی تێدا شۆراوه؛ ۲) ناوی پیس بەنێکرایی ف ۱) نگا: پاشاو؛ ۲) آب کثیف.
چلکـاوخۆر: برێتی له نوکەرو کارەکەری بێ‌نرخ‌و بێ‌فەدر ف کنایه از خدمتکار بی‌مقدار.
چلکدار: ژن لەچلەی منال‌بوندا، چلەدار ف زائو بهنگام چله.
چلکدان: لێدانی رەگ ف تپش، نبض.
چلکمرده: چلکـەسو، جلکێك بەشوشتن جلکی لێ نەبێتەوه ف لباسی که جرك آن با شستشو نرود.
چلکن: گەمار، پیس، پۆخل، کۆنی ف چرکین، ناپاك.
چلکەسو: ئەوی وا جلکی لێ خاوێن نابێتەوه ف لباسی که چرك گرفته و پاك نشود.
چلك هەلگر: جلکی رەش‌و شین‌و بۆر که جلکیان پێوە دیاری‌نادات ف چرکتاب.
چلله: چلەی زستان ف چلهٔ زمستان.
چللی: ئەو هەودایەی برینی پێ دەدرونەوه ف نخ جراحی.
چلم: ۱) ناوی خەسنی کەپـۆ؛ ۲) برێتی له نەبـەگەو خوێنەگرنی ف ۱) خلم؛ ۲) کنایه از جانور شل و ول.
چلمسی: سیس هەڵگەراو، جلواو، ژاکاو ف پژمرده.
چلمسین: سیس هەلگەران، ژاکان ف پژمردن.
چلمن: کەسێ لوتی هەمیشه بەچلمه ف خلمو.

چڵمە: چڵمن ف نگا: چلمن.

چڵـمـەلـەتـە: ١) دەنکی شلك و خوێنەگرنوی بادام و گوێزو نەبسی؛ ٢) شل و خونسەگرتی: (بێچـوەکە هەر **چڵمەلەتە** هانە دەر) ف ١) هستهٔ نارس بادام و گردو...؛ ٢) نارسیدهٔ شل و ول.

چلمێر: لۆسەی داری درێژ، مەلغەی دارکە بۆ بەرزکردنی شتی گران بەکار دێت ف اهرم چوبی.

چلمێردە: جلمێر ف اهرم چوبی.

چلمبڕە: ١) چلمبردە؛ ٢) داریکە دەیخەنە پشت دەرگا بۆ قایم کردنی ف ١) اهرم چوبی؛ ٢) پانە، جلمرد.

چلنگە: نوزەنوزی سەگ لەبەر نازار ف زوزهٔ سگ از درد.

چلو: چلەی زستان ف چلّهٔ زمستان.

چلۆ: ١) چڕو، لکەداری بەکسالە؛ ٢) لکەبی و چناری هەڵپەرتاونە ف ١) نهال یك‌ساله؛ ٢) شاخه بید و چنار هَرَس شُده.

چلوبڕ: زو هاتنەوەی باڵندە لە گەرمیان ف زود بازگشتن برندگان از گرمسیری.

چڵۆپك: نرۆپك، بڵندترین شوێن لەدار ف بلندترین نقطهٔ درخت.

چڵوچێو: درك و داڵ، چیلکەو چاڵ: (دیارم دەبری عشقە، جێ بەسونن بێ لەوێ دەگرم / کەمن مشنێ **چلوچێوم**، بەجی بم کەلکی کێ دەگرم؟) «مەحوی» ف خَس و خاشاك.

چلۆرە: ١) شوشـــە سەهـــۆڵ، شوشـــەسـۆڵ، سەهـۆڵێ کە بەشاخ و گوێسوانەدا شۆڕ دەبێتەوە؛ ٢) بەستەنی، دوندرمە، دوڵدرمە، بەسەنی ف ١) دنگاله، گلفهشنگ؛ ٢) بستنی.

چلوسك: داری نیوەسوتاوی بەگڕ بزوتی تابساو ف هیزُم نیم‌سوخته.

چلوفل: چلێس، زۆرخۆر، نەوسن ف شکم‌پَرَست.

چلۆك: جلکن، گەمار، پیس ف چرکین.

چڵۆك: نرۆپکی دار ف بالاترین نقطهٔ درخت.

چلۆن: کو، چۆن، کلۆن، جاوا ف چگونه.

چلۆنایەتی: چونایەنی، چۆنیەتی ف چگونگی.

چلۆنها: بەدەگمەن، جاروبارە ف احیاناً.

چلۆنەکایەتی: چلۆنها ف احیاناً.

چلە: ١) جونـــە تەنسکـەوتی سـۆفی بۆ چل‌رۆژ؛ ٢) چل رۆژەی هەوەڵی زستـان؛ ٣) بیست رۆژی ئاخـری مانگی دوهەمی زستان؛ ٤) بیست رۆژی ناوەراسـتی هاوین؛ ٥) پرسەی مردو دوای چل‌رۆژ لەمردنی؛ ٦) بەزم و نانـــدانی چل‌رۆژەی لەدایك‌بونی منـــداڵ؛ ٧) چل‌رۆژی پاش منال‌بون ف ١) چلّهٔ مُرتاضان و درویشان؛ ٢) چلّهٔ بزرگ زمستان؛ ٣) جلّهٔ کوچك زمستان؛ ٤) چله تابستان؛ ٥) روز چهلم مرگ کسی؛ ٦) مراسم روز چهلم تولد کودك؛ ٧) جهل روز که زن بعد از وضع حمل گذراند.

چلە: ١) شتێ کە بۆخواردن بشێ؛ ٢) بەزێنی پیلوی جاو ف ١) خوردنی؛ ٢) پریدن پلك چشم.

چلەبڕ: باڵداری کە زوتر لەکاتی خۆی لەگەرمیان دێتەوە ف پرنده‌ای که زودتر از معمول از گرمسیر بازگردد.

چلەبوچك: جلەی چکۆڵە، لە دەی ڕێبەندانەوە تا سی ڕێبەندان ف چلّهٔ کوچك.

چلەبەچە: چلەی چوکە، چلەی بوچك ف چلّهٔ کوچك.

چڵەبـەنـان: هەڵـدانی چەنـد چادر لەپاڵ یەکەوە وا کە بوار تەمێنی ف برپاکردن خیمه‌ها پهلو به‌پهلوی هم.

چلەپایە: جوڵانەی لێ‌نیشتن ف ناب.

چلەپچوك: چلەبەچە ف چلّهٔ کوچك.

چلەپۆپە: ترۆپ، نرۆپك، هەرە بڵندایی ف بالاترین نقطه.

چلەچل: ١) کولەکولی گەرما، تین‌وتاوی زۆرسەختی گەرمای هاوین؛ ٢) تین و هاڵاوی ئاگر ف ١) بشدّت گرم شدن هوا؛ ٢) حرارت و گرمای آتش.

چلەجون: چل رۆژ بەسەر لە دایك بونی منال تیپەڕبون ف چهل روز از تولد نوزاد گذشتن.

چلەخـانـە: تەونـە شکەوتە یان ژورەی سۆفی مانەی تێدا هەڵدەگرێ بۆ چلەکێشان ف چلّه خانه.

چلەدار: زەبستان تا چل‌رۆژەی نەواو دەبێ ف زانو در هنگام چلّه.

چلەدان: ١) جبکڵدانی مەل؛ ٢) بریتی لە ورگ و زگی فرەخـۆر ف ١) ژاغر؛ ٢) کنایه از شکم پُرخور.

چلەك: ١) سڵ، فوشفی، سرك، بەبدەس، رەوەك؛ ٢) زۆرخـــۆر ف ١) رموك؛ ٢) پُرخُور.

چلەگە: چەلاکی چادر ف ستون چادر.

چلەگەورە: چل‌رۆژ لە هەوەڵی زستانەوە ف چلّهٔ بزرگ.

چلەم: چلەمین ف چهلم.

چلەمین: بیرەوەری چل‌رۆژە ف روز چهلم مرگ.

چلەورچ: لەرۆژی بیست‌وپێنجی بەفرانبارەوە تا پێنجەمی رەشەمە ف از بیست‌وپنجم دی تا پنجم اسفندماه.

چلەوەزی: جزبلك ف جزغاله.

چلهەم: چلەمین ف نگا: چلەمین.

چلهەمین: چلهەم ف نگا: چلەمین.

چلەی بەربن: چلەی گەورە، جلەگەورە ف چلّهٔ بزرگ.

چلەی گەورە: چلەگەورە ف جلّهٔ بزرگ.

چلی: ١) چلەی زستان؛ ٢) چلەی هاوین ف ١) چلّه زمستان؛ ٢) چلّهٔ تابستان.

چلیان: ١) هەڵخلیسکان، خلیسکان، شەمتین؛ ٢) ئامادەبون، سازبون ف ١) لیزخوردن؛ ٢) مُهیّا شدن.

چڵیان: ١) پەڕینـی پیلوی جاو؛ ٢) راست‌هاتنی کار ف ١) پریدن پلك جشم؛ ٢) دُرُست شدن کار.

چلیچلی: ١) چەکچـەکێ، شەمشـەمە کوێرە؛ ٢) باڵدارێکی چکۆلەی زەردە ف ١) شب‌پره؛ ٢) پرنده‌ای زردرنگ و کوچك.

چڵێز: نەوسن، چاوجنۆك بۆخواردن، چەورە ف شکم‌پَرَست.

چڵێس: چلێز ف شکم‌پرست.

چڵیسك: چلۆسك، بزۆت، سەرەبزۆت ف هیزُم نیم‌سوخته.

چلێسی: نەوسنی، چەورەبی، زۆرچاو لەخواردن ف شکم‌پرستی.

چلبك: ١) تومەزەمبنـه، بەری گیابەکە وەك توی‌سوور دەچێ؛ ٢) ناسنی ساغ‌و باش ف ١) توت‌فرنگی؛ ٢) آهن خالص و ناب.

چلێك: گەمار، چلکن. دەگەڵ چەورا نێژن: (فلانی چەوروچلبکە) ف چرکین.

چلێك: چلێس. نەوسن. نەفسەك ف شکم‌پرست.

چم: ١) خونچەی گوڵوك. پشکۆژی درەخت کە هێشتا نەبوەبەگوڵ؛ ٢) کام‌شتی من؛ ٣) هیچ شتێکم: (چم‌نیە بیخوم) ف ١) غُنچه؛ ٢) چه‌چیز من؛ ٣) هیچ چیزم

چمـا: ١) بۆچی، نەڕا، لەبـەرچی؛ ٢) مەگەر: (چمـا من پیاو نیم)؛ ٣) هەرنێژی، تمەزا ف ١) چرا؛ ٢) مگر؛ ٣) تو گوئی. پنداری.

چمام: مەتەڵۆکە، مەتەڵ، مەتەهەڵۆك ف چیستان، مُعَمّا.

چمامك: چمام ف چیستان، مُعَمّا.

چمان: ١) چما؛ ٢) کام‌شتمان؛ ٣) هیچ‌شتمان: (چمان نەما) ف ١) چرا؛ ٢) کدام چیزمان؛ ٣) هیچ چیزمان.

چم‌چم: کەڵاشی بن‌چەرم ف نوعی گیوه که ته آن چرمی است.

چم‌چمه: چم‌چم ف نگا: چم‌چم.

چمچه: نەسکوی، نەسکو ف چمچه.

چمك: سوچ، قولینچك: (چمکی بەڕەکە بگرە با بیتەکێنین) ف گوشه، زاویه.

چمکه: چونکە، لەبەرئەوە، بۆیە، بەهۆی ف چونکه.

چمه: ١) دونبەڵان، دومەڵان؛ ٢) چشتێکمە، چیمە: (نەخۆشم نازانم چمە، حەسەن خزمی منە بەڵام نازانم چمە) ف ١) دُنبلان؛ ٢) چه‌چیز من است.

چن: ١) شتێکمـان؛ ٢) کام‌شتن، نیوەچین؛ ٣) پاشگـری بەوانا تەنەر: (گۆرەوی چن)؛ ٤) لێکـەرەوەی بەری‌دار: (مـازوچن)؛ ٥) چنین. داچنین: (نـۆمچن)؛ ٦) هەڵکـەن: (بـڕارچن) ف ١) چیزمان؛ ٢) چه هستنـد. چه هستید؛ ٣) پسـوند بەمعنی بافنده؛ ٤) چیننده‌ٔ میوه؛ ٥) کسی که می‌کارد؛ ٦) کسی که بر می‌کَند.

چنا: ١) چنێدرا: (نۆمەکەچنا)؛ ٢) نەندرا: (بوزوەکەچنا)؛ ٣) لێ‌کرابەوە: (مازوەکەچنا)؛ ٤) نەهیچ‌نست: (نەوەچت‌کرد؟ چنا) ف ١) کاشته شد؛ ٢) بافته شد؛ ٣) از درخت چیده شد؛ ٤) هیچ‌چیز.

چنار: ١) سورەچنار، چناری‌جەوهەردار، داریکە گەڵای لەپەلکە مێوەدەکا؛ ٢) سپیدار، سپیندار ف ١) چنار؛ ٢) نبر بزی.

چناروك: گیابەکە ف گیاهی است.

چنارەکڵە: گیابەکە گەڵای لە گەڵای سورەچنار دەکا ف گیاهی است.

چناکا: ١) هیچ پێك ناهێنێ؛ ٢) نرخی‌نیە ف ١) هیچ کاری نمی‌کند؛ ٢) ارزشی ندارد.

چناکه: چەنە، چەنەگە، ئەرزینگ ف زنخدان، چانه.

چناکەدان: زۆربێژی، جەقەکەری ف وراجی.

چناکەشکیاگ: برێتی لەزۆر بلێی جەقەسرۆ ف وراج.

چناگه: چناکە، چەنە ف چانه.

چناندن: کون‌گرتن بە نەقەڵ ف رفوکردن.

چناو: ١) چندراو، نەنراو؛ ٢) چنێدراو، نۆمی وەشباگ؛ ٣) لەدارەوە کراو؛ ٤) سەربەیەك نراو ف ١) بافته‌شده؛ ٢) کاشته شده؛ ٣) از درخت چیده شده؛ ٤) روی هم چیده شده.

چناوه: چەنە، ئەرزنگ ف زنخدان، چانه.

چنج: چنگ، چنگاڵ ف پنجول.

چنجرۆك: پەنجەی نینۆك تیژ ف پنجول.

چنجك: دەنك ف نخم و هسته میوه.

چنجه: نۆی نروکاندن ف نخمه.

چنجرۆك: چنجرۆك ف نگا: چنجرۆك.

چنچـك: ١) بریشکـه؛ ٢) نۆی برژاو؛ ٣) دەنکی میوە؛ ٤) نروشکـان، هەڵتروشکان، فۆنەڵنس؛ ٥) بارچەبەکی پچوك لەگۆشت ف ١) گندم برشته؛ ٢) نخمه؛ ٣) تخم و هسته میوه؛ ٤) چُمباتمه زدن؛ ٥) قطعه‌ای کوچك از گوشت.

چندراو: تەنراو ف بافته.

چندك: وزاق بەسنن ف جهیدن.

چندی: چیمان‌دیت ف چه دیدیم.

چنراو: نەنراو ف بافته.

چنکی: چونکە ف زیرا.

چنـگ: ١) پەنجەدەست؛ ٢) پەنجەی دڕندەو باڵندە؛ ٣) باڵی مەل؛ ٤) رینگەو زرینگەی وێك‌کەوتنی قاپی مس‌و ... ف ١) پنجه؛ ٢) چنگال جانوران؛ ٣) بال پرنده؛ ٤) صدای بهم خوردن ظروف فلزی.

چنگار: قرژانگ، فرژاڵ، کیفژاڵ ف خرچنگ.

چنگـاڵ: ١) قولاپی لەنـاسن؛ ٢) هەرمێشك، نانی لەرۆن گوشراو؛ ٣) هەواڵی کەوچکی نان‌خواردن: (کـەوچـك‌و چنگـاڵ)؛ ٤) پەنجـەی پشیلەو دڕندە ف ١) چنگك؛ ٢) نان در روغن نرید شده؛ ٣) چنگال غذاخوری؛ ٤) پنجهٔ گربه و جانوران درنده.

چنگاوڵ: پوکاوڵە، چەموڵە ف نگا: پوکاوڵە.

چنگاوەش: بەگژ بەکداچون، چتگەپرچێ ف گلاویز‌شدن.

چنگ‌پان کردنەوە: برێتی لە پارسەکی کردن، گەدایی کردن ف کنایه از گدائی کردن.

چنگزین: خۆمات کردن، مات‌بون ف کز کردن.

چنگ‌سوتەکە: چێشتی شلەساوار: (چنگ سوتەکەی بەناوو کەزوی نردوە نانی کۆن / جوێنـەو لەقـەی نەوبلەوو هاڵاوی تەرس‌و بۆن) «پیرەمێرد» ف آش بلغور.

چنگ کەوتن: وەدەست‌هانن، گیرهێنان ف بەدست آمدن.

چنگ گرتن: پەنجە لێ‌قایم کردن ف چنگ‌زدن.

چنگڵ: هەنگڵ ف بغل.

چنگڵه: زەنبیلە، نربان لەشوڵ بان لە جەگەن ف زنبیل.

چنگڵەچزێ: چەوسانەوە، چروسانەوە ف کمر زیر بار سختی خم شُدن.

چنگڵەسەره: سەرنەپلەگوێنی، قڕن ف زولبدەمو.

چنگن: جانەوەرێ کە پەل‌وپای فرەی هەبێ ف جانوری که دست و پای

زیاد داشته باشد.

چنگنــه: ١) زینــدەوەریکــە بەپێستــەوە دەنـوسێو خوێن دەمـژێ. هەریەکێکی هەڵپچـڕێنی چواری لەجێ پەیدا دەبێ، دەرمـانی تەنیا داڕوی حەمامە؛ ٢) گیایەکە ف ١) گاوك. نوعی کنه؛ ٢) گیاهی است

چنگنەسەر: سەرفژن ف زولیده موی.

چنگنی: ١) هەڵپەزە، پس‌پسەکوڵە؛ ٢) هوزێکی زۆر ئازای کورد بوُن لە ئێران پێیان ئێژن جگنی ف ١) رُطیل؛ ٢) نام عشیرتی در کردستان ایران.

چنگنیان: گونـدێکـە لە کوردستانی بەردەستی عیراق ف روستایی در کردستان عراق.

چنگوڵە: دەستوی کوپەو گۆزە ف دستهٔ خُم و کوزه.

چنگە: ١) هەنگڵ، دەسکەکوپەو گۆزە؛ ٢) بڕی مشتێ؛ ٣) ئازالە کار ف ١) دستهٔ خُم و کوزه؛ ٢) یك مُشت؛ ٣) کارآمد.

چنگەپرچە: شەڕەژن کەبرچی یەکتر بەچنگ دەگرن و دەکێشن ف نزاع زنان.

چنگەپۆپان: شەڕەژن، چنگەپرچە ف نزاع میان زنان.

چنگـەچنگ: دەنگەدەنگ و زرمەو خرمەی خشڵی زێڕ و زیو ف صدای بهم خوردن زیورآلات.

چنگەڕن: ١) بەنجەو نینۆك لەزەوی گیرکردن، بۆسەرکەوتن لە چنگەی لێژو رژد؛ ٢) دەسکـەنـە، دروێنەی بەدەست ف ١) چهار چنگول از صخره بالا رفتن؛ ٢) دروکردن با دست.

چنگەڕنی: چنگەڕن ف نگا: چنگەڕن.

چنگەکڕکێ: ١) بەنجە لەزەوی گیرکردن بۆ سەرکەوتن لەجێگەی لێژو رژد؛ ٢) بەنینۆك کڕاندن بۆ هەڵپریواندن ف ١) نگا: چنگەڕن؛ ٢) با ناخُن چیزی را کندن.

چنگەکڕە: چنگەکڕکێ ف نگا: چنگەکڕکێ.

چنگەکڕێ: جنگەکڕکێ ف نگا: چنگەکڕکێ.

چنگـەلـە: سربلە، باڵداریکە بەفەد چۆلەکە کاکۆڵی هەیە ف پرندەای است کاکُلی.

چنگەمریشکە: پێ‌مریشکە، گیایەکە ف گیاهی است.

چنو: ئاوها، بەجۆرێك ف چنان.

چنوُر: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە گەڵای لەشوبت دەکا ف گیاهی است خوشبو.

چنوك: چکوس، چاونەزێر، نەماکار، بەئێرەیی ف آزمند، حسود.

چنوکی: نەماکاری، بەئێرەیی ف آزمندی، حسادت.

چنوُیك: جنوك، چکود، رژد ف خسیس.

چنــە: ١) ئەوانـەجین؛ ٢) هیچ‌نا؛ ٣) پاشگری بەوانا ئەنەر: (گۆرەوی چنە) ف ١) اینها چیستند؛ ٢) هیچ‌چیز؛ ٣) پسوند بەمعنی بافنده.

چنەچن: هەڵەوەژی، چەنەبازی ف وراجی.

چنەو: بەم‌جۆرە، ئاوەها ف این چنین.

چنی: ١) تۆ هیچ نیت، تەنەنشنی؛ ٢) نەنی؛ ٣) دروێنەی کرد؛ ۴) بەری داری لێکــردەوە؛ ۵) بژاری کرد؛ ۶) لەسـەریەکی دانـا ف ١) هیچ نیستی؛ ٢) آنرا بافت؛ ٣) درو کرد؛ ۴) میوهٔ درخت را چید؛ ۵) وجین کرد؛ ۶) روی‌هم چید.

چنیاگ: چناو ف نگا: چناو.

چنیاو: چناو ف نگا: چناو.

چنیك: ١) چنینی گوڵ لە تەنراو؛ ٢) وردکەنان ف ١) گلدوزی؛ ٢) ریزهٔ نان.

چنین: ١) ئەوان هیچ‌نین؛ ٢) ئێوە هیچ‌نین؛ ٣) تەنین؛ ۴) دروێنەکردن؛ ۵) رنینی بەری دار؛ ۶) بژارکـردن؛ ۷) لەسەر یەك دانان ف ١) هیچ نیستنــد؛ ٢) هیچ نیستید؛ ٣) بافتن؛ ۴) دروکـردن؛ ۵) چیدن میوهٔ درخت؛ ۶) وجین کردن؛ ۷) روی‌هم گذاشتن.

چنینــەوە: ١) دڕاو بەهـەودا درونـەوە؛ ٢) هەڵگـرتنـەوەی پرژاو ف ١) رفوکردن؛ ٢) برچیدن.

چۆ: ١) بڕۆ؛ ٢) ئێرەنا، ئەوێ؛ ٣) چێو، دار ف ١) برو؛ ٢) آنجا؛ ٣) چوب.

چوُ: ١) جەنجــەڕ، جەرجــەڕ؛ ٢) داردەست؛ ٣) داری بن تێکـوڵ؛ ۴) لەسەرمان تەزیو؛ ۵) رابرد، رۆیشت؛ ۶) جگ، میچ، قاپ؛ ۷) کێری منـاڵ؛ ٨) بەنـدبەندی ئەندام ف ١) خرمنکوب؛ ٢) چوبدستی؛ ٣) جوب پوست‌کنـده؛ ۴) بی‌حس شده براثر سرما؛ ۵) رفت؛ ۶) قاب بازی؛ ۷) ذَکر طفل؛ ٨) بَندبَند اندام.

چوار: یەك‌وسێ، چار ف چهار.

چوارئاوێنە: چواراوێنە ف چهارآیینه.

چواراوێنە: جلکێکی شەڕکەران‌بوە ف لباس جنگجویانِ قدیم، چهارآیینه.

چوارابنە: چواراوێنە ف لباس جنگجویان قدیم. چهارآیینه.

چواربال: برێتی لە خڕمچون ف کنایە از چهار دست‌وپا.

چواربال کردن: برێتی لە بر بنداربونی هەردوك قۆڵ بەگوللە ف کنایە از تیرخوردن هر دو بازو.

چواربەن: ١) کورسی؛ ٢) چارینە، چوارخشتەکی ف ١) صندلی؛ ٢) رُباعی.

چواربەندە: ١) کورسی؛ ٢) هەمو بەندی لەش: (چواربەندەم دێشێ) ف ١) صندلی؛ ٢) چهاربند، جهار مفصل.

چوارپا: چوارپێ، زیندەوەری ماڵی جگە لە باڵدار ف چهارپا.

چوارپاچکە: کورسی و تەختی لەسەرنوستن ف صندلی و تختخواب.

چوارپالو: چوار گۆشەی لەسەرو ژێر و ئەنیشتەوە چون‌یەك ف مُکعب.

چوارپایە: چوارپاجکە ف نگا: چوارپاچکە.

چوارپـوُڵـەکە: چوار قولاغەی کەوش ف چهار تکه جرم مثلثی کە بر کنارهٔ کفش دوزند.

چوارپەل: خڕمجون، دودەست و دوپێ ف چهار دست‌وپا.

چواربەل‌قەوی: پیاوی قەڵەوی پتەوی تێك سمراو ف تنومند و درشت‌اندام.

چوارپــێ: ١) زینــدەوەری ماڵی، ئاژەڵ؛ ٢) سەگی پاس ف ١) دام و احشام؛ ٢) سگ نگهبان.

چوارپینە: پینە لەپەنجەو پاژنەی کەوش ف پینەای کە بر پنجە یا پاشنهٔ

کفش دوزند.

چوارتاق: هەیوانەبەرزە ف تراس.

چوارچـابـوغ: گرۆڵ، چوارپـارچـەی لەبن هەنگڵی کەوای دەدەن ف خشتك، پارچۀ زیر بغل جامه.

چوارچاك: ١) لاداوێنی شاقەل؛ ٢) گرۆڵ ف ١) حاشیۀ دامن؛ ٢) خشتك.

چوارچـــاو: ١) زۆر بەئـاگا لەشت؛ ٢) گێژو شێواو؛ ٣) خاوەنی دوژن، پیاوی دوژنـــە؛ ٤) سەگێ خاڵی رەشی لە نزیك چاوە ف ١) بنـــدت مراقب؛ ٢) مبهوت و متحیر؛ ٣) مرد دو زنه؛ ٤) سگی که در زیر چشم لکۀ سیاهی دارد.

چوارچمك: چوارگۆشە ف مُربّع.

چوارچمکە: بەپانەوە رونیشتن ف چهارزانو نشستن.

چوارچنگۆڵە: کوپەو مەنجەڵی چوارهەنگڵ ف چهارگوشی، خم یا دیگی که چهار دسته داشته باشد.

چوارچنگە: چواردەسکە، چوارچنگۆڵە ف نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچوقوڵ: چوارچنگە ف نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچەقەڵ: چوارچنگە ف نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچێوە: چوارداری کەناری دەرگاو شکڵو... ف چهارچوب.

چوارخـاڵ: ١) چوارنـوخـتـە؛ ٢) هەرچـوار تەکخاڵی بەڕی قومار؛ ٣) چوارلۆ لە پەڕی قومارا؛ ٤) دوخەتی تێك پەڕبو ف ١) چهارنقطه؛ ٢) چهار ورق تکخال در بازی ورق؛ ٣) ورق چهارلو؛ ٤) علامت ضربدر.

چوارخاڵ کێشان: برێتی لە روزەش کردنو نابرو بردن ف کنایه از رُسوا کردن.

چوارخشتـەك: چوارپـارچـەی ژێر باخەڵ لە کەوادا ف خشتك، پارچۀ چهارگوشۀ زیر بغل جامه.

چوارخشتـــەکی: جارین، چاربنـە، شیعـری چوارلـەتی سێ پاشـڵ کەلەسەر کێشی (لاحولَ ولا قوَّة إلا بالله) بێت ف رُباعی.

چواردانگ: ١) چواربەش لە شەش بەشی مڵك؛ ٢) برنجی نێوەکوتاو ف ١) دوسوم مُلك ٢) برنج نیم کوبیده.

چواردە: چاردە، سێزدەو یەکێك ف چهارده.

چواردەرێیان: جادەو شەقامی هەرەپان ف شاهراه.

چواردەستان: هەڵگرتن بە دوکەس ف حمل کردن بەوسیلۀ دو نفر.

چواردەستەکی: چواردەستان ف نگا: چواردەستان.

چواردەمین: چواردەهەم، نۆرە ژمارەی پاش سێزدەمین ف چهاردهُم.

چواردەهەم: چواردەمین ف چهاردهُم.

چواردەهەمین: چواردەمین ف چهاردهُم.

چواردیوار: ١) برێتی لەمـاڵ؛ ٢) ناوی گونـدێکـە لە موکوریان ف ١) چهاردیواری، خانه؛ ٢) نام دهی در کردستان.

چوارڕێ: جەمسەری دورێگەی تێك پەڕبو، جارڕێك ف چهارراه.

چوارڕێگان: چوارڕێ ف چهارراه.

چوارڕێیان: چوارڕێ ف چهارراه.

چوارسروشت: ئاگرو ئاوو خاكو با ف عَناصر چهارگانه، آب و خاك و آتش و باد.

چوارسو: راستەبازار ف راستەبازار.

چوارسوچ: چوارقولینچك، چوارگۆشە ف چهارگوشه.

چوارشانە: مرۆی زەلامو ئەستور ف تنومند و قوی‌هیکل.

چوارشەم: چوارشەمۆ، رۆژی پێنجەم لە حەوتو ف چهارشنبه

چوارشەمبۆ: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارشەمبی: چوارشەم ف چهارشنبه

چوارشەممە: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارشەمۆ: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارشەمە: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارقورنە: ١) چوارگۆشەی ماڵ؛ ٢) هەرچوار پارچە بەژی دنیا: (لەهەر چوارقورنەی دنیا شتی وا نەبوە)؛ ٣) گوندێکە لە بینوێنی کوردستان ف ١) چهارگوشۀ منزل؛ ٢) چهار قارۀ بزرگ جهان؛ ٣) روستایی در کردستان.

چوارقەد: دوجارەونوشتاو، چوارلا ف چهارلا، دوبار تا شُده.

چوارقـەمـچ: ریشو سمێڵو برۆناشین بەئەتك ف به جریمه تراشیدن ریش و سبیل و ابرو.

چوارگا: هەوایەکی گۆرانیە، قامێکە ف آهنگ چهارگاه.

چوارگۆشە: چوارسوچ ف چهارگوشه.

چوارلا: ١) چوارقـەد؛ ٢) خۆرەلاتو خۆرنشینو باکورو باشور ف ١) نگا: چوارقەد؛ ٢) چهار جهت جغرافیائی.

چوارلو: چالەکە، چوالو، کورەبەشە ف گورکن.

چوارلۆ: ١) چوارقەد؛ ٢) پەڕی قوماری چوارخاڵ ف ١) نگا: چوارقەد؛ ٢) یکی از اوراق پاسور.

چوارمەشقان: پانەوەپان رۆنیشتن، چوارمەشقە، چوارچمك ف چهارزانو نشستن.

چوارمەشقە: چوارمەشقان ف چهارزانو نشستن.

چوارمەشقی: چوارمەشقان ف چهارزانو نشستن.

چوارمێخە: هەرچوارپەل بەسراو ف چهارمیخه.

چوارمێردەکی: چوارمەشقی ف چهارزانو نشستن.

چوارناڵ: ئەسپ لنگ‌دانی توند، پرتاو ف چهار نعله.

چوارناڵە: چوارناڵ ف چهارنعله.

چوارنێخە: چوارمێخە ف نگا: چوارمێخە.

چوارهەنگڵ: ١) کوپەو مەنجەڵی چواردەسك. ٢) برێتی لە پیاوی پانو پۆڕ ف ١) خم و دیگ چهاردسته؛ ٢) کنایه از آدم لَندهور.

چوارهەنگوڵ: چوارهەنگڵ ف نگا: چوارهەنگڵ.

چواریار: چوارجێ نشینی پێغەمبەر ف خُلفای راشدین.

چواریەك: لەچوارپاژ پاژێك ف یك چهارم.

چواربـەکی: لە چـواربەشی داهاتی زەوی بەشێك ف یك‌چهارم محصول.

چوالو: چالو، کورەبەش ف گورکن.

چواله: ١) بادامەتاڵەی خۆشكراو؛ ٢) چەقاڵە، بادام و قەیسی فەربك ف ١) بادام تلخ شیرین شده؛ ٢) چغاله.

چوالەبادام: دەنكەبادامی سوێركراوی كوڵاو ف مغز بادام نمك‌سود.

چوالەتاڵە: بادامەتاڵە ف بادام تلخ.

چواو: لەبەین چوگ، نەماو ف ازمیان رفته.

چواوچوان: فەوتانی وەختی نوێژ ف از وقت نماز گذشتن.

چوبەچو: تۆڵەبەتۆڵە، پاك‌لەپاك، دار بەدار ف متعادل، برابر.

چوپ: زەوت، داگیر، بەزۆر ساندن، ساندنی بەزۆر ف غصب كردن.

چوپ: ١) كێرەگا، رەگی كێری گا وشك دەكراو دەكرا بە پڕگە بۆ قەڵەم دادان؛ ٢) لای چەپ: (راست و چوپیان لێ گرتم) ف ١) مقطع قلم نی كه از ذكر خشكیدهٔ گاو می‌ساختند؛ ٢) طرف چپ.

چوپ‌چوپان: جەنگەی بەهار كە گۆچان لەناو گیادا ون دەبێ ف عنفوان بهار و رشد گیاهان.

چوپ‌چوپێن: چوپ‌چوپان ف نگا: چوپ چوپان.

چوبڕ: ١) كوێری كە جێ چاوی نیە؛ ٢) پەرژ و بڵاو ف ١) كوری كه كاسهٔ چشم ندارد؛ ٢) پراكنده.

چوبڕیان: بڵاوبون، پەرژان ف پخش شدن، پراكنده شدن.

چوبلمه: لبهانن، سندان، هەڵتوقانی سبنگی ولاغ ف نوعی بیماری احشام.

چوبە: ١) جەبە: (لای چەپ)؛ ٢) كەسێ بەدەستی چەپەی كاردە كا ف ١) طرف چپ، یسار؛ ٢) چپ‌دست.

چوپەوانە: ١) پێچەوانە، بەراوەژو؛ ٢) فیرەكار بە دەستی چەپ ف ١) برعكس؛ ٢) چپ‌دست.

چوپی: دیلان، هەڵپەركێ ف رقص گروهی كُردی.

چوبیك: گێلۆكە، كەمزان ف پخمه، هالو.

چوپی كێش: سەرچۆپی، رەمكێشی دیلان ف سردسته در رقص كُردی.

چوت: پزن ف بُز.

چوترم: وجان، پشودان ف بلكدم استراحت.

چوتورمە: پشێوی، نازاوە ف آشوب.

چوجەلە: داروكەی قایم‌كردنی تەختەكوێن بەبەكەوە ف قطعه چوبی كه بارجه‌های چادر را بهم پیوند دهد.

چوچ: ١) جو، كێری منالی ساوا؛ ٢) میزەرو، رەگی میز پێدا هانن ف ١) آلت تناسلی پسر نوزاد؛ ٢) میزنای.

چوچك: ١) ئەسكوێ، ئەسكو، كەوچكی گەورەی كلك‌درێژ؛ ٢) كەوچكی لەدار؛ ٣) بەچكەمەر بنەك، جوجكەمامر؛ ٤) باساری، جیشكە، جۆلەكە؛ ٥) داری دولقی درو كۆكردنەوە ف ١) چمچه؛ ٢) قاشق چوبی؛ ٣) جوجهٔ مرغ؛ ٤) گنجشك؛ ٥) چوب دوشاخهٔ جمع‌آوری خار.

چوچله: میبكه، قیتكه، خەمسە، جیجك ف جچوله.

چوچول: جوچلە ف چچوله.

چوخ: ١) پەستەك؛ ٢) كوڵەباڵ؛ ٣) فاسونیا ف ١) جلبقه؛ ٢) نیم‌تنهٔ نمدی؛ ٣) فاستونی.

چۆخان: ئەسپۆن، پنەگیایەكە جلی پێ دەشۆن ف چوبك.

چوخت: موی توكەبەر، موی بەرگەدە ف موی زهار.

چوختی: مەزبوت، لەكار دەرهاتو، وریا ف جُست‌وچالاك.

چوخك: جوغە، سەركەوای لەبوزو ف چوخا.

چوخم: ١) ژوری سەر ریرەوی كوچە؛ ٢) كوچەو كوڵانی تەنگەبەر ف ١) اطاقك بالای راهرو؛ ٢) كوچه تنگ و باریك.

چوخماخ: توخماخ، گوپاڵ ف چماق.

چوخمە: چوخم ف نگا: چوخم.

چوخور: ١) چوغر، جغر، مێشەلانی بز؛ ٢) شوفارو شەبنان ف ١) بیشه و نیزار انبوه؛ ٢) سخن‌چین.

چۆخە: چوغە، سەركەوای لە مەرەز بان خوری ف جوخا.

چۆدار: جیودار، كەسێ كە ماڵات دەكرێ و دەفروشێ، بازرگانی ئاژەڵ ف چوبدار.

چۆدان: جیودان، گیایەكە لەناو گەنمدا دەروێ و لەگەنم دەكا، چاودار ف چاودار.

چور: سپیایی زۆرسپی: (بەفر نوێژاڵی بەست وێنەی چوری شیر) «پیرەمێرد» ف بسیار سفید.

چۆڕ: ١) دلۆپ، تنوك؛ ٢) بریەتی لە كەمێك: (چۆڕێ ئاومان بەرێ)؛ ٣) زۆر سپی: (چۆڕی شیر) ف ١) قطره، چكه؛ ٢) كنایه از مایعی اندك؛ ٣) بسیار سفید.

چوڕ: ١) كێر، جو، چوچ؛ ٢) جۆرێ مەڕو بزن؛ ٣) شەل ف ١) آلت تناسلی نر؛ ٢) نوعی گوسفند و بز؛ ٣) لنگ.

چۆڕ: ئەشفەلە، دەبە، گەزر ف شلناق.

چوڕان: چوڕانەوە ف نگا: چوڕانەوە.

چوڕانەوە: ١) داكەوتنی دلۆپە لە شتی نەرز؛ ٢) هاتنەخواری ئاوی باران دلۆپ‌دلۆپ بە داردا ف ١) چكیدن؛ ٢) قطره‌قطره چكیدن آب باران از درخت.

چوڕاوگە: جێگەی بەدلۆپە هاتنەخواری ئاو ف مسیر قطره‌قطره جكیدن آب.

چوڕبڕ: وێشكاو، لێشكاو، دوادلۆپ‌هانن ف تا آخرین قطره چكیده، خشكیده.

چورت: زرت، نرێ بەلێو بۆ گاڵتەپێ كردن ف شیشكی.

چۆرت: ١) سەرخەو، سوكەخەو، وەنەوز؛ ٢) نامرازی حیسابی دوكانداران ف ١) چرت؛ ٢) چرتكه.

چورتان: جرنان ف نگا: جرنان.

چۆرتان: كەشك ف كشك.

چورتاندن: چرناندن ف نگا: چرتاندن.

چورتانن: جرناندن ف نگا: جرناندن.

چۆرت‌دان: وەنەوزدان ف چرت زدن.

چۆرتك: كەموكەبەك ئاو ف آب اندك.

چۆرتكە: چۆرتی دوكانداران ف چرتكه.

چۆرتم: ١) وەنەوز؛ ٢) بەڵاو بەسەرهاتنی خراپ ف ١) چرت؛ ٢) مصیبت

و بلا.

چورته: چرنه ف نگا: چرنه.

چوڕچوڕ: دەنگی رژانی ناو لە بلندەوە ف شُرشُرِ آب.

چوڕچوڕ: دلۆپ دلۆپ ف قطرەقطرە.

چورخ: چەرخی جەقۆتیژ کردن ف چرخ چاقوتیزکُنی.

چوڕرە: تیرەیەك لە مەلی کێوی لەباساری زلتر ف نوعی پرندهٔ شبیه گنجشك.

چوڕس: قسەی لەسەردڵ گران ف ناسزا.

چوڕگە: جێگای لێ چوڕانی ئاو ف جای چکیدن آب.

چورنوسقاو: زەردایی چەوری سەر ئاوی گەرم ف قشر نازك چربی بر آب.

چورز: ئەوشتانەی دەنرو کێن و لەبەر میوان دادەنرێ ف آجیل

چوڕوو: بلندایی، سەرەژوورە ف ارتفاع، بُلندی.

چوڕە: چوڕرە، جوڕە ف نگا: چوڕرە.

چوڕە: دلۆپ، چوڕ: (گۆزەکە چوڕەی لێ برا) ف قطرات.

چوڕەپۆپنە: چوڕەی سەر بەکلاوە ف نگا: چوڕرە.

چوڕەپۆپنەکی: چوڕەپۆپنە ف نگا: چوڕرە.

چوڕەك: جۆرێ کولێرە ف نوعی گرده نان.

چوڕیان: هەڵچوڕان، ناو لێ خەلاس بون ف چکیدن آخرین قطرات.

چوڕیانەوە: تنوك تنوك ئاو لێهاتن تا وشك بونەوە ف تا آخرین قطره چکیدن.

چوربسك: ١) پزیسك، پریشکی بچوکی ئاگر یان ئاسنی سورەوەبو، ناوربنگە؛ ٢) تروسکانی کەم لەدوورەوە ف ١) شراره؛ ٢) سوسو زدن.

چوڕین: گیابەکی بۆنخۆشە ف گیاهی است خوشبو.

چوڕیوڕ: کەڵەشیری دارستان ف قرقاول.

چوز: پەیوەند، متوربە ف پیوند درختی.

چوز: ١) خەتی کێشراوی ریك؛ ٢) جغز؛ ٣) ریز؛ ٤) لکی تازە ف ١) خط مستقیم؛ ٢) دائره؛ ٣) صف؛ ٤) جوانهٔ تازه بیرون زده.

چوزان: ١) گەمەی ریزکردنی چەو؛ ٢) سونانەوەی پێست لە تاوبردن و... ف ١) نوعی بازی؛ ٢) سوزش پوست بر اثر آفتاب و...

چوزانەوە: سوتانەوەی پێست ف سوزش پوست.

چوزە: چەکەرە، چەقەرە ف نرهٔ گیاه.

چوزە: ١) نوکی تیژ بۆ پێوەدان لە دوپشك و زەردەواڵەو...؛ ٢) نێرتکی تازە دەرهاتوی گیا؛ ٣) بەرولەی خەیار و ترۆزی ف ١) نیش جانوران؛ ٢) عضو نر گیاهان؛ ٣) خیار نوبر.

چوزەرە: نێرتکی گیا: (چبایە شێخ و، کەواسەوزی، مێزەری بەفرە / سیواکی چوزەرە رێواسە، ئەبلەسانی گەلا) «حاجی قادری کۆیی» ف عضو نر گیاهان.

چوزەشوانە: گیابەکە ف گیاهی است.

چوزەلە: نوزەلە، دوزەلە ف مزمار.

چوزین: گیابەکی بۆنخۆشە ف گیاهی است خوشبو.

چوزین: گالەی ریزکردن و بەکەلا لێدانی چەو یا جگ ف نوعی بازی.

چوزینەوە: سوزانەوەی پێست، سونانەوە ف سوزش پوست.

چوست: مەزبوت، خێرا، بەکار ف چُست.

چوستی: خێرایی، چالاکی، مەزبونی ف چُستی.

چوسلە: نەرس، گوێ یەکسم ف بهن.

چوش: وشەی کەر راوەستاندن ف کلمەایست که برای توقف خر بەکار برند.

چوشتر: تێشتر، چوێشتیر ف بز دوساله.

چوشتیر: چوشتر ف بز دوساله.

چوغان: گیابەکە وەك ئەسپوێن کەف دەکا ف گیاهی است شبیه چوبك.

چوغك: ١) جوغە، سەرکەرای لەشاڵ؛ ٢) پەسەك، پەستەك ف ١) نیم‌تنهٔ از شال ساخته شده؛ ٢) نیم‌تنهٔ نمدی.

چوغڵ: دەغەڵ، فێڵباز، ناراست ف دغل، ناروزن.

چوغلی: جبقنە، ربقنە ف چلغوز، فَضلهٔ پرندگان.

چوغڵی: دەغەڵی ف دغلی.

چوغور: جغر ف جنگل و نیزار انبوه.

چوغورد: چوغور ف جنگل و نیزار انبوه.

چوغە: ١) سەرکەوای بوزو؛ ٢) پەستەك ف ١) چوخا؛ ٢) نیم‌تنهٔ نمدی.

چوغەبازەڵە: بەچکەـ..اوای بەرازف نوزاد گُراز

چوغەڵ: چوغك ف نگا: چوغك.

چوغەڵە: تیکوڵی برنج، بەرگە جەڵتوك ف پوسته شلتوك.

چوف: داردەست ف چوبدستی.

چوق: ١) داغ بوونی رۆن لەسەر ئاگر؛ ٢) لەرز لە تۆبەتێدا ف ١) داغ شدن روغن؛ ٢) لرز.

چوقان: قوچان، لێك‌نان: (چاوی چوقاند، دەستی **چوقاند**) ف چشم برهم نهادن، مشت گره کردن.

چوقان: ١) دەنگدانی داغ‌بونی رۆن؛ ٢) لەرزینی لە تۆبەتێ ف ١) صدای داغ شدن روغن؛ ٢) لرزیدن.

چوقاندن: ١) داغ کردنی رۆن؛ ٢) هەڵ لەرزاندنی سەرما ف ١) داغ کردن روغن؛ ٢) لرزیدن.

چوقاندن: لێك‌نانی منت بان چاو ف نگا: چوقان.

چوقڵ: دڕك، دڕی ف خار.

چوقە: دەنگی وێك کەوتنی ددان لە سەرمـــان ف صدای بهم خوردن دندانها از شدت سرما.

چوقی: ١) زانای زۆرزانی بەزبدی؛ ٢) ناوی پیاوانە ف ١) دانشمند فرقهٔ یزیدی؛ ٢) اسمی برای مردان.

چوقیان: لەرزین لەسەرماو تۆبەتێ ف لرزیدن از تب و سرما.

چوقین: چوقیان ف نگا: چوقیان.

چوك: ئەژنۆ، زرانی ف زانو.

چوك: ١) کێری منداڵ؛ ٢) چێشکە، پاساری؛ ٣) چەرمی سەری کێر کە خەتەنە دەکرێ؛ ٤) چکۆڵە، پچوك؛ ٥) چیل، سنوری ناو دو زەوی؛ ٦) ملەی کێو ف ١) آلت تناسلی پسر خردسال؛ ٢) گنجشك؛ ٣) غلاف سر آلت مرد که ختنه کنند، قلفه؛ ٤) کوچك؛ ٥) مرز فاصل

بین دو زمین؛ ۶) سنبغِ کوه.

چوکار: نۆکەر، خزمەتکار، خولام ف چاکر.

چۆکانێ: لەسەرچۆك دانیشتن ف نشستن روی زانو، زانو زدن.

چوکبڕ: کێر بڕ. خەتەنەکەر، ئەوی منالان سوننەت دەکا ف ختنه‌کننده.

چۆکدادان: لەسەر ئەژنۆ دانیشتن ف نشستن روی زانو.

چۆکدان: چۆکدادان ف نگا: چۆکدادان.

چۆك دانەسەر: ئەژنۆ لەسەر سنگ‌دانان ف زانو را بر سینه چسباندن.

چوکلە: ۱) چیلکەدار، پارچەداری باریك‌و وردیلە؛ ۲) سوچ‌و قوژبن، گۆشە: (گەمەی سێ چوکلە بکەین)؛ ۳) دەنەی پیت: (سین سێ چوکلەی هەیە)؛ ۴) پشکی مەشکەو پێستە ف ۱) چلیکه؛ ۲) گوشه؛ ۳) دندانهٔ حروف؛ ۴) درپوش چوبی مشك.

چوکلەشکێن: نێوان تێکدەر، شەیتانی‌کەر لەنێوان خەلکا ف آتش‌بیار معرکه، دوبهم‌زن.

چوکلەعنە: پوش بەقنگە، پوش بەفوُنە ف سنجافك.

چوکلەقنگە: چوکلەعنە ف سنجافك.

چوکلەقولاپ: داری قولاپی ماسیگر ف چوب ماهیگیری.

چۆك هەڵدان: ئەژنۆ بەرزکردن ف زانو بُلند‌کردن.

چۆك هەڵنان: چۆك هەڵدان ف نگا: چۆك هەڵدان.

چۆك هەڵینان: چۆك هەڵدان ف نگا: چۆك هەڵدان.

چۆگان: گۆچان، گۆپاڵ، داردەستی سەرخوار ف دارکاله، عصای سرکج.

چوگە: ئەوێ، وێدەرێ، ورێ ف آنجا.

چۆل: ۱) شوێنی کەس لێ‌نا؛ ۲) دەشت‌و دەر ف ۱) خالی از سکنه؛ ۲) دشت و صحرا.

چۆڵ: ۱) چۆل؛ ۲) چەکی شەڕ ف ۱) نگا: چۆل؛ ۲) سلاح.

چوُل: ۱) شوُل، نوُل، داروکەی تەڕو باریك؛ ۲) شوُفاری؛ ۳) چەکی شەڕ ف ۱) ترکه؛ ۲) نمّامی و سُخن‌چینی؛ ۳) اسلحه.

چوُلانێ: هەنگلەشەلە ف لی‌لی.

چۆلبڕ: ۱) گەڕیدەی عەوداڵ؛ ۲) لەبێ‌ڕێگەدا ڕۆیشتن ف ۱) جهانگرد خانه‌بدوش؛ ۲) از بیراهه‌رفتن.

چۆلبون: کەس لێ‌نەمان ف از سکنه خالی شدن.

چۆلپەرست: کەسێ کە لە ئاوەدانی نازێ، چادرنشین، کۆچەر ف صحرانشین، چادرنشین.

چۆلچڕ: هەوای گۆرانی شیاوی چۆل‌و دەشت ف آوازی که در دشتها خوانند

چوُلك: بڕیتی لە ئاوەدەست، بێشاو ف کنایه از مُستراح.

چۆل کردن: والا کرنی جێگە: (خانوەکەم بۆ چۆل کرد) ف خالی کردن جا.

چۆلگە: ساراو بیابان ف بیابان.

چۆل نشین: چۆلپەرست ف نگا: چۆلپەرست.

چوُلو: شوُفار، شەیتانی‌کەر ف سخن‌چین، نمّام.

چوُلوسك: بزوت، سەلکەبزوت ف نیم‌سوخته.

چۆلوهۆل: هیچ‌کەس تێدا نا ف خالی از سکنه.

چولە: ژوژك، ژوژو، ژوژی ف جوجه‌تیغی.

چوُلە: گاڵتەبازو قسەخۆش ف بذله‌گو.

چوُلەچرا: ئەخنەرمە، چلوسك، جاوڵە ف مشعل هیزُمی.

چوُلەچراو: چوُلەچرا ف نگا: چوُلەچرا.

چوُلەچوُل: بوُلەبوُلی ورچ ف همهمهٔ خرس.

چولەکە: چێشکە، پاساری ف گُنجشك.

چوُلەکەبکوژ: بڕیتی لەمروی زیندو ف کنایه از آدمی.

چوُلەم: چوُل‌و بیابانی بێ‌ئاوەدانی ف بیابان برهوت.

چوُلەمە: ۱) ئێسکێکی دوفلیقانە لەنێوان شان‌و ملدا؛ ۲) ئالقەی دارین لەملی گادا ف ۱) جناغ؛ ۲) حلقهٔ چوبی که بر گردن گاو بندند.

چوُلـەمـەشکێنـە: قوماری چوُلەمەشکاندن کە هەرچی لەبیری بچێ دەبدوڕێنێ. دەبێ هەرچی *لەهاوگرێوی وەرگرت بڵێ لەبیرمە* ف جناغ شکستن.

چوُلەمێ: چوُلەمە ف جناغ.

چولی: چولبەنی، والا لەمرو ف خالی السّکنه.

چوُلی: ۱) بێ‌ئاوەدانی؛ ۲) گەڵا کە بەدەست دەیدرێنن‌و نەقەی دێت ف ۱) آباد نشده؛ ۲) برگی که با دست بر آن می‌کوبند و صدا می‌دهد.

چۆم: چەم، روبار، روخانە ف رودخانه.

چۆماخ: ۱) شەقەزللە، شەپازللە، شەقام؛ ۲) گۆپاڵ، تێلا ف ۱) سیلی؛ ۲) چُماق.

چۆماغ: گۆپاڵ، تێلا ف چماق.

چوُمەت: چلوسك، بزوت، سەلکەبزوت ف نیم‌سوخته.

چۆمی: چۆم، چەم، روخانە ف رودخانه.

چوُن: ۱) هەڵچونی چێشت‌و شیر و...؛ ۲) جلوُن؛ ۳) چونکو؛ ۴) وەك؛ ۵) ڕۆیشتن؛ ۶) سواربونی نێر لە مێو؛ ۷) کوژانەوەی ئاگر؛ ۸) تۆقینی هێلکە لە ئاگردا؛ ۹) سڕ بون لە سەرمان؛ ۱۰) بەرەواج بونی پول؛ ۱۱) بێ‌وێنەو ئەمر: (قەسەنم بەخودای بێ‌چوُن) ف ۱) سر رفتن شیر و...؛ ۲) چگونه؛ ۳) چونکه؛ ۴) مانند؛ ۵) رفتن؛ ۶) نزدیکی نر با ماده؛ ۷) خاموش شدن آتش؛ ۸) ترکیدن تخم‌مرغ در آتش؛ ۹) بی‌حس شدن بر اثر سرما؛ ۱۰) رواج پول؛ ۱۱) بی‌مانند و جاودان

چوُن: چلوُن، کو؟ چاوا؟ ف چگونه.

چونا: ئەنگوتکەهەویر، گونکەهەویر ف چونهٔ خمیر.

چونچە: مەنجەڵی چکوُڵە ف دیگ کوچك.

چونکو: لەبەر ئەوە، بوُبە ف زیرا، چونکه.

چونکە: چونکو ف نگا: چونکو.

چونکی: چونکو ف نگا: چونکو.

چوُنگ: ناوەند، ناوەراست، شوێنی ناوەندی لە مەڵبەندێکدا ف مرکز.

چوُنەجەسە: پەلاماری بەسەبرو بەدزی‌بردن بوُشتێ ف پاورچین.

چوُنەر: چەوەندەر ف چُغندر.

چوُنـەرین: چێشتی سماق‌و چەوەندەر، چەوەندەر بەترش ف غذائی از سُماق و چُغندر.

چوٙنەژێر: نیفرارکردن، راستی گوتن ف اعتراف کردن، اقرار کردن.

چوٙنەها: چلۆنایەتی، کەمرووداو: (**چوٙنەها** شتی وا روٚبدا) ف چگونگی.

چوٙنەیەك: هەڵقرچان ف ترنجیدن، چروکیدن.

چوٙنیەتی: چلۆنایەتی، چلۆنەتی ف چگونگی، کیفیت.

چوٙن‌یەك: وەك یەك، کەس لەکەس پتر نا ف یکسان، برابر.

چوێ: برین، زام ف زخم.

چوبت: خم، هەش ف نیل.

چوبتلی: دەخم‌تراو، رەنگی هەش لێدراو ف نیلگون.

چوبج: پاساری، چوٙلەکە ف گنجشك.

چوێدار: برێندار، زامدار ف زخمی.

چوبز: جۆری بزن ف نوعی بُز.

چوبره: هاوارو زیمە ف جیغ‌وداد.

چوێز: دوٚراو لە گەمەدا ف بازنده، باخته.

چوێشتیر: تبشتیر ف بُز دوساله.

چوبك: پاساری، چیشکه ف گنجشك.

چوێڵ: بارەبەری باشوٚ خواروخێچ ف چهارپای جُلاق.

چوین: ١) چوٚن؛ ٢) روٚیشتن ف ١) چگونه؛ ٢) رفتن.

چه: ١) جی؛ ٢) لەدوای وشەوە واناجکوٚلە ف ١) چه، کلمهٔ سؤال؛ ٢) پسوند تصغیر.

چەبت: جفت، کڵاوی بەرزو، جوٙت ف کلاهك بلوط.

چەپ: ١) لای بەرانبەری راست؛ ٢) خوارو خێچ؛ ٣) پلە و دەرەجە: (**چەپێکی** دەبەر ئەودا نیە)؛ ٤) بەری دەست؛ ٥) چەپڵە، دەست لەدەست دان، چەپك؛ ٦) دورکەوتە: (**چەپ** کەوتوە)؛ ٧) چەپکەمو، چەپکەگیا؛ ٨) پوٚلی قومار ف ١) چپ، مقابل راست؛ ٢) کج‌وکوله؛ ٣) درجه؛ ٤) کف دست؛ ٥) کف‌زدن؛ ٦) دورافتاده؛ ٧) دستهٔ گل و گیاه؛ ٨) پول قُمار.

چەپال: ١) لای چەپ؛ ٢) لە جومگەی دەستەوە تا سەرقامکان ف ١) طرف چپ؛ ٢) از مُچ دست تا سرانگشتان.

چەپاڵ: بەرەی ساکار، پەلاس ف پلاس.

چەپالك: بەرەی ساکار ف پلاس.

چەپاڵە: ١) بستێك، بەقەی یەك‌بوٚست؛ ٢) پەناو پەسیو؛ ٣) چەپوٚك، بەبانی دەست لەسەردان؛ ٤) شەپازللە، زللە ف ١) یك‌وجب؛ ٢) پناهگاه؛ ٣) توسری؛ ٤) سیلی.

چەپاڵەدان: پەنادان، داڵدەدان ف پناه‌دادن.

چەپاتن: تێ‌نەباندن، تێ‌ئاخنین، ئاخنین ف چپانیدن.

چەپاو: تالان، بوبر، پوٚڕ ف غارت و چپاول.

چەپاوکردن: تالان کردن، راماڵین ف غارت کردن.

چەپت: چەبت، خواروخێچ ف کج‌وکوله.

چەپخون: ١) هێرشی لە شکر لە شەودا، پەلاماری شەوانە؛ ٢) بزوٚزو سەهەندە ف ١) شبیخون؛ ٢) پرتحرُّك.

چەپك: ١) چەپڵە؛ ٢) دەسکەگوڵ؛ ٣) نیسکەمو ف ١) کف زدن؛ ٢) دستهٔ گل؛ ٣) دستهٔ مو.

چەپکوتان: چەپڵەلێدان ف کف زدن.

چەپکوتانن: چەپکوتان ف کف‌زدن.

چەپکە: چەپك ف نگا: چەپك.

چەپکەن: ١) کراسی داوێن درێژی ژنان: (شەو **چەپکەنی** نیلوفەری و جیلوەیی رەقسی / شەرمەندە دەکەن زوهرەیی زەهرا لە سەمادا) «نالی»؛ ٢) ریگە بەبن زەمبندا، نەغمە ف ١) دامن بُلند زنانه؛ ٢) نقب.

چەپگەڕ: برێتی لە زەمانە ف کنایه از زمانه.

چەپگەرد: چەپگەڕ ف کنایه از زمانه.

چەپل: ١) قوٚڵو باسك؛ ٢) چنگ، پەنجە ف ١) بازو؛ ٢) چنگ، پنجه.

چەپڵە: لەپ لێك‌دان، چەپك ف کف‌زدن.

چەپلەر: ١) کەم‌زان، ناشی؛ ٢) چوٚپە، کەسێ کار بەدەستی چەپ دەکا ف ١) ناشی، نازەکار؛ ٢) چپ‌دست.

چەپڵەرێزان: چەپك‌کوتانی بەکوٚمەڵ ف کف‌زدن.

چەپڵەقوزێ: برێتی لە دەرکردنی بە سوکایەتی ف کنایه از بیرون کردن.

چەپڵەکوتان: چەپکوتان ف کف زدن.

چەپڵەلێدان: چەپ کوتان ف کف‌زدن.

چەپڵەلێکوتان: برێتی لەدەرکردن‌و سوکایەتی بەسەرهێنان ف کنایه از بیرون کردن و رسوا نمودن.

چەپوٚ: چەپاو، پوبر، بوٚڕ، تالان ف چپاول.

چەپوچەوێڵ: خوارو خێچ ف کج‌وکوله.

چەپوچیر: خوارو نالەبار ف کج و مُعوَج.

چەپوخال: کاری بەنهێنی، کار بەدزیەوە، پەنامەکی ف کار پنهانی.

چەپ‌وراس: ١) خاچ، چەلیپا؛ ٢) برێنی دەستی راست‌و لاقی چەپ یان پێچەوانە؛ ٣) لەراستەو چوٚپەوە ف ١) صلیب؛ ٢) بریدن دست راست و پای چپ یا برعکس؛ ٣) از چپ و راست.

چەپ‌وراست: چەپ‌وراس ف نگا: چەپ‌وراس.

چەپوراست کردن: دەستی راست‌و لاقی چەپ درێژکردن یان پێچەوانە ف دراز کردن دست و پای مخالف.

چەپوٚش: گیسکەمێ ف بزغالهٔ مادینه.

چەپوغان: چەپوخال ف کار پنهانی.

چەپوٚك: بەبانایی لەپ لەسەردان ف توسری.

چەپوٚکان: لەسەر پاشو هەڵسانی ئەسپ‌و هاروهاجی کردن ف روی دست بُلند شدن و جنونی کردن اسب.

چەپوٚڵە: دەستی جکوٚڵەی منال ف دستِ کودك.

چەپوٚڵە شێرە: گیایەکە لە پەنجەی پشیلە دەکا ف گیاهی است.

چەپە: ١) کەسێ کار بەدەستی چەپ دەکا؛ ٢) چەپکەگیا؛ ٣) دەسبەندی بەك‌سم؛ ٤) سەوڵی بەلەم لێخوڕین ف ١) چپ‌دست؛ ٢) دستهٔ گیاه؛ ٣) دستبند آهنین ستور؛ ٤) پاروی قایقرانی.

چەپەجاخ: ساتوٚر، نامرازی گوٚشت جنین ف ساطور.

چەپەجاغ: چەپەجاخ ف ساطور.

چەپەر: ١) دەرگاو دیواری لەشوٚڵ، تامان؛ ٢) پیاوی نامەبەر، نەتەر؛ ٣) سەنگەر، خەڵ، سپێر ف ١) پرچین؛ ٢) پسنچی؛ ٣) سنگر.

چەپەربەن: ملپێچ [فا] شال گردن.

چەپەربەندان: کۆبونەوەی بەکۆمەڵ، لێك خڕبونەوە [فا] گردهمائی.

چەپەك: ١) گوندو خانوی دورلە رێبازی گشتی؛ ٢) جۆگەی بەخواری لە تەختە مەرەزەی بڵندو نەوی‌دا [فا] ١) خانە یا روستایی کە در سر راه نباشد؛ ٢) جوی پر پیچ و خم در شالیزار ناهموار.

چەپـەڵ: ١) گەمـار، پیس، چڵکن؛ ٢) گنخـاو، گەنیو [فا] ١) کثیف، چرکین؛ ٢) گندیده.

چەپەڵۆك: چەپۆك [فا] توسری.

چەپەڵی: ١) پیسی، ناخاوێنی؛ ٢) برێتی لە بەدفەڕی‌و بێ‌ناکاری [فا] ١) پلیدی، کثافت؛ ٢) کنایە از رذالت و پستی.

چەپەن: لای چەپ [فا] طرف چپ.

چەپەنگ: لای چەپی لەشکر لە مەیداندا [فا] میسرهٔ لشکر.

چەپەوانە: پێچەوانە، تەرسە [فا] معکوس، وارونە.

چەپی: ١) جۆپی، هەڵپەڕکێ، دیلان؛ ٢) جورێکی هەڵپەڕکێ‌یە [فا] ١) رقص گروهی کُردی؛ ٢) نوعی رقص.

چەپیش: گیسك، بێچوی بزن لە پێنج مانگەوە تا دەبێتە بەکسالان [فا] چپش.

چەپیل: جۆپە، چەپە [فا] نگا: جۆپە.

چەت: ١) کوێر، کۆزەر؛ ٢) لەمپەر، بەرهەڵست [فا] ١) کوزر؛ ٢) مانع، رادع.

چەتارە: پارچەی تاوریشم [فا] پارچهٔ ابریشمی.

چەتـان: ١) دارو حەسیر لە دەورەی بانی عارەبانە بۆ کاکێشـان؛ ٢) سەرپۆشی لەقوماش بۆ عارەبانەو کالیسکە [فا] ١) دیوار مانند اطراف گاری کە از نی یا چوب ساختە می‌شود؛ ٢) چادر کالسکە و ارابە.

چەتاڵ: ١) داریان ئاسنی دولك کە بۆ تفەنگ لەسەرداناتی دەچەقێنن؛ ٢) خێوەتی پچـوك؛ ٣) کۆی خەرمـانی سور؛ ٤) چەنگاڵی هەواڵی کەوچك بۆ شیوخواردن [فا] ١) چوب یا فلز دوشاخە کە تفنگ را برآن گذارند؛ ٢) خیمە کوچك؛ ٣) تودهٔ خرمن؛ ٤) چنگال غذاخوری.

چەتـاڵانـە: بەشی سەرکار لەکۆی خەرمانی سور [فا] سهمی از خرمن گندم کە بە کدخدا می‌رسد.

چەتاوەڕۆ: بێ‌شەرم‌و تابڕۆ [فا] بی‌شرم و بی‌آبرو.

چەتاوەسو: چەتاوەڕۆ [فا] بی‌شرم و آبرو.

چەت تێ‌خستن: برێتی لە کارتێك‌دان [فا] چوب لای چرخ گذاشتن.

چەت تێ کەوتن: گیرکـردنی کار: (کـارەکـەم **چەتی تێ کەوت**) [فا] پیدا شدن گیر در کار.

چەتن: دژوار، سەخت، گران، بەزەحمەت [فا] دشوار.

چەتر: ١) سەیوان، شتێ کە بۆ پارێز لە هەتاوی گەرم‌و باران بە سەریانەوە دەگرن؛ ٢) چەتـرو کیسـەیەکە بۆ فڕۆکەوان‌و لەشکر لەفڕۆکەوە پێی دادەبەزنە سەرزەوین [فا] ١) چتر دستی؛ ٢) چتر فرود، پاراشوت، چتر نجات.

چەترباز: ئەوانەی بەچەتر لەفڕۆکە دادەبەزن، پەرەشوت [فا] چتر باز.

چەتـرکردن: ١) خۆفش کردن‌و کلك رەپ کردنی قەلەموتەو تاوس؛ ٢) هەڵپەرتاو تێی‌دار بۆجوانی [فا] ١) چتر کردن طاووس و بوقلمون؛ ٢) بریدن شاخ و برگهای درخت و آرایش آن.

چەتردقی: جۆرێ کولێرەی ساجی [فا] نوعی گردە کە بر ساج پزند.

چەترهەڵدان: چەترکردن [فا] نگا: چەترکردن.

چەتفە: دەسماڵی سەری عارەبان [فا] دستار عربها.

چەتلەمـەر: ١) دەسبـڕو فێڵباز؛ ٢) نەزان‌و سەرەڕەق [فا] ١) شیّاد؛ ٢) نادان و کَلّەشق.

چەتور: فلانی، کاورا، وشەی دواندنە بەهیما [فا] فُلانی.

چەتـۆر: ١) لە چوار بـەش بەشێك؛ ٢) پارەیەکی زەمـانی تورکی عوسمانی؛ ٣) دەمەتیغی کول‌و ژەنگاوی [فا] ١) یك چهارم؛ ٢) واحد پول عثمانیان؛ ٣) تیغ کندو زنگ‌زده.

چەتۆن: ١) چەتن، زەحمەت؛ ٢) ناراست‌و نۆش؛ ٣) توندی تونن [فا] ١) دشوار؛ ٢) ناهنجار و صَعب؛ ٣) توتون تُند.

چەتە: ١) رێگر، گۆران؛ ٢) چەندرمەی مەعموری دزگرتن؛ ٣) هاوبەش لە شورشی دژی دەوڵەت [فا] ١) راهزن؛ ٢) ژاندارم؛ ٣) شورشی.

چەتەڵ: چەتاڵ [فا] نگا: چەتاڵ.

چەتە گەری: کاری چەتە [فا] راهزنی.

چەتەیی: چەتەگەری [فا] راهزنی.

چەتیو: ١) کیژی بێ باب‌و داك؛ ٢) وشەی دواندنی ژن بەسوکایەتی [فا] ١) دختر بتیم؛ ٢) کلمهٔ اهانت بە زنان.

چەتیوە: ژنی نانەجیب‌و بێ‌ناکار [فا] زن نانجیب و بدرفتار.

چەچ: دەست لەزمانی منالاندا [فا] دست در زبان کودکان.

چەچڵە: دەستوکە، دەستی بچکەلانە [فا] دست کوچولو.

چەچـول: *لە گەمـەی هەڵـوکێن‌دا هەرکـەس هەڵـوك وەدەستی کەوێ نەی‌دوراندوە، بەوە دەڵێن «چەچول»، هێندی بڕیار ئەدەن وەهەرکوێی بکەوێ «چەچولە»* [فا] اصطلاحی در بازی الك‌دولك.

چەچە: چەچ [فا] نگا: چەچ.

چەچەکە: چەچ [فا] نگا: چەچ.

چەخت: رژدو هەڵەموت [فا] کوە مرتفع و سخت.

چەخماخ: ١) مقەنەزمەی تفەنگ؛ ٢) ئامرازی ئاگر پێکردن، چەرخ [فا] ١) چخماق تُفنگ؛ ٢) فَندك.

چەخماخ‌چی: تفەنگ‌ساز، وەستای تفەنگ چاکردنەوە [فا] اسلحەساز.

چەخماخ‌چێتی: پیشەو سنعاتی تفەنگ‌سازی.

چەخماخە: بریقەی بروسکە [فا] آذرخش.

چەخماغ: چەخماخ [فا] نگا: چەخماخ.

چەخـەر: ١) نیشـانـەی رێ‌وبان، کێلکا سەررێکێ؛ ٢) شوێن گیڕی لە رێگەدا [فا] ١) نشانەگذاری مسیر؛ ٢) ردپایی.

چەدەنە: رێحانەکێویلکە [فا] ریحان کوهی.

چەر: ١) لەقە، پێهن‌لێدان؛ ٢) لەوەڕ، چێری [فا] ١) لَگد؛ ٢) چرا.

چەراغی: سەر بەخانەدانی گەورە [فا] منسوب بە اشراف.

چەڕاگە: جێ‌لەوەڕ، جابەر، گیاجاڕ [فا] چراگاه.

چەڕانن: لەوەڕاندن، ئاژەڵ بردنەدەشت بۆ گیاخواردن [فا] چرانیدن.

چەراوری: مەلێکی پچوکی وەك جوڵەکەیە ف پرندەایست کوچك شبیه گنجشك.

چەرپا: نەختی نوستن، قەرەوێلە ف تختخواب.

چەرت: جیابون، هەڵبڕان ف جُدا، فاصله گرفتە.

چەرچەف: ڕودۆشەك و باڵگە ف ملافە.

چەرچی: دەستفرۆش، فرۆشیاری گەڕیدە ف پیلەور.

چەرخ: ١) تایەی عەرابەو گاری؛ ٢) زەمانە؛ ٣) سەدساڵ؛ ٤) ئامرازی ئاوهەڵکێشان لەبیر؛ ٥) ئامرازی چەقۆ تیژکردن؛ ٦) چەخماخی ئاگرپێ کردن؛ ٧) باشو، مەلێکی ڕاوکەرە؛ ٨) کۆزی داوەت ف ١) چَرخ عرابە و گاری؛ ٢) زمانە؛ ٣) قرن؛ ٤) چرخِ چاه؛ ٥) ابزار چاقو تیزکردن؛ ٦) فندك؛ ٧) باشە، پرندەایست؛ ٨) حلقهٔ رقص.

چەرخان: سوڕدان، زڤرین ف چرخیدن.

چەرخاندن: سوڕاندن، زڤراندن ف چرخانیدن.

چەرخخواردن: چەرخان ف چرخیدن.

چەرخدان: ١) چەرخاندن؛ ٢) چەرخین ف ١) چرخانیدن؛ ٢) چرخیدن.

چەرخلەچەمبەردان: بریتی لە ئازاردان ف کنایە از شکنجەدادن.

چەرخلەچەمبەرکێشان: چەرخ لە چەمبەردان ف نگا: چەرخ لە چەمبەردان.

چەرخوفەلەك: ١) فرۆکەی خەیاڵی ناو چیرۆکان؛ ٢) جوڵانەی بەکورسی بۆ چەند کەس ف ١) هواپیمای افسانەای قصەها؛ ٢) چرخ و فلك.

چەرخە: خول، سوڕ ف چرخش.

چەرخەچی: ١) عەسەس، پاسەوانی شەو؛ ٢) ئاوگەردان ف ١) شبگرد، گزمە؛ ٢) آبگردان.

چەرخەدان: خول‌خواردن بەدەوری گڕی ئاگردا، سوڕدان لەدەوری ئاگر ف چرخیدن دور آتش.

چەرخەك: غەرغەرە، قرقرە، دارۆکەی دەزو لێ پێچان ف فرقرە.

چەرخەکردن: ڕاکردن بەدەوری شتێکا، دەوران‌دەور هەڵاتن ف دور چیزی چرخیدن.

چەرخەمە: ١) سەبوان لەقامیش؛ ٢) زەنبیلەی لەقامیش ف ١) سایبان از نی؛ ٢) زنبیل از نی.

چەرخی: ١) پولێکی قەدیم؛ ٢) سکەیەك قەراخی گرنی‌گرنی بێ؛ ٣) کەڵەبابێ لەشەڕدا ڕادەکاو دەگەڕێتەوە سەر دوژمن؛ ٤) گروفەر، خڕ ف ١) واحدی در پولهای قدیم؛ ٢) سکهٔ کنگرەای؛ ٣) خروس جنگی؛ ٤) مدوّر، گرد.

چەرخیان: سوڕدان، سوڕان ف چرخیدن.

چەرخین: چەرخیان ف چرخیدن.

چەڕخین: خلیسکان ف لیزخوردن.

چەرداخ: چارداغ ف کرچە.

چەردە: ڕەشتاڵە، ئەسمەر ف سبزەچردە.

چەرس: بەنگ، گیایەکە دەیکێشن و گێژدەبن، حەشیشە ف بنگ، خشیش.

چەرغو: کەسکی لەشوڵەدار ف جارو ساختە شدە از ترکە.

چەرم: ١) پێستی ماڵاتی بەرزە؛ ٢) چەور، دەون ف ١) چرم؛ ٢) چرب.

چەرمچی: دەباغ، کەسێ پێستان دەهەڵاڵ دەنێ، دەباغچی ف دبّاغ.

چەرم خۆش کەر: دەباغچی ف دبّاغ.

چەرمسی: سیس هەڵگەڕاو، ژاکاو، چرچ بوگ ف پژمردە.

چەرمسین: سیس بون، ژاکان ف پژمردن.

چەرمقی: چرچ هەڵگەڕاو ف چروکیدە.

چەرمقین: چرچ بون، لۆچ تێکەوتن ف چروکیدن.

چەرمگ: سپی، گەور ف سفید.

چەرمگسور: بزی گەوری مل‌سور ف گوسفندِ سفید گردن قرمز.

چەرمگی: سپیەتی، گەوری ف سفیدی.

چەرمو: سپی ف سفید.

چەرموك: پارچە چەرمێکە دە کلکەتەنی دەخەن ف تکەچرم دوك.

چەرموگ: چەرمگ، سپی ف سفید.

چەرمە: ١) سپی؛ ٢) لەڕولاواز؛ ٣) موژبوێنەوە: (ئاغا چەرمەی لێ‌دەکرد) ف ١) سفید؛ ٢) لاغر و مُردنی؛ ٢) ابرو درهم کشیدن.

چەرمەجەقاڵتە: گوشتی ڕەگاوی ف گوشت همراه با رگ و پی.

چەرمەسەرە: دەردو ئازارو ڕەنجی زۆر ف رنج و مشقّت بسیار.

چەرمەسەرێ: چەرمەسەرە ف نگا: چەرمەسەرە.

چەرمەڵ: دۆکەی میوە، شۆکە ف سبیدك درخت و پالیز.

چەرمەڵانە: چەرمەڵ ف نگا: چەرمەڵ.

چەرمەڵە: چەرمەڵ ف نگا: چەرمەڵ.

چەرمی: ١) سپی، گەور؛ ٢) چەوری ف ١) سفید؛ ٢) چربی.

چەرمیلە: دۆکە، چەرمەڵ ف نگا: چەرمەڵ.

چەرمین: دروست‌کراو لە چەرم ف چرمی.

چەرمینە: چەرمین ف چرمی.

چەرمینە: سپێنەی هێلکە ف سپیدهٔ تخم.

چەرندە: ئاژەڵێ کە دەلەوەڕێ ف چرندە.

چەرنە: چەرندە ف چرندە.

چەروەدار: چاروێدار ف چاروادار.

چەڕوەشین: لوشکەهاوێژ، جونەوەشێن ف لگدپران، جُفتك‌انداز.

چەرە: خواردەمەنی: (شەو چەرەمان خوارد) ف خوراك.

چەرەخۆرە: ئامرازێکە لە ئاسیاودا ف ابزاری در آسیاب.

چەرە دوکەڵ: جرە دوکەڵ ف دود غلیظ.

چەرەز: شتی ترو کاندنو کاکڵەبادامو پستە پێکەوە ف آجیل.

چەرەس: هەرەوەزی پاسوخو دۆشاوکردن ف شیرە و باسلق ساختن گروهی.

چەرەگە: پەرچیغ، ئەودارانەی بەباڵ چیغەوە دەچەقن ف چوبهای نگهدارندهٔ چیغ چادر.

چەری: چەرەس ف نگا: چەرەس.

چەڕین: ١) لەوەڕان، لەوەڕین؛ ٢) گۆرانی‌گوتن ف ١) چریدن؛ ٢)

آوازخواندن.

چەژە: نام، جێژە ف مزه، طعم.

چەس: چبە ف چبست.

چەسبسە: پێکەوە نوسان ف چسبیدن.

چەسپ: ١) نوسەك، سرێش: ٢) لکان، پێوەنوسان ف ١) چسب: ٢) چسبیدن.

چەسپان: ١) لکان، نوسان: ٢) مەزبوت، لەش سوك ف ١) چسبیدن: ٢) چست وچالاك.

چەسپاندن: لکاندن، نوساندن ف چسبانیدن.

چەسپانن: چەسپاندن ف چسبانیدن.

چەسپۆك: نوسەکە، نوسەنەکە ف نوعی خار که به لباس می چسبد.

چەسپیان: لکان، پێوەنوسان، نوسان ف چسبیدن.

چەسپین: چەسپیان ف چسبیدن.

چەسن: چەس ف چیست.

چەش: ١) چاو، دیە، دیدە، چەم: ٢) نێچیری چەشنەخواردو: ٣) تاژی فێرەراو: ٤) چێژە، نام ف ١) چشم: ٢) شکار چشنەخوار: ٣) تازی تعلیم دیدە برای شکار: ٤) مزه، طعم.

چەش بون: ١) نێچیری چەشنە خواردو: ٢) تاژی فێرەراوکردن ف ١) شکار چشنەخوار: ٢) آموزش تازی.

چەشتن: نام کردن، چێژە کردن ف چشیدن.

چەشتە: ١) چێژەی کەبۆ نێچیر دادەنرێ: ٢) نێچیری چەشنە خواردو: ٣) تاژی فێرەراو کراو ف ١) چشنە: ٢) شکار چشنەخوار: ٣) تازی تعلیم دیدە برای شکار.

چەشتەبون: ١) نچیری چەشتەخواردو: ٢) تاژی فێری راوبوگ ف ١) چشنەخوار: ٢) تازی تعلیم‌دیدە.

چەشتەخۆرە: نێچیری چەشەخواردو ف چشنەخوار.

چەش چەرە: چاوترسێن ف ترساننده.

چەش خیز: چاوحیز، بەچاوغاین ف نظر باز.

چەشدار: ١) ئاگادار بەچاو، چاونێر: ٢) بەرانبەری بێ‌چاو، چاوساغ ف ١) چشم بەراه، منتظر: ٢) بینا.

چەشڕێ: چەمەڕا، چاوڕێ، چارەنۆڕ ف چشم‌براه، منتظر.

چەش زەخم: ١) چاوێنی، چاوزار: ٢) نوشتەی چاوزار ف ١) چشم‌زخم: ٢) چشمارو.

چەش شەنە: عاشیرەت وەچەم، هێما بەچاو ف ایما و اشاره با چشم و ابرو.

چەش کردن: ١) چەشنە بەنێچیردان: ٢) تاژی فێرەراوکردن ف ١) شکار چشتەخور کردن: ٢) تعلیم دادن تازی.

چەشکە: ١) چەشنە: ٢) چێشتن، چێژە کردن: ٣) هەناو، جەرگ‌ودڵ‌و... ف ١) چشنە: ٢) چشیدن: ٣) احشاء.

چەشکە کردن: نام‌کردن، چێژتن ف چشیدن.

چەشمە: کانی، چاوە، سەرچاوە، هانە ف چشمە.

چەشمەك: چاویلکە، گۆزلك ف عینك.

چەشمەنداز: دیمەن، چاوگە، بەرچاو ف چشم‌انداز.

چەشمەنناز: چەشمەنداز ف چشم‌انداز.

چەشمیك: تۆزی دەرمانی چاو ف پودر داروی چشم.

چەشن: جۆر، وەك ف مِثل، مانند.

چەشنی: تەرەفە ف ترقه، چاشنی.

چەشۆرێ: چاورو، شەرم‌وحەیا ف شرم‌وحیا.

چەش وەڕێ: چاوەڕێ، چەمەڕا ف چشم‌براه.

چەش وەنە: ئیشارە بەچاو ف اشاره با چشم.

چەشە: ١) چەشنە: ٢) وردەخواردنی بەرلەنان‌و چێشت ف ١) چشنە: ٢) پیش‌غذا.

چەشەبون: چەشتەبون ف نگا: چەشتەبون.

چەشەخۆرە: چەشنەخۆرە ف نگا: چەشنەخۆرە.

چەشە کردن: ١) چێژە کردن: ٢) چەشتە بەنێچیردان ف ١) چشیدن: ٢) چشتەخور کردن شکار.

چەعف: چاو، چەم، دیە ف چشم.

چەعفك: چاویلکە، عەینەك، چەشمەك ف عینك.

چەفت: ١) خوار، لار، چەوت، چەوێڵ: ٢) ئاسنۆکەی دەرکەی پێ دادەخەن ف ١) کج: ٢) چفت.

چەفتلیس: کاسەلێس، تەوسن ف شکم‌پرست.

چەفتور: خواربڕاو، قیلەوقاچ ف قیقاج، اریب.

چەفتول: چەفتور ف نگا: چەفتور.

چەفتە: ١) بنەمێو کە لەدار دەهاڵێ: ٢) بوختان‌و هەڵبەستنی درۆ: ٣) چەتە ف ١) رزی کە بەدور درخت پیچیدە باشد: ٢) افترا: ٣) دستار عربها.

چەفتەرێز: ئالقەریزی دەرگا ف چفت.

چەفتە کەڵ: گای چوارساڵە ف گاو نر چهارسالە.

چەفتەلی: ١) جۆرێ چارەکەی ژنان کەراست‌و چەپ دەیپۆشن: ٢) لاولاوەی دەرك‌و پەنجەرە ف ١) نوعی روسری زنانە کە چپ و راست می‌پوشند: ٢) لولای در و پنجرە.

چەفتەوشیرە: چەپ‌و چیر بەخێلیکەوە روانین ف چپ‌چپ نگاه کردن.

چەفیە: چەفیە ف نگا: چەفیە.

چەڤاندن: ١) دەناویەك بردن: ٢) چەماندن ف ١) درهم فروبردن: ٢) خم کردن.

چەڤر: ١) دهون، چەور: ٢) گیایەکە گەڵادەرزی لە جسنی کەماو لۆ ف ١) چرب: ٢) گیاهی است.

چەڤرچەڤرۆك: گیایەکە بنەکەی بۆ خواردن دەشێ ف گیاهی است کە ریشە خوراکی دارد.

چەڤرەبی: جۆرێك لەدارەبی ف نوعی درخت بید.

چەڤین: چەمین، چەمینەوە، خوارەوەبون، داهاتنەوە ف خمیدن.

چەق: ١) بێ‌بزوتن‌و بەپێوە: ٢) وردەزەنگ: ٣) ناوەندی ریگە: ٤) چەقینی چک لەسەر لافۆلەکەی، کەرهانن، گزبرهاننی میچ، تەوغێ: ٥) سەرسەختن‌و لاسار لەسەوداداا ف ١) مقاوم: ٢) رگ و پی: ٣) کنار راه:

۴) نگا: نەوغی؛ ۵) سرسخت بك دنده در معامله.

چەقاڵ: دەگەڵ بەقاڵ دەگوترێ و بەمانا سەوداگەری سەرپایی لەناو بازار دێت ف مترادف با بقّال و بەمعنی دوره‌گرد.

چەقاڵتە: توێ گۆشتی پڕ لەرەگ ف نگا: جەرمەچەقاڵنە.

چەقالە: فەربکەبادام ف جغاله.

چەقالە کێوبلە: بەری داریکە لە فەربکەبادام دەکا ف گیاهی است که ثمرش شبیه به چغاله‌بادام.

چەقان: ۱) دەزەوبدا داکوتران: (ریشەکان **چەقان**)؛ ۲) تکبنەری دلۆپ: (قەترەچەقان) ف ۱) در زمین فروکردن؛ ۲) چکاننده.

چەقاندن: راگرتنی بێ بزوتن لەزەویدا: (نێزەی دەزەوی **چەقاند**، نەمامی **چەقاند**) ف در زمین فروکردن، نشاندن.

چەقانن: چەقاندن ف نگا: چەقاندن.

چەفانە: جەقەنە، *دویارچە زەردی جکۆلەی بانکەلە کەسەماکار دەدرفامکی دەکاو دەبانەفێنێ* ف چغانه.

چەفانەژەن: کەسێ کەچەقەنەلێ دەدا ف جغانه‌زن.

چەقاو: دەزەمبن روکراو ف در زمین فرو شده.

چەقاوەسو: خوگرتو بە خراپە، بێشەرمو بەچەقەو شلناغ ف شارلاتان، بزهکار.

چەقچەچوك: گیایەکی لك باریکی بلندی بێ گەڵابە ناڵی پلنگی پێوە دەنیشن ف گیاهی است.

چەق چەق: ۱) فەزواتی سوێر کراو لەناوا کوڵاو بۆنرو کانسدن؛ ۲) جەفەنەی ناش ف ۱) بسته کوهی شور شده و در آب پخته؛ ۲) ابزاری در آسباب.

چەقچەفە: ۱) جەفجەچوك؛ ۲) گیابەکە شبرەی بنەکەی وەك جاچکە نەجاون؛ ۳) چەفەنەی ناش، چەقجەق ف ۱) و ۲) دو نوع گیاه؛ ۳) ابزاری در آسباب.

چەقل: چوفل، دڕك، دڕو ف خار.

چەقلانقوچ: فەزوان، کەسکان ف جتلانقوش.

چەقل ماست: ماسناو، ناوەماست ف دوغ چربی نگرفته.

چەقلە: چلکن، گەمار ف چرکین، کثیف.

چەقنای: چەقاندن ف غرس کردن.

چەقو: ۱) جەقو؛ ۲) لەپاش وشەی لونی‌وانا: گالنەکەر، سەماکەر ف ۱) جاقو؛ ۲) پس از کلمهٔ لوطی به‌معنیٔ دلفك آید.

چەقو: کێرد ف چاقو.

چەقوساز: کێردکەر، وەسنای کێردان ف جاقوساز.

چەقوکیش: شەڕانی. کەسێ بەجەفولێدان هەرەشەلە خەڵك دەکا ف چافوکش.

چەقوگەر: جەفوساز ف جاقوساز.

چەقولە: کێردی چکۆلە ف چافوی کوچك.

چەقونە: تەق‌تەق بەلبکدانی قامکە گەورەو براتوتە، چەقەنە ف بشکن.

چەقە: ۱) شبلەی بنەتنگ کەنەبجاون؛ ۲) گورەو هەرا، چەنەلێدان ف ۱) قندران؛ ۲) فیل‌وفال.

چەقەبی: دارەبی خۆڕست ف بید خودرو.

چەقەچەق: هەراوهوریا. گالەگال ف هو و جنجال.

چەقەچەناو: چەقەکەر، زۆربلێ بەدەنگی بەرز ف حرّاف، پرچانه.

چەقەخانە: ژوریك بەبەناجبگەی نوێژەوە لەمزگەوت بۆ قسەکردن ف اطاقی کنار شبستان مسجد که برای بحث و اظهارنظر می‌باشد.

چەقەرە: نبرتکی بازەشبن بوی گیا: (پیوازەکەمان **چەقەرەی** داوە) ف جوانه نازه گیاه.

چەقەساو: تیژ کردنی داس بەسەر پێوە بە عەجەلە: (**چەقەساویکی** لێدە) ف تیز کردن داس با عجله و سرپایی.

چەقەسو: چەقاوەسو، بێ‌چاوڕو ف پررو و بی‌شرم.

چەقەڵ: ۱) نۆڕی، نورك؛ ۲) پێچك، پێچکی کورسی؛ ۳) لاواز، لەڕ؛ ۴) بزنی مل رەشی نەندام سپی ف ۱) شغال؛ ۲) پایهٔ صندلی؛ ۳) لاغر؛ ۴) بز سفید گردن‌سیاه.

چەقەن: زەوی تمنم، رەقەن ف زمین سنگلاخی.

چەقەنە: ۱) چەفانە؛ ۲) داریکی پنچکە ف ۱) بشکن؛ ۲) درختچه‌ایست.

چەقەوانە: جەقەنەی دەستی سەماکەر، جەقەنە ف صنج.

چەقەور: بونی رونی سوتاو ف بوی روغن سوخته.

چەقەوهەرا: گورەو چەقە. زەنازەنا، هەڵلا هەڵلا ف هو و جنحال.

چەقی: چەقاو ف فروشده.

چەقیان: چەقان ف فرورفتن.

چەقیلوك: ۱) گوڵێکی سپی رەنگە؛ ۲) چەقالە کێوبلە ف ۱) گلی است سفیدرنگ؛ ۲) چغاله‌بادام.

چەقیلە: جۆرێ خاشخاشك ف یکنوع خشخاش کوهی.

چەقین: چەقاو ف فروشده.

چەقیو: ۱) چەقاو؛ ۲) وێستاوی بێ‌جوڵە ف ۱) فروشده؛ ۲) بی‌حرکت ایستاده.

چەك: ۱) نامرازی جەنگ؛ ۲) خشڵ، زەنبەر؛ ۳) پۆشاك؛ ۴) زللە، شەقام، شەپەزللە، شاپ؛ ۵) گلۆلەی ناوربشم؛ ۶) کەوشی کۆنی لەبەربەك چوگ؛ ۷) جەرمی باژنەی کەڵاش؛ ۸) مشتەی دەستی هەلاج؛ ۹) روت‌وفوت؛ ۱۰) نامرازی کار؛ ۱۱) قاقەزی حەواڵەی پارەلە بانك؛ ۱۲) پینەی قمراغ بەری کەوش بۆراست کردنەوە ف ۱) جنگ‌افزار؛ ۲) زیورآلات؛ ۳) پوشاك؛ ۴) سیلی؛ ۵) گلولهٔ ابریشم؛ ۶) کفش زوار دررفته؛ ۷) جرم باشنهٔ گیوه؛ ۸) مشتهٔ پنبه‌زنی؛ ۹) لخت‌وعور؛ ۱۰) ابزارکار؛ ۱۱) جك بانکی؛ ۱۲) پینهٔ کفش.

چەکان: ۱) نەسپاباتی شەڕ؛ ۲) نەمانی شیرلە گواندا ف ۱) جنگ‌افزار؛ ۲) نماندن شیر در پستان.

چەکاندن: ناناخر دلۆپ مژین ف مك زدن نا آخرین فطره.

چەکانن: جەکاندن ف نگا: چەکاندن.

چەکبەند: سەرکەوایەکی نیوە فوڵە ناسەرپشتبند ف بالاپوشی که بر قبا پوشند.

چەکچەکی: شەمشەمە کوێرە ف شب‌پره.

چه‌كچه‌كيله: چه‌كچه‌كی ف شب‌پره.

چه‌كدار: به‌چه‌ك، به‌سیلاح، خاوه‌ن ئه‌سپابی شه‌ڕ ف مسلح.

چه‌كدراو: حوكم دراو له‌ لابه‌ن حاكم ف محكوم.

چه‌كری: ١) نێرنك، چه‌قه‌ره؛ ٢) نێرتكه‌ ڕێواس ف ١) جوانه‌؛ ٢) جوانه‌ ريواس.

چه‌كرێژ: برچه‌ك ف نگا: برچه‌ك.

چه‌كسه: زانی سه‌گ، سه‌گه‌زێ ف نگا: سه‌گه‌زێ.

چه‌ك كردن: چه‌كی شه‌ڕلێ ساندن ف خلع سلاح كردن.

چه‌كمـه: ١) جزمـه‌، جه‌زمه‌، كه‌وشی نانه‌زنۆ؛ ٢) پێست داماڵاو ف ١) چكمه‌؛ ٢) پوست كنده شده، بدون پوست.

چه‌كمه‌بۆر: ١) كۆنه‌نه‌جیم، به‌گزاده‌ی نابوت؛ ٢) لاساروێ گوێ ف ١) اشراف‌زاده‌ٔ مفلس؛ ٢) حرف نشنو.

چه‌كمه‌ره‌ق: چه‌كمه‌بۆر ف نگا: چه‌كمه‌بۆر.

چه‌كۆ: ناوی پیاوانه‌یه‌ ف اسمی برای مردان.

چه‌ك و پوش: ورده‌و برده‌ی ماڵ ف خرت‌وپرت منزل.

چه‌كوچ: چه‌كوش، ئه‌وری زۆر چكۆڵه‌ بۆ بزمار كوتان و فه‌ندشكاندن ف چكش.

چه‌كوچدان: دوامین دڵۆپ ده‌رهێنان ف تا آخر بن قطره چكانیدن.

چه‌كوچكاری: كار له‌شنێ كردن به‌چه‌كوچ ف چكش‌كاری.

چه‌كـوڕ: پێستی به‌نموكه‌وه‌، كه‌وڵه‌حه‌یوانی توك‌لێ وه‌نه‌كراو ف پوست حیوان با پشم آن.

چه‌كوش: چه‌كوچ ف چكش.

چه‌كـه‌: ١) مشتوی هه‌لاج، مشته‌ی هه‌لاج، كوتكی هه‌لاج؛ ٢) روت‌و شروڵ؛ ٣) له‌رزینی سه‌ر: (هه‌ر **چه‌كه‌ی** سه‌ری دێت)؛ ٤) گاڵته‌جی‌و فسه‌خۆش؛ ٥) ده‌نگی كه‌وشی كۆنی خراپ: (**چه‌كه‌ی** كه‌وشی دێت) ف ١) مشته‌ٔ پنبه‌زنی؛ ٢) لخت‌وعور؛ ٣) لرزش سر؛ ٤) بذله‌گو؛ ٥) صدای كفش كهنه و فرسوده.

چه‌كه‌چه‌ك: ده‌نگه‌ده‌نگی كه‌وشی كۆن‌و دڕاو ف صدای كفش كهنه و فرسوده.

چه‌كه‌رداسی: زه‌به‌لاحی بێكاره ف لندهور بیكاره.

چه‌كـه‌ره‌: ١) چه‌قـه‌ره‌؛ ٢) سێبابه‌كی كه‌به‌سـه‌ر هه‌نجیری وشـك‌و باسوخه‌و ده‌بێبرێ ف ١) جوانه‌؛ ٢) سبیدك انجیر خشك.

چه‌[illegible]ره‌شكێن: شێوكـردنی زه‌مین له‌سـه‌ره‌تای به‌هارا ف شخم زدن زمین در اوایل بهار.

چه‌كه‌وڕ: چه‌قه‌وڕ ف نگا: چه‌قه‌وڕ.

چه‌ل: ١) جار، هه‌ل، حه‌ل، ده‌حفه‌، كه‌ره‌ت؛ ٢) نۆبه‌ له‌قومارو گاڵته‌دا؛ ٣) كێس، ده‌رفه‌ت، هه‌ل؛ ٤) ترۆپكی‌چیا؛ ٥) دۆڵپا، به‌لای سه‌رشان: (**چه‌ل** و مله‌و ده‌ست هه‌ڵناگری) ف ١) دفعه‌، بار؛ ٢) نوبت در بازی؛ ٣) فرصت؛ ٤) قلهٔ كوه؛ ٥) وبال گردن.

چه‌لا: گوریس له‌مو ف ریسمان.

چه‌لاخ: ئه‌سپی هه‌دانه‌ده‌ر ف اسب ناآرام.

چه‌لاق: نه‌ترس، به‌غیره‌ت ف نترس، بیباك.

چه‌لاك: ١) داری درێژی میوه‌ نه‌كاندن؛ ٢) كۆڵه‌كه‌ی چادر ف ١) چوب بلند برای تكاندن میوه‌؛ ٢) دیرك خیمه‌.

چه‌ڵاك: چه‌لاك ف نگا: چه‌لاك.

چه‌لاكه‌: ١) داری سه‌ر به‌قولاپه‌ بوشت له‌قوڵایی ده‌رهێنانه‌وه‌؛ ٢) داری درێژی دۆڵـك به‌ر چادر ده‌درێ، چلاك ف ١) چوب قلاب‌دار برای بیرون كشیدن اشیاء از داخل چاه؛ ٢) دیرك خیمه‌.

چه‌ڵاكه‌: چه‌لاك ف نگا: چه‌لاك.

چه‌لان: ڕۆژانی پێشو، جاران ف قبلا.

چه‌لاو: ١) نۆكاو؛ ٢) گۆشتاو؛ ٣) ئاوی سه‌روپێ؛ ٤) زۆنگ‌و زه‌لكاو ف ١) نخوداب؛ ٢) آب گوشت؛ ٣) آب كله‌پاچه‌؛ ٤) باتلاق.

چه‌ڵاو: شۆربای نێكوشبن، نربت ف نربت.

چه‌لتك: ١) جه‌والی بچوك؛ ٢) چه‌ڵتوك، برنجی به‌نێكوڵه‌وه‌ ف ١) جوال كوچك؛ ٢) شلتوك.

چه‌ڵتوك: برنجی به‌نێكوڵه‌وه‌ ف شلتوك.

چه‌ڵتوك جار: مه‌ره‌زه‌، مه‌زرای برنج ف شالیزار.

چه‌ڵته‌: چه‌فه‌و فسه‌ی لابه‌لا ف سخن سبك.

چه‌ڵته‌چه‌ڵت: چه‌نه‌درێژی، چه‌نه‌وه‌ری ف پرچانگی.

چه‌لغو: جه‌رغی، گه‌سكی له‌سۆڵ ف نوعی جاروی دستی.

چه‌لقو: له‌رولاواز، نزار ف لاغر.

چه‌لماس: چاوبرسی، چڵێس ف بخیل، حریص، آزمند.

چه‌لماسك: چه‌لماس ف نگا: چه‌لماس.

چه‌لوچوم: راسان، خۆگیف‌كردن ف آماده شدن برای حمله‌.

چه‌لوز: پارسه‌كی به‌گیره‌و نیره ف گدای سمج.

چه‌لوك: كوێزر، جه‌ت ف كوزر.

چه‌لومل: به‌لای ده‌ست هه‌ڵنه‌گر ف سختی و بلائی كه رفع نمی‌شود.

چه‌له‌: ١) گوریس، وه‌ریس، په‌ت؛ ٢) نۆره‌له‌ گاڵته‌دا ف ١) ریسمان؛ ٢) نوبت در بازی.

چه‌له‌بایی: جۆرێ دیلان ف نوعی رقص محلی.

چه‌لـه‌ك: ١) خۆشـرۆ، به‌پێ، به‌كار له‌رۆیشتنا؛ ٢) چه‌مبوه‌، داهاتو؛ ٣) جوان، خوشبك ف ١) راهوار؛ ٢) خمیده‌؛ ٣) زیبا.

چه‌له‌كوڕه‌: مشك‌گره‌، باڵداریكی راوكه‌ری بچوكه‌ له‌باشو گچكه‌تره‌ ف پرنده‌ایست شكاری كوچك.

چه‌له‌كه‌: چه‌لاك ف نگا: چه‌لاك.

چه‌لـه‌م: ١) كه‌له‌وه‌، كه‌له‌مه‌؛ ٢) ئالقه‌ی سه‌ری قه‌باسه‌؛ ٣) دارگوردی نه‌ون ف ١) حلقهٔ چوبی كه‌ در گردن گاو انـدازند؛ ٢) وهنگ؛ ٣) چوبی در دستگاه قالیبافی.

چه‌له‌مه‌: ١) كه‌له‌وه‌؛ ٢) ئالقه‌ی داربنی سه‌ری قه‌یاسه‌؛ ٣) جوله‌مه‌؛ ٤) گیروگرفتی زه‌مانه‌، ده‌ردو ناره‌حه‌تی: (نوشی ته‌نگ‌و **چه‌له‌مه‌** هاتوم) ف ١) حلقـه‌ چوبی گردن گاو؛ ٢) وهـنگ؛ ٣) استخوان جناغ؛ ٤) گرفتاری زمانه‌.

چه‌له‌مه‌شكانی: جوله‌مه‌شكێنه‌ ف جناغ شكستن.

چه‌له‌مه‌شكێنه‌: جوله‌مه‌شكێنه‌ ف جناغ شكستن.

چەلەنگ: ١) شۆخ و شەنگ؛ ٢) دەفری بە تەنەکە؛ ٣) حلۆکی دار؛ ٤) داماو؛ ٥) چوستو ئازا ف ١) شوخ و شنگ؛ ٢) ظرف بزرگ؛ ٣) شاخه درخت؛ ٤) وامانده؛ ٥) چالاك.

چەلەدان: حەلّەدانێن، ماتێن ف نیلەبازی

چەلی: ١) گیایەکە لەنیرەی کەماولۆ؛ ٢) وشەی دەنگدانی گابۆ ڕۆیشتن ف ١) گیاهی است؛ ٢) واژه‌ای برای راندن گاو

چەلێ: ١) جارێك، کەرەتێك، دەمێك؛ ٢) وشـەی مۆلـەت خواستن: (چەلێ راوەستە) ف ١) یك آن؛ ٢) واژه‌ای برای مهلت خواستن.

چەلیان: توانین، کارین، شیان ف توانستن.

چەلیپا: خاچ، سەلیب ف صلیب.

چەلێك: جارێك لەجاران ف یك لحظه در گذشته.

چەلینگ: گیایەکی بەبنجی جوانە. گوڵبەند ف گیاهی است.

چەم: ١) چاو؛ ٢) چۆم؛ ٣) خوارولار؛ ٤) مێشەلانی لای چۆم؛ ٥) تەرزو شێوەی کار: (لەچەمی دەرانێ) ف ١) چشم؛ ٢) رودخانه؛ ٣) خمیده؛ ٤) بیشه کنار رودخانه؛ ٥) شیوهٔ کار.

چەم ناخورد: نامان بۆ ناژەڵ ف پرچین.

چەما: خوارەوەبو، داهات ف خم شد.

چەمان: داهاتنەوە، بەرەو خوارلار بونەوە ف خم شدن.

چەماندن: خوارکردنەوە، داهێنان ف خم کردن.

چەماندنەوە: چەماندن ف نگا: چەماندن.

چەمانن: چەماندن ف نگا: چەماندن.

چەماننەوە: چەماندن ف نگا: چەماندن.

چەمانەوە: داهاتن، داهاتنەوە ف خم شدن.

چەماو: ١) خوارەوەبوگ؛ ٢) نرۆزی؛ ٣) چۆمی گچکە ف ١) خمیده؛ ٢) خیارچنبر؛ ٣) نهر.

چەماوە: خوارەوەبوگ، لارەوەبوگ ف خمیده.

چەمبڵ: هەنگڵ، دەسکە گۆزەودیزە ف دستهٔ خم و کوزه.

چەمبۆڵە: ١) پوکاولە، چەمۆڵە؛ ٢) چنگ، پەنجە ف ١) پنجهٔ دست که بەعلامت تنفر رو بەکسی باز می‌کنند؛ ٢) پنجهٔ دست.

چەمبەر: ١) حەمەر، سین و شەپۆر؛ ٢) ناڵقە، گەو، کەمە ف ١) شیون؛ ٢) حلقه.

چەمبەرە: پاپۆکەی مار ف چنبر زدن مار.

چەمبەری: دەسکی خەنجەرو شمشێر ف دستهٔ خنجر و شمشیر.

چەمپال: سەربار ف سربار.

چەمپل: باڵی پیاو، لەسەرپەنجەوە تاشان ف دست، از سرانگشتان تا شانه.

چەمتاوە: چەماوە ف خمیده.

چەمچك: ئەسکوێ، ئەسکو ف چمچه.

چەمچور: کەرمێشێکە زیانی بۆ رەز هەیە ف حشرهٔ آفت رز.

چەمچە: چەمچك ف چمچه.

چەمچیر: ١) جۆلانەی ئەخۆش و منالان؛ ٢) جۆرێ ترێی رەش ف ١) ننو؛ ٢) نوعی انگور سیاه.

چەمك: مەیەست، مەتڵەب ف منظور.

چەموچوخمو: مێشەو قامیشە لێنی چوغور ف بیشه و نیزار انبوه.

چەموچوغورد: حەموجوخمو ف نگا: چەموچوخمو.

چەموخەم: نازەنوز ف خرام.

چەموڕ: لاسار، گوێ نەبیس ف حرف نشنو.

چەموش: سڵ، رەوەك، لەفەهاوێژ وگازگر ف چموش.

چەمـوڵـە: ١) چەمبوڵە، پوکاوڵە؛ ٢) پەنجەیەیلاوی؛ ٣) چنگاڵ ف ١) نگا: چەمبوڵە؛ ٢) پنجهٔ باز دست؛ ٣) چنگال.

چەمـوڵەدادان: پەنجەلەسەرزەوی درێژکردنی دڕندە: (شێر چەموڵەی دادابو) ف پنجهٔ حیوانات درنده روی زمین.

چەموڵە گرتن: پوکاوڵەلێنان ف پنجهٔ دست را به علامت تنفر رو به کسی باز کردن.

چەموڵەلێنان: پوکاوڵەلێنان ف نگا: چەموڵە گرتن.

چەمە: ١) چاوە، یەکژور؛ ٢) سەرچاوە، کانی؛ ٣) کەمەی دەف و بێژنگ. ف ١) اطاقی در خانه؛ ٢) سرچشمه؛ ٣) چوب مدوّرشدهٔ دف و امثال آن.

چەمەدان: جانتا، صندوقۆکەی لەچەرم یان تەنەکە بۆجلك تێنان ف چمدان.

چەمەر: ١) شین و شەپۆر؛ ٢) کەمە ف ١) شیون و زاری؛ ٢) حلقه.

چەمەڕا: چاوەڕێ، چاوەنوڕ ف امیدوار.

چەمەرە: ناڵقە لەدار ف وهنگ.

چەمەری: لاواندنەوەی مردوە کە بەدەهۆل لێدەدرێ ف توحه‌خوانی با دهل.

چەمەسیاوڵە: گیایەکە ف گیاهی است.

چەمەن: چیمەن، مێرگ ف چمن.

چەمەنتو: چیمەنتۆ، سیمان ف سیمان.

چەمەند: شێ، ئەسپ یان مایێنی رەنگ ئامالّ زەرد ف اسب سمند.

چەمەودما: چاولەدو، بەناسەبۆدبنن ف چشم انتظار.

چەمیانەوە: چەمانەوە ف خمیدن.

چەمیخانی: دارستانی دارتو ف باغ توت.

چەمیش: ١) پێلاو، پالا؛ ٢) چەموش ف ١) کفش؛ ٢) چموش.

چەمیلە: نرۆزی ف خیارچنبر.

چەمین: ١) داهاتنەوە، لاربونەوە؛ ٢) شباکە، ربح ف ١) خمیدن؛ ٢) سرگیجن.

چەمینەوە: داهاتنەوە ف خمیدن.

چەمـیو: خوارەوەبوگ، لارەوەکراو ف خمیده.

چەن: ١) دەرزی؛ ٢) چەنـاگە، ئەرزینگ؛ ٣) چقـاس، چەنـد ف ١) سوزن؛ ٢) زنخ؛ ٣) چقدر، چند.

چەنـاخ: ١) خشڵێکی زنـانـەیە، کرمەك؛ ٢) چەنەگە، ئەرزینگ ف ١) زیوری است زنانه؛ ٢) زنخ.

چەناگە: ئەرزینگ، چەنە ف زنخ، چانه.

چەناگەدان: چەنەلێدان، زۆربێژی، هەڵەوەڕێنی ف پرچانگی، پرگوئی.

چەناگەدرێژ: زۆربڵێ، چەنەباز، هەڵەوەڕ ف پرچانه، حرّاف.

چەناگەکوتان: بریتی لەگیانەڵاو، ئاویلکەدان ف کنایه از حالت نزع.

چەناگەکوتێ: چەناگەکوتان ف نگا: چەناگەکوتان.

چەنبەر: کەمە، دەورەی هەرشتێ ف محیط دایره.

چەنتك: هەگبە، خورجینێ بچوك بۆزاد ف توشەدان.

چەنجۆز: ١) لاوار، لەڕ، لەجەر، داڵگۆشت؛ ٢) ڕەزیل، ڕژد ف ١) لاغر؛ ٢) خسیس.

چەنچرۆك: چینچرۆك ف نگا: چینچرۆك.

چەند: چقاس، چەنێ ف چند، چقدر.

چەنـدان: ١) هێندەی، ئەوەندەی؛ ٢) بەقەدەر، بەئەندازە: (**دوچەندانی** وەرگرت) ف ١) چندانکه؛ ٢) باندازهٔ.

چەندن: چاندن، تۆم وەشانن ف کاشتن.

چەنـدوچـون: وەرام‌و پرسیار، قسە لەشتێ کردن، باس کردن: (بێ **چەندوچون** بەوەندەی دەدەم) ف جك‌وچانه زدن.

چەنـدە: ١) ماوەیەکە، دێرەخێکـە: (**چـەندە** چاوەنۆڕم)؛ ٢) پرسیار لەئەندازە: (ئەوکۆ بە**چەندە**) ف ١) چندی است، مدتی است؛ ٢) چند است، چقدر است.

چەندێ: ماوەیەك، زەمانێك: (**چەندێ** لەمەوبەر دیتم) ف چندی، مدّتی.

چەندێتی: ڕادەی زۆری‌وکەمی ف کمیّت.

چەنسوتەکە: چنگ سوتەکە ف نگا: چنگ سوتەکە.

چەنگ: ١) چنگ، پەنجە؛ ٢) باڵی مەل؛ ٣) مامزەی جەکمەی سواران؛ ٤) مات‌و بەشێو؛ ٥) ئامرازێکی موسیقایە؛ ٦) زەنگوڵە ف ١) چنگ، پنجه؛ ٢) بال پرندگان؛ ٣) مهمیز؛ ٤) مبهوت؛ ٥) آلت موسیقی؛ ٦) زنگوله.

چەنگاڵ: چنگاڵ ف نگا: چنگاڵ.

چەنگان: چەندان ف نگا: چەندان.

چەنگ‌بون: شێوان، مات‌وبەشێو بون ف آشفته و مبهوت بودن.

چەنگـڵ: چەنگـاڵ، فولاپ. بۆ گۆشت هەڵاوەسین‌و ماسی‌گرتن ف جنگال، فلاب.

چەنگ‌لفە: دەس بڵاوی، ماڵ بەخۆڕایی خەرج کردن ف ولخرجی.

چەنگە: جنگە، دار یا آسنی سەر بەفولاب ف چنگك.

چەنە: چەناگە، ئەرزینگ ف چانه، زنخ.

چەنەباز: چەقەسرۆ، هەڵەوەڕ ف وراّج، برگو.

چەنەبەچەنە: شەڕە جەقە، دم‌لەدم‌نان ف درگیری لفظی.

چەنەچەن: زمان درێژی، هەڵەوەری ف زبان‌درازی.

چەنەدان: زۆربێژی، چەنەچەن ف زبان‌درازی.

چەنەلێدان: چەنەدان ف نگا: چەنەدان.

چەنەوەر: ١) هەڵەوەڕ، زۆربێژ؛ ٢) چەوەندەر، چەوەنەر ف ١) زبان‌دراز، پرگو؛ ٢) چغندر.

چەنەهەراش: هەڵەوەڕ، زۆربێژ ف زبان‌دراز، پرگو.

چەنێ: ١) دەرزی دورمان؛ ٢) دەگەڵ، پێرا؛ ٣) بۆچی، لەبەرچی ف ١) سوزن؛ ٢) همراه با؛ ٣) چرا، برای چه.

چەنێ: ١) هێندێ؛ ٢) چەندجارێك، زەمانێ ف ١) مقداری، اندکی؛ ٢) اندك زمانی.

چەو: ١) ورنکەبەرد، زیخ، خیز؛ ٢) چاو ف ١) شن؛ ٢) چشم.

چەوا: چاوا، چۆن ف چگونه.

چەواشە: ١) دژ، پێچەوانە؛ ٢) شێویاگ، ئێك‌چو ف ١) برعکس؛ ٢) آشفته.

چەوت: لار، خوار، جەفت ف کج.

چەوتاندنەوە: لارەوە کردن، خوارکردنەوە ف خم کردن.

چەوتانەوە: لاربونەوە، خواربونەوە ف خم شدن، کج شدن.

چەوتاوە: داهاتو، خوارەوەبوگ ف خمیده، کج.

چەوتە: ١) ڕێگە لەقەدی کێودا، ڕێك لبر واری جیا؛ ٢) شتەخوارەکە ف ١) راه کوهستانی؛ ٢) آنچه که کج باشد.

چەونـەك: ١) داربـەس، قایمـە؛ ٢) لکی ئەبـراوی ژێر زەوی خراو لەجێگای شەتڵ ف ١) داربست؛ ٢) شاخهٔ خوابیده برای تکثیر.

چەوتەکەڵ: جاڤتەکەڵ ف گاو نر چهارساله.

چەوت‌وچێل: چەوت‌وچەوێل ف کج‌وکوله.

چەودار: جاودار ف جاودار.

چەودەر: چاودار، چێودان ف چاودار.

چەودەم: باشملەگوتن، غەیبەت کردن، خوسپ ف غیبت کردن.

چەودەن: چەودەر ف جاودار.

چەور: ١) ڕوناوی، دهـون؛ ٢) بەرزتر؛ ٣) قورس‌و سەنگین‌تر ف ١) چرب؛ ٢) بالاتر؛ ٣) سنگین‌تر.

چەورسان: کەموکەیەك ڕۆن کە هەسانی پێ تیژدەکەن ف چربی کمی که بر روی سنگ‌سای می‌مالند.

چەورستان: چەورسان ف نگا: چەورسان.

چەورچەوروکە: گیایەکە بەرەکەی ئامێکی جەور دەدا ف گیاهی است.

چەورکردن: تێ هەڵسونی ڕۆن‌و ئەوت‌و شتێ تر ف چرب کردن.

چەورکە: چەور چەوروکە ف نگا: چەورچەوروکە.

چەوروچلێك: جلکنی چەور ف چرب و چرکین.

چەوروشیرن: جۆرێك مورو بەڵکە دەڵێن بۆخوشەویستی بەکارە ف نوعی مهرهٔ گردنبند.

چەوروشیرین: چەوروشیرن ف نگا: چەوروشیرن.

چەورونەرم: بریتی لەزمان‌لوس، مروخەڵەتێن بەقسەی خۆش ف چرب زبان.

چەورە: ١) دەسەسڕ، دەسڕەی دەست؛ ٢) ئەوسێ ماڵانگەڕ وبێکارە ف ١) دستمال؛ ٢) شکم‌پرست بیکاره.

چەورەسان: چەورسان ف نگا: چەورسان.

چەوری: چەورایی، دوگ‌و بەزو ڕۆن ف چربی.

چەوری‌دان: قونولکەی ڕۆنی هەسان‌و... ف چربی زدن به سنگ‌ساب و...

چەورێژ: ڕێگەی زیخ تێکراو، خیزرێژ ف راه شوسه.

چەوریکە: مەلێکە لەچێشکە جکۆلەتر ف پرنده‌ایست کوچك.

چەوسان: ڕەنجدان، زەحمەت کێشان ف زحمت کشیدن.

چەوساندن: ڕەنج پێدان ف زحمت دادن.

چەوساندنەوە: ماندوکردنی زۆرو بەهرەی ماندو بونەکە داگیرکردن ف رنج دادن و مزد ندادن.

چەوسانەوە: چەوسان ف نگا: چەوسان.

چەوکێش: شەنەبەکی بەچنگە بۆ وردکەبەرد کۆکردنەوە ف شنکش.

چەولگ: خبزەلان، شوێنێ کە زبخی زۆری لێهەبە ف شن‌زار.

چەولۆك: سەر کوێزر ف کوزر.

چەوە: چاو، دیە، چەعف، چەم، جەش ف چشم.

چەوەل: هەسەلی ئاخوڕ، دەنکەکای درشتی بەرماو لە ئاخوڕدا ف ساقه دروشدهٔ غلات که در آخور می‌ماند.

چەوەندەر: چوێنەر ف چغندر.

چەوەنەر: چوێنەر ف چغندر.

چەوێل: چەوت، چەفت، خوار، لار ف کج.

چەهرە: ببچم، کەسم، نەحر، تەرح ف سیما.

چی: ۱) چشتێك؛ ۲) بۆچی، لەبەرچی؛ ۳) چی دەبێژی، مەبەست چیبە: ۴) پاشگری بەواتا: دروست کەر: (نەنەکەچی)؛ ۵) خاوەن: (عەرەبان **چی** ـــ سەوزەچی) ف ۱) چه‌چیزی؛ ۲) چرا؛ ۳) منظورت چیست؛ ۴) پسوندبست بەمعنی سازنده؛ ۵) صاحب و مالك.

چێ: ۱) نێرە، ڤر؛ ۲) دروست، ساز: (نشتەکی بۆمن **چێ** کە)؛ ۳) بەدەست‌وبردوکاری؛ ۴) باش‌وچاك ف ۱) اینجا؛ ۲) آماده، مهیّا؛ ۳) کاری، کاردان؛ ۴) خوب و پسندیده.

چیا: ۱) کێو، کێف، کەژ، کۆ؛ ۴) سارد، فێنك ف ۱) کوه؛ ۲) سرد، خنك.

چیاسەوز: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

چیاگ: سارد لە چێژەدا: (ناوچیاگ: ناوی سارد، نەزی) ف خنك.

چیامانی: ۱) سەرمابون؛ ۲) نارەقەی لەش لە پێ ناقەنی ف ۱) سرماخوردگی؛ ۲) عرق تن ناشی ازخستگی.

چیت: ۱) پارچەی تەنكو ڕەنگاوڕەنگ؛ ۲) تۆچی؛ ۳) چە کاریکتە...؛ ۴) زیقەوهاوار؛ ۵) قامیش ف ۱) چیت؛ ۲) تو چه هستی؛ ۳) چه؛ ۴) جیغ و داد؛ ۵) نی.

چیت‌پەردە: جیغ ف جیغ.

چیت‌جا: پەردەی بوكو زاوا ف حجله.

چیتك: ۱) قامیش؛ ۲) هەرشتێ لولەی هەبێو ناوی هێلۆل بێ ف ۱) نی؛ ۲) هر چیز لوله‌ای شکل میان تهی.

چیتەلان: قامیشەلان ف نیزار.

چیجك: سەری گوانو مەمك ف تکمه پستان.

چیچ: بەچکەی‌مەل ف جوجه.

چیچرك: ۱) سیسرە، سیسرکە، مەشکەدزە؛ ۲) پارچە گۆشتێکی پچوك ف ۱) جیرجیرك؛ ۲) تکهٔ کوچك از گوشت.

چیچر: گیابەکە شیرەکەی لیچقە ف گیاهی است.

چیچك: ۱) جیجك؛ ۲) گوڵی دەشت کە پشکوتبێ؛ ۳) جوێلەکە؛ ۴) جوجکە مریشك؛ ۵) نەرمەی گوێ، شلکەگوێ؛ ۶) میێکەی مێو بنە؛ ۷) پارچەگۆشتێکی پچوك ف ۱) نگا: جیجك؛ ۲) گل کوهی شکفته شده؛ ۳) گنجشك؛ ۴) جوجه‌مرغ؛ ۵) لالهٔ گوش؛ ۶) جچوله؛ ۷) قطعهٔ کوچك گوشت.

چیچکە: ۱) شلکەگوێ؛ ۲) جینجك، نڕوشکان ف ۱) لالهٔ گوش؛ ۲) چمباتمه.

چیچڵە: ۱) نەرمەی‌گوێ؛ ۲) نڕوشکان، قونەڵنس ف ۱) لالهٔ گوش؛ ۲) چمباتمه.

چیچکەمەچان: گەمەیەکی منالانە هەڵدەنڕوشکێنو هەڵدەستنەوە ف از بازیهای کودکان.

چیچە: سەرگۆی مەمك ف نکمه پستان.

چی‌چی: ۱) پرسیاری بەسەرسوڕمانەوە: (**چی‌چی**؟ دادەی بیلێوە)؛ ۲) جنجك؛ ۳) مەمك، گوان؛ ۴) دانیشە بە زمانی منالان ف ۱) کلمهٔ پرسش همراه با تعجب؛ ۲) چمباتمه؛ ۳) پستان؛ ۴) بنشین، در زبان کودکان.

چیچێ: نۆڵەکە، نانەحاجی لەگ‌لەگ ف پنبرك.

چیچیلە: نەرمەگوێ، شلکەگوێ ف لالهٔ گوش.

چیخ: ڕوش، ڕوشان، داڕوشان ف خراش.

چیخ کرن: ڕوشاندن ف خراشیدن.

چیدانە: باڵداریکی بنەوش ڕەنگە ف پرنده‌ایست بنفش‌رنگ.

چیر: ۱) بزنەمەڕەز؛ ۲) کێر؛ ۳) زاڵ، فەوەت پێ شکاو ف ۱) نوعی بز؛ ۲) آلت تناسل در مردان؛ ۳) چیره.

چیڕ: ۱) ددانی گڕ؛ ۲) دان‌نیشاندان بەتوڕەبی؛ ۳) نەپس ولەجاوین نەهاتو؛ ۴) نەسازو خۆگر لەسەودادا ف ۱) دندان برهم سابیدن؛ ۲) از عصبانیت چنگ و دندان نمودن؛ ۳) غیرقابل جویدن؛ ۴) کسی که نشود با او معامله کرد.

چێر: ۱) ژێر، بن؛ ۲) مانگا، چێڵ؛ ۳) دۆستو ئاشنا؛ ۴) دەسەڵات‌دار، زاڵ ف ۱) زیر؛ ۲) ماده‌گاو؛ ۳) دوست و آشنا؛ ۴) چیره.

چێڕ: ۱) نێر، جەواڵی دونابی؛ ۲) جنێو، سخێف، دزمان ف ۱) خرجین بزرگ؛ ۲) دشنام.

چیڕبونەوە: زەق ڕوانین بەتوڕەبی ف خیره نگر بستن.

چیرت: جیقنە، ریقنە، گوی باڵدار ف جلغوز.

چیڕچیر: ۱) دەنگی ڕێك خشانی ددانان؛ ۲) دەنگی قەڵەم لەنوسیندا ف ۱) صدای بهم سابیدن دندانها؛ ۲) صدای قلم نی هنگام نوشتن.

چیرچیرۆك: نەقلو نەزیلە ف قصّه.

چیڕدرێژ: زۆربلێی لاسار ف زازخا.

چیرڤان: جارچی، ئاگاکەر ف جارچی.

چیرك: لەتکە، هەڵوچەو سێو و هەرمێ لەتە، کەوشك دەکرێنەوە ف برگه گوجه و سیب و...

چیڕك: پژەی ماقور ف اضافه نخی که در قالی می‌برند.

چیرگ: میشەسی، جرگ ف هوبره.

چیرۆك: حیکایەت، حەقایەت، دەنگو باسی رابردو ف داستان.

چێروومێر: دۆست و هەواڵ، ئاشناو برادەر ف دوست و آشنا.

چێرە: ١) زاڵ، دەست بەسەرا رۆیشتوو؛ ٢) لەوەڕ، گیای خواردنی ماڵات؛ ٣) دموچاو؛ ٤) قەرەبوو؛ ٥) رەنگی ئاڵی ئاچێغ؛ ٦) سیرەسیری کەو لەوەختی ماروریوی دیتن ف ١) چیره؛ ٢) علوفه دام؛ ٣) صورت؛ ٤) تلافی؛ ٥) رنگ صورتی؛ ٦) صدای کبك هنگام مشاهده مار و روباه.

چێرە: ١) لۆرك و پەنیری پێکەوە کوڵاو؛ ٢) دەنگی کەو لەمارو ریوی دیتنا ف ١) از خوراکی‌هاست؛ ٢) صوتی که کبك در حال وحشت سر می‌دهد.

چێرەخەر: رابەخ، هەرشتێ بۆراخستن دەشێ وەك بەڕەو مافوورو حەسیر ف زیرانداز.

چێرەوەبوون: بەنورەیی ددان نیشاندان ف دندان نمودن از خشم.

چێرەیی: رەنگی ئاڵی کاڵ، بەمەیی ف رنگ صورتی.

چێری: لەوەڕ ف چراگاه.

چێرین: لەوەڕان، گیاخواردنی ئاژەڵ؛ ٢) لەوەڕاندن ف ١) چریدن؛ ٢) چرانیدن.

چیز: مۆزە شینە ف خرمگس سبزرنگ.

چیزۆ: چرووك، بێ‌نرخ، نەهێژا ف بی ارزش.

چێژ: تام، چەژە، چەشکە ف مزه، طعم.

چێژان: تام‌کردن، چەشتن ف چشیدن.

چێژتن: تام‌کردن، چیژان ف چشیدن.

چێژکە: چیژ، نام‌ناقی کردنەوە ف چشیدن.

چێژە: ١) چێژکە؛ ٢) نچیری چیشکەخواردوو ف ١) چشیدن؛ ٢) شکار چشته‌خور.

چێژەدانان: چەشکەدانان بۆ نێچیر ف چشته گذاشتن برای شکار.

چێژیلە: چۆلەکە ف گنجشك.

چێش: کام، کامە، کێهە ف کدام.

چێشت: ١) بنخۆری لەسەر ئاگر کوڵاو، ئاش؛ ٢) نانی بەیانی، نیشت ف ١) آش؛ ٢) صبحانه.

چێشتا: نێوانی بەیانی و نیوەرۆ ف چاشت.

چێشتان: ئاوەڕاسنی بەیانی و نیمەرۆ ف چاشت.

چێشتانان: دەمی بەرلە نیوەرۆیان ف چاشت هنگام.

چێشتانە: بەخشش لەپاداشی کاری چاکدا ف بخشش، انعام.

چێشتاو: ئاودانی مەڕ لە نێوان بەیان و نیوەرۆدا ف آب‌دادن چاشت هنگام رمه.

چێشتخانە: مەنعەم، ئەودوکانی شیوی لێ دەفرۆشن ف رستوران، سالن غذاخوری.

چێشتکەر: چێشت لێنەر، ئاشپەز، نەبیاخ ف آشپز.

چێشتن: چەشتن، نام‌کردن ف چشیدن.

چێشتە: ١) نچیری چەشەخواردگ؛ ٢) چەشەبۆ نیچیر ف ١) چشته‌خوار؛ ٢) چشته.

چێشتەخۆشکە: ١) چێشتە قوڵەی منالان؛ ٢) ئالات و زەردە چێوە ف ١) نگا: چێشتەقوڵە؛ ٢) ادویه.

چێشتەخۆشە: ئالات و زەردە چێوە ف دیگ‌افزار.

چێشتەقوڵە: خواردن کە منالان لەماڵە وەی دێنن و پێکەوەی دەخۆن ف توشهٔ کودکان.

چێشتەقوڵی: چێشتەقوڵە ف نگا: چێشتەقوڵە.

چێشتەکوڵێن: ئالات و زەردە چێوە، بەهارات ف دیگ‌افزار.

چێشتەنگاو: قاوەڵتون، وەختی بەرلەنیوەرۆ ف چاشت هنگام.

چێشتەنوێژ: نوێژی سوننەت لە نێوان بەیانی و نیوەرۆدا ف نماز چاشت.

چێشتی: نامی کرد، چەژەی کرد ف چشید.

چێشتبر: نوێشنیر، چویشتبر ف بز دوساله.

چێشکە: ١) چێژە؛ ٢) پاساری، چویلەکە ف ١) مزه؛ ٢) گنجشك.

چێغ: پەردەی لە ئامبش کەبە دەوری رەشماڵدا رای دەنگێون ف چیغ.

چێغ کردن: دەورەدان، دەورە گرتن ف دور چیزی را گرفتن.

چێڤ: خۆهەڵکێشان ف لاف‌زدن، خودستایی کردن.

چێق: ١) قاچی جانەوەر، لاقی زیندەوەران؛ ٢) قەلەڕەشە ف ١) پای جانور؛ ٢) غراب، کلاغ.

چێقاڵ: لەڕو لاواز، کز، لەجەر ف لاغر.

چێقل: چێکڵ ف نگا: چێکڵ.

چێقڵدانە: چێکڵدانە ف ژاغر، چینه‌دان.

چێك: ١) ئانەی سەرچاو، لەکەی سەرچاو؛ ٢) بسکی لاجانگ؛ ٣) جوچکی مەل؛ ٤) چۆلەکە ف ١) لکهٔ چشم؛ ٢) موی شقیقه؛ ٣) جوجه؛ ٤) گنجشك.

چێکرن: ١) دروست کردن، سازدان؛ ٢) کارێك هێنان ف ١) درست کردن، ساختن؛ ٢) انجام دادن.

چێکڵ: چێکڵ، چێقل ف چینهٔ هضم نشده در شکم پرنده.

چێکڵدانە: چێکڵدان ف چینه‌دان.

چێکلە: چیلکە، داروکەی زۆر باریکی کورت ف شاخهٔ کوتاه و باریك درخت.

چێکن: چیکەنە، ئامرازی پەمۆ پاك کردن ف ابزار پنبه پاك کنی.

چێکنە: درونی‌ورد، دروومانی ورد ف دوخت و دوز بسیار ریز.

چێکە: هیچی‌تر، هیچی‌دیکە ف دیگر هیچ.

چێکە: دروست‌کە، سازدە ف درست کن، بساز.

چێکەنە: ١) چیکنە؛ ٢) پەمۆلەچیکەنەدان ف ١) نگا: چیکنە؛ ٢) پاك کردن پنبه.

چیل: ١) ماکەو، کەوی‌مێ؛ ٢) گیاو پوشی ئاوکورنان؛ ٣) بازگی خاڵدار؛ ٤) فێڵ، گەڕ؛ ٥) پەرزین؛ ٦) جوچکی باڵندە؛ ٧) فرەچەرمگ ف ١) کبك ماده؛ ٢) آنچه که در بالان ریزند؛ ٣) ابلق؛ ٤) حیله، مکر؛ ٥) خاربست؛ ٦) جوجهٔ پرنده؛ ٧) کاملاً سفید.

چیل: ١) گاشەبەرد، ئەلەسەنگ، ئاوێرە بەرد، کەڤری مەزن؛ ٢) پەرچینی لەدرك و داڵ سازکراو؛ ٣) خاڵ‌خاڵ؛ ٤) جوچکی باڵندە ف ١) سنگ بزرگ؛ ٢) پرچینی که از خار سازند؛ ٣) خال‌خالی؛ ٤) جوجهٔ پرنده.

چڵ: ١) مانگا؛ ٢) خوار ف ١) ماده گاو؛ ٢) کج.

چیلان: ١) ئەنگوچکە سۆرانی باریك؛ ٢) قفل و کلیل ف ١) آستین بلند

و باریك لباس محلی؛ ۲) قفل و كلید.

چیلانگەر: قفڵ‌ساز، كلیل‌ساز ف قفل‌ساز.

چیلك: ۱) مینكە، چیچك؛ ۲) گۆپكەی گوان و مەمك ف ۱) چچوله؛ ۲) نك پستان.

چیڵك: چیكلە ف نگا: چیكله.

چیڵكڕ: مەلی كڕكەوتو لەسەر هێلكە ف پرندهٔ كرچ كە روی تخم خوابیده باشد.

چیلكە: ۱) چیكلە؛ ۲) باریكایی سەری گوان: (**چیلكەی** گوانی ئەم مەرە زامە) ف ۱) نگا: چیكله؛ ۲) نك پستان.

چیلە: ۱) چیكلە؛ ۲) پوش و وردەداری ئاگر پێ كردن: (دە ستە **چیلە**)؛ ۳) پەرژین ف ۱) نگا: چیكله؛ ۲) افروزه؛ ۳) خاربست.

چێلە: بێچو، فرزەند ف بچه، فرزند.

چێلەك: مانگا ف ماده گاو.

چێلەمێ: شەمشەمەكوێرە، چەكچەكی ف شب‌پره.

چێلی: جوجكەی مەل ف جوجه.

چیم: ۱) فوڕی هەڵقەندراو لە مێرگ؛ ۲) بڕۆین، بچین؛ ۳) جیٚ‌من: (**چیم** بەسەرتەوە)؛ ۴) چشنێكم: (**چیم**لێ دەكەی)؛ ۵) بەلەك، پوز؛ ۶) پیتی شەشەم لە ئەلفوبێكەدا ف ۱) گل برداشته شده از كنار چشمه و جو بیار؛ ۲) برویم؛ ۳) از من؛ ۴) نسبت به من؛ ۵) ساق پا؛ ۶) حرف «چ».

چیمانی: هەگبە، چەنتەی سەفەر ف ساك یا چمدانِ سفر.

چیمك: جمك، دوانە ف دوقلو.

چیمكۆ: روكێش ف روكش.

چیمەن: ۱) مێرگ؛ ۲) ئێمەچوین؛ ۳) دەچین ف ۱) مرغزار، چمن؛ ۲) رفتیم؛ ۳) می‌رویم.

چیمەنتۆ: چەمەنتۆ ف سیمان.

چین: ۱) لالەسەرلا، توێ لەسەرتوێ: (**چینی** دیوار، **چینی** زولف)؛ ۲) ولاتێكی هەرەبەحەشاماتە لەدنیادا؛ ۳) بەرەباب ف ۱) چین، چین‌وچروك؛ ۲) كشور چین؛ ۳) نسل.

چێن: ۱) باشن، چاكن؛ ۲) نازان، بەكارن؛ ۳) پاشگری بەوانا: وەشێن: (تۆم‌**چێنە**) ف ۱) خوب هستند، خوبند؛ ۲) چالاكند؛ ۳) پسوند فاعلی بەمعنی كارندە.

چیناوی: ۱) بەتوێ، لالەسەرلا؛ ۲) ناوی پارچەیەكە ف ۱) چیندار، چین‌چین؛ ۲) نام پارچه‌ای است.

چینچڕۆك: چەنچرۆك ف چنگال پرنده و درنده.

چینچك: ۱) باپشكێو، سینچكە سلاوە؛ ۲) قونەلێس؛ ۳) كموكە؛ ۴) نەرمەی گوێ؛ ۵) زیپكە لەپێست؛ ۶) پارچەگوشتێكی پچوك ف ۱) گل‌مژه؛ ۲) چمبانمه؛ ۳) اندك؛ ۴) لالهٔ گوش؛ ۵) جوش بدن؛ ۶) قطعهٔ كوچك گوشت.

چینچكەسلاوە: باپشكێو ف گل‌مژه.

چین‌چین: ۱) لالەسەرلا؛ ۲) جانەوەری خاڵدار ف ۱) چین‌چین؛ ۲) حیوان خالدار.

چینخ: ۱) جبغ؛ ۲) برینی پوك و پێست ف ۱) جبغ؛ ۲) زخم بر پوست.

چیندراو: چناو ف كاشته شده.

چینراو: چناو ف كاشته شده.

چینك: زلف، پرچی سەرلاجانگ ف زلف.

چینكۆ: جیمكۆ ف روكش.

چینكە: بەڵە سەوزایی لەناو پوش‌ر باری وشك‌دا ف سبزه و چمنی كه اطرافش خشك باشد.

چینگ‌چینگ: زرنگە زرنگی خشڵ ف صدای بهم خوردن زیورآلات.

چینوماچین: مریشكەتارانی، مریشكەهندی ف مرغ شاخدار.

چینە: ۱) ریزبك لەدیواری بەقوڕ؛ ۲) دانەمریشك؛ ۳) هەڵگرتنەوەی دەنك بەدندوك؛ ۴) قاش، بڕاوێك لە میوەی بیستان ف ۱) ردیفی از دیوار گلی؛ ۲) جینه؛ ۳) دانه برچیدن مرغان؛ ۴) قاچ.

چینەدو: جیكڵدانە ف چینه‌دان.

چینی: ۱) جۆری سوالەتی هەرەباش؛ ۲) خەڵكی ولاتی چین ف ۱) ظروف چینی؛ ۲) اهل كشور چین.

چێنی: بەڵمەگۆشت، پارچەیەك لەگۆشت ف قطعهٔ گوشت.

چێو: ۱) داردەست؛ ۲) ئامراز، ئەسباب ف ۱) چوبدستی؛ ۲) ابزار.

چێوبەس: داربەست ف داربست.

چێوبەست: چێوبەس ف داربست.

چێوجەلە: ئامرازی ئازاردانی زیندانی، داردەخەنە ناوقامكانی‌و رێكی دەكوشن ف از ابزار شكنجه.

چێودار: ئاژەڵ كڕو ئاژەڵ فرۆش ف چوبدار.

چێودان: چەودەر، چەودار، چەودەن ف جاودار.

چێوڕ: وەرگەڕاندن لەزمانێكەوە بۆ زمانێك، پاچڤە ف ترجمه.

چێوڕاندن: ۱) پاچڤەكرن، تەرجەمەكردن؛ ۲) دەركردن ف ۱) ترجمه كردن؛ ۲) راندن.

چێوڕكار: وەرگێڕ، پاچڤەكار، تەرجومان ف مترجم.

چێوشەقە: دارشەق، شەق، داری بن هەنگڵی قاچ شكیاو ف چوب پا.

چێوكوت: ۱) تێلاكوت، بەتێلالێدراو؛ ۲) برێنی لە بەزۆری ئاخنراو ف ۱) چوبكاری شده؛ ۲) كنایه از بەزور فروشده.

چێوەتەقێ: داربەعەرزا گەڕاندنی كوێر بۆ‌ڕێگە ئافی كردنەوە ف عصازدن نابینا.

چێوەزمە: چێوەتەقێ ف نگا: چێوەتەقێ.

چێوەسان: ۱) بڕبەندی دارو سم ئاشین؛ ۲) كەڵپێكی بەراز لە پەنا شفرەوە ف ۱) سوهان چوب و سم؛ ۲) یكی از دندانهای گراز.

چێودل: لەزودا، پێشتر ف پیشتر، پیش از این.

چیە: ۱) دوندی كێو؛ ۲) وشەی پرسیار ف ۱) قلهٔ كوه؛ ۲) چیست.

چیٚ‌بگ: ساردەوەبو، ساردەبو، تەزی ف سردشده.

چیٚ‌بی: سارد ف سرد.



حا: ١) وشەی سەر سورمان: (ورجبکم کوشتە**حا**!)؛ ٢) وشەی دەنگ‌دانی ولاخ ف ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) واژه‌ای برای راندن الاغ.

حاپول: ١) ری‌برّی کەللا لەکەللابین‌دا؛ ٢) هەنگاوی گەورە لە گەمەدا: (**حاپول** بنێ نەوسابیهاوێ) ف ١) مسیری که نیله در تبله‌بازی طی می‌کند؛ ٢) گام بزرگ در بازی.

حاپوڵ: زەلامی تی‌نەگەیشتو، زەبەلاحی کێلۆکە ف کودن درشت هیکل.

حاتۆر: داری ئەستوری گێچ کوتان ف چماق گچ کوبی.

حاجەت: ١) ئەسبابی ماڵ؛ ٢) ئامرازی کار ف ١) وسائل منزل؛ ٢) ابزار کار.

حاجی: کەسێ بۆ زیارەت چوبێتە ماڵی‌خوا ف حاجی.

حاجی‌بادام: جۆرە هەڵوایەکە ف نوعی حلوا.

حاجی بابف: ١) جۆرێ بادامی‌ورد؛ ٢) چەقالەبادام، فەربکەبادام ف ١) نوعی بادام ریز؛ ٢) چغاله.

حاجی پابڤ: حاجی بایف ف نگا: حاجی بابف.

حاجی بابەف: حاجی بابف ف نگا: حاجی بابف.

حاجی بەبان: بەری گیایەکە لەناو دەغلا دەڕوێ ف ثمر گیاهی که در غلات می‌روید.

حاجی رەش: بەرەسێلکە ف پرستو.

حاجی رەشك: حاجی رەش ف پرستو.

حاجی رەنگ: حاجی رەش ف پرستو.

حاجیله: ١) گوڵێکی سپی ناوزەردە؛ ٢) گیایەکە بەرێکی ناڵی هەیەو لەناو دەغڵ دەڕوێ ف ١) نام گلی است؛ ٢) گیاهی است.

حاجی لەق‌لەق: باڵدارێکی قاچ‌و دندوك درێژی بەڵەکە ف لك‌لك.

حاجی لەگ‌لەگ: حاجی‌لەق‌لەق ف لك‌لك.

حاچك: ناوەبۆپیاوان ف نامی برای مردان.

حاچە: ١) ئەوسەرئەوسەری جی‌چادر؛ ٢) لکەدار؛ ٣) قلبقانە: (**دوحاچە**) ف ١) طرفین چادر؛ ٢) شاخهٔ درخت؛ ٣) شاخه، انشعاب.

حاحا: ١) وشەی سەیرمان‌و باوەڕ نەکردن؛ ٢) وشەی دەنگ‌دانی گا لە جوت‌دا ف ١) کلمهٔ تعجب و ناباوری؛ ٢) کلمه‌ایست برای راندن گاو در هنگام شخم گویند.

حادری: هەر لەجێ، جێ‌بەجێ ف فوراً.

حار: حاڵ ف حال و احوال.

حازاب: ئازار ف عذاب، آزار.

حازاو: حازاب، ئازار ف عذاب، آزار.

حازر: ١) ئامادە؛ ٢) دیاروخویا ف ١) حاضر، آماده؛ ٢) آشکار و پیدا.

حازری: ئەوانەی لەمەجلیسدان ف حضار.

حاستەم: ١) سەبروکە، لەسەرخۆ؛ ٢) سەخت، دژوار؛ ٣) کەم ف ١) متین، آرام؛ ٢) دشوار؛ ٣) کم، اندك.

حاستەم‌و دوبەلا: کەمێك ف اندکی.

حاسڵ: ١) بەهرەو دەرامەد؛ ٢) خولاسەو پوختەی ونار ف ١) سود و درآمد؛ ٢) خلاصه کلام.

حاسمان: عاسمان، عەزمان، حەوا ف آسمان.

حاش: بێ‌بەهرە، بێ‌ئرخ ف بیهوده، بی‌ارزش.

حاشا: وشەی ئینکێری، بەهیچ جۆرنە ف حرف انکار.

حاشاکردن: ١) ئینکارکردن؛ ٢) دەست لەشو بەردانی ژن ف ١) انکارکردن؛ ٢) جداشدن زن از شوهر.

حاشتەبا: هیچ‌شت: (**حاشتەبا** شك نابەم) ف هیچ چیز.

حاشەوەلیللا: بەهیچ‌بارێك‌دا نە، ناهەرگیز ف حاشا وکلّا، بهیچوجه، مطلقاً.

حاشیه: ١) کەنارە؛ ٢) پەراوێزی کتێب ف ١) کناره، کرانه؛ ٢) حاشیهٔ کتاب.

حافز: ١) کوێری قورعان لەسنگ؛ ٢) کوێر لە چاوان ف ١) نابینائی که قرآن را از بر دارد؛ ٢) نابینا.

حاقۆ: جۆرێ کۆتر ف نوعی کبوتر.

حاکم: ١) کەسێ بەشکایەتی خەڵك رادەگا؛ ٢) دەسەڵات داری وڵات ف ١) قاضی؛ ٢) فرمانروا.

حالْ: ١) چلونسایەنی، باریژیان؛ ٢) جەزمـەی دەرویشان ف ١) حال، حال و احوال؛ ٢) حالت جذبه در درویشان.

حالات: جەزمەی دەرویش لەکانی زیکرا: (دەرویش **حالاتی** لیٚهات) ف حالت جذبه در درویشان.

حالم: زانا ف عالم، دانا.

حالوت: هەلوچە، هەلوژە ف آلوچه.

حالەت: ١) جەزمە لیٚهاتن؛ ٢) باریژیان ف ١) و ٢) نگا: حالْ.

حالی: تیٚگەیشتو: (لەقسەکەم **حالی** بوی) ف فهمیده، درك كرده.

حالی‌بون: تیٚگەیشتن ف فهمیدن.

حالی‌کردن: تیٚگەیاندن ف فهماندن.

حام: گش، هەموو ف عام، عموم.

حامله: ژنی زكپڕ ف حامله.

حامیله: ژنی سكپڕ، حامله ف حامله.

حان: ١) دەم، وەخت، كات، چاخ؛ ٢) پیاوی بەئەزموون و زانا؛ ٣) جیٚگە: (لەم **حانە** راوەستابوم) ف ١) هنگام؛ ٢) عالم، دانا؛ ٣) جای، مكان.

حاند: جیٚگەیەکی دیار: (تەماڵەکە لەم**حاندە** بو) ف جای مشخص.

حانەحەبەشیٚ: شەڕە جەفە، دەم لەدەمی بەکترنان ف درگیری لفظی.

حاوانـدنەوە: ١) سەربەرشتی کردن؛ ٢) پەنادان؛ ٣) بیٚدەنگ کردنی منـداڵی گریاو ف ١) سر پرستی کردن؛ ٢) پناه دادن؛ ٣) آرام كردن بچه گریان.

حاوانەوە: ژیان بەسەر بردن بەئاسودەیی ف زندگی کردن به‌راحتی.

حاوقان: قەتیسمان ف گرفتار شدن.

حای: وشەی سەیرمان ف کلمهٔ تعجّب.

حابشـان: وا حەساو کردن، وا بۆ چون: (ئەزو لۆ **دحابشینم**) ف درنظر گرفتن، پیش خود حساب کردن.

حرج: ورج، هرچ ف خرس.

حرخر: حیلەی ئەسب ف شبههٔ اسب.

حسکه: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

حش: جانەوەریکی زەلامی درندەی تۆکنە قەسنەسەری بەزو هەنگو بنە ف خرس.

حشك: وشك، زوها ف خشك.

حشکاره: ١) وشکاو، چۆل و بیابانی بێ‌ناو؛ ٢) داری گەندەڵ و رزیو ف ١) بیابان؛ ٢) درخت خشك.

حشکاوس: خەفتان، نیشکاوس ف نگا: خەفتان.

حشکه: نەخۆشی رەق بونی مل و بنانگوی ف بیماری انقباض عضلات گردن.

حشکەبەر: وشکەبەرد، دیواری لەبەردی بێ‌قوڕ ف دیوار سنگی بدون ملات.

حشکەدرۆ: درۆی زۆر ناشکرا ف دروغ شاخدار.

حشکەمرو: رەزیل، رژد ف خسیس.

حشکەمز: کرێی بێ‌خواردن، وشکەمس ف نگا: وشکەمس.

حشکەکەل: جلك لەناو ئاودا کوڵاندن بەبێ‌ سابون ف جوشاندن لباس در آب بدون صابون.

حشکەنمیژ: کەم نویژ ف آنکه ادای نمازش مرتب نیست.

حلیب: رەوا ف جایز.

حلیرك: لو، گرێ لەگۆشتنا، نربفه ف غدهٔ داخل گوشت.

حلیو: حلیب ف جایز، روا.

حندرحو: سیسو، جنجلفانە، هیلاهوب ف الاکلنگ.

حندولی: دودانە ف نگا: دودانە.

حنگل: ١) هەنگل، ژێر باخەڵ؛ ٢) گەمەیەکە داریکی تیژ کراو لە زەوی رادەکەن ف ١) زیر بغل؛ ٢) نام یکی از بازیهای محلی.

حوب: حەب، قورسی دەرمان ف قرص، دارو.

حوبی: خەمەگرو، سەرمازەلە، بزنمژە ف بزمجه.

حوپ: وشەی لێخوڕینی وشتر ف کلمه‌ابست برای راندن شتر گویند.

حوت: مرۆی بان و فەلەو ف لندهور.

حوت: کەسێ کەتوکی سەری وەربوە، سەربێ‌توك ف سر طاس و بی‌مو.

حوترەك: کونك ف پنك.

حوج: ١) ناوی پیاوێکی زۆر درێژە لەچیرۆکاندا؛ ٢) برێنی لەبالا بەرزی ناشرمن ف ١) نام مردی بسیار بلند در داستانها؛ ٢) کنایه از آدم دراز.

حوججەت: تەوژم، نهێم ف فشار.

حوجره: ١) ژوور لەمزگەوت بۆ فەقێ؛ ٢) جیٚگەی بازرگانی گەورە ف ١) حجرهٔ مسجد؛ ٢) حجرهٔ بازار.

حوچ: حوت ف نگا، حوت.

حوحانه: جۆرێ هەڵپەرکێی کچۆلانە ف رقص دختر بچه‌ها.

حود: دەفری لیچ و لێو شکاوی لە سواڵەت ف ظرف گلی لب‌پر شده.

حورچ: حش ف خرس.

حورگ: ورگ، عور، مەده ف شکمبه.

حورگش: ناوزگ، ورگ‌وناو، هەناو ف احشاء.

حورمەت: ریزوقەدر ف احترام.

حورمی: وشـەی بان کردنی ژن لەلایەن مێردەوە ف واژه‌ای برای صدا کردن زن بوسیلهٔ شوهر.

حوری: ١) کیژی ناو بەهەشت، هۆری؛ ٢) ناوەبۆژنان ف ١) حوری؛ ٢) از نامهای زنان.

حوزم: شەرم و حەیاو سەنگینی ف وقار.

حوزەیران: شەشەمین مانگی رومی، جون ف ماه ششم از ماههای رومی.

حوژه: نەسیون، سیون ف جوبك.

حوسنی: ناوەبۆ پیاوان و ژنان ف نامی برای مردان و زنان.

حوسه: سوکەناوی حوسێن ف مخفف حسین.

حوسێن: ناوی پیاوانە ف حسین، از نامهای مردان.

حوشتر: وشتر ف شتر.

حوشترئالوك: وشترخۆره ف شترخار.

حوشترخان: ئەوبلەی وشتران ف آغل شتر.

حوشترخوا: بالوك، ناجی مام ئەحمەدە، ئەسپی حەسەن حوسێنان ف آخوندك.

حوشترخوار: وسترخۆرە ف شترخار.

حوشترخۆرکە: وشترخۆرە ف شترخار.

حوشتردانە: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.

حوشترگەرو: گونجەی گلێتی نێك‌خراو بۆ راگوێزتنی ئاو ف شتر گلو.

حوشترگەلو: وشترگەلو، حوشترگەرو ف شترگلو.

حوشترمرخ: جانەوەرێکە زۆر گەورە بیچمی لەمر بشك دەکا نافرێ ف شترمرغ.

حوشترمەل: حوشترمرخ ف شترمرغ.

حوشترەوان: وشترەوان، سارەوان ف ساربان.

حوف: هێلێنج‌دان بۆ رشانەوە ف تهوع.

حوقنە: ئیمالە، کەفاو لە قنگ کردن بۆ رەوان بون ف اماله.

حوقـە: ۱) مەرەکـەف‌دان، دەوات، دەویت؛ ۲) کێشێکـە، سێ کیلۆیان جوارکیلۆ؛ ۳) دەنگی گامێش ف ۱) دوات؛ ۲) وزنـه‌ای معادل سه یا چهار کیلو؛ ۳) صدای گاومیش.

حوقـەی ئەستـەمـول: کێشێکە بەرانبەر حەفتاو پێنج گرام ف وزنه‌ای معادل هفتادو پنج گرم.

حوقەی تریاك: لەئامرازی تریاك کێشانە ف حقهٔ تریاك.

حوکم: ۱) فەرمـانی فەرمانرەوا؛ ۲) بریاری قازی ف ۱) حکم، فرمان شاه؛ ۲) حکم قاضی.

حوڵ: ۱) گێژ، گێل؛ ۲) درێژی پێ نەکەوتو ف ۱) گیج و منگ؛ ۲) دراز بی‌فواره.

حولچەك: هەڵوچە، هەڵوژە ف آلوچه.

حولحولی: وازوازی، هەردەم لەسەر خەیاڵێك ف دمدمی.

حوللور: حولور ف نگا: حولور.

حوللەسێ: ۱) گەمـەیەکـە بەسێ‌جگ دەکرێ؛ ۲) برێتی لەداکـەوتن لەپاش سەرکەوتن ف ۱) نوعی قاب‌بازی؛ ۲) کنایه از شکست بعد از پیروزی.

حوللەمەرەسێ: حوللەسێ، گاڵتەی حوللەسێ ف قاب‌بازی.

حولـور: وشەیەکە دەگەڵ بلوری دەڵێن، ناوی گاڵتەیەکی مناڵانەیە ف نوعی بازی بچه‌ها.

حولوك: هەڵوژە، حەلوك، ئالوچە ف آلوچه.

حولویسك: هەوێنی پەنیر ف مایهٔ پنیر.

حولە: بنکەلی وشتر ف سرگین شتر.

حولەسێ: هەراهەرا، زەنازەنا، جەقەوگوڕە ف هلهله و جنجال.

حولی: ۱) لوس، ئەوەی دەستی لێ‌هەڵـدە خلیسکێ؛ ۲) هەڵوژە رەشە، هەڵـوژەسورە؛ ۳) بریەنی لەزمان لوس و هەڵخەڵەتێن ف ۱) لیز؛ ۲) آلو بخارا؛ ۳) کنایه از چرب‌زبان.

حوڵی: بەچکەجێڵ، گوڵك ف گوساله.

حولیاتی: ماسناوکردن، مەرایی، روبینی ف تملق و چاپلوسی.

حوڵی بیابان: مێرد ئەزمە ف غول بیابان.

حولیك: هەڵوژە، حەلوك، عەلوك، حولوك ف آلو.

حومام: گەرماو، حەمام ف حمام.

حونجە: حونجی، خوێندنی ئەلف‌و بێکە بەسەرو ژێروبۆر ف هجّی کردن.

حونجەت: حوججەت، بەهێزو قووەت، ئەوزم ف فشار.

حونجی: حونجە ف هجّی کردن.

حونەر: جوانکاری، هونەر ف هنر.

حویل: سوری ناجێ، سوری کەم‌رەنگ ف صورتی

حۆیلانێ: هەوایەکی گۆرانی جافەتی ف نوعی ترانه کردی.

حەب: حوب، گزموڵە دەرمان ف قرص دارو.

حەباندن: خۆشویستن، دڵ‌لەسەربون ف دوست‌داشتن.

حەبی: پەموی بەهەلاجی کراو ف پنبه حلاجی‌سده.

حەبیشاندن: خواردن بەهەڵپەو لەز ف تند غذا خوردن.

حەپ: حەپە، وەڕە، رەوە، دەنگی سەگی نوزە ف پارس سگ.

حەپارە: بژار ف وجین.

حەپاندن: حەپەکردن، وەڕینی سەگ ف پارس سگ.

حەپ‌حەپ: وشەیەکە شەمشێربازان دەیڵێن ف اصطلاحی است در شمشیربازی.

حەپس: ۱) گراو، گیراو، بەنـدی؛ ۲) گرتـوخـانە، بەند، زیندان ف ۱) زندانی؛ ۲) زندان.

حەپسی: بەندی، زیندانی ف زندانی.

حەپش: گێل‌و نەزان، حوڵ ف احمق و خُل.

حەپلەحورج: مرۆی کورتە باڵای قەڵەو ف آدم فدکوتاه چاق.

حەپلەری: جۆرێ هەنار ف نوعی انار.

حەپو: ۱) هەمو، گش، تێکڕا؛ ۲) تەما، خەلاس بو لەزمانی مناڵاندا ف ۱) همه؛ ۲) تمام شد، در زبان کودکان.

حەپۆل: زەلامی بێکارەوگێژ، تەزەی نائیکەیشتو ف لندهور بیکاره.

حەپولە: حەپۆل ف نگا: حەپۆل.

حەپە: حەپ، رەوی سەگ، وەڕەی سەگ ف پارس سگ.

حەپەحەپ: وەڕەوەڕ، رەوینی سە ف پارس سگ.

حەپـەسـان: واق‌وڕمـان، سەرسـامـان، لەجێ وشـك بون، مات‌بون، عەبەسان ف مبهوت شدن.

حەپەساندن: توشی سەرسامی کردن، گێژومات کردن، هۆش لێ‌ساندن ف گیج کردن.

حەپەساو: واق‌وڕ، سەرسام ف بهت‌زده.

حەپەسای: حەپەساو، عەبەساو ف بهت‌زده.

حەپەسین: حەپەسان ف مات و مبهوت شدن.

حەپەسێن: شتێ عەجایب کەبباو لێی سەرسام دەبێ ف عجیب.

حەپەسیو: حەپەساو ف مات و مبهوت.

حەپـەلوت: زرمە زلبتانێ، هەڵبەز دابەزو جەقەو هەرا ف آرام نگرفتن و سروصدا کردن.

حەپەنتی: زەبەلاح، تەزەی پان‌و پۆڕ، مرۆی زۆرزەلام ف لندهور.

حەپەنگ: حەپۆل ف نگا: حەپۆل.

حەپی: قۆزلخەی پەمبو ف غوزه پنبه.

حەپیشاندن: بەبەلە قوتدان [ف] با شتاب بلعیدن.

حەپین: ڕەوین، وەڕین، حەپەحەپی سەگ: (شەوکە هات دەم دەکانەوە وەك هار / وانەزانم سەگەو بەمن نەحەپێ) «شێخ ڕەزا» [ف] پارس کردن سگ.

حەتا: تا، هەتا، هەتا [ف] حتی.

حەتار: ١) وردەواڵە فرۆش؛ ٢) تێلاو کونکی گێچ کوتان؛ ٣) دەرمان فرۆش [ف] ١) پیلەور؛ ٢) چوبی برای کوبیدن گچ؛ ٣) داروفروش.

حەتحەتە: بەروگیای بۆنخۆش کە وەك نوشته بە منالبەوە دەدرون بان هەڵدەواوەسن، وەك ئەسپەندەر، مێخەك، شنی تریش [ف] گیاهی است معطّر مانند میخك.

حەتحەتۆك: حەتحەتە [ف] نگا: حەتحەتە.

حەتر: عەتر، تراوی بۆنخۆش [ف] عطر.

حەترەك: لێدان بەتوندی، قەوی لێخستن [ف] محکم زدن.

حەح: وشەی سەبرمان: (حەح چەند سەبرە!) [ف] کلمۀ تعجب.

حەج: زیارەتی مەکە، زیارەتی کابە [ف] حج.

حەجاج: حاجیان، ئەوانەی ویکرا دەچنە زیارەتی کابە [ف] حجاج.

حەجامات: خوێن بەردان [ف] حجامت.

حەجاماتکێش: وەستای خوێن بەردان، خوێن بەردەر [ف] حجامت‌چی.

حەجامات گرتن: خوێن بەردان [ف] حجامت کردن.

حەجەجە: وتەی لێخوڕینی بزنەگەل [ف] کلمه‌ایست برای راندن گلۀ بز گوبند.

حەجکردن: ١) دیدار لەماڵی کابە، جونەمەکە؛ ٢) بردنەوەی دوامین کەلا لە گەمەدا [ف] ١) حج رفتن؛ ٢) برنده شدن در تبله‌بازی.

حەجەم: ١) ئێرانی؛ ٢) ئەوی بەتورکی ئازەربایجانی قسەدەکا [ف] ١) ایرانی؛ ٢) متکلم به ترکی.

حەجەمی: ترکی ئازەربایجانی [ف] ترك آذربایجان.

حەج: شەق، کاشۆ، گۆجانی گەمەی گۆیێن [ف] جوگان.

حەچان: ١) شەقێن، گۆبێن، گەمەی گۆو گۆجان، کاشۆبازی؛ ٢) وەڕین، حەپین، ڕەوین [ف] ١) جوگان‌بازی؛ ٢) پارس کردن.

حەچاندن: ١) حەبە بێ‌کردن، دنەدانی سەگ بۆ وەڕین؛ ٢) کەرلێخوڕین، ئاژۆتنی کەر [ف] ١) پارس دادن سگ؛ ٢) راندن خر.

حەچچە: وشەی لێخوڕینی گوێدرێژ، هەچە، حەچە [ف] واژۀ راندن ستور.

حەچکۆ: هەرچۆنێك، هەرجۆر [ف] هرطور.

حەچە: ١) حەچچە؛ ٢) ئێری؛ ٣) وەرەوەری نێکەڵ پێکەڵی سەگ [ف] ١) نگا: حەچچە؛ ٢) بز نر؛ ٣) عوعو سگ.

حەچەحەچ: حەبە حەپی زۆرو بێ‌برانەوە [ف] پارس کردن بدون انقطاع.

حەچەل: شڵتاغ، گەڕ، دەیە، بیانو پێ گرتن، ئەشقەلە [ف] شلتاق.

حەچولۆر: حەپین ولۆرەی تێکەڵ [ف] عوعو و زوزه کشیدن همراه هم.

حەچی کە: حەچکۆ [ف] هرطور.

حەد: ١) ڕادە، ئەندازە؛ ٢) شیان، ڕاکەوتن: (حەدی جبە باسم بکا!)؛ ٣) سنور، کەوشەن [ف] ١) اندازه؛ ٢) قدر و منزلت؛ ٣) مرز.

حەدەف: ئەپۆلکە، گر، گردولکە [ف] تپه.

حەدیس: فەرمایشتی پێغەمبەر [ف] حدیث.

حەراج: مەزات، هەرزاج [ف] حراج.

حەرارەت: گەرمای ناو نۆبەتێ [ف] تب.

حەرام: ناڕەوا [ف] حرام.

حەرامخۆر: کەسێ بەشی ڕەوای خەڵکی تر دەخوا [ف] حرام‌خور.

حەرامزادە: ١) زوڵ، بیژو، بیچ؛ ٢) بریتی لە پیاوی فێڵبازو بەدفەڕ [ف] ١) فرزند نامشروع؛ ٢) کنایه از حیله‌گر و مردم‌آزار.

حەربلین: ١) گرێ تێکەوتنی گوریس؛ ٢) ئاڵۆزانی بەن و بەتك [ف] ١) گره‌خوردن ریسمان؛ ٢) پاره‌شدن طناب.

حەرسیل: بەردی بناغەی گۆشەی دیوار [ف] سنگ بنای گوشه دیوار.

حەرسیلە: حەرسیل [ف] نگا: حەرسیل.

حەرش: تەختی خودا [ف] عرش.

حەرشی حەزیم: حەرش [ف] عرش.

حەرگ: قوڕ، خۆڵو ئاوی تێکەڵاو، حەڕی [ف] گل.

حەرماندن: ١) بێ‌بەش کردن؛ ٢) بەخەساردان [ف] ١) محروم کردن؛ ٢) به هدردادن.

حەرمین: ١) بێ‌بەش بون؛ ٢) بەخەسارچون، بەفیڕۆچون [ف] ١) محروم شدن؛ ٢) به هدر رفتن.

حەرەکەت: بزوتن، جوڵان، جوڵە [ف] حرکت.

حەرەم: بریتی لە ژن، ژن‌بۆمێرد: (بێزارە لەتۆ، ئێستە هەماغۆشی عەدوتە / دنیا کە لەلای خۆت حەرەمی موحتەرەمت بو) «نالی» [ف] همسر.

حەرەمسەرا: هندرو، ئەندەرون، خانوی جێگەی ژنانی ماڵ [ف] اندرونی.

حەڕی: حەرگ، قوڕ [ف] گل.

حەریر: ١) پارچەی ئاوریشم، قوماشی لە هەوریشم؛ ٢) هەڵوای دۆشاو [ف] ١) حریر؛ ٢) حلوا.

حەریف: ١) هاوتا؛ ٢) هاوقومار؛ ٣) دۆستی ژنی بەمێرد [ف] ١) همتا؛ ٢) طرف مقابل در قمار؛ ٣) معشوق.

حەز: ١) ئارەزو؛ ٢) ئیشتیا، واز؛ ٣) لەپاش وشەوانا: خۆشەویست: (پیرۆت وەتەن حەزە)؛ ٤) بەسندو بەردڵ؛ ٥) دڵداری، ئەوین؛ ٦) دۆست؛ ٧) جوان، بەدەو: (کچێکی ناحەزە) [ف] ١) آرزو؛ ٢) اشتها؛ ٣) پسوند بەمعنی دوستدار؛ ٤) پسندیده؛ ٥) عشق؛ ٦) دوست؛ ٧) زیبا.

حەزاب: ئازار [ف] عذاب.

حەزکردن: خواستن، بەئەمابون [ف] خواستن.

حەزلێکردن: ١) ئارەزوکردن؛ ٢) عاشق‌بون [ف] ١) آرزو کردن؛ ٢) عاشق شدن.

حەزلێکردوبی: دڵداری نێوان دوکەس [ف] عاشقی.

حەزلێکەری: دڵداری [ف] عاشقی.

حەزوناحەز: دۆست‌و دوژمن [ف] دوست و دشمن.

حەزبا: هەژدیها، زەها، حەفی [ف] اژدها.

حەزبران: حوزەیران [ف] نگا: حوزەیران.

حەزبرانی: جۆرێك هەرمێ، ئەحرێ هەمرۆ [ف] نوعی گلابی.

حەژ: حەز [ف] نگا: حەز.

حەژدە: هەژدە [ف] هیجده.

حەژدەهی: دبدەنی کردنی بەکۆمەڵ [ف] دبد و بازدبد خانوادگی.

حەژمەت: مەینەت، خەفەت، کەسەر، خەم، کول [ف] اندوه.

حەژێکرن: حەزلێکردن [ف] نگا: حەزلێکردن.

حەس: ۱) هەست، ناگاکردن، های: ۲) وشەی سەبرمان [ف] ۱) اگاه کردن: ۲) کلمهٔ تعجب.

حەساب: ژمارە، حیساب، حەساو، لێکدانەوە [ف] حساب.

حەسار: حەوش، گۆڕابی نارجوار دبواری ماڵ [ف] حیاط.

حەساس: جەزابرچی، پاسەوانی شەو [ف] عسس، شبگرد.

حەساندنەوە: بێخەم کردن، ئاسودەکردن [ف] راحت کردن.

حەسانن: حەساندنەوە [ف] راحت کردن.

حەسانەوە: ۱) لەماندوێتی ڕزگار بون: ۲) خاترجەم بون [ف] ۱) خستگی درکردن: ۲) خاطرجمعی.

حەساو: ۱) حیساب، لێکدانەوە: ۲) وچان گرتو [ف] ۱) حساب: ۲) آسوده.

حەساوگەر: حیساب گەر، فاڵ گرەوە، بە ئەزبیح [ف] فالگیر.

حەساوە: ئاسودە، دور لەماندویی [ف] آسوده.

حەساوی: جسنەکەری سپی و هەرەچاك [ف] خر سفید و چالاك.

حەسپ: ئەسپ، هەسپ [ف] اسب.

حەسبن: شێتی دڵداری [ف] مجنون دلدادگی.

حەستەم: زۆر دژوار، سەخت [ف] دشوار، سخت.

حەسحەس: حەساس، جەزابرچی [ف] عسس، شبگرد.

حەسیان: ۱) خەوەرداربون، ناگاداربون: ۲) حەسانەوە [ف] ۱) خبردار شدن، آگاه شدن: ۲) نگا: حەسانەوە.

حەسیانەوە: حەسانەوە [ف] نگا: حەسانەوە.

حەسیر: ڕایەخی لە جەگەن و قامیش [ف] حصیر.

حەسیرچن: وەستای حەسیر دروست کردن [ف] حصیر باف.

حەسیرمەیدان: برێنی لە دارکاری [ف] کنایه از کتك کاری.

حەسیرۆ: برێنی لە: ۱) خەسو: ۲) خەزور [ف] کنایه از: ۱) مادرزن: ۲) پدرزن.

حەسین: پێزانین، ناگاداربون، هەست پێ کردن [ف] خبردار شدن، آگاه شدن.

حەسینەوە: حەسانەوە [ف] نگا: حەسانەوە.

حەش: ورچ، هرچ [ف] خرس.

حەشار: ۱) بۆسە، جێگەی خۆتێدا شاردنەوە: ۲) وەشارتن [ف] ۱) مخفیگاه: ۲) پنهان کردن.

حەشاردان: وەشارتن، شاردنەوە، ڤەشارتن [ف] بنهان کردن.

حەشاردراو: شیراوە، ڤەشارتی [ف] بنهان شده.

حەشارگە: جێگەی شاردنەوە، بۆسە، ڕەبەت [ف] مخفیگاه.

حەشامات: ئاپۆرەی خەڵك، کۆمەڵی زۆر لە مەردم [ف] گروه مردم.

حەشت: هەشت، بەڵکو حەوت [ف] هشت.

حەشتێ: هەشتا، هەشت جاران دە [ف] هشتاد.

حەشـر: ۱) ڕۆژی قیامەت، سەڵا، ڕۆژی پسات: ۲) برێتی لە هەراو هوریای تێکەڵ و پێکەڵ [ف] ۱) روز قیامت: ۲) کنایه از سلوغی.

حەشروحەلا: هەراوزەنا، چەقەوگوڕە [ف] شلوغی.

حەشرەلا: حەشر وحەلا [ف] شلوغی.

حەشفاندن: دەراوێتن، لەربزوەدەرنان [ف] حذف کردن.

حەشکاندن: ڕێك گوشین، وشین [ف] فشردن.

حەشکۆڵە: بەچکەحرچ، بیچوەورچ، بێوەلەورچ [ف] بچه خرس.

حەشمەت: ۱) ئەربقی، شەرمەزاری: ۲) بەژیوانی [ف] ۱) شرمندگی: ۲) پشیمانی.

حەشەرەلا: حەشر وحەلا [ف] سلوغی.

حەشەری: ژنێ کە زۆر نبئوی گانە [ف] حشری، حکه.

حەشەنورە: گیایەکە لەنونن دەکاو جاری واهەیە وەك تونن دەکێشرێ [ف] گیاهی است شبیه توتون.

حەشیشە: بەنگ، حەشیش، چەرس [ف] حشیش.

حەشیمەت: حەشامات، ئاپۆرە [ف] تودهٔ مردم.

حەف: ۱) بۆگەن: ۲) گەنیو: ۳) حەپ [ف] ۱) بدبو: ۲) گندیده: ۳) پارس سگ.

حەفار: حەف [ف] نگا: حەف.

حەفت: بەڵکو شەش، حەوت، هەفت [ف] هفت.

حەفتا: شێست و دە، حەوجاردە، حەوتا [ف] هفتاد.

حەفتار: کەمنبار [ف] کفتار.

حەفتامین: جاری حەفتابەم [ف] هفتادمین.

حەفتانە: ۱) مۆچەی بەحەوروژ جارێك: ۲) ڕۆژنامەی بەحەوروژ جارێك [ف] ۱) مزد هفتگی: ۲) نشریهٔ هفتگی.

حەفتاو: گڵاو، شوشتنی جێ دەمی سەگ بەجارێك قوڕاوو شەش جار ناو [ف] شستشوی مکرر بدن یا لباس با آب و گِل برای رفع نجاست سگ.

حەفتاهەم: حەفتامین [ف] هفتادمی.

حەفتایەم: حەفتامین [ف] هفتادمین.

حەفتبرا: حەوبرالە، حەوت ئەستێرەن وەك پیتی «ك» [ف] صورت فلکی هفت برادران.

حەفت جۆش: لولێنەی لە مەفرەق [ف] آفتابه مفرغی.

حەف حەفی: زۆرخۆری بەدلەز خۆر [ف] شکم‌پرست.

حەفت روح: برێتی لە زیندەوەرێ کە درەنگ گیان بە دەستەوە دەدا [ف] کنایه از زنده‌ای که دیر بمیرد، هفت جان.

حەفت رەنـگ: ۱) دوڕو، ڕوبین: ۲) جۆرێ مەخمەری ڕیزڕیز [ف] ۱) منافق: ۲) نوعی مخمل.

حەفت ڕەنگیله: ڕەنگریژە، باڵدارێکە بەچەند ڕەنگ، حەوڕەنگیلە [ف] پرنده‌ای الوان.

حەفت رەنگـە: حەوتـر بنگە، فیل و فیلەتەن، چێشتێکە لەنیسک و نۆک و گەنم و کشمیش و قەیسی و سماق لێ دەندرێ ف نوعی غذا.
حەفت مێردە: حەرکەس کە لە غارێکدا فەنیس ماون و دەڵێن ئێستاش ماون ف اصحاب کهف.
حەفتۆخ: کوانێکی رەقە درەنگ چاك دەبێتەوە ف دملی کە دیر خوب شود.
حەفتوك: حەفتۆخ ف نگا: حەفتۆخ.
حەفتە: حەوتە، هەفتە، لەشەممەوە تا هەینی ف هفتە.
حەفتەبیجار: حەفت رەنگە، حەوتر بنگە ف هفت بیجار.
حەفتـە کۆك: جۆرێ سەعات کە حەوتەی جارێك فورمیش دەکرێ ف نوعی ساعت کە هفته‌ای یکبار کوك می‌شود.
حەفتـە کێش: کێشـانی ماین لە ئەسپ لە حەوتـەی زانیدا ف کشش مادیان از اسب در هفته زادن.
حەفتەوانان: حەوتەوانە، حەوت برالە ف صورت فلکی هفت برادران.
حەفتەوانە: حەفتەوانان ف نگا: حەفتەوانان.
حەفتێ: ۱) حەفتا؛ ۲) حەفتە ف ۱) هفتاد؛ ۲) هفتە
حەفجۆش: حەفت جۆش ف نگا: حەفت جۆش.
حەفس: حەپس ف نگا: حەپس.
حەفسی: حەپسی ف زندانی.
حەفك: تەوك، قورگ، گەروو ف گلو.
حەفی: ۱) هەژدیها، حەزیا، زەها؛ ۲) ماری زل ف ۱) اژدها؛ ۲) افعی.
حەفیان: ۱) زۆرخۆر؛ ۲) وەڕین ف ۱) پرخور؛ ۲) پارس کردن.
حەفین: وەڕین، حەپین ف پارس کردن.
حەڤدە: دەو حەوت ف هفده.
حەڤدەم: دوای شانزدەیەم ف هفدهم.
حەڤدەمین: حەڤدەم ف هفدهمین.
حەڤدەهەم: حەڤدەم ف هفدهم.
حەڤدەهەمین: حەڤدەمین ف هفدهمین.
حەق: ۱) لەمەڕ، بارە: (دەر **حەق** من باش نەبو)؛ ۲) خودا؛ ۳) کرێ، مزە، مز؛ ۴) نرخ، قیمەت؛ ۵) راستی؛ ۶) پەیوندی: (**حەق**یکم پێوە نیە)؛ ۷) هەڕەت، جەنگە: (**حەقە** پەلەیە)؛ ۸) تۆڵە ف ۱) درباره؛ ۲) خدا؛ ۳) مزد؛ ۴) قیمت، نرخ؛ ۵) راستی؛ ۶) دین؛ ۷) عنفوان؛ ۸) انتقام.
حەقانی: مرۆی راست و دوروست ف درستکار.
حەقایەت: حیکایەت، چیرۆك، سەربەهورد ف داستان.
حەق حەق کەرە: ناق ناق کەرە، نوناك، مەلێکە شەو ناخەوێ و هەردە لێ تاك، قژاوکە ف مرغ حق.
حەق ساندنەوە: تۆڵە ساندن، حەیف هەڵانین ف انتقام گرفتن.
حەق کردنەوە: قەرەبودان ف تلافی کردن.
حەقلی مەقۆ: ۱) گەمەی پشکبلان؛ ۲) هەراوزەنا؛ ۳) حنەدرحۆ ف ۱) بازی پشك انداختن؛ ۲) جار و جنجال؛ ۳) الاکلنگ.
حەقلی مەمان: جۆرێ گاڵتە ف نوعی بازی.
حەقلی مـەمۆ: حـەقلی مەمـان ف نگا: حەقلی مەمان.

حەقەبەلە: هەرەتی بارانی پاییز ف عنفوان بارش پائیزی.
حەقەوەسێن: ۱) تۆڵە کەرەوە؛ ۲) قەرەبو ف ۱) انتقام گیرنده؛ ۲) تلافی.
حەك: ۱) وشـەی ئاوات؛ ۲) وشەی دنەدان، دەك؛ ۳) هەڵپر بواندن؛ ۴) وشەی سەیرمان ف ۱) حرف تمنا؛ ۲) حرف تشجیع؛ ۳) حك کردن؛ ۴) حرف تعجب.
حەکاك: مۆرهەڵکەن ف مهرساز.
حەکایەت: چیرۆك ف داستان.
حەکە: ناڵۆش، خوروی لەش ف خارش پوست.
حەکەدار: حەشەوی، ژنی تنوی گان ف حکّه، حشری.
حەکیم: پزیشك ف پزشك.
حەگال: پەنی سەری عارەبان ف عقال.
حەل: ۱) دروست، راست: (ئـەم قسـەت **حەل** نەبو)؛ ۲) توانەوە: (ئەم شەکرە لەچادا **حەل** نابێ)؛ ۳) شیاو: (**نوحەل** نی لەم گەمەیەدا)؛ ۴) وەخت، کات: (ئـەو **حەلـە** نەهـانی) ف ۱) راست، درست؛ ۲) حل شدن؛ ۳) شایان؛ ۴) وقت، هنگام
حەلاج: هەلاج، کوڵکەو پەمۆ شی کەرەوە بەکوتك و کەوان ف حلاج، پنبه‌زن.
حەلال: ڕەوا ف حلال.
حەلامەت: زۆرسەیر، عەجایب ف عجیب.
حەلان: ناویز، جاڵە ف سنگ غلتان از کوه.
حەلاندن: تاواندنەوە، تواندنەوە ف ذوب کردن.
حەلانە: تۆڵا خورمای دەپۆشەوە پێچراو ف خرمای بسته‌بندی شده.
حەلاو: ناوە بۆ ژنان ف از نامهای زنان.
حەل بون: توانەوە، تاوانەوە ف حل شدن.
حەلحەلە: تەشقی عاسمان ف اوج آسمان.
حەلقە: ئاڵقە، گەو ف حلقه.
حەلقەدان: ۱) بەدەورەی بەکـرەوە دانیشتن؛ ۲) دەورەلە شتێك دان ف ۱) به دور هم نشستن؛ ۲) محاصره کردن چیزی.
حەلك: ۱) قسەی خۆش؛ ۲) قسەخۆش ف ۱) بذله؛ ۲) بذله‌گو.
حەلکی: هێژا، بەنرخ ف ارزشمند.
حەڵلادۆشکە: حنەدرحۆ ف الاکلنگ.
حەڵلادۆشە: حەڵلادۆشکە ف الاکلنگ.
حەڵلاقوچکە: ۱) حنەدرحۆ، سیسۆ؛ ۲) بەسەریەکا دراوی قوچەوەبوگ ف ۱) الاکلنگ؛ ۲) انباشته‌شده.
حەللەق: دەگەڵ وشەی مەللەق دەوترێ وانا: قسەی بێ سەروپا ف همراه با «مەلەق» بەمعنی حرف بی‌ربط.
حەللەق مەللەق: قسەی سوك و چروك ف حرف بی‌معنی و مفت.
حەلەلا: زۆرسەیرە، بەکو ف واژه تعجب.
حەلو: هەڵۆژە، هەڵوچە ف آلوچه.
حەلوا: ۱) هەڵوا، شیوی دۆشاو و ناردو ڕۆن؛ ۲) گەزگەزی ف ۱) حلوا؛ ۲) نگا: گەزگەزی.

حەلواچی: هەڵوافرۆش ف حلوافروش.

حەلوای بەشەقان: جۆرێ گەمەیە ف نوعی بازی.

حەلوایی: بەڕەنگی هەڵوا، سووری نوخ ف بەرنگ حلوا.

حەلـو: لەپێش وەشـەی جەلـودا دێت، واتـا: رەجـاڵەو بۆرەپیاگ ف با «جەلو» آید بەمعنی آدم عامی.

حەلوچك: هەڵوچە، حولوك ف آلوچە.

حەلوکە: هەڵوچە ف آلوچە.

حەلولا: پەلەپەل و نەنگانە ف عجلە.

حەلەب: ١) دروس، قبوڵ لەناودا: (لەگاڵتەدا منیش حەلەبم)؛ ٢) رەوا: (ئەم کارەت حەلەب نەبو) ف ١) قبول شدە؛ ٢) جایز.

حەلـەب: ١) شارێکـە لە سوریەی ئێستاو قەدیم هەموی کوردبوە؛ ٢) ناوی ژنانەیە ف ١) از شهرهای سوریە؛ ٢) از نامهای زنان.

حەلـەبی: ١) خەڵکی شاری حەلـەب؛ ٢) تەنـەکـەی دەفـری رۆن و شتی نراو ف ١) اهالی شهر حَلَب؛ ٢) فلز حلبی.

حەلـەق مەلـەق: ١) حینـدرحۆ، حنجلفانە، هیلاهوب، حندرحۆ؛ ٢) حەللەق مەللەق ف ١) الاکلنگ؛ ٢) حرف مُفت.

حەلەلا: جەقەو هەراو نێکەڵ پێکەڵی: (عەجەب حەشر و حەلەلایەکە) ف جنجال.

حەلەلە: دنەدانی سەگ بۆ تێ بەربون ف تشجیع سگ برای حملە.

حەلەم: ١) ئازار، دەرد؛ ٢) عەیب، زەدە ف ١) درد و رنج؛ ٢) عیب و زدگی.

حەلی: نەخوێندەوار بەعەلی دەڵێ ف علی بەزبان عامیانە.

حەلێ: فەرمان بە هەلآنن، ڕاکە ف امر بە دویدن.

حەلیان: حەلان ف نگا: حەلان.

حەلێب: حەلەب، حەل ف نگا: حەلەب، حەل.

حەلێ حەلێ: گەمەیەکی ئازە لاوانە ف نوعی بازی.

حەلیم: ١) بەحـەوسـەلـە، لەسەرخۆ، هێمن؛ ٢) چێشتی کەشکەك؛ ٣) ناوەبۆ ژنان؛ ٤) فەربکەکەشك ف ١) بردبار؛ ٢) خوراك حلیم؛ ٣) از نامهای زنان؛ ٤) نوعی کشك.

حەلیمـاو: هەلیماو، برنج لەناودا کولاو، شۆرباى برنج بێ‌رۆن ف آش برنج بدون روغن.

حەلین: توانەوە، تاوانەوە ف حل کردن.

حەلێو: حەلێب ف نگا: حەلێب.

حەم: خواردن لە زمانی مناڵاندا: (ئەوە فەی تۆیە حەمی کە) ف خوردن در زبان کودکان.

حەمـاڵ: ١) مرۆی بار هەڵگـر، عەنباڵ، حەمباڵ؛ ٢) کاربنە؛ ٣) داری لای دیوار بۆ بن کاربنە ف ١) حمال؛ ٢) بالار؛ ٣) ستون.

حەمام: گەرماو، گەرماوە، حومام ف حمام.

حەمامچی: کەسێ بەسەر حەمام رادەگا ف حمامی.

حەمـامکردن: ١) چونە حەمام؛ ٢) خۆشتنن لەئاو، بەئاو ف ١) حمام گرفتن؛ ٢) شستشوی بدن.

حەمـامۆك: ١) گەمە بەخۆڵ و خاك‌کردنی منداڵان کە خۆڵ‌وەك گومبەز لێدەکەن؛ ٢) ناوی کانێ و ناوێکی بەناوبانگە لەشاری «کۆ»بە ف ١) نوعی بازی بچەها با خاك؛ ٢) نام یك چشمە مشهور.

حەمامۆکە: گەمە بەخۆڵ ف بازی با خاك.

حەمامۆکێ: حەمامۆکە ف بازی با خاك.

حەمابەت: کەوی، کەدی، رام ف رام، اهلی.

حەمایەڵ: هەرچی راست و حەب دەمل کرێ و سۆربێتەوە: (حەمایەڵی بیبر، حەمایەڵی دوعا) ف حمایل.

حەمبـار: زوری کەل و پەلی خواردەمـەنی و سست تیدا هەڵگرتن. عەمار، عەنبار ف انبار.

حەمبارەپۆ: کوتاڵی رزیو لە حەمباردا ف کالای داغی در انبار.

حەمبەلێ: کەسێ کە هەرچی دەکالای وابە خاوێن نەبۆنەوە. وەسواس ف وسواس.

حەمتر: کەری چکۆڵەی بەکار ف خر کوچك کاری.

حەمتەر: مەیمونی لوتی، فلفل، قونسور ف عنتر.

حەمحەم: ١) وشەی دنەدانی منداڵ بۆخواردن؛ ٢) جوجە، جانەوەرێکی سوری بچوکە بەپیاو هەڵگەرێ لیر دەکا ف ١) وارەای برای تشویق کودك بە خوردن؛ ٢) ساس.

حەمد: ئاگایی، قەست: (بێ حەمدێ خۆ ئەف سول کر) ف قصد.

حەمدەن: بەقەستی، لەقەستی ف عمداً.

حەمزك: جۆرێ جێشتە ف نوعی غذا.

حەمـزەل: یازیەکـە، دەسـتـەیەك دادێنەوەو دەستەیەك بەسەر پشتیاندا بازدەدەن ف نوعی بازی.

حەمشین: هەڵوژە فەیسی، بەری دارێکە لە هەڵوچەو قەیسی بەیوەندە ف شلیل.

حەمکە: ئەندازەیەکی زۆر ف اندازەای بسیار.

حەمل: ١) زك‌پڕی؛ ٢) گاڵتەو گەپ ف ١) بارداری؛ ٢) شوخی و مزاح.

حەملە: پەلامار، شالاو ف حملە.

حەمو: گش، گشت، هەمو، سەرپاك ف همە.

حەمەدەشین: حەمشین ف شلیل.

حەمەرەمزێ: مل ملانێ، ڕك بەرکێ، رق‌بەرقە، بەربەرەکانێ ف رقابت.

حەمیسەن: جۆرێ بزنە ف نوعی بز.

حەمێ: هەمو، گش ف همە.

حەن: حاند ف جای مشخص.

حەنا: حەن ف نگا: حەن.

حەنبـاڵ: ١) عەمبـاڵ، کۆڵەکەی بەرکاربنە؛ ٢) مرۆی بارهەڵگر ف ١) ستون خانە؛ ٢) حمّال.

حەنبەڵ: حەمایەڵ ف حمایل.

حەنبەلێ: ١) کەسێ کە لەشت شوشتن دا زۆر دودڵە؛ ٢) بەیرەوی ئیمام ئەحمەدی حەنبەل ف ١) وسواس؛ ٢) حنبلی

حەنتیکە: ١) زۆر بەقیمەت؛ ٢) زۆرسەیر؛ ٣) شتی زۆر لەمێژینە ف ١) بسیار باارزش؛ ٢) عجیب؛ ٣) عتیقە.

حەنتیکەخانە: جێگای رانانی شتی زۆر بەنرخ و کەونار ف موزە.

حەنجەت: بەهانە. بەڵپ [ف] بهانه.

حەنجەل. وەختی مردن [ف] أجل.

حەنْدرحۆ: حندرحۆ [ف] الاکلنگ.

حەندولە: بۆمەگەسپێکی درست [ف] نوعی گندم.

حەندوڵی: دۆدانە. شیرمەشك [ف] مشك كوچك.

حەندەف: حەدەف، نەپۆڵکە، گردولکە [ف] تپه.

حەرزەگۆ: گیایەکە [ف] گیاهی است.

حەنزەل: حەمزەل [ف] نگا: حەمزەل.

حەنگرین: بەرق داچون، دەرکەوە جون [ف] لج کردن.

حەنەزا: هەنەزاگ، زرکوڕێ کە دەگەڵ ژن هاتوە [ف] پسرخوانده.

حەنەفی: ١) بەیڕەوی مەزەبی ئیمام نەبو حەنیفە؛ ٢) شیرەی ئاو [ف] ١) حنفی؛ ٢) شیر آب.

حەنەك: جەفەنگ، قسەی گاڵتەو گەپ [ف] بذله.

حەنەکچی: گاڵتەچی، قسەسەیر. قسەخۆش [ف] بذله‌گو.

حەو: ١) حەوت؛ ٢) وشەی سەیرمان؛ ٣) بانگکردنی بەز؛ ٤) وەڕەی سەگ [ف] ١) هفت؛ ٢) کلمهٔ تعجب؛ ٣) صدا زدن بز؛ ٤) پارس سگ.

حەوا: ١) بڵندایی دەوری زەمین؛ ٢) عاسمان؛ ٣) بڵندایی [ف] ١) جوّ زمین؛ ٢) آسمان؛ ٣) ارتفاع.

حەوادان: فڕێدان بەرەو ژور [ف] پرتاب کردن به‌طرف بالا.

حەوار: هاوار، گازی [ف] فرباد.

حەواری: حەوار [ف] فرباد.

حەواق: بڵندی بەرەو عاسمان [ف] بلندی.

حەواڵە: ١) بەنوسراوە پارەوەرگرتن؛ ٢) ناردن: (بۆم حەواڵەکە)؛ ٣) سپاردن: (حەواڵەی قیامەت بی) [ف] ١) حواله؛ ٢) حواله‌کردن؛ ٣) سپردن.

حەواڵەبەگەواڵە: دەستی دەستی، ئەمڕۆ بەسبە، تەفرەدان [ف] امروز و فردا کردن.

حەوان: حاوانەوە [ف] نگا: حاوانەوە.

حەوانچە: فڕێدراو، هاوێژراو [ف] پرت شده.

حەوانچەدان: بەرەو ژورهاویشتن [ف] به‌طرف بالا پرتاب کردن.

حەواندنەوە: حاواندنەوە [ف] نگا: حاواندنەوە.

حەوانن: ئاگاداری کردن و لای خۆ راگرتن [ف] مراقبت کردن.

حەواننەوە: حەواندنەوە [ف] نگا: حەواندنەوە.

حەوانەوە: ١) ئاسودەژیان؛ ٢) جێبونەوە لە شوێنێك [ف] ١) راحت زیستن؛ ٢) جای گرفتن.

حەواوی: چاو لەحەوا، کەسێ رەشکینەی چاوی بەرەژور دەڕوانێ [ف] کلاپیسه.

حەواویلکە: ١) هەڵدراو بەرەو حەوا؛ ٢) ئەبارەی کاغەز، بادەوە [ف] ١) بەهوا کردن؛ ٢) هواپیمای کاغذی.

حەوایی: حەواوی [ف] نگا: حەواوی.

حەوبرا: حەوبراڵە، حەوتەوانە [ف] نگا: حەفتەوانە.

حەوبراڵە: حەوبرا، حەوت ئەستێرەن لە نزیك یەك [ف] نگا: حەفتەوانە.

حەوت: حەفت، حەو [ف] هفت.

حەوتا: حەفتا [ف] هفتاد.

حەوتانە: ١) مزی حەوتە بەحەوتە؛ ٢) رۆژنامەی لەحەوتەدا جارێك [ف] ١) مزد هفتگی؛ ٢) نشر به هفتگی.

حەوتبەند: جۆرێ شیعر [ف] نوعی ترجیع‌بند.

حەوت خشتەکی: پارچە هەڵبەستی حەولەت [ف] سعری که هر قسمت آن هفت مصرع باشد.

حەوت گوڵ: جۆرێ گەنم [ف] نوعی گندم.

حەوتم: شیو بەخشین بەهۆی حەوتەی مناڵبون و حەوتەی مردو [ف] صدقه.

حەوتو: ١) حەفتە؛ ٢) حەوڕۆژەی مناڵبون [ف] ١) هفته؛ ٢) هفتهٔ زایمان.

حەوتە: ١) حەفتە؛ ٢) حەپەی سەگ [ف] ١) هفته؛ ٢) پارس سگ.

حەوتەکێش: حەفتەکێش [ف] نگا: حەفتەکێش.

حەوتەم: دوای شەشەم [ف] هفتم.

حەوتەمین: حەوتەم [ف] هفتمین.

حەوتەوانە: حەوبراڵە [ف] نگا: حەوبراڵە.

حەوتیر: جۆرێ دەمانچە کەحەوفیشەك دەخوا [ف] هفت‌تیر.

حەوج: نیاز [ف] نیاز.

حەوجۆش: حەفنجۆش، لولینەی مەفرەق [ف] آفتابه مفرغی.

حەوجە: حەوج [ف] نیاز.

حەوحەو: ١) حەپەحەپی سەگ؛ ٢) وشەی سەیرمان؛ ٣) هەراو هوریای سواران [ف] ١) پارس سگ؛ ٢) کلمهٔ تعجب؛ ٣) هیاهوی سوارکاران.

حەودەل: پەلۆڵە [ف] نگا: پەلۆڵە.

حەورەنگیلە: رەنگریژە، حەفت رەنگبلە، مێش خۆرە [ف] زنبورخوار.

حەوز: برك، جێ ئاو [ف] حوض.

حەوزانە: بینایی میراو [ف] مزد میراب.

حەوسەلە: سەبر و پشو لەسەر خۆیی [ف] حوصله.

حەوش: ١) حەسار؛ ٢) دەورو بەری ماڵ: (لەو حەول و حەوشانە بو)؛ ٣) ماڵ [ف] ١) حیاط؛ ٢) اطراف خانه؛ ٣) خانه.

حەوشە: ١) حەسار؛ ٢) جێ شەوینی ئاژەڵ؛ ٣) ماڵ [ف] ١) حیاط؛ ٢) حیاط مانندی برای نگهداری دام؛ ٣) خانه.

حەوق: ١) پلەی نەردبوان، پلەپەیژە؛ ٢) گیروگرفتی بێدەرەتان [ف] ١) پلّه نردبام؛ ٢) گرفتاری.

حەوق بون: حاوقان [ف] گرفتار شدن.

حەول: تەقالا، کۆشش [ف] کوشش.

حەول و حەوش: دەوروبەر [ف] اطراف.

حەووا: خێزانی بابەدەم، دایکەوا [ف] حوا، همسر آدم.

حەویان: ١) ئاژەڵ، حەیوان؛ ٢) حاوانەوە [ف] ١) حیوان؛ ٢) آسوده زیستن.

حەویق: هەرەبەرز، بەرزایی عاسمان [ف] بلندی آسمان.

حەوینج: نۆیکی وردە بەنانیەوە دەکەن [ف] خشخاش نان.

حەوینجی: پرپنی لەگون [ف] کنایه از بیضه.

حەوینەوە: حاوانەوە ف آسودە زیستن.

حەی: ۱) وشەی سەیرمان: ۲) ناوی خوا ف ۱) کلمهٔ تعجب: ۲) خدا.

حەیا: ۱) شەرم، فەدی، شەرمێت: ۲) هەنا، ناکو ف ۱) حیا: ۲) بەشرط.

حەیات: ۱) ژیان، ماوەی ژیان: ۲) خۆش، دڵگر ف ۱) حیات: ۲) دلنشین.

حەیانکان: ئابڕوچوُن ف رسواشدن.

حەیاتکاو: ئابڕونەماو، بێشەرم ف رسوا.

حەیاچو: حەیانکاو ف رسوا.

حەیاچون: ئابڕونەمان، حەیانکان ف رسواشدن.

حەیار: فێڵباز، مەکرباز ف حیلەگر.

حەیارە: ۱) پێوانە؛ ۲) بەردەتەرازو ف ۱) پیمانە: ۲) سنگ ترازو.

حەیاز: چقە، پاژنەی کەڵەشێر ف پاشنهٔ پای خروس.

حەیام: دەوروزەمانە، رۆزگار ف روزگار، زمانە.

حەیان: مەعلوم، زانراو: (لێم **حەیانە** تۆدزبونە) ف عیان.

حەیب: ۱) شورەیی، عەیب: ۲) کەمایەسی: (ماڵەکە بێ**حەیبە**) ف ۱) عیب: ۲) کم و کاست.

حەیبدار: زەدەدار، نوقسنان ف زدگی.

حەیبەت: مەترسی، سام، ترس ف هیبت.

حەیتە: ۱) زەلامی زلحۆرت، نەژەی ناقۆلا: ۲) پیاوی بەردەستی ئاغا؛ ۳) هاواروداد ف ۱) لندهور: ۲) پیشکار مالك: ۳) فریاد.

حەیچە: هاواروداد ف فریاد.

حەی حەی: وسەی سەیرمان ف کلمهٔ تعجب.

حەیرا: کاورا، هۆی فلانکەس ف فلانی

حەیران: ۱) عاشق، ئەوینـدار، بەنـدەوار: ۲) هەوای گۆرانیەکی بەناوبانگ و لەمێژینە: ۳) سەرلێ شێواو ف ۱) عاشق: ۲) نوعی آواز کردی: ۳) حیران.

حەیز: بێنوێژی ژن، بەخوێن بونی ژن ف حیض.

حەیزە ۱) هێڵنج ورشانەوە؛ ۲) زگ‌چون: ۳) نەخۆشی ئیسقایی ف ۱) دل بەهم آمدن: ۲) هیضە: ۳) استسقاء.

حەیزەبون: پیرەژنی فێڵباز ف پیرزن حیلەگر.

حەیزەران: داریکە لەشوێنی گەرم دەڕوێ وەك قامیشی ناوپردەجێ ف خیزران.

حەیش: خۆش رابواردن ف خوشگذرانی.

حەیشـو: ۱) شەرم و شورەیی: ۲) بێشەرمی، بێئابڕویی ف ۱) شرم و حیا: ۲) بی‌شرمی.

حەیشە: حەیچە، دادوهاوار ف فریاد.

حەیف: ۱) وشـەی خەمباری، بەداخەوە: ۲) تۆڵ، تۆڵە ف ۱) افسوس: ۲) انتقام.

حەیفێ: بەداخەوە ف افسوس.

حەین: هەروەك، ئەواو لەوێنەی ف مثل و مانند.

حەینە: وس، وسکوت، بێدەنگ بە ف سکوت کن.

حەینەن: حەین ف عیناً.

حەیوان: ۱) ئاژەڵ، بزن‌ومەڕ؛ ۲) کەرونەفام ف ۱) حیوان، دام: ۲) احمق و نفهم.

حەیوە: یەهێ، بێ، بەی ف میوهٔ بە.

حەیهو: تۆلەکوێی، چۆن پێك‌دێت ف هیهات.

حەییەحـەی: وشەی سەیرمان بەگاڵتە پێکردنەوە ف وارە تعجب برای مسخرە کردن.

حێ: ناوی پیتێکی ئەلف‌وبێتکە ف «ح» از حروف الفبا.

حیت: جۆرێ بزن ف نوعی بز.

حێجز: نارەحەت، وەڕەز ف ناراحت.

حێچ: بەکسمی سەرکێش‌و سڵ ف ستور سرکش.

حێدز: ۱) تووڕە: ۲) وەڕەز ف ۱) خشمناك؛ ۲) ناراحت.

حیرس: رك‌و تووڕەیی، قەڵسی ف عصبانیّت.

حیز: ۱) ترسنۆك: ۲) ژنی‌سوك: ۳) پیاوی چاوباز ف ۱) ترسو: ۲) زن تردامن: ۳) مرد تردامن.

حێز: هێز، وزە، توان ف توان، نیرو.

حیزاتی: ترسەنۆکی، ترسونەکی ف بزدلی.

حیزانە: ترسەنۆکانە، کاری خوێڕیانە ف از روی بزدلی.

حیزاوحیز: ترسەنۆك‌و ترسەنۆك لەراست بەکتر ف دو ترسو در مقابل هم.

حیزایەتی: حیزانی ف بزدلی.

حیزبگیر: نامەردانە بەیەخسیر گرتنی کەسێك ف ناجوانمردانە کسی را اسیر گرفتن.

حیزەبخۆیی: ژیانی خوێڕیانەو سەرباربون ف با خفت زندگی کردن.

حێزەت: قەدر، حورمەت، رێز ف عزت.

حێزەرقانە: حیندرحۆ ف الاکلنگ.

حیزەڵ: ترسەنۆك ف بزدل.

حیزی: کاری نامەردانەکردن. شێوەی حیزان رەچاوکردن ف نامردی کردن.

حیزیەتی: حیزایەتی ف بزدلی.

حیزیتی: حیزایەتی ف بزدلی.

حیزی حیزان: لەترسنۆك ترسنۆکتر ف بسیار ترسو.

حیساب: حەساو ف حساب.

حیسـابزان: ۱) زانـا لە ژمـاردن‌دا: ۲) عاقـڵ‌و کارلێکدەرەوە ف ۱) حسابدان: ۲) عاقل و کارآمد.

حیسابگەر: ۱) لەژمارەدا وریا: ۲) حەساوگەر: ۳) ئەستێرەناس ف ۱) فالگیر با تسبیح: ۲) حسابگر: ۳) منجّم.

حیسـابگەری: ۱) ئەستێرەناسی؛ ۲) فاڵ گرتنەوەی بەتەزبیح ف ۱) منجمی؛ ۲) فال تسبیح.

حیش: زەوینی گڵەسورە ف زمین گِل سُرخ.

حیشتر: وشتر، حوشتر ف شتر.

حیشی: گوریسی پان‌و درێژ ف طناب پهن و دراز.

حیفریت: جندۆکەی زەبەلاح ف عفریت.

حیێق: هێڵنج ف عق.

حێك: جۆلاٰ ﴿ف﴾ جولا.
حیکایەت: حەقایەت، چیرۆك، حەکایەت ﴿ف﴾ داستان.
حیل: ١) هێز، قەوەت، تاقەت؛ ٢) دەنکێکی زۆربۆن خۆشە ﴿ف﴾ ١) توان؛ ٢) دانەای معطّر.
حێلانێ: جۆرێ هەڵپەرکێی کچۆڵانە ﴿ف﴾ نوعی رقص دختر بچّەها.
حیلکانەوە: بەقاقا پێکەنین. خەنین بەدەنگی بەرز ﴿ف﴾ قاەقاە خندیدن
حیلکوهۆڕ: خەنینی زۆرو بەدەنگی بەرز ﴿ف﴾ باصدای بلند خندیدن.
حیلکە: دەنگی خەنین. کەن بەدەنگی بەفەو ﴿ف﴾ قاەقاە خندیدن.
حیلکەحیلك: حیلکەی زۆر ﴿ف﴾ خندە بسیار.
حیلکەهۆڕ: دەنگی پێکەنین ﴿ف﴾ صدای خندیدن.
حێلانێ: حێلانێ ﴿ف﴾ نگا: حێلانێ.
حێلم: ١) بڕەی مافور؛ ٢) بۆیتەون ﴿ف﴾ ١) اضافە نخ قالی کە می‌بُرّند؛ ٢) پود.
حیلە: ١) دەنگی ئەسپ؛ ٢) گزی، فێڵ ﴿ف﴾ ١) شیهە؛ ٢) حیلە.
حیلەباز: گزی کەر، فێلاوی ﴿ف﴾ حیلەگر.
حیناوە: جەنەبازی، زۆر بڵێ بێ، جەنەجەن ﴿ف﴾ چانەزدن.
حێنجە: حونجی، خوێندنەوەی بەسەرو بۆرەوە ﴿ف﴾ هجّی کردن.
حینچەت: بەهانە، پەلپ: (چیم نەکردە، هەرلێم بە **حینجەتە**) ﴿ف﴾ **بهانە**.
حینچك: کوت، ژەنین ﴿ف﴾ کلە، فرو بردن و برآوردن در هنگام جماع.
حینچك دان: کوت لێدان، کوت پێوەدان، لێ ژەنین ﴿ف﴾ کلەزدن.
حینچکە: حینچك ﴿ف﴾ نگا: حینچك.
حیندرحۆ: حندرحۆ، سیسۆ، جێ جلقانە ﴿ف﴾ الاکلنگ.
حینە: حیلەی ئەسپ ﴿ف﴾ شیهە.
حێول: حۆل، گێژ، کێل ﴿ف﴾ گیج.
حێوەت: سام، ترس، هەیبەت ﴿ف﴾ هیبت.
حێوەکی: جۆرێ هەڵپەرکێ کچۆڵان دەیکەن ﴿ف﴾ نوعی رقص دختر بچّەها.



خا: هێلك، هێلكه؛ ٢) هێلكه‌گون؛ ٣) وشه‌ی ڕێز بۆژن: (**خا فاتم چونی؟**) ف ١) تُخم پرنده؛ ٢) خایه، بیضه؛ ٣) کلمهٔ احترام برای زن، مُخَفَّف خانون.

خاپان: گڵه‌بان، تاخه‌بان، بانه‌ناو ف گِل اندودبام.

خاپ: گزی، فێڵ، حیله ف نیرنگ، حیله.

خاپان: فریو، خه‌ڵه‌تان ف فریب.

خاپاندن: فریودان، خه‌ڵه‌تاندن، نه‌فره‌دان ف فریب دادن.

خاپاندی: فریودراو، خه‌ڵه‌تاو ف فریب خورده.

خاپێتانێ: گاڵته به‌خوڵ کردنی منالان ف خاك بازی بچه‌ها.

خاپور: ١) وێران؛ ٢) چۆمێكه له كوردستان ف ١) مخروب، ویران؛ ٢) رودی در کردستان.

خاپۆره: گاڵته به‌خوڵ، خاپێتانێ ف خاك بازی.

خاپـوره‌وڵات: وڵاتی وێران بوی كه‌سی تێدا نه‌ماو ف منطقهٔ مخروبهٔ خالی از سکنه.

خاپه‌روك: ١) ده‌غڵ به‌پاكردن كه له خوڵ پاك ببێته‌وه؛ ٢) پاشه‌روكی ره‌زو بێستان ف ١) باد دادن غلّه؛ ٢) پساچین.

خاپێن: فریوده‌ر، هه‌ڵخه‌ڵه‌تێن ف فریبکار.

خاپینوك: زۆر ده‌سبڕ و به‌فریو ف بسیار فریبکار.

خات: وشه‌ی ڕێز بۆژنان: (**خات مه‌له‌ك**) ف مُخَفَّف خانون. کلمه‌احترام برای زنان.

خاتر: ١) دڵ: (**خاترجه‌م**)؛ ٢) له‌به‌ر، بۆڕێز له‌نو: (**خاتری نۆبێ**) ف ١) و ٢) خاطر.

خاترانه: به‌هۆی دۆستی و خۆشه‌ویستی كردنی كارێك ف خاطر کسی را رعایت کردن.

خاترجه‌م: دڵناسوده، تارخه‌بان ف خاطر جمع.

خاترخازی: خواحافیزی، ماڵاوایی ف خداحافظی.

خاترخوا: عاشق، ئه‌ویندار ف دلداده.

خاترخوازی: خاترخازی ف خُداحافظی.

خاترخۆبی: ١) سه‌ربشكی، به‌كه‌م‌هه‌ڵبژێری؛ ٢) له‌به‌ر دوستایه‌تی ف ١) اولّین انتخاب؛ ٢) بخاطر دوستی.

خاترگرتن: ڕێزلێ‌نان، حورمه‌ت‌گرتن ف احترام گذاشتن.

خاترلێ كردن: تكا لێ كردن ف خواهش کردن.

خاترناس: قه‌درگر، ڕێزگر ف احترام گذار.

خاتروخۆتر: كه‌بێ و به‌بێ، لاگیری له‌یه‌كتر ف از هم حمایت کردن.

خاترێ ته: خودا حافیز، ماڵاوا ف خداحافظ.

خاترێوه: خوداحافیز له ئێوه ف خُداحافظ شُما.

خاتون: وشه‌ی ڕێز بۆ ژنان ف خاتون، کلمهٔ احترام برای خانمها.

خاتونێ: وشه‌ی دواندنی خاتون ف کلمهٔ خطاب به خاتون.

خاتــه: ١) خات؛ ٢) كه‌یوانــو، پیاو به‌ژنی خۆی ده‌ڵێ ف ١) مُخَفَّف خاتون؛ ٢) کلمهٔ خطاب مرد به همسرش.

خاتێ: خانه ف نگا: خانه.

خاجه: بازرگانی گه‌وره ف تاجر عُمده.

خاجــه‌رۆ: خازه‌ڵێ، گاڵتــه‌یه‌كی شه‌وانــه‌ی جحێڵانه ف نوعی بازی دسته‌جمعی جوانان.

خاج: ١) چه‌لیپا؛ ٢) ڕاست و بێ ڕاوه‌ستان: (**خاج‌چو تاڤانائێ**) ف ١) صلیب؛ ٢) مستقیم و بدون توقف.

خاچركان: سێ كوچكه‌ی تاگر ف سه‌سنگ پایهٔ دیگ روی آتش.

خاچك: كارگ، گوارگ، فارچك ف قارچ.

خاد: خات ف مُخفف خاتون.

خار: ١) زه‌وینــی زۆر ســه‌خــت؛ ٢) ئه‌شـكـه‌وت، شكـه‌فت؛ ٣) دڕك؛ ٤) ڕاهاتن، بۆكار ده‌رهاتن؛ ٥) ره‌مل، ره‌ڵم، زیخی ورد؛ ٦) خوار ف ١) زمیـن سخـت؛ ٢) غـار؛ ٣) خـار؛ ٤) تربیت شـده و کـارآمـد؛ ٥) ریگ؛ ٦) کج.

خارا: ١) جۆرێ پارچه‌ی به‌نرخ؛ ٢) بۆكار ئاماده‌بو: (**چه‌رمه‌كه خاراوه**) ف ١) نوعی پارچهٔ قیمتی؛ ٢) آماده شده برای استفاده.

خاران: له‌كار ده‌رهاتن، ڕاهاتن له‌كار ف آماده برای انجام کار.

خاراندن: ۱) راهێنان لەکار؛ ۲) سورکردنەوەی هەوڕ [ف] ۱) آماده کردن برای کار؛ ۲) سُرخ کردن سُفال.

خاراو: ۱) راهاتو لەکار؛ ۲) ئیر باری سوورەوەکراو [ف] ۱) آماده شده برای کار؛ ۲) سُفال سرخ شده.

خارچك: قارچك، كوارگ، كارگ [ف] قارچ.

خارخار: لەت‌لەت، شەقار شەقار [ف] شرحه‌شرحه.

خارخارێن: گرێوەغار [ف] مسابقهٔ دو.

خاردار: دڕکاوی، بەچقل، دڕاوی [ف] خاردار.

خاردان: ۱) غارکردن، راکردن؛ ۲) غاری پێ کردن، وەغارخستن [ف] ۱) دویدن؛ ۲) دوانیدن.

خارز: ۱) هەرمێشك، هەورێشك؛ ۲) چێشتی میوانی کە لە ئاردو رۆن دەیکەن [ف] ۱) ترید نان گرم و روغن؛ ۲) کاچی.

خارسك: ژنەگاور، ژنەفەلە [ف] زن مسیحی.

خارش: خورو، ناڵۆش، خورانی لەش [ف] خارش.

خارشت: خارش، خوربن، خرو [ف] خارش.

خارن: خواردن [ف] خوردن.

خاروڕە: هەراو ناژاوە [ف] آشوب و بلوا.

خاروز: گەردانە کە لە گوێز دەی هۆننەوە [ف] گردن بندی که از گردوی نشکسته می‌سازند.

خاروف: کوپەی دەم گوشاد [ف] خُم دهانه گشاد.

خاروك: پێڵاوی لەگیا چندراو [ف] پای‌افزار از گیاه بافته.

خارێز: ۱) پرژ بوڵە؛ ۲) هێلکەو رۆن [ف] ۱) آش عدس و ریزه‌نان؛ ۲) خاگینه.

خاربن: خاران [ف] نگا: خاران.

خاریو: خاراو [ف] نگا: خاراو.

خاز: ۱) سوور، سۆر؛ ۲) کاردو، کاردی؛ ۳) جەغز، جغز؛ ۴) خواز [ف] ۱) قرمز؛ ۲) گیاهی است خوردنی؛ ۳) دایره؛ ۴) خواهان.

خازباز: قالۆنچەی کەسك [ف] سوسك.

خازبێنی: خواستنی کچ، خوازبێنی [ف] خواستگاری.

خازتن: داواکردن [ف] طَلَب کردن.

خازخازۆك: خوازەلۆك [ف] گدامنش.

خازر: چۆمێکە لە کوردستان [ف] رودخانه‌ای در کردستان.

خازگینی: خوازبێنی [ف] خواستگاری.

خازما: بەتایبەتی [ف] بویژه.

خازوق: سنگێ کە دەکنگی تاوانباریان دەبڕی [ف] جریمه‌ای که در مورد بزهکار اعمال می‌کردند.

خازۆك: سەر سوالکەر، زۆرسەت خواز، خوازەلۆك [ف] گدامنش.

خازەڵێ: خاجەرۆ، گەمەیەکی شەوانەی لاوانە [ف] نوعی بازی گروهی جوانان.

خازی: خوێز، زوقم، ناڵشت [ف] بژ، سرماریزه.

خازیبار: قالۆنچەی کەسك کە بۆدار زبانی هەیە [ف] سوسك سبز.

خاژ: خلیسك [ف] لیز.

خاژبوون: خلیسکان، هەڵ خلیسکان [ف] لیز خوردن.

خاس: ۱) باش، چاك، رند، خۆ، نازە؛ ۲) کاهو؛ ۳) گزی، فێڵ [ف] ۱) خوب، پسندیده؛ ۲) کاهو؛ ۳) فریب.

خاس بونەوە: لە نەخۆشی هەستانەوە، چاك بونەوە [ف] شفایافتن.

خاستر: چاکتر [ف] بهتر.

خاسکردن: چاکردن، جێ کرن [ف] درست کردن، اصلاح کردن.

خاسگەل: باشان، چاکان [ف] نیکوکاران.

خاسما: بەتایبەت [ف] بویژه، مخصوصاً.

خاسوك: فێڵباز [ف] مُتقلّب.

خاسه: ۱) مڵکی دەوڵەت؛ ۲) تایبەتی یەکێك: (خاسه تراشی پیرۆت)؛ ۳) هەڵبژاردە؛ ۴) گۆشتی پەراسو؛ ۵) پێچە وانەی زرە: (خاسه کەو) [ف] ۱) اموال و املاك دولتی؛ ۲) مخصوص کسی؛ ۳) برگزیده؛ ۴) عضلات بین دنده‌ها؛ ۵) مُقابل بَدَل، اصل.

خاسەرەنگ: ۱) رەنگێ کە ناچێتەوە، رەنگێ کاڵ نابێتەوە، خۆرەنگ؛ ۲) خاکێکی سوورە بودەرمان و بۆرەنگ دەبێ [ف] ۱) رنگ ثابت؛ ۲) نوعی خاك قرمز رنگ که مصرف درمانی و رنگرزی دارد.

خاسەکی: تایبەتی [ف] ویژه.

خاسەیی: تایبەتی [ف] ویژه.

خاسی: باشی، چاکی، رندی [ف] خوبی، نیکویی.

خاسیەت: رەوشتی تایبەتی، کارێکردنی تایبەتی بەخۆی [ف] خاصیّت.

خاش: ۱) تاش، کوز، پارچەیەکی براو لەگندۆرەو شوتی‌و...؛ ۲) نقیمی نەنگوستیلە؛ ۳) پڕوپوش؛ ۴) زۆر ورد [ف] ۱) قاچ؛ ۲) نگین انگشتر؛ ۳) خس و خاشاك؛ ۴) بسیار ریز.

خاشاڵ: چیلکەو چاڵ، پڕوپوش [ف] خس و خاشاك.

خاشخاش: ۱) خاشخاشك، رەبەنۆك؛ ۲) پاوانەی بەزەنگوڵە [ف] ۱) خشخاش؛ ۲) زیور پای زنان.

خاشه: ۱) رووشان؛ ۲) وردو تێك شكاو، خاش؛ ۳) پڕوپوش [ف] ۱) خراش؛ ۲) خُرد و خمیر شده؛ ۳) خس و خاشاك.

خاشبل: شیوی گەنمە کوتاو کە رۆنی بەسەرا دەکەن، کەشکەکی سەربەرۆن [ف] آش گندم نیم کوب و روغن.

خافل: بێ‌خەبەر، های لێ‌نا، بێ‌خەوەر [ف] غافل.

خافلان: سەرقاڵی، ناگالێ بڕان [ف] سرگرم شدن.

خافلاندن: ۱) سەرقاڵ کردن، سەرلێ تێك‌دان؛ ۲) فریودان [ف] ۱) سرگرم کردن؛ ۲) فریب دادن.

خافور: والا، ناوبەناڵ [ف] میان تهی.

خاق: ۱) خاو، نەرێسراو؛ ۲) نەکوڵاو، لێنەندراو؛ ۳) نەگەیشتو، کاڵ [ف] ۱) تاب نخورده؛ ۲) ناپُخته؛ ۳) کال، نارسیده.

خاقر: گیایەکە دەرمانی مایەسیری یە [ف] گیاهی است داروی بواسیر.

خاڤك: ۱) کەلەکە، خاڤکە؛ ۲) کونالی رزیوی دڕاو؛ ۳) دەسمالی تەنکی سەری ژنان [ف] ۱) نهیگاه؛ ۲) پارچهٔ بوسیده؛ ۳) روسری نازك زنانه.

خاڤلو: خاولی [ف] هوله.

خاڤه: پێستی لەدەباغ نەدراو، پێستی خاو[ف] پوست دباغی نشده.

خاڤه کی: لەشی خاوی داهێزاو[ف] تن سست و بی‌حال.

خاك: ئاخ، خۆڵ[ف] خاك.

خاکاوی: تۆزاوی، خۆڵاوی[ف] خاك‌آلود.

خاکبازی: گاڵته بەخۆڵ کردن، گەمەکردنی منالان بەخۆڵ[ف] خاك‌بازی.

خاك بەتورەکه کێشان: بڕینی لەولات ویران کردن و لەبەین بردن[ف] کنایه از ویران کردن آبادی.

خاك بێژ: کەو، سەرەند، هەرچی خۆڵی پێ‌دابێژن[ف] سُرند.

خاكڕن: خێنك لەسێوەرد دان[ف] صاف و هموار کردن زمین شُخم شده.

خاکری: خۆڵەکەوه، خۆڵەمێش[ف] خاکستر.

خاکرێژ: بەخۆڵ قوڵکه پڕکردنەوه[ف] خاکریز.

خاکسار: خاکەسەر، بەلەنگاز، هەژار، بێچاره[ف] خاکسار.

خاکسەر: خۆڵەمێش، خۆڵەکەوه، خۆڵی[ف] خاکستر.

خاکشیر: گیابەکه دەڵێن دەرمانه[ف] خاکشیر.

خاك‌نشین: خاکسار[ف] خاکسار.

خاك و پا: کەوش و لاق ماچ کردنی گەوران[ف] پابوسی.

خاکه: ١) وردەو تۆزی قەندو خەڵوزو...؛ ٢) جۆرێ پیشکه[ف] ١) خاکه؛ ٢) نوعی پشه.

خاکەچەرمگه: گلەسپی که بۆسواغی دیواری وەئاغی دەکار دەکەن[ف] نوعی خاك سفید که دیوارها را با آن سفید کنند.

خاکەڕۆ: ماڵینی بن خەرمان، گەسکدانی ژێر بەبدەر[ف] خاك‌روبی جای خرمن.

خاکەرۆك: خاکەرۆ[ف] نگا: خاکەرو.

خاکەری: خاکری[ف] خاکستر.

خاکەساری: بەلەنگازی، قەرەبەختی، کلۆڵی[ف] خاکساری.

خاکەلێوه: ١) سەرەتای بەهار؛ ٢) هەوەل مانگی بەهار[ف] ١) اوایل بهار؛ ٢) فروردین ماه.

خاکەناز: ١) مەدونه، بێلۆکەی خۆڵەمێش دەردان؛ ٢) پێمەرە، بێڵی ناسن[ف] ١) خاك‌انداز؛ ٢) بیل.

خاکەناس: پێمەرە، بێلاسن[ف] بیل.

خاکەنداز: خاکەناز[ف] نگا: خاکەناز.

خاکی: ١) بەرەنگی خۆڵ، بۆرەڵۆکه؛ ٢) بڕبنی لەمرۆی بێ‌هێزو خۆ بەزل نەزان[ف] ١) بەرنگ خاك؛ ٢) کنایه از آدم بی‌افاده.

خاگ: خاو، نەکولاو، نەگەیشتو[ف] خام.

خال: ١) بـرای دایك؛ ٢) نیشـان، نوخنـەی سەرپێست[ف] ١) دایـی؛ ٢) خال پوست.

خاڵ: ١) لالۆ، لاله، بـرای دایك؛ ٢) نوخنـەی سەرپێست؛ ٣) نوخته؛ ٤) رەشانگی ناوبەفر: (خاڵ بەڵەك)؛ ٥) لەدوای وشه بەمانای: بەتاڵ، والا: (خشت‌وخاڵ)[ف] ١) دایی؛ ٢) خال پوست؛ ٣) نقطه؛ ٤) زمین خال‌خالی از برف؛ ٥) پسوند به معنی تُهی.

خالان: عاشیرەتی خزمی دایك، هۆزی دایك[ف] خویشاوندان مادری.

خالانه: قسەی دڵخۆش کەرەی فالگرەوه[ف] پیش‌بینی فالبین.

خالانه: کاری ناشیرین و بێ‌شەرمانه[ف] اعمال زشت و ناپسند.

خاڵ بەڵەك: ١) رەشانگی ناوەراستی بەفران؛ ٢) بڕبنی لە دوهەم مانگی بەهار[ف] ١) زمین خال‌خالی از برف؛ ٢) کنایه از ماه اردیبهشت.

خاڵ بەندی: نوخنه لەناو رسته دانان[ف] نقطه‌گذاری عبارات.

خالتیك: خوشکی دایك، پور[ف] خاله.

خاڵخاس: جوان، لەبەردڵ، بەدەو[ف] زیبا.

خاڵ‌خاڵ: پەڵەپەڵه، زۆرپەڵاوی[ف] خال‌خالی.

خالخالك: ١) سپڵ؛ ٢) خالخالۆکه، جانەوەرێکی چکۆڵەی سوری پانکەلەبه خالی رەشی تێدان[ف] ١) طحال، سپُرز؛ ٢) کفش‌دوزك.

خالخالۆك: خالخالۆکه[ف] کفش‌دوزك.

خالخالۆکه: ١) خالخالۆك؛ ٢) گوڵەسنبره[ف] ١) کفش‌دوزك؛ ٢) کرم شبتاب.

خالدار: ١) کەسێ یا جەوانێ که پەڵەی زۆری بەبێستەوه بێت؛ ٢) ناوی گوندێکه له کوردستان[ف] ١) جانوری که بدنش خال‌خالی باشد؛ ٢) نام روستائی در کردستان.

خاڵ کوت: کەسێ که خاڵی دەسکرد لەپێست نەخش دەکا[ف] خالکوب.

خاڵ کوتان: کاری خاڵکوت[ف] خالکوبی.

خالۆ: برای دایك، لالۆ[ف] دایی.

خالو: خالو[ف] دایی.

خالۆ: خالۆ[ف] دایی.

خالوان: خالان[ف] خویشان مادر.

خالۆزا: فرزەندی خاڵ[ف] دایی‌زاده.

خالۆزازا: نەوەی خاڵ[ف] نوه دایی.

خالۆزه: کوێرو، بەلابەکی گەنمه رەشی هەڵدەگیرێ[ف] سیاهك آفت گندم.

خالۆژن: ژنی برای دایك، لالۆژن[ف] زن‌دایی.

خالـومیل: ١) نەخشی مل‌و سینگی کەو؛ ٢) بڕینی له بەخـودا هانن‌و جوانتر بونی دڵبەر؛ ٣) رەش کردنی توێڵی منالی ساوا لەترسی چاوزار[ف] ١) الوان گردن و سینهٔ کبك؛ ٢) کنـایه از دلـر با شدن معشـوق؛ ٣) سیاه کردن پیشانی نوزاد از ترس چشم‌زخم.

خاله: ١) وشەی بانگکردنی برای دایك؛ ٢) وەستای ناسنگەر[ف] ١) کلمهٔ خطاب به دائی؛ ٢) آهنگر.

خالەخەمه: کەسێ که لەخەمی هەموکەس دابه[ف] دلسوز و غمخوار همگان.

خالەرەشه: گیابەکه له کەرەوز دەکاو دارکەکەی رەشه[ف] گیاهی است شبیه کرفس با ساقه‌های سیاه رنگ.

خالی: مافوور، قالی[ف] قالی.

خالی: والا، بەتاڵ، بێ‌ناوك، بێ ناوەرۆك[ف] تهی.

خالیچه: مافوری بچوك[ف] قالیچه.

خالی خالی: گەمەیەکه پیاو یا ژن دەگەڵ مندالی دەکەن[ف] نوعی بازی با بچه‌ها.

خالیس: پاك، بێ‌خەوش، ساف[ف] خالص.

خالیگه: که‌له‌که، برك، قه‌برغه ف تهیگاه.

خام: ١) خاو، نه‌ریسراو؛ ٢) نه‌کولاو؛ ٣) قه‌نه‌وز، پارچه‌یه‌کی بنه‌وشه، خامه‌ك؛ ٤) قوماشی سپی بو کراس و ده‌رپێ؛ ٥) بربنی له فه‌قیروکه‌و که‌مزان؛ ٦) چه‌رمی خوش نه‌کراو، چه‌رمی خاو ف ١) ناپ نخورده؛ ٢) خام، نپخته؛ ٣) قناویز؛ ٤) منقال؛ ٥) کنابه از ساده‌لوح؛ ٦) چرم دبّاغی نشده.

خاما: کچ عه‌زه‌و، کیژێ که وه‌ختی شوکردنی هانگه ف دختر دم بخت.

خاماجی: خالتبك، خوشکی دایك ف خاله.

خامبا: خانه‌با، ئاوسانیکی که‌می بێ بر بن ف اندك ورم پوست.

خامك: به‌لمی کونجی، کای کونجی ف کاه کُنجد.

خامو: بانگکردنی پیاوی گبلوکه به ته‌وسه‌وه ف خطاب کردن شخص هالو.

خاموخ: یه‌کهم جارئاوودانی رزعات ف اولین آبیاری زراعت.

خاموز: خاموخ ف نگا: خاموخ.

خاموش: ١) جیگه‌ی نه‌نباو بێ‌هه‌راو زه‌نا؛ ٢) مروی مات و بێده‌نگ؛ ٣) نه‌مرانی ناگر، وه‌کوژانی نیگر ف ١) جای دنج؛ ٢) شخص کم‌حرف؛ ٣) آتش خاموش.

خاموش‌بون: ١) بێده‌نگ بون؛ ٢) کوژانه‌وه‌ی ئاگر ف ١) ساکت شدن؛ ٢) خاموش شدن آتش.

خاموش کردن: کوژاندنه‌وه‌ی ئاگر ف خاموش کردن آتش.

خاموشی: بێده‌نگی ف سکوت.

خاموغ: هه‌وه‌لین ئاودانی زه‌رعات ف اولین آبیاری کشتزار.

خامه: ١) فه‌له‌م، قه‌ره‌م، ئالا، بنوس؛ ٢) تول، شول ف ١) قلم؛ ٢) ترکه.

خامه‌ك: قه‌نه‌وز، خام، پارچه‌یه‌کی بنه‌وشی ئامال سوره له‌ره‌نگی نه‌رخه‌وان ده‌کا: (یاخوا لبت ممباره‌ك بێ تافته‌و **خامه‌ك**و خارا) «فولکلور» ف قناویز.

خامه‌کی: به‌ره‌نگی خامه‌ك ف به رنگ قناویز.

خامینه: کاله‌ی چه‌رمی خاو ف پاتابه از چرم خام.

خان: ١) نازناوی ده‌سه‌لات داران؛ ٢) شوین شوینی ناو لوله‌ی چه‌کی گه‌رم؛ ٣) کاروانسه‌را ف ١) خان، لقب قدرتمندان؛ ٢) خان تفنگ؛ ٣) کاروانسرا.

خان‌باجی: خوشکی مێرد، شوخوشك ف خواهرشوهر.

خان‌چی: کاروانسه‌رادار ف کاروانسرادار.

خان‌خان: ١) چاوه‌چاوه‌ی چکوله له هه‌زار بیشه‌دا؛ ٢) خه‌ت‌خه‌تی چوارگوشه له‌ته‌خته‌ی دامه‌و شه‌ترنج دا ف ١) و ٢) خانه خانه‌های متعدد و پهلوی هم روی صفحهٔ شطرنج و...

خان خانه‌کێ: حوکمات کردنی سه‌ر هوزان ف خان‌خانی.

خاندوك: بنی گیایه‌که ف ریشهٔ گیاهی است.

خانك: ١) بنه، نه‌ختنه‌یه‌که نه‌نگونکی له‌سه‌ر بان‌ده‌که‌نه‌وه؛ ٢) زه‌مبله، زه‌نبیله؛ ٣) خانو، مال ف ١) تخته‌ای که چونه را برآن پهن کنند؛ ٢) زنبیل؛ ٣) خانه، سرا.

خانگ: مال، خانو ف خانه، سرا.

خانگار: خانه‌نشین و له پیری له کار که‌وته ف پیر خانه‌نشین.

خانم: ١) وشه‌ی ریز بو ژن؛ ٢) ئه‌ی گه‌وره‌ی من! ف ١) خانم، کلمهٔ احترام برای زنان؛ ٢) بزرگِ من!

خانم‌بی: له‌رزانه، خشلێکی سه‌ری ژنانه ف زیوری است زنانه.

خانو: مال، خانگ ف خانه، سرا.

خانوبه‌ره: خانوی گه‌وره ف خانهٔ بزرگ.

خانوت: ١) جولا؛ ٢) کاری جولا، جولایی ف ١) جولا؛ ٢) پیشهٔ جولا، جولایی.

خانوچکه: مالوکه‌ی له‌خول که منداڵان له‌گه‌مه‌دا سازی ده‌که‌ن ف خانه گلی که کودکان سازند.

خانوله: خانوچکه ف نگا: خانوچکه.

خانومان: شوخ و شه‌نگ، جوان و دلگر ف شوخ و شنگ.

خانه: ١) مال؛ ٢) چاوه‌ی هه‌زار بیشه؛ ٣) خه‌ت‌دراوی چوارگوشه ف ١) خانه؛ ٢) خانه‌خانه‌های پهلوی هم؛ ٣) چهارگوشه.

خانه‌با: ١) بربنی له جوله‌و بزوتنه‌وه‌ی سه‌بری ئه‌ندام؛ ٢) ئه‌ستور بونێکی که‌م، خانه‌ما ف ١) کنایه از حرکت آرام اندام؛ ٢) وَرَم اندك.

خانه‌خانه: خان‌خان ف نگا: خان‌خان.

خانه‌بگیر: که‌سێ که ده‌ماڵه خوێدا به‌خسیری بکه‌ن ف کسی که در خانهٔ خود دستگیرش کنند.

خانه‌به‌کول: ره‌به‌ن، بێ‌ماڵ‌وحاڵ ف خانه‌به‌دوش.

خانه‌بیزار: له‌ماڵه خوی وه‌ره‌ز ف از خانه خود بیزار.

خانه‌خراپ: ١) ماڵ‌ویران؛ ٢) بربنی له بێ‌به‌خت و کلول ف ١) خانه‌خراب؛ ٢) کنایه از بدشانس.

خانه‌خوی: خاوه‌نی مالی به‌میوان ف میزبان.

خانه‌خوینگ: خانه‌خوێ ف میزبان.

خانه‌دان: ١) نه‌جیمزاده، بنبچه عه‌سل؛ ٢) مالی گه‌وره‌ی به‌میوان ف ١) نجیب‌زاده؛ ٢) خانهٔ بزرگ پُرمیهمان.

خانه‌زا: نوکه‌ر که له‌ماڵه ئاغاکه‌ی‌دا له‌دایك بو بێ ف خانه‌زاد.

خانه‌زاد: خانه‌زا ف خانه‌زاد.

خانه‌زاو: خانه‌زا ف خانه‌زاد.

خانه‌زای: خانه‌زا ف خانه‌زاد.

خانه‌ژوره: وشه‌ی داکردنی مریشك که بچنه کولانه‌وه ف جاجا، کلمهٔ راندن مرغ به لانه‌اش.

خانه‌شاری: ده‌س به‌سه‌ر له ماڵه‌خوێدا، ژێر چاوێری پیاوی ده‌وله‌ت ف تحت‌المراقبه، تحت نظر.

خانه‌قا: ده‌رویش‌دان، سوفی‌گه، ته‌کیه ف خانقاه.

خانه‌کولانه: خانه‌ژوره ف جاجا.

خانه‌کی: مالی، که‌دی ف خانگی، اهلی.

خانه‌گا: خانه‌قا ف خانقاه.

خانه‌گومان: دل‌پیس له‌ژن ف از همسر بدگمان.

خانه‌میری: جورێ ترێ ف نوعی انگور.

خانه‌نشین: ١) گرده‌نشین، که‌سێ که له‌به‌رپیری یان نه‌خوشی نه‌توانێ

لەماڵ دەرکەوێ؛ ٢) کەسێ بەحوکمی دەوڵەت نەتوانێ لەماڵ دەرکەوێ ف ١) افتاده و خانەنشین؛ ٢) تحت نظر دولت.

خانەوادە: ١) ماڵەگەورە؛ ٢) نەبەرەو تایفە ف ١) خانۀ ثروتمندان؛ ٢) طایفه، عشیرت.

خانەوخان: ١) بانەوبان؛ ٢) ماڵەوماڵ ف ١) از بامی به بام دیگر پریدن؛ ٢) از خانەای به خانۀ دیگر رفتن.

خانی: ١) ماڵ، خانو؛ ٢) کانی، سەرچاوە؛ ٣) نازناوی شاعیری بەناوبانگ ئەحمەدی خانی ف ١) خانه؛ ٢) سرچشمه؛ ٣) تخلص یکی از شعرای بزرگ کُرد.

خانێ: ١) شارێکە لە کوردستان؛ ٢) بانگ کردنی خانم بەحورمەتەوە ف ١) شهری در کردستان؛ ٢) صداکردن خانم با احترام.

خانیان: هۆزێکی کوردە کە *خانی* شاعیر سەربەوە ف عشیرتی است که «خانی» شاعر کرد از آن طایفه است.

خاو: ١) خەو، نوستن؛ ٢) سستەو بێ‌هێز؛ ٣) نەکوڵاو؛ ٤) جێگەی ماڵاتو بەکسم لە زستاندا کە قەڵەو بکرێ؛ ٥) نەگەیشتو، کاڵ؛ ٦) نەرێسراو؛ ٧) چەرمی خۆش نەکراو؛ ٨) بنەمای کەرستە؛ ٩) گیاوگوڵێکی زۆر بۆن‌خۆش: (لەکن وەنەوشەوُ خاو و هەڵاڵ و بەیبوُنی / هەڵاڵی پێستەبی خاوە عەبیرو موشکی خەتا) «حاجی»؛ ١٠) پارچە گۆشتێکە لەناو ربخوڵاندا. دەبرژێندرێ؛ ١١) برزەی شاڵ و قاڵی ف ١) خواب؛ ٢) سُست، بی‌حال؛ ٣) نپُخته؛ ٤) جای پروردن پرواری؛ ٥) کال، نارس؛ ٦) نتابیده، ناتنیده؛ ٧) چرم دبّاغی نشده؛ ٨) موادخام؛ ٩) گُل گیاه بسیار خوشبوی؛ ١٠) قطعه‌ای گوشت عضلانی در احشای بدن؛ ١١) پرز شال و قالی.

خاوالی: خەواڵو ف خواب‌آلود.

خاوان: ١) مژول بون؛ ٢) خۆخافڵاندن ف ١) مشغول شدن؛ ٢) خود را سرگرم کردن.

خاواندن: مەشغوُل کردن، خافڵاندن ف مشغول کردن.

خاوانن: خاواندن ف سرگرم کردن.

خاوانە: فرێت، داوی پۆ لەنەوندا ف پود قالی.

خاوبوُنەوە: ١) شل بونەوەی بادراو؛ ٢) برێنی لە شل بونەوە لە کارێك؛ ٣) نەرم‌بونی چەرمی وشك هەڵاتو لە ئاودا ف ١) تاب برگشتن، خام‌شدن؛ ٢) کنایه از بی‌حوصله‌شدن؛ ٣) نرم شدن چرم خشك.

خاوبەر: نیوەبادراو، تەواو بانەدراو ف نیم‌تابیده.

خاورۆن: هێلکەرۆن ف نیمرو.

خاورُوُن: هێلکەرون، خاورۆن ف نیمرو.

خاوزان: لێکدەرەوەی خەون ف تعبیرکنندۀ خواب.

خاوس: خواس، پێخواس، بێ‌پێڵاو ف پای برهنه.

خاوك: ریسێك کە درەنگ باوەدەخوا ف رشته‌یی که به سختی تاب می‌خورد.

خاوکردنەوە: ١) نماندنی چەرم لەناودا، خوساندنی چەرم؛ ٢) لەبادراوی رەواندنەوە ف ١) خیساندن چرم در آب؛ ٢) خام کردن تابیده.

خاوکەر: قامیکی زۆر بەناوبانگە ف از آهنگهای مشهور کردی.

خاوکەرەوە: ١) شل کەرەوە لە مەبەست؛ ٢) چەرم بەناو نەرم‌کردنەوە؛ ٣) بادراو خاوکردنەوە ف ١) از تصمیم منصرف کننده؛ ٢) چرم در آب خیسانده شده؛ ٣) تابیده را به خامی برگردانده.

خاولی: پشتەماڵ، مەرحەمە ف حوله.

خاون: خاوەن، خودان، خێو، ساحێب ف صاحب، خداوند.

خاونامە: کتێبی خەون لێکدانەوە ف کتاب تعبیر خواب.

خاوخلیچك: ١) شل‌وول، نەبەگە؛ ٢) نام ناخۆش و لیجق ف ١) شُل و ول؛ ٢) لَزج و بدمزه.

خاوخلیسك: خاو و خلیچك ف نگا: خاوخلیچك.

خاوخێزان: ژن‌و منداڵ، وردەو بەخسیر، هەمو خەڵکی ماڵ ف همۀ افراد خانواده.

خاوە: ١) بیناکی میری؛ ٢) کەرانە، قەرەبوی مامڵە بەشیمانی؛ ٣) سەرانە بۆ شەلاتی زۆردار؛ ٤) لکی نازەلەلق ف ١) باج؛ ٢) پول پرداختی بدلیل پشیمانی از معامله؛ ٣) باج سبیل؛ ٤) جوانه نازه بیرون زده.

خاوەخاو: ١) تەمەڵی‌و خۆدزینەوە لەکار؛ ٢) برەی نەون؛ ٣) گیای خاو کە مەشکەی پێ دەهەنرن ف ١) تنبلی و شُل‌بازی؛ ٢) کُرک اضافۀ قالی؛ ٣) گیاهی است.

خاوەر: ١) خۆرهەلات، رۆژهەلات؛ ٢) ناوە بۆژنان ف ١) خاور، مشرق؛ ٢) از نامهای زنان.

خاوەرزەمین: ولاتی رۆژهەلاتی ف مشرق‌زمین.

خاوەمێ: ماستی شلی شیرنەکوڵاو بۆ مەشکە ف ماست آبکی مخصوص مشك.

خاوەن: خاون ف صاحب.

خاوەناش: ١) ناشەوان، ئاسباوان؛ ٢) فریوی‌دا، هەڵی‌خەڵەتاند ف ١) آسیابان؛ ٢) او را فریب داد.

خاوەن‌چاکە: خێرەومەند، بەپیاوەتی ف نیکوکار، خیّر.

خاوەند: خاون ف صاحب.

خاوەندار: بەساحێب ف دارای صاحب.

خاوەنداری: سەرپەرشتی ف سرپرستی.

خاوەن‌زۆر: بەدەسەڵات، توانا ف قدرتمند، بانفوذ.

خاوەن‌شکۆ: نازناوی پاشایانە ف لقب پادشاهان.

خاوەن‌فەرمان: ١) دەسەڵاتدار؛ ٢) خاوەن‌کار ف ١) فرمانروا؛ ٢) کارفرما.

خاوەن‌قەرز: کەسێ قەرز دەدا بەقەرزدار ف بستانکار.

خاوەن‌کار: کەسێ کەکار بەکرێکاران دەکا ف کارفرما.

خاوەن‌ماڵ: ١) خانەخوێ؛ ٢) ساحێب‌خانو ف ١) میزبان؛ ٢) صاحب‌خانه.

خاوەن‌ناو: بەناوبانگ، بەناوودەنگ، مەنشور ف مشهور.

خاوی: ١) شلی‌و نەتبەڵی؛ ٢) کاڵی، نەگەیشتویی؛ ٣) نەکوڵاوی ف ١) شُلی، تنبلی؛ ٢) خامی، نارسی؛ ٣) ناپختگی.

خاوێر: خەو بردنەوە، نێوان بێداری‌و خەو ف بینکی.

خاوین: خەوخەو، کەسێ کە زۆر دەخەوێ ف برخواب.

خاوێن: پاك، پاقژ، نەمیس ف پاكیزه.

خاوێنی: پاكی، پاقژی، پاكژی، نەمیزی ف پاكیزگی.

خاباندن: پێچونی وەخت: (ئەم‌کاره دوروژی **خاباند**) ف صرف وقت کردن.

خایانن: خایاندن ف صرف وقت کردن.

خابن: غەیان، بێ‌بەخت ف خائن، خیانتکار.

خایە: ١) هێلکەی مەل، خا؛ ٢) هێلکەی‌گون ف ١) تخم پرنده؛ ٢) بیضه.

خایەرۆن: خاورۆن، هێکورون، هێلکەورۆن ف نیمرو.

خایەن: غەیان، بێ بەخت ف بدشانس.

خایەنراو: وەدرەنگ کەوتوو ف بەتأخیر افتاده.

خایەوصایە: هەرچی هەیە، هەست و نیست، هەرچی داراییە ف هرچه هست، همه‌چیز.

خابینە: خاوورۆن ف خاگینه.

خپ: کزومات، بێ‌دەنگ‌و بێ‌بزوتن ف ساکت و بی حرکت.

خبر: ١) کوڵینەوە؛ ٢) کوڵین ف ١) و ٢) کنکاش.

خپشەمڵە: ١) ملهور، مل‌نەسنوُر؛ ٢) زۆردار و لەخۆ بایی ف ١) گردن‌کلفت؛ ٢) توانا و مغرور.

خپ کردن: بۆیەکجاری بێدەنگ کردن، بریتی لە کوشتن ف کنایه از کشتن.

خبلاك: دەرك و پەنجەرەی شەق و شڕ و لەکارکەوتو ف در و پنجره مستعمل و از کار افتاده.

خپلە: کورتەبالای قەڵەو ف کوتوله چاق.

خپە: خۆ لەشنێك مات‌کردن، بەدزیەوە دەبەرچاو گرتن ف زیرنظر داشتن، از زیر مراقب بودن.

خپه کردن: خۆمات کردن لە سوچێك ف آرام در گوشه‌ای خزیدن.

خپ‌هەلاتن: بۆ بەکجاری لەبزوتن کەوتن ف یکباره از حرکت افتادن.

خت: ١) خپ، بێ‌دەنگ‌و جوڵە؛ ٢) بێ‌هودەو خۆرایی؛ ٣) وشەی دەرکردنی پشیلە ف ١) بی‌سروصدا؛ ٢) بیهوده؛ ٣) کلمه‌ای که برای راندن گربه گویند.

ختتە: وشەی دەرکردنی پسبك ف کلمه‌ایست برای راندن گربه گویند.

ختك: پشیلە، پشی، پسبك ف گربه.

ختکە: قانەقدی، قدبلکە ف قلقلك.

ختکی: ختکە ف قلقلك.

ختکینە: هانەدەر، دنەدەر ف تشویق کننده.

ختل: خیلە ف کوتاه‌قد و چاق.

ختوکە: ختکە ف قلقلك.

ختوکەدان: قدبلکەدان ف قلقلك دادن.

ختولکە: ختکە ف قلقلك.

ختە: ختتە ف نگا: ختنه.

ختەخت: لێدانی دڵ لە نیگەرانی ف بەتپش افتادن قلب از نگرانی.

ختەدان: ١) بزاوتن، دنەدان؛ ٢) قدبلکەدان ف ١) تحریك و تشویق کردن؛ ٢) قلقلك دادن.

ختێ: ١) پشیلە؛ ٢) قدبلکە ف ١) گربه؛ ٢) قلقلك.

ختیرە: بەیسوس، بزوت، جوڵەچرا ف نیم سوز.

ختیك: چڵمی وشکەوە بو بەلوتەوە، کەمبڵە ف خلم.

ختیلکە: قدبلکە ف قلقلك.

ختینە: ختەدان، بزاوتن ف تحریك.

خجڵ: خەریك ف سرگرم کار، مشغول.

خج: دەرکراو لەبازی ف از بازی بیرون شده.

خجان: دوڕان ف باخت.

خچاندن: دوڕاندن ف باختن.

خج‌خج: وشەی دەر کردنی رەشە ولاغ، وەحاوەحا ف واژه‌ای برای راندن گلهٔ گاو و گاومیش.

خجۆخجۆ: وشەی بانگ کردنی رەشە ولاغ بۆهێنانەوە ف واژه‌ای برای خواندن گلهٔ گاو و گاومیش.

خدام: کارەکەر، کلفەت، جێری ف کُلفت.

خدامە: خدام ف کُلفت.

خدران: گوندیکی کوردەنشینە بەعسی ویرانی کرد ف روستایی در کردستان عراق که به وسیله بعثیها ویران شد.

خدرجیجە: گوندیکی کوردە، بەعسی ویرانی کرد ف روستایی در کردستان عراق که بەوسیله بعثیها ویران شد.

خدر وەلی: گوندیکی کوردە، بەعسی ویرانی کرد ف روستایی در کردستان عراق که بەوسیله بعثیها ویران شد.

خدرەلیاس: شازدەی مانگی رەشەمە: (**خدرەلیاس سەرما خەلاس**) ف شانزدهم اسفند.

خدریك: گوندیکی کوردە بەعسی ویرانی کرد ف روستایی درکردستان عراق که بەوسیله بعثیها ویران شد.

خدوك: قدبلکە ف قلقلك.

خدوك: نەزبلە، کورنە جیروك ف داستان کوتاه.

خدوکە: قدبلکە ف قلقلك.

خدە: خوو، رەوشت، ناکار ف خوی و روش.

خدێ: خدە ف خوی و روش.

خدیك: خدە ف خوی و روش.

خدیکە: قدبلکە ف قلقلك.

خڕ: ١) کۆ، کۆم: (لەچی **خڕ**بونەوە؟)؛ ٢) هەمو، گش؛ ٣) گر، گروڤەر: (نۆبێ زەوی **خڕە**)؛ ٤) شتی کەمەبێ: (کەللە بێژنگ **خڕە**)؛ ٥) ناودر، جێ‌لافاو؛ ٦) شیوەڵە؛ ٧) گرێ لە پێستدا، هەڵتوقین: (بن‌پیلم **خڕیوە** دەبێتە کوان)؛ ٨) جوڵ، لەگەڵ خالی دەیلێن: (بیابانی **خڕو خالی**)؛ ٩) دەگەڵ خوڵ‌وانا: جوان: (**خڕوخوڵ**) ف ١) اجتماع؛ ٢) همگی، همه؛ ٣) کُروی، گرد؛ ٤) دائره‌مانند؛ ٥) آبکند، مسیل؛ ٦) درهٔ تنگ؛ ٧) غدهٔ زیر پوست؛ ٨) مُترادف خالی؛ ٩) زیبا.

خرا: ١) هاویژرا، فڕێ‌درا: (لاشە خرایە ناو خەرەندەوە)؛ ٢) داندرا: (بار

خرابە سەرپشتی بارەبەر)؛ ۳) ویران: (خانووەکەی خراکرد)؛ ۴) بالەبارو ناشیرین؛ ۵) تێکدان‌ولەکار خستن ف ۱) پرت شد؛ ۲) گذاشته شد؛ ۳) ویران؛ ۴) زشت و ناپسند؛ ۵) از هم پاشیدن.

خراب: ۱) ویران، تێکچو؛ ۲) کاری ناشیرین؛ ۳) لەکارکەوتە ف ۱) ویران؛ ۲) کار زشت و ناپسند؛ ۳) از کار افتاده.

خراپ: خراب ف نگا: خراب.

خراپـە: ۱) کاری ناشیرین، کردەوەی نەباش؛ ۲) قاحبە، جندە، سوزمانی؛ ۳) ریگر، چەتە، گوران ف ۱) کار زشت و ناپسند؛ ۲) فاحشه؛ ۳) راهزن.

خراپەکار: کەسێ کاری ناپەسەند دەکا ف بدکردار.

خراپەکەر: خراپەکار ف بدکردار.

خراپی: نەباشی، بەدفەڕی، بەدکاری ف بدی، مقابل خوبی.

خران: خەشە، نێرْ وجەوالی لەموُ ف جوال مو بین.

خرارك: خراری چکۆلە ف جوال مو بین کوچك.

خڕاش: ڕوش، ڕوشان ف خراش.

خرامان: ۱) بە لەنجەولار، ڕۆیشتنی بەنازو قەمزەوە؛ ۲) قەرەبوی گوم‌بو، ناوانی شتی وندابو ف ۱) خرامان؛ ۲) تاوان شیء گم‌شده.

خراو: ۱) خراب، خراپ؛ ۲) دژون، جنێو، سخێف ف ۱) خراب؛ ۲) دشنام.

خراوە: ۱) کاول، ویرانە؛ ۲) خراپە ف ۱) ویرانه؛ ۲) کار زشت و ناپسند.

خراوی: خراپی ف کار زشت و ناپسند.

خربند: گوندێکەلە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف نام روستایی که بەوسیله بعثیها ویران شد.

خڕبوقی: جۆرێکە لە گرێدان ف نوعی گره‌زدن.

خڕبـون: ۱) کۆبون؛ ۲) هەڵتـوقینی پێست، نەسنوری لە پێستـدا؛ ۳) گروڤـەربون: (کەلاکەت خڕبوە) ف ۱) اجتماع کردن؛ ۲) ورم کردن پوست؛ ۳) مُدوَّر بودن.

خڕبونەوە: کۆبونەوە، کۆم‌بون ف اجتماع کردن.

خرپ: ۱) خیزەلان، زیخ‌گە؛ ۲) خەوی خۆش و لەبڕ: (سەری کردە سەر سەرین خرپ خەوی لێ کەوت) ف ۱) شنزار؛ ۲) خواب خوش و سنگین.

خرپن: قەڵەوی کورت، چکۆڵەی نێرگۆشت ف کوتولهٔ چاق.

خرپنۆکـە: چکـۆڵـەی قەڵەوی جوانکیلە: (منالێکی خرپنۆکەیە) ف کوچولوی چاق و دوست‌داشتنی.

خرپنە: خرپن ف کوچولوی چاق.

خڕپوق: پرخەلەخەودا ف خرناسه.

خرپە: ۱) پرخە، خڕپوق؛ ۲) دەنگی پای نادیارێك؛ ۳) زبارە، هەرەوەزی ف ۱) خرناسه؛ ۲) صدای پا؛ ۳) تعاونی کار کردن.

خـرت: ۱) گروڤـەری لوولـەیـی، خڕی لولەیی؛ ۲) ئامرازی خەراتی؛ ۳) کوری سێ سالانەو گەورەتر: (نێر بەکە دوخرتە)؛ ۴) وردەحاجەتی بێ‌نرخ: (ئـەمـانـە هەمـو خرت‌وپرتن) ف ۱) استوانه‌ای؛ ۲) ابزار خراطی؛ ۳) شاك سه‌ساله؛ ۴) خرت و پرت، اشیاء بی‌ارزش.

خرتك: ۱) گرنکەگوشت، پارچەی پڕ بەچنگ لەگوشت؛ ۲) باشەرۆك؛ ۳) خرکانە، جۆرێ زیپکە لەسەری منالدێ؛ ۴) جومگە؛ ۵) پێچکی عارەبانە؛ ۶) خرچە، گندۆرەی کاڵ ف ۱) قطعه‌گوشت؛ ۲) بساچین؛ ۳) نوعی جوش که سر نوزاد می‌زند؛ ۴) بند بین استخوان؛ ۵) چرخ صندلی و...؛ ۶) خربزهٔ کال.

خرتك: خڕکەبەرد، کوچکی پڕوەمشت ف قلوه‌سنگ.

خرتکە: جومگەی دەست‌وپا ف بند استخوانهای دست و پا.

خرتل: ۱) خرتك؛ ۲) باڵندەبەکی زلی مردار خۆرە ف ۱) قلوه‌سنگ؛ ۲) لاشخور.

خرتـوپـرت: ۱) وردەحـاجـەتی کەم‌بایی؛ ۲) ورنەوورت: (دڵم کەوتوتە خرتوپرت) ف ۱) خرت‌وپرت؛ ۲) دلهره.

خرتـوڵ: ۱) حەشامات، ئاپۆرە؛ ۲) گردو خڕی بچوك ف ۱) انبوهی مردم؛ ۲) کروی و کوچك.

خرتوڵە: چکۆڵەی خڕ، خرتوڵ ف کوچولوی کروی.

خرت‌ومرت: ژنی تێرگۆشتی دڵگرو جوان ف زیبای گوشتالو.

خـرتە: ۱) دەنگی بزوتنەوەی گیانداری پچوك: (مشك خرتەی دێت)؛ ۲) کرکرۆکە؛ ۳) زەوی ڕەق لە کێلاندا، کۆدە ف ۱) صدای خفیف؛ ۲) غضروف؛ ۳) زمین سخت در شخم زدن.

خرتـەخرت: دەنگی بزوتنەوەی گیاندار لەناو کوندا، خرتە ف صداهای متوالی و خفیف.

خرتەك: پێچکەعارەبە ف چرخ صندلی و تختخواب و...

خرتەگل: ۱) گلاربونەوە، خلۆر؛ ۲) هەڵەنگوتن، سانمەبردن، تلدان ف ۱) غلتیدن؛ ۲) تلوتلوخوردن.

خرتەل: خەرتەل، خرتل، باڵندەی گەورەو مردارخۆر ف لاشخور.

خرتەڵە: چکۆلانەی گردبلە ف کوچولوی مُدوّر.

خرتی: تەژەی ملقەوی ف گردن کلفت.

خرتیلانە: چکۆلانەی خڕوخوڵ ف کوچولوی چاق و دوست‌داشتنی.

خرتیلە: خرتیلانە ف نگا: خرتیلانە.

خرتین: دەرپەڕین، ترازان، هەلاتن لەپڕ ف ورجهیدن.

خرتیوپرتی: کەبن‌وبەین، سرت‌وهوڕ ف گفتگوی درگوشی و محرمانه.

خڕجیـن: ۱) دەنگی‌دار شکـانـدن؛ ۲) دەنگی فڕینی کلۆ بە کۆمـەڵ ف ۱) صدای شکستن هیزم؛ ۲) صدای پر بدن دسته جمعی ملخها.

خرچ: ۱) کاڵ، کرچ؛ ۲) خرچە، گندۆرەی نازەوپێ‌نەگەیشتو؛ ۳) ورچ، حەش ف ۱) کال؛ ۲) خربزهٔ کال و نارسیده؛ ۳) خرس.

خـرچ‌وهوڕ: دەنگی داکروژتنـی شتـی تـوڕت: (خەباری بەرفەبال دابوُ خرچ و هوڕی دەمی بو) ف کلوچ کلوچ.

خرچە: ۱) بەچکەگندۆرە، عەنجوڕ؛ ۲) کرتەی داکروژتن؛ ۳) ئامرازێکە لە عەرابەدا کە سەری سازەی پێ دەخرێ ف ۱) خربزه کال؛ ۲) کلوچ؛ ۳) وسیله‌ای در ارّاده.

خڕخاشە: شەڕشەقە ف جغجغه.

خڕخاڵ: ۱) بازنەی قوڵ؛ ۲) باوانەی پا لە زێڕ و زیو؛ ۳) تێك‌شکاو: (هەمو ئێسکی لەشم بونـە خڕخاڵ)؛ ۴) بازنەی دارین کە بەداری بێشکەدا

کراوە ف ١) النگو؛ ٢) پابرنجن؛ ٣) درهم شکسته؛ ٤) حلقه‌های چوبی که به گهواره بندند.

خڕخاڵە: ئاڵقەی داربین، خڕخاڵ ئاسایی بۆ شت‌قایم کردن، گەو ف حلقهٔ چوبین.

خرخاڵەدار: لانکی بەخرخاڵە ف گهوارهٔ دارای حلقه‌های چوبی برای سرگرمی بچه.

خڕخڕ: پشو سواری و دەنگ لە سنگ هاتن لەکاتی‌مەرگا ف خرناس شخص در حال نزع.

خڕخڕاکە: فورقوراگە، سنوکورك، قورقورانچك ف نابزه.

خڕخڕۆك: تەرزە، تەزرە، تەیرۆك ف تگرگ.

خڕخڕە: ١) فرقرە، غەرغەرە، داروکەی کون بۆ دەزو لێ‌هەڵکردن؛ ٢) بێچکی عەرەبانە؛ ٣) خرخاڵی قوڵ و پا؛ ٤) بەرچیلە. بەرخەبەبە ف ١) قرقره؛ ٢) چرخ صندلی و...؛ ٣) النگو؛ ٤) غبغب.

خرخندۆك: کیفۆك، پیفۆك، بنی گیابەکە دەخورێ ف ریشهٔ خوردنی نوعی گیاه.

خڕخەبان: ژنی قەڵەوی تەنگە ئەسنۆر ف زن چاق و شکم گنده.

خڕداخستن: توند قایم‌کردن ف محکم بستن.

خرز: ١) گەرا؛ ٢) گەرای ماسی ف ١) تخم؛ ٢) تخم ماهی.

خرزەك: کوکەرەشە، قوزەرەشە ف بیماری خروسك.

خرس: ١) ورچ، هرس، حرچ، حش؛ ٢) تەمەڵ؛ ٣) بەکانەی بەراز؛ ٤) لاسارو گوێ‌نەبیس؛ ٥) داری بەر کە بەر نەدا؛ ٦) جادو ف ١) خرس؛ ٢) تنبل؛ ٣) گراز نر؛ ٤) لجوج؛ ٥) درخت میوه که ثمر ندهد؛ ٦) جادو.

خرسەك: ١) مافورەی تیسك درێژ؛ ٢) کولێرەی تەسنور ف قالی خرسك؛ ٢) گرده‌نان قطور.

خرش: ١) بەدەڵ، ناحەسڵ؛ ٢) نەزۆك ف ١) بدلی؛ ٢) نازا.

خرشك: کرمی میوەی وشك‌کراو ف کرم موجود در خشکبار.

خڕك: ١) پلەکان، پلەی خالدرمە؛ ٢) خڕکە بەرد، چەوی پڕ بەمشت؛ ٣) کونای فنگ ف ١) پلکان؛ ٢) شن درشت؛ ٣) پیزی، مقعد.

خرکانە: خرێك، جۆرێ زیپکەیە کە لەسەری مناڵی ساوا دێت ف نوعی جوش که بر سر نوزاد زند.

خڕکردن: ١) گروڤەر کردن؛ ٢) کۆوە کردن، کۆم کرن، کۆکردنەوە ف ١) مدوّر کردن؛ ٢) جمع‌آوری کردن.

خڕکردنەوە: ١) لێك‌کۆم‌کردنی گیانداران: (بباوەکان **خڕکەوە**)؛ ٢) هەڵگرتنەوەی پەرژوبڵاو لەزەوین: (ئەوگەنمە رژاوە **خڕکەوە**) ف ١) گردهم‌آوردن؛ ٢) شیء پراکنده را جمع‌آوری کردن.

خڕکۆك: جوانکیلەی چکۆلەی قەڵەو ف چاقالوی کوچك دوست داشتنی.

خڕکە: ١) کوچك، زیخی درشت، خبزی پڕ بەمشت؛ ٢) جومگەی دەست‌وپا؛ ٣) ئەسنورایی رەق لە پێست؛ ٤) فەرمانی کۆکردنەوە؛ ٥) فەرمانی گروڤەر کردن ف ١) قلوەسنگ؛ ٢) مفصل دست و پا؛ ٣) برآمدگی سخت شده زیر پوست؛ ٤) امر به جمع‌آوری؛ ٥) امر به مدوّر کردن.

خڕکەگازۆلە: پەتاتە ف سیب زمینی.

خڕکەلانە: چکۆلەی گروڤەر، خرتەڵ ف کوچولوی مدوّر.

خڕکەلە: خڕکەلانە ف کوچولوی مُدوّر

خڕکین: راکێشان بەسەر زەوی‌دا ف دراز کشیدن.

خڕماڵ: دەلالی کۆنە فرۆش ف کهنه‌فروش

خرمان: ١) بێدەر، خەرمان، کۆی سوری گەنم؛ ٢) بەسەر یەکدا کراوی زۆر لەمیوە ف ١) خرمن؛ ٢) توده و انبوه میوه.

خرماندن: کرماندن، دەنگ لەددان‌هاتن لەکاتی خواردنی شتی تورتدا ف صدای کروچیدن.

خڕمچون: چواربەل: (ئەسبەکەم **خڕمچون** ناڵ‌کرد) ف چهار دست‌وپا.

خرمۆتك: کرکرە، کروچەنە ف غضروف.

خرمۆتە: خرمۆنك ف غضروف.

خرمۆچك: خرمۆنك ف غضروف.

خڕمۆسك: قوربنج، قوربنجان، وەناخون نازاردانی ژان و باسك ف نشگون.

خرمۆش: جنگورك، جنگاڵی پشیلەو دڕندە ف چنگال درّنده.

خرمۆشەك: حرمۆش ف چنگال درّنده.

خرموهوڕ: ١) دەنگی پای ئەسپان؛ ٢) دەنگی خشڵ و زەنبەر ف ١) صدای سُم اسبان؛ ٢) صدای بهم خوردن زیور زنان.

خرمە: ١) دەنگی وێك‌کەوتنی خشلان؛ ٢) دەنگی کروژتن ف ١) صدای بهم خوردن زیورآلات؛ ٢) صدای کروچیدن.

خڕن: ١) پلاونبین؛ ٢) گروڤەرن، خرنن؛ ٣) گشتمان ف ١) جمع‌اند؛ ٢) مدوّر هستند؛ ٣) همهٔ ما.

خڕناش: کونەلوت، کونەکەپۆ، قولێ بێفل ف سوراخ بینی.

خرندال: گیابەکە ئەیخۆن ف گیاهی است خوردنی.

خرندۆل: فرۆ فرجك، فربشك ف آغوز.

خڕنك: ١) جوان و لەبەر دڵ؛ ٢) بەچکە کەوریشك ف ١) زیبا و دوست داشتنی؛ ٢) بچه خرگوش.

خرنگ: ١) جوان‌و لەبەردڵ؛ ٢) دەنگی وێك‌کەوتنی خشڵ ف ١) زیبا؛ ٢) صدای بهم خوردن زیورآلات.

خرنگوهوڕ: دەنگ دانەوەی وێك‌کەوتنی خشڵ ف صدای بهم خوردن زیورآلات.

خرنگە: دەنگ‌دانەوی خشڵ ف صدای زیورالات.

خرنگەخرنگ: خرنگەی زۆر ف صدای پیاپی بهم خوردن زیورآلات.

خرنۆك: ١) جۆرێ بەری دارمازو؛ ٢) گیایەکە بەریکی خڕ دەگرێ ف ١) نوعی ثمر درخت مازوج؛ ٢) گیاهی است.

خڕنەق: بەچکە کەرویشك ف بچه خرگوش.

خڕنیفك: بەریکی دارمازو ف نوعی ثمر درخت مازوج.

خرو: خارشت، ئالۆش ف خارش.

خڕو: ئێوە هەمونان ف همهٔ شما.

خروتان: گوندێکی کوردستان کە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که

بعثیها آن را ویران کردند.
خڕوجز: کێشە و شەڕو هەرا ف جنگ و جدال و جنجال.
خڕوخەبان: ژنی قەڵەوی لەبارو جوان ف زن درشت و دل‌پسند.
خڕوزەك: جۆرێ نەخۆشی زاڕۆکانە زۆر دەکوژن، کۆکەرەشە ف بیماری خروسك.
خڕۆش: هاوار، هەراو هوریا ف خروش.
خڕۆشان: بەشێوی و تێکەڵ پێکەڵ بوونی خەڵك ف شلوغی و آشفتگی مردم.
خڕۆشاندن: پشێوی لەناو مەردما بەداکردن ف آشفته کردن مردم.
خڕۆشانن: خڕۆشاندن ف آشفته‌کردن مردم.
خڕۆشاو: حەشاماتی لەبەشێوی تێکەڵاو بوگ ف خروشیده.
خڕۆشای: خڕۆشاو ف خروشیده.
خڕۆشیان: خڕۆشان ف خروشیدن.
خڕوسەك: خڕوزەك ف بیماری خروسك.
خڕوکە: ناوڵە ف آبله.
خڕوەن: ژنی نیر گۆشتی جوان و رند ف زن چاق و زیبا.
خڕوەتان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها آن را ویران کردند.
خڕوێکە: ناوڵە ف آبله.
خڕوێلکە: خڕوێکە، ناوڵە ف آبله.
خڕوێلە: ناوڵە ف آبله
خڕوێنکە: ناوڵە ف آبله.
خڕوە: خڕە ف نگا: خڕە.
خڕە: دەنگی وێك کەوتنی شتی خڕ لەباردا: (خڕەی گوێزدێت) ف صدای بهم خوردن اشیاء سخت.
خڕەبەرد: خڕکەبەرد ف قلوه‌سنگ.
خڕەخڕ: دەنگی خڕەی زۆر ف صدای خرخر زیاد.
خڕەفان: لەبەربیری ناوەز لەدەست دان ف خرفیدن.
خڕەفاو: لەبەربیری ناوەز لەدەست داو ف خرفیده.
خڕەفیاگ: خڕەفاو ف خرفیده.
خڕەفیان: خڕەفان ف خرفیدن.
خڕەفیو: خڕەفیاگ ف خرفیده.
خڕەك: کونی گوشاد لە دیوار و... ف سوراخ فراخ در دیوار و...
خڕەکە: چکۆڵەی گردو فەڵەو ف کوتولهٔ چاق.
خڕەندوڵ: خڕندوڵ، فرۆ ف آغوز.
خڕێ: خلێنە، خڕنە، ددانی پانی لای کاکیلە ف دندان آسیا.
خڕیان: لەرێ دەرچوون، بەهەڵەدا چوون، گومرابوون ف منحرف و گمراه شدن.
خڕیپ: خڕێ ف دندان آسیا.
خڕیچ: مل‌پێوەنان، پەلاماردان ف هجوم آوردن.
خڕیشکە: بای ڕوژهەلاتی، بای دەبوور ف باد دبور.
خڕیفەك: بانگێشتن بۆ هەموخەڵکی ئاوایی کە نانیان بدانێ ف مهمانی عمومی.
خڕیك: ١) ڕاکێشان؛ ٢) دەنگی گریان؛ ٣) خلیسك ف ١) دراز کشیدن؛ ٢) صدای گریه؛ ٣) لیز.
خڕیکاندن: ١) کێشاندن بەسەر زەویدا؛ ٢) بەکوڵ گریان ف ١) بر زمین کشانیدن؛ ٢) های‌های گریستن.
خڕیکین: ١) گریانی بەدەنگ؛ ٢) خلیسکان ف ١) های‌های گریستن؛ ٢) لیز خوردن.
خڕبلانە: چکۆڵەی گروفەر ف مدوّر کوچولو.
خڕیلە: خڕبلانە ف کوچولوی مُدوّر.
خڕین: ١) بەلغەم؛ ٢) خورێن، هێشتا هیچ نەخواردو پاش لەخەو هەستان ف ١) بلغم؛ ٢) ناشتا.
خڕین: برخەی لوت لەخەوا ف خرناس.
خڕینگە: ١) دەنگی وێك کەوتنی خشڵ؛ ٢) پارچە خشڵێکە ف ١) صدای بهم خوردن زیورآلات؛ ٢) نوعی زیور.
خڕینگی: هەنیسك‌دان دەگەڵ گریان ف هق‌هق زدن.
خڕینە: ١) خڕێ؛ ٢) گشتەکی چوار بان سێ‌هەودا ف ١) دندان آسیا؛ ٢) سه یا چهار نخ بهم تابیده.
خز: ١) لوس و خلیسك: (ئەوقوماشە خزە)؛ ٢) جێگەی خلیسکان؛ ٣) لەبەر ماندوویی دەنگ لەسینگەوە هاتن ف ١) صاف و لغزان؛ ٢) لیزگاه؛ ٣) خش خش سینه از خستگی.
خزار: شەقەمشار، هەرەی دوونەفەری ف ارهٔ دو نفری.
خزاگ: عەرا بەیەك کەبەسەر بەفرا رای دەکێشن ف سورتمه.
خزان: ١) لەسەرسنگ ڕۆیشتن؛ ٢) چوونەناو جێگەی تەنگەوە: (دەکون خزاوە)؛ ٣) خۆبەرەوخوار کشاندن؛ ٤) فەقیر، نەدار، دەس‌تەنگ: (ئەم خزانێ مالن / نەخزانێ تێدنالن) «قەدری جان» ف ١) بر سینه و شکم خزیدن؛ ٢) در سوراخ خزیدن؛ ٣) به پائین لغزیدن؛ ٤) فقیر، بینوا.
خزاندن: کشاندن بەسەر زەویدا ف بر زمین کشاندن.
خزانن: خزاندن ف بر زمین کشاندن.
خزبردن: داکشان بەسەر زەویدا ف بر شکم خزیدن.
خزبردنەوە: لەبەر پێکەنین بەپشتا کەوتن ف از شدت خنده بر قفا افتادن.
خزخزۆك: تەرزەی ورد، تەرزوکە، تەبرۆکی بووجك ف تگرگ ریز.
خزگە: ١) خلیسکان، جێگەی شەمتین؛ ٢) جێگەی کۆبوونەوەی ماسیان لەشوێنی مەندو پەنادا ف ١) لیزگاه؛ ٢) محل تجمع ماهیان در آب آرام.
خزڵك: زەنگەنەی نری، تلیسکی هەنگور ف تلسك انگور.
خزم: قەوم، خوێش، کەس‌وکار ف خویشاوند، فامیل.
خزمایەتی: خۆیشی، قەومایەتی ف خویشاوندی.
خزم دۆست: کەسێ کە دەگەڵ خزمان باشە، قەوم خۆشەویس ف علاقمند به خویشاوندان.
خزمەت: ڕاژە، کار بۆکەسێ کردن ف خدمت.
خزمەت‌چی: نۆکەر، خوڵام ف خدمتکار، نوکر.

خزمەتكار: نۆكەر، خزمەت‌چی ف خدمتكار.

خزمەتكاری نۆكەری ف خدمتكاری، نوكری.

خزمەتگوزار: خزمەتكار ف خدمتكار.

خزن: ١) سەنگچن، بەرد لەسەریەك هەڵچنین؛ ٢) كەلەكە بەرد؛ ٣) فسن، چاك گۆڕی پیرۆز كە بۆنەبازان دەچنە سەری ف ١) سنگچین؛ ٢) تودهٔ سنگ‌های برهم انباشته؛ ٣) زیارتگاه، مرقد.

خزنە: ١) هەرجانەوەرێ خۆی بەسەر زەویدا كێش دەكا؛ ٢) گەنجینە، گەنج ف ١) خزندە؛ ٢) گنجینە.

خزۆك: ١) خزنە، هەرجانەوەرێ لەسەرزگ دەڕوا؛ ٢) جێگەی خلیسكان ف ١) خزندە؛ ٢) لیزگاه.

خزی خزی: وردە ساواری بێ‌ڕۆن كە ئەیدەن بە منداڵان ف آش ریزه بلغور بدون چربی كه به كودكان دهند.

خزیلك: خزگەی خلیسكان ف لیزگاه.

خزین: ١) بەرەوخوار خشكە كردن؛ ٢) راخوشین، بەلەش بەسەرزەویدا چوون ف ١) فروخزیدن؛ ٢) خزیدن.

خژ: خز، جێگەی خلیسكان ف جای لیز.

خژگین: خلیسكان ف لیز خوردن.

خژین: كێشەو هەرا، ئاژاوە ف آشوب، بلوا.

خس: خۆمراندن، خۆكز كردن‌و مات‌بوون لەشتێك ف خود را به موش‌مُردگی زدن

خست: خس ف خود را به موش‌مردگی زدن.

خستن: ١) كەواندن؛ ٢) فڕێدان، هاویشتن؛ ٣) بەزەوی‌دادان له زۆرەوانی‌دا؛ ٤) دابەش كردن: (بەشك خستن) ف ١) انداختن؛ ٢) پرتاب كردن؛ ٣) بر زمین افكندن؛ ٤) تقسیم كردن.

خستنە كار: دەكاركردن ف بەكار گرفتن.

خستنە گەڕ: هێنانە سوڕدان: (ئاشەكەمان خستە گەڕ) ف بەگردش انداختن.

خستنەوە: زەو ورزۆ: (بابز لەمناڵ خستنەوە نازابە) ف زاد و وَلَد.

خسك: تۆمی بیاز ف بَذر پیاز.

خسكە: بیوازی زۆر ورد كە لەباتی تۆم ئەی‌چێنن ف پیاز ریز كاشتنی.

خش: ١) دەنگی لێك خشانی دوشتی نەرم‌و وشك؛ ٢) دەنگی گاسن لە كانی زەوی كێڵانا ف ١) صدای بهم سابیدن دو شیء خشك؛ ٢) صدای گاوآهن هنگام شخم.

خشان: ١) خوشین، بەسەر عەرزا رۆین: (مار خوشی)؛ ٢) لەیەك‌ساوینی دوشت: (دەستی لەدەستم خشا) ف ١) خزیدن ٢) برهم سابیدن.

خشاندن: ١) راكێشان بەسەر زەویدا؛ ٢) ساوینی شتێ لە شتێ ف ١) بر زمین كشیدن؛ ٢) برهم سابیدن.

خشانن: خشاندن ف نگا: خشاندن.

خشبن: خربن ف كوتولهٔ چاق.

خشپە: دەنگێ‌یا كە لەگیای وشكی دەنێن ف خش‌خش.

خشپەخشپ: خشپەی‌زۆر ف خش‌خش زیاد.

خشپیلانە: چكۆلەی جوانكیلە ف كوچولوی دوست داشتنی.

خشپیلە: خشپیلانە ف كوچولوی دوست داشتنی.

خشت: ١) زەرگ، سیخی دەرویشان؛ ٢) بێ‌كەم‌و زیاد؛ ٣) كەرپوچ، كەرپیچ؛ ٤) گرۆڤەر، خرت؛ ٥) سەردادراو: (سەرداره‌كە بەچەقۆ خشت‌كە)؛ ٦) لە درێژی‌دا بەرانبەر: (بالآم خشت بەقەد بالاتە) ف ١) سیخ دراویش؛ ٢) تام و تمام؛ ٣) آجُر؛ ٤) گرد و مُدوَّر؛ ٥) با چاقو صاف و میزان شده؛ ٦) از طول برابر هم.

خشت‌بڕ: كەسێ كە كاربوچ دەقالب دەكا ف خشت‌زن.

خشت‌بڕی: كاری خشت‌بڕ ف خشت‌زنی.

خشت‌بڕین: ١) دەقالب كردنی قوڕ بۆ كەرپوچ؛ ٢) سەرقرتاندنی راست ف ١) خشت‌زدن؛ ٢) با چاقو قطع كردن.

خشت كردن: بڕین بۆ رێك‌وپێك‌بوون ف بریدن و میزان كردن.

خشتە: ١) كەرپوچ؛ ٢) نیوە شیعر؛ ٣) بڕینی لە ناوەز ف ١) خشت‌خام؛ ٢) مصرع شعر؛ ٣) كنایه از شعور.

خشتەك: گرۆڵ، پارچەی سێ‌سوچی بن‌باخەڵ لە چۆغەدا ف قطعه پارچهٔ مثلثی زیر بغل.

خشتەنداز: خشتە نناز ف نگا: خشتە نناز.

خشتەنناز: كەسێ كە خشت بۆ وەستا هەڵ‌دەدا ف كارگری كه آجر به بنّا می‌دهد.

خشتیلە: خشپیلە ف كوچولوی دوست داشتنی

خشتین: خشەخش، خشپە ف خِش خِش.

خش خاشا: گوندێكی كوردستان بەعەسی وێرانی كرد ف نام روستایی كه بەوسیله بعثیها ویران شد.

خش خشك: وردە دراوی مس، خوردە ف پول خُرد.

خش خشۆك: هەزارپێ، پزبە، زیلۆ، زۆف ف هزارپا.

خشر: خەمڵ، زەنبەر ف زیور.

خشروخاڵ: زەنبەر، خشڵ ف زیور.

خشرۆك: نامیسك، نیمیسك ف نیخال.

خشك: ١) زیلۆ، هەزارپێ؛ ٢) ناو ماڵك؛ ٣) فۆزاخەی وشكەوە بوگ؛ ٤) پارچە پارچەی سەهۆل بەسەر ئاوەوە ف ١) هزارپا؛ ٢) سیل آورده؛ ٣) غورهٔ خشك شده؛ ٤) كاشه‌های یخ روی آب.

خشكۆك: سپەهی، دەلال، جوانكیلە، قەشەنگ، جوان ف زیبا.

خشكە: ١) هێدی‌و بێ‌جرپە رۆیشتن؛ ٢) هەزارپێ؛ ٣) خزین لەسەر زەوین ف ١) پاورچین؛ ٢) هزارپا؛ ٣) خزیدن.

خشكەیی: ١) پێ بەعەرزا خشاندن لە رۆیشتن‌دا؛ ٢) بەدزیەوە بۆچوون؛ ٣) فڕینی مەل ئەوی لەزەوی ف ١) پا بر زمین سابیدن در راه رفتن؛ ٢) دزدكی و یواشكی رفتن؛ ٣) پرواز نزدیك به سطح زمین

خشگ: خش‌خشۆك ف هزارپا.

خشگە: شوێنی خشین لەزەمین ف اَثَر كشیده شده روی زمین.

خشڵ: زێڕو زەنبەر، رەوش ف زیور.

خشم: دڵ مەندی، تۆرەیی ف خشم.

خشندە: ئەوی بەزەویا دەخشێ، بەخزین دەڕوا ف خزنده.

خشنه: خشنده ف خزنده.

خشۆك: خشنده ف خزنده.

خشــه: دەنگی وشکـەگیا که مارو شتی تر بەسەریا دەڕۆن ف صدای خزیدن روی گیاه خشك، خِش‌خِش.

خشەخش: خشەی له دوای یەك ف خِش‌خِش.

خشەك: خشۆك ف خزنده.

خشی: ۱) بەخزین ڕۆیشت؛ ۲) هەزارپێ ف ۱) خزید؛ ۲) هزارپا.

خشیان: ۱) ڕاکێشان بەزەمیندا؛ ۲) خزین بەسەر زەویدا ف ۱) بر زمین کشیدن؛ ۲) خزیدن.

خشێنەك: خشنگه ف اثر کشیده شده روی زمین.

خفتان: ۱) تۆم پێوەکراوی پەرلەباران؛ ۲) کراسی بن‌زری بۆ جەنگ ف ۱) بذرافشانی قبل از موسم باران؛ ۲) خفتان.

خك: دارکاری کردنی زۆر ف کُتك‌کاری مُفصَّل.

خگ: خك، لێدانی زۆر توند ف کتك‌کاری مفصل.

خل: ۱) گوشـاد بۆ شتێ که تێی خراوه: (هێندگوشاده شوتی پێ **خله**)؛ ۲) خلۆر، گلار: (بــەردێکم **خل** کردەوه)؛ ۳) تل، گل ف ۱) گشـاد؛ ۲) غلتان، تلوتلو؛ ۳) مُتَخلخِل.

خلافان: ۱) خەریك بون بەکاریکەوه؛ ۲) فریو خواردن، هەڵخەتان ف ۱) سرگرم شدن؛ ۲) فریب خوردن.

خلافــانــدن: ۱) خەریك کــردن؛ ۲) فریودان ف ۱) سرگرم کــردن؛ ۲) فریب دادن.

خلافانن: خلافاندن ف نگا: خلافاندن.

خلافبو: فریودراو، خەڵەتاو، دەسخەرۆ ف فریب‌خورده.

خلانکه: بازنەی داری بێشکه، خرخاڵه ف نگا: خرخاله.

خلانــه: نەره، فۆلکـەی میوەتێدا ڕاگرتن ف چاله مخصوص نگهداری میوه و ترەبار.

خل‌بونەوه: گل‌بونەوه، خلۆربونەوه ف غلتیدن.

خلت: مشکە کوێرەی دەشت ف موش کور.

خلت: ۱) تلف، تلپه، تلته؛ ۲) نەخۆشی نەناسراو ف ۱) تفاله؛ ۲) بیماری ناشناخته.

خلتــه: ۱) تلتـه؛ ۲) قورمو سپانی ناو سەبێلەو دارجگـەره ف ۱) تفاله؛ ۲) جرم موجود در چوب سیگار.

خلج: گەمـەیەکـه منالی دار دە قوڕ دەچەقێنن هەرچی توانی دەری بخا ئازایه ف نوعی بازی کودکان.

خلخـل: ۱) هەسنی پا زۆر بە سەبر؛ ۲) تەرزۆکه، گلێرکه ف ۱) صدای پاورچین راه رفتن؛ ۲) تگرگ ریز.

خلك: ۱) کوپـەلــەی ڕۆن تێ کردن؛ ۲) وردکـه بەرد ف ۱) بستــو؛ ۲) قلوه‌سنگ.

خلکردنەوه: گلاندن، خلۆرکردنەوه، گلارکردنەوه ف غلت‌دادن از بالا به پایین.

خلماش: وەنەوز، سەر لەرزین لەبەر خەو هاتن ف پینکی.

خلمەت: خزمەت، کاربۆکردن ف خدمت.

خلنزەر: ۱) زەردە قوڕه، شبن‌شبنك، لوسلوسك، جۆری مارمێکلەی درشته دەگەڵ گیا ڕەنگ دەگرێ؛ ۲) بۆ کە لەی منالان ف ۱) نوعی مارمولك درشت که بەرنگ محیط درمی‌آید؛ ۲) عروسك بچه‌ها.

خلنگ: لەنجه، ڕەوتی بەنازەوه ف حرامیدن.

خلنگین: لەنجەکردن، بەناز ڕۆیشتن ف خرامیدن.

خلۆبه: ۱) ناسك و نەتکە لە؛ ۲) چکۆلەی جوانکیلە ف ۱) لاغر و باریك اندام؛ ۲) کوچولوی زیبا.

خلۆخه: ۱) والا، پۆك، ناوبەتاڵ؛ ۲) زگ هەلاّمساگ له بەر زۆر خواردن ف ۱) توخالی؛ ۲) شکم گنده از پرخوری.

خلۆر: گلار ف غلت.

خلۆرتــه: لوڕ، کیسە تەلیسێکی بوش تێ ناخنراوی دو تایە لەبن جلەوه لەپشتی بارەبەر دەکرێ ف بالشتك مانندی که زیر جُل باربر نهند.

خلۆرك: ۱) تەرزەی ورد، گلێرکـه؛ ۲) پەلـولـه، شێوی گزموله هەویر و سەوزی ف ۱) تگرگ ریز؛ ۲) آش اوماج.

خلۆریگ: گلێرکه ف تگرگ ریز.

خلۆز: خەلۆز، ڕەژی، ڕەزو ف زغال.

خلۆك: گلۆلە بەن ف گلوله نخ.

خلۆلك: ۱) باران و بەفر پێکەوه؛ ۲) چاو ڕەشۆك، گوڵێکه ف ۱) بارش دودانگ؛ ۲) گُلی است.

خلۆلیك: تەرزەی وردیله، تەبرۆکی هۆر ف تگرگ ریز.

خله: ۱) دەنگی شتێ لەناو بۆشاییدا؛ ۲) سوکەناوی خەلیل وخدر ف ۱) صدای عبور مایع از جسم مُتخلخل؛ ۲) مُخَفَّف خلیل و خِضر.

خلەپۆرت: ئاپۆره، کۆبونەوەی حەشامات ف ازدحام.

خلەتان: هەڵخەلەتان، فریوخواردن ف فریب خوردن.

خلەتاندن: فریودان ف فریب دادن.

خلەتانن: خلەتاندن ف فریب دادن.

خلەتباگ: فریودراو، دەسخەرۆکراو ف فریب خورده.

خلەتین: خاپێنۆك، فریودەر ف فریبکار.

خلەخل: ۱) دەنگی گەراّنی شتێ له بۆشاییدا، خله؛ ۲) بربێنی له تلاوتل ڕۆیشتنی تازەپـاگرتـنه ف ۱) صدای عبور مایع از جسم مُتخلخـل؛ ۲) کنایه از تلوتلوخوردن نوپا.

خلەخلێ: تلاوتل ڕۆیشتنی منالی تازە پێ‌گرتو ف تلوتلو خوردن طفل نوپا.

خلەفان: خلافان ف نگا: خلافان.

خلەفاندن: خلافاندن ف نگا: خلافان.

خلەوبون: گلاربونەوه، خلۆربونەوه ف غلتیدن به پایین.

خلەوخەرمان: دەخڵ و دانی ساڵ ف برداشت سالانه حبوبات.

خلی: سست و لەش داهێزاو ف سست و بی‌حال.

خلێ: شتێ که منالی پێوه دەخافلێ، لەیستۆکی بچوکان ف سرگرمی کودکان.

خلیان: خلۆربونەوه ف سرازیر شدن، غلتیدن.

خلیانەوه: خلیان ف غلتیدن به پایین.

خليچك: ١) شل و ول، نەبـەگە، خاو، خۆنـەگرتوو: (كابرايەكى خاوو خليچكە)؛ ٢) نابى ليچق، لينج: (بامبەكە فرە خليچكە ناخورێ) ف ١) شُل و ول؛ ٢) لَزج

خلێر: خلۆر ف غلتيدن به پايين.

خلێران: تلاوتل كردن، تل بردن، تلدان ف تلوخوردن.

خلێرە: ١) پۆلكـە، گاگۆز بەرى گيايەكى كە لوُدارە وەك ماشى درشت دەچێ؛ ٢) گزمولەفورى سورەوەكراو؛ ٣) جانەوەريكى بچوكە زۆرباى هەبە خوّى خِرْ دەكـاتـەوە ف ١) خلر؛ ٢) گلولـهٔ گلى سرخ شده؛ ٣) خرخاكى.

خلێرەوەبون: گلاربونەوە ف به پايين غلتيدن.

خلێرەوە كردن: ١) خلۆركردنەوە؛ ٢) خڕكردن، خڕكردنى كەلا ف ١) به پايين غلتانيدن؛ ٢) گِردكردن.

خليـزە: شيرەى گيايەكە بە دەستـەوە دەنوسێ ف شيرهٔ گياهى است چسبناك.

خليسك: ١) رەت بردن لەسەر شت؛ ٢) جێگەى لوُس، جێگە شەمتين؛ ٣) لينجـق: (نـامێكـى خاوو خليسكى هەبە) ف ١) سُرسُـره؛ ٢) لخشك، لخشه؛ ٣) لَزج و نامطبوع.

خليسكان: جەزخين، شەمتين، رەت بردن لەسەر سەهۆڵ ف سُرخوردن و چرخيدن روى يخ.

خليسكاندن: رەت پێدان لەسەر سەهۆڵ ف سُردادن و چرخانيدن روى يخ.

خليسكانێ: گەمەى سەر سەهۆڵ ف سُرسُره بازى روى يخ.

خليسكە: ١) جێگەى خليسكان؛ ٢) وردە پيواز بۆ چاندن ف ١) جاى سُرخوردن روى يخ؛ ٢) پياز ريز كاشتنى.

خليسكيان: خليسكان ف ليز خوردن.

خليسكين: خليسكان ف ليزخوردن.

خليسكێن: خليسكانێ ف اسكى بازى.

خلێف: ١) تويژێ كە لە پێستى گياندار هەڵدەبێ، تويخ؛ ٢) پلوُرە، مالى مێشەنگوين ف ١) پوستهٔ نازكى كه جانور مى اندازد؛ ٢) كندوى عسل.

خلێنكـە: فالۆنچـەيەكە ريخ گزمولـە دەكا، گو خرنـەو كەرە ف سرگين غلتان.

خلێنە: ١) خرێ، خرينە؛ ٢) نامرازى ماسناوكردن؛ ٣) كەمێل، سلەمەزى بەپـاشلى مەرەوە وشكەوەبوگ؛ ۴) گسنەكى جەواڵ درون؛ ۵) پارچە بەردى بچوُك لە بەردكارى وەستاى بەنادا ف ١) دندان آسيا؛ ٢) وسيلهٔ دوغ بهم زدن؛ ٣) گال، سرگين خشك شده بر دنبهٔ گوسفند؛ ۴) رشتهٔ جوالدوزى؛ ۵) تكهٔ كوچك سنگ در.كار بنّايى.

خلينەوبلێنە: كەبن و بەبن، خرتى‌وپرتى ف رابطهٔ محرمانه.

خم: هەش، بەرى گيايەكە نيلى پێ دەلێن، خاموبەنى پێ‌شين دەكەن ف نيل.

خمانە: گونديكى كوردستانە بەعسى ويرانى كرد ف نام روستايى كه به وسيله بعثيها ويران شد.

خمخانە: دوكانى رەنگرێژى، دوكانى خمگەر ف دكان رنگرزى.

خم‌خم: ١) كونى كە پۆ؛ ٢) خوڕخوڕى دەنگى ناو ف ١) سوراخ بينى؛ ٢) شرشر آب.

خمخمك: خم‌خم ف سوراخ بينى.

خم‌خموته: گەنيو، گەند، بوگەنيو بوگ ف فاسد و گندبده.

خم‌خمورك: زەمينى قوپاو ف زمين فرو رفته.

خم‌خموك: فم‌قموك، خەمەگرو، بزن مژە ف بزمجە.

خم‌خموكە: خم‌خموك ف بزمجە.

خم‌خورك: ١) زەوى فوپاو، هەردى روچوگ؛ ٢) كەندەلان ف ١) زمين گود شده؛ ٢) كنارهٔ بلند آبكند.

خم‌خوركە: كەندالى پچوكى ناودرا ف بركهٔ كوچك.

خمسە: كيلە، پێوانەى دەخلَ ف پيمانهٔ محصول.

خم‌شێوان: بريتى لە ئاژاوەو پشێوى ف كنايه از هرج‌ومرج و آشوب.

خم‌شێويان: خم‌شێوان ف كنايه از آشوب و بلوا.

خم‌شێوێن: بريتى لە ئاژاوەچى ف كنايه از آشوبگر.

خم كردن: لوُت سرين، كەپـوّ پاك كردنەوە لەجلم ف فين كردن براى شستن بينى.

خمگەر: وەستاى رەنگرێژ ف رنگرز.

خم‌لێ شێوان: بريتى لە سەرگەردانى: (وام بەسـەرهـاتـوە، خمم لێ شێواوە) ف كنايه از سرگردان شدن.

خمەگرو: خمخموك ف آفتاب‌پرست، نوعى مارمولك.

خمى: شين لەرەنگى هەش ف نيلى‌رنگ.

خمين: خمى ف نيلى‌رنگ.

خن: دەنگى هەناسەدان ف صداى نفس‌كشيدن.

خنـاف: ١) خونـاو، ناونـگ، شەونم، خوّ؛ ٢) وردە بـارانى زۆرنـەرم ف ١) شبنم؛ ٢) نَم‌نَم باران.

خناك: ١) نۆق لە ملدا؛ ٢) گەردانەى يە كپارچە ف ١) طوق گردن؛ ٢) نوعى زيور گردن.

خنانەوە: پێكەنينى نەرم، وردەخەندە، كەنى بەنەسابى ف آرام خنديدن.

خناو: خناف ف نگا: خناف.

خناوكە: گورجك، گورجيلە، گرجوُ، گورجە وىلە ف كلمه.

خنتۆلە: كرشمە، مات‌بوُن و خۆخِرْدان ف تنها گوشه‌اى كزكرده.

خنج: ناز، غەمزە ف ناز، كرشمه.

خنجۆك: كوڵيت، كوخ ف كوخ.

خنجكان: خەندفين، خنكان ف خَفه شُدن.

خنجكاندن: خنكاندن، خەندفاندن ف خفه كردن.

خنجكە: خنج، ناز ف ناز كرشمه.

خنج‌وخوڵ: جوانى نازەنين ف زيبا و دلرُبا.

خنج‌ومنج: خنج‌وخوڵ ف زيبا و دلربا.

خنجەر: خەنجەر ف خنجر.

خنجـەرە: نيشەبەردى پەناخەبر نيشانەى پياوبونى مردو ف تكه سنگى مستطيلى جنب قبر نشانهٔ مُذكّر بودن ميّت.

خنجه‌له: جکۆله‌ی جوانکیله‌ی خوێن‌شیرن ف کوچولوی دوست‌داشتنی.

خنجێر: خه‌نجه‌ر ف خنجر.

خنجیلانه: خنجه‌له ف نگا: خنجه‌له.

خنجیله: خنجه‌له ف نگا: خنجه‌له.

خنچکه: له‌نجه‌ولار ف خرام.

خنخنك: کونه لوت، کونه که‌پۆ ف سوراخ بینی.

خنز: خوێڕی، بێ‌نابڕو ف ترسو، بُزدل.

خنـز: ١) دزو شه‌ڕانی: (سه بێ مه خنـزه)؛ ٢) به دزبه که‌وه ف ١) سگ گزنده: ٢) دزدکی.

خنکان: خنجکان، پشوُلێ بڕان، هه‌ناسه نه‌مان ف خفه‌شدن.

خنکاندن: خنجکاندن، خه‌ندقاندن، پشو لێ بڕ بن ف خفه کردن.

خنکانن: خنکاندن ف خفه کردن.

خنکاو: پشو لێ‌بڕاو ف خفه شُده.

خنکیان: خنکان ف خفه‌شُدن.

خنکیاو: خنکاو ف خفه شده.

خنکێن: پشولێ بڕ: (گورگ خنکێن، گومه‌که بیاو خنکێنه) ف خفه‌کننده.

خنکێندراو: گیانداری که خنکاندویانه ف جانور خفه شده.

خنکێنراو: خنکێندراو ف جانور خفه‌شده.

خنگلین: ١) بـه‌شـه‌لـه شه‌ل ڕێوه‌جـون؛ ٢) به‌ولا ولادا که‌وتن ف ١) لنگ‌لنگان راه رفتن: ٢) تلوتلو خوردن.

خنـوسی: ١) گوشاد؛ ٢) کوُپه‌ی گه‌وره‌ی زار زل ف ١) گشاد؛ ٢) خم بزرگ دهان گشاد.

خنه: ده‌نگی هه‌ناسه‌ی ماندو ف صدای نفس‌نفس زدن.

خنه‌خن: هه‌ناسه‌برکێ له ماندویی ف نفس بر بدن از فرط خستگی.

خنینه‌وه: ئه‌رمه‌خه‌نه، پێکه‌نینی له‌سه‌رخۆ ف آرام خندیدن.

خنیه: خه‌نه، به‌ری گیابه‌که ده‌بهاڕن‌و بۆ ره‌نگی ده‌ست‌ومو به‌کاردێت ف حنا.

خۆ: ١) خزم، دۆست‌و ناشنـا؛ ٢) خوّم: (خـۆ به‌دۆسنی تۆ ده‌زانم)؛ ٣) له‌ناکاما: (وه‌ره ماچیکم ده‌ به خۆدنیا کاول نابێ)؛ ٤) هه‌ر شه‌خسی نه‌و: (هـه‌مـوی بۆخـۆ برد)؛ ٥) که‌چی: (خـۆهانم نوله‌مال نه‌بوی)؛ ٦) شه‌ونم، ناونـگ، خناف؛ ٧) ناره‌قه‌ی له‌ش ف ١) آشنا؛ ٢) خودم را؛ ٣) در نتیجه؛ ٤) خودش؛ ٥) که، پس؛ ٦) شبنم؛ ٧) عرق جسم، خوی.

خوُ: ١) نه‌ریت، خده؛ ٢) فێ، نه‌خـۆشی فیداری؛ ٣) وشـه‌یه‌کـه بۆ ترساندنی له‌بڕو بێ‌خه‌به‌ر ف ١) عادت، خوی؛ ٢) صرع؛ ٣) کلمهٔ ترساندن و شُکه‌کردن.

خوا: ١) خودا، بینـابی‌چاوان، خودێ؛ ٢) بان، نا: (خـوا بنـه‌وێ خوا نه‌تـه‌وێ)؛ ٣) خواز، داواکـار؛ ٤) خوێ، بنه‌مای سوێری؛ ٥) کاری رابـردوی خه‌نین، پێکه‌نی، خه‌نی ف ١) خُدا، الله؛ ٢) کلمهٔ اختیار؛ ٣) طالب، خواهان؛ ٤) نَمك؛ ٥) خندید.

خۆتارداوی کردن: بریتی له‌بوختان به‌خۆ کردن له کارێك که نه‌ت کردوه ف خود را به دروغ متهم کردن.

خوابکا: خودا‌رێکی بخا ف خُدا کُند.

خوابه‌خته‌کی: خۆ و به‌خت، به‌هه‌ڵکه‌وت ف شانسی.

خوابیکا: خوابکا ف خُدا کُند.

خواپکا: خوابکا ف خدا کُند.

خواپه‌رس: به‌نده‌ی خوداپه‌رست ف خداپرست.

خواپه‌رست: خوابه‌رس ف خداپرست.

خواپێدان: به‌خت، سعود ف شانس.

خواپێداو: به‌خته‌وه‌ر، به‌سعود ف بختیار، خوش‌شانس.

خواپێ ڕه‌وادیو: خواپێداو ف بختیار، خوش‌شانس.

خوات: ١) قایم، توند؛ ٢) خودای تۆ ف ١) محکم؛ ٢) خدای تو.

خواجا: ١) نازناوێك بۆ جوله‌که‌و گاوری ده‌وڵه‌مه‌ند؛ ٢) ناز ناوه بۆ مه‌لاو مامۆستا؛ ٣) خاوه‌ن ماڵ؛ ٤) خه‌سێنراو ف ١) لقب کلیمی و مسیحی ثروتمند؛ ٢) لقب ملا و استاد؛ ٣) ثروتمند؛ ٤) اخته‌شده.

خواجانشین: خواجانه ف نگا: خواجانه.

خواجـانـه: دوسه‌کـۆ له هه‌ردولای ده‌روازه ف دو سکـوی دوطـرف دروازه‌های قدیم.

خواجـه: ١) خواجـا، خاجا؛ ٢) پیاوی خه‌سێنراو، گون ده‌رهاتگ؛ ٣) خاوه‌ن ماڵ ف ١) نگا: خواجا؛ ٢) اخته شُده؛ ٣) صاحب خانه.

خواجه‌بێدار: ناڵقه‌ی له‌ده‌رگادان ف حلقهٔ در زدن.

خواجه‌نشین: خواجانه ف نگا: خواجانه.

خواحافیز: ماڵئاوا، خاترێ‌وه ف خداحافظ.

خواحافیزی: ماڵاوایی، خاترخوازی ف خُداحافظی.

خواجه‌زکا: ئینشه‌للا ف انشاءالله.

خواخـوا: ١) پاپـا، زۆربـه‌نـاسـه؛ ٢) خوداخواز ف ١) بسیار مُشتاق؛ ٢) خُداپرست.

خوادا: ١) به‌شـێ که خودا داویه؛ ٢) ناوی پیاوانـه ف ١) خُداداده؛ ٢) اسم مردانه.

خواداد: ١) خوادا؛ ٢) وشـه‌ی گلی‌و شکـابه‌ت: (خـواداد له‌ده‌سنی چه‌رخی زه‌مـانـه)؛ ٣) ناوی پیاوانه ف ١) خُداداده؛ ٢) کلمهٔ گِله و شکایت؛ ٣) اسمی مردانه.

خواداگ: به‌شی خوایی ف خُداداده.

خوادان: ١) خواپـێدان؛ ٢) خوێ‌دان؛ ٣) خوێ‌دان به ئاژه‌ڵ ف ١) از خُدا رسیدن؛ ٢) نمکدان؛ ٣) نمك به حیوان دادن.

خوار: ١) لای ژێرو؛ ٢) چه‌وت؛ ٣) ناڵـه‌بـار له دۆستـی و مامـه‌ڵه‌دا؛ ٤) خوشك ف ١) طرف پایین؛ ٢) کج؛ ٣) کج حساب؛ ٤) خواهر.

خواربونه‌وه: لاره‌وه‌بون، داهاتن ف خم شدن.

خواردن: به‌دان جاوین‌و قوت‌دان ف خوردن.

خواردنه‌وه: وه‌خوارن، نۆشین ف آشامیدن.

خواردو: ١) به‌ده‌م خوراو؛ ٢) ده‌رخوارد دراو: (ده‌رمان خواردو کراوه) ف ١) خورده شُده؛ ٢) خورانده شُده.

خوارده: ١) پیاوی بەخشندەو دەستبڵاو؛ ٢) خۆش‌خۆر ف ١) سخاوتمند؛ ٢) خوش‌خوراك.

خواردەس: ژێردەست، بەردەست ف زیردست.

خواردەست: خواردەس ف زیردست.

خواردەمەنی: هەرچی شیاوی خواردنە ف خوردنی.

خوارزا: خوشکەزا، خوشکەزا، خوارزی ف خواهرزاده.

خوارزی: خوارزا ف خواهرزاده.

خوارزینه: ژن خوشك، خوشکی ژن ف خواهرزن.

خوارك: ددانی شری، شیله ف دندان شیری.

خوارکه: دورمانی پێچەڵ پلۆچ ف دوخت‌ودوز حلزونی.

خوارگ: لای خوارو، لای ژێر و ف طرف پایین.

خوارگین: نەوی ژێروتر ف پایینی.

خوارن: خواردن ف خوردن.

خوارنەوه: خواردنەوه، نۆشین ف آشامیدن.

خوارو: لای ژێر و ف پایینی.

خواروخ: زۆر خۆر ف پرخور.

خواروخێچ: چەفت‌و چەویل، چەوت‌و چێل، لارو خوار ف کج‌وکوله.

خوارووێچ: خواروخێچ ف کج‌وکوله.

خوارەبا: لابا، بابەك كه نه شەماڵ‌و نه زریان بێ ف بادی که از جنوب و شمال نوَزد.

خوارەکەوبێچەکه: قبل‌قاچ ف اریب، کج.

خوارەمڕێ: نازاوه، پشێوێنی ف آشوب و بلوا.

خوارەوه: لای ژێر و ف پایین.

خواری: لاری، چەوتی، ناراستی ف کجی.

خواریێ: لای خوارو، لای ژێر و ف طرف پایین.

خواز: پاش‌وشه واتا: داواکەر، نارەزوکار: (ناوات**خواز**، نازادی **خواز**) ف پسوند بەمعنی آرزومند.

خوازبێنی: چۆنه داواکاری کچ که ببێته بوك، خوازگینی ف خواستگاری.

خوازبێنی‌کەر: ئەوانەی دەچنه داواکردنی کچ ف خواستگار.

خوازتن: ١) داواکردن؛ ٢) نارەزوکردن ف ١) طلب کردن؛ ٢) آرزوکردن.

خوازتنەوه: بەنامانەت وەرگرتن، وەرگرتن بەنبازی دانەوه ف به‌امانت گرفتن.

خوازراو: ١) داواکراو؛ ٢) بەنەمانەت وەرگیراو ف ١) خواسته‌شده؛ ٢) امانت گرفته شده.

خوازراوه: خوازراو ف نگا: خوازراو.

خوازگار: داواکەر ف خواهان.

خوازگاری: ١) داوا؛ ٢) خوازبێنی کچ ف ١) طلب؛ ٢) خواستگاری.

خوازلۆك: خازۆك، سەرسواڵکەر ف بسیار طالب، خواهان سِمِج.

خوازمەنی: خوازبێنی ف خواستگاری.

خوازنامه: بەنامه داواکردنی کارێك ف تقاضای کتبی.

خوازۆك: خازۆك ف بسیار طالب، خواهان سِمِج.

خوازەر: داواکەر ف خواهان، خواستار.

خوازەکی: داواکاری ف طلب کردن.

خوازەلۆك: خازۆك ف گدامنش، خواهان سِمِج.

خوازیار: داواکار ف خواهان.

خواس: ١) پای بێ‌پێڵاو، (پێ‌خواس)؛ ٢) سەری بێ‌کڵاو؛ ٣) لەدوای *باس* بەمانای خەبەر: (باس‌و **خواس**)؛ ۴) ویست: (بە**خواسی** خودا) ف ١) پای برهنه؛ ٢) سر بی‌کُلاه؛ ٣) پسوند بەمعنی خبر؛ ۴) خواسته.

خواست: ویست‌و نیاز ف خواست.

خواستن: خوازتن ف خواستن.

خواستۆخ: خوازەلۆك ف گدا، گدامنش.

خواسته: ١) بەئەمانەت وەرگیراو؛ ٢) بڕیاردان: (خوا نە**خواسته**) ف ١) امانی؛ ٢) اراده کردن.

خواستەنی: ١) شیاوی بەئەمانەت‌دان؛ ٢) بەنامانەت وەرگیراو ف ١) خواستنی؛ ٢) امانتی.

خواستی: خوازبێنی کراو ف خواستگاری شده.

خواسی: ١) خەسو، دایکی هاوسەر؛ ٢) بێ‌پێڵاوی ف ١) مادرهمسر؛ ٢) پابرهنگی.

خواشی: گوندێکی کوردستانه بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که به وسیله بعثیها ویران شد.

خوافرۆش: ١) خوێ‌فرۆش؛ ٢) دەسبڕ و خوانەناس ف ١) نمك‌فروش؛ ٢) کلاهبردار، خدانشناس.

خواکرد: ١) خۆڕسك، سرشتی؛ ٢) کاری خوا، ئیرادەی خوا ف ١) بطور طبیعی؛ ٢) اراده الهی.

خواکەرەم: ١) بەخشندەیی خودا؛ ٢) ناوی پیاوانه ف ١) بخشش خداوندی؛ ٢) نام مردانه.

خواکەی: ١) وشەیەکه بەوانا: ئەی بەسەزمان، ئەی بێچاره؛ ٢) خودابەکەنگی؟؛ ٣) خودای ئەو ف ١) ای بیچاره؛ ٢) ای خدا کِی؟؛ ٣) خدای او.

خواگرتو: لێ‌قەوماو، بەرزك‌و کینەی خودا کەفنگ ف بەغضب خدا گرفتار.

خواگیر: دەبن بەمل، منکۆلۆزمه ف خداگیر.

خواگیری: زوڵم‌و زۆر، کاری نارەواکردن ف خداگیری.

خواله: خوشك، خوار، خوشك ف خواهر.

خوان: ١) جێ قۆنی سوار لەسەر زین؛ ٢) سفره؛ ٣) باڵنەبەفی؛ ۴) نامرازێکه له ناسباو؛ ۵) پاشگر بەوانا: بێژەری فام، ناوازخوان ف ١) خوان زین؛ ٢) سُفره؛ ٣) طَبَق؛ ۴) ابزاری در آسیا؛ ۵) پسوند بەمعنی خواننده.

خواناس: پیاوچاك، بەئیمان، ئیماندار ف خداشناس.

خواناسی: بڕوابەخوا ف خداشناسی.

خواناسین: خواناسی ف خداشناسی.

خوانچه: ١) سینی بچوك؛ ٢) جێگەی وردەواڵەی دەسگێڕ؛ ٣) سینی

چەندرەنگە لەسەر کە بۆماڵی بوك دەچێ؛ ۴) باڵنە بەکی گەورە [ف] ۱) سینی کوچك؛ ۲) جای کالای دستفروش که بر سینه گیرند؛ ۳) خنچهٔ عروس؛ ۴) طبق بزرگ چوبی.

خوانك: دەرخونە [ف] سرپوش دیگ و دیزی.

خوانکە: ۱) خوانك؛ ۲) دیزەی چکۆڵەی دونەفەری؛ ۳) داریکی ئەستور کەموروی ناشی نێدابە؛ ۴) بنەی نان‌کەری [ف] ۱) سرپوش دیگ؛ ۲) دیزی کوچك دونفری؛ ۳) چوبی که مهرهٔ سنگ آسیا را در بر گرفته؛ ۴) تخته‌ای که چونهٔ خمیر را برآن پهن کنند.

خوانگ: خوشك، خویشك [ف] خواهر.

خوانوس: چارەنوس، ناکام، لەچارە نوسراو [ف] سرنوشت.

خوانە: ۱) بنە، خانك؛ ۲) خوانی، ئاشکرا، دیاری، خوبا [ف] ۱) نگا: بنه؛ ۲) آشکار، پدیدار.

خوانەخواستە: خوانەکا، روونەدات [ف] خدای ناخواسته.

خوانەکا: خوانەخواستە [ف] خدای ناخواسته.

خوانی: خوبا، دیاری، ئاشکرا [ف] آشکار، پدیدار.

خواوەن: خوا، خودا، بینایی چاوان [ف] خُدا.

خواوەند: خواوەن [ف] خُدا.

خواه: ۱) خواز؛ ۲) وشەی بژاردن؛ ۳) خوا: (**خواه بەنەوێ یان نەنەوێ**) [ف] ۱) خواهان؛ ۲) واژه‌ای برای انتخاب؛ ۳) خواه‌ناخواه.

خواهش: تکا، تەرجو، تەمەننا [ف] خواهش

خواهیش: خواهش، تکا [ف] خواهش.

خواهیشت: خواهش، تکا [ف] خواهش

خوای: ۱) خەنـە، کەن، پێکەنین؛ ۲) خودای ئەو؛ ۳) خودا: (**بەخوای، خوای دەزانێ**) [ف] ۱) خنده؛ ۲) خدای او؛ ۳) خُدا.

خوایش: تکا، خواهش [ف] خواهش.

خوایشت: خواهش [ف] خواهش.

خوایی: ۱) خواستن، ویستن، خوازی؛ ۲) کاری خودا؛ ۳) لەخوا ترس؛ ۴) دەنەوێ، گەرەکنە [ف] ۱) خواستن؛ ۲) کار خُدا؛ ۳) از خُدا ترس؛ ۴) می‌خواهی.

خوایی نەخوایی: بتەوێ و نەتەوێ، بەناچاری [ف] خوا، ناخوا.

خوبـار: خەفنان، زەوینی دێم کە بەوشکی و بەرلە باران چێنڕا بێ [ف] زمینی که قبل از باران بذر افشانی شده باشد.

خۆبان: ناهۆمێد، دلسارد [ف] نومید.

خۆبردنەپێش: خۆ رەپێش کردن، هەوڵدان بۆ گەورەبوون [ف] خود را مطرح کردن و جلو بردن.

خۆبڕین: خۆ بریندارکردن بە تیغ [ف] خود را زخمی کردن.

خۆبڕینەوە: ۱) بەدەست لەسەرورۆدان لە شیوەندا؛ ۲) جلك لەبەرخۆدا دڕین لەشینی رشەبۆردا [ف] ۱) بر سر و روی خود زدن در عزا؛ ۲) از شدّت تأثر لباس دریدن.

خوبزە: نۆکەر، خزمەتچی [ف] خدمتکار.

خۆبۆکوتان: کۆشش و تەقالای زۆر بومەبەستێك [ف] تلاش بسیار برای هدفی.

خۆبەخت کردن: خۆدە بێناونان، مردن لەرێگەی مەبەستێکا [ف] خود را فدا کردن.

خۆبەردان: بڕینی لە دەس بلاوی و ماڵ بەفیڕۆدان [ف] کنایه از اسراف و ولخرجی.

خۆبەردانەوە: تەمەڵی کردن لە ئانقەست [ف] عمداً کاهلی کردن.

خۆبەستن: خۆگرتن، سازبوون و بێ‌نیازبوون [ف] کامیابی.

خۆبینی: فیز، دەعبە، بادی هەوایی [ف] خودبینی.

خۆپارازتن: خۆپاراستن [ف] نگا: خۆپاراستن.

خۆپاراستن: ۱) پاریزکردن، دورەپەریزبوون؛ ۲) بەرانبەری دەگەڵ دەست دریژکەر کردن [ف] ۱) پرهیزکردن؛ ۲) دفاع کردن.

خۆپاریز: کەسێ کەخۆی دورەپەریز دەگری؛ ۲) لەخوانرس [ف] ۱) دور گرفتن؛ ۲) پرهیزگار.

خۆپاریزی: ۱) لەسەر خۆ بەجواب‌هانن؛ ۲) دورەپەریزی [ف] ۱) دفاع از خود؛ ۲) پرهیز.

خۆبان: ۱) تەوەزەلی، تەمەڵی؛ ۲) عێل و عەشرەت؛ ۳) ویرانە، کەلاوە؛ ۴) تۆبـە، جێ‌هەواری ئاوەدان؛ ۵) بێچـارە و کلۆڵ [ف] ۱) تنبلی؛ ۲) عشیرت؛ ۳) ویرانه؛ ۴) محل ییلاق ایل؛ ۵) بیچاره و بدبخت.

خۆپۆشاندن: خۆ وە شارتن [ف] خود را پوشاندن.

خۆپۆشانن: خۆپۆشاندن [ف] خود را پوشاندن.

خۆپە: عەشرەت، هۆز [ف] عشیرت.

خۆپەرس: خۆخواز، خۆبین [ف] خودپرست.

خۆپەرست: خۆپەرس [ف] خودپرست.

خۆپەرستی: خۆبینی [ف] خودپرستی.

خۆپەسن: کەسێ کەهەر خۆی پێ باشە [ف] خودپسند.

خۆپەسند: خۆپەسن [ف] خودپسند.

خۆپەسندی: خەدەی خۆ پەسند [ف] خودپسندی.

خۆپەسنی: خۆپەسندی [ف] خودپسندی.

خوت: پێشگرە . ۱) خوت‌و خوڕایی: بێ‌سەبەب ، *لەبەچی* ؛ ۲) **خوت و خالی**: بەتـال؛ ۳) **خوت‌و خافـل**: *لەپڕو نەکاو* [ف] *پیشوند است* بەمعانی: ۱) بیهوده؛ ۲) تُهی و خالی؛ ۳) ناخودآگاه.

خۆت: تۆی تۆ، بۆخۆت، کەسی ترنا: (**خۆت وەرە**) [ف] خودت.

خوت: خدەو تەربێنی تۆ، تاکارت [ف] خو و خصلت تو.

خوتا: خوا، خودا [ف] خُدا.

خوتـاش: ۱) مەکینـەی ریش‌تاشین؛ ۲) ئامرازی قەڵەم دادان [ف] ۱) ماشین ریش‌تراش؛ ۲) مدادتراش.

خوتاڵ کردن: رەزاگران بون [ف] گرانجان شدن.

خوتان: بۆخۆتان، خەلکی ترنا، ئێوە [ف] خودتان.

خوتان: خدەمان، تاکارتان [ف] خوی و روش شما.

خوتبە: خودبە، وتاری مەلا لەمزگەوتا [ف] خُطبه.

خۆتراش: خۆتاش [ف] نگا: خۆتاش.

خوترە: بەرچیغ، خوترەك [ف] نگا: بەرچیغ.

خوترەك: ۱) بەرچیغ؛ ۲) کوێکی لەدار [ف] ۱) نگا: بەرچیغ؛ ۲) بیك

جوبين.
خۆتلاندنەوە: گەوزین ف غلتیدن بر زمین.
خوتن: بەبۆڵەبۆڵ، پرتەکەر ف غرولند کننده.
خوتوخۆڕایی: بێ‌هۆ، بێ‌سەبەب، لەهیچێ ف بدون سَبَب.
خۆتـێـو زاوی کردن: بەسـەر خۆدا هێنـانی کارێك کە نەکـراوە ف تُهمت کاری به خود ردن.
خوتۆکە: قدیلکە، خنۆکە ف غلغلك.
خوتە: بەچکە نەقە. جورێك ماسی ف نوعی ماهی.
خوتەخوت: بۆڵەبۆڵ، پرتەپرت ف غرولند.
خوتەك: خونرەك ف نگا: خونرەك.
خوتەکردن: بۆڵەکردن، پرتاندن ف غرولند کردن.
خۆتەکە: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.
خۆتێی کردن: خۆ خستنەناو کۆمەڵەوە. زبانر بۆ شەرگە دەگونرێ ف خود را بەوسط کشیدن.
خۆتێ گرتن: ١) خۆتێ کردن؛ ٢) زۆر زیاد خواردن ف ١) خود را بەمیان انداختن؛ ٢) زیاده از حد خوردن.
خۆتیل کردن: ١) لانەلا رۆیشتن؛ ٢) خۆناس‌و لوس‌دان ف ١) جانبی رفتن؛ ٢) صیقل دادن، آرایش کردن.
خۆتێ هەڵسون: بەزمانی لوس بوُنە هەوال ف دوست تملقی.
خۆتێ هەڵقونان: سنگ هێنانە پێش بێ‌داوالێ کردن ف فضولی کردن.
خۆتێ هەڵقوتاندن: چوُنەناو کاری خەڵکەوە سەربەخۆ ف فضولی کردن.
خۆجە: نازناوی مەلابانە ف لقب روحانی.
خۆجەلی: سپبندار، نەسپبندار ف سپیدار.
خۆجێ: دانیشتوی قەدیمی لەگوند ف مُقیم.
خۆجێ‌یی: خۆجێ ف نگا: خۆجێ.
خوچ: خوشك لەزاراوەی ژنان‌دا ف خواهر در گویش زنانه.
خوچم: خوشکم ف کلمهٔ خطاب: خواهر من.
خوچۆك: زۆر چکۆڵە، وردیلە ف کوچولو، ریز.
خۆحەشاردان: خۆوە شارتن، خۆبواردن ف پنهان شدن.
خۆخ: کوخ، هلو، هەشنالو ف هلو.
خۆخافلاندن: خۆ خلافاندن ف خود را به کاری سرگرم کردن.
خۆخڕدان: ئامادە و نەبار بون ف خود را آماده کردن.
خۆخڕهەڵدان: خۆخڕدان ف خود را آماده کردن.
خۆخلافاندن: خەریك‌بون بەکاریکەوە لەبەر بێکاری ف خود را بەجهت وقت‌کشی سرگرم کاری کردن.
خۆخلافانن: خۆخلافاندن ف نگا: خۆخلافاندن.
خـۆخلافکێ: شتێ کەخـۆی پـێـوە خەریك بکـەن لە بێکاریان ف سرگرمی.
خوُ خنك: کونە نفنك، کونە لوُت ف سوراخ بینی.
خۆخوا: خۆبین، خۆپەسند ف خودخواه، خودبین.
خـۆخـواردنـەوە: ١) بربـنی لە پێش خـواردنـەوە لەخەم‌و خەفەتان: ٢) رق‌خواردنەوە، رك ئاشکرانەکردن ف ١) غم خوردن پنهانی؛ ٢) خشم را آشکار نکردن.
خوخوتی: تایبەتی ف خصوصی.
خۆخـۆر: دزمنی گەل‌و قەومی خۆی: (کـوردبش چکـوردە؟ مبللەنی خۆخۆرە پێکەوە / بۆ گیان‌و ماڵی بەکنری سمکوڵ دەکەن لە خوڵ) «مەلامارف» ف ضدّ هم‌نژادان، بیگانه‌پرست.
خۆخوراندن: ١) بربنی لە بەشداربون لە بیناك بۆ هەژاران کۆکردنەوە؛ ٢) خارشت لەکوڵ لەش کردنەوە ف ١) کنایه از سهیم شُدن در امور خیریه؛ ٢) خود را خاراندن.
خۆخۆلێ: شەولەبان، ناشەگویزبێ، منالی نرسبن ف لولو، بچه‌نرسان.
خوخوبی: خوخونی، تایبەتی ف خصوصی.
خود: ١) خۆ؛ ٢) خۆی: (خودی خۆی هات) ف ١) خود؛ ٢) خودش.
خۆد: کلاوی ئاسن ف کُلاه خُود.
خودا: خوا، خوای، بیناهیا چاقا ف خُدا.
خوداپەرس: خواپەرس ف خُداپَرَست.
خوداپەرست: خواپەرست ف خُداپرست.
خۆداری: خۆڕاگری، پشو لەسەرخۆیی، دەس راگرتن ف خودداری.
خۆداکوتان: خۆ قایم‌کردن لە زەویدا، ریشە داکونان ف ریشه دوانیدن.
خۆداگرتن: خۆ لەکەمینێك یا لە نچیر مات‌کردن ف کمین کردن.
خوداگیر: ١) زاڵم، دەست درێژکەر بۆ مافی بێ‌دەسەلات؛ ٢) غەزەب لێ باریو ف ١) ظالم، چپاولگر؛ ٢) مورد غضب الهی.
خوداگیری: کاری نارەواو بێ‌وبجدانی، بێ‌ئینسافی ف بی‌انصافی.
خودان: ١) خێو، خاوەن، ساحێب؛ ٢) خودا ف ١) صاحب؛ ٢) خُدا، الله.
خۆدان: ١) نارەقەی لەش؛ ٢) نارەق کردنەوە ف ١) عَرَق تن؛ ٢) عَرَق کردن.
خۆدان: ١) خۆ بەکوشت‌دان، خۆ بەکوشتن‌دان ٢) بربار لەسەر خۆدان: (خۆم داناوەبچمە سەری) ف ١) خود را به کشتن دادن؛ ٢) در خود دیدن.
خوداوەند: خواوەن ف خُداوند.
خودبە: خوتبە، وتاری مەلا لە مزگەوت ف خُطبه.
خودبینی: خۆبینی، خۆبەسندی ف خودبینی.
خودپەسن: خۆ خۆشەویست، خۆپەسند ف خودپسند.
خودپەسند: خۆبەسن ف خودپسند.
خودتەراش: خۆنراش ف نگا: خۆناش.
خوددار: خۆڕاگر، بشودرێژ، بەحەوسەڵە ف خوددار.
خودداری: خۆداری، خۆڕاگرتن ف خودداری.
خودزبنەوە: بەنهێنی بەجێ‌هێشتن ف جیم‌شدن.
خودسەر: سەربەخۆ، لەخۆوە ف بی‌اجازه.
خودسـەری: کار بەنـارەزوی خۆ کردن، گوێ‌نەدان بەقسـەی کەس، لاساری ف خودسری، دیکتاتوری.
خودگیری: خۆداری ف خودداری.

خودۆك: قوُنێر، جۆرێ دوممەڵ ف نوعی دُمل.

خۆدەر: خۆڕست ف خودرو.

خودێ: ١) خودا، خوا، خوای: ٢) خاوەن، خێو، ساحێو ف ١) خدا، الله؛ ٢) صاحب.

خۆدێ: ١) خودا، خودێ؛ ٢) خاوەن ف ١) خدا؛ ٢) صاحب.

خودێتی: خودابه تی ف خدایی.

خۆدی کردن: ١) سەرپەرشتی، خەمخۆری؛ ٢) بەساحێب کردن ف ١) مُراقبت؛ ٢) مالك گردانیدن.

خۆدی کرن: سەر بەرشتی و ناگاداری لێ کردن ف سرپرستی کردن.

خوڕ: ١) ناوی بەنەوژم: (ئەم چۆمە خوڕە)؛ ٢) لەپاش وشەی خوێن دێت بەمانای خوێناو: (خوێن و **خوڕ**) ف ١) جریان سریع آب؛ ٢) خونابه.

خۆر: ١) هۆر، خۆ ر، رۆژی عاسمان، رۆ؛ ٢) پاشگر بەوانا: ئەوی دەخوا: (نــان**خۆر**)؛ ٣) خاك، گڵ، خۆڵ ف ١) خورشید؛ ٢) پسوند بەمعنی خورنده؛ ٣) خاك.

خوُر: ئەسپیندار، خۆجەلی ف درخت تبریزی.

خۆرا: زۆرخۆر ف پُرخور.

خۆڕا: ١) لاسار، کەسێ کە هەر بەقسەی خۆی دەکا؛ ٢) دوای وشەی *لە*، بەمانای بێخۆ، بەلاش ف ١) لجباز؛ ٢) پسوند بەمعنی بیهوده.

خۆڕاپسکان: خۆ رزگارکردن لەدەس ئەوانەی گرتویانە ف گُریختن، دُررفتن.

خۆڕابسکاندن: خۆڕاپسکان ف در رفتن، گریختن.

خۆراك: ١) خواردنی؛ ٢) ئەوەندە جای کە جارێك دەکرێنە ناوقۆری ف ١) خوراك؛ ٢) مقداری از چای کە یکبار در قوری ریزند.

خۆراکی: ئەوی بۆخواردن دەشێ ف خوراکی.

خۆراگر: خوددار ف خویشتن‌دار.

خۆراگرتن: سەبر کردن، هەڵەنەبون ف خویشتن‌داری.

خۆراگری: لەسەرخۆیی ف تحمل، صبر.

خوران: ١) بەخارشت بون، وەخروُشانن؛ ٢) بەخواردن چون؛ ٣) کرمێ بۆنی دان؛ ٤) کڕاندنی کەنداڵ بەهۆی ئاوی روبارەوە ف ١) خاریدن؛ ٢) خورده شدن؛ ٣) کرم‌خوردگی دندان؛ ٤) فرسایش کنار رودخانه توسط آب.

خۆران: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی کە بە وسیلە بعثیها ویران شد.

خوراندن: خارشت لەلەش کردنەوە ف خاراندن.

خۆراندن: دەرخوارداران ف خورانیدن.

خۆرانگاز: ناوبردو ف آفتاب‌زده.

خۆرانگازی: ناوبردن، هەناوبردن ف آفتاب‌زدگی.

خورانن: خوراندن ف خاراندن.

خۆرانن: دەخوارددان ف خورانیدن.

خورانەوە: ١) جوُزانەوە، زان کردنی بر بن، سو زانەوەی پێست؛ ٢) وەخسواردن، ئەخارن؛ ٣) کرمێ بۆنی دان ف ١) خارش و سوزش؛ ٢) نوشیدنی؛ ٣) کرم‌خوردگی دندان.

خوراو: ١) بەچنگ هەڵکرێنراو لەبەر خوُرو؛ ٢) خواردو، خورپاگ؛ ٣) ددانی کرم‌خواردو؛ ٤) لێوەکەنداڵی ئاوبردو ف ١) خاریدە شُدە؛ ٢) خوردە شُدە؛ ٣) دندان کرم‌خوردە؛ ٤) کنارۀ فرسودۀ رود.

خوڕاو: ناوی بەگوڕ بەنەوژم ف جریان سریع آب.

خۆراوا: ١) رۆژبەر، دەمی رۆژ ئاوابون، ئەنگی نوێژی شێوان؛ ٢) وڵاتی رۆژاوایی، خۆرنشین ف ١) غروب؛ ٢) مغرب.

خۆراوابوُن: رۆژپەڕین، ئەدبو بسونی زەردەپەڕ، خوەرنیشتن ف غروب کردن آفتاب.

خۆراوابی: خەڵکی وڵاتی رۆژاوایی ف اهل مغرب زمین، غربی.

خۆراوی: تۆزاوی، خۆڵاوی ف گردآلود.

خۆڕایی: ١) لاساروسەرسەخت؛ ٢) بەلاش، بێ‌نرخ؛ ٣) فیرۆ، بەهیچێ چوگ؛ ٤) بێ‌هۆ، لەهیچێ ف ١) دیکتاتور، خودسر؛ ٢) مَجّانی؛ ٣) هَدَر رفته؛ ٤) بی‌دلیل.

خورپ: خرپ ف خواب زودرس و سنگین.

خورپە: راتڵەکانی دڵ: (**خورپە** لەدڵمەوە هات) ف دل فروریختن.

خۆرپەرست: تیرتیرە، جۆرێ مارمێلکە ف آفتاب‌پرست.

خورپیان: خورپە ف فروریختن دل.

خورت: بەهێز، قەوەت‌دار ف قوی، نیرومند.

خۆرت: لاو، جحێڵ، گەنج ف بُرنا، جوان.

خۆرتانی: تافی جوانی، رۆژیاری گەنجی، لاوەتی ف عنفوان جوانی.

خورتی: زۆری، بەزەبری هێز ف زورکی.

خورج: هەگبەی لەبەن، جەنتەی لەبەن ئەنراو، جەوالی پچوك ف خُرجین.

خورجەزین: هەگبەزین، توره کەی دولابی کە لەپاش زینەوە هەڵداوەسرێ ف خُرجِ زین کە بر فتراك بندند.

خورجین: خورج ف خُرج.

خورخور: ١) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستانی تورکیا؛ ٣) دەنگی ناوی زۆر ف ١) نام روستایی کە بە وسیلە بعثیها ویران شد؛ ٢) منطقه‌ای در کردستان ترکیه؛ ٣) صدای شرشر آب.

خورخورە: ناوی گوندێکەو ناوچەیەکە لە کوردستانی ئێران ف نام منطقه و روستایی در کردستان ایران.

خورد: ١) خواردن، خوارن: (لەبەر نازی چاوبازان خوردو خاوم ئەماوە «وەفایی»)؛ ٢) ورد، هوُر ف ١) خورد، خوراك؛ ٢) ریز.

خوردە: ١) پوڵی‌ورد، بەرەی هوُر؛ ٢) ئەوس، تانە، رەخنە، ئیراد ف ١) پول خُرد؛ ٢) ایراد.

خوردە گیر: رەخنەگر، ئیرادگر ف ایرادگیر.

خۆڕە: دەنگی کەوان کە بەرانبەر بە یەك دەبن ف صدای تهدیدآمیز کبك نسبت بە یکدیگر.

خوڕّە: دەنگی روێشتنی ئاو ف صدای جریان آب.

خۆڕرەم: ١) توندیو بەنەوژمی با؛ ٢) توند بارینی باران ف ١) شدّت فشار باد؛ ٢) رگبار.

خۆرزان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که به وسیله بعثیها ویران شد.

خۆرزم: تاوی توندی باران، نەوزمی ڕێزنە ف رگبار.

خۆرزەدە: تاوبردە ف آفتاب‌زده.

خۆرژی: ناڕەحەتی و قەڵسی و تۆرەیی زۆر ف عصبانیت فراوان.

خۆرست: داروگیای کەس نەڕواندو، خواکرد ف خودرو

خۆرستی: هەڵە سۆن، گیای پاش درۆن هەڵ دانەوە ف بعد از درو دوباره سبز شدن.

خۆرسك: دەسکری خوا، دروست نەکراو ف طبیعی، غیرمصنوعی.

خورسی: خێروك ف نگا: خێروك.

خۆرش: پێخۆری کوڵاو ف خورشت.

خۆرشت: خۆرش ف خورست.

خورشیدی: ناوی مەقامێکی کەونارایە ف از آهنگهای قدیمی است.

خۆرك: مۆراتە، مۆراتەی جلکی حوری خۆر ف حشرهٔ بید.

خۆرکەوتن: ناوهەڵاتن ف طلوع آفتاب.

خۆرکە زەردە: زەردەپەڕ ف زردی آفتاب غروب.

خۆرگە: ١) نێربینەی ناو؛ ٢) دەراوی تەنگ بۆچەم؛ ٣) ناوی گوندێکە ف ١) وسط رودخانه؛ ٢) مجرای تنگ رودخانه؛ ٣) نام دهی است.

خورم: ئالقەیەکی دارینە لە ڕەشماڵ بەستن و بار کردنا بەکار دێت ف حلقه‌ای چوبی که برای بستن وبار کردن چادر به کار می‌رود.

خۆرم: شەغرەگیا، بارە گیایە کی پەسنواو ف بستهٔ گیاه بار یك الاغ.

خورما: هەسپ ف خُرما.

خورمابێچان: مشکی خورما ف موش خُرما.

خورمالۆ: بەری دارێکە لە تەماتە دەچێ ف خُرمالو.

خورمایی: سۆری ئاماڵ ڕەش یان ڕەشی ئاماڵ سۆر ف خُرمایی‌رنگ.

خورماییلە: گیایەکە بەرەکەی دەخۆن ف گیاهی که ثمرش خوردنی است.

خورمە: خورما ف خُرما.

خورمبن: گرماندنی هەور ف غرش ابر.

خۆرنشین: ڕۆژاوا، خۆراوا ف باختر، مغرب.

خۆرنەگەز: نسار، نزار ف جای همواره سایه.

خۆرنەوەزان: ١) ئەشکەوتێ بەدلۆپە لە نزاری چیادا؛ ٢) نسار ف ١) غاری که جکه کند و آفتاب نخورد؛ ٢) جای همیشه در سایه.

خورۆ: خارشت، ئالۆش ف خارش.

خۆرۆ: بێ‌خەوش، ڕەنگ باقژو بێ‌زەدە ف صاف و خالص.

خورۆژن: وەخورۆهاتنی گشی لەش ف خارخار.

خورۆش: خرۆش ف خُروش.

خورۆشان: خرۆشان ف خُروشیدن.

خورۆشاو: خرۆشاو ف خروشیده.

خورۆك: ١) کرتێن: (مشك خورۆکە)؛ ٢) مرمەند، برپەند ف ١) جَونده؛ ٢) سوهان.

خورۆکە: خرۆکە ف آبله.

خورۆزەك: خرۆزەك ف خروسك.

خورۆڤی: هەرزنە گەورەی پەمشو ف گیاه گاورس.

خۆروەزان: ١) بەر ڕۆژ، بەرۆچکە، بەرۆژ؛ ٢) ڕۆژهەڵات ف ١) آفتاب گیر؛ ٢) مشرق.

خورویلکە: خرۆکە ف آبله.

خۆرە: دەنگی ڕۆیشتنی ئاو، خوڕە ف صدای جریان آب.

خۆرە: ١) ئەوی دەخوا، خۆر: (ئـان **خۆرەم** بمرێ، مشـور **خۆرەم** نەمرێ)؛ ٢) نەخۆشیەکە زۆر خراب ف ١) خورنده؛ ٢) بیماری آکله.

خۆرە پێش کردن: خۆ بردنەپێش ف سعی در ترقی کردن.

خۆرەتاو: هەتاو، تیشکی ڕۆژێ ف آفتاب.

خۆرەزەرد: زەردەپەڕ، خۆرەزەردکە ف هنگام غروب.

خۆرەك: خواردەمەنی، خۆراك ف خوراکی.

خورەك: ئالۆش، خورۆی لەش ف خارش بدن.

خۆرە کێش کردن: بەدرواری بەرێدا چون ف بازحمت راه رفتن.

خۆرەن: خواردەمەنی، سیاوی خواردن ف خوردنی.

خۆرەنگ: ١) ڕەنگی خواکرد؛ ٢) ڕەنگێ کە کاڵ نابێتەوە، خاسەڕەنگ ف ١) رنگ طبیعی؛ ٢) رنگ ثابت.

خۆرەنگاز: خۆر زەدە، تاوبردو، خۆربردگ ف آفتاب‌زده.

خۆرەنگازی: خۆربردگی، هەتاو بردوویی ف آفتاب‌زدگی.

خۆرەلات: ڕۆژهەڵات، هۆرامان، خاوەر ف مشرق، خاور.

خۆرەوە: کەسێ کە دەنوشێ ف آسام.

خۆرهەلات: خۆرەلات ف مشرق، خاور.

خوری: ١) هری، کوڵکەی پەز؛ ٢) خرۆکە؛ ٣) خرۆ ف ١) پشم؛ ٢) آبله؛ ٣) خارش.

خوزی: گڕە گڕی ئاگر، بێت ف گُرگُر آتش.

خۆزی: پیاوی بێکارەو نامەرد ف بیکاره و بی‌غیرت.

خوربا: دەنگی زوڵاڵی مەل: (کەو **دخوری**) ف صدای زلال پرنده.

خورباگ: خوراو، بەخواردن چوگ ف خورده شده.

خوریان: ١) وەخورۆهاتن؛ ٢) بەخواردن چوْن ف ١) بەخارش افتاده؛ ٢) خورده شدن.

خوریت: قەڵسی و تۆرەیی ف عصبانیت.

خوربك: خرۆکە ف ابله.

خوریکە: خرۆکە، ئاوڵە ف آبله.

خوریل: نوسەکە، نوسەنەکە ف خاری است که بر لباس می‌چسبد.

خوریلە: ١) ئاوڵـە؛ ٢) خوری کەم و خۆشـەویست: (**خـوریلەی** خۆم خۆش بێ) «فۆلکلۆر» ف ١) آبله؛ ٢) پشم کم، تکه‌ای پشم.

خوربن: خوران، وەخارش کەوتن ف بەخارش اُفتادن.

خورێن: خرێن، دوای لەخەو هەستان هیچ نەخواردو ف ناشتا.

خۆرین: ١) گەف کردن، هەڕەشە؛ ٢) پڕمەو-حیلەی اسب لە شەڕدا ف ١) نهیب زدن؛ ٢) شیههٔ اسب در میدان جنگ.

خورێن: خوڕ، نێربینەی چەم کە بەتوندی دێت ف جریان سریع آب رودخانه.

خوز: ١) کوڕ، پشت چەماو؛ ٢) چرچ و لۆچ؛ ٣) شوێنی قولاغەدانی ماسی، خزگەماسی؛ ٤) تف، لیکاو؛ ٥) جبن، لالەسەرلا ف ١) کوژپشت؛ ٢) چین‌وچروك؛ ٣) پناهگاه ماهیان؛ ٤) آب دهن؛ ٥) چین‌وشکن.

خۆز: ١) فۆزاخەی پەمو؛ ٢) هەربەری دارێك کە فۆاخەیی بێ وەك سنەوبەرو... ف ١) غوزهٔ پنبه؛ ٢) ثمر هر درختی که غوزه داشته باشد.

خوُز: ١) هێز، توانا، وزه؛ ٢) خوُس، خوسار، زوقم؛ ٣) ناپەسند؛ ٤) کوم، پشت‌چەماو؛ ٥) ئەوك، قورگ ف ١) نیرو، توان؛ ٢) سرماریزه؛ ٣) ناپسند؛ ٤) کوژ؛ ٥) گلو.

خوزار: مێوه، میوه، فێقی، فێکی ف میوه.

خوزتێ گەڕان: بوُژانەوه، وەکەیف هاتن دوای لاوازی ف دوباره نیرو گرفتن.

خوزتێگەڕانەوه: بوُژانەوه، وەهێزکەوتن دوای نەخۆشی ف دوباره نیرو گرفتن.

خۆزگا: خۆزیا، بریا، کاشکا، بری ف ای کاش.

خوزگە: خزگەی ماسی ف پناهگاه ماهیان.

خۆزگە: خۆزگا ف کاشکی.

خۆزگەبردن: ئاوات خواستن، ئارەزوکردن ف آرزوکردن.

خۆزگە بەتۆ: بریا وەك تۆبام ف خوش بەحالت.

خۆزگە خواردن: خۆزگەبردن ف آرزوکردن.

خوزه: ١) خزگەماسی؛ ٢) خوسار، زوقم، خوبس ف ١) پناهگاه ماهیان؛ ٢) سرماریزه، بژ.

خوز هێنانەوه: ١) ساڕێژ بوُنەوەی برین؛ ٢) جوُش خواردنەوەی ئێسقانی شکسته ف ١) التیام زخم؛ ٢) جوش خوردن استخوان شکسته.

خوزی: تف، لیکاو ف آب‌دهن.

خۆزی: خۆزگا ف ای کاش.

خۆزیا: خۆزگا ف کاشکی.

خوزیان: پەسندنەکردن ف نپسندیدن.

خوُژ: کوڕ، پشت چەمیاگ ف کوژ پشت.

خوژه: گیانەسرێلك، گیاجرێش ف گیاه سریش.

خوژێلك: خوشێلك، گیایەکی بەرزە بالای شیرداره، گەڵاکەی لەگەڵای داربی دەکا ف گیاهی بلندقد با برگهائی شبیه برگ بید.

خوژین: ترکە ترك، دەنگی هەناسەدانی ماندگ ف صدای نفس زدن شخص از خستگی.

خوس: وست، بێدەنگ‌به، وشەی فەرمان ف هیس.

خوٚس: شوُسەوه، شوُڵی سەبەتەچنین ف ترکهٔ سبدبافی.

خوُس: ١) خوسار، زوقم؛ ٢) نماندن، نەرکردن بۆ نەرم‌بون ف ١) بژ، سرماریزه؛ ٢) خبساندن.

خوُسا: نەرمەوەبو لە ئاوا ف از خیسی نرم شد.

خوسار: زەرەر، زیان: (نە چیلا خۆفروٚت خوسار کر) ف ضرر، زیان.

خوُسار: خوُس، زوقم ف بژ، سرماریزه.

خوُسان: لەئاودا نەرم‌بون، نمان ف در آب نرم شدن.

خوُساندن: لەئاودا نەرم‌کردن، نماندن ف در آب نرم کردن.

خوُساندنەوه: دوباره خوُساندن ف دوباره خبساندن.

خوُساو: دەئاودا نەرم‌کراو ف در آب نرم شده.

خوسپ: غەیبەت، پاش ملەگوتن ف غیبت.

خوست: ١) جوُڵه، بزوتن: (هەست و خوست)؛ ٢) داوێن ف ١) کمتر بن حرکت؛ ٢) دامن.

خوٚستوٚخ: داواکەر، خوازەلۆك ف سائل.

خوسته: خوست: (هەر خوستەی نابه) ف کمتر بن حرکت.

خوٚستی: داوا کاری کچ بوٚئەوه ببێنەژنی ف خواستگار دختر.

خوسرەو: ناوه بوٚپیاوان ف نام مردانه.

خوٚسسی: خەسوُ، داڵکی هاوسەر ف مادر همسر.

خوسڵ: عوسڵ، مەلەی دەرکردنی لەش‌پیسی ف غُسل.

خوسم: پێنج یەکی داهات کە دەدرێ بە موشتەهید ف خُمس.

خوسن: جوێن، جنێو، دژمان، سخێف ف دُشنام.

خوٚسن: خوس ف دُشنام.

خوسوُسی: تایبەتی ف ویژه، خصوصی.

خوسه: کەسەر، خەم، غەم، مەینەت ف غُصّه.

خوٚسەر: خودسەر ف خودسَر.

خوٚسەری: سەربەخۆیی ف خودسری.

خوُسیاگ: خوُساو ف خیسبده.

خوُسیان: ١) خوُسان؛ ٢) خوٚدان، خوٚهەدان، ئارەق کردن ف ١) خیسبده؛ ٢) خیس عرق شدن.

خوش: ١) دەنگی تێژی ئراوی کەم: (**خوش خوش** دەمیزێ)؛ ٢) دەنگی شیر لە دوٚشینداف ١) صدای شُرشُر مایعات؛ ٢) صدای دوشیدن شیر حیوان.

خوٚش: ١) چێژەی پەسند؛ ٢) ئامادەکردنی چەرم بوٚ دەکارکردن: (چەرمەکەم **خوٚش** کردوه)؛ ٣) بوٚنی پەسند: (ڕیحانەی بوٚن **خوٚش**)؛ ٤) دەمی بێ‌باران؛ ٥) ساغ و سلامەت؛ ٦) کژو هەوای پەسند: (ولاٚتی ئاوو هەوا **خوٚش**)؛ ٧) پەلە، لەز: (**خوٚش** برو)؛ ٨) توندی با؛ ٩) بەگڕبونی ئاگر ف ١) طعم لَذیذ؛ ٢) دباغی و آماده کردن چرم برای استفاده؛ ٣) رایحهٔ مطبوع؛ ٤) موسم بی‌باران؛ ٥) سلامت و تندرست؛ ٦) هوای معتدل؛ ٧) عَجله، شتاب؛ ٨) شدّت وزش باد؛ ٩) آتش شعله‌ور.

خوٚشا: خوزگەبه ف خوشا.

خوٚشاب: خوٚشاو، ئاوی مێوژو مێوەی وشکی خوُساو ف کشمش و میوه خشك خیسانده در آب.

خوٚشاتن: بەخێرهێنان ف خوشامدگوبی.

خوشار: گوشین، ڕیك هێنان، ئەوژم دان ف فشردن.

خوٚشاردنەوه: خوٚوەشارتن، خوٚ لەخەڵك وٚن‌کردن ف خود را پنهان کردن.

خوٚشارنەوه: خوٚشاردنەوه ف خود را پنهان کردن.

خۆشاو: خۆشاب ف نگا: خۆشاب.

خۆشاواز: دەنگ خـۆش: (نەقـازە، نەبـازە، بولـبولی خـۆشاوازە) ف خوش اواز.

خۆشباوەڕ: ساویلكە، دڵساف، بێ‌فێڵ و فەرەج ف خوش باوَر.

خۆشبای: ساغ بی، سەلامەت بی، خۆش بی ف خوش باشی.

خۆش بن: ١) ئێوە ساغ بن؛ ٢) بەسەرخۆشی رای بوێرن ف ١) تندرست باشید؛ ٢) بەمستی بگذرانید.

خۆش بوران: خۆش رابوار دن، كەیف كردن ف خوشگذرانی.

خۆشبـون: ١) شیاوی خواردن بوٗن: (میوە **خۆش بوە**)؛ ٢) نامـادە بوٗنی جەرم بۆ دەكـاركـردن؛ ٣) عافـوكردن و لێ بوٗردن؛ ۴) چاك بوٗنەوە لە نەخـۆشی؛ ٥) قوڕی شیاوی سواغ بوٗن ف ١) قابـل خوردن شُدن؛ ٢) آمـادە شدن چـرم بـرای استفـادە؛ ٣) بخشیـدن، عفـو كـردن؛ ۴) شفایافتن، بهبودی؛ ٥) سرشتە شُدن كاهگل.

خـۆشبـوٗنـەوە: ١) چـاك بـونەوە، لە نەخـۆشی؛ ٢) ئاشت بـوٗنەوە ف ١) شفایافتن؛ ٢) آشتی كردن.

خۆش بە: ١) خەمت نەوێ؛ ٢) مەس بە ف ١) شادباش؛ ٢) مَست باش.

خۆش بەخت: بەختەوەر، بەختیار، بەسعود ف خوشبخت.

خۆش بەز: ئەسپ یان كەروێشكی تیزڕۆ ف بادپا.

خۆش بی: ساغ و بەدەماخ بی ف شاد و تندرست باشی.

خۆش بێژ: دەنگ خۆش ف خوش آواز.

خۆش بین: دور لە ناهومێدی، هەر بەهومێد ف خوش بین.

خۆش پۆش: تەڕپۆش، كەسێ كە جلكی تازەو جوان دەبەر دەكا ف شیك پوش.

خۆشـتن: ١) شوتنی لەش؛ ٢) برێتی لە خوسـڵ كردن ف ١) خود را شُستن؛ ٢) كنایە از غُسل كردن.

خۆشتەوی: خۆشەویست، لەبەردڵ ف محبوب.

خۆشحاڵ: رازی، بەكەیف ف خوشحال.

خۆشخـانـە: دەبـاغ‌خانە، هەلاڵ‌خانە، ئەوشوێنەی چەرمی تێدا خۆش دەكەن ف كارگاهِ دبّاغی.

خۆشخوٗ: ئاكارباش، خدەپەسند، دژی بەدخو ف خوش اخلاق.

خۆش خوان: دەنگ بێژ، خۆش‌بێژ، دەنگ‌خۆش لە گۆرانی گوتندا ف خوش آواز.

خـۆش خـوٗر: ١) كـەسـێ خـۆراكـی باش دەخـوا؛ ٢) زۆرخـوٗر ف ١) خوش خوراك؛ ٢) پُرخور.

خوش خوش: دەنگی دۆشێنی شیر بەشوێن یەكا ف صدای دوشیدن شیر.

خۆش خۆش: ١) بەلـەبەل، بلەز؛ ٢) زۆر بەنام، زۆر چێژەخۆش؛ ٣) زۆر بەلەزەت ف ١) باعَجَلە؛ ٢) بسیار لذیذ؛ ٣) بسیار شادی‌آفرین.

خـوش خـوشك: ١) لـوٗ، گـرێ گـۆشت؛ ٢) سپڵ ف ١) غُدّۀ داخلی؛ ٢) طحال، سِپرُز.

خوش خوشكە: سپڵ ف طحال، سِپرُز.

خۆش خەبەر: مزدەدەر، مزدەهێن، بەمزگێنی ف خوش خبر.

خۆش خەوەر: خۆش خەبەر ف خوش خبر.

خۆش دەماخ: كەیف‌ساز، دڵشاد ف سرحال، خوشحال.

خۆش دەڤ: راوێژ شیرین، قسەخۆش ف خوش صحبت.

خۆش ڕو: ڕوٗخۆش، روگوشاد، دژی مڕ و موٗچ ف بشّاش.

خۆشڕۆ: ١) لەڕەوتا بەكار؛ ٢) فێری ڕەوتی پەسند كراو ف ١) بادپا؛ ٢) تعلیم دیدە در دُرُست راە رفتن.

خۆش ڕەفتار: بەئاكار، ئاكارچاك ف خوش رفتار.

خۆشڕەو: خۆشڕۆ ف تندرو.

خۆش زوان: زمان‌خۆش ف شیرین‌زبان.

خۆش زوبان: خۆش‌زوان ف شیرین‌زبان.

خۆش قەدەم: پێ بەودم، پێ و قەدەم مبارەك ف خوش قدم.

خۆشك: خویشك، خوچ، خوەیشك، خوار، خوەه ف خواهر.

خۆشكان: دۆڵێك و گوندێكە لەولاتی باڵەكاتی لەكوردستان ف نام درّە و دهكدە‌ای در كُردستان.

خوشكایەتی: ١) پەیوەندی دوخوشك پێكەوە؛ ٢) نێوان‌خۆشی دو یان چەندژن پێكەوە ف ١) نسبت خواهری؛ ٢) نزدیكی و صمیمیّت چند زن باهم.

خۆشكایی: ئاسو دەیی، بێ‌خەمی ف آسودگی.

خۆش كردن: ١) بەرزكـردنەوەی گڕی ئاگر؛ ٢) نامادەكردنی پێست بۆ دەكار كردن؛ ٣) تام تاڵ شیرین كـردن؛ ۴) قـوڕشێلان بەسەر یەكـدا؛ ٥) وەسـتـانی بارشت؛ ٦) گوشـادو تازەكـردنـەوەی جێگـە؛ ٧) باش كێڵانی زەوی؛ ٨) تەخت‌كردنی شوێنی ئالەبار؛ ٩) توندتر بوٗنی با ف ١) آتش را دامن‌زدن؛ ٢) پوست را قابل استفادە كردن؛ ٣) طعم تلخ را شیرین كردن؛ ۴) گِل را خوب سرشتن؛ ٥) بندآمدن باران یا برف؛ ٦) تعمیر و بەسازی مسكن؛ ٧) زمین را خوب شخم زدن؛ ٨) زمین را صاف كردن؛ ٩) تُند وزیدن باد.

خۆش كردنەوە: ١) وێستانی بارشت؛ ٢) ئاشت‌كردنەوە ف ١) بندآمدن بارندگی؛ ٢) آشتی كردن.

خۆش كرن: خۆش كردن ف نگا: خۆش كردن.

خوشكۆك: جوانكیلە، سپەهی، خوشیك ف زیبا.

خوشكە: ئەی خوشك، خوشكێ ف ای خواهر.

خۆشكـە: ١) فەرمـان بەخـۆش كردن؛ ٢) بەلـەبكـە، بلەزە؛ ٣) ئەنال: (بنێشتە **خۆشكە**) ف ١) امر بە «خوش» كردن؛ ٢) عَجَلە كُن؛ ٣) دور از تلخی.

خوشكەزا: منالی خوشك، رۆڵەی خوشك ف خواهرزادە.

خوشكەزازا: نەوەی خوشك ف نوهٔ خواهر.

خوشكەلێ: خوشكە ف ای خواهر.

خوشكێ: خوشكە ف ای خواهر.

خۆشكێش: ١) توتنی نە نەرم نە توند، ناونجی؛ ٢) ئەسـپی راهێنـدراو ف ١) توتون ملایم؛ ٢) اسب تربیت شدە.

خۆشكێن: بێ‌فیز، خۆبەزل نەزان ف فروتن.

خوشكێنی: خوشكایەتی ف خواهری.

خۆشكێنی: خۆبەزل نەزانین، بێ‌فیزی ف تواضُع.

خۆش لێ هاتن: خۆش ویستن [ف] دوست‌داشتن.

خۆش‌مامله: سەودا خۆش [ف] خوش مُعامله.

خۆش‌مەزە: بەلەزەت، خۆش چێژە [ف] خوشمزه.

خۆشنان: نان‌بدە، دلاوا، سەخاوەت [ف] بخشنده، سخاوتمند.

خۆشناو: ۱) عەشیرەتێکە لە کوردستانی باکوور. ناوی «حەسنوییە» بوە و بونە «خۆشناو»؛ ۲) ناو بەچاکە دەرچوگ؛ ۳) جۆرێ ترێ رەشە [ف] ۱) عشیرتی در کُردستان؛ ۲) خوشنام؛ ۳) نوعی انگور سیاه.

خۆشناوەتی: ولاتی خۆشناوان [ف] منطقه‌ای در کردستان.

خۆش نشین: ئەو رەعیەتەی دەتوانێ لەدێ بارکا: (دلم هەروەك رەعیەت خۆش‌نشینی مولکی ئەعزانە / لەهەرکوێ دادەنیشێ لێ گەرێ، قوربانی بالاتم) «حەریق» [ف] خوش نشین.

خۆش‌وبیش: چاك و خۆشی، چاك‌وچۆنی [ف] احوالپرسی.

خۆش‌وچۆنی: چاك‌وچۆنی [ف] احوالپرسی.

خۆشۆك: جوان، رند، خوشیك [ف] زیبا.

خۆش‌ویستن: حەباندن، بەردل کەوتن [ف] دوست‌داشتن.

خۆش هاتن: بەخێرهێنان، خۆشاتن [ف] خوشامدگوئی.

خوشە: خوش‌خوش. وەك دەنگی دۆشێنی شیر [ف] شُرشُر.

خۆشـە: ۱) بەلـەزەتە؛ ۲) پێـنەخۆشە، دەنگی شیر بێ شەلاتی‌و... ۳) چەرمی خۆشکراو؛ ۴) دەرمانی چەرم خۆشکردن، هەلالوتال؛ ۵) گولی دەغل [ف] ۱) خوشمزه است؛ ۲) هستهٔ شیر بن؛ ۳) چرم دبّاغی شده؛ ۴) داروی دباغی؛ ۵) سنبلهٔ گندم و جو.

خۆشەتاڵە: کاهوی دەشتەکی [ف] کاهوی بیابانی.

خۆشەجان: نۆشی گیان [ف] نوش جان.

خـۆشەچـن: گـول‌چنـەوە لە بەرێـز، کەسێ کە دەسك‌وگول دەکا [ف] خوشەچین.

خۆشەچین: گول هەلگرەوە، خۆشەچن [ف] خوشەچین.

خۆشەخانە: خۆشگە، دەباغ‌خانە [ف] کارگاه دبّاغی.

خۆشەوبوون: چابوونەوە لە نەخۆشی، هەستانەوە [ف] شفایافتن.

خۆشەوکردن: ۱) چاکردنەوەی نەخۆش یان برین؛ ۲) تۆلەو قەرەبوی خراپ کردن [ف] ۱) شفا بخشیدن؛ ۲) قصاص کردن.

خۆشەوە کردن: خۆشەو کردن [ف] نگا: خۆشەوکردن.

خۆشـەوی: ۱) لەبـەردلان؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) محبوب؛ ۲) نامی برای مردان.

خۆشەویس: خۆشەویست، لەبەردلان [ف] محبوب.

خۆشەویست: خۆشەویس [ف] محبوب.

خـۆشەویستـی: ۱) محیـببەت؛ ۲) دلـداری، ئەڤینی [ف] ۱) مَحبت؛ ۲) دلدادگی.

خۆشەویسی: خۆشەویستی [ف] نگا: خۆشەویستی.

خـۆشـی: ۱) ناسودەیی، رەحەتی؛ ۲) شادی بەدەماخی، تەردەماخی؛ ۳) بەلەزەتی؛ ۴) سافی، سلامەتی؛ ۵) ئاشتی، نەیایی؛ ۶) دنیای بێ بارشت و بێ سەرما [ف] ۱) آسایش؛ ۲) شادی؛ ۳) خوش‌مزگی؛ ۴) سلامت؛ ۵) آشتی؛ ۶) دنیای بدون بارش و سرما.

خوشیان: ۱) راکشـانی ئەسنێرە؛ ۲) رێکـردنی خەزنتـە [ف] ۱) جهیدن شهاب؛ ۲) خزیدن.

خۆشیان: ۱) رۆژانی بێ‌بارشت لە زستـاندا؛ ۲) ئەوانیش بۆخۆیان [ف] ۱) اوقات بی بارندگی در زمستان؛ ۲) خودشان نیز.

خۆشی خۆشی: ۱) هومێدی بەهێز؛ ۲) کەیف‌و شادی [ف] ۱) امیدواری؛ ۲) شادی و سرور.

خۆشـیرن کردن: خۆ خۆشـەویسـت کردن، کاری واکـردن کە خۆشەویست بیت [ف] خودشیرینی.

خۆشیرین کردن: خۆ شیرن کردن [ف] خود شیرینی.

خوشیك: سپـەهی، جوان‌و دلگر، دەلال: (دوخـوشکی خوشیك‌و یەك برابون) «مەم‌وزین» [ف] زیبا.

خوشیل: ۱) خوژیلك؛ ۲) خزگەی ماسی؛ ۳) رنـوێ هەروەس هێنـاو کلێلەی پساو [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) پناهگاه ماهیان؛ ۳) بهمن فروریخته.

خوشیلك: خوژیلك [ف] گیاهی است.

خوشیلکە: خوشیلك [ف] گیاهی است.

خۆشین: خوشبان [ف] نگا: خوشبان.

خۆشینك: خوشیك [ف] زیبا و جذاب.

خۆشی‌وبۆشی: خۆش‌وبێش [ف] احوالپرسی.

خۆف: ترس [ف] ترس.

خۆك: پیتاکی میری، باج، مالیات [ف] باج‌وخراج.

خۆکار: ئامرازێ کە سەربەخۆ کاردەکاو کاری دەست ئەنجام دەدا [ف] خودکار.

خۆکـرد: ۱) خۆرسـك؛ ۲) کارێ کەپیاو خۆی دەیکـا [ف] ۱) طبیعی، غیرمصنوعی؛ ۲) کار انحصاری شخص.

خۆکوشتن: ۱) خۆ لەناوبردن بە مردن؛ ۲) برینی لە، لە سەروسنگ‌دان لە شیوەندا [ف] ۱) خودکُشی، انتحار؛ ۲) سینەزنی در مراسم عزا.

خۆکەرکردن: ۱) خۆبەنەزان نیشان‌دان؛ ۲) کێنەبە خەلك فرۆشتن [ف] ۱) خود را به نادانی زدن؛ ۲) بی‌دلیل دعوا کردن.

خۆ کەر کردن: بەئانقەست گوێ نەدان بە فەرمان [ف] خود را به کری زدن.

خۆکێشان: خۆ هەلسەنگاندن لە تەرازودا [ف] خود را وزن کردن.

خۆکێشـانـەوە: ۱) لە هاوکاری کۆمەل دەرچوون؛ ۲) برینی لەمردنی پیاوخراپ [ف] ۱) دست از کار گروهی کشیدن؛ ۲) کنایه از مرگ بدسگال.

خۆکێش کردن: خۆرەکێش کردن [ف] با دشواری رفتن.

خوگ: بەراز، وەراز، گاکول [ف] خوك.

خوگـانـە: ۱) وەك بەراز؛ ۲) بابەتی بەراز: (پیازە خوگانە) [ف] ۱) مانند خوك؛ ۲) شایستهٔ خوك.

خۆگر: کەسێ کاری خۆگرتنە [ف] کسی که کارش «خۆگرتن» باشد.

خۆگـرتن: ۱) سەبـرکردن؛ ۲) وێستان‌و جەقین؛ ۳) بەناوات گەیشتن؛ ۴) وێستان بۆ گوێ‌گرتن لە خەلك؛ ۵) ئەمەلی لە کار؛ ۶) مەبین [ف]

١) صبر کردن؛ ٢) استوارشدن؛ ٣) کامگارشدن؛ ٤) استراق‌سمع کردن؛ ٥) در کار اهمال ورزیدن؛ ٦) بندآمدن مایع.

خۆگرتن: ١) فێربونی نەریت‌بون؛ ٢) هۆگربون: (گا دەپاڵ گادا رەنگی نەگرێ خوی دەگرێ) ف ١) عادت کردن؛ ٢) الفت گرفتن.

خۆگرتو: ١) خۆدار؛ ٢) چەقبو؛ ٣) بەناوات گەیشتو؛ ٤) مەیو؛ ٥) گوێگر لەقسەی خەڵك بەنهێنی ف ١) خوددار؛ ٢) استوار؛ ٣) کامگار؛ ٤) بندآمده؛ ٥) استراق‌سمع کننده.

خۆگرتو: ١) فێربوی رەوشتێك؛ ٢) هۆگر ف ١) خُلق و خوبی را آموخته؛ ٢) اُلفت گرفته.

خۆگرتی: خۆگرتو ف نگا: خۆگرتو.

خۆگرتی: خۆگرتو ف نگا: خۆگرتو.

خۆگقاشتن: خۆگوشین، رژدبون، برینی لە رەزیلی کردن ف کنایه از خساست.

خۆ گورج کردن: خۆ بەیت کردن، خۆ ئامادەکردن بۆ کار ف خود را آماده کردن.

خۆ گورج کردنەوە: ١) جلکی دەرەوە دەبەرکردن؛ ٢) وەکار کەوتن دوای نەمەلی ف ١) لباس بیرون خانه پوشیدن؛ ٢) دوباره دست به‌کار شدن.

خۆ گۆڕین: ١) جلکی‌تر دەبەرکردن؛ ٢) بەجۆری‌تر نەك وەك هەیە خۆنیشاندان ف ١) لباس عوض کردن؛ ٢) تلبیس.

خۆگەر: بروانە خۆکار ف نگا: خۆکار.

خۆگەملە: ١) گوریس کێشکێ؛ ٢) مل‌فەوی، مل‌سنور ف ١) مسابقهٔ طناب‌کشی؛ ٢) گردن‌کُلفت.

خۆگی: خۆك، باج و پیتاکی میری ف باج و خراج.

خۆگیر: خۆگر ف نگا: خۆگر.

خۆگیف کردن: خۆبەجوانی نیشاندان ف خود را آراستن.

خۆگێل کردن: ١) لەقسەسنی خۆ بەنەزان شاندان؛ ٢) باش گوێ خستنی‌کار ف ١) تجاهُل؛ ٢) اهمال.

خول: ١) سوڕ، زەبرین؛ ٢) گەڕان؛ ٣) مل‌خوار لە نەخۆشی؛ ٤) وەك شێت، شێتوکە ف ١) چرخش؛ ٢) گردش؛ ٣) زرد و ضعیف از شدّت بیماری؛ ٢) حل.

خوڵ: حوڵ، گێژوگێل ف هالو.

خۆڵ: ١) ناخ، خاك، کڵ؛ ٢) لەدوای وشەی «خەست» بەمانای «نوندوخۆش»: (ماسناویکی خەست‌و خۆڵم کرد)؛ ٣) پتەوی نیرگۆشت: (جوانێکی خڕو خۆڵە) ف ١) خاك؛ ٢) غلیظ؛ ٣) چاق و چلّه.

خوڵ: ١) پشت چەماو؛ ٢) مل خوار ف ١) کوژ پشت؛ ٢) سر بزیر.

خولا: خوا، خودا، خودێ، پیناهیا جاقا ف خُدا.

خولاسە: پوخنە، پوختەی ونار ف خُلاصه.

خولام: نۆکەر، بەنی ف غُلام.

خولام: ١) خولام؛ ٢) خودای من ف ١) غُلام؛ ٢) خُدای من.

خولامانە: کاکۆڵ لە نەپلەسەری لاوان ف کاکُلِ جوانان.

خولامەتی: نۆکەری، خزمەتکاری ف غُلامی.

خولامەتی: خولامەتی ف نگا: خولامەتی.

خولان: سوڕان ف چرخش.

خولاندنەوە: ١) سوڕاندن، زڤراندن؛ ٢) پرێتی لە سەرلێ شێواندن ف ١) چرخانیدن؛ ٢) کنایه از سرگردان کردن.

خولانەوە: ١) سوڕان، چەرخان؛ ٢) بەخۆڕایی گەڕان ف ١) چرخیدن؛ ٢) بی‌هدف گشتن.

خولاو: ١) خوڵەمێشاو بۆ صابون چێ‌کردن؛ ٢) ئاووخوڵی مێوژ تێ‌هەڵکێشان ف ١) تیزاب صابون‌سازی؛ ٢) گُلاب موبزسازی.

خولتە: ماسناوکردن، کلکەسوتە ف تملّق.

خول خواردن: سوڕدان، زڤرین ف چرخش.

خولخول: دەنگی رویشتنی ناو، خورخوڕی ئاو ف شُرشُر آب.

خولخولۆکە: دارێکی لەخەرت دراوی نۆکداری بەکلکە دەبسوڕێننەوە ف گردنای کودکان.

خولخولە: خولخولۆکە ف گردنا.

خولخولە: دەسکەگۆزەی شکاو کە منال گەمەی پێ‌دەکەن، سەبیلەی شەبنان ف دستهٔ شکستهٔ سبو.

خولخولە: هەراو چەقە، زەنازەنا ف همهمه، هیاهو.

خولق: ١) خو، ئاکار: (پیاویکی خولق خۆشە)؛ ٢) گازی بۆ بەشداربون: (خولقی کردم بچمەماڵ، نانی دەگەڵ بخۆم) ف ١) خوی و روش؛ ٢) دعوت.

خولقان: دروست بون ف آفریده شدن.

خولقاو: چێ‌بو، دروست‌کراو ف آفریده شده، مخلوق.

خولك: خولق ف نگا: خولق.

خولکە: دەقیقە، بازێك لە شێست پاژی سەعات ف دقیقه.

خولماڵ: مشت‌وماڵی شیر و خەنجەر ف صیقل شمشیر و مانند آن.

خولو: ١) خولخولە؛ ٢) خولخولە ف ١) گردنا؛ ٢) همهمه.

خولوپ: گەوز، بەڕاکشاوی ئەمدیو ئەودیوکردن ف غَلت.

خولویان: گەوزین ف غَلتیدن.

خولوباندن: گەوزاندن ف غلتاندن.

خولوپاندن: خولوباندن ف غلتاندن.

خولوبیان: خولوپان ف غَلتیدن.

خولوبیانەوە: خولوبیان ف غلتیدن.

خولور: خلور ف غلتان.

خولوشیر: گیابەکە تۆمەکەی دەخورێ ف خاکشیر.

خولولیك: وردە تەرزە، تەرزەی ورد، نەبروکی هۆر ف تگرگ ریز.

خولە: سوکەلەناوی مەحموود ف مُخفّفِ محمود.

خوڵەپوت: جێگەی پڕ لە خاکی زۆر نەرم‌و ورد ف کَلجان.

خوڵەپوتە: خوڵەپوت ف کَلجان.

خوڵەپوتێ: خوڵەپوت ف کَلجان.

خوڵەپوتین: خوڵەپوت ف کلجان.

خوڵەپوتینە: خوڵەپوت ف کَلجان.

خۆڵەپەتانێ: گەمە بەخۆڵ کردن، یاری کردن بەخاک ف خاک بازی.
خۆڵـەژان: نەخـۆشـین بەهۆی گڵ خواردنەوە ف عارضه‌ای که از خاک خوردن بدید می‌آید.
خۆڵەکەوان: شوێنی زبڵ و زاڵ لێ ڕشتن ف کَلجان.
خۆڵەکەوە: خۆڵەمێش، خۆ لێ، بۆڵ، سوتاوی سپی هەڵگەڕاوی دار ف خاکستر.
خۆڵەگەزدان: ڕاست ڕاکشان، گنج لەخۆ بڕین، بێ گرێ خۆ ڕاکێشان ف درازکشیدن.
خۆڵەمڕ: خۆڵەکەوە؛ ٢) خۆڵەبۆت ف ١) خاکستر؛ ٢) تودهٔ گرد و خاک.
خۆڵەمڕە: خۆڵەمڕ ف نگا: خۆڵەمڕ.
خۆڵەمشکی: خۆڵەکەوە ف خاکستر.
خۆڵەمێش: خۆڵەکەوە ف خاکستر.
خۆڵی: خۆڵەکەوە ف خاکستر.
خولیا: کەلکەلە، خەیاڵ و ئارەزو، هەوەس ف آمال و آرزو.
خولیان: خەیالات، ئاواتی پڕ و پوچ ف آرزوهای مهمل.
خولیانەوە: خولانەوە ف چرخیدن.
خۆڵی بفك: زیلەمۆ، زیلە، خۆڵەکەوەی گەرم و ئاگراوی ف خاکستر گرم.
خۆڵی دان: ژێر جگەرە، ئەپلەك ف زیرسیگاری.
خولیسك: خلیسك ف لیز.
خۆڵی سەر: کلۆڵ، بیچارە ف بیچاره.
خوم: ١) خم، هەش؛ ٢) کوپە ف ١) نیل؛ ٢) خُم.
خۆم: بۆخۆم، من ف خودم.
خومار: کەسێ کە دوای سەرخۆشی سەری دێشێ ف خُمار.
خوماری: سەرێشەی دوای سەرخۆشی ف خُماری.
خومارین: کزو خەفە بونی ئاگر کە نزیکە بکوژێنەوە ف آتش در حالتی که نزدیک به خاموش شدن است.
خۆمـاڵـی: ١) تایبەتی بەماڵی خۆ؛ ٢) ماڵی، حەیوانی لە ماڵا زاو ف ١) اختصاصی؛ ٢) حیوان خانگی.
خومالیك: کوپە ف خُم.
خومام: ١) نەبو مڕ؛ ٢) لەش پۆش لەکاتی ڕازاندا؛ ٣) تخێل ف ١) مه؛ ٢) رواندار؛ ٣) کاملا دراز کشیده.
خۆمان: ئێمە، خەڵك نا ف خودمان.
خۆمانە: تایبەتی بەخۆمان ف خودمانی.
خۆمانەخۆمانە: کەبێن و بەین، یێك هاتنی بەنهێنی لەسەر کارێك ف تبانی.
خۆمانی: لەخۆمان، دژی بێگانە ف خودمانی.
خۆمت کردن: خۆ بێدەنگ کردن و مات بون ف ساکت و بی حرکت شدن.
خومچی: ڕەنگ ڕێژ، خمگەر ف رنگرز.
خومخانە: خمخانە ف رنگرزی.
خومخانەچی: خمگەر ف رنگرز.
خومخۆرك: قەڵشتی عەرز ف شکاف زمین.
خومخوم: ١) شەنگ و شۆخ؛ ٢) دەنگی ئاو کە بە ڕوبار و جوگەدا دەڕوا؛ ٣) گرمەی هەور ف ١) زیبا و فریبا؛ ٢) صدای آب هنگام حرکت در جوب؛ ٣) غرش أبر.
خومری: سوری ئامال ڕەش، خورمایی ف خُرمایی‌رنگ.
خومشێوان: خمشێوان ف کنایه از آشوب و بلوا.
خومشێوێن: خمشێوێن ف کنایه از آشوبگر.
خومگەر: خمگەر ف رنگرز.
خوممین: دەربەدەر بون، ئاوارە بون ف آواره شدن.
خومەڕژە: کاسەڵە شینکە، کەندەسمە، مەلێکە ئەواو سەوز ف پرندهٔ سبزقبا.
خومەرەژە: خومەڕژە ف سبزقبا.
خومەرێژە: خومەڕژە ف پرندهٔ سبزقبا.
خۆمەش: خۆگەڕ، خۆکار ف خودکار، اتوماتیک.
خومەشوێنکە: خمشێوێن ف آشوبگر.
خومەشوێنە: خمشێوێن ف آشوبگر.
خومەشێونە: خمشێوێن ف آشوبگر.
خومی: خمی ف نیلی‌رنگ.
خومیا: بە سەر یەکدا کۆم بوگ ف برهم انباشته.
خومین: خمی ف نیلی‌رنگ.
خۆمین: کۆما کردن، بەسەر یەکدا کردن ف انباشته کردن.
خۆن: خۆمان ف خودمان.
خوُن: خوێن، هوُن، خین ف خون.
خۆنـاس: ١) کەسێ کە قەدری خۆی دەزانێ؛ ٢) ناسـاو، ئاشـنـا ف ١) خودشناس؛ ٢) آشنا، دوست.
خۆنـاسین: ١) دەخـۆ گەیشتن؛ ٢) بالق بون، بلوغ بون، «شەبتـان پێکـەنین»، تایبەتی کچـانە ف ١) خود را شناختن؛ ٢) بالغ شدن، به‌سن بلوغ رسیدن.
خوناف: ١) شەونم؛ ٢) پڕ پشکەبارانی زۆر وردو لەسەرەخۆ ف ١) شبنم؛ ٢) نم‌نم باران.
خونـاو: ١) خونـاف؛ ٢) ناوی شۆربـاو قاورمـە ف ١) نگا: خوناف؛ ٢) آب پز قورمه.
خوناوکە: ١) وردەبارانی هێدی و نەرم؛ ٢) ناوی لەقوڵکەدا ماوی باران؛ ٣) برینی لە دەنکـەدەنکە ئارەقەی دەموچاو ف ١) نـم‌نـم بـاران؛ ٢) باران جمع شده در گودالها؛ ٣) کنایه از دانه‌های عرق صورت.
خوُن بەردان: خوێن بەردان، حەجامات ف رگ زدن.
خوُن بەستی: تەوژمی خوێن ف فشار خون.
خونج: جێ بونەوە، جێگە بۆ تێ خستنی شتێك ف گُنجایش.
خونجان: گونجان، جێ بونەوە ف گُنجایش.
خونجانن: جێگا تێدا کردنەوە ف گُنجانیدن.
خونج گا: شوێنی تێدا جێ بونەوە ف گُنجایش گاه.
خونجیان: خونجان ف گُنجایش.
خونجیلانە: خنجیلانە ف کوچولوی دوست‌داشتنی.
خونجیلە: خنجیلانە ف کوچولوی دوست‌داشتنی.
خونچە: پشکۆژ، گوڵی هێشتا نەپشکوتو ف غنچه.

خونچیلانە: خنجیلانە ف کوچولوی دوست‌داشتنی.

خونچیلە: خنجیلانە ف کوچولوی دوست‌داشتنی.

خونخوار: بریتی لە زالم، بێ‌بەزە، دڵ‌رەق ف کنایە از ظالم و خونخوار.

خوند: خوێندی، حوەندی، حۆندی ف خواند.

خوندکار: ١) ئەوی دەزانێ بخوێنێ و بنوسێ. خوێندەوار، سیوات‌دار، باسەواد؛ ٢) ئەوانەی لەپلەی باڵا لەزانستگا دەخوێنن ف ١) باسواد؛ ٢) دانشجو.

خۆندگا: جێگە دەرس خوێندن، فێرگە ف آموزشگاه.

خوندن: ١) خوێندن؛ ٢) گۆرانی گوتن ف ١) خواندن؛ ٢) آواز خواندن.

خوندنگا: فێرگە. جێگەی دەرس خوێندن ف مدرسه.

خوندنەوە: ١) خوێندنەوەی نامەو نوسراو؛ ٢) دوبارە پێداچوونەوەی نوسراو ف ١) خواندن نوشته؛ ٢) دوباره خواندن نوشته.

خۆندەوار: سیوات‌دار، خۆندکار، خۆنەوار ف باسواد.

خۆندەوان: خۆندەوار، خۆنەوار ف باسواد.

خۆندی: خۆندەوار، دەرس خوێندو ف باسواد.

خوُندی: بوکنی. ئەوانەی دەچن بوُك دەگوێزنەوە بوماڵ زاوا ف ساق دوش.

خوُن دیتن: ژن کەوتنە بێ‌نوێژی ف حیض.

خوُن‌ژەهری: خوێن زەهراوی ف مسموم شدن خون.

خونقین: باربنی نم‌نم و کەم‌کەم ف نم‌نم باریدن.

خونك: ١) هەرزەکاری کەوازی لەدەست‌بازی و خۆدە خەڵك هەڵسوُنە، جلف؛ ٢) پیاوی رەزیلی هەنگونك ژمێر ف ١) هرزه، جلف، قرتی؛ ٢) خسیس.

خونکار: پاتشای گەورە ف فرمانروای بزرگ.

خوُن گەرم: بڕوانە خوێن گەرم ف نگا: خوێن گەرم.

خۆنما: ئەوکەسەی وا خۆنبشان دەدا کە لەخەڵك خۆی بەزل‌تر دەزانێ ف خودبین.

خۆنمایی: ١) خۆ بەغەلوری نیشاندان؛ ٢) خۆ دیارخستن ف ١) خودنمایی؛ ٢) خود را آشکار کردن.

خۆنن: ١) دەرس خوێندن؛ ٢) گۆرانی گوتن، جرێن؛ ٣) گوتنی بانگی نوێژ؛ ٤) گوتنی دوعا؛ ٥) دەنگی مەل و باڵندە؛ ٦) لە دوای وشە بەمانای «خۆمانن»: (ئەو مریشکانەی خۆنن) ف ١) درس خواندن؛ ٢) آواز خواندن؛ ٣) اذان گفتن؛ ٤) دعا خواندن؛ ٥) نوای پرندگان؛ ٦) پسوند به‌معنی مال خودمان است.

خونواندن: خونمایی ف خودنمایی.

خۆنوانن: خۆنواندن ف خودنمایی.

خۆنوس: ١) قەڵەم پاندان؛ ٢) قەڵەم جاف ف ١) خودنویس؛ ٢) خودکار.

خۆنوێن: خۆنما ف خودنما.

خۆنوێنی: خۆنمایی ف خودنمایی.

خۆنە: ١) ینە، تەختەی پانی ئەنگوتك لەسەر بان کردنەوە؛ ٢) لەدوای وشە بەمانای «خۆمانە»: (ئەوەهە ماڵی خونە)؛ ٣) دیزە: (دەرخۆنە، واتا: دەرگای دیزە)؛ ٤) بێ‌خاوەن؛ ٥) پشیلەی نێر ف ١) تخته‌ای که خمیر را روی آن پهن کنند؛ ٢) پسوند به‌معنی «خودمان است»؛ ٣) دیزی؛ ٤) بی‌صاحب؛ ٥) گربه‌نر.

خۆنە: خۆیانی چەڵتوك، چەڵتوك کە هێشتا لە کا جیا نەبۆتەوە ف کستهٔ شالی.

خۆنەگر: ١) شل و ول؛ ٢) بێ‌سەبر و حەوسەلە ف ١) سُست، شُل؛ ٢) ناشکیبا.

خونەوار: خۆندەوار خۆنەوار ف باسواد.

خونەواری: خۆندەوار بون ف سواد داشتن.

خۆنیشاندان: ١) دیاردان، خۆیابون؛ ٢) دەرکەوتنی بە کۆمەڵ بۆ داوای کارێك لە میری ف ١) خود را آشکار کردن؛ ٢) تظاهرات.

خۆو: ١) خەون، ئەوشتانەی پیاو لەخەودا دەبینێ؛ ٢) خۆتان ف ١) رؤیا؛ ٢) خودتان.

خۆوالی: ١) خەوالو، خەواوی، بێداری هێشتا چاوبەخەو ف خواب‌آلود.

خۆبەخت: خوابەختەکی ف شانسی.

خۆوەر: خۆرسك، خۆرست ف خودرو، طبیعی.

خۆوێژ: شاعرێ کە بێ‌فکر کردنەوە شێعر دەڵێ ف شاعر ارتجالی.

خۆوێل کردن: ١) خۆ گێل کردن؛ ٢) بەنانقەست لەرێ دەرچون ف ١) تجاهُل کردن؛ ٢) عمداً مُنحرف شدن.

خۆه: ١) خۆ، نارەقەی لەش؛ ٢) ناونگ، شەونم؛ ٣) خەندە، کەن، کەنین؛ ٤) خوشك، خویشك، خوار ف ١) عَرَق بدن؛ ٢) شبنم؛ ٣) خنده؛ ٤) خواهر.

خۆهدان: ١) نارەقەی لەش؛ ٢) نارەق کردن ف ١) عَرَق بدن؛ ٢) عَرَق کردن.

خۆهر: خوار، لار، چەوت، چەوێڵ، کەج ف کج.

خۆهرا: خۆرا، زۆرخۆر، فرەخۆر ف پُرخور.

خۆهری: خواری، ناراسنی ف کجی.

خۆهزا: خوارزا ف خواهر زاده.

خوەزوُر: خەزوُر ف پدر همسر.

خۆهستن: داواکردن، خواستن ف خواستن.

خۆهستەگ: خازۆك، خوازەڵۆك ف گدای سِمِج.

خۆهستی: داواکاری کێژ، خوازێنی کەر ف خواستگار.

خۆەماڵ: خاوەن‌ماڵ ف صاحب‌خانه.

خوەنین: حاشا کردن، نەچوُنە ژێر ف انکار کردن.

خۆهەلاواردن: خۆکێشانەوە لە هاوبەشی کارێك ف خود را کنار کشیدن.

خۆهەڵبواردن: دەبەش کردندا خۆ کەنارگرتن ف خود را به‌حساب نیاوردن.

خۆهەڵبەست: بوختان و درۆ ف افترا.

خۆهەڵتڕاندن: خۆهەڵکێشانی بەلاش، تڕۆنوپ کردن ف بلوف‌زدن.

خۆهەڵخستن: خۆ بەر بەرۆچکەدان، لەبەر هەتاو دانیشتن بۆ گەرم بوُنەوە ف حمّام آفتاب گرفتن.

خۆهەڵخستنەوە: باسی خۆکردن بەدرۆ ف لاف‌زنی.

خۆهەڵدان: ١) خۆ هەڵخستنەوە؛ ٢) خۆ حەوادان ف ١) لاف‌زنی؛ ٢) ورجهیدن.

خۆهەڵشرنگاندن: خۆ هەڵخستنەوە ف لاف‌زنی.

خۆهەڵکردن: لنگ هەڵکردن ف باچەورمالیدن.

خۆهەڵکێش: کەسێ کە بەخۆی هەڵدەڵێ ف خودستا.

خۆهەڵکێشان: مەحنی خۆکردن، بەخۆ هەڵگوتن ف خودستایی.

خوەی: خوێ، بنەمای سوێری ف نمك.

خوێ: ١) بنەمای سوێری؛ ٢) خاوەن: (خانەخوێ)؛ ٣) سەربەرشت؛ ٤) خوشك، خوەیشك ف ١) نمك؛ ٢) صاحب؛ ٣) سرپرست؛ ٤) خواهر.

خوێ: ١) نابیەنی نەو؛ ٢) نارەقەی لەش؛ ٣) شەونم ف ١) خودش؛ ٢) عرق بدن؛ ٣) شبنم.

خوێ: خوو، ناکار، رەوشت ف خوی و روش.

خوبا: دیار، ئاشکرا، بەرچاو ف آشکار، پیدا.

خویان: خوبا ف آشکار.

خۆبان: ١) تایبەتی نەوان؛ ٢) کلۆشی گێرە کراوی خرەوەبوی شەن‌نەکراو ف ١) خودشان؛ ٢) کسنه.

خویانەك: دیمەن، بەرچەوەن ف چشم‌انداز، منظر.

خۆیانی: ناسیاو، ئاشنا ف آشنا.

خۆیابەتی: خزمایەتی، دۆستایەتی: (کۆیابەتی و خۆیایەتی) ف خویشاوندی.

خۆیبوون: ١) سەربەخۆ بوون، کار بەکەسێ نر نەمان، سەربەستی؛ ٢) ناوی حیزبێکی نازادی خوازی تێکەڵ لەکوردو ئەرمەنی بووە ف ١) استقلال؛ ٢) نام حزبی ائتلافی از کُرد و ارمنی بوده.

خوێچەژ: کەسێ چێشت دەچێژێ تابزانێ خوێی تەواوە ف کسی که غذا را می‌چشد.

خوێچەژی: نام کردنی چێشت داخوا خوێی چۆنە ف چشیدنِ غذا.

خوێچەشتن: خوێچەژی ف چشیدنِ غذا.

خوێچێژ: خوێچەژ ف کسی که غذا را می‌چشد.

خوێچێژتن: خوێچەشتن ف چشیدنِ غذا.

خوێچێژی: خوێچەژی ف چشیدنِ غذا.

خوێچێشتن: خوێچەژی ف چشیدنِ غذا.

خوێدار: بەصاحب، بەدازدار ف دارای صاحب.

خوێداری: سەرپەرشتی، ئاگاداری ف سرپرستی، نگهداری.

خوێدان: ١) نمەکدان، جێگەی خوێ لەسەر سفرە؛ ٢) خوێ بەئاژەڵ دان ف ١) نمکدان؛ ٢) نمك دادن به دام.

خوێدانە: تێزی خوێ، دەفری گەورە بۆ خوێ‌تێکردن ف ظرف بزرگ نمك.

خوێڕابی: بەلاش، فیرۆ، مفت ف مُفت، رایگان.

خۆیرك: مۆرکە، مۆرانە، جانەوەرێکی وردیلەیە جلکی خوری دەخوا، مۆرد ف حشرهٔ بید.

خوێڕی: خوێری ف بیکاره.

خوێ‌ڕێز: بەردەبانی جێگەی خوێ بەئاژەڵدان ف تخته‌سنگی که بر آن برای دام نمك پاشند.

خوێ‌ڕێزگە: خوێ‌ڕێز ف نگا: خوێ‌ڕێز.

خوێز: زوقم، خوس، خوسار ف بز، سرماریزه.

خوێن: خوێز ف بز، سرماریزه.

خوێس: خوێز ف بز، سرماریزه.

خوێس: ١) خوێز؛ ٢) نیانە ناو ناو بۆ نەرم بوونەوە، خوسان ف ١) سرماریزه؛ ٢) خیساندن.

خوێسار: خوێز ف سرماریزه، بز.

خوێسان: خوسان، نەرم‌بوون بەهۆی ناو ف خیسیدن.

خوێسك: خوێز، زوقم ف بز، سرماریزه.

خوێسی: نەرمی بەهۆی ناو ف خیسیدن.

خوێش: خزم، کەس‌وکار، قەوم ف فامیل، خویش.

خوێشایەتی: خزمایەتی، کەسایەتی ف خویشاوندی.

خوێشك: خوشك، خوار، خوەیشك ف خواهر.

خوێشکەزا: فرزەندی خوشك، خوارزا، خوارزێ ف خواهرزاده.

خوێشە: شەقار شەقار بوونی زەوی کێلگ ف درز بردن زمین زراعی.

خوێشی: خوێشایەتی ف خویشاوندی.

خوێك: خوك ف باج و خراج.

خوێکراو: خوازەدە، نمەك لێ‌دراو ف نمك‌سود.

خوێگ: خێو، خاوەن، خودان ف صاحب، خداوند.

خوێل: ١) خوڵ؛ ٢) خوار، لار ف ١) لوچ؛ ٢) کج.

خوێل: کەسێ رەشکێنەی چەپ و چێرەو بەك بەدو دەبینێ، خێل ف لوچ.

خوێڵێن: کانی خوێ، شوێنێ کە خوێی لێوە دێنن ف معدن نمك.

خوێن: ١) خوون، هون؛ ٢) لەدوای وشە، بەمانای «کەسێ کە دەخوێنێ»: (دوعاخوێن، رەش‌خوێن خوێندی) ف ١) خون؛ ٢) پسوند به‌معنی خواننده.

خوێن: ١) خوێن؛ ٢) فەرەبۆ کە لەپیاوکوژ دەسێنرێ ف ١) خون؛ ٢) خونبها.

خوێن‌نەستێن: تۆڵەسێن ف انتقام‌گیر.

خوێناو: ١) خوێنێ کە لە گەروو دێت؛ ٢) خوێنی تێکەڵ بەناو ف ١) خونی که از گلو آید؛ ٢) خونابه.

خوێناوڵێن: خەڵتانی خوێن ف خون‌آلود.

خوێناوهەڵێنان: خوێن‌رشانەوە ف خون قی کردن.

خوێناوی: خوێناوڵێن ف خون‌آلود.

خوێن‌بایی: فەرەبوی خوێنی مردوی کوژراو ف خونبها.

خوێن‌برا: دوکەس خوێنی باسکی یەکتر تێکەڵ دەکەن و دەبنە برای خوێنی ف دو نفر که با بریدن دست خود و گذاشتن زخمها بر روی هم پیمان برادری می‌بندند.

خوێن‌بژاردن: خوێن‌بایی‌دان ف خونبها دادن.

خوێن‌بەر: دەماری خوێن‌راگوێز لە لەشدا ف شریان.

خوێنبەربوُن: خوێن لە کەپۆ هاتن. خوُن لێبڤل هاتن ف خون‌دماغ شدن.

خوێن بەربەست کردن: داکوژاندنی دوژمنایەتی ف پایان دادن به دشمنی.

خوێنبەردان: حەجامەت. خوێنی بن‌زمان بەردان ف رگ‌زنی. حجامت.

خوێنبەس: مەسلەحەت کردن. داکوژاندنی دوژمنایەتی ف آتش‌بس.

خوێنبەست: ۱) خوێن بەس؛ ۲) وێستانی خوێن لە ئەندامان ف ۱) آتش‌بس؛ ۲) خون بندآمدن.

خوێنتاڵ: رەزاگران. زەرەگران. نێسك قورس ف گرانجان.

خوێنجمان: ۱) نەوژمی خوێن؛ ۲) برێتی لە توُرەبوُن؛ ۳) هەرەتی بەهار ف ۱) فشار خون؛ ۲) کنایه از خشمگین شدن؛ ۳) موسم بهار.

خوێنجومان: برێتی لە هەرەتی بەهار کە خوێن تازە دەبێتەوە ف کنایه از عنفوان بهار.

خوێنخوا: داواکاری توڵەی کوژراو ف خونخواه.

خوێنخوار: ۱) دوژمنی خوێنی؛ ۲) زاڵم ف ۱) دشمن خونی؛ ۲) ستمگر.

خوێنخواری: ۱) دوژمنایەتی توێخ؛ ۲) زاڵمی ف ۱) دشمنی خونی؛ ۲) ستمگری.

خوێنخوَر: زاڵم، پیاوکوژ ف خونخوار.

خوێن داکوژاندن: خوێن‌بەست ف آتش‌بس.

خوێندگە: فێرگە، مەکتەب، مەدرەسە ف آموزشگاه.

خوێندن: خوێندن ف خواندن.

خوێندنگە: خوێندگە ف آموزشگاه.

خوێندنەوە: خوێندنەوە ف خواندن نوشته.

خوێندە: سەوات‌دار، خوێندە ف باسواد.

خوێندەڤان: خوێندەڤان. خوێندەوار ف باسواد.

خوێن‌دەڵێن: خوێن‌دادەر، ئەوەی خوێنی لەبەر بڕوا ف خون‌چکان.

خوێندەوار: خوێنەوار، خوێندەڤان ف باسواد.

خوێندەواری: سەوادداری. خوێنەواری ف باسوادی.

خوێن‌ڕێژ: پیاوکوژ. قاتل ف آدم‌کُش.

خوێن‌ڕژان: برێتی لەشەڕ کە پیاوی تیا بکوژرێ ف کنایه از جنگ و خونریزی.

خوێن‌ڕژاندن: برێتی لە پیاوکوشتن ف کنایه از آدم‌کُشی.

خوێن‌ڕژانن: خوێن‌ڕژاندن ف کنایه از آدم‌کُشی.

خوێن‌ڕژتن: خوێن‌ڕژانن ف کنایه از آدم‌کُشی.

خوێن‌ڕێژی: پیاوکوژی ف خونریزی.

خوێن‌سارد: برێتی لە پیاوی لەسەرخۆ، هێدی، بەحەوسەڵە ف خونسرد.

خوێن‌ساردی: پشوودرێژی، سەبر و حەوسەڵە ف خونسردی.

خوێن‌شیرن: رەزاسوُك. نێسك سوُك ف سبکروح. دوست‌داشتنی.

خوێن‌شیرین: خوێن‌شیرن ف سبکروح. دوست‌داشتنی.

خوێنکردن: مروکوشتن ف آدم‌کُشی.

خوێن کردنە کاسەوە: برێتی لە جزیادان و زۆر پۆهێنان ف کنایه از اذیّت و آزار کسی.

خوێن کوژاندنەوە: خوێن داکوژاندن ف آشتی دادن دشمنان خونی.

خوێن کوژانەوە: خوێن‌بەست ف آشتی دادن دشمنان خونی.

خوێنکەر: پیاوکوژ. مێرکوژ ف قاتل.

خوێنگر: خزمی نزیکی کوژراو ف اقوام درجه اوّل مقتول.

خوێن گرتن: ۱) خوێن بەردان. حەجامەت؛ ۲) تێك‌چوون و شێوان بەدیتنی کوژراو ف ۱) رگ زدن. حجامت گرفتن؛ ۲) دگرگونی حال از مشاهدهٔ مقتول.

خوێن گرتو: شێوا لە دیتنی خوێن ف دگرگونی حال از مُشاهدهٔ خون.

خوێنگەر: ئەوی خوێنێ بەردەدا ف خونگیر.

خوێن گەرم: ۱) کەسێ کە زوو هەڵ دەچێ. زوتوُرە دەبێ؛ ۲) سوور لەسەر مەبەست ف ۱) زودرنج؛ ۲) اهل اصرار در کار.

خوێن گەرمی: ۱) زوو هەڵچوون؛ ۲) سووربوون لەسەر ئەنجامی کارو مەبەست ف ۱) زودرنجی؛ ۲) اصرار و لجاج در کار.

خوێنگیر: ۱) حواگیری کوشتنی ناڕەوا؛ ۲) شێوباگ لە دیتنی خوێن ف ۱) دچار مُصیبت شدن از قتل ناروا؛ ۲) دگرگونی حال از دیدن خون.

خوێن لێ‌هاتن: دەخوێن هاتن ف خونالود شدن.

خوێنمژ: خوێنخوَر ف خونخوار.

خوێنە: خوێندن ف خواندن.

خوێنەخوَ: کەسێ کە داوای توڵەی کوژراو دەکا ف خونخواه.

خوێنەخوار: دوژمنی خوێنی ف دشمن خونی.

خوێنەخوارە: خوێنەخوار ف دشمن خونی.

خوێنەخوێ: خوێنەخوار ف دشمن خونی.

خوێنەدوبراکە: دارێکە بەرەکەی سورە. بۆرەنگ دەبێ ف درختی است که ثمرش قرمز است و مصرف رنگرزی دارد.

خوُینەر: خوێنەخوێ ف دشمن خونی.

خوێنەوار: خوێندەوار ف باسواد.

خوێن‌هەڵاوردنەوە: ۱) برێتی لە زۆر قەلس بوُن؛ ۲) خوێن‌ڕشانەوە ف ۱) کنایه از بسیار ناراحت شدن؛ ۲) خون بالا آوردن.

خوێن هەڵێنان: خوێن‌ڕشانەوە ف خون برآوردن.

خوێن‌هەڵێنانەوە: خوێن‌ڕشانەوە ف خون برآوردن.

خوُینی: پیاو کوژ ف قاتل.

خوێنۆاوك: خوێ لەناودا تاوباوە. ناوخوا ف آب نمک.

خویە: خوشك. خویشك ف خواهر.

خوێەتی: خزمایەتی. دۆسایەتی ف خویشاوندی.

خوێهدان: خوهدان ف عَرَق بدن.

خوێیی: خۆبابەتی ف خودی.

خە: ۱) خوشك. خوار؛ ۲) لەباش وشە بە مانای: کەوتن: (بێ‌خە. مەی‌خە)؛ ۳) پێوە هەڵواسین؛ ۴) خوَ ف ۱) خواهر؛ ۲) پسوند به معنی انداز؛ ۳) فعل امر از مصدر بستن؛ ۴) خود.

خەبات: کار، کوَششت ف کوشش، جهد.

خەباتکار: ۱) کارکەر؛ ۲) بەکوَششت ف ۱) مبارز؛ ۲) کارگر.

خەبار: بقە، خەتەر ف خطر.

خەبتان: خەبات کردن، کارکردن، تێکۆشان ف کارکردن، کوشیدن.

خەبتین: خەبتان ف کوشیدن، کارکردن.

خەبس: ١) ڕەنج و چەوسانەوە: ٢) دەسڕەنج ف ١) رنج: ٢) دسترنج.

خەبسین: پەشێو بوُن، سەر لێ تێك چوُن، شێویان ف هول شدن.

خەبەر: ١) ولاّم، دەنگوباس: ٢) جنێو، سخێف: ٣) گفت، قسیه: ٤) ئاگا: (ڕە خەبەر هات، بەخەبەرە) ف ١) خبر: ٢) دشنام: ٣) سخن: ٤) آگاهی.

خەبەرات: دەنگوباس، باسوخەبەر ف اخبار.

خەبەر بوُنەوە: لەخەوهەستان، بێداربوُنەوە ف از خواب بیدار شدن.

خەبەر بەر: ولاّمبەر ف پیك.

خەبەر بەزێن: شوُفار، زوانگیر، جاسوس، سیخوڕ ف جاسوس.

خەبەرپێ‌دان: ئاگادار کردن ف آگاه کردن.

خەبەردار: ١) بەئاگا، های‌لێ: ٢) وشەی حەنبالآن واتا: لادەن ف ١) مُطلّع، آگاه: ٢) بپا، مواظب باش.

خەبەردان: ئاشکراکردنی وشەی نهێنی، ئیخبار بە کردن ف گزارش دادن.

خەبەردوٚخ: قسەکەر لەجیاتی کەسانی تر ف سخنگوی رسمی.

خەبەر گوهێز: قسە ڕاگوێز ف سخن چین.

خەبەروٚشك: ئەزیلە، چیروٚك ف داستان.

خەبەرهێن: کەسێك ولاّمێك دەهێنێ ف پیام‌آور.

خەبەنگ: سەربانی لەروکێش و تەنەکە ف بام شیروانی.

خەبینەت: مخابن، حەیف، بەداخەوە، داخەکەم ف دریغ.

خەپ: ١) حەپ، قوٚت‌دان لەزمانی منالاّن‌دا؛ ٢) دوای وشەی «خڕ» بەمانای: هەراش و قەڵەو ف ١) خوردن در زبان بچّه‌ها: ٢) پسوند بەمعنی رشید و بالنده.

خەپار: ١) خوٚش بوُنی کێڵگە بوٚ چاندن: ٢) بزار ف ١) آماده شدن زمین برای کشت: ٢) وجین.

خەپر: وەرد، دوبارە کێڵان ف شُخم دوباره.

خەپراندن: وەرد دانەوە ف دوباره شخم‌زدن.

خەپرە: ١) پایوٚکە، لێك هالاّنی بەئالقە: ٢) سەر نانەناو دەست و نوستن ف ١) چنبره: ٢) سر میان دست گذاشتن و خوابیدن.

خەپشە: شەرمی ژن، کوز ف شرمگاه زن.

خەپك: ١) ئەلە: ٢) کولێرەی هەرزن ف ١) نله: ٢) گردهٔ ارزن.

خەپکە: ئالقە، گەو ف حلقه.

خەپلە: ١) گێلوٚکەی ئازیرك: ٢) کولێرەی ئەستور؛ ٣) کولێرە لە هەرزن: ٤) کورتەبالاّی قەڵەو: ٥) خەپشە ف ١) کودن: ٢) گردهٔ بهن و کُلفت: ٣) گردهٔ ارزن: ٤) چاقالو؛ ٥) شرمگاه زن.

خەپوٚڵی: پوڵ بەرەست، پارەخوٚشەویست ف پول پرست.

خەپە: ١) درمغ، داریکی بەددانە، کلۆشی پی کوٚ دەکەنەوە : ٢) هەبە، شانەی ئەونوکونان ف ١) از ابزار کشاورزی: ٢) شانهٔ تالی باغی.

خەپەتوٚڵە: منالّ یان بێچوە ئاژەڵی خرینەو قەڵەو ف بچهٔ چاق و گوشتالو.

خەبەخەپ: تلاوتل روٚیشتنی منداڵ ف تلوخوردن بچه.

خەبەرە: ١) خرپن: ٢) خڕ بوُنەوەی سەگو پشیلە لە خەودا ف ١) بچهٔ چاقالو: ٢) جمع شدن دست و پای حیوان وقت خواب.

خەپەرە کردن: خوٚلێك هالاّندنی سەگو پشیلە لەخەودا ف جمع شدن بدن حیوان موقع خواب.

خەپەلە: خڕ بنە، خەپەنوٚڵە ف کوچولوی، چاق و حله.

خەت: باریکە بەك لە قاقەزدان بەقەڵەم، کێز؛ ٢) نوسین؛ ٣) دێز: ٤) موی ئازە لەروی لاو دەرهاتو: (ئازە خەتی داوە): ٥) هێڵی جوت ف ١) خط: ٢) نوشتن؛ ٣) سطر؛ ٤) موی تازه برآمدهٔ روی نوجوان: ٥) خط‌های زمین شخم‌زده.

خەتا: هەڵە، سوُچ، تاوان ف خطا.

خەتات: ١) وەسمەی برو، ڕەنگ کە لە بروٚ دەدرێ، خەنەو ڕەنگ؛ ٢) خوٚش‌نوس ف ١) وسمه: ٢) خطاط، خوشنویس.

خەتاتی: جوان نوُسین ف خوش نویسی، خطاطی.

خەت‌دان: ١) خەت لێ‌دانی زەوی؛ ٢) شت نوسین: ٣) مو لەروهاتنی سادە ف ١) شخم زدن زمین؛ ٢) نوشتن؛ ٣) برآمدن مو بر صورت نوجوان.

خەت کەش: ئامرازی خەتی ڕاست کێشان، ڕاستە ف خط کش.

خەت کێش: خەت کەش ف خط کش.

خەتمی: یاغی، سەربزێو، دژی قانون ف یاغی.

خەتەنە: سوننەت، کێر بڕینی منداڵ ف ختنه.

خەتەنەسوُران: بەزمو بانگ هێشتن بەهوٚی سوننەت کردنی منداڵ ف ختنه‌سوران.

خەتێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بوسیله بعثیها ویران شد.

خەتیبان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بوسیله بعثیها ویران شد.

خەتیرە: جوٚڵەچرا، چلوٚسك، چلوٚسك ف نیم‌سوز.

خەج: سوکەڵە ناوی خەدیجە، ناوی ژنانە ف مخفف خدیجه.

خەجاڵەت: فهێت کار، فەدبکار، ئەریق ف خجالت.

خەجاڵەتی: ١) شوُرەیی، عەیب؛ ٢) شەرمەزاری ف ١) عیب و عار؛ ٢) مایه شرمندگی.

خەجان: خەج ف مخفّف خدیجه.

خەج خەجك: گیابەکە گوڵێکی سوُری بیالّەیی دەکا ف گیاهی است.

خەج خەجوٚك: ١) جوٚرێ بوٚقی کە هەمیشە لە ئاودایە، جوٚرێ قورواق: ٢) جوٚرێ مارمیلکەیە دەڵێن لەئاگردا ئاسوتێ ف ١) نوعی قورباغه که از آب بیرون نمی‌آید؛ ٢) نوعی مارمولك که گویند در آتش نمی‌سوزد.

خەجڵ: خەریك، مژول بەکار ف سرگرم، مشغول.

خەجلین: داجڵەکین، شڵەزان ف یکه‌خوردن.

خەجە: خەج ف مخفّف خدیجه.

خەجێ: خەج ف مخفّف خدیجه.

خەجیج: خەج ف مخفّف خدیجه.

خەجیجۆك: گیایەکە گوڵی سورە ف گیاهی با گلهای قرمز.

خەدە: خدە، نەریت، خوو ف خو، روش.

خەر: ١) کەر، ولاخ، گوێ درێژ؛ ٢) لەپاش وشە بەمانای: کرگاری: (کار ریك خەر، گوریس نێك خەر) ف ١) خر، الاغ؛ ٢) پسوند فاعلی.

خەرا: ١) نەباش؛ ٢) ویران؛ ٣) لەکار کەوتە ف ١) بد؛ ٢) ویران؛ ٣) تباه.

خەڕا: تیژ لە جێزەدا ف تندمزه و تیز.

خەراب: خەرا ف نگا: خەرا.

خەرابە: کاول، وێرانە، کەلاوە ف ویرانە.

خەڕات: دارتاشی دارلوس کەر بەئامرازی بایبەیی ف براشگەر، خراط.

خەڕاتی: کارخەڕات ف خرّاطی.

خەرار: جەوالی لەمو، خەشە ف غرارە.

خەرّاز: وردەفرۆش ف خراز.

خەراف: تۆڕی ماسی گرتن ف تور ماهیگیری.

خەرامان: ١) لەنجەولار؛ ٢) ناوە بۆژنان ف ١) خرامان؛ ٢) اسمی زنانە.

خەراو: ١) لەکار کەوتە؛ ٢) خراپ؛ ٣) جوێن، سخێف؛ ٤) وێران ف ١) از کار افتادە؛ ٢) بد؛ ٣) دشنام؛ ٤) ویران.

خەراو وتن: سخێف گوتن، جوێن‌دان، دژمان دابن ف دشنام دادن.

خەراو وێژی: خەراو وتن ف دشنام‌دادن.

خەراوە: خراپە ف نگا: خرابە.

خەراوەکار: دز ریگر ف راهزن.

خەراوەکەر: خەراوەکار ف راهزن.

خەراوی: خراپی، بەدفەڕی ف بدی، بدکاری.

خەربار: ١) باری کەر؛ ٢) کێشێکە بەرانبەری سێسەد کیلۆ، خەروار، خەلوار ف ١) بار الاغ؛ ٢) خروار

خەربەند: غەربەنگ، گیایەکە بەریکی وردی وەك تۆم خەشخاشی هەیە ف کرچك فرنگی.

خەربەندە: کەردار، ئاگاداری بارەبەران ف چاروادار.

خەربەنگ: خەربەند ف کرچك فرنگی.

خەرپشت: ١) کۆلکەی گەورە بۆ دەرگا داخستن؛ ٢) میچ‌وبانی لەحشت‌و بەتاق ف ١) کندە کە بر پشت درنهند؛ ٢) بام خشتی طاق‌نما، خرپشتە.

خەرپشتە: میچی بەخشت، خەرپشت ف خرپشتە.

خەرپنگ: زەرپنگ، پنگەی دەم ئاوی پیس ف نوعی پونۀ وحشی.

خەرپونگ: خەرپنگ ف نوعی پونۀ وحشی.

خەرپونگە: خەرپنگ ف نوعی پونۀ وحشی.

خەرت: ١) ئاژەڵی دابەستە؛ ٢) بەران‌و نێری چوارساڵەو بەرەو ژوور؛ ٣) ئامرازی دارلوس کردن، ئامرازی خەڕات ف ١) بختە؛ ٢) شاك‌و قوچ چهارسالە و بەبالا؛ ٣) ابزار خراطی.

خەرتا: تێزی زێخ‌و رەلم کێشان ف جوال ریگ‌کشی.

خەرتاندن: دەر کێشان لە بن‌و رەگەوە ف از ریشە بیرون کشیدن.

خەرتوك: باشەروك ف نگا: باشەروك.

خەرتە: ١) کێلانی وشکەزەوی دوورەباران؛ ٢) وەرد، دوبارە کێلان ف ١) شخم زمین خشك و سفت؛ ٢) شخم دوبارە.

خەرتەل: خرتەل، سوورەدال، دالاش ف لاشخور.

خەرتەلە: تۆوێکی تیژە، لەنایفەی ئیسبوەت‌و ئالات ف خردل.

خەرج: ١) بەخت کردن؛ ٢) باجی دەوڵەت؛ ٣) دراوێ کە رەشایی دەیدا بەئاغادێ لەبانی خانوەکەی ف ١) خرج؛ ٢) مالیات؛ ٣) کرایە خانەای کە کشاورز بە مالك دە می‌پردازد.

خەرج‌ودەخل: مەسرەف‌و دەرامەت ف خرج و دخل.

خەرجی: ١) مەسرەفی رۆژانە؛ ٢) هەموانی: (نانی **خەرجی:** نان بۆ گشت‌لا)؛ ٣) گۆبەرۆك ف ١) مصرف و خرج روزانە؛ ٢) عمومی؛ ٣) زیور کنارە بلك.

خەرخودا: ١) جاڵجاڵۆکە، کاکڵەموشان؛ ٢) داپیرۆشك ف ١) عنکبوت؛ ٢) خرخاکی.

خەرخەشە: ١) کێشەو هەرا، قەرقەش؛ ٢) جغجغە، شەقی‌شەقە ف ١) کشمکش و نزاع؛ ٢) جغجغە.

خەردار: دودار لەئاشدا کە لەبن داری ژێر بەرداش دان ف دو چوب زیر چوب حامل سنگ آسیا.

خەردال: خەرتەل ف لاشخور.

خەردن: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی کە بە وسیلە بعثیها ویران شد.

خەردەل: خەرتەلە ف خردل.

خەرزا: بر بفەدار، بەبریقە ف درخشان.

خەرزات: خەڕات، دارلوس کەر ف خرّاط.

خەرزاتی: پیشەی خەڕات ف خرّاطی.

خەرزەمە: نێرەکەری فەحل ف نرّه خر گُشن.

خەرز: ١) گانی جانەوەران جگەلە مرۆ؛ ٢) گەرای کولەو مێروو ف ١) جفت‌گیری حیوانات؛ ٢) تخم ملخ و مور.

خەرس: قەرس، خەمڵ، بەراورد ف تخمین، برآورد.

خەرساندن: قەرساندن، بەراوردکردن ف تخمین زدن، برآورد کردن.

خەرسکردن: قەرساندن ف تخمین زدن.

خەرسەك: ١) مافوورەی بەکولکە؛ ٢) کولیرەی ئەستور؛ ٣) کلۆکلۆ ف ١) قالی پر پشت؛ ٢) گردۀ کلفت؛ ٣) کلوخ.

خەرشوق: زەوی نابابەت بۆ کێلان ف زمینی کە کاشتن را نشاید.

خەرشەب: ئەسکوێ، ئەسکو، کەوجکی زەلامی کلك درێژ ف ملاغە.

خەرف: لەبەر پیری هۆش نەماو ف خَرِف، پیر خرفت.

خەرفاو: خەرف ف خَرِف.

خەرفتی: خەرفاو ف خَرِف.

خەرفی: خەرف ف خَرِف.

خەرفیو: خەرفی ف خَرِف.

خەرقە: بالاپۆشی دەروێش ف خرقە، جبۀ درویش.

خەرقین: شەمتین، خلیسکان ف لیز خوردن.

خەرك: ١) داری درێژی سێ پێچك کە ناوانباری لەسەر بەرفامچی دەدەن؛

٢) دونای داربن کە لەسەر پشت باربەر دادەنرێ بۆ بەردکێشان ف ١) سەبابۀ فلك؛ ٢) چوب دوسری کە بر پشت باربر برای حمل سنگ گذارند.

خەرکان: خرکانە ف نگا: خرکانە.

خەرکانە: خرکانە ف نگا: خرکانە

خەرکاو: خەربك، مژول ف مشغول. سرگرم.

خەرکنج: قرژانگ، قرزاڵ ف خرچنگ.

خەرکۆڵ: کەرکۆڵ، گیابەکی سەرزلی بەدرکە ف گیاهی است خاردار.

خەرکەمان: نامرازی چەماندنەوەی کەللە بێزنگو کەمەی دەف ف وسیلۀ خم کردن چنبر دف و غربال.

خەرکەوان: خەرکەمان ف نگا: خەرکەمان.

خەرك: ١) هامێز، باوەش؛ ٢) نێوانی ران، ناوگەڵ؛ ٣) بن هەنگڵ؛ ٤) هوزو جڵپاو ف ١) آغوش؛ ٢) انتهای ران؛ ٣) زیر بغل؛ ٤) گل‌ولای.

خەرگا: خێوەتی زۆرگەورەی پیاوی گەورە ف خیمۀ بزرگ.

خەرگۆز: کەرەکێوی، گۆز ف گورخر.

خەرگولك: کەرەکێوی ف گورخر.

خەرگە: بەرۆی کۆنو پیس ف لَتَه پارچۀ کهنه و کثیف.

خەرگەلە: ١) کەرلەوەڕێن؛ ٢) برێنی لە پیاو پیس و پۆخڵ و کۆنە پۆش ف ١) خر چران؛ ٢) کنایه از آدم کثیف.

خەرمان: ١) خرمان، بێدەر؛ ٢) مژی دەوری مانگ: (شەوە، نەسێرە بەزربوەن لە سەرمان / لە مانگی روت هەناسەم بونە خەرمان) «هەژار» ف ١) خرمن؛ ٢) هاله.

خەرمانان: ١) شەشەمین مانگی ساڵ؛ ٢) جەنگەی خەرمان هەڵگرتن ف ١) شهریورماه؛ ٢) موسم برداشت محصول.

خەرماناوا: دوعای پیت بۆ خەرمان ف دعای برکت خَرمَن.

خەرمان بەرەکەت: ١) نزا بۆ زور بونی خرمان؛ ٢) بەخششێ کە خاوەن خەرمان نەیدا ف ١) دعا برای زیاد شدن خرمن؛ ٢) بخشش صاحب خرمن.

خەرمانپێو: کەسێ کە خەرمان بەکێلە دەپێوێ ف خَرمَن کیل.

خەرمان پێوان: بێدەر بەکێلە ورگەڕاندن ف خرمن پیمانه‌کردن با کیل.

خەرمان سوڕ: ١) کۆگەنمی خەرمان؛ ٢) وەختی خەرمانان ف ١) راش؛ ٢) موسم برداشتن خَرمَن.

خەرمان سوڕانە: بانگێشتن بەهۆی سوڕبونی خەرمانەوە ف جشن و سور آماده شدن خَرمَن.

خەرمان سوڕبون: پێ‌گەیشتنی خەرمان، دان لەکا جوێ بونەوە ف آماده شدن خرمن.

خەرمانگا: جێ‌خەرمان، شوێنێ کە بێدەری لەسەرە ف جای خرمن.

خەرمان لۆخانە: شیرنی خەرمان سوڕبون ف سور آماده شدن خرمن.

خەرمان لۆخە: خەرمان لۆخانە ف سور آماده‌شدن خرمن.

خەرمان لۆغانە: خەرمان لۆخانە ف سور آماده شدن خَرمَن.

خەرمان لۆغە: خەرمان لۆخە ف سور آماده شُدن خَرمَن.

خەرمانە: نەمو مژێ کە لەبەرچاو بوێنە کەمەی دەوری مانگ ف هاله.

خەرمانەدان: مانگی بەخەرمانە: (قەسەم بەومانگەی **خەرمانەی داوە** / هەرگیز مەیلی نوێ وەلا نەناوە) «فولکلۆر» ف هاله داشتن ماه.

خەرمانەسوڕان: خەرمان سورانە ف جشن برداشتن خرمن.

خەرمان هەڵگرتن: کاتی خەرمان پێوانو بردنەوەی بۆماڵ ف خرمن برداشتن.

خەرمشك: جرج، مشکەکوێرە ف موش کور.

خەرموڕگ: مۆروە کەرانە، موروی درشتو شین. بەکورتانی کەرەوە دەی دروێن ف خَرمُهره.

خەرمەخیل: بەرگاوبلکە، داك ماکەری باب نەسپ ف قاطری کە مادرش الاغ و پدرش اسب است.

خەرمەگەز: کەرمێش، مێشی گەورەتر لە مێشی ناسایی ف خرمگس.

خەرناز: نازو نەدای کەسێ کە بۆ نازکردن ناشێ ف ناز کردن بی‌مزه و سبك.

خەرناش: کونەلوت، کونەنفنگ، کونای لوت ف سوراخ بینی.

خەرو: ١) لەخۆبایی، غلور؛ ٢) فریودراو، خەڵەتاو ف ١) مغرور؛ ٢) فریب خورده.

خەروا: ١) جۆرێ کولێرەی ناودار کە لەژێر زیلەمو دەبرژێ؛ ٢) نانەقەبسی‌و نانەهەنجیر ف ١) نوعی گردۀ مغزدار؛ ٢) لواشك.

خەروار: خەربار، کێشێکە بەرانبەر بەسێ سەد کیلو ف خروار.

خەروێ: کەروێشك، کەوروێشك ف خرگوش.

خەرە: دیواری لە وشکەبەرد، دیواری لەکوچك بێ هەڕ ف دیوار از سنگ بی‌ملات.

خەڕە: ١) لەخۆبایی، بەفیز، لوت بڵند؛ ٢) قوڕ،حەڕی، هەڕ ف ١) مغرور؛ ٢) گل.

خەرەبەنگ: خەربەنگ، غەربەنگ ف گیاهِ هرنگ.

خەرەزەن: قامچی زلی کەڵ نازوتن ف نوعی شلاق برای ستور.

خەرەف: خەرف: (نەو بیر وخەرەف، نافەنی مەزۆواو سەفابو / نۆ شوخ و جوان، دوربی لەنافانی خەرافات) «نالی» ف خَرِف.

خەرەفان: لەبیری هۆش نەمان ف خرفبدن.

خەرەفاو: هۆش نەماو لەبەر پیری ف خرفبده.

خەرەفیاگ: خەرەفاو ف خرفبده.

خەرەفیان: خەرەفان ف خرفبدن.

خەرەفین: خەرەفان ف حرفبدن.

خەرەفی: خەرەفاو ف خرفبده.

خەرەفیو: خەرەفاو ف خرفبده.

خەرەك: دەزگای پەمۆرستن، نامرازی لۆکەریسی ف ماشین پنبه‌ریسی.

خەرەم: خەرەم، نێرەکەری فەحل ف نره‌خر گُشن.

خەرەند: ١) خەندەك، قوڵکەی درێژی لەزەمین کەندراو؛ ٢) قوڵکە بۆ کۆبونەوەی ناوی پیس ف ١) خندق؛ ٢) پارگین.

خەرەنگەز: مۆزەشینە، مێشێکی کەسکی درشتە بەنازەڵی بەرزەوە دەدات ف خرمگس سبزرنگ.

خەرەنگەزە: خەرەنگەزا[ف] خرمگس سبزرنگ.

خەرێ: قوڕ، حەزێ، هەڕ، هەرگ[ف] گِل.

خەریب: ١) غەریب، ناوارە؛ ٢) بێگانە، بیانی؛ ٣) سەیر و سەمەرە؛ ٤) دەنگ و ناوازی خەمگینانە؛ ٥) بەلەنگازو بیچارە[ف] ١) آوارە؛ ٢) بیگانە؛ ٣) عجیب؛ ٤) نوای حزین؛ ٥) بیچارە.

خەریبوك: جۆرێ هەرمێ[ف] نوعی گلابی.

خەریبە: ناوارە، لاوەکی[ف] آوارە.

خەریتە: ١) هبشەکدان؛ ٢) نەخشە، شکلی ولات لەسەر نەخشە[ف] ١) نبردان؛ ٢) نقشهٔ جغرافیائی.

خەریك: بەکارەوە مژول[ف] مشغول بە کار.

خەریکە: ١) خەریك؛ ٢) بەکارەوە سەرگەرمە[ف] ١) مشغول؛ ٢) مشغول است.

خەرین: پرخە کردن لە خەوا[ف] خرناس کشیدن در خواب.

خەز: ١) جانەوەریکە لەنیرەی ریوی، کەولەکەی زۆر بە نرخە؛ ٢) چەوری: (هەموی خەزو بەزە)[ف] ١)خز، حیوانی کە پوستش باارزش است؛ ٢) چربی.

خەزا: جەنگ لەرای خودا[ف] جهاد.

خەزاڵ: خەزاڵ[ف] نگا: خەزاڵ.

خەزاڵ: ١) کەژاڵ، ناسك، مامز؛ ٢) ناوە بۆ ژنان؛ ٣) بزنی گوێ خەنەیی و بەدەن رەش و بۆر؛ ٤) بزنی لاجانگ خەنەیی و لەش بۆر[ف] ١) آهو؛ ٢) نامی زنانە؛ ٣) بُز گوش قرمز بدن سیاه؛ ٤) بُز خاکستری گوش قرمز.

خەزام: ١) پابز، کژی دوای هاوین؛ ٢) گەلاریزان؛ ٣) خەزەڵ، گەلای زەردی پایز[ف] ١) خزان؛ ٢) برگ‌ریزان؛ ٣) برگ خزان.

خەزان: ١) دەمی خەزەلوەر، گەلاریزان، خەزام؛ ٢) قازان، بەرۆش، مەنجەڵ؛ ٣) نیانی حەمام[ف] ١) برگ‌ریزان؛ ٢) دیگ مسی؛ ٣) خزانهٔ گرمابە.

خەزان کردن: زەردهەلگەران و داوەرینی گەلا[ف] زردشدن و ریختن برگ.

خەزایی: عەبنەمەل، مەلی دوژمنی کلۆ[ف] سار ملخ‌خوار.

خەزر: ١) نوڕەیی، رك بونەوە؛ ٢) مان، بێ‌چەقاندن[ف] ١) خشم؛ ٢) سرسختی.

خەزربن: ١) دەڕکەوە جون؛ ٢) مان گرتن[ف] ١) خشمگین شدن؛ ٢) اعتصاب کردن.

خەزریو: ١) غەزربو، دەڕکەوە چوگ؛ ٢) مان گرتو[ف] ١) خشمگین‌شُدە؛ ٢) اعتصاب کردە.

خەزگ: ١) خز، لوس: (ئەم‌جبنە زۆر **خەزگ** بو)؛ ٢) بەرگی ئاوریشم، حەریر؛ ٣) سەرەولێژ، کوژ[ف] ١) لیز؛ ٢) حریر؛ ٣) سراشیبی.

خەزگاڵ: خۆزی، کاشکا[ف] ای کاش.

خەزگان: قازان، بەرۆش[ف] دیگ.

خەژن: ١) ژن خوشك، خۆشکی‌ژن؛ ٢) هەڵ‌گرتن لە شوێنێك[ف] ١) خواهر زن؛ ٢) نگهداری در جایی.

خەزنە: ١) خەزێنە، گەنج، گەنجینە؛ ٢) نیانی حەمام[ف] ١) گنجینە؛ ٢) خزانهٔ حمام.

خەزوور: باوکی مێردو باوکی ژن[ف] پدر همسر.

خەزوورە: خەزوور[ف] پدر همسر.

خەزوك: هەرجانەوەرێ لەسەر زك دەڕوا[ف] خزندە.

خەزەڵ: ١) گەلای زەردی پایز؛ ٢) بزنێ کە موی دەست و پیلی زەرد بێت[ف] ١) برگ خزان؛ ٢) بزی کە موهای دست و شانەاش زرد باشد.

خەزەلوەر: ١) گەلاریزان؛ ٢) مانگی هەشتەمی ساڵ[ف] ١) برگ‌ریزان؛ ٢) مهرماه.

خەزەڵ وەرین: گەلا داکەوتن لە داران[ف] برگ‌ریزی.

خەزەڵ وەرێن: کاتی گەلاوەرینی داران، گەلاریزان[ف] موسم برگ‌ریزان.

خەزیر: خەزوور[ف] پدر همسر.

خەزێم: ئالقەی نێوان کونەلوت بۆ جوانی[ف] حلقهٔ زیور بینی.

خەزیموك: شیوی چەوەندەرو گەنم[ف] آش شلغم و گندم.

خەزیموك: گیایەکە گوڵی زەرد دەکا[ف] گیاهی با گلهای زردرنگ.

خەزێنە: خەزنە[ف] خزانە.

خەس: ١) شلی توندەوەبو، نیر، دژی‌تراو؛ ٢) بێ‌گونی[ف] ١) غلیظ؛ ٢) اختگی.

خەسار: ١) داری ژێر کاربنە بۆ دیوار لەقورسایی کاربنە پارازتن، حەماڵ؛ ٢) زیان، زەرەر؛ ٣) بەفیڕۆ چوگ[ف] ١) ستون چوبی کە دیوار را تقویت کند؛ ٢) زیان؛ ٣) هدر رفتە.

خەسارە: داری ژێر کاربنە، خەسار[ف] ستون چوبی خانە.

خەسارەت: زیان، زەرەر[ف] زیان.

خەساس: گون دەرهێن، کەسێ کە نێر بێ‌گون دەکا، وەستای گون دەرهێنان[ف] اختەکُنندە.

خەسان: هێلکەگون دەرهانن[ف] اختەشُدن.

خەساندن: ١) گون دەرهێنان؛ ٢) سەرلك پەڕاندنی دار[ف] ١) اختەکردن؛ ٢) هَرَس درخت.

خەسانن: خەساندن[ف] نگا: خەساندن.

خەساو: ١) گون دەرهاتگ؛ ٢) سەرلك پەڕێندراو[ف] ١) اختەشُدە؛ ٢) هَرَس شُدە

خەسپال: لەکار کەوتە، زورهان[ف] از کار افتادە.

خەست: تیر، خەس، هەس، دژی‌تراو[ف] غلیظ.

خەستاو: خەست[ف] غلیظ.

خەست‌وخۆڵ: ١) خەست و بەلەزەت؛ ٢) برێنی لە سەرخۆشی زۆر مەست[ف] ١) غلیظ و پُرمایە؛ ٢) شش‌دانگ مَست.

خەستە: ١) ماندو؛ ٢) نەخۆش؛ ٣) دۆی دەنورەکە کراو[ف] ١) خستە؛ ٢) بیمار؛ ٣) دوغ چکیدە.

خەستەخانە: نەخۆش‌خانە: (لەدەوری **خەستەخانە**ی عیشقی نەو سەوزەی کەواشینە / لەسەر هەر خەستەیێ با خوێندنی یاسینە. باشینە) «مەحوی»[ف] بیمارستان.

خەستەك: رەنگی شینی نۆخ، کەوەی ناریك[ف] کبود تیرە.

خەستی: نیری، خەسی، دژی تراوی، بەرانبەری شلی ف غلظت.

خەسرك: فەرناڵەی زل، نریانی گەورە ف سبد بزرگ.

خەسرەو: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانە.

خەسرەوانی: کوپەی زۆر زل ف خم بزرگ.

خەسك: گیایەکە گوڵی زەردی هەیە ف گیاهی با گلهای زردرنگ.

خەسڵەت: رەوشت، خو، ئاکار ف روش، اسلوب.

خەسوو: دایکی ژن و دایکی مێرد ف خاش، مادر همسر.

خەسوك: گون دەرهێنەر، خەساس ف اختە کنندە.

خەسە: خەسنە ف نگا: خەستە.

خەسەخانە: خەستەخانە ف بیمارستان.

خەسی: خەسوو، داڵکی ژن و شو ف مادر همسر، خاش.

خەسیاگ: خەساو، گون دەرهاتگ ف اختە شدە.

خەسیاو: خەسیاگ ف اختە شدە.

خەسیس: رەزیل، چرووك، رژد، چکووس، دەس قووچاو ف خسیس.

خەش: کەمایەسی، عەیب: (رونێکە **خەشی** تێدا نیە) ف نقص، غش.

خەشخاش: خاشخاش ف نگا: خاشخاش.

خەشخاشك: گوڵاڵە سورەی بەهاران ف شقایق.

خەشکاندن: خلیسکاندن ف لیزاندن.

خەشکین: خلیسکان ف لیزخوردن.

خەشۆ: گێل و نەزان، بلح، هەقمەق ف ابلە، احمق.

خەشە: خەرار، جەواڵی ئەمەر ف جوال کرکین.

خەشیفك: هوز، جەواڵی یەك سەری زەلام ف جوال بزرگ.

خەشیقولك: سەرەوژێری، خلیسك، سەرەولێژایی ف شیب تند، سراشیبی.

خەشیل: خوشیلك ف گیاهی است.

خەشیم: فێرەکار نەکراو، ناشی، کارنەزان ف ناشی.

خەف: ١) نهێنی، نادیاری؛ ٢) خەو، خاو ف ١) نهانی؛ ٢) خواب.

خەفان: ١) خەوتن، نوستن؛ ٢) نەوی بون لە درێژەوە ف ١) خفتن؛ ٢) خوابانیدە شدە.

خەفاندن: ١) دانەواندن، چەماندنەوە؛ ٢) دەخەوکردن ف ١) خوابانیدن؛ ٢) در خواب کردن.

خەفانن: خەفاندن ف نگا: خەفاندن.

خەفتان: ١) نۆمی بەزەوی وشکەوە کراو؛ ٢) کراسی ئاوریشم لەبن زرێوە؛ ٣) سەروکی گەمیە؛ ٤) جۆرێ کەوا؛ ٥) چاوەنۆڕی دەرفەت ف ١) تخم پاشیدە بە زمین خشك؛ ٢) کزاغند؛ ٣) ناخدا؛ ٤) نوعی قبا، سرداری؛ ٥) بی فرصت بودن.

خەفتگ: ١) نوستوو، خەوتوو، خەولێ کەوتوو؛ ٢) چەمێنراوی بەسەر زەویدا راکێشراو ف ١) خوابیدە، بەخواب رفتە؛ ٢) بر زمین خوابانیدە شدە.

خەفتن: نوستن، نفستن ف خوابیدن.

خەفتو: ١) نوستوو، خەفتگ؛ ٢) مۆتە، مۆنەکە ف ١) خفتە؛ ٢) کابوس.

خەفتیان: ساردەپایز کە ئازە ناشێ نوێ تێدا بچێنن ف سرمای پاییز کە اجازهٔ کشت ندهد.

خەفج: مۆنەکە، مۆنە، خەفنو ف کابوس.

خەفزان: ١) فاڵ گرەوە؛ ٢) زانا بە نادیاریان ف ١) فالگیر؛ ٢) غیب گو.

خەفك: ١) تەڵە، خەپك؛ ٢) ئامرازێکە لە هەوجاردا ف ١) تلە؛ ٢) ابزاری در خیش.

خەفگ: خەفك ف نگا: خەفك.

خەفگە: ١) جێ خەو، جێگەی نوستن؛ ٢) نەرە ف ١) خوابگاه؛ ٢) گودال مخصوص نگهداری میوە و برگ توتون.

خەفوور: ١) ناوی خوا؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف غفور. ١) نام خدا؛ ٢) نامی برای مردان.

خەفوك: ئەوگایەی لەخەنی جوتدا دەخەوێ ف گاوی کە هنگام شخم می خوابد.

خەفە: ١) خانوی بێ روناکایی؛ ٢) گڕەئاگری کز؛ ٣) پشو لێ بڕاو؛ ٤) کوژانەوەی ئاگر؛ ٥) خنکاو ف ١) خانهٔ کم نور؛ ٢) زبانهٔ ضعیف آتش؛ ٣) بی حرکت و تکان؛ ٤) خاموش شدن آتش؛ ٥) خفە شدە.

خەفەت: خەم، کەسەر، کول، مەینەت، جغار ف غم.

خەفەتبار: دڵ بکول، مەینەت بار، خەمبار ف غمگین.

خەفەتباری: خەمخۆری ف اندوهناکی.

خەفەت خواردن: خەمخواردن ف غصّە خوردن.

خەفە کردن: ١) کزکردنی گڕی چرا؛ ٢) کزکردنی تینی سەماوەر؛ ٣) پشو لێ بڕین؛ ٤) برینی لەبێدەنگ کردن؛ ٥) خنکاندن ف ١) کم کردن شعلهٔ چراغ؛ ٢) کم کردن سماور؛ ٣) بی حرکت ساختن؛ ٤) کنایە از ساکت کردن؛ ٥) خفە کردن.

خەفیاگ: لکی چەمێنراوی ژێرخاك کراو ف شاخهٔ زیر خاك خوابانیدە و جوانە زدە.

خەفیە: زوان گیر، خەبەرچین ف خبرچین.

خەڵ: ١) کوزی لەبەرد بۆ ئاژەڵ؛ ٢) سەنگەر بۆ شەڕ؛ ٣) خەڵك، مەردم ف ١) آغل سنگی برای دام؛ ٢) سنگر؛ ٣) مردم.

خەلا: ئاودەست، سەرپێشاو، مەوال ف مُستراح.

خەلات: ١) دیاری گەورە بپاوان؛ ٢) برینی لە کفن ف ١) خلعت؛ ٢) کنایە از کفن.

خەلاتی: بەخشراو، لەلایەن کەسێکەوە پێشکەش کراو ف پیشکشی.

خەلاس: ١) دوایی هاتگ؛ ٢) رزگار ف ١) باقی ناماندە؛ ٢) رهایی یافتە.

خەلاسی: رزگاری، نەجات ف رهائی.

خەلامور: سکڵ، پوڵ، پەن ف اخگر.

خەلان: ١) سەنگەران؛ ٢) کوزی ئاژەڵان لەدەشت؛ ٣) ناوی دوگوند لە باڵەکایەتی؛ ٤) شکانی ئێسکی قاچ و دەست ف ١) سنگرها؛ ٢) آغل های بیابانی؛ ٣) نام دو دهکدە در کردستان؛ ٤) شکستن استخوان ساق و بازو.

خەڵهوت: ژەکی سەر ئاگر نرياو، فرۆ ف آغوز منعقد شدە بر اثر حرارت.

خەڵتان: گەوزان، تێوەچوون: (**خەڵتانی خوێن**) ف غرقە، آلودە.

خەڵتانە: گیای ددان ناژن. گیایەکە لاسک ناسک وشکی دەکەن بۆ ددان ناژنین ف گیاه خلال.

خەلستن: رزگاربوُن، دەرچوُن و نەجات بوُن ف رهایی یافتن.

خەلسك: زەنگەنە نرێ ف نلسك انگور.

خەڵف: لکی یەك ساڵە، لقەداری ئەمساڵ ف جوانه، شاخهٔ یك ساله.

خەڵفە: بەردەستی وەستای پیشەساز ف دستیار اُستادکار.

خەڵق: ١) مەردم، عالـەم؛ ٢) دانیشتوو، ئەهل: (**خەڵقی کوێی؟**)؛ ٣) کەسی دیتر ف ١) مردم؛ ٢) اهل، ساکن؛ ٣) دیگر کس.

خەڵقنۆ: ئەی مەردم ف ای مردُم.

خەڵقۆ: خەڵقنۆ ف ای مردُم.

خەڵقوخوا: هەموکەس ف همهٔ مردم.

خەڵقی: کەسانی تر ف دیگر کسان.

خەڵقینە: ئەی مەردم، خەڵقۆ ف ای مردُم.

خەڵك: خەڵق ف نگا: خەڵق.

خەڵكوخوا: خەڵقوخوا ف خلق خُدا، مردم.

خەڵكی: خەڵقی ف کسان دیگر.

خەڵكینە: ئەی مەردم ف ای مردُم.

خەلو: سوکەڵەناوی خەلیل ف مُخفّف خلیل.

خەڵوا: بەدەست بانەوەکراو ف با دست پهن شُده.

خەڵوتە: ئەشکەوڵەت، بنەدیزەو گۆزەی شکاو، جێ خۆراکی سەگ و... ف سُفال شکسته، ظرف غذای سگ و...

خەڵوز: رەژی، رەژو، زوخاڵ، کومر ف زُغال.

خەڵوزان: رەژیدان، جێگەی رەژی، زوخاڵدان ف انبار زُغال، زُغالدان.

خەڵوزدان: خەڵوزان ف زُغالدان.

خەڵوزە: بەلایەکە بۆ شینایی و دەخڵ. گەڵا رەش هەڵدەگێڕێ ف آفتِ نباتی سیاه شدن برگها.

خەڵوڵ: ١) میچـه گوێلك، جگـه گوڵـك؛ ٢) بریتی لەزەلامی ناقـوڵا. زەبەلاح ف ١) قاپ گوساله؛ ٢) کنایه از گُندهٔ بدقواره.

خەڵوە: چلەکێشی، تەنیا رابواردنی سوفی بۆ چلەکێشان ف چله‌نشینی.

خەڵوەت: جێگەی بەتیایی ف جای دنج، خلوت.

خەڵوەتخانە: جێگەی چلەکێشانی پیر ف جایی که در آن چلّه نشینند.

خەڵوەتی: وچخانە، زۆری ئەرزاق، عەماری پشت زۆری رونیشتن ف پستو.

خەلە: دانەوێڵە، دەخڵ، دەغل ف غلّه.

خەڵـەت: ١) جوێن، سخێف؛ ٢) هەڵـە، سەهو؛ ٣) فریو ف ١) فحش؛ ٢) اشتباه؛ ٣) فریب.

خەڵەتان: فریوخواردن ف فریب‌خوردن.

خەڵەتاندن: فریودان، هەڵ فریواندن، دەسخەروکردن ف فریب دادن.

خەڵەتانن: خەڵەتاندن ف فریب دادن.

خەڵەتاو: نەفرەدراو، فریودراو ف فریب‌خورده.

خەڵەتێن: فریو دەر، نەفرەدەر ف فریبنده.

خەڵەف: ١) تیکوڵی دار؛ ٢) گەڵای دەوری گوڵی دار؛ ٣) فریو؛ ٤) ناو بۆ پیاوان ف ١) بوسنهٔ درخت؛ ٢) برگهای اطراف شکوفه؛ ٣) فریب؛ ٤) نام مردانه.

خەڵەفاگ: هەڵخەڵەتاو، خەڵەتاو ف فریب‌خورده.

خەڵـەفـان: ١) خەڵـەتان، فریودران؛ ٢) خەرفان ف ١) فریب خوردن؛ ٢) خرفیدن.

خەڵەفاو: ١) فریودراو؛ ٢) خەرەفیو ف ١) فریب خورده؛ ٢) خرفیده.

خەلەفرۆش: دانەوێڵە فرۆش، عەلاف ف غلّه فروش.

خەڵەفیاگ: خەرەفیو ف خَرَف شُده.

خەڵەفین: خەرەفان ف خرف شدن.

خـەڵـەك: ١) گەو، ئاڵقە؛ ٢) موی لێـك هاڵاو، موی سەری بەپێچ ف ١) حلقه؛ ٢) موی فرفری.

خەلەکان: گونـدێکی کوردستانە کە بەعسی وێرانی کرد. زێدی *ابن خلکانی بە ناو بانگە* ف نام روستایی که بەوسیله بعثیها ویران شد. زادگاه *ابن* خلکان.

خەلەکوان: خوڵەکەوە، مشکی، نۆزینە، بوڵ ف خاکستر.

خەلەکە: بازنەیەکی دارینە لە هەوجاردا ف از ابزار خیش.

خەڵەڵە: ١) خڕی لوڵەیی، خڕی لوڵەبی؛ ٢) لەلەی کێری براو ف ١) اسنوانه‌ای؛ ٢) جای ختنهٔ پسران.

خەلەندۆر: ١) گندۆر، فەلەندۆر، دۆربە؛ ٢) فرۆ ف ١) گیاهی است؛ ٢) آغوز.

خەلەنگ: گەزگەسك، گەزگەزك، گیابەکە پیاو ئەگەزێ ف گزنه.

خەلیان: نرازانی ئێسکی لەش ف از جا در رفتن استخوان.

خەلیت: تەربقەو بنناوو باروُت و چەشنی و پەڕۆی تفەنگی رەشۆکی ف ابزار و مواد تفنگ سرپُر.

خەلیتە: قەلادەی سەگ و تاژی ف قلّادهٔ سگ شکاری.

خەلیش: دارستانی چوغر، لێڕەواری بڕوچڕ ف جنگل انبوه.

خەلێف: پلوره، ماڵی مێشـەنگوین کە لە شوڵ دەیەنەن ف کندوی از ترکه ساخته شده.

خەلێفان: ناوی چەند گوندێکە لە کوردستان ف نام چند روستا در کردستان.

خەلیفە: ١) راسپاردەی شێخی تەریقەت لە بریکاری شێخ؛ ٢) سەرۆکی موسوڵمانان ف ١) خلیفهٔ پیر طریقت؛ ٢) خلیفهٔ مسلمین.

خەلیلان: ناوی هۆزێك و ناوچـەیەکی کوردستـانـە ف نام طایفـه و منطقه‌ای در کردستان.

خەلیلە: گیای دان ناژن ف گیاه خلال.

خەلێلە: دودڵی، بێ باوەڕ بوُن ف بدگمانی، شك.

خەلیلی: ١) جۆرێ هەنگوری سپی کە زونر پێی دەگا؛ ٢) زنجیری لاقی زینـدانـی. دەگەڵ کوت دەگونـرێ: (**کـوت و خـەلـیـلی**) ف ١) نوعی انگور زودرس؛ ٢) زنجیر پای زندانی.

خەم: ١) غەم، کەسەر؛ ٢) چەم، چەماو ف ١) غم، اندوه؛ ٢) خم.

خەمازە: داری فولایی ماسیان ف چوب قُلاب ماهیگیر.

خەمان: ١) زۆر کوڵ و کەسەر؛ ٢) خاڵەخەمە، مامەخەمە، کەسێ دەخەمی هەموکەس دابە؛ ٣) سوکەڵەی ناوی رەحمان ف ١) غم بسیار؛ ٢) دلسوز و غم‌خور همگی؛ ٣) مُخَفَّف عَبدُالرّحمن.

خەماوی: ١) خەمبار، دڵ‌تەنگ؛ ٢) کار بان کارەسانێك کە بیاو خەمگین دەکا ف ١) دل‌تنگ؛ ٢) مایهٔ دلتنگی.

خەمبا: خانەبا ف وَرَم اندام.

خەمبار: دڵ‌تەنگ، خەمگین ف غمگین.

خەمتین: کزبوونی ئاگر ف کم سو شدن آتش.

خەمجوور: فەمجوور، پوشانەو سەرانەی ماڵات بۆ ئاغاو دەوڵەت ف مالیات بر دام.

خەمخوار: ١) دڵ‌تەنگ؛ ٢) کەسێ کە خەم لەبیاو دەخوا، دڵسۆز ف ١) غمگین؛ ٢) غمخواره.

خەمخۆر: خەمخوار ف نگا: خەمخوار.

خەمخۆرك: قەڵشی زەوین لەبەر بێ‌ناوی ف ترك خوردن زمین از بی‌آبی.

خەمخۆرکە: خەمخۆرك ف ترك خوردن زمین از بی‌آبی.

خەمخۆرە: ١) مشورخۆرە، سەربەرستی دڵسۆز؛ ٢) شاهۆ. مەلێکە ف ١) سرپرست دلسوز؛ ٢) پرندهٔ بوتیمار.

خەمخۆری: ١) خەمخواردن، دڵ‌تەنگ بوون؛ ٢) سەربەرسنی کردنی دڵسۆزانە ف ١) غُصّه خوردن؛ ٢) غم‌خوارگی.

خەمخەموك: گوڵی رەر، شکۆفەی داری مێو ف شکوفه درخت انگور.

خەمخەموکە: خەمخەموك ف نگا: خەمخەموك.

خەمرك: کانی و شیناییی لەناو بیابان‌دا ف واحه.

خەمرە: ١) قوڵکەی ناو تێدا وەستاو؛ ٢) کوبەی زۆر زەلام ف ١) گودال آب؛ ٢) خُم بزرگ.

خەمرەوێن: ناوەدەنگی، وەرویزکە ف غم‌زُدا، مونس.

خەمری: ١) بەرچۆکە. پرچی سەرنویڵ؛ ٢) نویڵ پیچ. نەنی‌بەند ف ١) زلف روی پیشانی؛ ٢) پیشانی‌بند.

خەمزە: ١) نازی بەجاوان؛ ٢) ناوی گوندێکە لەشار بازیری کوردستان ف ١) غمزه و ناز؛ ٢) نام دهکده‌ای در کُردستان.

خەمسار: گوێ نەدەر بەکار، خوڵەکار بوێر ف لاابالی در کار.

خەمشە: ١) گوێ‌نەدان بەکار، خۆ گێل کردن؛ ٢) شەرمی ژن ف ١) اِهمال؛ ٢) شرمگاه زن.

خەمشەبیر: تۆز و دوکەڵی زۆر داوەستاو ف غُبار و دود نیره و راکد.

خەمشەسەری: ١) کاری بەنەمەڵی. کاری نابەدڵ؛ ٢) نەمەڵ و خۆگێل کەر لەکار ف ١) انجام کار با اهمال؛ ٢) بی‌رغبت به انجام کار.

خەمگین: خەفەت‌بار، مەینەت‌بار ف غمگین.

خەمل: ١) خشڵ، زەنبەر؛ ٢) رازانەوە؛ ٣) فەرساندن، بەراوەردکردن ف ١) زیوَر؛ ٢) آرایش؛ ٣) برآورد کردن.

خەمڵ: خەمل ف نگا: خەمل.

خەمڵان: ١) رازانەوە؛ ٢) فەرسان، بەراورد ف ١) آرایش؛ ٢) ارزیابی.

خەمڵاندن: ١) رازاندنەوە بە خشڵ و جلکی جوان، جوان کردن؛ ٢) قەرساندن ف ١) آراستن؛ ٢) برآورد کردن.

خەمڵاندی: خشڵ و جلی جوان دەبەر کراو، رازاوە ف آراسته.

خەمڵانن: خەمڵاندن ف نگا: خەمڵاندن.

خەمڵاو: ١) رازاوە، جوان‌کراو؛ ٢) بەراوردکراو ف ١) آراسته؛ ٢) برآورد شُده.

خەمڵ کردن: بەراورد کردن، قەرساندن ف ارزیابی کردن، تخمین زدن.

خەملی: جوان‌کراو، رازاوە ف آراسته.

خەمڵین: خەمڵان ف نگا: خەمڵان.

خەمڵێن: ١) رازێنەوە، جوانکەر؛ ٢) قەرسێن، بەراوردکەر ف ١) آرایشگر؛ ٢) براوردکُننده.

خەملینوك: رازێنەوە ف آرایشگر.

خەمڵیو: خەمڵاو ف نگا: خەمڵاو.

خەمناك: خەمبار ف غمناك.

خەمۆ: ١) بەخەم بۆ هەموکەس؛ ٢) ناوەبۆ پیاوان ف ١) شریك غم دیگران؛ ٢) اسم مردانه.

خەمۆر: بەزی دەم‌وچاو سپی و رەش ف گوسفند رخسار سپید و سیاه.

خەمۆش: بێدەنگ، وسکوت ف خاموش، ساکت.

خەمە: خەمۆ ف نگا: خەمۆ.

خەمەخۆرە: شاهۆ، خەمخۆرە، شاوەشبنکە ف بوتیمار.

خەمەگڕ: خم‌خموك، فم‌قموك، سەرمازەلە ف وزغ.

خەمیر: هەویر، ناردی لە ناوکراوی شێلدراو بۆ نان ف خمیر.

خەمین: مەینەت‌بار، دڵ‌تەنگ ف غمگین.

خەن: ١) گەردن، مل، نەستۆ، نەوك؛ ٢) کەن، بێکەنین، کەنین، خەنە ف ١) گردن؛ ٢) خنده.

خەنازیر: کوانی زل کە لە مل دێن ف خنازیر.

خەنازیل: خەنازیر ف خنازیر.

خەنان: پشکوتو، بشکفتی ف شکفنه، بازشُده.

خەناوك: گەردن‌بەند، ملبوانە، ملوانە، ملوانکە، گەردانە ف گردن‌بند.

خەناوکە: خەناوك ف گردن‌بند.

خەنجوك: خەنجەر ف خنجر.

خەنجەر: کێردی درێژی خواری دەسك‌دار کە بیاوان دەبەر خۆیانی زادەکەن ف خنجر.

خەنجەربازی: گەمە بەخەنجەر کردن ف خنجر بازی.

خەنجەرباڵە: کەندەسمە، مێش خۆرە. مەلێکە باڵی لەخەنجەر نەکا ف پرنده‌ای با بالهائی شبیه به خنجر.

خەنجەر دەم: دارکونە، دارنەقێنە ف دارکوب.

خەنجەردەمە: خەنجەردەم ف دارکوب.

خەنجەرە: گیابەکە وەك فاسولیادەچێ کە لوی هەیە ف گیاهی است.

خەنجەرەدەمە: جۆرێ کولە، جسنە کللۆبەکە کلکی خوارو درێژە ف نوعی مَلَخ دم‌بُلند و کج.

خەنجەلیس: گیابەکە بنەکەی دەخۆن ف گیاهی است که پیاره‌اش را

می‌خورند.

خەنجێر: خەنجەر ف خنجر.

خەند: قەن، فەند، شەکری تۆلاّبەستو ف قند.

خەندخەندوك: کوکەزەشە، خروزەك ف خروسّك.

خەندقان: خنکان، پشو لێبڕان، هەناسە نەمان ف خفەشُدن.

خەندقاندن: خنکاندن، پشولێبڕ ین ف خفەکردن.

خەندقین: خەندقان ف خفەشدن.

خەندۆر: خەرەند ف نگا: خەرەند.

خەندەران: دەم بە پێکەنین و روخوش ف همواره شاد و خندان.

خەندەق: خەرەند، کەندالی هەلکەندراو ف خندق.

خەندەق دانەوە: هەلکەندنی خەندەك ف کندن خندق.

خەندەك: خەندەق ف خندق.

خەندەك دانەوە: خەندەق دانەوە ف کندن خندق.

خەنزار: نابڕوتکاو، شەرم نەماو ف رسوا.

خەنزاری: بەشوُرەیی، بێ نابڕوبی ف رسوایی.

خەنزراندن: هەلکزاندنی موی سەروپێ ف موی کلّەپاچە را بر آتش گرفتن.

خەنزربن: خەزربن ف نگا: خەزربن.

خەنوك: ۱) تاژی پیر کە ناگاتە کە رویشك؛ ۲) گوێ نەدەر بە کار ف ۱) تازی پیر کە بە شکار نرسد؛ ۲) اهمال‌کار.

خەنۆل: خەندەران ف بشّاش و خندان.

خەنە: ۱) کەن، پێ کەنین، خەنین؛ ۲) گیای رەنگی دەست و پێ و سەری ژنان ف ۱) خندە؛ ۲) حّنا.

خەنەبەندان: کوبوُنەوەی شەوی پێش بوُك بردن، کە خەنە دەگرنە دەستی بُوك و کیژان ف مراسم شب قبل از عروسی.

خەنەتیفك: کرێژەبەرد ف گُل سنگ.

خەنەران: خندەران ف همواره خندان.

خەنەك: ۱) خەندەك، خەرەند؛ ۲) خەنوك ف ۱) خندق؛ ۲) نگا: خەنوك.

خەنەکچان: برێنی لە داوێن پاکی، بێ گوناحی ف کنایە از پاك دامنی.

خەنەل: بزنی شان‌وپیل بەرەنگی خەنە ف بزی کە موهای شانەاش حنایی باشد.

خەنی: ۱) بەئارەزو گەیشتو، کامەروا؛ ۲) پێکەنی، کەنی ف ۱) کامران، کامیاب؛ ۲) خندید.

خەنیسم: ۱) دوژمن؛ ۲) دۆستی فاسقی ژنی کەسێك ف ۱) دشمن؛ ۲) معشوق زن شوهردار.

خەنیکە: ۱) قایشی تیر؛ ۲) شێوی شلەساواری ورد ف ۱) بوغ بند؛ ۲) آش بلغور ریز.

خەنیلە: پیرخەنیلە، چێشتی وردەساواری نراو ف آش بلغور ریز.

خەنین: کەن، کەنین، پێخەنین ف خندیدن.

خەنینەوە: تریقانەوە، پێکەنینی بەقەو ف خندە با صدای بُلند.

خەو: ۱) نوستن، دژی بێداری؛ ۲) خەون، شتێ کە لە خەوا دەیبینێ ف ۱) خواب؛ ۲) رؤیا.

خەواتەمار: خەوی زۆر گران ف خواب بسیار سنگین.

خەوار: ۱) کەسێ زۆر دەخەوێ، ئەوی زیاد دەنوێ؛ ۲) تەنبەل، تەمەل ف ۱) پرخواب؛ ۲) تنبل.

خەوارە: هۆزێکی کوردە لە کوردستان ف عشیرەای کرد.

خەوالو: چاو بەخەو، کەسێ لەخەو هەستابێ بەلام خەو بەری نەدابێ ف خواب‌آلودە.

خەواندن: ۱) نواندن، دەخەوکردن، خەفاندن؛ ۲) نەواندن، چەماندن ف ۱) در خواب کردن؛ ۲) بر زمین خوابانیدن.

خەوبردن: لەخەو کردن، خەولێ ساندن ف از خواب محروم کردن.

خەوبردنەوە: دەخەو ڕاچون، خەولێ کەوتن، بەرانبەری بێدارمان ف بەخواب رفتن.

خەو بەسەرچوُن: لەخەوالوبی فوناربون ف از خواب‌آلودگی رستن.

خەوبینین: خەو دیتن، لەخەودا دیتنی شت ف خواب دیدن.

خەوپەڕین: خەو بەسەر چوُن، نەمانی خەوالویی ف خواب از چشم پر بدن.

خەوپەڕێن: کارێ یان شتێ کە داهێزانی خەو ناهێلێ ف از بین برندهٔ خواب.

خەوتن: ۱) نوستن، چوُنەخەو، رازان؛ ۲) درێژبوُن، خولەگەزدان ف ۱) خفتن؛ ۲) دراز کشیدن.

خەوتنان: ماوەیەك دوای نوێژی شێوان، شەو کانی خەوتن ف عِشاء.

خەوتوُ: خەفتگ، نڤستی ف خوابیدە.

خەوتە: خەوخەو، خەوخوش ف خوش‌خواب.

خەوتەقین: خەوزڕان، خەوپەڕین ف خواب پر بدن.

خەوڤخان: وەرەزو ـــــت بون ف ـــت شدن.

خەو خوش: خەوگران، خوش‌خەو ف گران‌خواب.

خەوخەو: کەسێ زۆر دەخەوێ ف کسی کە زیاد می‌خوابد.

خەوداگرتن: خەو بەسەردا هانن، هێرش هێنانی خەو ف سخت خواب گرفتن.

خەودیتن: رابردەی دەمی نوستن ف خواب دیدن.

خەور: ۱) لێلایی؛ ۲) دنیای بەتەمو مژ؛ ۳) ژەنگی تەنکی سەر ئاوێنە ف ۱) کدر؛ ۲) فضای مه‌آلود؛ ۳) زنگار آینە.

خەو روژك: بەسەرهاتی بە درو گێڕانەوە ف تعریف سرگذشت دروغین.

خەورەوین: خەوپەڕین، خەوتەقین ف خواب‌پر بدن.

خەورەوێن: خەوپەڕێن ف سبب پر بدن خواب.

خەو زڕان: خەوپەڕین، لەخەو بێ‌بەش بوُن ف بی‌خواب شدن.

خەو زڕین: خەوزڕان ف بی‌خواب شدن.

خەوزڕێن: خەوپەڕێن ف سبب پر بدن خواب.

خەوسوك: لەخەوا لەسەر هەست، بەرانبەری خەوگران ف سبك خواب.

خەوش: ۱) عەیب، کەمایەسی، خەش: (وەك زێری بێ‌**خەوش** وایە)؛ ۲) دەنکی چروك و بێگانە لەناو دەغلدا؛ ۳) خنل، زەنبەر ف ۱) دَغل؛ ۲) دانەهای ناباب در غلّە؛ ۳) زبْر.

خەوشێ: ناوە بۆژنان ف نام زنانە.
خەوقورس: خەوگران، بەرانبەری خەوسوك ف سنگین خواب.
خەوگا: جێ‌خەو ف خوابگاه.
خەوگران: خەرخۆش، کەسێ کەدێر لەخەو هەڵدەسێ ف گران خواب.
خەوگرتن: ١) خەوداگرتن: ٢) خەولێ‌ساندن، بێ‌بەش کردن لە نوستن ف ١) سخت خواب گرفتن: ٢) از خواب محروم کردن.
خەول: گلار، گل، تل، خلۆر ف غلت، تلو.
خەولان: گلاربوونەوە، خلۆربوونەوە، تل‌خواردن ف غلتیدن.
خەولاندن: تلۆر کردنەوە ف غلتانیدن، غلت‌دادن.
خەولێ: زەحف، زاف، فربە، گەلەك، خەیلێ، فرە ف بسیار، خیلی.
خەولێ کەوتن: دەخەو ڕاچوون، نقستن، چاوچوونە خەو ف بەخواب رفتن.
خەومەت: خزمەت، کاربۆکردن ف خدمت.
خەون: شتانێ کە لە خەوا دەبینرێن ف رؤیا.
خەونامە: کتێبی خەون لێکدانەوە ف کتاب تعبیر خواب.
خەون دیتن: دیتنی شتان لە خەودا ف خواب دیدن.
خەونوچکە: وڕێنگ، وێڕینگ، وەنەوز ف بینکی.
خەونی ئالۆز: خەوی بێ‌سەروبەر، پەرێشان ف خواب پریشان.
خەووك: ١) خەوخەو، کەسێ کە هەمیشە کەیفی لە خەوتنە: ٢) گایەك کە لەکاتی کاردا دەخەوێ، خەفۆك ف ١) همیشە آرزومند خواب: ٢) گاوی کە هنگام شخم‌زنی بخوابد.
خەوهاتن: ئیشتیا لە نوستن بوون ف خواب‌آمدن.
خەوەکوتکێ: خەوەنوچکە ف بینکی.
خەوەنوچکە: خەونوچکە ف بینکی.
خەی: ١) وشەی خۆشەویستی، گیانە: ٢) وشەی هانەدان: (**خەی** ئەم‌کارە بکە)؛ ٣) چەند خۆشە، ئۆخەی: ۴) ئافەریم ف ١) کلمهٔ دوست‌داشتن: ٢) کلمهٔ تشجیع: ٣) چە خوش است: ۴) آفرین.
خەبات: جل‌دوو، بەرگ‌دوو ف خیّاط.
خەباتە: ١) گشتەکی ئاوریشم: (زولفت **خەیاتەی** خاوە): ٢) سوورەسافە، زەرنەقوونە، بەچکە مەلیچکی توك لێ‌نەهاتگ ف ١) نخ تاب‌دادهٔ ابریشمی: ٢) جوجە گنجشك پر درنیاوردە.
خەباتەکێش: دەرزی تایبەتی بۆ خەیاتە ف نوعی سوزن ویژهٔ نخ تاب دادهٔ ابریشمی.
خەباتی: پیشەی جل‌دوو ف خیّاطی.
خەبار: هاروێ، تارو، تاروێ ف خیار.
خەیارچەمبەر: بەری گیایەکە بۆدەرمان دەشێ ف از گیاهان دارونی.
خەیارچەمەر: خەیار چەمبەر ف از گیاهان داروئی.
خەیار دیمی: گوژاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل
خەبارشنگ: خەبار چەمەر ف از گیاهان دارونی.
خەیاروك: قونێر، جۆرێ کوانە کە زۆرتر لەقون و لاڕان دێت ف نوعی دُمّل.
خەیارە: خەیاروك ف نوعی دُمّل.
خەیارەك: خەباروك ف نوعی دُمّل.
خەیاڵ: ١) فکر، بیر، هزر: ٢) شتی نەشیاو ف ١) فکر: ٢) محال.
خەیالات: ١) بیر و هزری زۆر: ٢) دەبیرەوە چوون: ٣) فکری دوور و نەشیاو ف ١) افکار زیاد: ٢) در فکر فرورفتن: ٣) امر محال و ناممکن.
خەیاڵی: شتێ کە نەبووە و بەخەیاڵ دروست‌کراوە: (ئەم چیرۆکە **خەیاڵیە**) ف خیالی، افسانە.
خەیان: غەبان، بەروالەت دۆستی ناڕاست ف خائن.
خەیانن: خاباندن، ماوەبردن ف گذشت زمان.
خەیانەت: ناڕاستی لە دۆستیدا، غەدر، غەبانی ف خیانت.
خەیب: ئیوار، نادیار ف غیب.
خەیبی: نادیاری، بەرئیوار، نەلەبەرچاو ف غیبی.
خەید: ١) تووڕەیی، رك، رق: ٢) دەی‌خا، ئەی‌خات ف ١) خشم: ٢) می‌اندازد.
خەیدۆك: هەمیشە تووڕە و رك هەستاو ف همیشە عصبانی.
خەیدی: تووڕە، رك‌هەستاو، قەڵس ف خشمگین.
خەیدین: تووڕەبوون، قەڵس‌بوون، رق‌هەستان ف خشمگین شدن.
خەیر: ١) جگە، بێجگە: ٢) نە، نا، نەخێر ف ١) جز: ٢) خیر، نە.
خەین: جگە، بێجگە، بەجگە، جیالە ف بجز.
خەیوور: بەناموس، ناموس پارێز ف غیرتمند، غیور.
خەیویر: هەویر، خەمیر ف خمیر.
خی: خەریك‌بوون، مژولی ف سرگرمی، اشتغال.
خێ: ١) هەشتەم پیتی ئەلف و بێکە: ٢) خوێ، خوا، نمەك: ٣) ئەریت، خوو: ۴) قێ، نەخۆشی خۆداری: ۵) ئارەقەی لەش، خوە ف ١) حرف «ح» در الفبا: ٢) نمك: ٣) خوی و روش: ۴) بیماری صرع: ۵) عَرَق بدن.
خیا: پێ‌دانی وشتر: (هێشترێ **خیا** بکە) ف بر زانو نشاندن شتر.
خێ‌بەندان: خوێڵێن، جێگەی خوێ لەدەم زەریا ف نمکزار.
خیپ: ١) کەل و بەلی قالگرەوە: ٢) بەردی نوك‌تیژی گەورە ف ١) ابزار رمّالی و فالبینی: ٢) صخرهٔ نُك‌تیز.
خیپشنە: کورتەبالای قەڵەو ف کوتولهٔ چاقالو.
خیپشە: باوەعەمرە، جلەتۆك، باواقورەت ف کوتولە.
خیپك: فالگرەوە، ئالحبین ف فالبین.
خیت: ١) جغز لە زەوی. بۆ سوێنددان *کە لەتاوبە زیدبە کاندا باوە*: ٢) تەریقی، خەجاڵەتی: ٣) خوێڕی، بێکارە ف ١) دایرهٔ بر خاك رسم شدە: ٢) شرمندگی: ٣) بی‌غرضە.
خێت: خەت، کێز، شوێن کێشان لەزەوی یان لە قاقەز ف کشە.
خیتك: وان، ئارەزو، هەوەس ف آرزو، هوَس.
خیچ: ١) فرو، زەکی کولاو: ٢) خەت لە قاقەز یان لە زەوی: ٣) هێڵی جووت، خەتی جووت: ۴) خوێل‌خێل: ۵) لار، خوار، چەوێل، چەوت، چەفت: ۶) خوشك، خوچ، خوار: ٧) بوج و بۆك: ٨) خیچ، بۆ لێخورینی مالاتی بەرز، ف ١) آغوز: ٢) کشە: ٣) اثر شخم‌زنی: ۴)

لوچ؛ ٥) کج؛ ٦) خواهر؛ ٧) پوك؛ ٨) واژه‌ای برای راندن گاو.

خێچ: لارو خوار، چەفت ف کج.

خیچان: دۆڕان لە کایەدا ف باختن بازی.

خیچاندن: بەزاندن لە کایە دا ف شکست دادن در بازی.

خیچاو: دۆڕاو، دەرکراو لە کایەدا ف بازنده.

خیچك: بەردی بازەڵێن، قوچك فەمچان ف شن‌های بەقول‌دوقول.

خێچ‌وپاچ: قیچەڵ‌فاچ، خوارو خێچ ف کج‌وکوله.

خێچ‌وخوار: خێچ‌وپاچ ف کج‌وکوله.

خێخ: زبر، زۆر، ناڵوس ف زبر.

خیخك: شبنوك، جۆری قەزوانی ورد ف نوعی چانلانفوش.

خێدار: فێ‌دار، نۆشی نەخۆشی فێ ف صرعی.

خێ داری: نەخۆشی فێ‌داری ف بیماری صرع.

خێـر: ١) کاری چاکـە؛ ٢) گـۆشتی بەخشینـەوە بەسـەر هەژارانـدا؛ ٣) وەرامی ناقابلی، نە، نا؛ ٤) قازانجی سەودا؛ ٥) خەت؛ ٦) سوێر ف ١) مُقابل شرّ، خیر؛ ٢) گوشت خیرات؛ ٣) نه، خیر؛ ٤) سود مُعامله؛ ٥) کشه؛ ٦) شور.

خێرا: ١) بلەز، بەپـەلە؛ ٢) بەبێ، خۆش‌ڕۆ لەرێگە؛ ٣) مەزبوت‌و چالاك لەکار ف ١) باعجله؛ ٢) بادپا؛ ٣) چُست‌وچالاك.

خێرات: ئەوشتانە بەچاکە لەڕای خودا دەدرێن ف خیرات.

خێرات خانە: هەژارخانە، جێ بە خێو کردنی بەك کەوتان ف نوانخانه.

خێراتن: بەخێرهێنان، بەخێرانن ف خوشامدگویی.

خێراقك: سوێراو، ناوی شۆر، کانیاوی سوێر ف آب شو

خێراندار: خاوەن چاکە ف صاحب احسان.

خێراو: ناوی ساردی خواردنەوە بە بەلاش ف آب سرد خیر به.

خێرایی: مەزبوتی، گورج‌و گۆڵی، بەگورجی ف چستی، چالاکی.

خێرتە: ١) بەباری فەت نە کێڵدراو؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) زمینی که هیچ وقت کاشته نشده باشد؛ ٢) نام روستایی است.

خێرخوا: چاکەکار ف خیرخواه.

خێرخواز: خێرخوا، چاکەکار ف خیرخواه.

خێرخێر: وێرێ، فوماشی خەت‌خەت ف پارچهٔ راه‌راه.

خێردار: بە بەرەکەت، بەقازانج ف دارای برکت.

خێردانەوە: بەهرەدان‌و زەوو زوکردنی ماڵانی کڕدراو ف سودبخشی دام خریداری شُده.

خێردەرەوە: ماڵـێکـی کڕاو کە بەهـرە زۆر بدات ف خریده‌ای که سودبخش باشد.

خێردیتن: بەهرە پێ‌گەیشتن ف سودبردن.

خیرك: خۆرە، نەخۆشیەکی پیسە ف بیماری آکله، خوره.

خێرکار: خێرەومەند ف نیکوکار.

خێرکردن: ١) بەخشین بەپیاوەتی‌و بێ قەرەبو؛ ٢) قازانج لەسەودا بردن ف ١) احسان کردن؛ ٢) سودبردن از معامله.

خێرو: خوێڕی، بێکارە، خۆڕێ، هیچ لەدەست نەهاتگ ف بیکارهٔ بی‌ارزش.

خێرۆ: خێرۆك ف نگا: خێرۆك.

خێروبێر: خێر و بەرەکەت ف خیر و برکت.

خێرۆك: دەخـڵێ لەنـوێی ڕژاوی پارهەڵی دابێنـەوە ف غلّه‌ای که از تخم‌های پراکندهٔ سال پیش روید.

خیرە: فالگرەوە، تالح‌بین، فاڵجی ف فالبین، رمّال.

خێرهاتن: بەخێرانن، خێرانن ف خوش‌آمدگویی.

خیـرەت: ١) ئازایی؛ ٢) پیـاوەتـی؛ ٣) نامـوس ف ١) شجـاعـت؛ ٢) مردانگی؛ ٣) ناموس.

خێرەومەن: چاکەکار، بەخشندە لەڕای خودا ف نیکوکار.

خێرەومەند: خێرەومەن ف نیکوکار.

خێرەودەر: خێر دەرەوە ف خریدی که سودبخش باشد.

خێڕی: خوێڕی، خۆڕی ف بیکاره و بی‌ارزش.

خیز: ١) زیخ، چەو، ورکەبەرد؛ ٢) حیز، گاندەر؛ ٣) ترسەنوك، ترسنۆك، ترسـونـەك؛ ٤) جۆرێ کڵاوی پیاوان؛ ٥) جێگەی خلیسکان ف ١) شن؛ ٢) نگا: گاندەر؛ ٣) ترسو؛ ٤) نوعی کلاه مردانه؛ ٥) جای لیز.

خێـز: ١) زۆرك، دەشتی بەکـەندو بڵنـدایی، زەوی بەگردولکەو قوڵکە؛ ٢) خشڵ‌و زەنبەر؛ ٣) نۆراو، زبر، زۆیر؛ ٤) نۆران، رەنجان، زیزبوُن؛ ٥) هێڵ، خەت، کێز؛ ٦) خۆشـانـدان: (خاڵان خێزیان کرد) ف ١) نیّماهور؛ ٢) زیور؛ ٣) رنجبده؛ ٤) رنجش؛ ٥) کشه؛ ٦) نمایان شدن، آشکارگشتن.

خیزار: گردەبڕ، شەقەمشار، هەرەی زەلامی دوکەسی ف ارّهٔ دونفره.

خیزاف: زوخاو، کێم‌و خوێنی برین ف ریم‌و خون زخم و دُمّل.

خیزان: خیزاف ف ریم و خون زخم و دُمّل.

خێـزان: ١) ماڵ‌و منداڵ؛ ٢) نان‌خۆری مـاڵ؛ ٣) کەبوانو، ژن بۆ مێـرد؛ ٤) هەژارو نەدار؛ ٥) حەکیمی فێ‌داران ف ١) زن و بچـه؛ ٢) افراد خانواده؛ ٣) زن نسبت به شوهرش؛ ٤) فقیر؛ ٥) طبیب بیماری صرع.

خێزاندار: خاوەنی نان‌خۆری زۆر ف عیالوار.

خێزاو: ١) هەڵکشـانی ناوی چەم‌و دەریا بەهۆی مانگەوە؛ ٢) شەپۆلی چکۆڵەی چەم ف ١) مدّ دریا و رودخانه؛ ٢) موج کوچك.

خیزخـۆر: بەسێن، گوێ چەم کە لاقـاوی لەسـەر کێشـاوەتەوە ف کنار رودخانه که سیل از آن فروکش کرده.

خێزك: جەغز، جغز ف دایره.

خیزە: ١) خبگە، هیزە، هێسنەی رۆن‌نێکودن؛ ٢) نبخە، دەنگ لەسنگەوە هاتنی نەخۆش ف ١) خبك؛ ٢) خش‌خش نفس بیمار.

خیزەر: لکی‌تازە دەرچوی دار ف شاخهٔ تازه برآمدهٔ درخت.

خیزەرە: هەڵاش، چرپی‌و پوشی سەرداری ڕاو ژێر قورەبان ف انبره.

خیزەرە: بەشـوێن بەکنـردا هاتنی زینـدوی لەش: (نـەسپێ خێزەرەی بەستبو) ف از... هی حشرات بر تن آدمی.

خیزەلان: شوێنێ کە زیخ‌و چەوی زۆرە ف شنزار.

خێـزیـان: ١) هەستان، ڕاستەوەبوُن لەبەر بەکێك، ئاخێز کردن، ڕابوُن؛ ٢) هەراس‌بوُن، بالاکردن ف ١) برخاستن؛ ٢) نمو کردن.

خیس: ۱) روگرژ، روناخوش؛ ۲) نیخەنیخ [ف] ۱) ترش‌رو؛ ۲) خش‌خش سینه.

خیس: ۱) دەم‌و لموس خوار؛ ۲) مل خوار [ف] ۱) کج دهان؛ ۲) گردن کج.

خیسار: خوُس، خوسار، زوقم [ف] بژ، سرماریزه.

خیسکە: یاری وردی جاندن [ف] بباز کاشتنی.

خیسە: ۱) بەگوشەی چاوڕوانین بەنوُرەیی؛ ۲) ناوڕدانەوە هەر بەمل [ف] ۱) چشم آغیل؛ ۲) سر برگردانیدن.

خیسەخیس: نیخەنیخ، خرخری سینە [ف] خش‌خش سینه.

خیسەلان: خلیسك، شوُناسەمتین [ف] لیزگاه.

خیش: ۱) شەنـەی دەم بەفـولاب کەشـنی گرانی لەلای سەرەوەبێ دادەگـرن؛ ۲) راکیشـان، بەزەویداکشـان؛ ۳) وە دەرەسـگ کەوىن [ف] ۱) جنگك مخصوص پائین آوردن جسم سنگین؛ ۲) بر زمین کشیده شدن؛ ۴) دیر شدن.

خیشاندن: وە دەرەنگ خستن، تەمەلی کردن [ف] اهمال کردن.

خیشك: نەختەی رێك‌و لوُس کردنی شیوەرد [ف] ماله صاف کردن شُخم، هبد.

خیش کردن: پیش خواردنەوە [ف] از شدت خشم لب فروبستن.

خیش کردن: بەسەر زەویدا راکیشان [ف] بر زمین کشیدن.

خیشکە: لەسەرقنگ خزین [ف] بر باسن حرکت کردن.

خیشەخیش: هەناسە سواری [ف] نفس‌نفس زدن.

خیشەخیش: بەنهێم کشان بەسەر زەویدا [ف] کشان‌کشان.

خیشی: خەشە، جەوالی لەمو [ف] جوال از کُرك بافته.

خیف: ۱) یالاکردن، هەراش بوُن؛ ۲) نوُبەرە، بالانە؛ ۳) شنی نادیاری؛ ۴) تالە [ف] ۱) رشد، بالندگی؛ ۲) نوبر؛ ۳) غیب، ناپیدا؛ ۴) طالع.

خیفزان: فالچی، تالح‌بین [ف] فالبین.

خیفە: نوُبەرە، خیف [ف] نوبر.

خیڤ: ۱) بیرتیژی بلیمەت؛ ۲) حیساب [ف] ۱) باهوش؛ ۲) حساب.

خیڤزان: حسابگەر [ف] حسابگر.

خیڤك: بیهوش و گێلوکە [ف] هالوی فراموشکار.

خیڤە: خیفە، خیف، بالاتە، نوُبەرە [ف] نوبر.

خیگ: ۱) هیزە، خیزە، پێستەی زوُن؛ ۲) بەراز، وەراز، خوُ [ف] ۱) خیگ؛ ۲) خوك.

خیگوُلکە: ۱) کودەلە، بەچکەوەراز؛ ۲) هیزەی بچوك [ف] ۱) بچه خوك؛ ۲) خیگ کوچك.

خیگە: هیزە، خیزە، پێستە بوزوُن [ف] خیگ.

خیگەلە: خیگوُلکە [ف] نگا. خیگوُلکە.

خیل: جاوخوار، خویل [ف] لوچ.

خێل: کوُمەلی هەوارچی؛ ۲) هوُز [ف] ۱) گروه چادرنشین؛ ۲) عشیرت.

خێلات: خێلی زوُر، رەوەند [ف] ایلات.

خیلاف: ۱) درو، ناڕاسـت؛ ۲) کیشەو نیوان ناخوشی [ف] ۱) دروغ؛ ۲) مُخالفت.

خیلانـگ: درکێکە بوُ ئاگر کردنەوەی دەبەن [ف] خاری است که برای سوزاندن مورد استفاده دارد.

خیلتان: ئەو گیابەی ددان تاژنی لێ دەکار دەکەن [ف] گیاهی است که از آن خلال دندان می‌سازند.

خیلونگ: خیلانگ [ف] نگا: خیلانگ.

خێلی: ۱) روُبەند، یەچە، پوُشی، روپوش؛ ۲) سێبەرو تەم؛ ۳) نەخوشی چاوخـواری؛ ۴) ئارای پوُك [ف] ۱) روبـنـد؛ ۲) سایه و مه؛ ۳) چشم‌چپی؛ ۴) پارچهٔ قرمزی که روی صورت عروس می‌کشند.

خیم: ۱) بنـاغە، هیم، بنچینەی خـانو؛ ۲) گـولمیخی لەدار، سنگ؛ ۳) رەچـەلـەك، بنچە، نوُرەمە، نەژاد، رەگەز [ف] ۱) اساس؛ ۲) میخ بزرگ چوبی؛ ۳) نژاد، اصل.

خێم: سەربەرە ژێری، سەرنشیو [ف] سر بزیر.

خین: خوین، خوُن، هوُن [ف] خون.

خێن: ۱) خین؛ ۲) پاشگری بەوانا، خویندەوارو خویندن: (دەرس خێن، رەش‌خێن)؛ ۳) جگە، بێجگە [ف] ۱) خون؛ ۲) پسوند به‌معنی خواندن و خواننده؛ ۳) بجُز.

خینالی: خویناوی [ف] خون‌آلود.

خینج: جگە، بل، غەیر [ف] بەغیراز، بەجز.

خیندار: خوینەخوُ، دژمنی خوینی [ف] دشمن‌خونی.

خینژ: جگە، جیالە، غەیرەز [ف] بجُز.

خینگ: خوشك، خویشك، خوار [ف] خواهر.

خینگر: خەنجەر [ف] خنجر.

خینگە: نەنگە نەسنور [ف] شکم گنده.

خینی: خیندار [ف] دشمن خونی.

خینی: خانو، مال [ف] خانه، سرا.

خێو: ۱) خاوەن، ساحیب؛ ۲) خودای کانی‌و ناوان، جنوکە؛ ۳) راهێنان و ژیاندن [ف] ۱) صاحب؛ ۲) رب‌النوع، جن؛ ۳) پرورش کردن.

خێوانە: بەرکوت، گەنمێ کە بەرلە هەرەتی دروێنە دەیدرون‌و گێرە دەکرێ بوُ خواردن [ف] پیشکوب غلّه.

خێور: خەرەف [ف] خرف.

خێوران: نوانەوە، بوُ ناواندنەوەی خوُراکی دەیلێن [ف] ذوب شدن. *برای خوراکی گویند.*

خێوُلکە: هیزەی بچوك، خیگەی جکوُلە [ف] خیگ کوچك.

خێوت: چادر، خەیمە، کوُن [ف] خیمه.

خیوە: نوبەرە، بالانە [ف] نوبر.

خێوەند: خاوەن، خودان، خێو، ساحەب [ف] صاحب.



دْ: *لە پێش وشـەوە دێت بەمـانای* : ١) دە، ئە، نیشانەی کردەی ئێستەو نابەنـدە: (دْچم، دْبێم)؛ ٢) پێشگـری دنـەدان، هان‌دان: (دْهـەرْە)؛ ٣) پێشگری دواندن بە تووڕەیی: (دْدەف زمن بەردە؛ ٤) جارجار زێدە لە پێویست دێت: (دْدو : دو، یەك‌و یەك) ف ١) *بەعنـوان پیشـونـد بەمعـانی*: ١) فعـل مضـارع؛ ٢) تشویق و تشجیع؛ ٣) خطاب عتاب‌آمیز؛ ٤) گاهی بدون داشتن معنی مستقل.

دا: *لەپێش وشە بەمانای* : ١) بەرەخوار: (**داکەوتن، داهێنان، داهێشتن**)؛ ٢) نوێ، تازە: (هەوایەك **داهاتوە** مامڵێ دەبڵێ)؛ ٣) هەتا، هەیا: (**دا** بۆ خۆم دێم هیچ مەکـە)؛ ٤) دەبـا، بلا: (**دابـزانـم** جیە)؛ ٥) مات، سەرگەردان: (**دامـابـوم**)؛ ٦) ئەی، هۆی: (**دا** کاك‌بیرۆت وەرە)؛ ٧) مەکە، وامەکە: (**دادەنگ** با گوێمان لێ بێ)؛ ٨) پێشگری خواستن: (**دابمـدەیە، داوەرە**)؛ ٩) وشـەی هان‌دان: (**دادەی** زامـەوەستن)؛ ١٠) وشـەی رێز لێ‌نان کچی شو نەکـردو: (**دامـریەم**)؛ ١١) بەواتا: بەخشین: (نـانی **دابـەمن**)؛ ١٢) عیلاجی نەخۆشین: (خەریکی **داو** دەرمانم)؛ ١٣) هاوارو شکایەت: (**دا** لەدەست ناغای زاڵم)؛ *لەپاش وشە بەمانای* : ١٤) لێدان: (لەمنی **دا**)؛ ١٥) دەفرایەتی: (ئەم جەواڵە جی‌تێ دا، پارە ها لە کیسەدا)؛ ١٦) بەمانای دایك، دێ ف پیشوند بەمعنی: ١) فرو، فرود؛ ٢) نو، تازە؛ ٣) تا؛ ٤) بگذار؛ ٥) سرگردان؛ ٦) آهای؛ ٧) نکن؛ ٨) خواستن و تقاضا کردن؛ ٩) حرف تشویق و تشجیع؛ ١٠) کلمـهٔ احتـرام بە دوشیزگان؛ ١١) بەمعنی بخشیدن؛ ١٢) مداوا، معالجە؛ ١٣) داد و شکایت؛ *پسوند بەمعانی* : ١٤) زدن، مضروب کردن؛ ١٥) ظرفیّت؛ ١٦) مُستقل بە معنی مادر.

دائەنێم: واحەساونەکەم ف چنین فکر می‌کنم.

دائیخستن: کردنەباو ف متداول کردن.

دائینـان: ١) رۆهێنتن؛ ٢) لەنـەبـوەچێ کردن؛ ٣) بەمنـار بڕینـەوە؛ ٤) ئەوی کردنی لکی‌دار؛ ٥) دەست پێداماڵین ف ١) فرو هشتن؛ ٢) ابداع کردن؛ ٣) با ارّە بریدن؛ ٤) کوتاه کردن شاخهٔ درخت؛ ٥) دست بر چیزی مالیدن.

داب: ١) عادەت، نەریت، داب‌و دەستـور؛ ٢) هوندراو لە داومووسك ف ١) عادت، رسم؛ ٢) تنیده از موی دُم اسب.

دابا: ئەگەر خۆی داهێناباوە ف اگر خم می‌شد.

دابارا: لەسەرڕا هاتەخوار: (میوە **دابارا**) ف فروریخت.

داباران: ١) بەرەوخوار هەڵرژان؛ ٢) لە هەموولاوە بۆهاتن: (هەرگوتم تری مشتەری **داباران**) ف ١) فروریختن؛ ٢) گردآمدن بر چیزی.

داباراندن: هەڵرژاندن لەسەرەوە بۆخوار ف فروریختن.

دابارانن: داباراندن ف فروریختن.

دابارین: داباران ف نگا: داباران.

دابارێن: کەسێ کە بەرەوخوار هەڵدەرێژێ ف فروریزندە.

داباش: بەشوێندا گەڕان، لێکۆڵینەوە، توێژینەوە ف پژوهش، جستجو.

دابڕ: کەرت، کەر، لەت، پارچە: (مەڕەکە **دابڕدابڕبو**) ف قطعەقطعە.

دابڕان: لەت‌بوون، لێك‌جیابوون ف از هم جداشدن.

دابڕانێ: ملە، کێ‌بەرکێ لە گوریس کێشاندا ف مسابقهٔ طناب‌کشی.

دابڕستن: شالاوبردن ف حملە‌بُردن.

دابڕسکان: پەلاماربردن بۆ ڕفاندن ف هجوم بەقصد ربودن.

دابڕسکین: دابڕسکان ف هجوم بە قصد ربودن چیزی.

دابڕکـردن: ١) جیاکردنەوەی کەم لە زۆر؛ ٢) بەزۆر گرتن‌و بردن ف ١) جدا کردن جزء از کُل؛ ٢) اشغال کردن.

دابڕین: ١) دابڕکردن؛ ٢) برینداربوون بەهۆی توندبوونی بەن لە ئەندام؛ ٣) لەلـەکردنی دار بەچەقۆ ف ١) جدا کردن جزء از کُل؛ ٢) زخمی شدن توسط طناب با ریسمان؛ ٣) اثر گذاشتن بر چوب با کارد.

دابنارتن: چە قاندنی ریشەو نەمام ف کاشتن ریشە و نهال.

دابو: هاتە سەردەستان، خۆی چەماندەوە ف خم شد.

دابوون: چەمینەوەیەکە دەست بگاتە سەرزەمین ف خم شُدن و دست بر زمین نهادن.

دابە: ١) بچەمێوە، کۆم‌بوەرەوە؛ ٢) عادەت وایە، ڕێ‌وشوێنە ف ١) خم شو؛ ٢) عادت چنین است.

دابەڕزان: هەڵمەت، هێرشی توند فا هجوم سریع.

دابەڕزاندن: هەڵمەت بردن بەرلە هەوالآن فا قبل از بقیه یورش بردن.

دابەڕزین: دابەڕزان فا یورش.

دابەز: بەرەوژێر دابەزین: (ئەم هەڵبەز دابەزەت لەجیە؟) فا پایین بریدن.

دابەزین: لەسەر سواری هاتنەخوار فا پیادە شُدن.

دابەزێن: ئەوی سواران دێنێنەخوار فا پیادە کُنندە.

دابەستن: ۱) قایم کردن، شەدانـدن، شەتەك‌دان: ۲) قامەت بەستن، دەست پێکـردنی‌ نوێژو نیەت: (نیەتی **دابەست**، نوێژی **دابەست**)؛ ۳) حەیوان لەمـاڵ راگرتن بۆ قەڵـەو بوُن؛ ۴) نێر و نامـور سەرملی گاخستن‌و نامـادەی جوُت بوُن: (جوتەکەم **دابەست**) فا ۱) محکم بستن: ۲) اقـامهٔ نماز کردن: ۳) نگهداری حیوان و فربه کردن آن: ۴) مُهیّا کردن ابزار شُخم.

دابەستە: حەیوانی لەماڵ راگیراو بۆ قەڵەو بوُن فا حیوان پرواری.

دابەش: بەش‌کردن، بەش‌بەش کردن فا تقسیم.

دابەش دابەش: پارچەپارچە، جیاجیا فا شرحه‌شرحه.

دابەش بوُن: جویَ‌جویَ‌و بەش‌بەش بوُن فا قطعه‌قطعه‌شُدن.

دابەش کراو: پارچەپارچە کراو فا شرحه‌شرحه شُده.

دابەش کردن: بەش‌کردن فا تقسیم کردن.

دابەش کەر: کەسیَ کەشتێ بەش‌بەش دەکا فا توزیع کننده.

دابەشین: دابەش‌کردن فا توزیع.

دابەشینەوە: دابەشین فا توزیع.

دابەلاندن: فوت‌دان، فویت‌دان فا بلعیدن، فرودادن.

دابەلین: دابەلاندن فا نگا: دابەلاندن.

دابێژ: دابێژەر، کەسیَ کەئارد یان دەخڵ بەهێڵەگ قەلبیردا دەکا فا بیزنده.

دابێژان: بێژتن فا ببختن.

دابێژتن: بێژتن فا ببختن.

دابێژدابێژ: کون‌کون وەك بێژنگ فا سوراخ سوراخ.

دابێژراو: بەبێژنگ بێژراو فا بیخته.

دابێژە: فرمان بە دابێژتن: (ئارد **دابێژە** بوُنان) فا ببخته کُن.

دابێژتن: بێژتن فا ببختن.

دابین: ۱) خوُمـان بچـەمێنین؛ ۲) توُقـرە گرتو، هێدی، داسەکنان، کار بێك‌هانـو؛ ۳) خاترجەم؛ ۴) ئارام، بێ‌کێشە فا ۱) خود را خم کنیم: ۲) آرام، قرار؛ ۳) خاطرجمع: ۴) اَمن و امان.

دابین کردن: بێك هێنان فا فراهم آوردن.

دابینی: ئارامی، هێمنایەتی فا آرامش.

داپ: داب فا عادت.

داپـاچ: کەسیَ بەتـەور یان بەتیغ شتیَ لەسـەرەوە بەرەوخـوار دەبڕیَ: (دارەکانی **داپاچی**) فا کسی که با تَبر یا تیغ چیزی را از بالا به‌پایین قطع کُند.

داپاچەر: داپاچ فا نگا: داپاچ.

داپاچین: داپاچ فا نگا: داپاچ.

داپاچێن: داپاچ فا نگا: داپاچ.

داپـاڵین: ۱) پالاوتن؛ ۲) بە تنـۆك چکـانـدن فا ۱) تصفیه کردن؛ ۲) قطره‌قطره چکاندن.

داپچـڕان: ۱) زەق‌و گوشـادکـردن: (زار **داپچـڕان**، چاو **داپچـڕان**)؛ ۲) لەسـەرەوە بوُخـوار دڕان فا ۱) بازشُدن چشم و دهان؛ ۲) از بالا به‌پایین پاره شُدن.

داپچـڕانـدن: ۱) داچەقاندنی دەم‌و زەق‌کردنی چاو؛ ۲) لەسەر بوُخوار دڕاندن فا ۱) باز کردن چشم و دهان؛ ۲) از بالا به‌پایین پاره کردن.

داپچڕین: داپچڕاندن فا نگا: داپچڕاندن.

داپڕسکان: داپەڕزین فا بەچیزی هجوم بُردن.

داپـڕوزقـان: روُت بوُنەوەی لکەدار یان هێشو لەگەڵاو دەنك فا لُخت شدن از برگ و بَر.

داپـڕوزقـاندن: روُت کردنەوەی لك یان هێشو لەگەڵاو دەنك فا لخت کردن درخت از برگ و بَر.

داپڕوزقانن: داپڕوزقاندن فا نگا: داپڕوزقاندن.

داپڕوزقیان: داپڕوزقان فا نگا: داپڕوزقان.

داپڕوزقین: داپڕوزقان فا نگا: داپڕوزقان.

داپڕوسکان: داپڕوزقان فا نگا: داپڕوزقان.

داپڕوسکاندن: داپڕوزقاندن فا نگا: داپڕوزقاندن.

داپڕوسکین: داپڕوزقان فا نگا: داپڕوزقان.

داپژان: بڵاوبونەوەی شتی ورد فا پاشیدن و پراکنده‌شُدن.

داپژاندن: بەرەو ژێر رشتنی شتی ورد فا پاشیدن.

داپسکـان: ۱) بەکـزی کـروشـمـەکـردن؛ ۲) فس‌خواردنی مریشك بوُ کەڵەشێر، داتسیان فا ۱) کِز کردن؛ ۲) حالت نشستن مُرغ در مقابل خروس.

داپسـکیان: داپسکان فا نگا: داپسکان.

داپسیان: داپسکان فا نگا: داپسکان.

داپلاندن: داپاڵین فا نگا: داپاڵین.

داپلۆخان: پێست فرێدان لەسوُتان فا سوختن و افتادن پوست.

داپلۆخان: داپلۆخان فا سوختن و از بین رفتن پوست.

داپلۆخاندن: سوتاندنی پێست فا پوست سوزاندن.

داپلۆخاو: پێست [illegible] بەسوُتان فا پوست انداخته از سوختگی.

داپلۆخین: داپلۆخان فا سوختن و از بین رفتن پوست.

داپلۆخیو: داپلۆخاو فا پوست انداخته از سوختگی.

داپلۆسان: دارکاری کردنی خەست‌و لەسەریەك فا کتك‌کاری سخت و پیاپی.

داپلۆساندن: داپلۆسان فا نگا: داپلۆسان.

داپلۆستن: داپلۆسان فا نگا: داپلۆسان.

داپلۆسکان: داپڕوزقان فا نگا: داپڕوزقان.

داپلۆسکانن: داپلۆسکان، داپڕوزقان فا نگا: داپڕوزقان.

داپلۆسکیان: روُتـەوەبوُنی لك یان هێشو لەگەڵاو دەنك فا لُخت شدن

شاخه با خوشه از برگ و دانه.

داپلۆسین: داپلۆسان ف نگا: داپلۆسان.

داپۆش: سەرپۆش دانەر ف سر پوش گذار.

داپۆشان: ۱) برینی لە تەواوکردنی خانو؛ ۲) وەشارنن بەهۆی سەرپۆش؛ ۳) پۆشینی سوڕو نهێنی خەڵـك ف ۱) کنـایه از تمـام کردن کار ساختمان: ۲) و ۳) سر پوش گذاشتن.

داپۆشاندن: داپۆشان ف نگا: داپۆشان.

داپۆشانن: داپۆشان ف نگا: داپۆشان.

داپۆشراو: وشارنو بەهۆی سەرپۆشەوە ف پوشیده.

داپۆشەر: کەسێ کە دادەپۆشێ ف پوشاننده.

داپۆشین: داپۆشان ف نگا: داپۆشان.

داپەج: قوت دەر ف بلعنده.

داپەچنین: قوت‌دان ف بلعیدن.

داپەچین: قوت جوێن ف فرو شدن در گلو.

داپـەڕ: ۱) بزوتنـەوە بەچـالاکی: ۲) چاوەنەترسان لەکار ف ۱) حرکت بانشاط: ۲) اقدام.

داپەڕژاندن: ئاو لە سەرەوە هەڵداشتن ف آب پاشیدن از بالا.

داپەڕژنین: هەڵ بەرناوتن، هەڵپاچینی لك و پۆپی دار ف هرس درخت.

داپەڕین: سەربەرەژێر پەلەزجون ف باشتاب فروآمدن.

داپیتن: هەڵ بەرتاوتن ف هرس درخت.

داپێچ: شەتەك‌دان، توندبەستن، جەڕەبابە ف محکم بستن و گره زدن.

داپێچـانـدن: ۱) داپێچ؛ ۲) ڕەپێچـەك‌دان، بەرخـوداون و زارفـاندن ف ۱) محکم بستن و گره زدن؛ ۲) با فشار به جلو راندن.

داپێچانن: داپێچاندن ف نگا: داپێچاندن.

داپێچین: داپێچان، داپێچاندن ف نگا: داپێچاندن.

داپیر: نەنك، دابکی دابك و باب، نەنە، نەنێ ف مادربزرگ.

داپیرك: داپیر ف مادربزرگ.

داپیرۆشك: ۱) جالجالۆکە، کاکڵەموشان: ۲) پیرابشۆکە، جانەوەریکی بۆری جکۆڵەیە، داپیرۆکە ف ۱) عنکبوت؛ ۲) خرخاکی.

داپیرۆکـە: پورایشۆکە، پیرابشۆکە، جانەوەریکی بۆرو خڕکەڵە یە گڵ لەسەر کونەکەی هەڵ‌دەدا ف خرخاکی.

داپیرە: داپیر ف مادربزرگ.

دات: ۱) کردەی رابردو لە: دان، بەخشین؛ ۲) پرسیاری‌دان بۆ رابردو: (نـاخـری دات بێ؟) ف ۱) ماضی مطلق از فعل دادن دوم شخص مفرد؛ ۲) آیا دادی؟.

داتاش: ناشەر ف تراشنده.

داتاشان: ناشران لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا به‌پایین تراشیدن.

داتاشین: ناشین لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا به پایین تراشیدن.

داترۆسکان: راچەنین لەترسان ف یکه‌خوردن.

داترۆسکاندن: راچەناندن ف شکه‌کردن.

داترۆسکیان: داترسکان ف یکه‌خوردن.

داتسیان: داهـاتو ن نزیك‌بە روخان: (نەودیواره داتسیاگە) ف کج شدن نزدیك به افتادن.

داتسین: داتسیان ف نگا: داتسیان.

داتکان: دڵۆ بەدڵۆ بە هاتنەخوار ف چکیدن.

داتکاندن: بەدڵۆپ رژاندن سەربەرەخوار ف چکاندن.

داتکانن: داتکاندن ف چکاندن.

داتلیشان: جڕخواردن لەسەرەوە بۆخوار ف شکافتن از بالا به‌پایین.

داتلیشـانـدن: لەسەرەوە بۆخوار دڕاندن، فەڵاشتن ف از بالا تا پایین شکافتن و دریدن.

داتلیشانن: داتلیشاندن ف نگا: داتلیشاندن.

داتلیشاو: دڕاو لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا تا پایین شکافته.

داتلیشیاگ: داتلیشاو ف نگا: داتلیشاو.

داتلیشیان: داتلیشان ف شکافتن از بالا تا پایین.

داتوڕاندن: فیزاندن، توڕاندن، بەلەفیزەگرتن ف اسهال گرفتن.

داتوروسکان: داترسکان ف شکه‌شدن.

داتوروسکانن: داترسکاندن ف شکه‌کردن.

داتولان: تولانەوە ف نگا: تولانەوە.

داتولاو: لەبەریەك چوگ لەکولان ف از شدت پختن له شده.

داتولین: حالەتی داتولان ف لەشدن از زیاد پختن.

داتـەپان: ۱) قوپانی سەربان؛ ۲) کونانەوە بەپیل و هەرجی ف ۱) فرو رفتن بام: ۲) کوبیدن با بیل و...

داتەپاو: ۱) زەوی و گڵی قوپاو: ۲) کونێنراو ف ۱) زمین و بام فرورفته؛ ۲) کوبیده شده.

داتەپکین: دانەپان ف نگا: دانەپان.

داتەپین: دانەپان ف نگا: دانەپان.

داتەقان: بەپەلەپەل داپێژران ف باعجله بپختن.

داتەقاندن: داپێژنی بەپەلەپەل ف باشتاب بپختن.

داتەکان: ۱) سەربەرەوخوار راوەشان: ۲) بریتی لە والابونی دەفری وەك کیسـەو جەوالی بەهۆی راوەشاندن ف ۱) تکاندن؛ ۲) کنایه از خالی شدن محتوی کیسه بەدلیل تکاندن.

داتـەکـانـدن: ۱) لەسەرەوە بۆخوار راوەشاندن؛ ۲) بریتی لە هیچ تێدا نەهێشتن ف ۱) فرونکاندن: ۲) کنایه از خالی کردن کیسه بوسیله تکاندن.

داتەکانن: دانەکاندن ف نگا: داتەکاندن.

داتەکاو: راوەشاو لەسەرەوە بۆخوار ف فرونکانیده.

داتەکیان: دانەکان ف نگا: دانەکان.

داتەکێ: دانەکاو ف فرونکانیده.

داتەکین: دانەکان ف نگا: دانەکان.

داتەکیو: دانەکاو ف نگا: داتەکاو.

داتەمریاگ: دامرکاو، بێ‌دەنگ و ئارام دانیشتو ف آرام و ساکت نشسته.

داتەمریان: داسەکنان، دامرکان، هەدادان ف آرام و ساکت نشستن.

داتەمین: خەمباری، مەبنەتباری ف اندوهناکی.

داجوین: بزوتنەوە، حەرەکەت کردن ف جنبیدن.

داچاندن: ١) تۆو بەزەویەوە کردن؛ ٢) ئارد کەم‌کەم بەسەر رۆندا کردن ف ١) تخم بر زمین افشاندن؛ ٢) آرد بر روغن نفته ریختن.

داچزان: جزان، ئەندام بەویکەوتنی ئاگر سوُتان ف سوختن بدن از تماس مستقیم با آتش.

داچزاندن: داغ بە ئەندامی لەشەوە نان ف سوزاندن.

داچکاندن: هەڵواسین، داڵەقاندن ف آویختن.

داچلەکان: راچلەکین لەترسان یان لەخەبەری سەمەرە ف یکّه‌خوردن.

داچلەکاندن: بۆنەهۆی داچلەکان ف شُکّه کردن.

داچلەکانن: داچلەکاندن ف شُکّه کردن.

داچلەکاو: شڵەژاو، ئەندکاو لەرزیو لە ترسان یان لە خەبەری سەیرو سەمەرەو ناخۆش ف شُکّه شده.

داچلەکیاگ: داچلەکاو ف شُکّه‌شده.

داچلەکیان: داچلەکان ف یکّه‌خوردن.

داچلەکین: داچلەکان، داچلەکیان ف یکّه‌خوردن.

داچلەکیو: داچلەکاو ف شُکّه‌شده.

داچناو: زەوی تۆو پێوەکراو ف زمین بذر پاشیده.

داچنراو: داچناو ف زمین بذر پاشیده.

داچنین: ریزکردنی شت بەنەبنەت بەکەوە بە ریك‌وپێکی، لەسەریەك هەڵچنین: (دەوری و قاپەکان لەسەر سفرە **داچنە**، کتێبەکان لەسەر رفە **داچنە**) ف پهلوی هم چیدن و مُرتّب کردن.

داچۆڕان: ١) هاتنەخواری ئاوی کەم لەسەرەوەو ژێرەوە؛ ٢) خەلاس بوُنی ئاو لە دەفرا ف ١) چکیدن؛ ٢) خشکیدن آب چشمه و...

داچۆڕاندن: بەنال‌کردنی ئاو ف خُشکانیدن آب.

داچۆڕانن: داچۆڕاندن ف خُشکانیدن.

داچۆڕیان: داچۆڕان ف نگا: داچۆڕان.

داچۆڕین: داچۆڕان ف نگا: داچۆڕان.

داچوُن: ١) ئەوی بوُن‌و قوپان: (سەربانەکە **داچوە**، هەوبرەکە **داچوە**) ف فرورفتن.

داچەقان: ١) ئەکرانی دەف‌و... : (دەمی **داچەقاند**)؛ ٢) نیزاچوُن: (درك بەپاما **داچەقی**)؛ ٣) بەزەویدا چوُن: (دارەکە لەقوڕ **داچەقی**) ف ١) بازکردن دهن و...؛ ٢) خلیدن؛ ٣) فرورفتن در زمین.

داچەقاندن: کردەی داچەقان ف نگا: داچەقان.

داچەقانن: داچەقاندن ف نگا: داچەقان.

داچەقاو: بەرکاری داچەقان ف صیغهٔ مفعولی از مصدر «داچەقان».

داچەقیاگ: داچەقاو ف صیغهٔ مفعولی از مصدر «داچەقان».

داچەقیاو: داچەقاو ف نگا: داچەقاو.

داچەقین: داچەقان ف نگا: داچەقان.

داچەقێن: ئەوەی دادەچەقێنێ ف صیغهٔ فاعلی از مصدر «داچەقان».

داچەکان: سیس‌بوُن‌و مل‌کزبوُن ف افسردگی و پژمُردگی.

داچەکاو: سیس هەڵگەڕاو، مل‌داخستو لە کزیان ف افسرده و پژمرده.

داچەکین: داچەکان ف ضعف و افسردگی.

داچەلاندن: داڵەقاندن، بەرەوژێر هەڵواسین، شۆڕەوکردن ف آویختن.

داچەندراو: زەوینی تۆم پێوەکراو ف زمینِ بَذرپاشی شُده.

داچەنراو: داچەندراو ف زمین بذر پاشی شده.

داچەندن: تۆم‌پێدانی زەوی ف بَذرافشانی.

داچەنن: داچەندن ف بُذرافشانی.

داچەنەچەن: هێندە مەڵێ، چەقەمەکە، وسکوت‌بە ف خاموش باش.

داچین: دابزوبن ف بگذار بروبم.

داچێن: ئەوی تۆم ئەپاشێ ف بذرپاش.

داچێندراو: تۆم پێوەکراو، داچناو ف بُذرافشانی شُده.

داچێنراو: داچناو ف بذرافشانی شُده.

داحبا: ١) جانەوەری درندە؛ ٢) جانەوەرێ کە ناناسرێ، دەعبا، داعبا ف ١) دَدّ، دَرَنده؛ ٢) حیوان شناخته نشده.

داخ: ١) حەیف، مخابن؛ ٢) خەم، کەسەر؛ ٣) ئاسە، عەزرەت؛ ٤) زۆرگەرم؛ ٥) بەئاگر جزاندن، داغ؛ ٦) لەباش وشەی «شاخ» بەمانای: جیا، کێو: (لەوشاخ‌و **داخە** سەرکەوتبن)؛ ٧) دروشم ف ١) دریغ؛ ٢) غم، اندوه؛ ٣) حسرت؛ ٤) بسیار گرم، حار؛ ٥) سوزاندن با آتش؛ ٦) کوه؛ ٧) آرم.

داخدار: خەمبار، دڵ‌بکول ف اندوهگین.

داخرا: ١) بۆ دەرك‌و پەنجەرە دەڵێن. پێوەدرا، بەسرا، قفڵ‌درا؛ ٢) بۆ بەرەو نوبن دەڵێن. راخرا: (فەرش **داخرا**) ف ١) بسته شد، قُفل شد؛ ٢) پهن شد. *برای فرش و... گفته می‌شود*.

داخراو: ١) پێوەدراو، قفڵ‌کراو؛ ٢) راخراو ف ١) بسته‌شُده، قُفل شُده؛ ٢) پهن شده، گُسترده.

داخرپان: داخرپیان ف یکّه‌خوردن.

داخرپیان: دڵەکوتە، شڵەژان ف یکّه‌خوردن.

داخریاگ: داخراو ف نگا: داخراو.

داخز: شوێنی لێژ ف شیب.

داخزان: بەخشکە هاتنەخوار ف سُر خوردن و پائین آمدن.

داخزاو: بەخشکە داکەوتو ف سُر خورده و پائین آمده.

داخزین: داخزان ف سُر خوردن و پائین آمدن.

داخزێن: کەسێ کە بەخشکە شتێك بەرەوژێر دەبا ف کسی که چیزی را سُر دهد.

داخستن: ١) پان‌کردنەوە لەسەر زەوی، راخستن: (بەڕەکەم **داخست**)؛ ٢) پێوەدانی دەرك‌و پەنجەرە، قفڵ‌کردن؛ ٣) فڕێدانەخوار لە سەرەوە: (لکەدارەکانم **داخست**)؛ ٤) لەدەست کەسێ پاشتێکەوە کەوتنە سەر زەوبن؛ ٥) هەڵ‌کردنی ئەندورو کڵی دیزەو گۆزەو سوبە؛ ٦) خیم‌دانانی خانو: (بناغەم **داخست**)؛ ٧) ئەوی کردن: (لەخەجاڵەتی سەری **داخست**)؛ ٨) کۆکردن و دانان بۆ دواڕۆژ: (ئازوُقەم **داخست**) ف ١) پهن کردن و گُسترَدن؛ ٢) بستن در و پنجره؛ ٣) پایین انداختن؛ ٤) توسط کسی با چیزی زمین خوردن؛ ٥) برافروختن تنور و کوره؛ ٦) پی ریختن بنا؛ ٧) خم کردن و پایین آوردن؛ ٨) پس‌انداز و جمع‌آوری آذوقه.

داخ‌کردن: ١) بەئاسنی سوُرەوەبوُ جزاندن؛ ٢) جۆشاندنی رۆن؛

٣) بربنـــی له فربودان‌و زیان‌لێدان ف ١) داغ‌گذاری؛ ٢) تفـــبدن روغن؛ ٣) کنابه از فریب دادن.

داخگه: جێگه‌ی داخ کردنی مالاٚت ف مکان داغ‌گذاری.

داخل: ژوره‌وه، ناوه‌وه، ناو ف داخل.

داخله: قونوی دراوی دوکاندار ف صندوقچهٔ پول مغازه‌دار.

داخ‌له‌دل: تۆره له رووداوێ ف عصبانی و دل‌ریش.

داخم: حه‌یف، مخابن ف دریغا، افسوس.

داخم‌ناچێ: زۆرحه‌یف، به‌داخه‌وه ف متأسفانه.

داخو: ناباکو؟، نابا، تۆبێژی؟ ف آیا؟.

داخوا: داخو؟ ف آیا؟.

داخواز: ١) پێویست، بێداویستی؛ ٢) داواکار، خوازه‌ر ف ١) موردنیاز؛ ٢) نیازمند.

داخوازی: پێویستی ف موردنیاز بودن.

داخواستن: خواستن، ویستن ف طلبیدن.

داخو دوخان: خه‌م‌و خه‌فه‌ت، ده‌ردومه‌ینه‌ت، کوڵو که‌سه‌ر ف غم و غُصّه.

داخ‌ووده‌رد: داخو دوخان ف غم و غُصّه.

داخـــوران: ورده‌ورده که‌م‌بوونـه‌وه‌ی که‌نـداڵ له‌ده‌م ناو بان که‌م‌کردنی بنی‌دیوار ف تحلیل رفتن.

داخوریان: داخربیان ف یکّه‌خوردن.

داخورباندن: شڵه‌ژانی مرۆ به‌ترساندن یان به‌خه‌به‌ری ناخوش بێدان ف شُکّه کردن.

داخورپیان: داخربیان ف یکّه خوردن.

داخورپین: داخربیان ف یکّه‌خوردن.

داخـوربـن: ١) تێ خوڕبن؛ ٢) به‌خــۆ هه‌ڵگوتن ف ١) نهیب زدن؛ ٢) لاف‌زدن.

داخۆزین: هاتنه‌خوار له سواری، دابه‌زین، داوه‌زین ف پیاده شُدن.

داخواستن: داخۆزین ف پیاده شُدن.

داخۆم: داخو؟ ف آیا؟.

داخوبان: نوسراوی بێودان‌و ڕێوشوێن بۆ خه‌ڵك ف بیانیه.

داخه: ١) فه‌رمان به‌داخستن؛ ٢) گه‌رمه ف ١) امر به «داخستن»؛ ٢) گرم است.

داخه‌ر: که‌سێ کاری داخستن ده‌کا ف صیغهٔ فاعلی «داخستن».

داخه‌که‌م: به‌داخه‌وه، حه‌یفێ ف متأسفانه.

داخی‌داخانم: زۆر به‌داخه‌وه، حه‌یف‌و‌مخابن: (ئیمه ونمان نیوه ساداتن مه‌عاشنان نابڕن / **داخی داخانم** جه‌باری جۆن له نیوه‌شبان بڕی) «شیخ ره‌زا» ف با کمال تأسف.

داخی‌گرانم: داخی داخانم ف با کمال تأسف.

داد: ١) هاوار؛ ٢) حوکمی ڕه‌وا، عدالت ف ١) فغان، فریاد؛ ٢) عدالت.

دادا: ١) وشـه‌ی ڕێزلـێنان بۆ دایك؛ ٢) نابه‌ن، ژنی پیری سه‌رسپی-بیره‌ژن یوب چه‌رمگ ف ١) کلمـهٔ خطـاب احترام‌آمیـز به مـادر؛ ٢) پیرزن.

دادان: ١) ناشینی قه‌ڵـه‌م؛ ٢) فێرکردن؛ (ده‌رس **دادان**)؛ ٣) شان‌دان: (سه‌رمه‌شق **دادان**)؛ ٤) سه‌ره‌تا دامه‌زراندن: (تۆ گۆره‌ویه‌که‌م بۆ **داده** نا ببچنم)؛ ٥) کون‌و که‌لێـن به‌تـوێـه قـوڕ گـرتن: (دیـواره‌کـه‌م **داداوه**)؛ ٦) ده‌س پێکـــردنی بارش: (بـاران **دابدا**)؛ ٧) ده‌لانـدن: (ئه‌م‌کوپه ناو **دانه‌دا**، گۆزه‌که **دای داوه**)؛ ٨) به‌ردانه‌وه‌ی په‌رده؛ ٩) داخستنی ده‌رگاو په‌نجـه‌ره؛ ١٠) ده‌ست له‌سه‌ر زه‌وی نان: (هه‌ردوك ده‌ستی **دادابو**) ف ١) نراشیدن قلم؛ ٢) تعلیم؛ ٣) نشان دادن؛ ٤) گره‌هـــای اوّل بافتنی؛ ٥) نرمیم سوراخ و خرابی دیوار با گِل؛ ٦) شروع بارنـدگی؛ ٧) نشت کردن؛ ٨) انداختن پرده؛ ٩) بستن در و پنجره؛ ١٠) دست بر زمین نهادن.

دادانـه‌وه: ١) به‌ردانـه‌وه‌ی پـه‌رده؛ ٢) کـون‌و که‌لێـن به‌قوڕ گرتن ف ١) انداختن پرده؛ ٢) گرفتن سوراخ دیوار با گِل.

دادبه‌ر: گلی‌کار، شکایه‌ت‌که‌ر ف شاکی، دادخواه.

دادپرس: فرباره‌س، که‌سێ به‌هاواری بیاو ده‌گاو له شکایه‌تی ده‌پرسێ ف کسی که به شکایات دیگران می‌رسد.

دادپه‌روه‌ر: خاوه‌ن‌داد، عادل ف دادپرور.

دادخوا: دادبه‌ر ف دادخواه.

دادخواز: دادبه‌ر ف دادخواه.

دادخوازی: گلی کردن، شکایه‌ت کردن ف دادخواهی.

دادخوایی: دادخوازی ف دادخواهی.

دادڕ: زۆر دڕیاو: (کراسه‌که‌ی **دادڕێ**) ف پاره.

دادڕان: دڕان له‌باری درێژیه‌وه ف پاره‌شدن طولی.

دادڕاو: داتلێشاو ف پاره شده از طول.

دادڕدادڕ: ١) له‌چه‌ند جێوه دڕاو، شڕوڕ؛ ٢) له‌ت له‌ت‌بوونی زه‌وی له‌به‌ر ناوی ناوداشتن ف ١) پاره‌پاره شده؛ ٢) زمین قطعه‌قطعه شده توسط آب.

دادرۆن: دوشت به‌سه‌ریه‌کدا درون: (له‌چکی که‌واکه‌ی بۆ **دادروم**، ئه‌م بینه‌بم بۆ **دادرو**) ف بهم دوختن.

دادره‌س: هانا، فرباره‌س ف فریادرس.

دادڕیاگ: دادڕاو ف پاره‌شدهٔ طولی.

دادڕین: کاری دادڕان ف دریدن، پاره کردن.

دادك: دایك، داڵك ف مادر.

دادگا: مه‌حکه‌مه، جێگه‌ی شکات‌کردن ف دادگاه.

دادگه: دادگا ف دادگاه.

دادگه‌ر: دادپه‌روه‌ر ف دادگر، عادل.

دادگێر: دادگه‌ر ف دادگر.

دادوبه‌سه‌ت: مامله، سه‌ودا، کڕین‌و فرۆشتن ف معامله.

دادوبێداد: هاوار له‌ده‌ست ناحه‌قی که‌ر ف داد و بیداد.

دادۆران: دادرۆن ف به‌هم دوختن.

دادۆرانن: دادرۆن ف به‌هم دوختن.

دادۆش: ١) شیردۆش؛ ٢) بربنێ له‌که‌سێ که به‌گزی دۆسته‌و به‌هره ده‌با ف ١) شیردوش؛ ٢) دوست دغل.

دادۆشین: ١) دۆشین تا ناخردڵۆپ؛ ٢) بڕینێ له به‌هره‌بردنی نازه‌وای

دۆسنی گزی‌کار ف ۱) تا فطرهٔ آخر دوشیدن؛ ۲) کنایه از سوءِ استفادهٔ دَغَل‌دوستان.

دادوفوغان: دادوهاوار، هەراو هوریا ف فریاد و فغان.

دادۆك: نایەن، دابەن ف دایە.

دادوەر: ئەوی بەشکایەتان رادەگا ف قاضی.

دادە: ۱) فەرمان بە «دادان»؛ ۲) خوشکی گەورە؛ ۳) دالـك، دابك ف ۱) فعل امر از مصدر «دادان»؛ ۲) خواهر بزرگتر؛ ۳) مادر.

دادەنگ: فەرمان بە بێدەنگ‌بون: (**دادەنگ** بزانین چیبوە!) ف ساکت شو.

دادێ: ۱) نابزانم چۆن؛ ۲) خوشکی گەورەی ئەو؛ ۳) دایکی ئەو؛ ۴) وشەی هانەدان: (**دادەی کورگەل راکەن**) ف ۱) بگذار ببینم؛ ۲) خواهر بزرگتر او؛ ۳) مادر او؛ ۴) کلمهٔ تشجیع.

دادی: نایەن، دابەن ف دایە.

دادێران: راداشتن، داهێشتن، منداڵ بەسەردەستەوە گرتن بۆ زیاندن ف سرپا گرفتن بچّە.

دادیلە: وشەی دواندنی خوشکی چکۆلە ف کلمهٔ نوازش خواهر کوچکتر.

دار: ۱) درخت: (**داری، دارگوێز**)؛ ۲) چێو: (**دار دەست**)؛ ۳) قەلاشکەری، نێزنگ؛ ۴) قەناره: (**داری نیعدام**)؛ ۵) ریەی خوێ پێوان: (**دارێ خوێ بەچەند؟**)؛ ۶) سامان، ماڵ، دارایی: (**دارو نەدارم ئەوەندەبو**)؛ ۷) پاشگری بەواتا: خاوەن: (**خێزان دار، مەڕدار**) ف ۱) درخت؛ ۲) چوب؛ ۳) هیزم؛ ۴) دار اعدام؛ ۵) پیمانه نمك فروش؛ ۶) ثروت، دارایی؛ ۷) پسوند بەمعنی صاحب، خداوند.

دارا: ۱) دەولەمەند، بوودە، زەنگین؛ ۲) جۆرێ دەرمانی چاوئێشە؛ ۳) جۆرێ کوتاڵ؛ ۴) ناوێ پیاوانە ف ۱) ثروتمند؛ ۲) از داروهای چشم؛ ۳) نوعی پارچه؛ ۴) اسمی مردانه.

دارارەش: دارێکی لێرەوارەو زۆر ئەستوورو بلند دەبێ ف درختی است جنگلی.

داراش: دالاش ف لاشخور.

داراغان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که به وسیله بعثیها ویران شد.

دارانەوە: بورانەوە، دڵ لەخۆچون، لەسەرخۆچوون ف غش کردن.

دارایی: ۱) کۆڵسوانە لەپسارچەی دارا؛ ۲) کارگێڕی باج‌ساندن ف ۱) چارقد؛ ۲) ادارهٔ دارایی.

داربازێ: تەتافبار، پەلهەوان ف بندباز.

داربازە: داربەست، تابوت ف تابوت.

داربڕ: ۱) دڕندەیەکی چکۆلەیە لەتیرەی پشیلە؛ ۲) کەسێ کە بە بیور داران دەبڕێ ف ۱) دَرّندەی از تیرهٔ گربەسانان؛ ۲) هیزم‌شکن.

داربۆکردن: برینی لە سزادان و تۆڵە لێ‌ساندنەوە ف کنایه از انتقام گرفتن.

داربەس: ۱) قایمەمیو؛ ۲) تابوتی مردو گویزانەوە؛ ۳) دارلێکدان بۆ سیمان تێ‌کردن ف ۱) داربست تاك؛ ۲) تابوت؛ ۳) داربست بنّایی.

داربەست: داربەس ف نگا: داربەس.

داربەسەر: ناوی سێ گوندی کوردستانە کە دواتی بەعسی ویرانی کرد ف نام سە روستا در کردستان.

داربەند: دارلێکدانی چیمەنتۆکاری ف داربست بنایی.

داربەندەخوێن: داردۆخین، دارێ کە هۆجەنەی نێدەخەن و لە دەرپێ رادەکەن ف وسیله‌ای که بدان بند تُنبان را در نیفه کشند.

داربەنك: دارەبەن، دار کەسکان ف درخت بنه.

داربێڕ: داری رایەڵ‌کراوی نێوان دوشراوو نەدۆشراو لەکاتی مەڕدۆشیندا ف چوب فاصل میان گوسفندان دوشیده و نادوشیده هنگام دوشیدن گلّه.

داربیرە: داربێڕ ف نگا: داربێڕ.

دارپاچ: نەرداس، نەورداس ف دهره.

دارپشکێف: بای وادەی نزیك بەهار ف سرآغاز باد بهاری.

دار پۆچ: داری پیری گەندەڵ ف درخت از پیری پوسیده.

دارتاش: نەجار ف درودگر، نجار.

دارتاشخانە: دوکانی نەجاری ف کارگاه نجاری.

دارتو: ۱) دارەتفێ؛ ۲) خلتەی شنی تراو، تلّپ ف ۱) درخت توت؛ ۲) دُردی.

دارتورکنەك: دارکونکە، دارکوت، دارتەقێنە، مەلێکە ف پرندهٔ دارکوب.

دارتوفانە: بوز، بەوز ف درخت پشه.

دارتومەك: سازو دنبەك بیکەوە، سازو دەوڵ ف ساز و ضرب.

دارتون: قرقرە، چرك ف قرقره.

دارتەرم: تابوت، داربەست ف تابوت.

دارتەفن: دەزگا ی تەونگەران، چوارچێوەی قالی چنین ف چارچو به دستگاه قالی‌بافی.

دارتەقێنە: دارکونکە ف دارکوب.

دارتەل: داری بەرز کە تەلەفونی بەسەردا رایەڵ کراوە ف عمود تلفن.

دارتەون: چوارچێوەی تەونگەری، دارتەفن ف چارچوبهٔ دستگاه قالی‌بافی.

دارتێل: دارتەل ف عمود تلفن.

دارجغارە: مۆدنە، دەمنە، پاسك ف چوب سیگار.

دارجگەرە: دارجغارە ف چوب سیگار.

دارچك: دەوەن، جلو ف درخت بوته‌ای.

دارچین: تویکڵەدارێکە تیزو بۆن‌خۆش ف دارچین.

دارچینی: دارچین ف دارچین.

داردارۆك: برینی لە نانی زۆر کۆن و رەق هەڵاتو ف کنایه از نان کهنه و خشك شده.

داردان: ۱) عەمباری نێزنگ؛ ۲) جێ‌ئەمام و بیشەی زۆر؛ ۳) لە قەنارەدان، لە سێ‌دارەدان ف ۱) انبار هیزم؛ ۲) نهالستان؛ ۳) بەدار آویختن، دارزدن.

داردۆژەنگ: داری ئەملاو ئەولای مەشکە، کە بەزمانە دەخرێتە *ناو لولەیەوە* ف دو چوب کنارهٔ مشك.

دارده‌س: چێوێ که به‌ده‌سته‌وه ده‌گیردرێ ف چوبدستی.

دارده‌ست: دارده‌س ف چوبدستی.

داردینك: ١) داری راهه‌نگاو به‌سه‌ر ئاخوردا؛ ٢) ئاخوڕ له‌داری ناو کوڵدراو ف ١) چوبی که سر آخور گذارند؛ ٢) آخوری که از چوب سازند.

دارزان: ١) داتولان؛ ٢) زرین ته‌واوی ف ١) بسیار پُختن؛ ٢) پوسیدن و از هم پاشیدن.

دارزاندن: ١) تولاندنه‌وه؛ ٢) زرانن ف ١) بسیار جوشاندن؛ ٢) پوساندن.

دارزانن: دارزاندن ف نگا: دارزاندن.

دارزاو: داتولاو ف از هم پاشیده، بسیار پخته.

دارزای: دارزاو ف از هم پاشیده، بسیار پخته.

دارزباگ: دارزاو ف نگا: دارزاو.

دارزبان: دارزان ف نگا: دارزان.

دارزباو: دارزاو ف نگا: دارزاو.

دارزین: دارزان ف نگا: دارزان.

دارزیو: دارزاو ف نگا: دارزاو.

دارژان: ١) له‌سه‌ره‌وه بوخوار رژان؛ ٢) ده‌ناو قالب کردن ف ١) پایین ریختن؛ ٢) ریخته‌گری.

دارژاندن: ١) سه‌ره‌وخوار رشتن؛ ٢) ده‌قالب کردن ف ١) پایین ریختن؛ ٢) قالب‌ریزی.

دارژاو: ١) له سه‌ره‌وه بوخوار رژاو؛ ٢) ده‌قالبدا دروست‌کراو ف ١) پایین ریخته‌شده؛ ٢) قالب‌ریزی شده.

دارژتن: دارژاندن ف نگا: دارژاندن.

دارژمێر: ژماردنی ئاژه‌ڵ که به دارده‌ست هێمایان بوده‌که‌ن ف سرشماری گله با چوبدستی.

دارژیان: دارژان ف نگا: دارژان.

دارژین: دارژان ف نگا: دارژان.

دارسان: لێڕ، لێڕه‌وار، جه‌نگه‌ڵ ف جنگل.

دارسان: هه‌ڵمه‌ت بردن، به‌لاماردان ف یورش بردن.

دارستان: جه‌نگه‌ڵ، لێڕه‌وار، دارسان ف جنگل.

دارسکان: په‌لاماردان، دارسان ف یورش بردن.

دارسکاندن: گرتن و به‌زور راکێشان ف گرفتن و به‌زور کشیدن.

دارسیواك: ئه‌و داروکه‌ی نوێژکه‌ران ددانی پێ ده‌ماڵن ف چوب مسواك.

دارشاخ کردن: سوکایه‌تی به‌سه‌ر هێنان ف آبرو بردن.

دارشتن: ١) دارژاندن؛ ٢) کل ده‌چاو کێشان ف ١) نگا: دارژاندن؛ ٢) سُرمه‌کشیدن.

دارشته: ده‌قالب کراو ف در قالب شده.

دارشه‌ق: ١) داری بن‌باڵی پاشکاو؛ ٢) کاشو، گوچانی گه‌مه‌ی شه‌قین ف ١) چوب زیر بغل؛ ٢) چوبدستی چوگان‌بازی.

دارشه‌قین: کاشو، دارشه‌ق ف چوبدستی چوگان‌بازی.

دارغه: قوڵچی ناوشار، پاسه‌وانی شار ف داروغه.

دارفرسه‌ق: داری چه‌قاو له‌ده‌م ریگه بو ماوه دیاری‌کردن ف فرسنگ‌سار.

دارڤان: ١) داربڕ، که‌سێ که دار به‌ته‌ورو هه‌ره ده‌برێته‌وه؛ ٢) داره‌وان، که‌سێ که باش ده‌توانێ به‌دره‌خت هه‌ڵگه‌ڕێ. داره‌وان ف ١) کسی که کارش قطع درخت است؛ ٢) کسی که در بالا رفتن از درخت مهارت داشته باشد.

دارقواخ: دولکێ که له‌زه‌وی ده‌چه‌قێنن و لوله‌تفه‌نگی سه‌ر ده‌خه‌ن ف چوب یا فلز دوسری که هنگام تیراندازی لولهٔ تفنگ را بر آن تکیه می‌دهند.

دارقه‌پان: دارێك که ئاڵقه‌ی ته‌رازوی گه‌وره‌ی پێدا ده‌که‌ن ف چوبی که قپان را بدان وصل کُنند.

دارقه‌سپ: ١) دار خورما؛ ٢) داریکه بو جوانی رای‌ده‌گرن وه‌ك دار خورماده‌چێ و به‌ر نادا ف ١) درخت خرما؛ ٢) درخت خرمای زینتی.

دارقه‌لوتك: لاسکی وشکی توتن و په‌مو ف شاخهٔ خشك پنبه و تنباکو.

دارقه‌واخ: دارقواخ ف نگا: دارقواخ.

دارقه‌وام: ئامرازی داری‌خوار راست کردنه‌وه ف ابزار راست کردن چوب کج.

دارك: ده‌ماره توتن ف رگهٔ برگ توتون.

دار کارچك: داری کروسك ف نوعی گلابی وحشی.

دارکاری: به‌دار لێدان ف با چوب زدن.

دارك بژێر: ١) هه‌ڵاواردنی ده‌مار له توتن؛ ٢) که‌سێ که ده‌مار له توتن جیا ده‌کاته‌وه ف ١) جُدا کردن رگه‌ها از برگ توتون؛ ٢) کسی که رگه‌ها را از برگ توتون جدا می‌کند.

دارکردن: ئێزنگ کوکردنه‌وه ف جمع‌آوری هیزُم.

دارکروك: دارکوتکه ف دارکوب.

دارکروکه: دارکروك ف دارکوب.

دارکوت: داره‌قینه، دارنوڕکنه‌ك ف دارکوب.

دارکوتك: دارێ که‌ئاگری پێ ئێك وه‌رده‌ده‌ن ف چوبی که از آن برای برهم زدن آتش استفاده می‌شود.

دارکوتکه: دارکوت ف دارکوب.

دارکوڕك: دارکونك ف نگا: دارکونك.

دارکولك: ١) کوڵکه‌داری جلیت بازی؛ ٢) کوڵه‌وه‌ژی ئه‌نوڕ؛ ٣) ده‌وه‌ن و چڵو ف ١) تکه چوب باری سوارکاران؛ ٢) نگا: کوڵه‌وه‌ژ؛ ٣) درختچهٔ جنگلی.

دارکونکه‌ره: دارکوت ف دارکوب.

دارکه‌پێچان: بربێنی له کزو که‌ته‌فت، له‌ڕو لاواز ف کنایه از لاغر مُردنی.

دارکه‌ر: ١) ئێزنگ کوکه‌ره‌وه؛ ٢) داربڕ ف ١) هیزُم جمع‌کُن؛ ٢) هیزم‌شکن.

دارکیله: داروکه‌ی لێك‌کردنی کیله‌ی پێوانه ف چوبکی که ظرفیت پیمانه را تنظیم کند.

دارگورد: داری نێوان رایه‌ڵی ئه‌ون ف چوب میان تارهای قالی در

دستگاه قالی بافی.

دارگوز: داریٚ‌که بەنەڵەوە دەبەسنن ناتچیر نەتوانیٚ ببیا ف جوبی که تله را بدان بندند.

دارگوزدبن: داریٚ که لەنوٚبێن‌دا لەتوٚپی دەدەن ف چوب چوگان بازی.

دارمال: پڕاوپڕ، تمام‌تژە ف مالامال، لبالب.

دارْمان: روخانی سەربەرەوژێر ف فروریزی.

دارْماندن: روخاندن لەسەر بوٚخوار ف فروریختن.

دارْمانن: دارْماندن ف فروریختن.

دارْماو: روخاو لەسەرەوە بوٚخوار ف فروریخته.

دارْمین: دارْمان ف فروریزی.

دارْمێن: روخێن لەسەرەوە بوٚخوار ف فروریزنده.

دارْن: رونەوەکەر بەدەست، ف پوست گیرنده.

دارْنـان: روٚتـەوەبـوٗن بـەهوٚی دەسـت لـەسـەرەوە بـوٚخـوار ف پوست‌انداختن.

دارنده: دارا، دەوڵەمەند، زەنگین ف ثروتمند.

دارْنین: روٗتـەوەکـردن: (جلی لەبـەرخـوٚی **دارْنی**، هێشـوی تربکەی **دارْنیوە**، گەڵای لیٚ **دارْنە**) ف کندن و لُخت کردن.

داروٗ: ۱) هەیە: ۲) هەبەنی ف ۱) هست: ۲) دارد.

داروٗ: دەرمان حەمام ف واجبی.

داروبـار: بریٚنی لە هێزو توان‌و لەش ساغی: (بپاویٚ بە **داروبارە**) ف کنایه از توانایی و سلامت.

داروبەر: ۱) بریٚنی لە هەموشت؛ ۲) بریٚتی لە جێگەی سەخت‌وچوٚڵ ف ۱) کنایه از هرچیز: ۲) کنایه از زمین خشك و خالی از سکنه.

داروپەردو: بەردو دارو هەڵاشی خانوەرْوخاو ف ناوار.

دارْوٗتان: دارْنان ف نگا: دارْنان.

دارْوٗناندن: دارْنین ف نگا: دارْنین.

دارْوٗتانن: دارْوناندن ف نگا: دارْنین.

دارْوٗتاو: دارْناو ف نگا: دارْناو.

دارْوٗتای: دارْوٗناو ف نگا: دارْناو.

داروجان: دەنکێکی رەشە لەناو برنجدا ف کدرم.

دارْوچان: ناوەرْوٗت بوٗن ف پَرکنده شدن پرنده با آب گرم.

دارْوچاندن: ناوەرْوٗت کردن ف پَرکندن پرنده با آب گرم.

دارْوچای: ناوەرْوٗت کراو ف پَرکنده شده با آب گرم.

داروچکە: چیلکە، داری چکوٚڵە ف تکه‌چوب.

دارْوٚچکە: داهێلْراو ف فروهشته.

دارْوٚچکان: داهێلان، داهێشتن ف فروهشتن.

دارْوٚچکاندن: داهێلان ف فروهشتن.

دارْوٚچکاو: دارْوٚچکە ف فروهشته.

داروٚخان: گوندیکە لە کوردستان ف نام روستایی در کردستان.

دارْوٗخان: دارْمان ف نگا: دارْمان.

دارْوٗخاندن: دارْماندن ف نگا: دارْماندن.

دارْوٗخـانـە: شوێنێ لەحەمام کە دەرمانی موٗداماڵی لیٚ دەگرن ف جای واجبی گرفتن در گرمابه.

دارْوخاو: دارْماو ف فروریخته.

دارْوخیاگ: دارْماو ف فروریخته.

دارْوخیاو: دارْماو ف فروریخته.

داروددسته: دەس‌و پێوەند ف دارو دسته.

دارو دەسە: دارو دەستە ف دارو دسته.

دارو دەوەن: لێرەواری بەپنچك ف تپه و ماهور.

داروٚغە: دارغە ف داروغه.

دارْوٚگرتن: دەرمان حەمام لە خوٚدان ف واجبی گرفتن.

داروٗنی: گونـدێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف روستایی که به وسیله بعثیها ویران شد.

دارە: ۱) خوٚ بەپێوە راگرتنی بە حەسـتەم‌و کەم: (کابرا لەروٚیشتن‌دا **دارەی** دیٚ): ۲) داس ف ۱) بەزحمت خود را سر پا نگهداشتن: ۲) داس.

دارەبازە: داربەست، دودارە، تاوت ف تابوت.

دارەبەش: دابەش ف تقسیم.

دارەبەن: دارقەزوان، داربێنست، داربەنوشت ف درخت وَن.

دارەپیچان: دالان، رێگەی سەر داپوٚشراو ف دالان.

دارْەت: قامچ، بەردەس، نزیك بوٚ دەست نیٚ‌گرتن ف در دسترس.

دارەتـو: ۱) دار تفیٚ؛ ۲) گونـدێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف ۱) درخت توت؛ ۲) نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دارەدارە: جوٚنبەنی روٚیشتنی منداڵی تازە پیٚ گرتو: (منداڵەکە **دارەدارە** دەرْوا) ف حالت راه رفتن کودك تازه پاگرفته.

دارەرْا: داپوٚشینی چاوەخانو بەکاربنەو دەسنەك ف سقف‌پوشی با تیرك و الوار.

دارەرْەش: تاروەن، جوٚریٚ داری بیٚ‌بەرو شەنگە ف درخت تاروَن.

دارەست: بەرگر، لەمپەر ف مانع.

دارەسمە: دارکوت ف دارکوب.

دارەشکێنە: دەرمانێکە بوٚ برین ف دارویی که بر زخم گذارند.

دارەغال: تەرە، بازەڵە، لەلان توٚراو ف حیوان آواره از لانه، حیوان اهلی رم کرده از لانه.

دارەغان: دارەغال ف نگا: دارەغال.

دارەقوتە: گوندیکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دارە کەوە: دارکوت، دارتەقێنە ف دارکوب.

دارەلەك: گوندێکە لە موکوریان ف روستایی در کُردستان.

دارەمەیت: دارنەرم، داربەست، تاوت ف تابوت.

دارەوان: کەسـیٚ باش بەدار هەڵـدەچـیٚ ف کسی که در بالا رفتن از درخت مهارت دارد.

دارەوەن: بوٚز، دارنوٚفانە ف درخت پشه.

دارهەلوٗك: دارە دریژەکەی گەمەی هەلوٗکێن ف چوب بلند بازی الك‌دولك.

داری: جوٚرێك بەرْ، جوٚریٚ رابەخ ف نوعی گلیم.

داریَ: ١) داسی دروێنە؛ ٢) شارێکی کۆنی کوردە ف ١) داس؛ ٢) نام شهری قدیمی در کردستان.
داریمانەوە: ١) بوُرانـەوە، دڵ لەخۆچوون؛ ٢) بەملاو بەولادا کەوتن ف ١) از حال رفتن؛ ٢) تلوتلو خوردن.
دارێتن: دارژتن، دارژاندن ف نگا: دارژاندن.
دارێژگە: قاڵبی شت تێدا تواندنەوەی پیشەسازان ف قالب ریخته گری.
دارێژی: کاری دەقاڵب کردنی تاوباو ف ریخته گری.
داریسەمـــاوات: بڕیتی لە نازەحــەت کردنی زۆر: (بەم‌بەبە داری سەماواتی نیمه) ف کنایه از آزرده شدن بسیار.
داریلانك: گوڵێکی بۆن خۆشە ف گلی است خوشبو.
دارین: هەرشتێ لەدار کرابێ ف چوبین.
دارینە: دارین ف چوبین.
دارێنە: سەلە، نانەشان ف آبکش چوبین.
داژدار: ١) قەڵاچی، پاسەوانی کەلهە؛ ٢) بڕێتی لە لاگر و پارێزەر ف ١) نگهبان قلعه؛ ٢) کنایه از طرفدار.
داژگیر: بێژنگی کون هەڵە بۆ گەنم پاکردن ف الك گندم پاك کردن.
داژەندن: بەرەوخوار بردن: (لوتی داژندوه) ف پایین گرفتن.
داژەنن: ١) داژەندن؛ ٢) هەڵواسین ف ١) پایین گرفتن؛ ٢) آویزان کردن.
داژەنین: ١) داژەنـدن؛ ٢) لەبـەریەك هەڵـوەشاندنی کەل‌و پەلی وەك سەعات‌و چەك ف ١) پایین گرفتن؛ ٢) بهم زدن وسایلی چون ساعت و تفنگ.
داژیار: بژیو، رسق، رۆزی ف روزی، فوت.
داس: داریَ ف داس.
داسپاردن: راسپاردن، قەوینتی کردن ف سفارش کردن.
داس پەرێن: بەداس پەڕانــدنی ونجـەی ساوا تا ینجی قایم‌تر بێ ف هرس یونجهٔ ضعیف برای تقویت آن.
داستان: چیرۆك ف داستان.
داسخاڵە: داسی گوشاد کە تایبەتی گیادرونە ف داس گُشاد ویژهٔ درو گیاه.
داسرەفتن: هەدادان، ئارام گرتن، داسەکنان ف آرام گرفتن.
داسرەوتن: داسرەفتن ف آرام گرفتن.
داسرەوین: داسرەفتن ف آرام گرفتن.
داسك: ١) داسی چکۆڵە؛ ٢) تەورداس؛ ٣) هەودای دەزوو ف ١) داس کوچك؛ ٢) داس شاخه‌بُری؛ ٣) تار باریك نخ.
داسگ: داسوی گوڵی دەغڵ ف اخگل، سبخچه.
داس‌ماڵ: دروێنەی گیا بەداس ف درو گیاه با داس.
داس‌ماڵە: داس‌ماڵ ف درو گیاه با داس.
داسنی: ١) لەسەر تایبەتی زەردەشتی؛ ٢) خواز بێنی کەران ف ١) زرتشتی؛ ٢) خواستگاران.
داسوُ: پرزەی گوڵی گەنم‌وجۆ ف اخگل، داسه.
داسوُك: داسوُ ف اخگل، داسه.

داسوُکە: داسوُ ف اخگل، داسه.
داسولکە: ١) داسوُ؛ ٢) داسی پچوك ف ١) اخگل؛ ٢) داس کوچك.
داسە: داسوُ ف اخگل.
داسەکنان: داسرەوین ف آرام گرفتن.
داسەکناو: سرەونو، ئۆقرەگرتو ف آرام گرفته.
داسەکنین: داسەکنان ف آرام شُدن، آرام گرفتن.
داسیلە: داسی پچوك ف داس کوچك.
داش: ١) کوورەی ئاسنگەرو پیشەکاران؛ ٢) پیادەی دامەو شەترەنج ف ١) کوره؛ ٢) پیادهٔ شطرنج و دامه.
داشاخە: ئاشاخە، ئەباغی میوەو... ف بُنجُل.
داش‌بەداش: ١) وشەیەکە لە گەمەی دامەدا؛ ٢) بڕێتی لە تۆڵەساندنەوە ف ١) اصطلاحی در بازی دامه؛ ٢) کنایه از انتقام گرفتن.
داشت: تاژەڵی راگیراو بۆ بەروبوو ف دام نگهداری شده برای تولیدمثل.
داشتن: ١) ئاولێنان، ئاویاری، ئاودێری؛ ٢) لەسەر بۆخوار شوشتن ف ١) آبیاری؛ ٢) از بالا به‌پایین شُستن.
داشتە: ١) داشت؛ ٢) کۆنە: (نیم **داشتە** بەکاردێ) ف ١) نگا: داشت؛ ٢) کهنه.
داشە: داشت ف نگا: داشت.
داشدار: داژدار ف نگا: داژدار.
داشداری: لایەنگری، ئاگاداری، پارێزگاری ف طرفداری.
داشدیار: بناوان، ئاگاداری ماڵ ف مُدبر خانه.
داشك: بەچکەی کەر، جاش ف کره‌خر.
داشکان: ١) هەڵبڕانی جۆگە بۆ ئاودێری؛ ٢) لەحەساو کەم کردنەوە؛ ٣) ڕەتاندن ف ١) شکستن جوی در کار آبیاری؛ ٢) از صورت حساب کسر کردن، تخفیف دادن؛ ٣) خسته کردن.
داشکاندن: داشکان ف نگا: داشکان.
داشکانن: داشکان ف نگا: داشکان.
داش کەلەرم: کەلەمی بێ گەڵای رەق وەك تۆڕ دەخورێ ف کلم‌قُمری.
داش کەلەم: داش کەلەرم ف کلم‌قُمری.
داشگیر: داژگیر ف نگا: دازگیر.
داشلانە: شاگردی کلیسا لە گوندەکانی کوردستان ف نام اختصاصی شاگردان کلیسا در کردستان.
داشڵیقیان: قلیقانەوە، پلیخانەوە ف له‌شُدن.
داشۆ: ١) براگەورە؛ ٢) وشەی دواندنی براگەورە ف ١) برادر بزرگ؛ ٢) واژه‌ای برای خطاب به برادر بزرگ.
داشۆران: شۆردن بەئاو لەسەر بۆخوار ف از بالا به‌پایین شُستن.
داشۆڕان: بەرەوژێر شۆڕبوونەوە ف آویزان شُدن.
داشۆراندن: شوشتن لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا به‌پایین شُستن.
داشۆڕاندن: شۆڕەوە کردن، داهێڵان ف آویزان کردن.
داشۆراو: بەئاو لەسەر ئاخوار شۆرباو ف از بالا به‌پایین شستشو شده.
داشـۆرباگ: ١) بەئـاو شۆراو لەسـەر ئاخوار؛ ٢) بڕێتی لە بێ‌شەرم‌و ئابڕوو ف ١) از بالا به‌پایین شُسته شُده؛ ٢) کنایه از بی‌شرم و حیا.

داشۆرباگ: داهێزراو لەسەرەوە بۆخوار، داهێڵراو ف آویزان شده.

داشۆرین: داهێلان، سەربەرەو ژێر داهێشتن ف آویزان شدن.

داشوشتن: نابوت بون ف ورشکست.

داشەکان: خوار بونەوە لەملاو بەولادا ف آویزان شدن و بەهر طرف تکان خوردن.

داشەکاندن: خوارکردنەوە بەملاو بەولادا ف آویزان کردن و بەهر طرف تکان دادن.

داشەهارە: دوامین پیادەی گەمەی دامە ف آخرین مهره در بازی دامە.

داشی: هەژاری گوڵچین لە پەریز ف خوشەچین.

داشێ: وشەی ڕێز بۆ دوانـدنی برای گەورە ف کلمۀ احترام به برادر بزرگتر، داداش.

داشیار: کەیوانوی ماڵ ف کدبانو.

داشێلان: لە سەرەوە بۆ خوار بەنهێم دەس بیاهێنان: (بشتمی داشێلا) ف ماساژ دادن.

داعبا: ١) جانەوەری دڕندە؛ ٢) جانەوەری نەناسراو. داحبا ف ١) درنده؛ ٢) جانور شناخته نشده.

داعوران: قوتدان ف فرودادن، قورت دادن.

داغ: ١) گەرم؛ ٢) خەمو خەفـەت؛ ٣) جزان بەناسنی سوورەوەبو ف ١) داغ؛ ٢) غم، اندوه؛ ٣) داغ کردن با آهن سرخ شده.

داغان: بەرباد، تەرت و تونا، نەفر و نونا ف داغان.

داغدیە: بەلا بەسەرهاتگ ف مصیبت دیده.

داغمە: مۆری دەولەتی، نەمغە ف مهر دولتی.

داف: ١) داو؛ ٢) گرفتاری ف ١) دام؛ ٢) گرفتاری.

دافرتان: لێ دەربەڕین ف بیرون جهیدن.

دافرتانن: لەناوەوە دەراویشتن ف به بیرون ورجهاندن.

دافرەقان: داپلۆخان ف لە شدن از شدت پختن.

دافرەقانن: داپلۆخاندن ف لە کردن.

دافرەقیان: داپلۆخان ف نگا: داپلۆخان.

دافرەقین: دافرەقیان ف لە شدن از شدت پختن.

دافلیقان: پلیشانەوە ف لە شدن، ازهم گسیختن.

دافەتان: داپلۆخان ف لەشدن و از هم گسیختن از شدت زخم.

دافەتاو: داپلۆخاو ف لەشده از شدت زخم و بیماری.

دافەتین: دافەتان ف نگا: دافەتان.

داڤ: داو ف دام.

داڤدۆز: ١) کەوی لەداو ترساو کە نخونی داو ناکەوێ؛ ٢) برێتی لە فێلباز و زرنگ ف ١) کبکی که از دام ترسیده و طرف آن نمی‌رود؛ ٢) کنایه از آدم زیرک و مکار.

داڤسك: داموسك، موی کلکی بەکسم ف موی سنور.

داڤك: داوی ڕاوەکەو ف دامی که برای کبك گذارند.

داڤەرستن: ١) خۆ بێکەوە نوساندن، وەك دەنکە نرێ بەتەنیشت بەکەوە؛ ٢) ڕاسان ف ١) بهم چسبیدن؛ ٢) تهدید با دست.

داڤەگر: بەناسە، بەناوات ف ناسەخوار، آرزومند.

داقی: دوایی، دوماهی، ناخری ف آخری.

داقرتاندن: ١) کروژتن؛ ٢) بەددان شکاندن و بڕین ف ١) خاییدن؛ ٢) با دندان شکستن و بریدن.

داقرچان: ترنجان ف ترنجیدن.

داقرچاندن: هەڵقرچاندن، گرنج کردن ف ترنجاندن.

داقرچیان: داقرچان ف ترنجیدن

داقلیشان: لەسەر بۆخوار درزبردن ف ترکیدن از بالا به پایین.

داقلیشاندن: لە سەر بۆخوار لەت کردن، دادڕین ف شکافتن از بالا به پایین.

داقلیشاو: لە سەر بۆخوار درزبردو ف ترکیده از بالا به پایین.

داقلیشیاگ: داقلیشاو ف نگا: داقلیشاو.

داقلیشیان: داقلیشان ف نگا: داقلیشان.

داقنان: پلۆخان ف لەشدن جسم.

داقناو: پلۆخاو ف جسم لە شده.

داقنین: داقنان ف نگا: داقنان.

داقنیو: داقناو ف نگا: داقناو.

داقورچاندن: قوتدان، قورچاندن ف قورت دادن.

داقوساندن: فەیچی کردن ف قیچی کردن.

داقولین: شکیان ف شکستن.

داقەلاشتن: ١) لە سەر بۆخوار لەت کردنی دار؛ ٢) برێتی لە هەلاتنی بە بەلە ف ١) فرو شکافتن؛ ٢) کنایه از فرار با شتاب.

داقەلشان: داقلیشان ف نگا: داقلیشان.

داقەلشاندن: لە سەر بۆ خوار لەت کردن ف شکافتن از بالا به پایین.

داقەلەشان: داقەلشان ف نگا: داقەلشان.

داقەلەشاندن: داقەلشاندن ف نگا: داقەلشاندن.

داقەلەشاو: داقلیشاو ف نگا: داقلیشاو.

داقەلەشیاو: داقلیشاو ف نگا: داقلیشاو.

داك: دایك، دێ، دیا ف مادر.

داکاسان: نوقرەگرتن، داسەکنان، هەدادان ف آرام گرفتن.

داکاسانن: داسەکناندن ف آرام کردن.

داکاسیان: داکاسان ف آرام گرفتن.

داکاسین: داکاسان ف آرام گرفتن.

داکالیان: تەڕاندن، خوڕین، داخوڕین ف غرّیدن، نهیب زدن.

داکتن: شۆڕەوەبون، داهێلان ف آویخته شدن.

داکردن: ١) خەڵـە کردنـە ناوچـاڵ: (گەنمەکەم **داکرد**)؛ ٢) داباربنی باران: (بـاران **دابکـرد**)؛ ٣) تاژاڵ کردنـە زورەوە: (حەیوانەکـانم **داکـرد**)؛ ٤) چەقـانـدنی گوێچ لە کـابەدا: (هەڵمانەکەت **داکە**)؛ ٥) قەڵشاندنی دیوار و... ف ١) غله در جاله ریختن؛ ٢) آغاز بارش باران؛ ٣) دام را در آغل جای دادن؛ ٤) قرار دادن سهم هر بازیکن در محل خود هنگام بازی، قرار دادن چیزی برای نشانەگیری؛ ٥) شکافته شدن دیوار و...

داکرمان: بە ددان وردکردنی شتی ڕەق: (قەندەکەی **داکرماند**) ف خرد

کردن جسم سخت با دندان.

داکرماندن: بە ددان وردکردنی شتی رەق [ف] خرد کردن جسم سخت با دندان.

داکرماو: شتێ بە ددان وردکرابێ [ف] خرد شده با دندان.

داکرمین: داکرماندن [ف] نگا: داکرماندن.

داکرن: داکردن [ف] نگا: داکردن.

داکروپان: چاوپۆشی لێکردن [ف] چشم‌پوشی.

داکروژتن: داکرمان [ف] نگا: داکرمان.

داکروشتن: داکرمان [ف] نگا: داکرمان.

داکشان: بەرەوژێر خشبن [ف] رو بەپایین خزیدن.

داکشاندن: بەرە و ژێر رەتاندن [ف] بەزیر کشیدن.

داکشاو: ۱) بەرەوژێر خزیو؛ ۲) بزاوی ژێری نوند لە بن پیت: (پیر کە پیتی «پ» **داکشاوی** پێ‌دەڵێن) [ف] ۱) رو بە پایین خزیده؛ ۲) حرکت زیر.

داکشاوی: ژێری درێژ لە بن پیت [ف] حرکت زیر بلند در نهجّی.

داکشە: ۱) بەخشکە بەرەوخوار چون؛ ۲) گەڕانەوەی شەپۆل لە بەست [ف] ۱) خزیدن رو بە پایین؛ ۲) جزر آب.

داکوّ: ۱) دابك؛ ۲) لە بەر نەمە، بۆیە [ف] ۱) مادر؛ ۲) بەاین دلیل.

داکوتان: ۱) بەنهیم بەزەوبدادان: (مەزرەقەم **داکوتا**)؛ ۲) سەرێك لەزەوی بردنەخوار: (نەوسنگەم **داکوتا**)؛ ۳) لە بێژنگ دانی دەغڵ، داتەقانن [ف] ۱) بر زمین زدن با فشار؛ ۲) فروکوبیدن؛ ۳) بە غربال ببختن.

داکوتاندن: داکونان [ف] نگا: داکونان.

داکوژان: ۱) دوابی پێ هێنانی چنراو: (گۆرەبەکەم بەم گەوە **داکوژاند**)؛ ۲) بڕبنەوەی شەڕو کێشە؛ ۳) وەکوژاندنی ئاگر [ف] ۱) خاتمە دادن بافت. کور کردن بافنە؛ ۲) پابان دادن بە جنگ و نزاع؛ ۳) خاموش کردن آتش.

داکوژاندن: داکوژان [ف] نگا: داکوژان.

داکوژانن: داکوژان [ف] نگا: داکوژان.

داکوژیان: داکوژان [ف] نگا: داکوژان.

داکوکە: هەراو هوریای ناپۆرەی مەردم [ف] جنجال و شلوغی.

داکوکی: ۱) پشتیوانی، لاگیری؛ ۲) کۆششت. تەقالا [ف] ۱) طرفداری. پشتیبانی؛ ۲) کوشش.

داکەتن: ۱) کەوتنەخوار؛ ۲) پەڕبنی نێر لە مێ.هەر بۆ *ئاژەڵ ئەبژن*؛ ۳) خوار بونەوە [ف] ۱) پابین افتادن؛ ۲) جفت‌گیری نر و مادە. *برای حیوان می‌گویند*؛ ۳) کج شدن.

داکەسبان: داسەکنبن. هەدادان [ف] آرام گرفتن.

داکەسیای: داسەکناو [ف] آرام گرفتە.

داکەسین: داکەسبان [ف] آرام گرفتن.

داکەفتگ: ۱) قوباو؛ ۲) داهاتوی بان بان زەوی؛ ۳) داب [ف] ۱) فرو رفتە؛ ۲) بام با زمین گود شده؛ ۳) مُد شده.

داکەفتگی: قرپانی زەوی بان بان [ف] گودشدگی زمین یا بام.

داکەفتن: ۱) لە سەرەوە بەرەوخوار هاتن؛ ۲) کەوتنە خوار؛ ۳) بونەداب و باو: (شتێ تازە **داکەفتگە**)؛ ۴) داسەکنان: (**داکەفە**)؛ ۵) لەکارکەوتن: (پیر بوە **داکەفتگە**)؛ ۶) قرپانی زەمین یان بان، داهانن: (بانەکە **داکەفتوە**) [ف] ۱) از بالا رو بە پابین آمدن؛ ۲) بە زیر افنادن؛ ۳) مُد شدن؛ ۴) آرام گرفتن؛ ۵) از کار افنادن؛ ۶) چالەشدن بام یا زمین.

داکەن: کەسێ کە بەرگ لە خۆی بان لە کەسێك دەکاتەوە [ف] کسی کە لباس از تن خود یا دیگری درمی‌آورد.

داکەناندن: ژخۆکردنی جلك، لیباس لە بەرخۆدارنین [ف] درآوردن لباس.

داکەندن: داکەناندن [ف] درآوردن لباس.

داکەواندن: خستنەخوارەوە [ف] فروهشتن، بەزیر انداختن.

داکەوتن: داکەفتن [ف] نگا: داکەفتن.

داکەوتو: داکەفتگ [ف] نگا: داکەفتگ.

داکێشان: ۱) لە سەرەوە بەرەوخوارکێشان؛ ۲) ڕاخستن، داخستن [ف] ۱) از بالا بە پابین کشیدن؛ ۲) گستردن.

داگ: ۱) دابن. بەخشین؛ ۲) ناوەوە، گۆڕ: (مبازدا نەڤ ماڵ **داگی**) [ف] ۱) دادن، بخشیدن؛ ۲) میانە، وسط.

داگا: نەنك، داکی داك و باب [ف] مادر بزرگ.

داگر: ۱) داگیرکەر. دەست بەسەرداگر؛ ۲) هەمولا وەبەرخودەر [ف] ۱) غاصب؛ ۲) شامل، فراگیرندە.

داگران: وەخورەهاتنی هەمو لەش [ف] بە خارش افنادن همۀ تن.

داگراندن: وەخوروهێنانی لەش لە نەخۆشی [ف] بە خارش افنادن جسم از بیماری.

داگراو: لەشی وەخوروهانگ [ف] جسم بە خارش افتاده.

داگرتن: ۱) هێنانەخوار لە سەرەوە؛ ۲) بەهەمولا ڕاگەیشتن؛ ۳) پڕکردنی دەفر؛ ۴) دادرونی کەنارەی جل بەسەر یەکا؛ ۵) لێدانی بێ پسانەوە: (وای بەداران **داگرت** گوتمان دەمرێ)؛ ۶) بەقسەی زۆر سەر گێژکردن: (وای **داگرتم** بەقسە هۆشم نەما) [ف] ۱) پابین آوردن از بالا؛ ۲) فراگیری؛ ۳) پرکردن ظرف؛ ۴) برهم دوختن کنارۀ لباس؛ ۵) زدن بدون انقطاع؛ ۶) از پرحرفی گیج کردن.

داگرتنەوە: ۱) دوبارە بڕکردن؛ ۲) بەسەریەکا درونی حاشیەی لیباس [ف] ۱) دوبارە پرکردن؛ ۲) برهم دوزی کنارۀ لباس.

داگرتو: ۱) پڕ؛ ۲) هاوردە لە سەر بۆ خوار [ف] ۱) پر. مالامال؛ ۲) پابین آوردە شده از بالا.

داگرتی: ۱) بڕ؛ ۲) برینێی لە بادی هەوا. بەفیز [ف] ۱) پر؛ ۲) کنابە از متکبّر.

داگرسان: پێ‌بونی ئاگر. هەڵبون [ف] مشتعل شدن.

داگرساندن: پێ کردن، هەڵکردنی ئاگر [ف] مشتعل نمودن، افروختن.

داگرساو: هەڵبو، ئاگرتێ‌بەربو [ف] مشتعل شده.

داگریساندن: داگرساندن [ف] مشتعل نمودن، افروختن.

داگوشین: وتبن لە سەرەوە بەرەوژێر [ف] فشردن از بالا بە پایین.

داگەڕان: بەرەو خوارهاتن لە لای سەرەوە [ف] فرود آمدن از بلندی.

داگیر: ۱) داگر؛ ۲) بەزۆر سێنراو: (ماڵەکەم داگیر کراوە) ف ۱) نگا: داگر؛ ۲) غصب شده.

داگیران: ۱) گەرم داهاتنی لەش لە تا؛ ۲) گرنیٖ‌جون، هەڵبون؛ ۳) گرانبونی گوێ؛ ۴) سورهەڵگەڕانی چاو لە چاوئێشە ف ۱) گرم و سنگین شدن جسم از تب؛ ۲) مشتعل شدن آتش؛ ۳) سنگین شدن گوش؛ ۲) سرخ شدن چشم از چشم‌درد.

داگیراندن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیرانن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیراو: ۱) کەسێ کە لەشی لەبەرتا گەرم داهاتبێ؛ ۲) گرتیٖ جو ف ۱) گرم و سنگین شده از تب؛ ۲) مشتعل شده.

داگیرسان: داگرسان ف مشتعل شدن.

داگیرساندن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیرسانن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیرساو: داگرساو ف مشتعل شده.

داگیرکراو: بەزۆر سێندراو ف غصب شده.

داگیرکردن: بەزۆر سەندن ف غصب کردن.

داگیرکەر: بەزۆر سێن ف غاصب.

داگیریان: داگیرسان ف نگا: داگیرسان.

داگیریاگ: داگیراو ف نگا: داگیراو.

دال: ۱) جار، کەرەت، دەفعە؛ ۲) ناوی پیتێ لە ئەلفو بێکە؛ ۳) بەردی نیشانە لە بەردەفڕکێ دا ف ۱) دفعه، بار؛ ۲) نام حرفی در الفبا؛ ۳) سنگ آماج در بازی سنگ‌اندازی.

داڵ: ۱) ناوی پیتێ لە ئەلفو بێ، دال؛ ۲) خەرتل؛ ۳) دنك لێك جودا: (ئەم هێشوە داڵە)؛ ۴) کەمو زەبونی: (ئەم جێڵە داڵ گۆشنە) ف ۱) حرف دال؛ ۲) لاشخور؛ ۳) دانه از هم جدا، خوشه؛ ۴) اندکی و لاغری.

داڵاش: خەرتل، داڵ ف لاشخور.

دالان: ڕێگەی بە دیواری سەرداپۆشراودا ف دهلیز.

دالاندار: پاسەوانی کاروانسەراو ماڵەگەورە ف سرایدار.

دالان دوەرەپ: ژنی دریژی لاواز ف زن قدبلند بسیار لاغر.

دالاهۆ: ۱) دالۆ، داوەڵ، دالهۆ؛ ۲) ناوی کێوێکە لە کوردستان ف ۱) مترسك؛ ۲) نام کوهی در کردستان.

دالبڕ: بڕشتی کەوانەیی لە جلك دا ف دالبر.

دالبون: لاوازبون، لەڕبون ف لاغرشدن.

دالده: پەنا ف پناه، لجوء.

دالدەدان: پەنادان، حاواندنەوە لە ژێر پەنای خۆ دا ف پناه دادن.

دالدەهێنان: پەناهێنان ف پناه آوردن، التجاء.

دالستن: لستنەوە لە سەر بۆ خوار ف فرولیسیدن.

دالك: دایك، دێ، جیا، دبا ف مادر.

دالکە: دواندنی دایك ف خطاب به مادر.

دالکان: پێوەنوسان، چەسپان بە سەر ف چسبیدن بر.

دالکاندن: پێوەنوساندن ف چسبانیدن بر.

دالکانن: دالکاندن ف چسبانیدن بر.

دالکاو: پێوەنوساو ف چسبیده بر.

دالکەدزان: دەس‌کیس، هاوکاری نهێنی دز، دەلالی دز ف دزد افشار.

دالکیاگ: دالکاو ف چسبیده بر.

دالکیان: دالکان ف چسبیدن بر.

دالگە: بنار لە گەمە دا ف آخرین مرحله در بازی دویدن و...

دالو: دالان ف دهلیز.

داڵۆ: پیرێژنی ناحەزی چرچ ف پیرزن بدقیافه.

داڵۆ: پەیکەرەی لەپوش‌و پەلاش لەمەزرا بۆ چوێلەکە ترساندن، داوەڵ، داهوڵ ف مترسك.

دالوت: داربەست ف چوب‌بست.

دالوچان: شۆڕبونەوە ف فروهشتگی.

دالوچانن: شۆڕکردنەوەو... داهێشتن ف فروهشتن.

دالوچکە: داهێڵراو، شۆڕەوەکراو ف فروهشته.

دالوچە: دالوچکە ف فروهشته.

دالوچیان: دالوچان ف نگا: دالوچان.

دالۆزان: دالوچان ف نگا: دالوچان.

دالوزکە: دالوچکە ف نگا: دالوچکە.

دالوسکە: جلوەرە، شوشە سەهوڵ ف دنگاله.

دالەقان: هەڵواسین ف آویختگی.

دالەقاندن: هەڵاوەسین، شتێ بە شتی بلندەوە کردن ف آویختن.

دالەقاو: هەڵواسراو ف آویخته.

دالهۆ: دالۆ ف مترسك.

دالەواروتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دالەوای‌سەرۆ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دالەوای‌گردان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دالەهۆ: داوڵ، دالۆ ف مترسك.

دالیان: لاساری، سوڕ بون لەسەر مەبەست ف لجاجت.

دالیت: داربەست بۆ مێوەرەزو شتی تر ف چوب‌بست.

دالیستن: دالستن ف لیسیدن.

دالیە: سێ پێوانە لە خەرمان کە لە دارلەلە دەکرێ ف سی پیمانه از خرمن.

دام: ۱) کردەی ڕابردو لە دان، بەخشین؛ ۲) داوی ڕاو؛ ۳) جێگەی ناغا لە نەخنە دامە دا؛ ۴) بریتی لە دەولەمەندی زۆر؛ ۵) ڕەوشتی ناو کۆمەڵ: (دام‌و دەستور)، داب ف ۱) فعل ماضی از دادن برای اوّل شخص مفرد؛ ۲) دام، تله؛ ۳) بالاترین خانه در عرصهٔ بازی «داما»؛ ۴) کنایه از ثروت زیاد؛ ۵) عرف و عادت.

داما: ۱) مات بو، کەونە هرزەوە؛ ۲) گەمەیەکە هەواڵی شەترنج ف ۱) حیران شد؛ ۲) نوعی بازی شبیه شطرنج.

دامار: رەگی ئەستور، دەمار ف رگ قطور.

داماری: زڕدایك، باوەژن ف زن پدر.

داماك: زڕدایك، ژن‌باڤ ف نامادری.

داماگ: مات‌و سەرگەردان، نیماو ف درمانده، مات.

داماگی: نیماوی، ماتی‌و سەرگەردانی ف درماندگی.

داماڵان: ١) لە سەرەوە بۆ خوار داخزاندن: (پێستی لە بەر **داماڵە**)؛ ٢) شێلانی بە دەست: (نـۆژنك پشتم **دامـاڵـە**)؛ ٣) داکەنـدن: (دەرپێکـەی **دامـاڵی**)؛ ٤) لیس‌دانی مەنجەڵ‌و دیزە بە دەست: (ئەو دیزە چی پێوەماوە **دای‌ماڵـە**) ف ١) فـر وکنـدن لبـاس؛ ٢) ماسـاژ دادن؛ ٣) خزانیدن لباس؛ ٤) لیس‌دادن تەدیگ با دست.

داماڵاو: داماڵدراو، وشەی بەرکار لە داماڵان ف صیغهٔ مفعولی «داماڵان».

داماڵدراو: داماڵاو، داماڵیاگ ف نگا: داماڵاو.

داماڵیاگ: داماڵاو ف نگا: داماڵاو.

داماڵیان: داماڵان ف نگا: داماڵان.

داماڵین: داماڵان ف نگا: داماڵان.

داماڵیو: داماڵاو ف نگا: داماڵاو.

دامـان: ١) تـێ‌مان، ماتـی‌و سەرگەردانی. دامـاگی؛ ٢) داوێـن. جاك؛ ٣) نامانە ناودەستی، بەخشیمان ف ١) درماندن؛ ٢) دامن؛ ٣) دادیم.

دامانێ: ١) گەمەی دامە؛ ٢) بەومان دا ف ١) بازی «داما»؛ ٢) بەوی دادیم.

داماو: داماگ ف درمانده.

داماوی: ١) داماگی؛ ٢) مات‌بوُن ف ١) درماندگی : ٢) درمانده شدن .

دامای: ١) داماو؛ ٢) مات‌بوی ف ١) درمانده؛ ٢) درمانده شدی.

دامران: تەمران، کوژانەوەو خەفەبونی ئاگر ف فروکش کردن و خاموش شدن آتش.

دامردن: دامران ف نگا: دامران.

دامردنەوە: دامردن ف نگا: دامردن.

دامـرکـان: ١) داسەکنان، هەدادان؛ ٢) نەمانی گڕی ئاگر ف ١) آرام گرفتن؛ ٢) فروکش کردن شعله.

دامـرکـانـدن: ١) داسەکناندن، آرام کردن؛ ٢) گڕنەهێشتنی ئاگر ف ١) آرام کردن؛ ٢) فروکشانیدن لهیب.

دامرکانن: دامرکاندن ف نگا: دامرکاندن.

دامرکیان: دامرکان ف نگا: دامرکان.

دامرکین: دامرکان ف نگا: دامرکان.

دامشته: دانەوێڵە لە سەر ساج برژێنراو، برێشکە. بۆدراو ف دانهٔ بوداده.

داملە: شەبڵە لێدراو، ئیفلیج ف فالج‌زده.

داملەچەقان: نوەگوان، نێنگو بن، مانگای بەرکەڵ، جێڵی سێ‌ساڵان ف ماده گاو سه ساله.

دامنەچەقان: داملەجەقان ف نگا: داملەجەقان.

دامو: دامان، داوێن ف دامن.

دامـوچـانـن: ١) دنـەدان، هانەدان؛ ٢) رام‌کردن ف ١) برانگیختـن؛ ٢) رام‌کردن.

دامـوُچـانن: وەرگەڕاندنی قەراغی لیباس بۆ دەرەوە ف برگرداندن لبهٔ لباس و فرش و...

دامـوچـیـاگ: ١) دنـەدراو؛ ٢) لێـوهـەڵـگـەڕاوە؛ ٣) رام‌کراو ف ١) برانگیخته؛ ٢) لبه برگشته؛ ٣) رام شده.

دام‌و دەزگـا: ١) کۆشـك، فەسـر، خانـوی بەرزو تەرز؛ ٢) بربێتی لە دەوڵەت‌و ئیدارەکانی؛ ٣) خۆش‌ڕابواردن ف ١) کاخ مجلّل؛ ٢) کنایه از رژیم و بستگان آن. سازمان؛ ٣) خوشگذرانی.

دام‌و دەستور: ئەکوُزی، رێك‌و پێکی ف ترتیب و تنظیم.

داموس: موی کلکی یەکسم ف موی دم ستور.

داموسك: داموس ف نگا: داموس.

داموسکە: داموس ف نگا: داموس.

دامە: گەمەیەکە بە سی‌و دو داش دەکرێ ف بازی «داما».

دامەرزان: جێ‌گرتن، جێ‌بونەوە لە شوێنێ ف جابگیر شدن.

دامەرزاندن: جێگیرکردن ف جایگیر کردن.

دامەرزانن: دامەرزاندن ف جایگیر کردن.

دامەرزاو: جێگیر بوگ ف جایگیر شده.

دامەرزیاگ: دامەرزاو ف جایگیر شده.

دامەرزیان: دامەرزان ف جابگیر شدن.

دامەزران: دامەرزان، تەواو وەك یەك دەگەڵ دامەرزان ف نگا: دامەرزان.

دامەزراندن: دامەرزاندن ف جایگیر کردن.

دامەزراو: دامەرزاو ف جایگیر شده.

دامەلاغاس: تالان کراو، بورکری ف غارت شده.

دامەن: دامان، جاك، داوێن ف دامن.

دامەهر: زڕداك، باوەژن ف نامادری.

دامێن: ١) دامەن؛ ٢) داوێنی کێو، بنار ف ١) دامن؛ ٢) دامنهٔ کوه.

دامێن‌پیس: مرۆی زیناحکار ف فاسق، زانی، آلوده دامن.

دامێن تەڕ: دامێن پیس ف نگا: دامێن‌پیس.

دامێن گرتن: ١) برینی لە پەنـابۆ بردن‌و نکاکردن لەکەسێ؛ ٢) ناچار توشی بەلآ بون: (ئەم بەلآیە **دامێنی گرتوم**) ف ١) کنایه از التماس و پناه خواستن؛ ٢) گرفتار شدن.

.امێنگیر: بەخەگر، توش‌هاتو ف گریبانگیر.

دان: ١) دابن، بەخشین؛ ٢) خۆراکی مریشك‌و باڵندەی ماڵی؛ ٣) خەلە: (دەخلو **دان**)؛ ٤) تۆم: (گەنمـەکـەم **دانی** نەگرتوە)؛ ٥) ددان. دران؛ ٦) جێگـە: (خـوێدان، **قەڵاغ‌دان**)؛ ٧) نیشـانـەی جاوگ: (پێدان، لێدان، تێدان)؛ ٨) نیوڕۆژ: (**دانی** سەبەینـە، **دانی** نیوارە)؛ ٩) وەنـاو کەوتن: (**لەناودان**)؛ ١٠) کڕ، فەسڵ ف ١) دادن؛ ٢) خوراك ماکیان، جینـه؛ ٣) غلّه؛ ٤) تخم؛ ٥) دنـدان؛ ٦) پسوند ظرفیّت؛ ٧) علامت مصدری؛ ٨) نیم‌روز؛ ٩) بەمیان رفتن؛ ١٠) موسم.

دان‌ئاڵبونەوە: ددان بەهۆی ترش کولبون ف کند شدن دندان از ترشی خوردن.

دانا: زانا، زۆرزان ف دانا.

دانـار: تێکەڵاو نەبوی دەنکەدەنکەی داوەسناو: (چێشتەکە **دانار دانار** بوو) ف دانەدانە شدن روغن و...

داناردانار: دانار ف نگا: دانار.

داناژن: پوشکەی کەلێنەددان کوڵێنەوە ف خلال دندان.

دانامە: ماش‌و برنج، موی سپی‌و رەشی تێکەڵاو ف موی سپید و سیاه سر وروی.

دانان: ۱) نانەسەرزەوی؛ ۲) دوژاندن لە فومار؛ ۳) نوسینی کتێب: (مەلا کتێبێکی **داناوه**) ف ۱) نهادن؛ ۲) باختن؛ ۳) تألیف کردن.

داناو: ناودانی دەغڵ بۆ دەنك قەڵەوبون ف آبیاری برای چاق شدن دانهٔ غلّه.

دانبۆری: زۆرخۆر دوای لە نەخۆشی هەستانەوە ف پرخوری بعد از شفا یافتن.

دان‌بەخۆداگرتن: دەرهەڵ نەبوون، پشودرێژی، لە پڕ هەڵنەچوون ف صبر و حلم داشتن.

دان‌پیانان: ۱) راستی گوتن، دەربڕینی جوابی راست؛ ۲) بەشت زانین، نرخ بۆدانان: (کاورا **دان** بە منا **ناهێنێ**) ف ۱) اعتراف: ۲) ارج نهادن.

دان‌جیڕکردن: ددان بە گڕی شاندان ف دندان قروچە.

دان‌جیڕکردنەوە: دان‌جیڕکردن ف دندان قروچە.

دان‌چونەکلێلە: ددان بە سەریەك دانوسان‌و زار هەڵنەپچڕان ف دندان برهم چسبیدن و باز نشدن دهان، قفل شدن دهان.

دان چیڕکردن: دان جیڕکردن ف دندان قروچە.

دان‌دانۆکە: گیایەکە ف گیاهی است.

دانـدراو: ۱) سـەرزەوی نـراو؛ ۲) کرباو بە قـانـون؛ ۳) هەڵگیراو ف ۱) نهاده شده؛ ۲) قانون شده؛ ۳) در خانه نگهداری شده.

داندۆك: گەنم‌و دۆکەشکی وشکەوەکراو ف گندم و دوغ کشك باهم خشکیده.

داندوك: دەمی باڵندە، دەنوك ف نوك، منقار.

دانراو: داندراو ف نگا: داندراو.

دانڕیچ: ددان گڕ ف دندان‌ها برجسته.

دانڕیچ کردنەوە: دان‌جیڕکردن ف دندان قروچە.

دانساز: وەستای ددان کردن ف دندانساز.

دان سپی بونەوە: برێتی لە بێ‌شەرم بون ف کنایهٔ از شرم و حیا رفتن.

دانستە: تایبەتی ف ویژگی.

دانسقە: کەم‌وێنە، نایەب ف نایاب.

دان‌سەح کرن: تێ گەیاندن ف فهماندن.

دانك: دەنك، دانە، لب ف دانه.

دانکردن: ۱) دەنك پەیدابونی خەلە؛ ۲) ددان دروست کردن ف ۱) دانه کردن غلّه؛ ۲) دندان درست کردن.

دانکە: ئاوڵەی مەل، خرۆکەی مریشك ف آبله‌مرغان.

دانکەدەردان: ئاوڵە لێ هاتنی مەل‌و مریشك ف آبله‌زدن مرغ.

دان کەل: دگان شکیاگ یاکەفتگ ف دندان شکسته.

دانـگ: ۱) شەشیەکی موڵـك؛ ۲) شەشیەکی مسقاڵ ف ۱) یك ششم ملك؛ ۲) یك ششم مثقال.

دانگا: دەمێك، ناوێك ف مدّتی کم، دمی.

دانگانە: بەهرەی دانگێك لە ملك ف بهرهٔ یك ششم از زمین ملکی.

دانگـو: ۱) کاکڵە بـادام و شێـلانەی سپی کراوی کولاو؛ ۲) جیاجیا ف ۱) هستهٔ بادام و زردآلوی پوست کندهٔ آب پز؛ ۲) منفرق.

دانگە: ۱) جێگەی گیابۆخستنی ئاژەڵ لە زستاندا؛ ۲) خوار ناوایی ف ۱) علفگاه بیرون آغل در زمستان؛ ۲) طرف پایین آبادی.

دانـگـیـر: ۱) دانـەوێڵـەی باش نەکـولاو؛ ۲) جیکـەنـە، نامـرازی بەموودانەگرتن؛ ۳) نەخۆشی ئاژەڵ لە دەخڵی زۆر خواردن ف ۱) دانهٔ نیم‌پخته؛ ۲) ابزار پنبه پاك‌کنی؛ ۳) نوعی بیماری دام که از خوردن غلّهٔ بسیار حاصل می‌شود.

دان تیژ کردن: برێتی لە تەماح کردن ف کنایه از طمع.

دانـو: ۱) دانـەوێڵەی لە ناوا کـولاو؛ ۲) جـۆرە نەخـۆشـیـەکـی بزن؛ ۳) چوالەی سپی کـراوی کـولاو ف ۱) دانهٔ آب‌پز؛ ۲) نوعی بیماری بز؛ ۳) هسته بادام آب‌پز.

دانواندن: ۱) چەماندنەوە؛ ۲) برێتی لە تەسلیم بون ف ۱) خم کردن؛ ۲) کنایه از تسلیم شدن.

دانوراشتن: قەدکردن، دولا بەسەریەکاهێنان ف تاکردن، دولایه برهم آوردن.

دانوستان: مامڵە، کڕین و فرۆتن ف معامله.

دانوشتان: قەدبون، لایەك بەسەر بەکتر داهێنان ف ناشدن، لابرلا آوردن.

دانوشتاندن: دانوراشتن ف نگا: دانوراشتن.

دانوشتانن: دانوشتاندن ف نگا: دانوشتاندن.

دانـوشتـاو: ۱) قەدکـراو؛ ۲) کەنارەی بەسەریەکا دوراو ف ۱) ناشدهٔ کاغذ؛ ۲) برهم دوختهٔ کنارهٔ لباس.

دانوکە: نوێ کەنگر، نۆمی ناو قانگەلاشك ف کنگردانه.

دانوکە: نەخۆشیەکی مەلە ف نوعی بیماری پرنده.

دانولە: ۱) دانەوێڵەی کولاو؛ ۲) گیایەکە ف ۱) دانهٔ آب‌پز؛ ۲) گیاهی است.

دانـە: ۱) دانك، دەنك، دەندك؛ ۲) هاوکاری ژمارە، عەدەد: (**یەك‌دانە**، **دودانە**)؛ ۳) ناسنی لغاو کە دەچێتە ناو زاری یەکسمەوە؛ ۴) تەختەی لای ژووری مەرەزە؛ ۵) ددانەو گڕنی گڕنبابەنی مشارو هەرە؛ ۶) شەی نەون؛ ۷) دەرمـانی ڕەنگ بۆ ڕەنگ‌کردنی بەران؛ ۸) نانەی چاو؛ ۹) بەردێکی بە نرخـە ف ۱) دانـه؛ ۲) عدد؛ ۳) دهنهٔ لگام؛ ۴) قسمت بالای شالبزار؛ ۵) دندانه؛ ۶) شانه مانندی در بافندگی؛ ۷) رنگی که برای رنگ کردن قوچ به‌کار می‌رود؛ ۸) لکهٔ چشم؛ ۹) یشم.

دانەبا: بەربادانی خۆبانی خەرمان ف باد دادن خرمن.

دانەبەر: دەستەبەر، بەرعۆدە ف ضامن.

دانەبەرهەڤ: لەبەرانبەر بەکتر دانان تا بزانن کام باشتر و جوانترن ف رو در رو قرار دادن برای مقایسه.

دانەپاڵ: ۱) هاوبەشی کردن، نێکەڵ بە خەڵك بون بۆ کارێ؛ ۲) بە بنار هەڵگەڕان ف ۱) رفتن به همکاری دیگران؛ ۲) از دامنه بالا رفتن.

دانەپەی: وەدواکەوتن ف بپگیری.

دانەچۆقە: تەقتەقی ددانان لە سەرمان یان لە ناڵیهانن ف بهم خوردن دندانها از سرما یا از تب.

دانەچوڵەکە: گیایەکە ف گیاهی است.

دانەچیرە: زیك خستانی ددانان و سیرە لێ هاتنیان ف بهم سابیدن دندانها.

دانەخۆرە: چەشە خواردو، چەشە ف چشنەخوار.

دانەدو: ۱) لەدودان، پێوەچون؛ ۲) وەدواکەوتن، شوێن کەوتن؛ ۳) مریدبون، بەبرەوی کردن ف ۱) استمرار، ادامه؛ ۲) پیگیری؛ ۳) پیروی.

دانەدۆ: دۆکوڵیو، دۆخەوا ف دوغبا.

دانەدەم: لەدوادان ف تمدید کردن، ادامه دادن.

دانەر: ۱) کەسێ شتێ ئەنێتە بان زەوی یا هەرشتێ؛ ۲) بناغە دارێژو دوروستکەر؛ ۳) نوسەری کتێب و شێعر ف ۱) گذارنده؛ ۲) بنیانگزار؛ ۳) مؤلّف.

دانەرۆکە: شێوی نۆك و گەنم کە بە مزگێنی دان‌هاتنی منداڵ دەبەشنەوە ف آش گندم و نخود که بەمناسبت دندان درآوردن نوزاد می‌دهند.

دانەرێز: دانەرژانە ناو ناردەوە لە ئاسیاو ف دانه گندم‌ریزی در آرد آسیاب.

دانەزانین: تێگە باندنی خەڵك بۆفەرمان وکارێ ف اعلام.

دانەسەر: بەسەردا دان، هێرش لەنەکاو بۆ بردن ف حمله کردن.

دانەقەتێ: گیایەکە ف گیاهی است.

دانەك: بەخشش ف بخشش.

دانەکوڵانە: دانوی دانەوێڵە، دانوڵە ف دانهٔ آب‌پز.

دانەلغاو: ئەو ئاسنەی لغاو کە دەچێتە ناو دەمی بەکسم ف دهنهٔ لگام.

دانەلۆق: شێوی سەوزیجات و گەنمەکوتاو ف آش سبزی و گندم نیم‌کوب.

دانەماش: موی ماش و برنجی ف موی سپید و سیاه مخلط.

دانەمە: موی سپی دانە دانە لە ناو موی رەش دا ف تارهای سفید مو در ریش.

دانەوان: چەمینەوە، بەرەو ئەوی بون ف خم شدن.

دانەواندن: ۱) چەماندنەوە؛ ۲) لە کێشەدا تەسلیم بون ف ۱) خم نمودن؛ ۲) در مجادله تسلیم شدن، کوتاه آمدن.

دانەوانن: دانەواندن ف نگا: دانەواندن.

دانەوە: ۱) گەڕاندنەوەی وام؛ ۲) کوڵینی زەمین ف ۱) وادادن، بازپرداخت وام؛ ۲) کندن زمین.

دانەوی: لارەوەبو، چەمابەوە ف خم شد.

دانەوێڵە: تازوخەی وشك وەك نیسك و نۆك و... ف بنشن.

دانەوین: دانەوان ف خم‌شدن.

دانەوینەوە: دانەوان ف خم‌شدن.

دانهێر: گەنمەکوتاو، گەنمی کرەکراو ف گندم کوبیده.

دانهێرك: دانهێر ف گندم کوبیده.

دانەیەك: ۱) دانەپاڵ؛ ۲) بەکێك ف ۱) نگا: دانەپاڵ؛ ۲) یکعدد.

دانی: ۱) دابەستە؛ ۲) دانو، دەنکی کوڵاو؛ ۳) دانە بەهەمو ماناوە ف ۱) بروار؛ ۲) دانهٔ آب‌پز؛ ۳) نگا: دانه.

دانێ: ۱) بنێ بان زەوی؛ ۲) جێشتەنگاو ف ۱) بنه، بر زمین نه؛ ۲) چاشتگاه.

دانیاگ: دۆڕاو ف باخته.

دانیان: ۱) دانان؛ ۲) دۆڕاندن ف ۱) نهادن؛ ۲) باختن.

دانیاو: ۱) دانراو؛ ۲) دۆڕاو ف ۱) نهاده؛ ۲) باخته.

دانێر: ئەوی حوکم دەکا، حاکم ف حاکم.

دانێر کرن: محاکەمە کردن ف محاکمه کردن.

دانیش: ڕونێ، بنیش ف بنشین.

دانیشتگ: نیشتو ف نشسته.

دانیشتن: ڕونیشتن، نیشتن ف نشستن.

دانیشتو: ڕۆنیشتو، نیشتو ف نشسته.

دانیشە: ڕونێ، دانیش ف بنشین.

دانیك: دانو، دانولە، دانەوێڵەی کوڵاو ف دانهٔ آب‌پز.

دانین: دانان ف نگا: دانان.

دانیە: دای‌بنێ ف بنه، امر به نهادن.

داو: ۱) هەودا، تا، ناڵ؛ ۲) داوی مەل ڕاوکردن؛ ۳) گزی و گەر؛ ۴) دامێن؛ ۵) جۆرێك کابە لە نەردبێدا؛ ۶) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ۱) تار نخ یا مو و...؛ ۲) دام؛ ۳) حقه و کلك؛ ۴) دامن؛ ۵) نوعی بازی نرد؛ ۶) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

داوا: ۱) ئەڵەب، خوازتن؛ ۲) شەڕ و هەرا ف ۱) طلب؛ ۲) دعوی، جنگ.

داواچی: ئەڵەبکار، خوازەر ف ادّعاکننده.

داواکار: داواچی ف ادّعاکننده.

داواکەر: داواچی ف ادّعاکننده.

داوان: ۱) دامەن، دامێن، داو؛ ۲) خوازبێنی کەر ف ۱) دامن؛ ۲) خواستگار.

داوباز: ۱) گزبکار؛ ۲) ڕاوچی بەهۆی‌داو ف ۱) حقه‌باز؛ ۲) صیاد بادام.

داوبەسەت: سەودا، مامڵە ف دادوستد.

داوخواز: ۱) خواستنی خوێی؛ ۲) خوازبێنی کەر ف ۱) داوطلب؛ ۲) خواستگار.

داوخوازی: خوازبێنی ف خواستگاری.

داواخستن: داودانانەوە بۆ ڕاوەمەل ف دام نهادن.

داوداوا: گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

داوداوی: جاڵ جاڵۆکە، کاکڵە مۆشان ف عنکبوت.

داودۆز: مەلێ کە هەست بە داودەکا ف پرنده‌ای که دام را حس می‌کند.

داودەرمان: ۱) هانوجنۆی بژیشك کردن بۆ چابونەوە؛ ۲) ئالات و زەردەچێوە ف ۱) معالجات؛ ۲) دبگ ابزار، ادویه.

داودی: گوێکە بە زور ڕەنگ ف گل داودی.

داودیرۆنکل: پەپوسبمانە ف هدهد.

داوڕ: داد ڕ. دابڕ. پاژبوگ ف جزء جداشده.

داوشکەستی: دامێن تەڕ ف نگا: دامێن تەڕ.

داوکەفتن: کەوتنەناو داو، گیران بە داو ف در دام افتادن.

داوگە: جێ‌داو، ئەو شوێنەی داوی بۆ ڕاو لێ بنێنەوە ف دامگه.

داوڵ: داوەڵ ف مترسك.

داولین: ١) نان دەشۆر با گوشین؛ ٢) دەسەریەك ناخنین ف ١) تربت کردن نان؛ ٢) انباشتن با فشار.

داولێدەر: ١) داوچەقێن؛ ٢) فێڵباز ف ١) دام‌گذار؛ ٢) حقه‌باز.

داونانەوە: داو چەقاندن بۆ ڕاو ف دام نهادن.

داوەت: ١) ڕەقس، گۆبەند، دیلان؛ ٢) زەماوەندی بوك ف ١) رقص؛ ٢) جشن عروسی.

داوەتەجنۆکە: باهۆز، گێژەلۆکە ف گردباد.

داوەتی جندۆکان: باهۆز ف گردباد.

داوەران: لە ژوروو ڕا بەرەوخوار ڕژان ف فروریزی.

داوەراندن: لە بەرزەوە ڕژاندنەخوار: (سێو **داوەرین**. ئەرزە **داوەری**) ف فروریختن.

داوەرانن: داوەراندن ف فروریختن.

داوەریان: ١) داوەران؛ ٢) شۆڕەوەبون ف ١) نگا: داوەران؛ ٢) فروهشتگی.

داوەرێس: ١) هاوریشمی نەرێسراو؛ ٢) جۆرێ کوتاڵ ف ١) ابریشم خام؛ ٢) نوعی کرباس.

داوەرین: داوەریان ف نگا: داوەریان.

داوەزان: داخۆزین، پیادەبونی سوار ف پیاده شدن سوار.

داوەزانـدن: پیادەکردنی سوار، سوار لە ئەسپ هێنانە خوار ف پیاده کردن از سواری.

داوەزین: داوەزان ف نگا: داوەزان.

داوەستن: ١) دابەستن، شەتەك‌دان؛ ٢) بەخنە ڕاگرتن بۆ فەڵەوبون ف ١) محکم بستن؛ ٢) نگهداری حیوان برای چاق شدن.

داوەسین: کەردار، جاروێ‌دار، خەربەندە ف خربنده.

داوەشان: ١) ئەکاندنی جلك لە سەر ئەندور: (کراسەکەت **داوەشێنە**)؛ ٢) ڕاتلەکاندن بەرەوژێر: (دارێکی بۆ **داوەشاند** بەری نەکەوت)؛ ٣) ڕزاوی لەبەریەك‌چوگ: (لەشی **داوەشاوە** ناتوانێ هیچ بکا) ف ١) تکانیدن لباس بر آتش؛ ٢) حرکت دادن رو به پایین؛ ٣) لەشدن و پوسیدن.

داوەشاندن: کاری داوەشان ف عمل «داوەشان».

داوەشاو: بەرکاری داوەشان ف صیغهٔ مفعولی «داوەشان».

داوەشیاگ: ١) داوەشاو؛ ٢) تۆی چێندراو ف ١) نگا: داوەشاو؛ ٢) تخم کاشته.

داوەشیان: داوەشان ف نگا: داوەشان.

داوە کۆستە: باڵدارێکە لە کەو بچوکتر ف پرنده‌ای است کوچکتر از کبك.

داوەڵ: ١) داڵـەهۆ، داوڵ، داڵۆ: (بەو زولفی مێروەحەت مەکە مەنعم لە شەهـدی لێو / ئەبرێکـە دڵ زەعیف و دەترسێ لە داوەڵێ) «سەیفی قازی»؛ ٢) دەهۆڵ ف ١) مترسك؛ ٢) دهل.

داوی: دوایی، پاشین ف آخر.

داویتی: گوڵێکە بۆن خۆش، داودی ف گل داودی.

داوی‌دان: دوایی پێ هێنان ف خاتمه دادن.

داوین: پاشین. پاشینە ف آخر بن.

داوێن: داو، دامان، دامێن ف دامن.

داوێن‌پاك: دور لە گوناح ف پاکدامن.

داوێن پیس: فاسق و زیناح‌کار، دامێن پیس ف آلوده‌دامن.

داوێن‌تەڕ: دامێن تەڕ، داوێن پیس ف تردامن.

داوینە: پاشینە. پاش هە موشت ف آخر بن.

داوێنە: بناری چیا ف دامنهٔ کوه.

داویە: هە میشەژیو، بەردەوام ف ابدی.

داهات: دەرامەت، بەهرەی زەمین، حاسڵات ف محصول.

داهاتانە: بەشی خاوەن‌مڵك لە دەرامەتی زەوی ف مالیات بر درآمد، بهرهٔ مالکانه.

داهاتگ: تازە پەیابوگ ف نوآمده.

داهـاتن: ١) ئەوینەوە، جەمینەوە؛ ٢) بڕانەوە بە مشار؛ ٣) نەخۆش بونی چاو: (چاوم **داهاتوە**)؛ ٤) بەشانەکران: (سەری بە شانە **داهاتوە**)؛ ٥) کەوی بون، ڕام‌بون؛ ٦) تازە دەرچـون، لەنوێ هاتن؛ ٧) داکەوتن: (بـانی ئەو خانـوەی **داهـاتوە**) ف ١) خمیدن؛ ٢) بریدن با ارّه؛ ٣) شروع چشم‌درد؛ ٤) شانه شدن مو؛ ٥) رام شدن؛ ٦) نوآمد، اختراع؛ ٧) نگا: داکەوتن.

داهاتو: حاڵی بەرکاری داهاتن ف صیغهٔ مفعولی «داهاتن».

داهازین: وردکردنی شتی ڕەق، آسیاوکردن ف خُرد کردن. آسیاب کردن.

داهانین: تازە پەیدا کردن، وەدی هێنانی شتی نوێ ف اختراع. نوآوری.

داهـاوردن: ١) داهـانین؛ ٢) بەشانەکردنی مو ف ١) نگـا: داهـانین؛ ٢) شانه زدن مو.

داهۆڕ: فرت، گوشاد، هەراو، زڕ، زرت ف گشاد.

داهوڵ: داوەڵ ف مترسك.

داهەڕستن: بەسەر یەکدا لکان و لێك نوندبون ف با فشار برهم چسبیدن.

داهی: ئیتر چی؟ دەی ئیدی؟ ف دیگر چه؟ پس چه؟

داهێـزان: ١) لەش گـران‌بون لە تا یان لە گەرما؛ ٢) شـل‌بونی هەویر ف ١) تباسیدن، بی‌حال شدن از گرما؛ ٢) آبکی بودن خمیر.

داهێزران: داهێزان ف نگا: داهێزان.

داهێزیان: داهێزان ف نگا: داهێزان.

داهێشتن: بەرەوخوار شۆڕکردنەوە ف فروهشتن.

داهێلان: داهێشتن ف فروهشتن.

داهێنان: ١) ڕام‌کردن، کەوی کردن، کەدی کردن؛ ٢) بە هەڕە بڕینەوەی

دار: ٣) شانەکردنی مو؛ ٤) خوار کردنەوەی لك و دار؛ ٥) لە نوێ هێنان ف ١) رام کردن؛ ٢) ارّه کردن؛ ٣) شانه زدن؛ ٤) خم نمودن؛ ٥) اختراع.

داهینانەوە: خوارکردنەوە ف خم کردن.

داهێنەر: وەدی هێن ف مخترع.

دای: ١) دایك، دالْك؛ ٢) کردەی ڕابوردوی دان: (**دای پێم**) ف ١) مادر؛ ٢) فعل ماضی دادن برای سوم شخص مفرد.

دایاخ: سەبر، بشودان، حەوسەلە ف صبر.

دایان: ١) تابەن، لەلەی زن؛ ٢) کاری ڕابردەی دان بۆ کۆ ف ١) ماما، دایه؛ ٢) فعل ماضی دادن برای سوم شخص جمع.

دایانی: نایەنی ف مامایی.

دابره: ١) دەفەی چکۆلە؛ ٢) شوێنی کارگێڕی دەولەت ف ١) دف کوچك؛ ٢) اداره.

دابره زەنگی: دەفەی جۆگی بەزریزە، گەوالْ ف دابره‌زنگی.

دابسێ: لە گڕدایه، هەڵبوه ف شعله‌ور است.

دایك: دالْك، نۆدا، دێ، جیا، داك ف مادر.

دایکە: ١) وشەی دواندنی دالْك؛ ٢) مێوبنەی لە سەر جوجکان؛ ٣) فەرمانی داکردن ف ١) کلمهٔ خطاب به مادر؛ ٢) جفت مادهٔ پرنده؛ ٣) امر به ریختن

دایکەدزه: دەسکیس ف شر بك دزد.

دایکەلێ: وشەی دواندنی دایك بە خۆشەویستی ف کلمهٔ خطاب به مادر دوستانه.

دایکەمار: زەردە قوڕە، جۆرێ مارمێلکە ف نوعی مارمولك.

دایکەمارانە: جۆرێ مارمیلکە ف نوعی مارمولك.

دایکەوا: زنی بابەدەم ف حوّا همسر آدم.

دایلاخ: بەچکەوشتری یکسالّە ف شتر بچهٔ یکساله.

دایلاغ: دابلاخ ف شتر بچهٔ یکساله.

دایلان: ١) سەیر، سەمەرە؛ ٢) دلبەری زۆر جوان ف ١) عجیب؛ ٢) دلربا و زیبا.

دایم: هەمیشە ف دائم.

داینده: دلاوا، دەهندە ف بخشنده.

داینه: ١) داوێن، دامێن؛ ٢) فرمان به دانان؛ ٣) بناری کێو ف ١) دامن؛ ٢) امر به نهادن؛ ٣) دامنهٔ کوه.

داینێ: فرمان به دانان ف بگذارش. امر به نهادن.

دایه: ١) دایك؛ ٢) نایەن ف ١) مادر؛ ٢) دایه.

دایەخ: بەهرە، فایده ف بهره.

دایەق: دابەخ ف بهره.

دایەڵکە: نامرازێکە لە ناسیاودا ف ابزاری در آسیاب.

دایەن: تایەن، ئەوژنەی شیر ئەدا بە منالی خەڵك ف دایه، شیردهٔ به بچهٔ دیگران.

داین: دابەن ف دابەن.

دایی: دۆك، شۆکە ف سپیدك گیاهی.

دبدب: ١) وشەیەکە شوان ناژەلی پێ بانگ دەکا؛ ٢) پاسەوان، نێشك گر ف ١) اصطلاحی برای خواندن گله؛ ٢) نگهبان.

دبدوب: پاسەوان ف نگهبان.

دبێ: ئێژی، دەڵێ ف می‌گوید.

دبێدبێ: دبدب، وشەی بانگ‌کردنی ناژاڵ ف کلمهٔ خواندن گله.

دپل: تبل، قامك، نلی، نەنگوست ف انگشت.

دت: دەدا: (**دت نان نادت:** دەیدا بان نایدا) ف می‌دهد.

دتەر: لاسا، دەمەلاسکە ف تقلید. ادا.

دچ: ١) سوچ، قوژبنی دیوار؛ ٢) ددانە ف ١) نبش دیوار؛ ٢) دندانه.

ددا: نەنە، نەنك، داپیره ف مادربزرگ.

ددان: ئێسکی ناو دەم بۆ شت پێ خواردن، دان ف دندان.

ددان ئالْبونەوە: دان ئالْبونەوە ف نگا: دان ئالْبونەوە.

ددان تیژکردن: تەماح کردن ف کنایه از طمع کردن.

ددان چیرکردن: ددان بەگرژی نیشان‌دان ف دندان قروچه.

ددان خۆشك: سپلْ ف طحال.

ددانْدن: ١) شات و شوُت کردن، خۆهەڵکێشان؛ ٢) درۆکردن ف ١) لاف زدن؛ ٢) دروغ گفتن.

ددان سپی بونەوە: شەرم نەمان لە ڕوی گەورەتردا ف پررو شدن در برابر بزرگتر از خود.

ددان گز: ددان گەورە، ددان دەرپەڕیو ف دندان برجسته.

ددانۆك: کەلایی سەر دیوارو دەمە مشار ف دندانه.

ددانه: ددانۆك ف دندانه.

ددو: یەك و یەك، دو ف عدد دو.

ددوْ: ددو ف عدد دو.

دڕ: زبر، برێنی لە نەترسی بەدفەڕ: (سەگێکی دڕە، پیاوێکی دڕە) ف نترس و موذی.

دراخه: مەڵۆی دەخلْ ف بك‌دستهٔ کوچك از درویده.

دراژه: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دراف: ١) پارە، دراو، پول، بەره؛ ٢) درزو قەلشی دیوار؛ ٣) بالاف ف ١) پول؛ ٢) درزو ترك دیوار؛ ٣) رخت شوبی.

دران: ددان ف دندان.

دڕان: شڕو لەت‌بون ف دریده شدن.

دڕاندن: شڕکردن، لەت‌کردن ف دریدن.

دڕانن: دڕاندن ف دریدن.

دراو: دراف ف پول.

دڕاو: پارەبوگ، لەت‌کراو ف دریده.

دراوسێ: جیران، هاوسا ف همسایه.

دراوسێ وەزن: هاوسازەنجین، خراپ دەگەڵ هاوسایان ف همسایه‌رنجان.

دڕاوی: جیگە دڕاو، شڕۆ لەتی ف دریدگی، پارگی.

درباشه: زەرگ، شبشی دەروێشان ف سیخ درواویش.

دربۆ: وشەی دنەدانی بەران بۆ شەڕە قۆچ ف واژه‌ای برای تشجیع قوچ به جنگ.

درپشـه: درێشـه، دەرزی دەسـك داری چەرم کون‌کردن، درەوشه ف درفش پینه‌دوزی.

درتاڵ: جاڵو جوڵ. کەندولەند ف جاله‌جوله.

درچه: دربۆ ف نگا: دربۆ.

دڕدان: ڕێگەکردنەوە لە ناو حەشامات ف راه بازکردن در شلوغی.

دردوك: ۱) بێتام‌وێژ؛ ۲) هەرزەکاری، وەبزێ وشەی بیاڵه دەکەوێ: (تازه دەمی دردوك‌و بیاڵه یەنی) ف ۱) پرتگو؛ ۲) اول جوانی.

دڕدوك: خۆ نێ هەڵقونێن ف فضول.

دڕدونگ: دودڵ. بەگومان ف دودل، متردّد.

درز: ۱) قەڵشتی باریك: (شوشه **درزی** برد)؛ ۲) دەرس، وانه: (ماموستا **درزی** دادام) ف ۱) درز؛ ۲) درس.

درز دادان: ۱) قەڵـشـتـەدیـوار بە قوژ گرتـن؛ ۲) وانـه پێـدان ف ۱) درزگیری؛ ۲) درس خواندن.

درزگرتن: کەلێن گرتن ف درز گرفتن.

درژ: ۱) خاو، بانەدراو؛ ۲) توڕە، گرژ؛ ۳) لێك هاڵاو، مات‌و کروشمه کردو ف ۱) تاب نخورده؛ ۲) خشمگین؛ ۳) توهم رفته.

درشت: ۱) زبر، زۆر؛ ۲) زل له حاند وردف ۱) زبر، خشن؛ ۲) درشت.

درغه: مەبەست، شیاوی نوسین ف مطلب، سوژه.

درف: نیشانه. دروشم ف علامت.

درف: رەگەز، بنیجه ف اصل.

درقه: قرته. دەنگی فرتاندن ف صدای قطع کردن چیزی.

درقه‌درق: کرنەکرنی مشك ف صدای خاییدن موش.

درك: جقڵ، دڕو ف خار.

درکات: گوندێکی کوردستانه بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

درکان: به زمان داهانن، قسه لێ دەرچون ف بر زبان آمدن.

درکاندن: راستی گوتن. ئاشکرا کردنی قسه ف اعتراف کردن.

درکانن: درکاندن ف اعتراف کردن.

دڕکاوی: جێگەی پڕ له جقڵ ف خارستان.

درکه: ۱) گوێنێ سەرەنایەك لە نهێنێ؛ ۲) گوندێکی کوردستانه بەعسی وێرانی کرد ف ۱) گوشه‌ای از راز را اعتراف کردن؛ ۲) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دڕکه: جۆرێ زیپکەسەری وەك نوکی دەرزی وابه ف نوعی جوش.

دڕکەئاسینه: گیابەکی گەڵاپانی دڕکاوبه ف گیاهی خاردار است.

دڕکەجاڕ: جێگەی دڕوان. شوێنێ پڕ جقڵ ف خارستان.

دڕکەدو: دانەوێڵه ف بنشن.

دڕکەزی: دڕکێکه پنجك دەبکەنه بەرژین ف خار پرچین.

دڕکەلەوێ: دڕکەئاسینه ف نگا: دڕکەئاسینه.

دڕکی مەموزینان: بریتی له شۆفارو شەبنانی دژی دو دوست ف کنایه از تفرقه‌انداز.

درکێن: ئەوی راستی له نهێنی دەلێ ف اعتراف کنند.

دڕکین: جێگەی بەدڕو، چقڵاوی ف خاردار.

دڕکینـه: ۱) دڕکیـن؛ ۲) جوجکـەی تـازه توك‌لێهاتو ف ۱) خـاردار؛ ۲) جوجهٔ سیخ‌بر.

درگا: ۱) دەرکه، دەرك، دریانه؛ ۲) بەردەمی ئاواڵه ف ۱) در؛ ۲) دهانه.

درگابون: ئاواڵه بونەوەی دەمی بر بن ف بازشدن سر زخم.

درگادان: ئاواڵه کردنەوه ف بازکردن دهانه.

درگاژەن: ۱) کەسێ که له دەرکه دەدا؛ ۲) ئاسنێ که پێی له دەرکه دەدەن ف ۱) درکوب؛ ۲) درکوبه.

درگاژەنانه: شیرنی‌دان به هۆی کردنەوەی دام‌و دەزگابەك ف افتتاحیه. درگشادانه.

درگاژەنه: ئالقەی دەرکه لیدان ف درکوبه.

درگان: شەنه ف چارشاخ.

درگانه: دربانه، دەرکه، دەری ف درگاه.

دڕگه: ۱) جزیر، ئاد، دورگه، وشکی له ناوەڕاستی ئاو؛ ۲) کەند. ئاودڕ ف ۱) جزیره؛ ۲) کنداب.

درم: ۱) پەنا، ئاهوێ؛ ۲) گرمەی دەهوڵ ف ۱) مرض واگیر؛ ۲) صدای طبل.

درماژ: بەرانی پەنج ساڵه ف قوچ پنج ساله.

درمغ: خەپه، شانه بۆ کۆ کردنەوەی کلۆش ف ابزاری مانند شن‌کش که ساقه بدان جمع کنند.

درمه: کرمێکه لە زگی ئاژەڵدا پەیدا دەبێ ف کرمی انگل دام.

دڕن: ۱) بۆنـی تەگه له کاتـی تێبەردانەدا؛ ۲) بۆنـی ماسی؛ ۳) بۆنی گرانی لەش ف ۱) بوی نگه؛ ۲) بوی ماهی؛ ۳) شماگند.

دڕناڵ: ۱) بۆدڕ، کەندالی ئاودڕ؛ ۲) نۆکەند ف ۱) آبکند؛ ۲) کانال.

درنج: شتێکی خەیاڵانی وەکو جنۆکه: (دێو و **درنج**) ف موجود خیالی، دیو.

دڕنده: جانەوەری گۆشت خۆری کێوی ف درنده، دد.

درنگانەوه: دەنگ‌دانی شتی کانزا، زرینگانەوه ف ترنگ.

درنگه: زرینگ، زرنگ ف ترنگ.

دڕننه: دڕنده ف دد.

درنه: کرمی ناو زگی مەڕ ف کرم شکم گوسفند.

درو: ۱) قسەی ناراست، قڕ؛ ۲) پاشگری بەواتا: ئەوەی دەدروێ: (جل درو، گەنم درو) ف ۱) دروغ؛ ۲) پسوند بەمعنی «دوزنده»، «درونده».

درۆ: قسەی ناراست، قڕ ف دروغ.

دڕو: دڕك ف خار.

دروب: وێچون ف شباهت.

درواندن: شباندن، وێچواندن، وەك ئەوزانین ف نمایاندن.

دروپ: دڵۆپ، تنۆك، قەتره ف قطره.

دروپه: ئنۆکه ئاوێ که له سەربان دەتکێ ف چکه.

دروخان: خوروی گەرو ف خارش گلو.

دروخه: خورروی لەش، سونانەوەی پێست ف خارخار.

دروخیان: دروخه ف خارخار.

دروزن: دروکەر ف دروغگو.

درۆزنە: ناوێ کە هاوین وشك دەکا ف چشمەای کە در تابستان می‌خشکد.

دروزە: دروزن ف دروغگو.

دروس: ١) راست، رەوا؛ ٢) ساز، بێ کەمابەسی ف ١) درست، صحیح؛ ٢) کامل، بدون نقص.

دروسبون: ١) سازبون؛ ٢) برێتی لە خەوتنی مێرد لە گەڵ ژن ف ١) مهیّا شدن؛ ٢) کنایه از همخوابگی شوهر با همسر.

دروست: دروس ف نگا: دروس.

دروستایی: ١) ساغی، سەلامەتی: (**دروستایی** سەری تاقە براکەت)؛ ٢) ئامادەیی ف ١) سلامت؛ ٢) آمادگی تمام.

دروستبون: دروسبون ف نگا: دروسبون.

دروستی: راستی ف راستی.

دروسکار: دەسپاك، نەمین ف درستکار.

دروسکردن: سازدان، وەدی هێنان ف درست کردن، خلق کردن.

دروسکەردە: دروسکراو، سازدراو ف ساخته.

دروسی: دروسنی ف درستی.

دروش: درێشە، درەوشە ف درفش پینەدوز.

دروشم: ١) بیچم، کەسم، تەحر، نەرح، شکڵو سەرو سیما؛ ٢) رۆشنی ف ١) شبوه؛ ٢) فروغ.

درۆشم: نیشانەی نابەنی ف آرم، علامت فارقه.

دروشن: بەدرەوشین، بر بفەدەر ف درخشان.

دروشە: ١) وتە، وشە؛ ٢) داروبار؛ ٣) درم، پەنا، ناهۆ؛ ٤) درەوشین، بریقەدان؛ ٥) لوُلاك ف ١) کلمە؛ ٢) درخت؛ ٣) وبای واگیر؛ ٤) درخشش، پرتو؛ ٥) استخوان ساق.

دروشێ: ئێسکی بەلەك تا سەر گوێزنگ ف استخوان ساق تا قوزك.

دروشیان: درەوشان، نیشكدان ف درخشیدن.

دروشین: دروشیان ف درخشیدن.

دروُف: وێچون، لێك کردن، دروب ف شباهت.

درۆك: کەڵپ، ددانی تیژی دڕندە ف ناب درندە.

درۆکردن: قسەی ناراست گوتن ف دروغ گفتن.

دڕۆکردن: دڕك کۆکردنەوە ف خارکندن.

دروُکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

درۆلە: مەشکۆڵە، دۆدانە ف مشك کوچك برای دوغ.

دڕۆم: درم، پەنا، نازار، ناهۆ، دروشە ف بیماری واگیر.

درومان: جلدرون، دوربن ف دوختدوز.

درون: ١) دوربن، تەقەڵ لە شت دان؛ ٢) درەوکردنی گیاو دەغڵ ف ١) دوخت؛ ٢) دروکردن.

دڕون: دڕین ف پاره کردن.

درونە: کاری درەوکردن، دروێنە ف درویدن با داس.

درونەوە: ١) دروێنەکردن، بڕینەوە بە داس؛ ٢) بە تەقەڵ شتی دڕاو پێکەوەنان ف ١) درویدن با داس؛ ٢) بازدوزی پارەشده.

دڕوەزەردە: جۆرێ دڕکی زەردی تیژ ف زردخار.

دروێنە: درەو، درونە ف درو با داس.

درویـن: ١) دوربن بە دەرزی‌و بەن؛ ٢) دروێنە کردن بە داس ف ١) دوخت؛ ٢) درو.

دروێنەوان: باڵە، کەسێ کە درەو بە داس ئەکا ف دروگر.

دڕەت: دەڕوا، دەچێ ف می‌رود.

درەخت: داری بە بێوەی وشك نەبوگ ف درخت.

درەخشان: دروشین، بەدرەوش، بر بقەدەر ف درخشان.

درەخشانەوە: بریقەدان ف درخشیدن.

درەخشینەوە: درەخشانەوە ف درخشیدن.

درەم: ١) سێ بەش لە چوار بەشی مسقاڵ؛ ٢) کێشێك بەرانبەری بیست گرام؛ ٣) کێشێك بەرانبەری نیوکیلۆ؛ ٤) پولێکی ولاتی عەرەب، بیست یەکی دینار ف ١) هبجده قیراط؛ ٢) وزن بیست گرم؛ ٣) نیم کیلو؛ ٤) یك بیستم دینار عربی.

دڕەماسی: جۆرێ ماسی ف خارماهی.

درەنگ: لەکات ڕابراو، دێر ف دیرنگ.

درەنگان: دەمەدەمی ڕۆژاوا ف هنگام غروب.

دڕەنە: دڕین ف دریدن.

درەو: ١) دروێنە؛ ٢) درۆ ف ١) درو؛ ٢) دروغ.

درەوان: باڵە، دروێنەوان ف دروگر.

درەوش: ١) دریشە، دروش؛ ٢) بریقە، تروسکە ف ١) درفش پینەدوز؛ ٢) درخشش.

درەوشان: بریقەدان، تروسکان ف درخشیدن.

درەوشە: دریشە ف درفش پینەدوز.

درەوشین: درەوشان ف درخشیدن.

درەوشینەوە: تروسکەدان ف درخشیدن.

درەوکەر: ١) دروێنەوان؛ ٢) درۆزن ف ١) دروگر؛ ٢) دروغگو.

دڕەهی: زەمینی فرە قەڵشیو، کێلگەی شەقارشەقار بوگ ف زمین زیاد درز برده.

دری: شەرم، فەدی: (**دری** بەردە: شەرمەزار، خەجاڵەت) ف خجلت.

دڕی: ١) دڕو، چقڵ؛ ٢) پنجی نوتڕك ف ١) خار؛ ٢) بوتهٔ نمشك.

دڕیـا: ١) دڕاو؛ ٢) کاری ڕابـردوی دڕان، دڕا ف ١) پـاره شده، دریده؛ ٢) پاره شد.

دریاز: گوندێکە لەنزیك مەهاباد ف روستائی نزدیك شهر مهاباد.

دڕیاگ: دڕیا، دڕاو ف پاره شده، دریده.

دڕیان: دڕان ف دریده شدن، دریدن.

دریبەردە: شەرمەزار ف شرمسار.

دریچە: ١) کولانە لە دیواردا؛ ٢) ئامرازی زێڕو زیو تێدا توانەوە، بوتە ف ١) روزنهٔ دیوار، دریچە؛ ٢) بوتهٔ ریخته‌گری.

درێخ: کۆتایی، قـور: (**درێخی** لەم کارەدا مەکە) ف تقصیر، قصور.

دریخی: دریخ ف نقصیر، قصور.

دریژ: دژی کورت، بەرانبەری کن ف دراز، ضد کوتاه.

دریژایی: ۱) لە دریژی، نە لە کورتی؛ ۲) بەرانبەری بانایی ف ۱) درازا؛ ۲) مقابل عرض، طول.

دریژبوُن: ۱) دژی کورت‌بون؛ ۲) رازان، راکشان، پاڵ‌کەفتن ف ۱) دراز شدن؛ ۲) دراز کشیدن.

دریژبونەوە: ماوە زیادکردن، ماوەی زور بێ‌چون ف بە درازا کشیدن.

دریژخایەن: زوروەخت‌گر ف بسیار وقت‌گیر.

دریژدادڕ: زوربلێ، چەقەسرو ف پرگو، وراج.

دریژدادڕی: زوروێژی، چەنەبازی بەخوڕایی ف یاوەسرایی، پرگویی.

دریژداهوڵ: بریتی لە مروی نەژەی لاواز ف بلندبالای لاغراندام.

دریــژکــردن: ۱) لەدودان؛ ۲) ماوەپێـدان؛ ۳) لەسەر زەوی راکێشـان ف ۱) نفصیل دادن؛ ۲) درنگ کردن؛ ۳) بر زمین دراز کردن.

دریژکردنەوە: ۱) لە کورتیەوە لەدودان؛ ۲) پتر لە پێو بست قسەکردن ف ۱) درازتر کردن؛ ۲) بیش از حدّ لازم گفتن.

دریژکوڵە: ۱) کەمێك دریژ؛ ۲) بەرانبەری خڕ و گروفمر ف ۱) اندك دراز؛ ۲) مستطیل.

دریژن: بەژن‌بڵند: (مروڤەکە **دریژنە**) ف قدبلند.

دریژوکە: دریژکوڵە ف مستطیل.

دریژە: دریژن: (کابرایەکی **دریژە**بە) ف قدبلند.

دریژە پێ‌دان: ۱) لە سەر رۆیشتنی قسە؛ ۲) دەست هەڵنەگرتن لەئەرك ف ۱) نفصیل دادن سخن؛ ۲) ادامه دادن کار.

دریژی: دژی کورتی ف درازی.

دریسمە: زێسمە، بازنەی درگا ف پاشنهٔ در.

دریشك: دریشە، درەوشە ف درفش پینەدوز.

دریشوکە: زمانی مار کە دەری دەهێنێ ف زبان مار.

دریشە: دریشە ف درفش بینەدوز.

دریغ: دریخ ف کوتاهی در کار، تقصیر.

دریغی: دریخی ف نقصیر.

دریلە: گیابەکە ف گیاهی است.

دریلە: درکە، زیپکەی ورد لە منالان دێت ف جوشی است ریز بر بدن کودکان.

درین: دادرین، دراندن ف دریدن.

دز: ۱) قەلا، کەلە؛ ۲) کەسێ مالی مەردم بەنهێنی دەبا؛ ۳) چکەی جلك ف ۱) قلعه؛ ۲) دزد؛ ۳) گود شتالنگ.

دزان: رك لێ‌بونـەوە، ناخوش‌ویستن: (میوان میوانی دەدزا خانەخوێ هەردوك لا) ف خوش نیامدن از کسی.

دزانە: کاری بەنهێنی ف دزدکی.

دزاو: ۱) ناوەدز؛ ۲) دزراو، بەنهێنی براو ف ۱) ترشح؛ ۲) دزدبده.

دزدار: قەلاچی، پاسەوانی قەلا ف قلعەبان.

دزدان: جزدان، کیسەی چەرمینی دراو ف کیسهٔ چرمی پول.

دزدەسەك: دایکەدزە، دەسکیس ف دزدافشار، شریك دزد.

دزراو: دزاو، براو بەنهێنی، دزبردو ف دزدبده.

دزکوشکە: مەکوی دزان، جێگەی دزی کەران ف مکان دزدان.

دزگا: دزکوشکە ف مکان دزدان.

دزگوُن: کاری پەسندو رێك و جوان ف کارپسند.

دزگەردەنە: رێگر، چەتە، گوران ف راهزن.

دزگیر: هەوسار، دەسکە زێشمە ف افسار.

دزگین: بێ‌نرخ، هیچ و پوچ، نەهێژا ف بی‌ارزش.

دزنەبەرە: بریتی لە شتی بێ‌نرخ ف کنایه از بی‌ارزش.

دزنەخورە: دزنەبەرە ف کنایه از بی‌ارزش.

دزە: ۱) قەلا؛ ۲) بەنهێنی: (بە **دزە دزە** رۆیشت)؛ ۳) سوك گەرانەوە: (پێ دزە دەکا) ف ۱) قلعه؛ ۲) پنهانی؛ ۳) بواشکی برگشتن. ۴) لعوز

دزەخەنە: بزە، بەلێو خەنین، زەردەخەنە ف لبخند.

دزەکە: دەسکیس، دزدەسەك، دایکەدزە، پاش‌دز ف شریك دزد.

دزی: ۱) نهێنی، ۲) بردنی مالی مەردم بەنهێنی ف ۱) پنهانی؛ ۲) دزدی.

دزیاگ: دزراو ف دزدبده شده.

دزیتی: مالی دزراو ف مال دزدبده.

دزیتەنی: شتێ کە بو دزین دەست نەدا ف دزدبدنی، قابل دزدبدن.

دزین: کاری دز ف دزدی.

دزینـەوە: ۱) لە خەرجـی گێڕانەوە؛ ۲) وەشـارتن ف ۱) صـرفەجویی؛ ۲) بنهان کردن.

دزێو: ناحەز، ناشیرین ف زشت، بدگل.

دزیەتی: دزێنی ف مال دزدبده.

دژ: ۱) قـەلا، دز؛ ۲) شەقـلی خەرمـان؛ ۳) پێچـەوانــە؛ ۴) مات‌و کز؛ ۵) روتـرش ف ۱) قلعـه؛ ۲) مُهـر چوبین خرمن؛ ۳) مخـالف؛ ۴) افسرده و پکر؛ ۵) اخمو.

دژابەتی: بەرهەڵستی، لایەتی ف مخالفت.

دژبـون: ۱) مات‌و کزبـون؛ ۲) روتـرش کـردن ف ۱) افسـرده شدن؛ ۲) اخم کردن.

دژپەسند: دودڵ لە کڕینی شت دا ف دشوارپسند.

دژخور: کەم‌خور ف کم‌خور.

دژخوراك: دودڵ لە خواردەمەنی دا ف بدخوراك.

دژدار: دزدار ف قلعەبان.

دژداشە: کراسی ناوداوێن ف پیراهن بلنددامن.

دژدامان: مات‌و کز دانیشتن ف مات و افسرده بودن.

دژداماو: کزو سیس دانیشتو ف مات و افسرده مانده.

دژرابـەر: بەروالـەت کەبخـودای دلسـوزو لە بنەوە غەبان ف بەظاهر دلسوز و درواقع دشمن.

دژکام: تەرکەدنیا، خوپارێز لە خوشی دنیایی ف پارسا، پرهیزگار.

دژکردن: روتێك نان، خوگرژکردن ف ببشانی درهم کشیدن.

دژگەن: دەرمانێ کە گەنیو لە ناوبەرێ ف ضدعفونی، گندزدا.

دژمان: جوین، سخێف، جنێو، خەراو، دژون ف دشنام.

دژمن: نەیار، نەدوست ف دشمن.

دژمناتی: نەیاری، دژایەتی ف دشمنی.
دژمنایەتی: دژمنانی ف دشمنی.
دژمنی: دژمنانی ف دشمنی.
دژمین: دژمن، نەیار ف دشمن.
دژمێن: جوێن، دژمان ف دشنام.
دژنام: دژمێن ف دشنام.
دژوار: چەتوون، سەخت، زەحمەت ف دشوار.
دژواری: چەتونی، سەختی ف دشواری.
دژون: ۱) دژمێن؛ ۲) چلکن، گەمار، کوتی ف ۱) دشنام؛ ۲) پژاگی.
دژوێن: چلکن، نەسپێون ف چرکین، شپشو.
دژە: لا، پێچەوانە ف مخالف.
دژەبا: بایەك کە مرۆ نایەوێ: (دژەبایە بۆ خەرمان هەڵاویشتن نابێ) ف باد مخالف.
دژهونی: کۆکردنەوەی دو پێچەوانە لە هەڵبەستێك دا ف اطباق در شعر.
دژی: ۱) نازیکی؛ ۲) نەخـۆشیەکی نازاڵ ف ۱) مخـالفت؛ ۲) نوعی بیماری دام.
دژیا: سەرقژن، قژن، موی سەری تێکەڵ پێکەڵ ف آشفتەموی.
دژیتی: نەیاری، پێچەوانەیی ف ضدیّت، مخالفت.
دژین: لوُ، گرێی گوشت ف غدّە.
دست: مەنجەڵ، پەروش ف دیگ.
دسەردە: دەست بەجێ، هەرلە جێ ف فوراً.
دسەرژە: ۱) سەرەڕا؛ ۲) لەسەرەوە ف ۱) باوجود این؛ ۲) از بالا.
دش: ۱) خوشکی شوُ، باجی؛ ۲) دژ ف ۱) خواهرشوهر؛ ۲) ضد.
دشت: ناشیرین، دزێو، ناحەز ف زشت.
دشتە: ۱) دشت؛ ۲) کاری خراو ف ۱) زشت؛ ۲) زشتی.
دشتی: ۱) کاری نالەبار؛ ۲) ناحەزی ف ۱) کار زشت؛ ۲) بدگلی.
دشکردن: خۆپارازتن ف پرهیزکاری.
دشمان: دژنام ف دشنام.
دشمن: دژمن ف دشمن.
دشمنی: دزمنایەتی ف دشمنی.
دشنە: خەنجەری دەم ڕاست ف نوعی خنجر، دشنە.
دشوار: دژوار ف دشوار.
دشە: جێگەی خەراو ف جای بد.
دشی: ناحەزی، ناشیرینی ف زشتی، نازیبایی.
دغە: گزی، فێڵ، گەز ف حیلە.
دفـرە: ۱) لەخـۆبـایی، نرزل؛ ۲) نەخۆشیەکە یەکسم دەکوژێ ف ۱) مغرور؛ ۲) نوعی بیماری کشندهٔ دام.
دفس: دۆشاو، دمس، شیرەی ترێ ف شیرهٔ انگور.
دفلوك: ۱) مل پێچ؛ ۲) فانیلە، ژێرکراس ف ۱) شال گردن روحانیون؛ ۲) زیر پیراهن.
دفن: کەپ، کەپو، لوت، بێفل، تفنك ف بینی.
دڤانەك: رەسید، پسوڵەی وام ساندنەوە ف قبض، رسید.
دڤری: ۱) گیایە کە؛ ۲) نەوەرەی ئاش ف ۱) گیاهی است؛ ۲) قطب آسیاب.
دڤمری: شەرمێون لە قسەکردن دا ف خجالتی در حرف زدن.
دڤنەرم: دەم و زاویژ خۆش، قسە خۆش ف شیر بن‌زبان.
دڤە: راسنەی بەنا ف نزاز.
دڤەدڤ: گژەگژی با، دەنگی بای توند ف صدای تندباد.
دڤێ: ۱) نەشێ، دەبێ، گەرەکە، بێ‌وبسنە؛ ۲) دەناو نەوە ف ۱) باید؛ ۲) در این.
دڤێت: ۱) هەرنەشێ بوێ؛ ۲) دەوات ف ۱) باید؛ ۲) دوات.
دڤێر: دیوار ف دیوار.
دڤێك: هەرچی پێویستە هەردەبێ بکرێ ف بایستە.
دڤێل: باریکە زوێلی چەرم ف نوار چرمی.
دق: گارە، دەنگی مریشك کە هێلکە دەکا ف قدقد مرغ.
دك: ۱) سەکۆ؛ ۲) دەنگی دلۆپە ف ۱) سکّو؛ ۲) صدای چکه.
دکان: جێگەی شت لێ فروشتن ف دکان.
دکن: چلکەسۆ، بەهیچ جۆر شوشتنێ پاك نابێتەوە ف لباسی کە چرك گرفتە و پاك نشود.
دکە: ۱) سەکۆ؛ ۲) تکەی باران، دلۆپە ف ۱) سکو؛ ۲) چکه.
دکی: ۱) دەکەی؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ۱) انجام می‌دهی؛ ۲) نام روستایی در کردستان.
دکین: ۱) چلکەسو، چلکێ کە بە شوشتن پاك نابێتەوە؛ ۲) دەکەین ف ۱) چرکی کە از شستن نمی‌رود؛ ۲) می‌کنیم.
دگان: ددان، دران ف دندان.
دگاویدا: هەردەز بەجێ ف فوراً.
دگـدگە: ۱) نوکی مەزرەقی کول کە لە سوڕاندا ناوەسێ؛ ۲) تەمتەی مەزرەق؛ ۳) باپشکێو، جیجکـە سلاو ف ۱) نوك کند گردنا؛ ۲) نوك آهنین گردنا؛ ۳) گل‌مژه.
دگمە: قۆپچە، پشکوژ ف دگمە.
دگەر: بێگانە بە ماڵ و خێزان، نامەحرەم ف نامحرم.
دگەل: پێرا، ڕەگەڵ ف همراه با.
دل: سەرچاوەی خوێنی ناو لەش ف دل.
دڵ: دل ف دل.
دڵارا: پەردڵ، دڵخۆشکەر ف دلگشا.
دڵازار: هەرچی وەبەر دڵ ناکەوێ ف دل‌آزار.
دڵاسودە: خاترجەم، بێ‌خەم ف آسودەدل.
دڵافدان: دڵخۆش کردن، مژدەی خۆش پێدان ف دلشاد کردن، نوید دادن.
دڵاڤین: ناوە راستی بەهاروهاوین ف آخر بهار و اول تابستان.
دڵاوا: سەخاوەت، بەخشندە، دژی ڕژدو چروك ف سخی، بخشندە.
دڵاوخواردنەوە: خاترجەم بون، بێ‌خەم‌بون ف اطمینان خاطر.
دڵاودان: دڵافدان ف دلشاد کردن.
دڵاوەدان: بەهۆش، وریا، زۆرزان ف زندەدل، هشیار.

دلاوەر: ئازا، ڕەشبەد، گەڕناس، بوێر ف دلاور.

دلاوەر: دڵخۆشی دەرەوە، دڵداری دەر ف دلنواز.

دڵ نیشان: عاجزبون، تورەبون ف قهر کردن، دلخور شدن.

دڵ نیشە: ژانی دڵ، نەخۆشی دڵ ف دلدرد.

دڵ بجی: بێخەم. دوُر لە نیگەرانی ف خاطر جمع.

دڵ بردن: ١) ئارەزوکردنی خواردەمەنی، وازلێ بون: (نابخوم دڵم نابیا)؛ ٢) بربنی لە عاشـق بون: (دڵـی بـردم کچێـکی چـاردەسـاڵە) ف ١) اشتها؛ ٢) کنایە از عاشق شدن.

دڵ برین: بریتی لە زۆر خەمبار ف کنایە از بسیار غمگین.

دڵ بریندار: دڵبرین ف نگا: دڵبر بن.

دڵ بزۆك: ١) ئارەزوکەر؛ ٢) تەماح کار ف ١) آرزومند؛ ٢) طمعکار.

دڵ بـزۆکـی: ١) ئیشتیـا، ئامـەزرۆیـی؛ ٢) تەمـاح، چاوچنـۆکی ف ١) آرزومندی؛ ٢) طمع.

دڵ بوُرین: لەهۆش چوُن، بێهۆش بوُن ف از حال رفتن، مدهوش شدن.

دڵ بەجێ هینان: ڕازی کردن ف دلداری دادن، راضی کردن.

دڵ بەدنیا: شاد بە ژیان ف شاد بەزندگی.

دڵبەدوا: نیگەران، ناهومێد ف نگران، مأیوس.

دڵبەر: گراوی، ماشقە ف معشوقە.

دڵبەر: دلبەر ف معشوقە.

دڵبەستن: تەڤبنداری، عاشقی، ئەوین ف عشق.

دڵبەستە: ١) بەتاسە؛ ٢) دڵدار، ئەوبندار ف ١) آرزومند؛ ٢) عاشق.

دڵبەند: گراوی، ماشقە ف معشوقە.

دڵ بەیان: قێز لە خواردن کردن، پێ نەخوران ف خوراك دلنخواه.

دڵ بەیەکاهاتن: شێوانی دڵ، هێڵنجدان، دڵشێوان ف دل بەهم آمدن.

دڵبی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

دڵپاقژ: دڵپاك ف نگا: دڵپاك.

دڵپاك: بێ گزی، بێ فرو فێڵ ف پاکدل.

دڵپڕ: ١) خەمبار؛ ٢) توُڕە؛ ٣) بێ ئیشتیا ف ١) دلتنگ؛ ٢) قهر کردە؛ ٣) بی‌اشتها.

دڵ پەرت: خەیاڵ بڵاو، نا خاترجەم ف آشفتەخاطر.

دڵ پەرتی: خەیاڵ بڵاوی، نا خاترجەمی ف خاطر آشفتگی.

دڵ پەرتی: دڵسوتاو، زۆر ئازەحەت و خەمبار ف سوختەدل.

دڵ پەریشان: دڵ پەرت ف آشفتەدل.

دڵ پەسند: دڵگر، خۆشەویست ف دلپسند.

دڵ پیاچون: ئارەزوکردن، پەسندکردن ف آرزوکردن، پسندیدن.

دڵ پێچە: ژان و برك، دڵ ئێشە ف پیچش دل، دل پیچە.

دڵ پێدان: حەزلێ کردن، خۆشەویستی، ئەوین ف عشق.

دڵ پیس: ١) بیرخەراپ؛ ٢) دودڵ لە ژن ف ١) بدنهاد؛ ٢) بدگمان از همسر.

دڵ پێسوتان: بەزە پێداهاتنەوە ف مورد ترحم قرار دادن.

دڵ پیسی: کاری دڵ پیس ف عمل «دل پیس».

دڵ پێك: ئەوەی کار لە دڵ دەکـا، دڵ هەنگێو: (بەیکانی بژانگ جتبری دڵ پێك) «مەم‌وزین» ف دل‌دوز، آنچە دل را نشانە گیرد.

دڵ پێکاهاتن: دڵ بە یەکاهاتن ف دل بهم آمدن.

دڵ پێـوە بـون: ١) ئشتیـاکـردن؛ ٢) عاشـق بون ف ١) آرزو کـردن؛ ٢) عاشق شدن.

دڵتزی: دڵپڕ ف نگا: دڵپر.

دڵتەڕ: ١) ئەوبندار؛ ٢) کەسێ کە بەرگی جوان لەبەر دەکا، ئەزپۆش ف ١) عاشق؛ ٢) شیك‌پوش.

دڵتەزین: دڵ سست بون ف دل سست شدن.

دڵتەزێن: دڵ سست‌کەر، ڕوداوی زۆر ناخۆش ف رویداد بسیار بد.

دڵتەمری: دڵوشك، مڕو مۆچ، کەم پێکەنین ف بیدل، پژمردە خاطر.

دڵتەنا: خاترجەم ف آسودە‌خاطر.

دڵ تەنك: خاوەن بەزەیی ف مهربان.

دڵ تەنگ: خەمبار ف دلتنگ.

دڵ تەنگی: خەمباری ف دلتنگی.

دڵ تێچون: دڵ پێوەبون ف اشتها کردن.

دڵ تێر: چاوتێر، بێ تەماح ف قانع.

دڵ تێکچون: دڵ بەیەکاهاتن ف دل بهم آمدن.

دڵ تێکهاڵان: دڵ بەبەکاهاتن ف دل بهم آمدن.

دڵ تێکەڵاتن: دڵ بەیەکاهاتن ف دل بهم آمدن.

دڵ جۆیی: لاواندنەوە، دڵدانەوە، ئاشت کردنەوە بە قسەی خۆش ف دلجویی.

دڵـچـڕ: ١) ڕژد، چنـۆك، چروك؛ ٢) بەدڤـەڕ، مەردم ئازار ف ١) خسیـس؛ ٢) مردم‌آزار.

دڵچرێن: دڵتەزێن، خەم و خەفەت هاوەر ف رویداد بد و غمزا.

دڵچون: بورینەوە ف غش کردن.

دڵچونەسەر: ئارەزوکردن، ئیشتیا لێ بون ف اشتها کردن.

دڵچەڕاندن: خۆش ڕابواردن، بە کەیفێ خۆکردن ف عیاشی، هوسبازی.

دڵچەڕێن: خۆش ڕابوێر ف عیاش.

دڵچەپەڵ: بیر و هەزر خراپ، دڵ پیس، دڵ‌گەمار ف بدنهاد.

دڵچیچك: ترسەنۆك ف نگا: ترسەنۆك.

دڵخار: دڵ‌چەپەڵ ف بدنهاد.

دڵخاز: دڵخواز، ئەوەی دڵ ئارەزوی دەکا ف دلبخواە.

دڵخوا: دلخاز ف دلبخواە.

دڵخوار: دلخار ف بدنهاد.

دڵخواز: دلخاز ف دلبخواە.

دڵخوازی: ١) ئارەزو؛ ٢) دڵداری ف ١) آرزو؛ ٢) عشق.

دڵخور: نیگەران، دڵ‌پەریشان ف دلخور، نگران.

دڵخورد: دڵخور ف دودل، نگران.

دڵخۆری: دڵتەنگی، دڵشکاوی، خەمباری ف دلتنگی، دل‌شکستگی.

دڵخۆش: بەکەیف، دەماخ‌چاخ، شاد ف شاد.

دڵخۆشکەرە: شتێ کە دڵ‌خۆش دەکا ف شادی‌آور.

دڵخۆشی: ١) شادی، بەکەیفی، بەدەماخی؛ ٢) لاواندنەوە ف ١) شادی؛

٢) نوازش.
دڵخۆشی دانەوە: لاواندنەوە، دڵجۆیی ف نوازش، دلجویی.
دلخون: زۆر خەمگین ف بسیار غمناك.
دڵخوێن: ١) دلخون؛ ٢) نازناوی تاهیر هاشمی لە شێعردا ف ١) بسیار غمگین؛٢) تخلّص شاعری کرد.
دڵ خەراب: دردونگ، دژی دڵپاك ف دودل.
دڵ داخورپان: دڵشڵەژان، دڵڕاچەنین ف بکەخوردن دل.
دڵ داخورپیان: دڵداخورپان ف بکەخوردن دل.
دڵدار: ١) ئەویندار، عاشق؛ ٢) ئازا، نەترس؛ ٣) ناز ناوی شاعرێکی کوردی کۆیی بو ف ١) عاشق؛ ٢) دلبر؛ ٣) تخلص شاعری کرد.
دڵداری: ١) ئەوین، ڤین، حەزلێکردویی، حەز لێکەری؛ ٢) دڵخۆشی دانەوە، لاواندنەوە ف ١) عشق؛ ٢) دلنوازی.
دڵ داکەفتن: دڵ داخورپان ف تکان خوردن دل، بکەخوردن.
دڵ داگ: ئەویندار ف عاشق، دلدادە.
دڵ دان: حەزلێکردن، دڵداری ف عاشق شدن.
دڵدانەوە: دڵجۆیی ف دلنوازی.
دلدابی: گراوی، دڵبەر، ماشقە ف معشوقە.
دڵدز: برینی لە گراوی، ماشقە ف کنایە از معشوقە.
دڵدزی: ١) دڵبەری، کاری ماشقە لە گەڵ ئەویندار؛ ٢) نهێنی دڵ ف ١) دلبری؛ ٢) راز نهانی.
دڵ ڕابون: ڕشانەوە، هێنانەوە لە دەم ڕا ف قی کردن.
دڵ ڕابین: دڵڕابون ف قی کردن.
دڵ ڕاگرتن: تۆرە نەکردن، بەخۆشی دەگەڵ ڕابواردن ف خاطر گرفتن.
دڵ ڕفێن: بریتی لە دڵبەر ف دلربا.
دڵڕوون: بەکەیف، بێ گومان ف شاد، آسودەخاطر.
دڵڕوین: بێهۆش کەوتن، دڵ بوڕانەوە ف بیهوش شدن.
دڵ ڕەش: بێ بەزە، زاڵم، زۆرکار ف سنگدل.
دڵ ڕەفێن: دڵرفێن ف دلربا.
دڵ ڕەق: دڵڕەش ف سنگدل.
دڵڕەنج: دڵشکاو ف رنجیدەخاطر.
دڵ ڕەنجان: دڵ ئێشان ف دلرنجی.
دڵ ڕەنجاندن: دڵ ئێشاندن، عەزیەت کردن ف آزردن.
دلزراف: ترسەنوك ف ترسو.
دلزڤرین: دڵ پێکاهاتن، دڵنبکەلانن ف دل بهم خوردن.
دڵ زەخم: دڵ گەورە، ئازا، نەترس ف نترس و با دل و جرأت.
دڵ زیندو: وشیار، وریا، دڵاوەدان ف زندەدل، هشیار.
دڵ زیندی: دڵزیندو ف زندەدل، هشیار.
دڵ ژێچوون: لە بەردڵ کەوتن، خۆش نەویستن ف رنجیدن از...
دلسار: ناهومێد، بێ مەیل ف دلسرد.
دڵسارد: دلسار ف دلسرد.
دڵساردی: ناهومێدی ف نومیدی.
دڵساف: دڵپاك ف بی‌ریا.

دل ستوور: ئازا، بەجەرگ ف شجاع.
دڵسوتان: ١) بەزە، ڕوحم، بەزەوی؛ ٢) ئاسەی زۆر ف ١) ترحّم؛ ٢) آرزوی زیاد.
دڵسوتاو: زۆر بە ئاسە ف بسیار آرزومند.
دڵسوتی: دڵسوتاو ف نگا: دڵسوتاو.
دڵسوتیان: دڵسوتان ف نگا: دڵسوتان.
دڵسۆز: ١) خەمخۆر، سەرپەرشتی باش؛ ٢) خاوەن بەزەیی ف ١) سرپرست خوب؛ ٢) مهربان.
دڵسۆزی: بەزەوی، بەزەیی ف مهربانی.
دڵسۆژ: دڵسۆز ف دلسوز، مهربان.
دڵ سەخت: دڵڕەق ف سنگدل.
دڵ سەرد: دڵسارد ف نومید.
دڵ سەندن: دڵ بەرەوخۆ ڕاکێشان ف دل بردن.
دڵ سەنن: دڵ سەندن ف دل بردن.
دلشا: دڵشاد، دڵخۆش، بەکەیف، دەماخ چاخ ف دلشاد.
دڵشاد: دلشا ف دلشاد.
دڵشاد: دلشا ف دلشاد.
دڵ شاکەر: کەیفدەر، دڵخۆشی هێن ف دل شادکنندە.
دڵشکان: دڵڕەنجان ف رنجش خاطر.
دڵشکاندن: ناڕەحەت کردن، ئازاردان، ڕەنجاندن ف دل آزردن.
دڵشکاو: ئازاردراو، ئازازی کراو ف دل آزردە.
دڵشکست: دڵشکاو ف دل آزردە.
دڵشکستە: دڵشکست ف دل آزردە.
دڵ شکستی: دڵشکان ف رنجبدگی.
دڵ شکیان: دڵشکان ف رنجبدگی.
دڵ شکێن: مایەی دڵشکان ف انگیزهٔ رنجبدن.
دڵشەوات: دڵسوتاو ف سوختەدل.
دڵشەواتی: دڵشەوات ف سوختەدل.
دڵشەوتی: دڵشەوات ف سوختەدل.
دڵشەوتین: دڵسوتان ف دلسوزی.
دڵشێر: ئازا، ڕەشید، بوێر ف شجاع، شیردل.
دڵشێلان: دڵڕەنجاندن ف رنجاندن.
دلشەوشاندن: دڵ پەرێشان کردن ف دل به نشویش انداختن.
دلفراوان: بەسەبر و حەوسەلە، بەپشو ف حلیم، شکیبا.
دلفرە: دڵاوا ف دلباز.
دلفرەوان: ١) دڵاوا، سەخی؛ ٢) لەسەرخۆ ف ١) دلباز؛ ٢) شکیبا.
دڵفڕێن: دلبەر، دڵڕفێن ف دلربا.
دلڤال: دڵاوا ف گشادەدل.
دل ڤەڕسیای: مێشك‌وشك، هیچ نەزان ف خشك مغز.
دلڤەکری: دڵاوا، دلڤال ف گشادەدل.
دلڤەکەر: دلگوشا، شتێ کە دڵ خۆش دە کا ف شادی‌آور، مایهٔ شادی.
دلق: شبلان، دلبق ف نسترن کوهی.

دڵ قەبز بوُن: خەمگین بوُن، نارەحەت بوُن ف اندوهگین شدن.

دلکازین: دڵ تێکەڵانن ف دل بهم آمدن.

دڵکڕ: دڵبەر، دڵڕفێن ف دلکش.

دڵکرانەوە: کەیف خۆش بون ف شاد شدن.

دڵ کرمن: برێنی لە دڵبیس. دودڵ ف بدگمان.

دڵ کرموڵ: دڵکرمن ف بدگمان.

دڵ کرمێ: دڵکرمن ف بدگمان.

دڵ کوڕ: زۆر نەزان ف کوردل.

دڵ کورکان: نارەزوکردنی شتێ ف هوی و هوس دل.

دل کول: دڵ بر بندار، خەمبار ف غمگین.

دل کەتێ: ئەڤیندار، دڵدار ف عاشق.

دڵگر: دڵپەسند ف دلپسند.

دڵگران: ڕەنجاو، عاجز ف رنجیده خاطر.

دل گرس: دل گوشادو مێرخاس ف پُردل.

دل گواشتن: لە سەر دڵ گرانی ف دل فشردن.

دڵگوشا: هۆی دڵخۆشی ف دلگشا، مایهٔ شادی.

دڵگوشاد: دلاوا ف سخی طبع.

دڵگەرم: ١) جێ، بە دڵ کارکەر؛ ٢) بەهومێد، هیوادار ف ١) دلگرم بەکار؛ ٢) امیدوار.

دڵگەرمی: دڵخۆشی لە کاریکا ف دلگرمی.

دل گەش: دڵ بەهومێد، دڵخۆش ف امیدوار.

دڵگیر: ١) خۆش، دڵپەسند؛ ٢) ناخۆش، دڵنەگر ف ١) جای خوش؛ ٢) جای ناخوش.

دڵگیران: دڵتەنگی ف دلتنگی.

دڵگیری: دلگیران ف دلتنگی.

دڵ لەدڵدان: دودڵی، ناخاترجەمی ف تردید، دودلی.

دڵ لێچون: دڵ چونەسەر ف آرزوکردن، دوست داشتن.

دڵ لێ سەندن: دڵ بەرەوخۆ هێنان، دڵبەری ف کسی را به خود متمایل کردن، دلبری.

دڵ لێ سەنن: دڵ لێ سەندن ف نگا: دڵ لێ سەندن.

دڵ مان: ١) ڕەنجان، دڵئێشان؛ ٢) دلی ئێمە ف ١) رنجیدن؛ ٢) دل ما

دل مای: ڕەنجاو، دڵشکاو ف رنجیده.

دل مابن: دڵشکان، ڕەنجان، دڵمان ف رنجیدن.

دڵ مردگ: مرۆی سیسەڵەی ژاکاو ف دلمرده.

دڵ مردو: دڵمردگ ف دلمرده.

دڵ مردە: دڵ مردگ ف دل مرده.

دل مری: دڵمردگ ف دلمرده.

دلمە: دەلمە ف دَلَمك.

دڵ مەن: دڵ ئێشاو، بەگلەیی ف رنجیده خاطر.

دڵمەند: دلمەن ف رنجیده خاطر.

دل نزم: ١) نامەرد، ترسەنۆك؛ ٢) ڕژدو چروك ف ١) نامرد؛ ٢) خسیس.

دڵ نەبردن: اشتیا لێ نەبون ف میل نداشتن به خوراك.

دڵنەوایی: دڵجۆیی ف دلنوازی.

دڵنیا: خاترجەم، بێ خەم ف آسوده خاطر، مطمئن.

دڵنیایی: خاترجەمی، بێ خەمی ف اطمینان.

دڵ نیشان: دڵبێك، برێنی لە دڵبەرو دڵڕفێن ف دلدوز.

دڵۆ: ١) ئەی دڵ؛ ٢) هەوایەکە بە زوڕنا لێ دەدری ف ١) ای دل؛ ٢) آهنگی است با سورنا نوازند.

دڵۆ: تەڵەزمی پچوك لە پێست: (**دڵۆیەك** لە بن نێنوکم دەرچوە) ف برجستهٔ کوچك از پوست.

دڵۆپ: دڕۆپ، تنۆك ف قطره.

دڵۆپ: تنۆك، دلوپ ف قطره.

دڵۆپە: ١) تنۆکەناوێ کە لە بانەوە دەتکێ؛ ٢) قسە لە ناو قسە دا: (من قسە دەکەم کەس **دڵۆپەی** تێدا نەکا) ف ١) چکه؛ ٢) حرف میان حرف.

دڵۆرە: ڕاکشان، پاڵ کەفتن، درێژ بون، ڕازان ف درازکشیدن.

دڵۆڤان: خاوەن بەزەیی، دڵنەرمی ف مهربان.

دڵۆڤانی: بەزەوی، دڵنەرمی ف مهربانی.

دڵ وەر: دڵبەر ف دلبر.

دڵ وەستان: مردنی کتوپڕ ف مرگ ناگهانی.

دلها: دڵخواز ف دل بخواه.

دلهان: کەژ، کەسێ کە لە بەر تیشکی خۆر چاوی نادونێ ف زال.

دلهایی: دڵخوازی ف دل بخواهی.

دڵ هاتنەیە کا: دڵ تێکەڵاتن ف دل بهم خوردن.

دڵەتەپە: توندلێدانی دڵ ف تپش دل.

دڵەتەپێ: دڵەتەپە ف تپش دل.

دڵەخورپێ: نیگەرانی ف نگرانی.

دڵەدلە: دڵدانەوە، دڵنەوایی ف دلنوازی.

دڵەدوا: نیگەران، جاولەدو ف دلواپس.

دڵەدەرد: دەردی دڵ، نەخۆشینی دڵ ف دلدرد.

دڵەڕاوکێ: دودڵی، نیگەرانی ف دودلی، تردد.

دڵەڕەبێ: دڵەتەپە ف تپش و ضربان سخت دل.

دلهشتن: دڵئێشاندن، ڕەنجاندن ف رنجاندن.

دل هشك: ١) دلڕەق، بێ بەزەیی؛ ٢) رو گرژو مرۆ مۆچ ف ١) بی‌شفقت؛ ٢) بداخم.

دڵەکپێ: نەخۆشی سەکتە، دەردی مفاجات ف سکته.

دڵەکزە: ئەعب بون، جۆرێ نەخۆشیە ف نوعی بیماری معده، سوزش معده.

دڵەکزێ: دڵەکزە ف نگا: دڵەکزە.

دڵەکوتە: دڵەتەپە ف تپش دل.

دڵەکوتێ: دڵەکوتە ف تپش دل.

دڵەکەڵەشێر: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

دڵەگورپێ: دڵەکوتە ف تپش دل.

دل هلو: خاوەن بەزەیی، دڵنەرم ف رفیق القلب.

دڵەلەرزە: برێتی لە ترسانی زۆر ف کنایە از ترسیدنِ زیاد.

دڵەلەرزێ: دڵەلەرزە ف کنایە از ترسیدن زیاد.

دڵ هەڵشێوان: دڵ تێکەڵاتن ف دل بهم آمدن.

دڵ هەڵشێویان: دڵ هەڵشێوان ف دل بهم آمدن.

دڵ هەڵ کەفتن: دڵ تێکچون لە خواردنەوە ف دل برکنده شدن از خوراك.

دڵ هەڵکەنران: دڵهەڵکەفتن ف نگا: دڵ هەڵکەفتن.

دڵ هەڵکەنیان: دڵهەڵکەفتن ف نگا: دڵهەڵکەفتن.

دڵ هەڵکەوتن: دڵهەڵکەفتن ف نگا: دڵ هەڵکەفتن.

دڵ هێسا: ئاسودە، خاترجەم ف خاطرجمع.

دڵێ: لەناو، نێ. دُ ف حکم ظرفیت، در، تو.

دڵیان: کەژ، دڵها ف نگا: دڵها.

دڵێ دڵێ: دودڵی، دڕدۆنگی ف دودلی، تردّد.

دڵێر: باڵەوان، ئازا، رەشبد ف دلبر.

دڵیق: شیلان، دلق، جڵێق ف نسترن کوهی.

دڵێق: دلیق ف نسترن کوهی.

دلیوان: تەبەنە، دەرزی لێفەدرون ف سوزن لحاف‌دوزی.

دم: ۱) زار، دەم، دەڤ، زەهر؛ ۲) کلك، دوُڤ، دوم؛ ۳) کەپوُ، بێڤل، لوت؛ ۴) کێر، چوُك، سپەرەت؛ ۵) کات، وەخت؛ ۶) کەنار، رەخ، قەراخ؛ ۷) بدەم: (نادم نە)؛ ۸) دم‌و دو: (بپاوێکی بێ‌دم‌و دوە) ف ۱) دهان؛ ۲) دُم؛ ۳) بینی؛ ۴) آلت رجولت؛ ۵) وقت؛ ۶) کنار؛ ۷) بدهم؛ ۸) زرنگی و نشاط در بیان مقصود.

دما: ۱) پاش، دوا؛ ۲) دواوە، پشتەوە ف ۱) بعد؛ ۲) عقب، ورا.

دمارە کوڵ: دوپشك ف عقرب.

دمارە کوڵە: دوپشك ف عقرب.

دمان: ئیجارەی باغ یان مەزرا ف اجارهٔ باغ یا کشتزار.

دمان کرن: بە ئیجارە گرتن ف اجاره کردن.

دماوە: دوای ئەمە، دوای ئەوە، پاشی ف پس از آن.

دمایی: ئاخری، لە ئاکاما ف سرانجام.

دماییِن: هەرە پاشبن، ئاخری هەمو ف آخر بن.

دم بلی دم باو: دەنگی دەهوڵ ف صدای دُهُل.

دم‌بەدمە: دمەقاڵە ف نزاع لفظی.

دم بەست: دوعـای مەلا بو بەستنی دەمیٚ گورگ لە ئاژەڵ خواردن ف دعای دهان‌بند گرگ.

دمبەگ: دمەك، دومەك ف تنبك.

دمبەلان: ۱) جمە، جۆرێ کارگی بن خوڵ؛ ۲) گونەبەران ف ۱) نوعی قارچ زیر زمین؛ ۲) دنبلان.

دمـبین: ۱) ئەوی دەمی ماڵانی پێ دەبەسـتن؛ ۲) ئەو شتـەی زاری مەشکەو هەمانەی پێ دەبەستن ف ۱) پوزەبند؛ ۲) دهانه‌بند..

دم‌پەلو: برێتی لە شەرمێونی قسەنەزان ف کنایە از خجالتی و نافصیح.

دم‌جو: خوٚراکی جاوپاگ ف خوراك جو بده شده.

دمراسـت: ۱) فسـەزان؛ ۲) نوێنـەری خەڵکی ئاوابی بوٚ قسە کردن ف ۱) سخن‌دان؛ ۲) سخنگوی.

دمژین: جوێن، جنێو، سخێف، دژمان ف دشنام.

دمس: دوٚشاو، شوٚك ف شیره.

دم شکاندن: لوت‌شکاندن، برێتی لە تەمێ کردن ف کنایە از تنبیه کردن، توی دهن زدن.

دمك: دندوك، نیکل ف منقار.

دمکـانـە: دەمـوکـانـە، پنجەدارێکە وەك کوان لە دار مازو دەردەچێ‌و دەیکوڵێنن بوٚ سنعات ف مو بزك.

دم گـەرم: ۱) فسەزەوان؛ ۲) تـاژی ئازا لە کەروێشکـان ف ۱) نطـاق؛ ۲) تازی ماهر در شکار.

دمڵ: ئاوشان یان ف جارشانه.

دملی: زمانی زازایی ف از لهجه‌های زبان کردی.

دمە: دوگ، دوُگە، دوی پەز ف دنبه.

دمهار: زوٚر بەقسە ف پرحرف.

دمەتەقە: گفتو گوٚ نێوانی دو کەس ف محاوره.

دمەجاو: ۱) بنێشت بوٚ جارێك خستنەدەم؛ ۲) دم‌جو ف ۱) سقز به اندازهٔ یکبار در دهن گذاشتن؛ ۲) خوراك جو بده.

دمەد: شیشی دار ف سیخ چوبی.

دمەدم: دەنگی دەهوڵ ف آواز دهل.

دمەزەرد: سەرتبای گاسن، سەرکردنەوەی ئامرازی ئاسن ف مرمّت گاوآهن.

دمەك: دنبەگ، نومەڵەك ف تنبك.

دمەڵ: کوان، کوٚفان، قونێر ف دمل.

دمەلاسکە: ئەدای قسە دەرهێنان، وەك بەکێ کردن بوٚ گاڵتە ف ادا درآوردن.

دمەلاسکێ: دمەلاسکە ف ادا درآوردن.

دمەلان: دمبەلان. شتێکە لە بەنانە دەکا بەهاران لە بن زەوی دەری دێنن زوٚر خوٚشە ف نگا: دمبەلان.

دمەلەك: دمەك ف تنبك.

دمەورو: ژاکتنان بە سەر زگدا ف دَمَر.

دم‌هەراش: زوٚربلێ‌و بە پەلە قسەکەر ف پرگوی شتاب‌گو.

دم‌هەڵپێچ: بەروٚبەك کە دەمی پێ هەڵدەبەستن ف دستمال دهان‌پیچ.

دم‌هەڵە: دم‌هەراش ف نگا: دم‌هەراش.

دمەهوٚسنگنێ: کلك هەڵتەکێنە، بەرگابلکە ف پرندهٔ دم‌جنبانك.

دن: ۱) دی، تر؛ ۲) ددانە ف ۱) دیگر؛ ۲) دندانه.

دنا: دنیا ف دنیا.

دنان: ددان، دران ف دندان.

دنبلان: هوٚزێکی کوردە لە کوردستان ف عشیره‌ای کرد.

دنبلی: زازا، چەند هوٚزو تیرەن لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف نام چند تیره از کردهای ترکیه.

دنبەك: دمەك ف تنبك.

دندان: ددان، دگان، دان ف دندان.

دندك: دەنك، ناوكی میوە ف هستە.

دندوك: نیكل، دەنوك ف منقار.

دنـدوكـە: ١) لای سەروی شتـی باریكـەلـەو لاواز؛ ٢) دم‌بـەدمە ف ١) برجستهٔ باریك از هر چیزی؛ ٢) مشاجره.

دنـدوكـەدان: ١) جەكەرە دەرجـوُن؛ ٢) شكۆفەو چلـو دەركردن ف ١) جوانه زدن دانه؛ ٢) جوانه زدن درخت.

دنك: دەسكاونگ. ناونگی دەسك ف دستهٔ هاون.

دنـگ: ١) ئامرازی جەلتـوك كونـان. دبنـگ؛ ٢) دەنگ؛ ٣) مشت، مستەكوڵە؛ ۴) شەونم ف ١) دنگ شالی كوبی؛ ٢) صدا؛ ٣) مُشت؛ ۴) شبنم.

دنگبون: زگ هەڵمساو لە بەر خواردنی زۆر ف شكم انباشته از غذا.

دنگبێژ: گۆرانی بێژ، ڤامبێژ ف ترانەخوان. خواننده.

دنگجی: وەستای دنگی جەلتوك كونان ف دنگ كوب.

دنگ كوت: دنگجی ف دنگ كوب.

دنگ‌لێدان: منت‌لێدان ف با مشت كوبیدن.

دنگه: كوڵەكەی لە قوڕو بەرد ف ستون از سنگ و گل.

دنگەدنگ: گرمەگرمی دەهۆل ف آواز پیاپی دهل.

دنه: پەراسو ف دنده.

دنو: ددان، دران ف دندان.

دنوڕیچه: ددان چیرْكردن ف دندان فروچه.

دنه: هانه. هەڵخڕاندن ف برانگیزی، تحریك.

دنەدان: هانەدان ف تحریك كردن.

دنەدەر: هانەدەر ف تحریك كننده.

دنێ: دنیا ف دنیا.

دنیا: دنێ ف دنیا.

دنیابو: ئەگەر هەڵكەوت ف اگر پیش آمد.

دنیادیده: كەسێ زۆری ئەزمون لە دنیا هەبێ ف جهان‌دیده.

دنیادیه: دنیادیده ف جهان‌دیده.

دنیاری: سیاسەت‌زانی. ڕامیاری ف دنیاداری.

دنیابه: ڕەنگە، وێدەچێ... گربمان ف شاید، چنین می نماید.

دنیایی: ١) شتی سەر دنیا؛ ٢) نازەڵو یانال ف ١) دنیوی؛ ٢) ثروت دامی.

دنێب: زیوانی ناو گەنم ف نگا: زیڤان.

دو: ١) یـەكو یـەك؛ ٢) كادو، دوكـەڵ؛ ٣) دوگـەی مەڕو وشتـر، دوگ؛ ۴) ماستو ناوی لە مەشكە دا ژەنراو، دۆ؛ ۵) كلك، دم ف ١) عدد دو؛ ٢) دود؛ ٣) دنبه؛ ۴) دوغ؛ ۵) دُم.

دۆ: ١) ماستاوی لە مەشكە دا ژەنراو، دەو؛ ٢) كیژێ كە لە هەڵپەڕكێ‌دا دێتە دەستی لاو؛ ٣) ڕاكردن، غاردان؛ ۴) دوێنێ، دوێكە ف ١) دوغ؛ ٢) دختر هم‌رقص؛ ٣) دو، دویدن؛ ۴) دیروز.

دوناو بوُن: هەوا گۆڕین و نەخۆش كەوتن ف سرما گرما شدن.

دونەستێر: دوخوشكە، جوتەی كەوان ف خواهران سهیل.

دونەستێره: دونەستێر ف خواهران سهیل.

دوئەونه: دو بەرانبەری ئەمە ف دو برابر.

دوئەوەنده: دوجار بەقەدی ئەمە ف دو چندان.

دوئەوەننه: دو ئەوەندە ف دوچندان.

دوا: ١) پاش؛ ٢) پاشین ف ١) پس؛ ٢) پسین.

دوابڕان: لەبـەین چون، ناسـەواربـڕان. قڕهـانن ف منقرض شدن. ریشه‌كن شدن.

دوابڕاو: قڕهاتو ف ریشه‌كن شده.

دوابڕیاگ: دوابڕاو ف ریشه‌كن شده.

دوابەدوا: ١) لە دوای یەكتر؛ ٢) بە شوێندا ف ١) پس از؛ ٢) عقب.

دوابینی: خەبەردان لە ئابنده ف پیش‌بینی.

دوابێ هێنان: خەلاس كردن، هیچ نەهێشتنەوە ف باقی نگذاشتن، تمام كردن.

دواجەنگ: دوایی لەشكر، ئەو شەڕكەرانەی پاشی لەشكر دەپارێزن ف مؤخرهٔ لشكر.

دواچوڕ: ئاخر دڵۆپ ف آخرین قطره.

دوادوایی: ئاخر و ئوخر ف اواخر.

دواده: بژاری دوباره ف ویجین برای بار دوم.

دوارد: مقەست ف قیچی.

دوارۆژ: ڕۆژانی پاش، ئابنده ف آینده.

دوازده: یازدەو یەك ف دوازده.

دوازدەمین: ئەو ژمارەی دوازدە تەواو ئەكات ف دوازدهم.

دوازدەهەم: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوازدەهەمین: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوازدەهەوار: گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف نام روستایی كه بعثیها ویران كردند.

دواكـەوتـن: ١) بەجێمـان، مانـەوە؛ ٢) دانەبـەی، شوێـن‌كەوتن ف ١) عقب افتادن، جاماندن؛ ٢) تعقیب كردن.

دواكەوتو: بەجێ‌ماو، جێ‌ماو ف عقب‌افتاده.

دواكەوته: دواكەوتو ف عقب‌افتاده.

دواگین: هەرە دوایی ف آخرین.

دوان: ١) قسـەكردن، گفتـوگـۆ؛ ٢) ژمارە دو؛ ٣) وتـاردان ف ١) گفتن؛ ٢) عدد دو؛ ٣) سخنرانی.

دواندن: قسە لەگەڵ كردن ف مخاطب قرار دادن.

دوانزه: دوازده ف دوازده.

دوانزەنیمام: گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف نام روستایی در كردستان كه بعثیها ویران كردند.

دوانزەمین: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوانزەهەم: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوانزەهەمین: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوانه: لفه دوانه، جمك، جفك ف دوقلو.

دوانـه: دۆدانه. مەشكەی چكۆڵە بۆ دەو تێ‌كردن ف مشك دوغ، كیسهٔ چرمی دوغ.

دواوان: ١) زێڕاو، جێگەی پێك گەیشتنی دو جەم؛ ٢) گوندێکە لە لاجان ف ١) مصب؛ ٢) نام روستائی در کردستان.

دواوە: لای پاشەوە ف عقب.

دواوەدان: گەڕاندنەوە، وەگەڕاندن ف پس‌دادن، برگرداندن.

دواهێنان: دوایێ هێنان ف نهایت دادن، پایان دادن.

دوایەك: ١) دواگین؛ ٢) بە شوێن بەکا ف ١) آخرین؛ ٢) یکی پس از دیگری.

دوایی: ١) پاش؛ ٢) پاشین ف ١) پس؛ ٢) پسین.

دوایی پێ هێنان: دوایێ هێنان ف پایان دادن.

دواییین: پاشین ف آخرین.

دوایی‌هاتن: فوتاربون، تەواوبون ف منتهی شدن.

دوایی هێنان: دوایێ هێنان ف نهایت دادن.

دۆب: ڕاکە، غاردە، هەڵێ ف امر به دویدن.

دوباد: ١) بەنی دو جار بادراو، ڕیسی دوبارە بادراو؛ ٢) بارەبەری پتەوی بەهێز ف ١) ریس دوتاب؛ ٢) باربر محکم و نیرومند.

دوبارە: ١) بۆ جاری دوهەم؛ ٢) گزی و گەڕ؛ ٣) گوڵاوی لە گوڵاو گیراو؛ ٤) ژمارە دوهاتنی هەردوك مۆرە لە نەردێن دا ف ١) دوبارە؛ ٢) نارو؛ ٣) گلاب مکرّر؛ ٤) جفت دو در نرد.

دوبارە پات: کارێ دوجار کردن، سەر لە نوێ کردنەوە ف تکرار.

دوبارە کردن: سەر لە نوێ کردنەوە ف تکرار کردن.

دوبارە کردنەوە: دوبارە کردن ف تکرار کردن.

دوبانەکی: گڵەبانی خانو ف گل اندود بام.

دۆب‌دۆب: ڕاکە ڕاکە، دەی بە غار بڕۆ ف با شتاب بدو.

دوبڕ: یەکسمێ کە دو ساڵی تەواو کردوە ف کُرّهٔ دوسال تمام کرده.

دۆبڕ: برێتی لە جوت قوڕنەی بێ‌فەڕ ف کنایه از نحس، شوم.

دوبرا: ١) جۆرێ هەڵۆ؛ ٢) دو ئەستێرەن نزیك بە یەك ف ١) نوعی عقاب؛ ٢) دو برادران ستاره.

دوبرالە: دوبرا ف دو برادران ستاره.

دوبرانگ: مەلێکی ڕاوکەرە وەك سەقروشاهێن ف پرنده‌ای است شکاری.

دوبرو: ١) کوێزر، قەسەڵی بن خەرمان کە هێشتا گەنمی تێدا ماوە؛ ٢) دودانە برۆ ف ١) کوزر؛ ٢) دو ابرو.

دوبرە: خشڵێکی سەر کڵاوی زنانە ف زیوری بر کلاه زنان.

دوبڕیاگ: دوابڕاو ف ریشه‌کن شده، منقطع النسل.

دۆب زێن: هەرچی پێی دادە بێژن ف اَلَك.

دوبشی: لو، گرێ لە ناو گۆشت دا ف غدّه.

دۆبە: ١) بەرەمێو، خشت و خاڵی هەنگوین؛ ٢) هەنگوینی قاڵ کراو ف ١) آشغال عسل؛ ٢) عسل صاف شده.

دوبەختەکی: کارێ کە ناکامی نادیارە، دەبێ یان نابێ ف ریسك.

دوبەختی: دوبەختەکی ف ریسك.

دوبەرد: برێتی لە بەردی ناوگۆڕ: (هەتالە نێو **دوبردانم** دەنین لەبیرم ناچێ) ف کنایه از سنگ لحد.

دوبەرە: دەفرێکە لە بنت پلورە هەنگی دادەنێن ف ظرفی که پشت کندو می‌گذارند.

دوبەرەکی: کێشە و هەرا لە ناو یەك هۆزو گەلدا ف اختلافات داخلی.

دۆبەسەرە: گیابەکە بۆ دەرمان دەشێ ف از گیاهان دارویی است.

دوبەلا: زۆر بە هێدی و سپایی، دەگەڵ بەحاسنەم دەڵێن: (بەحاسنەم و دوبەلا) ف بسیار یواشکی.

دۆبەلان: جمە، دونبەلان ف دنبلان.

دوبەندی: دوبەرەکی ف نگا: دوبەرەکی.

دۆپ: ١) نەوی، نزم؛ ٢) شیو، شیوەڵە، گەڵی ف ١) پستی زمین؛ ٢) دره.

دوپا: ١) کرمی ڕەنگ کە بۆ ئاوریشم دەکاردێ؛ ٢) برێتی لە مرۆڤ ف ١) حشره‌ای که برای رنگ‌آمیزی ابریشم بکار آید؛ ٢) کنایه از انسان.

دوپاپیلە: جۆرێ هەڵپەرکێ ف نوعی رقص.

دوپات: دوبارە گوتنەوە ف بازگفتن، تکرار سخن.

دوپاتە: دوپات ف تکرار سخن.

دوپایلکە: جانەوەرێکە لە نیرەی سمۆرەو پچوك‌تر، مشك کەروێشك ف حیوانی از تیرهٔ سمور.

دوپایلە: دوپایلکە ف نگا: دوپایلکە.

دوپرنی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دوپشتەکی: دو کەس سواری یەکسمێ ف دو نفر بر یك ستور سوار.

دوپشتی: دوپشتەکی ف دو نفر بر یك مرکب سوار.

دوپشك: دمارە کوڵ ف عقرب.

دوپشکە: گیابەکە بۆ دەرمان دەبێ ف از گیاهان دارویی است.

دوپەل: ١) شڵە، خاڵ‌خاڵ؛ ٢) برێتی لە پیاوی دوڕو ف ١) خالدار؛ ٢) کنایه از منافق.

دوپەڕۆ: پشکی مەشکە ف سوراخ بند مشك.

دوپەڕە: گیابەکە ف گیاهی است.

دوپەل: دوحاجە، دولك، دولکە ف دوشاخه.

دوپەلان: لکەداری دوحاجە ف شاخهٔ دوشاخه شده.

دوپەلکە: تازە شین بوی بێستان و توتن ف تازه روییدهٔ جالیز و توتون.

دوپەلە: دوپەڕە ف گیاهی است.

دوپێ: دوپا ف نگا: دوپا.

دوپێیی: جۆرێ دیلان ف نوعی رقص.

دۆت: کچ، قیز، کیژ ف دختر.

دوتا: بارەبەری دوباد ف نگا: دوباد.

دوتایی: تبڕ، جەواڵی خورج ناسایی ف جوال دوتایی.

دۆتن: دۆشین، شیر لە گوان دەرێنان ف دوشیدن.

دُۆتن: سواقی دیوار ف گل اندودن.

دوتۆران: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دۆتی: دۆشراو، دۆشماگ ف دوشیده.

دوتیخ: تیخێ که هەردولای دەبڕێ ف نیغ دولبه.
دوتیغ: دوتیخ ف تیغ دولبه.
دوجان: زگ‌پڕ، دوگیان ف آبستن.
دوچ: نەکەی، نەچی وابکەی ف نکنی، زینهار.
دوّچ: گیابەکە بۆ خەلە خرابە ف گیاهی است آفت غلّه.
دوچار: توش‌بوگ، گیرۆدە ف دچار.
دوچاری: گیرۆدەبی، توش‌بون ف گرفتاری.
دوچك: ترۆپك، قۆچکه ف اوج.
دوّچن: لیچن و بە لکان ف لزج و چسبنده.
دوچەرخە: ١) عەرەبانەی خوّل گویزانەوە؛ ٢) پایسکل، نەسپەداربنە ف ١) جرخ خاک‌ریزی؛ ٢) دوچرخه.
دوچەنانە: دونەوەندە، دوچارهێندە ف دوچندان.
دوچەندان: دوچەنانە ف دوچندان.
دوچەندانە: دوچەنانە ف دوچندان.
دوحا: نزا، پارانەوە، دوعا ف دعا.
دوحاچە: دوفاقە، دوبەل ف دوشاخه.
دوّخ: ١) چلوّتەنی، بار؛ ٢) نیژی لە جیژەدا، تون؛ ٣) بەرانبەر، تەراز؛ ٤) نیری کەوان؛ ٥) هەرزەت، جەنگە ف ١) چگونگی، حالت؛ ٢) تندمزه؛ ٣) میزان و برابر؛ ٤) نبرکمان؛ ٥) موسم.
دوُخ: ناستێکی زاسی بە تەنمەیە لە خەزەکی بەموّ زستن دا ف ابزاری در دوك نخ‌ریسی.
دوخال: دو نوختەی لە سەربەك لە نوسین دا ف دونقطه.
دوخان: کول‌و زوخاو، دەردو داخ ف داغ و درد، اسف.
دوّخاو: گێچاو، گەجی لە ناوا نراو لێکدراو ف گچ با آب آمیخته.
دوّخاوه: دوّخەوا، دوّکولیو ف دوغبا.
دوخت: بڕین‌و درونی بەرگ‌و لیباس ف برش و دوخت.
دوختوّر: بژیشك، حەکیم ف دکتر، طبیب.
دوّخته: دوّشین، دوّتن ف دوشیدن.
دوختەر: دوختوّر ف طبیب.
دوخرەمە: تێکوشینی ماست‌و خەیار ف سالاد خیار و ماست و ریزه‌نان.
دوخشتەکی: ناکە شیعرێك کە دو لەتەکەی هاوقافیه بن ف مثنوی.
دوخشار: دزوار، چەتو ن ف دشوار.
دوخمان: ١) بێ‌فەڕ؛ ٢) غابن و بێ‌نەمەگ ف ١) بی نمود؛ ٢) خائن.
دوّخوا: دوّکلیو، ناش ف دوغبا.
دوّخوّر: نازەلی بە نامانەت کە شیری بخوّن‌و بیدەنەوە بە خاوەنی ف دام به کسی امانت دادن که بهره‌اش را بخورد و برگرداند.
دوّخورمە: خواردنێکە نانە رەفەی دە ناو روّن و دوّشاو دەکوشن‌و دبکولێنن ف نوعی غذا.
دوخوشك: دونەسنبرە ف خواهران سهیل.
دوّخە: ١) بەکرێ دانی نازەلی بە بەشێك لە بەهرەکەی؛ ٢) سەرەگێژه ف ١) اجاره دادن فراورده دام؛ ٢) سرگیجه.
دوخەت: بلەبەك لە لەشکر دا ف گروهبان دو.
دوّخەرێ: جوّرێ گەمەی جگ ف نوعی بازی با شنالنگ.
دوخەو: لە خەو ڕابەزینراو ف کسی که در وسط خواب بیدارش کنند.
دوّخەوا: دوّخوا، دوّکلبو ف دوغبا.
دوخ هەفسار: دەسکە و سار ف افسار.
دوخیان: هەرزەت، جەنگە، هەرزەمە ف موسم، عنفوان.
دوخیانەت: دوّخیان ف موسم، عنفوان.
دوخێت: دوخەت ف گروهبان دو.
دوخین: دوّخێن ف بند شلوار.
دوّخین: دوّخێن ف بند شلوار.
دوّخێن: هوّجەنە، بەندی دەربێ ف بند شلوار.
دود: دوکەل، کادو، قانگ ف دود.
دوّد: تەلادە، نەوەی دە ملی نازی دەکەن ف فلاده.
دوّدار: ١) کلك دار؛ ٢) مەڕی بە دوّگ ف ١) دُمدار؛ ٢) دنبه‌دار.
دوداره: داربەسی مردوّ، ناوت ف تابوت.
دوُدان: ١) قانگ‌دان، بە دوکەل دەرکردن؛ ٢) گرارێ هێندێك لە هێندێك زوتر بوکلێ: (نەم نیسکە **دوُدانە**) ف ١) بەوسیلهٔ دود بیرون کردن؛ ٢) بنشنی که دانه‌هایش همه باهم نپزند.
دودانك: شلێوه، بەفرو باران پێکەوە ف برف و باران باهم.
دودانگ: ١) دەنکی کولەك‌و ناکولەك پێکەوە؛ ٢) سێ‌بەکی ملك‌و مسقال؛ ٣) بارینی بەفرو باران پێکەوە ف ١) دانه‌های بپتن زودپز و دیرپز باهم در آش؛ ٢) یك سوم ملك و مثقال؛ ٣) بارش برف و باران باهم.
دودانه: دوانه، جمك ف دوقلو.
دوّدانه: مەشکولەی دوّتێکردن، دوانه ف کیسهٔ چرمی دوغ.
دودك: شمشال، بلوێری ناسن، شەباب ف نی لبك فلزی.
دوّدك: ١) فەلادە؛ ٢) گەردانه ف ١) فلاده؛ ٢) گردنبند.
دوّدکان: هوّزێکی کوردە ف عشیره‌ای است.
دودك بێژ: شمشال‌ژەن ف نی‌زن.
دودکێش: بوّریەکە بەسەر سەماوەری دادەکەن دوکەل نەکێشێ ف دودکش سماور.
دودل: ناخانرجەم ف مردد، دودل.
دودوکەره: گیابەکە ف گیاهی است.
دودوگ: وشترێ کە دو بلندایی لە سەر پشتە ف دوکوهان.
دوده: سیان، قورم، رەشایی نیشتوی دوکەل، تەنی ف دوده.
دودەری: بەنجەرەبەك کە لە ناوەڕاستا دەکرێتەوە ف پنجرهٔ دونایی.
دودەست بەناله: سەوداگەری بێ‌دەسمایه ف بازرگان بی‌سرمایه.
دودەسماله: جوّرێ هەلپەرکێ ف نوعی رقص.
دودەکی: پیاوی گاندەر ف ابنه.
دودی: دوده، سیان ف دوده.
دوّدی: ١) مقەس، توّرتوّ، فەبجی؛ ٢) نەفرەو گزی. لە گەل وشەی «بوّدی» دا دێت: (لبی کردمه **دوّدی**‌و بوّدی) ف ١) قیچی؛ ٢) دست به دستی و اغفال.

دۆدێ: وشەی دواندنی دایك، نۆدا، دابە، دابکە ف کلمهٔ خطاب به مادر.

دودبران: هۆزێکە لە کوردەکانی بۆتان ف عشیره‌ای کرد است.

دۆدێ وبۆدێ: فێڵ و تەڵەکە ف حقه‌بازی.

دۆر: دویر. بەرانبەری نزیك ف دور.

دور: ١) ناوەنـد، نـاوەڕاست؛ ٢) هەڵـواسـراو؛ ٣) مرواری درشت ف ١) وسط؛ ٢) آویزان؛ ٣) مروارید درشت.

دۆر: ١) دەورە؛ ٢) زەمانە؛ ٣) کڵۆش بۆ گێرە هاویشتن ف ١) پیرامون؛ ٢) زمانه؛ ٣) پهن کردن غلّه برای کوبیدن.

دۆرئەندیش: نێ بین، بیر لە دوارۆژ کەرەوە ف دور اندیش.

دۆرئەنێش: دۆرئەندێش ف دور اندیش.

دۆرا: لە قومارا رۆیشت ف باخته شد.

دۆرا: لە پاشان، لەدوای ف بعد از.

دوراجە: جزیر، جزیرگە، دورگە، ناد ف جزیره.

دوراز: دو رو، ناراست ف دورو، منافق.

دۆران: لە قومارا زیان کردن ف باخت.

دوران: ١) دروان، درونە؛ ٢) جلدرون ف ١) درو؛ ٢) دوخت.

دۆڕانـدن: ١) زیان کردن لە قومـار یان لە گەمـە؛ ٢) هێلکە ون کردنی مریشك ف ١) باختن؛ ٢) گم کردن تخم‌مرغ به‌وسیله مرغ.

دوراندن: درونی جلك ف دوختن.

دوراندور: هەر لە دورەوە نە لە نزیکەوە ف دورادور.

دۆراندۆر: لە هەمو لایەکەوە، دەوراندەور ف پیرامون.

دورانن: ١) نەقەڵ لێدان؛ ٢) درونە بە داس ف ١) دوختن؛ ٢) درویدن.

دورانەوە: درونەوە ف نگا: درونەوە.

دوراو: ١) درونەکراو؛ ٢) بە دەرزی و دەزو نەقەڵ لێدراو ف ١) درویده؛ ٢) دوخته.

دۆراو: لە گەمەو کایە دا ژێرکەوتە ف باخته.

دوراودور: دوراندۆر ف دورادور.

دوربا: خوانەکا، بەدور بێ ف خدای ناخواسته.

دوربەدور: لە دورەوە ف از دور.

دوربێ: ١) دوربا؛ ٢) با نزیك نەکەوێ: (نا لێمان دوربێ باشە) ف ١) خدای ناکرده؛ ٢) دور باد.

دوربیـن: ١) چاوبەحوکم؛ ٢) ئامرازی دورنزیـك کردنەوە لە بەر چاو؛ ٣) ئامـرازی وێنـەگری؛ ٤) دورئـەندێش؛ ٥) دورکـەوینەوە ف ١) تیزچشم؛ ٢) دوربین تماشا؛ ٣) ماشین عکاسی؛ ٤) عاقبت‌اندیش؛ ٥) دور باشیم.

دوربینی: دورئەندێشی ف عاقبت بینی.

دورخستنەوە: لە خۆ دورکردنەوە ف از خود دورساختن.

دوردەس: شتێ کە دەسی پێ ڕانەگا ف دور ازدسترس.

دوردەست: دوردەس ف دور از دسترس.

دوزە: ١) دایك تاژی گەمـاڵ باوك یان پێنچەوانە؛ ٢) بزنی مونێکەڵ لە مەرەزو مو ف ١) دونژاد بچهٔ سگ و تازی، دورگه؛ ٢) نوعی بز.

دوزەگ: دوزە ف نگا: دوزە.

دورزو: کێشەو هەراو قاڵمەقاڵم ف همهمه و جنجال.

دورزبلە: گیای گەزگەسك، گەزگەزك ف گیاه گزنه.

دۆرژنگ: قورمی مبج کە شۆڕ دەبێتەوە، سبان، نەنێ ف دوده که فرو هلد.

دورس: دروست ف درست.

دورست: دروست ف درست.

دورف: دروشم، نیشانە ف علامت.

دورك: شەبۆرنامە، شین‌نامە ف مرثیه.

دۆرك: ١) گوڵـە، زمـانـەی قفڵی داربن؛ ٢) لەواشەی دەمی بەکسم بۆ نالکردن ف ١) زبانهٔ قفل چوبین؛ ٢) لواشه.

دۆرك: جۆرێ کولێرە ف نوعی گردهٔ نان.

دورکوژ: لە دور جوانی لە نزیك ناحەز: (دورکوژی نزیك‌خەسار) ف از دور زیبانما و از نزدیك زشت.

دورکەفتگ: دورەوەکەوتو ف دورافتاده.

دورکەفتن: نزیك نەبون ف دورافتادن.

دورکەفتە: دورکەفتگ ف دورافتاده.

دورکەوتن: دورکەفتن ف دورافتادن.

دورکەوتنەوە: دورکەوتن ف دورافتادن.

دورگـە: ١) جزیر، ئاد؛ ٢) ناوی دو گونـد لە سنـدوس ف ١) جزیره؛ ٢) نام دو روستا در منطقهٔ سندوز.

دۆرمادار: دەوراندەور ف پیرامون.

دۆرمادۆر: دۆرمادار ف پیرامون.

دورملك: جۆرێ کولەکە ف نوعی کدو.

دورمە: بابۆڵە، نیکەی پێچراو ف ساندویچ.

دورمەح: جوتەوەشێن، لەقەهاوێژ، لوشکاوێژ ف لگدپران.

دۆرمەدۆر: دۆرمادار ف پیرامون.

دورنا: مەلێکە ف پرنده دُرنا.

دورناس: پسپۆڕ، کەسێ شت‌باش بناسێ ف کار شناس.

دۆرنج: دۆرژنگ ف دوده از سقف آویزان.

دورنوار: دورئەندێش ف عاقبت‌اندیش.

دورنیازی: سەربەخۆیی، کار بە کەس نا ف بی‌نیازی.

دوروو: دوراز ف منافق.

دوروا: ١) لە دورەوە؛ ٢) دوربا ف ١) از دور؛ ٢) خدای ناکرده.

دوروم: بابۆڵە، دورمە ف ساندوبچ.

دوروە: ١) دوچۆمـان، زەوینی نێوانـی دو ڕوبار؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) بین‌النّهرین، شبه‌جزیره؛ ٢) نام دهی در کردستان.

دورە: ١) دوزە، جانەوەری دونۆمە؛ ٢) جزیرە ف ١) دونژاد؛ ٢) جزیره.

دوڕەه: دورە، دونۆمە ف دورگه.

دورەبەرد: کوچك هاویشتنێ لە دورەوە ف سنگ پرت کردن از دور.

دورەپـەرێـز: ١) لا، خۆلە خەڵك پارێز؛ ٢) بە ماتەماتە بۆ شتێ چون ف ١) پرهیز از مردم؛ ٢) دزدکی رفتن به سوی.

دورەدەس: دوردەس ف از دسترس خارج.

دوُرەدەست: دوردەس ف از دسترس خارج.

دورەك: دورزە، دونومە ف دونژاد.

دورەگ: دورەك ف دونژاد.

دورەوبەریز: دورەبەریز ف نگا: دورەبەریز.

دورەوەكەفتن: دوركەوتنەوە، دوربونەوە ف دورافتادن.

دوُری: بەرانبەری نزیكی ف دوری.

دوُری: ١) گنـدوز، گیابەكی بالابـەرزی لاسـك شیـر بنـە، فەلەندوز؛ ٢) دەفـری بەل بۆ گرار، دەوری؛ ٣) قوماشێكی نەنكە دەكـریتـە دەسماڵ ف ١) گیاهی است؛ ٢) بشقاب؛ ٣) قماش نازك.

دوربـاگ: ١) درەو كر بـاگ؛ ٢) دوراو بە نەقـەڵ ف ١) درویـدە؛ ٢) دوخنە.

دوزباگ: لە گەمە دا زێركەونو ف باخنە.

دوریـان: ١) درون بە داس؛ ٢) درون بـە نەقـەڵ ف ١) درویـدن؛ ٢) دوختن.

دوزبان: سەری دوزێگە كە دەگەنە یەك ف دوراهی.

دوزیان: لە گەمە دا ژێركەونن ف باختن.

دوری ناقـانـە: ١) مرواری نەنیا لە ناو سەدەفدا؛ ٢) بربتی لە مروّی هەلكەونەو بی‌وێنە ف ١) درّ بنیم؛ ٢) كنایە از بی همتا.

دوربخە: جۆرێ سەوزەی خواردنی گەلاوردف نوعی سبزی خوردنی.

دوریژە: دونومە، دورەگ ف دورگە.

دوریش: لولاك، ئیسكی یوزو بەلەك ف استخوان ساق پا.

دوربش: ١) دەروێش، عەودال؛ ٢) حوشنر خوا، ناجی ئەحمەد زاوكەرە، ناجبلوكە ف ١) درویش؛ ٢) آخوندك.

دوربشك: دوربش ف استخوان ساق پا.

دوربشی: دریشوكە ف زبان مار.

دوری كردن: پاریزكردن، خۆ بواردن لە ف دوری جستن.

دوربن: ١) درەوكردن؛ ٢) درون بە دەرزی ف ١) درو؛ ٢) دوخت.

دوزێن: بەفبرۆدەر: (ماڵ‌دوزێن، مربشكی هێلكە دوزێن) ف بازندە، هدردهندە.

دوزینگ: مەودا، نێوان ف فاصلە.

دورینـەوە: ١) بە نەقـەڵ بێكـەوەنـانی درباو؛ ٢) دروێنە بە داس ف ١) وادوخنن؛ ٢) دروبدن.

دوزێوبلە: گیابەكە دەبكی وەك كلكەرێوی هەیە ف گیاهی است دوسافە شبیە دم روباە دارد.

دوربە: دوری، گندوز ف گیاهی است خوردنی.

دوزێیان: جێگەیێ كەدوزێگە وێك دەكەون ف دوراهی.

دوز: یوزو، بەشم بەرگوێز، شاڵ ف شال محلی.

دوز: ١) مەبەسـت لە ژیانـدا، مەرام؛ ٢) تۆڵە، نولّ‌حەبف؛ ٣) بشكن، پشكنەر: (خـوێن بدوزە، سەرم بدوزە) ف ١) هدف و مرام، ایـدە‌آل؛ ٢) انتقام؛ ٣) مفتش.

دوزاخە: وەرەزی، قەلسی، جارزی ف پكری، قهر.

دوزاخەدان: وەرەز كردن، جارزكردن ف پكر نمودن.

دوزان: گوێزان، نبخی موناشین، موس ف استرە.

دوزان: دوزان ف نگا: دوزان.

دوزبان: دنەدەری كێشە بەفسەف نمّام و سخن‌چین.

دوزراو: پشكناوە، پشكنراوف تفتیش شدە.

دوزراوە: گومی پەیداكراوف گم پیدا شدە.

دوزكردن: خواستن، داواكردن ف خواستن.

دوزمان: دوزبان ف نمّام و سخن‌چین.

دوزمانی: قسەهێنان‌و بردنی بەدفەرانە ف سخن‌چینی.

دوزوان: دوزمان ف سخن‌چین.

دوزوانی: دوزمانی ف سخن‌چینی.

دوزەخ: دوژەه، جەحەندەم ف دوزخ.

دوزەخە: ١) شوێنێ كەناوی ئاشی لێ دەردەچێ؛ ٢) تونی گەرماوف ١) مخرج آب آسیا؛ ٢) آتشدان حمام.

دوزەق: دوزەخ ف دوزخ.

دوزەقدەرە: ناوی گوندێكە ف نام دهی است.

دوزەقە: دوزەخە ف نگا: دوزەخە.

دوُزەلە: جوزەلە ف مزمار.

دوزەنە: رێك‌وپێكی و نەرنیب، تەكوزی ف نظم و نظام.

دوزین: ١) پشـكـنـین؛ ٢) پەیداكـردنی گوم‌بوگ ف ١) تفتیش؛ ٢) بازیافتن گم شدە.

دوُزین: ئەسپ‌و ماینی چوارساڵ ئەمەن ف اسب و مادیان چهارسالە.

دوزینەوە: پەیداكردنی گوم بوگ ف بازیافتن گم شدە.

دوژ: ١) كزو سیس؛ ٢) پێچەوانە، دژ؛ ٣) دوژەه؛ ٤) گوریس، نەناف ف ١) افسردە، پژمردە؛ ٢) ضد؛ ٣) دوزخ؛ ٤) ریسمان، طناب.

دوژ: نێوان، دوری، مابەین ف دوری، فاصلە.

دوژ: خوێن بەردان ف حجامت.

دوژزو: دوزەقە ف مخرج آب آسیاب.

دوژكێشان: گوریسەكێشكە ف طناب كشی.

دوژمان: جوێن، سخێف، دژنام ف دشنام.

دوژمن: نەبار ف دشمن.

دوژمنایەتی: نەباری ف دشمنی.

دوژمنی: نەباری ف دشمنی.

دوژنە: مێردی دوژنان ف مرد دوزنە.

دوژوار: چەتون، دژوار ف دشوار.

دوژە: دوزەخ ف دوزخ.

دوژەدەر: زامێ كەكیم و هەوای هەس ف زخم چركین.

دوژەزەر: دوزەقەی ناش ف مخرج آب آسیاب.

دوژەكانێش: دوزەخەی ناسیاوف مخرج آب آسیاب.

دوژەن: ١) لاوێ كە زۆر لە سەر هەوای زن هێنـان بێ: (بـە دوێش دەژەنـێ)؛ ٢) دارێ كە دوێ پێ نبك وەردەدەن ف ١) جوان بسـیار هوسباز؛ ٢) جو بك دوغ بەهم زن.

دوژەنـك: ١) دارێ دوێ تێك وەردان؛ ٢) دارێ كە دە ناو لولەبی مەشكە

دەخرێ ف ١) چوب دوغ بەهم زنی؛ ٢) چوب زبانەدار کە در چوب کنار مشك نهند.

دوژەنگ: قورمی خانو ف دودۀ سقف.

دوژەنگ: ١) دارێ کە دەخرێتە ناو لولەیی مەشکە؛ ٢) گنجی نوێل و برۆ ف ١) چوب زبانەدار مشك؛ ٢) چین بە پیشانی و ابرو.

دوژەنگە: ١) دوژەنگ؛ ٢) دۆی بە مەشکە ژاو ف ١) چوب زبانەدار در سەپایۀ مشك؛ ٢) دوغ مشك.

دوژێن: دژمان، جوێن ف دشنام.

دوژێن: گەمار، چلکن ف چرکین.

دوژێن‌دان: جوێندان ف دشنام دادن.

دوژێنفرۆش: زمان‌پیس، سخێف بێژ، جنێوفرۆش ف بدزبان، فحّاش.

دوس: ١) هەواڵ، ئاشنا؛ ٢) ماشوق ف ١) دوست؛ ٢) معشوق.

دوساخ: ١) گراو، بەندی، گیر باو؛ ٢) گرتوخانە ف ١) بازداشت شده؛ ٢) زندان.

دوساخچی: بەندبوان، زیندانەوان ف زندانبان.

دوساخ‌خانە: گرتوخانە، بەندیخانە، زیندان ف زندان.

دوساخوان: دوساخچی ف زندانبان.

دوساق: گرتوخانە ف زندان.

دۆسایەتی: هەواڵەتی، یاری، خۆشەویستی نێوان ف دوستی.

دۆست: دۆس ف دوست.

دوستان: ١) سێ پایەی سەر ئاگر کەلەئاسنە؛ ٢) یاران، ئاشنایان ف ١) سەپایۀ آهنی روی آتش؛ ٢) دوستان.

دۆستانی: دۆسایەتی ف دوستی.

دۆستایەتی: دۆسایەتی ف دوستی.

دۆستك: یاری حەزلێکردن، ماشقە ف معشوق.

دۆستەپە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی درکردستان کە بعثیها ویران کردند.

دۆستەکی: هۆزێکی کوردە لە بادینان ف عشیرەیی است.

دۆستی: دۆسایەتی ف دوستی.

دوسم: بەرانبەری یەکسم، هەر ئاژەڵێ سمی فەلشبوەو دوسمی هەیە ف حیوان دوسم.

دۆسم: دۆستی من ف دوستم.

دوسمە: دوسم ف حیوان دو سم.

دوسو: دوسبەی، دوڕۆژ دوای ئەمڕۆ ف پس‌فردا.

دوسورکە: باڵدارێکی پچوکی کلك‌سورە ف پرندۀ کوچك دم‌قرمز.

دوسەر: ١) مامڵەی ماڵ بە ماڵ یەك بە دو؛ ٢) گیابەکە لە ناو دەخلا دەروێ؛ ٣) ناڕاست و دوڕو ف ١) معاملۀ پاباپای یك مقابل دو؛ ٢) گیاهی است در کشنزار روید؛ ٣) منافق.

دوسەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دۆسی: دۆسایەتی ف دوستی.

دوش: ١) گرژو سیس، دژ؛ ٢) خوشك شو، دش ف ١) افسردە؛ ٢) خواهرشوهر.

دۆش: ١) ناوشان، مل؛ ٢) گۆشتی لای سەروی ڕانی مەڕ ف ١) دوش، کتف؛ ٢) گوشت ران نزدیك دنبه.

دوُش: ١) دوێنێ، ڕۆژی پێشو، دوێ، دوێکە؛ ٢) لا، ڕەخ ف ١) دیروز؛ ٢) طرف.

دۆشاب: شۆك، دۆشاو، ئاوی ترێی کولاو ف دوشاب، شیرۀ انگور.

دۆشاخە: ١) نەخۆشیەکە گەرو دەگرێ؛ ٢) دوقلبقانە، دوحاچە ف ١) مرض خناق؛ ٢) دوشاخه.

دۆشاف: دۆشاب ف دوشاب، شیرۀ انگور.

دۆشان: دۆتن، دۆشین ف دوشیدن.

دۆشانی: حەیوانی شیردەر کە بۆ دۆشین دەست ئەدا ف دوشیدنی.

دۆشاو: دۆشاب ف دوشاب، شیره انگور.

دۆشاومژە: قامکی شادە ف انگشت شهادت.

دۆشاوی: ١) جۆرێ ترێ؛ ٢) ڕەنگی سوری تاریك؛ ٣) بە دۆشاو بونی شت ف ١) نوعی انگور؛ ٢) قرمز سیر؛ ٣) بە دوشاب آلوده شده.

دوشت: درشت ف درشت.

دوشتە: درشتەی شت ف درشته.

دوشدامان: مات‌و کز دانیشتن، دژدامان ف مات و پکر ماندن.

دوشداماو: دژداماو ف مات و پکر مانده.

دۆشراو: شیر لە گوان وەرگیراو، دۆتی ف دوشیده.

دوشك: ١) سەکۆ، دکە؛ ٢) دودڵ، دڕدۆنگ ف ١) سکو؛ ٢) دودل.

دۆشك: نوشەك، ژێرڕایەخی ناو تێخراو ف دوشك، تشك.

دوشمن: دوژمن، نەیار ف دشمن.

دوشمنایەتی: دوژمنایەتی ف دشمنی.

دوشمنی: دوژمنی ف دشمنی.

دوشمە: دوزمن ف دشمن.

دوشوال: دوبشی، لوُ ف غدۀ زیر پوست.

دۆشەك: دۆشك ف تشك.

دۆشەکچە: دۆشەکی چکوڵە ف تشکچه.

دۆشەکوڵە: دۆشکی پچوك، مەندەر ف تشکچه.

دۆشەکە: دۆشك ف تشك.

دۆشەکەڵە: مەندەر، دوشکی پچوك ف تشك کوچك بالشتك.

دۆشەگ: دۆشەك ف تشك.

دوشەم: سێهەم ڕۆژی حەوتو ف دوشنبه.

دوشەمب: دوشەم ف دوشنبه.

دوشەمبی: دوشەم ف دوشنبه.

دوشەممو: دوشەم ف دوشنبه.

دوشەممە: دوشەم ف دوشنبه.

دوشەمە: دوشەم ف دوشنبه.

دوشەمی: دوشەم ف دوشنبه.

دۆشەنی: دۆشانی ف دوشیدنی.

دوشەویلە: دو کاکیلە ف آروارەها.

دۆشیاگ: دۆشراو ف دوشیده.

دۆشیدەنی: دۆشانی ف دوشیدنی.

دۆشین: دۆنن ف دوشیدن.

دۆشینا: دوێ‌شەو، شەوادی، دوێنێ شەوێ ف دیشب.

دۆشیوان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دوعا: نزا، دوحا ف دعا.

دۆغاو: دۆخاو ف گچ آب.

دۆغان: مەلێکی راو کەرە ف نوعی پرندهٔ شکاری.

دۆغرامە: دۆخرەمە ف سالاد خیار و ماست.

دۆغرەمە: دۆغرامە ف سالاد خیار و ماست.

دۆغری: قسەی ڕاست ف حرف صحیح.

دۆغەوا: دۆخەوا ف دوغبا.

دوفاق: دولکە، دوحاچە ف دوشاخە.

دوفلیچقانە: ۱) دولکی لێك نزیك؛ ۲) لکی فەلشبو ف ۱) دو شاخهٔ بهم نزدیك؛ ۲) شاخهٔ شکافته شده.

دوفلیقانە: دوفلیچقانە ف نگا: دوفلیچقانە.

دوڤ: ۱) کلك، دو؛ ۲) دوگ، دوگە ف ۱) دُم؛ ۲) دنبه.

دوڤ‌بەردان: ماوەبێدان، مۆڵەت‌دان ف مهلت دادن.

دوڤ‌درێژ: مەلێکە ف پرنده‌ای است.

دوڤ‌دوڤك: هەمیشە لەشوێن، کەسێ هەمیشە بە شوێن کەسێکەوەیە ف وابستهٔ سمج.

دوڤ دەهۆڵ: زگ لەوەرێن، چەورە ف طفیلی.

دوڤ ڕوڤی: کلکە رێوی، گیایەکە ف گیاهی است.

دوڤ ڕەپ: کلك هەڵتەکێنە ف دم جنبانك.

دوڤ ڕەپك: مەلێکی وەك چوێلەکەیە ف پرنده‌ای از گنجشك‌سانان.

دوڤ‌سنگ: جۆرێ کلۆیە کلکی ڕەق‌و هەڵگەڕاوەوەیە ف نوعی ملخ.

دوڤ‌سۆرك: جۆرێ هەمرێ، هەرمێ لاسورە ف نوعی گلابی.

دوڤك: ۱) گولێنگەی خورجێن؛ ۲) غوڵامی جەڵ‌و مل، کلکە؛ ۳) بەرمساوی پاش‌خەرمان، جێ خەرمان ماڵ؛ ۴) دەسەندوی هێشە ف ۱) منگولهٔ خورجین؛ ۲) غلام سمج؛ ۳) بسماندهٔ خرمان؛ ۴) دستگیرهٔ خیش.

دوڤکی: دوایی، لەپاشان ف بعداً.

دوڤ مەساس: ناق‌ناق کەرە ف شباهنگ.

دوڤ‌مەساسە: قشقەلە، قرك ف زاغچه.

دوڤەك: خشلێ مل کە بەکپارچە بێ ف گردن بند به صورت حلقه.

دوڤەلان: دوڤ دوڤك ف نگا: دوڤ دوڤك.

دوڤەلانك: دوڤدوڤك ف تابع سمج.

دوڤ لەرزینك: کلك هەڵتەکێنە، بەرگابلکە ف دم‌جنبانك.

دۆق: ۱) گوڵەباتون کە لە کەناری عاباو چلکی دە درون؛ ۲) عبشت، زللە لە پشت‌مل؛ ۳) گوپاڵ، داردەسێ سەر ئەستور؛ ۴) لێ‌دان، لێ‌خستن؛ ۵) مادامی رەش ف ۱) بافتهٔ سیمی حاشیهٔ لباس؛ ۲) پس گردنی؛ ۳) چماق؛ ۴) زدن؛ ۵) مثقال سیاه.

دوقات: ۱) دونهۆم، خانوی دومەرتەبە، دو نەبەقە؛ ۲) دوچەندان، دوئەوەندە ف ۱) دواشکوبه، دوطبقه؛ ۲) دوچندان.

دوقدۆقە: بێ‌شەرم‌و حەبا ف بی آزرم.

دوقلفی: دوهەنگل ف ظرف دو دستگیره.

دۆقلمەر: زمان شڕ، شوغار ف سخن‌چین، نمّام.

دوقۆچکە: کڵاوی خوری، سەرکڵاوە ف کلونه؛ کلاه پشمی.

دوقون: دوڕو، دوسەر ف منافق.

دوقەد: دولا ف دولا به.

دوقەدەرە: بلقە دەرە، زەردە فۆرە، جۆرێ مارمێلکەیە ف نوعی سوسمار.

دوقیمە: کەلاکی دو لەت ف لاشهٔ دو نیمه شده.

دوك: ۱) خەرەك، نامرازی بەموڕستن؛ ۲) لقی وردی قەدی داربەڕو ف ۱) دوك؛ ۲) جوانه‌های تنهٔ بلوط.

دۆك: ۱) نلفی رۆنی داغکراو؛ ۲) شۆکە، سپیایی بەلای گیا ف ۱) دُرد روغن نفته؛ ۲) سپیدك، آفت گیاهی.

دوکا: دەموکانە ف مو بزك.

دوکان: جاوە خانوی جێگەی فرۆشتن‌و کڕین ف دکان.

دوکاندار: خاوەن دوکان ف دکاندار.

دوکانۆکە: دوکانی بچکولە ف دکانك.

دۆکانە: دەموکانە ف مو بزك.

دوکایچ: دوخ ف یکی از ابزار جرخ بافندگی.

دوکچی: گوندێکە ف روستایی در کردستان.

دۆکردە: دۆشانی ف دوشیدنی.

دوکلکە: جانەوەرێکە لە نیرەی قالونچە رەش‌و سورەو کلکی دوفلیقانەیە ف نوعی سوسك.

دوکلە: ۱) دوکەڵ، دو، کادو؛ ۲) گلۆڵەبەن ف ۱) دود؛ ۲) گلوله نخ پشمی.

دۆکلیو: دۆخەوا ف دوغبا.

دوکوت: لەت، دونبوە ف دونیم.

دوکوڕ: جۆرێ مراوی، جۆرێ نۆردەك ف نوعی مرغابی.

دۆکولیو: دۆخەوا ف دوغبا.

دوکولیە: گلۆڵەبەنی لە تەشی دازنراو ف گلوله نخ پشمی از دوك کشیده شده.

دوکۆبی: هاوبەشی دوکەسی ف مشترك میان دو نفر.

دۆکە: شۆکە، سپیایی بەلای شینایی ف سپیدك آفت نباتی.

دۆکەشك: ناوی کەشکی ساویاو ف دوغ کشك.

دوکەك: ۱) خەرەك، نامرازی پەموڕستن؛ ۲) جیکەنە ف ۱) دوك نخ‌ریسی؛ ۲) ابزار دانه‌گیری از پنبه.

دوکەڵ: دو، کادو ف دود.

دوکەڵاوی: رەش هەڵگەڕاو بە دوکەڵ ف سیاه شده از دود.

دوکەڵدان: ۱) دودکێش؛ ۲) بە دوکەڵ دەرکردنی جانەوەر لەکون ف ۱) دودکش سماور؛ ۲) به وسیلهٔ دود بیرون کردن جانور از سوراخ.

دوکەڵکێش: دودکێش [ف] دودکش.

دوکەڵگیر: دودکێش [ف] دودکش.

دوکێل: دوکەڵ [ف] دود.

دوکێلی: دوکەڵاوی، ڕەش هەڵگەڕاو بە دوکەڵ [ف] سیاه شده از دود.

دۆگ: ١) باشەڵی مەڕ، دوف؛ ٢) بەزی سەرپشتی وشتر [ف] ١) دنبە؛ ٢) کوهان.

دوگاسنە: وەرد، دوجار شوکراو [ف] دو بار شخم زدن.

دوگرد: ١) بەرماڵ، پارچەیەك کە نوێژی لە سەردەکری؛ ٢) جۆری جاجم [ف] ١) جانماز؛ ٢) نوعی جاجیم.

دوگردی: جاجم [ف] جاجیم.

دوگلاشکو: داری دولك بۆ قۆچەقانی لاستیك، دارلاستیك، دولکەی قۆچەقانی جبر [ف] جوب دوشاخهٔ تیرکمان.

دوگمە: دگمە، قۆبچە، پشکوژ [ف] تکمە.

دوگمە و دۆلاب: زەنبەرێکە لە بن سیخمەوە دەبەسرێ و مەمك بەرز دەکاتەوە [ف] زیوری است زیر بلك بندند.

دوگمەوقەیتان: کەنارەی سوخمەی ژنانە [ف] سجاف بلك زنانە.

دوگور: دوگرد [ف] نگا: دوگرد.

دوگورد: دوگرد [ف] نگا: دوگرد.

دوگوردی: دوگورد [ف] نگا: دوگورد.

دوگومان: دودڵ، دوشك [ف] متردّد.

دوگومانی: دودڵی [ف] تردّد.

دوگون: گرێکوێرە [ف] گره کور.

دوگونە: گیای دوسەر [ف] گیاهی است.

دوگوە: دارێکی دوسەرە بۆ درك‌کونان [ف] چوب دوشاخهٔ خارکوبی.

دۆگە: ١) دوگ، دوف؛ ٢) بەزی سەرپشتی وشتر [ف] ١) دنبە؛ ٢) کوهان شتر.

دوگەم: شتێ کە لە چادری دەهاڵێنن بۆ گەرم‌بون [ف] پارچەای کە گرد خیمە بپیچند.

دوگیان: ژنی زك‌پڕ [ف] حاملە.

دوگێسن: دوگاسنە [ف] دوبار شخم زدە.

دۆل: بێچو، نەوەو نەوەچرك [ف] بچە.

دۆڵ: ١) گەلی، شیو، دەرە؛ ٢) کیسەی چەرمین بۆ ئاو، بۆ دۆ؛ ٣) پارچە زەوی ڕاست؛ ٤) دۆڵی دەسك، دەفری گەنم کوتان بۆ ساوار؛ ٥) دەهۆل؛ ٦) خلۆر، گلار؛ ٧) گاسنی سەرچەماو؛ ٨) وشەی دنەی منالی ساوا بۆ میزکردن: (دۆڵ دۆڵ) [ف] ١) درە؛ ٢) کیسهٔ چرمی برای مایع؛ ٣) زمین هموار؛ ٤) ظرف دانەکوبی؛ ٥) دهل؛ ٦) غلتان؛ ٧) گاوآهن خمیدە؛ ٨) حرف تحریك بچە برای شاشیدن.

دۆڵ ئەنگێو: دەهۆڵ ژەن [ف] دهل زن.

دولا: ١) لە دو تەرەف؛ ٢) قەدکراو؛ ٣) چەمیو [ف] ١) از دو جانب؛ ٢) تاشدە؛ ٣) خمیدە.

دولاب: ١) چەرخی ئاوکێشان؛ ٢) خەرەك؛ ٣) تۆپی ئاش؛ ٤) دۆڵاش [ف] ١) چرخ آبکشی؛ ٢) دوك نخ‌ریسی؛ ٣) توپ پرەدار آسیاب؛ ٤) ناوآسیاب.

دۆلاب: ١) دولاب؛ ٢) جێگەی حلك لە دیواردا؛ ٣) فێڵ و مەکر [ف] ١) نگا: دولاب؛ ٢) کمد؛ ٣) حیلە، نارو.

دۆلابە: ١) جێگەی جلکان لە دیواردا؛ ٢) کونی جێگە دۆڵاش [ف] ١) کمد؛ ٢) سوراخ دیوار؛ ٣) جای ناو آسیا.

دۆلاخ: ١) پەلەك پێچ؛ ٢) فۆنەی ڕەشی سەرپۆشی ژنان [ف] ١) ساق پیچ؛ ٢) چاقچور.

دولازەن: دوڕوی خۆ دەگەڵ هەمو کەس ڕێك‌خەر [ف] دوروی با همە بەظاهر دوست.

دولاش: دۆڵی ئاش [ف] ناو آسیا.

دولانە: بە دولایی [ف] دولا بە.

دۆلاو: گوندێکە لەلای سنە [ف] روستایی است.

دولایی: جێگەی ئالقەزێز لە درگا دا [ف] رزهٔ در.

دۆڵ بون: خلۆر بونەوە، گلارەوەبون [ف] غلتیدن از بالا به پایین.

دولبەر: دڵبەر [ف] دلبر.

دۆڵپا: ١) دێوێکی جیرۆکان کە سواری ملی خەڵك دەبو؛ ٢) بڕێنی لە دەس هەڵنەگری چەل و مل: (وەك دۆڵپا سواری شانم بوە دەستم لێ بەرنادا) [ف] ١) دیو افسانەای؛ ٢) کنایە از دست برندار.

دۆڵدرمە: دۆندرمە، چلورە، بەستەنی [ف] بستنی.

دۆڵدۆز: کەسێ کیسەی دۆ دەدروێ [ف] دوزندهٔ کیسهٔ دوغ چرمین.

دۆڵچە: سەتڵی چەرمین [ف] دولچە.

دول قەربسك: تەشی ڕێسك، باڵدارێکە [ف] پرندەای است.

دولقان: دولکی داری لێك نزیك [ف] دو شاخهٔ درخت نزدیك بهم.

دولك: ١) دوحاچە؛ ٢) داروکەی تاشراو [ف] ١) دوشاخە؛ ٢) چوبك تراشیدە.

دۆلك: شیوەڵە [ف] درّهٔ بسیار کوچك.

دۆلکان: خوارەکەو بێچەکە [ف] اریب، کج.

دولکانە: دولك [ف] نگا: دولك.

دۆلکرن: خلۆرکردنەوە [ف] غلتانیدن از بالا.

دولکە: دۆلکە [ف] پارچ.

دۆلکە: دەفری سەرتاواڵەی لێودار بۆ ئاو [ف] پارچ.

دولگە: هەڵبەستی دڵخۆشکەرە [ف] شعر مدح.

دوللەك: دەڵەك [ف] نگا: دەلەك.

دۆڵمە: سەوزیجانی دانەوێڵە تێکراوی کوڵێندراو [ف] دلمە.

دولۆ: ١) بەڕێ بە دولایی؛ ٢) دوخاڵی گەنجەفە [ف] ١) نخ دولا بە؛ ٢) برگی در ورق‌بازی.

دولۆر: بەڕۆدا کەفنگ [ف] دَمَر.

دولۆرە: بەڕۆداکەونو [ف] دمر.

دولولە: جۆرێ تفەنگ بۆ ڕاو [ف] نوعی تفنگ شکار، دولول.

دولۆنە: بە دولایی، بەڕێ بە دولا بە [ف] دولا بە.

دۆڵ وەنی: گوندێکە [ف] دهی است.

دۆڵە: تەشتی داریێ بۆ هەویر شێلان [ف] ظرف چوبین خمیر.

دۆڵەبەکر: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دولەبان: دوبەل، دوفافە، دوحاجە ف دوشاخە.

دۆڵەتوو: گوندێکە لەلای سەردەشت ف روستایی است.

دۆڵەدرێژ: قامکی ناوەڕاست ف انگشت وسطی.

دۆڵەڕەقە: ناوچەیەکی چەند گوندی بوو لە کوردستان بەعسی وێرانیان کرد ف نام منطقەای دارای چند آبادی کە بەوسیلە بعثیها ویران شد.

دۆڵەکە: جێنان، سوێنە ف ظرف سفالین برای نگهداری نان.

دۆڵەمێ: ١) پەنیری شلی هێشتا نەگوشراو، دەلەمە؛ ٢) هێلکەی نیوە خۆگرتوو ف ١) پنیر نافشردە؛ ٢) تخم‌مرغ نیم‌بند.

دۆڵیان: دۆلاش ف ناوآسیا.

دۆڵیانە: بانیژەی ئاش ف جای غلّە هنوز آرد نشدە در آسیا.

دولیلی: دولولە ف تفنگ دولول.

دۆم: ١) هەمیشە، دایم؛ ٢) فێڵباز؛ ٣) هۆزێکی کۆچەری کورد؛ ٤) دەهۆڵ ژەن ف ١) دائماً؛ ٢) شیّاد؛ ٣) نام عشیرتی است؛ ٤) دهل‌زن.

دوما: دوا، دوای ف پس از، بعد.

دومات: بەڵاو بەسەرهاتی ناخۆش ف بلا و مصیبت.

دومان: مژ، نەم، تومان ف مه، میغ.

دۆماندن: دەوام پێدان ف ادامە دادن.

دۆمانە: گورگەلوقە، فەترە، قۆرنە ف بوبە، بورنمە.

دوماوەن: ماڵ و کەس و کاری زاوا ف خانوادۀ داماد.

دومایی: ١) دوایی؛ ٢) ئاخری ف ١) نهایت؛ ٢) پسین.

دومبەلان: دمەلان ف دنبلان.

دومدوك: دندوك، نیکل، دەنوك ف منقار.

دومدبکە: پوش‌بەقونە، زل‌بەقنگە، زل‌بەقونە ف سنجاقك.

دومرەکێ: ڕاسان بە چەپ و ڕاست دا بۆ لێدان ف چپ و راست شدن برای زدن.

دومقەسك: پەڕەسلێرەی کە لە ماڵان هێلانە دەکا، حاجی‌ڕەشك ف چلچلە.

دومل: ١) ناوشان پانی مل فەوی؛ ٢) دومەڵ ف جارشانۀ گردن کُلُفت؛ ٢) دُمل.

دوملانە: دوبەرزایی کە بەبنیان قوڵ‌بێ ف دو برجستگی کە میانشان گود باشد.

دوملهێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دومە: دنبەگ ف تنبك.

دۆمنە: دۆمینە، چەند شتی خشتی خاڵ‌خاڵن گەمەیان پێ دەکرێ ف دومینو.

دومـوهـر: ١) جوت قۆنە؛ ٢) نە سپێ کە موی نوێلی لە دولاوە پێچی خواردوە. کە کورد بە شومـی *دەزانێ* ف ١) آدم نحس؛ ٢) اسبی کە موی پیشانیش بە دو سوناب دارد. کە نزد *کردها* شوم *است*.

دۆمە: پشتێندەی ڕەشماڵ لە بەر بای بە هێز ف کمر بند سیاه چادر.

دومەشقان: چوارمەشقی، لە سەر چۆکان ف دوزانو نشستن.

دومەشقەکێ: چوارمەشقی ف دوزانو نشستن.

دومەقەسەك: باڵدارێکە ف پرندەای است.

دومەك: دنبەگ ف تنبك.

دومەك‌ژەن: دنبەگ لێدەر ف تنبك نواز.

دومەڵ: دمەڵ، فونێر، کوان ف دُمل.

دومەڵەك: دمەك، دنبەگ ف تنبك.

دومەڵەك ژەن: دنبەگ لێدەر ف تنبك نواز.

دۆمەی: نێوان، مابەین ف فاصلە، میانە.

دۆمێ: هۆزێکی کوردە لە مەڵبەندی زەرکان لە کوردستان ف نام عشیرەای کرد.

دۆمی: کاوەلی، قەرەج، قەرەچی، هۆزێکی گەڕۆکە ف کولی.

دۆمێ: دۆستی بەڕاستی، هەوالی بەئەمەگ ف دوست باوفا.

دومین: دوهەم، دوەم ف دوّم.

دۆمینە: جۆرێ گەمەیە بە دۆمنە ف دومینو.

دون: ١) دانی مریشك و مەل؛ ٢) هەڵترووشکان، تروشکان؛ ٣) ڕوێکی جیا؛ ٤) چرچ و گنجی روخسارە ف ١) دانۀ ماکیان؛ ٢) جمبانمە؛ ٣) قلّۀ کوه؛ ٤) چین و جروك صورت.

دۆن: ١) بەزی ناویاوە، چەورایی ناو زگی ئاژەڵ؛ ٢) دەورە، دۆر، دۆرمادار؛ ٣) نیزیك ف ١) چربی، پیه گداخته؛ ٢) پیرامون؛ ٣) نزد، نزدیك.

دۆنا: زانا، زۆرزان ف دانا.

دۆنادۆن: بڕوای ئاڵوگۆڕبوونی گیان لە پاش مردن ف مذهب تناسخ.

دونان: کەسێ کە هەڤبەتی دوجار لە تۆپ بدا لە گەمەی نۆبەڕاکردندا ف دوبار نوب‌زدن با چوب.

دوند: دون، نرۆپك ف قلّۀ کوه.

دۆندان: ١) چەورکردن، چەوری نێ‌هەڵسون؛ ٢) بربێنی لە بەرنبل‌دان بە کەسێ ف ١) چرب کردن؛ ٢) کنایە از رشوەدادن.

دۆندان: نورەمە، بەرەی عەولاد ف ذریە.

دۆندرمە: دۆڵدرمە، بەستەنی، جلورە ف بستنی.

دوندوك: دندوڵ، نیکل ف منقار.

دوندول: کاروانەی وشتر، قەتاری وشتر ف کاروان شتر.

دوندە: داری جێگەی گاسن لە هەوجاڕدا، دەندە ف جای گاوآهن در خیش.

دونگ: دوگ ف دنبە.

دونگز: گیایەکە بنەکەی لە زەویدا وەك دارە بۆنی خۆشە وردی دەکەن دەناو نوننی دەکەن بۆنی خۆش دەکا ف گیاهی است بیخش چو بین و خوشبوی.

دونگلەفسە: مەلی ماڵی کە پەڕی کلکی جوێ بۆنەوە ف ماکیان کە پر از دمش جدا شدە.

دونگوز: ناوی دوگوند لە کوردستان ف نام دو آبادی.

دونگەنە: مەڕی قەڵەوی دوگ‌زل ف گوسفند دنبه گندۀ چاق.

دۆنگی: ۱) خاوەن دۆگ؛ ۲) دوایی، دوماہی؛ ۳) هەست؛ ۴) گومان؛ ۵) ئاکام ف ۱) دارای دُنبه؛ ۲) آخر؛ ۳) حس؛ ۴) گمان؛ ۵) نتیجه.

دۆنم: پێوانه بەکی زەمینه.لە تورکیا ۱۰۰۰ متر و لە عیراق ۲۵۰۰ مێتری چوارگۆشەیە ف واحدی برای متراژ زمین.در ترکیه برابر با ۱۰۰۰ و در عراق ۲۵۰۰ متر مربع است.

دونێ: دوێنێ، دوێکه، ڕۆژی پێش ئەمڕۆ ف دیروز.

دۆنی: بێئاکار، نامەرد، بێفەڕ ف پست و دنی.

دونیم: لەت لە ناوەڕاستنا ف دونیم.

دونیمه: دونیم ف دونیم.

دۆوات: داوەت، زەماوەندی بوك ف جشن عروسی.

دۆوشکه: شیربڕ، سیراج ف کنخ.

دۆوك: دۆك ف نگا: دۆك.

دووبن: دادانی دیوار بە قوڕ ف گل اندودن دیوار.

دۆوه: فەدەم، تیتی هەنـاو کە هاوینـان لە زەوی هەڵدەستێ و دەبینرێ ف لهیب مانندی که در صحرا تابستانها دیده می‌شود.

دۆه : دۆ دونێ، ڕۆژی پێش ئەمڕۆ ف دیروز.

دۆەك: دۆك ف نگا: دۆك.

دۆەر: دوێت، قیز، کچ ف دختر.

دۆەم: دوهەم، بەکێ دوای بەکەم ف دوم.

دوەمین: دومین ف دومی.

دوهۆیی: جیاوازی، خۆمانه خۆمانه ف دوگانگی، جدایی خواهی.

دوهەژینك: بەرگایلکه ف دم جنبانك.

دوهەمین: دومین ف دومی.

دوهی: دۆه ، دوێنێ ف دیروز.

دوهێشه: دوگاسنه، وەرد، دوگێسن ف دوبار شخم زدن.

دوێ: ۱) دو، یەك دەگەڵ یەك؛ ۲) دۆ، دۆه ؛ ۳) ونـار، قسـه: (بدوێ، لە گەڵمان نادوێ) ف ۱) عدد دو؛ ۲) دی، دیشب، دیروز؛ ۳) سخن گفتن.

دوێت: کچ، کیژ، قیز، کەچ، مناڵی مێو ینه، دۆت ف دختر.

دۆیت: ژنحیز، بێناموس ف دیّوث، جاکش.

دۆیت: مەرەکەفدان، دەوات، قوتوی مەرەکەب بۆ بەردەستنان ف دوات.

دوێته: دۆت ف دختر.

دویچه: لەرزین لە تا یا لە سەرما، هەڵلەرزین ف لرزه از تب یا سرما.

دۆیر: دور ف دور.

دوێرد: مقەس، قەیچی، نۆرنۆ ، مەقەست ف قیچی.

دویرد گ: دوێرد ف قیچی.

دوێردە: دوێرد ف قیچی.

دۆیساندن: شێلان و تەپاندن بە قاچ و دەست ف با پا و دست چلانیدن با فشار.

دویشەو: شەوێ دی، شەوا دیتر ف دیشب.

دویکه: دوێ، دونێ ف دیروز.

دوێڵ: ۱) زویڵ، پارچەی باریك لە چەرم؛ ۲) تەڵەزمەبەرد؛ ۳) دۆڵ، گەڵی ف ۱) نوار چرمی؛ ۲) پلمه؛ ۳) دره.

دویڵبەن: داپۆشینی میچ بە تەڵەزمەبەرد ف سقف را با پلمه سنگ پوشانیدن.

دوێلیا: گونـدێکی کوردستـانه بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دوین: ۱) دۆینـه، گەنم و دۆکەشك بۆ جێشت؛ ۲) قسەکردن، دوان؛ ۳) چەور؛ ۴) ناوچـەیەکـه لە کوردستـان.*زێدی باوکی «صلاح‌الدّین ایوبی» بوە* ف ۱) آش گندم و دوغ کشك؛ ۲) سخن گفتن؛ ۳) چرب؛ ۴) منطقه‌ای در کردستان.*زادگاه پدر صلاح‌الدّین ایوبی بوده.*

دوێن: ۱) گوتن؛ ۲) قسەکەر ف ۱) تکلّم؛ ۲) متکلّم.

دۆین: ۱) دۆینه، چێشتی گەنم و دۆکەشك؛ ۲) دۆخەوا ف ۱) آش گندم و دوغ کشك.

دوینه: دۆین ف نگا: دۆین.

دۆینه: دۆین ف نگا: دۆین.

دۆینـەدۆینـه: بەزمێ کەلـوتی دەگەڵ ورچ دەبگێڕێ ف آهنگی که معرکه‌گیرها با آن حیوانات را می‌رقصانند.

دوێنێ: ڕۆژی پێش ئەمڕۆ ف دیروز.

دوێنێ شەو: دوێنەو ف دیشب.

دوێنیکه: دوێ ف دیروز.

ده: ۱) ئە، پێشگـری کاری ئاینـده: (دەخـۆم، دە ڕۆم)؛ ۲) نیشـانی دەفرابەنی: (دەماڵدا، خانی دە نیه)، دا؛ ۳) وشەی هاندان: (دە بچۆ بۆ ناچـی)؛ ۴) یەك و نۆ؛ ۵) جۆرێ دابەش کـردنی نان لە ناو فەقـێ؛ ۶) بۆ زۆرشـانـدان: (دەلوسه، دە خۆشه)؛ ۷) سا، ئیتر: (دە باشه با قسەی نۆ بێ، دە لێم گەڕێ) ف ۱) علامت مستقبل؛ ۲) ظرفیت؛ ۳) حرف ترغیب؛ ۴) عدد ده؛ ۵) نوعـی تقسیم با انگشت، نوعی قرعه‌کشی؛ ۶) مبالغه؛ ۷) پس، دیگر.

دهار: دوند، چڵه پۆپه ف نقطهٔ اوج.

دەب: تختەدار ف تخته.

دەبـا: ۱) لەرزەی کەم؛ ۲) فەی چەدەکـا، بلا: (دەبـا بڕوا)؛ ۳) ئەبـوا، دەبـوایه: (ئەوی بە سەرمن هات دەبا بمردمایه) ف ۱) لرزش سبك؛ ۲) بگذار، باشد؛ ۳) بایستی.

دەباخ: هەڵاڵدانی چەرم، خۆش کردنی چەرم بە ناڵ و مازو ف دباغ پوست.

دەباخـانه: ۱) جێـگەی لە دەباخدان؛ ۲) مزی چەرم دە هەڵاڵ نـان ف ۱) دباغ‌خانه؛ ۲) مزد دباغی.

دەباخچی: کەسێ چەرم دەباخ دەدا ف دبّاغ.

دەباخ‌خانه: جێگەی دەباخدان ف دباغ‌خانه.

دەبـاخـدان: ۱) خۆش کردنـی چەرم بە دەرمـان؛ ۲) دەبـاخ‌خانـه ف ۱) دباغی؛ ۲) دباغ‌خانه.

دەبار: ۱) هاوهێز، هاوشان؛ ۲) جێ‌بەجێ کردن ف ۱) هم نیرو؛ ۲) بەجا آوردن.

دەباشیر: تەباشیر، گەچی بێ‌نوسین ف گچ تخته‌سیاه.

دەباغ: دەباخ ف دباغ.

دەباغچی: دەباخچی ف دباغ گر.

دەباغخانە: دەباخ خانە ف کارگاه دباغی.

دەباغدان: دەباخدان ف نگا: دەباخدان.

دەبان: جۆرێ پۆڵا بۆ شیرو خەنجەر ف نوعی پولاد تیغهٔ شمشیر و خنجر.

دەبانجە: وەروەر، دەوانجە ف نبانچە.

دەبانچە: دەمانچە، وەروەر، دەوانچە ف نبانچە.

دەبانك: باوێشك، بارێشك ف خمیازه.

دەبە: ١) گێچەڵ، تەشقەڵە. گەر: (دەبەم پێ دەکا)؛ ٢) کەبات، جۆرێ نارنجی زلی ئێکـوڵ گەورەی شینی ناڵ زەرد ف ١) شلتـاق، دبـه درآوردن؛ ٢) نوعی از مرکبات.

دەبـدەبـە: شکـۆو جەلالی حەشامانی هاوڕێی گەورە پیاو ف دبدبه، طنطنه، خَدَم و حَشَم.

دەبدیم: گرمەگرمی دەهۆڵ ف صدای طبل.

دەبر: پێك‌هێنان: (کارەکەم دەبرکرد) ف جابجاکردن، درست کردن.

دەبراندن: پێك‌هێنان، جێ‌بەجێ کردن ف چاره‌اندیشی.

دەبو: سەربازگە ف پادگان.

دەبۆ: دەفری رزق، خیگەیان کو پەو نەنەکەی رۆن و پەنیر ف ظرف جای روغن و پنیر و...

دەبوور: بای زۆژاوا، بای خۆرنشین ف باد غربی.

دەبوش: جەوی، جەسپێکە لە روەك دەگیرێ ف چسبی که از گیاه می‌گیرند.

دەبنەوەبر: مروی زك‌لەدڵی بەزوالەت فەقیرۆکە ف آدم نودار.

دەبـە: ١) نەشقەڵە. گەر؛ ٢) دیوارێ کە زگی داوە؛ ٣) برینی لە ناژەڵی زگ‌بڕ؛ ٤) نۆرە کـەی بارووت ف ١) شلتـاق؛ ٢) دیوار از وسط بیش آمده؛ ٣) کنایه از حیوان آبستن؛ ٤) کیسهٔ باروت.

دەبەر: دەبر، پێك‌هێنان ف بجاآوردن.

دەبـەرکـردن: ١) پێك هێنان؛ ٢) پۆشین: (جله کانت دەبەرکرد؟) ف ١) جاره کردن؛ ٢) پوشیدن لباس.

دەبەرکەوتن: ١) چونەلای ژێروُ لە زێگەدا؛ ٢) برینی لە لەبەرپارانەوە و نکاڵێ کردن: (جەندی دەبەرکەوتم نەگەڕاوە) ف ١) طرف پایین را گرفتن؛ ٢) کنایه از خواهش و تمنّا.

دەبەرگەزان: دەبەرکەوتن ف نگا: دەبەرکەوتن.

دەبەرمردن: بەقوربان بون ف قربان و صدقه رفتن.

دەبەنك: باوێشك ف خمیازه.

دەبـەنـگ: ١) بێ‌ناوەز، گێلو نەفام؛ ٢) بێ غیرەت و بـێ‌ناموس ف ١) خُل؛ ٢) بی ناموس.

دەبـێ: ١) زەنگە، وێـدەچێ؛ ٢) پێو بسنە، نەبێ؛ ٣) دیێژێ، دەڵێ ف ١) شاید، امکان دارد؛ ٢) باید، لازم است؛ ٣) می گوید.

دەبیش: لیچق و نوسەك ف لزج و چسبنده.

دەپ: ١) دەپ، تختـە؛ ٢) تەختە زەویەکی بچوك ف ١) لوح چوبین، نخته؛ ٢) قطعهٔ کوجك زمین.

دەپرەش: تەختەی زەشی بۆلی فێرگە ف تخته سیاه.

دەپەردێن: رێش‌بان، نەرزدێن زەلام ف ریش پهن.

دەپەرێش: دەپەردێن ف ریش پهن.

دەپەشۆر: نانەشۆر، تختەی مردو شونن ف تختهٔ مرده‌شویی.

دەپەقون: قنگ‌بان، باشلێ زەلام، سمت ئەسنور ف باسن بزرگ.

دەپێ کردن: پۆشینی دەرپێ و پێڵاو ف پوشیدن شلوار و پای‌افزار.

دەتیر: دەبانجەی دەفیشەك خۆر ف نوعی نانچه.

دەجا: ئازار، ژان، ئێش ف درد و رنج.

دەچم: دەزۆم ف می‌روم.

دەچمێ: بۆی دەزۆم ف رو بدان می‌روم.

دەحا: وشەی سەیرمان، ئەحا ف کلمهٔ تعجب.

دەحبە: داعبا ف درنده، جانور ناشناخته.

دەحش: جاش، بەچکەی کەر ف کُره‌خر.

دەحشك: جاش، جاشك، دەحش ف کُره‌خر.

دەحفە: جار، هەل، چەل، کەرەت ف دفعه، بار.

دەحـل: ١) مێشـەی دەسکرد، دارسنانی دەسنێژ؛ ٢) شوێنی پڕ پنجك و جوغور؛ ٣) شوێن، دالەقاو ف ١) جنگل مصنوعی؛ ٢) بونەزار انبوه؛ ٣) فر و هشنه.

دەحلاندن: داهێلان، داهێشتن ف فر و هشتن.

دەحلێ‌نەو: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەحیە: فیز، لەخۆ بایی‌بون ف تکبّر.

دەخـالـەت: ١) ئەسلیم لە شەڕدا؛ ٢) پەناهێنان ف ١) تسلیم شدن در جنگ؛ ٢) پناه بردن به کـسی.

دەخدەخا: ١) نم‌نمە، نۆکی مزراح؛ ٢) نۆکی کول‌بوی مزراح ف ١) نوك گردنا؛ ٢) نوك کند گردنا.

دەخس: ١) رژد، رەزیل، جرۆك؛ ٢) ئێرەیی، چاوچنۆکی؛ ٣) نەخۆشی دڵ ف ١) خسیس؛ ٢) حسادت؛ ٣) بیماری قلب.

دەخسۆ: دەخس ف نگا: دەخس.

دەخسوك: زۆر ئێرەیی بەر ف بسیار حسود.

دەخسین: ئێرەیی بردن، پێ هەڵکالان ف حسادت بردن.

دەخـش: ١) سەرمـەقـولات؛ ٢) زللە، شەقسام، شەق ف ١) پشـنـك؛ ٢) سیلی، اردنگی.

دەخـڵ: ١) خەڵـە؛ ٢) بەهرەی زۆژانەی دوکان؛ ٣) کار بەسەرەوەبون: (دەخلت بە سەرمەوە نەبێ) ف ١) غله؛ ٢) درآمد روزانهٔ دکان، دخل مغازه؛ ٣) در کار کسی دخالت کردن.

دەخلدار: کەسێ ناگای لە پولی زۆژانەی مامله دەبێ ف صندوقدار، حسابدار.

دەخلدان: داخلە، فونوی بارەی زۆژانەی دوکان ف دخل.

دەخلودان: بەهرەی زەمین لە دانەوێلە ف غلّه و حبوبات.

دەخمە: ١) بۆدر، قوڵکەی ژێرزەمینی؛ ٢) گۆڕ، قەبر، تەمور ف ١) دخمه؛

٢) گور.

دەخوەر: زۆر ئازا، مێرخاس ف بسیار زرنگ.

دەخەس: ١) چاوچنۆك، بەئێرەیی، ئێرەبی بەر، چاوەنزێر؛ ٢) زك لەزك، زكونی ف ١) حسود؛ ٢) کینەتوز، نودار.

دەخی: ئیتر؟، دیتر؟، وشەیەکە بۆ پرسیار ف کلمهٔ سؤال، دیگر چه؟، پس؟.

دەخیل: ١) وشـەی پارانـەوە: (باخەلیل دەخیل کێ عادەت کەردەن / نۆشـە وە دەر ماڵ کەربمـان بەردەن) «مـەولـەوی»؛ ٢) پەنـابەر ف ١) حرف تمنّا؛ ٢) پناهنده.

دەخیلە: ١) هەی نەی‌کەی، نەجـی وابکەی؛ ٢) داخلەی دوکـان ف ١) زینهار؛ ٢) دخل، قلّك.

دەدا: ١) نەبەخشێ، نەسمیل دەکا؛ ٢) هیمـابە بۆ حیز ف ١) می‌دهـد؛ ٢) کنایه از فاحشه.

دەدڵ چەقین: بیرکردن لە شتێ کە نەت‌زانیوە ف الهام گرفتن.

دەدە: ١) دادە، خوشکی گەورە؛ ٢) کچوڵەی وەرگێڕکەی منداڵ؛ ٣) پلك، مەت، خوشکـی باوك ف ١) خواهـر بزرگ؛ ٢) دخـتـر بچـهٔ لەلـە؛ ٣) عمه.

دەدەورگەڕان: بەقوربان‌و سەدەقە بون ف قربان و صدقه رفتن.

دەدەورگێڕان: بەقوربان کردن ف قربان و صدقه کردن.

دەدی: لەگوێن، وەکو، جون ف همانند، مثل.

دەر: ١) درگا؛ ٢) نەماڵ، لە ژوری خانو بەولاوە؛ ٣) دەشت؛ ٤) بدە ف ١) درگاه؛ ٢) بیرون؛ ٣) دشت و صحرا؛ ٤) بده.

دەڕ: مالوس، منجکەبەران، دنلەسەگ، سەگی مێوبنە ف مادینهٔ خوك و سگ.

دەراب: درون بە تەقەلی درشت ف دوخت با بخیه‌های درشت.

دەرابدان: بەسـەریەکا درونەوەی جلکی درێژ، دانوشناندن‌و درون ف برهم دوختن با بخیهٔ درشت.

دەڕابە: دەرگابە کە هەڵدەدرێنەوە ف دری که بالا می‌برند.

دەرازوێ: دەرازین ف نگا: دەرازین.

دەرازونە: دەرازین ف نگا: دەرازین.

دەرازین: سەردەرانە ف آستانهٔ در.

دەرازینك: دەرازین ف آستانهٔ در.

دەراشۆ: ژنی بێ‌حەیای زمان‌درێژ ف زن سَلیطهٔ زبان‌دراز.

دەراف: ١) بوار، جێگەی پەڕینەوە لە ئاو؛ ٢) جێگەی ئاوخواردنەوەی پەز ف ١) گدار؛ ٢) محل آب نوشیدن رمه.

دەراڤیتن: ١) لێ کەم کردنەوە؛ ٢) هەڵنەکانی چێندراو لەبەر سەرما ف ١) کم کردن؛ ٢) از بین رفتن کشت براثر یخبندان.

دەرامەت: بەهرەی زەوین، حاسلات، حاسڵ، بارەی زەوین ف درآمد زمین.

دەرامەد: دەرامەت ف درآمد زمین.

دەراندن: ١) پەرژو بلاو کردن؛ ٢) برینی لە بە فیڕۆدانی ماڵ ف ١) پرت و بلا کردن؛ ٢) کنایه از بەهدر دادن دارایی.

دەرانـدەر: ١) سەرانسەر، نبکـرا، بە تەواوی، پاك؛ ٢) هەمیشـە، دایم ف

دەرانـدیز: جەژنی فەلەکانی ڕوژهەلاتی کە دە کەوێتە بیست و پێنجمی مانگی بە فرانبار. ئاگرێکی زۆر زل دە کەنەوە ف از اعیاد مسیحیان در بیست و پنجم بهمن. آتشی بزرگ بر پا می‌کنند.

دەرانین: هێنانەدەر، دەرهاوردن، دەرخستن ف بیرون آوردن.

دەراو: دەراف، بوار ف نگا: دەراف.

دەڕاوە: دەڕابە ف در بالا رونده.

دەراوی: پەلەقیرە، ئیزان، زگچون ف اسهال.

دەراویتن: دەراڤیتن ف نگا: دەراڤیتن.

دەراهە: لەوێ، هێمابە بۆ دوور ف اشاره بەدور.

دەرب: ١) لێدان، زەبر، زەربەت؛ ٢) نۆرە؛ ٣) جار، هەل، جەل؛ ٤) هێزو تاقـەت؛ ٥) ڕێگە ف ١) ضربت؛ ٢) نوبت؛ ٣) بار، دفعه؛ ٤) نیرو و توان؛ ٥) راه.

دەربات: هاوهێز، دەبار ف هم‌نیرو.

دەربار: ١) دیوەخانی پاشا؛ ٢) لەبابەت، لەمەڕ ف ١) دربار؛ ٢) درباره.

دەربارە: لەمەڕ، لەبابەت ف درباره.

دەربـاز: ١) ڕزگار، نەجات، خەلاس، قوتار؛ ٢) ڕابردن ف ١) رستگار، رها؛ ٢) گذشت، گذر.

دەربـازبـون: ١) ڕابـوردن، هاتـن‌و ڕۆیشتن: (پێرەدا دەربـازبـو)؛ ٢) ڕزگاربون ف ١) گذر کردن؛ ٢) نجات یافتن.

دەربازگە: ڕێگەی ڕزگاربون، دەرەتان ف راه رستگاری.

دەرباس: دەرباز ف نگا: دەرباز.

دەربان: دەرکەوان، درگاوان ف دربان.

دەربـایس: بە گریێنگ گر، گوێ دەر بە کاری: (چدەبێ ببێ دەربایس نیم) ف علاقه‌مند.

دەربابست: دەربایس ف علاقه‌مند.

دەربایستی: بە گرینگ‌گرتن ف علاقه‌مندی.

دەربداری: هێزو توانا، تاقەت ف توان.

دەربردن: هەڵ کردن، خۆگرتن لەبەر ئەرك: (لە گەڵ ئەمانە دەرنابەم) ف تحمّل کردن.

دەربرن: دەربردن ف تحمّل کردن.

دەربڕین: مکوڕی، قسە ئاشکراکردن ف اعتراف، حرف بیرون دادن.

دەربك: دەفری داربین بۆ باڕوت ف ظرف چوبی باروت.

دەربواردن: هەلاواردن، لە ناو دەرخستن ف حذف کردن.

دەربوُن: دەم‌کردنەوەی کوان: (کوانی ڕانم دەر بو) ف بازشدن دُمل.

دەربونە: کوڵانی تەنگ، کوچەی بەرتەسك ف کوچهٔ تنگ.

دەربەدەر: بێ ماڵ‌و حاڵ، ئاوارە، ڕەبەن ف آواره.

دەربەدەری: بێ ماڵ‌و حاڵی، ڕەبەنی، ئاوارەیی ف آوارگی.

دەربـەس: ١) خانوی گش لە گـنش: (دەربەس وە ئیجـارەم گرتوە)؛ ٢) دەربایس ف ١) دربست؛ ٢) علاقه‌مند.

دەربەست: دەربەس ف نگا: دەربەس.

دەربەستە: دەربەس، خانو گشت لە گشت ف نگا: دەربەس.

دەربەستەیی: پەیوەندی داری، بەئیلاقە، دەر بابستی [ف] علاقەمندی.
دەربەسە: دەربەستە [ف] دربست.
دەربەشە: ناوە [ف] نابە.
دەربەن: ١) پابەند، ئیلاقەدار، دەربایس؛ ٢) دەرە، گەلی؛ ٣) زێگەی دەم گەلی؛ ٤) دەسکی دەفر [ف] ١) علاقەمند؛ ٢) درهٔ تنگ؛ ٣) راه دهانهٔ دره؛ ٤) دستهٔ ظرف.
دەربەنجەلە: درگای لە جەپەر [ف] دربافته از ترکه.
دەربەند: دەربەن [ف] نگا: دەربەن.
دەربیجە: رۆچنە لە دەرگاو پەنجەرە دا [ف] دریچە.
دەربێن: زاربێنی مەشکەو دەفری نر [ف] دهانەبند ظرف و خیک و...
دەربێنك: دەربێن [ف] نگا: دەربێن.
دەرپاچە: دەلینگ، لای ژێروی پانۆلو دەرپێ [ف] پاچهٔ شلوار.
دەرپۆشك: دەرخونە، سەرپۆشی دەفر [ف] سرپوش ظرف.
دەرپۆقین: هەڵتۆقینی چاو، گلێنە بەرەو دەرەو، دباردان [ف] برآمدن چشم.
دەرپۆقیو: چاوی هەڵتۆقیو [ف] حدقهٔ برآمده.
دەرپەڕان: ١) لە پڕ دەرچون بۆ دەرەوە؛ ٢) زەق بون، زۆپ دباردان [ف] ١) بیرون پریدن؛ ٢) بیرون جستن اندام.
دەرپەڕاو: ١) وەدەرنراو؛ ٢) زەق و زۆپ [ف] ١) بیرون رانده؛ ٢) بارز، بیرون جسته.
دەرپەڕاندن: ١) دەرکردن لە جێگە بە ترساندن و زۆر بۆهێنان؛ ٢) قۆچ کردنەوەی ئەندام: (لە ماڵی دەرم پەڕاند، قونی دەرپەڕاندبو) [ف] ١) بیرون راندن؛ ٢) بارز نشان دادن.
دەرپەڕین: دەرپەڕان [ف] نگا: دەرپەڕان.
دەرپەڕێن: کەسێ کاری دەرپەڕاندنە [ف] ١) بیرون کننده؛ ٢) بارز نشان‌دهنده.
دەرپەڕیو: دەرپەڕاو [ف] نگا: دەرپەڕاو.
دەرپی: دەرپێ [ف] تُنبان.
دەرپێ: گەڵو فۆن پۆشی بە دۆخین [ف] تُنبان.
دەرتەقین: ناڵقەی دربانە [ف] درکوب.
دەرجاو: ١) خاولی حەمام؛ ٢) هەر جندراویکی پرزە دار [ف] ١) حوله حمام؛ ٢) ننبدهٔ پرزدار.
دەرجەو: دەرجاو [ف] نگا: دەرجاو.
دەرچاف: دەسەسر، دەسرەی دەس [ف] دستمال.
دەرچاو: دەرچاف [ف] دستمال.
دەرچڕانن: دەرپەڕاندن [ف] نگا: دەرپەڕاندن.
دەرچك: رێسمە، ژێردەرانە، پاژنەی دەرگا [ف] پاشنەی در.
دەرچو: ١) بۆ دەرەوە رۆیشت: (تازە لە ماڵ دەرچو)؛ ٢) بەسەرچو، رابرد؛ ٣) لە ئەزمـون سەرکـەوت؛ ٤) هەڵات، رای کرد: (بـۆی دەرچـو، تامن لام کردەوە کاو رای دز دەرچو) [ف] ١) بیرون رفت؛ ٢) گذشت؛ ٣) در آزمایش موفق شد؛ ٤) در رفت، فرار کرد.
دەرچون: چاوگەی دەرچو [ف] مصدر «دەرچو».
دەرچین: ١) قەرنـالـە، تربان؛ ٢) بڕۆینـەدەر [ف] ١) نربان، سبـد میوەچینی؛ ٢) بیرون رویم.
دەرچینك: نربان [ف] تربان.
دەرحەسین: خلبسکان [ف] لغزیدن.
دەرخ: ١) ئەزبەر، لەبەر: (شێعرەکەم دەرخ کردوە)؛ ٢) نەمام، شەتڵ [ف] ١) از بر، حفظ؛ ٢) نهال.
دەرخستن: ١) ئاشکراکردن؛ ٢) بۆدەرەوە هاویشتن [ف] ١) ابراز نمودن؛ ٢) بیرون انداختن.
دەرخك: نەمام، شەتڵ [ف] نهال.
دەرخوارد: ١) پێ خۆرانـدن: (بەزۆر دەرخواردی دام)؛ ٢) شیـاو [ف] ١) خورانیدن؛ ٢) شایسته.
دەرخواست: داوا، تەلەب [ف] خواسته، طلب.
دەرخورد: شیاو، لایق [ف] شایسته.
دەرخون: دەرخونە، سەرپۆشی دەفر [ف] نهنبان، در ظرف.
دەرخـونە: ١) دەرخون؛ ٢) لێبـاتن، ستدان، نەخۆشیـەکی بەکسمە [ف] ١) نهنبان؛ ٢) نوعی بیماری سنور.
دەرخوین: دەرخونە [ف] نگا: دەرخونە.
دەرخوینك: دەرخون [ف] نهنبان.
دەرد: ١) ژان، ئێش، ئازار؛ ٢) نەخـۆشـی، بێمـاری [ف] ١) آزار؛ ٢) بیماری.
دەردان: ١) دەلاندن، نەرەشوع: (نارەقەم دەرداوە)؛ ٢) خاوێن کردنەوە لە شتی شل: (نەم ناوە دەردە، لبنەی جوگە دەردە)؛ ٣) کۆی دەرد: (سەری لە دەردان دەرناچێ) [ف] ١) تراوش؛ ٢) روفتن؛ ٣) جمع درد.
دەردانك: کیسەی ماست و پەنیری تازە بۆ ئاولێ جۆڕان [ف] کیسهٔ ماست و پنیر تازه که آب تراوش کند.
دەرداوی: نەخۆش، بیمار، لەش بەبار [ف] بیمار.
دەردبار: ١) لەش بەبار، نەخۆش؛ ٢) خەمبار [ف] ١) بیمار؛ ٢) غمبار.
دەرد کێش: ١) بەئازار؛ ٢) خەمبار [ف] ١) دردمند؛ ٢) غمگین.
دەرد گرو: نەخۆشی گران [ف] درد صعب‌العلاج.
دەردمردە: حەیوانی لاوازی لەمردن [ف] حیوان لاغرمردنی.
دەردمە: ئەرکی منە، زەنجیکە من ئەیکێشم [ف] زحمتی است بر دوش من.
دەردمەن: نەخۆش، لەش بەبار [ف] دردمند.
دەردمەند: دەردمەن [ف] دردمند.
دەردو: دەم‌بێنی مەشکە، زاربێن [ف] دهانەبند.
دەردۆ: داخەکەم، بەداخەوە [ف] دریغا.
دەردوك: دڕدۆنگ، دودڵ، بەگومان [ف] متردّد.
دەردەباریکە: سیل و دیق [ف] بیماری سل.
دەردەبۆرە: نەخۆشیەکە [ف] نوعی بیماری است.
دەردەچەپەڵە: نەخۆشیەکی منالانە، وەبا [ف] بیماری اسهال و استفراغ کودکان.
دەردەدار: لەش بەبار [ف] مبتلا به بیماری.
دەردەست: ١) ئامادە، حازر؛ ٢) بەخسیر، لەشەڕا گیراو، دیل [ف] ١) در

دسترس؛ ٢) اسیر.

دەردەسەری: ئەرکی زۆر، زەحمەت ف دردسر، مشقّت.

دەردە کۆیانە: نەخۆشیەکی منالآنە ف نوعی بیماری کودکان.

دەردەمریشك: نەخۆشی مامر ف بیماری ماکیان.

دەردهەر: خەم‌خۆر، سەرپەرستی دلسۆز ف غمخوار.

دەردی دڵ: باسی خەفەت‌و ناراحەتی دەرون ف بیان گله و ناراحتی، درد دل.

دەردیسەر: ١) ئەرك‌و رەنجی زۆر؛ ٢) زەحمەت‌دان ف ١) مشقّت؛ ٢) زحمت دادن.

دەردیسەری: دەردیسەر ف نگا: دەردیسەر.

دەردی کاری: نەخۆشی بفە، دور لە چابونەوە ف بیماری صعب‌العلاج.

دەردی گران: نەخۆشی سەخت، دەردی کاری ف بیماری صعب‌العلاج.

دەردین: دەردەدار ف بیمار.

دەڕابە: دەرابە ف در بالا رو.

دەرز: ١) قەڵشی باریك، درز؛ ٢) وانە، دەرس ف ١) تَرَك؛ ٢) درس.

دەرزبردن: قەڵشین بێ لێك بونەوە ف ترك برداشتن.

دەرزە: باقە، باغە، باوەشە کڵۆش یان گیای بەسنراو ف توده گیاه بسته.

دەرزن: دەستەیەکی دوازدە دانە ف دوجین.

دەرزی: ١) دەرزەن، بچکۆلەی نوك‌تیژ بۆ دورمان؛ ٢) پارچە زەنبەرێکە لە سەر دەدرێ؛ ٣) جل‌درو، خەیات؛ ٤) شربنقە، سرنگ، ئامرازی دەرمان دەپێست کردن؛ ٥) درێنۆکەی مار ف ١) سوزن؛ ٢) زبوری است؛ ٣) خیّاط؛ ٤) آمپول؛ ٥) نیش مار.

دەرزی ئاژن: دەرزی کوت، بەئۆکەدەرزی دە زۆرجێگە ژۆکردن ف سوزن‌کوبی.

دەرزیاپشت: مۆرەغە، موروی پشت ف ستون فقرات.

دەرزیدان: قونوڵەی دەرزیان ف سوزندان.

دەرزیلك: مامزەی پاژنەی سواران ف مهمیز.

دەرزیلۆکە: گیایەکە گەڵای لە دەرزی دەچێ ف گیاهی است برگش سوزنی.

دەرزیلە: ١) دەرزیلۆکە؛ ٢) دەرزی شت پێ قایم‌کردن کە دا دەخرێ؛ ٣) پارچە خشڵێکە بۆ سەر ف ١) گیاهی است؛ ٢) سوزن جنگك‌دار، سنجاق‌قفلی؛ ٣) سرخاره، زبوری است.

دەرزی وەشێن: ئەوکەسەی دەرزی لەنەخۆش دەدا، شربنقە وەشێن ف آمپول‌زن.

دەرژەن: ١) دەرزی دورمان؛ ٢) ئاڵقەی درگا، دەرتەقێن ف ١) سوزن؛ ٢) درکوبە.

دەرس: وانە، دەرز، درز ف درس.

دەرسۆك: دەسرە دەست، دەسەسڕ، دەسماڵی دەست ف دستمال.

دەرسە: دڕباو، چڕباگ ف دربده، پاره.

دەرشۆ: بەرۆی ژێر تەشتی جل‌شۆری ف پارچهٔ زیر ظرف رختشوبی که نکان نخورد.

دەرفەت: هەل، کێس ف فرصت، وقت مناسب.

دەرڤە: ١) بەرانبەری ژورەوە؛ ٢) هەندەران، وڵاتانی لاوەکی ف ١) بیرون؛ ٢) خارج از منطقه.

دەرڤەدان: مکوڕبون ف اعتراف.

دەرڤەیی: غەبارە، غەوارە ف بیگانه.

دەرق: جیقنە، زیقنە ف چلغوز.

دەرقەل: پارچە زەویەکی کەم و بچوك ف قطعهٔ کوچك زمین.

دەرقیل: هێچك، ئاڵقەی داربنی سەر گوریسی باربەند ف حلقهٔ چوبین سر ریسمان باربندی.

دەرك: ١) درگا؛ ٢) تێگەیشتن: (من دەرکم نەکرد بو کە وایە) ف ١) در؛ ٢) فهم.

دەرکراو: ١) وەدەرنراو، بەرهەڵداکراو؛ ٢) لێ کەم‌کراو: (حیسابەکەت لێی دەردە کرێ) ف ١) رانده؛ ٢) افت در معامله.

دەرکردن: ١) وەدەرنان؛ ٢) نوسینی رۆژنامەو گۆڤار؛ ٣) بەئەشتەر کردنەوەی برین؛ ٤) لك لێ دەرچون: (دارەکە لکی **دەرکردوە**)؛ ٥) لە حیساب یان لە فرۆشراو کەم‌کردن ف ١) راندن؛ ٢) انتشار دادن؛ ٣) بازکردن دُمل؛ ٤) جوانه دادن؛ ٥) افت معامله.

دەرکردە: بردە، ماڵێ کە بۆ دەرەوەی مەڵبەند دەنێردرێ ف صادرات.

دەرکرباگ: دەرکراو ف نگا: دەرکراو.

دەرکریاو: دەرکراو ف نگا: دەرکراو.

دەرکشان: شتێ لە شتێ دەرهانن: (خەنجەر دەرکشاوە) ف برکشیده شدن.

دەرکوبان: دەورو بەری ماڵ، بەردرگانە ف بام و در، جلو در.

دەرکوت: دەرتەقێن ف درکوبه.

دەرکوتك: دەرکوت، دەرتەقێن ف درکوبه.

دەرکودو: ماڵ‌و حاڵ ف خانه و کاشانه.

دەرکودوکان: بربێی لە دەزگای دەوڵەت ف کنایه از رژیم.

دەرکە: ١) بهێنە دەر، دەرخە، دەرێنە؛ ٢) دەرك، درگا ف ١) بیرون آور؛ ٢) درگاه.

دەرکەتن: ١) دەرچون، چونە دەرەوە؛ ٢) ئاشکرابون، دیاری‌دان ف ١) بیرون رفتن؛ ٢) آشکار شدن.

دەرکەفتن: دەرکەتن ف نگا: دەرکەتن.

دەرکەفتە: ١) لە ماڵدا نەماو، دەرچوگ؛ ٢) تازەلێی ئاوەکی؛ ٣) ئاشکرابوگ ف ١) بیرون رفته؛ ٢) حیوان از گله برت شده؛ ٣) آشکار شده.

دەرکەنار: ١) بێ‌لایەن، خۆ دەکارنەگەیێن؛ ٢) بەراوێزی نوسراو ف ١) گوشه‌گیر، بی‌طرف؛ ٢) هامش، حاشیهٔ کتاب.

دەرکەوان: خزمەتکاری بەر دەرك ف دربان.

دەرکەوتن: دەرکەتن ف نگا: دەرکەتن.

دەرکەوتو: دەرکەفتە ف نگا: دەرکەفتە.

دەرکەوتە: دەرکەفتە ف نگا: دەرکەفتە.

دەرکێشان: هەڵکێشان، باریك لە ئاو ئەستور هێنانەدەر ف سرون

کشبدن. آختن.

دەرکێشراو: شتێ کە لە شتێ هێنرا بێتە دەر ف بیرون کشیده شده.

دەرگا: دەر، درگا، زاری دەفر ف درگاه، دهانە.

دەرگابون: درگابون ف بازشدن دُمل.

دەرگابێن: زاربێنی دەفر ف دهانەبند ظرف.

دەرگاخن: پڕاوپڕ، تژە ف لیالب، پر، مالامال.

دەرگاکردن: درگابون ف سر بازکردن دُمل.

دەرگانە: دراوێ کەبۆ چونە ژور دەبێ بدرێ ف ورودیه.

دەرگست: دەرگستنی، دەزگیران ف نامزد.

دەرگستی: دەزگیران ف نامزد.

دەرگڤانك: دەرخونە ف نهنبان.

دەرگوُش: ١) لانك، دەیدیك، بێشکە؛ ٢) جولانەی نێدانوسننی منال؛ ٣) ساوای تازە زاو ف ١) گهوارە؛ ٢) ننو؛ ٣) نوزاد.

دەرگوشادانە: بانگ هێشتن بە هۆی چونە ناو خانوی تازەوە ف سور افتتاح بنا.

دەرگوشك: دەرگوُش ف نگا: دەرگوُش.

دەرگە: درگا ف درگاه.

دەرگەلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەرگەلی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەرگەوان: دەرکەوان ف دربان.

دەرگیل: جەبەر، دەرگای لە شولْ چندراو ف در بافته از ترکه.

دەرماڵ: ١) بەردرگانە، دەرکوبان؛ ٢) کەمەربەندی ژەشماڵ؛ ٣) برێنی لە ماڵەگەورە ف ١) جلو در؛ ٢) پارچهٔ کمربند چادر؛ ٣) کنایە از بارگاە.

دەرماڵە: ١) دابەستە، پەروار؛ ٢) بێجوی درەنگ زاو کە لە ماڵدا دەهێڵدرێنەوە؛ ٣) نۆکەرێ کە منداڵی ماڵەگەورە بێ ف ١) پرواری؛ ٢) نوزاد دام کە در خانە نگهدارند؛ ٣) نوکر خانەزاد.

دەرماڵی: دەرماڵە ف نگا: دەرماڵە.

دەرمان: ١) نامرازی چارەکردنی دەرد؛ ٢) باروت؛ ٣) گوندێکە لە نزیك مەهاباد ف ١) دارو؛ ٢) باروت؛ ٣) روستایی در حومهٔ مهاباد.

دەرماناوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەرمانجە: دەبانچە ف تپانچه.

دەرمانچا: چای وشك، چای هێشتنا لێنەندراو ف چای خشك.

دەرمانجە: دەبانجە ف تپانچه.

دەرمانخانە: ئەجزاخانە، دوکانی دەرمانفرۆش ف داروخانە.

دەرمانخوار: دەرمانخواردو، دەرماندراو، کەسێ کە ژەهری خواردبێ ف زهر خوردە.

دەرمانخوارد: دەرمانخوار ف زهر خوردە.

دەرمانخواردو: دەرمانخوار ف زهر خوردە.

دەرمانخۆر: ١) ژەهرخواردو؛ ٢) نەخۆشێ کە دەرمان بۆ چارەی نەخۆشی دەخوا ف ١) مسموم؛ ٢) بیماری کە دوا می‌خورد.

دەرماندان: سنوقی شوشەی دەرمانفرۆش ف نبنگو، جونە.

دەرمانداو: دەرمانخوار ف مسموم.

دەرمانساز: کەسێ دەرمانی چارەی نەخۆشی دروست دەکا ف داروساز.

دەرمانفرۆش: کەسێ کە کاسبیەکەی دەرمان بە خەڵك فرۆشتنە ف داروفروش.

دەرمانك: ئالاتو زەردەچێوە، بەهارات ف دیگ ابزار، ادویه.

دەرمانکردن: چارەکردنی دەردو برین ف مداوا.

دەرمانکوت: کەسێ کە باروت سازدەکا ف باروت‌ساز، باروت‌کوب.

دەرمانکەر: چارەسازی نەخۆش و برینداز ف تیمارگر.

دەرمانگا: دەرمانخانە ف درمانگاه.

دەرمانگەر: دەرمانساز ف داروساز.

دەرمو: دەرمان ف نگا: دەرمان.

دەرمەجێل: بەنجەرەی کون‌کون لە دار کە ئەودیوی لێ دیار بێ ف غلبکن.

دەرمەجێلە: دەرمەجێل ف غلبکن.

دەرمەنجلە: چەپەر، درگای لە نولْ تەنراو ف دربافته از ترکه.

دەرمەنجەلە: دەرمەنجلە ف دربافته از ترکه.

دەرنجە: ١) پلەی پەیژە؛ ٢) پلەکان ف ١) پلّهٔ نردبان؛ ٢) پلکان.

دەرنخون: ١) سەرەونخون، وەرگەڕاو؛ ٢) دەرخونەی سەر تەندور ف ١) واژگون، دمر؛ ٢) نهنبن تنور.

دەرنەبردن: هەڵنەکردن، پێ نەوەستان ف تحمّل نکردن.

دەرنەخۆن: دەرنخون ف نگا: دەرنخون.

دەرنەخین: لەسەرزگ راکشان بۆناو خواردنەوە لەکانی ف دمر خوابیدن برای آب خوردن از چشمه.

دەرو: ١) گەڵی ئەنگەبەر، شیوی تەنگ، دۆڵی ئەسك؛ ٢) دەرفەتی رزگاربون: (خودا دەروی بەرەحمەتی بکاتەوە) ف ١) درهٔ تنگ؛ ٢) راه نجات.

دەروازە: درگای گەورە، دەری مەزن ف دروازه.

دەروازەوان: دەرکەوان ف دربان.

دەروان: دەرکەوان ف دربان.

دەروابسی: ئاناج، نیاز ف حاجت، نیاز.

دەروبان: دەرکوبان ف پیرامون و جلوخانە.

دەرودراوسێ: جیرانان، هاوگەڕەك ف همسایەها، هم‌محلە.

دەرودو: دەرکوبان ف بام و در، پیرامونهای خانە.

دەرودەشت: چۆڵ و سارا، بەدەر لە ئاوایی ف دشت و در.

دەرۆر: بە گەڵی دا سەرکەوتن ف بالا رفتن از درە.

دەرۆزان: ماڵێنی ژێر خەرمان ف زیر خرمن‌روبی.

دەرۆزە: پارسەکی، گەدایی ف گدایی.

دەرۆزەکەر: پارسەك، گەدا ف گدا.

دەروژور: ١) لای سەرەوەو بنەوەی قوماش و...؛ ٢) لای ئاشکراو نادیار

ف ١) روبه و داخل؛ ٢) آشكار و ناپيدا.

دەروژورکردن: ١) برینی لە بەرەو چابونەوەی نەخۆش؛ ٢) برینی لە نازەپیاگرتنی منالْ ف ١) كنايه از شروع به شفا يافتن؛ ٢) كنايه از تو پا گرفتن بجه.

دەروێست: وەسنان، پێ‌وەستان، پاشار ف تاب مقاومت.

دەروێست هاتن: ١) پێ وەسنان، دەرەقەت‌هاتن؛ ٢) دەوبردن ف ١) تاب مقاومت داشتن؛ ٢) تحمل كردن.

دەروم: گە، گەگرتن، مان گرتن ف اعتصاب.

دەروم: دەچم، نەچم ف مى‌روم.

دەرون: ١) ژورەوە، ناوەوە؛ ٢) بیر و برۆای دلْ ف ١) داخل؛ ٢) نهاد.

دەروەدەر: دەربەدەر، ئاوارە ف آواره.

دەروەن: ١) دەربەند؛ ٢) راربێن ف ١) دربند؛ ٢) دهانه‌بند.

دەروەنجەلە: دەرمەجێل ف غلبكن.

دەرویش: ١) عەبودالْ، بێ‌مالْ و حالْ، زەبەن؛ ٢) مريدی تەریقەتی قادری بە برج ف ١) درويش؛ ٢) مريد طريقت قادريه.

دەرە: گەلی، دۆلْ، شیو ف دره.

دەرهاتگ: ١) دەرکێشراو بۆ دەرەوە؛ ٢) فێرە کارکراو، راهێنراو ف ١) بركشيده؛ ٢) آمادهٔ كار شده، كار ياد گرفته.

دەرهاتن: ١) دەرکشان؛ ٢) راهاتن لە کار ف ١) بركشيده شدن؛ ٢) كارآزمودگى.

دەرهاتو: ١) دەرکشاو؛ ٢) راهاتو ف ١) بركشيده؛ ٢) تجربه‌ديده.

دەرهانین: دەرکێشان، دەرینان ف بيرون آوردن.

دەرهاوردن: دەرهانین ف بيرون آوردن.

دەرهاوردە: دەرهاتو ف بيرون آورده.

دەرهاوێژ: هەلاوێر، جیاکەرەوە لە شت ف بيرون‌انداز.

دەرهاوێژان: هەلاواردن ف بيرون‌اندازى.

دەرهاوێژران: دەرهاوێژان ف بيرون‌اندازى.

دەرهاوێژراو: جیاوەکرباو، فرێ درباو ف بيرون‌انداخته.

دەرهاوێژەر: دەرهاوێژ ف بيرون‌انداز.

دەرهاویشتن: ١) دەرهاوێژان؛ ٢) سەرمابردنی رەبسنه ف ١) بيرون انداختن؛ ٢) پژمردن و خشك شدن كشت از سرماى سخت.

دەرەبوڵە: جۆرێ ترێی سوری دەنك گەورە ف نوعى انگور.

دەرەبەگ: مەزنی زۆر بە دەسەلات ف خان بزرگ.

دەرەبەگی: ١) ولاتی بێ دەولەت و بەرحوکمی خان و ئاغابان؛ ٢) برینی لە زورداری و کەلەگایی کردن: (بە **دەرەبەگی** خواردی) ف ١) خان‌خانى، ملوك‌الطوايفى؛ ٢) كنايه از گردن‌كلفتى و زورگويى.

دەرەج: ١) پلەی نەردبوان؛ ٢) پلیکان، قالدرمە ف ١) پلهٔ نردبان؛ ٢) پله، نرده.

دەرەجە: پلە، پایە ف درجه، رتبه.

دەرەدوا: شوێن کەفتن، دانەدوا ف پيگيرى.

دەرەزا: باغ و زەمینی دور لە ئاوابی ف ملك دور از آبادى.

دەرەزە: دەرەزا ف ملك دور از آبادى.

دەرەقەت: پێ‌وەستان، پاشار، دەروێست ف تاب مقاومت.

دەرەقەت هاتن: پێ وەسنان، دەروێست هاتن ف تاب مقاومت داشتن.

دەرەك: ١) دۆژە، جەحەنەم: (گوێ لە واعیز مەگرە شەو نەك و تەنها وەرە لام / زۆری مەحشەر بە مە گەر یمخەنە دۆزەخ بە **دەرەك**) «حاجی قادر»؛ ٢) پۆلیسی دەری شار؛ ٣) شوێنی نەناس؛ ٤) گەرچی ف ١) جهنم؛ ٢) پليس برون‌شهرى؛ ٣) جاى ناشناس؛ ٤) گرجه.

دەرەکە: لاوەکی ف خارجى، بيگانه.

دەرەکی: ١) لاوەکی، خەلکی هەندەران؛ ٢) پۆلیسی دەری شار ف ١) خارجى؛ ٢) پليس برون شهرى.

دەرەگوژنو: سەرپۆشی گۆزەو نونگە ف سرپوش تنگ و سبو.

دەرەگە: لاوەکی، بێگانە ف اجنبى، بيگانه.

دەرەلنگ: ١) دەلبنگە دەرپێ و رانك. ئەو بەشە لە بەرگ کە بەلەکی پا دادەپۆشێ؛ ٢) ناو هەردو پا لە ئەژنۆ بەرەژێر ف ١) پاچه شلوار؛ ٢) ميان پاها از فوزك پا تا زانو.

دەرەلنگ دراو: برینی لە رۆت و شرۆل ف كنايه از ژنده‌پوش و بينوا.

دەرەماهی: دزەماسی ف خارماهى.

دەرەو: ١) دەرەوە، بەرانبەری ژورەوە؛ ٢) درۆ، قڕ ف ١) بيرون؛ ٢) دروغ.

دەرەوری: دەرەزا ف ملك دور از آبادى.

دەرەوە: ١) بەرانبەری ژورەوە؛ ٢) لای بەرچاو؛ ٣) درۆبە ف ١) بيرون؛ ٢) روبه؛ ٣) دروغ است.

دەرەوین: درۆزن ف دروغگو.

دەرهەلبون: نورەبون لە پڕبکا ف ناگهان برآشفتن.

دەرهەم: نێکەلاو، نێك ئالۆزاو ف مختلط، درهم.

دەرهەم بەرهەم: پشێوی و نێکەلْ پێکەلی: (دنیابەکی **دەرهەم بەرهەمە**) ف آشوب و بلبشويى.

دەرهینان: دەرهاوردن ف بيرون آوردن.

دەرهێنراو: دەرهاوردە ف بيرون آورده.

دەری: درگا ف درگاه.

دەرێ: ١) دەرفە، دەرەوە؛ ٢) بێنەدەرێ: (نابەی جماوت **دەرێ**) ف ١) خارج؛ ٢) خارج گردد.

دەریا: زەریا، بەحر ف دريا.

دەرێیا: ١) لەسۆنگە، لەبەر؛ ٢) گوی دەکرد ف ١) در راه؛ ٢) مى‌ربد.

دەریاچە: بێرك، زرێوار، بەحرك ف درياچه.

دەریاگر: چەتەی ناو دەریا ف دزد دريايى.

دەریایی: ١) کەسێ کاری لە دەریابە؛ ٢) جانەوەرێ کە لە دەریا دا دەژی ف ١) کسى كه سر و كارش با دريا است؛ ٢) دريازى.

دەریچە: ١) دەربیجە؛ ٢) قالبی نوانەوەی زێڕ و زیو ف ١) دريجه؛ ٢) قالب ريخته‌گرى زرگر.

دەرێخستن: ١) دەرهاوردن؛ ٢) ئاشکراکردن، دانەخو باکرن ف ١) بيرون آوردن؛ ٢) آشكار كردن.

دەریزان: دەرازینك ف آستانهٔ در.

دەربنان: دەرێنان ف بیرون آوردن.

دەرێنان: دەرهاوردن ف بیرون آوردن.

دەز: مالوس، بەرازی مێ ف گراز ماده.

دەزبڕ: گزبکار، فریودەر، خاپێنۆك ف فریب‌دهنده، کلاه‌بردار.

دەزبڕی: کاری فریودان لە مامڵە دا ف کلاه‌برداری.

دەزبڕین: دەزبڕی ف کلاه‌برداری.

دەزبـزاوتن: ١) بە دەست ئازاردان؛ ٢) تونـد کارکردن ف ١) با دست اذیت کردن؛ ٢) سریع کار کردن.

دەزبزێو: بەدفەڕ، نائارام، بەدەست ئازاردەر ف ناآرام، شلوغ، اذیت کن.

دەزبزێوی: نائارامی، بەدەست ئازاردان ف ناآرامی.

دەزبلین: دەسرازە، منداڵ‌پێچ لە بێشکە دا ف بچه‌بند در گهواره.

دەزبلینك: دەزبلین ف نگا: دەزبلین.

دەزبەجێ: هەر ئەلحان، هەر ئێستە ف فوراً.

دەزبەردار: دەست هەڵگرتو، وازهێن ف دست بردار.

دەزبیران: کیژو کوڕێ کە بڕیارە ببنە ژن و مێرد ف نامزد.

دەزبین: رستەی قوڵی شوان کە شەو سەریکی دە ملی سەرگەلە دە خا ف رسنهٔ رابط چوپان و نخراز.

دەزبینك: خشڵو زەنبەری جومگەی دەست، دەستەوانەی لە زێڕ و مۆرو ف دستبند زینتی.

دەزگ: ناڵی لە لوکە رێسراوی زۆر باریك ف نخ.

دەزگا: ١) ئاسنی چەرم لە سەرکوتانی بینەچی؛ ٢) مەکینە؛ ٣) برێتی لە خانو بـەرەی خۆش و زل؛ ٤) برێتـی لە نـان و خوانـی جوان و زۆر؛ ٥) سـندانی ئاسـنگـەر؛ ٦) ئەنگوسـتیلەی دورمـان ف ١) دستگـاه کفش‌کوبی؛ ٢) ماشین؛ ٣) کنایه از کاخ؛ ٤) کنایه از سفرهٔ رنگین؛ ٥) سندان آهنگران؛ ٦) انگشتانه.

دەزگـر: ١) دەزبیران؛ ٢) بەرۆی شتی گەرم پێ گرتن؛ ٣) وردە واڵـەی چەرچی ف ١) نامزد؛ ٢) وصله برای گرفتن چیز داغ؛ ٣) کالای پیله‌ور.

دەزگرتی: دەزبیران ف نامزد.

دەزگرە: بەرۆی شتی گەرم پێ گرتن، دەزگر ف دستگیره برای چیز داغ گرفتن.

دەزگەوان: وەستای مەکینە، نوسای ماشین ف مکانیك.

دەزگیر: دەزگرە ف وصلهٔ دستگیره.

دەزگێڕ: فرۆشەری گەڕیدەی بێ‌دوکان ف پیله‌ور، فروشندهٔ سرپایی، دستفروش.

دەزگیران: دەزبیران ف نامزد.

دەزگیرۆیی: یاریو، یارمەتی ماڵی ف کمك و مساعدت مالی.

دەزگیرە: دەزگرە ف وصلهٔ دستگیره.

دەزگیری: دەزگیرۆیی ف مساعدت مالی.

دەزمایە: سەرمیان، سەرمایە ف سرمایه.

دەزنوێژ: دەسنوێژ ف وضو، دست‌نماز.

دەزو: دەزگ ف نخ.

دەزوران: دەزبیران ف نامزد.

دەزولە: یاریکەیەك کە وەك هەوداد،زو لە شتی لیچقدا دەبێندرێ ف نخ مانندی که در چیز لزج هنگام ریختن دیده می‌شود.

دەزولەکردن: تازە بەرەو نوندچونی شتی تراو ف شروع منعقد شدن آبکی.

دەزی: ١) دەزگ، دەزو؛ ٢) کەزواوی؛ ٣) برێتی لە شێوی کۆن ف ١) نخ؛ ٢) کفك زده؛ ٣) آش کهنه.

دەزێ: بێچوی دەبێ ف می‌زاید.

دەژ: ١) دەکـارنەکراو، دەست لێ نەدراو؛ ٢) داغ، بە ئاسنی سورەوەبو جزانـدن؛ ٣) دورەپەرێزی، پارێز ف ١) بکر و دست‌نخورده؛ ٢) داغ گذاردن؛ ٣) پرهیز.

دەژان‌چون: ئێشی زۆری ئەندام لەسەرمان ف درد شدید اندام از سرما.

دەژاندن: داغ‌کردنی ددانی ئێشاو ف داغ گذاشتن بر دندان.

دەژی: ١) نامرێ، دەمێنێ، ئەژی؛ ٢) دەهێنـێ، هێژابە ف ١) می‌زید؛ ٢) ارزش دارد، می‌ارزد.

دەژێ: ١) مەشکە دەجوڵەدایە؛ ٢) نامرێ ف ١) مشك تكان می‌خورد؛ ٢) زندگی می‌کند.

دەس: ١) لەجـومگەوە بەرەژێـر؛ ٢) باڵ، لەسەر پەنجـەوەتـاشـان؛ ٣) گەمەیەك، جارێکی کایە: (**با دەسێ** کایەبکەین)؛ ٤) کەل و پەلی نواو: (دو **دەس** لیباسیان پوسەندوە)؛ ٥) لەگوێن، وەك: (ئەم گەنمە **دەسی** ئەوگەنمەیە)؛ ٦) نۆرە لە قومارا: (**دەس** منەبازی بکەم)؛ ٧) ماوەیەك خەو: (یەك **دەس** خەفتم)؛ ٨) جاریوگان: (**دەس**ێکیان گاوە) ف ١) از مچ تا سرانگشتان؛ ٢) از سرانگشتان تا شانه؛ ٣) دست در بازی؛ ٤) دست لباس؛ ٥) مانند، مثل؛ ٦) نوبت بازی؛ ٧) مدتی خواب؛ ٨) واحد جماع.

دەسـا: ١) جاکەوایە؛ ٢) وشەی دنـەدان: (**دەسا** برۆ)؛ ٣) دەئیتر ف ١) پس؛ ٢) کلمهٔ تشجیع؛ ٣) پس دیگر.

دەس‌ناخر: هیچ نەبێ ف لااقل، اقلاً.

دەسادەی: دە دەس پێ بکە ف پس شروع کن.

دەساز: دەستار، ئاسیاوی دەستی ف دستاس.

دەسارت: کاسبی بە دزی و بۆدی ف کسابت حرام.

دەسـاژۆ: ١) دەسـتەمۆ، رام، کەوی، کدی، کەدی؛ ٢) دەس بیاهێنـراو ف ١) رام شده؛ ٢) با دست مالیده.

دەساگر: دەستەجیلە، پڕو پوش بۆ ئاگرکردنەوە ف افروزنه.

دەسامو: شەمامە، جۆرێ گرکەی چکۆلەی پڕ بە دەست و خاڵ‌خاڵ ف دستنبو.

دەسـان: ١) چەنـد دەسێ؛ ٢) چیـرۆك، حەقـایەت ف ١) دستهـا؛ ٢) داستان.

دەسـانـدەس: نزیك و بەرانبـەر بە یەك: (گونـدی ئێمـەو گوندی ئێوە **دەساندەسن**) ف برابر و بهم نزدیك.

دەسانقەست: دەستی، قەستی ف عمداً.

دەساو: ١) نامی دەستی چێشت لێنەر: (**دەساوی** خۆشە)؛ ٢) هەویری

جارێك نان کردن: (**دەساوێ** هەویرمان شێلا)؛ ٣) نەرزی بەخێو کردنی ماڵات: (**دەساوی** جاکە هەر ماڵێك ئەو بەخێوی کا زو قەڵەو دەبێ)؛ ٤) برینی لە ناودەست؛ ٥) ناوی ناودێری کە بە تەنیاکەسێك نەکرێ: (ناوەکەی دەساوێکە دەگاتە سەر زەوی) ف ١) مزد دست‌پخت؛ ٢) خمیر یکبار نان‌پزی؛ ٣) ویژگی در خوراك دادن دام؛ ٤) کنایه از مستراح؛ ٥) مقداری آب که آبیاری با آن در توان یك نفر نباشد.

دەساوان: دەسکاونگ ف دسنه‌هاون.

دەساودەس: ١) لەگەڕدا؛ ٢) نەفرە ف ١) در گردش؛ ٢) طفره رفتن.

دەساور: دەساگر ف افروزنه.

دەساوێز: ١) بەڵپ، بیانو، بیانگ؛ ٢) دیاری، پێشکێش، سەوقات ف ١) بهانه؛ ٢) ارمغان.

دەساوێژ: ١) بەلامار، هێرش، گەمارۆ، هەڵمەت؛ ٢) ئەسپی بە جەبۆکان؛ ٣) ماوەی بەردهاویشتن ف ١) حمله؛ ٢) اسب ناآرام؛ ٣) مسافت سنگ پرت کردن.

دەسباد: دەست بڵاو، ماڵ بەفیرۆدەر ف ولخرج.

دەسبازی: گەمەو گاڵتە بە دەست لەبەکتردان: (کچ و کوڕ خەریکی **دەسبازی** بون) ف شوخی دستبازی.

دەسباندەس: گەورەتر، بەهێزتر، زیاتر ف بالادست تر.

دەس بان دەس نیان: بێکارمانەوە ف کنایه از بیکار ماندن.

دەسبڕ: دەزبڕ ف کلاه‌بردار.

دەسبرار: دەستەبرا، هەواڵی نزیك ف دوست برادرخوانده.

دەسبڕی: گزبکاری، فریودانی خەڵك ف کلاهبرداری.

دەسبڕین: دەزبڕین ف کلاهبرداری.

دەسبڵاو: دەسباد ف ولخرج.

دەس بۆ بردن: ١) دەست لەقون دانی کەسێ؛ ٢) دەست بۆ خۆراك درێژ کردن ف ١) کنایه از انگلك کردن؛ ٢) دست دراز کردن برای خوراك.

دەس بۆدەم: برینی لە ژینی نەمرنەژی، فەقیری ف کنایه از زندگی بخور و نمیر.

دەس بۆهێنان: دەس بۆ بردن ف نگا: دەس بۆ بردن.

دەسبەتاڵ: بێ‌کار ف بیکار.

دەسبەجێ: هەرلەجێ، دەزبەجێ ف فوراً.

دەسبەدەس: ١) نەغد بە نەغد؛ ٢) دەستاودەست لەگەڕدا، بەرەواج ف ١) نقداً؛ ٢) در گردش و رابج.

دەسبەردار: دەس هەڵگر، وازهێن ف دست‌بردار.

دەس بەردان: ١) وازهێنان: (**دەسی لە کار بەردا**)؛ ٢) جدایی، دوری ف ١) دست برداشتن؛ ٢) دوری گزیدن.

دەسبەزاخا کردن: فریودان و زیان لێدان ف فریب دادن و آسیب رساندن.

دەسبەزاخاوا کردن: دەسبە زاخاکردن ف فریب دادن و زیان رساندن.

دەس بەزرانی: دەس بە ئەژنۆ، خەمبار، مات ف زانوی غم در بغل گرفتن.

دەس بەستن: خۆی بێکاربون ف از کار واداشتن.

دەس بەستە: ١) دەست بەسراو؛ ٢) کار لەدەست نەهاتو، دەسنوێی سپی؛ ٣) برینی لە خۆ بەدەستەوە دانی بێ لام و جوم ف ١) دست بسته؛ ٢) بی‌دست و پا، ناتوان در انجام کار؛ ٣) کنایه از تسلیم بدون قید و شرط.

دەس بەسە: دەس بەستە ف نگا: دەس بەستە.

دەس بەسەر: ژێر چاوێری پولیس ف تحت‌المراقبه.

دەس بەسەراگرتن: داگیرکردن ف غصب.

دەس بەسەر داگرتن: دەس بەسەراگرتن ف غصب.

دەس بەسینە: لە خزمەت کەسێ ڕاوەستان ف دست بەسینه ایستادن.

دەسبەن: ١) کەلەبچە، قفڵی دەستی بەندی؛ ٢) بێش‌بەندی یەکسم ف ١) دستبند زندانی؛ ٢) دستبند ستور.

دەسبەند: دەسبەن ف نگا: دەسبەن.

دەس بەیەخە: بەگژ یەکتراچون، بەشەڕ هاتن ف دست به یخه شدن.

دەس بێن: دەزبێن ف نگا: دەزبێن.

دەسبێنك: دەزبێنك، موچەوانە ف زیور مچ دست.

دەسپاچە: سەرگەردان و شێواو ف دستپاچه.

دەسپاك: ئەمین ف امین.

دەسپانکردنەوە: پارسەکی کردن، سواڵکەری ف گدایی.

دەسپانکرنەوە: دەسپانکردنەوە ف گدایی.

دەس پڕ: برینی لە دەوڵەمەند، پوڵدار، زەنگین ف کنایه از ثرونمند.

دەسپەڕ: ئاوهێنانەوە بە دەست، جلق ف جلق، استمناء.

دەسپەرژان: دەرفەت بەداکردن، پێکران: (**دەستت دەپەرژێ** کارێکەی؟ دەسم ناپەرژێ) ف مجال یافتن.

دەسپەرژیان: دەسپەرژان ف مجال یافتن.

دەس پیاگرتن: ١) دەس بە ناگرا داشتن؛ ٢) داگیر کردن ف ١) دست بر آتش گذاشتن؛ ٢) اِشغال کردن.

دەسپێچ: ١) دەزبلێن؛ ٢) بەرۆی لەدەست پێچانی نانکەر ف ١) بچه‌بند در گهواره؛ ٢) وصلهٔ نانوا که بر مچ پیچد.

دەسپێچك: خوری کە تەشی ڕێس لە جمگەی دەهاڵێنێ ف پشمی که دوك ریس بر مچ بندد.

دەس پێچەنە: دەسپێچك ف نگا: دەسپێچك.

دەسپیس: نانەمین، سپرمەخۆر ف دله‌دزد.

دەسپێشکەری: پێش کەسێ وەکارکەوتن: (من **دەسپێشکەر**یم کرد لە بەخێو هێنان) ف زودتر به کار افتادن.

دەسپێك: سەرەتا ف سرآغاز.

دەسپێکردن: سەرەتا دامەزراندن، سەرپێك خۆش‌کردن ف شروع کردن.

دەسپێکرن: دەسپێکردن ف شروع کردن.

دەس پێوە گرتن: ئاگاداری لە ماڵ و ڕزق ف صرفه‌جویی.

دەست: دەس ف نگا: دەس.

دەستاڕ: دەساڕ ف نگا: دەساڕ.

دەستاڕۆ: دەساڕۆ ف نگا: دەساڕۆ.

دەستان: دەسان ف نگا: دەسان.

دەستاو: دەساو ف نگا: دەساو.

دەستاودەست: دەساودەس ف نگا: دەساودەس.

دەستاوێز: دەساوێز ف نگا: دەساوێز.

دەستاوێژ: دەساوێژ ف نگا: دەساوێژ.

دەست بادان: ١) زۆر لێ کردن؛ ٢) فێڵ لێ کردن، دەسبڕ بن؛ ٣) فیزو دەعبەکردن ف ١) زورگفتن؛ ٢) کلاه گذاشتن؛ ٣) اظهار تکبّر کردن.

دەستبازی: دەسبازی ف نگا: دەسبازی.

دەست بدەست: بەرانبەر لەکایەدا ف مساوی شدن در بازی.

دەست بردن: دەست بر ن ف نگا: دەست برن.

دەستبرن: کارکردن، تێقدام ف اقدام.

دەستبڕین: دەزبڕین ف نگا: دەزبڕبن.

دەست بزاوتن: دەز بزاوتن ف نگا: دەز بزاوتن.

دەست بزێو: دەزبزێو ف نگا: دەزبزێو.

دەست بزێوی: دەزبزێوی ف نگا: دەزبزێوی.

دەست بشۆل: خۆ تێهەڵقوتێن، لاپرەسەن ف فضول.

دەستبڵاو: دەسبڵاو، دەسباد ف ولخرج.

دەست بڵند کردن: دەست کردنەوە، بە گژ دوژمنا چون ف در برابر دشمن مقاومت کردن.

دەستبۆبردن: دەس بۆبردن ف نگا: دەس بۆبردن.

دەستبۆری: قسەزلی پێك نەهێن، دەمەراسی بێکار ف پرحرف بیکاره.

دەستبوُن: دەسرۆیشتو بی ف تسلّط.

دەستبوها: مزی دەڵاڵی ف مزد دلالی.

دەست بۆهێنان: دەس بۆبردن ف نگا: دەس بۆبردن.

دەست بە ناوگەیاندن: برێتی لە چونە سەرئاودەست ف کنایه از مستراح رفتن.

دەست بە ئەژنۆ: غەمبار، مات ف غمناك.

دەست بەتال: ١) دەستوالا، دەست تەنگ؛ ٢) بێکار ف ١) تنگ‌دست؛ ٢) بیکار.

دەستبەجێ: دەزبەجێ ف فوراً.

دەست بەدەست: دەس بەدەس ف نگا: دەس بەدەس.

دەست بەردار: وازهێن، دەزبەردار ف دست بردار.

دەست بەردان: دەس‌بەردان ف نگا: دەس‌بەردان.

دەست بەردایی: ١) دەست هەڵگرتو؛ ٢) دەست بڵاو، ماڵ بە فیڕۆ دەر ف ١) باز ابستاده؛ ٢) دست و دلباز.

دەست بەڕۆوەنان: برێتی لە ناهومێدکردنی کەسێك ف کنایه از نومید گردانیدن.

دەست بەزاخاکردن: فریودان و زیان پێ‌گەیاندن ف فریب دادن و آسیب رساندن.

دەستبەزاخاوکردن: دەست بەزاخاکردن ف فریب دادن و آسیب رساندن.

دەست بەسەر: دەس بەسەر ف تحت مراقبت، بازداشت.

دەست بەسەراگرتن: دەسبەسەراگرتن ف غصب.

دەست بەسەرداگرتن: دەسبەسەرا گرتن ف غصب.

دەستبەقرپ: دەسباد ف ولخرج.

دەستبەند: دەس بەن ف نگا: دەسبەن.

دەستپەز: دەسپەز ف جلق.

دەستپەرژان: دەس‌پەرژان ف نگا: دسپەرژان.

دەستپیاگرتن: ١) ماڵداری کردن لە تازۆقەدا؛ ٢) داگیر کردن ف ١) جیره‌بندی کردن آذوقه؛ ٢) اشغال کردن.

دەست پێچك: دەس پێچك ف نگا: دەس‌پێچك.

دەستپێچەك: دەس‌پێچك ف نگا: دەس پێچك.

دەست پێداهێنان: ١) داماڵین بەدەست؛ ٢) نەواو ڕاماشتن ف ١) دستمالی؛ ٢) خانه روبی بەوسیلهٔ دزد.

دەستپیس: دزی خوێڕیلە، نائەمین ف دلەدزد.

دەستپیسی: نائەمینی ف دلەدزدی.

دەست پێشکەری: دەس پێشکەری ف نگا: دەس پێشکەری.

دەستپێکردن: دەس‌پێکردن ف شروع کردن.

دەستپێوەگرتن: گێڕانەوە لە خەرج ف صرفه‌جویی.

دەستپێوەنان: برێتی لە دەرکردن، لەکۆڵ‌خۆ کردنەوە ف دك کردن.

دەستتەنك: کەم‌دەست، نەدار ف فقیر، ناتوان.

دەستتەنکی: کەم دەستی، بێدەستی ف ناتوانی، فقر.

دەستتەنگ: نەدار ف فقیر.

دەستتەنگی: دەستەنگی ف تنگ‌دستی.

دەست تێ وەردان: خەریك بوُن دەگەڵ کارێ ف مشغول بودن.

دەستچن: ١) بەدەست‌تەنراو؛ ٢) میوەی بە دەست چنراو ف ١) دستباف؛ ٢) میوهٔ دستچین.

دەستچێن: شێناوەردی تۆم‌وەشاو، بەرانبەری خۆڕست ف رستنی کاشته شده، مقابل خودرو.

دەست خستن: وەگیرهێنان، بەگیرهێنان ف گیرآوردن.

دەستخۆشانە: ١) ئەو پارەی کە بەرەندەی قومار دەی بەخشێ؛ ٢) پاداشی کاری جوان؛ ٣) شیرنی‌دان بە وەستا یان شاگرد ف ١) دستخوش در قمار؛ ٢) جایزه؛ ٣) انعام دادن به استاد یا شاگرد.

دەستخەت: بەدەست نوسراو، نامە ف دستخط، نامه.

دەستدان: لوان، ممکن بون ف ممکن شدن.

دەستڕاکرن: دەسکرنەوە، بەگژدوژمناچون ف مقاومت در جنگ.

دەستڕاگرتن: سەبرکردن، بەس کردن لەکار، لێ ڕاوەستان ف دست نگهداشتن، متوقّف کردن کار.

دەسترەس: شتێ کە دەستی بێ‌ڕابگات ف دسترس.

دەستڕەش: کەسێ کەخێری لەدەستی ناسێن ف کسی که از دستش خیر نبینند.

دەستڕێژ: گوللەنەقێنی زۆرو تێکرابی ف رگبار گلوله.

دەست ژێ هلانین: وازلێ هێنان ف دست بردار شدن.

دەست سارد: فێرەکارنەبو ف کار یاد نگرفته.

دەستسپی: کارنەزان، فێرەکارنەبوگ ف کار یاد نگرفته.

دەست سپی کردن: برینی لە پارەدان ف کنایه از پول دادن.

دەستسڤك: ١) حەکیمێ کەنەخۆشان زۆچاك دەکا؛ ٢) کەسێ زللەی زۆر نابەشێ؛ ٣) کەسێ کە حەیوانی سەربڕاوی زو لە بەر دەست نامرێ؛ ٤) کەسێ کە دەس یە هەر کارێ بکا زۆ تەواو بێ؛ ٥) گیرفان بڕی کارامە ف ١) پزشکی که زود بهبود بخشد؛ ٢) کسی که ضربهٔ او زیاد دردآور نباشد؛ ٣) آنکه اگر حیوانی را ذبح کند دیر جان دهد؛ ٤) آنکه هر کاری را آغاز کند زود تمام شود؛ ٥) جیب بُر ماهر.

دەستسوك: دەست سڤك ف نگا: دەست سڤك.

دەستشاش: دەسباد ف ولخرج.

دەست شۆ: دەست شۆر ف دستشویی.

دەستشۆر: جێگەی دەست لێ شوتن ف دستشویی.

دەستشۆرك: دەست شۆر ف دستشویی.

دەستشێل: قوڕی بە دەست شێلدراو ف گِل با دست آماده شده.

دەستفرۆش: مامڵەچی سەرپایی، چەرچی ناو بازاڕ ف پیلەوەر، دستفروش.

دەستڤالا: ١) دەستەنگ؛ ٢) بێکار، دەست بەتاڵ ف ١) تنگدست؛ ٢) بیکار.

دەسڤالە: دەسڤالا ف نگا: دەستڤالا.

دەستڤانك: گیایەکە ف گیاهی است.

دەستڤەکری: دلاوا ف سخی.

دەستڤیلك: ١) هەمیشە نامادەی ئەمر و فەرمان؛ ٢) نەرم و نیان و بێوەی ف ١) دست به سینه و آماده برای خدمت؛ ٢) رام و بی‌آزار.

دەستقڕاندن: باسكبادان ف دست پیچاندن.

دەست قرمتی: ڕژدو جروك ف خسیس.

دەستقلپ: ماڵ بەفیڕۆدەر ف مال هدردهنده.

دەستقوپ: دەست نیفلیج ف دست فلج.

دەست قوتان: بەکوێرەکوێرە بۆشت گەڕان ف کورمانند با دست جستجو کردن.

دەست قوچان: ڕژدی، لەچەری ف خسّت.

دەستقوچاندن: ڕژدبون ف خسیس بودن، خسّت بەخرج دادن.

دەست قوچاو: ڕژد، لەچەر ف خسیس.

دەستقورس: دژی دەست سڤك ف مقابل «دەست سڤك».

دەست قەرز: دەستەواو، پوڵ بەقەرزدان ف کمك متقابل، وجه دستی.

دەستـــك: ١) جێ دەست لە تیغ؛ ٢) دەسکەگوڵ؛ ٣) هەنگـل. دەسکەگۆزەو...؛ ٤) دەستە، کۆمەڵ ف ١) دستهٔ تیغ؛ ٢) دستەگل؛ ٣) دستگیرهٔ کوزه و...؛ ٤) دسته، جمعیت.

دەستکاتی: دز، جاسوس، شوفار ف دزد، جاسوس.

دەستکار: کاری دەست ف کار دست، دست‌ساز.

دەستکاری: ١) بە دەست کارنیا کردن؛ ٢) گۆڕینی باری شت ف ١) با دست کار کردن؛ ٢) تغییر دادن حالت چیزی.

دەست کراوە: دەست ڤەکری ف سخی.

دەستکرد: دەسنکار ف نگا: دەسنکار.

دەستکردنەوە: بەرانبەری کردنی دوژمن ف مقاومت در برابر دشمن.

دەست کوتان: دەست قوتان ف نگا: دەست قوتان.

دەستکورت: بێپارە، نەدار ف بی‌پول، ندار.

دەستکورتی: نەداری ف نداری، فقر.

دەستکوژ: حەیوانی بەدەست سەربڕاو ف حیوانی که بەوسیله دست ذبح شده باشد.

دەستکەتی: وەدەست هاتو، قازانج ف بەدست آمده، بهره.

دەستکەفت: بەهرە ف بهره.

دەستکەلا: ١) هەڵمات؛ ٢) برێتی لە مرۆی خۆزەپێش خەر ف ١) تیله؛ ٢) کنایه از کسی که همیشه خود را جلو بیندازد.

دەستکەوت: بەهرە ف بهره.

دەست کەوتن: گیرهانن ف بدست آمدن، گیرآمدن.

دەستکێش: ١) لەپك؛ ٢) جاوساغی کوێر ف ١) دستکش؛ ٢) عصاکش کور.

دەستکێشان: ١) جاوساغی کردن؛ ٢) دەست لە کاربەردان ف ١) عصاکشی کور؛ ٢) دست از کار کشیدن.

دەستکێشانەوە: لە کار دەست هەڵگرتن ف دست از کار کشیدن.

دەستگر: دەزگر ف نگا: دەزگر.

دەست گران: ١) تەمەڵ لەکار؛ ٢) منت زۆر بەنازار؛ ٣) کەسێ کە دەسکوژی درەنگ دەمرێ ف ١) تنبل در کار؛ ٢) مُشت گران؛ ٣) ذابحی که مذبوح دستش دیر بمیرد.

دەستگرتن: ١) باربەدەدان؛ ٢) نیشان کردن بۆ دەزگیران ف ١) کمك کردن؛ ٢) نامزد کردن.

دەستگرتی: ١) دەزیبران؛ ٢) بە کارەوە خەریك ف ١) نامزد؛ ٢) مشغول کار.

دەستگرە: ١) دەزگرە؛ ٢) جاکەکار ف ١) نگا: دەزگرە؛ ٢) نیکوکار.

دەستگۆ: زەلیلی بەردەستی ژنی خۆی ف مردی که اسیر دست زنش باشد.

دەست گەیشتن: دەسترەسی ف دسترسی.

دەستگیر: برێتی لە شێخی تەریقەت ف کنایه از مرشد و مراد.

دەستگێڕ: دەستفرۆش ف پیلەور، دستفروش.

دەستگیران: دەزیبران ف نامزد.

دەستگیرانەوە: لە خەرج کەم کردنەوە ف صرفه‌جویی.

دەست گیربون: وەدەست کەوتن ف بدست آمدن.

دەستگیرویی: یاریدەی ماڵی ف کمك مالی.

دەست لدەف: ژینی نەمرنەژی ف زندگی بخور و نمیر.

دەست لەبان دەست: دەس بان دەس ف بالا دست‌تر.

دەست لە پشت دان: دنەدان، هانەدان ف تشجیع.

دەست لێ بەردان: واز لێ هێنان ف دست برداشتن.

دەست لێدان: دەس کاری کردن ف دستکاری کردن.

دەست لێ نان: نەبز گرتن ف نبض گرفتن.

دەست لێ وەشـاندن: ١) بەچالاکی لێدان یابردن؛ ٢) برێتی لە شێت کردنی مرۆ بە دەست جنـۆکـە ف ١) ضربـه زدن یا بردن چیزی به چالاکی؛ ٢) کنایه از دیوانه‌شدن به وسیلهٔ جن.

دەست لێ هەڵگرتن: وازلێ هێنان ف دست بردار شدن.

دەستمایە: دەزمایە ف سرمایه.

دەستمایەدار: دەوڵەمەند ف ثروتمند.

دەست مچ: رژد، چکوس ف خسیس.

دەستمز: کرێی دەستی ف دستمزد.

دەستمێژ: دەسپەڕ ف جلق، استمناء.

دەستنـدە: شت‌پێدان کەم‌کەمو بە ئەژمار ف دادن مایحتاج به‌تدریج و کم‌کم، جیره.

دەستندەخۆر: برێتی لە کەسێ کە چاولەدەست بێ‌و نانی بەمنەت بخوا ف کنایه از کسی که نان با منّت می‌خورد.

دەستنمێژ: دەسنوێژ ف وضو.

دەستننە: دەستندە ف نگا: دەستندە.

دەستنوس: بە دەست نوسراو ف دستنویس.

دەستنوێژ: دەسنوێژ ف وضو.

دەست نەزەدە: دەست لێ نەدراو ف دست نزده.

دەست نێژ: ١) نەمـامی بەدەست چەقـاو؛ ٢) برێتی لە خزمـەتکـاری خۆشەویست ف ١) نهال دست‌نشانده؛ ٢) کنایه از خدمتکار محبوب.

دەستنیشـان: دەس‌نیشـان، دیاری کردن، نیشـان بۆدانان ف نشان کردن، علامت گذاری.

دەستو: هەنگڵ، دەسکی گۆزەو... ف دستگیرهٔ کوزه و...

دەستوالا: دەس بەتاڵ ف دست‌خالی، تهی‌دست.

دەستوبرد: چالاکی ف چالاکی، سرعت در کار.

دەستوپێ: کۆمەڵی خزمەتکاران‌و ژێردەستان ف خَدَم و حشم.

دەستوپێ سپی: کار لە دەست نەهاتو ف دست و پا چلفتی.

دەستوپێوەند: دەستوپێ ف خدم و حشم.

دەستوخەت: دەسخەت ف دستخط.

دەستودو: برێتی لەهێز و توانا: (لە دەستو دوکەوتوە) ف کنایه از نیرو و توان جسمی.

دەستودەف: دەست لدەف ف زندگی بخور نمیر.

دەستـور: ١) فەرمـان؛ ٢) ئیجـازە؛ ٣) عیمالە؛ ٤) ڕێوشوێن، داب ف ١) فرمان؛ ٢) اجازه؛ ٣) اِماله؛ ٤) راه و رسم، آداب.

دەسـتـوردان: ١) فەرمـان‌دان؛ ٢) ئیجـازەدان ف ١) فرمـان دادن؛ ٢) اجازه دادن.

دەستورکردن: عیمالە کردن ف اِماله کردن.

دەسـتـومسـت: برێتی لە کار بە دەستی خۆکـردن: (ئـەوەی پیاوبـە دەستومستی خۆی نەی‌کا بەکارنایە) ف کنایه از اقدام شخص بدون اتّکا به دیگران.

دەستومشتاخ: بەکترماچ کردنی پیاوان ف روبوسی دوستانه مردان.

دەستومشتاق: دەستومشتاخ ف روبوسی دوستانه مردان.

دەستوموچ: ماچ‌وموچ، دەستومشتاق ف روبوسی.

دەسـت وەشـاندن: ١) دەست لێ وەشاندن؛ ٢) برێتـی لە شێت بون ف ١) نگا: دەست لێ وەشاندن؛ ٢) کنایه از دیوانگی.

دەست وەشێن: برێتی لە شێتێ کە هێرش بۆ خەڵـك ببـا ف کنـایه از دیوانه‌ای که به دیگران حمله کند.

دەستە: ١) نێوان ئەستورو باریك؛ ٢) نێوان درێژو کورت؛ ٣) کومەڵێ: ٤) هاوما‌ڵ؛ ٥) هاوعـومـر؛ ٦) هاوجسن؛ ٧) ژمـارەی دوازدە لە سەعـاتدا: (چـارەگێکی ماوە بۆ **دەستـە**)؛ ٨) جێگـای دەست لە ئامـرازدا، دەسك؛ ٩) نێوان گەورەو بچوك ف ١) بین ضخیم و نازك؛ ٢) بین دراز و کوتـاه؛ ٣) دسته، گروه، تعداد؛ ٤) همتا؛ ٥) همسنّ؛ ٦) همجنس؛ ٧) رقم دوازده در صفحهٔ ساعت؛ ٨) دسته یا دستگیرهٔ ابزار؛ ٨) بین بزرگ و کوچك.

دەستەئەژنۆ: خەمبار، دەست بەئەژنو ف غمناك.

دەست هاتن: بوزخواردن، بۆلوان ف از عهده برآمدن.

دەستەبرا: دۆستی خۆشەویستی پیاو بۆپیاو ف دوست صمیمی مرد برای مرد.

دەستەبوخچە: بوخچەو پرێسکەی ژنانە ف بستهٔ لوازم زنانه.

دەستـەبەر: ١) زامـن؛ ٢) عەرەبانەی کە بە دەسـت لێـی دەخورن ف ١) ضامن؛ ٢) چرخ دستی.

دەستەبەربون: لەملەخۆگرتن ف ضامن شدن.

دەستەبەرە: تەختێ کە بە چوار کەس شتی پێ دەگوێزنەوە ف تخت روان.

دەستەبەری: دەستەبەربون ف ضمانت.

دەستەبەندی: دژی کەسێ یا کومەڵێ دەستەساز کردن، خۆبەخۆبی ف دسته‌بندی.

دەستەپاچە: سەرلێ شێواو ف سراسیمه، دستپاچه.

دەستەجلەو: دەسکەوسار، هەوسار ف افسار.

دەستەچرا: فتیلە، چرادەستی ف چراغ فتیله‌دار.

دەستەچیلکە: ئەوەی بۆسوتاندن ئامادە دەکرێ ف افروزنه.

دەستەچیلە: دەستەچیلکە ف نگا: دەستەچیلکە.

دەستەخورد: داردۆژەنگ ف چوب زبانه‌دار مشك.

دەستەخوشك: دۆستی خۆشەویستی ژن بۆ ژن ف دوست صمیمی زن برای زن.

دەستەداو: کومەڵێك داو بوژاو ف دستهٔ دام شکار.

دەستەدز: دایکەدزە ف شریك دزد.

دەستەدو: دەزگری هەوجار ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەر: شەقڵ ف مهر چوبی خرمن.

دەستەرە: شەقڵ ف مهر چوبی خرمن.

دەستەریقانە: سەوقات ف سوغات.

دەستەشکاو: ماڵوێران، فربوخواردو، کۆڵەوار ف خانه خراب، فریب‌خورده.

دەستەشکێن: فربوخواردو ف فریب‌خورده.

دەستەڤایی: دەستەواو ف کمك متقابل و نوبتی.

دەستەك: ١) تاڵودار؛ ٢) زێزە دیراوێك ف ١) تیر سقف؛ ٢) چند ردیف کشت.

دەستەکچ: کچ عازەو ف دختر بالغه.

دەستەك‌دز: دەستەدز ف شریك دزد.

دەستەکردن: بەستە بەستە لەسەر یەك دانان ف دسته‌دسته مرتب کردن.

دەستەکوڕ: جحێڵ، تازەلاو ف جوان، نوجوان پسر.

دەستەکوتە: دەست قوتان ف نگا: دەست قوتان.

دەستەکەوشە: دەستەدو ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەگۆشە: دەستەدو ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەگوڵ: ١) دەسکەگوڵ؛ ٢) یەکەم گۆرەوی هەڵگرتن لە گۆرەوی بازیدا ف ١) دستهٔ گُل؛ ٢) گُل زدن در جوراب بازی که یك نوع بازی محلی است.

دەستەگیرە: ١) مەنگەنەی مۆرهەڵفەن؛ ٢) دەسنگیرە ف ١) دستگاه مهرکوبی؛ ٢) دستگیره.

دەستەڵات: دەس ڕۆیشتن ف تسلّط.

دەستەڵات‌دار: دەس ڕۆیشتو ف قدرتمند، مسلّط.

دەستەڵات داری: دەس ڕۆیشتن ف تسلّط داشتن.

دەست هلانین: دەست ڕاکرن، بە گژ دوژمنا چون ف مقاومت در برابر دشمن.

دەستەلە: گۆزەڵکە ف کوزهٔ کوچك.

دەستەمستە: دەسگیرەی جوتیار لە پاشبارە دا ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەمل: دەست‌کردنە مل ف دست به گردن انداختن.

دەستەملان: دەست کردنەمل ف دست به گردن انداختن.

دەستەمۆ: ١) حەیوانێ کە رامی دەستی خاوەنی بێ و زۆ بگیرێ؛ ٢) کارەکەر ف ١) حیوانی که مأنوس صاحبش باشد و زود گرفته شود؛ ٢) کُلفَت.

دەستەندو: دەستەمستە ف دستگیرهٔ خیش.

دەس تەنك: دەست تەنك ف فقیر.

دەس تەنکی: دەست تەنکی ف فقر.

دەس‌تەنگ: دەست تەنگ ف تنگدست.

دەس‌تەنگی: نەداری، بێ پولی ف نداری، فقر.

دەستەوئژنۆ: خەمبار، مات ف غمناك.

دەستەوا: شت بەشتی وەك‌خۆی گۆڕینەوە ف دو چیز از یك نوع را با هم عوض کردن.

دەستەوار: باوەشێك دار یا سوتەمەنی ف یك بغل هیزم.

دەستەوارە: باوەشێك دار یا سوتەمەنی ف یك بغل هیزم.

دەستەوانە: لەپك، پۆشاکی دەست ف دستکش.

دەستەواو: دەستەفەرز، بارمەتی بەکتردان بەنۆرە ف کمك متقابل و نوبتی.

دەستەو بەستە: کۆمەڵێ کە خۆ بەخۆیی بکەن ف داروسته.

دەستەو دایەرە: دەستەو بەستە ف داروسته.

دەستەوسار: دەستەجڵەو، هەوسار ف افسار.

دەستەوسان: ناچار، بێ عیلاج، مەحتەل ماو ف ناچار، لاعلاج.

دەستەوستان: دەستەوسان ف ناچار، لاعلاج.

دەستەوشار: بەدەست گوشراو ف دست‌افشار.

دەستەوناو: ڕێگەی سەر بەرەوژێر ف راه مایل به شیب.

دەستەونەزەر: دەس بەسینە، لەخزمەت ڕاوەستان ف دست به سینه ایستادن.

دەستەوەر: دەستەبەر ف ضامن.

دەستەوەکەری: دەست کردنەوە، بەگژ دوژمنا چون ف مقاومت در برابر دشمن.

دەستەویەخە: ١) دەس بەیەخە؛ ٢) برێتی لە نزیك بون ف ١) دست به یخه شدن؛ ٢) کنایه از نزدیك بودن.

دەست هەڵ: چالاك ف چالاك.

دەست هەڵگرتن: وازهێنان ف دست‌برداری.

دەست هیشك: ١) نەدار، هەژار؛ ٢) ڕژد و چکۆس ف ١) فقیر؛ ٢) خسیس.

دەستی: ١) نەغدی؛ ٢) قەستی؛ ٣) باقەگیا، ٤) کەوی، ڕام؛ ٥) دەستو ف ١) نقدی؛ ٢) عمدی؛ ٣) بستهٔ گیاه؛ ٤) رام؛ ٥) نگا: دەستو.

دەستیار: هاودەست، یارمەتی دەر ف معاون.

دەستیاو: ١) پاداشی‌چاکە؛ ٢) دەستەواو ف ١) پاداش نیکی؛ ٢) نگا: دەستەواو.

دەستی دوڤك: دەستە ندوی هێنە، دەستە مستە ف دستگیرهٔ خیش.

دەستی دەستی: دەستی، قەستی ف عمداً.

دەستی‌ڕاست: برێتی لە کەسێ کە هەمەکارەو یارمەتی دەری کەسێکی‌تر بێ، دەستبار ف کنایه از مشاور، یاور، دستیار.

دەستی شکاوم: داخەکەم، بەداخەوە ف متأسفانه.

دەسخێپ: تەزبێح ف تسبیح.

دەسخستن: وەگیرهێنان، بەگیرهێنان ف گیرآوردن.

دەسخۆر: چێشتی گراری توندەوەبو کە نێی ناگوشرێ ف آش حبوب غلیظ.

دەسخورێن: گەزگەسك، گیایەکە پێست وەخورو دەخا ف گیاهی است خارش‌آور، گزنه.

دەسخورینە: دەسخورێن ف گزنه.

دەسخۆش: وشەیە لە جێگەی ئافەرین ف دستت درد نکند، دستخوش.

دەسخۆشانە: شیرنی وەستا بان شاگرد ف انعام شاگرد و استاد.

دەسخەت: ئەوەی بە دەس نوسیاگەو چاپی نیە ف دستخط.

دەسخەر: پەیداکەر، کەسێ کە دەتوانێ شت پەیدا کا ف حاصل کننده.

دەسخەرۆ: فریودراو، خەڵەتاو ف فریب خورده.

دەسخەرۆیی: فریو، خەڵەتان ف فریب‌خوردگی.

دەسخەڕە: دەسەپاچە بوُن، بەتەمای بەکێ‌نر لە کارو کاسبی بوُن [ف] علاّف شده.

دەسخەلیان: دەست‌وەرگەڕان [ف] رگ‌بەرگ شدن دست.

دەسدار: خاون‌زۆر، زۆردار: (دەسدار دەبیاو بێ‌دەس دادەمێنێ) [ف] دارای زور و تسلط.

دەسداری: ١) دەولەمەندی؛ ٢) دەس ڕۆیشتن [ف] ١) ثروتمندی؛ ٢) فرمانروایی.

دەسداگرتن: ١) دەس لەژێرەوەگرتن؛ ٢) بەدەست بەستاوتن [ف] ١) دست زیر گرفتن؛ ٢) با دست چسباندن.

دەسدان: ١) هاتنەبەرقەمچ، بوزخواردن، بۆ لوان؛ ٢) خۆ بەدەستەوەدان [ف] ١) ممکن شدن؛ ٢) تسلیم شدن.

دەسدانان: دەگژڕا نەچونەوە، دەست نەکردنەوە [ف] مقاومت نکردن.

دەسدرو: بە دەست دوراو [ف] دست‌دوز.

دەسدرێژ: ١) زۆرکار، داگیرکەر؛ ٢) بەدەستەلاّت [ف] ١) غاصب؛ ٢) بانفوذ.

دەسدرێژی: زولم، تەعەدا، زۆری کردن [ف] ستمکاری.

دەس‌ڕاکرن: بەگژاچونەوە، پارێزگاری لە خۆکردن [ف] دفاع و مقاومت.

دەس ڕاگرتن: دەست ڕاگرتن [ف] دست نگهداشتن.

دەسرۆکە: دەسماڵی پچوك [ف] دستمال کوچك.

دەس ڕۆیشتن: دەسەلاّتداری [ف] نفوذ، قدرت.

دەس ڕۆین: دەس ڕۆیشتن [ف] نفوذ، قدرت.

دەسرە: دەرسوك [ف] دستمال.

دەس‌ڕەنگین: کارجوان، بەهونەر [ف] هنرمند، نقشگر.

دەسرێژ: دەسترێژ [ف] رگبار گلوله.

دەس سارد: دەست سارد [ف] کار باد نگرفته.

دەس سپی: دەست سپی [ف] کار یاد نگرفته.

دەس سڤك: دەست سفك [ف] نگا: دەست سڤك.

دەس سوك: دەست سڤك [ف] نگا: دەست سڤك.

دەس‌شاش: دەس‌باد [ف] ولخرج.

دەس‌شێل: فوز بان هەوبر کە بە دەست بشێلدرێ [ف] خمیر یا گل کە با دست چلند.

دەسفرۆش: چەرچی [ف] پیلەور، دستفروش.

دەسقوچان: دەست قوچان، ڕژدی [ف] خسّت.

دەسقوچاندن: ڕژدبون، دەست قوچاندن [ف] خسیس بودن.

دەسقوچاو: ڕژد، چروك، لەچەر، دەست قوچاو [ف] خسیس.

دەسقوچیان: دەست قوچان [ف] خسّت.

دەسقوچیاو: دەستقوچاو [ف] خسیس.

دەسقەرز: دەستەواو [ف] نگا: دەستەواو.

دەسك: ١) نامرازی برنسج‌کونان؛ ٢) هەنگلی هەر شت؛ ٣) چەپك؛ ٤) دەزو؛ ٥) گولی لە داس هەلوەربو؛ ٦) جێگەی بەدەست گرتن لە هەوسارو جلەو [ف] ١) ابزار برنج‌کوبی؛ ٢) دستە یا دستگیرە؛ ٣) دستەگل یا گیاه؛ ٤) نخ؛ ٥) خوشهٔ بەزمین ریختە در درو؛ ٦) جای دست در افسار.

دەسكار: دەستكار [ف] كار دست.

دەسكاری: دەستكاری [ف] نگا: دەستكاری.

دەسكاونگ: ناونگ بە دەستەكەیەوە [ف] هاون با دستهٔ آن.

دەسك‌دەسك: بریتی لە بێ‌شەرت‌و بەفا [ف] كنایە از بی‌وفا.

دەسكراوە: دەسبلاو، دەس‌باد [ف] ولخرج.

دەسكرد: بەرانبەری خۆڕسك [ف] صنعتی، دست‌ساز.

دەسك كردن: ١) دەسك لێنان؛ ٢) گولی لە داس وەربو هەلگرتنەوە [ف] ١) نصب دستە بر ابزار؛ ٢) خوشەچینی.

دەسكلە: زەنبیلە [ف] زنبیل.

دەسك لەدونەكردن: بربنی لە بە قسە بێ نەوەستان: (نەوەندە زۆر بلێ‌یە كەس **دەسكی لە دو ناكا**) [ف] كنایە از حریف نشدن در حرف زدن.

دەسكوئاونگ: دەسكاونگ [ف] هاون با دستهٔ آن.

دەسكوت: دەسكرد، كاری دەستی [ف] دست‌ساز، صنعتی.

دەسكوتان: دەست قوتان [ف] نگا: دەست فوتان.

دەسكە: دەسك [ف] نگا: دەسك.

دەسكەداو: كۆمەلێ داموسكی بادراو بۆ ڕاوەكەو [ف] دستەای از دام شكار كبك.

دەسكەڕەشمە: هەوساری نەسپ [ف] افسار اسب.

دەسكەرەوە: نازاو ڕەشبد لە شەڕدا [ف] شجاع در برابر دشمن.

دەسكەفت: دەستكەوت [ف] بدست آمده، بهره.

دەسكەفتن: پەیاكردن، وەگیرهانن [ف] بدست آمدن.

دەسكەفتە: بەیداكراو، وەدەست هاتگ [ف] كسب شده، بدست آمده.

دەسكەگوڵ: ١) گوڵ پڕ قولی دەست؛ ٢) بریتی لە كارێكی نالەبار: (نەمەش **دەسكەگوڵی** تۆ) [ف] ١) دستەگل؛ ٢) كنایە از كار خلاف عادت.

دەسكەم: دەستی كەم، بە لانی كەمەوە [ف] لااقل.

دەسكەللە: ڕەشمە، هەوسارۆكەیەك كە دە سەر كەللە دەخرێ [ف] افسار بافتهٔ باریك.

دەسكەلۆجە: نامرازێك لە خەرەكدا [ف] دستگیرهٔ دوك پنبەرسی.

دەسكەنك: درویّنەو ڕنینەوەی گیا بە دەست [ف] درو با دست.

دەسكەنە: دەسكەنك [ف] درو با دست.

دەسكەوان: دەسكاونگ [ف] هاون و دستە.

دەسكەوتن: دەستكەوتن [ف] بدست آمدن.

دەسكەوسار: دەستەجلەو [ف] افسار.

دەسكیس: جاسوسی دز [ف] شریك دزد، جاسوس دزدان.

دەسكیسی: جاسوسی [ف] جاسوسی.

دەسكێش: ١) لەپك، بۆشاكی دەست كە دەبچنن؛ ٢) چاوساغی كوێر [ف] ١) دستكش؛ ٢) راهنمای نابینا، عصاكش كور.

دەسكێشان: جاوساغی كردنی كوێر [ف] عصاكشی كور.

دەسگا: دەزگا [ف] نگا: دەزگا.

دەسگر: دەزگر ف نگا: دەزگر.

دەسگرتن: دەزگیروێیی ف کمک.

دەسگروێیی: دەزگیروێیی ف کمک.

دەسگوش: ١) کەسێ کە دەست لە ناو دەست دەنێ؛ ٢) شتێ کە بە دەست گوشراوێ ف ١) دست فشارنده؛ ٢) دست افشار.

دەسگوشاد: دلاوا ف سخی‌طبع.

دەسگیر: ١) بەدەست هاتگ، پەیابوگ؛ ٢) باریدەدەر؛ ٣) برێتی لە خەبەر بیستن ف ١) بەدست آمده؛ ٢) کمک کننده؛ ٣) کنایه از شنیدن خبر.

دەسگیرێ: ١) باریدەدەر؛ ٢) دەزگیران ف ١) کمک کننده؛ ٢) نامزد.

دەسگیروێیی: باریدەی مالّی ف کمک مالی.

دەسگیری: دەس گیروێی ف کمک مالی.

دەس لەسەر دانان: ١) هەلّبژاردن؛ ٢) داگیر کردن لە لایەن زۆردارەوە ف ١) انتخاب کردن؛ ٢) مصادره.

دەس لێ بەردان: دەست لێ هەلگرتن ف رها کردن، دست برداری.

دەس لێدان: دەست لێدان ف نگا: دەست لێدان.

دەس لێك بەردان: برێتی لەجیابی نێوان دو دلّدار یا ژن و مێرد ف کنایه از جدایی افتادن بین زن و مرد یا عاشق و معشوق.

دەس لێ هەلگرتن: واز لێ هێنان ف دست‌برداری.

دەس ماشان: دەستەکونە، دەست‌قونان ف کورانه دست گرداندن.

دەس ماشاندن: دەس‌ماشان ف کورانه دست گرداندن.

دەسمال: ١) دەسرەدەست؛ ٢) لەچك‌و سەر پۆشی ژنان؛ ٣) پێچ و مێزەر ف ١) دستمال؛ ٢) لچك، روسری؛ ٣) دستار، عمامه.

دەسماڵە: دەسکێشی دەست، لەپك ف دستکش.

دەسمایە: سەرمایە، دەزمایە ف سرمایه.

دەسمایەدار: دەولەمەند ف سرمایه‌دار.

دەسمز: ١) دەست مز، مزەی کار؛ ٢) برێتی لە بەشی دەلاڵ ف ١) دستمزد؛ ٢) کنایه از مزد دلال.

دەسمەریزانە: دەسخۆشانە ف انعام شاگرد و استاد.

دەسمەلە: مەلەباسکە، سۆبایی بەدەستان ف شنا با دست.

دەسمێ: ١) دەسنوێژ، دەسنوژ؛ ٢) کون دەکا ف ١) وضو؛ ٢) سوراخ می‌کند.

دەسمیز: دەسپەز، دسنپەز ف جلق.

دەسمێژ: دەزنوێژ ف وضو.

دەسندە: شت پێدان کەم‌کەمە: (نانمان بە دەسندە دەدانێ)، دەسندە ف دادن به‌تدریج و کم کم.

دەسندەخۆر: برێتی لە کەسێ کە چاوی لە دەسنی زۆرداکە یان نانی بە منەت دەخوا. دەسندەخۆر ف کسی که از نامادری خوراك می‌گیرد یا نان با منّت می‌خورد.

دەسنگە: دەستندە، دەسندە ف نگا: دەسندە.

دەسنوژ: دەسنوێژ ف وضو.

دەسنوس: نوسراوی دەستی ف دستنویس.

دەسنوێژ: دەزنوێژ ف وضو.

دەسنویس: دەسنوس ف دستنویس.

دەسنێژ: ١) بەرانبەری خۆرست: (نەم باغە دەسنێژی خومە)؛ ٢) دەسنوێژ ف ١) مقابل خودرو، کاشته شده؛ ٢) وضو.

دەس‌نیشان: دەست نیشان، دیاری کردن، نیشان بۆ دانان ف نشان کردن، علامت‌گذاشتن.

دەسواز: دلاوا ف دلباز.

دەسوبرد: دەسنوبرد ف چالاکی.

دەسوبۆس: بەکنر ماچ کردن ف روبوسی.

دەسوبەبمان: دەسنوپێ، نۆکەرو کارەکەر ف خدم و حشم.

دەسودبم: دەسنوێژ ف وضو.

دەسور: دەستور ف دستور.

دەسوڕۆ: دەستوڕو، دەستو دەم و چاو ف دست و صورت.

دەس‌وشك: زڕد، چروك ف خسیس.

دەسوکار: دەسکار، کاری دەستی ف کاردستی.

دەسومشتاق: دەسنومشتاغ ف روبوسی.

دەسوموچ: دەستومشتاغ ف روبوسی.

دەس وەشانە: دەسخۆشانە ف انعام به شاگرد و استاد.

دەس‌وەشێن: شێتێ کە لە خەلّك دەدا ف دیوانه‌ای که مردم را بزند.

دەسوەن: دەسنبەند ف دستبند.

دەسە: ١) دەسنە؛ ٢) دەست، دەس ف ١) دسته؛ ٢) دست لباس و...

دەسهار: دەسناز ف دست‌آس.

دەسهالّی: دەس‌والا، دەست بەتالّ ف تهی‌دست.

دەسهاوردن: وەدەست هێنان، پەیاکردن ف بدست آوردن.

دەسەبرا: دەسنەبرا، برادەر ف دوست مرد.

دەسەبوخچە: دەسنەبوخچە، بەرو بوخچەی ژن ف بستهٔ وسائل زنانه.

دەسەباچە: دەستەباچە ف دستپاچه.

دەسەبارچە: دەسنەپاچە ف دستپاچه.

دەسەجلەو: دەسنەجلەو، هەوسار، دەسکەوسار ف افسار.

دەسەچرا: فنبلە، قونبلکە، قودبلەچرا ف چراغ‌موشی.

دەسەچیلە: دەستەچیلکە، دەسنەچیلە ف افروزنه.

دەسەچینە: نربان، فەرنالە ف نربان، سبد.

دەسەخلافکێ: بازنەی داربن بە داری بێشکەوە، خڕخالّەی لاندك ف حلقه‌های گهواره برای بازیچهٔ کودك.

دەسەخوشك: دەسنەخوشك ف دوست زن نسبت به زن.

دەسەداس: نەوراس، تەرداس، نەورداس ف داس شاخه‌بری.

دەسەداو: دەسنەداو، دەسکەداو، چەپکەداو ف یك دسته از دام شکار.

دەسەر: لەسەردانەوە، زیادی لە گوێزبنەوەی شت بە شت ف علاوه بر...

دەسەرچون: سەهوکردن، لەبیرچون ف اشتباه، فراموش کردن.

دەسەرکردن: ناردنەسەر کەسێ بۆ مەبەستێ کەخۆشی لێ نایە: (بەبانی‌زو **دەسەری کردوم** بوفەرزەکەێ) ف فرسنادن سراغ کسی برای کاری که دوست ندارد.

دەسەرکردنەوە: زیادکردنی کوت لەجل یا شتی فولە ف اضافه کردن به لباس یا هرچیز کوتاه.

دەسەرگەڕان: بەقوربان بون، دەدەورگەڕان ف قربان و صدقەرفتن.

دەسەرگێڕان: بەقوربان کردن ف قربان و صدقه کردن.

دەسەرەوەچون: مۆڵەتدان، ماوەپێدان ف مهلت دادن.

دەسەرەوەنەچون: ماوەپێ نەدان ف مهلت ندادن.

دەسەژەن: داری دەزگیرەی مەشکە ف چوب دستگیرهٔ مشک.

دەسەژەنە: دەسەژەن ف چوب دستگیرهٔ مشک.

دەسەسڕ: دەسرە دەست، دەسماڵ ف دستمال.

دەسەسەر: سەرگەردان، گێژومات ف سرگردان.

دەسەشکێن: فێڵ لێ کراو، هەڵخەڵەتاو ف فریب‌خورده.

دەسەك: دەستەك ف نگا: دەستەك.

دەسەکردن: بە دەسك بەستن، دەسك کردن ف دسته کردن.

دەسەکەوشە: دەزگرەی جونێر لە هەوجاڕ ف دستگیرهٔ خیش.

دەسەگیرە: دەزگرە ف دستگیره.

دەسەڵات: دەستەڵات ف تسلّط، قدرت.

دەسەلقوت: دەسەژەنە ف چوب دستگیرهٔ مشك.

دەسەملان: دەستەملان ف هم‌آغوش، دست به گردن.

دەسەمۆ: حەیوانێ کە خوی بە خاوەنی گرتوەو زۆ دەگیرێ، دەستەمۆ ف حیوانی که مأنوس صاحبش باشد، دست‌آموز.

دەسەنە: بەخشین ف بخشش.

دەسەنەدار: دڵاوا ف بخشنده.

دەسەوار: دەستەوار ف بك بغل هیزم.

دەسەوارە: دەستەوار ف بك بغل هیزم.

دەسەواکردن: پەلەکردن، لەز ف شتاب کردن.

دەسەوانە: دەستەوانە ف دستکش.

دەسەودەس: دەستاودەست، دەساودەس ف در گردش.

دەسەوسار: دەسکەوسار ف افسار.

دەسەوسان: دەسەوسان ف بیچاره، معطّل.

دەسەوەرە: دەستەبەرە ف تخت روان.

دەسەویەخە: دەستەویەخە ف نگا: دەستەویەخە.

دەس هەرە: چەقۆی دەم مشاری ف چاقوی نیغه ارّه‌ای.

دەس هەڵبەست: درۆ، هەڵبەستە ف دروغ، ساختگی.

دەسی: ١) دەستی؛ ٢) قەستی ف ١) دستی؛ ٢) عمداً.

دەسیار: دەفری رۆن قاڵکردن ف ظرف روغن داغ کردن.

دەسباری: یارمەتی ف دستیاری.

دەسیدەسی: دەستی دەستی، نەفرەدان ف تعلّل‌جویی.

دەسینە: بازن، بازنە ف النگو.

دەسیەر: دەستاڕ ف دستاس.

دەشت: ١) سفنداج، هەوەڵ فرۆشی رۆژانە؛ ٢) چۆڵ و دور لە ئاوابی؛ ٣) زەوینی ڕاست ف ١) استفتاح، دشت؛ ٢) بیابان؛ ٣) زمین هموار.

دەشتان: ١) زەوی گۆڕ، زەمینی ڕاست؛ ٢) وڵاتی بێ‌دار؛ ٣) ژنی بێ نوێژ ف ١) زمین هموار؛ ٢) زمین بی‌درخت؛ ٣) زن در حیض.

دەشتانی: زەمینی گۆڕو تەخت ف زمین هموار.

دەشتایی: ڕاستی و گۆڕایی زەوی ف همواری زمین.

دەشتەبێل: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف منطقه‌ای در کردستان.

دەشتەکی: ١) لادێ‌یی، لاگەیی، بەرانبەری شارستانی؛ ٢) چۆڵ‌نشین؛ ٣) خۆکرد، خۆ ڕست؛ ٤) بریتی لە کەم‌نرخ، نەیاغ ف ١) دهاتی؛ ٢) بیابان‌نشین؛ ٣) طبیعی؛ ٤) بُنجُل.

دەشتەوان: کەسێ کاری لە دەری ئاوەدانیە ف دشتبان.

دەشتی: ١) دەشتەکی؛ ٢) هەوایەکی گۆرانی ف ١) نگا: دەشتەکی؛ ٢) آهنگی است.

دەشتی قورێ: گوندێکە لە لاجان ف روستایی است.

دەشقەم: بەشکو ف شاید، بلکه.

دەشکە: دەزوی دورمان ف نخ لباسدوزی.

دەشکەم: دەشقەم ف شاید، بلکه.

دەشنە: قیمەکێش ف کارد قصابی.

دەشنێ: ١) نەوەزێ، بایەدێ؛ ٢) دەجمولێ، ئارەزو دەکات: (لەبێ کەوتوم و نەفسم بۆهەوا **دەشنێ** وەکو منداڵ / لەبەر پیری سەرم خوێ ناگرێ من نازە بێ دەگرم) «مەحوی» ف ١) می‌جمد، می‌وزد؛ ٢) هوس دارد.

دەشۆ: ١) ئاوی شت پێ شوتن؛ ٢) دەمەراش، تێ‌نەوەستاو ف ١) آب شستشو دادن؛ ٢) دهن‌لق.

دەشە: دیمەن جوان، بەدیمەن ف خوش‌منظر.

دەشەنی: ناهەقی لێکراو، مەزڵوم ف مظلوم.

دەعبا: داعبا ف جانور وحشی ناشناس.

دەعجانی: زۆر ناحەز، ناشیر بن ف بسیار زشت‌رو.

دەعوا: ١) خواست، خواستن، داوا؛ ٢) شەڕو کێشە ف ١) طلب؛ ٢) کشاکش و دعوا.

دەعوەت: بانگ هێشتن، بانگێشتن، میوانی ف مهمانی، دعوت.

دەعەجانی: دەعجانی ف بسیار زشت‌رو.

دەعیە: فیز، لەخۆ بایی‌بون ف تکبّر.

دەغ: بوُر، بەیار، زەمینی نەچێندراو ف لم‌یزرع.

دەغا: بیژو، بیج، زۆڵ ف حرامزاده.

دەغالەت: ١) تەسلیم‌بون؛ ٢) پەنابردن بە کەسێ ف ١) تسلیم شدن؛ ٢) پناه آوردن.

دەغڵ: دەخڵ، خەڵە، دانەیەکە مایەی بژیوە ف غلّه.

دەغڵ کردن: ١) خەڵەچاندن؛ ٢) خۆنێ گەیاندن ف ١) غلّه‌کاشتن؛ ٢) دخالت نمودن.

دەغڵودان: خەڵەو خەرمان، دەخڵ و دانەوێڵە ف بهرهٔ حبوبات.

دەغمە: دەخمە ف دخمه.

دەغۆڵ: فێڵباز، گزبکار، دەسبڕ ف ناروزن، حقه‌باز.

دەغەز: ١) نەخۆشی، ناساغی؛ ٢) فەڵشت، دەرز ف ١) بیماری؛ ٢) ترك، درز.

دەغـەڵ: ١) دەغـوڵ؛ ٢) گیای بێگـانە لە ناو دەغڵدا ف ١) ناروزن؛ ٢) گیاه هرزه در کشتزار.

دەغەڵباز: دەغوڵ ف ناروزن، حقەباز.

دەغەڵە: دەنکی بێگانە لە ناو گەنم و برنجدا ف دانهٔ ناباب در غلّه.

دەغەڵی: ناڕاستی، فێڵبازی ف نادرستی، حقەبازی.

دەغیـل: ١) پەنـاهێنـاو؛ ٢) تەسلیم بوگ لە شەڕدا ف ١) پنـاهنـده؛ ٢) تسلیم شده در جنگ.

دەغیلە: ١) وشـەی پاڕانـەوەیە: (**دەغیلە نەکەی**)؛ ٢) داخلەی پارەی دوکاندار؛ ٣) دەغەڵە ف ١) زنهار؛ ٢) قلك پول مغازه؛ ٣) دانهٔ ناباب در غلّه.

دەف: ١) ئامرازێکی مۆزیك لە چەرمی بە سەر کەمەدا هانگ؛ ٢) لەلا، نزیك، جەم، کن، نك؛ ٣) پەلە، لەز ف ١) دف؛ ٢) نزد، پیش؛ ٣) شتاب.

دەفتەر: ١) پەڕاو، فافەزی سپی لێك دراو؛ ٢) پەڕاوی سیایی ف ١) دفتر؛ ٢) دفترلبست.

دەفتەرخانە: نبدارەی کارگێڕی میری ف دبیرخانه.

دەفتەردار: نوسەری گەورەی نبدارە ف دفتردار.

دەفحە: دەحفە، جار، چەل ف دفعه.

دەف دان: دڵ نوندلێدان: (**هێند ماندوە هەردەفان دەدا**)، پشوسوار بون ف ضربان شدید قلب، تنگی نفس.

دەفدەفینك: پاوێر و زوڕنای کەفوری لە هەنبانەوە دەدەنێ ف نی انبان.

دەفر: جێگەی شت تێ‌کردن ف ظرف.

دەفرە: زۆرەبانی، ملانێ ف کُشتی.

دەفزك: زگ‌زل، عوّرمەزن، ورگ‌زل ف شکم‌گُنده.

دەفزگ: دەفزك ف شکم گنده.

دەفزەن: دەفەلێدەر، کەسێ کە دەفە ئەژەنێ ف دف‌زن.

دەفژەن: دەفزەن ف نگا: دەفزەن.

دەفك: ١) دەف؛ ٢) دمو لوت: (**بەردەفك**) ف ١) دف؛ ٢) چهره.

دەفگەم: دانەلغاو ف دهنه لگام.

دەفن: ١) کەپۆ، لوت، بێفل، دم، نفنك؛ ٢) وەشارتنی مردو ف ١) بینی؛ ٢) دفن.

دەفە: ١) دەف؛ ٢) بانایی سنگ و ناوشان: (**دەفەی سنگی چەند پان بو، دارێکـی وە دەفـەی ناوشـانـی کەوت**)؛ ٣) نیسـکـی بانی شان؛ ٤) ئامـرازێکی جوڵایی ف ١) دف؛ ٢) پهنـای سینه و کتف؛ ٣) استخوان پهن شانه؛ ٤) هف، ابزاری در بافندگی.

دەفەزکە: دەفـزك ف شکم گنده.

دەفەزگە: دەفـزك ف شکم گنده.

دەڤ: ١) دەم، زار؛ ٢) لەکن، لا، لنـك، جەم؛ ٣) فەراغ، کەنار، ڕەخ ف ١) دهان؛ ٢) نزد؛ ٣) جنب.

دەڤ‌ئاویتن: پەدرۆ خۆهەلکێشان ف لاف زدن.

دەڤ‌بدەڤ: زار بەزار، دەماودەم ف دهن بەدهن.

دەڤ‌بەردا: زارشڕ، نبدا نەوەسناو ف دهان لق.

دەڤبەش: بەنەماح، چاوبرسی ف آزمند.

دەڤ‌بینك: ١) دەم‌بێن، زاربێن؛ ٢) دم‌بەندی حەیوان ف ١) دهانەبند؛ ٢) پوزەبند.

دەڤ‌پیس: جوێن‌فرۆش، زمان پیس ف بددهن.

دەڤ‌تۆك: کەسێ کە لە تۆڕە بون‌دا کەف لەدەم دە جرێنێ ف کف بردهان از خشم.

دەڤ‌چەنگ: ونو ویژ ف گفتگو.

دەڤ‌چێز: دزوی دەر، جوێن فرۆش ف بددهن.

دەڤ‌خار: ١) زارخوار، کەوچ؛ ٢) درۆزن ف ١) دهن کج؛ ٢) دروغگو.

دەڤخۆر: تابشت، تافەت، توان ف توانایی.

دەڤ‌خۆش: ڕاوێژ خۆش ف شیر بن سخن.

دەڤ‌دان: ١) فوّ کردن؛ ٢) فوّ بە بلوێردا کردن ف ١) پف کردن؛ ٢) دمیدن در ساز.

دەڤ‌درێژ: زمان درێژ، چەنەوەر ف پرچانه.

دەڤ‌ژەنگ: شەڕە دندوکە، پەنوندی بەکتر دواندن ف جدال لفظی.

دەڤ‌سڤك: پەپەلە لە گوتن و خواردندا ف سریع در حرف زدن و خوردن.

دەڤشـۆ: ١) زمان شڕ، نبدانەوەسناو؛ ٢) پەرماوی خواردن کە دەدرێ بە سەگ و بسـیلەو ئاژەل؛ ٣) ئاوی دەفـرشـۆنـن ف ١) دهـن‌لق؛ ٢) پس‌ماندهٔ خوراك که به حیوانات دهند؛ ٣) آب ظرفشویی.

دەڤ شەوّتی: جنشنکە، جنگ سونەکە ف آشی است.

دەڤ فیکە: دەفدەفینك ف نی انبان.

دەڤ کەنۆك: هەمیشە ڕو خۆش ف خنده‌رو.

دەڤکی: ڕاسپێری بەدەم، بەزارگوتن ف شفاهی.

دەڤگران: پەرانبەری دەڤسڤك ف سست در حرف زدن و خوردن.

دەڤ گلیز: لیکاوی دەم ف لعاب دهان.

دەڤ گەرم: ١) دڵ گەرم؛ ٢) لە وتنداخێرا ف ١) امیدوار؛ ٢) نطاق.

دەڤ گەم: لغاو ف لگام.

دەڤ گەنی: ١) دەم بۆگەنیو؛ ٢) دەڤ‌پیس ف ١) دهان بدبو؛ ٢) بددهن.

دەڤل: پەرە، نۆرەمە، پەرەباب ف نسل.

دەڤ‌لغاب: جۆرێ مار ف نوعی مار.

دەڤلۆ: نبخی دەم کروج، نبخی زۆزەڵە ف تیغ لبه شکسته.

دەڤلی: های، خەبەردار، ئاگاداری ف آگاهی، اطلاعیه.

دەڤ‌مری: کەم قسەلە شەرمێونی ف خجول کم صحبت.

دەڤـوك: ١) زاربێن، فەپـاغ؛ ٢) شێوەی ئاخافتن ف ١) سرپوش؛ ٢) شیوهٔ گفتار.

دەڤـە: ١) وشتر، حوشتر؛ ٢) تەپالەی بەدەسـت شێلـدراو ف ١) شُتر؛ ٢) تپاله.

دەڤەدەشتی: تەپالەی دەشت، ڕێخی وشك لە دەشت ف تپالهٔ بیابانی.

دەڤەر: ١) دمی تیخ، لێوی تیژی خەنجەر و شیر و کێرد؛ ٢) ناقار، شوێن، جێ ف ١) لبهٔ تیغ؛ ٢) مکان، جای.

دەڤەرزۆ: چەنەباز، جەلنەکەر ف ورّاج.

دەڤەژەن: دەڤەرزۆ ف ورّاج.

دەڤ‌هلو: زبابی، کلکە سونە، ماسناو ساردکردنەوە ف تملّق.

دەڤەه : حوشتر، وشتر ف شتر.

دەڤ‌هەڤ‌چوُن: لە عەببەنان و لە سەبران دەم داچەفاندن ف باز شدن دهان ار تعجب.

دەڤی: دەون، پنجەداری لبرەوار ف بوتهٔ درخنجەهای جنگل.

دەق: ١) بێ‌کەم‌و زباد؛ ٢) فەد، نوشنـانەوە: (کراسـەکەت **دەق** بکە)؛ ٣) ڕازانـەوە: (خـۆی **دەق** داوە)؛ ۴) بەشـوُق‌و سەرکەبف: (زۆر بە **دەقە**)؛ ۵) باری هەمبشەبی: (کارەکە هەر لە سەر **دەقی** جارانە هیچ نەگۆڕاوە)؛ ۶) ساف‌و بێ چرچ‌و لۆچ؛ ٧) کنـبرە لێ دراو؛ ٨) خالی کوتراو؛ ٩) گوندبکی کوردسنانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) تماماً؛ ٢) نا، لایە؛ ٣) آرابش؛ ۴) شاداب و سرحـال؛ ۵) وضـع موجود، حالت همبشگی؛ ۶) صاف و هموار؛ ٧) آهار زدگی؛ ٨) خال دست‌کوب؛ ٩) نام روسنابی در کردسنان کە بعثبها وبران کردند.

دەقـاق: ١) جەوی‌و کەنبرەی دەقـدانی قوماش؛ ٢) ناسنی گەرمێ کە جلکی پێ لوس دەکەن، ونو؛ ٣) جگ، قاب ف ١) آهار؛ ٢) انو؛ ٣) شنالنگ.

دەقاقـدان: ١) دەقـاق‌لێدان؛ ٢) ونوکێشـان ف ١) آهـارزدن؛ ٢) انو کشبدن.

دەقاقلی: دەق دراو ف آهارزدە.

دەقان: کونانی خاڵ لە سەر پێست ف خال‌کو بی.

دەقاندن: خاڵ‌کونان ف کو ببدن خال بر بوست.

دەقاندی: خاڵ‌لێ کوتراو ف خال کو ببدە.

دەقاودەق: ڕاسنەو ڕاست، سەربەسەر ف سر بەسر، در شرابط برابر.

دەقـدان: ١) خاڵ‌کونان؛ ٢) فەدکردن؛ ٣) ڕازاندنەوە؛ ۴) لوس کردنی چرچ‌و لۆچ؛ ۵) کوتانی ئاولەو شنی‌تر ف ١) خال‌کو بی؛ ٢) تاکردن؛ ٣) آرابش کردن؛ ۴) صاف کردن چبن؛ ۵) کو ببدن آبله.

دەقدانەوە: لە نەنەڵەدانی دەغڵ بۆ خاوێن بونەوە ف دوبارە ببختن غلّە.

دەفدەلاڤ: گبابەکە لە ئاوا دەزی بێ گەلابە ف گیاهی است آبزی.

دەق کردن: قەدکردن، بەسەربەکا نوشناندن ف ناکردن.

دەق کراو: قەدکراو، وەنوشناو ف ناکردە.

دەق گرتـن: ١) قەدبون بەسەر بەکـدا بە باشی؛ ٢) جیگبـر بونی نرخ؛ ٣) بۆنـسەداب ف ١) برهـم خوب نا شدن؛ ٢) نابت شدن نرخ؛ ٣) عادت شدن.

دەقـــل: زەوی سەخـت کە بۆ کێڵان ناشێ، نم‌نمـــان ف زمبن سخت غبرفابل کشت.

دەقلوُس: سەرمەقولات ف پشنك.

دەقلوك: جۆرێ مازو ف نوعی مازوج.

دەقنـە: پارسەلە کردنی فەقێ. نان چنبنەوە لە مالان ف جمع‌آوری نان طلبهٔ علوم دبنی.

دەقۆر: بزنی نەمەرەز نەمو، تبکەڵاو ف نوعی بز.

دەقـــوری: هۆزیکی کوردە لە کوردستـــانی ئیستـــای سوریە ف نام عشبرەای در کردسنان سوربە.

دەقولباب: لە درگادان ف در زدن.

دەقەل : دەفل ف نگا: دەقل.

دەقەلوُز: خۆهەڵدان و بازی بلند هاویشتن ف پرش.

دەقەنا: لەبەر ئەمە، بۆبە ف برای این.

دەقیقە: ١) چرکە، پارێك لە شێست بەشی سەعات؛ ٢) تاو، دەمێکی کەم ف ١) دقبقە؛ ٢) لحظە.

دەك: ١) وشـەی ئاوات خوازی: (**دەك** بمـری)؛ ٢) وشەی خەمباری: (**دەك** لاڵ بم بۆ تۆ)؛ ٣) وشەی سەبرمان: (**دەك** لەو زەلامە)؛ ۴) فێڵ، حبلە، گزی ف ١) کلمهٔ تمنّا کردن؛ ٢) کلمهٔ تأسف؛ ٣) کلمهٔ تعجب؛ ۴) حبلە، نبرنگ.

دەکا: ١) دەبسا، دەجا؛ ٢) کردنی لەئێستە و دوایی‌دا ف ١) اکنو ن کە؛ ٢) می‌کند.

دەکارکراو: بەکارهێنراو، کاربێ کراو ف مصرف شدە، مستعمل.

دەکارکردن: کاربێ کردن، دەکارهێنان ف مصرف کردن، بەکار بردن.

دەکبوُز: تەقلە لێدان، تەقلە بازی ف پشنك زدن.

دەکرێ: لە کردن دێ ف امکان دارد، می‌شود.

دەکو: ١) تل، بزوتن؛ ٢) لەرزین ف ١) تکان؛ ٢) لرزش.

دەکودیم: چرۆوچاو، دەم‌وچاو ف رخسار.

دەکوُش: لانك، بێشکە، دەرگوش، دەبدبك ف گهوارە.

دەکە: سەکۆ ف سکو.

:**دەکەل :** ١) بێ‌مو، سادە؛ ٢) کۆسە؛ ٣) زەلامی تەمەڵ ف ١) سادەرو؛ ٢) کوسە؛ ٣) تنومند تنبل.

دەگ: داری بڵندی ناو گەمبە کە بادەوەی پێوە قابم دەکەن ف دبرك کشتی.

دەگا: ١) وەدەست دەکەوێ: (بوڵەکەی قەرز **دەگا**)؛ ٢) کورتی ناهێنێ: (دەسنم نا نەوێ **دەگا**) ف ١) ادا می‌شود، بدست می‌آبد؛ ٢) می‌رسد.

دەگمە: کەم‌وێنە، نایەب ف نادر.

دەگمەن: هەڵکەوت: (بە **دەگمەن** پەیدا دەبێ) ف بەندرت، انفاقی.

دەگـەر: ١) زەبر بەدەستی، کارامەیی؛ ٢) توان‌و تابشت ف ١) **مهارت**؛ ٢) نیرو، توان.

دەگەل : ١) گاڵتە و گەپ؛ ٢) زۆر زرینگ ف ١) شوخی؛ ٢) فهمبدە و زبرك.

دەگەڵ : دگەل، بێرا ف همراه، با.

دەگـەنـەك: ١) زۆر بەهێـز؛ ٢) زەبـەلاح، زلحـورت ف ١) زورمنـد؛ ٢) لندهور.

دەگەنەکی: بخورتی، بەزۆری ف زورکی.

دەل : چاونەترس، بوێر ف گستاخ، جسور.

دەڵ: ١) مێوینەی سەگ‌و گورگ‌و کەر؛ ٢) تەڕابی دەرکەتن، تەڕەشوح ف ١) مادبنهٔ سگ و گرگ و الاغ؛ ٢) تراوش.

دەلاش: بەرخۆڵەی ساوا ف برهٔ تازە متولد شدە.

دەلاف: ١) گۆمبلکە؛ ٢) جێگەی ئاودانی بەزاف ف ١) آب ژرف و راکد؛ ٢) جای آب دادن به دام.

دەلاق: جۆرێ ئاواڵ کراسی ژنانەی قەدیم ف نوعی تنبان زنانهٔ قدیمی.

دەلاقە: ١) رۆچنە، کون دە دیواردا؛ ٢) تاقە لە دیواردا ف ١) روزنه؛ ٢) طاقچه.

دەلاك: ١) ناسر، مرۆشسۆر لە گەرماودا؛ ٢) سەرتاش ف ١) کیسه‌کش حمّام؛ ٢) سلمانی.

دەلاکخانە: دوکانی سەرتاش، سەرتاشخانە ف دکان سلمانی.

دەلال: جوان و خوێن‌شیرین ف زیبای دلکش.

دەلاڵ: ١) نێونجی کەری کڕیارو فرۆشیار؛ ٢) کەسێ کە ژن بۆ پیاو ناو دەکا ف ١) سمسار، دلال، واسطه؛ ٢) دلالهٔ زن، دلّال محبت.

دەلاڵانە: مزی دەلاڵی کردن ف مزد دلّالی.

دەلاڵخانە: هەراجەبازار ف بازار دلّالان.

دەلاڵەت: ١) دڵدانەوە، دڵخۆشی دانەوە؛ ٢) شارەزابی کردن ف ١) دلنوازی؛ ٢) رهنمونی.

دەلالێ: لای‌لابێ، گۆرانی بۆ دەخەوکردنی منال،لابەلابە ف لالایی.

دەلاڵی: ١) کاری دەلاڵ؛ ٢) مزی دەلاڵ ف ١) عمل دلّال؛ ٢) مزد دلّال.

دەلان: ئاولێ‌چون، دادانی نەزایی ف تراوش.

دەلاندن: نەزایی دادان، نەزەشوح ف نراویدن، نشت.

دەلانن: دەلاندن ف نراویدن، نشت.

دەلاو: ١) نەزەشوح کردو؛ ٢) جێگەی زنەو هەمیشە نەز؛ ٣) خەلیج؛ ٤) گیای سێ سوچی ناو بانلاغ ف ١) تراوبده؛ ٢) زمین و چمن همیشه خیس؛ ٣) خلیج؛ ۴) نوعی گیاه باتلاقی.

دەلاوان: ناوی دێ‌یەکە ف نام دهی است.

دەلب: بەرگ‌و کەوشی گوشاد، هەراو ف کفش و لباس گشاد.

دەلپ: دەلب ف لباس و کفش گشاد.

دەلپ و داهۆز: زۆر گوشاد، فرە هەراو ف بسیار گشاد.

دەلپ‌ودۆپ: دەلپ‌و داهۆز ف بسیار گشاد.

دەلف: هەل، دەرفەت ف فرصت.

دەلق: عەیب‌وعار ف رسوایی.

دەلقین: ئابڕوچون، ئاوزڕان ف رسواشدن.

دەلك: سواق، سواغ ف اندودن.

دهلك: پشیلەی مێو بنە ف گربهٔ ماده.

دەلکی: جەفەنگ باز، حەنەکچی ف شوخ طبع.

دەللە: ١) پیالەی دەسکدار بۆ قاوە تێدالێنان، قاوەجوش؛ ٢) فێڵ، نەلەکە: (فەللەو دەللە مەکە) ف ١) قهوه‌جوش؛ ٢) حیله.

دەلمە: بالاپوشی پێش ئاوەڵەی مەلایان، جبە؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) جبهٔ آخوندی؛ ٢) روستایی در کردستان.

دەڵمە: دۆڵمە، دۆلمەن، هێلکەی کەم‌برژاو؛ پەنیری نەگوشراو ف تخم‌مرغ و پنیر نیم‌بند.

دەلنگ: ١) لای خواروی قاچ، لە ئەژنۆ بەرەوژێر تا پانیە؛ ٢) جلکی بەلەك داپۆش ف ١) باچه؛ ٢) پاچهٔ شلوار.

دەلنگ هەلکراو: ١) لای خواروی دەرپێ‌و رانك و... بەرەوژور دانوشناو؛ ٢) برێنی لە ئامادەی کار ف ١) پاچه‌ورمالیده؛ ٢) کنایه از آمادگی.

دەلو: ١) شێت؛ ٢) بەزمگێڕ ف ١) دیوانه؛ ٢) خنیاگر.

دەڵ و بەڵ: ١) ئاڵ‌و بوڵ؛ ٢) نەرم‌بون‌و نزیك بە رزیـن. بۆ میوە ف ١) میوه نورس؛ ٢) میوهٔ نرم شده در مرز گندیدگی.

دەلوبیبەر: بیباری شین که دەکرێتە دۆڵمە ف فلفل سبز دلمه.

دەلوقەل: ١) زۆربلێ، چەنەباز؛ ٢) بێ‌شەرم‌و حەیا ف ١) وراج؛ ٢) گستاخ، بی‌شرم.

دەلوش: بێ‌نەمەگ، بێ‌وەفا ف ناسپاس.

دەلوشی: بێ‌نەمەگی، بێ‌شەرمی ف ناسپاسی.

دەلوف: مانگی رەشەمە ف اسفندماه.

دەلوکار: نیوەشێت، گێژو وڕ ف خل، دیوانه‌مانند.

دەلوگول گچکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەلوگول گەورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەلولۆ: سەربەندی لاوك ف کلمهٔ پیش درآمد برخی از ترانه‌ها.

دەلوێ دومان: وشکەزن، ئیشکەزن، باری دەری تەناف‌باز ف دلقك معاون بندباز.

دەلوبی: شێتی، گەللابی ف خلی، دیوانگی.

دەڵە: ١) دەڵ، دێڵ؛ ٢) خوێـری‌و جلف‌و بێ‌کارە ف ١) نگا: دەڵ؛ ٢) دله، هرزه و جلف.

دەڵەبەبا: مێو بنەسەگی وەباهاتو ف ماده‌سگ جفت‌خواه.

دەڵەچە: ڕۆبین، ڕباباز ف رباباز، منملّق.

دەڵەچەبی: ڕبابازی، ڕۆبینی، کلکەسوتە ف ربابازی، نملّق.

دەڵەدەڵ: ١) نزیك بە گەیشتنی میوە یا کوان؛ ٢) نزیك بە هێلکەکردنی مامر؛ ٣) شلەقان، بەم‌لاو بەولادا کەوتن ف ١) نزدیك به رسیدن میوه یا دُمل؛ ٢) نزدیك به تخم‌گذاری مرغ؛ ٣) به‌این‌سو و آن‌سو افتادن.

دەڵەدێو: ١) عیفریتی ژن؛ ٢) برێنی لە ژنی ناحەز و قەڵەوی زەبەلاح ف ١) عفر بته؛ ٢) کنایه از زن چاق و بدگل قدبلند.

دەلەسە: درۆ، قسەی هەلبەستە ف چاخان.

دەڵەسە: سەگی مێو بنە ف ماده‌سگ.

دەڵەق: دەڵەبەبا ف ماده‌سگ جفت‌خواه.

دەڵەك: ١) جانەوەرێکە لە رێوی بچوکتر کەولی بە نرخە؛ ٢) پاڵ پێوەنان ف ١) جانوری روباه‌سان؛ ٢) هول دادن، دفع.

دەلەکانێ: جۆلانەی گوربس ف تاب بازی.

دەڵەکدان: پاڵدان، پاڵ‌پێوەنان ف هول دادن.

دەڵەمە: دۆڵمە، دۆلمەن ف نیم‌بند، اخنه.

دەلەندە: دەزگیرانی مارە بڕاو ف نامزد عقد شده.

دەڵەوەبا: دەڵەبەبا ف نگا: دەڵەبەبا.

دەلی: نیوەشێت ف خُل.

دەلێ: دەڵێ ف می گوید.

دەڵێ: دبێژێ، نەبێژێ، دبێ ف می گوید.

دەلیا: ١) دەریا، زریا؛ ٢) بریتی لە بەکجار زۆر ف ١) دریا؛ ٢) کنایه از بسیار زیاد.

دەلیالوُش: بەکجار زۆرخۆر ف بسیار پرخور.

دەلیان: دەلان ف نراوش.

دەڵیان: دەڵان ف تراوش.

دەلی دومان: دەلوێ دومان، وشکەڕن، ئیشکەڕن ف بهلوان پنبه، دلقك، معاون بندباز.

دەلیڤە: هەل، کێس، دەرفەت ف فرصت.

دەلیقانی: ژنی بێ‌شەرم‌و زمان‌درێژ ف زن سلیطهٔ زبان‌دراز.

دەلیل: بەلگە ف دلیل، حجّت.

دەلێ‌لێ: سەربەندی مقامی لاوك ف پیش‌درآمد برخی آهنگها.

دەڵێن: ١) ناودادەر؛ ٢) دبێژن، دبێن ف ١) نراوش کننده؛ ٢) می گویند.

دەلینگ: دەلنگ ف ١) پاچه شلوار؛ ٢) از زانو به پایین.

دەڵێی: هەر وەك، بیر دەبەی، خەیاڵ دەکەی، نە دبێژی ف پنداری، تو گویی.

دەم: ١) زار، دەڤ؛ ٢) کات، وەخت؛ ٣) لێوی نیخ؛ ٤) لە سەر ئاگر هێنانەوەی برنج‌و چا بۆ چاك پێ‌گەیشتن؛ ٥) مۆشەدەمەی کانزا توێنەوە ف ١) دهان؛ ٢) وقت؛ ٣) لبهٔ تیغ؛ ٤) بر آتش گذاشتن برنج و چای؛ ٥) دمهٔ آهنگری.

دُهم: زەوینی بەپاراو ف زمین بایر.

دەما: کاتێکی، وەختەکە ف آنوقت، وقتی.

دەماخ: ١) کەیف‌سازی، شادی؛ ٢) مێشك، مژی؛ ٣) کەپو، لوت؛ ٤) کام، نەخۆشی زاری ولاخ ف ١) شادی؛ ٢) مُخ؛ ٣) بینی؛ ٤) نوعی بیماری دهن ستور.

دەماخ پروان: وەڕەزکردن، کەیف نێك دان ف افسرده کردن.

دەماخ تەخت: کەیف‌ساز، نەڕدەماخ ف شاد و شنگول.

دەماخ تەخت کردن: بە خۆشی ڕابواردن ف بەکام دل گذراندن.

دەماخ کردن: ١) بەرلوت هەڵپێچان؛ ٢) کام کردن ف ١) نقاب بر بینی کشیدن؛ ٢) به بیماری دهن مبتلا شدن ستور.

دەماخ هەڵبەستن: دەماخ کردن ف نقاب زدن.

دەماخ هەڵدان: دەماخ کردن ف نقاب زدن.

دەمار: ١) ڕەگ؛ ٢) داروکەی ناو گەلانون‌و ...؛ ٣) فیز؛ ٤) غیرەت‌و پیاوەتی ف ١) رگ؛ ٢) رگه؛ ٣) تکبّر؛ ٤) وقار و مردانگی.

دەماردەر: ئازاری زۆر چەتوون ف آزار شدید.

دەماردەرهاتن: بریتی لە نێداچون، بەیەکجاری لە ناوچون ف تارومار شدن، دمار از روزگار کسی درآمدن.

دەماردەرهێنان: بریتی لە لەناو بردن ف نابود کردن.

دەمارە کوڵ: دمارەکوڵ، دوپشك ف عقرب.

دەماغ: دەماخ‌بە هەمو باراندا ف نگا: دەماخ.

دەماغە: لونکە ف دماغه.

دەمامك: لوت‌پێچ، کەپۆهەڵپێچ ف نقاب از بینی به پایین.

دەمان: وەختان، زەمان ف زمان، اوقات.

دەمانچە: دەبانچە ف تپانچه.

دەماندن: مۆشەدەمە وەکارخستن ف دمیدن با دمهٔ آهنگری.

دەمانن: دەماندن ف دمیدن با دمه.

دەمانە: ماڵ، جێی ژیان ف خانه، مسکن.

دەماودەم: ١) لە زار بۆ زار: (ئەم چیروکە **دەما ودەم** هاتوە)؛ ٢) وەختناو وەخت ف ١) دهان بەدهان؛ ٢) گاه بەگاه.

دەماوەر: ١) وتەپاراو، قسەزان؛ ٢) زۆرویژ، چەقەسرو ف ١) فصیح، سخن‌دان؛ ٢) پرگو.

دەماوەند: ١) بەرزترین کێوی ئێران کە لە لای تارانە؛ ٢) گوندێکی کوردستانی عیراقە بەعسی وێرانی کرد ف ١) کوه دماوند؛ ٢) نام روستایی در کردستان عراق که بعثیها ویران کردند.

دەمبڕ: گوترە، بێ‌سەودا کردن ف الکی، کلنگی، بدون مقیاس معامله کردن.

دەمبل: نامرازێکە لەئاسن دروستی دەکەن بۆ وەرزش ف دَمبل ورزشی.

دەمبل: کەسێ قسەی بەڕەوانی بۆنابە ف اَلکَن.

دەم‌بون: دەم کێشان، بێ گەیشتنی چاو برنج لەسەر ئاگر: (برنجە کە **دەم** نەبوە چابەکە لە **دەم** دایە) ف دم کشیدن چای و برنج.

دەم بەدەم: ١) دەماودەم؛ ٢) هەمیشە؛ ٣) وەختناو وەخت ف ١) دهان بەدهان؛ ٢) دمادم، همیشه؛ ٣) روزانه یکبار.

دەم‌بەدەمە: کێشەوبەرا، دەم‌لەدەم نان ف نزاع و کشاکش لفظی.

دەم بەردان: زمان درێژی کردن، زۆرونن ف زبان درازی کردن.

دەمبەس: دمبێن ف پوزەبند، دهانەبند.

دەمبەست: دمبێن ف پوزەبند، دهانەبند.

دەم بەیەکاهاتن: قسە جوێنەوە، قسەباش بۆ نەهاتن ف ژاژخایی، خوب نگفتن.

دەمبێن: دمبێن ف پوزەبند، دهانەبند.

دەم‌باراو: دەماوەر ف نگا: دەماوەر.

دەم‌بۆج: ١) بێ‌ددان؛ ٢) قسەنەزان ف ١) بی‌دندان؛ ٢) سخن‌ندان.

دەم‌پوچەڵ: دەم بۆج ف نگا: دەم‌بوج.

دەمپوخت: چێشتێکە لە کفتەو کشمیش‌و لەتکەنۆك ف آشی است محلی.

دەم‌بور: تفەنگی ساچمەزەن ف تفنگ سرپر.

دەم‌بیس: زمان‌پیس ف بددهان.

دەم پێکاهاتن: دەم بەیەکاهاتن ف هذیان و یاوەگفتن.

دەم تاڵ: قسەرەق، خوێنتاڵ لە کاتی قسەکردنا، ڕاویژ ناخۆش ف گرانجان در حرف زدن.

دەم‌تەڕ: ١) بەڵێن دەری خۆڕایی؛ ٢) زمان لوس، کەسێ بە قسە پیاو فریو دەدا ف ١) قول دهندهٔ بی‌عمل؛ ٢) چرب‌زبان، سالوس.

دەم‌تەڕکەرە: بریتی لە میوەو تەڕەکاری ف کنایه از میوه و تره‌بار.

دەم تەقانن: نەفە لە دەمەوە هێنان ف زبان به تو زدن و صدا درآوردن از دهان.

دەم تێ ژەندن: ١) زارنانەناو خواردنەوە؛ ٢) بریتی لە خەرجی زیادکردن لە دارایی ف ١) دهان گذاشتن در آشامیدنی؛ ٢) کنایه از اسراف در خرج.

دەم تیکەڵ بون: قسە بۆ نەهاتن ف تپق زدن.

دەم‌تێوەدان: قسەلێ کردنی لاپرەسەنانە ف مداخلهٔ فضولانه.

دەم‌جاو: دمەجاو ف مقداری سقز که در دهان گذارند.

دەم‌چونە کلێڵە: زاررەق‌بون، قسە بۆنەهاتن ف از نطق بازماندن.

دەم چەپەڵ: زمان‌پیس ف فحاش، بددهن.

دەم‌چەفت: ١) زارخوار؛ ٢) قسەنەزان؛ ٣) لەکارنەزان‌و گێلۆکە ف ١) کج‌دهن؛ ٢) سخن‌ندان؛ ٣) ساده‌لوح.

دەم‌چەوت: دەم‌چەفت ف نگا: دەم چەفت.

دەم‌خاو: شل‌و وڵ لە قسەکردندا ف سست در گفتار.

دەمخۆش: ئافەریم بۆ قسەی کردت ف آفرین به گفتنت.

دەمخۆشانە: مزگێنی خەبەری خۆش ف مژدگانی نوید.

دەم داچەقان: زار ئاواڵەبون ف دهان بازماندن.

دەم‌داچەقاندن: ١) زارکردنەوە؛ ٢) بریتی لە مردن ف ١) دهان گشودن؛ ٢) کنایه از مرگ.

دەم داچەقانن: دەم داچەقاندن ف نگا: دەم داچەقاندن.

دەم داچەقاو: ١) زارئاواڵەبو؛ ٢) بریتی لە مردو ف ١) دهان بازمانده؛ ٢) کنایه از مرده.

دەم دادروون: ١) بێ دەنگ‌بون؛ ٢) بێ‌دەنگ کردن؛ ٣) زارك درون ف ١) خاموش شدن از گفتار؛ ٢) وادار به خاموشی کردن؛ ٣) دهانه‌دوزی.

دەم دان: ١) تازە شین‌بونی گیاو سەوزی؛ ٢) لەوەڕ: (بزنەکە **دەم نەدا**)؛ ٣) دەماندنی موشەدەمە؛ ٤) لە دودان‌و درێژکردنەوە ف ١) بردمیدن سبزه؛ ٢) چریدن؛ ٣) دمانیدن دمه؛ ٤) دنباله دادن و به درازا کشانیدن.

دەم دانەوە: ١) پشکوتنی گوڵ؛ ٢) دڕانی کوان ف ١) شکفتن؛ ٢) سر باز کردن دُمل.

دەم‌دراو: ١) چەقەسرۆ؛ ٢) زمان شڕ ف ١) پرحرف؛ ٢) دهن‌لق.

دەم درو: داوەبەنێ کە زارکی کیسەو جەواڵی پێ درواوە ف نخ دهانه‌دوزی.

دەم درون: دەم دادرون ف نگا: دەم‌دادرون.

دەم درێژ: چەنەباز، چەقەسرۆ ف پرگو، وراج.

دەم دوُر: دەم درو ف نخ دهانه‌دوزی.

دەم دەم: گاگا، جارجار ف گاه‌گاهی.

دەم‌دەما: بەرەبەیان، شەوەکی، بولێڵە، کازبوە ف نزدیکیهای صبح.

دەم‌دەمو: بەرماو ف پس‌ماندهٔ خوراك و نوشیدنی.

دەم‌دەمی: وازوازی، هەروەختە لە سەر هەوایەك ف دمدمی، متذبذب.

دەم‌ڕاس: دم‌ڕاست ف نگا: دم‌ڕاست.

دەم‌ڕاست: دم‌ڕاست ف نگا: دم‌ڕاست.

دەم‌ڕاست بونەوە: دوای هەژاربون دارابونەوە ف بازیافتن ثروت بعد از ندار شدن.

دەمرگە: دەمەقاڵە، کێشەو فیرە ف مشاجرهٔ لفظی.

دەمروت: لاوی بێ‌مو ف جوان بی‌مو، امرد.

دەمرەش: کەسێ کە شتی چاك نابێژی ف کسی که گفتارش نحس است.

دەمزبشە: زیبکەو کوانی ناو زار ف زخم دهان.

دەم سارد: ١) قسەنەزان؛ ٢) ناهومێدی ف ١) آنکه قدرت بیان ندارد؛ ٢) ناامید.

دەم سپی: خێرخوای خەڵك ف آدم خیرخواه.

دەم‌سوور: ١) سەرانی، جنگن؛ ٢) بوێرو نەترس؛ ٣) پێداگر، سور لە سەر کار ف ١) ستیزەجو؛ ٢) نترس، گستاخ؛ ٣) اصرار ورز، پافشار.

دەم‌شڕ: زوان‌شڕ، نێدانەوەساو ف دهن‌لق.

دەمقاڵی: کێشە بەقسە ف جدال لفظی.

دەمقڕە: دەم‌قاڵی ف جدال لفظی.

دُهمك: دارێکی لێرەوارە ف درختی است جنگلی.

دەم‌کار: ١) کارێك بە نەنیشت کارێکی کەوە؛ ٢) دیمەنی دیواری قوڕ ف ١) کاری در جنب کاری دیگر؛ ٢) نمای دیوار گلی.

دەمکانە: شیرەیەکی زۆر جەسپە لە داروکەیەکی دەگرن کە بە دارمازووەوە خۆی گرتووە ف موبزك.

دەم کردن: سەرداپۆشین‌و نانەسەر ئاگری چاو برنج ف دم‌کردن.

دەمکوت: ١) سەرکۆنە، لۆمە؛ ٢) بێ‌دەنگ کردن ف ١) سرزنش؛ ٢) وادار به خاموشی کردن.

دەمکوت‌بون: قسە پێ نەمان، دەم‌درون ف خاموش شدن از گفتار، چیزی برای گفتن نداشتن.

دەمکوت کردن: بێ‌دەنگ کردن ف وادار به خاموشی کردن.

دەمکە: کیسەی مشەمما بۆ ناو ف کیسهٔ مشمع برای آب.

دەمکەمچە: ١) کەوچکەفوڵە؛ ٢) بەچکە بوقی هێشتا بێ دەست‌وپا ف ١) قاشق کوتاه؛ ٢) نوزاد قورباغه.

دەم کێشان: بە داپۆشین لە سەر ئاگر پێ گەیشتن ف دم کشیدن.

دەم‌گرتن: ١) بێ‌دەنگ بون: (**دەمت بگرە**)؛ ٢) زۆر قسەکردنی بە گەرمی: (دەستی بێ کردودە**می گرت**) ف ١) خموش شدن؛ ٢) جوش آوردن در گفتار.

دەم‌گرتنەوە: پارێز لە خواردن ف پرهیز از خوراك، رژیم غذایی.

دەم گرتە: گۆرانی گوتنی تێکڕابی ف آواز خواندن دسته‌جمعی.

دەم‌گەرم: ١) وناربێژی چاك؛ ٢) تاژی لە کەروێشك گرتن خێرا ف ١) نطاق، سخنران ماهر؛ ٢) تازی ماهر در شکار.

دەم لارە: تونگەڵەی مل‌خوار ف صُراحی گردن‌کج.

دەمڵە: شەپلە، ئیفلیجی ف فالج، بیماری فلج.

دەم‌لێدان: زۆروتن ف باوەگو بی، پرگو بی.

دەم‌لێکدان: دەم‌لێدان، چەنەلێدان ف باوەگویی، پرگویی.

دەم لێك نان: ١) بێ‌دەنگ بون؛ ٢) برێتی لە مردن ف ١) خموش شدن؛ ٢) کنایه از مرگ.

دەمـــنـــە: ١) بـاسـك، دارسـبـغـار، مـۆدنـه؛ ٢) پێـكـی زوڕنـا ف ١) چوب‌سبگاری؛ ٢) جای لب در سُرنا.

دەمنێ: زەنبوره، دارەکونی ژێر دۆلاش ف چوب سوراخ زیر ناوآسبا.

دەم‌واکردە: شکاندنی رۆژو، رۆژوکردنەوە ف افطار.

دەم‌وپـل: ١) زرنگـی لە کاردا؛ ٢) قسـەزەوانی ف ١) زرنگی در کار؛ ٢) فصاحت.

دەم‌وچاو: ڕو، ڕوخسار ف صورت.

دەم‌وچـاو هەڵگـر: ژنێ کە هەنیە هەڵدەگرێ ف زنی که زیاده موی از رخسار برمی‌دارد.

دەم‌وچاو هەڵگرتن: کاری دەمو جاو هەڵگر، هەنیە هەڵگرتن ف موی هرزه ستردن از رخسار، اصلاح صورت زنان.

دەم‌ودو: ١) دەم‌وپل، دمودو؛ ٢) زرنگی ف ١) قوّت بیان؛ ٢) زرنگی.

دەم‌ودوان: قسەزەوانی ف قدرت بیان.

دەم‌ودود: دەم‌ودو ف نگا: دەم‌ودو.

دەم‌ودەزگا: دام‌ودەزگا ف نگا: دام‌ودەزگا.

دەم‌ودەس: دەس بەجێ، هەرنهۆ ف فوراً.

دەم‌ودەست: دەم‌ودەس ف فوراً.

دەم‌وفلچ: لچ‌و زار ناشیرین ف لب‌و لوچه زشت.

دەم‌وفلق: لچ‌و لێو ناشیرین ف لب و لوچه زشت.

دەم‌وقەوچە: دەم‌وفلچ ف لب‌و لوچه زشت.

دەموکانە: دمکانە، دەمکانە ف مویزك، دبق.

دەم‌وکاوێژ: دەراوی دەم، شێوەی قسەکردن، تەرزی ناخافتن ف شیوهٔ سخن گفتن.

دەموکە: دەموکانە ف مویزك.

دەمـە: ١) موشە دەمەی ناسنگەر؛ ٢) لێوی تیغ؛ ٣) دەمنە؛ ٤) کزە بای ساردی سەرکێوان لە زسـتـانـدا ف ١) دمهٔ آهنگـری؛ ٢) لبهٔ تیـغ؛ ٣) چوب‌سیگاری؛ ٤) باد سرد کوهستان در زمستان.

دەم‌هاتن بەیەکا: بێ‌دەنگ‌بون لە قسە ف خاموش شدن از نطق.

دەم‌هار: زۆر بەقسەو زۆر بلێ ف پرحرف، پرچانه.

دەمەتەقە: گفتوگۆ نێوانی دوکەس، دمەتەقە ف محاورهٔ بین دو نفر.

دەمەتەقێ: دەمەتەقە ف محاورهٔ بین دو نفر.

دەمەداچەقێ: برێتی لە نزیکە مەرگ ف کنایه از هنگام مرگ.

دەمەدەم: سەرەتا: (دەمەدەمی نێوارە، دەمەدەمی بەهار) ف اوایل.

دەمەرقاچان: ناگربازی بۆ شادی ف آتش بازی جشنها.

دەمەرقۆبان: پانتۆڵی فاسۆن ف شلوار فاستونی کردی.

دەمەریزە: تیخی ژەنگاوی کروج ف تیغ زنگ‌زدهٔ لبه‌شکسته.

دەمەزەرد: سەرنیا، دمەزەرد ف مرمّت گاوآهن.

دەمەزەن: دەمەزەرد ف تعمیر گاوآهن.

دەمەشێر: گولێکە ف از گُلهاست.

دەمەقالێ: دمەقالێ ف جدال لفظی.

دەمەقرە: دمەقالە ف نزاع لفظی.

دەمەقەیچی: سەرەمقەست ف برش بازمانده از قیچی.

دەمەکوتێ: دەمەداچەقێ ف دهان گشودن، کنایه از مرگ.

دەمەل: بابشکێو، جینجکە سلاوە ف گل‌مزه.

دەمەلاسکە: لاسایی ف نقلید، ادا درآوردن.

دەمەلاسکێ: دەمەلاسکە ف نگا: دەمەلاسکە.

دەمەلبێن: پەڕۆیەکە دەیخەنە سەر دەمی مردو ف وصله که بر دهان مرده گذارند.

دەمەنی: نالامەت، هەلامەت ف زکام.

دەمەوخوار: سەرەوژێر، وەرگەڕاو ف واژگون.

دەمەوڕو: ١) دەمەوخوار؛ ٢) بە سەر ڕودا کەوتو ف ١) واژگون؛ ٢) دمر.

دەمەوژێر: دەمەوخوار ف واژگون.

دەمەونخون: سەرەونخون، وەرگەڕاو ف واژگون.

دەمەوەر: ١) قسەزەوان؛ ٢) زۆر بلێ ف ١) زبان‌آور؛ ٢) زبان‌دراز.

دەم هەراش: دەمەوەر ف نگا: دەمەوەر.

دەم‌هەڵبەس: ١) دەمەلبێن؛ ٢) قسەی هەڵبەستە ف ١) نگا: دەمەلبێن؛ ٢) حرف من‌درآوردی.

دەم‌هەڵبـەسـت: ١) دەم هەڵبـەس؛ ٢) کەسـێ کە دەمو لوتـی خۆی داپـۆشـیـوە ف ١) نگـا: دەم هەڵبـەس؛ ٢) کسی که نقاب بر دهـان گذاشته.

دەم هەڵپچـڕان: برێتی لە قسە دەست پێ کردن ف کنایه از شروع به سخن گفتن.

دەم‌هەڵپێچ: دەسرەی بە دەمو لوتەوە پێچان ف دستمالی که بر بینی و دهان بندند.

دەم‌هەلکێ: دەمەلاسکە، دمەلاسکە ف دهن کجی، ادا درآوردن.

دەم هەڵە: ١) زۆربەفسە؛ ٢) زمان‌شڕ ف ١) پرحرف؛ ٢) دهن‌لق.

دەم‌هەڵێنان: دەم‌کردنەوە بۆ قسەکردن ف دهن‌گشودن برای شروع صحبت.

دەم‌هەڵێنانەوە: نامادەبون بۆ وەرام دانەوە ف آمادهٔ جواب شدن.

دەمێ: ١) وەختێ، کاتێك؛ ٢) ڕۆژگارێکی دور؛ ٣) زارێك ف ١) یك‌وقتی؛ ٢) گذشتهٔ دور؛ ٣) دهنی.

دەمیرە: سەلتە، کولۆجەی مەلایان ف یَلَك بالاپوش روحانیان.

دەمێك: دەمێ ف نگا: دەمێ.

دەمێکە: لەمێژە ف دیری است.

دەمین: دەماندن ف دمانیدن دمه.

دەمێو: دەمێ ف نگا: دەمێ.

دەم‌یەك نیان: برێتی لە مردن ف کنایه از مرگ.

دەن: ١) بەراسو؛ ٢) هەڵتاواندن، هەزم ف ١) دندهٔ قفسهٔ سینه؛ ٢) هضم.

دهن: ڕونی زەنگ، ڕونی قال کراو ف روغن مذاب.

دەنا: ١) نەگینا؛ ٢) مەگین ف ١) وگرنه؛ ٢) مگر.

دەناچیە: لەگەز، لبچار، مەتەڵ، مەتەڵۆکە ف لغز، چیستان.

دەناندن: هەزم‌کردن، هەڵتاواندن ف هضم کردن.

دەند: جێگەگاسن لە ئامۆردا ف جای گاوآهن در خیش.

دْهندان: دنەدان، هانەدان ف تشجیع.

دەندك: ١) دانەی هەرشت؛ ٢) ناوکی میوە ف ١) دانە؛ ٢) هستە.

دەندوك: نیکل، دەمی زەقی مەل ف منقار.

دەندوکچە: جۆرێ هەنار ف نوعی انار.

دەندوك لەگ لەگ: گیابەکە ف گیاهی است.

دەندە: دەند، جێگەی گاسن لە هەوجاڕ ف جای گاوآهن در خیش.

دەندەل: پەراسو ف دندۀ پشت.

دەندی: شەنەك دراو، بەگوریس بەسترا و ف محکم با طناب بسته شده.

دەنك: ١) پەراسو؛ ٢) دەندك ف ١) دندۀ قفسه سنیه؛ ٢) نگا: دەندك.

دەنکە: ١) ناوکی هێندێ میوە؛ ٢) چۆدان ف ١) هستۀ میوە؛ ٢) جاودار.

دەنگ: ١) هەرچیەك گوێ دەیبیسێ؛ ٢) خەبەر، باس ف ١) صدا؛ ٢) خبر.

دەنگان: ناوبانگ ف شهرت.

دەنگاور: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەنگبڕ: هەرشتێ دەنگ کپ دەکا ف صدا خفەکن.

دەنگ بڕین: دەنگ لێ گۆڕین، قسە دەگەڵ هەواڵ نەکردن ف ترك گفتگو با آشنا، قهر کردن.

دەنگبڵند: کەسێ دەنگی زۆر دەڕوا ف صدا بلند.

دەنگبەر: ئەوەی دەنگ بۆ دور ڕاگوێزێ وەك ئەلەفون و تەلسزو بەرزەوێژ ف صدابڕ، انتقال دهندۀ صدا.

دەنگبەرز: دەنگبڵند ف صدابلند.

دەنگبەرە: دەنگبەر ف صدابڕ، انتقال‌دهنده، صدا.

دەنگبێژ: قامبێژ، گۆرانی بێژ، ستران‌ڤان ف ترانەخوان.

دەنگخۆش: خۆش ئاواز ف خوش آواز.

دەنگدار: ١) بەرانبەری بێدەنگ؛ ٢) ئەوپیتانەی کە بزاونین و بە بزاو دەبزون؛ ٣) بەناوبانگ ف ١) صدادار؛ ٢) حروف صامت؛ ٣) مشهور.

دەنگدان: ١) خەڵك وەدەرنان بۆ کارێ: (ئەمڕۆ خەڵکی گوند **دەنگدە** بۆ بێگار)؛ ٢) لێ نوڕەبون؛ ٣) دەرخستنی بیروڕا لە هەڵبژاردنی نوێنەر لە پارلەمان ف ١) بسیج؛ ٢) نهیب زدن؛ ٣) رأی دادن.

دەنگدانەوە: ١) خەبەر بڵاوبونەوە؛ ٢) گەڕانەوەی دەنگ لە چیا ف ١) آوازە دادن؛ ٢) صدا برگشتن از کوه و غار.

دەنگدڕان: هەراکردنی زۆر بە قەو ف فریاد با صدای بلند.

دەنگدەرچون: ١) خەبەر بڵاوبونەوە؛ ٢) وە دەنگ هاتن لە سەر شتێ ف ١) اشاعۀ خبر؛ ٢) به حرف آمدن از ناراحتی.

دەنگ دەرهاتن: لە تۆڕەیی وەدەنگ هاتن ف از قهر وادار به حرف زدن شدن.

دەنگژار: نوزە لە قورگەوە ف نالۀ بسیار خفیف.

دەنگڤەدان: دەنگ دانەوە ف نگا: دەنگ دانەوە.

دەنگکردن: ١) گوتنی شتێك؛ ٢) ئاشکراکردنی نهێنی ف ١) گفتن؛ ٢) افشا کردن راز.

دەنگ کەوتن: دەنگ دەرنەهاتن لە بەر سەرمابون یان زۆر قیژاندن ف صداگرفتگی.

دەنگ گۆڕکێ: دەنگ بڕین ف قهر کردن و حرف نزدن با آشنا.

دەنگ گۆڕین: دەنگ بڕین ف قهر کردن و حرف نزدن با آشنا.

دەنگ گیران: دەنگ کەوتن ف صداگرفتگی.

دەنگ گیربان: دەنگ کەوتن ف صداگرفتگی.

دەنگ‌لێ‌کردن: نێ خوڕین ف نهیب‌زدن.

دەنگ‌لێ گۆڕین: دەنگ بڕین ف نگا: دەنگ‌بڕین.

دەنگ‌نوسان: دەنگ کەوتن ف صداگرفتگی.

دەنگ نوساو: دەنگ کەوتو ف صداگرفته.

دەنگ‌نیر: دەنگ‌زبر و بەرز ف صدا بلند و خشن.

دەنگۆ: ١) شایعە؛ ٢) هەست و ئیحساس ف ١) شایعه؛ ٢) احساس.

دەنگوباس: باس و خواس ف اخبار.

دەنگە: ١) بانگ کردن، ٢) خەبەروایە ف ١) ندا؛ ٢) خبرچنین است.

دەنگەدەنگ: هەراهەرای حەشامات ف جنجال و همهمه.

دەنگەشە: ١) دەنگەدەنگ؛ ٢) بڵاوبونەوەی خەبەر ف ١) جنجال و همهمه؛ ٢) اشاعۀ خبر.

دەنگەوەرە: دەنگ‌بەرە ف صدا منتقل کننده.

دەنگین: بەناو بانگ، دەنگدار ف مشهور.

دەننە: دەندە ف نگا: دەندە.

دەنوك: دندوك ف منقار.

دەنوکە: ١) دەموکانە؛ ٢) ئەو شتەی ژێی تاری پێ لێدەدەن؛ ٣) دندوکە ف ١) مویزك؛ ٢) زخمه، مضراب؛ ٣) برجستگی باریك.

دەو: ١) ڕاکردن، غار، بەزین؛ ٢) دۆ؛ ٣) جۆرێ دابەش کردنی نان؛ ٤) زار، دەم ف ١) دَو؛ ٢) دوغ؛ ٣) نوعی تقسیم بوسیلۀ انگشتان؛ ٤) دهان.

دەوڕ: ١) گزی و فێڵ و فەرەج؛ ٢) وەڕەزو دودڵ ف ١) حیله؛ ٢) بکر و دودل.

دەوا: دەرمان ف دارو.

دەوات: دوێت، مەرەکەفدان ف دوات.

دەواخ: دەباخ ف دباغ.

دەواخانە: ١) ئەجزاخانە؛ ٢) دەباخ‌خانە ف ١) داروخانه؛ ٢) کارگاه دباغی.

دەوار: ١) بارەبەری بەکسم؛ ٢) کوین، بارچەی ڕەشماڵ؛ ٣) ڕەشماڵ؛ ٤) وڵاغ و حەیواناتی ڕاگرتن ف ١) ستور؛ ٢) پارچۀ سیاه چادر؛ ٣) سیاه چادر؛ ٤) چارپایان اهلی.

دەواساز: دەرمان دروس کەر ف داروساز.

دەوافرۆش: دەرمان فرۆش، ئەجزاچی ف داروفروش.

دەوال: دزی شەوانە ف دزد شبگرد.

دەواڵ: پەلە، لەز ف شتاب.

دەوان: ١) دەبان، جۆرە تیخێکە؛ ٢) مەزبوت، چوست، چالاك ف

١) نوعی تیغ؛ ٢) چُست و چالاك.

دەوام: مانەوە، نەفەوتان ف دوام.

دەوانچە: دەبانچە ف تپانچە.

دەوبێن: دمبێن ف ١) دهانەبند؛ ٢) پوزەبند.

دەوِّد: دەوبت ف بی غیرت، بی ناموس.

دەوِّدو: لە دەبان دو، بەشی ئاغا لە حاسلاتٔ ف دوعشر، بهرهٔ مالکانه.

دەودەو: باڵداریکە ف پرندەای است.

دەور: ١) خول، زفـڕبن؛ ٢) دۆر، دۆرمـادار؛ ٣) پێـداچـونەوەی وانە؛ ٤) زەمانە ف ١) چرخش؛ ٢) پیرامون؛ ٣) بازخوانی درس؛ ٤) زمانە.

دەوران: زەمانە، دنیا ف روزگار، زمانە.

دەورانپشت: دۆرمادار ف حول و حوش، پیرامون.

دەوراندەور: بە هەمو لادا، دۆرمادار ف گرداگرد.

دەوردان: ١) هەمـولا لێ گرتن؛ ٢) تێکـۆشین بۆ پێكهێنـانی نیازێ ف ١) احاطه؛ ٢) کوشش برای عملی کردن مقصودی.

دەورکردنەوە: پێداچونەوەی دەرس ف دوره کردن، بازخوانی درس.

دەورگرتن: چوارلادان، چوارلاگرتن ف احاطه.

دەوروبەر: حەول و حەوش، دەوران پشت ف پیرامون، حوالی.

دەوروپشت: حەول و حەوش، دەوروبەر ف حوالی.

دەورەدان: ١) چوارلاگرتـن، دۆرگرتن؛ ٢) تەقـەلا دەگەڵ کەسێ بۆ پێكهێنـانی نیازێ ف ١) احاطه کردن؛ ٢) کوشش و دور و بر کسی رفتن برای برآوردن حاجت.

دەوری: قاپی پەل، دەفری تەقوڵ ف بشقاب، دوری.

دەوژن: دۆکەی رۆنی قاڵ کراو ف کف روی روغن مذاب.

دەوس: جێ‌پێ، شوێن ف جای پای بر خاك.

دەوساندن: ١) پێ لێ نان، پاپیانان؛ ٢) بە زۆر پەستاوتن ف ١) پابرجایی با چیزی نهادن؛ ٢) چپانیدن.

دەوقاندن: تەزمونی هێلك بەددان بۆ هێلکە شکێنە ف امتحان پوست تخم مرغ با دندان.

دەوك: دۆکە، سپبایی بەلای سەوزایی، شوکە ف سپیدك، آفت نباتی.

دهۆك: شاریکە لە کوردستان ف شهری است.

دەوکیس: توراغ، دۆی دەکیسە کراوی هەڵچۆڕاو ف دوغ کیسەای.

دەول: ١) دولچە؛ ٢) گەلی، دۆل ف ١) دَلو؛ ٢) درّه.

دهۆل: دەهۆل ف دهل.

دەولەت: ١) مەڕومالٚ؛ ٢) دارایی؛ ٣) حوکمات ف ١) ثروت حیوانی؛ ٢) دارایی؛ ٣) دولت.

دەولەتمەن: دارا، بوُد ف ثروتمند.

دەولەتمەند: دەولەتمەن ف ثروتمند.

دەولەتی: شتی تایبەتی حوکمات ف مال دولت، مربوط به دولت.

دەولەمەن: دەولەنمەن ف ثروتمند.

دەولەمەند: دەولەنمەن ف ثروتمند.

دەوِّن: ١) ئاوداشنە، دێردراو؛ ٢) دەڤی ف ١) آبیاری شده؛ ٢) بونهٔ جنگلی.

دەونیك: دۆکی سەرڕۆن کە قاڵ دەکرێ ف کف روی روغن مذاب.

دەوە: ١) دەبـە، شلـنـاغ؛ ٢) تەپـالـەی بە دەست دروست کراو ف ١) شلناق؛ ٢) تاپاله با دست چلبده.

دەوەشاری: گوندێکە لەلای مەهاباد ف روستایی نزدیك مهاباد.

دەوەقولاخی: گیایەکە بۆ دۆکلێوی دێنن ف گیاهی برای دوغبا.

دەوەقولاغی: دەوەقولاخی ف نگا: دەوەقولاخی.

دەوەلان: تەپالدان، قەلاغ ف مخزن تاپاله.

دەوەن: دەڤی، دەوون ف بونهٔ جنگلی.

دەوەن‌بەناش: برێتی لە کێشەو هەرای بێ‌فایدە ف کنایه از مجادلهٔ بیهوده.

دەوەند: دەوەن ف بونهٔ جنگلی.

دەوی: دەوەن ف بونهٔ جنگلی.

دەویان: نماشا کردنی لەش زۆر بە وردی ف معاینه.

دەویت: دوبت، بێ‌ناموس ف بی‌ناموس، قرمساق.

دەوێت: مەرەکەفدان، دەوات ف دوات.

دەوێر: ولاخەبەرزە، یەکسم ف ستور.

دەوبقاندن: تەزمونی هێلکە بە ددان، چێژینی هێلك بۆ رەقی و تەرمی ف آزمون پوست تخم‌مرغ با دندان.

دەوبك: ١) دۆ؛ ٢) شۆکە، دۆوك؛ ٣) دۆکی رۆنی داغ کراو ف ١) دوغ؛ ٢) سپیدك؛ ٣) دُرد روغن تفته.

دەوێڵ: پارچەیەکی باریك لە چەرم، زوێڵ ف نوار بریده از چرم.

دەوین: دۆکلێو ف دوغبا.

دەه : یەك‌ونۆ ف عدد ده.

دەهبە: داعبا ف درندهٔ ناشناس.

دەهدل: دودڵ، نیگەران ف نگران.

دەهـــدەه : دنـەدانی ئەسپ بۆ خۆش رۆیشتن ف تشجیع اسب برای یورغه رفتن.

دەهری: ١) خوێن‌سارد، گوێ بەهیچ نەدەر؛ ٢) پێ چەقێن، سور لە سەر مەبەس؛ ٣) زۆرتورە ف ١) خونسرد؛ ٢) لجوج؛ ٣) بسیار خشمگین.

دەهەڤدا: ژنی تێر گۆشتی جوان چاك ف زن گوشتالوی زیبا.

دەهل: دۆڵ، شیو ف درّه.

دەهندە: دلاوا ف بخشنده.

دەهـۆ: ١) جاجمـی هەڵدرواو بۆ دانـەوێڵە راگوێزتن؛ ٢) گزی و فێڵ ف ١) جاجیم بردوخته برای حمل و نقل غلّه؛ ٢) حیله و نیرنگ.

دەهۆڵ: تەپڵی گەورەی بەزم گێڕان ف دهُل.

دەهۆڵ دان: برێتی لە مرۆی زگ‌زل ف کنایه از آدم شکم گنده.

دەهۆڵ دڕان: برێتی لە ئابڕوچون، ئاوزڕان ف کنایه از رسوا شدن.

دەهۆڵژەن: کەسێ کە دەهۆڵ لێ‌دەدا ف دهل‌زن.

دەهۆڵکوت: دەهۆڵژەن ف دهل‌زن.

دەهەك: دەیەك، لەدە باژبازێك ف یك دهم.

دەهەم: ژمارەی دوای نۆیەم ف دهم.

دەهەمین: دەهەم ف دهم.

دەهەندە: دەهندە ف بخشندە.

دەهێ: خەبەری هاتنی سێهەمیك لە ئاینەدا، نێ. دێ ف می‌آید.

دەهێن: جانەوەری زۆر سەیرو ناشیرین ف جانور بسیار عجیب و بدشکل.

دەهیەك: لە دە پاژ پاژێك ف دەیك، یك‌دهم.

دەی: ۱) وشەی دنەدان؛ ۲) پاشگری دان بۆ هاودوێن: (بدەی، نەدەی)؛ ۳) دەنگ؛ ۴) گیشەی گەڵا لەسەر داری لێرەوار ف ۱) کلمهٔ تشجیع؛ ۲) پسوند دادن برای مخاطب؛ ۳) صدا؛ ۴) برگ خوراك زمستانی حیوانات.

دەیدەك: جۆلانەی گوریس ف تاب.

دەیدیك: ۱) لانك، دەرگوش، بێشکە؛ ۲) جۆلانەی نێدانوسننی منال ف ۱) گهوارە؛ ۲) ننو.

دەیر: دێو، گێشەی گەڵ لە سەر دار ف تودهٔ برگ برای علوفهٔ زمستان.

دەیری: دەهری ف نگا: دەهری.

دەیز: گزرە ف گیاه کوبیدە برای علوفهٔ زمستانی.

دەیسێ: دابسێ ف مشتعل است.

دەیك: دایك، داڵك، داك ف مادر.

دەیلاخ: بەچکە وشتر ف بچە شتر.

دەیلاغ: دەیلاخ ف بچە شتر.

دەیلەم: باری، لۆسە، مەڵغە ف دیلم.

دەیم: دێم، چاندنی بە نەمای باران ف کشت دیمی.

دەیمەرو: زەوینی دێم ف زمین دیم.

دەیمەکار: ۱) چاندنی بە نەمای باران؛ ۲) زەوی دێم ف ۱) کشت دیمی؛ ۲) زمین دیم.

دەین: قەرد، واو، وام، قەرز ف وام.

دەیندار: ۱) قەردار، قەرزدار؛ ۲) جۆرێ داری لێرەوار ف ۱) مدیون؛ ۲) نوعی درخت جنگلی.

دەیوس: دوێت، دەوێت، بێ‌ناموس ف فرمساق.

دەیەك: لە دە پاژ پاژێك ف عشر، یك‌دهم.

دەیەم: دەهەم ف دهم.

دەیەمین: دەهەم ف دهم.

دێ: ۱) دوکەڵ، دوکێڵ؛ ۲) سۆمای چاو؛ ۳) کاری ڕابردەی دیتن: (نەم دی، منت دی)؛ ۴) ئێکە: (ئەمە نا نەوێ دی)؛ ۵) وشەی هانەدان: (دی هەسنە برۆ)؛ ۶) پاش وشەو پێش‌وشە لە دان بۆ هاودوێن؛ ۷) ئەگینا؛ ۸) دێو، ئەوەی ناوی بەترسە؛ ۹) گیشەگەڵ کە لە سەر دار دادەنرێ؛ ۱۰) وردبونەوە ف ۱) دود؛ ۲) دید چشم؛ ۳) ماضی دیدن؛ ۴) دیگری؛ ۵) کلمهٔ تشجیع و تحریك؛ ۶) دهی، بدهی؛ ۷) والا؛ ۸) دیو، موجود ترسناك؛ ۹) تودە علوفەای کە روی درخت ذخیرە می‌کنند؛ ۱۰) تأمل و دقت.

دێ: ۱) دایك؛ ۲) ئاوایی، گوند؛ ۳) گیشە گەڵاو گیای هەڵگیراو بۆ زستان؛ ۴) دێو؛ ۵) ئایندەی هاتنی سێهەمیك: (دێ بۆ ماڵمان)؛ ۶) دەبێ، ئەشێ: (دێ هەرم، دێ وەبینن)؛ ۷) ڕامان و وردبونەوە؛ ۸) وشەی لێ خوڕینی کەڵ و گامێش ف ۱) مادر؛ ۲) دە، روستا؛ ۳) تودە علوفهٔ ذخیرە شدە برای زمستان؛ ۴) دیو؛ ۵) می‌آید؛ ۶) باید؛ ۷) تأمل و دقت؛ ۸) کلمە راندن گاومیش.

دیا: ۱) دایك؛ ۲) ڕوانین؛ ۳) دیمەن، چاوئەنداز ف ۱) مادر؛ ۲) تماشا؛ ۳) منظرە.

دیاتی: گوندی، خەڵکی دێ، لادێیی ف دهاتی.

دیار: ۱) بەرچاو، ئاشکرا؛ ۲) نزیکی، جەم، لا: (لە دیار تۆوە بوم)؛ ۳) سەروسیما، نەرح ف ۱) پدیدار، آشکار؛ ۲) نزد؛ ۳) سروسیما.

دیاردە: ۱) دابی تازە پەیابوگ؛ ۲) بەرچاو، دیار؛ ۳) نەماڵ، کەروێشکی خۆڵەلاندا مەڵاس کردو ف ۱) پدیدە؛ ۲) آشکار؛ ۳) خرگوش در لانە خوابیدە.

دیاردی: ۱) ئاشکراو بەرچاو؛ ۲) دابی تازە؛ ۳) کێشك، پاسەوانی شەوانە ف ۱) آشکار؛ ۲) پدیدە؛ ۳) دیدەبانی، کشیك.

دیارناو: ناوی ناسراو ف اسم علم، اسم معرفە.

دیاری: ۱) بەرچاو، ئاشکرا، خۆیا؛ ۲) پێشکێش؛ ۳) سەوقات؛ ۴) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) آشکار؛ ۲) تقدیمی؛ ۳) رەآورد؛ ۴) نام مردانە.

دیاری‌دان: ۱) بەرچاوهاتن؛ ۲) سەوقات‌دان ف ۱) پدیدار شدن؛ ۲) سوغات بخشیدن.

دیاری‌کردن: ۱) نیشانەکردن؛ ۲) دەرخستن تا ببیندرێ؛ ۳) نیشانەدان و شیرنی خواردنی خوازبێنی ف ۱) دست نشان کردن؛ ۲) نشان دادن؛ ۳) سور نامزدی، نامزد کردن.

دیاك: دەهێ، دێ ف می‌آید.

دیان: ۱) ددان، دران؛ ۲) دیتسان، چاو پان پێ کەوت؛ ۳) خاچ‌پەرس، فەلە، فلە ف ۱) دندان؛ ۲) دیدند؛ ۳) ترسا.

دیانا: شارێکی کورد نشینە لە سنوری عیراق ف شهری است در مرز عراق.

دیان‌چەرمگ بون: دان سپی بونەوە ف کنایە از پررو شدن.

دیان‌ڕۆکڵە: دانەڕۆکە ف ولیمهٔ دندان درآوردن نوزاد.

دیان کلێلەبون: دان‌دەبەست چون ف دندان برهم چسبیدن.

دیان لێ تیژکردن: برێنی لە ئەماح کردن ف کنایە از طمع کردن در چیزی.

دیانە: ددانە ف دندانە.

دیانەڕێکێ: دانەچیڕە ف دندان قروچە.

دیای: ڕوانین، دیا ف نگاە کردن.

دیبا: بەرچاو هاتبا: (ئازادیم دیبا بەسم‌بو) ف اگر دیدە می‌شد.

دیباچە: پێشەکی کتێب، سەرەتای کتێب ف دیباچهٔ کتاب.

دێ‌باڤ: دایکی باوك، تەنك لەباوکەوە ف مادر پدر.

دێبکە: دەمکە ف کیسهٔ چرمین یا مشمع برای نگهداری آب.

دێبەر: زەوینی خواروی ئاوایی، بەردێ ف زمین پایین آبادی.

دیبەگ: دنگی گەورەی جەڵتوك ف دنگ بزرگ شالیکوب.

دیبەگلێ: گوندێکە ف روستایی است.

دیبەگە: گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی در کردستان.

دیتبار: تەواو ئاشکرا ف هویدا.

دیتم: بەرچاوم کەوت ف دیدم.

دیتن: بەرچاوکەوتن ف دیدن.

دیتنەوە: بەیداکردنی گومبوگ ف بازیافتن گم‌شده.

دیتۆخ: چاوساغ، بینا ف بینا.

دیتۆك: تازە پێداکەوتو ف نوکیسه، تازه بەدوران رسیده.

دیتی: ١) کەسێ شتی زۆر دیوەو بەئەزموونە؛ ٢) منالی لە کۆلان پەیداکراو؛ ٣) کردەی ڕابوردوی دیتن، چاوی پێ کەوت ف ١) با تجربه، دنیا دیده؛ ٢) کودك سر راهی؛ ٣) ماضی دیدن، دید.

دیجامە: چەند پارچە بەرۆی ڕەنگاورەنگە لێکی دەدەن‌و لە ڕاوەکەودا دەکاری دەهێنن ف دیوجامه.

دێجومە: دیجامە ف نگا: دیجامه.

دیچم: هەر دەچم ف حتماً می‌روم.

دیخۆن: دوخین ف بند شلوار.

دێد: ١) نازناو بۆ خوشکی گەورە؛ ٢) خوشکی باوك، پلك ف ١) خواهر بزرگ؛ ٢) عمّه.

دیدار: ١) سەرو سیما: (بەلام لە تەرح‌و دیدارت)؛ ٢) چونەدیار: (هاتومە دیدارت) ف ١) سیما؛ ٢) دیدار.

دێدار: خاوەنی ئاوایی، خێوی گوند ف ارباب، مالك ده.

دیداربینی: چونەلا بۆ چاوپێ کەوتن ف دیدنی کردن.

دێدك: سیلێ ف سیرز، طحال.

دیدە: ١) چاو؛ ٢) دیتی، بەئەزمون ف ١) چشم؛ ٢) باتجربه.

دێدە: وشەی دواندنی خوشکی گەورە، دادە ف کلمهٔ خطاب به خواهر بزرگ.

دێدەڕەش: دێدك، سیلێ ف طحال.

دیدەڤان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێدەك: جۆلانەی گوریس ف تاب طناب.

دیدەکانی: هەڵپەڕکێ، داوەت، دیلان ف رقص دسته‌جمعی.

دێدەکانێ: لەگوریس نیشتن، جۆلانەکردن ف تاب‌بازی.

دیدەن: دیدار، چونە چاوپێ کەوتن ف دیدنی، دیدار.

دیدەنمین: چاو فرمێسکاوی ف چشم اشکبار.

دیدەنی: دیدەن ف دیدنی، دیدار.

دیدەوان: ئێشك گری بان قەلا ف دیدبان.

دیدی: ژنداییك، باوەژن، باوازن ف زن‌پدر.

دێدێ: دێدە ف خطاب به خواهر بزرگ.

دیر: دوور، بەرانبەری نزیك ف دور.

دێر: ١) درەنگ؛ ٢) جێگەی ڕەبەنی خاچ‌پەرست؛ ٣) لەمێژینە ف ١) درنگ؛ ٢) دیر راهبان؛ ٣) گذشتهٔ دور.

دێڕ: خەتێ لە نوسین ف سطر.

دیراخێز: تەوەزەل، تەمەڵ، لەش‌گران ف تنبل، گران‌خیز.

دیرادور: دوراودور ف از راه دور.

دیرالۆش: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێران: ١) ناوداشتن، ناودێری؛ ٢) گونجان، جێگا نەبونەوە؛ ٣) بەپاکردن‌و پاك‌کردنی خەلە بۆ ئاش؛ ٤) لێ‌قەوماو، کۆست کەوتە؛ ٥) وێران ف ١) آبیاری؛ ٢) ظرفیت داشتن، گنجایش؛ ٣) بوجاری غله برای آسیاب؛ ٤) سیه‌روز، درمانده؛ ٥) ویران.

دێرانن: داشتنی زەوی ف آبیاری کردن.

دێراو: ١) بۆ، زەمینی چاڵکراو بۆ ناوی ناوباری نێداشان؛ ٢) ناوباری کردن ف ١) جوب، جوی؛ ٢) آبیاری شده.

دیربین: دوربین ف دوربین.

دیرخێز: دێراخێز ف سست، تنبل.

دیردەس: دووردەست ف خارج از دسترس.

دێرس: ١) درەنگ؛ ٢) وێران؛ ٣) کەونارا ف ١) درنگ؛ ٢) ویران؛ ٣) قدیمی.

دێرسی: ١) درەنگی؛ ٢) وێرانی؛ ٣) لەمێژینە ف ١) درنگی؛ ٢) ویرانی؛ ٣) باستانی.

دێرك: جێ‌ژیانی بچکۆلەی پیاوی ڕەبەن ف صومعهٔ راهب.

دێرکی: ١) جۆرێ هەنجیر؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) نوعی انجیر؛ ٢) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێرگا: لەمێژینە، لەمێژ، لە زوّرا ف دیرگاه.

دێرنەدێن: ڕۆژێکە لە مانگی ڕێبەنداندا فەلەی کوردستان ئاگری تێدا دەکەنەوە ف روز آتش‌افروزی ترسایان کردستان در بهمن ماه.

دێروخە: دێراو پڕکردن‌و شکاندنی بۆ سەر دێراوێ تر لە کەم‌ئاوی دا ف نوعی آبیاری جوب در موقع کم‌آبی.

دیرۆك: ١) چیرۆك، ڕوداوی مێژوویی؛ ٢) ڕوداوی خەیاڵی ف ١) افسانه؛ ٢) رویداد تاریخی.

دیرۆکڤان: ١) چیرۆك بێژ؛ ٢) مێژوبێژ ف ١) افسانه‌خوان؛ ٢) بازگوکنندهٔ رویدادهای تاریخی.

دێرەختێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێرەفانی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دیرەك: کۆڵەکە، ستوون، ئەستوندەك ف عمود، ستون.

دێرەکی: دێرکی ف نوعی انجیر.

دیرەگ: دیرەك ف ستون.

دێری: درەنگی ف درنگی.

دێرێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دێریشکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێریك: ١) مێژو، تاریخ؛ ٢) زۆر کەونارا، قەدیمی؛ ٣) ناوی شارێکە لە

کوردستان ف ۱) تاریخ: ۲) باستانی؛ ۳) نام شهری در کردستان.
دێرین: ڕابردەی زۆر دوور، لەمێژینە ف دیرینە، قدیمی.
دێرینە: دێرین ف دیرینە، قدیمی.
دێز: ۱) ڕەش، دژی سپی؛ ۲) ڕەشی ناماڵبۆر؛ ۳) دیزەی شێو تێدالێنان، دەفری گلین بۆ چێشت تیا لێنان؛ ۴) برێتی لە شووم و جووت‌فووشە، بێ‌فەڕ؛ ۵) بوونەهاتگ، بەدبەخت؛ ۶) گیشەی گەڵ و گیا بۆ زستان ف ۱) سیاه؛ ۲) رنگ خاکستری تیره؛ ۳) دیزی، دیگ گلی؛ ۴) کنایه از نحس؛ ۵) بدبخت، بدشانس؛ ۶) تودهٔ برگ برای علوفهٔ زمستانی.
دیزا: ژنکچ کە دە گەڵ دایکی هاتبێتە ماڵ ژن باوکی ف دختری که همراه مادرش به خانهٔ ناپدری رفته باشد.
دیزداشە: دژداشە ف پیراهن بلند.
دیزك: دیزەی چێشت تێدا لێنان ف دیزی.
دێزك: دێز، ڕەشی ناماڵبۆر ف خاکستری تیره.
دێزگ: ۱) دێزك؛ ۲) بێ‌ناڵح، بەوبەخت ف ۱) خاکستری تیره؛ ۲) بدشانس.
دیزە: دەفری گلی شێو تێدا لێنان ف دیزی، دیگ گلی.
دێزە: دێز ف نگا: دێز.
دیزەبەدەرخونە: برێتی لە پۆشینی سوڕ ف کنایه از پوشیدن راز.
دیزەبەکۆڵ: کەسێ لەبەر پاراستنی ماڵی زۆر ناوێرێ کۆچ بکا ف کسی که بخاطر حفظ اموالش نمی‌خواهد کوچ کند.
دێزەك: ۱) تەمەڵ، بێ‌کارە؛ ۲) بەدبەخت ف ۱) تنبل؛ ۲) بدشانس.
دیزەڵۆکە: دیزەی چکۆلە، کینەلە ف دیزی کوچك.
دیزەلە: چوزەلە، دوزەلە ف مزمار، نوعی آلت موسیقی.
دیزەڵە: ۱) دیزەڵۆکە؛ ۲) قوڵابی پشت سمت ف ۱) دیزی کوچك؛ ۲) گودی بالای باسن.
دیژنك: تەرە تیزە ف شاهی.
دیژە: ڕەوشت، تابن، مەزەب ف مذهب.
دیژەڵە: گوێژ، گێوژ، گفیسك، دارێك و بەری دارێکی درکاوبە ف زالزالك.
دیس: توند پێکەوە نوساو، بەسەریەکا لکاو ف محکم چسبیده.
دیسا: ئەمجاریش، دوبارە، نێدن ف باز، ایضاً.
دیسان: دیسا ف باز، ایضاً.
دیسانەوە: دیسا ف باز، ایضاً.
دیستان: سێ پایەی بن بە ڕوش ف سەپایهٔ زیر دیگ روی آتش.
دیسك: سوێنە، تەشتی قوڕین ف طشت سفالین.
دیسنەك: نوسەکە، نوسەنەکە، درکێکە بە جلکەوە دەنوسێ ف خاری است به لباس و پشم می‌چسبد.
دێسنی: داسنی، بەزبدی، نێزدی ف نگا: داسنی.
دیسۆ: گوڵەسەگ کە سواری دێڵەسەگ دەبێ ف سوار شدن سگ نر بر ماده.
دیسە: مەڕەکێوی، بەزی کۆڤی ف گوسفند کوهی.
دیسێ: دابسێ ف مشتعل است.
دیش: ۱) ئامرازی کار؛ ۲) کەلوپەلی ناو ماڵ؛ ۳) نربش: (نی دیش بینە) ف ۱) ابزار کار؛ ۲) اثاثیهٔ منزل؛ ۳) دیگری هم.
دیشاڤ: دۆشاو، شوك ف شیرهٔ انگور و...، دوشاب.
دیشاو: دیشاڤ ف شیرهٔ انگور و...
دیشلامە: چای تاڵ کە قەند دەنێنە دەم و دەیخونەوە ف چای قندپهلو.
دیشلەمە: دیشلامە ف چای قندپهلو.
دیشەو: دوێ‌شەو، شەوادی ف دیشب.
دیڤ: ۱) کلك، دو، دوڤك؛ ۲) دوگ، دوگە ف ۱) دم؛ ۲) دنبه.
دێڤ: دێو، عیفریت کە لە چیرۆکانداهەیە ف دیو افسانه.
دیڤانە: دێوانە، شێت ف دیوانه.
دیڤوك: هاروهاج، نەگونجاو، بزوز ف شیطنت‌باز.
دیڤونە: دێوانە ف دیوانه.
دیڤەرە: جەرچی، فرۆشیاری گەڕۆك ف پیلەور.
دیڤەلان: هەمیشە لەدو، دوف‌دوڤك ف دنباله‌رو سمج.
دیڤەلانك: دیڤەلان ف دنباله‌رو سمج.
دیق: ۱) دەردەباریکە؛ ۲) برێتی لە خەمی زۆر: (دیقم زۆرە) ف ۱) بیماری دق، سل؛ ۲) کنایه از غم جانکاه.
دێق: دیق ف نگا: دیق.
دیق کردن: برێتی لە مردن لەبەر خەفەتی زۆر ف کنایه از مرگ به‌علت غصهٔ بسیار.
دیقل: کەڵەشێر، کەڵەباب، نێری مریشك ف خروس.
دیقەت: وردبونەوە، تێ‌ڕامان ف دقت.
دیقەدیقەدان: گاڵتە پێ‌کردن و توڕە کردن ف مسخره کردن و آزردن.
دیك: ۱) خەڕەك؛ ۲) دیقل ف ۱) دوك؛ ۲) خروس.
دیکانە: دەمکانە، دەموکانە ف مو بزك.
دێکانی: خەڵکی لادێ، گوندی ف دهاتی.
دێ کرن: لێ‌وردبونەوە ف دقت کردن.
دیکل: دیقل، کەڵەشێر ف خروس.
دێ کلۆز: جۆرێ چێشتە ف نوعی آش.
دیکلوك: جیتچکەسلاو، باپشکێو ف گل‌مژه.
دێ گولان: شارۆکەیەکە لەلای سنە ف قصبه‌ای در منطقهٔ سنندج.
دێگە: ۱) شوێنی دێ، ئاسەواری دێ، جێ‌گوند؛ ۲) خاڵنیك، خوشکی دایك ف ۱) جای دهکده؛ ۲) خاله.
دیگە: دیزە ف دیزی.
دیل: ئێسیر، یەخسیر ف اسیر.
دێل: مێوینەی جانەوەران، دێڵ ف دله.
دێڵ: ۱) مێوینەی زۆر لە جانەوەران وەك کەر، سەگ، گورگ، ڕێوی، شێر، ورچ، دێو و هی نربش؛ ۲) بەخسیر، گیراو لە شەڕدا ف ۱) دله، مادینهٔ بسیاری از جانوران؛ ۲) اسیر.
دیلاب: دۆلاب، دۆلاب ف دولاب.
دیلان: ۱) دەلان؛ ۲) هەڵپەرکێ، داوەت؛ ۳) گێژ و دەبەنگ، حەبۆل؛ ۴) جۆلانە ف ۱) تراوش؛ ۲) رقص گروهی؛ ۳) گیج و خل؛ ۴) تاب طناب.

دبلاندن: دەلاندن [ف] تراویدن.

دیلانه: هەڵپەڕکێ، گۆبەند [ف] رقص گروهی.

دیلانێ: ١) دیلانه؛ ٢) لەگۆریس نیشتن، جوڵانه کردن [ف] ١) رقص گروهی؛ ٢) تاب بازی.

دیلباز: ١) قسەزان؛ ٢) زۆربێژ، چەنەوەر [ف] ١) سخن‌دان و زیرک؛ ٢) زبانباز.

دیلبلان: دیلباز [ف] نگا: دیلباز.

دیلبەند: تەرجمان، باجفەکار [ف] مترجم.

دیلکه: گوندیکه [ف] روستایی است.

دیلم: قاش، کوژ [ف] قاچ.

دیلمار: جۆری مارمیلکەی درێژ [ف] نوعی مارمولك.

دیلمانج: باجفەکار، تەرجمان [ف] مترجم.

دیلندیز: دیرندیز، جەژنێکی فەلانه ئاگر دەکەنەوه [ف] از اعیاد مسیحیان در زمستان.

دیلۆك: سترانی داوەتی، گۆرانی بۆ هەڵپەڕکێ [ف] ترانهٔ رقص.

دیلۆکڤان: گۆرانی بێژی داوەتی [ف] ترانه‌خوان رقص.

دیله: قورم، سپان، دوده [ف] دوده.

دێله: ١) نیشانەی مێ‌بەتی که پێش ناوی جانەوەر دەکەوێ: (**دێڵەسەگ، دێڵەدز**)؛ ٢) تەختە بەردی سەربان‌پۆش [ف] ١) پیشوند به‌معنی مادینه، دله؛ ٢) پوشهٔ سنگی سقف.

دێلەبەبا: مێچکەسەگی تێرخواز [ف] دله‌سگ جفت‌خواه.

دێلەدز: بریتی له ژنی زمان درێژی بێ‌شەرم [ف] کنایه از زن سلیطه.

دێلەبەن: ١) میچی خانوی به بەرد داپۆشراو؛ ٢) وەستای دێلەبەنی [ف] ١) سقف پوشیده با تخته‌سنگ؛ ٢) بنای سنگ‌پوش سقف.

دیل‌بەند: دیلماج، تەرجمان، دیلمان [ف] مترجم.

دیلەك: ١) تکا، بازانەوه بۆ کەسێ، شفات؛ ٢) دیرەك [ف] ١) شفاعت؛ ٢) بالار، ستون.

دیلەکان: جوڵانەی گوریس [ف] تاب طناب.

دیلەکانێ: لەجوڵانەنیشتن [ف] تاب‌بازی.

دیلەکچی: تکاکار [ف] شفیع.

دێلەمار: ماری ژەهردار [ف] مار سمی.

دێلێ: تەختەبەردی میچ‌پۆش [ف] تخته‌سنگ سقف‌پوش.

دیم: ١) دەیم؛ ٢) دەم‌و چاو، روخسار؛ ٣) رومەت، کوڵمه، کوڵم؛ ٤) دیتم، چاوم پێ کەوت [ف] ١) کشت دیمی، زمین دیم؛ ٢) چهره؛ ٣) گونه؛ ٤) دیدم.

دێم: ١) دەیم؛ ٢) بەرانبەری دەچم، تێم، بەم [ف] ١) زمین دیم، کشت دیمی؛ ٢) می‌آیم.

دیمانی: جێ خۆش کردن، مانەوه له شوێنێ [ف] اقامت.

دێ‌ماری: زڕدایك، باوەژن [ف] نامادری.

دیمان: ١) چاو پێ کەوتنەوەی دۆست؛ ٢) دیتمان، چاومان پێ کەوت [ف] ١) بازدیدن دوست؛ ٢) دیدیم.

دیمانه: دیمان، چاوپێ کەوتنەوەی دۆست: (**دیمانەت بەخێر** ناسەم کردبوی) [ف] بازدیدن دوست.

دیم‌جامه: ١) دیو جامه؛ ٢) شتی خەباڵی بەبەر چاودا هاتن [ف] ١) دیوجامه؛ ٢) شبح.

دێم‌چێن: دێمەکار کێڵ [ف] کشاورز دیم کار.

دێمزار: زەمینی دێم [ف] زمین دیم.

دیمکه: دەمکه [ف] نگا: دەمکه.

دیمه: ١) دیم، روخسار؛ ٢) سەرکوڵمه؛ ٣) روکێش [ف] ١) رخسار؛ ٢) گونه؛ ٣) روکش.

دێمەروك: دێمزار [ف] زمین دیمی.

دیمەشۆر: رێشوڵەی حەمام، شتێ سپیه ژنان له حەمام خۆی پێ دەشۆن [ف] روشوره.

دیمەشۆره: دیمەشۆر [ف] روشوره.

دیمەك: ١) داری ناو دیوار بۆ قاییمی؛ ٢) دەندە، جێگەی گاسن له ئامۆردا [ف] ١) چوب لایهٔ دیوار؛ ٢) جای گاوآهن در خیش.

دێمەکار: ١) چاندراوی دێم؛ ٢) دێمەزار [ف] ١) کشت دیمی؛ ٢) زمین دیم.

دیمەن: چاوەنداز، بەرچاو [ف] منظره.

دێمی: چاندراوی دێم [ف] کشت دیمی.

دێمیله: ١) هەرزنە گەوره، زووات؛ ٢) نرۆزی دێمی [ف] ١) ارزن خوشه‌ای، ذرت؛ ٢) خیارچنبر دیمی.

دین: ١) خوابەرستی؛ ٢) شێت، لیوه؛ ٣) زان، منال بون: (دوکۆزی به زگێك دبوه)؛ ٤) چاو پێ کەوتن، دیتن [ف] ١) دین، آیین؛ ٢) دیوانه؛ ٣) زاییدن؛ ٤) دیدن.

دێن: بێ خواس [ف] پابرهنه.

دینا: فتوا، بەرەوا زانین [ف] فتوا، روادیدن.

دینار: ١) سەدبەکی قرانێکی ئێران؛ ٢) بیست درەمی پارەی ولاتی عارەب؛ ٣) پەرەقومار که خاڵی خشتی چوارگۆشەی سووری تێدابه [ف] ١) یك‌صدم ریال ایرانی؛ ٢) بیست دوم پول کشورهای عربی؛ ٣) خالی در ورق قمار، خشت.

دیناروەند: هۆزێکی کورده [ف] طایفه‌ای از کرد.

دیناو: بەگیان خودادینن [ف] مکاشفه.

دیناوەر: فتوادەر [ف] مُفتی.

دین‌تەنك: کەم‌باوەر، کەم‌بڕوا به دین [ف] کم‌باور در دیانت.

دینج: ١) ئاسودەو بێ‌خەم؛ ٢) جێگەی تەنیایی [ف] ١) آسوده؛ ٢) خلوت، دنج.

دیندار: ١) بەدین، خوابەرستی راست؛ ٢) دارێکی لیرەوارە [ف] ١) متدیّن؛ ٢) نام درختی جنگلی است.

دینداری: بەجێ هێنانی کارەکانی ئاینی بەباشی [ف] عمل به احکام دین کردن.

دیندز: بێ بڕوا به خوا، کافر [ف] کافر.

دینسز: دیندز [ف] کافر.

دینگ: ١) دنگ، ئامرازی چەڵتوك پاك کردن؛ ٢) دەسکاونگ [ف] ١)

دنگ شالیکوبی؛ ٢) دستهٔ هاون.

دینگە: ١) دنگە، کوڵەکەی لە بەردو فور؛ ٢) شێت خانە ف ١) نگا: دنگە؛ ٢) تیمارستان.

دینوك: ١) کەمێك، نۆزکاڵێك؛ ٢) شێنۆکە ف ١) اندکی؛ ٢) سادە لوح.

دینـەوە: ١) وەدیتن، دیتنـەوەی گومبوگ؛ ٢) دوبارە دیتنی کەسێك ف ١) باریافتن گم شده؛ ٢) بازدیدن.

دینـەوەر: ١) دینـاوەر؛ ٢) پردی سیرات؛ ٣) ناوی مەڵبەنـدێکـە لە کوردستان ف ١) مُفتی؛ ٢) پل صراط؛ ٣) منطقه‌ای در کردستان.

دینـەوەری: نازنـاوی زانـابەکی بەنـاوبـانگی کوردە ف لقب یکی از دانشمندان مشهور کرد.

دینی: ١) سەر بە ئاین؛ ٢) شێتابەنی ف ١) آیینی؛ ٢) دیوانگی.

دێنـێ: ١) دویکە، دوێنێکە، رۆژی پێش ئەمرۆ؛ ٢) ئەهێنێ؛ ٣) هێژابە ف ١) دیروز؛ ٢) می‌آورد؛ ٣) می‌ارزد.

دێنیا: دویکە ف دیروز.

دیو: ١) مەڵبەنـد: (دیوی پژدەر، دیوی گەورکـان)؛ ٢) چاوەخـانـو: (ماڵەکەم سێ دیوی هەیە)؛ ٣) لا، ئەنراف، پێش بان پشتی هەرشت: (من لەو دیو بوم، لەو دیوی بەردەکـە وە ئێرە دیار نیە)؛ ٤) دیتـراو، بینراو ف ١) منطقه؛ ٢) یکباب از خانه، یك اتاق؛ ٣) طرف، جهت، پشت، یا روی جیزی؛ ٤) دیده شده.

دێو: ١) شتێکە خەیاڵیو ترسێنەر؛ ٢) گیسە گەڵو گیا بۆ زستان؛ ٣) لا، ئەنراف، بەر بان پشت ف ١) دیو؛ ٢) تودهٔ علوفهٔ زمستانی؛ ٣) طرف، جهت، پشت یا روی هر چیز.

دیوا: پارچەیەکی ئاوریشمە ف دیبا.

دیواچە: دیباجە ف دیباچە.

دیواخ: تارا، خێلی ف پارچه‌ای که با آن صورت سروس را می‌پوشانند.

دیواخان: ١) زۆری کۆمەڵ لێ‌دانیشتن؛ ٢) ئۆدەی میوانی ئاغاو خان ف ١) مجلس عمومی دهکده؛ ٢) اتاق مهمانی ارباب.

دیواخانە: دیواخان ف نگا: دیواخان.

دیوار: هەڵچناوی بڵند لە کەرەسەی ماڵدروست کردن ف دیوار.

دیواربڕ: ئامرازی دیوارکون کردن بە دەست دزەوە ف ابزار سوراخ کردن دیوار برای دزدی.

دیوارە: لێواری بڵندکراو وەك دیوارو کورت‌تر ف کنارهٔ مرتفع.

دیوان: ١) دیواخـان؛ ٢) دەزگای میری؛ ٣) کتێبی شێعـر ف ١) نگـا: دیواخان؛ ٢) دستگاه دولتی؛ ٣) دیوان شعر.

دێوان: ١) دیواخـان؛ ٢) کوێخـا، گزیر، ئاگاداری گونـد ف ١) نگـا: دیواخان؛ ٢) کدخدا، مباشر ارباب.

دیوان‌خانە: دیواخان ف نگا: دیواخان.

دیواندر: زۆر قسەزان ف سخنور مجلس.

دیواندەر: کونبوگ لە هەردو دیو ف سوراخ شده از دو طرف.

دیواندەرە: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری در کردستان.

دیواندیو: بەراوەژو: (کەوای دیواندیو دەبەر کردوە) ف وارونه، زیرورو.

دێوانە: ١) گێل و حوڵ و نەفام؛ ٢) جۆرە روەێکی شێخان؛ ٣) وەك دێو؛ ٤) تاکەناکەی دەغڵ کە تازە سەر وەدەر دەنێ ف ١) گیج و نفهم؛ ٢) درویش مجذوب؛ ٣) دیوسان؛ ٤) کِشتی که نك و تولك سبز شده باشد.

دیوانی: ١) سەر بە دەوڵەت؛ ٢) جۆرێ خەتی نوسین ف ١) منتسب به دولت؛ ٢) نوعی خط.

دیواودەر: دیواندەر ف سوراخ از دوطرف.

دیواودیـو: ١) دیوانـدەر؛ ٢) دیوانـدیـو ف ١) سوراخ از دوطـرف؛ ٢) وارونه، زیرورو.

دێوبەند: نوشتە بۆ شێت چاکردنەوە ف دعا که برای دیوانه نوبسند.

دێوجامە: دیجامە ف نگا: دیجامە.

دێودڵ: بڕبڕی لە ئازا، نەترس ف کنایه از پردل، نترس.

دێور: زڤڕ، گەڕانەوە: (دێور بکە) ف برگشتن.

دیوەخان: دیواخان ف نگا: دیواخان.

دیوەدەر: دیواندەر ف از دو طرف سوراخ شده.

دێوەڕژەن: تۆزو دوکەڵی تێکەڵاوی خەست ف دود و غبار غلیظ.

دێوەرە: چەرچی ف پیلەور.

دێوەزمە: جنۆکەیەکە شەوانە ترسەنۆکو ئازا دەئەزمونێ ف غول بیابان.

دێوەلـۆکـە: جنۆکەی کورتەباڵای هەموگیان تیسکن: (وەك دێوەلۆکە نوکی بەری بسنێ هاتوە) «شێخ رەزا» ف جنّ کوتاه قد پشمالو.

دێوی: کاری وەك کاری دێو، دێوانە ف کاردیو، دیوسان.

دیە: چاو ف دیده، چشم.

دێە: ١) وشەی دنەدان، دەی؛ ٢) دێو، گیسەگەڵای سەر دار ف ١) هی، کلمهٔ تحریك؛ ٢) تودهٔ برگ درخت برای علوفه.

دێهات: گوندگەل، ئاوایی‌گەل ف دهات.

دێهاتی: لاگەیی، خەڵکی دێ، لەدێ نیشتەجێ: (هەزار ئاغای فگۆڵی و شەخسی دیبلۆمـە و سیاسەت‌زان / بە قوربانی سمێڵی خدرەگزۆی پیاوی دێهاتی) «خاڵەمین» ف دهاتی.

دیەی: دین، چاوپێ کەوتن ف دیدن، دیدار.

دێی مەلای: گوندێکە ف روستایی است.



ڕا: ١) تەگبیر: (بیر و ڕا)؛ ٢) شیان: (ڕات ناکەوێ)؛ ٣) ڕێگە؛ ٤) بۆجێ: (ئەڕا)؛ ٥) جار، کەڕەت، دەحفە: (ئەمڕا)؛ ٦) پێ ڕازی بون: (ڕام لێ نیە)؛ ٧) پێشگرێکە ڕاستەو ڕاست نە بەرزیو نە نزمی ئەگەیەنێ (ڕادە، ڕاخە)؛ ٨) بڵند: (ڕابە)؛ ٩) هەڵاتن، غاردان: (ڕاکە)؛ ١٠) دەگەڵی: (بەمن ڕا)؛ ١١) لابەن: (لە تۆ ڕا بۆ من)؛ ١٢) چاوێری: (لێی ڕاکەونم بزانم چدەکا)؛ ١٣) هێشتن: (لای خۆنی ڕاگرە)؛ ١٤) چەقین: (دزوێکم دە پێ ڕاچوە)؛ ١٥) ناوەوە: (دەستم دەو کونە ڕاکرد)؛ ١٦) فێربون: (ڕاهاتن) ف ١) رأی، فکر؛ ٢) لیاقت؛ ٣) راه؛ ٤) چرا؛ ٥) دفعه؛ ٦) رضایت؛ ٧) پیشوندی است حالت افقی را می‌رساند؛ ٨) بلند؛ ٩) دو، رفتن با شتاب؛ ١٠) همراهی، با؛ ١١) طرف؛ ١٢) مراقبت؛ ١٣) هشتن؛ ١٤) خلیدن؛ ١٥) داخل؛ ١٦) یادگیری.

ڕائساو: ١) ناوەڕۆ؛ ٢) ڕێگەی سەفەر بە ئاوا، ناوەڕێ ف ١) مجرای فاضلاب؛ ٢) آبراهه.

ڕائەسپاردە: کەسێ کە بە وەڵامێکەوە ناردراوە ف پیغام‌بر، سفارش شده.

ڕائەنگاوتن: ڕاستەوڕاست درێژکردنی شتێ بە سەر بۆشاییدا: (تەناف **ڕائەنگێوە**، دارمان بەسەر خانو **ڕائەنگاوت**) ف افقی از بالا دراز کردن.

ڕابارتن: بەسەربردن، گوزەران کردن ف گذرانیدن.

ڕابڕ: ڕێگر، گۆران، جەتە ف راهزن.

ڕابرد: بەسەرچو، بهورد، بۆری ف گذشت.

ڕابـردن: ١) بەسەرچون؛ ٢) هاتن و ڕۆیشتن ف ١) گذشتن؛ ٢) گذرکردن.

ڕابردو: ڕوداوی نەماو، گوزەراو، بۆردە ف گذشته.

ڕابردە: ڕابردو ف گذشته.

ڕابگار: ڕێبوار، کەسێ لەڕێ دەڕوا ف رونده، رهرو، رهگذر.

ڕابگردن: ڕابردن ف نگا: ڕابردن.

ڕابـواردن: ١) ڕابارتن؛ ٢) ڕابواردنی لەزۆر خۆش ژیان ف ١) گذرانیدن؛ ٢) کنایه از خوشگذرانی.

ڕابوردو: ڕابردو، ڕابردە ف گذشته.

ڕابوردە: ڕابردو، ڕابردە ف گذشته.

ڕابوری: ڕابردە ف گذشته.

ڕابورین: ڕابارتن، ڕابواردن ف گذرانیدن.

ڕابون: هەستان، بەرزەوەبون ف برخاستن.

ڕابەر: شارەزای پێشڕەو، ڕێبەر ف رهبر.

ڕابەری: شارەزایی کردن، بەڵەدی کردن ف راهنمایی کردن.

ڕابەزاندن: شەڕە چەقە، شەڕو هەرای هەر بە دەم ف جدال لفظی.

ڕابەستن: بەخۆوە قایم‌کردن: (فیشەکدانی **ڕابەست**) ف چیزی به‌خود بستن.

ڕابیژ: تەگبیر ف مشورت.

ڕابیژگە: کۆڕی تەگبیر لە کارێ کردن ف مجلس استشاره.

ڕابیژەك: ڕابیژ ف مشورت.

ڕابین: ڕابون ف برخاستن.

ڕابینی: ١) بڕوا پێ کردن، باوەڕپێهانن؛ ٢) تێ‌ڕادبوی ف ١) اعتماد؛ ٢) حساب کردن روی کسی.

ڕابینیـن: ١) تێ‌ڕادین؛ ٢) بڕوابی ف ١) حساب کردن روی کسی؛ ٢) اعتماد کردن.

ڕابسـان: ١) لەپڕ جیابونەوە؛ ٢) ڕاسان ف ١) ناگهان جدا شدن؛ ٢) ژست حمله گرفتن.

ڕاپسکان: لەپڕو بەهێز جیابونەوە ف یکهو جدا شدن.

ڕاپسکاندن: ڕفاندنی لەنەکاو ف ربودن ناگهانی.

ڕاپـۆڕ: ١) ئاخن، پەستاوان، خستنەناو بە تەپم؛ ٢) خەبەری ڕوداو بۆ پیاوی لەخۆ گەورەتر ف ١) آگنه با فشار، چپاندن؛ ٢) راپرت.

ڕاپۆڕاندن: پەستاوتن، ئاخنین، بەزۆر دەئاوتان ف با فشار فروکردن، چپانیدن.

ڕاپۆرت: خەبەری ڕوداو، ڕاپۆڕ ف راپرت.

ڕاپۆرتچی: کەسێ کە خەبەری ڕوداو بۆ گەورە دەنوسێ ف گزارشگر.

ڕاپەڕ: توندوتۆڵی، گورج و گۆڵی، چالاکی ف نشاط و چالاکی.

ڕاپەڕاندن: ١) کار پێك هێنــان یە مەزبونی، ئەنجام دان نازایانە؛ ٢) لەخـەو هەڵسناندن، ڕخەوڕاکرن ف ١) انجام دادن چالاکانه؛ ٢) از خواب بیدار کردن، از خواب پراندن.

ڕاپەڕکاندن: ١) پێ هەڵچوُن بە دارو چیا؛ ٢) چە مۆڵە دادانی سەگ و... ف ١) بالا رفتن از درحت و کوه؛ ٢) بر دو دست خوابیدن سگ و...

ڕاپەڕمون: نێڕادبوی، نێڕادبنن، شایان زانین: (دەخوی **ڕاتەپەڕمو** نەوکارە بکا) ف شایسته دانستن، سراغ داشتن لیاقت در کسی، روی کسی حساب کردن.

ڕاپەڕین: ١) لەپڕ بڵندبـو ن، زوهەستان؛ ٢) گـورج دەس بەکاربون؛ ٣) لە نەکـاو لەخـەو هەستـان؛ ٤) داچڵەکان، هەڵبەزین؛ ٥) ڕاست بونەوەی گەل دژی حوکمات، شۆڕش ف ١) ناگهان خیز برداشتن؛ ٢) فرز دست بەکـار شدن؛ ٣) بکهو از خواب پر بدن؛ ٤) بکه خوردن، ور جهیدن؛ ٥) قیام عمومی بر علیه حکومت، انقلاب.

ڕاپەڕێن: کەسێ کە ڕادە بەڕێنێ ف فاعل «ڕابەڕاندن».

ڕاپەلکاندن: ڕابەڕکاندن ف نگا: ڕاپەڕکاندن.

ڕاپیتە: هانوچوی یە پەلەپەل و ئەوسەر ئەمسەر، ڕاونجکە ف آمد و رفت باشتاب در بکجا.

ڕاپێچـان: ١) وەبـەرخـۆدان و بەغار بردن؛ ٢) خۆ گورج کردنەوە؛ ٣) رامـاشتن، ڕامـاڵین ف ١) جلوانـداختن و باشتاب بردن؛ ٢) لباس پوشیدن؛ ٣) نگا: ڕاماڵ.

ڕاپێچ کردن: ڕاپێچان ف نگا: ڕاپێچان.

ڕاتب: ١) جیرە، بژیوێ کە دەدرێ بە دەرس خوێن و کارکەری دەوڵەت؛ ٢) ئەو کەڵو پەلەی راوکەر لە پشتی خۆیانی دەبەستن ف ١) جیره، مواجب؛ ٢) وسایلی که صیاد بەهمراه خود حمل می‌کند.

ڕاتبە: رانوە ف کمك هزینهٔ طلبەها.

ڕاتڵەقان: هەژانی دەفری شتی نراو ف جنبش ظرف مایعات.

ڕاتڵەقاندن: هەژاندنی دەفری شتی نراو ف تکان دادن ظرف مایعات.

ڕاتڵەکان: ڕاتلەقان ف نگا: ڕاتلەقان.

ڕاتڵەکاندن: ڕاتڵەقاندن ف نگا: ڕاتڵەقاندن.

ڕاتو: ڕاتوە، ڕاتبە، خێری نان و شتی تر کە بە فەقێ دەدرێ ف بخشش به طلبه علوم دینی.

ڕاتوە: ڕاتو ف نگا: ڕاتو.

ڕاتەکان: جوڵانی بەنوند ف تکان شدید.

ڕاتەکانـدن: ١) تەکان پێـدانی توند؛ ٢) تەکاندنـی ڕابەخ لە بڵندەوە ف ١) تکان دادن شدید؛ ٢) تکانیدن پارچه و زیرانداز از بالا به پایین.

ڕاجلفین: ڕاچەنین، شڵەژان ف یکەخوردن.

ڕاجە: پەیاغ، داردەستی درێژ ف چوبدستی بلند.

ڕاج: ئەڕای چی، بۆچی، لەبەر چی ف چرا.

ڕاچاندن: ڕایەڵ کردن، ڕێزکردنی داوی چنین بۆ تێبوەدانی پۆ. داچاندن ف رده کردن تار بافتنی.

ڕاچاوکرن: هەڵبژاردن و دەبەرچاو گرتنی کەسێ یان شتێ بۆ کارێك ف انتخاب چیزی یاکسی برای انجام کاری.

ڕاچڕاندن: ڕاسەوڕاست دڕاندن ف افقی دریدن.

ڕاچڵەکاندن: داچڵەکاندن ف نگا: داچڵەکاندن.

ڕاچڵەکین: داچڵەکین، راجلفین ف نگا: داچڵەکین.

ڕاچون: قوپانی زەوی ف فرورفتن زمین.

ڕاچە: ١) دارەڕای خانو؛ ٢) بۆچی، لەبەر چی؟؛ ٣) باسکێشتی نامور؛ ٤) بەرچیغ ف ١) الوار بر سقف؛ ٢) برای چه؛ ٣) سنج خیش؛ ٤) چوب میخ چیغ.

ڕاچەفت: بر بنی لەکەم تاوەزو نەگبیر نەزان ف کنایه از احمق.

ڕاچەناندن: لەپڕ نرساندن ف بکهو ترساندن.

ڕاچەنین: لەرزینی کەم لە شێکی لەپڕ و نەکاو ف یکەخوردن.

ڕاچیتە: سیابی دەرمانی بزیشك، نوسخەی حەکیم ف نسخهٔ دکتر.

ڕاخ: ١) گردو کێوی سەوز لە گیا؛ ٢) خەم، مەینـەت ف ١) تپـه و کوه سرسبز؛ ٢) غم.

ڕاخران: داخران، پان‌کرانەوەی ڕابەخ لە سەر زەوی ف گسترده شدن.

ڕاخراندن: ڕاکێشان بە زەمینداف بر زمین کشیدن.

ڕاخـراو: ١) ڕایەخـی بەزەوی دا پان‌کراوە؛ ٢) بەڕێ کراو، وەسـەر ڕێگەخراو ف ١) گسترده؛ ٢) راهی شده.

ڕاخستن: ١) ڕاخـران. پان‌کردنەوەی ڕابەخ؛ ٢) بەڕێ کردن. بەڕێگەدا ناردن ف ١) گسترن؛ ٢) راه‌اندازی، راهی کردن.

ڕاخشیـن: ١) خوشین، شێلـەهـان، بەخزین ڕۆیشتنـی مارو خەزوکی تر؛ ٢) ڕاکشـانی ئەستێرە لە عاسمان ف ١) خزیدن خزنده؛ ٢) تیر کشیدن ستاره.

ڕاخورین: ١) هەڕەشەکردن؛ ٢) هانەدانی بارەبەر بۆ خۆش ڕۆیشتن ف ١) تهدید؛ ٢) هی کردن حیوان.

ڕاخوستن: پەنابردن، چونەژێر دالدەی... ف التجا کردن، پناه بردن.

ڕاخوشین: ڕاخشین ف نگا: ڕاخشین.

ڕاخە: لە زەویدا پانی بکەوە ف بگستر، امر به گستردن.

ڕاخەر: ١) ڕابەخ، بەڕەو حەسیرو هەرچی لە سەر زەوی پان دەکرێتەوە؛ ٢) کەسێ ژێر ئەنداز پان دەکانەوە ف ١) زیرانداز؛ ٢) گسترنده.

ڕاد: پەڕی تیری کەوان، چوکڵەی لای خواروی تیر ف پرهٔ تیر، **سوفار**.

ڕادار: ١) ڕابڕ؛ ٢) ڕێـوان، ناگاری ڕێگـە؛ ٣) پێتاك وەرگر، باجگـر ف ١) راهزن؛ ٢) راهدار، پاسبان راه؛ ٣) باجگیر.

ڕادارانە: پیتاکی سەرەڕێ، باجێ کە لە ڕێگە دەدری ف باج سر راه.

ڕادارخانە: جێگەی باج‌ساندن لە سەرڕێگە ف باجگاه.

ڕاداری: باجگری ف باجگیری.

ڕاداشتن: ڕاباندنی منداڵ لە سەر دەستان ف بچه بر دست گرفتن برای دفع ادرار و مدفوع.

ڕادان: ١) ئەسپـاردن بۆ سازکـردن: (کـەوام بە **ڕادان** داوە)؛ ٢) وەبەر خۆدان و ماشتن؛ ٣) زبدە بونی ناوی دەلیالە مانگەشەوێدا؛ ٤) دارێ کە لە بانی گۆڵــە بە درگایەوە دەنێن؛ ٥) داگیرسـانـدنی سۆبـە ف ١) سفارش ساختن؛ ٢) جلو روبیدن؛ ٣) مدّ دریا؛ ٤) چوبی که به جای

قفل پشت در نهند؛ ٥) افروختن بخاری.

ڕادانه: گوندێکه له لای نەغەدە ف روستایی نزدیك نقده.

ڕادو: هەڵاتنی کچ دەگەڵ کوڕ بێ پرسی دایك و باب ف فرار دختر با پسر.

ڕادوکەوتن: کچ دەگەڵ کوڕ هەڵاتن ف فرار دختر با پسر.

ڕادونان: کەوتنەشوێن گیاندارێك بەغار ف دنبال کردن باشتاب.

ڕادوێ: نامرازێکە دەنگی هەمو دنیا بەگوێ دەگەیەنێ، ڕادیۆ، بیسگە ف رادیو.

ڕادوێن: ڕادوێ ف رادیو.

ڕاده: ١) ئەنــدازە؛ ٢) چلۆنــەتی؛ ٣) بارست؛ ٤) کلیلی دار بۆ قفڵی داربن؛ ٥) پرپــێدا کردن، ڕاهێنشتن ف ١) انــدازه؛ ٢) کیفیت؛ ٣) حجم؛ ٤) کلید چوبی؛ ٥) اسلحه گرفتن برای جنگ.

ڕادەر: نۆزەن، تازە داهاتگ ف تازه ایجاد شده.

ڕادەست: خۆدان بە دەستەوە ف تسلیم شدن.

ڕادەست کرن: وەگیر هێنان ف گیرآوردن.

ڕادێ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

ڕادیۆ: ڕادوێ ف رادیو.

ڕادیۆن: ڕادوێ ف رادیو.

ڕاڕ: ١) لەبــەربەك بڵاوبــوگ، هەڵاهــەڵا: (گۆشتــەکە هێند کوڵیوە ڕاڕ بۆگە)؛ ٢) سەگی دڕ ف ١) لهیده از حرارت؛ ٢) سگ درنده.

ڕاڕا: ١) وازوازی، هــەردەم لە ســەر هەوایــەك؛ ٢) خەتـخەت ف ١) متذبذب، دمدمی‌مزاج؛ ٢) راه‌راه.

ڕاڕفان: بەگیرهێنان و فڕاندن ف گیرآوردن و ربودن.

ڕاڕفــاندن: ڕاڕفان: (کەڵەشێرێ کە فەیی کرد لە بنانگوێی کەڵەشێر / ڕای ڕفێنێ بە شەقێ میسلی کەری تالآنی) «شێخ رەزا» ف گیرآوردن و ربودن.

ڕاڕفین: ڕاڕفان ف نگا: رارفان.

ڕاڕفێن: کەسێ کە شت دەڕفێنێ. ئەوەی شت دەڕفێنێ ف ربایندهٔ ناگهانی.

ڕاڕەڤ: ڕێ‌گوزەر، ڕێگەی هاتوچۆی گشتی ف راهرو عمومی.

ڕاڕەڤان: ڕاڕفان ف نگا: رارفان.

ڕاڕەو: ڕاڕەڤ ف راهرو عمومی.

ڕاز: ١) نناخی بڵند، نیشە بەردی سەر کێو؛ ٢) سوڕ، نهێنی؛ ٣) چیرۆکی کورت، سەرگوزەشتــە؛ ٤) قسـەی دۆستــانــە ف ١) صخــرهٔ بزرگ یکپارچه در بالای کوه؛ ٢) راز؛ ٣) داستان کوتاه؛ ٤) گفتگوی دوستانه.

ڕازاڤ: ڕازاوە، جوان کراو ف آراسته شده.

ڕازان: ١) خۆ درێژکــردن، پاڵ کەفــتن، ڕاکشــان؛ ٢) خەوتن، نقستــن؛ ٣) خۆکــارکــردن، نامــادەبــون ف ١) درازکشیــدن؛ ٢) خوابیدن؛ ٣) آمادگی.

ڕازانــدن: ١) خەوانــدن، دەخــەوکــردن، نوانــدن؛ ٢) جــوان کردن ف ١) بەخواب وادار نمودن، خوابانیدن؛ ٢) آراستن.

ڕازاندنەوە: جوان کردن، ڕێك و پێك‌تر نیشان‌دان لە پێشو ف زینت دادن، آراستن.

ڕازانن: جوان کردن ف آراستن.

ڕازاننەوە: ڕازانن ف آراستن.

ڕازانەوە: جوان و ڕێك و پێك‌بون ف آراسته شدن.

ڕازاوە: جوان کراو ف آراسته.

ڕازایی: نوستو، خەوتو ف خوابیده.

ڕازدار: کەسێ کە بە نهێنی دەزانێ و نای درکێنێ، سوڕهەڵگر ف رازدار، امین سرّ.

ڕازڤان: ڕازدار ف رازدار.

ڕازقی: ١) گوڵێکی سپی بۆن خۆشە؛ ٢) جۆرێ تری ف ١) گل رازقی؛ ٢) نوعی انگور.

ڕازکرن: لە خوا پاڕانەوە بە سرتە ف مناجات زیرلبی.

ڕازگر: کەسێ کە بڕوات هەبە نهێنی نۆ ناشکار ناکا ف رازدار.

ڕازنان: ڕازاوە ف آراسته.

ڕازۆنە: سەکۆی بەر دەرگا، خواجانشین ف سکوی جلو در.

ڕازە: چیرۆکی خەیاڵی ف افسانه.

ڕازەن: ڕێگر، چەتە، گۆران، خراپەکەر ف رهزن.

ڕازەوان: کەسێ لە هەڵچون بە نیشەشاخان دا زۆر بەکارە ف کوه‌پیما، صخره‌پیما.

ڕازی: قایل، قادێ ف راضی، خشنود.

ڕازێ: چیرۆك ف داستان.

ڕازیار: هاودەم، هەواڵی نزیك، ڕازدار ف رازدار.

ڕازیانك: گزنیژە کێویلە ف گشنیز وحشی.

ڕازیانە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه رازیانه.

ڕازیانەوە: ڕازانەوە ف آراسته شدن.

ڕازین: ڕازان ف نگا: رازان.

ڕازێنەر: جوان‌کەر، وەڕازێن ف آراینده.

ڕازێنەرەوە: ڕازێنەر ف آراینده.

ڕازێنەوە: ڕازێنەر ف آراینده.

ڕاژ: کاربتە، دیرەگ ف بالار، تیر بزرگ سقف.

ڕاژا: ١) جوڵانەوە بۆ پێشەوە و دواوە؛ ٢) خەوتن؛ ٣) پاڵ‌کەفت ف ١) بە جلو و عقب تکان خورد؛ ٢) خوابید؛ ٣) دراز کشید.

ڕاژان: ١) ڕازان؛ ٢) هەژیان، هەژان، جوڵانــەوە بۆ دواوەو پێشــەوە، لەربنەوە ف ١) نگا: رازان؛ ٢) تکان خوردن گهواره مانند.

ڕاژاندن: بەرەو پێش و پاشەوە بزاوتن، لەراندن ف تکان دادن گهواره مثلاً.

ڕاژاندنەوە: لەرانەوە بەرەو دو لا ف جنبیدن به دو طرف.

ڕاژانن: ڕاژاندن ف نگا: راژاندن.

ڕاژانە: ١) ڕازیانە؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) رازیانه؛ ٢) نام دهی است.

ڕاژانەوە: ڕاژاندنەوە ف جنبیدن و نوسان.

ڕاژۆر: ١) لای بەرز لە کۆڕدا؛ ٢) دەســەڵاتدار ف ١) جای بالا در مجلس؛ ٢) حاکم.

ڕاژه: ۱) دیرەك، کاربنە؛ ۲) ئالـوداری میچ؛ ۳) ڕاوە، مانـالێداتـەوە، وانـەکردن؛ ۴) کاربۆکـردن، خزمـەت ف ۱) بالار؛ ۲) الـوار سقف؛ ۳) شرح و نفسیر؛ ۴) خدمت.

ڕاژەندن: ڕاژاندن ف نگا: ڕاژاندن.

ڕاژەنین: ڕاژاندن ف نگا: ڕاژاندن.

ڕاژێر: ۱) ڕابەخ، ئەو شتی لە سەر زەوین یان ئەکـربنەوە؛ ۲) باشوور؛ ۳) ژێردەست ف ۱) زیرانداز؛ ۲) جنوب؛ ۳) مطیع.

ڕاژین: کەسێ کە ڕاژاندن کاربەنی ف جنباننده، جنبان.

ڕاس: ۱) دژی خوار؛ ۲) دژی درۆ؛ ۳) ڕەوا؛ ۴) ڕێگەی بێ پێچ؛ ۵) زەوی ئەخت؛ ۶) بەرانبـەری چەپ ف ۱) ضد کـج؛ ۲) سخن صحیـح؛ ۳) درست؛ ۴) مستقیم؛ ۵) زمین هموار؛ ۶) مقابل چپ.

ڕاسا: ۱) شوێنی تەخت؛ ۲) خەتی ڕاست و بێ پێچ و لاری؛ ۳) بە دەست گەفی کرد ف ۱) زمین همـوار؛ ۲) خط مستقیم؛ ۳) بەحـالت تهدید دست بلندکرد، ژست زدن گرفت.

ڕاسان: دەست بەرزکردنەوە بۆ هەڕەشە: (بە مشت لێم ڕاسا) ف دست بلند کردن بەقصد تهدید، ژست زدن بخود گرفتن.

ڕاسایی: ئەختایی زەمین ف همواری زمین.

ڕاس بونـەوە: ۱) هەلسانەوە، دوای کەوتن ڕاست بونەوە سەر پا؛ ۲) لە ئەخۆشی جابون؛ ۳) لە خواری ڕزگاربون ف ۱) برخاستن پس از افتادن؛ ۲) شفا یافتن از بیماری؛ ۳) راست شدن کج.

ڕاسپاردن: فەوینتی کردن ف سفارش کردن.

ڕاسپاردە: ۱) کەسێ کە کارێکی پێ سپێردراوە؛ ۲) ناردراو بۆ کارێك ف ۱) سفارش شده؛ ۲) فرستاده.

ڕاسپارە: ڕاسپاردە ف نگا: ڕاسپاردە.

ڕاسپێر: خاوەنی ڕاسپاردن ف ۱) سفارش کنندە؛ ۲) فرستنده.

ڕاسپێران: ڕاسپاردن ف نگا: ڕاسپاردن.

ڕاسپێراو: ڕاسپاردە ف نگا: ڕاسپاردە.

ڕاسپێری: فەوینتی، کارێ کە ئەدرێ بە ڕاسپاردە ف سفارش، توصیه.

ڕاسـت: ۱) ڕاس؛ ۲) جۆرێ هەلـپـەرکـێ؛ ۳) هەوایـەکـی گۆرانـی؛ ۴) ڕوبـەڕویی: (**ڕاستی** هانم)؛ ۵) جێگە، ئاقار: (لەو **ڕاستە** توشی هانم) ف ۱) نگـا: ڕاس؛ ۲) نوعـی رقص؛ ۳) آهنگـی است؛ ۴) مقابلە؛ ۵) جای معیّن.

ڕاستا: ڕاسا ف نگا: ڕاسا.

ڕاستاڵ: مرۆی جێگەبڕوا ف ڕاسنگوی موردِاعتماد.

ڕاستـان: ۱) ئەختان، ڕاسایی؛ ۲) پیاوچاکـان ف ۱) همواری زمین؛ ۲) مردان خدا.

ڕاستاندن: ڕاست کردنەوەی خوار ف راست کردن کجی.

ڕاستانە: لە ڕاستی دا، لە ڕاسنە قینەدا ف در حقیقت.

ڕاستاهەڤ: بەرانبەر بە یەکتر ف برابر.

ڕاستایی: ۱) ئەختایی، دەشت، زەمینی ڕێك؛ ۲) بەرانبەر: (لە ڕاستایی چەمـەکـە)؛ ۳) لای ڕاسـتـە ف ۱) پهنـه، زمین همـوار؛ ۲) طرف مقابل؛ ۳) طرف راست.

ڕاست بڕاست: ڕاسنە و ڕاست ف بی‌رودربایسی، صریح.

ڕاست بونەوە: ڕاس بونەوە ف نگا: ڕاس بونەوە.

ڕاست‌بێژ: بەرانبەری درۆزن ف ڕاسنگو.

ڕاست بین: دڵ باش، بیر ڕاست ف واقع بین.

ڕاست دەر: ۱) ڕاست بێژ؛ ۲) ڕاست ئەبێژ ف ۱) ڕاسنگو؛ ۲) دروغگو.

ڕاست دەمی: تەکوز، ڕێك و پێکی ف نظم.

ڕاست‌ڕۆ: ڕاست بێژ ف ڕاستگو.

ڕاست‌ڕۆین: دان پەراسنی داهێنان ف اعتراف به حقیقت.

ڕاست‌ڕەو: ڕاست‌ڕۆ ف ڕاستگو.

ڕاستك: ئەختی و ڕاسنایی ف صافی و همواری.

ڕاست کار: مرۆی بێ لاری و خواری، بێ گزی و دزی ف درسنکار.

ڕاسـت کـردن: ۱) ئاخـاـفـتـی بێ درۆ؛ ۲) لە لاری ڕزگـار کـردن؛ ۳) سازکـردن و دڵساندنی کچ، ناوکردن: (لە **ڕاست کردنی** ئەو کچە زەحـمـەتم زۆر دیت) ف ۱) ڕاست گفتن؛ ۲) کج را راست کردن؛ ۳) بدست آوردن دل دختر.

ڕاست کردنـەوە: ۱) هەڵسـتـانـدن، ڕاکرن، بلندکردن؛ ۲) لە خواری ڕزگارکردن ف ۱) بلندکردن؛ ۲) کج را راست نمودن.

ڕاستکرن: ڕاست کردن ف نگا: ڕاست کردن.

ڕاست کوتن: درۆنەکردن لە قسەدا ف ڕاست گفتن.

ڕاست کەر: دەلالی نێوان کچ و کوڕ ف دلال محبّت.

ڕاست کەرەوە: ۱) کەسێ کە خوار ڕاست دەکا؛ ۲) هەڵەی نوسراو لابەر ف ۱) ڕاست کننده؛ ۲) غلط گیر، تصحیح کنندهٔ غلط.

ڕاست گۆ: درۆنەکەر، ڕاست بێژ ف ڕاسنگو.

ڕاست گوتن: ڕاست کوتن ف ڕاست گفتن.

ڕاستگۆیی: پیشەی ڕاست گۆ ف حقگویی، ڕاسنگویی.

ڕاستواتن: ڕاست کوتن ف ڕاست گفتن.

ڕاستوتن: ڕاست کوتن ف ڕاست گفتن.

ڕاستوچەپ: ۱) قبلەوقانج، نبلاوتیل؛ ۲) نامرازێکە شیشەی لە تفەنگا گیر بـوی بێ دەردەهێننەوە؛ ۳) ئێك پەڕاندنی پەلی ڕاسنە و جۆبە لە چارەکـردنی پشت وەرگەڕاندا ف ۱) دو چیز را به حالت اُریبی درهم کشیـدن؛ ۲) ابـزار بیرون آوردن سیـخ تفنگ گیـرکـرده در اولـه؛ ۳) دست راست و پای چپ یا بالعکس کشیدن برای معالجه.

ڕاستورەوان: قسەی بێ‌پەردەو مینگە ف رك و صریح.

ڕاستوك: پیاگی بێ درۆ ف صادق و ڕاسنگو.

ڕاستەوبون: ڕاس بونەوە ف نگا: ڕاس بونەوە.

ڕاستویژ: ڕاست بێژ ف ڕاسنگو.

ڕاستویژی: ڕاست گۆیی ف ڕاسنگویی.

ڕاستـە: ۱) خەت کێش؛ ۲) دارێکی دوڵك بۆ ئەزمونی ڕاسنی و خواری بەرداش؛ ۳) قەیسەری، بازاری سەرداپۆشراو؛ ۴) جۆرێ هەڵپەڕکێی ڕاست؛ ۵) ڕێگـەی بێ‌پێچ: (لـە ڕاستـەی خەیابان)؛ ۶) بەرانبەری چەپـە: (دەستی **ڕاستـە**)؛ ۷) گۆشتی پشت‌مازە ف ۱) خـط‌کش؛ ۲) چوبی دوشاخه برای اندازه‌گیری در آسیا؛ ۳) راسته‌بازار، تیمچه؛

٤) نوعی رقص؛ ٥) راه بی‌پیچ و خم؛ ٦) طرف راست؛ ٧) گوشت راسته.

ڕاستەبازاڕ: قەیسەری ف راسته‌بازار.

ڕاستەڕێ: ڕێگەی بێ‌پێچ ف راه راست، صراط مستقیم.

ڕاستەقانی: ڕاستی تەواو، بێ لاری و خواری ف حقیقت، درست و صحیح.

ڕاستەقینە: ڕاستەقانی ف حقیقت.

ڕاستەك: ڕاستەی ناش ف وسیلهٔ آزمودن سنگ آسیاب.

ڕاستەکی: ڕاستەقانی ف درست و صحیح.

ڕاستەکینە: ڕاستەقانی ف درست و صحیح.

ڕاستەوانە: ١) دروس دەکارهانگ: (گۆرەوییەکەت ڕاستەوانە یان چەپەوانە لە پا کردوە؟)، دژی پێچەوانە؛ ٢) دژی چەپەوانە، کەسێ کە بە دەستی ڕاست کار دەکا ف ١) مخالف وارونه؛ ٢) کسی که با دست راست کار می‌کند، راست دست.

ڕاستەوچۆپە: ١) لای ڕاس و لای چەپ؛ ٢) جۆرێ گەمەی هەلۆکێن ف ١) طرف راست و چپ؛ ٢) یکی از بازیهای الك‌دولك.

ڕاستەوخۆ: ١) بێ لادان و لەڕێ دەرچون: (ڕاستەوخۆ بڕۆ دەگەیەی)؛ ٢) قسەی بێ مینگەمینگ: (ڕاستەوخۆ پێم گوت) ف ١) مستقیم؛ ٢) رك و صریح.

ڕاستەوڕاست: ڕاستەوخۆ ف نگا: ڕاستەوخۆ.

ڕاستەوڕێ: ڕاستەوخۆ ف نگا: ڕاستەوخۆ.

ڕاستەوەبون: ڕاس بونەوە ف نگا: ڕاس بونەوە.

ڕاستەوەکردن: ڕاست کردنەوە ف نگا: ڕاست کردنەوە.

ڕاستی: دروستی ف درستی.

ڕاس ڕۆین: ڕاست‌ڕۆین ف اعتراف به حقیقت.

ڕاس وێژ: ڕاست بێژ ف راستگو.

ڕاسە: ڕاستە ف نگا: ڕاستە.

ڕاسەقانی: ڕاستەقانی ف حقیقت.

ڕاسەوبون: ڕاس بونەوە ف نگا: ڕاس بونەوە.

ڕاسەوکردن: ڕاست کردنەوە ف نگا: ڕاست کردنەوە.

ڕاسی: ڕاستی ف درستی.

ڕاشکاوی: بەئاشکرا و بێ پێچ و پەنا ف صراحت، صریح.

ڕاشلکان: بە شەلەشەل ڕۆیشتن ف لنگان‌لنگان راه رفتن.

ڕاشلەقان: بزاوی تراز لە دەفرا ف به‌هم خوردن مایع در ظرف.

ڕاشلەقاندن: بزواندن و ڕاتلەکاندنی تراو لە دەفرا ف به‌هم زدن مایع در ظرف.

ڕاش ورۆت: ١) زۆر نەدار و هەژار؛ ٢) حەلۆ جەلۆ، بۆرە بیاگ و نەناس ف ١) ندار و بیچاره؛ ٢) رجّاله.

ڕاشەکان: ڕاتلەقان، ڕاتلەکان ف نگا: ڕاتلەقان.

ڕاشەکاندن: ڕاتەکاندن ف نگا: ڕاتەکاندن.

ڕاشەکاو: ڕاتلەقاو ف نگا: ڕاتلەقاو.

ڕاشەن: توێشوی ڕێگە، تێشو ف زادراه، توشه.

ڕاشی: ڕۆنی کونجی ف روغن کنجد.

ڕافڕان: ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕافڕاندن: ڕاڕفاندن، ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕافڕین: ڕاڕفین، ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕافڕێن: ڕاڕفێن ف نگا: ڕاڕفێن.

ڕافیسك: ڕەفیسکە، ڕەگی ئەستوری ژێر زرانی ف رگ ستبر زیر زانو.

ڕافینا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕاف: ١) بیشەی نێچیرگرتن، نچیر؛ ٢) پەڵەی ڕەش لە پێست؛ ٣) پەڵەی دەم وچاوی ژنی زگپڕ؛ ٤) زبر، سەف؛ ٥) شەرم و شورە بی؛ ٦) پەڵەك ئەستور بونی ژنی زگپڕ ف ١) شکار؛ ٢) لکه‌های سیاه بر پوست؛ ٣) لکه‌های صورت زن حامله؛ ٤) صف؛ ٥) حیا؛ ٦) واریس پای زن حامله.

ڕاف ڕۆ: کەسێ کە هەمیشە دەچێتە ڕاو ف شکارچی حرفه‌ای.

ڕاڤکار: نچیروان ف صیاد.

ڕاڤگە: جێ ڕاو ف جای شکار، شکارگاه.

ڕاڤە: وانا شی کردنەوە، ڕازە ف شرح و تفسیر.

ڕاڤەڤان: نچیرکار، مرۆی نچیروان ف شکارچی.

ڕاڤەر: پاڕانەوە، لالانەوە ف التماس عاجزانه، لابه.

ڕاڤەراندن: کاری لالانەوە ف لابه کردن.

ڕاڤەك: شیر بالبو، بالوێنە ف شیر بالا، بالونهٔ شیر.

ڕاڤەکار: کەسێ وانا شی دەکاتەوە ف شارح، مفسر.

ڕاڤەکرن: شی کردنەوەی وانا ف شرح کردن.

ڕاڤەکری: وانای شی کراو، مانا بە درێژی لێوە دراو ف مشروح.

ڕاڤەکەر: ڕاڤەکار ف شارح.

ڕاڤیار: نچیرڤان، ڕاوکەر ف صیّاد.

ڕاقوتان: ١) پەلامار؛ ٢) چونەناو؛ ٣) ڕانەکان ف ١) یورش؛ ٢) وارد شدن؛ ٣) تکان دادن.

ڕاقولپاندن: داقلیشاندن ف نگا: داقلیشاندن.

ڕاقەتاندن: لە کار لادان، لە سەر کار لابردن ف عزل.

ڕاقەتاندی: لە کار لادراو، لە سەر کار لابراو ف معزول.

ڕاك: کەفری مەزنی بن‌والا، گاشەبەردی ژێر بەتال، ئەشکەوت ئاسایی ف صخرهٔ زیر خالی، غار مانند.

ڕاکردن: ١) غاردان، بەلەزچون؛ ٢) بە ڕێدا ڕۆیشتن؛ ٣) هەلاتن لە ترسان ف ١) دویدن؛ ٢) راه رفتن؛ ٣) فرار.

ڕاکرن: ١) بەرزەوە کردن؛ ٢) هەلاتن لە ترسان؛ ٣) بەغارڕۆیشتن ف ١) بلندکردن؛ ٢) فرار؛ ٣) دویدن.

ڕاکشان: ١) پاڵ کەفتن؛ ٢) بە سەر زەوی دا خزین؛ ٣) دەرکشان ف ١) دراز کشیدن؛ ٢) بر زمین خزیدن؛ ٣) برکشیده شدن.

ڕاکشاندن: لە سەر زەوی درێژکردن ف بر زمین کشیدن.

ڕاکشاو: ١) پاڵ کەفتە؛ ٢) کێشراو بە زەوی‌دا؛ ٣) بڕینی لە بالا بلند ف ١) دراز کشیده؛ ٢) کشیده شده؛ ٣) کنایه از بلندقد.

ڕاکولین: ڕاسان، بۆچوون بە توورەیی ف نگا: ڕاسان.
ڕاکە: ١) غارده؛ ٢) بەرزکە ف ١) بدو؛ ٢) بلند کن.
ڕاکەتن: ١) باڵ‌کەفتن، ڕازان؛ ٢) چاوەنوڕبونی دەرفەت ف ١) نگا: ڕازان؛ ٢) منتظر فرصت شدن.
ڕاکەر: ڕاست‌کەر، دەلالی نێوان کچ و کوڕ ف دلاّل محبت.
ڕاکەش: کێشەر، دل ڕاکێش: (ژنك **ڕاکەش** و تەشقەلەکەرن) ف جاذبە، جذابیّت.
ڕاکەوتن: ڕاکەتن ف نگا: ڕاکەتن.
ڕاکێش: ١) کشان بە سەر زەوی‌دا؛ ٢) ڕاکێش‌کەر، هۆی ڕاکێشان ف ١) کشش؛ ٢) کشنده.
ڕاکێشان: ١) بە سەر زەوی‌دا خزاندن و بردن؛ ٢) بەرەوخۆ هێنان؛ ٣) لەدودان و درێژکردن: (گوربسە کە **ڕاکێشە**، لافت **ڕاکێشە**)؛ ٤) فڕاندنی کچ بە زۆری ف ١) بر زمین کشاندن؛ ٢) بسوی خود کشیدن، جذب؛ ٣) دراز کردن؛ ٤) ربودن دختر مردم بەزور.
ڕاگر: ١) بەرلێ‌گر، پێش‌گر: (کارەکەم **ڕاگرت** ئەم هێشت بکرێ)؛ ٢) ئاگاداری‌کەر: (ژنکی ماڵ **ڕاگرە**)؛ ٣) چەتە، پیاوخراپ ف ١) مانع؛ ٢) نگاه دارنده؛ ٣) راهزن.
ڕاگرتن: ١) ئاگاداری لێ کردن؛ ٢) بەربەست کردن ف ١) نگهداری کردن؛ ٢) متوقف کردن.
ڕاگڤاشتن: گوشین بەدەست ف فشردن با دست.
ڕاگواستن: ١) گوێزانەوە، شتێ لە جێ‌یەکەوە بۆ جێ‌یەکی تر بردن؛ ٢) گوێزانەوە بەنهێنی ف ١) منتقل کردن؛ ٢) مخفیانه انتقال دادن.
ڕاگوزار: ١) ڕێباز، ڕێگەی هاتوچۆ؛ ٢) ڕێبوار، کەسێ بە ڕێگەدا دەڕوا ف ١) راه آمد و رفت، ممرّ؛ ٢) رونده، رهگذر، راهی.
ڕاگوژەر: ڕاگوزار ف نگا: ڕاگوزار.
ڕاگوشین: ڕاگڤاشتن ف فشردن با دست.
ڕاگوێز: جێ گۆڕکێ ف انتقال.
ڕاگوێزان: ڕاگواستن ف نگا: ڕاگواستن.
ڕاگوێزتن: ڕاگواستن ف نگا: ڕاگواستن.
ڕاگە: شوێنی هاتوچۆی خەڵك ف راه.
ڕاگەش: ١) حەنەکچی، قسەخۆش؛ ٢) ناڕکەر ف ١) مزاح [illegible]؛ ٢) نازکننده.
ڕاگەهاندن: ڕاگەباندن ف ابلاغ کردن.
ڕاگەباندن: ١) بەگوێ‌دادانی قسەی مەبەست؛ ٢) ڕاسپاردن ف ١) تبلیغ، ابلاغ، اعلام؛ ٢) سفارش.
ڕاگەبشتن: ١) کورتی نەهێنان، تێراکردن: (دەستم پێ **ڕاگەبشت**، دارەکە بە خانو ڕاناگا، نانەکە بە هەموان **ڕاگەبشت**)؛ ٢) سەرپرشتی کردن ف ١) کوتاه نیاوردن، رسیدن؛ ٢) سرپرستی کردن.
ڕاگەیین: گەیشتنی ڕاسپێری ف رسیدن پیام و تبلیغ.
ڕاگەیێن: کەسێ کە سپاردەی قسە دەگەیێنێ ف پیام‌رسان.
ڕاگیر: ڕێگر ف رهزن.
ڕاگیران: ١) وەستان، پێش‌گیران؛ ٢) ئاوە دزکردنی بر بن: (دەستم ڕاگیراوە) ف ١) ایستادن، متوقف شدن؛ ٢) عفونت زخم و دمل.
ڕاگیربون: وەستان ف بندآمدگی.
ڕاگیرکردن: وەستاندن ف بند کردن، متوقف کردن.
ڕاگیرنامە: پسولەی بردنە زیندان ف سند دستگیری.
ڕام: ١) بڕوای من؛ ٢) کەوی، فێر، خوگرتوو ف ١) رأی من؛ ٢) خوگرفته، رام.
ڕاماڵ: ڕاستەو ڕاست بەرخۆدان و ماشتن: (چێشتەکەی **ڕاماڵی** هەموی خوارد، ئەم زبڵ و زاڵە **ڕاماڵە**) ف جلو دادن و بادست رد کردن، جلو انداختن و روبیدن.
ڕاماڵان: ڕاماڵ ف نگا: ڕاماڵ.
ڕاماڵدان: ڕاڕفاندن بە هێزی دەست ف رفت‌وروب کردن.
ڕاماڵین: ڕاماڵ ف نگا: ڕاماڵ.
ڕامان: ١) دەبیرەوە چوون، مات‌بوون و بیر کردنەوە؛ ٢) سەرسوڕمان ف ١) در فکر فرورفتن؛ ٢) متحیّر ماندن.
ڕاماو: ١) دەبیرەوە چوگ؛ ٢) سەرگەردان ف ١) در فکر فرورفته؛ ٢) سرگردان.
ڕامای: ڕاماو ف نگا: ڕاماو.
ڕام‌بو: کەوی‌کراو، لە سڵی داندکاو ف رام شده.
ڕام‌بوگ: ڕام‌بو ف رام شده.
ڕام‌بوون: کەوی بوون، لە سڵی دەست هەڵگرتن ف رام شدن.
ڕامکە: ١) ئەو هێلکەی دەبن مریشکی هێلکەکەری دەنێن، ڕاوکە؛ ٢) ڕامی بکە ف ١) تخمی کە زیر مرغ گذارند تا تخم بگذارد؛ ٢) رامش کن.
ڕامل: پەك‌کەوتن لە وەڕام دانەوە، دامان لە جواب ف درماندن از جواب.
ڕامل خستن: قسە بێ نەهێشتن، پەك‌خستنی هاودوێن لە وەڕام ف اتمام‌حجت، الزام دادن، محکوم کردن در بحث.
ڕاموز: ماچ، پاچ ف بوسە.
ڕاموس: ڕاموز ف بوسە.
ڕاموسان: ١) ڕاموز؛ ٢) ماچ کردن ف ١) بوسە؛ ٢) بوسیدن.
ڕاموسین: ماچ کردن، پاچ کردن ف بوسیدن.
ڕامە: ڕامکە، ڕاوکەی مریشك ف تخمی کە زیر مرغ تخمگذار می‌نه
ڕامیار: ١) شوانی پەز؛ ٢) ڕەوکەوان، ئاگاداری ڕەوەی ئەسپ؛ ٣) سیاسەت‌زان ف ١) چوپان گلە؛ ٢) نگهبان رمە اسب؛ ٣) سیاستمدار.
ڕامیاری: ١) شوانی؛ ٢) ڕەوکەوانی؛ ٣) سیاسەت ف ١) چوپانی؛ ٢) نگهبانی رمە اسب؛ ٣) سیاست.
ڕامیس: ماچ، ڕاموز، ڕاموسان ف بوسە.
ڕان: ١) لە ئەژنۆ بەرەوژوور تا سمت؛ ٢) مێگەلە مەڕ؛ ٣) گاگەل ف ١) ران؛ ٢) گلۀ گوسفند؛ ٣) رمۀ گاو.
ڕانان: ١) بەرچاوی حەشامات دان؛ ٢) لە سەر سنگ ئاوخواردنەوە، دەم دەکانی ڕەندن؛ ٣) شوێن کەوتن بۆ گرتن ف ١) بەنمایش گذاشتن؛ ٢) دَمَر آب از چشمه خوردن؛ ٣) دنبال کردن، تعقیب.

رانـاو: ١) نیشـانـی خەڵـک دراو؛ ٢) پێنـێ کە هێمـا بە بۆ ناوێـک ف ١) بەنمایش گذاشته شده؛ ٢) ضمیر دستوری.

ڕانبار: ناژۆ، لێخوڕ، کەسێ کە بارەبەر نەڕانێ ف راننده.

ڕاندن: ١) ناژۆتن، لێخوڕین؛ ٢) هاوێشتن ف ١) راندن، راه‌انداختن؛ ٢) سنگ پرانی.

ڕانـک: شەرواڵی لە بۆزۆ شاڵێک، پانۆڵی بۆزۆ ف شلوار از شال، شلوار پشمی محلی.

ڕانکە: نیسکی دەوری گوانی ناژەڵ کە برینگی ناکەن لە ترسی درکێ نێ چەقێن ف پشم اطراف پستان بز و گوسفند که برای محفوظ ماندن پستان از خار چیده نمی‌شود.

ڕانما: شارەزا، پەلەد ف راهنما.

ڕانمونی: شارەزایی کردن ف رهنمونی.

ڕانوان: ڕانان ف بەنمایش گذاشتن.

ڕانواندن: ڕانان ف بەنمایش گذاشتن.

ڕانە: ڕانک ف شلوار شال.

ڕانەرم: خۆش چێژەو نەرم و نیان ف خوش مزه نرم.

ڕانی: ١) ڕانک؛ ٢) لێی خوڕی، ناژۆنی ف ١) شلوار شال؛ ٢) راه انداخت.

ڕانین: ناژۆتن، لێ‌خوڕین ف رانندگی.

ڕانیە: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری در کردستان.

ڕاو: ١) ڕاف؛ ٢) گزی و فێڵ ف ١) شکار؛ ٢) نارو، کلک.

ڕاوار: بەکسمی خۆشڕۆ ف رهوار.

ڕاوان: ورێنە، قسەی تەخۆتی بێ هوش ف هذیان.

ڕاواندن: ورێنەکردن ف هذیان گفتن.

ڕاوبان: ڕێگەی هاتوچۆی هەموان ف راهها، شارع عام.

ڕاوچی: ڕاڤەڤان ف شکارچی.

ڕاوڕ: جانەوەری کێوی، درندە ف جانور وحشی.

ڕاوراندن: دەرباز بوون، ڕزگار بوون ف رستگار شدن.

ڕاورتن: لێک بلاو بوون، هەریەک بەلایەکا چوون ف پراکنده شدن.

ڕاوشکار: ڕاو بە دەستی جەم ف شکار گروهی.

ڕاوک: ڕاڤەک، بالوێنەی شێر و شنی نراو ف پالونه.

ڕاوکە: ڕامکە ف نگا: ڕامکە.

ڕاوکەر: ڕاڤەڤان ف شکارچی.

ڕاوگە: جێ ڕاو ف شکارگاه.

ڕاونان: شوێن کەوتن بۆ گرتن، دانەدو، دانەپەی ف دنبال کردن، تعقیب به قصد گرفتن.

ڕاونیان: ڕاونان ف نگا: ڕاونان.

ڕاووڕو: زمان لوسی، کلکەسوتە، مەرایی ف تملّق و چاپلوسی.

ڕاووڕوت: ڕێگری و دزی ف راهزنی و مردم لخت کردن.

ڕاووڕیس: بەنی نەون ف ریس بافندگی.

ڕاووڕیو: فێڵ و فەرەج، دزی و فزی ف دوز و کلک.

ڕاوڕشکار: ڕاوشکار ف شکار گروهی.

ڕاوە: ١) شی کردنەوەی واتا؛ ٢) بوێسە، فەرمانە بە وێستان ف ١) شرح و تفسیر؛ ٢) امر به ایستادن.

ڕاوەدونان: دانەپەی، ڕاونان ف دنبال کردن.

ڕاوەڕێوی: ١) گەڕان بۆ ڕێوی گرتـن؛ ٢) برێتـی لە فێڵ و گزی دەکارهێنان ف ١) شکار روباه؛ ٢) کنایه از کلک‌زدن.

ڕاوەستـان: ١) بە پاوە وێستان؛ ٢) نە جوڵان، نەبزوتن؛ ٣) برێتی لە بێ کاربون ف ١) سرپا ایستادن؛ ٢) حرکت نکردن؛ ٣) کنایه از بیکار شدن.

ڕاوەستـانـدن ١) لە بزوتن گێڕانـەوە؛ ٢) بەقیتەوە بلندکردن ف ١) از حرکت بازداشتن؛ ٢) بلند نگه‌داشتن.

ڕاوەسـتـاو: ١) چەق، بێ بزوتـن؛ ٢) بەپـێوە؛ ٣) برێتـی لە دەسەڵاتداری و هەرمان: (خوا **ڕاوەستاو**ت کا، هەر **ڕاوەستاو** بی) ف ١) ثابت، راکد؛ ٢) برپا ایستاده؛ ٣) پایدار.

ڕاوەستـوخ: هەمیشـە نیشتەجێ، کەسێ کە لە شوێنێک لا ناکەوێ ف ثابت، مقیم همیشگی.

ڕاوەش: بزوتنەوەی توند، تەکان ف تکان شدید.

ڕاوەشان: ڕاوەش ف تکان شدید.

ڕاوەشاندن: ڕاتەکاندن ف تکان شدید دادن.

ڕاوەشاو: تەکاو ف تکان داده.

ڕاوەشێن: تەکێنەر ف تکاننده.

ڕاوەشین: ڕاوەشان ف تکان شدید.

ڕاوەک: ڕاوک ف پالونه.

ڕاوەکانی: ڕاوی کەو بە تۆڕ ف شکار کبک با تور.

ڕاوی: ١) ناژی بان مەلی فێرەڕاو؛ ٢) وتار گێڕەوە ف ١) سگ یا پرندهٔ شکاری؛ ٢) راوی.

ڕاویـار: ١) ڕێبـوار، کەسێ بەڕێگەدا بۆ سەفـەر دەڕوا؛ ٢) ڕاوکەر ف ١) رهگذر، مسافر؛ ٢) شکارچی.

ڕاوێچکـە: ١) بیرکـردنەوە لە شتێ، ڕامان؛ ٢) هاتوچۆکردن لە بەک شوێن لەبەر بێ کاری: (بازیەکە **ڕاوێچکە** دەکا) ف ١) تفکر در چیزی کردن؛ ٢) آمدورفت در یکجا از بیکاری.

ڕاوێژ: ١) بەخەیاڵ بۆچون: (بە **ڕاوێژ** دەبێ کەروێشک لەم ناقاراتە بێ)؛ ٢) تەگبیر و ڕا؛ ٣) دەڕاوی دەم: (**ڕاوێـژی** خۆشە کە قسـە دەکا) ف ١) حدس؛ ٢) تدبیر، مشورت؛ ٣) طرز ادای کلمات.

ڕاوێژکردن: تەگبیرکردن، لێ کۆڵینەوە، لێ‌دوان ف مشورت کردن.

ڕاوێژکە: ڕاوێچکە ف نگا: ڕاوێچکە.

ڕاوێژکەر: بەتەگبیر، تەگبیرکەر ف رایزن، مستشار.

ڕاوێژگا: جێگەی تەگبیر لێ‌کردنەوە ف دارالشّورا.

ڕاوێژگە: ڕاوێژگا ف دارالشّورا.

ڕاوێژەر: ڕاوێژکەر ف رایزن.

ڕاوێژیار: ڕاوێژکەر ف رایزن.

ڕاوێستان: ڕاوەستان ف نگا: ڕاوەستان.

ڕاوێستاندن: ڕاوەستاندن ف نگا: ڕاوەستاندن.

ڕاوێستاو: ڕاوەستاو ف نگا: ڕاوەستاو.
ڕاوێشکە: ڕاوێچکە ف نگا: ڕاوێچکە.
ڕاە: ڕاگە ف راه.
ڕاهاتن: فێربوون بەباشی، هەڤونن: (مناڵای حاشیەی زولفت لە سەر سەفحەی ڕوخت سەعبە / بەوەم چا بو بەمنداڵی لە دەرسی عیشق ڕاهاتم) «حەریق» ف تعلیم دیدن، مشق کردن، تمرین کردن، یادگرفتن، عادت کردن.
ڕاهاتو: فێرکراو، فێرەکارکراو ف تعلیم دیده.
ڕاهاتی: ڕاهاتو ف تعلیم دیده.
ڕاهشتن: پەلاماربردن: (**ڕاهشتە** من م باز دا) ف حمله کردن.
ڕاهن: ١) ڕان، لە زرانی بەرەژوور تا زگ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) ران؛ ٢) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
ڕاهوەند: بنکی ڕیواس، ڕەگی کلاوین ف ریوند.
ڕاهی: ١) ڕزگار؛ ٢) هەڵهاتنی شتی دژوارو چەتون ف ١) نجات؛ ٢) حلّ مشکل.
ڕاهێژاندن: لە پڕو نەکاو بە سەردا دان ف ناگهانی حمله بردن.
ڕاهێشتن: ١) ڕاداشتن؛ ٢) ڕانەنگاوتن؛ ٣) بڕبێتی لە با لە زگ دەرکردن؛ ٤) پەلاماردان، شالاوبردن؛ ٥) داوی بە قولاپەوە فرێ دانەناو ئاو بو ماسی گرتن ف ١) نگا: ڕاداشتن؛ ٢) نگا: ڕانەنگاوتن؛ ٣) کنایه از باد شکم خالی کردن؛ ٤) حمله کردن؛ ٥) پرتاب قلاب به داخل آب برای ماهیگیری.
ڕاهێل: ئەو تالانەی لە تەوندا بو بان نیوە دەدری ف تار بافندگی.
ڕاهێلان: ١) ڕاهێشتن؛ ٢) ڕانەنگاوتن ف ١) نگا: ڕاهێشتن؛ ٢) نگا: ڕانەنگاوتن.
ڕاهێل بون: ١) ڕیزبونی داوی تەون یان بوزو بو ئامادەبوئی بو نیوەدان؛ ٢) بڕیتی لە هەڵەنگوتن و ڕەتبردن و کەوتن ف ١) ردیف شدن تارها در بافندگی؛ ٢) کنایه از سکندری خوردن و بر سر افتادن.
ڕاهێڵ کردن: ڕیزکردنی داوی تەون یان بوزو ف ردیف کردن تارهای بافتنی.
ڕاهێن: کەسێ کە مرۆ یان گیانداری تر تالیم دەدا، فێرکە [illegible] آمـ[illegible] مربّی، معلّم.
ڕاهێنان: ١) فێرکردن لە کاردا؛ ٢) کەوی کردن، حەمایەت کردن ف ١) تعلیم دادن؛ ٢) رام کردن.
ڕای: ١) ئەڕای، بۆچە، لەبەرچی؛ ٢) لەبەر ف ١) چرا؛ ٢) برای.
ڕایاخ: ڕاخەر ف زیرانداز.
ڕابج: ١) ئەو پارەی کە وەردەگیری؛ ٢) ماڵێ کە کڕیاری زورە ف ١) پول رایج مملکت؛ ٢) کالای پر رونق.
ڕابخ: ڕایاخ، ڕاخەر ف زیرانداز.
ڕابدان: شاندان، نیشاندان ف نشان دادن.
ڕایش: لەبەر نوسراو ف نسخه برداشته، رونوشت.
ڕایشان: لەبەر نوسینەوە ف نسخه‌برداری.

ڕای‌مەزن: ١) لەخۆبایی؛ ٢) خۆ لە خەڵك بە زیاتر زان ف ١) متکبر؛ ٢) خود را برتر از دیگران دانستن.
ڕابە: شیاوی، حەد: (ڕابەم ناکەوێ باست بکەم) ف شایستگی.
ڕایەت: مسکێن، ڕەعیەت. کاسبکاری بەردەستی ئاغا ف رعیّت.
ڕایەکەوتن: شیاوی، ڕایە ف شایستگی، لیاقت داشتن.
ڕایەڵ: ڕاهێڵ هەواڵی پۆ ف تارهای بافت، مقابل پود.
ڕابەڵکە: ڕاوێچکە، هاتوچۆ لە تەنیا شوێنێکدا هاتوچۆکردن ف قدم زدن در یکجای معیّن.
ڕایەڵە: ١) ڕاهێڵ؛ ٢) ڕاوێچکە بەهەمو ماناوە ف ١) نگا: ڕاهێل؛ ٢) نگا: ڕاوێچکە.
ڕابی: ڕاهی ف نگا: ڕاهی.
ڕایێل: ڕاهێڵ ف تار بافتنی.
ڕب: ١) چارەگە پاژێ لە چوارپاژ؛ ٢) میوەی کوڵێندراو، مرەبا: (ڕبی تەماتە، ڕبەنار) ف ١) یك‌چهارم، چارك؛ ٢) رب جاشنی.
ڕبات: بەستراو، دژی ئازاد ف بسته شده، مقابل آزاد.
ڕبازە: ١) ڕەبستە؛ ٢) ئامادە کردنی زەوی بە ئاودان بۆ کێڵان ف نگا: ڕەبستە؛ ٢) آبیاری زمین برای کاشتن.
ڕباس: دێرانی ژەوی بەر لە چاندن، ئاوداشتن بۆ ڕەبستە، ئاویاری بۆ ئاوەنیا، کەشاو ف آبیاری زمین قبل از شخم زدن و کاشتن.
ڕباسە: ١) ڕباس؛ ٢) کەشاو ف ١) نگا: ڕباس؛ ٢) نیم خشك شدن زمین به‌طوری که قابل کشت باشد.
ڕبس: زەوینی ئاوباری کریاو بەر لە کێڵان و چاندن ف آبیاری شده قبل از شخم.
ڕبسان: ئاوداشتنەی ئامادە بۆ کێڵان، کەش[illegible]نەوە ف آبیاری شدهٔ آمادهٔ شخم.
ڕبە: جۆرێ پێوانەیە بۆ دەخڵ ئەندازەی نزیك دوکیلۆیە ف نوعی پیمانهٔ غلّه.
ڕبێز: ڕیواس ف ریواس.
ڕبێس: ڕبێز ف ریواس
ڕبان: ڕوان، سەوزبونی گیا ف روییدن، رستن.
ڕباندن: ڕواندن، شین کردن ف رویانیدن.
ڕپتوك: دۆشاوی بەکجار کوڵێندراو ف شیرهٔ یکبار جوشیده.
ڕپلاندن: دەورەی دار هەڵ پەرناوتن بۆ بەرزبونەوەی تافە دارێك ف قطع شاخه‌های اضافی درخت برای رشد شاخهٔ اصلی، هرس.
ڕبن: پنج، پنجی گیا ف ریشه، بُن.
ڕبن داقوتان: پنج بەزەویاکوتان ف ریشه دوا[illegible]
ڕبن‌داکوتان: پنج‌داکوتان ف ریشه دوانیدن.
ڕبن‌دان: ڕبن داکوتان ف ریشه دوانیدن.
ڕبنی: بارانەی پەڵە ف باران کافی برای مزروعات.
ڕبنین: پەڵە دان ف آمدن باران کافی.
ڕپە: دەنگی تەپەی پا یان بەدارکوتان ف صدای پا یا کتك‌کاری.
ڕت: ١) قسەی بێزاری، نفرە؛ ٢) دەرکردنی ناخۆشەویست؛ ٣) بڕوات

ف ١) نفر بن؛ ٢) دك؛ ٣) برود.

ڕتاخ: سێف زەمینە، بارەڵماسی ف سیب‌زمینی.

ڕتام: ڕەملی ورد، قوم ف ریگ.

ڕتان: ١) نفرەگونن؛ ٢) وەدەرنران ف ١) نفر بن گفتن؛ ٢) دك شدن.

ڕتاندن: ١) جوێن پێدان؛ ٢) وەدەرنانی ناخۆشەویست ف ١) نفر بن کردن؛ ٢) دك کردن.

ڕتل: گون، گونڵك، بانو ف خایه.

ڕتلۆ: گون هەڵمساو، بانو باکردو ف خایه آماسیده.

ڕتم: بەرگر، لەمپەر ف سدّ، بندآور.

ڕتمی: بەرگیراو ف مسدود.

ڕتو: ڕۆیشتن، ڕەوت ف رفتار.

ڕتوێی: ڕێوی، ڕواس، چتر ف روباه.

ڕجڕج: پەڵەی شین لە پێست لە کەوتن و لێدانەوە ف لکهٔ کبود بر پوست در اثر ضرب‌دیدگی.

ڕجڕجان: شین‌بونەوەی پێست لە ویکەوتنەوە ف کبود شدن پوست از ضربت.

ڕجڕجیان: ڕجڕجان ف نگا: ڕجڕجان.

ڕجڕجین: ڕجڕجان ف نگا: ڕجڕجان.

ڕجوا: ڕەوا، دڵ بەرایی دان ف روا، روادانستن.

ڕجوادبتن: ڕەوادیتن، دڵ پێ‌ڕازی بون ف روادیدن.

ڕجوادبن: ڕجوادین ف روادیدن.

ڕجە: ١) تەنافی جلکان؛ ٢) بەنی شاقوڵی بەننا ف ١) طناب لباس خیس؛ ٢) نخ راستهٔ بنایی.

ڕج: ١) بەستەڵەك، زەوینی وشك هەڵاتو لە سەرمان؛ ٢) مەیین، نوندبونی شیر و هەر شتی شل‌و نراو؛ ٣) ددانی لێو لەسەر هەڵماڵدراو ف ١) یخبندان؛ ٢) انعقاد مایعات؛ ٣) دندانها به‌حالت قروچه.

ڕجان: ١) بەستنی سەهۆڵ؛ ٢) مەیین ف ١) یخ بستن؛ ٢) منعقد شدن.

ڕجاندن: ١) مەیاندن؛ ٢) کردنەسەهۆڵ ف ١) منعقد کردن؛ ٢) یخ زده کردن، یخ بستن.

ڕجاو: ١) بەستو؛ ٢) مەیو ف ١) یخ بسته؛ ٢) منعقد شده.

ڕجە: کوێرەڕێ، ڕێگەی زۆر باریك، بزنەڕێ ف کوره‌راه، مالرو.

ڕجەشکاندن: بەفر بەپاکونان بۆ ڕێگە کردنەوە ف راه در برف کوفتن با پای.

ڕجەقوتان: ڕجەشکاندن ف نگا: ڕجەشکاندن.

ڕجە کردنەوە: ڕجەشکاندن ف نگا: ڕجەشکاندن.

ڕجە کوتان: ڕجەشکاندن ف نگا: ڕجەشکاندن.

ڕجە کوتانن: ڕجەشکاندن ف نگا: ڕجەشکاندن.

ڕجیان: ڕجان ف نگا: ڕجان.

ڕجیو: ڕجاو ف نگا: ڕجاو.

ڕح: گیانی جانەوەر، ڕوح ف جان.

ڕحان: ١) گیانان؛ ٢) ڕیحان ف ١) جانها؛ ٢) گیاه ریحان.

ڕداڵ: نەڕپیر، پیری چاوحیز ف پیر هوسباز.

ڕدمایات: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕدوز: نامانەنی بەسەربەکدا دروانی جلك که جلدروُ دەیکەن ف پرو خیاطی.

ڕدین: نەڕدین، موی سەر چەن، ڕیش ف موی زنخ، ریش.

ڕدین: ڕدین ف نگا: ڕدین.

ڕز: ١) زنجیری باریك؛ ٢) لەبەریەك چوُیی لە زۆرمانەوەدا ف ١) زنجیر نازك؛ ٢) پوسیدگی.

ڕزان: لەبەریەك چوُن و خرابوُن لە زۆرمانەوە بان لە نەزایی، بەزتین ف پوسیدن.

ڕزاندن: پەڕناندن ف پوسانیدن.

ڕزانن: ڕزاندن ف پوسانیدن.

ڕزاو: داڕزاو، بەکارنەماو لەبەر ڕزین ف پوسیده، لهیده.

ڕزد: زنجیرەکێو، چەند چیایەك بەپاڵ یەکەوە ف سلسله‌جبال.

ڕزدە: ١) ئاڵقەڕێزی درگا؛ ٢) زنجیرەکێو ف ١) حلقه و زنجیر در؛ ٢) سلسله‌جبال.

ڕزدی: زنجیرەکێو ف سلسله‌جبال.

ڕزق: جانەوەرێکە لە بەبنی سمۆرەو مشکا، بان‌بانك ف جانوری از سمور کوچکتر.

ڕزك: پژان، نابیەنی پژانی خوێن ف خون‌ریزی.

ڕزکیان: لوت‌پژان ف خون‌دماغ.

ڕزگ: ١) ڕیز، سەف، چەند شت بەپاڵ یەکەوە؛ ٢) هەڕاش، زلتر لە هاوزایان ف ١) ردیف؛ ٢) بالنده‌تر از همزادان.

ڕزگار: ئازاد، نازا ف رستگار، آزاد و رها.

ڕزگاری: ئازادی ف رستگاری.

ڕزگەدوێنی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕزم: قەومانی لەنکاو ف پیشامد نامنتظره.

ڕزن: ڕیزە، چینە ف رده، چین دیوار مثلاً.

ڕزندی: لوُلە ف لوله.

ڕزوك: ١) میوەی کرموڵی ڕزیو؛ ٢) شیاوی ڕزین ف ١) میوهٔ کرم‌زدهٔ لهیده؛ ٢) آمادهٔ پوسیدن.

ڕزەك: ڕزوك ف نگا: ڕزوك.

ڕزەڵ: ڕزیوی بەکارنەهاتو ف لهیدهٔ از کار افتاده.

ڕزەڵوك: ڕزەڵ ف لهیدهٔ از کار افتاده.

ڕزی: داڕزاو ف پوسیده، لهیده.

ڕزیاگ: ڕزی ف پوسیده، لهیده.

ڕزیان: ڕزان ف پوسیده.

ڕزبانك: ڕازبانە ف رازیانه.

ڕزیلە: نەخۆشی بێ‌هێزی پەك‌کەوتە ف بیمار لاغر از کار افتاده.

ڕزین: ڕزان ف پوسیدن.

ڕزیو: ڕزاو ف پوسیده.

رزیوه: رزیله ف نگا: رزیله.

رژان: لەسەرەوە بۆ ژێرەوە کەوتنی ناو یان هەرشتی تراو بان دەنکی زۆر ف فروریزی، ریزش.

رژاندن: بەرەوخـوار کردنەوەو بەرەڵاکردنی دەنك بان ناو یان هەرشتی نراو ف فروریختن مایع و دانه.

رژانن: رژاندن ف نگا: رژاندن.

رژانەیەك: تێکەڵاوبوون و مل دەبەر ملی یەکتر نان ف درهم آمیختن، گلاویزشدن.

رژاو: پرژاوی دەنك و ناو بان هەرشتی نراو ف پاشیده، فروریخته.

رژتن: رژاندن ف فروریزاندن مایع و دانه.

رژد: ١) هەورازی کـوڕ، هەورازێ کە بە دژواری لێـی سەردەکـەون؛ ٢) جـروك، دەس قوچـاو، سەقیـل؛ ٣) دەبـاڵاکـردن، زل‌بون ف ١) سر بالایی سخت؛ ٢) خسیس؛ ٣) رشد.

رژد کردن: گەورەبون، باڵاکردن ف نموّ، رشد.

رژدی: بەتـونـدی هاتنی ناو: (ناوی جێم گەلەکی رژدە)؛ ٢) سەقیلی، جروکی، چکوسی، چکوّدی ف ١) فشار جریان آب؛ ٢) بخل، خست.

رژکی: جوّرێ هەنجیرە کێوبلە ف نوعی انجیر وحشی.

رژە: کرێژی سەر ف سبوسه، شورهٔ سر.

رژەدار: سەربەکرێژ، قرێژبەسەر ف سر با شوره.

رژی: ١) خەڵـوز، رەژوو، رەزی، کوّمـر؛ ٢) چێشتی بێ جەورایی؛ ٣) خلتەی جگەرەو سەبیلە؛ ٤) سوّتاو بە بن بەروشەوە ف ١) زغال؛ ٢) آش بدون جربی؛ ٣) نیکوتین سیگار؛ ٤) سوختهٔ ته دیگ.

رژیاگ: رژاو ف ریخته.

رژیان: رژان ف ریختن.

رژیانەمـل: بە چەنـد کەس لەکەسێ‌دان ف چند نفری بر سر کسی ریختن و زدن.

رژیانەیەك: رژانەیەك، تێك چرژان ف درهم آمیختن، گلاویز شدن.

رس: ١) مەیـن، نونـدبـوونی نسراو، زج؛ ٢) پەتی باریکـی هوّنراو ف ١) لخته‌شدن، منعقد شدن؛ ٢) رشته.

رست: ١) رس، پەتی باریکی هوّنـراو؛ ٢) قەڵادەی ملەتاژی؛ ٣) داب و عادەت ف ١) رشته؛ ٢) قلادهٔ گردن؛ ٣) روش، سنّت، عادت.

رستك: ١) رست؛ ٢) ملوانکە ف ١) نگا: رست؛ ٢) گردنبند.

رستن: ١) بادانـی بەن و لوّکە بە تەشـی؛ ٢) بریتی لە چەنەبازی ف ١) ریسیدن؛ ٢) کنایه از پرگویی.

رستە: ١) پەتی باریکی ملی تاژی و...؛ ٢) چەند وشـە کە مانـا تەواو دەکـەن، جومـلە؛ ٣) هەرسـتـە، هەویری بەهـاروی باریك‌براوی وشکـەوەکـراو بوّ چێشت ف ١) رشتهٔ گردن حیوانات؛ ٢) جملهٔ دستوری؛ ٣) رشتهٔ خوراکی.

رستی: بنجینەی خانو، هیم، بناخە ف شالودهٔ بنا.

رسق: ١) بژیوێ کە خوا دەیدا؛ ٢) زیجاڵ، هەر چی لە شیر پەیدا دەبێ؛ ٣) رزق، بان بانـك ف ١) روزی؛ ٢) فراوردهٔ شیر؛ ٣) جانـوری از سمور کوچکتر.

رسـك: ١) رست؛ ٢) خوێنی لووت پژان ف ١) نگا: رست؛ ٢) خون از دماغ آمدن.

رسکان: ١) دروست‌بونی سرشتی؛ ٢) جوّش خواردنی بەیوەندی دار؛ ٣) زوان و هەڵچوون: (دارێك لەو ناوە رسکاوە) ف ١) بەوجود آمدن طبعی؛ ٢) جوش خوردن پیوند درخت؛ ٣) روییدن و رشد کردن.

رسکاندن: خوێنی کەپ پژاندن ف خون از دماغ آوردن.

رسکاو: ١) دروست بوی سرشت؛ ٢) بەیوەندی خوّگرتو ف ١) مخلوق طبعی؛ ٢) پیوند جوش خورده.

رسکی: لکا، پێوە نوسا ف چسبید.

رسکیان: خوێن پژانی لوت ف خونریزی بینی.

رسکین: خوێنی دم بەربون ف خون دماغ شدن.

رسکێن: جوّرێ گەمـە بە وردەبـەرد وەك دامـە کردن: (سێ‌رسکێن، نوّرسکێن) ف نوعی بازی با سنگ، دوزبازی.

رسل: دوّلاب لە دیواردا ف کمد در دیوار.

رسوا: نابرونەماو، ناوزڕاو، زوسیا ف رسوا.

رسەر: مەڕی سەروملی‌سور ف گوسفند سر و گردن سرخ.

رسیـان: ١) زجیان، مەییـن؛ ٢) هەڵـدڕان، بەرت‌بون لەژوروژا؛ ٣) گەیشتن، پێ‌گەیشتن بوّ میوەو دەغل ف ١) منعقد شدن مایع؛ ٢) پرت شدن از بالا، سقوط؛ ٣) رسیدن میوه و غلّه.

رسین: ١) پژانی خوێنی بیقل؛ ٢) بە پەنا بەکترەوە نوساندن ف ١) خون دماغ؛ ٢) به هم چسبانیدن.

رشاندن: پرژاندن ف پاشیدن.

رشـانـەوە: ١) وەرشـان، هێنـانـەوە؛ ٢) سیس‌بون و گوڵ‌وەرینی دار بێ‌وەخت ف ١) قی، بالا آوردن؛ ٢) پژمردن و شکوفه‌ریزی بی‌موقع درخت.

رشت: شت بەشت وەگوّڕین ف معاملهٔ پایاپای، معاوضه.

رشتن: ١) رژاندن؛ ٢) کل دەچاوکێشان؛ ٣) نەخشان: (کەو خاڵ و مبلی رشتون) ف ١) ریختن؛ ٢) سرمه به چشم کشیدن؛ ٣) نقش و نگار.

رشتنەوە: بریتی لە ناژاوە نانەوەو خەڵك بە گژیەکاکردن ف کنایه از فتنه‌انگیزی.

رشتە: هەرشتەی گەنمەبەهارو ف رشتهٔ خوراکی.

رشدە: رشتە ف رشتهٔ خوراکی.

رشفەت: پوڵێ کاربەدەست بوّ ریك خستنی کارێك بەنارەوا دەیسێنێ ف رشوه.

رشك: گەرای ئەسپێ ف تخم شپش.

رشکاوی: کەسێ لە جلکتیان رشك و سپێی پێوەبە ف شپشو.

رشکن: رشکاوی ف شپشو.

رشکو: رشکاوی ف شپشو.

رشێنە: وردەبارانی هێدی و نەرم ف نم‌نم ریز و کم‌باران.

رف: ١) تاقـەی زوّپی لە دیوار بوّ شت لەسـەر دانـان، رفـە، رفحـە؛ ٢) بنەمای وشەی رفاندن، فراندن، پڕێداکردن و بردن ف ١) رف؛ ٢)

ربایش.

ڕفا: فڕێندرا [ف] ربوده شد.

ڕفان: جاوگە بۆ فڕاندن [ف] ربایش.

ڕفاندن: فڕاندن [ف] ربودن.

ڕفانك: ڕَف [ف] رف.

ڕفاو: فڕێندراو [ف] ربوده.

ڕفت: بارانی بەنەوژم، ڕێژنە [ف] رگبار شدید باران.

ڕفته: ڕفت [ف] رگبار شدید باران.

ڕفحه: ڕَف [ف] رف.

ڕفسه: گیایەکە لە تیرەی کەماو بۆڕ [ف] گیاهی است برگ سوزنی.

ڕفوك: چنگوڕك، چنگاڵی باڵداری گۆشت خۆر، چنگی دڕندە [ف] چنگ و پنجهٔ پرنده و درنده.

ڕفه: ١) ڕَف: ٢) دارێکی کون‌کونە کە لە حەسیرچنینا بەکاری دەبەن [ف] ١) رف: ٢) چوبی که در چیدن حصیر به‌کار برند.

ڕفیاگ: ڕفاو [ف] ربوده.

ڕفیده: دۆشەکۆڵە ئاسایە کە نانی پێ بە تەندورەوە دەدەن [ف] بالشتك نانوایی.

ڕفیـن: ١) ڕفان؛ ٢) باڵ‌گرتنەوە، فڕین [ف] ١) ربایش؛ ٢) پرواز.

ڕفێـن: ١) کەسێ شت دەڕفێنـێ؛ ٢) کەسێ مەل هەڵـدەفـڕێنـێ [ف] ١) ربابنده؛ ٢) پرواز دهنده.

ڕفینی: سماقی هەرەباش [ف] نوعی سماق ممتاز.

ڕفیو: فڕیو، هەڵفڕیو [ف] پرواز کرده.

ڕڤین: پێت، گڕی ئاگر [ف] زبانهٔ آتش.

ڕق: تۆڕەیی، ڕك [ف] کینه.

ڕقاوی: ڕکۆنی، دایم تۆڕە [ف] کینه‌ور.

ڕق‌ئەستـوور: تۆڕەیەك کە درەنگ ئاشـت دەبێتەوە [ف] خشمگین آشتی‌ناپذیر.

ڕق‌جۆین: تۆڕەیی لەدڵدا ڕاگرتن [ف] کینه‌توز.

ڕق‌خواردنـەوە: تۆڕەیی دەرنەخستن [ف] کینه در دل نگهداشتن، خشم فرو خوردن.

ڕقدار: ڕق‌ئەستوور [ف] آشتی ناپذیر.

ڕق‌ڕقۆك: جلکی تازەی بەخشەخش [ف] لباس تازهٔ خش‌خش کننده.

ڕق گرتن: تۆڕەبون [ف] به‌خشم آمدن.

ڕق‌لەسك: دەبنەوەبڕ [ف] کینه‌توز، تودار.

ڕق لێ کێشان: ڕق لە کەسێ دەدڵ گرتن [ف] کینه از کسی در دل گرفتن.

ڕق‌لێ هەڵگرتن: ڕق لێ کێشان [ف] کینه از کسی در دل گرفتن.

ڕقن: ڕقاوی، هەمیشە تۆڕە [ف] اکثراً خشمگین.

ڕقەبەری: بەربەرەکانی کردن لە ناخۆشەویستی [ف] رقابت کینه‌توزانه.

ڕق‌هەستان: تۆڕەبون [ف] به‌خشم آمدن.

ڕق‌هەستاندن: تۆڕەکردن [ف] به‌خشم آوردن.

ڕق‌هەستاو: تۆڕەبوگ [ف] به‌خشم آمده.

ڕق‌هەڵسان: ڕق‌هەستان [ف] به خشم آمدن.

ڕق‌هەڵساندن: ڕق‌هەستاندن [ف] به‌خشم آوردن.

ڕق‌هەڵستاندن: ڕق‌هەستاندن [ف] به خشم آوردن.

ڕك: ١) هەورازی سەخـت‌و کـوڕ زۆد؛ ٢) بێـرکـم، بەرکـم، قەفـەس؛ ٣) هەوسـاری ملی بەرخ‌و گوێلك بۆ بەستنەوە؛ ٤) ئەستوورایی نێوان دەندەو باسکێش؛ ٥) ڕق، تۆڕەیی [ف] ١) سربالایی سخت و کوز؛ ٢) قفس؛ ٣) رشتهٔ گردن بره و گوساله؛ ٤) ستبری میان گاوآهن و خیش؛ ٥) خشم.

ڕکات: لەتێك لە نوێژ: (نوێژی بەیانی دو ڕکاته) [ف] رکعت نماز.

ڕکاکه: بن‌کوڵ کردنی داری میوە، تەکمیش [ف] گود کردن پای درخت میوه.

ڕکان: باوەڕی، خاترجەمی لە کەسێك [ف] اعتماد.

ڕکاوه: گوندێکە لە ناوچەی پیران [ف] دهی است نزدیك پیرانشهر.

ڕك‌بەڕکێ: ڕقەبەری [ف] رقابت کینه‌ورانه، هم‌چشمی.

ڕك‌بەڕکێنه: ڕقەبەری [ف] نگا: ڕقەبەری.

ڕك‌چـوون: ١) دەڕقـەوە چون؛ ٢) نارام بونـەوە لە پاش تـۆڕەبـون [ف] ١) خشمگین شدن؛ ٢) دست از خشم برداشتن.

ڕك‌دابردن: ڕق‌هەستاندن [ف] به خشم آوردن.

ڕك‌ڕکین: چیرەچیری ددانان [ف] صدای به‌هم سائیدن دندانها.

ڕك کردن: تۆڕەبون‌و مان گرتن [ف] اعتصاب از فرط خشم.

ڕککۆ: ڕکۆنی [ف] کینه‌توز.

ڕککه: بێرکم، قەفەز [ف] قفس.

ڕککین: ڕکۆنی [ف] کینه‌توز.

ڕك گرتن: لەڕقان سوور بون لەسەر کارێك [ف] اصرار ورزیدن از کینه‌وری.

ڕکن: ڕقن [ف] نگا: ڕقن.

ڕکو: هەڵ لەرزین لە سەرمان یان لە ترسان [ف] لرزه از سرما یا ترس.

ڕکۆ: ڕقن [ف] اکثراً خشمگین.

ڕکۆنی: ڕق‌لەسگ [ف] کینه‌توز، تودار.

ڕکه: ١) ملە، مل‌ملانێ، کێ‌بەڕکێ: (ئەو دو گوێ درێژە ڕکه دەکەن کێ زوتر سەرکەوێ)؛ ٢) بێرکم، قەفەس؛ ٣) هەورازی ڕك [ف] ١) رقابت، مسابقه؛ ٢) قفس؛ ٣) سربالایی سخت و تیز.

ڕکەبەری: ڕقەبەری [ف] رقابت کینه‌توزانه.

ڕکەنه: تیخ لە پێستدان بۆ خوێن گرتن [ف] حجامت.

ڕکیا: تۆڕەبو [ف] خشمگین شد.

ڕکێشـه: گیایەکە بۆ برین گەیاندن دەکار دێ، ڕەکێشە [ف] گیاهی دارویی.

ڕکێف: ئاوزەنگی، زەنگو [ف] رکاب زین.

ڕکێف دەوال: قایشی ئاوزەنگی [ف] تسمهٔ بند رکاب.

ڕکێـف کوت: ئاودانی ئەسب لە لایەن سوارەوە [ف] اسب دوانیدن باشتاب.

ڕکین: ڕك هەستاو [ف] خشمگین.

ڕکێو: ڕکێف [ف] رکاب.

ڕم: ١) نیزەی درێژ، ڕمب؛ ٢) وشەی بنچینە بۆ ڕمان، ڕوخان ف ١) نیزهٔ بلند؛ ٢) ریشهٔ کلمهٔ «رمان» به‌معنی فروریزی.

ڕما: تێك تەپی، ڕوخا: (دیوارەکە ڕما) ف فروریختن دیوار یا کوه.

ڕماڵ: زیل و زاڵ ف آن و آشغال.

ڕمـان: ١) تێك تەپـان، ڕوخـان؛ ٢) مەڵبـەندێکـە لە کوردسـتـان ف ١) فروریخش دیوار و...؛ ٢) منطقه‌ای در کردستان.

ڕماندن: تێك تەپاندن، ڕوخاندن ف ویران کردن، فروریزانیدن.

ڕمانن: ڕماندن ف نگا: ڕماندن.

ڕمانە: جۆری داسی درونێنەبە ف نوعی داس درو.

ڕماو: ڕوخاو، تێك تەپیو ف فروریخته، ویران شده.

ڕمب: ١) ڕم، نیزەی درێژ؛ ٢) دەنگی بەزەمین داکەوتنی شتی نەرمی زل ف ١) نیزهٔ بلند؛ ٢) صدای افتادن چیزی سنگین و نرم.

ڕمباز: کەسێ لە ڕم بەکار هێناندا جێ‌بە ف نیزه باز ماهر.

ڕمبـازی: ١) شەڕ بەڕم کردن؛ ٢) بە سـواری لە مەیداندا هاتوچوون ف ١) جنگ با نیزه؛ ٢) سواره در میدان جولان دادن.

ڕمبە: دەنگی کەوتنی قورس بە سەر زەمین دا؛ ٢) دەنگی کوتانی دەهۆڵ؛ ٣) بڕێتی لە سازی و بەکـەیفـی: (هێنـد سازم هەر ڕمبـەم دێت) ف ١) صدای افتـادن چیز سنگین؛ ٢) صدای دهل از دور؛ ٣) کنایه از خوشحالی زیاد.

ڕمبێز: نێرتکـە گیایەکی ترش و خۆشی کەمتەمەنە دەگەڵ بەفر چونەوە دەردەکەوێ، نێرتکی باسکلاو، ڕێواس ف ریواس.

ڕم بیشك: ناوەی بچوکی بە دەسك لە چەندلاوە ف نابهٔ کوچك دسته‌دار.

ڕمژوە: زۆرناڵ، قوزە لقورت ف سسار تلخ مزه.

ڕمل: تەم لە سەر چەم، ڕەشکەو پێشکە ف تیرگی چشم.

ڕمۆ: سو کەلەناوی ڕەمەزان کە ناوی پیاو بێ ف مخفف نام رمضان که نام مردان باشد.

ڕمۆدە: ناڵودە، خوێ‌پێ گرتو، هۆگر، نۆگر ف خو گرفته، الیف شده.

ڕموو زن: مێردەزمە، دێوەزمە، جنۆکەی پیاوترسێن ف غول بیابان، دیو.

ڕمە: ڕمبە، دەنگی کەوتنی شتی قورس ف صدای افتادن جسم سنگین.

ڕمی: ١) گڕی ئاگر، پێت؛ ٢) ڕوخا ف ١) زبانهٔ آتش؛ ٢) ویران شد.

ڕمیاگ: ڕماو ف فروریخته، ویران.

ڕمیان: ڕمان ف نگا: ڕمان.

ڕمێز: ڕمبێز، ڕێواس ف ریواس.

ڕمین: تێك تەپین، ڕوخان، هەرفتن ف فروریختن، ویران شدن.

ڕمێـن: ١) ڕوخێنەر، ویران کەر؛ ٢) برەو، ڕەواج: (زێڕ زۆر بەڕمێنـە) ف ١) ویران کننده؛ ٢) رواج.

ڕن: ١) کەرسـتـەی بنـەمـای وشـەی ڕنیـن کە بەدەست هەڵقـەندنە؛ ٢) پاشگـرێکـە بەواتـا: بەدەست هەڵکـەن: (مـوڕن، بێستـان ڕن)؛ ٣) ڕوشین، کرین ف ١) ماده مصـدر «رنین» که به معنی بادست کنـدن است؛ ٢) پسوند به‌معنی برچیدن با دست؛ ٣) خراشنده، حك کننده.

ڕنا: ١) بەدەست هەڵکەندرا، بەدەست لێ کرابەوە؛ ٢) بەنینۆك بر بندار کرا؛ ٣) کڕا ف ١) بادست چیـده شد؛ ٢) با ناخن خراشیـده شد؛ ٣) حك شد.

ڕناو: ١) بەدەست هەڵکەندراو؛ ٢) بەنینۆك زامارکراو، ڕنساو؛ ٣) کڕاو ف ١) چیده با دست؛ ٢) خراشیده با ناخن؛ ٣) حك شده.

ڕنای: دڕاندن ف پاره کردن.

ڕنـد: ١) باش، پەسنـد؛ ٢) جوان، خوشیك، خوشکۆك ف ١) خوب و پسند؛ ٢) زیبا.

ڕندو: ڕنو، کەوبەبەفر ف بهمن.

ڕنـدی: ١) پیاوچاکی، چاکەکاری، پیاوەتی، ٢) جوان چاکی ف ١) نکوکاری، مردمی؛ ٢) خوش قیافه‌ای.

ڕندێ: ناوی کچانە، جوانێ ف نام زنانه.

ڕندین: ئەڕدێن، ڕیش، ڕدێن ف موی زنخ، ریش.

ڕنك: لاسکە کەنگری ناسك کە دەخورێ ف ساقهٔ کنگر سبز و نازك.

ڕنکە: ئامرازی دارتاش کە داری پێ لوس دەکا، ڕەندە ف رندهٔ نجّاری.

ڕنگ: ١) هەنگوین و دۆشاوی پاڵێوراو؛ ٢) ڕەواقی هەنگوین؛ ٣) دەنگی کەوتنی شتی قورسی ڕەق ف ١) شیره و عسل صاف شده؛ ٢) شهد عسل؛ ٣) صدای افتادن جسم سنگین و سخت.

ڕنگاڵ: ١) هەنگوین و دۆشاوی پالاوتە، ڕنگ؛ ٢) ڕەواقی هەنگوین ف ١) شیره و عسل صاف شده؛ ٢) شهد.

ڕنگـان: ١) پالاوتنی دۆشاو یان هەنگوین؛ ٢) قسەی بێ‌نام کردن ف ١) پالایش شیره یا عسل؛ ٢) یاوه گویی.

ڕنگانەوە: چەنەبازی زۆر و دوپاتە کردنەوەی قسەی بێ‌نام ف ژاژخایی، یاوه سرایی.

ڕنگاو: سرکە کە هێشوە ترێی تێ دەخەن ف سرکه که خوشه انگور در آن نگهدارند.

ڕنگـە: ١) ڕنکـە، ڕەندەی نەجار؛ ٢) دەنگی کەوتنـی قورسی ڕەق ف ١) رندهٔ نجاری؛ ٢) صدای افتادن جسم سخت سنگین.

ڕنگین: ڕنگەلێ‌هاتن لە کەوتندا ف صدا دادن جسم سنگین سخت در اثر افتادن.

ڕنۆ: کەوبەبەفر، کلێڵە، بەفری زۆر کە با ڕنیو بەو لەسەر یەکی کۆ کردۆتەوە ف بهمن.

ڕنە: ١) چنینی میوە؛ ٢) وەختی چنینی میوە؛ ٣) وردەبارانی کە ڕەشماڵ دای نەدا؛ ٤) درمغ، خەپە؛ ٥) درونی گوڵی مەرەزە ف ١) چیدن میوه؛ ٢) موسم چیـدن میوه؛ ٣) نم‌نم بـاران که از سیاه چادر می‌نـراود؛ ٤) شن کش؛ ٥) خوشه بریدن شالی.

ڕنەك: ١) بڕبەند؛ ٢) فەشەو، ئاسنێکی بڕ بەدەستی ددانەدارە ولاغی پێ دەخورێنن ف ١) سوهان؛ ٢) قشو.

ڕنی: ١) بەنینۆك زاماری کرد؛ ٢) کڕاندی؛ ٣) ڕنۆ؛ ٤) بەدەست هەڵی کەند ف ١) با ناخن خراشید؛ ٢) حك کرد؛ ٣) بهمن؛ ٤) با دست چید.

ڕنیاگ: ڕناو ف نگا: ڕناو.

ڕنین: ١) چنینەوە بەدەست؛ ٢) جڕنوك لێدان؛ ٣) کڕاندن ف ١) چیدن؛ ٢) خراشیدن با ناخن؛ ٣) حك کردن.

ڕنینەوە: ١) بەدەست هەڵکەندن؛ ٢) ڕوشاندن: (ڕوی خوی ڕنیەوە) ف ١) برکندن با دست، جبدن؛ ٢) خراشیدن با ناخن.

ڕو: ١) چرۆچاو، دیم؛ ٢) لای بەرچاو: (ڕوی زەمین، ڕوکەوا)؛ ٣) حەیا، شەرم: (پیاوێکی بێ‌ڕووە)؛ ٤) دەخوڕادین: (ڕوم نایە بێ‌بینم)؛ ٥) حورمەت‌و بایە: (پیاوێکی زۆر بەڕووە لە دیواندا)؛ ٦) چەم، چۆم؛ ٧) زەمینی سەخت، خار؛ ٨) بەفری سەهۆڵ بەستوی ڕەق ف ١) چهره؛ ٢) رویه؛ ٣) شرم؛ ٤) جسارت؛ ٥) قدر و منزلت؛ ٦) رود؛ ٧) زمین سخت؛ ٨) برف یخ بسته.

ڕۆ: ١) ڕۆژی بەرانبەری شەو؛ ٢) وەخت‌و هەل: (ئەمرۆ ڕۆژی منە)؛ ٣) داخ‌و حەیف بۆ مردو: (هەی ڕۆ، ئەمرۆ ڕۆی شین‌و ڕۆ ڕۆمە «بیرەمێرد»)؛ ٤) جوگە؛ ٥) لونکەناو کە سێ لای بەژ بێ ف ١) روز؛ ٢) موسم، فرصت؛ ٣) کلمهٔ شیون؛ ٤) جوی آب؛ ٥) خلیج.

ڕۆئاوا: خۆرنشین، زەردەپەڕ ف مغرب.

ڕوا: جتر، ڕێوی؛ ٢) سەوزبو: (نۆکەی چاندم ڕوا)؛ ٣) دوڕوبی ف ١) روباه؛ ٢) روییده؛ ٣) ریا.

ڕواباز: دوڕو، ڕوبین، ڕیایی‌کەر ف ریاکار.

ڕوار: چوم، ڕوبار ف رودبار، رود.

ڕواس: ڕوا، چنر، ڕێوی ف روباه.

ڕواسە: ڕواس ف روباه.

ڕوال: ١) گەنجی مۆڵێ نەهاتو، نازەجوان؛ ٢) لای بەرچاو؛ ٣) تەنشت، نزیک‌یە ف ١) نوجوان سادەرو؛ ٢) روبه؛ ٣) جنب و نزد.

ڕوالا: چو، ڕۆیشت، ڕابرد ف رفت، گذشت.

ڕواڵەت: ١) دیمەن، ئەوەی لەبەر چاوە؛ ٢) دیم، دەم‌وچاو؛ ٣) ڕوا، ڕیایی ف ١) ظاهر، ظاهری؛ ٢) جهره؛ ٣) ریا.

ڕواڵەت‌باز: ڕیاکار ف ریاکار.

ڕوان: ١) چەند چوم؛ ٢) شین‌بونی چێنراو؛ ٣) ماکی وشەی بەواتا: تماشا: (چاوەڕوان بە، بڕوانە) ف ١) رودها؛ ٢) سبز شدن، روییدن؛ ٣) ریشهٔ ڕوانین بەمعنی نگاه کردن.

ڕواندن: ١) چەقاندنی ڕیشەو شەتڵ؛ ٢) جێ‌بەجێ کردنی کار؛ ٣) وەدەرنان ف ١) رویانیدن؛ ٢) انجام دادن؛ ٣) راندن.

ڕوانگە: جێگەیەک کە لێ‌یەوە دەڕوانن ف مرصد، محل دیده‌بانی.

ڕوانە: بەڕێ‌کراو، ناردراو ف روانه.

ڕوانەوە: ١) نوندبونەوەی دۆشاو یا هەرچی لە زۆر مانەوە؛ ٢) دوبارە سەوزبونەوە: (مێرگەکە ڕواوەتەوە) ف ١) غلیظ شدن مایع از ماندن زیاد؛ ٢) باز روییدن.

ڕوانی: ١) تماشای کرد؛ ٢) بیری لێ کردەوە، بە بیری داهات ف ١) نگاه کرد؛ ٢) به‌فکرش رسید.

ڕوانین: تواشاکردن ف نگاه کردن.

ڕۆئاوا: ١) خۆرنشین، لای ڕۆژئاوا؛ ٢) دەمی زەردەپەڕ، نزیک بە شەو ف ١) باختر؛ ٢) هنگام غروب.

ڕواو: سەوزبوگ، شین‌بوگ ف روییده.

ڕواوە: دۆشاوی خەستەوەبوگ لەبەر مانەوەی زۆر ف شیرهٔ غلیظ شده از زیاد ماندن.

ڕوب: ڕب، خەستەوە کراوی ئاوی میوە ف رب، چاشنی.

ڕوب: سەرجلی بیجامەپۆش ف بالاپوشی است.

ڕوبات: ١) پۆسەی ڕاوکەر؛ ٢) حەشارگەی کەو ف ١) کمین شکار؛ ٢) کمینگاه کبک شکاری.

ڕوبادان: ڕوڵێ وەرگێران، خۆێ نەگەباتدن ف دخالت نکردن.

ڕوبار: ١) چومی گەورە، چێم، چەم، شەت؛ ٢) ڕوبەڕو ف ١) رودبار؛ ٢) رودررو.

ڕوباربون: ڕوبەڕوبون، توشی یەک‌هاتن ف روبرو شدن.

ڕوباری حاجی ئەحمەد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕوباز: ڕواباز، ڕیایی‌کەر ف ریاکار.

ڕوبازاری: بەڕمێن، برەودار ف مرغوب، رایج.

ڕوبازی: ڕوابازی، ڕیاکاری ف ریاکاری.

ڕوبال: ١) ڕوبار؛ ٢) سۆنگە، سەمەد: (ڕوباڵێ وی ئەو بەلا هانە سەرێ من) ف ١) نگا: ڕوبار؛ ٢) به سبب.

ڕوبرو: ڕوبەڕو ف روبرو.

ڕوبەر: ١) بەرانبەر؛ ٢) پشنەلێفە ف ١) برابر؛ ٢) پشت لحاف.

ڕوبەڕو: ڕوبار، ڕوبال ف روبرو.

ڕوبەند: بەچە، بنچە، پوشی ف روبنده.

ڕوبەنە: ڕوبەند ف روبنده.

ڕوبینی: ١) مەرایی، ماستاو سارد کردنەوە؛ ٢) نارا لە سەر بوک هەڵدانەوە ف ١) ریا؛ ٢) روبند برداشتن از سر عروس.

ڕوپاک: بە نابرو ف آبرومند.

ڕوپاما: کلکەسونەکەر، مەرایی‌کەر ف متملق.

ڕوپامایی: کلکەسونە، مەرایی ف تملق.

ڕوپل: پەرنوان، پەڕێنی لق ف هرس.

ڕوپلاندن: بەرناونن، هەڵپەرناوتن، پەڕاندنی لق‌و پوپی دار ف هرس کردن درخت.

ڕوپلیای: بڕینی لە مرۆڤی داوێن‌و قۆڵ‌کورت ف کنایه از دامن و آستین کوتاه.

ڕوپەڕ: یەک لای بەرجار لە قاقەز، لاپەڕە، لاپەڕ ف صفحهٔ کتاب و نوشته.

ڕوپەری: جوان چاک، زۆر خوشبک ف زیبا.

ڕوپەل: ڕوبەڕ ف نگا: ڕوبەر.

ڕوپێدان: قەدرگرتن ف با روی خوش پذیرفتن شخص.

ڕوپێو: کەسێ کە زەوی لە گەز دەدا ف مسّاح.

ڕوت: داردەستی درێژ، چەلاکی دەستی ف چوبدستی بلند.

ڕوت: ١) بێ پۆشاک، بێ‌بەرگ؛ ٢) بڕێتی لە نەدار و هەژار؛ ٣) ڕوی تو ف ١) لخت، برهنه؛ ٢) کنایه از نادار و فقیر؛ ٣) صورت.

ڕوتاڵ: ١) زەوی گیاڵێی نەڕواو، ڕوتەن، فاقر؛ ٢) دەم‌و چاوگرژ ف ١) زمین لخت از گیاه؛ ٢) اخمو.

ڕوتان: پۆشەمەنی لەبەر داڕنان ف برهنگی، پرکندگی.

ڕۆتاندن: پۆشاک لەبەر داکەندن فا برهنه کردن، پرکندن.

ڕۆتاندنەوە: ١) ڕۆتاندن؛ ٢) بریتی لە شتی زۆر لێ‌ساتدن: (کابرا ڕۆتاندمیەوە) فا ١) برگ و پرکندن؛ ٢) کنایه از سوءاستفادهٔ مالی، دار و ندار کسی را گرفتن.

ڕۆتانن: ڕۆتاندن فا بی‌پوشاک و برگ کردن.

ڕۆتانەوە: بێ پەڕوبۆ مانەوە، لەبەرۆپۆکەوتن فا بی‌برگ و پوشاک شدن.

ڕۆتاوە: لەبەرۆپۆکراو فا پرکنده، برگ ریخته، از لباس لخت شده.

ڕووت بوون: ١) بێ‌جلک‌بوون؛ ٢) بێ‌بەرزبوونی مەل؛ ٣) بێ‌موو‌بوونی پێست؛ ٤) بریتی لە فەقیر بوون فا ١) برهنگی؛ ٢) پرکندگی؛ ٣) موریختگی؛ ٤) کنایه از نداری.

ڕووت بوونەوە: ڕووت‌بوون فا نگا: ڕووت‌بوون.

ڕووترش: ڕووتاڵ فا ترشروی.

ڕووترشباگ: ڕووتاڵ فا ترشروی.

ڕووتک: ١) چەلاکی درێژ بۆ مازو چنین؛ ٢) ناژەل بان مر بشکی ڕوونەوە بۆگ فا ١) چوبی بلند برای چیدن ثمر مازوج؛ ٢) پاک شدن دام و طیور از مو یا پر.

ڕووتڵ: ١) جۆری برنج؛ ٢) جۆری پارچەی کەم‌نرخ کە دەکرێتە چارۆکە فا ١) نوعی برنج؛ ٢) نوعی قماش ارزان.

ڕووت کردن: ١) جلک لێ دارنین؛ ٢) ناڵانی چەتە؛ ٣) بێ گەڵاکردن فا ١) برهنه‌کردن؛ ٢) لخت کردن از دارایی؛ ٣) برگ کندن.

ڕووت کردنەوە: جلک و بەرگ لێ کردنەوە فا برهنه‌کردن.

ڕووت کرن: ڕووت کردن فا نگا: ڕووت کردن.

ڕووتورەجاڵ: ١) هەژار، نەدار؛ ٢) حەشامانی بی‌ناوی کەس نەناس فا ١) فقیر؛ ٢) رجاله و هرجایی.

ڕووت‌وقووت: ١) هیچ دە بەردانە؛ ٢) بێ هیچ دارایی: (لە ڕووت‌وقووتی وەک من ڕوو مەپۆشە / کە قووتی ڕوونە قووتی عاشقی ڕووت) «نالی» فا ١) لخت مادرزاد؛ ٢) ندار.

ڕوونە: ١) کەسێ کە هیچ شک نابا؛ ٢) بێ‌نموودی بوونەکە فا ١) لات آسمان‌جل؛ ٢) حقیر بی‌نمود.

ڕوونەحل: ڕووتاڵ، ڕۆگرژ فا اخمو.

ڕوونەخت: بریتی لە بێ‌شەرم و ڕووهەڵماڵاو فا پرروی بی‌حیا.

ڕوونەڵ: ڕوونە فا نگا: ڕوونە.

ڕوونەلە: ١) بوونەکەی بێ‌نمود؛ ٢) ناژەلی نووک لێ‌وەربوو فا ١) بی‌نمود حقیر؛ ٢) حیوان مو ریخته.

ڕوونەن: زەوی کە گیای لێ نەڕواوە، ڕووتاڵ فا زمین بی‌گیاه.

ڕووتەنک: ١) بەشەرم، خەجاڵەتی؛ ٢) هەرشتی وەک شووشە نەودبووی لێ دیار بێ فا ١) خجالتی؛ ٢) شفاف.

ڕوونەنی: ڕوونەن فا زمین بی‌گیاه.

ڕوونەوبوون: ڕووت‌بوونەوە، ڕووت‌بوون فا نگا: ڕووت‌بوون.

ڕوونەوکردن: ڕووت‌کردنەوە، ڕووت‌کردن فا نگا: ڕووت کردن.

ڕووتەوەبوون: ڕووت‌بوون، ڕووت بوونەوە فا نگا: ڕووت‌بوون.

ڕووتەوەکردن: ڕووت‌کردن، ڕووت‌کردنەوە فا نگا: ڕووت‌کردن.

ڕووتی: ١) بێ‌بەرگی؛ ٢) فەقیری و هەژاری فا ١) لختی؛ ٢) ناداری.

ڕووتیانەوە: ڕووتانەوە فا نگا: ڕووتانەوە.

ڕووتێ کردن: ١) لە ڕووی کەسێ قسەکردن: (ڕووم تێ کرد و گوتم)؛ ٢) بەرەو جێ یان کەسێ ڕۆیشتن؛ ٣) نوش‌هانینی خۆشی یان ناخۆشی: (بەخت ڕووی تێ کرد، نەگبەتی ڕووی تێ کردوە) فا ١) مخاطب قرار دادن؛ ٢) رونمودن به جایی؛ ٣) رونمودن شانس یا نکبت.

ڕۆج: ١) خۆر؛ ٢) ڕۆ، بەرانبەری شەو فا ١) آفتاب؛ ٢) روز.

ڕۆجیار: ١) خۆر؛ ٢) ڕۆژگار، زەمانە فا ١) آفتاب؛ ٢) زمانه، روزگار.

ڕۆجیارپەرست: گوڵەبەڕۆژە فا گل آفتاب‌گردان.

ڕۆچ: ڕۆج فا نگا: ڕۆج.

ڕۆچک: چرۆچاو، ڕوو فا چهره.

ڕۆچکان: ڕوونانەوەی مەل لە پەڕ و پۆ فا پرکندگی برنده.

ڕۆچن: ١) کونی دیوار یان سەربان کە تیشکەی ڕۆژی پێدا دێتە ژوور؛ ٢) بەرانبەری تاریک، ڕووناک، ڕۆشن فا ١) روزنه؛ ٢) روشن.

ڕۆچنایی: بەرانبەری تاریکی، ڕووناکی فا روشنایی.

ڕۆچنە: کونی ماڵ بۆ ڕۆچنایی، ڕۆچن فا روزنه.

ڕۆچوون: ١) قوبان، داچوون: (سەربانەکە ڕۆچووە)؛ ٢) تێک ڕۆخان فا ١) فرورفتگی؛ ٢) فروریختگی دیوار یا خانه.

ڕۆچە: بەڕۆژ هیچ نەخواردن، ڕۆژوو، ڕۆژگ فا روزه.

ڕۆچەوان: بەڕۆژوو فا روزه‌دار.

ڕۆچێ: ڕۆچە فا روزه.

ڕۆچیار: ڕۆجیار فا نگا: ڕۆجیار.

ڕۆچیارپەرس: ڕۆجیارپەرست فا گل آفتابگردان.

ڕۆچینک: ڕۆچنە فا روزنه.

ڕۆح: ڕح، گیانی گیاندار فا روح.

ڕۆخ: ڕح فا روح.

ڕۆحتوتیا: کانزایەکە نەرم فا فلزی معدنی است.

ڕۆحچوون: بریتی لە ترسی زۆر، زاڵەترەک بوون فا زهره‌ترک شدن.

ڕۆح دەبەر: زیندەوەر، خاوەن‌ژی فا جانور، جاندار.

ڕۆحزل: خۆبین، بەفیز، بەدەعبە فا کنایه از منکبّر.

ڕۆحلەبەر: ڕۆح‌دەبەر فا جاندار.

ڕۆخ: قەراغ، لێوارە، دەم‌چەم فا کرانه، کناره.

ڕۆخار: ١) بریتی لە شەرمەزار؛ ٢) مل‌کەچ فا ١) کنایه از شرمسار؛ ٢) گردن کج.

ڕۆخان: ڕمان فا فروریختن دیوار یا خانه.

ڕۆخاندن: ڕمانن فا فروریزاندن، خراب کردن.

ڕۆخانن: ڕۆخاندن فا فروریزاندن، خراب کردن.

ڕۆخانە: ١) چۆم، چێم، ڕۆ؛ ٢) بەست، بەستێن فا ١) رودخانه؛ ٢) زمینهای کنار رودخانه.

ڕۆخاو: ڕماو فا خراب شده، منهدم.

ڕۆخس: نیشتنی شەکر لە ژێر شتی شیرین‌دا وەک مرەباو... فا تەنشین

شدن شکر در شربت و...

ڕوخسار: چرۆچاو، دەمۆچاو، ڕو، دیم ف رخساره.

ڕۆخلە: ڕیخۆڵە ف روده.

ڕوخۆش: خۆشڕو، دەم بەپێکەنین، دژی ترشڕو ف خوشروی.

ڕوخـە: ١) نزیك بە ڕمـان، لەسـەر ڕوخـان: ٢) ڕوچـوگ ف ١) آمـادهٔ فروریختن: ٢) فرورفتگی زمین.

ڕوخەك: ڕوخە ف نگا: ڕوخە.

ڕوخیاگ: ڕوخاو ف نگا: ڕوخاو.

ڕوخیان: ڕوخان ف نگا: ڕوخان

ڕودار: ١) بەقـەدر و حورمـەت؛ ٢) بوێـر، بێ‌تـرس ف ١) محتـرم؛ ٢) نترس.

ڕوداماڵاو: بێ‌شەرم و بێ‌حەیا ف بی‌آزرم.

ڕوداماڵراو: ڕوداماڵاو ف بی‌آزرم.

ڕوداماڵیاگ: ڕوداماڵاو ف بی‌آزرم.

ڕودان: ١) قومان، بەسەرهات؛ ٢) خۆش وبسنن و لاواندنەوە ف ١) روی دادن، حدوث؛ ٢) نوازش و روی خوش نشان دادن.

ڕوداو: بەسەرهات، قوماو ف رویداد.

ڕودای: ڕوداو ف رویداد.

ڕودرژ: ڕونرش، ڕوگرژ ف اخمو.

ڕودەربایس: بەڕوونەنك، خەجاڵەت لە ڕوی خەڵکا ف کم‌رو، خجالتی.

ڕودەربایست: ڕودەربایس ف کم‌رو، خجالتی.

ڕودەربابستی: کەم‌ڕوویی ف کم‌رویی.

ڕودەربابسی: کەم‌ڕوویی، شەرمنی لە قسەکردندا ف کم‌رویی.

ڕودی: ڕوخلە، ڕیخۆڵە ف روده.

ڕودین: میزەڵدان ف مثانه.

ڕوراست: قسەی بێ پەناو پەسیو ف رك و صریح.

ڕوڕو: وشەیەکە شین‌گێڕ دەیڵێن، ڕو ف کلمهٔ نوحه برای مرده.

ڕوزەش: بڕێتی لە گوناحبار، قەدبکار، شەرمەزار، خەجاڵەت ف کنایه از گناهکار، روسیاه، خجل.

ڕوزەشی: ناوانبـاری، گونـاحکـاری، خەجـاڵـەتی، شەرمـەزاری ف روسیاهی، کنایه از گناهکاری، شرمساری.

ڕوریس: گیایەکی ڕەنگ سوورە سابونکەر دەکاری دێنن ف گیاهی است.

ڕوز: پێکەوە نوساندنی پارچەی براو بە نامانەت ف برهم دوختهٔ برش، برو.

ڕوزقە: گیایەکە نەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

ڕوزگار: ڕوجبار ف روزگار.

ڕوزنامە: نوسراوێ کە دەنگ‌وباسی ڕوژانەی تێدایە ف روزنامه.

ڕوزە: ١) کەچ‌و کرچ‌و زەنگاوی: ٢) دەم‌و چاو ناولاوی ف ١) فرسوده و زنگارزده: ٢) آبله‌گون.

ڕوزەر: برێتی لە خەجاڵەت، شەرمەزار ف کنایه از شرمنده.

ڕوزەرد: ڕوزەر ف کنایه از شرمنده.

ڕوزەردی: خەجاڵەتی، شەرمەزاری ف شرمندگی.

ڕوزەری: جوانـی سەوزەڕەنگ، پێسـت‌سپی نامـاڵ زەرد ف رخسار سبزه‌رنگ.

ڕوزەلە: ڕوزەی گچکەو بێ نمود ف فرسودهٔ زنگ‌زده.

ڕوزی: ڕسق، بژیوی خواداو ف روزی.

ڕۆژ: ١) ڕو، بەرانبەری شەو؛ ٢) خۆر ف ١) روز؛ ٢) آفتاب.

ڕۆژئەژمێر: ساڵ پێو، تەقویم ف سالنامه، تقویم.

ڕۆژاپاشین: سەلا، قیامەت ف قیامت.

ڕۆژاپەسلانی: ڕۆژاپاشین ف قیامت.

ڕۆژاسلاتی: ڕۆژاپاشین ف قیامت.

ڕۆژاڤا: ١) خۆرنشین: ٢) زەردەپەڕ ف ١) غرب؛ ٢) غروب.

ڕۆژاڤایی: خەڵکی ولاتی خۆرنشین ف غربی.

ڕۆژانـو: ١) خۆری تازەهـەلاتـو: ٢) ڕۆژی نوێ؛ ٣) ناوی گۆڤـارێکی کوردی بو ف ١) آفتاب تازه سر زده: ٢) روز نو: ٣) نام مجله‌ای کردی.

ڕۆژانە: ١) لەکاتی ڕۆژدا؛ ٢) کرێی ڕۆژ بەڕۆژ ف ١) در روز؛ ٢) بومیّه، روزمزد.

ڕۆژاوا: ڕۆژاڤا ف نگا: ڕۆژاڤا.

ڕۆژاوایی: ڕۆژاڤایی ف نگا: ڕۆژاڤایی.

ڕۆژباش: وشەی نوش بونی ناشنا لە ڕۆژدا ف روزبخیر.

ڕۆژبڕ: کرێی ڕۆژبەڕۆژ، ڕۆژانە ف روزمزد.

ڕۆژبرن: تاوبردن، ناوانگازی ف آفتابزدگی.

ڕۆژبژێر: ڕۆژ ئەژمێر، ساڵ‌پێو ف تقویم.

ڕۆژبونەوە: سەرەتای بەیان، شەوەکی، بەرەبەیان ف اول فجر، دمیدن صبح.

ڕۆژبەڕۆژ: ڕۆژ لە دوای ڕۆژ، هەموڕۆژ ف روزبروز.

ڕۆژبەسەربردن: ڕابواردنی ڕۆژگار ف روزگار گذراندن.

ڕۆژبەیانی: هۆزێکە لە کوردستان ف عشیرتی است.

ڕۆژپەڕ: تیواری درەنگ، دەمی ڕۆژاوا ف وقت غروب.

ڕۆژپەرست: خمخمـوك، خەبەگرۆ ف حربـا، نوعی سوسمـار، آفتاب‌پرست.

ڕۆژتا: تۆبەتێ کە هەمەڕۆژە، بەرانبەری شەوتا ف تب روزانه.

ڕۆژداگەڕان: کەمێ پاش نیوەڕۆ ف وقت زوال.

ڕۆژداگەڕیان: ڕۆژداگەڕان ف وقت زوال.

ڕۆژڕەش: بەدبەخت، چارەڕەش ف سیەروز.

ڕۆژڕەشی: بەدبەختی ف سیەروزی.

ڕۆژژمێر: ڕۆژئەژمێر، ساڵ پێو ف سالنامه.

ڕۆژقەتاندن: ڕۆژبەسەربردن ف روزگذراندن.

ڕۆژکان: هۆزێکی کوردە ف عشیره‌ای است.

ڕۆژکـردنـەوە: ١) شەوبەسـەر بردن؛ ٢) برێتی لە شەو نەنوستـن ف ١) شب گذراندن؛ ٢) کنایه از شب‌بیداری.

ڕۆژکی: هۆزەکی کوردە ف عشیرتی است.

ڕۆژگ: ڕۆچە ف ڕوزە.

ڕۆژگار: ١) ڕۆجبار، ڕۆچیار؛ ٢) بەڕۆژ تا شەو ف ١) روزگار؛ ٢) روزانە.

ڕۆژگارپەرست: ڕۆجیارپەرست ف گل آفتابگردان.

ڕۆژگاز: ناوەنگان، تاوانگاز ف آفتابزدە.

ڕۆژگەز: ڕۆژگاز ف آفتاب‌زدە.

ڕۆژگەستن: تاوانگازی ف آفتابزدگی.

ڕۆژگەستی: تاوبردو ف آفتاب‌زدە.

ڕۆژگەوان: ڕۆچەوان، بەڕۆژو ف روزەدار.

ڕۆژگیران: دەمێ کە مانگ دەکەوێتە نێوان زەمین و ڕۆژ ف کسوف.

ڕۆژمز: ڕۆژبر، کرای ڕۆژانە ف روزمزد.

ڕۆژمزە: ڕۆژمز ف روزمزد.

ڕۆژمژ: ڕۆژمز ف روزمزد.

ڕۆژمێر: ساڵ‌نمە، تەقمین، تەقویم، ڕۆژنەژمێر ف سالنامە، تقویم سال.

ڕۆژن: ڕۆچن، ڕۆچنە ف روزنە.

ڕۆژناڕۆژ: ڕۆژێك وبێستان و ڕۆژێك کردن ف یك روز در میان.

ڕۆژنامە: ڕۆژنامە ف روزنامە.

ڕۆژنامەچی: کەسێ کار لە ڕۆژنامەدا دەکا ف کارمند روزنامە.

ڕۆژنامەنوس: کەسێ ڕوژنامە دەنوسێ ف روزنامەنگار.

ڕۆژناهی: دژی تاریکایی، ڕۆشنایی، ڕۆناکی ف روشنایی.

ڕۆژنایی: ڕۆژناهی ف روشنایی.

ڕۆژنشین: خۆرنشین، خۆراوا ف باختر.

ڕۆژنە: ڕۆچنە ف روزنە.

ڕۆژو: ڕۆژگ، ڕۆچە ف روزە.

ڕۆژوخواردن: ڕۆژو نەگرتن، بەڕۆژونەبون ف روزەخواری.

ڕۆژوخۆر: کەسێ کە بەڕۆژو نابێ ف روزەخوار.

ڕۆژوشکاندن: ڕۆژوخواردن ف روزەخواری.

ڕۆژوکردنەوە: بەربانگ کردنەوە، شت‌خواردن دوای تەواوبونی ڕۆژو ف افطار.

ڕۆژوگر: کەسێ کە وەڕۆژگ ئەوێ ف روزەگیر.

ڕۆژوگرتن: وەڕۆژگ‌بون ف روزەگیری.

ڕۆژوەوان: ڕۆچەوان ف روزەدار.

ڕۆژە: ئەڵماس ف الماس.

ڕۆژەجوت: بەشی کێڵانی ڕۆژێك لە زەوی ف جای شخم زدن در یك روز.

ڕۆژەڕێ: ڕێگەی ڕۆژێك بە پیادەیی ف یکروزە راە.

ڕۆژەکی: ١) ڕۆژکی، هۆزێکی کوردە؛ ٢) ڕۆژێك لە ڕۆژان ف ١) عشیرتی است؛ ٢) روزی، یك روز.

ڕۆژەن: ڕۆچن، ڕۆچنە، ڕۆژنە ف روزنە.

ڕۆژەلات: خاوەر، خۆرهەلات ف مشرق.

ڕۆژهەلات: ڕۆژەلات ف خاور.

ڕۆژی: ١) ڕۆژگ؛ ٢) ڕۆزی، ڕسق ف ١) روزە؛ ٢) روزی، رزق.

ڕۆژی بەرێ: ڕۆژی هەوەڵی، ڕۆژی ئەزەلی ف روز اول، روز ازل.

ڕۆژی پساتێ: ڕۆژا پەسلانێ ف روز قیامت.

ڕۆژی پەسلان: ڕۆژا بەسلانێ ف روز قیامت.

ڕۆژیك: نیسك ف عدس.

ڕۆژینگ: ١) موغاری؛ ٢) کونی بەرزی دوکەڵ کێش ف ١) بخاری؛ ٢) دودکش.

ڕۆژینە: ڕوژانە، کرێی ڕوژ بە ڕۆژ ف روزانە.

ڕۆس: ١) ڕوت، بێ‌بەرگ؛ ٢) تیژ لە جنێودا؛ ٣) خەڵکی ڕوسییە ف ١) لخت؛ ٢) تندمزە؛ ٣) روسی، اهل روسیە.

ڕۆسارد: بریتی لە گوێ پێ نەدان، ڕونەدان: (چەومەلای بەڕوساردی بەخێری هێنام) ف کنایە از بی‌مبالات.

ڕۆساردی: گوێ پێ نەدان ف بی‌مبالانی.

ڕوسپی: ١) سەربەرز، مرۆی بەئابڕو؛ ٢) جندە ف ١) روسفید، آبرومند؛ ٢) فاحشە.

ڕوسپی کردنەوە: ١) کاری باش و هونەراوی کردن؛ ٢) ئابڕو کڕینەوە ف ١) کار خوب و هنرمندانە کردن؛ ٢) اعادهٔ حیثیت کردن.

ڕوسپیەتی: ١) خوێنی نیشانەی کیژبونی بوك؛ ٢) جندەیی ف ١) نشانهٔ بکارت عروس؛ ٢) فاحشگی.

ڕۆست: ناوایی جگە لە شار، دێ؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) روستا؛ ٢) نام دهی است.

ڕوسور: مرۆی بێ‌عیب و عار، سەربەرز و بەئابڕو، ڕوسپی ف دور از کار ننگین، روسفید.

ڕوسوری: ئابڕومەندی ف آبرومندی.

ڕوسە: بن خەرمان ف باقیماندهٔ خرمن کە فقرا جمع می‌کنند.

ڕوسەخت: ١) سەربلند، ڕوسور؛ ٢) ڕوداماڵاو، بێ‌شەرم ف ١) روسفید در زندگی؛ ٢) پررو.

ڕوسەری: دەسماڵی سەر، سەرپۆشی ژنانە ف روسری.

ڕوسیا: ١) شەرمەزار، خەجاڵەت؛ ٢) ئابڕوتکاو، ناوزڕاو ف ١) شرمسار؛ ٢) رسوا.

ڕۆش: ١) شوێنی باریك و سەرچڵ لە توێخی سەرەوەی شتدا: (دەستم ڕوشاوە، شوشە ڕوشا، سواغەکە ڕوشاوە)؛ ٢) مرۆی شەڕانی و نەگونجاو؛ ٣) درشت، زبر؛ ٤) ئاوڵاوی، ڕوزە؛ ٥) جۆرێ بەری دارمازو؛ ٦) تیزماڵکی دار؛ ٧) تاڵی کەنارەی پارچە، ڕیشو ف ١) خراش؛ ٢) تندخوی؛ ٣) خشن، زبر؛ ٤) آبلەگون؛ ٥) نوعی ثمر مازوج؛ ٦) پرز چوب؛ ٧) پرز کنارە پارچە.

ڕوشان: بریندار بونی سەرچڵ ف خراش بردن.

ڕوشاندن: سەرچڵ بریندارکردن ف خراشیدن.

ڕوشاو: سەرچڵ بریندارکراو ف خراشیدە.

ڕوشاوی: بریندارکراو بەسەرچڵی ف دارای خراشها.

ڕوشتە: ڕستە، ڕشتە، ڕشدە، هەڕشتە ف رشتهٔ آش.

ڕوشکان: خەجاڵەت بون ف خجلت، از رو رفتن.

ڕوشکاندن: خەجاڵەت کردن، ئەریق کردنەوە ف خجل کردن، از رو بردن.

ڕوشکانن: ڕوشکاندن ف نگا: ڕوشکاندن.

ڕۆشكێن: تەریق كەرەوە، نەریق كەر ف خجالت دهنده، ازرو برنده.

ڕۆشكێنی: كاری ڕۆشكێن ف خجلت دهندگی، از رو بردن.

ڕۆشن: ١) بەرانبەری ناریك، ڕوناك؛ ٢) بریتی لە دیارو زانراو؛ ٣) ئاگری هەڵكراو ف ١) روشن؛ ٢) معلوم؛ ٣) افروخته.

ڕۆشن: مرۆی بەدفەڕی شەڕانی ف سنیزەجوی، بدخوی.

ڕۆشنا: ١) ڕۆشن؛ ٢) ناسیاو، دۆست، دوای ونەی ئاشنا دێت: (ئاشناو ڕۆشنامان زۆرن) ف ١) روشن؛ ٢) آشنا.

ڕۆشناكی: ڕۆناكی ف روشنایی.

ڕۆشنایی: ١) بەرانبەری ناریكی، ڕوناكایی؛ ٢) ناسیاوی ف ١) روشنایی؛ ٢) دوستی، آشنایی.

ڕۆشن بونەوە: ١) دیاردان، دیاریدان؛ ٢) گەشانەوەی ئاگر ف ١) معلوم شدن؛ ٢) برافروختگی مجدّد آتش.

ڕۆشن‌بیر: زانا بەدابی زەمان، تێ گەیشتوی پێ گەیشتو ف روشنفكر.

ڕۆشن كردن: ١) دیاركردنی نەزانراو؛ ٢) هەڵ كردنی ئاگر ف ١) معلوم كردن؛ ٢) افروختن.

ڕۆشن كردنەوە: ١) دیاركردنی نەزانراو، شی كردنەوە؛ ٢) هەڵكردنەوەی ئاگر، گەشاندنەوە ف ١) معلوم كردن، توضیح دادن؛ ٢) برافروختن مجدّد آتش.

ڕۆشنی: ١) ئاشكرایی، دیاری؛ ٢) دژی تاریكی، ڕۆناكی ف ١) آشكارا؛ ٢) روشنی.

ڕۆشە: ١) ڕۆش؛ ٢) ڕۆزە؛ ٣) بەلاو بەسەرهاتی خراپ ف ١) نگا: ڕۆش؛ ٢) زنگزده، آبله‌گون؛ ٣) مصیبت وارده.

ڕۆشیان: ڕۆشان ف خراش بردن.

ڕۆشین: ڕۆشان ف خراش بردن.

ڕۆشێن: كەسێ یا شتێ كە ئەڕۆشێنێ ف خراشنده.

ڕۆغان: دوهن، ڕۆن، ڕۆن ف روغن.

ڕۆف: نۆكە بەر ف موی زهار.

ڕۆفك: نۆكەبەر، موی بەرگەدە ف موی زهار.

ڕۆفە: كزبوەو بادەوە، باسر بشك ف كولاك.

ڕۆفی: ڕێوی، رواس ف روباه.

ڕۆفی: ١) ڕوخلە، ڕیخوڵە، ڕۆدی؛ ٢) روفی ف ١) روده؛ ٢) روباه.

ڕۆفی: ١) ڕوخڵە؛ ٢) چنر، ڕواس، ڕوا، ڕێوی ف ١) روده؛ ٢) روباه.

ڕۆفی ڕەش: ڕێڵە خۆی گەورە ف رودهٔ بزرگ.

ڕۆفی زراف: ڕێڵە خۆی بۆچك ف رودهٔ كوچك.

ڕۆفی ستور: ڕۆفی ڕەش ف رودهٔ بزرگ.

ڕۆفی كوێر: ڕێڵە خۆی كوێرە ف رودهٔ كور.

ڕۆق: شۆربە، چێشتی تراو ف شوربا، آش مایع.

ڕۆقاو: ئاوی پاشماوەی چێشتی تراو ف پساب آش مایع.

ڕۆقایم: بێ‌شەرم لە قسەدا ف پررو.

ڕۆقە: ڕۆقاو ف نگا: ڕۆقاو.

ڕۆقەرمچی: چرۆ چاو چرچ و لۆچ ف رخسار برچین و چروك.

ڕۆك: ١) پاشگر بە واتا: كاكڵ، ناوناخن: (ناوەڕۆك)؛ ٢) چنین بومبوە: (پاشەڕۆك) ف ١) محتوا، هسته؛ ٢) چیدنی میوه.

ڕۆك: ١) چرۆچاو، ڕوخسار؛ ٢) ڕۆش، شوێنی باریك بەسەرچڵی بریندار ف ١) چهره؛ ٢) خراش.

ڕۆكار: ١) دیار، لەبەرچاو؛ ٢) بەرانبەر: (ڕۆكاری خانو، لە ڕۆكاری گوند)؛ ٣) توێخی سەرەوە: (ڕۆكاری زەمین)؛ ٤) كاری كراوی دیار ف ١) نما؛ ٢) نزدیك، مقابل؛ ٣) سطح، رویه؛ ٤) انجام آشكار كار.

ڕۆكان: ڕۆشان، داڕۆشان ف خراش برداشتن.

ڕۆكانن: ڕۆشاندن، داڕۆشاندن ف خراشیدن.

ڕۆكران: بەرەوژێر ڕژانی شتی ورد یان تراو ف فروریختن اجسام ریز یا مایع.

ڕۆكرانەوە: لە شەرمنی ڕزگاربون ف از خجالت رها شدن.

ڕۆكراو: بەرەوژێر داڕژاوی شتی ورده یان تراو ف مایع یا اشیاء ریز فروریخته.

ڕۆكراوە: ١) ڕوخۆش؛ ٢) شەرم نەكەر لە خەڵك بۆ قسەو ڕوبەڕوبون ف ١) خوشروی؛ ٢) دور از خجالت، چشم و گوش بازشده.

ڕۆكردن: بەرەوژێر ڕژاندنی شتی ورد یان تراو ف فروریزاندن اجسام ریز یا مایع.

ڕۆكردن: ١) بەرەو شوێنێ چون؛ ٢) شەرم كردن؛ ٣) ڕوتێ كردن بۆ دواندن؛ ٤) دەرخستن، نیشان‌دان: (ئەگەر پوڵت هەس ڕوی كە) ف ١) توجه؛ ٢) شرم كردن؛ ٣) روی گفتار درمخاطب كردن؛ ٤) رو كردن، نشان دادن.

ڕۆكردنەوە: ڕۆكرانەوە ف نگا: ڕۆكرانەوە.

ڕۆكرن: ڕۆكردن ف نگا: ڕۆكردن.

ڕۆكرن: شەرم‌كردن ف شرم كردن.

ڕۆكە: ڕۆش، ڕۆشان، داڕۆش ف خراش.

ڕۆكەتن: ناو هەڵاتن، خۆر كەفتن ف طلوع آفتاب.

ڕۆكەش: ڕۆكێش، جۆرێ دەفرە كە دوتوێ‌بە ف ظرف فلزی لعاب‌دار، روكش.

ڕۆكەن: ڕوخۆش، دەم بە پێكەنین ف خنده‌رو.

ڕۆكەوتن: ئیسراحەت كردن، پاڵدانەوەو پشودان ف تكیه دادن، آسودن.

ڕۆكیان: ڕۆكەداربون، ڕۆشان ف خراش برداشتن.

ڕۆكێش: دەفری دوتوێ، ڕۆكەش ف نگا: ڕۆكەش.

ڕۆگ: شبلەی ترێی كوڵاو، ڕب ف رب، چاشنی.

ڕۆگر: شەرمێون، ژنی بەحەیا ف آزرمجو، زن با حجاب.

ڕۆگرتن: ١) شەرم كردن؛ ٢) توندبونی شیری هەوێن كراو ف ١) شرم نمودن؛ ٢) بندآمدن شیر مایه‌زده.

ڕۆگرتی: شیری بەندهاتگ ف شیر بندآمدهٔ مایه‌زده.

ڕۆگرژ: ڕۆناڵ، ڕۆترش ف اخمو.

ڕۆگە: شوێنێ كە زۆركەس ڕوی تێ‌دەكەن، قوبڵە، قیبلە ف قبله.

ڕۆگەش: ڕۆخۆش، دەم بەپێكەنین ف خوشروی.

ڕۆگیر: ١) تۆرە، فەڵس؛ ٢) نەریق، خەجاڵەت ف ١) قهر كرده؛ ٢) خجلت زده.

ڕۆگیری: تەریقی، خەجاڵەتی ف خجلت.

ڕۆل: ١) حۆل، گیژو پەنبار؛ ٢) جۆری گیا کە بەدار هەڵدەگەڕێ ف ١) گیج و دبنگ؛ ٢) نوعی پیچك.

ڕۆل: ژاڵە، لۆر، لۆرك، گیایەکە گوڵی بەمەبی دەکاو بەناڵ بەناوبانگە ف گیاه خر زهره.

ڕۆڵك: ١) ڕۆل؛ ٢) سبسرەی کە شەوانە هەرا دەکا ف ١) خر زهره؛ ٢) جیرجیرك.

ڕۆلکەن: دەم بەپیکەنین، ڕۆخوش، ڕۆگەش ف گشادەروی، خندان.

ڕۆلگـە: گونـدیکی کوردسنانە بەعسی ویرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕۆلە: فرزەند، زار، بەچکەی بنیادەم ف فرزند.

ڕۆلە: ڕۆلە ف فرزند.

ڕۆلەخوای: ڕۆخلە، ڕیخوڵە، ڕۆدی ف روده.

ڕۆلێ نان: نکالێ کردن، نەکلیف کردن ف خواهش کردن از کسی.

ڕۆلێ وەرگێڕان: بیزاری کردن لەکەسێ ف کنایە از بیزاری از کسی.

ڕوم: ڕۆڤك، نوکەبەر ف موی عانە، زهار.

ڕۆم: ولاتی نرکان ف نرکیە.

ڕومانە: بۆمبای دەستی، نارنجۆك ف نارنجك.

ڕومون: ڕوگرژ، ناوچاوان نرش ف نرشرو.

ڕومەت: ١) کولمە، دیم، گۆنا؛ ٢) حورمەت، قەدرو عیزەت ف ١) گونه؛ ٢) احترام، عزت.

ڕومەت گرتـن: ١) قەدرگرتـن، ڕیزلـێنان؛ ٢) مەنبە هەڵگرتن ف ١) احترام گذاشتن؛ ٢) مو چیدن از رخسار.

ڕومەتگیر: مەنبەهەڵگر ف موچین رخسارە.

ڕومەڵخەزا: بریتی لە زەنازەناو ئاژاوەو پشێوی ف هنگامه و آشوب.

ڕومەڵخەزا: ڕومەڵخەزا ف هنگامه و آشوب.

ڕومی: ١) خواجانشین، خواجانە، سەکۆی بەر درگا؛ ٢) نرکی خەڵکی ولاتی نرکان ف ١) سکوی جلو دروازه؛ ٢) ترك نركیه.

ڕۆن: ڕوان، دوهن ف روغن.

ڕۆن: ١) ڕۆن؛ ٢) ناشکرا؛ ٣) ڕۆشن؛ ٤) بێ لیلایی بە ڕەنگی ناوی پاك؛ ٥) نراو، شـل؛ ٦) بریتـی لە دڵخۆش؛ ٧) ڕوی نیمە ف ١) روغن؛ ٢) آشکـار؛ ٣) روشن؛ ٤) شفاف؛ ٥) مایع رقیق؛ ٦) کنایه از شادمان؛ ٧) رخسار ما.

ڕۆناس: تەختەکالوس، جۆری مۆربانە ف نوعی موریانه.

ڕۆناك: ڕۆشن ف روشن.

ڕوناکایی: ڕۆشنایی ف روشنایی.

ڕونـاك بونـەوە: ١) ناشکـرابـون و دەرکەوتنـی ڕاسنی ڕوداو؛ ٢) ڕۆن بونەوەی ناوی لیل ف ١) روشن شدن قضیه؛ ٢) صاف شدن آب کدر.

ڕونـاك کردنـەوە: ١) ڕۆشنـایی‌دان بە ناریکی؛ ٢) دەرخستنی ڕاسنی ڕوداو بان مەبەست ف ١) روشن کردن؛ ٢) روشن کردن معنا.

ڕوناکی: ڕۆشنایی ف روشنایی.

ڕونان: دانان، نیان، دانیان ف نهادن.

ڕونان: دانیشتن، نیشتن ف نشستن.

ڕوناندن: روناك کردن ف روشن کردن.

ڕوناندن: بێ‌خەم کردن، خاطرجەم کردن ف خاطر جمع کردن.

ڕوناو: شۆربای بێ‌ڕۆن ف آش مایع بدون چربی.

ڕوناو: ڕۆنی زۆری دەگەڵ ناوی کەم نیکەڵاو ف روغن زیاد آمیخته با آب کم.

ڕوناوی: چەور، ڕۆن تێ هەڵسوراو ف روغن‌آلود، چرب شده.

ڕوناهی: ١) ڕوناهی؛ ٢) ناوی مەجەللەیەکی کوردی بو ف ١) روشنایی؛ ٢) نام مجله‌ای کردی.

ڕوناهی: ڕۆشنایی، ڕوناکایی ف روشنایی.

ڕونایی: ڕوناهی ف روشنایی.

ڕۆن‌بونەوە: ١) ساف‌بونی لیل؛ ٢) ناشکرابونی نهێنی کار ف ١) صاف شدن کدر؛ ٢) روشن شدن.

ڕۆننك: نەسر، ئەسرین ف اشك.

ڕوندار: نیشك دەر ف روشنایی بخش.

ڕۆندان: دەفری ڕۆن ف ظرف روغن، روغندان.

ڕۆندان: ڕۆندان ف ظرف روغن.

ڕۆندك: ڕۆننك ف اشك.

ڕۆنکاچاف: بینایی، سوی چاو ف دید چشم.

ڕونکایی: ڕوناکایی، ڕۆشنایی ف روشنایی.

ڕۆن کردنەوە: دەرخستنی مەبەستی نەزانراو ف شرح دادن و فهمانیدن.

ڕۆن کرن: ڕۆنکردنە ناو شیو، ڕۆن دەچیشت کردن ف روغن ریختن در آش.

ڕۆنکی: نەسر، فرمیسك ف اشك.

ڕۆنکی: بالوی دەگەڵ کورنان ف رانکی.

ڕۆنگ: خوری و موی بۆ جاری دوهەم لە نازەڵ هەیچی کراو ف پشمی که دومین بار از حیوان چیده می‌شود.

ڕۆن گرتن: هەڵچزاندن و چەورایی لێ گرتن ف روغن گیری.

ڕونوس: لەبەر نوسراو ف رونویس.

ڕونـە: ١) دەمی باریکی تیغ؛ ٢) فەرمانی دانیشتن، دانیشە ف ١) لبه؛ ٢) بنشین، امر به نشستن.

ڕونەرم: شەرمێون ف خجالتی.

ڕونەریس: ڕۆنیاس ف روناس.

ڕونەك: روناکایی دەر ف روشنایی بخش.

ڕونەك: جێگەی دانیشتن لە ئەندامدا، قنگ ف نشیمنگاه.

ڕونە کەرە: نقیشك، فەریکەڕۆن ف کره.

ڕونی: ١) ناشکرایی؛ ٢) نراوی ف ١) آشکارا؛ ٢) آبکی بودن.

ڕونێ: بنیش، دانیشە ف امر به نشستن، بنشین.

ڕونیاچاف: ڕونکا چاف ف دید چشم.

ڕونیاس: بنی گیایەکە بۆ ڕەنگی بەن دەکار دێت ف روناس.

ڕونیاسی: ڕەنگی پەمەیی نۆخ ف رنگ صورتی تیره.

ڕونیشتن: دانیشتن، ڕونان ف نشستن.

ڕۆنیشتو: دانیشتو ف نشسته.

ڕۆنیشتی: ڕۆنیشتو ف نشسته.

ڕۆنین: ١) ڕۆنیشتن؛ ٢) تماشاکردن ف ١) نشستن؛ ٢) نگاه کردن.

ڕۆنین: ڕۆنیشتن، دانیشتن ف نشستن.

ڕۆوەرگێڕان: پشت تێ کردن ف روی برگرداندن.

ڕوهـ: پانایی قماش، بەری ماڵی گەزی ف عرض قماش.

ڕۆهاتن: خەجاڵەت نەبون لە وتن یا لە کردن ف جسارت در گفتن یا کردن کاری.

ڕوهت: ڕوت، زەلوت ف لخت.

ڕوهت کرن: ڕوت کردن ف لخت کردن.

ڕوەك: هەرچی لە زەوی شین دەبێ ف نباتات، رستنی.

ڕوهن: ١) ڕۆهن؛ ٢) دوهن، ڕۆغان ف ١) روشن؛ ٢) روغن.

ڕۆهن: ڕۆشن ف روشن.

ڕوهنی: ڕۆشنی ف روشنی.

ڕۆهەلات: ڕۆژهەلات، خاوەر ف مشرق.

ڕۆهەلمالاو: ڕۆداماڵاو ف بی‌شرم، پر رو.

ڕۆهەلماڵدراو: ڕۆداماڵاو ف بی‌شرم.

ڕۆهەلماڵراو: ڕۆداماڵاو ف بی‌شرم.

ڕۆهیشك: ڕوگرژ ف اخمو.

ڕۆی: نوکەبەر ف موی عانه، زهار.

ڕویال: ڕوتەن، بێ گیاو بێ مو ف عاری از گیاه یا مو.

ڕۆیبار: ١) چەم، چۆم، ڕوبار، ڕۆخانە؛ ٢) ڕوبەڕو ف ١) رودبار؛ ٢) رودررو.

ڕۆیت: ڕۆت، ڕۆس ف لخت.

ڕۆیتان: ڕۆتەن ف زمین لخت از گیاه.

ڕۆیتانە: ڕۆتەن ف زمین لخت از گیاه.

ڕۆیت کردن: ڕۆت کردن ف لخت کردن.

ڕۆیج: ڕۆت، ڕۆس ف لخت.

ڕۆیچاندن: ڕۆت کردن ف لخت کردن.

ڕویز: گومان، دودڵی ف شك، گمان.

ڕۆیس: ١) ڕۆس، ڕۆت، ڕوبیچ؛ ٢) ڕۆش، ڕۆشە ف ١) لخت؛ ٢) خراش.

ڕۆیش: ڕۆش ف نگا: ڕۆش.

ڕۆیشاندن: ڕۆشاندن ف خراشیدن.

ڕۆیشای: ڕۆشاو ف خراشیده.

ڕۆیشتن: چون، لەجێ نەمان ف رفتن.

ڕۆیڤك: ڕۆڤی، ڕۆدی، ڕۆخلە، ڕیخوڵە ف روده.

ڕۆیل: ڕول، ژاڵە، ڕوڵك ف خر زهره.

ڕۆین: ڕۆیشتن ف رفتن.

ڕۆین: ١) ڕۆین؛ ٢) ڕۆن ف ١) رفتن؛ ٢) روغن.

ڕۆینج: کرمی گیابڕ کە حەیوان دەگەڵ گیا دەیخۆن و پێی دەمرن ف نوعی کرم که حیوانات به همراه علف می‌خورند و می‌میرند.

ڕۆینە: جۆرێ هەڵپەرکێ ف نوعی رقص کردی.

ڕۆینەوە: گەڕانەوە بۆ شوێنی بەرێ ف بازگشت به جای اول.

ڕۆی نیشتن: ڕۆنیشتن ف نشستن.

ڕە: پاشگر بان پێشگر وانای دەگەڵ دەگەبەنێ: (بەمەڕە وەرە، ڕەپالی نێ) ف پسوند و پیشوند بەمعنی با، همراهی.

ڕهـ: ڕدین، ڕندین، ئەڕدین، ڕیش ف موی زنخ، ریش.

ڕەب: یەرەی زین و کورتان ف از ابزار زین و پالان.

ڕەباس: ناودان بۆ ڕەپستە ف آب دادن زمین قبل از کشت.

ڕەبساندن: کردنە ڕەپستە ف نگا: ڕەباس.

ڕەبت: ڕەبیت ف نگا: ڕەبیت.

ڕەبەت: ١) سیبە، بۆسە؛ ٢) ناوی شاروکێکە ف ١) کمینگاه شکارچی؛ ٢) نام شهری در کردستان.

ڕەبەق: بێ زیادوکەم، بە تەواوی ف تماماً، آزگار.

ڕەبەن: ١) سەڵت، بێ ژن؛ ٢) گەڕیدەی ماڵ بەکوڵەوە، هەڵوەدا ف ١) بی‌زن، مجرّد؛ ٢) خانه‌به‌دوش.

ڕەبەنوك: گوڵەمبلافە ف آلاله.

ڕەبیت: هەرشتێ زونر لە شتێ نر بێ دەگا، مرۆ بان گیاو ... ف زودرس.

ڕەپ: ١) قیت، دەرپەڕیو، زۆپ؛ ٢) ڕاست ورەوان، بێ وەشارنن: (ڕەپ و ڕاست پێت بێژم)؛ ٣) پەنەماوی نوند بوگ: (جەوالەکە هێند پڕە ڕەپ ڕاوەستاوە) ف ١) برجسته، بارز؛ ٢) رك و صریح؛ ٣) پرشده با فشار.

ڕەپال: جلکی شڕۆڵ ف لباس ژنده.

ڕەپاڵ: ١) دوکەونوێبی، ڕەگەڵ کەونوێیی: (ئەو قسەی ڕەپاڵ دەدەن)؛ ٢) ماڵی لەکارکەوتوی نەباغ ف ١) نسبت، بەهمراه؛ ٢) کالای فرسوده بنجل.

ڕەپاڵدان: پێوەخستن، ڕەگەڵ خستن ف نسبت دادن.

ڕەپاڵنان: دەرکردنی بە زۆری و بە سوکایەتی ف دك کردن با اهانت.

ڕەپاندن: کونانی شتی نەرم بە دەست بان بە دار ف کوبیدن جسم نرم با دست یا چماق.

ڕەپاوڕەپ: بێ ڕۆدەروابسی، ڕەپ و ڕاست، ڕاست و ڕەوان ف رك و صریح.

ڕەپ بون: ١) پڕبون و گنج لێ بڕان: (هێندەم پەنیر تێ ناختبوە ڕەپ بوە)؛ ٢) بریتی لە کێرهەستان ف ١) برشدن زیاد و با فشار؛ ٢) کنایه از برخاستن آلت مرد.

ڕەپ ڕەپان: ١) دەنگی پای کەسانێ کە لە داوەت هەڵدەپەڕن؛ ٢) دەنگی سم و سمکۆڵی سواران ف ١) صدای پایکوبی گروهی؛ ٢) صدای سم اسبان.

ڕەپ ڕەپە: مرۆی بەژن‌بڵندو ڕاست ف قد راست و بلند.

ڕەپ ڕەپیسك: ڕەگی بن ئەژنۆ، ڕەقیسك، ڕەقیسکە ف رگ پشت زانو.

ڕەپستە: تاوەنبا ف نگا: تاوەنبا.

ڕەپ کردن: قیت کردنەوە ف برجسته کردن.

ڕەپن: ١) ڕوکار؛ ٢) بە لەپی دەست زللە لێدان ف ١) روکار؛ ٢) سیلی زدن با کف دست.

ڕەپوڕاست: بێ ڕوبینی ف با صراحت.

ڕەپە: دەنگی ڕەپاندن، دەنگی کوتانی شتی نەرم ف صدای کوبیدن جسم نرم.

ڕەپەڕەپ: دەنگی ڕەپاندنی زۆر ف صدای پی‌درپی کوبیدن جسم نرم.

ڕەپەڵ: ١) دەستەی کایەکەر، دەستەی هاوبازی؛ ٢) پوش و پاری ئازاد، لەوەڕ ف ١) دستهٔ بازی‌کنان؛ ٢) خشك گیاه بی‌صاحب.

ڕەپەڵگا: جێی لەوەڕی ئازاد، لەوەڕگا ف چراگاه آزاد.

ڕەپەڵە: دەستەی گەمەکەران ف دستهٔ بازی‌کنان.

ڕەپێتە: دابەستە، ئازەڵی ڕاگیراو بۆ قەڵەو بون ف پروار.

ڕەپیسك: ڕەپ ڕەپیسك ف رگ پشت زانو.

ڕەپێڵگە: کوێرەڕێ، ڕێگەی باش نەکوتراو ف کوره‌راه.

ڕەپێڵە: ڕەپێڵگە ف کوره‌راه.

ڕەت: ١) بزوتنی بەنەکان: (پاڵی پێوە نام ڕەتم برد)؛ ٢) مردەو زبندە، قوڵکە لە سەر ڕێگەی نچیر: (کەروێشك دە ڕەت کەوت)؛ ٣) هزروبیر: (لە ڕەت دام کە جی بکەم)؛ ٤) لە ڕێ کلا، لە ڕێ دەرچو: (ڕەت بو ڕێگەی لێ نیاك چو)؛ ٥) بنچینە: (بنەڕەتی دیوار، ئەوانە بنەڕەتیان باش نیە)؛ ٦) بڕوات ف ١) حرکت تند، تکان؛ ٢) چاله در راه نخجیر؛ ٣) فکر و اندیشه؛ ٤) منحرف از راه؛ ٥) اصل و اساس؛ ٦) برود.

ڕەتان: ڕاکردن لە ترسان، هەڵاتن ف فرار، دویدن.

ڕەتاندن: غارپێ کردن ف وادار به دویدن کردن.

ڕەتانن: ڕەناندن ف نگا: ڕەناندن.

ڕەتاو: ناچار بە غاردان کریاو ف وادار شده به فرار.

ڕەت‌بردن: ١) تەکان‌خواردن لە پڕ؛ ٢) هەڵەنگوتن ف ١) تکان خوردن ناگهانی؛ ٢) سکندری خوردن.

ڕەتبوُن: ڕابردن ف گذشتن.

ڕەت‌دان: هەڵەنگوُتن ف سکندری خوردن.

ڕەت کردن: یەڕێ کردن‌و لە خۆ دورخستنەوە ف رد کردن و از خود دور کردن.

ڕهتن: ڕژاندن ف ریختن.

ڕەتە: چوُنیەتی ڕۆیشتن، ڕەوت ف کیفیّت راه رفتن.

ڕەتەنی: لەسەر ڕۆیشتن، کەسێ دەبەوێ لە جێ یەك نەمێنێ ف رفتنی.

ڕەتەوە: ١) نۆرەمەنامە، شەجەرەی باب‌و باپیران؛ ٢) نۆرەمە ف ١) نژادنامه، شجرهٔ خانواده؛ ٢) نژاد.

ڕەتەوی: بەرخی لەشیرکراوەوە ف برهٔ از شیر بریده.

ڕەتیاگ: زۆرغار دراوی ماندو ف دوانیدهٔ خسته.

ڕەتیان: غارکردنی زۆر ف از دویدن زیاد خسته شدن.

ڕەتیم: چاڵی پڕەوەکراو ف چالهٔ پرشده از خاك.

ڕەتیماندن: پڕکردنەوەی چاڵ لە خۆڵ ف پرکردن چاله از خاك.

ڕەتین: ڕەتان ف نگا: ڕەنان.

ڕەتێن: کەسێ کە گیانداری ناچار بە غاردان دەکا ف کسی که وادار به دویدن می‌کند.

ڕەجاڵ: بۆرەپیاگی نەدار ف ناشناس فقیر.

ڕەجفین: لەرزین ف لرزیدن.

ڕەجڵ: شیاو ف شایسته.

ڕەجوا: ڕجوا ف نگا: ڕجوا.

ڕەجوان: ئەسپی خۆشبەز ف اسپ‌رهوار.

ڕەجەن: ڕوُت‌و ڕەجاڵ ف بینوا، بیچاره.

ڕەچ: ڕچ ف نگا: ڕچ.

ڕەچاو: بژاردنی بەکێ بۆ کارێ ف زیرنظر گرفتن.

ڕەچاوکردن: ڕاچاو کرن ف نگا: ڕاچاو کرن.

ڕەچسە: ڕچاو ف نگا: ڕچاو.

ڕەچو: لاساری، گوێ نەبیسی ف لجاجت.

ڕەچوکار: لاسار، گوێ نەبیس ف لجوج.

ڕەچەڵ: مرەبای میوە ف مربّا.

ڕەچەڵاك: بنچینە، ڕەگ‌و ڕیشە ف بیخ و اصل.

ڕەچەڵەك: ڕەچەڵاك ف بیخ و اصل.

ڕەچەڵەك‌ناس: نۆرەمەناس، پسپۆڕ لە بنەما ناسیندا ف نژادشناس.

ڕەح: گیان، جان، ڕح، ڕۆح ف روح، جان.

ڕەحاتی: ئامرازێکی ژاوگوشادی بن‌تەنگە شتی تراوی پێ لە دەفر دەکەن ف قیف.

ڕەحتی: وەستان لەبەر ماندوبونێ ف خستگی درکردن، توقف به‌دلیل خستگی.

ڕەحەت: ئاسودە ف راحت.

ڕەحەت‌بون: ١) ئاسودەبون؛ ٢) بریتی لە ئاوهاتنەوەی مرۆ ف ١) آسوده شدن؛ ٢) کنایه از آب پشت ریختن، انزال.

ڕەحەتی: ١) ڕەحاتی؛ ٢) خۆشی و آسودەبی ف ١) قیف؛ ٢) استراحت و امن و آسودگی.

ڕەحیم وەرقە: گوندێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕەخ: ١) ڕۆخ، فەراخ؛ ٢) لا، تەرەف ف ١) کنار؛ ٢) طرف، سو.

ڕەخت: ١) زنبەری سەری ئەسپ؛ ٢) نەرحو دیدار؛ ٣) فیشەکدان؛ ٤) بەرگ‌و شمەك ف ١) براق اسب؛ ٢) سیما، ریخت؛ ٣) فانوسقه؛ ٤) رخت.

ڕەختە: خۆگرتەو قایم ف محکم و بی‌عیب.

ڕەخدار: ئاگاداری ڕێگەوبان ف راهبان، راهدار.

ڕەخس: ١) هەڵپەڕکێ، داوەت؛ ٢) پەیدابوُنی سروشتی ف ١) رقص؛ ٢) به‌وجود آمدن طبیعی.

ڕەخسان: بەدی هاتن لەخۆوە ف به‌وجود آمدن.

ڕەخساندن: بەهەڵکەوت بەدی هێنان: (خوا ڕەخساندی) ف اتّفاقی درست شدن کار.

ڕەخساو: پەیدابوی بەهەڵکەوت ف پدیدآمدهٔ اتفاقی.

ڕەخسین: ڕەخسان ف نگا: ڕەخسان.

ڕەخسیو: ڕەخساو ف نگا: ڕەخساو

ڕەخش: ڕەختی ئەسپ ف براق اسب.

ڕەخشان: نیشکدەر، بریقەدەر ف رخشندە.

ڕەخنە: ١) نانەو سەرکۆنە؛ ٢) عەیب گرتن؛ ٣) شلیو سستی؛ ٤) فەلش، درز ف ١) سرزنش؛ ٢) ایراد گرفتن؛ ٣) سستی؛ ٤) شکاف، درز.

ڕەخنە گر: ١) عەیب لەنت گر؛ ٢) کون گر ف ١) ایرادگیر؛ ٢) درزگیر.

ڕەد: ١) دانەوە، گەڕاندنەوە؛ ٢) لە ئەزمون دەرنە چوگ؛ ٣) لە خۆ دورخستنەوە ف ١) پس دادن؛ ٢) رد در امتحان؛ ٣) از خود دور کردن.

ڕەدا: قابل‌بون، ڕازی‌بون: (هەرچەند کردم بوّم نەهانە ڕەدایە) ف رضایت.

ڕەداڵە: ڕداڵ ف پیر هوسباز.

ڕەداندن: لەخۆ دورکردن ف راندن، از خود دور کردن.

ڕەدبون: ڕابردن ف گذرکردن.

ڕەدبین: ڕەدبون ف گذرکردن.

ڕەدم: پڕبونەوەی چالاّبی ف پرشدن چاله از خاک.

ڕەدماندن: پڕکردنەوەی چالاّبی ف پرکردن چاله از خاک.

ڕەدوخستن: وەشوێن خستنی ژن کە دەگەڵ پیاوێ ڕاکات ف فراری دادن زن با مرد.

ڕەدوکەوتن: هەڵاتنی ژن دەگەڵ پیاوی دڵخوازی ف فرار زن با مرد دلخواه.

ڕەدوکەوتو: ژنی هەڵاتو دەگەڵ پیاوی دڵخوازی ف زن فراری با مرد دلخواه.

ڕەدوکەوتە: ڕەدوکەوتو ف نگا: ڕەدوکەوتو.

ڕەدە: جێگـەی سەخـت و بەرداوی لە چیادا، ڕەوەز ف جای سخت و سنگلاخ در کوه.

ڕەدیمـان: ئاوەژو کردنـەوەی دەفر، نخون کردنەوەی ئامان ف واژگون کردن ظرف.

ڕەز: ١) باغی تریّ؛ ٢) بنە تریّ ف ١) تاکستان؛ ٢) تاک.

ڕەزا: ١) نەرم و دیدار: (ڕەزای شیرینـە)؛ ٢) قایل، ڕازی، ڕەدا ف ١) سیما و قواره؛ ٢) راضی.

ڕەزاتاڵ: ئێسك قورس ف گرانجان، دوست‌نداشتنی.

ڕەزاشیرن: ئێسك سوك ف سبکروح، نودل‌برو.

ڕەزاشیرین: ڕەزاشیرن ف نگا: ڕەزاشیرن.

ڕەزاقورس: ڕەزاتاڵ ف گرانجان.

ڕەزاقی: جۆرێ تری ف نوعی انگور.

ڕەزاگران: ڕەزاتاڵ ف گرانجان.

ڕەزامەندی: قبوڵ کردن، دڵ پێ خۆش بون ف راضی بودن.

ڕەزانە: پێناکی ڕەز، باجی باغی تریّ ف باج تاکستان.

ڕەزاو: ١) سەرەتـای پێك گەیشتنی دو چۆم؛ ٢) ناوە بۆ مەڵبەندێك لە کوردستان ف ١) مصب رودخانه؛ ٢) نام منطقه‌ای در کردستان.

ڕەزبەر: ١) جەنگەی تریّ گەیشتن؛ ٢) مانگی حەوتەمی ساڵ، هەوەڵ مانگی پایز ف ١) موسم انگور رس؛ ٢) مهرماه.

ڕەززەڕۆك: بەریکی چکـۆڵـەی سوری بەهێشـوە لە گیابەك پەبا ئەبێ، ڕێزەڵە ف ناج‌ریزی، ثمر گیاهی است.

ڕەزڤان: باخەوانی باخی تریّ ف باغبان تاکستان، رزبان.

ڕەزڵخوا: ١) لە ڕای خوا؛ ٢) برێتی لە ڕوت و نەداری نەواو ف ١) در راه خدا؛ ٢) کنایه از فقیر مسکین.

ڕەزڵە: ١) ڕەززەڕۆك؛ ٢) موغەرەی پشت ف ١) تاج‌ریزی؛ ٢) مهرهٔ فقرات.

ڕەزڵەپێچ: گیابەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه هزارچشان.

ڕەزو: نەمامی دار بەڕو ف نهال بلوط.

ڕەزوان: ڕەزڤان ف رزبان، باغبان رز.

ڕەزەڵخوا: ڕەزڵخوا ف نگا: ڕەزڵخوا.

ڕەزەن: ڕزدە، تاڵقەڕێزو دۆلابی ف جفت در.

ڕەزەوان: ڕەزڤان ف رزبان، باغبان تاکستان.

ڕەزیل: ١) دەس قوچاو، ڕزد، چکوس، چکود؛ ٢) مرۆی لەکارکەوتە؛ ٣) سوك و بێ‌نابـرو: (هـەر ڕەزیلم کرد) ف ١) خسیس؛ ٢) از کار افتاده؛ ٣) آبرو رفته.

ڕەژ: ١) ڕەش، سیا، بەرانبـەری سپیی؛ ٢) دەرمانی ڕەنگ‌کردنـی موو ف ١) سیاه؛ ٢) داروی رنگ کردن مو.

ڕەژان: مو ڕەنگ کردنەوە ف رنگ زدن مو.

ڕەژتـن: ١) ڕەژان؛ ٢) چاو بەکـل ڕشـتـن ف ١) رنـگ کـردن مو؛ ٢) سرمه‌کشیدن چشم.

ڕەژتنـەوە: ١) ڕشتنـەوە؛ ٢) هەمـوڵا گرتنـەوە ف ١) نگـا: ڕشتنـەوە؛ ٢) فراگیری.

ڕەژمیری: جۆرێ تریّ ف نوعی انگور.

ڕەژنە: ناوەبارانی توند ف رگبار باران.

ڕەژو: خەڵوز ف زغال.

ڕەژوّ: بڕەژێ ف سرمه‌کش.

ڕەژەن: فورمی بن دیزە، دودە ف دودهٔ زیر دیگ و...

ڕەژی: ڕەژو ف زغال.

ڕەژیدان: خەڵوزدان، جێ‌خەڵوز ف زغالدان، اشبو.

ڕەس: پاشگر بەواتا: گەیین، پێ گەیین: (فر با ڕەس) ف پسوند بەمعنی رسیدن.

ڕەسا: پێ گەیشتو، پێ ڕاگەیشتو، پڕاوپڕ ف رسیده، کفایت کننده.

ڕەساندن: ١) لکاندن، پێوە نوساندن؛ ٢) پێ گەیاندن ف ١) چسباندن؛ ٢) نربیت بچه.

ڕەسخ: بەردباران ف سنگسار.

ڕەسلێ ڕوقی: ڕیزەڵە ف تاجریزی.

ڕەسم: ١) داب، ڕێ و شوێن؛ ٢) شکڵ ف ١) عادت، شیوه؛ ٢) شکل.

ڕەسنە: گوربس ف رسن.

ڕەسو: سوکەڵەناوی ڕەسوڵ ف مخفف اسم رسول.

ڕەسەن: ١) بنەچەکە؛ ٢) نەجیم‌زادە ف ١) نژاد؛ ٢) اصیل، نجیب.

ڕەسی: ١) پێ گەیشتن: (فریادڕەسی)؛ ٢) گەیشتو: (میوە ڕەسی بە) ف ١) سر رسیدن؛ ٢) رسیدن میوه.

ڕەسیدە: مرۆی نازە پێ گەیشتو: (منداڵەکە شوکو ڕەسیدە بوە) ف جوان

رسا، رشد کرده.

ڕەسین: گەیشتن، وەختی بەهرەدان فا رسیدن.

ڕەش: ١) ڕەن، دزی سپی، سیا؛ ٢) بریتی لە فنگ؛ ٣) پرژ، پرژان فا ١) سیاه؛ ٢) کنایه از مقعد؛ ٣) پاش، پاشیدن.

ڕەشاتی: ١) ڕەشایەنی؛ ٢) تاریکایی شەو فا ١) سیاهی؛ ٢) تاریکی شب.

ڕەشادۆك: نەرەتیزە فا ترنبزك.

ڕەشاش: تفەنگێ کە زۆر فیشەکان بەکجێ دەهاوێ فا مسلسل، آتشبار.

ڕەشاف: ١) نەخۆشیەکی چاوە؛ ٢) کێمو زوخاوی دەرون فا ١) آب سیاه چشم؛ ٢) ریم درون.

ڕەشالۆك: گوڵك، ریشو فا منگوله.

ڕەشان: بریتی لە بزن و گۆشتی بزن فا کنایه از بز و گوشت بز.

ڕەشاندن: پرژاندن فا پاشیدن.

ڕەشانگ: ١) عەرزی بەفرلەسەر لاچوگ؛ ٢) بریتی لە بزنەموو گۆشتی بزن فا ١) زمین که برفش آب شده؛ ٢) کنایه از بز و گوشت بز.

ڕەشاو: ١) ڕەشاف؛ ٢) پرژاو فا ١) نگا: ڕەشاف؛ ٢) پاشیده.

ڕەشایی: ١) ڕەنگی ڕەش؛ ٢) نارمایی لە شەودا؛ ٣) گوندنشینی بێ جوت و گا؛ ٤) زەوی کە بەفری لەسەر چونەوە؛ ٥) بەژگە دەریا، وشکانی؛ ٦) تاریکایی فا ١) سیاهرنگی؛ ٢) سیاهی شبح؛ ٣) دهاتی روزمزد، خوش نشین؛ ٤) زمین که برفش آب شده؛ ٥) خشکی؛ ٦) تاریکی.

ڕەشایی داهاتن: ١) چاوئێشانی بەرەوکوێری چون؛ ٢) کوێر بون فا ١) چشم‌درد منتهی به کوری؛ ٢) نابینا شدن.

ڕەشباز: بەلەکی ڕەش و سپی فا خلنگ سیاه و سفید.

ڕەشبازگ: ڕەشباز فا نگا: ڕەشباز.

ڕەشبازۆ: ڕەشباز فا نگا: ڕەشباز.

ڕەشباف: ئامالڕەش فا سیەفام.

ڕەشباو: ئامالڕەش، کەوەی تۆخ فا سیەفام، کبود نیره.

ڕەشبگیر: هەموکەس بۆ شەڕ ناردن فا بسیج عمومی برای جنگ.

ڕەشبۆرە: خۆلەمێشی ڕەنگی ئامالڕەش فا خاکستری رنگ مایل به سیاهی.

ڕەشبۆز: ئەسپی ڕەشی ئامال شین فا اسب سیاه مایل به کبود.

ڕەش بون: بریتی لەبەر چاو کەوتن، کەس نەویستن فا کنایه از منفور شدن.

ڕەش بونەوە: ١) بەفر لەسەر زەوی لاچون؛ ٢) کوژانەوەی بۆلو فا ١) آب شدن برف؛ ٢) زغال شدن اخگر.

ڕەش بەش: باڵدارێکە ڕەش لە قازو چکۆلەتر فا پرنده‌ای است.

ڕەش بەشە: ڕەش بەش فا نگا: ڕەش بەش.

ڕەش بەلەك: ١) داوەتی ژن و پیاو لە دەستی بەکتردا؛ ٢) نوسراوی سەر قاقەز؛ ٣) بازگ، ڕەشباز؛ ٤) بەنە بادراوێکە ڕاست و چەپ دەملی منالانی دەکەن فا ١) رقص مرد و زن باهم؛ ٢) نوشته؛ ٣) ابلق، سیاه و سفید؛ ٤) نخی است که بچه‌ها به گردن می آویزند.

ڕەشبین: ١) بێ‌هومێد؛ ٢) بەئیرەیی فا ١) بدبین؛ ٢) حسود.

ڕەش پۆش: ١) جلك ڕەش؛ ٢) بریتی لە ئازیەتبار فا ١) سیاهپوش؛ ٢) کنایه از عزادار.

ڕەشتاڵ: ئەسمەری ئامالڕەش فا گندمگون سیاه‌چرده.

ڕەشتاڵە: ڕەشتاڵ فا نگا: ڕەشتاڵ.

ڕەشتوز: ١) ڕەشی بریقەدار؛ ٢) جۆرێ تیغی شەمشێرو خەنجەر، دەبان فا ١) سیاه براق؛ ٢) نوعی تیغ شمشیر و خنجر.

ڕەشتی: شەدە، مشکی فا کشباف.

ڕەشخوێن: خوێندنی بێ مانازانین فا خواندن بدون فهم معنی.

ڕەش داگەڕان: ئارەق کردن و گرژبون لە ڕکان فا کنایه از خشمگین شدن زیاد.

ڕەش داگەڕیان: ڕەش داگەڕان فا کنایه از خشمگین‌شدن زیاد.

ڕەش داگیرسان: ڕەش داگەڕان فا کنایه از خشمگین شدن زیاد.

ڕەشڕشك: ١) زیوان، دەنکێکی ڕەشە دەگەڵ گەنم؛ ٢) ڕەشکێنە، بیبیلەی چاو فا ١) دانهٔ سیاه در گندم؛ ٢) مردمك چشم.

ڕەش قەتی: وا دەردەکەوێ فا چنین می نماید.

ڕەش قەنایی: وا دیار ناکا فا چنین نمی نماید.

ڕەش قەلین: ڕەش هەڵگەڕان لە ئەریقی فا سیاه شدن از شرمندگی.

ڕەشك: ١) کالەموو بین، پێلاوی لە لباد؛ ٢) کوێروی دەغڵ فا ١) پای‌افزار مو یین یا نمدی؛ ٢) سیاهك آفت غلّه.

ڕەشك: ١) بیبیلەی چاو؛ ٢) سیان، فورم فا ١) مردمك چشم؛ ٢) دوده.

ڕەشکار: ڕەشتاڵ فا گندمگون سیه‌چرده.

ڕەشکردن: ١) لەبەرچاو خستن؛ ٢) دە سماقدا زەردکردنی گیا فا ١) از نظر مردم انداختن؛ ٢) در سماق آب‌پز کردن.

ڕەش کردنەوە: ١) نوسینی مەشق؛ ٢) گڵەبان کردنی بان؛ ٣) نارمایی بەرچاوهاتن فا ١) نوشتن مشق؛ ٢) خاکر بز کردن بام؛ ٣) شبح پیش چشم.

ڕەشکۆ: سوکەلەناوی ڕەشید فا مخفف نام رشید.

ڕەشکوژ: ١) کەسێ کە بێ ئاگا پیاو دەکوژێ؛ ٢) تیری بێ نیشانەگرتن، گوللەی وێڵ فا ١) تروریست؛ ٢) تیر بدون هدف گیری.

ڕەشکوەن: هۆزێکی کوردە لە کوردستان فا نام عشیره‌ای کرد.

ڕەشکۆیی: جۆرێ تری فا نوعی انگور.

ڕەشکە: ١) سیاولە، دەنکێکی ڕەشی بۆن خۆشە بە نانیەوە دەکەن؛ ٢) دەفری گەوچن بۆ کاکێشان، تۆڕی کاکێشان؛ ٣) تریێ ڕەش؛ ٤) جۆرێ تریێ ڕەش؛ ٥) پاشگر بە واتا: بۆرەپیاگی بەرانبەر ئاغاو بەگزادە لە عاشیرەت: (پیرانەڕەشکە، مامەشەڕەشکە)؛ ٦) توتنی بن گەڵای بێ‌نرخ: (ڕەشکەی قولکێ بە) فا ١) سیاه‌دانه؛ ٢) تور کاه‌کشی؛ ٣) انگور سیاه؛ ٤) نوعی انگور سیاه؛ ٥) پسوند به‌معنی نااصل مقابل نجیب‌زاده؛ ٦) توتون زیر برگ و دور ریخته.

ڕەشکەلە: ڕەشکەڵە فا سیه‌چردهٔ کوچك.

ڕەشکەڵە: ڕەشتاڵەی چکۆلە فا سیه‌جردهٔ کوچك.

ڕەشکەن: ڕەشانگ فا نگا: ڕەشانگ.

ڕەشکەوپیشکە: ١) ئەموڕەشایی بەرچاو لەبەر بێ‌حوکمی؛ ٢) بڕێتی لە نوسینی تێکەڵ پێکەڵ و ناخۆش 🄵 ١) بشەدبدن در اثر کم‌سو بی چشم؛ ٢) کنایه از خط بد و درهم برهم.

ڕەشکەوسپیکە: بڕێتی لە خەت‌نوسین لە سەر کاغەز 🄵 کنایه از نوشته.

ڕەشکەوگ: ڕەشی ناماڵ‌شین 🄵 سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکەوە: ڕەشکەوگ 🄵 سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکەوەگ: ڕەشکەوگ 🄵 سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکێنە: بیبیلە، ڕەشڕەشك 🄵 مردمك دیده.

ڕەش گرانی: گرانەتا 🄵 نبفوس.

ڕەش گریدان: بڕێتی لە نازیەت باری 🄵 کنایه از سوگواری.

ڕەشمار: ١) ماری سیارەنگ؛ ٢) تاوڵ، چادری ڕەش، کوَن 🄵 ١) مار سیاه؛ ٢) سیاه‌چادر.

ڕەشماڵ: تاوڵ، کوَن 🄵 سیاه‌چادر.

ڕەشمە: هەوسارێ کە دەسەر کەللە دەخرێ 🄵 افسار نازك اسب.

ڕەشمێو: دارەترێ‌یەکە زوُ پێدەگا 🄵 تاکی است که انگورش زودرس است.

ڕەشمیری: جۆرێ ترێ ڕەشە 🄵 نوعی انگور سیاه.

ڕەشۆ: سوکەلەناوی ڕەشید، ڕەشکۆ 🄵 مخفّف نام رشید.

ڕەشوبازگ: ڕەشباز 🄵 نگا: ڕەشباز.

ڕەشوبرش: زۆرڕەش 🄵 بسیار سیاه.

ڕەشوبەش: زۆرتاریك و بەسام 🄵 بسیار تاریك و سهمگین.

ڕەشوپەش: ڕەشکەو پیشکە 🄵 نگا: ڕەشکەو پیشکە.

ڕەش‌وروُت: ڕوُت و ڕەجاڵ 🄵 نگا: ڕوُت و ڕەجاڵ.

ڕەشۆکی: شتی بەدەڵ و کەم‌نرخ: (نفەنگی **ڕەشۆکی**، نوننی **ڕەشۆکی**) 🄵 بدل و کم ارزش.

ڕەشۆڵە: سێرو، گاوانی 🄵 سار.

ڕەشوە: ڕەشمە 🄵 نگا: ڕەشمە.

ڕەشە: ١) گەف، هەڕەشە؛ ٢) سوُکەناوی ڕەشید؛ ٣) پێش گرێکە بە مانای خوێڕ بلە: (ڕەشە دزی)؛ ٤) بە مانا نانەواوی: (ڕەشە کێلم کرد) 🄵 ١) تهدید؛ ٢) مخفّف نام رشید؛ ٣) پیشوندی است به معنی بی‌عرضه؛ ٤) پیشوندی است به معنی ناتمام.

ڕەشەبا: بای نوندی ڕۆژاوا 🄵 باد دبور.

ڕەشەخێزان: ماڵ و منداڵی زۆر و هەرچی و پەرچی 🄵 خانوادهٔ شلوغ و پرنفوس.

ڕەشەجوُ: بڕێتی لە جوُلەکەی پێداگر لە دینی خۆی دا 🄵 کنایه از یهودی منعصب در دین خویش.

ڕەشەدار: ١) نارەوەند؛ ٢) داری بوُز 🄵 ١) درخت نارون؛ ٢) درخت پشه.

ڕەشەداڵ: باڵداریکی کەلاك‌خۆرە 🄵 نوعی لاشخور.

ڕەشەڕیحانە: ڕیحانەی ڕەش کە بۆنی لە ڕیحانەی سپی خۆشترە 🄵 ریحان سیاه.

ڕەشەساڵ: ساڵی کەم‌باران، وشکەساڵ 🄵 خشکسال.

ڕەشەسیل: دەردە باریکەی زۆرسەخت 🄵 سلّ علاج ناپذیر.

ڕەشەك: ١) گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ؛ ٢) هەوەڵ نوسین، پیس‌نوس، پێش‌نوس 🄵 ١) گیاه دارویی؛ ٢) چرکنویس.

ڕەشەکە: بڕێتی لە خۆهەڵکێشی هیچ‌کارە 🄵 کنایه از لاف‌زن بیکاره.

ڕەشەگاور: خاچ‌پەرستی زۆر بەدین 🄵 ترسای منعصب.

ڕەشەگرانەتا: کەونوُبی سەخت 🄵 تبفوس شدید.

ڕەشە گرانەتێ: ڕەشە گرانەتا 🄵 تبفوس شدید.

ڕەشەگەوْن: گوێنبە ڕەشە 🄵 گَوَن سیاه.

ڕەشەگیا: گیایەکە بۆ لەوەڕ باشە 🄵 گیاهی است علوفه‌ای.

ڕەشەموسوڵمان: موسوڵمانی سەروشکی نەفام 🄵 مسلمان خشك و منعصّب و کم فهم.

ڕەشەمە: ١) سێهەمین مانگی زستان، مانگی دوازدەهەمی ساڵ؛ ٢) کاتی جوت‌بونی پشیلە 🄵 ١) اسفندماه؛ ٢) موسم جفت‌گیری گربه.

ڕەشەمێ: ڕەشەمە 🄵 نگا: ڕەشەمە.

ڕەشەولاخ: ماڵاتی بەرزە، گامێش و گاوگوَل 🄵 دام از نبرهٔ گاو و گاومیش.

ڕەش‌هەڵگەڕان: ڕەش داگەڕان 🄵 نگا: ڕەش‌داگەڕان.

ڕەشی: ١) دژی چەرمگی؛ ٢) بێ‌بەفری لە ڕەمبنا؛ ٣) نازاو نەترس؛ ٤) سوکەلەناوی ڕەشید 🄵 ١) سیاهی؛ ٢) بی‌برفی زمین؛ ٣) شجاع؛ ٤) مخفّف نام رشید.

ڕەشیش: نەرمەبارانە 🄵 نم‌نم باران.

ڕەشیشە: باڵداریکی ڕەشە لە سێر و زلترە 🄵 پرنده‌ای است سیاه‌رنگ از سار بزرگتر.

ڕەشێڵە: ڕەشوڵە، سێرو، گاوانی 🄵 سار.

ڕەشێنە: ڕەشکێنە، بیبیلەی چاو 🄵 مردمك دیده.

ڕەعاجاب: پەروەردە کردن، ڕەنیوهێنان 🄵 پرورش دادن، برهم آوردن.

ڕەعت: ماندوبی، مانگی 🄵 خستگی.

ڕەعیەت: مسکێن، ڕایەت، گوندی بەردەستی خاون‌موڵك 🄵 رعیّت.

ڕەغنە: ڕەخنە، عەیب‌گرتن 🄵 ایراد.

ڕەغنەگر: ڕەخنەگر 🄵 ایرادگیر.

ڕەف: ١) پۆلی باڵدار لە کاتی فڕین‌دا؛ ٢) ڕف، تاقەی زەق لە ماڵدا؛ ٣) جوێن 🄵 ١) گروه پرنده در حال پرواز؛ ٢) رف در دیوار؛ ٣) دشنام.

ڕەفتار: تاکار، شێوە 🄵 اخلاق، رفتار.

ڕەفتەنی: ڕەنەنی، لەسەر ڕۆیشتن 🄵 رفتنی.

ڕەفس: ڕبس 🄵 نگا: ڕبس.

ڕەفسان: ڕبسان 🄵 نگا: ڕبسان.

ڕەفساندن: ڕبساندن 🄵 نگا: ڕبساندن.

ڕەفك: تاقەی زوپ، ڕەف، ڕف، ڕفحە 🄵 تاقچهٔ بالا، رف.

ڕەفکە: ڕەفك 🄵 تاقچهٔ بالا، رف.

ڕەفە: ڕەفك 🄵 تاقچهٔ بالا، رف.

ڕەفی: ڕەخ، کەنار، لا 🄵 کنار.

ڕەڤیسك: ڕەپ ڕەپیسك، ڕەپیسك [ف] رگ پشت زانو.

ڕەڤیسكە: ڕەڤیسك [ف] رگ پشت زانو.

ڕەڤیق: هەواڵ، ئاوری، دۆست، ناواڵ [ف] رفیق.

ڕەڤ: ١) هەڵاتن، بازدان لە ترسـا؛ ٢) ڕەف، بۆلی باڵنـدە؛ ٣) ڕەف، بنەمای وشەی فڕاندن [ف] ١) فرار؛ ٢) گروه پرندگان؛ ٣) ربایش.

ڕەڤان: ١) هەڵاتن؛ ٢) فڕان، ڕفان [ف] ١) فرار؛ ٢) ربایش.

ڕەڤاندن: ١) ناچار بەهەڵاتن کردن؛ ٢) فڕاندن، ڕفاندن [ف] ١) وادار به فرار کردن؛ ٢) ربودن.

ڕەڤاندی: ڕفاو، ڕفێنراو، ڕفیاگ [ف] ربوده.

ڕەڤ تێ کەتن: هەڵات هەڵات، دەست کردنی خەڵـك بە هەڵاتن [ف] شروع به فرار کردن دسته‌جمعی.

ڕەڤدە: کۆمەڵی جانەوەری کێوی: (ڕەڤدەگورگ) [ف] گلهٔ جانوران وحشی.

ڕەڤرەڤۆك: کەسێ کە هەمیشە ئامادەی هەڵاتنە، ترسەنۆك، ترسۆنەك [ف] ترسو.

ڕەڤسە: گیایەکە لە نیرەی کەما، گەڵادەرزی [ف] گیاهی از برگ سوزنیها.

ڕەڤشت: ناکار، شێوە [ف] روش، رفتار.

ڕەڤگە: ١) ڕێبازی کۆی جانەوەرانی کێوی؛ ٢) پەناگەی هەڵاتوان [ف] ١) گذرگاه جانوران کوهی؛ ٢) پناهگاه فراریان.

ڕەڤۆ: کۆمەڵی حەیوان و ئاژەڵ [ف] رمهٔ اسبان و دام.

ڕەڤۆك: سڵ، قوشقی، نوژ، جانەوەری کە زۆ لە بەر پیاو هەڵدێ، ڕەوەك [ف] رموك.

ڕەڤە: ١) کۆمەڵی ئاژەڵ و پاناڵ؛ ٢) کۆمەڵی یەکسم پێکەوە [ف] ١) گله؛ ٢) رمهٔ اسبان.

ڕەڤەك: ڕەڤۆك، ڕەوەك [ف] رموك.

ڕەڤەل: ئامان، دیواری لە شۆڵ [ف] دیوارهٔ بافته از ترکه.

ڕەڤی: ڕەڤە [ف] رمه.

ڕەڤین: ١) ڕەڤان؛ ٢) ڕفێنەر [ف] ١) نگا: ڕەڤان؛ ٢) رباینده.

ڕەڤینگە: ڕەڤگە [ف] نگا: ڕەڤگە.

ڕەڤینۆك: شت ڕفێن، کەسێ کەشت دەڕفێنێ [ف] ربابنده.

ڕەق: ١) دژی نەرم، سەخـت؛ ٢) ڕەبـەق: (ڕەق ئەوە دومانگە لێرەم)؛ ٣) ڕاست و بێ خواری: (ڕەق ڕاوەستـاوە)؛ ٤) وشـەی مانـادژوار: (دەرسی ئەمڕۆ زۆر ڕەق بو)؛ ٥) گران و ناشیرین بۆ ونار: (قسەی ڕەقی پێ گوت)؛ ٦) جۆرێ کیسـەڵی چکۆڵە کە زۆرتـر لە ناو ئاودایە، ڕەقە؛ ٧) دەنگی لێدانی شتی سەخت بە شتی سەخت؛ ٨) سەرمابردو: (ڕەق بوم لە سەرمان) [ف] ١) سخت، سفت؛ ٢) تمام مدّت؛ ٣) راست بدون کجی؛ ٤) دشوار معنی؛ ٥) تلخی سخن؛ ٦) کشف، لاك‌پشت آبی؛ ٧) صدای کوبیدن جسم سخت با سخت؛ ٨) سرمازده، یخ کرده.

ڕەقاڵ: داڵگۆشت، لاواز، لەڕ، لەجەر [ف] لاغر.

ڕەقاڵە: پێچکی بێشکە، ڕەوارە [ف] پایهٔ گهواره.

ڕەقان: ١) زەوینی ئەم‌ئەمان کە بۆ کێڵان نابێ؛ ٢) دەنگ لە شتی سەخت هاتن [ف] ١) زمین سخت و سنگی؛ ٢) صدای کوبیدن جسم سخت.

ڕەقاندن: کونانی کانزا بە کانزا [ف] کوبیدن فلز با فلز.

ڕەقانن: ڕەقاندن [ف] نگا: ڕەقاندن.

ڕەقانەوە: ڕەقاندن [ف] نگا: ڕەقاندن.

ڕەقانە: ئەم‌ئەمان [ف] زمین سخت و سنگی.

ڕەقانی: ڕەقانە [ف] نگا: ڕەقانە.

ڕەقایی: شوێنی سەخت [ف] جای سخت.

ڕەقبردنەوە: تەزین و سەخت بوونی لەش [ف] کرخ شدن جسم.

ڕەقبو: ١) لەسەرمان مردو؛ ٢) سەخت بو [ف] ١) مرده از سرما؛ ٢) سفت شد.

ڕەقبوگ: ١) لەسەرمان مردو؛ ٢) سەخـت بوگ [ف] ١) مرده از سرما؛ ٢) سفت شده.

ڕەقبون: ١) مردن لە سەرمان؛ ٢) لە نەرمیەوە سەخت بون [ف] ١) از سرما مردن؛ ٢) سفت شدن نرم.

ڕەقبونەوە: ڕەقبون [ف] نگا: ڕەقبون.

ڕەق ڕەق: خرمەو گرمە، ڕەپەڕەپ [ف] صداهای مهیب.

ڕەق‌ڕەقاندن: جیرەو سیرە لە ددان هێنان [ف] جیرجیر از دندان به‌هم سائیدن.

ڕەقشاندن: پرژاندن، ڕەشاندن [ف] پاشیدن.

ڕەقف: بەرد دەڕێگە گرتن، سەنگ فەرش [ف] سنگ‌فرش.

ڕەقفاندن: سەنگ فەرش کردن [ف] سنگ‌فرش کردن.

ڕەقك: سن، بەڵای گەنم، کیسەڵە [ف] سن آفت گندم.

ڕەقوتـەق: ١) داڵگۆشت، لاواز؛ ٢) جێگەی بێ کەل و پەل و ڕایەخ [ف] ١) لاغرمردنی؛ ٢) جای بی‌اثاثیه و زیرانداز.

ڕەقوڕەواڵ: ڕەقوتەق [ف] نگا: ڕەقوتەق.

ڕەقوۆشك: برێنی لە زۆر لاواز [ف] لاغرمردنی.

ڕەقە: کیسەڵی ناوئاو، ڕەق [ف] کشف، لاك‌پشت آبی.

ڕەقەڵ: ڕەقاڵ [ف] لاغر.

ڕەقەڵاتن: ڕەق‌بون [ف] نگا: ڕەق‌بون.

ڕەقەڵاتو: ١) ڕەق‌بوگ؛ ٢) لاوازبوگ [ف] ١) نگا: ڕەق بوگ؛ ٢) لاغر شده.

ڕەقەڵە: ١) ڕەقاڵ؛ ٢) کەشکەژنۆ، ئێسکی سەر ئەژنۆ، پێشەی بان زرانی [ف] ١) نگا: ڕەقاڵ؛ ٢) استخوان زانو.

ڕەقەمار: جۆرێ مار، سفرەمار [ف] نوعی مار.

ڕەقەن: ئم‌ئم، ئم‌ئمان [ف] زمین سخت و سنگلاخی.

ڕەقەوبوگ: ڕەق‌بوگ [ف] نگا: ڕەق‌بوگ.

ڕەقەوبون: ڕەق‌بونەوە [ف] نگا: ڕەق‌بونەوە.

ڕەق هەڵاتن: ڕەقەڵاتن [ف] نگا: ڕەقەڵاتن.

ڕەقەهەڵاتو: ڕەقبوگ [ف] نگا: ڕەقبوگ.

ڕەق هەڵگەڕان: ڕەقەڵاتن [ف] نگا: ڕەقەڵاتن.

ڕەقی: ١) جۆرێ سابـونی خۆماڵی؛ ٢) سەختی، ڕەقایی [ف] ١) نوعی صابون؛ ٢) سختی و سفتی.

ڕەقیاو: ڕەقەی ناو ئاو [ف] کشف، لاك‌پشت آبی.

ڕەقیتە: نەخۆشی لەش ڕەقبوُن لە سەرمابوُنەوە ف سفت شدن اندام از سرماخوردگی شدید.

ڕەقیڵە: کەمیڵ، سلەمەز کە بە بەردوگەو لاقی مەزەوە نوُساوە ف گال.

ڕەقین: ۱) ڕەفەن؛ ۲) بە کانزا لە کانزا دەر: (بوُ بنە دەرگا **ڕەقین** دەس هەڵناگری) ف ۱) نگا: ڕەفەن؛ ۲) کوبندۀ فلز با فلز.

ڕەقینە: ڕەقیڵە ف گال.

ڕەقێنە: ۱) بەنەروکی بربن؛ ۲) نیسکی لولاك، پێشەی پوزو بەلەك؛ ۳) کرکروکە، نیسکی ناسك بان گوشتی ڕەق کە دەخوری ف ۱) خشك ریشۀ زخم؛ ۲) استخوان ساق؛ ۳) کرکرك، غضروف.

ڕەلم: خبزی وردی وەك خوڵ، چەوی زور ورد ف ماسە، رمل.

ڕەگ: ۱) جوگەی خوین گوێزنەوە لە لەشدا؛ ۲) بنج و پرزەی گیاو دار؛ ۳) چینی جیاوازی خاك؛ ۴) چینە لەسەر چینەی دیوار؛ ۵) بنەڕەت، نوژەمە، بنەچەك ف ۱) رگ؛ ۲) ریشە؛ ۳) رگە؛ ۴) ردە بالای ردە؛ ۵) اصل، نژاد.

ڕەگ داکوتان: نوندبوُنی ڕەگی ڕووەك لە زەمین ف ریشە دوانیدن.

ڕەگەز: بنیجە، نەژاد ف اصل، نژاد.

ڕەگەڵ: دەگەڵ، پێرا ف با، همراه.

ڕەگەڵ ڕەگەڵ: لابرەسەن، خوهەڵقونین ف فضول، طفیلی.

ڕەم: ۱) ڕەف؛ ۲) ڕەقە؛ ۳) شباکە، زبخ، گوگا ف ۱) رم؛ ۲) رمە؛ ۳) فضلۀ گاو.

ڕەما: ڕای کرد ف فرار کرد.

ڕەمان: چیایەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان کە نەوتیشی هەیە ف کوهی در کردستان ترکیه که دارای نفت است.

ڕەمانن: ترساندنێك کە لەبەر مرو هەڵێ ف رمانیدن.

ڕەمانە: ۱) ڕمانە، جورێك داس؛ ۲) قوُڵایی بن زرانی ف ۱) نوعی داس؛ ۲) گودی زیر زانو.

ڕەمای: ڕاکردن ف فرار کردن.

ڕەمکار: ڕەڤەك ف رموك.

ڕەمکەر: ڕەڤەك ف رموك.

ڕەمکێش: پێشەنگ، سەرگەلە ف پیشاهنگ گله و رمه.

ڕەمڵ: ۱) ڕەلم؛ ۲) ئامرازی فاڵچی؛ ۳) نەمی بەر چاو لە سونگەی چاویشە ف ۱) ماسە؛ ۲) ابزار کار رمّال و فالبین؛ ۳) تاری چشم از چشمدرد.

ڕەمڵ کردن: چاو دەرێشکەو پیشکەوە چوُن ف سیاهی دیدن از نم چشم.

ڕەمڵ گرتنەوە: چوُنەلای فاڵگرەوە بوُ بەخت خوێندنەوە ف پیش رمّال رفتن برای طالع بینی.

ڕەمڵ لێدان: خیرەگرتنەوە ف رمّالی کردن.

ڕەمڵ گرەوە: فاڵچی ف فالبین، رمّال.

ڕەمڵس: جوری هەرزن ف نوعی ارزن.

ڕەمنای: ۱) سڵ بوُن و دەرچوُن؛ ۲) بەند لەپزو دەرچوُن، ڕەوینەوە ف ۱) رمیدن؛ ۲) واشدن بند نبفه.

ڕەمە: ڕەم، ڕەڤە، کومەڵی حەیوان پێکەوە ف رمه.

ڕەمەکی: ۱) ماڵانی بەرزەی شەوبەکێو؛ ۲) ڕەشەوڵاخ؛ ۳) ئاسایی، عادەتی؛ ۴) مروی کەس نەناس و لە چینی بەرەژێر ف ۱) حیوان در رمه که شب در دشت باشد؛ ۲) دام از قبیل گاو و گاومیش؛ ۳) عادی، معمولی؛ ۴) مردم ناشناس از طبقۀ پایین.

ڕەمەن: سڵ، ڕەڤوك، ڕەوەك ف رمنده، رموك.

ڕەمیا: ڕاکردو ف فراری.

ڕەمین: سڵ و سرك بوُن ف رمیدن.

ڕەمینەوە: ڕەمین ف رمیدن.

ڕەن: خوبانی ڕاخراوی هێشتا گێرەنەکراو ف غلّۀ ناکوبیدۀ پهن شده برای کوبیدن.

ڕەنج: ۱) ئازار؛ ۲) کاری سەخت، ئەرکی گران ف ۱) رنج؛ ۲) کار سخت.

ڕەنجان: دڵشکان، نارەحەت بوُن ف رنجیدن.

ڕەنجاندن: دڵشکاندن ف رنجانیدن، آزردن.

ڕەنجانن: ڕەنجاندن ف رنجانیدن.

ڕەنجاو: دڵنێشاو ف رنجیده.

ڕەنج بەبا: کەسێ کە بەهرەی لە ئەرکی خوی پێ نەگەیشتوە ف رنج بر باد رفته.

ڕەنجبەر: ۱) وەرزێری بە کرێ بو خەڵك؛ ۲) ئەرکدەر، زەحمەت کێش ف ۱) کشاورز مزدور؛ ۲) رنجبر.

ڕەنجدان: زەحمەت کێشان، ئەرکی گران کردن ف زحمت کشیدن.

ڕەنجدەر: ڕەنجبەر، ئەرکگران ف رنجبر.

ڕەنجەڕو: ڕەنج بەبا ف رنج بر باد رفته.

ڕەنجەڕویی: زەحمەت کێشانی بەخوڕایی ف زحمت کشیدن بی بهره.

ڕەنجی: دڵی نێشا ف رنجید.

ڕەنجیاگ: ڕەنجاو ف رنجیده.

ڕەنجیان: ڕەنجان ف رنجیدن.

ڕەنجین: ڕەنجان ف رنجیدن.

ڕەنجێن: ئازاردەر ف رنجاننده.

ڕەند: ۱) پیاوی زوُرپیاو، مێرخاس: (کابرایەکی مەردو ڕەندە)؛ ۲) چزبرگە، ئاد، زەوینی هەر چوارلانماو؛ ۳) تەختایی ناوگردان ف ۱) رادمرد؛ ۲) جزیرۀ کوچك؛ ۳) زمین هموار میان تپه‌ها.

ڕەندش: ۱) ڕەندەی نەجاری؛ ۲) ڕنین ف ۱) رندۀ نجاری؛ ۲) خراشیدن.

ڕەندول: پیری لەکارکەوتە ف پیر و فرتوت.

ڕەندوڵ: ۱) ناودزی گوشاد؛ ۲) دوڵچەی ناوکێشان؛ ۳) پیری لەکارکەوتە ف ۱) آبکند ژرف و گشاد؛ ۲) دلو آبکشی؛ ۳) پیر فرتوت.

ڕەندوڵك: گیایەکە لە کەنگر دەکا ف گیاهی شبیه کنگر.

ڕەندە: هەر ئامرازێ شتی پێ برنن: (ڕەندەی پەنیر، ڕەندەی دارتاش) ف رندە.

ڕەندەتی: ڕەندە ف رندە.

ڕەنك: هەرچی پەڵە خاوێن دەکاتەوە ف پاك کن.

ڕهنك: ڕۆشناكى، ڕوناكايى ف ڕوشنايى.

ڕەنگ: ١) چۆنیەتى دیمەنێك كە دێتە بەر چاو وەك سپەیى، سورى، زەردى‌و...؛ ٢) واش، بار، جۆر، تەرز؛ ٣) چۆنیەتى بیجم‌و شكڵ ف ١) رنگ؛ ٢) طور، طرز؛ ٣) نما.

ڕەنگار: تۆخ، تیر ف رنگ تیرهٔ سبز.

ڕەنگاڵ: بۆ گۆڕى دڕاوى داوێن: (**ڕەنگاڵى** لەدو دەخشێن) ف دریده‌هاى فروهشته از دامن.

ڕەنگاڵە: مێش خۆرە، مەلێكى ڕەنگاو ڕەنگە فانلى مێشەنگوینە ف پرنده‌ایست رنگارنگ.

ڕەنگامە: پڕ لەڕەنگ، چەند ڕەنگ لە شتێكا ف رنگارنگ.

ڕەنگان: ڕەنگ پێ هەڵسوان ف رنگ شدن.

ڕەنگاندن: ڕەنگ لێدان، ڕەنگ تێ هەڵسون ف رنگ‌آمیزی كردن.

ڕەنگانن: ڕەنگاندن ف رنگ‌آمیزی كردن.

ڕەنگاو: ڕنگاو ف انگور در سركه ریخته.

ڕەنگاوڕەنگ: ڕەنگامە ف رنگارنگ.

ڕەنگ بزركان: زەردبون یان سپى‌ڕەنگ بون لە ترسان یان لە نەخۆشى، ڕەنگ پێ نەمان ف رنگ پریدن.

ڕەنگ بزركاو: سپى یان زەرد هەڵگەڕاو ف رگ پریده.

ڕەنگ‌بەس: خۆڕەنگ ف ثابت رنگ.

ڕەنگ پەڕیگ: ١) ڕەنگ بزركاو؛ ٢) كاڵەوە بو. ڕەنگ‌چوگ ف ١) رنگ پریده؛ ٢) رنگ باخته.

ڕەنگ پەڕین: ڕەنگ بزركان ف رنگ پریدن.

ڕەنگ پەڕیو: ڕەنگ بەڕیگ ف نگا: ڕەنگ بەڕیگ.

ڕەنگدار: ڕەنگار ف نگا: ڕەنگار.

ڕەنگ‌دانەوە: كاڵ بونەوەى ڕەنگى قوماش ف رنگ باختن قماش از شستن.

ڕەنگ ڕژتن: نیشانەكردنى جۆرێ خانو بەرەو بناخەدارشتنی ف طرح‌ریزى و شالوده‌ریختن.

ڕەنگ ڕشتن: ڕەنگ ڕژتن ف نگا: ڕەنگ ڕژتن.

ڕەنگرەز: خمگەر، ئەوەى جلكان ڕەنگ دەكا ف رنگرز.

ڕەنگرەزى: خومگەرى ف رنگرزى.

ڕەنگرێز: خمگەر ف رنگرز.

ڕەنگرێژ: خمگەر ف رنگرز.

ڕەنگرێژە: ڕەنگاڵە، مێش خۆرە ف پرنده‌ایست رنگارنگ.

ڕەنگ فڕین: ڕەنگ پەڕین ف رنگ باختن.

ڕەنگ قەكرى: ڕەنگ ناجوخ ف رنگ روشن.

ڕەنگ كردن: ١) ڕەنگ پێ ساوین؛ ٢) بەن‌و قوماش دەخم نان؛ ٣) برینى لە دەست بڕین‌و خاپاندن ف ١) نقاشى كردن؛ ٢) رنگرزى كردن؛ ٣) كنایه از كلاهبردارى.

ڕەنگ گرتن: ١) ڕەنگ پێوە نوسان؛ ٢) جێ‌بەجێ‌بونى كارو فرمان ف ١) رنگى شدن؛ ٢) انجام شدن.

ڕەنگ‌وڕۆ: ئەحرودیدار، سیما، دیمەنى ڕوخسار ف منظر، سیما.

ڕەنگوریس: بەنى ڕەنگاوڕەنگى ئەون ف نخ الوان بافندگى.

ڕەنگە: شایەتا، وێ دەچێ، ئەشێ ف شاید، ممكن است.

ڕەنگەڕژیلە: گوڵێكى ڕەنگاوڕەنگە ف گلى است رنگارنگ.

ڕەنگەزێڕان: مەڵبەندێكە لە كوردستان ف منطقه‌اى در كردستان.

ڕەنگەڕێژە: ڕەنگرێژە ف پرنده‌ابست رنگارنگ.

ڕەنگ‌هەڵبزركان: ڕەنگ بزركان ف رنگ باختن.

ڕەنگین: ١) ڕەنگاوڕەنگ؛ ٢) خوشیك، جوان چاك ف ١) رنگین؛ ٢) زیبا.

ڕەنو: ڕنو ف بهمن.

ڕەنۆنە: كەركبت، هەپە، شانەى ناسنى ئەون كونان ف شانهٔ بودكوبى در قالیبافى.

ڕەنە: ڕەندە ف رنده.

ڕەنى: ڕنى، ڕنو، كلێڵە ف بهمن.

ڕەنین: جوان، سپەهى ف زیبا.

ڕەنیو: پەروەرین، سەر بەرشنى‌و بێ‌گەباندن ف تر بیت.

ڕەنیوهاتن: پەروەردەبون ف تربیت شدن.

ڕەنیوهاتو: پەروەردەكراو، پێگەیەنراو ف تربیت شده.

ڕەنیوهێنان: پەروەردە كردن، پێگەباندن ف تربیت كردن.

ڕەو: ١) هەڵاتن، باز، ڕەف؛ ٢) حەبەى سەگ ف ١) فرار؛ ٢) پارس سگ.

ڕەوا: ١) قەبوڵ: (دوعات ڕەوابێ)؛ ٢) شیان، شیاوى: (ئەوجلە هەر بەنۆ **ڕەوایە**) ف ١) پذیرفته؛ ٢) شایسته.

ڕەوابون: قەبوڵ‌بون ف قبول شدن.

ڕەواج: زمێن، برەو، پەرە ف رواج.

ڕەوادیتن: ڕازى‌بون بەخۆشى‌و پێشكەوتنى خەڵك ف راضى به ترقى دیگران.

ڕەوارە: پێجكەى لانك، پێجكى بێشكە ف بابهٔ گهواره.

ڕەواز: ١) شوێنێ كە زۆر ڕێگەى هاتوچۆى خەڵكە. ڕێباز؛ ٢) ڕێژە بەردى سەرملەى كێو ف ١) رهگذر؛ ٢) سنگلاخ قلهٔ كوه.

ڕەواق: ئەوشیرە تراوەى لە شانەهەنگوین هەڵدەجۆرێ، ڕنگاڵ ف شهد.

ڕەواڵ: ١) ڕواڵ، ڕواڵەت؛ ٢) هەژار، نەدار ف ١) نگا: ڕواڵ؛ ٢) بى‌نوا.

ڕەوان: ١) هەرجیەك لە ڕۆیشتندا گە ناكا، وێستانى نیە: (ئەسپى **ڕەوان**، ئاوى **ڕەوان**)؛ ٢) خوێندنەوەى بێ گرێ كردن: (ئەم كتێبەم **ڕەوان** خوێندەوە)؛ ٣) كەسێ كە زگى دەچێ‌و گوى شل دەكا؛ ٤) ناردن؛ ٥) شارى ئیرەوان ف ١) آنچه در جریان گیر نمى‌كند؛ ٢) بى‌غلط خواندن؛ ٣) اسهال؛ ٤) فرستادن؛ ٥) شهر ایروان.

ڕەوانبون: ١) بەڕێ‌كران؛ ٢) باش زانینى خوێندنەوە؛ ٣) زگ‌چون گرتن ف ١) روانه‌شدن؛ ٢) از بر بودن؛ ٣) اسهال گرفتن.

ڕەوانبێژ: دەم باراو، قسەڕەوان ف فصیح، بلیغ.

ڕەواندن: ڕەڤاندن ف نگا: ڕەڤاندن.

ڕەواندنەوە: ١) ترساندنى حەیوان‌و هەڵاتنى؛ ٢) بەند لە بزو دەركێشان؛ ٣) زامال‌بونى هەور بەهۆى با ف ١) رماندن؛ ٢) بند نبفه باز كردن؛

٣) از بین رفتن ابر از باد.

ڕەوان کـردن: ١) ناردن؛ ٢) باش فێر بـوُن: (دەرسـت ڕەوان کـرد) ف ١) روانه کردن؛ ٢) باد گرفتن بەخوبی.

ڕەوانن: ڕەواندن ف نگا: ڕەواندن.

ڕەوانەوە: ڕەواندنەوە ف نگا: ڕەواندنەوە.

ڕەوانە: ناردراو ف روانه.

ڕەوانە کردن: ١) ناردن؛ ٢) بەڕێ کردنی کەسێ بۆ سەفەر؛ ٣) دەگەڵ کەسێ چوُن بۆ بەرگری لە هێرشی سەگ: (دا لەو سەگەم ڕەوانە کە) ف ١) فرستادن؛ ٢) بدرقه کردن؛ ٣) همراهی کردن برای جلوگیری از حملهٔ سگ.

ڕەوانەوە: ڕەمنای، کرانەوەی بەندی پزو ف واشدن بند نیفه.

ڕەوانی: ١) زگـچون؛ ٢) پەنجـەرەی کە هەڵ دەدرێتـەوە، پەنجـەرەی عوروسی؛ ٣) دیرەکی میچ ف ١) اسهال؛ ٢) پنجره اُرُسی؛ ٣) بالار.

ڕەوت: ١) ئەرزی ڕۆیشتن، جۆری بەڕێدا چوُن؛ ٢) کێشی شێعر ف ١) شیوهٔ راه‌رفتن؛ ٢) وزن شعر.

ڕەوتن: وەربنی خونچە بان گەڵای دار ف ریزش غنچه با برگ درخت.

ڕەوتەنی: ڕەنەنی، ڕەفتەنی ف رفتنی.

ڕەوتین: گەڵاریزان، داوەربنی گوڵ و گەڵا ف برگ ریزان.

ڕەودەك: کەچکەفوڵە، گەرای بۆق ف تخم قورباغه.

ڕەوڕەو: حەپەحەپی گەماڵ ف پارس کردن سگ.

ڕەوڕەوك: تراوبلکە، شوێنێ کە لە دوورەوە لات وابە ئاوەو ئاو نیە ف سراب.

ڕەوڕەوە: ئامرازێکە پێچکدار کە منداڵ پێی فێرە ڕۆیشتن دەبێ ف چوب چرخدار برای پاگرفتن کودك.

ڕەوس: کڵۆشی بەرپێ لە خۆیاندا ف ساقهٔ کوبیدنی غلّه در خرمن.

ڕەوسە: ١) خۆبانی گێرەکـراوی هێشتا کۆوەنـەکـراو؛ ٢) سوُرباو، ڕەنگ‌سوُر ف ١) خرمن کوبیدهٔ توده نشده؛ ٢) سرخرنگ.

ڕەوش: ١) جوانی و گەشـابی کوڵمـە؛ ٢) خشـڵ و زەنبـەر؛ ٣) پەسن و تاریف؛ ٤) ئەخلاق ف ١) زیبایی و رونق گونه؛ ٢) زیور؛ ٣) ستایش؛ ٤) روش.

ڕەوشت: ئاکار، ئەخلاق ف روش.

ڕەوشەن: ١) ڕۆشن؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) روشن؛ ٢) نام زنانه.

ڕەوشێ: ناوە بۆ کیژان ف نام دخترانه.

ڕەوق: بارست، ئەستوراییی، کۆتەرە ف قطر، ستبری.

ڕەوك: ١) سڵ، سرك، ڕەقوك؛ ٢) کۆمەڵە ئەسپ و مابنی بەرەڵداکراو بۆ لەوەڕ ف ١) رموك؛ ٢) رمهٔ اسب ول در چراگاه.

ڕەوکردن: ١) ڕەڤین؛ ٢) حەپەکردن ف ١) رمیدن؛ ٢) پارس کردن.

ڕەوکە: کۆمەڵی ئەسپ و ماینی شەوبەکێو ف رمهٔ ول کردهٔ چرا.

ڕەوکەوان: ئاگاداری ڕەوکە ف نگهبان رمهٔ اسب.

ڕەوگ: ڕەوکە ف رمهٔ اسب.

ڕەوگـە: ١) شوێنـێ کە ئاوارەی وڵات خۆی لێ دەگرنەوە؛ ٢) ڕەوکە ف ١) مبهن دوم بعد از آوارگی؛ ٢) رمهٔ اسب.

ڕەوگەوان: ڕەوکەوان ف رمەبان.

ڕەونج: لەش ڕەق‌بوُن لە سەرمابونەوە، ڕەقینە ف سفت شدن اندامها از سرماخوردگی شدید.

ڕەوندە: ئەوی بە ڕێدا دەڕوا ف رونده، رهرو.

ڕەوە: ١) ڕەوکـە؛ ٢) حەپـەی سەگ؛ ٣) داری چەندلق کە گەزۆی پێ دەوەرێنن ف ١) رمهٔ اسب؛ ٢) پارس سگ؛ ٣) چوبی که گز انگبین با آن می‌تکانند.

ڕەوەت: ١) ڕەبـەت، بۆسـەی ڕاوچی؛ ٢) خۆشی و شادی ف ١) کمین شکارچی؛ ٢) شادی.

ڕەوەز: چین‌چینە بەردی ناوقەدو سەری کێو ف سنگهای چین‌برچین در کوه.

ڕەوەق: ڕەوق ف نگا: ڕەوق.

ڕەوەك: ١) سرك، تۆڕ، قوشقی، ڕەوك؛ ٢) ئاژەڵی کە بێ‌شوان دەلەوەڕێ ف ١) رموك؛ ٢) حیوانی که بی‌چوپان به چراگاه می‌رود.

ڕەوەکـی: ١) ڕەمـەکـی؛ ٢) ئاژەڵی بێ‌شوان ف ١) نگـا: ڕەمـەکی؛ ٢) حیوان بی‌چوپان.

ڕەوەن: ١) ئەوانـەی گەرمێن و کوێستان دەکەن، خێڵەکی؛ ٢) ڕەوندە ف ١) ایل ییلاق و قشلاق‌رو؛ ٢) رهرو.

ڕەوەند: خێڵەکی ف چادرنشین.

ڕەوەوان: ڕەوکەوان ف رمەبان.

ڕەوی: ١) هەڵات؛ ٢) حەپـەی کرد؛ ٣) خەو نەمـا: (خەوم ڕەوی) ف ١) فرار کرد؛ ٢) پارس کرد؛ ٣) خواب از چشم پرید.

ڕەویانەوە: ڕەوانەوە، لەترسان هەڵاتن ف رمیدن.

ڕەویتانگ: ١) هێلانەی تازە؛ ٢) برینێ لە خانوی تازە دروست کراو ف ١) لانهٔ تازه؛ ٢) کنایه از خانهٔ نوساز.

ڕەویتن: تاشین، داتاشین ف تراشیدن.

ڕەویتی: تاشراو، لێ هەڵکەندراو ف تراشیده شده.

ڕەویرتن: بەرد ناشین ف سنگ تراشی.

ڕەویژە: تیخی کەوچك کوڵین ف تیغ مخصوص قاشق تراشی.

ڕەویژەك: ڕەویژە ف نگا: ڕەویژە.

ڕەوێشتن: لە بەرد هەڵکەندن ف کندن سنگ.

ڕەوین: ١) هەڵاتن لەتـرسـان؛ ٢) حەپـەکردن؛ ٣) نەمـانی خەو ف ١) رمیدن؛ ٢) پارس کردن؛ ٣) خواب از سر پریدن.

ڕەوینەوە: ١) هەڵاتن، ڕەوین؛ ٢) کرانەوەی پزو؛ ٣) ڕاست‌بونەوەی گمو: (سـەری گۆچـانـەکـەم ڕەویـوەتـەوە، ئەم ئالقـەبە بڕەوێنـەوە)؛ ٤) بڵاوکـردنی هەوران؛ ٥) هەڵمسـان و ئەسـتـور بوُن: (تـەنگـەی ڕەویوەتەوە) ف ١) رمیدن؛ ٢) واشدن بند نیفه؛ ٣) راست شدن کجی و حلقه؛ ٤) از هم پاشیدن ابرها؛ ٥) آماسیدن شکم از چاقی.

ڕەه: ١) ڕەگ؛ ٢) ڕاست و دروست، تەواو وەکو... ف ١) رگ؛ ٢) کاملاً مانند...

ڕەها: ڕاهی ف رها.

ڕەهاژەر: زەردە چێوە ف زردچوبه.

ڕەهاسپی: ڕەگێکە لە لەش‌دا ف سپیدرگ.

ڕەهـاکـردن: ١) بەرەڵدا کـردن؛ ٢) کردنەوەی گرێ ف ١) رهاکـردن؛ ٢) واکردن گره.

ڕەهال: جبازی بوك بۆ ماڵی زاوا ف جهاز عروس.

ڕەهاندن: دەست بان کلك راوەشاندن ف دست با دُم را نکان دادن.

ڕەهبەر: ڕابەر ف رهبر.

ڕەهچك: ورده رەگی لەش ف مویرگ.

ڕەهستن: ڕوان‌و شین‌بوون ف روییدن.

ڕەهستی: ڕواو، شین‌بوگ ف روییده.

ڕەهگرتن: رەگ داکونان ف ریشه دوانیدن.

ڕەهن: بیبیلەی چاو ف مردمك چشم.

ڕەهندە: ١) عەودال، ماڵ‌بەکوڵەوە، ئاوارەی چۆڵگەڕ؛ ٢) گوشاد، فرت؛ ٣) بریتـی لە بنیادەمی بان‌و پۆز: (ژنێکی **ڕەهنـدەی** پان‌و پـۆزە) ف ١) خانه‌بدوش، ویلان؛ ٢) گشاد؛ ٣) کنایه از آدم سینه‌پهن.

ڕەهنك: بیبیلەی چاو ف مردمك چشم.

ڕەهوال: خۆشڕۆ، ڕەوان ف اسب رهوار.

ڕەهوان: رەهوال ف اسب رهوار.

ڕەهوڵ: قەڵشی هەراو لە زەمین‌دا ف شکاف ژرف و گشاد.

ڕەهەنـد: ١) خەندەك؛ ٢) ئاوەڕۆی ئاوی پیس؛ ٣) ڕێگە بەژێر زەویدا لێدان، نەغم ف ١) خندق؛ ٢) مجرای فاضلاب؛ ٣) نقب، تونل زیرزمینی.

ڕەهەندە: ڕەهندە ف نگا: ڕەهندە.

ڕەهەنە: ڕەهندە ف نگا: ڕەهندە.

ڕەهی خوێن: رەگی خوێن بەر ف شریان.

ڕەهێش: نەخۆشیەکی گرانە ف عرق‌النسا.

ڕەهێشتە: عەسڵ‌زادە، عەسڵ ف نجیب‌زاده.

ڕەهێف: پەڵەی دەم‌و چاوی ژنی زکپڕ، ماڵە ف لکهٔ صورت زن حامله.

ڕەهێل: رەهال، جبازی بوك ف جهاز عروس.

ڕەهێـل: ١) ڕەژنە، ئاوی باران؛ ٢) تخێـل، نەخت بەعەرزا درێژبوون ف ١) رگبار؛ ٢) بر زمین افتادن، ولو شدن.

ڕەهێلە: ئاوی باران، ڕەهێل ف رگبار.

ڕەی: ١) کێش، پڕی‌و قورسـایی: (گەنمەکەم ئەمساڵ پـوکە **ڕەی** نیە)؛ ٢) ئەندازە ف ١) وزن برای غلّه؛ ٢) اندازه.

ڕەیاکاروان: کادز، کەشکە شان ف کهکشان.

ڕەوین: حەپەکردنی سەگ، ڕەوین ف پارس کردن سگ.

ڕی: ١) چرۆچاو، دیم، ڕوخسار؛ ٢) گوێکە، برێ ف ١) صورت، چهره؛ ٢) امر به ربدن.

ڕێ: ١) ناوی پیتێك لە ئەلف‌و بێتکـە؛ ٢) شوێنی چوون‌وهـاتن لە سەر زەوی؛ ٣) خەت لە قوماش‌دا ف ١) حرف «ر»؛ ٢) راه؛ ٣) خط در قماش.

ڕیا: ١) ڕووبینی، دووڕوویی؛ ٢) گوێ کرد ف ١) ریا؛ ٢) رند.

ڕیاباز: ڕووبین، دووڕوو ف ریاکار.

ڕیاڵ: ١) قران، دەبەکی نـەمـەن لە ئێران؛ ٢) پوڵی سعودی ف ١) واحد پول ایران؛ ٢) واحد پول کشور عربستان.

ڕبان: ١) مێگـەلـە مەڕ، کۆمـەڵی مەڕو بزن؛ ٢) گوێکـردن؛ ٣) ڕبحانە، گیابەکی بۆن خۆشە ف ١) گلهٔ گوسفند و بز؛ ٢) ربدن؛ ٣) ریحان.

ڕێبار: ڕابگار، کەسێ لە ڕێ دەڕوا بۆ سەفەر ف رهگذر، رهرو.

ڕێباز: ڕێگەی هاتوچۆی زۆر ف رهگذر عمومی.

ڕێبازگە: مەزهەب، ڕەوشت لە ئاین‌دا ف مذهب.

ڕێبڕ: چەتە، پیاوخراپ، ڕابڕ ف راهزن.

ڕێبگار: ڕێبار ف رهگذر.

ڕێبوار: ڕێبار، ڕێبگار ف رهگذر.

ڕێبەر: ١) ڕێبڕ؛ ٢) باخچەی بەردێ؛ ٣) ڕابەر ف ١) راهزن؛ ٢) باغچهٔ پایین آبادی؛ ٣) رهبر.

ڕێ‌بەرخستن: بریتی لە سپاردنی کارێ بە کەسێك ف کنایه از خواستن کاری از کسی.

ڕێ‌بەرتـان: ١) ڕێ‌بەرخستن؛ ٢) بریتی لە ئەگبیر بۆکردن ف ١) نگا: ڕێ‌بەرخستن؛ ٢) کنایه از رهنمونی کردن.

ڕێ‌بەنـدان: ١) لەمپەر لە سەر ڕێگـە دانـان، ڕێ‌بەستران؛ ٢) دوەمین مانگی زستان ف ١) راه‌بندان؛ ٢) بهمن‌ماه.

ڕێ‌بیر: دۆز، مەبەست لە ژیان ف مرام، مسلك.

ڕیپ: ١) نل، ڕەت؛ ٢) ئەڵەکە، گزی، فێڵ ف ١) نکان، تلو؛ ٢) حیله.

ڕیپـال: ١) جلکـی شڕو دڕیاو؛ ٢) جلك‌شڕ، بەنینـوڵ ف ١) ژنـده؛ ٢) ژنده‌پوش.

ڕیبان: چەمەڕابی، چاوەنۆڕی ف انتظار.

ڕیپو: ئەڵەکەباز ف کلاهبردار.

ڕیبوق: چڵکی‌چاو ف ژفك، قی چشم.

ڕیپوکار: ڕیبو ف مکّار، کلاهبردار.

ڕیپوڵ: ١) بێکارو لات؛ ٢) جلك‌و پۆشاکی دڕاوی بەتیتوڵ ف ١) ولگرد بیکاره؛ ٢) لباس پاره‌پاره.

ڕیت: ١) بیچم‌و تەرح؛ ٢) تەکـان، بزوتنـی لەپڕ؛ ٣) ڕووت، بێ‌جلك؛ ٤) پارچەی دڕاو؛ ٥) ڕبا، گوێ کرد ف ١) ربخت و سیما؛ ٢) تکان؛ ٣) لخت؛ ٤) وصلهٔ کهنه و پاره؛ ٥) ربد.

ڕێتار: ڕۆیشتن لە شەودا، سەفەر بەشەو ف شبروی.

ڕیتاڵ: ١) جلکی شڕو بەنبنوڵ؛ ٢) زەمینی کڕاڵ و بێ‌گیا؛ ٣) پەرژین، چیـل؛ ٤) ڕەبـەنی عەودال؛ ٥) ڕەم، کوکـای تەڕ، ڕیخ، شیاکـە ف ١) لباس ژنده؛ ٢) زمین بی‌گیاه؛ ٣) پرچین؛ ٤) خانه‌بدوش، ویلان؛ ٥) سرگین تر.

ڕیتـالـە: ١) ڕوونـەلـە؛ ٢) ڕەبەنی عەودال ف ١) بی‌نمود ژنده‌پوش؛ ٢) دنیاگرد خانه‌بدوش.

ڕیتق: جیقنە، گوێ باڵدار ف پیخال،مدفوع پرنده.

ڕیتـك: ١) بزوتنـەوەی تونـد؛ ٢) پەڕۆی کـوڕت‌و دڕاو؛ ٣) بەرگـەدە؛ ٤) هەوینی بەنیر؛ ٥) جۆرێ کولێرە بەڕۆن ف ١) تکـان، جنبش؛ ٢) پارچه کهنه و پاره؛ ٣) قسمت پایین شکم؛ ٤) پنیرمایه؛ ٥) نوعی نان

ڕوغنی.
ڕێتك و پێتك: خرتوپرتی ناومال، وردەو پردە [ف] خرت‌وپرت اثاثیه.
ڕێتکە: ١) هەوەڵ شیری تێکەڵ بە ژەك؛ ٢) هەوێنی پەنیر؛ ٣) ناردو ناوی لێکدراو، هەویری زۆرشل و خوێنەگرتو [ف] ١) اوّل شیر آمیخته با آغوز؛ ٢) پنیرمایه؛ ٣) خمیر بسیار آبکی.
ڕێتن: ١) ڕژتن، ڕشتن، ڕژاندن؛ ٢) ڕیان [ف] ١) ریختن؛ ٢) ریدن.
ڕیت و پیت: ڕینك و پینك [ف] خرت‌وپرت.
ڕێتـە: ١) قالبە گۆرەوی؛ ٢) دەقالب ڕژاو، دارڕژاو [ف] ١) قالب چوبین جوراب؛ ٢) ریخته در قالب.
ڕێ‌تێ‌چون: شیاوی پێك‌هاتن، ڕەنگە: (ئەم کارە ڕێی تێ ناچێ بکرێ) [ف] امکان‌پذیری.
ڕێ‌تێ کەوتن: بەهەڵکەوت چونە شوێنێك [ف] اتّفاقی به جایی رفتن.
ڕێچە: دەربچە، دریچە، بونەی زێڕینگەران [ف] بوتهٔ زرگری، قالب ریخته‌گری.
ڕێچ: ١) ددانی گڕ و بەرچاو؛ ٢) ددان بەسەر یەکدا نیشان‌دان لە تۆڕەیی؛ ٣) بەرنـامـە، پەیرەو؛ ٤) گرژ، ناوچاوترش [ف] ١) دندانهای درشت و نمایان؛ ٢) دندان قروچه از خشم؛ ٣) برنامه؛ ٤) اخمو.
ڕێچ: بزنەڕێ، کوێرەڕێ، ڕچە [ف] راه مالرو.
ڕێچار: ١) قسەی لەبن لێوانەوە کە تێی نەگەن؛ ٢) میوەی کوڵێندراوی خەستەوەکراو، مرەببا [ف] ١) سخن نامفهوم وزیرلبی، زمزمه؛ ٢) مربّا.
ڕێچاڵ: ١) هەرچـــی لە شیـر پەیدا دەبێ؛ ٢) ڕێچـار، مرەبـبـا [ف] ١) فراورده‌های شیر عموماً؛ ٢) مربّا.
ڕێچاڵ: چاڵایی نێوان ڕان و پشت، قوڵایی جوچکەسمت [ف] گودی لگن خاصره.
ڕێچك: ڕچە [ف] نگا: رچە.
ڕێچکە: ١) ڕچە؛ ٢) خێزەرە [ف] ١) راه مالرو؛ ٢) پیاپی آمدن حشرات.
ڕێچکەبەستن: خیزەرە کردن [ف] پیاپی‌آمدن حشرات.
ڕێچکە کردن: ڕێچکەبەستن [ف] نگا: ڕێچکەبەستن.
ڕێچو: ددان‌گڕ [ف] قروچه.
ڕێچـۆکـردن: ددان لێ گرکـردنەوە، ددان نیشان‌دان بۆ گەف [ف] دندان قروچه کردن برای تهدید.
ڕێچە: دەنگی بەسەر یەکا ساوینی ددان [ف] صدای برهم سابیدن دندان.
ڕێچەپۆل: قوڕو لیتە، قوڕاوی خەست، چڵپاو [ف] لای و لجن.
ڕیحان: ١) ڕیان، گیایەکی بۆن‌خۆشە؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) شاه اسپرم، ریحان؛ ٢) نام زنانه.
ڕێحان: ڕیحان [ف] نگا: ڕیحان.
ڕیحانۆك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است دارویی.
ڕیحانە: ڕیحان [ف] نگا: ڕیحان.
ڕێحانە: ڕیحان [ف] نگا: ڕیحان.
ڕیحانی: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
ڕێخ: ڕەم، شباکە [ف] سرگین تر.
ڕێـخ: ١) بنج، بنی گیا، بیخ؛ ٢) ڕیخ، خێز، چەو؛ ٢) ڕەم، شباکـە [ف] ١) بیخ، بن؛ ٢) شن و ماسه؛ ٣) سرگین تر.
ڕێخاو: ئاوی تێکەڵاو بە ڕێخ [ف] آب آمیخته به سرگین.
ڕێخاوی: ١) ڕێخ پێ هەڵپرژاو؛ ٢) برێتی لە مرۆی خوێڕی و بێکارە [ف] ١) سرگین آلود؛ ٢) کنایه از بیکاره.
ڕێخت: ئەحر و دیدار [ف] ریخت، سر وسیما.
ڕێختمان: قالبی دارڕژانی کانزا [ف] قالب ریخته‌گری.
ڕێختە: ڕەخنە، قایم و پتەو [ف] محکم.
ڕێخستن: ١) پیاماڵین، پیاساوین؛ ٢) بەڕێ کردن [ف] ١) مالش دادن بر؛ ٢) روانه کردن.
ڕیخك: جۆرێ هەنجیری خراپ [ف] نوعی انجیر نامرغوب.
ڕیخ کرن: تەپاڵە پێژان [ف] تاپاله سازی.
ڕێخ کەر: تەپاڵە پێژ [ف] کسی که تاپاله را می‌سازد.
ڕێخکێ: ڕیخك [ف] نگا: ریخك.
ڕێخنـاخ: ١) شوێنی ڕەڵم، ڕەڵمـاوی؛ ٢) بەردەلان [ف] ١) ریگستـان؛ ٢) سنگلاخ.
ڕێخنە: ١) جبقنە؛ ٢) ڕێپـوق؛ ٣) برێتی لە مرۆی بێ‌کارەو بێ‌هونەر؛ ٤) لاوازی بیـس [ف] ١) ببخال؛ ٢) ژفك؛ ٣) کنایه از بی‌هنر؛ ٤) لاغر کثیف.
ڕێخـۆ: ١) مرۆی خوێڕی؛ ٢) ڕێخـاوی [ف] ١) بیکـاره و بی‌هنـر؛ ٢) سرگین‌آلود.
ڕێخۆڵە: ١) ڕۆخلە، ڕۆدی، ڕوقی؛ ٢) بزگور [ف] ١) روده؛ ٢) لباس پاره‌پاره.
ڕێخۆڵە ئەستور: برێتی لە ئازاو بەبرشت [ف] کنایه از جسور بااقدام.
ڕێخۆڵە کوێرە: ڕێخۆڵەی زیادی کە زۆر وایە دەبێتە مایەی نەخۆشی [ف] رودهٔ کور.
ڕێخە: ڕێخستن، پیاماڵین [ف] مالش.
ڕێخەخۆرە: کورکورە، باڵندەیەکە لە ژەکەو دەکا، قەتێ [ف] سنگخواره، پرنده‌ایست.
ڕێخەر: ١) پیاماڵ، پیاساو؛ ٢) سەرڕێکەخەر [ف] ١) ساینده؛ ٢) راه‌انداز.
ڕێخـەرەشە: نەخۆشیەکی ڕەشەوڵاغە لە سەرماوە تۆشی دێ [ف] نوعی بیماری دام.
ڕێخەلان: ڕێخناخ [ف] ١) ریگزار؛ ٢) سنگلاخ.
ڕێخەلۆ: ڕۆخلە [ف] روده.
ڕەیخەلۆك: ڕێخەلۆ، ڕۆخلە [ف] روده.
ڕێخەلۆکە: ڕێخەلۆ، ڕۆخلە [ف] روده.
ڕێدار: ١) پاسەوانی ڕێکەوبان؛ ٢) باجگری سەرڕێ؛ ٣) ڕێبوار؛ ٤) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] ١) راهبان؛ ٢) باجگیر سر راه؛ ٣) رهگذار؛ ٤) نام دهی است.
ڕێ‌داگرتن: وەڕێ کەوتن، دەست بە ڕۆیشتن کردن [ف] شروع به رفتن کردن، راه افتادن.
ڕێ‌دان: دەستوردان، ئیجازە پێدان [ف] رخصت دادن.
ڕێدەر: ئیجازەدەر [ف] رخصت دهنده.

ڕێ‌ده‌ركردن: به‌ڕێگه‌زانین ف بلدبودن راه.

ڕێڕه‌و: ١) به‌هه‌ڵكه‌وت: (بـه‌ڕێ‌ڕه‌وی تووشی بووم)؛ ٢) ڕێبـوار ف ١) اتفاقی؛ ٢) رهرو.

ڕێڕێ: خه‌ت‌خه‌ت ف راه‌راه، شیارشیار.

ڕێز: ١) قه‌درو حورمه‌ت؛ ٢) به‌ته‌نیشت یه‌كه‌وه، سه‌ف؛ ٣) خیز، چه‌و؛ ٤) خه‌تێك له نووسین، دێڕ؛ ٥) پاژ؛ ٦) پاشگری به‌واتا: ڕێز له ڕژاندن ف ١) احترام؛ ٢) صف، ردیف؛ ٣) شن؛ ٤) سطر؛ ٥) جزء؛ ٦) پسوند به‌معنی ریزنده.

ڕیز: ١) سه‌ف، به‌په‌نا یه‌كه‌وه؛ ٢) وردیله، بچكه‌له ف ١) صف؛ ٢) ریز، خرد.

ڕێزاڵ: پارچه‌ی باریك وه‌ك هه‌ودا ف باریك نخ مانند.

ڕیزاڵ ڕیزاڵ: پارچه‌پارچه‌ی باریكه‌له ف پاره‌پاره باریك.

ڕێزاڵ ڕێزاڵ: ڕیزاڵ ڕیزاڵ ف پاره‌پاره باریك.

ڕێزان: ١) به‌له‌دی ڕێ، شاره‌زا؛ ٢) برینی له پیاوی كارزان و عالم؛ ٣) ناوی دو گونده ف ١) راه‌شناس؛ ٢) كنایه از دانشمند؛ ٣) نام دو آبادی.

ڕێزانه: به‌خشش له‌به‌رانبه‌ری كاری چاك‌دا، پاداشت ف انعام، پاداش.

ڕیزای: وه‌ربین ف فروریزی.

ڕێزبێوه گرتن: یه‌ك‌یه‌ك به‌هه‌موان ڕاگه‌یشتن ف یكی‌یكی به همه رسیدن.

ڕیزبێوه گرتن: ڕیزبێوه گرتن ف یكی‌یكی به‌همه رسیدن.

ڕێزك: ١) ڕێوشوێن و قانون؛ ٢) دیزه خه‌نی ورد ف ١) قانون؛ ٢) سطر ریز.

ڕێزكردن: له‌ته‌نیشت یه‌كه‌وه دانان ف پهلوی هم قرار دادن.

ڕێزكردن: ڕیزكردن ف نگا: ڕیزكردن.

ڕێزكێن: ڕسكێن ف نگا: ڕسكێن.

ڕێزگاڵ: ڕیزاڵ ف نگا: ڕیزاڵ.

ڕێزگرتن: قه‌درگرتن ف احترام گذاشتن.

ڕیزگرتن: ریزگرتن ف احترام گذاشتن.

ڕێزلان: ١) ڕیزاڵ؛ ٢) زۆر ورد ف ١) نگا: ڕیزاڵ؛ ٢) بسیار ریز.

ڕیزلانه: ١) ڕیزاڵ؛ ٢) زۆر ورد ف ١) نگا: ڕیزاڵ؛ ٢) بسیار ریز.

ڕێزلایننه: ١) ڕیزاڵ؛ ٢) زۆر ورد ف ١) نگا: ڕیزاڵ؛ ٢) بسیار ریز.

ڕێزلێ گرتن: ١) قه‌درگرتن؛ ٢) به‌هه‌مولایه‌ك گه‌یشتن: (له‌سه‌ر خۆچوونه شه‌یدابوونه فوڕ پێوانه سوونانه / هه‌تا مردن محه‌ببه‌ت ئیشی زۆره ڕێزی لێ ده‌گرم) «مه‌حوی» ف ١) محترم شمردن؛ ٢) یك‌یك به همه رسیدن.

ڕیزلێ گرتن: ڕێزلێ گرتن ف نگا: ڕێزلێ گرتن.

ڕێزلێ نان: ڕێزلێ گرتن ف نگا: ڕێزلێ گرتن.

ڕێزمان: ده‌ستووری زمان ف دستور زبان.

ڕێزنای: وه‌راندن ف فروریزاندن.

ڕێزۆك: جێگه‌ی خوێ‌دانی ماڵات و ناژه‌ڵ ف جای نمك پاشیدن برای دام.

ڕێزۆڵه: ڕیزاڵ ف نگا: ڕیزاڵ.

ڕێزوم: زه‌وینی جێ باغ ف زمین جای باغ.

ڕیزه: ١) كه‌موكه، پیچه‌ك، هندكه‌ك؛ ٢) به‌رانبه‌ری له پایه‌دا: (كچم له ڕێزه‌ی كوڕی ئه‌ودابه) ف ١) كمی ازچیزی؛ ٢) برابری در شخصیت و ارزش.

ڕێزه‌ڕێزه: ڕیزاڵ ڕیزاڵ ف پاره‌پاره باریك.

ڕێزه‌لانه: ڕێزلانه، ڕیزاڵ ف نگا: ڕیزاڵ، ڕێزلانه.

ڕێزه‌لۆك: به‌ردێ كه به‌توندگوشین ورد ده‌بێ ف سنگ نازك كه با دست می شكند.

ڕێزه‌له: ڕه‌زله ف تاج‌ریزی، گیاهی است.

ڕیزه‌و پیزه: خرت‌وپرت ف خرت و پرت.

ڕێزه‌وڵ: ورنكه‌نان بو نێ‌ولاندن، ورده نان بو نێكوشین ف ریزه نان برای تربت.

ڕێزهه‌ف: ئه‌و وشانه‌ی به ڕواڵه یه‌ك نین‌و به مانا یه‌كن ف كلمات مترادف.

ڕیزین: ڕسكێن ف نگا: ڕسكێن.

ڕێژ: ١) پاشگری به‌واتا: ڕژێن؛ ٢) نه‌خۆشی گولی ف ١) پسوند به‌معنی ریزنده؛ ٢) بیماری جذام.

ڕێژاخ: خوڵه‌بان، گڵه‌بان ف خاك پشت‌بام.

ڕێژاف: ١) ڕه‌زاو؛ ٢) ماساو له‌به‌ر تار خواردنه‌وه؛ ٣) ناڤگه ف ١) مصب؛ ٢) آماسیده از آب خوردن زیاد؛ ٣) آبشار.

ڕێژان: ١) دابـارین؛ ٢) ڕژان؛ ٣) ڕژانن؛ ٤) كل‌ده‌چاوكردن؛ ٥) باره‌ی زه‌وی ف ١) باریدن؛ ٢) ریختن؛ ٣) فروریزاندن؛ ٤) سرمه در چشم كشیدن؛ ٥) حاصل غله.

ڕێژاو: ١) ڕێژاف؛ ٢) جۆرێ هه‌نجیر؛ ٣) په‌رێشـان‌و بلاو ف ١) نگا: ڕێژاف؛ ٢) نوعی انجیر؛ ٣) پریشان و پراكنده.

ڕێژبه‌ر: ڕه‌نجبه‌ر ف كشاور زحمتكش مزدبگیر.

ڕێژپێژ: ناوی تایبـه‌تی خواردنه‌وه‌و چێشت لێ نان‌و جل شوزین ف آب وبژه استعمال كردن در خانه.

ڕێژگاو: ڕه‌نج به‌خه‌سار ف كسی كه بیهوده در تلاش است.

ڕێژگه: ڕێزۆك ف نگا: ڕێزۆك.

ڕێژنگ: ڕه‌شاش ف مسلسل، نیر بار.

ڕێژنه: ڕه‌ژنه ف نگا: ڕه‌ژنه.

ڕێژوو: خه‌ڵوز، ڕه‌ژی، ڕه‌ژوو ف زغال.

ڕیژه: ١) بوته، دریچه، قاڵبی داڕشتن؛ ٢) نه‌خۆشی گولی، پیسی؛ ٣) خاكی شوشه ف ١) قالب ریخته‌گری؛ ٢) جذام؛ ٣) سنگ شیشه.

ڕێـژه‌ن: ١) برشتی خه‌له؛ ٢) ڕێبـڕ، چه‌ته ف ١) بهره غلّه كاشته؛ ٢) راهزن.

ڕێژه‌و: برشتی خه‌له ف انتاج غلّه كاشته.

ڕیس: ١) خوری‌و لۆكه‌ی به ته‌شی‌و خه‌ره‌ك بادراو؛ ٢) ئه‌ستورابی: (پام له‌سه‌ر ڕیسی ملی دانا) ف ١) ریسیده، رشته؛ ٢) قطر، ستبری.

ڕێس: ١) ڕیس؛ ٢) پاشگری به‌واتا: كه‌سێ كه ده‌ڕیسێ: (نه‌شی‌ڕێس) ف ١) نگا: ڕیس؛ ٢) پسوند به‌معنی ریسنده.

ڕێسا: ڕێوشوێنی عادەتی ف عرف و عادت.
ڕێسپی: ئیختیار، پیاوماقوڵی گوند ف کدخدا، ریش سفید.
ڕێست: ڕێسراو ف ریس.
ڕێستن: ڕستن ف نگا: ڕستن.
ڕیسوا: ئابڕونەماو، ناوزڕاو ف رسوا.
ڕێسە: ١) ڕیس؛ ٢) قسە درێژ کردنەوە ف ١) نگا: ڕیس؛ ٢) پرگویی.
ڕیسی: گزرە، گیای گێرەکراو ف برس، گیاه کوبیده برای علوفه.
ڕێسین: ڕستن ف نگا: ڕستن.
ڕیش: ڕە، ڕدێن، ڕدێن، ئەردێن ف موی زنخ، ریش.
ڕیش: ١) بریندار؛ ٢) برین ف ١) زخمی؛ ٢) زخم.
ڕیشا: کوانی حەسەنم، دومەڵی پیس ف دُمَل خطرناك.
ڕیشاڵ: بزگوڕ، پارچەی باریك لە قوماش، ڕیزاڵ ف نگا: ڕیزاڵ، پارەهای باریك از قماش.
ڕیشالۆك: نەرخون، یەکێکە لە سەوزەجات ف گیاه نرخون.
ڕیشاڵە: ڕیشاڵ، بزگوڕ ف نگا: ڕیزاڵ، ڕیشاڵ.
ڕێشاندەر: ١) کەسێ کە پیاو شارەزای ڕێ دەکا؛ ٢) نیشانەی ڕێگە بۆ شارەزایی ف ١) رهنمون؛ ٢) علامت راهنما.
ڕیش بابا: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
ڕیش باوا: ڕیش بابا ف نگا: ریش بابا.
ڕیش پان: ڕدێن زل ف ریش پهن.
ڕیش خەن: گاڵتە پێ کردن، پێ پێکەنین ف ریشخند.
ڕیشدار: بەڕدێن، ڕدێن‌دار ف ریشو.
ڕیش سپی: ڕیسپی ف ریش سفید.
ڕیشو: بادراوی هەڵوەشاوی کەنارەی پارچە ف شنگله، منگوله.
ڕیشوك: ڕیشو ف منگوله.
ڕیشوڵ: سێرو، ڕەشوڵە، گاوانی ف پرندهٔ سار.
ڕیشوڵە: ١) ڕیشوڵ؛ ٢) گلێکی گرموڵەکراوی سپی ڕەنگە ژنان خۆی پێ دەشۆن ف ١) سار؛ ٢) خاك روشوره.
ڕیشوە: ١) ڕیشو؛ ٢) ڕشفەت ف ١) منگوله؛ ٢) رشوه.
ڕیشە: ١) ڕەگی دارو گیا؛ ٢) ڕیشو ف ١) ریشە، بیخ نباتات؛ ٢) منگوله.
ڕیشی: ڕیشو ف منگوله.
ڕیغ: خیز، ڕیخ ف شن.
ڕیف: قاش، پارچەیەك لە میوەی بێستان ف قاچ.
ڕیڤ: ڕوی، نوکەبەر ف موی زهار.
ڕیڤاس: ئێرتکی باسکلاو ف ریواس.
ڕیڤن: پیس، چڵکن، گەمار ف کثیف.
ڕێڤنگ: ڕێبوار ف رهرو.
ڕێڤنگی: ڕێبوار ف رهرو.
ڕیڤۆك: ئەمە تریلکە، جۆرێ زەرگەتەی درێژوکەیە هەنگوینی هەیە ف نوعی زنبور عسل زرد وحشی.
ڕێڤەبرن: جێ‌بەجێ کردن ف اداره کردن.

ڕێڤە کرن: ڕێ کردنەوە ف راه باز کردن.
ڕیڤی: ١) جتر، ڕوقی؛ ٢) ڕبخوڵە؛ ٣) ڕێبوار ف ١) روباه؛ ٢) روده؛ ٣) رهگذر.
ڕیڤیك: ڕوخلە، ڕبخوڵە، ڕوێی ف روده.
ڕێڤینگ: ڕێبوار، ڕێبار ف رهگذار.
ڕیق: لە دەست نەرمی سیس هەڵاتو ف نرم بژمرده.
ڕیقن: لەڕو لاواز، تەواو بێ‌هێز ف لاغر مردنی.
ڕیقنە: ١) جیقنە، ڕیتق، ڕێخنە؛ ٢) ڕیقن ف ١) مدفوع پرنده، پیخال؛ ٢) لاغر مردنی.
ڕیقنەسپیلکە: جۆرێ نەخۆشی مەلی‌ماڵی ف از بیماریهای پرندگان خانگی.
ڕیقو: ڕیقن ف نگا: ڕیقن.
ڕیقوفیق: بریتی لە ڕیقن ف نگا: ڕیقن.
ڕیقوڵە: ڕیقن، ڕەفەڵە ف نگا: ڕیقن.
ڕێك: ١) ڕێ، ڕا؛ ٢) بەرانبەر؛ ٣) زەوی تەخت؛ ٤) دروس، پێکهاتو؛ ٥) ئاشنابەتی؛ ٦) لەبارو تەرز؛ ٧) گش، هەمو ف ١) راه؛ ٢) برابر؛ ٣) هموار؛ ٤) درست؛ ٥) دوستی؛ ٦) منتظم و مرتّب؛ ٧) همه.
ڕێکاتی: تفاق، یەك‌بون، دۆستایەتی ف اتّفاق، دوستی.
ڕێکانی: ناوی هۆزێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.
ڕێکایی: ١) ئاشنابەتی، دۆستایەتی؛ ٢) تەختایی زەوین ف ١) اتّفاق، دوستی؛ ٢) همواری زمین.
ڕێکبون: ١) بەرانبەر هاتنەوە؛ ٢) ئاشنابەتی ف ١) همطراز شدن؛ ٢) دوستی.
ڕێکخستن: ١) دوو شت بەبەکدا ساوین؛ ٢) دوو دژ لێك ئاشت‌کردنەوە؛ ٣) تەکوزکردن ف ١) دو چیز بهم سائیدن؛ ٢) دشمنان را آشتی دادن؛ ٣) منظم و مرتب کردن.
ڕێکرن: ١) بەڕێ کردن؛ ٢) ڕێ‌دان بۆ ڕۆیشتن: (ڕێم کە دەڕۆم) ف ١) روانه کردن؛ ٢) راه‌دادن.
ڕێك کردن: ١) تەخت کردنی زەوی؛ ٢) تەکوزکردن ف ١) هموار کردن زمین؛ ٢) مرتّب کردن.
ڕێك کوشین: بەتەوژم زۆر بۆ هەمولای کەسێ یان شتێ هێنان ف درهم فشردن.
ڕێك کەفتن: پێکهاتن ف اتّفاق، سازش.
ڕێك کەوتن: پێکهاتن ف اتّفاق، سازش.
ڕیکو: ڕیش درێژ ف ریش بلند.
ڕێکوپێك: لەبارو تەکوز ف مرتّب، منظّم.
ڕێ کوڕك: ڕێگە یەك کە هەتا سەر نات با ف بن بست.
ڕێکوك: ڕێچکە، باریکەڕێ ف راه کم‌عرض.
ڕیکە: ١) جیرە؛ ٢) سیرەی ددان ف ١) صدای نوك قلم؛ ٢) صدای دندان بهم سائیدن.
ڕێك هاتن: ١) گرژبون و ئرنجان: (ئەو قسەی بیست ڕێك هات)؛ ٢) جێ‌بەجێ بون: (کا [illegible] هات) ف ١) درهم شدن، بروز

ناراحتی در قیافهٔ کسی؛ ٢) درست شدن کار.

ڕێك‌هاوردن: پێك‌هێنانی کار، جێ‌بەجێ کردن ف درست کردن. فراهم آوردن، انجام دادن.

ڕێکەوت: بەهەڵکەوت ف اتفاقی.

ڕێکەوتن: ١) کەوتنەڕێ بۆ سەفەر؛ ٢) ڕێك کەوتن؛ ٣) پێك‌هاتنی کار؛ ٤) ڕاونـان، دواکەوتن بەغار ف ١) راهی شدن؛ ٢) توافق کردن؛ ٣) درست شدن کار؛ ٤) دنبال کردن بەدو.

ڕێکەوتو: ١) ڕێکەوت؛ ٢) بەڕێ کەوتو؛ ٣) پێکهاتگ ف ١) اتفاقی؛ ٢) راه افتاده؛ ٣) درست شده.

ڕێکی: ١) بەرانبەری؛ ٢) دۆستایەتی؛ ٣) نەختایی ف ١) برابری؛ ٢) دوستی؛ ٣) همواری.

ڕیگ: تۆزێکی بەبـر بقـەبە بۆ مەرەکەف لەقاقەزمژ بن ف گردی است خشك کن.

ڕێگا: ڕێ، ڕا، ڕێك ف راه.

ڕێگاوبان: ڕێ‌وبان ف راه عمومی.

ڕێگاکردن: ١) ڕێگادان بۆ ڕۆیشتن؛ ٢) ڕێ‌دروست کردن ف ١) راه دادن؛ ٢) راه‌سازی.

ڕێگر: ڕێبڕ، پیاوخراب، چەتە، گوڕان، ڕابڕ ف راهزن.

ڕێگرتن: ١) ڕێبڕی، چەتەیی؛ ٢) بوُنە لەمپەر لە سەر ڕێ ف ١) رهزنی؛ ٢) مانع سر راه شدن.

ڕێگوڕین: بڕینی لە وازهێنان لە بڕوای خوێ ف کنایه از تغییر مسیر دادن در مرام.

ڕیگە: ١) جیڕەی قەلەم؛ ٢) سیڕەی ددان ف ١) صدای نوك قلم برکاغذ؛ ٢) صدای بەهم سابیدن دندانها.

ڕێگە: ١) ڕێ، ڕا، ڕێك؛ ٢) بڕیتی لە دۆز، ڕەوشت ف ١) راه؛ ٢) کنایه از مرام.

ڕێگەخستن: خستنەسەرڕێ، ڕەوانەکردن ف راه انداختن.

ڕێگەوبان: ڕێ‌وبان، ڕێگاوبان ف راه عمومی.

ڕێگیر: ڕێگر ف راهزن.

ڕێل: ژالە، لوُرك، ڕوُلك، ڕوُل ف خرزهره.

ڕێل: ١) جەنگەڵ، دارستان، لێڕ، لێڕەوار؛ ٢) ناونگ، شەونم ف ١) جنگل؛ ٢) شبنم.

ڕێلادان: ڕێگوڕین ف انحراف از راه.

ڕێلاس: ڕوُداماڵیاگ ف پررو، گستاخ.

ڕێ‌لەبەر چوُن: بەخۆشی‌و ناسودەیی سەفەر کردن ف آسوده سفر کردن.

ڕێلەخۆ: ڕۆخلە، ڕێخوڵە، ڕۆدی، ڕێخەلۆ، ڕیخەلۆکە، ڕیخەلۆك. ڕوُقی ف روده.

ڕێلی: ١) میوەوبەری دارستان، بەری لێڕەوار؛ ٢) گێوژ، گوێژ ف ١) میوهٔ جنگلی؛ ٢) زالزالك.

ڕین: ڕیان ف ریدن.

ڕێن: ١) ڕان، مێگەل، گاگەل؛ ٢) ئەرەنبن، ڕەدێن، ڕێبس ف ١) رمە، گلە؛ ٢) ریش.

ڕێنامە: بەرنامە، پەیڕەو ف برنامه.

ڕێنج: ١) شوێن، ناسەوار؛ ٢) ڕەنج؛ ٣) کرمی گیابڕ ف ١) اثر، رد؛ ٢) آزار، رنج؛ ٣) کرمی است آفت گوسفند و بز.

ڕێنجبەر: ڕەنجبەر ف نگا: ڕەنجبەر.

ڕێنجەبەر: ڕەنجبەر ف نگا: ڕەنجبەر.

ڕێنك: لەجەرو لاواز ف لاغرمردنی.

ڕێنکە: لێك توێەڵ بوُن‌و ونستان ف تجمع کردن و نرفتن.

ڕێنکەدان: ڕێنکە ف نگا: ڕێنکە.

ڕینگ: ١) ڕنگ؛ ٢) خوری کە بەدەست لە پێستەی دەڕننەوە ف ١) نگا: رنگ؛ ٢) پشمی که از پوست چینند.

ڕینگاڵ: ١) ڕنگاڵ، ڕنگ؛ ٢) شڕۆڵ، جل‌شڕ ف ١) نگا: ڕنگ؛ ٢) ژنده‌پوش.

ڕینگانەوە: ١) شیرەدانەوەی دۆشاو؛ ٢) ڕەواق؛ ٣) قسەی بێ‌نام ف ١) شیره پس دادن؛ ٢) شهد؛ ٣) وراجی، ژاژخایی.

ڕینگۆڵ: بزگوڕ، نینۆڵ ف وصله‌پاره.

ڕینگە: بوڵەبوڵ، پرتەپرت ف غرولند.

ڕینگەڕینگ: ڕینگەی زۆر ف غرولند زیاد.

ڕێنما: ڕێ‌شاندەر ف رهنما، رهنمون.

ڕێنوُس: دەستوُری نوُسین، نیملا ف املاء.

ڕێ‌نوێن: ڕێ‌شاندەر ف راهنما.

ڕیو: ١) ڕوێ، توُکەبەر، موی بەرگەدە؛ ٢) تەڵەکەو فێڵ ف ١) موی زهار؛ ٢) حیله.

ڕێوار: ڕێبار، ڕێبوار، ڕیڤنگ، ڕیڤبنگ ف رهگذار.

ڕێواز: ڕێباز ف راه عموم.

ڕێواس: نێرنکی باسکلاو ف ریواس.

ڕێواسی: مامڕێواس، گیایەکی بالا‌بڵندی ترشە دژی کرمی ناوزگە ف گیاهی است داروی ضد کرم.

ڕێوان: ناگاداری ڕێگە ف راهبان.

ڕێواو: ڕێواس ف ریواس.

ڕێوبان: ڕێگەوبان ف گذرگاه عمومی.

ڕێبوار: ڕێبوار ف رهگذار.

ڕێ‌وجێ: ناوەزپەسند، لەبار ف معقول، عقل‌پسند.

ڕێوڕا: ١) هەر گورج لە ڕێگەوە؛ ٢) ڕاستەڕێ ف ١) فوراً، از راه رسیده؛ ٢) به خط مستقیم.

ڕێوڕاست: ڕێوڕا ف نگا: ڕێوڕا.

ڕێ‌وساندن: تێراو کردن ف سیراب کردن.

ڕێوشوێن: ١) باوی ناو کۆمەڵ؛ ٢) دەستوری کار ف ١) عادات، تقالید؛ ٢) طرح.

ڕیوُن: ڕێحان ف ریحان.

ڕیوە: گای بەڵەك ف گاو ابلق.

ڕیوەڕیو: ١) پرتەپرت؛ ٢) زۆرگوتنی بێ‌تام ف ١) غرولند؛ ٢) ژاژخایی.

ڕیوەڵ: زەردەڵەی لاواز [ف] لاغر زردرنگ مردنی.

ڕیوەلە: ڕیوەڵ [ف] نگا: ڕیوەڵ.

ڕیوەن: باسکڵاو، کڵاوبن، بنی ڕێواس [ف] راوند، بیخ ریواس.

ڕیوی: ڕوڤی، ڕێڤی [ف] روباه.

ڕێوی: ١) ڕدێن، ئەڕدێن؛ ٢) ڕێڤی، ڕوڤی؛ ٣) ڕێبوار [ف] ١) ریش؛ ٢) روباه؛ ٣) رهگذار.

ڕیوی کرن: ١) ڕژاندن؛ ٢) بەڕێ کردن [ف] ١) ریختن؛ ٢) راهی کردن.

ڕێوینگ: ١) ڕان، میگەل؛ ٢) ڕێبوار [ف] ١) گله، رمه؛ ٢) رهگذار.

ڕیه : ڕدێن، ڕیش [ف] ریش.

ڕیهتن: ١) ڕژاندن؛ ٢) ڕژیان [ف] ١) ریزاندن؛ ٢) ریختن.

ڕیەن: ڕان، میگەل، ڕێن [ف] رمه.

ڕیهەڤ: هاوال، هاودەم [ف] همدم، رفیق.

ژ

ژ: ١) لە، جە، ژ؛ ٢) پیتی بادانەوە ف ١) از؛ ٢) حرف عطف.

زا: ١) فرزەند: (کوڕەزا، ئامۆزا)؛ ٢) بێچوی مەڕو بزن: (**زا**و ماك تێکەڵ کراوە)؛ ٣) زان، منالْ بوُن: (لە زگ و **زا** کەوتوە)؛ ٤) منالْی بو، بێچوی بو: (مەڕەکە **زا** بەرخێکی بو)؛ ٥) تازە بەدنیاهاتو: (ئەو بەرخە دوێنێ **زا**)؛ ٦) کەوابە، دەی سا: (**زا** وەرە)؛ ٧) نۆبە لە قوماردا؛ ٨) وشك، زوها، زوا ف ١) فرزند؛ ٢) بچهٔ گوسفند و بز؛ ٣) زایش؛ ٤) زاد، زائید؛ ٥) تازه بەدنیا آمده؛ ٦) پس، حالا که اینطور است؛ ٧) نوبت در قمار؛ ٨) خشك.

زاب: سەکۆ، دکە ف سکو.

زابت: ئەفسەر ف درجەدار، افسر.

زابرن: بردنەوەی قومار ف برد در قمار.

زابلۆق: زۆخلەی ئەستور ف رودهٔ کلفت.

زابوت: زابت، خاوەن پلە لە سوپادا، ئەفسەر ف افسر.

زابوق: سەرانگوێلك، گۆفك ف جای ریختن سرگین.

زابۆق: ئاوبڕ، دادراوی لافاو ف درهٔ مسیل باران.

زاپەند: دەفتەری ناونوسینی تازەزاوان ف دفتر موالید.

زاپ: ١) لکی جۆم، لق لە جەم؛ ٢) چەوی بان و لوُس و ناسك کە منالْ گەمەی پێ دەکەن، سواب ف ١) نهر فرعی؛ ٢) شن صاف و نازك که بازیچهٔ کودکان است.

زاپان: گەمە بە زاپ، سواپێن ف بازی با «زاپ».

زاپێن: زاپان ف بازی با «زاپ».

زات: ١) هەبوُن، هەیەتی: (بە **زاتی** خودا)؛ ٢) وێران، نەترسان: (**زات** ناکەم بچم) ف ١) وجود، ذات؛ ٢) شجاعت، جرأت.

زات‌بردن: ترساندن ف ترساندن.

زات‌چوُن: ئەواو ترسان، تۆقین لە ترسان ف زهره‌ترك شدن، وحشت کردن.

زاتدار: بەزات، ئازا، نەترس ف متهوّر، شجاع.

زات‌کردن: وێران، نەترسان ف اقدام، نترسیدن.

زاتۆرە: تۆرەمە ف نوه و نبیره.

زاتەنە: زەڕینی کەر ف عرعر کشیدن.

زاتیك: جێژنێکی هەرمەنیانە ف از اعیاد ارمنیان.

زاتیل: نەوەچرك، نەوەو نەتیجە ف نوه و نبیره.

زاج: ١) کاکۆڵی منالْ؛ ٢) زاخ ف ١) موی پیشانی بچه؛ ٢) زاج.

زاجلانەی: ژانی ژن لە منداڵ بوندا ف درد زایمان.

زاجلانی: هەوەڵ ژانی ژن لە سەروبەندی زارۆ هاوردندا ف اولین درد زایمان.

زاج‌وپەرچەم: کاکۆڵ و موی ناوچاوانی منالْ ف کاکل و موی پیشانی بچه.

زاخ: ١) کوُل، کوێل، ئاغەڵی ناو کێو؛ ٢) شەب، زاج؛ ٣) گاشەبەرد؛ ٤) دنە، هانە؛ ٥) ـەوهەری تیخی خەنجەرو شمشێر؛ ٦) خەت، هێڵ ف ١) زاغه؛ ٢) زاج؛ ٣) صخره؛ ٤) تحریك، تشجیع؛ ٥) پرند؛ ٦) خط.

زاخان: بەردەلانی زۆر چەوُن ف سنگلاخ صعب‌العبور.

زاخاو: ئاواوی زاخ کە بۆ قایم‌کردنەوەی شتی لەق بە کار دەهێنرێ ف زکاب.

زاخاودان: ١) قایم کردن بە زاخ؛ ٢) بڕێنی لە تەخت کردنی کەیف: (**زاخاوی مێشکم دا**) ف ١) پیوند دادن با زکاب؛ ٢) کنایه از خوش گذشتن.

زاخاودانەوە: زاخاودان ف نگا: زاخاودان.

زاخدار: ١) تیخی جەوهەردار؛ ٢) بڕێنی لە مرۆی بەحونەر ف ١) تیغ جوهردار؛ ٢) کنایه از هنرمند.

زاخڕ: ١) سەرە ـڕی بەرداوی؛ ٢) کوُل، ئاغەڵی لە کێودا بڕاو ف ١) نشیب سنگلاخی؛ ٢) زاغه.

زاخۆ: ناوی مەڵبەندو شارێکە لە کوردستان ف نام منطقه و شهری در کردستان.

زاخوڕ: ڕەهۆڵ ف نگا: ڕەهۆڵ.

زاخۆر: ۱) بەردەڵانی رژدو بڵند؛ ۲) ئەشکەوت لە کێفدا ف ۱) صخره؛ ۲) غار.

زاخـــۆران: ۱) هۆزێکـــە لە کوردستـــان؛ ۲) تاڵانو برۆ: (زاخـۆران باخۆرانە) ف ۱) عشیرتی در کردستان؛ ۲) غارت و چپاول.

زاخۆری: پارچەیەکی لە ئاوریشم ژنان دەیکەنە لەچك ف پارچهٔ ابریشمی.

زاخۆن: ناخەڵەمەری لە کێو دابڕاو، کوڵ، کویل، زاخ ف زاغه.

زاخە: زاخۆن ف زاغه.

زاخێ: قشقەڵە، قەلەباچکە ف زاغجه.

زاخێز: زاخز ف نگا: زاخز.

زاد: ۱) توێشو؛ ۲) دەخڵو نان؛ ۳) مناڵبەیابوون: (زادو وەلەدیان زۆره) ف ۱) توشه؛ ۲) غلّه و نان؛ ۳) تولید بچه.

زاددان: توێشودان ف توشەدان.

زادووەڵەد: کوڕو کچ زیادبوون ف تولید و توالد.

زادو وەڵەند: زادووەڵەد ف تولید و توالد.

زادە: فرزەند، بێچوی بنیادەم: (نەجیبزادە) ف فرزند.

زادەکان: فرزەندان ف فرزندان.

زار: ۱) منـاڵ؛ ۲) دەم، دەف؛ ۳) دەرمـانی جانەوەرکوژ، ژەهر؛ ۴) کزو لاواز؛ ۵) پەرێشـــان و لێقەومـــاو؛ ۶) دەنـــگـی گریان؛ ۷) مۆرەی تەختەنەرد؛ ۸) پاشگری بەواتا: جێگە، جار؛ ۹) شێوەی زمان: (زاری کرمانجی)؛ ۱۰) تۆکەبەر؛ ۱۱) چێندراو: (زەویو زار)؛ ۱۲) زراو ف ۱) کودك؛ ۲) دهـان؛ ۳) سمّ؛ ۴) لاغر؛ ۵) پریشان‌حال؛ ۶) صدای گریه؛ ۷) مهـرهٔ نرد؛ ۸) پسوند بەمعنی جای؛ ۹) لهجه؛ ۱۰) موی زهار؛ ۱۱) زراعت؛ ۱۲) زَهره، ترس.

زارا: ۱) ناوە بۆ ژن؛ ۲) کەو، ژەرەژ؛ ۳) نـاوی شارێکە لە کـوردستان ف ۱) نام زنانه؛ ۲) کبك؛ ۳) نام شهری در کردستان.

زاراخن: زارەوانە، دەمەلێبێن ف نگا: زارەوانە.

زارانج: کەو، ژەرەژ ف کبك.

زارانز: ژەرەژ، زارانج، کەو ف کبك.

زاراو: ۱) دەرمـانی تراوی جانـەوەرکوژ؛ ۲) میز، مێز، گمێز؛ ۳) شێوەی ناخافتن؛ ۴) دەراوی دەم ف ۱) سمّ آبکی، زهـرابه؛ ۲) شاش، ادرار؛ ۳) لهجهٔ ویژه؛ ۴) شیوهٔ سخن گفتن.

زاراوە: ۱) شێوەی تایبەتی ناخافتن؛ ۲) دەراوی دەم، زاراو ف ۱) لهجهٔ ویژه؛ ۲) شیوهٔ بیان.

زاربەست: ۱) دەمبەست؛ ۲) دەمبێن ف ۱) دهان‌بند؛ ۲) دهانەبند.

زاربێن: دەمبێن، زاربەست ف دهانەبند.

زاربێنك: ۱) زاربێن؛ ۲) زاربەست ف ۱) دهانەبند؛ ۲) پوزەبند.

زارخۆش: ۱) دەمخۆش، ئافەرین بۆ گوتەت؛ ۲) دەمو کاوێژ خۆش ف ۱) آفرین بر گفتارت؛ ۲) شیرین زبان.

زارخەن: خەندەی ناڵ، کەنین لە نارەحەتیان ف خندهٔ تلخ، زهرخند.

زارخەنە: زارخەن ف خندهٔ تلخ، زهرخند.

زاردزاو: دەم دزاو، دەمشڕ ف دهن‌لق.

زارزار: لاسار، بێداگر، گوێ نەدەر ف لجوج.

زارزارك: دەمەلاسکە ف ادا درآوردن.

زارشڕ: تێدانەوەستاو ف دهن‌لق.

زارقە: ۱) دەمەلاسکە؛ ۲) زمان دەرێنان بۆ گاڵتە پێ‌کردن ف ۱) ادای کسی را درآوردن؛ ۲) زبان به تمسخر درآوردن.

زارك: دەمی هەمـــوشت جگـە لە جانـەوەر: (زارکی مەشکە، زارکی ئەشکەوت) ف دهانه.

زارگا: بەرگەدە، جێگەی تۆکەبەر لێ‌ڕوان ف رویشگاه موی زهار.

زارگۆتن: ستران، گۆرانی، قام، لاوك ف ترانه، آواز.

زارنەرم: زمانلوس، دەمتەڕ ف چرب‌زبان.

زارۆ: ۱) کرمێکـە بۆ خوێنی پیس لە لەش مژین دەکار دەهێنرێ، زەرو، زێڵو؛ ۲) زارو، مناڵ ف ۱) زالو؛ ۲) کودك، بچه.

زارۆ: ۱) فرزەند؛ ۲) منالی چکۆڵە ف ۱) فرزند؛ ۲) کودك.

زارۆتی: رۆژگاری منالی، زارۆکی ف دوران کودکی.

زارۆوزێچ: ژنو منال، خێزان بەگشتی ف خانواده.

زارۆك: زارۆ ف نگا: زارۆ.

زارۆکی: زارۆتی، رۆژگاری منالی ف دوران کودکی.

زارۆڵە: زارۆ ف نگا: زارۆ.

زارە: ۱) گەنمەکوتاو؛ ۲) زاراو، کیسەی زەرداوی لای جەرگ؛ ۳) موی بەرگەدە، زار ف ۱) گندم نیم‌کوبیده؛ ۲) زهره؛ ۳) موی زهار.

زارەترەك: برێتی لە زۆرترساو، توقیو لە ترسان ف زهره‌ترك.

زارەچوون: زارەترەك ف زهره‌ترك.

زارەزار: دەنگی گریان بێ برانەوە، زوزە زوز ف صدای گریهٔ متّصل، زارزار.

زارەگا: ۱) جێگەی ڕوانی تۆکەبەر، زارگا؛ ۲) گوڵێکە ف ۱) رویشگاه موی زهار؛ ۲) گل میمون.

زارەمبێن: دەمبێن، زاربێن ف دهانەبند.

زارەوانـە: تۆبـەلە بەرۆ یان دار کە دە دەمی دەفری زادەکەن ف گلولهٔ وەلە یا چوب که دهانەبند می‌شود.

زاری: ۱) گریانو شیوەن؛ ۲) زارۆڵە، منال ف ۱) شیون؛ ۲) کودك، بچه.

زاریان: شینو شەپۆرکردن، گریانی تازیەمانی ف شیون کردن.

زارین: گریانی بەدەنگی بەرز ف گریه با صدای بلند.

زاز: ۱) ئامرازی ژێداری موسیقی، ساز؛ ۲) نەوە ف ۱) ساز موسیقی؛ ۲) نوه.

زازا: ۱) مەڵبـەنـدێکـە لە کوردستـان؛ ۲) شێوە ناخـافتنێکی نزیك بە پەهلەوی؛ ۳) نەوەو نەتەوە ف ۱) منطقه‌ای در کردستان؛ ۲) یکی از لهجه‌های کردی؛ ۳) نوه و نبیره.

زازاکی: ئاخافتن بە شێوەی زازایی ف تکلم به شیوهٔ «زازا».

زاغ: خەتی خەتکێشـان، خەتی درێژ بۆ نێوانی مەبەست، کێز ف خط افقی و عمودی در خط کشی.

زاغور: زاخز، زاخێز ف نشیب سنگلاخی.

زاغوور: خەتکێش، ئامرازی خەتدان ف خط‌کش.

زاف: بڕ، زۆر، گەلێك، زەحف، زیاد، زێدە ▣ بسیار.

زاف بیایش: زاف بوُن ▣ زیاد شدن.

زافت: ئەفسەر ▣ درجەدار، افسر ارتش.

زافتر: زۆرتر، بِتر ▣ بیشتر.

زاف راتایی: زۆر کەم بوُنەوە ▣ بسیار کم شدن.

زافران: یەری گیابەکە رەنگ زەرد بۆ دەرمان و پلاو بەکار دێت ▣ زعفران.

زافرانی: بە رەنگی زافران ▣ زعفرانی رنگ.

زافزاف: فرەفرە، زۆر زیاد ▣ بسیار زیاد.

زاف کەردش: زیاد کردن، زێدە کرن ▣ زیاد کردن.

زاف نەمەند: کەم کردو، زۆر نەمان ▣ اندك شدن.

زافەران: ۱) زافران؛ ۲) ناوی گوندێکە ▣ ۱) زعفران؛ ۲) نام دهی است.

زافەرانی: زافرانی ▣ زعفرانی رنگ.

زافەی: فرەیی، زیادی، زێدەیی ▣ بسیاری، زیاده.

زافی: زافەی ▣ بسیاری، زیاده.

زافێر: زافتر، زۆرتر، زێدەتر ▣ بیشتر.

زاڤ: ۱) ئەستێرەیەکی گەڕیدەیە؛ ۲) زۆر، فرە ▣ ۱) ستارۀ عطارد؛ ۲) زیاد.

زاڤا: ۱) مێردی کچ یان خوشك؛ ۲) تازەمێرد ▣ ۱) شوهر دختر یا خواهر؛ ۲) داماد.

زاڤابەندی: ئەو شوەی لە ماڵی باوکی بوُکدا دەژی ▣ داماد سرخانه.

زاڤانی: شەوی جوُنی زاوا بوُلای بوُك ▣ شب زفاف.

زاڤدان: منداڵدان ▣ زهدان، رحم.

زاڤر: ۱) زات، وێران؛ ۲) زاره، کیسەی زراو ▣ ۱) یارا؛ ۲) زهره.

زاڤراتانی: زافرانایی، زیادە لە کەمی دان ▣ نگا: زافراتایی.

زاڤزاڤ: زۆر زیاد، فرەفرە ▣ بسیار زیاد.

زاڤ نێ مەند: زۆری نەما، لە کەمایەتی دا ▣ اندك شدن.

زاڤ وزیج: زاروزێچ ▣ نگا: زاروزێچ.

زاڤ وزێج: زاروزێچ ▣ نگا: زاروزێچ.

زاڤەی: زافی، زەحفی، فرەیی ▣ زیادی.

زاڤی: زافی، زەحفی، فرەیی ▣ زیادی.

زاڤێر: ژنی زازی لە گانی مێرد ▣ زن خوشنود از جماع شوهر.

زاق: ۱) قەلەرەشە؛ ۲) دەنگی قەلەرەشە؛ ۳) دەربەرزیو؛ ۴) کەوە، شینی کاڵ؛ ۵) دەنگی تیژی منداڵ؛ ۶) توُقین لە ترسان ▣ ۱) غراب، زاغ؛ ۲) صدای غراب؛ ۳) برجسته؛ ۴) آبی روشن؛ ۵) جیغ بچه؛ ۶) زهره‌ترك شدن.

زاق وزروُق: چەقەو هەرای منداڵان ▣ همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاق وزوُق: زاق‌وزروُق ▣ همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاق وزیق: زاق‌وزروُق ▣ همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاقە: ۱) دەنگی تیژی منداڵ، زاق؛ ۲) دەنگی گریانی منداڵ ▣ ۱) جیغ کشیدن بچه؛ ۲) صدای گریۀ بچه.

زاك: ۱) لەتکە دەنکە قەیسی کە منداڵ کایەی پێ دەکەن؛ ۲) هەوەڵ دوُشراو لە زاو، ژەك، فرچك؛ ۳) قیژەی منداڵ ▣ ۱) نیم هستۀ زردالو که بازیچۀ بچه‌ها است؛ ۲) آغوز؛ ۳) جیغ بچه.

زاك وزوُك: زاق‌وزروُق ▣ همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاك وزیك: زاق‌وزروُق ▣ همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاکوُن: یاساو قانوُن: (ناغایەکی بەزاکوُن بو کەس نەی‌دەوێرا لە زێ لادا) ▣ قانون قاطع.

زاکە: جیوەجیوی بەچکەمەل ▣ جیك‌جیك جوجه.

زاگ: ۱) لەدایك بوگ؛ ۲) منداڵ بون؛ ۳) ژەك، هەوەڵ دوُشراو لە زاو؛ ۴) شەب، زاخ ▣ ۱) زاده؛ ۲) زادن؛ ۳) آغوز؛ ۴) زاج.

زاگروُز: ۱) زنجیرەچیایەك لە کوردستانـدا؛ ۲) ناوە بوّ پیاوان ▣ ۱) سلسله جبال زاگرس؛ ۲) نام مردانه.

زاگروس: زاگروُز ▣ نگا: زاگروُز.

زاگوّر: پەیاغ، توخماخ ▣ چوبدست کلفت، چماق.

زاگە: ۱) جێگـەی لە دایك‌بون؛ ۲) لەدایك بوە؛ ۳) بێچـوی دیوە؛ ۴) گەمەیەکی منداڵانە؛ ۵) منداڵدان ▣ ۱) زادگاه؛ ۲) از مادر زاییده است؛ ۳) بچه آورده است؛ ۴) یکی از بازیهای بچه‌ها؛ ۵) زهدان.

زاڵ: ۱) سەرکەوتـو بەسـەر مەبەستدا یان بە سەر دوژمندا؛ ۲) زبڵ: (زبڵ و زاڵ)؛ ۳) ناوە بوّ پیاوان ▣ ۱) چیره؛ ۲) آشغال؛ ۳) اسم مردانه.

زاڵ بون: سەرکەوتن بەسەر کاری سەختا ▣ چیره شدن.

زاڵم: دەست درێژکەر بوّ مافی رەوای خەڵك ▣ ستمگر، ظالم.

زاڵمایەتی: زاڵمـەتی ▣ ظلم.

زاڵمکی: نارەوا کاری ▣ ظلم.

زاڵمەتی: زاڵمایەتی ▣ ظلم.

زاڵمەی: زاڵم ▣ ظالم.

زاڵمینی: زاڵمایەتی ▣ ظلم.

زاڵنە: پێوەندی لە زنجیر ▣ زنجیر پای‌بند.

زاڵو: کیسەی زەرداو، زاره ▣ زهره.

زاڵو: زارو، کرمی خوێن‌مژ ▣ زالو.

زاڵە: زارو ▣ زالو.

زاڵە: ۱) دادو هاوار لە دەست کەسێ، گلەو داد: (هەمو کەس لە دەستی بەزاڵەیە)؛ ۲) کیسەی زەرداو، زاره، زراو ▣ ۱) داد و گله؛ ۲) زهره.

زاڵی: زارو، زەرو، زاڵو، زاڵی ▣ زالو.

زاڵـی: ۱) دەست رۆیشتـن، سەرکـەوتـوُیی؛ ۲) زارو ▣ ۱) چیرگی؛ ۲) زالو.

زام: ۱) برین، رێش؛ ۲) منالم بو؛ ۳) لە دایك بوم ▣ ۱) زخم؛ ۲) بچه آوردم؛ ۳) از مادر زادم.

زاما: زاڤا ▣ داماد.

زامار: ۱) بریندار؛ ۲) منداڵدان ▣ ۱) زخمی؛ ۲) زهدان.

زامارکەفتن: منداڵدان وەرگەڕان ▣ زهدان از جای در رفتن.

زامایی: زاوایەتی ▣ دامادی.

زامت: چڵکی برین، کێم، هەوا [ف] ریم، چرك زخم.

زامدار: برینداز [ف] زخمی.

زامرۆت: بەردێکی کەسکی بەنرخە [ف] زمرد.

زامرۆتی: بەرەنگی زامرۆت [ف] زمردی.

زامرۆتین: کەسك وەك رەنگی زامرۆت [ف] زمردی.

زامرۆس: گیابەکی بۆن خۆشەو بۆ بێنی دۆکەڵەکەی دەبسوتینن [ف] گیاهی است که مصرف بخور دارد، گیاەمر.

زامق: چەسپ، کەرستەی لکاندن [ف] چسب.

زامق کەردە: چەسپێنراو، نکێندرباگ [ف] چسبانبده شده.

زامقی: لکێن، پێوە نوسێن [ف] چسبناك.

زامن: دەستەبەر [ف] ضامن، کفیل.

زامەت: ۱) زامت؛ ۲) پیچ، کەم، هنـدك؛ ۳) ئەرکی گران، زەحمەت؛ ۴) دەردی ئەوین [ف] ۱) چرك زخم؛ ۲) اندك؛ ۳) مشقّت؛ ۴) رنج عاشقی.

زان: ۱) منـاڵ هێنان، بێجودیتن؛ ۲) لەدایك بون؛ ۳) پاشگری بەوانا: ئاگادار: (پیاوێکی زۆرزان بو، سیاسـەت **زانە**)؛ ۴) زەرەر: (ئەم سەگە زانـە خرۆیە)؛ ۵) زوان [ف] ۱) زابش؛ ۲) زادن از مادر؛ ۳) پسـونـد بەمعنی داننده؛ ۴) زیان؛ ۵) زبان.

زانا: ۱) دانا، شت‌زان؛ ۲) ئاگادار [ف] ۱) دانا؛ ۲) آگاه.

زاناف: لە بیچم‌دا تەواو وەکو یەکتر [ف] شبیه.

زانـام: ۱) تێ گەیشتم؛ ۲) خەبـەرم وەرگرت، زانیم؛ ۳) ئاگادارم [ف] ۱) فهمیدم؛ ۲) خبر یافتم؛ ۳) دانا هستم.

زاناندن: تێ گەیاندن [ف] فهمانیدن.

زاناهی: دانایی، ئاگاداری [ف] دانایی.

زانایش: زانست، ئاگاداری، لێ زانین [ف] دانش.

زانابۆخ: زۆر زانا، فرەزان [ف] علامە.

زانایوخی: فرەزانی، مەعلانی، بۆ ژن دەڵێن [ف] دانشمندی.

زانایەنە: زاناهی [ف] دانش.

زانایی: زاناهی [ف] دانایی.

زاند: مناڵ هێنان، زارۆ پەیابوُن [ف] زائیدن.

زاندۆر: ئەشکەوتی سەهۆڵخانە [ف] یخچال طبیعی.

زاندە گونایش: لاڵەپەنە، نور [ف] الکن.

زانس: زاناهی، زانایی [ف] دانایی، علم.

زانست: ۱) زانایی، عیلم؛ ۲) تێ گەیشت [ف] ۱) علم؛ ۲) فهمید.

زانستان: فێرگەی بەرز [ف] آموزشگاه عالی.

زانستگا: جیگەی خوێندنی بەرز [ف] دانشگاه.

زانستگە: زانستگا [ف] دانشگاه.

زانستم: تێگەیشتم [ف] دانستم.

زانستی: ۱) زانایی؛ ۲) تێ گەیشتی [ف] ۱) علمی؛ ۲) فهمیدی.

زانق: چەسپ، زامق [ف] چسب.

زانق کەردش: زامق کەردە [ف] چسبانبده شده.

زانقلە: زەنگەنە، تلیسك [ف] تلسك.

زانقۆلە: زانقلە [ف] تلسك.

زانقی: نوسەکی، کەرستەی لکاندن [ف] چسب.

زانك: زوانە چکۆلە، ئەلنگە [ف] زبان کوچك.

زانکۆ: جێ کۆبونەوەی زانایان [ف] مجمع دانشمندان.

زانگە: جێگەی مناڵ بون [ف] زابشگاه.

زانو: نانبشکە [ف] خم شدۀ لوله بخاری، زانو بی.

زانۆ: ئەزنۆ، زرانی [ف] زانو.

زانەخرۆ: سەگ بان ماڵانێك کە زبان بە هاوسابان دەگەبەنێ [ف] سگ با دام زبان‌رسان.

زانەڤان: پسپۆر، لەکار زان [ف] کارآمد.

زانەوە: ۱) ناودەرچو ن لە وشکانی: (ئەندوُرەکەمان **زاوەتەوە**)؛ ۲) ناو لە کوێرەکانی هەڵقوڵینەوە: (کوێرەکانی **دەزینەوە**) [ف] ۱) نراوش آب از خشکی؛ ۲) جوشیدن چشمۀ زاینده.

زانەیش: پێ زانین، ئاگادار بوُن [ف] آگاهی یافتن.

زانی: ۱) نانیشکە؛ ۲) تێ گەیشت؛ ۳) زرانی، ئەژنۆ؛ ۴) نارام، هێمن؛ ۵) تواشـاکـە؛ ۶) ناشێ، نابێت؛ ۷) دەزانی؛ ۸) زانبوتە [ف] ۱) خم شدۀ لولـە؛ ۲) فهمید؛ ۳) زانـو؛ ۴) آرام؛ ۵) نگـاه‌کن؛ ۶) نمی‌شود؛ ۷) می‌دانی؛ ۸) دانسته‌ای.

زانیار: دانا، زانا [ف] عالم.

زانیاری: زانست [ف] علم.

زانیایش: پێ‌زانین، ئاگادار بوُن [ف] آگاهی یافتن.

زانیم: ۱) تێ گەیشتم؛ ۲) ئەژنوم [ف] ۱) فهمیدم، دانستم؛ ۲) زانو بم.

زانین گە: بەشێکی نابیەتی لە زانستگە [ف] کالج.

زاو: ۱) مێوینـەی کە بەچـکـەی بوە؛ ۲) لەدایـك‌بوگ [ف] ۱) زایـیـده؛ ۲) متولد شده.

زاوا: زافا [ف] داماد.

زاوابەندی: زافابەندی [ف] نگا: زافابەندی.

زاور: ۱) ناقەت، زافر، زراو، ونـران؛ ۲) مناڵ، بێچـو [ف] ۱) بارا، زهره؛ ۲) بچه.

زاوران: مێوینە لە دەمی مناڵ‌بون‌دا، زەیسنان [ف] ر در حال زایمان، زانو.

زاورچون: ۱) زارەچون؛ ۲) بێچومردن [ف] ۱) زهره‌ترك شدن؛ ۲) بچه مردن.

زاوزو: بێچو بەدنیا هێنانی زۆر [ف] موالید زیاد.

زاوزۆ: زاوزو [ف] موالید زیاد.

زاوزوە: زاوزو [ف] موالید زیاد.

زاوزێ: زاوزو [ف] موالید زیاد.

زاوق: جیوە [ف] جیوه.

زاوڵە: زارۆ، زارۆك [ف] کودك، بچه.

زاوما: مەڕو بەرخ و بزن و کارلەی تێکەڵاو [ف] بره و بزغاله همراه مادران.

زاوماك: زاوما [ف] نگا: زاوما.

زاوە: ۱) ئەسێرەیەکە؛ ۲) مناڵی بوە؛ ۳) لە دایك بوە [ف] ۱) تیر، عطارد؛

٢) بچه آورده؛ ٣) متولد شده است.

زاوەره: ١) زارۆ، زارۆڵه؛ ٢) زاڤر ف ١) بچه؛ ٢) بارا، شهامت.

زاویته: ١) بای ساردی ڕۆژهەڵات؛ ٢) ناوی دۆڵێك و گوندێكه ف ١) باد سرد شرقی؛ ٢) نام دره و دهی است.

زاویر: رەحەت بونی ژن لە گان، زاڤیر ف نگا: زاڤیر.

زاهیر: بەرچاو، دیار، ئاشکرا ف ظاهر.

زای: ١) زاخ، شەب؛ ٢) مشتوماڵ؛ ٣) مناڵت بوٚ؛ ٤) لە دایك بوی ف ١) زاج؛ ٢) صیقل؛ ٣) بچه آوردی؛ ٤) از مادرزادی.

زایا: ١) نۆرەمە، وەچە، بەرە؛ ٢) ژنێ کە زۆر زگوزا دەکات ف ١) نگا: نۆرەمە؛ ٢) زنی که زیاد می‌زاید.

زابانـــدن: یاری‌کردنی دایك لە زان‌دا ف کمـك کردن مادر در زاییدن، مامایی کردن.

زای‌باتی‌زای: نەوەی برای باوك، نەوەی مام ف نوهٔ عمو.

زای‌برازازای: نەوەی برا ف نوهٔ برادر.

زای‌خالی‌زای: خاڵو زازا، نەوەی برای دایك ف نوهٔ دایی.

زایش: زان، بێچو هێنان ف زائیدن.

زای‌عەم‌زای: نەوەی خوشكی باوك ف نوهٔ عمه.

زابف: لاواز، کەنەفت، کز، لەڕ ف لاغر مردنی.

زابڵە: دەنگی شیوەن‌و گریان ف صدای گریه و شیون.

زابن: ١) بێچوهێنان؛ ٢) لەدایك بون ف ١) بچه آوردن؛ ٢) متولد شدن.

زاینگە: زانگە، ئەو شوێنەی مناڵی تێدا دێتە دنیا ف زادگاه.

زای‌وارزای: نەوەی خوشك، خوشكەزازا ف نوهٔ خواهر.

زابە: ١) بیزە، نۆڵ؛ ٢) مناڵی بوە؛ ٣) لە دایك بوە؛ ٤) لە کار کەوتو؛ ٥) برێتی لە مردو: (پیاوێکی لە دەستی زابە بوە)؛ ٦) گوم، ون، وندا؛ ٧) وەچە، نۆرەمە ف ١) جنین؛ ٢) بچه آورده؛ ٣) متولّد شده؛ ٤) از کار افتاده؛ ٥) کنایه از مرده، ضایع، تلف؛ ٦) گم، ناپیدا؛ ٧) نگا: نۆرەمە.

زایەلە: ١) زایلە؛ ٢) دەنگ دانەوە ف ١) نگا: زابڵە؛ ٢) انعکاس صدا.

زابەنـە: زابن، زان، بۆ ئاژەڵی دەکـار دێنن ف زائیدن، در مورد حیوان استعمال می‌شود.

زای‌با بك زای: نەوەی خوشكی دایك ف نوهٔ خاله.

زابی: زاو ف نگا: زاو.

زابێ: ژنێ کە زۆر زگوزا دەکا ف زنی که زیاد می‌زاید.

زایین: زان، زابن ف زائیدن.

زباره: ئاریکاری کۆمەڵ لە کاردا، هەرەوەز ف کار تعاونی گروهی.

زبان: ١) بلەگۆشتی سورو پانی بزۆز لە ناو دەمدا؛ ٢) جۆری ئاخافتنی خەڵك ف ١) زبان درون دهان؛ ٢) زبان مکالمه، لغت.

زبر: درشت لە دەست، دژی نەرم‌و لوس، زوور ف خشن، زبر.

زبران: کێڵگەی بەکلۆو بەردەلان ف زمین زبر و سنگلاخی.

زبره: ١) درشنەی ساوارو گەنمە کوتاو؛ ٢) درشنەی لەهێڵەگ دراو، کەپەك ف ١) دانه‌های درشت بلغور و گندم کوبیده؛ ٢) نخاله.

زبڵ: ١) شنی گەسك‌دراوی ماڵ؛ ٢) پەین‌وپاڵ ف ١) آشغال؛ ٢) فضلهٔ دام.

زبڵچی: کەسێ کە زبڵ فڕێ دەدا ف آشغالی.

زبڵدان: جێگەی لێ‌ڕشتن یان تێ ڕشتنی زبڵ ف آشغالدانی.

زبڵ‌ڕێژ: زبڵچی ف آشغالی.

زبلگە: جێگەی زبل لێ رژتن ف زباله‌دان.

زبۆ: سوکەڵەناوی زبێر، ناوی پیاوانە ف مخفف زبیر، اسم مردانه.

زبە: سوکەڵە ناوی زبێد، ناوی ژنانە ف مخفف زبیده، اسم زنانه.

زبێ: زبە ف نگا: زبە.

زبیل: پیسایی‌و پڕوپوشێ کە لە ماڵ وەدەر دەندرێ، زبڵ ف آشغال.

زپ: نژە ف مالامال.

زپڕك: زبیکە ف جوش پوست.

زپرکە: کوانی زۆروردیلە لەسەر پێست، زبیکە ف جوش پوست.

زپك: زپرکە ف جوش پوست.

زپەڕ: لە سەرپەڕ، لای پێش یان دوایی ڕیز ف اول یا آخر صف.

زت: ١) ڕاست، بێ خواری‌و لاری، ڕەپ؛ ٢) باوخوش. لەپێش لە کارو کابەدا؛ ٣) دژ؛ ٤) گەمەیەکە بە ورده‌بەرد ئەکرێ؛ ٥) ڕوت و قوت ف ١) راست برخـاسته؛ ٢) بالادست؛ ٣) ضدّ؛ ٤) نوعی بازی با شن؛ ٥) لخت و عریان.

زت کەردش: ڕوێنی کردو هەرچی بوی بردی ف هرچه داشت برد.

زتم: داخستنی دەرگاو پەنجەرەو... ف بستن در و پنجره و....

زتمی: داخراو، بەستراو ف بسته، مقابل باز.

زج: دژ ف ضد.

زج: جانەوەریکە بە ئاژەڵەوە دەنوسێ ڕەنگی سوره، قورنو ف جانوری که به دام می‌چسبد.

زخ: ڕەڵم، قوم، ڕەمل ف شن و ماسه.

زخت: نەقیزە ف سیخونك.

زخدان: جێگەی قومی فرە ف شنزار.

زخره: تفاقی ساڵ، زەخیرە، ئازوقە ف آذوقه.

زخور: جەو، وردکە بەرد ف سنگریزه.

زدێ: هێز، توانا، ناقەت ف توان.

زڕ: ١) دژی بچـوك، زل، گەپ؛ ٢) گوشاد، هەراو؛ ٣) ناعەسڵ، بەدەڵ: (زڕدایـك، زڕبرا)؛ ٤) داری بەر کە بەر نەهێنێ؛ ٥) وشك، بر بنگ؛ ٦) خوهەڵکێشانی بەدرۆ: (ئەو قسانە زڕن)؛ ٧) دەنگی کەر؛ ٨) نڕ؛ ٩) لاسـار ف ١) گنـده، بزرگ جثـه؛ ٢) فراخ؛ ٣) بدل؛ ٤) درخت بار نیاورده؛ ٥) خشـك؛ ٦) لاف بیهـوده؛ ٧) عرعر الاغ؛ ٨) باد مقعد، گوز؛ ٩) لج.

زڕبـاب: ١) زڕمـام، زڕبـرای باوك؛ ٢) برای باوەبیارە؛ ٣) شێت ف ١) ناعمویی؛ ٢) برادر پدرخوانده؛ ٣) دیوانه.

زرار: خوسار، زیان، زەرەر، زەرەد ف زیان.

زراری: ١) قۆبچە، دوگمە، قوبپە؛ ٢) هوزێکی کوردە لە کوردستان ف ١) دگمه؛ ٢) عشیره‌ای کرد در کردستان.

زرازز: گۆرانی گوتنی کەر ف عرعر.

زراف: باریك ف باریك.

زراڤك: زراو، کیسەی زەرداو ف کیسهٔ زهره.

زراڤیك: زۆرباریك ف بسیار نازك.

زراق: گزینگی هەتاو هەوەڵ شەوقی خۆر کاتی بەبانی ف اولین تابش آفتاب صبح.

زران: ١) بەخراپ دەرچون: (ناوزڕان، ناوی زڕاوە)؛ ٢) بڵاوبونی نهێنی؛ ٣) خەو پەڕین؛ ٤) تازە لك دەرکردنی دار ف ١) بد بر سر زبانها افتادن؛ ٢) فاش شدن راز؛ ٣) پریدن خواب؛ ٤) تازه جوانه دادن درخت.

زڕاندن: ١) درکاندنی نهێنی؛ ٢) خەوپەڕاندن ف ١) افشاکردن؛ ٢) خواب پراندن.

زرانەوە: دەنگ دانەوەی وێك کەوتنی کانزا ف صدای بهم خوردن فلزات.

زرانی: زانو، ئەژنۆ ف زانو.

زراو: ١) زارە، کیسەی زەرداو؛ ٢) زاتسر، توانای بەرانبەری، وێران ف ١) زهره؛ ٢) یارا، شجاعت.

زڕاو: ١) ناوی بەخراپ رۆیشتگ؛ ٢) خەوی پەڕیو؛ ٣) تازە لك‌دەرکردگ ف ١) نام بد در رفته؛ ٢) خواب پریده؛ ٣) تازه جوانه داده.

زراوبردن: ترساندن ف زهره‌ترك کردن.

زراوبردو: بڕینی لە زۆر ترساو ف زهره‌ترك شده.

زراوتۆقین: زارەچون ف زهره‌ترك شدن.

زراوچون: زراوتۆقین، زارەچون ف زهره‌ترك شدن.

زراونەمان: زراوتۆقین، زراوچون ف زهره‌ترك شدن.

زڕابش: ١) زەڕەزەڕ کردن؛ ٢) زەنازەنا و چەقەو کوڕە ف ١) عَرعَر کردن؛ ٢) شلوغ کردن.

زرایەنە: زڕابش ف نگا: زڕابش.

زرب: زبر ف زبر.

زڕباب: باوەپیارە، شوی دایك ف ناپدری.

زڕبان: زبران ف نگا: زبران.

زڕباو: زڕباب، باوەپیارە ف ناپدری.

زڕباوك: زڕباب، باوەپیارە ف ناپدری.

زڕبرا: برا هەر لە باوك یان هەر لە دایك ف برادر ناتنی.

زرپ: ١) قەبە، زەلام؛ ٢) زبر ف ١) گُنده؛ ٢) خشَن.

زڕپك: زیك ف جوش پوست.

زڕپنگ: زەپنگ، جۆرێ پنگەزۆر بلنددەبێ‌و ناشخورێ ف گیاه بدل بونه.

زرت: ١) تماشای بێ چاولێکدان؛ ٢) تەڕەی گۆشتن ف ١) نگاه خیره؛ ٢) لندهور.

زڕت: ١) زل، گەپ، زەلام؛ ٢) خۆهەڵکێشانی بەدرۆ؛ ٣) تڕدان بە دەم؛ ٤) هەڕەشە، گەف ف ١) گنده؛ ٢) لاف؛ ٣) شبشکی؛ ٤) تهدید.

زڕت‌دان: ١) خۆ هەڵکێشان بە درۆ؛ ٢) قسەی بێ‌تام کردن ف ١) تکبر کردن به دروغ؛ ٢) سخن بی‌مزه گفتن.

زڕتك: ١) زەلامی بێ ناوەز؛ ٢) خۆهەڵکێش؛ ٣) کونی قوُن ف ١) لندهور؛ ٢) متکبر؛ ٣) سوراخ مقعد، پیزی.

زڕتلی: شەشە، ئەوی شەش قامکی هەبە ف کسی که شش انگشت در یك دست دارد.

زڕتۆ: تەژەی خوێنتال ف تنومند بدقواره.

زڕتۆك: خۆهەڵکێش ف لافزن.

زڕتۆل: تبتۆل، بزگوڕ ف لتهٔ کهنه.

زرته: زرت ف نگا: زرت.

زرتەبۆز: ١) پیری تەژەی خوێنتال؛ ٢) کەلحۆ، زەلامی نافۆلا ف ١) پیر گندهٔ بدقواره؛ ٢) لندهور.

زرتەزرت: تماشای خێراخێراو بێ چاوترووکاندن ف خیره‌خیره نگاه کردن.

زڕتەزڕت: وەرامی کەسێ کە قسەی زۆر بێنام دەکا ف جواب خودستای ژاژخا.

زرتەزەلام: زلحورت ف لندهور.

زڕتەك: خۆهەڵکێشی بێ‌نام ف خودستای دروغ‌باف.

زڕتی: خوێڕی‌و بێکارە ف هرزه و هیچکاره.

زڕجان: ١) بەدرۆخۆهەڵکێش؛ ٢) جنێو فرۆش ف ١) لافزن؛ ٢) فحّاش.

زرجك: گیانەکە ف گیاهی است.

زرچ: ١) جیقنەی مەل؛ ٢) چەکەرەی تازە دەرهاتگ ف ١) چلغوز؛ ٢) جوانهٔ تازه.

زڕچایش: نەڕاندن، گوڕەوهەرا کردن ف داد زدن.

زڕچایەنە: زڕچایش ف نگا: زڕچایش.

زرچك: جۆنە، لوشکە، لەتەی کەر ف جفتك.

زڕچۆنە: بێ‌نرخ، نەهێژا ف بی‌ارزش.

زرخ: زرێ، کراسی ئاسنی شەڕکەران ف زره.

زڕخۆسسی: زڕخەسۆ، زڕدایکی هاوسەر ف نامادری همسر.

زڕخوشك: خوشکی هەر لەباب یان هەر لەدایك ف خواهر ناتنی.

زڕخوەه : زڕخوشك ف خواهر ناتنی.

زڕخۆینك: زڕخوشك ف خواهر ناتنی.

زڕخەزوُر: زڕبابی ژن یان مێرد ف پدرخواندهٔ همسر.

زڕخەسو: زڕدایکی بوك یان زڕدایکی مێرد ف نامادری زن یا شوهر.

زڕداك: باوەژن ف نامادری.

زڕدایك: زڕداك ف نامادری.

زڕدەلو: نێرینەی مرۆڤی شێت‌و دەبەنگ ف مرد دیوانهٔ خول.

زڕدەلوی: مێوینەی شێت‌و دەبەنگ ف زن دیوانهٔ خول.

زڕدەلی: زڕدەلو ف نگا: زڕدەلو.

زڕەك: هەفەمەق، نەزان، نەفام ف احمق، کم فهم.

زرز: زیز، زوُیر، قەلس ف عصبانی.

زڕزڕ: دەنگی گربانی زبر و بەقەو ف صدای گریهٔ ناهنجار.

زڕزڕە: خڕخاسە، خشخشە ف خشخشه اسباب بازی.

زڕزۆپ: بێ ئابڕو، بێ شەرم ف بی حیا.

زرزی: نوزه‌بی ف عصبانیّت.

زرفستق: بادامه‌زه‌مینه ف بادام زمینی.

زرقتك: جانه‌وه‌ریكی چكۆله‌ی جزوداره پێوه ده‌دا، زه‌رگه‌نه، زه‌رده‌واله ف زنبور زرد خرد، موسه.

زرقتكی: زرقتك ف نگا: زرقنك.

زرقتی: زرقنك ف نگا: زرقتك.

زرك: ۱) به‌هۆش، چوست، چالاك؛ ۲) ناسۆكه ف ۱) چالاك؛ ۲) طاس مسین.

زرك: حه‌نجوێ خرجه. گندۆره‌ی كاڵ، قه‌ره خرجه ف خربزهٔ نارسیده.

ژركان: ناوی هۆزێكی كورده ف نام طایفه‌ای از كُردها.

زركتك: ۱) زرقتك؛ ۲) باڵداریكی زه‌ردی چكۆله‌یه له فه‌ناری ده‌كا ف ۱) نگا: زرقتك؛ ۲) پرنده‌ای زرد كه به فناری شبیه است.

زركچ: كچی مێرد بۆ باوه‌ژن یان كچی ژن بۆ باوه پیاره ف دخترخوانده، نادختری.

زركۆ: گیای گێره‌كراو، گزره ف گیاه كوبیده، پرس.

زركوڕ: كوڕی ژن بۆ زڕباب یان كوڕی پیاو بۆ زڕداك ف پسرخوانده، ناپسری.

زركوزینگ: وریاو چالاك. چوست‌و مه‌زبوت ف جست و چالاك.

زركه: خرجه ف خربزهٔ كال.

زركه‌تاڵ: گوژالك، كاله‌كه‌مارانه ف هندوانهٔ ابوجهل.

زركه‌تی: زرینگانه‌وه، ده‌نگی كه‌وتنی كانزا ف صدای افتادن جسم فلزی.

زركه‌چ: كچ حه‌لی، زركچ ف نگا: زركچ.

زركینك: ۱) زرقتك؛ ۲) زركنك ف نگا: ۱) زرقتك؛ ۲) زركنك.

زرگویز: ۱) داریكه له گوێز ده‌كاو به‌ر ناهێنێ؛ ۲) گوندێكه له كوردستان ف ۱) درختی گردوسان بی‌ثمر؛ ۲) نام روستایی در كردستان.

زرگویزه‌له: گوندێكی كورده به‌عسی ویرانیان كرد ف نام روستایی در كردستان.

زرگه‌زوك: ۱) گه‌زگه‌زك؛ ۲) ناوی گوندێكه له كوردستان ف ۱) گیاه گزنه؛ ۲) نام روستایی در كردستان.

زرگێزه‌ر: گیایه‌كی ده‌شته بنه‌كه‌ی له گێزه‌ر ده‌كا ف گیاهی است شبیه هویج.

زرگێزنوك: گیایه‌كه جانه‌وه‌ر بیخوا پێی ده‌مرێ ف گیاه شوكران.

زرم: ده‌نگی كه‌وتنی شتی نه‌رم‌و گران ف صدای افتادن جسم سنگین نرم.

زڕماك: زڕداك، باوه‌ژن، زردایك ف نامادری.

زڕمام: بروانه‌بو: زڕناب ف نگا: زڕناپ.

زرم‌وكوت: زرمی زۆر ف نراب و تروپ.

زرمه: زرم ف نگا: زرم.

زرمه‌زلێ: هه‌ڵبه‌زین‌و مل ده‌به‌ریه‌ك نان بۆ گاڵته ف گلاویزشدن و پابكوبی به‌قصد شوخی.

زرمه‌زلیتانی: زرمه‌زلێ ف نگا: زرمه‌زلێ.

زرمه‌زلیته: زرمه‌زلێ ف نگا: زرمه‌زلێ.

زڕنا: ئامرازێكی مۆسیقایه فوی پێدا ده‌كرێ، زوڕنا ف سرنا.

زرنای: له‌خه‌و راپه‌ڕین ف پریدن از خواب.

زرنگ: ۱) زرك، وریا، وشیار، مه‌زبوت؛ ۲) ده‌نگی مس‌و زێڕو زیو؛ ۳) ڕۆنی تاواوه، ڕۆنی زه‌نگ ف ۱) زرنگ؛ ۲) صدای مس و طلا و نقره؛ ۳) روغن تفیده.

زرنگان: ۱) ده‌نگ دانه‌وه‌ی مس‌و زێڕو زیو؛ ۲) بڕیتی له بێ‌قه‌دربون ف ۱) صدا دادن مس و طلا و نقره، درنگ؛ ۲) كنایه از بی‌احترام شدن.

زرنگانه‌وه: ۱) ده‌نگ دانه‌وه‌ی مس‌و زێڕو زیو؛ ۲) دره‌نگ بون كه بۆ شه‌و ده‌گوترێ: (شه‌و **زرنگایه‌وه** یا بنو بن)؛ ۳) ده‌نگ له گوێ هاتن: (گوێم **زرنگایه‌وه**)؛ ۴) بندر بونه‌وه؛ ۵) دو جار له كلدا سوربونه‌وه ف ۱) صدا دادن فلزات؛ ۲) درنگی وبزهٔ شب؛ ۳) زنگ زدن گوش؛ ۴) نیم خشك شدهٔ نر؛ ۵) دوباره در كوره سرخ شدن سفال.

زرنگه: ده‌نگی وێك كه‌وتنی كانزا ف صدای به‌هم خوردن فلزات. درنگ.

زرنگوهوڕ: زرنگه‌ی زۆر ف درنگ درنگ.

زرنگه‌زرنگ: زرنگه‌ی زۆر ف درنگ درنگ.

زرنگی: چالاكی، مه‌زبوتی، چوستی ف زرنگی.

زرنگین: زرنگه ای‌هاتن ف صدای درنگ دادن.

زڕنه: زه‌نگ لێدان ف زنگ اخبار زدن.

زڕنه‌ڤان: زوڕنازه‌ن، زوڕنالێ ده‌ر ف نوازندهٔ سُرنا.

زڕنه‌قوته: به‌چكه چێشكه‌ی نوك لێ نه‌هاتو ف جوجه گنجشك پر درنیاورده.

زرو: ۱) زبر؛ ۲) گیایه‌كی گه‌ڵاباریكه ف ۱) زبر، خشن؛ ۲) گیاهی است.

زروبی: كولێره‌ی ته‌نكی له‌ڕۆندا هه‌ڵقرچاو، ناوساجی ف نوعی نان روغنی.

زروق: ۱) ترس‌و له‌لانه ده‌ربه‌ڕینی نێچیر؛ ۲) [illegible] ه‌ی كه‌نی ساوا ف ۱) ترس و رمیدن نخچیر؛ ۲) صدای خندهٔ بچ[illegible]

زروقان: ۱) بازره‌بون؛ ۲) ترپقه‌ی پێكه‌نینی منداڵی ساوا ف ۱) منواری شدن نخچیر از ترس؛ ۲) هرهر خندهٔ نوزاد.

زروقانه‌وه: تریقانه‌وه‌ی منالی ساوا ف هرهر خندیدن نوزاد.

زروقاو: بازره‌بوگ ف نخچیر از ترس منواری شده.

زروكه: ۱) جروكه، ده‌نگی مه‌لی بچوك؛ ۲) جیكی مشك ف ۱) صدای گنجشكان؛ ۲) ماژ موژ موش.

زروكه زروك: جروكه‌جروك ف صدای گنجشكان.

زروه: ۱) زبره؛ ۲) گیایه‌كه ف ۱) زبر است؛ ۲) گیاهی است.

زروی: زروێ ف جوبك.

زروێ: نه‌سپوێن ف جوبك لباسشویی، اشنان.

زرویی: زروێ ف جوبك.

زره: سه‌ركه‌وای له ئاسن هۆنراو كه بۆ شه‌ڕ ده‌به‌ر ده‌كرا ف زره.

زڕه: ۱) ده‌نگی زاتله‌كانی زنجیر؛ ۲) گۆرانی گوتنی كه‌ر؛ ۳) زن به‌ده‌ڵ ف ۱) جرنگ؛ ۲) عرعر الاغ؛ ۳) بدل.

زڕەباوێشك: باوێشکی زل وزۆر ف خمیازه متوالی و طولانی.

زڕەبلبل: مەلێکی بۆری پچوکە دەنگی وەك بلبلە ف پرنده‌ای است کوچك خوش آواز.

زڕەپنگ: زڕپنگ ف نگا: زڕپنگ.

زڕەزڕ: دەنگی زڕەی زۆر ف صدای زرزر بسیار.

زڕەق: زڕوڤ، تریقەی ساوا ف صدای خندهٔ بچه.

زڕەقیان: کەنینی ساوا بە دەنگ ف خندیدن بچه با صدای بلند.

زڕەك: ناتەی سەر چاوی بەکسم و ماڵات کە لە بروسکەوە نوشیان دێت ف لکهٔ چشم حیوانات از اثر برق.

زڕەك: ١) هەقمەق؛ ٢) شەڕفرۆش؛ ٣) وشکاو، کەم کردن: (گوهانێ چێلەکێ زڕەکان) ف ١) احمق؛ ٢) ستیزەجو؛ ٣) خشك شدن.

زڕەکادەروێشی: تایفەیەك لە مەنگوڕان ف طایفه‌ای از ایل منگور.

زڕەکەو: باڵداریکە بۆرو لە کەو پچوکتر ف پرندهٔ کبك‌سان حلال گوشت.

زڕەمار: ماری زۆرزل ف مار بسیار بزرگ.

زڕەمێر: پیاوی بە هەبکەلو فەلافەت ف لندهور.

زرهوك: گوڵابانون، ئەو شربتە رەنگینەی کە ملی عابای پێ دەرەنگێنن ف گلابنون.

زڕێ: ١) زرە؛ ٢) دەلیا، دەریا: (زرێبار) ف ١) زره؛ ٢) دریا.

زڕێ نامایش: ١) زەڕاندن؛ ٢) زەنازەنا کردن؛ ٣) بێ‌شەرم و شوڕەبێ بون ف ١) عرعر کردن؛ ٢) شلوغ کردن؛ ٣) بی‌حیا بودن.

زریا: دەلیا، بەحر ف دریا.

زڕیاگ: ١) زڕاو؛ ٢) زنجیری زاتلەکاوی دەنگ لێ‌هانگ؛ ٣) زروقاو، بازرە ف ١) نگا: زڕاو؛ ٢) جلنگیده؛ ٣) حیوان متواری شده.

زربان: بای باشوڕ، بای قوبلە ف باد جنوب.

زڕیان: زڕان ف نگا: زڕان.

زڕبانەوە: دەنگی زنجیر لە بزوتنا ف جرنگیدن.

زرێبار: ١) رەخی دەلیا؛ ٢) وەك دەلیا؛ ٣) دەرباچە، گۆل؛ ٤) دەرباچەیەکە نێزیکی مەریوان ف ١) کرانهٔ دریا؛ ٢) دریاسان؛ ٣) درباچه؛ ٤) دریاچه‌ای در مریوان.

زرێپۆش: ١) کەسێ کە زرێی دەبەردابە؛ ٢) هەرجی گوللە نابڕێ ف ١) آنکه زره بر تن دارد، زره‌پوش؛ ٢) آنچه ضدگلوله است، زره‌پوش.

زڕیچ: قەلایی، ئەو کانزا نەرمەی مسی پێ سپی دەکەنەوە ف قلع.

زرێچ: چرنش، ئەسرێلك، سرێش ف سر بشم.

زرێچە: دەرباچە، زرێبار، گۆل ف دریاچه.

زڕێدار: زرێ‌پۆش ف نگا: زرێ‌پۆش.

زریز: درکەزی، جۆرێ دەوەنی زۆر بەدرکە ف نوعی درختچهٔ خاردار.

زڕیزانە: گیایەکە لە ناو گەنمدا دەڕوێ و بۆ گەنم زیانی هەبە ف گیاهی است آفت گندمزار.

زڕیزە: زنجیروکەی زۆر باریك ف زنجیر بسیار باریك.

زریسك: داریکی کەم‌باڵا بە بەریکی رەش‌سوری ترش دەگرێ و بەکاڵی و بەکولبوی دەخورێ ف زرشك.

زربشك: زربسك ف زرشك.

زریك: هاواری تیژ و باریك ف جیغ.

زریکان: زریك ف جیغ.

زریکاندن: ١) بە دەنگی تیژو باریك هاوار کردن، قیژاندن؛ ٢) مچورك بێ داهاتنی ئەندام ف ١) جیغ کشیدن؛ ٢) نیرکشیدن اندام.

زریکە: ١) زریك؛ ٢) مچورك ف ١) جیغ؛ ٢) نیرکشیدن اندام.

زریمزروك: جۆرێ چۆلەکەی دەشت ف گنجشك سانی است.

زڕین: زڕان ف نگا: زڕان.

زرینچك: زەرداوی دەمی برین ف زردابهٔ دهانهٔ زخم.

زرینچکاو: زرینچك ف زردابهٔ دهانهٔ زخم.

زرینگ: زرنگ ف نگا: زرنگ.

زرینگان: زرنگان ف نگا: زرنگان.

زرینگانەوە: زرنگانەوە ف نگا: زرنگانەوە.

زرینگە: زرنگە ف نگا: زرنگە.

زرینگین: زرینگان ف صدای برخورد دوجسم فلزی.

زرێوار: زرێبار ف نگا: زرێبار.

زرێوان: کەسێ لە سەر دەریا کار دەکا ف کارگر در دریا.

زریوە: ١) تروکەی ئەستێرە: (ئەستێرە زریوە زریویانە)؛ ٢) جریوەی چۆلەکە ف ١) سوسو زدن ستاره؛ ٢) جیك‌جیك گنجشکان.

زریوەزریو: زریوەی یەك لەدوی یەك ف «زریوه»ی پیاپی.

زریە: دەلیا ف دریا.

زسان: سێ‌مانگەی پاشینی ساڵ، کۆی سەرماوسۆڵە ف زمستان.

زستان: زسان ف زمستان.

زستانە: شتێ کە تایبەتی زستانە ف زمستانی.

زستانەزێ: بەرخێ کە لەزستاندا لە دایك بوبێ ف برهٔ متولد در زمستان.

زستانەوار: جێ ژیانی کۆچەر لەزستاندا، گەرمەسێر ف قشلاق.

زستانەیی: زستانە ف زمستانی.

زستانی: زستانە ف زمستانی.

زشت: ١) ناپەسند؛ ٢) ناحەز ف ١) و ٢) زشت.

زغاڵ: رەژی، رەژو، خەڵوز، رێژی ف زغال.

زغاڵدان: رەژیدان ف اشبو، زغالدان.

زغاڵدو: زغاڵدان ف اشبو، زغالدان.

زغرك: بەردەورنکە ف سنگر بزه.

زفت: جۆرێ قیلی کانزا کە بۆ دەرمان دەشێ ف نوعی قیرمعدنی.

زفتك: زیپکەی عازەوی کە لە روی تازەلاوان پەیدا دەبێ ف جوش غرور.

زفتی: پیاوی داروغە ف مأمور شهربانی.

زفر: وردەو پردەی پەرژبوی ورکە نان و گرار ف ریزهٔ نان و غذای باقیمانده در سفره.

زفقیل: سەردەرانەی ماڵ ف سَر دَر خانه.

زڤار: بزگور، تیتوڵ ف پارهٔ نواری از قماش.

زڤارزڤار: شڕ و وڕ، لەت و پەت ف لت‌وپار.

زڤاف: ١) جۆرێ گاسن؛ ٢) ناوی گوندێکه ف ١) نوعی گاوآهن؛ ٢) نام دهی.

زڤان: جوجەڵە مریشك، بەچکەمامر ف جوجهٔ مرغ.

زڤـڕ: ١) خول، سوڕ؛ ٢) گەڕانـەوە، بەرەو دوا هاتنـەوە ف ١) چرخ، چرخش؛ ٢) برگشت.

زڤڕان: ١) خول خـ واردن، ٢) بەرەودوا هاتنـەوە ف ١) چرخـیدن؛ ٢) برگشتن.

زڤـڕك: جانـەوەرێکی سوورو زەردی چزو دارەو لە زەرگەتـە زلتـرە. ژەنگەسوورە، سێو ف زنبور سرخ درشت.

زڤڕین: زفڕان ف نگا: زڤڕان.

زڤستان: زسان ف زمستان.

زڤل: سەرانگوێلك، جێ ریخو شباکه ف انبار پهن.

زڤنگ: ١) ئەشکەوت؛ ٢) ناوی گوندێکە؛ ٣) زستانه هەوار ف ١) غار؛ ٢) نام دهی است؛ ٣) قشلاق.

زڤبر: عاجز، نارەحەت ف افسرده، ناراحت.

زڤیرك: گێژەلوکه ف گردباد.

زق: ١) خوس، خوسـار، سبخـوار، خوێس، زوقم، خوبز؛ ٢) سەرمـاو بەستەلـەك؛ ٣) رەقو بەرجەستە ف ١) یخ، سرماریزه؛ ٢) سرما و یخبندان؛ ٣) برجسته.

زقاف: خێشك، نامرازێکه شێوەردی پێ لێكو لوس دەکەن ف ماله برای صاف کردن زمین زراعی.

زقاق: کوچە، کوڵان، تاخ ف کوچه.

زقاو: تەڕەزن، ناوێ کە لە قەراغ مێرگ دەدەلێ ف آب اضافی که از کنارهٔ چمنزار به بیرون می‌تراود.

زق بیایەنە: قیت و قنج ویستاوە ف راست ایستاده.

زقل: فسل، کلس ف آهك.

زق و زوا: زۆر زۆر وشك، فرە زوها ف تمام خشك.

زقوم: زۆر تاڵ وەك ژەهری مار ف بسیار تلخ.

زقـوم نابش: بە قوزەلقـورت بوُن، نۆش نەبـون ف مقابل نوش‌جان شدن، کوفت شدن.

زك: ١) لە خوار دەفەی سنگەوە تاران، زگ، سك؛ ٢) نوُل، پیزه: (براژتم زکی هەبە) ف ١) شکم؛ ٢) جنین.

زك ئێشە: دەردی ناو زك ف شکم‌درد.

زك بەردان: برێتی لە زۆر خواردن ف کنایه از پرخوری.

زك بەل: ورگن، تەنگە نەسنوُر ف شکم گُنده.

زکپڕ: حامله، زگپڕ ف حامله، باردار.

زك پێ سوُتان: بەزه پێدا هاتنەوە ف متأثر شدن.

زك پێ شەوتین: زك پێ سوُتان ف نگا: زك پێ سوُتان.

زك تێر: نەبرچی ف سیر، مقابل گرسنه.

زك تێر: زۆر خۆر ف پُرخور.

زك چك: والایی لەناو دڵدا ف فراخنای قلب.

زك جوُن: بەلەفیرە ف اسهال.

زکـدڕاو: ١) برێتی لە زۆرخۆر؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) کنایه از پرخور؛ ٢) نام دهی است در کردستان.

زك دێلك: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

زك ڕۆین: زك چوُن ف اسهال.

زکڕەش: دەبنەوەبڕ، زکوُنی، ڕق لەزك ف بدنهاد، کینه‌ای.

زك ڕەقی: نەخۆشیەکی حەسنەمە ف کزاز.

زکزل: ورگن ف شکم گنده.

زکسوُتان: برێتی لە منداڵمردن ف کنایه از مرگ فرزند.

زکسوُتاو: فرزەند مردگ ف فرزند مرده.

زك شەوات: زك سوُناو ف فرزند مرده.

زك شەواتی: زك سوُتان ف مردن فرزند.

زك کردن: منداڵ هێنان، دزی نەزوکی ف بچه آوردن، مقابل نازایی.

زك کوُر: چلێس، بەرچاوبرسی ف حریص در خوردن.

زك کێشکی: لە سەر زگ خزین ف برشکم خزیدن.

زك گرتی: قەبز، دژی زگ رەوان ف یبوست.

زك گیری: قەبزابەنی، دژی ڕەوانی ف یبوست.

زك لە وەڕاندن: چلێسی، ماڵەوماڵ کردن بۆ خواردن ف سورچرانی.

زك لەوەڕین: چلێس ف سورچران، طفیلی.

زکماك: هەر کە لە دایك بوە: (کوێری **زکماك**) ف مادرزاد.

زکمانگ: زکماك ف مادرزاد.

زکن: چلێس، زۆرخۆر ف سورچران، شکم‌پرست.

زکوزا: زاوزێ ف موالید.

زکوزاکەر: ژنێ کە لە زان ناوەستێ ف زنی که از زاییدن بازنمانده.

زکوُن: چلێس، زك کوُر ف حریص در خوردن.

زکوُنی: چلێسی ف شکم‌پرستی.

زکەشۆرە: بەلەفیرە ف اسهال.

زکەشۆرێ: زکەشۆرە ف اسهال.

زکەماسێ: نەخۆشی ناوبەند. نبسقایی ف بیماری استسقا.

زکی پێ: قوڵایی ناوەندی بەری پا ف قوس پا.

زکین: زکوُنی، چلێس ف شکم‌پرست.

زگ: بڕوانە «زك»و هەرچی لەدوای ئەم وشە هاتوە ف نگا: «زگ» و متفرّقاتش.

زگار: ١) زبارە، هەرەوەز؛ ٢) کزو کەنەفت و دڵ بەخەم؛ ٣) ورکە بەرد ف ١) تعاون کشاورزان؛ ٢) ملول و افسرده و لاغر؛ ٣) سنگریزه.

زگانە: ژیاندن بە نانەزگ ف نگهداری کردن با غذای بخوررو نمیر.

زگ شێلان: برێتی لە زۆرمیوان بوُنی کەسێك ف کنایه از زحمت مهمان شدن.

زگـورد: ١) ڕەبـەن، سەڵت، پیـاوێ کە ژنی نەهێناوە؛ ٢) بێچـارە ف ١) مجرّد، نامتأهل؛ ٢) بیچاره.

زگەڕۆ: زکدڕاو ف کنایه از پرخوری.

زل: ١) درێژو نەسنـور، گەورە؛ ٢) پابەبەرز، بەدەسەڵات؛ ٣) تواشا بە چاودەرپـەڕیوی: (**زل زل** تواشـای کردم)؛ ٤) پوُشکـەی باریکی

لاسكی گیا؛ ۵) ئەستێرەكە، ئەستێرەی ڕۆژێ؛ ۶) مینكەی مێو بنە؛ ۷) چیتك ف ۱) بزرگ‌جثه؛ ۲) بلندپایه؛ ۳) نگاه خیره؛ ۴) ساقهٔ لخت و كندهٔ گیاه؛ ۵) ستارهٔ سحری؛ ۶) چچول؛ ۷) نی.

زلاقونك: پۆش بەقنگە، زل‌بەقونە ف سنجاقك.

زلام: ۱) گەپ، زل؛ ۲) نۆكەر؛ ۳) پیاوی بێ‌ناو ف ۱) بزرگ‌جثه؛ ۲) نوكر؛ ۳) مرد بی‌نام و نشان.

زلان: ۱) زربان؛ ۲) باهۆز، گێژەڵۆكە ف ۱) باد جنوب؛ ۲) گردباد.

زلبری: بیجەك، نۆزولكە، كەموسكە، برۆكە ف كمتر بن مقدار.

زلبوون: ۱) لە پچوكی دەرچوون، بالاكردن؛ ۲) بابە بەرەژوورچوون ف ۱) نموكردن؛ ۲) بلندپایه شدن.

زلبەقونە: جانەوەریكی چوارباڵی فنگ درێژە لەنێوان بەپولەو كلۆدا، پۆش‌بەقنگە ف سنجاقك.

زلپاتە: زلبری ف نگا: زلبری.

زلپك: زیك، زیركە ف جوش صورت.

زلچە: دەنگی شتی نەرمی نەرم كە پای لێ نێن بان بە دەست بیگوشن: (كەوشەكەم هەر **زلچەی** دێ، پلاوەكە هەر **زلچەی** دێت) ف صدای جسم تر نرم كە با پا یا دست فشرده شود.

زلچەزلچ: زلچەی لە دوی یەك ف «زلچە»ی پیاپی.

زلحۆ: نەژەی ناقوڵا ف لندهور بدقواره.

زلحۆرت: زلحۆ ف نگا: زلحۆ.

زلزل: تماشاكردنی بە چاودەرپەڕاوی ف خیره‌خیره نگاه كردن.

زلزلە: كێم و هەوای بربن، چلكی بربن ف ریم، چرك زخم.

زلف: زڵف ف زلف.

زڵف: پرچ، كەزی، بسك، دەستە نۆكە سەری سەر لاجانگ ف گیسو، موی برعذار، زلف.

زڵفنج: ۱) گیابەكی ناڵ و ژاراوی كە نۆژەكەی دەرمانی گیانداری كرمێ‌بە؛ ۲) جوێنێكە وەك سندان، قوزەڵقورت ف ۱) گیاهی است ضد كرمو بی دام؛ ۲) كلمه‌ای بەجای كوفت و زهرمار.

زلفنچك: چلك و كێم لە بربن ف چرك زخم.

زلفۆ: ۱) پیاوی بەسەرو پرچ و كاكوڵ؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) مرد موی سر و كاكل‌دراز؛ ۲) نام مردانه.

زلق: بزوز و هار و هاج ف بازیگوش، ناآرام.

زلق: ۱) سەوزیەكە خەرمی چۆنەر گەلای بۆ دۆلمەو ناش دەبێ؛ ۲) حەری و لبنەی خلبسك ف ۱) نوعی سبزی از تیرهٔ چغندر؛ ۲) گل و لای لبز.

زلقاو: ۱) قوڕو لبنە، حەڕیا نراو؛ ۲) ناشی سلق ف ۱) منجلاب؛ ۲) شلهٔ گیاه «زلق».

زلقتی: ۱) مۆزە زەردە؛ ۲) زەرگەتە، زەردەواڵە ف ۱) نوعی مگس كە بە حیوانات نیش می‌زند؛ ۲) زنبور زرد.

زلك: زڕو زەلام ف تنومند گُنده.

زلكوڕ: كەسێ كە چاوی بەدیمەن ساغەو ناش‌بینێ ف نابینایی كە عیب در چشمش ظاهر نیست.

زلكوێر: زلكوڕ ف نگا: زلكوڕ.

زلكە: ۱) جۆری ترێ؛ ۲) جۆری سلق ف ۱) نوعی انگور؛ ۲) گیاهی از تیرهٔ چغندر.

زللك: ۱) بەلۆكە؛ ۲) دەنكە شەمچە ف ۱) چچوله؛ ۲) چوب كبریت.

زللە: ۱) بە پانایی دەست لەلارومەت دان، شەق، شەقام، شەپەلاخە؛ ۲) گاڵتەجار ف ۱) سیلی؛ ۲) مسخره.

زڵم: نارەوایی ف ظلم.

زڵمبۆ: گەزۆ، شیلەی دار مازو كە وەك شەونم دەبارێ ف شیرهٔ درخت مازوج.

زلمزۆ: گەزۆ ف گز قنادی.

زلۆبی: زرۆبی، ناوساجی ف نگا: زرۆبی.

زلۆبیا: جۆری شیرنی لە شیرنی‌خانە ئەیكەن، لە ڕەگەزدا واتا: شباوی پارولێ گرتن ف زلوبیا، زولبیا.

زلووت: ۱) ڕۆنی باریك؛ ۲) سەربێ مو؛ ۳) ڕووت و قووت ف ۱) لخت باریك؛ ۲) سر طاس؛ ۳) عریان.

زلۆر: قەسەڵی ناو ناخور، كای درشنی بەرماوی ماڵات ف پس‌ماندهٔ كاه در آخور.

زلۆرە: زلۆر ف نگا: زلۆر.

زلۆق: زەق، مولەق: (چاقی ڤێ **زلۆق** مان) ف چشم خیره و برآمده.

زلۆك: ۱) چیلكەی كورتی باریك؛ ۲) دەنكە شەمچە ف ۱) چوب كوتاه باریك، خلال؛ ۲) چوبك كبریت.

زلۆكە: زلۆك ف نگا: زلۆك.

زلە: ۱) پیاوی نەژە، زل: (كابرابەكی **زلە** هانە لام)؛ ۲) شەقام، زللە ف ۱) تنومند؛ ۲) سیلی.

زڵە: چەقەو هەرا، چەقەچەق ف همهمه و جنجال.

زڵەزڵ: زڵەی زۆر ف جنجال زیاد.

زڵهە: زڵە ف نگا: زڵە.

زلی: ۱) زلامی، ئەستوری و درێژی؛ ۲) پابە بەرزی ف ۱) گُندگی و درازی؛ ۲) بلندپایگی.

زلێ: سوكەڵەناوی زلێخا ناوی ژنانە ف مخفف زلیخا نام زنانه.

زلیناو: چلپاو، قوڕو لبتە ف لای و لجن.

زلێخا: ناوی ژنەكوێخابەكی فیرعەونی میسر بوە كە وسو پێغەمبەری كرێوەو خۆشی ویستوە ف زلیخا.

زلیقۆ: دەموكانە، جۆری چەسپە ف مو بزك، نوعی چسب.

زم: سەرما، ساردی ف سرما، سردی.

زما: سەرما، زم ف سرما.

زماك: نزار، نسار، شوێنێ لە چیا كە ناوی وێ ناكەوێ ف جای همیشه سایه در كوه.

زماكی: زمانی دایكی ف زبان مادری.

زماگ: نسار، زماك ف جای همیشه در سایه.

زمان: زبان ف نگا: زبان.

زمان‌بەد: جنێوفرۆش ف بدزبان.

زمان‌تەڕ: دەم‌تەڕ ف چرب‌زبان.

زمانپاك: جوێن‌نەدەر ف پاك زبان.

زمانپیس: زمان‌بەد ف بدزبان.

زمانتاڵ: دەمتاڵ ف تلخ سخن.

زمـانـدار: ١) چەقـەسـرو، چەنـەبـاز؛ ٢) دەم راست، رەوان‌بێـژ ف ١) زبان‌دراز، پرگو؛ ٢) فصیح.

زماندرێژ: زماندار ف زباندراز.

زمان‌رەش: دەم‌پیس، قسەرەق ف بددهن.

زمان‌زان: کەسێ کە شێوەی غەوارە لە گەلی خۆی دەزانێ ف کسی کە زبان بیگانە داند.

زمان‌شڕ: زارشڕ ف دهن‌لق.

زمان‌شکان: زمان لە گۆچون لە نەخۆشی یان لە سەرمان یان لە تینگی ف زبان از حرکت افتادن.

زمان شیرن: قسەخۆش ف شیرین زبان.

زمان شیرین: زمان شیرن ف شیرین زبان.

زمان کێشان: برێتی لە تینگی فرە کە مرۆ دەکەوێتە هەناسەدان ف کنایە از منتهای تشنگی.

زمانگا: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، زوانەگا ف گل‌گاوزبان.

زمانگر: ١) مرۆی لاڵەپەتە کە قسەی باش بۆنایە؛ ٢) شوفار، جاسوس ف ١) الکن؛ ٢) جاسوس.

زمان‌گران: نور ف الکن.

زمـان‌گرتن: ١) لاڵە پەتەبوون؛ ٢) جاسوسی کردن؛ ٣) فێرە قسەبوونی منداڵ ف ١) الکن شدن؛ ٢) جاسوسی کردن؛ ٣) زبان باد گرفتن بچە.

زمان‌گەز: نۆن، تێژڵەچێژەدا ف تُندمزە.

زمان گەستن: برێتی لە پەژیوانی: (**زمانی** خۆم **گەست** کە بۆ ئەم کارەم کرد) ف کنایە از پشیمانی.

زمانگیر: زمانگر ف نگا: زمانگر.

زمان‌گیران: قسەبۆنەهاتن ف بە تتەپتە‌افتادن، زبان بند آمدن.

زمان لوس: دەم تەڕ ف چرب‌زبان.

زمـان لیـدان: ١) برێتـی لە فوبیـداکـردن، تاریـف کردنی بە درۆ؛ ٢) خاپاندن‌و هانەدان ف ١) مدح دروغین؛ ٢) فریب و تحریك.

زمـانـوك: ١) زمـانـەچکۆڵە، نەلەنگە؛ ٢) زمانەی زەنگۆڵە ف ١) زبان کوچك؛ ٢) زبانۀ زنگوله.

زمانە: ١) قینکەی باریك لە ناو شتی درێژدا: (**زمانەی** قایشی پشتێندو کەوش، **زمانەی** نەرازو)؛ ٢) گڕی ئاگر ف ١) باریکۀ برجسته میان چیزدران، زبانه؛ ٢) زبانۀ آتش.

زمانە چکۆڵە: نەلەنگە ف لهات، زبان کوچك.

زمانـە چویلەکە: گیایەکە بۆ ئاش‌و دۆخەوا باشە ف گیـاهی است خوراکی.

زمایش: دەنگی گریان‌و ناڵاندن ف صدای گریه و ناله.

زمبێل: سوێل، سمبێل ف سبیل.

زمبێل بۆق: سوێل فەوی، سمێل زل ف سبیل کلفت.

زمبێل قەیتان: برێتی لە کەسێ کە سمبێلی رەش‌وبریقەدارە ف کنایە از کسی کە سبیل سیاه و براق دارد.

زمبێلن: بە سمبێل ف دارای سبیل.

زمبێلی: زمبێلن ف دارای سبیل.

زمبەرە: بەردە سماتە، سمانە ف سنبادە.

زمرق: چزو ف نیش عقرب و زنبور و...

زمروت: گەوهەرێکی بەنرخی زۆر کەسکە ف زمرّد.

زمسان: زسان ف زمستان.

زمسانە: زسنانە ف زمستانی.

زمسانی: زسنانە ف زمستانی.

زمستان: زمسان ف زمستان.

زمستانی: شیاوی زمسان ف زمستانی.

زمستانین: شیاوی زسنان لە بەرگ‌و نازوخە ف لباس و آذوقۀ زمستانی.

زمستو: زمسان ف زمستان.

زمستون: زمسان ف زمستان.

زمسو: زسنان ف زمستان.

زملیق: دەگەڵ زەرد دیڵێن واتا: لوس‌و نەرم: (زەردو **زملیق**) ف با «زەرد» بە معنی صاف و نرم.

زمنای: ئەزموون، ناقی کردنەوە ف آزمون.

زمودە: ئەزمو، ناقیەوە کراو ف آزموده.

زموون: زمنای ف آزمون.

زمونگە: شوێنی ئەزموون ف محل آزمایش.

زمە: ١) ناقی کەرەوە: (مێردە**زمە** وانا: پیاوان تاقی دەکاتەوە)؛ ٢) شیش‌و بەنی لولەتفەنگ خاوێن کردنەوە؛ ٣) ئاسنی باریکی بەپێچی نوك تیژ بۆ کون‌کردنی دار ف ١) آزما، آزمایش کننده؛ ٢) سنبه؛ ٣) منه.

زمهار: ئاردی نازوخەی زسنان ف آرد آذوقۀ زمستانه.

زمهەر: زمهار ف نگا: زمهار.

زمی: دەنگی گریان و ناڵاندن ف صدای گریه و ناله.

زمێل: سمبێل ف سبیل.

زمیلی: ١) سمبێل؛ ٢) چەند سمبێلك ف ١) سبیل؛ ٢) چند سبیل.

زمین: ١) زموون؛ ٢) گریان و ناڵاندن ف ١) آزمودن؛ ٢) گریه و نالیدن.

زمی و ناله: گریان و ناڵاندن ف گریه و زاری.

زمیهتـن: ١) گاڵـەو ناڵـە؛ ٢) دەنـگ دانـەوەی زۆر کەس پێکەوە ف ١) فریاد و ناله؛ ٢) صدا بازگشتن گروه.

زن: ١) دوای وشە بەواتا: دەڵێن، تەڕەشوع کەر، دانەوەی ناو: (نەڕە**زن**)؛ ٢) پاشگری بەواتـا: بێژەر: (**درۆزن**) ف ١) پسوند بەمعنی تراوش؛ ٢) پسوند بەمعنی گوبنده.

زنار: ١) بەردی زۆرگەورە؛ ٢) شاخ، نینە ف ١) صخرۀ عظیم؛ ٢) کوه سنگی.

زنازنا: هەراو هوریا، چەقەو گوڕە ف همهمه و غوغا.

زنالو: خاڵوژن ف زن‌دایی.

زناو: زەمینێ کە هەمیشە تەڕو شلەو ناو دەدانەوە ف نکاب، زمین تراونده.

زنتوت: نبز، وشەی گاڵتە پێ کردن ف کلمهٔ مسخره کردن.

زنتۆل: زەلامی قەڵەو، تەژەی نەستور ف تنومند.

زنج: ١) چارداغی لە قامیش؛ ٢) حەوشی لە چەپەرو قامیش بۆ ماڵات تێ کردن؛ ٣) چەنــاگە؛ ٤) دو شتی زەردی پان و پەل کە نامــرازی موسیقان؛ ٥) کوتەك ف ١) کوخ از نی؛ ٢) حیاط مانندی از نرکه و نی برای نگهداری دام؛ ٣) چانه، زنخ؛ ٤) سنج از آلات موسیقی؛ ٥) چماق.

زنجار: ژەنگی سەر پاقر، ژەنگی مس کە بە رەنگی کەسك دیار دەکا ف زنگ مس.

زنجاف: پەراویزی عاباو کەوا ف سجاف.

زنجك: جوَنە، لوشکە ف لگدپرانی.

زنجەلە: ئامرازێکی کەوانی بۆ ماڵۆ کە دەگەڵ ماڵوکێش لێك بدرێ ف از وسایل کشاورزی برای صاف کردن کشتزار.

زنجی: ١) کەپــو، کەپ، لوت؛ ٢) پاژێك لە گۆشت ف ١) دمــاغ؛ ٢) پاره‌ای گوشت.

زنجیر: جەند ئاڵقە ئاسنی تێکخراو ف زنجیر.

زنجیرلەمە: یەك بەشوێن بەکا ف یکی بعد از دیگری.

زنجیره: ١) بەرێزو بەك بەتــەنبشت بەکــەوە: (**زنجیره کێو**)؛ ٢) زبری و لەلــەی کەنــاری پارەی لە سکــەدراو: (ئــەم لیره بە سواوە **زنجیرەی** نەماوە) ف ١) تسلسل؛ ٢) برش دور مسکوکات.

زنجیرەدان: بەنەنبشت بەکەوە رێزبوون ف به تسلسل واقع شدن.

زنجیله: زنجیر ف نگا: زنجیر.

زنــچــك: ١) تەڕایی کەم؛ ٢) کێمو هەوای برین ف ١) تــراوش آب؛ ٢) چرك زخم.

زنچکاو: زەرداوی برین ف زردابهٔ چرك زخم.

زنخ: گەنیو، گەنی ف فاسد بو گرفته، گندیده.

زندق: ١) دوڕو، روبین؛ ٢) خوا نەناس ف ١) منافق؛ ٢) کافر.

زندو: ١) دژی مردو، لەژیاندا؛ ٢) برێنی لە کێچ و سپێ: (**زندوم تێدایە**) ف ١) زنده؛ ٢) کنایه از کك و شپش.

زندەومردە: قوڵکەی بە پوش و پەلاش دا پۆشراو بۆ خۆتێدا شاردنەوە ف چالهٔ سر پوشیده با خس و خاشاك.

زنژ: لوت، کەپو ف بینی.

زنگ: دەنگی زەنگۆلە ف صدای زنگوله.

زنگازنگ: دەنگەدەنگی زەنگولە ف صدای جرس.

زنگایش: دەنگی زەنگولە ف صدای زنگوله.

زنگایەتە: زنگایش ف نگا: زنگایش.

زنگرین: تۆپین، کەوتین ف مرگ حیوان پلید، سقط شدن.

زنگل: زەنگولە ف زنگوله، درای.

زنگڵزاوا: کژن، جۆرە دەغڵێکە گای پێ قەڵەو دەبێ ف گاودانه.

زنگلك: زەنگولەی پچوك ف زنگولهٔ کوچك.

زنگلی: جۆرێ کولیچە ف نوعی کلوچه.

زنگەزنگ: دەنگی زەنگی زۆرو بە دوی یەکدا ف صدای پیاپی زنگوله.

زنگی: ١) دەنگی وێك کەوتنی ددانــان لە سەرمان؛ ٢) لاسایی دەنگی زەنگولە بە زمان ف ١) صدای دندانها از سرما؛ ٢) با دهان صدای زنگوله را در آوردن.

زنگین: دەنگی زەنگولە ف صدای جرس.

زننو: زندو ف زنده.

زننه: زندو ف زنده.

زنه: ١) چیمەنی ناودەڵێن؛ ٢) زندو ف ١) چمن آبزا؛ ٢) زنده.

زنەکێش: گاسنێ کەقوڵ دەکێڵێ ف گاوآهنی که عمیق شخم می‌زند.

زنەگی: ژیان ف زندگی.

زنەیی: زنەگی، ژیان ف زندگی.

زنێر: ١) جۆرێ ماسی؛ ٢) نوکــەســەر لێك هاڵاوی چڵکن؛ ٣) شاخی سەخت ف ١) نوعی ماهی، زردماهی؛ ٢) زولیده موی کثیف؛ ٣) کوه سنگی سخت.

زنینەوە: هەستانەوەی دوای مردن ف رستاخیز.

زۆ: ١) گیایەکی بۆن خۆشە؛ ٢) قوڵکەی چاو، زەقایی چاو؛ ٣) تاك، یەك ف ١) گیاهی خوشبو؛ ٢) کاسهٔ چشم، برجستگی چشم؛ ٣) تك، یك.

زو: ١) پەلە، لەز؛ ٢) سەرەتای کات و دەم؛ ٣) دێر زەمان، لەمێژینە؛ ٤) زا، بێچو: (زاو زو)؛ ٥) تاك، یەك ف ١) شتاب؛ ٢) اول وقت؛ ٣) دیر زمان، سابقاً؛ ٤) زاده، بچه؛ ٥) تك.

زوا: ١) وشك، دژی تەڕ؛ ٢) ڕەق، توند ف ١) خشك؛ ٢) سفت.

زوار: هەژار، بێچارە ف بینوا.

زوالــە: ١) پارچەیەکی بڕیاو لە چەرم؛ ٢) گزموڵەقوڕ ف ١) برشی از چرم؛ ٢) گلولهٔ گلین.

زوان: ١) بڕوانە زمان بە هەمو لك و پۆپەوە، زبان؛ ٢) دەنکێ ڕەشە لە ناو گەنم پەیدا دەبێ، زریزانــە، زریزان ف ١) نگــا: «زمــان» و فروعش، زبان؛ ٢) دانهٔ سیاه در گندمزار.

زوانــگ: زوهانگ، قاقەزی مرەکــەف مژ، نوسراو وشکەوکــەر ف خشك‌کن.

زوانگیر: زمانگر ف نگا: زمانگر.

زوانمەلیچك: داری بناو ف درخت زبان گنجشك.

زوانه: زمانه ف زبانه.

زوانی ماری: زمانی زکماك ف زبان مادری.

زوانیمایێ: زوانی زکماك ف زبان مادری.

زۆبالمە: وردە ساچمەی تفەنگی ڕاو ف ساچمهٔ ریز تفنگ شکاری.

زوبزو: یەك بە یەك ف یك به یك.

زوبون: جۆرێ قوماشە ف نوعی پارچه.

زۆبون: چاوزەقی، چەم دەرپەڕیوی ف جشم برجستگی.

زوبه: پەلە بکە، بلەز ف عجله کن، زود باش.

زوبەرد: زمروت ف زمرّد.

زوبینا: جگە لەو یەکە ف بجز آن.

زۆپ: ١) قبت، دەرپەڕیو، زەق؛ ٢) داردەستی نەستور؛ ٣) برێتی لە کێر؛ ٤) نەستــورو ڕەق؛ ٥) گاشــەبەرد ف ١) برجستــە، از دور نمایــان؛

۲) چماق؛ ۳) کنایه از آلت مرد؛ ۴) ستبر و سخت؛ ۵) خرسنگ.

زۆپـا: ۱) داردەستی ئەستوور؛ ۲) کوورەی ئاگر لە کانزا ف ۱) چماق؛ ۲) بخاری فلزی.

زۆپ ئەستوور: برێتی لە دەسەڵات داری زاڵم ف کنایه از فرمانروای ستمگر.

زۆپ زۆپ: گەمەی چاو شارکێ لە ناو زاڕۆکان ف بازی قایم باشك بچەها.

زۆپك: داردەستی ئەستوور. یەباغ. نیلا ف چماق.

زۆپۆ: زلامی تەنبەڵ و نەوەزەل ف تنومند بیکاره.

زۆپە: ۱) زۆپا. کوورە؛ ۲) بە دەستی زۆر؛ ۳) کوتەکی سەر زل؛ ۴) مزراح. مەزرەق ف ۱) بخاری؛ ۲) قهراً؛ ۳) گرز. چماق؛ ۴) گردنا.

زوت: روتوقوت. رەلووت ف عریان.

زوتا: لەبەر ئەوە، بۆیە، سەبارەت ف از آن جهت.

زۆتا: گیایەکە لە ڕیحان دەکا گوڵی شینە ف گیاهی است شبیه ریحان با گلهای بنفش.

زوتك: زۆتك ف نگا: زۆتك.

زۆتك: لێواری کونی قنگ: (مناڵەکەم **زۆتکی** زامار بوه) ف کنارهٔ مقعد.

زوتۆر: دڵناسك، کەسێ کە لە هەموو شت نۆرە دەبێ ف زودرنج.

زوتی: نفرە، دوعای نەباش ف نفرین.

زوچ: گەمەیەکە بە وردەبەرد ئەکرێ، زت ف نوعی بازی با شن.

زۆحەل: خواردەمەنیەك کە زۆ هەزم دەبێ ف خوراك زودهضم.

زۆخ: ۱) توانـاو بەکـار؛ ۲) توانـابی. هێـز؛ ۳) خوێن و کێم تێکەڵ ف ۱) توانا؛ ۲) یارا؛ ۳) چرك و خون مخلوط.

زۆخ: زۆخ ف نگا: زۆخ.

زوخـاڵ: ۱) زەزی. زەزو. خەڵوز؛ ۲) نیـلا. داردەستی ئەسـتوور ف ۱) زغال؛ ۲) چماق.

زۆخاو: زاخاو، مشت و ماڵدانی تیغ ف صیقل تیغ.

زۆخاو: کێم و خوێنی تێکەڵاو ف چرك و خونابهٔ مخلوط.

زوخره: وردکەبەرد ف شن.

زوخرۆك: زوخرە ف شن.

زوخرۆنەك: شوێنی زۆر وردکەبەرد ف شنزار.

زوخم: ۱) زق، ناڵشت. خوێن. خوسـار. خوس؛ ۲) بنی گیایەکی تاڵی بۆن خۆشە ف ۱) سرماریزه؛ ۲) بن گیاهی تلخ و خوشبوی.

زوخمە: جلبقە، کولەجەی بێ قۆڵ. نێلەك ف بلك.

زوخور: وردکەبەرد ف شن.

زۆخۆر: لەخواردنا پەلەکەر، بلەزاخوارن ف کسی که تندتند غذا بخورد.

زۆخی: وەستای شیرگەر، کەسێ تیغ زاخاو دەدانەوە ف صیقل گر.

زۆر: ۱) بۆش، فرە. گەلێك؛ ۲) هێزو توانا، تابشت، تاقەت؛ ۳) ناهەقی؛ ۴) هێـز بەکار هێنان: (بەزۆری پێم دەکەن) ف ۱) بسیـار؛ ۲) نیرو؛ ۳) ظلم؛ ۴) زور و فشار.

زۆڕ: دەنگی زبری گریان. دەنگی گڕی گریان ف صدای خشن گریه.

زۆر: ۱) زبـر؛ ۲) هێز. تاقـەت؛ ۳) بۆش. دژی کەم؛ ۴) زلم و ناهەقـی؛ ۵) تەپـۆڵکـەی پچـووکی زۆنـەن لە دەشتایی‌دا؛ ۶) خەمبار و کز؛ ۷) ناقابل، تۆراو؛ ۸) تماشاکردنـی بە چاوی زەق ف ۱) زبر؛ ۲) قوت، نیرو؛ ۳) بسـیار؛ ۴) ستـم؛ ۵) بلك تپــه در دشـت؛ ۶) غمگین؛ ۷) ناخشنود؛ ۸) خیره نگاه کردن.

زۆراب: ناوە بۆ پیاوان ف سهراب، نام مردانه.

زۆراب: کەسێ بەیانی زو لەخەو رادەبێ ف سحرخیز.

زۆرات: ۱) هەرزنـەگەورە؛ ۲) گەنمە شامـی ف ۱) ارزن خوشـه‌ای؛ ۲) بلال. ذرت.

زۆراتی: ۱) بەشی هەرەزۆر لە کۆمەڵ. پتری خەڵك؛ ۲) بە زەبری هێز ف ۱) اکثریت؛ ۲) زورکی. جبراً.

زورار: ۱) زن برا، زنی برا؛ ۲) ناوی مەڵبەندو هۆزێکە ف ۱) زن برادر؛ ۲) نام منطقه و عشیرتی است.

زوراری: سەر بە خێڵی زورار ف منتسب به ایل «زورار».

زۆران: نێکەوە گلانی دو کەس بۆ بەکتر لە زەوی‌دان، ملانە، ملانێ ف کُشتی.

زۆران: ۱) زەوینـی زبـر و بەرداوی؛ ۲) دەشتـی بەتەپۆڵکەی زۆت ف ۱) زمین زبر و سنگلاخ؛ ۲) دشت دارای تپه‌های کوچك و لخت.

زۆرانباز: کەسێ کە کاری ملانێ کردنە ف کشتی گیر ماهر.

زۆران بازی: ملانێ ف کُشتی گیری.

زۆران گرتن: ملانێ، زۆرانبازی ف کشتی گیری.

زۆرانــەوە: خورووی بەژانـەوە کە پێست هەستی پێ دەکـا ف احساس سوزش در پوست.

زۆرانی: زۆران ف کُشتی.

زۆرانی گر: زۆرانباز ف کُشتی گیر.

زۆرانی گرتن: زۆرانبازی ف کُشتی گیری.

زۆرباك: بای زۆر بەهێز، ڕەشەبا ف تُندباد.

زۆربردن: دەرەقەت هاتن. قەوەت بێ‌شکان ف زور جر بیدن.

زۆربرن: زۆربردن ف زورچر بیدن.

زۆربـگیر: زەبگیر ف بسیج زورکی.

زۆربڵێ: چەنەباز ف پرحرف.

زۆربون: زوانین بەچاوزەقی ف خیره نگاه کردن.

زۆربۆهاتن: کەوتنە تەنگانەوە ف زیر فشار واقع شدن.

زوربە: ۱) زۆرانی؛ ۲) فرە، زۆر؛ ۳) زاڵ بوون ف ۱) اکثریّت؛ ۲) بسیار؛ ۳) جبرگی.

زوربەت: بەزۆری ناچارکردن ف وادار کردن.

زوربەساندن: ۱) زۆرهێنان؛ ۲) بە ئەرزێکی داگر بەبدابوون ف ۱) فشار آوردن؛ ۲) فراگیرشدن.

زوربەسـەندن: زوربەساندن ف نگا: زوربەساندن.

زۆربێژ: زۆربڵێ ف پرگو.

زۆرچك: گردۆڵەی ڕەملی یچوك ف تپهٔ ماسه‌ای کوچك.

زورچـە: ۱) چێشتی بەنیری وشك کە لە ناودا دەیکوڵێنن؛ ۲) چێشتی کەشکاو ف ۱) آش پنیر؛ ۲) آش کشکاب.

زۆرخــاخ: ١) دۆلــی ناش: ٢) جۆگەی ناش گێران ف ١) درّه‌ای که آسیاب را در آن بنا کنند: ٢) ناودانی آسیاب.

زۆرخانه: شوێنی پاڵەوان بازی ف زورخانه.

زۆرخۆر: خۆرا ف پرخور.

زۆردار: ١) بەتـوانـاو دەسـەلاتدار: ٢) زالم: ٣) لەگەشـەو تورەفی، هەراش بۆ داروجێندراو دەگوترێ ف ١) توانا و فرمانروا: ٢) ستمگر: ٣) بالنده وبژهٔ نباتات.

زۆرداری: زلم، ناهەقی ف ستمکاری.

زورده: قەریکی دەخڵو دانەوێڵە ف نیمرس غلّه و حبوبات. دلمل.

زۆرزان: فامیدە، دانا، زانا ف فهمیده، بامعلومات.

زوززور: زوزه زوز ف صدای خشن گریهٔ پیاپی.

زورقوتك: جزوی هەنگ ف نیش زنبور عسل.

زورك: جافری، جۆرێ سەوزی ف جعفری، از سبزیها.

زوُرك: زوُران، نەپۆلکەی زوُت لە دەشتا ف نیهٔ کوچك در هامون.

زورکان: زوُرك ف نیهٔ کوچك در هامون.

زۆرگر: کەسێ بەشی زۆری پێ دەگا لە بەشکردندا ف برندهٔ سهم زیاد در قسمت.

زورگه: زوُرك ف نگا: زوُرك.

زوگوێز: زوحەل ف سریع الهضم.

زۆرلێ کردن: ناچارکردن ف واداشتن به کاری.

زۆرلێ کرن: زۆر لێ کردن ف نگا: زۆر لێ کردن.

زورم: گورم، گرمە، دەنگی هەور ف تندر، صدای رعد.

زوزم: بەشی زۆر، زوربە ف اکثریّت، اکثر.

زۆرملی: زۆرداری، بەزۆر پێ کردن ف زورگویی، بەقوهٔ قهر به.

زورمه: زوربە، بەشی زۆر، زوزم ف اکثریّت.

زورن: زوُرك، زەوی زەقی بەرداوی ف زمین سخت و سنگلاخی.

زورنا: زرنا ف سرنا.

زورناتك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

زورناچی: کەسێ کە زورنا لێدەدا ف سرنانواز.

زورناژەن: زورناچی ف سرنانواز.

زۆرو: زۆران، زۆرانی ف کُشتی.

زۆروزەبەند: زۆر، زیاد ف بسیار و متوافر.

زۆروزەوەند: زۆروزەبەند ف بسیار، بەوفور.

زۆروەر: دەم هەراش، جەنەباز ف ورّاج.

زۆرویژ: زۆر بێژ ف وراج.

زۆره: زوز، دەنگی گزی گربان ف نگا: زوز.

زۆره: ١) بەردێکی زبرە جەقۆی پێ تیژ دەکەن: ٢) لـوُرەی گورگ ف ١) سنگ سوهان: ٢) زوزه.

زوُره: حیلەی نێستر ف شیههٔ ستور.

زوُرەبا: بای سوُر، نەخۆشیەکی گرانە ف باد سرخ، نوعی بیماری.

زۆرەبان باز: زۆرانباز ف کُشتی گیر.

زۆرەبانبازی: زۆرانبازی ف کُشتی گیری.

زۆرەبانی: زۆرانی ف کُشتی.

زورەت: زورات ف نگا: زورات.

زۆرەزمێ: هێزو توانا تاقی کردنەوە ف زورآزمایی.

زورّەزور: دەنگی گربانی گڕ لەسەر یەك ف صدای خشن گریهٔ متوالی.

زوُرەس: میوە بان دەخلێ کە زوُتر پێ دەگا ف زودرس.

زوُرەڤا: گوندێکە لە کوردستان ف روستایی در کردستان.

زوُرەکودوُبەلا: بەحاسنەم، زۆر بەسپایی ف آهسته، یواشکی.

زۆرەکی: بەخورتی، بەزەبری هێز، زۆرملی ف قهراً.

زۆرەملێ: زۆرملی، بەخورتی ف قهراً.

زۆرەوان: زۆران ف کُشتی.

زۆرەوانی: زۆرانی ف کُشتی.

زۆری: ١) برایی، زوربە: ٢) بەخورتی، بەزۆر، بەناهەقی ف ١) اکثریّت: ٢) زورکی.

زوُری: کرمەزلەی ناوسك، کرمی درێژی ناوزگ ف کرم کدو.

زوُرین: لوُراندن ف زوزه کشیدن.

زۆز: ١) چیای هەوارگە: ٢) گیایەکە لەناودا دەڕوێ ف ١) کوه ییلاقی: ٢) گیاهی است آبزی.

زۆزان: ١) کێوان: ٢) هەوارگەی کۆچەران ف ١) کوهستان: ٢) ییلاق.

زوزك: لەرزە لە سەرمان ف لرزش از سرما.

زۆزك: ١) هەوارگەی بچـوُك، کوێسـتـانـۆکە: ٢) ناوی چیایەکـە لە کوردستان ف ١) ییلاق کوچك: ٢) نام کوهی در کردستان.

زوُزوُ: ١) زۆر بەپەلە، گەلەکی بلەز: ٢) زۆر لەمێژینە، لە ڕابردوی دوُردا ف ١) فوراً: ٢) در گذشتهٔ دور.

زوُزە: زوُرچە ف نگا: زوُرچە.

زوُسان: زسان ف زمستان.

زوشك: دوُپشك، دەمارەکوڵ ف عقرب.

زوغم: زوقم، سیخوار ف سرماریزه.

زوُف: زلف ف زلف.

زوفان: زمان ف زبان.

زوفت: ١) براوپــر، دارمـاڵ: ٢) زەزیل، چرۆك، زژد، چکـوس، دەس قوُچاو، پیسکە: ٣) زبر ف ١) مالامال: ٢) خسیس: ٣) زبر.

زوڤ: هەزارپێ ف هزارپا.

زوڤر: ١) زبر: ٢) بنبجه، رەگەز ف ١) زبر: ٢) اصل و نسب.

زوڤری: زبری ف خشونت.

زوق: ١) زوّپ، لەجێ دەرپەڕیو، قینەوەبوُگ لە سەر شتێ: ٢) وشك و زبر: ٣) باڵ پێوەنان، دەلەك ف ١) برجسته، برآمده: ٢) خشك و خشن: ٣) هول دادن.

زوُق: دەنگی تیژی منداڵ، زاق ف صدای زیر و بلند بچه.

زوقم: ١) زق، سیخـوار، خوبن، ناڵشت: ٢) دەرمـانی جانەوەرکوژ، زار، زەهر ف ١) سرماریزه، یژ: ٢) سمّ.

زوقورتمه: مستەکوڵە، مشتی قوُچاو ف سقلمه.

زوقولمه: زوقورتمه ف سقلمه.

زوك: زۆپ، زۆق ف برجسته.

زوكری: ناوی هۆزێكی كوردە لە ئەرمەنستانی شوورەوی دەژین ف طایفه‌ای از كردها كه در ارمنستان شوروی هستند.

زوكه: پەلە بكە، بلەزێ ف شتاب كن.

زوكەزوك: نالەناڵ ف ناله و زاری.

زوگین: دێرزەمان، پێشونە ف دیر بنه. از دیرباز.

زول: قەلادەی ملی سەگو تاژی لە قایش ف قلادهٔ چرمی.

زوڵ: ١) بیچ. پیز. بیژوو؛ ٢) پارچەی بڕاو لە چەرم؛ ٣) لە پاش وشەی زەرد وانا: جوانو بەردڵ: (زەردو زوڵو نەرم و نۆڵ) ف ١) حرامزاده. غیرطبیعی؛ ٢) برشی از چرم؛ ٣) بعد از كلمهٔ «زەرد» بەمعنی پسند.

زول قونك: چزوی هەنگ ف نش زنبور عسل.

زولاخ: بەپاغ. نپلا ف چماق.

زولاك: زوێل. پارچەیەكی بڕاو لە چەرم ف تكه‌چرم.

زولال: ١) ڕەوانی بۆ دەنگو ئاواز؛ ٢) ڕوونی و سافی بۆ ئاو ف ١) صافی صدا؛ ٢) روشنی آب، زلال.

زولف: زلف ف زلف.

زولك: ١) خوێڕیو بێكارەو بێ‌هونەر؛ ٢) دانەویلەیێ كە درەنگ دەكولێ ف ١) بیكاره و بی‌هنر؛ ٢) دانهٔ دیرپز.

زوڵە: ١) دانەویلەی نەكلۆك. زولك؛ ٢) پارچەی لە چەرم بڕاو ف ١) دانهٔ دیرپز؛ ٢) برشی از چرم.

زوڵەك: ١) زوڵە؛ ٢) پارچەی تەنك لە گۆشت؛ ٣) میوەی كاڵو نەگەیشتو ف ١) نگا: زوڵە؛ ٢) شرحه گوشت؛ ٣) میوهٔ كال.

زوم: ١) زۆم؛ ٢) جەورابی ف ١) نگا: زۆم؛ ٢) جربی.

زۆم: هۆبە، كۆمەڵە ڕەشماڵی لە دەوری یەكتر ف اوبه، دسته‌ای سیاه چادر گردهم.

زومپ: كوتكی زلی ئاسنین بۆ بەرد شكاندن ف پتك آهنی.

زومدار: جەور ف جرب.

زومە: زۆم، هۆبە ف نگا: زۆم.

زونا: گیایەكی گوڵشینە ف گیاهی با گل كبود.

زونپ: كوتكی ئاسن ف پتك آهنی.

زونج: زن، زنە، جیمەنی ناودەڵێن ف چمن آبزا.

زونگ: ١) زۆنج؛ ٢) زەمینی هەمیشە خووسو شل. بانلاغ ف ١) چمن آبزا؛ ٢) باتلاق.

زونگ: گۆشتی قیمەكراوی دەناو ڕیخۆڵە ئاخندراو، باسترمە. باسترمە ف سوسیس.

زوه: ١) زادە؛ ٢) زبلك، زیركە ف ١) اولاد؛ ٢) جوش پوست.

زوها: ١) زوا، وشك؛ ٢) ڕەق، سەخت ف ١) خشك؛ ٢) سخت و سفت.

زوهانگ: زوانگ، مەرەكەف‌مژ ف كاغذ خشك كن.

زوهم: جەورابی بەز، زۆن بەز ف جربی ببه.

زوهوز: زەمینی ناودەڵێن، زەوی شل لەبەر ناودەلاندن ف زمین آبزا.

زوهوم: ١) جەوری، جەورابی؛ ٢) پێخۆر ف ١) جربی؛ ٢) آنچه با نان خورند.

زویر: ١) زوێر، ناقابل؛ ٢) خەمگین و مات؛ ٣) تووڕەو لەشەڕ ف ١) ناراضی؛ ٢) غمگین؛ ٣) خشمگین.

زوێر: ١) زوێر، تووڕە، ناقابل؛ ٢) خوێن شیرین؛ ٣) كزو خەمگین ف ١) ناراضی؛ ٢) سبك روح؛ ٣) غمگین و بكر.

زوێل: ١) زوڵە، پارچەی لە چەرم بڕدراو؛ ٢) بیژو ف ١) برشی از جرم؛ ٢) حرامزاده.

زوێل: زبیل ف آشغال.

زوین: ١) كزو لاواز، لەجەر؛ ٢) خەمبارو بەرێشان ف ١) زبون. لاغرمردنی؛ ٢) زار، پریشان.

زه: ژن، بیرەك ف زن.

زهار: حەزیا، هەژدیها ف اژدها.

زهاك: زهار ف اژدها.

زەب: ١) ڕەب، زۆپ؛ ٢) ڕەق، سەخت ف ١) برجسته؛ ٢) سخت.

زەبت: داگیركردن ف غصب.

زەبارە: زبارە، هەرەوەز ف تعاون روستایی.

زەبر: ١) لێدان، لێخستن؛ ٢) بەنهیم داگرتن؛ ٣) توانایی، تاقەت ف ١) ضربت؛ ٢) فشار؛ ٣) قوت و توان.

زەبربەدەست: ١) خورت، بەهێزو توان؛ ٢) كارامە لە زانینی كاردا ف ١) نیرومند؛ ٢) ماهر.

زەبردار: ١) پیاوێ كە خەڵك لێی بترسن؛ ٢) زۆر بەهێز ف ١) آدم سهمگین؛ ٢) نیرومند.

زەبروزەنگ: بڕشت لە حوكم كردندا ف قاطعیت در حكم.

زەبرە: قایدەو بەهرەی تەوژمدان ف بهره و نتیجهٔ فشار.

زەبرەقۆن: برێتی لە هێلكەمەل ف كنایه از تخم‌مرغ.

زەبرەقۆنە: زەبرەقۆن ف نگا: زەبرەقۆن.

زەبلك: بەلەك، لەنەر ف ساق پا.

زەبلوق: لووسو ساف لە دەستنان. حولی ف صاف و هموار در لمس.

زەبلەك: ١) ماسولەی گۆشت؛ ٢) ریخۆڵە ئەستوورە ف ١) عضله؛ ٢) رودهٔ بزرگ.

زەبون: ١) كزو لاواز؛ ٢) بێچارەو فەقیر ف ١) لاغر مردنی؛ ٢) بیچاره.

زەبەر: یەكێ لە بزاوی پێنی ئەلفو بێنكە، سەر ف فتحه، زبر.

زەبەردەست: لێزان، كارامە ف ماهر.

زەبەژ: شوتی، شفتی، هەنی، جەبەش ف هندوانه.

زەبەش: زەبەژ ف هندوانه.

زەبەلاح: زلحورت، نەزەی ناقۆلا ف قوی‌هیكل بدقواره.

زەبەلاع: زەبەلاح ف نگا: زەبەلاح.

زەبەلوح: زەبەلاح ف نگا: زەبەلاح.

زەبەلوع: زەبەلاح ف نگا: زەبەلاح.

زەبەلوق: زەبلوق ف نگا: زەبلوق.

زەبەن: چوغر. جێگای بژگیاو قامیش و پوشەلان ف علفزار و نیزار انبوه.

زەبەند: ١) زەبەن، ٢) فرە. بۆش. زۆر: (زۆرو زەبەند) ف ١) نیزار انبوه؛ ٢) زیاد.

زەبەندە: زەبەند ف نگا: زەبەند.

زەبەنگ: زەبەند ف نگا: زەبەند.

زەپ: ١) زۆپ؛ ٢) تەژەی نەسنوُر ف ١) برجسته: ٢) لندهور.

زەبرتی: ١) بزۆز، نۆقرەنەگر؛ ٢) لەجەر، لاواز ف ١) عجول: ٢) لاغر و زبون.

زەپ زەپە: زلحۆرت ف لندهور.

زەپەزەپ: دارماڵ، تزە، پڕپڕ ف مالامال.

زەج: ١) زج، جۆرێ گەمە بە ورنکەبەرد: ٢) خوێنتاڵی خۆنزبلك کەر ف ١) نوعی بازی با شن؛ ٢) مزاحم گرانجان.

زەچە: بۆچی، لەبەر چی ف از چه، برای چه.

زەحف: ١) زۆر، فرە، یۆش؛ ٢) دڵ بوُرانەوە ف ١) بسبار؛ ٢) ضعف.

زەحفەران: زافران ف زعفران.

زەحفەرانی: بە ڕەنگی زافران ف زعفرانی رنگ.

زەحمەت: مەینەت، زامەت ف زحمت.

زەحیر: بەلەفرە ف اسهال.

زەخ: زل، زلام، مەزن ف بزرگ‌جثه.

زەخت: ١) نەفبزە؛ ٢) مستە کوڵە؛ ٣) مامزە ف ١) سك، سبخونك؛ ٢) سقلمه؛ ٣) مهمیز.

زەختە: زەخت ف نگا: زەخت.

زەختین: گیای نازەرواو ف گیاه نازه سر درآورده.

زەخم: ١) چیای سەخت‌و دژوار؛ ٢) زام، بر بن؛ ٣) زەلام، گەپ، مل‌قەوی ف ١) کوه منبع؛ ٢) زخم؛ ٣) تنومند.

زەخمك: چەرمێ کە ناوزەنگی نێدابە، فایشی ناوزەنگی ف جرم رکاب‌بند.

زەخمو: زامار، بر بندار ف زخمی.

زەخمە: زوخمە ف بلك.

زەخمەل: بر بن، زام ف زخم.

زەخەرە: ناسەر، بەرەکەوا ف آسنر.

زەخەڵ: ١) دەغەڵ: ٢) پارەی قەڵب ف ١) ناروزن؛ ٢) سکهٔ بدلی.

زەخیرە: نازوُقە ف آذوقه.

زەدار: خاوەن‌ژن، کەسێ کە ژنی هەبەو ڕەبەن نبە ف متأهّل.

زەدە: عەیب لە کوُناڵو ماڵی کڕیاری‌دا ف عیب، زده.

زەدەدار: عەیبدار ف زده‌دار، معیوب.

زەر: ١) لە ڕەنگی ناڵتون، زەرد؛ ٢) تیمشە شاخی بلند ف ١) زرد، طلایی رنگ؛ ٢) صخرهٔ بلند در کوه.

زەڕ: ١) ناڵتون، تەڵا؛ ٢) خوسار، زبان؛ ٣) دەنگی بەرزی کەر ف ١) طلا؛ ٢) زیان؛ ٣) عرعر الاغ.

زەڕا: ١) نوسکاڵ، کەموُسکە: ٢) چرۆوچاو، تەحرودبدار، ڕەزا ف ١) کمترین مقدار؛ ٢) سیما.

زەڕات: زورات ف نگا: زورات.

زەراف: زراو، زارە ف زهره.

زەراقە: کونی دیوار، کون دە دبواردا ف سوراخ در دبوار.

زەران: زربان، زلان ف باد جنوب.

زەڕاندن: دەنگ هەڵبڕیتی کەر ف عرعر سردادن.

زەڕانن: زەڕاندن ف عرعر سردادن.

زەرانیق: حبندرحۆ ف الاکلنگ.

زەراهی: ڕەنگ ناڵتونی، زەردی، زەردایی ف زردرنگی، زردی.

زەرایی: زەراهی ف زردرنگی.

زەرب: زەبر ف ضربت.

زەرباف: مەلێکی پچوُکی زەردی دەنگ خۆشە ف پرنده‌ای کوچك شبیه قناری.

زەربەش: ١) شفنی، شوُنی، هەنی، جەبەش، زەبەش؛ ٢) ناماڵ زەرد ف ١) هندوانه: ٢) رنگ مابل به زرد.

زەڕبەنی: بە کەسێ دەڵێن کە پارچەی زەڕی دەبەر دەکا ف زربنه‌پوش.

زەربی: زەردەیی، جۆرێ داربی ف نوعی بید.

زەرپ: ١) لێدان، زەبر؛ ٢) کونران ف ١) ضربت: ٢) کوفتگی.

زەرپان: زەرپ ف نگا: زەرپ.

زەرپانن: لێدان، لێخستن، کونان ف زدن، کوفتن.

زەرپچی: ڕەنگ زەردو لاواز ف لاغر زردرنگ.

زەرپیان: لێدراوی، کوتراوی ف زده شدن، کوفته‌شدن.

زەرتاڵ: زەرداوی ڕشانەوە ف زردابهٔ قی.

زەرتك: ١) گیابەکە بەنی پێ زەرد دەکەن: ٢) بن گەڵای نوُتن؛ ٣) زەرایی ناو هێلکە، زەردێنە؛ ٤) جۆرێ نرێ ف ١) گیاهی که ریس را بدان زرد کنند: ٢) برگ زیر بن نونون: ٣) زردهٔ تخم‌مرغ: ۴) نوعی انگور.

زەرتکە: جۆرێ گەنمی درشت‌و زەرد: (گەنمە زەرتکە) ف نوعی گندم.

زەڕخڕی: بەنی کڕدرا ف بندهٔ زرخر بد.

زەڕخڕید: زەڕخڕی ف بندهٔ زرخربد.

زەرد: ١) بە ڕەنگی ناڵتون، زەر؛ ٢) نبشە شاخی زۆربلند؛ ٣) جۆرێ کانزای زەرد، برنج ف ١) زرد: ٢) کوه سنگی بسبار بلند؛ ٣) آلباز برنج.

زەردالو: هەڵوُجە پایزە، حەلۆکازەر ف آلو زرد.

زەردالی: ١) زەردالو؛ ٢) قەیسی ف ١) زردآلو: ٢) لواشك.

زەرداو: ١) زەرتاڵ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە ف ١) صفرا، زردابهٔ قی؛ ٢) روستایی در کردستان.

زەردایی: زەراهی ف زردی، زردرنگی.

زەردباو: ناماڵ زەرد، زەربەش ف متمابل به زردی.

زەردبوُن: بربنی لە: ١) نازەبێ گەیشتنی خەڵە؛ ٢) کوانی لەسەر دەربوُن: ٣) ڕەنگ پەڕین ف کنایە از ١) شروع رسیدن غلّه: ٢) شروع واشدن دهانهٔ دمل: ٣) رنگ باختن.

زەردکردن: ١) گیا لە ناوی گەرمدا نیوەکوڵ کردن؛ ٢) ڕەنگاندن بەزەرد؛ ٣) ڕەنگ بردن بەهۆی ترساندن ف ١) نیمجوش کردن سبزی؛ ٢) رنگ‌آمیزی با زرد؛ ٣) ترسانیدن که موجب رنگ باختن شود.

زەردلی: شێلانە، شەلانی، قەیسی ف زردالو.

زەردوزوڵ: زەردی زۆرجوان‌و ناسك ف زرد دلپسند و زیبا.

زەردوسوور: برینی لە منالانی جوانکیلە ف کنایە از بچەهای زیبا.

زەردوڵە: ١) زەردوڵە؛ ٢) زەردەزیرە ف ١) رنگ زرد لاغر؛ ٢) پرندەای است قناری مانند.

زەردوڵە: رەنگ زەردی لاواز ف رنگ زرد لاغر.

زەردوویی: ١) نەخۆشییەکە رەنگ و چاو زەرد دەکا؛ ٢) بەلایەکی برنجەجارە؛ ٣) جۆرێ مووروی بەودمە نەخۆشی زەردوویی‌دار هەڵی دەگرێ ف ١) یرقان؛ ٢) نوعی آفت شالیزار؛ ٣) نوعی مهره برای دفع یرقان.

زەردە: ١) بزە؛ ٢) تیشکی ناو لە بەیان و ئیوارەدا: (زەردە لە سەرانی دا، زەردە بەری ئیوارە)؛ ٣) جۆرێ ماسی؛ ٤) هەڵوای گێزەر؛ ٥) ناوی گوندێکی کوردە بەعسی ویرانی کرد ف ١) تبسّم؛ ٢) تابش آفتاب بامداد و غروب؛ ٣) نوعی ماهی؛ ٤) حلوای هویج؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

زەردەبی: جۆرێك داری بی‌یە ف نوعی بید.

زەردەبێ: بەهێی زەرد ف میوهٔ به رسیده.

زەردەپەڕ: ١) تیشکی نزیك رۆژاوابوون؛ ٢) جۆرێ قەوزەی سەر ناو ف ١) تابش آفتاب هنگام غروب؛ ٢) نوعی خزه روی آب.

زەردەچوو: رەگەگیایەکی وشکەوەکراوە بۆ رەنگ جوان‌کردن دەیکەنە چێشتەوە ف زردچوبە.

زەردەچۆ: زەردەچوو ف زردچوبە.

زەردەچەوە: زەردەچوو ف زردچوبە.

زەردەچیوە: زەردەچوو ف زردچوبە.

زەردەخۆ: بزە، زەردە ف تبسّم، لبخند.

زەردەخەنە: زەردەخۆ، بزە ف تبسّم.

زەردەدڕك: دڕوەزەردە ف زردخار.

زەردەزیرە: ١) زەرباف، زرکنك، زرکنك؛ ٢) زەردەواڵە، زەرگەتە ف ١) نگا: زەرباف؛ ٢) موسە، زنبور زرد.

زەردەسیری: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

زەردەقوزە: جۆرێ مارمێلکەی ئەستوور و درێژ ف آفتاب‌پرست، نوعی مارمولك.

زەردەکەن: بزە، زەردە، زەردەخەنە ف تبسّم.

زەردەکەنی: زەردەکەن ف تبسّم.

زەردەلیەڕ: ناوی نزیك ناوابوون، زەردەبەڕ ف آفتاب هنگام غروب.

زەردەلوو: ١) هەڵوژەبابزەی زەرد؛ ٢) شێلانە، قەیسی ف ١) آلو زرد؛ ٢) زردآلو.

زەردەڵە: ١) زەردوڵە؛ ٢) میوەی لەبەرتاو وشکەوەکراو ف ١) لاغر زردرنگ؛ ٢) میوهٔ در آفتاب خشکیده شده.

زەردەلی: شەلانی، شێلانە ف زردآلو.

زەردەمار: ماریکی ژەهرداره ف نوعی مار سمّی.

زەردەواڵە: ١) زەرباف، زەردەزیرە؛ ٢) زەرگەتە ف ١) نگا: زەرباف؛ ٢) زنبور کوچك، موسە.

زەردەوان: کەسێ کە لە کەژو کێفدا ئازایە ف کوهنورد.

زەردەوەلی: مەلێکە زەرد و باڵ‌رەش، جۆخۆرە ف پرندەای زرد سیه‌بال.

زەردەی: مووروی زەردی کە نەخۆشی زەردوویی هەڵی دەگرێ ف مهرهٔ دفع یرقان.

زەردەیی: زەردوویی ف یرقان.

زەردی: ١) نەخۆشی زەردوویی؛ ٢) رەنگی زەرد ف ١) یرقان؛ ٢) زردرنگی.

زەردی زیڵخا: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

زەردیلە: زەردەزیرە، زەرباف ف نگا: زەرباف.

زەردینە: ١) زەردێنە؛ ٢) برینی لە زێر و خشڵی ژنان ف ١) زردهٔ تخم‌مرغ؛ ٢) کنایه از طلا و جواهرات زینتی.

زەردێنە: زەردایی ناو هێلکە ف زردهٔ تخم‌مرغ.

زەردیوەرە: زەردەوەلی ف پرندەای زردسیه‌بال.

زەردیوی: زەردوویی ف یرقان.

زەرراقی: نێرەکەری زۆر بەکەیف و زەوق ف نره‌خر شاداب.

زەرزا: ناوی هۆزێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.

زەرزانیق: حەبندرحۆ ف الاکلنگ.

زەرزایی: ناردی کونجی و دۆشاو ف نوعی سلوا.

زەرزەپالی: زەرد هەڵگەراو لەبەر نەخۆشی ف از بیماری زردرنگ شده.

زەرزەنگ: ١) تانج؛ ٢) نەزبی ف ١) نگا: تانج؛ ٢) نگا: نەزبی.

زەرزەوات: سەوزی‌جات ف سبزیجات.

زەرزی: گوندێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویرانش کردند.

زەرشك: داریکە تێخولەکەی بۆ دەرمان دەشێ ف نام درختی.

زەرف: ١) دەفر؛ ٢) پاکەت؛ ٣) شیاوی: (زەرفی ئەم کارەی نیە) ف ١) ظرف؛ ٢) پاکت؛ ٣) عُرضه، لیاقت.

زەرفین: گەمەیەکە بە چەند فنجان دەکرێ ف نوعی بازی با فنجان.

زەرق: تروسکە، بریقە ف درخشش.

زەرق‌وبەرق: زەرق ف درخشش.

زەرقی: بەتروسکە ف درخشان.

زەرقین: ١) تروسکەدان؛ ٢) زوپ‌بوون، هەڵتوقین ف ١) درخشیدن؛ ٢) برجسته‌شدن، برآمدن.

زەرك: ١) تاسی مسی بچووك؛ ٢) جۆرێ ترێ، زەرنك؛ ٣) زەردێنە ف ١) طاس مسین؛ ٢) نوعی انگور؛ ٣) زردهٔ تخم‌مرغ.

زەرك: نیکۆلە گوێزی شین ف پوستهٔ سبز گردو.

زەرکردن: زەردکردن ف نگا: زەردکردن.

زەرکفت: رەنگی زەردی ئالتوونی ف رنگ نقاشی طلایی.

زەرکەتاف: ناوی زەردەبەڕ ف تابش خورشید هنگام غروب.

زەرکەش: بە ناوەزێڕ سواغ‌دراو ف آب طلاکاری شده.

زەرکی: زەردوویی ف یرقان.

زەرگ: ١) شیشی دەرویشان؛ ٢) جۆرێ نیزەی سێ‌سووچی باریکی کورت ف ١) سیخ دراویش؛ ٢) نیزهٔ کوتاه، خشت.

زەرگاڵ: ١) پێلاوی لە مووچەندراو؛ ٢) گۆریەی نا بەر ئەژنوو؛

٣) بەلەک‌پێچ فا ١) پا تابهٔ موبین؛ ٢) جوراب بلند تا زانو؛ ٣) ساق‌پیچ.

زەرگۆز: زرگویز فا نگا: زرگویز.

زەرگـە: ١) برینی لە پیاوی بلندبـالای باریک‌و قبت؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا ١) کنایه از لاغراندام بلند؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

زەرگـەتـە: زەردەواڵە، جانەوەریکی باڵداری زەردە لە مێش گەورەترەو جزۆی هەبە فا زنبور زرد کوچك، موسه.

زەرگەتەن: ناوی گوندیکە فا نام دهی.

زەرنـدە: ١) خەنـەرو بەرمـەنـرسی: (بـەراز جانەوەریکی زەرندەبـە)؛ ٢) گوزاڵـك، کاڵـەکـە مارانـە، تالکە فا ١) خطرناك، سهمناك؛ ٢) هندوانهٔ ابوجهل.

زەرنوق: جەورابی کەم لە سەر ناوی چێشت فا چربی کم بر روی آش.

زەرنوقاو: زەرنوق فا نگا: زەرنوق.

زەرنەقوتـە: ١) قامکی قوتی، نلبا نافی؛ ٢) زرنەقونە. سورەساقـە فا ١) انگشت وسطی؛ ٢) بچه گنجشك بردر نیاورده.

زەرنیخ: کانزایەکی زەردە، جۆرێ گۆگردە فا زرنیخ.

زەرنیق: زەرنیخ فا زرنیخ.

زەرو: زالو فا زالو.

زەروپ: خۆش‌رەو، بەپا فا سریع‌السیر.

زەرور: ١) پێویست، پێداویست؛ ٢) ناچار فا ١) لازم، بایا؛ ٢) ناچار.

زەروری: ١) پێویستی؛ ٢) ناچاری؛ ٣) برینی لە ناودەست فا ١) لازم؛ ٢) ناچاری؛ ٣) کنایه از مستراح.

زەروکی: نەخۆشی زەردوویی فا یرقان.

زەرولە: کەڵك فا نگا: کەڵك.

زەرویلە: زەرباف، زەردەزیرە فا پرنده‌ای است قناری‌سان.

زەرە: ١) جـۆرێ هەنـجـیر؛ ٢) وردیلە، هەرە ورد فا ١) نوعی انجیر؛ ٢) ذرّه.

زەرەبی: زەردەبی فا نوعی بید.

زەرەبین: هورك‌بین، شوشەیە کە شت لە بەر چاو زلتر دەکا فا ذرّه‌بین.

زەرەد: خوسار، زیان فا ضرر، زیان.

زەرەر: زەرەد فا ضرر، زیان.

زەرەقیانەوە: لە خۆشیاندا چیز بونەوە فا از فرط خوشحالی در پوست نگنجیدن.

زەرەك: ١) ملوانکەی لە کارەبا؛ ٢) زەردوویی فا ١) گردن‌بند از کهربا؛ ٢) یرقان.

زەرەکە: وینجە فا یونجه.

زەرەکەو: زرەکەو فا نگا: زرەکەو.

زەرەند: گیایەکە بۆ دەرمانی ئازەڵ دەبێ فا گیاهی است دارویی.

زەرەنگ: زەرەند فا نگا: زەرەند.

زەرهەنجیر: جۆرێ هەنجیر فا نوعی انجیر.

زەری: ١) جوانی سپی‌پێستی نامـاڵ‌زەرد، سەوزەلە، سەوزە؛ ٢) دەریا، زەریا فا ١) زیبای سبزەرنگ؛ ٢) دریا.

زەری: ١) پارچەی زابەڵ‌زێر؛ ٢) زەراندی فا ١) پارچهٔ زری؛ ٢) عرعر کشید.

زەریا: زری، زریا، دەلیا، دەریا، بەحر، بەعر فا دریا.

زەریان: کەیبانوی ماڵ فا کدبانو.

زەریف: دڵگر، دڵپەسند فا دلپسند.

زریڤان: گەمیەوان، ئەوی لە سەر گەمی کار دەکا فا کشتیبان، ناوی.

زەریق: تیرۆژی سەرلەبەیان فا درخشش اوّل آفتاب.

زەریقـین: درەوشینـەوەی هەوەڵ‌ناوی بەیانـی فا درخـشیدن نابش نخستین خورشید.

زەریلە: زەرباف، زەردەزیرە فا گنجشکی زرد قناری‌سان.

زەریوەن: زەرەند فا گیاهی دارویی.

زەعفەران: زافەران، زافران فا زعفران.

زەعفەرانی: زافەرانی، زافرانی فا زعفرانی.

زەعیف: ١) لاواز، کز، داڵگوشت؛ ٢) بێ‌تاقەت فا ١) لاغر؛ ٢) ناتوان.

زەعیفە: برینی لە ژن فا کنایه از زن.

زەغەل: بەدەڵ، ناعەسڵ فا ناسره، بدل.

زەغەڵ: زرنگی فێڵباز فا رند ناروزن.

زەفـت: ١) زفت؛ ٢) داگیـرکـردن؛ ٣) ناگا لێ‌بون فا ١) نگـا: زفت؛ ٢) مصادره؛ ٣) نگهبانی.

زەفتیە: پیاوی داروغە، پۆلیسی ناوشار فا پلیس شهری.

زەفەران: زافران فا زعفران.

زەفەرانی: زافرانی فا زعفرانی.

زەفەر: سەرکەوتن، زاڵ‌بون فا ظفر.

زەقلوف: زبخوڵەی ئەستوور فا رودهٔ کلفت.

زەقلەك: ماسولە، مابچە فا عضله، ماهیچه.

زەقوك: ژنێ کە زۆر دەزێ فا زنی که بسیار زاید.

زەڤەر: زاڵ‌بون فا ظفر.

زەڤی: هەرد، خاك، زەوی، عەرد فا زمین.

زەڤیانە: باجی زەوی فا مالیات زمین زراعتی.

زەڤی‌پیڤ: ئەندازیاری عەردپێوان فا مهندس مسّاح.

زەڤیر: ١) زوور، زویر؛ ٢) نارەزوی‌گان فا ١) ناخشنود؛ ٢) هوس جماع.

زەق: ١) زق، خویـز؛ ٢) بەستـەڵـەك؛ ٣) زۆپ فا ١) سرمـاریـزه؛ ٢) یخبندان؛ ٣) برجسته، برآمده.

زەقاو: زقاو فا نگا: زقاو.

زەقت: نەقیزە فا سیخ راندن الاغ.

زەقانن: وەپیکەنین هێنانی منال فا خنداندن بچه.

زەقنە: هەرەتاڵ، زۆرتاڵ، ژەهر فا بسیار تلخ، زهر.

زەقنـەبـوت: زەقنە، وشەیەکی جوێناویە وەك ژەهرەمار فا نگا: زەقنە. سخنی است بجای کوفت و زهرمار.

زەقنەبیت: زەقنەبوت فا نگا: زەقنەبوت.

زەقنەپوت: زەقنەبوت فا نگا: زەقنەبوت.

زەقنەمۆت: زەقنەبۆت ف نگا: زەقنەبۆت.
زەقە: جاوی لێك نەندراو: (هەر زەقەی جاوی دێ) ف چشم باز و خیره.
زەقەڵ: زەغەڵ ف نگا: زەغەڵ.
زەقین: نریفانەوەی منداڵ ف خندهٔ بچه با صدای بلند.
زەك: زەق، زۆپ: (بەر زەك وانا: پێش زەق) ف برجسته، برآمدگی.
زەكات: بەشی خودا لە دارایی‌دا ف زکات.
زەگر: زغرگ، وردەبەرد ف سنگ خورد شده.
زەگزەگە: زەبەلاح، زلحۆ، زلحۆرت ف قوی‌هیکل. لندهور.
زەگوردە: زەگزەگە، زلحۆ ف لندهور، تنومند.
زەگەردوگ: زەگزەگە، زلحۆ ف لندهور، تنومند.
زەل: ١) قامیش، جیت، جیتك؛ ٢) گیابەکی سێ سوچە لە باتلاغ دەڕوێ؛ ٣) باتلاغ، هەردی تەڕی شل؛ ٤) خلیسك ف ١) نی؛ ٢) گیاهی است که در باتلاق روید؛ ٣) باتلاق؛ ٤) لیزگاه.
زەلاتە: خەیارو تەماتەو سەوزی وردکراوی تێکەڵ کراو ف سالاد.
زەلاڵ: زولاڵ ف نگا: زولاڵ.
زەلام: زلام ف نگا: زلام.
زەلامەڕێ: پیادەڕێ، ڕێگەیەك کە سوار نەتوانێ پیا بڕوا ف راه پیاده که سوار نتواند از آن عبور کند.
زەلان: ١) زریان، زلان؛ ٢) خلیسکان؛ ٣) لە ڕێگە ڕەت بردن؛ ٤) گوندێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ف ١) باد جنوب؛ ٢) لیز خوردن؛ ٣) از راه منحرف شدن؛ ٤) از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.
زەلاندن: ١) خلیسکاندن؛ ٢) لە ڕێگە کلا کردن؛ ٣) لەوەڕاندنی زگ ف ١) لیز دادن؛ ٢) از راه منحرف کردن؛ ٣) شکم‌چرانی.
زەلاندنەوە: میوان بۆ ماڵی خەڵك ناردن ف مهمان بر دیگران تحمیل کردن.
زەلانەوە: خۆ بەسەرخەڵکا سەپاندن بۆ خواردن و نوستن ف مزاحمت مهمان گرانجان، خود را برای خور و خواب تحمیل کردن.
زەلق: لکان، چەسپین ف جسبیدن.
زەلقاندن: لکاندن، چەسپانن ف چسبانیدن.
زەلك: ١) زراوی گیاندار؛ ٢) لاسکەگیای باریکی وشك ف ١) زهره؛ ٢) ساقه گیاه باریك و خشك.
زەلکاو: باتلاغ ف باتلاق.
زەلکۆ: باتلاغ و قامیشەلێن، قۆپی ف باتلاق و نیزار.
زەلکە: شۆربای ڕۆن و بێنام ف شوربای بی‌مزه.
زەلگ: زراوی گیاندار ف زهره.
زەلم: ١) ناوی نوێژ لەسەر؛ ٢) ناوی چەمێکە لە کوردستان ف ١) آب کدر با لابهٔ رویهٔ سرخ رنگ؛ ٢) نام رودی در کردستان.
زەلو: زەرو، زالو ف زالو.
زەلوت: ١) بێ‌مو، تاس؛ ٢) ڕووت وقووت ف ١) بی‌مو، طاس؛ ٢) لخت و عور.
زەلوتوڵ: هەلاش، چرپی و جاڵی بانەزا ف شاخه و گیاهی که بر سقف اندازند. انبره.
زەلە: ١) زراوی گیاندار؛ ٢) زللە، شەقام، شەق، شەقەزلە؛ ٣) زاڵە، لۆرك ف ١) زهره؛ ٢) سیلی؛ ٣) خرزهره.
زەلەڕەتە: زراوچوگ ف زهره‌ترك.
زەلەقات: زەلەڕەتە ف زهره‌ترك.
زەلەقونك: پوش بەقونە ف سنجاقك.
زەلەویان: شێوان، پەرێشان بوون ف آشفتن.
زەلیقاندن: زەلقاندن، لکانن، چەسپاندن ف چسبانیدن.
زەلیل: ١) نەخۆش و لەش بەبار؛ ٢) بێچارەو لێ قەوماو ف ١) بسیار بیمار؛ ٢) بیچاره و بینوا.
زەلین: خلیسکان ف لغزیدن، لیزخوردن.
زەلینەوە: لەسەر خەڵك لەوەڕان، زەلانەوە ف خود را بر دیگران تحمیل کردن.
زەم: قڕ، خراپەوتن ف ذم، هجو.
زەما: ١) زاقا، زاوا، زاما؛ ٢) سەما، زەقس ف ١) داماد؛ ٢) پایکوبی.
زەماخوا: شیرنی زاوابەتی ف شیرینی دامادی.
زەمان: ١) وەختان، دەمان؛ ٢) دنیا ف ١) زمان؛ ٢) زمانه.
زەماوەن: داوەتی بوك‌هێنان ف بزم و جشن عروسی.
زەماوەند: زەماوەن ف جشن عروسی.
زەماوەنگ: زەماوەن ف جشن عروسی.
زەمبلە: جلورە ف دنگاله.
زەمبورە: کونی تەنگی بن دۆلاش ف سوراخ تنگ ناوآسیا.
زەمبول: تلسك، هێشو لە هێشو ف تلسك.
زەمبەر: خشل، زەوش ف زیور.
زەمبەرەك: فەنەری سەعات ف زنبرك ساعت، فنر ساعت.
زەمبەلەك: زەمبەرەك ف زنبرك ساعت.
زەمبەلیلك: چلورە، شوشە سەهۆڵ ف یخ شیشه مانند.
زەمبیل: ١) قەرتاڵەی لە کلۆش؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان ف ١) زنبیل؛ ٢) نام دهی در کردستان.
زەمبیلە: زەمبیل ف زنبیل.
زەمتین: ١) تاوەژوت کردن؛ ٢) وەستانی خوێن و... ف ١) بر پا موکندن با آب داغ؛ ٢) بندآمدن خونریزی.
زەمتاندن: ١) ژوتاندنەوە؛ ٢) ڕاوەستاندنی خوێن و... ف ١) برکندن؛ ٢) بندآوردن خونریزی.
زەمر: ١) زۆرمەست؛ ٢) تەمەڵ و نەوەزەل ف ١) مست و خراب؛ ٢) تنبل.
زەممە: دەفری قوڕێی کێشان کە بە دوکەس هەڵ دەگیرێ ف ناوهٔ گل‌کشی دونفره، زنبه.
زەموورەك: زەمبورە ف نگا: زەمبورە.
زەمۆمە: تیغە، مابەین، نیوان‌کردنی شوێنێك بە قوڕ یان بە نامان ف تیغه.
زەمەر: ١) ویران، نێك نەباو، دانەباو؛ ٢) خێشك ف ١) ویران؛ ٢) مالهٔ شخم صاف کن.
زەمەق: گوڵێکی سپی بەناوبانگە ف زنبق.

زەمەگولیلك: سبخوارە زوقم ف سرماریزە.
زەمەن: ۱) گەردەلوول، گێژەلووکە؛ ۲) دەشت و زەمینی پڕگیا ف ۱) گردباد؛ ۲) زمین پرگیاه.
زەمەند: زەوینی زۆر بەگیا، زەمەن ف زمین پرگیاه.
زەمیلە: زەمبیل ف زنبیل.
زەمین: هەرد، عەرد، زەوی ف زمین.
زمینگیر: کەسێ کە قوونەنشینەو ناتوانێ بەڕێوە بڕوا ف زمینگیر.

زەن: زن، زنە ف نگا: زنە.
زەنا: هەرا، جەفە ف فریاد. غوغا.
زەنازەنا: جەقەو گورەی زۆر ف همهمه و جنجال.
زەنبورە: زەمبورە ف نگا: زەمبورە.
زەنبەلولە: چلوورە ف دنگالە.
زەنبەلوویلە: جلوورە ف دنگالە.
زەنبەلەك: فەنەری سەعات ف فنر ساعت.
زەنبیل: زەمبیل ف نگا: زەمبیل.
زەنبیلە: زەمبیل ف زنبیل.
زەنج: ۱) زنج، چەنە. جەناگە. نەرزینگ؛ ۲) زنە، زۆنگ ف ۱) زنخ، چانە؛ ۲) باتلاق.
زەنجەفیل: بنەگیابەکی بۆری نیزە لە لاوە دەهێنرێ ف زنجفیل.
زەنجەفیڵ: زەنجەفیل ف زنجفیل.
زەنجیر: زنجیر ف زنجیر.
زەند: ۱) نێوان جومگەو ئانیشك؛ ۲) بڕەدار ف ۱) زند، ساعد؛ ۲) قطعه هیزم.
زەندانە: زرێی باسك‌پۆش ف زره بازوی جنگجو.
زەندك: جومگەی دەست ف مچ دست.
زندۆر: ۱) قەڵشی زل لە زەویدا، زەهوڵ؛ ۲) شیوەڵەی تەنگ ف ۱) شکاف بزرگ در زمین؛ ۲) درهٔ تنگ.
زەندۆڵ: زەندۆر ف نگا: زەندۆر.
زەندەق: ۱) وره، هێزی دڵ؛ ۲) زراو ف ۱) قوت دل؛ ۲) زهره.
زەندەق‌چوون: وره بەردان، زاره ترەك بوون ف زهره ترك شدن.
زەندەك: ۱) زراوی گیاندار؛ ۲) پارچەی باسك پۆش بۆ کار؛ ۳) وره، هێزی دڵ ف ۱) زهرهٔ جانور؛ ۲) بازوپوش هنگام کار؛ ۳) شجاعت.
زندەمان: واق ورمان، تاسان ف مبهوت شدن.
زەنگ: ۱) ژەنی تاویاو؛ ۲) زەنگوڵە؛ ۳) زکێف؛ ۴) قەڵش، درز؛ ۵) کرێژی کانزا، ژەنگ؛ ۶) تیژی حوکم: (پیاوێ بەزەبر و **زەنگە**)؛ ۷) داری سوونان، ئیزنگ ف ۱) روغن تفیده؛ ۲) جرس، درای؛ ۳) رکاب؛ ۴) درز، ترك؛ ۵) زنگ فلز؛ ۶) قاطعیّت؛ ۷) هیزم.
زەنگاڵ: ۱) زەرگاڵ؛ ۲) نلیسك، زەنگەنە ف ۱) نگا: زەرگاڵ؛ ۲) نلسك.
زەنگ‌بردن: درزبردن، قەڵشین ف ترك بردن.
زەنگ زریان: ۱) ئابڕوچوون؛ ۲) دەنگ لێ هاتنی زەنگوڵە ف ۱) رسواشدن؛ ۲) صدا دادن زنگ.
زەنگل: زەنگ، زەنگوڵە ف زنگ، جرس.

زەنگلوك: ۱) باڵداریکی بچوکە؛ ۲) تەوك. ناوی گەروو ف ۱) پرنده‌ای است گنجشك‌سان؛ ۲) مری.
زەنگن: ئامرازی زەوی کەندن، کولبنگ ف کلنگ زمین کندن.
زەنگو: ۱) قاپ، گوێزنگ؛ ۲) زکێف، ئاوزەنگی ف ۱) قوزك پا؛ ۲) رکاب.
زەنگۆ: ئاوزەنگی ف رکاب.
زەنگوقوڕ: دەنگی زۆری زەنگوڵەی گەورە ف صدای پی‌درپی درای.
زەنگوڵ: ۱) تنۆك، دڵۆپ؛ ۲) ترۆپکی کێو؛ ۳) زەنگ، زیل؛ ۴) کاڵەی لە مو ف ۱) قطره؛ ۲) قلّهٔ کوه؛ ۳) جرس؛ ۴) جارق مویی.
زەنگولنە: دیاری. پێشکێش ف پیشکش، هدیه.
زەنگولۆك: بلقی سەر ناو ف حباب روی آب.
زەنگولە: زەنگ. *زەردیکی کانزای ناوهۆڵ شتێکی بچوکی لە ناودایە لە هەژاندندا دەنگی لێ دێت* ف جرس، درای، زنگ.
زەنگوڵە: ۱) زەنگوڵە؛ ۲) گیایەکە سەری بە گولبنگەیە ف ۱) جرس؛ ۲) گیاهی است.
زەنگون: دەوڵەمەند ف ثروتمند.
زەنگە: ۱) نێوان جومگەی دەس و ئانیشك؛ ۲) نێوان زرانی و پا ف ۱) آرنج؛ ۲) قوزك.
زەنگەتە: ۱) زەرگەتە؛ ۲) نلیسك ف ۱) زنبور زرد؛ ۲) نلسك.
زەنگەسوورە: سێو، چزوداریکی سوور و زەردە پێوە دەدا ف زنبور درشت سرخ و زرد.
زەنگەقڵیشە: فەلاشکەری، داری بەبڕ شکاو ف هیزم شکسته با تبر.
زەنگەلۆر: کڕکڕاکە ف سرخ‌نای.
زەنگەلۆرك: کڕکڕاکە، خڕابی ناوەراستی گەردن ف بخشی از گردن.
زەنگەن: زەنگن ف کلنگ.
زەنگی: ۱) ئاوزەنگی؛ ۲) قاپ، گوێزنگ؛ ۳) وەك زەنگوڵە: (گوارەی بباڵە **زەنگی**) ف ۱) رکاب؛ ۲) قوزك پا؛ ۳) جرس آسا.
زەنگیانە: مووروی زۆرورد ف خرزریز، منجوق.
زەنگیاوا: ناوی گوندێکە، زەنگباوێ ف نام روستایی در کردستان.
زەنگیاوێ: زەنگباوا ف نگا: زەنگباوا.
زەنگین: زەنگون، دارا ف ثروتمند.
زەننده: زەرنده ف مهیب و ترسناك.
زەنوێر: جێگەی بڵندی هەواسازگار ف بلندی خوش آب و هوا.
زەنە: نەنگبوەی سەر پیتی نەلف و بێ، بزاوی سەر پیت بۆ ڕاوەستان ف سکون در حرکات حروف الفبا.
زەنەق: زەندەق ف زهره، شجاعت.
زەنەقدار: بەجەرگ، ئازا ف شجاع. پردل.
زەنەك: ۱) زنە، زن، بانلاغ، زۆنگ، زەلکاو؛ ۲) پیاوی زۆر گانکەر ف ۱) باتلاق؛ ۲) مرد مفرط در جماع، بسیار جماع‌کننده.
زەنی: جەنە، جەناگە ف چانە.
زەو: زاوزو ف زادو ولد.
زەواد: ۱) نۆشە؛ ۲) بژیو لە خەڵە ف ۱) نوشه؛ ۲) مایحتاج از غله.

زەواڵ: نەمان، لەبەین چوُن: (هەر زاڵمەی زەواڵێکی هەبە) ف از بین رفتن.

زەوت: ۱) زەبت، زەفت، داگیرکردن: ۲) نارام ف ۱) غصب؛ ۲) آرام.

زەوت بوُن: هەدادان، نارام بوُن ف آرام گرفتن.

زەوتی: ماڵی داگیرکراو ف غصبی.

زەوْجی: خاوەن ژن، بەژن ف متأهل.

زەوْجین: ژن هێنان ف ازدواج.

زەود: ۱) بێگار، کاری بەزۆر؛ ۲) قیژەو هەرا: ۳) بژیو، زەواد؛ ۴) نارام ف ۱) سخره، بیگاری؛ ۲) جیغ و داد: ۳) زاد، توشه؛ ۴) آرام.

زەودبوُن: هەدادان ف نارام گرفتن.

زەودە: تیشوی رێگە ف توشۀ راه.

زەوزان: زۆزان ف کوهستان ییلاق.

زەوق: ۱) خۆشی، کەیف: ۲) سەلیقە، پەسندی دڵ ف ۱) لذت، خوشی: ۲) سلیقه.

زەوْك: زەڤوْك ف بسیار زاینده.

زەوە: زیرك ف جوش پوست.

زەوەن: ۱) سەرلێواری بان، سوانە، گوێ سوانە؛ ۲) زەمەند؛ ۳) زەبەند، فرە ف ۱) برآمدگی لب بام: ۲) زمین پرگیاه؛ ۳) بسیار.

زەوەنـد: ۱) زەمـەند، زەبەند؛ ۲) فرە، زۆر: (زۆرو زەوەند) ف ۱) زمین پرگیاه؛ ۲) بسیار.

زەوی: ۱) هەرد، عەرد، خاك؛ ۲) مەزرا، کێڵگە، زەمـین ف ۱) زمـین: ۲) مزرعه، زمین زراعتی.

زەویانە: پێناکی زەوی ف باج زمین.

زەوین: زەوی ف زمین.

زەوینگیر: زەمینگیر ف زمینگیر.

زەویوزار: موُجە، کێڵگە ف زمین زیرکشت.

زەهـا: ۱) زان، بێچـو هێنـان، زا: ۲) هەوەڵشیـر، زەك: ۳) کوز، قوز؛ ۴) وشك، زوها؛ ۵) هەژدیها، حەزیا ف ۱) زادن، زاده: ۲) آغوز؛ ۳) شرمگاه مادینه، فرج: ۴) خشك؛ ۵) اژدها.

زەهاسە: ژن هێنان ف ازدواج.

زەهـاو: ۱) زنە، زن؛ ۲) ناوی مەڵبەندێکە لە کوردستـان ف ۱) زهاب: ۲) نام منطقه‌ای در کردستان.

زەهر: ۱) ژەهر، ژار؛ ۲) دەم، دەڤ ف ۱) سَم؛ ۲) دهان.

زەهراو: ۱) ژەهری نراو: ۲) میز، مێز، پێشاو ف ۱) سَمّ آبکی؛ ۲) ادرار.

زەهراوی: تێکەڵاو بە ژەهر ف زهرآلود.

زەهرچاو: موْربوُنەوە، تماشای بەرقەوە ف آغیل، نگاه خشم‌آلود.

زەهرخەنە: پێکەنین لە رکان ف زهرخند.

زەهردار: شتێ کە ژەهری هەبێ ف سمّی.

زەهرەمار: جوێنێکە وەك زەقنەبوُت ف دشنامی است، زهرمار.

زەهرەممار: زەهرەمار ف نگا: زەهرەمار.

زەهـری هەلایـل: ۱) ژەهـری هەلاہل، جوێنێکـە وەك زەهـرەممـار: ۲) بربێتی لە زۆرتـاڵ: (تێژی زەهری هەلایلە) ف ۱) دشنامی است مانند زهرمار: ۲) کنایه از بسیار تلخ.

زەهلك: زراوی گیاندار ف زهره.

زەهلە: ۱) زراوی جانەوەر؛ ۲) ورە، هێزی دڵ ف ۱) زهره: ۲) شجاعت.

زەهی: زەرەر، خوسار ف ضرر.

زهی: سەردانی وەوی بوْ ماڵ باوك پاش حەفتەیەك ف دیدار عروس از منزل پدری پس از هفت روز از ازدواجش.

زەی: زەمین، زەوی، هەرد، خاك، زەوین ف زمین.

زهێ: کاتی منداڵ هێنانی ژن ف هنگام زابیدن.

زهین: زابین، زان، منداڵ هاوردن ف زابیند.

زەیتوُن: داریکەو بەری داریکە ف زیتون.

زیخت: ۱) نەقیزە؛ ۲) مامزە ف ۱) سیخونك: ۲) مهمیز.

زەیسان: زنێ کە تازە زاوە ف تازه بچه آورده، زائو.

زەیستان: زەیسان ف نگا: زەیسان.

زەین: ۱) بیر، هوْش، هرز؛ ۲) زەنیەر، خشڵ؛ ۳) زازانەوە ف ۱) هوش، فکر، ذهن: ۲) زیور؛ ۳) آرایش.

زەین رۆُن: بەبیر، بەهوْش، زرنگ ف باهوش.

زەین کوێر: بێ‌هوْش، نازرنگ ف کودن، بی‌هوش.

زەینێ: بڕوانە، هوْشی بدەرێ ف دقّت کن.

زەینین: ۱) زازانەوە؛ ۲) رِوانین و هوْش دان ف ۱) آراسته شدن: ۲) دقت کردن.

زەیە: سفت نەنراو ف سفت نشده.

زەیی: خزم و کەسی زۆر نزیك: (چما زەیێن‌مە نەهاتنە داوانێ؟) ف اقوام نزدیك.

زەیینین: زەینین ف آراسته شدن.

زی: ۱) زوُ، بلەز؛ ۲) زەیی، دەرپەڕبوی؛ ۳) زریشك؛ ۴) دەوەنە، درکێکە، درکەزی؛ ۵) گشنەکی پینەچی؛ ۶) بنبسر، بەروُك؛ ۷) هەستی تایبەتی دەسـتـو جەزەو بوُن و ببسـنـو دیتـن: ۸) زهـی ف ۱) زود: ۲) برجستگی؛ ۳) زرشـك؛ ۴) خاری است: ۵) رشتۀ بینەدوزی؛ ۶) گریبان: ۷) حسّ از حواس پنجگانه: ۸) رفتن عروس بدیدن مادر و پدر.

زێ: ۱) زەوشـت، ناکار: ۲) پلەو پایە؛ ۳) ناوی پیتێك لە تەلفـو بێنکە؛ ۴) چوْمی گەورە، روُبـار، شەت؛ ۵) دەریا؛ ۶) کوزی مێوینـە: ۷) باشگری بەواتا: دەڵێن: (ناوەزێ)؛ ۸) باشگری بەواتا؛ لەدایك بوُگ: (زستانەزێ) ف ۱) روش؛ ۲) مقام و مرتبه؛ ۳) نام حرف «ز»؛ ۴) رود بزرگ: ۵) دریا؛ ۶) فرج؛ ۷) پسوند بەمعنی زاینده؛ ۸) پسوند بەمعنی متولّد شده.

زیا: ۱) زۆر، فرە، زەحف، زاف، بڕ، بوز؛ ۲) هەژدیها، حەزیا ف ۱) زیاد، بسیار؛ ۲) اژدها.

زیاد: زیا ف بسیار، زیاد.

زیادە: ۱) لەڕادە بەدەر؛ ۲) ژمارەی سێزدە ف ۱) بیش از حدّ؛ ۲) عدد سیزده.

زیادی: ناپێویست ف اضافی، غیرضروری.

زیار: لەواشەی دەمی ولاغ فا دهن‌بند ستور.

زیارە: چوەدەرەوە فا بیرون رفت.

زیارەت: ١) چاك‌وپیر، شەخس؛ ٢) چوُنــە دیـداری چاك‌و پیران؛ ٣) ناوی گوندێکە بەعسی وێرانی کرد فا ١) مزار؛ ٢) زیارت؛ ٣) نام روستایی که حکومت بعث ویران کرد.

زیارەتان: چاك و پیر، شەخس فا مقبرهٔ اولیا، مقبره.

زیارەت کردن: ماچ کردنی دەستی پیاوچاك یا شتی پیرۆز: (قورعانەکەم زیارەت کرد) فا بوسیدن دست مردان خدا یا چیزهای متبرّك.

زیارەتگا: جیگەزیارەت فا مزار.

زیافەت: میوانداری فا مهمانی.

زیان: زەرەر، زەرەد، خوسار فا زیان.

زیاندار: پیاوی بەدفەڕ و دەس بەزەرەر فا زیان‌رسان.

زیانکار: زیاندار فا زیان‌رسان.

زیان کردن: ١) زەرەرکـردن؛ ٢) زەرەر لە خەڵـك‌دان؛ ٣) بریتی لە مناڵ لەبەر چوُن: (برازنم مناڵەکەی **زیان کرد**) فا ١) زیان دیدن؛ ٢) زیان رسانیدن؛ ٣) کنایه از سقط جنین.

زیانۆك: زیانی دەر، زەرەردەر فا موجب خسارت.

زیانەخورۆ: ١) سەگێ کە فێری مریشك خواردن دەبێ؛ ٢) ڕەشەولاخێ کە خۆدەدزێنەوەو دەچێتە ناو زەرعانی خەڵکەوە فا ١) سگ مرغ‌ربا؛ ٢) دام زیان رسان به مزارع.

زیانی: کاری حەیوانی زیانەخورۆ فا کار حیوان «زیانەخورۆ».

زیانی‌خورۆ: زیانەخورۆ فا نگا: زیانەخورۆ.

زیای: ١) چونە دەرەوە؛ ٢) سەوزبون فا ١) بیرون رفتن؛ ٢) روئیدن.

زیبا: ١) زێبا؛ ٢) ناوە بۆ ژنان فا ١) زیبا؛ ٢) نام زنانه.

زێبا: جوان، خوشیك، خوشکۆك فا زیبا.

زێبار: مەڵبەندێکە لە کوردستان فا ناحیه‌ای در کردستان.

زێباروك: گوندێکی کوردبو بەعسی وێرانی کرد فا روستایی کُردنشین که حکومت بعث آن را ویران کرد.

زێباری: هۆزێکی کوردە فا طایفه‌ای از کُردها.

زیپ: ١) ڕۆژی تۆش و شوم؛ ٢) بەنەوژم پەسناونن؛ ٣) سەرمای پیرێژن.
سێ ڕۆژی دوایی مانگی زێبەنـدان و چوارڕۆژی هەوەڵـی ڕەشـەمە؛
٤) هەراو هوریا فا ١) روز نحس و بدبـیار در سال؛ ٢) فشـار؛ ٣) بردالعجوز، سرمای پیر زن؛ ٤) جار و جنجال.

زیپك: ١) بڕشت لە پاسادا: (مبرێکی بە **زیپك** بو)؛ ٢) بەردی زۆرچکۆڵە کە بە بینکـە دەهـاویژرێ؛ ٣) سەرمـای پیرێژن؛ ٤) هەوەڵ حەوتەی بەهـار؛ ٥) زیپـرکە؛ ٦) بریتی لە تانەی دەپەردەدا؛ ٧) نەزرە، نەبروك، نەرزە؛ ٨) دڵۆپە؛ ٩) جەکەرە فا ١) قاطعیّت در حکم؛ ٢) شن کوچك که با دو سرانگشـت انـدازند؛ ٣) برد العجـوز؛ ٤) اوّلین هفتهٔ بهار؛ ٥) جوش صورت؛ ٦) کنـایه از متلك؛ ٧) نگـرگ؛ ٨) چکهٔ بام؛ ٩) جوانهٔ تازهٔ گیاه.

زیپـك تێ گرتن: بریتی لە قسـەی بەتێکوڵ بە کەسێ وتن فا کنایه از متلك گفتن.

زیپکە: ١) زیرکە، کوانی زۆروورد لە پێست؛ ٢) بریتی لە قسەی بەتێکوڵ فا ١) جوش پوست؛ ٢) کنایه از متلك.

زیپلك: وردەپەنگری ناو خۆڵەکەوە. زیلەمۆ، ژیلە، زیلەمۆ فا اخگر زیر خاکستر.

زیپو: جەقەو هەرا فا جنجال و سر و صدا.

زیپە: زیپ، سەرمای پیرێژن فا بردالعجوز.

زیپەڕ: ماسوڵە فا عضله.

زیت: ١) زرنـگ، وریا، وشیار؛ ٢) چاو لەسـەرهەست؛ ٣) گەف فا ١) زرنگ، باهوش؛ ٢) تیزچشم؛ ٣) تهدید.

زیت‌بوُنەوە: ڕاپەڕین‌و ڕاکردنی جانەوەر فا هشیار شدن و ورجستن حیوان.

زیترك: لوشکە، جوُنە فا جُفتك‌پرانی.

زیتك: جوُنە، لوُشك، لەفە فا لگد ستور، جفتك.

زیتکـە: ١) زمـانـەی تەڵەی ڕاو؛ ٢) زیپکەی پێسـت فا ١) زبانهٔ تله؛ ٢) جوش پوست.

زیتکە زەلام: باپشکێو، چیتچکەسلاو فا گل‌مژه.

زیتکەسلاو: زیتکەزەلام فا گل‌مژه.

زیتە: ١) پەلەپیتکەی چەکی گەرم؛ ٢) داروکە بەکە دەناو فاقەدا بۆ ڕاوی مەل فا ١) ماشهٔ اسلحهٔ گرم؛ ٢) چوبکی در نوعی دام برای شکار پرنده.

زیتەڵ: زرنگ فا زرنگ.

زیتەڵە: زرنگی پچکۆلە فا زرنگ کوچولو.

زیتەو بوُن: چاوتیژکردن‌و ڕوانین فا خیره نگاه کردن.

زیج: ١) پێلەقـەی مرۆ؛ ٢) جوُنەی بەکسم؛ ٣) زیت، چاوتیژ؛ ٤) کارێ بەهۆی کارێکی نرەوە؛ ٥) شلەزان‌و شێوان؛ ٦) وردە بەردی کە مناڵ گەمـەی پێ دەکەن فا ١) لگـد آدمی؛ ٢) لگد ستور؛ ٣) تیزچشـم؛ ٤) واکنش؛ ٥) هیجان و پریشانی؛ ٦) سنگریزهٔ بازی کودکان.

زێج: هەوەڵ شیر، ژەك، فرچك فا آغوز.

زیچاو: ناوی شلوێ، لێڵ فا آب کدر.

زیچك: ١) زنچك؛ ٢) گەمەیەکی مناڵانە بەداروُکە دەیکەن فا ١) ریم و چرك زخم؛ ٢) نوعی بازی کودکان.

زیچکاو: زنچکاو فا ریم و چرك زخم.

زیچێن: گەمەیەکی مناڵانە بە وردەبەرد نەیکەن فا نوعی بازی کودکانه با سنگریزه.

زیخ: ١) نازاو بوێر؛ ٢) زیت، زرنگ؛ ٣) خیز، زیخ، وردە بەردی دەم چەم؛ ٤) شیش؛ ٥) درکی نەستور لەدار فا ١) پردل و شجاع؛ ٢) زرنگ؛ ٣) شن، سنگریزه؛ ٤) سیخ؛ ٥) خار کلفت از درخت.

زیخـان: ١) دنە، هانە؛ ٢) پاڵدان؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا ١) نحر یك؛ ٢) هول، فشار؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

زیخاندن: ١) هانەدان، دنەدان؛ ٢) پاڵ‌پێوەنان، دەڵەکدان فا ١) نحر یك کردن؛ ٢) هول دادن.

زیخەڵان: خیزەڵان ف شنزار.

زیخەڵانی: زیخەڵان ف شنزار.

زید: دژ، پێچەوانە ف مخالف.

زێد: ١) زاگە، جێگەی لە دایك بوُن؛ ٢) نیشتمان، وەتەن؛ ٣) گوڕ، قەبر ف ١) زادگاه؛ ٢) میهن؛ ٣) قبر.

زێدکی: ناوی هۆزێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.

زێدە: ١) زۆر، زاف؛ ٢) زیادە ف ١) بسیار؛ ٢) بیش از حدّ لازم.

زێدەوان: پاسەوانی گوڕستان ف نگهبان گورستان.

زیر: زوُر، زوُیر ف قهر کرده، ناراضی، غمگین.

زبر: زبر ف زبر، خشن.

زێڕ: ئاڵتوُن ف طلا، زر.

زێراب: زەهەندی ناوی پیس ف مجرای فاضلاب.

زیراف: ١) هاڕدراو، زۆر وردکراو؛ ٢) دوره دەست ف ١) خرد شده، آرد مانند؛ ٢) دور از دسترس.

زیران: شوُفار، جاسوُس، زوانگر ف جاسوس.

زیڕاندن: دەنگ لێ بڵند بوُن لە ژان یان لە ترسان ف جیغ کشیدن.

زیڕانن: زیڕاندن ف جیغ کشیدن.

زیرانی: جاسوُسی، شوُفاری ف جاسوسی.

زێراو: زێراب ف مجرای فاضلاب.

زێڕباف: زەڕی، پارچەی زابەڵ زێڕ ف زر بافت.

زێڕبافت: زێڕباف ف زرباقت.

زیرچ: جیقنەی مەل ف مدفوع پرنده.

زیڕژن: هاوارلێ بڵندبوُنی لەنەکاو ف جیغ زدن تند و ناگاه.

زێڕکار: ئاڵتون‌چی ف زرگر.

زێڕکڕ: زەڕخڕی، بەنی بەپارە کڕدراو ف بندهٔ زرخرید.

زێڕکفت: زەرکفت، بە ڕەنگی زەردی زێڕین نەخشاو ف نقش بەرنگ طلایی.

زیرگ: ١) چەپەڵ، گەمار، پیس؛ ٢) زوُرك، زورکان ف ١) کثیف؛ ٢) تپه ماهور.

زیرگن: چەپەڵ، گەمار، قریژ، پیس، پۆخڵ ف کثیف.

زێڕگەر: زێڕکار ف زرگر.

زێڕن: ١) شتێ لە زێڕ دروست کرابێ؛ ٢) لەگوێن زێڕ لە ڕەنگا؛ ٣) ناوە بوُ ژنان ف ١) زرین؛ ٢) بەرنگ زر؛ ٣) نام زنانه.

زیرو: زالوُ ف زالو.

زیرو: زالوُ، زەرو ف زالو.

زێڕۆ: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

زێڕوەشان: پارە بەسەر بوُکدا هەڵاوێشتن ف زر بر عروس افشاندن، زرافشانی.

زیرە: توُمی گیایەکی بوُن‌خوشە لە چێشتی دەکەن ف زیره.

زیرە: دەنگ لێ‌بەرزبوُن لە ژان یان لە ترسان ف جیغ.

زیڕەزیر: زیڕەی زۆر ف جیغ پیاپی.

زیرەڤان: ١) جەزابەرجی، نێشك‌گر؛ ٢) شوفار ف ١) نگهبان، پاسبان؛ ٢) جاسوس.

زیرەك: زرینگ ف زرنگ.

زیرە کردن: لەترسان مردن ف از ترس مردن.

زیرەکی: زرنگی، وشیاری ف زرنگی.

زیرەوا: زیرەوان، شوُفار ف جاسوس.

زیرەوان: شوُفار، زوانگیر، جاسوس ف جاسوس.

زێڕوەشان: زێڕوەشان ف زرافشانی.

زێڕین: دروس کراو لە زێڕ، زێڕن ف زرین.

زێڕینگەر: زێڕکار، ئاڵتون‌چی ف زرگر.

زیز: زوُر، زوُیر، زیر، توُراو ف قهر کرده، ناخشنود.

زیزان: دەنکێکی تاڵە لە ناو گەنمدا ف دانه‌ای تلخ در گندمزار.

زیزانە: زیزان ف نگا: زیزان.

زیزبوُن: توُران ف قهر کردن.

زیزك: ١) موُسڵی؛ ٢) مێشێکی کەسکە ف ١) موسیر؛ ٢) مگس‌سانی است سبزرنگ.

زیزیك: مێشێکی کەسکە بەڵای ڕەزە ف مگسی سبز آفت ناك.

زیسان: زەیسان، زەیستان ف زن تازه زاییده، زائو.

زیسانی: وەختی زان ف هنگام زایمان.

زیسك: زیزك، موسڵی ف موسیر.

زیف: کانزایەکی سپی بەنرخە دەکرێتە خشڵ، براگچکەی زێڕ ف نقره.

زیفار: ١) زویڵ، پارچەی بڕاو لە چەرم؛ ٢) فەقیر و هەژار؛ ٣) جێگەی بەزەیی ف ١) تسمهٔ چرمی؛ ٢) بینوا و فقیر؛ ٣) مورد ترحّم.

زیفاری: هەژاری، بێچارەیی ف بینوایی.

زیڤال: زویڵ ف تسمهٔ بریده از چرم.

زیڤان: دەنکێکی ڕەش و تاڵە لە ناو گەنمدا ف دانه‌ای سیاه و تلخ در گندمزار.

زیڤرك: ١) خرکەبەرد، جەوی بڕی مشت؛ ٢) جوُری کفتەی بێ‌ناوەروك ف ١) شن درشت، قلوه‌سنگ؛ ٢) نوعی کوفتهٔ ساده.

زیڤزیف: هەزاربێ ف هزاربا.

زیڤزیفە: زیڤزیف ف هزاربا.

زیڤن‌تار: پوُڵ بەسەر بوکا هەڵاوێشتن ف پول بر سر عروس ریختن.

زیڤینگ: ئەشکەوتێ کە خەڵکی تیا نەژی ف غار مسکونی.

زیق: ١) زیرە بە دەنگی تیژ؛ ٢) هەناو، ناو زگ؛ ٣) زیر، زوُر؛ ٤) هەواو کێم، چڵکی بر بن و کوان؛ ٥) چاوی زوُپ و زەق؛ ٦) دەنگی گریانی مناڵ؛ ٧) قیت و بەل ف ١) جیغ؛ ٢) احشاء؛ ٣) خشن؛ ٤) ریم، چرك زخم و دُمل؛ ٥) چشمان برجسته؛ ٦) صدای گریهٔ بچه؛ ٧) راست‌قامت.

زیقاندن: زیڕاندن بە دەنگی تیژ ف جیغ کشیدن.

زیقانن: زیقاندن ف جیغ کشیدن.

زیقاوڵە: ١) جانەوەرێکە لە ڕێوی بچوکتر کەوڵی بەنرخە؛ ٢) مەلی ماسیگرە ف ١) جانوری کوچکتر از روباه که پوستش قیمتی است؛ ٢) مرغ ماهیخوار.

زیقاوه: مەلی ماسیگرە [ف] مرغ ماهیخوار.

زیق زیقە: باڵداریکە لەدەم ئاوان دەژی [ف] پرندەای است.

زیقـن: ۱) لاوازی پیس: ۲) گرینـۆکی بەڵپ گر [ف] ۱) لاغر کثیف؛ ۲) گریان بهانەگیر.

زیقوزەر: حیندرحوّ [ف] آلاکلنگ.

زیقوهوّر: زیرەزیر [ف] جیغ و داد زیاد.

زیقە: زیرە بە دەنگی تیژ [ف] جیغ.

زیقەزیق: ۱) زیرەزیر بە دەنگی تیژ؛ ۲) فەرمان بە لە هاوار بەس کردن: (دا نوخـوا **زیقەزیق**) [ف] ۱) جیغ و داد پیاپی: ۲) امر به پایان دادن جیغ و داد.

زیقەنە: چەناگە، چەنە [ف] زنَخ، چانە.

زیـک: ۱) زۆرسـارد؛ ۲) ڕاسـنـەوەبـوُن. گرژبـوُنـی مو؛ ۳) زەق، زوٚپ؛ ۴) گشنەکی موّم لیّدراو؛ ۵) دەنگی باریکی ناسك [ف] ۱) بسیار سرد: ۲) برآمدن، راست شدن مو؛ ۳) برجسته؛ ۴) رشتهٔ موم کشیده؛ ۵) صدای نازك و زیر.

زیکاندن: زریکاندن [ف] نگا: زریکاندن.

زیکانن: زریکاندن [ف] نگا: زریکاندن.

زیکـر: ۱) کـوّڕی دەروێشـان بـوّ جەزم‌بـوُن: ۲) دوعـاخـوێـنـدن [ف] ۱) اجتماع درویشان برای ذکر؛ ۲) خواندن دعا.

زیکل: زرنگ، وشیار [ف] زرنگ.

زیکن: منالی کە زوّر ئەزیقنیّ [ف] کودکی که زیاد گریه می‌کند.

زیکـە: ۱) زریکـە؛ ۲) دەنگـی ناسـك و باریـك [ف] ۱) نگـا: زریکە؛ ۲) صدای نازك و زیر.

زیکـەزیك: ۱) زریکەی زوّر؛ ۲) دەنگی تیژو باریك [ف] ۱) جیغ زیاد بچه؛ ۲) صدای زیر.

زیگار: شەونشینی [ف] شب‌نشینی برای سرگرمی.

زیـل: ۱) زەنـگ، زەنگـوڵـەی خەبـەردان؛ ۲) دەنگـی باریـك و نیـز؛ ۳) چەکەرە؛ ۴) پێنجەوانەی درشت، ریز: (تەنـ**زیل** واتا: ورد نەندراو)؛ ۵) زمـانـە چکـوّلە؛ ۶) قامیشی حەسیر ی بوّریا؛ ۷) پیری بەهیّزو ناقەت؛ ۸) بەلوّکە [ف] ۱) زنگ اخبار؛ ۲) صدای زیر؛ ۳) نبش گیاه، جوانه؛ ۴) ریز: ۵) زبان کوچك؛ ۶) نی حصیری؛ ۷) پیرمرد نوانا؛ ۸) جیجوله.

زیڵ: دەنگی تیژی باریك [ف] زیر مقابل بم.

زیلا: ئەم‌لا، قەرەخی [ف] ابن‌طرف.

زیلان: ۱) زیوان؛ ۲) مەلبەندیکە لە کوردستان؛ ۳) ناوی هوّزیکی مەزنە لەلای شـاریـوان [ف] ۱) نگـا: زیـوان؛ ۲) روستـایـی در کردستان؛ ۳) طایفەای بزرگ در کردستان.

زیلـك: ۱) میتکـەی یەکـسـمـی مێوینـە، نیرگـزە: ۲) چەکـسـەرە [ف] ۱) برجستگی فرج ستور؛ ۲) سبزهٔ تازه سر برآورده.

زیلو: بەلاسی لە دەزوی لوکە [ف] فرش نخی، زیلو.

زیلّو: ۱) هەزارپێ؛ ۲) زەروُ، زالّو [ف] ۱) هزارپا: ۲) زالو.

زیلە: ۱) زللە، شەق، شەقام. شەقازللە: ۲) زیندوی چکوّلە: (ئەم هەزارە **زیلەی منالان**)؛ ۳) زبل: ۴) وردە ئاگری ناو خوّلەمێش [ف] ۱) سیلی؛ ۲) جاندار کوچك؛ ۳) صدای زیر: ۴) اخگر زیر خاکستر.

زیلەمو: وردەئاگری ناو خوّلەمێش [ف] اخگر زیر خاکستر.

زیلی: ناوی چەند تیرەی کوردە [ف] نام چند تیره از عشایر کرد.

زیلی: بریتی لە دل [ف] کنایه از قلب.

زیمکـە: گوندیکی کوردستانە بەعسی ویرانی کردوە [ف] از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.

زین: جلیکی پشنی ئەسب کە لە دارو چەرم دەکرێ و دەکەوێتە بن قوُنی سوار [ف] زین.

زینا: گانی نارەوا [ف] زنا.

زینـات: ۱) نازاردەر، بەدفـەڕ: ۲) زلم، زولم، ناهـەقی [ف] ۱) موذی، بدجنس؛ ۲) ستم.

زیناتکار: زالم [ف] ستمکار.

زیناح: زینا [ف] زنا.

زیناع: زینا [ف] زنا.

زینان: بەندیخانە، زندان، حەبس‌خانە [ف] زندان.

زینانـوان: بەنـدی‌وان، ئەوەی بەسەر گیـراوان لە حەپسـا ڕاده‌گا [ف] زندانبان.

زینانەوان: زینانوان [ف] زندانبان.

زینپوّش: سەرجلی زین، پارچەیەك کە بەسەر زیندا دەگیرێ [ف] پارچەای که بر زین اندازند.

زینج: چەنە، چەناگە، ئەرزینگ [ف] چانە.

زینچك: زنجك [ف] نگا: زنجك.

زینچکاو: زنجکاو [ف] نگا: زنجکاو.

زیندان: زینان [ف] زندان.

زیندانەوان: زینانوان [ف] زندانبان.

زیندرو: کەسیّ کە زین دروس دەکا [ف] سرّاج.

زیندك: گیاندار، جانەوەر، بەرانبەری مردگ [ف] زنده.

زیندگ: زیندك [ف] زنده.

زیندو: ۱) زیندك؛ ۲) بریتی لە سپیّ و کێچ لە لەشی بنیادەمدا: ۳) ملەی کێو. بسنو [ف] ۱) زنده؛ ۲) کنایه از شپش و کك در لباس؛ ۳) گردنهٔ کوه.

زیندوبوُنەوە: ڕاست‌بوُنەوە لە پاش مردن [ف] باز زنده شدن.

زیندوُر: زیندرو [ف] سرّاج.

زیندەبەچاڵ: گیانداریّ کە بە زیندوُیی لە خاکدا بنیژریّ [ف] زنده‌به‌گور.

زیندەبەگوّر: زیندە بەچاڵ [ف] زنده به‌گور.

زیندەگی: ڕابواردنی تەمەن [ف] زندگی.

زیندەماڵ: نازەلّ و ماڵات [ف] احشام، دام.

زینـدەوار: ۱) زیندەماڵ؛ ۲) گیان لەبەر بە گشتی: (**زیندەوار** لە ولاّتدا نەما) [ف] ۱) نگا: زیندەماڵ؛ ۲) جانور عموماً.

زینـدەوەر: ۱) زینـدەمـاڵ؛ ۲) زینـدەوار؛ ۳) زینـانـوان [ف] ۱) نگـا: زیندەماڵ؛ ۲) نگا: زیندەوار؛ ۳) زندانبان.

زیندی: زیندو ف زنده.

زیندی‌خۆر: برێنی له پیاوی خوێنمـژو زاڵم. پیاوخـۆر ف کنایه از ستمکار، خون‌آشام.

زینکۆ: لوتکه‌ی پێشی زین، قه‌ڵپوز ف زین کوهه. قربوس.

زینگ: زیندو ف زنده.

زینگانی: ڕابواردنی ته‌مه‌ن، ژیان ف زندگانی.

زینگله: زه‌نگه‌ته‌نرێ. نلبسك ف نلسك.

زینگه‌چاڵ: زینده‌به‌چاڵ ف زنده‌به‌گور.

زینگه‌وبوُن: زیندوبونه‌وه ف دوباره زنده شدن.

زینگی: زینگانی ف زندگانی.

زینو: ۱) مله‌ی کێو، بسنو؛ ۲) زیندو ف ۱) گردنهٔ کوه؛ ۲) زنده.

زینه: ۱) زیندی، زیندو؛ ۲) دڕکه‌زی، زی؛ ۳) ژن ف ۱) زنده؛ ۲) نوعی خاربن؛ ۳) زن.

زینه‌ماڵ: زینده‌ماڵ ف احشام، دام.

زینی: ۱) مله‌ی کێف، بسنو؛ ۲) نبخی موُناش، گوێزان؛ ۳) گوندێکه له کوردستـــان به‌عسی وێران کرد ف ۱) گردنـهٔ کوه؛ ۲) استـره، تیغ مونراش؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

زیو: ۱) زیف؛ ۲) جیوه، کانزایه‌کی بزۆزی شله هه‌رهه‌دا نادا؛ ۳) ده‌نگی به‌چکه‌مه‌لی بچوك ف ۱) نقره؛ ۲) جیوه؛ ۳) صدای جوجه پرندهٔ کوچولو.

زیڤ: ۱) زیف؛ ۲) بانگیشتنی به‌کۆمه‌ڵ ف ۱) نقره؛ ۲) مهمانی برای همه.

زیوا: گوڵێکی سپی‌و جوان‌و بۆن‌خۆشه، زه‌نبه‌ق ف گل‌زنبق.

زیوار: زینگانی ف زندگی.

زێوار: به‌ڕاوێز ف کناره. حاشیه.

زێوارگرتن: په‌راوێز لێ نان ف حاشیه دوختن.

زیواره: تێواره ف هنگام عصر.

زیواڵ: نیتوڵ، نیناڵ، بزگوڵ ف نراشه و پرز لباس کهنه.

زیـوان: ۱) زیڤان؛ ۲) بزاو، له جێ نه‌کـان خواردن ف ۱) نگا: زیڤان؛ ۲) جنبش، نکان.

زێوان: زێده‌وان، ناگاداری گۆڕستان ف نگهبان گورستان.

زیوانن: بزواندن، نه‌کاندن ف جنباندن، نکاندن.

زیوۆر: زیلو، هه‌زاربێ ف هزارپا.

زێوکا: ناوی دوگوندی کوردستانه به‌عسی وێرانی کردن ف دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

زێوکفت: ۱) به زێو سواغ دراو؛ ۲) ڕه‌نگی وه‌ك زێو لێدراو ف ۱) سیم اندود؛ ۲) به رنگ نقره رنگ شده.

زێوکه: گوندێکه ف نام دهی است.

زیـوه: ۱) بزاو، جوڵـه، بزاڤ؛ ۲) زیو، ده‌نگی به‌چکـه‌مـه‌لی سـاوا ف ۱) حرکت؛ ۲) صدای جوجهٔ نوزاد.

زێوه: ۱) چاك‌و پیر، گۆڕی پیاوچاکان، زیاره‌تگه؛ ۲) ناوی چه‌ند گوندو چه‌نـد مه‌ڵبـه‌ندێك له کوردستان ف ۱) گور اولیاء، زیارتگاه؛ ۲) نام چند دهکده و چند منطقه در کردستان.

زیوه‌زیو: جیکه‌جیکی جوجکه‌مه‌لان پێکه‌وه ف صدای جوجه‌ها با هم.

زێوه‌وان: زێده‌وان، زێوان، پاسه‌وانی گۆڕستان ف پاسبان گورستان.

زێوێ: گونـدێکی کوردستـانـه به‌عسی وێرانی کرد ف روستـایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

زیویان: جوڵان، بزوان ف تکان خوردن.

زێوین: دروس کراو له زێو ف سیمین. ساخته از نقره.

زی‌یه: زی، دڕکه‌زی، زینه ف نوعی خاربن.



ژ

ژ: بێشگرێکه بەواتا: جیابوون دەگەیەنێ: (جلکێ ژ خۆ کەواتا: لەبەر خۆتی فرێ دە)، جه ف ان ز.

ژا: ١) هێنانەوەی ناڵف‌و جاوبنەوەی، کاوێژ، فاویش؛ ٢) لەوێ، لەوێوە؛ ٣) با، بان ف ١) نشخوار؛ ٢)آنجا، از آنجا؛ ٣) یا.

ژار: ١) زار، نزار، نەخـۆش‌و لاواز؛ ٢) نەدار، بێ‌ماڵ، دەستەنگ، هەژار؛ ٣) زەهر؛ ٤) هەڵقرچاو، نێك نر بنجاو ف ١) زار، نزار؛ ٢) بینوا، فقیر؛ ٣) سمّ؛ ٤) چروك شده، پژولیده.

ژاراو: ١) زەهری تراو، زەهراو؛ ٢) پاشاو ف ١) زهر مایع؛ ٢) پسابه.

ژاراوا: ناوی گوندێکه ف نام دهی.

ژاراوی: نیکەڵ بە زەهر ف زهرآلود.

ژاراوێ: ژاراوا ف نگا: ژاراوا.

ژاربەر: دەرمانی دژی زەهر ف پادزهر.

ژارخانە: جێگەی بەخێو کردنی بێ‌ماڵ‌و حاڵان ف نوانخانه.

ژاردار: زەهردار ف سمّی.

ژاردان: دەرماندواکردن ف سمّ خورانیدن، مسموم کردن.

ژارقەندە: خلْنەی جگەرە ف نیکوتین، جرم سیگار.

ژارقەنگە: ژارقەندە ف نیکوتین، جرم سیگار.

ژارقەنە: زارقەندە ف نیکوتین، جرم سیگار.

ژارك: ١) زەگەکـەنگر؛ ٢) بنج‌ومۆر، هەرچی ساڵی نر هەڵدانەوە ف ١) ریشۀ کنگر؛ ٢) هر ریشه‌ای که در خاك می‌ماند و باز سبز می‌شود.

ژارماسی: گیابەکـە دەیکـوتن دە چەمی دەکەن ماسیان گێژ دەکا ف گیاهی است.

ژاروژەنـگ: ١) نەخـۆشی لەمردن؛ ٢) پشێـوی‌و ناژاوەی ناوخۆ ف ١) بیمار مردنی؛ ٢) آشوب خانگی.

ژاری: ١) فەقیری‌و نەداری؛ ٢) گریان و ناڵین ف ١) بینوایی؛ ٢) گریه و زاری.

ژاری هەلایل: ژەهری هەلایل، زۆر تاڵ‌و هۆی بێ مردن ف کنایه از سم بسیار تلخ.



ژاژ: ١) چیت، چینـك، فەمیش، فامیش؛ ٢) چەڵاکی مازونەکاندن؛ ٣) گیابەکی بۆن خۆشـە دەگەڵ پەنیر و شیرێژی دەکـەن ف ١) نی؛ ٢) چوب بلند مازوچ‌نکانی؛ ٣) گیاهی خوشبو که با پنیر و شیراز آمیزند.

ژاژك: جاچکە، بنێشت ف سقز.

ژاژکە: ژاژك، جاچکە ف سقز.

ژاژوفەڕ: شکۆو پابەبەرزی ف جلال و عظمت.

ژاژوك: ١) چینەلان، قامیشەڵین؛ ٢) ناوی گوندێکه ف ١) نیزار؛ ٢) نام دهی است.

ژاژەڵان: ١) ژاژوك؛ ٢) ناوی گوندێکه لە کوردستـان ف ١) نیزار؛ ٢) روستایی در کردستان.

ژاژی: سیراج، شیرێژ ف شیراز.

ژاژی ڕۆن: ١) شیرێژو ڕۆن؛ ٢) چێشتی ژاژی که دەگەڵ ساواری ورد لێ دەنرێ ف ١) کره و کشك؛ ٢) آش شیراز با بلغور.

ژاژی رۆن: ١) ژاژی ڕۆن؛ ٢) چیشتیکه دەگەڵ وردەساوار لێ دەنرێ ف ١) نگا: ژاژی رون؛ ٢) آشی که با ریزۀ بلغور سازند.

ژاعر: ژەهر، زەهر ف زهر، سم.

ژاعر پیایش: ١) ناڵ وەك ژەهر لێهانگ؛ ٢) گنخان؛ ٣) بریەنی لە دژواری کار ف ١) تلخ مانند زهر؛ ٢) مواد خوراکی فاسد شده؛ ٣) کنایه از دشواری کار.

ژاعرداَبش: دەرمان خوارد کراو ف مسموم شده.

ژاعر کەردش: بە سندان‌و فورنی کرد ف کوفنش کرد، مقابل نوش کرد.

ژاعری: ژەهراوی لبکی جانەوەر ف زهر دهان جانور.

ژاعریاماری: ژەهرە ممار ف زهرمار، دشنامی است.

ژاعرین: ناڵ وەك ژەهر ف تلخ مانند زهر.

ژاعرینی: تاڵایی وەك ژەهر ف تلخ مانند زهر.

ژاك: هەوەڵ شیر، ژەك، فرچك، فرێشك ف آغوز.

ژاکان: سیس‌بوون، چرچ‌بوون ف پژمردن، پژولیدن.

ژاکاندن: چرچاندن، سیس کردن ف پژولاندن، پژمرده کردن.

ژاکانن: ژاکاندن ف نگا: ژاکاندن.

ژاکاو: چرچاو، سیس هەڵگەڕاو ف پژمرده، پژولیده.

ژاکیاگ: ژاکاو ف نگا: ژاکاو.

ژاکیان: ژاکان ف نگا: ژاکان.

ژاڵ: ١) زار، ژەهـر؛ ٢) کون، جێ: (هـەنگـە **ژاڵ** وانـا: جێگـەی مێشەنگوین) ف ١) زهر، سمّ؛ ٢) جای، لانه.

ژاڵە: لۆرك، لۆلك، لۆیڕ، ڕۆڵك ف خرزهره.

ژاڵـەسەفەری: گوندێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.

ژام: چام، زەنگی کلیسا ف ناقوس کلیسا.

ژامکوش: مجێوری زەنگی کلیسا ف ناقوس‌زن کلیسا.

ژان: ١) ئێش، ئازار؛ ٢) دەردی منـداڵبوون؛ ٣) نەخـۆشی؛ ٤) ماست بوونەدۆ؛ ٥) مەشکـە ژاژاندن؛ ٦) زام ف ١) درد؛ ٢) درد زایمان؛ ٣) بیماری؛ ٤) دوغ شدن ماست؛ ٥) بهم زدن مشك؛ ٦) ناقوس.

ژانازراف: نەخۆشی سیل‌ودیق ف بیماری سل.

ژاندار: ١) بەئێش؛ ٢) نەخۆش؛ ٣) چەکدار ف ١) دردآلود؛ ٢) بیمار؛ ٣) مسلّح.

ژاندن: هێنان‌وبردنی مەشکە بە پاڵپێوەنان ف بهم زدن و تکان دادن مشك.

ژان زۆر: ژان‌هاتنی ژن لە منال بوونا ف درد زایمان.

ژان ئەتیش: تووشی نەخۆشی هاتن ف دچار بیماری شدن.

ژان کـردن: ١) ئێشانی ئەندام؛ ٢) زگ‌ئێشە: (منالەکەم **ژانـی کردوە**)؛ ٣) برێتی لە ماندگ بوونی زۆر: (هێنـدم غاردا **ژانم کرد**) ف ١) درد گرفتن اندام؛ ٢) شکم درد، دل درد؛ ٣) کنایه از خستگی بسیار.

ژان کەردش: تووشی نەخۆشی هاتن ف دچار بیماری شدن.

ژان گرتن: ژان‌زۆر ف درد زایمان.

ژانۆ: بنیادەمی نەخۆش ف بیمار.

ژان‌وبرك: ژان دەخاڵیگە وەستان ف احساس درد در نهیگاه.

ژان‌وژۆر: ژانی کەمێ بەرلە منال بوون ف درد زایمان کمی قبل از زادن.

ژانەزراف: دەردەباریکە، سیل‌ودیق ف بیماری سلّ، دق.

ژانەهوبرك: ژانی ژن سـەرلە هەوەڵەوە ف درد زایمان در ابتدا.

ژانین: ١) ئێشـان، ئازار پێ‌گەیشتن؛ ٢) نەخـۆش کەفتن ف ١) درد گرفتن؛ ٢) بیمار شدن.

ژانینی: ژانین ف نگا: ژانین.

ژاو: ١) ماستی بەدۆبووگ دە مەشکەدا؛ ٢) کاوێژ، ژا ف ١) ماست دوغ شده در مشك؛ ٢) نشخوار.

ژاوای: جاوین، جوین ف جو بدن.

ژاوە: ١) دەنگـی بەق، قرەی بۆق؛ ٢) ناوی ڕوون ف ١) آواز قورباغـه؛ ٢) آب صاف.

ژاوەڕۆ: ١) چۆمی هەمیشەڕوون؛ ٢) مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ١) رود همیشه صاف و گوارا؛ ٢) منطقه‌ای درکردستان.

ژاوەژاو: ١) دەنگی تێکەڵاوی بۆقان؛ ٢) برێتی لە ژەنازەنا ف ١) صدای درهم آمیختهٔ قورباغه‌ها؛ ٢) کنایه از جنجال و همهمه.

ژاویا: جوراو، جاوباو ف جویده.

ژاویای: ژاندنی مەشکە ف بهم زدن مشك.

ژاویـن: ١) جاوین، جوێسن، جوین؛ ٢) کاوێـژکردن ف ١) جو بدن؛ ٢) نشخوار کردن.

ژای: یا، بان ف با.

ژایسە: ژاوباو، جاویاگ ف جویده.

ژاییە: ژاوبا، جاویاگ ف جو بده.

ژبا: لەکن، لنك، لجەم ف در نزد.

ژباربوون: بێچوهێنان، منال‌بوون ف زاییدن.

ژبارچوون: بێچو لەبەر چوون، بێچو بەمردوویی هاتنە دنیا ف سقط کردن جنین.

ژبل: جگە لە ف بەغیر از، بجز.

ژبن: بەتەواوی، بێ‌ئەولاولا ف قطعاً، حتماً.

ژبنی: هەرگیز: (ابرۆ **ژبنی** فرۆنن نینه) ف هرگز.

ژبۆ: بۆ خاتری، لەبەر ف از برای.

ژبۆنا: لە سۆنگەی، بە هۆی ف به امید.

ژبـەر: ١) لەبـەر، بۆخـاتری، سەبارەت بە؛ ٢) دەرس یان شیعری بێ کاغەزو لەبەرکراو ف ١) از برای، بەخاطر؛ ٢) از بر، حفظ.

ژبەربرن: پیزە لەبەر فرێدان، منال لەبەر بردن ف سقط جنین کردن به عمد.

ژبەرچی: بۆچی، لەبەرچی ف بەچه دلیل.

ژبەرخۆ: هەر لە خۆوە، لە خۆبەوە ف خود بخود.

ژبەردەرینان: لەژێر دەرخستن ف روآوردن چیزی.

ژبـەر ڤاژیڤـە: ١) بە پێچـەوانە؛ ٢) بەلای ناوەژۆدا ف ١) بشت و رو، وارونه؛ ٢) سرازیر به صورت وارونه.

ژبەرڤە: لە بریکاری ئەو، لەباتی ئەو ف بەجای او.

ژبەرڤەچوون: لە سەر کار مانەوە، دەس هەڵنەگرتن ف لجاجت کردن.

ژبەرڤەکرن: ١) لە بەرخۆ داکەندن؛ ٢) ڕووت کردنەوە ف ١) از تن خود درآوردن؛ ٢) لخت کردن.

ژبەرڤەکشیان: پاشەکشە کردن، خۆ کێشانەوە ف کش آوردن عضلات برای رفع خستگی.

ژبەرڤی قالی: هەر بۆ ئەوەندە ف فقط برای این حرف.

ژبەرڤێ یەکێ: نالەبەر ئەم شتە ف به این دلیل.

ژبەر کرن: ١) لەبەر کردنی دەرس‌و شتی تر؛ ٢) لەبەر داکەندن؛ ٣) بوونە هۆی بەر نەهێنانی درەخت ف ١) حفظ کردن؛ ٢) از تن درآوردن؛ ٣) مسبب ثمر ندادن درخت شدن.

ژبەرولۆ: لەبەر شتێکی ئاوا ف بەخاطرِ چنین چیزی.

ژبەر هندە: جا لەبەر ئەوە، کەوا بو ف حالا که اینطور است.

ژبەرهنگی: لەبەر ئەوە، بۆ خاتری ئەم کارە ف به این دلیل.

ژبەرهەڤ: ١) بەرانبەر بە یەك؛ ٢) لە بەرانبەردا ف ١) برابر هم؛ ٢) در

روبرو.

ژبیرچوُن: لە یاد دەر چوُن، لە بیر چوُن [ف] فراموش شدن.

ژبیرڤەچوُن: لە هوش چوُن [ف] فراموش شدن.

ژبیرکرن: لە بیر چوُن [ف] فراموش کردن.

ژبیرکەتن: لە بیر دەرچوُن [ف] فراموش شدن.

ژپارزە: لە سالی پارەکەوە [ف] از پارسال.

ژپلقە: بێ خوٚ گرتن، بێ درەنگ کردن [ف] بلا درنگ.

ژپێوە: بەپاوە، نە بە روٚنشتن [ف] ایستاده.

ژجی چوُن: ١) وەرگەڕانی ئەنـدام؛ ٢) لە شوێن خوٚ روٚیشتن [ف] ١) دررفتگی مفصل؛ ٢) ترک محل کردن.

ژچ: لەچی، بوٚچی، بوٚ [ف] چرا.

ژچە: لەچی، بوٚچی، لەبەر چی [ف] چرا.

ژچەك کرن: چەك لێ ساندن [ف] خلع سلاح کردن.

ژچی: لەبەر چی [ف] چرا.

ژحیل کەتن: ناقەت نەمان [ف] از نا افتادن.

ژخو: ١) نەتێشت؛ ٢) ناها، کەوابە [ف] ١) هیچ؛ ٢) پس اینطور.

ژخوچوُن: ١) لەهوش چوُن؛ ٢) هەرسەربە خوٚ روٚیشتن [ف] ١) از هوش رفتن؛ ٢) در مسیر خود رفتن.

ژخوٚدانین: لەخوٚ کردنەوە [ف] از خود دور کردن.

ژخوٚکردن: لەبەرخوٚ داکەندن [ف] لباس از تن خود کندن.

ژخوٚکرن: ژخوٚکردن [ف] لباس کندن.

ژدل: بەڕاستی، لەدڵەوە [ف] از ته دل، بی تعارف.

ژدوُرڤە: لە دوُرەوە، دور بەدەور [ف] از دور، از فاصلهٔ زیاد.

ژدەرد: لە داخی، لە حەیفی [ف] از حیف.

ژدەرڤە: ١) لە هەندەرانەوە؛ ٢) لە دەرەوەی ماڵ، لە دەرەوەی ناوایی [ف] ١) از خارج؛ ٢) از بیرون از خانه.

ژدەست: لە سوٚنگەی، بەهوٚی [ف] به امید.

ژدەست چوُن: لە کیس چوُن، زایە بوُن [ف] ضایع شدن.

ژدیل: فەرەبو، بژاردنەوە [ف] گوٚڕینەوە.

ژدیلا: دوسبەی، دوسبحەی، دوسو [ف] پس فردا.

ژریژ: مز، فەلاّیی [ف] ارزیز، قلع.

ژزودە: هەرلە مێژەوە، لەزوُوا [ف] پیش از این.

ژزیلك: جزیلك [ف] جزغاله.

ژژو: جانەوەرێکە جکوٚڵە پێستی بڕە لە دڕك. ژوشك، ژیسك [ف] جوجه تیغی.

ژژوك: ژژو [ف] جوجه تیغی.

ژڤژی: ژژو [ف] جوجه تیغی.

ژڤێڤـە: ١) لەوە بەولاوە، دوای ئەوە؛ ٢) لەوێنـا، لەوێڕا [ف] ١) بعد از آن؛ ٢) از آنجا.

ژقەنقە: هێچ نەوێ، بەلانی کەم [ف] حداقل.

ژل: مێورەی باریکی رەز [ف] شاخهٔ باریك تاك.

ژلوق: تێکەڵ پێکەڵ و بێ سەرەو بەرە [ف] شلوغ، آشفتگی.

ژلوقان: ژلوق [ف] شلوغ، آشفتگی.

ژلوقاندن: تێکەڵ و پێکەڵ کردن [ف] شلوغ و آشفته کردن.

ژلوقاو: بەسەربەکا شێواو [ف] شلوغ و پلوغ شده.

ژلوقباگ: ژلوقاو [ف] نگا: ژلوقاو.

ژلوقیان: ژلوقان، ژلوق [ف] نگا: ژلوق.

ژلەژان: شێوان، زانڵەکان لەنەکاو [ف] آشفتن و یکه خوردن.

ژلیقان: پلیخان [ف] له شدن.

ژلیقانن: پلیخاندنەوە [ف] له کردن.

ژلیوان: تێکەڵ پێکەڵ کردن، شێواندن [ف] بهم زدن، آشفتن.

ژلیوە: ئاژاوە، پشێوی [ف] درهم برهمی.

ژلیویان: ژلیوە [ف] درهم برهمی.

ژمار: بژار، بژارە [ف] شمار.

ژمارتن: بژاردن، ئەژمارتن [ف] شمردن.

ژملودن: ژمارتن [ف] شمردن.

ژمـاردە: ١) بژێردراو، حەسێب کراو؛ ٢) هەڵبـژاردەو هەرە چاك [ف] ١) شمرده؛ ٢) برگزیده و ممتاز.

ژمارە: حیساب، بژاردن [ف] شماره.

ژمارەگەر: ١) کەسێ کە دەژمێرێ؛ ٢) کەسێ کە دەڕوانێتە ئەستێران و فاڵ دەبینێ [ف] ١) محاسب؛ ٢) ستاره شناس.

ژماربار: حیساگەر [ف] حسابدار.

ژمژبە: جوڵان و بزوتنەوە [ف] جنبش و حرکت.

ژمنڤە: بە بیرو هزری من [ف] به نظر من.

ژمن وەرە: لەمنەوە [ف] از طرف من.

ژمێرە: ژمارە [ف] شماره.

ژمێژڤە: لەزوەوە، لەمێژینەوە [ف] از قدیم.

ژن: ١) زە، بنیادەمی مێچکـە؛ ٢) جوُتی پیاو؛ ٣) ژاندن؛ ٤) داخستن و پێوە دانی دەرك و پەنجەرە و قفڵ و... [ف] ١) جنس لطیف، زن؛ ٢) همسر مرد؛ ٣) بهم زدن؛ ٤) بستن در و پنجره و قفل و...

ژن ئاپ: ئاموژن، ماموٚژن، براژنی باوك [ف] زن عمو.

ژنانە: هەر شتێ تایبەتی ژنە [ف] زنانه.

ژنانی: پیاوێ کە ناکاری ژنانەی هەبە [ف] مردی که رفتار زنانه دارد.

ژنانیلە: ژنانی [ف] نگا: ژنانی.

ژنانین: ژن هێنان، ژن هاوردن [ف] زن گرفتن.

ژناوژن: پێك گوٚڕینەوەی خوشك یان کچ [ف] معاوضهٔ دختر با خواهر.

ژنایەتی: کەبوانویی، بەرانبەری پیاوەتی [ف] زنانگی، مقابل مردانگی.

ژنباز: پیاوێ کە حەز لە زوٚر ژنان دەکا، داوێن ئەزڕ [ف] زن باز.

ژنبازی: کاری ژنباز [ف] زن بازی.

ژنباڤ: باوەژن، زڕدایك [ف] زن پدر، زن بابا.

ژنبرا: برای ژنی هاوجوُت [ف] برادر زوجه.

ژنبەژن: ژناوژن [ف] نگا: ژناوژن.

ژنبەژنە: ژناوژن [ف] نگا: ژناوژن.

ژن بەمز: بێ ناموُس، دەویت [ف] قرمساق.

ژن بی: بێوەژن، ژنی شوومردگ ف بیوه‌زن.

ژنتی: براژن ف زن برادر، زن داداش.

ژنخال: خالۆژن، ژنلالۆ ف زن‌دایی.

ژنخواز: کەسێ کە بۆ ژنهێنان دەگەڕێ ف کسی که درصدد زن گرفتن است.

ژنخواستن: داواکردنی زن کە بوینە حەلاڵی ف زن گرفتن.

ژن خوشك: خوشکی ژنی هاوجووت ف خواهر زن، خازنه.

ژنخوێشك: ژنخوشك ف خواهر زن.

ژندار: کەسێ کە ژنی هەیەو ژەبەن نبە ف مرد متأهّل.

ژنك: ۱) ژنی پیاو؛ ۲) ژنەکە، فلانەژن ف ۱) همسر؛ ۲) آن زن.

ژنکۆك: ۱) ژنی نانەواو لە ناوەزا؛ ۲) ژنی بێ‌ناوو نیشان.وەك بۆرەپیاگ ف ۱) زن ناقص عقل؛ ۲) زن گمنام.

ژنمام: ژنناپ، مامۆژن، ناموژن ف زن‌عمو.

ژنۆ: لەسەرزا، لەنوێ ف از نو.

ژنۆ: زرانی، نەژنۆ ف زانو.

ژنۆکە: جنۆکە، جند، جندۆکە، نەجنە، نەجندە ف جنّ.

ژنواژن: ژناوژن ف نگا: ژناوژن.

ژنوژنخوازی: خزمایەتی نێوان دوو هۆزیان دوو بنەماڵە ف قرابت سببی میان دو طایفه یا دو خانواده.

ژنومێردایەتی: پەیوەندی نێوان ژن و شوو ف رابطهٔ زناشویی.

ژنهانین: ژن هاوردن ف زن گرفتن.

ژن هاوردن: ناسەرپەیداکردنی بیاو ف زن گرفتن.

ژنەبی: ژن بی ف بیوه‌زن.

ژنەتی: ژنایەتی ف زنانگی.

ژنەفتن: بیستن، بیسن ف شنیدن.

ژنەوا: بیسەر ف شنوا.

ژنەوتن: ژنەفتن ف شنیدن.

ژنەوبن: ژنەفتن ف شنیدن.

ژنهینان: زن هاوردن ف زن گرفتن.

ژنیاگ: ۱) ژاو (مەشکە **ژنیاگە**)؛ ۲) داخراو، پێوەدراو: (دەربا **ژنیاگە**) ف ۱) بهم زده؛ ۲) بسته شده.

ژنیان: ۱) ژاندن؛ ۲) پێوەدانی دەرگاو پەنجەرە ف ۱) بهم زدن؛ ۲) بستن درو...

ژنیای: ۱) خاوەن ژن، ژندار؛ ۲) داخراو ف ۱) متأهل؛ ۲) بسته.

ژنین: ناخنین، پەسناوتن ف آکندن.

ژنێو: جوێن، جنێو، دژمان، دژنام، سخێف، جوون ف دشنام.

ژنیەی: بیستن ف شنیدن.

ژو: ژانی منالبوون ف درد زایمان.

ژۆ: لەبەر نەوە، بۆ بە ف زانکه.

ژوار: نازاری زۆر، ژانی سەخت ف درد زیاد.

ژوان: ۱) پێك‌گەیشتن لە جێگــەیەکی دیاری؛ ۲) چاو بەحــاسنــەم چوونەخەو ف ۱) بهم رسیدن در جای از قبل تعیین شده؛ ۲) چُرت.

ژوانگە: جێگەی بەیەکتر گەیشتن ف میعادگاه.

ژوور: لای سەرو، بەرەژوور ف طرف بالا.

ژوور: ۱) لای سەروو؛ ۲) نوێدە، چاوەخانوو؛ ۳) ناوەوە، ناومال؛ ۴) بەرسبلە ف ۱) طرف بالا؛ ۲) یك باب خانه؛ ۳) تو، داخل؛ ۴) غوره.

ژووران: ۱) بلندابیـان، کێوان؛ ۲) برێنــی لە سەرماهاتن ف ۱) بلندیها؛ ۲) کنایه از موسم سرما آمدن.

ژوورگ: نەفران، بەرەژوورە ف سر بالایی.

ژوورگین: ۱) ژوورگ؛ ۲) نەوی لای ژوورەوە ف ۱) سر بالایی؛ ۲) بالایی.

ژوورنگ: ژوورگ ف سر بالایی.

ژوورو: لای سەرو ف فراز.

ژووریـن: ۱) لای سەروی مەجلیس؛ ۲) ناو نوێدە ف ۱) صـدر مجلس؛ ۲) داخل خانه.

ژوژالك: کالەکەمارانە، گوژالك ف هندوانهٔ ابوجهل.

ژوژان: بوژان، وەگوڕهاتن ف سرحال آمدن بعد از بیحالی.

ژوژانن: هێنانەوەگوڕ ف سرحال آوردن.

ژوژانەوە: بوژانەوە ف نگا: ژوژان.

ژوژو: ژژو، ژژوك ف جوجه‌تیغی.

ژوژی: ژژو ف جوجه‌تیغی.

ژوژیاگ: وەگوڕهاتو، بوژاوە ف سرحال آمده، تجدید نیرو کرده.

ژوژیان: بوژانەوە، ژوژان ف نگا: ژوژان.

ژوشك: ژژو ف جوجه‌تیغی.

ژوڤان: پەژیوان، پەشیمان، پیژەوان ف پشیمان.

ژوڤە: جبوە ف زیبق، جیوه.

ژول: ۱) ژاکان؛ ۲) بزاو ف ۱) پژمردن؛ ۲) حرکت.

ژولسە: ۱) ژاکاو، سیس هەڵگەڕاو؛ ۲) پەشێو، پەرێشان ف ۱) پژمرده؛ ۲) آشفته‌حال.

ژوڵە: بزاو، بزوتن، جم، جوڵە ف جنبش، حرکت.

ژولیاگ: ژاکاو، سیس هەڵگەڕاو ف پژمرده، ژولبده.

ژولیان: ژاکان ف پژمردن.

ژوم: کاتی دیاری کراو، جەم، زۆرتر بۆ دەمی نان خواردن دەگوترێ ف وقت معین، اکثراً وعدهٔ غذا را گو بند.

ژوون: جوێن، جنێو ف دشنام.

ژوونی: نەژنۆ، زرانی، ژنۆ ف زانو.

ژوی: جبوەی دارو گیا ف انگم.

ژە: ۱) جە، جێگـە، شوێن: (نەنگـژە)؛ ۲) ژوخلەی بادراو بۆ کەوان ف ۱) جا؛ ۲) زه کمان.

ژەبەژ: جەبەژ، جەبەش، شفتی، هەنی، شووتی،زەبەژ ف هندوانه.

ژەحر: زەهر ف سمّ، زهر.

ژەرەژ: کەو، مەلێکی گۆشت خۆشی جوان و ڕەنگینە لە کۆتر زلترە ف کبك.

ژەرەك: زیپکە، زیرکە ف جوش بر پوست.

ژەڤ: لەیەکتر، ژهەڤ: (ئەڤ دوبەڤ دچوون، **ژەڤ** فەنبان) ف از

بکدبگر.

ژەڤ کەتن: نەواو کۆن بوون و زِزان: (جلکێن نە ژەڤ کەتی بە) ف کهنه شدن و فرسودن.

ژەڤەك: نێوان، مابەین ف بین.

ژەقنە: زەقنە ف نگا: زەقنە.

ژەقنەبوت: زەقنەبوت ف نگا: زەقنەبوت.

ژەقنەپوت: زەقنەبوت ف نگا: زەقنەبوت.

ژەقنەموت: زەقنەبوت ف نگا: زەقنەبوت.

ژەقنەموت کردن: وشـەیەکـە بۆ خواردنی کەسێکی ناخۆشەویست دەگوترێ ف کلمەای بجای کوفت و زهرمار کردن.

ژەك: ۱) فرچك، هەوەڵشیر؛ ۲) زیپوقی چاو؛ ۳) نیوەگەیشتو، فەریك، بۆ گەنمـە شامی فەریك دەگوترێ ف ۱) آغوز؛ ۲) ژفك، فی چشـم؛ ۳) نیم رسیدهٔ دانهٔ بلال.

ژەلم: ۱) سیسی، ژاکان؛ ۲) ناوی بە نویژو لیلێ ف ۱) پژمردگی؛ ۲) آب کدر.

ژەلمۆا: باش نەجاوینی خۆراك ف نمام نجویدن خوراك.

ژەلمـسە: ۱) زولسە، ژاکاو؛ ۲) شێوباو ف ۱) پژمردە؛ ۲) آشفته.

ژەلمو: تەمەڵ، نەوەزەل، سست ف تنبل، لش.

ژەم: جەم، زوم ف وعدهٔ خوراك.

ژەم بوردو: ژەمی خواردن لە دەست چوگ ف محروم از غذا در وعدهٔ غذا.

ژەم بوردە: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەممردو: جەم مردو ف نگا: جەم مردو.

ژەمك: جەمك، نەوەندە ماسەنەی جارێ دەکرێنە مەشکەوە ف نگا: جەمك.

ژەمەن: ۱) جەمەنان، خواردن لە کاتی دیاری کراو؛ ۲) مایەی ژیان، بژیو ف ۱) وعدهٔ غذا؛ ۲) قوت، مایهٔ زندگی.

ژەمەن بردە: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەن بگردگ: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەن بوردو: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەن بوردە: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەنە: زەمك، جەمك ف نگا: جەمك.

ژەن: ۱) پاشگـر بەواتـا: لێدەری نامـرازی مۆسیقـا: (دەف ژەن، کەمـانچـەژەن)؛ ۲) پاشگر بەواتـا: ژێن، نەوی شتی زادەنلەکێنێ: (مەشکەژەن)؛ ۳) بنەمای وشـەی ژەنین راناو نەکاندانی ژان و ناوفەد، حینچکـە، فنچك: (نێرەکە لە مێوینەکەی دەژەنی)؛ ۴) داخەر، پێوە دەر: (درگاکـەی ژەنی)؛ ۵) شی کردنـەوەی هەلاجی ف ۱) پسوند بەمعنی نوازنـده؛ ۲) پسـونـد بەمعنی بهم زننـدهٔ منك؛ ۳) کلەزنی، جنبیدن کمر در جماع؛ ۴) کسی کە در و غیرە را می‌بندد؛ ۵) کار پنبەزن.

ژەنـدن: ۱) موسیقا لێدان؛ ۲) زاندنی مەشکە؛ ۳) حینچکەدان، فنچك لێدان؛ ۴) داخستن و پێوەدانی درگا؛ ۵) بردنـەنـاو، نێخستن؛ ۶) پێ کردنی ئاگر ف ۱) نواختن؛ ۲) بهم زدن؛ ۳) کلەزدن در جمـاع؛ ۴) بستن وبرهم آوردن؛ ۵) داخل کردن؛ ۶) افروختن.

ژەنـگ: ۱) چلکی سەر کانـزا؛ ۲) بەڵایەکی گەنمە کە ماکێکی رەشی ئامال‌سوری لێ دەنیشێ ف ۱) زنگار؛ ۲) آفتی برای گندمزار.

ژەنگار: ۱) چلکی سەر کانزا؛ ۲) رەنگی کەسکی تاریك؛ ۳) مەلبەندێکە لە کوردستان ف ۱) زنگار؛ ۲) رنگ زنگاری؛ ۳) منطقەای در کردستان.

ژەنگاری: ۱) جۆرێ هەنجیر؛ ۲) بەرەنگی ژەنگار؛ ۳) خەڵکی وڵاتی ژەنگار ف ۱) نوعی انجیر؛ ۲) بەرنگ زنگار؛ ۳) اهل منطقهٔ «ژەنگار».

ژەنگاسن: ژەنگی ئاسن ف زنگ آهن.

ژەنگاڵ: ۱) زەنگاڵ، بەلەك‌پێچ، زەرگاڵ؛ ۲) مۆرووی شین، کانزایەکە لە زاخ دەکـا رەنگی شینی ناریکە بۆ دەرمان دەشێ، مۆرووەشینە ف ۱) نگا: زەرگاڵ؛ ۲) کات کبود.

ژەنگاڵی: ۱) ژەنگاری، هەنجیری ژەنگاری؛ ۲) بە رەنگی مۆرووەشینە ف ۱) نوعی انجیر؛ ۲) بەرنگ زنگار.

ژەنگاوی: ژەنگ لێدراو ف زنگ‌زده.

ژەنگ‌لێدان: ژەنگ لێ‌نیشتن ف زنگ‌زدگی.

ژەنگن: ژەنگاوی ف زنگ زده.

ژەنگەسورە: ژەنگەسورە ف زنبور درشت سرخ و زرد.

ژەنگ هەڵێنان: ژەنگ لێدان ف زنگ‌زدگی.

ژەنگ هینان: ژەنگ لێدان ف زنگ‌زدگی.

ژەنگی: ژەنگاوی ف زنگ‌زده.

ژەنن: ژەندن بە هەموماناوە ف نگا: ژەندن.

ژەنو: نەژنو، ژنو، زرانی ف زانو.

ژەنوا: ژن‌خوشك ف خواهر زن.

ژەنی: ژن، هەواڵی پیاو ف زن، همسر.

ژەنیای: ژەندن ف نگا: ژەندن.

ژەنین: ژەندن ف نگا: ژەندن.

ژەه: زە، ژە ف زه کمان.

ژەهر: زەحر، زەهر ف سم، زهر.

ژەهراو: ژاراو، ژەهری تراو ف سم محلول، زهر آبکی.

ژەهراوی: تیکەڵاو بە ژەهر ف زهرآلود.

ژەهردار: زەهردار ف دارندهٔ سم، سمّی.

ژەهرەبا: بای سەموون، گڕەبا ف بادسام.

ژەهری: وەك ژەهر ف زهرآسا.

ژەهرین: ژەهردار ف سمّی.

ژهـەڤ کرن: لە بەکتر بێ‌بەش کردن، لێك جیاکردنەوە، ژەڤ کرن ف ازهم جدا کردن، فاصله انداختن.

ژهێزکەتی: لەکارکەوتە، لە توانا و ناقەت؛ کەوتو ف از کار افتاده.

ژی: ۱) زینگی، زینگـانی؛ ۲) پیتی بەسـەر گرتنـەوەو بادانەوەسەر کە لەپـاش وشـەوە دێت: (ئەمژی وانا، ئێمەش)؛ ۳) زیا، ئەمرد ف ۱) زندگی؛ ۲) حرف عطف که در آخر آید؛ ۳) زندگی کرد.

ژێ: ١) ژه، زه، ژەهـ ؛ ٢) بڕین بە تیغ: (سەرژێ کرن وانا: سەربڕین)؛ ٣) بڕێتی لەوانەی بە شێوەی کرمانجی داخێون؛ ۴) پێنی جیاکردنەوە، جه؛ ۵) ناوی پیتێکی ئەلفوبێتکە ف ١) زه کمان؛ ٢) بریدن با تیغ؛ ٣) کنایه از دارندگان لهجهٔ شمالی؛ ۴) حرف جدا کردن، از؛ ۵) نام حرف «ژ».

ژیار: ژیندەگی شارستانیانە ف زندگی شهروندان.

ژیاری: شارستانیەتی ف شهرنشینی، تمدّن.

ژیان: ژی، ژینگی ف زندگی.

ژیاندار: زیندو ف زنده.

ژیاندن: بەخێوکردن، بژیو پێدان ف زندگی‌دادن.

ژیانن: ژیاندن ف زندگی دادن.

ژیانەوە: ١) زیندوبونەوە؛ ٢) بوژانەوە ف ١) باز زنده شدن؛ ٢) سرحال آمدن.

ژێبابۆ: خێوی زاراوەی کرمانجی، ئەوی بەکرمانجی قسە دەکا ف کُرد «کرمانجی».

ژێبوُن: لێ جیابونەوە ف جدا شدن.

ژێحەزکرن: حەزلێ کردن، خۆش‌ویستن ف دوست داشتن.

ژێدەر: ١) بنەما، رەگەزی وشە؛ ٢) بەجگە، جگە ف ١) منشأ، مصدر؛ ٢) بجز.

ژێدەرکەفتن: دەروَست هاتنی کار، پێک‌هێنان ف چیره شدن بر کار، تاب آوردن، به انجام رساندن.

ژیر: ١) بەناوەز، ئاقڵ، زانا؛ ٢) لە گریان بەسکردە ف ١) دانا، عاقل؛ ٢) از گریه باز ایستاده.

ژێر: ١) لای خوارو؛ ٢) بن؛ ٣) بزاوی ژێر بێت ف ١) فرود؛ ٢) زیر؛ ٣) کسرهٔ اعراب.

ژێرئاگرە: دەستەچیلە ف افروزنه.

ژێراخەر: رابەخ ف زیرانداز.

ژێراڤ: بناو، هەر شتێ کە بن ئاو دەکەوێ ف هرچه در آب فرو رود، غوطه‌ور.

ژێراڤك: مەلەی بینە، مەلە دەژێر ئاودا ف شنای زیر آب.

ژێراو: ١) ژێراف؛ ٢) زەهەنـدی ئاوی پیس ف ١) نگا: ژێراف؛ ٢) مجرای فاضلاب.

ژێرئیستیکان: ئالبەکی، دەفری بەلی بن ئیستیکانی چای ف نعلبکی.

ژێربال: ١) بن هەنگڵ؛ ٢) بڕێتی لە پەنابردە ف ١) زیر بغل؛ ٢) کنایه از پناهنده.

ژێربوُن: لە گریان بەس کردن ف از گریه بازایستادن..

ژێربونەوە: ژیر بوُن ف از گریه بازایستادن.

ژێربەران: داری لای خواروی چوارچێوەی دەرگا ف چوب پایین چارچوب در.

ژێربەرەژوُر: لە خوارەوە بۆ بالا ف از پایین به بالا.

ژێربەرەوژوُر: لە خوارەوە بۆ بالا ف از پایین به بالا.

ژێرپیالە: ژێرئیستیکان ف نعلبکی.

ژێرجغارە: ئەبلەکی جگەرە ف زیرسیگاری.

ژێرجگەرە: ژێرجغارە ف زیرسیگاری.

ژێرجلەکی: بەنهێنی، بێ ئەوەی کەس بزانێ ف محرمانه.

ژێرچەم: ١) بەرچاوێری، بەرچاو؛ ٢) دواکەوتە، پەیڕەو ف ١) زیرنظر، زیر مراقبت؛ ٢) پیرو.

ژێرچەناگە: ١) بەرخەبەبە، بەرچێلە؛ ٢) حنسڵ و زەبەری کە بە بەر چەناگەدا دێت؛ ٣) بەرۆی ملپێچ ف ١) غبغب؛ ٢) زیوری که زیر چانه را می‌گیرد؛ ٣) شال گردن.

ژێرچەنە: ژێرچەناگە ف نگا: ژێرچەناگە.

ژێرخان: ئودەی بنەوە لە خانو ف اطاق زیرزمین.

ژێرخستن: ١) دانەبنەوە؛ ٢) بڕێتی لە زیان لێدان و نابوُت کردن ف ١) زیر گذاشتن؛ ٢) کنایه از ورشکست کردن.

ژێردار: ١) داری خوارەوەی چوارچێوەی تەون؛ ٢) پیتێ کە ژێری هەیە ف ١) چوب پایینی دستگاه قالیبافی؛ ٢) حرف مکسور.

ژێردەر: ١) ژێر بەران؛ ٢) پاژنەی دەرگا ف ١) نگا: ژێر بەران؛ ٢) پاشنهٔ در.

ژێردەرانە: ژێردەر ف نگا: ژێردەر.

ژێردەرگا: پاژنەی دەرگا ف پاشنهٔ در.

ژێردەریا: ١) هەرچیەك بتوانێ بە بن بەحردا بڕوا؛ ٢) بنەوەی دەریا ف ١) روندهٔ زیر دریا؛ ٢) زیر دریا.

ژێردەریابی: ژێردەریا ف روندهٔ زیردریا، زیردریایی.

ژێردەس: بەردەستە، گوێ بەفەرمان ف زیردست، فرمانبردار.

ژێردەست: ژێردەس ف نگا: ژێردەس.

ژێردەستان: ١) نوکەران، خزمەتکاران؛ ٢) کەل‌وپەلی بەر دەست لە ماڵدا ف ١) زیردستان؛ ٢) ظروف و اثاثیه که همیشه استعمال می‌شود.

ژێردەستە: ژێردەس ف نگا: ژێردەس.

ژێردەستی: بەرفەرمانی، خزمەتکاری ف زیردستی، فرمانبرداری.

ژێردەسە: ژێردەس ف نگا: ژێردەس.

ژێرڕاخەر: ڕابەخ ف زیرانداز.

ژێرزری: ١) ژێردەریا؛ ٢) خەفەتان، جلی ئاوریشم کە لە بن زرێوە دەبۆشرا ف ١) نگا: ژێردەریا؛ ٢) خفتان.

ژێرزریە: ژێردەریا ف نگا: ژێردەریا.

ژێرزوان: ١) بن زمان؛ ٢) بڕێتی لە بەرتیل ف ١) زیر زبان؛ ٢) کنایه از رشوه.

ژێرزوان چەشتن: بڕێتی لە قسەلێ دەرهێنان ف استمزاج، کنایه از حرف کشیدن.

ژێرزەمین: ١) نوێژی ناوەوەی هەرد، بەرانبەری سەرزەمین؛ ٢) ژێرخان ف ١) لایهٔ داخلی زمین؛ ٢) اتاق زیر زمین.

ژێرزەوی: ژێرزەمین ف نگا: ژێر زەمین.

ژێرزەوین: ژێرزەمین ف نگا: ژێر زەمین.

ژێرزێ: ژێردەریا ف نگا: ژێردەریا.

ژێرسەر: ۱) باڵگە، سەنیر؛ ۲) برێتی لە کەین و بەین: (شتێ لە ژێرسەرِیایە) فا ۱) بالش؛ ۲) کنایه از فکر توطئه.

ژێرقلیان: نانی سەرلەبەیان فا ناشتایی، صبحانه.

ژێرکراس: فانیله. بەرگێ کە *لە ژێر کراسەوە بۆ ناوەقەمزین دەپۆشرێ* فا زیر پیراهن.

ژێرکردن: خافڵاندنی منداڵ تا نەگری فا سرگرم نمودن بچه تا گریه نکند.

ژێرکردنەوە: دەس بێ لە گریان هەڵگرتن فا بچه را از گریه واداشتن.

ژێرکە: ۱) منداڵی عاقڵ؛ ۲) ژژو فا ۱) کودك عاقل؛ ۲) جوجه‌تیغی.

ژێرکەفتن: ۱) لە گەمەدا دۆڕاندن؛ ۲) سەرنەکەوتن لە کاریکا؛ ۳) ناسوُت بوُن فا ۱) در بازی باختن؛ ۲) موفق نشدن در کار؛ ۳) ورشکست شدن در معامله.

ژێرکەلە: منداڵی خوێن‌شیرن فا بچهٔ دوست‌داشتنی.

ژێرکەڵە: ژێرکەلە فا بچهٔ دوست‌داشتنی.

ژێ کەوان: ئەو زێخوڵە بادراوەی تیری بەکەوان پێ داویژرا فا زه کمان.

ژێرکەوتن: ژێرکەفتن فا نگا: ژێرکەفتن.

ژێرکیرە: خزمەتکار فا خدمتکار.

ژێرگ: خوارو، لای خوارو فا پایین.

ژێرگین: ئەوی بن‌بنەوە فا زیرین.

ژێرلچەکی: پرتەپرت فا زیرلبی حرف زدن.

ژێرماڵە: پاشماڵە فا سرابدار.

ژێرو: ۱) ژێرگ؛ ۲) لای قوبلە، جەنوب فا ۱) پایین؛ ۲) جنوب.

ژێروژوُر: ۱) سەرەونخون، قڵپ؛ ۲) برێتی لە کاول بون فا ۱) زیروزبر، واژگون؛ ۲) کنایه از ویران شدن.

ژێرە: زیرە فا زیره.

ژێرە: شتێ ژێرەوە فا چیز زیرین.

ژێرهاڕ: بەردی بنەوەی ئاسیاو فا سنگ زیرین آسیا.

ژێرەخەر: ڕایەخ فا زیرانداز.

ژێرەوژوُر: ژێروژور فا نگا: ژێروژور.

ژێرەوکردن: ژێرکردنەوە فا نگا: ژێرکردنەوە.

ژێرەوکردن: شاردنەوە، وەشارتن فا پنهان کردن.

ژیری: ئاقڵی، زانایی فا دانایی.

ژێری: ژێرو فا پایین.

ژێرین: ژێرگین فا زیرین.

ژیژو: ژژو فا جوجه‌تیغی.

ژیژوْ: ژژو فا جوجه‌تیغی.

ژیژی: ژژو فا جوجه‌تیغی.

ژیشك: ژژو فا جوجه‌تیغی.

ژیڤان: پەژیوان، پۆزمان فا پشیمان.

ژێکرن: ۱) بڕین بە تیغ؛ ۲) جیاکردنەوە فا ۱) بریدن با تیغ؛ ۲) جدا کردن.

ژیکەلە: ژیرکەلە، خونچیلانە، خونچیلە فا کوچولوی دوست داشتنی.

ژێگر: ئەنگوسیلەی سەرپەنجە کە ژێ‌کەوانی پێ دەگیرێ فا زهگیر، انگشتانهٔ تیرانداز.

ژێ گرتن: ۱) لاسا، لاسایی؛ ۲) دزینی هونەر لە هونەرمەندان فا ۱) تقلید؛ ۲) کپی از هُنر هنرمندان.

ژێگیر: ژێگر فا نگا: ژێگر.

ژیل: ۱) زبلەمو، زبلە؛ ۲) بزوتن و جوُلان؛ ۳) ورد، پێچەوانەی درشت: (بن‌ژیل واتا: وردی بن کەوتوُ لە بێژنگ) فا ۱) اخگر زیر خاکستر؛ ۲) جنبش؛ ۳) خرد و ریز.

ژیڵ: ۱) زیلەمو؛ ۲) گوڵی دارمێو؛ ۳) کارا مەیی فا ۱) اخگر زیر خاکستر؛ ۲) شکوفهٔ تاك؛ ۳) مهارت.

ژیلافە: کارا، کارزان فا ماهر.

ژیلاوك: هەوێنی پەنیر، ئامیانی پەنیر، شیلاوك فا پنیرمایه.

ژیڵك: ژیلاوك فا پنیرمایه.

ژیڵلا: ژێرڕا، لە خوارەوە: (دە ژیڵلا هات لە ژوُردا چو) فا از پایین.

ژیلە: ۱) زیلەمۆ؛ ۲) تەرزەی ورد؛ ۳) ورد فا ۱) اخگر زیر خاکستر؛ ۲) تگرگ ریز؛ ۳) ریز.

ژیلەمۆ: زیلەمۆ فا نگا: زبلەمو.

ژیلی: لەرز، لەرزە فا لرزش.

ژیلی عەرد: بوُمە لەرزە فا زلزله.

ژین: زینگی، ژیان، ژی فا زندگی.

ژیو: زیندو فا زنده.

ژیوار: ۱) ڕابواردنی تەمەن؛ ۲) باری ژیان، چۆنیەتی ژین؛ ۳) بژیو فا ۱) زندگی؛ ۲) کیفیّت زندگی کردن؛ ۳) مایهٔ زندگی.

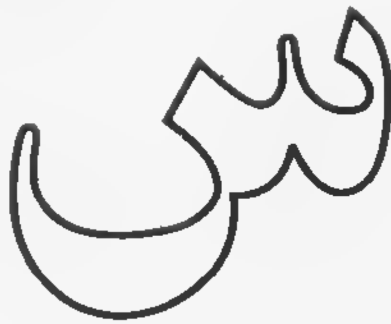
ژیوەر: ژیانی شارستانیانە، ژیاری فا تمدّن، زندگی شهر نشینی.

ژیوەرو: هەڵەسوُنی لەوەڕ پاش باران لە جێی کوێستان فا سر برآوردن علف بعد از باران در ییلاق.

ژێهاتن: شیاوی، لایقی فا شایستگی.

ژێهاتی: ۱) شیاوی کار، لایق؛ ۲) هەڵکەوت، بلیمەت فا ۱) شایسته؛ ۲) نابغه.

ژێ‌یی: کەسێك کە بە زاری کرمانجی داخێوێ فا دارای لهجهٔ «کرمانجی».



س: ١) له دواى وشەو پیتى خەبەردانـە: (ئەمەس)؛ ٢) پیتى بێدەنگ کردن: (س هیچ دەنـگ مەکە) ف ١) ادات خبر است؛ ٢) خاموش باش، هیس.

سا: ١) کات، دەم، (ئەو سا جوان بوم)؛ ٢) کەوابو، نیتر: (سا منیش دێم)؛ ٣) عاسمـانى بێ‌هەور: (ساماڵ)؛ ٤) سێبەر: (لە ساى چناران)؛ ٥) برێتى لە دالْدە، بەناى بەتابەر: (لە ساى تۆدا حەساینەوە)؛ ٦) سواو، لوس بوگ: (کـاورایێ سانەقلە واتا: عەقلى سواوە)؛ ٧) بۆ: (سامن بشبنە واتا: بۆ من بنێرە، ساچى واتا: بۆچى) ف ١) هنگام؛ ٢) پس، که اینـطور؛ ٣) آسمـان صاف؛ ٤) سایه؛ ٥) کنـایه از پناه پناهنده؛ ٦) ساییده؛ ٧) براى.

سانەقڵ: شبتۆکە، حوڵو نەفام ف خُل، گیج و نفهم.

ساب: ترس، سام، ساو، عەیبەت ف ترس.

سابات: کەپر، ماڵى کویستانى لە چرۆ ف خانهٔ ترکەیى ییلاقى.

ساباق: شوێن‌و جیگەى زۆر بەرفرەوان ف جاى وسیع.

سابخۆر: ورگ بڕى هەزم نەکراو کە نەخۆشین تێرێ ف امتلا.

سابـراوا: گونـدیکى کوردستـانە بەعسى ویرانى کرد ف از روستاهاى کردستان که بعثیان ویران کردند.

سابرێن: نەگە، نێرى ف تکه، شاك، بز نر.

سابڵاخ: سابڵاغ ف نگا: سابڵاغ.

سابڵاغ: ناوى پێشوى شارى مەهابادە، سابڵاخ ف نام سابق شهر مهاباد.

سابـوره: ١) نێرەمـوك، نەنێرنـەمێ؛ ٢) تەختـەى ڕەشى فێرگە ف ١) مُخنّث، خواجه؛ ٢) تختەسیاه مدرسه.

سابون: شتێ کە لە بەزو خوڵەمێشێکى تایبەتى سازدەکرێ‌و چەورى پێ دەشۆن ف صابون.

سابوناقەڵێ: گیایەکە لەناوا کەف دەکا ف گیاهى است کف مى‌کند.

سابوناو: کەفاوى سابون ف کفابهٔ صابون.

سابونچى: سابونکەر ف صابون‌ساز.

سابـونى: ١) مەلێکە بەقەد زاق ڕەنگى بۆرى خوڵەمێشیەو باڵى ڕەشە، قەلـە سابـونى؛ ٢) جۆرێ کۆترى زلى شینى ئاچوخە ف ١) نوعى کلاغ؛ ٢) نوعى کبوتر.

سابین: سابون ف صابون.

ساپ: ١) کۆى سورى خەرمان؛ ٢) بەردى تەنك‌و لوسى گوێ چەم کە منـاڵ گەمەى پێ دەکەن ف ١) تودهٔ غلّه در خرمن؛ ٢) شن صاف و نازك که اسباب بازى کودکان است.

ساپۆك: چەکمە، کەوشى ملدرێژ ف چکمه.

ساپیتك: ١) میچى خانو؛ ٢) کاریتە، دیرەگ ف ١) سقف؛ ٢) بالار.

ساپیته: ١) ساپیتك؛ ٢) لاى هەرەبڵند ف ١) نگا: ساپیتك؛ ٢) بلندترین نقطه.

سات: ١) کات، وەخت؛ ٢) تاو، دەمێکى زۆر کەم ف ١) وقت؛ ٢) آن، لحظه.

ساتاخه: گوڵینگەو ڕیشۆ ف منگوله و پرز.

سـاتـان: ١) کوتـرانى جەڵتوك؛ ٢) برێتى لە دەرپێى ژنان؛ ٣) برێتى له ران‌و سمت: (نـازانى چۆن سمت‌و سـاتـانێکى هەیە)؛ ٤) جۆرێ قوماش ف ١) کوبیدگى شالى؛ ٢) کنایه از تنبان زنانه؛ ٣) کنایه از ران و باسن؛ ٤) نوعى پارچه.

ساتاندن: کوتانى جەڵتوك ف کوبیدن شالى.

ساتف: شێلان بە دەست، کە هەر بۆ هەویر ئێژن ف جلاندن خمیر.

ساتڵ: ١) مەروش، مەنجەڵ؛ ٢) سەتڵ، بەقرەج ف ١) دیگ؛ ٢) سطل.

ساتمە: هەڵەنگوتن، ڕەت‌بردن‌و کەوتن ف سکندرى.

ساتۆر: ١) چەپەچاخ؛ ٢) برێتى لە ئەمەڵى لەش‌گران ف ١) ساطور؛ ٢) کنایه از سست کار و تنبل.

ساتۆرك: چەپەچاخ ف ساطور.

ساتەرى: ژنێ کە کێرى دەسکرد بەکار بهێنێ، کێرمەخەمەر ف زنى که آلت مصنوعى استعمال کند.

ساتى: ١) نەهەمیشەیى، کاتى؛ ٢) پەلە، لەز ف ١) موقّتى، وقتى؛ ٢)

شناب.

ساج: ۱) دەفریکی بەلی قوباوی ئاسنە بۆ نان کردن و بریشکە برزاندن؛ ۲) جۆرێ دارە دارناشان دەکاری دەکەن ف ۱) ساج؛ ۲) نوعی چوب درودگری.

ساجـاخ: گوڵبێنگەو زێشوی زین و جلکی پیاوانە ف منگولە و پرز کنارۀ زین و لباس مردانە.

ساجلەخ: زەنبەریکە لە پرچ دەدرێ ف زیوری کە بر زلف بندند.

ساجوُر: ۱) داریکە بە پەتێك دەخرێتە ملی سەگ، سەمەندۆك؛ ۲) فونوی فیشەك كە دەخرێتە ناو نفەنگی ڕەشاشەوە، خەشاب، دەراغ ف ۱) ساجور؛ ۲) خشاب تبر.

ساجی: نانێ کە بە ساج کرابێ ف نان ساجی.

ساج: ۱) بنەمای ساچان کە واتا: دەگەڵ ڕابواردن؛ ۲) زاغ ف ۱) ریشۀ کلمۀ «ساچان» بەمعنی سازش؛ ۲) زاج.

ساچاخ: ساجاخ ف نگا: ساجاخ.

ساچاخە: ساجاخ ف نگا: ساجاخ.

ساچان: قبوڵ کردن، دەگەڵ ڕابواردن ف سازش، تحمّل کردن.

ساچمە: ۱) گزموُلەمزی ورد کە دەیکەنە ناو نفنگی ڕاو؛ ۲) بریتی لە زیپك بێدادان، فسەی بە تێکول ف ۱) ساچمە؛ ۲) کنایە از منلك.

ساچنای: ساچان ف نگا: ساچان.

ساچ وپەرچەم: موی سەرنویڵی منال کە بۆ جوانی دەیهێڵنەوە ف کاکل بر پیشانی بچە.

ساچی: لەبەرچی، بۆچی ف چرا، برای چە.

ساچین: ۱) ساچان؛ ۲) داریکە وەکو گونبا جوڵا دەکاری دێنێ ف ۱) نگا: ساچان؛ ۲) چوبی است گونبا مانند در بافندگی.

ساحێب: خاوەن، خودان، خێو، خاوەند ف صاحب.

ساحێو: ساحێب ف صاحب.

ساخ: ۱) نەندروس، نەبیمار؛ ۲) ماڵی بێ عەیب؛ ۲) مروی بێ فرۆفێڵ، ڕاست ف ۱) سالم؛ ۲) کالای بی عیب؛ ۳) انسان راست و درست.

ساخت: ۱) دەسکرد؛ ۲) ساچان ف ۱) ساخت؛ ۲) سازش.

ساختمان: خانوبەرە ف ساختمان.

ساختوپاخت: پێك هاتنی نهێنی بۆ کاریك، کەین وبەین ف توافق بر توطئە.

ساختومان: ساختمان ف ساختمان.

ساختە: ۱) درۆ، بوختان؛ ۲) گزی و تەڵەکە ف ۱) دروغ، بهتان؛ ۲) نیرنگ.

ساختەچی: ۱) دەسبڕ، فێڵباز؛ ۲) درۆهەڵبەست ف ۱) کلاهبردار؛ ۲) دروغ پرداز.

ساختەچیتی: دەسبڕی، فێڵبازی ف حیلەبازی، نیرنگ‌سازی.

ساختە کار: ساختەچی ف نگا: ساختەچی.

ساخکردنەوە: ڕۆشن کردنەوەی شتی نەزانراو ف روشن کردن مجهول.

ساخلەم: بێ کەم و کوُڕی ف درست.

ساخور: ڕوتەنی ناو لێرەوار کە ڕۆژ لێی نەدا ف جایی در جنگل کە درخت ندارد و آفتاب می‌زند.

ساخوشك: میوەیێ لەبەر سا وشك کرابێ ف میوۀ در سایە خشك شدە.

ساخەس: داری پڕلق و پۆپ کە سای خەست و پڕە ف درخت انبوە و پرشاخ و برگ پرسایە.

ساخی: ۱) بێ عەیبی؛ ۲) دژی نەخۆشین ف ۱) بی عیبی؛ ۲) سلامت.

سادار: ۱) داری کە سای هەیە؛ ۲) دین، شێت، لیوە ف ۱) درخت سایەدار؛ ۲) دیوانە.

سادانی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

سادر: جێگەی چاندنی نۆ کە بوُبێ بە شەتڵ ف خزانە در اصطلاح کشاورزی.

سادە: ۱) بێ نەخش و خەت، ساکار؛ ۲) دەمـڕوت، لاوی موُ لەڕوُنەهاتگ؛ ۳) بەسە زمان و گێلۆکە؛ ۴) هاسان: (کاریکی **سادە**بە) ف ۱) بدون نقش؛ ۲) امرد، نوجوان بی‌مو؛ ۳) سادەلوح؛ ۴) آسان.

سادە کار: بەسەزمان و گێل ف سادەلوح.

سادەلۆح: سادەکار ف سادەلوح.

سادەلۆك: سادەکار ف سادەلوح.

سادەی: وشـەی هانـەدان، دەسا دەست پێ بکە ف کلمۀ تحریك، پس شروع کن.

سادەیی: ۱) بێ موُیی، بێ نۆکی؛ ۲) بەسـە زوانی، سادەکـاری ف ۱) بی‌مویی؛ ۲) سادەلوحی.

سار: ۱) بەرانبەری گەرم، جابگ؛ ۲) داباربنی بەرد: (سەنگە **سار**)؛ ۳) سەر: (خـاکە**سار**)؛ ۴) جار، شوێن، جێ؛ ۵) حوشتر: (**سارەوان**) ف ۱) سرد؛ ۲) فرود آمدن و بارش سنگ؛ ۳) سر؛ ۴) زار، جای؛ ۵) شتر.

سارا: ۱) چۆڵ، بیابان: (بەجێ نابە دەبێ ڕوکەینە سارا / هەقی ئادابی مەجنونی لە شارا) «مەحوی»؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) صحرا؛ ۲) سارا نام زنانە.

سارانشین: جۆڵەپەرست، دەشنەکی، کۆچەری ف صحرانشین.

سارد: ۱) جایگ، سار؛ ۲) بریتی لە بێ مەیل ف ۱) سرد؛ ۲) کنایە از بی‌رغبت.

ساردآو: ۱) ژێرخـان؛ ۲) قوڵکە لە زەمین بۆ ناو تێدا ساردکردن ف ۱) زیرزمین؛ ۲) سردابە.

ساردآوە: قوڵکەی بن عەرز بۆ ناوساردکردن ف سردابە.

ساردایی: هەستی سەرما ف احساس سردی.

ساردبوُن: ۱) لە گەرمی ڕزگار بوُن؛ ۲) بریتی لە بێ تێلنبفانی ف ۱) سرد شدن؛ ۲) کنایە از بی‌التفاتی.

سارد بوُنەوە: ۱) جابگ بوُنی شتی داغ؛ ۲) بریتی لە ناهومێدبوُن لە کار؛ ۳) بریتی لە مردن ف ۱) سرد شدن گرم؛ ۲) کنایە از رغبت نماندن در کار؛ ۳) کنایە از مرگ.

سارد کردن: هەواساردبوُن ف سرد شدن هوا.

سارد کردنەوە: ۱) شتی گەرم ساردکردن؛ ۲) بریتی لە کوشتن: (بە گوللە **ساردی کردەوە**)؛ ۳) ناهومێدکردن ف ۱) گرم را سرد گردانیدن؛ ۲) کنایە از کشتن؛ ۳) نومید کردن.

ساردوسڕ: ١) زۆرسارد: ٢) زۆر بێ‌مەیل و نارەزوو ف ١) بسیار سرد؛ ٢) بی‌رغبت.

ساردوسڕی: ١) وەختی زۆرسارد: (زستانان له جەنگەی ساردوسڕی‌دا)؛ ٢) بێ‌مەیلی تەواو ف ١) هنگام سرمای سخت؛ ٢) بی‌رغبتی تمام.

ساردوسەرما: وەخت و جەنگەی هەواساردی ف هنگام سرما.

ساردوگەرم: ١) ناوی نبوەگەرم، شلەتێن؛ ٢) دەفرێ کە ناو نا ماوەی زۆر بەساردی بان بەگەرمی زادە گرێ؛ ٣) بربنی له دەرس لەزیان وەرگرتن ف ١) ولرم؛ ٢) نرموس، فلاسك؛ ٣) کنایه از تجارب زندگی.

ساردونیا: ناوی گوڵێکە ف نام گلی است.

سارده: ١) مەرەزەی کەوتبێتە پایزەوە؛ ٢) گیایەکە بەشکڵ له چڵەگەنم دەکا ف ١) شالی که دیر کرده و به پائیز رسیده؛ ٢) گیاهی است شبیه گیاه گندم.

ساردەسندان: ١) جۆرێ نەخۆشی ولاخی بەرزە؛ ٢) وشەیەکە وەك قوزەڵقورت ف ١) نوعی بیماری دام و ستور؛ ٢) کلمه‌ای بجای کوفت و زهرمار.

ساردەسنگان: ساردەسندان ف نگا: سارده‌سندان.

ساردەمەنی: خواردن و خواردنەوەی سارد ف خوراك و نوشابهٔ سرد.

سارساروك: ١) ناوزۆن کەرەوە؛ ٢) چەرخ و فەلەکی گەمەی زاروکان ف ١) حشره‌ای که بر سطح آب در حرکت است؛ ٢) چرخ و فلك.

سارستە: رستەوشەی نانەواو وەك: (پایز دەبگوت...) ف شبه جمله.

سارق: بوخچە، پرێسکە ف بقچه.

سارتکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردنشین که بعثیان ویران کردند.

سارمە: ١) گیایەکە بنه کەی بۆ دەقی چیت بەکار دێ؛ ٢) نەخشی نەقەڵ دروی زین؛ ٣) گوڵبنگەی له ناوریشم و ناڵەزێو؛ ٤) قۆزاخەی پەمۆ؛ ٥) دۆڵمەی گەڵا؛ ٦) جۆرێ هەرمێ ف ١) گیاه سلمه؛ ٢) گلدوزی بر زین؛ ٣) ابریشم با تار نقره نابیده؛ ٤) غوزهٔ پنبه؛ ٥) دُلمهٔ برگ مُو؛ ٦) نوعی گلابی.

ساروج: ناسنی دەسکداری ناگرکێش که ناگری پێ هەڵگێڕ وەرگێڕ دەکەن ف آتش‌کش، چمچهٔ آتش.

ساروخ: چارەکەی سەر ف سرپوش زنانه.

سارۆقامیش: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

سارۆکی: مرۆی زۆر له سەرما تەڵس ف آدم سرمایی.

سارولە: گوندێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

سارومار: بربنی له زۆر بۆگەن: (بۆنی سارو ماری لێ دێ) ف کنایه از بوی بسیار گند.

سارومە: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

سارە: ١) بەرەبەیان، سۆزو؛ ٢) بەیانی رۆژی دوایی؛ ٣) وشنر ف ١) صبح زود، بامداد؛ ٢) فردا؛ ٣) شنر.

سارەزی: سبەی زوو سۆزی، سەرەتای رۆژێ که دێت ف فردا بامداد.

سارەما: مێچكدانی بێچو، مژاندنی بەر له دۆشین بۆ شیرداهان ف مك زدن بچهٔ دام قبل از دوشیدن به‌قصد شیردهی مادر.

سارەوان: وشترەوان، شفانێ دەفەهان ف ساربان.

سارەوانان: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

سارێژ: پڕبونەوەی برین و چابونەوەی ف التیام زخم.

سارێش: سارێژ ف التیام زخم.

ساز: ١) نامرازی موسیقی: ٢) دڵخۆش؛ ٣) دەوڵەمەند؛ ٤) نامادە؛ ٥) بارگەو کەل و پەلی سەفەر؛ ٦) پاشگری بەواتا: دروسکەر ف ١) ساز موسیقی؛ ٢) شاد و سرحال؛ ٣) ثرونمند؛ ٤) آماده؛ ٥) رخت سفر؛ ٦) پسوند به‌معنی سازنده.

سازان: ساچان ف سازش.

سازاندن: ١) پێك هێنانەوەی دو دژ؛ ٢) ئەنجام‌دانی کار ف ١) آشتی دادن مخالفین؛ ٢) انجام دادن.

سازای: دروس کردن ف ساختن.

سازبوُن: ١) نامادەبوُن؛ ٢) دەوڵەمەند بوُن ف ١) آماده شدن؛ ٢) ثرونمند شدن.

سازبەند: ١) سازلێدەر، سازژەن؛ ٢) دەستەی مۆسیقاژەنان ف ١) نوازندهٔ ساز؛ ٢) ارکستر، دستهٔ نوازندگان.

سازدان: نامادەکردن ف مهیا نمودن.

سازشت: ١) ساچان؛ ٢) ناشتی ف ١) سازش؛ ٢) آشتی.

سازڤان: ١) سازبەند؛ ٢) موسیقار ف ١) نوازنده؛ ٢) موزیکال.

سازکردن: ١) نامادە کردن؛ ٢) ڕاست کردن، ناوکردنی کچ بۆ مێرد پێ کردن ف ١) مهیّا نمودن؛ ٢) راضی کردن دختر برای ازدواج.

سازکری: نامادەکراو ف مهیّا.

سازگار: بەنارەزوی مزاج: (ناویکی سازگارە، هەوای زۆر سازگارە) ف موافق طبع، سازگار.

سازندە: ١) زوڕناژەن، سازلێدەر؛ ٢) بربنی له بێ‌شەرم و زمان‌درێژ ف ١) سرنانواز، نوازنده؛ ٢) کنایه از بی‌شرم و زبان‌دراز.

سازنە: سازندە ف نگا: سازنده.

سازوباز: ساخت‌وباخت ف توطئه، تبانی.

سازو سەودا: خەیاڵاتی بڕوبوُچ ف خیال‌پردازی.

سازیان: سازان ف سازش.

سازین: سازان ف سازش.

ساژۆر: ساجوُر ف نگا: ساجوُر.

ساسۆن: جیایەکی بەناوبانگە له کوردستان ف نام کوهی است.

ساغ: ساخ ف نگا: ساخ.

ساغبوُنەوە: ١) بەناکام گەیشتنی کارێ؛ ٢) چابوُنەوە له نەخۆشی؛ ٣) ناواندنەوەی ماڵی بازرگانی ف ١) به نتیجه رسیدن؛ ٢) شفا یافتن؛ ٣) فروش همهٔ کالا، آب کردن جنس.

ساغڵەم: ساخلەم ف نگا: ساخلم.

ساغورەك: گاشە بەرد ف سنگ بزرگ.

ساغی: ساخی ف نگا: ساخی.

ساف: ۱) بیٚ گنــج، لوٚس، حولی؛ ۲) تەخت، ڕاسنــایی؛ ۳) دڵپـاکو بیٚ فێڵ؛ ۴) دەزوی لیفـەدروٚن؛ ۵) ساپ، بەردی لوٚسی نەنکی گویٚ چەم؛ ۶) گش، هەمـو: (**ساف لە ساف** ناڵان کرا) [ف] ۱) صاف؛ ۲) هموار؛ ۳) پاکدل؛ ۴) نخ لحافدوزی؛ ۵) شن صاف و نازك؛ ۶) همگی.

سافان: دلوٚپە، چکە، نکە [ف] چکّه.

سافاندن: نکە کردن، دلوٚپاندن، دلوٚپە کردن [ف] چکّه کردن.

سافوٚ: پارزن، پاڵوێنە، راوەك، سافی [ف] پالا، پالونه.

سافی: ۱) دڵپاکی؛ ۲) پاڵوێنە [ف] ۱) صاف‌دلی؛ ۲) پالونه.

سافیلکە: دڵ‌سادە، سادەلوٚح [ف] ساده‌دل.

ساڤ: ناڵامەت، پەسیو [ف] زکام.

ساڤـا: ۱) هەرچی تازە ڕسکاوە: (منالی **ساڤا**، نەمامی **ساڤا**، گەنمەکەم **ساڤـا**بە)؛ ۲) تازە بیٚ گەیشتــو، لاو [ف] ۱) نوزاد و نورونبدە؛ ۲) نورسیده، تازه جوان.

ساڤار: گەنمی کوڵاوی بەدەسنارکراو [ف] بلغور.

ساڤاردان: برینی لە زگ [ف] کنایه از شکم.

ساڤالوٚك: منالی نازەزاوی جوانکیلە [ف] نوزاد دوست‌داشتنی.

ساڤابی: ڕوٚژگاری شلکی و نازەڕسکاوی [ف] دوران تازه به‌دنیا آمدن.

ساق: ۱) ساخ؛ ۲) لاسکی گیاو دار؛ ۳) جیقنــە؛ ۲) تەبەکوی سەگ‌و ڕێوی؛ ۵) بەلەك پیچی بە بەن چندراو [ف] ۱) سالم؛ ۲) ساقهٔ گیاه و درخت؛ ۳) پیخال؛ ۴) مدفوع سگ و روباه؛ ۵) ساق‌پیچ از پشم بافته شده.

ساقپەڕ: پینەی کە بوٚ جوانی بەسەر کراسی‌دا دەدرون [ف] وصلهٔ زینتی بر لباس.

ساقوٚ: باڵتوٚ، پاڵنە، پاڵنوٚ، پاڵناو [ف] پالتو.

ساقوٚت: ۱) پارچە گوٚشتی بەئێسقانەوە؛ ۲) ئێسکی ئەژنوٚ [ف] ۱) پارچه گوشت با استخوان؛ ۲) استخوان زانو.

ساقوٚتە: ساقوٚت [ف] نگا: ساقوٚت.

ساقوٚڕ: سەوەتەی زوٚرگەورە بوٚ گیاو کاکێشان [ف] سبد بزرگ کاه‌کشی.

ساقوٚڵ: ۱) ئێسکی ئەژنوٚ، ساقوٚت؛ ۲) تەرناڵەی نریٚ چنین؛ ۳) باسك‌و قوٚڵ [ف] ۱) استخوان زانو؛ ۲) سبد میوه‌چینی؛ ۳) ساعد و زند.

ساقەتە: ۱) کوٚنەرەی دار؛ ۲) لاسکی گیا [ف] ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) ساقهٔ گیاه.

ساقەچەرم: ۱) جەرمی سەرمل کە دای دەماڵن؛ ۲) برێنی لە **تازاردان** [ف] ۱) پوست سر پرنده که برکنند؛ ۲) کنایه از شکنجه.

ساقی: ساغی، ساخی [ف] نگا: ساخی.

ساقیوباقی: بریٚنی لە سەوداو مامڵە [ف] کنایه از داد و ستد.

ساك: پالاغ، بێچوە گامێش [ف] بچهٔ گاومیش.

ساکوٚ: ۱) چبای ڕوٚنەن؛ ۲) ساقوٚ، باڵنە؛ ۳) دکە، بەرزایی لە حەڕی بوٚ دانیشتن؛ ۴) ناوە بوٚ پیاوان [ف] ۱) کوه لخت از گیاه؛ ۲) پالتــو؛ ۳) سکو؛ ۴) نام مردانه.

ساکول: باسك‌و قوٚڵ [ف] ساعد و بازو.

ساکوڵ: کوٚڕ، قویل [ف] گود.

ساکەتە: خڕایی‌و زەقایی دوٚگی مەڕو بەران [ف] دنبهٔ گوسفند.

ساگوٚڕ: بارشێو، نانی بەرەبەیانی ڕوٚژگر [ف] سحری.

سال: ۱) ماوەی دوازدە مانــگ؛ ۲) وشتر، سالقان، سارەوان؛ ۳) بەردی لوٚس‌و درێژوکەو لەبار کە بوٚ کێلی قەبر باشە [ف] ۱) سال؛ ۲) سارشتر؛ ۳) سنگ مناسب برای سنگ مزار.

ساڵ: دوازدە مانگ [ف] سال.

سالار: ۱) گەورەی کوٚمەڵ؛ ۲) ناوە بوٚ پیاوان [ف] ۱) سالار؛ ۲) نام مردانه.

ساڵان: ۱) زوٚرساڵ؛ ۲) لە چەند ساڵی ڕابوردودا [ف] ۱) سالها؛ ۲) در سالهای گذشته.

ساڵانە: ۱) دەرامەتی ساڵ؛ ۲)ڕوٚیشتن بە نەنبەڵی [ف] ۱) درآمد سالیانه؛ ۲) راه رفتن با بی‌حوصلگی.

ساڵاوەر: دەرامەتی ساڵ، ساڵانە [ف] درآمد سال.

ساڵبڕ: تیٚ پەڕبوٚنی ساڵ بەسەر ڕوٚداودا [ف] سالگرد.

ساڵبوٚری: پیر، زوٚر بەتەمەن [ف] سالخورده.

ساڵ بەساڵ: هەمو ساڵێك [ف] هرساله.

ساڵ پێو: ساڵنـامە، تەقمین: (پێت وابـو سنیرەناسی زانا/ **ساڵ پێوی** لەواندەرانە دانا) «مەم‌وزین» [ف] سالنامه.

ساڵح: بیاوچاك، دیندار [ف] مرد خدا.

ساڵخ: خەبەر [ف] آگاهی.

ساڵخم: هێشوەنریٚی زل [ف] خوشهٔ بزرگ انگور.

ساڵداچوٚن: بریٚنی لەپیر بوٚن [ف] کنایه از پیرشدن.

ساڵغ: ساڵخ [ف] آگاهی، اطلاع.

ساڵقان: حوشتروان، سارەوان [ف] ساربان.

ساڵکی: ساڵانە [ف] سالیانه.

ساڵم: سارمە [ف] گیاه سلمه.

ساڵمە: سارمە [ف] گیاه سلمه.

ساڵمن: ساڵی ئێمە [ف] سال ما.

ساڵنامە: تەقمین، تەقویم [ف] سالنامه.

ساڵنوما: ساڵنامە [ف] سالنامه.

ساڵ نەساڵ: ساڵێك نا ساڵێکی نر [ف] سال اندر، یکسال درمیان.

ساڵـوت: دەوەن لە دەشتایی نێوان دو کێودا [ف] بوته درون جلگه‌ای که داخل دره باشد.

ساڵوٚخ: ۱) سوٚراغ، بە گومان پەیداکردنی شتێك؛ ۲) ساڵخ [ف] ۱) پی سرنخ مسئله‌ای گشتن؛ ۲) آگاهی، اطلاع.

ساڵوٚر: ژیر، فامیدە، بەناوەز [ف] فهمیده.

ساڵوٚغ: ساڵوٚخ [ف] نگا: ساڵوٚخ.

ساڵوق: ۱) کورك، وردەپەڕی باڵدار؛ ۲) وردە خوری بنەوە [ف] ۱) پر نرم زیربن؛ ۲) پشم نرم زیربن، کرک.

ساڵوٚل: زیندانی بەتەنیا لە ژوریٚکدا [ف] زندانی انفرادی.

ساڵوٚیت: ساڵوت [ف] نگا: سالوت.

ساله: کورنەی ناوی صالح [فا] مخفف صالح.

ساڵه: ١) ساڵ: (**ساڵەوەخت**، **ساڵەوساڵ**)؛ ٢) کورنەی ناوی صالح [فا] ١) سال؛ ٢) مخفف صالح.

سالها: نیرەبەکە لەهۆزی هەڤبرکان [فا] عشیرتی است در کردستان.

ساڵـەیی: گونـدێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد [فا] از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

ساڵـەیی‌ماشـە: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی ویرانی کرد [فا] از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

ساڵیان: ساڵان [فا] نگا: سالان.

ساڵی‌پڕ: ساڵێ کە مانگی رەشەمەی سی‌رۆژ بێ [فا] سال کبیسە.

ساڵیانە: ١) ساڵبڕ؛ ٢) ساڵانە، هەرساڵ [فا] ١) سالگرد؛ ٢) هر سال.

سالیس: بەباغی لوس و حولی [فا] جو بدست کلفت و صاف.

سالین: ساڵیانە [فا] سالانە.

سام: ١) ترس، خۆف؛ ٢) سێو [فا] ١) هیبت، مهابت؛ ٢) سیب.

ساماڵ: ئاسمان بێ‌هەور [فا] آسمان بی‌ابر.

ساماڵکردن: رەوینی هەوران لە عاسمان [فا] رمیدن ابرها.

ساماڵەکردن: خێسێک لە شێوەرد دان [فا] صاف کردن شخم.

سامـــان: ١) دارایی، دەوڵـــەت؛ ٢) هێمنی و ئارامی [فا] ١) دارایی؛ ٢) امنیّت، امان.

ساماندار: دەوڵەمەند [فا] ثروتمند.

ساماندان: رێک‌وپێک کردن، نەکۆزکردن [فا] تنظیم نمودن.

سامانگە: خەزێنە، سندوقی پارەو پوڵ [فا] گنجینە.

سامتۆر: سافۆ، باڵتاو، باڵتە [فا] بالتو.

سامتی: سامتین [فا] نوعی نخ برّاق و محکم.

سامتیک: سامتین [فا] نوعی نخ براق و محکم.

سامتین: جۆرێ دەزوی قایم و بریقەدار [فا] نوعی نخ براق و محکم.

سامدار: جێگەی ترس، بەهەیبەت [فا] مهیب.

سامرەند: کێوێکە لە کوردستان [فا] نام کوهی است.

سام کردن: ترسان [فا] ترسیدن.

سامۆتک: رەشایی لە دوورەوە، تارمایی [فا] شبح، سیاهی از دور.

سامۆر: سمۆرە [فا] سمور.

سامۆرتە: ناڵقەو بەندی پاشکۆی زین [فا] فتراک.

سامناک: سامدار [فا] سهمناک.

سامنج: بەکێرەو سەرسەخت [فا] سمج، لجباز.

سامە: ١) پەیمان، مەرج، قەرار؛ ٢) واو، وام، قەرد، دەسقەرز؛ ٣) پەناگا، داڵدە، پەسیو [فا] ١) پیمان؛ ٢) وام؛ ٣) پناهگاه.

سامیتی: سامیتیل [فا] نگا: سامیتیل.

سامیتیل: بەن‌کەڵـەوە. بەنێ کە *دوداری بە ئاڵقـەی ملی گاجـوت بە تیرەوە گرێ دەدا* [فا] بند چنبرهٔ گردن گاو بە یوغ.

سامیر: ١) جۆرێ هەرزن؛ ٢) جۆرێ لورک، جۆرێ زاڵـە [فا] ١) نوعی ارزن؛ ٢) نوعی خرزهرە.

سامیری: دەزگایەک یان رێوشوێنێک کە پەیوەندی دەگەڵ دەوڵەت هەبەو نەواویش دەوڵەتی نیە، نیوەدەوڵەتی [فا] شبه رسمی، نیمه رسمی.

سان: ١) سولـتـان، نازنـاوی میرانی هەورامـانـە؛ ٢) نەباڵەدەستی؛ ٣) باشگری بەواتا: جێگە: (**عەجەمسان**)، ستان؛ ٤) زانانی لەشکر؛ ٥) بەردی لوسی جەقـــۆنێژ کردن، هەســـان [فا] ١) سلطان؛ ٢) سرگین خشک؛ ٣) جای، ستان؛ ٤) رژه؛ ٥) فسان، سنگ چاقو تیزکنی.

سانا: ئاسان، نەدژوار [فا] آسان، سهل.

ساناڵە: مێسناغ، جێگەی میوە هەڵخستن لەبەر تاو [فا] جای میوە خشک کردن در آفتاب.

سانـاهی: ١) رەحـەتی، بێ دژواری؛ ٢) ئاسـودەیی، بێ‌خەمی [فا] ١) بەآسانی؛ ٢) آسودگی.

سانای: کڕین، سەندن [فا] خریدن، خریده.

سانایی: ساناهی [فا] نگا: ساناهی.

سان‌بەستن: رێزبەستن، بەرێزبون [فا] صف بستن.

سانجن: ١) قولنج، دەردی ئاوسان؛ ٢) سندان، دەردێکە یەکسم دەگوزێ [فا] ١) قولنج؛ ٢) نوعی بیماری کشندهٔ ستور.

سانجۆر: جۆرێ زگ‌ئێشە [فا] نوعی شکم درد شدید.

سانجۆل: ساجۆر، داری بە پەنی ملی سەگەوە بەستراو [فا] ساجور.

سانجی: ١) سانجن؛ ٢) سانجۆل [فا] ١) نگا: سانجن؛ ٢) ساجور.

سانیە: بەشێک لە شەست بازی دەقیقە، چرکە [فا] ثانیهٔ ساعت.

ساو: ١) تیژکراو بە سان؛ ٢) ساماڵ؛ ٣) با ساوین، لێخستن، زێخستن؛ ٤) تیژایی دەمی تیغ؛ ٥) میوەی خۆشی بەنـاوبانگ، سێو، سام؛ ٦) تیســراحـەت کردو؛ ٧) مەتـرسی و هەیبـەت، سام [فا] ١) تیز شده با افســان؛ ٢) آسمـان صاف؛ ٣) سودن، مالیدن؛ ٤) تیزی لبهٔ تیغ؛ ٥) سیب؛ ٦) آسودە؛ ٧) هیبت.

ساوا: ١) سافا؛ ٢) دەست زێخستن، بیاماڵین [فا] ١) نورسنە، نورسیدە؛ ٢) مالش.

ساوار: ساڤار [فا] بلغور.

ساواز: رۆهەڵماڵاو، رۆقایم، بێ‌شەرم [فا] پررو، شوخ چشم.

ساواق: سەرمای زۆر [فا] سرمای سخت.

ساواڵە: کارژیلە [فا] بزغالە

ساواما: زاوماک [فا] بچەهای گلە با مادران.

ساوان: ١) بیامـــاڵین، پێداهێنـــانی، لێخستن، زێخـــتن؛ ٢) لوس بوون دو کەم‌کردن لەبـەر زۆر دەکـارهێنـان، سوان [فا] ١) مالیدن، سودن؛ ٢) سابیده شده.

ساوانی: هەستێ کە دەست و پێست دەیکا [فا] حسّ لامسه.

ساوایی: ١) سافایی؛ ٢) ساوانی [فا] ١) دوران تازه رسیدن؛ ٢) لامسه.

ساودان: بە هەسان داماڵینی تیغ [فا] برفسان مالیدن تیغ.

ساور: ساوار [فا] بلغور، افشە.

ساورمە: داری وشکی زۆپە، فەڵا شکەری [فا] هیزم شکستە برای بخاری.

ساورین: جێشتی شلەساوار [فا] آش بلغور.

ساورین: سابرێن، تێری، نەگە [فا] تکە، شاك، نخراز.

ساوُن: سابوُن ف صابون.

ساوە: ئەستێرەکی گەڕیدەیە لە عاسمان، زاوە. زاف ف سیارهٔ عطارد.

ساوەر: ساوار ف بلغور.

ساوەساو: سستی، تەمەڵی: (ساوەساو مەکە) ف سستی، تنبلی.

ساوەری: بیتاك بەرانبەر بە هەریەك لە خێزانی ماڵ. سەرانە ف جزیه. سرانه.

ساوەرین: سابرین ف شاك.

ساوەڵ: شەڵتە. داری بەردکێشانی دوتایی کە دەخرێنە سەر پشتی بارەبەر ف سنگ‌کش چوبین که بر پشت الاغ گذارند.

ساوی: جێشت‌و نان کە لە ماڵان کۆی دەکەنەوە ف خوراکی که از خانه‌ها جمع‌آوری کنند.

ساویاگ: ١) بە هەسان تیژکراو؛ ٢) سواو، لوس‌و کەم‌کردو لەبەر دەکارهێنانی زۆر ف ١) برفسان مالیده؛ ٢) سابیده.

ساویان: ساوان ف نگا: ساوان.

ساویاو: ساویاگ ف نگا: ساویاگ.

ساوبر: ١) ساو، مەترسی، هەیبەت؛ ٢) دە هزرەوەچوُن، خەباڵات ف ١) هیبت؛ ٢) توهّم.

ساویلکە: ساقیلکە ف ساده‌لوح.

ساوین: ١) ساوان؛ ٢) وردکردن: (لە ناو ناونگدا باش **بیساوە**) ف ١) نگا: ساوان؛ ٢) خرد کردن.

ساوینەوە: ١) وردکردن‌و کردنەنۆز؛ ٢) هێنان‌و بردن لە تاودا بە نهیم: (لە کەشك ساوینەوە نازانە. کەشك بساوە) ف ١) خرد کردن؛ ٢) در آب با فشار حرکت دادن چیزی مانند کشك.

ساهل: جنۆکە ف جن.

ساهمەك: سام، ترس، عەیبەت ف هَیْبَتْ.

ساهی: ساماڵ ف صافی آسمان.

سای: ١) سا، سێبەر، سێوەر؛ ٢) نارمایی ف ١) سایه؛ ٢) شبح.

سایسە: ساوباگ ف نگا: ساوباگ.

سایقە: ١) ساواق، سەرماو بەستەڵەگ؛ ٢) ساو، عاسمانی ساو ف ١) سرمای یخبندان؛ ٢) آسمان صاف.

سایلە: میوانی، جێشتی گەنمی بۆدراو دەگەڵ رۆن ف کاچی.

سایمە: جۆری نەخۆشی ناژەڵ‌و ماڵات ف نوعی بیماری دام.

سایمەل: سایمە ف نگا: سایمە.

ساین: ساو، عاسمانی ساف ف آسمان صاف.

ساین قەلا: شارۆکێکە ف نام شهرکی است، شاهین‌دژ.

سای‌واز: ساواز ف نگا: ساواز.

سایە: ١) سا، سێبەر؛ ٢) خوێندنی دەرسی بێ حبنجەکردن؛ ٣) ژەنگی ناسن؛ ٤) بێش وشەی سەرمایە وانا: دارایی: (سایەو سەرمایەم چو)؛ ٥) وشەیەکە لە قوماری بەرانیدا دەگوترێ؛ ٦) بالاپۆشی پێش ناوالەی ژنانە؛ ٧) وشتری نازەسەن ف ١) سایه؛ ٢) خواندن درس بدون تهجّی؛ ٣) زنگار آهن؛ ٤) کنایه از دارایی؛ ٥) اصطلاحی در بازی ورق؛ ٦) نوعی بالاپوش جلو باز زنانه؛ ٧) شتر ناأصل.

سایەبان: ١) هەرچی سای هەیە، بەسێبەر؛ ٢) برێتی لە پیاوی مەردو خاوەن جاکە ف ١) سایبان؛ ٢) کنایه از نیکوکار.

سایەپۆش: کۆڵانی تەنگ کە سەری خانوەکان گەیونە یەك ف کوچهٔ تنگ که در آن بالای خانه‌ها بهم رسیده باشد.

سایەچەور: پیاوی دەهندەو دلۆڤان ف آدم بخشنده و مهربان.

سایەدار: بەنادەری لێقەوماوان ف کسی که خانه‌اش پناهگاه بینوایان است.

سایەقە: سابقە ف نگا: سابقه.

سایەك: سا، سایە، سێوەر ف سایه.

سایەوان: سایەبان ف نگا: سایەبان.

سایەوُشك: برێتی لە رژد، جروك، جکوُس، دەس قوچاو، رەزیل ف کنایه از خسیس.

سایی: ساو، عاسمانی بێ‌هەور ف آسمان صاف.

ساپین: ساوین ف سودن.

سب: بەیانی، سو، سبەینە ف بامداد، صبح.

سبا: بەرەبەبان: (سبای ساڵحان) ف بامداد.

سبات: ١) پایەداری، بەرقەراری؛ ٢) زەردی ناماڵ سپی؛ ٣) دوهەم مانگی زستان ف ١) ثبات؛ ٢) زرد مایل به سفیدی، کرم؛ ٣) ماه دوم زمستان.

سبادەرەوبن: فەجری کازیب، کازبوە ف فجر کاذب.

سبت: گیایەکی بۆن خۆشە ف گیاهی است خوشبو.

سبحە: ١) سۆزی، بەبانی، رۆژی دوایی؛ ٢) بەرەبەبان ف ١) فردا؛ ٢) بامداد.

سبحەی: رۆژی دوایی ف فردا.

سبحەینان: بەبانان، لە سەرەتای هەر رۆژدا ف بامدادان.

سبحەینی: ١) رۆژی دوایی؛ ٢) بەرەبەبان، شەوەکی ف ١) فردا؛ ٢) بامداد.

سبر: زبر، زوُر ف خشن.

سبری: زبری ف خشونت.

سبزو: ١) بەرەبەبان، شەوەکی؛ ٢) رۆژی دادێ زوُر زو ف ١) بامداد، بگاه؛ ٢) فردا زود.

سبە: رۆژی دادێ ف فردا.

سبەتر: دوسبەی ف پس‌فردا.

سبەی: سبە ف فردا.

سبەینان: سبحەینان ف بامدادان.

سبەینە: سبحە ف نگا: سبحه.

سبەینی: سبحەینی ف نگا: سبحەینی.

سبەینی‌یان: سبەینان ف بامدادان.

سبێ: سبەینی ف نگا: سبەینی.

سبیانی: سبەینی، سبحەینی ف نگا: سبحەینی.

سبیل: ١) موی سەر لێوی پیاو؛ ٢) نامرازی تونن کێشان لە قوڕ ف ١) سبیل؛ ٢) چبق گِلی.

سپ: تەواو، بێ‌زیادو کەم ف کاملاً.

سپا: لەشکر، تۆردو ف سپاه.

سپات: ١) سبات، ڕەنگی زەردی ئامالْ‌سپی؛ ٢) بێ‌ماڵ‌و حاڵ، بێ‌ژن: (سەڵت‌و سپاتم) ف ١) رنگ کرم؛ ٢) مجرد.

سپاتە: بێ‌ژن‌و ماڵ، ڕەبەن، دوای وشەی سەڵتی دەڵێن: (سەڵت‌و سپاتە) ف نامتأهل، مجرّد.

سپاخانە: جێگەی ژیانی لەشکر ف پادگان.

سپادار: سەرکردەی لەشکر ف سپهدار.

سپاڕانی: لەشکرکێشی ف لشکرکشی.

سپارتن: ئەسپاردن ف سپردن.

سپارتی: ئەسپاردە ف سپرده.

سپاردن: ئەسپاردن ف سپردن.

سپاردە: ئەسپاردە، سپارتی ف سپرده.

سپاردەیی: ئەسپاردەیی ف سفارش، سپردن.

سپاردی: ١) ئەسپاردە؛ ٢) ئەسپاردی ف ١) سپرده؛ ٢) سپرد.

سپارە: ئەسپاردە، سپاردە ف سپرده.

سپارەیی: ئەسپارەیی، ئەسپاردەیی ف سفارش.

سپاس: بەچاکەزانین، چاکە لەبەرچاوبوون ف تشکر، سپاس.

سپاسالار: سەرکردەی گەورەی هەموو لەشکر ف سپهسالار.

سپاسکار: بەئەمەگ ف سپاسگزار.

سپاگە: سپاخانە ف پادگان.

سپایی: ١) چەکداری لەشکر؛ ٢) لەسەرەخۆ، سەبر، هێدی: (بە سپایی وەرە)؛ ٣) خان، ئاغا، خاوەن چەکدار ف ١) سپاهی؛ ٢) یواشکی؛ ٣) ارباب، خان.

سپپی: ئەسپێ، سپێ ف شپش.

سپر: ئالۆ، هەڵۆ ف عقاب.

سپڵ: پارچەگۆشتێکی ڕەشە لە هەناودا ف طحال، سپرز.

سپڵۆ: بەشدار، چواریێ، سە، سەگ، گەماڵ، کسۆك، کوچك ف سگ.

سپڵۆت: ١) سپڵۆ؛ ٢) پیس‌و گڵاو ف ١) سگ؛ ٢) نجس.

سپڵۆتی: گڵاو، پیس ف نجس.

سپڵۆك: سپڵۆت ف نگا: سپڵۆت.

سپلوێنك: داری وشکی لەبەر خۆرەتاو چەرموگ بوگ ف چوب در آفتاب خشکیدهٔ سفید شده.

سپڵە: پێ نەزان، بێ‌ئەمەگ ف بی‌وفا، ناسپاس.

سپڵی لاورگ: بریتی لە گرانجانی دەست هەڵنەگر ف کنایه از مزاحم گرانجان.

سپناخ: ئەسپەناخ، ئەسپەناغ ف اسفناج.

سپندك: گیابەکە دەیخۆن ف گیاهی است خوراکی.

سپنگ: شنگ ف شنگ.

سپۆچك: چەرمێنەی هێلکە ف سپیدهٔ تخم‌مرغ.

سپوردە: ١) ئەسپێراو؛ ٢) لەخاکدا وەشێراو ف ١) سپرده؛ ٢) دفن شده.

سپوون: ئەسپوون، بنەگیابەکە. کەف دەکاو جلی پێ دەشۆن ف اشنان، چوبك رختشوبی.

سپە: ١) سپڵۆ؛ ٢) ئەسپێ ف ١) سگ؛ ٢) شپش.

سپەر: چەپەر، خەڵ، سەنگەر؛ ٢) مەتاڵ ف ١) سنگر؛ ٢) سپر.

سپەڕ: چواریێ، سەگ ف سگ.

سپەردە: ئەسپاردە ف سپرده.

سپەناغ: ئەسپەناغ ف اسفناج.

سپەهی: ١) جوان، خوشیك؛ ٢) باش چاك، پەسند ف ١) زیبا؛ ٢) خوب، نیك.

سپەیی: زۆرباش ف بسیار خوب.

سپەیین: قوماربازی، گزیکاری ف نیرنگ.

سپی: ١) چەرموگ، چەرمگ؛ ٢) گیابەکە؛ ٣) سپیایی وەك ماست‌و شیرو...؛ ٤) ئەسپێ؛ ٥) توێخولێ لێ دارناو ف ١) سپید؛ ٢) گیاهی است؛ ٣) سفید شیری؛ ٤) شپش؛ ٥) پوست کنده.

سپێ: ئەسپێ، سپە ف شپش.

سپیانی: ١) چەرمگی؛ ٢) بریتی لە ماست‌و دۆ ف ١) سفیدی؛ ٢) کنایه از لبنیّات.

سپیاف: دەرمانی دەم‌وچاو سپی کردن بۆ خۆ جوان‌کردن ف سپیداب آرایش.

سپیافکرن: خۆجوان کردن بە سپیاف ف آرایش با سپیداب.

سپیان: گۆشت مەڕ ف گوشت گوسفند.

سپیاو: سپیاف ف سفیداب آرایش.

سپیاوکردن: سپیاف کرن ف آرایش با سپیداب.

سپیاوکە: شۆرباو هێلکە ف شوربای تخم‌مرغ.

سپیاهی: سپیانی ف نگا: سپیانی.

سپیایی: سپیانی ف نگا: سپیانی.

سپی بالا: بوڵێڵە، کازیوەی بەیان ف فجر کاذب.

سپی بۆرە: سپی پات، ئەسپی سپی خاڵ ڕەش ف اسب سفیدی که خالهای سیاه دارد.

سپی بۆز: ئەسپی سپی ئامالْ بۆر ف اسب سفید مایل به خاکستری.

سپی بوون: ١) چەرمگ بوون؛ ٢) ڕەنگ پەڕین ف ١) سفید شدن؛ ٢) رنگ باختن.

سپی بوونەوە: ١) چەرمگەو بوون؛ ٢) ڕەنگ پەڕین لە ترسان ف ١) تغییر رنگ دادن به سپیدی؛ ٢) رنگ باختن از ترس.

سپی پات: سپی بۆرە ف نگا: سپی بۆرە.

سپیتاڵە: سپی ئامالْ گەنم ڕەنگ، سپی ئەسمەر ف گندمگون مایل به سپیدی.

سپێتی: چەرمگی، سپیانی ف سفیدی.

سپیچك: ١) سپێنەی چاو؛ ٢) سپێنەی هێلکە ف ١) سفیدی چشم؛ ٢) سفیدهٔ تخم‌مرغ.

سپی چۆلك: ڕەنگی خاکی، ئاخ ڕەنگ ف خاکی رنگ.

سپیدار: ئەسپیندار، سپیەچنار، سپیندار ف درخت تبریزی.

سپیدبالا: سپی بالا ف فجر کاذب.

سپیدپەهنا: بەبانی ڕوون، هەوەڵ بەیان ف فجر صادق.

سپیدە: بەرەبەیان ف بامداد، بگاه.

سپێدە: سپیدە ف بامداد، پگاه.

سپیدەمان: ١) بەرەبەیان؛ ٢) کەم عەیار، زێڕی ناخالیس: (کورمانجی بە سبرفە بێ گومانە / زێرنبە ببێن سپیدەمانە) «خانی» ف ١) پگاه؛ ٢) طلای ناخالص، کم‌عیار.

سپێر: ١) چەپەر، خەڵ، سەنگەر؛ ٢) مەتاڵ، مەرتاڵ. *نامرازی شەڕکەر کە بۆ خۆپاراستن لە بربنی شەمشێر بەکاریان دەبرد*؛ ٣) نامرازی زێدە بۆ کار، بەدەکی ف ١) سنگر؛ ٢) سپر؛ ٣) ابزار یدکی.

سپی سەنگ: کێوێکە لە کوردستان ف نام کوهی در کردستان.

سپیك: سپێنەی هێلك ف سفیدهٔ نخم‌مرغ.

سپی کاری: دیوار بە گەچ سواغدان، گێچ بە دیواردا ماڵین ف گچ‌کاری.

سپی کردن: ١) موڕتنینەوە لە پێستەو پێست؛ ٢) نوێکڵ لێ کردنەوە؛ ٣) بربتی لە کوشتن، مراندن ف ١) پر و موی کندن از پوست؛ ٢) پوسته کندن؛ ٣) کنایه از کشتن، میراندن.

سپی کردنـــەوە: ١) دەفـــری مس بە قەڵایی سواغدان؛ ٢) بربتی لە مراندن ف ١) سفیدکاری ظروف مسین؛ ٢) کنایه از میراندن، کشتن.

سپیکە: ١) جۆرێ تری؛ ٢) فەرمان بە سپی کردن ف ١) نوعی انگور؛ ٢) فرمان به «سپی» کردن.

سپیکەڵە: ناماڵ‌سپی، سپی‌واش ف مابل به سفید.

سپیلك: ١) نەســـپی سپی؛ ٢) خاکی سپی؛ ٣) ناوی چیایەکـــە لە کوردستـــان؛ ٤) ڕشـــك، گەرای نەسپێ؛ ٥) گۆشتی سنگی مەل؛ ٦) گۆشتی بەلەك، بۆز؛ ٧) سپیایی ناو هێلکە، سپێنە؛ ٨) سپیایی دەوری ڕەشکێنـــەی چاو، سپێنەی چاو؛ ٩) گونـــدێکی کوردستـــانە بەعسی وێرانـــی کرد ف ١) اســـب سفـــید؛ ٢) خاك سفید؛ ٣) نام کوهی در کردســـتان؛ ٤) نخم شپش، رشـــك؛ ٥) گوشت سینهٔ پرنده؛ ٦) نرمهٔ ساق؛ ٧) سفیدهٔ نخم‌مرغ؛ ٨) سپیدی چشم؛ ٩) از روستـــاهـــای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سپیلکاپێ: پێشەی ساق، لوولاك ف استخوان ساق.

سپیلکە: ١) جۆرێ مازو؛ ٢) سپی واش ف ١) نوعی مازوج؛ ٢) سفیدفام.

سپیلکێ: گونـــدێکی کوردستـــانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سپیلە: سپیکەڵە ف مابل به سفید.

سپین: تیغە، نێوان ف تیغه، فاصل، جداکننده.

سپیناغ: نەسپەناغ، سپەناغ ف اسفناج.

سپیندار: سپیدار ف درخت نبر بزی، سپیدار.

سپێنە: ١) سپیلکی هێلکە؛ ٢) سپیلکی چاو ف ١) سفیدهٔ نخم‌مرغ؛ ٢) سفیدی چشم.

سپی‌واز: سپات، سپات ف رنگ کرم.

سپی‌واش: سپی‌واز، سپات ف رنگ کرم.

سپیۆن: نەسپێۆن ف شپشو.

سپیوەنـد: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سپی هەڵگەڕان: ڕەنگ پێ‌نەمان ف رنگ باختن.

ستا: ئەسنێ ف سنگ آتش‌زنه.

ستار: ١) دایۆشین؛ ٢) نارامی، نۆقرە ف ١) زیر پوشش قرار دادن؛ ٢) آرامش.

ستارخانی: جۆرێ کەوای پیاوانەی نیوقەد ف نوعی نیم‌تنهٔ مردانه.

ستارکردن: ١) پۆشینی نهێنی؛ ٢) نارام‌بوون، نۆقرە گرتن ف ١) پوشیدن و نهان‌داشتن؛ ٢) آرام گرفتن.

ستارگرتن: نارام‌بوون ف آرام شدن.

ستـــارە: ١) ئەستێرەی عاسمان؛ ٢) دیوارۆکەی دەوری سەربان ف ١) ستاره؛ ٢) نردهٔ آجری پیرامون بام.

ستاف: سابەی پەنا خۆرەتاو ف سایهٔ مجاور آفتاب.

ستـــان: ١) پاشگری بەواتا: جێگە، شوێن: (دارستان، کوردستان)؛ ٢) نەستێن، وەرگر ف ١) پسوند مکان؛ ٢) گیرنده.

ستاندن: ١) وەرگرتن، ساندن؛ ٢) داگیر کردن بەزۆر ف ١) گرفتن؛ ٢) غصب کردن.

ستاندنەوە: وەدەست خستنەوەی قەرز یان تۆڵە ف بازپس گرفتن.

ستـــانـــگ: ١) زەردەوالـــە، زەرگەتە؛ ٢) زەنگە سوورە؛ ٣) کەنگر ف ١) زنبور زرد کوچك؛ ٢) زنبور درشت قرمز؛ ٣) کنگر.

ستایشت: مەحت، تاریف، پەسن ف ستایش.

ستـــر: ١) پەیژە، پەیجە، ناردیوان، سلەم؛ ٢) پۆشینی نهێنی: (ستەرم کە، خوا سترت بکا) ف ١) نردبان؛ ٢) پوشیدن راز.

ستران: گۆرانی، قام، لاوك ف ترانه.

ستران بێژ: قام‌بێژ، دەنگ بێژ، گۆرانی بێژ ف ترانه‌خوان.

ستـــواندن: ١) گۆرانی گوتن، ناواز خوەندن؛ ٢) شێلانی هەویر ف ١) ترانه خواندن؛ ٢) چلاندن خمیر.

سترانقان: ستران بێژ ف ترانه‌خوان.

ستـــرك: ١) بنکەچرێش، بنەچرێش؛ ٢) پەیژەی کورت ف ١) پیاز گیاه سریش؛ ٢) نردبان کوتاه.

سترۆ: شاخی حەیوان، قۆچ ف شاخ حیوان.

سترە: جۆرێ کەوای کورتە لەسەر جلبقەوە دەیپۆشن، کۆت ف کت پوشیدنی.

سترە: سترۆ ف شاخ حیوان.

سترهاندن: شێلاندن ف چلاندن.

سترۆه: سترۆ ف شاخ حیوان.

ستری: ١) دڕك، چقل، دڕۆ؛ ٢) نۆترك، نۆدرك ف ١) خار؛ ٢) نمنمك.

ستـــری بڕك: داری دوحـــاچەی دڕۆ کۆ کردنەوە ف چوب دوشاخهٔ خار جمع کردن.

ستری زەرك: دڕوە زەردە، دەڵێن بۆدەرمان دەبێ ف زردخار.

ستری شینك: وشترخۆرە ف خارشتر.

ستری مشك: بنەدڕکێکە ف خاربُنی است.
ستربن: شێلان ف جلاندن.
ستل: بەفرەج، دۆلچەی کانزا ف سطل.
ستك: گیایەکە بەرێکی خڕی بەنام دەگرێ، سێوەلۆکە ف گیاهی است با میوهٔ گرد خوردنی.
ستو: ۱) شایەتی؛ ۲) مل، گەردن، ئەستۆ ف ۱) گواهی؛ ۲) گردن.
ستۆ: ئەستۆ، مل ف گردن.
ستۆبازن: جانەوەرێکی خزۆکە ف خزندە ایست.
ستۆبارێز: ملپێچ ف شال گردن.
ستوخوار: زۆر بەرفەرمان، ملکەچ لەبەر دەستی مەزنی خۆی دا ف بسیار فرمانبردار.
ستودان: شایەتی‌دان ف گواهی دادن.
ستوُر: ئەستوُر، فەوی ف کلفت، ستبر.
ستورك: کولێرە، نانی گردو ئەستوُر ف گرده نان کلفت، ونانه.
ستوُری: ئەستوُری ف کلفتی، ضخامت.
ستوُف: شایەتی، ستو ف گواهی.
ستوُفدان: ستوُدان، شایەتی‌دان ف گواهی دادن.
ستوُفەدان: ستوُفدان، ستوُدان ف گواهی دادن.
ستۆکرك: ئەستوکورك، سوریێنچکە، کرکراگە ف سرخ نای، خرخره.
ستۆکور: ستۆکرك ف خرخره، سرخ نای.
ستۆکورك: ستۆکرك ف خرخره، سرخ نای.
ستوُن: کۆلەکە، ئەستون، ئەستوندەك ف ستون.
ستوُناپشت: موغەرەی پشت، مورکی‌پشت ف ستون فقرات.
ستوُنە: ئەستونە، ستوُن ف ستون.
ستوُنی: ئەستوندەکی، ڕاست وەك کۆلەکە ف عمودی.
ستە: ۱) بەردی ئاگر پژێن، ئەستێ؛ ۲) ئاسنێ کە لە بەردئەستێ دەدرێ ف ۱) سنگ آتش‌زنه؛ ۲) آهنی که بر سنگ آتش‌زنه زنند.
ستەرك: کورسی بۆ لەسەر نوسین، مێز ف میز تحریر، میز کار.
ستەکان: پیالەی شوُشە بۆ چای، ئیستکان، ئیسکان ف استکان.
ستەم: ۱) حەستەم، دژوار؛ ۲) زولم، ناهەقی، گوُج ف ۱) دشوار؛ ۲) ستم.
ستەمکار: زالم ف ستمگر.
ستەمگەر: ستەمکار، زالم ف ستمگر.
ستەنگ: ۱) ستانگ، زەردەوالە، زەرگەتە؛ ۲) زەنگەسوُرە ف ۱) زنبور زرد کوچك، موسه؛ ۲) زنبور درشت قرمز.
ستەو: ستە ف نگا: ستە.
ستەور: ئەستێور، ئاژەلێ کە سالێ زانی بواردبێ ف نگا: ئەستێور.
ستەوری: بازێرێکە لای‌ماردین لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف شهری است در کردستان ترکیه.
ستەول: پشتێر، گەوەڕ ف اصطبل.
ستی: ۱) ستە؛ ۲) ناوی ژنانەیە، ئەستی ف ۱) نگا: ستە؛ ۲) نام زنانه.
ستێ: ۱) ستە؛ ۲) خوشکی مێرد، دش ف ۱) نگا: ستە؛ ۲) خواهرشوهر.
ستێر: ۱) ئەستێرە؛ ۲) گوُلاوێ کە پێشی دەگرن. ئەستێرك ف ۱) ستاره؛ ۲) استخر.
ستێرك: پێرك، هەرزال ف نلمبار، سکوی اثاث در سیاه چادر.
ستێرپژیان: ڕاخوشینی ئەستێرە ف نیازك.
ستێرك: ستێرە ف سکوی سیاه چادر.
ستێرمە: سرابت، گرتنەوە ف سرایت.
ستێروك: ئەستێروکە، گولی ئەستێرە، گوەستێرە ف کرم شبتاب.
ستێرە: ئەستێرە، ستارە، هەسارە ف ستاره.
ستین: تین، تاو، هێز، وره، توانایی، تابشت ف نیرو، قدرت.
ستێن: ئەستێن، ستان ف گیرنده، غاصب.
ستینك: ئەستوندەك، کۆلەکە ف ستون.
ستینگ: ستانگ، ستەنگ ف نگا: ستانگ.
ستێور: ئەستێور، ستەور ف نگا: ستەور.
سج: زج، قورنو ف نگا: زج.
سجوُق: باسوخ، باسوق ف باسلق.
سجە: رەنگی سوری کال: (سجەمار) ف قرمز روشن.
سچ: ۱) زج، سج؛ ۲) بنەمای سوچیان، سوتان ف ۱) نگا: زج؛ ۲) اصل کلمهٔ «سوچیان» سوز.
سچاندن: ئاگرتێ‌بەردان، سوتاندن، شەوتاندن ف سوزانیدن.
سچانن: سچاندن، سوتاندن ف سوزانیدن.
سچق: باسترمە، باستورمە ف نگا: باسترمە.
سچیا: سوُتا، سوُزیا، ئاگری تێ‌بەربو ف سوخت، ماضی سوختن.
سچیان: سوُزان، ئاگرتێ بەربوُن، ئاگرتێ چوُن ف سوختن.
سحا: ۱) لە بەرەبەیاندا؛ ۲) ڕۆژی دوایی، سبحەی، سبحەینێ ف ۱) در بامداد؛ ۲) فردا.
سحالە: ئاردەبرنج ف آرد برنج.
سخ: ۱) ئەنراوی زۆربەبۆی سفت؛ ۲) وشەیەکە لە بەرانبەر نخدا دەلێن واتا: بەقسەی تۆ ئەبێ و لە کایەدا زێر نەکەوم؛ ۳) جڕو بڕ: (مێشە کە سخ بو) ف ۱) سفت نبنده؛ ۲) کلمه‌ای در بازی شتالنگ؛ ۳) انبوه و پرپشت.
سخار: زەوینێ کە بۆکێلان نابێ، نەکێل ف زمین غیرقابل کشت.
سخان: پێشە، هەستی، ئێسقان، ئێسك ف استخوان.
سختیان: جەرمی ئەستوُری لەدەباغ دراو ف ساغری، کیمخت.
سخر: زنج، مالی لەقامیش ف کوخ از نی.
سخرك: زنجی پچکۆلە ف کلبه کوچك از نی.
سخرە: سخار ف زمین غیرقابل کشت.
سخمە: زوخمە، ئێلەك ف یلك.
سخلەت: داماو، سەرگەردان، دودل ف درمانده.
سخورمە: بەمشت لێدان ف با مشت زدن.
سخێف: دژوُن، دژمان، جوێن، جنێو ف دشنام.
سداب: ئەسپەندەر ف سپند.

سداره: جۆرێ کڵاو ف نوعی کلاه.

سدان: ١) دەزگای پینەچیو ئاسنگەر؛ ٢) خەڕات، کەسێ قاپ و ئامانی داری دروست دەکا ف ١) ابزار آهنگر و پینه‌دوز؛ ٢) خرّاط.

سده: رایەڵ، ئەوریزە بەنەی پۆی تیوە دەدرێ ف تارهای بافتنی، مقابل پود.

سدێ کرن: رایەڵ کردن ف تارهای بافتنی را مرتب کردن.

سر: بای هێدی و لە سەرخۆ، سروە، شنە، شیبا ف نسیم.

سڕ: ١) بای سارد؛ ٢) گۆڤك، سەرانگوێلک، جێ کوێ پەبن؛ ٣) نەزیو؛ ٤) نهێنی، راز؛ ٥) چالاکی و بزاو، نونـدو تۆڵی؛ (نـه پیر بـوی سڕانه فەمری) ف ١) باد سرد؛ ٢) جای تودهٔ سرگین؛ ٣) کرخیده؛ ٤) راز؛ ٥) توان و تحرك.

سڕبری: سەرمابردو ف سرمازده.

سڕ بڕی: سەرمای زۆر توند ف سرمای شدید.

سڕبوون: نەزین ف کرخیدن.

سرپ: کانگای قەلایی ف فلز سُرب.

سرپاندن: سرنەکردن، سرکاندن، چپە کردن ف پچ‌پچ کردن.

سرپە: پچە، چپە ف نجوا، درگوشی.

سرپەسرپ: چپەچپ، پچەپچ ف درگوشی، پچ‌پچ.

سرت: ١) دڕك، چقـل؛ ٢) رەق، سـەخـت؛ ٣) زبـر؛ ٤) ئەرك و ئازار؛ ٥) نەداری و دەسنـەنگی؛ ٦) بەڵاو بەسـەرهـاتی ناخۆش؛ ٧) بەرزەفڕ، جاوله بەرزی؛ ٨) چپەچپ؛ ٩) چیای رژدو سەخت، هەڵەموت، هەزار بەهەزار ف ١) خار؛ ٢) سفت و سخت؛ ٣) خشن؛ ٤) درد و رنج؛ ٥) بینوایی؛ ٦) مصائب؛ ٧) بلندپرواز؛ ٨) پچ‌پچ، درگوشی؛ ٩) کوه بسیار سخت و مرتفع.

سرتغ: لاسار، سەرسەخت ف لجوج، یکدنده.

سرتوخورت: پچەپچ ف پچ‌پچ.

سرته: چپە، پچ، پچە ف حرف در گوشی، پچ‌پچ.

سرتەسرت: چپەچپ ف پچ‌پچ.

سرتی: ١) جۆنـەپیێنی ئازایانە، بوێری؛ ٢) چەموٚشی؛ ٣) دڵرەقی؛ ٤) توندو تیژی؛ ٥) لەمپەرو بەرگر ف ١) تهوّر، جسارت؛ ٢) چموشی؛ ٣) سنگدلی؛ ٤) شدّت؛ ٥) مانع.

سڕد: ١) تازە گوڵی خەلە؛ ٢) ڕەوەك ف ١) خوشهٔ نودمیدهٔ غلّه؛ ٢) رموك.

سڕدین: ١) تازە وەگوڵ‌هاتنی خەلـە؛ ٢) رەوینـەوە ف ١) نو بـردمیدن خوشهٔ غلّه؛ ٢) رمیدن.

سرسـوم: کوپـەی زلی سەرقاب‌دار بۆ زاندنی ماست، ئیرەی گلین ف نوعی خم سرپوش‌دار.

سرشت: خۆکرد، خۆرست ف طبیعت.

سرشتی: خۆرسکاو ف طبیعی.

سرشك: ئەسر، ئەسرین، رۆندك، ئەشك ف اشك.

سرف: ئەنها، هەربۆ ف صرف، محض، فقط.

سرق: گیایەکی دەسچێنە لە چەوەندەر دەکا، سلق ف گیاهی از تیرهٔ چغندر.

سرك: قوشقی، رەوەك ف رموك، هیدخ.

سرکاسن: دەرمانی جەرم رەنگ کردن ف داروی رنگ کردن چرم.

سرکاندن: چپەکردن ف زیرلبی حرف زدن.

سرکانن: سرکاندن ف زیرلبی حرف زدن.

سڕکردن: ئەزاندن ف کرخانیدن.

سرکوهوڕ: سرنەسرنی زۆر ف زیاد در گوشی حرف زدن.

سرکە: ١) سرنە؛ ٢) ترشاوی کۆنی میوە ف ١) حرف زیرلبی؛ ٢) سرکه.

سرکەسرك: سرتەسرت ف نگا: سرتەسرت.

سڕکەوان: سەرەنوێلك، جێگەی پەبن و پاڵ ف جای ریختن سرگین.

سرکـەیی: جۆرێ پارچـەی ئاوریشمی ئەنکـە ژنـان بەسـەر خۆیانی دادەدەن، هەوری ف پارچهٔ کلاغی.

سرگ: سرك ف رموك.

سرگوون: دوورخرانەوە ف تبعید.

سرمە: گەردانە لە زیڕ بان مراوری ف گردنبند طلایی یا مروارید.

سرمەسرم: هەراهەراو غەڵبەغەڵب ف همهمه و جنجال.

سرمیچ: میچ، سەقف ف سقف.

سڕنا: زوڕنا ف سرنا

سڕناتك: زوڕناتك، گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

سڕناژەن: زوڕناچی ف سرنانواز.

سرنج: وردبوونەوە، بیرلێ کردنەوە ف دقّت.

سرنج دان: بە وردی لێ‌ڕوانین ف دقّت کردن.

سرنجك: بەسەرهاتێ لە خەودا کە پشو لە نوستو دەبڕێ، موتە، مۆتەکە ف کابوس.

سرنجە: زیبخ و رەڵمی لێك دراو ف شن و ماسهٔ مخلوط.

سرنچیانە: ناوی گوندێکە لەلای سنە ف نام دهی است.

سرنگ: دەرزی دەرمان دەلەش کردن، شرینقە، ئاودۆزەك ف سرنگ.

سرنگا: باڵگە، باڵشت ف بالش.

سرنی: عەڕابەی کەلان، عەرەبانەیەك کە دوکەڵ دەبان کێشا ف ارابه‌ای که گاوان می کشند.

سروّ: لە دوای وشەی چەقە دێت واتا: بڕ: (کابرا چەقەسروێه) ف بعد از کلمهٔ «چەفه» بەمعنی گوینده.

سروت: لاسکی گەنم و جۆ، کلۆش، ساقەنەی دەخڵ ف ساقهٔ گندم و جو.

سرۆچـك: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف از آبادیهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سرود: گۆرانی نیشتمانی، ئەتسید ف ترانهٔ ملّی، سرود.

سروش: فرشتەی پەیام‌بەر، جبرائیل ف جبرئیل.

سروشت: سرشت ف طبیعت.

سروشتی: سرشتی ف طبیعی.

سروە: بای بسکان، شنەبا، شنە، کزەبا ف نسیم، اباز.

سرە: نۆبە، نۆرە، باو ف نوبت.

سڕە: ١) باگر؛ ٢) بای سارد؛ ٣) ریخ و شباکەی پەسناوتەی وشك، کەمرە؛

۴) شه‌خته‌ی پابز [ف] ۱) باد راه؛ ۲) باد سرد؛ ۳) سرگین لگدمال شدهٔ خشك و سفت؛ ۴) سرمای نابهنگام پائیز.

سره‌فت: نۆفره، نارام، داسه‌كنان [ف] آرامش تن.

سره‌فتن: نۆفره‌گرتن، هه‌دادان [ف] آرام شدن.

سره‌وان: ۱) سره‌فتن؛ ۲) لێدان، بڕوانه تێ سره‌واندن [ف] ۱) آرام شدن؛ ۲) زدن.

سرده‌واندن: ۱) نارام كردن؛ ۲) تێ سره‌واندن [ف] ۱) آرام كردن؛ ۲) زدن.

سره‌وانن: سره‌واندن [ف] نگا: سرده‌واندن.

سره‌وت: سره‌فت [ف] آرامش تن.

سره‌وت كردن: نارام كردن [ف] آرام كردن.

سره‌وت گرتن: نارام بوون، نۆقره گرتن [ف] آرام گرفتن.

سره‌وتن: سره‌فتن [ف] آرام شدن.

سره‌وبن: سره‌وان [ف] نگا: سره‌وان.

سڕی: ۱) ته‌زین؛ ۲) نه‌سنڕی، مالیه‌وه [ف] ۱) بی‌حسّی؛ ۲) زدود، پاك كرد.

سرێش: چرێش، نه‌سرێلك، سنرك [ف] سریش.

سرێشلمه: كاری ناته‌واو [ف] كار ناتمام.

سرێشسه: ۱) سرێشه‌جار؛ ۲) ناوی گوندێكه له كوردستان [ف] ۱) سریش زار؛ ۲) نام دهی در كردستان.

سریلاوا: ناوی گوندێكه له كوردستانی موكری [ف] نام دهی.

سریله: ۱) مه‌لێكی بچوكی جوانه دو په‌ڕی وه‌ك دوشاخ لێ به‌رز بۆته‌وه؛ ۲) جانه‌وه‌رێكی پچوكی وه‌ك كولله‌به جیره‌جیر ده‌كا، سیسرك [ف] ۱) چكاوك؛ ۲) جیرجیرك.

سربمه: تاسیر، زانی به‌هۆی بر بنداربون‌و... [ف] تأثیر، درد در اثر زخم و...

سڕین: نه‌سترین [ف] زدودن، پاك كردن.

سربنچك: به‌ری داریكی دركاوی گه‌لابۆری زه‌بنونبه تێكولی سووره له‌ناوه‌وه وه‌ك تارد ده‌چێ، سنجو، لاسی ده‌سچێن [ف] سنجد.

سرینچكه‌تاڵه: جۆری سر بنچك [ف] نوعی سنجد تلخ.

سڕینه‌وه: ۱) نه‌سترینه‌وه، بردنی په‌ڵه یان خه‌ت؛ ۲) خاوێن كردنه‌وه به په‌ڕۆو... [ف] ۱) سنردن، زدودن؛ ۲) پاك كردن با دستمال و...

سریوه: ۱) سروه، شنه، بای بسكان؛ ۲) جر بوه‌ی چۆله‌كان؛ ۳) زربوه‌ی ئه‌ستێره [ف] ۱) نسیم؛ ۲) جیك‌جیك گنجشكان؛ ۳) چشمك ستاره.

سزا: ۱) پاداشت؛ ۲) ده‌ردو ئازار؛ جزبا [ف] ۱) پاداش؛ ۲) رنج و آزار.

سزاچه‌شتن: نۆشی ره‌نج‌و ئازار بوون [ف] درد چشیدن.

سزاچه‌شین: سزاچه‌شتن [ف] درد چشیدن.

سزاچێشتن: سزاچه‌شتن [ف] دردچشیدن.

سزاخانه: جێگه‌ی ئازاردان [ف] شكنجه‌گاه.

سزاخواردن: نۆشی ئازاربوون [ف] آزار چشیدن.

سزادان: ۱) پاداشت دانه‌وه؛ ۲) ئازاردان [ف] ۱) پاداش دادن؛ ۲) آزردن.

سزادانه‌وه: ۱) تۆڵه‌بۆكردنه‌وه؛ ۲) تۆڵه لێ سه‌ندنه‌وه [ف] ۱) جبران كردن؛ ۲) انتقام گرفتن.

سزاو: ناوی له ماستی ناو تووره‌كه تكاو [ف] آبی كه از ماست كیسه آید.

سزك: ۱) ئاوی په‌نیر كه لۆركی لێ ده‌گرن؛ ۲) تیژاوی دۆ كه ده‌كرێته شیرێز [ف] ۱) آب پنیر كه لور سازند؛ ۲) تیزاب دوغ كه شیراز سازند.

سزگ: سزك [ف] نگا: سزك.

سزه: نه‌زۆی سه‌رما [ف] سوز سرما.

سژ: زج، زچ، سج، قڕنو [ف] نگا: زج.

سس: شل‌و ول، خۆنه‌گرتو [ف] سُست.

سسارك: سیسارگ [ف] كركس.

سست: سس [ف] سُست.

سست‌وپه‌له‌شت: ته‌مه‌ڵ‌و له‌كارنه‌زان [ف] تنبل و بی‌مهارت در كار.

سسته‌په‌له: ته‌مه‌ڵ له كارو لێ نه‌زان [ف] دستپاچه و تنبل.

سسته‌سست: خۆبواردن له كار [ف] اهمال كردن در كار.

سسته‌ك: زه‌وی شلی ناپته‌و [ف] زمین سست و نامحكم.

سستی: شل‌و شه‌وێقی، ته‌مه‌ڵی، له‌ش گرانی [ف] سستی.

سسله: زنجیروكه‌ی زه‌نبه‌ر [ف] زنجیر زینتی.

سسه: سسته‌ك [ف] نگا: سسته‌ك.

سسێ: ژماره‌سێ [ف] عدد سه.

سسی: دانۆكه كه‌نگر [ف] كنگردانه.

سعوتی: بڕنونی [ف] انفیه.

سعود: به‌خت، تاڵه، تالح [ف] بخت.

سغ: سخ [ف] نگا: سخ.

سفارشت: راسپاردن [ف] سفارش.

سفت: سخ [ف] سفت نتبده.

سفتاح: هه‌وه‌ڵ فرۆش، ده‌شت [ف] استفتاح، دستفال، دشت.

سفت‌بوون: سخ‌بوون [ف] سفت شدن.

سفتۆ: بۆگه‌ن [ف] بدبو.

سفتۆبوون: داهێزان، له‌ش گران بوون، نبوه نه‌خۆش [ف] كسل.

سفت‌وساده: بێ زۆده‌روابسی، ره‌پ و ره‌وان [ف] رك و صریح.

سفتوسۆ: چوزانه‌وه‌ی برین [ف] سوزش زخم.

سفتۆك: مبوه‌ی گه‌نیوی رزیو [ف] مبوهٔ گندیده.

سفت‌وسۆڵ: سخی ساف‌و لووس [ف] سفت و صاف.

سفت‌وسوێ: سفت‌وسۆ، چوزانه‌وه، نۆزانه‌وه [ف] سوزش زخم.

سفته: ۱) ساویاو، حولی‌بوگ؛ ۲) ڕیابی، روبینی؛ ۳) پسوله‌ی حه‌واله؛ ۴) گیابه‌كه بۆ مالات؛ ۵) سووتاو [ف] ۱) سابیدهٔ صاف شده؛ ۲) تملق؛ ۳) سفته؛ ۴) علفی است؛ ۵) سوخته.

سفته‌ك: دارێكه به‌رێكی شیرین ده‌داو گه‌ڵای له گه‌ڵای زه‌بنون ده‌كا [ف] درختی است جنگلی.

سفتی: نوندی نه‌نراو [ف] سفتی بافت.

سفتیك: ده‌شتایی له نێوان كێوان [ف] جلگه در دره، وادی.

سفر: نوخته له نووسینی ژماره‌دا، نوخته‌ی به‌نالابی [ف] صفر.

سفره: كه‌وڵی نان، خوان [ف] سفره.

سفره‌بڕ: سیسركی مالی، سیسركه [ف] جیرجیرك.

سفره‌بره: سفره‌بڕ ف جبرجیرك.
سفره‌چی: خزمه‌نكاریٚ كه به نان‌و خوانٚ ڕاده‌گا ف گارسن.
سفره‌مار: ره‌فه‌مار. جۆرێ ماره ده‌ڵێن ورگی ئاواڵه ده‌كانه‌وه مێش‌و مۆ زی لێ ده‌نیشنن‌و له‌پڕ ورگی وێك دێنه‌وه به‌وه ده‌ژی ف نوعی مار كه گفته می‌شود شكمش باز می‌شود.
سفره‌ی فه‌قێیان: هه‌شت ئه‌ستێره‌ن له نێوان برجی دوپشك‌و ته‌رازودا ف هشت ستاره در میان برج عقرب و میزان.
سفره‌ی فه‌قیران: سفره‌ی فه‌قێیان ف نگا: سفره‌ی فه‌قێیان.
سفری: ئه‌سنێ‌و به‌ردی نفه‌نگی ڕاو ف سنگ آتش‌زنهٔ تفنگ سرپر.
سفـك: ۱) به‌رهـه‌بوان؛ ۲) سوُك. دژی گران‌و سه‌نگین؛ ۳) كۆست، له‌مپه‌ر. بلندایی سه‌ره‌ڕێگه ف ۱) ایوان خانه؛ ۲) سبُك؛ ۳) مانع در راه.
سفكی: دژی قورسی‌و سه‌نگینی ف سبُكی.
سفكێ: ناوی گوندێكه له كوردستان ف نام روستایی است.
سفلیس: نه‌خۆشیه‌كه شه‌رمی نێر و مێ داده‌گرێ ف سفلیس.
سفن: ماك، بنه‌ما، ره‌گ‌و ریشه ف اصل، بیخ و بن.
سفنـك: هیم، خیم، ته‌مه‌ڵـه، به‌ردی بناخه، بناغه ف اسـاس بنای ساختمان.
سفنێ: ناوی گوندێكه ف نام دهی است.
سفـور: ۱) گه‌سك ده‌ری كوُلان؛ ۲) ژنه شارسنانی بێ روپوش ف ۱) رفتگر؛ ۲) زن شهری بی‌حجاب.
سفوٚر: جانه‌وه‌رێكه كه‌وڵی به‌قیمه‌ته. سموٚره ف سمور.
سفوٚری: بالاپوٚش له كه‌وڵی سموٚره ف جبّه از پوست سمور.
سفـه‌ت: ۱) په‌سن. تاریف؛ ۲) ئه‌مـه‌گ. وه‌فا: (زوٚر بێ‌**سفه‌ته**) ف ۱) وصف؛ ۲) وفا.
سفی: سپی، چه‌رمگ ف سفید.
سفێده: سپێده. به‌ره‌به‌یان ف بامداد. پگاه.
سڤ: په‌رسف، جواو ف پاسخ.
سڤانده: سوانده ف لب بام.
سڤانٚك: گیایه‌كه عه‌ره‌ب پێی نێژن‌گونه‌زێوی ف گیاهی است.
سڤده: سه‌رده‌رانه به خشت هه‌ڵچنین ف نردهٔ آجری بالای در.
سڤ سڤیلك: مه‌لێكی پچوكی ره‌نگاوره‌نگه ف گنجشكسانی رنگارنگ.
سڤك: نه‌سه‌نگین. سفك ف سبك، كم‌وزن.
سڤكوٚك: زوٚرسفك ف بسیار سبك.
سڤنٚك: گه‌سك ف جارو.
سڤنـگ: چنگـه‌كلوٚشێ كه پشتی گاگێره‌ی پێ ده‌ماڵن ف دسته‌ای از ساقهٔ غلّه كه پشت گاو خرمنكوب را بدان تمیز كنند.
سڤوٚره: سموٚره. سفوٚر ف سمور.
سڤوٚری: جلكێ له كه‌وڵی سڤوٚره ف لباس از پوست سمور.
سڤوٚك: تونم، ترشی سماق ف سماق.
سڤی: سه‌ر هێڵه‌گ. كه‌په‌ك ف نخاله.
سڤێری: گیایه‌كه له جوٚ ده‌كا ف گیاهی جومانند.
سڤیشك: دودڵی، دڕدوٚنگی ف بدگمانی.

سڤیك: ۱) مبج، بان له دیوی ژوٚره‌وه؛ ۲) به‌رهـه‌بوانـوٚكه؛ ۳) گه‌سك، گزگ ف ۱) سقف؛ ۲) نراس كوچك؛ ۳) جارو.
سڤیل: كه‌سێ كه جلكی ئوروپـایی له‌بـه‌ردابێ ف كسی كه پوشاكش اروپایی است.
سڤیلانٚك: زوٚر سفك ف بسیار سبك‌وزن.
سقـان: ۱) ئێسقه. ئێسـك، ئێسقـان، سخـان، هه‌سی؛ ۲) تیژكـردن‌و سوُنه‌وه‌ی تیغ ف ۱) استخوان؛ ۲) تیز كردن تیغ.
سق‌سق: جیره‌جـیر. بوٚ ده‌نـگی ده‌رگای شڕ و كه‌وشی تازه ده‌ڵێن ف صدای در كهنه و كفش تازه.
سقڵ: نه‌خوٚشی خواردن نه‌تواندنه‌وه، گرفت، ئینه‌لاّ ف بیماری امتلا. رودل.
سقمه: ژنی نێرگوٚشتی له‌بار ف زن چاق و خوش‌تیپ.
سقێف: سخێف. جوێن. دژوُن. دزمان ف دشنام.
سك: ۱) زگ، ورگ‌وناو؛ ۲) پیزه، توٚل؛ ۳) ناحه‌ز، ناشیرین ف ۱) شكم؛ ۲) جنین؛ ۳) نازیبا، زشت.
سكاسن: ده‌رمانی چه‌رم ره‌نگ كردن ف داروی رنگ چرم.
سكـالاّ: ۱) وتـو وێژی خوٚشـه‌ویسنانه، رازو نیاز؛ ۲) گله‌یی، لوٚمه؛ ۳) شكابه‌ت، گله؛ ۴) بیری چاره ف ۱) رازو نیاز؛ ۲) گله؛ ۳) شكایت؛ ۴) چاره‌جویی.
سكـالـه: ۱) شكـات، شكایه‌ت. داد؛ ۲) پاڕانه‌وه ف ۱) شكایت؛ ۲) التماس. لابه.
سكان: ۱) چه‌سپین، لكان؛ ۲) جنێو، دژمان ف ۱) چسبیدن؛ ۲) دشنام.
سكـانن: ۱) چه‌سپاندن، لكاندن؛ ۲) جوێن‌دان ف ۱) چسبانیدن؛ ۲) دشنام دادن.
سك‌به‌ردان: زگ به‌ردان ف كنابه از برخوری.
سكپ: بن‌ڕێسمه ف چوب پاشنهٔ در.
سكپڕ: زكپڕ ف حامله.
سكتـان: گونـدێكی كوردستـانه به‌عسی وێرانی كرد ف از روستاهای كردستان كه بعثیان ویران كردند.
سكتر: بێده‌نگ له ناچاری: (**سكتر** به واتا: بێده‌نگ به) ف خاموشی از ناچاری. خفه‌شدن.
سكچوُن: زگچوُن ف اسهال.
سكدار: ئاوس. زگدار ف آبستن.
سكدڕاو: زگدڕاو ف كنابه از پرخور.
سكر: ۱) پالوێنه‌ی له توٚڵ چندراو؛ ۲) به‌ربه‌ندی ئاو به نوٚڵ‌و گیا ف ۱) پالونهٔ از تركه؛ ۲) سدّ آب از تركه و گیاه.
سكرۆین: زگچوُن ف اسهال.
سكزل: زگزل ف شكم گنده.
سك‌سوُتان: زگسوُتان ف كنایه از مرگ فرزند.
سكف: سكپ ف نگا: سكپ.
سك كردن: زگ كردن ف نگا: زگ كردن.
سككـه: ۱) گوڵمیخ؛ ۲) سكـه، پاره‌ی له كانـزا، فه‌ره‌پوڵ ف ۱) میخ

طوبله؛ ٢) سکه، پول فلزی.

سکڵ: بۆلو، پۆل، پەنگر، پەرەنگ، پەن، پن فا اخگر.

سکڵ فوُ: گەمەیەکە سکڵ بە دەرزی و بەنێکەوە هەڵداوەسن و بەرەو بەکتر فوی لێ دەکەن، سکڵی بەفوان فا نوعی بازی با اخگر.

سك لەوەڕین: زگ لەوەڕین فا سورجران.

سکڵی بەفوان: سکڵ فوُ فا نگا: سکڵ فوُ.

سکماك: زگماك فا مادرزاد.

سکن: زگن، زگزل فا شکمو، شکم گنده.

سك نانەسەر: زگ نانەسەر فا کنایه از پرخوری.

سکور: سنۆکرك، سورینچکه فا خرخره، سرخ نای.

سکورد: ستۆکرك فا خرخره.

سك وزا: زگ وزا فا زادو ولد.

سکوزان: سکوزا، زگوزا فا زادو ولد.

سکوم: تەرح و دیدار، سەرو سەکوت فا سیما.

سکە: ١) سکوم؛ ٢) پارە، لەسکەدراو، زێڕ بان زێوی دەقالب کراوی نوسراو فا ١) سیما؛ ٢) سکّه.

سکەشۆرە: زگچوُن فا اسهال.

سکەشۆری: زگچوُن فا اسهال.

سکەڵ: سکڵ فا اخگر.

سکەنجەبین: ئەسکەنجەبین، ئەسکەنجەمین فا سکنجبین.

سکەنجەمین: ئەسکەنجەبین فا سکنجبین.

سکێشە: زگ ئێشە فا شکم‌درد.

سگار: جگەرە فا سیگار.

سگڵ: بالۆك، بالۆکە فا زگیل.

سگوڕ: گوێلکی زۆر قەڵەوی غلوُر فا گوسالهٔ چاق و مغرور.

سگین: گانی سەگ، جوت‌بوُنی سەگی گوڵ و دێڵ فا جفت‌گیری سگ.

سل: ١) نەپەگوُ؛ ٢) دەردە باربکە؛ ٣) توُڕەو فەڵس فا ١) بك نكه مدفوع؛ ٢) بیماری سل؛ ٣) خشمناك.

سڵ: سرك، رەوەك فا رموك.

سلا: بەرزایبان، بڵندان فا بلندیها.

سلاح: ١) چەك، ئەسپابی شەڕ؛ ٢) سوکەڵەناوی سەلاحەدین فا ١) جنگ‌افزار، سلاح؛ ٢) مخفف نام صلاح‌الدّین.

سلار: تخێل، راست بەعەرزا درێژبوُگ فا دراز کشیده بر زمین.

سلاربوُن: تخێل بوُن فا راست دراز کشیدن.

سلاربوُنەوە: ١) تخێل بوُن؛ ٢) برێتی لە مردن فا ١) دراز بر زمین افتادن؛ ٢) کنایه از مردن.

سڵاف: وشەی دۆست بە دۆست لە کاتی نوُش بوندا فا درود، سلام.

سڵام: سڵاف فا سلام.

سڵامالێ: سڵاف، سەلام مەلێك فا سلام علیکم.

سڵامانە: دیاری لە سەفەر هێنان فا رەآورد سفر، ارمغان.

سڵامەت: ساق، ساخ فا سلامت.

سڵامەتی: ساقی، ساخی، ساغی فا سلامتی.

سڵامەلێ: سڵامالێ، سڵاف فا سلام علیکم.

سڵامەلێك: سڵاف، سڵامالێ فا سلام علیکم.

سڵان: سڵا، کێوان، بڵندیان فا بلندیها، کوهساران.

سڵاو: ١) سڵاف؛ ٢) پارسەنگی تەرازو فا ١) سلام؛ ٢) پارسنگ ترازو.

سڵاوات: پەسنی پێغەمبەردان بە دەنگی بەرز فا صلوات بر پیغمبر.

سڵاودانەوە: ١) تۆزێك گران کێشانی تەرازو بۆ دڵخۆشی کڕیار؛ ٢) وشەی قوناربونی نوێژ فا ١) خاطرانه کمی گران کشیدن ترازو؛ ٢) سلام پایان نماز.

سڵاوەت: سڵاوات فا صلوات بر پیغمبر.

سڵاوەتە: ناوی گوندێکە فا نام دهی است.

سلبوُن: ١) قوت‌بوُن، سرك‌بوُن؛ ٢) توُڕەبوُن، قەڵس‌بوُن فا ١) آمادهٔ رم شدن؛ ٢) خشمگین شدن.

سلبین: سلبوُن، توُرەبوُن فا خشمگین شدن.

سڵپ: ١) تلف، تڵتە، تڵپ؛ ٢) تەپ، نەوەزەل فا ١) تفاله؛ ٢) سست و تنبل.

سڵتان: سولتان، سان فا سلطان.

سڵتان‌سەر: تەپڵەسەر فا تارك.

سڵتێنی: زەوی بەشی دوورۆژە جوُت فا زمین به‌اندازهٔ دو روز شخم زدن با گاو.

سلخە: ١) زنو، کلێڵە، زنی؛ ٢) گاشەبەردی زل فا ١) بهمن؛ ٢) صخرهٔ بزرگ.

سلسار: بێ‌شەرم، سەرسەری فا بی‌شرم.

سلساردبوُنەوە: برێتی لە مردنی ناخۆشەویست فا کنایه از مرگ بدسگال.

سلسارد کردنەوە: برێتی لە کوشتنی ناخۆشەویست فا کنایه از کشتن دشمن.

سڵسڵە: شسڵە فا زنجیر زینتی.

سلسەردبوُنەوە: سلساردبوُنەوە فا کنایه از مرگ بدسگال.

سلسەردەوبوُن: سلساردبوُنەوە فا کنایه از مرگ بدسگال.

سلف: سڵپ، تلپ فا تفاله.

سڵق: سرق فا نگا: سرق.

سڵقاو: شێوی سڵق فا آش «سرق».

سڵقی ڕوُت: برێتی لە روُت و نەداری بێ هیچ شت: (چەند ساڵە هەوڵ نەدەبت و گەلێ **روُت تری لە سڵق**) «شێخ رەزا» فا کنایه از لات آسمان جل.

سلك: ١) سرك، رەوەك؛ ٢) سڵق، سرق فا ١) رموك؛ ٢) نگا: سرق.

سلکاندن: دوورەپەرێزی لە خەڵك فا انزوا.

سڵ کردن: ١) رەوینەوە؛ ٢) شەرم کردن لە روی خەڵکا فا ١) رمیدن؛ ٢) خجالت کشیدن.

سلکیان: سڵ کردن، رەوینەوە فا رمیدن.

سلکێ سوُر: چەوەندەری خۆماڵی فا چغندر.

سلکین: سلکیان فا رمیدن.

سلم: ڕەو، قوشقی بوُن ف رم.

سلْماس: ناوچەو شارێکە لە کوردستان ف ناحیە و شهری در کردستان.

سلْماستك: گیایەکە ف گیاهی است.

سلْمتە: بژار ف وجین.

سلْمو: ڕەوەك ف رموك.

سلۆ: سوکەڵە ناوی سلێمان ف مخفف سلیمان.

سلۆری: گڕی ئاگر، پێت ف گُر آتش.

سلوقان: هۆزێکی کوردە ف عشیرتی از کُردزبانان.

سلوم: هۆزێکی کوردە ف عشیرتی از کردزبانان.

سلوُهی: سلمینی ف نگا: سلقبتی.

سلەم: پەیژە، پەیجە ف نردبان.

سلەمـان: ۱) ڕەوکردن؛ ۲) سوکەڵە ناوی سولەیمان ف ۱) رمیدن؛ ۲) مخفّف سلیمان.

سلْەمانەوە: ڕەوینەوە ف رم کردن.

سلْەمکە: گیایەکە لە دوکلێوی دەکەن ف گیاهی است خوراکی.

سلْەمە: ڕەو ف رم.

سلەمەڕ: چەند بشکەڵی تەڕی پێکەوەنوُساوی مەڕ ف چند پشکل بهم چسبیده و خیس گوسفند.

سلْەمیانەوە: ڕەوینەوە ف رم کردن.

سلْەمینەوە: ڕەوینەوە ف رم کردن.

سلەوەجە: نەخۆشیەکە بۆ بەز ف نوعی بیماری گوسفند.

سلەوجێ: سلەوەجە ف نگا: سلەوەجە.

سلی: ۱) ڕەوەکیەتی؛ ۲) توُڕەیی، قەڵسی ف ۱) رمیدگی؛ ۲) خشم.

سلْی: ڕەوەکیەتی ف رمیدگی.

سلێمان: ناوە بۆ پیاوان ف سلیمان، نام مردانه.

سلێمان کەندی: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

سلێمـانی: ۱) جۆرێ مورووی ژنـانـە؛ ۲) جۆرێ ترێ؛ ۳) شارێکە لە کوردستـان ف ۱) نوعی مهرهٔ زینتی؛ ۲) نوعی انگور؛ ۳) شهری است در کردستان.

سلێمانی: ۱) مورووی سلێمانی؛ ۲) نازناوی پەپوە: (**پەپوسلێمانی**) ف ۱) نوعی مهرهٔ زینتی؛ ۲) لقب هدهد.

سم: ۱) سەرپەڕی ڕەقی پەلی ئاژەڵ و وڵاخە بەرزە؛ ۲) پاشگری بەواتا: کونکەر ف ۱) سم چهارپا؛ ۲) پسوند بەمعنی سُوراخ کننده.

سما: کونکرا ف سوراخ شد.

سمات: کەمرە، گەمرە ف سرگین سفت لگدمال شده.

سمـاتـە: ۱) بەردێکی ڕەشی زبر و زۆر سەختە؛ ۲) قاقەزێکی زبرکراوە ئاسن و داری پێ لوُس دەکەن ف ۱) سنگی سیاه و سخت؛ ۲) سنباده.

سماخ: ئاودانی تیخ ف آب دادن تیغ.

سماخکری: تیخی ئاودراو ف تیغ آبدیده.

سمـارتـە: ۱) سمـاتـە؛ ۲) سمتـاش، ئامـرازی سم تاشین بە دەست ناڵبەندەوە ف ۱) سنباده؛ ۲) سمتراش.

سماق: توتم ف سماق.

سماقان: ۱) شوێنێ کە زۆری دارسماق لێ ڕواوە؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ۱) سماقزار، محل رویش سماق؛ ۲) نام دهی در کردستان.

سماقاو: چێشتی سماق، مزراوێلکە، جل برۆکە ف آش سماق.

سماق پاڵان: پاڵوێنەی کانزا بۆ پاڵاوتنی برنج، سوُزمە ف پالونهٔ فلزّی، برنج پالا، شیپ پالا، آبکش.

سماق دەڕێنان: بربێی لە جەزرەبەدانی زۆر ف کنایه از آزار دادن بسیار.

سماق شیرنی بچوُك: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سماق شیرنی گەورە: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سمـاقلوُ: گونـدێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سمـاقـوڵی سەرچاوە: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سماقوڵی گرتلە: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان، که بعثیان ویران کردند.

سماقە: لەش ڕەقبوُن لە سەرماوە، ڕەوەنج، ڕەقینە ف نوعی بیماری دام.

سماقیـە: گوندێکی کوردستانە لەلای دیاربەکر ف از روستاهای کردستان.

سمان: کونبون ف سوراخ شدن.

سماندن: کونکردن ف سوراخ کردن.

سماو: کونکراو ف سوراخ شده.

سمایل: سوکەڵەناوی ئیسماعیل ف مخفّف اسماعیل.

سمـایلاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سمبڕ: ئامرازی سم‌تاشین، سمارتە ف سمتراش.

سمبل: ئاوێ کە بەخێر دەدرێ ف آب خیراتی.

سمبلاك: زەردەماسی ف ماهی اوزون‌برون.

سمبـلانـدن: تازە سمبێل بۆر بـوُن، تازە خەت‌دان ف پا در سن بلوغ گذاشتن پسران.

سمبۆرە: سفۆر، سڤۆر، سمورە ف سمور.

سمبەری: جۆرێ داری بێ‌بەر ف درختی است بی‌ثمر.

سمبێل: ۱) مووی پشت لێوی پیاو، سمبێڵ؛ ۲) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف ۱) سبیل؛ ۲) از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سمبێڵ: سمبێل، سمبڵ ف سبیل.

سمبێڵ بۆق: سمبڵ قیت، برێتی لە مرۆی ئازاو لەخۆ بایی ف کنایه از شجاع و مغرور.

سمبێڵ شۆڕ: برێتی لە مرۆی بێ ئاکـارو بێ وجـدان ف کنـایه از بی‌وجدان و تبهکار.

سمبیلۆك: گوڵێکی بۆن‌خۆشە ف گُلی است خوشبو.

سمبێلەك: زەردەماسی ف نوعی ماهی زردرنگ.

سمپارە: کاغەزی نەختەو ناسن لوُس کردن، سمانە ف سنبادە.

سمت: ١) کونی دەسکرد؛ ٢) نەستورایی بەر کەمەر، لاقوَن: (گیر نەبو دەسنم لەبەر لوُسی بە **سمتی** خڕیەوە) «شێخ رەزا» ف ١) سوراخ مصنوعی؛ ٢) باسن.

سمتاش: سمبڕ ف سمتراش.

سمتاندن: کون‌کردن ف سوراخ کردن.

سمتراش: سمبڕ ف سمتراش.

سمتن: کون‌کردن ف سوراخ کردن.

سمتوساتان: دیمەنی سمتی ژنی جوان ف منظرهٔ باسن خوشگلان.

سمتوك: کون‌کەر ف سوراخ کننده.

سمتوڵ: سمت، لاقوَن، کەفەلی مرو ف باسن.

سمتە: وردی زوری پێکەوە نوساو، توڵا ف نگا: توڵا.

سمتەراش: سمبڕ ف سمتراش.

سمتە گڵ: گڵی پێکەوە چەسپاوی زەلام، سندە، کلوُ ف کلوخ.

سمتین: کون‌کردن، سمبن ف سوراخ کردن.

سمدار: جانەوەری بەسم ف دارای سُم.

سمدمد: خەزابی، عابلەمەن ف سار ملخ‌خوار.

سمر: سرمە ف جنجال.

سمراخە: چلکی گوێ ف جرك گوش.

سمراو: پیاوی پەنەوی نوندگوشت ف قوی بنیهٔ بهم آمده، نوپر.

سمرسمر: هەراو دەمەقالە ف جنجال و نزاع.

سمرە: باشڵی دوگی مەڕو بەران ف دنبالهٔ دُمبهٔ گوسفند.

سم رەشی: نەخوشبەکی نازەلە ف نوعی بیماری دام.

سمسا: گیابەکی بوَن خوشە ف گیاهی خوشبو.

سمسار: دەلاڵی بازار ف سمسار.

سمسارك: مردارخوریکی سپی بوره، سیسارگ ف کرکس.

سمسك: نەفەس‌پیس، چاوپیس، شوم ف نحس، شوم.

سمسێر: سمسار ف سمسار.

سمسیرە: تلفی ترێی گوشراو، تلنەهەنگور ف تفالهٔ انگور آبگیری شده.

سمقە: زەوی نەرم‌وراست کە بێ جوت لێ‌دان چەلتوکی لێ دەچێنن ف زمین هموار نرم که بدون شخم شالی در آن می‌کارند.

سمکاك: بەری گیابەکە بوَ دەرمان دەشێ ف دانهٔ گیاهی دارویی.

سمکوَ: ١) سوکەلەناوی نیسماعیل؛ ٢) دەست بەزەویدا کوتانی نەسب ف ١) مخفّف اسماعیل؛ ٢) سم بر زمین کوبیدن اسب.

سمکوت: جێگەی بە سم کوتراو ف با سُم کوبیده شده، لگدکوب.

سمکوت: کەفچی گەورەی دار ف قاشق بزرگ چوبین.

سمکود: سم گەورە، پەسنی نەسپی رەسەنە ف از مشخصات اسب اصیل، پیل سم.

سم کودك: سم گەورە، پەسنی نەسپی رەسەنە ف پیل سم.

سم کوردك: سمکود ف پیل سُم.

سمکوك: گیابەکە بوَ دەرمان دەشێ ف گیاهی است طبّی.

سمکوڵ: سم بەزەویدا کوتانی نەسپ، سمکوَ ف سم بر زمین کوبیدن.

سمکوڵان: سمکوڵ ف نگا: سمکوڵ.

سمکولی: نەخوشی سمی نازەڵ ف بیماری سم حیوان.

سمل: ١) گیایەکە بنێکی بوَن خوشی هەیە، سونکە؛ ٢) گولێکی وەنەوشی بوَن‌خوَشە؛ ٣) گەردانەی مێخەك، مێخەکبەند ف ١) منبك زمین؛ ٢) گیاه سنبل؛ ٣) گردنبند از میخك.

سمنج: ١) رزد، رەزیل؛ ٢) سەرسەخت‌و نەگونجاو ف ١) خسیس؛ ٢) ناباب و سرسخت.

سمو: ١) مەنکەو، نامرازی شت‌کون‌کردن؛ ٢) سوکەلەناوی نیسماعیل ف ١) منهٔ سوراخ کردن؛ ٢) مخفّف اسماعیل.

سموچك: قەڵێشاوی ناو سم، نێوان سمی نازەڵی دوسم ف شکاف سم حیوان.

سمور: سفور، سقور ف سمور.

سمورتە: ساموَرتە ف بند فتراك.

سمورچکە: سموچك ف شکاف سم حیوان.

سمورە: سفور، سفور ف سمور.

سموقی: ١) بەرەنگی سماق؛ ٢) هوزێکی کوردە ف ١) بەرنگ سماق؛ ٢) عشیره‌ای است کرد.

سمولەك: سمورە ف سمور.

سمە: ١) مەتکەو، نامرازی کون‌کردن؛ ٢) سوکەلەناوی نیسماعیل ف ١) متە؛ ٢) مخفّف اسماعیل.

سمەخرتە: ١) جانەوەرێکی دەست‌و پا کورتە؛ ٢) بربنی لە باوەعەمرە ف ١) حیوانی است دست و یا کوتاه؛ ٢) کنایه از کوتوله.

سمەخورکە: نەخوشبەکی مالانە ف نوعی بیماری دام.

سمەر: سافەنە دەخلی وردکراو، کا ف کاه.

سمەری: کای کوَن‌و رزیو ف کاه کهنه و پوسیده.

سمەسا: کونەدیواری بابوێر ف سوراخ بادکش در دیوار.

سمەشلە: نەخوشی سمی نازەڵ، سمکولی ف بیماری سم حیوان.

سمەشەلە: سمەشلە ف نگا: سمەشلە.

سمەك: کونکەر، مەنکەو، سمە ف منّه.

سمە کوتێ: سمکوڵ ف نگا: سمکوڵ.

سمەلوچکە: قبنکەی پشتی سمی نازەڵ ف زائدهٔ پشت سم چهارپایان.

سمەلەك: زەردەماسی ف ماهی اوزون‌برون.

سمەوج: جوری نومی گەنم ف نوعی بذر گندم.

سمەوەج: جوری گەنم ف نوعی گندم.

سمیارك: سمسارك ف کرکس.

سمیت: ١) جوری نانی بە نالقەی رەق؛ ٢) چەمەننو ف ١) نوعی نان؛ ٢) سیمان.

سمیتك: ١) جێبتی وردەساواری تراو، شلەبرُوش؛ ٢) پنەگیایەکە. گرالك ف ١) آش بلغور آبکی؛ ٢) بوته‌ای صحرایی.

سمێز: پەنەوی نەندام ف محکم اندامی، نوپری.

سمێریان: پتەوبوُنی نەندام، نێك سمران ف محکم شدن اندام و بهم

آمدن، تو بر بودن.

سمیڵ: سمبێل ▣ سبیل.

سمیڵ‌بابڕ: ۱) سمیڵ زل: ۲) بربێی له خه‌ڵك ترسێن‌و زۆردار ▣ ۱) سبیل کلفت؛ ۲) کنایه از بزن‌بهادر.

سمیڵه: جۆرێ ماسی ▣ نوعی ماهی.

سمین: کون‌کردن ▣ سوراخ کردن. سفتن.

سمینو: ناوی گوندێکه له نێو مه‌نگوڕان ▣ نام دهی در منطقهٔ «منگوڕ».

سن: ۱) سمه‌گڵ. کلۆ. که‌سه‌نك: ۲) جانه‌وه‌رێکی جکۆله‌ی خڕی بۆ‌ره به‌لای گه‌نمه؛ ۳) داری دولك که پێستی سه‌گ‌و نچیری پێ باده‌ده‌ن؛ ۴) لوتکه‌ی جیا ▣ ۱) کلوخ؛ ۲) سن. آفت گندم؛ ۳) چوب دوشاخه که پوست حیوان را بدان ناب دهند؛ ۴) قلهٔ کوه.

سنارچه: گوندێکی کوردستانه به‌عسی وێرانی کرد ▣ از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سنان: ۱) نه‌خۆشیه‌کی یه‌کسم کوژه: ۲) جوێنێکه ▣ ۱) نوعی بیماری کشندهٔ ستور؛ ۲) دشنامی است.

سنامه‌کی: گیایه‌که بۆره‌وان بوێی زگ‌باشه ▣ گیاهی است مسهل.

سنبل: گوڵێکه گه‌ڵاگوڵی وردی شبنه ▣ سنبل.

سنبنگ: گیایه‌کی بۆن خۆشه ده‌گه‌ڵ ژاژی‌و په‌نیری ده‌که‌ن ▣ گیاهی خوشبو که با شیراز و پنیر آمیزند.

سنت: بێن ده‌فه، شێکه هه‌نگ دیواری خه‌ڵیفی پێ سواغ ده‌دا ▣ ماده‌ای که زنبور بر کندو مالد.

سنتر: زاروی بێ‌دای‌و بابی ناواره ▣ یتیم بی‌سر برست و آواره.

سنج: ۱) دارسنجو؛ ۲) زه‌نگوڵه‌ی زل: ۳) ژاڵه، لوزك ▣ ۱) درخت سنجد؛ ۲) زنگولهٔ بزرگ: ۳) خرزهره.

سنجاخ: ده‌رزبله‌ی زه‌نبه‌ر که له پێسیر بان له برج ده‌درێ ▣ زیوری است.

سنجاغ: ۱) سنجاخ؛ ۲) ناوی گوندیکه ▣ ۱) نگا: سنجاخ؛ ۲) نام دهی است.

سنجاف: به‌راوێزی جلك، که‌ناره ▣ سجاف.

سنجاق: سنجاخ ▣ نگا: سنجاخ.

سنجر: بلێسه به‌رزبونه‌وه‌ی ئاگر ▣ شعلهٔ بلند آتش.

سنجران: بلێسه‌داربونی ئاگر ▣ شعله‌ور شدن آتش.

سنجراندن: وه‌بلێسه خستن، داخستنی ته‌نور، ته‌ندور نیل‌دان ▣ افروختن تنور.

سنجرین: سنجران ▣ نگا: سنجران.

سنجك: ده‌فری گڵین بۆ بن بێشکه‌ی منال ▣ ظرف گلین زیر گهوارهٔ بچه.

سنجو: سر بنجك ▣ سنجد.

سنجوق: ۱) رۆخڵه‌ی نه‌سنۆر؛ ۲) باسوخ ▣ ۱) رودهٔ کلفت؛ ۲) باسلق.

سنجوق: دارده‌ستی سه‌رداداو که منال له کایه‌دا ده‌یچه‌قینن ▣ چوبی که کودکان در بازی بر زمین می‌کوبند.

سنجوقین: کایه‌ی سنجوق ▣ بازی «سنجوق».

سنجه‌ق: ۱) سنجاخ؛ ۲) ناوچه، مه‌ڵبه‌ندێکی پچوك ▣ ۱) نگا: سنجاخ؛ ۲) بخش، ناحیه.

سنجه‌ی: ۱) سنجو؛ ۲) عه‌نتاب. به‌رێکه له سنجو ده‌کا ▣ ۱) سنجد؛ ۲) عنّاب.

سنجی: ۱) سنجه‌ی: ۲) به‌ری دارێکه نامی نرشه ▣ ۱) نگا: سنجه‌ی؛ ۲) ثمر درختی است ترش‌مزه.

سنجێری: جۆرێ ترێ که بۆ دۆشاو به‌سنده ▣ نوعی انگور.

سندان: ۱) سنان: ۲) ده‌زگای شت له سه‌رکوتانی پینه‌چی‌و ناسنگه‌ر: ۳) نه‌رزه‌جوێنێکه وه‌ك قوزه‌ڵفورت ▣ ۱) نگا: سنان: ۲) سندان بینه‌دوزان و آهنگران؛ ۳) دشنامی است بجای کوفت و زهرمار.

سنداناوی: نه‌خۆش به ده‌ردی سندان ▣ بیمار «سنان».

سندانك: بسنۆگه. کوبه‌له. کوبه‌ی جکۆله ▣ بسنو. خم کوچك.

سنداوا: گوندێکی کوردستانه به‌عسی وێرانی کرد ▣ از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سندروێك: داربه‌سنی مردوگوازتنه‌وه، نابوت ▣ تابوت.

سندربك: نابوت، سندروێك ▣ نابوت.

سندك: سمیتك ▣ آش بلغور آبکی.

سندم: پێوه‌ندی ناسن ▣ شکال. بای‌بند آهنی.

سندوری: گوندێکی کوردستانه به‌عسی وێرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به‌دست بعثیان.

سندوس: ناوچه‌یه‌که له کوردستان ▣ منطقه‌ای در کردستان.

سندوق: ۱) جانتای دارینی زل بۆ که‌ل‌و په‌لی ناو ماڵ؛ ۲) به‌لاگه‌ردان: (سندوقی سه‌ری کوڕه‌که‌ت، به سندوقی سه‌رت بم)؛ ۳) قه‌وان، گرامه‌فۆن ▣ ۱) صندوق؛ ۲) بلاگردان؛ ۳) گرام. گرامافون.

سندوڵ: ده‌فری له دار بان له به‌رد بۆ جه‌ڵتوك‌و ساوارکوتان ▣ ظرف چوبی یا سنگی برای شالی و گندم‌کوبی.

سندوڵان: ناوی گوندێکی شێخه‌دێ‌یه ▣ نام دهی است.

سنده: سمته، نۆلا ▣ نگا: نۆلا.

سنده‌گل: سمه‌گڵ ▣ کلوخ.

سندی: هۆزێکی کورده له‌لای زاخۆ ▣ عشیرتی است کردزبان.

سندیان: سندانی پینه‌چی‌و ناسنگه‌ر ▣ سندان.

سنسل: مۆغه‌ره‌ی پشت ▣ ستون فقرات.

سنعات: پیشه ▣ صنعت.

سنعات‌کار: پیشه‌ساز ▣ صنعتگر.

سنف: هاوپیشه ▣ صنف. همکار.

سنك: ساجوڕ، ساژور ▣ ساجور.

سنکوڵك: قوڵینگ، قولنگه ▣ کلنگ.

سنگ: ۱) له زگ به‌ره‌ژۆر تا پێسیر؛ ۲) بزماری نه‌سنور له دار بان ناسن؛ ۳) نه‌خۆشی کرم له زگدا؛ ۴) ده‌رزی زه‌لامی جه‌واڵ درون ▣ ۱) سینه؛ ۲) میخ کلفت؛ ۳) بیماری کرم در شکم؛ ۴) جوالدوز.

سنگان: ۱) نه‌خۆشی سنان: ۲) جۆرێ نه‌خۆشی که له سه‌رماوه تۆشی مرۆ ده‌بێ؛ ۳) به‌لایه‌که تۆشی بێستان دێ ▣ ۱) نگا: سنان؛ ۲) نوعی

بیماری از سرما؛ ۳) یکی از آفات بالیز.

سنگاناوی: میوەی بێستانی سنگان لێدراو ف میوهٔ بالیز «سنگان»زده.

سنگان لێدراو: سنگاناوی ف نگا: سنگاناوی.

سنگ داقوتان: کوڵمبخی زل لە زەوی کونان ف میخ کلفت بر زمین کوبیدن.

سنگ داکوتان: ۱) سنگ داقونان؛ ۲) برێتی لە نەروێشتنی میوانی خوێنتاڵ: (**سنگی داکوناوه** هەر ناروا) ف ۱) میخ کلفت کوبیدن؛ ۲) کنایه از نرفتن مهمان مزاحم.

سنگدان: زگدانی دیوار ف برآمدگی دیوار.

سنگ دانەبێش: خۆنواندن، خۆ تێ هەڵقوتاندن ف خودنمایی کردن.

سنگ دانەبێشەوە: سنگ دانەبێش ف خودنمایی کردن.

سنگ‌زەردە: مەلێکی بچوکی سنگ زەردە ف پرنده‌ای کوچك سینه‌زرد.

سنگ قوتان: بە لەپی دەست لەسنگدان ف سینه‌زنی.

سنگك: زیرك، زیپکە ف جوش پوست.

سنگ کوتان: ۱) بزماری زل داکوتان؛ ۲) سنگ قوتان: (دایکی دز جاری سنگ‌دەخوا جاری **سنگ‌دەکوتی**) ف ۱) میخ درشت کوبیدن؛ ۲) سینه‌زنی.

سنگ لێ کوتان: برێتی لە نوێك لێ کردن ف کنایه از دعای شر برای کسی کردن.

سنگە: دەرپەڕیو لە شتێك ف برآمدگی از چیزی.

سنگەباز: بازدان بە هەنگاوی بەرز ف دویدن با پرش، جهش.

سنگەبەر: سنگ لێ داکوتراو ف میخکوب شده.

سنگەبێ: چەقی، نەبزو ف ثابت، غیرمتحرك.

سنگەچەڵمە: دەفەی سنگ، بانایی سینە ف پهنای سینه.

سنگەسنگ: ۱) سرمەسرم، هەراو جەقە؛ ۲) خاوەخاو ف ۱) جنجال و هیاهو؛ ۲) اهمال و سستی در کار.

سنگەسنگە: خاوەخاو ف اهمال در کار.

سنگەك: عازەوی، زیپکەی روخساری تازەلاوان ف عَزَبی، نوعی جوش صورت.

سنگەوباز: سنگەباز ف نگا: سنگەباز.

سنگەوبازد: سنگەباز ف نگا: سنگەباز.

سنگ هەڵکێش: برێتی لە کەسێ خۆی نیشان دەداو تاریفی خۆی دەکا ف کنایه از خودنما و لاف‌زن.

سنگ هەڵکێشان: خۆشاندانو تاریفی خۆ کردن ف خودنمایی و لاف‌زنی.

سنلە: سلەگۆ، نەبەگۆ ف نکه مدفوع، سنده.

سننان: سندان ف نگا: سندان.

سنۆ: ۱) دەردی رۆخڵەکۆرە؛ ۲) بالغ بوونی سەگ کە باش سالەوەخنبکە: (سنۆی هاتونەوە) ف ۱) بیماری آپاندیسیت؛ ۲) بلوغ سگ.

سنۆبەر: داریکە، سنەوبەر ف درخت صنوبر.

سنۆتە: ۱) زۆڵ، بیژو، حەرامزادە؛ ۲) جەورەو بێکارە ف ۱) حرامزاده؛ ۲) اوباش.

سنوور: حدود، کەوشەن، خەتی نێوان دو مڵك ف مرز.

سنوور پەڕاندن: برێتی لە کاری ناناسایی کردن ف کنایه از کردار غیرعادی.

سنوورتە: سنۆتە ف نگا: سنۆتە.

سنوورچە: لکی تازە لە دار دەرچوك ف جوانهٔ تازه.

سنووردار: کەوشەن دیاری کراو ف محدود.

سنووردانان: کەوشەن دیاری کردن ف تحدید، تعیین حدود.

سنوق: سندوق ف نگا: سندوق.

سنە: ۱) سندە، نۆلا، سمنە؛ ۲) سلی، رەوەکی؛ ۳) شارێکی گەورە لە کوردستان ف ۱) نگا: نۆلا؛ ۲) رَم؛ ۳) شهری بزرگ در کردستان، سنندج.

سنەوبەر: داریکی گەلا دەرزیە بەرێکی لە بیچمی دڵی مرۆ دەگرێ ف صنوبر.

سنەی: جۆرێ ترێ کە زۆ پێ دەگا ف نوعی انگور زودرس.

سنێ: داریکە لە لاملو کە لەکەی تازەلی دە بەسنن تا دەمی نەگانە برینی خۆی ف چوبی که بر گردن و کفل حیوان می‌بندند تا زخم خود را ناسور نکند.

سنیاگ: ۱) کڕاو، کڕدراو؛ ۲) نەسنبندراو ف ۱) خریده؛ ۲) گرفته شده.

سنێتر: سنت ف نگا: سنت.

سنێر: ریخ، شیاکە، گۆگا، سەربن ف سرگین.

سنێرگە: جێگەی رژاندنی شیاکەو بەبن، سەرەنوێلك، گۆفك ف شوله، شلته، سرگین‌گاه.

سنێژە: نامرازێکی دەزگای جوڵابی ف از ابزار بافندگی.

سۆ: ۱) کونی دەرزی؛ ۲) گومانو دودڵی؛ ۳) ئێشو ژان؛ ۴) سارێژ: (بیرینم هاتونەوە **سۆ**)؛ ۵) گیایەکە دەگەڵ پەنیر دەکرێ؛ ۶) بەهرە، کەلك: (کاردەگەڵ نۆ بێ **سۆیە**)؛ ۷) دەردە باریکە، دبق؛ ۸) دوکەڵی بەرۆی سوناو؛ ۹) سبەی؛ ۱۰) کەبەك، درێنەی نارد کە لە سەر هێڵەگ دەمێنێ؛ ۱۱) کزبژی سەر؛ ۱۲) برزەی گوڵەگەنمو جۆ، داسولکە؛ ۱۳) نوور، روناکی؛ ۱۴) کەنارەی ئاسمان: (**ئاسۆ**) ف ۱) سوراخ سوزن؛ ۲) گمان؛ ۳) درد والم؛ ۴) التیام؛ ۵) گیاهی است با پنیر آمیزند؛ ۶) بهره، فائده؛ ۷) بیماری سل؛ ۸) دود پنبهٔ سوخته؛ ۹) فردا؛ ۱۰) نخاله؛ ۱۱) سبوسهٔ سر، شوره؛ ۱۲) اخگل، داسه؛ ۱۳) روشنایی؛ ۱۴) کنارهٔ آسمان، افق.

سۆ: ۱) نیرەیی؛ ۲) تاسە؛ ۳) فایدە، قازانج؛ ۴) بەزەیی؛ ۵) گلەیی، گازن؛ ۶) خێزانی ماڵ؛ ۷) کونی قوون؛ ۸) رۆژی دوایی، سبەی؛ ۹) بەیانی زوو بەرەبەیان؛ ۱۰) داخو حەسرەت؛ ۱۱) پشنێر: (**گاوسۆ**)؛ ۱۲) تیژ کردن وە هەسان؛ ۱۳) خەم؛ ۱۴) کول: (دەمەسۆ بوگە)؛ ۱۵) بە شوشتن چڵك نەچوون: (کراسەکەت چڵکە **سۆ** بوە)؛ ۱۶) قازانجی پارەی قەرز ف ۱) رشك، حسد؛ ۲) اشتیاق؛ ۳) سود؛ ۴) ترحم؛ ۵) گله؛ ۶) افراد خانواده، عائله؛ ۷) سوراخ مقعد؛ ۸) فردا؛ ۹) بامداد؛ ۱۰) حسرت و اندوه؛ ۱۱) طویله؛ ۱۲) تیز کردن؛ ۱۳) غم؛ ۱۴) کُند، مقابل تیز؛ ۱۵) چرك مرده شدن؛ ۱۶) ربا.

سوا: سبەی، رۆژی کەدادێ [ف] فردا.

سواب: پاداشی چاکە لە خوداوە: (خوا **سوابت بنوسێ**) [ف] ثواب.

سواپ: ساپ [ف] شن صاف و نازك.

سواخ: حەڕی پیامالین [ف] گل اندود.

سواخ‌دان: حەڕی مالین بە دیوارو خانـووُدا، قوڕســاوین بە دیوارا [ف] گل اندود کردن.

سواخ کێشان: سواخ دان [ف] گل اندود کردن.

سوار: ۱) بەرانبەری پیادە، کەسێ کە بەسەر پارەبەر یا هەرشتێکی ترەوە سەفەر دەکا؛ ۲) زاڵ، باوخۆش؛ ۳) بڵندتر، بەرزتر؛ ۴) منالێ کە قاچی لەپێش سەریدا دێتـە دنیاوە [ف] ۱) سوار؛ ۲) چیرە؛ ۳) بلنـدتـر؛ ۴) نوزادی کە پایش قبل از سر آید.

سواربـوُن: ۱) خۆهـاویشتنە سەر پشتی حەیوان یان هەرچی؛ ۲) بڵند بەرانبەر بە نزم [ف] ۱) سوار شدن؛ ۲) بلندتر واقع شدن.

سوارچاك: کەسێ لە ئەسپ سواریدا زۆر کارامەبە [ف] سوارکار ماهر.

سوارخاس: سوارچاك [ف] سوارکار ماهر.

سوارخە: چیلکە [ف] شاخه کوتاه و باریك درخت.

سوارکردن: بەسەریەکدا بەستن [ف] موئتاژ کردن.

سوارە: ۱) سواری ئەسپ؛ ۲) دەستەی سواران؛ ۳) ناوی پیاوانە [ف] ۱) سوار؛ ۲) نیپ سواره؛ ۳) نام مردانه.

سوارەی شەترنج: شەش جۆرەداشی شەترنج. «شا، وەزیر، روخ، فیل، ئەسپ، پیادە» [ف] مهرهٔ شطرنج.

سواری: ۱) کاری سواری؛ ۲) پارەبەرێ کە بۆ سواری دەست ئەدا؛ ۳) ناوی گوندێکە [ف] ۱) سواری؛ ۲) ویژهٔ سواری؛ ۳) نام دهی.

سواژ: جەنگ، شەڕو هەرا [ف] جنگ و ستیز.

سواش: سواژ [ف] جنگ و ستیز.

سواغ: سواخ [ف] نگا: سواخ.

سواف: ۱) بەربەرۆچك، بەرۆژ؛ ۲) ناوهەڵدێر [ف] ۱) آفتابگیر؛ ۲) آبشار.

سواڵ: پارسە، دەرۆزە [ف] گدایی.

سواڵـك: ۱) پارچەی شکاوی دەفری گڵێنی سورەوەکراو؛ ۲) دەفری خواردن نێ کردن بۆ بەشدار [ف] ۱) سفال شکسته؛ ۲) ظرف خوراك سگ.

سواڵکردن: پارسەکردن، دەرۆزە کردن [ف] گدایی کردن.

سواڵکەر: دەرۆزەکەر [ف] گدا.

سواڵە: پڕی دەست لە دروێنە [ف] پردست از درویده.

سواڵەت: پارچە دیزەو گۆزە، سواڵك [ف] شکستهٔ سفالین.

سوان: ۱) لە ریك خستن ریكو لوس بوُن، ساوان؛ ۲) بڕبـەنـد [ف] ۱) سابیده شدن؛ ۲) سوهان.

سواندن: ساوین [ف] نگا: ساوین.

سواندنەوە: زۆر ساوینەوە [ف] سودن زیاد.

سواندۆکە: پاساری [ف] گنجشك.

سواندوُکە: سواندۆکە [ف] گنجشك.

سواندولکە: پاساری [ف] گنجشك.

سواندە: پاسارە [ف] لب بام.

سواندیلکە: پاساری [ف] گنجشك.

سوانن: سواندن، ساوین [ف] نگا: ساوین.

سوانە: سواندە، پاسارە [ف] لب بام.

سوانەوە: سواندن، ساوین [ف] سابیدن.

سواو: ۱) ساوباگ؛ ۲) سواب [ف] ۱) سابیده؛ ۲) ثواب.

سوب: ۱) بەرەبەیان؛ ۲) سبەی [ف] ۱) بامداد؛ ۲) فردا.

سوبا: رۆژی دادێ [ف] فردا.

سۆبا: ۱) زۆپا، کوُرەی ئاگر لە کانزا؛ ۲) مەلەوان؛ ۳) رەبەن، بێ‌ژن [ف] ۱) بخاری؛ ۲) شناگر؛ ۳) مجرّد.

سوبات: ۱) خۆڕاگرتن لە نەنگانەدا؛ ۲) پشوُ لەسەر خۆیی؛ ۳) بێ‌ژن و ماڵ: (سـەڵتـو سوبـات) [ف] ۱) مقـاومت در مقـابل مشکلات؛ ۲) بردباری؛ ۳) مجرد.

سۆباهی: مەلەوانی، مەلە [ف] شنا.

سۆبایی: سۆباهی [ف] شنا.

سوب سەحەر: بەیانی زو [ف] بامدادان.

سوبە: رۆژی دادێ [ف] فردا.

سۆبە: زۆپا، سۆبا [ف] بخاری.

سۆبەت: عەجایب، سەیر، سەمەرە [ف] شگفت.

سوبەزوُ: دەست پێ کردنی رۆژی دادێ [ف] فردا پگاه.

سوبێ: سوبە [ف] فردا.

سوبیانێ: سوبە [ف] فردا.

سوپ: ریزەبەردێ کە داری دەخەنە سەر بۆ ڕاوەماسی [ف] سنگهای ردیف در مسیر رودخانه که چوب بر آنها گذارند برای صید ماهی.

سۆپ: ۱) جونەگای دابەستراو؛ ۲) سوب [ف] ۱) جفت آمادهٔ شخم؛ ۲) نگا: سوب.

سوپا: لەشکر، سپا [ف] سپاه.

سۆپا: زۆپا، سۆبا [ف] بخاری.

سوپاخانە: سپاگە [ف] پادگان.

سۆپار: جۆرێ گاسن [ف] نوعی گاوآهن.

سوپاران: سەرکردەی سپاه [ف] فرماندهٔ سپاه.

سۆپاژۆ: جونکار، کەسێ کە بە گاجوت زەوی دەکێڵێ [ف] شخم‌زن با گاو.

سوپاس: سپاس [ف] سپاس.

سوپاسالار: سەرکردەی هەمو لەشکر [ف] سپهسالار.

سۆپە: زۆپا، سۆبە [ف] بخاری.

سوپەر: سپێر [ف] سپر.

سوپێر: سپێر [ف] سپر.

سوپێل: ناڤگە [ف] آبشار.

سوُت: ۱) قوڵکـەی داو تێدانانەوە؛ ۲) قازانجی پارەی قەرز؛ ۳) خۆڵی کاغەزی سوتاو؛ ۴) بنەمای وشەی سوتان؛ ۵) شیر [ف] ۱) چالهٔ دام؛ ۲) ربا؛ ۳) خاکستر کاغذ؛ ۴) ریشهٔ کلمهٔ «سوتان» بەمعنی سوختن؛

۵) شبر خوراکی.

سوُتار: ۱) فولّکەی داونانەوە، سوُت؛ ۲) سنوٚنە؛ ۳) نەلّە، داو، نەپکە ف ۱) جاله دام؛ ۲) شارلانان، حرامزاده؛ ۳) دام.

سوُتال: سوُنار ف نگا: سوُتار.

سوُتـان: ۱) ناگرتێ بەربـوُن؛ ۲) برینی لە فەوتـانی قەرز؛ ۳) برینی لە نابوُت بوُن؛ ۴) برینی لە تێ بەزبوُن لە رادەی دیاری کراو دە کابەدا ف ۱) سوختن؛ ۲) کنایه از فوت وام؛ ۳) کنایه از ورشکست شدن؛ ۴) کنایه از تجاوز از حدّ معین در بازی، سوختن در بازی.

سوُتاندن: ناگرتێ بەردان ف سوزاندن.

سوُتانن: سوناندن ف سوزاندن.

سوُتانەوە: برزانەوەی پێست بان بربن ف سوزش پوست با زخم.

سوُتـــاو: ۱) ناگرتێ بەردراوی لەبەبن چوُگ؛ ۲) قەرزی فەوتـاو؛ ۳) دەسمـابە لە دەس چوُگ؛ ۴) بێ بەزبـوُگ لە رادەی دیاری کراو دە کابەدا ف ۱) سوختـه؛ ۲) وام از بین رفتـه؛ ۳) ورشکست شده؛ ۴) سوختـه در بازی.

سوُتاوە: پێست کە نوُشی سوُتانەوە بوە ف پوست کە سوزش دارد.

سوُتخوٚر: کەسێ کە قازانجی پارەی قەرز دەستێنێ ف رباخوار.

سوُتك: بزوُت، سەرەبزوت ف نیم‌سوز.

سوُتك: خوٚلّەمێشی نان‌و لوٚکەو کاغەز ف خاکستر نان و پنبه و کاغذ سوخته.

سوُتکە: ۱) سملْ، گیابەکە بوٚ دەرمان دەشێ؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) گیاه سعد، مشك زمین؛ ۲) نام دهی.

سوُتلی: زنی بێ‌مارەیی‌و بەکـرێ گیراو بوٚ ماوەبەك، قەبـانـمە ف همسر موقتی بدون نکاح.

سوُتمان: ناگر بەربوُنەوە ف آتش‌سوزی.

سوُتن: سوُتان ف سوختن.

سوُتن: سوُنان ف سوختن.

سوُتو: سوُنك ف نگا: سوُنك.

سوُتە: بێ‌دین، گوناحبار ف فاسق، کم‌باور به دین.

سوُتـە: ۱) سوُتـاو: (بـورەن سوُتــەدلان گەردبن هەمـابوم / کە دەردی سوُتەدلْ دلْسوُتە زوٚنوٚ) «بابەتاهەر»؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) سوخته؛ ۲) نام روستایی است.

سوُتـــەك: ۱) سوُتـك؛ ۲) بزوُت؛ ۳) زەوی ناگرتێ‌بەردراو ف ۱) نگـا: سوُتك؛ ۲) نیم‌سوز؛ ۳) زمین سوخته.

سوُتەکە: گیابەکە دەناو زازی دەکرێ ف گیاهی است با شیر از آمیزند.

سوُتەلّ: بزوُت ف نیم‌سوز.

سوُتەمەرو: داری تێکولّ بەناگر هەلْپرْوزاو ف چوب پوست نیم‌سوخته.

سوُتەمەنی: شنانێ کە بوٚ ناگر بەکار دێن ف سوختنی.

سوُتەنی: سوُتەمەنی ف سوختنی.

سوُتەی: سوُناو ف سوخته.

سوُتی: سوُناو ف سوخته.

سوُتیان: ۱) سوُنان؛ ۲) مەمك‌بەند ف ۱) سوختن؛ ۲) پستان‌بند.

سوُتیانەوە: سوُنانەوە ف نگا: سوُتانەوە.

سوُتین: هەچی شت دەسوُتێنێ ناگر بان ناگرتێ بەردەر ف سوزاننده، سوزان.

سوُتینەر: سوُنین ف سوزاننده، سوزان.

سوججه: سجه، رەنگی سوُر بوٚ مار ف نگا: سجه.

سوُجگەر: جەرگ‌و دلْ بوٚ برژاندن‌و لێنان ف دل و قلوه و جگر.

سوجه: سجه، سوججه ف نگا: سجه.

سوُجەرگ: سوجگەر ف جگر و دل و قلوه.

سوُج: ۱) ناوان. هەلّـە. گونـاح. خەنـا؛ ۲) قوژبن. گوٚشە؛ ۳) بنەمای وشەی سوُجان وانا: ناگرتێ بەربوُن ف ۱) گناه؛ ۲) گوشه؛ ۳) ریشهٔ کلمهٔ «سوُجان» به‌معنی سوختن.

سوٚچا: سوُنا ف سوخت.

سوُچا: سوُنا. ناگری تێ بەربو ف سوحت، ماضی سوختن.

سوٚچان: سوُتان ف سوختن.

سوُچبار: خەناکار، تاوانبار، کوناحبار ف گناهکار.

سوُچدار: ۱) سوُچبار؛ ۲) بەگوٚشە، قولبنچك‌دار ف ۱) گناهکار؛ ۲) گوشه‌دار.

سوٚچنای: سوُتان ف سوختن.

سوُچەر: سوُجەرز ف ننس.

سوُچەرز: سیخور، جانەوەرێکە لە جسنی زوٚژك‌و لەو گەورەنر ف ننس.

سوٚچیا: سوُنا ف سوخت.

سوٚچیای: سوُنان ف سوختن.

سوٚچیو: سکلْدانی کانزا. مقەلّی. مەنقەلّی. مەنگەلْ ف منقل آتش، مجمر.

سوٚح: ۱) روژێ دادێ؛ ۲) بەرەبەیان ف ۱) فردا؛ ۲) بامداد.

سوٚحا: سوٚح ف نگا: سوٚح.

سوُخ: خوُس، خوبز، نالْنست، زوفم ف بز، سرماریزه.

سوخار: جوٚخین. جێ‌خەرمان ف جای خرمن.

سوُخار: سوُخ ف بز، سرماریزه.

سوخالْ: رەژو، رەژی، زوخالْ، خەلْوز ف زغال.

سوخالْدان: رەژیدان ف اشپو. زغالدان.

سوخت: ۱) سوُتـەمـەنی؛ ۲) دەستەنگ، ژار، بەلەنگاز ف ۱) سوخت، سوختنی؛ ۲) بینوا.

سوٚخت: سوُتەمەنی ف سوختنی، سوخت.

سوختکردن: روُت کردن، مالْ لێ ساندن ف لخت کردن از دارایی.

سوختـە: ۱) دەرس خوێنی سەرەتایی، نازە فەقێ؛ ۲) کرْبژی سوُتاوی نرباك کە دوباره دەیکێشن ف ۱) طلبهٔ دورهٔ مقدماتی؛ ۲) سوختهٔ تریاك.

سوخـرە: ۱) بە رەنگی خوێن. سوُر، سوٚز؛ ۲) بیگـار ف ۱) سرخ؛ ۲) سخره، بیگاری.

سوٚخرە: بیگار ف بیگاری، سخره.

سوخمە: ۱) زوخمە؛ ۲) دارێ کە وەبەر داری نرێی دەدەن ف ۱) یلك؛ ۲)

چوبی که ناك بر آن گذارند.

سۆخۆر: سۆنخۆر[فا] رباخوار.

سۆخی: ناکام[فا] نتیجه.

سۆخین: لەناکاما[فا] در نتیجه.

سۆد: ١) قازانجی قەرز، سۆت؛ ٢) قازانجی سەودا[فا] ١) ربا؛ ٢) بهره، سود معامله.

سۆدخۆر: سۆنخۆر[فا] رباخوار.

سۆددار: بەقازانج، بەهرەدەر[فا] مفید.

سۆدره: شەرهەلابسێن، مابەفیتنه[فا] فتنه‌انگیز.

سور: سروه، شنەبا، شیبا، بای هێدی و فێنك[فا] نسیم.

سۆر: ١) به ره‌نگی خوێن؛ ٢) پرخوێ؛ ٣) ئاشکرا، دیار؛ ٤) بێ چەقێن، بێ داگر؛ ٥) رەپ و راست گوتن؛ ٦) بەزم و نان بەخشین: (خەنەنە سۆران، سۆرانەی خەرمان)؛ ٧) دیواری دەوری باغ؛ ٨) کۆی گەنم لە خەرمانـدا[فا] ١) سرخ؛ ٢) شور، نمکین؛ ٣) آشکارا؛ ٤) مصّر، پافشار؛ ٥) رك و صریح؛ ٦) مهمانی و سور؛ ٧) دیوار پیرامون باغ؛ ٨) توده گندم در خرمن.

سوز: ١) دلـکـێشی، ئاکـاری دلبـەری؛ ٢) نهێنی، راز؛ ٣) ناراستی دەکـابەدا؛ ٤) جێگـەی سەربەرەوژێری خلیسك[فا] ١) دلکشی، جاذبیّت؛ ٢) راز؛ ٣) حیله در بازی؛ ٤) نشیب لیزگاه.

سۆز: خول، زڤربن[فا] چرخش.

سۆراتی: رەنگ سۆری[فا] سرخ رنگی.

سۆراحی: دۆلکه، تونگه[فا] تنگ، پارچ.

سۆراخ: ١) به دوی شتـی گومبودا گەران؛ ٢) هەسـت به جێگـەی گومبوگ کردن: (کەونمە **سۆراخی**، **سۆراخم** کردوه لە کوێ بە)[فا] ١) سراغ گرفتن؛ ٢) سراغ کردن.

سۆراغ: سۆراخ[فا] نگا: سۆراخ.

سۆراڤ: بەری دار عەننابی سۆر[فا] ثمر عناب قرمز.

سۆراڤك: دەرمانێ سۆر بۆ خۆجوان کردن[فا] غازه، سرخاب.

سوراڤی: بەرەنگی عەنناب[فا] سرخ عنابی.

سۆران: ١) مەلبەندێکی زۆرپان و بەربن لە کوردستان؛ ٢) پارچەبەك لە جواربازی خاوەن زاراوەی ئابیەنی لە کورد[فا] ١) منطقه‌ای وسیع در کردستان؛ ٢) یکی از چهار لهجهٔ اصلی زبان کردی.

سۆران: ١) میوانداری به هۆی روداوی خۆش: (خەنەنە **سۆران**)؛ ٢) سۆرەکـان، ئەوانی رەنـگ‌سۆر[فا] ١) سور و مهمـانی به منـاسبت رویداد شاد؛ ٢) سرخها.

سۆڕان: خول‌خواردن، زڤربن[فا] چرخش.

سۆرانچك: ستۆکرك[فا] سرخنای، خرخره.

سۆڕاندن: چەرخاندن، زڤراندن، خول پێدان[فا] چرخاندن، گرداندن.

سـۆڕاندنـەوه: گەشت پێ‌کردن، گەڕاندن[فا] به گـشـت وادار کردن، گرداندن.

سۆڕانن: سۆڕاندن[فا] چرخاندن.

سۆڕانەوه: سۆڕاندنەوه[فا] نگا: سۆڕاندنەوه.

سۆرانه: ١) میوانداری بەهۆی خەرمان هەلگرتن؛ ٢) دیاری رەعیەت بۆ ئاغا بەهۆی زن‌هێنانەوه؛ ٣) کیلەبەك له هەر بەنەنۆبەك لە خەرمان بۆ ئاغادێ[فا] ١) جشن و سور خرمن‌برداری؛ ٢) هدیهٔ داماد رعیت برای ارباب؛ ٣) از هر نوع بذر پیمانه‌ای هدیه به ارباب.

سۆڕانەوه: ١) خول خواردن؛ ٢) گەڕان بەولاولادا[فا] ١) چرخیدن؛ ٢) گردش کردن.

سۆرانـی: ١) خەلکی ولاتی سۆران؛ ٢) زاراوەی خەلکی سۆران؛ ٣) ئەنگـوجکی دریژو فش؛ ٤) جۆرێ هەرمێ، هەرمێ لاسـۆره[فا] ١) اهـل منطقهٔ «سوران»؛ ٢) لهجهٔ اهل «سوران»؛ ٣) آستین بلند؛ ٤) نوعی گلابی.

سۆراو: ١) سۆراڤك؛ ٢) جۆرێ نرێ سۆره؛ ٣) گیابەکه بۆ دۆکلبو؛ ٤) سواو؛ ٥) خوێ واوك، ناوی سوێر؛ ٦) گولی پۆپـەکـەلەشێره[فا] ١) غازه، سرخاب؛ ٢) نوعی انگور قرمز؛ ٣) گیاهی است در دوغبا کنند؛ ٤) نگا: سواو؛ ٥) آب نمك؛ ٦) گل تاج خروس.

سۆراوه: ١) سواو، ساویاگ؛ ٢) کونکراو[فا] ١) سابیده؛ ٢) سنبیده، سفته.

سۆرایەتی: سۆرانی[فا] سرخی.

سۆرایی: سۆراتی[فا] سرخی.

سورب: مڕ، جۆرێ کانزای نەرمه[فا] سرب.

سوربازەله: گیابەکه لە گیا دوکلبوان[فا] گیاهی است.

سورباش: هەمەکارەی ئاغا لەدێدا[فا] مباشر ارباب.

سۆرباو: رەنگی ئامال‌سۆر[فا] مایل به سرخی.

سۆربلەتی: گۆیژی سۆر، گێوژه سۆره[فا] زالزالك قرمز.

سۆربۆره: ئەسپی بۆر که خاڵەکانی سۆر بن[فا] اسب بور با خالهای قرمز.

سۆربۆز: ئەسپێ که خاڵەکانی سوری کاڵ بن[فا] اسب سفید خال قرمز.

سۆربون: ١) رەنگی سۆر بەسەرداهاتن؛ ٢) چەقێن و پێداگرتن لە سەر کارێ[فا] ١) سرخ رنگ شدن؛ ٢) اصرار ورزیدن.

سۆربـونەوه: ١) رەنگ سۆربونی کانزا به ئیتی ئاگر؛ ٢) لەبەر حەیاو شەرم سۆرهەلگەران؛ ٣) له ناو رۆنا جزان؛ ٤) رۆن بونەوەی مەبەست[فا] ١) سرخ شدن فلز از حرارت؛ ٢) سرخ رنگ شدن از شرم؛ ٣) در روغن سرخ شدن؛ ٤) روشن شدن موضوع.

سۆربوه: ١) سۆرکراو له کوورەدا؛ ٢) جزاو له رۆندا[فا] ١) سرخ شده در کوره؛ ٢) سرخ شده در روغن.

سۆربەسۆر: بەئاشکراو رەپ و راست[فا] به صراحت و رك.

سۆربەشێ: گوندێکه له کوردستان لەلای هەولێر بەعسی وێرانی کرد[فا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سۆر بەشی خدری پاشا: گوندێکه له کوردستان لەلای هەولێر بەعسی وێرانی کرد[فا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سۆربەلەك: سۆر بەخاڵی سپیەوه[فا] قرمز با خالهای سفید.

سۆرپاز: ١) سیرەکێویله؛ ٢) گیایەکه دەئاش دەکرێ[فا] ١) سیر کوهی؛ ٢) گیاهی است آشی.

سوُرپرَنوْلْ: دەم‌و چاو سوُری ناحەز فا آدم سرخ رنگ بدقیافه.
سوْرپەری: دلْکێش‌و دلْرفێن‌و جوان وەك عربشنه فا زیباروی دلربا.
سوْرپەری: جوانی کولمەسوُر فا زیباروی گونەقرمز.
سوُرپیاز: ڕەنگەسوُرە، ڕەنگەسوْرە فا زنبور درشت سرخ.
سوُرچك: سوُرانچك فا سرخنای، خرخره.
سوُرچی: ناوی هوْزێکو مەڵبەنـدێکە لە کوردستان فا نام عشیرتی و منطقه‌ای در کردستان.
سورخ: مەرەکەفی سوْر، رەنگی سوْر بوْ نوُسین فا جوهر فرمز برای نوشتن.
سورخکاری: رەنگاندن بە سورخ فا نقّاشی با جوهر فرمز.
سوْرخواردن: خولدان، گەڕبان فا چرخش، گردبدن.
سوُرخوُڵ: مروْی موزەردی ناحەز فا آدم مو زرد بدقیافه.
سوُرخون: ئەسپی سوُری ئاچخ بە پەڵەی سپیەوە فا اسب سرخ روشن با لکه‌های سفید.
سوُرخـــەزاڵ: مروْ بان حەیوانی سوُری پڵ‌بڵ فا آدم یا حیوان سرخ رنگ لکه‌لکه.
سوُرداش: ۱) کێوێکە لە کوردستان؛ ۲) شارێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا ۱) کوهی در کردستـان؛ ۲) شهـری در کردستان که بعثیان ویران کردند.
سوُرداگەڕان: لەشەرمان سوُربوُن فا از شرم سرخ شدن.
سوُرداگەڕیان: سوُرداگەڕان فا از شرح سرخ شدن.
سوُرداگیرسان: سوُرداگەڕبان فا از شرم سرخ شدن.
سوْڕدان: ۱) خول‌خواردن؛ ۲) برێنی لە سەماو رەقس؛ ۳) خول پێدان؛ ۴) توُردان، ئاوینـن فا ۱) چرخـیدن؛ ۲) کنـایه از رفص؛ ۳) چرخانبدن؛ ۴) پرت کردن.
سوُرسات: ئازوُقەی لەشکر کە لە رەعبەتانی دەسێنین فا سیورسات.
سوُرسنەیی: جوْرێ نرێ فا نوعی انگور.
سوْرسور: ۱) سفرەبڕ، سیسرکە؛ ۲) مەشکە درە فا ۱) سوسك خانگی؛ ۲) جیرجیرك.
سوْرسوْرك: سنوْکرك فا سرخنای، خرخره.
سوْرسـوْرە: ۱) مەشکـەدرە؛ ۲) مەلێکی پچوکە؛ ۳) خول خوله فا ۱) جیرجیرك؛ ۲) پرندەای کوچك؛ ۳) بادفر، فرفره.
سوُرشامی: جوْرێ نرێ فا نوعی انگور.
سوُرفل: سوُرخوُڵ فا مو زرد بدقواره.
سوُرقـوْچ: گولینگی بەران رازانـدنەوە کە لە سەرە کلکی سپی بڕاوی رەشەماڵ بوْی سوُر دەکرا فا نوعی منگولهٔ زینتی برای قوچ.
سوُرك: ۱) سوُرێژە؛ ۲) موْربانە فا ۱) سرخك؛ ۲) موربانه.
سوْرك: ۱) ناوهەڵدبر؛ ۲) جوْرێ زیپکەی سوُری وردە لە منداڵ دێت، سوُرێژە؛ ۳) هەرزن؛ ۴) گیابەکە فا ۱) آبشار؛ ۲) سرخك؛ ۳) ارزن؛ ۴) گیاهی است.
سوُرْك: حەوزوٚکەی ناك نەفەرە لە گەرماودا، جورنە فا حوضچهٔ بکنفری در گرمابه.

سوُرکا: هوْزێکی کوردە لە سوریە دەژی فا طایفه‌ای از کُردها در سوریه.
سوُرکار: ناماڵ‌سوُر فا نگا: سوُرباو.
سوُرکارە: سوُرکار فا نگا: سوُرباو.
سوُرکراوە: ۱) لە کوُرەدا سوُربوُوە؛ ۲) لە روْندا چزاو فا ۱) در کوره سرخ شده؛ ۲) در روغن سرخ شده.
سوُرکراوەوە: سوُرکراوە فا نگا: سوُرکراوە.
سوُرکـردن: ۱) بە رەنگی سوْر رەنگانـدن؛ ۲) گەنم لە کا دەرخستن؛ (خەرمان **سوُرکردن**) فا ۱) سرخ رنگ کردن؛ ۲) گندم از کاه جدا کردن.
سوُرکردنەوە: ۱) لەروْندا چزاندن؛ ۲) کانزا بە نبنی ئاگر نەرم‌کردن؛ ۳) ئاشکـراکـردنی مەبـەست فا ۱) سرخ کردن در روغن؛ ۲) گداخته کردن فلز؛ ۳) آشکار کردن مطلب.
سورکوْك: رەنگ سوُری موُخورمایی فا سرخ‌فام موخرمایی.
سورکوێت: کوێتی رەنگ ناچخ فا کُمبت روشن.
سوُرکە: ۱) سوُرْك، سورێژە؛ ۲) سوْرك، هەرزن؛ ۳) چکوْلەی سوُر؛ ۴) جوْرێ مێوژ، مێوژەسوُرکە فا ۱) سرخك؛ ۲) ارزن؛ ۳) آدم سرخ‌فام کوچك؛ ۴) نوعی کشمش.
سوُرکەلە: سوُرکەڵە فا سرخ کوچك.
سوُرکەڵە: رەنگ‌سوُری چکوْڵە فا سرخ کوچك.
سوُرکەوگ: سوُری ناماڵ‌شین فا سرخ مایل به کبودی.
سوُرکێ: سوُرکە، سوُرێژە فا سرخك.
سورگوڵ: ۱) گولی‌گولاو؛ ۲) جوْرێ گەنم؛ ۳) برێنی لە ژنی زوْر جوان فا ۱) گل‌محمدی؛ ۲) نوعی گندم؛ ۳) کنابه از بسیار زیبا.
سوْرگـــوڵ: ۱) گوڵـــە بـــاغ؛ ۲) برێتـی لە سەرپـــەرستی ماڵ فا ۱) گل‌محمدی؛ ۲) کنابه از سرپرست خانواده.
سوُرگوم: ونداببوی بێ‌سەرو شوبن فا گمشدهٔ بی‌نشان و اثر.
سورگی: زمانەی گوْڵەی دەرگا فا زبانهٔ قفل چوبین در.
سوُرلام: دەم‌و رو سوُر، روخسار بەرەنگی سورکار، فا سرخ‌روی.
سورم: زەوی رُوُتەن فا زمین بی‌گیاه لخت.
سورمە: ۱) توْزی بڕەی زیو بەرەنگی رەشی ناماڵ سوُر بوْ چاو بان موُ رەش کردن، کل؛ ۲) پەراویزی بەزیو چندراوی عابا فا ۱) سرمه؛ ۲) حاشیهٔ سیم‌باف عبا.
سورمـــەدان: ۱) توُرەکەی چکوْڵەی جێگەی سورمە، کلنور؛ ۲) گوْی سەر خەنجەر فا ۱) سرمەدان؛ ۲) قبه بر دستهٔ خنجر.
سورمەدو: توُرەکەی سورمە، سورمەدان، کلتور فا سرمەدان.
سورمەزێ: پەراویزی زیوچنی عەبا فا کنارهٔ سیم‌باف عبا.
سورمەیی: بەرەنگی سورمە، کلی فا سرمه‌ای رنگ.
سورنا: زوڕنا فا سرنا.
سوْرناتك: زوڕناتك فا گیاهی است دارویی.
سورنازەن: زورنازەن فا سرنانواز.
سوُرنجان: گیابەکە بوْ دەرمان دەشێ فا گیاه سورنجان.

سوُرنگ: رەگی گیابەکە بەن‌و خامی بێ سوُر دەکەن، رونباس ف روناس.

سوروشت: سروشت ف سرشت، طبیعت.

سوروشتی: سروشتی ف طبیعی.

سوُروکردن: سوُرکردنەوە ف نگا: سوُرکردنەوە.

سوُرونه: گیابەکە ف گیاهی است.

سوُره: ۱) منالی هەوێ بۆ ژنی هەوێدار؛ ۲) ویندەچی، رەنگە، دوُربە، نەشێ؛ ۳) خزمی بەمل‌داهاتوی رەزاگران؛ ۴) جوٚرێ هەنجیری سوُر ف ۱) بچهٔ هوو؛ ۲) ممکن است؛ ۳) فامیل مزاحم و گرانجان؛ ۴) نوعی انجیر فرمز.

سوٚزە: زوٚزە ف صدای گریهٔ خشن.

سوُره: چرۆچاوسوُر ف سیماسرخ.

سوٚره: خول، چەرخ ف چرخش، چرخه.

سوُرەباڵە: زڕەکەو ف نگا: زڕەکەو.

سوُرەبان: ناوی گوندیکە کە جێگەی چاپخانەی شورشی کوردبوُ بەعسی ویرانی‌کرد ف نام دهی است محل چابخانه نهضت کُرد که بعثیان ویران کردند.

سوُرەبنە: گیابەکە بوٚ دوٚکلبو، سوُراو ف گیاهی است دردوغبا کنند.

سوُرەبی: جوٚرێ داربی ف نوعی بید.

سوُرەبەن: باڵداریکی بێ بەبەزی سوُرو سپیە ف پرنده‌ایست آبزی.

سوُرەت: ۱) بەندێ لە قورعان؛ ۲) چارەکە لیرە؛ ۳) سیاپی ف ۱) سورهٔ قرآن؛ ۲) سکهٔ کوچك از طلا؛ ۳) لیست، سیاهه.

سوُرەتا: ۱) تای سێ روٚژە، توٚبەنێ کە سێ‌روٚژ بیاو بەرنادا؛ ۲) سوُریژە ف ۱) تب سه‌روزه؛ ۲) سرخجه.

سوُرەتاو: گەرمایی بەنەوزمی خوٚر ف آفتاب گرم.

سوُرەچنار: چناری جەوهەردار ف چنار.

سوُرەچیو: جوٚرێ دەوەنەدار ف درختچه‌ایست.

سوُرەداڵ: خەرتەلی ناماڵ‌سوُر ف نوعی لاشخور.

سوُرەدزە: ناوی گوندیکە ف نام دهی است.

سوُرەزرته: موُزەردی چاوشینی ناحەز ف مو زرد چشم آبی بدقواره.

سوُرەساقه: بێچوەجبشکەی نوُك لێ‌نەهاتو ف جوجه پرندهٔ بر درنیاورده.

سوُرەساو: سێوەسوُرە ف سیب سرخ.

سوٚرەسوٚز: زوٚزەزوٚز ف نگا: زوٚزەزوٚز.

سوُرەسەقەته: سوُرەساقە ف نگا: سوُرە ساقە.

سوُرەشامی: جوٚرێ نرێ، جوٚرێ هەنگور ف نوعی انگور.

سوُرەقانگ: جوٚرێ مراوی سوُرو سپیە ف نوعی مرغابی.

سوُرەقورینگ: باڵداریکی لاێ‌و دندوُك سوُری بەرزەبالایە ف پرنده‌ای است.

سوُرەك: لبدان‌و کونانی زوٚر بەئازار ف کنك کاری جانانه.

سوُرەکوان: جوٚرێ زیپکەی گەورەی سەر سوُرە ف نوعی جوش بزرگ بر بوست.

سوُرەکەرویشك: کەرویشکی سوُرباو ف خرگوش سرخ‌فام.

سوُرەگوڵ: گوڵی سوُر ف گل‌سرخ.

سوُرەماسی: قاشە، جوٚرێ ماسی ف شبوط، نوعی ماهی.

سوٚرەمزە: جوٚرێ مێشی درشتی سوٚری چزوداره بە گاو گوێلکەوە دەدا ف نوعی زنبور نیش‌دار سرخ و درشت.

سوٚرەموز: سوٚرەمزە ف نگا: سوٚرەمزە.

سوٚرەموزە: سوٚرەمزە ف نگا: سوٚرەمزە.

سوُرەوبوگ: سوُربوُوە، سوُرکراوە ف نگا: سوُرکراوە.

سوُرەوبون: سوُربوُنەوە ف نگا: سوُربونەوە.

سوُرەوتوٚرە: خزمی سەربارو بێکارە ف فامیلهای مزاحم و بیکاره.

سوُرەو کریاگ: سوُرکراوە ف نگا: سوُرکراوە.

سوُرهول: سوُرخوُل ف نگا: سوُرخوُل.

سوُرەوەبو: سوُربوُوە، سوُرکراوە ف نگا: سوُربوُوە.

سوُرەوەبون: سوُربوُنەوە ف نگا: سوُربوُنەوە.

سوُرەوەرد: مەڵبەندیکە لە کوردستان کە زوٚر زانای بەناوبانگی لێ پەیدا بوە ف منطقهٔ سهرورد.

سوُرەوە کریاو: سوُرکراوە ف نگا: سوُرکراوە.

سوُرەویلك: باڵداریکە ف حواصیل.

سوُرهەڵگەڕان: ۱) سوُربوُن لە شەرمان؛ ۲) رەنگی سوُر بەسەرداهاتن؛ ۳) بریتی لە توٚرە بون ف ۱) سرخ شدن از شرم؛ ۲) به رنک سرخ درآمدن؛ ۳) کنابه از خشمگین شدن.

سوُرهەڵگەڕاو: ۱) سوُربوُوە لەشەرمان؛ ۲) رەنگی سوُر بەسەرداهاتو؛ ۳) توٚرە ف ۱) سرخ شده از شرم؛ ۲) به‌رنگ سرخ درآمده؛ ۳) خشمگین.

سورهەڵگێران: ۱) بریتی لە خەجاڵەت کردنەوە؛ ۲) بریتی لە کوشتن بە چەکی گەرم ف ۱) کنایه از شرمنده کردن؛ ۲) کنابه از کشتن با سلاح گرم.

سوُرەهەراڵە: گیابەکی بوٚن خوٚشە ف گیاهی است خوشبو.

سوُرەباو: گرانەتا ف تیفوئید.

سوُری: سوُراتی ف سرخی.

سوُری: خەڵکی وڵاتی سوٚران ف اهل منطقه «سوٚران».

سوُریاز: سوُرباز ف نگا: سوٚرباز.

سوُریاس: سوٚرباز ف نگا: سوٚرباز.

سوُریان: سوُران ف نگا: سوُران.

سوُریانەوە: سوُڕانەوە ف نگا: سوُڕانەوە.

سوُری‌تاری: سوُری توٚخ ف سُرخ تیره.

سوُریتی: سوُراتی ف سرخی.

سوُرێچە: سوٚرك، سوُریژە ف سرخك.

سوُریجه: سوُرێنجە، سوُریژە ف سرخك.

سوُرێچکه: سوُرانچك ف خرخره، سرخنای.

سوُریژکه: سوٚرك، سوُریژە ف سرخك.

سوُریژه: سوٚرك، سوُریژکە ف سرخك.

سۆریك: سۆرك، سۆرێژە ف سرخك.

سۆریكە: سۆرك، سۆرێژە ف سرخك.

سۆرێكە: سۆرك، سۆرێژە ف سرخك.

سۆری كەژ: سۆری ئال ف سرخ روشن.

سورین: سمت، لافۆن ف باسن، سرین.

سۆرین: مەڵبەندێكە لە كوردستان ف ناحیەای در كردستان.

سۆرینچك: سۆرانچك ف سرخنای، خرخرە.

سۆرینچكە: سۆرانچك ف سرخنای، خرخرە.

سۆرینگ: رەنگ سۆر ف سرخ رنگ.

سۆریەتی: سۆرێتی، سۆرانی ف سرخی.

سۆرێنە: سۆرینچك ف خرخرە.

سۆز: ١) گفت، پەیمان، قەول؛ ٢) شادی و كەیف؛ ٣) گۆرانی خەمبار؛ ٤) پاشگری بەواتای سۆتێن؛ ٥) سۆتاو بۆدڵ دەگوترێ: (دڵسۆز) ف ١) قول و پیمان؛ ٢) شادی، كیف؛ ٣) آهنگ حزین؛ ٤) پسوند بەمعنی سوزان؛ ٥) سوخته كه با دل آید.

سۆزان: سۆتان ف سوختن.

سۆزان: سۆتان ف سوختن.

سۆزاندن: سۆتاندن ف سوزاندن.

سۆزانن: سۆتاندن ف سوزاندن.

سۆزانی: ژنی بێشەرم و حەیا ف زن سلیطه و بی‌حیا.

سۆزرەت: عەجایب، سەمەرە ف عجیب.

سۆزكردن: گۆرانی بەسەبرۆكە گوتن ف ترنّم كردن.

سۆزمانی: سۆزانی، ژنی بێحەیا ف زن بی‌حیا.

سۆزمە: ١) برنج پاڵێوی كانزا، سماق پالان؛ ٢) چێشتی ماش و برنج ف ١) برنج پالا، شیپ پالا، آبكش؛ ٢) آش ماش و برنج.

سۆزن: دەرزی درێژو ئەستوور بۆ جەواڵ درون ف جوالدوز.

سۆزنە: سۆتێن ف سوزنده.

سۆزە: ١) گۆرانی بە دەنگی نزم، سۆز؛ ٢) نەزۆی سەرما؛ ٣) سر وەبا؛ ٤) سۆراخ كردنی خەبەر ف ١) ترنّم؛ ٢) سوزش سرما؛ ٣) نسیم؛ ٤) سرنخ از خبر.

سۆزە كردن: ١) بە ئارامی و دەنگی نزم گۆرانی گوتن؛ ٢) شتێ لە خەبەر دەس كەوتن ف ١) ترنّم كردن؛ ٢) سراغ كردن خبر، بو بردن.

سۆزەنەك: نەخۆشیەكە لە جێگەی شەرمی نێر و مێ پەیدا دەبێ ف سوزاك، بیماری جنسی.

سۆزەنی: پارچەیەكی قوماشە ف پارچه‌ابست.

سۆزی: رۆژێ كە دادێ، سبەی، سبەینێ ف فردا.

سۆزیا: سۆتا ف سوخت، ماضی سوختن.

سۆزیاگ: سۆتاو ف سوخته.

سۆزیان: سۆتیان ف سوختن.

سۆزیان: سۆتان ف سوختن.

سۆزیاو: سۆتاو، سۆزیاگ ف سوخته.

سۆژان: سۆتان ف سوختن.

سۆژاندن: سۆتاندن ف سوزانیدن.

سۆژدە: تویڵ نانەسەرزەوی بۆ گەورە نر ف سجده.

سۆژن: سۆزن ف جوالدوز.

سۆژن ناژن: بەسۆژن كون‌كون كردن ف با جوالدوز سوراخ‌سوراخ كردن.

سۆژندان: كیسۆكەی چەرمین بۆ جێی سۆژن ف كیسهٔ چرمی جای جوالدوز.

سۆژە: ١) بێگار، سۆخرە؛ ٢) دادوهاوار ف ١) بیگاری، سخره؛ ٢) فریاد و فغان.

سۆژەك: پێشكەی ورد، نۆفانە ف پشهٔ ریز.

سۆژیان: سۆتان ف سوختن.

سۆژیاو: سۆتاو ف سوخته.

سۆژین: سۆژان، سونان ف سوختن.

سۆس: ١) كەپەك، درشنەی سەر هێڵەك كرێك؛ ٢) سوێسكە ف ١) نخاله؛ ٢) تیهو.

سۆس: گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان بەدست بعثیان.

سۆست: ١) سۆس، كەپەك؛ ٢) سۆز، پەیمان، شەرت ف ١) نخاله؛ ٢) عهد، قول.

سوستەم: جۆرێ تفەنگی قەدیم ف از تفنگهای قدیمی.

سوسرك: كلۆ، كولە، كوللە ف ملخ.

سۆسرەت: سۆزرەت ف عجیب.

سۆسك: ١) سۆس، كەپەك؛ ٢) باڵدارێكە لە جنسی كەو بەڵام بۆرە ف ١) نخاله؛ ٢) تیهو.

سۆسك: باڵداری سۆسك ف تیهو.

سۆسكە: سۆسك ف تیهو.

سۆسكە: سۆسك ف تیهو.

سۆسن: گوڵێكە بە چەند رەنگ دەبێ ف گل سوسن.

سۆسن: سۆسن ف گل سوسن.

سۆسە: بەگومان دۆزینەوەی نهێنی ف بو بردن از رازی، سراغ كردن.

سۆسە: ١) سۆسە؛ ٢) بای نەرم، سروە ف ١) نگا: سۆسە؛ ٢) نسیم، باد ملایم.

سۆسە كردن: سۆراخ كردن ف سراغ كردن.

سۆسەلێ: بزنی رەشی دەم و چاوسۆر ف بز مشكی رخسار قرمز.

سۆسەمار: مارمێلكەی درێژ ف سوسمار.

سۆسەن: سۆسن ف سوسن.

سۆسەن: سۆسن ف سوسن.

سۆسەمبەر: گیایەكی بۆن‌خۆشی گەڵاپانكەڵەی ددانەدارە ف گیاهی است خوشبو، سیسنبر.

سۆسەنبەر: سۆسەمبەر ف نگا: سۆسەمبەر.

سۆسەنەك: سۆزەنەك ف سوزاك.

سۆسی: سۆسك ف تیهو.

سۆسێ: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.

سۆش: گیابەکی بۆن خۆشە [ف] گیاهی است خوشبو.

سۆعبەت: گاڵتە، گەمە [ف] شوخی، بازی.

سوعوتی: سعونی [ف] انفیه.

سوعود: سعود، بەخت [ف] بخت.

سوغدو: گیپە [ف] نگا: گیپە.

سوغرە: بێگار، سوخرە [ف] سخره، بیگاری.

سوغین: ئەنجامدان، پێك هانین [ف] انجام دادن.

سۆفەقیتە: مەلێکە [ف] پرندەای است.

سۆفی: مریدی بێپرچی شێخان [ف] صوفی.

سۆفیاوسافیا: دو گوندی کوردستانی لای دیاربەکرن. زۆرتر پێکەوە *ناویان دەبرێ* [ف] نام دو روستای کردستان.

سۆفیاتی: مریدایەتی شێخان [ف] صوفی گری.

سۆفیایەتی: سۆفیاتی [ف] صوفی گری.

سۆفیلکە: ۱) ردێن داری سپس و کز و چکۆلە؛ ۲) باڵدارێکی بۆرەلووکەی بەکاکۆڵە؛ ۳) جۆرێ کوللەی شینی پچووك [ف] ۱) مرد ریشوی لاغر پژمرده؛ ۲) پرندەایست خاکستری رنگ کاکلدار؛ ۳) نوعی ملخ سبز رنگ.

سۆفیلە: ۱) دەنکی درشتی ناو تەزبیح؛ ۲) دارێکە دەسەر نۆپی خەرمانی رادەکەن [ف] ۱) دانهٔ درشت میان تسبیح؛ ۲) چوبی کە در بالای خرمن گذارند.

سۆفیەقیتە: قازەلاخ، باڵدارێکە لە چێشکە گەورەترەو پۆپەی هەیە [ف] پرندەای است.

سۆڤ: بەرانبەر سقکی، سەنگینی، فورسی، گران لە هەڵگرتن [ف] ثقل، سنگینی.

سوقان: ئێسقان، ئێشە، هەسنی، ئێسك [ف] استخوان.

سوقان: سوقان [ف] استخوان.

سۆك: ۱) حینچکە؛ ۲) سقك لە کێش؛ ۳) دەنگی سەگ لە ناوکردنی دێڵدا [ف] ۱) کلەزدن در حین مقاربت؛ ۲) سبكوزن؛ ۳) صدای عاشقانهٔ سگ مقابل دله.

سوك: ۱) سقك، هاسان لە کێشا؛ ۲) زوو، بلەز؛ ۳) بازار؛ ۴) بز، پەنجە بۆ کمگ بردن؛ ۵) حینچکە، لە پشت ژەنین؛ ۶) بێ قەدر [ف] ۱) سبكوزن؛ ۲) زود؛ ۳) بازار؛ ۴) انگلك؛ ۵) کلەزدن در هنگام جماع؛ ۶) آدم بی‌وقار.

سوکایەتی: بێحورمەتی [ف] اهانت.

سوکبار: بارسوك [ف] سبکبار.

سوك پێوەدان: خۆ پێوەنان، حینچکە لێدان [ف] کلەزدن در مقاربت جنسی.

سوك پێوە کردن: بز پێوە کردن، ئەنگوست بۆ قنگ بردن [ف] انگلك کردن.

سوكدان: سوك پێوەدان [ف] کلەزدن در مقاربت جنسی.

سوكدەس: دەست سقك، دەست سوك [ف] نگا: دەست سقك.

سوکر: پێسیر، مل، گەردن [ف] گریبان، گردن.

سوکرە: دیزە، مەنجەڵی لە گلی سوورەوە کراو [ف] دیزی، دیگ گلی.

سوك سوكە: نەخۆشیەکە [ف] آبلەمرغان.

سوك کردن: ۱) لەکێش کەم کردن؛ ۲) آبڕو بردن [ف] ۱) سبك کردن؛ ۲) رسوا کردن.

سوك لێدان: سوك پێوەدان [ف] کلەزدن در جماع.

سۆکن: مانەهەڵگرتنی کەو لەترس راوکەر [ف] مات شدن کبك از ترس شکارچی.

سوکنا: ئۆقرە [ف] آرامش.

سۆکوم: سەروسەکوت، بیچم، ئەرح [ف] سیما.

سۆکە: ۱) سوك، کوت پێوەدان؛ ۲) دەنگی سەگی سەر دێڵەبەبا [ف] ۱) کلەزدن در جماع؛ ۲) صدای عاشقانهٔ سگ.

سۆکە سۆك: ۱) لێ ژەنینی لەسەر یەك، سوك پێوەدانی بێ‌پسانەوە؛ ۲) قروسکەی سەگ بۆ ناوکردنی دێڵ [ف] ۱) کلەزدن پیاپی در جماع؛ ۲) صدای عاشقانهٔ سگ.

سوکەلە: چکۆلەی سوك [ف] سبك کوچك.

سوکەڵە: سوکەلە [ف] سبك کوچك.

سوکەڵەخەو: خەوی کەم و کاتی [ف] خواب سبك و موقتی.

سوکەلەسوار: سوارچاك [ف] سوارکار ماهر.

سوکەڵەسوار: سوارچاك [ف] سوارکار ماهر.

سوکەڵەناو: ناوی پچووك کراو [ف] نام کوچك شده، مخفّف.

سۆکەند: درکانی ونەیە بۆ باوەڕپێ کردن، سوند، سوێند [ف] سوگند.

سۆکەندخواردن: قسەی گومان لەدڵ دەرکردن [ف] سوگند یاد کردن.

سۆکی: ۱) سوکی؛ ۲) ئامرازی ساوارکوتان [ف] ۱) نگا: سوکی؛ ۲) ابزاری است شبیه هاون برای کوبیدن بلغور.

سوکی: ۱) سقکی؛ ۲) بێئابڕویی [ف] ۱) سبك وزنی؛ ۲) رسوایی.

سۆکین: بناخە، بناغە، خیم، هیم [ف] اساس، بنا.

سۆڵ: سل، رەوەك [ف] رموك.

سوڵ: ۱) پلوسك؛ ۲) ناوهەڵدێر؛ ۳) سوڕك، حەوزۆکەی گەرماو [ف] ۱) ناودان؛ ۲) آبشار؛ ۳) حوضچهٔ گرمابه.

سۆل: ۱) پێڵاو، کەوش؛ ۲) کەوشی سوکەڵەی بێ‌پانیە [ف] ۱) کفش؛ ۲) دمپایی.

سۆڵ: ۱) پڕخوێ، خوێ‌داوی، سوێر؛ ۲) سەهۆڵ، بەخ؛ ۳) پڕپێ، ئەنراوی قایم، پاش‌وشەی سفت دێ: (سفت و سۆڵ)؛ ۴) زۆر سپی: (سپی و سۆڵ و نەرم و نۆڵ) [ف] ۱) شور؛ ۲) یخ؛ ۳) سفت؛ ۴) سفید.

سوڵا: گیابەکی دەرمانە گوڵ‌زەردی گەڵاپانە [ف] گیاهی است دارویی.

سولاڤ: ۱) ناو هەڵدێر، نافگە؛ ۲) پلوسك [ف] ۱) آبشار؛ ۲) ناودان.

سۆڵان: رەسەن، عەسڵ، رەگەز [ف] اصل، نژاد.

سۆڵان: ۱) کوڵی پۆپەکەڵەشێرە؛ ۲) سوزانی پێست [ف] ۱) گل تاج‌خروس؛ ۲) احساس سوزش در پوست.

سوڵان: گیایەکە بۆ دەرمان و لەوەڕ باشە، هەنگوان [ف] گیاه انگدان.

سۆڵاندنەوە: چوزانەوە [ف] سوزش زخم و پوست.

سوڵانەوە: چوزانەوە [ف] سوزش زخم و پوست.

سوڵاو: سوڵاف ف نگا: سوڵاف.
سوڵاوك: سوڵاف ف نگا: سوڵاف.
سوڵاوگه: بلوسك ف ناودان.
سوڵبه‌ند: ۱) به‌نی که‌وش: ۲) ناڵبه‌ند ف ۱) بند کفش: ۲) نعلبند.
سوڵبه‌ندان: به‌سنه‌ڵه‌ك ف بخبندان.
سوڵتان: زاخه. کوڵ. کوبل ف زاغه.
سوڵتان: ۱) سان، باڵشا: ۲) نه‌سکوند ف ۱) سلطان: ۲) راست ایستادن شنالنگ.
سوڵج: ناشنی. پێك هاتنه‌وه‌ی دو دژ ف آشتی.
سوڵدرو: پێلاودرو ف کفشدوز.
سوڵغه: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.
سوڵك: ۱) بلوسك: ۲) گه‌روله‌ی ناسباو: ۳) برێنی له منالی نازه‌زاو ف ۱) ناودان: ۲) ناودان گندم آسیا: ۳) کنایه از نوزاد.
سوڵك: سوّل، که‌وشی سوکه‌له ف دمپایی.
سوڵکـه: ۱) پاشمـاوه‌ی ته‌نکی سابـوّن: ۲) باشماوه‌ی وردی که‌شك له‌باش سوّنه‌وه: ۳) برێتی له ساوا ف ۱) نه‌ماندهٔ صابون: ۲) نه‌ماندهٔ کشك بعد از سابیدن: ۳) کنایه از نوزاد.
سوڵکه‌ر: پێلاودرو. که‌وشدرو ف کفشدوز.
سوڵگه: جێگه‌ی لێزو خز ف نشیب لیزگاه.
سوڵوخوا: سور. سوێڵ ف شورمزه.
سولوسات: ۱) سوّروسات: ۲) حه‌شامات‌وناپۆره ف ۱) سیورسات: ۲) جمعیت زیاد.
سوڵوله: به‌چکه دوپشك، بێچوی دماره کوّڵ ف بچه عقرب.
سوله: ۱) سنگی داوێنی ره‌شماڵ: ۲) به‌ڵمی هه‌رزن‌وچه‌ڵتوك ف ۱) میخ چوبی بر دامنهٔ چادر: ۲) کاه ارزن و شالی.
سوڵه: هه‌ڵاش. چرپی‌وگیا بۆبن قوره‌بان ف گیاهی که زیر گل اندود بام گذارند.
سوڵه: ۱) به‌سنه‌ڵه‌ك: ۲) سه‌رمای توند: ۳) بڵێسه: ۴) جلك‌دانی ئه‌ندام: ۵) ناوی چه‌نـد گونـدێکه له کوردستان: ۶) جوّزانه‌وه‌ی پێست: ۷) جوّرێ دوپشکی پجسوك: ۸) نروسکـه‌ی له دوّر ف ۱) یخبندان: ۲) سرمای سخت: ۳) شعله: ۴) تپش عضو از درد: ۵) نام چند روستا: ۶) سوزش پوست: ۷) نوعی کژدم ریز: ۸) سوسو زدن.
سوڵه‌چرا: جوڵه‌چرا، خه‌تیره ف مشعل چوبی.
سوڵه‌رمه: جلوره، شیشه‌سوێڵ ف دنگاله.
سوڵه‌سوڵه: ۱) چوّزانه‌وه له پێست بان له زمان‌دا: ۲) جوّرێ دوپشکی ورد ف ۱) سوزش پوست و زبان: ۲) نوعی کژدم ریز.
سوڵه‌که: لۆرکی سوێڵ ف محصول نمکین تیزآب پنیر.
سولی: کای هه‌رزن‌و چه‌ڵتوك، به‌ڵم ف کاه ارزن و شالی.
سوڵی: جه‌رگ‌و ناو، دڵ‌و گورجیله‌و جه‌رگ ف دل و جگر و قلوه.
سوڵیانه‌وه: چوّزانه‌وه ف به سوزش آمدن پوست.
سوڵی که‌باب: جه‌رگ‌ودڵی برژاو ف کباب جگر و قلوه.
سوڵێن: زێراو ف زیراب.

سوڵینه: ۱) گونجه، وشترگه‌ڵو، ریگه ناوی له سواڵه‌ت: ۲) خونجه ف ۱) تنبوشه. آبراه سفالین: ۲) غنچه.
سوڵینه‌وه: سوزیانه‌وه‌ی پێست، چوّزانه‌وه ف به‌سوزش آمدن پوست.
سوما: ۱) روناکی چاو، هێزی دبنن: ۲) ناسو: ۳) نروسکه‌ی روناکی له دور: ۴) مه‌ڵبـه‌نـدێکه له کوردستان ف ۱) سوی چشم: ۲) افق: ۳) سوسو زدن روشنایی: ۴) منطقه‌ای در کردستان.
سومـایی: ۱) هێزی چاو، بینـایی: ۲) ره‌شکێنه ف ۱) نیروی دید: ۲) مردمك چشم
سومایی داهاتن: برێتی له کوێر بوّن ف کنایه از نابینا شدن.
سون: ۱) سن، به‌ڵای گه‌نم: ۲) سنوی سه‌گ ف ۱) سن آفت گندم: ۲) بلوغ سگ.
سوّن: شیاکه، ریخ، سنێر ف سرگین.
سوّن: ساوین ف سودن
سونت: کون ف سوراخ.
سونتن: سمین ف سوراخ کردن.
سونج: گوندێکه ف روستایی است.
سوّند: سوّکه‌ند ف سوگند.
سوّند: سوّکه‌ند ف سوگند.
سوندروك: تابوّت ف تابوت.
سوندریك: تابوّت، داربه‌ست، سوندروك ف تابوت.
سونك: خوڵی زورورد ف گرد و غُبار.
سونکه: سوّلکه ف نگا: سوّلکه.
سونکه: ۱) سولکه: ۲) هه‌ل. ده‌رفه‌ت ف ۱) نگا: سولکه: ۲) فرصت، فراغت کار.
سونگه: له‌به‌ر، به‌هوّی، هوّ ف سبب، وسیله، به‌سبب.
سونگه: ده‌رفه‌ت، هه‌ل. سوّنکه ف فراغت، فرصت.
سونگه‌ر: هه‌وری ف اسفنج.
سونگی: نێزه ف نیزه.
سونگی تاق: شه‌رێ سه‌رنێزه ف جنگ سرنیزه.
سوننه‌ت: ۱) خه‌نه‌نه: ۲) نوێژی نه‌واجب ف ۱) ختنه: ۲) نماز سنّت.
سوننه‌ته: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.
سوننی: ۱) نێزه: ۲) موسـوڵمـانی جگـه له شیعه ف ۱) نیزه: ۲) پیرو مذاهب تسنّن.
سوننی تاق: سونگی ناق ف جنگ سرنیزه.
سوّنه: نێره‌مراوی، سه‌رکه‌سك ف مرغابی نر.
سونه‌ت: خه‌نه‌نه ف ختنه.
سونه‌قیرك: باڵدارێکی ئاویه ف نوعی مرغابی.
سوّنه‌وه: ساوین ف سابیدن.
سونێ: گوندێکه ف روستایی است.
سوّور: په‌ڵخور، کای خوراوی ناوزگی نازه‌ڵ ف کاه هضم نشده در شکم حیوان.
سووری: سموّره ف سمور.

سۆوری: نیری پێشەنگ، ڕەمكێشی گەلە ف نخراز، بیشاهنگ گله.
سوە: ١) ڕۆژێ دادێ، سبەی؛ ٢) کاڵ، خاو، نەگەیشتو؛ ٣) نەمام، ڕیشەی چەقـانـدن؛ ۴) جۆرێ سەرپێچ و مێزەرەی ژنـان؛ ۵) بڕینی لە منداڵی ساوای خۆشەویست ف ١) فردا؛ ٢) کال؛ ٣) نهال؛ ۴) نوعی عمامهٔ زنانه؛ ۵) کنایه از نوزاد عزیز.
سوهان: سنبر شباکه. ربخ ف سرگین.
سۆهـانـه: هۆز و نیرەیەکـی کوردی بەزیدیە لە سوریە دەژی ف از فرقه‌های مذهبی کُردزبان در سوریه.
سۆهتن: سوُنان ف سوختن.
سوهر: سوُر، سوۆر ف سرخ.
سوهراف: سوۆراف، سوُراو ف غازه، سرخاب.
سوهرك: سوۆرك، سوُرێژە ف سرخك.
سۆهری: سوُرایەتی ف سرخی.
سوهرێچك: ١) کرکراکە، سوُرانجك؛ ٢) کونی قوُن ف ١) سرخنای، خرخره؛ ٢) مقعد.
سوهن: سام، ساو، ترس، عەیبەت ف خوف، ترس.
سوەی: سبەی ف فردا.
سوەیل: ئەستێرەیەکە ف ستارهٔ سهیل.
سوێ: ١) سوُی، داخ و عەزرەت؛ ٢) ناسـە؛ ٣) نزیك؛ ۴) ناسـۆ؛ ۵) تمـاشـا؛ ۶) سازێژبـوُنی برین؛ ٧) ئازار، ژان ف ١) حسـرت؛ ٢) اشتیاق؛ ٣) نزدیك؛ ۴) افق؛ ۵) نگاه؛ ۶) التیام زخم؛ ٧) درد و آزار.
سوُی: داخ و عەزرەت، سو ف حسرت و درد.
سوُیاگ: سواو ف سابیده.
سوُیان: سوان ف سایبده شدن.
سوێبوُنەوە: ١) غەم خواردن بۆ کەسێك؛ ٢) مردن لە خەمان ف ١) غم خوردن برای کسی؛ ٢) از غم مردن.
سوێتلی: سوتلی ف همسر موقّتی بدون نکاح.
سوێتـە: ١) لەمپـەر و پەرژینی کەوپـەڕ؛ ٢) جێنشتـەی نچیر؛ ٣) ئەبکە کەروێشـك ف ١) مانعی که در راه کوچ کبکان می‌گذارند؛ ٢) طعمهٔ شکار؛ ٣) گودال لانه خرگوش.
سوێتـەلی: خوێڕی و بێکارە ف بیکاره و هرزه.
سوێجگەر: سوجگەر ف دل و قلوه.
سوێدار: خەمبار، ئازیەتبار ف عزادار.
سوێر: ١) سوێڵ، سوُر، سوێڵەخوا؛ ٢) ئامەزرو، بەئارەزو بو شتێ: (سوێر ناو واتا: تینو) ف ١) شورمزه؛ ٢) آرزومند برای چیزی.
سوێڕ: سوُر لەسەر مەبەست، بێ چەقێن ف پافشاری کنند، مصّر.
سوێر: ١) سوُر، سوێر، سوهـر؛ ٢) بەزم و سیوانداری، سوُر، سوُران؛ ٣) گەرم، داخ ف ١) سرخ؛ ٢) جشن و سور؛ ٣) گرم، داغ.
سوێراو: سەرچاوەی ئاوی سوێر: (ئەم کانیە سوێراوە) ف چشمهٔ آب شور.
سوێرخوێ: زۆر خوێ تێکراو، زۆر سوێر ف بسیار شورمزه.
سوێرکە: ١) سوێرە؛ ٢) کاکڵەبادام و توم و شتی برژاو ف ١) نگا: سوێرە؛ ٢) آجیل.
سوێرو: ڕەشوڵە، ڕیشوڵە، گاوانی ف سار.
سوێرە: دەم گەڕانـدنی ئاژەڵ بۆ سوێر: (مـەڕەکـان سوێرە دەکـەن) ف اشتیاق دام برای نمك.
سوێرەکە: ١) چێشتێ کە لە دۆ ڕاخی دەکەن؛ ٢) جۆرێ مازو ف ١) آش از دوغ جبکده؛ ٢) نوعی مازوج.
سوێرەڵوك: سوێری تیوەتاڵ ف شور مایل به تلخی.
سوێرێژك: سوۆرك، سوُرێژە ف سرخك.
سوێس: تارمایی، ڕەشایی لە دورەوە هاتنە بەرچاو ف شبح.
سوێسکە: سوُسك، سو بسکە، باڵداریکی گۆشت خۆشە ف تیهو.
سوێسـکەیی: جۆرێ هەڵپەڕکێ ف نوعی رقص.
سوێسن: گوڵێکە زۆر بۆنخۆش، سوسن ف سوسن.
سوێسنایەتی: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.
سوێسنە: سوسن ف سوسن.
سوێسنی: خەڵکی سوێسنایەتی ف اهل منطقهٔ «سوێسنایەتی».
سوێگە: ئاسۆ ف افق.
سوێل: سمبێل، سمبێڵ ف سبیل.
سوێڵ: سمبێل ف سبیل.
سوێل: ١) سقبل؛ ٢) پلوسك؛ ٣) تاڤگە ف ١) نگا: سقبل؛ ٢) ناودان؛ ٣) آبشار.
سوُیل: سمبێل ف سبیل.
سوُبلاڤ: تاڤگە، ئاوهەڵدێر ف آبشار.
سوین: سوُن، سوُنەوە ف سابیدن
سوێن: سوُند، سوند، سوکەند ف سوگند.
سوێند: سوُند، سوکەند ف سوگند.
سوێنـدخـۆر: ١) هاوپـەیمـان؛ ٢) کەسێ کە سوُنـدێ دخـوات ف ١) هم‌پیمان؛ ٢) سوگند یادکننده.
سوێندکاری: پەیمان بەستنی بەکۆمەڵ ف پیمان دسته‌جمعی.
سوێنـدگـر: کەسێ لە سوێنـدی بەدرۆ تۆشی بەڵا بوُبێ ف بلا دیده از سوگند دروغین.
سوێنکە: بەرماوی ورد لە سابوُن یان کەشك، سونکە، سوێنکە ف ته‌ماندهٔ صابون و کشك سایبده.
سوێنە: تەشتی سواڵەتی، تەشتی گڵێنە ف تشت سفالین.
سوێیە: سبەی ف فردا.
سوُیە: سپڵ ف طحال.
سوُبین: سوانەوە، تیژکردنی تیخ بە هەسان ف با فسان تیغ را تیز کردن.
سە: ١) سپلۆت، بەشدار، چوارپێ، سپەڕ؛ ٢) پاشگـری خەبـەردان: (واسـە) ف ١) سگ؛ ٢) پسوند خبری، است.
سە: سڵ و فوشقی، دڵ‌ئێشاو، ڕەنجاو ف آزرده، رنجیده.
سەب: ناو، وجان، جارێ بە ئەمانەت: (باران سەب وەستابە) ف موقتاً.
سەبـا: ١) لەبـەر، بۆ خاتـری: (سەبانە هاتم)؛ ٢) بەرەبەیان: (سەبای ساڵحان)؛ ٣) بەیانی، سۆزی ف ١) برای، بخاطر؛ ٢) بامداد؛ ٣)

فردا.

سەبارەت: ١) لەبەر، بۆ خاتری، سەبا: ٢) دەربارەی، لەمەڕ[ف] ١) از برای، بخاطر؛ ٢) راجع، درباره.

سەبر: ١) حەوسەلە، بشولەسەر خۆبی: ٢) هێدی، نەنوند: ٣) زبڵ و زاڵی ماڵ: ٤) پژمە لە سەرەتای کار بان سەفەر[ف] ١) شکیب: ٢) بواش، اهسته: ٣) آشغال: ٤) عطسهٔ شگون.

سەبرگە: زبڵدان[ف] آشغالدان.

سەبرگەچی: زبڵ‌ماڵ، کۆڵان‌ماڵ[ف] آشغالی، رفتگر.

سەبرهاتن: ١) پژمین لە دەست پێ کردنی کاریکدا: ٢) سەبووری هاتن[ف] ١) عطسهٔ شگون: ٢) صبوری.

سەبز: رەنگێکە لە نێوان زەردو عاسمانی‌دا، کەسك[ف] رنگ سبز.

سەبزە: ١) مرۆی سپی‌پێستی ئامال‌زەردی جوان، زەری: ٢) جۆرێ کشمیش[ف] ١) آدم سبزەرنگ: ٢) نوعی کشمش، سبزە.

سەبل: پشنێر، گەوڕ، نەوێڵە[ف] اصطبل.

سەبنیسی: نەخۆشیەکی سەگە[ف] یکی از بیماریهای سگ.

سەبۆچی: لەبەرچی؟[ف] برای چه؟.

سەبووری: ئارام‌بوونی دڵ لە کاتی خەم خواردندا[ف] صبوری.

سەبوون: بای زۆر گەرمی گیاندارکوژ، گڕەبا، گڕە: (مەزرەعەی هەسنیم وای **سەبوون** بەردەن) «مەولەوی»[ف] بادسام.

سەبەب: هۆ، سۆنگە، سەمەد[ف] سبب.

سەبەت: دەفری لەتوول ئەتباو[ف] سبد.

سەبەتانە: سێرەی تفەنگ[ف] مگسهٔ تفنگ.

سەبەت‌چن: کەسێ کە سەبەت دروست دەکا[ف] سبدباف.

سەبەتولکە: سەبەتی پچووك[ف] سبد کوچك.

سەبەتە: سەبەت[ف] سبد.

سەبەتە بەسەرێ: بازیەکی بچووکانە[ف] نوعی بازی کودکان.

سەبەتەچن: سەبەت‌چن[ف] سبدباف.

سەبەل: نەخۆشیەکی چاوە[ف] چشم‌درد، سبل.

سەبەڵ: سەبەل[ف] چشم‌درد، سبل.

سەبیل: ١) سببل، ئامرازی تووتن کێشان: ٢) ئاوی خێرێ[ف] ١) چپق: ٢) آبی که به احسان دهند.

سەبیل‌تێ‌کەر: برینی لە درۆزنی زل[ف] کنایه از دروغگو.

سەبیلچی: سەبیل‌ساز، کەسێ سببلی توون دروست دەکا[ف] چپق‌ساز.

سەبیلخۆر: کەسێ کە نوتن بە سەبیل دەکێشێ[ف] چپق کش.

سەبیل‌ساز: سەبیلچی[ف] چپق‌ساز.

سەبیل کێش: سەبیل‌خۆر[ف] چپق کش.

سەبیلە: ١) سەبیل، ئامرازی توتن‌کێشانی لە قوڕ: ٢) ئاسنێ کە دەسەر بۆڕی ئاوی دەگرن[ف] ١) چپق: ٢) گیرهٔ سر لولهٔ آب.

سەپان: ١) رەنجبەری دەسنەبەر کە لە پێنج بەش بەشێك لە بەهرە دەگرێ: ٢) بەزۆر توش کردن[ف] ١) کارگر کشاورزی که یك پنجم بهره می‌گیرد: ٢) تحمیل.

سەپاندن: بەزۆر توش کردن، بەملدا هێنان، داسەپاندن[ف] تحمیل کردن.

سەپانی: ١) کاری سەپان: ٢) بەهرەیێ کە بە سەپان دەگا[ف] ١) کار زراعت در مقابل یك پنجم محصول: ٢) مزد «سەپان».

سەپتك: ١) بەردێ کە دە جادە دەگیرێ: ٢) جۆگەئاوی داپۆشراو[ف] ١) سنگ سنگ‌فرش: ٢) مجرای سرپوشیده.

سەپك: ١) ئامرازی پۆی چادر کونان: ٢) کولێرەی ئەسنوور لە درشنەی ئارد بۆ سەگ، سەولە، خەپلە[ف] ١) ابزار پودکوبی چادربافان: ٢) نواله از نخاله برای سگ.

سەپکە: ١) کولێرەی لە درشنەئارد، سەپك: ٢) زنەك[ف] ١) نواله از نخاله: ٢) فتو.

سەپۆل: حەپۆل، گێلۆکە[ف] پخمه.

سەپۆلە: سەپۆل[ف] پخمه.

سەپەکە: سە، بەشدار، چوارپێ، سپەڕ، سپلۆت[ف] سگ.

سەپەل: ١) سەپۆل: ٢) سپڵ[ف] ١) پخمه: ٢) طحال.

سەپەلیك: ١) جەرگی سپی، جێگەی هەناسە دان لە دەروندا: ٢) قلبان، قلباناوی[ف] ١) ریه، شش: ٢) قلبان.

سەپی: پالاونە، پالێوراو[ف] پالبده.

سەت: ژمارەی دوای نەوەنونۆ[ف] صد.

سەترل حەمام: پارچەیەکە لەبەر تاو بە چەند رەنگ دەنوێنێ[ف] پارچه‌ایست که در آفتاب به چندین رنگ دیده می‌شود.

سەترنج: گەمەیەکە بە شازدە داش دەکرێ لە نبرەی گەمەی دامەبە[ف] شطرنج.

سەترە: زللە، زلە[ف] سیلی.

سەتك: گیایەکە بەری لە نۆك دەچی‌و بە شینی دەخورێ، سەبدۆکە[ف] گیاهی است.

سەتکا: هەرچەند، ئەگەرچی[ف] هرچند.

سەتڵ: پەقرەج[ف] سطل.

سەتڵ‌وجەم: نەخۆشی «ذات‌الجنب»[ف] ذات‌الجنب.

سەتم: داڕوخان[ف] فروریختن خاك.

سەتماندن: ١) پڕ کردنەوەی چاڵ: ٢) ڕوخاندنی دیوار[ف] ١) خاك در چاله ریختن: ٢) فروریزاندن دیوار.

سەتمە: سانمە[ف] سکندری.

سەتە: ١) برینی لە چەرخێ، سەدساڵ: ٢) سوکەڵەناوی سەتتار[ف] ١) سده، قرن: ٢) مخفف نام ستّار.

سەچەرە: رەگەزنامە، نوسراوی ناوی بابو باپیران[ف] شجره‌نامه.

سەچت: وردبوونەوەو گەڕیان بە شوێن شتێکا[ف] تفتیش.

سەچتین: پشکنین[ف] تفتیش کردن.

سەح: ١) پێ زانین، ئاگایی: (من ئەو خەبەر **سەح** نەکربە): ٢) بەوردی لێ روانین: (دوخنور **سەح** کرێ زاروکێ من چیەلابە)[ف] ١) احساس کردن، شنیدن: ٢) معاینه.

سەحات: ١) سات: ٢) ئامرازی کات پێوان، کاژمێر[ف] ١) آن، وقت: ٢) ساعت.

سەحکردن: ١) خەبەرداربوون، بیستن: ٢) تێ روانین بەوردی[ف] ١)

آگاه شدن، شنیدن؛ ٢) معاینه کردن.

سەحکـەران: هەستەکان (دیتن، چەژتن، بیستن، بێن، وێ کەوتن) فا حواس پنجگانه.

سەحەت: ١) سڵامەتی، سافی، ساغی، ساخی؛ ٢) ئاسودە: (رەحمەت و **سەحەتم**)؛ ٣) رەنگ‌ورو: (پیاوێکی **سەحەت** خۆشە) فا ١) سلامت؛ ٢) آسوده؛ ٣) سیما، رخسار.

سەحەر: بەرەبەیان فا سحر، بامداد.

سەحەری: ١) لە کاتی سەحەردا: (سبەی **سەحەری** دەڕۆم)؛ ٢) جۆرە ئاهەنگێکە بە زورنا لێدەدرێ فا ١) هنگام سحر؛ ٢) آهنگی است که با سرنا نواخته می‌شود.

سەحەن: دەفری مسی هەراو بۆ چێشت فا تشت کوچك.

سەخاوەت: ١) دڵاوا؛ ٢) دڵاوایی فا ١) بخشنده؛ ٢) بخشندگی.

سەخبیر: چاوێر، ئاگادار فا مراقب، مواظب.

سەخت: ١) رەق، توند؛ ٢) دژوار؛ ٣) بێ‌داگر و لاسار؛ ٤) سەرمای بەتەوژم فا ١) سخت، سفت؛ ٢) دشوار؛ ٣) سختگیر، لجباز؛ ٤) سرمای شدید.

سەختی: ١) بنەمای وشەی سەخت؛ ٢) سپاردن، راسپاردن فا ١) صیغهٔ مصدری «سەخت»؛ ٢) سفارش.

سەختیان: ١) پێستی لە دەباغ‌دراو؛ ٢) سفرەی چەرمی نانکەر؛ ٣) زوێڵەچەرم فا ١) پوست دباغی شده؛ ٢) سفرهٔ چرم نانوایان؛ ٣) برشی از چرم.

سەخڵەت: سخڵەت فا نگا: سخڵەت.

سەخمە: ١) دارو بەردوی خانوەروخاو؛ ٢) دارێ کە بەر داری نریی دەدەن؛ ٣) دارێکی بەگرێیە لە سیبەرێدا مەشکەو دۆدانەی پێدا هەڵدەواسن فا ١) آوار؛ ٢) چوبی که تاك بر آن تکیه داده؛ ٣) چوبی است که مشك را از آن می‌آویزند.

سەخمەراتی: ١) سەبەب، هۆ؛ ٢) ئەگەر فا ١) سبب؛ ٢) اگر.

سەخناخ: ١) سەختان، شوێنی سەخڵەت؛ ٢) ناوی کێوێك لە کوردستان فا ١) مسیر دشوار در کوه؛ ٢) نام کوهی در کردستان.

سەخور: پەڵخور، کای خوراوی ناو زگی حەیوان فا نگا: پەڵخور.

سەخوردان: جێگەی سەخور، ورگی حەیوان فا جای «سەخور»، محل کاه هضم نشده در شکم حیوان.

سەخورگە: جێگەی سێبرلێ رشتن، گۆفك، سەرانگوێلك فا شوله، سرگینگاه.

سەخورمە: مستەکوڵە فا سقلمه.

سەخورە: توی سپی تزیك بە گەیشتن فا توت نارس.

سەخەر: ئابرو، ناوی باش فا آبرو، خوشنامی.

سەخەربرن: ئابڕوبردن فا رسوا کردن.

سەخەری: سختیان، چەرمی ئەستوری لەدەباغ دراو فا ساغری.

سەخی: دڵاوا، بەخشندە فا بخشنده.

سەخیر: منداڵی بێ‌باب، سێوی، هەتیو فا یتیم.

سەد: ١) بەربەندی ئاو؛ ٢) سەت فا ١) سدّ؛ ٢) صد.

سەدا: دەنگ، ئاواز: (**سەدا**ت دەر نەیە، **سەدا**یەکی خۆشی هەیە) فا صدا.

سەدارە: سدارە فا نوعی کلاه.

سەدان: چەند جار سەت فا صدها.

سەددڵ: دوودڵ، دژدونگ فا مرددّ، دودل.

سەدرابات: گوندێکە فا نام دهی است.

سەدری: جۆرێ برنجی باش فا برنج صدری.

سەدوسەد: برێتی لە تەواو بێ کەمایەسی فا صددرصد.

سەدە: سەتە، برێتی لە سەد ساڵ، چەرخ فا سده، قرن.

سەدەف: شتێ رەقی سپی پێشەتاسایی لە زریادا، جێگەی تیارسکانی مرواری فا صدف.

سەدەقـە: ماڵ‌بەخشین لە رای خوادا. ئەم‌وشەیە سەدیەکە بوە عەرەب کردویەتە سەدەقە فا صدقه، خیرات.

سەدەم: ١) دوای تەوەتوتوهەم؛ ٢) سەبا، بۆ خاتری فا ١) صدم؛ ٢) برای، بخاطر.

سەدەمە: بەلا، ئازار، زیان فا صدمه، آسیب.

سەدەمین: سەدەم، دوای تەوەتو توهەم فا صدم.

سەر: ١) هەر شتێ لە باڵایە؛ ٢) لە ئەستۆ بەرەژوری گیاندار؛ ٣) یەکێ لە بزاوی پیت: (**سەر**و بۆر و ژێر)؛ ٤) پارەیێ کە باقی مامڵە دەدرێ؛ ٥) جار، دەحفە؛ ٦) ئالی، لا: (لەم **سەر**ە تا ئەو **سەر** چوم)؛ ٧) ماوەیەك لە زەمان: (**سەر**ێك هاتو رۆیشت)؛ ٨) داپۆشی دەفر؛ ٩) جەم، کن، نك: (بردومەتە **سەر** وەستا)؛ ١٠) تاکێك لە مرۆو ئاژەڵ: (دە **سەر** خێزانم، چوار **سەر** بزنم هەیە)؛ ١١) ئاخر، ئاکام: (هەتا **سەر**وا ناسێنێ)؛ ١٢) بەخاتری، لەبەر: (لە**سەر** تۆ وام لێ هات) فا ١) هر چیز بالا؛ ٢) سر، کلّه؛ ٣) زَبَر اِعراب؛ ٤) پولی که در معامله باقی دهند؛ ٥) بار، دفعه؛ ٦) طرف، سو؛ ٧) مدّتی از زمان؛ ٨) سرپوش ظرف؛ ٩) نزد؛ ١٠) واحد انسان و چهارپا؛ ١١) پایان، انجام؛ ١٢) برای، بخاطر.

سەر: ١) زۆ، بەدەڵ: (**سهرداك**)؛ ٢) بێ‌بەر، بەرنەدەر فا ١) بدل؛ ٢) بی‌ثمر.

سەرئەژمێر: کەسێ کە تاك‌تاکی مرۆ یان ئاژەڵ حەسێب دەکا فا سرشمار.

سەرئەژمێری: کاری سەرئەژمێر فا سرشماری.

سەرئەنجام: برانەوەی کار فا سرانجام.

سەرئەنداز: ١) سەرپۆش، بەرانبەر ژابەخ؛ ٢) ژابەخی باریك کە کەنار دیوار پڕ دەکاتەوە فا ١) مقابل زیرانداز؛ ٢) زیراندازی مانند کناره.

سەرئەنناز: سەرئەنداز فا نگا: سەرئەنداز.

سەرئێشان: ژانەسەر فا سردرد.

سەرئێشاندن: برێتی لە جاڕزکردن فا دردسر دادن.

سەرئێشە: سەرئێشان فا سردرد.

سەرئێوارە: سەرەتای درەنگ‌بونی رۆژ فا عصر هنگام.

سەرا: ١) ماڵی دیوان؛ ٢) جێگە: (**سەرای** دەوڵەتی، کاروانسەرا)؛ ٣) ناوی گوندێکە لە موکوریان فا ١) ادارهٔ مرکزی؛ ٢) جای؛ ٣) نام

دهی است.

سەراپا: لە سەر تا پێ، گشت لە گشت، هەمو ئەندام: (**سەراپای** گوارە زەردی ترس و لەرزە / ئەڵبێ عاسی بوە لەو جێگە بەرزە) «نالی» ف سراپا.

سەراپەردە: دیوانی میر ف خانۀ فرمانروا.

سەراپێ: ١) سەراپا؛ ٢) لەسەرەهۆش، ئاگالێ بوُن ف ١) سراپا؛ ٢) مواظب، متوجه.

سەراپیتە: بان لە دبوی ژوُرەوە، بن میچ، میچ ف سقف.

سەراراو: کەفاوی تازە هێنسا نت پێ نەشوُراو ف کفابۀ نخستین برای رخنشوبی.

سەرازا: ئازاد ف آزاد.

سەرازادی: ئازادی، خۆبوُن، خۆیبوُن ف استقلال.

سەرازایی: سەرازادی ف استقلال.

سەراسا: ١) ئایبەتی؛ ٢) سەرانسەر، گش ف ١) اختصاصی؛ ٢) سراسر، همه.

سەراسوێ: لە بەرزترەوە ڕوانین بە نهێنی ف دزدکی از بالا نگاه کردن.

سەراسەر: گش، هەمو ف همگی.

سەراسێ: سەرێشە ف سردرد.

سەراسیمە: داماو، سەرگەردان ف سراسیمه.

سەراشیت: سەرێشەی چەل‌وملو دەست بەرنەدەر ف سردرد مزمن.

سەراف: پوڵ گۆڕەوە، پارەفرۆش ف صرّاف.

سەرافی: کاری پارەفرۆش ف صرّافی.

سەراڤ: ئاوێ کە دەگەڵ بیزە لەسکدابە ف آب همراه جنین در زهدان.

سەراڤ پەقین: ڕزانی ئاوی سەراڤ بەر لە هاتنی منال ف ریزش آب قبل از تولّد نوزاد.

سەراڤك: سەراڤ ف نگا: سەراڤ.

سەراڤکانێ: گەمەکردن لە ناوی قوُڵ داو سەر دەناو ڕۆکردنی بەکنر ف بازی هنگام شنا در آب.

سەراڤکی: ڕەپ‌وڕاست، بەئاشکرا، بێ‌دەروایسی ف رُک و صریح.

سەراڤی: دەغڵێك کە پاش بارانی پەلە چێندراوە ف محصولی که پس از اوّلین باران تُند پاییزی کاشته شده باشد.

سەراك: کوڵکەی بەشانەکراو ف پشم و موی شانەزده و پاك شده.

سەراگوم: ١) بێ‌سەروشوێن؛ ٢) کەس نەناس ف ١) گم بی‌اثر؛ ٢) گمنام.

سەرامەت: باوخۆشتر لە خەڵکی تر ف سرامد.

سەرامەد: سەرامەت ف سرامد.

سەران: ١) پیاو ماقوُڵان؛ ٢) سڵان، بڵندایەکان، کێوان ف ١) سران قوم؛ ٢) بلندیها، کوهساران.

سەڕان: زەڕەی کەر ف عرعر.

سەڕاندن: زەڕەزەڕکردن ف عرعر کشیدن.

سەرانسەر: سەراسەر ف سراسر، همگی.

سەرانگوُلك: جێگەی لێ‌ڕشتنی بەبن‌وڕیخ، گوُفك ف شوله.

سەرانگوێلك: سەرانگوُلك ف شوله، سرگینگاه.

سەرانوێلك: سەرانگوُلك ف شوله.

سەرانە: پیتاك لە هەر ئاکێ لە مروُو ئاژەڵ ف سرانه.

سەراو: ١) چاوەی زلی ئاو؛ ٢) زەمینێ کە نزیك چەمە؛ ٣) سەراف؛ ٤) ئاوەدەست؛ ٥) زەمینێ کە زو ئاو قوُت ئادات؛ ٦) هەر چی بنـاو نابێ وەك دار؛ ٧) ناوی گوندێکە ف ١) سرچشمه؛ ٢) زمین نزدیك رودخانه؛ ٣) آب همراه جنین؛ ٤) مستراح؛ ٥) زمین‌رس که آب کمتر پذیرد؛ ٦) هرچه زیر آب نمی‌رود؛ ٧) نام دهی است.

سەراوان: دژی بناوان، لای سەرەوە ف طرف بالا.

سەراوتۆقین: سەراف پەقین ف ریزش آب همراه نوزاد.

سەراوتەقین: سەراف پەقین ف نگا: سەراڤ پەقین.

سەراورد: ڕابواردوُی پێشین ف گذشتۀ دور.

سەراوەرد: سەراورد ف گذشتۀ دور.

سەراوی: جۆرێ کوُلەکە: (کدو سەراوی) ف نوعی کدو.

سەربادان: برینی لە ئارازی‌بوُن ف کنایه از ناخشنودی.

سەربار: ١) شتێ کە لە سەر باری بارە بەرداەنرێ؛ ٢) زەحمەتی زیادی ف ١) اضافه بار؛ ٢) قوز بالاقوز.

سەربارانە: باج‌سەندن لە بارەکانی کاروان ف **باج گرفتن از بارهای کاروان.**

سەربارە: سەربار ف نگا: سەربار.

سەرباز: چەکداری دەوڵەت ف سرباز.

سەربازخانە: بنکەی سەربازان ف پادگان.

سەربازگرتن: خەڵك بۆ سەربازی بردن ف سربازگیری.

سەربازگیری: سەربازگرتن ف سربازگیری.

سەربازی: چەکداری بۆدەوڵەت ف سربازی.

سەرباس: ئامانج لە گفتوگۆ ف موضوع صحبت.

سەرباقی: زیادە لەسەردانەوە لە گۆڕینەوەدا ف علاوه بر.

سەربال: بەڕی درشتی مەل ف شاهپر.

سەربان: دبوی دەرەوەی سەرپۆشی خانو ف پشت‌بام.

سەربدەو: دوکوڵبوی بەبرنج‌و ساوار ف آش بلغور و دوغ.

سەربڕ: ١) کەسێ کە سەر دەبڕێ: (لێم بوُنە میری **سەربڕ**)؛ ٢) ڕێگە بواردن بۆ زوُ گەیشتن: (**سـەربـڕ** ڕۆیشتم زوُ گەیشتم) ف ١) جلاّد، سربر؛ ٢) راه میان‌بر.

سەربڕان: سەر بە تیغ لە لەش جیا کرانەوە ف سر بریدن.

سەربڕانە: حەیوان کوشتنـەوەو میوانداری بەهۆی تەواوبوُنی کاری وەرزێری ف قربانی کردن و سوردادن بەمناسبت پایان کار کشاورزی.

سەربڕاو: سەر بە تیغ جیاوەکراو ف سربریده.

سەربردن: ڕابواردن ف گذراندن، بسر بردن.

سەربڕیاگ: سەربڕاو ف سربریده.

سەربڕین: سەر لە لەش جوێ‌کردنەوە بە تیغ ف سر بریدن.

سەربزۆت: داری نیوەسوُتاوی بەئاگر ف نیمسوز.

سەربزۆك: بزۆز، نەگونجاو ف ناآرام.

سەربزێو: ١) سەربزۆك: ٢) بربێی لە نەشقی، باخی ف ١) ناآرام: ٢) کنایه از منمرّد.

سەربزێوی: نەشقی بوُن، باخیەتی ف تمرّد، یاغیگری.

سەربڵن: نابڕ ودارو لەسەر ف سرفراز.

سەربڵند: سەربڵن ف سرفراز.

سەربڵندکردنەوە: بربێی لە راپەڕینو سەربزێوی کردن ف کنایه از نمرّد.

سەربڵندی: شانازی ف افتخار.

سەربلوُر: جۆرێ ماسی دەم درێژوکەی وەك بلوێر ف نوعی ماهی.

سەربوُ: سەربان ف بشت‌بام.

سەربوُری: بەسەرهات، سەرگوروشنە ف سرگذشت.

سەربە: لەمەڕ، لایەن‌گر: (کابرا **سەربە** دەوڵەنە) ف منسوب به، وابسته به.

سەربەتاڵ: ١) دەفری بێ‌سەربوّش؛ ٢) بباوی نەزانو بێ‌ناوەز ف ١) بی‌سرپوش: ٢) بی‌مغز و کودن.

سەربەخۆ: نازاد، نازا ف مستقلّ.

سەربەخۆیی: خۆی‌بوُن ف آزادی.

سەربەدو: چێشتی کەشلەو گەنمەکوتار ف آش کشك و گندم نیمکوب.

سەربەدەرەوە: بەدەنگو ناو ف مشهور.

سەربەرەایی: کەسێ بێ‌پرس کاری خۆی دەکا ف خودسر.

سەربەرز: سەربڵن ف سرفراز.

سەربەرزکردنەوە: سەربڵندکردنەوە ف شوربدن، یاغیگری.

سەربەرزی: شانازی بە کاری باش ف افتخار.

سەربەرسق: خۆش‌بەخت، سەربەروّزی ف خوش‌شانس.

سەربەرۆ: جۆرێ مارە سەری وەك بەرۆ دەچێ ف نوعی مار.

سەربەرۆزی: خۆش‌بەخت ف خوش‌شانس.

سەربەرۆنە: چێشتی دانەوێڵەی نوند کە روّنی بەسەر دا دەکەن ف آش غلیظ حبوبات که روغن داغ بر سر آن ریزند.

سەربەرەخوار: رو بەلای ژێر و ف سراشیب.

سەربەرەخوارە: بەرەژێر، سەربەرەخوار ف سراشیبی.

سەربەرەژوُر: بەرەوژوُرە، روُ بە بالا ف سربالایی.

سەربەرەژێر: ١) سەربەرەخوار: ٢) شەرمەزارو خەجاڵەت ف ١) سراشیب؛ ٢) سرافکنده.

سەربەرەژێرکە: بەرەوژێرە، سەربەرەخوار ف سراشیب.

سەربەرەژێرە: بەرەوژێرە ف سراشیب.

سەربەرەوخوار: سەربەرەخوار ف سراشیب.

سەربەرەوخوارە: سەربەرەخوار ف سراشیبی.

سەربەرەوژوُر: سەربەرەژوُر ف سربالایی.

سەربەرەوژوُرە: سەربەرەژوُر ف سربالایی.

سەربەرەوژێر: ١) سەربەرەژێر: ٢) قلب ف ١) سراشیبی؛ ٢) زیر و زبر.

سەربەرەوژێرە: سەربەرەژێر ف سراشیب.

سەربەزێرە: نیسکێنەی نوند کە روّنی بەسەر دا دەکەن، لەب زێڕینە ف آش عدس غلیظ که روغن بر آن ریزند.

سەربەس: نازاد ف آزاد.

سەربەست: سەربەس ف آزاد.

سەربەست کردن: ١) نەرخان کردن: ٢) نرخێ لەسەر ماڵی فرۆشبار دانان کەبۆی نەفرۆشێ ف ١) آزاد گذاشتن در هر کاری: ٢) نرخ‌گذاری روی کالا طوری که به‌فروش نرسد.

سەربەستە: نهێنی، پۆشراوی نەزانراو ف پوشیده و پنهانی.

سەربەستی: نازادی ف آزادی.

سەربەسە: سەربەستە ف پوشیده و پنهان.

سەربەسەر: ١) شت بەیەك وەگۆڕینی بێ باقی دانەوە: ٢) وەك یەك، بەرانبەر ف مبادلهٔ باپای، بی‌علاوه: ٢) برابر.

سەربەسەرە: گان‌بەگان، دو نێر کە یەکتر بگێن ف مبادلهٔ دو همجنس‌باز.

سەربەسەری: سەربەسەرە ف مبادلهٔ دو همجنس‌باز.

سەربەسی: سەربەستی ف آزادی.

سەربەش: کەسێ کە بەشی باش لە بەش کردندا هەڵبگرێ ف برندهٔ سهم خوب در تقسیم.

سەربەکڵاوە: مریشکی کاکۆڵدار ف مرغ کاکلی.

سەربەگۆبەن: مروێ کە دنەی خەڵك نەدا ف تحریك‌کننده.

سەربەگۆبەند: مروێ ماکی دنەدانی خەڵك ف تحریك‌کننده.

سەربەگۆماکردن: لەبەین بردن ف از میان بردن.

سەربەگێچەڵ: سەربەگۆبەند ف محرّك مردم.

سەربەلك: سەرگەڵای توتن ف نُخبهٔ برگ تنباکو.

سەربەمۆر: دەس لێ نەدراو ف دست‌نخورده، سر به‌مُهر.

سەربەن: بەندی کەوشو بێڵاو ف بند پای افزار.

سەربەند: ١) چەند وشەیەك کە سەرەتای گۆرانی‌یە: ٢) بەسنەی دوای مقامو لاوك؛ ٣) گوتنێ لە گورانی‌دا کە لەپاش چەند شێعرێك دەگەڕێنەوە سەری: ٤) سەردەسنە: ٥) سەربوّشی دەفری بچوك، فەپاخ ف ١) پیش‌درآمد ترانه: ٢) ترانهٔ سبك بعد از خواندن آواز کلاسیك: ٣) مرجع ترجیع‌بند: ٤) سردسته: ٥) سرهٔ ظرف کوچك.

سەربەنگ: سەربەلك ف نگا: سەربەلك.

سەربەها: نرخی خوێنی کوژراو، خوێن‌بایی ف دیه، خونبها.

سەربەهەوی: ژنی بباوی دوژنە ف زن هووُدار.

سەربێر: ١) کەسێ لەسەربێر ناژەڵی دۆشەنی دەگرێ: ٢) یەکەم ناژەڵ کە دێنە دۆشین لەبەردا ف ١) کسی که حیوان را برای دوشیدن می‌گیرد؛ ٢) اولین حیوانی که دوشیده می‌شود.

سەربێش: سەربەش ف نگا: سەربەش.

سەرپا: راوێستاو، ونساو ف ایستاده.

سەرپاچ: بزاردروُن لە ناو چەڵتوك ف وجین در شالیزار.

سەرپاك: تێکرا، هەمو، گش ف همه، به‌کلّی.

سەرپاڵە: پێشەنگی درەو کەران ف پیشرو و دروگران.

سەرپان: جنۆكەی جادوگەران كەشتیان بۆدەهێنێ ف جنّ مسخّر جادوگر.

سەرپایی: ١) داوسنەدی لەناو بازاڕا بێ دوكان؛ ٢) بڕینی لە زگـچوُن؛ ٣) كەوتنی سوكەڵەی بێ‌پانبە؛ ٤) بەلەزو بەلەو بێ‌ڕامان ف ١) كسب و كار سرپایی؛ ٢) اسهال؛ ٣) دمپایی؛ ٣) باعجله، سرپایی.

سەرپڕ: ١) تڕە؛ ٢) جۆرێ تفەنگی ڕاو ف ١) لبر بز؛ ٢) نفنگ سرپر.

سەرپزو: پزو، جێگەدۆخبن ف نبفه، جای بند تنبان.

سەرپشك: سەربەش ف نگا؛ سەربەش.

سەرپنوم: گوێ‌ڕەپە، نەخۆشی بنانگوێ ئەستوُربوُن ف بیماری نكاف، اوریون.

سەرپۆت: كەسێ بە لەزو بێ‌لێكدانەوە كار دەكا ف سطحی، سرسری.

سەرپۆرت: بەكاكۆڵ ف كاكل‌دار.

سەرپۆش: هەرچی شتی بێ لەبەر چاو نەدبو دەكەن ف سرپوش.

سەرپەتی: سەری بێ پۆشاك، سەرڕوُت ف سر برهنه.

سەرپـەڕ: ١) ئەوپەڕی شت؛ ٢) ئێكەم لاپەڕی كتێب؛ ٣) شكڵی سەر نوپەچبت ف ١) آنسوی؛ ٢) اولین صفحهٔ كتاب؛ ٣) عكس با مارك پارچه.

سەرپەرست: كەسێ كە ئاگای لە شتێ یان كەسێ ئەبێ ف سرپرست.

سەرپەرشت: سەرپەرست ف سرپرست.

سەرپـەل: ١) لقی بەرەژوُری دار؛ ٢) سەر كردەی سی هەتا پەنجا پێشمەرگە؛ ٣) چاخی دەس پێكردنی بارانی پەڵە؛ ٤) نانێ كە لە سەر سكڵ ببرژێ ف ١) شاخه‌های بالایی درخت؛ ٢) سردستهٔ نظامی؛ ٣) موسم باران؛ ٤) نانی كه بر اخگر بپزد.

سەرپەڵە: ١) جەنگەی بارانی پاییز؛ ٢) مانگی خەزەڵوەر ف ١) موسم باران پاییزی؛ ٢) آبانماه.

سەرپـەنجـە: ١) سەری پێنـج ئەنگـوست بە ئێكـڕایی؛ ٢) سەری ناكەئەنگوستێك ف ١) سرپنجه؛ ٢) سر یك انگشت.

سەرپەنە: قایمەمێو، داری‌ترێ كەداری وە بەر دراوە ف تاكی كه با چوب دیگر محكم شده است.

سەرپێ: پەلە، لەز ف شتاب.

سەرپێ‌سپاردن: بڕێنی لە باوەڕی نەواو بەكـەسێ كردن ف كنایه از اعتماد كامل به كسی داشتن.

سەرپێچ: ١) مێزەر، شاشك؛ ٢) باخی، سەربزێو ف ١) عمامه؛ ٢) متمرّد.

سەرپێچی: سەربزێوی، ئەشقبایی ف تمرّد.

سەرپێز: جەژنی هەوەڵ حەبوان زان ف جشن زاییدن اولین گوسفند.

سەرپێ‌كەتن: ١) دارەدارەی زاروٚك؛ ٢) چاك بوُنـەوە لە نەخۆشی؛ ٣) پاش ناپوُتی سازبوُنەوە ف ١) سر پا افتادن كودك؛ ٢) بهبود یافتن از بیماری؛ ٣) پس از سختی و عُسرت دوباره سر پا افتادن.

سەرپێكەوەنان: بڕێنی لە ژیان پێكەوە بردنەسەر ف كنایه از زندگی مشترك.

سەرپێل: شان، سەرمل ف كتف.

سەرپێڵ: ناوی شارێكە لە كوردستان ف سر پل‌زهاب.

سەرپێوەنان: بەكۆمەڵ بەرەوشتێ چوُن ف رفتن گروهی به جایی.

سەرپێ‌یی: ١) مامڵەی سەرپێ‌یی؛ ٢) بەلەفیرە؛ ٣) زۆی بەبێ ڕامان و دامان ف ١) كسب سرپایی؛ ٢) اسهال؛ ٣) باعجله و سرپایی.

سەرتا: ١) میوەی هەرەباش كە دەیخەنە سەر سەبەتەوە؛ ٢) سەربەنگ، سەرگەلای توتن ف ١) میوهٔ نمونه كه سر بار گذارند؛ ٢) نخبهٔ برگ تنباكو.

سەرتاپا: هەمولەش، گش ف سراپا.

سەرتاپێ: سەرتاپا ف سراپا.

سەرتاسەر: سەرانسەر ف سراسر.

سەرتاش: ١) دەلاك، بەربەر؛ ٢) نبخی موُتاش ف ١) سلمانی؛ ٢) نیغ موتراش.

سەرتاشخانە: دەلاكخانە ف دكان سلمانی.

سەرتاشراو: كەسێ موی سەری كورت كرابێتەوە ف سرتراشیده.

سەرتـاشـین: ١) موی سەر كورت كردنـەوە؛ ٢) بڕێتی لە سوُكـایەتی بەسەرزن هێنان ف ١) اصلاح سر؛ ٢) كنایه از رسوا كردن زن.

سەرتاشیاگ: سەرتاشراو ف سر تراشیده.

سەرتاق: ١) دارەڕای سەر دەلافە؛ ٢) بەنی بادراو كە بۆ جەواڵدروُن بە جەواڵـبەوە دادەلـەقـێنن ف ١) چوبكهـای تیر طاقچـه؛ ٢) نخ جوالدوزی كه به جوال آویزند.

سەرتاڵ: سەری هەودا دەزو ف سرنخ.

سەرتانێ: گوندێكە ف نام دهی است.

سەرتراش: سەرتاش ف سرتراش.

سەرتقیرك: سەرچكۆلە، بۆ تیزبەكەسێ كردن دێژنێ ف سر كوچك، به مثلك گویند.

سەرتقلی: ڕەت بردن و بەرەمبندا كەوتن ف سكندری خوردن و بر سر افتادن.

سەرتـل: ١) كلاوی قوُچی دروێشانە؛ ٢) كەبەنك، باڵنوی لباد ف ١) كلاه بلند درویش؛ ٢) پالنوی نمدین.

سەرتڵ: هەڵبژێراو هەرەباش، سەرتا ف برگزیده، بهترین.

سەرتلی: قوُچەكە، هەنگولبسكی دروومان ف انگشتانه.

سەرتلیك: ١) ڕەحانی؛ ٢) قوُچەكە، ئەنگوسنبلەی دروومان ف ١) قیف؛ ٢) انگشتانه.

سەرتو: توێژی سەر شیر و ماست ف چرابه، خامه، سرشیر.

سەرتۆ: سەرتو ف خامه.

سەرتـوُپ: یەكـەم لە جوانـی یان لە ئازابەیی‌دا؛ (فـلان لەم ناوەدا سەرتۆپە) ف بی‌نظیر در زیبایی یا شجاعت.

سەرتۆڕ: ١) كەركوڵ؛ ٢) سەرزل ف ١) گیاهی است؛ ٢) كلّه‌گنده.

سەرتۆتك: جبنچك، نوُتەكان ف چمباتمه.

سەرتۆژ: نوُك‌تیژ ف نُك‌تیز.

سەرتوێ: سەرتو ف خامه.

سەرتوێژ: سەرتو ف خامه.

سەرتەرز: شتێکە وەك دەزوو بە بڕکەی بێستان و داری ڕەزەوە دەبێ، تەرز ف نخ مانندی زرد بر تاك و بوتهٔ پالیزی.

سەرتەریدە: گەورەی دەستەی ڕێگران ف رئیس راهزنان.

سەرتەریە: سەرتەریدە ف رئیس راهزنان.

سەرتەزێن: ١) زۆرسارد؛ ٢) ناوی گوندێکە لای بانە ف ١) بسیار سرد؛ ٢) نام روستایی در کردستان.

سەرتەشی: کەرتەشی، گیابەکی سەرخڕی دڕکاوییە ف نوعی خار از خانواده خار تاتاری.

سەرتەڵ: سەرتا. سەرتڵ ف برگزیده. نمونهٔ میوه.

سەرتەنگ: قایشێ کە بەسەر تەنگەی زیندا دێت ف نواری که بر تنگ زین آید.

سەرتەنگێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەرتەونە: سەردارو بنداری تەونێ کە بەعەرزەوە دەکرێ ف چوبهای بالا و پایین دستگاه قالیبافی.

سەرتیاچوون: برینی لە بەبەکجاری فەوتان ف کنایه از نابود شدن.

سەرتیپ: گەورەی دەستە سواران ف رئیس تیپ سواره.

سەرتیر: ١) چینچکی گوان؛ ٢) تالـوداری درێژتـر لە بان کە بوێنـە نەتوابەك ف ١) نُك پستان؛ ٢) الوارهای بلندتر از سقف.

سەرتیژ: سەرتووژ ف نُك تیز.

سەرتێژ: سەرتووژ ف نُك تیز.

سەرتێشت: ناشت، نانی بەیانی ف چاشت.

سەرتێکردن: ١) سەرتێبوونان؛ ٢) ماڵ بەخت کردنی زێدە لە پێویست ف ١) رفتن گروهی به جایی؛ ٢) ولخرجی کردن.

سەرتیل: پەتێ کە دە سنگی چادر خراوە ف ریسمان رابط میخ و چادر.

سەرتیلك: سەرتلیك ف نگا: سەرتلیك.

سەرج: پارچەی لە خوری بۆ جلك، جۆرێ قاسونیا ف نوعی فاستونی پشمی.

سەرجاخ: ڕستەی توتن کە بە بەنەوە کراوە ف دستهٔ تنباکو.

سەرجار: کەوشەنی کێڵگە ف مرز جای کشت و زرع.

سەرجال: سەرجار ف مرز محل کشت و زرع.

سەرجل: پەلاسێ کە بەسەر کۆپان و جلی بارەبەردا دەدرێ ف سەرپوش پالان.

سەرجە: نەخۆشیەکی ئەسپە ف از بیماریهای اسب.

سەرجـەلە: ١) هەوەڵ دانە لە ڕێز؛ ٢) بێشەنگی مێگەل ف ١) اوّلی در صف با ردیف؛ ٢) پیشاهنگ گله.

سەرجەم: تێکرا، تێکرایی ف همه باهم.

سەرجەنجاڵ: خەریك بە کارکە نایپەرژێتە سەر شتی تر ف سرگرم کار.

سەرجێیی: نوستن لەگەڵ ژندا ف همخوابگی.

سەرچاخ: گوڵێنگ و ریشوی سەری ژنان ف منگوله و رشتهٔ سرپوش زنان.

سەرچاوکە: چاوەی ئاو، کانی ف سرچشمه.

سەرچاوگە: سەرچاوکە ف سرچشمه.

سەرچاوە: سەرچاوکە ف سرچشمه.

سەرچڵ: ١) سەرەوەی لکەدار؛ ٢) بەهەڵەو لەزو بیرنەکەرەوە ف ١) بالای شاخهٔ درخت؛ ٢) شتابگر در کار بدون تفکر.

سەرچمك: شاکەڵ، گەشترین گیای بەهار ف شاداب‌ترین سبزهٔ بهاری.

سەرچن: ١) ڕنینی پەلکی سەرەوە لە توتن و ریحانەو...؛ ٢) سەرتڵ ف ١) چیدن برگهای بالایی؛ ٢) برگزیدهٔ میوه.

سەرچنـار: ١) سەیرانگـابەکە لەشـاری سولـەیمـانی؛ ٢) گوندێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد؛ ٣) گوندێکە لە لای بۆکان ف ١) تفرجگـاهی است در شهر سلیمانیه؛ ٢) از روستاهای ویران‌شدهٔ کردستان توسط بعثیان؛ ٣) روستایی نزدیك بوکان.

سەرچنگانە: لەسەر دەست و پێ ڕۆیشتن ف چهاردست و پا راه رفتن.

سەرچۆپی: ڕەمکێشی هەڵپەرکێ ف پیشاهنگ رقص گروهی.

سەرچۆك: ١) کەشکەنەژنۆ؛ ٢) برێتی لە کرنووش و نیکلام ف ١) کشکك زانو؛ ٢) کنایه از کُرنش و تملّق.

سەرچومەت: بزوێت ف نیمسوز.

سەرچوون: ١) خەلاس بوون، نەمان، دوایی‌هاتن؛ ٢) بەخەڵەت چوون؛ ٣) هەڵچوون: (شیر.کـە سەرچوو) ف ١) سرآمدن؛ ٢) اشتباه کردن؛ ٣) سر رفتن شیر و امثال آن از اثر حرارت.

سەرچە: چێشکە، چوبك، چۆلەکە، پاساری ف گنجشك.

سەرچەم: دەم‌چۆم، بەستێن ف کنارهٔ رودخانه.

سەرچەماندن: ١) برێتی لە تەسلیم‌بوون؛ ٢) داخستنی سەر بۆ حورمەت گرتنی گەورە ف ١) کنایه از تسلیم شدن؛ ٢) سر فرود آوردن برای تعظیم.

سەرچەمە: سەرچاوە ف سرچشمه.

سەرچـەوت: ١) حیسـاب ناڕاست، فێڵبـاز؛ ٢) گوێ‌نەبیس ف ١) بدحساب، نادرست؛ ٢) حرف نشنو.

سەرچەوتی: نافەرمانی ف نافرمانی.

سەرچیت: ئێکەم شەوی چوونەزۆزان ف اوّلین شب کوچ کردن.

سەرچیچك: سەرگۆی مەمك ف نُك پستان.

سەرحەد: ١) سنوور، کەوشەن، حدود؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) مرز؛ ٢) نام مردانه.

سەرحەساو: ئاگادار، خەبەردار ف باخبر، آگاه.

سەرخـان: ١) باڵـەخانە، ژوور لە نهۆمی سەرەوە؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) بالاخانه؛ ٢) نام دهی است.

سەرخستن: ١) بردنەسەرەوە؛ ٢) دەسگیرۆیی کردن و بەئاوات گەیاندن ف ١) بالا بردن؛ ٢) کنایه از به آرزو رسانیدن و کمك به پیروزی کسی.

سەرخستنەسەر: نیزیێ کردن، سوعبەت پێ کردن ف سر به‌سر گذاشتن.

سەرخلۆل: دەبەنگ، بێ‌مێشك ف تهی‌مغز.

سەرخۆ: ١) سەربەخۆ؛ ٢) لەسەرخۆ هێدی، نارام ف ١) آزاد و مستقل: ٢) آرام.

سەرخوار: بەرفەرمان ف مطبع.

سەرخواس: کەسێ کە هیچی لەسەر نەبەستوە ف سر برهنە.

سەرخۆبوُن: خۆی بوُن، نازادی تەواو ف استقلال، آزاد شدن.

سەرخـوچوُن: ١) بوُرانەوە، بێهوٚش بوُن: ٢) بابی بوُن ف ١) از حال رفتن، بیهوش شدن: ٢) مغرور شدن.

سەرخوٚر: ١) دەردو بەلای خوایی: ٢) بریتی لە منالی شوم و بی فەڕ ف ١) بلای آسمانی؛ ٢) کنایە از کودك بدقدم.

سەرخـوٚش: ١) لە بادەخـواردنەوە وەکەیف هاتگ. مەس، مەست؛ ٢) وشەی جوابی دەس‌خوٚش ف ١) مست می؛ ٢) کلمەای در جواب دست‌خوش.

سەرخوٚشی: ١) دلشادبوُن بە بادە خواردنەوە. مەستی؛ ٢) برسە ف ١) مستی؛ ٢) تسلیت گفتن.

سەرخولانەوە: گێژبوُن ف گیج شدن.

سەرخولی: گێژی ف گیجی.

سەرخوٚنك: بولبول ف بلبل.

سەرخوٚهاتن: لە کزی و نەخوٚشی رزگاربوُن ف سرحال آمدن.

سەرخەت: سنوُر. کەوشەن، حدود، سەرحەد ف مرز.

سەرخەر: لاسار، لا، گوێ‌نەبیس ف حرف نشنو، لجباز.

سەرخەو: سوُکەلەخەو ف خواب سبك موقتی.

سەرخەوشکاندن: نوٚزك نوسنن ف کمی خوابیدن.

سەرخەوکردن: سەرخەوشکاندن ف کمی خوابیدن.

سەرخێل: سالاری هوٚزی کوٚچەر ف ابلخان.

سەرد: سارد ف سرد.

سەردا: لەبالاوە، لەبلندەوە ف از بالا.

سەرداتاژوتن: بەسەرداداں، هێرش بوٚ بردن ف یورش بردن.

سەرداخستن: لەشەرمان سەردەبەرخوٚنان ف از شرم سر باپین آوردن.

سەردار: سالار، رەئیس ف سردار.

سەردارعیل: گەورەی هوٚز ف ابلخان.

سەرداری: ١) سالاری، رەئیسی؛ ٢) جوٚری بالاپوٚش: ٣) برێشکەی گەنمەشامی ف ١) ریاست؛ ٢) لباس سرداری؛ ٣) چس‌فیل.

سەرداف: سارداو ف سرداب.

سەرداگرتن: ١) زوٚربوٚهێنان: ٢) لەبڕو نەکاو گرتن ف ١) فشار آوردن: ٢) ناگهان گرفتن.

سەردان: ١) دیەنی، دیدەنی؛ ٢) بریتی لە خوٚ دەبێنـاونـان: ٣) گوٚلـك مژانـدن لەگوان بچەژبن بوٚ شیرداداني چێل: ٤) سەرەنناز ف ١) دیدنی؛ ٢) کنایە از سر بـاختن؛ ٣) گذاشتن و بازگرفتن گوسالە از پستان بە قصد شیردە کردن گاو؛ ٤) لحاف و پتو.

سەردانان: خوٚبەخت کردن، خوٚبەکوشت‌دان ف سر باختن.

سەرداندن: لە کەو دان، بە بێژنگی کون هەڵە دابێژنن ف الك کردن.

سەردانەواندن: سەرچەماندن ف سرخم کردن.

سەرداو: سەرداف ف سرداب.

سەرداهاوردن: ١) سەربەشانەکردن: ٢) سەرباس دامەزراندن ف ١) شانە زدن موی سر؛ ٢) سرسخن باز کردن.

سەرداهێنان: سەربەشانەکردن، سەر داهاوردن ف شانە زدن سر.

سەردرێ: ١) جلکێ کە لەسـەرەوە دەبـەر دەکـرێ بوٚ پاراستنی جلکی باشتـری بنـەوە، بەرگر؛ ٢) نەنراو، جوٚلایی کراو: (وەکو جوٚلاێ کە زازی نەبێ بە سەردرێی خوٚی / مەلێن فەساحەنی کوردی بە فارسی ناگا // بەلاغەتێکی هەبە هیچ زمانی نابگانێ / لە بێ تەعەسسوبی کوردانە بێ‌رەواج و بەها) «حاجی فادر»؛ ٣) بەرگی نوێو تازەدوٚراو ف ١) لباس بالایی کە لباس زیرین را حفظ کند؛ ٢) تنیدە، منسوج؛ ٣) لباس نو دوختە.

سەردزانە: دەسخوٚشانەو یاداشتی شاگردجلدروف انعام شاگرد خیاط.

سەردرو: دروُنێ کە تەقەلەکان لە دەرەوە بن ف رودوزی، سردوزی.

سەردل: جوٚرێ نەخوٚشیە. گرفت ف نوعی بیماری.

سـەردوٚس: گونـدێکی کوردسـنـانە بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.

سەردوٚشەك: پارچەیێ کە بەسەر دوٚشەکی هەڵدەکێشن ف روتشك.

سەردوکردن: ساردکردنەوە ف نگا: ساردکردنەوە.

سەردوگەرم: ساردوگەرم ف نگا: ساردوگەرم.

سەردوٚل: جێگەی رژانی ناوی ناسیاو لە دوٚلاش‌دا ف جای ریزش آب در ناو آسیا.

سەردولکە: بەندی بەمردن هەڵگوتن، پەسنی مردو بە دەنگی گوٚرانی ف نوحە.

سەردولکەبێژ: کەسێ کە بە گوٚرانی بەسنی مردوُ دەدا ف نوحەخوان.

سەردوٚلە: سفرەی جەرمی نانکەر ف سفرهٔ چرمین نانوایی.

سەردەدوُنـــان: دوای شتـێ کەونـن بە غار: (تـــاژی سەری دەدوٚی کەروێشك نا) ف تعقیب کردن باشتاب.

سەردەرابات: گوندێکە لە کوردستانی موکوریان ف از روستاهای کردستان.

سەردەراقی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەردەراقێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەردەرانـە: ١) داری سەروُی چوار چێوەی دەرگا؛ ٢) هەڵچنـدراوی سەر دەرگا ف ١) آستانە: ٢) بالابیهای در.

سەردەرچوُن: ١) تێگەیشتن. فامین؛ ٢) رزگاربوُن لە بەلا ف ١) درك کردن: ٢) رستن از بلا.

سەردەرکردن: سەردەرچوُن ف نگا: سەردەرچوُن.

سەردەرهێنان: ١) پەیابوُن: (گیا سەری دەرهێناوە، سەری لە پەنجەرە دەرهێنا)؛ ٢) سەردەرچوُن، تێگەیشتن ف ١) پیدا شدن: ٢) درك کردن.

سەردەری: سەردەرانە ف نگا: سەردەرانە.

سەردەرینان: سەردەرهێنان ف نگا: سەردەرهێنان.

سەردەس: جلکی جومگەپۆش ف آستین.

سەردەست: سەردەس ف آستین.

سەردەستان: ژنێ کە خەریکی زانە ف زنی کە دارد می‌زاید.

سەردەستە: ۱) سەرداری کۆمەڵێک؛ ۲) برێتی لە بژاردە ف ۱) رئیس گروه؛ ۲) کنایە از برگزیدە.

سەردەستەکی: بەپێوە: (سەردەستەکی نفەنگی هاوێشت) ف ایستادە کاری کردن کە معمولاً نشستە یا خوابیدە انجام می‌دهند.

سەردەسێر: زۆزان ف سردسیری.

سەردەشت: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری است، سردشت.

سەردەفتەر: ۱) بژاردە، یەکەم؛ ۲) کەسێ کە لە دەزگای دەوڵەت بەسەر نوسەران زادەگا ف ۱) گزیدە، یگانە؛ ۲) سردفتر.

سەردەق: ۱) نەژاکاو؛ ۲) دەس لێ نەدراو ف ۱) پژمردە نشدە؛ ۲) دست نخوردە.

سەردەق شکاندن: بەر لە خەڵک دەست بەکارێ کردن ف پیش از دیگران بە کاری دست زدن.

سەردەم: کات، وەخت ف اوان، هنگام.

سەردەمە: دەم‌پۆشی ساوا لە بێشکە دا ف دهن‌پوش نوزاد در گهوارە.

سەردەمێ: لەرۆژگارێکا ف یک وقتی.

سەردەمی: کاتی، وەختی، نەهەمیشەیی ف موقّتی.

سردەمێك: سەردەمێ ف یك‌وقتی.

سەردەن: دەرخونەی کوبە ف نهنبان خم.

سەردەنشت: سەرزەنشت، لۆمە ف سرزنش.

سەردەوبوُن: ساردبوُنەوە ف نگا: ساردبوُنەوە.

سەردەوکردن: ساردکردنەوە ف نگا: ساردکردنەوە.

سەردی: ساردی ف نگا: ساردی.

سەر دیلان: سەرچۆپی ف شخص پیشرو در رقص کردی.

سەردینان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

سەررا: ۱) ژنوێ؛ ۲) لەژوُوراُ؛ ۳) بەوحاڵەش، دەگەڵ نەمەشا؛ ۴) سەررێگە ف ۱) از نو؛ ۲) از بالا؛ ۳) علاوە بر این، با اینهمه؛ ۴) سر راه.

سەرراست: ۱) راستەوراست؛ ۲) دەسپاك، بێ خواری و لاری، نەمین؛ ۳) کارامەو لێزان ف ۱) مستقیم؛ ۲) امین؛ ۳) ماهر.

سەرراستی: نەمینی، بێ گزی و دزی ف درستکاری.

سەرّراف: سەزاف ف صرّاف.

سەررشتە: ۱) سەرنا، سەرتاڵ؛ ۲) لەکار زانین ف ۱) سرنخ؛ ۲) مهارت در کاری.

سەرروُت: ۱) کەسێ هیچی لەسەر نەبەسنبێ؛ ۲) برێتی لە منداڵی خوێندەواری شار ف ۱) سر برهنە؛ ۲) کنایە از بچە مدرسەای.

سەرروشتە: سەررشتە ف نگا: سەررشتە.

سەررەش: ۱) برێتی لە ژن؛ ۲) مەلێکی پچوکە سەری رەشە؛ ۳) کەسێ نوخشانەی خراب نەدا ف ۱) کنایە از زن؛ ۲) پرندەای است؛ ۳) کسی کە نفوس بد می‌زند.

سەررەشە: سەررەش ف نگا: سەررەش.

سەررەو: بڕتاو، لنگ‌دانی نوند ف برتاب، دو سریع.

سەررەق: سەرسەخت ف سرسخت.

سەررێداچو: لەرێ لادەر، رێ‌گوم‌کردو ف گمراه.

سەرریژ: دەفری زۆر بڕ کە جێگەی تری لێ نابێنەوە ف لبریز.

سەرریژکردن: لێ‌رژان لەبەر بڕی دەفر ف لبریز کردن.

سەرزارەکی: قسەی بەدەم نە بەکردەوە ف سخن بدون عمل.

سەرزاری: سەرزارەکی ف سخن بدون عمل.

سەرزڤران: ۱) گێژبوُن؛ ۲) سەرسوُرمان ف ۱) سرگیجە؛ ۲) متحیّر شدن.

سەرزڤراندن: سەربادان ف کنایە از اظهار ناخشنودی کردن.

سەرزڤرین: سەرزڤران ف نگا: سەرزڤران.

سەرزڤرین: شتی عەجایب، سەمەرە، مایەی سەرسورمان ف مایۀ تعجب.

سەرزگە: لەرزینی زۆربەنەوژم لەترسان ف لرزۀ شدید از ترس.

سەرزل: ۱) سەرزەلام، کەسێ سەری گەورە بێ؛ ۲) وشەیەکە بە گاڵتە بان بۆ سەرزەنشت دەیڵێن ف ۱) سرگندە؛ ۲) کلمەای است کە بە شوخی یا عتاب گویند.

سەرزەدە: ۱) بێ پرس‌وراُ؛ ۲) پارێ بچوك لە خشت ف ۱) سرزدە؛ ۲) قطعەای از خشت.

سەرزەنش: سەردەنشت ف سرزنش.

سەرزەنشت: سەردەنشت ف سرزنش.

سەرزەیە: ۱) سەربزێو؛ ۲) سەربزێوی ف ۱) گردنکش؛ ۲) گردنکشی.

سەرزیقکرن: سەردەرینانی روەك بان زیبکە ف بردمیدن گیاە با جوش.

سەرزین: زین‌پۆش ف سرزین.

سەرزیوارە: سەرئێوارە ف عصر هنگام.

سەرژان: بەکەم‌زانی بێجوبوُن ف آغاز درد زایمان.

سەرژمار: ۱) مرۆ یان ناژەڵ ژماردن؛ ۲) کەسێ کە گیانداران دەژمێرێ ف ۱) آمار؛ ۲) آمارگیر.

سەرژماری: بژاردنی مرۆ یان ناژەڵ ف سرشماری.

سەرژمێر: سەرژمار ف نگا: سەرژمار.

سەرژمێری: سەرژماری ف سرشماری.

سەرژنانە: پیاوێ کە کرداری ژنانە دەکا ف مرد زن‌نما.

سەرژنانیلە: سەرژنانە، ژنانیلە ف مرد زن‌نما.

سەرژنك: پیاوێ کە لە ماڵە خوێدا چروك و رژدە، نەنگوتك بژێر ف مردی کە در خانوادۀ خود خسیس است.

سەرژنکاتی: سەرژنك ف نگا: سەرژنك.

سەرساخی: سلامەتی، ساغی ف سلامت.

سەرساغی: سەرساخی ف سلامت.

سەرساڵ: جەژنی سەرەتای خاکەلێوە، نەوروز ف نوروز.

سەرسام: داماو، سەرسورماو، واق وڕبوگ ف مات و متحیر.

سەرسامە: نیشانەی عەجایبمان لە نووسیندا: (!) ف علامت تعجب.

سەرسبە: بەری بەبانی ف کلهٔ سحر.

سەرسپاردن: هاتنە بەرفەرمان ف سرسپردن.

سەرسپی: ژنی پیری بەرێزو نەگبیرکەر لە ناوایی‌دا ف گیسوسفید کدخدامنش.

سەرسڤك: ١) کەم نەرك؛ ٢) ناسوودە ف ١) کم کار؛ ٢) آسودە.

سەرسڤکی: ١) کەم‌نەرکی؛ ٢) ناسوودەیی ف ١) کم‌کاری؛ ٢) آسودگی.

سەرسکلی: سەربەل، نانێ کە لەسەر پەنگر ببرژێ ف نانی کە بر اخگر پزند.

سەرسم: ڕەنی بەکسم ف سکندری خوردن ویژهٔ ستور.

سەرسم بردن: ڕەت دانی بەکسم ف سکندری خوردن چهارپا.

سەرسم دان: سەرسم بردن ف سکندری خوردن چارپا.

سەرسم کرن: سم تراشین ف سُم تراشیدن.

سەرسنگ: شارۆکێکی زۆر هەواخۆش و هاوبنەوار بوو بەعسی وێرانی کرد ف شهرکی تابستانی و باصفا که بعثیان ویران کردند.

سەرسوالکەر: خوازەلۆك، خازۆك ف گدامنش.

سەرسوت: بزۆت ف نیمسوز.

سەرسور: بێ‌دابك و بێ‌سەرپەرست ف یتیم بی‌سرپرست.

سەرسوڕ: سەرسام ف مات و متحیر.

سەرسوور: ١) وەشارتنو، نهێنی، وشەیەکە لە جۆرێ گەمەی شەوانەدا دەبلێن: (سەرسووری من لەکوێیە واتا: مەبەستم بان وەشاردوەکەم چیەو لەکوێیە)؛ ٢) بڕینی لە نەرکی پیاو، کێر ف ١) پوشیده، نهان شده؛ ٢) کنایه از آلت مرد.

سەرسورمان: دامان، سەبرمان ف متحیّر شدن.

سەرسوری: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرسوری بن دراو: لە دور جوانی لە نزیك ناحەز ف زیبانمای زشت.

سەرسوری بن‌دڕای: سەرسوری بن دراو ف زیبانمای زشت.

سەرسوری بن‌شڕ: سەرسوری بن دراو ف زیبانمای زشت.

سەرسوورێن: سەرزڤرێن ف مایهٔ تحیّر.

سەرسوك: سەرسڤك ف نگا: سەرسڤك.

سەرسوکبون: خەلاس بوون لە کار ف فراغت از کار.

سەرسوکی: سەرسڤکی ف نگا: سەرسڤکی.

سەرسەخت: سەرڕەق ف سرسخت.

سەرسەر: بای ساردی بەنەوزم ف باد صرصر.

سەرسەرخانە: بڕینی لە خانوی زۆر سارد ف کنایه از خانه بسیار سرد.

سەرسەری: ١) چەورە، خوێڕی و بیکارە؛ ٢) سەرچڵ، بێ‌بیر کردنەوە؛ ٣) هەردەم لەسەر خەیالێك، وازوازی ف ١) ولگرد هرزه؛ ٢) سطحی، بدون تأمل کردن؛ ٣) هردم بر فکری، دمدمی مزاج.

سەرسەکە: کۆزی باریکەڵە لە خەیارو گندورەو هەنی‌و... ف قاچ نازك از خیار و هندوانه و...

سەرسەنگ: ١) بارسەنگ، سلاودانەوەی تەرازو؛ ٢) لاسار، گوێ نەبیس؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) خاطرانه کمی گران کشیدن ترازو؛ ٢) خشك سر؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرسەوز: نێرەمراوی ف مرغابی نر.

سەرسینگ: نێوان هەردومەمکان ف بین دو پستان زن.

سەرشار: ١) سەری مەیدانی گەمە؛ ٢) ئاخری مەیدانی گەمە ف ١) آغاز زمین‌بازی؛ ٢) پایان زمین‌بازی.

سەرشان: ١) ملەی کێو؛ ٢) نیشتوی ژێ؛ ٣) نیشتودان؛ ٤) بەشێ لە جل کە شانی مرۆ دەگرێ ف ١) ستیغ؛ ٢) نوشە؛ ٣) نوشەدان؛ ٤) سرشانهٔ لباس.

سەرشانە: سەروك، بەرانبەری بنوك ف بخش مرغوب پشم شانه کرده.

سەرشف: سەرتل، بژاردە ف گزیده.

سەرشکەستی: خەجالەت ف شرمنده.

سەرشکێن: بەسەرچڵی کارکردن ف سرسری انجام دادن کار.

سەرشکێنە: پاشماوەی بەش دابەش کردنەوە ف باقیماندهٔ تقسیم را قسمت کردن.

سەرشو: جێگەی خۆشتن لەماڵدا، شۆرکە ف جای آب‌تنی در خانه.

سەرشۆر: دەلاکی گەرماو ف دلاك حمّام.

سەرشۆڕ: خەجالەت ف شرمسار.

سەرشۆڕکردن: سەرداخستن لە شەرمان ف سر بەزیر افکندن از خجالت.

سەرشۆرکە: سەرشو ف نگا: سەرشو.

سەرشۆڕی: شەرمەزاری، حەباچوون ف شرمساری.

سەرشوك: ١) باڵداریکە جکۆڵە؛ ٢) حەمام، جێگەی خۆشتن ف ١) گنجشك‌سانی است؛ ٢) گرمابە.

سەرشە: سەرشانە، سەروکی خوری و مو کە بەسەر شانەوە دەمێنێ ف تکه پشم یا مویی که بر شانه می‌ماند.

سەرشەق: ١) پێش‌دەستی لەکاردا؛ ٢) سەرسەخت ف ١) پیشدستی در کار؛ ٢) سرسخت.

سەرشەه: سەرشە ف نگا: سەرشە.

سەرشێت: ١) بزۆزو دانەسەکناو؛ ٢) حۆل و گێل؛ ٣) وڕو گێژ ف ١) ناآرام؛ ٢) خل، نیم‌دیوانە؛ ٣) گیج.

سەرشیر: توێ‌شیر، سەرنوێ، سەرنو ف چرابە، سرشیر.

سەرشیفوك: باڵداریکە ف پرنده‌ایست.

سەرشین: بڕینی لە ژنی پێ‌ڕەش و شووم ف کنایه از زن نحس و بدقدم.

سەرشینك: مەلێکی بچووکە بەقەد چۆلەکە دەبێ و سەری شینە ف پرنده‌ای کوچك اندازهٔ گنجشك.

سەرشینکە: بۆپەرەشە، نەخۆشی مریشکانە ف وبای مرغی.

سەرشیو: ناوی مەڵبەندێکە لە کوردستان ف نام ناحیه‌ای در کردستان.

سەرشێو: ١) کاتی نانی بەیانی؛ ٢) کاتی ڕۆژوکردنەوە ف ١) هنگام چاشت؛ ٢) هنگام افطار.

سەرشێوان: دامان، سەرسام‌بوون [ف] شوریدگی، گیجی، سراسیمگی.

سەرعێل: سەرخێل [ف] ابلخان.

سەرف: خەرج، مەزیخ، بەخت [ف] خرج.

سەرفترە: باجی ثابتی لە گەنم بان دانەوێڵە بەرانبەر بە هەر موسولمانێ [ف] زکات فطر، فطریه.

سەرفراز: سەربڵند [ف] سرفراز.

سەرفە: لای سەرو [ف] طرف بالا.

سەرقاپ: سەرپۆشی دەفر [ف] سرپوش ظرف، در ظرف.

سەرقاپ‌نانەوە: داپۆشینی دەفر [ف] سرپوش گذاشتن بر ظرف.

سەرقال: زۆر خەریکی کار [ف] بسیار مشغول.

سەرقژن: ۱) کەسێ کە موێ سەری ئالۆزو نیکەڵ بێکەڵە؛ ۲) بربنی لە جنۆکە [ف] ۱) ژولیده موی؛ ۲) کنایه از جنّ.

سەرقژیلکە: سەرقژن [ف] نگا: سەرقژن.

سەرقفلانە: پارەدان بۆ چوڵ‌کردنی دوکان و خانوی نیجارە [ف] سرقفلی.

سەرقفلی: سەرقفلانە [ف] سرقفلی.

سەرقۆپ: دوند، نروێك [ف] بالاترین نقطه، قلّه.

سەرقوت: کوتانی گەنم نە بەتەواوی [ف] نیم‌کوبی گندم بلغور.

سەرقوت: سەررووت، سەرخواس [ف] سر برهنه.

سەرقوتان: جوێنەدباری شت [ف] دیدار، وارسی.

سەرقوتی: سەرخواس [ف] سر برهنه.

سەرقوتین: سەرقوت [ف] سر برهنه.

سەرقوش: قەیاسە، هەیاسەی جەرم [ف] نگا: قەیاسە.

سەرقول: جێگی ناو دوپەنجەی منال کە لە جگێن‌دا یە پیروزی دەزانێ: (**سەرقول** دەرهات، دەجگان روهات) [ف] شنالنگی که در بازی برای یمن نگه می‌دارند.

سەرقوڵ: ۱) سەردەستەی داروغە؛ ۲) سەردەس، جلکی جومگەپۆش [ف] ۱) سرنگهبان؛ ۲) سرآستین.

سەرقولە: جۆرێ نرێ [ف] نوعی انگور.

سەرقوڵە: سەرقوڵ [ف] نگا: سەرقوڵ.

سەرقەبران: قەبرستان [ف] گورستان.

سەرقەبلاندن: سەرفترەدان [ف] دادن زکات فطر.

سەرقەپاغ: سەرپۆشی دەفر و سنوق [ف] پوشش ظروف.

سەرقەتار: ۱) پێشەنگی کاروان؛ ۲) رەنبسێی کاروان [ف] ۱) پیشاهنگ کاروان؛ ۲) قافله‌سالار.

سەرقەل: نروێك، دوند [ف] قلّه، قلّهٔ کوه.

سەرقەلانگ: خەلەی نیبوی سەرلەنیوان جەماو [ف] ساقهٔ از بی‌آبی خم شده.

سەرقەلەم: گەورە نوسەری میری [ف] منشی‌باشی.

سەرقەلەمانە: هەقدەستی نوشتەنوس [ف] مزد دعانویس.

سەرقەوی: سەرزل [ف] سرگنده.

سەرك: سەر فەپاغ، سەرپۆشی دەفرۆکە [ف] سرپوش ظرف کوچك.

سەرك: ۱) زز، سهر، بەدەڵ؛ ۲) قونکەی سەر لولەی تفەنگ [ف] ۱) بدل؛ ۲) مگسهٔ تفنگ.

سەرکاب: ناوالْ کراس، دەریێی ژنان [ف] دامن.

سەرکار: کاربەدەستی ئاغا، کەسێ لە لابەن ئاغاوە بە خەلەو خەرمان رادەگا [ف] نمایندهٔ ارباب برای رسیدگی به امور غلّه.

سەرکارانە: باجێ کە رایەت دەیدا بە سەرکار [ف] مزدی که رعیّت به مباشر ارباب می‌دهد.

سەرکان: هوزێك کە زۆرنبرەی لێ جیابوونەوە [ف] عشیره‌ای که تیره‌های مختلف از آن جدا شده است.

سەرکانی ثیلی: سەرەك هوز، سەرکۆمار [ف] پیشوا.

سەرکاوان: سەلان، سەران [ف] کوهساران.

سەرکردن: ۱) تەخمین، بەراوردکردن؛ ۲) بێ‌ڕاگەبشنن؛ ۳) لەئامانج بلندتر لێدانی تیرو گولله؛ ۴) لانەرازو لە لاکەی تر گران‌تر بون: (کەس نەڵێ مەحبوبە خێل و قبچە مەبلی شەر دەکا / خێل و قبچە بان تەرازوی نازی نەختێ **سەر دەکا**) «نالی» [ف] ۱) برآورد؛ ۲) رسیدگی؛ ۳) از هدف بالاتر رفتن تیر؛ ۴) سنگینی یك کفهٔ ترازو.

سەرکردن بە گوما: سەربەگوماکردن [ف] کنایه از از میان بردن.

سەرکردنەسەر: سەرخستنەسەر [ف] سر به‌سر گذاشتن.

سەرکردنەوە: ۱) ترس لە دەست‌دانە کارێك؛ ۲) جوش دانەوەی سەری نامرازی کول‌بوی کانزا: (گاسنەکەم **سەرکردەوە**) [ف] ۱) واهمه از انجام دادن کاری؛ ۲) نکه جوش دادن بر سر ابزار فلزی کند شده.

سەرکردە: فەرماندەی لەشکر [ف] فرماندهٔ سپاه.

سەرکرن: دەمەزەر کردنەوەی گاسن [ف] مرمّت لبه‌های گاوآهن.

سەرکرنیك: ۱) جندۆکە؛ ۲) بەدفەر، شوم، جوت‌قونشە [ف] ۱) جنّ؛ ۲) نحس.

سەرکرێ: مزەی پتر لە مزی روژانە یا مانگانە [ف] اضافه‌حقوق.

سەرکز: ۱) خەمگین؛ ۲) لارەمل [ف] ۱) غمگین؛ ۲) سرافکنده از غم.

سەرکزوڵە: پوتەکە [ف] لاغر بی‌نمود.

سەرکزی: لارەملی و خەمباری: (چو بومە بەزمی خاسی برازا عەزیزەکەم / دوێشەو بە سەد نەوازوع و نیخلاس و **سەرکزی**) «شێخ رەزا» [ف] گردن‌کجی و غمگینی.

سەرکل: ۱) جفتی دەرگا داخستن لە ژوورەوە؛ ۲) نەرسەقول، قارسەقول [ف] ۱) چفت در؛ ۲) مدفوع الاغ.

سەرکڵ: سەرناورگە: (**سەرکڵی** جەهەندەم) [ف] بالای آتشدان اجاق.

سەرکلاو: ۱) ماشێنەی جێ پلیتەی لامپا؛ ۲) کلاوی خوری بۆ دەمی بەفر و باران [ف] ۱) جای فتیله در چراغ نفتی؛ ۲) کلاه پشمی بارانی.

سەرکلاوە: سەرکلاو [ف] نگا: سەرکلاو.

سەرکلوم: سەرکل [ف] چفت در.

سەرکلە: سەرکل [ف] جفت در.

سەرکۆ: ۱) گەنمی سەرەوەی خەرمان؛ ۲) سەردەنشت [ف] ۱) گندم بالایی تودهٔ خرمن؛ ۲) سر زنش.

سەرکۆپ: کرنوش، داهاتنەوە بۆ ریزلێنان [ف] تعظیم.

سەرکۆت: سەربێژنگ لە کانی دەغل گێژەوکردندا [ف] قشر بالایی در

غربال کردن غلّه.

سەرکوتیلك: گیابەکە بۆ لەوەڕ ف علفی است.

سەرکورکردن: سەرناشبن. برچ بڕبن ف سر نراشیدن.

سەرکوزر: گوڵەخەڵەی بەرگیرە نەکەوتوی درشت ف کوزر درشت مانده.

سەرکوزوڵە: سەرقژن ف زولیده سر.

سەرکوزەر: سەرکوزر ف کوزر درشت مانده.

سەرکول: قەرسەفول، ڕباوی کەر ف مدفوع الاغ.

سەرکوڵ: بەرکوڵ ف نگا: بەرکوڵ.

سەرکوڵ: ۱) سەرقوت: ۲) باجەکوڵە: ۳) داری نیوان نەسنوون و بان ف ۱) سر برهنه: ۲) نوعی کلنگ لبه کند: ۳) سرسنون.

سەرکوما: گەنمی سەرەوەی خەرمان. سەرکۆ ف گندم بالایی توده خرمن.

سەرکومار: ۱) کار بەدەست و دەسەلات داری چەند هۆز و عەشیرەت: ۲) ڕەئیس جمهور. *گەورەی وڵاتێ کە بۆ ماوەی چەند ساڵ لە لایەن خەڵکەوە هەڵدەبژێردرێ* ف ۱) سردار چندین تیره و طایفه از مردم: ۲) رئیس جمهور.

سەرکونە: سەرزەنشت، سەرکۆ ف سرزنش.

سەرکویر: دەبەنگ، نێ نەگەیشتو، نازبرەك ف کودن.

سەرکوێر: سەرکوزر ف نگا: سەرکوزر.

سەرکەتن: ۱) بەرەژورچون: ۲) بەکام گەیشتن لە دۆز و مەبەستا ف ۱) بالا رفتن: ۲) کامیاب شدن.

سەرکەش: سەربزێو ف سرکش.

سەرکەشی: ۱) سەربزێوی: ۲) بێ‌داگەیشتن ف ۱) تمرّد: ۲) رسیدگی.

سەرکەف: ۱) ناویاوەی سەرکەوتوی پیو لە سابون چێکردندا: ۲) خوێی هەرە سپی و جوان لە خوێڵێن ف ۱) گداختهٔ پیه بالا آمده در کار صابون‌سازی: ۲) نمك صاف طبقهٔ بالا در نمکزار.

سەرکەفتن: سەرکەتن ف نگا: سەرکەتن.

سەرکەل: سەری چیا ف بالای کوه.

سەرکەڵ: دەستەکی جیغ قایم‌کردن ف چوبی که جیغ را نگه می‌دارد.

سەرکەللە: ۱) بەشی سەرەوەی ڕەشمە کە بە دەوری سەر و ژێر چەنەی بەکسەدا دێت: ۲) پارچەیەك لە ڕەشماڵ کە کورنابی تەواو کا ف ۱) جای بند افسار که پیرامون کلّه ستور گیرد: ۲) تکه‌ای از چادر که کوتاهی را جبران کند.

سەرکەلە: سەرکەللە ف نگا: سەرکەللە.

سەرکەند: گوندێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرکەنە: گوریسی دابەستنی سەر عەڕەبانە بۆ کلۆش کێشان ف ریسمانی که در ساقه‌کشی به‌کار آید.

سەرکەوتن: سەرکەتن ف نگا: سەرکەتن.

سەرکەوتو: بەکام گەیشتو، تورەفی کردو ف به‌کام رسیده، ترقّی کرده.

سەرکەوتە: سەرکەوتو ف نگا: سەرکەوتو.

سەرکێش: سەرکەش ف نافرمان. سرکش.

سەرکێشان: ۱) سەرەنانکێ کردن، روانین بەدزیەوە: ۲) کارگەیشتنە بارێکی دیاری: ۳) هەوساری بارە بەرگرتن لە ریگادا ف ۱) فضولانه و دزدکی نگاه کردن: ۲) بەحدّی رسیدن کار: ۳) افسار ستور کشیدن در راه.

سەرکێشك: ڕەنبسی نێشك گران ف سرکشیك.

سەرکێشی: سەرکەشی، سەربزێوی ف سرکشی، نافرمانی.

سەرکێف: سەرچیا ف بالای کوه.

سەرگ: لای ژوروو ف طرف بالا.

سەرگاویلك: گیابەکە دەخورێ ف گیاهی خوردنی.

سەرگر: ۱) کەسێ حەیوانی مێوینە بۆ جوت بون دەگەڵ نێر دەگرێ: ۲) برینی لە گەواد ف ۱) کسی که حیوان ماده را برای جفتگیری می‌گیرد: ۲) کنایه از جاکش.

سەرگران: ۱) نەمەڵ، نەوەزەل: ۲) سەرخۆش: ۳) بریتی لە نەسپی زانەهێنراو ف ۱) تنبل: ۲) مست: ۳) کنایه از اسب تعلیم ندیده، رام نشده.

سەرگرتن: ۱) بێك هاتنی کار: ۲) تەواوکردنی خانو: ۳) گرتنی مێوینە بۆ گانی نێر: ۴) بریتی لە گەوادی ف ۱) انجام شدن: ۲) تمام کردن بنا: ۳) گرفتن حیوان ماده برای جفتگیری: ۴) کنایه از جاکشی.

سەرگرتنەوە: پەیداکردنەوەی گوم بوگ و دزراو ف دوباره یافتن.

سەرگرتە: خلیسکاو ف لیز خورده.

سەرگندان: داماو، پەشێو ف سرگردان.

سەرگو: ۱) سەرانوێلك: ۲) تەپاڵدان: ۳) سەری جێگای خر: (سەرگوی مەمك) ف ۱) سرگینگاه: ۲) نپالەدان: ۳) انتهای گردی.

سەرگورز: سەرزل ف سرگنده.

سەرگورزی: ۱) سەرسەخنی: ۲) نوزەیی، نوسنی ف ۱) لجاجت: ۲) تندخوبی.

سەرگورشتە: چیروکی رابوردە ف سرگذشت.

سەرگوروشتە: سەرگورشتە ف سرگذشت.

سەرگوری: قوربان. فیدایی ف فدایی.

سەرگوزەشتە: سەرگورشتە ف سرگذشت.

سەرگوشاد: سەرناواڵە. بێ سەرپوش ف سرگشاده.

سەرگوڵ: ۱) هەوڵ جیا لە جادان: ۲) جاکترین. هەڵبژاردە ف ۱) اولین جای از قوری: ۲) بهترین، برگزیده.

سەرگوم: بێ سەروشوێن ف گم بی اثر.

سەرگوم: گیسکی ڕبوەڵە ف بزغالهٔ لاغر بدنمود.

سەرگوم کردن: شێوان، بەشێو بون ف خبط، پریشانی.

سەرگوێلك سەرانگوێلك ف شوله، سرگینگاه.

سەرگەز: سیسارگ ف کرکس.

سەرگەرد: ۱) بەلاگەردان: ۲) قوربان ف ۱) بلاگردان: ۲) قربان.

سەرگەردان: پەشێو، داماو ف سرگردان.

سەرگەرم: ۱) خەریکی کار: ۲) توڕە و توسن: ۳) سەرخۆش ف ۱)

مشغول کار؛ ٢) تندخوی؛ ٣) مست.

سەرگەشتە: نارازی، بێمەیل ف ناخشنود.

سەرگەڤار: رەئیسی خێزانی ماڵ ف رئیس خانواده.

سەرگەڤاز: سەرگەڤار ف رئیس خانواده.

سەرگەلا: سەربەنك ف نگا: سەربەنك.

سەرگەلە: رەمکێش، پێشەنگی مێگەلەمەز ف نخراز، پیشاهنگ گلە.

سەرگەورە: ١) سەرگەڤار؛ ٢) سەردەستە ف ١) رئیس خانوادە؛ ٢) سردستە.

سەرگێجە: سەرگێژی ف سرگیجە.

سەرگێر: حەوشێکی لە نامـــان بۆ ماڵات تێ کردن ف حصـــار برای نگهداری دام.

سەرگێرە: گای پێشەوە لە گێرەدا ف گاو سردستە در خرمن کوبی.

سەرگێز: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

سەرگین: ١) نەوی لە باڵا، بڵندتر؛ ٢) سنێر، شباکە، ریخ ف ١) بالایی؛ ٢) سرگین.

سەرلق: ١) لکەداری سەرەوە؛ ٢) فەرماندەی سەد بێشمەرگە؛ ٣) جۆرێ هەنار ف ١) شاخهٔ بالایی؛ ٢) فرماندهٔ صد مرد مسلّح؛ ٣) نوعی انار.

سەرلك: لکی سەرەوی دار ف شاخهٔ بالایی.

سەرلـە: هەر لە دەست پێکـرانـەوە: (**سـەرلە بەیانی. سەرلە نگورێ. سەرلە هەوەڵەوە**) ف شروع هنگام.

سەرلەپ: جەپۆکانی ئەسپ ف سرپا ایستادن اسب.

سەرلەپك: پەتی زاربێنی خێگە ف بند دهانەبند خیگ.

سەرلەشکر: سەرکردە، فەرماندەی لەشکر ف فرماندهٔ سپاه.

سەرلەنوێ: زنو ف از نو.

سەرلێ بادان: سەرزفراندن ف اظهار ناخشنودی کردن.

سەرلێ تێکچوُن: بەرێشان بوُن، دامان ف راه جاره گم کردن.

سەرلێ تێکدان: وە سەر هەڵەخستن ف بەاشتباه انداختن.

سەرلێ خوران: نارەزوُکردنی کارێك ف هوس کردن.

سەرلێدان: دیەنی کردن ف دیدنی کردن، سر زدن.

سەرلێدانەوە: چوُنەوە دیدەنی کەسێك ف بازدید کردن.

سەرلێ دەرچوُن: تێ گەیشتن ف فهمیدن.

سەرلێ دەرکردن: سەرلێ دەرچوُن ف فهمیدن.

سەرلێ سەندن: سەرلێ تێکدان ف به اشتباه انداختن.

سەرلێ شێوان: بەشێو بوُن ف پریشان و سرگردان شدن.

سەرلێ شێواندن: سەرلێ تێکدان ف به اشتباه انداختن.

سەرلێ کردن: ترس لە دەست بەکارێ کردن ف واهمە از انجام دادن.

سەرما: دژی گەرما، نەو دەمانە کە مرۆ بە جلك و ناگر ناتاجە ف سرما.

سەرمابردگ: شتێ یان کەسێ کە سەرما زیانی پێ گەیاندوە ف سرمازدە.

سەرمابردن: سەرما کارلێ کردن ف سرمازدگی.

سەرمابردو: ١) سەرمابردگ؛ ٢) برێتی لە کەسێ کە بە سەرمایە فەڵسە ف ١) سرمازدە؛ ٢) کنایە از کسی کە تاب مقاومت سرما ندارد.

سەرمابردە: سەرمابردو ف نگا: سەرمابردو.

سەرمابردەڵ: سەرمابردو ف نگا: سەرمابردو.

سەرمابردەڵە: کەسێ کە ناتوانێ خۆی لەبەر سەرما راگرێ ف کسی کە مقاومت سرما ندارد.

سەرمـابـوُن: ١) نەخۆش کەوتن لەسەرمان؛ ٢) لەش هەست بەسەرما کردن ف ١) سرماخوردگی؛ ٢) احساس سرما کردن.

سەرمازەڵە: خەمەگرۆ، جۆرێ مارمێلکە ف جلپاسە.

سەرماوسۆڵ: دەمی زۆر ساردو سەرما، سەرماو بەستەڵەك ف سرما و بخبندان.

سەرماوسۆڵە: سەرماوسۆڵ ف سرما و بخبندان.

سەرماوەز: نۆهەمین مانگی ساڵ ف آذرماه.

سەرمایە: دەسمایە ف سرمایە.

سەرمایەدار: دەوڵەمەند ف سرمایەدار.

سەرمایی: سەرساخی ف سلامت.

سەرمژانە: دارێکی کورتە لەنێوان نیر و ناموردا ف جوبکی رابط خیش و یوغ.

سەرمك: سەرجەم ف همە باهم.

سەرملە: زینوُ، ملەی کێو ف گردنهٔ کوه.

سەرملەگیر: ریگر، جەتە ف راهزن.

سەرمەلا: رەئیسی گاڵتەو گەمە ف ادارە کنندهٔ بازی.

سەرمۆر: سەربەمۆر ف دست نخوردە، سر بەمُهر.

سەرمەرزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرمەزد: سەردەستەی گەمەکەران ف رئیس تیم بازیکنان.

سەرمەزن: ١) سەرزل؛ ٢) سەرگەورەی هۆز ف ١) سر گُندە؛ ٢) رئیس ایل.

سەرمەس: سەرخۆش ف سرمست.

سەرمەست: سەرمەس ف سرمست.

سەرمەستی: سەرخۆشی ف سرمستی.

سەرمەشق: نموُنە بۆ فێرکردن ف الگو، سرمشق.

سەرمەشقانە: شەرمەشکانە. *دیاریەکە زاوا دەیدا بە بوُك کە نارا لەسەر رووی لابەرێ* ف رونمای عروس.

سەرمەشقانێ: سەرمەشقانە ف رونمای عروس.

سەرمەشکانە: سەرمەشقانە ف رونمای عروس.

سەرمەقولات: بەسەرسەردا خۆناوەژۆ کردنەوە ف پشتك.

سەرمیان: سەرمابە، دەسمابە ف سرمایە.

سەرمێکوتە: ١) جانەوەرێکی بچوُکی سەر خڕە لە زەلکاودا دەژێ؛ ٢) کەجکەقولەی بۆق ف ١) حشرە ابست مردابزی؛ ٢) تخم قورباغە.

سەرمێوژە: جۆرێ ماری بۆرەلۆکەی باریکە ف نوعی مار.

سەرنـــاز: بەسـەردادراو، بەخـۆ دادەر، هەرپـارچـەیە کە بەسـەر شت هەڵدەکشێ ف سرانداز.

سەرناس: بەدەنگ‌وناو، بەرێز لە ناو خەڵکا ف نامی، سرشناس.

سەرنامە: ١) دەست پێکی نوسین؛ ٢) پێناس ف ١) شروع نامە؛ ٢) شناسنامە.

سەرنانەسەر: سەرخستنەسەر ف سر بەسر گذاشتن.

سەرنانــەوە: ١) دابــوشینی دەفــر: (**ســەری مەنجــەڵەکە بنێوە**)؛ ٢) ئاوارەبوُن؛ ٣) برینی لە مردن؛ ٤) برینی لە خەوتن ف ١) سرپوش بر ظرف گذاردن؛ ٢) آوارە شدن؛ ٣) کنایە از مردن؛ ٤) کنایە از خفتن.

سەرناو: لەقەم. ناوێك دەگەڵ ناوی منداڵی ف لقب.

سەرناوکانە: باداشتی مامان کە ناوکی ساوا دەبڕێ ف انعام بە ماما برای بریدن ناف نوزاد.

سەرنج: وردەوەبوُن، بەزینی روانینی شتێك ف دقّت.

سەرنجدان: لێ وردەوەبوُن ف دقّت کردن.

سەرنج دەر: وردەکارو بیرکەرەوە ف پژوهندە.

سەرنجە: ١) سەرنج؛ ٢) سەربەرەژێر ف ١) دقّت؛ ٢) نشیب.

سەرنخوُن: ژێروژوُر، قلْب ف سرنگون، نگون.

سەرنزم: سەرشوڕ ف سرافکندە.

سەرنسوف: سەربەرەژێر، سەرنشێو ف سراشیبی.

سەرنشێڤ: سەرنسوف ف سراشیبی.

سەرنڤوبس: چارەنوس ف سرنوشت.

سەرنڤیسی: ١) سەرژماری خەڵکی ولاَت؛ ٢) نوسینی وتاری سەرەکی ف ١) سرشماری؛ ٢) نوشتن سرمقالە.

سەرنقبسار: سەرەك نوسەر ف رئیس هیأت تحریریه.

سەرنڤیشت: چارەنوُس ف سرنوشت.

سەرنقوُت: سەرەونخون. بوٚ *خنکاو لە ئاودا* دەڵێن ف غرق شدە.

سەرنگوُم: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنوخوُن: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنوگە: رەئیسی داروغە ف سرداروغە.

سەرنوُس: سەرژمێر ف آمارگر، سرشمار.

سەرنەخت: سەرقەڵەن، هەرچی زیاد لە شیربایی بوٚ بەشودان بدرێ ف آنچە کە اضافە بر شیربها دادە می‌شود.

سەرنەخوُن: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنەخوُنك: گوڵەشلیرە ف نگا: گوڵەشلیرە.

سەرنەخوین: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنەمە: سەرشوڕ، سەرنزم ف سرافکندە.

سەرنەوق: جنگن، روُهەڵماڵاو، بێ‌شەرم‌و شورەبی ف ستیزەجو، بی شرم و حیا.

سەرنەوەر: سەرنزم، سەرشوڕ ف سرافکندە.

سەرنەوی: سەرشوڕ، سەرنزم ف سرافکندە.

سەرنێ: سەردوڵ ف نگا: سەردوڵ.

سەرنیا: دەمەزەرد ف نگا: دەمەزەرد.

سەرنیان: برینی لە رویشتن‌و ئاوارە بوُن ف کنایە از متواری و آوارە شدن.

سەرو: بیرێك کە لە نادیارەوە بە دڵ دەگا ف الهام.

سەروُ: ١) لای ژوُرو؛ ٢) دارێکی راست‌و بێ‌بەروٚ گەڵادەرزیە ف ١) طرف بالا؛ ٢) درخت سرو.

سەروا: پاشلی شێعر. قافیە ف قافیهٔ شعر.

سەرواداَن: سەربادان ف نگا: سەربادان.

سەروار: سەربار ف نگا: سەربار.

سەرواز: ١) سەرنــاوانــە؛ ٢) چەکداری دەوڵەت؛ ٣) سەرریژ: (نیمنەو نەنیابی جەستــەی زەبوُنم / دیســان **سەرواز** کەرد دڵـەی پرهوُنم) «مەولەوی» ف ١) سرگشادە؛ ٢) سرباز؛ ٣) لبریز.

سەروازخانە: سپاگە. بنکەی چەکدارانی دەوڵەت ف پادگان.

سەروازگیری: سەربازگرتن ف سربازگیری.

سەروازی: سەربازی ف سربازی.

سەروبن: ١) ژێروژوُر؛ ٢) لەم سەر تا ئەو سەر: (بــازارم **سەروبن** کرد گیر نەکــەوت)؛ ٣) نەخــوٚشی منــاڵان کە سەری مانگ‌و بنی مانگ دەبگــرن ف ١) زیر و زبر؛ ٢) از ابن‌سو تا آنسو؛ ٣) نوعی بیماری کودکان کە در سلخ و غرّهٔ ماە عود کند.

سەروبــەر: ١) بەنــەواوی، تەواو: (جبنەکە **سەروبەر** بەشی کرد)؛ ٢) سازی‌وناسودەبی لەژیاندا ف ١) کاملا بدون نقص؛ ٢) سر و سامان.

سەروبەند: چاخ، دەم، تاف: (لەو **سەروبەندە**دا جوان بوُم) ف اوان، هنگام.

سەروبەندبەستن: کارتەواوکردن، ئامادە کردن ف آمادە کردن.

سەروبەندگرتن: سەروبەندبەستن ف آمادە کردن تمام.

سەروپا: پەل‌و سەری حەیوان ف کلّەپاچە.

سەروپاچك: پەل‌و سەری ئاژاڵ بەبرژاوی ف کلّەپاچە.

سەروپــوٚتــراك: ١) نەخــرودبدار؛ ٢) دیمــەنی سەرپێچ‌و مێزەر ف ١) سروسیما؛ ٢) منظر عمامە و کلاە.

سەروپوٚتلاك: سەروپوٚتراك ف نگا: سەروپوٚتراك.

سەروپوٚتەلاك: سەروپوٚتراك ف نگا: سەروپوٚتراك.

سەروپوٚرت: بوٚ هەرکەسێ کەمێك ف سهم اندك برای هر کسی.

سەروپوٚرتك: سەروپوٚتراك ف نگا: سەروپوٚتراك.

سەروپەچك: سەروپوٚتراك ف نگا: سەروپوٚتراك.

سەروپێ: سەروپا ف نگا: سەروپا.

سەروپێچ: پارچەی لەسەر بەستراو ف دستار.

سەروتــاوە: گونــدێکی کوردستــان کە بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

سەروُتر: ژوُرو، بلندتر ف بالاتر.

سەروُترە: سەرفترە، زەکەتی سەرانە کە دوای روٚژوی رەمەزان بە فەقیر دەدرێ ف زکات فطر.

سەروچاو: دەم‌وچاو، روُ، روخسار ف رخسارە.

سەروچاوە: ١) سەرچاوە؛ ٢) ناوی گوندێکە بەعسی ویرانی کرد ف ١) سرچشمە؛ ٢) نام دهی کە بعثیها ویران کردند.

سەروچاوێ: ١) سەرچاوە؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) سرچشمە؛ ٢) نام دهی.

سەروخوار: هەردو ئالی بالاو پابن [ف] بالایی و پایینی.

سەرودەر: زانین، تێ‌گەیشتن: (لەم کارە سەرودەر دەرناکەم) [ف] درك، فهم.

سەرودەرۆ: سەرودەر [ف] درك، فهم.

سەروزمان: ١) ئاپشتی زۆرکەم: (بێ سەروزمان کەوتوە)؛ ٢) زمان باراوی: (پیاویکی بە سەروزمانە) [ف] ١) رمق، نا؛ ٢) زبان‌آوری.

سەروزو: سەروزمان [ف] نگا: سەروزمان.

سەروزوان: سەروزمان [ف] نگا: سەروزمان.

سەروزیاد: بەشی تەواو [ف] کافی و زیادە.

سەروژێر: ١) سەرو خوار؛ ٢) پێلاوی پینە لێ‌دراوی سەرتازە؛ ٣) دو لە بزاوەکانی سەر پیتی نوسراو؛ ٤) سەرنخوون؛ ٥) ژێروژوور، کاول، وێران [ف] ١) بالایی و پایینی؛ ٢) کفش پینـەزدە؛ ٣) زبر و زیر اعراب؛ ٤) نگون؛ ٥) ویران.

سەروساخت: ساخت‌وپاخت، کەبن‌وبەبن [ف] تبانی.

سەروسەکوت: تەرح‌و دیدار، پیچم [ف] سروسیما.

سەروسەنەمە: پێوفەدەم: (ئەم ئاغایە سەروسەنەمەی باش نەبو) [ف] بمن.

سەروسیما: سەروسەکوت [ف] سروسیما.

سەروشك: ١) نەزان، تێ‌نەگەیشتو، نازیرەك؛ ٢) سەرسەخت؛ ٣) ئەسپی رانەهێنراو [ف] ١) کودن، نفهم؛ ٢) سرسخت؛ ٣) اسب رام نشدە.

سەروشوێن: شوێنـەوار، ئاسەوار: (وفایی ئاخری خبری بێ دەمێکە بێ سەرو شوێنە) [ف] رد، اثر.

سەروشەدە: سەرپێچ [ف] دستار.

سەروقلخ: سەروسەکوت [ف] ریخت، سروسیما.

سەروقوون: پێچەوانە [ف] برعکس، وارونە.

سەروك: ١) سەراك، کولکەی شانەکراو؛ ٢) سەردار، سەرگەورە، رەئیس؛ ٣) شتێ کە مەلـەوان لەسـەر سەری دادەنێ بۆ پەڕاندنەوە؛ ٤) دۆکی رونی داغ کراو [ف] ١) نگا: سەراك؛ ٢) رئیس؛ ٣) چیزی کە شناگر برای عبور دادن بر سر گذارد؛ ٤) کف روغن داغ شدە.

سەرۆك: دەسماڵی سەری ژنان [ف] روسری.

سەروکار: پەیوندی، ئاشنایەتی [ف] سروکار.

سەروکانی: ١) سەرکانی، سەرچاوە؛ ٢) ناوی گوندێکە [ف] ١) سرچشمە؛ ٢) نام دهی.

سەروکایەتی: سالاری، سەرداری [ف] ریاست.

سەروگوێ: لك‌و چوکلەی دار [ف] پرزە و شاخە درخت.

سەروگوێ کردن: هەڵپـەرناوتن، قەبچی کردنی دار، پەرناونن [ف] پیراستن درخت، هرس.

سەروگوێلاك: سەروپۆتراك [ف] ریخت و قیافە.

سەرومال: برێتی لە هەرچی هەیەو خۆشـەویستە: (سەرومالم بەفوربانی ئازادی) [ف] کنایە از هستی و مُتعلقات آدمی.

سەرومڕ: تەواو، بێ کەم‌و زیاد، سەرو زیاد [ف] کافی، بدون کم‌و کاستی.

سەرومیت: وشەیەکە لە یازی کەلابێن‌دا [ف] اصطلاحی در تیلەبازی.

سەرومێزەر: سەروپێچ [ف] سرودستار.

سەروناو: وشەیەکە لە یازی سنجۆقێن‌دا [ف] اصطلاحی در بازی «سنجوقین».

سەروە: ١) دولکـە، سەردولکـە، بەمـردو هەڵگـوتن؛ ٢) سەربە: (ئێمە سەروە عەشیرەتی جافین)؛ ٣) سەرڤە، لای سەرەوە [ف] ١) نوحە؛ ٢) منسوب بە؛ ٣) بالایی.

سەروهار: سەرنزم، سەرداخستو، برێتی لە خەجاڵەت [ف] سرافکندە، کنایە از شرمسار.

سەروەر: سەرگەورە، سەردار، سالار [ف] سرور.

سەروەری: پایەبەرزی، سەرداری [ف] سروری.

سەروەستا: ١) سەرۆکی وەستاکاران؛ ٢) لای وەستا، لجەم هۆستا؛ ٣) نزیك بە مردن: (زۆر نەخـۆشـە لە سەروەسـتـایە) [ف] ١) رئیس استادکاران؛ ٢) نزد استادکار؛ ٣) بیمار مردنی.

سەروەسەر: مامڵەی یەك‌بەیەك گۆڕینەوە [ف] پایاپای.

سەروەسەرە: سەربەسەرە [ف] نگا: سەربەسەرە.

سەروەسەرێ: سەربەسەرە [ف] نگا: سەربەسەرە.

سەروەسیەت: سەرەوگرد [ف] وصی، قیّم.

سەروەش: سەرخۆش [ف] شاد، مست.

سەروەشێن: شاخـداری کە بە شاخ دەخـەڵـك هەڵـدەدا؛ ٢) تاڤگـە، سوڵاف، ئاوهـەڵدێر؛ ٣) ئێکەم بەرهەمی کونجی [ف] ١) شاخ‌زن؛ ٢) آبشار؛ ٣) اولین محصول کنجد.

سەرە: ١) گوێزی دەسکـە للا؛ ٢) نۆبـە، پاو، هەل؛ ٣) کارامـە، بۆ ژن دەڵێن، کابـان؛ ٤) دوبـەهارە بۆ مریشك؛ ٥) گازەنـی سەرجۆیی لە گێرەدا، بەرانبـەری بنە: (بنەی خۆی ناکاو لە سەرەی خەڵك خێرایە)؛ ٦) بۆشانە، سەرانە لە ئاژەڵی رەعیەت ساندن [ف] ١) گردویی کە بجای تیلە باشد؛ ٢) نوبت؛ ٣) کدبانوی مجرّب؛ ٤) مرغ دو بهار دیدە؛ ٥) حیوان سردسنە در خرمن کوبی؛ ٦) باج از حیوانات رعیّت گرفتن مالك.

سەڕە: زەڕە، هاوار کردنی کەر [ف] عرعر.

سەرهات: بەسەرهات، رۆداو، رۆدای [ف] رویداد.

سەرهاتن: سەرهات [ف] رویداد.

سەرهاتن: لەخۆشیان‌دا سەر لێ شێوان [ف] از فرط راحتی راه و رسم زندگی را فراموش کردن.

سەرهاتی: سەرهات [ف] رویداد.

سەرهار: بزۆز [ف] بازیگوش، ناآرام.

سەرهاڕ: بەردی سەروی ئاسیاو، بەرداشی سەرەوە [ف] سنگ آسیای بالایی.

سەرەبزووت: بزووت، بزوت، بسوت [ف] نیمسوز.

سەرەبەهار: رۆژانی تازەبەهار [ف] نوبهار، اوایل بهار.

سەرەت: پێژنگی کون گەورە، کەو [ف] سرند.

سەرەتا: ١) ئێکەم سەری دەزو؛ ٢) دەست پێك، پێش‌ونار [ف] ١) سرنخ؛

۲) آغاز، شروع.

سەرەتـاتکێ: سەرکێشـان، سەرقونان، روانین بەدزیەوە ف فضولانه و دزدکی نگاه کردن.

سەرەتایی: بەرایی، پێشوتەی هەرشتێ ف مقدمانی.

سەرەتەشی: داریکی خڕی کونە لەکن نوکە تەشیەوە ف کلّه دوك نخ ریسی.

سەرەتیر: نوکی سێ سوچو تیزی تیر ف سر پیکان، ناوك.

سەرەجە: نەخۆشیەکی ولاخە کە سەرو لەشی دەماسێ ف نوعی بیماری دام و ستور.

سەرەچەرم: ۱) چەرمی سەری رەشەماڵ؛ ۲) برێتی لە زەرەرو زیان ف ۱) چرم سر دام؛ ۲) کنایه از زیان.

سەرەچەرم دان: زەرەردان، زیان وێکەوتن ف کنایه از زیان کردن.

سەرەخۆ: هێدی، بەسەبر ف شکیبا.

سەرەخوّرە: منالێ کە زوّ باوکی بمرێ، وانا پێ و قەدەم شوم ف نوزادی که پدرش بمیرد، کنایه از بدقدم.

سەرەخولێ: ۱) سەرگێژی؛ ۲) نەخوشی سەرسامی ف ۱) سرگیجه؛ ۲) بیماری سرسام.

سەرەخەر: ۱) برێتی لە خوێنتالی کارتێك دەر؛ ۲) سەرناز، بەخوّدادەر ف ۱) کنایه از مزاحم گرانجان، سرخر؛ ۲) رخنخواب.

سەرەخەری: گەگری، پێ‌چەقاندن، پەلپ‌گرتن ف لجاجت، لجبازی.

سەرەد: سەرِەت، سەرِەد، کەو ف سرند.

سەرِەد: سەرِەت، کەو ف سرند، غربال درشت.

سەرەدوگ: سەرەتەشی ف کلّه دوك نخ‌ریسی.

سەرەدەر: ۱) دەرەنان؛ ۲) سەرودەر ف ۱) راه نجات، مفر؛ ۲) فهم، درك.

سەرەدەنگ: ۱) بوگێڕانەوەی گورانی؛ ۲) بەستەی دوای گورانی درێژ ف ۱) بازگفتن مقطعی از ترانه؛ ۲) تصنیف بعد از آواز.

سەرەڕا: سەرڕا، دەگەڵ ئەوەشا ف علاوه بر.

سەرەڕم: نوکەنێزەی درێژ ف سرنیزهٔ بلند.

سەرەڕوّ: ۱) کەسێ کە بێ بیرکردنەوە کارێ دەکا؛ ۲) بارەبەرێ کە پێش کاروان دەکەوێ و دور دەکەوێتەوە ف ۱) کسی که خودسر و بی‌تدبیر کار می‌کند؛ ۲) ستوری که از کاروان جلو افتد و دور شود.

سەرەڕوّیی: کاری سەرەڕوّ ف عمل «سەرەڕوّ».

سەرەڕێ: بانڕا، سەری ڕێگێ ف سر راه.

سەرەڕێگە: سەرەڕێ ف سر راه.

سەرەژن: ژنی ماڵداری کارامە، کەبوانوی خاس ف زن خانه‌دار کدخدامنش.

سەرەژێر: بەرەوخوار ف سرازیر.

سەرەژێرە: سەربەرەوخوارە، سەربەرەوژێرە ف سرازیری.

سەرەستورکە: جوّرێ کرمی ناوزگ ف نوعی کرم شکم.

سەرەسوّدرە: مایەفیتنە، ئاژاوەچی ف فتنه‌انگیز.

سەرەسوّرە: سەرەگێژە ف سرگیجه.

سەرەسوڕێ: سەرەسوّرە، سەرەگێژە ف سرگیجه.

سەرەسەبیلە: سەرێکە لە کانزای زەرد دەکرێ بو سەبیلی توتن‌کێشان ف سرچپق از فلز.

سەرەشك: سەروّشك ف نگا: سەروّشك.

سەرەشکێنە: سەرشکێنە ف نگا: سەرشکێنە.

سەرەفراز: سەربلند، خاوەن ئابڕو ف سرفراز.

سەرەفڕاز: بەرەوبڵندایی، ئەفرازی ف سربالایی.

سەرەقەندە: ۱) سەرەسەبیلە؛ ۲) سەری قلیان‌ئاوی ف ۱) سرچپق؛ ۲) سر قلیان.

سەرەقەنگە: سەرەقەندە ف نگا: سەرەقەندە.

سەرەقەنە: سەرەقەندە ف نگا: سەرەقەندە.

سەرەك: ۱) سەروّك؛ ۲) درشنەی سەربێژنگ؛ ۳) داری دوفلیقانەی دڕك کوکـردنـەوە ف ۱) نگا: سروّك؛ ۲) بر غربال باقیمانده؛ ۳) چوب دوشاخهٔ خار جمع‌کنی.

سەرەگێژە: سەرگێژی، سەرەسوّرە ف سرگیجه.

سەرەمر: مریشکی دوبەهاردیتو ف مرغ دو بهار دیده.

سەرەمریشك: سەرەمر ف نگا: سەرەمر.

سەرەمژانە: سەرمژانە ف نگا: سەرمژانە.

سەرەمەرگ: دەمی ئاویلکەدان ف حالت نزع.

سەرەمەقەست: برشنی لە جلك بڕین باقی‌مـ[illegible]ـرش باقیمانده از قیچی‌بری.

سەرەمێر: پیاوی کامڵ و لەچل ساڵ بە باڵا ف سره‌مرد، مرد میانسال.

سەرِەن: سەرِەت، سەرەد، کەو ف سرند.

سەرەنـاز: ۱) سەرنـاز؛ ۲) لاکێش، مافـورەی درێژوکـە، کەناره ف ۱) سرانداز؛ ۲) قالی کناره.

سەرەند: سەرِەت، سەرەد ف سرند.

سەرِەند: سەرِەت، سەرەد ف سرند.

سەرەنداز: سەرەناز ف نگا: سەرەناز.

سەرەنگا: ۱) بالگە، باڵشت؛ ۲) لای سەرو ف ۱) بالش؛ ۲) طرف بالایی.

سەرەنگرێ: ۱) زەت بردە، هەڵەنگوتە؛ ۲) زەت بردن، هەڵەنگوتن ف ۱) سکندری خورده؛ ۲) سکندری.

سەرەنگیا: بالگە ف بالش.

سەرەنوێڵك: سەرانگوێلك ف سرگبنگاه، شوله.

سەرەنیك: دەسماڵێکی حەریری ژنەبازێر باتە ف نوعی پارچه است.

سەرەو: بەرەوبان، لای ژوّرو ف طرف بالا.

سەرەوار: سەربەرەوژێر ف سرازیر، فرود.

سەرەوارە: سەربەرەوژێرە ف سرازیری.

سەرەوچێر: سەربەرەولێژایی، بەرەوخوارە ف سراشیبی.

سەرەوخوار: سەر بەرەوژێر، سەرەوار ف سرازیر.

سەرەوخوار کردنەوە: ۱) بەرەو بەرەوژێر بردن؛ ۲) نخوّن کردنەوەی دەفر ف ۱) سرازیر کردن؛ ۲) وارونه کردن ظرف.

سەرەوخوارە: سەربەرەژێرە ف سرازیری.
سەرهۆز: سەرۆك عەشیرەت ف سردار ایل.
سەرەوژوور: سەربەرەژوور ف سربالایی.
سەرەوژێر: سەربەرەژێر ف سرازیر.
سەرەوژێرە: سەربەرەژێرە ف سرازیری.
سەرهوستا: سەروەستا ف استادباشی.
سەرەوکار: سەرکار ف نگا: سەرکار.
سەرەوکو: بەرەوژوورە، سەرەو ژوورایی ف سربالایی.
سەرەوگرد: کەسێ کە پاش مردگ بەسەر ماڵو منالی رادەگا ف وصی. قیّم.
سەرەولێژ: ناماڵ سەرەوژێر ف مایل بە سرازیری.
سەرەولێژە: سەربەرەژێرە ف سرازیری.
سەرەولێژی: سەرەولێژە، سەربەرەژێرە ف سرازیری.
سەرەوناو: سەرەولێژ. ناماڵ سەرەوژێر ف سراشیبی اندك. مایل بە سرازیری.
سەرەوناوە: سەرەوناو ف سراشیبی اندك.
سەرەونخوون: سەرنخوون ف سرنگون.
سەرەونگوم: سەرنخوون ف سرنگون.
سەرەونگوون: سەرنخوون ف سرنگون.
سەرەوگــرد: کەسێ کە لەپــاش مردو بەســەر ماڵو منــالی رادەگا، سەرووسبەت ف وصی، قیّم.
سەرەوە: لای سەرو. بەرانبەری لای خوارو ف سمت بالایی.
سەرەوێسنت: سەرۆسنت ف نگا: سەرۆسنك.
سەرهەڵدان: پەیدابوونی دوای ونبوون ف پیدا شدن بعد از گم شدن.
سەرهەڵگرتن: ۱) دەربەزین و راکردنی ئەسپ بێ دەسەلاتی سوار؛ ۲) برینی لە ناوارەبوون ف ۱) لجام گسیختن اسب؛ ۲) کنایە از آوارە شدن.
سەرهــەڵێنــان: ۱) سەر بەرزەوەکــردن؛ ۲) سەربــزێوی؛ ۳) برینی لە چاکتر بوونی نەخۆش ف ۱) سر بلند کردن؛ ۲) تمرّد؛ ۳) کنایە از بهتر شدن بیمار.
سەرهــەنــگ: ۱) داکی مێشــەنگوینــان، شاهــەنــگ؛ ۲) پلەبەکە لە سەروازی؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) زنبــور مادر، ملکــۀ زنبــوران؛ ۲) سرهنگ؛ ۳) اسم مردانە.
سەرهەنگاوتن: دەست لەبان سەردانان بۆ رێزگرتنی کەسێ ف دست بر سر نهادن برای احترام.
سەرهیچك: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.
سەرهیشك: سەرۆشك ف نگا: شەرۆشك.
سەری: ۱) نۆبــە؛ ۲) پاژ؛ ۳) کۆمــەڵ، ئابــورە؛ ۴) یەکێن. سەلــك: (**سەری** پیازەکە کوا؟، **سەری** سیرم خوارد) ف ۱) نوبت؛ ۲) قسمت، سهم؛ ۳) تودە؛ ۴) واحدی برای سیر و پیاز و...
سەریاڵ: ۱) زبنو، ملەی کێو؛ ۲) کەنارەی کێو ف ۱) گردنە؛ ۲) ستیغ.
سەری پیری: رۆژگاری پیری ف پیرانەسر.

سەریت: ساقەنەی دەخڵ، کلۆش ف ساقۀ غلّه.
سەرێش: نامرازی جووت بە نێکرایی ف ابزار شخم‌زنی عموماً.
سەرێشان: ۱) ژانەسەر؛ ۲) دەردی سەر ف ۱) سردرد؛ ۲) دردسر.
سەرێشە: سەرێشان ف نگا: سەرێشان.
سەریلۆك: گۆرانیو ناهەنگی نابەنی بۆ بەهارهاتن ف ترانۀ مخصوص رسیدن بهار.
سەرین: ۱) بالگە، باڵشت؛ ۲) شباکە، ربخ، سنێر ف ۱) بالش؛ ۲) سرگین.
سەرێن: ماوەی ژیان: (لە سەرێن خۆبا وەسیەتی کردبو) ف دوران زندگی.
سەرینگا: ۱) بالگە؛ ۲) سەرانوێلك ف ۱) بالش؛ ۲) شولە.
سەرێنی: ماوەی ژیان ف دوران زندگی.
سەریەك: ۱) تێکڕایی؛ ۲) لەبان یەك ف ۱) رویهم؛ ۲) بالای همدیگر.
سەعات: سەحات ف نگا: سەحات.
سەعبانە: ئانی بەیانی ف صبحانە.
سەعدانی: سادانی، جۆرێ نرێ ف نوعی انگور.
سەعــداوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدە کردستان توسط بعثیان.
سەعلەب: گیای سارمە ف گیاهی است.
سەعۆ: سوکەلەناوی سەعبد ف مخفّف نام سعبد.
سەعە: سەعۆ ف مخفّف نام سعبد.
سەعەند: سەحەند ف نشت کوچك.
سەعی: ۱) تەقالا، کوششت؛ ۲) سوکەلە ناوی سەعبد ف ۱) کوشش؛ ۲) مخفف نام سعید.
سەغبیری: چاولێ بوون. سەرپەرستی ف نگهداری
سەغدە: سەدەقە. خێرلەڕای خوادا ف صدقە.
سەغلەت: سەخڵەت ف نگا: سەخلەت.
سەغی: سەخی، دلاوا ف سخی. دست و دلباز.
سەغیر: سەخیر. سێوی. منالی بێ باب ف بتیم.
سەف: ریز، زنجیرە، شتی بەپاڵ بەکەوە ف صف. ردیف.
سەفا: ۱) دیمەنی جوانو هەواخۆش: (ولاتێکی باسەفایە)؛ ۲) ئاشتی ف ۱) منظرۀ دشت زیبا و خوش آب و هوا؛ ۲) صلح. آشتی.
سەفاخانە: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیەای در کردستان.
سەفان: زنجیرەی چیا ف سلسلەجبال.
سەفت: ۱) لە دەفتەری میریدا نووسینی بســولــەی ملکو... ناپوو؛ ۲) کۆڵەکەی نەسنوروبەڵند ف ۱) ثبت؛ ۲) ستون بلند و قطور.
سەفتــە: لەســەریەك دانــان: (قافەزەکان **سەفتە** بکە) ف برهم نهادن، برهم چیدن.
سەفدر: بوێر. نازا لە شەڕا، نەترس. بەجەرگ ف شجاع. رزم‌آور.
سەفرا: زەرداو ف صفرا.
سەفۆر: سموورە ف سمور.
سەفۆری: سموورە ف سمور.

سەفەر: لە ناوابیەکەوە بۆ ناوابیەکی تر رۆیشتن [ف] سفر.

سەفەربەر: رەشیگیر [ف] بسیج عمومی.

سەفی: ۱) کەم ناوەز، حۆل؛ ۲) ناوە بۆ ژنان [ف] ۱) خل، سفیه؛ ۲) اسم زنانە.

سەفیچ: کەم ناوەز، سەفی [ف] خل، سفیه.

سەفیك: ۱) هەبوانۆکە؛ ۲) پالوێنە [ف] ۱) نراس کوچك؛ ۲) صافی.

سەفین: ۱) سەفـان؛ ۲) ناوی چیایەکی بەرزە لە کوردستان؛ ۳) ناوی پیاوانە [ف] ۱) رشە کوه؛ ۲) نام کوهی در کردستان؛ ۳) نام مردانە.

سەفیە: ناوی ژنانە [ف] نام زنانە.

سەڤی: سەبەتە [ف] سبد.

سەق: ۱) داربەڕوی زۆر تەسنور؛ ۲) ساوینی تیغ بۆ تیژکردن [ف] ۱) تنهٔ بلوط بسیار فطور؛ ۲) سوهان زدن تیغ.

سەقا: ۱) ناوکێش؛ ۲) تەکوز، ریكوپێك؛ ۳) تێراوی [ف] ۱) آبکش، سقّا؛ ۲) نظم، ترتیب؛ ۳) سیراب شدن.

سەقادان: تەکوزکردن، ریكوپێك خستن [ف] ترتیب و تنظیم دادن.

سەقـاقوش: کەلەك، مەلێکی گەورەی دندوك زلی سپی بۆرە بەرچێلەی شوژەو ماسی خۆرە [ف] پرندەای ماهیخوار، پلیکان.

سەقـــام: ۱) تەکـوزی، ریكوپێکی؛ ۲) بەرقـەراری، پایەداری [ف] ۱) تنظیم، ترتیب؛ ۲) پایداری، ثبات.

سەقامگیر: بەرقەرار، جیگرتو [ف] پایدار.

سەقـاو: ۱) نەخـۆشی تیسفـایی یەکسم؛ ۲) ناوی جۆرێ رمب، رمبی سەقاو [ف] ۱) نوعی بیماری ستور؛ ۲) نوعی نیزە.

سەقـاهـەڵگرتن: تێراوبوونی زەوی لە باران، پەڵەدان [ف] سیراب شدن زمین از باران.

سەقر: مەلێکی ڕاوە لە باز پچوکتر [ف] چرغ، پرندەای شکاری.

سەقز: شارێکە لە کوردستان [ف] شهری در کردستان.

سەقلاو: ناوی جۆرێ رمب، رمبی سەقلاو، رمبی سەقاو [ف] نوعی نیزە.

سەقـەت: ۱) مردارەوبـوی یەکسم؛ ۲) عەیبدار، زەدەدار؛ ۳) خەتەر، بقە: (بیاوێکی **سەقەتە** ناوێرم بچمە لای)؛ ۴) وشەی گاڵتە پێ کردن لە نەنجام نەدانی کارێ، نەڕ: (**سەقەت** نەهاتی، **سەقەت** نەت کرد)؛ ۵) ناسنجـاو [ف] ۱) مردار ستور؛ ۲) زدەدار، معیوب؛ ۳) خطر؛ ۴) کلمهٔ تمسخر و کنایە؛ ۵) قراضهٔ آهن.

سەقـەت‌فرۆش: کەسـێ کاسـبەکـەی ناسنجـاو فرۆشتنـە [ف] قراضەفروش، سقط فروش.

سەقـەر: ۱) بەسنەڵەك؛ ۲) گوندێکی کوردانە لەلای دیاربەکر [ف] ۱) نگا: بەستەڵەك؛ ۲) نام روستایی است.

سەقەم: سەرماو سۆڵەی زۆر دزوار [ف] سوز و سرمای سخت.

سەقەمی: جۆرێ نەخۆشی یەکسمە [ف] از بیماریهای ستوران.

سەقی: جۆرێ بەردی مەرمەری زەردە [ف] نوعی سنگ مرمر زردرنگ.

سەقیل: رەزیل، رژد، چکوس، دەس قوچاو [ف] خسیس.

سەك: سرکە [ف] سرکە.

سەکار: ۱) ساقوژ؛ ۲) جۆرێ کورنانی راست و ساف [ف] ۱) سبد بزرگ کاهکشی؛ ۲) نوعی پالان.

سەکت: مرداربوونەوەی یەکسم، سەقەت [ف] مردار شدن ستور.

سەکتە: مەرگی لەپڕو نەکاو، مەرگی مفاجا [ف] سکتە، مرگ ناگهانی.

سەکتە کردن: لەنەکاومردن [ف] سکتە کردن.

سەکتە گرتن: شەپڵەلێدان [ف] سکتهٔ ناقص کردن و زمینگیر شدن.

سەکتین: مردنی یەکسم، سەقەت‌بوون [ف] مردن ستور، سقط شدن.

سەکـر: ۱) داخستن، پێوەدانی دەرك و...: (دەرگاکـە **سەکـر** بکە)؛ ۲) هۆزێکی کوردە [ف] ۱) بستن و برهم آوردن در و پنجره؛ ۲) نام عشیرتی.

سەکران: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) ناوی کێوێکە لە کوردستان [ف] ۱) ناحیەای در کردستان؛ ۲) کوهی در کردستان.

سەکرە: زەرك، پیان [ف] ظرف آبخوری.

سەکسار: ۱) جۆرێ مەیمون؛ ۲) جوێنێکە واتا: وەك سەگ [ف] ۱) نوعی بوزینە؛ ۲) دشنامی است.

سەکنی: بەپێوە، راوەستاو [ف] ایستادە.

سەکنین: ۱) راوەستـان، بەپێوەبـوون؛ ۲) داسـەکنان، نارام‌بوون [ف] ۱) ایستادن بر پا؛ ۲) آرام گرفتن.

سەکۆ: دکە، بەرزایی لە حەرێ چێکراو بۆ لەسەر دانیشتن [ف] سکو.

سەکوت: نەحر، ببجم: (لە سەرو سەکوتی برۆانە) [ف] ربخت و سیما.

سەکوم: سەکوت [ف] ربخت و سیما.

سەکەت: سەکت، سەقەت [ف] ستور مردار شدە.

سەکەماتی: چەورەو خوێری و بێکارە [ف] ولگرد و هرزە، اوباش.

سەکین: ناڵ‌بونەوەی ددان بەترشی [ف] کرخ شدن دندان از ترشی.

سەگ: سە، سیەڕ، سپلۆت [ف] سگ.

سەگاف: جانەوەرێکە لە ناوا دەژی و کونی لە دم ناوە کەولی بەنرخە [ف] سگلاب، سگ آبی.

سەگاڤی: سەگاف [ف] نگا: سەگاف.

سەگالا: سەگاف [ف] نگا: سەگاف.

سەگان: زۆرسەگ [ف] سگها.

سەگانە: برێتی لە کاری فێڵاوی و حیلەبازی [ف] کنایە از حیلەبازی.

سەگاتی: حیلەباز [ف] حقەباز.

سەگاو: سەگاف [ف] نگا: سەگاف.

سەگاوی: سەگاف [ف] نگا: سەگاف.

سەگابەتی: برێتی لە فێڵبازی و ناراستی [ف] کنایە از حقەبازی و دغلی.

سەگ‌بەحـەسـار: ۱) برێتی لە هێنان و بردنی بێ‌فایدە؛ ۲) دارکاری و فێزەوهەرا [ف] ۱) کنایە از بیهودە این‌سو و آن سو بردن؛ ۲) کتك‌کاری و دعوا.

سەگ‌بەحەوش: سەگ بەحەسار [ف] نگا: سەگ‌بەحەسار.

سەگ‌پاسوتیاگ: برێتی لە ماڵانگەری هەدانە دەر [ف] کنایە از ولگرد.

سەگ‌پسینکـە: برێتی لە کەروێشکی بەهارەزێ لە پا بزدا [ف] کنایە از خرگوش بهارەزاد در پائیز.

سەگ دەس: چارەوێ کە لە رۆیشتنا نەژنۆی وێك دەکەون [ف] سگدست.

چارپایی که هنگام راه‌رفتن زانوهایش را بهم می‌زند.

سەگ‌دەست: سەگ دەس ف نگا: سەگ دەس.

سەگ‌ڕەو: حەپەی سەگ ف پارس سگ.

سەگ‌ڕەوین: ١) حەپە کردن؛ ٢) ئەوەی سەگ لێی بترسێ و بکشێتەوە ف ١) پارس کردن؛ ٢) آنچه سگ را بترساند.

سەگ‌ڕەوێنەوە: کەسێ کە سەگ لێی دەترسن ف کسی که سگها از او می‌ترسند.

سەگسار: ١) ناحەز، پیچم ناشیرین؛ ٢) جوێنێکە واتا: وەك سەگ پیس ف ١) بدقیافە؛ ٢) دشنامی است.

سەگلاو: ١) سەگاف؛ ٢) جوێنێکە. سەگی پیس ف ١) نگا: سەگاف؛ ٢) دشنامی است.

سەگلاوك: سەگلاو واتا: سەگی گلاو، جوێنە ف دشنامی است، سگ نجس.

سەگلاوی: جۆرێ ڕەسەنی ئەسپ ف نوعی نژاد اصیل اسب.

سەگلوُر: دەنگ درێژ کردنەوەی سەگ، حەپەی درێژی بێ‌بڕانەوە، لوُرە ف زوزهٔ سگ.

سەگ‌ماسی: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی، سگ ماهی.

سەگمان: ئاماج، نیشانە، ئامانج ف آماج تیراندازی.

سەگمەرگ: کەسێ کە لەمردنەو نامرێ: (مەپرسە بۆ لە دووری تۆ نەمردم / کەمن سەگمەرگم‌و گیان سەخت‌و دڵڕەق) «شێخ ڕەزا» ف جان‌سخت.

سەگ‌مەرگی: دەردو ئازاری زۆر ف درد و رنج زندگی.

سەگو: سەگان ف سگها.

سەگۆ: ئەی سەگ! ف ای سگ.

سەگوان: تیرهاوێژی زاناو زەبردەست، نیشانەنەنگێو ف تیرانداز ماهر، تك تیرانداز.

سەگ‌وەڕ: حەپەحەپی سەگان ف پارس گروهی سگها.

سەگ‌وەن: ناوی هۆزێکی کوردە ف نام عشیرتی کرد.

سەگە: ئەی‌سەگ، وشەیەکە واتا: هەی فێڵباز ف کلمهٔ خطاب به معنی ای حیله‌باز.

سەگەبوڕ: سەگە، برێتی لە فێڵباز ف نگا: سەگە.

سەگەسەگە: خۆگێل کردن‌و خۆ بەستەزمان نیشان‌دان ف خود را به موش‌مردگی زدن، تظاهر به سادگی.

سەگەناز: سەبنێسی ف بیماری کشندهٔ سگ.

سەگەناس: سەگەناز، سەبنێسی ف بیماری کشندهٔ سگ.

سەگەوان: ئاگاداری سەگ ف سگبان.

سەگی بێ‌سوتاو: برێتی لە ماڵانگەری هەدا نەدەر ف کنایه از ولگرد.

سەگیتی: سەگایەتی ف نگا: سەگایەتی.

سەگینی: سەگایەتی ف نگا: سەگایەتی.

سەگی‌هار: ١) سەگێ کە نەخۆشی هاری گرتبێ؛ ٢) برێتی لە مرۆڤی شەڕفرۆش ف ١) سگ هار؛ ٢) کنایه از آدم ماجراجو.

سەگیەتی: سەگایەتی ف نگا: سەگایەتی.

سەل: ١) تەلاشەبەرد، تلیشەبەرد؛ ٢) بەردی پان‌و تەنك؛ ٣) خڕ: (سەڵك واتا: خڕی چکوُلە)؛ ٤) دەفری پانی لەتوُلەبی تەنراو، ئانەشان: (سەڵك واتا: سەلەی چکوُلە) ف ١) پلمه از سنگ؛ ٢) سنگ پهن و نازك؛ ٣) مدّور؛ ٢) آبکش بافته از ترکه، سبد پهن، سبد طبقی.

سەلا: ١) ڕۆژا پساتێ، ڕۆژی هەستانەوەی دوای مەرگ، پەسڵان: (ئەیرۆ سەلام لێ ڕابو)؛ ٢) پاڕانەوە بە دەنگی بەرز بۆ پارشێوکردنی مانگی ڕەمەزان، مناجات؛ ٣) سلا ف ١) روز قیامت؛ ٢) مناجات سحری ماه رمضان؛ ٣) بلندیها.

سەلاخ: کەوڵ کەر ف پوست کن، سلاخ.

سەلار: سەرەژن ف کدبانوی محترمه و کدخدامنش.

سەلارە: ١) سەلار؛ ٢) جوان‌و خوشیك ف ١) نگا: سەلار؛ ٢) زیبا و دلکش.

سەلارێ: سەلار ف نگا: سەلار.

سەلاقوُچکە: خۆهەڵگێڕانەوە ف پشتك.

سەلاقوُچکانێ: سەلاقوُچکە ف پشتك.

سەلالیك: ڕەوڕەوە ف چرخ راه رفتن یاد دادن بچه، کمك مادر.

سەلان: سلا، بەرزاییەکان ف بلندیها.

سەلایە: دەسکی ئاونگ ف دستهٔ هاون، یاور.

سەلبەند: ڕێگەی بەردتێ‌گیراو ف راه سنگفرش شده.

سەلپ: ١) بێڵی کەڵەك لێ خوڕین؛ ٢) جۆرێ دارەبی ف ١) چوبی که بدان کلك را هدایت کنند؛ ٢) نوعی درخت بید.

سەڵپ: بێڵی بەلەم لێخوڕین، سەوڵ ف پاروی قایقرانی.

سەڵپاندن: پاروُلێدان ف پاروزدن.

سەڵپی: سەڵپ ف نگا: سەڵپ.

سەڵت: ١) ڕەبەن، بێ‌ژن؛ ٢) لاشە گۆشتی جگە لە دەست‌و ڕان؛ ٣) پیادەی بێ‌هاوڕێ: (بەسەڵتی هاتم، سەڵت بوُم) ف ١) مجرّد؛ ٢) لاشهٔ گوشت بدون دست و ران؛ ٣) پیادهٔ تنها.

سەڵتە: ١) سەرجلێکە لە سەر کەوای ئاو دامێنەوە دەبەر دەکرێ؛ ٢) تەنیا: (سەڵتە سوار) ف ١) نوعی کت کوتاه که روی قبای روحانیّت می‌پوشند؛ ٢) تنها.

سەڵتەزەلام: پیادەی تەنیا ف پیادهٔ تنها.

سەڵتەنە: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

سەڵتەنەت: شایەتی، حکومەت، پادشایی ف سلطنت.

سەلڤی: داری سەرو ف درخت سرو.

سەلك: ١) سەری بنیادەم‌و حەیوان؛ ٢) هەرشتێ خڕ هەڵدراوی پڕ بەمشت: (سەلکە ترخێنە، سەلکە ڕەژی، سەلکەپەنیر)؛ ٣) بنەگیای خڕو درشت: (سەلکەپیاز، سەلکە چەوەندەر) ف ١) کلّه؛ ٢) گلوله شده با دست؛ ٣) پیاز یا ریشه‌های غده‌ای گیاهان.

سەڵك: سەبەتەی پچوُك، تریان ف سبد کوچك.

سەڵکدار: گیای بن‌خڕ ف گیاه پیازدار.

سەلکە: ١) جۆرێ نەخشی مافوُرە؛ ٢) پیوازەی گیا؛ ٣) برێتی لە بنیادەمی سەرزل ف ١) نوعی گل قالی؛ ٢) پیازهٔ گیاه؛ ٣) کنایه از

سر گنده.

سەلکەبزۆت: سەرەبزۆت، بسۆت ف نیمسوز.

سەلما: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

سەلْماس: ١) سلْماس؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) شهر سلماس؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان ویرانش کردند.

سەلْمانپیسە: جۆرێ مارمێلکەی ژەهردارە ف نوعی سوسمار سمی.

سەلماندن: قەبوڵاندنی کارێك یا وتەیەك ف قبولاندن.

سەلو: داری سەرو ف درخت سرو.

سەلْوات: سڵاوات ف صلوات.

سەلْوات ئاوا: ناوی گوندێکە لەلای سنە ف نام دهی است.

سەلوازەوان: جۆرێ دارسەروی زۆر راستەو رێك ف سرو سهی.

سەلە: ئانەشان، سەبەتەی بان ف سبد طبقی، آبکش ترکه‌ای.

سەلەشیرك: سەبەتەی زل بۆ دەغر و هەوێر ف سبد بزرگ جاظرفی.

سەلەف: ١) دانەلغاو؛ ٢) سوێی پارە؛ ٣) پڕتاوبوونی ئەسپ؛ ٤) فەرز، واو ف ١) دهانهٔ لگام؛ ٢) ربا؛ ٣) پُرتاب بودن اسب؛ ۴) وام.

سەلەفخۆر: سوێ‌خۆر ف رباخوار.

سەلەفکردن: ١) قەرزکردنی بەسوێ؛ ٢) پڕتاوکردنی ئەسپ ف ١) وام گرفتن با تنزیل؛ ٢) پُرتاب کردن اسب.

سەلەگوێن: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەلەم: پێش‌فرۆش ف سلم، پیش فروش.

سەلەندە: باسارە، سوانە، سواندە ف کنارهٔ لب بام.

سەلیتە: ژنی زماندرێژی بێ‌حەیا ف زن بی حیا.

سەلیقە: ئاوەز، فام. (بباگێ بەسەلیقەیە) ف سلیقه.

سەلیلانك: سەلالیك، رەوزەوە ف نگا: سەلالیك.

سەلیم: ١) بێ‌ئازار، هێدی‌و هێمن؛ ٢) ناو، بۆ پیاوان ف ١) آرام بی‌آزار؛ ٢) نام مردانه.

سەلین: بەردی سەر گۆڕبچە ف سنگ سر پوش لحد.

سەم: ١) دەرمانی گیاندار کوژ، ژەهر؛ ٢) سەگی من؛ ٣) من سەگم ف ١) سَم؛ ٢) سگ من؛ ٣) من سگم.

سەما: هەڵپەڕکێ، دیلان، رەقس ف رقص.

سەماخ: وەج، بێ‌نیاز لە خەڵك، رێزلەخۆگر ف دارای عزّت نفس.

سەماس: ١) هێمن، پشولەسەرخۆ؛ ٢) جەوهەری تیغی شیر و خەنجەر ف ١) صبور، آرام؛ ٢) برند.

سەماسی: کۆسەماسی ف کوسه‌ماهی.

سەماك: زۆربەرزو بلند ف مرتفع.

سەماکەر: کەسێ کە رەقس دەکا ف رقّاص.

سەماگە: جێ‌داوەت ف جای رقص.

سەماڵەك: باڵدارێکی زل و زۆر قەڵەوە ف از برندگان بزرگ‌جثه.

سەماڵی: کەوە، عابی ف آسمانگون.

سەمانەك: مەلێکی جنجیرە لە رەشوڵە زلترە زۆرتر هێلانە لە هەرزندا دەکا، هەوێردە ف بلدرچین، وشم.

سەماوار: ئامرازێکی چالێنانە ف سماور.

سەماوەر: سەماوار ف سماور.

سەمبە: ١) مەنگەو، ئامرازی دارکون کردن؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) منه، سنبه، ابزار سوراخ کردن؛ ٢) نام دهی است.

سەمت: لا، ئالی، رۆخ ف سو، طرف، سمت.

سەمتوور: ئامرازێکی مۆسیقایە ف یکی از آلات موسیقی، سنتور.

سەمسیر: تلْپی ترێ ف تفالهٔ انگور.

سەموور: سفوور، سفووری، سقوور، سموورە ف سمور.

سەمە: سەمبە، مەنگەو ف سنبه.

سەمەت: ئارامی، حەوسەلە ف شکیبایی، آرامی.

سەمەد: هۆ، سەبەب ف انگیزه، سبب.

سەمەر: ١) سەرسوڕێن، عەجایب؛ ٢) کۆبانی جارەوێ ف ١) شگفت؛ ٢) بالان.

سەمەرگی: دەردو رەنج و شەکەتی ف مشقّت فراوان.

سەمەرە: ١) سەمەر (شتێکی سەیر و سەمەرەیە)؛ ٢) زان و دەرد؛ ٣) قەڵبۆزی زین؛ ٤) جبازی وشتر؛ ٥) ژێرجلی کانێ ئاخنراوی جگە لە کورتان؛ ٦) سەرگوروشتە ف ١) شگفت؛ ٢) رنج و آزار؛ ٣) زین کوهه؛ ۴) بالان شتر؛ ٥) نوعی بالان الاغ؛ ٦) سرگذشت.

سەمەڵ: گیای خرابی گێرەنەکراوی لێك‌هاڵاو ف علف بهم پیچیدهٔ نکوبیده.

سەمەن: ١) گوڵی یاسەمەن؛ ٢) زەردی کاڵ؛ ٣) رەنگی کەوە ف ١) گل سمن؛ ٢) زرد روشن؛ ٣) خاکستری رنگ.

سەمەندۆك: ساجۆر ف ساجور.

سەمەنگوڵ: شەلێ کە زۆر کەم دەلەنگێ، شیرین شەل ف شلی که اندك می‌لنگد.

سەمەنی: هەڵوای لە شیرەی گەنمەفەریکەو ئارد ف سمنو.

سەمیت: ماکێکی رەش کە لە دەرگای خەڵیفە هەنگە ف ماده‌ای سیاه رنگ که جلو دَر کندوی زنبوران است.

سەمید: سەمیت ف نگا: سەمیت.

سەمیر: سەمسیر ف تفالهٔ انگور فشرده.

سەنا: سانا، ئاسان ف آسان.

سەنامەکی: سنامەکی ف نگا: سنامەکی.

سەناهی: ١) سانایی، ئاسانی؛ ٢) ئاسوودەیی ف ١) آسانی؛ ٢) آسودگی.

سەنتە: ١) نهێنی؛ ٢) بێدەنگ‌بوون ف ١) سرّی؛ ٢) خاموشی.

سەنتەنە: ١) دەبدەبە، شکۆ و جەلال؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) دبدبه و شکوه؛ ٢) نام زنانه.

سەنتی: شەفەزیلە، عیبنت، شەبازللە ف سیلی.

سەندن: ئەسناندن، ساندن ف نگا: ساندن.

سەندنەوە: ساندنەوە، ئەسناندنەوە ف نگا: ساندنەوە.

سەندەڵ: ١) دارێکی بۆن‌خۆشە؛ ٢) کەوشی لە دار، قاپ‌قاپ، نەق‌تەقیلە؛ ٣) گیازەرنك ف ١) چوب صندل؛ ٢) دمپایی چوبی؛ ٣)

گیاهی که از آن رنگ زرد گیرند.

سەندەڵی: کورسی لەسەردانیشتن ف صندلی.

سەنـگ: ١) بەرد؛ ٢) قورسایی، کێش؛ ٣) بریتی لە قەدرو حورمەت: (پیاوێ بەسەنگە) ف ١) سنگ؛ ٢) وزن؛ ٣) کنایه از احترام و منزلت.

سەنگا: ١) بالگە، باڵشت، سەرین؛ ٢) بەردی دژی ژەهر، سەنگزاوەر ف ١) بالش؛ ٢) سنگ پادزهر.

سەنگاتی: قورسایی، گرانایی ف وزن، وزنه.

سەنگـان: ١) تەخمین، بەراورد؛ ٢) تەجـرەبـە کردن، ئەزمـوون ف ١) ارزیابی؛ ٢) تجربه، آزمون.

سەنگاندن: ١) تەخمین کردن؛ ٢) تاقی کردنەوە، ئەزموون، زمین ف ١) ارزیابی کردن؛ ٢) تجربه کردن.

سەنگانن: سەنگاندن ف نگا: سەنگاندن.

سەنگاو: ناوچەیەکی چەندگوندی لە کوردستان بەعسی ویرانی کردن ف ناحیه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سەنگایی: سەنگانی ف سنگینی، وزنه.

سەنگباران: بەردەباران ف سنگباران.

سەنگتراش: بەردتاش، تەفار ف سنگتراش.

سەنگچن: دیواری وشکەبەرد، نیشکەکەلەك؛ ٢) دەوری بیر لەناوەوە بە بەرد هەڵچنین ف ١) دیوار سنگ‌چین؛ ٢) دیوارهٔ چاه آب را سنگچین کردن.

سەنگـزاوەر: ١) بەردی دژی ژەهـر. بەردێکە لا *بان وایە بێت بێ مارو دوپشك بێنەوە نادا* ف سنگ پادزهر.

سەنگتەراش: سەنگتراش، بەردتاش ف سنگتراش.

سەنـگ کێش: شەلتەی بەردکێشان ف ناوهٔ چوبی بر پشت باربر که سنگ بدان کشند.

سەنگ لێ‌نان: بریتی لە حورمەت گرتن ف کنایه از ارج نهادن.

سەنگ لێ‌نیان: سەنگ لێ نان ف کنایه از ارج نهادن.

سەنگۆ: گوێلپار، پاتیر، پارین ف گوساله یکساله.

سەنگۆبەرد: لە ژێر شتی گران داپۆشران ف زیر پوشش سنگین بودن.

سەنگۆ بەردنان: ژێر شتی گران دانان؛ (ماسیەکەم **سەنگۆبەرد ناوە**) ف زیر پوشش سنگین گذاردن.

سەنگۆرە: گوێلکی زۆر گۆشتنی غلۆر ف گوساله چاق مغرور.

سەنگۆرەنگ: ڕێزوقەدر؛ (کاورابەکی وەسەنگ‌ورەنگە) ف ارج و ارزش.

سەنگۆسوك: سەنگاندن ف نگا: سەنگاندن.

سەنـگـوڵ: ١) تەژەی دزێو؛ ٢) سەگی نێری زل، قەپـــەگوڵ ف ١) قوی‌هیکل بدقواره؛ ٢) نره سگ قوی‌جثه.

سەنگەر: جەبەر، خەڵ، مەتەریز ف سنگر.

سەنگەربەندی: جەبەرکوڵین ف سنگر بندی.

سەنگەسار: سەنگباران، بەردەباران ف سنگسار.

سەنگەك: نانێ کە لەسەر چەو بیرژێ ف نان سنگك

سەنگەلا: ناسەنگ، باری خوار ف بار کج.

سەنگەلاَ: ١) سەنگەلا؛ ٢) ڕاژان بەحەواوە ف ١) بار کج؛ ٢) نوسان.

سەنگەڵ قوێ: خۆتێ هەڵقوتین، لاپرەسەن ف فضول.

سەنگەڵی: سەندەڵی ف صندلی.

سەنگوبەرد: سەنگوبەرد ف نگا: سەنگوبەرد.

سەنگی: ١) لەبەرد چێکری؛ ٢) هێژا، بەنرخ ف ١) از سنگ ساخته؛ ٢) بهادار.

سەنگیا: بالگە، باڵشت ف بالش.

سەنگی‌سەما: جۆرێ دبلان ف نوعی رقص گروهی.

سەنگی محەك: بەردی زێڕئەزموون ف سنگ محك.

سەنگین: ١) بەکێش، قورس؛ ٢) مرۆی بەشەرم و ناوەز ف ١) سنگین؛ ٢) باوقار.

سەنگین‌وگران: مرۆی لەسەرخۆی بە حورمەت ف آدم باوقار.

سەنگینی: ١) قورسایی، گرانی، دژی سوکی؛ ٢) شەرم و ئابڕومەندی ف ١) سنگینی؛ ٢) وقار.

سەنم: پیس‌وگلاو ف نجس.

سەنماندن: گلاوکردن ف نجس کردن.

سەنمین: گلاوبوون ف نجس شدن.

سەنن: ساندن، ئەسساندن ف نگا: ساندن.

سهنه: تارمایی، ڕەشایی نەناسراو لەدور ف شبح.

سەنەت: قەباڵە، نووسراو دەربارەی مڵکەوە ف سند.

سەنەد: سەنەت ف سند.

سەنەدۆك: سەمەندۆك، ساجوور ف ساجور.

سەنەڵ: سەندەڵ، قاپ‌قاپ ف دمپایی چوبین.

سەنەڵی: سەندەڵی ف صندلی.

سەنیار: شت‌سێن لە بازاڕ، کڕیار ف خریدار.

سەنێر: سێر، شیاکە، سەربن ف سرگین.

سەنیر: بالگە، باڵشت ف بالش.

سەنیرپێژ: تەباڵەپێژ، ژنێ کە تەباڵە دروست ئەکا ف زنی که تاپاله می‌سازد.

سەنێرگا: سەرانگوێلك ف سرگینگاه، شوله.

سەنێروانگ: سەنێرگا ف سرگینگاه.

سەنیرە: دارێکە لە کاتی وێستاندنی عەرابەدا بەر عەرابە دەدرێ تا کەڵ وەحەسێ ف ستونی که به‌منظور استراحت حیوان گاری‌کش زیر گاری می‌گذارند.

سەنیری‌مار: کرمێکی بەڵەکەو هێدی هێدی دەخزێ ف نوعی کرم.

سەنیك: پارچەیەکی گروفەری بەنەخش و دەرەجەیە وەك ڕوکاری سەعات و قیبلەنوما ف صفحهٔ منقش و مذهب شده.

سەنین: ساندن ف نگا: ساندن.

سەوا: ١) تاڵش وێرش، تاڵوێر، مامڵە؛ ٢) سبەی؛ ٣) بەرەبەیان؛ ٤) جیا؛ ٥) وەك یەك، بەرانبەر؛ ٦) بۆخـاتری، لەبەر، سەبا ف ١) معامله؛ ٢) فردا؛ ٣) بامداد؛ ٤) جدا، سوا؛ ٥) مساوی، برابر؛ ٦) برای، بخاطر.

سەواد: زانینی خوێندن و نووسین ف سواد.

سەوادار: خوێندەوار[ف] باسواد.
سەوادە: سەڵتەزەلام[ف] پیادهٔ تنها.
سەوال: بانالّ، نازالّ، گاوگۆل و مەڕو مالاّت[ف] دام اهلی.
سەواڵ: سەوال[ف] دام اهلی.
سەواڵە: سواڵە[ف] نگا: سواله.
سەوای: سۆزی، بەبانی[ف] فردا.
سەوجە: گوندێکە لەلای شنۆ[ف] نام دهی است.
سەوچ: شیان، ژیهاتن[ف] لیاقت.
سەوجیان: شاوی، ژیهاتوویی[ف] شایستگی.
سەوخان: خافڵان، گوێنەدان بە ئەرك[ف] رها کردن وظیفه، غفلت.
سەودا: ١) ناڵوویر، داوسەند؛ ٢) خولیا، نیشیا بە خەیاڵ؛ ٣) بیرۆی نەرێ، تەرەبیرۆ؛ ٤) نەڤین، دڵداری[ف] ١) معامله، دادوستد؛ ٢) هوس؛ ٣) اکزما؛ ۴) عشق.
سەودادار: نەخۆشی تەڕەبیرۆ[ف] بیمار اکزما.
سەوداسەر: ١) دینی نەڤین؛ ٢) خەیاڵاوی و گێژوویژ[ف] ١) والهٔ عشق؛ ٢) بردغدغه.
سەوداگەر: بازرگان[ف] تاجر.
سەودایی: ١) نەخۆشی سەودا؛ ٢) نەڤیندار، بەندەوار[ف] ١) بیمار اکزما؛ ٢) عاشق واله.
سەور: ١) سەبر، پشوو لەسەرخۆیی؛ ٢) بەنەرمی: (**سەور** قسەبکە)؛ ٣) سنیر، شیاکە؛ ۴) ساو، سامان: (نەی سەوریێی نەی غەوریێی / لەیلێ و مەجرووم پێك گەیێنی) «بەیتی لەیلێ و مەجرون»[ف] ١) شکیب؛ ٢) بواش، نارام؛ ٣) سرگین؛ ۴) آسمان صاف.
سەورگە: سەرانوێلك[ف] سرگینگاه.
سەورو: ١) سنیر، ریخ، شیاکە؛ ٢) زیل و زاڵ[ف] ١) سرگین؛ ٢) آشغال.
سهوری: سمۆرە[ف] سمور.
سەوز: سەبز[ف] سبز.
سەوزاو: نەخۆشیەکی چاوە[ف] یکی از بیماریهای چشم.
سەوزایی: ١) رەنگی سەوز؛ ٢) گیاسەوزی دەشت‌ودەر[ف] ١) سبزرنگی؛ ٢) سبزهٔ در و دشت.
سەوزبون: ١) ڕوانی ڕوەك؛ ٢) بریتی لە لەنەکاو بەیدابون؛ ٣) بریتی لە بەهرەدانی کار[ف] ١) رستن نباتات؛ ٢) کنایه از یکهو پیدا شدن؛ ٣) بهره دادن کار.
سەوزخر: پێش‌فروش کڕ، کەسێ کە بارە بە سەلەم دەدا[ف] کسی محصول را پیش‌خرید می‌کند، سلف خر.
سەوزفرۆش: کەسێ کە بارەی سەلەم وەردەگرێ[ف] سلم‌فروش، کسی که محصول را پیش‌فروش کند.
سەوزکردن: ١) ڕواندن، چاندن و شین بون؛ ٢) بریتی لە پێك‌هێنانی کار[ف] ١) روبانیدن؛ ٢) کنایه از انجام دادن کار.
سەوزە: ١) شینایی دەشت‌و دەر؛ ٢) زەری، سپی نامال زەرد؛ ٣) جۆری مێوژ[ف] ١) سبزه؛ ٢) آدم سبزینه رنگ؛ ٣) نوعی کشمش.
سەوزەپۆش: کێوێکە لە ناوچەی شاروێران[ف] نام کوهی است.

سەوزەزار: شوێنی پڕلە گیاشین: (شەوە لەم **سەوزەزارە** لەو دەم‌ناوە / مەکۆی خەم لاچوە دەمکوڵ چماوە) «هەژار»[ف] سبزه‌زار.
سەوزەکۆ: کاسەلەشینکە، مەلێکە هەموگیان کەسك[ف] پرندهٔ سبزه قبا.
سەوزەلان: سەوزەزار[ف] سبزه‌زار.
سەوزەلانی: سەوزەزار[ف] سبزه‌زار.
سەوزەڵە: جوانی سەوزەرەنگی نازە بێ‌گەیشتو[ف] زیبای نوجوان سبزه.
سەوزەڵێ: وشەی دواندنی سەوزەڵە[ف] کلمهٔ خطاب به زیبای سبزه‌رنگ.
سەوزەوات: ئەو گیایانەی دەخورێن بە کاڵی[ف] سبزیجات.
سەوزی: ١) گیای دەستچێن بۆ خواردن؛ ٢) رەنگی کەسك؛ ٣) ناوی گوندێکە لە موکوربان[ف] ١) سبزی خوردن؛ ٢) سبز رنگ؛ ٣) نام روستایی.
سەوقات: دیاری[ف] ارمغان.
سەوقاتی: ١) شتێ کە بە دیاری ناردراوە؛ ٢) تربان، فەرناڵەی میوە[ف] ١) کادو، ارمغان، رەآورد؛ ٢) سبد میوه‌چینی.
سەوك: سنۆرك، کولێرە، نانی ئەستوری گرۆڤەر[ف] گردهٔ نان.
سەوکامریا: سنۆرکی بەخشینەوە بە خێری مردو[ف] نانی که به یادبود مرده بخشند.
سەوگر: بولبڵەی بەیان، کازبوەی بەیانی[ف] کلهٔ سحر.
سەوگور: سەوگر[ف] کلهٔ سحر.
سەوڵ: ١) گوڵی بۆپەکەڵەشێرە؛ ٢) داری سەرو، سەلو؛ ٣) سەڵب[ف] ١) گل تاج خروس؛ ٢) درخت سرو؛ ٣) باروی قابقرانی.
سەوڵك: ئەسنیوڵك[ف] آهنی که بر تنور دراز کنند.
سەولە: ئەسنورکێ لە درشنەی نارد کە خۆراکی سەگە[ف] نواله از نخاله برای غذای سگ.
سەوە: ١) سەبەت، سەبەتە؛ ٢) گۆزە، جێ‌ناوی لە سواڵەت[ف] ١) سبد؛ ٢) سبو.
سەوەتە: سەبەت، سەبەتە، سەوە[ف] سبد.
سەوەڕێخ: سەبەتەی سنیرگوێزانەوە[ف] کلج، سبد پهن کشی.
سەوێك: ١) ئەسنورکی بەڕۆن؛ ٢) گۆزەی مل باریك، جەڕە[ف] ١) گرده نان روغنی؛ ٢) سبوی گردن باریك.
سەوێل: ١) سەبیلەی توتن‌کێشان؛ ٢) گۆزەی مل‌باریك، جەڕە؛ ٣) ناوی خێری[ف] ١) چپق؛ ٢) سبوی گردن‌باریك؛ ٣) آب خبریه.
سەوێڵ: سەواڵ[ف] نگا: سەواڵ.
سەوێلك: گۆزەی مل‌باریك، جەڕە[ف] کوزهٔ با گردن بلند و باریك.
سەوبلە: سەبیلە[ف] چپق.
سەوین: سەلەشیرك[ف] سبد جای ظرف.
سەه: سەح، ئاگاداری[ف] آگاهی.
سەهان: سنێر، سەربن، ریخ[ف] سرگین.
سەهگور: سەوگر[ف] کلهٔ سحر.
سەهەندە: ١) بزۆز و بێ‌نارام؛ ٢) ناژاوەچی؛ ٣) زرنگ؛ ۴) گوێ نەبیس، سەرسەخت[ف] ١) ناآرام؛ ٢) مفتن؛ ٣) زرنگ؛ ۴) حودرأی،

سرسخت.

سەهنگە: سەهندە ف نگا: سەهندە.

سەهو: هەڵە، لەبیرچوون ف اشتباه، سهو.

سەهوڵ: ناوی لەسەرمان ڕەق هەڵاتوو، یەخ، سۆڵ، سۆڵە ف یخ.

سەهوڵان: ١) قوڵکەناوێ کە سەهوڵ دەبەستێ؛ ٢) ناوی گوندێکە لە موکوریان ف ١) بخچال طبیعی؛ ٢) نام روستایی.

سەهوڵاو: ناوی تێکەڵ بە سەهوڵ ف آب یخ.

سەهوڵ بەنان: بەستەڵەك ف بخبندان.

سەهوڵ بەندان: بەستەڵەك ف بخبندان.

سەهـوڵخـانـە: جێگەیەك کە سەهوڵی تێدا هەڵدەگرن بۆ هاوین ف بخچال مصنوعی.

سەهوڵدان: سەهوڵان ف بخچال.

سەهویر: تارمایی، ڕەشکەو پێشکە ف شَبَح.

سەهەن: ١) سێبەری خەستی دار؛ ٢) سەحەنی نان‌خواردن ف ١) سایهٔ بُر درخت؛ ٢) طبقچه.

سەهەند: ١) سای خەستی دار؛ ٢) بڕێتی لە زۆر ساردو سەرما؛ ٣) ناوی زۆزانێکە ف ١) سایهٔ بُر درخت؛ ٢) کنایه از سرمای شدید؛ ٣) نام ییلاقی.

سەهەنگ: سای خەستی دار ف سایهٔ غلیظ درخت.

سەهەنە: ١) سەهەنگ؛ ٢) سەهـنـدە ف ١) سایهٔ غلیـظ؛ ٢) نگا: سەهندە.

سەی: ١) سەگ؛ ٢) ڕاو ف ١) سگ؛ ٢) شکار.

سەیاح: دنیاگەڕ ف جهانگرد.

سەیاحــەت: ١) گەڕان بۆ کەیفو دڵخـۆشی؛ ٢) دنیاگەڕی ف ١) سیاحت، گردش تفریحی؛ ٢) جهانگردی.

سەیارە: دەستەی پێشەنگی لەشکر ف دستهٔ پیشاهنگ لشکر.

سەیاف: سەگاف ف سگلاب.

سەی پسانك: تونکە سەگ ف نولەسگ.

سەید: لە نوەرەی پێغەمبەر ف سیّد.

سەیدا: فێرکار، دەرزبێژ، مامۆستا ف مدرّس، آموزگار.

سەیداوا: ناوی چەند گوندە ف نام چند روستا.

سەید جێژنێ: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەیدحـەسـەن: گونـدێکـە لە کوردسـتـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەیدك: گیایەکە بەرێکی وەك نۆك دەگرێ و بەشینی دەخورێ ف گیاهی است باثمر نخود مانند و خوردنی.

سەیدمـراد: ناوی گوندێکی کوردستان بۆ بەعسی وێرانبان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەیدمەحمود: ناوی گوندێکی کوردستان بۆ بەعسی وێرانبان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەیدۆکە: ١) سەیدك؛ ٢) ناوی گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانبان کرد ف ١) نگـا: سـەیدك؛ ٢) نام روستایی در کردستان خراب شده توسط بعثیان.

سەیدۆکە: سەیدك ف نگا: سەیدك.

سەیدە: ڕاو ف شکار.

سەیدەمین: ناوی گوندێکی کوردستان بۆ بەعسی وێرانبان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەیدەوان: ڕاوچی ف شکارچی.

سەیر: ١) سەمەرە، عەجایب؛ ٢) گەڕان لە دەشت و دەر؛ ٣) تماشا ف ١) عجیب؛ ٢) گشت و گذار؛ ٣) تماشا.

سەیرا: گوڵێکە بنتی بەڵکی سوورەو ناوەوەی سەوزو ڕەشە ف گلی است.

سەیرارا: گوڵێکە، سەیرا ف گلی است.

سەیران: سەیاحەت ف سیاحت.

سەیرانکەر: کەسێ کە دەچێتە سەیاحەت ف سیّاح.

سەیرانگا: جێگەی سەیران لێ کردن ف تماشاگە، گردشگاه.

سەیرکەر: تواشاچی ف تماشاچی.

سەیرە: مەلێکی پچوکە ف پرنده‌ای است.

سەیزان: ژوورەی ژێر زەمین ف اطاق زیر زمینی.

سەیزادە: ژنی سەید ف زن سیّده.

سەیس: کوڕ، بەچکەبزنی نێری دوساڵە ف بزغالهٔ نر دوساله.

سەیفان: ١) ڕاوکەر، نچیرفان؛ ٢) کەپر، چەتر، سابات ف ١) شکارچی؛ ٢) سایەبان.

سەین و بەین: کەبن و بەبن ف نبانی.

سەیوان: ١) سابات؛ ٢) خەرمانەی مانگ ف ١) سایەبان؛ ٢) هاله.

سەیە: سەگە ف نگا: سەگە.

سی: ١) جەرگی سی، ئەندامی هەناسەدان لەلەشدا؛ ٢) نەخۆشی دەردە باریکە؛ ٣) باڵدارێکی سی کبوی، فولبنگ؛ ٤) بیست و دە؛ ٥) سەبا، سەوا، لەبـەر؛ ٦) ڕەش، سیا ف ١) ریه؛ ٢) بیمـاری سلّ؛ ٣) غاز وحشی؛ ٤) عدد سی؛ ٥) از برای، بخاطر؛ ٦) سیاه.

سێ: ١) سا، سێبەر؛ ٢) یەك دە گەڵ دو ف ١) سایە؛ ٢) عدد سە.

سیا: ڕەش، بەرانبەری سی ف سیاه.

سیابو: گیایەکە دەکرێتە ناو ژاژی ف گیاهی کە با شیراز آمیزند.

سیابەند: ناوە بۆپیاوان ف نامی مردانە.

سیاتاڵە: ١) ڕەشتاڵە؛ ٢) بەدبەخت ف ١) سیەچردە؛ ٢) سیەبخت.

سیاتومە: ڕەشتاڵە ف سبەچردە.

سیاتووە: ڕەشتاڵە ف سبەچردە.

سیاچادر: ڕەشماڵ ف سیاەچادر.

سیاچارە: بەخت ڕەش ف سیەبخت.

سیاچەردە: ڕەشتاڵە ف سیەچردە.

سیاچەمانە: گۆرانیەکی بەناوبانگی هەورامانە ف آهنگی منهور.

سیاحەت: سەیاحەت، سەیران ف سیاحت.

سیار: ١) ناربکار؛ ٢) سوار؛ ٣) شاگرد، بەردەستی بینەساز؛ ٤) نەخۆش بە دەردی سی؛ ٥) بڵندتر، سوار ف ١) یار و یاور؛ ٢) سوار؛ ٣) شاگرد؛

٤) بیمار مسلول؛ ٥) بلندتر، مشرف.

سیارۆ: بەخت ڕەش ف سەرەوز.

سیارە: ١) سوارە، دەستەی سواران؛ ٢) بەسواری؛ ٣) جۆرێ گەنم؛ ٤) زیادەی سەری چوارچێوە کە دەچێتە ناو دیوار؛ ٥) ناوی گوندێکە ف ١) دستهٔ سوار؛ ٢) سواره؛ ٣) نوعی گندم؛ ٤) زیادی چهارچوب که در دیوار فرو می‌رود؛ ٥) نام دهی.

سیازاخ: ١) جۆرێ زاخی ڕەشە؛ ٢) گیابەکە کەم‌نەمەن ف ١) زاج سیاه؛ ٢) گیاهی است.

سیازدەمین: دوای دوانزەهەم ف سیزدهم.

سیازدەمین: دوای دوانزەهەم ف سیزدهم.

سیازدەهەمین: سیازدەمین ف سیزدهم.

سیازوخاڵ: برینی لە ڕەشی زۆر ڕەش ف کنایه از بسیار سیاه.

سیازەندۆق: مرۆی زۆر لاوازی ڕەش هەڵگەڕاو ف لاغرمردنی سیه‌فام.

سیاساڵ: وشکەساڵ، ساڵی بێ‌باران: (لە چاوا نم نەما بۆ گریە نۆرەی سەجدە بەردەربە / **سیاساڵم** نەبارە نوێژی نیسنیسقا نەکەم چبکەم؟) «مەحوی» ف خشکسال.

سیاماڵ: ڕەشماڵ ف سیاه‌چادر.

سیامەرو: گوندێکی کوردستانی ویرانەی دەستی بەعسی‌یە ف روستایی ویران شده توسط بعثیان.

سیامەند: ناوی پیاوانە: (بەیتی خەجێ و**سیامەند**ت بیستوە؟) ف نامی مردانە.

سیامەنسور: گوندێکی کوردستان بو بەعسی کاولیان کرد ف از روستاهای خراب شدهٔ دست بعثیان.

سیان: ١) دوکەڵی لەدیوارو دەفر نیشتو، قورم، دوده؛ ٢) ژمارە سێ ف ١) دوده؛ ٢) عدد سه.

سیانزە: سیازدە ف سیزده.

سیانزەمین: سیازدەمین ف سیزدهم.

سیانزەهەم: سیانزەمین ف سیزدهم.

سیانزەهەمین: سیانزەمین ف سیزدهم.

سیانکە: قوزو لبنە ف گل ولای.

سیانە: سێ پێکەوە: (ئەم بزنە **سیانە**ی دبوە) ف سه‌تایی، سه‌قلو.

سیانهۆ: گیابەکە ف گیاهی است.

سیاو: سیا، ڕەش ف سیاه.

سیاوا: ڕەشەبا ف باد غربی.

سیاوپوژە: گیابەکە لەئاودا دەڕوێ ف گیاهی است آبزی.

سیاوسەدە: گوڵی سمڵ ف سنبل.

سیاوڵە: ڕەشکە، نومێکی ڕەشە بەنانی‌دا دەکەن ف سیاه‌دانه.

سیاون: ١) ڕەشانگ، بزنەمو؛ ٢) گۆشتی بزنەمو؛ ٣) چەورێ کە بەناودەمەوە بنوسێ ف ١) بز مو بین؛ ٢) گوشت بز مو بین؛ ٣) چربی که به‌کام چسبد.

سیاونە: سیاون ف نگا: سیاون.

سیاوە: ڕەش ف سیاه.

سیاهە: نوسینی حیساب و ناو لە فافەز، لیستە ف لیست، سیاهه.

سیاهی: سیاهە ف لیست، سیاهه.

سیایی: سیاهە ف لیست، سیاهه.

سێبارە: سێ جار یانەکردنەوە ف تکرار برای سومین بار.

سێبارەیات: سێبارە ف نگا: سێبارە.

سێباز: گەمەیەکە یازی گەورەی تیا نەدەن ف ورزش پرش.

سێبازد: سێباز ف ورزش پرش.

سێبزەمینی: پەتاتە، بارەڵماسی ف سیب‌زمینی.

سێبست: ١) سێ پایەی ئاگردان؛ ٢) برینی لە مرۆی کورتەباڵا ف ١) سه‌پایهٔ اجاق؛ ٢) کنایه از کوتاه قد.

سێبسکۆک: گێلاخە، گیابەکە دەگەڵ شێو دەکرێ ف گیاهی است با آش می‌پزند.

سێبسکە: سێبسکۆک ف نگا: سێبسکۆک.

سێبن‌هەرد: سێوەبن عەرزیلە ف سیب‌زمینی ترشی.

سێبەر: ١) سایە، سا؛ ٢) برینی لە سێ تەڵاقەی ژن ف ١) سایه؛ ٢) کنایه از سه طلاق.

سێبەردە: برینی لە سێ‌تەڵاقە ف کنایه از سه طلاق.

سێبەرك: سێبەردە ف نگا: سێبەردە.

سێبەرۆ: نۆبەتێ کە سێ‌ڕۆژە بە ف تب نو به سه‌در میان.

سێ‌بەسێ: هەرسێك پێکەوە ف هرسه با هم.

سێ‌بەگایە: گای ...ە بۆ تۆرەپێ کردن لە کێڵانی زەوی‌دا ف گاو یدکی برای شخم.

سێ‌بەلەك: گیابەکە تاژەڵ زۆر حەزی لێ‌دەکا، سێ‌وەرە ف نوعی علوفه.

سێ‌بەند: گای شەش‌ساڵە ف گاو شش ساله.

سێ‌بەندە: نێوان جوچکەی سمت و کەمبەر ف میان باسن و مهرهٔ فقرات.

سێ‌بەندی: بێ‌حەیاو شەرم ف بی‌شرم وآبرو.

سێ‌بەنگی: ڕەشی دڵپەسندو جوان بۆ چاوو برۆی دەڵێن ف مشکی دلربا که برای چشم و ابرو گویند.

سێ‌بەنە: سێ‌ئەوەندە، سێ‌قات ف سه‌برابر.

سیپ: ١) دەستەندو؛ ٢) نابشتی زۆر؛ ٣) تامان لە چەم بۆ ماسی گرتن؛ ٤) ڕەبەت، سیپە ف ١) دستگیرهٔ خیش؛ ٢) نیر وی زیاد؛ ٣) دیوار از نرکه در رود برای صید ماهی؛ ٤) کمینگاه شکارچی.

سێپ: ١) دەستەندو؛ ٢) کونی سێرەی تفەنگ ف ١) دستگیرهٔ خیش؛ ٢) سوراخ مگسك تفنگ.

سێپا: ١) سێ‌بست، سێ‌پایەی ئاگردان؛ ٢) جۆرێ هەڵپەرکێ؛ ٣) سێ‌پایەی مەشکە ف ١) سه‌پایهٔ اجاق؛ ٢) نوعی رقص گروهی؛ ٣) سه‌پایهٔ مشك.

سیپارە: پازێ لە سی‌پازی قورعان بە نوسراوی ف یك جزء از سی جزء قرآن.

سیپاڵ: ١) جلك، بەرگ و کەڵو پەلی مرۆ؛ ٢) کۆتەپەرۆ، پەرۆی دزاو؛ ٣)

بەڕەی ساکارو کەم‌بەر ف ۱) لباس؛ ۲) پارچهٔ کهنه، کهنه‌پاره؛ ۳) گلیم ساده و کم عرض.

سیپاڵ بەڕۆن: هەویری دەناورۆن و دۆشاودا سوورەوەکراو ف خمیر در شیره و روغن سرخ شده، چنگاله.

سیپاڵ بەکۆڵ: بریتی لە دۆڵمەی پەلکەمێو ف کنایه از دلمهٔ برگ مو.

سێپاڵو: تاشراوی سێ‌سوچ ف سه‌پهلو.

سیپان: ۱) بلندایی باگێرەوە؛ ۲) ناوی دوچیایە لە کوردستان؛ ۳) کێوی پڕ لە بەفر لە هەمو دەماندا؛ ۴) ڕنی کلێلە، شاپە ف ۱) بلندی مانع باد؛ ۲) نام دو کوه در کردستان؛ ۳) کوهی که در همهٔ ایام برف داشته باشد؛ ۴) نگا: رنی.

سێپایە: سێپای ئاگردان ف سه‌پایهٔ اجاق.

سێ پریسك: پەرەسێلکە ف پرستو.

سێپك: ۱) سێ‌پای مەشکە؛ ۲) سێ‌بابەی ئاگردان ف ۱) سه‌پایهٔ مشك؛ ۲) سه‌پایهٔ اجاق.

سیبکان: هۆزێکی کوردە ف عشیرتی است کردزبان.

سێپل: رجەی بەکۆمەڵی کورکورو کەو ف دستهٔ انبوه با قرقره و کبك.

سیمۆ: پۆپەڕەشە ف طاعون مرغ.

سیپە: ۱) زەبەتە، بۆسەی ڕاوکەر؛ ۲) سێرەی تفەنگ ف ۱) کمین شکارچی؛ ۲) مگسك تفنگ.

سێپەرە: گیایەکە سێ بەرگ لەوەڕێکی زۆر خۆشە ف گیاهی است.

سێپەك: سێپایەی مەشکە ف سه‌پایهٔ مشك.

سیپە کوڕ: جۆرێ تفەنگ کە سێرەی‌پشت چەماوەیە ف نوعی تفنگ.

سیپەل: پێل، شەپۆل ف موج.

سیپەلاك: جەرگی سپی، سی ف ریه، شش.

سێپەلاك: سپەلاك ف ریه، شش.

سیپەلك: سێپەلاك ف ریه، شش.

سیپەلوك: زاروی نێوان حەوت تا نۆسالانە ف کودك هفت تا نه ساله.

سێ‌پێ: ۱) جۆرێ رەقس؛ ۲) سێپا ف ۱) نوعی رقص؛ ۲) سه‌پایه.

سێ‌پێ‌یی: جۆرێ رەقس، سێ‌پێ ف نوعی رقص گروهی.

سیت: ۱) تەپکە؛ ۲) بریتی لە شەرمی ژن؛ ۳) لەقەمە بۆ ژنان ف ۱) نوعی دام برای شکار پرنده؛ ۲) کنایه از شرمگاه زن؛ ۳) لقبی برای زنان.

سێتا: گشتەکی سێ‌باد، سێ داوی پێکەوە بادراو ف ریسمان سه باد.

سێتاف: ۱) سایەی مرۆ لەبەر خۆر؛ ۲) تارمایی ف ۱) سایهٔ انسان در آفتاب؛ ۲) شبح.

سیتافك: ۱) سێتاف؛ ۲) تافگە ف ۱) سایهٔ انسان در آفتاب؛ ۲) آبشار.

سیت‌بلۆق: ژنی نیشنبالەگان، حەشەری ف زن شهوانی.

سیتك: بەردەلان و تەمتمان ف سنگلاخ سخت.

سیتکەزەلام: باپشکێو، جینجکە سلاو ف گل‌مژه.

سیتکەسلاو: سیتکەزەلام ف گل‌مژه.

سیتکەسلاوە: سیتکەزەلام ف گل‌مژه.

سیتکەسەلام: سیتکەزەلام ف گل‌مژه.

سیتل: ۱) مەنجەل، بەروش؛ ۲) سەتل ف ۱) دیگ مسی؛ ۲) سطل.

سیتلی‌سماق: پیازی سماق لێدراو ف پیاز سماق‌زده.

سیتە: تەپکە ف دامی که بر تخته کوبند.

سێتە: ۱) چیا، کێو؛ ۲) پوو؛ ۳) سێبا ف ۱) کوه؛ ۲) پود؛ ۳) رسن سه‌باد.

سێتەپان: گوندێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران کردستان توسط بعثیان.

سیتەك: ۱) بەردەلان؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) سنگلاخ؛ ۲) نام دهی.

سێ‌تەنگە: بریتی لە ورگەزل ف کنایه از شکم گنده.

سێ‌جرتە: سێ‌جرتەکی ف نگا: سێ‌جرتەکی.

سێ‌جرتەکی: سەماکردنی بەرهەڵداو نوند خۆحەوادان ف رقص بی‌قانون و شدید.

سێ‌جرتی: سێ‌جرتەکی ف نگا: سێ‌جرتەکی.

سیجگە: جۆرێ قاپێن، جگێن ف نوعی بازی با شنالنگ.

سیچقە: پەنەمانی بن موی لەش لەسەرمان ف برآمدگی ریشهٔ مو از سرما.

سیچقە دەرکردن: موی لەش لەسەرمان ڕاست بوونەوە ف موی بر تن سیخ شدن از سرما.

سیچك: جۆرێ بەری دارمازو ف بزغند، نوعی ثمر مازوج.

سیچکە: ۱) سیچك؛ ۲) خونچەی نازەی دار، پوخ ف ۱) نگا: سیچك؛ ۲) اولین غنچهٔ درخت.

سیچکەسلاو: باپشکێو ف گل‌مژه.

سیچکەسلاوە: باپشکێو ف گل‌مژه.

سێچوار: دوازدەڕۆژی سەرەبەهار ف دوازده روز اول بهار.

سێ‌چوکل: پەیکوڵ، دڕکێکە سێ‌سوچ ف خارسه‌کوهه.

سێ‌چوکڵە: ۱) سێ سوچ، سێ‌گۆشە؛ ۲) سێ‌دانە: (پینی سین سێ‌چوکڵەیە) ف ۱) سه‌گوش، مثلث؛ ۲) سه‌دندانه.

سی‌چە: بۆچی، لەبەرچی ف چرا.

سیچەسلاوە: باپشکێو ف گل‌مژه.

سیچی: گوندێکی ویرانی کوردستان بەدەستی بەعس ف از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێ‌حاچە: ۱) سێ‌قلبقانە؛ ۲) لە سێ لاوە تاشراو ف ۱) سه‌شاخه؛ ۲) سه‌پهلو.

سیحر: جادوو ف سحر.

سیحرباز: جادووگەر ف ساحر، جادوگر.

سیخ: ۱) زەرگ؛ ۲) ڕاستە، نەخوار؛ ۳) خوێز، خوسار، زوقم ف ۱) سیخ درویشان؛ ۲) راست ایستاده؛ ۳) یخ، سرماریزه.

سیخاخن: بە زەبری شیش پڕکران، نوند ئاخندران ف بافشار آگندن.

سیخار: زوقم، خوسار، خوێز، ئاڵشت، خوس ف سرمازده، یخ.

سیخاندن: بەزۆر تێ‌ڕاکردن ف فرو کردن.

سیخ بەر: جوچکەمەلی تازە پەرزەرکردو ف جوجهٔ تازه پردرآورده.

سیخ چوڵە: جۆرێ ژیشکی زەلام ف سیخول، خارپشت درشت.

سیخ‌دان: دنەدان، هانەدان ف تحریك.

سیخْك: نوُلی سەردادراو بۆ چەقاندن، قەڵەمە ف قلمە.

سبخن: لاوازِ لەجەر، داڵگۆشنی بێهێز ف لاغر مردنی.

سیخناخ: سبخاخن ف نگا: سبخاخن.

سیخنە: لاوازی کورتەباڵای پوُنەکە ف لاغرمردنی.

سیخورْ: ۱) سبخ‌چوُلە؛ ۲) بەڵخورْ؛ ۲) جاسوُس ف ۱) سیخول؛ ۲) کاه بلعیده شدهٔ هضم نشده؛ ۳) جاسوس.

سیخورمە: ۱) بە مشت لێدان؛ ۲) دنەوهانەدان؛ ۳) دار تێ ژەنین ف ۱) با مشت زدن؛ ۲) نشجیع؛ ۳) جوب فروکردن.

سێداره: داری مرۆێ خنکاندن، فەنارە ف دار اعدام.

سێدانــــە: ۱) سێ جەم لەوەزی ناژەڵ؛ ۲) بەیکول ف ۱) سەوعـدە خوراك دام؛ ۲) خار سەکوهە.

سێددان: پەیکوڵ ف سەکوهە، خار.

سیدە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثبان.

سێدەری: ژوُری سێ پەنجەرە ف اناق سە پنجره.

سبدەکان: گوندێکی کورستان بو بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثبان.

سێدەندك: شەنەی سێ‌حاچە ف افشون سەشاخە.

سیر: گیایەکی بوُن گرانی دەرمانە ف سیر گیاه مشهور.

سێر: تێر، مرْ ف سیر، مقابل گرسنە.

سیراج: خواردنێکە لە دۆی کوڵاو دەس دەکەوێ، شیرێژ، شیراز، ژاژی ف کنخ، شیراز آنجه از دوغ جوشانده بدست آید.

سیرنەنجن: برێنی لە وردورد کراو ف ریز ریز شدە.

سیرپڤك: سبرە کێویلە ف سیرکوهی.

سیرت: ۱) درك؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ۱) خار؛ ۲) منطقەای در کردستان.

سیرتێدان: بزاوتن، هەڵخڕاندن ف نحر بك کردن.

سیرجە: نەخوشیەکی بەکسمە بێ دەمرێ ف از بیماریهای مُهلك دام.

سیردان: سیر تێدان ف نحر بك کردن.

سیردم: سیرمۆك، گیایەکە ژەگەڵ پەنیر دەخرێ ف گیاهی است.

سیرْك: سبرە کێویلە ف سیر کوهی.

سێرك: سێ‌رۆژوُی بەزیدبەکان ف سەروز روزهٔ یزیدیان.

سیرکامارا: گیایەکی بوُن ناخۆشە ف گیاهی است بدبو.

سیرکۆ: دینگی چەڵتوُك کوتان ف دنگ شالی کوبی.

سیرم: باریکەیەك لە جەرم ف نوار چرمی.

سیرموْك: سیرەکێویلە ف سیر کوهی.

سیرموکە: سیرموك ف سیر کوهی.

سیرمە: سیرم ف نوار چرمی.

سیرمەخۆر: دزی خویرْیلە ف دلەدزد.

سێرمەکی: سێ جرنەکی ف نگا: سێ‌جرنەکی.

سیرمەکێش: ئامرازێ کە کلاشدروُ دەکاری دەکەن ف ابزاری در گیوەسازی.

سێروُ: رەشوُڵە، ریشوُڵە، گاوانی ف سار.

سێرۆ: تای سێبەرۆ ف حالت تب نوبهٔ سە درمبان.

سیروان: ناوی چۆمێکە لە کوردستان ف نام رودخانەای در کردستان.

سێرۆچکە: سوُرانچك ف سرخنای، خرخرە.

سێرۆژانــە: بەزم لە ماڵی زاوا دوای سێ رۆژ لە بوُك گوێزانەوە ف سور روز سوم عروسی در خانهٔ داماد.

سێرۆژگانە: هەڵوای مردو دوای سێ رۆژ ف حلوای روز سوم مردە.

سێرۆژە: سێ‌رۆژگانە ف نگا: سێ‌رۆژگانە.

سیروم: جەرمی مێشنی نەنك ف جرم میشن نازك.

سیرە: ۱) دەنگی وەك دەنگی بەدەست شکاندنی کەلەم؛ ۲) وشەیەکە بۆ دەرکردنی مێشە نگوینی دەڵێن؛ ۳) دەنگی کەو لەنرسان؛ ۴) زیرە ف ۱) صدای شکـافتن کلم، صدای فشردن برف زیر با؛ ۲) اصطلاحی برای راندن زنبور عسل؛ ۳) صدای کبك از نرس؛ ۴) جیغ.

سێرە: ۱) فونەی سەر لوُلەی تفەنگ؛ ۲) ماوەی ژیان، زبندی سەر؛ ۳) سەبرە ف ۱) مگسهٔ تفنگ؛ ۲) مدّت زمان زندگانی؛ ۳) پرندەای است کوچك.

سیرەت: کێری منال ف آلت تناسلی پسر بچّە.

سیرەج: رۆن کنجی ف روغن کنجد.

سیرەسیر: ۱) دەنگی شکـانـدنی کەلـەم؛ ۲) زیرەزیر؛ ۳) دەنگی کەو لەترساندا ف ۱) صدای شکافتن کلم؛ ۲) جیغ و داد؛ ۳) صدای کبك ترسیدە.

سیرەکۆ: ماڵەی قورْ لە بەرد ف مالهٔ گل از سنگ.

سیرەموزە: سوُرە موزە، جوُرێ موُز کە بە رەشەولاخەوە دەدا ف موسهٔ قرمز.

سیرەموکە: سیرەکێویلە ف سیر کوهی.

سیرەنجن: سیرنەنجن ف ریزریز شدە.

سێرێیان: سەری سێ رێگە کە دەگەنە بەك ف سەراهی.

سێرێزکانێ: گەمەیەکە هەربەکە سێ بەردی پچوُك دادەکەن، وەك دامە وایە ف نوعی بازی با شن، دوزبازی.

سێریزکێن: سێ‌ریزکانێ ف دوزبازی.

سیریژ: ۱) جوُرێ چێشنە؛ ۲) سیراج ف ۱) نوعی آش؛ ۲) کتخ، کشك.

سیزدە: سبازدە ف سبزدە.

سیزدەمین: سیازدەمین ف سبزدهم.

سێزدەهەم: سیازدەمبن ف سبزدهم.

سێزدەهەمین: سبازدەمبن ف سبزدهم.

سێزن: شەنە، شەن ف افشون.

سێزو: سبەی، سبحەی، سوُزی ف فردا.

سیزواڵ: سوُرەسـاقـە، سوُرە سەقـەتـە، خەیانـە، زەرنەقوُتە ف جوجە گنجشك پر در نیاوردە.

سیزە: دەرزی ف سوزن.

سێزە: سێزدە ف سبزدە.

سیزی: دەرزی ف سوزن.

سیس: ۱) ژاکاو؛ ۲) مووخورمایی؛ ۳) زاخه، کوڵ؛ ۴) مێشبکه له هه‌نگ ده‌گا؛ ۵) فره‌چه‌رمگ، زۆرسپی [ف] ۱) پژمرده؛ ۲) موخرمایی؛ ۳) زاغه؛ ۴) مگسی شبیه زنبور؛ ۵) بسیار سفید.

سیسا: جۆرێ نۆمی گه‌نم [ف] نوعی گندم.

سیسارك: مه‌لێكی مردارخۆره [ف] كركس.

سیسارکه کەچەڵە: سیسارك [ف] كركس.

سیسارگ: سیسارك [ف] كركس.

سیسارگه کەچەڵە: سیسارك [ف] كركس.

سیساڵەك: سیسارك [ف] كركس.

سیسان: به‌یانی روون، شه‌وه‌کی [ف] فجر صادق.

سیس بوون: ژاکان [ف] پژمرده شده.

سیس بەست: برینی له نه‌مانی هێزی گان کردن [ف] کنایه از زوال قوهٔ باه، از دست دادن نیروی جماع.

سیسرك: سفره‌بره [ف] جیرجیرك.

سیسره: جانه‌وه‌رێکه له نیره‌ی کلۆ ره‌شه هه‌میشه له مه‌زرایه زیره‌ی دێ [ف] چرخ ریسك، نوعی جیرجیرك.

سیس عەمەر: سۆسه نیه‌ر [ف] سوسنبر.

سیس عەنبەر: سۆسه‌نبه‌ر [ف] سوسنبر.

سیسکه: جۆرێ مار [ف] نوعی مار.

سیسو: ۱) حبندرحو؛ ۲) مووزه‌رد [ف] ۱) آلاكلنگ؛ ۲) زردموی.

سێسو: ۱) گیابه‌کی ره‌قه له زه‌لکاو ده‌روێ سێ سووچی هه‌یه؛ ۲) بڕبه‌ند [ف] ۱) گیاهی بلند و سه‌گوشه که در باتلاق می‌روید؛ ۲) سوهان.

سێسووچ: سێ چوکله، سێ‌قولبنچك [ف] سه‌گوش، مثلث.

سیسۆك: سیسره [ف] جیرجیرك.

سیسۆڵە: داڵگۆشێی زه‌رده‌ڵه‌ی له‌جه‌ر [ف] لاغر پژولیده.

سێسەر: یه‌ك به‌سێ، سه‌رێك نرێ به سێ‌سه‌ر گه‌نم [ف] معاوضهٔ یك به سه.

سیسەری: گیابه‌که له‌ناو گه‌نما شین ده‌بێ [ف] گیاهی است که بیشتر در مزارع گندم روید.

سیسەڵە: سیسۆڵە [ف] لاغر پژولیده.

سیسەمار: ۱) سیسکه؛ ۲) برینی له مرۆی ده‌بنه‌وه‌بڕ [ف] ۱) نگا: سیسکه؛ ۲) کنایه از آدم تودار.

سیسەن: سۆسن، سوێسنه [ف] سوسن.

سیسەنبەر: سوسه‌نبه‌ر [ف] سوسنبر.

سیسی: ۱) به‌راسو؛ ۲) ژاکاوی؛ ۳) دانوکه‌که‌نگر؛ ۴) وشه‌ی دنه‌دانی گوڵه سه‌گ بۆ سواری دبڵ بوون [ف] ۱) دندهٔ پشت؛ ۲) پزمردگی؛ ۳) کنگردانه؛ ۴) کلمهٔ تحریك سگ نر برای جفتگیری.

سیسێ: ژنی قژزه‌رد [ف] زن مو طلایی.

سیسیان: سیس بوون [ف] پژمر بدن.

سێسبخه: ۱) سێ‌چوکله؛ ۲) سێ‌لکه؛ ۳) سێ‌پالو، داری له سێ‌لاوه ناشراو [ف] ۱) سه‌گوشه؛ ۲) سه‌شاخه؛ ۳) چوب سه‌پهلو نراشیده.

سێشەش: هه‌ژده روژ له خاکه لێوه [ف] هیجده روز از فروردین ماه.

سێشەم: چوارەم روژی حه‌وته [ف] سه‌شنبه.

سێشەمب: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمبو: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمبۆ: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمبێ: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمۆ: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمە: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمو: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمه: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێشەمی: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سیعر: جادو، سیحر [ف] سحر، جادو.

سیغار: جگه‌ره، جغاره [ف] سیگار.

سێف: میوه‌ی خۆشی به‌ناوبانگ [ف] سیب.

سیفا: دامان و بیر کردنه‌وه [ف] تأمّل و تفکّر.

سێفتۆ: بۆگه‌ن، بۆن ناخۆش [ف] بدبو.

سێف زەمینە: به‌تانه، بنبنه، بونبنه، که‌رنوفل، باره‌ڵماسی [ف] سیب زمینی.

سیفۆکه: گیایه‌که له کونجی ده‌کا [ف] گیاهی شبیه کنجد.

سێفه زەمینە: سێف زه‌مینه [ف] سیب زمینی.

سێفەزەوینە: سێف زه‌مینه [ف] سیب زمینی.

سێفەلۆکە: گیابه‌که به‌رێکی وردی خڕی سپی ده‌گرێ‌و ده‌خورێ [ف] گیاهی است که ثمر گرد و سفید و کوچك دارد و خوردنی است.

سێفەبیەی کاکەبی: گوندێکی کوردستانه به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێڤ: سێف [ف] سیب.

سێڤاسۆتك: زیپکه‌یه‌که زۆر به‌ژان‌و دیار بش نیه [ف] جوشی است دردناك که ناپیداست.

سێڤان: چه‌تری به‌رخۆر [ف] چتر تابستانی.

سێڤاندۆك: پاساری، چێشکه، چوله‌که، چو بلك [ف] گنجشك.

سێڤاندۆکه: سێڤاندۆك [ف] گنجشك.

سێڤانده: پاساره، سوانده، سوانه [ف] لبه‌بام.

سێڤاندبلکه: سێڤاندۆك [ف] گنجشك.

سێڤ سێڤۆك: بیازه خۆگانه [ف] بیازدشتی.

سێڤله: جرج، مشکه‌کوێره [ف] موش صحرایی.

سێڤۆی: سه‌ر بێژنگ [ف] نخاله.

سێڤه: پڕ گۆشت، قه‌ڵه‌و [ف] چاق.

سێڤەرۆك: په‌تاته [ف] سیب زمینی.

سیق: دانی خوراوی هه‌زم نه‌کراوی ناو زگی مه‌ل؛ ۲) ده‌نگی شه‌مشێر له کالان ده‌رکێشان؛ ۳) ورگ، مه‌عده [ف] ۱) مواد داخل چینه‌دان؛ ۲) صدای آختن شمشیر از نیام؛ ۳) معده.

سیقاف: حه‌نه‌کچی، قسه‌خۆش [ف] بذله‌گو.

سیقاڵ: مشت و ماڵ، ساف ولووس کردنی کانزا [ف] صیقل فلز.

سیقڵ: جیکڵ، سیق، چینه‌ی هه‌زم‌نه‌کراو [ف] چینهٔ هضم نشده.

سیقلدان: جیکلّدان [ف] چینه‌دان.

سیقلدانك: جیکلّدان [ف] چینه‌دان.

سیقلدانه: جیکلّدان [ف] چینه‌دان.

سیقه: سبق [ف] نگا: سبق.

سیقه‌نۆره: کولّه‌زرگ، جیکلّدانه [ف] سنگدان.

سیك: ١) سوُچ، گۆشـه؛ ٢) نس، بای بێده‌نگی قنگ؛ ٣) سبق [ف] ١) زاویه، گوشه؛ ٢) چُس؛ ٣) نگا: سبق.

سێك: سرکه [ف] سرکه.

سیکار: چه‌قۆ، کێرد [ف] کارد.

سیکارد: نه‌ور [ف] تبر.

سێ کانیان: ناوی گوندێکه [ف] نام دهی است.

سیکك: سێبه‌ر، سا، سیوۆر [ف] سایه.

سێ کوچك: سێ به‌ردی ئاگردان [ف] سه‌سنگ اجاق.

سێ کوچکه: سێ‌کوچك [ف] سه سنگ اجاق.

سێ کوچکێن: گه‌مه‌یه‌که سێ زارۆ ده‌یکه‌ن [ف] نوعی بازی سه نفرهٔ کودکانه.

سێ کۆچه: سێ سوُچ، سێ گوشه [ف] مثلث.

سێ کوُزه: گیایه‌که له‌ئاوا ده‌بێ [ف] گیاهی است که در مرداب روید.

سیکه‌نۆره: کولّه‌زرگ، سیقه‌نۆره [ف] سنگ‌دان مرغ.

سێ که‌فر: سێ به‌رده، بڕێتی له ژن ته‌لاقدان [ف] کنایه از طلاق دادن زن.

سێ که‌هر: بزنێ سێ کاریله‌ی به‌ز گێك بێ [ف] بُزی که از یك بار زاییدن سه بُزغاله بیاورد.

سێ گا: ناوی مه‌قامێکه [ف] دستگاه سه‌گاه در موسیقی.

سیگار: جگه‌ره، جغاره، سیغار [ف] سیگار.

سێ گاسنه: ونار، شیوی سێ‌جار کێڵدراو [ف] زمین سه‌بار شخم شده.

سێ گاف: گه‌مه‌ی که‌وشه‌ك، سێ‌باز [ف] بازی سه‌گام.

سێ گرکـان: ناوی گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانیان کرد [ف] از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێ گره: ناوی گونـدێکـه له کوردستـان به‌عسی وێرانیان کرد [ف] از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێ گۆشه: سێ‌سوُچ [ف] سه‌گوشه.

سیگۆه: شه‌نی سێ حاچه [ف] افشون سه‌شاخه.

سیل: ١) پلوُسـك، لوُسـاوك؛ ٢) نه‌خـۆشـی دیق؛ ٣) سیقاڵ؛ ٤) سپی کردنـه‌وه‌ی مس؛ ٥) ئه‌ستێل [ف] ١) ناودان؛ ٢) بیمـاری سل؛ ٣) صیقل؛ ٤) سفیدگری ظرف مسین؛ ٥) استخر کوچك.

سێل: ١) ساج؛ ٢) نواشا، سه‌یر [ف] ١) ساج؛ ٢) نگاه، تماشا.

سێڵ: ساج [ف] ساج، تابه.

سیلا: کون، قول [ف] سوراخ.

سیلاخ: ١) سیلا؛ ٢) شوێنێ که ره‌ڵمی زۆر لێ‌بێ [ف] ١) سوراخ؛ ٢) ریگزار.

سێلاخ: ره‌ڵمێ که ئاو ڕای داوه‌و داویه‌ته ره‌خی رووبار [ف] ماسهٔ سیل آورده.

سیلامیش: کونه مشك، قوله مشك [ف] سوراخ موش.

سیلان: مورگێکی ره‌شه بۆ خشڵی ژنان ده‌بێ [ف] از سنگهای زینتی زنانه.

سێلاو: لافـاو، له‌هـی، لێ، ئاوی زۆر به ئه‌وزم که باش باران دێت [ف] سیلاب، سیل.

سێلاوگر: شیو و که‌ندی که لافاوی پێ‌دا دێت [ف] مسیر سیل.

سیلاوی: نه‌خۆشی سیل و دیق [ف] بیمار مسلول.

سیلخان: لینه‌و قوڕی ناو جۆگه [ف] لای و لجن جو بیار.

سیلك: ١) خیزی چۆمان؛ ٢) ره‌مڵ [ف] ١) شن رودخانه؛ ٢) ریگ.

سێلك: شه‌نی سێ‌ددانه [ف] چچ، سه‌شاخهٔ کشاورزی.

سیل کردن: سیقاڵ دان [ف] صیقل دادن.

سیل کۆبی: گونـدێکی کوردستـانـه به‌عسی وێرانیان کرد [ف] از روستاهایی است که بعثیان ویران کردند.

سیلکه: نێره‌که‌ری ره‌سه‌ن بۆ خستنه‌سه‌ر ماکه‌ر [ف] نره‌خر فحل.

سێلکه: سێ حاچه [ف] سه‌شاخه.

سیلکی: ناوی گوندێکه [ف] نام دهی است.

سێلگا: سێلاوگر [ف] مسیر سیل.

سیلماته: سه‌مبر، سه‌مسبر، تڵفی ترێ [ف] تفالهٔ انگور فشرده.

سێلمی: هه‌ڵوایه‌که له ئاردو په‌نیر و دۆشاوی ده‌که‌ن [ف] نوعی حلوا.

سێلۆقی: سێ‌باز، سێ بازد [ف] ورزش برش.

سێلۆله: خشڵێکی ژنانه [ف] زیوری است.

سێلوه: ناوی گوندێکه له لاجان [ف] نام دهی است.

سێلوێ: سێلوه [ف] نگا: سێلوه.

سیله: گۆشـه‌ی دیوار؛ ٢) گۆشه‌ی چاو؛ ٣) ره‌فه‌ی ناو ئاو [ف] ١) زاویهٔ دیوار؛ ٢) گوشهٔ چشم؛ ٣) کشف، لاك‌پشت آبی.

سێله: به‌ردی نان له‌سه‌ر پێژان [ف] سنگ‌نان پزی بجای ساج.

سیله‌خۆر: جۆرێ ماسی [ف] نوعی ماهی.

سیله‌ده‌بان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سیله‌سیاری: گوندێکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سێله‌ك: شۆره‌کات، زه‌وینێ که خوێی تێکه‌ڵاوه [ف] زمین شوره‌زار.

سێله که: ناوی گوندێکه له موکوریان [ف] نام دهی است.

سیله‌ی روحمێ: به‌زه‌وی به‌خزماندا [ف] صلهٔ رحم.

سیلی: به لمه برنج [ف] کاه شالی.

سێ لێڤ: لچ ئه‌ستوُر [ف] لب کُلُفت.

سیم: ١) تاڵی زیو، هه‌ودا له زیو؛ ٢) نیل؛ ٣) سیبه‌لاکی من [ف] ١) سیم نقره؛ ٢) سیم؛ ٣) ریهٔ من.

سیما: ئه‌حر و دیدار، بیچم [ف] سیما.

سی‌ماسین: بڕێتی له توُره بوُن [ف] کنایه از بخشم آمدن.

سیماف: ١) سیماو؛ ٢) روکه‌ش کراو به زیو [ف] ١) سفید آب بزك؛ ٢) نقره اندود.

سیم بەند: نەل بەند ف سیم بند.

سیمر: باڵدارێکی چیرۆکی و خەیاڵی ف سیمرغ.

سیمرخ: سیمر ف سیمرغ.

سیمرغ: سیمر ف سیمرغ.

سیمرەکێ: سێ جرنە، سێ جرنەکی، سێ‌زمەکی ف نگا: سێ جرنەکی.

سیمکە: نیر، نێلە ف بوغ.

سیمکێش: کەسێ کە نێلی کاروبا جێ‌بەجێ دەکا ف سیمکش.

سیمن: چێکراو لە زێو ف سیمین.

سیمورغ: سیمر ف سیمرغ.

سیمەرخ: سیمر ف سیمرغ.

سیمەرۆ: گای نوێڵ چەرموگ ف گاو پیشانی سفید.

سیمەن: ۱) وەك‌زێو، لە ڕەنگی زێو؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) سیمین؛ ۲) نام زنانه.

سیمەه: گەمەیەکی دێهاتیانی کوردە ف از بازیهای روستاییان کُرد.

سێمینە: جاری سێهەم: (بژمەی سێمینە دەڵێن باشە) ف سومین، بار سوم.

سین: ۱) ناوی پیتێکە لە ئە لف و بێکە؛ ۲) سیبەلاکمان؛ ۳) یەکیان لە بیست و نۆ زیادە ف ۱) حرف سین؛ ۲) ربەّما؛ ۳) سی تا هستند.

سێن: ۱) ئەستێن؛ ۲) لە دوان یەك زبانێ ف ۱) پسوند بمعنی گیرنده و خریدار؛ ۲) سەتا هستند.

سینا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سینامەکی: سنامەکی ف گیاهی است مسهل.

سینان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که توسط بعثیان خراب شد.

سێنج: بەرژین، چیلە ف پرچین.

سینجی: داری سنجو ف درخت سنجد.

سینچکە: زیپکە، زیرك ف جوش ریز بر پوست.

سینچکە سلاو: چینچکە سلاو، باپشکێو ف گل مژه.

سێنزە: سیازدە ف سیزده.

سیسل: گەوە، بروار، ئەوبەو فولکەی زۆری ناوچیا ف پستی و بلندی کوهستان.

سینگ: ۱) لە زگ بەرەژۆر ناخوار مل، سنگ؛ ۲) بزماری گەورە لە دار، سنگ ف ۱) سینه؛ ۲) میخ کلفت چوبی.

سینگان: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام دهی است.

سینگ و بەر: سینەو بەروك ف سینه و آستین.

سینگە: لای پێشەوە ف طرف جلو.

سینگەباز: سنگەباز ف نوعی پرش.

سینگە و باز: سنگەباز ف نوعی پرش.

سینۆر: سنۆر، کەوشەن، حدود ف مرز.

سینە: سینگ، لەزگ بەرەوژۆر تا بەرگەردن ف سینه.

سینەباز: ۱) سنگەباز؛ ۲) سنگ و بەروك تاواڵە ف ۱) نوعی پرش؛ ۲) سینەباز، سینه عریان.

سینەبەرە: بەرەی زینی ئەسپ ف سینه بند همراه زین.

سینەبەن: ۱) سینەبەرە، بەرە؛ ۲) زەنبەرێکە لە گەردنەوە دێنە سەر سنگ ف ۱) سینه بند زین؛ ۲) گردنبند تا روی سینه.

سینەبەند: ۱) سینەبەن؛ ۲) چاروکەی سینەپۆش ف ۱) نگا: سینەبەن؛ ۲) پیس بند تا روی سینه.

سینەباڵۆ: ژان و برك لە سەرماوە ف سینەپهلو.

سینەپۆش: ۱) چارەکەی سنگ پۆش؛ ۲) بەروانکەی منداڵ ف ۱) پیش بند کارگر؛ ۲) سینەبند بچه.

سینەزێز: ئاشق بەند ف زیوری که برسینه آبد، سینەریز.

سینەك: خاڵێکە لە پەڕی قوماردا ف خالی در ورق بازی.

سینە کەمان: ئامرازێکی مۆسیقایە ف سینەکمان، ویلون.

سینە کێش: دەسنەو هەوراز، ئاماڵ هەوراز ف سر بالایی، سینەکش.

سینەم: ۱) سیمەن؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) سیمین؛ ۲) نام زنانه.

سینەما: وێنەی بزۆز شاندان لەسەر پەردەی سپی ف سینما.

سینەمەکی: سینامەکی، سەنامەکی ف نگا: سینامەکی.

سینی: دەفری پانی کانزا بۆ نان‌و خوان لەسەردانان، مەعجۆمە، مەجومعە ف سینی.

سینیك: دەوری، قاپی بەل ف دوری، بشقاب.

سێو: ۱) سێف، سێڤ؛ ۲) ژەنگە سۆرە ف ۱) سیب؛ ۲) زنبور سرخ.

سیوا: سەوات، سەواد ف سواد.

سیوات: سەوات ف سواد.

سیواخ: سواخ ف گل اندود.

سیواد: سەوات ف سواد.

سیواد بوونەوە: برێنی لە شەرم نەکردن‌و ڕووقایمی ف کنایه از پر رو شدن.

سیواغ: سواخ ف گل اندود.

سیواق: سواخ ف گل اندود.

سیواك: کورنەدارێکی باریکە سەرەکەی دەکوتن و موسوڵمان لە دەمیانی وەردەدەن ف مسواك چوبی.

سیوالا: ڕەش ئەسمەر، ڕەشتاڵە ف سبەچردە.

سیوجگەر: سۆجگەر ف جگر و دل و قلوه.

سیوخاکی: پەتاتە، بەرەلماسی ف سیب زمینی.

سیودو: برێنی لە دودڵی، دڕدۆنگی ف کنایه از تردّد، دودلی.

سیورسات: سۆروسات ف سیورسات.

سیوسیوە: ۱) تیف نیفە؛ ۲) سیقاڵ ف ۱) دوباره زدن مو؛ ۲) صیقل.

سێوك: ۱) پەتاتە، بارەلماسی، کەرتۆقل؛ ۲) سێوەبن‌عەرزیلە ف ۱) سیب زمینی؛ ۲) سیب زمینی اسنانبولی.

سیونگ: ۱) زەشانگ؛ ۲) سیاونە ف ۱) بز موسیاه؛ ۲) گوشت بز.

سیونگی: سێ بەندە ف محل تلاقی مهره کمر و باسن.

سێوەبن عەرزیلە: بنە گیایەکە لە پەناتە دەکاو بە کاڵی دەیخوێن ف سیب زمینی ترشی.

سێ وەختە: ۱) بەیان‌و نیمەڕۆ و شیو؛ ۲) سێ‌بەهاردینو ف ۱) سه وعدهٔ

صبح و ظهر و شام؛ ٢) سه‌بهار دیده.

سێوەدین: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

سێوەر: سا، سابە، سێبەر ف سایه.

سێوەرمێ: جۆرێ هەمروێ ف نوعی گلابی.

سێوەرە: سێ پەڕە ف شبدر.

سێوەسوورە: جۆرێ سێوی سوور ف سیب سرخ.

سێوەلاسوورە: جۆرێ سێوی زەردو سوور ف سیب نیمه‌سرخ.

سێوەنگ: سێ بەندە ف کمر، میان پشت و باسن.

سێوەنگی: رەشی زۆرجوان و بریسکەدار ف سیاه و براق و زیبا.

سێو هەرمێ: سێوەرمێ ف نوعی گلابی.

سێوی: منالی دای و باب مردوو ف یتیم.

سێویاگ: سواو ف ساییده.

سێویان: سوون ف سودن، فرسودن.

سێوی بن‌عەرز: سێوەبن عەرزیلە ف سیب زمینی ترشی.

سیویر: ناوێ کە پێست ناوانگاز دەکا ف نابش سوزندهٔ پوست.

سیە: ١) کێشێکە بەرانبەر بە دوکیلۆ؛ ٢) رەش ف ١) وزنی برابر دو کیلو؛ ٢) سیاه.

سێهـ: ١) سا، سابە، سێوەر، سێبەر؛ ٢) رك، توڕەیی؛ ٣) چەرمی وشك هەڵانوو ف ١) سایه؛ ٢) خشم؛ ٣) چرم خشك شده.

سێهرابوون: رك هەستان، توڕەبوون ف به خشم آمدن.

سیهەم: بەکێ پاش بیست و نۆهەم ف سیم.

سێهەم: ژمارەیەك لە دوای دووهەم دێت ف سوم.

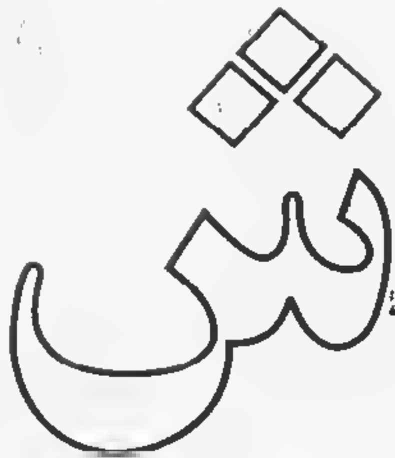
سیهەمین: سیهەم ف سیم.

سێهەمین: ئەوی دوای دوان ف سومی.

سێ‌ئنە: سێمبنە ف نگا: سێمبنە.

سێ‌یەك: لە سێ پاژ پاژێك ف ثلث، یك سوم.

سێ‌یەك‌بەر: سەپانێ کە لە بەهرە سێ یەك دەبا ف مزدور کشاور که یك سوم بهره می‌برد.



ش: ١) پیتی پرسیار: (شده کەی؟)؛ ٢) هیچ، چ: (**شنا** کەم)؛ ٣) پیتی پێرا واتا: عەتف: (ئەو هات منیش هاتم)؛ ٤) پیتی فەرمان بە بێدەنگبوُن: (شٚ بابزانین دەڵێ چی)؛ ٥) ئاژەڵ، مەڕو بزن: (شڤان) ف ١) حرف پرسش؛ ٢) هیچ؛ ٣) حرف عطف؛ ٤) فرمان بەسکوت؛ ٥) کنایە از گلە، رمە، بز و میش.

شا: ١) زل، زلتر؛ ٢) ئەستوُرتر؛ ٣) پاڵشا، پادشا؛ ٤) شیاوتر: (شاسوار)؛ ٥) داشێکی شەترەنج؛ ٦) دڵخۆش، شاد؛ ٧) خۆزی بە: (**شا** بە حاڵت)؛ ٨) بڕوانە، تواشاکە: (**شا** چەند جوانە)؛ ٩) داکی مێشەنگوینان: (**شاهەنگ**) ف ١) بزرگتر؛ ٢) سنبرتر؛ ٣) شاه؛ ٤) برازندەتر؛ ٥) شاەشطرنج؛ ٦) شاد؛ ٧) خوشا؛ ٨) نگاەکن؛ ٩) ملکە زنبور عسل.

شاباجی: خوشکی مێرد ف خواهر شوهر.

شابادی: دەفری گەورەی داربین ف بادیۀ بزرگ.

شابادیە: شابادی ف بادیۀ بزرگ.

شاباز: ١) بازی سپی؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) باز سفید؛ ٢) نام مردانە.

شاباش: ١) دڵخۆش بی، هەر بژی؛ ٢) بەخشش بە بەزمگێڕی زەماوەند ف ١) شاد باش؛ ٢) انعام خنیاگر.

شاباڵ: ١) پەڕە گەورەکانی باڵی مەل؛ ٢) ئەندازەی لە سەری پەنجەوە تا ئەستۆ ف ١) شهپر پرندە؛ ٢) اندازە از سر پنجە تا گردن.

شابان: هەشتەمین مانگی ساڵی ئەچەق، مانگی پێش رەمەزان ف ماه شعبان.

شابانە: گیابەکە ف شابانک، علفی است.

شابست: بستی نێوان ئەوەرەو پەڕی ئاسیاو ف میلۀ رابط قطب و پرۀ آسیا.

شابو: ١) کوندەبو، کوندەبەبو، کوندی گەورە؛ ٢) دڵی خۆش بو ف ١) جغد، بوف؛ ٢) شاد شد.

شابۆق: لقی گەورەی دار ف بزرگترین شاخۀ درخت.

شابوُن: دڵخۆش بوُن، کەیف ساز بوُن ف شاد شدن.

شابە: دڵخۆش بە، هەر بژی ف شاد باش، زندەباشی.

شابەڕو: کەسنانە، جۆرێ بەڕوی خڕی پانکەڵەی تێکوڵ رەشی ئاماڵ سوُرە ف شاەبلوط.

شابەز: گەورە بازرگانی شار، سەرۆکی بازرگانان ف سر بازرگان.

شابەندەر: ١) بەردەستی باڵوێز لە وڵاتی بێگانە، قونسوُر؛ ٢) برێتی لە بێ شەرمو زمان درێژ ف ١) کنسول؛ ٢) کنایە از زبان دراز بی‌شرم.

شابەنەر: شابەندەر ف نگا: شابەندەر.

شاپ: ١) زنو، کلێلە، زنی، کەوی؛ ٢) زللە، زلە؛ ٣) شەق نێهەڵدان بە پشنەپێ ف ١) بهمن؛ ٢) سیلی؛ ٣) تیپا، اردنگی.

شاپاڵۆخ: بەفرماڵی پان، وەروەرە ف باروی پهن برف روبی، داموز.

شاپاڵۆغ: نگا: شاپاڵۆخ.

شاپان: داردەستی ئەستوُرو حولی ف چماق صاف و کلفت.

شاپانکاری: ١) بە شەق لێدان؛ ٢) بە زللە لێدان ف ١) نیپاکاری؛ ٢) سیلی زدن زیاد.

شاپرزا: پەرێشانو سەرلێ شێو یاگ ف پریشان حال.

شاپرزە: شاپرزا ف پریشان حال.

شاپلیتە: پەڕۆی لەداربەسترا وی چەور کراوی ئاگرنێ بەردراو ف مشعل.

شاپوراخ: جۆرێ پەپوُلەی زلی خاڵ‌خاڵ ف نوعی پروانۀ درشت.

شاپە: ١) زنو، کەوبەبەفر، شاپ؛ ٢) ناوێرە بەرد، کەفری مەزن کە لە جیا گلار دەبێتەوە؛ ٣) خۆبان، کلۆشی بەسەربەکادراو ف ١) بهمن؛ ٢) سنگ غلتان از کوە؛ ٣) تودۀ سافەهای غلّە.

شاپەڕ: شاباڵی مەل ف شهپر.

شاپەری: ١) پەری هەرە جوان؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) زیباترین پری؛ ٢) نام زنانە.

شاپەربك: پەپوُلە ف پروانە.

شاپەسند: ١) گوڵێکە رەنگاورەنگ؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) گل شاەپسند؛ ٢) نام زنانە.

شاپەسەن: شاپەسند ف نگا: شاپەسند.

شاپەسەند: شاپەسند [ف] نگا: شاپەسند.

شاپینۆز: بیندی هاوڕەنگی بینەکراو [ف] پینهٔ همرنگ لباس.

شات: ۱) لکەداری نازەی یەك ساڵە، چرۆ؛ ۲) خۆهەڵکێشان: (شات و شووت)؛ ۳) ئیفلیج؛ ۴) زیرە، هەرا [ف] ۱) جوانهٔ یکساله؛ ۲) لاف؛ ۳) فلج؛ ۴) جیغ.

شاتار: ئامرازێکی موسیقایە [ف] تار بزرگ نواختنی.

شاتاڵ: ۱) خرت‌و پرتی ناو ماڵ؛ ۲) جلکی دڕاو؛ ۳) پەلامار [ف] ۱) خرت و برت اثاثیه؛ ۲) لباس کهنهٔ پاره شده؛ ۳) حمله.

شاتان: ۱) زیقە، زیرە، شات؛ ۲) زگ‌ڕەوانی؛ ۳) سپیندار، ئەسپیندار [ف] ۱) جیغ؛ ۲) اسهال؛ ۳) سپیدار.

شاتانـدن: ۱) زیقـانـدن، زیڕانـدن؛ ۲) زیانی گوی شل [ف] ۱) جیغ کشیدن؛ ۲) اسهالی ربدن.

شاتاول: ۱) پەلامار؛ ۲) تێڕاخوڕین؛ ۳) زیپك تێ‌گرتن [ف] ۱) حمله؛ ۲) نهیب؛ ۳) منلك، حرف نودار.

شاتر: ۱) پیادەی زۆر بەپێ؛ ۲) نان بە ئەنـدوورەوەدەری نانەوایی [ف] ۱) پیادهٔ بادپا؛ ۲) شاطر نانوایی.

شاترنج: گیایەکە [ف] گیاهی است.

شاتك: ڕەگی مل، دەماری ئەستۆ [ف] رگ گردن.

شاتڵ: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاه روشنك.

شاتللۆرە: لەسەر ئەنیشت گلار بوونەوە [ف] به پهلو غلتیدن از بالا.

شاتمـان: ۱) ناوی گوندێکە، ۲) ناوی جۆرە تفەنگێکە کاری وەستای گوندی شاتمانە [ف] ۱) نام دهی؛ ۲) نوعی تفنگ ساخت ده «شاتمان».

شاتۆ: تۆەسوورە، توی‌سوور، گاتۆ [ف] شاهتوت.

شات و شووت: ۱) زۆر گوتنی بێ بەهرە؛ ۲) بلاو کردنەوەی درۆی زل [ف] ۱) چانەزنی بیهوده؛ ۲) تبلیغات دروغین.

شاتوون: داری بەلك [ف] درخت غرب.

شاتـە: ۱) بەدرۆ بەخۆداهەڵدان؛ ۲) نانی تەنکی تەندوور [ف] ۱) لاف و گزاف؛ ۲) نان لواش.

شاتەرە: گیایەکە [ف] گیاه شاهتره.

شاتەشات: زەنازەنا [ف] سر و صدا و جنجال.

شاتەلی: زەردالووبان هەنجیری پانەوە کراوی تەنك. نانەفەیسی [ف] لواشك.

شاتیر: داری گەورەی سەرخانو، کارینە [ف] بالار.

شاتیمان: رستەی باوەڕی بە خوا و پێغەمبەر [ف] کلمهٔ شهادتین.

شاتیمان هاوردن: گوتنی شاتیمان [ف] گفتن کلمهٔ شهادتین.

شاتیمان هێنان: گوتنی شاتیمان [ف] گفتن کلمهٔ شهادتین.

شاجوان: نازەلاوی خوشپك [ف] برنای زیبا.

شاجۆر: ساجۆر [ف] ساجور.

شاچاغ: گوڵبنگەو لەرزانەی سەر بۆجوانی ورازانەوە [ف] از زیور آلاتی که به سر می‌زنند.

شاخ: ۱) کێو، چیا؛ ۲) جیای بەردین؛ ۳) زەقی ڕەقی سەری حەیوان؛ ۴) لکی دار؛ ۵) باروت دانی ڕاوکەر؛ ۶) زیقەو زیڕەی بەنووڕەبێ؛ ۷) ڕووش، ڕووشـە [ف] ۱) کوه؛ ۲) کوه سنگی؛ ۳) شاخ حیوان؛ ۴) شاخـه؛ ۵) باروت دان شکارچی؛ ۶) فریاد خشمناکانه؛ ۷) خراش.

شاخـان: ۱) گوڕە، ڕیڕەی بەفـەڵـسی و نووڕەبێ؛ ۲) کێوان [ف] ۱) جیغ خشمناکانه؛ ۲) کوهها.

شاخاندن: زیقەزیق‌ر هەرا کردن بە نووڕەبی [ف] بانگ و فریاد زدن با خشم.

شاخانن: شاخاندن [ف] نگا: شاخاندن.

شاخانە: بۆشانە [ف] رحقّ المرنع.

شاخاو: ڕووشاو [ف] خراشیده.

شاخاوی: مەڵبەندی کێوات [ف] منطقهٔ کوهستانی.

شاختێز: باروت دانی ڕاوچی، شاخ [ف] جای باروت شکارچی.

شاختێزك: شاختێز [ف] نگا: شاختێز.

شاخدار: ۱) حەیوانێ کە شاخی هەیە؛ ۲) برێتی لە دەوبت؛ ۳) جۆری بەری دار مازو [ف] ۱) حیوان شاخدار؛ ۲) کنایه از فرمساق؛ ۳) نوعی ثمر مازوج.

شاخ دەرێنـان: برێتی لە ئابـڕوو نەمـان و خەجـالـەت بوون [ف] کنایه از رسوایی و سرافکندگی.

شاخ‌سپی: جۆری تری [ف] نوعی انگور.

شاخستان: شاخاوی [ف] منطقهٔ کوهستانی.

شاخ قەدان: بەرتاوتن، کەزاخە، هەڵپەرناوتن [ف] هَرَس درخت.

شاخ کردن: ۱) ڕووشاندن؛ ۲) چەپۆکانە کردنی ئەسپ [ف] ۱) خراشیدن؛ ۲) روی دوپا ایستادن اسب.

شاخوبەلەك: نازو نووز [ف] ناز و غمزه.

شاخ و داخ: جڕ رکێو [ف] کوه وکمر.

شاخور: ئەپوڵکەی بەردین [ف] تپهٔ سنگی.

شاخە: ۱) گوڕەو هەرا؛ ۲) دەنگی ڕووخانی کێو؛ ۳) لکی دار [ف] ۱) نعره و فریاد؛ ۲) صدای ریزش کوه؛ ۳) شاخه.

شاخـەبسکـە: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شاخـەپیسکـە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شاخـەشینکـە: ئەنکـەبـەردی کەوەڕەنگی زۆر ناسك کە بە دەست هەڵدەوەرێ [ف] پلمه سنگ نازك خاکستری رنگ که دردست می‌شکند.

شاخەوان: ڕازەوان [ف] کوه‌پیما.

شاخی: کێوی [ف] کوهی.

شاخێ: ئاوابیەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان کە لە پێشوودا میرنشین بووگە [ف] نام روستایی در کردستان ترکیه که در قدیم مقرّ حکومتی بوده.

شاد: دڵخۆش، بەکەیف، دەماخ چاخ، شا [ف] شاد.

شادانە: گیایەکە [ف] شاهدانه.

شادبوُن: شابوُن [ف] شادشدن.
شادمان: دڵخۆش، شا، شاد [ف] شادمان.
شادمانی: ۱) دڵخۆشی؛ ۲) بەزمو داوەت، زەماوەند [ف] ۱) شادمانی؛ ۲) جشن و سرور، عروسی.
شادوشوکور: دڵخۆشی بە دۆست گەیشتنەوە لە پاش دۆوری [ف] شادی به دوست رسیدن بعد از هجران.
شادومان: شادمان [ف] شادمان.
شادومانە: شانیمان [ف] کلمهٔ شهادتین.
شادە: ۱) کەسێ کە ئاگای لە روداوێکە؛ ۲) شتێ کە کەسێ پێی ئاگادارە؛ ۳) شانیمـان؛ ۴) تبلی دۆشـاومـژە؛ ۵) داری سنوٚری کاو کەنم؛ ۶) دڵخـۆشـە [ف] ۱) گواه؛ ۲) گواهی؛ ۳) کلمـهٔ شهادتین؛ ۴) انگشت سبابه؛ ۵) چوب مرز کاه و گندم در خرمن؛ ۶) شاد است.
شادەئیمان: شانیمان [ف] کلمه شهادتین.
شادەدان: خەبەردان لە روٚداوێ [ف] گواهی دادن.
شادەمار: رەگێ هەرە ئەستوٚر لە ئەندامی گیانداردا [ف] شاهرگ.
شادەمەرگ: سەکتە لەخۆشیان [ف] سکته کردن از شادی.
شادەمەرگ بوُن: سەکتە کردن لە بەر دڵخۆشی زوٚر [ف] سکته کردن از شادی.
شادەنوێژ: تبلی شادە [ف] انگشت شهاده، انگشت سبابه.
شادە و نیمان: شانیمان [ف] کلمه شهادتین.
شادە هێنان: شانیمان هێنان [ف] شهادتین گفتن.
شادەیمان: شانیمان [ف] کلمهٔ شهادتین.
شادی: ۱) دڵخۆشی؛ ۲) شادومانی، داوەتو بەزم؛ ۳) مەیمونی چکوٚلە، حەمەنر؛ ۴) ناوی ژنانە [ف] ۱) شادی؛ ۲) جشن و سرور؛ ۳) عنتر؛ ۴) نام زنانه.
شادیانە: ۱) زەماوەند، داوەت؛ ۲) مزگێنی بۆ خەبەری خۆش [ف] ۱) بزم وجشن عروسی؛ ۲) مژدگانی.
شادیلك: وەروێرکە، دڵخۆشکەرەی خێزان: (**شادیکامالێ**) [ف] بچهٔ مایه دلخوشی خانواده.
شار: ۱) ناوەدانی گەورەی بەدوکـانو بازار، باژێڕ؛ ۲) سەری مەیدانی وازی؛ ۳) مالی مێروٚلەو زەردەواڵە؛ ۴) پاشگر بەوانا: رێك کوشین؛ ۵) داخی، گەرمی؛ ۶) سەر پۆشی ژنانە؛ ۷) دەسروکەی دەوری کلاوی لباد [ف] ۱) شهر؛ ۲) آنسوی میدان بازی؛ ۳) لانهٔ مورچه و زنبور؛ ۴) پسوند به معنی فشار؛ ۵) داغی؛ ۶) سر پوش زنانه؛ ۷) دستمال دور کلاه نمدین.
شارا: ۱) ماسـولکەی گەنم لەسەر خەرمان؛ ۲) کەمێ لە خۆبان کە لە درێژەوەیە؛ ۳) کای نێوان دیوارەی چاڵو دەخڵ؛ ۴) گیشەی دەخڵی دروراو [ف] ۱) تودهٔ گنـدم مستطیل شکل در خرمن؛ ۲) سافەهای غلّهٔ برهم ریخته؛ ۳) کاه نبغه میان غلّه وخاك در چاله؛ ۴) تودهٔ دروبده.
شاران: ۱) گەردانەی لە گوێزو بادام؛ ۲) چەند باژێڕ [ف] ۱) گردنبند از بادام و گردو؛ ۲) شهرها.
شارانگەڕ: گەڕیدە بە باژێڕاندا [ف] جهانگرد.
شارانگەشت: شارانگەڕ [ف] جهانگرد.
شاراوە: بەنهێنی تاقەت کراو [ف] نهفته شده.
شاربەدەر: لە ئاوابی دەرکراو [ف] نفی بلد، تبعید شده.
شاردار: داروٚغە [ف] شهردار.
شارد راوە: شاراوە [ف] نگا: شاراوە.
شاردن: بە نهێنی تاقەت کردن [ف] نهفتن، پنهان کردن.
شاردنەوە: شاردن [ف] پنهان کردن.
شارراوە: شاراوە [ف] پنهان کرده شده.
شارسان: شار [ف] شهر، شهرستان.
شارسانی: خەڵکی شار، باژێڕی [ف] شهروند، شهرنشین.
شارستان: شارسان [ف] شهر، شهرستان.
شارستانی: شارسانی [ف] شهروند، شهرنشین.
شارستانیتی: ژیانی شارستان، ژیاری [ف] زندگی شهری، تمدّن.
شارستانیەتی: شارستانێتی [ف] زندگی شهری، تمدّن.
شارستێن: ۱) شارستان؛ ۲) ناوی گوندێکە لە موکوریان؛ ۳) گوندێکە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] ۱) شهرستان؛ ۲) نام دهی در کردستان؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شارستێنـە: ۱) شارستـان؛ ۲) ناوی گونـدێکـە لە کوردستـان [ف] ۱) شهرستان؛ ۲) نام دهی است.
شارسینە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شارگز: وشەیەکە لە بازی چاوشارکێدا [ف] اصطلاحی در قایم موشك بازی.
شارگە: حەشارگە، رەبەت، سیبە [ف] کمین شکارچی.
شاروٚ: ۱) پاشـەروٚك؛ ۲) گیشـەگەنم؛ ۳) خۆبان، کۆ کردنەوەی گەنمی دروراو لەسەر جێ خەرمان [ف] ۱) پساچین؛ ۲) دسته‌ای گندم درو شده؛ ۳) جمع‌آوری گندم درو شده در خرمن.
شاروال: ۱) ناواڵ کراسی بەگنجی ژنـانـە؛ ۲) پانتـوٚڵی پیاوانە [ف] ۱) نوعی تنبان زنانه؛ ۲) شلوار مردان.
شاروٚخ: چەمبلە، نروٚزی، نربژوٚ [ف] خیار چنبر.
شاروٚد: مەلێکی زەردی ناماڵ سەوزە [ف] پرنده‌ای است.
شاروٚر: شالوٚل، گاوانی، سێرو، رەشوٚلە [ف] پرندهٔ سار.
شاروٚق: شاروٚخ [ف] خیار چنبر.
شاروٚکە: شاری بچوٚك، قەسەبچە [ف] شهرك.
شاروٚکە: شاروکە [ف] شهرك.
شاروەری: باژێڕی، ژیان لەشار [ف] شهرنشینی.
شاروێران: مەڵبەندێکەلەموکوریان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.
شارە: شارا [ف] نگا: شارا.
شارەدێ: گوندی زوٚر فەوغا [ف] ده بسیار بزرگ.
شارەزا: ۱) بەڵەد، بەرێگەزان؛ ۲) زانا لە کارو بار [ف] ۱) بلد؛ ۲) دانا و آگاه به کار.
شارەزایی: ۱) بەڵەدی، رێ ناسی؛ ۲) پسپوٚڕی [ف] ۱) راه شناسی؛ ۲)

خبرگی و تخصّص.

شارەزوُر: مەڵبەندێکی پان و بەرین لە کوردستان ف منطقه‌ای وسیع در کردستان.

شارەگ: شادەمار ف شاهرگ.

شارە گرد: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شارەمروّچە: کونی مێرولان ف لانهٔ مورچگان.

شارەمێروو: شارە مرۆچە ف لانهٔ مورچگان.

شارەوان: داروغه ف پلیس شهری.

شارەوانی: بنکەی داروغەی شار ف شهربانی.

شارەهـ: شادەمار ف شاهرگ.

شارەهەن: ناوەڕۆی گەورەی ناوی پیس ف مجرای بزرگ فاضلاب.

شاری: بازێڕی، شارسانی، شارستانی ف شهرزند، شهرنشین، شهری.

شارێ: جادەڕێ، ڕێگەی پان و سەرەکی ف شاهراه.

شاریا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شاریاگەوە: شاراوە ف نهفته شده.

شاربان: ١) شاردنەوە؛ ٢) گەرم داهاتن ف ١) نهفتن؛ ٢) زیاد شدن حرارت.

شاربای: گەرم داهاتو ف گرم شده.

شارێز: نەخۆشی بەو، بۆڵ زامار بوون ف بیماری لثّه.

شارێشە: ڕەگی هەرە ئەستوری دار ف شاهرگ درخت.

شارێگە: شارێ ف شاهراه.

شاز: ١) جۆرێ جیبنکی زراو؛ ٢) هەڵکەوتە، بەهونەر ف ١) نوعی نی باریك؛ ٢) لایق، نابغه.

شازادە: ١) بەچکەشا؛ ٢) برێتی لە لاوی ناکاربەاشی دلاوا ف ١) شاهزاده؛ ٢) کنایه از جوان نیکوکار و دست و دلباز.

شازبەند: جۆزەلە، دوزەلە ف نوعی ساز بادی.

شازدە: ١) ژمارەی دوای پازدە؛ ٢) شازادە ف ١) عدد شانزده؛ ٢) شاهزاده.

شازدەمین: شازدەهەم ف شانزدهم.

شازدەهەم: ژمارەی دوای یازدەهەم ف شانزدهم.

شازدەهەمین: شازدەهەم ف شانزدهم.

شازوقاز: چیایەکە لە موکوریانی کوردستان ف کوهی در کردستان.

شازی: جۆرێ مەیموون ف نوعی بوزینه.

شاژن: ١) ژنی شا؛ ٢) پاڵشای مێچکە؛ ٣) سەرەژن ف ١) شهبانو؛ ٢) پادشاه مادینه، ملکه؛ ٣) زن کدبانوی کدخدامنش.

شاسوار: ١) سواری چاك، سواری بێوێنە؛ ٢) ناوی پیاوانە ف ١) شهسوار؛ ٢) نام مردانه.

شاسە: ١) جەنگەی بارانی بەهار، شەسنە باران؛ ٢) ژێهاتی ف ١) موسم بارانهای بهاری؛ ٢) شابسنه.

شاسەلیم: بی‌بی‌جان خانم ف خیمه شب بازی.

شاسەیوان: ١) چادری گەورە، خێوەتی زل؛ ٢) هۆزێکی کۆچەرە لە ئێران ف ١) خیمهٔ بزرگ؛ ٢) ایلی کوچنده در ایران، شاهسون.

شاش: ١) پێچی سەر، مێزەر؛ ٢) ئەسپێی ئاردو گەنم؛ ٣) قوماشی شل ئەندراو، ئەسفت؛ ٤) بیر بڵاوی؛ ٥) سەهوکار؛ ٦) مێز، گمێز؛ ٧) تێکەڵ و ناڵۆزاو؛ ٨) خێل، خویل ف ١) عمامه؛ ٢) شپشك آرد و غلّه؛ ٣) پارچه منخلخل؛ ٤) پریشانی فکر؛ ٥) اشتباه کننده؛ ٦) شاش؛ ٧) پریشان و سردرگم؛ ٨) لوچ.

شاشان: ناوە بۆ ژنان ف نام زنانه.

شاشبەن: مێزگیران ف شاش بند.

شاشخابێن: مەلاو شێخی خەڵك خەڵەتێن ف روحانی عوام فریب.

شاشك: ١) مێزەر، پێچی سەر؛ ٢) ناوی گەمەیەکە ف ١) عمامه، دستار؛ ٢) نوعی بازی کودکانه.

شاش گەور: ١) مێزەرسپی؛ ٢) برێتی لە پەیڕەوانی مەزهەبی دورزی ف ١) عمامه سفید؛ ٢) کنایه از پیرو مذهب درزی.

شاشوبێش: ١) خوارو خێچ؛ ٢) قسەو کارێ کە بناو سەری لێ دەرناکا ف ١) کج و کوله؛ ٢) مبهم و نامعلوم.

شاشوپەڕ: جلکی زۆر جوان و ڕێك و پێك ف لباس شیك و مرتّب.

شاش و وێش: شاشوبێش ف نگا: شاشوبێش.

شاشە: ١) شاسە؛ ٢) زەوی خەت دراو بۆ توتن چاندن، شەسە ف ١) موسم بارانهای بهاری؛ ٢) زمین شیار شده برای کشت توتون.

شاشەك: ١) مەلێکە بۆری هێنوك هێنوك لە کۆتر گچکەترە گۆشتی دەخورێ، کورکور، قەنێ؛ ٢) روباە ف ١) پرندهٔ سنگخواره؛ ٢) رباب، آلت موسیقی.

شاشیك: شاشك، مێزەر، پێچی سەر ف دستار.

شاشین: میز کردن ف شاشیدن.

شاف: دەرمانێ کە دەفنگی زادەکەن ف شیاف.

شاف پێ هەڵگرتن: برێتی لە خاپاندن ف کنایه از فریب دادن.

شافر: ١) بیاوانی جۆڵ و هۆڵ؛ ٢) دەشتی پان و بەرینی بێ دار و بار ف ١) بیابان؛ ٢) جلگهٔ وسیع بی‌درخت.

شافعی: سوننی پەیڕەوی ئیمامی شافعی ف شافعی مذهب.

شاف هەڵگرتن: خۆ دەرمان کردن بە شاف ف شیاف برداشتن.

شاڤ: ١) دەنگی کەروێشك؛ ٢) مەلێکی لنگ درێژی باڵ شینە هەر لە دەم ئاو دەژی، شاوە، شاهۆ ف ١) صدای خرگوش؛ ٢) بوتیمار.

شاڤا: هەنگاو، گاو، پا بڵاودانان لە زەوی ف گام.

شاڤاشین: مەلی شاڤ ف پرنده‌ای آبزی، بوتیمار.

شاڤەشین: شاڤاشین ف پرنده‌ای آبزی، بوتیمار.

شاڤێز: ١) دەبەنگ، گێل و حۆل؛ ٢) گیایەکە ف ١) ابله، کودن؛ ٢) گیاهی است.

شاڤین: باقاندنی کەروێشك ف صدای خرگوش.

شاق: ١) ماسیگر، مەلێکی سپیە بەکۆمەڵ ڕاوەماسی دەکەن؛ ٢) فێرەی مریشك؛ ٣) لێدان بە پشتی پێ، شاپ؛ ٤) هەنگاو؛ ٥) زلە؛ ٦) کۆجانی بازی کۆپێن ف ١) مرغ ماهیخوار؛ ٢) جیغ مرغ؛ ٣) تیپا؛ ٤)

گام؛ ۵) سیلی؛ ۶) حوگان گوی بازی.

شاقام: هەنگاوی زل ف گام فراخ.

شاقاو: ساقام ف گام فراخ.

شافروان: بۆق. بەق ف قورباغه.

شاقڵ: دامێنە کەوای لاهەڵتلیشاو ف چاك دامن.

شاقوبانێ: گەمەی گۆبازی ف حوگان بازی.

شاقوت: بەرناوتنی لکی زل ف هرس ساخەهای سبز.

شاقول: ۱) ساقوڵی بەنا؛ ۲) نەڵە کەروێشك ف ۱) شاقول؛ ۲) نلهٔ خرگوش.

شاقوڵ: ۱) شاقوبانێ؛ ۲) ئامرازێکی بەنایانە؛ ۳) نەڵە کەروێشك ف ۱) حوگان بازی؛ ۲) شاقول؛ ۳) نلهٔ خرگوش.

شاقولاپ: قولاپی درشتی ماسی گرتن ف قلّاب بزرگ ماهیگیری.

شاقوڵانێ: ساقوبانێ ف چوگان بازی.

شاقولباغا: مەلێکی رەشی بچوکە، هەنجیرخۆرە ف پرندەایست.

شاقەشین: شاماسین ف پرندەای آبزی، بوتیمار.

شاقەڵ: شاقڵ ف چاك دامن قبا.

شاقەڵ: بارست، ئەستوورایی و درێژایی ف حجم، اندازه، قطر.

شاقەڵدار: زەلامی ئەستوور ف تنومند.

شاك: ۱) مرقەی نیری لە نێ بەرداندا؛ ۲) برە، کوڕ، پارچەی براو لە میوە، قاش؛ ۳) بەرانی دوسالە. شەك بەران ف ۱) صدای شاك در وقت جفتگیری؛ ۲) قاچ؛ ۳) قوچ دوساله.

شاکار: کاری زۆر باش ف شاهکار.

شاکاسی: دەفری گەورەی گڵینی رەنگ کراو ف شهکاسه.

شاکاك: وردەمووی زەردی لاجانگی لاو کە دوایی دەوەرێ، گەندەموو ف موهای زرد رخسار نوجوانان.

شاکم: رەنگە، وێ دەچێ، وادیارە ف گو یا، شاید.

شاکول: پێڵاوی بنچەرمی سەرموو ف نوعی پای‌افزار مو بین.

شاکۆڵ: شاپان. نێڵای لوسەبێ گرێ ف چوبدستی هموار.

شاکۆن: گۆچان ف عصای سرخمیده.

شاکە: ۱) بالەفرەی جوچکەی تازە فێرە فڕین؛ ۲) پاڕانەوە ف ۱) بر بر زدن جوجهٔ پرنده؛ ۲) لابه.

شاکەشاك: پاڕانەوەی زۆر ف لابه و التماس زیاد.

شاکەڵ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شاگا: شابە، وشەیەکە لە جیاتی رۆژباش و سلاو ف شادزی، حرفی بجای سلام.

شاگرد: بەردەستی وەستا ف شاگرد.

شاگردانە: بەخششی شاگرد ف انعام شاگرد.

شاگردە: دارێکی سەربەئاڵقەیە جۆلا تالی رایەلی پێ دەبژێرێ ف چوبی جنگالی که بافنده تارهای بافت را بدان شمارد.

شاگونج: دارێکە وەك رەحەتی دەخرێتە دەم دۆلاشەوە ف چوبی قیف مانند در دهانهٔ ناو آسیاب.

شاگول: ۱) گوڵی زلی وێنە مافوورە؛ ۲) گوڵی سەرەکی دەخڵ ف ۱) نقش بزرگ قالی؛ ۲) خوشهٔ برتر غلّه.

شاگول بەند: بێن خۆشکە، بۆخۆشکە، گیابەکە ف گیاهی است.

شاگە: شاگا ف نگا: شاگا.

شاگەردانی: پاشاگەردانی، دنیای بێ‌قانون و بێ لە ناژاوە ف آشوب و بلوا.

شاگەشکە: ۱) بوورانەوە لە خۆشیان؛ ۲) بۆکاوڵە، جەموڵە ف ۱) حالت غش از شادی؛ ۲) پنجه گذاشتن. پنجه بەطرف کسی گرفتن با اهانت.

شاگەشکەبوون: بوورانەوە لە خۆشیان ف غش کردن از شادی.

شاگەشکە لێنان: بۆکاوڵە لێنان، جەموڵە لێنان ف ام کردن، پنجه گذاشتن، پنجه بەطرف کسی گرفتن بااهانت.

شال: ۱) رانك؛ ۲) چەتانی کلۆش را گوێزتن بۆ سەر خەرمان ف ۱) شلوار از بافتهٔ محلّی؛ ۲) گاری مخصوص انتقال دروبده به سرخرمن.

شاڵ: ۱) شال؛ ۲) پارچەی سەوزی تایبەتی پێچ و پشتێنی سەید؛ ۳) بۆزو ف ۱) شلوار از بافتهٔ محلّی؛ ۲) پارچهٔ سبز و بژهٔ سادات؛ ۳) پشم بافته.

شالاو: پەلامار ف هجوم، حمله.

شاڵك: عابا، سەرجلی تەنکی قش و فوڵ ف عبا.

شاڵ گەردەن: پارچەی دەوری مل داپۆشین ف شال گردن.

شالۆ: کولێرەی بە شەدانەوە ف گرده نان با شاهدانه.

شالوت: کەسێ لووتی زل بێ ف دماغ گنده.

شالوور: رەشوڵەی رەش، گاوانی سیا ف سار سباه.

شالوز: ریاباز، مەرایی‌کەر ف منملّق.

شالول: شالوور ف سار سباه.

شالویل: شالوور ف سار سباه.

شالبار: ۱) باتشای شارێك؛ ۲) ئاوالی و دۆستی شا ف ۱) شهریار؛ ۲) همدم شاه.

شالیار: شالبار ف نگا: شالیار.

شالیل: شالوور ف سار سباه.

شالینە: پارچەی چوارگۆشە لە خوری ف پارچهٔ مربّع پشمین.

شام: ۱) شاری پاتەختی سووریا؛ ۲) نانی شێوان؛ ۳) تەنگی نوێژی شێوان؛ ۴) شامنم ف ۱) دمشق؛ ۲) وعده غذای شام؛ ۳) بعد از غروب؛ ۴) شاه هستم.

شامات: ۱) دەشتی شۆرەکات؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۳) وشەی دۆڕانی شەترنج ف ۱) جلگهٔ شورەزار؛ ۲) ناحیەای در کردستان؛ ۳) شەمات شطرنج.

شامار: حەزیا، زەها ف اژدها.

شاماکی: مەمك بەند ف بستان بند.

شامبۆز: ئازا، جوامێر ف جوانمرد شجاع.

شامبۆیی: گەمالی خێرا کە ئاگاداری لەڕان و مێگەل دەکا ف سگ گلّه.

شام خواردن: شێوخواردن ف شام خوردن.

شام دەرزی: جۆرێ سمسێری بەناوبانگە ف نوعی شمشیر مشهور.

شام کردن: شام خواردن ف شام خوردن.

شامۆبی: جۆرێ نوتن ف نوعی نونون.

شامی: ١) شوتی، جەبەژ، زەبەش، شفتی، هەنی؛ ٢) گەنمەشامی، گولەبێغەمیەرە، گولەگەنم؛ ٣) فەلەمۆنە، عەلەشیش؛ ۴) باش وشەی مریشکە دێت: (مر یشکە شامی)؛ ۵) خەڵکی شام؛ ۶) سوکەڵەناوی سامراد ف ١) هندوانە؛ ٢) ذرت، یلال؛ ٣) بوقلمون؛ ۴) نوعی ماکیان؛ ۵) اهل دمشق؛ ۶) مخفّف نام شاەمراد.

شامی کەباب: قیمەی لێکدراوی پارچەکراوی لەناوەدا سوورەوەکراو ف کباب شامی.

شامێر: مرۆچەی درشت ف مورچهٔ درشت.

شامێرو: شامێر ف مورچهٔ درشت.

شان: ١) خاڵی سەر گۆنا، نۆنە، نیشان؛ ٢) پیل، نێوان سەری فوڵ و مل؛ ٣) شکۆ و گەورەیی؛ ۴) دەرەجەو پلە؛ ۵) جێگەی گەراو هەنگوینی مێش، شانــە؛ ۶) ملەی کێو ف ١) خال برگونە؛ ٢) کتف؛ ٣) شأن و شکوه؛ ۴) درجه، پایه؛ ۵) شانهٔ زنبور؛ ۶) ستیغ کوه.

شانا: ١) رەوانەی کرد؛ ٢) ئامرازی موداهێنان، شانە، شە ف ١) فرستاد؛ ٢) شانهٔ مو.

شاناز: ناوی ژنانە ف شهناز، نام زنانه.

شانازی: ماریفی کارچاکی خۆ یان کەسی تر کردن، ئیفتخار، فەخر ف افتخار، مباهات.

شانای: زاوەشاندنی دار ف تکان دادن درخت.

شان بەشان: پێکرا، بەیەکەوە ف دوشادوش هم.

شانپۆش: شتێ کە بەسەر شاندا دەدرێ ف کتف پوش.

شانخەفانن: داهاتنەوە، چەماندنەوەی شان ف خود را خم کردن.

شانداچەکان: لاشان خواربوون و بێسیر شل و ناوالّەبوون ف شانه کج و بفه نامرتب و باز بودن.

شانداچەکاو: لاشان خوار ف شانه کج و خمیده.

شانداخستن: بربێنی لە نەسلیم بوون ف کنایه از تسلیم شدن.

شاندادان: لەسەر ئەنیشت خۆدرێژ کردن ف به پهلو دراز کشیدن.

شاندان: نیشان دان، شتێ بەرچاوی کەسێ دان، رانان ف نشان دادن، نمایش دادن.

شانداهێشتن: شان داخستن ف کنایه از تسلیم شدن.

شانـدن: ١) ناردن، رەوانە کردن؛ ٢) چاندنی توم؛ ٣) بەدەم باوە بزۆتن: (شەماڵ بیشانێ بەخەی کەنانت)؛ ۴) رەوادیتن: (گونبان پێت ناشێ بەڵام من شاندم) ف ١) فرستادن؛ ٢) بذر پاشیدن؛ ٣) جنبیدن توسط باد؛ ۴) روادیدن.

شاندەلیك: زەردەواڵە، زەرگەتە ف زنبور زرد کوچك.

شانـدی: ١) رەوانەکراو؛ ٢) چاندراو؛ ٣) راژێندراو ف ١) فرستاده؛ ٢) پاشیده؛ ٣) جنبیده.

شانزده: دوای پازده ف شانزده.

شانزدەمین: شانزدەهی ف شانزدهم.

شانزدەهی: دوای پازدەیەم ف شانزدهم.

شانزدەهەمین: دوای پازدەهەمین ف شانزدهمین.

شانزه: ژمارە شازدە ف عدد شانزده.

شانس: بەخت، ئیقباڵ، تاڵە، تالع ف شانس.

شانشـین: ١) بەریـێلابی نزیك پەنجـەرە لە ناو نۆدەدا بۆ دانیشتنی نەجیمزادان؛ ٢) پاتەختی مەملەکەت ف ١) شاەنشین؛ ٢) پایتخت.

شانگ: شان، نێوان سنگ و مل ف کتف.

شانۆ: ١) سەکۆی کۆسەبازی، شوێنی هونەر نواندنی وازی کەران؛ ٢) نومایشتی چیرۆك ف ١) صحنهٔ نمایش؛ ٢) بازی کردن در صحنه.

شانوشەپیلك: دیمەنی لای سەرەوی لەش ف نمای طرف بالایی قد و قامت.

شانۆگەری: کایە کردنی شانۆ ف نمایش دادن تئاتر.

شانــە: ١) ددانــەداری کە سەروزبشــی پێ دادەهێنــن؛ ٢) چەنــد شیشەئاسنی سەرتیژی دەدار کونراو بۆ خوری و موو لێك هەڵوەشاندن؛ ٣) جەوکێش؛ ۴) داروغە؛ ۵) شانی هەنگوین؛ ۶) سەرکاری گوند؛ ٧) ئامرازێکی دەزگای جۆڵا، دەفەی جۆڵایی ف ١) شانهٔ سر؛ ٢) شانهٔ فلزی پشم و موصاف کن؛ ٣) شن کش؛ ۴) داروغه؛ ۵) شانهٔ عسل؛ ۶) مباشر ارباب در امور خرمن؛ ٧) ابزاری در کارگاه بافندگی.

شانەك: بەڵگە، نیشانە، دەلیل ف دلیل، مدرك.

شانە کار: بوك جوانکەر ف مشاطهٔ عروس.

شانە کەر: ئەوی خوری و کوڵکە بەشانە دەکا ف شانەزن پشم و مو.

شانـە گـورگ: گیایەکە لە پەنجەی گورگ ئەکا ف گیاهی است شبیه پنجه گرگ.

شانە گەر: وەستای شانە دروست کردن ف شانەساز.

شانەوشان: ١) درێژایی ملەی کێو، باڵەو باڵی کێو: (**شانەوشان** ریگەبە)؛ ٢) شان راژانــدن لەرۆیشتنــا: (**شــانــەوشــان** دەڕوا بەرێوە)؛ ٣) هەڵگەرانەوە لە ئەنیشت بۆ سەر ئەنیشتێ تر: (**شانەوشانت** کەم دەسنە ملانت کەم) ف ١) طول تیغهٔ کوه؛ ٢) شانه حرکت دادن در راه رفتن؛ ٣) غلتیدن بر پهلو.

شانی: ١) شانەی سەر؛ ٢) نیشان، بەڵگە ف ١) شانهٔ سر؛ ٢) دلیل، مدرك.

شانی دان: نیشان دان، خستنە بەرچاو ف نشان دادن.

شانیك: بەڵگە، شانی ف دلیل، مدرك.

شانی کەباب: شامی کەباب ف شامی کباب.

شانین: ١) نۆردان؛ ٢) راژاندن ف ١) پرت کردن؛ ٢) جنبانیدن.

شاو: شیوەڵە، دۆڵی بۆچك ف درّهٔ کوچك.

شاواز: شاباز ف نگا: شاباز.

شاواش: شاباش ف نگا: شاباش.

شاوان: زەوبنی بەردەلان ف سنگلاخ.

شاوانە: شابانە ف گیاه شابانك.

شاوانی: دڵخۆشی، شادومانی ف شادمانی.

شاوانێ: ناوی گوندێکه لەلای شنۆ ف نام دهی است.

شاور: ١) فیتو، فیتکه بەدەم، فیتەکێشان: ٢) هەرئامرازێکی موسیقی که بفی پێدا دەکەن.وەك بلوور و زورناو... ف ١) سوت زدن: ٢) ساز بادی.

شاوڵ: شاقولی بەنا ف شاقول.

شاووت: جۆرێ ماسی، سوره ماسی ف نوعی ماهی.

شاوە: شاف، شاقەشبین ف نگا: شاف.

شاوەت: ناوی پشت، ناوێ که لە رەحەت بوندا دەرژێ ف آب پشت، منی.

شاوەشبینە: شاف، شاقەشبین ف نگا: شاف.

شاوەلە: ناوی گوندێکه لە کوردستانی موکوریان ف نام دهی است.

شاوی: دز، کەسێ که کاری دزی کردنه ف دزد.

شاوێژ: شاقێز ف کودن.

شاه: پاڵشا ف شاه.

شاهانە: ١) وەك پاڵشایان: ٢) شت یان کاری هەرە باش ف ١) شاهانه؛ ٢) درخور شاهان.

شاهگێلە: مرۆچەی درشت، میرووعەجەمانە ف مورچهٔ درشت.

شاهۆ: ١) شاف، شاوە: ٢) ناوی چیایەکە لە کوردستان: ٣) ناوی پیاوانە ف ١) نگا: شاف؛ ٢) نام کوهی در کردستان: ٣) نام مردانه.

شاهەنشا: پاڵشای پاڵشایان ف شاهنشاه.

شاهەنگ: دایکی مێشە نگوینان ف ملکه زنبور عسل.

شاهی: ١) پاڵشایەنی: ٢) زەماوەند: ٣) پارەی هەرە کەمی سکەی ئێران ف ١) پادشاهی: ٢) جشن و سرور عروسی: ٣) کوچکترین واحد پول ایران.

شاهیلك: بریقەدار، بەترووسکە ف درخشان.

شاهـــێن: ١) داری درێژی ئەرازو که تانـــەرازوی لێ قایم کراون: ٢) زوانـەی ئەرازو: ٣) مەلێکی ڕاوکــەرە ف ١) شاهین ترازو: ٢) زبانهٔ ترازو؛ ٣) شاهین پرندهٔ شکاری معروف.

شاهینـــە: ١) خۆشی و شادی: ٢) ژنی شا، شاژن ف ١) شادمانی؛ ٢) ملکه، شاهبانو.

شاهینەت: شایی، بەزم و هەرای زەماوەند ف جشن عروسی.

شایار: شالیار ف ندیم شاه.

شایان: ١) لایق، هێژا: ٢) چەند شا ف ١) شایان، سزاوار: ٢) شاهان.

شایانە: ١) شادبانە: ٢) شاهانە ف ١) نگا: شادبانه؛ ٢) نگا: شاهانه.

شایستە: ١) لایق: ٢) ناوی ژنانە ف ١) شایسته: ٢) نام زنانه.

شایسە: شایستە، لایق ف شایسته.

شایك: ساف، حولی، لوس، بێ گری و گنج ف صاف.

شایلۆغـــان: بەزم و هەرای زەمـاوەند بە دەهۆڵ و زورنا ف جشن عروسی همراه دهل و سرنا.

شایلەخان: شایلۆغان ف نگا: شایلۆغان.

شایلەغان: شایلۆغان ف نگا: شایلۆغان.

شاینە: شادانە ف گیاه شاهدانه.

شاینەشەکێ: جۆرێ رەقس و سەما ف نوعی رقص گروهی.

شایەت: ١) شادە، ئاگادار لە رووداو؛ ٢) رەنگـە، وێدەچێ، دوورنیە ف ١) گواه: ٢) ممکن است، شاید.

شایەتا: رەنگە، وێدەچێ ف شاید.

شایەتی: ١) شادە، خەبەرداری لە رووداو؛ ٢) پاتشایەتی ف ١) گواهی: ٢) پادشاهی.

شایەتی دان: شادەدان، خەبەردان لە رووداو ف گواهی دادن.

شایەد: شایەت ف نگا: شایەت.

شایەدا: شایەتا ف شاید.

شایەدی: شادە، شایەتی ف گواهی.

شایەدی دان: شایەتی‌دان، شادەدان ف گواهی دادن.

شایەر: ١) خوێن، شاعری نەخوێندەوار؛ ٢) شاعر؛ ٣) گورانی بێژ ف ١) شاعر درس نخوانده: ٢) شاعر: ٣) ترانه‌خوان.

شایەن: ١) شاهێنی ئەرازو؛ ٢) شیاوی، هێژایی ف ١) شاهین ترازو؛ ٢) لیاقت.

شایی: شاهی ف نگا: شاهی.

شایی بەخۆبوون: بە حاڵی خۆ کەیف سازبوون ف به وضع خود شاد بودن.

شایی پێ بوون: بە شتێ دڵخۆش بوون ف به‌چیزی دلخوش داشتن.

شاییش: خەم، کەسەر، کوڵ ف غم.

شایی کەر: بەشدار لە زەماوەندا ف شرکت کننده در جشن عروسی.

شایێن: شاهێنی ئەرازو ف شاهین ترازو.

شب: چون، وەك، وێنە ف مانند.

شباك: سەرپۆشی بەپەنجەرەی سەر گۆڕی پیاوچاکان ف شبکهٔ مزار، ضریح.

شباندن: ناسینەوە، دیتن و کەوتنەوە بیر ف بازشناختن، دیدن و به یاد آوردن.

شبتی: شفتی، زەبەش، جەبەش، شوتی، هەنی، ژەبەش ف هندوانه.

شبی: وەکو، لەرەنگی ف همانند.

شپ: خشە، دەنگی وێك کەوتنی شتی وشك وەك پوش و بەرگی نوێ ف صدای بهم سابیدن خشك، خش خش.

شپرزە: ١) بەرژو بڵاو؛ ٢) حاڵ پەرێشان ف ١) پراکنده؛ ٢) پریشان حال.

شپرزباگ: ١) بڵاوبوگ، نیکەڵ و پێکەڵ؛ ٢) لێ شێوان و پەرێشان بوون ف ١) پراکنده و نامرتب شدن؛ ٢) پریشان حال شدن.

شپرێو: شپرزە ف نگا: شپرزه.

شپك: خێشك ف مالهٔ شخم صاف کن.

شپل: ساوای نازەزاو ف نوزاد.

شپنە: ١) پنەبڕ، لەبنەهانن؛ ٢) شپك، خێشك ف ١) ریشه‌کن؛ ٢) مالهٔ شخم صاف کن.

شپەستە: ڕاواندنی نەخۆش، قسە پەڕاندن ف هذیان گفتن.

شپەشپ: خشەخش ف خش‌خش.

شپی: ڕێژنە، رەهێڵە ف رگبار تند باران.

شپین: دادانی ڕێژنەی باران ف بارش رگبار باران.

شت: ۱) نشت، چشت؛ ۲) بەناو خاوێنی کردەوە: (دەستی خۆم **شت**)؛ ۳) موی ڕاست‌و لول نەخواردو ف ۱) چیز، شیء؛ ۲) ماضی شستن؛ ۳) موی صاف و بدون پیچش.

شتاق: هیچ یەك ف هیچکدام.

شتانێ: سنجوق بازی ف نگا: سنجوق بازی.

شتران: شاخەشبنکە ف نگا: شاخەشبنکە.

شتراو: بەناو خاوێنەوە کراو ف شسته.

شترمر: باڵدارێکی زۆر زەلامە وەك مامر دەچێ بێزەوەو ناتوانێ بفڕێ ف شترمرغ.

شترنج: سەترنج ف شطرنج.

شتری: ریزە گوڵبنگەی سەری ژنان، گڵیل گڵیلە ف صف منگولهٔ زینتی سر زنان.

شتل: گیاو دارێ بەدەست دەچەقێندرێ ف نشا.

شتڵ: شتل ف نشا.

شتلاندن: چەقاندنی شتل ف نشاندن نشا.

شتڵجار: زەوی کە شتڵی تێدا چێندراوە ف نشازار.

شتلین: دەرزەوتی چەقین ف بەزمین فرو شدن.

شتم: ۱) نشتی من؛ ۲) بەناو خاوێنم کردەوە ف ۱) اشیاء من؛ ۲) شستم.

شتمەك: جل‌و کەل‌ وپەل ف رخت و اثاث.

شتن: ۱) بەناو خاوێن کردنەوە؛ ۲) برێنی لە سەرکۆنەو جوێن پێدان؛ ۳) نشتی ئێمە ف ۱) شستن؛ ۲) کنایه از سرزنش کردن و دشنام دادن؛ ۳) اشیاء ما.

شتنەوە: ۱) شتنی دانەوێڵە؛ ۲) برێنی لە لۆمەو جوێن پێدان؛ ۳) دوبارە شتن ف ۱) شستن حبوبات؛ ۲) کنایه از سرکوفت؛ ۳) دوباره شستن.

شتو: ۱) جۆرێ هەرمێ؛ ۲) بەناو خاوێنەوە کراو؛ ۳) ئێوە شتنان ف ۱) نوعی گلابی؛ ۲) شسته؛ ۳) شما شستید.

شتۆ: ۱) وشەی دنەدانی سەگ بۆ شەڕ؛ ۲) چلۆن؟ چۆن؟ ف ۱) کلمهٔ تحریك سگ برای جنگ؛ ۲) چطور؟ چگونه؟.

شت‌وشۆ: باڵاو، جل شۆتن ف شست و شوی، رختشویی.

شت‌وشۆدەرێنان: بەجوێن ئابڕو بردن ف با دشنام آبرو بردن.

شتۆف: زەنگەنەرێ، نلبسك ف خوشهٔ کوچك انگور، نلسك.

شتوك: ناوی لە دۆنکاوی کوڵێندراو کە دەرمانی ناوانگازە ف آب چکیده از دوغ جوشیده که دوای آفتابزدگی است.

شتوکە: چشتی چکۆلە ف چیز کوچك، چیزك.

شتومەك: شتمەکە ف لباس و اثاث.

شتەو: شتۆ ف نگا: شتۆ.

شتی: ۱) چەبەش، زەبەش، شوتی، شفتی، شمنی، هەبڵی، زەبەڕ؛ ۲) بە ناو خاوێنی کردەوە؛ ۳) وەکو، وێنەی، شبی ف ۱) هندوانه؛ ۲) شست؛ ۳) مانند.

شتیار: بێ‌پێخەف، بێ‌سەرپناز: (ئەزو لۆ شتیار نقستم) ف آسمان جُل.

شتیکانێ: ئەوە چیە، مەتەڵۆکە ف چیستان، معمّا.

شتین: چکوس، ژژد، زەزیل، دەس قوچاو، پیسکە ف خسیس.

شحنە: داروغە ف شحنه.

شخاب: مەتکەو، کونکەرە، شخاف ف متە.

شخاتە: زلوکەی سەر بەدەرمان بۆ ئاگر پێ‌کردن، کرمیت، گوگرد، شەمچە ف کبریت.

شخارتە: شخاتە ف کبریت.

شخاف: شخاب، مەتکەو ف متّه.

شخب: خوشەی شیر کە دەبڕژێنە ناو دەفرەوە ف صدای شیر که در ظرف ریزند.

شخت: زەرگی دەروێشان ف سیخ دراویش.

شختە: سەرمای پاییز کە زەرعات سیس دەکا ف سرمای نابهنگام پاییز.

شخرە: بارەگیای بەکسەری ف بار یك ستور از گیاه.

شخـرەکێش: داری بن بارەگیا کە سەرپشتی بارەسەری دەخـەن ف چوبهای زیر بار گیاه بر پشت باربر.

شخل: بەسەر یەکا هانن، لەسەر یەك کەڵەك ف برهم انباشتگی.

شخلی: بەسەریەکا هانو، کەڵەك‌بوگ ف برهم انباشته.

شخلین: شخل ف برهم انباشتگی.

شخۆ: ژخۆ ف نگا: ژخۆ.

شخەڵ: ۱) نەشخەڵ، دەوەن جاڕ؛ ۲) خیزەلان؛ ۳) بێشەی دەم رۆبار؛ ۴) شبخەڵ ف ۱) زمین پر بوتهٔ درخت؛ ۲) شنزار؛ ۳) بیشهٔ انبوه کنار رود؛ ۴) هرس درخت.

شد: بەستن ف بستن.

شداندن: توند بەستن ف تُند بستن.

شر: ۱) بەرگی دڕاو؛ ۲) پەشێو، پەرێشان، بێ‌سەرو بەر: (حاڵم **شرە**)؛ ۳) جرت، زرت ف ۱) لباس کهنه پاره؛ ۲) پریشان و آشفته؛ ۳) شیشکی.

شرپ: دەنگی دەناو کەوتنی‌شتی سەنگین ف صدای در آب افتادن سنگین.

شرت: ۱) نادیار، گوم: (**شرت** و گوم بوە)؛ ۲) دەوەنێکە لقەکانی دەکەنە گەسـك؛ ۳) چەڵغو، چەرغو ف ۱) ناپیدا؛ ۲) درختچه‌ای است؛ ۳) جاروی ترکه‌ای.

شرتا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شرتك: خەڵفەمبۆ ف جوانهٔ تاك.

شرتـۆپ: دەنگی بەزەمین‌دا کەوتنی نەرمی سەنگین ف صدای افتادن سنگین نرم.

شرت‌وشۆدەرێنان: شت‌وشۆدەرێنان ف رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.

شرت‌وشۆڵێ برین: شرت و شۆدەرێنان ف رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.

شرتوگوم: نادیارو ون ف ناپیدا، گم.

شرتی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شرد: شتی، به‌ناو خاوێنی کرده‌وه: (**جله‌کانی شرد**) ف ماضی شستن.

شردان: گۆشتی نیشك کراو بۆ زستان ف گوشت خشکیده برای زمستان.

شردن: شتن ف شستن.

شرد نه‌وه: شتنه‌وه ف نگا: شتنه‌وه.

شردو: به‌ناو خاوێنه‌وه کراو ف شسته.

شرژاو: بێ که‌ونو، لابق ف سزاوار.

شرش: په‌مۆی پنجراوی گلۆله کراو، که‌لوه په‌مۆ ف غنده، غوزه پنبه.

شرشر: ۱) ده‌نگی رژانی ئاو؛ ۲) زۆر کۆن و دڕاو: (**جله‌کانی شرشرن**) ف ۱) شرشر آب؛ ۲) بسیار کهنه و ژنده.

شرقه: فرمه، ره‌شۆکی، جۆرێ نفه‌نگی زاو ف نوعی تفنگ شکاری.

شرك: ۱) بلوسك، لوساوك، لوس؛ ۲) شتری ف ۱) ناودان؛ ۲) نگا: شتری.

شركاك: مه‌لێکه له کۆتر بچوك‌تر و گۆشت ناخۆش ف پرنده‌ای کوچکتر از کبوتر و بدگوشت.

شرماپ: زلله، شه‌پلاغه، شه‌قام ف سیلی.

شرم‌برم: قسه‌ی بێ نام و بێ مانا ف سخن یاوه و مفت.

شرن: ۱) شفره، ددانی زه‌فی به‌کانه؛ ۲) شرماپ ف ۱) دندان برآمدهٔ گراز؛ ۲) سیلی.

شرناو: گونـدێکی کوردستـانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شرنگ: ده‌نگی که‌وتنی شتی قورس ف صدای افتادن جسم سنگین.

شرنگه: ۱) ده‌نگی لێك دانی شیر و خه‌نجه‌ر؛ ۲) شه‌لبن؛ ۳) شنگڵ، بزاو ف ۱) جکاجك سلاح سرد؛ ۲) لنگیدن؛ ۳) نگا: شنگل.

شرۆ: لێکدانه‌وه‌ی خه‌ون ف تعبیر خواب.

شرۆدر: ۱) له‌ت له‌ت و پارچـــه پارچـــه، زۆر دڕاو؛ ۲) بربنـی له مرۆی بێ‌حه‌یاو زمان پیس ف ۱) پاره‌پاره شده؛ ۲) کنایه از آدم بدزبان و سنیز، جو.

شرۆشاتاڵ: خرت و پرت ف خرت و پرت.

شرۆشیتاڵ: زۆر دڕاو ف کهنه پاره و فرسوده.

شرۆشیواڵ: شرۆشیناڵ ف کهنه پاره و فرسوده.

شرۆقه: شرۆ ف تعبیر حواب.

شرۆقه‌که‌ر: لێکده‌ره‌وه‌ی خه‌ون ف معبّر خواب.

شرۆکه‌ر: شرۆقه‌که‌ر ف معبّر خواب.

شروه‌هه‌لالێ: گوڵێکه ف گلی است.

شره: ۱) که‌له‌پوور، میرات؛ ۲) که‌ل په‌ل، جلك؛ ۳) ناومال؛ ۴) بێ‌نرخ؛ ۵) جلکی دڕاو ف ۱) مرده‌ریگ، ماتـــرك؛ ۲) البســـه؛ ۳) اثـــاثیه؛ ۴) بی‌ارزش؛ ۵) لت‌وپار.

شرها: وشه‌یه‌که بۆ گاڵته پێ کردن، نه‌حا، نرخیو ف کلمهٔ تمسخر.

شرهاو: شرها ف کلمهٔ تمسخر.

شره‌خۆر: سیرمه‌خۆر ف دله دزد.

شره‌ق: درز، فه‌ڵش ف ترك، درز.

شره‌قیان: درز بردن، قه‌ڵش بردن ف ترك برداشتن.

شره‌گر: میرات گر ف وارث.

شره‌و بـره: ۱) کۆنـاڵی جلك؛ ۲) خرت و پرتی ناو ماڵ ف ۱) پارچه و لباس؛ ۲) خرت و پرت، اثاثیه.

شره‌و بره: جلکی کۆنه‌و دڕاو ف لباسهای مندرس.

شره‌وشیتاڵ: شر و شیناڵ ف لباسهای کهنه و فرسوده.

شره‌ومره: شره‌و بره ف نگا: شره‌و بره.

شری: گونـدێکی کوردستـانـه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شریت: به‌نی چه‌ند لوی لێك بادراو، گشته‌ك ف رشتهٔ تابیده.

شریته: زنجیره ف زنجیره.

شریخ: ده‌نگی زۆر توندو له‌پڕ وه‌ك ده‌نگی هه‌ور، گرمه ف صدای رعدآسا.

شریخاندن: گرماندن ف غرّش تند و شدید.

شریخانن: شریخاندن ف غرّش تند و شدید.

شریخه: شریخ ف صدای رعدآسا.

شریخه‌شریخ: گرمه‌ی به‌شوێن یه‌کا ف غرّش پیاپی.

شریز: ئه‌سریلك، چریش، سریش ف سریش.

شریس: چریش، شریش، ئه‌سریلك ف سریش.

شریفا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شریق: شریخ ف نگا: شریخ.

شریقه: شریخه ف نگا: شریخه.

شریمـك: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شرین: دژی تاڵ ف مزهٔ شیرین.

شرین: ده‌نگی دارژانی ئاو ف شرشر آب.

شرینقه: ئاودۆزه‌ك، ده‌رزی ده‌رمان ده له‌ش کردن ف سرنگ.

شریك: ۱) ئاواڵ، هاورێ؛ ۲) هاوبه‌ش ف ۱) همراه، دوست؛ ۲) شریك.

شریه: ئه‌نکه‌به‌زی ژێر پێست ف لایهٔ پیه زیر پوست.

شژ: ۱) به‌ردی سوکه‌ڵه‌ی ناسك و تورت، شاخه شبنکه؛ ۲) کێم و زوخ؛ ۳) زاو، شکار ف ۱) سنگ منخلخل زودشکن؛ ۲) چرك زخم؛ ۳) شکار.

شژێژ: سه‌ربانێ که ورکه به‌ردی ناسکی له سه‌ر رۆ کراوه‌و نه‌پاوه ف بام پوشیده از سنگ ریزهٔ نازك و نرد.

شست: ۱) سست؛ ۲) شتن ف ۱) سست؛ ۲) شستن.

شستووشۆ: شتووشۆ، بالاو ف رختشویی.

شش: شاردنـه‌وه له زمـانی منـدالانـه‌دا: (میوژت ده‌ده‌منێ **ششی** که با نه‌یبینن) ف نهفتن در زبان بچگانه.

ششت: ۱) شت، نشست، ئه‌شست، چشت؛ ۲) رابـــردوی شتن: (**جلم ششت**) ف ۱) چیز، شیء؛ ۲) ماضی شستن.

ششتن: شتن ف شستن.

ششتنه‌وه: شتنه‌وه ف نگا: شتنه‌وه.

ششتو: ۱) شردو، بەئاو خاوێن کراو؛ ۲) شنو ف ۱) شسته؛ ۲) شستند.

شعوُر: ئاوەز، هوّش ف احساس، عقل، شعور.

شعەفی: جوّرێ ترێ رەشکە ف نوعی انگور سیاه.

شغاب: سمە، سمبە، مەنکەو ف منّه.

شغارتە: سخارتە، شخانە ف کبریت.

شفا: چابوّنەوە لە نەخوّشی ف شفا.

شفات: تکابوّ کردن لە روّژی سەلاّ ف شفاعت در روز قیامت.

شفت: دوّشینی شیر ف دوشیدن شیر.

شفتە: ۱) شامی کەباب؛ ۲) حەزی خوّش نەکراو؛ ۳) قسلاّو؛ ۴) موی بەشانەنەکراو؛ ۵) زاروّ لە بێشکە دەرهێنان؛ ۶) بەکەمجار موّ لە سەری زاروّ هەلپاچین ف ۱) شامی کباب؛ ۲) گِل فوام نگرفته؛ ۳) آهک سرشته؛ ۴) موی آشفته؛ ۵) بچه را از گهواره بیرون آوردن؛ ۶) نخست بار موی سر بچه را قیچی کردن.

شفتەزێ: ژنێ کە زوّر زگوزا دەکا ف زنی که زیاد زایمان کند.

شفتــەژە: زکپرێ کە منـالی شیرەخوّرەی هەبێ ف حامله‌ای که بچهٔ شیرخواره دارد.

شفتەژێ: شفتەژە ف نگا: شفتەژە.

شفتی: جەبەش، زەبەش، هەنی، شوُتی ف هندوانه.

شفتی تاڵك: کالەکەمارانە، گوزاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.

شفتی تاڵە: شفتی تاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.

شفتك: ۱) قەلّەمە لێدان؛ ۲) هەڵبەرتاوتن ف ۱) قلمه‌زدن؛ ۲) هَرَس کردن.

شفتیل: ۱) توّلی باریك و جیرْ کە بوّ سەبەتەچنین باشە ف ترکهٔ نازك و نرم برای سبد بافی.

شفحەڵە: بەری داری کفر ف ثمر درختچه‌ایست.

شفرە: ۱) برِەی بەران، شرن؛ ۲) ئاسنێکی دەسکداری دەمپانی تیژە بوّ چەرم برِین؛ ۳) درەوشەی کەتیرەکەران کە لە لاسکی گوێنی دەدەن؛ ۴) ئەندازەی باریك لە گیاو کلوّش، شغرە؛ ۵) نەشتەری برینگەران ف ۱) دنـدان برجستهٔ گراز؛ ۲) شفرهٔ چرم بری؛ ۳) شفره‌ای که گون کتیرا را سوراخ کند؛ ۴) اندازهٔ بار بلك سنور از گیاه و ساقهٔ غلّه؛ ۵) نیشتر جرّاحی.

شفسك: جەقالەکێوبلە ف جغالهٔ کوهی.

شڤ: ۱) توّل؛ ۲) تەوالّ، دوّلی زوّر بچوّك لە چیا؛ ۳) سەربەرەژێر؛ ۴) تێکەم کولانی دوّشاو ف ۱) ترکهٔ نازك؛ ۲) درهٔ کوچك؛ ۳) نشیب؛ ۴) اوّلین جوشیدهٔ شیرهٔ انگور.

شڤار: ۱) ساوار؛ ۲) درێژو بڵند ف ۱) بلغور؛ ۲) بلند طویل.

شڤاروّك: زبارەی ساوارکوتان ف بلغور کوبی گروهی.

شڤارە: بلند باڵای ناقوّلاّ ف دراز قدّ بد قواره.

شڤارێ: زجە، رێجکە ف راه باریك مالرو.

شڤان: ئاگاداری ئاژەل ف چوپان.

شڤان خاپێن: مەلێکی بچوّکی بوّرەلوّکەیە لە پاساری گەورەترە ف پرندهٔ شبان فریبك.

شڤاندیلکە: مەلیچك ف گنجشك.

شڤانکوژ: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شڤتاندن: لەسەرەوە بوّ خوار دادراندن ف از بالا به پایین پاره کردن.

شڤر: جوّرێ کەلّە کێوی ف نوعی بز کوهی.

شڤژ: شژ، شاخە شینکە ف نگا: شاخه‌شینکه.

شڤشینك: دارێ کە گەڵاّ ناوەرێنێ ف درختی که خزان ندارد.

شڤك: توّل، شفك ف ترکهٔ نازك.

شڤن: بزنەکێوی ف بز کوهی.

شڤنە: خێشك ف شخم صاف کن.

شڤەرێ: رێجکە، باریکەرێ ف راه‌مالرو.

شڤیلە: شڤارێ ف باریکه راه.

شڤارتە: شخانە ف کبریت.

شڤاقی: نەخوّشی سمی وڵاخە بەرزە ف بیماری سم دام.

شڤالتە: شخاتە ف کبریت.

شڤشق: ۱) ئاوازی خوێندنی مەل؛ ۲) جر بوەی جیشکە ف ۱) صدای مرغان؛ ۲) جیك جیك گنجشك.

شڤـل: موّری دارین بوّ نیشـانە کردنی خەرمان ف مهر چوبین خرمن نشانه کردن.

شڤلە: خەستە و نەخوّش ف خسته و بیمار.

شڤوّق: جوّرێ هەرمێ کێوبلە ف نوعی گلابی وحشی.

شڤین: گرمە کردنی هەور ف صدای رعد.

شك: دودڵی، دڕدوّنگی ف شك. سراغ دانش

شکات: دادبردنەبەر، گازندە، گلەیی ف شکایت.

شکار: ۱) راو، نچیر؛ ۲) کەلّەکەبەرد؛ ۳) بەردەلاّن ف ۱) شکار؛ ۲) تودهٔ سنگ؛ ۳) زمین سنگلاخ.

شکارتە: چاندن بوّ هەژاران بە خێر ف زرع و کشت برای فقرا بصورت احسان.

شکارتە کێڵ: زەوی کە بە شکارتە داچێنراوە ف زمین کشت شده برای فقرا.

شکارگە: جێ‌راو، راوگە ف شکارگاه.

شکاك: هوّزێکە لە کوردستان ف عشیره‌ای در کردستان.

شکان: ۱) وردبوّن، لەت‌بوّن؛ ۲) راکردن لە شەر؛ ۳) هەلوەشانی روّژوو، هەلـوەشانی‌دەسنوێژ؛ ۴) هاتنە خواری نرخ؛ ۵) لە قەدرو حورمەت کەوتن ف ۱) شکسته شدن؛ ۲) هزیمت؛ ۳) باطل شدن روزه و دست نماز؛ ۴) پایین آمدن نرخ؛ ۵) از قدر و منزلت کاسته شدن.

شکـانـدن: ۱) وردو لەت کردن؛ ۲) هەرزان کردنی نرخ؛ ۳) راونـانی دوژمن ف ۱) شکستن؛ ۲) پایین آوردن نرخ؛ ۳) هزیمت دادن دشمن.

شکاندنەوە: ۱) لکەدار داشکاندن؛ ۲) دەست کردن بە گەڵاّلێکردنەوەی توّتن؛ ۳) منال فێرە کارکردن؛ ۴) خەجاڵەت کردن؛ ۵) جای لە چادان تێکردن‌و دە چادان کردنەوە؛ ۶) بن کوّل کردن و گڵ وە سەرلاسکدانی شیناوەرد؛ ۷) دوبارە شکاندن؛ ۸) گێزانەوەی کەروێشك لە غاردا ف ۱) شاخه از درخت شکستن؛ ۲) برگ از توتون چیدن؛ ۳) کار به بچه

بادادن؛ ۴) خجلت دادن، شرمنده کردن؛ ۵) جای ریختن و باز در قوری کردن؛ ۶) خوابانیدن ساقهٔ بونه‌های پالیزی در خاک؛ ۷) دوباره شکستن؛ ۸) برگرداندن خرگوش در دو.

شکانن: شکاندن ف نگا: شکاندن.

شکاننه‌وه: شکاندنه‌وه ف نگا: شکاندنه‌وه.

شکانه‌وه: ۱) داهاتنی لك؛ ۲) لێکردنه‌وه‌ی گه‌لانونن؛ ۳) خه‌جاڵه‌ت بوُن؛ ۴) که‌م‌کردن ف ۱) خمیدن شاخه رو به زمین؛ ۲) چیدن برگ نونون؛ ۳) خجل شدن؛ ۴) کاستن.

شکاو: ۱) له‌ت بوُگ؛ ۲) له‌شکری راکردو؛ ۳) هه‌رزان بوُگ ف ۱) شکسته؛ ۲) هزیمت یافته؛ ۳) ارزان شده.

شکاوای: هه‌ڵکه‌ندن ف کَندن.

شکر: سپاس ف شُکر.

شکرو: ناوی پیاوانه ف نام مردانه.

شکری: ناوی پیاوانه‌و زنانه ف نام مردانه و زنانه.

شکس: شکان ف نگا: شکان.

شکست: شکان ف نگا: شکان.

شکستوك: له‌شکان نزیك، که‌ل‌وپه‌لێ که له‌وانه به‌ شکێ ف شکستنی.

شکسته: ۱) له‌شکری راکردو؛ ۲) جوٚرێ خه‌ت؛ ۳) خه‌ربشته‌ی خانو ف ۱) لشکر شکست خورده؛ ۲) خط شکسته؛ ۳) طاق گنبدی شکل.

شکستی: کەم کردن، له‌که‌می‌دان: (ئه‌مساڵ **شکستیم** هێناوه) ف کاستن.

شکل: ۱) بیچم، به‌چك، ته‌رح، سیما؛ ۲) وێنه، ره‌سم ف ۱) قیافه؛ ۲) عکس، رسم.

شکڵ: شکل ف نگا: شکل.

شکل کێش: وێنه‌گر، وێنه‌کێش ف عکّاس، صورتگر.

شکڵ کێش: شکل کێش ف نگا: شکل کێش.

شکلنوُس: روُنوُسی، له‌به‌رنوُسینه‌وه ف رونویسی.

شکنا: مه‌به‌ست، دوز ف مقصود، مرام.

شکو: بابه‌به‌رزی، جه‌لال، گه‌وره‌یی ف شکوه، عظمت.

شکوفه: گوڵی دار ف شکوفهٔ درخت.

شکوفیانه‌وه: ۱) گوڵ ده‌رکردنی دار؛ ۲) ئاهه‌ك وه‌ختێ ئاوی به‌سه‌را ئه‌که‌ن ف ۱) شکوفه‌زدن؛ ۲) آهك وقتی که بر آن آب ریزند.

شکوك: جوٚرێ هه‌مروٚ ف نوعی گلابی.

شکوکه: کروسك، هه‌رمێ کێوبله ف نوعی گلابی جنگلی.

شکولك: نیخول، توێکل، نێکوڵ ف پوسته، قشر.

شکه: به‌چکه به‌رازی دوساڵه ف بچه خوك دوساله.

شکه‌به‌ر: ئێشکه‌به‌رد، ئێشکه‌که‌ڵه‌ك ف بنا از سنگ بدون گل.

شکه‌س: شکست، شکان ف شکست.

شکه‌ست: شکست، شکان ف شکست.

شکه‌ستن: شکاندن ف شکستن.

شکه‌ستی: شکاو ف نگا: شکاو.

شکه‌فت: ئه‌شکه‌وت ف غار.

شکه‌فتامه‌مێ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکه‌فتێ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکه‌ف: ته‌به‌ق، سینی له دار ف طبق چوبین.

شکه‌ڤا: ۱) نانی نیری‌و ناسك؛ ۲) هه‌رشتێ له‌به‌رناسکی زو هه‌ڵبوه‌رێ ف ۱) نان لواش؛ ۲) هر چیز تُرد و نازك.

شکه‌ڤك: ۱) بادی داربن؛ ۲) ئه‌شتی داربن ف ۱) ظرف چوبین؛ ۲) تشت چوبین.

شکه‌لك: له‌ته‌سواڵه‌ت ف پاره سفال.

شکه‌ناندن: شکاندن ف نگا: شکاندن.

شکه‌و: ده‌فری له سواڵه‌ت، ئه‌شکه‌و ف ظرف سفالین.

شکه‌وله‌ت: شکاوی ده‌فری سواڵه‌ت، ئه‌شکه‌وله‌ت ف شکستهٔ ظرف سفالین.

شکیاگ: شکاو ف نگا: شکاو.

شکیان: شکان ف نگا: شکان.

شکیانه‌وه: شکانه‌وه ف نگا: شکانه‌وه.

شکیاو: شکاو ف نگا: شکاو.

شکێر: ۱) که‌لێنه‌به‌ردی فره‌وان له کێو؛ ۲) سه‌ری شاخ ف ۱) شکاف فراخ در کوه سنگی؛ ۲) قلّهٔ کوه سنگی

شکینا: شکاندی ف شکست، ماضی شکستن.

شکیناندن: شکاندن ف شکستن.

شگوفه: شکوفه ف شکوفه.

شل: ۱) سست؛ ۲) نه‌رم؛ ۳) نراو؛ ۴) کونانی زوٚر بوٚ شتی نمدار: (شل بیکونه‌و له‌سه‌ر بربنه که‌ی دانێ، **شل‌شل** کونابانم)؛ ۵) گه‌وره‌تر له ئه‌ندازه: (به‌یام **شله**) ف ۱) سست؛ ۲) خیس؛ ۳) آبکی؛ ۴) بسیار کوبیدن چیز نمدار؛ ۵) گشادتر از اندازهٔ لازم.

شڵ: ۱) سوٚری کاڵی پنوك پنوك : (گای **شڵ**)؛ ۲) به‌ڵه‌کی سوٚر و سپی ف ۱) قرمز مات و روشن با خالهای سفید؛ ۲) ابلق سرخ و سفید.

شلاپ: ده‌نگی ئاو که شتێکی تێ ده‌که‌وێ ف صدای آب که چیزی در آن افتد.

شلاڵ: ریزه دروُمان له سه‌ره‌وه ف زنجیرهٔ بخیهٔ بدبدار، شلالدوزی.

شلاڵه: شیرازه‌ی کتێب ف شیرازهٔ کتاب.

شلاّنه: زه‌ردالو، قه‌یسی ف زردالو.

شلاّنه کوت: له‌تکه‌قه‌یسی، قه‌یسی وشك ف برگه زردالو.

شلاّنی: شلاّنه ف زردالو.

شلبوُن: ۱) سست بوُن؛ ۲) ماندوُ بوُن؛ ۳) ته‌ربوُن ف ۱) سست شدن؛ ۲) خسته شدن؛ ۳) خیس شدن.

شلبوُنه‌وه: ۱) له پێچ خاوبوُنه‌وه؛ ۲) له‌نیریه‌وه نراوبوُن ف ۱) از پیچ خوردن برگشتن؛ ۲) از غلظت به آبکی تبدیل شدن.

شلپ: ۱) شلاپ؛ ۲) برێ ده‌ست له ئاو: (**شلپێ** به ده‌م‌و چاوت داده) ف

۱) نگا: شلاب؛ ۲) پر یك مشت آب.

شڵپاو: ۱) جلٚپاو؛ ۲) پێل، شەپۆل ف ۱) گل ولای؛ ۲) موج.

شڵپوکوت: دەنگی دارکاری کردن ف صدای کتك کاری.

شڵپە: ۱) دەنگی کەوتنی نەرمی سەنگین بە زەویدا؛ ۲) دەنگی کەوتنەناو ئاو؛ ۳) برێنی لە پلاوی زۆر چەور ف ۱) صدای افتادن نرم سنگین بر زمین؛ ۲) صدای در آب افتادن؛ ۳) کنایه از پلو بسیار چرب.

شڵپەشڵپ: دەنگی شڵپەی زۆر ف «شڵپە»ی پیاپی.

شڵتاخ: نەشقەڵە، دەبە، گەز ف شلتاق.

شڵتاغ: شڵتاخ ف شلتاق.

شڵتاق: شڵتاخ ف شلتاق.

شڵخە: ۱) پۆرە مێشەنگوبن؛ ۲) شخڵ ف ۱) نسل نو بن زنبور عسل؛ ۲) تراکم.

شڵدمشڵدم: دەنگی نەشك و داوێنی تەڕ ف صدای دامان خیس.

شلشـــل: ۱) نەرمـەنـەرمـە؛ (**شلشل** بم شبلە بە پەنجەکانت)؛ ۲) زۆر: (**شلشل** کونابانم) ف ۱) آهسته آهسته؛ ۲) هرچه زیاد.

شڵغە: پۆرە، شڵخە ف نسل نو بن زنبور عسل.

شڵف: ۱) تیژایی دەمی تیخ و نوکی ڕم؛ ۲) شفرەی بەراز ف ۱) لبهٔ تیز تیغ و سرنیزه؛ ۲) دندان برجستهٔ گراز.

شڵفت: خوێری و بێکارە، پنی ف هرزهٔ بی‌عرضه.

شڵفە: ۱) شڵغە؛ ۲) شفرەی بەراز ف ۱) نگا: شڵغە؛ ۲) دندان برجستهٔ گراز.

شڵق: دەنگی ڕاژانی نراو لە دەفردا ف صدای جنبیدن آبکی در ظرف.

شڵقان: ڕاژانی نراو لە دەفردا ف جنبیدن و صدا دادن آبکی در ظرف.

شڵقاندن: ڕاژاندنی نراو لە دەفردا ف جنبانیدن آبکی در ظرف.

شڵقاو: نراوی لە دەفردا هەژێندراو ف آبکی در ظرف جنبانیده.

شڵقـە: شڵق: (لاڵ بم نابینم لە جیاو کوێستـانان / **شڵقەی** مەشکەبان بەری بەبانان) «سەیفی فازی» ف نگا: شڵق.

شڵقەشڵق: شڵقەی زۆر ف «شڵقە»ی پیاپی.

شڵقباگ: شڵقاو ف نگا: شڵقاو.

شلك: ۱) ناسك و نورت: (خەیاری **شلك**)؛ ۲) بان مەلاشو، پێشەسەر؛ ۳) سست و لەش گران ف ۱) نازك و نرد؛ ۲) آهبانه؛ ۳) سست و گران خیز.

شلکاك: شرکاك ف برنده‌ای است.

شلکردن: ۱) نبر نراو کردن؛ ۲) لەدوٚدانی هەودا: (گوریسی بۆ **شل کە** با بڕوا) ف ۱) غلیظ را آبکی کردن؛ ۲) شل کردن سر ریسمان.

شلکردنەوە: ۱) نبر نراو کردن؛ ۲) لە تووڕەیی خاوبوونەوە ف ۱) غلیظ را آبکی کردن؛ ۲) از خشم برگشتن.

شلکوتی مەرگ: دارکاری زۆر سەخت ف کتك زدن جانانه.

شلکـە: ۱) گۆشتی نەرمی بێ ئێسك لە ئەندامدا: (**شلکە** ڕان، **شلکە** گوێ)؛ ۲) نازەو ناسك و نورت، شلك؛ ۳) نەخۆشیەکی نازاڵە ف ۱) گوشت نرم در اندام؛ ۲) نازه و نازك و نرد؛ ۳) نوعی بیماری دام.

شلکی: ۱) نەرمی؛ ۲) نانی ساج ف ۱) نرمی؛ ۲) نوعی نان.

شلکێنە: ۱) هەوبراوی نراو، ڕبنکە؛ ۲) جۆری چێشت؛ ۳) جۆری نانی چەور؛ ۴) جۆری کولێرەی بەهێلکەو زەردەچێوە ف ۱) خمیر آبکی؛ ۲) نوعی غذا؛ ۳) نوعی نان روغنی؛ ۴) نوعی نان گرده.

شلمـە: گیایەکە لەناو دەغڵدا دەڕوێ و زیانی بۆ دەغڵ هەیە ف گیاهی موذی است که در گندمزار رويد.

شلنگ: ترۆزی گەورە بۆ توٚم، کالبار ف خیارچنبر بزرگ.

شلنـگ: تەکـان بەخۆدان، ڕاپەڕین لە کار، شنگل ف تکان به خویش دادن، کار فوق‌العاده انجام دادن.

شلو: ئاوی نەساف، ئاوی لێڵ، شلوێ ف آب کدر.

شلۆپ: ۱) بەفر و باران، فوڕو چڵپاو؛ ۲) ڕیبۆقی چاو ف ۱) بارندگی و گل و لای؛ ۲) ژفك.

شلۆپە: شڵپوە، بارینی بەفروباران پێکەوە ف بارش برف و باران با هم.

شلویـەتیار: ۱) حوٚل و گێژ؛ ۲) شێتـوٚکە، دێوانە ف ۱) گیج و ابله؛ ۲) خُل، دیوانه مانند.

شلوخە: بەندی کاڵە، بەنی کاڵەپێچ ف بند چارق.

شلۆر: ۱) شلنگ، ترۆزی زل؛ ۲) هەلوچە فەبسی، حەمشبن ف ۱) نگا: شلنگ؛ ۲) شلیل.

شل‌وشۆل: بێ‌ناقەت، بێ‌نابشت ف سست و بی‌ناب.

شل‌وشەوێق: ۱) کەسێ گوێ بە نەکوزی و ڕێك و پێکی نادا؛ ۲) سست لە کاردا ف ۱) نامرتب؛ ۲) سست کار.

شل‌وشێواو: شل و شەوێق ف نگا: شل و شەوێق.

شلوغ: شلوُق ف شلوغ.

شلۆقە: بارینی بەفرو باران پێکەوە ف بارش برف و باران با هم.

شلۆق: شلوُق: (بەکوردی پێت بڵێم حاڵت **شلۆقە** / دوای چی کەوتوی بەم گورگەلۆقە) «جەنابی مەلا» ف نگا: شلوُق.

شلوُق: ۱) پەرێشـــان، بێ‌سەروبـــەر؛ ۲) سســت، ناپتـــەو ف ۱) بی سروسامان؛ ۲) سست و نامحکم.

شلۆقبـوون: ۱) پەرێشـان حاڵ بوون؛ ۲) شێوانی وڵات، پشێوەو ئاژاوە: (دنیاکە **شلۆق بوە**) ف ۱) پریشان حال شدن؛ ۲) آشوب برپاشدن.

شلۆق کردن: ۱) شێوانـدن؛ ۲) هاروهـاجی کردن ف ۱) آشوب برپا کردن؛ ۲) شبطنت و شلوغ کردن.

شلۆقیان: پشێوێنی، ئاژاوە ف آشوب و بلوا.

شلۆقی کردن: شلوق کردن، هاروهاجی ف شلوغ کردن، شبطنت بچەها.

شلوکوت: ۱) زۆر ماندو؛ ۲) هێز پێ نەماو: (تێی‌دا **شلوکوت** بوم نەهات، هێندم لێ‌دا **شل‌وکوتم** کرد) ف ۱) بسیار خسته؛ ۲) بی‌نا، بی‌رمق.

شلومل: جوانی لەش نەرمو نیان ف زیبای نرم اندام رعنا.

شلۆملۆ: زەوینی زۆرنەرم بۆ کێڵان ف زمین زراعی نرم.

شلووڵ: ۱) سســت و نەرم؛ ۲) شلومـــل ف ۱) وارفتە، شل و ول؛ ۲) خرامان و رعنا.

شلوێ: شلو، لێڵ ف آب کدر.

شلە: ۱) شێوی نراو؛ ۲) خۆرشتی گراو؛ ۳) جۆری چێنی پشتبند ف ۱)

آش آبکی؛ ۲) خورشت؛ ۳) نوعی قماش.

شله: شل ف نگا: سل.

شلەپ: خلیسك ف لغزش.

شلەبەتە: شل و شەویق ف نگا: شل و شەویق.

شلەبین: خلیسکان ف لغزیدن.

شلەتین: ناوی شیلەوگەرم، ناوی نێوان ساردو داغ ف آب ولرم.

شلەجاف: گیایەکە ف علفی است.

شلەجاو: ورد جاوینی خواردن ف خوب جو یدن.

شلەحـەی حەی: وشەی نیزو تەشەر بەبیاوی سستو پەخمە ف کلمهٔ استهزا به آدم سست کار.

شلەختە: کارلەدەست نەهاتو ف بی کارە.

شلەژان: ۱) ڕاچەنین؛ ۲) شێوانو تێکەوە هاوبشتن ف ۱) بکەخوردن؛ ۲) درهم برهم شدن.

شلەژاندن: ڕانلەکاندن، ڕانلەقاندن ف نگا: ڕانلەکاندن.

شلەژاو: ۱) ڕانلەکاو؛ ۲) ڕەنگ بێ‌نەماو لە ترسان بان لە خەبەری ناخۆش ف ۱) نگا: ڕانلەکاو؛ ۲) رنگ باخته از ترس یا از خبر بد.

شلەژە: ۱) ڕاچەنین؛ ۲) لێکدرانو تێکەڵ پێکەڵی ف ۱) بکە؛ ۲) درهم برهمی.

شلەژین: شلەژان ف نگا: شلەژان.

شلەژیو: شلەژاو ف نگا: شلەژاو.

شلەشاری: شارستانی بێ کارەو خوێڕی ف شهر وند بی‌هنر.

شلەشل: نەرمە نەرمە، هێدی هێدی ف نرم نرمك، سلانە سلانە.

شلەقان: شلقان ف نگا: شلقان.

شلەقاندن: شلقاندن ف نگا: شلقاندن.

شلەقانن: شلقاندن ف نگا: شلقاندن.

شلەقاو: شلقاو ف نگا: شلقاو.

شلەقاورمە: شێوێکە لە گۆشتو کشمیشو شلانە ف آشی است.

شلەقیان: شلقان، شلەقان ف نگا: شلقان.

شلەقین: شلقان، شلەقان ف نگا: شلقان.

شلەقێن: ۱) ناو لە دەفردا بزوێن؛ ۲) تێکەوە دەرو شێوێن ف ۱) تکان دهندهٔ آب درظرف؛ ۲) درهم برهم کننده.

شلەك: ۱) شێوی نراو؛ ۲) شلکێنە ف ۱) آش آبکی؛ ۲) خمیر آبکی.

شلەمار: جۆرێ مارە ف نوعی مار است.

شلەمرە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شلی: ۱) سستی؛ ۲) نەرمی؛ ۳) ڕۆژانی بارانی ف ۱) سستی؛ ۲) خیسی؛ ۳) روزهای بارانی.

شلیا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شلیت: ۱) شربت؛ ۲) نەتافی جلکان ف ۱) نگا: شربت؛ ۲) طناب رخت.

شلیتك: شربت ف نگا: شربت.

شلێر: ۱) گوڵێکی سووری ئاڵ یان زەردی بباڵە ناسایی سەرەو نخوون؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۳) ناوە بۆ ژنان؛ ۴) دەخڵی نەگەنم نەجۆ ف ۱) لالـهٔ سرنگون؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) غلّه‌ای میان گندم و جو.

شلێرە: گوڵی شلێر ف لالهٔ سرنگون.

شلێقان: پلیخان ف له شدن.

شلێقانن: پلیخاندن ف له کردن.

شلێقیاگ: پلیخاوە ف له شده.

شلێقیان: پلیخانەوە ف له شدن.

شلیك: تفـەزەوبنـە. گیایەکە بەرێك دەگرێ لە توی سوور دەکا ف توت زمینی، توت فرنگی.

شلیل: گوڵی شلێرە ف لالهٔ سرنگون.

شلێل: نەگەنم نەجۆ ف غلّه‌ای میان گندم و جو.

شلێم: سەر کلاوەی لە بەن ف سر پوش بافته شده.

شلێوە: شلۆقە ف نگا: شلۆقە.

شلێوبان: پشێوی و نازاوە ف آشفتگی.

شم: پیتی بادانەوەو ڕاناوی خۆیی: (خۆشم دێم، تۆشم نارەحەت کرد) ف حرف عطف و ضمیر متکلّم، هم.

شما: مۆم، شەم ف شمع.

شمادان: مۆم دان ف شمعدان.

شمار: ژمار ف شمار.

شماردن: ژماردن ف شمردن.

شمارۆن: مێوە ڕۆن ف موم و روغن باهم.

شمارە: ژمارە ف شمارە.

شمال: لاوی جوان چاكو ناکار پەسەند ف جوان خوش قیافه و خوش اخلاق.

شمام: گندۆرەی چکۆڵەی بڕ بەمشت و خاڵ خاڵ ف دستنبو.

شمامۆك: شمام ف دستنبو.

شمتن: جەبەش، زەبەش، هەنی، شفنی، ژەبەش، شووتی ف هندوانه.

شمتو: شمتن، شووتی، هەنی، زەبەش ف هندوانه.

شمتی: شمتو، شووتی، هەنی ف هندوانه.

شمتی تاڵك: گوژاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.

شمخاڵ: قرمە، تفەنگی شینکی ف تفنگ سر پر.

شمراخ: داری لكو پۆپ بڕاو، داری بەخنەکراو ف درخت کاملاً هرس شده.

شمستی: شمتو، شوتی، هەنی، زەبەش ف هندوانه.

شمش: ۱) جەرگی سپی، سپیەلاك؛ ۲) سپڵ ف ۱) ریه، شش؛ ۲) سپر ز، طحال.

شمشات: مشت و ماڵ دراو ف صاف و صیقل داده شده.

شمشاد: داریکە ف درخت شمشاد.

شمشاڵ: ۱) بلوێری کانزا؛ ۲) داری شمشاد ف ۱) نی‌لبك فلزی؛ ۲) درخت شمشاد.

شمشمك: نەق تەقبلە، پاپوچە ف دمپایی، کفش بچگانه.

شمشوله: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شمشه: ۱) داری راستەی بەنایی؛ ۲) ماڵە کێشانی سواغ ف ۱) شمشهٔ بنّایی؛ ۲) ماله‌کشی کاه‌گل.

شمشه‌کاری: ماڵەکێشانی سواغ ف ماله‌کشی کاه‌گل.

شمشێر: شمشێر ف شمشیر

شمشێر: ۱) شوێر، شیر، تیخی درێژی تیژ بۆشەڕ؛ ۲) ناوی گوندێکە لەلای پاوە ف ۱) شمشیر؛ ۲) نام دهی است.

شمشێرکول: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شمشێره: ۱) پارچەیێ لە گوڵەی دەرگا، کلیلی گوڵە؛ ۲) ئامرازێکە لە نێرەقەی هەوجاردا ف ۱) کلید کلون چوبی؛ ۲) ابزاری درخیش.

شمشیله: شمشێرە ف نگا: شمشێره.

شمقار: مەلێکی زاوکەرە لە باز بەهێزتر و جوانتر ف شنقار، سنقر.

شمك: سوکەپێلاو، سوّل ف موزهٔ سبك، دمپایی.

شملی: ۱) کاخلی، گیابەکی لاسك سپی دەسچێنە گوڵێکی زەرد دەکا بە کولێرەبەوە دەکەن؛ ۲) گیابەکی شبنە لە وێنجە دەکا لە سەوزیجات حەسابە؛ ۳) دوانی پێکەوە نوساو، شنگڵە بەرەکەتە؛ ۴) قوماشێکە ف ۱) کاجیره؛ ۲) شنبلیله؛ ۳) دوتای بهم چسبیده، جفتی؛ ۴) نوعی پارچه.

شملی براکه: دوانی پێکەوە نوساو، شنگڵەبەرەکەتە ف جفت بهم چسبیده.

شملی بەرەکەتە: شملی براکە ف جفت بهم چسبیده.

شموّرتك: کەموسکەبەك، باژێکی کەم ف جزئی از کل.

شموّرکه: لچ و لێو: (شموّرکەی داژەنیوە) ف لب و لوچه.

شموّز: جەموّش، سڵ، رەوەك ف چموش.

شمه: ئێوە، حون، ئەنگوّ، هنگ، هەوە ف شما.

شمه‌ك: شنمەك، شنومەك ف رخت و اثاث.

شن: ۱) خن، دەنگی هەناسەدانی ماندو؛ ۲) ناسە، نارەزوّ: (نەفسم بوّ هەوا دەشنێ) ف ۱) هن، صدای نفس خسته؛ ۲) اشتیاق.

شناخ: شمراخ ف نگا: شمراخ.

شناس: ناشنا، ناسیاو ف آشنا.

شناسایی: ناسین، ناشنایی ف شناسایی.

شناسنامه: پێناس ف شناسنامه.

شناسی: ناشنایی، ناشنابەنی ف آشنایی.

شناسیار: ناشنا ف آشنا.

شناسین: ناسین ف شناختن.

شناو: ۱) سوّبایی، مەلەوانی؛ ۲) جوّرێ وەرزشە؛ ۳) شکارنە ف ۱) شنا، شناگری؛ ۲) یکی از ورزشها؛ ۳) نگا: شکارنه.

شناوه: پارچەزەوی پچکوّلە بوّ چاندن ف قطعه‌زمین کوچك برای کشت.

شندر: ریشاڵ ریشاڵ، بزگوّر و تبناڵ ف تکه پارهٔ ریزریز شده.

شندل: بەحەوا هەڵواسراوی بە تەکەنەك ف معلّق در نوسان.

شندوّخا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شندوّك: زورهان ف پیرلکنته.

شندوّل: گوڵە، مێردی ژنی جوان، وشەبەکە بوّ تیزو تانە دەگوترێ ف کلمهٔ استهزا به شوهر زن خوشگل.

شندی: ۱) فێڵ و گزی؛ ۲) چیمان دبت؟ ف ۱) حیله و نیرنگ؛ ۲) چه‌ها دیدیم؟

شندی‌مندی: حیلەو حەواڵە ف مکر و نیرنگ.

شنك: جنبك، بان مەلاّشو، پێشەسەر ف آهیانه.

شنکی: دەسنەجیلە ف افروزنه.

شنگ: ۱) زوّر، هێز، نافەت؛ ۲) نەسپنگ، نەسپینگ؛ ۳) شبنکەی کەم کە دانی ولاخی لێ گیر نابێ ف ۱) نیرو؛ ۲) گیاه شنگ؛ ۳) سبزهٔ کم برآمده.

شنگار: مەڵبەندێکە لە کوردستان کە جێ یەزیدیەکانە ف منطقه‌ای در کردستان که موطن یزیدیان است.

شنگال: ۱) شنگار؛ ۲) کەلانە، جوّرێ کولێرەی پیازو پیجك دەناوکراو ف ۱) نگا: شنگار؛ ۲) نوعی غذا.

شنگر: شڕو دڕباو، بزگوّڕ ف کهنه پاره.

شنگروشیوال: خرت ویرت، شڕەو بڕە ف خرت و پرت بی‌ارزش.

شنگڵ: شڵنگ، تەکان بە خوّدان ف تکان به خوددادن در کار.

شنگین: ۱) دەنگی هێدیو لەسەرخوّ؛ ۲) دەنگی بەرزو بلند ف ۱) صدای آرام؛ ۲) صدای بلند.

شنوّ: ۱) سروە، کزەبا؛ ۲) هاتنی کزەبا؛ ۳) لەربن بە با؛ ۴) شارێکە لە کوردستان؛ ۵) وەرزشێکە ف ۱) نسیم؛ ۲) وزیدن نسیم؛ ۳) خرامیدن از نسیم؛ ۴) شهری است در کردستان. اشنویّه؛ ۵) ورزش شنو.

شنه: ۱) سروە؛ ۲) هاتنی سروە؛ ۳) لەربن بە سروە؛ ۴) دەنگی توندی هەناسەدان، خنە ف ۱) نسیم؛ ۲) وزیدن نسیم؛ ۳) خرام از نسیم؛ ۴) هن، صدای نفس خسته.

شنه‌با: شنە، سروە ف باد ملایم، نسیم.

شنه‌شن: ۱) هاشەی بای سروە؛ ۲) خنەخن؛ ۳) دەنگی هەناسەی زوّر: (دروێنە نیە شنەشن نارد پێژانەو گیان کێشان) ف ۱) صدای وزیدن نسیم؛ ۲) تنبلی کردن؛ ۳) هن‌هن کردن از خستگی.

شنه‌فتن: نەژنەوتن، ژنەوتن، بیستن ف شنیدن.

شنه‌وا: گوێ بیس، بیسەر ف شنوا.

شنه‌وتن: شنەفتن، بیستن ف شنیدن.

شنیا: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شنیار: تەواو وێران ف درب و داغان، یکلّی ویران.

شنیاره: شنیار ف نگا: شنیار.

شنیان: ۱) هەڵکردنی بای سروە؛ ۲) لەربتەوە لەبەر با؛ ۳) پێکەنینی ساوا؛ ۴) نارەزو کردن، ناسەکردن ف ۱) وزیدن نسیم؛ ۲) خرامیدن

ازنسیم؛ ۳) خندهٔ نو زاد؛ ۴) آرزو کردن.

شنین: شتیان ف نگا: شنبان.

شنبنه‌وه: ۱) لەرین لەبەر با؛ ۲) نریقانەوەی منالی ساوا ف ۱) خرامیدن از نسیم؛ ۲) خندهٔ نو زاد.

شو: ۱) شان، مل؛ ۲) مێردی ژن؛ ۳) خەرپشتە، بانی بەناق و لە خشت؛ ۴) شف، نۆل؛ ۵) هەنگوینی نەپالێوراو؛ ۶) کێلانی زەوی؛ ۷) زەوی کێلدراو ف ۱) کتف؛ ۲) شوهر؛ ۳) خرپشته، طاق خشتی؛ ۴) نرکه؛ ۵) عسل با موم؛ ۶) شخم؛ ۷) زمین شخم زده.

شۆ: ۱) دەفی پارچەو کونال، دەق؛ ۲) کێلانی زەوی؛ ۳) زەوی کێلدراو؛ ۴) شتن؛ ۵) نەرایی، نم، شه، نەرەشـوع؛ ۶) جۆن، رۆیشتن: (ئامو شۆ)؛ ۷) شوێب، شوێن؛ ۸) ئەنـدازەو ژمـار: (لە شۆ دەرچوە) ف ۱) آهار؛ ۲) شخم زدن؛ ۳) شخم زده؛ ۴) شست‌وشو؛ ۵) نم؛ ۶) شدن، رفتن؛ ۷) رد، اثر؛ ۸) شمار، اندازه.

شوار: ۱) شتن؛ ۲) پەندانی رەگ، جلکدان ف ۱) شست و شو؛ ۲) نبض.

شوار کردن: یالاو، جل‌شتن ف رخنشویی.

شوارگرتن: بنی رەگ ژماردن ف نبض گیری.

شواره: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردسـتان توسـط بعثیان.

شواش بینك: ۱) دارێکە؛ ۲) جۆرێ هەنجیر ف ۱) درختی است؛ ۲) نوعی انجیر.

شوال: شالوار ف شلوار.

شوالك: نۆل، لکی داربی براوی باریك ف نرکهٔ بید.

شوان: ۱) شفـان؛ ۲) ناوە بۆپیاوان؛ ۳) ناوچـەیەکی چەنـدگونـدی لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف ۱) چوپان؛ ۲) نامی مردانه؛ ۳) منطقه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

شوانانه: شەرتەشوانی، مزی شوان ف مزد چوپانی.

شوان خاپێن: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شوان خەلەتێن: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شوانشوان: بازیەکی منالانە ف یکی از بازیهای کودکان.

شوانشوانەکێ: شوانشوان ف نگا: شوانشوان.

شوانکـاره: ۱) مالات بەخێوکردنی بە نیوەیی؛ ۲) کەسێ کاسبی هەر شوانیە؛ ۳) هۆزێکی گەورە لە کورد؛ ۴) گیایەکی زۆربـۆن‌خۆشە ف ۱) پروردهٔ دام که نصف دام را سهمیّه می‌گیرد؛ ۲) کسی که همیشه کارش چوپانی است؛ ۳) عشیره‌ای در کردستان؛ ۴) گیاهی خوشبو است.

شوانـه: گونـدێکی کوردسـتـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوان هەلخەلەتێنه: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شوانی: ئاگاداری لە مەڕو مالات و لەوەڕاندنیان ف چوپانی، شبانی.

شوانێتی: کاری شوان ف شبانی، چوپانی.

شوێب: جێگەی پا لە زەوین، شوێن پا ف رد، اثر.

شوبـات: دوهـەمین مانگی خاچ پەرستان. *لە دەی زێبەندانەوە تا دەی ڕەشەمە* ف ماه فبریه، فوریه.

شۆباش: شاباش ف نگا: شاباش.

شوبانبر: مەکۆی دزان، بنکەی دزان ف مفرّ راهزنان.

شۆباو: چێشتی نراو ف شوربا.

شوبرا: برای مێرد ف برادر شوهر.

شوبراژن: ژنی شو برا ف زن برادر شوهر.

شوبرین: ۱) کێلانی زەوی، گاسن لێدانی زەوی؛ ۲) نۆل برین ف ۱) شخم زدن؛ ۲) نرکه بریدن.

شۆبرین: کێلانی زەمین ف شخم زدن.

شۆبـه: ۱) بوردنـەوە، لەهـۆش چـون؛ ۲) جانەوەرێکی وردی ڕەشە بە گەزۆی دارەوە دەنیشێ و خرای دەکـا، شۆکـە ف ۱) غش، اغما؛ ۲) شتهٔ درخت.

شۆپ: ۱) شوێب، شوێن‌پا؛ ۲) زلله؛ ۳) بە لەپی دەست لە سەری شتێ دان؛ ۴) باروی زل؛ ۵) ژێردەرانەی درگا، داری ژێردەرانە ف ۱) اثر، ردّپا؛ ۲) سیلی؛ ۳) با کف دست بر چیزی زدن؛ ۴) لقمهٔ درشت؛ ۵) عتبه، آستانهٔ در.

شۆپا: سامۆرتە، سامونە ف فتراك.

شۆپاژۆ: پسپۆر لە جێ پێ ناسین‌دا، شوێن هەلگر ف ردگیر، ردشناس.

شۆپاو: شۆباو ف شوربا.

شۆپـایی: پاشکـۆ، شتێ کە بە بەن سـامورتەوە بەسترابێ ف چیزی که به‌فتراك بندند.

شۆپگـەر: شۆپاژۆ ف ردگیری، ردیاب.

شۆپ‌هەلگر: شۆپاژۆ ف ردگیر، ردیاب.

شوت: شیر، شیری خواردنەوە ف شیر مایع.

شۆت: ۱) درۆی هەلبـەسـتـە: (شات و شۆت)؛ ۲) دارۆکەی سەرتیژ لە بازی منـالانـدا کە دەبهـاوێن‌و دەچـەقێ؛ ۳) مشتی ناوالە لە بازی منالاندا؛ ۴) حولی، لوس و ساف؛ ۵) زرنگ، وشیار ف ۱) گزافه؛ ۲) چوبکی نوك تیز در بازی کودکان؛ ۳) مشت باز در بازی کودکان؛ ۴) صاف و هموار؛ ۵) زرنگ و باهوش.

شۆتـانێ: شۆت‌بازی، دارۆکـە هاویشتن و چەقـاندن ف چوبك بازی، نوعی بازی کودکان.

شوتراو: شنراو، شردو ف شسته.

شوتك: جۆرێ کەمەربەندێ لە ئاوریشم چنراو ف نوعی کمربند.

شۆتك: جێگەی خۆ شتن لە مالدا ف جای آب تنی در خانه.

شوتوکوت: بێدا مالین و لێدانی لەنکاو ف کتك زدن ناگهانی.

شۆته: قسەی هەلبەستە ف گزافه.

شوتی: شرد، شنی، ششتی ف ماضی شستن، شست.

شۆتی: گیای شیردار ف گیاهان شیردار.

شۆتی: شفنی، جەبەز، ژەبەش، هەنی، شمتن، شمتی، شمنو، زەبەش ف هندوانه.

شۆتیله: خوشبلك، گیایەکی شیردارە ف گیاهی است شیردار.

شوتین: چێشتی شیر برنج ف شیر برنج.

شوتینە: ناردەبرنج و شیری کوڵاو، فرنی، محەللەبی ف فرنی.

شوتبە کۆلە: زەبەشی چکۆلەی گەیشتوو ف هندوانهٔ کوچك رسیده.

شوخ: ۱) جوانی ریك و پێك؛ ۲) سیبندار؛ ۳) شاختێ هەلدان؛ ۴) قسە خۆشی گالتەکەر ف ۱) زیبای شیك؛ ۲) سپیدار، تبریزی؛ ۳) شاخ زدن؛ ۴) آدم شوخ طبع.

شوخڵ: کار، شوغل ف کار، شغل.

شوخ و شەنگ: دلبەری جوان و ریك و پێك ف شوخ و شنگ، خوشگل شیك پوش.

شوخی: ۱) جوانی و ریك و پێکی؛ ۲) حەنەك، گالتە ف ۱) زیبایی و دلربایی؛ ۲) مزاح، شوخی.

شودار: ۱) نەرشوعدار، نمدار؛ ۲) دەق درای، کەنیرەلێ دراو ف ۱) نمناك؛ ۲) آهارزده.

شودان: بەمێرددان ف شوهردادن.

شودان: دەقاق لێدان ف آهارزدن.

شور: ۱) پەریشان، لەکارکەوتو، شڕ: (حالم **شورە**)؛ ۲) دەنگی رژانی ناو ف ۱) پریشان حال و از کار افتاده؛ ۲) صدای ریزش آب.

شۆر: ۱) سویر، لە تامی خوێ، سوێر؛ ۲) لە پاش وشە وانا: شردن: (بەردە **شۆرم** کرد)؛ ۳) پاشگری بەوانا: ئەوکەسەی دەشوا: (جل**شۆر**)؛ ۴) رەوانی زگ: (زگە**شۆرە** مە)؛ ۵) سوزەی دەروون، خەمی نەقین: (سەر کە **شۆرێکی** نەبێ من زرکەنالم بۆچیە) «مەحوی»؛ ۶) پەردەیەکی گۆرانی؛ ۷) گیاو میوەی لە ناو سرکەو خوێاوکدا هەلگیراو ف ۱) شورمزه؛ ۲) پسوند به معنی شستن؛ ۳) پسوند به معنی شست و شو کننده؛ ۴) اسهالی؛ ۵) سوز درون؛ ۶) دستگاه شور در موسیقی؛ ۷) گیاه و میوهٔ نگهداری شده در آب نمك و سرکه مانند خیارشور.

شۆڕ: ۱) داهێلراو؛ ۲) جوان چاك: (**شۆڕە**ژن)؛ ۳) کارامەو چالاك: (**شۆڕە** سوار) ف ۱) فرو هشته؛ ۲) زیبای خوش قد و قامت؛ ۳) چابك.

شوور: ۱) شمشێر؛ ۲) شقر، جۆرێ کەلەکێوی، قبلە گێژە؛ ۳) سوێر ف ۱) شمشیر؛ ۲) نوعی کل کوهی؛ ۳) شورمزه.

شۆرا: بە ناو خاوێن کرابەوە ف شسته شد.

شوورا: دیوار بە دەوری ماڵ و باغ و بیستاندا، سوور ف بارو، حصار.

شۆراب: پەلکە دارە ترێی خوێ کراوی وشك کراو بۆ زستان ف برگ مو نمك سود برای زمستان.

شۆراب: گوی سوانەی گیشەگیا بۆ ناوەرۆ دەرکردن ف محل آبریزگاه در نودهٔ علوفه.

شۆرابە: ۱) گولینگەی سەرو بوژی شۆرەوە بو؛ ۲) ناوی بارانی لە سەربانەوە رژاو؛ ۳) دیمەنی هەوری نەوی و باران ریژ: (**شۆرابەی** دیارە) ف ۱) شرابه، منگولهٔ از دور سر آویزان؛ ۲) آب باران که از بام ریزد؛ ۳) منظرهٔ ابر باران‌زا از دور.

شۆراخ: ۱) زەوینی شۆرەکات؛ ۲) زەوینێ کە هیچ بەهرە نادا ف ۱) شورەزار؛ ۲) زمین غیر حاصلخیز.

شۆران: ۱) راپەڕین بە نۆرەبی؛ ۲) شنن؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) شوربدن؛ ۲) شستن؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شۆڕان: ناوی ناوچەو گوندێکە لە کوردستان ف نام ناحیه و دهی در کردستان.

شۆراو: ۱) ناوی سوێر؛ ۲) بە ناو خاوێنەوە کراو ف ۱) آب شور؛ ۲) شسته.

شۆڕاو: ناوی باران کە لە بانەوە دەرژێ ف آب باران که از بام ریزد.

شۆڕاوگە: جێگەی پەیداهاتنی ناوی بارانە ف جای ریزش آب باران از بالا.

شۆراوە: خاوێنەوە کراو بە ناو: (دەلێی برنجی **شۆراوەیە**) ف شست و شو داده شده.

شۆڕاوە: ۱) گولینگەی شۆڕی سەرو پێچ؛ ۲) پەرەنگی گوارە؛ ۳) رژانی ناوی باران لە بانەوە ف ۱) شرابه؛ ۲) آویزهٔ گوشواره؛ ۳) ریزش آب باران از بام.

شۆراوەوە: شۆراوە ف شسته شده.

شۆربا: ۱) چێشتی نراو؛ ۲) قسلاو ف ۱) شوربا؛ ۲) آب آمیخته با آهك.

شۆربارێژ: بە قسلاو دارژاو ف با آهك ساخته شده، دوغاب ریز.

شۆرباو: شۆربا ف نگا: شۆربا.

شۆرباورێژ: شۆربارێژ ف نگا: شۆربارێژ.

شۆڕبوون: داهاتن، بەرەونزمی بوون، بەرەوخوار بوون: (نەم لکە **شۆڕ بوە**) ف فروهشتگی.

شۆڕبوونەوە: ۱) داهاتنەوە؛ ۲) لەبلندی بەرەوخوار هاتن ف ۱) فروهشتگی؛ ۲) از بالا به پایین آمدن.

شۆربە: شۆربا ف نگا: شۆربا.

شۆرت: ۱) چرکەی دلۆپە؛ ۲) نونکە ف ۱) صدای چکه؛ ۲) شورت.

شورتان: خیگە، پیستە، هیزە ف خیك.

شۆرتان: ۱) پەنیری خیگە؛ ۲) خیگە، هیزە، پیستە ف ۱) پنیر آگندهٔ خیك؛ ۲) خیك.

شۆرتك: شونك ف جای آبتنی در خانه.

شۆرتکە: ۱) شۆتك؛ ۲) شونك ف ۱) نگا: شونك؛ ۲) نوعی کمربند.

شۆرجە: ۱) سێ گوندی کوردستان بەوناوەن بەعسی وێرانی کردن؛ ۲) چێشتی بەربەسێل، شیوی قوراو ف ۱) نام سه روستای کردستان که بعثیها ویران کردند؛ ۲) آش غوره.

شۆرجە: ناوچەو گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کردن ف منطقه و روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

شورحە: فەلا، فەلات ف قلعه.

شۆردراو: بە ناو خاوێنەوە کراو، شۆراو ف شسته.

شۆردراوە: شۆراوە، دانەوێڵەی لەناوا شۆراو ف حبوبات شسته شده.

شۆردن: شنن ف شستن.

شۆردنەوە: شتنەوە، شردنەوە ف شستن حبوبات.

شۆڕش: ۱) ڕاپەڕینی کۆمەڵی؛ ۲) کێشەو هەراو ئاژاوە ف ۱) قیام گروهی، انقلاب؛ ۲) شورش.
شۆڕشگێڕ: کەسێ کە لە ڕاپەڕینی گەل دژی دەسەڵاتدار بەشدارە ف انقلابی.
شۆڕك: ۱) شمشێرە، دەستەندوی هەوجار؛ ۲) خوارو خێچ؛ ۳) بلوسك ف ۱) دستگیرهٔ خیش؛ ۲) کج و کوله؛ ۳) ناودان.
شۆڕکـە: ۱) سۆرنـك؛ ۲) سوێرکـە، کاکلە بادام و نۆشـۆنی و کدوی سوێرکراو ف ۱) جای آب تنی در خانه؛ ۲) آجیل.
شۆرکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شۆرگـە: ۱) شۆرنکە، شۆنك، شۆرنك؛ ۲) جێگەی جل شوتن ف ۱) جای آبتنی در خانه؛ ۲) جای رختشویی.
شۆڕگە: شۆڕاوگە ف نگا: شۆڕاوگە.
شۆرگەر: شیرگەر، وەستای شیر و خەنجەر ساز ف شمشیری.
شۆرمەزە: نۆکی سوێری کوڵاو ف نخود شور پخته.
شۆرنـاخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شۆروا: شۆربا ف نگا: شۆربا.
شۆروارێژ: شۆربارێژ ف نگا: شۆربارێژ.
شۆڕە: شوڕ، دەنگی ڕژانی ئاو ف صدای ریزش آب.
شۆرە: ۱) ماکەی بارۆت؛ ۲) بارۆت؛ ۳) کرێژی سەر ف ۱) مادهٔ باروت؛ ۲) باروت؛ ۳) شورهٔ سر.
شۆڕە: شۆڕاوە، ڕژانی ئاوی بارانە لە بانەوە ف نگا: شۆڕاوە.
شوورە: ۱) سوور، شورا، وارش؛ ۲) عارو نەنـگ ف ۱) بارو، حصار؛ ۲) ننگ و عار.
شۆڕەبی: شەنگەبی، جۆرێ داربی کە لکەکانی شۆڕ دەبنەوە ف بید مجنون.
شۆرە پەیکــە: گونــدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شۆرەت: ناوبانگ ف شهرت.
شۆڕەتو: جۆرێ دارەتو کە لکی سەربەرەوخوار چەماون ف توت مجنون.
شۆرەزار: شامات ف شورەزار.
شۆڕەژن: ژنی جوان و بەحورمەت ف زن زیبا و محترمه.
شۆرەژەردکــە: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شۆڕەسوار: چابك سوار، سوکەڵەسوار ف سوار کار ماهر.
شۆرەشور: دەنگی ڕژانی ئاو بەشوێن یەکا ف شرشر آب پیاپی.
شۆرەشۆر: شورەشور ف شرشر آب پیاپی.
شۆرەك: ۱) شۆرەکات؛ ۲) بڕێتی لە وەجاخ کوێر ف ۱) شورەزار؛ ۲) کنایه از اجاق کور.
شۆرەکات: شامات، شۆرەزار ف شورەزار.
شۆڕەلاو: لاوی جوان چاك ف جوان خوش هیکل و رعنا.
شۆڕەوبوگ: داهاتو، داهێڵدراو ف فرو هشته.
شۆڕەوبون: داهاتن، داهێڵران ف فروهشتگی.
شۆڕەوەبو: شۆڕەوبوگ ف فروهشته.
شۆڕەهەنگێو: شیر وەشێنی کارامەو کردە ف شمشیر زن ماهر.
شۆڕەیی: عەیب، نەنگ، شوورە ف ننگ، عار.
شۆڕیاگ: شۆڕاو، بە ئاو خاوێنەوە کراو ف شسته.
شۆڕیان: شۆران، شتن ف شستن.
شۆرباو: شۆریاگ ف شسته.
شۆربن: شتن، شۆربان ف شستن.
شۆربنەوە: شۆرانەوە، شردنەوە، شتنەوە ف شستن حبوبات.
شۆژ: سۆن، سۆنان، سۆژ: (ئاگر دشۆژە، دل دشۆژە) ف سوز.
شۆز: ۱) جغز؛ ۲) خەتی لەسەرڕێشسنان بۆ هاوێشتنی مت بۆ ناو جغز لە کایەی جغــزێنێدا، چۆز ف ۱) دایره؛ ۲) خطی قراردادی برای نشانه‌گیری در یکی از بازیهای محلّی.
شۆژ: ورتکەبەردی بە کوتك شکێنراو ف ریزهٔ سنگ شکسته.
شۆژن: سۆژن ف جوالدوز.
شۆژناژن: سۆژناژن ف با جوالدوز سوراخ کردن.
شۆژی: ۱) ژۆژو، ژۆژی، ژژو، ژۆشـك، ژیشـك؛ ۲) نیژاوی‌پەنیر ف ۱) جوجه تیغی؛ ۲) نیزاب پنیر.
شوستوشۆ: شتن ف شست و شو.
شوستوشۆدان: ۱) شتنەوە؛ ۲) بڕێتی لە جوێن پێدان و سوك کردن ف ۱) نگا: شتنەوە؛ ۲) کنایه از دشنام دادن و رسوا کردن.
شوستـوشۆدەرێنـان: بڕێتی لە جوێن پێدان و ئابڕو بردن ف کنایه از دشنام زیاد دادن و رسوا کردن.
شۆستە: ڕێگەی خۆشکراو، شەقامی پان ف جادهٔ اصلی، شوسه.
شوسوشۆ: شوستوشۆ ف شست و شو.
شۆسە: شۆستە ف جادهٔ شوسه.
شۆسەوە: تۆڵی سەبەنەچنی ف ترکهٔ سبدبافی.
شوسیەخ: جلۆرە ف دنگاله.
شۆش: ۱) شاش، بەهەڵەجو؛ ۲) بیر و هۆش؛ ۳) ئاگە، ئاوهەڵدێر؛ ۴) چۆش، وشەی ڕاوەستاندنی کەرو ئێستر ف ۱) اشتباه‌کار؛ ۲) هوش؛ ۳) آبشار؛ ۴) هُش، کلمهٔ نگهداشتن الاغ و ستور.
شۆش: ۱) باریکی ڕێك و جوان؛ ۲) بالاجوان؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) باریك و هموار؛ ۲) قدو قامت زیبا؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شۆشبان: برازاوا ف ساقدوش.
شوشتن: شتن، شردن، شۆتن ف شستن.
شۆشك: سۆسك، سۆسکە، سوێسکە ف تیهو.
شۆشکــە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شۆشو: سپڵ ف طحال.
شوشیەهەر: جەرگ و ناو ف جگر و دل و قلوه.

شوشه: ۱) جام؛ ۲) دەفری لەجام، مینا؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا ۱) شیشه؛ ۲) بطری، ظرف شیشه‌ای؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوشەبڕ: ۱) جامچی؛ ۲) ئامرازی شوشەبڕین فا ۱) شیشه‌بر؛ ۲) ابزار شیشه‌بری.

شوشەبەن: ژوورێ کە دیواری لە جام کراوە فا شیشه‌بند.

شوشەبەند: شوشەبەن فا شیشه‌بند.

شوشەسوڵ: چلوورە فا دنگاله.

شوشەسەهۆڵ: شوشە سوڵ، چلوورە فا دنگاله.

شوشەکار: جامچی فا شیشه‌بر.

شوشەگەر: کەسێ کە جام دروست دەکا فا شیشه‌گر.

شوشەوان: مەڵبەندێکە لە کوردستان فا ناحیه‌ای در کردستان.

شوشەبەخ: چلوورە فا دنگاله.

شوشەیی: دروستکراو لە شوشە فا ساخته از شیشه.

شوعله: ۱) گڕی چرا، گڕی ئاگر؛ ۲) تیشکی ئاگر فا ۱) شعلهٔ چراغ و آتش؛ ۲) روشنایی آتش.

شوغاڵ: چەقەڵ، توورێ فا شغال.

شوغڵ: کار فا شغل.

شوفار: ۱) زمان شڕ، نێوان تێکدەر؛ ۲) جاسووس، زوانگر فا ۱) دو بهم زن، سخن چین؛ ۲) جاسوس.

شوفار: شوفار فا نگا: شوفار.

شوفێر: کەسێ ماشێن دەبانە ڕێوە فا راننده.

شوف: شێو، کێڵدراو فا شخم زده.

شوقاڵ: جۆرێ شێوی خەڵکی بۆتانە فا نوعی آش محلی.

شوقلک: ئاڵقەریزو دولابی دەرگا فا حلقه و لولای در.

شوقلک قان: وشتروان، سارەوان فا ساربان.

شوقی: وتار، کێڵانی چەندگاسنە فا شخم مجدد.

شوق: ۱) تیشک، ڕووناکی چراو ئاگرو مانگەشەو؛ ۲) گەشەو تێراوی: (زەرعانەکەت لەشوقە)؛ ۳) کەیف خۆشی، دڵشادی: (ئەمڕۆ زۆر بە شوقە)؛ ۴) بەسەر تێ‌هەڵدانی حەیوان؛ ۵) سست: (شل و شوق) فا ۱) پرتو؛ ۲) شادابی؛ ۳) شادی و خوشی؛ ۴) باکله زدن حیوان؛ ۵) سست.

شوقاف: چڵپاو، حەزی و لیتە فا لای و لجن.

شوقاق: ۱) نەخۆشیەکی ئاژاڵە سمیان درز دەبا؛ ۲) خێڵێکی کۆچەرە؛ ۳) سەرمای دەڕۆژی سەرەبەهار فا ۱) بیماری ترک بردن سم حیوان؛ ۲) ایلی است چادرنشین؛ ۳) سرمای ده روز اوّل فروردین.

شوقاقی: ۱) نەخۆشی سمی ئاژەڵ؛ ۲) سەر بە خێڵی شوقاق؛ ۳) سەرمای دەڕۆژی سەرەبەهار فا ۱) بیماری ترکیدن سم حیوان؛ ۲) منسوب به ایل «شوقاق»؛ ۳) سرمای ده روز اوّل فروردین.

شوق تێ‌هەڵدان: لیدانی حەیوان بە کەللە فا ضربه‌زدن حیوان با کلّه.

شوقدار: ۱) بەتیشک و بریقە؛ ۲) بەگەشەو تێراو فا ۱) درخشان؛ ۲) شاداب و شکوفان.

شوقدان: ۱) بریقەدان؛ ۲) تیشکدان؛ ۳) کەللەلێدانی حەیوان فا ۱) درخشیدن؛ ۲) پرتو دادن؛ ۳) با کلّه‌زدن حیوان

شوقدانەوە: تیشک گەڕاندنەوە، تیشک دانەوە فا انعکاس پرتو.

شوقل: ۱) پۆلکە، گاگۆز؛ ۲) پوورگ فا ۱) گیاه خلر؛ ۲) تاول.

شوق لێدان: تێ هەڵدانی حەیوان بە سەر فا با کله زدن حیوان.

شوق و شەبەق: تیشک و تیشک دانەوە فا درخشش و انعکاس پرتو.

شوق‌وەشاندن: تێهەڵدانی حەیوان بە کەللە فا کلّه زنی حیوان.

شوق‌وەشێن: حەیوانێ کە بە سەر دە خەڵک هەڵدەدا فا حیوان کلّه زن.

شوق‌هاوێژ: شوق وەشێن فا حیوان کلّه زن.

شوق هاوێشتن: شوق وەشاندن فا کلّه زنی حیوان.

شوقەشوقە: شۆڕ و داهێلراوەکانی بزوونا فا فر و هشتهٔ در حال نوسان.

شوق هەڵدان: شوق هاوێشتن فا کلّه زدن حیوان.

شوک: ۱) گەزۆی مازو؛ ۲) شوبە، بەڵابەکی درەختە؛ ۳) دۆشاو؛ ۴) دۆک، دۆکە، بەڵابەکی گەڵای مێوە سپی هەڵدەگێرێ فا ۱) گزانگبین درخت مازوج؛ ۲) شته؛ ۳) شیرهٔ انگور؛ ۴) سپیدک برگ مو.

شوک: خڕنوک فا گیاهی است.

شوکر: سپاس فا شکر، سپاس.

شوکرانە: خێردان بە هەژاران لە مزگێنی ڕوداوی دڵ خۆشکەر فا مژدگانی خیر به در مقابل رویداد خوب.

شوکرانە بژێر: ۱) ڕازی بە بەش، قنیات کەر؛ ۲) سپاسکار فا ۱) قانع؛ ۲) سپاسگزار.

شوکرخاز: سپاسکار فا سپاسگزار.

شوکرخواز: شوکرخاز فا سپاسگزار.

شوکردن: مێردکردنی ژن فا شوهر کردن.

شوکره: ناوی پیاوانە فا نام مردانه.

شوکه: شولک، شوڵ، شو فا ترکهٔ باریک.

شوکه: ۱) شوک؛ ۲) یەکجار شوتن فا ۱) نگا: شوک؛ ۲) یک دفعه شستن.

شوکەلاوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شوکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شوڵ: ۱) سوێر، سوور، شۆر؛ ۲) چەور، چەوری فا ۱) شور؛ ۲) چرب، چربی.

شوڵ: تراو، باش وێنەی شل دێت: (شل و شوڵە) فا آبکی.

شوڵ: ۱) شوخڵ، شوغڵ، کار؛ ۲) گوێ شل فا ۱) شغل؛ ۲) مدفوع آبکی.

شوڵ: توڵ، لکی باریکی بڕاو فا ترکهٔ باریک.

شولاف: شێوی زۆر چەور، چێشتی بڕ لە ڕوون فا آش بسیار چرب.

شولاندن: زگەشوڕە، زگ‌چوون، بەلە قیزە فا اسهالی.

شۆلاو: خوێاوك، ئاوی خوێ تێکەڵاو، سوێراو [ف] آب شور.

شۆلتاف: چێشتی شلەی کەم دان [ف] آش کم دانه.

شولك: ۱) نایەنجە، ڕەشکەی دوتایی بۆ کاکێشان؛ ۲) ماش [ف] ۱) نو ردو نایی کاهکشی؛ ۲) ماش.

شۆلك نۆل، شۆڵ [ف] ترکهٔ نازك.

شۆڵك: شۆڵك، نۆڵ، شوڵ، شۆ [ف] ترکه.

شۆلکاندن: خۆ لەکار دزینەوە [ف] جیم شدن از کار.

شۆلگ: شت زۆری، فەرحانی [ف] فراوانی نعمت، ارزانی.

شولگسه: پس پس و لەت لەت [ف] از هم گسیخته و لت و پارشده.

شولگەنه: لەناوچوُن، ریشەبڕبوُن [ف] ریشەکن، از میان رفتن.

شولۆبە: شلێوە، بارینی بەفر و باران پێکەوە [ف] بارش توام برف و باران.

شوله: ۱) پیمەڕەقوز، پڕی بێڵێ حەرێ؛ ۲) شله، ئاشی نراو [ف] ۱) پر بیل گل؛ ۲) شله آش.

شۆله: جەوالی دونایی، تێز، شوُله [ف] جوال دونایی.

شۆڵه: ۱) تراو، شل؛ ۲) شوعله، تیشکی ئاگر؛ ۳) راخوشینی نەستێره [ف] ۱) آبکی؛ ۲) شعله؛ ۳) شهاب، تیزك.

شوُله: ۱) جەوال، تێز؛ ۲) گیای دەلاو بە گەورەیی و هەراشی [ف] ۱) جوال دونایی؛ ۲) گیاهی است.

شوڵەکه: شوُلەکه [ف] خورجین.

شوُلەکه: خورجێن، خورج [ف] خورجین، جوال دونایی کوچك.

شولەم: ورگ، رگ [ف] شکم.

شولەمه: بەرجێڵه، بەرخەبەبە [ف] غبغب.

شولهە: شلخه، پوُرەی هەنگ [ف] کندو.

شولی: ۱) شلی، سستی؛ ۲) نراوی [ف] ۱) سستی؛ ۲) آبکی بودن.

شوم: ۱) بێ فەڕ، جوُت قوشە؛ ۲) نانی شەو [ف] ۱) نحس، شوم؛ ۲) وعدهٔ شام.

شۆم: شو، شێو، شێوەرد، کێڵدراو، جوُت لێ کراو [ف] شخم.

شوُم: شوم [ف] نگا: شوم.

شوم بڕبەی: شێف بڕین [ف] شخم زدن.

شوُمی: ۱) بەدفەڕی؛ ۲) شفنی، جەبەش، هەنی، شوُتی [ف] ۱) نحوست؛ ۲) هندوانه.

شوُمی شەیتوُنی: کالەکەمارانه، گوژاڵك [ف] هندوانهٔ ابوجهل.

شوُن: ۱) شوێب؛ ۲) دوا، پاش، لەدوای، شوُن؛ ۳) بەیمـــان، نەمـــەگ: (هەڵی نەکێنە گەنمی دێ کۆنه / کێژ باوەحیزە بێ شەرت و **شوُنه**)؛ ۴) جێگـە: (**شـوُن هەورامان نەگرەبە**) [ف] ۱) رد، اثر؛ ۲) دنبال، عقب، بعداز؛ ۳) پیمان، وفا؛ ۴) جای، مکان.

شوُن: ۱) دوای، پاش: (له شوُن تۆ هانم)؛ ۲) شوێب، شوێب [ف] ۱) بعداز، عقب، دنبال؛ ۲) رد، اثر.

شوناس: شناس [ف] آشنا، شناس.

شوناسایی: شناسایی [ف] آشنایی.

شوناسی: شناسی، شناسایی [ف] آشنایی.

شونداشاندن: ناردنەدو: (کەسێکم بە **شونداشاند**) [ف] از پی فرستادن.

شوُن دیاری: قەرەبوُی دیاری بە دیاری [ف] هدبه در مقابل هدبه.

شوُنك: سوینەی چل نێداشوتن [ف] ظرف رختشو یی.

شوُن کەوتی: کەوتنەشوێن [ف] در پی افتادن.

شوُنگر: پر بکار، وەکیل [ف] وکیل، نایب.

شوُن گوم کردن: شوێب ونداکرن [ف] رد گم کردن.

شوُن گومەکێ: هەزارە کردنی نجیر، شوێنی خۆ لەبەین بردن [ف] رد از بین بردن.

شوُن نیان: شوێب هەڵگرتن، بەدوادا گەڕیان [ف] رد گرفتن و تعقیب.

شوُنوار: شوُنەوار [ف] آثار.

شوُنـه: سەراو، زوێنێ کە درەنـگ ئاو دەخـواتەوە [ف] زمینی که آبرا دیر می بلعد، زمین رس.

شوُنەوار: ۱) ناسەوار، نیشانگەی رابردوان؛ ۲) نەوەو نانۆرە [ف] ۱) آثار یادگار مانده؛ ۲) نوه و نتیجه.

شۆو: شێو، کێڵدراو [ف] شخم.

شوۆڵ: گاگۆز، بۆلکە [ف] نخود فرنگی.

شوەشینه: گیایەکە لە تیرەی گەزگەسك [ف] گیاهی است از تیرهٔ گزنه.

شوهۆز: لکی زراوی گەش و تێراوی دار [ف] شاخهٔ نازك و شاداب.

شوی: ناوی گوندێکە مەلای باشی لێ بەبدا بوُن [ف] نام دهی.

شوُی: شوُ، مێردی ژن [ف] شوهر.

شویت: بەکێکە لە سەوزەوات گەلای وردو زەبنوُنی رەنگه [ف] شبت، شو بد.

شوُیتك: شوُنك، کەمەربەند، قابیسی پشتێند، پشتێن [ف] کمربند.

شوُیشه: جام، شوُشه [ف] شیشه.

شوُیکرن: شوُکردن، مێردکردن [ف] شوهر کردن.

شوُیل: کلۆش، لاسکی دەخل [ف] ساقەهای غلّه.

شوێڵ: باریکە زەوی [ف] زمین زراعتی مستطیل و کم عرض.

شوێن: ۱) جێگا؛ ۲) شوێب؛ ۳) دوای، پاش، شوُن؛ ۴) خەت، کێژ [ف] ۱) جای؛ ۲) اثر؛ ۳) بعداز؛ ۴) خط، شیار.

شوُێن: شوێن [ف] نگا: شوێن.

شوێن بە شوێن: دوا بە دوا، دواکەوتن لەم جێ بۆ ئەو جێ [ف] در تعقیب، تعقیب کردن.

شوێن خستن: بەدودا ناردن [ف] به تعقیب فرستادن.

شوێنك: تێلای پەلکەدار کونان [ف] کدبنه، برگ کوب.

شوینکردن: خەت دار کردن، نیشانە کردن بە نیخ [ف] خط کشیدن، شیار زدن با تیغ.

شوێنکرنەوه: جێگەپێدان: (ئەم ساڵ لەم گوندە **شوێنبان کردوُمەوه**) [ف] جای دادن.

شوێن کەفتن: ۱) وەدوُکـەوتن، دانـەبـەی؛ ۲) بەیڕەوی کردن [ف] ۱) تعقیب کردن؛ ۲) پیروی کردن.

شوێن کەوتن: شوێن کەفتن [ف] نگا: شوێن کەفتن.

شوێنگێڕ: شۆپاژۆ [ف] ردگیر، پیگیر.

شوێن گێڕان: دانەپەی، شۆپاژۆیی [ف] ردگیری، ردیابی.

شوێنەزا: زاگە، جێگەی هاتنە سەردنیا ف زادگاه.

شوێنە گومکێ: سوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.

شوێنەوار: شوێنەوار ف نگا: شوێنەوار.

شوێنەونکە: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.

شوێنەونکێ: سوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.

شوێنەونی: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.

شوێنەونێ: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.

شوێن هەڵکردن: شوێن دۆزینەوە ف ردیافتن.

شوێن هەڵگرتن: بەشوێن‌دا چوون ف ردگیری.

شە: ١) شانەی سەرداهێنان؛ ٢) شانەی کوڵکە؛ ٣) سەن، شەنە؛ ٤) نم، نەزابی؛ ٥) دەفەی جولاًیی ف ١) شانهٔ سر؛ ٢) شانهٔ پشم صاف‌کن؛ ٣) چارشاخ، افسون؛ ٤) نم؛ ٥) از ابزار بافندگی.

شە: بۆرە هەنگ ف کندو.

شەب: زاخ ف زاج سفید.

شەباب: شمشاڵ، بلوێری کانزا ف نی‌لبك فلزی.

شەبابە: شەباب ف نگا: شەباب.

شەباقە: دەلاقەی کوناودبو لە دیوار بۆ رۆناکایی ف روزنه در دیوار.

شەبـاك: ١) تیشك دانەوە؛ ٢) قەلادەی مەیموون و تاژی و... ف ١) برق زدن؛ ٢) قلاده.

شەبدەر: سێبەرە، سێوەرە ف شبدر.

شەبسان: ١) نۆدەی گەورە بۆ دانیشتن لە ماڵ؛ ٢) ناوماڵی مزگەوت ف شبستان.

شەبستان: شەبسان ف شبستان.

شەبقە: کڵاوی بەلێوارە ف کلاه لبه‌دار.

شەبك: کەسێ تۆزێك لە رێ کردنا دەشەلێ ف کسی که کمی می‌لنگد.

شەبکە: شەبقە ف کلاه لبه‌دار.

شەبکین: ١) شەلینی کەم؛ ٢) نەخـۆشیەکی تاژەلـە کە نوشی شەلین دەبێ؛ ٣) رەق بوونی ئەندامانی لەش ف ١) لنگیدن جزئی؛ ٢) نوعی بیماری دام؛ ٢) انقباض عضلات بدن.

شەبلوك: چەلتوك ف شلتوك.

شەبوت: دریژترین ماسیجە لە لەشی جانەوەردا ف بلندترین عضلهٔ بدن جانور.

شەبەز: شفنی، جەبەش، هەنی، شامی ف هندوانه.

شەبەژ: شەبەز، شفنی، هەنی ف هندوانه.

شەبەش: شەبەز، جەبەژ، هەنی، شفنی ف هندوانه.

شەبـەق: ١) رۆشنـایی ناسۆ؛ ٢) تیشکی سەرەتایی هەتاو؛ ٣) کون لە دیوارو کونـاڵدا ف ١) روشنی افق؛ ٢) نخستین تابش آفتـاب؛ ٣) سوراخ در دیوار و کالا.

شەبەق تێ بوون: کونابوونی دیوارو کالا ف سوراخ شدن دیوار یا کالا.

شەبەق تێ کەوتن: شەبەق تێ بوون ف سوراخ شدن دیوار یا کالا.

شەبەق دان: زەردە لەکێوان دان، هەوەڵ تیشکی تاو ف نخستین تابش آفتاب.

شەبەقدانەوە: کەوانە کردنی تیشکە ف انعکاس پرتو.

شەبەق شەبەق: کون کون ف سوراخ سوراخ.

شەبەقی: شەوەکی، بولێلەی بەیان، بەرەبەیانی زوو ف اوّل بامداد.

شەبـەك: ١) نیرەبەکە لە کورد، زاراوەو نایینی تایبەتی خۆی هەیە؛ ٢) قەلادەی ملی تاژی و ورچ و...؛ ٣) پەنجەرەی تێلی سەرچاڵ و پیران؛ ٤) جۆرێ مەیموون؛ ٥) نهێنی خۆماڵی ناودەرویشان ف ١) تیره‌ای از کرد؛ ٢) قلاده؛ ٣) شباك سر مزار؛ ٤) نوعی میمون؛ ٥) اسرار درویشانه.

شەبەکی: ١) سەر بە نیرەی شەبەك؛ ٢) زاراوەی شەبەك؛ ٣) شەبەقی؛ ٤) شەبکین، نەخۆشیەکی تاژەلە ف ١) منسوب به اهل «شەبەك»؛ ٢) لهجهٔ اهل «شـەبەك»؛ ٣) اوّل بامداد؛ ٤) نوعی بیماری دام.

شەبەندەبەرۆژ: سەترل حەمام ف پارچه‌ای است.

شەبەنگەبەرۆژ: ١) سەترل حەمام؛ ٢) ناوی کتێبێکی شاکر فەتتاحە ف ١) پارچه‌ای رنگارنگ؛ ٢) نام کتابی است.

شەبەبخوون: پەلاماری شەوانە بۆ سەر دوژمن ف شبیخون.

شەبی: وەکو، چوون، شبی ف همانند.

شەبیك: ١) نەقیزە؛ ٢) گۆچانی شوانی ف ١) چوب الاغ رانی که میخ بر سر دارد، سیخونك؛ ٢) عصای شبانی.

شەپ: ١) رِژ بە هەردو دەست، برێ منست؛ ٢) لێدان بە پشتەپێ، بولاً؛ ٣) زللە، زلە؛ ٤) بەری دەست؛ ٥) داهێلراو، داهاتو، باش و شەی شوێز دێت: (جلەکەی **شەپ** و شوێزە) ف ١) پرمشت؛ ٢) نیپا؛ ٣) سیلی؛ ٤) کف دست؛ ٥) فروهشته.

شەپازللە: زللە ف سیلی.

شەپازلە: زللە ف سیلی.

شەپاڵ: جوانی دڵبەرو خوێن شیرین، زند، خوشیك ف زیبای دلکش.

شەپاڵ: ١) بەچکەشێر، شێرکۆلە؛ ٢) زللە ف ١) شیر بچه؛ ٢) سیلی.

شەپاڵە: زللە ف سیلی.

شەپانکاری: شەپ نیهەڵدانی زۆر ف نیپا زدن زیاد.

شاپانە: ١) سەرپۆشی دەفری بچوك؛ ٢) شپبانە، دوولای چوار چێوەی دەرگا ف ١) سرپوش ظرف کوچك؛ ٢) کناره‌های چهارچوب در.

شەپ تێهەڵدان: بە پشتەپێ لێدان ف نیپازدن.

شەپرزە: شپرێو، شپرزە ف پریشان، پراکنده.

شەپرزیاگ: شپرزیاگ ف نگا: شپرزیاگ.

شەپرێو: شپرێو ف نگا: شپرێو.

شەپ شەپ: دەنگی پای مرۆ لە کاتی رویشتن‌دا ف صدای پای آدمی.

شەپشەپان: شەپ نیهەڵدانی زۆر ف نیپازدن زیاد.

شەپشەپانێ: بازی کە شەپ نیهەڵدانی زۆری تیابێ ف بازی نیپازنی.

شەپشەپێن: شەپشەپانێ ف بازی نیپازنی.

شەپقە: شەبکە ف کلاه لبه‌دار.

شەپـك: ١) شاپك، جوغە؛ ٢) جۆرێ پاڵتۆی کورت، جاش باڵنە؛ ٣) کونـە تەختـەبەك بۆ سونەوەی نامانی تاژەی گڵێن؛ ٤) تەختەبەك بۆ نونـدکردنی کەژو لە دەمی چنین‌دا ف ١) نیم تنهٔ پشمی؛ ٢) پالتوی

کوناه؛ ۳) قطعه تخته‌ای برای سابیدن ظرف گلین؛ ۴) تخته‌ای که در بافتن نوعی نسمهٔ پشمی بکار می‌رود.
شەپکە: ۱) شەقە؛ ۲) ئامرازێکی جوڵابی؛ ۳) نەبکەی داو؛ ۴) داروکەی ساف کردنی هەورو ئامانی لەگڵ دەرهاتو [ف] ۱) کلاه شاپو؛ ۲) از ابزار بافندگی؛ ۳) دام به تخته کوبیده؛ ۴) چوبی برای صاف کردن ظروف سفالی.
شەپکەشان: ئێسکی پانی شان [ف] استخوان پهن شانه.
شەپسل: ۱) شپرزێو، شبرزه؛ ۲) ئامرازێ گاسنی پێ دادەگرن تاقوڵتر بکێڵێ [ف] ۱) پریشان، پراکنده؛ ۲) دسته‌ای که گاو آن را با آن پایین‌تر می‌برند تا با عمق بیشتری شخم بزنند.
شەپلاخ: زلله [ف] سیلی.
شەپلاخە: زلله [ف] سیلی.
شەپلاغ: زلله [ف] سیلی.
شەپلاغە: زلله [ف] سیلی.
شەپلتە: وەروەرە، پاروی پانی بەفر ماڵین [ف] داموز، پاروی برف روبی.
شەپلۆر: نەخۆشیەکە لە سەرماو گەرما پەیدا دەبێ و وەك سوریژە وایە [ف] نوعی بیماری شبیه سرخك.
شەپلە: ۱) نەخۆشی نیفلیجی؛ ۲) لێکدانی قنگ: (شەپلە بەقوٗنێ)؛ ۳) جەپلە، چەپك، چەپ [ف] ۱) بیماری فلج؛ ۲) باسن را بەهم مالیدن؛ ۳) کف زدن.
شەپلی شەپان: بە لەپی دەست گەمە بە شتێ کردن، هەڵاوبنێو گرتنەوەی [ف] بالا انداختن سیب با توپ و با کف دست زدن.
شەپلین: شپرزەبوٗن، شپرزێوی [ف] پریشانی، براکندگی.
شەپنە: درمخ، ئامرازێکە وەك شەن بەڵام چەنگاڵ ناسایی [ف] وسیله‌ای مانند شن کش.
شەپنەك: شەپنە [ف] ابزاری شبیه شن کش.
شەپنی: تاوان کار، خەتاکار: (نەز شەپنیمە تە من ببەخشە) [ف] مُقصّر، خطاکار.
شەپۆپە: دەفەی جوڵابی [ف] از ابزار بافندگی.
شەپۆتە: شەپۆپە [ف] نگا: شەپۆپە.
شەپۆر: گریانی بە دەنگ بۆ مردو [ف] شیون.
شەپۆشۆر: شۆرەوبوی نازیك و تێکەڵ پێکەڵ [ف] فرو هشتهٔ ناهنجار.
شەپۆکان: پەشۆکان، سەرلێ تێکچوٗن، وڕبوٗن [ف] هاج و واج شدن.
شەپۆکیان: پەشۆکان [ف] هاج و واج شدن.
شەپۆل: پێل، مۆنج [ف] موج.
شەپۆلاوی: بەپێل، بەمۆنج [ف] موج‌دار، متموّج.
شەپۆلدان: پێل دان [ف] موج زدن.
شەپۆلدەر: بەپێل [ف] موج‌دار، موّاج.
شەپۆلك: پێلی کەم و بچوٗك [ف] موج کوچك.
شەپۆلکە: ۱) شەپۆلك؛ ۲) زلله [ف] ۱) موج کوچك؛ ۲) سیلی.
شەپە: ۱) کۆمەڵەبەفری بەسەر یەکداکراو؛ ۲) زنو، کلێلە، زنی، شابە، شاپ؛ ۳) خشە [ف] ۱) برف بر هم انباشته؛ ۲) بهمن؛ ۳) خش، صدای بهم ساییدن پارچه.
شەپەر: شاباڵ [ف] شهپر.
شەپەزللە: شەپەلاخ [ف] سیلی.
شەپەزلە: شەپەلاخ [ف] سیلی.
شەپەشەپ: خشەخش [ف] خش خش.
شەپەلاخە: زلله [ف] سیلی.
شەپەلاغە: زلله [ف] سیلی.
شەپەلوح: دارێکە لە شوێنی گەرمەسێر دەڕوێ [ف] درختی است گرمسیری.
شەپەلۆخ: ۱) شاپالوخ؛ ۲) برێنی لە زۆرخۆر [ف] ۱) داموز؛ ۲) کنایه از پرخور.
شەپیتە: ئامرازێکی جوڵایی تێوەدانی پێ توندو سفت دەکرێ [ف] از ابزار بافندگی.
شەپێل: شەپۆل، پێلی مەزن [ف] موج.
شەپیلك: دەفەی شان، ئێسکێکی پانی ئەنکە لە شاندا [ف] استخوان پهن کتف.
شەپیلە: شەپەلاخ [ف] سیلی.
شەبێو: داری لەلە کراو بۆ ئەندازە گرتنی نەڕبوٗنی زەوی لە باران [ف] چوب باران سنج.
شەت: ۱) زێ، جەمی گەورە؛ ۲) قیلەوقاج براو؛ ۳) موی راست و بێ لول و پێچ [ف] ۱) رود بزرگ؛ ۲) کج بریده، اریب؛ ۳) موی صاف.
شەتاو: ۱) ئاوی زۆر کە بەفری تاویاوە سەرچاوە هەڵدەگرێ؛ ۲) ئاوی سارد لە ئەسب پرژاندن لە گەرمادا؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] ۱) رودی که از برف آب شده سرچشمه می‌گیرد؛ ۲) آب خنك بر اسب پاشیدن در گرما؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شەتری: ریزە گوڵینگەی سەرو پۆز، گڵگڵبلە [ف] منگوله‌های سر و دستار.
شەتڵ: شتڵ [ف] نشا.
شەتڵجار: شتڵجار [ف] نشازار.
شەتڵگە: شتڵجار [ف] نشازار.
شەت وپەت: پارچەپارچە، لەت و کوت [ف] پاره پاره.
شەتۆر: خوار برڕدراو، قیلەو قاچ [ف] اریب، کج بریده.
شەت وکوت: ۱) لێدانی بێ دەست پارازتن؛ ۲) وشەیەکە لە هەڵبزاردنی دەستەی بازیدا بۆ یەکێکی دەڵێن کە ئەنیا دەمێنێتەوە، شبر وکوت [ف] ۱) کتك زدن کورکورانه؛ ۲) اصطلاحی در بازی.
شەتەرە: شانەزە [ف] شاهتره.
شەتەك: بەستنی توند [ف] سفت بستن.
شەتەکدان: داپێچانی توند [ف] محکم پیچیدن و بستن.
شەتەن: ئەنافی شت پێچان [ف] طناب برای بستن.
شەتەندان: شەتەکدان [ف] محکم پیچیدن با طناب.
شەتیر: ساتۆر [ف] ساطور.
شەت‌یونس: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەجو: ١) جۆباری گەورە؛ ٢) پیاوی مەرد و رەند ف ١) جو بیار بزرگ، نهر؛ ٢) جوانمرد.

شەجەرە: سەجەرە، سیایی ناوی باب و باپیران ف شجره نامه.

شەحرمەحر: هەزارپێ ف هزارپا.

شەحنە: داروغە ف داروغه.

شەحە: سوکەڵەناوی شامحەمەد ناوی پیاوانە ف مخفف نام شاه محمد نام مردانه.

شەخت: حەیوانی لە هەردودەست شەل ف حیوان از هردو دست لنگ.

شەختۆ: ١) نەمەڵ، لەش گران؛ ٢) تێکەڵ پێکەڵ و ناڕێك ف ١) تنبل، لش؛ ٢) در هم برهم.

شەختە: ١) شخنە، سەرمای پاییز کە زەرعات خراپ دەکا؛ ٢) سەهۆڵ، سۆڵ، بەفر؛ ٣) بەستەڵەك ف ١) سرمای پائیزی آفت کشت؛ ٢) یخ؛ ٣) یخبندان.

شەخرە: شخرە ف بار یك الاغ از گیاه.

شەخرەکێش: شخرەکێش ف چوب زیر بار گیاه بر پشت باربر.

شەخس: ١) مرۆ، پیاو، کەس؛ ٢) قەبری پیاوچاکان ف ١) شخص؛ ٢) مزار متبرّکه.

شەخساڵ: بێشەی جوغور ف بیشهٔ انبوه.

شەخسان: رەنگ پێ نەمان لەبەر نەخۆشی ف رنگ پریدگی از بیماری.

شەخساو: رەنگ گۆڕاو لەبەر نەخۆشی ف رنگ باخته از بیماری.

شەخسین: شەخسان ف نگا: شەخسان.

شەخسیو: شەخساو ف نگا: شەخساو.

شەخسیووەخسێ: دەستەی فەنڵ بڕینەوە ف مراسم عزاداری محرّم.

شەخف: بان سواغ دان ف کاهگل کاری پشت بام.

شەخڵ: شەتڵ ف نگا: شەتڵ.

شەخەڵ: شخەڵ ف نگا: شخەڵ.

شەخەلان: ١) قامیشەلان؛ ٢) بێشەی چوغور ف ١) نیزار؛ ٢) بیشهٔ انبوه.

شەد: شد، بەستن ف بستن.

شەدار: نمدار ف نمناك.

شەداندن: شەتەك دان ف محکم بستن و پیچیدن.

شەدانك: شادانە ف گیاه شاهدانه.

شەدانە: شادانە ف گیاه شاهدانه.

شەددە: سێ چوکڵەیەکی بەتەنیا لەسەر پیت دەکرێ کە وانا: دو پیتی وەك یەك گەبونە یەك ف علامت تشدید بر حروف، «ـّ».

شەدە: ١) مشکی، پارچەیەکی رەش یان سوری ئاوریشمە بۆ سەرپێچ و مێزەر؛ ٢) سەروپێچی ژنان ف ١) پارچه‌ای ابریشمی برای دستار؛ ٢) سرودستار زنانه.

شەدەلان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شەدەلە: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوە و پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

شەر: پارچەی چکۆڵە، لەت، دەگەڵ نخۆ دەگوترێ: (نخۆشەر وانا: لەنکە نۆك) ف پاره، تکه.

شەڕ: جەنگ ف جنگ، دعوا.

شەڕا: ١) بای گەرمی زیانی بێستان؛ ٢) خێشکی کلۆش کێشان بۆ سەر خۆیان ف ١) باد گرم آفت پالیز؛ ٢) چوب بند ساقه‌کشی به سوی خرمن.

شەرا: پڕیشکەی ئاگر، ناورینگ ف شراره.

شەراب: بادە ف می، باده.

شەڕاب: شەراب ف می.

شەرابخانە: دوکانی بادە فرۆش ف میخانه.

شەرابخۆر: کەسێ کە بادە ئەخواتەوە ف می گسار.

شەرابخۆرەوە: شەرابخۆر ف می گسار.

شەڕابردگ: میوەی بێستان کە بە بای گەرم زیانی دیوە ف میوهٔ باد گرم زده.

شەڕابردو: شەڕابردگ ف میوهٔ باد گرم زده.

شەڕابردە: شەڕابردگ ف میوهٔ باد گرم زده.

شەراب فرۆش: کەسێ کە بادە دەفرۆشێ ف باده فروش.

شەڕابە: شوڕابە، گولینگەی شوڕی زەنبەری ف منگولهٔ بلند زنبیلی.

شەرابی: رەنگی سووری ناماڵ رەش ف رنگ شرابی.

شەڕاشو: جبنگن، جنگن ف سنبزه‌جو.

شەڕالێدراو: شەڕابردگ ف میوهٔ آفت زده از باد گرم.

شەرانخێوی: غارغارێن بەئەسپ کردن لەمەیداندا ف تاخت و تاز سواره در میدان.

شەڕانش: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەڕانی: شەڕاشو، جبنگن، جەنگ‌خواز ف سنبزه‌جو.

شەراو: شەراب ف می.

شەراوخانە: شەرابخانە ف میخانه.

شەراوخۆر: شەرابخۆر ف شرابخواره.

شەراوفرۆش: شەراب فرۆش ف می فروش.

شەراوی: ١) شەرابی؛ ٢) شەرابخۆر ف ١) رنگ شرابی؛ ٢) میخواره.

شەربە: دەفری ئاوخواردنەوە لە سواڵەت ف ظرف آبخوری سفالین.

شەربەت: ناوی شیرین کراو بۆ خواردنەوە ف شربت، نوشابه.

شەربەتاو: شەربەت ف شربت.

شەربەتچی: ١) کەسێ شەربەت دروس دەکا؛ ٢) کەسێ شەربەت بە پارە ئەدا ف ١) شربت ساز؛ ٢) شربت فروش.

شەربەتخۆری: ١) میوانی شەربەت خواردنەوە بۆ شادی؛ ٢) دەفری شەربەت خواردنەوە ف ١) مهمانی شربت خوری به مناسبت موضوعی شادی آفرین؛ ٢) ظرف شربت خوری.

شەربەت ساز: کەسێ شەربەت دروس ئەدا ف شربت ساز.

شەربەت فرۆش: کەسێ شەربەت بە پارە ئەدا ف شربت فروش.

شەڕبەشاران: ئاژاوەچی ف فتنه‌انگیز.

شەربل: سەرگەردان، گێژو داماو ف مات و سرگردان.

شەرپلان: سەرگەردان بوُن ف مات و متحیّر شدن.

شەرپلاندن: سەرگەردان کردن ف مات و متحیّر کردن.

شەرپلین: شەرپلان ف مات و متحیّر شدن.

شەرپەزە: شپرزە ف نگا: شپرزە.

شەرت: ١) گرێو، گرۆ؛ ٢) پێوبست، پێداویست؛ ٣) پەیمان؛ ٤) کرێی رەنجبەرو شوان و گاوان ف ١) شرط بندی؛ ٢) لازم؛ ٣) عهد و پیمان؛ ٤) مزد کارگر.

شەرت بردنەسەر: لەسەر پەیمان بوُن تا ئاخر ف برعهد و پیمان ثابت ماندن.

شەرت بێ: پەیمان ئەبەستم ف عهد کردم، عهد باشد.

شەرتڵ: جوڵەمەی ئەسنۆ ف جناغ سینه.

شەرت کردن: ١) پەیمان بەستن؛ ٢) گرێو کردن ف ١) عهد کردن؛ ٢) شرط بندی.

شەرتوشوُن: پەیمان راگرتن ف وفاداری به‌عهد.

شەرتوقەرار: پەیمان ف عهد و پیمان.

شەرتە: ١) شەرتبێ، پەیمان ئەبەستم؛ ٢) پێویستە ف ١) عهد کردم؛ ٢) لازم است.

شەرح: رێو شوێنی ئاینی ف شرع.

شەرداندن: ئاوارە کردن، بڵاو کردن لە جێگەی خۆی ف آواره کردن.

شەردە: خودان کردن، راهێنان، پەروەردە کردن ف تربیت.

شەردین: ئاوارە بوُن، بڵاو بوُن ف آواره شدن.

شەرژێکرن: سەر لە لەش جیا کردنەوە، سەرژێ کرن ف سر بریدن.

شەرع: شەرح ف شرع.

شەرشوُب: لاسەرە، خشڵێکی سەری ژنانە ف زیوری که بر سر زنند.

شەڕفروُتن: ١) جبنگنی؛ ٢) شڵتاق، پەڵپ گرتن ف ١) ستیزه جویی؛ ٢) بهانه‌گیری.

شەڕ فرۆش: ١) جبنگن؛ ٢) بیانوگر ف ١) ستیزه‌جو؛ ٢) بهانه‌گیر.

شەڕ فرۆشتن: شەڕفروتن ف نگا: شەڕفروتن.

شەڕڤان: چەکداری بەشدار لە جەنگا ف جنگاور.

شەڕڤانی: چەکداری و بەشداری لە جەنگا ف شرکت در جنگ.

شەڕکار: شەڕڤان ف جنگاور.

شەڕکەر: شەڕڤان ف جنگاور.

شەرگە: نێربنەی جەم، ناوەڕاسنی هەرەقوُڵی رۆخانە ف وسط ژرفای رودخانه.

شەڕگە: ١) مەیدانی جەنگ؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) صحنهٔ جنگ، رزمگاه؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەرم: ١) حەیا، فەدی، فهێت؛ ٢) بربێنی لە ناوگەڵی ژن؛ ٣) عەیب و عار ف ١) شرم، حیا؛ ٢) کنایه از شرمگاه زن؛ ٣) ننگ و عار.

شەرماهی: شەرم و شوُرەیی، فەدی کرن ف خجالت کشیدن.

شەرمدار: بەحەیا، بەئابرُو ف آبرومند.

شەرمسار: خەجاڵەت، رُوزەرد ف شرمسار.

شەرمساری: خەجاڵەتی ف شرمساری.

شەرم شکان: فهێدنەمان، روُکرانەوە ف از خجلت بیرون آمدن.

شەرم کردن: فەدی کردن، خەجاڵەتی کێشان ف خجالت کشیدن.

شەرمگا: ناوگەڵی ژن ف فرج زن.

شەرمگە: شەرمگا ف فرج زن.

شەرمن: فەدیکار، مروی بەحەیاو شەرم ف آدم خجالتی.

شەرمندە: شەرمەسار، خەجاڵەت ف شرمسار.

شەرمنە: شەرمن ف آدم خجالتی.

شەرمنی: ١) شەرمدار؛ ٢) ترش و شیرین، مەیخۆش ف ١) شرمگینی؛ ٢) ترش و شیرین.

شەرمۆ: شەرمن ف شرمگین، خجالتی.

شەرموُت: ١) گلۆڵەی دەزوی درومان؛ ٢) جۆرێ ماسی ف ١) گلولهٔ نخ خیاطی؛ ٢) نوعی ماهی.

شەرموُك: شەرمن ف خجالتی.

شەرمەزار: شەرمسار ف شرمسار.

شەرمەزاری: شەرمساری ف شرمساری.

شەرمەسار: شەرمسار ف شرمسار.

شەرمەساری: شەرمساری ف شرمساری.

شەرمەشکانێ: سەرمەشقانە، دیاری بە بوُك بۆ خۆ بەزاوانیشان دان ف رونمای عروس.

شەرمەندە: خەجاڵەت، فەدیکار ف شرمنده.

شەرمەنە: شەرمەندە ف شرمنده.

شەرمی: بەشەرم، شەرمن ف خجالتی، باحیا.

شەرمین: شەرمی ف خجالتی.

شەرمینۆك: گوڵێکی زۆر جوانە بەجەند رەنگان ف گل ناز، گل قهر.

شەرمیوُن: شەرمن، بەشەرمو حەیا ف آدم خجالتی.

شەڕناخێوی: غارغارێن بە ئەسپ لە مەیداندا، شەڕانخێوی ف تاخت و تاز سواره، اسب دوانی.

شەرنـاخ: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف منطقه و عشیره‌ای در کردستان ترکیه.

شەروُ: سوکەلەناوی شەریف ف مخفّف نام شریف.

شەرواڵ: شالوار ف شلوار.

شەرواڵ بەکوُڵ: گیایەکە بنکەکەی دەخورێ ف گیاهی است پیازه‌اش خوردنی.

شەروێت: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەرەپشیلە: ١) بەشەڕهاتنی پشیلان پێکەوە؛ ٢) بربێنی لە خەنی زۆرناخۆش و تێکەڵ پێکەڵ ف ١) جنگ گربه‌ها؛ ٢) کنایه از خط بد و

ناخوانا.

شەڕە پۆپان: جنگە پرچەی ژنان [ف] جدال زنانه.

شەڕەپۆپە: جنگە پرچە [ف] گیس همدیگر را کشیدن.

شەڕەت: ناوارەو رەبەن، دەربەدەر [ف] آواره و بی نام و نشان.

شەڕەتۆپ: ١) شەڕ بە تۆپی چەك؛ ٢) گەمەی تۆپەلەبەفر [ف] ١) جنگ توپخانه؛ ٢) بازی با گلوله برف.

شەڕەتۆپەڵ: گەمەی تۆپەلەبەفر [ف] بازی با گلوله برف.

شەڕەجنێو: جوێن پێکدان [ف] دشنام بهم دادن.

شەڕەجوێن: شەڕەجنێو [ف] دشنام بهم دادن.

شەڕەچەقۆ: بەچەقۆ بەشەڕهاتن [ف] جنگ با چاقو.

شەڕەچەقە: بە دەنگی بەرز لە یەکتر تووڕەبوون [ف] نزاع لفظی با صدای بلند.

شەڕەخەنجەر: بەخەنجەر لێکدان [ف] جنگ با خنجر.

شەڕەدندوك: بە بۆلەو پرتە دەگژیەك ڕاچوون [ف] جدال لفظی با غرولند.

شەڕەدندوکە: شەڕە دندوك [ف] نگا: شەڕەدندوك.

شەڕەدەنوکە: شەڕەدندوك [ف] نگا: شەڕەدندوك.

شەڕە زیڕینگەرانە: لە دوورەوە قسەبە یەکتر گوتن [ف] جنگ زرگرانه.

شەڕە ژن: بەشەڕهاتنی ژنان پێکەوە [ف] جنگ میان زنان.

شەڕەسە: بەشەڕهاتنی سەگان [ف] جنگ سگها.

شەڕەسەگ: بەشەڕهاتنی سەگان [ف] جنگ سگان.

شەڕەشۆق: بەسەر دەیەکترهەڵدانی حەیوان [ف] شاخ بەشاخ شدن حیوان.

شەڕەشەق: ١) بەپا لەیەکتردان؛ ٢) بڕینی لە دنیای پڕ لە ناژاوەو تێکەڵ پێکەڵی [ف] ١) جنگ با لگد؛ ٢) کنایه از آشوب و درهم برهمی.

شەڕەف: نابڕۆ [ف] شرف.

شەڕەقۆچ: شەڕە شۆق [ف] شاخ به شاخ شدن حیوان.

شەڕەقۆچەقانی: شەڕ بە بەرەقانی [ف] جنگ با فلاخن.

شەڕە کەڵ: لێکدانی دو کەڵ، بەشەڕهاتنی کەڵان [ف] جنگ گاومیشهای نر.

شەڕە کەڵەباب: لێکدانی دوکەڵەباب [ف] جنگ خروس.

شەڕە گ: شادەمار، شارەگ [ف] شاهرگ.

شەڕە گەرەك: پەقچوونی دوناخ [ف] جنگ میان دو محله.

شەڕەنگێز: جنگن، ناژاوەچی [ف] فتنه انگیز.

شەڕهۆمللێ: چەقەو شەڕو هەرا [ف] جار و جنجال.

شەریح: گۆشتی نەرمەی بێ ئێسقە [ف] گوشت بی استخوان.

شەریف: ١) خاوەن نابڕۆ؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) شریف؛ ٢) نام مردانه.

شەریفا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەریك: ١) هەواڵ، هاوڕێ؛ ٢) هاوبەش لە ماڵدا [ف] ١) دوست، رفیق؛ ٢) شریك در سرمایه.

شەریکە: بنکەی هاوبەشی لە بازرگانیدا [ف] شرکت تجارتی.

شەربکەدز: دەسکیس، دایکەدزە [ف] دزد افشار.

شەز: قرنو، چنگنە [ف] نوعی کنه.

شەس: ١) هەست، هۆش؛ ٢) ڕێژنـەبارانی توند، ڕەهێڵە؛ ٣) جەنگەی بارانی بەهار؛ ٤) قامکەگەورە، ئلیامەزن؛ ٥) ژمارەی دوای پەنجا و نۆ [ف] ١) هوش، حس؛ ٢) رگبار تند؛ ٣) موسم بارانهای بهاری؛ ٤) انگشت شست؛ ٥) عدد شصت.

شەس بێدار: بەئاگا، ئاگادار [ف] هشیار، باخبر.

شەسپەڕ: گوڵێکە [ف] گلی است.

شەست: شەس [ف] نگا: شەس.

شەستپەڕ: شەسپەڕ [ف] نگا: شەسپەڕ.

شەستکردن: بارینی بە ڕێژنە [ف] بارش تند.

شەستە: ١) جەنگەی بارانی بەهاری؛ ٢) خەتدانی زەوی بۆ توتن چەقـانـدن [ف] ١) موسم بارانهـای بهاری؛ ٢) شیار زدن زمین برای کشت توتون.

شەستەباران: ١) جەنگەی بارانی بەهار؛ ٢) ڕێژنەی توند [ف] ١) موسم باران بهاری؛ ٢) رگبار تند.

شەستـەرەهێڵە: ڕێژنـە بارانی توند: (جاران دە ڕۆژ بە هەچچەهەچەو بارەبەربەوە / **شەستەرەهێڵە** لیزمەو و باران و نەزبەوە) «پیرەمێرد» [ف] رگبار تند باران.

شەستـەکـردن: ١) بارینی بە ڕێژنـە؛ ٢) خەت دانی زەوی بۆ توتن چەقاندن [ف] ١) بارش رگبار؛ ٢) شیار زدن زمین برای کشت توتون.

شەشتەم: ژمارەی دوای پەنجاونۆیەم [ف] شصتم.

شەستەمین: شەستەم [ف] شصتم.

شەستەهەمین: شەستەم [ف] شصتم.

شەستبر: ڕەشاش، موسەلسەل، ناگربار، مەترەلۆز [ف] آتشبار، مسلسل.

شەسکردن: شەست کردن [ف] نگا: شەست کردن.

شەش: ژمارەی دوای پەنج [ف] عدد شش.

شەش ئاگر: جۆرێ دەمانچە [ف] کلت ششلول.

شەش ئالی: شەش لا [ف] شش جهت.

شەشا: شەشەم، دوای پێنجەم [ف] ششم.

شەشار: شەش ئاگر، جۆرێ دەمانچە [ف] نوعی تپانچه.

شەشان: شاشان، ناوی ژنانە [ف] نام زنانه.

شەش بەند: گای نۆساڵە [ف] گاو نەساله.

شەشبەندی: فێڵ بازو گزبکار، حیلەباز [ف] ناروزن و حیله گر.

شەشپالۆ: شەش گۆشە [ف] مسدس، شش گوشه.

شەشپـەڕ: ١) جۆرێ نۆمی جۆ؛ ٢) گیایەکی زۆر شینـەو زۆرتـر لە گۆڕستانی دەنێژن [ف] ١) نوعی جو؛ ٢) گل شصت پر.

شەش ترنگە: چێشتێکە [ف] آشی است.

شەشخان: جۆرێ تفەنگ [ف] نوعی تفنگ.

شەشخانە: شەشخان [ف] نوعی تفنگ.

شەشدانگ: ١) تێکڕایی مڵك؛ ٢) تێستری پشت پان و جواریەل قەوی [ف] ١) شش دانگ ملك؛ ٢) استر قوی و تنومند.

شەشدەر: ١) شەش ئالی، پێش و پاش و سەر و ژێر و راست و چەپ؛ ٢) جێگەی بازی مۆرەی شەش خاڵ لە نەردبێن دا: (شەشدەرم گیراوە مەشغوڵم بە دەستی نەردەوە) «ناهیر بەگ» [ف] ١) شش جهت، جهات ششگانه؛ ٢) ششدر نرد.

شەش دەرب: سەشار، جۆرێ دەمانچە [ف] نوعی تپانچه.

شەشـك: ١) لە رۆژی دوهەمی مانگی دوای رەمەزانەوە تا حەوتەم؛ ٢) شاشك. مێژەر. سەروپێچ؛ ٣) ناوی گوندێکە [ف] ١) از دوم تا هفتم ماه شوّال؛ ٢) دستار؛ ٣) نام دهی است.

شەشكان: شەشكی دوای رەمەزان [ف] شش روز بعد از عیدفطر.

شەش كلك: کەسێ کە شەش نلی لە دەستی هەبە [ف] کسی که انگشت انگل دارد.

شەشكێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەشگـۆشە: شەشپاڵو. خەتێ کە بە شەش جێ شکابێ و سەری وێك کەوتبێ [ف] شش ضلعی.

شەش لا: شەش ئالی، شەشدەر [ف] شش جهت.

شەشلە: دوازدە رۆژ لە چلەی زستان لە چوارەوە تا شازدە [ف] از چهارم تا شانزدهم بهمن ماه.

شەشـۆ: ١) شەش كلك، شەش قامك؛ ٢) ناوی گوندێکە [ف] ١) شش انگشت، دارای انگشت انگل؛ ٢) نام دهی است.

شەشە: شەش كلك [ف] شش انگشت.

شەشەك: ١) شەش كلك؛ ٢) شەشكان [ف] ١) شش انگشت؛ ٢) شش روز پس از عید فطر.

شەشەكان: ١) مانگی دوای رەمەزان؛ ٢) شەشكان [ف] ١) ماه شوّال؛ ٢) شش روز بعد از عید فطر.

شەشەلان: شەشەکان [ف] نگا: شەشەکان.

شەشەم: دوای پێنجەم [ف] ششم.

شەشەمین: دوای پێنجەمین [ف] ششمی.

شەشهەمین: شەشەمین [ف] ششمی.

شەشەبی: جنۆکەی ساواکوژ [ف] جنّ نوزادکش، آل.

شەشیەك: لەشەش پاژ پاژێك [ف] یك ششم.

شەشیەكی: شەشیەك لە کەلەپوور [ف] یك ششم مردەریگ.

شەعر: دەسرۆکەی حەریری سەرپێچی ژن و پیاوان [ف] سرپوش حریر مردانه و زنانه.

شەعموز: جەمووش [ف] چموش.

شەعن: بزنی بەڵەك [ف] بزخلنگ.

شەعـەل: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

شەغرە: شخرە، شغرە [ف] نگا: شخره.

شەغرە كێش: شخرە کێش [ف] نگا: شخره کێش.

شەف: بەرانبەری رۆژ، دەمی تاریکایی [ف] شب.

شەفت: چەفت بژباو [ف] کج بریده.

شەفتا: نای شەو، نۆبەتی لە شەودا [ف] نب شبانه.

شەفتاری: شەڤی تاریك و بێ تریفەی ناف هەیڤ [ف] شب تاریك، دیجور.

شەفتالو: خۆخ [ف] شفتالو، هلو.

شەفتالی: شەفتالو [ف] شفتالو.

شەفتر: پێری شەف [ف] پریشب.

شەفتۆر: چەفت بژباگ، شەفت [ف] اریب، کج بریده.

شەفتۆل: شەفتۆر [ف] اریب.

شەفتەلی: هەشتالو، جۆرێ قۆخە [ف] شفتالو.

شەفتی: بڕبالی چەفت [ف] کجی در بریدگی.

شەفەلاح: ١) بەری دارێکی دەوەنە، بەری داری کفر؛ ٢) مەلێکە [ف] ١) ثمر درختچه‌ای است؛ ٢) پرنده‌ای است.

شەفـەلـە: ١) بەری داری کفر، شەفەلاح؛ ٢) مارجێوە [ف] ١) ثمر درختچه‌ایست؛ ٢) مارجوبه.

شەڤ: ١) شەف، دەمی تاریکی؛ ٢) لار، چەوت، خوارەوەبوگ [ف] ١) شب؛ ٢) خمیده، کج.

شەڤارە: ١) خەڵفی تازەو شلك و نێراو؛ ٢) زۆر درێژ [ف] ١) جوانۀ شاداب و ترد؛ ٢) بسیار بلند قد.

شەڤارە: راوی مەل لە شەودا بە چرا [ف] شکار پرنده در تاریکی با چراغ.

شەڤانە: ١) لەشەودا؛ ٢) کرێی نێشك گرتنی حەسەس؛ ٣) هۆندنەوەی شیعر [ف] ١) شب هنگام؛ ٢) مُزد عسس؛ ٣) سرودن شعر.

شەڤ بشكێفك: گیایەکە بە شەو گوڵ دەکاو بە رۆژ دەیپێچێتەوە [ف] گلی که در شب می‌شکفد، نیلوفر.

شەڤ بۆری: شەو رابواردن لە شوێنێکی جگە لە ماڵەخۆ [ف] شب نشینی.

شەڤ بێهن: گوڵێکە بەشەو بۆنی هەیەو لە شەو بۆ جگەیە [ف] گلی است.

شەڤ بەست: مۆتە، مۆتەکە [ف] کابوس.

شەڤتا: شەفتا [ف] نب شبانه.

شەڤتاری: شەفتاری، تاریکە شەو [ف] شب تاریك.

شەڤخشت: تەوژی درێژ و تەستور بۆ نوێن. کالیار [ف] خار چنبر بزرگ.

شەڤخشك: شەفخشت [ف] خبار چنبر بزرگ.

شەڤخۆنی: شەبەیخوون، پەلاماری شەوانە [ف] شبیخون.

شەڤدەر: ١) مرۆ یان ئاژەڵێ کە شەو نایەتەوە ناوایی؛ ٢) شەبدەر [ف] ١) انسان یا حیوانی که شب در صحراست؛ ٢) گیاه شبدر.

شەڤرۆ: کەسێ بە شەف سەفەر دەکا [ف] شبرو.

شەڤرۆنك: ١) جێژنێکی یەزیدیەکانە؛ ٢) بشەڤ لدۆرا هەڤدی کۆم بوون [ف] ١) یکی از جشنهای مذهبی یزیدیان؛ ٢) شب نشینی.

شەڤرەش: شەفتاری، تاریکە شەو [ف] شب تاریك.

شەڤرەشـك: ١) خەیاڵات، لێکدانەوەی بێ بەهرە؛ ٢) نەخۆشیەکی مریشکە پێ کوێر دەبن [ف] ١) اوهام، خیالات؛ ٢) از بیماریهای مرغ خانگی.

شەڤرەڤك: جەك جەكی [ف] شب پره.

شەڤرەڤیك: چەکچەکی، چەکچەکیلە ف شب پره، خفاش.

شەڤرەڤین: شەڤرەڤیك ف خفاش.

شەڤرەڤینك: ١) شەڤرۆنك، شەڤ لدورا هەڤ کوم بوون؛ ٢) چەك چەکی ف ١) شب نشینی؛ ٢) شب پره.

شەڤرەوین: چەکچەکی ف خفاش.

شەڤشەڤۆك: چەکچەکی ف خفاش.

شەڤکری: کاری شەوانە، شول کرن بشەڤ ف کارشبانه.

شەڤکۆر: ١) کەسێ کە بە شەو نابینێ؛ ٢) چەکچەکی ف ١) شبکور؛ ٢) خفاش.

شەڤگور: بوومەلێلە، بوولبلە، سوورزو ف گرگ و میش اول بامداد.

شەڤگەڕ: ١) نێشك چی شەوانە؛ ٢) بریتی لە پیاوی نازا؛ ٣) جۆرێ مارمێلکەی مالی؛ ٤) کەسێ کە لە خەودا ئەگەڕێ و لەناو جێگە نامێنێ ف ١) نگهبان شب؛ ٢) کنایه از آدم شجاع؛ ٣) نوعی مارمولك خانگی؛ ٤) کسی که درخواب راه می‌رود.

شەڤگەش: گولێکە هەر لەشەودا دەپشکوێ و بەرۆژ دەپوچێنەوە ف گلی است.

شەڤگێڕ: شەڤگەڕ ف نگا: شەڤگەڕ.

شەڤنم: ناونگ، تنوکەئاوی سەر گیا لە بێش تاوهەڵاتندا ف شبنم.

شەڤنەم: شەڤنم ف شبنم.

شەڤۆك: ئەوباڵدارانەی شەو ناخەون، وەك *کوندو نوناك و گوێن و*... ف پرندگان شب بیدار.

شەڤە: ١) شەشەبی، جنوکەی ساواخنکێن؛ ٢) بەردێکی رەشی بەنرخە ف ١) جن نوزاد کش، آل؛ ٢) شبه.

شەڤەرۆك: زبارەی ساوارکوتان ف بلغور کوبی تعاونی.

شەڤەهەری: شەونشینی ف شب نشینی.

شەڤی: ١) چێشت و نانێ کە لە شەڤ ماوەتەوە، بەیات؛ ٢) خوارەوەبو، چەماو؛ ٣) چەراندنی ئاژەڵ لە شەودا؛ ٤) جێگەی پشوودانی ئاژەڵ لە شەودا ف ١) شب مانده، بائت؛ ٢) خمیده؛ ٣) چرانیدن گله در شب؛ ٤) جای آسایش گله در شب.

شەڤین: ١) چەرانی ئاژەڵ لە شەڤدا؛ ٢) جێگەی پشوودانی ئاژەڵ لە شەودا؛ ٣) چەماوە، خوارە و بوگ؛ ٤) رەش وەك شەو ف ١) چریدن گله در شب؛ ٢) جای آسودن گله در شب؛ ٣) خمیده؛ ٤) بەرنگ شب، سیاه.

شەق: ١) شاق، لێدان بە پشتی پێ؛ ٢) زلە؛ ٣) گوجانی گوبازی؛ ٤) شڕ، نارەحەت: (حاڵم **شەقە**)؛ ٥) تورت و تیراو؛ ٦) لە خەت دەرچوونی گاجوت؛ ٧) دەفەی جولایی؛ ٨) دەرز، تلیش؛ ٩) رەپ و راست؛ ١٠) تێك شکاوی سست؛ ١١) داری بن باخەڵی شەل؛ ١٢) زل و بەرین: (**شەقە** جوگە)؛ ١٣) ناوەراست: (شەوگار **شەق** بو)؛ ١٤) سەخت و رەق: (کەللە **شەقە**) ف ١) تیپا؛ ٢) سیلی؛ ٣) چوگان گوی بازی؛ ٤) پریشان و دشوار؛ ٥) ترد و شاداب؛ ٦) انحراف گاو از خط شخم؛ ٧) یکی از ابزار بافندگی؛ ٨) شکاف؛ ٩) رك و صریح؛ ١٠) درهم شکسته و سست؛ ١١) چوب زیر بغل شل؛ ١٢) بزرگ و پهن؛ ١٣) وسط؛ ١٤) سخت و سفت.

شەقار: ١) لەت، دڕاو؛ ٢) شوێن و لەلە ف ١) پاره و دربده؛ ٢) شیار.

شەقارشەقار: بزڕ بزڕ، لەت لەت ف پاره پاره.

شەقازللە: زللە ف سیلی.

شەقازلە: زللە ف سیلی.

شەقاشەق: ئێرو ئەوێ ف اینور و آنور.

شەقافلوس: نەخۆشی خورە ف بیماری خوره، آکله.

شەقال: پێلاوی سەر بە موو چندراو ف جارغ، چارق.

شەقام: ١) جادە، شوسە؛ ٢) زللە؛ ٣) هەنگاو ف ١) جاده، شاهراه؛ ٢) سیلی؛ ٣) گام.

شەقان: گەمەی گۆبازی ف گوی و چوگان بازی.

شەقاندن: رکە، کێ بەرکێ لە غاردانداف مسابقه دو.

شەقانێ: ١) شەپ شەپان؛ ٢) شەپانێ؛ ٣) گو و گوجان بازی ف ١) لگدبازی؛ ٢) توپ بازی با پا؛ ٣) چوگان بازی.

شەقانشەق: سەرانسەر، لەم سەر تا ئەو سەر ف بپیوسته، سراسر.

شەقاو: ١) هەنگاوی زل؛ ٢) ریگەی خوشکراو، شەقام ف ١) گام بلند؛ ٢) راه هموار شده، جاده.

شەقاوشەق: شەپ شەپان ف با لگد بەهمدیگر زدن، لگدبازی.

شەقاونان: هەنگاونان، پاگوێزانەوە لە زەوی ف گام برداشتن، گام نهادن.

شەقاوهاویشتن: شەقاونان ف گام برداشتن.

شەق بردن: ١) هەڵ نلیشان، داتلیشان؛ ٢) لەبەربەك جوون؛ ٣) بریتی لە توورەبوونی زوور: (لە داخی تو **شەقم برد**) ف ١) شکافتن، ترك برداشتن؛ ٢) از هم وا رفتن؛ ٣) کنایه از خشمناکی بسیار.

شەقتاندن: بەدرێژایی لەت کردنی دار ف دو نیم کردن چوب از طول.

شەقتین: روشان، داروشان ف خراشیدن.

شەق تێهەڵدان: شەپ تێهەڵدان ف تیپازدن.

شەق‌شەق: ١) دەنگی ددان وێك کەوتن؛ ٢) زور تورت و تیراو ف ١) صدای بهم خوردن دندانها؛ ٢) بسیار ترد و شاداب.

شەق شەقان: شەپ شەپان ف نگا: شەپ شەپان.

شەق شەقانێ: شەپ شەپانێ ف نگا: شەپ شەپانێ.

شەق شەقە: خرخاسە، جغجغە ف جغجغه اسباب بازی.

شەق شەقێن: شەپ شەپێن ف لگدبازی.

شەق کردن: ١) دولەت کردن؛ ٢) چەند پارچە کردن ف ١) دو نیم کردن؛ ٢) چند پاره کردن.

شەقڵ: ١) نقل؛ ٢) چاپ ف ١) مهر چوبی خرمن؛ ٢) چاپ.

شەقڵاوە: شاروکێکی هاوینەهەوارە لە کوردستان، بەعسی چەندجار بومبارانی کردوه ف از شهرهای ییلاقی کردستان.

شەقڵ شکان: مور لەسەر لاچوون ف لاك و مهر شکسته شدن.

شەقڵ شکاندن: ١) مور لە سەر ماڵینەوە؛ ٢) بریتی لە لەپێش خەڵکا دەست بەکار کردن؛ ٣) بریتی لە نابروو بردن ف ١) مهر از سر برداشتن؛ ٢) کنایه از قبل از دیگران اقدام کردن؛ ٣) کنایه از آبرو بردن.

شەقڵ کردن: مۆر کردنی خەرمان ف مهر جو بين به خرمن زدن.

شەقڵە: شەقڵ ف مهر جو بين خرمن.

شەقوبانێ: گۆبازی ف چوگان بازی.

شەق و پەق: لەت و کوت، پارچە پارچە ف لت و پار.

شەق و شڕ: ١) تیك جۆی سست و شل کە بۆ کورسی و شتی دارینی دەڵێن؛ ٢) حاڵ خراپ ف ١) نامحکم و سست که برای ابزار چوبين گفته می‌شود؛ ٢) پريشان حال.

شەق و شۆق: ١) شەق و پەق؛ ٢) تەقەتەق ف ١) لت و پار؛ ٢) سر و صدای بسيار.

شەقوق: جۆرێ دارەبەن کە قەزوانی خراپ دەگرێ ف نوعی بونهٔ درخت.

شەقۆق: سوچ و قوژبن، گۆشەو کەنار ف گوشه و کنار.

شەقون: بە سەر نیهەڵدانی حەیوان، شاخ لێ دان ف شاخ زدن حيوان.

شەقوهۆڕ: دەنگی زۆری شکان ف صدای شکستن زياد.

شەقە: ١) دەنگی باڵ لە فڕیندا؛ ٢) دەنگی بە ردە فڕکەی بە فۆچەقانی؛ ٣) نیوەی توێڵ و سەر؛ ٤) مشاری دوکەسی؛ ٥) کۆنەرەی بنەمێو؛ ٦) نیو لاشە گۆشت؛ ٧) لە سەرەوە بە نیوەیی دادراو؛ ٨) تەقینی تەڵەو...؛ ٩) داری بن هەنگڵی شەل ف ١) صدای بال در حين پرواز؛ ٢) صدای فلاخن هنگام سنگ پرانی؛ ٣) شقيقه، نيمهٔ سر؛ ٤) ارهٔ دونفره؛ ٥) تنهٔ تاك؛ ٦) شقهٔ گوشت؛ ٧) از بالا به دو نيم شكافته؛ ٨) صدای بهم آمدن تله؛ ٩) چوب زير بغل شل.

شەقەبەقە: پارچە پارچە، کوت کوت ف قطعه قطعه.

شەقەبەند: ١) نوشتەی سەرێشەی نیوەیی؛ ٢) رەخت و نەسپابی زین ف ١) دعای شقيقه؛ ٢) يراق زين.

شەقەتەل: تۆپی لە پەڕۆ چندراو بۆ تۆپێن ف توپ از پارچه ساخته شده برای بازی.

شەقەتەلانێ: گەمەی تۆپەڕاکردن ف توپ‌بازی.

شەقەجۆ: جۆباری گەورە کەناوی هەمیشەو زۆرە ف جو بيار پُرآب.

شەقەجۆگە: شەقەجۆ ف جو يبار پُرآب.

شەقەزللە: زللە ف سيلی.

شەقەشەق: دەنگی زۆری ددان و باڵ و بەردی قۆچەقانی و... ف صدای پيابی دندان وبال و فلاخن و...

شەقەکردن: دولەت کردن ف دونيم کردن.

شەقەکێش: کەسێ کە مشاری زل بەکار دێنێ ف اره کش.

شەقـەگل: چاوێشەیێ کە سەری پێوە ژان دەکا ف چشم‌درد سخت که سردرد آورد.

شەقەل: باری بارە بەرێك لەگیا، شەغرە ف بك بار باربر از گياه.

شەقەلور: جۆرێ داری لێرەوارە ف نوعی درخت جنگلی است.

شەقەمشار: هەرەی دوکەسی، شەقە ف ارهٔ دونفره.

شەقەمێو: کۆنەرەزا ف تنهٔ تاك.

شەقـەیباڵ: بریتی لە فڕینی بەپەلـەی باڵـدار: (کـەوتـەخۆ دای لە شەقەی باڵ دیسا) «هەژار» ف کنايه از بال زدن سريع برنده.

شەقی: ١) ماندوو، خەسنە، مانگ؛ ٢) نەشقی، باخی ف ١) خسته؛ ٢) ممرّد.

شەقیلە: ١) چەرمی زۆر تەنك و سوك کە دەکرێتە هەمانە؛ ٢) بەرەڵبێنەی چەرمینی ژنـان لە کاتی تەشی‌رستنا ف ١) جرم نازك که از آن انبان سازند؛ ٢) پيش‌بند چرمين ويژهٔ دوك‌ريسی.

شەقین: ١) جریوەی مەلیچـك؛ ٢) ملە ورکـەبەری، کێبەرکێ ف ١) صدای گنجشك؛ ٢) مسابقه.

شەقێن: گۆبازی ف چوگان‌بازی.

شەك: ١) گۆچـانی گۆێن؛ ٢) چك، قوڵایی زگی جك؛ ٣) بەرخی دو بەهـار دیتـو؛ ٤) جگ کە باری لوسی بکەوێتە سەر عەرز؛ ٥) چۆك، ئەژنۆ؛ ٦) لەرەی ناوی چەم ف ١) چوگان گوی‌بازی؛ ٢) طرف گود شنالنگ؛ ٣) شيشك، برهٔ دوبهارديده؛ ٤) شنالنگی که برکنارهٔ صاف استد؛ ٥) زانو؛ ٦) حرکت و لرزش آب رودخانه.

شەکار: چیمەن و گیاجار ف چمن.

شەکال: شەقال ف باليك، چارق.

شەکان: ١) لەرین لە بەر با؛ ٢) بازی گۆبێن ف ١) جنبيدن از باد؛ ٢) گوی‌بازی.

شەکاندن: لەراندنی با لکەدار و نالاو... ف جنبانيد باد شاخه يا پرچم يا چيز ديگری را.

شەکاندنەوە: شەکاندن ف نگا: شەکاندن.

شەکانن: شەکاندن ف نگا: شەکاندن.

شەکانەوە: لەرین لە بەر با ف جنبيدن از باد.

شەکبەران: شەکی نێری سێ‌بەهارە ف شيشك نر سه‌بهاره.

شەکر: گەزۆی جیتك و شیلەی چۆنەری وشکەوە کراو ف شکر.

شەکـرا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستايی در کردستان که توسط بعثيان ويران شد.

شەکـران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستايی در کردستان که توسط بعثيان ويران شد.

شەکرانێ: گـوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستايی در کردستان که توسط بعثيان ويران شد.

شەکراو: خۆشاوی شەکر ف شکراب.

شەکراوخواردنەوە: کۆڕی ژن‌مارەکردن ف کنايه از مجلس عقد و بله‌بران.

شەکرپەنیر: هەڵوایەکە لە شەکر و ئاردە برنج دەکرێ ف شکر پنير.

شەکرخواردن: بریتی لە قسەی باش کردن ف کنايه‌از سخن نيکوگفتن.

شەکرخەنە: بزەی بە خۆشی ف شکرخند.

شەکردان: دەفری شەکرتێ‌کردن ف ظرف شکر.

شەکرشکاندن: ١) شەکری رەق‌هەڵانو وردکردن؛ ٢) بریتی لە قسەی خۆش کردن ف ١) شکرخرد کردن؛ ٢) کنايه از سخن نيکوگفتن.

شەکرشکێن: چەکوشی شەکرشکاندن ف چکش قندشکن.

شەکرلەمە: جۆرەنانێکی زۆر ناسك و شیرینە ف نوعی نان شيرينی.

شەکرلێف: گفت‌ولفت خۆش، قسە شیرین ف خوش سخن.

شه‌کرلێو: شه‌کرلێڤ ف خوش‌بیان.

شه‌کرمز: نه‌خۆشی شه‌کر ف مرض قند.

شه‌کرۆک: ۱) وشکه‌وه‌بوی شیله‌ی گیایه‌که نامی شیرینه؛ ۲) گیایه‌کی سه‌رخڕی درکاوبه خڕێك له بن درکه‌کانی دا هه‌به ده‌بخۆن. که‌رنه‌شی؛ ۳) جۆرێ گنـدۆره ف ۱) خشـکبدهٔ گیاهی است شیر بن مزه؛ ۲) گیاهی است خاردار؛ ۳) نوعی خربزه.

شه‌کرۆکه: ۱) شه‌کرۆك؛ ۲) شیرنبات ف ۱) نگا: شه‌کرۆك؛ ۲) آب‌نبات.

شه‌کره: ۱) شه‌کرۆکه؛ ۲) گوێنی جه‌باری، گوێنبه‌زه‌رده ف ۱) نگا: شه‌کرۆکه؛ ۲) گون کنیرا.

شه‌کره‌پاوی: چه‌قاله‌بادامی شیرین ف چغاله‌بادام شیرین.

شه‌کره‌پیاو: پیاوی به‌ئاکاروبێ‌عه‌یب ف سره‌مرد، مردنیکوکار و خوب.

شه‌کره‌ژن: ژنی باش و به‌حورمه‌ت ف زن خوشخوی و کدبانوی خوب.

شه‌کره‌سێو: جۆرێ سێوی چکۆله‌ی سپی ف سیب قندی.

شه‌کس‌پا: گوندێکی کوردستانه به‌عه‌سی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه‌کشه‌کان: شه‌کانه‌وه ف جنبیدن از باد.

شه‌ك‌مه‌ڕ: په‌زێ که به‌که‌م‌جار زاوه ف گوسفندی که یکبار زاییده.

شه‌کو: له‌رین، له‌رینه‌وه ف جنبیدن، تکان سبك.

شه‌کۆ: داری درێژ بۆ ئاوئاژن‌کردن بان گوێزنه‌کاندن ف چوب بلند برای آبیاری یا گردوچینی.

شه‌کۆك: جۆرێ هه‌رمێ ف نوعی گلابی.

شه‌که: ۱) مێچکه‌به‌رازی به‌کساڵه؛ ۲) کلاوی پێسته‌مه‌ڕ؛ ۳) شه‌کان ف ۱) ماده گراز یکساله؛ ۲) کلاه‌پوستین؛ ۳) جنبش از باد.

شه‌که‌ت: ماندو، خه‌سته، شه‌قی ف خسته.

شه‌که‌تی: ماندوه‌تی زۆر ف خستگی زیاد.

شه‌که‌ر: ۱) شه‌کر؛ ۲) به‌شانه‌که‌ر، مۆله‌شانه‌ده‌ر ف ۱) شکر؛ ۲) شانه‌زن.

شه‌که‌رات: نوقڵ، نۆغڵ، شه‌کروکه ف نقل، شیرینی، آب نبات.

شه‌که‌رپادلم: جۆرێ هه‌ڵوا ف نوعی شیرینی.

شه‌که‌ربۆره: جۆرێ شیرنیات ف نوعی شیرینی.

شه‌که‌رپه‌نیر: شه‌کرپه‌نیر ف شکر پنیر.

شه‌که‌رخه‌ن: شه‌کرخه‌ن ف شکرخند.

شه‌که‌رگری: گریان له خۆشیان ف گریه از شادی، اشك شوق.

شه‌که‌رۆك: شه‌که‌روکه ف نگا: شه‌که‌روکه.

شه‌که‌روکه: منالێ لۆسکه که له به‌زم‌دا سه‌ما ده‌کا ف بچه‌ای که در مجلس بزم می‌رقصد.

شه‌که‌ری: سپات، سپی ئامالْ‌زه‌رد ف کرم‌رنگ.

شه‌که‌شه‌ك: نه‌که‌نه‌ك، وێك‌که‌وتنی شوژه‌وه‌بوو ف بهم‌خوردن فروهشته.

شه‌که‌مه‌ڕ: شه‌کمه‌ڕ ف گوسفند یکبار زائیده.

شه‌که‌مێ: به‌رخه‌مێی دوبه‌هاردیتو ف شیشك ماده.

شه‌که‌مێنگه: شه‌که‌مێ ف شیشك مادینه.

شه‌که‌نه: شه‌کان ف جنبیدن بواشکی.

شه‌که‌نێر: به‌رخی نێری دوبه‌هاردیتو ف شیشك نر.

شه‌کی: بریتی له مرۆڤێك که جلکی ئاله‌باربێ ف کنایه از شخصی که لباسش نامرتب باشد.

شه‌کێرت: جیازێ که بوك له‌گه‌ڵ خۆیا ده‌یبا بۆ ماڵ زاوا ف جهیزیه.

شه‌کی کاڵ: به‌ربه‌ران، شه‌کێ که هێشتا به‌رانی نه‌گرتوه ف شیشك آبستن نشده.

شه‌کیله: پارچه‌هه‌مانه‌ی خۆشکراو بۆ به‌سه‌ر ده‌فر داگرتن ف قطعه انبان دهانه‌بند ظرف.

شه‌کیلی: پینه‌چی، پینه‌دۆز، مشه‌قه ف پینه‌دوز.

شه‌کێن: گۆبازی ف چوگان‌بازی.

شه‌گ: ۱) شه‌ق، گۆچانی گۆبازی؛ ۲) گۆبازی ف ۱) چوگان گوی‌بازی؛ ۲) گوی چوگان بازی.

شه‌گه: ۱) شاگا، شاگه، خۆش‌به؛ ۲) مێچ که مێر هانێ، جگ که له سه‌ر لاپانه‌که‌ی وێستابێ؛ ۳) تاژی له خرتك چوگ ف ۱) درود؛ ۲) سنالنگ که برکناره صاف ایستد؛ ۳) تازیی که مفصلش ازجا دررفته باشد.

شه‌گه‌ل: گه‌له‌شه‌ك، مێگه‌لێ که هه‌موی شه‌ك بێ ف رمهٔ شیشك.

شه‌گێن: ۱) گۆبازی؛ ۲) جۆرێ گه‌مه‌ی جگێن ف ۱) چوگان‌بازی؛ ۲) نوعی بازی با سنالنگ.

شه‌ل: ۱) له پا سه‌قه‌ت؛ ۲) به‌ره‌و مافوره‌ی خوار و خێچ؛ ۳) خه‌رار؛ ۴) چێنکه؛ ۵) رانك؛ ۶) روت، بێ به‌رگ و جل؛ ۷) له‌ت، پاژ ف ۱) لنگ، شل؛ ۲) فرش کج؛ ۳) جوال مو بین؛ ۴) نگـا: چێنکـه؛ ۵) شلوار پشمی؛ ۶) لخت؛ ۷) قسمت، تکه.

شه‌لاخ: ۱) تازیانه، قامچی؛ ۲) زلله ف ۱) شلاق؛ ۲) سیلی.

شه‌لاخکاری: به قامچی لێدان ف شلاق‌زدن.

شه‌لاف: کلکه‌سوته، مه‌رایی ف تملّق، چاپلوسی.

شه‌لاف‌کرن: شالوزی کرن ف تملق‌کردن.

شه‌لاق: ۱) قامچی؛ ۲) جۆرێ مه‌زره‌قی بێ تم‌تمه که به زه‌بری لێدان به قامچی به‌ن ده‌بسوڕێنن ف ۱) شلاق؛ ۲) نوعی گردنای بدون نوك آهنی.

شه‌لاقه: ۱) شه‌لاق، جۆرێ مه‌زره‌قی بێ تم‌تمه؛ ۲) مه‌لێکی لنگ‌درێژه له ڕبشوڵه تۆزێك زلتره ف ۱) نوعی گردنا؛ ۲) پرنده‌ایست.

شه‌لال: ۱) شلاڵ، ریزه‌دروماتی ده‌ره‌وه؛ ۲) درێژبۆن له سه‌ر عه‌رز، سلار؛ ۳) نه‌رم و ناسك؛ ۴) تاڤگه، ئاوهه‌ڵدێر، سوڵاف ف ۱) زنجیره بخیهٔ بیرونی، راسته‌دوزی؛ ۲) درازکشیدن روی زمین؛ ۳) نازك و نرم؛ ۴) آبشار.

شه‌لاڵ: ۱) نێوه‌دراو، ناوی: (**شه‌لاڵی** خوێن بوم، له خوێندا **شه‌لاڵ** بو)؛ ۲) شلال ف ۱) آغشته؛ ۲) زنجیره بخیهٔ پدبدار.

شه‌لاڵه: شلاڵ ف بخیه‌های بیرونی.

شه‌لاڵی: تێوه‌دراوی، ناوی، ئالو ف آغشتگی.

شه‌لان: ۱) روت‌بونه‌وه، جل له‌به‌رخۆ داکه‌ندن؛ ۲) چه‌قبن؛ ۳) جۆرێ

هەڵپەرکێ ف ١) لخت شدن، لباس از تن درآوردن؛ ٢) بانوك در جايی گيركردن و ثابت ماندن؛ ٣) نوعی رقص.

شەلاندن: ١) ڕووت کردن، ڕووت کردنەوە؛ ٢) چەقاندن ف ١) لخت کردن، لباس از تن کسی درآوردن؛ ٢) با نوك درجايی فرو کردن.

شەلانە: وەك شەلان ف لنگ مانند، ادای شل درآوردن.

شەلانە: زەردەلوو، قەیسی، مژمژە ف زردالو.

شەلانی: شەلانە ف زردالو.

شەلابی: دەسرەی سرکەبی ف دستمال کلاغی ابریشمی.

شەلبت: پرووش، چاو لە نەخۆشی کەم‌بینایی ف چشم دردمند کم‌سو.

شەلبتی: چاوێ کە تووشی پرووشی بوبێ ف چشمی که مبتلا به «شەلبت» باشد.

شەلپتی: ١) دەنگی ئاو کە بە دەست یان بە سەوڵ لێی دەدرێ؛ ٢) هەڵەنگوتن و کەوتن ف ١) صدای با دست یا با پاروزدن به آب؛ ٢) سکندری خوردن و افتادن.

شەلت: داری باریك و درێژ ف چوب بلند و باریك.

شەلتە: شەختە، سەرمای سەختی پاییز ف سرمای سخت نابهنگام پاییز.

شەلتە: ١) دەرمانی تیرو خەست کە لە سەر برینی دادەنێن؛ ٢) ڕەشکەی کاکێشان؛ ٣) جۆرێ ناواڵ کراسی ژنانە؛ ٤) بەرگی دۆشەك و باڵشت؛ ٥) شەختە؛ ٦) شڵخەمێش؛ ٧) زوقم؛ ٨) ژێرکراسێکی ژنانە بۆ وەختی خەو ف ١) دوای غلیظ که بر پوست گذارند؛ ٢) نور کاهکشی؛ ٣) نوعی شلوار زنانه؛ ٤) رونختی و روبالشی؛ ٥) سرمای پاییزی؛ ٦) نسل جدید زنبور عسل؛ ٧) سرماریزه، پژ؛ ٨) نوعی لباس خواب زنانه.

شەلخە: شڵخە، بوورە ف نگا: شڵخە.

شەلغە: شڵخە، بوورە ف نگا: شڵخە.

شەلغەم: سەوزیەکە لە تیرەی سلق و چوەندر ف شلغم.

شەلف: ١) ژنی خۆفرۆش؛ ٢) هەڵەنگوتن ف ١) زن خودفروش؛ ٢) سکندری خوردن.

شەلفین: ڕەت بردن و کەفتن ف سکندری خوردن و افتادن.

شەلق: ١) ریسوقی چاو؛ ٢) زبنچکاوی برین؛ ٣) نای هەموو ڕۆژە؛ ٤) میوەو سەوزەی لارزیوی سیس‌بووگ؛ ٥) داری بن‌باڵی باسەفەت؛ ٦) کرۆسك، جۆرێ هەرمێ کێویە ف ١) ژفك؛ ٢) چرك و ریم زخم؛ ٣) نب روزانه؛ ٤) میوه و سبزی پژمرده و خراب؛ ٥) جو بدستی پاشکسته؛ ٦) نوعی گلابی وحشی.

شەلقاندن: ١) ڕاهێنانی ئەسپ بۆ خۆشڕۆیی؛ ٢) ژوورانەوەی ناوڕان لەبەر زۆر ڕۆیشتن؛ ٣) برینی لە کوڵ خۆکردنەوە ف ١) تعلیم اسب؛ ٢) احساس درد و سوزش در ران از فرط خستگی؛ ٣) کنایه از دك کردن.

شەلقین: ڕزان و کنخان. بۆ میوەو سەوزی و هێلکە ئێژن ف پوسیدن و فاسد شدن. *برای سبزی و میوه و تخم‌مرغ استعمال دارد.*

شەلك: چاروکەی شان و سەرپۆش ف چارقد.

شەلکە: نەخۆشیەکی سمی ئاژەڵە ف نوعی بیماری سم دام.

شەلم: ١) بام سەقەتە؛ ٢) شەلغەم ف ١) لنگ هستم؛ ٢) شلغم.

شەلمان: گەڕەکێکە لە شاری سنە ف محلّه‌ای در سنندج.

شەلم کوێرم: برینی لە لێدانی بێ ئامانج ف کنایه از زدن بدون هدف.

شەلمکە: گیایەکە، سەلمکە ف گیاهی است خوردنی.

شەلمە: گیایەکە لە ناو گەنم دەڕوێ و دەنکەکەی تێکەڵی گەنم دەبێ ف دانه‌ای که در گندمزار روید.

شەلۆ: شبلۆ، شلوێ ف ولرم.

شەلوار: شەلوار ف نگا: شەلوار.

شەلوار: ١) جۆرێ دەرپێی بەگنجی ژنانە؛ ٢) بانوڵی پیاوانە ف ١) شلوار چیندار زنانه؛ ٢) شلوار مردانه.

شەلوبەت: لەت و پەت، نەواو دڕیاو ف لت و پار.

شەلوشێت: گێژو حۆل، پەتبارە ف خُل، گیج و منگ.

شەلوف: ١) کەلەشێری خرکەڵەی چکۆلە؛ ٢) بیژو، بیچ، پیچ ف ١) خروس ریزاندام؛ ٢) حرامزاده.

شەلۆك: داروکەیەك کە دەمووکانەی تێ هەڵدەسوون بۆ ڕاوەمەل ف چوبك دبق‌آلوده که پرنده را بدان شکار کنند.

شەلۆمك: شەلۆك ف نگا: شەلۆك.

شەلە: ١) شوێنی هەڵبڕینی جۆگەناو؛ ٢) یەکێ لە ئەستێرەکانی حەوتبرالە؛ ٣) شەل، پاسەفەت ف ١) جای بر بدن آب از جوی؛ ٢) یکی از ستاره‌های بنات‌النّعش؛ ٣) لنگ، شل.

شەلەشەل: ڕۆیشتن بە پای سەقەت ف لنگان‌لنگان.

شەلەگە: جێگەی دادڕینی جۆگە ف جای بر بدن آب از جوی.

شەلەگەڕی: گیایەکی شیردارە ف گیاهی است.

شەلەم: شەلغەم ف شلغم.

شەلەمشۆربا: برینی لە کاری نازێك و نێکەڵ پێکەڵ ف کنایه از درهم برهمی کار.

شەلەمشۆروا: شەلەمشۆربا ف نگا: شەلەمشۆربا.

شەلەمشێوێن: دارێ کە شەلەمی لە دیزەدا پێ نێك‌وەردەدەن ف چوب وبژه شلغم بهم‌زدن در دبگ.

شەلەمە: ١) گیایەکە بنکەکەی لە پەتانە دەکاو زۆر ڕەوانە؛ ٢) سەرپۆشێکە زنانە ف ١) گیاهی است مسهل و شبیه سیب‌زمینی؛ ٢) سرپوشی زنانه.

شەلەمین: چێشتی نرخینە ف نوعی آش محلی.

شەلەمین کەرە: پشی‌پایزە ف فاصدك.

شەلەنگ: بەلەنجەولار ف خرامان.

شەلەنگی: لەنجەولار ف خرام.

شەلی: ١) سپبندار، شۆخ؛ ٢) ڕووتەوە کراو، جلك لە بەر داماڵدراو؛ ٣) تالان کراو ف ١) چنار، درخت تبر بزی؛ ٢) لخت شده از لباس؛ ٣) غارت شده.

شەلیای: ١) ڕووت کراو بە دەستی جەنە؛ ٢) جل لەبەرخۆ داکەندو؛ ٣) پاسەفەنی ف ١) غارت شده توسط راهزنان؛ ٢) لخت شده از لباس؛ ٣) لنگی.

شه‌لیت: شر بت ف رشتهٔ نابیده.

شه‌لیته: ژنی بێ شه‌رم، سه‌ڵیته ف زن زبان‌دراز.

شه‌لیهان: مۆزه‌شبته ف نوعی زنبور.

شه‌لیك: شلیك، توی زه‌وینه ف نوت زمینی.

شه‌لین: ۱) رووت بوونه‌وه له جلك و شمه‌ك؛ ۲) شه‌ل‌رۆیشتن ف ۱) لخت شدن؛ ۲) لنگیدن.

شه‌م: ۱) مۆم؛ ۲) به‌رسیبه‌ر؛ ۳) ناوه بۆ ژنان؛ ۴) رۆژی دوای هه‌ینی ف ۱) شمع؛ ۲) جای سایه؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) شنبه.

شه‌مـــا: ۱) ژێنـــوس؛ ۲) پێش‌نوس؛ ۳) خه‌ت به‌ســه‌ردا کشـاو ف ۱) تندنویس؛ ۲) پیش‌نویس؛ ۳) رویش خط کشیده شده.

شه‌ماتۆك: زه‌وینی خلیسکانێ ف زمین مخصوص سُرخوردن.

شه‌ماته: ۱) کۆمه‌ڵگا، خه‌ڵك و ئاوایی؛ ۲) چه‌قه‌وهه‌را، زه‌نازه‌نا، فیڕه‌قیڕ ف ۱) اجتماع، مجتمع؛ ۲) جار وجنجال.

شه‌مـــار: ۱) خزۆك، هه‌ر جانـــه‌وه‌رێ که به سه‌ر عه‌رزدا ده‌خـزێ؛ ۲) هه‌زارپێ، زیلۆ ف ۱) خزنده؛ ۲) هزارپا.

شه‌ماره: خزین ف خزیدن.

شه‌ماره‌نگ: بۆیاخی قوندره، بۆیه‌ی که‌وشان ف واکسی.

شه‌ماق: زللە، شه‌قام، شه‌ق، شه‌پلاخ ف سیلی.

شه‌مـال: ۱) مۆمی داگرساندن؛ ۲) نیشکی چراو مۆم ف ۱) شمع؛ ۲) روشنائی شمع و چراغ.

شه‌ماڵ: ۱) شه‌مال؛ ۲) بای باکوور ف ۱) شمع؛ ۲) باد شمال.

شه‌ماڵ‌پا: به‌سنی ئه‌سپی خۆشڕۆیه ف اسب بادپا.

شه‌مالك: مۆمی داگیرساندن ف شمع.

شه‌ماڵك: شه‌مالك ف شمع.

شه‌مـالـه: گوێ‌گرتنی ژنـــان به شه‌و له قســـه‌ی خه‌ڵـك بۆ به‌خت تافی کردنه‌وه ف فالگوش.

شه‌مالێ: شه‌ماله ف فالگوش.

شه‌مام: ۱) شمام، گندۆره‌ی پڕ به‌مشتی رێ‌رێ بۆ جوانی و بۆن کردن؛ ۲) ناوه بۆ ژنان ف ۱) دستنبو؛ ۲) نام زنانه.

شه‌مامۆك: شه‌مام ف نگا: شه‌مام.

شه‌مامۆکه: شه‌مام ف نگا: شه‌مام.

شه‌مامه: ۱) شه‌مام؛ ۲) گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف ۱) نگا: شه‌مام؛ ۲) ازروستاهای ویران شدهٔ کُردستان توسط بعثیان.

شه‌مـــامـــه‌ر: له‌و گونـدانـه‌ی کوردستـانـه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شه‌مان: جێگه‌ی شه‌م‌نیان ف شمعدان.

شه‌مانی: گوڵێکه به زۆرڕه‌نگ ف گل شمعدانی.

شه‌مبلیلك: گیایه‌کـه له ناو ده‌خـلا ده‌ڕوێ ف گیاهی است در کشتزار رویند، شمبلیله.

شه‌مبو: شه‌م، رۆژی دوای هه‌ینی ف شنبه.

شه‌مبۆ: شه‌م، شه‌مبو ف شنبه.

شه‌مبۆز: چه‌مۆش، ولاخی رام‌نه‌بوگ، جوته‌هاوێژو گازگر ف چموش.

شه‌مبه: شه‌مبو ف شنبه.

شه‌مبه‌لووت: شابه‌ڕوو، به‌ڕوه‌خاسه، که‌ستانه ف شاه‌بلوط.

شه‌مبـه‌لـولـك: ۱) گیایه‌کـه؛ ۲) چلۆره، شوشه‌سه‌هۆڵ ف ۱) گیاهی است؛ ۲) دنگاله.

شه‌مبه‌لیلك: چلۆره، زه‌مبه‌لیلك ف دنگاله.

شه‌مبی: شه‌مبو ف شنبه.

شه‌مت: خلیسك، جێگای لووسولیژ ف لیزگاه.

شه‌متاندن: خلیسکاندن ف لیزدادن.

شه‌متر: کاری سه‌ربه‌خۆی نه‌زانانه ف کورکورانه، ناآگاهانه.

شه‌مترۆك: ۱) که‌سێ که‌زۆر‌وازی له‌خلیسێنکه؛ ۲) زه‌وینی خلیسك ف ۱) اسکی‌باز؛ ۲) زمین اسکی.

شه‌متی: خلیسکاو ف لیزخورده.

شه‌متین: خلیسکان ف لیزخوردن.

شه‌مچك: گزبکار، حیله‌ساز، نه‌له‌که‌باز ف مکّار، حیله‌باز.

شه‌مچه: شخاته، شخارته، شفارته ف کبریت.

شه‌مخالتك: جۆره‌چه‌سپێکه له جۆرێ گیا ده‌گیرێ ف نوعی چسب گیاهی.

شه‌مخین: ترش بوون له‌به‌ر گه‌رما ف ترشیدن از گرما.

شه‌مدان: شه‌مان، جێگه‌ی مۆم ف شمعدان.

شه‌مدانی: شه‌مانی ف گل شمعدانی.

شه‌مدو: شه‌مدان ف شمعدان.

شه‌مـــدین: سوکـــه‌ڵـه‌نـاوی شمس‌الـدّین، ناوه بۆ پیاوان ف مخفّف شمس‌الدّین، نام مردانه.

شه‌مدینان: ناوچه‌یه‌که له کوردستان ف منطقه‌ای در کردستان.

شه‌مز: نوور، بنه‌مای هاویشتن ف پرت.

شه‌مزاندن: نووردان، دوورهاویشتن ف پرت کردن، دورانداختن.

شه‌مز: ژاکاوی، سیسی ف پژمردگی.

شه‌مـزان: ۱) ژاکان؛ ۲) ره‌نگ‌په‌ڕین؛ ۳) په‌شۆکان ف ۱) پژمردن؛ ۲) رنگ باختن؛ ۳) آشفته شدن.

شه‌مزاندن: ژاکاندن ف پژمرده کردن.

شه‌مـزاو: ۱) ژاکــاو، سیس‌بوگ؛ ۲) ره‌نـگ‌په‌ڕیو؛ ۳) په‌شۆکاو ف ۱) پژمرده؛ ۲) رنگ‌باخته؛ ۳) آشفته و حال بهم خورده.

شه‌مزه: تازه‌زاوی ئاژه‌ڵ، کارژیله و به‌رخۆڵه‌ی ساوا ف بره و بزغالهٔ نوزاد.

شه‌مزی: ژاکاو، سیس بوگ ف پژمرده.

شه‌مـزین: ۱) شه‌مـزان؛ ۲) ناوچـه‌یه‌که له کوردستان، شه‌مدینان؛ ۳) شه‌مچه ف ۱) پژمردن؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) کبریت.

شه‌مزینان: ناوچه‌ی شه‌مدینان ف نگا: شه‌مدینان.

شه‌مزیو: شه‌مزاو ف پژولیده، پژمرده.

شه‌مس: شه‌مز ف پژمردگی.

شه‌مساوا: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه‌مسۆز: شه‌مدان ف شمعدان.

شەمسە: سووکەڵەناوی شمس‌الدّین و شمس‌اللّه کە ناوی پیاوانن ف مخفّف نامهای شمس‌الدّین و شمس‌اللّه.

شەمشە: چەك‌چەكیلە، چەك‌چەكی، شەقرەقیك، شەقرەقین، شەقشەقۆك، شەفكۆر ف شب‌پره، خفّاش.

شەمشەڵە: شەمشە ف شب‌پره.

شەمشەمۆتك: جۆرێ‌مارمێلكە ف نوعی مارمولك.

شەمشەمە: شەمشە ف شب‌پره.

شەمشەمەكوێرە: شەمشە ف شب‌پره.

شەمشێر: شیری تیخ، شوور، شمشێر ف شمشیر.

شەمشێركوژ: برێنی لە پیاوی ئازا لە شەڕ ف کنایه از جنگجوی شجاع.

شەمع: مۆم، شەم ف شمع.

شەمعدان: شەمان، شەمدان ف شمعدان.

شەمعوناوە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شەمل: جاجم یان هەر كرێك كە دەخۆیەوە دەپێچن ف هرچه خود را در آن بپیچند.

شەملك: ١) دوگرد، بەرماڵ؛ ٢) شتێ كە خوار كەمبەر دادەبۆشێ، فوتە ف ١) سجّاده، جانماز؛ ٢) پیش‌بند، لُنگ.

شەممۆ: شەمبو ف شنبه.

شەممە: ١) شەم، شەمیۆ؛ ٢) گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف ١) شنبه؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەمۆ: شەم، شەمبۆ ف شنبه.

شەمۆز: چەمۆش ف چموش.

شەمۆس: چەمۆش ف چموش.

شەمۆڵە: شەماڵە ف فالگوش.

شەمۆلە: چرافنبلە، قوديك ف چراغ موشی.

شەمۆمە: شەمامە ف دستنبو.

شەمە: شەمبو ف شنبه.

شەمەترێلكە: هەنگێكی باریكی رەشكەڵەیە شانە لە ناو درزكاندا هەڵدەبەستێ‌و هەنگوینی زۆر خۆش دروست دەكا ف نوعی زنبور وحشی که عسل بسیار لذیذدارد.

شەمەتلینكە: شەمەترێلكە ف نگا: شەمەترێلكە.

شەمەد: پۆبەشمین ف شَمَد.

شەمەسرێلكە: شەمەترێلكە، كوربفۆك ف نگا: شەمەترێلكە.

شەمەلە: چەك‌چەكی ف شب‌پره.

شەمەلەكۆرە: چەك‌چەكی، شەمەلە ف شب‌پره.

شەمەند: زەق‌و‌قبتی جوان‌و لەبەرچاو: (مەمكی توورت‌و گردو **شەمەندن**) ف برجسته و زیبا و خوش نما.

شەمەندەفەر: قەتاری رێی ئاسن ف ترن، قطار راه‌آهن.

شەمەنیخە: ١) پێسبری یەكتر گرتن‌و دەگژیەك راچوون؛ ٢) كێشانی شتی فورس بە نیخەنیخ ف ١) دست به یقه شدن و گلاویزشدن؛ ٢) كشیدن جسم سنگین با هن‌هن.

شەمی: شەمبو ف شنبه.

شەمێ: ١) شەم، مۆم؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) شمع؛ ٢) نام زنانه.

شەمیت: ١) شەمت، خلیسك؛ ٢) كەڵەكە، بەسەربەكداكراو ف ١) لیزگاه؛ ٢) برهم انباشته.

شەمیتۆك: جێگەی خلیسكان ف لیزگاه.

شەمیتین: ١) خلیسكان، شەمتین؛ ٢) هاویشتنەسەربەك ف ١) لیزخوردن؛ ٢) برهم انباشتن.

شەمیخ: ترشان، كەف‌كردن، خرابوون، بۆن‌گرتن ف كف‌كردن، ترشیدن آش.

شەمیخین: ترشانی چێشت لەبەر گەرما ف فاسدشدن غذا از گرما.

شەمیران: ١) پێك‌هاتن، جێ‌بەجێ، ئەنجام؛ ٢) ناوچەیەكە لە كوردستان ف ١) انجام، درست شدن كار؛ ٢) منطقه‌ای در کردستان.

شەمیراندن: بەئەكام گەیاندنی كار، ئەنجامدان، پێك‌هێنان بە تەواوی ف تمام كردن كار، انجام دادن.

شەمیك: رێسمەی درگا ف باشنهٔ در.

شەمێڵە: ١) دانەوێڵەیە كە گاجۆتی پێ ئەلەودەبێ؛ ٢) شەمۆڵەی ژنان ف ١) نوعی حبوب که به گاو می‌دهند؛ ٢) فالگوش ایستادن زنان.

شەن: ١) داری چوارچنگی خۆیان‌بەبادان، شەنە؛ ٢) خۆیان‌هەڵاویشتن؛ ٣) كاوكۆنێ كە دەتەندوری دەرێژن ف ١) افشون، چنگك؛ ٢) خرمن باددادن؛ ٣) كاه و خاشاكی كه در تنور ریزند.

شەناخ: شمراخ، شناخ ف نگا: شناخ.

شەند: دەنوك، دندۆك ف منقار.

شەندە: ناوی نامەعلوم: (**شەندە** لە مەندە كەمتر نیە) ف نام مجهول.

شەندەلی: دندوك‌دار ف دارای منقار.

شەنكەر: كەسێ كە خۆیان بە شەن دەكا: (خەرمانی خەمان ها وەدەم باوە/**شەنكەر** بەكێكە دوو شەن وەلاوە) «مەولەوی» ف كسی كه خرمن باد میدهد.

شەنگ: ١) جوان‌و لەبار؛ ٢) شڕو شاناڵی ناوماڵ؛ ٣) فیشەكی نەفەنگ ف ١) زیبا و رعنا؛ ٢) خرت و پرت اثاثیه؛ ٣) فشنگ.

شەنگاو: شەقاو ف گام فراخ.

شەنگڵ: ١) شنگل، شلنگ؛ ٢) پیكەوەنوسان ف ١) نكان بخود دادن؛ ٢) بهم چسبیدن.

شەنگڵە: دودانە بەری داری پێكەوەنوساو ف دوثمر بهم چسبیده.

شەنگڵەبەرەكەت: شەنگڵە ف نگا: شەنگڵە.

شەنگڵەبەرەكەتە: شەنگڵە ف نگا: شەنگڵە.

شەنگۆڵ: ١) شەنگڵە؛ ٢) زۆر لەسەر كەیف‌و دڵخۆش ف ١) نگا: شەنگڵە؛ ٢) بسیار شاد وسرحال، شنگول.

شەنگە: ١) جوان‌و لەبار؛ ٢) بەهێزو ناقەت‌و توان ف ١) زیبا و خوش اندام؛ ٢) توانا.

شەنگەبەرە: شەنگڵە ف نگا: شەنگڵە.

شەنگەبی: شوڕەبی ف بید مجنون.
شەنگەبیری: بیری جوان و لەبەردلان ف کدبانوی زیبا و رعنا.
شەنگەدار: داری جوان و لەبار ف درخت شاداب و جوان.
شەنگەسوره: ژەنگەسوره ف زنبور قرمز.
شەنگەشڕ: بەرگی شڕوکونە ف رخت کهنه وپاره.
شەن وکەوکردن: ۱) خاوێن کردنەوەی دەغڵ؛ ۲) بریتی لە لێکۆڵینەوە ف ۱) بوجاری؛ ۲) کنایه از پژوهش.
شەنە: شەن ف افشون. چنگك.
شەنەدێر: کەسێ بە شەن خەرمان هەڵداوێ ف کسی که خرمن باد می‌دهد.
شەنی: کرێت، خوێنتاڵ. نیسك گران ف بدگِل، ناهنجار.
شەو: شەف. شەڤ ف شب.
شەوات: سوتمان، ناگر بەربونەوە ف حریق، آتش سوزی.
شەواتە: تەواو سوتاو ف کاملاً سوخته.
شەواتەك: سوتەمەنی، تێزنگ و قەلاشکەری ف سوخت، مواد سوختنی.
شەوادی: دوێ شەو ف دیشب.
شەوادیتر: دو شەو بێش، پێری شەو ف پر پشب.
شەوار: تەنگی نوێژی شێوان ف شباهنگام، بعد از غروب.
شەوارە: شەڤارە ف شکار پرنده در تاریکی بوسیلهٔ چراغ.
شەوارەبون: کەوتنەدوای شەوارەوە. بە شەوارە کەوتن ف از نور چراغ به دام افتادن.
شەوارە کەوتن: شەوارەبون ف نگا: شەوارەبون.
شەواژۆ: شەڤبن، جەڕاندنی مێگەل بە شەو ف چراندن گله در شب.
شەواشینك: بەری دارێکە وەك بادامی ورد دەبکوڵێنن و دەخورێ ف ثمری است بادام آسا جوشیده می‌خورند.
شەواك: بێ‌هۆش. گێلۆکە ف دبنگ. ساده‌لوح.
شەواڵ: ۱) شەلوار: ۲) مانگی شەشەکان ف ۱) شلوار: ۲) ماه شوّال.
شەواڵ بەکوڵ: شەرواڵ بەکوڵ. گیابەکە ف گیاهی است.
شەواڵەسوره: شەرواڵ بەکوڵ. گیابەك ف گیاهی است.
شەواڵەموز: شەرواڵ بەکوڵ ف گیاهی است.
شەوان: سەردەمانی تاریکایی دنیا ف شبها.
شەوانە: بەشەو: (**شەوانە** خەریکی خوێندنەوەی کتێبم) ف شبانگاهان.
شەواو: ناوێ کە بە شەو لە زەرعات دەدرێ: (گر بائی بەبانانی منە باعبسی خەندەت/بشکوتنی گوڵ مابەبی لێنانی **شەواوە**) «ئەدەب» ف آبیاری شبانه.
شەوب: بەنا. نەخۆشی گیرۆ. ناهۆ ف بیماری واگیر.
شەوبا: سروە لە شەودا ف نسیم شبانه.
شەوباش: وشەیەکە لە جێگەی سلاو لە شەودا دەیڵێن ف شب خوش، درود شبانه، شب بخیر.
شەوبو: گوڵێکە رەنگ بنەوش لە پاش رۆژاوا بونی خۆش دەدا: (**شەوبوی** سەری سونبولی زولفت لە سەری دام/نیسنەش سەرەکەم مەسنە لەبەر نەشئەیی شەوبو) «نالی» ف گل شب‌بو.
شەوبو: هێشتا نەبیوە رۆژ ف شب بود.
شەوبوێر: شەو تا شەو ف یکشب درمیان.
شەوبەك: تیرۆکی تەنگوتك بان کردنەوە ف چوبك چوبه پهن کردن.
شەوبەن: ۱) داری درگا لەپشتەوە داخستن: ۲) کۆستەکی خەنجەرا ف ۱) چوب بستن در از داخل؛ ۲) تسمه‌ای که خنجر را در کمر می‌بندد.
شەوبەند: شەوبەن ف نگا: شەوبەن.
شەوبێدار: کەسێ لە شەوا ناخەوێ ف شب‌زنده‌دار.
شەوبێر: شەوبوێر ف شب اندرمیان.
شەوبێری: شەو پێکەوەبواردنی هەوالان. شەونشینی ف شب‌نشینی.
شەوبین: وشك بونی چێندراو بەرلە کانی خۆی ف خشك شدن کشتزار قبل از اوان.
شەوپاتە: چێشتێ کە شەو لێی دەنێن بۆ رۆژێ دادێ: (نرخێنەی **شەوپاتە** خۆشە) ف غذایی که شب برای فردا می‌پزند.
شەوت: نەخۆشیەکی ناو گوێی نازاڵە ف نوعی بیماری گوش دام.
شەوتا: تای شەوانە. تۆبەتێ لە شەودا ف تب شبانه.
شەوتان: سوتان، ناگرتێ‌جون ف سوختن.
شەوتاندن: سوتاندن ف سوزاندن.
شەوتاندۆخ: سوتێن ف سوزاننده.
شەوتی: سوتاو، سوزیاو ف سوخته.
شەوتێ: تای شەوانە ف تب شبانه.
شەوتین: سوتان ف سوختن.
شەوجمعانە: جێشت ونان بۆخێری مردو لەشەوی‌تێن‌دا ف خوراکی که شبهای جمعه به یاد مرده بخشند.
شەوچرا: ۱) چرای راوی‌مەل لەتاریکاییدا، چرای شەوارە: ۲) جەواهیرانێ کەلەشەودا دەترووسکێ: (تێژی گەوهەری **شەوچراس**) ف ۱) چراغ شکار پرنده در شب؛ ۲) گوهرشب چراغ.
شەوچەپکەن: کراسی‌ناودامێنی‌ژنان کەبەنابەنی شەو دەیپوشن: (**شەوچەپکەنی** تیلوفەری‌و جیلوەیی رەقسی/شەرمەندە دەکەن زوهرەیی زەهرا لەسەمادا) «نالی» ف پیراهن دامن بلند زنانه که شب می‌پوشند.
شەوچەرە: خواردنێ کە لە شەوبێری دەخورێ ف شب‌چره.
شەوچەلە: شەوچەرە ف شب‌چره.
شەوخون: شەبەیخون، پەلاماری شەوانە ف شبیخون.
شەوخونی: ۱) شەبەیخون؛ ۲) شەوبێداری، شەو نەخەوتن ف ۱) شبیخون: ۲) شب‌بیداری.
شەوخەف: بەرگی خەوێ، جلکی ناو نوێن ف لباس خواب.
شەوخی: شەبەیخون، پەلاماری شەوانە ف شبیخون.
شەوداوەت: هەڵپەڕینی شەوانە ف رقص دسته‌جمعی شبانه.
شەودەر: شەبدەر، گیابەکە ف شبدر.
شەودێر: شەواو لەزەرعاتنان ف آبیاری شبانه.
شەودێری: بە شەو ناودانی زەرعات ف آبیاری شبانه.
شەودێز: ۱) نارمایی لە شەودا؛ ۲) بەکسمی رەش بە بنۆکی سپیەوە؛ ۳)

ناوی ئەسپی خوسرەوی مێردی شیرینی فەرهاد ف ١) شبح؛ ٢) سنور سیاەرنگ با خالهای سپید؛ ٣) اسب خسرو پرویز.

شەورۆ: کەسێ بە شەو بەڕێدا دەڕوا ف شبرو.

شەورەنگ: ١) بەردێکی رەشی بەنرخە، شەوە، شەبە؛ ٢) زۆر رەش ف ١) شبە؛ ٢) بسیار سیاه.

شەورەو: ١) راکردن لە دەست دوژمن لە شەودا؛ ٢) شەورۆ ف ١) فرار در شب؛ ٢) شبرو.

شەورەوی: ١) شەورۆیی؛ ٢) شەو رەوکردن ف ١) شبروی؛ ٢) فرارکردن در شب.

شەوزمسان: یەکەم شەوی زستان ف شب یلدا.

شەوزوسان: شەوزمسان ف شب یلدا.

شەوژەن: ١) شەوبەن، داری دەرگا لە ژوورەوە داخستن؛ ٢) کۆتەکی خەنجەر ف ١) چوب بستن در از داخل؛ ٢) کوهٔ دستهٔ خنجر.

شەوسان: شەبستان ف شبستان.

شەوسکڵ: خۆیانی وردی هێشتا نەواوەبوگ ف خرمن نیم کوبیده.

شەوسو: سبەی ئەمشەو ف فردای امشب.

شەوسوتکە: کوانێکی بەژانە لە دەست و پا دێت ف دُملی است بر دست و پا درآید.

شەوسوتکە: جۆرێ پێشکە ف نوعی پشه.

شەوسوتەکە: شەوسوتکە ف نوعی پشه.

شەوسین: لارەولار رۆیشتن ف تلوتلوخوردن.

شەوش: پەرێشانی، بێسەرەوبەرەیی ف پریشانی، درهم برهمی.

شەوشەسەکێ: شەمۆلە، شەمالە ف فالگوشی.

شەوشین: پەرێشان بوون، بێسەرەوبەرەبوون ف پریشان و درهم برهم شدن.

شەوق: ١) رووناکی؛ ٢) تاسە و ئارەزوو؛ ٣) کەیف خۆشی، شادی ف ١) روشنی، تابش؛ ٢) رغبت؛ ٣) شادی و ذوق.

شەوقدار: خاوەن شەوق ف دارای «شەوق».

شەوقدان: تروسکان، درەوشین ف درخشش.

شەوقدانەوە: تروسکانەوە، تیشک دانەوە ف انعکاس پرتو.

شەوقکردن: بە دڵخۆشی رابواردن، کەیف کردن ف بەشادی بسر بردن، کیف کردن.

شەوق لێبوون: ئارەزووکردن ف رغبت داشتن.

شەوک: ١) دەرزیلە، زەنبەرێکە دە سەروبنج دەچەقێندرێ؛ ٢) قولاپی ماسی گرتن ف ١) زیوری که بر دستار زنند؛ ٢) قلاب ماهیگیری.

شەوکار: کاری شەوانە ف شبکار.

شەوکراس: کراسی ناو نوێن ف پیراهن خواب.

شەوکڵاو: ئەنقلەی سەر لە دەمی خەوتندا ف شب کلاه.

شەوکوێر: کەسێ کە بە شەو نابینێ و بە ڕۆژ دەبینێ، بەرانبەری کەژۆ ف شبکور.

شەوکۆر: شەوکوێر ف شبکور.

شەوکورە: ١) شەوکوێر؛ ٢) چەکچەکی ف ١) شبکور؛ ٢) شب پره.

شەوکوێری: نەخۆشی یەشەو نەدیتن ف بیماری شبکوری.

شەوکوک: کەسێ کە مەردم لە خەو بێدار ئەکا ف بیدارکنندهٔ مردم از خواب شبانه.

شەوکوێر: شەوکۆر ف شبکور.

شەوکوێری: شەوکۆری ف بیماری شبکوری.

شەوکە: شەوک ف نگا: شەوک.

شەوکەت: ١) جوانچاکی: (پیاوێ بە **شەوکەتە**)؛ ٢) گەورەیی و پایەبەرزی؛ ٣) ناوە بۆ ژن و پیاو ف ١) حسن و جمال؛ ٢) جاه و جلال؛ ٣) نام مردانه و زنانه.

شەوکێڵ: ١) کەسێ بە شەو جووت لێ دەخورێ؛ ٢) شوکراو بە شەو ف ١) کسی که شبانه شخم میزند؛ ٢) زمین شخم زده در شب.

شەوگ: شەبە، بەردێکی رەشی بەنرخە، شەورەنگ ف شبه.

شەوگا: جێگەی پشودانی ئاژەڵ لە شەوا لە دەشت، شەڤین ف جای آسودن گله شبانه در دشت.

شەوگار: سەرانسەری شەو، شەوانە ف شبانگاهان.

شەوگر: کەسێ شەو نوێژ دەکا و ناخەوێ ف کسی که نماز شب میخواند.

شەوگر: چراخان، چراخانی ف چراغان.

شەوگرتی: شەوگر ف نگا: شەوگر.

شەوگور: کازێوە، بولێڵە، بەیان بەربوون، شەڤگور ف گرگ و میش اوّل بامداد.

شەوگەڕ: ١) کەسێ شەو ناخەوێ و بە ناو ئاوایی دا خول دەخوا؛ ٢) ئاسیاوێ کە هەر بە شەو ئەگەڕێ؛ ٣) هەڵپەڕینی شەوی دوای زەماوەند ف ١) شبگرد؛ ٢) آسیابی که شبانه کار میکند؛ ٣) مراسم شب بعداز عروسی.

شەوگەرد: ١) جۆرێ مارمێلکە دەڵێن پێوە دەدا؛ ٢) کەسێ بە شەو دەگەڕێ ف ١) نوعی مارمولک؛ ٢) شبگرد.

شەوگیر: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شەوگێڕ: شەوگەڕ، ئاسیاوێ کە هەر بە شەو کار دەکا ف آسیابی که فقط شبانه کار میکند.

شەول: ١) دەشتایی نێوان چیا؛ ٢) نیتی گەرما ف ١) جلگهٔ بین کوهستان؛ ٢) گرما.

شەولدان: قەدەم، تیتی ناو کە لە ناوساندا مرۆ لەپێشەوە دەبینێ ف نورخورشید.

شەولە: ١) جێگەی پەینهەڵخستنی تونخانە؛ ٢) کەوای پڕپینەی دەروێش ف ١) شولهٔ گلخن؛ ٢) قبای مرقع دراویش.

شەولەبان: ١) برینی لە سەگی پاسەوانی ماڵ؛ ٢) وشەیەکە منالی پێ دەترسێنن: (**بنو شەولەبان هات**)؛ ٣) باگردان ف ١) سگ نگهبان خانه؛ ٢) کلمەای برای ترساندن کودک؛ ٣) بام غلتان.

شەولەوەڕ: چەرێنی ئاژەڵ لە شەودا ف شبچرای گله.

شەومە: ناڤهەیڤ، نریفە ف مهتاب.

شەومەن: شەوی، بەبات ف شب‌مانده، بیات.

شەومەندە: شەومەن، شەوی ف شب‌مانده.

شەومەنە: شەومەن ف شب‌مانده.

شەونخوون: شەوبێدار ف شب‌بیدار.

شەونخوونی: شەوبێداری ف شب‌بیداری.

شەونشین: شەوبێدار، کەسێ بەشەو نەخەوێ ف شب‌بیدار.

شەونشینی: شەو لە دەوری یەك کۆ بوونەوەی دۆست و خێزان ف شب‌نشینی.

شەونم: شەڤنم، شەڤنەم، ئاونگ ف شبنم.

شەونوخوونی: شەونخوونی ف شب‌بیداری.

شەونوێژ: نمێژ لە شەوا پاش هێندێ خەوتن ف تهجّد، عبادت نیمه‌شب.

شەونەخوس: شەونخوون ف شب‌بیدار.

شەونەخوسی: شەونخوونی ف شب‌بیداری.

شەووڕۆژ: هەمودەم بێ پسانەوە ف همیشه، شبانه‌روز.

شەووڕۆژی: کاری هەمودەم بێ وچان ف کار شبانه‌روزی.

شەوونی: شوانی ف چوپانی.

شەوە: ١) یەردی ڕەشی بەنرخ؛ ٢) جنۆکەی ساواخنکێن؛ ٣) موٚنە، موٚتەکە؛ ٤) ڕۆژنیە، لە شەو دابێ ف ١) شبه؛ ٢) جن نوزادکش؛ ٣) کابوس، بختك؛ ٤) شب است

شەوهاندن: ١) ئێکەڵ‌وپێکەڵ کردن؛ ٢) بیچم ناحەزکردن ف ١) درهم برهم کردن؛ ٢) بدشکل کردن.

شەوەبردنەوە: مردنی ساوا لە دەس جنۆکەی ساواخنکێن ف مرگ نوزاد توسط جنّ نوزادکش.

شەوەبینین: موٚنەکە لە خەوا دیتن ف کابوس درخواب دیدن.

شەوەخوار: گیای نەرمْ کە بۆ شەولەوەڕی دینتنەوە ف علف تازه برای شب‌چرای دام.

شەوەدیتن: لە خەوا موٚنەکە دینن ف کابوس در خواب دیدن.

شەوەر: شەبدەر، شەودەر ف شبدر.

شەوەر: شەبدەر ف شبدر.

شەوەزەنگ: شەوی زۆر تاریك و نەنگوسنەچاو ف شب دیجور.

شەوەسارە: شەوپانە، چێشتی شەو بۆ سبەی ف غذای شب برای فردا.

شەوەکی: ١) بەرەبەیان، شەبەقی؛ ٢) شەوانە ف ١) بامداد پگاه؛ ٢)شب هنگام.

شەوی: ١) کراس، گجی؛ ٢) دەخڵێ کە زوو بێ بگا؛ ٣) شەومەنە؛ ٤) شەوبلکە ف ١) پیراهن؛ ٢) غلّهٔ زودرس؛ ٣) شب مانده؛ ٤) آرواره.

شەوی: ١) موٚنەکە، شەوە؛ ٢) یەك شەو ف ١) کابوس؛ ٢) یك شب.

شەویق: ١) بەرێشان‌و بێ‌سەرەوبەرە؛ ٢) سست‌و ناقایم: (شل‌و شەویق) ف ١) پر بشان حال؛ ٢) سست و نامحکم.

شەویلاك: ئەم‌لاولای چەنە ف آرواره.

شەویلاکە: شەویلاك ف آرواره.

شەوبلکە: شەویلاك ف آرواره.

شەویلە: شەویلاك ف آرواره.

شەوین: ١) شەوین؛ ٢) ڕەش بە ڕەنگی شەو، شەوڕەنگ؛ ٣) چەمانەوە؛ ٤) چەمیو ف ١) نگا: شەوین؛ ٢) سیاه؛ ٣) خمیدن؛ ٤) خمیده.

شەوین: ١) چەراندنی ئاژەڵ بە شەو، شەفین؛ ٢) جێگەی پشوودانی ئاژەڵ شەوانە لە دەشت ف ١) شب چرا؛ ٢) شبغاز.

شەهـ: ١) شە، شانەی سەرو کوڵکە؛ ٢) بنەمای وشەی شاندن، بەڕێ کردن؛ ٣) شا، شاە، پادشا، پاڵشا؛ ٤) ڕوباری گەورە، شەت؛ ٥) بۆپەی کەڵەباب ف ١) شانهٔ سر، شانهٔ پشم صاف کن؛ ٢) ریشهٔ لغت «شاندن» یعنی روانه کردن؛ ٣) شاه؛ ٤) شط؛ ٥) تاج خروس.

شەهە: حیلەی نەسب، حینە ف شیههٔ اسب.

شەهادە: ١) شایەتی، ئاگاداری لە ڕوداو؛ ٢) بڕوانامەی خوێندن ف ١) گواهی؛ ٢) گواهینامهٔ تحصیلی.

شەهان: شاندن، ناردن، ڕەوانەکردن ف فرستادن.

شەهاندن: شەهان ف فرستادن.

شەهەت: شپڵەلێدراو، دەست‌وپێ شل‌و بێ‌هەست ف فلج.

شەهتین: لە تینێتی مردن ف مرگ از تشنگی.

شەهر: ١) شار، بازێڕ؛ ٢) شەدەی سەری ژنان ف ١) شهر؛ ٢) سرپیچ زنانه.

شەهرڤانی: بازێڕی، شارنشینی ف شهرنشینی.

شەهرواری: شەهرڤانی ف شهرنشینی.

شەهرەزا: شارەزا ف نگا: شارەزا.

شەهریە: هەرشنە ف رشتهٔ آش.

شەهفی: جۆرێ ترێ کە درەنگ پێ‌دەگا ف نوعی انگور دیررس.

شەهـك: ١) شانەی چکۆڵەی سەرداهێنان؛ ٢) کوندەناوی پچوك، مەشکەی ئاوکێشان کە زل نەبێ ف ١) شانهٔ کوچك سر؛ ٢) مَشك کوچك آب.

شەهکردن: بەشانەکردنی سەر ف شانه‌زدن موی.

شەهلوول: شالوول، ڕیشوولە، گاوانی ڕەش ف سار سیاه.

شەهلەوەند: ١) لاوی شۆخ‌و شەنگ؛ ٢) سوارچاك ف ١) جوان زیبای خوش قیافه؛ ٢) یکه‌سوار.

شەهمار: هەزارپێ، زێلۆ ف هزارپا.

شەهمێر: پیاوی بیاو، مەردو ڕەند ف رادمرد.

شەهن: شەهـ، شە، شانە ف شانهٔ سر.

شەهنك: خاڵی سەرگۆنا ف خال واقع برگونه.

شەهو: ڕێگەی زۆر دژواری بەرداوی ف راه سنگلاخ صعب‌العبور.

شەهوان: بەردەلان ف سنگلاخ.

شەهەسنان: هۆزێکی کوردە ف طایفه‌ای از کردها.

شەهی: ١) خۆشەویستی لە شەڕداکوژراو؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) شهید؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەهی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەهید: شەهی ف شهید.

شەهین: ۱) حیلاندن: ۲) تەرازو: ۳) شاهێنی تەرازو ف ۱) شیهه کشیدن اسب؛ ۲) ترازو؛ ۳) شاهین ترازو.

شەهێن: ۱) شاهێن: ۲) ناوی داریکە ف ۱) شاهین: ۲) نام درختی است.

شەهینی: جۆرێ هەنگوری چەرمگ کە زۆ پێ دەگا ف نوعی انگور سفید زودرس.

شەهی: نزگەرە ف سکسکه.

شەی: شەوی، کراس ف پیراهن.

شەیپور: زورنای لەشکر، یوزی ف شیپور.

شەیپورژەن: یوزیژەن ف شیپورچی.

شەیتان: ۱) مەلەك‌تاوس، ینەمای خرابە: ۲) بریتی لە شوفارو ناژاوەچی: ۳) بریتی لە زرنگ ف ۱) شیطان: ۲) کنایه از مفتن: ۳) کنایه از زرنگ.

شەیتان‌ناوس: ۱) گیسکی دوبەهارە کە زگی پڕ بێ: ۲) مێوینەیێ کە زگی ناوسابێ وا بزانن ناوسەو ناوسیش نەبێ ف ۱) بزغالهٔ دوسالهٔ آبستن: ۲) شکم برآمدهٔ آبستن‌نما که آبستن نباشد.

شەیتان‌پەرس: یەزیدی، ئێزدی، داسنی ف یزیدی.

شەیتان‌پەرست: شەیتان‌پەرس ف یزیدی.

شەیتان‌پیکەنین: بالق بون ف بالغ شدن، احتلام.

شەیتانۆکە: ۱) گیانداریکی پچوکی نەرمو شلو ولە لە تاو قاپێلکێ سەدەفین‌دا بەهاران پاش باران دەژینەوە: ۲) قاپێلکی ئەو گیاندارە ف ۱) حلزون: ۲) صدف حلزون.

شەیتان‌لغاو: بەسەری هەوسار بەستنی لێوی خواروی بەکسم لەبانی لغاو ف بستن لب زیرین ستور بجای لگام.

شەیتانی: ۱) بیرو کاری خراپ: ۲) گان لە خەودا: ۳) دوزمانی ف ۱) فکر و کار زشت: ۲) خواب جنسی، احتلام: ۳) سخن‌چینی.

شەیتانی‌بون: ۱) لە خەوا گان کردن: ۲) بالق بون ف ۱) خواب جنسی دیدن: ۲) بالغ شدن.

شەیدا: ۱) دینی ئەوین، دیوانەی عەشق: ۲) ناوی ژنانە ف ۱) والهٔ عشق: ۲) نام زنانه.

شەیلە: شلوێ، شێلو، ناوی نەپاڤژو زەلال ف آب ناصاف.

شەهین: ۱) حیلەکردنی ئەسپ، حیلاندن: ۲) خوێندنی کەڵەباب: ۳) کۆخە، قۆزە، کۆکە ف ۱) شیهه کشیدن اسب: ۲) صدای خروس: ۳) سرفه.

شی: ۱) رۆیشت، چو: ۲) شو، میردی ژن: ۳) لەبەربەك هەڵوەشانی لۆکەو کولکە: ۴) راڤە، شەرح لە شتی گران: ۵) جودایی ف ۱) رفت، گذشت: ۲) شوهر: ۳) زدن پنبه و پشم: ۴) شرح و تفسیر: ۵) جدایی.

شێ: ۱) یەکسمی زەردی ناماڵ سور: ۲) ئەسپی سپی بە پنوکی سور: ۳) ئەسپی رەنگ سوری پنوك‌سپی: ۴) رەنگی‌رەش: ۵) نم، نەرایی: ۶) نوانایی: (ئەز نەشێم، نە دەشێی): ۷) یەك‌سمی سێ‌بەل سپی ف ۱) اسب زرد مایل به سرخی: ۲) اسب سفید با خال قرمز: ۳) اسب سرخ با خالهای سفید: ۴) مشکی رنگ: ۵) نم: ۶) توان: ۷) اسب سەباسفید.

شیا: ۱) نوانی. لە دەسنی هات: ۲) رۆیشت: ۳) بو، رەوای ئەو بو: (کراسەکەم بە بەرم نەنگ بو بۆ کوڕەکەم شیا) ف ۱) توانست: ۲) رفت: ۳) روابود.

شیات: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیارۆك: خیگە، هیزە، پێستەی رسق تێ کردن ف خیگ.

شیارە: شارە ف نگا: شاره.

شیافیك: گیایەکە بۆ زەوان بون دەبخۆن ف گیاهی است مسهل.

شیاق: جۆرێ پارچەی کوتاڵ ف نوعی قماش.

شیاکە: ربخ، سنبر، سەربن، گوشلەی گاو مانگا ف سرگین نر.

شیان: ۱) نوانین، لەدەست‌هانن: ۲) رۆیشتن، چون: ۳) لێ وەشانەوە، بێ‌رەوابون، لێهانن ف ۱) امکان، قدرت، توانستن: ۲) رفتن: ۳) سزاواری.

شیاندن: شاندن ف نگا: شاندن.

شیانست: شایان ف سزاوار.

شیاو: ۱) لایق. هێژا: ۲) رۆیشتو: ۳) ناردراو ف ۱) سزاوار: ۲) رفته: ۳) فرستاده.

شیای: ۱) رۆیشتو: ۲) تۆپیو، کەونی ف ۱) رفته: ۲) سقط شده، حیوان مرده.

شیاین: تۆپین، کەونین، سەکەت‌بون ف مردن حیوان، سقط شدن.

شیب: رزیوی لەکارکەوتو: (کراسەکەی ونجر ونجر بەجارێك بیوە شیب) ف پوسیده.

شیبا: ۱) رۆناکی و بریقە: ۲) سوکەبای شەوانە ف ۱) روشنی و رونق: ۲) نسیم شبانه.

شیبەڵەك: دوەنگی سورو سپی ف خلنگ سرخ و سفید.

شیپ: ۱) گوپ، پێست و گۆشتی نێوان شەویلکەو سەرگۆنا: ۲) سیرمەی قامچی: ۳) رنو، شاپە: ۴) لافاوی بەنەوژم: ۵) جۆرێ پلنگ ف ۱) میان آرواره و گونه، لپ: ۲) نسمهٔ تازیانه: ۳) بهمن: ۴) سیلاب: ۵) نوعی پلنگ.

شێپ: دەرەنەنگ، خڕو دۆڵی باریك لە چیا ف درهٔ تنگ در کوه.

شیپان: جوارچێوەی درگا ف در بواس، چهارچوب در.

شیپانە: شیپان ف نگا: شیپان.

شیپك: ۱) بازنەی درگا: ۲) شیپ. گوپ ف ۱) باشنهٔ در: ۲) زیرگونه، لپ.

شیپۆر: تۆرەیی، قەلسی ف خشم.

شیپوران: گورەو هەرای بەتۆرەیی ف غرش خشم‌آلود.

شیپە: ۱) نامرازیکە لە نیرو نامۆردا: ۲) پانایی نیخ: ۳) لاشیانەی درگا: ۴) حیلەی ئەسپ: ۵) سیرمەی شەلاخ: ۶) شەپۆل، پێل ف ۱) ابزاری در خیش: ۲) پهنای تیغ: ۳) چوب بلند دربواس: ۴) شیههٔ اسب: ۵) نسمهٔ تازیانه: ۶) موج.

شیپەل: شەپۆل، پێل ف موج.

شیپه‌لـك: شه‌پۆلی بچوك. شه‌پۆلی ئاوی چه‌م که وه به‌رد ده‌که‌وێ [ف] موج کوچك.

شیت: ١) ده‌نگی تیژ له ناو لێو ده‌رخستن، فیتو: ٢) زربنگ، وربا [ف] ١) سوت: ٢) هُشیار.

شێت: دین [ف] دیوانه.

شیتاڵ: تیناڵ. بزگوز [ف] کهنه‌پارهٔ لباس.

شیتان: زه‌وی نه‌رمو که‌فه‌ڵۆك [ف] زمین نرم منخلخل.

شێتانه: وه‌ك شێتان. کاری شێتان: (له پاداشی قسه‌ی سه‌ردا هه‌مه ئاهو هه‌ناسه‌ی گه‌رم/که‌سێ **شێتانه** به‌ردم تێ گرێ من به‌رقی نێ ده‌گرم) «مه‌حوی» [ف] دیوانه‌وار.

شێتخانه: جێگه‌ی شێتان [ف] تیمارستان.

شیتك: شوتك. پشتێند [ف] کمر بند.

شێتکه: به‌سه‌نه‌زمانۆکه، ساده‌و بێ‌فێڵ و که‌م‌زان [ف] خُل مانند. ساده‌لوح.

شێتگیر: بێ‌چه‌فێن، سوُر له‌سه‌ر مه‌به‌ست [ف] مُصِرّ. الحاح‌کننده، پافشار.

شێتوشه‌واك: دڵساده‌ی هیچ‌نه‌زان [ف] ساده‌لوح کم فهم.

شێتوکه: شێتکه [ف] نگا: شێتکه.

شێت‌ووێت: نێ نه‌گه‌یشتوی بێ‌ئاگا له هه‌مو شت [ف] ساده‌لوح بی خبر از همه چیز.

شیته: ١) زیقه‌و هه‌را: ٢) فیته: ٣) قسه‌ی بێ‌شرۆ بێ‌تام [ف] ١) جیغ و داد: ٢) سوت: ٣) سخن یاوه.

شیته‌ك: فیت‌فیته. ئامرازی فیته [ف] ابزار سوت زدن.

شیته‌وێژ: ١) ده‌مهه‌ڵه‌ی قسه‌قوڕ: ٢) وازوازی، سه‌رسه‌ری [ف] ١) یاوه‌گو: ٢) دمدمی.

شێتی: نه‌خوشی دین‌بوُن [ف] دیوانگی.

شێخ: ١) پیری ته‌ریقه‌ت: ٢) سه‌ید. له نه‌نه‌وه‌ی پێغه‌مبه‌ر [ف] ١) پیر طریقت: ٢) سیّد. اولادالرّسول.

شیخـاڵ: باریکه‌به‌فری سه‌هۆڵ‌به‌ستوی به‌نا ره‌شانگ که دره‌نگ ده‌تویته‌وه [ف] باریکه‌ای از برف یخ‌زده که دیر آب می‌شود.

شێخامیری: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخـان: ١) ناوی مه‌ڵبه‌ندێکه له کوردستان: ٢) ناوی چه‌ند گوندێکه ئه‌واوی به‌عسی وێرانی کردون: ٣) چه‌ند شێخ [ف] ١) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٢) نام چندروستا که همه را بعثیان ویران کردند؛ ٣) جمع «شیخ».

شێخانی: ١) جۆرێ داوه‌ت‌و ره‌خس: ٢) ناوی هۆزێکی کورده: ٣) سه‌ر به مه‌ڵبه‌ندی شێخان [ف] ١) نوعی رقص؛ ٢) عشیرتی در کردستان؛ ٣) اهل منطقهٔ «شیخان».

شێخاوده‌لان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌بزینی: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کردوه [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شێخ‌بزێن: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌بوزه‌بنی: هۆزێکی کورده [ف] عشیره‌ای کردزبان.

شێخ‌خدرا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌باڵه‌وان: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌جه‌گه‌ر: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کردوه [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شێخ‌حه‌مید: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخره: ده‌مه‌تیخی زۆر تیژ [ف] تیغ تیز.

شێخ‌ره‌ش: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌زیوه: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌زه‌بنه‌ڵ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌زیره: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌شه‌روان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌شیروان: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌عوبێد: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌فه‌یزوڵلا: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌له‌نگه‌ر: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌مه‌سووربان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌مه‌ما: گوندێکه له‌کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌مه‌مودیان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌مه‌ند: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخۆمه‌ر: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌وه‌سـان: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌وەیس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخەدێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخەڵ: ۱) پەرتاوتن، داباچینی لکی دار؛ ۲) شخەڵ، جێگەی یەدەوەن [ف] ۱) هرس درخت: ۲) بوتەزار، بیشه.

شێخـەلاس: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخەڵمارین: گوندێکی کوردستانە یەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێدار: شەدار، نمدار [ف] نمناك.

شێدانەوە: نم‌گەڕاندنەوە [ف] نم‌پس‌دادن.

شێدانی: تۆوی گیایەکی دەرمانە کە بەزری کەتانی بێ دەڵێن [ف] بذر کتان.

شێدوبێد: جەلال و شکۆ [ف] فرّ و شکوه.

شیر: ۱) شوور، شمشێر: ۲) سوت، نەوەی لە گوان و مەمك دەدۆشری [ف] ۱) شمشیر: ۲) شیر خوراکی.

شیڕ: ۱) دەنگی دادڕانی پارچە: ۲) وشەی تبزبێ کردن: ۳) جرت، زڕت: ۴) نەڕە، گوڕە: (**شیڕەشیڕ**) [ف] ۱) صدای دریدن پارجـه: ۲) کلمـهٔ استهزا: ۳) شیشکی: ۴) جیغ و داد.

شێر: ۱) درندەی بەناوبانگ؛ ۲) شمشێر [ف] ۱) شیر درنده؛ ۲) شمشیر.

شیرا: گیانداری کە شیر دەدا [ف] شیرده.

شێرا: برێتی لە پیاوی نازاو بەجەرگ [ف] کنایه از مرد دلاور.

شیرار: برای مێرد، شوبرا [ف] برادر شوهر.

شیراز: ۱) دارێکە لە داربەلاڵوك دەچێ: ۲) سیراج، شیربژ [ف] ۱) درختی است شبیه درخت آلبالو: ۲) شیراز، دوغ چکیده.

شیرازە: ۱) بن‌درونی بەرە کتێب بێکەوە؛ ۲) ریزەنەقەڵی بەراوێزی لیباس [ف] ۱) شیرازهٔ کتاب: ۲) سجاف لباس.

شیرازەبـەن: ۱) کتێبی بن‌دروا: ۲) بەرگی پەراوێزلێ‌دراو [ف] ۱) کتاب شیرازه‌شده: ۲) لباس سجاف شده.

شیرازەبەند: شیرازەبەن [ف] نگا: شیرازه‌بەن.

شیرازی: جۆری ترێ [ف] نوعی انگور.

شیرامە: گیایەکە لە ناو دەخڵ دەڕوێ و لە جۆدان دەچێ [ف] گیاهی است.

شێران: گەمەی شێر و خەت [ف] بازی شیر یا خط.

شیڕان: ۱) گوڕین، نەڕە: ۲) برێتی لە گوی شل هەڵڕژتن [ف] ۱) غرش: ۲) کنایه از ریدن اسهالی.

شیڕانـدن: ۱) نەڕاندن: ۲) گوی شل هەڵـڕژاندن [ف] ۱) غریدن: ۲) اسهالی ریدن.

شێرانە: ۱) ئازانە، ئازایانە، وەك شێر: ۲) گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتووپاشان کاولیان کردوە [ف] ۱) شیرآسا: ۲) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

شێرانەوە: شارانەوە، لە بەرچاو ون کردن [ف] پنهان کردن.

شیرانی: ۱) مزگێنی: ۲) شەکراوخواردنەوەی بوکمارەکردن: ۳) تامی شیرین [ف] ۱) مژدگانی: ۲) شیرینی‌خوران مجلس عقد: ۳) مزهٔ شیرین.

شێرانی: شێرانە [ف] شیرآسا.

شیراوشیر: زاینی‌ژن سالێ جارێ [ف] زایمان سالی یکبار.

شێراوە: شاراوە، گوم‌کراو لە بەر چاو [ف] نهفته، پنهان شده.

شێراوێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێراوێژ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیربا: پارەی کچ بەمێرددان کە لە زاوا دەسێنرێ [ف] شیربها.

شیربایی: شیربا [ف] شیربها.

شیربرا: برای شیری، کوڕێ کە لە مەمکی دایکی کچێ یان کوڕێ شیری خواردوە [ف] برادر شیری.

شیربرنج: چێشتی برنج و شیر [ف] شیر برنج.

شیربوردان: برێتی لە قازانج کردن لە کڕینی نازەڵێ [ف] کنایه از سودبردن از خرید دام.

شیربەشیر: زگ‌پڕبوونی ژنێ کە منالی شیرخۆری هەیە [ف] حامله شدن قبل از بچه از شیرگرفتن.

شیربەها: شیربا [ف] شیربها.

شیرپارزونگ: پالوێنەی شیر، ژاوك [ف] پارچهٔ شیرپالا.

شیرپارزینگ: شیرپارزونگ [ف] پارچهٔ شیرپالا.

شیرپاك: برێتی لە مرۆی چاك و پاك و بێ گزی [ف] کنایه از آدم درستکار.

شیرپاکی: راستی و دووروسنی [ف] درستکاری.

شیرپـالـوك: ۱) شیر پارزونـگ: ۲) کونێ لە قەدی دۆلاش بۆ خاوێن کردنەوە [ف] ۱) شیر پالا: ۲) سوراخی در ناو آسیا برای تمیز کردن.

شیر پالۆ: شیر پارزینگ [ف] پارچهٔ شیر پالا.

شیر پالێو: شیر پارزینگ [ف] پارچهٔ شیر پالا.

شیر پالێوك: شیر پارزینگ [ف] پارچهٔ شیر پالا.

شێرپەنجە: نەخۆشی سەرەتان [ف] بیماری سرطان.

شیرتێن: شلەتێن [ف] ولرم.

شیرحوشتر: حوشترخۆرکە، دڕکێکە حوشتر حەزی لێ دەکا [ف] خار شتر.

شیرخارن: لەبەرمەمکان‌بوون، مەمك‌مژین [ف] شیرخوره‌بودن، پستان مکیدن.

شیرخشت: وردیلەیە کە لە روشانی جۆرە گیایەك وەدەست دێت بۆ رەوانی باشە [ف] شیرخشت.

شیرخواردن: شیرخارن [ف] نگا: شیرخارن.

شیرخوارن: شیرخارن [ف] نگا: شیرخارن.

شیرخواردنەوە: فڕکردنی شیر، نۆشینی شیر [ف] شیرنوشیدن.

شیرخوژیلك: شیری گیای خوشیلکە بۆ رەوانی دەبێ [ف] شیرهٔ گیاهی

است مسهل.

شیرخوشك: دو کچ یان کچ‌و کوڕێ پێکەوە شیری دایکێکیان خواردبێ ف همشیرهٔ رضاعی، خواهر شیری.

شیرخوشیلك: شیرخوژیلك ف نگا: شیرخوژیلك.

شیرخـــەس: حەیوانێ کە بە ساوایی ئێخنـە بکـرێ ف حیوانی که در شیرخوارگی اخته شود.

شیرداران: شیر لە مەمك‌و گوان ڕژاندن ف شیر از پستان فروادن.

شیردار: گیاندار و گیای بەشیر، شیرا ف دارای شیر، شیرده.

شیردان: ۱) جێگەی شیر لە ناوزگی گیاندار؛ ۲) شیر بە بێچو یان مرۆ دان ف ۱) شیردان حیوان؛ ۲) شیردادن.

شیردایین: شیر دە گواندا بوون‌و لێ‌دۆشین ف شیردادن.

شیردۆش: پیری‌فان، کەسێ کە دۆشینی پێ سپێراوە ف شیردوش.

شیردۆشین: شیر لە گوان‌هێنانەدەر ف شیر دوشیدن.

شیرەدەر: شیرا، مێوینەیە کە شیری نیایەو نەدۆشرێ ف شیرده.

شێرزاد: ۱) بەچکەشێر؛ ۲) ناوی پیاوانە ف ۱) بچهٔ شیر؛ ۲) نام مردانه.

شیرسـوتـو: منـاڵێ کە لەبەر بێ‌شیری گەورە نەبووبێ ف کودکی که از بی‌شیری رشد نکرده باشد.

شیرشیروکه: گیای خوتیلك ف گیاهی است شیردار.

شیرڤەخارن: شیرخواردنەوە ف شرنوشیدن، شیرخوردن.

شیرڤەکرن: مناڵ لەشیرگرتنەوە ف از شیر بازگرفتن بچه.

شیرك: شیلەی گیا ف شیرهٔ گیاه.

شیرکاخازکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێرکنك: مرۆی زۆر بەگوڕو هەرا ف کنایه از آدم همیشه غرولندکن.

شێرکۆ: ۱) بێچوەشێر؛ ۲) ناوی پیاوانە ف ۱) شیر بچه؛ ۲) نام مردانه.

شیرکوت: دەخڵی فەریك هێنان بۆ خواردن ف غلّهٔ نارسیده را کوبیدن.

شیرکوروژ: بڕیتی لە پیاوی ئازا لە شەڕ ف کنایه از آدم شجاع.

شیرکول: داری جوارسوچی بن ستون ف چوب مربّع زیر ستون.

شێرکوله: شێرکۆ، بێچوەشێر ف شیر بچه.

شیرکی: سپی بە رەنگی شیر ف رنگ شیری.

شیرگـورگـه: ئەستـونی ئامانەنی بۆ ڕاگرتنی کاریتەو... ف ستونهای موقّتی در بنا.

شیرگەر: وەستای شیر و خەنجەر ف شمشیر و خنجرساز.

شێرگیر: شێتگیر ف مُصِر، پافشار.

شیرمار: نالیشك، گیایەکە کەو حەزی لێ‌دەکا ف گیاهی است.

شێرمـابی: ئێسکی ئەستوری جۆرەماسیەکە دەکرێتە دەسکەخەنجەر، دەسکەخەنجەری ماهی ف استخوان شیرماهی که دستهٔ خنجر کنند.

شیرمرده: بێچوی دالگوشت‌و لاواز لەبەر کەم‌شیری، شیرسوتو ف بچهٔ لاغر از کم شیری.

شیرمژ: شیرخۆرە ف شیرمك، شیرخوار.

شیرمل: گیایەکی شیرەدارە ف گیاهی است شیردار.

شیرمەشك: خیگەی خۆشکراوی شیرتێ‌کردن ف مشك شیر.

شیرن: ۱) شیرین؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) شیر بن مزه؛ ۲) نام زنانه.

شیرنچك: شیرنی لیچق ف لزج شیرین مزه.

شیرنکاری: دەست‌ڕەنگینی ف شیرینکاری.

شیرن گروی: کەسێ‌دەم‌وچاوی کەمێك گروی‌بێ ف کسی که رخسارش آثار آبلهٔ کم داشته باشد.

شیرنی: شیرانی ف نگا: شیرانی.

شیروا: شیریا ف شیر بها.

شیروابی: شیربا ف شیر بها.

شێرۆ: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

شێروخ: کاڵەی سەرچەرم ف چارق.

شیروەمەر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیروەشێن: شەمشێر لێ‌دەر ف شمشیر زن.

شێروەند: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره: ۱) نـراوێ کە لە دار و گیا دەتکێ؛ ۲) ددانی کانی منـاڵێ؛ ۳) ڕۆن‌گەرچەك ف ۱) شیرابه، شیرهٔ درخت یا گیاه؛ ۲) دندان شیری؛ ۳) روغن کرچك.

شیرە: نەرە، دەنگی بەرزی بە نۆرەیی ف جیغ و داد، غریو.

شێره: ۱) ئامرازی کردنەوەو گرتنەوەی لولەی ئاو؛ ۲) ناوە بۆ سەگ؛ ۳) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف ۱) شیرآب؛ ۲) نام سگانه؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەبەڕۆ: لکی ئازەی داربەڕۆ ف جوانهٔ درخت بلوط.

شێرەبەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەپـە: ۱) ئامـرازێکە لە نیر و ئامۆردا؛ ۲) داروکەیەکە لە عەرەبانەی گیـاکێشاندا ف ۱) ابزاری در خیش؛ ۲) چوبکی در گاری گیاهکشی.

شیرەپەڕە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەت: نەگبیر، ڕاوێژ ف مشورت.

شێرەت: ۱) توش‌و شەڕانـی؛ ۲) ئەسپی هارو هاج‌و بەگوڕەگوڕ ف ۱) شرور و ستیزه‌جو؛ ۲) اسپ سرکش و غرّان.

شیرەخۆرە: بێچوی بەرمەمکان ف شیرخواره.

شیرەدارینـه: ۱) شمشێر لە دار بۆ مەلای خودبـەخوێن؛ ۲) بڕینی لە ترسەنۆکی خۆبەئازازان ف ۱) شمشیر چوبین؛ ۲) کنایه از ترسوی لاف‌زن.

شیرەدان: دەفری ڕۆن‌گەرچەك ف ظرف روغن کرچك.

شێرەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێرەژن: ژنی بەجەرگ‌و لەسەرخۆ ف زن شجاع و شکیبا، شیرزن.

شیرەشـــوانـه: ۱) شیرێك کە بە دەست‌نەبوەردانی گوان پەیدا دەبێ؛ ۲)

برینی لە روحمی پاش دووری و لەبیرچوون ف ١) شیری کە دراثر مالش پستان حاصل آید؛ ٢) کنایە از محبت بعد از دوری و فراموشی.

شیرەشیر: قیرەقیر، دادو هاوار ف جیغ و داد.

شیرەکوللە: جۆرێ کلۆی زلی شین ف نوعی ملخ درشت و سبزرنگ.

شیرەمار: گیایەکە شیرەکەی زۆر رەوانە، نالقەنیز ف گیاهی است با شیرهٔ مسهل.

شیرەمال: بن خەرمان بە دەست کۆکردنەوە ف تە خرمن با دست جمع کردن.

شیرەمەر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیرەوا: سیر برنج ف شیر برنج.

شیرەی‌خواروسەرو: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیری: ١) بە رەنگی شیر؛ ٢) ددانی متاڵ؛ ٣) هاوشیر، براو خوشکی شیری ف ١)بە رنگ شیر؛ ٢) دندان شیری؛ ٣) همشیر.

شیری‌خواروو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیریژ: سریش، چریش، نەسریلك ف سریش.

شیری‌زنج: فرۆ ف آغوز.

شیریز: سیراج، ژاژی، شیراز ف شیراز، دوغ چکیده.

شیری‌سەرو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

شیری‌میران: خۆراکی تایبەتی میری هەنگ کە لوێك لە سەری هەنگی کارکەر دەی‌دەلێنێ ف شیرهٔ عسل وبژهٔ خوراك ملکهٔ زنبور عسل.

شیرین: شیرن ف نگا: شیرن.

شیرینچك: شیرنچك ف نگا: شیرنچك.

شیرینخوێ: چێشتی کەم‌خوێ ف غذای کم نمك.

شیرینکار: کار جوان ف شیرینکار.

شیرینە: گەزۆ ف گزانگبین.

شیرینی: شیرانی ف نگاشیرانی.

شیز: مێشەسەگانە ف سگ مگس.

شیست: بەکێ زیاد لە پەنجاونۆ، سێ‌جەل بیست ف شصت.

شیستەم: پاش پەنجاونۆهەم ف شصتم.

شیستەمین: شیستەم ف شصتم.

شیستیر: شەسنبر ف آتشبار.

شیش: ١) شاخ، نیشەشاخ؛ ٢) گەنمەکوتاو؛ ٣) پارچە ئاسنی درێژۆکە بۆ گۆشت‌برژاندن؛ ٤) شش، شاردنەوە بە زمانی منداڵانە ف ١) کوه سنگی سخت؛ ٢) گندم نیمکوب؛ ٣) سیخ؛ ٤) پنهان کردن در زبان بچەها.

شێش: ١) ژمارەشەش؛ ٢) وشەی راگرتنی ئەسب لە رۆیشتن، هێش ف ١) عدد شش؛ ٢) کلمهٔ متوقف کردن اسب.

شیشار: سی، جەرگی سپی، سپیەلاك ف ریە، شُش.

شیشـان: ١) بەپەلە خەریکی کاری بوون؛ (وای نێ شیشاوە هەر مەپرسە)؛ ٢) گیایەکە ف ١) با شتاب سرگرم کاری شدن؛ ٢) گیاهی است.

شیشك: بنەرەت، خیم، بنەما ف اساس، شالودە.

شیشکول: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیشمان: پیاوی زۆر قەڵەو ف بسیار چاق.

شیش‌مەڵۆ: ئاسنی سەرخـوار بە دەسکی دارەوە بۆ مەڵۆ لە عەرز گوازتنەوە ئەوەك ماری لەبنداپێ ف ابزاری دربرداشتن دروبدە.

شیشنگ: لای سەروی لاجانگ ف گیجگاه.

شیشـوقە: وردەشووشەو سواڵەتی رەنگدار منداڵ گاڵتەی پێ دەکەن، قاشووڵە ف شکستەهای شیشە و کاشی برای بازیچهٔ کودکان.

شیشە: ١) شووشە؛ ٢) شیشی گۆشت‌و... ف ١) شیشە؛ ٢) سیخ.

شیشەك: شەك ف شیشك.

شیعر: هەڵبەست ف شعر.

شیعە: کۆمەڵێ لەموسوڵمانان ف شیعه.

شیف: شوول، نوول، شوو ف ترکهٔ چوب.

شیڤ: ١) شو، کێڵانی زەوی؛ ٢) زەوی کێڵدراو ف ١) شخم؛ ٢) زمین شخم‌زدە.

شیڤل: زەمینی قووڵ‌نەکێڵدراو ف شخم سطحی و نازرف.

شیڤەلەتە: بەری داری کفر ف ثمر درختچەابست.

شیڤ: ١) نانی شەو؛ ٢) شیوی ناو چیا ف ١) وعدهٔ شام؛ ٢) درە.

شێڤ: ١) تاریکایی سەری شەو؛ ٢) زەوی‌کێڵان ف ١) تاریکی بعد از غروب؛ ٢) شخم.

شیڤاچناری: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیڤان: شوان ف چوپان.

شیڤان: تەنگی نوێژی شێوان، تاریکان ف نزدیکیهای غروب، سرشب.

شیڤ‌نەینی: شەوجمعاتە ف صدقهٔ مردە در شب جمعه.

شیڤ‌خارن: شێوخواردن، نانی شەو خواردن ف شام خوردن.

شیڤ‌دەست: دەسکەداوی کەوگرتن ف نوعی دام شکار کبك.

شیڤ‌سپی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیڤ‌سیرکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیڤك: شیوەڵە ف درهٔ کوچك.

شیڤ‌کرن: شیڤ خارن ف شام خوردن.

شیڤ‌مری: چێشت بە خێری مردو ف غذای صدقهٔ مردە.

شیڤەلوك: شیوەڵە ف درهٔ تنگ و کوچك.

شیڤینێ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیق: ١) دەنگی لێدانی قامچی؛ ٢) زیقە [ف] ١) صدای زدن شلاّق؛ ٢) جیغ.

شیقـــاڵ: ١) نینـاڵ، نینـۆڵ، بزگوز؛ ٢) گۆشتی لەڕی بێ‌چەوری؛ ٣) قەڵشت لە بەردی زلـدا: (**شیقـــاڵە بەرد**) [ف] ١) کهنەباره؛ ٢) گوشت لاغر بدون جربی؛ ٣) شکاف درسنگ بزرگ.

شیقین: زیقاندن [ف] جیغ‌زدن.

شیکراو: ١) هەلاجی کراو، لەبەریەك هەڵوەشاوی خوری و مو؛ ٢) بڕینی لە ناقبق کراو و لێ کۆڵـراوە [ف] ١) پنبه با پنبه زده شده؛ ٢) کنایه از پژوهش شده، توضیح داده شده.

شیکراوە: شیکراو [ف] نگا: شیکراو.

شیکـردنـەوە: ١) هەلاجی کردن، لەبەریەك هەڵوەشاندنی کوڵکە؛ ٢) نۆژینەوە لە باسێك [ف] ١) زدن پنبه و...؛ ٢) پژوهش کردن.

شی کرن: مێردکردن، شوٚکردن [ف] شوهر کردن.

شیکە: بەچکەبەرازی دوساڵە [ف] خوك بچهٔ دوساله.

شێل: ١) ڕەخنەو نەسبابی نەسپ؛ ٢) پاشگری بەواتا: بەنەوژم‌بەسنێو: (**هەوبرشێل، قورشێل**)؛ ٣) شێوە، نەرز [ف] ١) براق اسب؛ ٢) پسوند فاعلی، جلاننده؛ ٣) شیوه.

شیلازا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیلافە: جێگەی خواردنی عەزم‌کراو لە ورگی ماڵانی کاوێژکەردا کە پوٚ هەوێنی پەنیر دەبێ [ف] عضـوی در شکم حیوانات نشخوارکننده که مایهٔ پنیر نیز هست.

شیلاف: ١) گوڵێکە بوٚنی نیە؛ ٢) کیسەی جێگەی خواردنی عەزم‌کراو لە ورگی ماڵاتی کاوێژ کەردا، هەوێنی پەنیر، ئامیانی پەنیر، شیلافە [ف] ١) گلی است بی‌بو؛ ٢) نگا: شیلافە.

شیلافك: شیلافە، هەوێنی پەنیر، شیلاف [ف] نگا: شیلافە.

شیلافکرن: هەڵچون، سەرڕێژکردن لەبەر کوڵین [ف] سر رفتن در اثر جوشیدن.

شیلاق: گیایەکە ئاڵفی ئاژەڵ [ف] گیاهی است علوفهٔ دام.

شێلاق: ١) قوڕو چلپاو؛ ٢) شەلاخ [ف] ١) گل ولای؛ ٢) شلاق.

شێلاقە: شەلاقە [ف] نگا: شەلاقە.

شیلاقە: شەپەلاغ، زللە [ف] سیلی.

شیلان: ١) جلێق، بەری دارێکی دڕك‌دارە؛ ٢) مو ڕوی سوٚری زەنبەر [ف] ١) ثمر نسترن کوهی؛ ٢) خرزهای ریز قرمز.

شێلان: ١) بەتەنێم پەسناونن: (**هەوبر شێلان، قورشێلان**)؛ ٢) بڕینی لە سەرکوٚنەکردن [ف] ١) چلانیدن، انباشتن بافشار؛ ٢) کنایه از سرزنش.

شێلاندن: شێلان [ف] نگا: شێلان.

شیلانگەر: چەك‌ساز [ف] اسلحه‌ساز.

شیلانێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیلاوك: شیلافە، شیلافك [ف] نگا: شیلافك.

شیلاوگ: شیلاف، شیلافك [ف] نگا: شیلاف.

شیلاوگـە: شیلەی میوە تا بەدارەوە [ف] صمـغ درخت تا زمانی که روی درخت است.

شیلباخ: شەپلاغە، زللە، شەقام [ف] سیلی.

شێلك: شیلاف، شیلافك [ف] نگا: شیلاف.

شێلگیر: شێنگیر [ف] اصرارکننده، الحاح کننده.

شێلم: شەلەم [ف] شلغم.

شیلماق: ڕیبوٚقی چاو [ف] ژفك، فی‌چشم.

شیلمجاران: ناوی گوندێکە لە لاجان [ف] نام روستایی است.

شێلموٚك: گیای خەردەل [ف] گیاه خردل.

شیلوٚ: شلوێ، شێلو [ف] مایع کدر.

شێلوٚ: شلوێ [ف] مایع کدر.

شێلوبێلە: ١) فێڵ و تەڵـەکـە؛ ٢) بێ‌سەرەوبەرە [ف] ١) حیله و نارو؛ ٢) درهم برهم.

شیلە: ١) شیرەی گیاو دار؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) شیرابه؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێلە: پارچەیەکە، شلە [ف] پارچه‌ایست.

شێلها: ڕاخوشی: (مار لجەم من شێلها) [ف] خزید.

شیلەبە: شیرەیە [ف] نگا: شیرەبە.

شیلەتێن: شلەتێن [ف] ولرم.

شیلەجوٚ: جوٚی هێشتا دەنك‌ڕەق‌نەبوٚگ، فەریکەجوٚ [ف] دانه جو سفت نشده.

شیلەخان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێلەك: ١) نفـەزەوینـە؛ ٢) خوٚ بە جوٚرێ نابەبەنی شاندان [ف] ١) نوت فرنگی؛ ٢) ژست گرفتن.

شێلەگە: شەلەگە [ف] نگا: شەلەگە.

شیلەمار: ماری سوری سوجە [ف] نوعی مار.

شێلەوبێلە: شێلوبێلە [ف] نگا: شێلوبێلە.

شیلەوتێن: شلەتێن [ف] ولرم.

شیلەوگەرم: شلەتێن [ف] ولرم.

شێلەها: خوشی، ڕاخوشی، خزی بە سەر زەویدا [ف] بر زمین خزید.

شێلەهان: ڕاخوشین [ف] بر زمین خزیدن.

شێلەهین: شێلەهان [ف] بر زمین خزیدن.

شیلی: ١)شلوێ ٢) شیلە، شیرە [ف] ١) مایع کدر؛ ٢) شیرابه.

شێلیا: ١) ڕاخوشی؛ ٢) بەتەنێم پەسناوترا [ف] ١) خزید؛ ٢) چلانده شد.

شێلیل: جوٚرێ توٚمی جوٚ [ف] نوعی جو.

شیم: چوٚم، ڕوٚیشتم [ف] رفتم.

شێم: دەتوانم، کارمە [ف] می‌توانم، یارا دارم.

شیمـك: ١) کەوشی پاژنـەنـوسـنـاوە؛ ٢) پاژنـەی دەرگا، ژێرڕێسمـە، بن‌ڕێسمە [ف] ١) کفش پاشنه نا‌شده؛ ٢) پاشنهٔ در.

شیموٚك: شیمك [ف] نگا: شیمك.

شیمی: ١) سێلم: ٢) شەلەمین ف ١) شلغم: ٢) آش شلغم.

شیمێ: ١) نۆرەسوورە، تربچە: ٢) درزی، نوترك ف ١) تربچهٔ قرمز: ٢) نمشك.

شین: ١) کەوگ، بەرەنگی عاسمان: ٢) رەنگی گیا، سەوزی نۆخ: ٣) شەبـــوور: ٤) جۆین، رۆیشتن: ٥) رابـــردوی چوون، لەوان چوون: ٦) پێداگرتـن و بەربینـــگ گرتن: (نـــۆ یۆ لە من شین بو بەوەو دەس بەرنادەی) ف ١) رنگ آبی سیر: ٢) سبز سیر: ٣) شیون: ٤) رفتن: ٥) رفتند: ٦) سماجت، اصرار زیاد، یقهٔ کسی را چسبیدن.

شێن: ١) جوان و نازەنین: ٢) دەتوانن ف ١) زیبا و نازنین: ٢) می‌توانند.

شێنا: بەهێز و ناقەت، بەتوان ف توانا.

شیناتی: ١) سەوزایی زەمین: ٢) بڕێتی لە چێندراوی هاوینە ف ١) نمای سبز زمین: ٢) کنایه از کشت صیفی.

شیناخ: چۆلەمە ف جناغ.

شیناو: ١) دۆی زۆر تراو: ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) دوغ بسیار آبکی: ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیناورد: چیندراوی هاوینە، شینانی ف کشت صیفی.

شیناوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیناوەرد: شیناورد ف کشت صیفی.

شیناوی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیناهی: شینانی ف نگا: شینانی.

شێناهی: هێز و توانایی، وزە و ناقەت ف توانایی.

شینایی: ١) شینـــانی: ٢) شینـــاهی: ٣) سەوزی و بیستانە ف ١) نگا: شینانی: ٢) توانایی: ٣) صیفی‌جات.

شینباو: رەنگی سپی ناماڵ کەوە ف سپیدکبود فام.

شینبۆر: کەوەی ناماڵ بۆر ف خاکستری تیره.

شینبوون: ١) سەوزبوونی گیاو دار: ٢) روانی گیاودار ف ١) سبزنمایاندن نباتات: ٢) رستن نباتات.

شینبوونەوە: ١) دوبارە سەرهەڵدانەوەی رووەك: ٢) لە پێکەنین ماندوبوون: (لە پێکەنین شین بوومەوە): ٣) دەس هەڵنەگرتن و بێ‌چەقاندن لە وبستی شتێکدا: ٤) بیران کردنی منـــاڵ لەگریان ف ١) دوبـــارە سبزدمیدن نباتات: ٢) از خنده روده‌برشدن: ٣) اصرار و سماجت زیاد درخواستن چیزی: ٤) ریسەرفتن کودک.

شینبەر: دیار، خوبا، ناسراو ف مشخص، معلوم.

شینتر: ١) بزگۆز و دادراوی بەنەکەنەکی جلکی شڕ: ٢) کەوەتر ف ١) پارەهای لباس مُندرس: ٢) کبودتر.

شین‌چوونەوە: لە دوورەوە بە کەوەرەنگ هاتنەبەرچاو، دیمەن سەوزنواندن ف از دور سبز یا کبود نمایاندن.

شین‌شینك: جۆری مارمێلکەی درێژ و نەسنووڕتر لە مارمێلکەی ناسایی کە رەنگی شینە لە بەهاردا ف نوعی مارمولک.

شێنك: ١) شوتـك، شینـك، پشێند: ٢) تێلای گەلاکوت: ٣) دارێکی لێڕەوارە یەرێکی هەیە دەخورێ ف ١) کمربند: ٢) چوب برگ‌کوب: ٣) درختی جنگلی.

شینکاتی: سەوزایی دەشت و دەر ف سبزی دشت و صحرا.

شینکـایەتی: ١) شینکانی: ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ١) سبزی دشت و دمن: ٢) ناحیه‌ای در کردستان.

شین کردن: ١) رواندنی رووەك: ٢) سەپۆرکردن: ٣) کەوەرەنگ کردن ف ١) رویاندن: ٢) شیون کردن: ٣) رنگ‌آمیزی با رنگ کبود.

شین کردنـــەوە: ١) شین چوونـــەوە: ٢) دوبـــارەرواندن ف ١) نگـا: شین چوونەوە: ٢) بازروباندن.

شینکـە: ١) گیاو گژی تازە سەردەرهێنـــاو لە دەشت و سارا: ٢) جۆری نەفەنگ: ٣) جۆری زیپکەی پێست: ٤) جێی خێزو رەمڵ: ٥) فەرمان بە گریان بۆ مردو: ٦) فەرمـــان بە سەوزکـــردنی رووەك: ٧) فەرمـــان بە کەوەرەنگ‌کردن: ٨) دەردێکە لە پەنجە دێ زۆر بە ئازارە ف ١) سبزهٔ نازه بردمیده: ٢) نوعی تفنگ: ٣) نوعی جوش: ٤) ریگستان: ٥) امر به شیون: ٦) امر به روباندن: ٧) امر به کبودکردن: ٨) دملی در پنجه که درد بسیار دارد.

شینکی: ١) بە رەنگی خۆڵـەمێش: (رانـك و چۆغەکەی شینکیە): ٢) سەرگەڵای توتن کە دەی‌چنن ف ١) خاکستـری رنگ: ٢) سر برگ تنباکو که می‌چینند.

شین‌نامە: بەمردو هەڵگوتن ف مرثیه.

شینۆ: سەرناوە بۆ گورگ ف لقب گرگ.

شینۆشەپۆر: شیوەن و گریان بە کۆمەڵ ف شیون گروهی.

شینـــۆك: ١) جۆری فەزوان: ٢) شین گێڕ، کەسێ کە لە خەمـــان هەر دەگری و ژیر نابێتەوە ف ١) نوعی جانلانفوش: ٢) کسی که از گریه نمی‌آساید.

شینومۆر: عاسمانی پڕ لە هەورو زۆرگرژ ف آسمان برابر و تیره.

شینومۆڕ: بڕێتی لە مرۆی زۆرگرژ و زۆرترش ف کنایه از اخمو.

شینە: ١) لکەداری بڵندو لەگەشە: ٢) رەنگی کەوەبە ف ١) شاخهٔ بلند و شاداب: ٢) کبود است.

شێنە: ١) شنە، سروە: ٢) شەنێجار ف ١) نسیم: ٢) نشازار.

شینەبی: شەنگەبی ف بید مجنون.

شینەدەمار: ئـارەگێك لە لەشدا ف از شاهرگهای وریدی.

شینەشاوە: شافەشین، شاوە، شاوەشینکە ف بونیمار.

شینەشاهۆ: شینەشاوە، شاهۆ ف بونیمار

شێنەوار: شوێنەوار، شوێنەوار ف آثار.

شینەیی: ١) لەسەرخۆیی: ٢) لەسەرەخۆ، سەبر، هێدی ف ١) شکیبایی: ٢) بواشکی.

شینـــی: ١) ئارام: ٢) ناســـوودەیی: ٣) ناوە بۆ پیاوان: ٤) گوڵ کردن، پشکـوتن: ٥) کۆبوونەوەی حەشامات ف ١) آرام: ٢) آسایش: ٣) نام مردانه: ٤) شکوفاشده: ٥) اجتماع مردم.

شینیە: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیو: ۱) بالاڤ، جل‌شتن؛ ۲) دۆڵێی تەنـگ؛ ۳) چێشت؛ ۴) شێ، لەبـەریەك هەڵپچکراو: (پەنەکە شیو بۆتەوە) ف ۱) رخت‌شویی؛ ۲) درهٔ تنگ؛ ۳) آش، غذای پخته؛ ۴) ازهم وارفته.

شێو: ۱) گاسن لەزەوی‌دان؛ ۲) زەمینی گاسن لێدراو، کێڵدراو؛ ۳) چێشت؛ ۴) خواردنی جەمی شەو ف ۱) شخم؛ ۲) شخم‌زده؛ ۳) آش، غذای پخته؛ ۴) وعدهٔ شام.

شیوارە: سەربزێو، نەشقێ ف متمرّد، یاغی.

شیواز: ۱) شکڵ و نەرح: (شیوازت لە کاکم دەکا)؛ ۲) راهـاتن ف ۱)هیئت و قیافه؛ ۲) آموختن، تعلیم گرفتن، عادت کردن.

شێواز: شیواز ف نگا: شیواز.

شیواسان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێوان: ۱) پەرێشان‌بوون؛ ۲) پشێوەو نازاوە ف ۱) پریشان حال شدن؛ ۲) آشوب برپاشدن.

شێواندن: ۱) تالۆزاندن، تێك‌وپێك‌دان؛ ۲) تێکەڵدان: (چاکە بە کەوچك بشێوێنە) ف ۱) پریشان کردن؛ ۲) بهم‌زدن.

شێواو: ۱) پەرێشان‌بوگ؛ ۲) تێکەڵ و بێ‌سەرەوبەرە ف ۱) آشفته؛ ۲) بهم‌زده.

شێوت: شوبت ف شبت.

شێور: شبرەت، نەگبیر ف مشورت.

شیوشوك: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیوقازی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکوبرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکێ: گوندێکە لە کوردستان؛ بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیوەبیران: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێوە: ۱) شیواز؛ ۲) رەوشت و ناکار؛ ۳) زاراوە ف ۱) شکل و قیافه؛ ۲) اخلاق و عادات؛ ۳) لهجه، گویش.

شیوەخوار: مەڕلەوەڕاندنی ئێوارە پاش دۆشین ف بەچرابردن گله عصر هنگام بعد از دوشیدن.

شیوەران: بەری‌وردی گیابەکە بۆرەوانی باشە ف خاکشیر.

شێوەرد: زەوی کێڵدراوی دانەچێندراو ف زمین شخم‌زده قبل از کشت.

شیوەرەز: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوەسور: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوەشان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوە کەڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوە گوێزان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوەلۆکە: دۆڵ و شیوی زۆر چکۆڵە ف دره بسیار کوچك.

شیوەلە: شیوەلۆکە ف درهٔ بسیار کوچك.

شیوەن: شەپۆڕ، گریان و هاوار بە کۆمەڵ بۆ مردو ف شیون.

شیوەن کردن: گریان و لەخۆدان بۆ مردو ف شیون راه انداختن.

شیوەنگا: جێگەی شین و شەپۆڕ ف شیونگاه.

شیوەن گێڕان: شیوەنکردن ف شیون راه انداختن.

شێوباگ: شێواو ف نگا: شێواو.

شێویاگەوە: شێواو ف نگا: شێواو.

شێویان: شێوان ف نگا: شێوان.

شیوی مەڕێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیەهـ: دەنگ‌دانی بزنە گەل، بخە ف کلمه راندن گلّه.



عا: ١) وشەی دەنگدانی مێگەل؛ ٢) زبان بە شێوەی منالآنە [ف] ١) حرف نهیب‌زدن بر گله؛ ٢) عن در زبان بچگانە.

عابا: ١) جل پۆشێکی فش و فۆڵە پیاوماقوڵ بە خۆی دادەدەن؛ ٢) چارشێوی ژنان [ف] ١) عبا؛ ٢) چادر زنانە.

عابی: رەنگی ئاسمانی [ف] آبی آسمانی.

عاج: ئێسکی ددانی فیل [ف] عاج.

عاجباتی: سەیر و سەمەرە [ف] عجیب و غریب.

عاجز: ١) خەمگین؛ ٢) تۆرەو فەلس؛ ٣) بێ‌دەسەلات [ف] ١) غمین؛ ٢) قهرکردە؛ ٣) زبون.

عاجوج: ئاجوج [ف] یأجوج.

عاجی: ١) حاجی؛ ٢) لە ئێسکی ددانی فیل چێ بوبی [ف] ١) حاجی؛ ٢) عاجی، ساختە از عاج.

عادل: مرۆی دەسەلات‌داری بێ‌زوڵم [ف] عادل.

عادەت: رەوشت، خو [ف] عادت.

عادەت ژنانە: بێ‌نوێژی ژن، خوێنی مانگانەی ژن [ف] حیض.

عادەت کردن: خوگرتن، کردنەئاکار [ف] عادت کردن.

عادەت گرتن: عادەت کردن [ف] عادت کردن.

عادی: ئاسایی، شتێ کە لای کۆمەڵ باوەو ناسراوە [ف] عادی، معمولی، عادتی.

عادێ: ناوی پیاوانە [ف] نام مردانە.

عار: ١)شەرم، شورەیی، دەگەڵ عەیب دەڵێن: (عەیب و عار)؛ ٢) برینی لە ناوگەڵ: (عەیب و عارت داپۆشە) [ف] ١) عار، ننگ؛ ٢) کنایە از عورت.

عارف: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانە.

عارنان: تەمێ بوون: (چەندی لێ‌دەدەن **عارنانێ**) [ف] تنبیە شدن.

عارەب: حارەب، نەتەوەیەکی زۆر زل لە ئاسیادا، عەرەب [ف] عرب.

عارەبانە: ١) هەرچی لەسەر پێچك بڕوا؛ ٢) دەفە [ف] ١)گاری، عرادە؛ ٢) دف.

عارەب کەندی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عارەبە: ١) ئامرازی شت‌گوێستنەوە کە پێچکدارەو گاو کەڵ دەیکێشن؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) گاری کشاورزان؛ ٢) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عارەفە: رۆژی بەر لە جێژن [ف] روز قبل از عید، روز عرفە.

عارەق: ١)خو، خۆدان، ئارەقەی لەش؛ ٢) هەر تراوێکی کرابێتە بوخ و بو بێتەوە ئاو؛ ٣)ئەوبادەی پیاو مەست‌دەکا، هەواڵی شەراب [ف] ١) عرق تن؛ ٢) عرق تقطیری؛ ٣)عَرَق نوشیدنی.

عارەقاوی: خۆدان‌دای، لەشی بەئارەق [ف] عرق کردە.

عارەقچن: ئارەخچن [ف] عرقچین.

عارەقچین: ئارەخچن [ف] عرقچین.

عارەقخۆر: شەراوخۆر [ف] میگسار.

عارەق دەردان: خۆدان‌دان، ئارەق کردن [ف] عرق بیرون زدن از تن.

عارەق رشتن: خۆدان‌دانی زۆر [ف] عرق ریختن.

عارەق فرۆش: شەراوفرۆش [ف] میفروش.

عارەق کردن: عارەق دەردان [ف] عرق کردن.

عارەق گرتن: بە هەڵم و بوخ ئاو لە میوەو گیا گرتن [ف] عرق از میوە و گیاە گرفتن.

عارەقگیر: پارچە لبادی بن زین، نمەدزین، نەرمەزین [ف] نمد زین.

عارەو: عارەب، عەرەب [ف] عرب.

عارەوی: زمانی‌عەرەب [ف] عربی.

عازاب: عەزیەت، حەزیەت، رەنج و دەرد [ف] عذاب.

عازاو: عازاب، رەنج و دەرد [ف] عذاب.

عازەب: ١)ئازەلاوی باڵغ بوگ؛ ٢) کچ یان کوڕی بێ مێردو ژن [ف] ١)جوان بالغ؛ ٢)مرد یا زن مجرّد.

عازەبان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عازەبە: زیبکەی دەم‌و چاوی لاوی تازەپێ‌گەیشتو [ف] جوش صورت جوانان، جوش غرور.

عازەبی: عازەبە [ف] نگا: عازەبە.

عازیز: نازین، خۆشەویست [ف] عزیز، گرامی.

عازیەت: سەرەخۆشی، پرسەی مردگ [ف] عزا.

عازیەتبار: تازیەبار [ف] ماتم‌زده.

عاسا: داردەستی سەربە گۆپکە [ف] عصا.

عاست: ١) حاست، ناقار؛ ٢) رۆبەرۆ: (لە**عاست** نۆ چاوم هەڵنایە) [ف] ١)نگا: حاست؛ ٢)روبرو، مقابل.

عاستەم: حاستەم [ف] ١) یواشکی؛ ٢) کم.

عاستەم و دوبەلانە: زۆرنزیك لەئەنجامی کار [ف] کار در شرُف انمام.

عاسمان: ئاسمان [ف] آسمان.

عاسمان رۆشێن: بلندایی زۆر بلند [ف] آسمان خراش.

عاسێ: ١)جێگەی هەڵـەمـوٚت‌و سەخت؛ ٢) گیرخواردو، حاسبە؛ ٣) سەربـزێو [ف] ١) گذرگاه و جای سخت و دشـوار؛ ٢) گیرافتـاده، گیرکرده؛ ٣) متمرّد.

عاسیە: حاسبە، دژوار، عاسێ [ف] نگا: عاسێ.

عاشتەبا: هیچ‌شت، حاشتەبا [ف] نگا: حاشتەبا.

عاشق: ئەڤیندار [ف] عاشق.

عاشقباش: نەخۆشیەکی بەکسم [ف] نوعی بیماری ستور.

عاشـبرەت: ١)خـێل‌و تیرە، هۆز؛ ٢) هێمـا، بە دەست بان بە چاو نیشـانکردن: (بێ دەس وەگەردەن دەم لە ناوی دەم/خـوا بی‌وەێ **عاشیرەت** وە چەم) «فۆلکلۆر» [ف] ١)عشیرت، ایل؛ ٢) ایما، اشاره.

عاعا: بیسایی بە زمانی منالان [ف] عن، مدفوع.

عافراندن: رسکاندن، بەدی‌هێنان، داهێنان [ف] آفریدن.

عافرەت: ژن، جسنی ژن، نافرەت [ف] زن.

عافو: بوردن، بەخشین لە هەڵە [ف] عفو، بخشایش.

عافوات: بەخشینی ناوانباران لە لای دەوڵەتەوە [ف] عفو عمومی.

عافەرم: نافەرم، نافەریم [ف] آفرین.

عافیەت: نۆشی گیان: (ناوت خواردەوە بە **عافیەتت بێ**) [ف] نوش جان.

عاقشقە: پەنجەرەی دودەری [ف] پنجرهٔ دونایی.

عاقڵ: ژیر، بەناوەز، ناقڵ [ف] عاقل.

عاقیبەت: دوماهی، ناخری کار [ف] سرانجام.

عال: زۆر باش، فرە خاس [ف] بهترین، اعلا.

عالا: نالا، بەیداغ [ف] پرچم.

عالم: زانا، هۆزان [ف] عالم، دانشمند.

عالوسال: پشوو لەسەرخۆیی، مەندی [ف] شکیبایی و آرامی.

عالەم: خەڵك، مەردم [ف] مردم.

عالی: ١) عال؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) نگا: عال؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عالیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عام: حام، گش لە گش [ف] همگی.

عامامە: سەرو مێزەری مەلا [ف] عمامهٔ روحانی.

عامباز: ئامباز، دەباوەش‌گرتن [ف] هم‌آغوش، گلاویز.

عام فام: جاڕکێشان بە ناو خەڵکا، راگەیاندنی حەبەر بە گشت مەردم [ف] تبلیغ عمومی، اعلان.

عاملان: ڕاهاتن، فێر بون [ف] آموزش، آموختن.

عاملاندن: ١) ڕاهێنان، فێرکردن؛ ٢) بەخێوکردن [ف] ١)تعلیم دادن؛ ٢) پروراندن.

عاملاو: ڕاهێندراو، فێرکراو [ف] تعلیم دیده.

عامـورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عاموزا: ئامۆزا، پس‌مام، دۆت‌مام [ف] عموزاده.

عان: کات، وەخت، دەم [ف] آن، دم، هنگام.

عانە: دراوێکی هیندوستانە [ف] واحد پول هندی، آنه.

عایل: زاڵم، ناهەق [ف] ستمکار، متجاوز.

عایلەمەن: ١) خەزایی؛ ٢)خێزاندار [ف] ١)سارملخ‌خوار؛ ٢) عیالوار.

عابنەمەل: عایلەمەن، خەزایی [ف] سار ملخ‌خوار.

عایەت: عادەت [ف] عادت.

عایەر: حیلەباز [ف] حیله‌باز.

عجوٚل: توکە سەری فرژو شێواو [ف] موی کم‌پشت و ژولیده.

عرك: جێگە روخڵە لە زگدا، ورگ [ف] اشکمبه.

عشتر: دەڤە، وشتر [ف] اشتر.

عشك: وشك، پێچەوانەی نەرم [ف] خشك.

علعوٚل: نەرم‌و لوس لە ناو دەستا [ف] نرم و لیز در دست.

عنگرین: رق‌هەستان، تۆرەبون [ف] عصبانی شدن.

عنە: کونی پاشەوە، قنگ [ف] مقعد.

عنـەب: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عوٚج: حوٚج [ف] عوج، انسان افسانه‌ای قدبلند.

عوٚدە: ئەرك بەجێ‌هێنان، توانای پێك‌هێنان: (لە **عوٚدەی** ئەم کارەم) [ف] عهده.

عوٚر: ورگ، عرك [ف] شکمبه.

عورزە: شیاوی [ف] لیاقت، عرضه.

عوٚرگ: عوٚر، ورگ [ف] شکمبه.

عورف: ١) ریو شوێنی گشتی؛ ٢) پیت، حەرف: (بـە هەر سێ **عورفی** کەلامەڵلابە) [ف] ١)عرف و عادت؛ ٢) حرف الفبا.

عوٚرمەزن: ورگن، زگ‌زل [ف] شکم گنده.

عوروس: لە بنەچەکەی رووس [ف] از نژاد روس.

عوروٚسی: ١)جـۆرێ پەنجـەرە کە هەڵـدەدرێتەوە؛ ٢) زمانی رۆسی [ف] ١)پنجرهٔ ارُسی؛ ٢) زبان روسی.

عوروٚسیات: سەرزەمینێ کە عوروٚسی لێ دەژین [ف] روسیه.

عوٚرە: خۆبانی وردکراوی نامادەی شەن‌کردن [ف] خرمن کوبیده آمادهٔ

باددادن.

عوڕین: دەنگی بەرزی گامیش [ف] صدای گاومیش.

عوزر: ١)عادەت ژنانە؛ ٢) بیانو؛ ٣)داوای لێبوردن [ف] ١) حیض؛ ٢) بهانه؛ ٣)معذرت.

عوزرخوایی: داوای بوردن کردن [ف] عذرخواهی.

عوزرشتن: عادەت ژنانە [ف] حیض.

عوزم: سەنگینیو بنوولەسەرخۆیی [ف] وقار.

عوسل: خۆشتنی ئاینی، دەرکردنی لەش پیسی [ف] آیینی شرعی، غسل.

عوسمانەلەکە: گوندێکی کوردستانە بە عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عوشاقی: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.

عوعو: وشەی منال ترسێن: (داکەوە عوعوهات) [ف] کلمهٔ ترساندن بچه.

عول: خێل [ف] لوچ.

عولعوول: علعول [ف] نگا: علعول.

عومبەر: حومبەر، ناوی پیاوانە [ف] عمر، نام مردانه.

عومدە: بازرگانی زل [ف] تاجر بزرگ.

عومدەفروش: بازرگانێ کە بە تێکرایی ماڵ بە بازرگانی بچوکتر دەفرۆشێ [ف] عمده فروش.

عومر: تەمەن، ماوەی، ژیان [ف] عمر، سن.

عومەر: عومبەر، ناوی پیاوانە [ف] عمر، نام مردانه.

عون: قنگ، کونی پاشەوە [ف] مقعد.

عویر: خور، ورگ [ف] شکمبه.

عوبرگ: عوبر، ورگ [ف] شکمبه.

عوین: ١)فێلو گزی؛ ٢)نەداو تەنواری سەیر [ف] ١) حیله؛ ٢) ادا و اطوار مسخره.

عە: عا [ف] نگا: عا.

عەبا: عابا [ف] عبا.

عەبابەیلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەباس: ناوە بۆ پیاوان [ف] عبّاس، نام مردانه.

عەباسی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەبانێ: سوکەلەناوی عبداللّه، ناوی پیاوانە [ف] مخفّف عبداللّه، نام مردانه.

عەبد: کۆیلە، بەنی [ف] عبد، بنده.

عەبدال: ١)ڕەبەن، هەڵوەدا؛ ٢)ناودەل، نێرەبۆز؛ ٣)ناوی پیاوانە [ف] ١)خانەبەدوش؛ ٢)درّاج نر؛ ٣) نام مردانه.

عەبداڵ: عەبدال [ف] نگا: عەبدال.

عەبدۆ: عەبانێ [ف] نگا: عەبانێ.

عەبدویی: ناوی هۆزێکی کوردە کە سمایلاغای سمکۆ لەوانە [ف] نام عشیره‌ای.

عەبدە: سوکەلەناوی عبدالله [ف] مخفّف عبدالله.

عەبدی: عەبانێ [ف] نگا: عەبانێ.

عەبرەش: ئاژەلی کەم سبر [ف] حیوان کم شیر.

عەبلا: سوکەلەناوی عبداللّه [ف] مخفّف عبداللّه.

عەبۆ: عەبانێ [ف] نگا: عەبانێ.

عەبو: سوکەلەناوی ابوبکر. ناوی پیاوانە [ف] مخفّف نام ابوبکر، نام مردانه.

عەبور: تەمەن رابواردن، رابواردن [ف] گذران کردن.

عەبوری: پارچەیەکی ئاور یشمە بۆ پێچەسەر [ف] نوعی پارچهٔ ابریشمی که دور سر پیچند.

عەبوس: روگرژ [ف] اخمو.

عەبە: سوکەلەناوی عبداللّه [ف] مخفّف عبداللّه.

عەبەسان: حەپەسان، واق وڕمان [ف] سراسیمه شدن.

عەبەکە: ١)سوکەلەناوی عبداللّه؛ ٢)سوکەلەناوی عبدالکریم [ف] ١) مخفّف نام عبداللّه؛ ٢) مخفّف نام عبدالکریم.

عەبەنوس: دارێکی ڕەش و ڕەقی بەنرخە [ف] آبنوس.

عەپ: حەم، خواردن بە شێوەی زاروکان [ف] خوردن در زبان کودکانه.

عەپی: بخۆ لە زاراوەی زاروکاندا [ف] بخور درلهجهٔ کودکانه.

عەتاو: سەرکونە، سەرزەنشت [ف] سر زنش.

عەتر: حەتر، گولاوی دوبارەتکێنراو لە هەلمەوە [ف] عطر.

عەتفك: زەنگەتە، تلیسك [ف] تلسك خوشه.

عەتە: پلك، پلە، خوشکی باوك [ف] عمّه.

عەجایب: سەیر، سەمەرە [ف] عجیب.

عەجایبات: عاجبانی [ف] شگفت انگیز.

عەجنە: جنوکە، ئەجنە، جندوکە،جن [ف] جنّ.

عەجەب: سەیر، سەمەرە [ف] عجیب.

عەجەل: ئەجەل، ئاکام، دەمی مەرگ [ف] اجل.

عەجەلە: پەلە، لەز [ف] عجله.

عەجەم: ١)ئێرانی؛ ٢) ئێران؛ ٣) ترکی ئازەربایجان [ف] ١) ایرانی؛ ٢)ایران؛ ٣) ترك آذربایجانی.

عەجەمی: ١)خەڵکی ولاتی ئێران؛ ٢) زمانی فارسیو ترکی ئازەری؛ ٣) ساتۆری کەبابچی [ف] ١) ایرانی؛ ٢) زبان فارسی و ترکی آذری؛ ٣) ساطور کباب‌پز.

عەجەو: عەجەب، سەیر [ف] عجیب.

عەداب: چلكو زوخاوی برین [ف] چرك زخم و دمل.

عەدالە: ئەسپی ڕەسەنی عارەبی‌نەژاد، کەحێل [ف] اسب نجیب عربی.

عەدالەت: عادلی، زولم نەکردن [ف] عدالت.

عەداوەت: دوژمنی، دوژمنایەتی [ف] عداوت، دشمنی.

عەدر: فێ، نەخۆشی فێداری [ف] بیماری صرع.

عەدرو: فێدار [ف] بیمار صرعی.

عەدرویی: فێداری [ف] مبتلا به صرع بودن.

عەدول: سوکەلەناوی عبداللّه [ف] مخفف نام عبداللّه.

عەدەب: ١)شەرمو حەیا؛ ٢) برێتی لە ناوگەڵ (عەدەبت داپۆشە) [ف]

١)ادب؛ ٢) کنایه از عورت.

عەربە: کێشانەی دەخڵ بەرابەر بە دوسەت و پەنجاو شەش کیلۆ ف مقدار دویست و پنجاه و شش کیلو غلّه.

عەربەت: گوندێکی شارەگوند لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی شهرمانند در کردستان که بعثیها ویران کردند.

عەرد: زەمین ف زمین.

عەرز: ١)عەرد، زەمین؛ ٢)شەرەف ف ١) زمین؛ ٢) شرف.

عەرزوحاڵ: شکایەتنامە ف عریضه.

عەرزێڵ: بێرك، سنێر، ئەستێرك ف جای اثاثیه در سیاه چادر.

عەرش: تەختی خوا لە عاسمانان ف عرش خدا.

عەرعەر: دارێکی بێبەری شۆخ و شەنگە ف درخت عرعر.

عەرن: دڵناسکی، قەڵسی ف دل نازکی.

عەرنوك: بێحەوسەلە، پشووتەنگ، دڵناسك ف زودرنج.

عەرە: زەرە، دەنگی بڵندی کەر ف عرعر الاغ.

عەرەب: عارەب ف عرب.

عەرەبانە: ١) عارەبانە؛ ٢) دەفەی دەروێش ف ١)نگا: عارەبانە؛ ٢) دف.

عەرەبکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەرەخ: ئارەق ف عرق.

عەرەخشە: ئارەقچن، کڵاوی ئەقیلە ف عرقچین.

عەرەو: عارەب ف عرب.

عەریزە: شکایەتنامە ف عریضه.

عەریف: ١) بێگانە کە حەز لە ژنی کەسێك دەکا؛ ٢) دژە ف ١) فاسق زن شوهردار؛ ٢) هم چشم.

عەز: حەز، ئاسە، ئارەزوو ف اشتیاق.

عەزاب: عەداب، کێم و زوخاو ف چرك دُمَل.

عەزاو: عازاو ف آزار.

عەزرەت: ١)ئاوات، ئارەزووی زۆر، ئاسە؛ ٢)وشەیەکە پێش ناوبردنی پیاوی خوا دەکەوێ ف ١) حسرت و اشتیاق؛ ٢) حضرت.

عەزرەتی: زۆر بەئاسە، تاسەی زۆر ف بسیار مشتاق.

عەزلێ کردن: ١)خۆشەویستی ئەوینداری؛ ٢)ئارەزووکردن ف ١)محبّت عاشقانه؛ ٢) خواستن، آرزو کردن.

عەزلێکردوویی: ئەوینداری، حەزلێکردوویی ف عشق.

عەزلێکەری: ئەوینداری، حەزلێکەری ف عشق.

عەزم: ئاوانەوەی خواردن لە ورگدا، هەڵناوین ف هضم.

عەزماندن: بانگ هێشتن کردن بۆ میوان بوون ف دعوت به مهمانی کردن.

عەزمین: عەزماندن ف دعوت به مهمانی کردن.

عەزو: سووکەڵەناوی عەزیز، ناوە بۆ پیاوان ف مخفّف نام عزیز.

عەزوا: ئەزوا، دەرمانێکی تاڵە، ئاڵی شاری ف صبر، الوا.

عەزە: عەزو، سووکەڵەناوی عەزیز ف مخفّف نام عزیز.

عەزبا: زەها، حەزبا ف اژدها.

عەزیز: ١)خۆشەویست، بەقەدر؛ ٢)ناوە بۆ پیاوان ف ١) محترم، عزیز، گرامی؛ ٢) نام مردانه.

عەزیزاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەزیزاوێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عەزیزی: دیزداشە، کراسی ئاودامێن بۆ شەوانە ف پیراهن بلند شب خواب زنانه.

عەزیەت: ئازار، عازاب، عازاو ف اذیّت، آزار.

عەسپ: حەسپ، ئەسپ ف اسب.

عەسر: ١)ئێوار، ئێوارە؛ ٢)گرۆی مناڵ، پەلپ ف ١)عصر هنگام؛ ٢) بهانه گیری بچه.

عەسربن: گرۆگرتن، ژیرنەبوونەوە ف بهانه گرفتن و گریه کردن بچه.

عەسعەس: چەرخەچی، ئاگاداری بازار لە شەودا ف عسس.

عەسك: ئەسك، وێنە، شکڵ ف عکس، صورت.

عەسە: بەڕاست؟، پێت ڕاستە؟ ف صحیح؟، راستی؟.

عەسکەر: ١) جەکداری دەوڵەت؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) سپاهی؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەسکەری: ١) عەسکەر؛ ٢) جۆرێ ترێ سپیلکە ف ١) سپاهی؛ ٢) انگور عسکری.

عەسەلا: ئەسپابات و کەل و پەلی ڕەشماڵ ف اسباب و لوازم سیاه چادر.

عەشامات: ئاپۆرە، حەشامات ف شلوغی مردم.

عەشایەر: زۆر تیرەو هۆز ف ایلات، عشایر.

عەشر: حەشر، ڕۆژی زیندووبوونەوە ف حشر، رستاخیز.

عەشرەت: عاشیرەت ف عشیرت.

عەشیر: تابەفە، تیرە، خزم ف خویش، تیره، عشیره.

عەشیرەت: هۆز، عەشیر ف عشیره.

عەعا: عا، عاعا ف عن به زبان کودکان.

عەف: حەپەی سەگ ف پارس سگ.

عەفازە: ١) بن خەرمان؛ ٢) میوەی وشکەوەبووگ بە دارەوە ف ١) ته خرمن؛ ٢) میوهٔ بردرخت خشکیده.

عەفت: حەپەی سەگ ف پارس سگ، واق سگ.

عەفتە: زڕت، جرت ف شیشکی.

عەفرە: زۆرانی ف کُشتی.

عەف عەف: حەپەحەپ، وەڕینی سەگ: (با حەوالەی پاشی مونکیر بێ سەری نۆکی کلاش/چونکە **عەف عەف** وا لە دەوری پادشاهی دین دەکا) «سەید حەمەسەعیدی نورانی» ف واق واق سگ.

عەڤدال: ڕەبەن، عەبداڵ ف خانه بدوش.

عەڤر: تەمی بەرزەوەبووگ کە بارانی لێ دەبارێ، هەور ف ابر.

عەڤراز: بەرزایی ڕێگە، هەوراز ف سر بالایی.

عەڤرەمیش: ئاوربشم [ف] ابر بشم.

عەقرە: شارێکی کوردستانە [ف] از شهرهای کردستان.

عەقرەبا: خزم و خوێش [ف] خویشاوندان.

عەقرەنـاـنجاح: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عەقڵدار: ژیر، عاقڵ، بەئاوەز [ف] عاقل.

عەگ: بزنی سپی بۆر [ف] بز سفید مایل به خاکستری.

عەگاڵ: پەتی پەناڵقەی سەری عارەبان [ف] عقال.

عەگن: ئازا، جامێر، پاڵەوان [ف] شجاع، دلیر.

عەگیت: ئازا، عەگن [ف] شجاع، دلیر.

عەگید: ئازا، پاڵەوان، جامێر، عەگن [ف] شجاع، دلیر.

عەلا: سوکەڵەناوی علاءالدّین [ف] مخفف نام علاءالدّین.

عەلاحیدە: ئایبەتی [ف] ویژه.

عەلاف: دەخڵ فرۆش [ف] غله‌فروش.

عەلاقە: ١) پەیوەند، هامو شۆ، ئاسین؛ ٢) زەنگیانە، مورووی زۆر ورد [ف] ١) ارتباط؛ ٢) مهره‌های ریز زینتی، منجوق.

عەلاقەبەند: کەسێ کە زەنگیانە دەهۆنێتەوە [ف] کسی که منجوق به نخ می کشد.

عەلاقـەبەندی: کاری عەلاقەبەند: (وشر و **عەلاقەبەندی** ؟!) [ف] کار «عەلاقەبەند»، منجوق به نخ کشیدن.

عەلامەت: ١) عاجباتی؛ ٢) نیشانە، حەلامەت [ف] ١) عجیب؛ ٢) علامت.

عەلاوە: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عەلب: حەلب، ناوی گوندێکەلەسندوس [ف] نام دهی است.

عەلبۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەلبە: عەزبە [ف] نگا: عەزبە.

عەلبەکی: دەفری مسی بندار [ف] ظرف مسین پایەدار.

عەلتۆش: کاری هیچ و پوچ [ف] کار بیهوده.

عەلخـەلـەق: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عەلعان: ئیسە، دەس بەجێ [ف] اکنون، حالا.

عەلساندن: راهێنان، فێر کردن [ف] یاددادن.

عەلمتی: فێر بووگ، راهێندراو [ف] یاد گرفته.

عەلۆ: سوکەڵەناوی عەلی، ناوە بۆ پیاوان [ف] مخفّف علی نام مردانه.

عەلۆجەلۆ: رەجاڵە، رووتەو بووتە، رەش و رووت [ف] رجاله، اوباش.

عەلۆعەلۆ: بوقلەموون، بوقلەمووت [ف] بوقلمون.

عەلۆکە: هەڵوژە، هەلوجە، ئالوجە [ف] آلوچه.

عەلە: سوکەڵەناوی علی ناوی پیاوانە [ف] مخفّف علی نام مردانه.

عەلەشیش: عەلۆعەلۆ [ف] بوقلمون.

عەلەم: کەمایەسی، کەم و کورتی: (ساغ ساغە هیچ **عەلەمی** نێدا نیە) [ف] کاستی، نقص.

عەلەولەمانی: جۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

عەلی: ناوە بۆ پیاوان [ف] علی نام مردانه.

عەلیاوا: سێ گونـد بەونـاوە لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن [ف] نام سه‌روستا در کردستان که بعثیها ویران کردند.

عەلی بوردە: نان لە نۆزاشی ئاشەوان [ف] نان از آرد مزد آسیابان.

عەلی بەیار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەلی بیکان: گوندێکی کوردستانە بـەعسی کاولی کـرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەلی جەد: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەلی خاڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەلیخانی: جۆرێ قوماشی حەریر [ف] نوعی پارچهٔ حریری.

عەلی خەڵـــەف: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عەلیشیش: بوقلە، قەلەموونە، عەلۆعەلۆ، بەقلەمووت [ف] بوقلمون.

عەلی عوسمان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

عەلی مەلاداود: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عەلی میر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەلیەرەش: گوندێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عەمار: ئۆدەی رسق و کەڵ و پەڵ [ف] انبار.

عەمارات: زۆر خانوی زل و بڵند [ف] ساختمانهای بلند.

عەماراو: حەوزی سەرداپۆشراو بۆ ئاو تێداهەڵگرتن [ف] آب انبار.

عەمارتە: خانوێ کە نهۆمێکی لە ژێر زەمیندایە [ف] خانه‌ای که زیر زمین دارد.

عەمارەبۆ: رزیوی ناو عەمار [ف] در انبار پوسیده.

عەمارەت: خانو بەرەی زل و بڵند [ف] عمارت.

عەمامە: عامامە [ف] عمامه.

عەمانج: کێلك، نیشانە بۆ هەنگاوتن [ف] آماج.

عەمباڵ: حەماڵ، کەسێ باری خەڵك بە کرێ هەڵدەگرێ [ف] آدم باربر.

عەمبە: ترشیاتێکە لە هیندوستانەوە دێت [ف] ترشی انبه.

عەمبەر: ماکێکی بۆن‌خۆشی رەشە لە ورگی جۆرەماسیەك پەیدا دەبێ [ف] عنبر.

عەمبەربۆ: جۆرێ برینجی بۆن‌خۆشی وەك سەدری [ف] نوعی برنج.

عەمبەڵی: کەسێ کە لە هەمو شۆراوێك دودڵ و بەبێزە [ف] وسواس درنظافت.

عەمر: ١) تەمەن، ماوەی ژیان، عومر؛ ٢) فەرمان [ف] ١) عمر، سن؛ ٢) امر.

عەمروکە: گیابەکە [ف] گیاهی است.

عەمری خواکردن: بڕینی لە مردن [ف] کنایە از مردن.

عەمشـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەمە: عەمبە [ف] انبە.

عەمەر: سوکەڵەناوی عُمر، ناوە بۆ پیاوان [ف] مخفّف عُمر، نام مردانە.

عەمەل: ناکار، رەوشت: (پیاوێکی بەد **عەمەل** بو) [ف] اخلاق.

عەمەلە: کرێ گرتە [ف] کارگر.

عەن: عە، عەعا [ف] عن.

عەنبار: ١) عەمار؛ ٢) حەمباڵ؛ ٣) ناوی گوندێکە لە ناوچەی بۆکان [ف] ١) انبار؛ ٢) حمّال، باربر؛ ٣) نام روستایی در کردستان.

عەنباراو: عەماراو [ف] آب انبار.

عەنبارەپۆ: عەمارەپۆ [ف] پوسیدە درانبار.

عەنباڵ: عەمباڵ [ف] حمّال.

عەنبەر: عەمبەر [ف] عنبر.

عەنبەربۆ: عەمبەربۆ [ف] نوعی برنج.

عەنت: بوغز، ناخۆشەویستی: (ئاپۆ من **دعەنتێنێ**) [ف] کینە.

عەنتەر: مەیمونی لوتی [ف] انتر.

عەنتیکـە: ١) شتی زۆر بەقیمەت؛ ٢) مرۆی قسـەخۆش؛ ٣) قسەی خۆش؛ ٤) سەیرو سەمـەرە [ف] ١) بسیار باارزش؛ ٢) آدم لودە؛ ٣) سخن طنزآمیز؛ ٤) عجیب.

عەنتیکەخانە: شوێنێ کە ئاسەواری کەونارای تێدایە [ف] موزە.

عەنتیکەفرۆش: کەسێ کە دوکانی شتی کۆنی بەنرخی هەبە [ف] عتیقەفروش.

عەنتین: دژایەتی کردن، خۆش نەویستن، رك لێ بوون: (نە من **دعەنتێنێ**) [ف] دوست نداشتن.

عەندەلی: جوڕەبەکی کاکوڵدارە [ف] پرندەای کوچك کاکل بە سر.

عەنرین: توڕەبوون، رك هەستان [ف] عصبانی شدن.

عەنـزەروت: شیلەی دارێکی درکاویە بۆ دەرمان دەشێ: (بشێی ریش و شانی زامدارو جدەو بو ناعیلاج/جەند قوروشێکم هەبو بوم دا بە نەوت و **عەنزەروت**) «شێخ رەزا» [ف] انزروت.

عەنکاوە: شارێکی کوردستانە لای هەولێر [ف] از شهرهای کردستان.

عەنناب: بەرێکی سورە لە سنجو دەکا [ف] عناب.

عەنوا: ١) ئەنوا، جێگەی تێدا حەسانەوە؛ ٢) جێگەی باران نەگر [ف] ١) استراحتگاه؛ ٢) باران گریز، باران گیر.

عەنی: نەنی، نوێڵ [ف] پیشانی.

عەو: ١) عا، عە، دەنگدانی مێگەل؛ ٢) عەف، حەپە [ف] ١) حرف نهیب بە گلە؛ ٢) پارس سگ، عو.

عەوان: شوفار، شەیتانی کەر [ف] سخن چین.

عەوت: حەپە، عەف [ف] واق سگ.

عەوتەعەوت: حەپە حەپ، عەف عەف [ف] واق واق سگ.

عەودالْ: عەبدال، رەبەن، دەروێشی گەڕیدەو بێ ماڵ [ف] خانەبدوش.

عەودالان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەودولا: عەبانێ [ف] مخفّف عبدالله.

عەور: تەمی بەر عاسمان کە بارانی لێوە دەبارێ، عەفر [ف] ابر.

عەورو: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانە.

عەورەت: ١) عافرەت، نافرەت؛ ٢) شەرمی ژن و پیاو [ف] ١) جنس زن؛ ٢) عَوْرَت.

عەوعەو: عەوتەعەوت، حەپەحەپ [ف] واق واق سگ.

عەوق: ١) قەتیس، بێ دەرەتان، دەگیرکەوتو؛ ٢) وەدرەنگ کەوتو [ف] ١) گرفتاربدون رهایی، گیرافتادە؛ ٢) بە تأخیر افتادە.

عەولا: عەبانێ [ف] مخفّف عبدالله.

عەوڵا: عەبانێ، عەبە [ف] مخفف عبدالله.

عەولاد: منالی پیاو، روڵە [ف] اولاد.

عەولە: ١) خاترجەم، تارخەیان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان بەمانای عبدالکریم [ف] ١) خاطرجمع، آسودەخاطر؛ ٢) مخفف عبدالکریم.

عەولی: ناوە بۆ پیاوان [ف] نامی مردانە.

عەوەعەو: حەپەحەپ، وەڕینی سەگ [ف] عَوعَو سگ.

عەوینـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدە کردستان توسط بعثیان.

عەوینە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

عەهد: پەیمان [ف] پیمان.

عەیا: شەرم، حەیا [ف] حیا.

عەیار: ١) پارێك لە بیست و چوار پارچەی زێڕ: (زێڕی هەژدە **عەیار**)؛ ٢) حیلەباز؛ ٣) پێسنـەی مەڕو بزن [ف] ١) عیار طلا؛ ٢) مکّار؛ ٣) پوست برکندە گوسفند و بز.

عەیارە: ١) پێوانە؛ ٢) بەردی تەرازو [ف] ١) پیمانە؛ ٢) سنگ ترازو.

عەیام: رۆژگار، دەمان، زەمانە [ف] روزگار.

عەیب: ١) شورە، شورەیی؛ ٢) زەدە، نوقسانی [ف] ١) عار؛ ٢) نقص.

عەیبدار: زەدەدار [ف] معیوب.

عەیبە: کاری شورەیی: (ئەم ژنەنیوە **عەیبە** نازانێ) [ف] عار

عەیبەت: ترس رێ نیشتن [ف] ترس در دل افتادن، سهمگینی.

عەیبەتان: عەیبەت: (کە دبنم لە **عەیبەتان** حەپەسام) [ف] نگا: عەیبەت.

عەید: جەژن [ف] عید.

عەیدامەژن: جەژنی قوربان [ف] عیدقربان.

عەیش: خۆشگوزەرانی، خۆش ڕابواردن [ف] خوشگذرانی.

عەی عەی: ١) وشـەی سەیرمان؛ ٢) دەنگی لێخوڕینی مێگەل لەلای شوانەوە [ف] ١) کلمهٔ تعجّب؛ ٢) کلمهٔ راندن گلّه از سوی چوپان.

عەین: نەراو هەمو، بێ کەم و زیاد [ف] عیناً.

عەینك: ناوینە [ف] آیینە.

عەینە: سوکەڵەناوی عەینەدین [ف] مخفّف عین الدّین.

عەینەت: عەین، نەواوەهەو: (**عەینەت** وبیلا خوی) [ف] عیناً.

عەینەك: چاویلکە [ف] عینك.

عەینەمەل: ١)خەزابی، عایلەمەن: ٢)کانیاوێ کە ئاوی لە مەزرا دەڕژێنن خەزابی پێوە دێت[ف] ١)سار ملخ‌خوار: ٢) چشمه‌ای که آب آنرا برای جلب سار ملخ‌خوار بر کشتزار می‌باشند.

عەینەن: عەین [ف] عیناً.

عەیو: عەیب [ف] نگا: عەیب.

عیبابەت: پەرستنی خواو نوێژکردن و ڕۆژوگرتن [ف] عبادت.

عیبابەت‌خانە: جێگەی چۆڵ لە چیا بۆ خواپەرستی [ف] عبادتخانه در غار، دیر.

عیجز: عاجز[ف] نگا: عاجز.

عید: جەژن [ف] عید.

عیدامەزن: جەژنی قوربان[ف] عید قربان.

عیدده: ماوەی مێردمردەو تەلاقدراو بۆ مێردکردنەوە [ف] مهلت زن شوهرمرده و طلاق گرفته برای ازدواج مجدّد، عدّه.

عید ڕۆژە: جەژنی ڕەمەزان [ف] عید فطر.

عیذز: عاجز[ف] نگا: عاجز.

عیدقوربو: جەژنی حاجیان، جەژنی قوربان [ف] عید قربان.

عید قوروان: عید قوروا[ف] عید قربان.

عید گەب: جەژنی نەورۆز[ف] عید نوروز.

عیزرابل: پێ‌مێرد، فریشتەی گیان کێشان [ف] عزرائیل.

عیزەت: ١)حورمەت، ڕێز: ٢) ناوە بۆ پیاوان[ف] ١) احترام، عزّت: ٢) نام مردانه.

عیزەتاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عیس: سوکەڵەناوی عیسێ، ناوە بۆ پیاوان[ف] مخفّف عیسیٰ، نام مردانه.

عیسا: ناوە بۆ پیاوان [ف] عیسیٰ، نام مردانه.

عیسان: مرۆ، ئینسان[ف] انسان.

عیسانەتی: پیاوەتی، مرۆڤانی[ف] انسانیّت.

عیساوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عیسك: نزگەرە، نیسکە[ف] سکسکه.

عیشا: ١) نوێژی خەوتنان: ٢)بریتی لە هیچ: (هێند فەقیرە **عیشا** بە خودای شك نابا) [ف] ١) نماز عشاء: ٢) کنایه از هیچ.

عیشت: زللەی لە پشت مل[ف] پس گردنی.

عیشق: ئەڤین، ئەوین، دڵداری، یەندەواری، حەزلێکردوویی[ف] عشق.

عیشقاو: ئەرابی سەر کێری پیاو لە کاتی عیشقبازیدا[ف] ترشح آلت تناسلی مرد به هنگام تحریك شهوانی، ودی.

عیشوە: ناز، قەمزە[ف] عشوه، ناز.

عیف: وشەی بەلاوە سەیر بوون: (**عیف** چەند جوانە)[ف] حرف تعجّب.

عیفریت: دێو، جنۆکەی زەبەلاح[ف] عفریت.

عێل: خێڵ، ڕەوەند، کۆچەر[ف] ایل.

عێل: عێل[ف] ایل.

عێلات: ئەو تیرەڕەوەندانەی دەچنە زۆزان[ف] ایلات.

عیلاج: چارە، چار[ف] چاره.

عیلاقە: پەیوەندی [ف] ارتباط، علاقه.

عێلجاڕی: بەکۆمەڵ بۆ پێك‌هێنانی کارێك وەخۆکەوتن، زبارە[ف] ابلجار.

عێلك: ئەزبیر، ژن یا پیاوی پیری دڵتەڕ[ف] پیرمرد یا پیرزنی که مانند جوانها رفتار کند.

عیلم‌وخەبەر: ئاگاداری[ف] اطّلاع.

عێلی: بڵند[ف] بلند.

عێلی‌بەگ: پیاوێکی خاوەن کەرامات بوە[ف] عارفی نیکنام بوده.

عیماڵە: ئیماڵە، کەفەکردنە فنگەوە بۆ ڕەوانبوون[ف] اماله.

عیناد: بێ‌چەقێن، مانگر[ف] لجباز.

عینادی: بێ‌چەقاندن، سەرسەختی[ف] لجبازی.

عینسان: عیسان، مرۆ[ف] انسان.

عێن‌فارس: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عێن کاوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عێنگرین: ڕك‌هەستان، توڕەبوون[ف] عصبانی شدن.

عینوان: نازو فیز لەبەر جوانی: (خانمێکی بە**عینوانە**)[ف] تکبّر و ناز از زیبایی.

عێو: عا، وشەی دەنگدانی بەزا[ف] حرف نهیب بر گله.

عێوارەش: تۆزو بای تووند، گەردەلوول، گێژەلۆکە[ف] گردباد.



غائبز: ١) بوُرانەوە لەگەرمان؛ ٢) رەق بوُن و تەزین لەسەرمان [ف] ١) غش کردن از گرما؛ ٢) کرخبدن از سرما.

غاپۆرە: سەرقاڵ، زۆرخەریك بەکارەوە [ف] سرگرم کار.

غار: ١)ئەشکەوت؛ ٢) دزك، جقڵ؛ ٣) بەز، بە پەلە رۆیشتن؛ ٤) زەمینی رەق‌وبنەو؛ ٥) سوُربوُنەوەی سواڵەت لە ئاگردا؛ ٦) هەڵمات، کەڵلا [ف] ١) غار؛ ٢) خار؛ ٣) دوبدن؛ ٤) زمین سخت؛ ٥) سرخ شدن سفال در آتش؛ ٦) تیله.

غارا: ١) لەکـــار دەرهـــاتـــو؛ ٢) لەکلدا سوُرەوەبـو؛ ٣) پارچـەیەکی بەناوبانگە، خارا؛ (جلکی هەموی **غاراو** دارابە) [ف] ١)کارکشته؛ ٢) در کوره پُخت؛ ٣) نوعی پارچه.

غاران: ١) سوُربـوُنی سواڵـەت لە ئاگردا؛ ٢) دەبـاغ‌درانی‌پێست؛ ٣) فێربـوُنی کارو ئەجـرە بەدبنن، خاران [ف] ١) سرخ شدن سفال؛ ٢) دباغ دادن پوست؛ ٣) کار باد گرفتن و تجربه دیدن.

غاراندن: خاراندن [ف] نگا: خاراندن.

غاراو: ١)لـە کوُرە دەرهـاتـوُی سواڵـەت؛ ٢) پێستی دەبـاغ‌دراو؛ ٣) لەش فێرەکار، خاراو [ف] ١) سفال از کوره درآمده؛ ٢) پوست دباغی شده؛ ٣) مجرّب در کار و تن به کار عادت کرده.

غاردان: ڕاکردن، بەزین، هەڵاتن، خاردان [ف] دویدن.

غارغارێن: گربۆەڕاکردن، گربۆەغار، خارخارێن [ف] مسابقهٔ دو.

غارکردن: غاردان [ف] نگا: غاردان.

غارکرن: ١) بە سەردوژمن‌دا دان؛ ٢) ڕاکردن [ف] ١) بردشمن تاختن؛ ٢) دویدن.

غارەك: بەسەردادان [ف] یورش ناگهانی.

غارین: غاران [ف] نگا: غاران.

غاربو: غاراو، خاراو [ف] نگا: غاراو.

غاز: سکەی زەغەل [ف] سکهٔ قلب.

غازی: ١)جۆرێ سکەی لە زێڕ و زیوی ترکان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) نوعی سکهٔ طلا و نقرهٔ عثمانی؛ ٢) نام مردانه.

غازوق: خازوق [ف] نگا: خازوق.

غازە: سوُراوی خۆجوان کردن [ف] غازه.

غافل: خافل، بێ‌ئاگا لە خۆ [ف] غافل.

غافلان: ١)خەریك‌بوُن بەکاریکەوە؛ ٢)ئاگا لەخۆ نەمان [ف] ١) سرگرم شدن؛ ٢) غافل شدن.

غافلاندن: ١) خافلاندن؛ ٢) خەریك‌کردن بە کارێ [ف] ١) فریب دادن؛ ٢) سرگرم کردن.

غافلگیر: خافلگیر [ف] غافلگیر.

غالب: زاڵ [ف] چیره.

غالبە: پێرابی، زۆربنە، زوُربە [ف] اکثریت.

غایان: پێچوُنی ماوە، رابردنی دەم‌و کات [ف] وقت بردن.

غایاندن: غایان [ف] وقت بردن.

غالیگە: خالیگە [ف] تهیگاه.

غایب: بەرپیوار، نادیار، گوم لەبەرچاو [ف] غایب.

غاین: خاین [ف] خیانت‌کار.

غدبیش: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

غڕ: خڕ، گروڤەر [ف] گرد، مدوّر.

غز: ١) سەرڕێژکردنی هەویر و ماستی ترشاو؛ ٢)خز، لوُس [ف] ١) بالاآمدن خمیر و ماست ترشیده؛ ٢) لیز، صاف.

غزسە: ترشانی هەویر یان ماست [ف] ترشیدن خمیر یا ماست.

غلت: ڕاوە، قسەپەڕێنی، وڕاوە [ف] هذیان.

غلتاندن: ڕاواندن [ف] هذیان گفتن.

غلتە: غلت [ف] هذیان

غلتەغلت: غلتەی لەسەریەك [ف] هذیان مداوم.

غلفۆش: تلتەی نیشنو [ف] نه‌نشین.

غللۆر: تۆتۆز، خللۆر، گلار [ف] غَلْت از بالا به پایین.

غللوُر: ١) گای لەبەر قەڵەوی بزوزو دانەسەکناو؛ ٢) بادی‌هەوا لەبەر

دەوڵـەمـەندی و نازداری ف ١) گاو سرمست از چاقی؛ ٢) مغرور از ثروت با ناز و نعمت.

غلڵۆرکردنەوە: خلۆرکردنەوە ف غلتانیدن از بالا به پایین.

غلور: غلڵۆر ف نگا: غلڵۆر.

غلۆر: غلڵۆر ف نگا: غلڵۆر.

غلەغل: خلەخل ف نگا: خلەخل.

غنزیل: ١) سەرسەخت و بێ‌چەقێن، نەگونجاو؛ ٢) زاڵم ف ١) سرسخت و ناهنجار؛ ٢) ظالم.

غوباب: بوغە، گای غلڵۆر ف گاو فربه و سرمست.

غوز: گون‌شۆڕ و ماساو، قوز ف مبتلا به فتق.

غورابی: جۆرێ شیرنی بە ئاردو شەکر ف نوعی شیرینی.

غوربەت: دووری لە وڵات ف غربت.

غورچ: بەرانی شاخدار ف قوچ.

غوڕاب: خەوی قورس، شیرنەخەو: (لەناو دڵی ڕەشی شەوا/مەردم لە غوڕابی خەوا) «هەژار» ف خواب گران، عمق خواب.

غورفی: خەرفاو ف خرفت، خرف شده.

غوروەت: غوربەت ف غربت.

غورەکەو: کەو لەبەر بەڕاگرتن کە بۆ بەکنر بخوێنێن ف کبك را درکمین نگاه‌داشتن تا در مقابل کبکهای دیگر بخواند.

غوری: چادان ف فوری.

غوزی: گون ماسین، فوزی ف فتق.

غوژ: داماو، دژ، کز، کزۆلکە ف کز کرده.

غوسڵ: عوسڵ ف غسل، آبتنی شرعی.

غوشە: ١) هێشو، وشی، هۆشی؛ ٢) گوڵەدەخل ف ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) خوشهٔ غله.

غوڵ: مێردنەزمە، دێوەزمە ف غول.

غولام: ١) خزمەتکار، نۆکەر؛ ٢) بەنی، کۆیلە، خولام ف ١) نوکر؛ ٢) بنده.

غوڵام: غولام ف نگا: غولام.

غوڵامانە: خوڵامانە ف نگا: خوڵامانە.

غوڵامەتی: نۆکەری، خوڵامەتی ف نوکری.

غولغـولە: هەراهەرا، زەنازەنا ف جنجال و هیاهو.

غولە: جبن، جبنی برج و... ف چبن و شکن.

غولە: دەنگی دووری نامەعلوم ف صدای دور نامفهوم.

غولەغول: دەنگەدەنگی دوور کە پیاوی نێ ناگا ف سر وصدای دور و نامفهوم.

غومار: ١) تۆز؛ ٢)جاوی مەست ف ١)گرد و غبار؛ ٢) چشم خمار.

غونچە: خونچە، پشکۆژ ف غنچه.

غەدار: ١) دۆستی ناڕاست؛ ٢) زاڵم ف ١) بار ناپایدار؛ ٢) ستمگر.

غەدارە: جۆرێ شەمشێری کورت و دەم‌پان ف قدّاره.

غەدر: ١)بەیمان‌شکێنی؛ ٢) ناهەقی و زوڵم ف ١) عهدشکنی؛ ٢) ستم و تعدّی.

غەڕاندن: بەهەڵەبردن، فر بودان ف فریب دادن.

غەربەنگ: گیایەکە تۆمێکی وردی وەك تۆم‌خاشخاش دەگرێ ف گیاه هرد.

غەربیل: بێژنگ ف غربال.

غەردەل: خەردەل، گیایەکـە تۆمـەکـەی دەکـوتن و بە ناو بان بە سرکە دەیشێلن نامی نبژەو ئیشتبای خواردن ساف دەکا ف خردل.

غەڕغەرە: ١)ناوبلکەدان، دەمی سەرەمەرگ، گیانەڵا؛ ٢) داروکەی دەزوو لێ‌پێچـان؛ ٣) ناو دەفـورگ‌وەردان ف ١) حالت نزع؛ ٢) فرقـره، بخ‌بیج؛ ٣) آب در گلو گردانیدن.

غەرە: جۆرێ جریشی دارناشان، هێلم ف چسب نجّاری.

غەڕە: ١)بادی هەوا؛ ٢) بادی‌هەوابی ف ١) مغرور؛ ٢) غرور.

غەرەز: ١) کینە، ڕك؛ ٢) مەبەست، نیاز ف ١)کینه؛ ٢) قصد، منظور.

غەریب: ١) ئاوارە لە وڵات؛ ٢) بەستـەزمـان‌و گێلۆکـە؛ ٣) گۆرانی خەمبارانە؛ ٤) سەیر، سەمەرە ف ١) آواره، غریب؛ ٢) بیچاره و ساده؛ ٣) آواز حزین؛ ٤) عجیب.

غەریبۆك: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

غەریبـە: ١) بێگـانە، کەس‌نەناس؛ ٢) شتێکی سەیرە ف ١) ناشناس، بیگانه؛ ٢) عجیب است.

غەرێز: گیای‌بژار، گیای خۆرسك کەزیانی بۆگیای پێویست‌هەیە ف گیاه هرزه.

غەرین: هەڵخەڵەتان، فر بوخواردن ف فریب خوردن.

غەربو: غەریب ف نگا: غەریب.

غەز: ١)خەز، جانەوەریکە کەوڵی بەنرخە؛ ٢) جەوری، دەگەڵ وشەی بەز دێت: (هەمو گیانی غەز و بەزە) ف ١) خز؛ ٢) چربی.

غەزا: ١)شەڕی نابنی؛ ٢) خواردەمەنی ف ١) جهاد، غزا؛ ٢) غذا.

غەزال: ١)ناسك، مامز؛ ٢) ناوە بۆ ژنان، خەزاڵ ف ١) آهو؛ ٢) نام زنانه.

غەزاڵ: غەزال ف نگا: غەزال.

غەزابی: خەزابی، عابلەمەن، عەبنەمەل ف سار ملخ‌خوار.

غەزر: ١) گە، مان، بێ‌چە قانـدن؛ ٢) تووڕەبی زۆر ف ١) اعتصاب؛ ٢) خشم زیاد.

غەزربن: ١) لە جێ لانەکەوتن، مان گرتن، گەگرتن؛ ٢) زۆر تووڕەبوون ف ١) اعتصاب کردن؛ ٢) خشمگین شدن.

غەزریو: ١) مان‌گرتـو؛ ٢) زۆر تووڕە: (وەك بەرازی غەزریوە) ف ١) قهرکرده، اعتصاب کرده؛ ٢) خشمگین.

غەزگاڵ: خۆزیا، بریا ف کاشکی.

غەزگو: بەرونسی زلی مس ف دیگ بزرگ مسین.

غەزنە: ١) خەزنە، خەزینەی دراو؛ ٢) سوکەناوی شاری غەزنەبن؛ ٣) جڵکی ناو کوان ف ١) گنجینه؛ ٢) مخفّف غزنین؛ ٣) چرك درون دمل.

غەزوبەز: جەوری و پیو ف چربی و پیه.

غەزەب: تووڕەبی، ڕك‌هەستان ف خشم.

غەزەتە: ڕۆژنامە ف روزنامه.

غەزەتەچی: رۆژنامەنووس ف روزنامەنگار.

غەزەل: ١)غەزەڵ؛ ٢) شیعری عاشقانە ف ١) نگا: غەزەڵ؛ ٢) اشعار عاشقانە.

غەزەڵ: ١)خەزەڵ، گەڵای زەردی پایز؛ ٢) جۆری پارچەی ئاوریشمین ف ١) برگ خزان؛ ٢) نوعی پارچهٔ ابریشمی.

غەزەڵوەر: گەڵاریـزان، دەمی گەڵازەردبوون لـە پایـزدا ف موسم برگ‌ریزان.

غەزەو: غەزەب ف خشم.

غەزێم: خەزێم ف نگا: خەزێم.

غەزینە: ١)خەزینە، غەزنەی دراو؛ ٢) جێگەی ئاوی گەرم لە گەرماودا ف ١) گنجینە؛ ٢) خزانهٔ گرمابە.

غەزینە کردن: راگرتنی بژیو بۆ دوارۆژ ف نگهداشتن مایهٔ زندگی برای آینده.

غەش: زەدە، کەمایەسی ف زده، عیب.

غەشیم: لەکارنەزان، خەشیم ف ناوارد.

غەڵ: ئاغەڵ ف آغل.

غەڵبە: دەنگی تێکەڵاوی حەشامات ف هیاهوی جمعیّت.

غەڵبەغەڵب: غەڵبەی زۆر ف جنجال ـ هیاهو.

غەڵبێر: غەربیل، بێژنگ ف غربال.

غەڵدە: ١) غوڵە؛ ٢) غڵنە ف نگا: ١) غوڵە؛ ٢) غڵنە.

غەڵدەغەڵد: غوڵەغوڵ ف نگا: غوڵەغوڵ.

غەڵـدی: تولـەی راو، سەگی بچکۆڵە بۆ چوونەکونو هەڵفڕاندنی مەل، تولەتەندی ف سگ کوچك اندام شکاری.

غەڵف: خەڵف، لکی یەکساڵە ف جوانە، نهال.

غەڵفە: خەڵفە ف نگا: خەڵفە.

غەڵویر: غەربیل، غەڵبیر، بێژنگ ف غربال.

غەڵە: خەڵە ف غلّە.

غەڵەبە: زاڵ‌بوون ف چیرگی.

غەڵەت: ١) خەڵەت، سەهو، هەڵە؛ ٢)خەڵەتکار ف ١) غلط، سهو؛ ٢) اشتباه‌کار.

غەڵیز: لە ئایندا زۆر پێ‌چەقێن ف بسیار متعصّب در دین.

غەڵیف: خەڵیف، بوورە ف کندوی زنبور.

غەڵیفە: خەڵیفە ف خلیفە.

غەم: خەم، پەژارە ف غم.

غەمبار: خەمبار ف غمگین.

غەمخۆر: ١) دڵ‌بەخەم؛ ٢) خەمخۆر، سەرپەرشت ف ١) غمگین؛ ٢) دلسوز،سرپرست.

غەمخۆرە: شاڤە، شاڤەشین، شاوە، شاهۆ، خەمخۆرە ف بوتیمار.

غەمزە: ١) چاوداگرتنی بەناز، خەمزە؛ ٢) ناز ف ١) غمزە؛ ٢) ناز.

غەمگین: غەمبار ف غمگین.

غەمڵ: زەنبەر، خەمڵ ف زیور.

غەملاندن: رازاندنەوە ف آراستن.

غەملیو: رازاوە، خەملیو ف آراستە.

غەمناك: خەمناك ف غمناك.

غەنازیر: خەنازیر ف خنازیر.

غەنازیل: غەنازیر ف خنازیر.

غەنازیلە: غەنازیر ف خنازیر.

غەنە: گۆ لە مەیدان دەرکردن ف گوی از میدان بیرون بردن، آوت.

غەنی: ١) بەئاوات گەیشتو؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) کامروا؛ ٢) نام مردانە.

غەنیم: ١) دوژمن؛ ٢)کێ بەرکێ‌کەر، هاوچاو؛ ٣) حەریف، خەنیم ف ١) دشمن؛ ٢) همچشم؛ ٣) حریف.

غەنیو: غەنیم ف نگا: غەنیم.

غەوارە: بێگانە، غەریبە ف بیگانە، ناشناس.

غەور: ١) لیڵ، ناساف؛ ٢) زەنگی نەتـك لە سەر ئاوێنـە؛ ٣) قوپاوی زەوی؛ ٤) زۆخی ناو کوان؛ ٥) چەقینـە ناو زەلکاو؛ ٦) مژوتەم ف ١) کدر؛ ٢) زنگـار خفیف بر آیینە؛ ٣) فرورفتگی زمین؛ ٤) چرك درون زخم و دمل؛ ٥) فرورفتن در منجلاب؛ ٦) مه.

غەوربـوون: ١)قـوپـانی زەوی؛ ٢) رۆچوون یە زەویدا ف ١) فرورفتن زمین؛ ٢) در زمین فرورفتن.

غەوس: ١) فریادرەس؛ ٢) نازنـاوی هێنـدێ پیر نەریقـەت ف ١) فریادرس؛ ٢) لقب بعضی از مشایخ.

غەوش: زەدە، عەیب، زەغەڵی: (دەڵێی زێڕی بێ غەوشە). خەوش ف نقص، زده، عیب.

غەوغەوە: سوکەلەخەو، سەرخەو ف پینکی، خواب کوتاه.

غەیان: غاین ف خائن.

غەیانەت: خەیانەت ف خیانت.

غەیب: نادیار، خەیب ف غیب.

غەیبەت: قسەی پاش‌ملە بە خراپی ف غیبت.

غەید: توورەیی، خەید ف خشم.

غەیدین: توورەبوون، خەیدین ف خشمگین شدن.

غەیر: جگە، بێجگە، خەیر، خەیـن ف غیر، جز.

غەیرە: نەخزم، بێگانە بە نایەنە ف ناخویشاوند، بیگانە از قوم.

غەیز: رك، توورەیی ف خشم.

غەین: ١) جگـە، بێ، خەیـن؛ ٢) ناوی پیتێکی ئەلفـوبێنکە ف ١) جز، غیر؛ ٢) غین، نام حرفی در الفباء.

غەیو: نادیار، پیوار ف غەیب.

غێدان: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

غیرەت: ١)ئازایی؛ ٢) پیاوەتی؛ ٣) نامووس، خیرەت ف ١) شجاعت؛ ٢) مردانگی؛ ٣) شرف، تعصّب ناموسی.

غیژ: لوور، بەنهێم لەبڵندبەوە بەرەوخواربونەوە: (هەڵۆ غیزی جوجکان بوو) ف شیرجهٔ مرغ شکاری به طرف شکار.

غیژکرن: لوورهانتەخوار ف شیرجەرفتن.

غیژەك: هەرچی لوور ببێتەوە: (ئەف بالافرە غیژەکە) ف هرچیز کە در هوا



فا: قوماشێکی ناوریشمینه [ف] پارچه‌ای ابریشمی.

فابریقه: کارخانه [ف] کارخانه.

فات: ۱) سوکه‌ناوی فاتمه، ناوی ژنانه؛ ۲) ڕه‌نگی ناچۆخ، ڕه‌نگی کاڵ [ف] ۱) مخفّف فاطمه، نام زنانه؛ ۲) رنگ روشن.

فاتاوه: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.

فات‌فاتک: ۱) پاکه‌ریم، کونره‌باریکه، قومری؛ ۲) خه‌مه‌گرۆ [ف] ۱) قُمری؛ ۲) بزمجه.

فاتك: پاکه‌ریم، قومری [ف] قمری، پرنده‌ای است.

فاتم: فات [ف] فاطمه.

فاتمۆك: باکه‌ریم، فاتك، قمری [ف] قُمری.

فاتمۆكێ: فات [ف] فاطمه.

فاتمێ: فات [ف] فاطمه.

فاتمیلێ: فات [ف] فاطمه.

فاتنك: فاتك [ف] قمری.

فاته: فات [ف] فاطمه.

فاته‌بۆر: جۆرێ گندۆره‌ی شینی درێژۆکه [ف] نوعی خربزه.

فاته‌بۆره: فاته‌بۆر [ف] نگا: فاته‌بۆر.

فاته‌تیر: برێتی له بێ‌ناوه‌زی دڵناسك [ف] کنایه از احمق زودرنج.

فاته‌ڕه‌شك: سپڵ [ف] طحال.

فاتێ: فات [ف] فاطمه.

فاتیله: فاتمی جکۆڵه‌ی ڕه‌زاشیرین [ف] فاطمهٔ نازنین.

فاتیلێ: فاتیله [ف] فاطمهٔ نازنین.

فاچه‌ڵ فیچ: قبله‌وقاچ [ف] اریب.

فارای: گۆڕان، گۆڕبان [ف] تغییر.

فارزك: چڵێس، زۆرخۆر [ف] شکمباره، پرخور.

فارس: ۱) که‌سێ که زمانی فارسی ده‌ڵێ؛ ۲) ناوه بۆ پیاوان [ف] ۱) فارس، فارسی زبان؛ ۲) نام مردانه

فارسی: زمانی فارسی [ف] زبان فارسی.

فارش: بڵاوبونه‌وه‌ی نهێنی [ف] فاش شدن.

فارش کرن: بڵاوکردنه‌وه‌ی نهێنی [ف] فاش کردن.

فارش کری: بڵاو کراوه‌وه‌ی نهێنی [ف] فاش شده.

فارن: خوارن، خواردن [ف] خوردن.

فاروگۆڕ: ئاڵوگۆڕ، ئاڵوویر [ف] داد و ستد.

فارووق: ناوی پیاوانه [ف] فاروق، نام مردانه.

فاست: هه‌ڵه، سه‌هو، خه‌ڵه‌ت [ف] اشتباه، غلط.

فاسق: داوێن‌پیس [ف] بدکاره.

فاسولیا: ماشه‌سپی.که نیسنا به‌چه‌ندره‌نگ هه‌یه [ف] لوبیا.

فاسۆن: پارچه‌ی ئه‌ستووری که‌واو پانتۆڵ [ف] فاستونی.

فاسونیا: فاسۆن [ف] فاستونی.

فاش: ۱) جوێن؛ ۲) ئاشکرابووگ [ف] ۱) فحش، دشنام؛ ۲) فاش.

فاشافاش: بێ‌په‌رده، به‌ئاشکرا [ف] آشکارا، بی پرده.

فاشه: جنده [ف] فاحشه.

فاشه‌خۆنه: جنده‌خانه [ف] محلّهٔ بدنام، فاحشه‌خانه.

فاعله: عه‌مه‌له [ف] کارگر.

فافۆن: کانزایه‌که ده‌رك و په‌نجه‌ره‌و ئامرازی لێ چێ‌ده‌که‌ن [ف] آلومنیوم.

فاق: ۱) جۆرێ داوی باڵدار گرتن؛ ۲) لکه‌دار؛ ۳) حاجه؛ ۴) فه‌ڵش؛ ۵) جۆرێ پارچه‌ی ڕه‌ش بۆ چارشێوی ژنان؛ ۶) بنی نیری که‌وان؛ ۷) چه‌مان: (سوفی له فه‌تیرو فاقه وه‌کو فافه فاقی دا/ئه‌زبیجی دام‌و دانه‌به زبشی دوفاقی فاق) «نالی» [ف] ۱) نوعی دام شکار پرنده؛ ۲) شاخهٔ درخت؛ ۳) شاخهٔ دوشاخه؛ ۴) شکاف؛ ۵) نوعی پارچهٔ چادر زنانه؛ ۶)سوفارتیر؛ ۷) خمیدگی.

فاق‌دان: ۱) چه‌مانه‌وه؛ ۲) برێتی له لاوازبوون [ف] ۱) خمیدن؛ ۲) کنایه از لاغرشدن زیاد.

فاقه: جۆرێ داوی مه‌ل‌گرتن، فاق [ف] نوعی دام شکار پرنده.

فاك: حیله، گزی [ف] نیرنگ.

فاك‌وفيك: ١) حيله‌و حه‌واله‌؛ ٢) خه‌يالآنى به‌تال: (كه خوت بروات هه‌به بهم **فاك‌وفيكه**/جه‌نابت بوج به دنيا وا خه‌ريكه) «جه‌نابى‌مه‌لا» [ف] ١) نيرنگ؛ ٢) خيال واهى.

فال: ١) قولاپ‌وداوى ماسى گرتن؛ ٢) به‌خت خويندنه‌وه [ف] ١) قُلّاب ماهيگيرى؛ ٢) فال.

فالْ: ١) با، ئاره‌زوى گان لاى مێوينه‌ى به‌كسم: (ماكه‌ر به‌**فالْ**)؛ ٢) خيره، به‌خت خويندنه‌وه [ف] ١) هوس جفتگيرى ستور ماده؛ ٢) فال.

فالا: به‌تالّ، خالى [ف] تهى.

فالان: فلان، فلانى [ف] فلان، بارو.

فالاويْژ: كه‌سێ به‌خت ده‌خوێنێته‌وه [ف] فالگير.

فالبێژ: فالاويژ، به‌خت‌وه‌خوێن [ف] فالگير.

فالبين: فالبێژ [ف] فالگير.

فال‌ڤه‌كرن: خيره‌گرتنه‌وه له‌لاى فالّچى [ف] فال گرفتن.

فالْچى: فالاويژ [ف] فالگير.

فالْگر: فالاويژ [ف] فالگير.

فالْ گرتن: كێشانى مێوينه‌ى يه‌كسم له فه‌حل [ف] گشن‌گيرى.

فالْ گرتنه‌وه: ١)چونه لاى فالاويژ؛ ٢) كارى فالاويژ [ف] ١) رفتن پيش رمّال؛ ٢) كار رمّال.

فالْگره‌وه: فالاويژ [ف] رمّال، فالبين.

فالْگه‌ر: فالاويژ [ف] فالگير، فالبين.

فالنج: نه‌خوشى شه‌پله، ئيفليجى [ف] فَلَج اندام.

فالْ هاتن: به‌كسمى مێچكه كه ئاره‌زوى گانى پەيدا ده‌بێ [ف] نرخواهى ستورماده.

فاله: پاله، كاركه‌رى ده‌شت [ف] كارگر كشاورزى، دروگر.

فام: ئاوه‌ز، تێگه‌يشتن [ف] فهم، درك.

فاما: زيره‌ك‌و تێگه‌يشتو، به‌ئاوه‌ز [ف] فهميده.

فامى: به‌ئاوه‌ز، تێگه‌يشتو، فاما [ف] فهميده.

فاميده: فاما، تێگه‌يشتو [ف] فهميده.

فامبه: فاما، به‌ئاوه‌ز [ف] فهميده.

فامين: تێگه‌يشتن [ف] فهميدن.

فانۆز: چراده‌ستى، له‌نته‌رى، فه‌نه‌ر [ف] فانوس.

فانوس: فانوز [ف] فانوس.

فانى: ١)له‌ ژێى له‌به‌ين‌چوندا: (دنياى **فانى**)؛ ٢) نازناوى شاعيرێكى كورده كه‌ناوى *مامه‌ند* بوه [ف] ١) فانى؛ ٢) تخلّص يكى از شعراى كُرد زبان.

فانيله: ژێركراس، ژێرشه‌وى [ف] زيرپيراهن.

فاويه: گوندێكى كوردستانه به‌عسى كاولى كرد [ف] نام روستايى در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

فايتون: عه‌ره‌بانه‌ى سوارى كه‌ولاخ ده‌يكێشا [ف] درشكه.

فايده: ١) به‌هره؛ ٢) قازانجى سه‌ودا [ف] ١) بهره؛ ٢) سود معامله.

فايز: سونى دراو، سوى پول [ف] ربا، بهره.

فايزه‌ن: ولاخێ كه پاشوان لێك ده‌دا [ف] حيوانى كه در راه رفتن پاها را به هم مى‌زند.

فايق: سه‌ركه‌وتو، به‌ئاوات‌گه‌يشتو له‌كاردا [ف] پيروزمند.

فاينه‌بجه: گوندێكى كوردستانه به‌عسى كاولى كرد [ف] نام روستايى در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

فابيه: فايده [ف] بهره، فايده.

فت: ١)له ريزى بازى ده‌ركراو؛ ٢) سوتوفرێدانى سه‌بيله به فو؛ ٣) له ده‌م ده‌راويشتن؛ ٤) تماشا؛ ٥) ده‌راويشتن له كرداو؛ ٦) زور، زياد؛ ٧) گوشاد؛ ٨) وشه‌ى گالته‌پێ كردن؛ ٩) نه‌فه‌س له سه‌بيله‌و جگه‌ره [ف] ١) از بازى رانده؛ ٢) فوت كردن چپق؛ ٣) از دهان بيرون انداختن؛ ٤) نگاه؛ ٥) افت معامله؛ ٦) بسيار؛ ٧) گشاد؛ ٨) كلمهٔ تمسخر؛ ٩) پك به چپق و سيگار.

فت‌بون: ده‌رچون له ريزى بازى [ف] از بازى بيرون شدن.

فتخوش: سه‌بيله‌ى نه‌فه‌س‌خوش كه به هاسانى نه‌فه‌سى لێ بدرێ [ف] چپقى كه پك زدنش آسان است.

فت‌دان: ١) برينى له جێ نه‌فه‌س؛ ٢)پف كردنى سه‌بيله [ف] ١)كنايه از ريه‌ها؛ ٢) عمل فوت كردن در چپق.

فتراق: ١) خومات كردن له شت؛ ٢) زراو، كيسه‌ى زه‌رداو [ف] ١) مترصّد؛ ٢) كيسهٔ صفرا، زهره.

فتران: روانين، تماشاكردن [ف] نگاه كردن.

فتراندن: فتران [ف] نگاه كردن.

فترك: كارگ، كوارگ، قارچ [ف] قارچ.

فترونه: شوێنى پەيوه‌ند له داردا [ف] جاى پيوند زدن درخت.

فتره: ربه، چوار مست له ده‌خلْ [ف] مقدار چهار مشت از غلّه.

فت كردن: ١) ده‌ركردن له ريز؛ ٢) سه‌بيله به فو به‌تالْ‌كردن؛ ٣) له ده‌م ده‌راويشتن؛ ٤)شتێ له مالّى كرْباو ده‌ركردن [ف] ١)از صف راندن؛ ٢) چپق را با پف خالى كردن؛ ٣) از دهان بيرون انداختن؛ ٤) افت از كالاى خريدارى شده.

فتكرن: ١) تماشاكردن؛ ٢) سه‌بيله به پف به‌تالْ‌كردن [ف] ١)نگاه كردن؛ ٢) چپق را با پف خالى كردن.

فتلاندن: پێچدان [ف] پيچ‌دادن.

فتلى: ١)پێچى خوارد؛ ٢) ئاوڕى‌داوه [ف] ١) پيچ خورد؛ ٢) برگشت.

فتلين: ١) پێچ‌دران؛ ٢) ئاوڕدانه‌وه [ف] ١) پيچ خوردن؛ ٢) برگشتن.

فتنه: ١) ئاژاوه؛ ٢) ئاژاوه‌چى [ف] ١) فتنه؛ ٢) فتنه‌انگيز.

فتوا: به‌ره‌وازانين [ف] فتوا.

فت‌وفراوان: ١) زورو زه‌به‌ند؛ ٢) گوشادو هه‌راو [ف] ١) زياد؛ ٢) گشاد.

فت‌وفره‌وان: فت‌وفراوان [ف] ١)زياد؛ ٢) گشاد.

فته: ١) جيه، سرته؛ ٢) ده‌نگى به‌تالْ كردنى سه‌بيله به پف [ف] ١) پچ‌پچ، درگوشى؛ ٢) صداى خالى كردن چپق با پف.

فته‌فت: ١)جيه‌چپ؛ ٢) پته‌پتى گڕى چرا؛ ٣) بون‌به‌عه‌رزه‌وه‌كردنى سه‌گ [ف] ١) پچ‌پچ؛ ٢) لرزش شعلهٔ چراغ؛ ٣) بوكشيدن سگ روى زمين.

فتيله: ١) پلێته؛ ٢) قوديله‌چرا [ف] ١)فتيله؛ ٢)چراغ موشى.

فتیلْه: فتیله ف نگا: فتیله.

فجون: ڕۆیشتنی بێ گەڕانەوە. نەرە ف یکباره رفتن بی‌برگشت.

فجوڕ: دەنگی فڕینی سوسك و کەو ف صدای پریدن تیهو و کبك.

فجوُق: دەنگی فڕینی کەو ف صدای پریدن کبك.

فجوك: باڵندەی نامادەی فڕین ف پرندهٔ آمادهٔ پرواز.

فج: وشەی نیزیێ کردن وانا: نەت کرد، نایدەم، فت ف کلمهٔ تمسخر.

فچك: ١) حبنجکە. کوت؛ ٢) دەنگی دەزگای جۆلاً لە کارکردندا ف ١) کلەزدن در هنگام جماع؛ ٢) صدای دستگاه بافندگی هنگام کار.

فچك‌فچك: فچکی بە شوێن بەکدا ف «فچك» بپایی.

فچکە: ئەرسەقول. قەرسەفول. سەرکل ف مدفوع الاغ.

فچوز: ١) فجوُز.تەرە؛ ٢) دەنگی کەو لە دبنتنی مار و ریوی، سیرە، چیرە ف ١) نگا: فجوُز؛ ٢) صدای کبك از ترس.

فچوزك: بریتی لە ژنی بێ‌شەرمی سەلیتە ف کنایه از زن سلبطه.

فچوق: فجوُق ف نگا: فجوُق.

فچە: بچە. چپە. سرنە ف بچ بچ.

فچەفچ: ١) بچەبچ؛ ٢) فچك‌فچك ف ١) پچ پچ؛ ٢) نگا: فچك‌فچك.

فحیل: باکانە، بێ‌ناوان بوُن ف تبرئه.

فدا: گۆری. قوربان، خۆ دەبێناو ناو ف فدا.

فدایی: پێشمەرگە ف فدائی.

فڕ: ١) باڵ لێکدان و بلندبوُنی مەل: ٢) بوختان و درۆ؛ ٣) پەیوەندی، عبلاقە: ٤) قوم لەتراودان؛ ٥) هەلفوڕاندن؛ ٦) جوێنی بەشێعر: ٧) ناسك و نەنك ف ١) پرزدن، پرواز: ٢) دروغ؛ ٣) ارتباط؛ ٤) جرعه: ٥) سرکشیدن مایع؛ ٦) هجو شعری؛ ٧) نازك.

فڕا: ١) ڕفێندرا: ٢) تیژباڵ، زۆر لە فڕین خێرا: ٣) باڵ‌گرەوە ف ١) ربوده شده: ٢) تیزپرواز: ٣) پرنده، بال زن.

فراخ: ١) دەفر و نامانی ماڵ: ٢) قابی جێشت نێداخواردن، مەنرەتی ف ١) ظروف خانه به طور عام: ٢) ظرف گودغذاخوری.

فرار: ڕاکردن لەترسان. دەرچوُن ف فرار.

فراز: ١) گوشاد: ٢) بلند. دەگەڵ سەر دەگوترێ: (سەرفراز) ف ١) گشاد: ٢) بلند.

فرازە: بەرێز، جێگەی دەغلی درەوکریاگ ف جای غلّهٔ دروشده.

فرازی: ١) هەراش. بێ‌گەبشتوی بەخۆداهاتو؛ ٢) بوُژانەوە. لە سیسی و کزبەوە سازبوُن ف ١) رسای شکوفا؛ ٢) سرحال آمدن بعد از زبونی.

فراغ: ١) سەحەنی نان‌خواردن؛ ٢) نامان، قاپ و قاجاغی ماڵ بەگشتی ف ١) ظرف گود غذاخوری؛ ٢) ظروف خانه به طور عام.

فراقین: نانی نیمەڕۆ ف ناهار.

فراق: قاپ و قاجاغ، دەفر بەگشتی ف ظرف عموماً.

فڕاکە: جوجکەمەلێ کە تازە فێرە فڕین دەبێ ف جوجهٔ نوپرواز.

فران: کاورا، ئەوەکە، هین، ناوی نادیار ف فلان.

فڕان: ١) باڵ گرتنەوە: ٢) ڕفان ف ١) پریدن؛ ٢) ربودن.

فڕاندن: ١) باڵ پێ گرتنەوە؛ ٢) ڕفاندن ف ١) پرواز دادن؛ ٢) ربودن.

فڕان‌فڕان: ڕفاندنی هەرکەسە بۆ خۆی ف مسابقه درربودن.

فرانکەس: فران ف فلان.

فڕانن: فڕاندن ف نگا: فڕاندن.

فران‌وفیستار: ئەم‌وئەوی نادیاری ف فلان بیسار.

فرانەکەس: فران ف فلان.

فرانی: فران ف فلانی.

فڕانی: ڕفاندی ف ربود.

فڕاو: ١) وەحەواکەوتوُ بە باڵان: ٢) ڕفێنراو ف ١) پرواز کرده؛ ٢) ربوده شده.

فراوان: ١) گوشاد: ٢) زیاد ف ١) گشاد: ٢) زیاد.

فراوانی: ١) هەراوی. گوشادی؛ ٢) هەرزانی رسق و رۆزی ف ١) گشادی: ٢) وفور مایحتاج.

فراوێژ: کەسێ کە بە شیعر جوێن بە خەڵك دەدا ف هجّاو، هجوکننده به شعر.

فراوین: فراقین. جەمی نیوەڕۆ ف نهار.

فڕباز: فراوێژ ف هجوکننده به شعر.

فرت: ١) دەرچوُن و هاتنی بە پەلە: (ئەم جرت و فرتەت لە چیە)؛ ٢) گوشاد: (کراسێکی فرت و فراوانی دەبەردا): ٣) وشەی نیزیێ کردن. فت: ٤) گزی و حیله: (فرت و فێڵان دەکا)؛ ٥) لێدانی رەگ. بت ف ١) آمد و شد باشتاب؛ ٢) گشاد؛ ٣) کلمهٔ تمسخر و استهزاء: ٤) حیله: ٥) نبض.

فرتاندن: دەرپەڕاندن: (تا ئێستا چوار منالی دەرفرتاندوە) ف بیرون دادن.

فرتانن: دەرفرتاندن، دەرپەڕاندن ف بیرون دادن.

فرتك: ١) کونەکەبۆ. قولی بێقل، کونەتفنك؛ ٢) دڵ بەبەکاهاتن ف ١) سوراخ بینی؛ ٢) تهوّع.

فرتۆڵ: جوێنی زنانە، واتا: گوشاد ف دشنام زنانه.

فرتوُنە: فەرتەنە. شێوان و تێکەوەهاویشتنی دەریا ف طوفان دریایی.

فرتوُنەك: شێوان و تێکەوەهاویشتنی دەریا ف طوفان در دریا.

فرتوهۆڕ: بزوتنەوە و چوُن و هاتنی بێ نۆفرە ف جنبش بدون آرامش.

فرتە: ١) قسەی بن‌لێو. پرتە؛ ٢) دەرپەڕینی شتێ بەتوندی: (مشك فرتەی کردو دەرچو)؛ ٣) بزوتنەوە: (هەر فرتە بکەی خوا هاوار)؛ ٤) راتلەکانی توند: (لینگەفرتە دەکا) ف ١) لندیدن؛ ٢) دررفتن به سرعت؛ ٣) جنبش؛ ٤) به حرکت درآوردن شدید.

فرتەفرت: چوُن و هاتنی بەپەلە ف جنبش بدون وقفه.

فرتەکردن: دەرپەڕین بە توندی و بەبەلە ف بکهو در رفتن.

فرتەنە: فرتوُنەك ف طوفان دریا.

فرتی: ١) بزرکانی شیر، هەلگەڕانی شیر؛ ٢) ورتکەنانی تێ‌کوشین ف ١) فاسد شدن شیر؛ ٢) ریزه نان ترید.

فرتێ: فرتۆڵ ف نگا: فرتۆڵ.

فرتیك: ورتکەنانی تێکوشین ف ریزه‌نان ترید.

فرتێنە: فرتوُنەك ف طوفان دریا.

فرج: بانەوەبوُ لە بن بێدا ف له شده زیر با.

فرچك: ١)زەك؛ ٢) حینچکە؛ ٣) تێ‌هەڵکەوتنی بێچوو لە گوانی دایك بۆ مژین ف ١) آغوز؛ ٢) کلەزدن؛ ٣) مك‌زدن با شتاب از بستان.

فرچە: ١)نوێ‌پەمووی بەداردا‌کونراو بۆ رەنگ‌کردنی شت‌و خاوێن‌کردنەوەی جلك؛ ٢) سیواکی مووبین ف ١)بُرس؛ ٢) مسواك مو بین.

فرچبل: دانەوێڵەی نیوەکوڵاو ف دانهٔ نیم‌پخته.

فرداندن: لەناو دەستدا وردکردن ف با دست خرد کردن.

فردقی: فەرحانی، خۆشی پاش تەنگانە: (پاشی تەنگی بێ **فردقی‌یە**) «مەسەل» ف گشایش پس از سختی.

فردك: نان بۆ تی‌ولین ورد کردن ف ریزه‌کردن نان برای ترید.

فرز: ١) زرنگ؛ ٢) خێرا لە رێ‌رویشتن؛ ٣) زوو، بلەز؛ ٤) زیك‌وپێك و لەبەرچاو ف ١) زرنگ؛ ٢) آدم چالاك و خوش‌رو؛ ٣) زود، عجله؛ ٤) شیك.

فرزەند: رۆڵە، عەولاد، بێچوی بنیادەم ف فرزند.

فرژ: برمە، دەنگی بێڤلی بەکسم ف صدای بینی ستور.

فرژین: برمین، برمەکردن ف «برمه» کردن.

فرس: گیای جیمەن کە بژاریکی زۆر دژوارە ف فریز.

فرسادە: رەوانەکراو ف فرستاده.

فرستادە: فرسادە ف فرستاده.

فرسك: فرچك، زەك ف آغوز.

فرسوار بوون: لەخۆبایی بوون ف مغرورشدن.

فرسەت: هەل، دەرفەت ف فرصت.

فرسەخ: مەودایەکی ریگایە بەرانبەر بە شەش‌هەزا میتر ف فرسخ.

فرسەق: فرسەخ ف فرسخ.

فرسەند: ١)ئینساف، عەدالەت، بەزەیی؛ ٢) دەرفەت، کیس، هەل، فرسەت ف ١) عدل، انصاف؛ ٢) فرصت.

فرشتە: ١) بەندەی خوداکە لە عاسمانن؛ ٢)بریتی لە زۆر خۆشیك؛ ٣) ناوی ژنانە ف ١) ملائکه، فرشته؛ ٢) کنایه از بسیار زیبا؛ ٣) نام زنانه.

فرش‌تەنگ: کەم‌جیگڵدانە، بێ‌حەوسەلە، کەم‌پشوو ف کم ظرفیّت، زودرنج.

فرشك: ١) فرچك، زەك؛ ٢) شیلاوك ف ١) آغوز؛ ٢) پنیرمایه.

فرشە: فرچە ف نگا: فرچه.

فرغە: زیپك‌گۆیی، ایرادگری: (فلانەکەس زۆر بە **فرغە**) ف ایرادگیری، کنایه‌زنی.

فرفات: ١) رزیو؛ ٢) سینەپۆشی کارگەر لە جەنگەی کاردا ف ١) پوسیده؛ ٢) روپوش کارگری.

فرفانە: کوتاڵی زۆر ناسك ف پارچهٔ بسیارنازك، وال.

فرفرۆك: ١)کاغەز لە چەند لاوە دەنوسێنەوەو گوێی بۆ دێڵنەوە بە دارۆکەیەکیەوە دەکەن تا بە با بسوڕێتەوە؛ ٢) پەپولە ف ١) بادفر، فرفره؛ ٢) پروانه.

فرفرۆکە: فرفرۆك، لەبسنوکی لە قاقەز کە با دەیسوڕێنێ ف فرفره.

فرفرە: فرفرۆکە ف فرفره.

فرفینگ: ئالامەت، هەلامەت، پەسبو ف زکام.

فرقات: کوڵی گریان کە لە قورگدا قەتیس ماوە ف بغض گلو از گریه.

فرك: ١) بێچووهێنان، تایبەتی بۆ ماینی دەڵێن؛ ٢) زانی زان؛ ٣) نەخۆشیەکی سنگە؛ ٤) دەغڵی تەنك؛ ٥) تەنك چاندنی نۆو؛ ٦) مچورکی لەش ف ١) بچه‌آوردن ویژهٔ مادیان؛ ٢) درد زایمان؛ ٣) نوعی سینه درد؛ ٤) کشتزار کم محصول؛ ٥) با فاصله کاشتن دانه؛ ٦) مورمور بدن.

فڕك: ١)تەنیا قومێ، تەنیا فڕێ؛ ٢) بزاوتنی زۆربەپەلە ف ١) یك جرعه؛ ٢) حرکت بسیار سریع.

فڕکا: فڕك، زۆر بەپەلە ف دویدن هرچه سریعتر.

فڕکافڕکا: ١)بەپەلە ڕاکردنی بەکۆمەڵ؛ ٢) فڕان‌فڕان ف ١) دوبدن گروهی باشتاب؛ ٢) مسابقهٔ ربودن.

فڕکان: ١)فڕك، فڕکا؛ ٢) گلۆفین ف ١)نگا: فڕکا؛ ٢) دردست فشردگی.

فڕکاندن: گلۆفین ف مچاله‌کردن و فشردن.

فڕکان‌فڕکان: فڕکافڕکا ف نگا: فڕکافڕکا.

فڕکردن: هەڵقوڕاندن، یەکجێ خواردنەوەی تراو ف سرکشیدن، نوشیدن.

فڕکرن: فڕکردن ف سرکشیدن، نوشیدن.

فڕکوهۆر: ١)بەپەلە ڕاکردن؛ ٢) دەنگی بەردو داری بەتەوژم هاوێژراو ف ١) با شتاب دویدن؛ ٢) صدای سنگ و چوب پرتاب شده.

فڕکە: ١) دەرپەڕین‌و ڕۆیشتنی تونـدو تیژ؛ ٢) بازبردنی زۆر بلند؛ ٣) سواپ؛ ٤)فەرمانی خواردنەوە ف ١) دررفتن با شتاب تمام؛ ٢) پرش بلند؛ ٣) نگا: سواپ؛ ٤) فرمان نوشیدن، بنوش.

فڕگە: ١) جێگەی باڵ گرتنەوەی مەل؛ ٢) تەیارەخانە ف ١)پروازگاه پرندگان؛ ٢) فرودگاه.

فرمان: ١)کار، شوڵ، شوغل، شوخل، نەرك؛ ٢) عەمر، ئەمر ف ١) کار؛ ٢) فرمان.

فرمانبەر: ١) کارکەری دەسەلاتدار، مووچەخۆر؛ ٢) گوێ‌لەمست ف ١) کارمند؛ ٢) فرمانبردار.

فرمانکەر: کارکەر ف کارگر.

فرمانگوزار: کارێك هێنەری بەردەستی دەسەلاتدار ف کارگزار.

فرمانی: جلك‌و کەل‌پەلی کاری ف لباس کار.

فرمك: کونەلوت، فولی‌بیڤل، کونەتفنك ف سوراخ بینی.

فرمێسك: ئەسرین، ئەشك، رۆندك، ئەسر ف اشك.

فرمێسك‌بزە: گریانی شادی ف اشك شادی.

فرن: تەندووری بلند ف تنور برجسته.

فرندە: هەرچی باڵی هەیەو بە حەوادا دەچێ، باڵدار، مەل ف پرنده.

فرنك: تفنك، بێڤل، کەپۆ، کەپ، لووت ف بینی.

فرنە: فرندە ف پرنده.

فرنەگولە: مەلێکی بچوکە لە چۆلەکە بچووکتر ف پرنده ایست از گنجشك کوچکتر.

فرنی: خواردنی لە شیرو ناردە برنج دەکرێ ف فرنی.

فرۆ: فرشك، زەك ف آغوز.

فرۆت: رابسردوی دانی شتی به کەسێ له بەرانبەر شتێ‌دا: (نەوه به نوم فرۆت) ف فروخت.

فرۆتن: دان له داو سنەدا ف فروختن.

فرۆتۆخ: فرۆشەر ف فروشنده.

فرۆتەنی: شتێ که بۆ فرۆتن ئامادەیه ف فروختنی.

فرۆنی: ١) درباگ له داو ستەدا: ٢) دای له داوسنەدا ف ١) فروخته: ٢) فروخت.

فرۆج: جوجەلەمریشکی خڕەکه که بۆ خواردن نەشێ ف جوجهٔ مرغ.

فرۆجاو: شۆرباوفرۆج ف سوب جوجه.

فرۆخت: زمێن، رەواج ف رواج.

فرۆز: وەرەزی، چارزی ف دل‌زدگی.

فروزو: فرس ف فربز.

فرۆزی: ١) فرس: ٢) زۆروردیله؛ ٣) پیرۆزەرەنگ ف ١) فربز؛ ٢) بسیار ریز: ٣) فیروزه‌رنگ.

فرۆش: ١) زمێن، فرۆخت: ٢) فرۆتن ف ١) رواج: ٢) فروختن.

فرۆشتن: فرۆتن ف فروختن.

فرۆشراو: درباو له داو سنەدا ف فروخته‌شده.

فرۆشگه: موغازە، دوکان ف مغازه، فروشگاه.

فرۆشیار: کەسێ که شت دەفرۆشێ ف فروشنده.

فرۆشیاگ: فرۆشراو ف فروخته شده.

فرۆشیاو: فرۆشراو ف فروخته شده.

فرۆك: تیژباڵ، فڕا ف تیزپر.

فڕۆکه: تەیارە، بالافڕ ف هواپیما.

فڕۆکەئاژۆ: ئەو کەسەی فڕۆکه ئەبانه ڕێگا، خەلەبان ف خلبان.

فڕۆکەخانه: ١)فڕگه: ٢) لانەی فڕۆکه ف ١)فرودگاه: ٢)اشبانهٔ هواپیما.

فڕۆکەوان: فڕۆکەئاژۆ ف خلبان.

فرۆن: فڕن ف تنور برجسته، فر.

فرۆنەك: بەرزەحەوایله، بادەوه ف بادبادك.

فره: زۆر، زاف، زەحف، گەلێك، زێده، پڕ ف بسیار.

فڕه: ١) دەنگی باڵی مەل له باڵ گرتن‌دا: ٢) بنەمای فڕەدان، هاویشتن ف ١) صدای بال در پرواز؛ ٢) پرت.

فرەبەش: دارایی‌و داهانێ که زۆر کەسی تێدا شەریك بێ ف شرکت عمومی.

فرەبێژ: زۆربڵێ، چەنەباز، چەقەسرۆ ف پرگو.

فرەخۆر: زۆرخۆر ف بسیارخوار، پرخور.

فڕەدان: هاویشتن ف دورانداختن.

فرەڕو: ڕووبین، دووڕو ف چندچهره، منافق.

فرەز: پارچەیەکی جوانی تووکنه دەکرێته پشتەکەوای ژنان ف مخمل.

فرەزان: زۆرزان ف فرزانه.

فرەزانا: زۆرعالم، هۆزان ف فرزانه، دانشمند.

فڕەفڕ: ١) دەنگی باڵ‌لێکدانی مەل؛ ٢) برینی له بەلەی زۆر: (به **فڕەفڕ** بردی) ف ١) صدای پر پر زدن: ٢) کنایه از شتاب.

فرەقین: ١) لەبەریەك‌چوون، پەرتین: ٢) رك‌ئەستوور ف ١) ازهم وارفتن، ترکیدن: ٢) بسیار خشمالود.

فڕەك: ١)دەنگی باڵی مەل که دێ بفڕێ: ٢) قومێك ف ١) صدای بال برنده در اوان پرواز: ٢) یك جرعه.

فرەکردن: زۆرکردنی شت‌و کار ف زیاد کردن.

فڕەکردن: لەشەقەی باڵ‌دان ف پرواز کردن.

فرەگەڕ: کەسێ کەم له ماڵه خۆبەنی ف کسی بسیار گردش کند.

فرەماگ: کۆن، دێرینه ف کهنه.

فرەوان: گوشاد ف گشاد.

فرەوانی: گوشادی، فرتی ف گشادی.

فرەوەڕ: ١) زۆربڵێ، چەنەباز؛ ٢) سەگێ که زۆر ئەحەپێ ف ١) پرگو: ٢) سگی که بسیار واق واق می‌کند.

فرەهـ: گوشاد ف گشاد.

فرەهی: ١)ناسوودەیی: ٢) هەرزانی: ٣) خۆش‌رابواردن ف ١) آسایش؛ ٢) ارزانی؛ ٣) خوشگذرانی.

فرەیی: فراوانی ف فراوانی.

فرێ: ١)ڕەوانه: (تونتی بۆ مه فرێ که)؛ ٢) زابه، هەسته: ٣) قومێك ف ١) گسیل؛ ٢) برخیز: ٣) یك جرعه.

فریا: ١)ناریکاری، هانا؛ ٢) هاواروداد؛ ٣) گەیشتن له کاتی خۆی دا ف ١) کمك؛ ٢) داد و فریاد: ٣) به موقع رسیدن.

فریاخستن: گەیاندن له کاتی پێویست دا ف رسانیدن در وقت مناسب.

فریارەس: بەدادگەیشتوو ف فریادرس.

فریاکەوتن: ١) دەهاناهاتن: ٢) دە کاتی پێویست‌دا گەیشتن ف ١) به داد رسیدن؛ ٢) در وقت مناسب رسیدن.

فریاگەیشتن: فریاکەوتن ف نگا: فریاکه‌وتن.

فریب: خەلەتان، خاپان ف فریب.

فریب‌خواردن: دەسخەڕۆبوون ف فریب‌خوردن.

فریب‌خواردو: خەلەتاو، خاپاندی ف فریب خورده.

فریب‌دان: خاپاندن ف فریب‌دادن.

فریب‌دراو: فریب‌خواردو، خاپاندی ف فریب‌خورده.

فریبۆك: خاپێنۆك ف فریبنده.

فریبیاگ: خاپاندی ف فریفته.

فریبیان: فریب‌خواردن، هەڵخەڵەتان ف فریب‌خوردن.

فرێت: پڕ، ئێوەدان ف بود.

فریز: ١) فرس، فرۆزو، فرۆزی؛ ٢) بەریز: ٣) گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١)فربز: ٢) جای دروشدهٔ غلّه؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

فریزو: فرس ف فربز.

فریزۆ: فرس، فرۆزو، فرۆزی ف فربز.

فریزه: بەریز ف جای دروشدهٔ غلّه.

فریسك: گوڵێکه دەشتی له بەهاردا دەڕوێ ف از گلهای صحرایی که در

بهار روبد.

فرێش: ۱) نەسر بن. فرمێسك. رۆندك؛ ۲) ژەك [ف] ۱) اشك؛ ۲) آغوز.

فربشك: شیلاوك، ئامبانی پەنیر [ف] پنیرمایە.

فرێشك: ۱)نەسر بن. فرێش؛ ۲) فرۆ فرشك. ژەك: ۳) شیلاوك [ف] ۱) اشك؛ ۲) آغوز؛ ۳) پنیرمایە.

فڕی‌فڕی: بازبەكە بۆ منالاَن [ف] نوعی بازی كودكانە.

فریقەت: خاترجەم [ف] مطمئن.

فریك: نیوەگەیشتو، فەریك [ف] نیم‌رس.

فرین: ۱) فڕان؛ ۲) پشەدانی رەگ؛ ۳)بەرزبنی بەلكی چاو: ۴) پرمەو لوشەی بەكسم لە برسان‌و لە ترسان [ف] ۱)نگا: فڕان؛ ۲) زدن نبض؛ ۳) جهش پلك چشم؛ ۴) صدای بینی ستور از ترس یا گرسنگی.

فڕێن: ۱) هەرچی باڵدار وەحەوا دەخا؛ ۲) زفێن؛ ۳) خواردنەوە [ف] ۱) پروازدهندە؛ ۲) بەسرعت برندە؛ ۳) نوشیدن.

فریو: فریب [ف] فریب.

فڕیو: باڵداری بەحەواداچو [ف] پرواز كردە. پریدە.

فریوباز: خاپینۆك [ف] حقّەباز.

فریوخواردن: فریب‌خواردن [ف] فریب خوردن.

فریوخواردو: فریب دراو [ف] فریب خوردە.

فریوخۆر: فریب دراو [ف] فریب خوردە.

فریودان: فریب‌دان، خاپاندن [ف] فریفتن.

فریویان: فریبیان [ف] فریب‌خوردن.

فریە: زەحف. زاف. زۆر [ف] بسیار.

فز: ۱) جوڵە، بزاو: ۲) هەناسە [ف] ۱) حركت: ۲) نفس.

فزدوك: عازەبی [ف] جوش صورت جوانان.

فزدەلە: فزدوك [ف] نگا: فزدوك.

فزدی: باڵداریكی جكۆڵەیە [ف] پرندەایست.

فزە: ۱) فز: ۲) جۆرێ نەخۆشی پەز؛ ۳) دەنگی بێقلی گرتی [ف] ۱) نگا: فز؛ ۲) نوعی بیماری گوسفند؛ ۳) صدای بینی گرفتە.

فزوڵ: خۆنێهەلقونێن، لاپرەسەن [ف] فضول.

فزوڵی: خۆنێهەلقوناندن، كاری فزوڵ [ف] فضولی.

فزە: ۱)فزە؛ ۲)نكە، دەنگی‌بەحاڵ، سرتەی‌كەم [ف] ۱)نگا: فز: ۲) كمترین حركت با صدا.

فزەلێ‌بڕین: لەجوڵەخستن [ف] از حركت انداختن.

فژو: ۱) پیسایی بنیادەم؛ ۲) زۆرپیس‌و پۆخل [ف] ۱) مدفوع انسان؛ ۲) بسیار كثیف و شلختە.

فس: ۱)وشەی پشبلەدەركردن: ۲) نس: ۳)خەوتنی مریشك لە بن دیكلدا؛ ۴) وشەی گاڵتە پێ‌كردن [ف] ۱) حرف راندن گربە؛ ۲) چُس؛ ۳) خوابیدن مرغ زیر خروس: ۴) كلمهٔ استهزاء.

فسار: دەسكەرەشمە، پەتێ كە دەملی حەیوان دەخرێ‌و پێی رادەكێشرێ [ف] افسار، مهار.

فس بەردان: تس‌كەندن [ف] چس‌دادن.

فستاق: هەنگۆرێ كە بە دارەوە وشك دەبێ [ف] انگوری كە بر تاك بخشكد.

فستان: كراسی رۆژانەی ژنان [ف] پیراهن زنانە.

فستقان: لەبەر لوسی لەدەست خزین، خزێكی وەك ماسی [ف] لیزخوردن دردست.

فستك: خلیسكان‌و كەوتن بە سەر سەردا [ف] لیزخوردن و بر سر افتادن.

فستۆقی: ۱) چەورە. خوێری‌و بێكارە: ۲) ماڵاَنگەرێ كە قەت ناچێتەوە ماڵ خۆی [ف] ۱) ولگرد؛ ۲) ولگردی كە هرگز بە خانەاش برنمی‌گردد.

فستەك: زەت‌بردن‌و كەفتن بەسەر سەردا [ف] سكندری خوردن و با سر بە زمین افتادن.

فس‌خواردن: ۱)دانەوینی مریشك بۆ كەڵەشێر: ۲) برینی لە دەست‌نەكردنەوە لە بەرانبەر كەسێ‌دا: ۳) ژێركەوتن لە زۆرانی‌دا [ف] ۱) خوابیدن مرغ زیر خروس؛ ۲) كنایە از مقاومت نكردن؛ ۳) زمین خوردن در كُشتی.

فس‌دادان: فس‌خواردن [ف] نگا: فس‌خواردن.

فسدان: ۱)تسین. تس‌كەندن؛ ۲) ژێرخستن لە زۆرانی‌دا: ۳) لێ‌بردنەوە لە قومارداد؛ ۴) دانەوینی مریشك بۆ كەڵەشێر [ف] ۱) چس‌دادن؛ ۲) بر زمین زدن حریف در كشتی: ۳) بردن در قمار از كسی: ۴) خوابیدن مرغ زیر خروس.

فسدانەوە: ناچار بە پەشیمان‌كردنەوە [ف] قهراً از كاری بازداشتن.

فسسە: وشەی دەركردنی پشیلە [ف] كلمهٔ راندن گربە.

فسفس پاڵەوان: خۆهەڵكێشی هیچ‌لەدەست‌نەهاتگ [ف] پهلوان پنبە.

فسقل: گزگل. بەرێكی دارمازۆ [ف] یكی از ثمرهای مازوج.

فسقە: خسكە، خلیسكە [ف] پیاز ریز كاشتنی.

فسك: خلیسك، شەمت [ف] لغزش.

فسكاگۆرێ: گیایەكەبۆنێكی ناخۆشی لێ‌دێ [ف] گیاهی است بدبو.

فسكـانـدن: سواربـوُنی مەلی نێر لە مێجكە. پێدافسین [ف] سوارشدن پرندهٔ نر بر مادە.

فس كردن: تس‌بەردان [ف] چس‌دادن.

فسكـول: ۱) پرزەی وردی سەر گەنمەشامی: ۲) گوڵینگەی بەپرزەی كلاو [ف] ۱) پرز سر بلال؛ ۲) منگولهٔ سركلاه.

فسكە: خسكە، خلیسكە، فسقە [ف] پیاز ریز كاشتنی.

فسكـەن: ۱) نسكـەن. كەسێ زۆر نس دەدا؛ ۲) برینی لە خوێری‌و ترسەنۆك [ف] ۱) چس‌دە؛ ۲) كنایە از بیكارە و ترسو.

فس كەندن: تس‌كەندن [ف] چس‌دادن.

فسكین: خلیسكان [ف] لیز خوردن.

فسن: نسكەن، تسن [ف] نگا: فسكەن.

فسنان: برینی لە وەدەرنان بە سوكایەتی [ف] كنایە از راندن توهین‌آمیز.

فسنۆك: زۆرتسكەن، برینی لەزور ترسەنۆك [ف] كنایە از بسیار ترسو.

فسوس: ۱)جانەوەرێكی بەڵەك لە نیرەی سنجاو بۆگەنی پیسی لێ دێت؛ ۲) برینی لە مرۆی خوێری‌و بێكـارە [ف] ۱) حیوانی دورنـگ از تیرهٔ سنجاب بسیار بدبو: ۲) كنایە از آدم بیكارە.

فسە: ۱) چپە، پچە؛ ۲) نور، لالەبەنە. پسك [ف] ۱) در گوشی؛ ۲) الكن.

فسەزمان: زمان‌بسك، نو ر[ف] الكن.

فسەفس: ١) دەنگی بالۆی دەرچوونی بفدراو؛ ٢) بچەبچ، چپەچپ[ف] ١) صدای خالی شدن باد؛ ٢) بچ‌بچ.

فسەك: برینی لە بێ غیرەت‌و نەویر[ف] کنایه از ترسو و بی‌غیرت.

فسەکردن: سرتە کردن[ف] بچ‌بچ کردن.

فسەی‌فسە: موورووی شبلان[ف] مهرهٔ قرمز زینتی.

فسین: نسین، فس‌کەندن[ف] جس دادن.

فش: ١) گوشاد، هەراو، فرت، فرەوان؛ ٢) سست‌و نەرم‌و نابتەو؛ ٣) چلم؛ ٤) دەرخستنی پفی ناو دەفری بانیکراو[ف] ١) گشاد؛ ٢) نرم و سست و منخلخل؛ ٣) آب بینی؛ ٤) خالی کردن باد از مشك باد شده.

فشار: قسەی بێ‌جێ کردن[ف] هذیان گفتن.

فشافش: هەناسەدانی بەپەلەو لەسەریەك[ف] هِن‌هِن کردن.

فشبوون: ١) فرت‌بوون؛ ٢) شل‌و سست بوون؛ ٣) بادەرچوونی پف کراو؛ ٤) تەسلیم‌بوون[ف] ١) گشادشدن؛ ٢) سست و منخلخل شدن؛ ٣) باد دررفتن از دمیده؛ ٤) تسلیم شدن.

فشفشە: ١) بارووتی لەقافەزپێچراو لە نەورۆزدا بۆ گەمە دەیتەقێنن؛ ٢) بزدان[ف] ١) فشفشه؛ ٢) بادکنك.

فشقیات: ١) ناخافتنی بێ‌نام؛ ٢) حەنەك[ف] ١) یاوه؛ ٢) شوخی.

فشك: ١) سپڵ؛ ٢) بژمە[ف] ١) سپرز، طحال؛ ٢) عطسه.

فش‌کردن: ١) گوشادکردن، فرەوان‌کردن؛ ٢) برینی لە خۆبەدەستەوەدان: (کە بەگ زانی ئەمن مانم کشی کرد/کە من هەستام ئەو مات بو **فشی کرد**) «شێخ‌رەزا»[ف] ١) گشاد کردن؛ ٢) کنایه از تسلیم شدن.

فشکین: ١) بنژین، بژمین، پشمین؛ ٢) فیشفاندنی بزنەکێوی، دەنگی بزنەکێوی کاتی ترسان‌و زاکردن[ف] ١) عطسه کردن؛ ٢) صدایی که از بز کوهی هنگام ترسیدن درمی‌آید.

فشنە: هەڵوژە رەشە، ئالو بوخارا[ف] آلو بخارا.

فش‌وفوڵ: زیاد لە پێوبست گوشاد[ف] بیش از حدّ گشاد.

فشوڵ: خاکی سستی زەوی، زەمینی سست‌و شل[ف] زمین منخلخل و سست.

فشە: ١) حەنەك؛ ٢) خۆهەڵکێشان؛ ٣) دەنگی با کە لە کەلێنەوە دێت؛ ٤) جورە، مەلێکی بچکۆلەی بۆرەلووکەیە[ف] ١) شوخی؛ ٢) خودستایی؛ ٣) صدای باد که از شکاف و درز آید؛ ٤) پرنده‌ایست.

فشەفش: ١) خۆهەڵکێشان؛ ٢) دەنگی با، فشە[ف] ١) خودستایی؛ ٢) صدای باد که از درز آید.

فشەك: فیشەك[ف] فشنگ.

فشەکردن: ١) حەنەك کردن؛ ٢) خۆهەڵکێشان[ف] ١) شوخی کردن؛ ٢) خود را ستودن.

فشەکلاونە: جورەبۆینە[ف] نگا: جورەبۆینە.

فشەکەر: خۆهەڵکێش[ف] خودستای دروغین.

فشەك‌کێش: ئامرازێکە لە تفەنگدا[ف] آلتی در تفنگ.

فشەگاڵتە: قسەی بەقەستی بۆ پێکەنین[ف] لطیفه، جُك.

فشەڵ: سست‌و بێ‌ناو[ف] منخلخل.

فشەڵوك: سست‌و شل‌و خوێنەگرتوو[ف] منخلخل، سست.

فشەڵە: فشەڵوك[ف] نگا: فشەڵوك.

فشین: هاشەی مار، دەنگی ماری تووڕە کە کەمێك لە فیتووە کا[ف] صدای مار.

فك: ١) گریانی بێ‌دەنگ؛ ٢) کردنەوەی زام با لەجێی چوی هەڵبەستراو[ف] ١) گریهٔ بی‌صدا؛ ٢) بازکردن باندپیچی.

فکار: ترس‌و نیگەرانی[ف] نگرانی و دلواپسی.

فکر: بیر، هزر[ف] فکر.

فك‌کردن: ١) کردنـەوەی پێچـراوی زامـدار با لەجێ‌جوگ؛ ٢) زانینی برسی دژوار[ف] ١) بازکردن باندپیچی؛ ٢) حل مسأله مشکل.

فکلە: ١) توێڵ، نەنی؛ ٢) مووی سەر نەنی؛ ٣) فوڵای بی پشت مل[ف] ١) پیشانی؛ ٢) موی سر پیشانی؛ ٣) گودی پشت گردن.

فکە: فك[ف] نگا: فك.

فکین: بە بێ دەنگ گریان[ف] گریستن بی‌صدا.

فل: ١) تەمـەڵ، لەش‌گران؛ ٢) بڵ؛ ٣) زۆر مانـدوو، شەکـەت؛ ٤) وێك‌هانگی[ف] ١) تنبل؛ ٢) نرم شدهٔ میوهٔ جالیزی؛ ٣) تمام خسته؛ ٤) به هم آمدگی.

فلان: فران، کاورا[ف] فلان، بارو.

فڵان: فلان[ف] فلان.

فڵان‌بێمان: ١) ئەم‌و ئەوی نادیار؛ ٢) وشەیەکە وەك وانەك، هین[ف] ١) فلان و بهمان؛ ٢) تکیه‌کلام بعضیها، چیز.

فڵان‌فلان: جوێنێکە[ف] دشنامی است.

فڵان‌فلان‌شودە: جوێنێکە[ف] دشنامی است.

فڵانوفیسار: فران‌و فیسار[ف] فلان بیسار.

فڵانوفیستار: فران‌و فیسار[ف] فلان بیستار.

فڵانەکەس: فرانەکەس[ف] فلانی.

فلبوون: شەکەت‌بوون[ف] از خستگی درماندن.

فلت: ١) قسەی بێ‌تام؛ ٢) فەرمان بە بێدەنگ‌بوون: (نا توخوا **فلت**)؛ ٣) گوشاد، فرت[ف] ١) یاوه؛ ٢) امر به سکوت؛ ٣) گشاد.

فلت: شەکەت[ف] خسته.

فلتان: فلبوون، شەکەت‌بوون[ف] خسته شدن.

فلتاندن: قسەی بێ‌نام کردن[ف] یاوه گفتن.

فلتوخ: لەبەریەك هەڵوەشاوی پلیخاو[ف] متلاشی و له شده.

فلتە: قسەی بێ‌نام، فلت[ف] یاوه.

فلتەدەمە: دەم‌گوشادو فسەنەزان[ف] دهان گشاد یاوه‌گو.

فلتەفلت: ١) قسەی بێ‌نام، فلت؛ ٢) فەرمانی بێدەنگ‌بوون؛ ٣) قسەی گران کە تێگەیشتنی دژوارە، فەلسەفە[ف] ١) یاوه؛ ٢) امر به سکوت؛ ٣) فلسفه‌بافی.

فلتی: فرتوڵ[ف] دشنام زنانه.

فلتیرەم: سەنگێك بوە بۆ کێشانـە لە زەمـانی عوسمانیدا[ف] وزنی در دوران عثمانی.

فلتین: رزگاربوُن له به‌لاّ [ف] نجات یافتن، رها شدن.

فلّچ: ۱) بلّیخاو؛ ۲) ده‌ره‌وه‌ی زار: (ده‌م‌و **فلّچت** بستره)؛ ۳) ده‌نگی قوڕو ئه‌زابی که بای پی‌دا ئه‌نین؛ ۴) که‌پوّ‌پان، لوّت‌پان؛ ۵) ده‌نگی ده‌م له‌کاتی خواردندا [ف] ۱) لهیده؛ ۲) پیرامون دهان، لوچه؛ ۳) صدای گل و لای که پابرآن نهند؛ ۴) شخص بینی پهن؛ ۵) صدای دهان وقت خوردن.

فلّچ‌وهوڕ: فلّچه‌ی فره [ف] صدای پیاپی خیس شده زیر پا.

فلّچه: ۱) ده‌نگی قوڕو شتی ته‌ڕ که پای پیدا ئه‌نین: (که‌وشه‌که‌م ته‌ڕ بوه هه‌ر **فلّچه‌ی** دێت)؛ ۲) فرچه [ف] ۱) صدای خیس شده که پابرآن نهند؛ ۲) فرچه.

فلّچه‌فلّچ: فلّچه‌ی زوّر [ف] صدای پیاپی خیس شده زیر پا.

فلس: پچوکترین پاره‌ی ولاّتی عاره‌بان [ف] واحدی برای پول عربی.

فلفل: ۱) نیسوّت، بیبار؛ ۲) عه‌نته‌ر [ف] ۱) فلفل؛ ۲) انتر.

فلّق: ۱) ده‌نگی شتی نراو له ناو بوّشایی دا که ده‌یزوێ؛ ۲) شل‌و نه‌رم له ده‌ست؛ ۳) گوشاد، فرت، بوّ کونی جه‌رمی ده‌لێن: (چه‌ند ساله هه‌وڵ ئه‌ده‌یت‌و گه‌لێ روّت‌تری له سلّق/ که‌برێکی سپس‌و دوّگونی جرج‌ و کونێکی **فلّق**) «شێخ‌ره‌زا»؛ ۴) پاره‌یه‌ك بوه له روّژگاری بابانه‌کاندا [ف] ۱) صدای بهم خوردن مایع؛ ۲) سست و شل؛ ۳) فراخ وبژه سوراخ جرم؛ ۴) واحدی برای پول.

فلّقن: ۱) مێو‌بنه‌یێ که ده‌نگ له خه‌مشه‌به‌وه بێت؛ ۲) جوێنی زنانه [ف] ۱) مادینه‌ای که فرجش صدا کند؛ ۲) دسنام زنانه.

فلّقنه: فلّقن [ف] نگا: فلّقن.

فلّقه: فلّق، ده‌نگی نراو [ف] صدای بهم خوردن مایع.

فلّقه‌فلّق: فلّقه‌ی زوّر [ف] صدای پیاپی بهم خوردن مایع.

فلّقی: جوێنی زنانه [ف] دشنام زنانه.

فلوُت: جوّرێ شه‌بابه [ف] فلوت.

فلوُس: ۱) فلس؛ ۲) پرێنی له دراو، پاره [ف] ۱) نگا: فلس؛ ۲) کنایه از پول عموماً.

فلوُف: خولیا، ئاره‌زوی کانی‌و زوّرابر [ف] هوس آنی.

فلوُفا: که‌سێ که خولیای کارو بیرێکه [ف] هوسمند.

فلوُفاو: فلوُفا [ف] نگا: فلوُفا.

فله: خاچ‌په‌رست [ف] مسیحی.

فلّه: فله [ف] مسیحی.

فله‌ه: فله [ف] مسیحی.

فله‌هن: جوّرێ ماسی [ف] نوعی ماهی.

فلیته: ۱) داوێن‌ته‌ڕ، زیناخ‌کار؛ ۲) پلیته‌چرا [ف] ۱) زانی، تردامن؛ ۲) فتیلهٔ چراغ.

فلّیق: بلّیخاو، بلّیشاو: (به‌حه‌شێ جلّیق فلّیقی ئه‌وێ نام‌گه‌ره‌که) [ف] له شده.

فلیقان: فلّیقان [ف] له شدن.

فلّیقان: بلّیشانه‌وه، بلّیخانه‌وه [ف] له شدن.

فلیقاندن: بلّیشاندنه‌وه [ف] له کردن.

فلّیقاندن: بلّیشاندنه‌وه [ف] له کردن.

فلیقاندنه‌وه: بلّیشاندنه‌وه [ف] له کردن.

فلّیقاندنه‌وه: بلّیشاندنه‌وه [ف] له کردن.

فلیقانن: فلّیقاندن [ف] له کردن.

فلّیقانن: بلّیخاندن [ف] له کردن.

فلیقاننه‌وه: فلّیقاندنه‌وه [ف] له کردن.

فلّیقاننه‌وه: فلّیقاندنه‌وه [ف] له کردن.

فلیقانه‌وه: فلّیقان [ف] له شدن.

فلیقاو: فلّیق [ف] له شده.

فلیقاوه: فلّیق [ف] له شده.

فلّیقیاگ: فلّیق [ف] له شده.

فلّیقیان: فلیقانه‌وه [ف] له شدن.

فلین: رێك‌هاتن، هه‌لّقرچان [ف] انقباض، بهم آمدن.

فم: زوّر بوّ بێقل هێنان که جلّم ده‌رکه‌وێ: (**فم** که ئه‌و چلّمه‌ت ئه‌مێنێ) [ف] فین.

فن: فم [ف] فین.

فنار: هه‌لاّتن، راکردن له‌ترسان [ف] فرار.

فناز: کاری‌ناڕه‌واومایه‌ی‌شه‌رمه‌ساری [ف] تباهکاری.

فناس: فناز [ف] تباهکاری.

فنج: ده‌نگ له بێقل هاتن: (نه‌م **فنجه‌فنجه‌ت** له‌چیه) [ف] صدای بینی هنگام حرف زدن.

فنجان: پیاله‌ی چینی [ف] فنجان.

فنجانێن: بازیه‌که به فنجان ده‌کرێ [ف] نوعی بازی با فنجان.

فنجك: بازدان، خوّهه‌لّدان [ف] پرش.

فنچك: ۱) حینچکه؛ ۲) فرچك وێ هه‌لّدانی بێچو له گوانی دایك [ف] ۱) کله‌زدن در جماع؛ ۲) بی‌صبرانه مك زدن به پستان مادر.

فند: ۱) موّمی هه‌لّکردن، شه‌م؛ ۲) حیله‌و حه‌واله؛ ۳) شه‌مچه، شخانه، شخارنه، شقارنه، شقالّته [ف] ۱) شمع افروختنی؛ ۲) نیرنگ؛ ۳) کبریت.

فنداك: موّمدان [ف] شمعدان.

فندانك: جێگه‌ی شه‌م، موّمدان [ف] شمعدان.

فندق: میوه‌یه‌کی خڕی ره‌شی ئامال سوره له تیره‌ی بادام‌و پسته [ف] فندق.

فندك: ۱) شه‌م؛ ۲) شه‌مچه [ف] ۱) شمع؛ ۲) کبریت.

فندلی: چکوّله‌ی نازدار [ف] کوچولوی نازی.

فنده‌گوله: فرّنه‌گوله، مه‌لیکه [ف] پرنده‌ایست

فنق: ۱) فندق؛ ۲) چه‌قه‌نه، پل [ف] ۱) فندق؛ ۲) بشکن.

فنچقه: خونچه‌ی پشکوّژی دار [ف] شکوفهٔ تازه.

فنق‌شکانن: چه‌قه‌نه‌لێدان، پل ئه‌قاندن [ف] بشکن‌زدن.

فنك: ۱) جاش ئیسر؛ ۲) ناوی گوندێکی کوردستانه لای بوّتان [ف] ۱) کرّه‌قاطر؛ ۲) ازروستاهای کردستان.

فنکه‌فنك: ۱) فنج، ده‌نگ له‌لوّت هاتن؛ ۲) گریانێ که به نوّزه‌و منگه بێ

[ف] ١) صدای بینی: ٢) گربهٔ بوانسکی.

فنگ: نن، دەنگی لوت بوجلم سڕبن [ف] صدای بینی.

فنگه: فنج، دەنگی بیقل [ف] صدای بینی.

فنگەفنگ: فنکەفنك [ف] نگا: فنکەفنك.

فنـەفن: ١) فنکـەفنـك: ٢) بولـەو برنەی لە ژێر لێوانەوە: ٣) فنەفت، بوْن کردنی سەگ [ف] ١) نگا: فنکەفنك: ٢) لندیدن، غرغر: ٣) زمین بوکردن سگ.

فوْ: نف، بە کولی نوان لێودا با لە دەم وەدەرنان [ف] پف، فوت.

فْوارە: بە تەوژم بەرەوبالاچوْنی ناو، کوفارە، فیچقە [ف] فوّاره.

فوْت: ئەندازەی جیگەبابەك [ف] فوت، واحد طول.

فوْتك: پارچەی ڕەشی سەری ژنان [ف] سرپیچ مشکی رنگ زنانه.

فوتو: نەزرو نیاز [ف] نذر.

فوته: ١) بەرەلێنەی حەمام؛ ٢) فوْتك [ف] ١) لُنگ: ٢) سر پیچ سیاه زنانه.

فوْنی کردن: بربنی لە هەڵخراندن و بە قسە فریودان [ف] کنایه از تحریك کردن با چرب زبانی.

فوْدان: ١) پفدان، بە فوْ بەنەمانـدن: ٢) بربنی لەبەزاندن لە شەڕی منـالانەدا [ف] ١) باد دمیدن در چیزی: ٢) کنایه از شکست دادن در دعوای کودکانه.

فوْدراو: بەنەمانگ بە پف [ف] آماسیده از باد.

فوْدل: جوانکیلەی خونجیلانە، دلکێش [ف] زیبای کوچولو، دلکش.

فوْرت: خوْهەلدانی بە دروْ [ف] لاف و گزاف.

فوْرتان: ١) خوْهەلکێشی دروْزن: ٢) فوْرت [ف] ١) خودستای دروغگو: ٢) خودستایی.

فوْرتوْت: فەرتوْت، پیری زورهان و لەکارکەوتو [ف] پیر فرتوت.

فوْرنەك: خوْهەلکێش [ف] خودستا.

فوْرهه: ئاڤگەی پچوك [ف] آبشار کوچك.

فوْربن: دەنگی قولنەی ئاو [ف] صدای جوشیدن آب.

فوْفل: تەزیوش و ڕیك و بیك [ف] شیك و مرتب.

فوفەرا: نەداران، لە پاش وشەی فەقیر دەلێن: (**فەقیرفوقەرا**) [ف] فُقرا، نداران.

فوقەرات: فوقەرا [ف] فُقرا.

فوْکـــردن: ١) پف لەشتێ کردن؛ ٢) پف تێکـردن؛ ٣) بربنـی لە پێ هەلگوتنی بە دروْ [ف] ١) پف کردن: ٢) دمیدن با فوت؛ ٣) کنایه ازمدح چاپلوسانه.

فوْگره: فوْی توند لە ئاگر [ف] فوت شدیدبر آتش.

فوْل: نامان، قاپ‌وقاچاغ، دەگەل فەرەدا دێژنی: (**فەرەوفوْل**) [ف] ظرف.

فوْلْ: فش، فرت، فت، گوشاد [ف] گشاد.

فولـویا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فوْلەدوْ نەکردن: بربنی لە بێزامان کاری کردن [ف] کنایه از ریسك کردن.

فوْلێ کردن: پف لێ کردن [ف] فوت کردن چیزی.

فوْن: گزی، گەز، فێل، حیله [ف] حیله، مکر.

فوْنك: هەوای سازگار، نەگەرم نەسارد [ف] هوای معندل.

فونکایی: نەگەرمی نەساردی [ف] معندل.

فوْنکی: فوْنکایی [ف] معندل.

فوْبر: ١) قولـت، جوشـین: ٢) دەرچـــوْنـی ناو بە تەپێم [ف] ١) غلیان، جوشیدن: ٢) فوران.

فوْبرەك: فْوارە [ف] فوّاره.

فوْبریان: ١) فیچقە کردن؛ ٢) هەلاتنی هەوبر؛ ٣) زگ‌دانی زەمینی شل و سست: ٤) کولین لە سەر ئاگر [ف] ١) فوران کردن: ٢) برآمدن خمیر: ٣) برآمدن زمین سست: ٤) جوشیدن مایع روی آتش.

فه: ١) تـواشـا، لێ ڕوانین: (**فـه** کرێ جقاس دەلاله)؛ ٢) شیو لە زمانی منالاندا [ف] ١) نگاه کردن؛ ٢) آش به زبان بچّه‌گانه.

فەت: ١) لەش ساغی، ساقی: ٢) گون شوْڕی، قوْڕی، غوْڕی: ٣) تواشا، لێ ڕوانین، فه: (**فەت** کرێ نیعمەتا خودێ) [ف] ١) تندرستی: ٢) فتق: ٣) تماشا.

فەتا: ئاهوْ، ئازار، بەتا، دەرم [ف] وبا، بیماری مسری.

فەتات: پاك و بێ‌خەوش [ف] خالص.

فەتاح: ناوە بوْ پیاوان [ف] نام مردانه.

فەتاحپاشایی: جوْرێ دیلان [ف] نوعی رقص گروهی.

فەتـاح‌هوْمـەر: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

فەتار: دڕیاو، دادڕاو [ف] چاك، پاره.

فەتارفەتار: شڕ و دڕ، پارەپارە [ف] چاك‌چاك.

فەتارەت: بەلا [ف] بلا.

فەتالی: ١) پارەیەکی کوْنی زەمانی فەتالیشا: ٢) سوْکەلەناوی فتحعلی [ف] ١) واحد پول فتحعلیشاهی: ٢) مخفف فتحعلی نام مردانه.

فەتان: ١) ڕزین و هەلابوْن: (لەشت دافەتاوه)؛ ٢) ئاوا بوْنەوەی زەمینی نەکێلدراو [ف] ١) پوسیدگی و از هم پاشیدگی: ٢) احیاء زمین بایر.

فەتـانـدن: ئاوەدان کردنـەوەی زەوینی بێ‌خاوەن و نەکێلدراو [ف] احیاء کردن زمین بایر.

فەتانه: ناوی ژنانه [ف] نام زنانه.

فەتبەن: گون‌بەندی پیاوی فوْڕ [ف] فتق‌بند.

فەتق: فوْڕی، گون یا موسلْدان ماسان [ف] فتق.

فەتقو: مروْی فوْڕ [ف] بیمار فتقی.

فەتکان: هوْزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان [ف] دهی در کُردستان.

فەتلین: ١) وەرسوڕانەوە: ٢) ئاوڕدانەوە: ٣) پێچ‌خواردن [ف] ١) برگشتن: ٢) واپس نگریستن: ٣) پیچ خوردن.

فەتاندن: ١) کوْلین، ڤەکوْلین: ٢) توْژینەوە [ف] ١) کندن: ٢) تحقیق.

فەتین: ١) پیش‌هەلاتن: ٢) توْبین [ف] ١) نفس قطع شدن از گرما: ٢) مردارشدن.

فەتـه: ١) سوْکەناوی فەتاح: ٢) سوْکەناوی فتح‌الله [ف] ١) مخفّف نام

فتاح؛ ٢) مخفّف نام فتح‌الله.

فەتەڕات: فەتارەت. بەلا: (ئەو چاوە کەژاڵە فەتەڕاتی سەرو ماڵە/ئەو نێرگسە کاڵە نە منی هێشت و نەکالا) «نالی» ف بلا، آسیب.

فەتێ: سوکەناوی فتح‌الله ف مخفف نام فتح‌الله

فەتیر: ١)هەویری بێ هەویرترش؛ ٢) نان لە هەویری هەڵنەهاتو ف ١) خمیر بی مایه؛ ٢) نان از خمیر برنیامده.

فەتیرە: ١) نانی فەتیر؛ ٢) جێژنێکی جولەکەکانە ف ١) نان از خمیر برنیامده؛ ٢) از اعیاد یهود.

فەحس: ١) تماشاو توێژینەوەی بزیشك؛ ٢) دەمی فرۆشتنی توتن بە دەوڵەت؛ ٣) نرخدانانی توتن کڕی دەوڵەت لە سەر بوتن ف ١) معاینهٔ پزشك؛ ٢) هنگام فروختن توتون به دولت؛ ٣) ارزیابی توتون توسط کارشناس دولت.

فەحل: ١) هەر حەیوانەنێرێك کە دەخرێنە سەر مێو بنە بۆ نۆم‌ڵێ گرتنەوە؛ ٢) برێتی لە پیاوی ئازاو بەکار ف ١) گشن؛ ٢) کنایه از آدم کاری و شجاع.

فەخ: خەفك، تەڵەی ئاسن ف تلهٔ آهنی.

فەخر: ١) شانازی؛ ٢) جێی شانازی ف ١) افتخار؛ ٢) مایهٔ افتخار.

فەخفوری: دەفری چینی ف ظروف چینی.

فەدوك: شەرمێون، شەرمن ف آدم خجالتی.

فەدی: شەرم، خەجاڵەتی ف آزرم.

فەدی کار: شەرمەزار، خەجاڵەت ف شرمسار.

فەدیۆك: شەرمن، بەحەیا ف با شرم و حیا.

فەر: تاك، تاق، دژی‌جووت ف فرد، مخالف جُفت.

فەڕ: ١) ودەم، پیرۆزی، مبارەکی؛ ٢) بەهرە، فایدە ف ١) یمن؛ ٢) بهره، هوده.

فەرا: دەفری بەردەستان بۆ دەکارهێنان ف ظرف مورد استفاده.

فەراجە: فەرەنجی ژنانە، باڵتاوی لباد نایەدنی ژنان ف پالتو زنانه.

فەراخ‌شۆ: قاپ‌شۆر، دەسرەیەك کە دەفری پێ پاك‌دەکەنەوە ف پارچه‌ای که ظرف را با آن تمیز کنند.

فەراژۆ: فراژی ف نگا: فراژی.

فەراژی: فراژی ف نگا: فراژی.

فەراش: بەرداش، بەراش ف سنگ آسیاب.

فەڕاش: پیاوی خزمەتکار ف فرّاش.

فەراشتە: گوڵە، کلیل و گوڵە ف قفل چوبین در.

فەراشۆ: شبلاوك ف پنیر مایه.

فەراشە: فەراشتە ف قفل چوبین در.

فەراشین: ١)ناوی زۆزانێکی بەناوبانگە؛ ٢) بای فێنکی‌هاوینان ف ١) نام ییلاقی مشهور؛ ٢) باد خنك در تابستان.

فەراق: مەرگ: (لە داخان فەراقی کرد) ف مرگ.

فەراق‌لێ‌بڕین: برێتی لە کوشتن ف کنایه از کشتن.

فەراقە: بەت و داریکە لە بای تاوانباری دەیبەستن و دارکاری دەکەن ف فلك، آلت شکنجه.

فەرامۆش: لەبیرکراو، لەبیرنەماو: (شەوە دنیا وەکو خاڵت سیاپۆش/وەرە یا دەردەدڵ بکرێن فەرامۆش) «هەژار» ف فراموش.

فەرامۆشکار: مرۆڤێ کە زۆر شت لەبیر دەچێ ف فراموشکار.

فەرامۆشی: ١) شت لەبیرچوون؛ ٢) سەبووری، دڵ ئارام‌بوونەوە لە خەم‌خواردنا ف ١) فراموشی؛ ٢) تسکین دل از غمها، صبوری.

فەرامۆشی‌هاتن: لەبیرچوونەوەی خەم و مەینەت ف صبوری آمدن. فراموش کردن غمها.

فەراهەم: ئامادە، تەیار ف فراهم.

فەرتوت: زورهان، پیری پەك‌کەوتە ف پیر فرتوت.

فەرتوس: فەرتوت ف فرتوت.

فەرتەنە: ١) فرتەنە، فرتونە؛ ٢) برێتی لە ئاژاوەو پشێوی ف ١) طوفان دریا؛ ٢) کنایه از آشوب و بلوا.

فەرجینی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرحانی: هەرزانی و شت‌زۆری ف فراوانی و ارزانی.

فەرخ: ١) بێچوی باڵندەو گەلێك لە جانەوەران؛ ٢) ناوی ئەوینداریکی خواپەرستی بەناوبانگە. شێخ‌فەرخ؛ ٣) واتا: پیرۆز، مبارەك؛ ٤) ناوە بۆ پیاوان ف ١) بچهٔ پرندگان و بسیاری از جانوران؛ ٢) نام یکی از عرفای معروف؛ ٣) مبارك؛ ٤) نام مردانه.

فەرخۆ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

فەرخە: ١) بێچوی مەل و جانەوەران: (میسالی فەرخەیی زیشك کە بێی دەڵی داکی/نیلاهی قاقومە یا خۆ سمورە با دیبا) «حاجی قادر»؛ ٢) جۆرێ‌ماسی ف ١) بچهٔ پرندگان و جانوران؛ ٢) نوعی ماهی.

فەرخەس: نیوەنێختە ف حیوان نیم اخته شده.

فەرخی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

فەرد: ١) دێڕێکی شیعر، ماڵك؛ ٢) تاقانە، بێوێنە ف ١) تك بیت؛ ٢) بی‌همتا.

فەردار: ١) بەبەهرە، بەفایدە؛ ٢) پیرۆز، مبارەك، بەودەم ف ١) بهره‌ده، مفید؛ ٢) فرّخ، مبارك.

فەردە: تابار ف لنگه‌بار.

فەردەش: کوت‌کوت کردنی سوری‌خەرمان ف خرمن را در چند قسمت مساوی توده کردن.

فەرز: ١) داشی لە گشی داشان بەکارتر لە شەترنجدا، وەزیری شەترنج؛ ٢) رۆیشتن بەدزیەوە؛ ٣) فرز، رێك و لەبارو بەرچاو ف ١) وزیر در بازی شطرنج، فرزین؛ ٢) یواشکی جیم شدن؛ ٣) شیك.

فەرز: ١) پێویست، ئەرکی خوایی: (سی‌رۆژەی رەمەزانێ فەرزە لەسەر نۆمەتێ/سینگت قاقەزی مەرجان مەلا لێی دەدەن خەنێ/لە دنیایەم بۆ ئەبوی جێ لێ بکەم لە قیامەتێ) «فۆلکلۆر»؛ ٢) دانان بە گومان، وام دانا ف ١) واجب، فرض؛ ٢) فرضاً، گیرم.

فەرزین: ١) فەرز؛ ٢) دەرچوون و خۆ خشکاندن ف ١) نگا: فەرز؛ ٢) دررفتن و خزیدن.

فەرژ: ١) دزاو؛ ٢) دادڕان ف ١) پاره؛ ٢) پاره‌شدن.

فەرژاندن: ١) دڕین، دادڕین؛ ٢) پڕماندنی ئەسپ، دەنگ لەلوت‌هاتنی ئەسپ بۆ داوای ئالیف ف ١) پاره کردن؛ ٢) صدای بینی اسب هنگام طلب عَلَف.

فەرژین: ١) دڕان؛ ٢) پڕماندن ف ١) پاره شدن؛ ٢) از بینی صدا درآوردن.

فەرسە: پنە، تەختەپانی نانکەر بۆ ئەنگوتك پان‌کردنەوە ف تختهٔ زیر نورد در نانوایی.

فەرسەند: دەرفەت، کێس، هەل ف فرصت.

فەرش: ڕایەخ ف فرش.

فەرشك: جومگەی دەست ف مچ دست.

فەرش کردن: ١) ڕایەخ لەماڵداخستن؛ ٢) ڕیگە سەنگ‌فەرش کردن ف ١) فرش در خانه گسترن؛ ٢) سنگ‌فرش کردن راه.

فەرعانی: فەرحانی ف نگا: فەرحانی.

فەرفوت: ١) بەزیوت، کونەی دڕاو؛ ٢) ڕزیو ف ١) کهنه و ازهم‌پاشیده؛ ٢) پوسیده.

فەرفوری: فەخفوری ف ظرف چینی.

فەرفەر: دەنگی باڵ‌لێکدانی مەل ف صدای برهم زدن بال پرنده.

فەرق: ١) جیاوازی؛ ٢) بێهۆشی ف ١) فرق، تفاوت؛ ٢) مدهوشی.

فەرقان: ١) بێهـوش‌بون، بورانەوە؛ ٢) قورگ‌گیران لە خەمان ف ١) ازهوش رفتن؛ ٢) گلوگرفتگی از غم.

فەرقزین: دەرپەڕینی خیزو چەو ف دررفتن سنگ‌ریزه.

فەرك: ١) ڕونـوس؛ ٢) زانستی شتی گران؛ ٣) فەرمان؛ ٤) هەنگی مێچکەی کارکەر ف ١) رونویس؛ ٢) حل کردن دشوار؛ ٣) فرمان؛ ٤) زنبور کارگر.

فەرك: گوشتین لە ناو دەست‌دا ف مچاله.

فەرکار: فەرمان‌ڕاگەیێن ف مبلّغ فرمان.

فەرکان: پشاوتن ف مچاله کردن.

فەرکان: ١) ڕونوسی؛ ٢) فەرمان ف ١) رونویسی؛ ٢) فرمان.

فەرکـانـدن: ١) ڕونـوسی کردن لەبەر نوسینەوە؛ ٢) فەرمان‌دان ف ١) رونویسی کردن؛ ٢) فرمان دادن.

فەرکاندن: پشاوتن ف مچاله کردن، دردست فشردن.

فەرکوشین: ١) سەرکەوتن؛ ٢) ڕاژان ف ١) موفقیّت؛ ٢) اهتزاز.

فەرکەم: نەخوشی خوداری ف بیماری صرع.

فەرکەندی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرما: گوتی. بۆ پیاوی گەورەی دەڵێن ف فرمود.

فەرمـان: ١) عەمر. گڤتنی مروڤی گەورە بۆ ژێردەست کە ئەرکێك بەجێی بێنێ؛ ٢) کار، شوڵ ف ١) فرمان؛ ٢) کار، شغل.

فەرمـانـبـەر: ١) کەسـێ کە ئەرکی دەسـتـەڵات‌دار بێك دێنێ؛ ٢) موچەخوری دەوڵەت ف ١) مطیع؛ ٢) کارمند دولت.

فەرمانبەردار: پێك‌هێنەری فەرمانی لەخۆگەورەتر ف فرمانبردار.

فەرماندار: کەسێ کە دەتوانێ فەرمان بە خەڵك بدا ف صاحب فرمان.

فەرمان‌دان: عەمردان بە کەسێ، ئەرك‌سپاردن بە کەسێ ف فرمان دادن.

فەرماندە: کەسێ کە فەرمان بە ژێردەستان دەدا ف فرمانده.

فەرماندەر: کەسێ کە عەمر دەکا، فەرماندە ف فرمانده.

فەرمانڕەوا: خاوەن‌دەسەڵات ف فرمانروا.

فەرمان کردن: ١) فەرمان‌دان؛ ٢) کارکردن ف ١) فرمان دادن؛ ٢) کارکردن.

فەرمان کرن: فەرمان کردن ف نگا: فەرمان کردن.

فەرمـانگـە: ١) کارگێڕی، جێگـەی کاروبـاری دەوڵەتی، ئیدارە؛ ٢) جێگەی کار ف ١) اداره؛ ٢) جای کار.

فەرمانگێڕ: کارگێڕ، مدیر، کەسێ کە بە کاروباری ئیدارە ڕادەگا ف مدیر کار.

فەرمانە: جلبسقە، لیباسێکە وەك سوخمە دەبەر دەکرێ ف جلیقه.

فەرمایش: گوتن، ئاخافتن، بۆ مروڤی لەخۆ گەورەتر دەگوترێ ف فرمایش.

فەرمایشت: فەرمایش ف فرمایش.

فەرمو: ١) فەرما، گوتی؛ ٢) گوتە، ئاخافتن، پەیوین؛ ٣) نکا بۆ هاتن یان گوتن ف ١) فرمود؛ ٢) فرمایش؛ ٣) بفرما.

فەرمودە: فەرمایش ف فرمایش.

فەرمون: ١) گوتن؛ ٢) تکابە وەرن ف ١) فرمودن؛ ٢) بفرمائید.

فەرمەسون: کەسێ کە ئوروپاییانە بیر دەکاتەوە ف تقلیدکنندهٔ اروپائیان.

فەرمین: گوتن، فەرمون ف فرمودن.

فەروار: ١) حوکم؛ ٢) فەرمان، عەمر، ئەمر ف ١) حُکم؛ ٢) فرمان.

فەرۆج: فروج ف جوجهٔ مرغ.

فەرۆچ: فروج ف جوجهٔ مرغ.

فەرۆفیت: خێر و بەرەکەت ف یمن و سعادت.

فەروە: کەوڵی نیسکن، پاڵتوی لە پێستەمەڕی بەخوربەوە ف پوستین.

فەرە: دەفرو ئامان، دەگەڵ فوڵ دێژێ: (فوڵ و فەرە) ف ظرف.

فەرهـ: ترس ف ترس.

فەرهاندن: یزداندن، ترساندن ف ترسانیدن.

فەرەج: ١) ڕزگاری لە تەنگانە، دەرەتان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان؛ ٣) حیلە ف ١) رهایی از غم و رنج؛ ٢) نام مردانه؛ ٣) نیرنگ.

فەرەج‌مەلاسولەیمان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرەجی: پاڵتوی بەرگن ف پالتوی نمدی.

فەرەز: شیرنیانێکە ف نوعی شیرینی.

فەرەشخانە: بێڵی پانی پەیین‌ماڵین ف نوعی پاروی پهن.

فەرەك: دەستاڕ، لنگەدەستاڕ ف آسیای دستی.

فەرەنجی: فەرەجی ف پالتوی نمدی.

فەرەنگ: وشەدان، پەڕاوێ کە پەیوبنی زمانێکی تێدا کۆ کراوەتەوە ف لغتنامه.

فەرەنگ: ١) وڵاتی ئوروپا؛ ٢) خەڵکی ئوروپا ف ١) اروپا؛ ٢)

اروپایی.

فەرەنگسان: ولاتی ئوروپا ف اروپا.

فەرەنگستان: فەرەنگسان ف اروپا.

فەرەنگی: ١) سەربە ئوروپا؛ ٢) جۆرێ سوزەنەکی زۆر پیس، ئاتەشەك ف ١) اروپایی؛ ٢) نوعی بیماری آمیزشی، آتشك.

فەرەهـ: پان، هەراو، گوشاد ف فراخ.

فەرهەم: بەرهەم، فەراهەم ف فراهم.

فەرهەنگ: ١) ناوەن، نەفل؛ ٢) فەرەنگ ف ١) شعور؛ ٢) لغتنامە.

فەرهەنگۆك: وشەدانی چکۆلە ف لغتنامۀ مختصر.

فەرهێت: بەردی بناغە ف سنگ اساس بنا.

فەریا: فریا ف نگا: فریا.

فەریارەس: فریارەس ف فریادرس.

فەریقەت: رەزامەندی، هاتنە رەدا ف بسنده کردن.

فەریك: نەواونەگەیشتو ف درمل، دلمل، نیم‌رس.

فەریکە: دانەوێڵەی فەریك ف غلّە و دانۀ درمل.

فەریکەبادام: چەقالەبادام ف چغالە بادام.

فەرین: گوندێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

فەزیحەت: مایەی نابڕوچوون ف مایۀ رسوایی، ننگ.

فەزیعەت: فەزیحەت ف مایۀ رسوایی.

فەسات: ١) شەڕهەڵایسێن، ئاژاوەچی: (پیاوێکی فیتنەو **فەساتە**)؛ ٢) گابێ ژنی بێگانە بەزۆر: (دەڵێن ژنان **فەسات** دەکەن) ف ١) فتنه‌انگیز؛ ٢) تصرّف زن نامحرم به زور.

فەساد: فەسات ف نگا: فەسات.

فەساڵ: ١) نەرح و دیدار، بیچم؛ ٢) جێ بەجێ بوون، ئەنجام؛ ٣) شێنەیی، هێدیکا؛ ٤) نەرزی دورینی جلك لای خەیات ف ١) قیافه، ریخت؛ ٢) انجام؛ ٣) یواشکی؛ ٤) نوع بُرش و دوخت لباس توسط خیّاط.

فەساڵ دان: پێك‌هێنان، ئەنجامدان ف انجام دادن.

فەسڵ: ١) بازێ لە چوار بازی ساڵ، کژ؛ ٢) جەنگە، هەرەت؛ ٣) باسێکی سەربەخۆ لە پەڕاودا ف ١) فصل سال؛ ٢) موسم؛ ٣) فصل کتاب.

فەعل: فەحل ف نگا: فەحل.

فەعلە: فاعلە، عەمەلە ف کارگر.

فەغفوری: فەخفوری، فەرفوری ف ظروف چینی.

فەغو: هاواری ئازار ف فغان.

فەق: فاق، جۆرێ داو بۆ مەل‌ڕاوکردن ف نوعی دام برای شکار برندگان.

فەقرەقا: گردێکە لە مەهاباد ئاسەواری لەمێژینەی تێدا ف تپه‌ای است نزدیك مهاباد با آثار باستانی.

فەقفەقە: نەخۆشینی بقە ف بیماری خطرناك.

فەقە: دەرس‌خوێن لە مزگەوت ف طلبه.

فەقەهـ: فەقە ف طلبه.

فەقی: فەقە ف طلبه.

فەقێ: فەقە ف طلبه.

فەقیانە: ناتگۆچك، نەتگۆچك، لەوەندی ف آستین بلند.

فەقێتی: رۆژگاری تەڵەبەیی، رۆژگاری خوێندن لای مەلا ف دوران طلبگی.

فەقێ‌جنە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەقیر: ١) هەژار، بێ‌ماڵ؛ ٢) نازناوی مەلای یەزیدی؛ ٣) تیرەیەکی یەزیدی؛ ٤) بێ‌ئازار: (زۆر فەقیرە کاری بە کەس نیە)؛ ٥) زۆرلێکراو، زیان‌لێدراو: (فەقیرە زۆریان لێ دا) ف ١) فقیر؛ ٢) لقب روحانی یزیدی؛ ٣) طایفه‌ای از عشایر یزیدی؛ ٤) بی‌آزار، آرام؛ ٥) مظلوم، موردآزار.

فەقیرحاڵ: گێلۆکە ف ساده‌لوح.

فەقیرخانە: ماڵێ کە لە سەردەمی گرانی‌دا هەژاری لێ بەخێو دەکەن، هەژارخانە ف نوانخانه.

فەقیرۆکە: کەسێ کە بە داماوی لە سوچێکەوە دانیشتوە ف کزکرده.

فەقیرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەقێ‌میرزا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەقێیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

فەقێیەتی: فەقێتی ف دوران طلبگی.

فەکار: بیری زۆرکردنەوەو ڕامان ف اندیشه کردن و واماندن.

فەکاندن: قەتاندن، پساندن، قونانن ف پاره کردن، قطع کردن.

فەکلە: فکلە ف نگا: فکلە.

فەلا: ١) جووتبەندە، وەرزێر؛ ٢) خاچ‌پەرست ف ١) کشاورز؛ ٢) مسیحی.

فەلات: ڕزگاری، ئازادی ف آزادی، رستگاری.

فەلاتی: خاچ‌پەرستی ف مسیحیّت.

فەلاحەت: کاری جووتبەندە ف کشاورزی.

فەلاقە: فەراقە ف چوب فلك.

فەلاکەت: ١)زۆردژوار؛ ٢) تەواوبقە ف ١) بسیار سخت؛ ٢) خیلی خطرناك.

فەلانی: وەك خاچ‌پەرستان: (نمێژی **فەلانی** دکە) ف مسیحی‌سان.

فەلایی: جووتبەندەیی، وەرزێری ف کشاورزی.

فەلتین: ١) هەلاتن؛ ٢)لەدەست دەرچوون ف ١) فرارکردن؛ ٢) ازدست رفتن.

فەلج: کەپۆپان، فلّج ف پهن بینی.

فەلشان: رمان، رووخان، تێك‌تەپین ف خراب شدن.

فەلشاندن: رماندن، رووخاندن ف خراب کردن.

فەلشی: رووخاو، رماو ف خراب شده.

فەلشین: فەلشان ف خراب شدن.

فەلق: پاژ، لەت، پارچە ف تكە، قطعە، قسمت.

فەلە: ١) فلە، خاچ‌پەرست؛ ٢) فەعلە، بالە، عەمەلە ف ١) مسیحی؛ ٢) كارگر.

فەلەج: نیفلیج، شەپلەلێدراو ف فالج، فلج شدە.

فەلەخوێ: فەلا، جوٌت‌بەندە ف كشاورز.

فەلەرەشكە: فلەی بوٌرەپیاگ ف مسیحی رعیّت.

فەلەقە: فەراقە، فەلاقە ف چوب فلك.

فەلەك: ١) رەق‌بوٌنی ئەندام؛ ٢) زەمانە؛ ٣) عاسمان؛ ٤) ئامرازی وەحەواكەونن، لە دوای چەرخ دێت: (چەرخ و **فەلەكی** بیربڕن) ف ١) سفت شدن اندام؛ ٢) زمانە؛ ٣) آسمان؛ ٤) ابزار پرواز آدمی در داستانهای كهنە.

فەڵەك: فەلەك ف نگا: فەلەك.

فەلەكناز: ناوی ژنانە ف نام زنانە.

فەلەكێ: ئەی زەمانە. *لەسەربەندی گوٌرانی‌دا* دەگوترێ ف ای زمانە، ای دنیا، ای روزگار.

فەلێ: سوٌكەلەی فەلەكناز، ناوی ژنانە ف مخفّف فلكناز، نام زنانە.

فەلیت: ژنی بلّح و بێ‌شەرم ف زن هرزە.

فەلیتە: فەلیت ف زن هرزە.

فەن: ١) حیلە؛ ٢) نەوز، جوٌر: (لەی **فەنە** دروسی كە) ف ١) نیرنگ؛ ٢) نوع.

فەنا: ١) لەبەین‌چوٌگ؛ ٢) چون، ئاسا، وەك؛ ٣) پەنا؛ ٤) كونج، جێگەی خەلوەت: (**فەنای** بێ‌دەنگ) ف ١) فانی؛ ٢) همانند؛ ٣) پناە؛ ٤) دنج.

فەنابێدەنگ: گەمەیەكە ئەسێ بەكوٌمەڵ دەم بگرن و قسە نەكەن ف نوعی بازی.

فەنای‌بێدەنگ: فەنابێدەنگ ف نگا: فەنابێدەنگ.

فەند: ١) حیلە، فەن؛ ٢) شەم ف ١) نیرنگ؛ ٢) شمع.

فەندوٌ: باپیر بە زوانی زاروٌكان ف پدربزرگ در زبان بچگانە.

فەندوفێڵ: حیلە و حەوالە ف نیرنگ.

فەندەك: چەخماخی ئاگرهەڵكردن ف فندك.

فەندەڵ: فێڵ و حیلە: (خەریكی **فەندەڵ** فێڵانە) ف حیلە.

فەننا: وەكی، وەك، لەگوێن، چون ف مانند، همانند.

فەنوفوٌن: فێڵ‌وتەلەكە ف حیلە.

فەنەر: ١) فانوٌز، لەننەری، چرادەسێ؛ ٢) كانزای باریكی نەرم: (**فەنەری** سەعات) ف ١) فانوس؛ ٢) فنر.

فەنەك: ١) فێڵباز، حیلەباز؛ ٢) قسەی پێكەنین، حەنەك؛ ٣) قسەخوٌش، حەنەكچی؛ ٤) فەندەك ف ١) نیرنگباز؛ ٢) طنز؛ ٣) لودە؛ ٤) فندك.

فەنەكباز: فێڵكار، حیلەساز ف حَبّال، مكّار.

فەوت: ١) نەمان: (ماڵم **فەوتا**)؛ ٢) مەرگ: (بابم **فەوتی** كرد) ف ١) از دست رفتن؛ ٢) مرگ.

فەوتان: نەمان، لەدەس‌چوٌن ف نماندن، از دست رفتن.

فەوتاندن: لەدەست‌دان، نەهێشتن ف از دست دادن، بە باددادن.

فەوتێ‌فەر: كوژەر، وێرانكەر ف ویرانگر.

فەوج: ١) كوٌمەڵێ زوٌر لە مروٌ: (**فەوجێ** ژن هات)؛ ٢) بەشێ لەلەشكر كە لە هەزار كەس كەمتر نەبێ، هێز ف ١) گروهی از مردم؛ ٢) فوج سرباز.

فەورەن: دەس‌بەجێ، لەجێ، بێ‌وەدرەنگ‌خستنن ف فوراً.

فەوری: فەورەن ف فوراً.

فەوكاندن: فەوناندن ف بر باد دادن.

فەهم: فێم، فام ف فهم.

فەهم‌كوٌر: نازیرەك، دەبەنگ ف بی‌ذكاوت.

فەهوٌ: شەرمن، شەرمین ف با شرم و حیا.

فەهێت: فەدی ف شرم، آزرم.

فەهیتوٌ: فەهوٌ ف باشرم و حیا.

فەهیتوٌك: زوٌرشەرمێون ف بسیار باشرم و حیا.

فەهێد: فەهێت ف شرم، آزرم.

فەیدە: بەهرە، قازانج، سود ف فایدە.

فەیزاوا: گوندێكە لەكوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

فەیلی: چەند تیرە و تایەفەی كوردن لە لورستان دەژین ف چند قبیلهٔ كرد كه در لرستان زندگی می كنند.

فێ: ١) خوٌداری؛ ٢) پێ‌تایسان؛ ٣) ناوی پیتێكی ئەلف‌وبێنكە ف ١) بیماری صرع؛ ٢) افروختن؛ ٣) حرف «ف»

فیالە: گیایەكە دەیكەنە ماستەوە بوٌنی خوٌشە ف گیاهی است معطر.

فیت: ١) بیت، بەرەكەت؛ ٢) سوٌچ، تاوان؛ ٣) دەنگ لە ناو دولێو، فیتوٌ؛ ٤) فت لە سەبیلە ف ١) بركت؛ ٢) گناە؛ ٣) سوت؛ ٤) پف با پك بە چپق.

فێت: دنە، هانە، هەڵخڕان ف تحریك.

فێت‌دان: دنەدان، هانەدان، هەڵخڕاندن ف تحریك كردن.

فیتفیتە: ١) پیپك، ئامرازی فیتوٌ پێ‌لێدان؛ ٢) نیفتیفە ف ١) سوتك؛ ٢) دوبارەزدن مو.

فیتك: ئامرازی فیت‌لێدان، فیتفیتە، پیپك ف سوتك.

فێتكار: دنەدەر، هانەدەر، هەڵخڕێن ف تحریك‌كنندە.

فیتكە: فیتك ف سوتك.

فیتنە: فتنە ف نگا: فتنە.

فیتوٌ: فیت، دەنگی تیژ لە ناو دولێو دەرخستن ف سوت.

فیتە: ١) فیت؛ ٢) پرینی لە بەرهەڵدای خوێری ف ١) سوت؛ ٢) كنایە از ولگرد.

فیتەر: زەبەلاحی نەزە ف قوی هیكل.

فیتەفیت: فیتەی لەسەر یەك ف سوت‌زدن پیاپی.

فیتەك: فیفیتە، ماسوٌلە ف سوتك.

فیج: ١) كەسێ كە ددانی پێشەوەی كەوتوٌن، كوڵوٌس؛ ٢) خوار، خێچ ف ١) كسی كە دندان پیشین ندارد؛ ٢) كج.

فیچ: ١) پێچ؛ ٢) خێل ف ١) پیچ؛ ٢) لوچ.

فیچان: پێچان، باوخواردن ف پیچیدن، پیچ خوردگی.

فیچقە: ١) دەرچوونی نراو بە نەوژم لە شتێکەوە؛ ٢) فوارە؛ ٣) گیای مۆسك ف ١) فوران مایع با فشار از چیزی؛ ٢) فوّاره؛ ٣) گیاهی سافەکاوك.

فیچقەبەستن: دەربەزینی نراو بە نەوژم ف بیرون آمدن مایع با فشار.

فیچقەکردن: فیچقەبەستن ف بیرون آمدن مایع با فشار.

فێ‌خستن: هەڵکردن، پێ‌کردن، نابساندن ف افروختن.

فیدار: خوداری ف بیمار صرعی.

فیدایی: پێش‌مەرگە ف فدایی، پیشمرگ.

فیز: گوێ تراو ف مدفوع اسهالی.

فێر: ١) نالیم‌دراو، راهاتو؛ ٢) رام؛ ٣) راهاتن ف ١) بادگرفته؛ ٢) خوگرفته؛ ٣) تعلیم.

فێرا: دەگەڵ، بێرا ف همراه، با.

فێران: فێر ف نگا: فێر.

فێراندن: گوێ‌شل‌کردن ف اسهالی گرفتن.

فێرانن: فێراندن ف اسهالی گرفتن.

فێربو: ١) رام؛ ٢) راهاتگ ف ١) خوگرفته؛ ٢) بادگرفته.

فێربوگ: فێربو ف نگا: فێربو.

فێربوون: ١) رام‌بوون؛ ٢) راهاتن ف ١) رام شدن؛ ٢) بادگرفتن.

فێرز: ١) فرز؛ ٢) نازا، رەشید ف ١) فرز؛ ٢) شجاع.

فێرس: نازا، قارەمان، رەشید، فێرز، جامێر ف شجاع.

فێرست: سیابی ناوەروکی بەڕاو، پێڕست ف فهرست.

فیرعەون: برێتی لە ناغاو دەسەلاتداری زالم ف کنایه از مالك ظالم.

فێرکار: ١) راهێن، نالیمدەر؛ ٢) مامۆستای منالان، دەرسبێژ ف ١) تعلیم‌دهنده؛ ٢) آموزگار.

فێرکان: فێران ف اسهالی.

فێرکردن: راهێنان ف تعلیم دادن، آموزش.

فێرکە: گوشلەی حەیوان ف اسهال حیوان.

فێرکەر: حەیوانێ بەلەفیرەی گرتبێ ف حیوانی که اسهال گرفته باشد.

فێرگە: ١) جێگەی فێربوون، شوێنی راهاتن؛ ٢) دەرسخانە ف ١) آموزشگاه؛ ٢) مدرسه.

فێرمەند: مامۆستا، فێرکار، سەیدا ف اُستاد.

فێرن: حەیوانێ کە زگەشۆرەی هەبە ف حیوان اسهال گرفته.

فێرنەگولە: فرنەگولە ف پرنده‌ایست.

فێرۆ: بەهێجێ‌جوو، خۆڕایی لەدەس‌چوو ف هدر.

فێرە: ١) زگ‌جوونی ناژەڵ؛ ٢) دەنگی زیانی نراوی ناژەڵ ف ١) اسهال حیوان؛ ٢) صدای ریدن اسهالی.

فێرە: بەند وەرگرتن ف بند شنیدن.

فێرەك: هۆگر، خوو بەشتێ گرتوو ف مأنوس.

فیز: ١) بادی‌هەوایی، دەحبە، دەعبە؛ ٢) فینە ف ١) تکبّر؛ ٢) سوت کشیدن.

فێز: ١) لای سەروو لە مەجلس؛ ٢) ناغەلەناژەڵ؛ ٣) مەیدان، گۆزەبان؛ ٤) بادی‌هەوایی، فیز ف ١) صدر مجلس؛ ٢) نگا: ناغەلەناژەڵ؛ ٣) میدان؛ ٤) فیس و افاده.

فیزار: هاوار لەخەڵك بۆ باریدان ف طلب کمك از مردم.

فیزان: خواربوون لە بێ‌رەمەقی ف خم شدن از فشار و بی رمقی.

فیزاو: خواربوگ لە بێ‌رەمەقی ف خم گشته از شدّت فشار و بی‌رمقی.

فیزخان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

فیزفیز: گژەبا ف تندباد.

فیزفیزۆك: فیتفیتە، ماسوولە ف سوتك، آلت سوت‌زدن.

فیزماڵك: خۆدزینەوە:(فیزماڵکی دابەو دەرچو) ف جیم شدن، دررفتن مخفیانه.

فیزن: بادی‌هەوا، بەدەحبە ف منکبّر.

فیزۆك: فیتفینە ف نگا: فیتفینه.

فیزە: ١) دەنگی باریك لە بێفلەوە؛ ٢) دەنگی باریك لە درزی بابویرەوە ف ١) صدای بینی؛ ٢) صدای نازك باد از منفذ تنگ.

فیزەفیز: فیزەی زۆر ف فیزه‌ی بسیار و بیاپی.

فیزین: هاشەی‌مار، هاشاندنی‌مار ف صدای مار.

فیس: ١) فیز، بادی‌هەوایی؛ ٢) نەرم، نمدار، شەدار؛ ٣) قوپان، رووجوون ف ١) تکبّر، فیس؛ ٢) خیس؛ ٣) فرورفتگی.

فێس: نەقیلەی درێژی سوور لە بەرگنی ساوباو ف کلاه فرمز ترکان.

فیسا: ١) بادی‌هەوا؛ ٢) شەی هەڵێنا، خوسا؛ ٣) داکەوت، بای لێ دەرچوو ف ١) متکبّر؛ ٢) خیس شد؛ ٣) فرورفت، بادش خالی شد.

فیسار: فران، فلان ف فلان‌بیسار.

فیسارە: فیسار ف فلان.

فیسارەکەس: فلانەکەس ف فلانی.

فیسان: خوسان ف خیس شدن.

فیساندن: خوساندن ف خیس کردن.

فیسانن: فیساندن ف خیس کردن.

فیساو: خوساو ف خیس شده.

فیستار: فیسار ف فلان.

فیسقە: ١) بەرگابلکە، کلك‌هەڵتەکێنە؛ ٢) خسکە؛ ٣) فیچقە ف ١) دم جنبانك؛ ٢) پیاز ریز کاشتنی؛ ٣) نگا: فیچقه.

فیسقەبەستن: فیچقەکردن ف نگا: فیچقه‌کردن.

فیسقەکردن: فیچقەکردن ف نگا: فیچفه‌کردن.

فیسقەگولە: فرنەگولە ف پرنده‌ایست.

فیسکانی: زۆر وردیلە ف بسیار ریز.

فیسکە: پەلەبیتکە، بەردوکە لەناو دوسەری بەنجەرا هاویشتن ف سنگ انداختن با تلنگر.

فیسماڵك: خۆدزینەوە، راکردن بێ‌خەبەر: (هەر هەسنی بە خەنەر کرد فیسماڵکی دابەو بۆی دەرچوو) ف جیم شدن، دررفتن .

فیسە: بادی‌هەوایی، فیز ف تکبّر.

فیسەڵ: بۆش، لە با بەتاڵەوەبوگ ف توخالی شده از باد.

فیسەنە: خوساندن [ف] خبس کردن.

فیسیان: خوسان [ف] خبس شدن.

فیش: ١) زۆر، بێ، زیاد، زەحف، زاف؛ ٢) فیرە [ف] ١) بیش، زیاد؛ ٢) نگا: فیرە.

فیشاردە: لەغەن، مەنەل، مەتەلۆکە، نشنانۆك [ف] چیستان.

فیشال: درۆ، خۆهەڵکێشانی بەدرۆ، فڕ، بافیش [ف] لاف و گزاف.

فیشالباز: درۆهەڵبەست، خۆهەڵکێش [ف] لاف‌زن.

فیشالچی: فیشالباز [ف] لاف‌زن.

فیشالکەر: فیشالباز [ف] لاف‌زن.

فیشاندن: ١) فیراندن؛ ٢) بزاندن [ف] ١) ریدن اسهالی؛ ٢) پاشیدن.

فیشانن: فیشاندن [ف] نگا: فیشاندن.

فیشتەر: زیاتر، بتر، بێتر [ف] بیشتر.

فیشخاپور: شاروکێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] شهرکی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

فیشقاندن: جۆرێ دەنگ‌لێ‌هاتنی حەیوان لە کاتی دەرپەڕینا [ف] نوعی صدا درآوردن حیوان هنگام دررفتن.

فیشقە: ١) دەنگی ناو کە فیچقە دەکا؛ ٢) جۆرێ دەنگی جانەوەر کە دێ دەرپەڕێ [ف] ١) صدای فوران آب؛ ٢) نوعی صدا از حیوانی که درجهد.

فیشقی: کەسێ کە زۆ نۆرە دەبێ، دڵناسك [ف] زودرنج.

فیشکان: ١) بینکان، نامرازی گیاهەڵکەندن؛ ٢) فیشقەکردنی حەیوان [ف] ١) بیلك گیاه‌کندن؛ ٢) نوعی صدای حیوان هنگام دررفتن.

فیشکاندن: فیشقاندن [ف] نگا: فیشقاندن.

فیشکە: فیشقە، جۆرێ دەنگی جانەوەر [ف] نگا: فیشقە.

فیشکەفیشك: فیشقەی بەدوێەکدا [ف] «فیشقە» پیاپی.

فیشە: دەنگی با کە لە جێگەی تەنگەوە دەرچێ [ف] صدای باد که از جای تنگ درآید.

فیشەك: بەرگی چەکی گەرم [ف] فشنگ.

فیشەکبەند: رەخت، رەختەفیشەك [ف] تیردان.

فیشەکدان: فیشەکبەند [ف] تیردان.

فیشەك‌فڕێدەر: نامرازێکە لە تفەنگدا [ف] ابزاری در تفنگ، پوکه‌پران.

فیشەك‌گر: نامرازێکە لە تفەنگدا [ف] ابزاری در تفنگ، فشنگ‌کش.

فیشەك‌لغ: فیشەکدان [ف] تیردان.

فیشەك‌لۆخ: فیشەکدان [ف] تیردان.

فیشەکەشێتە: فشفشە، بارۆتی دەقاقەزەوە پێچراو کە منداڵ بۆ گەمە دەی‌تەقێنن [ف] آفتاب مهتاب، ترقه.

فیشین: هاشاندنی مار [ف] صدای مار.

فیفیکە: فیتفیتە [ف] سوتك.

فیق: ١) دەنگی ناچاری لە پاپیانان و ڕێك‌گوشین، جیق؛ ٢) جیقنە، ریقنە؛ ٣) فیتە [ف] ١) صدا از زیرفشار فرارگرفتن؛ ٢) پیخال، مدفوع پرنده؛ ٣) سوت.

فێق: زەردو باریك‌و زار [ف] لاغر مردنی.

فیقاندن: ١) جیقنەکردن؛ ٢) فیتوڵێدان [ف] ١) پیخال انداختن مرغ؛ ٢) سوت زدن.

فیقانن: فیقاندن [ف] نگا: فیقاندن.

فیق فیقە: فیتفیتە [ف] سوت، ابزار سوت‌زدن.

فێقن: زەردی لاواز [ف] لاغر مردنی.

فیقنە: ١) فێقن؛ ٢) نامرازی فیتوێ‌لێدان. فیتفیتە [ف] ١) لاغر مردنی؛ ٢) آلت سوت‌زدن.

فیقە: ١) جیقە؛ ٢) فیتە [ف] ١) نگا: جیقە؛ ٢) سوت.

فیقەفیق: فیتەفیت [ف] سوت پیاپی.

فیقەنە: ١) نامرازی فیتەلێدان، فیتفیتە؛ ٢) پیکی زوڕنا [ف] ١) آلت سوت‌زنی؛ ٢) زبانۀ سرنا.

فیقی: فێقی، میوە [ف] میوە.

فێقی: بەری دار کە بۆ خواردن دەست نەدا، میوە [ف] میوە.

فیك: ١) فاك؛ ٢) سوچ‌و ناوان؛ ٣) فیتوو [ف] ١) حیلە؛ ٢) گناه؛ ٣) سوت.

فیکاندن: فیتوڵێدان [ف] سوت زدن.

فیکانن: فیکاندن [ف] سوت زدن.

فیکە: فیتە [ف] سوت.

فیکەفیك: فیتەفیت [ف] سوت پیاپی.

فیکەکونێ: وشەیەکە لە هێندێ بازی منداڵاندا [ف] اصطلاحی در بازی کودکان.

فیکەکێشان: فیتوڵێدان [ف] سوت زدن.

فیکەواکونا: فیکەکونێ [ف] نگا: فیکەکونێ.

فیکەوەکونێ: فیکەکونێ [ف] نگا: فیکەکونێ.

فیکەی سمێڵ: بریتی لە زۆر کەیف‌سازی: (هەر **فیکەی سمێڵی** دێ) [ف] کنایه از بسیار خوشحال بودن.

فێکی: فیقی، میوە [ف] میوە.

فیکین: فیتوڵێدان، فیکەکردن [ف] سوت زدن.

فێ گرتن: نۆشی خۆداری بوون [ف] صرعی شدن.

فیل: ١) جانەوەری هەرەزلی لێرەوار؛ ٢) داشێکی شەترنج [ف] ١) فیل؛ ٢) فیل شطرنج.

فیڵ: دەفری دەم‌فرەهـ [ف] ظرف دهانه گشاد.

فێڵ: ١) فیل؛ ٢) حیلە، سوێ، گزی [ف] ١) فیل؛ ٢) نیرنگ.

فیلار: قۆندەرەی ناڵجەی ناسن لێدراو [ف] کفشی که به پاشنه‌اش میخ کفش زده باشند.

فیلال: قاپ‌قاپ، قوندەرەی لەدار، سوڵ [ف] کفش چوبی.

فێلاوی: حیلەباز [ف] حقه‌باز.

فێڵباز: فێلاوی [ف] حقه‌باز.

فیلپا: بیماری لاق‌ئاوسان، فاچ‌پەنەمان [ف] واریس.

فیلپایە: پشتیوانەی دیوار [ف] کمك دیوار.

فێڵزان: فێلاوی [ف] نیرنگ‌باز.

فیلکە: حیلکە [ف] خنده با صدای بلند.

فیلکەفیلك: حیلکەحیلك، ترپقەنریق [ف] صدای هرهرخنده.

فیلۆ: زەبەلاح، تەژدی ئەستوور [ف] لندهور.

فێڵۆ: فێڵباز [ف] حقەباز.

فێڵوتەڵەکە: حیلەو حەواڵە [ف] حقه و نیرنگ.

فێڵوفەرەج: حیلەو حەواڵە [ف] حقه و نیرنگ.

فیلوفیلەتەن: حەونرینگە [ف] آشی است.

فیلەتـــەن: ١) برێنی لە مرۆی زەبـەلاح: ٢) برێنی لە ئازاو بەکـار [ف] ١)کنایه از قوی هیکل: ٢) کنایه از شجاع و کاری.

فێڵەزان: حیلەباز [ف] مکّار.

فیلەگێجە: شوور جۆرێ کەڵەکێوی [ف] نوعی گاومیش وحشی.

فیلەگێژە: فیلەگێجە [ف] نگا: فیلەگێجە.

فیلەنتەر: فیلەتەن [ف] نگا: فیلەتەن.

فیلەندەر: زەبەلاحی تەژە [ف] لندهور.

فێم: فام، تێگەیشتن [ف] فهم.

فین: ١) دامـێن‌نەزی، ژن‌بازی: ٢) دەنـگـی گریان لەبـێڤلەوە [ف] ١) تردامانی، زن‌بارگی: ٢) صدای گریه از بینی.

فیناز: ١)کاری عارو ناڕەوا؛ ٢) بڵند، دوای سەر دەبڵێن: (سەرفیناز بووم) [ف] ١) کار ناشایست: ٢) فراز.

فینك: فوونك [ف] خنك.

فینکاوی: فوونکی [ف] خنکی.

فینکایەتی: فوونکی [ف] خنکی.

فینکایی: فوونکی [ف] خنکی.

فینکە: دەنگی گریان لە بێڤلەوە، فین [ف] صدای گریه از بینی.

فێنکی : فێنکایی [ف] خنکی.

فینگە: فینکە [ف] نگا: فینکە.

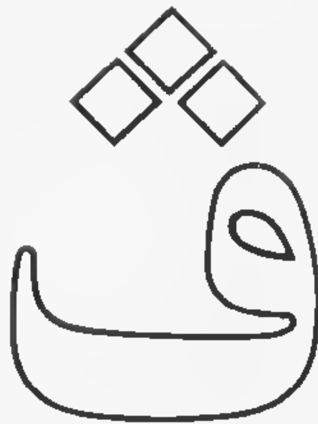
فینگەفینگ: فینکەی زۆر [ف] صدای گریهٔ پیاپی از بینی.

فینـۆ: ١) ئەسپو ئێستری کورتو کەم‌باڵا: ٢) تولەفەندی: ٣) فێسی سەری هێنـــدێك عەرەب [ف] ١) اسب و استرِ قدکوتاه؛ ٢) نگـا: تولەفەندی: ٣) کلاه سر بعضی از عَرَبها.

فینۆك: پیاوی داوێن‌نەزر [ف] مرد زن‌باره.

فینە: فێس، فێست، کڵاوی لە لبادی سواوەوە کە عەرەب لەسەری دەنێن [ف] نوعی کلاه که عربها بر سر گذارند.

فیهرست: فێرست [ف] فهرست.



ڤ: ١) دەگەڵ، وێڕا، بێڕا؛ ٢) پیتێ لە ئەلفوبێنکە ف ١)همراه، حرف همراهی؛ ٢) یکی از حروف الفباء کردی.

ڤا: ١) ئەم؛ ٢) ئەو؛ ٣) بای دەلەش وەسنان؛ ٤) ئەمان؛ ٥) ئەوان؛ ٦) ئەوا: (**ڤا هات**)؛ ٧) شڵەژان، ڕاچەنین؛ ٨) باو، پێچ؛ ٩) فەرز، واو، فەرد، وا ف ١) این؛ ٢) آن؛ ٣) بادِورم؛ ٤) اینها؛ ٥) آنها؛ ٦) اینك؛ ٧) بگە، اضطراب؛ ٨) پیچ، تاب؛ ٩) وام.

ڤابرن: شڵەژان، ڕاچەنین ف یکەخوردن.

ڤاجا: ١)وەرگەڕان، ئاوەژوو؛ ٢) ئاسەڕ ف ١) برگرداندن؛ ٢) آستر.

ڤاجابی: ١)راستەقینە، لەڕاستیدا؛ ٢) بەراوەژوبی ف ١) حقیقت، راستی؛ ٢) واژگونی.

ڤاچ: ١) ئاقار، شوێن؛ ٢) ئەنست، لا ف ١) منطقە؛ ٢) کنار، جانب.

ڤادار: ١) بادار، با دەلەش وەسناو؛ ٢) قەرزدار، دەبن‌دار ف ١) ورم کردە از باد؛ ٢) بدهکار.

ڤادان: ١) بادان، پێچدان؛ ٢) فەرزپێدان، واوپێدان ف ١) تاب دادن؛ ٢) وام دادن.

ڤادانەوە: دەینداندەوە، فەرزدانەوە ف پس دادن وام.

ڤار: شوێنی هاوینەی خێڵات، هەوار، زۆزان ف ییلاق.

ڤارتۆ: ناوی گوندێکی کوردستانە لە ژێردەستی ترکدایە ف نام روستایی کرد در ترکیە.

ڤارقلبن: زۆر خایاندن، وەدرەنگ خستن ف بە تأخیر انداختن.

ڤارك: باروکە ف جوجۀ بهارە.

ڤاری: ١) ئەبنا، ئەنیا، ئەنێ؛ ٢) بەرپیوار، نادبار ف ١) تنها؛ ٢) پنهان.

ڤاری بوون: گوم بوون لەبەرچاو، دیارنەبوون ف متواری بودن، پنهان شدن.

ڤارین: بارشت، باربن ف بارش باران.

ڤاژی: ١) ئاوەژوو؛ ٢) ئەوانیش ف ١) وارونە؛ ٢) آنها هم.

ڤاشتووری: جۆرێ داسی درەو ف نوعی داس.

ڤاگینا: منداڵدان، منداڵدان، زێدان ف زهدان.

ڤال: ١) پێوەنەدراو، دانەخراو؛ ٢) فرەهـ، گوشاد؛ ٣) برێنی لە مرۆی دەم گەورە؛ ٤) خوار، خێچ، چەوت، چەفت، چەوێڵ ف ١) گشودە، باز؛ ٢) گشاد؛ ٣) کنایە از آدم دهن گشاد؛ ٤) کج.

ڤالا: ١) بەتاڵ، خاڵی، پووك، بێ ناوەرۆك؛ ٢) ئاواڵە ف ١) تهی؛ ٢) گشودە.

ڤالاهی: بەتاڵایی ف فراغ، خلاء، پوکی.

ڤالایی: ڤالاهی ف خلاء، پوکی.

ڤالە: ١) چۆڵ، بێ ئاوەدانی؛ ٢)بێ کار ف ١) خالی از سکنە؛ ٢) بیکار.

ڤالی: چۆڵی، ئاوەدانی لێ نەبوون ف خالی بودن از سکنە.

ڤام: ئەوەنام ف اینك منم، این هام.

ڤان: ١) ئەوان؛ ٢) ئەمـان؛ ٣) ئەوەتـان؛ ٤) پێوبسـتی؛ ٥) ئاگادار: (باغڤـان) ف ١) آنهـا؛ ٢) اینهـا؛ ٣) این‌هاشان؛ ٤) بایستنی؛ ٥) نگهبان، بان.

ڤانا: ئەوانە ف آنها.

ڤانی: ئاوا، بەم جۆرە ف اینطور.

ڤانێ‌ها: ئەوەنان ف این‌هاشان، این خودشانند.

ڤانێ‌هانا: ئەوانەی دوور ف آنهای دور.

ڤایە: ئەوەنا، ئەوەنانی: (**ڤایە هات**) ف اینك.

ڤت: جرت، عەفتە ف شبشکی.

ڤتن: ناخافتن ف گفتن.

ڤچ: دەنگی جۆشینی چڵك لە کوان ف صدای جوشش چرك از زخم.

ڤر: ئێرانە، ئێرە ف اینجا.

ڤڕ: ١) درۆ، بوختـان؛ ٢) پارویێك لە شتی تراو، فڕ؛ ٣) حەپە؛ ٤) دەنگی نوندخولانەوەی شتی ناوخاڵی ف ١) دروغ، تهمت؛ ٢) جرعە؛ ٣) پارس سگ؛ ٤) صدای چرخش سریع جسم توخالی.

ڤرا: لێرە، لێرەوە، لە ئێرەوە ف از اینجا.

ڤڕاسان: حەپەی سەگان، سەگوەڕ ف پارس سگها.

ڤڕاسە: حەپەی سەگ ف واق سگ.

ڤڕاسەیان: ڤڕاسان ف پارس سگها.

ڤراڤه: راواندن، پەڕاندنی قسە، وڕاوە، پانەران فا هذیان.

ڤرت: ١) قسەی بن‌سَر، حەلەق‌مەلەق؛ ٢) درۆ؛ ٣) گوشاد، فرت فا ١) یاوه؛ ٢) دروغ؛ ٣) گشاد.

ڤرتۆ: مرۆی بەفیشاڵی درۆکەر فا آدم خودستای دروغ‌پرداز.

ڤرتۆقی: دەس‌بڕ، ساختەچی فا حیله‌گر.

ڤرتۆنی: ڕەنگ‌ناحەز، ناشیرین، ڕەنگ‌کرێت فا بدرنگ.

ڤرتێ: فرنۆڵ، جوێنی ژنانە فا دشنام زنانه.

ڤرج: ڤج فا نگا: ڤج.

ڤرچاڵه: ترسەنۆک، ترسۆنەک فا ترسو.

ڤرچاڤرچ: فلچەفلچ، زلچە فا نگا: فلچەفلچ.

ڤرچقـاندن: ١) پێشاندنەوە، پلیخاندنەوە؛ ٢) لاوازکردن فا ١) له‌کردن؛ ٢) لاغرکردن.

ڤرچقین: ١) پلیخانەوە، پلیشانەوە؛ ٢) لاوازبوُن، لەڕبوُن، کزبوُن فا ١) له‌شدن؛ ٢) لاغرشدن.

ڤرچك: شەرمی‌ژن، زێ، کون، فوز فا آلت تناسلی زن، فرج.

ڤردا: بێرەدا فا از اینجا.

ڤرده: فردا فا از اینجا.

ڤردەویدا: لێرەو لەوێ فا از اینجا و آنجا.

ڤرڕه: دەنگی بەپەلـە سوڕانـەوەی شتی ناوبـەتـاڵ یان خڕ فا صدای چرخش تند کاوك و مدوّر.

ڤرسهـ: پارێزگاری، ئاگالێ‌بوُن فا محافظت، نگهداری.

ڤرسهاندن: ئاگاداری لێ‌کردن فا محافظت کردن.

ڤرڤراندن: تلارکردنەوە، جاڵەکردن فا غلتانیدن.

ڤرڤرك: مەجەك‌و بەلەك: (ڤرڤرکێ وی ستوُرن) فا ساق و مچ پا.

ڤرڤرۆ: هەر چیەك کە ڤرڕەی لێ‌دێ فا هرچه صدای «ڤرڕه» می‌دهد.

ڤرڤره: ١) ڤرڤرۆ؛ ٢) درۆزن فا ١) نگا: ڤرڤرۆ؛ ٢) دروغگو.

ڤرك: چێشتی دانەوێڵەی وردکراو فا آش حبوب کوبیده.

ڤرك: ١) سنگ، مێخی ئەستوُر؛ ٢) بەسناوی دانوُ کە دەدرێ بە بێچوی ساوا؛ ٣) زگ‌چوُن، بەلەفیرە فا ١) میخ کلفت؛ ٢) آب پز حبوبات که به حیوان نوزاد دهند؛ ٣) اسهال.

ڤرکا: درۆ فا دروغ.

ڤرکردن: درۆکوتن فا دروغ گفتن.

ڤرکەر: درۆزن فا دروغگو.

ڤرگولی: ڕەنگی خەنەیی فا حنایی رنگ.

ڤرمور: ڕەنگی تاریك‌و مات، دژی ڕەنگی ئاچوخ فا رنگ مات و تیره.

ڤرنی: ١) تۆمێ کە لە زستـانـدا دەچێنـدرێ؛ ٢) تازەداهاتوُ؛ ٣) بێچوی درەنـگ‌زا؛ ٤) کەمبێلی پەز فا ١) بذری که در زمستان می‌کارند؛ ٢) نورسیده؛ ٣) بچهٔ دیر به دنیا آمده؛ ٤) گال.

ڤرۆ: ١) درۆزن؛ ٢) درۆ فا ١) دروغگو؛ ٢) دروغ.

ڤرۆکەر: درۆزن فا دروغگو.

ڤرۆقی: گۆشتی باش کوڵاو کە لە ئێسقە جیا بوُتەوە فا گوشت کاملا پخته.

ڤره: ڤر، ئێرە فا اینجا.

ڤره: ڤرڕه فا نگا: ڤرڕه.

ڤرەك: ڤرۆکەر فا دروغگو.

ڤرێ: ١) ژنی درۆزن؛ ٢) رابە، بلندبە؛ ٣) ڕوُت، ڕوُس؛ ٤) جوێنی ژنانەبە فا ١) زن دروغگو؛ ٢) برخیز؛ ٣) لخت، برهنه؛ ٤) دشنام زنانه.

ڤرین: رابوُن فا برخاستن.

ڤز: ١) دەنگی مێش‌و زەرگەتـە؛ ٢) سست، خاو؛ ٣) کەمـوسکـە؛ ٤) خولخوله، مزراح؛ ٥) وەڕەزی، عاجزی، عێبزی فا ١) صدای مگس و زنبور، وز؛ ٢) سست؛ ٣) بسیار کم؛ ٤) گردنا؛ ٥) عصبانیّت.

ڤزبوُن: شل‌بوُنەوە له کارکردن، خاوبوُنەوە فا سستی در انجام کار.

ڤزڤز: دەنگی زۆری مێش‌و زەرگەتە فا صدای وزوز پیاپی.

ڤزك: ١) چەقۆی دەم‌پان؛ ٢) مزراح فا ١) چاقوی پهن؛ ٢) گردنای بازی.

ڤزکاندن: ١) ئاو هەڵفولاندن؛ ٢) فیچقە بەئاوکردن فا ١) آب را از زمین جوشانیدن؛ ٢) آب را فوّاره مانند کردن.

ڤزه: پرخە فا خُرناسه.

ڤزەڤز: ١) پرخەپرخ؛ ٢) ڤزڤز فا ١) خرناسهٔ پیاپی؛ ٢) وزوز.

ڤزەك: تەمەڵ لە کارکردن، خۆوەدوادەر فا اهمال کننده در انجام کار.

ڤزێ: دەرکراو، بەرەڵداکراو فا ول شده، رهاشده.

ڤزین: ١) پرخـەکردن؛ ٢) خوڕەکردنی ئاوی ڕەوان؛ ٣) دەنگی گوللەی هاوێژراو؛ ٤) گزەبا، دەنگی بای بەهێز؛ ٥) دەنگی وێك‌کەفتنی کانزای لەزێڕو زیو: (ڤـزینا خەلاخـل) فا ١) خرنـاسه کشیدن؛ ٢) صدای جریان آب؛ ٣) صدای تیر شلیك شده؛ ٤) صدای تندباد؛ ٥) صدای به هم خوردن زینت‌آلات زنانه.

ڤژ: ١) جۆرێ دەنگ وەك دەنگی گوللەو بەردەقۆچەکانی؛ ٢) دەنگی ئاو کەبە تەوژم دەربەرێ فا ١) نوعی صدا مانندصدای تیر در راه و سنگ فلاخن؛ ٢) صدای آب که با فشار بیرون جهد.

ڤژاب: حەزبا، عەزبا، زەها فا اژدها.

ڤژاگ: پشك هاوێشتنی خۆ بەخت فا قرعه‌کشی.

ڤژان: ژان، ڕاژانی تراو فا برهم‌زدگی مایع مانند مشك.

ڤژاندن: ڕاتلەکاندنی تراو له دەفرا، ژاندن فا تکان دادن مایع در ظرف.

ڤژانگ: ڤژاگ فا قرعه‌کشی.

ڤژانەوه: بوُژانەوە فا سرحال آمدن.

ڤژاو: بناوانی ئاو بۆ وەرزێران دابەش کردن فا مرکز تقسیم آب آبیاری.

ڤژك: فیرە، بەلەفیرە فا مدفوع آبکی.

ڤژۆ: زگ‌چوُن، ڕەوان‌بوُن فا اسهال.

ڤژۆك: زگ‌ڕەوان، کەسێ کە زگی دەچێ فا اسهال گرفته.

ڤژۆکەر: دەرمانی ڕەوانی فا مسهل.

ڤف: بقه، خەنەر فا کلمهٔ تحذیر، خطر.

ڤکی: بەکجاری، ئێکجارەکی، ئێکرابی فا بکباره، تماماً.

ڤل: ١) بلّ، ڕەقی نەرم‌بوُگ، بۆ دومەلی دەڵێن؛ ٢) فرت فا ١) سختِ نرم شده که برای دمل گفته می‌شود؛ ٢) گشاد.

ڤلت: تەقین، لەبەریەك‌جوُن فا ترکیدن، انفجار.

ڤلڤلك: بانمەلاشو، بنشەسەر ف آهیانە، نشنك.

ڤلڤلە: چەفەسرو، چەنەباز ف وراج.

ڤلوشە: پروش، ساواری زۆر ورد ف بلغور ریز.

ڤن: دەنگێ وەك دەنگی بەربوونی ژێ کەوان ف صدایی همانند صدای زە کمان.

ڤنگــە: ۱)ڤن؛ ۲) دەنگی سووڕانی نونـدی مەزرەڤ ف ۱) نگا: ڤن؛ ۲) صدای چرخش سریع گردنا.

ڤنگەڤنگ: ڤنی زۆر ف صدای «ڤن» پیاپی.

ڤنە: ڤن ف نگا: ڤن.

ڤوك: دۆڵ، میز، دایك بۆ منالی دەڵێ کە میز بکا ف شاش، اصطلاحی کە برای تشویق بچە بە شاش کردن گو بند.

ڤە: ۱) نیوە؛ ۲) پێشگـر بەوانا: دوباتە: (چیرۆکێ بۆ مە ڤەگەربنە)؛ ۳) ناوالـە، باز: (دەری ڤەکـە)؛ ۴) فڕکـردن: (ناڤێ ڤەخۆ)؛ ۵) وشەی بێزایی: (ڤەمنژا وەرە)؛ ۶) بۆ، بۆلای: (کێ ڤە دەچی) ف ۱) شما؛ ۲) پیشـونـد بمعنی دوبارە؛ ۳) باز، وا؛ ۴) پیشوند بە معنی نوشیدن؛ ۵) حرف همراهی؛ ۶) بە سوی، بە طرف.

ڤەنانین: فەرەبوکردن، تۆڵەکردنەوە ف تلافی.

ڤەبڕ: بڕینەوەی قەرارمەدار ف قرارنهایی در معاملە.

ڤەبژارتن: هەڵبژاردن، جیاکردنەوە، نەڤاندن ف انتخاب کردن.

ڤەبڕك: جۆرێ کولێرەی بە هێلکەو شیرو رۆن ف نوعی گردە نان روغنی با تخم مرغ و شیر.

ڤەبـڕن: ۱) قازانج کردن، بەهرە گیرکەوتن؛ ۲)بردنەوە لە قومار ف ۱) سود بردن؛ ۲) برد قمار.

ڤەبرۆتن: رووتاندنەوە، توك لێ داماڵین ف لخت کردن از پر و مو.

ڤەبڕی: قەراردراو، چەق: (بوها ڤەبڕی بە) ف نرخ ثابت و مقرّر شدە.

ڤەبڕیان: بڕانەوە، فەوتیکەوتن، لەناوچوون ف نابود شدن، انقراض.

ڤەبڕین: ۱) دوایی هێنان بە نرخ بان بە کێشە؛ ۲) بڕینەوەی هەنگ؛ ۳) بڕینـەوەی مەڕو بزن؛ ۴) فەرارو بڕباری بەکجـارەکی؛ ۵) بڕانەوەی بنەماڵ ف ۱) پایان دادن؛ ۲) برداشتن عسل از کندو؛ ۳) پشم‌چینی از حیوانات؛ ۴) قرار قطعی؛ ۵) انقراض خانوادە.

ڤەبزدیان: پسان ف واگسستن.

ڤەبژکان: بژان ف پراکندە شدن.

ڤەبژکاندن: بژاندن ف پراکندن.

ڤەبژکیان: ڤەبژکان ف پراکندە شدن.

ڤەبژکین: ڤەبژکان ف پراکندە شدن.

ڤەبـو: ۱) کرابەوە، ڤالابـو؛ ۲) ناوا بۆ، نەم نەرزە بو ف ۱) بازشـد؛ ۲) اینطور بود.

ڤەبوور: باشەکەوت ف اندوختە، بس‌انداز.

ڤەبوون: کرانەوە، بازبوون ف بازشدن، گشودە شدن.

ڤەبونژین: پژمین، بنشمین، بنژین ف عطسە کردن.

ڤەبوهوژین: تاوبانەوە، نوانەوە ف منبعان، آب شدن.

ڤەبەستن: وەبەستن، بەستنەوە: (حەسپێ ڤەبەستە) ف بند کردن.

ڤەبی: ڤەبوو ف نگا: ڤەبوو.

ڤەبیتن: دابێژنەوە، دوبارە لە هێڵەك دانەوەی ناردف دوبارە ببخنن.

ڤەپـاچین: ۱) داپـاچین، پەرتاوتن؛ ۲) بڕین بە بر بنگ‌و نۆرنۆ ف ۱) هرس کردن؛ ۲) قبچی کردن.

ڤەپاڕیان: پاڕانەوە ف لابە.

ڤەپچڕاندن: ۱) بەرگ دڕدڕکردن؛ ۲) لە هەمولاوە تێ‌شبشان‌و نازاردان؛ ۳) بسـانـدن؛ ۴) شی‌کردنـەوە، بە وردی مانا لێدانەوە ف ۱) لباس پارەپـارە کردن؛ ۲) از هرطـرف پیرامـون گرفتن و آزردن کسی؛ ۳) واگسستن؛ ۴) تفسیر کردن.

ڤەپرتکان: تێك‌شکان، لەبەریەك‌چوون ف درهم شکستگی.

ڤەپرتکاندن: تێك‌شکاندن، لەبەریەك بردن ف درهم شکستن.

ڤەپرتکیای: تێك‌شکاو، لەبەریەك‌چوگ ف درهم شکستە.

ڤەپرژنین: بەرناونن، پرژو لك داپاچین ف هرس کردن.

ڤەپرژیان: پرژان، بلاوبوون ف پاشیدە و پراکندە شدن.

ڤەپرژین: ڤەپرژیان ف نگا: ڤەپرژیان.

ڤەپرسین: پرسینەوە، پرسیارلێ‌کردن ف استنطاق، پرسش.

ڤەپڕیتاندن: توند بە زەویدا کوتان ف سخت بر زمین کوبیدن.

ڤەپژکاندن: خۆراوەشاندن، خۆنەکانن ف خود را تکانیدن.

ڤەپژلان: سووری‌و پێ‌داگری لەسەر مەبەست ف اصرارورزی.

ڤەپژلاندن: سووربوون و پێ‌داگرتن ف اصرار ورزیدن.

ڤەپسکان: بەردەست‌بوون، هاتنە ژێرفەرمان ف رام شدن، زیر فرمان آمدن.

ڤەپسکاندن: هێنانە ژێرفەرمان، کەوی‌کردن ف رام کردن، زیر فرمان آوردن.

ڤەپسکیان: ڤەپسکان ف نگا: ڤەپسکان.

ڤەپسکین: ڤەپسکان ف نگا: ڤەپسکان.

ڤەپلیتان: توند بەزەوی‌داکەوتن ف سخت بر زمین افتادن.

ڤەپلیتاندن: توند بەزەوی‌داکوتان ف سخت بر زمین انداختن.

ڤەپۆرسی: بۆرابەوە، لەهۆش‌خۆەی چوو ف از هوش رفت.

ڤەپۆرسین: بۆرانەوە، لەسەرخۆ چوون ف از هوش رفتن.

ڤەپوون: وردبوونی شتی زۆر رەق:(کەڤرێ مەزن ڤەپو) ف خردشدن شیء بسیار سخت.

ڤەپەڕان: پەڕانەوە، پەڕینەوە ف عبور کردن.

ڤەپەڕاندن: پەڕاندنەوە ف عبور دادن.

ڤەپەرتان: شڕووڕبوون، بزگوڕبزگوڕبوون ف لت وپار شدن پارچە.

ڤەپەرتاندن: دڕاندن، شڕکردن ف لت و پار کردن.

ڤەپەڕیان: پەڕینەوە ف عبورکردن.

ڤەپەڕین: پەڕینەوە ف عبور کردن.

ڤەپەژکاندن: راوەشاندن، تەکاندن ف تکانیدن.

ڤەپەنگزین: فنج، قبنەوەبوون ف برآمدن.

ڤەپیان: شێلان ف جلانیدن.

ڤەپێچاندن: ۱) کردنەوەی گرێ؛ ۲) لەکرژی خاو کردنەوە؛ ۳) برینی لە

لێ پرسینەوەو بەسەرکردنەوە ف ١) بازکردن گره؛ ٢) رشته را پنبه کردن؛ ٣) کنایه از نوازش کردن.

ڤەپێچرین: تێگەیاندن ف فهمانیدن.

ڤەبین: ڤەپیان ف چلانیدن.

ڤەتراندن: باوێشکدان و خۆکێشانەوە لەبەر خەوهاتن ف خمیازه کشیدن.

ڤەترسین: تازە لە نەخۆشی هەستانەوە ف تازه شفایافتن. نقاهت.

ڤەترکان: ١) پێکرانی نیشانە؛ ٢) نروکەی پەلکی چاو ف ١) خوردن به هدف؛ ٢) جهش پلک چشم.

ڤەترکاندن: ١) لەئامانجدان. پێکانی نیشان؛ ٢) نروکاندنی چاو ف ١) به هدف زدن؛ ٢) پلک برهم زدن.

ڤەترویسکاندن: دەربەزاندن ف رمانیدن.

ڤەترویسکیان: ١) دەربەزین، نەرەبوون؛ ٢) لە بەر چاو گومبوون ف ١) دررفتن، رم کردن؛ ٢) از دید ناپدید شدن.

ڤەترویسکین: ڤەترویسکیان ف نگا: ڤەترویسکیان.

ڤەتریسکان: ڤەترویسکیان ف نگا: ڤەترویسکیان.

ڤەتریسکاندن: ڤەترویسکاندن ف رمانیدن.

ڤەتەرستین: لەنەخۆشین هەستانەوە، چاکبوونەوە. ساغەوبون ف شفا یافتن.

ڤەتەکان: تەکان، تەکێنران ف تکانیده شدن.

ڤەتەکاندن: تەکاندن ف تکانیدن.

ڤەتەمران: ١) خامۆش بوونی ئاگر، کوژانەوە؛ ٢) برێتی لە مردنی کەسێ ف ١) خاموش شدن آتش؛ ٢) کنایه از مرگ.

ڤەتەمراندن: ١) خامۆش کردنی ئاور؛ ٢) برێتی لە مراندنی کەسێ ف ١) خاموش کردن آتش؛ ٢) کنایه از میراندن کسی.

ڤەتەمریان: ڤەتەمران ف نگا: ڤەتەمران.

ڤەتەمرین: ڤەتەمران ف نگا: ڤەتەمران.

ڤەتەوشین: واقورمان، سەرسامان ف مُتَحَیِّر شدن.

ڤەتیرە: رووداو، بەسەرهات، قومیان ف حادثه.

ڤەجنقان: راچەنین لە ترسان ف یکەخوردن از ترس.

ڤەجنقاندن: راچەناندن. شلەژاندن ف ترسانیدن ناگهانی که لرزه آورد.

ڤەجنقیان: ڤەجنقان ف نگا: ڤەجنقان.

ڤەجنقین: ڤەجنقان ف نگا: ڤەجنقان.

ڤەجنکان: ڤەجنقان ف نگا: ڤەجنقان.

ڤەجوین: ١) جوونەوەی بنێشت؛ ٢) برێتی لە پاتەکردنەوەی قسە چەند جار ف ١) جویدن سقز؛ ٢) کنایه از تکرار چندبارهٔ سخن، ژاژخایی.

ڤەجەماندن: کۆکردنەوە. جقات جێکرن ف جمع کردن.

ڤەجەمیان: کۆبوونەوە. جقات کرن، جەم بوون ف جمع شدن.

ڤەجەمین: ڤەجەمیان ف جمع شدن.

ڤەچاشاندن: چێژەکردن، نام کردن بۆ تەزموون ف چشیدن برای آزمون.

ڤەچزاندن: شی کردنەوەی کولکە. لەبەریەک هەلوەشاندنی خوری و پەمو ف ازهم باز کردن پشم و پنبه.

ڤەچزین: ١) هەڵبجڕین. بەزۆر لێ کردنەوە؛ ٢) راکێشان بە زەویدا ف ١) برکندن؛ ٢) بر زمین کشیدن.

ڤەچفاندن: ١) سەرکوتەکردن؛ ٢) دەرکردن بە سووکایەتی ف ١) سرزنش کردن؛ ٢) دک کردن.

ڤەچفیان: ١) سەرکوتە؛ ٢) دەرکران؛ ٣) سەرداخستن ف ١) سرزنش؛ ٢) دک شدن؛ ٣) سرفرود آوردن از خجلت.

ڤەچکیان: ١) داچکانی ئاو، هەڵچوڕان؛ ٢) تەکەتەک. دالەقاوی بە هانوجۆ ف ١) چکیدن آب؛ ٢) آویزه در نوسان.

ڤەچناندن: چنینەوەی گۆرەوی و دڕاو ف رفو کردن.

ڤەچنین: ١) وەچناندن؛ ٢) دوورەبەریزبوون. خۆکێشانەوە لە کاری ف ١) رفوکردن؛ ٢) خود را کنار کشیدن.

ڤەچوڕان: چوڕانەوە ف چکیدن.

ڤەچوڕاندن: هەڵچوڕاندن ف چکانیدن تا آخر.

ڤەچەمان: چەمینەوە، داهاتنەوە ف خم شدن.

ڤەچەماندن: چەماندنەوە، داهێنانەوە ف خم کردن.

ڤەچەمیان: ڤەچەمان ف خمیدن. خم شدن.

ڤەچەمیاندن: ١) هەڵگرتنەوەی ورد لە زەوی؛ ٢) هەڵکردنی باسک و دەلینگ ف ١) ورچیدن دانه؛ ٢) برچیدن آستین و پاچه.

ڤەحەواندن: ١) حاواندنەوە، چاودێری کردن؛ ٢) پەنادان ف ١) سرپرستی کردن؛ ٢) پناه دادن.

ڤەخاباندن: فریودان ف فریب دادن.

ڤەخارن: ١) شتی خواردنەوە؛ ٢) خواردنەوە ف ١) نوشیدنی؛ ٢) نوشیدن.

ڤەخاندن: ڤەخارن ف نگا: ڤەخارن.

ڤەخاندی: ١) بانگ کراو؛ ٢) خوێندراوەوە: (تە نەڤ نامە ڤەخاندیە) ف ١) دعوت شده؛ ٢) نوشتهٔ خوانده شده.

ڤەخزاندن: بە سانایی پێکهێنان ف آسان انجام دادن.

ڤەخلیسکان: خلیسکان، هەڵخلیسکان ف لیزخوردن.

ڤەخلیسکاندن: خلیسکاندن ف لیز دادن.

ڤەخۆ: بخۆرەوە ف بنوش.

ڤەخوارن: خواردنەوە ف نوشیدن.

ڤەخواندن: ١) بانگ کردن؛ ٢) خوێندنەوەی نوسراو ف ١) دعوت کردن؛ ٢) بازخواندن نوشته.

ڤەخواندی: ڤەخاندی ف نگا: ڤەخاندی.

ڤەخۆر: خۆرەوە ف نوشنده.

ڤەخوران: خوران، ئالوش لێ پەیدابوون ف خاریدن، دارای خارش شدن.

ڤەخوراندن: ١) خوراندنی ئالوش؛ ٢) برێتی لە پەفسەی خۆش و هێمنی دەگەڵ کەسێ رەفتارکردن ف ١) خاراندن؛ ٢) کنایه از با مدارا رفتار کردن با کسی.

ڤەخوستن: ١) بانگ کردنی کەسێک؛ ٢) بەئامانەت وەرگرتن ف ١) کسی را خواستن؛ ٢) امانت گرفتن.

ڤەخۆگرتن: دەستەبەربوون، لەملبوون ف تعهّد.

ڤەخۆگرتی: دەستەبەر ف مُتعهّد.
ڤەخۆراندن: پێخواردنەوە، دەرخوارددانی تراو ف وادار به نوشیدن کردن.
ڤەخومان: تێکەڵ‌بێکەڵ‌بوُن. تێکەوەگلان ف مختلط شدن. درهم برهمی.
ڤەخوماندن: تێکەڵ‌بێکەڵ‌کردن، تێکەوەگلاندن ف مخلوط و درهم برهم کردن.
ڤەخومین: ڤەخومان ف نگا: ڤەخومان.
ڤەخـوێـنـدن: ۱) خوێنـدنـەوەی نوسراو بۆ گوێگر: ۲) دڵداری‌دانەوە، دڵدانەوە: ۳) دەعوەت کردن ف ۱) بازخواندن نوشته برای شنونده؛ ۲) نوازش کردن؛ ۳) دعوت کردن.
ڤەخـەپـراندن: دەست دەناگر وەردان بۆ خۆش‌کردنی ئاگر ف زیرورو کردن آتش که شعله‌ورتر شود.
ڤەدان: ۱) هەڵسان، پەنەمانی زگ: ۲) زەوی‌کوڵین، دالەوەی زەوی: ۳) دانەوەی وام؛ ۴) هەناسەدان، پشوکێشان: ۵) نان بەتەندوُرەوەدان؛ ۶) پێوەدانی مار و دوپشـک‌و...؛ ۷) هەڵـدانی چادر: ۸) بر بنگـانـدن. ونبسنـانی باران: ۹) ئبجاد، داهێنان ف ۱) آماسیدن شکم: ۲) کندن زمین؛ ۳) پس دادن وام؛ ۴) نفس کشیدن: ۵) چسباندن نان به تنور؛ ۶) نیش زدن مار و عقرب و...؛ ۷) برپا کردن چادر؛ ۸) بندآمدن باران: ۹) ابجاد، پدیدآوردن.
ڤەدان‌دەر: داهێنەر، برێنی لە خودا ف خالق. کنایه از خدا.
ڤەدانین: نیشتنەوەی باڵدار ف نشستن پرنده.
ڤەدزین: شت بەکەسێك‌دان و بەنهێنی بردنەوە. دزینەوە ف بخشیده را دزدیدن.
ڤەدوُخـسـتـن: رەدوخستن، هۆی راکردنی کیژ دەگەڵ دڵخوازی خۆی ف فراردادن دختر با نامزدش.
ڤەدوکەتن: ۱) وەدوکەتن. بەشوبنداچوُن: ۲) رەدوکەوتن. راکردنی کیژ دەگەڵ لاوی دڵخـوازی ف ۱) به دنبال رفتن: ۲) فرار دختر همراه نامزدش از خانهٔ پدری.
ڤەدەر: ۱) جگە، بێجگە؛ ۲) وەدەر: (لباژێڕی ڤەدەر کەنم) ف ۱) بجز، بغیراز؛ ۲) بیرون شدن.
ڤەدەرەنگ: زۆوخایەنی. فرەبێجوُن ف به تأخیر افتادن.
ڤەدپارکەتن: خو بابوُن، ئاشکرابوُن، دباردان ف آشکار شدن.
ڤەدیتن: ۱) دۆزینەوەی گوم‌بوُگ؛ ۲) بەسەرکردنەوە؛ ۳) بۆدیدار چوُنەوە ف ۱) گم شده را یافتن: ۲) بازخواندن؛ ۳) بازدید.
ڤەدێران: دەنگۆ. بڵاوکردنەوەی قسە ف پخش خبر.
ڤەدی کرن: ۱) وەدەرنان، دەرکردن؛ ۲) جیاکردنەوە ف ۱) بیرون کردن؛ ۲) جدا کردن.
ڤەدین: دۆزینەوەی گوم‌بوُگ ف بازیافتن.
ڤەر: ۱) وەرە؛ ۲) سەروُ، بالا؛ ۳) نالی، لا؛ ۴) دەر، دەرەوە. بەرانبـەر به ژۆرەوە ف ۱) بیا؛ ۲) بر، بالا؛ ۳) طرف، سو؛ ۴) بیرون، خارج.
ڤەر: زرنگ لەکاروکاسبی‌دا ف زیرك در کسب و کار.
ڤەراڤەر: بەرانبەر ف برابر.
ڤەراکرن: وەشارتن، نیشان‌نەدان. شاردنەوە ف پنهان کردن.
ڤەراندن: سوُنەوە به مرمەند. لەبڕبەنددان ف سوهان زدن.
ڤەرچاله: ڤرچاله ف بزدل.
ڤەرچین: فەرموار به چنینەوەی داو بان وردی پڕژاو ف برچین. امر به چیدن.
ڤەرچیناندن: چنینەوە لە زەمین ف برچیدن.
ڤەڕسان: ۱) ڕاپسکان: ۲) ڕاپی‌بوُن ف ۱) تکان برای رهایی: ۲) رهاشدن.
ڤەڕساندن: ۱) ڕاپسکاندن؛ ۲) ڕاپی‌کردن ف ۱) کشیدن برای رهاکردن؛ ۲) رها کردن.
ڤەڕستن: ڤەڕسان ف نگا: ڤەڕسان.
ڤەرسین: ڤەڕسان ف نگا: ڤەڕسان.
ڤەڕشان. ڕشانەوە ف قی کردن.
ڤەڕشاندن: ۱) ڕشاندنەوە؛ ۲) برێتی لە پێ‌بژاردنەوە ف ۱) وادار به قی کردن؛ ۲) کنایه از تاوان از مجرم گرفتن.
ڤەڕشیان: ڤەڕشان ف قی کردن.
ڤەڕشین: ڤەڕشان ف قی کردن.
ڤەرڤە: بەفر، بەرف ف برف.
ڤەرق: گورگ، شینۆ ف گرگ.
ڤەرقل: بێ‌مبالات. گوێ‌نەدەر به کار ف بی‌مبالات، بی‌توجّه.
ڤەرقلین: خۆبواردن و نەمەڵی‌کردن له کار ف بازماندن و تساهل کردن.
ڤەرك: ڤەرق، شینۆ، گورگ، گور ف گرگ.
ڤەرگرتن: گرتنەوەی نەخۆشینی گیرۆ ف واگیری بیماری.
ڤەرگهاندن: ۱) لێك، جیاکردنەوە: ۲) کردنەوەی گرێ ف ۱) از هم جدا کردن: ۲) بازکردن گره.
ڤەرگەڕ: ۱) وەرگەڕان، پێچ‌خواردن: ۲) گەڕانەوە؛ ۳) پەژیمان‌بوُنەوە ف ۱) پیچ خوردن؛ ۲) بازگشت: ۳) پشیمانی.
ڤەرمل: فل، شەکەت ف بسیار خسته.
ڤەرملین: شەکەت‌بوُن. فل‌بوُن ف بسیار خسته شدن.
ڤەڕنین: ۱) رنینەوەی توُك؛ ۲) بەدەست هەڵکەندن و دروُنی خەلە ف ۱) با دست چیدن مو: ۲) درو کردن غلّه بادست.
ڤەروُتان: ۱) ناوەکول؛ ۲) روُتانەوەی دار: ۳) دارنانی گۆشت له ئێسك ف ۱) پرکنده شدن: ۲) لخت شدن درخت: ۳) لخت شدن استخوان از گوشت.
ڤەڕوُتاندن: ۱) ناوەروُت‌کردن: ۲) دارنینی دار: ۳) کرۆساندنەوە ف ۱) پرکندن: ۲) لخت کردن درخت؛ ۳) لخت کردن استخوان.
ڤەروتن: لەسەرلابردن. داگرتن ف برداشتن، پایین آوردن.
ڤەڕوُتن: ڤەڕوُتان ف نگا: ڤەڕوُتان.
ڤەروُتی: ڕوُتاوەوە ف لخت شده از موی و برگ و گوشت.
ڤەڕوُچکان: ڤەڕوُتان ف نگا: ڤەڕوُتان.
ڤەڕوُچکاندن: ڤەڕوُتاندن ف نگا: ڤەڕوُتاندن.
ڤەروُیتاندن: ڤەڕوُتاندن ف نگا: ڤەڕوُتاندن.

ڤەرووپچاندن: ڤەرژووناندن ف نگا: ڤەرژووناندن.

ڤەرە: بێ، باو، وەرە ف بیا.

ڤەرەشان: ڤەرشان، رشانەوە ف قی کردن.

ڤەرەشاندن: ڤەرشاندن، رشاندنەوە ف وادار بە قی کردن.

ڤەرەشیان: رشانەوە ف بالاآوردن، قی کردن.

ڤەرەڤین: رەو، بڵاوەکردن ف فرار دستە جمعی.

ڤەری: بینە، بهێنە، بیرە ف بیار.

ڤەرێتن: رژاندن، یەرەوخوار یلاوکردنەوە ف ریختن.

ڤەریچاندن: ڤەرژووناندن ف نگا: ڤەرژووناندن.

ڤەرێخستن: بەرێ کردن، رەوانەکردن ف بدرقەکردن.

ڤەریژ: ناوەرۆکی کتێب و نوسراو ف محتوای نوشته.

ڤەریس: ١) پەتی درێژ، گوریس؛ ٢) رێنووس ف ١) رسن، ریسمان؛ ٢) املاء، دیکته.

ڤەریستن: قەدکردن، یەسەریەکاهێناتەوە ف تاکردن.

ڤەرێ کرن: بەرێ کردن، وەسەررێ خستن، رەوانەکردن ف بدرقەکردن.

ڤەرین: ١) بهێنە، بینە، بیرە، ڤەری؛ ٢) بیهێنە ف ١) بیار؛ ٢) بیاورش.

ڤەرینە: ڤەربن ف نگا: ڤەربن.

ڤەزان: ١) زانەوەی کانی؛ ٢) دوبارە بێچوهێنان ف ١) زاییدن چشمه؛ ٢) باز بچەآوردن.

ڤەژخت: چڵکن، گەمار، نەخاوێن ف کثیف، چرکین.

ڤەژختاندن: پیس و پەلۆخ کردن ف کثیف کردن.

ڤەزڤران: گەڕانەوە، زڤرین ف بازگشت.

ڤەزڤراندن: گەڕاندنەوە ف بازگردانیدن.

ڤەزڤریان: ١) وەگەڕیان؛ ٢) پاشگەزبوونەوە ف ١) بازگشت؛ ٢) پشیمان شدن.

ڤەزڤرین: ڤەزڤران ف بازگشت.

ڤەزکین: هەڵقوڵین، ئاو لەزەمین بەنهێم دەرچوون ف جوشیدن آب از زمین.

ڤەزوقان: پاڵ، دەلەك ف هول، دفع با نیرو.

ڤەزوقاندن: پاڵ پێوەنان، دەلەکدان ف هول دادن.

ڤەزەلان: ١) درێژبوونەوە و خوڵاندنەوە، گەوزین؛ ٢) نوور، پەرت ف ١) دراز کشیدن و غلتیدن؛ ٢) پرت.

ڤەزەلاندن: ١) گەوزاندن؛ ٢) نووردان ف ١) غلتانیدن؛ ٢) پرت کردن.

ڤەزەلین: ١) خلیسکان و کەوتن؛ ٢) گەوزین و خۆدرێژکردن ف ١) لیزخوردن و افتادن؛ ٢) درازکشیدن و غلتیدن.

ڤەزیخاندن: زیخ کردن بە فسە، دنەدان، هانەدان، ناوێ دان ف تشجیع.

ڤەزین: فوکردن، پف کردن، بالەدەمدەرخستن ف فوت کردن.

ڤەژارتن: بژارتن، جیاکردنەوە، هەڵوەژێران ف جداکردن، سواکردن.

ڤەژاندن: ١) بوژاندنەوە، لەپاش کەنەفتی سازو دڵخۆش کردن؛ ٢) هەلاجی، شی کردنەوەی کوڵکە بە کوتك و کەوان ف ١) دلجویی کردن؛ ٢) پنبەزدن.

ڤەژەن:) نبن، هالاوی گەرما؛ ٢) پر پشکەی ئاگر، بروسکەدان ف ١) آلاو گرما؛ ٢) شراره.

ڤەژەندن: شی کردنەوەی کوڵکە ف زدن پشم و پنبه با دست.

ڤەژەنین: ژەنین ف نگا: ژەنین.

ڤەژی: ١) نیوەش؛ ٢) ئەمەش؛ ٣) فەرمان بە ژیانەوە، یژبەوە ف ١) شماهم؛ ٢) ماهم؛ ٣)امر به دوباره زنده شدن.

ڤەژیان: زیندوبوونەوە ف از نو زنده شدن.

ڤەژیاندن: زیندوکردنەوە ف از نو زندگی دادن.

ڤەژین: ڤەژیان ف از نو زنده شدن.

ڤەژینك: ١) ژیانەوە؛ ٢) هۆی بوژانەوە ف ١) زنده شدن؛ ٢) موجب نشاط یافتن.

ڤەس: بەس ف بس.

ڤەستا: ١) نوسنا، وەسنا؛ ٢) زاوەسنا؛ ٣) لەکار کەوت ف ١) اسنادکار؛ ٢) ابسناد؛ ٣) ازکارافتاد، دست از کار کشید.

ڤەستان: ١) زاوەستان؛ ٢) لە کار بەس کردن ف ١) ابستادن؛ ٢) دست از کار کشیدن.

ڤەستاندن: ١) زاگرتنی کار؛ ٢) زاگرتن؛ ٣) ماتدوکردن؛ ٤) بلندکردن ف ١) منوقف کردن کار؛ ٢) وادار به توقف کردن؛ ٣) خستەکردن؛ ٤) بلندکردن.

ڤەستران: لێکدران، تێکەڵ کران ف آمیزش، آمیزه.

ڤەستراندن: لێکدان، تێکەڵ کردن، نەف لهەڤ کرن ف آمیختن.

ڤەسرین: ئەسترین، نەسترێنەوە ف زدودن.

ڤەسهان: ١) شاردراوە، شیش کراو، شێردراوە؛ ٢) برێنێ لە زاز، نهێنی ف ١) پنهان شده؛ ٢) کنایه از راز مگو.

ڤەسهاندن: شاردنەوە ف پنهان کردن.

ڤەسین: سانەوە، حەسانەوە، شەکەتی دەرکردن ف استراحت.

ڤەشارتن: شاردنەوە، نافەت کردن ف پنهان کردن.

ڤەشارتو: شاراوە، شێراوە ف پنهان شده.

ڤەشارتی: شاراوە ف پنهان شده.

ڤەشاردن: ڤەشارتن ف پنهان کردن.

ڤەشاردو: ڤەشارتی ف پنهان شده.

ڤەشاردی: ڤەشارتی ف پنهان شده.

ڤەشارن: ڤەشارتن ف پنهان کردن.

ڤەشاری: ڤەشارتی ف پنهان شده.

ڤەشاندن: دووبارە بەرێ کردن، دیسان ناردن ف بازفرستادن.

ڤەشاندی: ١) ناردراو، بەرێ کراو؛ ٢) راسپێراو ف ١) فرستاده شده؛ ٢) توصیه شده.

ڤەشری: ١) ڤەشارتی؛ ٢) نهێنی ف ١) پنهان شده؛ ٢) راز.

ڤەشو: ١) دووبارە بەئاوی بشۆ؛ ٢) دانەویڵە بشۆ ف ١) بازبشوی؛ ٢) حبوبات را بشوی.

ڤەشوشتن: ١) دووبارەشتن؛ ٢) دانەویڵە شتنەوە ف ١) بازشستن؛ ٢) حبوبات شستن.

ڤەشوون کەتن: ١)بەدوی کەسێکا چوون؛ ٢) بەیرەوی کردن ف ١)

تعقیب؛ ۲) پیروی.

ڤەشەپلان: بەشێو بوُن، بێ سەرەوبەرە بوُن ف پریشان‌حال شدن.

ڤەشەپلاندن: بەشێوکردن ف پریشان حال کردن.

ڤەشەقان: تەکان‌خواردن. ژاژان ف تکان‌خوردن.

ڤەشەقاندن: شلەژاندن. تەکان‌پێدان ف تکان دادن.

ڤەشەقیان: ڤەشەقان ف نگا: ڤەشەقان.

ڤەشەمڕان: ۱) ناوێژران، تەرك؛ ۲) شێرانەوە ف ۱) انداخته‌شدن، پرت؛ ۲) پنهان شدن.

ڤەشەمڕاندن: ۱) ناویتن، تەرك‌کردن؛ ۲) ڤەشارنن ف ۱) پرت کردن؛ ۲) پنهان کردن.

ڤەشەمڕین: ڤەشەمڕان ف نگا: ڤەشەمڕان.

ڤەشیلان: شێلان ف جلانیدن.

ڤەفر: غەدر ف غدر.

ڤەڤەستان: ۱)ڕاوەستان؛ ۲) لەکاروەستان ف ۱) ایستادن؛ ۲) ازکار ایستادن.

ڤەڤەستاندن: ۱) ڕاوەستاندن؛ ۲) لەکاروەستاندن ف ۱) متوقّف کردن؛ ۲) ازکار بازداشتن.

ڤەڤەستای: ۱)ڕاوەستاو بەپێوە؛ ۲) وێستاو لە کار ف ۱) ایستاده؛ ۲) ازکار بازایستاده.

ڤەقوسان: ۱) بڕان؛ ۲) تاشرانی موُ ف ۱) برش؛ ۲) تراش مو.

ڤەقوساندن: ۱) بڕین؛ ۲) تاشینی موُ ف ۱) بریدن؛ ۲) تراشیدن مو.

ڤەقەتان: جیابوُنەوە ف جداشدن.

ڤەقەتاندن: جیاکردنەوە لە پێکەوەنوُساو ف ازهم جداکردن جسبیده.

ڤەقەتیان: جیاوەبوُن، لێك‌بجڕان ف جداشدن.

ڤەقەتین: ڤەقەتیان ف جداشدن.

ڤەقەلاشتن: تەلاشنن ف شکافتن.

ڤەقەلشاندن: زەق ڕوانین، بەوردی نواڕین.بوجاونێڕن : (ڤەکی نەز جاڤێن خوٚ **ڤەقەلیشم** جاك دنێرم) ف با دقّت نگاه کردن.

ڤەقەومین: ڕوداو، بەسەرهات. قوُمین ف حادثه.

ڤەقیژاندن: زیڕاندن، زیقاندن ف جیغ کشیدن.

ڤەقین: دەنگی خەمناکانەی ڕێوی ف صدای نالهٔ روباه.

ڤەکایی: کاوێژکەر ف نشخوارکننده.

ڤەکایین: کاوێژ کردن، قاویش کردن ف نشخوارکردن.

ڤەکرژین: بزەکردن ف لبخند زدن.

ڤەکرن: ۱) بازکردن، ڤالاکرن، ئاواڵەکردن؛ ۲) شی‌کردنەوە ف ۱)بازکردن، گشودن؛ ۲) ازهم بازکردن، زدن پنبه و...

ڤەکرۆپان: جاوپۆشی ف چشم‌پوشی از خطا.

ڤەکرۆپاندن: جاوپۆشی‌کردن ف ماست‌مالی کردن. چشم‌پوشی کردن.

ڤەکری: ۱) ڤالابوُی، ناواڵە؛ ۲) شی کراوە ف ۱) گشوده؛ ۲) ازهم بازشده، پنبه و... زده شده.

ڤەکشاندن: ۱) ڕاخستن، داخستن؛ ۲) ڕاکێشان بەزەمبندا؛ ۳) درێژکردنەوە؛ ۴) کێشانی نوێن‌و جگەرە ف ۱) پهن کردن؛ ۲) بر زمین گستردن؛ ۳) کش دادن؛ ۴) اسعمال دخانیات.

ڤەکش کشاندن: ڕاکێشان بەسەر عەرزا ف بر زمین کشانیدن.

ڤەکشین: ۱) کشانەوە، وەکشان، بەرەوپاش بزوتن؛ ۲) پەژیوان‌بوُنەوە، پاشەکشەکردن ف ۱) برگشتن؛ ۲) پشیمان شدن.

ڤەکوٚچاندن: گوێزانەوە. ماڵوماڵ بێ‌کردن ف کوچ دادن.

ڤەکوتاندن: داکوتانی بزمارو... ف کوبیدن میخ و.

ڤەکوناد: بەرباد، داغان ف نابود. داغان.

ڤەکوٚرژین: بەددان وردکردن، کروٚشتن ف خاییدن، با دندان خرد کردن.

ڤەکوروژتن: ڤەکوٚرژین ف نگا: ڤەکوٚرژین.

ڤەکوروژین: ڤەکوٚرژین ف نگا: ڤەکوٚرژین.

ڤەکوشتن: ۱) گڕنەهێشتنی ئاگر: (چرا به فی **ڤەکوشت**)؛ ۲) سڕینەوە، خەت‌کێشانی نوُسراو؛ ۳) سەربڕین ف ۱) کشتن جراغ و لهیب؛ ۲) پاك کردن نوشته؛ ۳) سر بریدن.

ڤەکوٚك: جەڕبادەر، بورغی کەرەوە ف پیچ گوشتی.

ڤەکوٚلان: نوٚژینەوە ف بزوهش، کاوش.

ڤەکـە: ۱) چەشنی، جوٚری، وەك؛ ۲) فرمانی‌کردنـەوە. ڤالاکە ف ۱) مانند؛ ۲) امر به گشودن، بگشای.

ڤەکەتن: ژاژان، ژاکشان ف درازکشیدن.

ڤەکـەر: ۱) کەسێ داخراوێ دەکانەوە؛ ۲) نامرازی داخراوکردنەوە ف ۱) گشاینده. کسی که می‌گشاید؛ ۲) بازکن، ابزارگشودن.

ڤەکی: جەشنی، بەجوٚری ف مانند. مثل.

ڤەکیان: شلەقان، ژان ف بهم‌زده‌شدن مایع.

ڤەکیشاندن: ۱) سەرمەشق دادان؛ ۲) ڕێنوس‌شان‌دان ف ۱) سرمشق نوشتن؛ ۲) دیکته کردن.

ڤەکێش: ۱) دەرکێشـان؛ ۲) شێ کە لە ڕاکێشاندا قابمەو نابسێ؛ ۳) برێتی لە چەنـەبـازێ زوٚروەژ؛ ۴) خوٚلـەیـەرێك کێشانـەوە؛ ۵) کێشان‌بەنەرازو ف ۱) آختن، برکشیدن؛ ۲) کشدار؛ ۳) کنایه از روده دراز یاوه‌گو؛ ۴) کشیدن عضلات برای رفع خستگی؛ ۵) نوزین کردن.

ڤەکێشك: تەزوُ، مجورك ف تیرکشیدن اندام.

ڤەگالیان: ڕاچلەکین، داچلەکین، داچلەکان ف یکه‌خوردن.

ڤەگر: کەسێ کە دەست بەخەرجەوە دەگرێ، باشەکەوت‌کەر ف صرفه‌جو.

ڤەگـرت: ۱) خێوونی هەڵـدا؛ ۲) چیغی ڕانـەنگـاوت ف ۱) خیمـه را برپاکرد؛ ۲) چیغ پیرامون خیمه را گرفت.

ڤەگرتن: ۱) کاری ڤەگر، پاشەکەوت‌کردن؛ ۲) هەڵدانی جادر؛ ۳) گرتنی نەخوٚشی لە نەخوٚشێکی تر؛ ۴) ڕانەنگاوتنی چیغ ف ۱) صرفه‌جویی؛ ۲) بر پاکردن خیمه؛ ۳) بیمارشدن از واگیری؛ ۴) با چیغ پیرامون را گرفتن.

ڤەگرتی: داگیرکراو، نەستێندراو ف غصب شده.

ڤەگری: ڤەگرتن ف صرفه‌جویی.

ڤەگڤاشتن: نوندگوشین، بەنهێم‌کوشین، لەزەبر وشین ف محکم فشردن.

ڤەگۆتن: های لە نادیاردان. قسە لە کاری دواڕۆژ کردن ف پیش‌بینی.

ڤەگورزین: بەگورجی و بە لەز هەلاتن. چالاکانە ڕاکردن ف شتابان گریختن.

ڤەگوهارتن: گۆڕینەوە. شت بەشت‌دان ف معاوضە.

ڤەگوهاستن: ڕاگویزان، لەشوێنێك بۆ شوێنێ‌تر چوُن ف انتقال.

ڤەگوهشین: خۆلەکاردزینەوە، نەمەلّی کردن ف اهمال و سستی.

ڤەگەڕ: ١) ژڤڕین، وەگەڕان؛ ٢) شوێن‌گێڕ ف ١) بازگشت؛ ٢) پیگرد.

ڤەگەڕاندن: ١) ژڤڕاندن؛ ٢) دانەوەی وام؛ ٣) گێڕانەوەی ڕوداو ف ١) بازگرداندن؛ ٢) ادای وام؛ ٣) بازگوکردن.

ڤەگەڕیان: ژڤڕینەوە ف بازگشتن.

ڤەگەڕین: گەڕانەوە. دوای ڕۆیشتن هاتنەوە ف برگشتن.

ڤەگەز: چزوی دوپشك‌و مار ف نیش عقرب و مار.

ڤەگەزاندن: پێوەدانی مارو دوپشك ف گزیدن مار و عقرب.

ڤەگەشین: ١) خۆشبوُنی ئاگر؛ ٢) بەپۆلۆبوُنی ڕەژی؛ ٣) شەق‌و نورت‌بوُن؛ ٤) بوژانەوە ف ١) مشتعل شدن آتش؛ ٢) اخگرشدن زغال؛ ٣) شکوفاشدن؛ ٤) سرحال آمدن بعد از پژمردگی.

ڤەگەڤزاندن: مل‌دەبەرمل‌نان. بەکتر لەزەوی‌دان ف گلاویز شدن.

ڤەگەڤزین: تل‌دان لەسەر زەوی ف غلتیدن بر زمین.

ڤەگەمزین: بازبردنی بەنەوژم، پەڕین ف جهش، پرش.

ڤەگێڕان: ڤەگەڕاندن ف نگا: ڤەگەڕاندن.

ڤەل: بل، نەرم‌بوی ڕەق ف سفت نرم شده.

ڤەلا: نازبانە، شەلاخ، قامچی ف تازیانە.

ڤەلۆ: پشکنین، تۆژین، گەڕان بەشوین... ف تفتیش.

ڤەلۆکرن: پشکنین. لێ‌گەڕان ف تفتیش کردن.

ڤەلیستن: لیسننەوە. بەزمان خاوێن‌کردنەوە ف لیسیدن.

ڤەمال: دەس‌پێداهێنی ئەندام، کەسێ خەلك دەشێلێ بە دەست ف ماسازدهندە.

ڤەمالین: دەست بەلەشاهێنان بەنەوژم، شێلانی پشت‌و ئەندام ف ماسازدادن.

ڤەمان: بەجێ‌مان ف واماندن، جاماندن.

ڤەمای: بەجێ‌ماو ف وامانده، جامانده.

ڤەمران: خاموش‌بوُنی ئاگر. کوژانەوە ف خاموش شدن آتش.

ڤەمراندن: خاموش‌کردنی ئاگر، کوژاندنەوە ف خاموش کردن آتش.

ڤەمـرتن: ١) ڕەنگ‌زەرد هەلگەڕان؛ ٢) لاوازبوُن ف ١) رنگ زردشدن؛ ٢) لاغرشدن.

ڤەمرتی: ئاگری خاموش‌بوُگ، کوژاوە ف آتش خاموش شده.

ڤەمری: کوژابەوە، ئاگرنەما: (چرا **ڤەمری، ئیگر ڤەمری**) ف خاموش شد.

ڤەمرین: ڤەمران ف نگا: ڤەمران.

ڤەمزتن: هەلقولینی ئاو، دەرپەڕینی ئاو لەزەوی ف جوشیدن آب از زمین.

ڤەمژین: مژلێدان، مژین ف مك‌زدن، مکیدن

ڤەمستن: هەلقولین، ئاو لە کانی دەرپەڕین ف جوشیدن آب از چشمە.

ڤەمشتن: ١) ڤەمژین؛ ٢) باسك‌و دەلنگ هەلمالین؛ ٣) مشت‌ومال‌کردن ف ١) مکیدن؛ ٢) ورمالیدن؛ ٣) صیقل دادن.

ڤەمەرقین: ١) شەکەت‌بوُن؛ ٢) پڕبوُن‌و سەرڕێژکردن لە تراو ف ١) بسیار خستەشدن؛ ٢) لبریزشدن از مایع.

ڤەمێتن: ڤەمژین ف مکیدن.

ڤەناسین: ١) وەبیرهاتنەوە. ناسینەوە؛ ٢) مکوڕبوُن، پێ‌هانین ف ١) بازشناختن؛ ٢) افرارکردن.

ڤەناندن: ١) هیم‌دانان. بناغەدارژتن؛ ٢) وەدی‌هێنان؛ ٣) سەعات قورمیش‌کردن ف ١) پایەریزی کردن. اساس نهادن؛ ٢) ایجاد کردن؛ ٣) کوك‌کردن ساعت.

ڤەنژین: گەشەکردن، بەخۆداهانین ف شکوفاشدن.

ڤەنشتن: ١) لە فڕین بەس‌کردن، نیشتنەوەی باڵدار؛ ٢) جوُنەخواری نلته؛ ٣) پوُچانەوەی بەنەماو ف ١) نشستن پرندە؛ ٢) تەنشین شدن؛ ٣) خوابیدن ورم.

ڤەنشتی: ١) لە فڕین بەس‌کردگ؛ ٢) نیشتوی نلته؛ ٣) پوُچاوە ف ١) پرندۀ نشستە؛ ٢) تەنشین شدە؛ ٣) ورم از بین رفتە.

ڤەنشین: نوُقرە ف آرامش.

ڤەنوسکاندن: لکاندن. چەسپاندن، نوساندن ف چسباندن.

ڤەنوُسین: ١) پێوەنوُسان؛ ٢) نێ‌هەلسوُن ف ١) چسبیدن؛ ٢) رنگ‌زدن.

ڤەنهرین: ڕاپەڕین لە بڕا. بلندبوُن لە نکاو ف بربدن و برخاستن، ازجا پریدن.

ڤەنهشتی: نوُقرەگرتو، نارام‌بوُگ ف آرام‌گرفتە.

ڤەنهێزان: دبسان نواشاکردن ف بازنگاه کردن.

ڤەنهێڕاندن: ڤەنهێڕان ف بازنگاه‌کردن.

ڤەنهێڕین: ڤەنهێڕان ف بازنگاه کردن.

ڤەنی: بەری دارەبەن، قەزوان، کەسکان ف ثمر درخت سقز.

ڤەنیشتن: ڤەنشتی ف نگا: ڤەنشتی.

ڤەور: بەفر ف برف.

ڤەوەراندن: نیشان‌دان. ڕوُن‌کردنەوەی مەبەستێك ف تفهیم کردن.

ڤەوەژارتن: ١) بژاردنی دانەوێلە؛ ٢) خاوێن‌کردنەوەی زەوی کێلگە لەبەرد. بەردبژاردن ف ١) پاك کردن غلات از دانۀ ناباب؛ ٢) جمع‌کردن سنگ از زمین زراعتی.

ڤەوەشاندن: فڕێ‌دان، توُرهەلدان ف پرت کردن.

ڤەوبنی: ناکار، ڕەوشت، کردەوە ف اخلاق.

ڤەهاتن: ١) هەلاتنی هەویر، سەرکەوتنی هەویر؛ ٢) سەردەرێنانی روەك لە زەوی؛ ٣) نەخوشی لەسەروبەندی چاك‌بوُنەوە؛ ٤) پەشیمانی ف ١) برآمدن خمیر؛ ٢) بردمیدن نباتات؛ ٣) اواخر بیماری؛ ٤) پشیمانی.

ڤەهاڕین: وردکردنی وەك توز کردنەنارد ف سابیدن. آردکردن.

ڤەهاندن: گێڕانەوەی قسەو چیروك ف بازگوکردن.

ڤەهسیان: حەسانەوە. سانەوە ف آسودن.

ڤەهلدان: بەچاوهیماکردن، چاوداگرتن ف غمز.

ڤەهوُنان: هوْندن. هوْندنەوه ف بافتن.

ڤەهوُینان: ڤەهوُنان ف بافتن.

ڤەهەڕاندن: عالەبەزکردن بوْ ئاو خواردنەوه ف نهیب بر گلەزدن برای آب خوردن.

ڤەهەژاندن: راتلەکاندن ف تکان دادن، جنبانیدن.

ڤەهێزان: ڤەهازین ف نگا: ڤەهازین.

ڤەهێزاندن: ڤەهازین ف نگا: ڤەهازین.

ڤەهێڕیای: وردکراو وەك توْز ف سابیده، گردشده، پودر.

ڤەهێشت: بەهەشت ف بهشت.

ڤەهێلان: نەرك كردن. بەجێ هێشتن ف ترك كردن.

ڤەهێلای: بەجێ هێڵراو، نەرك كراو ف متروك، جامانده.

ڤەهێنان: ڤەهوُنان ف بافتن.

ڤەیتوُن: ئاگردانی گەرماو، توُنی حەمام ف آتشدان حمّام.

ڤی: ئەو بوْ نێر ف آن برای مذکر، او.

ڤێ: ١) ئەو بوْ مێوینە؛ ٢) هەڵبوی ئاگر؛ ٣) ناوی پیتێکی ئەلفوبێنکە ف ١) آن برای مؤنث، او؛ ٢) مشتعـل؛ ٣) نام حرف «ف» از حروف الفبای زبان کردی.

ڤیاد: زرعاتی شەخنەلێدراو ف کشت سرمازده.

ڤیار: زەوی لەبەر سەرماو سوڵە هەڵتەکاو ف زمین از یخ‌بندان سست شده.

ڤیان: عیشق، دڵداری ف عشق و محبت.

ڤیت: ڤوت، ڤیت: (گوهێ مشك ڤیتن) ف برجسته.

ڤیت: پاشگر بەواتا: وبستن ف پسوند به معنی خواستن.

ڤێتن: ئارەزوکردن، بەئاوات‌خواستن ف آرزوکردن.

ڤیجا: ١)دەی سا؛ ٢) دەنەگەر وابە ف ١) پس اینطور؛ ٢) حال که چنین است.

ڤیچ: ڤیچ، خوار ف کج.

ڤیچلك: چڵم، ناوی لوت ف آب بینی.

ڤیچەکی: نەخوْشیەکی ئاژاڵـە مرخـەمرخ لە گەروُی دێت ف نوعی بیماری وام.

ڤێخستن: ١) بێوه داڵـەڤاندن؛ ٢) هەڵكردنی ئاگر و چرا ف ١) آویزان کردن؛ ٢) روشن کردن آتش.

ڤی‌دەرێ: ئەبره. ئێره. ئێروُکانە ف اینجا.

ڤێ‌دەری: هوْوەنده، ئەبنه ف آنجا.

ڤێر: ١) هێر، گێر، خوارو خێچ، چەوت‌و چەویڵ؛ ٢) خێل ف ١) کج‌و کوله؛ ٢) لوچ.

ڤێرا: دەگەڵ ف همراه.

ڤێران: زْبانی تراو، گوشله ف مدفوع آبکی.

ڤێراندن: ڤیراندن ف ریدن اسهالی.

ڤێرك: روی کەوش‌و پێلاو ف رویهٔ کفش.

ڤێرکه: زگ‌چوُن ف اسهال.

ڤێرگ: بەرگەما ف نخ‌چین کنارهٔ گیوه.

ڤێره: ئێره ف اینجا.

ڤێڕه: پێرا، ڤێرا ف همراه.

ڤێری: ئەوێ، ئەوجێ ف آنجا.

ڤیزار: دادو هاوار بوْ دەفر یا هاتن ف دادوفریاد و طلب کمك کردن.

ڤیژك: ١) گوُشله؛ ٢) دلوْپەی مبج، دلوْپەی بان ف ١) مدفوع آبکی؛ ٢) چکهٔ بام.

ڤیس: بیست ف عدد بیست.

ڤێس: جوێن، جنێو، دژمان، سخیف ف دشنام.

ڤێسین: جوێن‌دان ف دشنام‌دادن.

ڤێڤراندن: ١) راکێشان؛ ٢) بێ لەش‌پوْش، بێ لێفەو سەرەتازبوُن ف ١) کشیدن بر زمین؛ ٢) آسمان جُل.

ڤێڤرین: ئاشکرابوُن، ززانی راز ف آشکارشدن، برملاشدن.

ڤێك: ١) پێکەوه؛ ٢) تەنکاو، ئاوێ کە ڤوڵ‌نیه ف ١) باهم؛ ٢) آب کم‌عمق.

ڤێك‌ئێخستن: خرکردنەوەی بلاّو لە دەوری یەك ف جمع‌آوری پراکنده‌شده.

ڤێك‌خستن: ڤێك‌ئێخستن ف جمع‌آوری کردن.

ڤێکدان: ڤێك‌ئێخستن ف نگا: ڤێك‌ئێخستن.

ڤێك كەفتن: خوْلێکدان، توْشی‌یەك‌هاتن ف برخورد.

ڤێکـەتن: ١) پرس‌و نوژینـەوه؛ ٢) هەڵ‌بوُنی ئاگر ف ١) پرس وجو، کنکاش؛ ٢) مشتعل شدن.

ڤێکەفتن: پرسیارو نوژینەوه، ڤێکەتن ف کنکاش.

ڤێگا: دەس‌بەجێ، هەر ئیسه ف همین حالا.

ڤێگاڤێ: ١) ڤێگا؛ ٢)ئەوجار ف ١)حالا؛ ٢) آن هنگام.

ڤێگاوێ: ڤێگاڤێ ف نگا: ڤێگاڤێ.

ڤیل: ١) نزم، نەوی؛ ٢) تەنکاو؛ ٣) پەل ف ١) پست؛ ٢) تنك‌آب؛ ٣) کم عمق.

ڤیلك: ١) کیسـەی دەم‌تەنـگ؛ ٢) گزی، گەز، ڤێڵ ف ١) کیسهٔ دهانه تنگ؛ ٢) حیله، مکر.

ڤێلك: توُرەکەی‌زارتەنگ ف کیسهٔ دهانه تنگ.

ڤین: ١) ئاسه؛ ٢) عیشق، ئەڤین؛ ٣) قسەی بێ‌مانا: (ڤرت‌و ڤین) ف ١) آرزو؛ ٢) عشق؛ ٣) یاوه.

ڤێن: ئەمان، ئەوانە ف اینها.

ڤینا: ئەمە، ئەڤە ف این.

ڤین ڤینوك: گنگنوك، مروێ گن ف نگا: گنگنوك.

ڤینك: جگی حەیوانەکێوی ف قاب بزکوهی.

ڤینی: ئانەمە ف این، همین.

ڤێهانا: ئانەمەنا، ئەوەنانێ ف این خودش است، اینهاش.

ڤێهەنە: ڤێهانا ف نگا: ڤێهانا.



قا: دەم، کات: (ئەو قا تۆ هاتبوی من لە ماڵ نەبوم) [ف] هنگام.

قاب: ١) جگ؛ ٢) جێگەی جگ لە پادا؛ ٣) دەفری پەل، دەوری؛ ٤) سەحەنی نانخواردن؛ ٥) کالان؛ ٦) ئەندازە؛ ٧) بەرگی کتێب [ف] ١) شتالنگ، قاب؛ ٢) قوزك پا؛ ٣) بشقاب، دوری؛ ٤) ظرف غذاخوری؛ ٥) نیام؛ ٦) اندازه؛ ٧) جلد کتاب.

قابغ: جێ باروت لە فیشەك [ف] پوکه.

قابلجەوز: ناوی شارێکی کوردە لەلای دیاربەکر [ف] ازشهرهای کردنشین در ترکیه.

قابلۆخ: ١) سەرپۆشی دەفر؛ ٢) تیکولی هەرشتێ [ف] ١) سرپوش ظرف؛ ٢) پوسته.

قابلۆخ: جێ باروت لە فیشەك [ف] پوکه.

قابلەمە: بەروتنی دەسکداری سەرپوش‌داری پچوك [ف] قابلمه.

قابڵەمە: قابلەمە [ف] قابلمه.

قابلەمە کردن: ١) پینە بەسەرداگرتن؛ ٢) دیواری حەنتنی کاڵ بە کەرپوچ روکێش کردن [ف] ١) پینه بر رو بەزدن؛ ٢) دیوار گلی را با آجر پوشانیدن.

قابور: سوالەتە شکاو، ئەشکەولەت [ف] سفال شکسته.

قابۆرە: داری لەبەر کۆنی پواو [ف] درخت کهنسال پوسیده.

قابول: بلوسك [ف] ناودان.

قابیل: بەرکەنی، شیاو [ف] شایسته.

قاپ: ١) قاب، جگ، مێچ، چو؛ ٢) دەفری بەردەستان؛ ٣) بەلەك، پوز؛ ٤) جێگەی جگ لە پادا، گوێزینگ؛ ٥) پارووی زل؛ ٦) چوارچێوە؛ ٧) کالان؛ ٨) بەندی چینك؛ ٩) قسەی بێ‌سەر؛ ١٠) گاز بە ددان [ف] ١) شتالنگ، قاب؛ ٢) ظرف غذاخوری؛ ٣) ساق پا؛ ٤) قوزك پا؛ ٥) لقمهٔ بزرگ؛ ٦) قاب عکس، چهارچوب؛ ٧) نیام؛ ٨) بندتَنی؛ ٩) حرف مفت؛ ١٠) گاز با دندان.

قاپاخ: سەرپۆشی دەفر، سەرەقەك [ف] سرپوش ظرف.

قاپار: گەز، گاز، هەردو ریزەددان لێ‌نوندکردن [ف] گاز با دندان.

قاپارگە: لای خواروی بەلەك، پشت گوێزنگ [ف] کمی بالای قوزك پا.

قاپان: ١) خۆهەڵکێشان؛ ٢) زفاندن؛ ٣) ئەرازوی زل؛ ٤) جگێن، مێچێن؛ ٥) خۆ بەزل‌زان، بەفیز و دەعبە [ف] ١) خودستایی؛ ٢) ربودن؛ ٣) باسکول؛ ٤) قاب‌بازی؛ ٥) متکبر.

قاپانە: جگێن [ف] قاب‌بازی.

قاپانی: فیز و بادی‌هەوایی [ف] تکبر.

قاپانێ: جگێن [ف] قاب‌بازی.

قاپاوێژ: مرۆ یان حەیوانێ کە لە رۆیشتنا قاپی پای وێك دەکەوێ [ف] انسان یا حیوانی که هنگام راه‌رفتن قوزك پاها را به هم میزند.

قاپچی: ١) رفێن، شت‌رفێن؛ ٢) لە جگێن‌دا زانا؛ ٣) دەرکەوان [ف] ١) رباینده؛ ٢) ماهر در قاب‌بازی؛ ٣) دربان.

قاپرەش: ئەسپی کوێتی داسێن ناریك کە جومگەی دەستی رەش بێت [ف] اسب کمیت مچ دست سیاه.

قاپ‌شۆ: کەسێ دەفر و تیر باران دەشوا، بریتی لە کارەکەر و فەرەواش [ف] ظرفشوی، کنایه از کلفت و نوکر.

قاپ‌شۆر: قاپ شۆ [ف] نگا: قاپ شو.

قاپقاپ: پێڵاوی لە دار [ف] دمپایی چوبین.

قاپك: پەنەمانی قاپی پا [ف] ورم قوزك پا.

قاپکزێنە: گیابەکە لە چێشت دەکرێ [ف] نوعی سبزی آش.

قاپگر: ١) سەگێ کە پا دەگەزێ؛ ٢) بریتی لە مرۆی بەدفەر [ف] ١) سگ گازگیر؛ ٢) کنایه از آدم موذی.

قاپگرتن: ١) پاگەزتن؛ ٢) بریتی لە کێشەنێ‌هاڵاندنی بەخۆڕایی؛ ٣) دەچوارچێوەگرتن، قاب‌کردنی عەکس [ف] ١) پاگزیدن؛ ٢) کنایه از دبه‌درآوردن بدون سبب؛ ٣) در چهارچوب گذاشتن.

قاپو: ١) تاومالك، ئەوشتانەی لافاو رای‌داون و خستونیە کەنار جەم؛ ٢) نیاز، تاناجی [ف] ١) سیل‌آورد؛ ٢) احتیاج.

قاپوت: ١) فەرەنجی؛ ٢) پالتو؛ ٣) سێ‌جارە بردنەوەی یاری مەحبوس لەنەردبێندا [ف] ١) بالاپوش نمدی؛ ٢) پالتو؛ ٣) سوم برد در بازی

محبوس تخنه‌نرد.

قاپۆچکە: ١) دەفری زۆر بچوك؛ ٢) پاروی نان بۆ ماست پێ‌هەڵگرتن: (لە کۆزی کاران بڕوانەو **قاپۆچکە** لە ماست داگرە) «مەسەل» ف ١) ظرف کوچولو؛ ٢) لقمهٔ نان برای ماست برداشتن.

قاپۆڕ: قابلۆخ ف پوکە.

قاپۆڕە: قابۆرە ف درخت کهنسال پوسیده.

قاپوقاچاخ: دەفر بە گشتی ف ظروف عموماً.

قاپوقاچاغ: قاپوقاچاخ ف ظروف عموماً.

قاپوقاپۆڕ: خرت‌وپرتی ماڵ ف خرت و پرت اثاثیه

قاپوقنجاڕ: قاپ‌و قاچاخ ف ظروف خانگی.

قاپۆك: قاپۆ ف سبل‌آورد.

قاپۆلکە: قاپۆچکە ف نگا: قاپۆچکە.

قاپۆلە: قاپی پا، گوێزنگ ف قوزك پا.

قاپە: ناخافتنی زلەزلەو بێ مانا ف حرفهای گنده و نامفهوم.

قاپەڕەقە: سەری گوێزنگ ف سرقوزك پا.

قاپە کەوڵە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، قەبنەران ف گیاهی دارویی.

قاپی: ١) درگا؛ ٢) رفاندی ف ١) دروازه؛ ٢) ربود.

قاپێلك: تێخوڵی بەناڵی شت.(قاپێلکەشوتی، **قاپێلکەهێلکە**) ف پوستهٔ توخالی.

قاپێلکەسەر: تێسکەسەر، کەللەسەر ف جمجمه.

قاپین: رفاندن ف ربودن.

قاپێن: قاپانێ ف قاب‌بازی.

قاپیوان: دەرکەوان: (دەت‌وت نەمێ کراوە بەمەخسوسی **قاپیوان**/خۆی کرد بە تێرەترك‌و گونی کیم بلر سزی؟) «شێخ‌رەزا» ف دربان.

قاپێوان: دەرکەوان ف دربان.

قاپیە: درگا ف دروازه.

قاپیەوان: دەرکەوان ف دربان.

قات: ١) تەوەنـدە، لەئـەندازە، بەرانبەر: (دو **قات** چاکەی دامەوە)؛ ٢) نهـۆم: (خانووەکەی دوقاتە لە **قاتی** سەرەوە دانیشتوە)؛ ٣) دەست لە بەرگ‌و نوێن؛ ٤) شتێ کە بە کڕین دەست ناکـەوێ؛ ٥) دەم، سات، کات: (ئەو قاتە لاو بوم)؛ ٦) مەیدانی جەنگ‌و کایە؛ ٧) ناو دو نوێ: (لـە **قاتی** کەوای‌دا بو)؛ ٨) خاك، زەوی ف ١) برابـر در اندازه؛ ٢) اشکوب، طبقهٔ ساختمان؛ ٣) دست از لباس ورختخواب؛ ٤) نایاب؛ ٥) هنگام؛ ٦) میدان؛ ٧) لایه؛ ٨) زمین، خاك.

قاتانقوڕ: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

قاتر: ئێستر ف استر، قاطر.

قاترچی: خەربەندە ف چاروادار.

قاترداشاغی: ئاڵوبخارا، ئاڵوچەرەشە ف آلو بخارا.

قاتغ: سپیایی ف لبنیات.

قات‌قات: ١)تەم‌تمـان، تم‌تم؛ ٢) نهـۆم لەسەر نهۆم ف ١) زمین سنگی توبرتو؛ ٢) چندطبقه.

قاتڵ: ١) ترش، مزر؛ ٢) بیاوکوژ ف ١) ترش‌مزه؛ ٢) قاتل.

قاتم: لێك بەستنی گیاندار ف بەهم بستن حیوانات.

قاتمە: ١) داوموسك، هۆندراو لە داوموسك؛ ٢) پرێسکە؛ ٣) گلۆڵەبەن ف ١) قاتمه، دام از موی؛ ٢) پیرزه؛ ٣) گلولهٔ نخ.

قاتمەبەن: گشتەکی هۆندراو لە داوموسك ف قاتمه‌بند، ریسمان مو بین.

قاتۆر: تەختەی دارەڕا ف تختهٔ الوار.

قاتـۆرك: ١) لقی هەرەناسکی دار؛ ٢) لاسکی لاولاو، لەولاوکە گوڵی جوان دەکا ف ١) جوانهٔ بسیار نازك درخت؛ ٢) لبلاب.

قاتوقڕ: گرانی‌و گیرنەکەوتنی بژیو ف گرانی و نایابی خواربار.

قاتوقڕی: قاتوقڕ ف نگا: قاتوقڕ.

قاتوقەیماخ: نیوەنمەك ف خمیری که برای نرم کردن بر دمل گذارند.

قاتۆڵی: زوبی هەنار ف رب انار.

قاتـە: ١) گوڵی داروجـان؛ ٢) داسوڵکەی خەلە؛ ٣) رازی؛ ٤) تێکوڵی جەلتوك ف ١) خوشهٔ کدرم؛ ٢) پرزخوشهٔ غلّه؛ ٣) راضی؛ ٤) پوستهٔ برنج.

قاتـەلێوە: سەرەتـای بەهار کە تازە شینکە سەری دەرێناوە، خاکەلێوە، ئاخەلێوە ف آغاز بهار، فصل دمیدن سبزه.

قاتەولێوە: قاتەلێوە ف نگا: قاتەلێوە.

قاتی: ١) دەس‌نەکەوتنی بژیو؛ ٢) تێکەڵاو؛ ٣) رازی ف ١) قحط و غلا؛ ٢) امیخته؛ ٣) خوشنود.

قاتی‌وقڕی: قاتوقڕ ف نگا: قاتوقڕ.

قاج: کاژ، جۆرێ داری گەڵادەرزی‌و هەمیشەسەوزە ف درخت کاج.

قاجـر: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاجوج: گلێنەی ئاوخواردنەوە ف لیوان سفالین.

قاچ: ١) دو، کلك؛ ٢) پا؛ ٣) بۆزو بەلەك؛ ٤) بەردی بازەڵێن؛ ٥) جگ؛ ٦) زەقابی، زۆبی؛ ٧) داریکی دڕکاویە ف ١) دُم؛ ٢) پا؛ ٣) ساق؛ ٤) شن بازی؛ ٥) قاب، شنالنگ؛ ٦) برجستگی؛ ٧) درخت خاردار.

قاچاخ: ١) بەچکەحوشتری دوساڵە؛ ٢) کاری دزی دەستوری دەوڵەت؛ ٣) کەسێ کاری دزی دەستـوری دەوڵەت دەکا؛ ٤) ماڵێ کە کڕین‌و فرۆشی بەرانبـەر بە دەستـوری دەوڵەت نیە؛ ٥) کەسێ کە لە ترسی دەوڵەت خۆی شاردۆتەوە؛ ٦) تۆراو، تاربوگ: (جەندێکە لێمان **قاچاخ** بوە)؛ ٧)زەوەك ف ١) شتر بچهٔ دوساله؛ ٢) کار قاچاق؛ ٣) کسی که کار خلاف قانون انجام دهد؛ ٤) اموال قاچاق؛ ٥) تحت تعقیب؛ ٦) غایب شده؛ ٧) رموك.

قاچاخچی: فرۆشیاری ماڵی قاچاخ ف قاچاقچی.

قاچاغ: ١) قاچاخ؛ ٢) گامێشی دوساڵە ف ١) نگا: قاچاخ؛ ٢) گاومیش دوساله.

قاچـان: ١) بزوز، بێ‌ئارام؛ ٢)شت‌رفێن؛ ٣) راکـردن ف ١) ناآرام؛ ٢) ربانده؛ ٣) دویدن.

قاچاندن: ١) رفاندن؛ ٢) راکردن ف ١) ربودن؛ ٢) دویدن.

قاچانێ: جگێن ف قاب‌بازی.

قاچاو: زەوینی دزاو ف زمین دارای نشیب و فراز که آبیاریش دشوار

است.

قاچك: ۱) پاچـەی حەیوان لە چێشتی سەروپێدا؛ ۲) خێزەرە؛ ۳) دوو کلك؛ ۴) کارگ، قارچ؛ ۵) چەقـەی جاوین؛ ۶) چرپـی هەڵاشـی خانوو،چـرۆی سەربـانـەرا کە وەبن پووش و پەلاش دەدرێ و توورەبان دەکـرێ ▣ ۱) پاچه؛ ۲) نگا: خێزەرە؛ ۳) دُم؛ ۴) قارچ؛ ۵) قندرون، نوعی سقز گیاهی؛ ۶) چوبکهای انبیره.

قاچوور: بوشانە حەساوکردن، ژمارەی ئاژەڵ نووسین بۆ باج ▣ سرشماری دام به قصد اخذ مالیات.

قاچوق: کەوچك ▣ قاشق.

قاچوقوچ: سیرمەخۆری، شرەخۆری ▣ دلەدزدی.

قاچوقول: لنگـولەنەر ▣ از زانو به پایین.

قاچەشرمەکێ: شەرەپێلاقە ▣ لگدبازی.

قاچی: ۱) نۆرتۆ؛ ۲) رووبەرۆ؛ ۳) پێلاو، پابۆش ▣ ۱) قیچی؛ ۲) روبرو؛ ۳) پای افزار.

قاچین: پاچین ▣ قیچی کردن.

قاچێن: ۱) بازەڵێن؛ ۲) جگێن ▣ ۱) شن بازی؛ ۲) قاب بازی.

قاحبە: جندە ▣ فاحشه.

قاخ: چەماو، داهانو ▣ خمیده.

قاخلی: شملی ▣ کاجیره.

قاخە: قەدەغە ▣ ممنوع.

قاد: ۱) زەمین، هەرد؛ ۲) خاك، فات ▣ ۱) زمین؛ ۲) خاك.

قاداشەرێ: مەیدانی جەنگ ▣ میدان جنگ.

قادر: ۱) ناوی خودا؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ▣ ۱) نام خدا؛ ۲) نام مردانه.

قادرالی: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قادرمە: ۱) پلەکان؛ ۲) نەردیوان ▣ ۱) پلکان؛ ۲) نردبان.

قادقین: ئازا لە شەڕ ▣ شجاع.

قادۆ: ۱) سواوی ناوی قادر، ناوە بۆ پیاوان؛ ۲) قادقـین ▣ ۱) مخفف قادر، نام مردانه؛ ۲) شجاع.

قادوول: کوپەڵەی زارتەنگ، جەرەو کوپەی جێ پەنیر ▣ بستوغه.

قادی: گەمەیەکی زارۆکانە ▣ نوعی بازی کودکانه.

قادێ: ۱) گۆڕەپان؛ ۲) مەیدانی کایە ▣ ۱) زمین هموار؛ ۲) میدان بازی.

قادیانە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قار: ۱) نۆرەبێ؛ ۲) خەم؛ ۳) دەی فەقێ‌بان؛ ۴) جیرەی فەقـیران؛ ۵) سوکـەڵەناوی قادر؛ ۶) توانا، تاقەت: (ئەز قارم وێ کارێ بکەم)؛ ۷) گوندێکە لە لای سنە ▣ ۱) قهر؛ ۲) غم؛ ۳) نوعی تقسیم با انگشتان؛ ۴) جیرهٔ روزانهٔ فقرا؛ ۵) مخفّف قادر نام مردانه؛ ۶) تاب وتوان؛ ۷) نام روستایی در سنندج.

قاڕ: ۱) ئارام، نۆقرەگرتو؛ ۲) دەنگی بەرزی باڵدارو پەز؛ ۳) نانی تۆپێن ▣ ۱) آرام؛ ۲) صدای بم پرنده و گوسفند؛ ۳) با چوب یکبار به توپ بازی زدن.

قارا: نۆقرە، ئارام: (ئاراو قارای نەما)، دوای ئارا دەڵێن ▣ تسکین، آرامش.

قاراغ: کەنار، قەراخ ▣ کنار، گوشه.

قاڕان: قاڕ، دەنگی زلی باڵندەو پەز ▣ صدای بم پرنده و گوسفند.

قاڕاندن: ۱) دەنگ‌بەرزکردنی پەز؛ ۲) گارەکردنی مریشك ▣ ۱) صدای گوسفند؛ ۲) صدای مرغ.

قاراوا: گونـدێکی کوردستانـە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قارپچوك: داڵگۆشتی بێ‌تابشت ▣ لاغر مردنی.

قارپوز: ۱) خرچەی گەبشنو، گندۆرە، کاڵەك؛ ۲) سەرکڵاوەی لامپا ▣ ۱) خربزه؛ ۲) آباژور.

قارپۆز: زۆپی پێشەوەی زین ▣ کوههٔ زین.

قارچ: قاچ، کوارگ، کارگ ▣ قارچ.

قارچك: ۱) قارچ؛ ۲) ئێسقانی کلینجکە، پێشەی جوچکەسمت ▣ ۱) قارچ؛ ۲) دمغازه، دنبالچه.

قارچکەگولانە: جۆرێ قارچ کە بۆ خواردن ناشێ ▣ قارچ سمّی.

قارچکەمارانە: جۆری قارچ، قارچکەگولانە ▣ قارچ سمّی.

قارخ: دوکانوکەی سەوزی‌نێداچاندن ▣ کرد سبزیکاری.

قارژنگ: جانەوەرێکی ئاوی‌بە بەندبەندە بە دوسەرە دەڕوا ▣ خرچنگ.

قارس: ۱) تورە؛ ۲) جارز؛ ۳) دادروون بۆ کورت‌کردنـەوە؛ ۴) شارو مەڵبـەنـدێکـە لە کوردستان ▣ ۱) خشمگین؛ ۲) پکر؛ ۳) بردوختن برای کوتاه‌کردن؛ ۴) شهر و ناحیه‌ای در کردستان.

قارسبوون: ۱) جارزبوون؛ ۲) کورت‌بوونەوە بە دادروون ▣ ۱) پکرشدن؛ ۲) کوتاه‌شدن از دوخت.

قارس کردن: ۱) جارزکـردن؛ ۲) کورت‌کردنـەوە بە دورمان ▣ ۱) پکر نمودن؛ ۲) کوتاه کردن به‌وسیلهٔ دوخت.

قارسەقول: تەرسەقول ▣ مدفوع ستور.

قارسی: رۆژی قیامەت، رۆژی سەڵا، بەسڵان ▣ روز رستاخیز.

قارغ: لەرۆژدا تاریك، دوورەتاو ▣ اتاق در روز تاریك.

قارقار: دەنگی زلی باڵدار ▣ قارقار پرنده.

قارقاراڤا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاڕقارۆ: زیقەزیق‌کەر ▣ جیغ کش، جیغ جیغو.

قاڕقارۆك: ۱) قارپچوك؛ ۲) قالاو، قەلەڕەشە؛ ۳) مرۆ یا باڵداری کە زۆر دەقیڕێنێ؛ ۴) کەسێ کە بۆ شت‌فرۆشتن هەرا دەکا ▣ ۱) لاغرمردنی؛ ۲) کلاغ؛ ۳) انسان یا مُرغی که زیادجیغ می‌کشد؛ ۴) کسی که برای فروش کالایش فریاد می‌زند.

قارقمارە: لەتە سەهۆڵی دەگەڵ لافاوی بەهار ▣ تکه‌های یخ شناور در سیلاب بهاری.

قاڕقارە: جۆرێ چەرخ بۆ کایەی منالان ▣ نوعی چرخ برای بازی بچه‌ها.

قارقومە: گیایەکە دەیخۆن ▣ گیاهی است خوردنی.

قارم: دەتوانم، لە دەسم دێت ف می‌توانم. از دستم برمی‌آید.

قارن: دەتوانن، لەدەسیان دێت ف می‌توانند. از دستشان برمی‌آید.

قارن: زۆر بەزیقەزیق ف جیغ کش و جنجالی.

قارنا: گوندێکە لە کوردستان ف از روستاهای کردستان.

قارنان: پنێی، رزد، چکوس، چکوود، رەزیل، سەقیل ف خسیس.

قارنج: ١) بەراوێزی بەرگ و شمەك؛ ٢) بەنی بابۆڵەپێچ ف ١) سجاف؛ ٢) بند قنداق‌پیچ.

قارنجە: ١) قارنج؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە لە کوردستان ف ١) نگا: قارنج؛ ٢) نام دهی است.

قارنگە: شار لە باری نۆبێن‌دا ف سر میدان توپ‌بازی با چوب.

قارنە: ١) نۆبەراکردن؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە ف ١) نوعی توپ بازی؛ ٢) نام دهی.

قاروت: کلافەدەزوو ف کلاف نخ.

قاروج: قارپچوك ف لاغر مردنی.

قاروش: گیایەکە ف گیاهی است.

قاروشاوی: جێگەیەکە قاروشی زۆر لێ رواوە ف «قاروش»زار.

قاروشە: گەسك لە جیلکەدار، گزگ. لە نۆڵ ف جاروی ترکەای.

قاروشەلان: قاروشاوی ف «قاروش»زار.

قاروقور: دەنگی تێکەڵاوی مەڕو بزنی زۆر ف غوغای گله.

قاروعەم: زۆر لەڕو لاواز، داڵ‌گوشت ف لاغر مردنی.

قارون: ١) ناوی دەوڵەمەندێکی کەونارا بوە؛ ٢) برینی لە مرۆی زۆر دەوڵەمەند: (کابرا وەك نازون و **قارون** وایە)؛ ٣) بیشەو زەمەند؛ ٤) زۆر، زەحقە ف ١) قارون؛ ٢) کنایه از ثروتمند بزرگ؛ ٣) بیشه و نیزار انبوه؛ ٤) زیاد.

قارونە: ١) کرمی میوەی وشك؛ ٢) جانەوەری وردی جلکی‌خوری‌خۆر ف ١) کرم میوه؛ ٢) بید، حشرهٔ پشم‌خوار.

قارە: ١) دەنگی هاواری بەرزو باڵندە؛ ٢) تۆبێنی بەدار؛ ٣) گێژی: (قارەی سەری دێ) ف ١) صدای بلند گوسفند و پرنده؛ ٢) نوعی توپ‌بازی؛ ٣) گیجی.

قارەقار: ١) قارقار؛ ٢) دەنگی تێکرایی بەز، کارەکار ف ١) قارقار؛ ٢) صدای دسته‌جمعی گوسفندان.

قارەمان: ١) پاڵەوان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) قهرمان؛ ٢) نام مردانه.

قارەمانی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قارەوانە: جۆرێ دەفری پچوکی مسی بۆشتبۆنکردن ف نوعی ظرف کوچك مسی.

قاری: مرۆی‌قورعان‌خوێن ف قاری قرآن.

قاری: پیرێژنی فەرتوت ف پیر زن لکنته.

قاری: قارە، توپی بەدار ف نوعی توپ‌بازی با چوب.

قاریت: قاپچوك ف لاغر مردنی.

قاریش: کەمەربەندی چەرمین، پشتێنی لە چەرم. قایش ف کمربند چرمی.

قارین: توانین، لەدەس‌هاتن ف توانستن.

قاز: باڵدارێکی سپی زەلامە گۆشتی دەخورێ سۆبایی کەرێکی چێ‌بە ف غاز.

قازاخ: ١) پاك، خاوێن؛ ٢) زەربف، پەسند؛ ٣) چەکداری دەوڵەت؛ ٤) عازەب ف ١) پاکیزه؛ ٢) زیبا؛ ٣) قوای نظامی دولت؛ ٤) مجرّد.

قازان: ١) بەروش؛ ٢) سود، بەهرەی داوسنەد؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) دیگ، پاتیل؛ ٢) سود تجارت؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قازانج: بەهرەی سەودا ف نفع معامله.

قازانج کردن: بەهرەگیرهێنان ف بهره‌بردن.

قازانچە: بەروشی چکۆڵە ف دیگ مسی کوچك.

قازانقایە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قازانقولفی: دەرزی بەرکۆزە ف قزن‌قفلی.

قازانقولی: قازانقولفی ف قزن قفلی.

قازانگ: قازان، بەروش ف دیگ مسی.

قازانلی: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

قازانەسەر: ١) دێوی خەیاڵی کە منالی پێ دەترسێنن؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە لە کوردستان ف ١) موجود خیالی برای ترساندن بچه؛ ٢) نام دهی در کردستان.

قازاو: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قازفەڕ: کەمەیەکە منداڵان دەیکەن، کالنەیەکی زاروکانە ف نوعی بازی کودکان.

قازڤان: شوانی قاز، ئاگاداری باڵندەی قاز ف غازبان.

قازك: مەنجەڵی پچوکی قوڵفدار، بەروشی پچوکی بەدەسك ف دیك کوچك دسته‌دار.

قازلاخ: کلاوکوڕە، سوفیەقنە. *باڵدارێکی پچوکە* ف پرنده‌ای کوچك.

قازلاخی: قازلاخ ف نگا: قازلاخ.

قازم: بەن لە کوڕو، ریس لە نوکەوردی بن خوری ف ریس از کرك.

قازمانە: جۆرێ ئالوجە ف نوعی آلو.

قازمە: پاچی زەوی‌کەندن ف کلنگ زمین کندن.

قازمەکی: بەرێکی پچوکی دارمازو ف ثمری ریز از مازوج.

قازەلاخ: قازلاخ ف نگا: قازلاخ.

قازەلاخی: قازلاخ ف نگا: قازلاخ.

قازەن: دەسك و گوڵ لە چەڵتوك‌جار ف دسته‌کردن خوشهٔ شالی.

قازەوان: شوانی قاز ف غازچران.

قازی: کەسێ کە بە پێك‌هێنانی رێوشوێنی ئاینی زادەگا ف قاضی.

قازیاخە: گیایەکە نەخورێ ف قازاباغی، گیاهی است.

قازیانە: قازیاخە ف قازاباغی.

قازیاوا: ناوی دوگوندە لە کوردستان. یەکیان بەعسی ویرانی کرد ف نام دو روستا در کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

قاژ: ١) باڵداریکی ڕەشە لە کوێر پچوکترە گوشتی دەخوری؛ ٢) ئەو شوشەو بەردەی دەسەری ئەنگوستیلە دەکری، نقیم، قاش؛ ٣) بروف ١) زاغ باقرمز؛ ٢) نگین؛ ٣) ابرو.

قاژدەرە: باڵداری قاژف زاغ باقرمز.

قاژر: زاروی زۆر گریئۆك ف بچۀ بسیار گریان.

قاژقاژە: ڕەنگاڵە، ڕەنگرێزە، میش‌خۆرە، باڵداریکە ف مرغکی است رنگارنگ.

قاژك: ١) جەقەی جاوین؛ ٢) جاجکە، بنێشت؛ ٣) قەوجە، دەم‌لێکدان ف ١) سقزنُنه؛ ٢) آدامس؛ ٣) بازوبسته‌شدن دهن ماچه‌خر.

قاژك‌چوُن: قەوجەکردن، دەم‌لێکدانی ماکەر لەژێر نێرەکەردا ف دهان بازوبسته‌کردن ماچه‌خر وقت جفتگیری.

قاژوُ: بەرندەی قاژف زاغ باقرمز.

قاژە: ١) دەنگی قاژوُ؛ ٢) دەنگی بەرکی ناوێزراوی تفنگ ف ١) صدای زاغ باقرمز؛ ٢) صدای پرش گلوله.

قاژەقاژ: دەنگی زۆری قاژوُ ف صدای زیاد زاغ باقرمز.

قاژی: ١) قاژوُ؛ ٢) قازی جیاف ١) زاغ باقرمز؛ ٢) غاز وحشی.

قاس: ١) ئەندازە؛ ٢) دەم، سات: (ئەو قاس جاڤنێری تە بوم) ف ١) اندازه؛ ٢) آن، دم.

قاسپە: دەنگی خوێندنی کەوف صدای کبك.

قاسپەقاسپ: قاسپەی لەدوی‌یەك ف صدای کبك پیاپی.

قاسریش: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قاسك: لاسکی گیا،نێوان بن‌و گوڵی گیاف ساقۀ گیاه.

قاسم: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

قاسماوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کردف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قاسناخ: پێوانەیەکی خەلە بەرانبەر بە سی‌و دو کیلۆ ف پیمانۀ غلّه برابر سی‌ودوکیلو.

قاسناغ: قاسناخ: (قەت لە بەك قاسناغە جوی کەم نادەمێ هێشتا لەرە /ساڵ دوازدەی مانگێ سواری نابم‌و هەر ماندوە) «شێخ‌رەزا» ف نگا: قاسناخ.

قاسە: ١) سواوی ناوی قاسم؛ ٢) سندوقی لە پوڵا بۆ پارە تێدا هەڵگرتن ف ١) مخفف نام قاسم؛ ٢) گاوصندوق.

قاسید: مروی ڕەوانەکراو بۆ کارێك ف پیك، قاصد.

قاش: ١) بێڵە، کەوانە، بەل وەك نیوەجەغز؛ ٢) برەیەك لە میوەی بێستان؛ ٣) قازی ئەنگرستیلە؛ ٤) پان‌پانۆکە ف ١) نیم دایره؛ ٢) برش ازمیوۀ پالیزی، قاچ؛ ٣) نگین؛ ٤) مساحقه، طبق‌زدن.

قاشاخ: ١) رنەك؛ ٢) لاسکی گەنمەشامی؛ ٣) گیابەکە لە کەنگر دەکاف ١) قشو؛ ٢) ساقۀ بلال؛ ٣) گیاهی است شبیه کنگر.

قاشاغ: رنەکی بەکسم ف قشو.

قاشاو: قاشاغ ف قشو.

قاش‌پاشا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کردف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

قاشتی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کردف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاش‌قاشا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کردف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویرانی کردند.

قاشقی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کردف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاشك: ١) تێخولی دار؛ ٢) پرزەی دارف ١) پوستۀ درخت؛ ٢) الیاف درخت.

قاشگ: پەنرۆك، پەنرۆ، قرتماخەی سەربرین ف کبرۀ زخم.

قاشل: تێخول، توکڵ ف پوسته، قشر.

قاشم: گیابەکی بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبوی.

قاشنە: جۆرێ ماسی پوُلەکەزەردف نوعی ماهی.

قاشوُ: ١) داری سەرچەماو بۆ گۆبازی؛ ٢) شەقەمبۆف ١) چوگان گوی بازی؛ ٢) تنۀ تاك.

قاشوان: بازی گۆبێن ف گوی بازی.

قاشوانێ: قاشوان ف گوی بازی.

قاشوخ: کەچك ف قاشق.

قاشوُل: قاشل، تێکوڵ ف پوسته.

قاشوُلکە: ورنکەسواڵەت‌و چینی بۆ کابەی منالان ف چینی و سرامیك و سفال شکسته که بازیچۀ کودکان است.

قاشوُلە: قاشوُلکە ف نگا: قاشوُلکە.

قاشە: قاشنە، سوُرەماسی، قەشەماسی ف نوعی ماهی.

قاعیدە: رێوشوێن، داموُ دەستوُرف روش.

قاعیم: توند، پتەوف محکم.

قاغز: ئامرازی سپی‌و تەنك بۆ خەت‌دان، قاقەزف کاغذ.

قاغنات: قرجك، قرو، قرێشك، زەك ف آغوز.

قاغەز: قاغز، قاقەزف کاغذ.

قاغەنەك: قاغنات ف آغوز، فله.

قاف: ١) دەنـا ئەوە جیە؟، مەنـەڵ؛ ٢) خرێ نێسکی سەر، کەللە؛ ٣) دەرفەت؛ ٤) چیابەکی خەیاڵی؛ ٥) دەنگ‌دانی خەڵك بەتێکۆڕایی؛ ٦) ناوی پیتێکی ئەلفو بێکە؛ ٧) لەجێ، مناسبی جێ: (قسەکەت لە قافی خوێدا بو) ف ١) چیستان، معمّا؛ ٢) جمجمه؛ ٣) فرصت؛ ٤) کوه‌قاف؛ ٥) بسیج؛ ٦) نام حرفی در الفبا ٧) بجا، بەمورد.

قاف‌قلوُر: ١)قاپ‌و قاچاغی لە سواڵەت؛ ٢) برێتی لە حەپۆلی کەم‌فام ف ١) ظروف سفالین؛ ٢) کنایه از تهی مغز.

قافـك: ١) ئەشکـەولـەت، سواڵـەنـەشکـاو؛ ٢) سواڵەتی لەقاڵب‌دراو بۆسەربان داپۆشین؛ ٣) قاپۆرێ رەقەو کیسەڵ؛ ٤) کالان ف ١) سفال شکسته؛ ٢) سفال‌بام؛ ٣) لاك لاك‌پشت؛ ٤) نیام.

قافل‌قەدا: قەزاو قەدەرف قضا و قدر.

قافلوُك: دەفرو ئامانی گڵین، ئیرباری لەقوڕف ظرف سفالین.

قافلە: دەستەبەك لە بنیادەم‌و بارەبەر کە پێکەوە دەچنە سەفەرف قافله.

قافلی: قاخلّی، کاخلّی، شملّی ف کاجیره.
قافو: ناومالّك ف سبل آورده.
قافوُ: قافوّ ف سبل آورده.
قافیه: پاشلی شیٔعر ف قافیه.
قاف: پوُشوّی دار ف پوسیدهٔ درخت که افروزنهٔ سنگ چخماق شود.
قافـو: ۱) لاسکـەگیای ناوبـەتالّ؛ ۲) ناومالّك، قافو ف ۱) ساقهٔ گیاه میان تهی؛ ۲) سبل آورده.
قاقەرەش: جۆرێ کەدو ف نوعی کدو.
قاق: ۱) زوها، وشك، زڕ؛ ۲) گۆشتێ کە بۆ زستان وشك‌و خوێ کراوه ف ۱) خشك؛ ۲) گوشت خشکیده.
قاقا: ۱) حیلکەی پێکەنین، نر بقه؛ ۲) نازناوی براگەوره؛ ۳) شتی خۆش لە زمـانی پچـوُکاندا ف ۱) هرهر خنده، **قهقهه**؛ ۲) برادربزرگ؛ ۳) خوردنی لذیذ درگو یش کودکان.
قاقبۆ: دەنگی خوێندنی کەو، دەنگی زەرەژ ف صدای کبك.
قاقبین: خوێندنی کەو ف خواندن کبك.
قاقـڕ: ۱) زەوینێ کە گیای لێ ناڕوێ؛ ۲) برێتی لە بنبادەمی رژد ف ۱) زمینی که گیاه نرویاند، لم یزرع؛ ۲) کنایه از خسیس.
قاقرەش: جۆرێ کوُلەکە ف نوعی کدو.
قاقز: قاغز ف کاغذ.
قاقژ: قازوُ ف زاغ پاقرمز.
قاقـل: ۱) تیکـولی هێلکە؛ ۲) بنی گیایەکە دەیخۆن ف ۱) پوستهٔ تخم پرنده؛ ۲) بیخ گیاهی است خوردنی.
قاقلوك: کەللەسەر، قاف، قەحف ف جمجمه.
قاقلەجنۆکە: شەیتانۆکەی وشك ف پوستهٔ حلزون.
قاقلەسوّنە: دۆشەکۆلەی سەری عەنبالان ف بالشتك سر حمّال.
قاقلەسوێنە: قاقلەسوّنە ف بالشتك سر حمّال.
قاقم: جانەوەرێکە لە تیرەی سموّرەو سنجاو دەگەڵ گیا رەنگ دەگۆڕێ ف قاقم.
قاقمە: داری هەردولاو داری پشتی نامان ف چوبهای عمودی دیوار چوبی.
قاقوُلە: بەری گیایەکە بۆ دەرمان دەبێ ف ثمر گیاهی است که مصرف طبی دارد. قاقله.
قاقوم: قاقم ف قاقم.
قاقـە: ۱) براگەوره بە زمـانی منـالان؛ ۲) خواردنی شیرین بە شێوەی پچـوُکـان؛ ۳) سوریچکـە، فورقـوراگە: (دەستی دە بینە **قاقەی** نابو دەیخنکـانـد) ف ۱) برادربـزرگ بە زبـان کودکانە؛ ۲) شیرینی در گو یش بچگانە؛ ۳) بیخ گلو، سرخنای.
قاقەز: قاغز ف کاغذ.
قاقەزێن: کایە بە پەڕی پاسوُر کردن ف بازی با ورق.
قاقی: داڵگۆشت‌و لاوازی کورتەبالا ف لاغر کوتاه‌قد.
قاقیشك: قازوُ ف زاغچه.
قاقیلۆك: تەختەساف، دەزوی لەسەر مقەبیا هەڵکراو ف گلوله نخ.
قاقیله: قاقی ف لاغر کوتاه‌قد.
قاگەز: قاغز ف کاغذ.
قال: ۱) دەمەجاوێك بنبشت؛ ۲) چەقەچەق؛ ۳) باس، دوان؛ ۴) تیخوُل‌و پرزەی دار؛ ۵) دەنگ‌وباسی ناو خەڵك ف ۱) مقدار سقز به اندازهٔ یك بار جو یدن؛ ۲) جنجـال، هیاهـو؛ ۳) بحث، گفتار؛ ۴) قشر و الیاف درخت؛ ۵) شایعه.
قال: ۱) ناواوه؛ ۲) لەکـاردەرهـاتگ، راهاتو لە کار؛ ۳) تەجرەبەدینوُ لە ژیانـدا؛ ۴) چەقـەچەق؛ ۵) پوُش، چیلکە: (قرش‌و **قال**)؛ ۶) باس، بەحس ف ۱) گداخته، نفته؛ ۲) کارامد؛ ۳) تجربه‌دیده در زندگی؛ ۴) جنجال؛ ۵) خاشاك؛ ۶) بحث.
قالا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ازروستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
قالّاخ: ۱) دەوەی وشکـەوه بوُگ، تەپـالـە؛ ۲) قەلـەڕەشە ف ۱) تاپالهٔ خشك؛ ۲) کلاغ سیاه.
قالّاخدان: دەوەلان ف انبار تاپاله.
قالّاخی: پارچەیەکی رەشە، مادام ف نوعی پارچهٔ مشکی.
قالّاخی‌پۆش: رەشپۆش، برێتی لە تازیەدار ف مشکی‌پوش، کنایه از عزادار.
قالاس: گۆزەلـە یان کوندەی پچوُك بۆ ناو ف ظرف کوچك مخصوص نگهداری آب.
قالّاغ: تەپاڵە، قالّاخ ف تاپالهٔ خشك.
قالّاغدان: قالّاخدان ف انبار تاپاله.
قالان: شیربایی ف شیربها.
قالّاو: قەلەڕەشە ف کلاغ سیاه.
قالّاوبازەڵە: قشقەرە، قەلەباچکە، قشقەڵە ف زاغچه.
قالّاوەبوُلّینە: قەلەسابوُنی ف کلاغ خاکستری رنگ.
قالّایی: کانزایەکی نەرمی سپیە مسی پێ سپی دەکەنەوە، قەلّایی ف قلع، ارزیز.
قالب: ۱) شتێ کە کانزای ناویاوی تێ‌دەرێژن؛ ۲) جەستە، لەش، بەدەن؛ ۳) زمـارە بۆ دارژاوی تونـدەوەبوُگ: (**قالبە** سابوُن، **قالبە** بەفر)؛ ۴) قوتـــو، دەفـر بۆ شت تێدافـرۆشتن: (قـالبەشـەمچـە) ف ۱) قالب ریخته‌گری؛ ۲) تن، بدن؛ ۳) واحد شمارش اشیاء در قالب ریخته؛ ۴) قوطی، جعبهٔ بسته‌بندی.
قالّب: ۱) قالب؛ ۲) زەوینێ کە بۆ چەڵتوُك چاندن راست کراوه ف ۱) نگا: قالب؛ ۲) زمین آماده برای شالی.
قالّبـوُن: ۱) توانـەوە لە سەر ئاگر؛ ۲) کارامەبوُن؛ ۳) تەجرەبەدیتن لە ژیاندا ف ۱) ذوب شدن بر آتش؛ ۲) کارآمدشدن؛ ۳) تجربه‌دیدن در زندگی.
قالّتـــاخ: ۱) دارێ کە لە زین‌دا دەکـارکـراوه؛ ۲) برێتـی لە پیری لەکارکەفتگ ف ۱) قلتاق، چوب داخل زین؛ ۲) کنایه از پیر فرتوت و از کار افتاده.
قالّتاغ: قالّتاخ ف نگا: قالّتاخ.

قالچغ: داسوکه‌ی گوڵی وشکی خه‌له ف پر ز خوشهٔ غلّهٔ خشك.

قالدرمه: قادرمه ف نگا: قادرمه.

قالس: ١) جاڕز، فارس؛ ٢) نوڕه ف ١) بکر؛ ٢) خشمناك.

قالشت: ١) نێکولی‌دار؛ ٢) نه‌لاشه‌دار، نه‌ڕاش ف ١) پوست درخت؛ ٢) تکهٔ شکسته از درخت.

قالك: ١) فاشل؛ ٢) قونوی جکوڵه؛ ٣) قاپوره‌فیشه‌ك؛ ۴) قالب ف ١) پوسته؛ ٢) قوطی کوچك؛ ٣) پوکه؛ ۴) نگا: قالب.

قالماسك: به‌ره‌قانی، قوجه‌قانی، که‌هنبك ف فلاخن.

قالماسكه: قالماسك ف فلاخن.

قالمه‌قاڵ: جه‌قه‌وهه‌را ف جنجال و هیاهو.

قالمه‌قالم: قالمه‌قاڵ ف جنجال و هیاهو.

قالنگ: داری سه‌رخوار بۆ میوه‌چنین ف چوب سرخمیده دراز برای میوه‌چینی.

قالنی: عه‌ره‌بانه‌ی له‌دار ف ارابهٔ جوبی.

قالو: ناوی جه‌ند دێ‌به‌که ف نام چند روستا.

قالۆ: به‌رد بان خشتی له‌سه‌ر ئاگر دانراو له‌بانی سێڵ بۆ نان‌بێژان ف خشت یا سنگ برآتش به جای ساج.

قالوج: جۆرێ داسی بچوك ف نوعی داس کوچك.

قالوچه: جانه‌وه‌رێکه جکوڵه‌ی ره‌ش جه‌ند جۆره باڵیشی هه‌به تیره‌به‌کیان ریخ گزموڵه ده‌کاو پاڵی ده‌دا، کێزك ف سوسك.

قالور: ١) ساقه‌نه‌گیای وشکی نه‌سنوری ناوبه‌تاڵ، قاقۆ؛ ٢) ئیسکی لولاك ف ١) ساقه گیاه خشك کاوك؛ ٢) استخوان ساق.

قالوره: قالور، ساقه‌نه‌گیای ناوه‌روك‌خالی ف ساقهٔ گیاه کاوك.

قالوز: داروکه‌یه‌که له نه‌له‌که‌وریشك‌دا ف جو بکی در تلهٔ خرگوش.

قالوس: ناوی هه‌وابه‌کی گۆرانیه ف نام آهنگی است.

قالون: سه‌بیله‌ی کلك‌درێژ ف چپق دسته‌دراز.

قالونچه: قالوچه ف سوسك.

قاله: ١)باره‌ی بزن؛ ٢) سوکه‌له‌ناوی قادر ف ١) صدای بلندبز؛ ٢) مخفّف قادر.

قاله: جه‌قه، هه‌را ف جنجال و هیاهو.

قاله‌قاڵ: جه‌قه‌و هه‌رای زۆر ف جنجال و غوغای زیاد.

قاله‌قنگ: باسکلاو، کلاوبن ف بیل گوشك، برگ ریواس.

قاله‌ك: ناویاوه‌ی زێڕ و زیو ف گداختهٔ زر و سیم.

قاله‌ن: سنور، ئه‌ستور، قه‌به، به‌گرنك ف سنبر.

قالی: ١) کارامه‌بی؛ ٢) مافوره ف ١) مهارت؛ ٢) قالی، فرش.

قالی‌جو: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کردوه ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قالیچه: مافوری بچوك ف قالیچه.

قالیچه: قالیجه ف قالیجه.

قام: ١) گۆرانی؛ ٢) نالی، لا؛ ٣) ناکار؛ ۴) بلندایی بالای بنیاده‌م؛ ۵) ده‌رفه‌ت؛ ۶) وزه، هێزو توانا؛ ٧) له‌بیجم و ته‌حرا وه‌ك یه‌ك ف ١) ترانه، آهنگ؛ ٢) طرف؛ ٣) روش؛ ۴) بلندی قامت انسان؛ ۵) فرصت؛ ۶) توان؛ ٧) شباهت.

قامبێژ: گۆرانی‌بێژ ف ترانه‌خوان.

قامچ: ده‌رفه‌تی وه‌ده‌ست‌که‌وتن ف فرصت دسترسی.

قامچور: سه‌رژمێری مالاَت بۆ مالیات ف سرشماری دام برای اخذ مالیات.

قامچورچی: پوشانه‌وه‌رگر بۆ ده‌وله‌ت ف مالیات بگیر.

قامچی: ١) نازبانه، شه‌لاخ؛ ٢) گۆرانی‌زان ف ١) نازبانه؛ ٢) ماهر در ترانه‌خوانی.

قامخوش: ١) که‌سێ بان شتێ که به سانابی ده‌س ده‌که‌وێ؛ ٢) ره‌وشت‌باش و به‌سند ف ١) آسان‌یاب، سهل‌الوصول؛ ٢) دارای اخلاق نیکو.

قامر: ئه‌و نه‌یه زراوه‌ی که ده‌کرێته قه‌له‌م ف نوعی نی باریك که از آن قلم سازند.

قامك: ١) ئه‌نگوست، نبل، نلی؛ ٢) گه‌ی نبل؛ ٣) جه‌نددارێ‌به په‌نجه‌ره ده جه‌رخی گاربدا ف ١) انگشت؛ ٢) بند انگشت؛ ٣) پره‌های چرخ گاری.

قامكرن: پێوانی درێژابی‌و قوڵایی ف اندازه‌گیری طول و عمق.

قامكه‌وانه: ئه‌و چه‌رمه‌ی که قامکی تێ ده‌که‌ن بۆ دروێنه بان کاری‌تر ف انگشتانهٔ چرمی.

قام‌نه‌خوش: نابه‌سند، روگرژ، نه‌گونجاو ف ناباب در دوستی.

قاموس: فه‌رهه‌نگ، وشه‌دان ف لغتنامه.

قاموش: چیتك ف نی.

قاموقلافه‌ت: به‌ژن زراوی جوان‌چاك ف زیبای باریك اندام.

قامیش: ١) جیتك؛ ٢) گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف ١) نی؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قامیشان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قامیش‌به‌ند: چیغی له قامیش ف چیغ ازنی.

قامیشلی: ناوچه‌و شارێکه له کوردستان ف منطقه وشهری در کردستان.

قامیشه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قامیشه‌لان: شوێنێ که زۆری قامیش لێ رواوه ف نیزار.

قامیشه‌لین: قامیشه‌لان ف نیزار.

قامیشی‌پاشا: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قان: ١) ده‌رفه‌ت بۆ دوباره‌بازی کردن: (قانم بده نه‌م جاره‌ش)؛ ٢) خوێن‌بایی؛ ٣) توری ناوبوك؛ ۴) خالی رو، نیشان ف ١)مهلت بازی به بازنده؛ ٢) خونبها؛ ٣) نرب پوکبده؛ ۴) خال صورت.

قاناو: دێراوی باغ ف جوی آبیاری باغ.

قانتر: ئێستر، قاتر ف استر.

قانته‌ره: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قانج: باش، پەدڵ فا خوب، پسند.

قانجاز: بەهرە، سوود، قازانج فا سود.

قانچە: سوانە، سوانگە فا لبۀ بام.

قانح: رازی فا قانع.

قاندن: کوڵین؛ (عەرزەکەی هەڵقاند) فا کندن.

قاندەلیك: دەفری ڕۆن‌وماستی بەردەستان فا ظرف وردست در آشپزخانه.

قانزاج: قازانج فا سود.

قانع: قانح فا قانع.

قانك: قەڵماسك، قۆچەکانی، بەرەقانی فا فلاخن.

قانگ: ١) دۆکەڵ، دوو؛ ٢) ئەسپەندەر؛ ٣) قان، دەرفەت بۆ دوبارە بازی کردن؛ ٤) تربی ناوبۆك؛ ٥) دەنگی خوێندنی دوونا فا ١) دود؛ ٢) گیاه اسپند؛ ٣) مهلت به بازیگر بازنده؛ ٤) ترب پوکیده؛ ٥) صدای خواندن دُرنا.

قانگ‌دان: ١) بە دووکەڵ دەرکردن؛ ٢) موڵەتی دووبارەدان بە بازی‌کەر فا ١) با دود بیرون کردن؛ ٢) مهلت دوباره به بازیگر.

قانگلە: کۆمەڵەبەنێ کە لە نێوان قامکی گەورەو تۆتەدا هەڵ دەکرێ فا کلاف نخ برهم پیچیده درمیان دو انگشت باز.

قانگلەسونە: قاقلەسونە فا نگا: قاقلەسونە.

قانگە: ١) خەندەکی بناغەی خانوو؛ ٢) سەبیلەی کلك‌درێژ فا ١) شالوده، اساس؛ ٢) چپق دسته‌دراز.

قانگەلاش: بنەکەنگری وشکی بابردە فا بته کنگر خشك بادبرده.

قانگەلاشك: قانگەلاش فا نگا: قانگەلاش.

قانگەلە: قانگلە فا نگا: قانگلە.

قانوون: ١) ڕێ‌و شوێنی ناو کۆمەڵ؛ ٢) ئامرازێکی موسیقا فا ١) قانون؛ ٢) از آلات موسیقی.

قانە: ١) دێراوەرەز؛ ٢) توێ‌قوماش لە تۆپەقوماش‌دا؛ ٣) گەزی پێوان فا ١) جوب تاکستان؛ ٢) لایه‌های پارچه در توپ پارچه؛ ٣) زرع قماش پیمایی.

قانەقدی: ختۆکە فا غلغلك.

قانەقدیکە: ختۆکە فا غلغلك.

قانەقدیلکە: ختۆکە فا غلغلك.

قانەمێو: دێراوەرەز فا جوب تاکستان.

قانی: پەلە، لەککە فا لکه.

قانیك: شتێ کە ئەبجاون، جەقەقە، جاجك فا جویدنی. *مانند آدامس و غیره*.

قاو: ١) بۆشەوی دار؛ ٢) دەنگی بەرز؛ ٣) ئیشاعە، خەبەرێ کە دەناو حەشامات‌دا بڵاو بۆتەوە؛ ٤) شەپ، شەق؛ ٥) دەفری شێوتێکردن، قاپ؛ ٦) بازنەی تفەنگ، قۆنداخ؛ ٧) شەقاو فا ١) پده؛ ٢) صدای بلند؛ ٣) شایعه؛ ٤) تیپا؛ ٥) ظرف غذاخوری؛ ٦) پاشنۀ تفنگ؛ ٧) گام.

قاوت: ئاردی دەخڵی برژاو فا قاووت.

قاوتاندن: دەرکردن بە گوڕەو هەراوە فا بیرون راندن با صدا و جنجال.

قاوخ: ١) قاقل؛ ٢) قاپوڕ فا ١) پوستۀ تخم پرنده؛ ٢) پوکه.

قاوداخستن: ئیشاعەبڵاوکردنەوە فا شایعه‌پراکنی.

قاوداکەوتن: دەنگۆ، ئیشاعە بڵاو بوونەوە فا شایعه‌پراکنده شدن.

قاودان: ١) دەرکردن بە هەراهەرا؛ ٢) شەق‌ێ هەڵدان فا ١) هوکردن؛ ٢) تیپازدن.

قاوڕ: قاپوڕ فا پوکه.

قاورمە: گۆشتی سوورەوەکراوی دەناودەفرخراوی هەڵگیراو فا قرمه.

قاورمەسەوزی: خۆرشتی گوشت‌و سەوزی فا قرمه‌سبزی.

قاوش: شوێنی نوستنی بەکۆمەڵ فا خوابگاه دسته‌جمعی.

قاوشان: ناوچەیەکە لە کوردستان فا ناحیه‌ای در کردستان.

قاوغ: قاپوڕ فا پوکه.

قاوکردن: ١) بانگ‌کردن؛ ٢) بە جەءەو هەرا وەدەرنان فا ١) صدازدن؛ ٢) با سر وصدا راندن، هوکردن.

قاوکوڵ: جۆرێ تفەنگی پازنەکورت فا نوعی تفنگ.

قاولەمە: ١) قابلەمە؛ ٢) بریتی لە خۆراکێ کە دەیبەن لە دەشت دەیخۆن فا ١) قابلمه؛ ٢) کنایه‌از غذای پیك نیك.

قاون: ١) قاوغ؛ ٢) گندۆرە، کاڵەك، قاربوز فا ١) پوکه؛ ٢) خربزه.

قاووت: توشەی رێبوار، تیشەی سەفەر فا توشۀ راه.

قاووقریشك: زەنازەنا فا همهمه و جنجال.

قاووقوو: قاووقریشك فا همهمه و جنجال.

قاووقیژ: قاووقریشك فا همهمه و جنجال.

قاوە: بەری دارێکە لە دەنکە جۆ درشت‌تر بە رەنگی زەیتوونی بۆی دەدەن‌و دەیهاڕن‌و لە ناودا دەیکوڵێنن‌و دەیخۆنەوە دارەکەی لە یەمەن‌و حەبەشەو بەرازیل دەڕوێ فا قهوه.

قاوەبرێژ: دەفری قاوەتێدابرژاندن فا ظرف قهوه‌بودادن.

قاوەتوون: ١) تاشت؛ ٢) تاشتی فا ١) چاشت؛ ٢) صبحانه.

قاوەتی: ١) قاوەتوون؛ ٢) فراوین فا ١) صبحانه؛ ٢) ناهار.

قاوەجاغ: نفك، کوانو فا اجاق.

قاوەجۆش: دەللە، دەفری قاوەتێداکوڵاندن فا قهوه‌جوش.

قاوەچی: ١) کەسێ کە بیشەی قاوەسازکردنە؛ ٢) چابچی فا ١) قهوه‌جی؛ ٢) چای‌پز، چایچی.

قاوەخانە: ١) دوکانی قاوەی کوڵاو فرۆشتن؛ ٢) دوکانی چای لێندراو فرۆشتن فا ١) قهوه‌خانه؛ ٢) چایخانه.

قاوەسینی: سینی بچووك فا سینی کوچك.

قاوەقاو: زەنازەنا فا سر وصدا، همهمه.

قاوەلتی: ١) نێوانی بەیانی‌و نیمەڕۆ؛ ٢) نانی بەیانی، تاشت فا ١) چاشت‌هنگام؛ ٢) صبحانه.

قاوەلتی‌کردن: نانی بەیانی خواردن فا صبحانه‌خوردن.

قاوەیی: ڕەشی ئامالْ‌سوور فا رنگ قهوه‌ای.

قاویت: قاوت فا قاووت.

قاویچ: جاوینەوەی پەڵخوڕ فا نشخوار.

قاوێر: کەمە، کەمەیی، کەللەبێژنگو هێلەك ف جنبر غر بال و الك.

قاوبش: ١) قاویچ؛ ٢) چەرمی دەباغدراوی رەنگ کراو ف ١) نشخوار؛ ٢) نوعی چرم.

قاهیم: پەیت، خوگر، قایم ف محکم.

قای: وشەی پرسیار،نەی جوْن؟، کەوابو؟، کەوایە؟ ف پس چطور؟

قایخ: بەلەم، لۆتکە ف قایق.

قایخەوان: بەلەم‌نازۆ ف قایقران.

قایغ: قایخ ف قایق.

قایغەوان: قایخەوان ف قایقران.

قایش: ١) چەرمی رەنـگ‌کراو؛ ٢) نالْقـەچـەرمێ کە هەوجازو نیرلێك دەبەستێ؛ ٣) کێشەو هەرای ناحەزانە ف ١) جرم ورنی زده؛ ٢) رابط میان خیش و یوغ؛ ٣) دادوقال.

قایل: رازی ف راضی.

قایل کردن: ١) هێنـانەرەدایە؛ ٢) ناوکردن ف ١)راضی کردن؛ ٢) آماده کردن برای ازدواج.

قایل کرن: قایل کردن ف نگا: قایل کردن.

قایم: ١) قاعیم، توند، پتەو؛ ٢) شاراوە: (مالْەکەم لە شوێنێ قایم کرد) ف ١) محکم؛ ٢) پنهان شده.

قایمسنجە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قایمکار: بەمشوور ف مدبّر.

قایمکاری: مشوورخواردن لە کەلوپەل‌و بژیو ف محکم کاری.

قایم‌کردن: ١) توندکردن، پتەوکردن؛ ٢) داخستنی بوْ دەرك‌و پەنجەرەو قفل؛ ٣) شاردنەوە ف ١) سفت و محکم کردن؛ ٢) بستن در و قفل و...؛ ٣) پنهان کردن.

قایمە: ١) داربەستی دارەمێو؛ ٢) شێراوە بوْ رۆژی خوی؛ ٣) نەدوْڕان‌و نەبـردنەوە لە دامەدا؛ ٤) پتەو، توندە ف ١) داربست تاك؛ ٢) نهفته برای روز مبادا؛ ٣) نتیجهٔ مساوی در بازی داما؛ ٤) محکم است.

قایمەکاری: قایمکاری ف محکم کاری.

قایمی: توندی، پتەوی ف استواری، سفتی.

قاینجـە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قایە: پەناگا، پەنوا ف پناهگاه.

قایەخ: بەلەم، لۆتکە ف قایق.

قایەر: سووکەناوی قادر ف مخفف نام قادر.

قبراخ: ناوبژی، ئەوی دوکەس لە سەر مەبەستێ پێك‌دێنێ ف میانجی.

قبوڵ: پێرازی ف قبول.

قبـوڵـی: ١) شێوی برنجـی نەپـالْێوراو، پلاوی بێ‌پالاْفتن؛ ٢) بانگ‌هێشتنی خەلْك ف ١) دم‌پخت؛ ٢) مهمانی.

قبـەقب: دەنگی خوێـندنی کەو، دەنگی بانـگ کردنی ژەرەژ ف صدای خواندن کبك.

قپ: بێ‌دەنگی، دەگەلْ قز نێژن: (قزو قپ) ف خاموشی، بی‌صدایی.

قت: ١) قت، دەراوبشتن لە زێر؛ ٢) کەمـوسکە، توْزقال، پیچەك ف ١) حذف؛ ٢) بسیار اندك.

قتـاو: ١) پەڕاو، کتێب، کدێب؛ ٢) درزخـوێنی فێرگە ف ١) کتاب؛ ٢) شاگرد مدرسه.

قتاوخان: ١) عەماری پەڕاوان؛ ٢) فێرگە ف ١) کتابخانه؛ ٢) آموزشگاه.

قتاوخانە: قتاوخان ف نگا: قتاوخان.

قتاوی: زاروکی فێرگە ف شاگرد دبستان.

قتك: ١) کورکور، فەتێ؛ ٢) جوْرێ خەبار ف ١) پرندهٔ سنگخواره؛ ٢) نوعی خبار.

قتـلاب: کەقوْت، کەوْت، کەبوْت، دارێکی لێرەواری سەختە ف نوعی چوب محکم.

قتوْت: ١) داگیر؛ ٢) داگیرکردن ف ١) غصب؛ ٢) غصب کردن.

قت‌وفت: جرت‌و فرت ف جنب وجوش دائمی.

قتی: ترۆزی، چەمبلە ف خیار چمبر.

قجی: گیایەکە بوْ دەرمان دەشێ، بێ‌مربشکە ف گیاهی است دارویی.

قجیاوا: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد ف نام روستایی است.

قجیلك: فامکەتوْنە ف انگشت کوچك.

قجیلە: ١) قجی؛ ٢) جوْرێ کلوْ ف ١) نگا: قجی؛ ٢) نوعی ملخ.

قچ: ١) فرزەندی مێوینە، دوْت؛ ٢) نەژنوْ؛ ٣) پوْزو پەلەك؛ ٤) ددانی‌گر، کەسێ‌کە لێوی کورتەو ددانی دیارە؛ ٥) لەسەرهەست ف ١) دختر؛ ٢) زانو؛ ٣) ساق پا؛ ٤) شخص دندان آشکار؛ ٥) حسّاس.

قچقچاندن: جوْقاندنی زوْن، هەلْکزاندنی دوْگ ف گداختن روغن یا دُنبه برآتش.

قچك: بچوْك، چکولوْکە، بیچکەلانە، بوچکەلە ف کوچولو.

قخ: وشەیەکە بە منالی دەلێن وانا: پیس ف کلمهٔ تحذیر بچه بمعنی پلید، اخ.

قخخە: قخ ف نگا: قخ.

قخە: قخ ف نگا: قخ.

قد: دەنگی مریشك بوْ بانگ‌کردنی جوجکە ف صدای مرغ، قُدقُد.

قدقد: قدی لەسەر یەك ف قدقد مرغ.

قدقدانك: خنوْکە ف غلغلك.

قدوْش: بەدوْدم، بێ‌رەش، شوم ف نحس، شوم.

قدوْشی: ناکارو کردەی قدوْش ف شومی، بدقدمی.

قدوم: هێزی نەژنوْ: (لەترسا قدومم لێ شکا) ف نای راه رفتن، قدرت حرکت.

قدیلك: دلْتەنگ، خەمبار ف دلتنگ.

قدیکە: خنوْکە ف غلغلك.

قدیلکانێ: خنوْکە ف غلغلك.

قدیلکە: خنوْکە ف غلغلك.

قدیلە: خنوْکە ف غلغلك.

قز: ١) ناسەوار برانەوە، مردنی هەموانی؛ ٢) خوبس، خوْس؛ ٣) سەرما؛ ٤) بێدەنگی: (قزو قپ)؛ ٥) دەنگی زلی بالْدار: (نەقز نەفز)؛ ٦) ناز،

دەگەڵ نیمقڕ دەگوترێ: (قڕو نیمقڕ دەکا) [فا] ١) مرگ همەگیر؛ ٢) پژ، سرماریزه؛ ٣) سرما؛ ٤) خاموش؛ ٥) صدای بم پرنده؛ ٦) ناز.

قراج: قاقڕ، زەوی ڕووتەن [فا] زمین لخت از گیاه، لم یزرع.

قراخ: قەراغ، کەنار [فا] کنار.

قراڕك: قاڵاو [فا] کلاغ.

قراش: ١) قاش لە میوە؛ ٢) لەت، پارچە [فا] ١) قاچ، برش از میوه؛ ٢) پاره.

قراش‌قراش: لەت‌لەت، پارچەپارچە [فا] پاره‌پاره.

قراف: خوسار، سبخوار [فا] سرماریزه، پژ.

قراقڕ: زەنازەنا [فا] سروصدا.

قراك: قاڵاو، قاڵاخ [فا] غراب، کلاغ.

قراکە: کاسەلەشینکە، مەلێکی کەسکە [فا] پرندهٔ سبزقبا.

قراڵ: پاتشا [فا] پادشاه.

قراڵی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [فا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قراڵی: گوێزی گنخاوی تێکولّ نرینجاو بەدارەوە [فا] گردوی فاسدشدهٔ خشکیده بر درخت.

قرام: گیایەکە بر زەی دەهوڵتەوە [فا] گیاهی الیافی.

قران: ١) قڕکردن، مردنی بەکۆمەڵ؛ ٢) دەنگی قاڵاو؛ ٣) پارەیەکی ئێران بەرانبەری بیست‌شایی [فا] ١) مرگ ومیر؛ ٢) آواز کلاغ؛ ٣) واحدپول، قران.

قراندن: ١) خوێندنی قاڵاو؛ ٢) بریتی لە نوخشانەی‌خراپ‌لێدان؛ ٣) ناوکردنە سەهوڵ [فا] ١) قارقارکردن کلاغ؛ ٢) فال بد زدن؛ ٣) منجمدکردن.

قرانگە: جێگەی بقە، شوێنی خەتەر [فا] مهلکه.

قرانن: قراندن [فا] نگا: قراندن.

قرباق: بۆق، بەق [فا] قورباغه.

قربۆز: سەروزبش نێکەلاو لە موی سپی‌و رەش [فا] مو جوگندمی.

قربۆق: قرباق، بۆق، بەق [فا] قورباغه.

قربوون: ١) تێکرامردن؛ ٢) خنکان‌بەبۆی گەن یان دوکەڵ [فا] ١) مرگ همگانی؛ ٢) خفگی از بوی بد یا دود.

قربیجە: گیایەکی دەشتی‌یە [فا] گیاهی است صحرایی.

قرپ: ١) دەنگێ کە لە نێری لە گەروودێ؛ ٢) ناڵان؛ ٣) لە ناوچوون؛ ٤) بڕین بە یەك‌تەورلێدان؛ ٥) بەرتاوتن؛ ٦) دەسکەنە؛ ٧) بڕەدارێك؛ ٨) بڕپێداکردن: (قرپاندی‌و چو) [فا] ١) آروغ؛ ٢) تاراج؛ ٣) از بین رفتن؛ ٤) قطع با یك ضربه؛ ٥) هرس؛ ٦) دروبادست؛ ٧) دستهٔ هیزم؛ ٨) قاپیدن.

قرپاڵ: جلکی زبوی هەلاهەلابوی خێر پێوەنەماگ، قەرپاڵ [فا] لباس مندرس.

قرپاندن: ١) بەرتاوتن، داپاچین؛ ٢) بڕپێداکردن [فا] ١) هرس کردن؛ ٢) قاپیدن.

قرپك: قربوك [فا] نگا: قربوك.

قرپنە: جکۆڵەی خرەکە، خرپن [فا] کوچولوی چاق، تُپل.

قرپو: خوێری‌و بێکارە [فا] بیکارهٔ ولگرد.

قرپوك: ١) قرپو؛ ٢) وشك‌هەڵاتوی میوژ؛ ٣) بێ‌نرخ، نەباغ [فا] ١) نگا: قرپو؛ ٢) مویز خشکیده؛ ٣) بنجل.

قربوك: ١) قرباق؛ ٢) قربوك [فا] ١) قورباغه؛ ٢) نگا: قرپوك.

قربول: ١) نەباغ؛ ٢) میوژی وشك‌هەڵاتو [فا] ١) بنجل؛ ٢) مویز خشکیده.

قربە: ١) دەنگ لەگەروهاتن لە تێری، قورقێنە؛ ٢) دەنگی شکانی نێزنگ [فا] ١) آروغ؛ ٢) صدای شکستن هیزم.

قربین: دەنگی شکانی نێزنگ، قربە [فا] صدای شکستن هیزم.

قربێ‌وەربوون: قربوون [فا] به مرگ عمومی مبتلا شدن.

قرت: ١)ناخرپاز لە شنێ: (هەموی خوارد قرتی لێ برێ)؛ ٢) بنیادەمی جلف‌و بلح؛ ٣) دەنگی مربشك، قد؛ ٣) دەنگی بەددان لەت‌کردن: (بەنەکەم قرتاند، تۆمم قرتاند) [فا] ١) قسمت آخر، آخرین موجودی؛ ٢) هرزه، قرتی؛ ٣) صدای مرغ، قد؛ ٤) صدای شکستن و گسستن با دندان.

قرتاڵ: تریان [فا] سبد میوه‌چینی.

قرتاڵە: قرتاڵ [فا] سبد میوه‌چینی.

قرتان: ١) بسان بە ددان‌و تۆرتو؛ ٢) تروکان بە ددان [فا] ١) گسسته‌شدن با دندان و قیچی؛ ٢) شکسته‌شدن تخمه با دندان.

قرتاندن: ١) بە ددان یا تۆرتو لەت‌کردن؛ ٢) تروکاندن [فا] ١) با دندان یا قیچی قطع کردن؛ ٢) شکستن تخمه با دندان.

قرتانن: قرتاندن [فا] نگا: قرتاندن.

قرتك: ١) دڵ‌تێکەڵ‌هاتن؛ ٢) بۆنی ناخۆشی گران؛ ٣) دوامین‌باژ [فا] ١) دل بهم آمدن؛ ٢) بوی تند گند؛ ٣) آخرین جزء از خوراك و...

قرت کردن: خشت‌کردن، زێك‌بڕین: (بەرچوکەی بە قەیچی قرت کرد) [فا] صاف و راست بریدن.

قرتکە: قرت، دوامین پاژ [فا] آخرین جزء.

قرتم: ١) بیقلی‌فیل؛ ٢) داسی درێژ، مەلەغان [فا] ١) خرطوم؛ ٢) داس بلند.

قرتماخە: ١) توێژ؛ ٢) پتروك [فا] ١) پردهٔ نازك روی شیر و ماست؛ ٢) خشك ریشهٔ زخم.

قرتماغە: قرتماخە [فا] نگا: قرتماخه.

قرتن: بریتی لە رژد، جروك، جنوك، جکوس، رەزیل [فا] کنایه از خسیس.

قرتە: ١) دەنگی مریشکی کورك؛ ٢) نیرەومێوە لە جباتی بشکوژ؛ ٣) پجوکتر بن‌باژ [فا] ١) صدای مرغ کرچ؛ ٢) منگنه؛ ٣) کمترین جزء.

قرتەقرت: دەنگی مریشکی کورك، قرتەی زۆر [فا] صدای پیاپی مرغ کرچ.

قرتی: قرت، جلف، بلح [فا] آدم هرزه، قرتی.

قرتیان: ١) بەددان‌بسان، قرتان؛ ٢) بسان [فا] ١) با دندان گسسته‌شدن؛ ٢) پاره شدن، بر بده شدن.

قرتێکەوتن: قربێ‌وەربوون [فا] به‌مرگ عمومی مبتلاشدن.

قرتیل: کای درشتی بەرماوی حەیوان ف کاه درشت پس‌ماندهٔ حیوان.

قرتین: قرنان ف نگا: قرنان.

قرتێن: جانەوەرێ کە بە ددان شت دە قرتێنێ: (مشك بەن **قرتێنە**) ف هر جانوری که از تیرهٔ جوندگان است.

قرتێنکە: ۱) نێرەو مێوە لەبانی دوگمە؛ ۲) جێگەی بڕین لە سەربڕینی مەلدا ف ۱) منگنه؛ ۲) جای بریدن در گلوی پرنده.

قرتێنـە: ۱) نێرەو مێوە لەبانی دوگمە؛ ۲) شتێ کە نوکی قەڵەم قامیشی لەسەر دەقرتێنن ف ۱) منگنه؛ ۲) جسم سختی که برای قطعه‌زدن قلم نی استفاده میشود.

قرچ: ۱) دەنگی توانەوەی رۆن لەسـەر ئاگر؛ ۲) توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر؛ ۳) جرچ و ترنجاو لە سوُتانەوە؛ ۴) وشەیەکە لە یاری کەلابێن‌دا؛ ۵) گەرمای زۆر؛ ۶) دەنگی سوُتانی چیلکەو نێزنگ ف ۱) صدای داغ کردن روغـن؛ ۲) داغ شدن روغـن بر آتش؛ ۳) چروك شدن از سوختگی؛ ۴) اصـطلاحی درتیله‌بازی؛ ۵) گرمای شدید؛ ۶) صدای سـوختن هیزم.

قرچان: توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر ف گداختن روغن بر آتش.

قرچاندن: ۱) تواندنەوەی رۆن لەسەر ئاگر؛ ۲) جرچ‌ولۆچ کردن ف ۱) داغ کردن روغن؛ ۲) چروك کردن.

قرچانن: قرچاندن ف نگا: قرچاندن.

قرچـاننـەوە: برژاندنەوە، دەرمان‌کردن بۆ خوێن‌وەستان ف دواگذاشتن برای قطع خون‌ریزی.

قرچانەوە: برژانەوە، ژانی جێ‌برین ف سوزش و درد زخم.

قرچـاو: ۱) رۆنی داغ‌کراو؛ ۲) جرچ‌هەڵگـەڕاو لە سوتـان ف ۱) روغن گداخته؛ ۲) چین و چروك خورده از سوختگی.

قرچ‌قرچ: سیرە سیرْ لە ددانەوەهاتن ف صدای به هم سائیده شدن دندانها.

قرچك: قوڵەکراس، تانگوجك ف آستین.

قرچ‌وبرێژ: دەنگی برژانی گۆشت ف صدای بریان شدن گوشت.

قرچۆك: ۱) رژد، رەزیل؛ ۲) داوێ کە زوُ دەپسێ، پسوك ف ۱) خسیس؛ ۲) نخ زودگسل.

قرچۆڵ: قرچاو، چرچ‌و ترنجاو لە سوُتان ف چین و چروك شده از سوختگی.

قرچۆڵە: قرچۆڵ ف نگا: قرچۆڵ.

قرچوهوڕ: دەنگی سـوُتانی چەوری لەسـەر ئاگر ف سروصدای چربی بر آتش.

قرچـە: ۱) دەنگی رۆنی سەر ئاگر؛ ۲) دەنگی خوێ‌سوُتـان؛ ۳) دەنگی بشکـوتن‌و تەقینی برێشکـە لەسـەر ساج؛ ۴) دەنگی شکـانی دارو تێسك؛ ۵) تەقەی پشت‌و قامك لە کێشان‌و کشاندا: (**قرچە** لە پشتمەوە هات، قامکم کێشـا **قرچـەی** هات)؛ ۶) تەوژمی گەرما: (بەم **قرچەی** هاوینـە)؛ ۷) دەنگی دەمی داس لە دروێنـەی خەلـەدا؛ ۸) کلۆش، لاسکی خەلە ف ۱) صدای روغن گداخته؛ ۲) صدای سوختن نمك؛ ۳) صدای بریان شدن غلات؛ ۴) صدای شکستن چوب و استخوان؛ ۵) صدای کشش ستون فقرات، و بند انگشتان؛ ۶) شدّت گرما؛ ۷) صدای داس در حین درو؛ ۸) ساقهٔ غلّه.

قرچـەشکێن: تازە بەرێ‌خستنی کلۆش کە دەشکێ‌و نەکـوترا‌وە ف تیمکوب ساقه‌های غلّه در خرمن کوبی.

قرچەقرچ: قرچەی زۆر ف «قرچه» بسیار.

قرچەلۆك: ژنی لاوازو رەفەڵە ف زن لاغر مردنی.

قرچ‌هەڵاتن: چرچ‌ولۆچ بوُنی پێست لەسوُتانەوە ف چین و چروك شدن پوست از سوختگی.

قرچیان: ۱) قرچ‌هەڵاتن؛ ۲) داغ‌بوُنی رۆن لەسەر ئاگر ف ۱) نگا: قرچ هەڵاتن؛ ۲) گداختن روغن بر آتش.

قرچینۆك: یەکەم بەری هەنجیر کە دەوەرێ ف اوّلین محصول انجیر.

قرخ: ۱) داڵگۆشت، لەڕ، لەجەڕ؛ ۲) ناوی گەنبوی راوەستاو؛ ۳) دەفری سواڵـەتی کۆنی سواو؛ ۴) خوری‌و موُی کورت کە درێژ نابێت؛ ۵) موُی قرتاو؛ ۶) دەنگی گەروُ لە نەخۆشینەوە ف ۱) لاغر؛ ۲) آب راکد گنـدیده؛ ۳) سفـال کهنـه و سائیده؛ ۴) موی و پشم کوتاه که رشد نمی‌کند؛ ۵) موی کوتاه شده؛ ۶) صدای خرخر گلو در اثر بیماری.

قرخاندن: ۱) تاشینی موُی سەر؛ ۲) هەڵپەرتاوتن ف ۱) تراشیدن موی سر؛ ۲) هرس کردن درخت.

قرخ‌کردن: ۱) تاشینی موُ لەبن‌را؛ ۲) هەڵپەرتاوتنی دار ف ۱) زدن مو از بیخ؛ ۲) هرس کردن درخت.

قرخن: ۱) کەسێ کە لە پیری یان نەخـۆشی خرە لە گەروُی دێت؛ ۲) لاواز؛ ۳) خوری‌و موُی خراپ کە بۆ رستن ناشێ ف ۱) کسی که در اثر پیری یا بیماری خرخرکند؛ ۲) لاغرمردنی؛ ۳) پشم نامرغوب.

قرخنە: قرخن ف نگا: قرخن.

قرخۆ: پیری قرخن ف پیرمردی که گلویش خرخر کند.

قرخۆڵ: داڵگۆشتی سیس‌و پیس ف لاغر پژمرده.

قرخۆڵە: قرخۆڵی چکۆڵە ف لاغر پژولیدهٔ کوچك.

قرخە: خرخرّی گەروُ لە نەخۆشی‌و پیری ف خرخر گلو از پیری و بیماری.

قرخەقرخ: قرخەی زۆر: (پیرە هەر **قرخەقرخیەتی**) ف خرخر بابایی.

قرخەمەرەزێ: ۱) خۆگرتن‌و نەسازان؛ ۲) قرخەمەرەسێ؛ ۳) کەم‌توُك ف ۱) ناهماهنگی و مخالفت؛ ۲) نگا: قرخەمەرەسێ؛ ۳) کم مو.

قرخـەمـەرەسێ: خۆ لەزەوی توندکـردن کە نەتوانن راستی کەنەوە، جۆرێ کایە ف نوعی بازی که در آن خود را به زمین می‌چسبانند که کسی نتواند بلند کند.

قرخێنە: قرقێنە، قورقێنە، قرپ ف آروغ.

قرد: تەسنبور ف سترون، نازا.

قرّدان: فنگ‌بادان ف قِردادن.

قردك: کۆسە، کەسێ کە بۆ گاڵتەو نومایش شکڵی‌خۆی دەگۆڕێ ف دلقك.

قردێلە: پارچەی باریك بۆ سەروپرچ‌بەستن ف روبان گیسو بند.

قرزە: قرە ف نگا: قرە.

قرژ: ۱) بەنجەی لێك بڵاوی سەرجەمباو: (جنگی قرژ کردبوُ)؛ ۲) کولێنی لەزەبر: (ناوەکە قرژ قرژ دەکولێ)؛ ۳) لێك هاڵانی موُ ف ۱) انگشتان جنگك مانند: ۲) جوشیدن شدید، غلیان: ۳) درهم پیچیدگی مو.

قرژاڵ: ۱) فارژنگ؛ ۲) برجێکە لە عاسمان ف ۱) خرچنگ؛ ۲) برج سرطان.

قرژاڵبەر: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قرژاڵە: ۱) نەخۆشی شێرپەنجە؛ ۲) قرژە، جۆرێ بەری دارمازو ف ۱) بیماری سرطان؛ ۲) نوعی ثمر مازوج.

قرژانك: زاڵە، لوُرك ف خرزهره.

قرژانگ: قرژاڵ، قارژنگ ف خرجنگ.

قرژە: ۱) نەخۆشی شێرپەنجە، قرژاڵە؛ ۲) جۆرێ بەری دارمازوُ ف ۱) بیماری سرطان؛ ۲) نوعی ثمر مازوج.

قرس: خەمڵ، بەراورد ف براورد.

قرسـان: ۱) بەراوردکـردن، خەمـڵانـدن؛ ۲) بەزۆر تێ ناخمین ف ۱) براوردکردن؛ ۲) بافشار انباشتن.

قرساندن: قرسان ف نگا: قرسان.

قرساو: ۱) خەملاو، بەراوردکراو؛ ۲) تێ ناخنداو ف ۱) ارزیابی شده؛ ۲) انباشته با فشار.

قرسیل: ۱) لاسکەدەغڵی سەوز؛ ۲) سەمـەل، بەرمـاوی لەوەڕ ف ۱) ساقەهای سبز غلّه؛ ۲) پس‌ماندهٔ چرای دام.

قرش: جڵەکا، گیای بابردەڵە؛ ۲) پوُلەکەماسی؛ ۳) لکی شکاوی وشك ف ۱) برکاه؛ ۲) فلس ماهی؛ ۳) شاخهٔ خشك شکسته.

قرشك: جیلکەو جاڵ، پڕوپوُش ف خس و خاشاك.

قرشماڵ: بێ حەیا، بێ شەرم ف بی‌شرم، دشنام زنانه.

قرش وقاڵ: پڕوپۆش ف خس و خاشاك.

قرشە: کلۆشی سەرخۆیان ف ساقەهای غلّه بر خرمن.

قرشی: بەڵمی هەرزن و چەڵتوك ف کاه ارزن و شالی.

قرقراچکە: سورێنجکە ف خرخره.

قرقراگە: سورێنجکە ف خرخره.

قرقـرتـوك: ۱) سورێنچکـە؛ ۲) نێسکی ناسك کە دای‌دەکروژن ف ۱) خرخره؛ ۲) کرکرك، غضروف.

قرقرۆچکە: سنۆکورك، سورێنجکە، قرقراگە ف خرخره.

قرقروُپچك: زەنگەلۆر، کرکراکە، کروجەنە ف غضروف، کرکرك.

قرقرە: غەرغەرەی دەزوُ لێ پێچان ف قرقره.

قرقلتوك: زەنگەلوّر ف غضروف، کرکرك.

قرقینە: قرپ، دەنگی گەروُ لە نێری ف آروغ.

قرك: ۱) قالاو؛ ۲) خرایی گەردن، گوێزەی نەسنۆ ف ۱) کلاغ؛ ۲) سیب آدمی.

قرکردن: لەبەین بردنی بەکۆمەڵ ف میراندن دستەجمعی، نابودکردن همگانی.

قرکێش: نەخۆشیەکە لە گەرو دێت ف از بیماریهای گلو.

قرگ: گەروُ، سنۆ لەناوەوە ف گلو.

قرگە: ۱) بەرێکی دارمازو؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) نوعی ثمر مازوج؛ ۲) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قرم: ۱) تێ ڕاخـوڕین؛ ۲) تینیا، ئارەزۆ: (قـرمی لێ خۆش کردوە)؛ ۳) تەقەی بەرکی چەك ف ۱) نهیب؛ ۲) هوس، آرزو؛ ۳) صدای گلوله.

قرماندن: ۱) تێ ڕاخوڕین؛ ۲) تەقە لە چەکەوە هاتن ف ۱) نهیب زدن؛ ۲) صدای گلوله.

قرمچ: ۱) قرچانی پێست، چرچ هەڵگەڕان؛ ۲) لە ناو دەستا چرچ بوُن ف ۱) چین‌خوردگی پوست، چروك؛ ۲) مچاله.

قرمچی: ۱) قرچاو، هەڵقرچاو؛ ۲) لە ناو دەستا چرچ و ژاکاو بوُگ ف ۱) چین خورده، چروکیده؛ ۲) مچاله‌شده.

قرمچین: ۱) برنجـانی پێسـت؛ ۲) لە ناو دەستا چرچ و لۆچ بوُن ف ۱) چروکیدن پوست؛ ۲) مچاله‌شدن.

قرمز: رەنگی سوُری ئاچخ ف قرمز.

قرمزی: ۱) قرمز؛ ۲) سوُری ف ۱) قرمز؛ ۲) سرخی.

قرمژن: دەنگی تەقەی زل: (توُپ قرمژنی کرد، دارەکە شکا قرمژنی کرد) ف غرنبه، صدای مهیب.

قرمە: ۱) دەنگی بەرکی چەك؛ ۲) دەنگی شکانی کۆنەرەدار؛ ۳) جۆرێ تفـەنگی ڕاو؛ ۴) جۆرێ درومـان ف ۱) صدای گلولـه؛ ۲) صدای شکستن تنهٔ درخت؛ ۳) نوعی تفنگ؛ ۴) نوعی دوخت.

قرمەقرم: دەنگی تفەنگ‌هاوێشتنی زۆر ف صدای رگبار گلوله.

قرنابیت: گوڵی کەلەم ف گل کلم.

قرنـاقـەو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قرنـج: ۱) شکـاوی زۆر کەم، شکانی پوُك و پێست؛ ۲) درز بردنی کەم: (بـەردم پێدا کەوت سەرم قرنجـاوە. شوُشـەکـەمان قرنجاوە) ف ۱) خراش سطحی؛ ۲) درزکم.

قرنجـان: ۱) شکانی پوُك و پێست؛ ۲) درزبردن ف ۱) خراش سطحی برداشتن؛ ۲) درز برداشتن.

قرنجـانـدن: ۱) شکـانـدنی پوُك و پێست؛ ۲) درزپێ بردنی کەم ف ۱) خراشیدن سطحی؛ ۲) شکافتن جزئی.

قرنجانن: قرنجاندن ف نگا: قرنجاندن.

قرنجیان: قرنجان ف نگا: قرنجان.

قرنگ: لەنگین، ڕۆیشتنی شەلانە ف لنگیدن.

قرنگە: دەنگی وێك کەوتنی کانزا ف صدای بهم خوردن فلزات.

قرنـو: جانـەوەرێکی پانکـەڵـەی سوُرە بە ئاژەڵـەوە دەنـوُسێ ف قراد، حشره‌ای کنه‌مانند.

قرنە: قرنو ف نگا: قرنو.

قرنەگۆمە: کابەو بەکترقوم‌کردن لە کاتی مەلەدا ف سر همدیگر را درآب فروکردن هنگام شنا.

قرنی: قرنە، قرنو ف نگا: قرنو.

قرنیچك: نەبۆ، پێشکەی دندوُك‌درێژ [ف] نوعی پشهٔ درشت.

قرنیس: ١) چیر، نەگونجاو، سەرسەخت لە قسەی خۆی‌دا؛ ٢) بریتی لە رژد، چنوك [ف] ١) لجوج؛ ٢) کنایه از خسیس.

قرواق: قرباق، بۆق، بەق [ف] قورباغه.

قروپ: شەپلە، ئیفلیجی [ف] بیماری فلج.

قروت: قروپ [ف] بیماری فلج.

قروچیرك: هەراهەرا، شەرەقسە [ف] مجادله.

قروش: ١) وردە پوڵ؛ ٢) پوڵێکی ترکان [ف] ١) پول خرد؛ ٢) واحد پول ترکی.

قرۆش: جبنگن، بوش و بالەبار [ف] نگا: جبنگن.

قروشكه: پیالەی دەسکداری روکێش [ف] پیالهٔ لعابی دسته‌دار.

قروقپ: تەواو بێ‌دەنگ [ف] بی‌صدا، خاموش.

قروقه: بڵاوەکردنی سواران بە پرتاو [ف] پراکنده شدن سواران با تاخت.

قروقەپ: قروقپ [ف] بی‌صدا.

قروقەپۆز: دەم‌و فلچ، لچ‌و لێو [ف] لب و لوچه.

قرونێ: کتێبی عاسمانی بۆ ئیسلامان، قورحان، قورعان [ف] قرآن.

قرونبمقر: ١) نازو نوز؛ ٢) ناوی پارچەیەکە [ف] ١) نازوعشوه؛ ٢) نام پارچه‌ای.

قره: ١) چەقــە، زەنــازەنــا؛ ٢) دەنــگــی بۆق؛ ٣) دەنگی قالاو؛ ٤) دوامین کەس لە بازی‌دا: (بەشی قرە نان و گوشنە)؛ ٥) دەنگی ناو زك [ف] ١) سروصدا؛ ٢) صدای قورباغه؛ ٣) صدای کلاغ؛ ٤) آخرین نفر در بازی؛ ٥) قرقر شکم.

قرهـ: ناحەز، ناشیرین، دزێو [ف] بدشکل.

قرهاتن: ١) بەتەواوی مردنی هەمــوان؛ ٢) نازونوزکردن [ف] ١) انقراض، مرگ عمومی؛ ٢) نازکردن، عشوه‌آمدن.

قره‌گومه: قرنەگومه [ف] نگا: قرنه‌گومه.

قری: قرپ [ف] آروغ.

قریان: هەدادان، ئۆقرەگرتن، هێدی‌بوُن [ف] آرام گرفتن.

قریپ: هەراو هاوار [ف] غریو.

قریبك: سێ‌شەشی بەهار [ف] هیجده‌روز اوّل بهار.

قریژ: ١) چلك‌و پیسی، گەمار؛ ٢) چلکن؛ ٣) کرێژی سەر [ف] ١) کثافت؛ ٢) کثیف؛ ٣) شورهٔ سر.

قریژاهی: چلك‌و پیسی [ف] کثافت.

قریژوك: کون‌و دیوی ژوُرەوەی گوێ [ف] گوش میانی.

قریژەبــەرد: وردەشینــایی پێکــەوەچــەسپــاو کە بەســەر بەردی‌دەشتەوە دەبیندرێ [ف] گل سنگ.

قریسك: ئاوربنگ [ف] شراره.

قریشكه: زیرە [ف] جیغ.

قرین: خوێندنی بۆق‌و قالاو [ف] صدای قورباغه و کلاغ.

قرێن: چەقەکردن پێکەوە [ف] جدال و هیاهو.

قریو: قریپ [ف] غریو.

قریواندن: هەراو هاوارکردن [ف] غریو سردادن.

قریوانن: قریواندن [ف] غریو سردادن.

قریوه: هەراو هوریا لەخـۆشیان: (رۆژێ بەکۆچـەیەکـدا دەرۆیی پاتـشــایەك/لــە هەر کوڵان‌و بانێك بۆ بە هەراو قریوە) «بــرویــن اعتصامی» [ف] هورا و هلهله.

قریوه‌قریو: قریوەی زۆر [ف] هلهلهٔ بسیار.

قز: ١) دۆت؛ ٢) گۆی بازی [ف] ١) دختر؛ ٢) گوی چوگان بازی.

قزبان: قەزوان، کەسکان [ف] جانلانقوش.

قزبــلاخی‌ژێرو: گوندێکە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قزبلاخی‌سەرو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستا که بعثیان آن را ویران کردند.

قزره‌بـات: شاروکەی جێگەی بەخش هەموُ بەحوکمی بەعسی دێهانی دەوروبـەری دەرکراو عەرەبی لێ ئیشتەجێ کرا [ف] شهری بخش مانند که به حکم بعثیها تمام دهات اطرافش تخلیه و تعریب شد.

قززلقورت: ١) جوینێکە؛ ٢) کرمی گیابڕ [ف] ١) دشنامی است، کوفت؛ ٢) کرمی است سمّی برای دام.

قزگه: ئەو شوێنەی لەوێ بە گۆچان لە گۆ دەدەن [ف] جایی که از آن گوی را ضربه می‌زنند.

قزل: بەزی دەم‌وچاوسوُر [ف] گوسفند رخساره سرخ.

قزلان: نیرەیەکە لە یەزیدیەکان لە کوردستان [ف] نیره‌ای از یزیدیان در کردستان.

قزلبــاش: ١) چەکـداری لەشکـری سەفـەویانی ئێران؛ ٢) زوربـەی کوردانی دەرسیم لە کوردستانی بەردەستی ترکان [ف] ١) قزلباش؛ ٢) اکثریت اکراد ساکن درسیم در کردستان ترکیه.

قزلجـه: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قزلجه: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد [ف] نام روستایی است.

قزلجی: مامۆستـایەکی نابێنی زانـاو بەنـاوبانگی کورد بوە [ف] یکی از علمای دینی مشهور کرد.

قزلقوبی: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد [ف] نام روستایی است.

قزلقورت: قززلقورت [ف] نگا: قززلقورت.

قزل‌وەزان: قزل‌وەزەن [ف] رود قزل اوزون.

قزل‌وەزەن: چۆمێکە لە کوردستان [ف] رود قزل اوزون.

قزلـەر: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قزلیار: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قزه: ترسەنۆك [ف] بزدل.

قزەلقورت: قززلقورت [ف] نگا: قززلقورت.

قژ: ١) تۆکـەسـەری درێژ؛ ٢) توێژی سەرشیری ترشـاو؛ ٣) دەنگی بەچکەمەل کە دایکی دێنەوە لای؛ ٤) دەنگی جێشکە لە کاتی ترس‌دا [ف] ١) موی بلند سر؛ ٢) کف ترشیده؛ ٣) صدای جوجه‌پرنده که مادر

را می‌بیند: ۴) صدای گنجشک در موقع ترس.

قزاك: ۱) قازو؛ ۲) قالاو ف ۱) زغن؛ ۲) کلاغ.

قزاکه: ناق‌تافکەرە ف مرغ حق.

قزاڵ: قرژاڵ ف خرچنگ.

قزاڵکه: قزاکه ف مرغ حق.

قزانك: بۆکاوڵە، چەموڵە، چەمبوڵە ف ام کردن با دست، پنجه.

قزانگ: قزانك، بۆکاوڵە، چەموڵە ف ام کردن با دست.

قزاوکه: قزاکه ف مرغ حق.

قزبەسەر: بربنی لە ژن، مێوینەی بنیادەم ف کنایه از زن.

قزبـەسەرە: بربنی له جنوکه، وشەیەکە زاروی پێ دەترسێنن: (مەگری قزبەسەرە هات) ف کنایه از جن.

قزقز: داری‌زۆر بڕ له لق و بۆبی نیکەلاو ف درخت پر شاخ و برگ درهم.

قزقزاندن: چوقانی ژۆن، قرچەی ژۆن ف گداختن روغن.

قزقزاوی: قزقز ف نگا: قزقز.

قزقزۆکه: قزقز ف نگا: قزقز.

قزقزە: جۆری بەری دارمازو ف نوعی ثمر مازوج.

قزك: ۱) بەلکی سپی و نورنی بنەوەی کەلەم: ۲) باڵداریکی رەش و سپیه، کلك‌درێژە، قشقەڵە، قەلەباچکە ف ۱) مغز کلم: ۲) زاغچه.

قزکردن: ۱) چنگ قرژکردن: ۲) نویژهێنانی ترشاو ف ۱) انگشتان را به شکل چنگک درآوردن: ۲) کف برآوردن ترشبده.

قزکه: قزقز ف نگا: قزقز.

قزگه: قزك، قشقەڵە، قەلەباچکە ف زاغچه.

قزگه: قزقزه ف نوعی ثمر مازوج.

قزڵ: چوقین، ناوانەوەی ژۆن لەسەر ئاگر ف گداز روغن بر آتش.

قزڵان: هەڵچوقان ف گداختن.

قزڵاندن: چوقاندن، قاڵ کردن ف گداختن روغن.

قزڵه: بنکەی جەکداری دەوڵەت لە ناوابیدا، سەربازخانە ف سر بازخانه.

قزمبال: گەمەیەکە لەناو کوردستان ف نوعی بازی.

قزموك: قەبۆشك، کاسەی گوڵ، ئەوجنگ‌ئاسایەی گوڵی لەسەر وێسناوە، ف کاسهٔ گل.

قزن: سەرهانۆی مۆنێك‌هالاو ف مو بلند ژولیده‌مو ی.

قزنگ: جبگنـه، چنگنـه، جانـەوەریکه سوور لە قوزنوو دەکا بەبێسنەوە دەجەسپێ ف حشره ایست به پوست می‌جسبد.

قزنەسەرە: قزبەسەرە، جنوکه ف کنایه از جنّ.

قزوڵه: قاژوو ف زاغ پاقرمز.

قزه: دەنگی رۆنی چوقاو ف جزولز.

قزەسەر: مۆی درێژی سەر ف موی بلند سر.

قزەسەرهاتنەوە: رژانی مۆی سەر ف ریزش موی سر.

قزه کرد گ: ترشاوی توێژی‌ترشان‌لەسەر ف ترشبدهٔ کف برآورده.

قزه کردن: توێژگرتنی ترشاو ف کف براوردن ترشبده.

قزباك: قالاخ، قالاو ف کلاغ.

قزبن: زبرەزیر، زەنازەنا ف جیغ و داد و هیاهو.

قسپ: ۱) بەلا، نەگەرە؛ ۲) داری نیوەئەستووری چوارپێنج‌بستی کە بۆ بەرزین دەی‌جەقێنن بان بەسـەر دارەڕای زادەکەن ف ۱) آسیب: ۲) قطعه‌چوب بکمتری برای پرچین و پوشش بام.

قسر: ۱) نەزۆك، نەسنبۆر؛ ۲) داری لەبەرکەوتو؛ ۳) ناهـەك ف ۱) سترون؛ ۲) درخت از ثمر افتاده؛ ۳) آهك.

قسقەبان: ناوی دێیەکە ف نام روستایی است.

قسقەلا: ناوی دێیەکە ف نام روستایی است.

قسکل: جۆری بەری مازو،گزگل ف نوعی ثمر مازوج.

قسل: ناهەك، قسر ف آهك.

قسلاو: دەناوکراوی ناهەك ف آب آهك.

قسم: جۆر، تەحر ف نوع.

قسمەت: چارەنوس، بەشێ کە خوا دەبدا ف سرنوشت، قسمت خدایی.

قسن: ۱) شەخس، زیارە نگا: ۲) دیواری بەجەغز لە بەرد ف ۱) مزار: ۲) دیوارهٔ سنگچین مدوّر.

قسناخ: پێوانەیەکی گەنم، فاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قسناغ: قاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قسنی: بۆن‌خۆشێکی رەشە لە شەم دەکا ف موم مانندی سیاه خوشبو.

قسور: خەتا، تاوان، سوچ ف قصور، کوتاهی کردن در کار.

قسه: ناخافتن، بەیف ف سخن.

قسەبردن: شوفاری کردن ف سخن‌چینی.

قسەبڕین: بڕ بە بەیڤێنی کەسێ دان ف نوی حرف آمدن. گفتار کسی را قطع کردن.

قسەبڕینەوە: پێك‌هاتن لەسەر کارێ ف بر سر موضوعی توافق کردن.

قسەبەر: شوفار، دوزمان ف سخن‌چین.

قسەپەڕاندن: ۱) ڕاواندن: ۲) درکاندنی نهێنی ف ۱) هذیان گفتن: ۲) دهن لقی.

قسەپەڕێن: تێدانەوەسناو، زارشڕ ف دهن لق.

قسەپێ گوتن: قسەپێ‌وتن ف نگا: قسەپێ‌وتن.

قسـەپێ‌وتن: ۱) جوێن‌پێدان؛ ۲) سەرکۆنەکردن ف ۱) دشنام دادن به کسی؛ ۲) کسی را سرزنش کردن.

قسەت: پەیڤێ‌ته ف سخنت.

قسەتاڵ: مرۆی کە ناخافتنی نەخۆش دیبێژە ف تلخ زبان، آنکه سخنان ناخوشایند می‌گوید.

قسەتان: پەیڤێ ئێوە ف سخنتان.

قسەخواردنەوە: پەژیوان‌بوونەوە لە ناخافتنی خۆ ف پشیمانی از سخن خود.

قسەخۆش: زمان‌شیرن ف خوش گفتار.

قسەدابڕین: دەنگ‌گۆڕین لە گشت ف قهر کردن از گفتگو با کسی.

قسەدرست: خاوەن‌بەڵێن ف درست پیمان.

قسەدرکاندن: ناشکراکردنی نهێنی ف فاش کردن راز.

قسەدۆزاندن: ۱) درکاندنی راز؛ ۲) بێ‌فایدەچوونی قسە [ف] ۱) فاش کردن راز؛ ۲) بیهودەرفتن سخن.

قسەدەراوردن: ۱) درۆکردن؛ ۲) بێ‌درکاندنی راز [ف] ۱) دروغ‌بافی؛ ۲) بەاعتراف وادار کردن، حرف کشیدن.

قسەدەرکێشان: نهێنی پێ‌درکاندن [ف] حرف کشیدن.

قسەدەرهاوردن: قسەدەراوردن [ف] نگا: قسەدەراوردن.

قسەدەرهێنان: قسەدەراوردن [ف] نگا: قسەدەراوردن.

قسەراست: درۆنەکەر [ف] راستگو.

قسەراکێشان: پێ‌درکاندنی نهێنی [ف] از زیر زبان کشیدن.

قسەڕاواندن: راواندن [ف] هذیان گفتن.

قسەرەق: قسەتاڵ [ف] تلخ زبان، آنکه سخن ناخوشایند گوید.

قسەڕەوا: کەسێ کە بەقسەی دەکرێ [ف] کسی کە سخنش خریدار دارد.

قسەزان: زمان باراو [ف] سخندان.

قسەزل: بەبافیش [ف] مبالغەگو.

قسەسارد: بەیف‌نەخۆش، بەرانبەر بە قسەخۆش [ف] سردگفتار.

قسەشکاندن: بەقسەنەکردن، نکانەگرتن [ف] خواهش نپذیرفتن.

قسەقوت: کەسێ کە قسەی سەبر دەکا [ف] نکتەسنج، بذلەگو.

قسەقوتدان: تەواو راست نەگوتن [ف] تمام حقیقت را نگفتن.

قسەقوتدانەوە: قسەخواردنەوە [ف] از گفتهٔ خود پشیمان شدن.

قسەکەر: نوێنەر بۆ قسەکردن [ف] سخنگو.

قسەگێڕدوە: تیانەوەستاو، زمان‌شڕ [ف] دهن لق.

قسەلەڕۆ: کەسێ زەپ‌وراست قسە دەکا [ف] رك‌گو، صریح در گفتار.

قسەلەسەرداکێشان: قسەدەرهاوردن، راستی پێ‌درکاندن [ف] وادار بە اعتراف کردن، زیرزبان کشیدن.

قسەلێ‌دەرکێشان: راستی پێ درکاندن [ف] زیر زبان کسی را کشیدن.

قسەلێ‌دەرهێنان: قسەلێ دەرکێشان [ف] زیر زبان کسی را کشیدن.

قسەلێ‌راکێشان: قسەلێ دەرکێشان [ف] زیر زبان کسی را کشیدن، حرف از کسی کشیدن.

قسەلێ‌کردن: باس‌کردنی شتێ [ف] دربارهٔ موضوع گفتگو کردن.

قسەمێچکە: ۱) مەرایی‌کەر، دوزوان؛ ۲) دەم‌خاوی حیزانە [ف] ۱) ریاکار؛ ۲) مردی کە زنانە سخن می‌گوید.

قسەناخۆش: قسەتاڵ [ف] تلخ زبان.

قسەنەبوون: ۱) قاربون: (**ئێمە بەیەکەوە قسەمان نیە**)؛ ۲) رازی‌بوون: (**باوابێ قسەم‌نیە**) [ف] ۱) قهر بودن؛ ۲) راضی بودن، رضایت دادن.

قسەنەستەق: کەسێ قسەی بڕکاکڵ‌و زانایانە دەکا [ف] نغزگوی اندرزگو.

قسەوباس: دەنگ‌وباس [ف] اخبار.

قسەوتن: جوێن‌دان [ف] دشنام دادن.

قسەوەرگرتن: گوێ‌دان‌و تێگەیشتن [ف] شنفتن و فهمیدن سخن.

قسەهەڵبەست: بوختان‌وێژ [ف] آنکه بُهتان می‌زند.

قسەهەڵبەستن: بوختان کردن [ف] بُهتان زدن.

قسەهەڵچنین: زمان‌شڕی، قسەبردن، دووزمانی [ف] سخن‌چینی.

قسەهێنان: قسەبردن [ف] سخن‌چینی.

قسەی‌پێشینان: پەندی پێشونان [ف] بند گذشتگان.

قسەی‌نەستەق: قسەی پڕ لە ئامۆژگاری [ف] سخن ارزندە و آموزندە.

قسیە: قسە، ئاخافتن [ف] سخن، حرف.

قش: گاشەبەردی زل لە جیادا [ف] صخرهٔ بزرگ در کوە.

قشبل: بشکەڵ [ف] بشکل.

قشت: ۱) بەرچۆکەی بان توێڵ؛ ۲) جوانکیلە، خونجیلانە [ف] ۱) موی پیشانی؛ ۲) کوچولوی نازنازی.

قشتن: جۆرێ خوێندنی قالاو [ف] نوعی صدای بخصوص کلاغ.

قشتیلانە: خونچیلانە [ف] کوچولوی نازی.

قشتیلە: قشتیلانە [ف] کوچولوی نازی.

قشقونە: باڵوی زین [ف] باردم اسب.

قشقەرە: ۱) قژگ؛ ۲) زەنازەنا [ف] ۱) زاغچە؛ ۲) جنجال.

قشقەرەق: زەنازەنا [ف] هو و جنجال.

قشقەڵە: قژگ [ف] زاغچە.

قشکە: قژقژە، قژگە [ف] نوعی ثمر مازوج.

قشلاخ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

قشلاخ: ۱) زستانەوار؛ ۲) دێی دابڕاو لە دێی گەورە؛ ۳) شوێنێکە لە لای سنە کە بەندی لێ هەڵبەستراوە [ف] ۱) قشلاق؛ ۲) دهکدهٔ جداشدە از دە بزرگ؛ ۳) محلی نزدیك سنندج کە سدّی درآن بناشدە.

قشلاخەروتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قشلاخی کۆن: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قشلاغ: قشلاخ [ف] نگا: قشلاخ.

قشلان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

قشلك: گیایەکە وەك ئالقەتیز دەچێ [ف] گیاهی است.

قشلە: قژلە [ف] سر بازخانە.

قغەقغ: دەنگی قالاو، قرقرێ قەلەرەشە [ف] صدای کلاغ.

قف: دەنگێ کە لە بیماری سی‌یەوە لە قرقراگە دەردەچێ، کۆکە، کۆخە [ف] سرفە.

قفك: سەبەتەی لەبۆشی بەدەسك، زەنبیلەی زل [ف] زنبیل بزرگ دستەدار.

قفڵ: ئامرازێکی داخستنە بە ئاچەر دەکرێتەوە، گۆڵە [ف] قفل.

قفڵبەند: جۆرێ دانانی خشت‌و بەرد لەدیواردا [ف] قفلبند.

قفڵدان: داخستن بە قفڵ [ف] قفل‌زدن.

قفڵدران: داخران بە قفڵ [ف] بستە شدن با قفل.

قفڵدراو: داخراو بە قفڵ [ف] باقفل بستەشدە، قفل شدە.

قفڵ کردن: قفڵدان [ف] قفل کردن، قفل زدن.

قفڵ لێدان: قفڵدان [ف] قفل زدن.

قفڵ لێدران: بەقفڵ داخران، قفڵدران [ف] بستەشدن با قفل.

قفڵ لێدراو: بەقفڵ داخراو، قفڵ دراو [ف] بستەشده با قفل.

قفه: قف [ف] سرفه.

قفبن: قفەکردن، کۆخبن، کۆکبن [ف] سرفه کردن.

ققه: شیرنی لەزمانی زاروکاندا، قاقه [ف] تسیر بنی در گویش بچەها.

قل: ١) جڵ، تەنیا لاسکێك؛ ٢) بەكدەنك؛ ٣) ناو لەپ: (ببخه قلمەوه) [ف] ١) تنها بك ساقه؛ ٢) بك دانه؛ ٣) كف دست.

قلابیك: بەدەن، قالب، لەش [ف] كالبد.

قلاخ: ١) تەپالەی وشك، دەوه، قالاخ؛ ٢) جێگەی تەپالەنی کردن [ف] ١) تاباله؛ ٢) تاباله‌دان.

قلاخدان: شوێنێ كه تەپالەی تیا عەمار دەكەن [ف] تاباله‌دان.

قلادە: ١) ئالقەی ملی تاژی زاو؛ ٢) ئالقەی خشلی ئەستۆ [ف] ١) قلادهٔ سگ شكاری؛ ٢) گردنبند زینتی.

قلاش: لەت، شەق [ف] شق، دونیم.

قلاشتن: شەق کردن [ف] دونیمه کردن.

قلاشکەری: برەداری ئەستوری لێزەوار بۆ سوتاندن [ف] كندهٔ جنگلی برای هیزم.

قلاق: قالاو [ف] كلاغ.

قلانقۆزان: كاردو، كاردی [ف] گیاهی است آشی.

قلاوچ: بەسەریەکدا کردن تا بلند دەبێ، قەلانقوچکە [ف] برهم انباشتن.

قلپ: ١) دەنگی جۆشـانی ئاو؛ ٢) دەنگی رژانی ئاو لە دەفری مل باریکدا؛ ٣) سەرنخوون؛ ٤) برێتی لە نەمان و لەبەین چوون [ف] ١) صدای غلغل آب؛ ٢) صدای ریزش آب از ظرف دهانه تنگ؛ ٣) واژگون؛ ٤) كنايه از نابودشدن.

قلپاندن: ١) وەجۆش هاوردنی ئاو لەسەر ئاگر؛ ٢) رژاندنی ئاو لە دەفری مل تەنگەوه [ف] ١) جوشانیدن آب؛ ٢) ریختن آب از ظرف دهانه تنگ.

قلپاندنەوه: ١) رژاندنی ئاو لە دەفری مل تەنگ؛ ٢) لەبەین بردنی ماڵ [ف] ١) ریختن آب از ظرف دهانه‌تنگ؛ ٢) نابودکردن مال.

قلپ بوونـەوه: ١) سەرەوتخوون بوون؛ ٢) برێتی لە لەبەین چوون، نەمان [ف] ١) واژگون شدن؛ ٢) كنايه از نابودی.

قلبك: قرب، قورقێنه [ف] آروغ.

قلپکردنەوه: قلپاندنەوه [ف] نگا: قلپاندنەوه.

قلپ وقوپ: دەنگی رشانەوەو هێڵنجدان [ف] صدای قی کردن و تهوّع.

قلبه: دەنگی رژانی ئاو لە دەفری تەنگ [ف] صدای ریزش آب از ظرف دهانه تنگ.

قلبـەقلپ: دەنگی زۆری رژانی ئاو لە دەفری دەم تەنگـەوه [ف] صدای ریزش پیاپی آب از سبوی دهانه تنگ.

قل بەنجه: دەست لە ناو دەست [ف] پنجه‌درپنجه.

قلت: دەنگی جۆشینی ئاو [ف] صدای جوشیدن آب.

قلتیان: جۆشینی ئاو لەسەر ئاگر [ف] جوشیدن آب بر آتش.

قلچك: ١) ئامرازی قنگر و بنەگیا دەرێنان، پیشگان؛ ٢) قوڵی كەوا؛ ٣) قونجکی مێوژو تری؛ ٤) داسو؛ ٥) چرنوکی پاساری و مەلی پچووك [ف] ١) ابـزار كنگـركندن؛ ٢) آستین قبا؛ ٣) دنبالچهٔ مویز و انگور؛ ٤) اخگل، سبخجه؛ ٥) چنگال گنجشك و دیگر پرندگان كوچك.

قلچـك كردن: ١) قونچـك لێ كردنـەوه؛ ٢) تەقلە بەپـاساری کردن لە جەنگەی زەماوندو دەهۆڵ و زورنالێداندا [ف] ١) برداشتن دنبالچهٔ مویز و انگور؛ ٢) بەهواپراندن گنجشك در بزم عروسی.

قلخ: ١) برینـگ، برنـگ؛ ٢) فرخ، مووی كورتێ كه درێژ نابێ [ف] ١) دوكارد، قیچی پشم‌زنی؛ ٢) موی كوتاه بی‌رشد.

قلخـان: دڕكێكـه بۆسـوتـەمەنی بەكار دێ [ف] خار است كه به مصرف سوخت می‌رود.

قلخه: دەنگی خرخری گەروو لە پیری یا نەخۆشی [ف] صدای خرخر گلو از پیری یا بیماری.

قلخەقلخ: قلخەی لەدوی یەك [ف] «قلخه»ی پیاپی.

قلرخ: دوگوندی كوردستان بەم ناوە بەعسی كاولی کردوه [ف] دو روستا به این اسم در كردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قلغ: ١) تەحر و دیدار، بیچم؛ ٢) بەرگ و شمەکی شڕ و دڕاو [ف] ١) ریخت و قیافه؛ ٢) لباس ژنده.

قلف: ١) ئالقه، قەف؛ ٢) دەسكی دەفر، ٣) قفڵ، گۆلە [ف] ١) حلقه؛ ٢) دستگیره؛ ٣) قفل.

قلقك: ١) ئیسكی نەرم كه دادەكرۆژرێ، قرقرنۆك؛ ٢) شمشێرەی درگا [ف] ١) كركره، غضروف؛ ٢) كلبد كلون چوبی در.

قلقل: ١) بەری گیابەكه لە نیسك دەكا؛ ٢) جڵ جڵ؛ ٣) دەنكەدەنكه [ف] ١) ثمر گیاهی است عدس مانند؛ ٢) شاخه‌شاخه؛ ٣) دانه‌دانه.

قلك: ١) جەوت، جفت؛ ٢) كلاوی بەرزو [ف] ١) جفت؛ ٢) كلاهك بلوط.

قلله: قلك [ف] نگا: قلك.

قلم: قلپ [ف] نگا: قلپ.

قلمۆیچ: ریبۆق [ف] ژفك، قی چشم.

قلنج: ١) شمشێر؛ ٢) بن‌هەنگڵ [ف] ١) شمشیر؛ ٢) زیر بغل.

قلو: توخشانەی خراپ، پێش‌گوتنی نەباش [ف] فال بدزدن.

قلۆت: زەوی ئەوی كه ئاوی تێدا دەوێستێ [ف] زمین پست.

قلۆج: پشت چەماو، كوڕ [ف] خمیده، كوژپشت.

قلۆچ: ١) خێل؛ ٢) كەسێ چاوێكی لە چاوێكی پچـوكتره؛ ٣) شاخی حەیوان [ف] ١) لوچ؛ ٢) كسی كه یكی از چشمانش كوچكتر است؛ ٣) شاخ حیوان.

قلۆر: ناوبەتاڵ [ف] كاوك میان تهی.

قلۆز: ١) نێری شاخ بلنـدو راست؛ ٢) برێتی لە بادی‌هەوا [ف] ١) شاك شاخ بلند وراست؛ ٢) كنايه از خودبین منكبّر.

قلۆزان: ١) سەرمـەقـولات؛ ٢) تەقلەلێدانی كەفۆك [ف] ١) پشتك؛ ٢) پشتك زدن كبوتر هنگام پرواز.

قلۆژ: كۆمەڵ بوون، بەسەریەکداكۆوه بوون [ف] برهم انباشته‌شدن.

قلۆمك: ١) قەڵەمەی ئارتن؛ ٢) وەرەز لەبەر باری بەقەوەت؛ ٣) ژانی دڵ [ف] ١) قلمه؛ ٢) خسته از بارگران؛ ٣) دل درد.

قله: ١) سكڵی تەواوسـوور؛ ٢) سوور بـوونەوەی سكڵ بێ رەشایی [ف] ١) اخگر تمام افروخته؛ ٢) افروختگی اخگر.

قلهـ: بیچم، نەحر، نەرح و دیدار [ف] سیما، قیافه.

قلەپۆپە: دوند، سەرلوتکەی بەرزی چیاو دار [ف] بالاترین نقطه، اوج، قلّه.

قلەقل: گرشەگرشی پۆلو [ف] درخشش افروختگی اخگر.

قلەکاوە: گوندێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قلی: قانەقدی، قدبلکە [ف] غلغلک.

قلێ: ۱) دەنکێ؛ ۲) چلێ [ف] ۱) یکدانه؛ ۲) یکشاخه.

قلیان: ۱) نێرگەلە، قەنەنەی ئاوی؛ ۲) سەبیلەی کلکدرێژ [ف] ۱) قلیان؛ ۲) چپق دسته‌بلند.

قلیان‌ئاوی: نێرگەلە [ف] قلیان.

قلیان‌قاوەڵتوون: تاشت، خواردنی سەرلەبەیانی [ف] خوراك قبل از صبحانه.

قلیان‌قاوەڵتی: قلیان‌قاوەڵتوون [ف] خوراك قبل از صبحانه.

قلیاو: ۱) پۆڵاوی سابوون؛ ۲) زاخی رەش کە بۆ دەرمان دەشێ [ف] ۱) خاکستراب صابون‌سازی؛ ۲) زاج سیاه.

قلی‌بلی: قسەی وا کە تێ‌نەگەن [ف] سخنان نامفهوم.

قلێ‌بلێ: قلی بلی [ف] سخنان نامفهوم.

قلیج: ۱) ناوی گوندێکە؛ ۲) شمشێر [ف] ۱) نام دهی است؛ ۲) شمشیر.

قلیجە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قلیچ: ۱) ریوقی چاو؛ ۲) چاوێك بچوك بەك‌زل؛ ۳) قامکی گچکە [ف] ۱) ژفك، قی چشم؛ ۲) چشمی از چشمی کوچکتر؛ ۳) انگشت کوچکه.

قلیچان: قامکەتوتە، تیلبابیچك [ف] انگشت کوچکه، خنصر.

قلیچك: داروە کازێکە سەری وەك خاچ وایە [ف] نوعی عصای دست.

قلێچکە: جەمسەری دو، کلێنچکە [ف] دنبالچه.

قلێچە: گیایەکە [ف] گیاهی است.

قلێر: گەمار، پیس، چڵکن [ف] کثیف.

قلێزەنگی: پیشێنێکە لە برنج و ئالوبخارا [ف] غذایی است از برنج و آلو بخارا.

قلێش: ۱) درز؛ ۲) درزی گوشاد [ف] ۱) درز؛ ۲) شکاف گشاد.

قلێشان: ۱) درزبردن؛ ۲) لەبەرێەك چوون [ف] ۱) درز بردن، ترك برداشتن؛ ۲) شکافته‌شدن.

قلێشاندن: ۱) لەبەریەك بردن؛ ۲) دەرزپێدان [ف] ۱) شکافتن؛ ۲) ترکاندن.

قلێشاندنەوە: قلێشاندن [ف] نگا: قلێشاندن.

قلێشانن: قلێشاندن [ف] نگا: قلێشاندن.

قلێشاننەوە: قلێشاندن [ف] نگا: قلێشاندن.

قلێشانەوە: قلێشان [ف] نگا: قلێشان.

قلێشاو: ۱) درزبردوو؛ ۲) لەبەریەك‌چوگ [ف] ۱) ترکیده؛ ۲) شکافته.

قلێشاوە: قلێشاو [ف] نگا: قلێشاو.

قلێشیاو: قلێشاو [ف] نگا: قلێشاو.

قلێف: ۱) کالان؛ ۲) بەرگی تەسب [ف] ۱) غلاف؛ ۲) پوشش.

قلێف‌شکوفە: قۆزاخەی پەمۆ [ف] غوزهٔ پنبه.

قلیك: شمشێرەی درگا [ف] کلید قفل چوبین در.

قلێك: ۱) تۆزقالێك، کەموسکەبەك؛ ۲) ناکەچلێك؛ ۳) دەنکێ، دانەیێك [ف] ۱) اندکی؛ ۲) یك شاخه؛ ۳) یك دانه.

قلێل: ۱) کون‌تێ‌بوون؛ ۲) کوناودیو [ف] ۱) سوراخ شدن؛ ۲) سوراخ شده.

قلینج: ۱) قلیچ، شمشێر؛ ۲) قامکەتوتە [ف] ۱) شمشیر؛ ۲) انگشت کوچکه.

قلینجك: قامکەتوتە [ف] انگشت کوچکه.

قلینچك: قامکەتوتە [ف] انگشت کوچکه.

قلێنچك: قلیچکە، کلێنچکە [ف] دنبالچه.

قلینچکەسلام: بابشکێو [ف] گل مژه.

قلی‌وبلی: قلی بلی [ف] نگا: قلی‌بلی.

قلیە: ۱) خۆڵەکەوەی سابوون؛ ۲) جۆرێ چێشتە [ف] ۱) خاکستر صابون سازی؛ ۲) آش قلیه.

قم: ۱) رەمڵ، رەڵم؛ ۲) بناوبوون؛ ۳) قر، قرێ لە خواردنەوە [ف] ۱) ماسه؛ ۲) زیرآب شدن؛ ۳) جرعه.

قمار: ۱) بازی، کایە؛ ۲) گەپ‌وگاڵتە؛ ۳) حیلە [ف] ۱) بازی؛ ۲) شوخی؛ ۳) نیرنگ.

قمارباز: حیلەباز [ف] مکّار.

قمباو: ئاوداشتنێ کە زەرعات داپۆشێ [ف] آبیاری که کشت را بپوشاند.

قمقۆر: رەهۆڵێ تەنگ‌و تاریك [ف] دهلیز تنگ و تاریك.

قمقۆك: ۱) خەمەگرۆ؛ ۲) دەفری ئاوی سەفەر، مەتارە؛ ۳) تونکەی مل‌باریك [ف] ۱) نوعی جلپاسه، بزمجه؛ ۲) قمقمه؛ ۳) تُنگ گردن باریك.

قمقۆکە: قمقۆك [ف] نگا: قمقۆك.

قمل: جانەوەریکی بۆری بچوکەبۆ دەخڵ زیانی هەس، سن [ف] حشرهٔ سن.

قملاخ: ۱) زەمینی رۆچوگ؛ ۲) چلپناو [ف] ۱) زمین فرورفته؛ ۲) گل و لای.

قمیش: ریگە بە بن زەویدا، نەغمە [ف] نقب، تونل.

قن: ۱) جێ‌سانەوەی باڵندەی خۆماڵی لە شەودا، کولانەمریشك؛ ۲) کونی پشتی گیاندار کە پیسایی پێدا دێت؛ ۳) کاکڵی گوێزو بادام؛ ۴) بنەمای وشەی رزین. *لەباتی «دا» دەیڵێن* : (نەواو داقناوە) [ف] ۱) آشیانهٔ ماکیان؛ ۲) کون؛ ۳) مغز بادام و گردو؛ ۵) پوسیدن.

قنار: چنگی درندەو باڵداری راوکەر [ف] چنگال درنده و پرندهٔ شکارچی.

قنان: رزان، لەکەڵك کەوتن. *پاش پێشگر «دا» دەیڵێن* [ف] پوسیدن و از کار افتادن.

قنب: کوڵێ داربێ بۆ دۆشاو تێداگوشین، گوشینگەی ترێ لە دار بۆ پلیخاندنەوەی ترێ [ف] معصرهٔ چوبین در شیره‌سازی.

قنج: ۱) راست، رەپ؛ ۲) زۆپ، زەق ف ۱) راست ایستاده؛ ۲) برجسته.

قنجك: بیچك، کەمێك، نۆزێك ف اندکی.

قنجکان: نرۆشکان ف چنبانمەنشستن.

قنج کردنەوە: راست کردن دوای چەمانەوە ف راست کردن بعد از خمیدگی.

قنج وقبت: راست و بێ گرێ بەسەر باوە ف استوار و پابرجا.

قنجەزەرد: گیایەکی پتەوی فایمو لوسە ف گیاهی است.

قنجەقنج: خۆرانان و جحێلی کردن ف خودنمایی و جوانی کردن.

قنچك: ۱) دەسکی باریکی دەتکەنرێ و مێوژ؛ ۲) کەموسکەیەك؛ ۳) زیپکە ف ۱) دنبالۀ دانه انگور و مویز؛ ۲) اندکی از چیزی؛ ۳) جوش بر پوست.

قنچکان: جنجکان، نرۆشکان ف چمبانمه.

قنچکاو: جێگەی ریبۆق لە چاو، سوچی چاو ف گوشۀ چشم.

قنچکە: زیپکە، زیرك ف جوش پوست.

قنچکەسلاو: باپشکێو ف گل مژه.

قنچکەسلاوە: بابشکێو ف گل مژه.

قنس: باژ، پارچە ف قسط.

قنك: قن، کولانەمریشك ف آشیانۀ ماکیان.

قنگ: قن، کوتی پاشەوەی گیاندار ف کون.

قنگ انبسك: ۱) راکشان بە ئانیشك هەڵدانەوە؛ ۲) ئانیشك ف ۱) دراز کشیدن و بر آرنج تکیەدادن؛ ۲) آرنج.

قنگاو: پاشاو، ناوێ لە زەوی دەردەچێ ف پسابۀ آبیاری.

قنگالە: گیای خوسیلك ف گیاهی است دارای شیرۀ مسهل.

قنگ بە گێچەڵ: ۱) ناژاوەچی؛ ۲) هەمیشە خەریك و پرکار ف ۱) فتنه‌انگیز؛ ۲) پرکار.

قنگچاو: تیلچاو، سبلەی چاو ف گوشۀ چشم.

قنگ خوران: بریتی لە حیزبوون ف کنایه از کونی شدن.

قنگ خوراندن: بریتی لە نیشتیا لە کردنی کارێك نەبوون ف کنایه از اهمال کردن.

قنگ خورۆکە: نەخۆشیەکی نازەڵە ف نوعی بیماری دام.

قنگدان: گاندانی نێر ف کون دادن.

قنگدانەوە: بریتی لە رونیشتن: (دەوەرە **قنگی** بدەوە با ئیسراحەت کەی) ف کنایه از نشستن.

قنگدە: نێری حیز ف کونده.

قنگدەر: قنگدە ف کونده.

قنگر: گیایەکی درکاوییە لاسکەکەی دەخورێ، کەنگر ف کنگر.

قنگرباج: بنەکەنگر ف بونۀ کنگر.

قنگرتن: فێرەرونیشتن بوونی زارۆ ف نشستن یادگرفتن بچه.

قنگرواج: قنگرباج ف بوتۀ کنگر.

قنگرەزا: چەوی کەنگر ف انگم کنگر.

قنگلاشك: قانگەلاشك ف نگا: قانگەلاشك.

قنگ لێ کەوتن: بریتی لە مروی شل و شەویق و ناگالەخۆنا ف کنایه از آدم مهمل.

قنگەبان: گوێسوانەی پشت بان، سوانەی پشتەوەی بان ف لبۀ عقبی بام.

قنگەجن: بریتی لە شوێنی تەنگەبەر ف کنایه از جای تنگ.

قنگەجنۆکە: قنگەجن ف کنایه از جای تنگ.

قنگەجۆرە: ئێسکی باشفنگی مریشك ف استخوانبندی نخمدان مرغ.

قنگەجوڵە: بریتی لە پەلەکردن بۆ رۆیشتن ف کنایه از شتاب برای رفتن.

قنگەجوڵێ: قنگەجوڵە ف نگا: قنگەجوڵە.

قنگەخشکێ: لەسەر قنگ خزین ف بر باسن خزیدن.

قنگەخلیسکێ: لەسەر سمت خۆخلیسکاندن ف بر باسن لیز خوردن.

قنگەخەو: ۱) خەوتن بە رۆیشتنەوە؛ ۲) سەرخەو ف ۱) نشسته خوابیدن؛ ۲) پینکی، خواب مختصر.

قنگەدرك: درۆی کەنگر ف خار کنگر.

قنگەزە: رەسەن، رەچەڵاك ف نسل.

قنگەسوتەکە: ۱) نافاتێکی مەرەزەیە؛ ۲) نەخۆشیەکی زارۆی ساوایە ف ۱) یکی از آفات شالی؛ ۲) نوعی بیماری بچه‌ها.

قنگەشەر: وردەجەنگ، پەلامارو راکردن ف جنگ و گریز.

قنگەقنگ: بریتی لە خۆدزینەوە لە کار ف کنایه از اهمال کردن در کار.

قنگەگاز: بریتی پشتی بەکسم لە زین و کورتان ف زخم پشت ستور از پالان وزین.

قنگەگان: نێربازی ف همجنس‌بازی مردان.

قنگەلاشك: قانگەلاشك ف ساقه کنگر بادبرده.

قنگەلتس: نوێنەکانی سەگ و گورگ ف چمبانمۀ سگ و گرگ.

قنگەلفس: قنگەلتس ف چمباتمۀ سگ و گرگ.

قنگەنشین: زارۆی کە فێری دانیشتن بوە ف کودکی که نشستن یادگرفته.

قنگەنشینکە: قنگەنشین ف نگا: قنگەنشین.

قنگەنشینە: قنگەنشین ف نگا: قنگەنشین.

قنگەوتلۆر: لەسەر دەم درێژبوگ ف دَمَر دراز کشیده.

قنگ هەڵتەکێنە: بەرگایلکە ف دم جنبانك.

قنە: رۆیشتنی کۆتر و کەو ف خرامیدن کبوتر و کبك.

قنەقن: قنەی لەدوی یەك ف خرامیدن پیاپی.

قنیات: سەبووری ف شکیبایی.

قو: ۱) قاو، بانگی بەتوند؛ ۲) باڵندەیەکە لە قاز سپی‌تر و زلتر ف ۱) فریاد، بانگ؛ ۲) پرندۀ قو.

قوار: خوڵەکەوەی پزیسکی تەنور ف خاکستر تنور.

قواش: ۱) کوتاڵ، ماڵی گەزی؛ ۲) شت، جۆر ف ۱) قماش، پارچه؛ ۲) نوع، طور.

قواقو: زەنازەنا ف غوغا، هیاهو.

قوب: ۱) بانی بەناق دروسکراوی بڵند، گومەز؛ ۲) دوگمە؛ ۳) زۆپ، زەق ف ۱) گنبد؛ ۲) دکمه؛ ۳) برجسته.

قوبا: ماسی باش‌نەمەبوی شل و خراپ ف ماست خوب بند نیامدۀ

شُل.

قوباله: دۆلابی دیواری ئۆده بۆ جێگەی نوێن ف کُمُد جای رختخواب.

قوبان: ١) زۆپ؛ ٢) رۆچوُن؛ ٣) وشەی حورمەت، قوربان: (رێی کانی قوبــان مونتــەزیری جلوەیی تازە) «گۆران» ف ١) برجســته؛ ٢) فرورفتن؛ ٣) کلمهٔ احترام، قربان.

قوباندن: ١) زۆپ کردن، زەق کردن؛ ٢) رۆچواندن ف ١) برجسته کردن؛ ٢) فروبردن.

قوببه: ١) قوب، گونبەز، گونبەت؛ ٢) درۆشمی سەرشانی ئەفسەران؛ ٣) دوگمـەی جلك: (قوببەی نوقەبا بێ لە قەبا بێ‌ئەقوبابێ) «نالی» ف ١) گنبد؛ ٢) سردوشی افسران؛ ٣) دکمه.

قوبك: ١) زۆپ؛ ٢) گونبەز ف ١) برجسته؛ ٢) گنبد.

قوبکه: ١) قوبك؛ ٢) نرۆپکی چیا ف ١) نگا: قوبك؛ ٢) قلّهٔ کوه.

قوبله: رووگه ف قبله.

قوبلی: قبوُلی ف نگا: قبوُلی.

قوبوُل: قبوُل ف قبول.

قوبه: ١) قوببه؛ ٢) ناوی گوندێکه ف ١) نگا: قوببه؛ ٢) نام دهی است.

قوپ: ١) قرێ ئاو؛ ٢) رۆچوُن ف ١) جرعه؛ ٢) فرورفتگی.

قۆپ: ١) پشت‌چەماو؛ ٢) دەست‌وپێ‌سەقەت ف ١) کوژ، خمیده‌پشت؛ ٢) دست و پا فلج.

قوپان: رۆچوُن ف فرورفتن.

قۆبان: گیاجاری تایبەتی بۆ لەوەڕی ئاژەڵ ف چراگاه اختصاصی.

قوپاندن: رۆچواندن، قوباندن ف فروبردن.

قۆپاندن: داهێنانەوە، لارکردنەوە ف کج کردن.

قوپاو: رۆچوگ ف فرورفته.

قۆپ‌بوُن: ١) خواروگێڕ بوُن؛ ٢) داهاتنەوە ف ١) کج و کوله‌بودن؛ ٢) خمیدن.

قۆپچــه: ١) دوگمە، بشکۆژ؛ ٢) جۆرێ بەری دارمازو ف ١) دگمه؛ ٢) نوعی ثمر مازوج.

قۆپخــان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قۆپز: شات‌وشوتکەر ف لاف و گزاف کننده.

قۆپك: زۆپایی لە ناو تەختایی‌دا ف برجستگی میان همواری.

قۆپکه: ١) سەری خڕی شتی باریك؛ ٢) نرۆپکی چیا ف ١) سر گرد جسم باریك؛ ٢) قلّهٔ کوه.

قۆپۆز: ١) بنێلی بەران؛ ٢) جێگەی قابش لە نیری جوت‌دا ف ١) پوزهٔ قوچ؛ ٢) وسط یوغ که خیش درآن بندند.

قۆپەن: پەلەگیای بلند لەناو مێرگ‌و گیاجاردا ف قطعه سبزه‌زار ساقه‌بلند در مرغزار.

قۆپی: ١) زەلکاوی قامیشەلان؛ ٢) رۆنۆس ف ١) مرداب نیزار؛ ٢) رونویس.

قوپیان: قوپان ف فرورفتن.

قۆپی‌داس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قۆپیه: ١) حیله، فێڵ؛ ٢) دزی لە ئەزموُنی فێرگەدا ف ١) حیله؛ ٢) تقلّب در امتحان.

قوت: ١) زۆپ؛ ٢) لەسەر هەست؛ ٣) بڕان؛ ٤) کورت؛ ٥) خەلاس؛ ٦) لێدان ف ١) برجسته؛ ٢) حسّاس؛ ٣) قطع؛ ٤) کوتاه؛ ٥) تمام شده؛ ٦) زدن.

قوْت: رووُت؛ (بە سەری قوْت دەگەڕا) ف لخت.

قوُت: ١) پاروُ لە گەروُ چوُتــەخوار؛ ٢) رووُت، بێ‌پۆشاك؛ ٣) زەواد، بژیو: (لە رووُت و قوُتی وەك من روُ مەپۆشە/ کە قوُتی روُنە قوُتی عاشقی روُت) «نالی» ف ١) بلع؛ ٢) لخت؛ ٣) مایهٔ زندگی.

قوتاب: قناو ف نگا: قناو.

قوتابخانه: فێرگەی زاروکان ف دبستان.

قوتابوُن: خەلاس‌بوُن، نەمانی کار یا خواردەمەنی ف تمام شدن.

قوتابی: زاروکی فێرگە ف دانش‌آموز دبستانی.

قوتــابیان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتاخ: منالێ کە بەردەستی وەرزێرە ف نوجوان پیشکار کشاورز.

قوتــار: ١) رزگار: (بە فڕکەفڕك لە دەستی قوتار بوُم)؛ ٢) خەلاس‌بوُن، بڕانەوە: (ئاردمان قوتار بوە) ف ١) رها؛ ٢) پایان.

قوتاس: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

قوتاسه: زەنبەری زێو ف زیور نقره.

قوتــان: ١) لێدان بە دار و مست؛ ٢) کوتــانی دەخـڵ و شتی تر؛ ٣) خۆ کوتــانــە ناو کار؛ ٤) ناوی هۆزێکی کوردە لە کوردستان ف ١) زدن، کتك‌کاری؛ ٢) کوبیدن؛ ٣) فضولی؛ ٤) نام عشیره‌ای کردزبان.

قوتان: هێرك، عەرزێل ف جای اثاثیه در چادر.

قوُتان: کەڵك. مەڵێکە زاوەماسی دەکاو قورتمی هەیە ف مُرغ سقّا.

قوتان‌خەلیزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتان‌گەوره: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتاو: قناو، قوناب ف نگا: قناو.

قوتاوخانه: قتاوخانە ف نگا: قناوخانه.

قوتاوی: قناوی ف شاگرد دبستان.

قوتایی: ١) دارکاری کراو؛ ٢) کوتراو، هاڕدراو؛ ٣) زۆپایی، زەقایی ف ١) کتك‌خورده؛ ٢) کوبیده؛ ٣) برجستگی میان هموار.

قوتب: پیری تەریقەتی زۆر جێ‌گەورە ف مرشداعلی.

قوتبڕاو: بەش‌خوراو، بێ‌بەش ف کسی که سهمش را خورده‌اند.

قوت‌بوُن: سڵ‌بوُن، هاتنەسەر هەست: (کاکە لەچی قوت بوی؟) ف با دقّت و حذر گوش دادن.

قوت‌بوُنەوه: ١) سەربەرزەوەکردن؛ ٢) زەقی لە نەوی بەدابوُن ف ١) سر برآوردن؛ ٢) برامدگی از هموار پیداشدن.

قوتته: جانو لە ساڵی دوهەمی تەمەنیدا ف کُرّه اسب دوساله.

قوُت‌چوُن: لەگەروُ چوُنەخوار [ف] بلعیدەشدن.

قوتحه: شتی ناباب‌و پەسند [ف] ممتاز، تحفه.

قوُت‌دان: بە گەروُدا بەرێ‌کردن [ف] بلعیدن.

قوُت‌دران: قوُت‌چوُن [ف] بلعیدەشدن.

قوُت‌دراو: دەگەروُ هاویژراو [ف] بلعیده شده.

قوتز: ١) بارگینی پیری پەك‌کەوتە؛ ٢) ناوی جیایەکە لە موکوریان [ف] ١) یابوی لکنته؛ ٢) نام کوهی است.

قوتزمه: بەلەك، پوُز [ف] ساق.

قوتـــره: ١) نیوەغــاری ناریك. گورگەلوقــە؛ ٢) ئەسپ‌و ماینێ کە بە گورگەلوقە دەڕوا [ف] ١) هروله، یورغه؛ ٢) اسب یورتمه.

قوتف: سڕی، تەزی سەرما [ف] کرخ از سردی.

قوتفین: تەزین لەسەرمان، سڕبوُن [ف] کرخیدن از سرما.

قوتك: بالاپۆشی بەدوگمەی ناوشخراوی تا بەر پشتێند. کورتەك، کەوا. مرادخانی [ف] قبای نیم‌تنه.

قوٚتـك: ١) جاش‌بالتـه. بالتـوی تاســەرزرانی؛ ٢) مەرگی مفـاجا؛ ٣) نەخۆشیەکی ئاژەڵە؛ ٤) کوٚخەرەشە [ف] ١) پالتو کوتاه؛ ٢) سکته؛ ٣) نوعی بیماری دام؛ ٤) سیاه‌سرفه.

قوت‌کردن: ١) بڕین؛ ٢) خەلاس‌کردن [ف] ١) قطع کردن؛ ٢) به پایان رسانیدن.

قوُت‌کردن: ١) قوُت‌دان؛ ٢) ڕوُت‌کردن؛ ٣) بن‌ئاوخستن [ف] ١) بلعیدن؛ ٢) لخت کردن؛ ٣) زیرآب فروبردن.

قوت‌کردنەوە: ١) زوٚپ‌کردنەوە، بەزەقی شاندان؛ ٢) بلندکردن، راکردن [ف] ١) برجسته‌نشان دادن؛ ٢) بلندکردن.

قوتکه: ١) دوندی چیا؛ ٢) لوُتکەی تەپوٚلکە؛ ٣) زوٚپی [ف] ١) قلّهٔ کوه؛ ٢) بالای تپه؛ ٣) برجستگی.

قوٚتل: هاومالّ لە دێدا [ف] اهالی یك آبادی.

قوتم: ١) بنەداری براوی لەزەمیندامای؛ ٢) لێدەم، دارکاری بکەم: (تەزی نە قوتم) [ف] ١) تەدرخت بریدهٔ در زمین باقی مانده؛ ٢) بزنم.

قوتن: لێدەن. دارکاری کەن: (دێ نە قوتن) [ف] بزنند، کتك‌کاری کنند.

قوتنی: پارچەیەکی زێڕزێڕیە بوٚ پشتەکەوا دەبێ [ف] پارچه‌ای است راه‌راه.

قوتوُ: قالك، دەفری چکوٚلەی بەسەرپوٚش بوٚ وردەشت [ف] قوطی.

قوٚتوٚ: خەجالەت، تەریق، فەدی‌کار [ف] شرمندهٔ.

قوتوٚل: ناوی جیایەکە لە کوردستان [ف] نام کوهی است.

قوتـوُلــه: ١) قوتوی زوٚرچوُك. ٢) جرافتیله [ف] ١) قوطی کوچك؛ ٢) چراغ موشی.

قوته: ١) قوتابی؛ ٢) ورباو سڵ [ف] ١) شاگردنوآموز؛ ٢) حسّاس و هوشیار.

قوُته: ١) بن‌ئاوکەوتن؛ ٢) قفه؛ ٣) توانای قوُت‌دان؛ ٤) ڕوُنەلە؛ ٥) قوُلکه [ف] ١) زیرآب شدن؛ ٢) سرفه؛ ٣) یارای بلعیدن؛ ٤) لخت و بی‌نمود؛ ٥) گودال.

قوٚتــەره: ١) بارستی نەستوُرایی دار؛ ٢) کوٚلکە بەئەندازەی نەستوُرایی دار؛ ٣) پارســایی دەورانــدەوری دوٚلاش [ف] ١) قطر تنهٔ درخت؛ ٢) کنده از تنهٔ درخت؛ ٣) قطر محیط سوراخ ناو آسیاب.

قوتەقوت: سەرەتانکێ [ف] به هرجا سرکشیدن، فضولی.

قوتەك: ١) قوتك؛ ٢) سوخمەی بێ‌قوٚڵ [ف] ١) قبای نیم‌تنه؛ ٢) یلك.

قوٚتەڵ: ١) ناوی چیایەکە، قوتوٚل؛ ٢) ناوی چەند ئاوایبەکە [ف] ١) نام کوهی است؛ ٢) نام چندین آبادی.

قوُتەڵ: ڕوُتی تەواو [ف] لخت و برهنه.

قوُتەلە: ڕوُتەلە [ف] لختك بی‌نمود.

قوتی: ١) سڵی، لەسەرهەست‌بوُن؛ ٢) قوتوُ [ف] ١) حساسیّت، آمادگی رمیدن؛ ٢) قوطی.

قوتی: ١) ڕوتی؛ ٢) قوتوُ [ف] ١) برهنگی؛ ٢) قوطی.

قوُتی: ١) ڕوُتی؛ ٢) قوتوُ [ف] ١) برهنگی؛ ٢) قوطی.

قوتیله: ١) قوتـوی چـوُك؛ ٢) چرای فتیله؛ ٣) ئاوێنەی گیرفان [ف] ١) قوطی کوچك؛ ٢) چراغ موشی؛ ٣) آیینهٔ جیبی.

قوٚتین: ڕوُت بوٚ سەر دەگوترێ: (پێخواس‌و سەرقوتین بو) [ف] برهنه و بژهٔ سر.

قوُج: بەسەریەکاهاتنی پەلکی چاو یان قامکی دەست‌و... [ف] برهم آمدن پلك یا انگشتان و...

قوُجان: قوُج [ف] نگا: قوُج.

قوُجانن: ١) بەسەریەکاهێنانی پەلك یا قامکانی دەست: (چاو قوُجانن، پەنجـەقوُجانن)؛ ٢) ویك‌هێنانی کونی قن: (قنگی قوُجاندوە) [ف] ١) برهم آوردن پلك چشم یا انگشتان؛ ٢) بستن سوراخ مقعد.

قوج‌بلاخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوٚجه: ١) زوٚر لە مێژینە، کەونارا: (دەجمەوە شارەکەی قوٚجەموُسڵێ)؛ ٢) شەویلکـەبزاوتن‌و دەم‌کردنەوە وەك بوٚ پێشێست‌جاوین، قەوچە: (ماکەر قوٚجـە بوٚ نێرەکـەر دەکا) [ف] ١) دیرینه، باستانی؛ ٢) آرواره حرکت دادن با دهن باز.

قوٚجەلەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوُجیاگ: قوُجان بەسەرهاتوُ [ف] اعضاءِ بسته‌شده.

قوُجیان: قوُجان [ف] نگا: قوُجان.

قوٚچ: ١) بەران؛ ٢) شاخی حەیوان؛ ٣) گرێوەغاری سواران؛ ٤) جوٚرێ تەڵە بوٚ ڕاوی گورگ‌و ڕێوی [ف] ١) گوسفند نر، قوچ؛ ٢) شاخ حیوان؛ ٣) مسابقهٔ اسب دوانی؛ ٤) نوعی تله برای شکار گرگ و روباه.

قوُچ: ١) بلّند؛ ٢) شتێ کە لە خوارەوە پان‌و کەم‌کەم باریك ببێتەوەو بەرز بێتـەوە، مەخـروُتی؛ ٣) نیشـانەی کەوشەن [ف] ١) بلند؛ ٢) مخروطی شکل؛ ٣) علامت مرز.

قوٚچاخ: ١) چالاك، لەش‌سوُك؛ ٢) بەپێ لە ڕێگە [ف] ١) چست، چالاك؛ ٢) بادپا در پیاده‌روی.

قوٚچاغ: قوٚجاخ [ف] نگا: قوٚجاخ.

قوٚچاغه: جوٚرێ سەریەرەلێنە کە لاقیش دادەپوٚشێ [ف] نوعی پیش‌بند

زنانه.

قوچـان: ۱) سەنـەد، قەبـاڵەی مڵك؛ ۲) بەشێکی گەورە لە کورد کە لە سنـوری ئەفغـانسنان دەژین؛ ۳) ناوی شاریکە کوردی قوچانی لێ دەژین؛ ۴) باجێکە ساڵانە لە رەعیەت دەسێنرێ ▭ ۱) سند مالکیت؛ ۲) بخشی عمـده از کردهـا در خراسـان؛ ۳) شهـری کە کردهـای خراسان درآن زندگی می کنند، قوچان؛ ۴) باجی سالیانه که ارباب از رعیت وصول می کند.

قوچان: قوجان ▭ نگا: قوجان.

قوچاندن: قوجانن ▭ نگا: قوجانن.

قوچانن: قوجانن ▭ نگا: قوجانن.

قوچاو: قوجان بەسەرهاتو ▭ چشم بسته، پنجهٔ برهم آمده و... اعضاء بسته.

قوچ‌بلاخ: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ▭ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوچ‌بلاغ: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بە عسی کاولیان کرد ▭ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچ‌بەهەدەر: گیایەکە بۆ رەوانی دەبێ ▭ گیاهی است مسهل.

قوچ‌تێ‌هەڵدان: بە شاخ لێدان ▭ شاخ زدن.

قوچدار: شاخدار ▭ شاخدار.

قوچدان: قوچ‌تێ‌هەڵدان ▭ شاخ‌زدن.

قوچ‌قوچانی: شەڕەشاخ ▭ شاخ به شاخ شدن.

قوچك: ۱) سەر بۆشێکە لە بەرچەنەوە دادەخرێ بۆ زاروك و هێندێك ژنی عێلاتی بە؛ ۲) ئەنگـوچکـەسـوڕانی، لەوەنـدی ▭ ۱) کلوتهٔ زنانه و بچگانه؛ ۲) آسنین بلند.

قوچکە: ۱) کوچکە، قوچك؛ ۲) دەربەزبوەی سەری کڵاو ▭ ۱) کلوتهٔ زنانه و بچگانه؛ ۲) برجستگی روی کلاه.

قوچکەتاش: پێشەسەرتاشینی زاروکان بۆ جوانی ▭ موی آهیانه ستردن برای زینت کودکان.

قوچکەسوڕانی: ئەنگوچکەسوڕانی ▭ آستین بلند.

قوچ‌لێدان: شاخ‌تێ هەڵدان ▭ شاخ‌زدن.

قوچ‌وەشاندن: قوچ‌لێدان ▭ شاخ زدن.

قوچ‌وەشێن: حەیوانێ کە بە شاخ لە خەڵك دەدا ▭ شاخ‌زن.

قوچ‌هاوێژ: قوچ‌وەشێن ▭ شاخ‌زن.

قوچ‌هاویشتن: قوچ‌وەشاندن ▭ شاخ‌زدن.

قوچـەبلبـاس: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعەسی وێرانی کرد ▭ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوچـەسپیلکـە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ▭ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچەقانی: قاڵماسك، قاڵماسکە، بەرەقانی، کەهنبك ▭ فلاخن.

قوچەك: قوچی چکۆڵە ▭ مخروطی کوچك.

قوچەکە: ئەنگوستیلەی دورمانان ▭ انگشتانه.

قوچەلان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ▭ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچەلەر: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ▭ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوچەمل: گەردنی براوی باڵدار لە چێشتا ▭ گردن بر بدهٔ پرنده در غذا.

قوچەملە: قوچەمل ▭ نگا: قوچەمل.

قوچی‌تاش: قوچکەتاش ▭ نگا: قوچکەتاش.

قوچی‌قوربان: ۱) بەزێ کە لە جێژنی گەورەدا دەیکەنە خێر؛ ۲) بڕێنی لە فدایی ▭ ۱) گوسفند قربانی؛ ۲) کنایه از جان فدا، فدایی.

قوخ: ۱) خوخ، هەشتالو، هلو؛ ۲) خانوی چکۆلەی راوکەران لە دەشت؛ ۳) خانوی بچوکی بێ‌نرخی هەژاران؛ ۴) پشت‌چەماو، قوپ؛ ۵) چەو؛ ۶) سەرتۆبە، نوپەسەر: (سبنی ساوار گۆشت لەسەر **قوخی** بو) ▭ ۱) هلو؛ ۲) کوخ شکارچی؛ ۳) خانهٔ محقر؛ ۴) خمیده، کوژ؛ ۵) شن؛ ۶) بالاترین نقطه.

قوخا: کاربەدەسنی دێ لەپاش خاوەن مڵك ▭ کدخدای ده.

قوختـە: ۱) قوخی راوکـەر؛ ۲) ماڵی چکـۆڵـەی بێ‌نرخ ▭ ۱) کوخ شکارچی؛ ۲) خانهٔ محقر.

قوخدان: چەمانەوە ▭ خمیده‌شدن.

قوخل: قوخنە ▭ نگا: قوخنە.

قوخ‌نادر: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▭ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوخە: قفە ▭ سرفە.

قوخەقوخ: ۱) قفینی زۆر؛ ۲) رۆیشتن بە پشتی چەماو ▭ ۱) سرفهٔ زیاد؛ ۲) راه‌رفتن با پشت خم.

قوخـەڵ: مەلێکـە لە لەق‌لەق دەکاو گچکەترە. *لەدەم ناوان دەگەڕێ* ▭ پرنده‌ای است.

قودب: قوتب ▭ مرشداعلی.

قودك: ناوینەی گیرفان، قونبلە ▭ آیینهٔ جیبی.

قودی: ۱) قوتو؛ ۲) قودك ▭ ۱) قوطی؛ ۲) آیینهٔ جیبی.

قودیك: قودی ▭ نگا: قودی.

قودیلە: چرافیلە ▭ چراغ موشی.

قوڕ: حەڕی، خۆڵی تەڕ ▭ گل.

قوڕ: ۱) داڵگوشت، لاواز، لەڕ، لەجەر؛ ۲) کۆزی هەڵپەڕکێ؛ ۳) پاشلی ناژەڵ؛ ۴) لوڵاکی بێ؛ ۵) نهوم؛ ۶) تێ وروکان و بەوردی نماشاکردن ▭ ۱) لاغـر؛ ۲) حلقـهٔ رقص؛ ۳) بخش انتهایی دام؛ ۴) استخوان ساق؛ ۵) اشکوبه؛ ۶) به دور چیزی جمع شدن و نگر بستن.

قوڕ: ۱) گون‌داچـوڕاوی بەنـەمـاو؛ ۲) بڕێنی لە قسـەو کاری بێ‌نام؛ ۳) نامرازی شەڕ: (**قوڕخانە**)؛ ۴) دەنگی زگە، قرە: (**قوڕقوڕی** زگە لە برسا)؛ ۵) هەراو دەنگ، دەگەڵ زەنگ دەگونرێ: (زەنگ‌وقوڕ) ▭ ۱) فتقی؛ ۲) کنایه از سخن یاوه و کار هرزه؛ ۳) جنگ‌افزار؛ ۴) صدای شکم؛ ۵) جنجال و هیاهو.

قوڕ: بەرانبەری پەل، قوڵ، کوڕ ▭ زرف.

قوڕاب: خۆپەسندی بەدفەڕ ▭ خودخواه گردن کلفت.

قوڕابی: جۆرێ شیرنی که له ئاردەبرنج دەکرێ، غوڕابی ف نوعی شیرینی.

قوڕات: بنکی ئەستوور و خڕی گیا ف ریشهٔ کلفت گیاهی، پیازه.

قوڕاچکه: سورێچکه ف سرخنای، خرخره.

قوڕاد: بەربەسێڵ ف آش با گوشت و ماست.

قوڕاده: ١) گیایەکه تیژ بنی وەك نەرەپیازه، کوڕاده؛ ٢) ناسنجاو، سەقەت ف ١) نرهٔ کوهی؛ ٢) قراضه.

قوڕافتن: دەرامەدی مەزراکۆکردنەوە ف برداشت محصول عموماً.

قوڕاڵه: گیای قوڕاده، کوڕاده ف نرهٔ کوهی.

قوڕان: فڕکردن ف سرکشیدن نوشیدنی.

قوڕانـدن: ١)دەنگدانی زگ؛ ٢)بۆڕاندنی رەشەوڵاخ ف ١) قرقرکردن شکم؛ ٢) صداسردادن گاو.

قووڕاندن: گریانی سەگ له ئێش پێ‌گەیشتن ف گریهٔ سگ از آزاردیدن.

قوڕانن: قوڕاندن ف نگا: قوڕاندن.

قووڕانن: قووڕاندن ف نگا: قووڕاندن.

قورانه: ریشەی درگا ف قسمت ضخیم دَر.

قوڕاو: ١) زلیناو، جلێناو؛ ٢) بەربەسێڵ، قوڕاد؛ ٣) ناوی لێڵ ف ١) لجن؛ ٢) آش ماست و گوشت؛ ٣) آب گل‌آلود.

قوڕاوی: حەزی پێوەنۆساو ف گل‌آلود.

قوڕاویلکه: ئاوڕۆشن کەره، ناوەڕۆنکه ف حشره‌ایست، دبیب.

قوڕاویله: باڵداریکه لنگ و دندوك دریژ بەقەی سوێسکه ف پرنده‌ای است.

قوڕباج: قامچی، شەلاخ ف تازیانه.

قوڕباجه: خرۆزەك ف سعال دیکی، خروسك.

قورباق: بۆق، قرباق، بەق ف قورباغه.

قوربـان: ١) وشـەی ریزگرتن، ئەزبەنی؛ ٢) دەسەرگەڕان، بەلاگێڕ؛ ٣) گۆشـتـی خێرێ له جەژنـی گەورەدا؛ ٤) حـەیوانـی خێرێ؛ ٥) دوامین مانگی ساڵی موسـوڵمانان؛ ٦) جێژنی گەورەی ئیسلام ف ١) کلمهٔ احترام؛ ٢) فدا؛ ٣) گوشت قربانی؛ ٤) حیوان قربانی؛ ٥) ماه ذی حجّه؛ ٦) عید قربان.

قوربانی: ١) گۆشتی قوربان؛ ٢)حەیوانی قوربان؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان ف ١) گوشت قربانی؛ ٢)حیوان قربانی؛ ٣) اسم مردانه.

قوڕبەست: پێ‌خوێ له قوڕ ف نودهٔ کاهگل.

قوڕبەسەر: خاکەسەر، بێچاره ف بیچاره، خاك بر سر.

قورپ: کورك، مەلی کڕکەوتوو ف کرچ.

قوڕپاج: قامچی، تازیانه، شەلاخ ف تازیانه.

قوڕبەست: قوڕبەست ف نودهٔ کاهگل.

قوڕپێوان: بڕێتی له قوڕوەسـەرکـردن له بەدبەختیان: (لەسەرخۆ چوونه، شەیدابـوونـه، قوڕپێوانه سوێنـانـه/هەتا مردن مەحەبەت لیشی زوره ریزی لێ دەگرم) «مەحوی» ف کنایه از خاك بر سر ریختن از بیچارگی.

قوڕپێوەدان: ١) برێتی له بەدوامین دەرەجـەگەیشتن: (هێنـدی فارانج کرد قوڕی پێوەدا)؛ ٢) بڕێتی له بەیەکجاری وێران کردن ف ١) کنایه از به منتها درجه رسیدن ٢) کنایه از یکباره نابود کردن.

قورت: ١) قووت، لەگەرووچوونەخوار؛ ٢) باڵداریکه؛ ٣) قوم، ئەناو له شتی تراوو ناودا ف ١) بلع، قورت؛ ٢) پرنده‌ایست؛ ٣) غوطه‌ور.

قۆرت: ١) بەرگر، لەمپـەر؛ ٢) بەلاو جۆرنم؛ ٣) بەنـدو گرێ له درێژدا: (دارەکـه سێ قۆرتی تێدابه)؛ ٤) چالایی زەوی؛ ٥) بەرزایی کەم له رێگـەی واسـنـدا؛ ٦) کڕین و فرۆشتنی بێ پێوان و کێشان، گۆترە؛ ٧) ملی باڵدار ف ١) گیر و گرفت، مانع؛ ٢) بلاو آسیب؛ ٣) گره در چوب و نی و...؛ ٤) چاله‌چوله؛ ٥) بلندی در راه راست، دست‌انداز؛ ٦) خریدوفروش بدون توزین و حساب؛ ٧) گردن پرنده.

قورتاڵ: قوتار ف نگا: قوتار.

قورتاندن: قوت‌دان، قووت‌دان، لەگەرو ناردنەخوار ف بلعیدن.

قۆرتانن: لچ و لێو گرژکردن ف روی درهم کشیدن، اخم کردن.

قۆرتاوی: ١) درێژی بەگرێ؛ ٢) ریگەی پڕ بلندی و نزمی؛ ٣) ریگەی پڕ له قۆڵکه و کۆسپ ف ١) بلندگره‌دار؛ ٢) راه پرفراز و نشیب؛ ٣) راه پرچاله‌چوله.

قۆرت‌تێ‌خستن: لەمپەرو بەرگر خستنه بەرکارو بار، جەت تێ‌خستن ف چوب لای چرخ گذاشتن.

قۆرت‌تێ‌کەوتن: بەرگر هاتنـه پێش کاروبار، جەت تێ‌کەوتن ف مانع روی آوردن.

قۆرت‌قۆرتاوی: قۆرتاوی ف نگا: قۆرتاوی.

قورتم: ١) سورێنچکـه؛ ٢) بێقلی فیل؛ ٣) تۆرەکەی ملی کەڵك ف ١) سرخنای؛ ٢) خرطوم؛ ٣) کیسهٔ گردن پلیکان.

قۆرتم: ١) بەسـەرهاتی ناخۆش، چۆرتم؛ ٢) قورتمی فیل؛ ٣) قورتمی کەڵك ف ١) پیشامد ناگوار؛ ٢) خرطوم؛ ٣) کیسهٔ گردن پلیکان.

قورتن: داریکی لێرەواره ف درختی است جنگلی.

قۆرته: قۆنره ف هرولە.

قۆرته‌لاس: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قورتێدان: حەزی پێداساوین ف گِل‌مالی.

قورتیك: قووت‌دان ف بلعیدن.

قۆرج: ١) ئێخوڵی شیرنی گوێز؛ ٢) کلۆربوونی دران، کرمۆڵ‌بوون دیان ف ١) پوستهٔ سبز گردو؛ ٢) کرم خوردگی دندان.

قورج: ١) سوچ، قوژبن، گۆشه؛ ٢) قر ف ١) گوشه؛ ٢) جرعه.

قورچاندن: ١) قووت‌دانی پارو؛ ٢) قرکردن ف ١) بلعیدن؛ ٢) جرعه‌نوشیدن.

قورچی: نقورچك، قورینج، بەئینۆك ئازاردانی پێست ف نیشگون.

قورچیا: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قورچی کرن: نقورچك گرتن، قورینجاندن ف نیشگون گرفتن.

قورحان: قورئێن، بەراوی هەرەپیرۆزی ئیسلام ف قرآن.

قورحه: ١) پسوڵەی خوێ‌وبەخت؛ ٢) برینی رۆخڵه ف ١) قرعه؛ ٢)

زخم معده.

قورخ: ئەستێرەکە، فورغ ف ستارهٔ سحری.

قوْرخ: ١) دەخلی پاوان، بێشــەی نابیــەنی؛ ٢) گەرمــاوی بوْ کەسێ پاوان کراو ف ١) مزرعه یا بیشهٔ اختصاصی؛ ٢) حمّام قُرق.

قورْدادان: درزو قەڵشت گرتنی دیوار بە حەڕی ف درزگرفتن دیوار باگل.

قوْردان: قوردادان ف نگا: قوردادان.

قوْردون: زنجیری سەعات ف زنجیر ساعت، بند ساعت.

قوْرزه: ئاوقوْره، وشراوی بەرسیلە، هالاو ف آبغوره.

قوْرزی: قوژبن، سوْچ، گوْشە، سیلە، کونج ف گوشه.

قورس: ١) سەنگین، بەرانبــەری سقــك لە دەست؛ ٢) لەســەرەخــوْو بەحورمەت؛ ٣) درەنگ بیستنی گوێ: (گوێم **قورسه** دەنگ بەرزکە)؛ ٤) حەبی دەرمــان ف ١) سنگین؛ ٢) باوقار؛ ٣) سنگینی گوش؛ ٤) قرص دارو.

قورساخ: سەنگینی و گرانی مرۆ: (پیاوێ بە **قورساخه**) ف وقار و متانت.

قورساغ: قورساخ ف وقار و متانت.

قورساق: مەلاشو ف سقف دهان.

قورسایی: بەرانبەر سقکی، بەکێش؛ ٢) سەنگینی مرۆ ف ١) سنگینی، وزن؛ ٢) وقار.

قورسك: زیقەی سەگ لە ژان‌پێ‌گەیشتن ف جیغ سگ از درد.

قورسکان: زیقاندنی سەگ لە ئێش‌پێ گەیشتن ف جیغ زدن سگ از درد.

قورسکه: قورسك ف جیغ سگ از درد.

قورسکەقورسك: زیقەزیقی سەگ ف جیغ پیاپی سگ.

قورس‌وقوْل: مرۆی سەنگین و گران ف باوقار.

قورس‌وقوْل: قایم و توندو بەکێش ف محکم و سنگین.

قورس‌وقەمەر: قورس و قوْڵ ف باوقار.

قورسه: کلوْی ساف لە زیْرو زیو ف شمش.

قورسی: ١) قورسایی، سەنگینی؛ ٢) سەنگەلی؛ ٣) داری لێکدراو بوْ لەدەوره‌نوسنتی زستانه ف ١) سنگینی؛ ٢) صندلی؛ ٣) کُرسی.

قورسی کەمەر: گیایەکە بوْ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

قورسین: ١) قورینجاندن، نقورچك گرتن؛ ٢) قورسی، کورسی ف ١) نشگون گرفتن؛ ٢) کُرسی.

قورسی‌ناعنا: شنیکی نیزه دەبمژن دەم فێنك دەکاتەوە ف قرص نعناع.

قورش: ١) وردەی پوولێکــە؛ ٢) قورسی خوا کە لای حەرشــەوەیە: (لە حەرش و **قورش**) ف ١) واحد پولی است؛ ٢) کرسی همراه عرش خداوندی.

قوْرش: حەرش ف عرش.

قورشیل: کەسێ کە حەڕی بە یا خوْش دەکا ف گِل سرشت.

قورشێلان: ١) بەرپێ‌دانی قوڕ بوْ خوْش‌بوون؛ ٢) برینی لەنوْشی بەلاو سەخــلەت‌بوون ف ١) گِل سرشتن؛ ٢) کنــایه از گرفتــار سختی و مصیبت شدن.

قورعان: قرونێ، قورحان ف قرآن.

قورعان‌خوێن: کەسێ کە قورعان دەزانێ ف قاری قرآن.

قورعه: قورحه ف نگا: قورحه.

قورغ: ئەستێرەی روژێ، ئەستێرەکه ف ستارهٔ سحری.

قوْرغ: ١) قورخ؛ ٢) گوْلاوی بز لە زەمەنــد؛ ٣) قەدەغــە ف ١) نگا: قوْرخ؛ ٢) برکهٔ طبیعی؛ ٣) ممنوع.

قوْرغان: ناوی ئاوایی‌یەکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قورف: ١) قەف و گوْلی دەغل؛ ٢) کێشەوەی درواو بوْسەر خوْیان؛ ٣) گوڵ بژیر لە بەریز؛ ٤) لەرزین، رەجفین؛ ٥) ترس؛ ٦) پاشەروکی میوه ف ١) رسیدن غلّه؛ ٢) جمع کردن دروبده در خرمن؛ ٣) خوشه‌چین؛ ٤) لرزیدن؛ ٥) ترس؛ ٦) پساچین میوه.

قورفاندن: ١) ترساندن؛ ٢) لەرزاندن؛ ٣) هەڵپساندنی گوْلی دەغل ف ١) ترساندن؛ ٢) لرزاندن؛ ٣) بریدن خوشهٔ غلّه.

قورفت: خەزێم، ئالقەی لوت بوْ جوانی ف خزام، حلقهٔ زینتی در بینی.

قوْرقچی: مەلێکی رەشــە کە ملی چەرمگەو بەقەی پەپوسلێمانەیەکه ف پرنده‌ای است.

قورقوراچکه: سورینجکه ف سرخنای، خرخره.

قورقوراگه: سورینجکه ف سرخنای.

قورقوربەگ: زاوت، گزیرو کاربەدەستی ئاغا ف کارگزار ارباب، مباشر.

قورقوروچکه: قورقوراچکه ف سرخنای، خرخره.

قوْرقــوْره: ١) مەزرەقی ناوکــوْلــدراو کە لە سوراندا بوزەی دێ؛ ٢) زەردەقوْره ف ١) گردنای کاوك؛ ٢) نوعی سوسمار.

قورقوشم: کانزایەکی نەرم و سپیه ف فلز سرب.

قورقێنه: قرقێنه، قرپ ف آروغ.

قورك: کڕ، کورك، مەلی لەسەرهێلکه خەفنگ ف کرچ.

قوْرك: ١) پشت‌ئەستوْ؛ ٢) لاتنگ؛ ٣) خالیگه ف ١) قفا، پشت گردن؛ ٢) باسن؛ ٣) نُهیگاه.

قوُرك: پاش‌پانیه ف عقب پاشنه.

قوُرکـرن: راکشسان لەسەر سنگ بوْ ئاوخواردنەوە لە کانێ ف درازکش کردن برای نوشیدن آب از چشمه.

قورکێش: ١) ئامرازێکە بوْ قورکێشان بە دوکەس دەکاردەهێنرێ، ئاوه؛ ٢) پالەی قورکێشان ف ١) ناوهٔ گِل کشی؛ ٢) عملهٔ گِل کش.

قورگ: ژوورەوەی ئەستو لە پێشەوە، گەروو ف گلو.

قوْرگ: قلێجکه، ئێسکی فنگ ف استخوان دنبالچه.

قورگ‌دڕاو: ١) برێتی لە زوْرخوْر؛ ٢) برینی لە چەنەباز ف ١) کنایه از پرخور؛ ٢) کنایه از جنجالی و پرچانه.

قورگرتنەوه: حەڕی‌چێ‌کرن ف گِل سرشتن.

قورم: ١) بنی داری بڕدراو؛ ٢) پارسنایی دار؛ ٣) سیان، رەشایی نیشتووی دوکەڵ؛ ٤) برەداریك؛ ٥) قرم، نەماح؛ ٦) قومی ئاو ف ١) تەدرخت بریده؛ ٢) قطر درخت؛ ٣) دوده؛ ٤) قطعه هیزم؛ ٥) طمع؛ ٦) جرعه.

قوْرماتیخ: ١) بنی‌ڕان؛ ٢) خالیگه ف ١) بیخ ران؛ ٢) نُهیگاه.

قورم خۆش کردن: ئەمـانێ کردن: (**قـورمی خۆی لێ خۆش کردوە** دەبەوێ ببێ) ف طمع کردن در چیزی.

قورمساخ: دەوبت ف جاکش.

قورمساغ: دەوبت ف جاکش.

قورمسان: ترنجیان، هەڵقرچان، قرمچین ف ترنجیدن.

قورمساندن: هەلقرچاندن، ترنجانن ف ترنجانیدن.

قورمسیین: قورمسان ف ترنجیدن.

قورمیش: ۱) بادانی زەمبەلەکی سەعات بە کلیل؛ ۲) ناوی دێ‌یەکە ف ۱) کوك ساعت؛ ۲) نام دهی است.

قورمین: ۱) کورك بوّن، کزکەوتن؛ ۲) هەدادان، داسەکنان ف ۱) کرچ شدن؛ ۲) آرام گرفتن.

قوڕن: سوّچ، خەنا، تاوان ف گناه.

قوڕنازك: بنی ئانیشك ف نه آرنج.

قوڕناوبلکه: جۆرێ بۆقی چکۆلە ف نوعی قورباغهٔ کوچك.

قورنج: بە سەری دو نینۆك نازاردانی پێست ف نیشگون.

قورنجاندن: قورنج گرتن ف نیشگون گرفتن.

قورنچ: قورنج ف نیشگون.

قورنچك: قورنج ف نیشگون.

قورنگ: بالداریکه لە نیرەی هازی کێوی، دورنا ف درنا.

قورنـە: ۱) سوّچ، قوژبن، سبلە؛ ۲) لا، ئالی؛ ۳) پارچەبەژی گەورە لە دنیادا: (لـە هەرچـوار **قورنـەی** دنیادا نیە)؛ ۴) جۆرنـەی حەمام، حەوزوکەی بەربەلوعە لە حەمامدا ف ۱) زاویه، گوشه، نبش دیوار؛ ۲) طرف؛ ۳) قارّه؛ ۴) حوضچه مانند در حمّام.

قورنەت: ۱) سبلە، سوّچ و قوژبن؛ ۲) ئازەلێ کە بەچکەی ناموّ شیردەدا ف ۱) زاویه، گوشه؛ ۲) دامی که بچهٔ غیر خود را شیر می‌دهد.

قوڕنیسك: قورینجان، نقورچك ف نیشگون.

قوڕنیسك کرن: قورینجاندن، نقورچك گرتن ف نشگون گرفتن.

قورو: قڕ، ئالێشت، زوقم، خوّس، خوّسار، خوّیس ف سرمار بزه، یخ.

قورۆ: قورگ ف گلو.

قوڕواق: بۆق، بەق ف قورباغه.

قورواق: قوڕواق ف قورباغه.

قوروان. قوربان ف نگا: قوربان.

قوروانی: قوربانی ف نگا: قوربانی.

قورۆچای: ناوی گوندیکه ف نام روستایی است.

قوروسك: قورسك ف جیغ سگ از شدت درد.

قورۆسکه: قورسك ف نگا: قورسك.

قوروش: قروش ف واحد پول عثمانی.

قوروقه: قروقه، لێك بلاّوبوّنی سواران بە برّتاو لە کاتی جەنگدا ف نگا: قروقه.

قوڕوقەپ: قرقەپ ف بی‌صدا.

قوروقەپۆز: قرّو قەبوّز، لچ و لێو ف لب و لوچه.

قوڕۆك: قێلّ، نەلّەکه ف نیرنگ.

قوڕوگ: قورگ، قرگ ف گلو.

قوڕوّل: قلوّر ف میان تهی، کاوك.

قوروّمه: باسکی ئاموّر، ئیرەقه ف جوب بلند خیش.

قورره: ناوی شاریکه لە کوردستان ف شهر قروه.

قوڕوەسەر: قوڕبەسەر ف نگا: قوڕبەسەر.

قوڕوەسـەرکردن: بریتی لە زۆربەدبەختبوّن ف از بیچارگی خاك بر سر ریختن.

قوره: بەدەعبە ف متکبّر.

قوّره: بەرسیله، بەسیله ف غوره.

قوّڕه: ۱) قرە، قوّڕەی زگ؛ ۲) دەنگی بەرزی رەشـەولاّخ؛ ۳) دەعبەو نەکەبیو ر؛ ۴) ناعوّنی رەشەولاّخ ف ۱) قرقرشکم؛ ۲) صدای بلندگاو؛ ۳) تکبّر؛ ۴) طاعون ستور.

قوّڕه: قوروّسکەی سەگ ف نگا: قوروّسکه.

قوڕەبان: بانەناو ف گل اندود پشت بام.

قوڕەبەشه: چاله، چالو، جالەکه، چوالوّ ف حیوان گورکن.

قوّرەت: توان، تابشت ف قدرت، بارا.

قوڕەنـو: گونـدیکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڕەچەوره: جۆرێ حەرێ کە وەك موّم دەچێ بوّ سنعات دەکار دەکری ف نوعی گل که در صنعت بکار می‌رود.

قوڕەدەماخ: بادیهەوا، بەفیز ف مغرور، منکبّر.

قوڕەدەماغ: قوڕەدەماخ ف مغرور، منکبّر.

قوڕەڕەش: جۆرێ قوڕ کە بەنی بێ رەش دەکەن ف گل سیاەرنگرزی.

قوڕەڕەشه: قوڕەڕەش ف گل سیاه رنگرزی.

قوڕەسوّره: قوڕ لە ئاخاسوّر کە لە جێ‌پێوەدانی زەردەوالەی دەساون ف گِل قرمز که بر نیشزدهٔ زنبور می‌مالند.

قوّرەقـوّڕ: ۱) دەنگ لەزگەوە، قرە، قوّڕەی زگ؛ ۲) گەلاّوگەلّڕۆیشتن: (بە **قوّرەقوّڕ** دەڕوا) ف ۱) قرقرشکم؛ ۲) مانند مُنفی‌ها راه رفتن.

قوڕەکاری: بریتی لە خانودروستکردن ف کنایه از خانه‌سازی، گلکاری.

قوّری: ۱) گیای بە باقـە لەسـەریەك‌چنراو، گیتـه، گرشه؛ ۲) چادان، چابدان؛ ۳) خەرمـانی شیشەنوّتن؛ ۴) گوندیکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) بسـتە گیاه برهم چیده؛ ۲) قوری؛ ۳) سیخهـای نونبون برهم انباشته؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوّڕی: ۱) غوزی، گونەپەنەماوی، گونشوّری؛ ۲) قوڕقوّڕه، زەردەقوّڕه ف ۱) بیماری فتق؛ ۲) نوعی سوسمار.

قوّری: چابدان ف قوری.

قوّڕبات: ۱) فشقبات؛ ۲) جۆرێ هەوای گوّرانی ف ۱) نگا: فشقبات؛ ۲) آهنگی است.

قوّڕیانه: قوّڕقوّڕه، قوّزی، زەردەقوّڕه ف نوعی سوسمار.

قوّڕیانەزەرده: قوّڕیانه ف نگا: قوّڕیانه.

قوْربتان: ١)جوێنی ژنانەیە؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا ١) دشنام زنانه؛ ٢)روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوْربجان: گیایەکە. قوڵنجان فا گیاه خولنجان.

قوریژن: گرمەی هەور،دەنگی عەور فا تُندر.

قوڕین: دروست کراو لەقوڕ. چێکری ژ حەڕی فا گلین.

قوْڕین: قوڕاندن فا نگا: قوڕاندن.

قورینج: قورنج فا نیشگون.

قورینجاندن: قورنجاندن فا نیشگون گرفتن.

قورینچەك: قورینج فا نشگون.

قوربنگ: قورنگ، دورنا فا درنا.

قوْرینگان: ناڵفێکە زۆر بۆ ئاژەڵ خۆشە فا گیاهی علفی.

قوْربە: ١) قوری، باقەگیای لەسەریەك چناو؛ ٢) چادانی سەماوەر فا ١) تودهٔ گیاه بسته؛ ٢) قوری.

قوز: زێ، خەمتە فا شرمگاه مادینه، فرج.

قوْز: ١) جوان و لەبار؛ ٢) داچەماو؛ ٣) قوزەدەماغ؛ ٤) قفە فا ١) شیك و زیبا؛ ٢) کوژ؛ ٣) منکبّر؛ ٤) سرفه.

قوُز: جانەوەریکە لەتیرەی سمۆرە.کەوڵی زۆر بەنرخە فا خَز.

قوْزاخە: ١) پارچەیەك لە شتێکی جوار بەش کراوی هێشتا جیاوە نەکراو: (هەنارەکەی چوار **قوْزاخە** لەت کرد)؛ ٢) شکۆفەی گەبستوی پەمو؛ ٣) پەمۆی پێچراو بۆ ڕستن، کەلو فا ١) قسمتی از جسم چهارقسمت شده؛ ٢) غوزهٔ پنبه؛ ٣) آغنده، پنبهٔ آمادهٔ ریس.

قوْزایی: زۆبایی فا برجستگی.

قوزبرکە: جۆبڕ، جۆبڕکە. مله فا آبدزدك. حشره ایست.

قوْزبوُن: داهاتنەوە، خۆچەماندنەوە فا خمیدن.

قوْزتنەوە: لەحەواگرتنەوە: (توپەکەم هەڵدا لە حەوا **قوْزتیەوە**) فا درهوا قاپیدن.

قوْزراوە: لەحەواگیراوەوە فا در هوا قاپیده شده.

قوزەڵقورت: قزەڵقورت فا کوفت.

قوْزك: قوْچەقانی جبر، بەرەقانی لاسنبق فا فلاخن لاسنبکی، تیر وکمان بچەها.

قوزکرمێ: جوێنی ژنانەیە فا دشنام زنانه.

قوزکەش: ١) بریێنی لەبیاوی زمان لوسی مەڕایی کەری دووڕو؛ ٢) گەوواد، دەوبت فا ١) کنایه از مرد ریاکار و چرب زبان؛ ٢) فرمساق.

قوزگەژك: قوزبرکە، جۆبڕکە، مله فا حشرهٔ آبدزدك.

قوْزلاخ: قوْزاخەی پەمو فا غوزهٔ پنبه.

قوْزلاخە: قوْزلاخ فا غوزهٔ پنبه.

قوْزلوێ: ناوی گوندێکە فا نام دهی است.

قوْزڵەمینە: جێشتێکە فا غذایی است.

قوزمیت: ژنانبلە، جوێنێکە فا زن آسا، دشنامی است.

قوزوڵقورت: قزەڵقورت فا کوفت.

قوزە: قزە، ترسەنۆك فا بزدل.

قوْزە: ١) قفە: ٢) وردیلەگیایەکی پێکەوەلکاوە لەسەر ناو یان بەرد دەبینرێ فا ١) سرفه؛ ٢) خزه، جل وزغ.

قوُزە: دەنگی درێژی گورگ و سەگ، لوُرە فا زوزه.

قوْزەبزنە: خیز لەبن گڵ دەرکیشان بە زمان لە یارەڵێن دا فا شن از خاك با زبان درآوردن در بازی بچه‌ها.

قوْزەبەرد: قرێزەبەرد فا گل سنگ.

قوْزەزەشە: قفەزەشە، خرۆزەك فا خروسك.

قوْزەسوُسەکێ: جۆرێ نەخۆشی کچوڵەی ساوایە فا نوعی بیماری نوزادان دختر.

قوْزەقرواق: قوْزە فا جل وزغ، خزه.

قوزەکەمتیار: بریێتی لە هۆی فریودان و خەڵەتاندن فا کنایه از وسیله فریب.

قوزەلقورت: ١) قزلقوْرت؛ ٢) گیاندارێکی بچوکە چوار باڵی هەیە فا ١) نگا: قزلقوْرت؛ ٢) حشره‌ای است.

قوْزی: ١) جوانی و شەنگ و شۆخی؛ ٢) سوُچ و سیلە؛ ٣) پشت چەمساوەیی؛ ٤) کۆکی فا ١) زیبایی و شیکی؛ ٢) زاویه؛ ٣) کوژی؛ ٤) سرفه کرد.

قوُزی: چۆڵ و بیاوان، سارای کەس لێ نا فا صحرا.

قوْزیان: ١) گوندێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد ٢) کۆخەکردن فا ١) ازروستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان؛ ٢) سُرفه کردن.

قوْزین: ١) قفین؛ ٢) چەمینەوەی پشت فا ١) سرفه کردن؛ ٢) خمیدن پشت.

قوُزین: کەوڵی لە پێستی خەز فا پوستین از خز.

قوْزینی: جەنگەی جوانی و لاوێنی فا هنگام جوانی و زیبایی.

قوْزیەتی: قوْزی، جوانی و شەنگی فا زیبایی وشیکی.

قوْژباشی: پلەگۆشتی برژاو فا جنجه.

قوژبن: سوُچ. گۆشە فا گوشه. زاویه.

قوژبینە: قرقینە، قرپ فا آروغ.

قوژمرین: جرچ ولۆچ پەیدابوُن لە روخسار فا بدبدآمدن چین و چروك در سیما.

قوژیانە: خمخموك، خمەگرۆ فا بزمجه.

قوس: ١) قوز؛ ٢) ناشینی مو؛ ٣) جۆرێ سنورك فا ١) شرمگاه مادینه؛ ٢) ستردن موی؛ ٣) نوعی گرده‌نان.

قوسامەدین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوسان: ١) ناشین؛ ٢) بلۆق کردنی پا لەبەر فرە وەڕێگەچوُن فا ١) تراشیدن؛ ٢) تاول زدن پا از راه‌رفتن بسیار.

قوساندن: ١) تاشین؛ ٢) بڕین بەتیغ؛ ٣) قاچ بەنەماندن فا ١) تراشیدن؛ ٢) بریدن؛ ٣) ورم آوردن پا از فرط خستگی.

قوستنەوە: قوْزتنەوە فا درهوا قاپیدن.

قوسان: ناشرانی مو فا سترده شدن مو.

قوسوُر: فسوُر [ف] کوتاهی کردن، تاوان.

قوسه: دەمتەسگار، موْدنه، باسك، دارجگەره [ف] چوب سیگاری.

قوسیای: ۱) هەلْجوُنی شیر؛ ۲) بای بلوْق کردو [ف] ۱) سررفتن شیر بر آتش؛ ۲) بای تاول‌زده.

قوســـین: ۱) شیر هەلْـجـوُن؛ ۲) با پەنـــەمـــان و بلوْق کردن [ف] ۱) شیرسررفتن؛ ۲) ورم کردن و تاول زدن با.

قوش: ۱) خوْیانی گیْرەنـەکـراو، کلْوْشی ئامادەی کوتان؛ ۲) پەرْندەی رْاوکـەر؛ ۳) قوشقونه [ف] ۱) خرمن نکوبیده؛ ۲) پرندهٔ شکاری؛ ۳) پاردم زین.

قوْشباب: ۱) قاپی پەل، دەوری؛ ۲) زیْر پیالْەی چایی [ف] ۱) بشقاب؛ ۲) نعلبکی.

قوشتەپە: شاروْکەیەك لەکوردستان لەلای هەولیْر بەعسی ویْرانی کرد [ف] قصبه‌ای ویران شده در کردستان توسط بعثیان.

قوشتەپەی‌پچوُك: لەو گوندانەی کوردستانه کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوشچی: بازەوان [ف] نگهدار پرندهٔ شکاری.

قوْشقاب: قوْشپاب [ف] نگا: قوْشپاب.

قوْشقاپ: قوْشپاب [ف] نگا: قوْشپاب.

قوشقـایه: گوندیْکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوشقن: قشقونه [ف] پاردم زین اسب.

قوشقنه: قوشقن [ف] پاردم زین اسب.

قوشقونه: قوشقن [ف] پاردم زین اسب.

قوشقی: ۱) سلْ، لەسەر دەربەرْبن، رەوەك؛ ۲) نوُرْە، وەرْەز [ف] ۱) آمادهٔ رمیدن، رموك؛ ۲) عصبانی.

قوشـلاْن: گوندیْکه لە کوردستان بەعسی ویْرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوْشمـــه: ۱) زاروْی زرنـــگ و فسـەخـوْش؛ ۲) بیْ‌ناکـار، بیْ‌فەرْ؛ ۳) حەنەك‌چی [ف] ۱) کودك زرنگ؛ ۲) بداخلاق؛ ۳) لوده.

قوْشــه: ۱) ورد، پـوُلْ: (هەمبو نەمبو چوار قوْشه/دام بە برزیْکی پوْشه) «بـــەرده‌شـــانـی»؛ ۲) خالْی سپی لە نویْلْی حەیوان؛ ۳) حەیوانی نویْلْ‌سپی [ف] ۱) واحد پول خرد؛ ۲) خال سفید بر پیشانی دام؛ ۳) دام پیشانی سفید.

قوْشەن: سپا، توْردو [ف] قشون، ارتش.

قوْشەنیان: غارغاریْنی ئەسپ‌سواران، گریْوە غار [ف] مسابقهٔ اسب‌دوانی.

قوْغ: چەمیو، پشت‌چەمیو [ف] خمیده، کوژپشت.

قوْف: ۱) پشت چەمیاو؛ ۲) کوْلْ، بیْ قامك [ف] ۱) خمیده‌پُشت؛ ۲) بی‌انگشت.

قوفر: زەوی بەبەردی وا کە گاسن لیْی گیر بکا: (عەردیْ من بقوْفره) [ف] کشتزار سنگلاخی.

قوُفْك: فەرنالْەی تریْ و میوەی تر [ف] سبد میوه.

قوفـل: ۱) قفلْ، گوْلْه؛ ۲) سرْی، تەزی سەرما [ف] ۱) قفل؛ ۲) سوزش شدید سرما.

قوفلْ: قوفل [ف] نگا: قوفل.

قوفلك: دەست‌بەندی ژنان بوْ جوانی [ف] دستبند زینتی.

قوفلین: سرْبوُن لە سەرمان، تەزین لە سەرمان [ف] کرخیدن از سرما.

قوففه: جوْرە بەلەمیْکی لادبواربلْنده [ف] کرجی.

قوفه: قوففه [ف] کرجی.

قوق: دەنگی دیکل [ف] صدای خروس.

قوْق: ۱) پشت‌دەرپەرْیو؛ ۲) چاو لەوەرْیْن؛ ۳) سەر، دانەژماری ئاژەلْ؛ ۴) کەلـلەی ئاژەلْ یە لیْنـــدراوی [ف] ۱) کوژپشت؛ ۲) نظر بـــاز، چشم‌چران؛ ۳) واحد شمارش دام، رأس؛ ۴) کلّهٔ پختهٔ دام.

قوقان: دەنگ‌بەرزکردنی دیقل [ف] بانگ خروس.

قوقاندن: قوقان [ف] بانگ خروس.

قوقانن: قوقان [ف] بانگ خروس.

قوْقز: ۱) زەق، زوْپ، دەرپەرْیو؛ ۲) کوْم، کوُرْ [ف] ۱) برجسته؛ ۲) خمیده، دارای تحدُّب.

قوْقزایی: زوْپی، دەربەرْیوی، زەقی [ف] برامدگی، برجستگی.

قوْقلك: کالاْنەی چاو، قولکەی چاو [ف] حدقهٔ چشم.

قوْقمیش: گیایەکی بەهاریه لە دوکلْیوی دەکەن [ف] گیاهی است آشی.

قوقو: خویْندنی دیکل [ف] صدای خروس.

قوْقوْ: نەزەوزەبەلاح [ف] لندهور.

قوْقه: سەتلْی دارین [ف] دلو چوبین.

قوْقی: پشت‌دەربەرْبوی، چەمیاوی [ف] خمیدگی، قوزی پشت.

قول: ۱) نیْوان قامـکی زلْو قامکی شاده؛ ۲) ئەنـــدازەی قامکی زلْو قامکی شاده؛ ۳) لەپ و مشت: (بینیْمه **قولته‌وه**)؛ ۴) باریکایی بەلەك: (ئـاوەکـه تا **قوله‌قاپم** هات)؛ ۵) پرْ بە نیْوان قامکی گەورەو قامکی شاده لە گیاو...؛ ۶) قلیْل، کون؛ ۷) وشەیەکە لە بازی هەلْوُکیْن‌دا؛ ۸) پیْست‌رەش؛ ۹) کوْیله، بەنی [ف] ۱) میان انگشت شست و سبابه؛ ۲) باژ، کمتر از وجب؛ ۳) کف دست، مشت؛ ۴) میان ساق و قوزك پا؛ ۵) دسـته‌گل یا گیاه و... پر دو انگشت شست و سبابه؛ ۶) سوراخ؛ ۷) اصطلاحی در بازی الك دولك؛ ۸) کاکاسیاه؛ ۹) برده.

قولْ: ۱) کورت؛ ۲) حەیوانی کلك‌پەرْیو؛ ۳) جوْشیْك لە ناوی سەر ئاگر؛ ۴) بنی هیْلکـه [ف] ۱) کـوتاه؛ ۲) حیوان دم بریده؛ ۳) غلت آب؛ ۴) ته‌تخم پرنده.

قوْلْ: ۱) بیْ‌دەرەتـــان، قەتیس: (کـــارەکـەی لیْ دە **قوْلْیْ** خستم)؛ ۲) بیْ‌کلك [ف] ۱) بی‌مفرّی، بدون راه نجات؛ ۲) بی‌دم.

قوْلْ: ۱) لە ئانیشك بەرەژوُر تا شان؛ ۲) جومگەپوْش لە کراس و کەوا؛ ۳) ئالی، لا، ئەرەف: (ئەوان لەو **قوْلْه** دەژین)؛ ۴) کوْمەلْیْ لە خەلْك کە بوْ شەرْ یان بوْ کاریْ دەنیْردریْن: (لـەشکر **قوْلْ‌قوْلْ** هات)؛ ۵) لاداری عەرْابـەی وەرزیْران؛ ۶) نیْشك؛ ۷) ئەستوُر؛ ۸) قوله، بیْ‌کلك [ف] ۱) بازو؛ ۲) آستین؛ ۳) طرف؛ ۴) دســـته‌ای از مردم؛ ۵) بازوی گاری کشاورزی؛ ۶) نگهبانی؛ ۷) کلفت، ضخیم؛ ۸) دُم بریده.

قوُلْ: ۱) قوُلْ؛ ۲) هەرا، هاوار [ف] ۱) نگا: قوُلْ؛ ۲) فریاد.

قوڵ: ١) بەرانبەری نەتک، کوڕ: (گوم **قوڵە**، فابی **قوڵ** بێنە)؛ ٢) برینی لە مرۆی لەسەرخۆ: (پیاوێکی **قوڵو** مەندە)؛ ٣) برینی لە جیگەی بیرلێ کردنەوە: (قسەبەکی **قوڵە**) ف ١) ژرف؛ ٢) کنایە از شکیبا و خوددار؛ ٣) کنایە از جای تفکّر.

قوڵا: رێك، شیاوی: (ئەم پینەیە ناقوڵایە. کابرایەکی **ناقوڵایە**) ف مناسب، خوش تراش.

قوڵا: هەرا، دەنگی بەرز درێژکردنەوە ف فریاد، بانگ.

قولاب: هەر درێژیکی سەرچەمێنراو ف قلاّب.

قولاپ: ١) قولاب؛ ٢) پشت گوێزینگ و بەر بەلەك، جومگەبێ ف ١) قلاّب؛ ٢) مچ پا.

قولاپاندن: پەژیوان کردنەوە ف پشیمان کردن.

قولاپدوزی: جۆرێ درونی جوانە بە قولاب دەچندرێ ف قلاّب‌دوزی.

قولاپە: ١) درێژی سەرچەمیاو، قولاب؛ ٢) جومگەی پا ف ١) قلاّب؛ ٢) مچ پا.

قولاج: درێژایی نێوان قامکی زل و قامکی شادە بە ناوالەیی، گوێل ف باز.

قولاج: قولاج ف باز.

قولاچ: قولاج ف باز.

قولاچاق: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قولاچە: قالۆچە، قالۆنچە ف سوسك.

قولاخ: ١) قۆزاخەی‌ پەمۆ؛ ٢) جیگەی ناودابەش کردن لە مەرەزە؛ ٣) بەلگەی حەیوانی گومبو کە دەبێ شوان نیشانی بدا؛ ٤) لەسەرهەست: (گوێ**قولاخ** بە) ف ١) غوزە؛ ٢) جای تقسیم آب شالیزار؛ ٣) مدرك دام گم شده کە از چوپان می‌خواهند؛ ۴) حسّاس، برای گوش گویند.

قولاخە: ١) کۆبونەوەی ماسی بە دەوری یەکەوە لە زستاندا؛ ٢) خزگەی ماسی؛ ٣) بینەی لێواری پێلاو ف ١) همایش ماهیها در زمستان؛ ٢) پناهگاه ماهیها در زمستان؛ ٣) پینهٔ کنارهٔ کفش.

قولاخەدان: ١) پەناگرتنی ماساوان لە خزگەدا؛ ٢) سەردەرکەوتنی رێبوار لە ناسوەوە ف ١) پناهگیری ماهیها درزمستان؛ ٢) پیداشدن سر مسافر از پشت کوه.

قولاغ: قولاخ ف نگا: قولاخ.

قولاغە: قولاخە ف نگا: قولاخە.

قولاغەدان: قولاخەدان ف نگا: قولاخەدان.

قولاقول: هەراوهاوار ف دادوفریاد، جاروجنجال.

قولان: بە هەنگڵەشەلە رۆیشتن ف لی لی رفتن.

قولان: جۆش‌هاوردن، کولبان، کەلین، کولان ف جوشیدن.

قوڵان: گولێنگەی جلك بۆ جوانی ف منگوله‌های زینتی.

قوڵان: هاوارکردن ف فریادزدن.

قولانج: قولاج ف نگا: قولاج.

قولانچە: قالۆچە ف سوسك.

قولانچە: قالۆچە ف سوسك.

قولانچەژارە: ئالی پلنگ ف آلاقلنگ، ذراریح.

قولانچەنەخشینە: قولانچەژارە ف آلاقلنگ، ذراریح.

قوڵاندن: هەراکردن بە دەنگی بەرز ف فریادزدن با صدای بلند.

قولانن: کولانن، کەلاندن، کولاندن ف جوشاندن.

قوڵانن: قوڵاندن ف نگا: قوڵاندن.

قولانی: قولان ف لی لی رفتن.

قولایی: نەسنووری ف کلفتی، ستبری.

قوڵایی: بەرانبەری پەلی و نەتکاوی ف عمق، ژرفا.

قولب: ١) دەسکەگۆزەو شتی تر؛ ٢) ئالقە، قلف؛ ٣) وەرگەڕاو ف ١) دستگیرە، دستە؛ ٢) حلقە؛ ٣) زیرورو.

قولب‌بوون: سەرنخون بوون ف زیرورو شدن، سرنگون شدن.

قول بوون: کونابوون ف سوراخ شدن.

قوڵ بوون: دوێمان، بێ کلك بوون، قوڵەبوون ف دم بریده شدن.

قوڵ بوون: چاڵ بوون ف گود شدن.

قوڵبەست: دەست لە پشتەوە بەستراو ف کت بسته.

قوڵبەستە: قوڵبەست ف کت بسته.

قول بەگ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قوڵبەن: زەنبەری باسك، بازیبەند ف بازوبندزینتی.

قوڵبەند: قوڵبەن ف بازوبند زینتی.

قولپ: ١) قولب؛ ٢) گریانی لەپڕ: (لەقولپی گریانی‌دا)؛ ٣) دەنگی جۆشینی ناو لە سەرچاوە؛ ٤) دەنگی ناوی لەسەر ناگر جۆش هانو؛ ٥) دەسك و هەنگلی دەفر؛ ٦) ناوچەیەکەلای دیاربەکر ف ١) نگا: قولب؛ ٢) صدای گریهٔ ناگهانی؛ ٣) صدای جوشیدن آب از سرچشمە؛ ۴) صدای غلیان آب؛ ٥) دستهٔ ظرف؛ ۶) ناحیه‌ای در کردستان.

قولپاندن: ١) وەرگەڕاندن، قلپ کردنەوە؛ ٢) پەژیوان کردنەوە ف ١) وارگون کردن؛ ٢) پشیمان کردن.

قولپدان: ١) دەنگدانی ناولەسەرناگر جۆش هانگ؛ ٢) دەنگدانی جۆشینی ناو لەسەرچاوە ف ١) صدادادن غلیان آب؛ ٢) صدادادن جوشش آب از چشمه.

قولپك: قرب، قورقێنە، دەنگ لە قورگ هاتن لە زۆرخۆری ف آروغ.

قولپن: کورنەبالای قەڵەو ف کوتاەقدچاق.

قولپنە: قولپن ف کوتاەقد چاق.

قولپە: ١) دەنگی جۆشی ناو لەسەر ناگر؛ ٢) دەنگی جۆشینی ناو لە سەرچاوە ف ١) صدای غلیان آب؛ ٢) صدای جوشیدن آب از چشمە.

قولپەژێر: نوعی گولی هێرۆ ف دانهٔ گل ختمی.

قولپەقولپ: دەنگی لەشوێن یەکی جۆشینی ناو ف غلغل.

قوڵپێچ: قوڵبەست ف کت بسته.

قوڵت: ١) جۆشی ناو؛ ٢) بلقی جۆنەژێرناو؛ ٣) قورسە ف ١) جوشش آب؛ ٢) غوطە؛ ٣) شمش.

قوڵت: ١) بەڵاو جۆرنم؛ ٢) چاڵایی لە زەمین‌دا، قورت ف ١) پیشامد ناگوار؛ ٢) چالە.

قوڵت: ١) قـابۆرەهێلکەی بێ ناوەڕۆك؛ ٢) مێوەی هیچ تێدا نەماو ف ١) نخم‌مرغ خالی شده؛ ٢) میوهٔ مغزدرآمده.

قوڵتان: ١) جوونەژێرئاو؛ ٢) جۆش‌هاتن ف ١) غوطه‌خوردن؛ ٢) جوشیدن.

قوڵتـانـدن: ١) دەژێرئـاوڕاکـردن؛ ٢) جۆشـانـدنی ئاو ف ١) زیرآب فروکردن؛ ٢) جوشانیدن.

قوڵتانن: قوڵتاندن ف نگا: قولتاندن.

قوڵتخ: قوڵتیخ ف نگا: قولتخ.

قوڵتیخ: ١) بن‌هەنگڵ؛ ٢) بن‌کەوش ف ١) زیر بغل؛ ٢) زیر کفش.

قوڵتە: ١) دەنگی جۆشی ئاو لەسەر ئاگر؛ ٢) باڵداریکی بچووکە؛ ٣) بلقی جوونەژێرئاو ف ١) صدای جوش آب؛ ٢) پرنده‌ایست؛ ٣) غرطه

قوڵتەخۆرە: بینەکێش، جانەوەرێ کە بە بن ئاودا بڕوا ف غوطه‌ور در آب.

قوڵتەش: بێ‌شەرم و زۆڕقابم ف بی‌شرم، پررو.

قوڵتەشە: قوڵتەش ف بی‌شرم، پررو.

قوڵتەفسە: کونی قنگ ف سوراخ مقعد.

قوڵتەقوڵت: دەنگی بلقەبلقی ئاو ف صدای آب در قلیان یا هنگام جوشیدن.

قوڵتیـان: ١) جوونەژێرئاو؛ ٢) بلقەی جونەژێرئاو ف ١) غوطه‌ورشدن؛ ٢) صدای غوطه‌خوردن.

قوڵتیك: جۆرێ گندۆرەی زەرد. کاڵەکی‌زەرد ف نوعی خربزه.

قوڵچاغە: جۆرێ بەرەڵبێنە کە لە سینگەوە تا داوێن دادەپۆشێ ف پیشبند بلند.

قوڵچماغ: قسەخۆش، حەنەکچی ف لوده، شوخ.

قوڵچماغ: شەلانی، خاوەئەستێن ف شارلاتان.

قوڵچی: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڵچی: پۆلیسی ناوشار، پیاوی داروغە ف مأمور داروغه، پلیس شهری.

قوڵخ: ١) کاڵـەدرانـەی پیاوی دەوڵـەت؛ ٢) باجگرخانە، باجگە؛ ٣) کۆخنە، کۆخ ف ١) پابمزد مأمور دولت؛ ٢) جای باجگیری؛ ٣) کوخ.

قوڵخدان: پەیابوون لە ئادبارەوە، قوڵاخەدان ف از دور پیداشدن.

قوڵ خوێندنەوە: بریتی لە زۆر بیرلێکردنەوە ف کنایه از وارسی عمیق.

قولدر: ملهوڕ، شەلانی ف قُلدُر.

قولزاندن: خۆچەماندن، داهاتنەوە، کرنوش بردن ف خم شدن.

قولزین: قولزاندن ف خم شدن.

قولغ: رند، جوان و بەرچاو ف خوش ترکیب.

قولغەتەپە: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

قولف: قلف ف نگا: قلف.

قولف: قلف ف نگا: قلف.

قولفدار: دەسك‌دار، بەدەسك، بەهەنگل ف دسته‌دار.

قولفدان: قفلدان، داخستن بە قفل ف قفل کردن، بستن با قفل.

قولف‌لێدان: ١) قولفدان؛ ٢) ئاڵقەکردنی بەن و پەت ف ١) قفل زدن؛ ٢) حلقه‌کردن نخ و ریسمان.

قولف‌لێنسان: ١) دەسـك لە دەفـری گڵێن قایم‌کردن؛ ٢) بریتی لە ناریف‌کردنی زیاد لە پێو بست ف ١) دسته بر ظرف سفالین نهادن ٢) کنایه از ستودن مبالغه‌آمیز.

قولفـە: ١) ئاڵقـە: (دەستم نەگەیشتـە قولفەی کابە)؛ ٢) جۆرێ گرێی بەئـاڵقـە کە سەری داوەکـە بکێشی دەکرێتەوە ف ١) حلقه؛ ٢) گره حلقه‌ای که با کشیدن یك طرف باز می‌شود.

قولفین: سڕبوون لە سەرمان ف از شدت سرما کرخیدن.

قول قول: دەنگی روپشتنی ئاو بەناو کەوڕاندا ف صدای جریان آب در میان سنگ و شن.

قولقولامل: بەندی شان و مل. جەمسەری شان و قوڵ ف مفصل شانه و گردن.

قولقولان: جۆرێ بازی زاڕۆکان ف نوعی بازی کودکان.

قولقـولانچکە: ئاڵقەی ئەستوور لە تێکوڵەدار و پەڕۆ بۆ بنەدێزەو سەری حەمباڵان ف چمبر از کهنه و پوستهٔ درخت که حمّالان بر سر نهند.

قولقولانە: قولقولانچکە ف نگا: قولقولانچکه.

قولقـولـە: ١) سەرچاوەئاوێ کە لە چەند جێوە جۆش ئەدا؛ ٢) دەنگی قولەقولی ئاوی سەر ئاگر؛ ٣) ناوی چەند گوندێکە لە کوردستان؛ ٤) فیچقە، کوفارە؛ ٥) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) سرچشمه که از چندین جای می‌جوشد؛ ٢) غلغل آب جوشان؛ ٣) نام چند آبادی؛ ٤) فوّاره؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڵك: ١) زەوی چاڵبۆگ؛ ٢) چاڵایی هەرشتێك ف ١) چاله در زمین؛ ٢) گودی.

قوڵکردن: چاڵ‌کردن ف گودکردن.

قوڵ کردنەوە: بریتی لە زۆر بیرلێکردنەوە ف وارسی عمیق.

قوڵ کرن: کون کردن ف سوراخ کردن.

قوڵکە: چاڵایی زەمین ف چاله.

قوڵگیر: نەخۆشیەکی شان و پێلی ولاخ ف نوعی بیماری دام.

قوللە: ١) خانـوی خڕو بڵنـد بۆ سەنگـەر، برج؛ ٢) چکـۆ، کوللە؛ ٣) قولقـولـە، سەرچـاوەی ئاو کە زۆری ئاو لێ هەڵدەقولێ؛ ٤) دەسك و هەنگڵی دەفر؛ ٥) ترۆپکی چیا؛ ٦) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف ١) برج قلعـه؛ ٢) ملخ؛ ٣) سرچشمـهٔ بزرگ آب؛ ٤) دستهٔ ظرف؛ ٥) قُلّه‌کوه؛ ٦) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قولم: خۆبەزۆرزان ف مغرور.

قوڵ ماچ کردن: دەست‌ماچ کردن ف دستبوسی.

قولمە: سیسرکی رەش، مەشکەدڕە ف جیرجیرك سیاه.

قوڵمە: ئێسکی بەلەك ف استخوان ساق.

قوڵ مەتکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڵنج: ژانی پشت‌وشان ف درد شانه و پشت.

قوڵنج شکاندن: شپلانی توندی ناوشان‌وپشت ف جلانیدن پشت و شانه، ماساژدادن پشت و شانه.

قوڵنج شکێن: کەسێ کەباش ناوشان وپشتی ئێشاوپشێلێ ف ماساژدهندهٔ شانه و پشت.

قوڵنج کردن: ئێشانی پشت وناشان ف دردگرفتن پشت و شانه.

قولند: ١) کدو، کولەکە؛ ٢) گیایەکە بۆجوانی لەماڵاندا ڕای‌دەگرن ف ١) کدو؛ ٢) گیاهی است آپارتمانی.

قوڵنگ: ١) زەنگن، پاچی‌دوسەر؛ ٢) مورنگ، قوربنگ ف ١) کلنگ؛ ٢) دُرنا.

قوڵنگو: هەوایەکی بەناوبانگە بۆ مردولاواندنەوەی دەیژەن ف آهنگی است مرثیه‌ای.

قوڵنگه: زەنگن، پاچی دوسەر ف کلنگ.

قوڵنگه: قوڵنگه ف کلنگ.

قولوج: ١) قولکەی جکۆلە بۆ بازی کەلایێن، مات؛ ٢) قولکەی بچوك ف ١) گو برای تیله‌بازی؛ ٢) چالهٔ کوچك.

قولوجان: بازی کەلادەقولکەکردن، ماتێن ف بازی تیله‌به‌گو.

قولوجانێ: قولوجان ف نگا: قولوجان.

قولوچ: قولوج ف نگا: قولوج.

قولوجان: قولوجان ف نگا: قولوجان.

قولوچانی: قولوجان ف نگا: قولوجان.

قولوج‌قولوج: پڕ لە قولکەو چاڵ ف پرچاله‌چوله.

قولۆر: ١) قلۆر، ناوبەتاڵ؛ ٢) ناوقوڵی لێوهەڵگەڕاوە؛ ٣) ناڕێك، نافوڵا ف ١) کاواك؛ ٢) مقعّر؛ ٣) زمخت، ناهموار.

قولۆز: قەڵەمباز، بازدانی توند ف پرش بلند.

قولوز: پشت کوڕ، پشت‌چەمیاو ف کوژپشت.

قولۆق: قنچکی زوراتَ، دوی گەنمەشامی ف دنبالچهٔ بلال.

قولولو: بازی چاوشارکێ ف بازی سردرگلیم، قایم موشك.

قولـه: ١) قولـلە؛ ٢) ئەسپی ڕەش؛ ٣) ترۆپکی چیا؛ ٤) بارگیری نازەسەن؛ ٥) بزنەموی رەنگ‌سپات ف ١) برج؛ ٢) اسب سیاهرنگ؛ ٣) قلّهٔ کوه؛ ٤) بابو؛ ٥) نیره‌ای از بُز.

قوڵە: ١) قوڵ، کورت؛ ٢) حەیوانی بێ‌کلك؛ ٣) بنی هێلکە ف ١) کوتاه؛ ٢) حیوان بی‌دم؛ ٣) ته نخم‌مرغ.

قوڵە: ١) گوێل، گوێز، قولاج، قولانج؛ ٢) قالۆچە ف ١) مسافت میان دو انگشت سبابه و شست، باز؛ ٢) سوسك.

قوڵە: تەرزی بلاو: (ماڵەکەم هەموی بوُ بە تەرزو قوڵە) ف وام پراکنده.

قوڵە: ١) قیرەوهەرا؛ ٢) بە دەنگی بەرزدە جانەوەری درندە ڕاخوڕین ف ١) فریاد غربو؛ ٢) نهیب بر حیوان درنده.

قولەبازەڵە: قشقەڵە، قزگ، قشقەرە ف زاغچه.

قولەبانـك: نوێەی سەربان بۆ ئەسپابی خەوو لێ‌دانان، هەورەبان ف انافك پشت بام.

قولەبنە: کورتەبالای ئەستوُر ف کوتاه‌قد کلفت.

قولەپسکێ: شلەشل ڕۆیشتن ف سلانه سلانه راه رفتن.

قولەپێ: قاپ، قول، گوێزنگ ف قوزك پا.

قولەپێچ: ١) دەست‌بەستنی توند لەپشتەوە؛ ٢) بردنی کەسێ یا حەیوانێ بەپەلە ف ١) دست از پشت محکم بستن؛ ٢) بردن کسی یا حیوانی با عجله.

قولەتێن: ناوێ کە قوڵی‌و چوارگۆشەی تا ئاتبشکە ف آب پاك شرعی، قلّتين.

قولەجاخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قولەچوارشەمە: ئاخرچوارشەمەی ساڵ ف چهارشنبه‌سوری.

قولەچۆماغ: داری سەرئەستوری قوڵەو لەدستان‌خۆش ف چماق کوتاه.

قوڵەدار: داری کوُنا، داردەستی قوڵە ف چوبدست کوتاه.

قوڵەر: ناوی ئاواییەکە ف نام دهی است.

قولەڕەش: مروێ‌چەرم‌ڕەش ف سیاه‌پوست.

قوڵەرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قولەڕەشە: قولەڕەش ف سیاه‌پوست.

قوڵەژاردارە: قولانجەزارە، ناڵی پلنگ ف آلاکلنگ، حشره‌ایست.

قوڵەسوتاو: گوندێکە لە کوردستان، بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قولەسەن: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

قولەشین: کەروێشك ف خرگوش.

قولەفیسکە: ١) زەفیسکە، ڕەگی بن ئەژنۆ؛ ٢) قولەپێ ف ١) رگ زیر زانو؛ ٢) قوزك پا.

قولـەفیتنە: ١) بڕیتی لە بنیادەمی کورتەبالای نازاوەچی؛ ٢) بڕیتی لە منالی زرنگ ف ١) کنایه از آدم کوتاه قد فتنه‌انگیز؛ ٢) کنایه از کودك زرنگ.

قولەقاچ: جومگەی پا، پشت قاپی پا ف مچ پا.

قولەقوڵ: قوڵتەقوڵتی ناوی سەر ئاگر ف جوش و غلغل آب روی آتش.

قوڵەقوڵ: لەسەرەخۆو بەلەقەلەق ڕۆیشتن‌و هەنگاوی بەرزهاویشتن ف لنگان لنگان با گامهای بلند راه رفتن.

قوڵـەقـوڵ: هەراهـەرای زۆر، قوڵـەی زۆر: (قـوڵەقوڵی لەپاش گورگ ئەمەبە/پەژیوانی دەمی مەرگ گەمەیە) «هەژار» ف همهمه و سروصدا.

قوڵەقوڵە: ناوی‌سەگە ف نام انتخابی برای سگ.

قولەك: گیایەکە ف گیاهی است.

قوڵە کردن: هەراهەراکردن ف غربو و بانگ راه‌انداختن.

قوڵەگیسك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قولەمست: ناوبەنجە، ناولەپ ف میان کف، مشت.

قولەمشتێ: بازیەکە، پشکبلان، کەڵەمستێ ف یکی از سرگرمیهای شب‌نشینی.

قوڵەنگ: قولنگ ف نگا: قولنگ.

قوڵەنگە: قولنگە ف نگا: قولنگە.

قوڵەنەخشینە: ناڵی بڵنگ ف آلاکلنگ، ذراریح.

قوڵەوانە: بازوبەند ف بازوبند.

قوڵهە: نیوان، نیغە، لەمبەری بەبنی‌زورێك ف نبغە.

قوڵ هەڵکراو: ١) دەلنگ هەڵپێچراو؛ ٢) بریتی لە بنیادەمی زرنگ‌و نامادەی کار ف ١) پاچە ورمالیدە؛ ٢) کنایە از آدم زرنگ و آمادهٔ کار.

قوڵ هەڵکردن: هەڵپێچانی قوڵی کراس‌و کەوا، ئەنگوچك بەلاداکردن ف آستین بالازدن.

قوڵ هەڵماڵاو: قوڵ‌هەڵکراو ف نگا: قوڵ هەڵکراو.

قوڵ هەڵماڵاو: ١) ئەنگوچك بەلاداکردگ؛ ٢) بریتی لە نامادەی کار ف ١) آستین بالا زده؛ ٢) کنایە از آمادە برای کار.

قوڵ هەڵماڵراو: قوڵ‌هەڵماڵاو ف نگا: قوڵ هەڵماڵاو.

قوڵ هەڵماڵیاو: قوڵ‌هەڵماڵاو ف نگا: قوڵ‌هەڵماڵاو.

قوڵ هەڵماڵین: ١) قوڵ‌هەڵکردن؛ ٢) بریتی لە خۆنامادەکردن بۆ کارێ ف ١) آستین بالازدن؛ ٢) کنایە از آمادهٔ انجام کاری شدن.

قوڵەی کانی ماران: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قوڵی: شان، مل ف شانهٔ تن.

قوڵی: ناوی پیاوانە ف نام مردانە.

قوڵێ: ناوی ژنانە ف نام زنانە.

قوڵێ: بریتی لە مروی بالابەرز ف کنایە از آدم قدبلند.

قوڵی: ١) قوڵابی؛ ٢) قبولی، قوبلی ف ١) زرفا؛ ٢) دمپخت.

قوڵیان: جۆش هاوردنی ناو ف جوشیدن آب.

قوڵیت: ١) خانوی چکۆلە بۆ راوکەر؛ ٢) خانوی بچکۆلانەی خراپ ف ١) خانهٔ کمین شکارچی؛ ٢) کوخ محقّر.

قوڵیچك: سەرشان، قەڵادوشان ف بالای شانە.

قوڵێر: دەربیجە، کون دەژوردا بۆ روناکایی ف دریچە.

قوڵین: داهاتنەوە، چەمینەوە، کرنوش ف خم شدن.

قوڵبك: زیندان، گرتوخانە، حەفس ف زندان.

قوڵی کرن: کون کردن ف سوراخ کردن.

قوڵیلك: کون، کونا، قوڵ ف سوراخ.

قوڵی قوڵی: قولفولان ف نوعی بازی کودکان.

قوڵی‌مست: ناو لەپ ف توی کف دست.

قوڵین: ١) وەجۆش‌هانن؛ ٢) هەڵقوڵین ف ١) جوش آمدن؛ ٢) فوَران.

قوڵینجی: فوربنج ف نبشگون.

قوڵینە: نربان، قرتالە، فەرتاڵە ف سبد میوەچینی.

قوم: ١) قرێ لە ناو؛ ٢) داخ، گەرم؛ ٣) کوپەڵە، دەفری سواڵەنی خرکەڵە بسنوکە؛ ٤) کوپەی ناو؛ ٥) سوێنەی زل؛ ٦) جێگەناودانی ماڵات لە دار بان لە قوڕ، کوڵ؛ ٧) کەوتنەژێرناو ف ١) جرعە؛ ٢) داغ؛ ٣) خُمچە؛ ٤) کوزهٔ آب؛ ٥) تشت سفالین بزرگ؛ ٦) ناو آبشخوردامها؛ ٧) غوطە.

قۆم: ١) خزم، لەنایەفە؛ ٢) نیرەوزەگەز: (**قۆمی کورد**) ف ١) خویشاوند؛ ٢) ملّت.

قوُم: رەڵم، رەمڵ، زیخی زۆرورد ف ریگ، ماسە.

قوما: خراپ رۆی‌دا ف واقعهٔ بد روی داد.

قومات: بابولەی ساوانبوەپێچان ف قنداق بچە.

قوماتە: قومات ف قنداق بچە.

قوماچ: ١) سبلەدیوار؛ ٢) پێچی ریگە ف ١) نبش دیوار؛ ٢) پیچ و خم راه.

قومار: ١) بازی بۆ رابواردن: (منداڵ با بچینە قوماران)؛ ٢) بازی لەسەر پوڵ‌بردنەوە؛ ٣)فسەی بەگەمە ف ١) بازی کودکان؛ ٢) قمار؛ ٣) شوخی.

قومارباز: ١) کەسێ کە لە سەر پارە بازی دەکا؛ ٢) بریتی لە فێڵباز؛ ٣) بریتی لە گەمەکەر ف ١) قمارباز؛ ٢) کنایە از حیلەباز؛ ٣) کنایە از شوخ‌طبع.

قومـاربازی: ١) بازی دۆڕاندن‌و بردنەوەی پارە؛ ٢) بریتی لە فێڵبازی؛ ٣) گەمەکردن ف ١) کار قمارباز؛ ٢) کنایە از نیرنگ‌بازی؛ ٣) شوخ‌طبعی.

قوماربێ کردن: گاڵتە بە کەسێ کردن ف مسخرە‌کردن کسی.

قومارچی: کەسێ پیشەی بازی بۆ بردنەوەو دۆڕاندنە. قومارباز ف قمارباز.

قومارخانە: جێگەی قوماری لەسەرپارەکردن ف قمارخانە.

قومارکردن: ١) بازی‌کردنی زاروکان؛ ٢) بازی‌کردن لەسەر بردنەوە؛ ٣) شوخی‌و گاڵتـەکـردن ف ١) بازی کردن بچـەها؛ ٢) قمارکردن؛ ٣) شوخی کردن.

قومارکەر: قومارچی ف قمارباز.

قوماش: پارچەی گەزی، کوناڵ ف قماش.

قومام: گیابەکە لە گەنم دەکا ف گیاهی است شبیە بوتهٔ گندم.

قومـامـە: ١) ئەقەڵ‌دروی لای سەروی دوناجەواڵ پێکەوە؛ ٢) ئەقەڵی درشت‌و قایم ف ١) بهم‌دوزی طرف بالای دولنگە بار؛ ٢) کوك درشت.

قۆمان: روداني کاری ناخۆش ف رویداد ناگوار.

قوماندار: ئەفسەر، زابت، سەرکردەی لەشکر ف افسر، فرماندهٔ نظامی.

قوماندان: سەرکردەی لەشکر ف سرلشکر.

قوماندن: داغ کردن ف داغ گذاردن.

قۆماندن: ناژاوەنانەوە، شێواندنی کۆمەڵ ف شورانیدن.

قۆمانن: قۆماندن ف شورانیدن.

قومبـولە: ١) بۆمبا؛ ٢) بەرکەتوپ؛ ٣) نارنجوك ف ١) بمب؛ ٢) گلولهٔ توپ؛ ٣) نارنجك.

قوم‌بوُن: وەژێرناوکەوتن ف غوطەورشدن.

قومبەرە: قومبولە ف نگا: قومبولە.

قومبەلە: قومبولە ف نگا: قومبولە.

قومبارە: بەرکەتوپی بەکەوانە، گوللەی توپی هاوان ف خمپارە.

قومپاژنه: بازنەبا [ف] باشنهٔ با.

قومپانی: ١) قومپاژنه؛ ٢) دەزگای بازرگانی زۆربەش [ف] ١) باشنهٔ با؛ ٢) شرکت، کمپانی.

قومبۆز: بادی‌هەوای بەفیشاڵ [ف] مغرور خودستا.

قومرغان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قومرغانه: کۆڕی بزلە هەراوهوریا [ف] مجلس پرهیاهو.

قومـری: ١) باڵدارێکە لە تیرەی کۆترەباریکە، باکەریم؛ ٢) داشکەلەم، جۆرێ کەلەمی بێ‌گەڵایە [ف] ١) پرندهٔ قمری؛ ٢) کلم قمری.

قومڕان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قومشەڵ: بێشەو قامیشەڵێنی چغور [ف] بیشەو نیزار انبوه.

قومقمۆر: قمقمۆر [ف] نگا: قمقمۆر.

قومقموك: قمقموك [ف] نگا: قمقموك.

قومقموکه: قمقموك [ف] نگا: قمقموك.

قومقومه: ١) نونگەی جێگەی تراو؛ ٢) مەنارەی سەفەر [ف] ١) تنگ آب؛ ٢) قمقمهٔ سفری.

قومڵك: کەشکەزنۆ، بێشەی زرانی، کەشکەزرانی [ف] کاسهٔ زانو.

قوم کردن: وەژێرئاوخستن [ف] غوطەورکردن.

قوملاخ: قملاخ [ف] نگا: قملاخ.

قوملێدان: قرکردنی کەم‌کەم [ف] جرعەجرعه‌نوشیدن.

قوموش: قمبش، نەغمە [ف] راه زیرزمینی، تونل.

قوموش کەن: زەوی‌هەڵکۆڵ [ف] مقنّی.

قوموش‌لێدان: ڕێگە بە بن زەویدا کۆڵین، نەغمەلێدان [ف] تونل‌زدن.

قومه: ڕووداوی ناخۆش [ف] پیشامد ناگوار، حادثه.

قومەزه: زۆڵ، بیژ، بیچ [ف] حرامزاده.

قومەش: قوموش [ف] تونل.

قومەشکەن: ڕەهەندلێدەر، کەنکەنەچی، قوموش‌کەن [ف] مقنّی.

قومەلان: جێگای رەڵمی زۆر [ف] ریگزار.

قومیان: ڕووداني کاری ناخۆش [ف] وقوع حادثهٔ ناگوار.

قومیای: ئامێری داغ کردن [ف] ابزار داغ‌گذاری.

قومین: قومیان [ف] نگا: قومیان.

قون: ڕۆیشتنی مەل بە کلك‌هەڵتەکاندن: (**قونەقونی** دەکرد)، قنه [ف] راه رفتن و دم جنباندن پرنده، ورجه‌ورجه.

قۆن: شەقۆن [ف] شاخ‌زدن، کلّه‌زدن حیوان.

قوون: ١) لای پشتەوەی هەرشتێك: (**قوونەبان، قوونەدەوەلان**)؛ ٢) بنەوە، لای خوارەوە؛ ٣) کونی پشتەوەی گیاندار؛ ٤) وەك، نزیك‌بە: (**قوونە شەڕ**) [ف] ١) دنبال؛ ٢) ته؛ ٣) مقعد؛ ٤) مانند، گونه.

قونـــاخ: ١) بەك ڕۆژەرێ؛ ٢) ماڵی زۆربـەمیوان؛ ٣) داری خوارەوەی تفەنگ؛ ٤) بابۆڵەی ساواتیوەپێچان؛ ٥) ڕووداوی مێژوو: (دناف **قوناخی** دیریکێدا) [ف] ١) مسیر یکروز راه؛ ٢) خانهٔ مهمان‌پذیر؛ ٣) قنداق تفنگ؛ ٤) قنداق بچه؛ ٥) حوادث تاریخ.

قوناخه: ١) بابۆڵەی ساواپێچ؛ ٢) **قوناخی** تفەنگ [ف] ١) قنداق بچه؛ ٢) قنداق تفنگ.

قوناخەپێچ: ١) زارۆی دەبابۆڵەپێچراو؛ ٢) بەنی بابۆڵەی ساواپێچ [ف] ١) بچهٔ در قنداق پیچیده؛ ٢) نخ قنداق پیچ.

قوناخەکردن: بابۆڵەپێچ کردنی مناڵ [ف] قنداق کردن بچّه.

قونار: ١) لکەزەێ کە لە کۆنەرە دەرچوەو بەری نیەو زیانە بۆ بەری دار؛ ٢) جۆرێ دوومەڵ کە لە ناو گەڵ و قنگ دەبێت؛ ٣) بڕینی لە لاپرەسەن [ف] ١) جوانهٔ انگل تاك؛ ٢) نوعی دمل که اکثراً در باسن پیدا شود؛ ٣) کنایه از انگل.

قونـاردەرکردن: ١) قونارشین‌بوون لە داری ڕەز؛ ٢) دوومەڵ لە جێگەی خراب هانن؛ ٣) دوومەڵی **قونار** بە نەشتەر دڕاندن [ف] ١) جوانهٔ انگل از تاك روییدن؛ ٢) دمل از جای بد درآمدن؛ ٣) سر دمل را با نیشتر واکردن.

قونارکردن: لکی لاپرەسەن لەدارەمیوکردنەوە [ف] هرس کردن جوانهٔ انگل.

قوناغ: قوناخ [ف] نگا: قوناخ.

قوناغه: قوناخ [ف] قنداق تفنگ.

قونـان: قونەقون، بە هەڵبەزینەوە ڕۆیشتنی مەل [ف] حالت جهیدن‌های متوالی پرنده در راه‌رفتن.

قونبوله: قومبوله [ف] نگا: قومبوله.

قوون‌بەگێچـەڵ: ١) فنـگ‌بەگێچـەڵ؛ ٢) کەسێ کاروبـاری زۆرو هەمەجۆرەی هەبێ [ف] ١) آشوبگر؛ ٢) همه‌کاره.

قونبەله: قومبوله [ف] نگا: قومبوله.

قوونپان: ١) برێتی لە زەلامی تەمبەڵ؛ ٢) سمت و کەفەڵ پان [ف] ١) کنایه از قوی هیکل تنبل؛ ٢) شخص باسن بزرگ.

قونتاخ: داری لای خوارووی تفەنگ [ف] قنداق تفنگ.

قونتار: بنار، داوێنی چیا، بێ‌دەشت [ف] دامنهٔ کوه.

قونتك: ئاپراخ، دۆڵمەی پەلکەمێو [ف] دلمهٔ برگ مو.

قوونتلۆر: ڕاکشاوی دەمەوروا [ف] دمَر درازکشیده.

قونتەرات: کردنی کارێك لەبڕ، مەخنه، قەبەڵ [ف] کونترات.

قوون‌تەنـدوور: ١) دەوروبەری تەندوور؛ ٢) برێتی لە بێکاری و بەنەمەڵی ڕابـواردن: (جێگـەی مێردان **قوون‌تەندووره**) [ف] ١) اطراف تنور؛ ٢) کنایه از تنبلی و بیکارگی.

قونج: کونج، فوژین، سیله، سووچ [ف] گوشه.

قونجر: ١) چنجرۆك؛ ٢) ڕووشان؛ ٣) قورنج؛ ٤) بەیکوڵ، دڕکێکه [ف] ١) پنجهٔ جانور شکاری؛ ٢) خراش؛ ٣) نیشگون؛ ٤) خار سه‌کوهه.

قونجرك: چنجرۆك [ف] پنجهٔ تیز جانور شکاری.

قونجرکه: بەیکوڵ [ف] خار سه کوهه.

قونجـریك: ١) ڕووشـان بە چنجرۆك؛ ٢) قورنج [ف] ١) خراش با ناخن بنجه؛ ٢) نیشگون.

قونجك: قنجك [ف] نگا: قنجك.

قوونچڕ: گیایەکە بەعەرزەوە بان‌دەبێنەوە [ف] گیاهی است.

قونچڕك: ١) فورنج؛ ٢) سبخورمه ف ١) نیشگون؛ ٢) سقلمه.

قونچـك: ١) كلكه‌مێوژو ترێ‌و...؛ ٢) ناغزه‌جگه‌ره؛ ٣) باریكه‌ی كلكی نۆرو گێزه‌رو... ف ١) دمچهٔ مویز و...؛ ٢) فیلتر سیگار؛ ٣) انتهای ریشهٔ هویج و تربچه و...

قونچكه: زیرك، زیپكه، چینچكه ف جوش بوست.

قونچكه‌زێڕ: ١) جگه‌ره‌ی ناغزه‌دار؛ ٢) برێتی له ژنی كورته‌بالای جوان ف ١) سیگار فیلتردار؛ ٢) كنایه از زن ریزنقش زیبا.

قونخڕ: وشه‌یه‌كه ئه‌ڵوات بۆ ناریفی هێندێ كیژی ئێژن ف كلمه‌ای كه در تحسین بی‌ادبانهٔ دختران گویند.

قونخـڕكـردن: ١) له‌سـه‌ره‌نـدان، قونـه‌كه‌وكردنی ده‌غڵ؛ ٢) برێتی له قه‌ڵه‌وبوون له ته‌مه‌ڵیان ف ١) غله را با سَرند بیختن؛ ٢) كنایه از چاق شدن از فرط تنبلی.

قونداخ: ١) قونداخی تفه‌نگ؛ ٢) بابۆڵه‌ی ساوابێچ ف ١) قنداق تفنگ؛ ٢) قنداق بچه.

قونداخه: قونداخ ف نگا: قونداخ.

قونداغ: قونداخ ف نگا: قونداخ.

قونـدان: ١) سمتـه‌جـوڵـه‌ی باڵـدار؛ ٢) حیزابه‌نی نێر، فنگدان ف ١) تخمدان مرغ؛ ٢) کون‌دادن.

قوندره: كه‌وشی به‌پاژنه ف كفش پاشنه‌دار.

قوندك: كوندر، كدو، كوڵه‌كه ف كدو.

قونده: ١) باڵداری كلك‌كورت؛ ٢) باڵداریكه ف ١) پرندهٔ دم كوتاه؛ ٢) پرنده‌ایست.

قونده: فنگده‌ر ف كونی.

قونده‌ر: قونده ف كونی.

قونـده‌ره: ١) قونـدره؛ ٢) هه‌ڵبه‌زینه‌وه‌ی ناو له نێر بنه‌ی چه‌مدا ف ١) كفش پاشنه‌دار؛ ٢) جست وخیز آب در وسط رودخانه.

قونده‌ره كردن: ١) هه‌ڵبه‌زینی ناو له ناو چه‌می خوڕدا؛ ٢) قوڕی زۆر كه به پێلاوه‌وه ده‌لكێ؛ ٣) دروست‌كردنی پێلاو ف ١) ورجستن آب در رودخانه از فشار؛ ٢) گل زیاد كه بركفش چسبد؛ ٣) كفّاشی.

قون‌ده‌هوڵ: برێتی له مرۆی سمت‌زه‌لام ف كنایه از آدم باسن گنده.

قوندیلانه: خونجیلانه ف كوچولوی نازی.

قوندیله: قوندیلانه ف كوچولوی نازی.

قونسوڕ: ١) گیایه‌كه له دۆخه‌وای ده‌كه‌ن؛ ٢) جۆرێ مه‌یموونی لوتی؛ ٣) شابه‌نده‌ر ف ١) گیاهی است آشی؛ ٢) انتر؛ ٣) كنسول.

قون‌فره: ١) برێتی له ترسه‌نـۆك؛ ٢) برێتی له ته‌وه‌زه‌ل ف ١) كنایه از ترسو؛ ٢) كنایه از تنبل.

قون‌كشك: كه‌سێ كه له‌سه‌ر قنگ ده‌خزێ ف شخصی كه بر باسن می‌خزد.

قون‌كشكێ: گاوڵكه، گاگوڵه‌كردنی منداڵ ف لوكیدن بچه.

قون‌قه‌لا: ناوی ناوابیه‌كه له موكوریان ف نام دهی است.

قونگ: قنگ، قن، قون، كونی پاشه‌وه ف كون.

قون گران: ته‌مه‌ڵ، ته‌ب، ته‌ین ف تنبل.

قونگره: ١) برجی سه‌ر قه‌لا؛ ٢) قونده‌ره ف ١) برج بالای قلعه؛ ٢) كفش.

قون‌لێ كه‌وتو: برێتی له كه‌سێ كه پشتێن‌وده‌رپێی هه‌ر داخزێ ف كنایه از آدم شلخته در لباس پوشیدن.

قونه: قنه ف راه‌رفتن كبك و كبوتر.

قونـه‌بـان: ١) لای پشـتـه‌وه‌ی بانی خانـوو؛ ٢) برێتی له ناشنیایه‌تی: (**قونه‌بانم** ده‌گه‌ڵی نیه)؛ ٣) برێتی له حه‌وسه‌ڵه‌ی كاركردن: (**قونه‌بانی** ئه‌وه‌نده‌ی نیه جێگاكه‌ی خۆی هه‌ڵگرێ) ف ١) لبهٔ قسمت عقبی بام خانه؛ ٢) كنایه از رابطه و شناسایی؛ ٣) كنایه از حوصله و عرضهٔ كاركردن.

قونـه‌جند: برێتی له جێگای ته‌نگ‌و ترش، قنگه‌جن ف كنایه از جای تنگ و كم وسعت.

قونه‌خشكه: رۆیشتن به‌مانه‌مانه ف یاورچین رفتن.

قونه‌خشكێ: له‌سه‌رقنگ خزین ف بر باسن خزیدن.

قونـه‌زێ: كه‌ركـه‌مـه‌رێ كه هه‌مـوی به‌روبۆی یه‌كتر بێ ف گله‌ای كه گوسفندانش با هم خویشاوند باشند.

قونـه‌قـون: رۆیشتنی به‌هـه‌ڵبه‌زینه‌وه‌ی باڵدار، قنه، قونه ف راه‌رفتن با جست و خیز پرنده، ورجه.

قونـه‌قۆن: له‌شگرانی‌و ته‌مه‌ڵی. (**قونه‌قۆن** له كاردا ده‌كا) ف سستی و اهمال، تنبلی.

قونه‌ك: پیاوی حیز، قونده‌ر ف اُبنه.

قونه كه‌و: ١) ده‌غڵ به‌سه‌ره‌دكردن به رۆنیشتنه‌وه؛ ٢) برێتی له ئه‌زموونی زۆر دیتن: (دنیام **قونـه‌كه‌و** كردوه) ف ١) غربال كردن غله در حال نشستن؛ ٢) كنایه از تجربهٔ بسیار دیدن.

قونه گان: گانی نێر، نێربازی ف عمل لواط.

قونه‌نشینه: قنگه‌نشینه ف كودكی كه نشستن یاد گرفته.

قونه‌وتلۆر: قونتلۆر ف دمر دراز كشیده.

قونیـاغ: جۆرێ شه‌راوه ف كنیاك.

قونیر: قونار ف نگا: قونار.

قونیك: قول، قاپ، گوێزنگ ف قوزك پا.

قونین: قنه‌كردن ف راه‌رفتن كبك و كفتر.

قووه‌ت: ناقه‌ت، توان، هێز، وزه ف قوّت، نیرو.

قوێته‌ڵ: ناوی ناوابیه‌كه ف نام دهی است.

قوێچ: قوچ ف بلند مخروطی.

قوێچك: ١) قوچ؛ ٢) قوچه‌كه ف ١) مخروطی؛ ٢) انگشتانه.

قوێخا: قوخا ف كدخدای ده.

قوێره: ١) چلك، جكه، دیوی قوڵی مێچ؛ ٢) ناوك‌پۆچ، بۆ گوێزی ده‌ڵێن: (گوێزی **قوێره**) ف ١) طرف گودشانگ؛ ٢) توخالی، برای گردو گویند.

قوێل: قوڵ، چاڵ ف گود.

قوێله: قوڵه، هه‌راوهاوار ف بانگ و سروصدا.

قوێن: قن، قنگ، قون، قونگ ف كون.

قوێن‌ده: قوندەر، فنگدەر ف کونی.

قوبە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قە: هیچ گا ف هرگز.

قەب: عەریف ف همچشم.

قەبا: نەستوور ف کلفت.

قەباحات: کاری خراپی نابرۆبەر ف کار زشت رسواکننده.

قەباحەت: قەباحات ف نگا: قەباحات.

قەباخ: ١) سەرپۆشی دەفر و تونو؛ ٢) کدو، کوندر، کوولەکە؛ ٣) قابلۆخ؛ ٤) نوشتەی چاوزاری بێستان؛ ٥) جۆری سپیندار ف ١) سرپوش ظرف و قوطی؛ ٢) کدو؛ ٣) پوکه؛ ٤) نوشته و دعا برای رفع چشم‌زخم جالیز؛ ٥) نوعی سپیدار.

قەباخە: قاپۆز، قاوغ ف پوکه.

قەبارە: ١) بارست؛ ٢) نابۆی ملك ف ١) حجم؛ ٢) سند مالکیّت.

قەباغ: کدو، کوولەکە ف کدو.

قەبال: ١) دەستەبەر؛ ٢) سوێن‌خۆر ف ١) مُتعهّد؛ ٢) رباخوار.

قەبالە: نابۆی ملك، قەبارە ف سند مالکیّت.

قەبانجەرە: ١) بنەگۆزەو دیزەی لەنۆل‌چناو؛ ٢) دۆشەکۆلەی سەری حەمالان ف ١) چمبرك نرکه‌ای؛ ٢) بالشتك سر حمّالان.

قەبحەت: قەباحەت ف کار زشت.

قەبدە: دەسکی شمشیر و خەنجەر ف دستهٔ شمشیر و خنجر.

قەبر: جاڵی مردگ نیاشاردنەوە، گۆڕ، دەخمە، گلکۆ ف قبر، گور.

قەبران: جێگەی قەبری زۆرکەس ف قبرستان.

قەبراوقەبرکردن: ١) لە کۆنەقبردا ناشتنی مردو؛ ٢) گواستنەوەی لاشی مردگی خراپ لە گۆڕستانی موسڵمانان بۆ گۆڕستانی کافران لەلایەن فریشتەوە ف ١) مرده را در گور کهنه دفن کردن؛ ٢) انتقال جَسَد کافر از گورستان مسلمین به گورستان کافران توسط فرشتگان.

قەبرخە: برك، خاڵبگە ف نهیگاه.

قەبرسان: قەبران ف گورستان.

قەبرستان: قەبران ف گورستان.

قەبرغە: قەبرخە ف نهیگاه.

قەبرەلقەن: کەسێ کە قەبر بۆ مردو هەڵدەکەنێ ف آدم گورکن.

قەبرەلکەن: قەبرەلقەن ف آدم گورکن.

قەبرهەلقەن: قەبرەلقەن ف آدم گورکن.

قەبرهەلقەندن: هەڵکەندنی قەبر لەزەویدا ف گورکندن.

قەبرهەلکەندن: قەبرهەلقەندن ف گورکندن.

قەبز: ١) زگ‌وێستان، دژی رەوانی؛ ٢) وەڕەزی، تەنگی بۆ دڵ: (دڵم قەبزە)؛ ٣) پسوولەی وامنامە، رەسید ف ١) ضد اسهال، قبض، ببس؛ ٢) پکری، پریشانی دل؛ ٣) رسید حساب، قبض.

قەبزە: ١) بەرگەنوشتە، بەرگی دوعای نوسراو؛ ٢) قۆزە؛ ٣) جەنگە، هەرزەت: (قەبزەی پایز)؛ ٤) قەبدە، مشتوی دەمانچەو خەنجەرو شیر ف ١) پوشش دعای نوشته؛ ٢) خزه؛ ٣) عنفوان؛ ٤) واحد اسلحهٔ نفری.

قەبزی: ١) زگ‌وێستان؛ ٢) دڵتەنگی ف ١) یبوست؛ ٢) دلتنگی.

قەبزی‌پایز: ناوەڕاستەکانی کزی پایز ف وسطهای پاییز.

قەبقاب: قاپقاب ف نگا: قابقاب.

قەبقەب: قاسپە ف صدای کبك.

قەبقەبوك: ریزەڵە ف ناچ‌ریزی.

قەبل: ١) خەمڵ، قرسان؛ ٢) گەشەکردن و پێگەیشتنی خەڵە ف ١) ارزیابی؛ ٢) بالندگی و رسیدن کشت.

قەبلان: ١) خەمڵ‌کران، نرخ‌لەسەردانران، بەراوردکران؛ ٢) پێگەیشتنی خەڵە ف ١) ارزیابی شدن، براورد؛ ٢) رسیدن غلّه.

قەبلاندن: خەمڵ‌کردن، قرساندن، نرخاندن ف ارزیابی کردن.

قەبلاو: خەمڵ‌کراو، قرساو، بەراوردکراو ف ارزیابی شده.

قەبلین: قەبلان ف نگا: قەبلان.

قەبو: ١) قاسپە؛ ٢) حەشارگەی کەو ف ١) آواز کبك؛ ٢) کمینگاه کبك.

قەبۆ: حەریف لە مەیدانی شەڕدا، قەب ف حریف در میدان.

قەبۆقەبۆ: وشەیەکە بۆ حەریف‌داواکردن لە مەیداندا ف اصطلاحی برای مبارزطلبیدن.

قەبوڵ: قبوڵ، بێ‌ڕازی ف قبول.

قەبە: ١) نەستوور؛ ٢) زەلامی ناقۆلا ف ١) کلفت؛ ٢) لندهور.

قەبەدای: شەرلانان، ملهوڕ ف گردن کلفت.

قەبەزە: ئێسکی تەختی سنگ و پشت: (قەبەزەی پشت شکێ) ف قفسهٔ سینه.

قەبەس: درشتەی لەگیرەدا نەهاڕدراو، کوێزر ف کوزر.

قەبەل: ١) مەخنە، کردنی کارێك بە مزێکی یەکجاری، کاری لەبڕ، قۆنتەرات: (درووێنەکەم بە قەبەڵ داوە، بە قەبەڵ ئەو خانووم بەچەند بۆ دەکەی)؛ ٢) قەبل، قەبلان ف ١) کنترات؛ ٢) ارزیابی.

قەبەلنای: قەبلاندن ف ارزیابی کردن.

قەبوول: قبوڵ ف قبول.

قەبیل: قبوڵ ف قبول.

قەبیلاندن: بەزۆر پێ‌قبوڵ‌کردن ف وادار به قبول کردن.

قەبیلە: تیرە، بەرەباب ف تیره، قبیله.

قەبین: خوێندنی کەو ف آوازسردادن کبك.

قەپ: ١) هەردو ڕیزەددان لێ‌گیرکردن، گاز بە ددان؛ ٢) چنگی نیوەئاواڵە؛ ٣) رفان؛ ٤) بندەنگ؛ ٥) پڕ بە دەستێك؛ ٦) زل و نەستوور ف ١) گاز با دندان؛ ٢) مشت نیمه‌باز؛ ٣) ربایش؛ ٤) بی‌صدا؛ ٥) پربك کف دست؛ ٦) گُنده.

قەپا: رفێندرا ف ربوده شد.

قەپات: داخراو ف بسته.

قەپات‌کردن: بەستن: (درگا قەپات کراوە، قوتوەکە قەپاتە ناکرێتەوە) ف بستن.

قەپاتمە: ژنی بێ‌مارەیی ڕاگرتن بۆ دەگەڵ ڕابواردن، سوڵنی ف منرس، نگهداری زن بی‌نکاح برای خوشگذرانی.

قەپاخ: سەرپۆش، قەپاخ [ف] سرپوش ظروف.

قەپاغ: قەپاخ [ف] سرپوش ظروف.

قەپاڵ: کۆنەی شڕ بەبزگور، شڕ و شڕوڵ و دازراو، بۆ جلك ئێژن [ف] لباس کهنه و مندرس.

قەپاڵ: پچڕینی پڕ بە دەم [ف] گاز با دهن باز.

قەپاڵ گرتن: گازلێدان بە هەمو ددانان [ف] گازگرفتن با دهان گشوده.

قەپاڵ لێدان: گازلێ گرتن [ف] گازگرفتن.

قەپان: ١) ئەرازوی زل، قاپان: ٢) رفان: ٣) پایەی ڕوکاری خانو [ف] ١) باسکول: ٢) ربودن: ٣) پایهٔ طاق روکار بنا.

قەپانجەرە: ١) دۆشەکۆڵەی نانکەری، رفیدە: ٢) بنەگۆزەی لەشوڵ چندراو [ف] ١) بالشتك نانوایی: ٢) چمبرك ترکه‌ای.

قەپانچی: ١) کەسێ کە شت لە قەپان ئەدا: ٢) برێتی لە درۆزنی زل [ف] ١) قپاندار: ٢) کنایه از دروغ‌باف.

قەپاندار: خاوەن قەپان [ف] قپاندار.

قەپاندن: ١) رفاندن: ٢) قوت‌دان [ف] ١) ربودن: ٢) بلعیدن.

قەپان کردن: بە قەپان سەنگاندن، لەقەپان‌دان [ف] با قپان وزن کردن، توزین با باسکول.

قەپان کرن: قەپان کردن [ف] نگا: قەپان کردن.

قەپانن: قەپاندن [ف] ربودن.

قەپانی: ١) مزی لەقەپاندان: ٢) رفاندی [ف] ١) مزد قپانی: ٢) ربود.

قەپ داگرتن: ١) پڕبەدەم گازگرتن لە شتێ: ٢) برێتی لە تەماحی زۆر [ف] ١) گاز از چیزی گرفتن: ٢) کنایه از آزمندی.

قەپرخە: قەپرخە، خاڵبگە، کەلەکە [ف] پهبگاه.

قەپ گرتن: گازگرتن [ف] گازگرفتن.

قەپڵاخ: کڵاوی لەپێست [ف] کلاه پوستین.

قەپو: ١) پوکاوڵە، چەمۆڵە، قژانك: ٢) قاپۆر [ف] ١) ام کردن، پنجه گذاشتن: ٢) پوکه.

قەپۆ: رفێن [ف] ربابنده.

قەپۆچك: ١) قاپۆچکە: ٢) ئەو قونچکە سەوزەی وەك پەنجە کە پەڕەکانی گوڵی لەسەرە [ف] ١) تکهٔ نان برای ماست برداشتن: ٢) کاسبرگ.

قەپۆچکە: ١) قەپۆچك، قاپۆچکە: ٢) بڵقی سەر ئاو [ف] ١) نگا: قەپۆچك: ٢) حباب آب.

قەپۆز: ١) پێقل، دم: ٢) دەم و لێو [ف] ١) بینی: ٢) پوزه.

قەپۆز بەران: پۆزبەران، کەسێ ئێسکی سەرلوتی زەق بێ [ف] کسی که استخوان بالای بینی وی برجسته باشد.

قەپۆشك: ١) شەبنانۆکە: ٢) خڕایی بنی گوڵ و خونچە [ف] ١) حلزون: ٢) کاس برگ.

قەپ وقڕ: قڕوقەپ [ف] بیصدا.

قەپۆك: قڕپۆك، مێوژی وشك هەڵاتو [ف] مویز خشکیده.

قەپول: با لەباپێچان لە زۆرەوانی‌دا [ف] پا بر پا پیچیدن در کشتی.

قەپۆل: زەلامی کەم‌فام، حەپۆل [ف] قوی هیکل ابله.

قەپولکە: ناسمە، قاشەکاڵەك و کوڵەکەی وشکەوەکراو [ف] برگه‌ی پالیزی خشکیده.

قەبۆلە: قەپۆل [ف] نگا: قەپۆل.

قەپۆلە: پێوانەی چکۆڵەی داربن لە ئاسباودا [ف] پیمانهٔ کوچك چوبین آسیابان.

قەپویچك: ئێکوڵی میوەی بەتاڵ [ف] پوستهٔ دونیمه‌شدهٔ خالی.

قەپۆیلە: قەپۆلە [ف] نگا: قەپۆلە.

قەبە: زل و ئەستور [ف] گنده و ستبر.

قەبەگوڵ: سەگی زلی نێر [ف] سگ نر گنده.

قەبەلك: پێلوی چاو [ف] پلك چشم.

قەبیچك: تێخوڵی هەرەناسکی سەرەوە [ف] قشر بسیار نازك سطحی.

قەپێلك: ١) ئێکوڵ، ئێخوڵ، تۆکڵ، پەلك: ٢) پەلکی چاو [ف] ١) قشر، پوسته: ٢) پلك چشم.

قەت: ١) بڕین: ٢) هیچجار، هیچ‌گا: ٣) بەش، پار، بشك [ف] ١) قطع: ٢) هرگز: ٣) سهم، قسمت.

قەتا: ١) ربخەخۆرە، کورکور: ٢) ریپۆق: ٣) خاوێن‌کردنەوەی دانەوێڵە: ٤) خەلاس بو: ٥) بسا [ف] ١) سنگخواره: ٢) زفك، قی چشم: ٣) توجاری: ٤) تمام شد: ٥) گسست.

قەتاب: دەمەزەرد، سەرنبا [ف] نرمیم گاواهن.

قەتار: ١) ریز، سەف: ٢) کۆمەڵی چارەوێ بۆ بارکردن: ٣) هەوای گۆرانیەکە: ٤) شەمەندەفەر: ٥) ریزەدێراوێك بەشوێن یەکەوە: ٦) جێگەی فیشەك [ف] ١) ردە: ٢) قطارستور: ٣) آهنگی است: ٤) قطار راه‌آهن: ٥) صف جوب آبیاری: ٦) کمربند جای فشنگ.

قەتاربەستن: ١) ریزبەستن: ٢) بەشوێن یەکا بە یەکۆزی ڕۆیشتن [ف] ١) صف بستن: ٢) درپی هم با نظم رفتن.

قەتارچی: چاروادار [ف] نگا: چاروادار.

قەتارکردن: ریزکردن بەشوێن یەکا [ف] ردیف کردن.

قەتارە: ١) ریز، سەف: ٢) زەنبەرێکی سەری ژنانە: ٣) شتێ کە بە تنۆکە ناو دەتکێنێ [ف] ١) رج، ردە: ٢) از زیورآلات زنانه: ٣) قطره‌چکان.

قەتارەبەستن: قەتاربەستن [ف] ردیف شدن.

قەتارەکردن: قەتار کردن [ف] ردیف کردن.

قەتان: ١) دوایی‌هاتن: ٢) بسان [ف] ١) به پایان رسیدن، تمام شدن: ٢) قطع شدن با قیچی و...

قەتاندن: ١) تەواوکردنی کار: ٢) بساندن [ف] ١) انجام دادن: ٢) گسستن.

قەتران: دەرمانێکی رەشە لە کوڵاندنی داری سنەوبەر دێتەدەست [ف] قطران.

قەترمە: ١) خرابە، وێران، خاپور: ٢) بەڵاو بەسەرهاتی ناخۆش [ف] ١) ویران: ٢) بلا و مصیبت.

قەترە: ١) دڵۆپ، درۆپ، تنۆك: ٢) قۆرنە، نیوەغار [ف] ١) قطره: ٢) نیمه‌دو، هروله.

قەترەسەبە: نیمەغاری لەگورگەلۆقە سەبرتر: (لە حەجێ جارجار بە قەترەسەیە و جارجار بە گورگەلۆقە دەرۆیشتن) [ف] راه‌رفتن سریع.

قەترە کێش: قەناره، نامرازی ئاو بەتنۆکە نکاندن ف قطره‌چکان.

قەتریب: پارچەنامرازێکە لە نەسپابی جوت ف ابزاری در خیش.

قەتـك: ١) خەیاری‌دێمـەکار؛ ٢) پیچەك، کەمۆکەیەك، تۆزقاڵێ ف ١) خیار دیمی؛ ٢) اندکی.

قەتڵ: پیاوکوژی ف قتل.

قەتـڵ بڕینـەوە: لەخۆدان‌وگریانی بە کۆمەڵ لەبیروەری کوژرانی ئیمام حوسێن‌دا ف مراسم عزاداری حسینی.

قەتماخە: پترۆك، توێژی‌سەربرین، قرتماخە ف خشك ریشه، کبره.

قەتماخەبەستن: توێژبەسەرداهاتن ف کبره‌زدن.

قەتماغە: قەتماخە ف نگا: قەتماخە.

قەتماغەبەستن: توێژبەسەرداهاتن ف کبره‌زدن.

قەتمەر: بنەوشی‌ناریك، مۆر ف بنفش پررنگ.

قەتۆ: پاژ، ئەت، پارچە ف قسمت، سهم، بخش.

قەتوف: سەوەی میوەچنین ف سَبَد میوه‌چیدن.

قەتەر: قەناره، خشڵێکی سەری ژنانە ف از زینت‌آلات زنانه.

قەتـەك: ١) قەدەك، جاوێکی سەوزکـراوە؛ ٢) نامـرازی تەتـەڵەکردنی دانەوێڵەوتوتن ف ١) نوعی متقال سبز رنگ شده؛ ٢) وسیلهٔ پاك کردن تونون و تنباکو و غلات.

قەتـەوی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەتی: قاتی، گرانی‌بژێو ف قحط و غلا.

قەتێ: قەتا، ریخەخۆره، کوڕکوڕ ف سنگخواره.

قەتیا: ١) تەما، برایەوە؛ ٢) قرتیا، پسا ف ١) تمام شد؛ ٢) گُسسته شد.

قەتیان: ١) تەمان، خەلاس‌بوون؛ ٢) قرتیان، پسان ف ١) تمام شدن؛ ٢) گُسستن.

قەتیز: ١) بێ‌دەرەتان، گیرکردگ؛ ٢) داماو ف ١) گیرکرده؛ ٢) درمانده.

قەتیزبـوون: ١) گیرخواردن؛ ٢) کەوتنەتەنگانە، دامان ف ١) گیرکردن؛ ٢) درماندن.

قەتیزکردن: دەورلێ‌گرتن، گیردان، دەرەتان‌لێ‌بڕین ف در تنگنا قرار دادن.

قەتیس: ١) قەتیز؛ ٢) دەرپەڕیولەلەش، هەڵتۆقیو ف ١) نگا: قەتیز؛ ٢) برامده.

قەجەر: خێڵێکی تورکە لە ئێران دەژی ف ایل قاجار.

قەجـەری: ١) جۆرێ‌سەرەتـیری‌زۆر تیژوفـایم؛ ٢) جۆرێ کورتانی‌یەکسم؛ ٣) پسکی سەرلاجانگی ژنان، تەگریجە؛ ٤) جۆرێ سەرپـۆشی سێ‌گۆش؛ ٥) جۆرێ قەیچی‌بڕکردنی پەرچـوکە ف ١) نوعی ناوك نیز؛ ٢) نوعی پالان؛ ٣) زلف فروآمده بین گوش و گونهٔ زنان؛ ٤) نوعی روسری سه‌گوش؛ ٥) نوعی کوتاه کردن موی کاکل.

قەجەری‌بڕینەوە: هەڵپاچینی سەری پسکی سەرلاجانگ ف قیچی زدن سر زلف «قەجەری».

قەچاخ: قاچاخ، قانون‌شکێن ف قاچاق.

قەچاخچی: قاچاخچی ف قاچاقچی.

قەچم: داگیرکران، زەوت ف غصب زورکی.

قەچماندن: داگیرکردن، زەوت‌کردن ف غصب کردن.

قەچۆ: چەقۆ ف چاقو.

قەچوڵ: پیوی سووتاو ف پیه‌سوخته.

قەچیل: زۆربرژاو، نیوەسوتاوی بۆدراو ف زیاد بو داده، نیم‌سوخته.

قەحبك: جندە، قاحبە ف فاحشه.

قەحبە: قەحبك، جندە ف فاحشه.

قەحبەباب: جوێنێکە ف دشنامی است، بدرسوخته.

قەحبـەچی: ١) دەویت؛ ٢) کەسێ کە هاتـوچـۆی قاحبە دەکا ف ١) جاکش؛ ٢) جنده‌باز.

قەحف: قاف، ئێسکی کەللەسەر ف جمجمه، استخوان جمجمه.

قەحفـك: ١) گڵێنـە، قاپی سوالـەت؛ ٢) کدوی ناوبەتاڵ ف ١) ظرف گلین؛ ٢) کدوی میان تهی.

قەحفور: جۆرێ سەبەتە ف نوعی سَبَد.

قەخبە: جونە ف فاحشه.

قەد: ١) بەژن؛ ٢) کەمبەر؛ ٣) لە زەمینەوە تا دەگاتە جێ‌لك لە دار: (قەدی دار) ٤) ریزێك سەرتاسەر لە دیراو؛ ٥) ئەندازە: (من بە **قەد** تۆم)؛ ٦) توێ، لا: (**قەد قەد** بەسەر یەکدا **هاتوە**)؛ ٧) دولا: (**لیفەکە قەد** کە)؛ ٨) چچار، هەرگیز؛ ٩) بڕین؛ ١٠) نێوان داوێن‌ودوندی کێو: (کابرا بەو **قەدەدا هەڵچـو**) ف ١) قامت؛ ٢) کمر؛ ٣) تنهٔ درخت؛ ٤) یك ردهٔ سرتاسری از جوب آبیاری؛ ٥) اندازه؛ ٦) چین، لایه؛ ٧) تا، دولا؛ ٨) هرگز؛ ٩) قطع؛ ١٠) کمر کوه.

قەدا: بەلا، بەسەرهاتی ناخۆش ف بلا، مصیبت.

قەدارە: غەدارە ف قداره.

قەدان: دوایی‌هاتن، جێ‌بەجێ‌بوون ف به انجام رسیدن.

قەداندن: جێ‌بەجێ‌کردن، دوایی‌پێ‌هێنان ف به انجام رسانیدن.

قەدباریك: کەمەرباریك‌و لەبار ف کمر باریك.

قەدبڕ: سەربڕ، لە ڕێگەی کورتەوە چوون ف راه میان‌بر.

قەدبەن: کەمەربەند ف کمر بند.

قەدبەند: قەدبەن ف کمر بند.

قەدپار: گەوە، ناوەڕاستەکانی جیا ف کمر کوه.

قەدپاڵ: قەدپار ف کمر کوه.

قەدجەره: باوێشك ف خمیازه.

قەدر: ١) ڕێز، حورمـەت، عیزەت؛ ٢) ئەندازە؛ ٣) ماوە لە زەمان ف ١) عزّت، احترام؛ ٢) اندازه؛ ٣) مدّت زمان.

قەدرگران: زۆربەرێزوبەقەدر ف بسیار محترم، ارجمند.

قەدرگرتن: ڕێزوحورمەت‌لێ‌نان ف عزّت و احترام گذاشتن.

قەدرناس: وەماریفەت، ئەمەگ‌دار ف قدرشناس.

قەدره: عەزەبێ کە وەختی ژن‌هێنان یان مێردکردنی بەسەرچوە ف عزب ترشیده.

قەدقـەد: ١) چین لەسـەر چین؛ ٢) پارچـەپـارچـەی دار ف ١) چین برچین؛ ٢) قطعه‌چوب‌های بر بده.

قەدقەدۆك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است دارویی.

قەدکردن: ١) لەت‌کردنی دار؛ ٢) دولاکردنەوە [ف] ١) قطع کردن چوب؛ ٢) دولاکردن.

قەدۆ: سوکەلەناوی قادر [ف] مخفّف نام قادر.

قەدوبالا: بەژن‌و بالا. بۆ پەسنی‌جوانی نێژن: (تو تواشای قەدوبالای کە/دایکی بەقوربانبەتی) «فولکلور» [ف] قدوبالا.

قەدەح: ١) پیالەی لەشوشە؛ ٢) گولی نارنج [ف] ١) پیالهٔ شیشەیی؛ ٢) گل نارنج.

قەدەخە: ١) یاوان: (ئەم میرگە قەدەخەیە)؛ ٢) نارەوا، رێ‌نەدراو: (قەدەخەیە بچیە ژوور) [ف] ١) اختصاصی، قرق؛ ٢) ممنوع، قدغن.

قەدەر: ١) ئەندازە، قەدر؛ ٢) ماوە لە زەمان: (قەدەرێکە دیارت نیە)؛ ٣) جارەنوسی خوایی [ف] ١) اندازه؛ ٢) مدّت؛ ٣) قضاو قدر.

قەدەرحەیام: ماوەیێ لە رۆژگار، قەدەر [ف] مدّت زمانی.

قەدەرعەیام: قەدەرحەیام [ف] مدّت زمانی.

قەدەری‌ئەولای: چەندێ لەمەوبەر [ف] مدّتی قبل.

قەدەرێ‌دی: ماوەیەك لەمەوبەر [ف] مدّتی قبل.

قەدەرێکی‌دی: ماوەیەك لەمەودوا [ف] مدّتی بعد.

قەدەغە: قەدەخە [ف] نگا: قەدەخە.

قەدەك: جۆرێ خامی رەنگ‌کراو [ف] نوعی متقال رنگ شده.

قەدەم: ١) تیتێ کە لە چرقەی گەرمادا دێتە بەر چاو، هالاوی تیتکی هەتاو؛ ٢) شەقاو؛ ٣) سەگی زاو لە توخمی تازی‌و دورەگ [ف] ١) هال کە در گرما بە چشم می‌خورد؛ ٢) گام؛ ٣) تیرەای از سگ شکاری.

قەدەمخێر: ١) پێ‌بەخێر و خۆشی، کەسێ کە هاتنی بە فالی چاك دەگرن؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) خجستەپی؛ ٢) نام زنانە.

قەدەمشەڕ: شوم، دژی قەدەمخێر [ف] بدپا، نحس.

قەدەملێدان: پیاسەکردن [ف] قدم‌زدن.

قەدیان: قەتیان [ف] نگا: قەتیان.

قەدیفك: خاولی حەمام [ف] حولهٔ حمام.

قەدیفە: ١) قەدیفك؛ ٢) پارچەی مەخمەر؛ ٣) گولێکە [ف] ١) حولهٔ حمّام؛ ٢) مخمل؛ ٣) گلی است.

قەدیم: کۆن، کەونارا، لەمێژینە [ف] کهنه، قدیم.

قەدیمی: ١) زۆر پیر؛ ٢) زۆر لەمێژینە [ف] ١) سالخوردە؛ ٢) باستانی.

قەدیمیان: پێشینان [ف] گذشتگان.

قەدین: قەتیان [ف] نگا: قەتیان.

قەر: ١) دەستەواو، وام؛ ٢) رەش، سیا؛ ٣) فریشتەی بەخت لە قالبی ئینسانا؛ ٤) ناوی ئەڤیندارێکی چیرۆك؛ ٥) سوری نامال‌رەش؛ ٦) ئەندازە، قەدەر؛ ٧) تاریکی؛ ٨) خۆس، زوقم [ف] ١) وام؛ ٢) سیاه؛ ٣) فرشتهٔ بخت در صورت آدمی؛ ٤) نام یکی از عشّاق نامدار؛ ٥) سرخ مایل بە سیاهی؛ ٦) اندازه؛ ٧) تاریکی؛ ٨) سرمازدە.

قەرا: ئەندازە، قەدر، قەدەر: (بە قەرا تۆم هەبایە) [ف] اندازه.

قەرایە: دەفری گەورەی، نارەق‌و شەراب [ف] قرابە.

قەراتە: رەشکەوپێشکە، بەرچاوهاتنی شتێ کە نیە [ف] شبح.

قەراتەسوران: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەراج: ١) دەشتی بانی بەیار؛ ٢) دارێکی جەنگەلی‌یە؛ ٣) مەلبەندێکە لە کوردستان [ف] ١) جلگهٔ وسیع بایر؛ ٢) درختی است جنگلی؛ ٣) منطقەای در کردستان.

قەراجەدار: کۆچەر، رەوەند، خێلانی [ف] کولی.

قەراچ: زەوی‌نمنمان، رەقەن [ف] کشتزاری کە سنگ زیاد دارد.

قەراچۆ: قڕ، کوشتاری بەکۆمەل [ف] قتل عام.

قەراچۆتێخستن: کوشتنی گشت‌کەس لە دوژمن [ف] قتل عام کردن.

قەراخ: ١) رۆخ، لێوار، کەنار؛ ٢) ناوچەوشارێکە لە کوردستان کە بەعسی کاولیان کرد [ف] ١) کنار؛ ٢) ناحیه و شهری در کردستان کە بعثیان ویران کردند.

قەرادە: شڕو ڕزیوی بێ‌کەلك [ف] مندرس و بی‌مصرف.

قەرار: ١) بڕیار، پەیمان؛ ٢) ئۆقرە، نارامی [ف] ١) تعهّد؛ ٢) آرامش، سکون.

قەرارداد: ١) پەیمان؛ ٢) پەیمان‌نامە [ف] ١) پیمان؛ ٢) پیمان‌نامە.

قەراردان: ١) بڕیاردان؛ ٢) لە شوێنێ دامەرزاندن [ف] ١) تعهدکردن؛ ٢) در جایی مستقرّ کردن.

قەرارگا: بنکە [ف] قرارگاه، مقرّ.

قەرارنامە: نوسینی ئەوشتەی کە دو یان چەندکەس لەسەری پێك‌هاتون [ف] قولنامە.

قەرازە: ١) زنجیری شت‌پێ‌بەستن؛ ٢) زنجیری زۆر باریك بۆ جوانی؛ ٣) ئاسنجاو [ف] ١) زنجیر برای بستن؛ ٢) زنجیر باریك زینتی؛ ٣) قراضه.

قەراسنج: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەراسە: نوێل، باری، لۆسە [ف] اهرم.

قەڕاسە: گوریسی سەربەئالقە بۆ بارپێچان [ف] نوعی باربند.

قەڕاش: ئاشەوان [ف] آسیابان.

قەراغ: قەراخ [ف] کنار، کناره.

قەراغ‌گرتن: ١) پەراوێز لەجلك‌نان؛ ٢) دورەپەرێزی لە خەلك [ف] ١) سجاف‌دوزی؛ ٢) کناره‌گیری از مردم.

قەراغە: رۆخ، کەنار، لێوار [ف] لبه، کناره.

قەرافل: خەزێم [ف] زیور بینی زنانە.

قەراڵ: پاشا [ف] بادشاه.

قەراڵیچە: شاژن [ف] شهبانو.

قەرام: قەپاخی چەرمین [ف] سر پوش جرمی برای ظروف.

قەران: قڕان، پولێکی ئێران [ف] قران، ریال.

قەڕان: مەیدانی ئەسپ‌ڕادان بۆ ئەزمون [ف] میدان آزمایش اسب‌دوانی.

قەرانتو: رەشایی گیاندار لە دورەوە، نارمایی [ف] اثر سراب مانند موجود زنده از دور.

قەراو: ئاونگ، شەونم [ف] شبنم.

قەربوُنە: بەرزگەهەسناو[ف] زیرشکم برامده.
قەرپ: دەنگی شکانی ئێزنگ، قرپە[ف] صدای شکستن هیزم.
قەرپاچ: تازیانە، شەلاخ، قامچی، قورباچ[ف] تازیانە.
قەرپاڵ: جلکی شرۆڵ[ف] لباس کهنەپارە.
قەرپاندن: چاوداگرتن، چاوقرتانن، هێمابەچاو[ف] غمز.
قەرپێك: ١) مل، ئەستوّ؛ ٢) بێسیر[ف] ١) گردن؛ ٢) گریبان.
قەربلاش: قالاو، قەلەڕەشە، قەلەرەشکە[ف] کلاغ.
قەربۆز: قاربۆز، زەقایی پێشەوەی زین[ف] قربوس، برامدگی جلو زین.
قەرپۆس: قەربۆز[ف] نگا: قەربۆز.
قەربوُس: قەربۆز[ف] نگا: قەربۆز.
قەربوّل: بەسەریەکدا کەفتگ، لەسەریەك کۆم‌کریاو[ف] برهم انباشته شده.
قەرپەچە: لە ئامێزگرتن‌و کوشین[ف] در بغل گرفتن و فشردن.
قەرپیان: کوێرەکردنی گوللە[ف] نترکیدن گلوله.
قەرپینە: جۆرێ دەمانچەی قەدیم[ف] قرەبینە، نوعی کلت.
قەرت: ١) نێونجی لە ئەمەندا، ئەپیر ئەلاو؛ ٢) خەرت، تەگەی جوارسالە؛ ٣) قەر، وام، دەستەواو؛ ۴) زبر، زۆر؛ ٥) پەبت، قاهیم[ف] ١) میانسال، نو پیر؛ ٢) تکهٔ چهارساله؛ ٣) وام؛ ۴) خشن، زبر؛ ٥) محکم.
قەرتاف: بۆرە، شلخەی هەنگ[ف] نسل تازهٔ زنبور عسل.
قەرتاڵ: خەرتەل[ف] لاشخور.
قەرتاڵە: تریان[ف] سبدمیوەچینی.
قەرتبوُن: ١) زبری؛ ٢) بەتاقەت‌وتوان؛ ٣) توندەمیجازی[ف] ١) زبری؛ ٢) قوی؛ ٣) عصبانی.
قەرتدار: ١) خاوەن‌واو؛ ٢) دەبندار[ف] ١) طلبکار؛ ٢) بدهکار.
قەرتەمێر: پیاگی نازاو زبر[ف] مرد شجاع و خشن.
قەرتیش: ١) توێژەمار؛ ٢) پێست‌و بولەکەماسی[ف] ١) پوستهٔ انداخته شدهٔ مار؛ ٢) پوست و پولك ماهی.
قەرچم: دەم‌وچاو چرچ‌ولۆچ[ف] رُخسار پرچین و چروك.
قەرتەل: خەرتەل[ف] لاشخور.
قەرد: وام، دەین، واو، قەر، قەرت[ف] قرض، وام.
قەردار: قەرتدار[ف] نگا: قەرندار.
قەرز: قەرد[ف] وام.
قەرزار: وام‌لەسەر[ف] بدهکار.
قەرزخواردن: نەدانەوەی دەین[ف] پس ندادن وام.
قەرزدار: قەرزار[ف] بدهکار.
قەرزداری: دەینداری[ف] وامداری.
قەرزدان: بەوام فرۆشتن[ف] نسیەدادن.
قەرزدانەوە: وام بە خاوەن‌وام وەگەڕاندن[ف] اداکردن وام.
قەرزکردن: دەین‌کردن، وام‌وەرگرتن[ف] وام گرفتن.
قەرزکۆر: قەرزکوێر[ف] بدحساب.
قەرزکوێر: کەسێ کە دانەوەی قەرز وە درەنگ دەخا[ف] بدحساب.
قەرزوقوّلە: دەینی بلاو، وامی پرژ[ف] وام پراکنده.

قەرژنگ: قرژاڵ، قارژنگ، کیڤژاڵ[ف] خرچنگ.
قەرس: ١) توندبوُنی شتی تراو؛ ٢) بەرارود، خەمل، قرس؛ ٣) تۆزەو جاززق[ف] ١) بندآمدن آبکی، انجماد؛ ٢) براورد؛ ٣) خشمناك و بکر.
قەرس: تەزو، سەرمایەك کە ئەندام سڕدەکا[ف] سرمای کرخاننده.
قەرسان: ١) قەرس، توندبوُنی تراو؛ ٢) براوردکردن[ف] ١) بندآمدن آبکی؛ ٢) براوردکردن.
قەرسان: تەزین لەسەرمان[ف] کرخیدن از سرما.
قەرساندن: ١) توندکردنی تراو، مەیاندن؛ ٢) بەراوردکردن[ف] ١) بندآوردن مایع؛ ٢) براوردکردن.
قەرساندن: تەزاندنی سەرما[ف] کرخانیدن سرما بدن را.
قەرسوُن: جۆرێ گۆزە[ف] نوعی کوزە.
قەرسەقول: تەرسەقول، زیاوی کەر[ف] مدفوع الاغ.
قەرسیل: ١) لاسکەدەخلی سەوز؛ ٢) سەوەڵ، بەرماوی لەوەر[ف] ١) ساقهٔ سبز غلّه؛ ٢) پس ماندهٔ چرا.
قەرسین: مەین، توندبوُنی‌تراو، قەرسان[ف] بندآمدن آبکی.
قەرسین: لەسەرمان تەزین، قەرسان[ف] کرخیدن از سرما.
قەرسینك: ئەوشتەی هەموشێنێك زوّ دەکاتە سەهوٚل[ف] فریزر.
قەرش: قلّیش[ف] شکاف.
قەرشان: قلّیشان[ف] شکافتن.
قەرشاو: قلّیشاو[ف] شکافتە.
قەرش‌بردن: قەرشان[ف] شکافتن.
قەرشین: قەرشان[ف] شکافتن.
قەرشیو: قلّیشاو[ف] شکافتە، ترکیدە.
قەرغو: جۆرێ قامیشی زەق‌و ئەستوُر کە بلوێری لێ دروس دەکەن[ف] نوعی نی کە نی‌لبك از آن می‌سازند.
قەرغەتو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
قەرف: ١) حەنەك، گاڵتە بە قسە؛ ٢) دەنگی شکانی دار لەخۆوە؛ ٣) تانە، تیز[ف] ١) طنز، شوخی؛ ٢) صدای شکستن درخت خشك؛ ٣) طعنە.
قەرفوّك: ١) حەنەکچی؛ ٢) فڕباز[ف] ١) لودە؛ ٢) هجوکنندە.
قەرفین: ١) قسەی حەنەك‌کردن؛ ٢) دەنگی شکانی دار هاتن؛ ٣) تیز کردن[ف] ١) طنزگفتن؛ ٢) صدای شکستن درخت آمدن؛ ٣) تشر زدن.
قەرقاش: بەزی سپی کە دەورەی چاوی ڕەشە[ف] گوسفند سفید کە دور چشمش سیاه است.
قەرقاو: مر بشکەکێوی، باڵندەیەکە لە مامر دەکا[ف] پرندەایست.
قەرقاوڵ: باڵداریکی کلك‌درێژە لە کەو گەورەترە لە ناو لێڕەواردا دەژی[ف] قرقاول.
قەرقوّت: خرتەو برتە، شڕەو بڕەی ناوماڵ[ف] خرت و پرت اثاثیە.
قەرقە: خەلات، کفن، باڵابۆشی مردگ[ف] کفن.
قەرقەداندن: ئەمەن‌ڕابواردن[ف] گذراندن.
قەرقەش: ١) دژواری‌و ناڕەحەت لە ژیاندا؛ ٢) تەشقەڵە، شلّتاخ[ف] ١)

مشکلات زندگی؛ ۲) شلناق.

قەرقەشە: قەرقەش ف نگا: قەرقەش.

قەرقـەمێ: بێسنـەی میوە تێدا ناخنینەوە. مەشکۆڵە، خێگەڵە ف خیگ جای آکندن میوە.

قەرقیت: بەلەجەك ف قاچ خربزە و کدوی خشکیدە.

قەرم: تەزین، سڕی لە سەرما، قەرس ف کرخ از سرما.

قەرماندن: بەسنەڵەك ف بخبندان.

قەرمتی: سڕبوگ لەسەرمان، تەزیوی سەرما ف کرخیدە از سرما.

قەرمتین: تەزین لە سەرما، سڕبون لەسەرمان ف کرخیدن از سرما.

قەرمچ: قرچ، قرچ هەڵانن ف چروك.

قەرمچی: ۱) قرچاو، هەڵقرچاو؛ ۲) چرچ بوگ ف ۱) چروکیدە؛ ۲) چروکیدە.

قەرمچین: ۱) قرچ هەڵاتن؛ ۲) چرچ ولۆچ تێ کەوتن ف ۱) چروکیدن؛ ۲) چروکیدن.

قەرموشك: جنگورك، بەنجەی درندەو بشبلە ف جنگال درندە.

قەرمەلاخ: پۆلێکی گەورە لە باڵدار ف گروهی بزرگ از پرندە.

قەرمین: قەرمتین ف نگا: قەرمتین.

قەرن: چەرخ، سەدساڵ ف قرن.

قەرناقوچ: چەکچەکی، شەمشەمە، شەوکوێرە ف شبپرە، خفّاش.

قەرناقوچە: قەرناقوچ ف شبپرە.

قەرناقەو: ناوی دێیەکە لە کوردستان ف نام دهی است.

قەرنی: قرنو، قورنو ف نگا: قرنو.

قەرنیز: هێرە ف قرنیز.

قەرواش: کارەکەر، ژنی خزمەتکار، کلفەت ف کلفت خانە.

قەرواقە: قربۆق، بۆق، بەق ف قورباغە.

قەرویلە: نەختی لەسەرنوستن ف نختخواب.

قەرە: ۱) رەش، سیا؛ ۲) سوری ناماڵرەش؛ ۳) نزیکی، نخۆن: (خوم لە قەرە نادا. خوی لە قەرە مەدە)؛ ۴) بنەمـای بیانو، هوی نەشفەلە: (نەمەی بۆ قەرە کردوە دەبەوێ بیانو بگری)؛ ۵) رەعیەتی بێ جوتو گا؛ ۶) جەلتوك جاز، مەرەزە؛ ۷) رام، کەوی، فێر؛ ۸) جێنشنەخورە؛ ۹) قەریك؛ ۱۰) نارمابی، رەشایی لەدور؛ ۱۱) سوراغ، سوسە، بەخەباڵ دوزینـەوەی شتی گومو نادیار: (قـەرەم کردوە دەزانم ها کوێ؟)؛ ۱۲) تاریکی؛ ۱۳) تکی تازەی یەکسـالـە ف ۱) سیاه؛ ۲) سرخ مایل بە سیاهی؛ ۳) نزدیکی، در دسترس؛ ۴) دستاویزبهانەگیری؛ ۵) رعیّت بدون زمین و ابـزار کشاورزی، خوش‌نشین؛ ۶) شالیزار؛ ۷) رام؛ ۸) طعمەخوردە؛ ۹) دلمل؛ ۱۰) شبح، سیاهی از دور؛ ۱۱) سراغ؛ ۱۲) تاریکی؛ ۱۳) جوانهٔ نو.

قەرەباش: قەرەواش، ژنی کارەکەری ماڵ ف کلفت خانە.

قەرەبارغ: ۱) برایی حەشامات لە شوێنێك؛ ۲) جەقەوهەرای زۆر ف ۱) شلوغی جمعیت؛ ۲) جاروجنجال.

قەرەبـاغ: ۱) ناوچـەیەکـە لە شیراز کە زۆر هۆزە کوردی لێ ژیاوە؛ ۲) ناوچـەیەکی کوردستـانـە کە کەوتـوتـە بەردەستی روسـان. هۆزی زیلان لەوێ دەژین ف ۱) دهستـانی در شیراز؛ ۲) ناحیەای در کردستان شوروی.

قەرەباغی: ۱) سەر بە قەرەباغ؛ ۲) هەوایەکی گورانی کوردی بە ف ۱) منتسب بە «قەرەباغ»؛ ۲) آهنگی است کردی.

قەرەباچکە: قشقەڵە، قشقەرە ف زاغچە.

قەرەبـروت: ۱) باروتی رەش؛ ۲) سوتاوی زۆر سوتاو؛ ۳) بریتی لە زۆر وشکەوەبوگ ف ۱) باروت سیاه؛ ۲) سیاەسوختە؛ ۳) کنایە از بسیار خشکیدە.

قەرەبلاغ: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

قەرەبو: بژاردنەوەی زەرەر ف تلافی، جبران خسارت، تاوان.

قەرەبوکردنەوە: بۆ بژاردنەوە ف تلافی کردن، تاوان دادن.

قەرەبون: ۱) رام‌بون، کەوی‌بون؛ ۲) جێژەبونی نجیر ف ۱) رام شدن؛ ۲) طعمەخورشدن شکار.

قەرەبەخت: چارەرەش، کلوڵ، بەدبەخت ف سیەبخت.

قەرەبەربانگ: تاریك‌وروونی بەیان، بومەلێڵە ف اوّل فجر.

قەرەبـەش: ۱) قەرەبـەخت؛ ۲) جۆرێ مراوی؛ ۳) ناژەڵی روخسـار رەش‌وسپی تێکەڵاو ف ۱) سیەبخت؛ ۲) نوعی مرغابی؛ ۳) گوسفند صورت سپید و سیاه.

قەرەبەشە: مراوی رەش ف مرغابی سیاه.

قەرەبەگ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەبینا: قەرەبینە ف قرەبینە، نوعی کلت.

قەرەبینە: قەرەبینا ف قرەبینە.

قەرەپشی: چەتە، ڕێگر، دز ف غارتگر، راهزن، دزد.

قەرەپوڵ: ۱) پارەی ورد؛ ۲) جۆرێ برینی بەقرتماخە لە پشتی بەکسم ف ۱) پول خرد؛ ۲) نوعی زخم بر پشت ستور.

قەرەپەپاغ: هۆزێکی ترکە لە کوردستان لای نەغەدە ف ایل قرەپاپاق.

قەرەپەست: بەزۆر تێ‌ناخنین، بەستارتن: (وای بشبلە قەرەپەستی کە) ف با فشار آکندن.

قەرەپەستوك: ۱) قەرەپەست؛ ۲) دەڵەك‌دان، پاڵەپەسنۆدان ف ۱) با فشار آکندن؛ ۲) بە شدّت هول دادن.

قەرەتسون: خواردنی فرەزوی بەیانی. جگە لە *قلبان‌قاولتی* ف خوراك قبل از صبحانە.

قەرەتەپە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەج: خێلاتێکی گەڕۆکە بێژنگ دەکەن زمانێکی تایبەتی خۆیان هەیە ف کولی، غجر.

قەرەچ: قەرەج ف کولی.

قەرەچاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەچناخ: جەقەسرێ، زۆرویژ، جەنەباز ف وراج.

قەرەچوار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەچۆر: جۆرێ شمشێری دەمخوار ف نوعی شمشیر خمیده.

قەرەچۆران: سوارەی ئاگاداری رێوبانان ف سوارهٔ محافظ راهها.

قەرەچـۆڵ: ١) بیاوانـی زۆر پانو بەربنـی بێ‌گیاو ئاوەدانـی؛ ٢) دوامین کەسی ماو لە عەشـرەت ف ١) بیابان برهوت؛ ٢) آخرین بازمانده از عشیرت.

قەرەچـەتـان: لەو گوندانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەرەچەلان: ناوی گوندێکە لە موکوریانی کوردستان ف نام دهی است.

قەرەچەم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەچەناخ: قەرەچناخ ف وراج.

قەرەچەناغ: قەرەچناغ ف وراج.

قەرەچی: ١) سەربە خێڵی قەرەچ؛ ٢) برێتی لە قەرەچناخی بێ‌ئابڕو ف ١) کولی؛ ٢) کنایه از وراج بی‌آبرو.

قەرەچێوە: داربەست بۆ خانوچاکردن ف داربست بنّایی.

قەرەچیە کۆڵە: برێتی لە ژنی بێ‌حەیا ف کنایه از زن پررو و وراج.

قەرەخان: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قەرەخرچە: نەگەیشتوی قەرپوز بە شلکی، خرچە ف خربزهٔ کال.

قەرەخرمان: قەربکەدەخڵی برزاو ف غلّه دلمل بوداده.

قەرەخەرمان: قەرەخرمان ف نگا: قەرەخرمان.

قەرەدار: جۆرێ داری هەمیشـەشینەو گەڵا دەرزیە ف درختی است از گروه کاجیان.

قەرەداشی: داوەنیکە، جۆرێ هەڵپەڕکێ ف نوعی رقص گروهی.

قەرەداخ: شارێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف شهری در کردستان که بعثیها ویران کردند.

قەرەداغ: ناوی ئاوچـەو شارێکو چەنـد دێ لە کوردستـان کە بعث کاولی کردن ف نام منـطقـه و شهـری و چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

قەرەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەزاخ: ١) زۆر گرینۆك؛ ٢) چەنەباز ف ١) همیشه گریان؛ ٢) وراج، یاوه‌گو.

قەرەسارم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەسالم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەساو: گیای لیك‌هاڵاو بۆ بەندی ناو دابەستن ف گیاه به هم پیچنده برای مهار آب.

قەرەس: گێڵاس ف گیلاس.

قەرەسو: ناوی چەمێکە ف نام رودخانه‌ای است.

قەرەسوێن: دەفرێکی لەسواڵەتەو دەمی هەراوە ف خُم گلین دهان گشاد.

قەرەسەو: جۆرێ تونگەی لە مس ف نوعی تنگ مسین.

قەرەشامار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەفرێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەفیل: خەزێمی لوت ف حلقهٔ زینتی بینی.

قەرەقاج: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

قەرەقاجات: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

قەرەقاچ: ناوی دارێکی دەوەنە ف نام درختچه‌ایست.

قەرەقاژر: گرینۆك ف همیشه گریان.

قەرەقاوڵە: مەڕەکێوی، یەزەکۆڤی ف گوسفند کوهی.

قەرەقرووت: کەشکێ کە لە کوڵانـدنی ناوی لەماستێکاوی دروست دەکەن ف قراقروت.

قەرەقشلاغ: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قەرەقوچ: تونە، قامکەچکۆڵە ف انگشت کوچک.

قەرەقـوش: ١) هەڵـۆی رەش؛ ٢) نازنـاوی پیاوێکی کاربەدەستی سەلاحەدینی ئەیوبی بود ف ١) نوعی پرندهٔ شکاری سیاه؛ ٢) لقب یکی از امرای زمان صلاح‌الدین ایّوبی.

قەرەقوشی: حوکمی لاساری، سەربوخۆ حوکم‌کردن ف حکم دیکتاتوری.

قەرەقوڵ: ئەو پاڵەی هەر درواوی پاڵەی‌تر کۆ دەکاتەوە ف دروگری که دروبدهٔ دیگری را جمع می‌کند.

قەرەقوڵ: کەسێ کە بە داس گیا دەدرونێ، پاڵەی گیادروێن ف کسی که با داس دسته‌کوتاه گیاه درو کند.

قەرەقەرە: گەمەی چاوشارکێ ف قایم موشك‌بازی.

قەرەقەرێ: قەرەقەرە ف قایم موشك‌بازی.

قەرەقەساب: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قەرەکـردن: سۆراغ‌کردن، سو...کردن، سوسەکردن ف سراغ کردن، بو بردن از کاری.

قەرەکـەوتن: نێـوێن‌کەوتن، نزیك‌بونـەوە ف دردسترس قرارگرفتن، نزدیك شدن.

قەرەگوڵ: ناوی دوگوندە لە کوردستان یەکیان بەعسی وێرانی کرد ف نام دو روستا در کردستان است که یکی را بعثیان ویران کردند.

قەرەلو: ئاڵوبوخارا، هەڵوژەرەشە ف آلو بخارا.

قەرەلی: ١) قەرەلـو؛ ٢) ناوی دێیەکـە لە کوردستانی موکری ف ١) آلو بخارا؛ ٢) نام دهی است.

قەرەم: ١) تاڵا، بنـوس، خامـە؛ ٢) داروکـەی بێ‌ژیشـە بۆ چاندن؛ ٣) بەهرە، فایدە: (لە قەرەم کەوتوە)؛ ٤) بێشەی چڕ ف ١) قلم؛ ٢) قلمه؛ ٣) بهره؛ ٤) بیشهٔ انبوه.

قەرەماچ: ناوی پەزێکە لە پەڕەکانی پاسور ف از ورقهای پاسور.

قەرەموسالی: ناوی گوندێکە لەموکوریان ف نام روستایی است.

قەرەمە: داروکەی بێ‌ژیشە بۆ چاندن، قەرم ف قلمه.

قەرەمینا: قەربینە ف قرەبینە. نوعی کلت.

قەرەمێوك: توُنیری داری ترێ کە بەر نابەنێ‌و فرێ دەدرێ ف جوانهٔ بی‌ثمر تنهٔ تاك کە هرس می‌شود.

قەرەن: قالان. شیر بایی ف شیر بها.

قەرەناز: باڵداریکە لەدەم ئاوان دەژی ف از برندگان آبی است.

قەرەنتو: تارمایی ف شبح. سیاهی از دور.

قەرەنی: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

قەرەنیە: دوهـەمین کوتـانی چەڵتـوك بەدنگ ف برای بار دوم کوبیدن شالی در دنگ.

قەرەو: تیرگۆشت، پڕگۆشت. گۆشتن ف چاق.

قەرەواش: قەرواش. کلفەت ف کُلفت خانە.

قەرەوانە: دەفری شێوێداخواردنی سەربازان ف ظرف غذاخوری سر بازی.

قەرەوقوتە: برێنی لە فەقیر و هەژاری لادێ ف کنایه از فقیر و بیچارهٔ روستایی.

قەرەوڵ: ١) پاسـدەر، نێشك‌گر: ٢) سێرەی تفەنگ ف ١) پاسدار: ٢) مگسك تفنگ.

قەرەوڵخانە: بنکەی پاسداران ف بست پاسداران.

قەرەونە: ١) کرمی ناو میوەی وشك: ٢) کرمی کەشك ف ١) کرم میوهٔ خشك: ٢) کرم کشك.

قەرەوەیس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەوی: ١) قەرەبو: ٢) گۆشتنی: ٣) جۆرێ گندۆرە، جۆرێ فاتەبۆر ف ١) تلافی. جبران خسارت: ٢) چاقی: ٣) نوعی خربزه.

قەرەویتە: ملپێچی نوروبابیانە. بۆبن‌باخ ف کراوات.

قەرەوێران: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

قەرەوێڵە: قەروێڵە ف تختخواب.

قەرەهەنجیر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەیی: ١) گندۆرەی قەرەوی: ٢) ژیانی رەعبەتی بێ‌جوُت‌وگا ف ١) نوعی خربزه: ٢) زندگی خوش‌نشینی در روستا.

قەری: نۆقرە. سەبر. ئارام ف شکیب.

قەرێ: قەرە. ناربکی ف ناربکی.

قەریتاخ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەرێز: بەرزینی لە قوڕو بەرد لە دەوری سەربان بۆ ئەوە لە خەڵك دیارنەبی ف دیوار کوتاه پیرامون بام.

قەرێژ: گەمار، چڵکن، پیس، پۆخڵ ف کثیف.

قەرێ‌قەرێ: ١) بازی چاوشارکێ: ٢) وشەیەکە لە بازی چاوشارکێ‌دا دەگوترێ ف ١) بازی قایم موشك: ٢) اصطلاحی در بازی قایم موشك.

قەرینە: چەڵتوك بۆدوهەم‌جار لەدینگ‌دان ف دنگ‌زدن دوبارهٔ شالی.

قەز: ئاوریشمی خاو ف ابریشم خام، قز.

قەزا: ١) بەلا، بەسەرهاتی ناخۆش: ٢) قەرەبوی سی فەوتاو: (نویژە کە قەزا کەوە): ٣) حوکمی خودا: (قەزای خودایە) ف ١) بلا، مصیبت: ٢) جبران مافات؛ ٣) حکم خداوندی.

قەزات: دەردو بەڵای تۆ: (قەزات لەماڵم. قەزات گرم) ف درد و بلای تو.

قەزاتمە: گۆشناوی خەست‌و خوڵ ف آبگوشت غلیظ و کم آب.

قەزاتە: رۆژنامە ف روزنامه.

قەزاز: ١) زەنگیانەهۆن. کەسێ کە وردە مـوُروُ دەهۆنێتـەوە: ٢) هەوایەکـی قام، ئاهــەنگـێکـی گۆرانی؛ ٣) ئاوریشم‌فرۆش ف ١) علافەبند: ٢) آهنگی است؛ ٣) ابریشم‌فروش.

قەزان: قازان. بەرۆشی مس ف پاتیل.

قەزانج: قازانج. بەهرەی مامەڵە ف نفع. سود معامله.

قەزانچی: بەرۆش‌ساز. مسگەر ف دیگ‌ساز، مسگر.

قەزاگێڕەوە: بەلاگێڕ ف بلاگردان.

قەزاوبەلا: قەزا ف قضاء خدا.

قەزاوەگێڕ: قەزاگێڕەوە. بەلاگێڕ ف بلاگردان.

قەزبێن: ١) شاریکە قەدیم کوردنشین بوە؛ ٢) جۆرێ نیخی خەنجەر ف ١) قزوین؛ ٢) نوعی نیغ خنجر.

قەزخوان: بەری دارەبەن ف نانکش. چانلانقوش.

قەزژەنتن: ئاوریشمی خاو شی‌کردنەوە ف ابریشم خام را حلاّجی کردن.

قەزقوان: قەزخوان ف نگا: قەزخوان.

قەزقەوان: قەزخوان ف نگا: قەزخوان.

قەزك: قەرەقاچ ف درخنجه‌ایست.

قەزکوان: قەزخوان ف نانکش. چانلانقوش.

قەزمە: قازمە. پاچ ف کلنگ زمین کن.

قەزوان: قەزخوان ف چاتلانقوش.

قەزوانسم: درەوشـەی دەنـکـەقـەزوان‌سمین بۆ تەزبیح ف درفش چاتلانقوش سفتن.

قەزەب: ١) کلۆش، لاسکی دەخڵ: ٢) جەرگ، جگەر ف ١) ساقهٔ غلّه: ٢) جگر.

قەژقەژك: قەلەباچکە. قشقەلە. قشقەرە ف زاغچه.

قەژە: قژ، نویژاڵکی سەر شتی ترشاو ف کفك‌ترشیده.

قەژەکردگ: ترشاوی نویژاڵك‌بەسەر ف ترشیدهٔ کف کرده.

قەس: ١) خەیاڵ لە کردنی کارێ؛ ٢) دڵ‌بەیەکاهاتن. هێڵنج ف ١) قصد: ٢) تهوّع.

قەساب: گۆشت‌فرۆش ف قصّاب.

قەسابخانە: شوێنێ کەماڵاتی گۆشتی لێ سەردەبڕن ف قصّابخانه.

قەسابی: ١) کاری قەساب؛ ٢) دوکانی قەساب ف ١) قصّابی؛ ٢) دکّان قصّاب.

قەسار: کەسێ کە جلك‌و کوتاڵی خەڵك بەبارە دەشوا، گازر ف گازر.

رختشوی.

قەسارا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قەساس: نوڵە، حەیف ف کیفر.

قەساسە: قەساس ف کیفر.

قەساو: قەساب ف قصّاب.

قەساوخانە: قەسابخانە ف قصّابخانە، کشتارگاە.

قەساوی: قەسابی ف نگا: قەسابی.

قەسپ: ۱) سواو، ساویاو؛ ۲) خورمای هەرەخراپ، کوردکوژە ف ۱) سابیدە؛ ۲) نوعی خرمای نامرغوب.

قەسپەتو: تفەسپی درشت ف توت سفید درشت دانە.

قەست: ۱) فەس؛ ۲) چیرۆك ف ۱) قصد؛ ۲) قصّە.

قەستاکرن: چیرۆك گوتن ف قصّە گفتن.

قەستوّر: جۆری فاسوّنی بەکوڵکە ف فاسونِ ماهوت.

قەستەسەر: ۱) دوژمنی زۆر سەخت؛ ۲) خەنەر، بفە ف ۱) دشمن خطرناك؛ ۲) خطر.

قەستەقول: قەرسەقول ف مدفوع الاغ.

قەستەم: سوێند، سوند ف سوگند.

قەستی: ۱)زدل، بەوّاست؛ ۲) بەگاڵتە، نەژدل ف ۱) عمداً؛ ۲) از سر شوخی، بەشوخی، غیرجدی.

قەسخوان: قەزخوان ف نانکش، چانلانقوش.

قەسدانە: لەقەستی ف عمداً.

قەسر: ۱) تەزر، سڕی لەسەرمان؛ ۲) خانو بەرەی زل و جوان ف ۱) کرخ از سرما؛ ۲) کاخ.

قەسرخوارو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەسران: سڕبوّن لەسەرمان ف کرخیدن از سرما.

قەسراندن: شوشتنی جلك لەلای جلشوّری دوکاندار ف شُستن لباس در مغازهٔ لباسشویی.

قەسرکێ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قەسری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قەسریك: دەفری میزی زاروّ کە لە ژێر بێشکە دادەنرێ ف لگن شاش زیر گهوارهٔ کودك.

قەسرین: قەسران ف کرخیدن از سرما.

قەسساب: قەساب ف قصّاب.

قەسسار: قەسار ف نگا: قەسار.

قەسف: ۱) پارپارێ گۆشت بۆ دابەشین و فروش؛ ۲) تەزر، سڕی، قەسر، قولف؛ ۳) بۆمباران ف ۱) گوشت قطعەقطعە برای توزیع و فروش؛ ۲) کرخ از سرما؛ ۳) بمباران.

قەسفاندن: لەتلەت کردنی کەلاکی حەیوان ف قطعەقطعە کردن لاشهٔ حیوان.

قەسف کردن: بۆمباران کردن ف بمباران کردن.

قەسفین: قەسران، سڕبوّن لەسەرمان ف کرخیدن از سرما.

قەسقان: قەزخوان ف نانکش، چانلانقوش.

قەسقەوان: قەزخوان ف چانلانقوش.

قەسکان: قەزخوان ف چانلانقوش.

قەسکوان: قەزخوان ف چانلانقوش.

قەسلاخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەسناخ: قاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قەسناغ: قاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قەسناغە: قاسناخ: (قەت لەبەك **قەسناغە** جۆی کەم نادەمێ و هێشتا لەزە) «شێخ‌رەزا» ف نگا: قاسناخ.

قەسنی: قسنی ف نگا: قسنی.

قەسوان: قەزخوان ف چانلانقوش.

قەسە: قسە،تاخافتن، ئیشتیغالی، بەیف ف سخن.

قەسەبچە: شاروّکە ف شهرك.

قەسەبە: شاروّکە ف شهرك.

قەسەتوّرە: غەدارە، قەدارە ف قدارە.

قەسەڵ: ۱) پاشاخوّر؛ ۲) برزەی کلّوّش دوای دروّنەوە؛ ۳) چەت و کای درشت ف ۱) پساخور، پس ماندە در آخور؛ ۲) ساقەهای غلّە بعد از درو؛ ۳) کاەدرشت.

قەسەلی: لەسەرمان ڕەق‌بوّن ف از سرما یخ زدن.

قەسەڵی: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

قەسەم: قەسنەم، سوّند، سوێند ف سوگند.

قەسەم‌خواردن: سوێندخواردن ف سوگند یادکردن.

قەسەم‌خوّر: سوێندخوّر ف متعهّد، پیمان بستە، قسم‌خوردە.

قەسەم‌دان: سوێندان ف قسم‌دادن.

قەسەم‌دکم: سوێندە خوّم ف سوگند یاد می‌کنم.

قەسەم‌هار: قەسەم‌خوّر ف پیمان‌بستە، قسم‌خوردە.

قەسبان: دڵ‌بەبەکاهاتن، هێڵنج‌دان ف تهوّع و قی.

قەسیدە: پارچەشێعری درێژ ف قصیدە.

قەسیل: قەرسیل ف نگا: قەرسیل.

قەسیلك: چاندنی توّم بۆ شەتڵ‌کردنەوە ف بذرافشاندن برای نشا.

قەسیلە: جۆرێ کەوچکی دارین ف نوعی قاشق چوبین.

قەسیو: رشانەوە، هێڵنج‌دان ف قی، تهوّع.

قەسیە: ۱) قسە، قسیە؛ ۲) قەسیدە ف ۱) سخن؛ ۲) قصیدە.

قەش: ۱) حەیوانی توێڵ‌سپی؛ ۲) بریتی لە شوّم ف ۱) حیوان پیشانی سفید؛ ۲) کنایە از نحس.

قەشا: سەهوّڵی ناسك، جەلغە ف یخ نازك.

قەشارتن: تێخوڵی‌کردنەوە، پاکردن ف پوستە کندن.

قەشاف: قەڵشی لێو ف ترك لب.

قەشان: ١)قەمش؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد؛ ٣) باڵداریکە لە دەماوان دەژی ف ١) نگا: قەمش؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد؛ ٣) پرنده‌ای است آبزی.

قەشاو: ١) تووراو بەسەهۆڵەوە؛ ٢) رنەك ف ١) گل ولای همراه با یخ؛ ٢) قشو.

قەشاوش: رنەك ف قشو.

قەشاوی: ١) توێژی ناسکی سەر هەویر؛ ٢) پەترۆك، توێخی بانزام ف ١) قشر نازك روی خمیر؛ ٢) کبرهٔ زخم.

قەشاویش: رنەك ف قشو.

قەشپای: دڕاو، نسڕ، لەکارکەوتوو ف کهنه و از کار افتاده.

قەشتاندن: ١) بەسوکایەتی دەرکردن، تڕۆکردن؛ ٢) لەتێکوڵ دەرهێنانی گوێزو بادام؛ ٣) لەقاپۆر جیاکردنەوەی جانەوەری سەدەفدار ف ١) دك کردن، بیرون راندن؛ ٢) از پوست سخت درآوردن مغز گردو و بادام؛ ٣) درآوردن جانور صدف‌دار از صدفش.

قەشنی: تڕۆکراو ف رانده‌شده.

قەشتین: قەشتاندن ف نگا: قەشتاندن.

قەشقۆیل: ١) تێخوڵەهێلکەی بەتاڵ؛ ٢) هەنجیری وشکی خراپ ف ١) پوستهٔ خالی تخم‌مرغ؛ ٢) انجیر خشك نامرغوب.

قەشقە: ١) شووم، بەدفەڕ؛ ٢) بەدبەخت، فەرەبەخت؛ ٣) ئارەزوو: (ئەلبقی چاپەرە، دابم لە **قەشقەی** کەردوو جەودا) «نالی» ف ١) نحس؛ ٢) بدبخت؛ ٣) آرزو

قەشقەل: قشقەلە ف زاغچە.

قەشقەلیك: تەلاشەدار ف تراشهٔ چوب.

قەشقبل: قەشقۆبل ف نگا: قەشقۆبل.

قەشقیلك: قەسقۆبل ف نگا: قەشقۆیل.

قەشم: قەلشینی پێست لە سەرمان ف ترك پوست از سرما.

قەشمەر: ١) گاڵتەجار، جێگەی تێزپێکردنی خەڵك؛ ٢) جۆرێ مەیموون؛ ٣) کەسێ مووی پێشسەری ریك هەلپاچڕابێ ف ١) مسخره؛ ٢) نوعی بوزینه؛ ٣) کسی که موی پیشانیش صاف قیچی شده باشد.

قەشمەری: تێزکردن بە خەڵك ف مسخره‌کردن.

قەشوو: رنەك، قاشاغ ف قشو.

قەشە: پیاوی ئاینی خاچ‌پەرستان ف کشیش مسیحی.

قەشەفڕ: ناوی دێیەکە لە کوردستان ف نام دهی است.

قەشەم: قەشا ف یخ نازك.

قەشەن: جوان، سپەهی ف قشنگ.

قەشەنگ: قەشەن ف قشنگ.

قەشیتن: نەرەبوون، چوونی بێ‌گەڕانەوە ف رفتن بی‌بازگشت.

قەف: ١) جێگەی گوڵ‌لێ‌دەرهاتنی خەڵە؛ ٢) بەندی قامیش و حەیزەران؛ ٣) خوارایی گۆچان؛ ٤) ئەشکەوت؛ ٥) قف، کوخە؛ ٦) سەولی کەلەك‌لێ‌خوزین؛ ٧) ئالقەی بەن و گوریس و...؛ ٨) ئەندازەی دەورەو ئەستورایی؛ ٩) پەناگا، ئەنوا؛ ١٠) گاشەبەردی زل لەچیا ف ١) جای بر دمیدن خوشهٔ غلّه؛ ٢) بندنی و...؛ ٣) خم جوگان؛ ٤) غار؛ ٥) سرفه؛ ٦) پاروی قایقرانی؛ ٧) حلقهٔ نخ و ریسمان و...؛ ٨) اندازهٔ محیط؛ ٩) پناهگاه؛ ١٠) صخره.

قەفا: پشت: (بەقەفاوە بخەفە) ف پشت.

قەفار: داری پشتیوانەی دەرگا ف چوب پشتوانهٔ در.

قەفارە: قەفار ف نگا: قەفار.

قەفاز: ١) بازی بلند، پەڕین بە باز؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) پرش، جهش؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەفازتن: بازی بلندبردن، پەڕین ف بر بدن، ورجهیدن.

قەفال: حولحولی، بێ‌بار ف لاقید، بی‌بندوبار.

قەفالتن: ١) بەستن، راوەستاندن؛ ٢) سڕبوون لە سەرمان ف ١) متوقف کردن؛ ٢) کرخیدن از سرما.

قەفانجەرە: ١) تشێکی لە توڵ‌ئەنراوی دوسەرە وەك بەل بۆ ماسی‌گرتن؛ ٢) بنەدبزە لە توڵ بان لە پەزۆ؛ ٣) دۆشەکۆلەی سەری حەمالان ف ١) انبرمانندی از ترکه برای ماهیگیری؛ ٢) جمبرك؛ ٣) بالشتك سر حمّالان.

قەفانچەلە: ١) گرێدانی بەئالقە؛ ٢) ئامرازێکی گونبادان لە خەساندنی حەیواندا؛ ٣) ئالقەیەکی داربنە پەنی دەسەر بەسنراوەلێوی بەکسمی بێ دەپێچن تا نالی دەکەن ف ١) گره حلقه‌ای؛ ٢) از ابزار اخته‌کردن حیوان؛ ٣) حلقهٔ چوبی دهان‌بند ستور هنگام نعلبندی.

قەفاندن: ١) سمولێدان؛ ٢) پەنادان؛ ٣) بەنانەدان ف ١) پاروزدن؛ ٢) پناه‌دادن؛ ٣) پناه‌ندادن.

قەفت: ١) دەسکەخەنجەر؛ ٢) دەسکێ لە گوڵ و گیا ف ١) دستهٔ خنجر؛ ٢) دستهٔ گل یا گیاه.

قەفتە: قەفت ف نگا: قەفت.

قەفتیس: جاڵ‌وچوڵ، کەندولەند ف چالەچولە.

قەفر: سەرمای توند، سەرمای سەخت ف سرمای سخت.

قەفراخ: ناراست‌و دوڕوو ف منافق.

قەفسینگ: دەفەی سینگ، پێشەی هەرەهەراوی سینە ف قفسهٔ سینه.

قەفش: ١) جێگەی کەم‌لەوەڕ؛ ٢) لەوەڕانی کەم ف ١) چراگاه کم گیاه؛ ٢) چریدن اندك.

قەفل: ١) قولێك لە دروێنە؛ ٢) تەزی سەرما ف ١) بستهٔ درو‌بده؛ ٢) شدّت و سوز سرما.

قەفلان: تەزین لەسەرما ف کرخ شدن از سرما.

قەفلك: زنبەری تەسنۆ، گەردنبەند، گەردانە ف گردنبند.

قەفلین: سڕبوون لەسەرمان، توفلین ف کرخیدن از سرما.

قەفۆك: لافاوی زۆر بەهێز و تەوژم ف سیل بسیار پرآب و سریع.

قەفوگوڵ: جەنگەی گوڵدانی خەڵە ف موسم شکفتن خوشهٔ غلّه.

قەفەز: ماڵی شوڵین بۆ باڵندە، بیرکم ف قفس.

قەفەزە: ١) ئێسکی تەختی سنگ؛ ٢) شتی چاوەچاوە لە دار بۆ کنیب و

كەل‌وبەل؛ ٣) شباكى سەر قەبرى پیاوچاكان □ ١) قفسهٔ سینه؛ ٢) قفسهٔ كتاب و كالا؛ ٣) شبكهٔ مزار.

قەفەس: قەفەز □ قفس.

قەفەل: جوڵمە □ جناغ.

قەفەنگیو: بەسەریەكدا كەڵەكەكردن، بۆ شیشەتونى لەسەریەك كەڵەكەكراوى دەڵێن □ برهم انباشته.

قەفیز: پێوانە بۆ دەخڵ. *لە موكوریان بەرانبەر بە هەشتاكیلۆیە* □ قفیز.

قەڤچل: ١) خڵتەى ناو سەبیل و دەمەنەسگار؛ ٢) لیكاوى دەم؛ ٣) قسەى بێ شەرمانە □ ١) رسوب داخل جوب سیگارى و پیپ؛ ٢) لعاب دهن؛ ٣) سخن خلاف ادب.

قەڤد: قەبد، قەفت □ دستهٔ خنجر.

قەڤز: ١) قەبز، زگ‌وێستاو؛ ٢) بازدانى بەنهێم □ ١) شكم قبض؛ ٢) پرش.

قەقنەز: ١) باڵدارێكى خەیاڵى یە دەڵێن دەخوێنێ و باڵ لێك دەدا ئاگر دەگرێ و دەسوێ؛ ٢) بر بنى لە شتى تەواو سوتاو □ ١) ققنس؛ ٢) كنایه از سیاه‌سوخته.

قەقنەس: قەقنەز □ نگا: قەقنەز.

قەقە: شیرنبات و قەند لە زاراوەى بچوكان‌دا، قاقە □ شیرینى در گویش بچه‌ها.

قەل: ١) قالاو؛ ٢) بۆقلە، عەلەشێش، عەلوعەلو؛ ٣) نازەڵى یەك گوێ؛ ٤) یەكچاو؛ ٥) قەفى قامیش؛ ٦) بەزمان. قسەزان؛ ٧) سەرەناى جێگەى زاكردن لە بازى نۆپەڕاكردێن دا □ ١) كلاغ؛ ٢) بوقلمون؛ ٣) دام یك گوش؛ ٤) یك چشم؛ ٥) بندنى؛ ٦) سخنور؛ ٧) مرز دویدن در بازى.

قەڵ: جێگەى پشتێند، كەمبەر □ كمر.

قەڵا: ١) خانوى بنكەى چەكداران لە سەر كێو؛ ٢) ماڵى خان و ئاغا؛ ٣) زیندان؛ ٤) گەڕاندنەوەى فەوتاو: (نوێژەكانم قەڵا كردەوە)؛ ٥) ناوى چەند گوند، لە كوردستان؛ ٦) قەڵایى. كانزایەكى سپى و نەرمە یاقرى پێ سپى دەكەنەوە □ ١) كلات، قلعه؛ ٢) خانهٔ خان و ارباب؛ ٣) زندان؛ ٤) تلافى مافات؛ ٥) نام چند آبادى؛ ٦) قلع.

قەڵاپەچن: ١) لەسەریەك داندراوى بڵند؛ ٢) بڕاوپڕ □ ١) برهم انباشتهٔ بلندشده؛ ٢) مالامال.

قەڵات: ماڵى میر لە سەر كێو □ كلات.

قەڵاتاسیان: ناوى گوندێكە لە كوردستان □ نام روستایى است.

قەڵاتان: ناوى گوندێكە □ نام روستایى است.

قەڵات‌ماران: ناوى كێوێكە □ كوهى است.

قەڵاتە: ١) قەڵادە؛ ٢) بەسەریەكا كەڵەكەكراو □ ١) قلاده؛ ٢) برهم انباشته.

قەڵاتەرەش: ناوى ئاوایى‌یەكە □ نام دهى است.

قەڵاتەسۆران: گوندێكى كوردستانە بەعسى كاولى كرد □ نام روستایى در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاتەسوران: گوندێكى كوردستانە بەعسى كاولى كرد □ نام روستایى در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاتێ‌شاى: كێوێكە ناسەوارى لەمێژینەى لەسەرە لە ناوچەى لاجان □ كوهى است با آثار باستانى.

قەڵاتێ‌موتاوى: ناوى دێ‌یەكە □ نام روستایى است.

قەڵاجوغە: ١) ناوى گوندێكە لەموكوریان؛ ٢) گوندێكى كوردستانە بەعسى كاولى كرد □ ١) نام روستایى است در كردستان ایران؛ ٢) نام روستایى در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاچ: ١) قەراچ؛ ٢) قولانچ؛ ٣) باڵ، پێوانەى هەردوك دەستى وەكرى □ ١) جلگهٔ بایر؛ ٢) طول میان شست و سبابه؛ ٣) میان هردو دست و بازوى باز.

قەڵاچا: شێنكى شەوانە □ كشیك شبانه.

قەڵاچن: قەڵابەچن □ نگا: قەڵاپەچن.

قەڵاچو: قڕان، فڕان‌تێ‌كەوتن □ انقراض.

قەڵاچۆ: قەڵاچو □ انقراض.

قەڵاچوالان: گوندێكى كوردستانە بەعسى كاولى كرد □ نام روستایى در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاچوتێ‌كەوتن: قڕان‌كردن. فڕان‌تێ‌كەوتن □ منقرض شدن.

قەڵاچوغە: دوگوندى كوردستان بەم ناوە بەعسى كاولى كردوە □ دو روستا به این اسم در كردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قەڵاچوكردن: قڕان‌تێ‌خستن □ ازبین بردن، منقرض كردن.

قەڵاچى: ١) ئاگادارى قەڵا؛ ٢) فاب و مس سپى كەرەوە □ ١) دزدار، كوتوال؛ ٢) صفّار، رویگر.

قەڵاخ: تەباڵە، قالاخ □ تاپاله.

قەڵاخدان: تەباڵدان □ جاى تاپاله.

قەڵاخى: قالاخى. مادام. پارچەى رەش □ پارچهٔ سیاه.

قەڵاخى‌پۆش: رەشپۆش □ سیاهپوش.

قەڵادوش: نێوانى هەردوك سەرشان □ میان هردو دوش، قلمدوش.

قەڵادوشە: قەڵادوش □ قلمدوش.

قەڵادە: قلادە، قلانە □ نگا: قلادە.

قەڵارێژ: جوش‌دانى كون یا دەرگاى دەفرى كانزا یە قەڵایى □ جوشكارى سوراخ یا در ظرف فلزّى.

قەڵاس: ١) داسوكە؛ ٢) گیایەكە □ ١) پرز خوشهٔ غلّه؛ ٢) گیاهى است.

قەڵاسنج: گوندێكە لە كوردستان بەعسى وێرانى كرد □ از روستاهاى ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

قەڵاسنجى‌بچوك: لەو گوندانەى كوردستانە كە بەعسى كاولیان كرد □ روستایى در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

قەڵاسورە: گوندێكى كوردستانە بەعسى كاولى كرد □ نام روستایى در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاسونیان: گوندێكى كوردستانە بەعسى كاولى كرد □ نام روستایى در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاسیلكە: قالاو □ كلاغ.

قەلاش: مرۆی سووک‌و بێکارە [ف] آدم ولگرد و هرزه.

قەڵاش: قڵیش، قلاش [ف] شکاف، ترك.

قەڵاشتن: قڵیشاندن، قلاشتن [ف] شکافتن.

قەڵاشدن: قەڵاشتن، قلاشتن [ف] شکافتن.

قەڵاشکەری: قلاشکەری [ف] نگا: قلاشکەری.

قەڵاشکێن: تۆپی زلی لوولەدرێژ [ف] توپ دوروزن.

قەڵافەت: ١) سەرو سیما؛ ٢) بڵندی باڵا: (پیاوێ بە **قەڵافەت بوو**) [ف] ١) سیما، ریخت؛ ٢) بلندی قد.

قەڵاقایمەز: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاقووچ: بڵندی بەسەریەکاکراو [ف] برهم انباشتۀ برآمده.

قەڵاقووچکە: ١) قەڵاقووچ؛ ٢) کاکڵەگوێزی دەرهاتووی بێ کەماپەسی: (بە قەڵاقووچکە دەرهات) [ف] ١) برهم انباشته؛ ٢) مغزگردوی درسته.

قەڵاقووچە: قەڵاقووچکە [ف] نگا: قەڵاقووچکە.

قەڵاقەڵا: ١) بەسەریەکاکراوی بڵندەوەبووگ؛ ٢) چەند زیندانی دەناو یەکتردا؛ ٣) وشەیەکە لە بازی چاوشارکێدا، فەرێ فەرێ [ف] ١) برهم انباشتۀ برآمده؛ ٢) زندانهای تودرتو؛ ٣) اصطلاحی در قایم موشك بازی.

قەڵاکردن: لەسەریەك دانان [ف] برهم انباشتن.

قەڵاگ: ئاسن‌و داری سەرخوار بۆ میوەچنین‌و شتی لەچاڵ‌کەوتوو دەرهێنان [ف] چنگك.

قەڵاگا: ناوی دێیەکە لە لای سەقز [ف] نام روستایی است.

قەڵاگر: ١) تۆپی قەڵاشکێن؛ ٢) پیاوی ئازا لە شەڕ [ف] ١) توپ دوروزن؛ ٢) شجاع.

قەڵاگە: قەڵاگ [ف] چنگك.

قەلان: ١) دووبارە مۆڵەت‌دان لە بازی؛ ٢) گیاکردن لە دەشت؛ ٣) داهاتنەوە لە بازی حەمزەلدا؛ ٤) سبنگی نزدیکی مل: (سەری‌دە قەلان خستوە) [ف] ١) مهلت دادن در بازی، آوانس؛ ٢) چیدن گیاه خورشی در صحرا؛ ٣) خم شدن در بازی پرش از روی پشت؛ ٤) جَیْب، گریبان

قەلانچە: قشقەلە، قژك، قەرەباچکە [ف] زاغچە.

قەلاندن: ١) سوورکردنەوە لە رۆندا؛ ٢) قاڵ‌کردنی رۆن؛ ٣) کوڵاندن لە ئاودا؛ ٤) لەجێ‌هەڵکەندن‌و جوڵاندنەوەی شتی قورس [ف] ١) سرخ کردن در روغن؛ ٢) گداختن روغن؛ ٣) جوشاندن در آب؛ ٤) جنباندن جسم ثقیل.

قەلاندووش: قەڵاندۆش [ف] قلمدوش.

قەڵاندۆش: قەڵاندۆش [ف] قلمدوش.

قەڵاندۆشکان: قەڵاندۆش [ف] قلمدوش.

قەڵانقووچ: ١) قەڵاقووچ؛ ٢) لەسەر سەرو دەست وێستان [ف] ١) برهم انباشته؛ ٢) برسر و دست ایستادن، بالانس.

قەڵانقووچکە: لەسەریەك ویستاوی بڵندەوەبووگ [ف] برهم انباشتۀ بالا آمده.

قەلان کردن: داهاتنەوە لە بازیدا [ف] خم شدن در بازی.

قەڵانگ: قەڵاگ [ف] چنگك.

قەلاوز: شارەزا، بەڵەد، رێشاندەر [ف] راهنما.

قەلاوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەلای: کانزایەکی سپی نەرمە مسی پێ سپی دەکەنەوە [ف] قلع.

قەڵای‌دمدم: شوێنێکە لە ناوچەی ورمێ ئاسەواری مێژوویی لێ بە، خانی لەپ‌زێڕین لەوێ ژیاوە [ف] محل زندگی یکی از سرداران کرد با آثار باستانی.

قەلای‌ڕەسووڵی‌سپیت: ناوی ئاوایی‌یەکە لە موکوریان [ف] نام روستایی است.

قەلایی: قەلای [ف] قلع.

قەڵب: ١) زەغەڵ؛ ٢) بڕیتی لە پیاوی نەمەل؛ ٣) بڕێتی لە ناڕاست [ف] ١) ناسره؛ ٢) کنایه از تنبل؛ ٣) کنایه از دورویی.

قەڵباز: بازداتی گەورە [ف] پرش.

قەلبە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵبە: ١) ددانەی سەر لێوەدیوار؛ ٢) عەیب، زەدە؛ ٣) لکەدار، لق؛ ٤) چقڵ، دڕك؛ ٥) مڕمەند؛ ٦) بزماری درشت [ف] ١) دندانۀ لبۀ بام و دیوار، کنگره؛ ٢) زده؛ ٣) شاخۀ درخت؛ ٤) خار؛ ٥) سوهان؛ ٦) میخ درشت.

قەڵبەز: ١) ڕەوەز، ریزەبەردی کەپکەشاخ؛ ٢) قەڵەمباز، بازی‌زل‌وهەراو [ف] ١) زنجیرۀ سنگی کوه؛ ٢) پرش.

قەڵبەزە: ١) شەپۆلی ئاوی چەم؛ ٢) ئاقگە؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] ١) موج رودخانه؛ ٢) آبشار؛ ٣) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

قەڵبەزەن: کەسێ کە پارەی زەغەڵ دروست ئەکا [ف] سکەزن قاچاق.

قەڵبەژەن: قەڵبەزەن [ف] سکەزن قاچاق.

قەڵبەن: پشتێن، کەمەربەند [ف] کمر بند.

قەڵبیر: بێژنگ [ف] غربال.

قەڵبێر: بێژنگ [ف] غربال.

قەڵپ: ١) زەق، زۆپ؛ ٢) زەغەڵ، قەڵب [ف] ١) برجسته؛ ٢) ناسره.

قەڵپاخ: ١) قاڵناخ؛ ٢) کڵاوی لە پێستەمەڕ [ف] ١) چوب زین؛ ٢) کلاه پوستین.

قەڵپووت: پووچ، پووك، چاوی لە گڵێنە خاڵی، گوێزی پووچ [ف] میان تهی، پوك.

قەڵپووز: قەرپووس [ف] قربوس‌زین.

قەڵپووس: قەرپووس [ف] قربوس زین.

قەڵپە: زەقایی، دەربەڕبووی [ف] برامدگی.

قەڵپەڵ: وردەئەسپاب، خرت‌و پرت، شڕەو بڕە، شڕو شاناڵ [ف] خرت و پرت.

قەڵت: ١) توندلێدان بە تیغ‌و تەور. ٢) لەت: (قەڵتی کرد) [ف] ١) ضربت

شدید با تیغ و تبر؛ ٢) برش.

قه‌ڵتاخ: ١) قاڵتاخ؛ ٢) پێستی ئه‌ستووری ده‌باغدراو بۆ پینه‌که‌وش ف ١) قلتاق؛ ٢) چرم کُلفت دباغی شده برای پینهٔ کفش.

قه‌ڵتاخ‌لێدان: ١) پینه‌کردنی بنی که‌وش به چه‌رمی ئه‌ستوور؛ ٢) برێتی له زین‌کردنی ئه‌سپ ف ١) پینهٔ کف کفش با چرم زخیم؛ ٢) کنایه از زین کردن اسب.

قه‌ڵتاخه‌کۆن: برێتی له پیری زۆرهان ف کنایه از پیر لکنته.

قه‌ڵتاغ: قه‌ڵتاخ، قاڵتاخ ف قلتاق.

قه‌ڵتاغ‌لێدان: برێتی له زین‌کردنی ئه‌سپ ف کنایه از زین کردن اسب.

قه‌ڵتاندن: ١) بڕین به‌تیغ و ته‌ور؛ ٢) برێتی له ده‌رکردن ف ١) بر بدن؛ ٢) کنایه از راندن.

قه‌ڵت کردن: له‌ت کردن، بڕینه‌وه ف بر بدن.

قه‌ڵت‌وبڕ: له‌ت‌له‌تی گه‌وره لێ کردنه‌وه، درشت‌بڕین ف بر بدن به قطعات درشت.

قه‌ڵته: ده‌ویت ف جاکش.

قه‌ڵته‌بان: ده‌ویت ف جاکش.

قه‌ڵخ: پێسته‌ی له‌ده‌باغ نه‌دراو ف پوست دبّاغی نشده.

قه‌ڵخان: چه‌کێکی قه‌دیم که له که‌وڵه‌که‌رگه‌ده‌ن یان کانزا بۆ بارازتن له شمشیر به ده‌سته‌وه ده‌گیرا، مه‌تاڵ ف سپر.

قه‌ڵخانی: هۆزێکی گه‌وره‌ی کورده ف عشیرتی است.

قه‌ڵخه‌ت: قه‌لافه‌ت، سه‌روسیما ف سیما و قیافه.

قه‌ڵداس: داسۆ، قه‌لاس ف سیخچه، اخگل.

قه‌ڵزان: به‌خشکه‌و مانه‌ماته بۆشنێك چوُن ف باورچین رفتن.

قه‌ڵزاندن: به‌خشکه‌و مانه بۆشنێك ناردن ف پاورچین فرستادن.

قه‌ڵزین: قه‌ڵزان ف پاورچین رفتن.

قه‌ڵس: ١) وه‌ڕه‌ز، جاڕز؛ ٢) تووڕه؛ ٣) داڵگۆشت، له‌جه‌ر؛ ٤) ترسه‌نۆك؛ ٥) بێ‌هونه‌ر، بێ‌جه‌وهه‌ر ف ١) پکر؛ ٢) خشمگین؛ ٣) لاغر؛ ٤) بزدل؛ ٥) بی‌هنر، بی‌ارزش.

قه‌ڵسۆك: داڵگۆشتی بێ‌هێزو نوان ف لاغرمردنی.

قه‌ڵسه: هۆی تووڕه‌کردن ف انگیزهٔ خشم برانگیختن.

قه‌ڵسه‌گێڕان: خه‌ریکی تووڕه‌کردنێ بوُن ف کوشش در خشمگین کردن.

قه‌ڵسه‌مێر: ١) ترسه‌نۆك؛ ٢) پیاوی خوێڕی ف ١) بزدل؛ ٢) بی‌ارزش، بیکاره.

قه‌ڵسی: ١) جاڕزی؛ ٢) تووڕه‌یی ف ١) پکری، بی‌حوصلگی؛ ٢) خشمگینی.

قه‌ڵش: قڵاش، درز ف شکاف.

قه‌ڵشان: قڵیشان ف شکافته‌شدن، درزبردن.

قه‌ڵشاندن: قڵیشاندن ف شکافتن.

قه‌ڵشاو: قڵیشاگ ف شکافته.

قه‌ڵشت: درز، قڵاش ف شکاف، درز.

قه‌ڵشین: قه‌ڵشان ف شکافته‌شدن.

قه‌ڵغاتو: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قه‌ڵغـان: ١) قه‌ڵخـان؛ ٢) دڕوه‌که‌نگری وشکه‌وه‌بوُگ ف ١) سپر؛ ٢) ساقهٔ خاردار خشکیدهٔ کنگر.

قه‌ڵغانه: نه‌خشێکه له چیغی چادردا ف نقشی در چیغ چادر.

قه‌ڵفڕ: ١) بازیه‌که بۆ زاروکان ده‌کرێ؛ ٢) برێتی له ڕاکردن، هه‌ڵاتن ف ١) نوعی بازی، کلاغ پر؛ ٢) کنایه از فرار.

قه‌ڵفڕکردن: ڕاکردن، ئاواره‌بوُن ف متواری شدن.

قه‌ڵفڕێ: بازی قه‌ڵفڕ ف بازی کلاغ‌پر.

قه‌ڵفه: ده‌سته، کۆمه‌ڵ ف دسته، گروه.

قه‌ڵفه‌ز: تاوه‌هه‌ڵدێر، سه‌روه‌شێن، تاڤگه، قه‌ڵبه‌زه ف آبشار.

قه‌ڵقانـدن: وه‌له‌قه‌له‌ق خستن، ڕاژاندن به‌م‌لاو به‌ولادا ف به هر طرف حرکت دادن و جنباندن.

قه‌ڵقشك: قشقه‌ڵه، قژك، قه‌ره‌باچکه ف زاغچه.

قه‌ڵقوُله: شه‌مشێره، ناچه‌ری دار بنی درگا له‌پشته‌وه داخستن ف کلید قفل چوبین.

قه‌ڵقه‌ڵه: ١) پێسیری کراس؛ ٢) پێسیری کفنی مردو ف ١) بقهٔ پیراهن؛ ٢) بقهٔ کفن.

قه‌ڵقیشك: قه‌ره‌باچکه ف زاغجه.

قه‌ڵ کردن: به‌قه‌بچی بڕین، هه‌ڵپاچین ف قیچی برکردن.

قه‌ڵلاش: ئه‌بله‌خه‌رج، ده‌سبلاو ف ولخرج، خرّاج.

قه‌ڵله: فێڵ، حیله، ده‌گه‌ڵ ده‌لله‌ی ده‌ڵێن: (قه‌ڵله‌و ده‌لله ده‌کا) ف حیله.

قه‌ڵماسك: قاڵماسك، قوچه‌قانی، که‌ه‌نبك، به‌ره‌قانی ف فلاخن.

قه‌ڵماسن: قه‌ڵماسك ف فلاخن.

قه‌ڵماسه‌نگ: قه‌ڵماسك ف فلاخن.

قه‌ڵمراو: باڵدارێکی ڕه‌شی ماسیگره‌یه ف مرغ ماهیخوار سیاهرنگ.

قه‌ڵمراوی: قه‌ڵمراو ف نگا: قه‌ڵمراو.

قه‌ڵن: قلبان ف چپق، قلیان.

قه‌ڵنه: قه‌ڵن، قلبان ف چپق، قلیان.

قه‌ڵو: قه‌ڵن، قلبان ف چپق، قلیان.

قه‌ڵو: ١) ناله‌بار؛ ٢) به‌ردی لوُسی نه‌ختی چه‌م ف ١) ناهنجار؛ ٢) سنگ صاف بستر رودخانه.

قه‌ڵوبه‌رد: ١) برێتی له دوژمن به‌ترسه‌نۆك‌دانان؛ ٢) برێتی له نابوُت‌بوُن ف ١) کنایه از ترسوشمردن دشمن؛ ٢) کنایه از ورشکست شدن.

قه‌ڵوُخه: ١) ئه‌سکوێ؛ ٢) جۆرێ مراوی ده‌ندوُك‌پان ف ١) ملاغه؛ ٢) نوعی مرغابی.

قه‌ڵوده‌ل: زمان‌لوُسی، فێڵبازی ف چرب‌زبانی، حقّه‌بازی.

قه‌ڵوُز: پشت کۆم، کوُڕ ف کوژپشت.

قه‌ڵۆکه: گیایه‌که له پوُلکه ده‌کا ده‌خورێ ف گیاهی است.

قه‌ڵوُن: ١) قلبان؛ ٢) سه‌بیله‌ی کلك‌درێژ ف ١) قلیان؛ ٢) چپق دسته بلند.

قه‌ڵوه: ددانی پێشه‌وه‌ی دڕنده ف دندان نیش درنده.

قه‌ڵوه‌ز: ١) قه‌ڵبه‌زه، شه‌پۆلی ڕۆخانه؛ ٢) تاڤگه ف ١) موج رودخانه؛ ٢)

آبشار.
قەلوەزە: ١) قەلوەز؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) نگا: قەلوەز؛ ٢) نام دهی است.
قەلە: گیابەکە ف گیاهی است.
قەلهاندن: لەناوبردن، هیچ بوونەهێشتن ف ازبین بردن.
قەلەباچکە: قەرەباچکە، قشقەرە ف زاغچە.
قەلەبازەلە: قەرەباچکە. قەلەباچکە ف زاغچە.
قەلەبالغ: قەرەبالغ ف شلوغی، ازدحام.
قەلەبز: ژەکێ کە دەناو لوولەقامیش‌دا گەرم کرابێ ف نوعی آغوز.
قەلەپوپە: ترۆپکی کێو ف قلهٔ کوه.
قەلەبیسك: شەن، شەنە ف افشون.
قەلەتورك: لاسکەگیای فلۆر ف ساقەگیاه کاوك.
قەلەجیوار: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
قەلەخ: برنگ، بربنگ ف دوکارد، قیچی پشم‌چینی.
قەلەخان: گیابەکی بەدرکە ف خاربنی است.
قەلەخەرسان: قەرەخەرمان ف نگا: قەرەخەرمان.
قەلەرەش: قالاو ف کلاغ سیاه.
قەلەرەشکە: قەلەرەش ف کلاغ سیاه.
قەلەرەشە: ١) قالاو؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ١) کلاغ؛ ٢) ناحیه‌ای در کردستان.
قەلەزارە: قەرەباچکە، قەلەبازەلە ف زاغچە.
قەلەسابوونە: قالاوی بالرەشی لەش خۆلەکەوەیی ف کلاغ خاکستری و سیاه.
قەلەسابوونی: قەلەسابوونە ف کلاغ خاکستری و سیاه.
قەلەش: قلاش، قەلش ف درز، شکاف.
قەلەشان: قەلشان ف شکافتەشدن.
قەلەش بردن: درزبردن ف درزبردن.
قەلەشت: قەلشت ف شکاف، درز.
قەلەشتن: قەلاشتن ف شکافتن.
قەلەشین: بالداریکە. بەقەدی قەلێك دەبێت و رەنگی کەوەیە ف پرنده‌ای است.
قەلەشین: قەلشین ف شکافتەشدن.
قەلەفز: قەلەبز ف نگا: قەلەبز.
قەلەفسك: نوونەکان. جینجك. ترۆشکان ف جمبانمه.
قەلەقندا: خەلاتی گەورەپیاوان بۆ ژێردەستان ف خلعت.
قەلەکوچك: قامکەنوونە، تلیاگچکە ف انگشت کوچکه.
قەلەگورگ: جۆرێ خەرنەلە ف نوعی لاشخور.
قەلەم: ١) ئالا، بنووس؛ ٢) ئاسنی نووك تیژی وەك سنگ کە بەردو داری پێ دەکوڵن؛ ٣) ئەندازەی بارە: (قەلەمێکم پارە داوەتێ)؛ ٤) ئێسکی درێژی بەلەك و باسك؛ ٥) هێزی دەستو پێ: (بەو خەبەرە قەلەمی دەستو پێم شکا)؛ ٦) داروکەی پێ زیشە بۆ چاندن، قەرەمە؛ ٧) بەزین ف ١) قلم؛ ٢) قلم نجّاری و سنگتراشی؛ ٣) مبلغ؛ ٤) استخوان ساق وبازو؛ ٥) نای دست و پا، قدرت حرکت دست و پا؛ ٦) قلمهٔ کاشتنی؛ ٧) پی شدن، قطع شدن.
قەلەمان: قوتوی قەلەم و مەرەکەف ف قلمدان.
قەلەمانە: مزی دوعانووس ف مزد دعانویس.
قەلەمانێن: بازی بە قەلەمان ف بازی با قلمدان.
قەلەمئۆج: ئالای خۆکار، بنوسی بەمەرەکەفی وشکەوە ف قلم خودکار.
قەلەمباز: بازی زل و هەراو ف پرش.
قەلەمبازد: قەلەمباز ف پرش.
قەلەمبازدان: بەزین بەهەنگاوی هەراو ف پر بدن.
قەلەمبڕ: چەقۆی چکۆلە بۆ قەلەمدادان ف قلمتراش.
قەلەمپاشا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قەلەمپاندان: خۆنووس، پاندان ف قلم خودنویس.
قەلەمتاش: قەلەمبڕ ف قلمتراش.
قەلەمتراش: ١) قەلەمبڕ؛ ٢) سغنراش، ئالبەند: (ژمالێ دنێ ئاش، ژسەنحەنێ قەلەمتراش/ژمێران مێری کۆنە، لیێش و نەلەپاش) «مەسەلی یۆنانی» ف ١) قلمتراش؛ ٢) نعلبند.
قەلەمتەراش: قەلەمبڕ ف قلمتراش.
قەلەمچی: برێتی لە بازرگانی نوونن‌کڕ ف تاجر نونون.
قەلەمدادان: نوکەقەلەم‌تاشین ف قلم تراشیدن.
قەلەمدان: قەلەمان ف قلمدان.
قەلەمدارە: ١) سەرەتای شوێنی زاکردن لە بازی تۆبەزاکردن‌دا؛ ٢) برینی لە ژوانگە: (قەلەمدارەمان فلان‌جێ بێ) ف ١) سر میدان دو در توپ‌بازی؛ ٢) کنایه از میعادگاه.
قەلەمداری: قەلەمدارە ف نگا: قەلەمدارە.
قەلەمرەساس: جۆرێ قەلەم کە مەرەکەفی زوەهای تێدایەو خۆنووسە، میداد ف قلم مداد.
قەلەمڕەو: ئەو زەمینانەی دەژێر دەسەلاتی کەسێ یان دەولەتێك دابە ف قلمرو.
قەلەمزرینج: میداد. قەلەمرەساس ف مداد.
قەلەمقۆپیە: جۆرێ قەلەمرەساس کە شین دەنووسێ ف مداد کپی.
قەلەم کردن: ١) بەزاندن بە نیغ؛ ٢) ناشینی زدێن لەم لاو لاوە ف ١) پی کردن، قطع کردن؛ ٢) نوعی اصلاح ریش.
قەلەمگیر: سنگولکەئاسنێکە لە ئاساودا ف ابزاری در آسیاب.
قەلەملێدان: ١) قەلەمەئاژتن. داروکەی شینی بێ رەگ جەقاندن؛ ٢) نوسینی خودایی: (خوا قەلەمی لێداوە دەبێ وابێ) ف ١) کاشتن شاخهٔ جوان؛ ٢) تقدیر.
قەلەمندار: قەلەمدارە ف نگا: قەلەمدارە.
قەلەموون: فەل. عەلەشیش. بۆقلە، بۆقلەموت ف بوقلمون.
قەلەموونە: قەلەموون ف بوقلمون.
قەلەمە: ١) قەرەمە؛ ٢) توانای باسك و قاچ ف ١) قلمه؛ ٢) توان پای و

بازو.

قەڵــەمــی: ۱) بڕینــی لە باریك و جوان و ڕێك؛ ۲) بڕینی لە قســەی خوێندەوارانە کە هەموکەس تێ‌نەگا ف ۱) قلمی. باریك؛ ۲) کنایە از سخن مغلق و دیرفهم. لفظ قلم.

قەڵــەمی‌ناسن: ناسنێکی کورتی سەرتیژە دارکــارو سنعاتکەر دەکاری دەکەن ف قطعەآهنی کە از ابزار صنعتگران است.

قەڵەن: فالان، شبر بابی ف شبر بها.

قەڵەند: قەڵەن. شبر بابی ف شبر بها.

قەڵەندۆر: دۆریە، گندۆر، گیابەکە ف گیاهی است.

قەڵــەندەر: ۱) فەقیر، بەڵەنگاز؛ ۲) عەبدال، دەرویش؛ ۳) بەسەنەزمان و بێ‌زبان ف ۱) بی‌چیز؛ ۲) خانەبدوش؛ ۳) بیچارە و خجالتی.

قەڵەندەراوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەڵەنگ: قەڵادەی تاژی ف قلادە سگ شکاری.

قەڵەنگۆی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەڵــەو: ۱) گۆشــن، پڕگۆشــت؛ ۲) چێشــتی چەور؛ ۲) بڕینــی لە دەوڵەمەندی زل ف ۱) چاق؛ ۲) غذای چرب؛ ۳) کنایە از ثروتمند کلان.

قەڵەوایی: چەورایی چێشت ف چربی غذا.

قەڵــەوبوُن: ۱) گۆشت‌گرتن؛ ۲) بڕینی لە دەوڵەمەندبوُن ف ۱) چاق شدن؛ ۲) کنایە از ثروتمند شدن.

قەڵەوەز: قەڵبەزە ف موج رودخانە.

قەڵەوی: تێرگۆشتی ف چاقی.

قەڵــەهــەربــەت: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەڵهین: لەبەین‌چوُن، شوێنەوار نەمان ف ازبین رفتن.

قەڵی: ۱) قاورمـە؛ ۲) گۆشتی سوُرەوەکـراو ف ۱) قورمە؛ ۲) گوشت سرخ شدە.

قەڵی‌پیڤــاز: گۆشتی سوُرەوەکــراو بەپیازو تەمــاتەوە ف گوشت با گوجەفرنگی و پیاز سرخ شدە.

قەڵیڕ: جڵکن، پیس، بەڵۆخ ف چرکین، کثیف.

قەڵیسێل: بەربەسێل. قوراو ف غذای ماست و گوشت.

قەڵین: ۱) جۆشین لەسەر ئاگر؛ ۲) سەبیلە، قەڵوُن؛ ۳) نوانەوە، حەلین ف ۱) جوشیدن بر آتش؛ ۲) چپق؛ ۳) گداختن.

قەڵینۆك: بڕێشکە، دانەویلەی بۆدراو لەسەر ساج ف دانەهای غلّهٔ بوداده.

قەڵینەك: ناوە ف نابە.

قەڵیە: ۱) قەڵی؛ ۲) چێشتێکە ف ۱) نگا: قەڵی؛ ۲) غذایی است.

قەم: ۱) قەمتەرە، ناوبارە؛ ۲) ڤانگ، توُری بوُك؛ ۳) داری وشك ف ۱) قنطرە؛ ۲) تور بوك؛ ۳) چوب خشك.

قەمار: قومار ف نگا: قومار.

قەمارە: ۱) ترومبێلی سواری؛ ۲) ژوُری چەندکەسی لە شەمەندەفەردا ف ۱) ماشین سواری؛ ۲) کوپهٔ قطار.

قەمامە: ۱) قومامە؛ ۲) گیابەکە وەك گەنم دەچێ ف ۱) نگا: قومامە؛ ۲) گیاهی است.

قەمان: وشك‌بوُنی داری تەڕ ف خشکیدن هیزم تر.

قەماندن: ۱) وشك‌کردنەوەی داری تەڕ؛ ۲) جلك تێ‌وەشاندن؛ ۳) نان بەناگر ڕاداشتن؛ ۴) باراسنن ف ۱) خشکانیدن هیزم‌تر؛ ۲) لباس بر تنور نکاندن؛ ۳) نان بر آتش گذاشتن؛ ۴) حمایت کردن.

قەمبوُر: پشت‌چەماو ف کوژ. پشت خمیدە.

قەمبەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قەمبەرە: قونبولە ف بمب، گلولە توپ.

قەمت: ۱) پێسیر؛ ۲) شەنگلەبــەرەکــەتــە ف ۱) گریبان. یقە؛ ۲) میوهٔ دوقلوی بهم چسبیدە.

قەمتار: جانەوەرێکە بۆر لە گورگ زلترو گۆشت‌خۆرە، کەمتیار ف کفتار.

قەمتاڵ: ڕەگ‌و بنی گەلاڕێواس، ڕەگی کلاوین ف ریشهٔ نوعی ریواس.

قەمتاندن: بابۆڵەپێچ‌کردنی منالی ساوا ف قنداق پیچ کردن بچە.

قەمتك: ۱) دەسرۆکەی سەری ژنان؛ ۲) پشت‌مل ف ۱) لچك؛ ۲) پس گردن.

قەمتەر: ۱) دەمبێنی حەیوان؛ ۲) خەزێمی بێڤلی ورچ و وشتر کە بەنی تێ دەخـرێ؛ ۳) بڕینی لەمسرۆی ڕژدوچکـوُس ف ۱) پوزەبند؛ ۲) مهار، خطام شتر و...؛ ۳) کنایە از خسیس.

قەمتەرکراو: ۱) دەم‌بەسنراو؛ ۲) بڕینی لە ڕژد، ڕەزیل، چکوُس ف ۱) پوزەبستە؛ ۲) کنایە از خسیس.

قەمتەرکردن: ۱) دەم‌بەستن بە زنجیر؛ ۲) بڕینی لە بێدەنگ‌کردن ف ۱) پوزەبستن؛ ۲) کنایە از ساکت کردن.

قەمتــەرە: ۱) ناوبارە؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان ف ۱) قنطرە؛ ۲) نام دهی است.

قەمتەری: قەمتەرکراو ف نگا: قەمتەرکراو.

قەمتی: ۱) گرێدراو، پەیوەندی؛ ۲) تەوەندە گیابەك لەدەستاجێ دەبێتەوە ف ۱) وابستە؛ ۲) پر یك دست گیاه دستە شدە.

قەمچ: ۱) نزیکی، نخوُن. قەرە؛ ۲) بڕی دەستێك، لاوێچ؛ ۳) باو، بێچ؛ ۴) چەوی لوُسی دەم جەم؛ ۵) موُ بەقـبەبچی‌باچین؛ ۶) دوزرە، تاژی دوُزەگە؛ ۷) بەرتاوتنی دار؛ ۸) بڕینی لە کلکی حەیوان ف ۱) نزدیکی. دردسـنـرس؛ ۲) پریك کف دسـت؛ ۳) بیچ. تاب؛ ۴) شن صاف و سابیدە؛ ۵) موی با قیچی چیدە؛ ۶) سگ دورگە؛ ۷) هرس درخت؛ ۸) کنایە از دم حیوان.

قەمچان: بازەڵێن ف نوعی بازی با شن، یەقل‌دوقل.

قەمچاندن: پێچان، باوێ‌دان ف پیچاندن.

قەمچك: ۱) دوی بزن؛ ۲) تونجکی میوە؛ ۳) پشت‌مل ف ۱) دم بز؛ ۲) دنبالچهٔ میوە؛ ۳) پس‌گردن.

قەمـچ‌کردن: نیشـان‌کردنی بزن و مەڕ بە هەڵپاچینی هێندی کوڵکە ف

علامت گذاری دام با قیچی بر کردن پشم و موی.

قەمچوغـە: لەو گوندانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەمچوك: قابوجکەماست ف نگا: قابوچکه.

قەمچی: ١) قامچی، شەلاخ: ٢) جۆری خشلی ژنانە ف ١) تازیانه؛ ٢) نوعی زیورآلات.

قەمـەددین: زەردالـوی بانـەوەکراوی وشك کراو کە وەك نان دەچنێ، نانەفەیسی ف لواشك.

قەمربن: بەستنی ئاو، بوونە سەهۆڵ، بەستەلەك ف یخ بستن.

قەمزە: ١) ناز، عیشوە، عاشیرەتوەچەم؛ ٢) بەرگ، بەرگی نوشتە ف ١) غمزه وناز؛ ٢) پوشه.

قەمزەنوشتە: بەرگەنوشتە ف پوشش دعای نوشته.

قەمس: ناراستی، فێڵ و گزی ف حیله و نیرنگ.

قەمسەڵە: چاکەتی گەرمی زستانە کە لەسەرەوە دەپۆشرێ ف کاپشن.

قەمسی: ناراست، دەغەڵ ف دغل باز.

قەمك: دزی زەبر بەدەستو خێرا ف طرّار، دزد ماهر.

قەمكە: قەمك ف طرّار.

قەملاخ: راوەکەو بەبێ چەك ف گرفتن کبك در برف.

قەمور: قەمبور ف کوژپشت.

قەموش: ساریژ، نوێخی باش پەزبنە سەر زام ف التیام.

قەموشك گرتن: ١) ساریژبوون؛ ٢) کەشاوهاتنەوەی زەوی، بەگابوون ف ١) التیام یافتن؛ ٢) نیم خشك شدن زمین آبیاری شده.

قەمە: قەدارە ف قمه، غداره.

قەمـەر: ١) ئەسپی سوورتی ناماڵزەش، کوێنی داوێن ناریك؛ ٢) مرۆی گەنم زەنگ، ئەسمەر؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) کمیت؛ ٢) گندم گون؛ ٣) روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەمەردین: نانەقەیسی، زەرداڵوی بانەوەکراو ف لواشك.

قەمەرە: قەمارە ف نگا: قەمارە.

قەمەری: پارەی ورد، قوشە، فلس، سابی، قەتالی ف پشیز.

قەمەریلی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەمـەزەن: ١) چەقـۆکێش، شەلاتی؛ ٢) کەسێ لە عاشـورادا بە قەمە خۆی بریندار دەکا ف ١) چاقوکش؛ ٢) قمه زن.

قەمی: رەنگە، ویدەچێ، ئەشێ، دەبێ ف شاید، گمان میرود.

قەمیش: ١) قامیش، چیت، چینك؛ ٢) بەرەسیغارێ کە ناغزی تیدایەو توتنی تێ دەکەن ف ١) نی؛ ٢) نوعی کاغذ سیگار فیلتردار.

قەن: شەکری پێکەوەچەسپاوی درشت ف قند.

قەنا: بەلانی کەم، هیچ نەبێ ف حدّاقل، اقلاً.

قەنـاراوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەنـارە: ١) چنگـالـەئـاسنی گۆشت پێدالـەقـاندنی قەسابان؛ ٢) داری بێ خنکاندنی تاوانبار، سێدارە ف ١) چنگك دکان قصّابی؛ ٢) دار اعدام.

قەنـاری: چوێلەکـوڵەیەکی زەردی دەنگ خۆشە لە زەردەزیرە دەکا ف پرندهٔ قناری.

قەنـاس: ١) زمینی خێچ وخـواری لایەك تەسك و لایەك پان؛ ٢) دەورو بەری ماڵ ف ١) زمین کج؛ ٢) برف انداز خانه.

قەناویز: خامەك، پارچەیەکی ئاوریشمی بەرەنگی بنەوش یان ئەرخەوانی ف قناویز، پارچه‌ای ابریشمی.

قەنبەل: لای چەپ ف طرف چپ، یسار.

قەنتار: قەتاری چارەوێ ف قطار ستور.

قەنتەر: قەمتەر ف نگا: قەمتەر.

قەنتەرە: ئاوبارە، قەمتەرە ف پُل آبرسان.

قەنج: ١) باش، خاس، پەسند؛ ٢) جوان، خوشپك ف ١) خوب؛ ٢) زیبا.

قەنجانی: پیاوەتی، جوانمێری، چاکە، مێرانی ف مردانگی، مردمی.

قەنج کرن: کاری چاك کردن، باش کردن ف کار نیکو کردن.

قەنجەبسك: گیایەکە بنەکەی دەخۆن. چەورەو تامی گوێزهێندی دەدا ف گیاهی است.

قەنجی: ١) چاکە، خاسی؛ ٢) جوانی، دەلالی ف ١) خوبی؛ ٢) زیبایی.

قەند: قەن ف قند.

قەنداخ: ئاوی کوڵاوی شەکرتێکراو ف شکراب جوشیده.

قەنداغ: قەنداخ ف شکراب جوشیده.

قەندان: جێگەی قەند ف قندان.

قەنداو: ١) ئاوی شیرین کراو بە شەکر؛ ٢) قەنداخ ف ١) شکراب؛ ٢) نگا: قەنداخ.

قەندرخە: گیایەکە لە گەنم دەچێ ف گیاهی است شبیه گندم.

قەندرغە: قەندرخە ف نگا: قەندرخە.

قەندشکێن: چاکوچی قەندپێوردکردن ف قندشکن.

قەندن: کوڵین، کەنن: (هەڵی قەند) ف کندن.

قەندو: قەندان ف قندان.

قەنـدول: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەندە: ١) باس قەنەنە، سەبیلەی کلك دریژ؛ ٢) نێرگەلە، قلیان ناوی ف ١) چپق دسته بلند؛ ٢) قلیان.

قەنـدەدار: نوکـەرێ کە لە دیوانـی گەورەپـیاودا کاری قلیان و سەبیلەتێکردنە ف نوکری که کارش قلیان و چپق آماده کردن است.

قەندەرێژ: توتنی ئامادەکراو بۆ سەبیلە ف توتون آماده شده برای چپق.

قەندە کێش: ئالوودە بە توتن کێشان ف دودی، معتاد به توتون کشیدن.

قەندەهاری: جۆرێ توومی گەنم ف نوعی گندم.

قەندی: غەلدی، ئولەی راو ف لولەسگ شکاری.

قەندیل: ١) چرای بەبنەبانەوە داڵەقاو؛ ٢) ناوی چیایەکی زۆر بەناوبانگە

لە کوردستان ف ١) لوستر؛ ٢) نام کوهی معروف در کردستان.

قەندیلە: ١) منبلەچرا، قونیلکەچرا؛ ٢) فوتکەی سەری کلاو ف ١) چراغ موشی؛ ٢) نوك تیز کلاه.

قەنگاس: قەناس ف قەناس.

قەنگە: قەندە ف نگا: قەندە.

قەنگەدار: قەندەدار ف نگا: قەندەدار.

قەنگەرێژ: قەندەرێژ ف نگا: قەندەرێژ.

قەنگەکێش: قەندەکێش ف نگا: قەندەکێش.

قەنگەلاشك: قانگەلاشك ف نگا: قانگەلاشك.

قەنگەڵاشك: قانگەلاشك ف نگا: قانگەلاشك.

قەنگەهاری: قەندەهاری ف نگا: قەندەهاری.

قەنە: قەندە، قەنگە ف نگا: قەندە، قەنگە.

قەنەدار: قەندەدار ف نگا: قەندەدار.

قەنەرێژ: قەندەرێژ ف نگا: قەندەرێژ.

قەنەکێش: قەندەکێش ف نگا: قەندەکێش.

قەنوس: رەشی زۆررەش ف سیاه غلیظ.

قەنوسی: بەرەنگی زۆر رەش ف بەرنگ «قەنوس».

قەنە: وشەی پرسیارە، نەوایە؟ مەگێن وایە؟ ف مگر نە؟

قەنەپە: هورسی درێژۆکەی سێ‌چوارتەقەرە، تیوەتەختی لەسەرنوستن ف نیمکت، کاناپە.

قەنەفل: گەڵاخونچەی وشکەوەکراوی گوڵی دارێکە زۆر بۆن‌خۆشەو بۆ دەرمان دەشێ، مێخەك ف میخك.

قەنەفلێ: سەر نەنگەی بالان ف ریسمان بالای تنگ پالان.

قەنەفە: قەنەپە ف نیمکت.

قەنەك: غەرغەرە، هەرشتێ کە ڕێسی لەسەر هەڵدە کرێ ف قرقره.

قەنەواچە: ناوناخنی جلك ف آگنهٔ لباس، لایهٔ لباس.

قەنەوز: قەناوێز، خامەك ف قناویز.

قەنی: ١) بەجکەبزنێ کە دیر لە دایك بوبێت؛ ٢) نازەلی پوونەکەی دالگۆشت ف ١) بزغالهٔ دیر زا؛ ٢) بز و گوسفند لاغر و کوچك.

قەنیلە: چرافنیلە، تونیلکەچرا ف چراغ موشی.

قەو: ١) دەنگی بەرز، قاو: (بە قەو بانگی کە)؛ ٢) قەد ف ١) صدای بلند و قوی؛ ٢) نگا: قەد.

قەوات: تەربەت، ناکار، خۆ، خوو ف خوی و اخلاق.

قەواخ: ١) تیکوڵی بەناڵی هێلکەو کوڵەکە؛ ٢) قابوز ف ١) پوستهٔ توخالی؛ ٢) بوکه.

قەواد: دەویت ف جاکش.

قەوار: ١) ناوەرۆکی نێخول، کاکڵ؛ ٢) قوار، خۆڵەکەوەی بزیسکی نەندوور ف ١) مغز میوه؛ ٢) خاکستر تنور.

قەوارتن: بەکوڵین ناوەرۆك دەرهێنان ف با تیغ محتوای چیزی را بیرون آوردن.

قەواروك: کاکڵی قەربکەگوێز ف مغز گردوی دلمل.

قەواروك: سێلك، قەوان ف صفحهٔ گرامافون.

قەوارە: قەبارە، بارست ف حجم.

قەوارین: قەوارتن ف با تیغ محتوای چیزی را بیرون آوردن.

قەواش: کانــزابەکی کون‌کونی کلك‌دارە بۆ کەف‌گرتنی چێشت بەکاردێ، کەوگیر ف کفگیر.

قەواغ: قەواخ ف نگا: قەواخ.

قەواق: مروی کاسەوگۆزەکەر، هەورگەر، تیربارکەر ف سفالگر.

قەوال: ١) بیاوی ئایینی بەزبدی لە پایەی هەرەبەرەژێردا؛ ٢) دەنگ‌خۆش؛ ٣) جۆرێ تفەنگی قەدیمی؛ ٤) شەبابە، جۆرێ بلوێر ف ١) روحانی یزیدی دون پایه؛ ٢) خوش‌آواز؛ ٣) نوعی تفنگ قدیمی؛ ٤) نوعی نی نواختنی.

قەواڵە: قەباڵە ف قباله.

قەوان: ١) قابوزەقبنەك، قاوغ؛ ٢) سندوقی گۆرانی، گرامافۆن؛ ٣) سەفحەی گرامافۆن؛ ٤) جۆرێ گوڵەبابونە کە جاوەگای پێ‌ئێژن ف ١) پوکه؛ ٢) گرامافون؛ ٣) صفحهٔ گرامافون؛ ٤) بابونهٔ گاوچشمی.

قەوانچە: فڕێدراو، بۆ دوور ناوێزراو ف برت شده.

قەوانچەدان: فڕێدان ف پرت کردن.

قەوتە: نابوره، حەشامات، کۆمەڵی زۆر لە مەردم ف تودهٔ مردم.

قەوج: ١) دەم‌خوار؛ ٢) گێلۆکە، کەم‌فام، نانێگەیشتو ف ١) دهن کج؛ ٢) أبله.

قەوچل: ١) بێکارە، هیچ‌لێ‌نەهاتو؛ ٢) لەکارنەزان؛ ٣) شەرێو؛ شیرزە؛ ٤) جلەو ناوی لۆنی منداڵ ف ١) بیکاره؛ ٢) ناشی؛ ٣) نامرتب؛ ٤) آب بینی بچه.

قەوچە: ١) شەویلاکەجووڵاندن بە دەمی ناوەڵەوە؛ ٢) سەرلێ‌شێواو، سەرگەردان ف ١) جنبانیدن فك با دهن باز؛ ٢) سرگردان.

قەوچەبوون: سەرگەردان‌بوون، دامان ف سرگردان شدن.

قەوچەقەوچ: برینێ لە قسەکردنی زۆرو بێ‌مانا: (وەسا بەسیە قەوچەقەوچ!) ف کنایه از زاژخاییدن.

قەوچەکردن: ١) دەم‌جووڵاندنی ماکەر لە کاتی گاندانا؛ ٢) برینێ لە قسەی بێنام‌گوتن؛ ٣) برینێ لە سەرگەردان‌کردن ف ١) دهن جنبانیدن مادهٔ الاغ در حال جماع؛ ٢) کنایه از یاوه‌گویی؛ ٣) کنایه از سرگردان کردن.

قەور: ١) قەبر، گۆڕ، گڵکۆ؛ ٢) دەرکراوی، وەدەرنراوی ف ١) قبر؛ ٢) دك.

قەوران: ١) سەرقەبران، قەبرستان؛ ٢) دەرکران ف ١) گورستان؛ ٢) رانده شدن.

قەوراندن: دەرکردن، قاودان ف راندن، دك کردن.

قەورپشکنەك: جالە، جالەکە، فورەبەشە، چوالو ف حیوان گورکن.

قەورخە: قەبرخە، خاڵێگە ف تهیگاه.

قەورسان: قەوران، گۆڕستان، قەبرستان ف گورستان.

قەورکەن: کەسێ کە قەبر بۆ مردگ دەکۆڵێ ف آدم گورکن.

قەورکەنە: چالەکە، جوالو ف حیوان گورکن.

قەورە: بزبەند ف سوهان.

قەوز: پسوڵەی حەساو، رەسید، قەبز [ف] رسید، قبض.

قەوزە: ١) قوزە، جلەشبنەی سەر ئاو؛ ٢) قرێژە بەرد [ف] ١) خزه؛ ٢) گل سنگ.

قەوس: ئاخرمانگی پایز [ف] آذرما.

قەوساو: ئاودانی باغ لە ئاخر پایزدا بۆ پەنای باغ قرکردن [ف] آبیاری باغ در آذرماه برای دفع آفات.

قەوساوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەوسەل: مەتولۆکە [ف] چیستان.

قەوسەلە: ١) قسەی بەزیبك؛ ٢) قسەی بەهیما [ف] ١) سخن منلك‌آمیز؛ ٢) سخن رمز و اشاره.

قەوش: کلۆشی سەر خۆبان [ف] ساقه‌های جمع‌آوری شدهٔ سر خرمن.

قەوغا: ١) زۆر ئاوەدان؛ ٢) خێزانی زۆر لەماڵدا [ف] ١) آباد؛ ٢) خانوادهٔ پرجمعیّت.

قەول: بەڵێن، بەیمان، شەرت، مەرج [ف] پیمان، عهد.

قەوڵ: ١) قەول؛ ٢) قەبڵ [ف] ١) نگا: قەول؛ ٢) نگا: قەبڵ.

قەوڵان: قەبڵان [ف] نگا: قەبڵان.

قەوڵاندن: قەبڵاندن [ف] ارزیابی کردن.

قەوڵك: تۆرەکەی بچوکی وردەشت [ف] توبرهٔ خرت و برت.

قەولوبڕ: قەرارداد، شەرت و پەیمان [ف] توافق بر کاری.

قەولوبڕی: قەولو بڕ [ف] توافق.

قەولەق: ١) سورمەدان، کلتوور؛ ٢) تورەکەی چکۆلە [ف] ١) سرمه‌دان؛ ٢) توبرهٔ کوچك.

قەولەك: قەولەق [ف] نگا: قەولەق.

قەوم: قوم [ف] نگا: قوم.

قەوما: روی دا، پێش‌هات [ف] اتّفاق افتاد، پیش‌آمد.

قەومار: بەسەرهات و رووداوی ناخۆش و دڵتەزێن [ف] حادثهٔ دلخراش.

قەومان: ١) خزمان؛ ٢) روودان، بەسەرهات، قومان؛ ٣) پیر و زوورهان، پیری لەکارکەوتە [ف] ١) خویشان؛ ٢) پیشامد؛ ٣) پیر ازکار افتاده.

قەوماندن: ئاژاوە و پشێوی نانەوە [ف] حادثه‌آفریدن.

قەوماو: رووداوی ناخۆش [ف] رویداد ناگوار.

قەومك: کەدوسەراوی، کوڵەکەسەراوی [ف] نوعی کدو.

قەومی: ١) قەوما؛ ٢) رەچەڵەکی، گەلی [ف] ١) نگا: قەوما؛ ٢) ملّی.

قەومیان: قومیان، قەومان [ف] اتّفاق ناگوار افتادن.

قەومین: قومبان [ف] اتّفاق ناگوار افتادن.

قەووڕك: کاکڵەگوێزو بادامی قەربك [ف] مغز بادام و گردوی هنوز نرسیده.

قەوە: تابشت، توانا، تاقەت [ف] نیرو.

قەوەت: ١) قەوە؛ ٢) وشەیەکە وەك نۆخەی: (**قەوەت** دە ووره لام) [ف] ١) نیرو؛ ٢) کلمه‌ای است نشانهٔ دوستی، جانم.

قەوی: ١) ئەستوور: (مل **قەوی**)؛ ٢) بە تاقەت؛ ٣) دەسەڵاتدار؛ ٤) ساغ ودوست؛ ٥) خورت، بەهێز؛ ٦) قریە، قرە، گەلەك [ف] ١) ستبر؛ ٢) باتحمل؛ ٣) بانفوذ؛ ٤) صحیح و سالم؛ ٥) نیرومند؛ ٦) فراوان.

قەویت: ١) سەرپەرشتی خێزانی مردگ؛ ٢) راسپێر [ف] ١) قیّم؛ ٢) سفارش کننده.

قەویتی: ١) کاری قەویت؛ ٢) راسپێری [ف] ١) قیّمی؛ ٢) سفارش.

قەویل: قبوڵ: (**قەویلتە قەویلت** نیە وەهیچ) [ف] قبول.

قەویلە: ١) خڕی قوڵەی قەڵەو؛ ٢) قەبیلە، بەرەباب؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) کوتاه‌قدچاق؛ ٢) قبیله؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەوین: قەوی [ف] نگا: قەوی.

قەوینتی: راسپێری [ف] سفارش.

قەهبك: جندە، قەحبك، قاحبە [ف] فاحشه.

قەی: ١) قەد؛ ٢) بۆچی؛ ٣) کەوابە، کەوابو؛ ٤) وشەیەکە بەواتا: مانع: (**قەی** ناکا، **قەی** چیە؟)؛ ٥) ئەدی؛ ٦) رشانەوە: (شیرەکەی **قەی** کردگەسەو) [ف] ١) نگا: قەد؛ ٢) چرا؛ ٣) پس، که اینطور؛ ٤) مانع، اشکال؛ ٥) آری؛ ٦) قی.

قەیا: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

قەیاخ: ١) گیابەکە؛ ٢) بەلەمی پان و زل بۆ بارو پەڕینەوە [ف] ١) گیاهی است؛ ٢) قایق باربری.

قەیاخەوان: قەیاخ‌ئاژۆ [ف] قایقران.

قەیار: ١) تیتۆکی درێژی بەکسم کە نەبناشن؛ ٢) پنجەگیا؛ ٣) سوکەناوی قادر؛ ٤) قەراغ، کەنار؛ ٥) پنجی درزی دیزەو گۆزە [ف] ١) ناخن نراشیدنی سنور؛ ٢) بونە گیاه؛ ٣) مخفّف نام قادر؛ ٤) کنار، گوشه؛ ٥) چسب درز ظرف سفالین.

قەیارە: قەدارە [ف] غداره.

قەیاسە: باربەندی پان لە چەرم [ف] باربند پهن چرمی.

قەیاسەدین: ناوی ئاوایی‌یەکە [ف] نام روستایی است.

قەیاغ: ١) بەلەمی بارپەڕاندنەوە، قەیاخ؛ ٢) گیابەکی بالابەرزی تەقەقەقە [ف] ١) قایق باربری؛ ٢) گیاهی است.

قەیبڕ: قەدبڕ [ف] راه میانبر.

قەیتان: شریت [ف] رشتهٔ بافتهٔ باریك.

قەیتوڵ: ناوی ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.

قەیتوڵی: ١) ناوە بۆ پیاوان؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) نام مردانه؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەیتەران: ١) گیابەکی لاسکەزەشە؛ ٢) ناوی پاڵەوانێکی چیرۆکە: (قارەمان و **قەیتەران**) [ف] ١) گیاهی است؛ ٢) نام گردی باستانی.

قەیچی: تۆرنۆ، مەقەس [ف] قیچی.

قەیچی‌بڕ: بەتۆرنۆبڕ بن [ف] قیچی‌بر.

قەیچی کردن: بڕناوتن بە قەیچی: (لە کوڵمت هەرچی خارج بێ سەری نەگریجە **قەیچی**کە/بلێن با سەربڕ بنی خارجی بۆ ڕەونەقی دبن بو) «سالم» [ف] با قیچی بریدن.

قەی چیە: چعەیبی هەیە؟، مانع چیە؟ [ف] چه مانعی دارد؟.

قەید: ١) قەی، عەیب‌و مانع؛ ٢) ئاڵقەی ئاسن؛ ٣) ئاڵقەگوریسی تابار بە نابارەوەدان؛ ٤) جومگەی بەکسم؛ ٥) هەوای گۆرانی ف ١) مانع؛ ٢) حلقهٔ آهنی؛ ٣) ریسمان حلقه‌شده را به لنگه‌بار چسباندن؛ ٤) مچ سنور؛ ٥) آهنگ ترانه.

قەیدك: ١) جومگەی بەکسم، قەید؛ ٢) زنجیری پەل‌بەندی یەکسم؛ ٣) پەراوێز لە دەورو ژێر پەڕاو نوسین ف ١) مچ سنور؛ ٢) زنجیر پای سنور؛ ٣) حاشیهٔ نوشتار.

قەیدێ: ماوەیەك لەزەمان: (قەیدێ باوابێ بەڵام ڕۆژی نەبێ منداڵی کورد) «حەمدی» ف مُدتی.

قەیر: ئەندازە، قەدەر ف اندازه.

قەیران: ١) بەڵێن بۆ کاتدیاری‌کردن: (**قەیران**مان سەری مانگ بێ)؛ ٢) جەنگەی تونـدو تیژی نەخـۆشی: (ئـەم نەخـۆشبە چواررۆژ **قەیرانبەتی**)؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) میعادزمانی؛ ٢) بحران بیماری؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەیرە: ١) بەتەمەن‌تر لە جەنگەی جوانی‌و لاوەتی: (**قەیرەکچە، قەیرەپیاوە**)؛ ٢) لەکاردەرهاتگ: (ئەسپەکە **قەیرەبە**)؛ ٣) بەرانی پەنج ساڵە ف ١) مسن‌تر از عنفوان جوانی؛ ٢) کارکشته؛ ٣) قوچ پنج ساله.

قەیسەك: ١) عاسا، دارەکاز؛ ٢) مشتوی خەنجەرو دەسکی شیر؛ ٣) باگردێن، بانگلێر ف ١) عصا؛ ٢) دستهٔ شمشیر و خنجر؛ ٣) بام غلتانك.

قەیسەر: ١) تەزو، قوفل، قەفل، سڕی؛ ٢) پاڵشای زەلام ف ١) کرخ از سرما؛ ٢) پادشاه.

قەیسەربوُن: لەسەرمان سڕبوُن ف کرخیدن از سرما.

قەیسەرقو: چاوەنوارێی زیاد ف انتظار زیاد.

قەیسەری: ڕاستەبازاڕ، گوزەر ف راستەبازار.

قەیسی: ١) زەردالو؛ ٢) دەنکەخۆشەی زەردالو ف ١) زردالو؛ ٢) هستهٔ شیرین زردالو.

قەیسیل: قەرسیل ف نگا: قەرسیل.

قەیش: قایش ف چرم ورنی.

قەیفە: قەدیفە ف نگا: قەدیفە.

قەیفەیی: ڕەنگی ناڵ ف قرمز روشن.

قەیقەناخ: هێلکەوڕۆنی بەدۆشاو، خاوڕۆنیٚ بەشوٚك ف خاگینه با شیرهٔ انگور.

قەیك: بەلەم، قەیاغ ف قایق.

قەیل: ١) بڵند، بەرز؛ ٢) سەرعێل ف ١) بلند؛ ٢) سردار ایل.

قەیلۆك: داوەڵ، داهوڵ ف مترسك.

قەیلە: گۆشتی وشکەوبوی لەهەمانەدا بۆزستان ف قورمه.

قەیم: ١) قەدیم، پێشونە، لەمێژینە؛ ٢) تونەو قایم ف ١) قدیم؛ ٢) محکم.

قەیمـاخ: ١) توێژی سەر ماست‌و شیر؛ ٢) ناردو ڕۆنی سوُرەوە کـراو، میوانی ف ١) سرشیر، چربی بالای ماست؛ ٢) کاچی.

قەیماغ: توێژی سەر شیر و ماست ف سرشیر، چربی روی ماست.

قەیمی: قەدیمی، کۆنە ف قدیمی.

قەیمین: ڕەق‌بوُنی ئەندامی لەش ف سفت وسخت شدن اندام.

قەینا: نەدی نا، بۆچی وانیە؟ ف مگر نه اینطور؟.

قەینات: قنیات، سەبوُری، ڕازی‌بوُن بە بەشی‌خودا ف قناعت، شکیبایی.

قەیناخ: گیایەکە ف گیاهی است.

قەینـاغ: قامکـەدەسکێشی چەرمی دروێنەوانان، قامکەوانە ف انگشت پوش چرمی دروگر.

قەی‌ناکا: عەیبی نیە، نەتشنە ف مانعی ندارد، باشد.

قەینتر: قەنتەرە، قەمتەرە، پردی لە ناو گوێژەنەوە ف قنطره.

قەی‌نە: مەگەرنە؟، مەگین‌وانیە؟ ف مگر نه؟

قەیوان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قیا: سەلا، پەسڵان، قیامەت، ژیانەوەی دوای مەرگ: (دەستی من دامەنی تۆ ڕۆژی **قیا**) «نالی» ف رستاخیز.

قیامەت: قیا ف رستاخیز.

قیبلە: ڕوگە، قوبلە ف قبله.

قیبلەنوما: ئامرازێکە لا دیاری دەکا ف قبله‌نما.

قیپ: ١) بەلەك‌نەسنوُر؛ ٢) لاسك‌نەسنوُر؛ ٣) بەلەکی پا؛ ٤) لەڕو لاواز ف ١) ساق کلفت؛ ٢) ساقهٔ کلفت؛ ٣) ساق پا؛ ٤) لاغر.

قیپ‌بوُن: لەڕبوُن، گۆشتی‌لەش کەم‌کردن ف لاغرشدن.

قیت: ١) قنج، بڵندوڕاست، ڕاست ڕاوەستاو؛ ٢) زۆپ، زەق؛ ٣) خێڵ؛ ٤) ڕۆنێ کە شوانکارە دەیدا بەخاوەن‌پەز؛ ٥) پاژێکی بچوُك لە بڕشتی‌دار بە ئەور؛ ٦) لقی‌دار ف ١) راست و بلنـد؛ ٢) برجسته؛ ٣) لوچ؛ ٤) روغنی که شبـان به گلّه‌دار می‌دهـد؛ ٥) تراشـهٔ کوچـك چوب؛ ٦) شاخهٔ درخت.

قیتك: ١) بەلۆکە؛ ٢) کەشکەزرانی؛ ٣) لقی بچوُکی دار، لقی ناسك ف ١) چوچوله؛ ٢) کاسهٔ زانو؛ ٣) شاخهٔ نازك درخت.

قیتکە: ١) قیتك؛ ٢) زۆپی بچوُك ف ١) چوچوله؛ ٢) برجستهٔ کوچك.

قیت‌وقۆز: بەژن‌ڕاستی جوان ف بلندبالای زیبا و خوش تیپ.

قیتە: ١) کاورای قیت؛ ٢) هەردوشاخ ڕاست هەڵچوبۆ بزنی دەڵێن ف ١) باروی بلندبالا؛ ٢) دامی که شاخ‌های راست و عمودی دارد.

قیتەقیت: بریتی لە جەجێڵابەنی، هاتوچۆ بۆ حەزلێ‌کردوُیی ف کنایه از رفت و آمد و حرکات عاشقانه.

قیتەڵ: چکۆڵەی زەق‌و زۆپ ف کوچولوی برجسته.

قیچ: ١) کەسێ چاوێکی لە چاوێکی پچوُکترە؛ ٢) بڵند، قوُچ؛ ٣) خوار، خێچ؛ ٤) سپی زۆرسپی؛ ٥) پیچ، کەمـوسکە ف ١) کسی که یکی از چشمانش کوچکتر است؛ ٢) بلندمخروطی؛ ٣) کج؛ ٤) بسیار سفید؛ ٥) اندك.

قیٚچ: جانەوەرێکی چکۆڵەی ڕەشی ئاماڵ‌سوُرە خوێنی زیندەوەر دەمژێ، کێچ ف کك.

قیچ‌قیچ: قرژقرژ، دەنگی کوڵینی ئاو بەنهێم ف صدای غلغل زیاد آب.

قیچك: ١) قینکە، بەلوکە؛ ٢) زەردی ناجوخ ف ١) چوچوله؛ ٢) زرد روشن.

قیچ کردنەوە: ١) چاوێك تۆچاندن و بە چاوێك ڕوانین؛ ٢) لە دوورەوە بڵند هاتنە بەرچاو ف ١) با یك چشم نگاه کردن و چشمی را بستن؛ ٢) از دور بلند دیدن.

قیچمەز: ١) نابڕونکاو، بێ‌شەرم؛ ٢) ناکارخراپ ف ١) بی‌آبرو؛ ٢) بدرفتار.

قێچی: قەیچی، دوێرد، نۆرنۆ، مقەست، مەقەس ف قیچی.

قێخا: تۆخا ف کدخدای ده.

قێد: ناڵەی ئاسن ف حلقۀ آهنی.

قیدقید: قدقدی مامر ف قدقد مرغ.

قیدنینە: قەیدی‌نیە، قەی‌ناکا ف اشکالی ندارد.

قیر: کانزایەکی ڕەشە لە شوێنی چاڵەنەوتی کۆندا دەس ئەکەوێ. قیل ف قیر.

قیڕ: ١) پڕنـاو، چوارناڵە؛ ٢) لەنەکاو بێ دەنگ و سەدا: (قیڕ گرتم)؛ ٣) دەنگی مر بشك لەترسان ف ١) ناخت؛ ٢) ناگهان بدون سر و صدا؛ ٣) صدای مرغ از ترس.

قیڕ: قوڕ، گون شوڕ ف فتقی.

قیرا: بولێلە، بەرەبەیان ف اوّل بامداد.

قیرات: ١) پاژێك لە سی‌و شەش پاژی مسقـاڵ؛ ٢) نامرازێکە جیوەی تێدا دەگەڵ گەرما بەرز دەبێتەوە و دەگەڵ سەرما دادەکشێ، گەرماپێو ف ١) قیراط؛ ٢) دماسنج.

قیراج: ١) پەراوێزی نوسراو؛ ٢) موی سەری بەرژوبڵاوی شانەنەکراو ف ١) حاشیۀ نوشته؛ ٢) موی ژولیده.

قیراخ: کەسێ کە دەلنگ یان قوڵی هەڵماڵیوە ف پاچەورمالیده.

قیران: زیقەی مر بشك لەترسان ف جیغ مرغ از ترس.

قیراندن: زیقاندنی مر بشك ف جیغ کشیدن مرغ.

قیرانن: قیراندن ف نگا: قیراندن.

قیرپاچ: توڕپاچ، فەمچی، قامچی، نازیانە، شەلاخ ف تازیانه.

قیرتاو: قیرتێدراو، بەقیر داپۆشراو ف قیراندود، اسفالته.

قیرتەبەق: جۆرێ نانەسانی لەتوڵ‌نەنراوی قیلەناوکراوە ف سبد قیراندود.

قیرچان: سیرەسیر لە ددان هاتن ف صدای برهم ساییده‌شدن دندانها.

قیرچاندن: سیرەسیر لە ددان هێنان ف صدا از دندانها درآوردن.

قیرچین: قیرچان ف نگا: قیرچان.

قیرسیچم: ١) بێ‌جەقێن، نەساز؛ ٢) ڕەزیل، ڕژد ف ١) لجباز؛ ٢) خسیس.

قیرسیچمە: قیرسیچم ف نگا: قیرسیچم.

قیرقاج: خوارەکەو بێچەکە ف اریب.

قیرقاچ: قیرقاج ف اریب.

قیڕقیڕ: هەراو زەنازەنا: (کوڕو نەوچ قیڕقیڕاتەبە) ف هەو و جنجال.

قیڕوسیا: چش، هەرچی نەبێ با ببێ ف هرچه باداباد.

قیروقاج: قیرقاج ف اریب.

قیروقاچ: قیرفاج ف اریب.

قیڕە: ١) قرەی بۆق؛ ٢) زیقەی باڵدار؛ ٣) کەوتنی دەنگ لە زیقەدا ف ١) صدای قورباغه؛ ٢) جیغ پرنده؛ ٣) گرفتگی صدا از جیغ زیاد.

قیڕە: قوڕ، گون پەنەماو ف فتقی.

قیڕەبوون: دەنگ‌کەوتن لەبەر زیقاندن ف خفه‌شدن صدا از جیغ زیاد.

قیرەتاو: قیرتاو ف قیراندود، اسفالته.

قیڕەقیڕ: زیقەو هەرای زۆر ف جیغ و فریاد زیاد.

قیڕە گون: کەسێ لە زیڕاندنی زۆرەوە قوڕ بوبێ ف کسی که از جیغ زیاد فتقی شده.

قیڕە گون: گون قوڕ ف فتقی.

قیری: ڕەش بە ڕەنگی قیر ف مشکی، سیاه همرنگ قیر.

قیرین: قیری ف سیاه به رنگ قیر.

قیڕین: ١) زیقاندن؛ ٢) بەرەنگی قیر ف ١) جیغ کشیدن؛ ٢) به رنگ قیر.

قیرینە: قیرتێ‌هەڵسواو ف قیراندود.

قیز: ١) دۆت، قز؛ ٢) بێز ف ١) دختر؛ ٢) حال از دیدن چیزی بهم خوردن.

قێز: ١) بێز، دڵ‌تێکچـوون لە دیتنی شتێ؛ ٢) وشـەیەکـە لە بازی‌دا واتا: تەسلیم ف ١) دل بهم آمدن از دیدن چیزی؛ ٢) اصطلاحی در بازی به معنی تسلیم.

قیزبوون: ١) تەسلیم‌بوون لە بازی‌دا؛ ٢) ناشیرین‌بوون ف ١) تسلیم شدن در مسابقه؛ ٢) زشت شدن بعد از زیبایی.

قیزبوونەوە: دڵ‌شێوان لە دیتنی شتێ ف دل بهم آمدن از دیدن چیزی.

قیزشێوان: قیزبوونەوە ف نگا: قیزبوونەوە.

قیزشێوبان: قیزبوونەوە ف نگا: قیزبوونەوە.

قیزشێویانەوە: قیزبوونەوە ف نگا: قیزبوونەوە.

قیزك: دارێکی لیرەوارە ف درختی است جنگلی.

قیزکردن: قیزبوونەوە ف نگا: قیزبوونەوە.

قیزکردنەوە: قیزبوونەوە ف نگا: قیزبوونەوە.

قیزوبیز: قیزکردن ف دل بهم‌آمدن.

قیزۆك: پوکاوڵە، چەموڵە، چەمبوڵە ف ام کردن، پنجه‌گذاشتن.

قیزە: تاشبرین ف زشت.

قیزەون: قیزەون ف نگا: قیزەون.

قیزەون: ١) شتێ کە مرۆ بێزی لێ دەکـا؛ ٢) مرۆی بەبێز کە کەم شت دەخوا، دژخۆر ف ١) چیزیکه حال آدم را بهم می‌زند؛ ٢) کسی که زود دلش بهم می‌خورد.

قیژ: ١) دەنگی تیژ، زیڕە؛ ٢) قاژو ف ١) جیغ؛ ٢) زغن.

قیژاندن: زیڕاندن ف جیغ کشیدن.

قیژانن: قیژاندن، زیڕاندن ف جیغ کشیدن.

قیژقیژۆك: زاروکێ کە زۆر دەزیقێنێ ف بچۀ جیغ جیغو.

قیژك: قەلەڕەشە ف كلاغ.
قیژلاندن: وەچۆقەچۆق خستنی ڕۆن ف گداختن روغن.
قیژۆك: باڵداریكی كەسكە لە ڕیشۆلە زلترە ف پرندهٔ سبزقبا.
قیژوواژ: زەنازەنا ف داد و فریاد.
قیژ ووژ: هەراهەرا، زەنازەنا ف جیغ و داد وفریاد.
قیژوهوڕ: قیژووژ ف جیغ و داد.
قیژە: قیژ، زیقە ف جیغ.
قیژەقیژ: ١) زیقەی زۆر؛ ٢) فەرمان بە بێدەنگ بوون: (توخوا قیژەقیژ) ف ١) جیغ زیاد؛ ٢) فرمان به خاموشی سروصدا.
قیژە كردن: زیڕە كردن ف جیغ كشیدن.
قیژین: قیژاندن ف جیغ كشیدن.
قیس: دەرفەت، هەل، فرسەت: (لە قیسم چو، لە **قیسی** خۆم دا) ف فرصت بدست آمده.
قیسپ: داریكە بۆ بەرزین دەچەقێندرێ، قسپ ف چوب ثابت دیوارهٔ برچین.
قیست: ١) گیابەكە؛ ٢) فەرزدانەوەی پاژپاژ ف ١) گیاهی است؛ ٢) قسط وام.
قیسك: جیكڵدانە ف ژاغر، چینەدان.
قیسكە: ١) قیسك؛ ٢) منالی جكۆلەی پۆنەكە ف ١) ژاغر، چینەدان؛ ٢) كودك لاغر و فسقلی.
قیش: ١) بانو، بانە، بان، دەشتی بلندتر لە دەوروبەری خۆی؛ ٢) فوڕ، حەزێ؛ ٣) فەلسی لیو ف ١) فلات؛ ٢) گل؛ ٣) ترك لب.
قیشاف: ١) قوراو، لینە، جلپاو؛ ٢) لێوی قەلشیو ف ١) لجن؛ ٢) لب ترك برده.
قیفار: دركێكی سپیە ف خاربنی است سفید.
قیفەرێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.
قیڤار: قیفار ف نگا. قیفار.
قیق: ١) داڵگۆشت، زەعیف؛ ٢) مل باریك ف ١) لاغر؛ ٢) گردن باریك.
قیق لوقی: دەنگی خوێندنی كەڵەباب ف بانگ خروس.
قیقی: ١) داركونكە؛ ٢) قوقوی كەڵەشێر؛ ٣) برێنی لە مریشك ف ١) داركوب؛ ٢) صدای خروس؛ ٣) كنایه از ماكیان.
قیقی داوكە: باڵداریكە ف پرنده‌ای است.
قیل: ١) قوڵ؛ ٢) كەڵبی درندە، ددانی پێشەوەی درندە؛ ٣) قیر ف ١) ژرف؛ ٢) دندان ناب درنده؛ ٣) قیر.
قیل: گوانی ناژەڵی شیردەر ف پستان دام شیرده.
قیلكە: ١) جیلكە؛ ٢) حیلكەی پێكەنین ف ١) سافه و چوب كوچك خلال مانند؛ ٢) هرهرخنده.
قیلە: خزم، قەوم ف خویشاوند.
قیلەتاو: قیرناو ف اسفالته.
قیلەوقاچ: قیرقاچ ف اُریب.
قیلەوقانج: قیرقاچ ف اریب.

قیم: ١) ڕازی بوون: (قیما من نایە)؛ ٢) بەس و كیفایەت ف ١) رضایت؛ ٢) بس، كافی.
قیم ئانین: ڕازی بوون ف راضی بودن.
قیم پێ ئانین: پێ ڕازی بوون، پێ قابل بوون ف روا دیدن.
قیمە: گۆشتی ئەنجندراو ف گوشت خردشده، قیمه.
قیم هاتن: ڕازی بوون ف راضی شدن.
قیمەت: نرخ، بایی ف قیمت.
قیمەت دار: ١) بەجەوهەرو هونەر؛ ٢) گران ف ١) هنرمند؛ ٢) قیمتی.
قیمە كردن: ئەنجنینی گۆشت ف چرخ كردن گوشت.
قیمە كرن: قیمەكردن ف چرخ كردن گوشت.
قیمە كێش: سانۆری چەماوی گۆشت‌وردكردن: (ڕوت وەكو ئاگر موژەت وەك شیش و ئەبروت **قیمەكێش** /میژوەحەت زلفو كەبابت جەرگی پارەی ناری بە) «ناری» ف ساتو ر قیمه‌كش.
قیمیش: ڕەوادیتن ف روادیدن.
قین: ١) قن، قنگ؛ ٢) رق، توڕەیی، قەلسی، ڕك، قار ف ١) كون؛ ٢) كینه.
قینات: قنیات، سەبووری ف شكیبایی.
قیناوی: ڕكۆنی ف كینه‌ور.
قین ئەستوور: كەسێ كە درەنگ لە توڕەیی خاوەد بێنەوە ف كسی كه خشمش دیر فرونشیند.
قین بنە: گیابەكی بەهاربەو دەبخۆن ف گیاهی است خوردنی.
قینجك: قونجك ف دنبالچهٔ مبوه.
قین جواندن: ڕك هەلساندن ف خشم برانگیختن.
قین جوین: ڕك هەلسان ف سرکین آمدن.
قینچك: قونجك ف دنبالچهٔ مبوه.
قین خواردنەوە: ڕك لەبیرخۆبردنەوە، پیش خواردنەوە ف خشم فروخوردن، كین در دل نهفتن.
قین دار: بەقین، دڵ بڕ ڕك ف خشمگین.
قین كێشان: ڕك هەلگرتن ف كینه‌توزی، كین به دل گرفتن.
قینگ: قن، قنگ: (زۆر بە ئەعرزو كینابە لە بنی سینگت بەم/بەگ ئەفەندی بە سەراحەت لە كونی **قینگت** بەم) «شێخ ڕەزا» ف كون.
قین گرتن: كەوتنە سەرڕك، بێ‌جەقاندن ف بافشاری از سر لج، لج كردن.
قین لەبەر: ڕكۆنی، قین لەدل ف كینه‌توز.
قین لەدل: ڕكۆنی ف كینه در دل، كینه‌ور.
قین لەسك: قین لەدل، ڕكۆنی ف كینه دردل.
قین لەقنە: كلك هەڵتەكێنە، دوهەژێنك ف دُم جُنبانك.
قین لێ بوون: خۆش نەویستن، ڕك لێ بوونەوە ف دوست نداشتن.
قین لێ هەستان: لێ توڕە بوون ف از كسی به خشم آمدن.
قین لێ هەڵستان: قین لێ هەستان ف از كسی به خشم آمدن.
قین لێ هەڵگرتن: توڕە بوون و چاوەنۆڕی هەل بۆ تۆڵە ف كینه از كسی در دل گرفتن.

قین ون: قبناوی [ف] کبنه ور.

قینه به ری: رکه به ری [ف] هم چشمی.

قینه ون: قین ون، قبناوی [ف] کبنه ور.

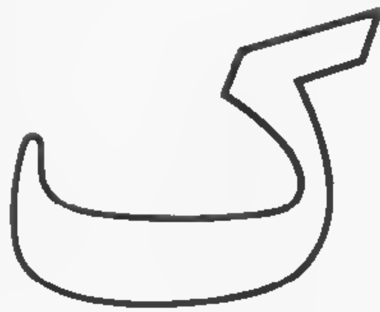
قین هه ستان: رك هه سنان [ف] خشمگبن شدن.

قین هه ستاندن: رك هه سناندن [ف] خشم برانگیخنن.

قین هه ڵسان: رك هه ڵسان [ف] بخشم آمدن.

قین هه ڵستاندن: رك هه سناندن [ف] خشم برانگیختن.

قین هه ڵگرتن: رك له دڵا هێشتنه وه [ف] کبنه دردل گرفتن.



ك: ١) لەپێش وشەدا بە مانای کە، بۆنەوە: (من وانم **کنەچی**)؛ لەپاش‌وشەدا ٢) ناك، تەنیا: (گاك پەمانای‌تاقەگابەك)؛ ٣) هێمابۆناسیاوێ کە ناتەوێ ناوی بەری: (**مێرك، ژنك**)؛ ٤) ئامرازبۆن دەگەبەنێ: (کو تك، خێنك)؛ ٥) بۆبچوك‌ساندانە: (کنك، کورك)؛ ٦) **بەمانای‌زۆرزۆر**: (**خەموك**، گربنوك) فا ١) بە عنوان پیشوند بە معنی برای اینکه؛ بە عنوان پسوند ٢) بکی، یك دانه؛ ٣) اشارە بە مشارالیه شناخته شده؛ ٤) پسوند ابزار؛ ٥) پسوند تصغیر؛ ٦) بە معنی بسیار زیاد.

کا: ١) کوا، لە کوە؟؛ ٢) بازی پچوکی لاسکە دەخلێ؛ ٣) پاشگری بەواتا: یەکدا: (لە بڕێکا، لە ڕۆژێکا)؛ ٤) وشەی ڕێزلێ نانی براگەورە: (**کا** حەسەن)؛ ٥) بکات: (خوا روحم **کا**)؛ ٦) دادەی، ئابزانم: (**کا** وەرە، **کا** ببینم)؛ ٧) بلا، با، بهێڵە: (**کا بچێ بزانم چی دەکا!**) فا ١) کو؟، کجا است؟؛ ٢) کاه؛ ٣) پسوند بە معنی در بکی؛ ٤) اصطلاح احترام بە برادر بزرگتر، داداش؛ ٥) کناد، کند؛ ٦) ببینم، بدانم؛ ٧) باشد، بگذار.

کائین: قاویچ، قاویش فا نشخوار.

کاب: ١) قاپ، میچ، جگە، چوٚ؛ ٢) فاپ، گوێزنگ فا ١) شنالنگ، قاپ؛ ٢) فوزك پا.

کابا: جگ، میچ، دەق، قاپ، کاب فا قاپ.

کابان: ١) ژنی ئاگاداری ماڵ؛ ٢) ناوە بۆ ژنان فا ١) کدبانوی خانە؛ ٢) نام زنانە.

کابانەتی: ماڵڕاگرتنی بەچاکی، بناوانی فا خانەداری کردن.

کابانی: کابانەنی فا خانەداری کردن.

کابانێ: ١) جگێن، میچێن؛ ٢) ئەی کابان فا ١) قاب‌بازی؛ ٢) ای کدبانو.

کابچك: جومگەی دەست فا مُچ دست.

کابرا: ١)فلان، کەسێ کە ناوی نابەن: (**کابرا** تۆ کێی)؛ ٢) کەسێ کە نای ناسن: (**کابرا** بەکەم دبت) فا ١) بارو، فلان؛ ٢) کسی کە ناشناس است.

کاپرەش: ١) قاپرەش، کوێتی داوین تاریك؛ ٢) شوم جوت‌فۆشە فا ١) کمبت پا سباه؛ ٢) نحس.

کابگر: ١) برێتی لە جنێوفروش: ٢) برێتی لە پاش‌ملەبێژ فا ١) کنایە از دُشنام‌دهندە؛ ٢) کنایە از غیبت‌گوی.

کابوٚخ: بەشە چێندراوێ کە لە هاوساکانی ئبراوتر و گەش ترە فا بخشی از محصول کە از بقیە پُربارتر باشد.

کابوٚك: ١) باڵدارێکە کبوی.حەمابەت دەبێ، لە کەو بچوکترەو گۆشتی دەخورێ بە زۆر ڕەنگان هەیە، کۆتر، کەفوك؛ ٢) جێگەی سانەوەو خانبکردنی باڵدار، لانە، هێلانە فا ١) کبوتر؛ ٢) آشیانە.

کابە: ١) خانەی خودا، رۆگەی ئیسلام؛ ٢) میچ، کاب؛ ٣) کەشکەژنۆ؛ ٤) جومگەی‌دەست و پا؛ ٥) قەسەڵ، کای‌درشتی بەرماو لە ئاخوردا فا ١) کعبە؛ ٢) قاپ؛ ٣) کاسهٔ زانو؛ ٤) مُچ دست و پا؛ ٥) کاه درشت ماندە در آخور.

کابەشاك: بەخت‌و ئیقباڵ فا بخت و اقبال، شانس.

کابەك: ١) کەشکەزرانی؛ ٢) جومگەی دەست‌و پا؛ ٣) قەسەڵ فا ١)کاسهٔ زانو؛ ٢) مُچ دست و پا؛ ٣) کاه درشت ماندە در آخور.

کابهوٚر: برێتی لە کورتەباڵا، کنك فا کنایە از قد کوتاه، کوتولە.

کابەی: میچێن، کاپێن، کابانێ، قاپێن فا قاپ بازی.

کاپ: قاپ، جگ، میچ، چوٚ فا شنالنگ، قاب.

کاپان: ١) ڕێگەی نەسك‌و تەنگەبەر؛ ٢) جگێن؛ ٣) کونی فرەوان لە میچی خانودا؛ ٤) نەغمەی بن‌دیوار کە پیاوی پێدا بچێ فا ١) راهرو تنگ؛ ٢) قاب‌بازی؛ ٣) سوراخ گشاد در سقف خانە؛ ٤) نقب کف اطاق.

کاپانێ: کابانێ، جگێن فا قاب‌بازی.

کاپچك: جومگەی‌دەست فا مُچ دست.

کاپك: ١) پەنك، پەت، پارچەگوریس؛ ٢) جگی چکۆڵە فا ١) رسن پارە، ریسمان کوتاه؛ ٢) قاب کوچك.

کاپۆ: ١) خانوی باڵدار، هێلانە، هێلین، لانە؛ ٢) بێقل ف ١) آشیانە؛ ٢) بینی.

کاپـوخ: ١) پوش‌و گیای گێرە کراو، گیای نەنجناو؛ ٢) کەسێ گیا ورد دەکا ف ١) گیاه کوبیده؛ ٢) کسی که علوفه می‌کوبد.

کاپۆر: تووتنی زۆر خراپ، رەشکەتووتن ف توتون بد سیاهرنگ.

کاپۆك: ١) کاپۆك؛ ٢) پێوەندی ئەسپ لەزنجیر ف ١) نگا: کاپۆك؛ ٢) پابند زنجیری است.

کاپـۆل: ١) قاپێلك؛ ٢) قاپێلکەسەر، ٣) گیای وردکراو، گزرە؛ ٤) قەسەڵ؛ ٥) کای‌رەگەڵ حەزی‌بۆ بان‌سواخ‌دان ف ١) پوستهٔ توخالی؛ ٢) جمجمه؛ ٣) علوفهٔ کوبیده؛ ٤) کاه درشت مانده درآخور؛ ٥) کاهگل.

کاپۆڵ: ١) قاپێلکەسەر؛ ٢) بێقل، پت ف ١) جمجمه؛ ٢) بینی.

کاپۆلك: کاپۆل ف نگا: کاپۆل.

کاپۆلە: کاپۆلە ف پیمانهٔ کوچك آسیابان.

کاپۆلە: قەپۆلە، قەپۆبلە ف پیمانهٔ کوچك آسیابان.

کاپەك: کەپەك، سقی، کرپك ف کفك.

کاپێچ: نەخۆشیەکی زەسەولاخە لە کای زۆرخواردنەوە تووشی دێ ف نوعی بیماری دام.

کات: ١) دەم، سات، تاو؛ ٢) خێرۆك؛ ٣) زەمین، قاد: (شۆرە کات)؛ ٤) کەللەسەر؛ ٥) پشت‌مل ف ١) وقت؛ ٢) نگا: خێرۆك؛ ٣) زمین؛ ٤) کلّه، جمجمه؛ ٥) پس گردن.

کاتـا: ١) لەکـوێ؟؛ ٢) لەکـام‌لا؟؛ ٣) جۆرێ کولێرە کە لەبن ژێلەمۆدا دەبرژێ ف ١) کجا؟؛ ٢) کدام طرف؟؛ ٣) نوعی گرده نان.

کاتات: ١) قەحف، کەللەسەر؛ ٢) پشت‌مل ف ١) کلّه، جمجمه؛ ٢) پس گردن.

کاتار: پۆپەی کەڵەشێر ف تاج خروس.

کاتب: ١) حیسـابگـەر؛ ٢) نوسەر؛ ٣) سەرژمێر ف ١) حسابدار؛ ٢) نویسنده؛ ٣) سرشُمار.

کاتبەش: کاربێ‌سپێراوی سەرژمێری ف مسؤول سرشماری.

کات‌ژمێر: دەم‌ژمێر، سەعات ف ساعت.

کاتك: کەللەسەر، قەحف، کات ف جمجمه، کلّه.

کاتـۆر: ١) لەوەڕگای لەوەڕ لێ نەمـاو: (تـەواو کاتۆر بوە)؛ ٢) پۆپەی کەڵەشێر، کاتار ف ١) چراگاه لخت‌شده؛ ٢) تاج خروس.

کاتـە: ١) لکی تازە پاش سەرچن کردن، وەچ: (کـاتـەی تووتن)؛ ٢) خێرۆك؛ ٣) برێتی لە گورگ؛ ٤) پێشە، ئێسقان، هەستی ف ١) جوانهٔ نو بعد از اخته کردن گیاه؛ ٢) نگا: خێرۆك؛ ٣) کنایه از گرگ؛ ٤) استخوان.

کاج: ١) دارێکی گەڵادەرزی جەنگەڵە؛ ٢) زۆرك ف ١) درخت کاج؛ ٢) تپهٔ ماسه‌ای.

کاجین: کامە؟، کێهە؟ ف کدامین؟.

کاجینە: زۆرکان، دەشتێ کە تەپۆڵکە تەپۆڵکەی بچوکی تێدا ف دشت ماهوری.

کاچ: ١) ئامـرازی سەرقـوڵی دەسـك داری پچوك بۆ شێوپێ‌خواردن، کەچی، کەفچی، کەوچك؛ ٢) قاچ، لنگ؛ ٣) شتی بێ‌نرخی ناوماڵ؛ ٤) خزگەمـاسی ف ١) قاشق؛ ٢) پا؛ ٣) خرت و پرت بی‌ارزش؛ ٤) پناهگاه ماهی در زمستان.

کاچاخ: بەچکەگامێشی دوبەهار دیتو، قاچاخ ف گوسالهٔ دوساله.

کاچانی: دەفر و ئامان، قاپ‌و قاجاخ ف ظروف آشپزخانه.

کاچك: کاچ، ئامرازی شێوپێ‌خواردن ف قاشق.

کاچوکولۆز: خرت و پرتی بێ‌قیمەت ف خرت و پرت بی‌ارزش.

کاچوکولۆسك: کاچوکولۆز ف خرت و پرت بی‌ارزش.

کاخ: ١) قەسـر، کۆشـك؛ ٢) بژار؛ ٣) لۆدەکـای دەشت کە بۆ زسـتـان گڵەبان دەکرێ ف ١) کاخ؛ ٢) وجین؛ ٣) کاهی که برای زمستان در دشت نگهداری می‌شود.

کاخلی: قاخلی ف کاجیره.

کاخیل: ١) سەوزەی چیمەن؛ ٢) پوشی دەشت کە لەگیشە دەدرێ ف ١) سبزهٔ چمن؛ ٢) خس و خاشاك دشت و صحرا که جمع شده باشند.

کاد: ١) قاد، عەرد، زەمین، زەوی؛ ٢) مەیدان: (کـادا شەڕێ) ف ١) زمین؛ ٢) میدان.

کادان: ١) عەماری کاتێکردن؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە؛ ٣) فەرەنجی ف ١) کاهدان؛ ٢) نام دهی است؛ ٣) پالتو نمدی.

کادانە: رەسەنەئەسپێکە دەڵێن لەروسیاوە هاتگە ف نژادی از اسب است که گویا از روسیه آمده.

کادر: شەنەی ئاسن ف افشون آهنی.

کادز: سپیایی ناوەنـدی عاسمـان لەشـەودا، کاکێشـانی عاسمـان ف کهکشان، مجره.

کادك: بابۆڵە، تیکەی درێژ ف ساندویچ.

کادو: دۆکەڵ، دوکێل، دو ف دود.

کادە: کولیچە ف کلوچه.

کادی: کادو، دۆکەڵ ف دود.

کادین: کادان، عەماری کاتێکردن ف کاهدان.

کادێن: کادان، عەماری کا ف کاهدان.

کادێن‌مێشی: شوێنی خلێفـەمێشـان، جێگـەیەك کە پلورەهـەنگی لێ داندراون ف کندوی زنبور عسل.

کادینەمێش: خەلێف، پلورە ف زنبور عسل.

کار: ١) شۆل، خەبـات؛ ٢) توانـا، تاقەت: (ئەز کار م تە نکاری)؛ ٣) بالـوکـە؛ ٤) بەچکەبزنی چکۆلەی تازەزاو؛ ٥) میوەی نەگەیشتو؛ ٦) نەکـولاو، خاو؛ ٧) کەسێ خەریکی خەبـاتە: (کرێکار)؛ ٨) چاندن: (دێمـە کـار، تەڕە کـاری)؛ ٩) دەسکـرد: (کـاری ئەسنەمولە)؛ ١٠) قازانجی سەودا؛ ١١) بەچکـەی ئاسك؛ (کارماز)؛ ١٢) رودا؛ ١٣) زجە، کۆرەڕێ؛ ١٤) خوێلێن، کانی‌خوێ ف ١) کار؛ ٢) توان، تاب؛ ٣) زگیل؛ ٤) کهره، بزغالهٔ نورسیده؛ ٥) کال، میوهٔ نارس؛ ٦) ناپخته؛ ٧) کنندهٔ کار؛ ٨) کشت؛ ٩) ساخته؛ ١٠) سودبازرگانی؛ ١١) بچهٔ آهو؛ ١٢) حادثه؛ ١٣) کوره‌راه؛ ١٤) چشمهٔ آب شور.

کارا: ١) زۆر شوڵکەر؛ ٢) کوچك، بەرد ف ١) کاری، فعّال؛ ٢) سنگ.

کاراد: کەوەر، کەوەرگ، لەسەوزیحات ف تره.

کاراژ: شوێنی راگردنی ترومبیل لە خانوودا ف گاراژ.

کاراس: کارەوش، گیابەکە ف گیاهی است.

کاراك: زەمینێ کە ئەسپابی پێویستیی ژیانی تێدایەو دەیدەنەوە، کان ف معدن.

کارامە: کارزان، جێ، راهاتوو لە کار ف کارامد.

کارامەد: کارامە ف کارامد.

کارامەیی: زانایی لە کار، ئەزدەستی ف مهارت.

کاران: چەندکار ف کارها.

کاڕان: دەنگی بەقەوی مەڕو بەرخ ف صدای بلند بره و میش.

کارانە: ١) مزی حەقی‌دەست؛ ٢) شمرنەشوانی بەخێوکەری بەچکەبزن ف ١) مُزد؛ ٢) مُزد چوپان برای مراقبت از بُزغاله‌ها.

کاربان: کاروان، قافلە ف کاروان.

کاربـڕ: ١) حاکم، میر، کەبخـودا؛ ٢) بنیادەمی زۆر ئازا لە کار ف ١) حاکم؛ ٢) کارگر خوب، کاربر.

کاربرا: هاوبەشی لە کاردا، هاوکاری ف همکاری.

کاربوڕان: ناوردو، ناردو، سوتەمەنی ف سوخت.

کاربەدەس: دەسەڵات‌دار ف مصدر کار، در رأس کار.

کاربەدەست: کاربەدەس ف نگا: کار بەدەس.

کاربەردان: وازلەکارهێنان ف دست از کار کشیدن.

کاربەند: ١) پیشە، سنعات؛ ٢) دۆز، مەبەست‌و مەرام ف ١) پیشه، شغل؛ ٢) مقصود و مرام.

کاربین: پسپۆڕ، زانالەکار ف کاردان.

کاربینی: کارزانی، پسپۆڕی ف کاردانی.

کاربـوچ: ١) خشتی سوور؛ ٢) کەسێ کە کاری بێ‌بەهـرە دەکا ف ١) آجر؛ ٢) بیهوده‌کار.

کارپیچ: کاربوچ ف نگا: کاربوچ.

کارپێچ: زۆر خەریکی کار ف بسیار سرگرم کار.

کارپێسپاردن: قەوینتی کردن بۆ کارێك ف سفارش کاری به کسی.

کارت: ١) کاتە، کات، خێرۆك؛ ٢) چارەك، بەشێك‌لەچوارباز؛ ٣) بەتە، بسوڵە ف ١) نگا: کاتە، کات، خێرۆك؛ ٢) رُبع، یك چهارم؛ ٣) کارت.

کارتش: چاندن، تۆم‌وەشاندن ف بذرافشانی.

کارتك: مرمەند، بڕبەند ف سوهان.

کارتموك: جاوەگا ف گیاهی است.

کارتموڵ: گیابەکە گوڵێکی درشتی زەرد دەکا، بابۆنەی جاوەگا ف بابونۀ گاوچشم.

کارتوڵ: یەنانە، سێفەزەمینە، سێفەزەمینی ف سیب زمینی.

کارتە: کاتە ف نگا: کاتە.

کارتەن: کارتش، تۆم‌وەشاندن ف بذرافشانی.

کارتی: بڕبەندی بچووكو نەرم ف سوهان کوچك و نازك.

کارتیخ: کارتی ف نگا: کارتی.

کارتیلك: ١) کارتی؛ ٢) سەروەسیەت ف ١) نگا: کارتی؛ ٢) قَیِّم.

کارتێکردن: تاسیرلێکردن ف تأثیر کردن در چیزی.

کارتێکەر: تاسیر بەخش ف مؤثر.

کارتێ کەوتن: کار بەکەسێ بوون ف باکسی کار داشتن.

کارتیموك: کارتموك ف بابونۀ گاوچشم.

کارتیموڵ: کارتیموڵ ف بابونۀ گاوچشم.

کارتێنك: جاڵجاڵۆکە، جوڵانەنە، کاکڵەمۆشان ف عنکبوت، تارتنك.

کارتێنە: ١) کارتێنك؛ ٢) یەنانە، سێفەزەمینە ف ١) عنکبوت؛ ٢) سیب‌زمینی.

کارجف: دامودەزگای هاوبەشی لە بازرگانی‌دا ف شرکت سهامی.

کارچك: هەرمێ، هەمرۆ ف گُلابی.

کارچو: جەقۆ ف چاقو، کارد.

کارچین: جۆرێ هەرمێ کە بەکاڵی لێ‌دەکرێنەوە ف نوعی گلابی.

کارخانە: ١) جێگەی کاری پیشەسازان؛ ٢) برێنی لە جندەخانە ف ١) کارخانه؛ ٢) کنایه از فاحشه‌خانه.

کارخانەچی: برێنی لە دەویت ف کنایه از جاکش.

کارخستن: خستنەخەبات ف به کار انداختن.

کارخونە: جێگەی پیشەسازی ف کارخانه.

کارخەزاڵ: کارمامز، بەچکەئاسك، ئاسکۆڵە ف آهو بچّه.

کارد: جەقۆ، نبخی بەدەسکی بچووك ف کارد.

کاردا: ئەوکاری کراوە، بەهرەی کار ف کارکرد.

کاردانك: زێدان، بزدان، مناڵدان ف رحم.

کاردانەوە: بەهرەوەرگرتن، لە کار ف حاصل کار.

کاردروس: کارامە ف کاردان، کارامد.

کاردروست: کاردروس، کارامە ف کاردان.

کاردش: ١) سازدان؛ ٢) کردن، کرن ف ١) مُهیّا کردن؛ ٢) انجام دادن.

کاردك: مرمەندی بچوك، بڕبەندی گچکە ف سوهانك.

کاردوو: ١) گیابەکی، گەڵابانە لەناو سماقاوا زەردی دەکەن‌و بە جێشتی لێ‌دەنێن؛ ٢) تۆمی گیابەکە لە گەنم دەکاو رەنگی رەشە ف ١) گیاهی است؛ ٢) بذر گیاهی است شبیه گندم.

کاردوپەنیر: برێنی لە دوژمنایەتی دایمی‌و بێ‌برانەوە نێوانی دو دژ ف کنایه از دشمنی دائمی.

کاردوخ: ١) ناوێکـی کۆنـی کوردە؛ ٢) چیابەکی بەرزە ف ١) نام باستانی کرد؛ ٢) نام کوهی است.

کاردوخی: هۆزێکە لەکوردستانی‌دا دەژین ف نام طایفه‌ای از کُردها.

کاردوژە: ١) دارکـولـین بە نبخ؛ ٢) برێنی لە جلێس‌و زۆرخـۆر؛ ٣) کەمکۆڵ، گوێزی نەرز ف ١) کنده‌کاری چوب؛ ٢) کنایه از برخور؛ ٣) گردوی نارسیده.

کاردوغـە: وشـەیەکـە بۆ بوچ‌بوونـەوەی شۆمی دەڵێن: (فـەڵ فراندی کاردوغە) ف اصطلاحی است برای باطل کردن نحوست گفته می‌شود.

کاردوك: ناوێکی کۆنی کوردە ف نام باستانی کرد.

کاردوەڕەشە: جۆرێ گیای کاردوو ف نوعی «کاردو».

کاردوەکوڕانە: کاردوی یەنێرنك ف نوعی «کاردو».

کاردوەمارانە: جۆرێ کاردوی خراپ ف نوعی «کاردو»ی نامرغوب.

کاردەپەلە: ١) بەڕسپلکە؛ ٢) نەخۆشی زیپکەدەرکردن بە سەرما ف ١) چلچلە؛ ٢) نوعی بیماری جوش زدن پوست از سرما.

کاردەستی: سنعانێ بە دەس کرابێ، دەسکار ف کاردستی.

کاردی: کاردوو ف نگا: کاردو.

کاردبتو: راهاتوو لە کار ف بانجر بە در کار.

کاردیتی: کاردبنو ف باتجر بە در کار.

کاردبدە: کاردبنو ف بانجر بە در کار.

کاردی کەردش: ١) چەقۆسازدان؛ ٢) وەسنای چەقۆیان ف ١) چاقو ساختن؛ ٢) استادکار چاقوساز.

کاردبە: کاردبنو ف بانجر بە در کار.

کارراست: ١) کار دروست؛ ٢) کار پێکهاتو: (یاخوا **کارت راست بێ**) ف ١) دُرُستکار؛ ٢) کار بر مرام.

کارزان: فامبدە لە کار ف کاردان.

کارزۆر: ١) بێگار؛ ٢) کەسێ شوڵێ وی گەلەکە ف ١) کار اجباری؛ ٢) برکار.

کارزۆرەکی: بێگار ف کار اجباری.

کارژ: نویژەمار ف پوستەای کە مار می اندازد.

کارژۆلە: بەچکەبزنی ..اوا ف کهرە، بزغالە.

کارژەلە: کارژۆلە ف بزغالە.

کارژیلە: کارژۆلە ف بزغالە.

کارس: ١) زورات، هەرزنەگەورە؛ ٢) هەرزن ف ١) گاورس، ذُرّت؛ ٢) ارزن.

کارســاز: ١) کەسێ کار بۆ کەسێ پێك دێنێ؛ ٢) ناوە بۆ خوا ف ١) جارەساز؛ ٢) نامی برای خدا.

کارسازی: ١) پێکهێنانی کار؛ ٢) خۆ ئامادەکردن ف ١) فراهم کردن؛ ٢) خود را مهیّا ساختن.

کارڤانکوژ: ئەستێرەکە، کاروان‌کوژە ف ستارە سحری.

کارك: ١) پێنـاوی جەرمی خاو؛ ٢) کارژۆلە؛ ٣) جێگەی دانەوێڵە کە لە قوڕی دەکـەن، کەنـدو؛ ٤) ئەگەبشنو، کار؛ ٥) باریکەرێ بۆ جۆنەناو باغچەی پەرژین کرباو ف ١) جارق؛ ٢) بزغالە؛ ٣) کندوی غلّە، انبار گلی غلّە؛ ٤) کال؛ ٥) راە باریك برای عبور در باغچە.

کارك: قارچ ف قارچ.

کارکـردن: ١) خەبتین؛ ٢) بەهـرەدانی دەرمان؛ ٣) رەوانی زگ ف ١) کارکردن؛ ٢) اثر بخشیدن دارو؛ ٣) اسهال.

کارکردە: ١) کاردبدە؛ ٢) شتی دەکارکراو ف ١) کارازمودە؛ ٢) مستعمل.

کارکرن: ١) خۆسازو نەبار کردن؛ ٢) قازانج لە سەودا کردن ف ١) مُهیّا شدن؛ ٢) نفع بردن در معاملە.

کارکری: ١) سازو ئامادە؛ ٢) قازانج کردو ف ١) مُهیّا و امادە؛ ٢) سود بردە در معاملە.

کارکو: ١) کاری بەهرەدەر؛ ٢) کارا ف ١) موثر، اثر بخش؛ ٢) کارا، فعّال.

کارکەتن: کارتێ کەوتن، کارپێ بوون ف کار آدم بە دست کسی افتادن.

کارکوشتە: کارامە ف کارامد.

کارکون: دەرمانی رەوانی زگ ف داروی مسهل.

کارکەر: خەباتچی، شوڵکەر ف کارگر.

کارکەنار: هەڵپەسیراو لە کار، لەکار لادراو ف از کار برکنار شدە.

کارکەناری: موچەی هەڵپەسیراوی لەکار ف حقوق بازنشستگی.

کارکەو: راوەکەوی بە کۆمەڵ لە بەفردا ف شکار گروهی کبك.

کارگ: ١) قارچ؛ ٢) مریشك، مامر، کەرگی ف ١) قارچ؛ ٢) مُرغ.

کارگا: جێگەی پیشەسازی ف کارگاە.

کارگوزار: سوورباش ف کارگزار.

کارگە: کارگا ف کارگاە.

کارگە: مریشك، مامر ف مُرغ.

کارگەچی: باڵەی کارخانە ف کارگر کارخانە.

کارگەر: کارکەر، باڵە، خەبانکار ف کارگر.

کارگەگولانە: کارگی ژەهراوی کە ناخورێ ف قارج سمّی.

کارگەگولە: کارگەگولانە ف فارج سمّی.

کارگی: مریشك، مامر ف مُرغ.

کارگێڕ: کەسێ بەسەر کاروباری شوێنێ ڕادەگا، مدیر ف مدیر.

کارلەکارترازان: بڕینی لە رووداوێك کە پاشگەزبوونەوەی نبا نەبێ ف کار از کار گذشتن.

کارم: ١) کاری من، شوڵی من؛ ٢) دەتوانم: (ئەز **کارم** ڤێ شوڵێ بکەم)؛ ٣) کرم ف ١) کارمن؛ ٢) می توانم؛ ٣) کِرم.

کارماخ: سەرەند ف سرند، غربال درشت.

کارمامز: بەچکەئاسك ف بچە آهو.

کارمدەکەوتش: ١) کرمی تێکەوتوە؛ ٢) بریتی لە تەمەڵی و بێکاری ف ١) کرموشدە؛ ٢) کنایە از تنبلی و بیکارگی.

کارمژن: کرمێ، کرم تێکەوتوو ف کرمو.

کارمسەرا: جێگەی پشودانی قافڵە، کاروانسەرا ف کاروانسرا.

کارمسەرادار: خانچی ف کاروانسرادار.

کارن: ١) کاری ئێمە؛ ٢) دەتوانن ف ١) کار ما؛ ٢) می توانند.

کارناس: زانا لە کار، کارزان ف کارشناس.

کارنامە: پسوڵەی سیابی کارێ کە کراوە ف کارنامە.

کارنیار: داخوازی کار ف خواهان.

کاروا: جیوەی دارێکە زەردو سووك و زۆر بەقیمەت ف کهربا.

کاروان: قافڵە ف کاروان.

کاروانشی: پیازاوی هێلکەتێکراو ف اشکنە.

کاروانچی: کەسێ کە دەگەڵ قافڵەبە ف کاروانی.

کاروانسەرا: کارمسەرا ف کاروانسرا.

کاروانقڕان: ئەستێرەکە، ئەستێرەی ڕۆژێ ف ستارە سحری.

کاروانکوژ: ۱) کاروانقران؛ ۲) هەویردە، مەلیکە [ف] ۱) ستارە سحری؛ ۲) پرندەای است.

کاروانکوژە: کاروانفران [ف] ستارۀ سحری.

کاروانڤان: سەرقافلە. سەروکی کاروان [ف] ساربان.

کاروانە: ۱) بالداریکە بەقەد مریشکیك دەندوُکی دریژە؛ ۲) هاتوچوُ لە یەك جیگـەدا؛ ۳) ژەنینی گان کردن؛ ۴) هەوایەکی گۆرانی یە [ف] ۱) پرنـدۀ کاروانـك؛ ۲) آمـدوشد در یك جای معیّن؛ ۳) کفل جنباندن هنگام جماع؛ ۴) آهنگی است.

کاروانەپێ کردن: ژەنین لە کاتی گان کردندا [ف] کلەزدن در جماع.

کاروانی: مروّی ناو قافلە [ف] کاروانی.

کارّوبا: کاروا [ف] کهربا.

کاروبار: کار لە هەمو جوٚریّك [ف] کاروبار.

کاروخا: نامرازیکە لە دەزگای جوٚلاّیی‌دا [ف] از ابزار بافندگی.

کاروس: گیایەکی بوٚن‌خوٚشە زەگەڵ پەنیر دەخریٚ [ف] گیاهی است کە با پنیر آمیختە می‌شود.

کاروُس: وتاری‌نایینی. ئاموٚژگاری‌دینی [ف] موعظە.

کارّوش: ۱) گیایەکە لە گیای هەرزن دەکا؛ ۲) پەلکی شینی پیازو سیر بێ سەلك [ف] ۱) گیاهی است شبیە ارزن؛ ۲) ساقۀ سبز پیاز و سیر.

کاروّك: ۱) کارگ، قارچ، قارچـــك؛ ۲) پوّلاّ، ئاسـنی‌بی‌خەوش [ف] ۱) قارچ؛ ۲) پولاد.

کارووّ: کاروان، قافلە. کارڤان [ف] کاروان.

کارە: ۱) کارت، کارتـــە. خیّروّك؛ ۲) کاراك؛ ۳) کاربـــەدەســـت: (هیچ **کارە**بە)؛ ۴) گـــوندیّکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) نگـا: خیّروّك؛ ۲) معـدن؛ ۳) کارە، کار بە دست؛ ۴) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کارّە: دەنگی بەرزی پەزو بەرخ [ف] صدای میش و برە. بع.

کارەب: کارە با. جیوەی داریکە دەکرینە تەسبیح‌و... [ف] کهرُبا.

کارەبا: ۱) کاروا. کاروبا؛ ۲) بەرق، بروسکە [ف] ۱) کهربا؛ ۲) نیروی برق.

کارەبایی: ۱) زەردی ئاچیخ‌و روّشن، بە رەنگی کارەبا؛ ۲) ئەسپابی بەرقی [ف] ۱) کهربایی رنگ؛ ۲) ابزار برقی.

کارەرّەهات: شەرو جویّنی زوّر [ف] کنایە از دعوا و دشنام زیاد.

کارەسات: فەومان. بەسەرهاتی ناخوّش [ف] رویداد ناگوار.

کارەك: گندوّرە. کاڵەك [ف] خربزە.

کارەکەر: قەرەواش. فەرواش. جیّری [ف] کلفتِ خانە.

کارەکـــەرە: کەسیّ کە ئانـــاجی ماڵ پیّك دیّنیّ‌و بوّی مانـــدو دەبیّ: (**کـارەکـەرەم** بمریّ مشوُر خوّرەم نەمریّ) [ف] کسی کە برای خانە زحمت می‌کشد.

کارەگا: کارگا [ف] کارگاه.

کارەمو: نەنراو لە موی‌بزن [ف] تافتە از موی بُز.

کارّەنگ: زەردی روّشن. بەرەنگی کا [ف] زردِ کاهی.

کارەوا: کارەبا [ف] نگا: کارەبا.

کارەوان: شوانی کارژیلان [ف] بزغالەچران.

کاری: ۱) بەکـــار، ئازا لە کار؛ ۲) کاردوُ؛ ۳) ناڵات‌و زەردەچـــیوە؛ ۴) چاندراو: (نەرّە**کاری**)؛ ۵) گیایەکە لەدەم ئاو دەروێ‌وشیرەکەی ژەهرە [ف] ۱) فعّال. کاری؛ ۲) نگا: کاردوُ؛ ۳) دیگ‌افزار؛ ۴) کاشتە. کشت؛ ۵) گیاهی اسـت سـمّی.

کاربتان: ۱) پلورەمیّش؛ ۲) عەمارەی‌دەخڵ؛ ۳) گوندیّکە لە کوردستان بەعسی ویّرانی کرد [ف] ۱) کنـدوی عسل؛ ۲) انبار حبوبات؛ ۳) از روستاهای ویران‌شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کاریتە: شانبر، دیرەك [ف] بالار.

کاریتەپشت: موّغەرەی‌پشت، مروخەی‌پشت [ف] ستون فقرات.

کاریج: ۱) شەنە، شەن؛ ۲) ناوچەیەکە لەکوردستان [ف] ۱) افشون؛ ۲) ناحیەای در کردستان.

کاری‌خیّر: ۱) شوُلی باش‌و خواپەسند؛ ۲) بریێنی لە گانی حەڵاڵ‌و رّەوا؛ ۳) بریێنی لە زەماوەن [ف] ۱) کارخیر؛ ۲) کنایە از جماع زن و شوی؛ ۳) کنایە از عروسی.

کاریّز: ۱) ناویّ کە لە بن زەویەوە دەرهیّنراوەو داپوّشراوە؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستـــان؛ ۳) گونـدیّکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) کهریز. قنات؛ ۲) ناحیەای در کردستان؛ ۳) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کاریّزکەن: کەسیّ کە کاری کاریّزلیّدان دەکا [ف] مُقنّی.

کاریّز لیّدان: کاریّز نیجاد کردن [ف] کهریز زدن.

کاریّزاو: ۱) ئاویّ کە لە کاریزەوە دیّت؛ ۲) بریێنی لە ناوی فیّنك‌و سوُك [ف] ۱) آب کهریز؛ ۲) کنایە از آب خنك و گوارا.

کاریّزە: ۱) کـاریز؛ ۲) گونـدیّکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) کهریز؛ ۲) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کاریّژ: ۱) قولی سەربـانی کادان کە لەویّوە کا دەریّژنە ناو کادانەوە؛ ۲) کاراژ؛ ۳) جەمســەری شەوبلاکە؛ ۴) شەنە، شەن [ف] ۱) سوراخ بام کاهدان برای ریختن کاه؛ ۲) گاراژ؛ ۳) مفصل آرواره ها؛ ۴) افشون.

کاریس: کاروش، کاروس [ف] گیاهی است.

کاریگەر: کاری، بەتاسیر [ف] کاری. اثر بخش.

کاریلە: کارژوّلە [ف] کهر. بزغالە.

کارین: توانین، تاقەت هیّنان [ف] توانستن، تاب آوردن.

کاریناي: دەکارکرباگ. کوّن‌بوگ [ف] کارکردە، مُستعمل.

کاریێ‌هەبێ: عەمباری دەغڵ [ف] سیلو.

کاریێ‌هەنگان: پلوُرەی هەنگ [ف] کندو.

کاز: قوخنە [ف] کوخ. خانۀ محقّر.

کازتین: هەراو هاوار [ف] داد و فریاد.

کازکـاز: ۱) ناڵانـدن؛ ۲) دەردی‌دڵ کردن؛ ۳) لوُرە [ف] ۱) نالیدن؛ ۲) درددل کردن؛ ۳) زوزە.

کازکازە: هەوای گوّرانی‌و قام‌و لاوکی زوّرخوّش [ف] ترانۀ شاد.

کازوکوُز: بوُلیّلەی بەیان. کازیوە: (**کازوکوُز**ی بەیانی) [ف] سپیدەدم. فجر کاذب.

کازه: بازی و شوخی ف سرگرمی و شوخی.

کازین: کازنین، هەراو هاوار ف داد و فریاد.

کازبوه: بوڵبڵەی بەیان ف فجر کاذب.

کازیوه: کازیوه ف فجر کاذب.

کاژ: ١) نویژەمـار؛ ٢) توێ شیر و ماست؛ ٣) نیکولی پێست؛ ٤) داری کاج؛ ٥) قرقرەی دەزوو؛ ٦) جاوخێل؛ ٧) تیشەشاخ ف ١) پوسته‌ای که مار می‌اندازد؛ ٢) سرشیر، چربی روی ماست؛ ٣) قشر نازك پوست؛ ٤) درخت کاج؛ ٥) قرقره؛ ٦) دوبین، لوچ؛ ٧) کوه سنگی.

کاژاو: ١) دارستانی کاج؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٣) جبابەکە لە کوردستان؛ ٤) نویژی سوور لەسەر ئاو، زەڵم؛ ٥) جۆرێ نرێ، نەوعێ هەنگور؛ ٦) گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف ١) بیشهٔ کاج؛ ٢) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٣) کوهی در کردستان؛ ٤) لایهٔ قرمز بر اب؛ ٥) نوعی انگور؛ ٦) از روستاهای ویران‌شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.

کاژاوی: ١) کـاژاو، دارستـانی کاژ؛ ٢) جۆرێ نرێ رەشکـە ف ١) کاجستان؛ ٢) نوعی انگور سیاه.

کاژه: ١) بنـەی کاروان لە دەشت؛ ٢) رەبەت، بۆسـەی ژواجی؛ ٣) نێسکەسەر ف ١) جای انراق کاروان؛ ٢) کمین شکارچی؛ ٣) جمجمه.

کاژەرە: ئێسکی سـەر، قەحف، فاف ف جمجمه.

کاژەڵاك: قەحف ف جمجمه.

کاژەڵە: قەحف، کاژەڵاك ف جمجمه.

کاژەنگ: بزار ف وجین.

کاژی: پەردەی نازکی ناو دەروون ف غشاء.

کاژێر: ١) شەویلاکـە، شەویلکـە، شەویلە؛ ٢) سووچ و قوژبنی نۆدە؛ ٣) نافـسە لە دیواردا؛ ٤) برینێ لە زەحـمەتبوگ لە گانـدا؛ ٥) ئۆدەی خەڵوەت لە نەکیەدا ف ١) آرواره؛ ٢) گوشه و زاویهٔ اتاق؛ ٣) ناقچه؛ ٤) کنایه از ارضاشده در جماع؛ ٥) زاویهٔ نکایا.

کاژێری: رەحەتبوون، ناوهانەوه ف ارضاشدن، انزال منی.

کاژێله: کارژۆڵە ف بزغاله.

کاژێڵه: کاخڵی، قاخڵی ف کاجیره.

کاس: ١) سەرنـاساو، گێژ، وڕ؛ ٢) هیچ نەبیس، کەڕ؛ ٣) هەرشنی قوڵ و رۆچوگ؛ ٤) زەرك، ناس، فاپ، جام؛ ٥) بناری کێو؛ ٦) هەوراز ف ١) گیج و منگ؛ ٢) ناشنوا؛ ٣) مقعّر، گود؛ ٤) کاسه؛ ٥) دامنهٔ کوه؛ ٦) ارتفاعات.

کاساڵاشینکه: قژاکه ف پرندهٔ سبزقبا.

کاسب: کەسێ لە رێگەی کڕین و فرۆشتنەوە دەژی و بە بازرگان دانانرێ ف کاسب.

کاسبکار: کاسب ف کاسب.

کاسبوون: ناسان ف گیج شدن.

کاسبی: کاری کاسب ف کسابت.

کاسبین: کاسبوون ف گیج شدن.

کاستین: ١) لوراندن؛ ٢) قروسکاندنی سەگ ف ١) زوزه؛ ٢) نالیدن سگ.

کاسك: سەوز ف سبزرنگ.

کاسـك: ١) تاسی جکۆڵە، زەرك؛ ٢) کوپی باکێشی حەجامات ف ١) کاسهٔ کوجك؛ ٢) بادکش حجامت.

کاسمه: نانێ کە هەویرەکەی بە رۆنەوه شێلدرابێ ف نوعی نان روغنی.

کاسنی: گیابەکە، جەقجەقە ف کاسنی.

کاسـۆ: ١) قاشـۆ، داری سەرخـواری گۆ بازی؛ ٢) ژارو فەقیر ف ١) چوگان گوی‌بازی؛ ٢) بینوا.

کاسۆتی: بەناسه، ئارەزوومەن، ئاوات خواز ف آرزومند.

کاسـۆخ: داسی درێژ کە بە دودەس دەکـار دەکرێ، مەڵەغان ف داس بلندی که دو دستی بشود با آن کار کرد.

کاسول: ١) شەکەت، ماندگ؛ ٢) نەمەڵی دەست و پێسپی ف ١) خسته و کوفته؛ ٢) تنبل.

کاسۆی: کاسبی ف کسابت.

کاسه: فاب، بادی، بادیە، گلێنە ف کاسه.

کاســەئـارد: مزراق بەسـەر مزراقـا کونـان لە زاراوی منـاڵاندا ف اصطلاحی در گردنا بازی کودکان.

کاسەئاوسا: شێو بۆ جیران بردن ف غذایی که به همسایه بخشند.

کاسەئاوسی: کاسەناوسا ف نگا: کاسه ناوسا.

کاسەئەژنۆ: پێشەی زرانی ف کاسهٔ زانو.

کاسەپشت: کیسەڵ، کیسۆ ف لاك‌پشت.

کاسەجەژن: چێشتی نابیەنی بۆ رۆژ جەژن ف غذای مخصوص عید.

کاسەجەژنان: کاسەجەژن: (کاسەجەژنانمان لە ماڵدا نەبوو) ف غذای مخصوص عید.

کاسەجێژنه: کاسەجەژن ف غذای مخصوص عید.

کاسەچەش: قاپێلکی جاو ف کاسهٔ چشم.

کاسەجێژنان: کاسەجێژنان ف غذای مخصوص عید.

کاسەزرانی: کاسەئەژنۆ ف کاسهٔ زانو.

کاسەسفره: خۆراکێ کە بۆ ئاوسای نازەهانگ دەنێردرێ ف خوراکی که برای همسایهٔ نو رسیده می‌فرستند.

کاسەسەر: فاپێلکەسەر، کازەڵە ف جمجمه.

کاسەسم: پشتی سمی چارەوێ ف کاسهٔ سم ستور.

کاسەشۆر: گیابەکی گەڵاپان و زبره ف گیاهی است.

کاسەشەن: پێلی داربنی خەرمان نێك‌وەردان ف پاروی ویژهٔ خرمن.

کاسەکەر: ئیر بارکەر ف سفالگر.

کاسەکەران: ناوی دێیەکە لە کوردستان ف نام دهی است.

کاسەلە: سوێسکه ف تیهو.

کاسەلەشینکه: کاساڵاشینکه، قژاکه ف پرندهٔ سبزقبا.

کاســەلێس: ١) برینێ لە بنبادەمی جەورەوچڵێس؛ ٢) برینێ لە مرۆی خۆفرۆش بە بێگانه ف ١) کنایه از سورچران؛ ٢) کنایه از خودفروخته.

کاسەمسا: کاسەئاوسا ف نگا: کاسەئاوسا.

کاسەمەن: کاسەی پێوانەی کڕینو فرۆشتن ف کاسۀ پیمانۀ خرید و فروش.

کاسەی ئەژنۆ: کاسەئەژنۆ ف کاسۀ زانو.

کاسەی زرانی: کاسەزرانی ف کاسۀ زانو.

کاسەی سمت: قوڵایی نێوان پشتو ڕان ف لگن خاصره.

کاسی: ناسان، وڕبوون ف گیجی.

کاسینۆك: چینەدانی باڵندە ف چینەدان مرغ.

کاش: ١) شوێنێ لە ناو زرعاتا؛ ٢) زرعاتی بەبێ شکاو؛ ٣) شیشی گوشتی براشتنی؛ ٤) شێو، کێڵانی زەوی؛ ٥) زەوی بەیار؛ ٦) نەپۆڵکە؛ ٧) ئەرکدان: (چەندی کردوکاشم کرد پەبدام نەکرد)؛ ٨) کێش، لەدوهانن، ڕاکێشان؛ ٩) خۆزی، خۆزیا، بڕبا؛ ١٠) گوبسوانەی خانو؛ ١١) نیشەشاخ؛ ١٢) خزینو خوشین بەسەر زەویدا؛ ١٣) سەرەولێژی ڕژد؛ ١٤) هەورازی کوڕو ڕژد؛ ١٥) توێخ، پێستی هەرە ناسك؛ ١٦) توێژە مار؛ ١٧) قەدی کێو، بەروار ف ١) رد پا در کشتزار؛ ٢) سبزۀ پامال شده؛ ٣) سیخ کباب؛ ٤) شخم؛ ٥) زمین بایر؛ ٦) نل، نیۀ کوچك؛ ٧) کوشش؛ ٨) کش، کشش؛ ٩) کاشکی؛ ١٠) سقف؛ ١١) کوه سنگی؛ ١٢) خزیدن؛ ١٣) شیب تند؛ ١٤) صخرۀ سخت و مرتفع؛ ١٥) پوستۀ نازك؛ ١٦) پوست مار؛ ١٧) کمر کوه.

کاشان: شوێن گێڕان، بەئیشانەی جێگەپا دۆزینەوە ف ردگیری.

کاشت: چاندن، کاڵ، کار ف کاشت، بذرپاشی.

کاشتن: کاشت ف کاشتن.

کاشتی: چێندراو، چاندراو ف کاشته.

کاشخانك: میچی خانو ف سقف.

کاشك: هەڵاشی خانو ف انبیره.

کاشکا: بڕبا ف کاشکی.

کاشکان: ١) پێڵاوی خلیسکێن؛ ٢) وەستای خلیسکێن؛ ٣) خۆزیا، بڕبا، بری ف ١) کفش اسکی؛ ٢) اسکی باز؛ ٣) کاشکی، ای کاش.

کاشکای: کاشکا ف کاشکی.

کاشکابە: کاشکا ف کاشکی.

کاشکایەکو: کاشکا ف کاشکی.

کاشکایەکی: کاشکا ف کاشکی.

کاش کردن: ١) ڕاکێشان؛ ٢) کێڵانی زەوی ف ١) بر زمین کشیدن؛ ٢) شخم زدن.

کاشکرن: ڕاکێشان بەزەویدا ف بر زمین خزیدن.

کاشکەردۆخ: ڕاکێشەر بەسەر عەرزدا ف کشاننده بر زمین.

کاشکی: کاشکا ف کاشکی.

کاشمە: گیابەکە ف گیاهی است.

کاشنگ: توربەی ئالف کە بەسەر دەواربەوە دەکەن ف توبرۀ علف.

کاشۆ: ١) کاسۆ، قاشۆ؛ ٢) تورەکەی سەری وڵاخ؛ ٣) دوداری ناوبار بۆ قایم کردنی بار ف ١) جوگانِ بازی؛ ٢) توبره؛ ٣) دو چوبی که بار را بدان محکم کنند.

کاشۆ: کاشۆ، قاشۆ ف چوگان.

کاشوانی: بازی بە کاشۆ ف چوگان.

کاشوڕ: گیابەکە گەڵادانەدار بە شلکی دەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

کاشوکوش: سەرەولێژی ڕژد، سەربەرەوخوارەی نون ف شیب تند.

کاشوڵ: ١) برینی لەپێست؛ ٢) سواڵەتی سەربان‌داپۆشین؛ ٣) قاشوڵە، لەتەسواڵەت ف ١) کنایه از پوست؛ ٢) سُفال بام؛ ٣) تکه سُفال.

کاشە: ١) پەڕەی ناوبێچکی عەڕابە، گاریە؛ ٢) ئەوشتەی بێ پێچکەو بەسەر بەفرا ڕای‌دەکێشن ف ١) پرۀ چرخ گاری؛ ٢) سورتمه.

کاشی: ١) کاسەی ڕەنگ لێدراو؛ ٢) خشتی ناسکی ڕەنگاوڕەنگ ف ١) کاسۀ لعابی؛ ٢) کاشی.

کاشیکاری: خانوێك کە کاشی لە ڕوکاریدا دەکار کرابێ ف بنای کاشیکاری.

کاشیکان: ١) پێڵاوی خلیسکێن؛ ٢) خلیسکێن‌کەر ف ١) کفش اسکی؛ ٢) اسکی باز.

کاشێل: شوێن گێڕان، کاشان ف ردیابی.

کاغاغ: قڕینی قاڵاو ف صدای کلاغ.

کاغز: ١) قاقەز؛ ٢) پسوڵەی نوسراو، نامە ف ١) کاغذ؛ ٢) نامه.

کاغەز: کاغز ف نگا: کاغز.

کاغەزدان: شتێ کە قاقەزی تێ بخەن ف کاغذدان، پوشه.

کاغەزساو: قاقەز سمانە ف کاغذ سمباده.

کاغەزی: تەنكو ناسك: (بادامی **کاغەزی**) ف نازك.

کاف: ١)ناوی پیتێکی ئەلفوبێنکە؛ ٢) ئەشکەوت، ئەشکەفت، مغاره ف ١) حرف کاف؛ ٢) غار.

کافا: ١) قەحف، کەللەی‌سەر؛ ٢) پشت‌مل ف ١) جمجمه؛ ٢) پس گردن.

کافر: بێ‌دین، خوانەناس ف کافر.

کافربوون: ١) لە دین وەرگەڕان؛ ٢) بریتی لە نوڕەبوونی زۆر: (**کافرم** مەکە، لە نوڕەبیان **کافر** بوم) ف ١) از دین برگشتن؛ ٢) کنایه از زیاد خشمناك شدن.

کافرسان: شوێنی کافرانو خوانەناسان ف کُفرستان.

کافرسانی: کافرسان ف کُفرستان.

کافرستان: کافرسان ف کُفرستان.

کافرستانی: بریتی لە بەزە بەهەژاردا نەهاتنەوە ف کنایه از بی‌اعتنایی نسبت به درمانده و بی‌نوا.

کافرمان: چەقۆی نێری مۆناش، گوزان، گوێزان ف استره، تیغ موتراشی.

کافك: ئەشکەوت، مغاره، کاف، شکەفت ف غار.

کافوڕ: شیرەی وشکەوەبوی داریکە سپی‌و بۆن‌خۆشە ف کافور.

کافی: ١) بەس، نیتر زیادە؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) بس؛ ٢) نام زنانه.

کافێ: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

کافیە: ١) کافێ؛ ٢) بەسە ف ١) نام زنانه؛ ٢) کافی است.

کاف: جەنگەی فنق‌چنین. کە لە سێبەمی ڕوزبەرەوەیە [ف] موسم چیدن فندق.

کاڤار: ناڤار، ناوچە، مەڵبەند [ف] ناحیە، اقلیم.

کاڤـــڕ: ١) بەرخی لەدایك‌دابـڕاو کە شیر ناخـــواو پوش دەخـوا؛ ٢) بەرخەساوا [ف] ١) برهٔ از شیر بریده؛ ٢) برهٔ تازه متولدشده.

کاڤری: ١) جۆرێ هەنار؛ ٢) بەرخەمێ [ف] ١) نوعی انار؛ ٢) برهٔ مادینه.

کاڤشکێ: هەست‌کردن بە هێشنا ڕونەداو [ف] پیش‌بینی.

کاڤل: وێران، خاپوور، خانوی بەسەر بەکا نەباو [ف] ویران.

کاڤلاش: ١) خانوێ کە بۆ ناش جێکراوە؛ ٢) برێنی لە خانوی نەوی بچوکی فەقیرانە [ف] ١) ساختمان آسیاب؛ ٢) کنایە از کلبهٔ محقّر.

کاڤلان: بەرگی شمشێر و خەنجەر [ف] نیام.

کاڤیرك: کارگ، فارچ، قارچك، کوارگ [ف] قارچ.

کاڤیلك: کافیرك [ف] قارچ.

کاك: ١) برای گەورە؛ ٢) وشـەی حورمەت بۆ پیاوان؛ ٣) جۆرێ نانی شیرین؛ ٤) سەهۆڵ، سوڵ [ف] ١) برادر بزرگتر؛ ٢) کلمهٔ احترام برای مردان؛ ٣) نوعی نان شیرینی، کاك؛ ٤) یخ.

کاك‌بوون: بەستن لەسەرمان. بوونەسەهۆڵ [ف] یخ زدن.

کاکا: ١) مام، ناب، نابۆ؛ ٢) وشەی بانگ‌کردنی براگەورە [ف] ١) عمو؛ ٢) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگتر.

کاکـاو: دەنکی بەری داریکـە دەبهـازن و لەنـاوا دەیکـوڵێنن وەك قاوە دبخۆنەوە [ف] کاکائو.

کاکشان: کادزی عاسمان [ف] کهکشان.

کاکشیر: لەنجەو لار [ف] ناز و خرام.

کاکـل: گیابەکـە بۆن‌خۆش وەك ڕیحانە دەچێ و گەڵای باریکترە [ف] ریحان کوهی.

کاکڵ: ناوەڕوکی بادام و گوێز و هەر دەنکێك [ف] مغز بادام و گردو و غیره.

کاکڵە: کاکڵ [ف] نگا: کاکڵ.

کاکڵەشێران: جۆرێ بازی زاروکانە [ف] نوعی بازی کودکان.

کاکڵەقـوچـە: کاکڵی گوێز کە بە خڕی دەرچێ. فەلاقـوچکـە [ف] مغز گردوی درسته.

کاکڵەمـوشان: ١) جاڵ‌جاڵۆکە، جوڵانەنە؛ ٢) داوی جاڵ‌جاڵۆکە؛ ٣) بازیەکی زاروکانە [ف] ١) تارتنك، عنکبوت؛ ٢) تار عنکبوت؛ ٣) نوعی بازی کودکان.

کاکڵی: گوێز، گوز [ف] گردو.

کاکنج: گیایەکە [ف] گیاه کاکنج.

کاکۆ: ١) وشەی دواندنی براگەورە؛ ٢) وشەی حورمەت بۆ پیاوان؛ ٣) برای دایك، خاڵۆ [ف] ١) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگ؛ ٢) کلمهٔ احترام مردانه؛ ٣) دایی.

کاکۆت: کەللەسەر، قەحف، قاف [ف] جمجمه.

کاکۆتەل: کای باشماوەی چەت‌کونان [ف] کاه حاصل از کوبیدن کوزر.

کاکوچ: چەکوچ، چاکوچ [ف] چکش.

کاکوچی: شەلەمین، نرخێنە، کاکوچیل [ف] آش شلغم و گندم.

کاکوچیل: نرخێنە [ف] آش شلغم و گندم.

کاکورك: دارکونکە [ف] دارکوب.

کاکـوڵ: ١) مووی درێژی بێنـەسـەر؛ ٢) بۆپەی بەرزی باڵندە [ف] ١) کاکل سر؛ ٢) کاکل پرنده.

کاکول: ١) کاکوڵ؛ ٢) جۆرێ گەنم [ف] ١) نگا: کاکوڵ؛ ٢) نوعی گندم.

کاکـوڵی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کاکۆیە: خاڵ، خاڵۆ، برای دایك [ف] دایی.

کاکە: ١) برای گەورە؛ ٢) وشەی حورمەت لە پیاوان [ف] ١) برادر بزرگ؛ ٢) کلمهٔ احترام برای مردان.

کاکەشان: کادز، کاکشان [ف] کهکشان.

کاکـەلێ: وشـەی خۆشەویستی لە دواندنی نێر بنەی بنیادەما [ف] کلمهٔ محبت‌آمیز، ای برادر.

کاکەیی: چەند تیرەیەکی کوردن کە نابنێکی تایبەتیان هەیە، گۆران [ف] اهل حق.

کاکی: ١) کاکـە؛ ٢) دەشتی ڕاستی تەخت: (لـە دەشتێکی **کاکی** بە **کاکی**) [ف] ١) نگا: کاکە؛ ٢) جلگهٔ هموار.

کاکێز: بێزنگ [ف] غربال، بیزن.

کاکێش: ١) کەسێ کا بە بار دەبانەوە ناوایی؛ ٢) کادزی عاسمان [ف] ١) کاهکش؛ ٢) کهکشان.

کاکێشان: ١) بردنەوەی کا بۆ ناوایی ٢) کادز [ف] ١) کاه به آبادی بردن؛ ٢) کهکشان.

کاکیل: کاکڵە گوێز و بادام و... [ف] مغز گردو و بادام و...

کاکیلکە: شەوبلاکە، شەوبلکە، شەویلە، کارێز [ف] آرواره.

کاکیلە: ١) کاکیلکە؛ ٢) کاکەلێ [ف] ١) آرواره؛ ٢) ای برادر.

کاگـارس: ١) کای گەنمـەشامی؛ ٢) کای هەرزنە گەورە [ف] ١) علف ذرّت؛ ٢) کاه ارزن درشت.

کاگرس: کای درشت، فەسەڵ [ف] کاه درشت.

کاگڵ: ١) کای ورد کە بۆ قوڕەکاری دەشێ؛ ٢) قوڕو کا بۆ سواغ [ف] ١) کاهریزه؛ ٢) کاهگل.

کاگەز: قاقەز، کاغز، کاغەز [ف] کاغذ.

کال: ١) بابـیر؛ ٢) پیاوی پیر؛ ٣) کەسـێ نەمـەـنی لە چل بەرەژوورەو نەگەیوەتـە پەنجا؛ ٤) کول، نەبـڕ؛ ٥) نەگەیشتو، کاڵ؛ ٦) کەت، لێوارپەڕبو؛ ٧) ددان لە دەمـدا نەمـاو [ف] ١) نیا؛ ٢) سالخورده؛ ٣) میانسال؛ ٤) کُند، مخالف تیز؛ ٥) نارسیده، کال؛ ٦) لب پر شده؛ ٧) بی‌دندان.

کاڵ: ١) بابـیر؛ ٢) پیرەمێرد؛ ٣) نەگەیشتـو؛ ٤) ڕەنگی چاوی عابی ناماڵ‌زەرد؛ ٥) ڕەنگی چاوی ڕەشی ناماڵ‌عابی؛ ٦) ڕەنگی چاوی زۆر ڕەشی گلێنـە زۆر چەرمـگ؛ ٧) ڕەنگی ناچـخ: (سـوری **کاڵ**)؛ ٨) قاوەیی ناچـــخ؛ ٩) نەمـانـی ڕەنـگ؛ ١٠) کار، جانـدراو؛ ١١) بزنی گوێ‌بازگ؛ ١٢) نەکوڵاو؛ ١٣) بەربەران: (شەکی **کاڵ**) ١٤) خوری و موو، دەگەڵ کولکە دەگونرێ: (کولکەو **کاڵ**)؛ ١٥) وشەیەکە لە جیانی

تشت، هەرامــە، هبن: (مــەلاو کاڵ، سوّفی و کاڵ) ف ۱) نبا؛ ۲) سالخورده؛ ۳) کال؛ ۴) چشم آبی مایل به زرد، زاغ؛ ۵) چشم سیاه مایل به آبی؛ ۶) چشم سیاه با نخم چشم خیلی سفید؛ ۷) رنگ روشن؛ ۸) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ۹) باختن رنگ؛ ۱۰) کشت، کاشته‌شده؛ ۱۱) یز گوش خلنگ؛ ۱۲) ناپخته، خام؛ ۱۳) گوسفند سه‌بهار دیده؛ ۱۴) پشم و مو؛ ۱۵) چیز، شیٔ، کلمهٔ مهمل.

کالاّ: قوماش، ماڵی گەزی: (**کالاّ** بەقەد باڵایە) ف قماش، پارچه.

کالاّت: ۱) تالاّن، پۆیر، بۆڕ، چەپاو؛ ۲) قوماشی نوێ ف ۱) غارت؛ ۲) قماش نوپ، پارچهٔ نوپ.

کالاّقنگ: باسکلاو، کلاّوبن ف بیخ ریواس.

کالاّکوت: نێلاّی گەلاّو چلکونان ف کدبنه.

کالان: ۱) کاڤلان؛ ۲) هۆزێکی کورده ژێردەستی ترکە؛ ۳) کانزای برنج؛ ۴) کبای بەزیان کە نەبێ بژار بکرێ ف ۱) نیام؛ ۲) از طوایف کُرد؛ ۳) آلیاژ برنج؛ ۴) گیاه هَرز.

کالاّن: قســەی چاونــەزێرانــە گوتن، بەنێرەیی باس کردن: (بــەمن هەڵدە **کالێ**) ف حرف حسودانه زدن.

کالانە: ۱) جێ چاو، قوڵکی چەم؛ ۲) تەنگایی نێوان هەردوك سمت ف ۱) حدقهٔ چشم؛ ۲) گودی میان هردو باسن.

کالاّنە: کالانە ف نگا: کالانە.

کالانی: جەقوّبەکی کالانی هەبێ ف دشنه.

کالبوُن: ۱) پیربوُن؛ ۲) کەت‌بوُن، کەل‌بوُن ف ۱) پیر شدن؛ ۲) لب پرشدن.

کاڵبــوُنەوە: رەنگ‌چوُنی قوماش و...: (ئەم قوماشە **کاڵ دەبێتەوە**) ف رنگ باختن پارچه و فرش و...

کاڵ حەبران: شێوی ساوارو دوّ ف آش بلغور و دوغ.

کالــك: ۱) باوەگەورە، باپیر؛ ۲) پێتــاوی لە چەرمــی خاو؛ ۳) کاڵ، نەگەیشتو ف ۱) نیا؛ ۲) چارق؛ ۳) کال، نارس.

کاڵك: پێتاوی لە چەرمی خاو ف چارق.

کاڵکەن: ۱) مبوەی بەکاڵی‌زناو؛ ۲) دومەڵی سەربەچەفوّهەڵدڕاو ف ۱) مبوهٔ کال چیده؛ ۲) دُمل نارسیدهٔ نیغ زده.

کالکی: کەلەپوّر لە باپیرانەوە ف میراث نیاکان.

کالمە: جوّرێ شمشێری شەڕ ف نوعی شمشیر.

کاڵمە کاڵ: زەمینێ کە بڕێکی داچێندراوەو‌بڕێکی بەبار ماوە ف زمینی که قسمتی از آن دایر و قسمتی بایر است.

کالنی: زێدە ژیان، زورهان بوُن ف پیر و فرسوده شدن.

کالوّ: ۱) باوك؛ ۲) وشەی دواندنی پیری بەڕێز؛ ۳) سەرکوّمار ف ۱) پدر؛ ۲) کلمهٔ خطاب به پیر محترم؛ ۳) لقب رهبر یا رئیس جمهور.

کالوان: کالانی نیخ ف نیام شمشیر و خنجر.

کالوخ: بەرگی قورعان ف پوشش قرآن.

کالوخك: کالوخ ف پوشش قرآن.

کاڵوکرچ: لە کەیشتن زوّر دوُر: (ئەواو **کاڵ‌وکرچە**) ف بسیار کال و نرسیده.

کالوُم: ئەمەڵ، ئەپ، ئەوەزەل ف تنبل.

کالوُمە: شمشێری خراپ‌و بێ‌قیمەت، کەچەشیر ف شمشیر نامرغوب.

کالومە کاڵ: کالمە کاڵ ف نگا: کالمە کاڵ.

کالە: ۱) ئەسپی ڕەش؛ ۲) ئەمەن نەپیر و نەجوان؛ ۳) کلاّش؛ ۴) پێتاوی لە چەرمی خاو ف ۱) اسب سیاه؛ ۲) میانسال؛ ۳) گیوه؛ ۴) چارق.

کاڵــە: ۱) کاڵــك، پێتاوی لە چەرمی خاو؛ ۲) کاڕەی مەڕو بەرخ ف ۱) چارق؛ ۲) صدای بلند میش و بره، بع.

کاڵەبرێش: ۱) ساوار لە گەنمی نەکولاّو؛ ۲) برینی لە تەرزەی ورد ف ۱) بلغور گندم ناپخته؛ ۲) کنایه از تگرگ ریز.

کاڵــەبێن: پێوانــەیەکــە بوّ بەفری باریو: (**کاڵەبێنێك** بەفر باریوە) ف مقیاسی برای مقدار برف بر زمین نشسته.

کاڵەپێ: بارینی بەفر ئەوەندەی پێلاّو دادەپوّشێ: (**کاڵەپێ** بەك باریوە) ف بارش برف به قطر یك چارق.

کاڵەپێچ: بەرۆو باڵی ناو کاڵە ف پارچه‌ای که زیر چارق بر پای می‌پیچند.

کاڵەت: تالاّن، کالاّت، بۆڕ، چەپاو ف غارت، تاراج.

کاڵەدرانە: حەقی بەڕێدارۆیشتن بوّ کاری کەسێ ف پابمزد، حق‌القدم.

کاڵەدەند: کەرسنەی خاوی دەکارنەکراو ف ماده اوّلیه.

کاڵەر: کالاّ، ماڵی بازرگانی ف کالا.

کاڵەشێف: شێوەردی پێش باران‌بارین ف شخم باران نزده.

کاڵەك: هاوعاشیرەت، هاونیرە ف هم‌تیره، از یك طایفه.

کاڵەك: ۱) قەرپوز گندوّرە؛ ۲) خرچە، فەرەخرچە؛ ۳) کاڵەی جەرم؛ ۴) کلاّش ف ۱) خربزه؛ ۲) خربزهٔ نارس؛ ۳) چارق؛ ۴) گیوه.

کاڵەکاڵ: کاڕەی زوّری مەڕو بەرخ ف صدای درهم میش و بره.

کاڵەکوت: مێوژی کوتراو بوّ شەربەت ف کشمش کوبیده برای شربت.

کالەکە: خاڵبگە، برك، کەلەکە ف تُهیگاه.

کاڵــەکەمارانە: ۱) گیایەکە بەرێکی خڕەکەی لەبیچمی شەمامەی زوّر پچوُك دەگرێ بوّنێکی زوّر ناخوّشی هەیەو زوّر تاڵە بوّ دەرمان دەشێ؛ ۲) زێزەڵە ف ۱) هندوانهٔ ابوجهل؛ ۲) تاجریزی.

کاڵــەگ: ۱) دربشوُکەی مار؛ ۲) چزوی دوپشك‌و موّزو ف ۱) زبانك مار؛ ۲) نیش.

کاڵەمستانە: پشکبلان ف نوعی بازی در شب‌نشینی.

کاڵەمستێ: کاڵەمستانە ف نگا: کاڵە مستانە.

کاڵەمستێنە: کاڵە مستانە ف نگا: کاڵە مستانە.

کاڵەمشتێ: کاڵە مستانە ف نگا: کاڵە مستانە.

کاڵەمێر: پیاوی زوّر پیر ف پیرمرد کهنسال.

کاڵەوبوُن: کاڵبوُنەوە ف رنگ باختن پارچه.

کاڵــەوپێتــاو: پالاّو زەنگاڵی سەفــەر: (**کاڵەوپێتاوی** هەڵپێچاوە) ف باروبنهٔ سفر.

کالەنی: کافلان، کالان ف نگا: کالان.

کاڵەهێش: شێوی بەکەم ف شخم اوّل.

کاڵەی: ۱) زورهانی؛ ۲) کاڵی، نەگەیشتوی؛ ۳) بێ‌ددان ف ۱) پیری و کُهنسالی؛ ۲) خامی؛ ۳) بی‌دندان.

کاڵی: نەمەن‌زوری ف پیری و کُهنسالی.

کاڵی: ۱) نەگەیشــتــوبی؛ ۲) خاوی؛ ۳) شێوی کرد، جوُتی لێ‌دا؛ ۴) بەقەوقاوی کرد ف ۱) نارسی میوه؛ ۲) خامی؛ ۳) شخم زد؛ ۴) غرید.

کاڵێ: ۱) چاوکاڵ؛ ۲) ناوی ژنانە؛ ۳) سپی‌پێست ف ۱) چشم «کال»؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) سفیدپوست.

کاڵیا: ۱) جوُتی‌لێ‌کرا، کێڵدرا؛ ۲) بەنیرەیی باسی‌کرد؛ ۳) بەتــوُرەیی قاوی‌کرد ف ۱) شخم‌زده شد؛ ۲) حسودانه گفت؛ ۳) نهیب زد.

کالیار: ترۆزی زل و نرش کەبۆ توم هەڵگیراوە ف خیار چمبر پیر که برای نخم‌گیری نگهداری می‌شود.

کاڵیان: ۱) دەنــگ‌هەڵبڕیــن بەتــوُرەیی؛ ۲) ئیرەیی بردن؛ ۳) جوُت لەزەوی‌دان ف ۱) غریدن؛ ۲) رشك بردن؛ ۳) شخم زدن.

کاڵیت: ۱) رەبەت، بۆسە، سیپە؛ ۲) قوُختە ف ۱) کمین شکارچی؛ ۲) کلبهٔ محقّر.

کالیت‌زاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کالیتگا: کاڵیت، رەبەت ف کمین شکارچی.

کالیتی: پیری، پیریەتی ف پیری.

کالیسکە: عارەبانەی سواری سەردا پۆشراو کە دو ئەسپ دەیکێشن ف درشکه، کالسکه.

کالیماست: خەرمان لۆغە ف نگا: خەرمان لوغه.

کالیمستی: کاڵەمستێ، کەڵەمستێ، پشکیلان ف پشك انداختن.

کالینی: زوُر بەعومری، زورهانی ف کُهنسالی.

کالــین: گریانــی بەدەنگی بەرز، زوُزوُز گریان ف گریه و مویه کردن، زارزار گریستن.

کاڵین: ۱) شێوبڕینی زەمین؛ ۲) ئیرەیی بردن ف ۱) شخم زدن؛ ۲) رشك بردن.

کام: ۱) ناوات، نارەزوُ؛ ۲) نەخــۆشــی بلوُقــاوی دەمــی یەکــسم کە جەمەنالیکی بەسەر دەچێ؛ ۳) وشەی پرسیار بوُ زوُن بوُنەوەی شتێ لە ناو شتاندا، کێژان، کێهە؛ ۴) تاڵ بوُنەوەی ددان ف ۱) اَمَل، آرزو؛ ۲) نوعی بیماری دهان ستور؛ ۳) کدام؛؛ ۴) کندشدن دندان.

کام‌ناژنین: چارەکــردنی کامی یەکسم بە شوُژن ناژن‌کردنی زاری ف معالجهٔ «کام» ستور یا جوالدوز.

کاما: داری خوارەوەبوی جەغزی وەك کەلەبێژنگ و دەف و... ف چوب دایره‌ای دف و غربال و...

کاماخ: ۱) سمتی یەکسم؛ ۲) کاماش؛ ۳) توتنی بەشینی ژناو ف ۱) کفل ستور؛ ۲) نگا: کاماش؛ ۳) توتونِ سبز چیده شده.

کامار: کاما ف نگا: کاما.

کاماش: ۱) ساقەتەی وردی ماش؛ ۲) بڕینی لە توُتنێ کە بەر لە زەردبوُن وشکەوە کرابێ ف ۱) کاه ماش؛ ۲) کنایه از توتونِ نارس خشك شده.

کاماڤ: پاشاوێ کە دوای سەرچاوەگرتن بەجوُدا دێ ف پسابی که پس از گرفتن سرچشمه در جوی می‌ماند.

کامانە: کام لە ئەشتەکان؟ کێهانە؟ ف کدام‌ها؟

کامباخ: ۱) غەددار، پەیمان‌شکێن؛ ۲) دەسبڕ و دروزن؛ ۳) کاول ف ۱) غدّار، عهدشکن؛ ۲) ناروزن؛ ۳) ویران.

کامباخ کرن: لەبەین‌بردن، ویران‌کردن ف نابود کردن.

کامباخی: ۱) غەدداری، پەیمان‌شکێنی؛ ۲) بەدبەختی، نەگبەت ف ۱) پیمان شکستن؛ ۲) بدبختی.

کام‌جێ: ۱) کام‌شوێن؟، کوێنە؟؛ ۲) کێهە، کامیان ف ۱) کجا؟؛ ۲) کدامین؟

کام‌جین: کامیان؟، کێهە؟ ف کدامین؟

کام‌دەر: کامە؟، کێهە؟ ف کدام؟

کام‌دەری: کام‌دەر؟ ف کدام؟

کامر: قامیش، چیتك، جیت، زەل ف نی.

کامران: ۱) بەئاوات‌گەیشتو؛ ۲) ناوە بوٚ پیاوان ف ۱) کامران، کامروا؛ ۲) نام مردانه.

کامرەوا: کامران ف کامران، کامروا.

کام‌ژ: کێهەلە؟، کێژان‌لە؟ ف کدام از؟

کام‌سوتی: بەئاوات نەگەیشتن، ناهومێدبوُن ف نومید شدن.

کامك: ۱) کێ؟؛ ۲) کام‌شت؟ ف ۱) چه کسی؟؛ ۲) چه چیزی؟

کام‌کردن: ۱) توُشــی نەخــۆشی کام هاتنی یەکسم؛ ۲) توُوپــەڕبن، ئەوس‌نکمان، ئەستــوُربوُن لەبــەر دبتن و نەخواردنی شت ف ۱) به بیمــاری «کام» دچار شدن ستور؛ ۲) بیماری بوگرفتن که از دیدن و شنیدن بوی خوراك عارض می‌شود.

کام‌کەس: کێهەمرۆ؟، کێ؟ ف چه کسی؟

کام‌کەسوُ: کام‌کەس؟ ف چه کسی؟

کامڵ: ۱) پێگەیشتوی دەخڵ؛ ۲) بنیادەمی پێگەیشتوی تێگەیشتو؛ ۳) بنیادەمی نێونجی تەمەن لە دەوری چل و پەنجاساڵە ف ۱) غلّهٔ رسیده؛ ۲) آدم رسا، دانا و کامل؛ ۳) آدم میانسال.

کامن: کێهەن؟ ف کدامند؟

کاموُ: کێ؟، کێهە؟ ف چه کسی؟

کاموٚخ: ترێ‌گوُش، کەسێ کە هەنگور دەگوُشێ ف کسی که آب انگور می‌گیرد.

کاموُخ: کاموٚخ ف نگا: کاموٚخ.

کاموُرەوا: کامرەوا ف کامروا.

کاموس: موُتەکە، شەوە ف کابوس.

کاموُك: دوشاوساز، دمس‌چێکەر ف شیرهٔ انگورساز، شیره‌چی.

کاموُسەك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کاموێی: نەخوُشی دەمی یەکسم ف بیماری دهن ستور.

کامە: وشەی پرسیار، کام؟، کێهە؟ ف کدام؟، کدامین؟

کامەتا: کام لەمانە؟، وشەی پرسیار ف کدام؟

کامەتان: کێژان ژوە؟، کێ لەئێوە؟ ف کدام از شما؟

کامەتانێ: کام؟، کیژان؟، کێهە؟ فا کدام؟

کامەتە: کامەتانێ؟ فا کدام؟

کامەران: کامڕان فا کامروا.

کامەڕان: کامڕان فا کامروا.

کامەسە: کامە؟، کێهەیە؟ فا کدام است؟.

کامەم: ناوی دێیەکە لە موکوریان فا نام دهی است.

کامەن: کێهەن؟، کامن؟ فا کدامند؟

کامەیە: کامەسە؟، کێهەیە؟ فا کدام است؟

کامی: کێهە لەوان؟ فا کدام یکی؟

کامیاران: ناوی شارێکە لە کوردستان فا نام شهری است.

کامیان: کام لەوان؟ فا کدام یکی؟، کدامشان؟.

کامێرا: دوربینی وێنەگرتن فا دوربین عکاسی.

کامێران: کامڕان فا کامران.

کامیل: ١) بێ‌کەماسی؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان فا ١) کامل؛ ٢) نام مردانه.

کان: ١) کاراك، کارە؛ ٢) داری کوڵدراو بە قەڵەمی ناسن؛ ٣) پنجەگیا؛ ٤) لە کام جێگەن؟؛ ٥) وشەیەکە لە جگێن‌دا؛ ٦) کوێن فا ١) معدن؛ ٢) چوب کنده‌کاری شده؛ ٣) بونه؛ ٤) کجابند؟؛ ٥) اصطلاحی در قاب‌بازی؛ ٦) کهنه، قدیمی.

کاناو: چەم یان سەرچاوە ناوێك کانزای لێ دەردەخەن فا آبی که مواد معدنی داشته باشد.

کانتوڕ: دۆلابی جلکان فا کمد.

کانج: ناکارجەوت، ڕەوشت ناحەز فا بدعمل.

کانجا: ١) کام‌شوێن؟، کوێندەرێ؟ ٢) لەکوێ؟ فا ١) کجا؟؛ ٢) از کجا؟

کانجی: کام؟، کیژان؟، کێهە؟ فا کدام؟

کانجین: کامەیان؟ کێهەیان؟ فا کدامشان؟

کاندو: دەفرێ گەورەی لەقوڕچێکراوبۆ دانەوێڵەو نارد. کەندو فا کندوی آرد و غلّه، انبار گلی آذوقه.

کانزا: هەرچی لە کاراك بەبدا دەبێ فا معدنی.

کانکەن: کەسێ کە لە دانەوەی کاراك خەریکە فا معدنچی.

کانگا: کان، کاراك، کارە فا معدن.

کانگوك: خەلۆل فا شنالنگ گوساله.

کانگە: کانگا، کان، کاراك، کارە، جان فا معدن.

کانوك: ١) کانگای بچوك؛ ٢) ساقەنەی وشکی نوك فا ١) معدن کوچك؛ ٢) ساقهٔ خشك نخود.

کانون: ١) ناوی دو مانگی ڕۆمی؛ ٢) باڵدارێکە لە دماوان دەژی فا ١) نام دو ماه از ماههای رومی؛ ٢) پرنده‌ای است آبزی.

کانونی: بەرندەیەکی یوری ماسی‌خۆرە فا مرغی ماهیخوار است.

کانە: ١) سنعاتی دارکولین؛ ٢) نامرازی دارکولین فا ١) کنده کاری چوب؛ ٢) شفرهٔ کنده‌کاری.

کانەزوانە: کوڵدراوی جێگەی شوشەبەنجەرە فا کندهٔ جای شیشهٔ بنجره.

کانەشکاو: نامرازێکی دارکولینە فا ابزاری در کنده‌کاری.

کانەنیا: شەنل‌چەفاندن فا نشازدن.

کانی: ١) چەشمە، سەرچاوە، خانی، چاوەی ناو؛ ٢) کانێ؛ ٣) وشەی سەرەتای ناوی گەلێك لە گوندەکانی کوردستان: (**کانی باغ**، **کانی بداغ**، **کانی بەن**، **کانی خوارو**، **کانی ڕەش**، **کانی زەرد**، **کانی سانان**، **کانی سبران**، **کانی منکان**، **کانی مەلا**، **کانی ناز**)؛ ٤) نوکە، نێستا؛ ٥) توانی، لەدەستی هات؛ ٦) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا ١) سرچشمه؛ ٢) نگا: کانێ؛ ٣) کلمهٔ آغاز نام بسیاری از روستاهای کردستان؛ ٤) اکنون؛ ٥) توانست؛ ٦) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانێ: ١) کێهەبە؟، کیژانە؟؛ ٢) لەکوێ‌بە؟ فا ١) کدام است؟، ٢) کجا است؟

کانی‌ناسکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیانۆمەرکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاباسکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیابەستێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیابینگ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاتا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانیاتویا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاسیر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاسیفی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاگولێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیامالا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانیانێروەکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاو: ١) ناوێ کە لە کانی دێتەدەر؛ ٢) زەوینێ کە بە ناوی کانی ناو دەدرێ؛ ٣) گیایەك کە ناوی کانی بخواتەوە: (لۆکەی **کانیاو**) فا ١) آب چشمه؛ ٢) زمینی که با آب چشمه آبیاری شود؛ ٣) گیاهی که با آب چشمه سیراب شود.

کانی‌بلاف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌بناف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی بشاو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی بورکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی بەرد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی بەردینە: دوگوندن لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

کانی بەرزە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی بی: دوگوندن لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی پان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی پانکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی پوچەلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی پەحو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی تو: دوگوندن لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی توان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی جاملە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی جنە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی خاکی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی خان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی خانلەر: لەو گوندانەی کوردستانە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی خدران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی درکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی دەربەند: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی دەلال: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ڕۆشنایی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ڕەش: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی زرکێشکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی زناڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی زەرو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ژاڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ژنان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیژە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه قنطوریون.

کانی سارد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی سارکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سالار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سپیکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی سقر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیسک: ساقەتەی وشکی نیسک ف ساقهٔ خشک عدس.

کانی سلێمان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی سوسکە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی سێڤ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سێو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی شاسوار: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی شایان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی شوان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌شیخ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی‌شێخان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌شینه: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌عارەبان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌قرژاڵە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانیکاباسکا: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتووە و پاشان کاولیان کردووە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

کانیکاهاجەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی کرمانج: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کوت: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی کوێر: کوێرە کانی. کانیەك کە پاش بەهار وشك دەبێ ف چشمه‌ای که پس از بهار بخشکد.

کانی کوێرك: کوێرە کانی، کانی کوێر ف نگا: کانی کوێر.

کانی کوژەڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کوێرە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی کەروێشکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کەند: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی کەو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کەوشەمیران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کەوە: چوار گوند لە کوردستان بەوناوەن بەعسی وێرانی کردن ف نام چهار روستا در کردستان که بعثیها ویران کردند.

کانی گردەڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گرمە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گوڵ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی گۆمە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی گوێز: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گەوهەر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گێزکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیلان: دۆڵی پڕلەکانی ف درهٔ پر از چشمه.

کانیلکە: سەرچاوەی پچووك ف چشمهٔ کوچك.

کانیلە: کانیلکە ف چشمهٔ کوچك.

کانی‌مازو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌مازێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌ماسی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌مانگا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌مرواری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی‌موچکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌مەروان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌مەزنێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌میران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانین: توانین، لەتواندابوون ف توانستن.

کانی‌ورمێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌وشتر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌وەتمان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌وەیسە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی‌ویسکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیەقورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هومەر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەمزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەنار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەناو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی هەنجیر: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

کانی هەنجیر گوڵان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی هەنجیرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەنگوین: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کاو: ١) شکێر؛ ٢) شاخی بەرد، جبای بەردین؛ ٣) ناوات، کام؛ ٤) جبا؛ ٥) سوٗنانەوەی پێست؛ ٦) نەخۆشی کام؛ ٧) نرخدار، هێژا؛ ٨) بەفیز، لەخۆبایی؛ ٩) جگ، قاپ ف ١) شکاف صخره؛ ٢) کوه سنگی؛ ٣) کام، مراد، آرزو؛ ٤) کوه؛ ٥) سوزش پوست؛ ٦) بیماری دهان ستور؛ ٧) ارزشمند؛ ٨) خودپسند؛ ٩) قاب شنالنگ.

کاواتر: کابوك ف کبوتر.

کاوان: ١) شاخان، جبابانی بەردین؛ ٢) جبایان؛ ٣) بسنو، شانەشاخ ف ١) کوههای سنگی؛ ٢) کوهساران؛ ٣) ستیغ کوه.

کاوانەوە: سوٗتانەوەی پێست ف سوزش پوست.

کاوانی: هۆزێکە لە کوردستان ف عشیرەای است در کردستان.

کاوانیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کاودان: ١) خۆبانی گێرەکراوی بەبا نەکراو؛ ٢) برینی لە پیت و بەرەکەت ف ١) خرمن باد ندادە؛ ٢) کنایە از برکت.

کاودێ: جکی جگ، قاپێ کە دبوی قوٗلی روبەبانێ ف حالت بر پشت افتادە شنالنگ.

کاوز: کافز ف نفلی، برۀ از شیر بر بدە.

کاوران: کاروان ف قافلە.

کاوس: شەوە، موٗنەکە ف کابوس.

کاوش: پێچەوانەی سرشتی، نەگونجاو دەگەڵ داموەستوٗردا ف غیرطبیعی.

کاوشك: زگپڕ بەر لە کاتی خۆی، بیژۆك ف حامله قبل از اوان.

کاوشکی: زگپڕ بوٗنی بەر لە کاتی خۆی ف حاملگی زودرس.

کاوك: جومگەی دەست و پا ف مچ دست و پا.

کاول: ١) کافل، وێران؛ ٣) جوار دیواری سەرنەگیراو ف ١) ویرانە؛ ٢) چهاردیواری سر نپوشیدە.

کاولاش: کافلاش ف نگا: کافلاش.

کاولان: ١) کافلان، بەرگی خەنجەرو شەمشێر؛ ٢) چەند نوٗدەی سەرنەگیراو ف ١) نیام؛ ٢) خانەهای سرنپوشیدە.

کاولان: ناوی دو گوندە لە موکوریان ف نام دو روستا در کردستان.

کاولبوٗن: خاپوٗر بوٗن ف ویران شدن.

کاول کردن: خاپوٗر کردن ف ویران کردن.

کاولەباس: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کاولی: خێڵانێکی کوٗچەری گەڕبدەن ف کوٗلی.

کاولی: کاولی ف کوٗلی.

کاوە: ١) سوٗنانەوەی پێست؛ ٢) ناوی کوردێکی شوٗرشگێڕی کەونارا؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان ف ١) سوزش پوست؛ ٢) کاوۀ آهنگر؛ ٣) نام مردانە.

کاوەخۆ: ١) پشوٗ لەسەرخۆیی، حەوسەلە؛ ٢) لەسەرخۆ، پشوٗدرێژ ف ١) شکیبایی؛ ٢) شکیبا.

کاوەکاو: ١) برزانەوەی پێست، سوٗزبانەوە: (پێستم هەر **کاوەکاویەتی**)؛ ٢) گربان و کاڵین ف ١) سوزش زیاد پوست؛ ٢) گربە و زاری.

کاویان: ١) سوٗزیانەوەی پێست؛ ٢) گربان بە دەنگی نزم؛ ٣) نازناوی ناڵای کاوە: (بەرجەمو قبسی کەجی نۆ ئەی حوان/تاجی کەبان و عەلەمی **کاویان**) «حاجی قادر» ف ١) سوزش پوست؛ ٢) مویە، گریە با صدای آهستە؛ ٣) درفش کاویانی.

کاویانەوە: سوٗزیانەوە ف احساس سوزش در پوست.

کاویج: قاوبج، قاوێش ف نشخوار.

کاویر: درکێ کە حوشتر حەزی لێ دەکا، حوشترخۆرە ف شتر خار.

کاوێژ: کاویج، قاویج ف نشخوار.

کاوێژکردن: ١) جاوینەوەی بەڵخوڕ؛ ٢) بریتی لە زۆر بانەکردنەوەی قسە ف ١) نشخوار کردن؛ ٢) کنایە از تکرار بیش از حدّ سخن.

کاوێژکەر: ١) حەیوانێ کە کاوێژ دەکا، دەوڵەت و ماڵی دوسم؛ ٢) کەسێ زۆر قسەی بێ‌نام دەکا ف ١) نشخوارکنندە؛ ٢) ژاژخا.

کاوین: بارەی مارەیی ف کابین، مهر بە.

کاهو: سەوزیەکە گەڵاپان، بەکاڵی و کوڵاوی دەبخۆن ف کاهو.

کاهوٗر: قام، قەممە، نیخێکی دەم‌بانە لەنێوان خەنجەرو شیردایە ف قمە.

کاهەرزانی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

کاهی: جۆرێ نانی زۆر تەنك بەنارد و رۆن و سەرنوێی شیر دروس دەکرێ ف نوعی نان کە با آرد و روغن و سرشیر سازند.

کاهیڵ: نەممڵ، تەوەزەل ف سست، تنبل.

کای: ١) کام؟، کێهە؟؛ ٢) هەڵپەرکێ؛ ٣) گاڵتە، حەنەك؛ ٤) وازی منالان، کایە ف ١) کدام؟؛ ٢) رقص؛ ٣) مزاح؛ ٤) بازی کودکانە.

کای کوٗن: برینی لە باسی رابردوی لەدەس جوٗگ: (**کای کوٗن** بەبادە کا) ف کنایە از موضوع گذشتە و از دست رفتە.

کای کەردوٗخ: ١) داوەت گێڕ، کەسێ زۆر باش دەرەقسێ؛ ٢)

حەنەکچی، قسەسەبر؛ ٣) عوٚبن باز ف ١) رقّاص؛ ٢) بذلەگو؛ ٣) مُنقلّب، مکّار.

کابل: کاڤل، خاپوٚر ف ویران.

کایلان: کالان، کافلان ف نیام.

کابلوٚش: شێوی کەشکی تراو کە نانی تێدەکوشن ف کالجوش.

کابن: کامە؟، کێهەیان؟ ف کدامین؟

کاینات: هەرچی خوا دروستی کردوە ف کائنات.

کابە: ١) بازی؛ ٢) حەلێ بازی کردن؛ ٣) نەنەلەمبران ف ١) بازی؛ ٢) یك دور بازی، گیم؛ ٣) نوعی کرم.

کابەکلێ: بوٚکەلەی زاروٚکان، لەیسنوٚك ف اسباب بازی.

کابەگا: تەختایی جێگەی بازی کردن ف میدان بازی.

کابەڵ: کاهێڵ ف تنبل.

کابەن: کادێن ف کاهدان

کایی: ١) قاقەزی بوٚر کە لە کا دروس کراوە؛ ٢) کاوێژ ف ١) کاغذ کاهی؛ ٢) نشخوار.

کایین: قاویش کردن، کاوێژ کردن ف نشخوار کردن.

کبار: ١) بەحورمەت، بەرێز؛ ٢) بەفیز، بادیهەوا ف ١) مُحترم؛ ٢) خودپسند.

کبریت: شخانە، شەمچە، شقارتە ف کبریت.

کپ: ١) توند پێکەوەنان کە درزی تێدا نەمێنێ؛ ٢) گوێ کە نەبیسێ: (گوێم **کپ** و کەڕە)؛ ٣) نوٚقرە گرتنو، داسەکناو: (نەمرۆ زاروٚڵەکەت کپە)؛ ٤) بێدەنگ: (**کپ** بە ئەگینا **کپت** ئەکەم)؛ ٥) لە زەبەتا مانە کردن ف ١) کیپ؛ ٢) کری گوش؛ ٣) آرام؛ ٤) خاموش؛ ٥) در کمین کز کردن.

کپ بوٚ: ١) داخراو بەسەر یەکا؛ ٢) ماتەهەڵگرتو؛ ٣) داخرا؛ ٤) نارام بو ف ١) کیپ شدە؛ ٢) کز کردە در کمین؛ ٣) کیپ شد؛ ٤) آرام شد.

کپ بوٚن: ١) کەڕبوٚنی گوێ؛ ٢) بێدەنگ بوٚن؛ ٣) داسەکنان ف ١) کرشدن گوش؛ ٢) بی صدا شدن؛ ٣) آرام گرفتن.

کپەنە: ١) بێدەنگ؛ ٢) نارام؛ ٣) فەرمان بە بێدەنگی و نارامی ف ١) بی صدا؛ ٢) آرام؛ ٣) فرمان بە خاموش شدن و آرامش.

کپی: جاوگەی کپ ف مصدر «کپ».

کت: ١) فیت، زوٚپ؛ ٢) تەنیا؛ ٣) لەت؛ ٤) پشبلە ف ١) برجستە؛ ٢) تنها؛ ٣) پارە؛ ٤) گربە.

کتارو: شیوەن، شین ف شیون.

کتاڤ: کتێب، کتێو، بەرتوٚك، پەراو ف کتاب.

کتان: لێدان، کوتان ف کوبیدن.

کتاو: ١) کوتراو؛ ٢) پەراو ف ١) کوبیدە؛ ٢) کتاب.

کت بکت: یەك بەیەك ف تك تك.

کت بەچە: بەچکە پشبلە ف بچە گربە.

کت بەها: نرخی تاك، نەبەنێکڕایی ف بهای واحد.

کتتە: ١) ختە، وشەی دەرکردنی پشی؛ ٢) وشەیەکە وەختێ زاروٚ نەقفێ دەس لە پشتی نەدەن و نەبلێن: (**کتتـە کتتـە** بەشی خوٚنـە)؛ ٣) هەودابەنی پس‌پس، لەت‌وبەنی دەزوٚ ف ١) اصطلاحی برای راندن گربە؛ ٢) کلمەای است کە در جواب سرفهٔ بچە گویند؛ ٣) تکەهای نخ.

کتر: بنی گیای لیلك کە قەڵەمی قامیشی لێ جێ دەکەن ف ریشهٔ نی قلم.

کترم: بەگشتی، بەنێکڕایی ف روی هم، همە با هم.

کترمی: کترم، هەموو پێکڕا ف همە باهم.

کترە: کەتیرە، شیلەی گوێنیەزەردە ف کتیرا.

کتری: دەفری سەربوٚش و کلك و لولەدار بوٚ ناوتێداکولاندن ف کتری.

کتك: پسیك، پشیلە، ختك ف گربە.

کتکاگوٚڕا: کوندەبەبو ف بوف کور.

کتکاڵ: خوٚبەنازکەر، بەنازونوٚز ف ملوس.

کتکە: دەنگ‌دانی پشیلە، کتتە ف کلمەای برای راندن گربە.

کتکە کێفیلە: پشیلەکێوی ف گربهٔ وحشی.

کتکەنەفتینە: مایەفتنە، ئاژاوەچی ف مُفَتِّن.

کتکی: گەنیو، بوٚبا ف گندیدە، فاسد.

کتم: مروٚیە کە خوٚی لەمیری ناونوس نەکردوە، بێ‌پێناس ف انسان بی شناسنامە.

کتوٚ: چلوٚن؟، جوٚن؟ ف جطور؟.

کتوپڕ: لەپڕ، لەنکاو ف یکهو، ناگهان.

کتوٚت: ١) کوٚلوٚی نان کە لە نەندور دەکەوێ؛ ٢) نانی کوٚن و برشاوی ف ١) فرزدق؛ ٢) نان کپك‌زدە.

کتوکوێر: ١) کەم‌بین، چاوپروٚش؛ ٢) کوێرانە ف ١) چشم کم سو؛ ٢) کورمانند، کورانە.

کتومت: حەینەن، هەر وەك ف عیناً.

کتووٚت: ورنکەنان بوٚ نێگوشین ف ریزەنانِ تر بد.

کت وەچە: کت‌بەچە ف بچە گربە.

کتوٚیی: جوٚنیەنی، چلوٚنایەنی ف کیفیت.

کتە: ١) کتتە؛ ٢) پشبلە ف ١) نگا: کتتە؛ ٢) گربە.

کتە کوٚر: کتوکوێر ف نگا: کتوکوێر.

کتێ: بانگ‌لەژن‌کردن بە خوٚشەویستی، کچێ ف مهربانانه خطاب کردن بە زن.

کتێب: کتاو، قتاو ف کتاب.

کتێبوٚك: پەڕاوی بوٚجك، بەرتوکی گچکە ف کتابچە.

کتێو: کتێب، قتاو ف کتاب.

کجیر: تێلای نەسوٚر، کونەك ف جُماق.

کچ: ١) دوت، دوێت، قز، قیز؛ ٢) دەگەڵ‌مێرد نەخەوتو ف ١) دختر؛ ٢) باکرە.

کچانە: شیاوی کچان ف دخترانە.

کچانی: لاوێ کە ناکاری ژنانە بێ ف پسری کە رفتارش دخترانە باشد.

کچچی: خوٚشکی باوك، پلك ف عمە.

کچك: ١) بویجك، جکوٚلە؛ ٢) قیزی جکوٚلە ف ١) کوجك؛ ٢) دخترك.

کچ کچ: دەنگدانی رەشەولاخ، وەحا، نوٚجە ف لفظ صدازدن گاو و

گوساله.

کچکە: جکۆلە ف کوچك.

کچۆلە: کچك، قیزی جکۆلە ف دخترك.

کچەزا: لە کچی مرۆزاو ف دخترزادە.

کچ‌هلی: زۆکچ، کیچی هەوێ ف نادختری.

کچی: مەت، خوشکی باوك ف عمّە.

کچێنە: رەشکێنەی چاو ف مردمك چشم.

کچێنی: ١) رۆژگاری بەر لە شوُکردن؛ ٢) نیشانەی کون‌نەکراوی کچ ف ١) دوران دوشیزگی؛ ٢) پردهٔ بکارت.

کخ: قخ ف نگا: قخ.

کختان: جێ‌تەپکە، جێ‌نەلە ف دامگاه.

کخخە: قخ، کخ ف نگا: قخ.

کخس: خیسکە ف پیازکاشتنی.

کخە: قخ، کخ ف نگا: قخ.

کخی: قوێخا، کاربەدەستی ناغا لەگوند ف کدخدا.

کخیتی: قوێخابەنی ف کدخدایی.

کدارك: ١) کارگ، قارچ؛ ٢) جمە، دونبەلان؛ ٣) قاو، پوشوی‌دار ف ١) قارچ؛ ٢) دنبلان؛ ٣) نگا: قاو.

کداسە: لۆدەی کاو ناڵف کە لەدەشت گلەبان دەکرێ ف کاهِ کاهگل.

کدو: فەباخ، کوُلەکە، کوندر، کوندك ف کدو.

کدی: ١) رام، حەمابەت؛ ٢) ونەی بانگ‌کردن‌لە کاربلە ف ١) رام شدە؛ ٢) لفظ خواندن گوسالە.

کدێ: ١) جوەخت؟، کام دەم؟؛ ٢) لە کام جێ؟ ف ١) کی؟؛ ٢) کجا؟.

کدێب: کتاو ف کتاب.

کر: ١) دەسکار؛ ٢) نەنراو؛ ٣) رایەڵی نەون؛ ۴) کورت، کۆنا؛ ۵) نرکە؛ ۶) نەندامی نێرایەنی، کێر ف ١) صنع، ساخت؛ ٢) یافت، بافتە؛ ٣) ناربافت؛ ۴) کوناه؛ ۵) صدای مهیب؛ ۶) کیر.

کڕ: ١) نارام: (دنبابەکی کڕە)؛ ٢) بێدەنگ؛ ٣) مرپشکی لەسەر هێلکە خەفنگ؛ ۴) خەتێ کە دەکێشرێ؛ ۵) پاشگر بەواتا: رنین، رندراو: (بن کڕی جنێشت)؛ ۶) پاشگری بەواتا: کەسێ کە شت ئەسێنێ: (جەلەب کڕ)؛ ٧) پندر، پنر، توندبوونەوەی شل؛ ٨) کر، دەسکرد؛ ٩) چندراو، تەنـراگ؛ ١٠) فربێت؛ ١١) هەورازی رژدو کوڕ؛ ١٢) تبشەشاخ، نبشەبەردی کێف ف ١) آرام؛ ٢) خاموش؛ ٣) کرچ؛ ۴) خط؛ ۵) پسوند بە معنی زدودە؛ ۶) پسوند بە معنی خریدار؛ ٧) سفت، نیم‌خشك؛ ٨) ساختەشدە؛ ٩) تنیدە، بافتەشدە؛ ١٠) ریسمان؛ ١١) کوه سخت و مرتفع؛ ١٢) تکەسنگ، نکەشاخ.

کرا: ١) کار بێك‌هات، نەنجام درا؛ ٢) نیجارە؛ ٣) حەقی کار ف ١) عمل شد؛ ٢) کرایە؛ ٣) مزد.

کڕا: ١) سەنرا؛ ٢) رندرا ف ١) خریدە شد؛ ٢) زدودە شد.

کراها: کاڵەدرانە ف پابمزد، حق‌القدم.

کڕاڕ: کراڵ، قاقر ف زمین بدون آب و علف.

کراز: پارجەجلکێ کە لەسەر گوشنەوە دەبەر دەکرێ ف پیراهن.

کڕاژ: ١) شەم، شەمێ، مێو؛ ٢) نویژە مار ف ١) موم؛ ٢) پوست مار.

کراس: ١) کراز؛ ٢) کێشانەبەکە بە گرانایی بیست‌و پێنج فیشەکی پێنج‌نیر بە بەستەوە ف ١) پیراهن؛ ٢) وزنی است.

کراس‌بەز: پێستی زۆر نەنك‌و ناسك کە لەبن پێسنەوە لەشی داپۆشیوە ف صفاق، مراق.

کراسە: جۆش‌هاتنی چەورایی پیوی سایوُن ف جوش آمدن چربی بە در صابون‌سازی.

کراش: کراژ ف موم.

کراقالی: پوخنەی‌بێژە، کورتەی‌ونار ف مختصر کلام.

کراك: ١) سورێنچکە، قرقـراگە؛ ٢) فولی گوێ ف ١) سرخنـای؛ ٢) سوراخ گوش.

کراڵ: ١) قاقر؛ ٢) دەغلی نەنك ف ١) زمین لخت از گیاه؛ ٢) کشتزار غلّە کم پشت.

کڕان: ١) سەنن؛ ٢) رنین ف ١) خرید؛ ٢) زدودن.

کڕانت: کوڕادە، گیابەکی تام‌نێژە لە تەرەپیاز دەکا ف گیاهی است.

کرانتش: ١) راکێشان بە زەویدا؛ ٢) کێشان بە نەرازو؛ ٣) دەرکێشان؛ ۴) خۆهەڵکراندن لەبەر خورانی لەش ف ١) کشیدن بر روی زمین؛ ٢) نەوزین کردن؛ ٣) بیرون کشیدن؛ ۴) خود را بە شدّت خاراندن.

کرانتی: ١) نالاو، زەرداوی نال؛ ٢) ژەهر ف ١) صفرا؛ ٢) زهر.

کراندن: نەرك‌کێشان: (هەرچی کردم‌و **کراندم** نەهات) ف زحمت کشیدن.

کڕاندن: رنین ف حك کردن، زدودن.

کڕاندنەوە: ١) بە ددان رۆت‌کردنەوە: (نێسکی **کڕاندەوە**)؛ ٢) کڕاندن: (یەی دیزە یە کەوچك **بکڕێنەوە**) ف ١) با دندان لخت کردن استخوان از گوشت و مانند آن؛ ٢) حك کردن.

کرانشین: نیجارەنشین، کەسێ کە لە خانوی بەنیجارە دادەنیشێ ف اجارەنشین.

کڕانن: کڕاندن ف حك کردن.

کڕانەوە: کڕاندنەوە ف نگا: کڕاندنەوە.

کڕانـەوە: ١) زانی قورگ لە سەرمابوونەوە ٢) بەددان رۆت بونەوە ف ١) سوزش گلو از سرماخوردگی؛ ٢) لخت شدن جیزی با دندان.

کراو: بێك‌هانگ، نەنجام‌دراو ف عمل شدە.

کڕاو: ١) سەنباگ؛ ٢) رندراو ف ١) خریداری شدە؛ ٢) حك شدە.

کراوە: ١) ناواڵە؛ ٢) کولکەی شی‌کراو، بەهەلاجی‌کراو ف ١) بازشدە؛ ٢) پشم یا پنبهٔ زدە شدە.

کڕاوە: ١) رندراو؛ ٢) سەنباگە ف ١) حك شدە؛ ٢) خریداری شدە است.

کراوی: گیابەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبو.

کراویە: کراوی ف نگا: کراوی.

کراویەدۆڵ: کوێستانێکی بەناوبانگە لە هەورامان ف ییلاقی مشهور در کردستان.

کراهە: کرا ف ١) مزد؛ ٢) اجارە.

کراهەپا: کراپا، کاڵەدزانە ف پابمزد.

کزبوُن: ١) نارامی؛ ٢) بێدەنگی؛ ٣) لەسەر هێلکە کەوتنی مریشك ف ١) آرام شدن؛ ٢) خاموش بودن؛ ٣) کرچ شدن مرغ.

کزبوُنەوە: ١) نارامبوُنەوەی کێشەو هەرا؛ ٢) پندربوُنەوە ف ١) فرونشستن جنجال؛ ٢) سفت و نیم خشك شدن مایع.

کزبە: فەرمان بە بێدەنگ‌بوُن ف خفەشو.

کربیت: شەمچە، شخانە، کمریت، کرمیت، گۆگرد، شفاڵە، شقارنە ف کبریت.

کرپ: ١) دەنگی ددانان کە شتێ وردەوردە دەشکێنن؛ ٢) لەپڕو نەکاو ف ١) صدای دندان در خاییدن چیزی؛ ٢) ناگهان.

کرپك: درشنەی نارد لە دابێژراندا ف نخالۀ آرد.

کرپە: ١) دەنگی شکانی شتی ناسك؛ ٢) کرپ ف ١) صدای شکستن چیز نازك؛ ٢) نگا: کرپ.

کرپەکرپ: کرپی زۆر ف «کرپ» پیاپی.

کرت: ١) شوێن بە تیخ لە دار، لەلە؛ ٢) دەنگی قرتان، قرت؛ ٣) ئەندازە: (کرتێ دراوم لەسەربەنی)؛ ٤) سەرهەڵپساندنی گوڵ و گیا؛ ٥) نقە، کەمترین دەنگ؛ ٦) بێچوی سەگ و گورگ ف ١) شیار بر چوب، چوب خط؛ ٢) صدای با دندان شکستن یا گسستن؛ ٣) مبلغ؛ ٤) اخته‌کردن گل و گیاه؛ ٥) کمترین ندا؛ ٦) تولۀ سگ و گرگ.

کرتان: ١) کرت؛ ٢) نێرەگامێشی خەسیو ف ١) نگا: کرت؛ ٢) گاومیش اخته شده.

کرتاندن: ١) بەددان بڕین؛ ٢) تروکاندنی نوم؛ ٣) بەگاز لەت‌کردن، قرتاندن ف ١) بریدن با دندان؛ ٢) شکستن تخمه با دندان؛ ٣) بریدن با انبر یا قیچی.

کرتان‌کردن: سەرهەڵپساندنی گوڵ و گیا ف چیدن سر گل و گیاه.

کرتان‌کرن: خەساندنی کەڵ‌گامێش ف اخته‌کردن گاومیش.

کرتك: ١) کرکرۆکە، کروچەنە؛ ٢) باژێکی کەم؛ ٣) دانەیەك ف ١) غضروف؛ ٢) اندکی؛ ٣) یك عدد.

کرت‌کرن: شوێن‌شوێن‌کردنی دار بە تیخ ف شیار کردن چوب با کارد، چوب خط زدن.

کرتم: پارچەداری بێکارە ف تکەچوب بی‌مصرف.

کرتمرت: خرت و پرت، شڕو شاناڵ ف خرت و پرت.

کرتناك: تیروکی نان ف چوبك نانوایی.

کرتو: زەل، گیایەکە باقەی پێ دەبەستن ف گیاهی که بند بستۀ گیاه شود.

کرتوپان: جلکی خراپ‌دروا ف لباس بدوخت.

کرتۆپل: سێفەزەمینە، پەتاتە، پونێنە، پێنێنە ف سیب‌زمینی.

کرتۆفل: کرتۆپل ف سیب‌زمینی.

کرتە: ١) کرت؛ ٢) نێسکێ نازکی کە بە ددان دەکرۆژرێ؛ ٣) بەچکەسەگ‌وگورگ ف ١) نگا: کرت؛ ٢) غضروف؛ ٣) تولۀ سگ و گرگ.

کرتەك: پەفری تەزی سەهوڵ‌بەستو ف برفاب یخ بسته.

کرتەکرت: دەنگی کرتی زۆر ف صدای «کرت» پیاپی.

کرتی: گیای سەرقرتاو ف گیاه سرچیده.

کرج: ١) کاڵ، نەگەیشتو؛ ٢) نەکوڵاو؛ ٣) سیس و چرچ؛ ٤) دەنگی پژمە ف ١) کال؛ ٢) ناپخته؛ ٣) پژولیده؛ ٤) صدای عطسه.

کرچە: ١) دەنگی شکانی شتی ناسك، قرچە؛ ٢) دەنگی پشت و قامك؛ ٣) قرشە؛ ٤) پژمە، پونژین ف ١) صدای شکستن چیز نازك؛ ٢) صدای پشت و انگشت؛ ٣) ساقه‌های درو بدهٔ غلّه؛ ٤) عطسه.

کرچەنە: پژمین، پونژین، پشمین ف عطسه کردن.

کرچیان: سیس‌بوُن، ژاکان ف پژولیدن، پژمرده شدن.

کرخە: پرخە، لەخەودا دەنگ لە هەناسە هاتن ف خُرخُر.

کرد: ١) کۆششت؛ ٢) پێك‌هانگ: (**کرد** و کۆش، دەس**کرد**)؛ ٣) کورد؛ ٤) لە دەمی نەجیم‌زادانـدا بۆرەپیاگ؛ ٥) زازاو دملی ف ١) کوشش؛ ٢) صُنع، ساخت؛ ٣) کُردزبان؛ ٤) شخص عامی؛ ٥) ازاقوام کردزبان.

کردار: ١) ناکار: (**کردار**ت باش نین)؛ ٢) چاندراو، زرعات: (**کرداری** ئەمساڵ زۆر چاکە) ف ١) روش؛ ٢) کشت.

کرداس: هەرکوردێ بەزاراوەی کرمانجی داخێوی ف کُردی که لهجه‌اش کرمانجی باشد.

کرداسی: زاراوەی کرمانجی ف لهجۀ کرمانجی.

کرداشکی: کرداسی، شێوەی زاراوەی کرمانجی ف لهجۀ کرمانجی.

کردانە: برێتی لە کاری پیاوانەو نازابانە ف کنایه از کار مردانه و شجاعانه.

کزدرا: سەنرا ف خر بده شد.

کردکی: شێوەو زاراوەی زازاو دملی ف از لهجه‌های زبان کُردی.

کردگار: ١) خودا؛ ٢) سنعات، پیشە: (کاری نیە **کردگار**ان دەکا/گوێلکی نیە هەوساران دەکا) «مەسەل» ف ١) خدا؛ ٢) پیشه.

کردم: ١) بەفەرز، وام دانا؛ ٢) رابوردوُی کردنی خۆ ف ١) گیرم، فرض کردم؛ ٢) کردم.

کردمان: ١) دامان‌نا، وامان فەرزکرد؛ ٢) کارەکەمان کرد ف ١) فرض کردیم؛ ٢) کردیم، انجام دادیم.

کردن: ١) پێك‌هێنانی کار؛ ٢) شیان، وێچوُن: (تۆ لە براکەم **نەکەی**)؛ ٣) کردمان؛ ٤) پۆشین: (دەبەر**کردن**)؛ ٥) هاڕین؛ ٦) خستەناو ف ١) کردن؛ ٢) شباهت؛ ٣) کردیم؛ ٤) پوشیدن؛ ٥) آسیاب کردن؛ ٦) داخل کردن.

کردنەوە: ١) دوپاتەی کار؛ ٢) ئاواڵەکردن؛ ٣) ژاپی‌کردنی گرێ؛ ٤) شی‌کردنەوەی کولکە، هەلاجی‌کردنی کولکەو لۆکە؛ ٥) چنینی میوە لە دار ف ١) تکرار کار؛ ٢) بازکردن؛ ٣) گشودن گره؛ ٤) زدن پشم و پنبه؛ ٥) چیدن میوه از درخت. ٦) امروختن آتش

کردو: ١) پێڵ‌ناسنێکی پانە دو ئاڵقەی تێدا بەتی نێ‌دەخرێ یەك دای‌دەگرێ یەك دەیکێشێ بۆ دێراوهەڵدان، ورچ و لۆنی؛ ٢) نەخنەنەخنەکراوی زەوی بۆ چاندن ف ١) گراز کشاورزی؛ ٢) کرد کشاورزی.

کردوکۆش: ئەرك‌دان ف کوشش و جهد.

کردوکێش: ئەوکەسەی کردو دەکێشێ ف گرازکش کشاورزی.

کردە: ١) کردار؛ ٢) خاراو لە کار؛ ٣) کاری کراو؛ (کـردە پەشیمان بی نەك نەکردە پەشیمان) «مەسەل» ف ١) کردار؛ ٢) کارامد؛ ٣) عمل شده.

کردەوە: کردار ف کردار.

کرژ: ١) بەنی توندبادراو؛ ٢) قرچاو؛ ٣) چوست و چالاك؛ ٤) موی لێك هالاوی سەر، قوژ ف ١) رشتهٔ خوب تابیده؛ ٢) ترنجیده، چروکیده؛ ٣) چالاك؛ ٤) موی فرفری شده.

کرژبـوُن: ١) توند باوخواردنی گشتەك؛ ٢) وێك‌هاتن؛ ٣) توورەبوُن؛ ٤) لێك‌هالانی موی سەر ف ١) زیادتاب خوردن رشته؛ ٢) چروك شدن؛ ٣) خشمگین شدن؛ ٤) فرفری شدن مو.

کرژکردن: ١) زۆربـادانی گشتەك؛ ٢) تێکەڵاوکردنی توکەسەر ف ١) بسیار تاب دادن رشته؛ ٢) فرفری کردن مو.

کرژنگ: قرژانگ ف خرچنگ.

کرژە: ١) مرۆی چوست و چالاك؛ ٢) گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف ١) آدم چالاك و آمـاده؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کرژەلە: گیایەکە بە زۆرتاڵ بەناوبانگە، کەکرە ف گیاهی است سنبل تلخی.

کرژهەلاتن: کرژبوُن ف نگا: کرژبوُن.

کرژی: ١)جـونیەتی کرژ؛ ٢) بەڵەکی، بەڵەك‌بوُنی‌پێست ف ١) کیفیّت «کرژ»؛ ٢) برَص.

کرس: زبلْ و زالْ ف آت و آشغال.

کرسپ: کەرەوز، جۆرێکە لە سەوزیجات ف کرفس.

کرش: ١) عوُر، ورگ؛ ٢) پوُش و چیلکە ف ١) شکمبه؛ ٢) خس و گیاه.

کڕش: ١) شیشی پوێخستن و کونـان لە تەوندا؛ ٢) راگوێزانی شت، گوزانەوە ف ١) از ابزار بافندگی؛ ٢) نقل و انتقال اشیاء.

کڕش‌تش: ١) مال‌گوازتنـەوە؛ ٢) ئەسپـاب‌راگوێزان ف ١) نقـل مکان کردن؛ ٢) نقل و انتقال وسایل.

کرش‌وگلیش: چیلکەو چاڵ، پوُش و پەلاش ف خس و خاشاك.

کرشـە: ١) کلۆش، قرچـە؛ ٢) جانـەوەری زگ‌دەرپـەڕیو؛ ٣) کوتکی هەرەزلی دەستی ئاسنگەر ف ١) سافهٔ غلّه؛ ٢) شکم گنده؛ ٣) پُتك آهنگری.

کرك: ١) دەشتی زۆر پان و بەرین؛ ٢) تیغەرەپشت ف ١) هامون، جلگهٔ هموار؛ ٢) ستون فقرات.

کڕك: ١) جانـەوەری دوورەگە؛ ٢) شکیاوی ئێسـەی لەش ف ١) جانور دورگه؛ ٢) شکسته استخوان.

کڕك: ١) وێك‌هاتوی بەلەرزە؛ ٢) مریشکی کڕ ف ١) متشنّج؛ ٢) مرغ کرچ.

کڕکاك: تەبریکە ف پرنده‌ایست.

کرکای کرك: دەشتی کاکی بەکاکی ف حلگه و بیابان.

کڕکـردن: ١) بێدەنـگ‌کردن؛ ٢) خۆمـات‌دان؛ ٣) برینی لە کوشتنی کەسێ ف ١) بی‌صدانمودن؛ ٢) کزکردن؛ ٣) کنایه از کشتن کسی.

کڕکڕاگە: ١) سورێنجکە؛ ٢) کونی گوێ؛ ٣) ئێسکی ناسکی کرۆشنەنی ف ١) سرخنای؛ ٢) سوراخ گوش؛ ٣) غضروف.

کڕکڕانە: کڕکڕاگە ف نگا: کڕکڕاگە.

کرکرتوکە: کڕکڕاگە، ئێسکی ناسك ف غضروف.

کڕکڕك: کڕکڕاگە ف نگا: کڕکڕاگە.

کڕکڕگ: کڕکڕاگە ف نگا: کڕکڕاگە.

کڕکـڕوك: ١) گیایەکـە وەك کەلەم دەچێ؛ ٢) سێوەبن‌عەرزیلە ف ١) گیاهی است شبیه کلم؛ ٢) سیب زمینی استانبولی.

کرکروکە: کرۆچەنە ف غضروف.

کڕکڕە: ١) کڕکڕاگە؛ ٢) فرفرە، غەڕغەرە؛ ٣) جۆرێ ترێ سپیلکە ف ١) نگا: کڕکڕاگە؛ ٢) قرقرهٔ نخ‌پیچ؛ ٣) نوعی انگور.

کرکلاش: ١) خورو؛ ٢) خوراندن بە نینۆك ف ١) خارش؛ ٢) خاراندن.

کرکە: کورکە ف نگا: کورکە.

کڕکەفتن: لەسەر هێلکان خەوتنی مریشك ف کرچ خوابیدن مُرغ.

کڕکەفتە: لەسەر هێلکان خەفنگ ف مُرغ کرچ خوابیده.

کڕکەوتن: کڕکەفتن ف کرچ خوابیدن مُرغ.

کڕکەوتو: کڕکەفتە ف مُرغ کرچ خوابیده.

کڕکەوتە: کڕکەفتە ف مُرغ کرچ خوابیده.

کڕکی: وەستای شکستەبەند ف اُستاد شکسته‌بندی.

کرگار: ١) پیشە؛ ٢) کردار ف ١) صنعت؛ ٢) کردار، روش.

کرم: ١) جانـەوەری خزۆکی بچوك کە لە ناو میوەو گڵ و گۆشتی گەنی پەیدا دەبێ؛ ٢) دەنگی داکرۆشتن ف ١) کرم؛ ٢) صدای خاییدن.

کرماج: ١) ناوە بۆ گەلی کورد؛ ٢) ناوە بۆ دێهانی؛ ٣) بەشێکی هەرە زۆر لە کورد ف ١) کُرد؛ ٢) دهاتی؛ ٣) قسمت اعظم کُرد.

کرماشان: گۆڕدراوی کرماجان. ناوی شارێکە ف نام شهری است، کرماشان.

کرمـان: ١) بە ددان کرۆشتن؛ ٢) سوکـەڵەناوی کرماج ف ١) خاییدن، خُردشدن با دندان؛ ٢) مخفّف «کرماج».

کرمانج: کرماج ف نگا: کرماج.

کرمانجی: شێوەئاخافتنی کوردی کرماج ف گویش «کرماج».

کرماندن: داکرۆژتن ف کلوجیدن، با دندان خرد کردن.

کرمانشا: سوکەڵەناوی کرمانج‌شار یان کرماجان ف مخفّف «کرمانج شار».

کرمانن: کرماندن ف نگا: کرماندن.

کرماوی: شتێ کە کرمی تێدا بێ ف کرمو.

کرم‌تێ‌دان: کرماوی بوُن ف کرموشدن.

کرم‌تێ‌کەوتن: کرماوی بوُن ف کرموشدن.

کڕمچین: قڕمچین ف نگا: قڕمچین.

کرم‌خواردو: کرماوی ف کرم خورده.

کرمژن: دەنگی داکرۆژتن ف صدای کلوجیدن.

کرمژنە: کرماوی ف کرمو.

کڕمشین: قڕمچین ف نگا: قڕمچین.

کرمکار: برینی لە کەسێ کە زۆر بە کارەوە خەریکە [ف] کنایه از بسیار کارا.

کرمکوژە: گیایەکە دەرمانی کرم [ف] گیاهی است داروی کرم شکم.

کرمکـە: ١) خشلێکی ژنـانە لە چەشنی کرمی پاڵپێکەوەدراو دروست کراوە؛ ٢) نەخشێکـە لە چیغی چادری دە کـەن [ف] ١) از زیورآلات زنانه؛ ٢) نقشی بر چیغ سیاه چادر.

کرمکین: ژانەژگ لە کرمەوە [ف] درد ناشی از کرمِ شکم.

کرمن: کرماوی [ف] کرم‌زده.

کرموزی: مزو تەمی زۆر [ف] مه غلیظ.

کرموژن: کرماوی [ف] کرم‌زده.

کرموس: لەپڕ، لەنکاو [ف] ناگهانی.

کرمـوکـە: ١) خشلێکی ژنـانـە، کرمکـە؛ ٢) کرمی چکۆلە [ف] ١) از زیورآلات زنانه؛ ٢) کرمِ ریز.

کرمۆڵ: کرم‌تێ‌کەوتو، کرماوی [ف] کرمو.

کرمە: ١) دەنگی داکرۆژتن، کرم؛ ٢) داروکێکە لە ئامۆردا [ف] ١) صدای کلوجیدن؛ ٢) چوبکی در خیش.

کرمەچوڵێ: کرکرە، ئێسکی کرۆشنەئێ [ف] غضروف.

کرمەرێز: کرم‌تێ‌کەوتو، بۆ لەش‌و برین دەگوترێ [ف] کرمو، برای گوشت کرم‌زده گویند.

کرمەژن: کرموژن، کرماوی [ف] کرمو، کرم‌زده.

کرمەژنە: کرماوی [ف] کرم‌زده.

کرمەژەن: کرماوی [ف] کرم‌زده.

کرمەژەنە: کرماوی [ف] کرم‌زده.

کرمەسوورکە: کرمێکە لەبن خاکی شەداردا دەژی بۆ دەرمان دەشێ [ف] خراتین، کرم خاکی.

کرمەسوورە: کرمەسوورکە [ف] نگا: کرمەسوورکە.

کرمەك: ١) خشلی ژنانە، کرمکە، کرمك؛ ٢) زوانەی ناو ناڵقە [ف] ١) از زیورآلات زنانه؛ ٢) زبانه.

کرمەکرم: دەنگی داکرمینی زۆر [ف] صدای خاییدن بسیار.

کرمی: کرماوی [ف] کرم‌زده.

کرمێ: کرماوی [ف] کرم‌زده.

کرمی ناوریشم: کرمێکە لیکاوەکەی دەبێتە هەودای ناوریشم [ف] کرمِ ابریشم.

کرمیت: کبریت، شەمچە، شخاتە، شقارتە، شقاڵتە [ف] کبریت.

کرمی گڵ: ١) کرمـەسوورکە؛ ٢) برینی لە کەسێ زۆر خەریکی کشت‌و کاڵە [ف] ١) خراتین، کرم خاکی؛ ٢) کنایه از کشاورز بسیار پُرکار.

کرمی گڵی: کرمی گڵ [ف] نگا: کرمی گڵ.

کرن: کردن [ف] کردن.

کرناس: ئاوڵاوی [ف] آبله‌گون.

کرنگ: زۆم، ئۆبە، هۆبە [ف] گروه چادرنشینان دورهم در ییلاق.

کرنگ: ١) قرنو؛ ٢) گیای گەرچەك [ف] ١) قراد؛ ٢) گیاه کرچك.

کرنو: قرنو [ف] قراد.

کرنوش: خۆ بوچکەوکردن بەلای کەسێکەوە [ف] کُرنش.

کرنێ: قرنو [ف] قراد.

کرواس: ١) کرێ لە لۆکە کە جوڵا دەیکا، جاو، جانگ؛ ٢) کراس [ف] ١) کرباس؛ ٢) پیراهن.

کرووت: جۆرێ هەمرو، تەحرێ هەرمێ [ف] نوعی گُلابی.

کروتن: داکروژتن [ف] کلوجیدن، با دندان خرد کردن.

کرۆچ: ١) دەفـری لێوشکـاو: (گڵێنەکە **کرۆچ** بوە)؛ ٢) سواوی کۆن: (کەچ‌و **کرۆچ** بوە) [ف] ١) ظرف لب‌شکسته؛ ٢) فرسوده.

کرۆچەنە: کرکرۆکە [ف] غضروف.

کرۆر: ١) پێنسەدهەزار؛ ٢) کلۆر، ناوخاڵی [ف] ١) کرور؛ ٢) توخالی.

کرۆز: ناوەڕۆك کۆلێن، ناوهێنانەدەر لە قاپیلك [ف] مغزدانه بیرون آوردن.

کرۆز: ١) ساویاوی کۆن؛ ٢) سوتانی ئێشمو مو؛ ٣) پیری پەك‌کەوتە؛ ٤) ئاوڵاوی، رووژە؛ ٥) دەنگی گریانی لەسەرخۆ؛ ٦) پاڕانەوەی زەلیلانە [ف] ١) فرسـوده و کهنه؛ ٢) سوختن استخوان و موی؛ ٣) پیر ازکار افتاده؛ ٤) آبله‌گون؛ ٥) صدای گریهٔ آهسته؛ ٦) لابه.

کرۆزان: ١) سوتـانی ئێسـك‌و مو؛ ٢) پاڕانـەوەی بەنیوە گریانـەوە؛ ٣) تۆزیانەوەی پێست [ف] ١) سوختن استخوان و مو؛ ٢) لابه و زاری؛ ٣) احساس سوزش در پوست.

کرۆزانـدن: ١) سوتاندنی ئێسك‌و مو؛ ٢) برینی لە لەبەین‌بردن [ف] ١) سوزانیدن استخوان و مو؛ ٢) کنایه از ساقط کردن از هستی.

کرۆزانن: کرۆزاندن [ف] نگا: کرۆزاندن.

کرۆزانەوە: ١) پاڕانەوەی زەلیلانە؛ ٢) تۆزانەوە، چۆزانەوە: (هەمو لەشم دە**کرۆزێتەوە**) [ف] ١) لابه و زاری؛ ٢) سوزش در پوست.

کرۆزرو: گیایەکە [ف] گیاهی است.

کرۆزە: کرۆز [ف] نگا: کرۆز.

کرۆزە کرۆز: کرۆزی زۆر [ف] «کرۆز» پیاپی.

کرۆزیانەوە: کرۆزانەوە [ف] نگا: کرۆزانەوە.

کرۆژتن: کروتن، داکروژتن [ف] کلوجیدن، با دندان خردکردن.

کرۆژنە: کرکراکە، ئێسکی ناسکی کرۆشتنی [ف] غضروف.

کرۆژە: کرۆژنە [ف] غضروف.

کرۆژەڵە: کرۆژنە [ف] غضروف.

کرۆژین: کروتن [ف] کلوجیدن.

کرۆس: ڕوونەوەبوون بە ددان، کڕانـەوە: (ئێسکی **کرۆست**، کەروێشـك دارەکانی **کرۆسنەوە**) [ف] لخت شدن چیزی مانند استخوان یا درخت به وسیلهٔ دندان.

کرۆسان: کرۆس [ف] نگا: کرۆس.

کرۆساندن: کڕاندنەوە بە ددان [ف] لخت کردن استخوان یا پوستهٔ چیزی با دندان.

کرۆساندنەوە: کرۆساندن [ف] نگا: کرۆساندن.

کرۆسانەوە: کرۆسان، کرۆس [ف] نگا: کرۆس.

کرۆساوە: ڕووت‌کریاگ بە ددان [ف] لخت شده با دندان.

کرۆسك: ١) هەرمێ‌کێویلە؛ ٢) نیخەڵەی کرۆز [ف] ١) گلابی وحشی؛ ٢)

نبغ زنگارزده.

كرۆسین: كرۆسان ف نگا: كرۆسان.

كرۆسینه‌وه: كرۆساندنه‌وه ف نگا: كرۆساندنه‌وه.

كرۆسینه‌وه: كرۆساندنه‌وه ف نگا: كرۆساندنه‌وه.

كرۆسینه‌وه: جانه‌وه‌رێ كه ده‌كرۆسێنێته‌وه ف لخت كننده با دندان.

كرۆشتن: كرۆتن ف كلوجیدن، خردكردن با دندان.

كرۆشمه: خۆكزكردن‌و مات‌دانیشتن ف كزكردن و در گوشه‌ای نشستن.

كروقه: به‌فری یه‌یاوه، كرێوه، كرێقه ف كولاك.

كروك: كارتێكه‌ر، وشه‌به‌كی ڕێزمانه بۆشتێ كه‌كار ده‌كا ف فاعل جمله.

كروكس: هه‌رمێ كرۆسك ف گلابی خودرو.

كرۆنتش: كرانتش ف نگا: كرانتش.

كروێ: گرێی هه‌لتوقیو له دارا ف گره تنهٔ درخت.

كروبت: كرمیت، شه‌مچه، شخانه، شقارنه، كبریت ف كبریت.

كره: ۱) ده‌نگی جیره‌ی به‌فه‌وه‌ت: (كره‌ی ددانی دێت)؛ ۲) ده‌سنار؛ ۳) ناسیاوی جه‌لتــوك‌و به‌زش لێكـردن؛ ۴) ده‌نگی خاكی زه‌ق له كانی كێلانی زه‌وی ته‌زدا: (گاسن **كره** ده‌كـــا)؛ ۵) برینی له سپـــاس؛ ۶) خه‌ریك به‌كار؛ ۷) بزیشكی بریتگه‌ر ف ۱) صدای بهم سابیدن چوب یا استخـوان؛ ۲) دستــاس؛ ۳) آسیاب ویژهٔ شالی كوبی؛ ۴) صدای خاك سفت كه با گاواهن برخــورد می‌كـند؛ ۵) كنایه از سپاس؛ ۶) سرگرم كار؛ ۷) جرّاح.

كره‌ك: نه‌جوڵ، بێ‌جوڵه، به‌رانبه‌ر به زینده‌وه‌ر و ڕووه‌ك ف جماد.

كره‌كز: ۱) ده‌نگی داكروژتن؛ ۲) خرته‌خرتی كروسینه‌وه ف ۱) صدای خاییدن؛ ۲) صدای استخوان گاززدن.

كره كـردن: ۱) به‌زش‌و جه‌لتـوك له ناسیاوی كره هاڕین؛ ۲) برینی له منــه‌ت‌كێشان، سپاس كردن ف ۱) شالی را به آسیاب ویژه بردن؛ ۲) كنایه از ممنون بودن.

كره‌یدێ: كورته‌ی بێژه، پوخته‌ی وتار ف خلاصهٔ كلام.

كرێ: ۱) حه‌قی كار؛ ۲) كرا، نبجـاره؛ ۳) ڕۆژی یه‌ك‌شه‌مـه كه بازاڕی دبهانی هه‌یه ف ۱) مزد؛ ۲) اجاره، كرایه؛ ۳) یكشنبه‌بازار.

كرێ: ۱) نارامی؛ ۲) بێده‌نگی؛ ۳) كركه‌وتنی مریشك؛ ۴) سه‌ندی ف ۱) آرامش؛ ۲) خاموشی؛ ۳) كرچی مرغ؛ ۴) خر بد (سوم شخص مفرد).

كری: ۱) كردو؛ ۲) كرێ ف ۱) عمل شده؛ ۲) نگا: كرێ.

كریا: كرا، جێ‌به‌جێ بو ف انجام شد.

كرێا: سه‌نرا، كڕدرا ف خر بده شد.

كریار: كرده، كردار، ڕه‌وشت، ئاكار، خده ف اعمال و رفتار.

كڕیار: كه‌سێ شت نه‌سه‌نێ ف خریدار.

كڕیاگ: كڕدراو، سه‌نراو ف خریداری شده.

كڕیان: ۱) سه‌نن؛ ۲) سه‌ندبان ف ۱) خریدن؛ ۲) خر بدند.

كریان: كران، كردن ف كردن.

كڕیانه‌وه: دوای فروش دبسان كڕینی فرۆشیاو ف بازخربد.

كریانــه‌وه: ۱) ناواڵـه‌بـوونی درگای داخراو؛ ۲) ڕایی‌بوونی گرێ ف ۱) بازشدن دربسته؛ ۲) بازشدن گره.

كرێب: ۱) خه‌م‌و خه‌فـه‌ت؛ ۲) زه‌وینێ كه دوساڵ جاریێ ده‌كێڵدرێ؛ ۳) زه‌مینی به‌ك‌ده‌فعه گاسن‌لێدراو ف ۱) اندوه؛ ۲) زمینی كه دوسال یكبار كشت شود؛ ۳) زمین یك بار شخم شده.

كرێبا: ۱) جیرانه‌زه‌وی؛ ۲) هاوماڵی دێ ف ۱) همسایه در كشاورزی؛ ۲) اهل ده نسبت به یكدیگر.

كرێبار: حه‌قی باربۆهه‌ڵگرتن ف كرایهٔ حمل بار.

كریبار: كرێبار ف كرایهٔ حمل بار.

كرێت: ۱) بێ‌به‌ش له جوانی؛ ۲) كاری بیس‌و خراب؛ ۳) سنده گڵ ف ۱) بدگل؛ ۲) كار زشت؛ ۳) كلوخ.

كرێچ: ۱) سواڵه‌ت، قوڕی سووره‌وه‌كراو ف سفال.

كرێچی: ۱) ده‌فری سواڵه‌ت؛ ۲) كرابه‌نشین ف ۱) سفالین؛ ۲) كرابه‌نشین.

كرێدار: كه‌رانشین ف مُستأجر.

كرێداسی: هه‌قه‌باڵه ف مزد دربدن.

كرێزه‌نـتێن: گوڵێكی ده‌شتی زۆر خوشبكـه. *به‌زاراوه‌ی دباربــه‌كــر بێی‌ده‌ڵێن بات* ف گُلی است.

كرێژ: ۱) شانه‌ی وشكی هه‌نگوین؛ ۲) شنێ كه به جنگ‌لێدان له سه‌ری جڵكن و كه‌جه‌ڵ داده‌وه‌رێ، قرێژ؛ ۳) قه‌وزه‌ی به‌رد؛ ۴) جڵك، پیسی ف ۱) شانـهٔ خشكیدهٔ عسل؛ ۲) سبوسهٔ سر، شوره؛ ۳) گل سنگ؛ ۴) جرك، كثافت.

كرێژاو: ۱) سه‌ربه‌كرێژ؛ ۲) جڵكن ف ۱) دارای شورهٔ سر؛ ۲) جركین.

كرێژاوی: كرێژاو ف نگا: كرێژاو.

كریژۆك: ژووره‌وه‌ی كونی گوێچكه ف صُماخ گوش.

كرێژه‌به‌رد: قه‌وزه‌ی سه‌ر به‌رد ف گل سنگ.

كریژبۆك: كر بژۆك ف صُماخ گوش.

كریس: ۱) وشــه‌ی بانـگ‌لێ‌كردنی كارژۆڵه؛ ۲) بزیسكی ناگر ف ۱) كلمه‌ای برای صداكردن بزغاله؛ ۲) شرارهٔ آتش.

كریسك: بزبسكی ناگر ف شراره.

كریسـكه: كر یسك ف شراره.

كریسه: وته‌ی بانگ‌كردنی كارژۆڵه ف كلمه‌ای برای صدا كردن بزغاله.

كریش: كرێژ ف نگا: كرێژ.

كرێشه: جۆرێ كاڵای گه‌زی ف نوعی پارچه.

كرێشــه‌یش: ۱) ڕاكێشان به زه‌مبندا؛ ۲) ده‌ركێشان؛ ۳) گوێزانه‌وه؛ ۴) سه‌نگاندن ف ۱) بر زمین كشیدن؛ ۲) بیرون كشیدن؛ ۳) نقل مكان كردن؛ ۴) نگا: سه‌نگاندن.

كریفۆك: شه‌مه‌نر بلكه ف زنبور عسل وحشی.

كریف: ۱) خزم؛ ۲) دوست؛ ۳) كه‌سێ كه منداڵ له باوه‌شیا خه‌ته‌نه كراوه ف ۱) خویش؛ ۲) آشنا؛ ۳) شخصی كه كودك را در بغلش ختنه كرده‌اند.

كرێڤ: كر یف ف نگا: كریف.

كرێقه: به‌فری به‌باوه ف كولاك.

کرێکار: کەسێ کە لە بەرانبەر کرادا کار دەکا ف کارگر روزمزد.

کرێکی: جاش و جانوێ دوبزاێ ف کُرّه اسب و کُره خر نازه دوبهار دیده.

کرێگـرتـە: ١) کرانشین؛ ٢) خانـوێ کە بە کراهـە دەدرێ ف ١) اجاره‌نشین؛ ٢) خانهٔ اجاره‌ای.

کرێڵ: ١) گوێ‌کپ؛ ٢) کراڵ، قاقڕ ف ١) کر، ناشنوا؛ ٢) زمین بی‌گیاه.

کرێن: سەنن ف خر بدن.

کرێن: ١) کراڵ؛ ٢) تم‌تمان ف ١) زمین بی‌گیاه؛ ٢) زمین سنگی.

کرینچـك: پەرچـوکەی لەسەر هەنی فرناو، فشت ف کاکل بر پیشانی فیچی شده.

کرێنوخ: کرێبار، ئەوی شت دەکرێ ف خر بدار.

کرێنەوە: جانەوەرێ کە شت دەکرۆسێنێتەوە ف نگا: کرۆسینەوە.

کرینەوە: ١) لەباش فرۆش سەندنەوە؛ ٢) برێتی لە رزگارکردن لە جوڕتم ف ١) بازخر بد؛ ٢) کنایه از نجات دادن.

کریو: کریف ف نگا: کریف.

کرێوکرێو: یالداریکە ف پرنده‌ایست.

کرێوە: کرێفە، بەفر و با پێکەوە ف کولاك.

کرێوەبردو: برێتی لە کەسێ کە زۆر بە سەرما فەلسە ف کنایه از کسی که طاقت سرما ندارد.

کرێوەپێنج: گیانداری کە لە ترسی کرێوە پەنا بۆ هەمو ئەنوابەك دەبا ف جانوری که از ترس کولاك به هرجا پناه می‌برد.

کرێوەکردن: بەفر و با هاتن ف کولاك کردن.

کریە: ١) یەکشەمە کە رۆژی بازارە؛ ٢) کردویە ف ١) یکشنبه‌بازار؛ ٢) کرده است.

کرێ‌هەرێ: جاش، بەچکەکەر، هوڵی‌کەر، دەحشك ف کُرّه‌خر.

کز: ١) ژاکاو؛ ٢) داڵگۆشت؛ ٣) گڕی کەمی چراو ئاگر؛ ٤) سفك؛ ٥) دەنـگی قرچـانی دوگ و بەز لەسـەر ئاگر؛ ٦) ژانی پێستو برین، جوزانـەوە؛ ٧) ئازەواجی؛ ٨) باش نەدبێنی چاو؛ ٩) کونەمێرو؛ ١٠) شارەمێرو ف ١) افسـرده؛ ٢) لاغـر؛ ٣) شعلهٔ انـدك؛ ٤) سبك؛ ٥) صدای جز؛ ٦) سوزش پوسـت و زخم؛ ٧) کسـادی؛ ٨) کم‌سو بی چشم؛ ٩) سوراخ مورچه؛ ١٠) شهر مورچگان.

کزاڤ: پارانەوە، لالانەوە ف نضرُّع.

کزان: ١) جوزانەوە؛ ٢) جزان لەسەر ئاگر ف ١) سورش پوست؛ ٢) جزبرآتش.

کزاندنەوە: کزان ف نگا: کزان.

کزانن: ١) کزاندنەوە؛ ٢) دەرۆندا فرچاندنی دوگ و بەز ف ١) نگا: کزان؛ ٢) سرخ کردن دُنبه.

کزانەوە: کزان ف نگا: کزان.

کزبوُن: ١) داڵگۆشت‌بوُن؛ ٢) کەم‌کردن ف ١) لاغرشدن؛ ٢) کم شدن، کاستن.

کزبەلوك: کزبلوك، چاڤرەشوك ف نگا: کزبلوك.

کزخ: پەرناوتنی دار ف هرس درخت.

کزخان: پەرناوتنی دار ف هرس کردن.

کزخاندن: کزخان ف هرس کردن.

کزر: پندر، نیوەوشك ف نیم‌خشك.

کزران: ١) زەمینێ کە درەنگ ئاو دەمژێ، شونە؛ ٢) سوُتانی مو ف ١) زمینی که دیرآب در آن نفوذ کند؛ ٢) سوختن موی.

کزرانـدن: ١) سوُزاندنی مو؛ ٢) برۆژاندنی گوڵەگەنمی فەریك ف ١) سوزانیدن موی؛ ٢) از هم بازکردن خوشه گندم کال.

کزربـوُن: ١) بنـر بـوُنـەوەی زەمینی قوڕ؛ ٢) برێتی لە پێگـەیشتن و بەخوداهانن ف ١) نیم‌خشك شدن زمین لجنی؛ ٢) کنایه از شکوفایی و رسایی.

کزربوُنەوە: نیوەوشك‌بوُن لە پاش تەڕی ف نیم‌خشك شدن بعد از خیسی.

کزری: ١) نیوەوشك‌بوُن، پنری؛ ٢) سوناوی‌خوری؛ ٣) هەڵێنجانی ناو لە جێگـەی قوڵەوە ف ١) نیم خشکی؛ ٢) سوزاندن پشم؛ ٣) بیرون کشیدن آب از عمق.

کزك: جزیلك ف جزغاله.

کزکردن: ١) بلێسـە کەم‌کردن: (چـراکـە **کزکە**، ئاگرەکە **کزکە**)؛ ٢) پێدەنگ و فەقیروکە رۆنشتن ف ١) پایین آوردن شعله؛ ٢) درگوشه‌ای کز کردن.

کزکردوُ: کەسێ کە بە فەقیروکەیی خوی لە سوُچێ خزاندوە ف کز کرده.

کزکوڵە: کزو مات دانیشتو لە سوُچێ ف کز کرده.

کزکە: ١) کزکوڵە؛ ٢) **نان لە بەرو** ف ١) کز کرده؛ ٢) نان از آرد بلوط.

کزگرین: لەرزین لەبەر تاو، تۆبەتێ ف تب و لرز.

کزمك: ١) سەرکوتەڵ، سەرکویزر؛ ٢) بنزبل، بن‌بێژنگی بی‌کەڵك ف ١) درشتهٔ کوزر؛ ٢) تەنشین غربال.

کزن: ١) دانەویڵەیەکە بزیوە دەی‌چێنن گای پێ قەڵەو دەبێ؛ ٢) باکێشی تەنـدوُر، گولـوێنە، گوڵ‌بێنە؛ ٣) گارس، هەرزنەگەورە ف ١) کرسنه، یکی از حبوبات؛ ٢) بادکش تنور؛ ٣) ارزن درشت.

کزوت: جلەبوُك ف لباس عروسی.

کزوُری: خوری سوناو ف پشم سوخته.

کزولکە: فەقیروکە، کزکوڵە ف کزکردهٔ بیچاره.

کزوُلە: کزولکە ف کزکرده.

کزونیر: ئەداو ئەنوار لە ژن ف غمزه و ناز.

کزە: ١) شنـە، سروە، بای بسـکـان: (**کـزە**بـابەکی هات)؛ ٢) دەنگی داغ‌کردن: (**کزە** لە جەرگمەوە هات)؛ ٣) دەنگی جزەجز ف ١) ایاز، نسیم؛ ٢) صدای داغ گذاشتن بر گوشت؛ ٣) صدای برشتن گوشت سرخ شده در تابه.

کزەبا: سروە، شنە ف نسیم.

کزەلوك: کزولکە، کزکوڵە ف کزکرده.

کزەنە: بونی موی برۆزاو ف بوی موی سوخته.

کزەی‌با: دەنـگی ناسکی سرە: (چـژین‌سەختم. جدڵ‌سەختی گوڵی من/کزەی دڵ وەك **کزەی‌با** دێنە بەرگوێت) «هەژار» ف صدای آرام نسیم.

کزەی جەرگ: برێتی لە زۆر خۆشەویست ف کنایە از بسیار محبوب.

کزەی جەرگان: ۱) کزەی جەرگ؛ ۲) برێتی لە دلبەر، گراوی، ماشقە ف ۱) کنایە از محبوب؛ ۲) کنایە از معشوق.

کزی: ۱) سەرکــزی، کزکــردوُیی؛ ۲) لاوازی، داڵــگــوشنی ف ۱) افسردگی؛ ۲) لاغری.

کزیان: ۱) لەســەر ئاگر چزان؛ ۲) ژانو سوُزیانــەوەی پێست ف ۱) برآتش سرخ شدن؛ ۲) سوزش پوست.

کزیانەوە: سوُزیانەوە، چوُزانەوە ف سوزش پوست.

کزیر: ۱) بەردەستی پێشکار لە دێدا؛ ۲) دەلاڵی بازاڕو جاڕچی ف ۱) پاکار ارباب؛ ۲) جارچی و دلاّل.

کزین: جۆرێ نۆیی گەمە ف نوعی نوپ بازی.

کزێنکە: شلکێنەی لەڕۆندا سوُرەوەکراو ف خمیر آبکی سرخ شده در روغن.

کزیە: ئێسکی سمتو کەفەڵ ف استخوان لگن.

کژ: ۱) خاوی باتــەدراو؛ ۲) جەنگــە؛ ۳) فەسڵی ساڵ؛ ۴) پشمە ف ۱) ریس ناب نخوردە، خام؛ ۲) موسم؛ ۳) فصل سال؛ ۴) عطسە.

کژبلۆك: گیابەکە بنکەکەی دەخورێ ف گیاهی است با پیازۀ خوردنی.

کژبیایش: بەشلیوسستیرۆیشتن ف سلانەسلانە.

کژژ: ۱) دەنگی گرمەو قرمە؛ ۲) دەنگی بای بەقەوەت ف ۱) صدای بلند و مَهیب؛ ۲) صدای تند وزیدن باد.

کژك: ۱) تەنــراوێکــە بەپــانــایی سێ ئەنگوستی پاڵپێکەوەدراو ئاڵقەی تێدابەو ئەنگــەی بارەبــەری پێ دەدەن، کەژو؛ ۲) ئەواو سوتــاو؛ ۳) تەوژمی گران؛ ۴) برێتی لە دڵتــەنگو پەرێشان‌حاڵ ف ۱) نوار پهن تنگِ بند سنور؛ ۲) کاملاً سوختە؛ ۳) فشار زیاد؛ ۴) کنایە از دلتنگ و پریشان‌حال.

کژگ: کژك ف نگا: کژك.

کژنگ: چنگنە ف حشرۀ چسبیدە بر پوست.

کژورەك: ۱) خێزەرە؛ ۲) تەختــەی ئاسکی سەری دارەڕا کە بەپــانەوە دادەنرێ ف ۱) زنجیرە بستن حشرات؛ ۲) تختەهای نازك و پهنی کە روی الوار سقف گذارند.

کژوڵە: چرپی‌و ئالاّش بۆ بن‌قوزەبان ف انبیرە.

کژەبا: سەردەمی باهاتنی زۆر ف موسم وزیدن باد.

کژەباران: سەردەمی باران‌بارینی زۆر ف موسم بارانها.

کژەبارانە: کژەباران ف موسم بارانها

کژیك: قالاو، قەلەڕەشە ف کلاغ.

کژین: پشمین ف عطسە کردن.

کس: ۱) وشەی دەنگ‌دانی مەڕ؛ ۲) وشەی دنەدانی سەگ؛ ۳) شەرمی مێ بنە ف ۱) کلمەای برای راندن گوسفند؛ ۲) کلمەای برای تنشجیع سگ؛ ۳) آلت تناسلی مادە.

کسا: چلۆن، چۆن؟ ف چطور؟.

کسان: کسا ف جەسان، جطور؟.

کسب: ۱) کاسبی؛ ۲) سنعات ف ۱) کسابت؛ ۲) صنعت.

کسپ: ۱) کاسبی: (ئەمساڵ کسپو کار باش نەبو)؛ ۲) سنعات ف ۱) کسابت؛ ۲) صنعت.

کسپوکۆ: هەستی قێزو ڕك ف احساس خشم و نفرت.

کسپــە: ۱) راچــەنینی دڵ: (کسپــە لە دڵمــەوە هات)؛ ۲) دەنگی ئاو بەئاگردا کردن؛ ۳) ژانێ کەلە پڕ ئارام دەگرێ ف ۱) تکان ناگهانی قلب از خبــر ناگوار؛ ۲) صدای آب بر آتش پاشیدن؛ ۳) دردی کە ناگهان آرام می‌شود.

کسپە کسپ: کسپەی زۆر ف «کسپە»های پیاپی.

کست: ئەنیشت، لا، نالی ف نزد، پهلو.

کستەنە: کوشتن، گوژتن، مراندن ف کُشتن.

کسسا: شەرمی مێ‌بنە، کس، کوز ف آلت تناسلی جنس مادە.

کسك: ۱) چزبلك؛ ۲) سەوزڕەنگ ف ۱) جزغالە؛ ۲) سبزرنگ.

کس کس: کسی زۆر ف «کس» پیاپی.

کسکوڵە: کزکوڵە ف نگا: کزکوڵە.

کسکون: تیر، بەرانبەری شل‌و نراو، کەسکون ف غلیظ.

کسکــە: ۱) رەنگی چاوی پشیلەو جانــەوەری کێوی لە ناریکی‌دا: (کسکەی چاوی دەهات)؛ ۲) کزوڵە ف ۱) برق چشم جانوران در تاریکی؛ ۲) کزکردە.

کسکــە کسـك: بریقــەبــریقی چاوی پشیلەو جانــەوەری کێوی لە تاریکی‌دا ف برق چشم جانوران در تاریکی.

کسکیان: سوُزبانەوەی پێست ف سوزش پوست.

کسکیانەوە: کسکیان ف سوزش پوست.

کســل: ۱) قسڵ، ئاهــەك؛ ۲) جانــەوەرێکــە قاپێلکێکی ڕەقی بۆری خاڵ‌خاڵی هەیە زستــانــان لەبن خاکــا دەخەوێ‌و لە بەژو وشکانی‌دا دەژی، کیسەڵ، کیسۆ ف ۱) آهك؛ ۲) لاك پشت.

کــم: ۱) پیشــە، سنعــات؛ ۲) کــسب؛ ۳) تەرح، دیدار؛ ۴) جۆر ف ۱) صنعت؛ ۲) کسب؛ ۳) قیافە؛ ۴) نوع.

کسوك: ۱) سەگ؛ ۲) تونکەسەگ ف ۱) سگ؛ ۲) تولەسگ.

کش: ۱) وشەی دەرکردنی باڵدار؛ ۲) وشەیەکە لە شەترنجدا دەڵێن؛ ۳) وشەی بنەمای سەنگاندن؛ ۴) وشەی بنەمای ڕەکێش‌بوُن؛ ۵) وشەی بنــەمــای تیژ تێ‌پەڕین؛ ۶) بێ‌هەست‌و خوست: (دنیابەکی مات‌و **کشە**/نە هەستە ئە چرپەو خشە) «هەژار» ف ۱) کلمەای برای راندن پرندە؛ ۲) کیش شطرنج؛ ۳) وزن؛ ۴) کِش؛ ۵) گذشتن با سرعت؛ ۶) ساکت و بی‌صدا.

کشا: ۱) بەزەویدا ڕاکێشرا؛ ۲) بەبەلە خوشی: (ئەسپێرەیەك **کشا**)؛ ۳) سەنگی زانــرا: (لە ئەرازودا **کشا**) ف ۱) برزمین کشیدە شد؛ ۲) بە سرعت گذشت؛ ۳) توزین شد.

کشان: ۱) بەرەوژوُر خشین؛ ۲) سەنگان؛ ۳) تیژ تێ‌پەڕین؛ ۴) مێ وەژێر نێرکــەوتــن بۆ گــان. *نایبــەتــی بۆ مابن‌و چێڵ دەڵێن* ف ۱) روبــەبالاخزیدن؛ ۲) توزین؛ ۳) گذر سریع؛ ۴) در زیر قرار گرفتن مادە هنگام جفتگیری.

کشاندن: ۱) ڕەکێش کردن بەزەویدا؛ ۲) ڕاکێشانی گوریس‌و لاسنبك؛

۳) سه‌نگـانـدن به ته‌رازی؛ ۴) مێ له‌نێر جاکـردن ف ۱) بر زمین کشـیدن؛ ۲) کش دادن؛ ۳) وزن کردن؛ ۴) اسـب یا کبـك ماده را دراختیار نر آن گذاشتن.

کشاندنه‌وه: ۱) به‌ره‌وپاش بردن؛ ۲) دوباره سه‌نگاندن ف ۱) به عقب کشیدن؛ ۲) باز وزن کردن.

کشان کشـان: ۱) ره‌کێش‌ره‌کێش. به‌زه‌ویدا ڕاکێشان له‌سه‌ریه‌ك؛ ۲) هێدی‌هێدی به‌ڕێدا هاتن ف ۱) بر زمین کشیدن پیاپی؛ ۲) سلانه آمدن.

کشانن: کشاندن ف نگا: کشاندن.

کشاننه‌وه: کشاندنه‌وه ف نگا: کشاندنه‌وه.

کشانه‌وه: ۱) به‌ره‌ودوا چوُن؛ ۲) درێژتر بوُن به ڕاکێشان. (وه‌ك لاستیك له‌بـه‌ر یه‌ك ده‌کشێتـه‌وه) ف ۱) واپس رفتن؛ ۲) کش آمـدن، ازدیاد طول در اثر کشیدن.

کشـاو: ۱) به‌تـه‌رازو به‌راوردکـراو؛ ۲) ده‌رهاتو له کالان؛ ۳) ڕاکێشراو به‌سـه‌ر زه‌ویدا؛ ۴) نوتنی مژلێدراو ف ۱) وزن شده؛ ۲) آختـه؛ ۳) بر زمین کشیده شده؛ ۴) سیگار پك زده شده.

کشت: چاندن. تۆم‌وه‌شاندن ف کشت.

کشتا: کوژاو. کوژراو. مرێندراو ف مقتول.

کشتاڤیتس: تخێل بوُگ. ڕاست‌ڕاکشاو ف درازکشیده.

کشتـاکـه‌وتش: ۱) سلاره‌وه‌بـوُگ؛ ۲) تخێل‌که‌وتـو؛ ۳) دانیشتـوی به‌پاڵه‌وپشت ف ۱) از پای درآمده؛ ۲) درازکشیده؛ ۳) پشت به مُتکی نشسته.

کشتش: کوژران ف کشته‌شدن.

کشتکانی: ۱) دمم‌ووُو؛ ۲) لابه‌لا؛ ۳) لاره‌ولار ف ۱) دمرو؛ ۲) یك‌وَری؛ ۳) تلوتلو رفتن.

کشتوخ: مێرکوژ. کوژه‌ر ف قاتل.

کشتوکار: چاندن‌و کێلان ف کشت‌وکار.

کشتوکاڵ: کشتوکار ف کشت وکار.

کشتوکنار: ده‌وروبه‌ر ف پیرامون.

کشتـــه: ۱) کوژیاو؛ ۲) خالیگـــه؛ ۳) گورجـــك؛ ۴) لا، نالی ف ۱) کُشته‌شده؛ ۲) تُهیگاه؛ ۳) گُرده؛ ۴) طرف.

کشکشاندن: ڕه‌کێش‌کردن به زه‌میندا ف بر زمین کشیدن.

کشته‌ك: چه‌ند داوه‌ده‌زوی پێکه‌وه‌بادراو ف رشتهٔ نخ.

کشتیار: فه‌لا. جوُت‌به‌نده ف کشاورز.

کشتێل: ئه‌سکوُ، ئه‌سکوێ ف ملاقه.

کشك: کژك، که‌ژو ف نگا: کژك.

کش کش: ۱) وشه‌ی ده‌رکردنی مریشك؛ ۲) جۆرێ داوه‌ت‌و ڕه‌قس؛ ۳) وشـه‌ی دنـه‌دانی تاژی بۆ ڕاو ف ۱) کلمـه‌ای برای راندن مُرغ؛ ۲) نوعی رقص؛ ۳) کلمه‌ای برای برانگیختن سگ شکاری.

کشکشان: ڕه‌قسین له داوه‌تی کشکش‌دا ف «کشکش» رقصیدن.

کشکه: ئاده، بژار ف ویجین.

کشل: کسل، فسل، ناهه‌ك ف آهك.

کشمیش: تیتکه‌وه‌کراوی ترێ. بێ‌ده‌نك ف کشمش.

کشمیشی: ترێی وردی بێ‌ده‌نك ف انگور بی‌دانه. کشمشی.

کشمیشی کاولیان: ده‌موکانه ف نگا: ده‌موکانه.

کشن: گوشاد ف گشاد.

کشنـه: ۱) کزن؛ ۲) هه‌ر دانـه‌وێڵه‌یه‌ك که به ئاژه‌ڵ ده‌درێ ف ۱) نگا: کزن؛ ۲) آنچه از غلّات که به حیوان داده می‌شود.

کشنیژ: سه‌وزیه‌کی چاندنی‌یه ف گشنیز.

کشنیژه: جۆرێ موُرگی ئالتوُن‌و زێو بۆ زه‌نبه‌ر ف نوعی مهرهٔ زینتی از طلا و نقره.

کشۆل: شۆقل ف نگا: شۆقل.

کشـوسـات: ۱) وشه‌یه‌که له شه‌ترنجا ده‌گوترێ واتا: شا بێکار ما؛ ۲) بێ‌ده‌نگ. نارام: (کشوماته جیهان له‌و ژوانی له‌نوێ) «هه‌ژار» ف ۱) اصطلاحی در شطرنج، کیش و مات؛ ۲) آرام و دنج.

کشه: ۱) وشه‌ی ده‌رکردنی باڵدار: (کشه کشه بۆ به‌ره‌شه، میوان شه‌وێك دوان خوه‌شـه) «مـه‌سـه‌ل»؛ ۲) بێ‌دزه. به‌ره‌ودواچـوُنی لـه‌سـه‌رخـۆ: (خـه‌ریکی پاشـه کشـه‌یه) ف ۱) اصطلاحی برای راندن پرنده؛ ۲) عقب‌نشینی بواشکی.

کشی: به له‌ز ڕابرد ف باسرعت گذشت.

کشیابا: کوژراو ف مقتول.

کشیایش: کوشتن، مێرکوژی ف کُشتن.

کشیایه: کوژراو، کشیایا ف مقتول.

کشین: به به‌له ڕابردن ف با سرعت گذشتن.

کف: ۱) ده‌نگی هه‌ڵچوُن‌و سه‌رڕیژکردنی جۆش‌هاورده له دیزه‌و به‌رۆشدا؛ ۲) ده‌نگی تراوی له ناو نیرتـــر که به ئه‌وژم ده‌رپـــه‌ڕێ: (خـوێن له جێی برینه‌که‌ی کف ده‌رده‌چو)؛ ۳) وه‌کری؛ ۴) باکردو ف ۱) صدای بالاآمدن و جوشیدن مایع؛ ۲) صدای با فشار بیرون زدن مایع؛ ۳) باز؛ ۴) بادکرده.

کفت: ۱) شه‌کـه‌ت؛ ۲) باره‌به‌ری بێ‌نال: (ئێستره‌شێن کفته ده‌بێ نال کرێ)؛ ۳) تێ‌هه‌ڵساوینی ڕه‌نگ: (زێرکفت. زێوکفت)؛ ۴) نه‌خۆشی خۆره؛ ۵) ره‌لم، ره‌مـل؛ ۶) جۆش‌خواردنی به‌ئـه‌وژم: (کفت و کولی دانامرکێ)؛ ۷) شان‌وپیل ف ۱) خسته؛ ۲) ستور بی‌نعل؛ ۳) اندودن؛ ۴) بیماری خوره؛ ۵) ماسه؛ ۶) به‌شدّت جوش خوردن؛ ۷) سرشانه و کتف.

کفتـك: ۱) تۆپـه‌ڵ‌کراوی ساوه‌رو برنـج‌و گۆشت بۆ ناو چێشت؛ ۲) شه‌مچه ف ۱) کوفتهٔ خوراکی؛ ۲) کبریت.

کفتکاری: ره‌نگ تێ‌هه‌ڵساوین ف رنگ‌آمیزی.

کفتوکۆ: جۆش‌و ئه‌وژمی گه‌رما: (کفتوکۆی دڵم دامرد) ف جوش و حرارت.

کفتوکوڵ: جۆشینی به‌ئه‌وژم ف جوشش شدید.

کفته: ۱) کفتك؛ ۲) بێ‌نالی باره‌به‌ر ف ۱) کوفتهٔ خوراکی؛ ۲) بی‌نعلی ستور.

کفته‌خۆر: برینی له ئه‌مه‌لی کارنه‌که‌رو ئه‌وسن ف کنایه از تنبل پُرخورو

بیکاره.

کفتی: شەکەتی ف خستگی.

کفر: ۱) دارێکی دەوەنە زۆرتر لە دەمچەمان دەڕوێ؛ ۲) ڕەنگی ڕەش؛ ۳) قسەی بێدینانە؛ ۴) جگ، قاب لە بازیەکی جگێن‌دا؛ ۵) سخێف، جوێن، دژمێن، جنێو ف ۱) درختچه‌ایست؛ ۲) رنگ مشکی؛ ۳) گفتار ناروا، کُفر؛ ۴) شنالنگ در نوعی بازی؛ ۵) دشنام.

کفرکردن: قسەی بێدینانە گوتن ف سخن کفرآمیز گفتن.

کفری: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری در کردستان.

کفریت: شەمچە، گۆگرد، شخاتە، شقارتە ف کبریت.

کفرێن: جۆرێ بازی جگ ف نوعی قاب‌بازی.

کفش: ئاشکرا، خۆیا ف آشکار.

کففە: کف ف نگا: کف.

کفك: برش، کەڕو، ژەنگی سەر خواردەمەنی کۆن‌بوگ ف کَفَك.

کف کردن: باکردن، بەبابەنەمان ف بادکردن.

کفکی: تیروێ، دارێکی دەوەنە بنی بادەدەن دەرمانی بالۆکەیە ف درختچه‌ایست.

کفگۆیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کفگە: جلك و کرێژی لەش ف جرك و شورهٔ تن.

کفن: کراسی مردگ، خامێ کە دەمردوێیەوە دەیپێچن بۆ ناو قەبر ف کفن.

کفن‌دزین: برێنی لە نەخۆشی زۆر گران ڕزگاربوون ف کنایهٔ از از بیماری خطرناك بهبود یافتن.

کفن‌دز: ۱) دزێ کە قەبر بداتەوە بۆ کفن‌دزین؛ ۲) سەرناوێکە بۆ کەمنار ف ۱) کفن‌دزد؛ ۲) لقب کفتار.

کفە: کف ف نگا: کف.

کفەکف: کفی زۆر ف «کف» پیاپی.

کڤارگ: قارچ، کارگ ف قارچ.

کڤر: پشیلەگوربە ف گربهٔ نر.

کڤش: کفش، دیار، خوبا ف پیدا، آشکار.

کڤلۆشك: قرمچی، هەڵقرچاو، سیس‌بوگ ف جروك شده.

کڤلیشك: بژانگ، مژۆڵ، برژانگ ف مُژه، مُژگان.

کڤی: کوپەلەی دەم‌تەنگ ف کوزهٔ دهانه‌تنگ.

ککە: قاقە، ققە، قەقە ف شیر بنی در گویش کودکان، قاقا.

ککەو: دارێکی جەنگەڵی زۆر سەختە، کەقوت، کەوت ف درختی است جنگلی.

کل: ۱) سورمە؛ ۲) خوار، لار؛ ۳) لادان: (لە ڕێگە **کل** بوە)؛ ۴) قوببە، گونبەز؛ ۵) ڕەوانە: (بۆنوم **کل** کرد)؛ ۶) درەوشانی هەسارە؛ ۷) هێما وەدەس بۆ خواحافیزی؛ ۸) زۆرچەرمگ؛ ۹) نبنی ئاگر؛ ۱۰) کولەکولی گەرما ف ۱) سرمه؛ ۲) کج؛ ۳) انحراف؛ ۴) گنبد؛ ۵) روانه، گسیل؛ ۶) چشمك‌زدن ستاره؛ ۷) دست تکان دادن برای خداحافظی؛ ۸) بسیارسفید؛ ۹) حرارت آتش؛ ۱۰) شدّت گرما.

کڵ: ۱) سورمە، کل؛ ۲) جێگەی سوالەت تێدا سوورکردنەوە؛ ۳) بابەی برد؛ ۴) بڵێسەی ئاگر ف ۱) سرمه؛ ۲) داش، کورهٔ سفال‌پزی؛ ۳) بابهٔ پل؛ ۴) شعلهٔ آتش.

کلا: ۱) لە شوێن خۆ دەرچوگ؛ ۲) بێ‌تەرەف، دوورەپەرێز ف ۱) منحرف؛ ۲) کناره‌گیر.

کلابوون: ۱) لەڕێ لادان؛ ۲) دوورەپەرێز ویستان ف ۱) انحراف از راه؛ ۲) کناره‌گیری.

کلاچ: بایی، بەدەعبە، پەفیز ف منکبّر.

کلاژدم: دوپشك ف عقرب.

کلاس: پۆلی فێرگە ف کلاسِ درس.

کلاش: ۱) خارشت، خورو؛ ۲) پێلاو لە پەڕۆی بەسەریەکدانە پێنراو ف ۱) خارش؛ ۲) نوعی گیوه.

کلاشتە: خوراندن، بە نینۆك کراندنی پێست ف خاراندن.

کلاشچن: ئەو کەسەی سەری کلاش بە بەن دەچنێ ف بافندهٔ رویهٔ «کلاش».

کلاشدرو: کەسێ کلاش چێ دەکا ف «کلاش» ساز.

کلاشدم: دوپشك ف عقرب.

کلاشکەر: کلاشدرو ف «کلاش»ساز.

کلاشە: ۱) خورو، خارشت؛ ۲) لە ئەندازە بەدەر ف ۱) خارش؛ ۲) خارج از اندازه.

کلاشە کردن: زۆری قوڕ لە زەویدا ف وفور گِل در زمین.

کلاشین: خوراندن، کلاشتە ف خاراندن.

کلاشینگە: قەڵماسك، قۆجەقانی، بەرەقانی، کەلامێنگ ف قلاسنگ.

کلاف: لە بەکتر پێچانی دەزو بە جۆرێکی درێژۆکە ف کلاف نخ.

کلافە: ۱) خەرەك؛ ۲) سەرلێشێواو، پەشیواو؛ ۳) پەتێکی بەئاڵقەیە لە هەردوك جومگەدەستی ئەسپی پێ دەبەستن بۆ ڕاهێنانی ڕۆیشتنی خۆش؛ ۴) چوار چێوەی باریك؛ ۵) کرێوەو بادەوە ف ۱) دوك نخ‌ریسی؛ ۲) سرگردان، آشفته، کلافه؛ ۳) ریسمانی که در تربیت اسب بکار می‌رود؛ ۴) چهارچوب نازك؛ ۵) کولاك.

کلافەهەڵکەر: دارێکی بەچەنگە دەسوڕێ و دەزوی خەرەك لە خۆی دەهاڵێنێ ف کلاف پیچ.

کلام: قام، گۆرانی، جرە ف ترانه.

کلان: ژاندنی مەشکەو ژانلەکاندنی نراو ف تکان دادن مشك و مابعات.

کلانە: کەللارە ف کاسهٔ ناپاله‌ای.

کلانە: موورو، موورگ ف خرز، مهره.

کلاو: ناڕەخچن، پۆشاکی سەر ف کُلاه.

کلاوئالتوون: کلاوێ کە لە سکەزێڕی پێکەوەلکاو دروس دەکرێ، خشڵێکی ژنانە ف کلاه ساخته‌شده از سکه‌های طلا که زیوری است زنانه.

کلاوبن: جۆرێ ڕێواس ف نوعی ریواس.

کلاوبۆرکە: کلاوی لە بەرگن ف کلاهِ نمدی.

کلاوبۆرە: کلاوبۆرکە ف کلاه نمدی.

کلاوچن: ئەو کەسەی کلاو بە دەزوو دەتەنێ ف بافندهٔ کلاه.

کلاوخوُد: کلاوی ئاسنینی شەڕکەر [ف] کُلاه‌خود.

کلاودار: باڵداری سەربەپۆپەی لە بەرز [ف] پرندهٔ شانه‌به‌سر.

کلاودرو: کەسێ کە کلاو بۆ فرۆشتن دەدروێ [ف] کُلاهدوز.

کلاوروۆژنە: رۆچنەی سەربان [ف] روزنهٔ بام.

کلاورەش: ١) نەخۆشیەکی نایەنی بزنە: ٢) برێتی لە ئێرانی: (لە مابەینی کلاوسوور و کلاورەش) «حاجی قادر» [ف] ١) بیماری ویژهٔ بز؛ ٢) کنایه از ایرانی.

کلاوزری: کلاوخوُد [ف] کُلاه‌خود.

کلاوزەڕ: ١) کلاوئالتون: ٢) ناوە بۆ ژنان [ف] ١) کلاه‌زرین: ٢) نام زنانه.

کلاوزێڕ: کلاوزەڕ [ف] نگا: کلاوزەڕ.

کلاورەشە: جێگەی سەری چەلاك لە رەشماڵدا [ف] جای سر ستون درسیاه‌چادر.

کلاوسـوور: ١) گیایەکـە بنـك‌سوور بۆ ئاش دەبێ: ٢) برێتی لە ترکی عوسمانی [ف] ١) گیاهی است آشی: ٢) کنایه از تُرك عثمانی.

کلاوفەرەنگی: ١ قونکەیەکە بەسەر بۆریەسۆبەدا دەکرێ تا با دوکەڵ نەگەڕێنێتـەوە: ٢) نەخشێکـە لە فەرشدا [ف] ١) کلاهـك بالای لوله بخاری؛ ٢) نقشی در قالی.

کلاوقازی: هەزارلابەی ناو ورگ [ف] هزارلای شکمبه.

کلاوقـوری: کلاوی لە بۆشی لێودار بۆ دروێنەوانان [ف] کلاه حصری لبه‌دار دروگران.

کلاوقز: بوزی بەدەڵ، فڕی نامانەتی [ف] کُلاه‌گیس.

کلاوکلاوێن: یاریەکی شەونشینیە [ف] نوعی بازی در شب‌نشینی.

کلاوکوُر: ناوی چیایەکە [ف] نام کوهی در کردستان.

کلاوکوره: جوورەپۆپنەکی [ف] پرنده‌ابست شانه‌به‌سر.

کلاوگەرە: کلاوی لێواردار لە بەرگنی بەستواو [ف] کلاه‌لبه‌دار نمدی.

کلاونه: جوورەپۆبنەکی [ف] پرنده‌ای است.

کلاوە: ١) پۆپەی باڵدار لە پەڕ: ٢) تروێکی چیا: ٣) لاسکەگەنمەشامی کە دانی نەگرتبێ: ٤) قوڕی لە دەوری دەمی دولاش بلنـدکـراو: ٥) ئالقەی داربنی ملی گاجوت: ٦) هەرشتێ فۆچ لە سەرەوە: ٧) سەلکی گیا: ٨) دەنکی درشتی بەفـر [ف] ١) شانهٔ سر برنده: ٢) قلّهٔ کوه: ٣) بلال دانه‌نگرفته: ٤) دیوارك بیرامون دهانهٔ ناوآسباب: ٥) چنبر گردن گاو: ٦) کلاهك: ٧) پیازه: ٨) دانهٔ درشت برف.

کلاوەسوُره: گیایەکی بنك‌سوُرە. کلاوسوُر [ف] گیاهی است با پیازهٔ قرمز.

کلاوە کردن: بارینی بەفری دەنك‌درشت [ف] بارش برفِ درشت.

کلاوێن: یاری کلاوکلاوێن [ف] نوعی بازی شبانه.

کلب: ١) ددانی پێشـەوەی سەگـو درنـدە: ٢) گوڵمیخ، سنگی درێژو ئەستور [ف] ١) ناب، دندان پیشین درنده: ٢) میخ نو بله.

کلبازك: ١) گوڵەنەورۆزە: ٢) گیای لەدەفراشین کراو بۆ نەورۆز [ف] ١) از گلهای بهاری است: ٢) سبزهٔ شب عید.

کلبـوُن: ١) کلابـوُن: ٢) بەزێ کران: ٣) دەروشینەوەی ئەستێرە [ف] ١) منحرف شدن: ٢) فرستاده شدن: ٣) چشمك زدن ستاره.

کلباته: فزە، کەمترین دەنگ [ف] کمترین صدا.

کلپوهوز: دەنگی بڵێسەی بەئەوژم [ف] صدای اشتعال زیاد.

کلپـه: ١) دەنگی بڵێسـەی ئاگر: ٢) بڵێسەی ئاگر [ف] ١) صدای آتش مشتعل؛ ٢) شعلهٔ آتش.

کلپه کلپ: دەنگی لەشوێن‌یەکی بڵێسە [ف] صدای پیاپی اشتعال.

کلبنچك: بابوڵەی زاروێ‌پێنجان، فۆنداخ، فومات [ف] فنداق نوزاد.

کلتوُر: سورمەدان [ف] سرمه‌دان.

کلته. کلتوُر [ف] سرمه‌دان.

کلتـەپـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کُردستان توسط بعثیان.

کلج: ئەو چێوەڵە لوُس‌و باریکەی کلی پێ دەچاو دەکێشن [ف] میل سرمه‌کشی.

کلجه: سوخمەی فۆڵداری ژنانە [ف] یلك آستین‌دار.

کلچان: فانۆز، فانوُس، چرادەسنی. لەنەری [ف] فانوس.

کلچك: کلچۆك، کلج [ف] میل سُرمه‌کشی.

کلچۆ: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.

کلچۆڤ: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.

کلچۆك: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.

کلچیو: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.

کلچێو: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.

کلچێوك: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.

کلچێوکە گورکانە: گیایەکەئێرتکێ سوری ناماڵ‌رەش دەکا [ف] گیاهی است.

کلدان: کلتوُر [ف] سرمه‌دان.

کلدان: کلتوُر [ف] سرمه‌دان.

کلدومان: هەڵم‌وبۆغ [ف] بُخار مُتراکم.

کلر: کونی درگا، جێ کلیل لە درگادا [ف] جاکلیدی در.

کلس: ١) فسـڵ. ناهەك: ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ١) آهك: ٢) ناحیه‌ای در کردستان.

کلسم: گیایەکی دەشنەکیە [ف] گیاهی است.

کلسین: گۆش، گیای کەنەف کە تەلیسی لێ دەنەن [ف] گیاه کَنَف.

کلف: کلافەدەزو [ف] کلاف.

کلفت: ١) ئەستوُر: ٢) زۆر، زیاد: (پۆلێ کلفتی ها بەلاوە) [ف] ١) ستبر. کلفت: ٢) مبلغ زیاد.

کلفەت: ١) ئەستوُری: ٢) خێزانی ماڵ: ٣) فەرەواش [ف] ١) ستبری؛ ٢) عائله: ٣) کُلفت‌خانه.

کلفەتبار: خێزاندار [ف] عیالوار.

کلفەت‌دار: ١) کلفەتبار: ٢) ماڵێ فەرەواشیان هەبێ [ف] ١) عیالوار: ٢) خانه‌ای که کُلفت دارد.

کللك: ١) قامـك، تبـل، نل، ئەنگوست: ٢) دو، جوجکە: ٣) فەڵەم: ٤) دەسك [ف] ١) انگشت: ٢) دُم: ٣) قلم: ٤) دسته.

کلکاف: بەریکی دارمازوە ف نوعی ثمر مازوج.

کلک باد ان: ١) زمان لوسی و مەرایی؛ ٢) برێتی لە ناچارکردن بە کارێك ف ١) چاپلوسی و تملّق؛ ٢) کنایە از ناچار کردن.

کلکان: برێتی لە پیاوی حوّل و کەم هوّش ف کنایە از آدم خل و منگ.

کلکانی: بێهوّشی، حوّلی ف کم هوشی.

کلک بەس: قامك بەند ف انگشت بند.

کلک بەسە: بە قامك بەسنراوی ف انگشت بسته.

کلک پێوە کردن: ١) جوزپێوەکردن؛ ٢) برێتی لە خەڵەتاندن ف ١) انگلك زدن؛ ٢) کنایە از فریب دادن.

کلک پێ هەڵبەساردن: برێتی لە گوێ نەدان بە کار، خوّگێل کردن لە ئەنجام دان، خاوەخاو ف کنایە از اهمال.

کلک تەقنە: بەرگابلکە ف دم جنبانك.

کلک تەقێنە: بەرگابلکە ف دم جنبانك.

کلکدار: ١) جانەوەری بەکلك؛ ٢) شتێ دەسکی هەبێ؛ ٣) دوابی دار ف ١) دارای دم؛ ٢) دستەدار؛ ٣) دنبالەدار.

کلکردن: ١) خوارکردنەوە؛ ٢) ناردن ف ١) کج کردن؛ ٢) فرستادن.

کلکرن: چاورشتن بە سورمە ف سُرمەکشیدن چشم.

کلک گر: ئەسپێ کە کلکی لە غاردا ڕاست بڵند دەکا ف اسبی کە در دویدن دم را بلند نگە می‌دارد.

کلک گرتن: ١) کلك بڵندکردنی ئەسپ لە غاردا؛ ٢) برێتی لە خستنە ناچاربەوە ف ١) دم بلند نگەداشتن اسب؛ ٢) کنایە از در تنگنا گذاشتن.

کلک گیر: قوشقونە ف باردم زین اسب.

کلکلك: شمشێرەی درگا ف کلید کلون چوبی در.

کلکلە: فەزیعەت ف مایهٔ رسوایی.

کلکن: ١) کلکدار؛ ٢) بەزی زوّر بەخوری؛ ٣) هەڵتوّقیولە پێست ف ١) نگا: کلکدار؛ ٢) گوسفند بسیار بشمالو؛ ٣) برآمدە بر پوست.

کلک نیشان: شتێ زوّر سەربربان زوّر باش ف انگشت‌شمار، کمیاب.

کلکە: ١) دەنکێکە لە ناو گەنمدا؛ ٢) زاروّی سەربار؛ ٣) بڕانەوەی کێو؛ ٤) دوابی قسەو کار ف ١) دانەای در میان گندم؛ ٢) بچهٔ انگل و سربار؛ ٣) دنبالهٔ کوه؛ ٤) دنبالهٔ سخن و کار.

کڵکە: پرد، پر ف پُل.

کلکە توتە: توتە ف انگشت کوچکە.

کلکە دوّمانە: باریکە بەك گەنم لە خەرماندا کە هێشتا نەبوّنە مالوّسکە ف دنبالهٔ خرمن.

کلکە ڕەقە: نەخشێکی فالّی ف نقشی در فالی.

کلکە ڕێوی: ١) بەری گیابەکە؛ ٢) جوّرێ تری ف ١) ثمر گیاهی است؛ ٢) نوعی انگور.

کلکە سوتە: ١) کلك ڕانەکاندنی سەگ بوّ کەسێ کە خوّشی دەوێ؛ ٢) برێتی لە ڕوباییو زمان لوسی ف ١) دم جنبانـدن سگ برای اظهار وفاداری؛ ٢) کنایە از تملّق.

کلکە سوتە کێ: کلکەسوتە ف نگا: کلکەسوتە.

کلکەقنگێ: ١) قامك بوّبردن؛ ٢) برێتی لە دنەدان بوّ توڕەکردن ف ١) انگلك کردن؛ ٢) کنایە از تحریك برای خشمگین کردن.

کلکە کنگێ: کلکەقنگێ ف نگا: کلکەقنگێ.

کلکە کەڵە: قامکی زل، قامکەگەورە ف انگشت شست.

کلکە گەورە: کلکەکەڵە ف انگشت شست.

کلکەلەقە: دژواری زوّر لە پێك هێنانی کارا ف سختیِ بسیار در انجام کار.

کلکە لەقێ: ١) دژواری زوّر لە پێك هێنانی کارا: (بە کلکەلەقێ خەلاسم کرد)؛ ٢) کلکەسوتە ف ١) دشواری بسیار در انجام دادن؛ ٢) نگا: کلکەسوتە.

کلکەمار: زوّر تاڵ لە چێژەدا ف بسیار تلخ.

کلکەمار کردن: خواردنی بەناڕەحەتیەوە، زەفنەموت کردن ف خوردن با دل پریشان.

کلکەنما: شتێ کە بوّ باشی و خراپی ناشبرەتی بوّ بکرێ ف انگشت‌نما.

کلکە نەفتینە: کلکەنەفتینە ف فتنەانگیز.

کلکەوانە: ١) ئەنگوسنبلە؛ ٢) فوچەکەی دورمانان ف ١) انگشتری؛ ٢) انگشتانە.

کلک هەڵتەکێنە: کلكەنەقێنە، بەرگابلکە ف دم جنبانك.

کلک هەڵسوڕاندن: برێتی لە بەرەنگاری کردن و بەقسەنەکردن ف کنایە از مخالفت کردن.

کلل: ١) ماین و ئەسپی سپی خاڵدار؛ ٢) ئەسپی سپیلك؛ ٣) ڕەنگ سپات ف ١) اسب سفید خالدار؛ ٢) اسب ابلق؛ ٣) رنگ کرِم.

کللۆ: ١) گای سپی و ڕەش؛ ٢) کولەی زرعات‌خوّر؛ ٣) جانەوەری سپی بەخاڵی ڕەشەوە ف ١) گاوسفیدوسیاه؛ ٢) ملخ؛ ٣) جانور سفید دارای خالهای سیاه.

کللی: ١) سپات؛ ٢) سپی خاڵدار؛ ٣) گڕی ئاگر ف ١) رنگ کرِم؛ ٢) سفید خالدار؛ ٣) زبانهٔ آتش.

کلم: کورت، فوت، کن، کوّنا ف کوتاه.

کلْم: جلْم ف خلم، آب بینی.

کلمش: ١) ریبوقی چاو؛ ٢) جلْکی ناوگوێ ف ١) ژفك چشم؛ ٢) جرك گوش.

کلْمن: جلْمن ف خلمو، آب دماغ آویزان.

کلموّ: کورنەبالا، بەژن کنك ف کوتاه‌قد.

کلموچ: جلْم ف خلم، آب بینی.

کلمەی: کورت کردن، قوت کردن ف کوتاه کردن.

کلْمیش: ١) جلْم؛ ٢) ریبوقی جاو ف ١) خلم، آب بینی؛ ٢) ژفك.

کلْناشك: قانگەلاشك ف گیاه خشك بادبردە.

کلو: ١) دەنکی بەفر؛ ٢) بنجراوی خوری و لوّکەی خاو؛ ٣) بەرگی زێڕێ دەتـك لە بەری گیادا ف ١) دانهٔ برف؛ ٢) آغند، تودهٔ پشم و پنبهٔ نارشتە؛ ٣) نیامك هستهٔ گیاه.

کلوّ: جانەوەرێکی بچوکی بەجنگ و باڵە دوژمنی شبناوەردە ف مَلَخ.

کلۆ: هەر وردێکی بەکنرگرتو: (کلوّگل، کلوّقەند) ف ریز بهم چسبیدە،

کلوخ.

کلوا: ڕەنگی سوور، پولوی بەگەشە، سکڵ ف اخگر.

کلۆت: ١) ئێسکی سەر سمنی یەکسم؛ ٢) سمتی یەکسم ف ١) استخوان بالایی ران ستور؛ ٢) کَفَل.

کلۆج: نەرز؛ (بە هیچ **کلۆجێ** چارەی نابە) ف روبه، طر بقه.

کلۆج: ١) کولیچە؛ ٢) فۆچ، شاخی جانەوەر ف ١) کلوچه؛ ٢) شاخ جانور.

کلۆخ: ١) قەحفی سەر؛ ٢) وشەی ئاژەڵ بژاردن، سەر ف ١) کلّهٔ سر؛ ٢) واحد شمارش دام، رأس.

کلۆر: ١) ناوبەتاڵ؛ ٢) خڕەوەبوگ: (خۆی **کلۆر** کرد) ف ١) میان تهی؛ ٢) خود را جمع کردن.

کلۆر: بەدبەخت ف بدبخت.

کلوز: گولەگەنمی هەڵبرژراو ف خوشه گندم نیم‌سوخته.

کلۆز: رستەنا، وشەبەکی ڕێزمانە ف شبه‌جمله.

کلۆز: ١) کەسێ کە ددانی بێشوی کەوتوە؛ ٢) کڵاوبۆرە ف ١) کسی که دندان بیشین ندارد؛ ٢) کلاه نمدی.

کلوس: دەفری سوالەتی هەراو، کوپە ف خُم.

کلۆس: کلۆز ف نگا: کلۆن

کلوسك: دەفری سەرئاوالەی چکۆڵە، بسنوگە ف خمچه، خُم کوچك.

کلۆش: قرش، لاسکەدەغڵ ف ساقه‌های غلّه.

کلۆشك: نیشان لەڕێگەدا، کێلەکارێکێ ف نشان‌های راهنما در مسیرِ راه.

کلۆشەبون: گەیشتنی دەغڵ بۆ دروو ف رسیدن خرمن برای درو.

کلۆف: بەچنگ گوشین ف مچاله.

کلۆفت: کلفت، زۆر ئەستوور ف کلفت، ستبر.

کلۆك: ١) دانەوێڵەیێ کە زۆ لە ناوی جۆش‌دا بێ‌دەگا؛ ٢) کلۆت ف ١) دانهٔ زودپز؛ ٢) کفل چهارپا.

کلۆك: شکۆفەی دار ف شکوفهٔ درخت.

کلۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کلۆڵ: چارەڕەش، کلۆر ف سیه‌روز.

کلۆلاش: گیابەکە دەکرێنە ددان‌ئاژن ف گیاه خلال دندان.

کلۆم: قفڵی دارینی درگا ف قفل چوبی در.

کلۆمت: کلۆت، سمنی حەیوان ف کفل حیوان.

کلۆنجە: سوخمەی بەقوڵی ژنانە ف نوعی بالاپوش زنانه.

کلە: ١) تین و هالاو؛ ٢) گڕی ئاگر؛ ٣) سونەمەنی ف ١) آلاو؛ ٢) لهیب آتش؛ ٣) سوخت.

کلە: ١) کل، سورمە؛ ٢) کلی برد ف ١) سرمه؛ ٢) پایهٔ پل.

کلەهایش: کۆکین، قۆزین، کۆخین ف سرفه‌کردن.

کلەبێج: کاربوچ، خشتی کاڵ ف خشت خام.

کلەدان: کلدان ف سُرمه‌دان.

کلەر: ١) کولێن، جێگەی ئازوقە؛ ٢) موبەق، مدبەق ف ١) جای آذوقه؛ ٢) نگا: موبەق.

کلەسوبحانی: چاکترین جۆری کل ف بهترین نوع سُرمه.

کلەشێر: دیکل، دبفل ف خروس.

کلەشێرە: خرۆزەك، قفەزەشە ف بیماری سعال دیکی، خروسك.

کلەو: شەپۆلێ کە وەسەر پرد دەکەوێ ف موجی که روی پل سرریز کند.

کلێ: کابە، جارێك بازی کردن ف یك دور بازی، گیم.

کلیپ: ئامادەکردن و دابێژتنی خاك ف آماده کردن خاك برای نهیهٔ گِل.

کلیت: ١) کلیل، هاچەر؛ ٢) قفل، گۆڵە؛ ٣) ئالقەرێزی درگا کە قفڵی پێدا دەکرێ ف ١) کلید؛ ٢) قُفل؛ ٣) حلقهٔ در که قفل را در آن کنند.

کلیتە: قەڵاندوش، نێوان شان و پیل ف کوله، شانه‌دوش، قلمدوش.

کلیتە: سەرکڵاوەی بەن ف کلوته، نوعی کلاه پشمی.

کلێجە: قلێچکە ف دنبالچه.

کلیچ: کولیچە ف کلوچه.

کلیچك: قامکەتوتە، نلیاگچکە، ئەنگوسە توتەلە ف انگشت خنصر.

کلیچە: کولیچە ف کلوچه.

کلێچە: کولیچە ف کلوچه.

کلید: کلیل، کلیت ف کلید.

کلیدە: لە هەموولاوە دەورەدراو ف محصور.

کلیر: کلر، کونی جێ کلیل لە دەرگادا ف جاکلیدیِ در.

کلیزی: لیکاوی دەم ف لعاب دهن.

کلیژ: کلێنچکە ف دنبالچه.

کلێس: تارومار، لەبەین‌چوگ ف نابود، تارومار.

کلیسا: پەرستگای خاچ‌پەرستان ف کلیسا.

کلێس بوُن: بەئەواوی فەوتان ف ریشه‌کن شدن، نابودشدن.

کلێسمان: کلەسوبحانی ف بهترین نوع سُرمه.

کلێسە: کلیسا ف کلیسا.

کلێشە: ١) بەدەنی بێ‌گیان: (شەبنان چوتە **کلێشەیەوە**)؛ ٢) بۆدرێنی لەش لە ئارەقەو چڵك ف ١) تن بیجان؛ ٢) بوی بدِ تن.

کلیل: ١) ئاچەر، شتێ کە قفڵ بکاتەوە؛ ٢) موی سەری لێك‌هالاو؛ ٣) قفل ف ١) کلید؛ ٢) موی فرفری؛ ٣) قفل.

کلێل: کلیل ف کلید.

کلیل‌بەدەست: برێتی لە خاوەن‌دەسەڵات ف کنایه از همه‌کاره.

کلیل‌دان: قفڵ‌دان، داخستن‌بەقفڵ‌وکلیل ف قُفل کردن.

کلیلك: کلیلی دارینی کلبلەو گۆڵە ف کلید چوبین.

کلیلکامل: جوڵەمە ف جناغ سینه.

کلیل‌وکوم: قفلی دارینی درگا ف قفل چوبین در.

کلێل‌وکوم: کلیل و کۆم ف قفل چوبین در.

کلیل‌وگوڵ: کلیل وکۆم ف قفل چوبین در.

کلیل‌وگوڵە: کلیل وکۆم ف قفل چوبین در.

کلیلە: رنو، رنی ف بهمن.

کلێلە: ١) کلیلە؛ ٢) رەق‌بوُنی دەم: (دەمی **کلێلە** بو قسەی بۆ نەکرا) ف ١) بهمن؛ ٢) قفل شدن دندانها.

کلیم: بەڕە، سپیاڵ، رابەخی تەنك‌و کەم‌بایی ف گلیم.
کلێنجه: قلێجه، کلێجه ف دنبالجه.
کلێنچك: قلێجه، کلێجه ف دنبالجه.
کلێنچکه: قلێجه ف دنبالجه.
کم: ١) بەرانبەری زیاد، پیچ، فیچ: ٢) بکەم ف ١) اندك: ٢) بکنم.
کماخ: کلۆت ف کَفَل.
کمان: بەرژین، چیل ف پرچین.
کم‌بەر: گوڵێکی بەهاریە ف ازگلهای بهاری است.
کمت: نرۆپك، دوند، بەرزترین‌شوین ف قُلّه، اوج.
کمکمه: بیچ‌بیچ ف اندك اندك، بەندریج.
کمێ: دونبەلان، چمه ف دنبلان.
کن: ١) فنگ؛ ٢) بەرانبەری درێژ؛ ٣) لەلا، لەبەنسا؛ ٤) وشەی بانگ‌کردنی ژن بۆ خۆشەویستی ف ١) مقعد؛ ٢) کوتاه؛ ٣) نزد؛ ٤) حرف خواندن مهر بانانهٔ زن.
کنا: ١) دۆت، فز، قیز، کچ: ٢) قول، دیواودەر ف ١) دختر، دوشیزه: ٢) سوراخ.
کناچه: ١) کچ؛ ٢) دەنگی پوز ف ١) دختر: ٢) صدای دَرّاج.
کناچەیی: کچێنی ف نگا: کچێنی.
کناچێ: کچ ف دوشیزه.
کنار: داری نەبگ ف درختی است.
کناراو: ناودەست، مەبال ف مستراح.
کناری: درکەزی ف خاربنی است.
کنارێن: ١) سەرلێواری دەریا: ٢) دورەبەرێز لە خەڵك ف ١) ساحل دریا: ٢) کناره‌گیر از اجتماع.
کنتەنسه: ١) لەش‌خوران؛ ٢) لەش‌خوراندن ف ١) خارش بدن؛ ٢) خاراندن بدن.
کنج: ١) جلك‌و کەل‌وبەل؛ ٢) بارچەجلکی لە بشتێن بەرەژۆر، کەوا: ٣) کرچ، کاڵ؛ ٤) لای نێوان شت ف ١) ملابس، رخت و لباس؛ ٢) نیم‌تنه؛ ٣) کال؛ ٤) لابه.
کنجر: پەرۆکۆن، بزگوز ف کهنه‌باره.
کند: کن، بەرانبەری درێژ، فوڵه ف کوتاه.
کندر: ١) دەزوی قرقره: ٢) بەنی لە برزەی گیا؛ ٣) فنگر ف ١) نخ قرقره: ٢) ریسمان البافی: ٣) کنگر.
کندز: شوێنێ که ناو دای دزیوه ف جای آب رُفته.
کندردرك: درکێکه ف خاربنی است.
کندره: کندر ف نگا: کندر.
کندیله: کندر ف نگا: کندر.
کنر: کندر ف نگا: کندر.
کنسا: خۆ بەدیوار خوراندن ف خود را با دیوار خاراندن.
کنشت: ١) کاوێژ، قاویش؛ ٢) بەرسگای جوولەکە ف ١) نشخوار؛ ٢) معبد یهودیان، کُنشت.
کنف: ١) مێشەی بزی دەس‌نیز: ٢) لوس‌و لێك‌و لەبار ف ١) بیشهٔ انبوه؛ ٢) شیك.
کنك: کن، قول، فوڵه ف کوتاه.
کنگ: قنگ، کن، قن ف مقعد.
کنگ‌دانەوه: رونیشتنی به نامانەنی ف موقّت نشستن.
کنگ‌دەر: قوندەر ف کونی.
کنگر: قنگر ف کنگر.
کنگەجنۆکه: یرنێی لە جنگای زۆر تەنگ‌و نەسك ف کنایه از جای بسیار تنگ و کوچك.
کنگەخشکێ: قونەخشکه ف باسن بر زمین کشیدن.
کنگەخەو: نوستن به دانیشتنەوه ف نشسته خوابیدن.
کنگەگاز: بر بن لە باشڵی ئەسپ‌و بارەبەر ف زخم باسن اسب و دیگر چهارپایان.
کنگەوتلور: لەسەردەم راکشان ف هنگام دراز کشیدن.
کنۆرك: ١) نیله‌کەدرك؛ ٢) داری دولق بۆ درك گوێزتنەوه ف ١) بشنهٔ خار؛ ٢) چوب دوشاخه ویژهٔ جابجایی خار.
کنۆره: داری دوفلیفانەی درك‌خڕکردنەوه ف چوب دوشاخهٔ خار جمع‌کنی.
کنۆژ: رژد، چکوس، چکود، دەس‌قوچاو ف خسیس.
کنوس: رژد، کنۆژ ف خسیس.
کنۆشك: رەنگی بەمەیی، سوری کاڵ، چێرەیی ف صورتی.
کنۆشه: گزگ، گەسك، گێزگ ف جارو.
کنه: ١) کاری زۆرو بەدەوام؛ ٢) وشەی دواندنی کچ؛ ٣) دانەوەی‌زەوی؛ ٤) توژینەوه ف ١) کار زیاد و پیوسته؛ ٢) کلمهٔ نوازش خطاب به دختر؛ ٣) زمین را کندن؛ ٤) کندوکاو.
کنەك: خێشکی کلۆش کێشان ف ابزار ساقه‌کشیدن سر خرمن.
کنه‌کردن: کۆڵینەوه، توژینەوه ف کاوش، جستجو.
کنەوه: ١) پروشه‌کردن لە خواردن؛ ٢) کۆڵینەوه؛ ٣) زۆر کۆششت کردن لە کاردا ف ١) بی‌اشتها و آهسته‌خوردن؛ ٢) کاوش؛ ٣) سعی بسیار در کار.
کنێر: ١) ناوی دو جۆر داره. یەکی بەدرك یەکی بێ‌درك : ٢) گیابەکه گوڵی جوانی هەیه؛ ٣) قونێر، کوانێکه لەجیگەی خراب دێت ف ١) نام دو درخت خاردار و بی‌خار؛ ٢) گیاهی است با گلهای زیبا؛ ٣) دُملی که در ناحیهٔ مقعد باشد.
کنێروك: گیای کنێر ف گیاه «کنێر».
کنێره: ١) داری کنێری بێ‌درك؛ ٢) گیای کنێر ف ١) درخت «کنێر» بی‌خار؛ ٢) گیاه «کنێر».
کنیواڵ: گیایەکی، جیابە نەخوری، کوراده ف گیاهی است کوهی تره‌مانند.
کۆ: ١) زۆرشت پێکەوه؛ ٢) پیرو، پیرۆ؛ ٣) نەخۆشیەکی چاوی‌ئاژەڵ؛ ٤) نۆبەڵی خرمانی سوور؛ ٥) چیا؛ ٦) سڵی، رەوەکی: (ئەم ئەسپه **کۆ** دەکا)؛ ٧) رەنگی عابی ئاجنخ؛ ٨) ناوی شارێکه لە کوردستان؛ ٩) پاشگری پچوك‌شاندان: (حەسەنکۆ، لاوکۆ)؛ ١٠) کام جێ: (بۆ کۆ

بچم؟)؛ ۱۱) خەفەت. بە شوێن کوڵ‌دادێت : (کوڵ‌و کۆم زۆرن)؛ ۱۲) کول، نەبڕ، دژی تیژ؛ ۱۳) جقات، لێك‌کۆبونەوە؛ ۱۴) بەڵکە، شابەنا ف ۱) جمع؛ ۲) ستارهٔ ثریّا؛ ۳) نوعی بیماری چشم بز و گوسفند؛ ۴) تودهٔ خرمن پاك کرده؛ ۵) کوه؛ ۶) رموکی؛ ۷) رنگ آبی روشن؛ ۸) نام شهری در کردستان؛ ۹) پسوند تصغیر؛ ۱۰) کجا؛ ۱۱) اندوه؛ ۱۲) کُند، مخالف تیز؛ ۱۳) اجتماع؛ ۱۴) بلکه، شاید.

کوُ: ۱) چلۆن، چۆن، چاوان؛ ۲) کام‌جێ؛ ۳) کە؛ (کـو ئەفها بت)؛ ۴) چیا، کێف، کێو؛ ۵) کوڵەکە، کەدو ف ۱) چطور؛ ۲) کجا؛ ۳) کە؛ ۴) کوه؛ ۵) کدو.

کوا: ۱) لەکام جێ‌یە؟؛ ۲) کامەیە؟ ف ۱) کجا است؟؛ ۲) کدام است؟.

کواتر: کۆتر، کەموتەر، کەڤۆك ف کبوتر.

کوار: ۱) دەفـــری گەورەی گڵینی دەخـــڵ‌و ئارد؛ ۲) پلوُرەهـــەنـگ، خەڵیفەمێش ف ۱) کندوی غلّه؛ ۲) کندوی زنبور عسل.

کوارگ: قارچ، کارگ، کڤارگ ف قارچ.

کوارە: ۱) کوار؛ ۲) باجی ئاغا لەسەر خەڵیفەمێشان ف ۱) کندوی غلّه؛ ۲) سهم ارباب از عسل رُعایا.

کواکو: زۆر زیاد ف فراوان.

کوان: ۱) دومەڵ؛ ۲) قول، کنا؛ ۳) لە کام جێگەن؟؛ ۴) کامانەن؟ ف ۱) دُمل؛ ۲) سوراخ؛ ۳) کجایند؟؛ ۴) کدامند؟.

کواناکەش: کوڵەوەژاف نیم‌سوز تنور.

کوانك: نفك، ئاگردان ف اجاق.

کوانگ: کوانك ف اجاق.

کوانو: کوانك ف اجاق.

کوانێ: ۱) لە کام شوێنە؟؛ ۲) کامەیە؟ ف ۱) کجا است؟؛ ۲) کدام است؟.

کوانی‌خورما: دومەڵێکە لە دەم‌و چاو دێت تا ساڵێك چاك نابێتەوە ف سالك.

کواوا: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوای: ۱) لێدان؛ ۲) لە کام شوێنی؟ ف ۱) زدن؛ ۲) کجا هستی؟.

کوایش: ۱) دارکاری کردن؛ ۲) ئەقیزەتێ‌وەژاندن ف ۱) چوبکاری؛ ۲) سیخونك زدن.

کوبار: ۱) مرۆی بەحورمەت، بەڕێز؛ ۲) سەرەتای هەرشتێ لە بەروبوُی زەمین ف ۱) باوقار، محترم؛ ۲) سرآغاز بهره‌دادن زمین.

کوباری: کوبار، توُبەرە ف نوبر.

کۆبازێڕ: بازاڕی بەشەریکی چەند کەسێك ف بازار مشترك.

کۆبایی: نرخی بەجوملەفرۆشی ف نرخ عمده‌فروشی.

کوبرا: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

کۆبوُن: لێك‌خڕ بوُنەوە ف جمع شدن.

کۆبوُنەوە: لێك‌خڕ بوُنەوە ف جمع شدن.

کۆبە: فەراغی دادرواو ف سجاف.

کۆپ: ۱) دوندی چیا، ترۆپکی کەژ؛ ۲) باڵاترین شوێن ف ۱) قلّهٔ کوه؛ ۲) اوج.

کوُپ: ۱) فنجـــان؛ ۲) دەفـــری دەم‌ئاواڵـــە لە سواڵـــەت؛ ۳) کپ، بێدەنگ‌ومات ف ۱) فنجان؛ ۲) خُم؛ ۳) بی سر وصدا.

کۆپابەخت: ئەوپەڕی بەختەوەری ف نهایت خوشبختی.

کۆپار: ۱) نبڵای سەرنەستوُر؛ ۲) دوُگی وشتر ف ۱) چوبدست سرگنده، چماق؛ ۲) کوهان.

کۆپارە: ۱) زۆپابی ملی گا؛ ۲) ناوچیا؛ ۳) دوُگی وشتر ف ۱) برامدگی پشت گردن گاو؛ ۲) کوهساران؛ ۳) کوهان شتر.

کۆباڵ: ۱) کۆبار، نبڵای سەرنەستوُر؛ ۲) دارەسنی سەرچەماو، گۆچان ف ۱) چماق سرگنده؛ ۲) چوگان.

کۆپان: پالان ف پالان.

کۆپـانـە: ۱) زەقـابی ملی گا؛ ۲) جۆرێ نەخـۆشی وڵاخـەبەرزە؛ ۳) نیـسکەخوری سەرپشتی حەیوان کەنای بڕنەوە؛ ۴) دوُگەوشتر ف ۱) برجستگی پشت گردن گاو؛ ۲) نوعی بیماری ستور؛ ۳) پشمی که بر پشت گوسفند می‌ماند و چیده نمی‌شود؛ ۴) کوهان شتر.

کۆپتـان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆپك: پیلوُی چاو ف پلك چشم.

کۆپڵ: لاوازو داڵگۆشت ف لاغر مردنی.

کوپ‌لخ: سێ‌پایەی کوُپەئاو لەسەردانان ف سه‌پایهٔ خم آب.

کۆپنگـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوُپـە: ۱) کوُپ، دەفـری زەلامی سواڵـەتی؛ ۲) کۆگیای لەسـەریەك دانـدراو؛ ۳) کەڵـەشـاخی حەجـامـات؛ ۴) خاڵێکی سوُرە لە پەڕی قومارداف ۱) خُم؛ ۲) توده گیاه دروبده؛ ۳) شاخ حجامت‌گیری؛ ۴) خالی در ورق‌بازی، دل.

کۆپەڕ: بوشپەڕ، جەنگەی گیادروُن ف موسم دروگیاه.

کۆپەزە: نەستوُرایی دەورەی شت ف قُطر.

کوُپەرە: کوُپەی بچوُک، بسنوگە ف خُم کوچك.

کۆپـەك: ۱) بەری داربـەڕوُ؛ ۲) ترۆپکی چیا؛ ۳) قارەمـان ف ۱) ثمر بلوط؛ ۲) قلّهٔ کوه؛ ۳) فهرمان.

کۆپەلان: پالان، کۆپان ف پالان.

کوُپەلوُکە: کوُپەی زۆر پچوُك ف خُم بسیار کوچك.

کوُپەلە: ۱) کوُپەی پچوُك؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) خُم کوچك؛ ۲) نام روستـایی در کردستـان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆپەلین: پالان، کۆپان ف پالان.

کوپیان: هێدی، ئارام ف آرام.

کۆبیتە: بۆیە ف تاج خروس و مرغ.

کوپین: ئارام‌گرتن، هەدادان ف آرام گرفتن.

کوت: ۱) باز، پارچە؛ ۲) لێدان، فوت، قونان؛ ۳) وشەیەکە لە هەڵبژاردنی تاکێك بۆ بازی:(شیرو **کوت**)؛ ۴) پاشگـری بەواتـا: کەسێ کە

دەقونێ؛ ۵) حبنجكە؛ ۶) كەسێ كە لەبەر ماندوبی یان لێدان لە كار كەونێ: (هێندی لێداوە شەل‌و **كوتی** كردوە)؛ ۷) كوڵ لە لاق یان لە دەست ف ۱) قطعـه؛ ۲) زدن؛ ۳) اصطلاحی در بازی؛ ۴) پسوند به معنی كوبنده؛ ۵) كله‌زدن هنگام جماع؛ ۶) كسی كه دراثر خستگی یا زدن از كار افتاده باشد؛ ۷) قطع انگشت دست یا پا.

كوت: ۱) پاسەوان؛ ۲) داری نەسنوُری فاچی زبندانی؛ ۳) بن خرمان؛ ۴) پوْش و كا: (كاو **كوْت**)؛ ۵) داری نەسنوُر بوْ ملی گاو كەڵی غلوْر؛ ۶) جلكی لەپێشێن بەرەژوُری نورو بسابی: (**كـوْت‌**و شالـوار)؛ ۷) گوْرانی‌و لاوكی بەسوْزە؛ ۸) سەر بێ كلاو، قوت؛ ۹) چەپەر، درگای لەشوُڵ چنراو ف ۱) پاسبان؛ ۲) كندهٔ پای زندانی؛ ۳) ته خرمن؛ ۴) خس و خاشـاك؛ ۵) كنـدهٔ آویزان به گردن حیوان باغی؛ ۶) كت پوشیدنی؛ ۷) آواز؛ ۸) بی‌كلاه؛ ۹) پرچین.

كوُت: ۱) پەبنی زرعات؛ ۲) وشەی بانگ‌كردنی سەگ ف ۱) كود؛ ۲) واژه‌ای برای صدازدن سگ.

كوتا: ۱) كنك، كن، قول؛ ۲) دوماهی ف ۱) كوتاه؛ ۲) پایان.

كوْتا: ۱) كوتا؛ ۲) بوْكوێ؟؛ ۳) كوێ؟، كوێندەرێ؟؛ ۴) وردكراو ف ۱) نگا: كوتا؛ ۲) به‌كجا؟؛ ۳) كجا؟؛ ۴) خُردشده.

كوتابوُن: خەلاس بوُن ف پایان یافتن.

كوتار: كوتەرە، بارستایی بەژنی دار ف قطر درخت.

كوتاسی: دوماهی، ئاخری ف پایانی.

كوْتاك: بەچەمەڕ ف خوابگاه گله دردشت.

كوُتاڵ: كاڵا، شرەوبرەی بازرگانی ف كالا، قماش.

كوُتاڵفروْش: بەزاز ف بزّاز.

كوتاڵە: باوەعەمرە، چلەنوك ف كونوله.

كوتان: ۱) لێدان بە دار؛ ۲) وردكردن بە نهێم؛ ۳) بەرْبنی نێر لە مێوبنە، گان؛ ۴) دەرزی‌لێدانی ناوڵە؛ ۵) دەرزی‌نازن بوْ خاڵ‌لەپێست‌كردن؛ ۶) جوْرێ گاسنی‌دەم‌پان ف ۱) كنـك‌زدن؛ ۲) كوبیدن در هاون؛ ۳) جماع؛ ۴) مایه‌كوبی، واكسیناسیون؛ ۵) خال‌كوبی؛ ۶) نوعی گاوآهن.

كوْتـان: ۱) زنـج؛ ۲) جێ پوْش‌و باری پاوان؛ ۳) دارێكـە لە ملی گای غللوُری دەكـەن؛ ۴) زەمینی زوْر سەخت لە كێلان؛ ۵) جوُت بە زوْر جوُتەگایان؛ ۶) بەچەمەڕ ف ۱) دیوار نركه‌ای برای نگهداری دام؛ ۲) مرتع خصوصی؛ ۳) كندهٔ گردن گاو؛ ۴) زمین سخت در شخم‌زدن؛ ۵) شخم با گاوهای متعدّد؛ ۶) شبغاز.

كوتـانـدن: ۱) بە دار كونان؛ ۲) كوتانی ناوڵە؛ ۳) كونانی خاڵ ف ۱) كوبیدن؛ ۲) مایه‌كوبی؛ ۳) خالكوبی.

كوتاندنەوە: ۱) نوند داكونانی بوْی كرْ؛ ۲) بە بێڵ كونانی سەربان‌و... ف ۱) باشانه كوبیدن بود قالی؛ ۲) با بیل كوبیدن.

كوْتانك: زنج ف جای نگهداری دام با دیوارهٔ چوبی.

كوتانن: كوناندن ف نگا: كوناندن.

كوتاننەوە: كوتاندنەوە ف نگا: كوناندنەوە.

كوتانەچاو: بەچاودادانەوەی جاكە ف نیكی را به رخ كشیدن.

كوتانەماوش: خەركەوان كێشان ف ابزاركمانهٔ غربال كشیدن.

كوتانەوە: ۱) كوتاندنەوە؛ ۲) دوبارە كوتان ف ۱) نگا: كوناندنەوە؛ ۲) بازكوبیدن.

كوْتاهاتن: ۱) كنك‌بوُن، پێ‌نەگەیشتن؛ ۲) قسوْركردن؛ ۳) دانەواندن ف ۱) كوناه‌بودن، نرسیدن؛ ۲) كار را تمام نكردن؛ ۳) كوتاه‌آمدن.

كوْتاهی: ۱) كنكی؛ ۲) قسوُر ف ۱) كوتاهی؛ ۲) تقصیر.

كوْتایی: كوْتاهی ف نگا: كوْناهی.

كوت‌پێوەدان: ژەنین، حینجكەلێدان ف كله‌زدن دروقت جماع.

كوتتلْك: ۱) كونبلك، كفتـەی ساوارو قیمـە؛ ۲) توتكـەسەگ، گجوُك: (گوركو پیردبە، **كوتتلْك** حەنەكا پێدكن) «مەسەل» ف ۱) كُتلت؛ ۲) تولەسگ.

كوتتە: كفنە، كوفتە ف كوفته.

كوتتین: خاڵ لەلەش كوتان ف خالكوبی.

كوت‌دان: كوت‌پێوەدان ف كله‌زدن در جماع.

كوُت‌دان: پەبن بەبن‌زرعاتەوە كردن ف كوددادن كشت.

كوتر: ۱) جاوكز: (كوێرو **كوتر**)؛ ۲) كن، كنك، قوڵە ف ۱) چشم كم‌سو؛ ۲) كوتاه.

كوْتر: كابوْك، كاڤوْك ف كبوتر.

كوتـران: ۱) كفتی لەنـەندامدا؛ ۲) لێدران بە دار؛ ۳) وردكران بە شتی قورس ف ۱) كوفتگی اعضاء؛ ۲) كتك‌خوردن؛ ۳) كوبیده‌شدن.

كوْترباز: خاوێ كوْتر، كەسێ كابوْكا خوّدی دكا ف كبوتر باز.

كوْترخان: شوێنێ كە كوْتری زوْری تێدابە ف جای نگهداری كبوتران.

كوْتـرمـە: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

كوْتـرە: ۱) داری نێوان نەستـوندەك‌و داری سەربان؛ ۲) دیرەك ف ۱) چوب رابط ستون و دیرك بام؛ ۲) دیرك.

كوْترهاتن: كوْتاهاتن، كوْتابوُن ف پایان یافتن.

كوْترەباریكە: باڵداریكە لە كوْتر بچوُكتر ف قمری، یاكریم.

كوْترەبەرجیلە: كوْترەباریكە ف قمری.

كوْترەشینە: جوْرێ كوْتری قەڵەو لە كوتری تر زلترەو لە جیا دەژی ف كبوترچاهی.

كوتره كـێویلە: كوْترەشینە ف كبوترچاهی.

كوْترە گابلكە: كوْترەشینە ف كبوترچاهی.

كوْترە گایە: كوْترەشینە ف كبوترچاهی.

كوتش: كونان‌بەدار، داركاری‌كردن، قونان ف چوبكاری.

كوْتش: ۱) كرناندن وەك‌مشك؛ ۲) كەموت بەسەرزا؛ ۳) كەونەناو، چوُەژوُر ف ۱) خابیدن؛ ۲) بر زمین افتاد؛ ۳) داخل شد.

كوتك: ۱) بنك؛ ۲) كوْبار؛ ۳) توتكەسەگ ف ۱) بنك؛ ۲) جماق؛ ۳) تولەسگ.

كوْتْـك: ۱) كاسەی داربنی زل كە جوار كیلوْ و نیو گەنم دەبا، ربە؛ ۲) بێنـەـەی زرانی؛ ۳) بیاڵـە ف ۱) كاسهٔ بزرگ چوبی به گنجـایش چهاركیلو و نیم گندم؛ ۲) كاسهٔ زانو؛ ۳) پیاله.

کوتْك‌زای: توتکه‌سه‌گ ف توله‌سگ.

کوت کردن: بارچه‌کردن ف قطعه‌قطعه‌کردن.

کوُت کردن: ۱) په‌بن‌دان به زرعـــات؛ ۲) وشه‌یه‌کـه له کایه‌دا ف ۱) کوددادن؛ ۲) اصطلاحی در بازی.

کوْت کرن: به‌سوْزه گوْرانی‌وتن ف آوازخواندن.

کوت کوت: پارچه‌بارچه ف قطعه‌قطعه.

کوُت کوُت: بانگ له‌سه‌گ‌کردن ف سگ را صدازدن.

کوتکوتوْك: دارکوتکه، دارته‌فنه ف دارکوب.

کوتکوتوْکیْ چینْك: جوْریْ دارکوتکه ف نوعی دارکوب.

کوتکوتوْکیْ که‌سك: جوْریْ دارته‌قنه ف نوعی دارکوب.

کوت کوته: پارچه‌پارچه ف قطعه‌قطعه.

کوْتکه: بادی زل‌و فره‌وان ف کاسهٔ چوبین بزرگ و گشاد.

کوتکه: تونکه‌سه‌گ ف توله‌سگ.

کوتل: کفته‌ی ساوار ف کوفتهٔ بلغور.

کوّتل: ئه‌سپیْ که‌له تازیه‌دا ده‌یگیْرْن ف اسبی کـه در عزاداری می گردانند.

کوتلك: کوتل ف کوفتهٔ بلغور.

کوتلوك: ۱) تروْپکی دار، چلوُك؛ ۲) به‌چکه‌ی‌لاور، بیّچوی جانه‌وه‌ری درْنده ف ۱) بالاترین نقطهٔ درخت؛ ۲) بچّهٔ جانور درّنده.

کوت‌لیْ‌دان: کوت‌پیْوه‌دان ف کله‌زدن در جماع.

کوْتمه: داری گه‌وره بوّ سوُتاندن ف کندهٔ هیزمی.

کوْتن: ناخافتن ف گفتن.

کوْتن: ۱) کرّوُساندن؛ ۲) کروْشتن ف ۱) زدودن گوشت از استخوان؛ ۲) کلوچیدن.

کوتوپڕ: له‌پڕ، بیْ ناگاداری پیْشو، کتو پڕ ف یکهو، ناگهانی.

کوتوکه‌ش: هه‌راو زه‌نای کوْمه‌ل، قه‌ره‌بالْغ ف همهمه، ولوله.

کوتومت: کتومت ف عیناً.

کوتومزره‌قی: کتو پڕ ف یکهو.

کوته: ۱) قول، کنا؛ ۲) قونجکی میوه؛ ۳) جلْکدانی توند: (دلْه **کوته‌مه**)؛ ۴) ده‌نگی کوتان: (ئه‌وه **کوته‌ی** چی‌یه؟)؛ ۵) لیْدانی ڕه‌گ؛ ۶) قسه‌ی خه‌لْـك؛ ۷) به‌فـری پستواو؛ ۸) شویْنی شوینه‌ونکه‌ی که‌رویْشك؛ ۹) گوْنجه‌ی‌ناو، نوێن ف ۱) سوراخ؛ ۲) دُمجهٔ میوه؛ ۳) تپش؛ ۴) صدای کوبیدن؛ ۵) نبض؛ ۶) شایعه؛ ۷) برف انباشته؛ ۸) محل ردگم کردن خرگوش؛ ۹) آبرو.

کوُتــه: ۱)قـــه‌زوان‌و توْمی پیْکـــه‌وه کوتــراو؛ ۲) توتــه‌ســه‌گ؛ ۳) جوْریْ‌خه‌یاری‌دریْژ ف ۱) نانکش و تخمهٔ باهم کوبیده؛ ۲) توله‌سگ؛ ۳) نوعی خیار.

کوْتــه: ۱) قه‌دی دار؛ ۲) کوْتی قاچی زینـدانی؛ ۳) داریْ که قه‌ســاب گوّشتی له‌ســه‌ر ورد ده‌کــه‌ن؛ ۴) ده‌زگای پینـه‌چی؛ ۵) گونـدیْکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) کندهٔ پای زندانی؛ ۳) تخنـه‌ســاطـور قصّاب؛ ۴) دستگاه کفشدوز؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوته‌ر: ۱) کن، کنْك، کوْتا؛ ۲) که‌سیْ که ئه‌کوتیْ؛ ۳) بزگوز، شڕ، دڕاو ف ۱) کوتاه؛ ۲) کوبنده؛ ۳) کهنه‌پاره.

کوْته‌ر: ۱) گه‌ردن‌به‌ند، گه‌ردانه، ملوانه‌ی خشلْ؛ ۲) ئه‌سنوُرابی دار؛ ۳) کوتـره‌کیْوبله؛ ۴) کاکـوْلْ کورته‌وه‌کراو؛ ۵) موی قرخی سه‌ر ف ۱) گردنبند زینتی؛ ۲) قطر درخت؛ ۳) کبوترچاهی؛ ۴) کاکُل بریده؛ ۵) موی کم رشد سر.

کوْته‌رگه: بریْتی له گه‌ردنی پڕخشلْ‌و خه‌ملْ ف کنایه از گردن پر از زیورآلات.

کوْتــه‌ره: ۱) قه‌دی دار؛ ۲) بارستی ئه‌سنوُرابی ده‌وره‌ی هه‌رشتیْ؛ ۳) بزوُت؛ ۴) بالْنده‌ی بالْ‌قه‌بجی‌کریاگ ف ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) قُطر؛ ۳) نیمسوز؛ ۴) پرندهٔ بال قیچی شده.

کوْته‌ری: جوْریْ گندوْره‌ی زوْرشیرین ف نوعی خربزهٔ شیرین.

کوته‌سیزه: قولی ده‌رزی، کنای ده‌رزی ف سوراخ سوزن.

کوّتــه‌شکیْن: ئه‌سنبوْکیْ که داری نیوه‌ســوُتـاوی پیّ هه‌لْگیْرْوه‌رگیْڕ ده‌که‌ن ف آهن ویژهٔ نیمسوز تکان دادن.

کوته‌ك: نبْلا، کوْپار ف چماق، کدینه.

کوْته‌ك: زوْردار، که‌سیْ که به‌ملهوڕی کاربه‌خه‌لْك ده‌کا ف گردن کُلُفت.

کوته کوت: ۱) ده‌نگی کوتان له‌سه‌ریه‌ك؛ ۲) کوت‌پیْوه‌دان؛ ۳) ده‌نگی پت‌دان؛ ۴) کوُت کوُت؛ ۵) پارچه‌بارچه قوماش ف ۱) صدای کوبیدن پیاپی؛ ۲) کله‌زدن در جمـــاع؛ ۳) صدای تپش رگ؛ ۴) صداکـردن سگ؛ ۵) پاره‌پاره قماش.

کوته که‌لْه: سوالْه‌ئه‌له‌ت ف شکسته‌های سفال.

کوته کی: پڕ و ئه‌ژه: (دوباری **کوته کی** بارکرد) ف پُر و آکنده.

کوته کی: به‌زوّری، به‌ملهوڕی ف با گردن کُلُفتی.

کوْته‌لْ: ۱) ئه‌سپیّ که له تازیه‌دا ده‌یگیْرْن، کوْتل؛ ۲) دوْلّاشی له‌به‌رد؛ ۳) سه‌رکـویْزر؛ ۴) دوْلْاش به‌گشتی؛ ۵) دارستانی چوغور؛ ۶) خرکه‌لْه‌و جوانکیله؛ ۷) کوْتره‌باریکه؛ ۸) به‌بکه‌ر بوْمردگی نازیز؛ ۹) گوندیّکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف ۱) اسبی که درمانم می‌گردانند؛ ۲) ناوسنگی آسیا؛ ۳) سرکو زر؛ ۴) ناوآسبا عموماً؛ ۵) جنگل انبوه؛ ۶) کوچـولـوی تپـل و خوشگـل؛ ۷) قمری، یاکریم؛ ۸) کُتَل؛ ۹) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوُته‌ل: دوْلْاش ف ناوآسیا.

کوْته‌لّ بوُن: قه‌لْه‌وبوُن‌و به‌که‌یف‌هاتنی زاروْك ف چاق و شاداب بودن کودك.

کوته‌لْه: توُته‌لْه‌سه‌گ ف توله‌سگ.

کوته‌ن: کوتان، دارکاری کردن ف چوبکاری.

کوته‌نی: ۱) شیاوی کوتن؛ ۲) وه‌ك کوتوُیه: (عاره‌ب **کوته‌نی**) ف ۱) سزاوارگفتن، گفتنی؛ ۲) چنانکه گفته.

کوتی: ناخافت ف گفت.

کوْتــی: ۱)پــیس، چه‌پــه‌لْ؛ ۲) بیْ‌ناکـــار، بیْ‌فه‌ڕ؛ ۳) ئه‌خوْشی به‌لّه‌کی؛ ۴) گولی؛ ۵) بوْکویْ؟؛ ۶) له‌کویْ؟ ف ۱) پلید؛ ۲) هرزه و بی‌ارزش؛ ۳) بَرَص؛ ۴) جُذام؛ ۵) به‌کجا؟؛ ۶) از کجا؟.

کوتی: ۱) بەلەکی؛ ۲) گولی؛ ۳) سەگ ف ۱) بَرَص؛ ۲) جُذام؛ ۳) سگ.
کوتباگ: ۱) بەکوتك کوتراو؛ ۲) وردکراو: (لەهاونا **کوتباگە**) ف ۱) کوبیدە با بتك؛ ۲) کوبیدە در هاون.
کوتیان: ۱) کوتان؛ ۲) ناخافتن، بەبتین ف ۱) کوبیدن؛ ۲) گفتند.
کوتیك: بەرولەی تازە: (خەبارە لکوتیکی دبارە) ف خبار نو برآمدە از بونە.
کوتبکو: قسەی سوك ف سخن رکیك.
کوتبل: کاسەی زرانی ف کاسهٔ زانو.
کوتیلك: کونلك ف کوفتهٔ بلغور.
کوتیلە: نازناوی زاروی خوشەوبست ف لقب بچهٔ نازنازی.
کوتیلە: دەوەنبکە ف درختچەابست.
کوج: ۱) قفل، گولە؛ ۲) ئالقەی قفل پێداکردن بوداخستن ف ۱) قُفل؛ ۲) حلقەای کە قفل را در آن کنند.
کوجا: لەکوێ؟، لەکوێندەرێ؟ ف از کجا؟
کوجامەرحەبا: چی بەسەر چی بەوە بە؟، چون رێك دەکەوێ؟ ف چه ربطی دارد؟، چگونه امکان دارد؟
کوجك: گوشە، سوچ ف کُنج، زاویه.
کوجەلە: ۱) کاسەی جکولەی قولّ لە دار؛ ۲) قولکەقورێ کە بە دارەبەنبەوە دەنێن بو پنیشت تێ‌چون ف ۱) کاسهٔ جو بی کوجك و ژرف؛ ۲) حوضچەای گِلی کە بە درخت بنه می‌چسبانند.
کوجی: رازەوی تەنگ لە ناو دو رێزەخانودا ف کوچه.
کوجیلە: کاسەیجکولەی دار ف کاسهٔ کوجك چوبین.
کوجیلە: ۱) دەرمانیکە جانەوەری پێ دەرمانداو دەکرێ؛ ۲) گیای باقەبێن ف ۱) داروبی است سمّی برای کشتن جانوران؛ ۲) گیاه بستەبند.
کوچ: ۱) خرکەبەرد؛ ۲) شەپلەلێدراو ف ۱) فلوەسنگ؛ ۲) فَلَج، لمس.
کوچ: ۱) شەپلەلێدراو؛ ۲) کوتن، ناخافتن؛ ۳) بارکردن لە ناوابی؛ ۴) برشتی لە داری ئەستور؛ ۵) نێری و بەرانی بێ‌شاخ ف ۱) لمس، فَلَج؛ ۲) گفتن؛ ۳) کوچ؛ ۴) برشی از کنده درخت؛ ۵) بز و گوسفند بی‌شاخ.
کوچ: ۱) کەسێ ئەنگوستێ لە پێنج کەمترە؛ ۲) کەسێ کە ئەنگوستی پێکەوە چەسباوە؛ ۳) کولە، بێ‌شاخ ف ۱) آدم ناقص انگشت؛ ۲) آدمی کە انگشتانش بهم چسبیدە؛ ۳) حیوان بی‌شاخ.
کوچاك: ئالاش ف ترکەهای سقف‌پوش، انبیرە.
کوچا: لە ئاوابی باری کرد ف کوچید.
کوچال: چالابی لە چیادا ف چالە در کوه.
کوچان: ۱) بارکردن لە ئاوابی؛ ۲) خێلاتی کوچەران کە هوزێکی کوردە لەژێر دەستی ترکان ف ۱) کوچیدن؛ ۲) از طوایف کُردزبان.
کوچاو: بارکراو لە ئاوابی ف وادار بە کوچ شدە.
کوچاوکوچ: رەوەندێ کە چەند جار جێ زوزان دەگورێ ف چادرنشینی کە از ییلاقی بە ییلاقی دیگر می‌رود.
کوچای کوچ: کوچاوکوچ ف نگا: کوچاوکوچ.
کوچقولێپ: لێقەوماو، بەدبەخت و مال‌وێران ف بیچارە و خانەخراب.
کوچك: ۱) بەرد؛ ۲) نفك، کوانو، کوانگ؛ ۳) چکولە؛ ۴) دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف ۱) سنگ؛ ۲) اجاق؛ ۳) کوچك؛ ۴) دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.
کوچلك: ۱) سەرپوشیکە بو زاروك و هێندێ ژنان؛ ۲) سەگ؛ ۳) کوشك، قەسر وسەرسەرا؛ ۴) کەفچی، کوچکانی. فەلماسك ف ۱) سرپوشی برای کودکان و زنان؛ ۲) سگ؛ ۳) قصر؛ ۴) فلاخن.
کوچکاور: سێ بەردەی ئاگردان ف سنگ اجاقدان.
کوچکتاش: بەردتاش ف سنگتراش.
کوچكچن: ۱) کەسێ کە لە نیشکەبەردانان زانابە؛ ۲) دیواری نیشکەبەرد ف ۱) استادکار سنگچین؛ ۲) سنگچین.
کوچ کردن: کوچان ف کوچ کردن.
کوچکرەش: بریتی لە شوم، بێ‌فەر، جوت‌قوشە، جوت‌مور ف کنایە از نحس، شوم.
کوچکرێژە: بەردەشوشە ف سنگ شیشە.
کوچكنەخشینە: گوندیکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کوچکوج: مانگ‌لەسەگ‌کردن ف صدازدن سگ.
کوچکوك: بیجکەلە، بوچك، پچوك ف کوچك.
کوچکوکوانگ: نفك، کوانگ ف اجاق.
کوچکوکەلەك: قەلاقوچکەبونی بەرد لە سەربەك ف سنگهای برهم انباشتە.
کوچکوەنەمیش: ناویگوندێکە ف نام روستایی است.
کوچکە: ۱) بەردی کوانو؛ ۲) کولانێ کە دەرلاجێ؛ ۳) نیشانی ئەفسەری کەم‌پابە ف ۱) سنگ اجاق؛ ۲) کوچهٔ بُن‌بست؛ ۳) نشانِ افسر دون پایه.
کوچکە: ۱) کوچلك، سەرپوشی زاروك و ژنان؛ ۲) لەئەنەری ناو سەرپوش بو زاوی یاساری بە شەوارە؛ ۳) کەوچك، مێلاك ف ۱) سرپوشی برای کودکان و زنان؛ ۲) چراغ حباب‌دار وبرهٔ شکار شبانهٔ پرندە؛ ۳) قاشق.
کوچکەسان: بەردی تیخ‌تیژکردن ف فسان، سوهان.
کوچکەهەسان: بەردەسان ف سوهان.
کوچلە: شوێنی ئاوبەش‌کردن بو برنجەجاز ف جای تقسیم آب شالیزار.
کوچلەبەست: دابەش‌کردنی ئاو بو سەر چەلتوك‌جاز ف تقسیم کردن آب در شالیزار.
کوچمێش: ۱) خەلێف، بلورە؛ ۲) شلخە، بورە ف ۱) کندوی عسل؛ ۲) نسل نو بن زنبوران عسل.
کوچو: وتەی سەگ‌بانگ‌کردن ف لفظ خواندن سگ.
کوچوبار: بارەبار ف کوچیدن و بارکردن.
کوچوشاغی: تیرەبەکە لە هوزی شێخ‌حەسەن لە کوردستانی بەردەسێ

ترکان ف از طوایف کُردزبان.

کۆچومالْ: کۆچو بار ف کوچیدن و بار کردن.

کوچوله: ١) ژاره‌ماسی؛ ٢) گیاباقه‌بێن ف ١) گیاه زهرماهی؛ ٢) گیاه بسته‌بندی.

کوچوڵه: کوجوله ف نگا: کوجوله.

کۆچه: ١) جۆرێ هه‌نجیر؛ ٢) فوزبن، سوچ، ٣) زۆران، زۆره‌وانی ف ١) نوعی انجیر؛ ٢) گوشه، زاویه؛ ٣) کُشتی.

کوُچه: کوُجی ف کوچه.

کوچه‌ر: ده‌ست یان پا سه‌قه‌ت ف از دست یا پا معلول.

کۆچه‌ر: ره‌وه‌ند، خێلات ف کوچنده.

کۆچه‌راتی: سه‌ر به ره‌وه‌ند ف از ایل کوچنده.

کۆچه‌ران: ١) ره‌وه‌ندان؛ ٢) تاگرخوش که‌ری ناو گۆزك ف ١) کوچ نشینان؛ ٢) آتشبان.

کۆچه‌ری: کۆچه‌راتی ف از ایل کوچنده.

کۆچه‌ك: ١) بله‌یه‌ك له بیاوی تایینی یه‌زیدی؛ ٢) شه‌که‌روکه؛ ٣) تالاتش، هه‌لاش ف ١) لقب روحانی یزیدی؛ ٢) بچهٔ رقّاص قهوه‌خانه؛ ٣) انبیره.

کوُچه‌ك: سه‌گ ف سگ.

کۆچه کاو: جۆرێ هه‌نجیر ف نوعی انجیر.

کۆچه که: کۆچکه ف نگا: کۆچکه.

کۆچه کی: ١) هه‌ڵپه‌رکێی زۆر خێرا و توند، سێ‌جرتی؛ ٢) گۆرانی بۆ هه‌ڵپه‌رکێی زۆر توند ف ١) رقص بسیار پرجُنبش؛ ٢) ترانهٔ همراه با رقص پر جُنبش.

کۆچه گر: زۆره‌وانی گر، ملانێ که‌ر ف کُشتی گیر.

کۆچه‌لان: تاگرخوش که‌ری ناو گۆزك ف آتشبان.

کۆچه‌ڵکۆچ: کۆجاوکۆچ ف نگا: کۆچاوکوچ.

کۆچه‌ڵه: ١) ببر، چالاو؛ ٢) کۆجبله؛ ٣) کۆچڵه ف ١) چاه آب؛ ٢) نگا: کۆجبله؛ ٣) نگا: کۆچڵه.

کوچی: نه‌ستوُر له زه‌بر ف آماس از ضربت.

کۆچی: مێژوی ئیسلامه‌تی ف تاریخ هجری.

کۆچی‌دوایی: بزینی له مردن ف کنایه از مرگ.

کوچێل: داریێ که له نرسی با له سه‌ر ره‌شماڵ داده‌نرێ ف چو بی که هنگام باد روی سیاه‌چادر می‌گذارند.

کوچیله: گیایه‌که بنه‌که‌ی ده‌که‌نه ده‌رمان ریوی ف گیاهی است.

کوخ: قف ف سرفه.

کۆخ: ١) خۆخ؛ ٢) قولێت، خانوی چکۆڵه ف ١) هلو؛ ٢) کوخ محقّر.

کۆخا: قوخا ف کدخدا.

کوخار: ١) سوچ، فوزبن؛ ٢) تامرازی شه‌ق‌وشر ف ١) کُنج، زاویه؛ ٢) ابزار مُستهلك.

کوخاین: قفین، کۆخبن، کوُکین ف سُرفه‌کردن.

کوخت: کوُخی، قوُزی ف سُرفه کرد.

کۆخته: کوُخ، خانوی چکۆڵه‌ی خراپ ف کوخ.

کوخك: قف ف سرفه.

کۆخك: ١) قف؛ ٢) کۆخته؛ ٣) جۆرێ سه‌ربێچی ناوربشم ف ١) سرفه؛ ٢) کوخ؛ ٣) نوعی سرپوش ابریشمی زنانه.

کۆخکاره‌ش: قوُزه‌زه‌شه. کۆخه‌ره‌شه ف سیاه‌سُرفه.

کۆخکی: بیمارێ که زۆر ئه‌قفێ ف کسی که بسیار سرفه می کند.

کوُخن: کوُخکی ف نگا: کوُخکی.

کوُخواردن: راچڵه‌کین، داچڵه‌کین ف بکه‌خوردن.

کۆخوارد نه‌وه: کوُخواردن ف بکه‌خوردن.

کوُخه: ١) قف، قفه؛ ٢) فوێخا، قوُخا ف ١) سرفه؛ ٢) کدخدا.

کوُخه‌ره‌شه: خروُزه‌ك ف سیاه‌سرفه.

کوخین: کوُخین، قفین ف سرفه‌کردن.

کوُخین: قفین ف سرفه‌کردن.

کود: ١) شپـله، نه‌خـوشـی ئیفـلیجـی؛ ٢) کوژرانـی به‌خـوڕایی و بێ‌خوین‌بایی ف ١) بیماری فَلَج؛ ٢) به قتل رسیدن و قصاص نگرفتن.

کوُد: ١) کاسه‌ی دارینی شیردوشین؛ ٢) پشت‌چه‌ماو؛ ٣) قفلْ؛ ٤) کوُڕ؛ ٥) پوُشـانه. سه‌رانه له تاژه‌ڵ که زه‌وردار له ره‌نجه‌ری ئه‌سێنێ ف ١) کاسهٔ چوبین که شیر در آن دوشند؛ ٢) کوژپشت؛ ٣) قفل؛ ٤) مُقعَر؛ ٥) حقّ المرتع.

کودا: بوُکوێ؟ ف به‌کجا؟

کودان: ١) پێك‌هانن، جێ‌به‌جێ‌بوُن؛ ٢) خاباندن، وه‌خت‌بردن ف ١) انجام گرفتن؛ ٢) وقت بُردن، صرف وقت کردن.

کودانـدن: ١) پێك‌هێنان؛ ٢) دنه‌دان؛ ٣) له‌سه‌رخوُبوُن؛ ٤) خاباندن، وه‌خت‌بردن ف ١) انجام دادن؛ ٢) تشجیع کردن؛ ٣) آرامش داشتن؛ ٤) وقت بُردن.

کودقه‌لین: به‌ودم، شوُم، پیوُقه‌ده‌م‌شه‌ڕ ف شوم.

کودك: ١) ئه‌ژنوُ، زرانی؛ ٢) بێچوی لاور؛ ٣) کونك؛ ٤) کونلك ف ١) زانو؛ ٢) بچّهٔ حیوان وحشی؛ ٣) پُنك؛ ٤) کوفته.

کوُدك: ١) کوُتك، کاسه‌ی گه‌وره‌ی داربن؛ ٢) قفڵی چکوُڵه ف ١) کاسهٔ بزرگ جوبین؛ ٢) قفل کوچك.

کود کودو: وڕاج، چه‌قه‌مرو، زوُربڵێ، فره‌وێژ، چه‌نه‌باز ف وڕاج، ژاژخا.

کودو: کدو ف کدو.

کوُدو: ١) ناوی چیایه‌کـه له کوردستـان؛ ٢) چاونـه‌زێر، چاوچنـوُك، ته‌ماحکار ف ١) نام کوهی بلند در کردستان؛ ٢) طمعکار.

کوُدوش: ده‌ویت، فورمساخ، جاکێش ف جاکش.

کوده: بوُکوێ؟ ف به کجا؟

کوُده: ١) زه‌وینی زوُر سه‌خت‌و جوت‌لێ‌نه‌کراو؛ ٢) بوُش‌و پاری پاوان؛ ٣) پوُشـانـه؛ ٤) به‌چکـه‌بـه‌راز؛ ٥) گیای چیاو قانگـه‌لاشـك که کوُی ده‌که‌نه‌وه‌و له گیشه‌ی ده‌ده‌ن ف ١) زمین بایر سخت؛ ٢) چراگاه اختصاصی؛ ٣) باج چراگاه؛ ٤) خوك بچه؛ ٥) گیاهان کوه و کوهپایه که جمع‌آوری کنند.

کوُده‌ری: جوُرێ پارچه‌ی له په‌موُ ف پارچهٔ کودری.

کوده‌ڵ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوده‌لە: بەچکەبەراز فا خوك بچه.

کوُده‌لە: بەچکەبەراز فا خوك بچه.

کودی: ١) بەچکەسەگ و بەراز؛ ٢) کدو فا ١) بچهٔ سگ و خوك؛ ٢) کدو.

کودبلە: ١) ساوای سەگ و بەراز؛ ٢) بریتی‌لە زاروی ساوای جوانکیلە فا ١) نوزاد سگ و خوك؛ ٢) کنایه از نوزاد زیبا و دوست داشتنی.

کور: ١) سبرەت، چوك؛ ٢) کلاو فا ١) آلت تناسلی نر، کیر؛ ٢) کُلاه.

کوڕ: ١) پس، رۆڵەی نێر، فرزەندی نێرینە؛ ٢) پیاوی هێشتا بێ‌ژن؛ ٣) بەزی گوێ‌قوت؛ ٤) ئازاو بەجەوهەر؛ ٥) بێ‌فەڕ، شوم؛ ٦) بڵندایی سەر کێو؛ ٧) کێوی بڵند؛ ٨) قەیچی کراو (پۆزێ ئەبە کوڕ بن)؛ ٩) ئەوسن، چڵێس؛ ١٠) جاش و جانی؛ ١١) تاشین لەبن‌را فا ١) پسر؛ ٢) مرد جوان مجرّد؛ ٣) گوسفند ریزگوش؛ ٤) شجاع و هنرمند؛ ٥) شوم؛ ٦) قلّهٔ کوه؛ ٧) کوه بلند؛ ٨) قیچی شده؛ ٩) شکم‌پرست؛ ١٠) کُرّهٔ اسب و الاغ؛ ١١) ازته‌تراشیدن.

کۆر: بێ‌چاو فا کور، نابینا.

کوُر: ١) بزنی نێری دوبەهاردیو؛ ٢) بێ‌چاو؛ ٣) بزنی سپی‌ورەش یان دورەنگ: (بزنەکوُر)؛ ٤) قوڵ: (ئەو گۆمە کوُرە) فا ١) بز نر دوساله؛ ٢) نابینا؛ ٣) بز ابلق؛ ٤) ژرف.

کۆڕ ١) جێگەی کۆبونەوە؛ ٢) کۆی چەند کەس لە دەوری یەك؛ ٣) چیای بەرز؛ ٤) حیلەی ئەسپ؛ ٥) زنجی ئاژەڵ‌نێکردن فا ١) جای تجمّع، مجلس؛ ٢) گردهم‌آیی؛ ٣) کوه‌بلند؛ ٤) شیههٔ اسب؛ ٥) محوطهٔ محصور مخصوص دام.

کوُڕ: ١) قوڵ؛ ٢) پشت‌چەماو؛ ٣) سەربەرەژوری سەخت؛ ٤) سەربەرەژێری دژوار فا ١) ژرف؛ ٢) کوژپشت؛ ٣) سر بالایی سخت؛ ٤) سرازیری با شیب زیاد.

کورئاپ: ئامۆزا فا عموزاده.

کوُرا: بە کام جێ‌دا؟ فا از کجا؟.

کوراتا: قسەی خۆش‌و پێکەنینۆك فا لطیفه، جُك.

کۆراخ: مۆزەرەشە. لە زەرگەتە زلترەوزەنگی‌رەشە فا حشره‌ای است از زنبور بزرگتر به رنگ سیاه.

کوراد: قوراده فا نرهٔ کوهی.

کوراده: قوراده فا نرهٔ کوهی.

کوراس: کراس، گجی، گجك فا پیراهن.

کۆراڤ: ١) ئاوی قوراوی؛ ٢) سەرچاوەی کەم‌ئاو فا ١) آب گل آلود؛ ٢) چشمهٔ کم آب.

کوراگ: کارگ فا قارچ.

کۆڕان: جۆرنە، حەوزۆکەی بەر شیرەی‌ئاو لەبەرد یان سوالەت فا خوضچهٔ کوچك از سنگ یا سُفال که جلو شیر آب سازند.

کوُران: ١) داری قەلاشکەری؛ ٢) قوڵایی؛ ٣) ناوی ئاوایی‌یەکە فا ١) هیزم جنگلی؛ ٢) ژرفا؛ ٣) نام روستایی است.

کۆران: ١) بێ‌چاوان؛ ٢) کاپان، کوُچی فا ١) نابینایان؛ ٢) کوچه.

کۆڕان: ١) دەنگی با لە ئەشکەوتەوە؛ ٢) حیلاندنی ئەسپ؛ ٣) سەرزەنشت فا ١) صدای کوران باد؛ ٢) شیهه‌کشیدن اسب؛ ٣) سرزنش.

کۆڕاندن: حیلاندنی ئەسپ فا شیهه‌کشیدن اسب.

کوُراندن: کەندن تا قوڵ دەبێ، قوڵ‌کردن فا گودکردن.

کۆڕاندنەوە: سەرزەنشت‌کردن فا سرزنش کردن.

کۆڕاننەوە: کۆڕاندنەوە فا سرزنش کردن.

کوڕانە: ١) جلکێ کە بۆ کوڕان دەست ئەدا؛ ٢) بریتی لە ئازایانە، رەشیدانە فا ١) پسرانه؛ ٢) کنایه از شجاعانه.

کۆرانە: وەك بێ‌چاوان فا کورمانند.

کوڕانی: کچێ کە ئەدای کوڕ دەردێنێ فا دختری که ادای پسران را درآورد.

کۆراو: سەرچاوەیێ کە ئەتیا بەهاران ئاوی هەیە فا چشمه‌ای که فقط بهاران آب دارد.

کوراوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوُراهی: قوڵایی فا عُمق.

کۆرایی: بێ‌چاوی، ئەدبێن فا نابینایی.

کوُرایی: کوُراهی، قوڵایی فا عُمق.

کۆرایی‌داهاتن: ١) چاوکۆربوُن؛ ٢) وشەیەکە بۆ خەمی زۆری دەڵێن؛ ٣) وشەیەکە بۆ ئێرەبەری دەڵێن فا ١) کورشدن؛ ٢) کلمهٔ تأسف؛ ٣) کلمه‌ای در جواب حسود.

کۆڕبەشك: کوره‌بەشە، چالەکە، چوالو، جالو فا گورکن.

کوُربەشك: مشکەکوێرەی دەشت، جرج فا موش کورصحرایی.

کۆربەلا: قالاوی ئەواو رەش و بێ‌خاڵ فا کلاغ سیاه.

کورپ: ئلتەو بەرماوی میوەی زۆربو کە دەکرێتە کۆتی زرعات فا میوهٔ مانده که کودش کنند.

کۆرپە: ١) زاروی ساوا؛ ٢) داری پەرتبوراو؛ ٣) بز، پێزە، نۆل فا ١) نوزاد؛ ٢) درخت هرس شده؛ ٣) جنین.

کۆرپەلە: ١) کۆرپە؛ ٢) زاروی ساوای قەڵەو فا ١) نگا: کۆرپە؛ ٢) نوزاد چاق و شاداب.

کورت: ١) کن، کنك، کۆتا؛ ٢) هەڵۆ، ئەلوهـ فا ١) کوتاه؛ ٢) عُقاب.

کۆرت: ١) قوُرت، قولکە؛ ٢) جێگەو شوێنی کوانی خورما؛ ٣) چاڵی چەنە؛ ٤) کەرتی سەوزی‌کاری؛ ٥) لای ژێروی پشت‌مل فا ١) نگا: قوُرت؛ ٢) محل انبار خُرما؛ ٣) چاه زنخدان؛ ٤) بخش سبزیکاری زمین؛ ٥) پس گردن.

کۆرتاری: قوُلی تاریك فا چالهٔ تاریك.

کۆرتازەنی: چاڵی چەنە فا چاه زنخدان.

کورتان: پالان فا پالان.

کورتان‌درو: ١) خەیاتی کەران، کۆپان‌دور؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا ١) پالاندوز؛ ٢) روستایی در کردستان که

بعثیان آن را ویران کردند.

کورتاندوُر: خەیانی کەران، کوُبان‌دور ف پالاندوز.

کورتبڕی: کورت‌کردنەوەی قسە ف کوتاه کردن سخن.

کورتبوُن: کوُتابوُن ف کوتاه‌شدن.

کورتبوُنەوە: لە درێژبەوە کوُتابوُن ف کوتاه شدن.

کورت‌بین: ۱) کورت‌بوُن؛ ۲) بریتی لە بیرنەکەرەوەو هەڵەرۆ ف ۱) کوتاهی؛ ۲) کنایه از سرسری بودن.

کورت‌پست: سرنە، چپە، پسنەپست ف صدای در گوشی سخن گفتن.

کورتخەس: سەرچن‌کردنی توتن ف چیدن سرساقه‌های تونون.

کورتك: جوٚرێ کەوای پیاوانە، کورتە ف نوعی قبای مردانه.

کوٚرتك: قوُلکە ف چاله.

کوٚرتکاچاڤ: قوُلکەی چەم ف کاسهٔ چشم.

کوٚرتکـادزا: لەلیٚن‌و قوژبنی سەر، کە *رشك‌و سپێ خوٚی تێدا مەلاس* دەکەن ف عُمق پوست سر که شپش و نخمه‌اش در آن جا خوش می کنند.

کوٚرتکاقەمچك: قوُلکەی پشت‌مل ف پس گردن.

کورت کردنەوە: کوٚتاکردن ف کوتاه‌کردن.

کورت کورت: قیرەوهەرا، جەقەسرویی ف داد و قال.

کورتم: کورتی نەسنوُر ف کوتاهِ کلفت.

کورتمە: کورتم ف کوتاه کلفت.

کورتوپست: پاش‌ملە خراوگوتن ف غیبت کردن.

کورتوکرمانجی: بێ‌زوبینی، رەپ‌وڕاست ف رُك و صریح.

کورتوکوێر: کورت‌و تەسك ف کوتاه و کم عرض.

کورتۆل: ورکەنان‌و خرت‌وبرتی سەرسفرە ف ماحَضَر سرِ سُفره.

کورتوموختەسەر: کورتبڕی قسە ف مختصر و مفید.

کورتە: ۱) کەوای پیاوانەی نا نزیك نەزنوٚ؛ ۲) بارگیر؛ ۳) کوٚتایی قسە ف ۱) نیم تنه؛ ۲) یابو؛ ۳) اختصار کلام.

کورتەبالاٚ: بەژن‌کورت ف کوتاه‌قد.

کورتەبنە: کورتەبالاٚی قەڵەو ف کوتاه‌قدِ چاق.

کورتەپانك: جوٚرێ ماسی ف نوعی ماهی.

کورتەك: ۱)کەوای پیاوانە، کورتە؛ ۲) ناوی جبایەکی زوٚر کوێستانە ف ۱) نیم‌تنه؛ ۲) نام کوهی در کردستان.

کورتەکەلەکە: خاڵیگە ف نهیگاه.

کورتەڵە: بەژن کنٚك ف کوتاه‌قد.

کورتەوکردن: کورت کردنەوە ف کوتاه کردن.

کورتەوەکردن: کورت‌کردنەوە ف کوتاه‌کردن.

کورتی: ۱) کنٚکی، دژی درێژی؛ ۲) هیچ نەبێ، نەقەلی کەم؛ ۳) کورتو موختـەسەر؛ ۴) قسوو، کوٚتایی ف ۱) کوتاهی در طول؛ ۲) اقلاً؛ ۳) مختصر و مفید؛ ۴) تقصیر.

کوٚرتیخ: جوچکەسمت ف اسنخوان بالای ران، لگن.

کوٚرتیخە: کوٚرتیخ ف نگا: کوٚرتیخ.

کورتێکەل: دالاشێکە لە هەڵوٚ دەکا ف لاشخوری شبیه عُقاب.

کورتێل: ورکەنان ف خُرده‌نان.

کورتیلوٚ: خزمەتکاری سوُك‌و بێ‌بایەخ ف خدمتکار دون پایه.

کورتیلە: زوٚر قەدکورت ف بسیار کوتاه‌قد، کوتوله.

کورتێکە: کەسێ کە نان دەکانە ورتکە ف شخصی که نان را ریزه کند.

کوٚرجلك: باس‌فەننە، قەلوٚن، سەبیلەی کلك‌درێژی لەکانزا ف نگا: فەلوُن.

کورچی: نقورچك، فورچی ف نیشگون.

کورحەلی: زڕکوڕ ف پسرخوانده.

کورختە: دەنگی جاوبنی بنبٚشت ف صدای جوبدن سقز.

کورد: گەلێکی قەدیمی‌یە لە ئاسیادا دەژی ف ملّت کرد.

کوُردانٚك: کرمێکە نە سەی خویادەکا نە کلکی ف نوعی کرم.

کوردانـە: ۱) کوردناسایی؛ ۲) بریتی لە ئازابەنی ف ۱) کردمانند؛ ۲) کنایه از مردانگی.

کوردایەتی: کار بوٚ ئازانجی گەلی کورد کردن ف ملّیت کرد.

کوردپەروەر: کەسێ کە بوٚ کوردایەتی دەخەبتێ ف ملّیت‌خواه کرد.

کوردحەز: کوردخوەشەویست، کەسێ کە حەز لە کوردایەتی دەکا ف کُرددوست.

کوردسان: سەرزەمینی کورد ف کردستان.

کوردسانی: سەر بە کوردسان ف کردستانی.

کوردستان: کوردسان ف کردستان.

کوردستان‌پەرست: خزمەتکاری گەل‌و زێدی کورد ف دوستدار کُرد و کردسنان.

کوردستانی: کوردسانی ف کردستانی.

کورد کانی: ولاٚتی کوردان، کوردەواری ف کُردسنان.

کورد کوژە: ۱) جوٚرێ خورمای خراپ، قەسپ؛ ۲) جوٚرێ ترێ ف ۱) نوعی خرمای نامرغوب؛ ۲) نوعی انگور.

کوٚردل: نەفام، دەبەنگ ف کودل.

کوردمانج: کورد، کرمانج، کرماج ف نگا: کرماج.

کوردنـوٚ: وشـەی دوانـدنی کوردان، ئەی کوردینـە ف کلمهٔ خطاب به کردان، ای کردها.

کوردوٚ: ۱) وشەی دواندنی کوردێك؛ ۲) ناوە بوٚ پیاوان؛ ۳) قامێکە ف ۱) کلمهٔ خطاب به یك کرد؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) آهنگی است.

کوردوندە: وەجاخ‌کوێر، بێ‌عەولاد ف بی فرزند، ابنر.

کوردە: ناشیرەت بوٚ کوردێ کە ناناسرێ ف فلان کُرده.

کوٚردەرە: ۱) دوڵ‌و دەرەی قوُڵ‌و بن‌بەس؛ ۲) جێ‌کارێزی بێ‌ئاو ف ۱) درهٔ تنگ بن‌بست؛ ۲) کهریز خشك شده.

کوردەواری: کوردسان ف کردسنان.

کوردی: ۱) زوانی کورد؛ ۲) چێشتی هەرزنی وردکـراو بە زوٚن ف ۱) زبان کردی؛ ۲) غذایی است.

کوردیتی: کوردابەنی ف ملیّت کُرد.

کوردینی: کوردایەتی ف ملّیت کرد.

کووٚڕە: ۱) فوت، سڵ؛ ۲)مـەڕو بزنی گوێ‌چکوٚلـە؛ ۳) سوُر لەسەر

مەبەست و دڵگەرم لە دۆزدا ف ۱) برجسته و حسّاس؛ ۲) گوسفند و بز ریزگوش؛ ۳) مُصمّم.

کورِّه گویْ: گوێقوت و ئامادەی سڵەمینەوە ف گوش تیزکرده آمادهٔ گریز.

کورِّی: ۱) جاشەکەر؛ ۲) بانگ کردنی جاش و جانو ف ۱) کُرّه خر؛ ۲) لفظ خواندن کُرّهٔ اسب و اُلاغ.

کورزا: فرزەندی پس ف نوه، پسر زاده.

کورژا: ۱) کوژەکە، موروێکی شینی کونکونە لە جۆری فاپلکی جانەوەری دریایی دروست‌دەکرێ و بۆ چاوزار بەمناڵیەوە دەدرون؛ ۲) بیبیلەی چاو ف ۱) خرمُهره؛ ۲) مردمك چشم.

کورژان: ۱) جرچ بوون، قرمچین؛ ۲) ژاکان ف ۱) چروك شدن؛ ۲) زیاد دستکاری شدن.

کورژاندن: ۱) جرچ ولۆچ تێ خستن؛ ۲) ژاکاندن ف ۱) چروك کردن؛ ۲) دستکاری بسیار کردن.

کورژن: حیلەی نوزەبیانەی ئەسپ ف شیهه و غرش اسب.

کورژین: کورژان ف نگا: کورژان.

کورس: ۱) بنەدرۆ؛ ۲) چەکەرەی تازە سەردەرهاوردگ ف ۱) خارتتّه؛ ۲) سبزهٔ تازه سردرآورده.

کورْس: کری جۆلا ف بافتهٔ جولا.

کورسان: ۱) سوکەڵەناوی کوردستان؛ ۲) ناوی شاری سنە لە زارارەی سنەییدا؛ ۳) هەڵقرچان، قرمچین ف ۱) مخفّف کردستان؛ ۲) نام دیگری برای شهر سنندج؛ ۳) چروك شدن.

کورساندن: ۱) هەڵقرچاندن؛ ۲) ژاکاندن ف ۱) چروك کردن؛ ۲) زیاد دستکاری کردن.

کورسك: کرۆسك ف گلابی خودرو.

کورْسکەر: جۆلا ف بافنده، جولا.

کورسی: ۱) سەنگەڵی؛ ۲) داری لێکدراو بۆ سەر تەنوور؛ ۳) خلێنە، ددانی پشت بشتەوە ف ۱) صندلی؛ ۲) کُرسی؛ ۳) دندان عقل.

کورسی قورعان: دو تەختەی تێك بەرزبوە قورعانی لەسەر پان دەکەنەوە بۆ خوێندن ف رحلهٔ قرآن.

کورسی نەعنا: قورسی نەعنا ف قرص نعناع.

کورسین: رەگداکوتان و قایم‌بوونی چناو ف محکم شدن و ریشه دوانیدن.

کورش: ۱) بانگ کردنی کەر بۆ جۆخواردن؛ ۲) بەفری بەستەڵەك ف ۱) صداکردن الاغ بر علیق؛ ۲) برف یخ بسته.

کورشك: خەروێ ف خرگوش.

کورشمە: کروشمە ف کزکردگی.

کورشە: بەفر و بەستەڵەك ف برف و یخبندان.

کورش هەڵاتن: کزکردن، کروشمەکردن ف کزکردن، ماتْ نشستن.

کورك: ۱) وردەمـوی سەر پێستی مەڕ و بزن؛ ۲) مر بشکی کڕ؛ ۳) بالاپۆشی لە پێستەی بەرخی بەتوکەوە؛ ۴) بوڵەو پرتە؛ ۵) گیرفان، بەریك؛ ۶) گوڕوا، گۆرەوی؛ ۷) کوێرو، بەڵایەکی گەنمە رەشی دەکا ف ۱) کاموا، کرك؛ ۲) مرغ کرچ؛ ۳) پوستین؛ ۴) غرولند؛ ۵) جیب؛ ۶) جوراب؛ ۷) از آفات گندم.

کورْك: ۱) نەو کوری چکۆلە؛ ۲) جاش، دەحشك ف ۱) آن پسرك؛ ۲) کُرّه خر.

کوُرْك: ۱) گیرفان، بەریك، جیو؛ ۲) موشەدەمەی مسگەران ف ۱) جیب؛ ۲) یکی از ابزار مسگری.

کورکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کورکان: ۱) دەنگەدەنگی لەسەرخۆی مر بشکی کڕ؛ ۲) پرتەو بوڵە ف ۱) صدای مرغ کرچ؛ ۲) غرلند.

کورکاندن: ۱) قدقدکردن؛ ۲) پرتەو بوڵەکردن ف ۱) قدقدکردن؛ ۲) لندیدن.

کورکانن: کورکاندن ف نگا: کورکاندن.

کورکری: موی قەیچی کراو، بۆزی بە تۆرتۆ بڕدراو ف موی با قیچی بریده شده.

کوُرکلاو: جورە بۆپنە ف پرندهٔ شانه به سر.

کورکور: ۱) قەنێ؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) مرغ سنگخـواره، باقـرقره؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کورکورۆچکە: قورقوراگە ف سرخنای.

کورکوروژە: کرکرە ف غضروف.

کورکورە: قەنێ، کورکور ف مرغ سنگخواره، باقرقره.

کوُرکوُرە: کوڵارە ف پرندهٔ جوجه‌رُبا.

کوُرکـوُرە: ۱) بالـدارێکی زاوکـەرە قەستەسەری جوجك و مریشکانە، کوڵارە؛ ۲) بەنـاڵایی جێگـەی توپ و بەرەی ئاسیاو ف ۱) پرنـدهٔ شکاری جوجه‌ربا؛ ۲) جای پره‌های آسیا.

کورکە: ۱) پرتەو بوڵە؛ ۲) توکی ئـەبوان؛ ۳) وردەدەنگی گر باناوی؛ ۴) ئاسەو ئارەزوی دڵ ف ۱) غرولند؛ ۲) موی حیوانات؛ ۳) تك و نال؛ ۴) هوس و اشتیاق دل.

کورکە: ۱) بەلوکە، قبتکە؛ ۲) هەرچی لەسەر پێست دەڕوێ، خوری و مو ف ۱) جوچوله؛ ۲) پشم و موی و هرآنچه بر پوست روید.

کورکـەکـورك: پرتـەپرت: (لە سینەما دڵەکەم **کورکەکورکی** بۆ کە نەهاتی) «غالب» ف لندیدن.

کورکەنیسان: خاشخاشکە، جارەچەقبلە ف نوعی خشخاش بی‌غوزه.

کورکیان: پرتەکردن ف لندیدن.

کورگ: جوانونەسپ، جانو ف کُره اسب.

کوُرگە: جێگەی کۆبوونەوە ف مجلس.

کورگیسـك: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کورم: کرم ف کرم.

کورماتیخ: تەزاد، بەناڵایی زۆر زان ف کنسالهٔ ران.

کورمانج: کرمانج، کورد ف کُرد.

کورمانجی: کرمانجی، کوردی ف کُردی.

کورمژ: کرمێ، کرم تێ کەوتوُ ف کرمو.

کورمژین: کرمێ بوُن ف کرمو شدن.

کورمشکەستن: بڕینی لە نوڵەساندنەوەو کوڵیدڵ ڕژاندن ف کنایه از انتقام گرفتن و آسودن.

کورمك: ١) وردە کرم؛ ٢) بەزوُلە، نازەخڕ بوُگی کاڵی میوەی بێستان ف ١) کرم ریز؛ ٢) تودهٔ میوه‌های کال باغ.

کورم کێز: نەخوشبەکی دەروونیە ف ازبیماریهای داخلی.

کورمکێ شەقێ: گوڵ سنبرك، گوڵ نەستیرە ف کرم شبتاب.

کورمل: جانەوەری کرم ناسایی ف حشرات کرم مانند.

کورموُری: ١) مروُجە؛ ٢) ژەنگ ف ١) مورچه؛ ٢) زنگ فلزات.

کوُرموشك: جرجەمشك ف موش کور صحرایی.

کورمەتك: کوڕی خوشکی باوك ف پسر عمّه.

کورمێ پەهن: کرمەبانە ف کرم کدو.

کورمیت: کوێروی دەغڵ ف دانه‌های پوچ در غلّه.

کوڕمێخ: سنگی نەسنوُرو درێژ کە ڕەشماڵی پێ دەبەستنەوە ف ستون بلند و قطور.

کورمێز: نەخوشبەکی دەروُنیە ف ازبیماریهای داخلی.

کورن: ١) بەردی قوُڵ کە ئاوی بارانی تێدا کۆدەبێتەوە؛ ٢) حەوزۆکەی ناو حەمامان کە هەر کەسێ بە تەنیا ئاوی لێ هەڵدێنجێ ف ١) سنگ گود که آب باران در آن جمع شود؛ ٢) حوضچهٔ میان گرمابه.

کوُرنان: ڕژد، ڕەزیل ف خسیس.

کورنك: بێشکە، لانك ف گهواره.

کورنو: ١) چەمانەوە بوُ ڕێزلێنانی کەسێ؛ ٢) فرنو، قرنی ف ١) تعظیم؛ ٢) قراد.

کورنو بردن: چەمانەوە بوُ ڕێزگرتن ف تعظیم کردن.

کورنو پێوەنوُسان: قرنو بەپێسنەوەچەسپین ف بر پوست چسبیدن فراد.

کوڕنوُش: چەمانەوە بوُ ڕێزو حورمەت ف تعظیم.

کوڕنوُش بردن: کوڕنو بردن ف تعظیم کردن.

کورنیشك: نقورچك، قورنبچ ف نیشگون.

کورو: گونـدێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوڕوُ: تێ ڕاخوڕینی کوڕ، نەی کوڕ ف نهیب بر پسر زدن.

کوروُ: بانگ لە جاشەکەر کردن ف صداکردن کُره‌خر.

کوڕوُ: ١) بانگ لە بێ چاو کردن؛ ٢) سەرناوی پیاوانە ف ١) صدا کردن نابینا؛ ٢) لقب مردانه.

کوڕوُ: نەخوشی گەنم کە دەنکی ڕەش هەڵدەگەرێ ف بیماری سیاهك گندم.

کوُروُ: موی نەرمی ژێرەوەی پەز، کورك ف کاموا.

کوروُت: ١) کلوُت، کەفەلی بەکسم؛ ٢) ڕابردوی کاری کروُشتن ف ١) کفل ستور؛ ٢) فعل ماضی کلوچیدن.

کوروُتن: کروُتن، کروژتن، کروشتن ف کلوچیدن.

کوروُچ: کروژ ف کلوچ.

کوروُچان: کروُژتن ف کلوچیدن.

کوروُچانی: کوروُچان، کروژتن ف کلوچیدن.

کوُروُخ: ١) زەردەواڵە، زەرگەتە؛ ٢) موُزەکەرانە، خەرەنگەزە ف ١) زنبور؛ ٢) خرمگس.

کوڕوُز: کڕوُز ف فرسودهٔ متخلخل.

کوڕوُزان: ١) سوُتانی ئێسك؛ ٢) پرنەوزەلیلی کردن ف ١) سوختن استخوان؛ ٢) لندیدن از بیچارگی.

کوڕوُزانەوە: ١) پرنەو بوڵەکردن، کڕوُزانەوە؛ ٢) کڕوُزانەوەی برین ف ١) لندیدن و لابه‌کردن؛ ٢) سوزش زخم.

کوڕوزمان: پەجەی پەز شەوانە ف آسایشگاه گله در شب.

کوڕوُزە: بە پرنەو گریانەوە پاڕانەوە ف لابه وزاری.

کوڕوُزە کوروُز: کڕوُزانەوەی زوّر ف «کڕوُزە» بیاپی.

کوروُژ: پاشگری بەواتا: جانەوەرێ کە دادەکروژێ ف پسوند فاعلی کلوچیدن.

کوروژتن: کروُتن ف کلوچیدن.

کوروژین: کروژتن ف کلوچیدن.

کوروسك: کروسك ف گلابی خودرو.

کوروش: ١) کلوُش؛ ٢) کروژ ف ١) ساقه‌های غلّه؛ ٢) کلوچ.

کوروشتن: کروُتن ف کلوچیدن.

کوروشە: ١) کلوش؛ ٢) بەلابەکی گەنمە ف ١) ساقهٔ غلّه؛ ٢) یکی از آفات گندم.

کوروُك: ١) بنچینە، بنەما، ڕەگ و ڕیشە؛ ٢) کاکڵ ف ١) اساس، شالوده؛ ٢) مغز دانه.

کوروك: قبنی توُپی گیا، نێرتك ف نرهٔ گیاه.

کوُروکاڵ: جحێڵ و لاو ف جوان.

کوروُڵ: ١) کلوُڵ؛ ٢) کلوُر، ناوبەناڵ ف ١) سبه‌روز؛ ٢) توخالی.

کوروُلە: جاشولکە ف کره‌خر کوچولو.

کوروموری بالا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوروموری ژێرین: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کوڕوە: جوّرە بەردێکی سپیە. *لەدەم چەمان ژەنگی کانزای پێ دەماڵن* ف نوعی سنگ سفید.

کورە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کورهـ: چوالە، جەقالەبادام ف چغاله بادام.

کورە: ١) کوروُ؛ ٢) پەزی گوێ پچوك؛ ٣) سڵ و نامادەی ڕاکردن ف ١) ای پسر؛ ٢) گوسفند گوش کوچك؛ ٣) رموك، آمادهٔ رمیدن.

کوّرە: ١) بێ چاو، هیچ نەبین؛ ٢) بەردی شینـی ناسـك کە بەدەست دەشکێ؛ ٣) گەنمەشامی؛ ٤) کوێرو ف ١) نابینا؛ ٢) سنگ بهن و نازك؛ ٣) ذرّت؛ ٤) از آفات گندم.

کۆڕە: دەنگی خوڕینی ئەسپ [ف] صدای غرش اسب.

کوورە: ١) سۆبە؛ ٢) کۆرووی گەنم؛ ٣) پلوورەهەنگ لە چیا؛ ٤) کلّی خشت‌سوورکردنەوە؛ ٥) دەمەی ئاسنگەری، موشەدەمە [ف] ١) بخاری؛ ٢) سیاهک گندم؛ ٣) کندوی عسل در کوه؛ ٤) کورهٔ آجر پزی؛ ٥) کورهٔ آهنگری.

کۆڕەبازی: پەزی روخسار ئامالْ سوورو سپی [ف] گوسفند رُخسار قرمز و سفید.

کۆڕەباف: بریتی لە پیاوی ئازاو نەترس [ف] کنایه از مرد شجاع.

کۆرەبـزنگلە: جۆرێ مارە کە دەنگی زنگوڵەی لێ‌دێ [ف] نوعی مار که صدای زنگوله از خود درمی‌آورد.

کۆڕەبەش: قوڕەبەشە، چالە، چالگ، چوالو [ف] حیوان گورکن.

کۆرەبەشك: جۆرێ مشکی زل لە بیابان [ف] نوعی موش صحرایی.

کۆڕەبەشە: چالگ [ف] حیوان گورکن.

کۆڕەبەشەك: کوڕەبەش [ف] حیوان گورکن.

کۆڕەپا: ١) بێچوی وردی کلۆ؛ ٢) پێچوەباڵندەی باڵ‌نەگرتو [ف] ١) نوزاد ملخ؛ ٢) جوجه برندهٔ پروازنکرده.

کوورەپەزخانە: کلّی خشت‌سوورکردنەوە [ف] کورهٔ آجر پزی.

کوورەخانە: کوورەپەزخانە [ف] کورهٔ آجر پزی.

کۆڕەدار: داربەستی دارەمێو [ف] داربست تاك.

کۆرەدار: تێڵەکەپووشکە [ف] پشتهٔ هیزم.

کۆڕەدار: جەنگەڵی چوغر [ف] جنگل انبوه.

کوورەدان: شڵخەدانی هەنگ [ف] بیرون آمدن نسل نو زنبور عسل.

کۆرەداوی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوورەدەم: کەسێ کوورەی ئاسنگەر دەدەمێنێ [ف] کورەدمان.

کۆڕەدەرە: دۆڵ و شیوێ کە تەنیا بەهاران ئاوی هەیە [ف] درەای که فقط در بهار آب دارد.

کۆرەدێ: دێی چەپەك و پچوك [ف] کورەده.

کۆرەڕێ: بزنەڕێ، رچە [ف] کورەراه.

کۆڕەزا: عەولادی کوڕ [ف] پسر زاده.

کۆڕەزازا: عەولادی عەولادی کوڕ [ف] نوهٔ پسر، نتیجه.

کۆڕەزاگ: کۆڕەزا [ف] پسر زاده.

کوورەفەرەنگی: ١) سۆپەی لە کانزا؛ ٢) سۆپای نەوتی [ف] ١) بخاری فلزی؛ ٢) بخاری نفتی.

کۆرەك: ١) هەرزن؛ ٢) چاوبرووش، نیوەکونر، کەم‌بین [ف] ١) ارزن؛ ٢) چشم کم سو.

کۆڕەك: ١) ناوەرۆك؛ ٢) ناوەڕاست؛ ٣) بزنەکێوی دوساڵە و سێ ساڵە؛ ٤) خۆشبەز؛ ٥) زمانەی ئالقەزۆنە؛ ٦) ناوی کێفێکی مەنشوورە لای ڕەواندزی کوردستان [ف] ١) محتوا؛ ٢) مرکز؛ ٣) بز کوهی دوساله و سه‌ساله؛ ٤) نیزتك؛ ٥) زبانهٔ سگك؛ ٦) نام کوهی در کردستان.

کۆڕەکوڕە: لاوانی بەهێزو ئازا: (کۆڕەکوڕەی مامەشان هاتنە مەیدانی) «فولکلور» [ف] جوانان برومند.

کوورەکەچەڵ: قارەمانی کەونەچیرۆکان [ف] از قهرمانان افسانه‌ای.

کۆڕەکەڵ: بزنەکێوی دوساڵەو سێ‌ساڵە، کوڕەك [ف] بز کوهی دوساله و سه‌ساله.

کۆرەگە: ١) کۆرکۆرەی ئاسیاو؛ ٢) دۆڵاش [ف] ١) جای نوپ برهٔ آسیا؛ ٢) ناودانی آسیا.

کۆرەگەورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆرەلاش: گیایەکە [ف] گیاهی است.

کوڕهلی: زۆکوڕ، کوڕی هەوێ [ف] ناپسری، فرزند هوو.

کۆرەمار: جۆرێ ماری بۆری سەرسێ‌سوچی ژەهرداره [ف] نوعی افعی خاکستری رنگ.

کۆرەمشك: جۆرێ مشك، جرج، جرجەمشك [ف] موش کور.

کۆرەمێو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆرەوەبوو: ١) ئاگری دامردو، نەمری؛ ٢) بێ‌ناوونیشان‌چووگ؛ ٣) دوابڕاو [ف] ١) آتش خاموش شده؛ ٢) گم شدهٔ بی اثر؛ ٣) مقطوع‌النسل.

کۆرەوەبوون: ١) نەمرانی ئاگر؛ ٢) بێ‌سەروشوێن‌چوون؛ ٣) دوابڕان [ف] ١) خاموش شدن آتش؛ ٢) گم شدن؛ ٣) مُنقرض شدن.

کۆرەوەری: ئەرك و دەردی زۆر [ف] رنج و مشقّت.

کوری: دوف، کللك [ف] دُم.

کوڕێ: ١) کوڕو، بانگ کردنی بێچوی کەرو ماین؛ ٢) پەزی گوێ‌لوولی کورت؛ ٣) پەزی ڕووت لە خوری [ف] ١) صداکردن کُرّه؛ ٢) گوسفند گوش پیچیده و کوچك؛ ٣) گوسفند لخت از پشم.

کوڕێ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کۆری: ١) بێ‌چاوی؛ ٢) زنجی ماڵات‌تێ‌کردن بەشەودا [ف] ١) کوری؛ ٢) محوطهٔ محصور برای دام.

کووری: قووڵایی، دزی تەنکایی و ڕاستایی [ف] عمق.

کووریاچاف: قوڵکەی جێ‌چاو [ف] کاسهٔ چشم.

کووریانەوە: چووزانەوە، سووزیانەوە [ف] سوزش پوست.

کوڕیانەوە: بە زەوین‌دا درێژبوونی سەوزە لە سەرمان [ف] پلاسیدن سبزه از سرما.

کوریت: ١) جێگەی مریشك لە شەودا، قن؛ ٢) گیایەکە [ف] ١) لانهٔ ماکیان؛ ٢) گیاهی است.

کوڕی‌ڕۆژ: ١) زۆر بەکارو جێگەی هومێدو هانا؛ ٢) هەل‌پەرستو دەگەڵ‌ڕۆژ بیرگۆڕ [ف] ١) مرد میدان؛ ٢) ابن الوقت، فرصت طلب.

کوڕیژگە: کوڕی پچووك [ف] پسرك.

کوڕیس: پەزی سووری گوێ‌کوڕ [ف] گوسفند رخساره سرخ گوش پیچیده.

کوڕیش: بانگ لەکەرکردن بۆخواردن [ف] لفظ خواندن الاغ برای خوردن.

کوریشك: قرجان، ویك‌هاتن، گنج لە لەشدا ف چروك.

کوریشك: جانوی‌ساوا، بەچکەماینی تازەزاو ف نوزاد اسب.

کوریفوك: شەمەتریلکە ف زنبورعسل وحشی.

کوریك: جۆری هەرزن ف نوعی ارزن.

کوری گەبلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوریل: بەرخ و کاری گوێلوول ف برە و گوسفندی کە گوشتش بپیچیدە باشد.

کوریلە: ۱) جاشولکەی تازەزاو؛ ۲) بانگ‌کردنی جاشولکە؛ ۳) بەرخی گوێلوول ف ۱) کرەخر نوزاد؛ ۲) صداکردن کرهٔ نوزاد؛ ۳) برهٔ گوش پیچ خوردە.

کورین: قوڕەقوڕ ف نگا: قوڕەقوڕ.

کورینگـان: ۱) نقورچك؛ ۲) گیای تورینگان. کە بۆ ماڵات ناڵنێکی زۆر خۆشە ف ۱) نیشگون؛ ۲) از گیاهان مناسب برای خوراك دام.

کورنیی: ۱) جحێڵی، لاوەتی؛ ۲) نولازی، حەزلێکردوویی ف ۱) جوانی؛ ۲) نظر بازی، عیّاشی.

کوز: ۱) زێ، خەمسە، قوز؛ ۲) کۆزە ف ۱) شرمگاه مادینە؛ ۲) کوزە.

کۆز: ۱) بەدەورە دەست‌گرتن لە رەقس‌دا؛ ۲) تامانی جێگەی بەرخ و کار؛ ۳) جێگەی ناڵفی سەوز،جێ‌لەوەڕ؛ ۴) زۆزان؛ ۵) حەشارگەی کەو؛ ۶) جەغـز؛ ۷) پەنگر، سکڵ ف ۱) رقص گروهی دایرەوار؛ ۲) جای نوزاد گلە؛ ۳) چراگاە؛ ۴) ییلاق؛ ۵) کمین کبك شکاری؛ ۶) دایرە؛ ۷) اخگر.

کۆز: ۱) قاش لە میوە؛ ۲) تەختەی باریك لە شوکردنی زەمین؛ ۳) زۆیی نیوان تیخی خەنجەرو شمشێر، دوخ؛ ۴) حەشارگەی کەو، قەبو؛ ۵) گیایەکـی تیژە لە ناو کانیاو دەڕی، کوزەلـە؛ ۶) جوزن، جوزانـەوەی‌پێست؛ ۷) خەنێ کە دەکێشرێ؛ ۸) قەمبوور، پشت‌چەمیاگ؛ ۹) گۆزە ف ۱) قاچ میوە؛ ۲) تختهٔ باریك شخم‌زدە؛ ۳) برجستگی وسط تبغ خنجر و شمیر؛ ۴) کمین کبك شکاری؛ ۵) ترتیزك آبی؛ ۶) سوزش پوست؛ ۷) خطِ کشیدنی؛ ۸) کوژپشت؛ ۹) کوزە.

کۆزارك: گوژاڵك ف نگا: گوژاڵك.

کۆزاندنەوە: چوزاندنەوە ف سوزش دادن بە پوست.

کۆزانـە: ۱) جۆری‌نرێ؛ ۲) جۆرێ پەزێ دەم‌وچاوگروقەرو زل ف ۱) نوعی انگور؛ ۲) نوعی گوسفند.

کۆزانەوە: چوزانەوە ف سوزش پوست.

کوزبرکە: جۆبر، جۆبرکە، قوزبرکە ف آبدزدك.

کۆزبوون: داهاتنەوە ف خم شدن.

کۆزدان: ۱) خەت لە زەوی کێشان بە گاسن بۆ شێوکردنی دوایی؛ ۲) خەت‌دان ف ۱) با گاواهن شیار کردن برای تختەسازی زمین شخمی؛ ۲) خط‌زدن.

کۆزر: ۱) چەتی خەرمان، کۆتەڵ؛ ۲) پوڵو، پەنگر، پەن، بەرەنگ ف ۱) کوزر، نخالهٔ کاه خرمن؛ ۲) اخگر.

کۆزر: ۱) چوزینەوە، سوزانەوە؛ ۲) بزوزانی موی پێست ف ۱) سوزش پوست؛ ۲) سوختن موی بر پوست.

کۆزرە: ۱) کۆز، بەرەنگ، سکڵ؛ ۲) کویزری خەرمان ف ۱) اخگر؛ ۲) کوزر.

کۆزریان: ۱) چوزانەوە؛ ۲) بزوزان ف ۱) سوزش پوست؛ ۲) سوختن مو.

کۆزریك: هەناسەهەڵکێشانی بەسۆز ف آه سوزناك.

کۆزرین: بزوزانی موی پێست ف سوختن موی بر پوست.

کۆزك: ۱) کۆزی بێچوە ساوایان؛ ۲) کولانەی مامر؛ ۳) خەندەك؛ ۴) سیپە، رەبەت ف ۱) جای نوزادان گلە؛ ۲) لانهٔ مرغ؛ ۳) خندق؛ ۴) کمین شکارچی.

کۆزك: کوپی باکێشی حەجامەت ف بادکش حجامت.

کۆزکردن: قاش‌کردن ف قاچ کردن.

کۆزکردن: لە دەوری یەك کۆبوون ف دور هم جمع شدن.

کوزکفان: حەجامەت‌کێش ف حجامت چی.

کۆزکـوز: ۱) قاش‌قاش؛ ۲) خەت‌خەتـی زەوی بۆ شوکـردن؛ ۳) روشـاندنی بە جەقوز؛ ۴) قروسکەو لورەی سەگ ف ۱) قاچ‌قاچ؛ ۲) خط زدن زمین برای تختەبندی؛ ۳) شیارشیار؛ ۴) زوزهٔ سگ.

کوزکەش: جاکێش، دەویت ف قرمساق.

کۆزلاخ: قولێت، کوخ، کوختە ف کوخ.

کۆزلیدان: خەت‌دانی زەوی بە کاسن و تەختەتـەختـە کـردنی ف شبارکردن و تقسیم‌بندی زمین کشاورزی.

کۆزماڵ: جوماڵ ف لای‌روبی.

کۆزمان: کۆزی لە زمان‌زانان کە دەربارەی زمانی گەل بدوێن ف فرهنگستان.

کۆزوو: ۱) کوپـەلـەی مل‌باریك؛ ۲) فیزمـاڵك‌دان، خۆباریك‌کردنەوەو دەرچوون؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) خمچهٔ گردن باریك، کوزە؛ ۲) جیم شدن؛ ۳) روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کوزور: تەوگ سوتیاك بۆ دەرمـان کەچـەڵی ف نمد سوختە کە درمان کچلی است.

کوزوری: بیری‌بەل، جالاوی نەقوڵ ف چالە.

کوزورین: ناوهەڵێنجان لە جالاوی بەل ف آب از جالە کشیدن.

کۆزە: کۆزی کارو بەرخ ف جای نوزادان گلە.

کۆزە: جانـەوەرێکـە پێستی بەقیمەتەو قاتلی مریشکانە ف جانوری با پوست قیمتی.

کۆزەبورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆزەپانکە: ناوی دوگوندی کوردستانن کە بەعسی ویرانی کردن ف نام دو روستای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

کۆزەپـورە: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کۆزەر: ١) کونسەرەدار؛ ٢) لکی رووت و بێ گەڵا؛ ٣) چەت، کوتەڵی خەرمان؛ ٤) ناوی پیاوانە ف ١) تنۀ درخت؛ ٢) شاخۀ لخت و بی برگ؛ ٣) کوزر، نخالۀ کاه؛ ٤) نام مردانه.

کۆزەرقوت: کونکی داربنی چەت کونان ف بنك چو بین کوزرکوب.

کۆزەرکوت: کۆزەرقوت ف بنك چو بین کوزرکوب.

کۆزەرە: ١) چەنی خرمان؛ ٢) ردبنی توپ ف ١) کوزر؛ ٢) ربش نوپی.

کۆزەزەقە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوزەسوتەکێ: فوزەسوتەکێ ف نوعی بیماری دختر نوزاد.

کوزەکەمتیار: برینی لە کەرسنەی فربودان: (وەك کوزە کەمتیاری بێ بێ ساعەتەن لای دام لەرێ) «کوردی» ف کنایه از وسیلۀ فریب‌دادن.

کۆزەڵ: کۆزر، چەت، کوتەڵ ف کوزر، نخالۀ کاه.

کۆزەلە: کوز، گیابەکە لە ئاوا دەژی و نامی نێژە ف نرنبزك آبی.

کۆزی: ١) پولو، پەنگر؛ ٢) تەپالەی پێك هەڵپەسێراو تاباشنر ئاگر بەرێ ف ١) اَخگر؛ ٢) ناپالەهای به هم تکیه‌داده شده به منظور آتش‌زدن.

کۆزێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کۆزی: ١) کوپەلەی مل باریك، کوزو، گۆزە؛ ٢) کۆزەلە ف ١) کوزه؛ ٢) نرنبزك آبی.

کۆزبدان: دەوەڵان، قەڵاغدان، عەماری تەپالە ف انبار ناپاله.

کوزبرك: خەم و خەفەت ف غصه، اندوه.

کوزیل: قژنی جلکن ف ژولیده‌موی کثیف.

کوزبن: ڕاپەڕین بۆ شاڵاو بردن ف برجستن به قصد حمله.

کۆزینە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوژ: پاشگری بەوانا: بکوژ: (پیاوکوژ) ف کشنده.

کوژ: بنەمای کرۆژتن ف کلوچ.

کوژا: بەکوشت چو لە ڕابردودا ف کشته شد.

کوژاڵك: کاڵەکەمارانە ف هندوانۀ ابوجهل.

کوژان: ١) بەکوشت چوون؛ ٢) نەمربنی ئاگر ف ١) کشته‌شدن؛ ٢) خاموش شدن آتش.

کوژاندن: بلێسەنەهێشتنی ئاگر ف کشتن شعله.

کوژاندن: ١) مێشکی پێشەمزبن؛ ٢) کرۆسپنەوەی ئێسك ف ١) مُك زدن به استخوان و مغز استخوان؛ ٢) لُخت کردن استخوان با دندان.

کوژاندنەڤە: تەمراندنی ئاور ف خاموش کردن آتش.

کوژاندنەوە: ١) نەمراندنی ئاگر؛ ٢) خەت کێشانی نوسراو ف ١) خاموش کردن آتش؛ ٢) خط کشیدن روی نوشتار.

کوژاننەوە: کوژاندنەوە ف خاموش کردن آتش.

کوژانەوە: تەمران، دامرکانی ئاگر ف خاموش شدن آتش.

کوژاو: بەکوشت چوگ ف کشته‌شده.

کوژاوە: ١) نەمری، دامرکاو؛ ٢) خەتی لەبەبن براو ف ١) آتش خاموش شده؛ ٢) خط محو شده.

کوژبن: سوچ، فوژبن ف گوشه، زاویه.

کوژتار: کوشتار ف کُشتار.

کوژتن: لەزبندوبی بێ‌بەش کردن، مراندن ف کشتن.

کوژتن: کرۆژتن ف کلوچیدن.

کوژران: کوزان ف کشته‌شدن.

کوژراو: کوزاو ف کشته‌شده.

کوژنە: بکوژ ف کشنده.

کوژۆ: ١) جکوس، رژد، ماڵ دۆست؛ ٢) نامەرد ف ١) خسیس؛ ٢) نامرد.

کوژە: ١) فەسنەسەر: (ئەم دەرمانە کوژەی سنە)؛ ٢) دەلەك ف ١) کشنده؛ ٢) نگا: دەلەك.

کوژە: پێسیر، نێخە، بەروو ف گریبان.

کوژە: ١) لوساوکی گەنم لە ئاساوداا؛ ٢) دەلەك؛ ٣) ئامرازێکی خوێن‌گرانە لە هەمانە ف ١) گلوی آسیاب؛ ٢) نگا: دەلەك؛ ٣) یکی از ابزار حجامت که از پوست حیوان ساخته می‌شود.

کوژەر: ١) بکوژ؛ ٢) پیاوکوژ ف ١) کشنده؛ ٢) آدمکش.

کوژەرە: عەنزەرووت ف انزروت.

کوژەك: کوژەر، بکوژ ف کشنده.

کوژەکە: جۆرێ مورووی شینی فرنج‌فرنج کە بۆ چاوزار بەکار دێت ف خرمهرۀ سبزرنگ.

کوژەکەکەرانە: کوژەکە ف خرمهره.

کوژەیا: پشتێن، شاڵ، کەمەربەن ف کمربند، شال، هرچه که به پشت بندند.

کوژەی بچووك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوژەیش: کوژەبا ف کمربند، شال.

کوژەی گەورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بە عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوژەیە: شاڵ، کوژەبا ف کمربند، شال.

کوژی: سوچ، قوژبن، فورنە ف گوشه، زاویه.

کوژیاگ: کوژاو ف کشته.

کوژیان: کوژان ف کشته‌شدن.

کوژیانەوە: تەمران، دامرانی ئاگر ف خاموش شدن آتش.

کوژیرك: سوچ، فوژبن، کاژێر ف گوشه.

کوژین: کوژتن ف کشتن.

کوژین: کرونن ف کلوچیدن.

کوس: کوز، زێ، خەمشە ف شرمگاه مادینه.

کوس: ١) بەخت، نالح؛ ٢) زەفایی زەوی؛ ٣) دەفرەناوی مەزن ف ١) بخت؛ ٢) برجستگی کم زمین؛ ٣) ظرف بزرگ آب، بشکه.

کوسا: کسا، کسان، چلۆن؟ ف چگونه؟.

کۆسار: چیای زۆر، ناوچیا ف کوهسار.

کۆساران: جێگەی زۆر چیایان ف کوهساران.

كوساگور: برپتی له ڕه‌نج به‌خه‌سار ف كنایه از آدمی كه نتیجهٔ تلاشش از بین رفته.

كوسال: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

كوسان: ۱) كوێساران؛ ۲) زوزان؛ ۳) جێگه‌ی زۆر به‌فرگر ف ۱) كوهساران؛ ۲) ییلاق؛ ۳) جای بسیار سرد و برفگیر.

كوسان: كسان. چلۆن؟ ف چگونه؟.

كوساوا: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

كوسپ: ۱) زۆرپایی كه‌می زه‌وی؛ ۲) به‌رگر له ژیانـدا، به‌لا ف ۱) برامدگی زمین؛ ۲) مانع و دشواری در زندگی.

كوسپایی: كوسپ ف نگا: كوسپ.

كوسپه: كوسپ ف نگا: كوسپ.

كوست: ۱) كوسپ؛ ۲) باربده؛ ۳) به‌خت‌وناڵه ف ۱) نگا: كوسپ؛ ۲) مدد، باری؛ ۳) بخت، طالع.

كوستان: كوسان، كوساران ف نگا: كوسان.

كوستك: ۱) شه‌كه‌تی؛ ۲) به‌ندی خه‌نجه‌ر ف ۱) خستگی شدید؛ ۲) بند خنجر.

كوست كه‌وتن: به‌دبه‌خت‌بوون ف بدبخت شدن.

كوست كه‌وتو: به‌دبه‌خت، لێ‌قه‌وماو ف بدبخت.

كوست كه‌وته: كوست‌كه‌وتو ف بدبخت.

كوسته: ۱) بلندایی، وه‌ك سه‌كو؛ ۲) پیاوی بێ‌مو؛ ۳) كه‌سێ كه له بازی‌كردنا ڕوو ده‌گۆڕێ ف ۱) بلندی سكومانند؛ ۲) كوسه؛ ۳) هنرپیشهٔ ماسك‌زن.

كوسته‌بابی: گاڵته‌جار، حه‌نه‌كچی ف دلقك.

كوسته‌ك: ۱) به‌ندی خه‌نجه‌ر؛ ۲) به‌ندی سه‌عات؛ ۳) نوره‌كه‌ی چه‌رمبین؛ ۴) پیوه‌ندی ئه‌سپ؛ ۵) دوو‌ڕو، ڕووبین؛ ۶) ده‌لالی ژن‌ڕاست‌كردن بو پیاو ف ۱) بند خنجر؛ ۲) بند ساعت؛ ۳) نوعی نوبره؛ ۴) پابند اسب؛ ۵) دورو؛ ۶) دلال زنان.

كوسته كوست: ۱) شات و شووت؛ ۲) بازی‌وكابه‌ی له‌سه‌ر سه‌كو كه خو ده‌گۆڕن ف ۱) شایعات دروغ؛ ۲) نمایش تئاتر با ماسك.

كوسته‌وه‌یی: كابه‌ی شانو به خوگوڕین ف نمایش با ماسك.

كوسر: ۱) شه‌كه‌ت؛ ۲) شه‌كه‌تی ف ۱) خسته؛ ۲) خستگی.

كوسره‌ت: له‌و گوندانه‌ی كوردستانه كه به‌عسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

كوسك: ۱) جوری كلوی سووری ناماڵ‌ڕه‌ش؛ ۲) ده‌ویت ف ۱) نوعی ملخ؛ ۲) قرمساق.

كوسكه‌ش: ده‌ویت ف قرمساق.

كوس كه‌فتن: به‌دبه‌خت‌بوون، كوست‌كه‌وتن ف به بدبختی گرفتارشدن.

كوسكه: كسكه ف برق چشم گربه در تاریكی.

كوسكه كوسك: كسكه‌ی زۆر ف «كسكه‌ی» پیاپی.

كوسكی: باری، نوێڵ، لوسه ف اهرم.

كوسنیگ: مشكه‌كوێره‌ی ده‌شت. جرجه‌مشك ف موش كور صحرایی.

كوسوك: كسوك ف سگ.

كوسه: ۱) پیاوی مولێ‌نه‌هاتگ؛ ۲) كه‌سێ كه به خوگوڕان كابه بو خه‌ڵك ده‌كا؛ ۳) كوله‌كه‌ی دوڵمه؛ ۴) به‌ندی خه‌نجه‌ر، كوسته‌ك؛ ۵) جورێ ماسی بقـه؛ ۶) گه‌نمی بێ‌چقڵ‌و داسو؛ ۷) تواناو هێز ف ۱) كوسه، بی‌ریش؛ ۲) هنرپیشه‌ای كه ماسك بزند؛ ۳) كدوی دلمه؛ ۴) بندخنجر؛ ۵) كوسه‌ماهی؛ ۶) گندم پاك شده؛ ۷) توان، نیرو.

كوسه: ۱) كدوی دوڵمه؛ ۲) به‌ندی خه‌نجه‌ر؛ ۳) جوری ماسی؛ ۴) گوشه ف ۱) كدو؛ ۲) بندخنجر؛ ۳) نوعی ماهی؛ ۴) گوشه، زاویه.

كوسه‌جی: ۱) شیروه‌شێن؛ ۲) برپتی له نازا له شه‌ڕدا ف ۱) شمشیر باز؛ ۲) كنایه از شجاع در جنگ.

كوسه‌ر: نه‌نده‌روون، ژووری ماڵه‌وه ف اندرونی.

كوسه‌را: بوكوێ؟، بوكاملا؟ ف به كجا؟.

كوسه‌ك: ۱) نسكه‌ن، كه‌سێ كه زۆر ده‌فسێ؛ ۲) برپتی له خوبزی ف ۱) چُسو؛ ۲) كنایه از بی‌غُرضه و نرسو.

كوسه‌ك: كوسنه‌ك ف نگا: كوسنه‌ك.

كوسه كار: پیاوێ كه ڕیشی نه‌نك بێ ف مردی كه ریش كم پشت دارد.

كوسه كاری: بازی كه‌سانی خوگوڕ ف نمایش با ماسك.

كوسه كه‌ریز: ناوی دێیه‌كه له موكوریان ف نام دهی است.

كوسه‌ل: كسل، جانه‌وه‌ری قاپیلك‌ڕه‌ق، ڕه‌قه‌ی دیمه‌كار ف لاك پشت.

كوسه‌له: كوسه‌ل ف لاك پشت.

كوسه‌مسری: جورێ هه‌لوابه ف نوعی حلوا.

كوسی: كوسه‌ل، كسل، كیسه‌ل، كیسو ف لاك پشت.

كوش: ۱) زرنگی، چالاكی؛ ۲) نه‌دوور، نزیك؛ ۳) بزوتن؛ ۴) له ناو جنگا پشاوتن؛ ۵) پاشگری به‌واتا: بكوژ؛ ۶) بێ‌هێز؛ ۷) شل و سست ف ۱) زرنگی؛ ۲) نزدیك؛ ۳) جنبش؛ ۴) فشردن؛ ۵) پسوند به معنی كشنده؛ ۶) ناتوان؛ ۷) شُل و وِل.

كوش: ۱) نه‌قالالا؛ ۲) ...مر هه‌ردوك ڕان؛ ۳) برپتی له ژماره‌یه‌كی زۆر: (كوشێك منالی هه‌یه)؛ ۴) برپتی له شه‌رمی مێو بنه ف ۱) كوشش؛ ۲) بر، آغوش؛ ۳) كنایه از تعداد زیاد؛ ۴) كنایه از عضو تناسلی زن.

كوش: ۱) له كام جێ؟؛ ۲) كوانێ؟؛ ۳) هیج له وه‌رامدا؛ ۴) قسه‌ی پوچ و بێ‌مانا ف ۱) كجا؟؛ ۲) كو؟؛ ۳) هیج در جواب؛ ۴) یاوه.

كوشان: نه‌قالادان ف كوشیدن.

كوشبوون: ۱) نزیك‌بوون؛ ۲) بزوون، جوولان ف ۱) نزدیك شدن؛ ۲) جنبیدن.

كوشت: ۱) كاری كوژانی ڕابردو بو كه‌سێك: (كابرایان **كوشت**)؛ ۲) كوژان، ده‌گه‌ڵ كوشتار ده‌گوترێ: (**كوشت** وكوشتاره) ف ۱) ماضی كشتن، كُشت؛ ۲) كشتن، با كشتار آید.

كوشتار: كوژتنی ده‌سته‌جه‌معی، كوژتنی به‌كو ف كشتار دسته‌جمعی.

كوشتن: ۱) كوژتن؛ ۲) برپتی له داركاری كردنی خه‌ست ف ۱) كشتن؛ ۲) كنایه از كتك‌زدن جانانه.

كوشتنه‌وه: ۱) سه‌رژێ‌كرن؛ ۲) كوشتن له نوڵه‌ی كوژراودا ف ۱)

سر بر بدن؛ ۲) کشتن قاتل، قصاص.

کوشتو: ۱) کوژراو؛ ۲) سەربڕاو [ف] ۱) کشته؛ ۲) سر بر بده.

کوشتوخ: زۆربکوژ [ف] آدمکش حرفه‌ای.

کوشته: ۱) کوژاو؛ ۲) فسڵی ئاونیکراو بۆ سپی کاری ماڵ [ف] ۱) کشته؛ ۲) آهك مرده.

کوشتەرا: رەندەی دارتاشی [ف] رندهٔ نجّاری.

کوشتەرە: کوشتەرا [ف] رندهٔ نجّاری.

کۆشش: تەقالا [ف] کوشش.

کۆششت: کۆش، کۆشش [ف] کوشش.

کۆشك: ۱) قەسر؛ ۲) شەربەتی سواڵەت [ف] ۱) کاخ؛ ۲) لیوان سفالین.

کوشك: ۱) دەڵەك؛ ۲) مەلێکی بچوکە لە شێوەی پەرەسێلکەکە لەسەر زەلم هێلانە دەکا [ف] ۱) نگا: دەڵەك، حیوانی با پوست قیمتی؛ ۲) پرنده‌ای است.

کۆشکار: پینەچی [ف] پینه‌دوز.

کۆشکە: ۱) قەڵاخ، تەپاڵە، دەوە؛ ۲) جۆرێ هەرمێ؛ ۳) کروشمە [ف] ۱) ناپاله؛ ۲) نوعی گلابی؛ ۳) کزکردگی.

کۆشکەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆشکەڵاتن: کروشمەکردن [ف] کزکردن.

کۆشکەڵاتو: کروشمەکردگ [ف] کزکرده.

کۆشکەڵان: ۱) قەڵاخدان، تەپاڵدان؛ ۲) سەرانگوڵك [ف] ۱) ناپاله‌دان؛ ۲) شوله.

کۆشکەلی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆشکێ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کوشمە: ۱) وشکەمیوەی تێکەڵ کراوی کوتراو بۆ بەرمیوانان؛ ۲) قەزوانی قەرێکی کوتراو بۆ پێخوری زستان هەڵگیراو [ف] ۱) و ۲) نگا: گوشمه.

کوشن: کزن، دانەوێڵەیەکە گای پێ قەڵەو دەبێ [ف] از غلات.

کوشندە: هەرچی جانەوەر بکوژێ [ف] کشنده.

کوشننە: کوشندە [ف] کشنده.

کوشنە: کوشن، کزن [ف] کرسنه، یکی از حبوبات.

کۆشە: ۱) کۆششت، تەقالا؛ ۲) تەپاڵە؛ ۳) گۆشە، سوچ، قوژبن [ف] ۱) کوشش؛ ۲) ناپاله؛ ۳) گوشه، زاویه.

کۆشەش: خەبات، تەقالا [ف] کوشش.

کۆشەڵان: کۆشکەڵان [ف] نگا: کۆشکەڵان.

کۆشەوە: کۆششت [ف] کوشش.

کۆشیار: ۱) بەکار؛ ۲) رەنجدەر، تاقالاکەر [ف] ۱) کارا؛ ۲) ساعی.

کوشین: لە ناو چنگا پشاوتن [ف] فشردن.

کۆشین: کۆشان [ف] کوشیدن.

کوف: ۱) دەنگی شتی نەرم وەك هەویر کە دەخرێتە سەر پتە؛ ۲) دەنگی هەناسەدانی بەقەوەت؛ ۳) خۆهەڵکێشان و پف بەخۆداکردن [ف] ۱) صدای افتادن شیء نرم و خمیری؛ ۲) صدای نفس عمیق؛ ۳) از خودگفتن و به خود مباهات کردن.

کوفار: کافران، خوانەناسان [ف] کُفّار.

کوفارە: فیچقە، فوارە، کفارە [ف] فوّاره.

کوفاری: سەربەکوفار [ف] منسوب به کفّار.

کوفاندن: ۱) بەدورێز درون؛ ۲) پەراوێز دەکنج گرتن؛ ۳) وششەی مار [ف] ۱) با سوزن دوختن؛ ۲) حاشیه‌گرفتن؛ ۳) صدای مار.

کوفت: کفت، شەکەت [ف] کوفته، خسته.

کوفتە: کفتە [ف] کوفتهٔ خوراکی.

کوفتیك: کرمیت، گوگرد، شەمچە [ف] کبریت.

کوفر: ۱) خوانەناسین؛ ۲) دژوێن، جوێن، دژمێن [ف] ۱) کفر؛ ۲) دشنام.

کۆفرۆش: بازرگانی بەرابەری وردەفرۆش [ف] عمده‌فروش.

کوفریت: شەمچە، شخارتە [ف] کبریت.

کوففك: گەنیو [ف] گندیده.

کوففك‌بون: گەنین [ف] گندیدن.

کوففین: وششاندنی مار [ف] صدا از خود درآوردن مار.

کوفك: ۱) رەحەتی، راحەتی؛ ۲) کەمێلە، چڵمی وشکەوبوگ لە لوتا؛ ۳) برش، کەرۆ؛ ۴) قرپ [ف] ۱) قیف؛ ۲) خلم خشکیده در بینی؛ ۳) کفك؛ ۴) آروغ.

کوفکارك: ۱) کارگی دەشت؛ ۲) دونبەڵان [ف] ۱) قارچ دشتی؛ ۲) دُنبلان.

کوفکی: ۱) چڵمی وشکەوەبوگ لە کەپودا؛ ۲) کەڕو لێدراو [ف] ۱) خلم خشکیده در بینی؛ ۲) کَفَك‌زده.

کوفل: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوفلەت: ماڵ و خێزان، ماڵ و مناڵ [ف] اهل و عیال.

کوفلی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوفلینگ: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتەوە و پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

کوفەکوف: ۱) واقەی کەروێشك؛ ۲) دەنگی هەڵچونی تراو لەسەر ئاگر [ف] ۱) صدای خرگوش؛ ۲) صدای ریختن مایع بر آتش.

کوفەنی: ۱) بۆڵەبۆڵ؛ ۲) پرخەپرخ [ف] ۱) غرولند؛ ۲) خُرویُف.

کوفی: ۱) کوپە؛ ۲) بۆڵەو پرتە؛ ۳) دەنگی پرخە [ف] ۱) خُم، سبوی بزرگ؛ ۲) غرولند؛ ۳) خُرویُف.

کۆفی: ۱) جۆرێ سەرپۆشی ژنانە؛ ۲) ناسکلاوی ژنان، کلاوزێڕ [ف] ۱) نوعی سرپوش زنانه؛ ۲) نوعی کلاه زنانه.

کۆفی کێل: کلاولار، شەدەلار [ف] کج کلاه.

کوفێری: کفر، دارێکی دەوەنە [ف] از درختان جنگلی.

کۆڤ: کۆم، قەمبوور، کووڕ ف کوژپشت.

کۆڤ: کۆم، پشت چەمباگ ف کوژپشت.

کۆڤار: ڕۆژنامەی حەوتوانە یان مانگانە ف مجلّە.

کۆڤان: ١) خەم، خەفەت، عەزرەت؛ ٢) کوان، دومەڵ؛ ٣) گلێنەی چاو ف ١) اندوه؛ ٢) دمل؛ ٣) مردمك چشم.

کۆڤرك: جۆرە کارگێکە لەناوچیمەن دەڕوێ ف گیاهی است.

کۆڤلك: ١) کوفك، رەحەتی؛ ٢) تەنگوسنبلەی درومان؛ ٣) کونای فنگ؛ ٤) هەرچی وەك رەحەتی بێ؛ ٥) جۆرچاوی بەکەندوکلۆ ف ١) قبف؛ ٢) انگشتانە؛ ٣) سوراخ مقعد؛ ٤) مخروطی شکل؛ ٥) نرشروی

کۆڤل: ١) کۆنەرەدار؛ ٢) پشت‌چەماو ف ١) کندهٔ درخت؛ ٢) کوژپشت.

کۆڤە: بۆ کام جێ؟ ف به کجا؟.

کۆڤی: حەبوانە کێوی ف بزکوهی.

کوڤێتی: بریتی لە نەقامی ف نوحّش.

کوك: ١) فەلاندوش؛ ٢) بەقیمەت، بایی‌دار ف ١) قلمدوش؛ ٢) ارزشمند.

کۆك: ١) تەفەلی درشت، باقبە؛ ٢) پۆشتە، جلك نازە؛ ٣) قەڵەو؛ ٤) سازو دڵخۆش؛ ٥) دەرکەوان؛ ٦) قورمیشی سەحات؛ ٧) رەگ و ریشە؛ ٨) بیانو، بەهانە، پەلپ؛ ٩) بنیچەو رەسەن؛ ١٠) نیوان‌خۆش: (پێکەوە کۆکن)؛ ١١) پاشگری پچووك‌شاندان: (کچکۆك)؛ ١٢) رازاوە، خۆجوان‌کردو ف ١) کوك خیّاطی، بخیهٔ درشت، بخیه؛ ٢) خوش‌پوش؛ ٣) چاق؛ ٤) سرحال؛ ٥) دربان؛ ٦) کوك ساعت؛ ٧) ریشه و شالوده؛ ٨) بهانه؛ ٩) نژاد، اصل؛ ١٠) صمیمی؛ ١١) پسوند تصغیر؛ ١٢) آرایش کرده.

کۆك: کەڵەشێر، کەڵەباب، دیفل ف خروس.

کۆکردن: ١) سڵەمینەوە؛ ٢) خڕکردنەوەی بڵاو؛ ٣) لەسەر یەك‌دانان ف ١) رمیدن؛ ٢) جمع کردن پراکنده؛ ٣) برهم انباشتن.

کۆکردنەوە: خڕکردنەوەی پرژو بڵاو ف جمع کردن پراکنده.

کۆك کردن: ١) قورمیش‌کردنی سەحات؛ ٢) تەفەلی درشت‌لێدان ف ١) کوك کردن ساعت؛ ٢) بخیهٔ درشت زدن.

کۆك گرتن: ١) پەلپ‌بەستن؛ ٢) بە تەقەلی درشت درونەوە ف ١) بهانه‌گیری؛ ٢) بخیهٔ درشت‌زدن.

کۆکلاش: گیایەکە ف گیاهی است.

کۆکلە: لیك‌پێچراوی دەزو، جۆرێ کلاف ف گروهەنخ، نوعی کلاف.

کۆکلە: بۆکەڵەی زارۆکان، وەوی منالان ف عروسك.

کۆکم: ١) گێل و حۆل؛ ٢) بێ‌تەنواو دەربەدەر ف ١) هالو؛ ٢) بی‌خانمان.

کۆکمە: پیرو زورهانی لەکەڵك‌کەوتو ف پیر و از کار افتاده.

کۆکمەنی: پیری و زورهانی ف پیری و کهنسالی.

کۆکنایش: ئاوازی خۆشی مەلان ف صدا و نوای خوش پرندگان.

کۆکندار: مەلێکە لەکەو زلترەو لەکەو نەکاو رەنگی زەردە ف پرنده‌ای شبیه کبك.

کوکو: ١) کۆنرەباریکە؛ ٢) هێلکەورۆنی بەپنگە؛ ٣) دەنگی کوندەبو؛ ٤) خوێندنی کوترەباریکە ف ١) قمری؛ ٢) غذای کوکو؛ ٣) صدای بوم؛ ٤) اوای قمری.

کوکوختی: کونرەباریکە ف قمری.

کوکورد: گوگرد، کانزایەکی زەردەو زۆناگرنەبا ف عُنصر گوگرد.

کوکوس: نەرگیلە، نێرگەلە، فلباناوی ف قلیان.

کوکە: ئاژاوەو پشێوی ف آشوب و بلوا.

کۆکە: ١) ففە، کۆخە؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد؛ ٣) وشەی چوك‌شاندان: (تەوەندکۆکە) ف ١) سرفه؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد؛ ٣) کلمهٔ تصغیر.

کۆکە: ١) قوقوی دیکل؛ ٢) وشەی چوك‌شاندان: (نەوەندکوکە) ف ١) صدای خروس؛ ٢) کلمهٔ تصغیر.

کۆکەرەشە: قوزەرەشە ف سیاه‌سرفه.

کۆکەری: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆکەل: ١) پەپوسلێمانە؛ ٢) جۆرێ حەبوانەکێوی، کەلەکێوی؛ ٣) بریتی لە ئازا؛ ٤) گردی‌قوج، نەپەی بڵندی وەك کەلەقەند ف ١) هدهد؛ ٢) کل کوهی؛ ٣) کنایه از شجاع؛ ٤) تپهٔ بلند کلّه‌قندی.

کۆکەن: ١) نالبك‌برین لە یەکسم؛ ٢) جیاکەن؛ ٣) نازناوی فەرهادی شیرین ف ١) از علیق بازداشتن سنور؛ ٢) کوه‌کن؛ ٣) لقب فرهاد.

کۆکەنار: بەری گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف کوکنار.

کۆکی: ١) بنەڕەنی، عەسلی؛ ٢) پۆشتەبی؛ ٣) دەماخ‌چاخی؛ ٤) کاری زابردوی ففین؛ ٥) خەڵکی دێی کۆکە: (مەلامارفی **کۆکی** شاعیری چاك بو)؛ ٦) نێوان‌خۆشی، نفــاق؛ ٧) مەلێکی‌پچوکە لەدەسەی چوبلەکان ف ١) اساسی، شالوده‌ای؛ ٢) خوش‌پوشی؛ ٣) نردماغی؛ ٤) سرفه‌کرد؛ ٥) اهل روستای «کۆکە»؛ ٦) صمیمیّت؛ ٧) پرنده‌ای از تیرهٔ گنجشکان.

کۆکی: کوکو، خاورۆنی بە پنگە ف خاگینه، کوکو.

کۆکی‌تەمیران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆکین: قفین، کۆخین ف سرفه‌کردن.

کۆگا: ١) بەسەریەکداکراو؛ ٢) دوکانی وردەواڵە ف ١) برهم انباشته؛ ٢) مغازه.

کۆگـابازی: بازی خۆڵ بەسەریەکـا کردن، کۆخاك دروس‌کردن ف خاکبازی کودکان.

کۆگادان: بەسەریەکدادانان ف برهم انباشتن.

کۆگرد: گشت، تێکڕا، نێکرایی ف روی هم، همگی.

کۆگە: ١) عەمار، عەنبار؛ ٢) کام جێ؟ ف ١) انبار؛ ٢) کجا؟.

کۆگەوان: عامارداری ف انباردار.

کول: ١) نیخێ کە نابڕێ؛ ٢) جاوی بەژان: (چاقێ م **کول** بویە)؛ ٣) خەم، خەفەت؛ ٤) بریندار؛ ٥) تێش و ئازار؛ ٦) شەکەت، فل؛ ٧) ئاهۆ، درم؛ ٨) هەمسو نێکڕا؛ ٩) خواردنی بێ تیجازە، ناخونەك؛ ١٠) تەڕاد، بەنالایی لای‌سەروی زان ف ١) تیغ کُند؛ ٢) چشم بیمار؛ ٣) اندوه؛

٤) زخمی؛ ٥) درد و آزار؛ ٦) خستهٔ کوفته؛ ٧) وبا؛ ٨) همه، کُلْ؛ ٩) ناخنك به خوراکی؛ ١٠) کشالهٔ ران.

کوڵ: ١) قوڵ، قوڵه، کوتا؛ ٢) بالآف؛ ٣) فوڵتی ئاو؛ ٤) بێ‌کلك، بێ‌دو؛ ٥) خه‌فه‌ت؛ ٦) به‌دزیه‌وه گوێ له‌قسه‌ی خه‌ڵك گرتن ف ١) کوتاه؛ ٢) نگا: بالآف؛ ٣) جوشش آب؛ ٤) بی‌دُم؛ ٥) اندوه؛ ٦) استراق سمع.

کوڵ: ١) ناوه‌خۆره‌ی ئاژه‌ڵ له دار بان له به‌ردو قوڕ؛ ٢) فه‌منه‌ره، قه‌م؛ ٣) ته‌شتی داریێی زۆر زلی نانه‌وا بۆ هه‌ویر؛ ٤) پلوسکی گه‌نم له ئاسیاو؛ ٥) خه‌ڵبڤـه‌مێش که هه‌مـوی کلۆرابی داربێ و بڕابێ؛ ٦) پێوانـه‌ی ده‌غڵ له دار که شازده کیلۆ ده‌با؛ ٧) تێله‌که؛ ٨) باشگر به‌واتا: که‌سێ زه‌وی ده‌دانه‌وه؛ ٩) بڕبڕه‌ی شاڵ و بۆزو؛ ١٠) ڕووت، بۆ سه‌ر ده‌گوترێ: (سـه‌رکـوڵ)؛ ١١) خێشك؛ ١٢) چبن، نوێ ف ١) آبشخور دام از چوب یا سنگ؛ ٢) پل ناودانی؛ ٣) ناوهٔ خمیر؛ ٤) گلوی آسیا؛ ٥) کندوی عسل از تنهٔ توخالی درخت؛ ٦) پیمانهٔ چوبی غلّه به ظرفیّت شانزده کیلو؛ ٧) کوله‌پشت؛ ٨) پسوندبه معنی کاونده؛ ٩) درخشش پشم؛ ١٠) برهنه ویژهٔ سر؛ ١١) نگا: خیشك؛ ١٢) نا، شکن.

کوڵ: ١) نه‌شتی ئانکـه‌ران؛ ٢) پێڵه؛ ٣) فیلی شه‌ترنج؛ ٤) ته‌ویله؛ ٥) زاخه؛ ٦) نه‌شکه‌وت ف ١) ناوهٔ خمیر؛ ٢) اُریب؛ ٣) فیل شطرنج؛ ٤) اصطبل؛ ٥) زاغه؛ ٦) غار.

کوڵ: ١) تێله‌که؛ ٢) سه‌رشان، فه‌لآندۆش؛ ٣) ئاژه‌ڵی بێ شاخ؛ ٤) قامك‌په‌ڕیو؛ ٥) بێچوی درنده‌و ئاسك؛ ٦) ده‌رزی و سوزنی نوك‌په‌ڕیو؛ ٧) باشگـر به‌واتـا: که‌سێ که زه‌وی ده‌دانـه‌وه؛ ٨) گیایه‌کی ده‌شنـه ده‌خـورێ؛ ٩) خاو، بوخت‌نه‌بـوگ؛ ١٠) کاڵ، کرچ؛ ١١) برێنی له ناشـاره‌زا له کار؛ ١٢) ره‌بـه‌ت، سیپـه؛ ١٣) مسنه‌کوڵه، منت؛ ١٤) به‌رێك‌له‌به‌ره‌کانی دارمازو ف ١) کوله‌پشت؛ ٢) میان شانه، قلمدوش؛ ٣) حیوان بی‌شاخ؛ ٤) انگشت بر بده؛ ٥) بچهٔ درنده و آهو؛ ٦) سوزن نُك شکسـته؛ ٧) پسوند به معنی کاونده؛ ٨) گیاهی است خوردنی؛ ٩) خام، نابخـتـه؛ ١٠) کال، نارس؛ ١١) کنـایه از ناشی؛ ١٢) کمین شکارچی؛ ١٣) مُنت؛ ١٤) از محصولات مازو.

کوڵا: ١) بربن وه‌ژان‌که‌وت؛ ٢) جۆشیا، قوڵتی دا ف ١) زخم باز به درد آمد؛ ٢) جوشید.

کوڵا: جۆشی خوارد، فوڵتی دا ف جوشید.

کوڵا: ژنی به‌پاره کرِدراو ف کنیز زرخرید.

کوڵا: هه‌یوانی له شوڵ و قامیش ف کپر.

کولاب: ١) قولاب؛ ٢) جنگورك ف ١) قلّاب؛ ٢) جنگال.

کولابـه: ١) دو داری سه‌ر نیر که ده‌چنـه ملی گاجـوته‌وه، که‌له‌وه؛ ٢) رِیشه‌ی ددان، ره‌گی‌دران ف ١) چوب گردن بند گاو هنگام شخم زدن؛ ٢) ریشهٔ دندان.

کولات: ١) کلۆگڵ؛ ٢) نۆبه‌له‌به‌فر ف ١) کلوخ خاك؛ ٢) گلولهٔ برفی.

کولاتگ: جۆشباو، تراوێ که له‌سه‌ر ئاگر قوڵتی داوه ف جوشیده بر آتش.

کوڵاتن: جۆشیان ف جوشیدن.

کوڵاره: ١) کورکـوره، باڵنـده‌ی جوجـك و مریشك‌رفێن؛ ٢) باده‌وه‌ی له‌کاغه‌ز، نه‌باره‌ی کاغه‌زی؛ ٣) گوندێکی کوردستانه به‌عـسی کاولی کرد ف ١) پرندهٔ جوجه‌رُبا؛ ٢) هواپیمای کاغذی؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولاژدم: کلاشدم، دوپشك ف عقرب.

کولاف: چرنۆکی باڵدار ف پنجهٔ پرنده.

کولافك: قارچ، کارگ ف قارچ.

کولافه: ١) بێ‌ناقه‌ت‌و نوان؛ ٢) کار له‌ده‌ست‌نه‌هانگ ف ١) ناتوان؛ ٢) ناشی، بیکاره.

کولافی: چڵێس، زگ‌له‌وه‌رێن ف آزمند در خوراك، شکم‌پرست.

کولاڤ: ١) رایه‌خ له به‌ستاوتوی به‌رگن؛ ٢) کلاوی له به‌رگنی به‌سنواو؛ ٣) فه‌ره‌نجی ف ١) نمد زیرانداز؛ ٢) کلاه نمدی؛ ٣) نمدپوشیدنی.

کولاڤه: که‌له‌وه‌ی ملی گاجوت ف یوغ گردن گاو شخم‌زنی.

کولان: کلاورۆچنه، رۆچنه‌ی سه‌ربان ف روزنهٔ پشت‌بام.

کوڵان: ١) جۆش‌هاتـنـی ناو؛ ٢) بوخـت‌بونی شتی خاو ف ١) جوش آمدن؛ ٢) بخته‌شدن خام.

کوڵان: ١) کوچه؛ ٢) زه‌وی‌دانه‌وه؛ ٣) تێله‌که‌ی زۆر: (نۆکه‌ری خه‌ڵکی عه‌یبـه له‌بـۆ مه‌/کـوڵان هه‌ڵبگـر بن به کۆمه‌کۆمه) «سه‌یف» ف ١) کوچه؛ ٢) کاوش؛ ٣) کوله‌پشتها.

کولانـا: گونـدێکـه له کوردستان به‌عـسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کولانچکه: رۆچنه ف روزنه.

کولاندن: وه‌ژان‌هێنانی برین و کوان ف به دردآوردن زخم و دمل.

کوڵاندن: ١) جۆش‌پێ‌هێنانی تراو؛ ٢) بێ‌گه‌یاندنی خاو له جۆشباودا ف ١) جوشانیدن؛ ٢) بخته‌کردن در آب جوش.

کولانـدنـه‌وه: دوای ئارامی و ژان‌نه‌کردن وه‌ژان‌خستنه‌وه‌ی برین ف به دردآوردن زخم بعد از تسکین.

کوڵانـدنـه‌وه: دوباره جۆش‌پێ‌هاوردن: (دۆ ده‌کوڵێنمه‌وه که‌شکی لێ ده‌گرم) ف بازجوشانیدن.

کوڵانکوت: برێنی له که‌سێ که زۆر به ناو ئاواییدا ده‌خولێته‌وه ف کنایه از کسی که بسیار در کوچه‌ها می‌گردد، کوچه‌گرد.

کولانکه: رۆچنه ف روزنه.

کوڵانگ: کوڵاندن، جۆش‌پێ‌هاوردن ف جوشانیدن.

کوڵانگه‌ر: کوڵانکوت ف نگا: کوڵانکوت.

کوڵانن: کوڵاندن ف جوشانیدن.

کولاننه‌وه: کولاندنه‌وه ف نگا: کولاندنه‌وه.

کوڵاننه‌وه: کوڵاندنه‌وه ف بازجوشانیدن.

کولانه: ١) رۆچنه؛ ٢) قن، کولێنی مریشکان ف ١) روزنه؛ ٢) لانهٔ ماکیان.

کولانه‌وه: وه‌ژان‌هاتنه‌وه‌ی برین ف باز به درد آمدن زخم.

کوڵانه‌وه: ١) زه‌وی‌دانه‌وه؛ ٢) تۆژینه‌وه له کارو بار ف ١) کاوش کردن؛ ٢) پژوهش.

کوڵاو: گه‌رمه‌شین، خه‌می گه‌وره ف اندوه گران، غم بزرگ.

کولاو: نەرداس، نەوەرداس [ف] داس چوب‌بری.

کولاو: ۱) جوش‌هانگ: ۲) بوخنەبوگ لە ناوی جوشبەدا: ۳) کلاو: ۴) بریتی لە دنیادیدە [ف] ۱) جوشیدە؛ ۲) پختەشدە؛ ۳) کلاه: ۴) کنایە از دنیادیده.

کولاوکە: رۆچنەی سەربان [ف] روزنهٔ بام.

کولاوروچنە: کلاوروچنە [ف] روزنهٔ بام.

کولاوروژنە: کولانکە [ف] روزنه.

کولب: ۱) فانی: ۲) نەوسن. چلێس [ف] ۱) قحطی؛ ۲) شکم‌پرست.

کولبزك: گوڵەنەوروزە [ف] از گُلهای بهاری.

کولبوون: ۱) لەتیژی کەوتنی نیخ؛ ۲) وەژان‌هاتنی چاو: ۳) پەنەمان‌و نیشانی ئەندام [ف] ۱) کندشدن تیغ: ۲) به دردآمدن چشم: ۳) آماسیدن و درد اندام.

کولبە: ۱) بێلوکەی ناسن. بێلچە: ۲) کار لەباغچەداکردن بەپاچ‌و بێلچە [ف] ۱) بیلچە؛ ۲) با بیلچه و کلنگ در باغچه کارکردن.

کوڵبەند: نێلەکە [ف] کوله‌پشتی.

کولبەوی: چلێس، کولافی [ف] شکم‌پرست.

کولپ: ۱) قورسی. سەنگینی: ۲) بەلاو نسیبەت: ۳) قاتی‌و قڕی: ۴) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) سنگینی:۲) بلا و مصیبت: ۳) قحط و غلا؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولپەك: هەنگلی کوپەو بەروش، دەسکی کوپەو مەنجەڵ [ف] دستهٔ کوزه و امثال آن.

کولپیچ: کارپوچ. خشت [ف] خشت.

کوڵ پێ دان: فوڵت بە تراوی سەرناگر دان [ف] بەجوش آوردن.

کۆڵ پێ دان: بەزاندن [ف] شکست دادن.

کولپین: دەنگ‌و شەقەی لێدانی مشت‌و کونەڵ [ف] صدای کُنك‌کاری.

کولتەپە: ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] نام دهی در کردستان.

کولتەتە: ۱) رەبەت، سیپە، بوسە؛ ۲) لە سیپەدا ژوتبنشتن [ف] ۱) کمین: ۲) در کمین نشستن.

کوڵجە: جۆرێ سوخمەی بەقوڵ [ف] بلك آستین‌دار.

کولچی: هێلانەی‌مەل کە لەناو داردا کوڵدراوە [ف] لانهٔ مرغ که از درخت کنده شده باشد.

کولخان: توُنی حەمام [ف] کلخن، خزینهٔ حَمّام.

کوڵخواردن: کوڵانن [ف] جوشیدن، جوش آمدن.

کولدار: ۱) دڵ‌بەخەم: ۲) بر بندار [ف] ۱) غمگین؛ ۲) زخمی.

کوڵدان: قوڵت‌دان [ف] غلغل کردن جوشان.

کۆڵدان: ۱) شەکەت‌بوون‌و دەست‌کێشانەوە لە کار؛ ۲) تەسلیم‌بوون [ف] ۱) خستەونومیدشدن: ۲) تسلیم شدن.

کولفا: زۆر برسی [ف] بسیار گرسنه.

کوڵفت: کلفت [ف] نگا: کلّفت.

کوڵفەت: کڵفەت [ف] نگا: کلفەت.

کوڵفـەمـە: هەوەڵ کوتانی چەڵتوك بە دنگ [ف] برای بار اول کوبیدن شالی با دنگ.

کولك: مۆی هەرەنەرمی ئاژەڵ کە دەکرینە دەسکێش‌و گۆروا [ف] کُرك.

کوڵـك: ۱) زۆر بەژان؛ ۲) ناهـۆ. پەنا. درم، ئازار: ۳) دومەڵ. کوان؛ ۴) چارداخ لە حەسیر و قامیش [ف] ۱) بسیار دردآور: ۲) وبـا. بیمـاری عمومی؛ ۳) دُمل؛ ۴) آلاچیق.

کولـك: ۱) هەرچی لەسەر پێست نەڕوێ: ۲) خوری قرخ کە بەکاری رستـن نایە. قرخـن؛ ۳) موی نەرمی سەر پێست. کوُروُ: ۴) توُش، دوچـار: (کـولکم بوە بە **کولکیەوە**): ۵) زیپکە. زیرك [ف] ۱) پشم و موی؛ ۲) پشمی که به کار ریسیدن نمی‌آید؛ ۳) کرك: ۴) دچـار؛ ۵) جوش پوست.

کۆڵـك: ۱) بارچـەداری تەسنـوُر؛ ۲) بنـج‌و رەگ: ۳) کەپر؛ ۴) داری نیشانەو ئامانجی جلیت‌بازی: ۵) زیپکەلەپێست [ف] ۱) کُندە؛ ۲) بیخ وریشە؛ ۳) کیر؛ ۴) کندهٔ آماج «جر بت»بازی؛ ۵) جوش بر پوست.

کوُڵك: کولانەمر یشك [ف] لانهٔ ماکیان.

کولکـا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆڵکانە: کلکەوانە، ئەنگوستیلە، هەنگوستیلك [ف] انگشتری.

کول کردن: ۱) تیژی تیخ‌و هەرچی تیژ نەهێشتن؛ ۲) پاڵدان، دەڵەکدان [ف] ۱) کندنمودن تیز: ۲) هول دادن.

کوڵ کردن: بالاف کردن [ف] رخت شستن.

کۆڵ کردن: ۱) لەسـەرپشت دانـان؛ ۲) سەرنـوکی تیژ پەڕانـدن: ۳) سەربەنجە پەڕاندن [ف] ۱) کول کردن: ۲) نوك تیز چیزی را شکستن؛ ۳) انگشت بریدن.

کوڵ کردنەوە: یەکوتایی بڕینەوەی قسەو مەبەست [ف] کوتاه‌کردن سخن.

کۆڵکن: ۱) زۆر بەمو؛ ۲) نیر. دژی شل‌و تراو: (ماسناوی **کوڵکن** بکە) [ف] ۱) پشمالو، پرمو؛ ۲) غلیظ.

کولکنە: دوگوندی کوردسان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کوڵکنە: کولکن [ف] نگا: کوڵکن.

کولکولە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆڵکوڵە: فیچقە، کوفارە. فوڵقوڵە [ف] فوّاره.

کولکـولی: ۱) رەنگی پەمـەیی. چیرەیی؛ ۲) باڵنـدەیەکە [ف] ۱) رنگ صورتی: ۲) پرنده‌ایست.

کول کولین: رەنج‌دان‌و شەکەت‌بوونی زۆرو بێ‌بەهرە [ف] زحمت فراوان و بی‌ثمر کشیدن.

کولکە: دۆدانە، مەشکۆڵەی دۆنێکردن [ف] مشك دوغ و ماست.

کۆڵکە: کولك، خوری‌و مو [ف] پشم و مو.

کۆڵکە: ۱) کۆڵك، داری تەسنوُر؛ ۲) بنج‌و ریشە؛ ۳) ناتەواو، کوڵکە؛ ۴) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) کُندە؛ ۲) ریشەوبن: ۳) ناتمام: ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆڵکـــه: نانـــەواو، وەپێش ناوی کەســـانێ دەکـەوێ کە وەك خۆیان شاندەدەن *وا* نین: (**کـۆڵکـه** پیاو، **کۆڵکـه** شێخ، **کۆڵکـه** مەلا) ف ناقص، ناتمام.

کۆڵکەر: کەسێ کە باڵاڤ دەکا ف رختشوی.

کۆڵکـــەر: ١) کوڵکـــەر؛ ٢) کەسێ بە پشت شت دەگوێزێتـەوە ف ١) رختشو؛ ٢) کسی کە کوله پشت می‌برد.

کوڵکـەزن: موێ لەپێست‌کردنـەوە بە دەست، دەسکـەنەی موێ ف موی برکندن با دست.

کۆڵکـــەڕەش: گونـــدێکـــە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کولکـەڕەشـە: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کۆڵکەوەنگینه: ئەستوونەزێڕنە، کەسکەسوور، پەلکەڕەنگینە، کێڕسوون، پەلکەزێڕینە ف رنگین کمان.

کۆڵکەزێڕینه: کۆڵکەڕەنگینه ف رنگین کمان.

کولکی‌ئەحمـــەد: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کولکی‌حەمـەسـوور: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کولکی‌سمایل‌خدر: گـوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆڵکێش: حەماڵ، کۆڵکەر ف آدم باربر.

کۆڵگه: ١) رەبەت، بۆسە، سیپە؛ ٢) جێ کۆبوونەوەی ڕاوکەران لە دەوری یەك ف ١) کمین شکار؛ ٢) جای اتراق شکارچیان.

کۆڵگێڕ: چەرچی، کەسێ کەل‌و پەل بە کۆڵ دێنێ بۆ فرۆشتن ف پیله‌ور، فروشندهٔ دوره‌گرد.

کوللان: کلێنچکە، بەرنوکی دوگە ف دنبالهٔ دُنبه.

کوللۆ: کلۆ، کوله ف ملخ.

کوللۆر: کلۆر ف میان تهی.

کوللوور: ١) پێنســەدهەزار؛ ٢) یریێی لە نێجگار زۆر ف ١) نیم ملیون، کرور؛ ٢) کنایه از بسیار زیاد.

کولله: ١) کلۆ؛ ٢) قومـــاشی سپی نەنـك کە لە ترسی پێشکـە بە سەر تەختی نوستنی زادەنگێون ف ١) ملخ؛ ٢) پشه‌بند.

کوللەبـــەجـــەڕ: بریێتی لە کزو داڵگـۆشتی شل‌و شەویق ف کنـایه از لاغراندام سست.

کوللەحاجی: تاژیلە، باڵوك، حوشترخوا ف آخوندك.

کوللەزەرده: کلۆی زەرد ف ملخ زرد.

کوللەك: ١) تازەلێ کە لەبـەر گەجـەری‌و لاوازی ناچێتە ناو گەلە؛ ٢) شەل، شەلە، شلە ف ١) دامی کە بە دلیل لاغری و بیماری داخل گلّه نشود؛ ٢) شَل، لنگ.

کوللەکی: ١) لەحەری‌و لاوازی؛ ٢) شەلی، شەلیەتی ف ١) لاغری؛ ٢) لنگی.

کوللەمسکه: کلۆی دەخڵ‌خۆر ف ملخ غلّه‌خور.

کوللی: تەواوی: (بە **کوللی** نامان دوێنێ) ف تمامی.

کول لێدان: بێ‌تیجازە لە شتێ خواردن ف ناخنك زدن.

کوللێره: سنورك، نەستورك ف گرده‌نان.

کولم: ١) پەنجەی قونجاو؛ ٢) پڕ بە یەك دەست؛ ٣) سیخورمە؛ ٤) خرمه ف ١) مشت گره‌کرده؛ ٢) پُرکف دست؛ ٣) سقلمه؛ ٤) غرنبه.

کوڵم: ١) کولم؛ ٢) سەرگۆنە، رومەت ف ١) نگا: کولم؛ ٢) گونهٔ رخسار.

کول مال: ماڵ‌وێران، لێ‌قەوماو ف خانه‌خراب.

کول مست: بەپانایی‌و بەهێز لەخۆدانی ژنان ف با شدّت خود را زدن زنان.

کول مشك: جرج، مشکەکوێرە ف موش کور.

کولمك: مشتی گرێ‌کراو، مشتی قونجاو بۆ لێدان ف مُشت گره‌کرده.

کولموز: ١) کونەزەرگەتە؛ ٢) کونەژنگەسوورە ف ١) سوراخ زنبور؛ ٢) سوراخ زنبور قرمز.

کولمول: وردەوپردە، شڕوشاتاڵ ف خِرت و پرت.

کوڵمـه: ١) سەرگۆنـا؛ ٢) پارچـەگۆشتی بێ‌هەستی ف ١) گونـه؛ ٢) قطعه‌گوشت لخم.

کولمەك: کولمك ف مُشت گره‌شده.

کولمێرو: کونی مرۆچە ف سوراخ مورچە.

کولمێرو: نەخـۆشی‌و برینێ کە چاك نابێتـەوە ف بیماری یا زخمی که بهبود نیابد.

کولن: وەژان‌هاتنەوە، کولانەوە ف دوباره به درد آمدن.

کۆڵنـــج: ١) کرچ‌و کاڵ؛ ٢) با دەنـاوشان‌وەستان، قۆڵنج؛ ٣) ناو هەردو شان ف ١) کال؛ ٢) بیماری قولنج؛ ٣) میانهٔ هردو کتف.

کۆڵنجان: خۆڵنجان، گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف خولنجان، گیاهی است.

کۆڵنج‌شێلان: ناوشان داماڵین ف مالیدن میان شانه‌ها.

کۆڵنج کردن: با دەناوشان‌وەستان ف میان کتف به دردآمدن از سرما.

کۆڵنجگه: نێوان هەردوك شان ف میان هردوشانه.

کولنجه: ١) دانی دەخڵی فەریك؛ ٢) برێتی لە کچی تازەبێ‌گەیشتو ف ١) دانهٔ غلّهٔ دلمل؛ ٢) کنایه از دختر نورسیده.

کولنچی: هێلانـەمـەلی کولـدراو لە داردا ف لانهٔ حك شده در درخت توسط پرنده.

کولنـد: ١) کدو، کودی؛ ٢) کورتـەبـاڵای ڕەزاشیرین ف ١) کدو؛ ٢) کوتاه‌قد تودل برو.

کولندر: کوولەکە، کولند، کوندر ف کدو.

کولنده: کورتەباڵای خوێن‌شیرین ف کوتاه‌قد دوست داشتنی.

کولندەر: کدو، کودی، کولند ف کدو.

کولنـگ: ١) بەرێکی جەنگەڵی‌یە؛ ٢) تیمچەرفحەیەك لەدیواردا ف ١) میوه‌ایست جنگلی؛ ٢) رف کوچك.

کۆڵنگ: زەنگن ف کلنگ زمین کندن.

کولو: کلو ف نگا: کلو.

کولۆ: کلۆ، کوللە [ف] ملخ.

کولۆ: کلۆ [ف] کلوخ.

کوڵـو: ١) بنەناڵو، بنخی ناڵە کە بۆ سوتانی زستانە دەری دەهێنن؛ ٢) هەوبری لە ناو تەندووردا سوتاو [ف] ١) ریشهٔ گیاهی است کە بە جای هیزم بە کار می‌رود؛ ٢) خمیر سوختە در تنور، فرزدق.

کوڵوانە: چارەکە، چارۆکە [ف] نگا: چارەکە.

کولـوت: ١) بزنی بێ‌شاخ؛ ٢) تازەڵی بێ‌ددان [ف] ١) بز بی‌شاخ؛ ٢) حیوان بی‌دندان.

کوڵوت: کڵۆت [ف] نگا: کڵۆت.

کولۆج: جۆر، تەرز، کلۆج [ف] نگا: کلۆج.

کوڵجە: کوڵجە [ف] بلك آستین‌دار زنانە.

کولوچە: جۆرێ خواردنی لە هەوبری ناوبەکاکلە [ف] کلوچە.

کولوخ: قەحفی سەر [ف] جمجمە.

کوڵۆختە: بەسەر یەکدا فەڵاقوجکەبوگی بەردو جەوی داڕژاو لە بلندەوە [ف] تودهٔ حاصل از ریزش کوه.

کوڵۆخە: کولۆختە [ف] نگا: کولوختە.

کولـور: ١) کلۆر؛ ٢) جۆرێ کولێرەناسکە [ف] ١) میان تهی؛ ٢) نوعی نان گردە.

کولوڕ: پێنسەدەهەزار، کوللوڕ [ف] نیم‌میلیون.

کولورە: پلورە، شەلخە، پورە [ف] نسل نوبن زنبور عسل.

کولۆرە: کوللێرە [ف] گردهٔ نان.

کوڵۆز: ١) کلنە، کلاوی لەبەن‌چندراو؛ ٢) کلۆز؛ ٣) ڕەق و تەق و کز [ف] ١) کلاەبشمی؛ ٢) کسی کە دندان پیشین ندارد؛ ٣) لاغر و بی‌نا.

کولۆز: کرۆزەو نۆزە [ف] لابەوزاری.

کولۆزبابە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است دارویی.

کولۆزیانەوە: کرۆزانەوە [ف] نگا: کرۆزانەوە.

کولۆس: ١) کلۆز؛ ٢) ناو، بۆ پیاوان [ف] ١) نگا: کلۆز؛ ٢) نام مردانە.

کوڵوش: جۆرێ جلکی زنانە [ف] نوعی لباس زنانە.

کولۆش: کلۆش [ف] ساقەهای غلهٔ دروشده.

کولۆشە: کلۆش [ف] نگا: کلۆش.

کولۆف: لە ناو دەسنا چرچاو [ف] مُچالە.

کولۆفت: کلفت [ف] کُلُفت.

کولۆفتن: کولۆف کردن [ف] مُچالە کردن.

کولۆك: ١) کلۆت؛ ٢) کلۆك [ف] ١) استخوان کفل؛ ٢) دانهٔ زودپز.

کولۆك: کلۆك [ف] شکوفهٔ درخت.

کولـۆکـار: ١) دیواربەسندە؛ ٢) بەنای دیواری بەسندە؛ ٣) برینی لە مرۆی ڕێك و پێك و نەکوز [ف] ١) دیوار کلوخی؛ ٢) بنّای کلوخکار؛ ٣) کنایە از آدم مرتّب.

کولۆکۆ: ١) قولت و کول؛ ٢) خەم و خەفەت [ف] ١) جوش و غلیان؛ ٢) غم و اندوە.

کولۆکۆدامردن: برینی لە سوتان و لەتاوچون [ف] کنایە از بە کلّی سوختن.

کولۆکی: لەزن بەلە [ف] شناب.

کولۆڵ: کلۆڵ، بەدبەخت [ف] بدبخت.

کولۆم: کلۆم [ف] قفل چوبی در.

کولۆمتە: لای سەرووی دەرگا لەپشتەوە [ف] بالای در از داخل.

کولۆم کردن: کلۆم لەدرگادان [ف] بستن در با قفل چوبی.

کولومول: شڕوشاناڵ، کەل‌پەل، شتومەك [ف] خِرت و پِرت.

کولۆنجە: کولجە [ف] بلك آستین‌دار.

کولۆندە: ١) کلجە؛ ٢) کولندە، جوانی کورتەبالا [ف] ١) بلك آستین‌دار؛ ٢) زیبای کوتاەقد.

کولوە: ١) خانوچکەی زۆر پچوك؛ ٢) تەلحەد، گۆڕبچە [ف] ١) کلبە؛ ٢) لحد.

کولـوەس: زڕکـوڕێ کە زن هێناویە دەگەڵ خۆ با [ف] ناپسری کە زن بە خانهٔ شوهر می‌آورد.

کولە: کلۆ، کوللۆ، کوللە [ف] ملخ.

کولـە: کوخە، قۆزە، قفە [ف] سُرفە.

کولە: ١) فولە، کورت، کوتا؛ ٢) بێ کلك؛ ٣) ژوژو؛ ٤) ڕەبەت، سیپە؛ ٥) کروشـمـە بۆ گوێ‌گرتن لە خەڵـك [ف] ١) کونـاه؛ ٢) بی‌دم؛ ٣) جوجەتیغی؛ ٤) کمین شکارچی؛ ٥) کزکردن برای استراق سمع.

کوڵە: عەبد، بەنی [ف] بردە.

کوڵـە: ١) پەنجـەسەقەت؛ ٢) حەیوانی بێ‌شاخ؛ ٣) چکوڵەی خڕ بۆ شوتی دەڵێن: (شوتیە **کوڵە**)؛ ٤) بێچوی چەند حەیوانێك؛ ٥) کولۆ؛ ٦) لە کار ناشارەزا؛ ٧) وشەی جوك‌شاندان: (ئەوەند **کوڵەی** دامێ)؛ ٨) پنج و ڕەگ؛ ٩) قسـەی بێ‌نام؛ ١٠) خوڵـەمێشی تەنـدوور؛ ١١) دەخلێ کە درنـگ پێ‌دەگا؛ ١٢) منـاڵی باوك مردگ کە دابکی زۆ شوێـەکـات و تەبهێڵێ؛ ١٣) لانی سەگ [ف] ١) ناقص انگشت؛ ٢) حیوان بی‌شاخ؛ ٣) کوچولوی گرد؛ ٤) بچهٔ چند درندە و چرندە؛ ٥) نگا: کولۆ؛ ٦) ناوارد؛ ٧) کلمهٔ تصغیر؛ ٨) بیخ و بن گیاە؛ ٩) باوە؛ ١٠) خاکستر تنور؛ ١١) کاشتهٔ دیررس؛ ١٢) یتیمی کە مادرش شوهرکردە و او را بی‌سرپرست گذاشتە؛ ١٣) لانهٔ سگ، سَگدانی.

کولهایۆخ: زۆربەکۆکە، کەسێ فرە بفۆزێ [ف] کسی کە زیاد سُرفە کند.

کولەبا: بەنەمانی زام [ف] آماس زخم.

کولەبار: دارێ کە بەر داری میوەی دەدەن [ف] چوبی کە تکیەگاە شاخهٔ پرمیوە کنند.

کوڵەبار: نبلەکە [ف] کولەبار.

کولەباڵ: فەرەنجی بێ‌قۆڵ و تا سەر پشتێند [ف] نیم‌تنهٔ نمدی بی‌آستین.

کولەباڵە: کولەباڵ [ف] نگا: کولەباڵ.

کولەبرك: پلار بۆ میوەوەراندن [ف] چوبی کە بە درخت اندازند تا میوە بر بزد.

کوڵەپنە: کنك، کورتەبالا [ف] کوتاەقد.

کوڵەبەس: زاڕۆی ژن لە شوێکی تر، کولوەس [ف] فرزند زن از شوهر سابق.

کوڵەبەست: ١) کولەبەس؛ ٢) ڕەپسنە، ناوەنباق [ف] ١) نگا: کولەبەس؛ ٢)

نگا: ڕەپسنە.

کۆڵەبی: جۆرێ داربی ف نوعی بید.

کۆڵەپرە: کورتەباڵای فەلەو ف کوتاەقد چاق.

کۆڵەپنج: ڕەپسنەی باش ڕواوی خۆقایم کردو: (ڕەپسنەمان **کۆڵەپنج** بوە) ف کنست آبی پاییزە خوب روییدە.

کۆڵەپێچ: بەپەلە بەدەست گرتن: (**کۆڵەپێچم** کردو هێنام) ف با شتاب گرفتن.

کۆڵـەت: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆڵەتی: عەبدایەتی، بەندەیی ف بردگی.

کۆڵەجی: کلێجە، کلۆچە ف نگا: کلێجە.

کۆلەچوارشەمۆ: قولەچوارشەمۆ ف چهارشنبەسوری.

کۆلەحاجی: کوللەحاجی ف آخوندك.

کۆڵەخانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆڵەخرتە: کورتەباڵای ئەستوور ف کوتاەقد کُلُفت.

کۆلەدار: داردەستی کورت ف چوبدست کوتاە.

کۆڵەدار: خاوەن بەنی ف بردەدار.

کۆڵەدار: تێلەکەتێزنگ ف پشتۀ هیزم.

کۆڵەر: ١) زەمین‌دەرەوە؛ ٢) تۆژەر، نوژەرەوە ف ١) کاوشگر؛ ٢) پژوهشگر.

کۆڵـەرم: ١) رمبی کورت، نیزە؛ ٢) بەرجیغ ف ١) نیزۀ کوتاە؛ ٢) چوب نگهدارندۀ چیغ چادر.

کۆلەزرگ: چینەدانی باڵندە ف چینەدان.

کۆڵەزوانە: پوشو، قاو، پوشی ف هود، برهود.

کۆلەژان: کوانی زۆر بەئێش ف دُمل آزاردهندە.

کۆڵەس: میوەی ڕەزی بەزەویدا ڕاکشاو ف تاك بر زمین خوابیدە.

کۆڵەسوچ: قوژبن ف راوبۀ اتاق.

کۆلەسە: ١) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٢) لانی سەگ ف ١) ناحیەای در کردستان؛ ٢) سگدانی.

کۆڵـەسی: ١) کۆڵکـەداری ئەستوور کە بۆ شلخەمێش دەکوڵدری؛ ٢) قەدی ئەستووری دار ف ١) کندۀ ستبر کە کندو کنند؛ ٢) تنۀ ستبر درخت.

کولەش: ١) کلۆش؛ ٢) بێ‌شەرمو حەیا ف ١) ساقۀ غلّە؛ ٢) پُررو، بی‌شرم.

کۆڵەفڕ: هەویردە، مەلێکە زۆرتر لەناو هەرزنجار هێلان دەکا ف پرندەای است.

کۆلەك: ١) تاقە لە دیواردا؛ ٢) جێ‌ڕسق لە چادردا؛ ٣) ڕۆچنە لە دیوار؛ ٤) نیبخی تایبەتی کەوچك‌تاشین؛ ٥) شەل، پاسەقەت ف ١) طاقچە؛ ٢) جای آذوقە در چادر؛ ٣) روزنە در دیوار؛ ٤) کارد مخصوص قاشق چوبی تراشیدن؛ ٥) شل، لنگ.

کۆڵەك: کلۆك ف دانۀ زودپز.

کولەك: قولنگە، زەنگن، پاچی دوسەر ف کُلنگ.

کولەکـان: دوگوندی کوردستان بوون بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان کە توسط بعثیان ویران شدند.

کولەکردن: ١) کرووشمە کردن لە سیبەدا؛ ٢) گوێ لە قسەی خەڵك گرتن لە پەناوە ف ١) نشستن در کمین؛ ٢) پنهان شدن برای استراق سمع.

کولەکول: تەوژمی تین: (لە **کولەکوڵی** گەرمادا) ف شدّت و اوج.

کولەکویرو: کۆرەمار ف نوعی مار سمّی.

کۆڵـەکـە: ١) ئەستوون، سنوون، ئەستوند؛ ٢) لێك‌هاڵانی گەنمی بەقەوەت: (گەنمەکەم **کۆڵەکەی** داوە) ف ١) ستون؛ ٢) بهم پیچیدن ساقەهای گندم سبز و شاداب.

کولەکە: کوندر، کدو، کودی، کولند، کولندەر ف کدو.

کولەکەجەرە: داری دوحاچەی ژاگری چەرخی ئاوهەڵکێشان ف ستون دوشاخۀ نگهدارندۀ چرخ چاە.

کۆڵەکەزێڕبنە: کۆلکەزێڕبنە، کێرسنوون، پەلکەزێڕبنە ف رنگین کمان.

کۆڵەکەوا: ئەستوونی ین کاربنە ف ستون زیر بالار.

کولـەکین: ١) چینێتی کۆڵـەکـە؛ ٢) یاری بە کدوی هێلکەیی ف ١) خوراك کدو؛ ٢) بازی با نوعی کدوی کوچك.

کۆلەگە: کۆڵەکە، سنوون ف ستون.

کۆڵەمار: کولەوەیباب، کولەوەیوا، مارێکی ژەهرداره ف نوعی مار.

کولەمالە: ئامرازێکە لە نیر و ئامۆردا ف ابزاری در خیش.

کولەمانگ: برێتی لە مانگی شابان ف کنایە از ماە شعبان.

کۆڵەمست: مشتەکۆڵە، مستەکۆڵە ف مُشت گرە شدە.

کۆڵەمشت: مشتەکۆڵە ف مُشت گرە شدە.

کۆڵەمەرگی: ژیانی پڕ لە دەردیسەری ف زندگی پر مشقّت.

کۆلەمەرگی: کۆڵەمەرگی ف زندگی پرمشقت.

کولەنانی: کەسێ کە زاوای بەستراوە کانەوە ف کسی کە می‌تواند داماد بستە را باز کند.

کولەنچە: کلێجە ف بلك آستین‌دار زنانە.

کۆڵەنجی: کولاژدم، دوپشك ف عقرب.

کولەند: کۆلەکە ف کدو.

کولەندەر: کولەند ف کدو.

کۆڵەوار: زۆر حاڵ‌خراپ ف بدحال.

کۆڵەوانە: کۆڵوانە، چاروکە، جارەکە ف شانەپوش زنانە.

کۆڵەوەز: زۆکوز بۆ ژن ف ناپسری نسبت بە زن.

کۆڵـەوەژ: داری کە خوڵی بن ئەندووری پێ تێکوەردەدەن ف آتش کاو تنور، نیمسوز.

کولـەوەس: ١) ڕەپستە، ئاوەنیا؛ ٢) کۆڵبەست ف ١) نگا: رەپسنە؛ ٢) نگا: کۆڵبەست.

کولەوەیباب: مارێکی ژەهراوییە ف ماری است سمّی.

کولەوەی‌وا: کولەوەبیاب ف ماری است سمّی.

کۆڵەوەی‌واو: کولەوەبیاب ف ماری است سمّی.

کۆڵەویژ: جەنەوەری قسەبێتام ف تُرّهات‌گو، یاوەگو.

کولەهـ: ۱) کڵاو: ۲) کولە. کوللە ف ۱) کُلاه؛ ۲) مَلَخ.

کوُلەبی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کولەبیڤەوری: دەنکە بەفر کە لە ئاسمانەوە دێتە خوار ف دانەهای برف.

کولی: ۱) کلۆ، کوللە: ۲) کاکـوڵ: ۳) چاونێشـە: ۴) ژانی بر بن؛ ۵) ئەنیزی؛ ۶) کلوی بەفـر ف ۱) ملخ: ۲) کاکـل؛ ۳) چشم درد: ۴) دردزخم؛ ۵) کُندی؛ ۶) دانهٔ برف.

کوڵی: ۱) کورتی: ۲) جۆش‌هات ف ۱) کوتاهی؛ ۲) جوشید.

کۆڵی: ۱) کۆڵـە، بەنی: ۲) ئیزنگ، پوُشکەو چربی بۆسوتەمەنی ف ۱) برده؛ ۲) هیزُم.

کۆڵی: ۱) بیابانی، چۆلپەرست؛ ۲) ناشی، لەکارنەزان ف ۱) بیابانی: ۲) ناشی.

کوُلی: ۱) کۆڵ‌هەڵگر، عەنبال، حەماڵ: ۲) چۆلپەرەست ف ۱) حمّال؛ ۲) کولی.

کولیا: ئەشەلی ف می‌لنگید.

کۆلیار: کەسێ.کە نوسراوان لەسەر بەرد هەڵئەکەنێ ف حکّاك.

کوڵیاگ: کولاو ف ۱) جوشیده؛ ۲) پخته.

کوڵیان: ۱) کولان: ۲) جۆشان ف ۱) پخته‌شدن؛ ۲) جوشیدن.

کولیانەوە: کولانەوە ف به دردآمدن زخم نسکین یافته.

کوڵیایی: ۱) تیرەیەکـە لە کورد: ۲) مەڵبـەنـدێکە لە کوردستان ف ۱) تیره‌ای از کرد: ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

کوڵیت: ۱) کۆخنە؛ ۲) کولانەمر یشك؛ ۳) داری کۆڵدراو بۆ میوەگوشین ف ۱) کوخ؛ ۲) لانهٔ ماکیان؛ ۳) کندهٔ مخصوص میوه‌فشردن.

کوُلی تاك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوُلی تویکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کولیتە: کولێت ف نگا: کولێت.

کولیجە: ناوی دێیەکە لە کوردستانی موکری ف نام دهی در کردستان.

کولێجە: کڵجە ف بلك آستین‌دار زنانه.

کولیج: ۱) کلوی بەفر: ۲) ناوی دێیەکە لە کوردستان ف ۱) دانهٔ برف: ۲) نام دهی در کردستان.

کولیچك: کەلوی پەمۆ ف آغند.

کولیچە: کلوچە ف کلوچه.

کۆڵی‌دار: کۆڵەدار ف برده‌دار.

کوڵی‌دڵ: خەم‌و خەفەت ف درد و غم.

کوڵی‌دەرون: هەستی‌هەناو، جۆشی‌دەرونی ف احساسات.

کولێر: کون لە دیواردا، دەربیجە ف سوراخ در دیوار.

کولێرە: کوللێرە، سنورك، ئەسنورك ف گرده‌نان.

کولێرەبەچەور: کوللێرەی رۆن‌تێ‌هەڵسواو ف گردهٔ روغن مالیده.

کولێرەچەورە: کولێرەبەچەور ف گردهٔ روغن مالیده.

کولێرەمەژگە: کولێرەی کاکڵەگوێز تێ‌کراو ف گردهٔ مخلوط با مغز گردو.

کولی‌زەرك: کوللۆی زەرد ف ملخ زرد.

کۆلیسك: ئامرازی کەوچك‌کۆڵین ف ابزار ساختن قاشق.

کولی کولی: هەنگڵەشەلە ف لی‌لی رفتن.

کولیلێ‌بەشك: کوللۆیەکی زلی ئاماڵ‌سپیە ف نوعی ملخ درشت.

کوڵی گری: گریان بەهێز. قوڵپی گریان ف گریهٔ شدید.

کۆلیل: خەمبار ف غمگین.

کولیلك: ۱) خونچەی پشکوتوی گیاو گژ؛ ۲) شکۆفەی دار ف ۱) گل صحرایی؛ ۲) شکوفهٔ درخت.

کولیلکامل: جۆڵەمەی مل ف جناغ سینه.

کولیلکانیسانێ: ڕەبەنۆك. گوڵەمیلاقە ف آلاله.

کولیلك‌دان: گوڵ‌کردن. پشکوتنی گوڵی گیا ف شکوفه با گُل درآوردن گیاه.

کولی‌مەك: ئێسکی‌ران. لە ئەژنۆ بەرەژوُر تا سەرەتای زگ ف استخوان ران.

کولی‌میری‌بچوُك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کولی‌میری گەورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کولین: ۱) بوخـاری ناو ماڵ: ۲) کولێن، جێگـەی رسق‌ونازوُخە ف ۱) اجاق درون دیوار، شومینه: ۲) جای آذوقه.

کولێن: ۱)جێگـەی ڕسق لە چادردا. کولـەك: ۲) قوژبن: (کـەلێن و کولێن): ۳) کولانەوە، وەژان‌هاتنەوەی زام ف ۱) جای آذوقه در چادر: ۲) گوشه. سوراخ سنبه: ۳) ریش شدن زخم.

کولین: وەجۆش‌هاتن ف جوشیدن.

کوڵێن: دەفری سواڵەت تایبەتی شیر ف ظرف سفالین ویژهٔ شیر.

کۆڵین: ۱) زەوی‌دانەوە؛ ۲) ناو لە دارو بەرد دەرهێنان ف ۱) کندن زمین؛ ۲) حفر سنگ و چوب.

کولێنـان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کولیندك: کوُلەکە، کدو ف کُدو.

کولێنك: کولاوروژنە، کولانکەبان ف روزنهٔ بام.

کولینگ: زەنگن ف کلنگ زمین کندن.

کۆڵێنك: ئامرازی دارکۆڵین ف ابزار حفر چوب.

کولێنە: ۱) کولانەمر یشك؛ ۲) کولێن ف ۱) لانهٔ ماکیان؛ ۲) جای آذوقه در چادر.

کۆڵینەوە: ۱) توێژینەوە؛ ۲) لە زەوی گەڕان بۆ شتێ ف ۱) پژوهش؛ ۲) کاوش.

کۆم: ۱) پشت‌کوُڕ: ۲) قنگ؛ ۳) ئاڵقەی داربنی درگاداخستن: ۴) کۆ، نۆبەڵ، کۆگا ف ۱) کوژپشت؛ ۲) مقعد: ۳) کلون، قفل چوبی در: ۴) توده.

کۆما: تۆپەڵ، کۆگا، کۆ فا توده.

کۆم: ١) کڵاو؛ ٢) وشەی پرسیار واتا: چۆنم؟؛ ٣) تەنگ؛ ٤) پۆپەی کەڵەباب؛ ٥) مەلێکی بچوکە فا ١) کلاه؛ ٢) چطورم؟؛ ٣) مقعد؛ ٤) تاج حروس؛ ٥) پرنده‌ای است کوچك.

کۆماتەك: ١) بابۆڵەی ساواتێ‌پێچان؛ ٢) دەسرازەی لانك فا ١) قُنداق بچّه؛ ٢) دست پیچ قُنداق.

کۆماج: ١) ئەستوندەکی چادر؛ ٢) پشت‌بان؛ ٣) جۆرێ نان؛ ٤) بوغاری؛ ٥) تەوەرەی ناسیاو فا ١) سنون چادر؛ ٢) پشت بام؛ ٣) نوعی نان؛ ٤) بخاری دیواری؛ ٥) ابزاری در آسیاب.

کۆماجە: کۆترە، داری نێوان ستوُن و میچی خانو فا جوب رابط ستون و سقف.

کوماخ: لاقوُن فا باسن.

کۆمار: ١) عەشرەت، خێڵ، عێڵ؛ ٢) حەشامات، ناپۆرە فا ١) عشیرت، ایل؛ ٢) جمعیّت مردم.

کۆماری: دام و دەستوُری زیانی مەردم بە هەڵبژاردنی سەرکۆمار لە جباتی پاڵشا فا رژیم جمهوری.

کۆمانج: ١) ئەستوندەکی چادر؛ ٢) بانی پێلەی ناو راندگر فا ١) ستون خیمه؛ ٢) بام که آب در آن نماند.

کۆماو: چەماو، پشت کوُر فا خمیده‌پشت.

کۆماوە: کۆماو فا خمیده پشت.

کومبر: شوێنەواری تاشراو لە شاخ و ماهدا فا صخرهٔ نراشیده.

کومبرەك: ١) دوندی نجیا؛ ٢) سەرلق، جلەپۆپە فا ١) قُلّهٔ کوه؛ ٢) شاخهٔ انتهایی.

کۆمبوُن: ١) کۆبوُن لە دەوری یەك؛ ٢) پشت‌چەمانەوە، کوُربوُن فا ١) جمع شدن؛ ٢) پشت خمیدن.

کۆمبوُنەوە: کۆمبوُن فا نگا: کۆمبوُن.

کومبە: هەڵوایەکە لە ناردو دمس و کونجی دەکرێ فا نوعی حلوا.

کومبەت: ١) هەرەبەرز؛ ٢) گومەز فا ١) بسیار مُرتفع؛ ٢) گُنبد.

کوم‌بەتاڵ: برێتی لە بێوەژن، ژن‌بێ فا کنایه از بیوه‌زن.

کومبەلۆك: کوارگ، قارچ، کارگ فا قارچ.

کۆمبەها: نرخی شت سەرجەم و بەتێکڕایی فا بهای عمده‌فروشی.

کۆمبێژ: ١) گۆرانی‌وتنی بەکۆمەڵ؛ ٢) گەرەلاوژە فا ١) ترانهٔ دسته‌جمعی؛ ٢) نوبتی آوازخواندن.

کۆمتان: ناوی دێیەکە لە کوردستان کەبەعسی وێرانی کرد فا نام روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کومتل: کلۆی جکۆڵە فا کلوخك.

کوم‌تیژ: کلاوی فۆج، تانج فا تاج.

کۆم‌جا: کام‌جێ؟، کوێنە؟ فا کجا؟.

کومچا: دوگمە، قوپچە، بشکوژ فا دُکمه.

کۆمر: زوخاڵ، خەڵوُز، رەژی، رەزو فا زغال.

کومرە: ناپوُرەی مرۆ فا اجتماع مردم.

کۆمڕەش: ١) برێتی لە عاجز، وەڕەز، جاڕز؛ ٢) برێتی لە نێرانی؛ ٣) برێتی لە بەنێرەیی فا ١) کنایه از ملول، بکر؛ ٢) کنایه از ایرانی؛ ٣) کنایه از حسود.

کۆمزر: کلاوی بێ‌لێواره فا کُلاه بی لبه.

کۆمزرخ: کلاوی ناسنین، خوُد فا کُلاه‌خوُد.

کۆریفوك: کەریفوك، شەمەتریلکە فا نگا: شەمەتریلکە.

کومسا: برینگاندنی باران، خۆش‌کردنەوەی باران فا بندآمدن باران.

کۆمسوور: ١) کلاوسوُر، برێتی لە تورکی عوسمانی؛ ٢) برێتی لە قزلباشی ئێران؛ ٣) برێتی لە عێلی بارزان فا ١) کنایه از ترك عثمانی؛ ٢) کنایه از قزلباش ایرانی؛ ٣) کنایه از ایل کرد بارزانی.

کومسە: تاقەت، توان، تابشت فا یارا، توان.

کۆمشین: هەڵقرچان، فرمچین فا چروك شُدن.

کۆم‌فرۆش: بازرگانێ کە بەتێکڕایی شت دەفرۆشێ فا عمده‌فروش.

کۆمك: کۆمەڵە ئەستێرەی کۆ فا کهکشان.

کۆمك: ١) کلاو؛ ٢) پۆپەی کەڵەشێر فا ١) کُلاه؛ ٢) تاج خروس.

کۆمکاسیویان: کۆمەڵە ئەستێرەی کۆ فا کهکشان.

کومکوموك: خمەگرو، خمخمۆکە، قومقوموك فا بُرمچه.

کومکومین: چەموڵەدادانی سەگ و شێر و درندەی‌تر فا جنگال انداختن حیوان درنده.

کومکی‌شفان: گیابەکی دەشتی‌یە فا گیاهی است.

کۆمگە: عەمبار فا انبار.

کۆمو: پشت کوُر فا خمیده‌پشت.

کۆمە: ١) کۆما، کۆ؛ ٢) سیپەی ڕاوکەر لە چیلکە و جاڵ فا ١) توده؛ ٢) کمین شکارچی از ترکه و نی.

کۆمەك: یارمەتی، ناریکاری فا کمك.

کۆمەکۆمە: ڕۆیشتن بە پشتی چەماو فا خمیده رفتن.

کۆمەکی: کۆمەك فا کمك.

کۆمەگ: کۆمەك فا کمك.

کۆمەگی: کۆمەك فا کمك.

کۆمەڵ: ١) کۆ، تۆپەڵ؛ ٢) پرایی مەردم فا ١) توده؛ ٢) تودهٔ مردم.

کۆمەڵایەتی: کارو باری لەمەڕ مەردمەوە فا اجتماعی، کار مردمی.

کۆمەڵ‌بوُن: لە دەوری یەك کۆوەبوُن فا دور هم جمع شدن.

کۆمەڵتە: کۆمەڵ فا توده.

کۆمەڵگا: شوێن و جێگەی پرایی خەڵك فا مجتمع، محل اجتماع.

کۆمەڵە: پرایی مردم فا تودهٔ مردم.

کۆمەڵەبەستن: کۆمەڵ‌بوُن فا دور هم جمع شدن.

کۆمێ‌تللی: سەری قامك، گوفك فا سرانگشت.

کۆمێ‌شەهیدان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کومین: زیرە فا زیره.

کون: ١) هەرشتێ لە ناوەڕاستی بڕوانرێ ڕوناکی ئەودیوی لێ دیاربێ، قول؛ ٢) خانوی جانەوەرانی وردیلەو خزۆك و کێوی: (**کونەمێرو**، کونەمار، **کونەگورگ**، کونەزێوی، **کونەورچ**)؛ ٣) کول، نەبڕ فا ١)

سوراخ؛ ۲) لانهٔ حشرات و خزندگان و جانوران وحشی؛ ۳) کُند.

کۆن: ۱) رەشماڵ؛ ۲) پارچەی رەشماڵ؛ ۳) شتی زۆر دەکارهێنراو؛ ۴) قەدیمی و لەمێژینە ▣ ۱) سیاه چادر ییلاق نشینان؛ ۲) پارچهٔ سیاه چادر؛ ۳) کارکرده، کهنه؛ ۴) باستانی.

کُون: ۱) قن، قنگ، کن، کونگ، کنگ، قوْن؛ ۲) چلوْنن؟ ▣ ۱) مقعد؛ ۲) چطورند؟.

کونا: ۱) قول، کون؛ ۲) رۆچنە ▣ ۱) سوراخ؛ ۲) روزنه.

کۆنا: ۱) زرینگ، وریا؛ ۲) فێڵباز، فریودەر ▣ ۱) زرنگ؛ ۲) حبّال، مکّار.

کونار: داریکه بەرێ دەگرێ له بلچی زەرد دەکا ▣ درخت کنار.

کونارشك: نانبسك ▣ آرنج.

کوناموری: شارەمێروو ▣ سورخ مورچه.

کوناوچه: رۆچنە ▣ روزنه.

کوناودەر: قول له هەردوك دیوانەوه ▣ از دو طرف سوراخ شده.

کوناوەجگه: رۆچنەی سەربان ▣ روزنهٔ بام.

کوناوەجه: کوناوەجگه ▣ روزنهٔ بام.

کوناوی: کون کراو، سماو ▣ سوراخ شده.

کونبر: دادرانی هەمو بابوێر له خانوُدا ▣ همهٔ سوراخهای خانه را اندودن.

کون بوُن: قول بوُن ▣ سوراخ شدن.

کونبەتاڵ: بریتی له بێوەژن، کومبەناڵ ▣ کنایه از بیوه‌زن.

کونتار: بناری چیا، داوێنی کێو ▣ دامنهٔ کوه.

کۆنتۆ: بەچکەچێلی دوبەهاردیو، پارگوێل، پارگوێر ▣ گوسالهٔ یکساله، پاربنه.

کۆنتوله: کۆنتۆ ▣ گوسالهٔ یکساله.

کونـــج: ۱) سوُچ، قوژبـن؛ ۲) جنـجـیر؛ ۳) دەفـری سوالـــەت بۆ گیاندا چـانـدن؛ ۴) ناولاوی، دەو چاو خرویلکاوی ▣ ۱) کنج؛ ۲) خالدارسیاه و سفید؛ ۳) گلدان سفالین؛ ۴) آبله‌رو.

کونجاندن: بەددان وردکردن، داکروژنن ▣ با دندان جو یدن و خاییدن.

کونجر: ۱) زبری نیز له دەست لێدان؛ ۲) جنجیر ▣ ۱) زبر، خشن، ۲) حیوان خالدار.

کونجربن: گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونجرك: قوربنج، قورنج ▣ نیشگون.

کونجرکه: کونجرك، قورنج ▣ نیشگون.

کونجره: پیکول، گیایەکی درکاویه ▣ خارسه کوهی. گیاهی است خاردار.

کونجلك: ۱) بالاپۆشی دەروێشان؛ ۲) کونی وردیلەی پێست؛ ۳) کونج، گۆشه ▣ ۱) خرقهٔ درویشان؛ ۲) مسامات؛ ۳) کُنج، زاویه.

کونجکاو: نوژەرەوە، کۆڵەرەوە ▣ کنجکاو.

کونج کونجین: جوْریْ بازی ▣ نوعی بازی.

کونجور: قوژبنی تەنگ ▣ گوشهٔ تنگ.

کونجول: کونجرز ▣ گوشهٔ تنگ.

کونجه: کونجی ▣ کُنجد.

کونجی: دانەویڵەیەکی زۆر وردی زەردە رۆنی لیْ دەگرن ▣ کُنجد.

کونجیت: کونجی ▣ کنجد.

کونجی کەرك: کونجی خۆرسك، کونجیه کێویله ▣ کُنجد کوهی.

کونجین: کونجاندن، داکروژین ▣ خاییدن.

کونچك: ۱) کونی وردیلەی پێست؛ ۲) سوُچ، قولینج، ۳) کونی زۆر ورد ▣ ۱) مسامات؛ ۲) گوشه، زاویه؛ ۳) سوراخ بسیار ریز.

کونـد: ۱) کلك فولـه؛ ۲) بوُم، باڵنـدەیەکـه بە شەو دەردەکەوێ بە شوُم بەناوبانگه، بو ▣ ۱) دم کوتاه؛ ۲) جُغد.

کوندر: کدو، کوُلەکه، کودی، کودو ▣ کدو.

کوندری: ناوی ناوایی‌یەکه له کوردستان ▣ نام دهی است.

کوندریْ میرانی: کدوبارزانی، شاقەپاغی ▣ کدوحلوایی.

کوندك: ۱) کوندر؛ ۲) دەفری چەرم بۆ ناوکێشان ▣ ۱) کدو؛ ۲) مشك آبکشی.

کوندکیْ ناقی: کوُلەکەسەراوی ▣ کدوتنبل.

کوندکیْ کوْسه: کدوی دۆلمه ▣ کدوی دُلمه.

کوندلقس: باوەعەمره، چلەنوك ▣ کونوله.

کۆندۆ: چێلیٚ که ناوس نەبوەو شیر دەدا ▣ گاوآبستن نشدهٔ شیرده.

کونـدوش: ۱) شتێکـه هینـدیٚ پیاو له جیاتی توتن کێشـان تەیکـەنه بێقلیانەوه؛ ۲) شوژن ▣ ۱) نوعی انفیه؛ ۲) جوالدوز.

کونده: دەفری زەلام له چەرم بۆ ناوکێشان، کوندك ▣ مشك آبکشی.

کوندەبو: بوُمی زل، کوندی زل ▣ بوف، جغد.

کوندەبەبو: کوندەبو ▣ بوف، جغد.

کوندەز: تەسکوێ، توسکوُ، کەوچکی زل ▣ ملاقه.

کوندەفسك: کوندلقس، باوعەمره، باوافورەت، چلەنوك ▣ کونوله.

کوندەلان: ژێرزەمینی جێگەی کوندەناو لیْدانان ▣ سردابهٔ جای مشك آب.

کوندی بۆر: جوْریْ کوندی زەلام ▣ نوعی جُغد دُرُشت.

کوندیْ شەقیْ: کوندێکی رەنگاورەنگه ▣ نوعی جُغد رنگارنگ.

کوندیْ گۆرا: جۆره کوندێکه له زەلکاوان و گۆرستان دەژی ▣ نوعی جغد.

کون زوان: تور، کەسیٚ که قسەی بە رەوانی بۆ نایه ▣ الکن.

کون زەین: زەین کوێر ▣ کندذهن، دیرفهم.

کونساڵ: پیر و بەتەمەن ▣ سالخورده.

کۆنك: نوُکی باڵدار، پەرۆپو ▣ پَر پرنده.

کونکاچاڤ: گلێنەی چاو ▣ مردمك چشم.

کون کردن: ۱) قول کردن، کون تیْ کردن؛ ۲) بریتی له کچ کردنەژن ▣ ۱) سوراخ کردن؛ ۲) کنایه ازبرداشتن بکارت.

کونکریت: خانوی بە ناسن و چیمەنتۆ ▣ بتون آرمه.

کۆنکۆل: دارێکی لێرەواره بەرێکی وەك پەمۆ دەگرێ ▣ درختی است جنگلی.

کۆنکی پیریْ: جولاتەنەی جاڵجالوُکه ▣ تار عنکبوت.

کونگ: ۱) قنگ، قوُن، کونی پاشەوە؛ ۲) کاکڵی دارگوێز کە بۆ ڕەنگ بەکار دێت؛ ۳) بێهۆش؛ ۴) سڕو تەزیو ف ۱) مقعد؛ ۲) مغز درخت گردو؛ ۳) بیهوش؛ ۴) کرخت.

گۆنگ: کاکڵەی دارگوێز، کونگ ف مغزدرخت گردو.

کۆنگرە: ۱) برجی سەر قەڵا. قۆنگرە؛ ۲) کۆبوونەوەی ساڵانەی کۆمەڵ ف ۱) برج قلعە؛ ۲) کُنگرهٔ حزبی.

کونگە: کوندە ف مشك آبكشی.

کۆنگەرە: کۆنگرە ف نگا: کۆنگرە.

کونگی: چارداخ، دیوارۆکەی نەوی بۆ ماڵاتنی‌کردن ف حصار گلی برای دام.

گونگیرە: کۆنگرە، قونگرەی قەڵا ف دندانهٔ قصر و قلعه.

کون‌میز: میزەچورنێ، گمێزەچۆڕنکێ ف چکمیزك.

کوننە: کوندەی ئاو ف مشك آبكشی.

کوننەزرانی: کاسەی نەژنۆ ف کاسهٔ زانو.

کوننەلان: ۱) کوندەلان؛ ۲) تەپوڵکە ف ۱) نگا: کوندەلان؛ ۲) تپه.

کونۆ: ۱) سوُچ، قوژبن؛ ۲) برینی لە ماڵی یجوُکی نەنبایی ف ۱) کُنج، زاویه؛ ۲) کنایه از کُنج عُزلت.

کونوڕ: جەوی دارقەزوان ف انگم درخت بنه.

کونوش: ۱) کوندوش؛ ۲) ڕژدو ڕەزیل ف ۱) نگا: کوندوش؛ ۲) خسیس.

کونوشە: جاڕو، گەسك، گێزك ف جارو.

کونـە: ۱) پەڕۆی دڕاو؛ ۲) لەمێژینە، بەنـەمـەن؛ ۳) کوانـو، تفك؛ ۴) زرینگ، وریا؛ ۵) فێڵباز، فریودەر ف ۱) وصلهٔ کهنه؛ ۲) قدیمی؛ ۳) اجاق؛ ۴) زرنگ، هوشیار؛ ۵) مکّار، حیّال.

کوُنە: ۱) کوانو، ناگردان، نفك؛ ۲) جلۆنن؟ ف ۱) اجاق؛ ۲) چطورند؟.

کونـەبـا: ۱) دەمەنەشکەوتێ کە بای بەنەوژمی لێوە دێت؛ ۲) برینی لە درۆزنی بەشات‌و شوُت ف ۱) غاری که از آن باد می‌آید؛ ۲) کنایه از دروغگوی لاف‌زن.

کونـەپـۆش: ۱) کەسێ کە جلکی کۆنی لەبەردابە؛ ۲) برینی لە پیاوی نەرکەدنیای خواخواز ف ۱) ژندەپوش؛ ۲) کنایه از مرد زاهد.

کۆنەپۆشی: ناوی عاشیرەنیکی کوردە ف نام عشیرتی در کردستان.

کونەپەرست: کەسێ کە بە نازەداهاتوان رازی نیە ف مرتجع.

کۆنەپەرستی: بیرو بڕوای کۆنەپەرست ف ارتجاع.

کونـەسـوار: ۱) سوارچـاکی کارامـە؛ ۲) دومەك‌ژەنی زۆرخانە ف ۱) سوارکار ماهر؛ ۲) تنبك نواز زورخانه.

کونەسە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کۆنەسە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کونـەسیخـورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کۆنـەفروش: ۱) کەسێ کە شتی قەدیمی دەفرۆشێ؛ ۲) سمسار ف ۱) عتیقه‌فروش؛ ۲) سمسار.

کونـەفلوُسـە: لەو گوندانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەقەل: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆنەقەلا: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

کونە کوتر: ۱) نەشکەوتێکی بەناوبانگە لە موکریان کەناوی نێدابە؛ ۲) لەو گونـدانـەی کوردسـتـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) غاری معروف و پرآب در کردستان؛ ۲)روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونـە گـورگ: گـونـدێکـە لە کوردسـتـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کونـەلان: ۱) کونـدەلان؛ ۲) ئابـدارخـانـەی دیوەخـان ف ۱) نگـا: کوندەلان؛ ۲) آبدارخانه.

کونەلە: چەق، ناوەڕاست ف وسط.

کونـەمار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونەماسی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونەماڵان: نەشکەوتێکی قووڵ‌و بەناوبانگە لە موکوریان لای کونەکۆتر ف غاری عمیق در کردستان.

کونـەمـاوەران: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەمشك: ناوی دێیەکە لە کوردستان ف نام دهی است.

کونی: کون دە نامرازی کانزادا ف سوراخ فلزی.

کۆنی: زۆر بەنەمەنی ف کهنگی.

کوُنی: ۱) قوُندەر؛ ۲) چلۆن نیت؟: (کوی کوُنی؟) ف ۱) کوُنی: ۲) چگونه‌نیستی؟.

کونێر: قوُنێر، دومەڵی لای قنگ ف دُمّل مجاور مقعد.

کونێس: یاڵ، دەڵەڵەدان ف هول دادن.

کونێس کەردش: بالی پێوەنا ف هول داد او را.

کونیلە: ۱) کونی زۆرورد؛ ۲) کونی بنی مو لە لەشـدا ف ۱) سوراخ بسیار ریز؛ ۲) سوراخ رویش مو در بدن.

کۆنینە: زۆر قەدیمی ف باستانی.

کونیە: سەرناو، نازناو ف لقب.

کوّوە: ۱) بەران؛ ۲) بۆ کام جێ ف ۱) راك؛ ۲) به‌کجا؟.

کوهـ: کول، نەتیژ ف کُند.

کوّە: کێو، چیا، کەژ ف کوه.

کوُهـ: پیرۆ، پێرو ف ستارهٔ ثریّا.

کوهـ رزکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوهۆ: کەوەرەنگ، شینی عاسمانی، ناوی ف آبی لاجوردی.

کوهۆن: کۆن، کەون، قەدیمی ف قدیمی.

کوێ: کام جێ؟ ف کجا؟.

کۆی: ۱) کونی ببور و تەشوێ؛ ۲) چۆنی؟ ف ۱) سوراخ نیر و نبشه؛ ۲) چطوری؟.

کویان گولـەجۆ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کۆیابەن: بەزەمیندا کەفتگ ف زمین خورده.

کۆیابەنە: بەعەرزدا کەوتو ف زمین خورده.

کوێت: ۱) ئەسپی سوری ئامـاڵ‌ڕەش؛ ۲) کام جێگـەت؟ ف ۱) اسب سرخ مایل به سیاهی. کَهَر؛ ۲) کجایت؟.

کۆیت: نەخۆشی‌فوزی، گون‌بەنەمان ف فتق.

کۆی‌نۆژکی: چیایەکی زۆربەرز، لای دەرسیم لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف کوهی بُلند در کردستان.

کوێخا: قوْخا، کوْخا ف کدخدا.

کوێخاحەمەدی: جۆرێ نریێ ف نوعی انگور.

کوێخایانە: ۱) بێناکی کوێخا؛ ۲) کاری بیاوانە ف ۱) باج کدخدا؛ ۲) کدخدامنشی.

کوێر: ۱) کوْر، کوْر، بێ‌چاو؛ ۲) بوٗك: (گوێزی کوێر) ف ۱) کور؛ ۲) پوك.

کۆێر: قوْڵ ف ژرف.

کوێرا: چزوٗ چماوه بلەز ف جەزود.

کوێرانە: بە بێ دیتن کارکردن، وەك کوێر ف کورانه.

کوێراو: کانی کەم‌ئاو ف چشمهٔ کم آب.

کوێرایەتی: کۆری ف کوری.

کوێرایی: ژیان بە کوێری ف کوری، نابینائی.

کوێرایی داهاتن: کوْرایی‌داهاتن ف نگا: کوْرایی‌داهاتن.

کوێربوٗن: چاو لە دیتن بێ‌بەش‌بوٗن ف کورشدن.

کوێربـوٗنـــەوە: ۱) کوْرەوەبـوٗن؛ ۲) ساڕێژبـوٗنی برین ف ۱) نگـا: کوْرەوەبوٗن؛ ۲) التیام زخم.

کوێردڵ: کەم‌فام، نانێگەیشتو ف کوردل.

کوێرك: ۱) کوْروٗ، بەڵای رەشی گەنم؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) سیاهـك گنـدم؛ ۲) نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوێرکوێرانە: کوێرانە ف کورکورانه.

کوێرنان: رژد، رەزیل، چکوس ف خسیس.

کوێروٗ: کوێرك ف سیاهك گندم.

کوێرە: ۱) کابرای کوێر؛ ۲) دەنکی بێ‌کاکـڵ؛ ۳) لەئامانج‌نەدان؛ ۴) نەنـەقینی فیشەك ف ۱) فلان کور؛ ۲) دانهٔ بی مغز؛ ۳) تیر به خطا رفتن؛ ۴) عمل نکردن فشنگ.

کوێرەدەرە: کوْرەدەرە، ف نگا: کوْرەدەرە.

کوێرەدێ: کوْرەدێ ف کورەده.

کوێرەرێ: کوْرەرێ، رچە، بزنەرێ ف کورەراه.

کوێرەك: ۱) کوێرووی گەنم؛ ۲) کوێرەی دەنك ف ۱) سیاهك؛ ۲) دانهٔ بی‌مغز.

کوێرەکـانی: ۱) کانی‌یەك کە هەر بەهـاران ئاوی هەبە؛ ۲) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) چشمه‌ای که فقط در بهار آب دارد؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوێرەکردن: ۱) نەتەقینی فیشەك؛ ۲) لەئامانج‌نەدان ف ۱) منفجرنشدن فشنگ؛ ۲) به هدف نزدن.

کوێرەمار: کوْرەمار ف نوعی مار خاکستری رنگ.

کوێرەموٗشە: چاوبروٗش ف چشم کم سو.

کوێرەوەبوٗن: کوْرەوەبوٗن ف نگا: کوْرەوەبوٗن.

کوێرەوەری: کوْرەوەری ف نگا: کوْرەوەری.

کوێری: کوْری ف کوری.

کۆێری: ۱) قوْڵی؛ ۲) لە دیتنی چاو حاسبە ف ۱) ژرفی؛ ۲) خارج از دید.

کوێرێتی: کوێرابەتی ف کوری.

کوێریشك: خەروێ ف خرگوش.

کوێریەتی: کوێرابەتی ف کوری.

کۆێز: کوٗز، کوٗزەڵە ف ترنبزك آبی.

کوێزروك: گیای گوٗزروان ف گیاهی است.

کوێزەل: چیایەکی زۆربـەرز، لە کوردستـانی بەردەستی ترکـان ف از کوههای بلند کردستان.

کۆێژرك: کاژێر، قوژبن، سوٗچ، قولینجك ف گوشه، زاویه.

کوێسـان: ۱) سەردەسێر، زوٗزان؛ ۲) کوٗسار ف ۱) سردسیر؛ ۲) کوهسار.

کوێستان: کوێسان ف نگا: کوێسان.

کۆی‌سنجەق: شارێکە لە کوردستان ف شهری در کردستان.

کوێشتیر: توێشتیر، جێشنیر، جوێشنیر ف بز دو ساله.

کۆێشـك: ۱) شەی پوٗکـوتان، هەبە، کەرکیت؛ ۲) دەڵەك ف ۱) شانهٔ بودکوبی در بافندگی؛ ۲) نگا: دەڵەك.

کوێشکە: چوٗلەکە، چویلەکە، باساری، جێشکە ف گنجشك.

کوێشە: لکی بن‌گڵ‌خراو بە بێ بڕین ف شاخهٔ زیر خاك خوابیدهٔ درخت.

کوێك: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆێك: دارکوتکە ف دارکوب.

کوێکان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوێلە: کوٚلە، کوٚلی، بەنی، بەندە، عەبد ف بردە.

کوێلەتی: کوٚلەتی ف بردگی.

کوێلەدار: کوٚلەدار ف بردەدار.

کۆێن: قوٗن، قنگ ف مقعد.

کوێن: ۱) پارچەی رەشماڵ؛ ۲) کام جێ؟ ف ۱) پارچهٔ سیاه‌چادر؛ ۲) کجا؟.

کوێندەر: کام جێ؟ ف کجا؟.

کوێندەرێ: کام جێ؟ ف کجا؟.

کوێندەرێی: خەڵکی کام جێی؟ ف کجایی هستی؟.

کوینك: کوینی جادر ف پارچهٔ سیاه چادر.

کوێنە: کام جێ؟ ف کجا؟.

کویو: ناوێر. بەردی گلارەوبوگ ف سنگ غلتان از کوه.

کوێسان: ۱) کۆساران؛ ۲) کوێستان ف ۱) کوهساران؛ ۲) سردسیر.

کوێوە: بۆ کام جێ؟ ف به کجا؟.

کوێی: ۱) کێوی؛ ۲) برێتی لە هیچ‌نەزان ف ۱) کوهی؛ ۲) کنایه از وحشی.

کە: ۱) ئەگەر؛ ۲) هەر دەمێ: (کـە نۆ هاتی من دیم)؛ ۳) پاشگـری دیاری‌کردن: (کـورە کـە، نەوەکە)؛ ۴) دی. تر: (نەوی کە. پیاوێکی کە) ف ۱) اگر؛ ۲) هرگاه؛ ۳) پسوند علامت معرفه؛ ۴) دیگر.

کهار: ۱) کاریلە؛ ۲) بزنی دوبەهار دینۆ، کوڕ ف ۱) نوزادبُز؛ ۲) بُز دوساله.

کهانەی: کۆن، کۆنە، کەون ف کهنه.

کەباب: گۆشتی برژاو ف کباب.

کەبابچی: گۆشت‌برژێن ف کبابچی.

کەبابخانە: دوکانی کەباب‌فرۆشی ف کبابخانه.

کەبابە: ۱) بەری داریکە بەقەدی دەنکە نیسوێت بۆ دەرمان دە بێ؛ ۲) واروك ف ۱) کبابهٔ دارویی؛ ۲) جوجه‌مرغ رشید.

کەبابەچینی: کەبابەی دەرمان ف کبابه‌چینی.

کەبابی: ۱) بەرەنگی کەباب. بۆ نرێ دەڵێن: (نـرێ کـەبابی)؛ ۲) گۆشتێ کە دەیکەنە کەباب؛ ۳) کەباب‌فرۆشی ف ۱) بەرنگ کباب؛ ۲) گوشت کبابی؛ ۳) کبابخانه.

کەبات: بەری داریکە لە جسنی نارنج شینی ناماڵ‌زەردی فونجرفونجرە بۆ جێشت دەبێ ف نوعی نارنج.

کەبادە: داریکی بەزنجیرەوە کە لە زۆرخانەدا بەکاری دینن ف کبادە.

کەبار: ۱) نۆبەرە؛ ۲) سەرەتای هەرشتێ؛ ۳) سەلای مەلا لە بەیاندا ف ۱) نوبر؛ ۲) آغاز؛ ۳) مناجات سحری.

کەبان: کابان ف کدبانو.

کەبانو: کابان ف کدبانو.

کەبانی: کابان ف کدبانو.

کەبانیتی: کەبوانویی. ژنی زۆر بەماڵداری ف بسیار خانه‌داری. کدبانویی.

کەبر: کەبەر. داریکی دڕکاویە. بەرەکەی لە خەردەل دەکا ف درختی است.

کەبس: ۱) ژێرخـاك‌کردنی لکێ بۆ رەگ‌داکـوتـان؛ ۲) رەنـج‌دان و نەکەت‌بوون ف ۱) نهال کاشتن؛ ۲) مشقّت کشیدن.

کەبلەمە: دەرمانی هاڕدراو کە دەکرێتە دەمەوە ف داروی گودخوراکی.

کەبوت: داریکی سەختی جەنگەڵیە ف درختی است جنگلی.

کەبوتەر: کابوك. کاقوك، کۆتر ف کبوتر.

کەبوتەرڤان: کۆتر باز ف کبوتر باز.

کەبەر: ۱) دەوەنێکی دڕکاویە؛ ۲) مارچێوە ف ۱) درختچه‌ایست خاردار؛ ۲) مارچوبه.

کەبەروك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەبەند: ۱) پەنی درێژی سەربەناڵقە بۆ گرتنی حەیوانی رەوەك؛ ۲) پشتێن ف ۱) کمند؛ ۲) کمربند.

کەبەندکێشان: یاری نەناف‌کێشان ف بازی طناب‌کشی.

کەپ: ۱) بنقل، دم؛ ۲) بەری دەست؛ ۳) بڕی یەك دەست؛ ۴) پوکاوڵە. چەمبوڵە؛ ۵) فیز، دەعیە؛ ۶) بێ‌ددان؛ ۷) دوندو نرۆیکی چیا ف ۱) بینی؛ ۲) کف دست؛ ۳) پر یك کف دست؛ ۴) ام‌کردن؛ ۵) تکبّر؛ ۶) بی‌دندان؛ ۷) قُلّهٔ کوه.

کەپتار: بناری جبای پڕلەدار ف دامنهٔ کوهٔ پُردرخت.

کەپچە: نەسکوێ، کەفچی گەورە، کەوچێز ف ملاغه.

کەپر: خانوچکەی لەشوڵ و قامیش ف کپر، کازه.

کەپروك: ۱) کەپری پچوك؛ ۲) برێتی لەدنیا ف ۱) کپر کوچك؛ ۲) کنایه از دنیا.

کەپروکە: ۱) کەپروك؛ ۲) دارەڕای کەپر بێ پرکردنە؛ ۳) نویژاڵکی شتی ترشاو؛ ۴) پنروکی سەربرین ف ۱) کپر کوچك؛ ۲) داربست؛ ۳) کَفك؛ ۴) خشك ریشه.

کەپروکەبەستن: ۱) نویژاڵکەپەیدابوون لەسەرترشاو؛ ۲) پنروبەستنی برین ف ۱) کفك زدن؛ ۲) خشك ریشه بستن زخم.

کەپرە: ۱) پتروکەی سەربرین؛ ۲) ربخی بەربێ‌دراوی نوندی وشك‌وەوق؛ ۳) نەختایی سەرکێو ف ۱) خشك ریشه؛ ۲) سرگین پامال شدهٔ سفت؛ ۳) زمین مسطح بالای کوه.

کەپرەسەوزە: جێژنێکی جوولەکە ف از اعیاد یهود.

کەپرەشینە: کەپرەسەوزە ف نگا: کەپرەسەوزە.

کەپسوك: سیخوڕ ف سیخول، نشی.

کەپسوڵ: دەرمانی وردی دەبەرگ‌گیراو ف کپسول دارو.

کەپسون: چەشنی، نەرەقە ف نرقه.

کەپك: دەربەرزبوی جیانەبوگەوە لە هەر شتێ ف دماغه.

کەپکان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەپکە: کەپك ف دماغه.

کەپلەمە: ۱) کەبلەمە؛ ۲) برێتی لە مشتە ف ۱) نگا: کەبلەمە؛ ۲) کنایه از جُلق.

کەپلەمەکێش: کەسێ کە بە دەست خۆ زەحمەت‌دەکـا. کەسێ کە دەسپەڕ دەکا ف جلق‌زن.

کەپلەمەکێشان: دەسپەڕکردن ف جلق‌زدن.

کەپ لێ گرتن: چەمبوڵەلێ‌نان، پوکاوڵەلێ‌نان ف ام کردن، پنجه‌گذاشتن.

کەپن: ۱) بێ‌ددان، دەم‌بەتاڵ؛ ۲) دەنگی ئاخافتنی بێ‌ددان ف ۱) بی

دندان؛ ٢) صدای سخن گفتن آدم بی دندان.

کەپۆ: کەپ، کەپۆ، بێقل، دم ف بینی.

کەپـۆ: ١) قەحف، قاف، قاپێلکەسەر؛ ٢) بێقل، دم، کەپ؛ ٣) بۆکاولە، چەمبـولـە؛ ٤) ددانی پێشین؛ ٥) پیری بێددان ف ١) جمجمە؛ ٢) بینی؛ ٣) ام، پنجەگذاشتن؛ ٤) دندان پیشین؛ ٥) پیر بی‌دندان.

کەپۆبەرانی: پۆزبەران، قەپۆزبەران ف نگا: قەپۆزبەران.

کەپۆرە: ١) ناپۆرە، حەشامات؛ ٢) دەنگەدەنگەوزەنازەنا ف ١) شلوغی جمعیت؛ ٢) همهمه و جنجال.

کەپۆکەرە: باڵندەیەکە وادەزانن کە دەخوێنێ دەڵێ کپۆ ف پرندەایست.

کەپۆگە: کەپۆ، لوت، بێقل، دفن ف بینی.

کەپۆل: بێقل، کەپ، کەپۆ، دم ف بینی.

کەپۆڵ: ناوشان، قەلاندوش، قولنج ف میان کتف، قلمدوش.

کەپۆلك: ١) کەپۆ؛ ٢) کەپۆڵ ف ١) بینی؛ ٢) میانهٔ کتف.

کەپـۆلـە: ١) قەپـۆلـە، قەپۆلە؛ ٢) قاپێلکەسەر ف ١) پیمانهٔ کوچك آسیابان؛ ٢) جمجمە.

کەپۆن: دەمەلاسکە ف ادادرآوردن به تمسخر.

کەپـۆنی: کەسێ کە دەمـەلاسکـەی خەڵك دەکاتەوە ف کسی که ادای دیگران را درمی‌آورد.

کەپۆی: کەپۆ، بێقل، دم ف بینی.

کەپۆیلە: کەپۆلەی ناردبێوان، قەپۆلە ف پیمانهٔ کوچك آسیابان.

کەپە: دەنگی ناخافتنی بێددان ف صدای تکلّم آدم بی‌دندان.

کەپەر: ١) کلۆز، کولۆس، کەسێ کە ددانی پێشوی نیە؛ ٢) کەبر ف ١) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ٢) کبر، کازە.

کەپـەز: هەرچیایەك تەختایی لەسەرەوەی هەبێ ف کوهی که بلندترین قسمت آن مسطح باشد.

کەپەزە: مرۆی رەزاگران و خوێنتاڵ ف آدم بدترکیب و گرانجان.

کەپـەك: ١) تێکـولـی دانـەوێڵەی لەدەسنـارکـراو؛ ٢) درشنەی ناردی دابێژراو، کرپك ف ١) پوستهٔ دانهٔ آسی؛ ٢) نخاله.

کەپەکەپ: دەنگەدەنگی دەمی بێددان ف صدای دهان بی‌دندان.

کەپـەلـەك: کرمێکە بەگیاوە دەنیشێ بەزدەبخوا پێ دەمرێ، گیابز ف کرمی است کشندهٔ گوسفندان.

کەپەلەکی: بەزێ کە گیابزی خواردوە ف دام مبتلا به سمّ «کەپەلەك».

کەپەن: ١) کفن، کەفەن؛ ٢) باڵاپۆش لە بەرگنی بەستاونە، فەرەنجی ف ١) کفن؛ ٢) بالاپوش نمدی.

کەپەنك: فەرەنجی ف بالاپوش نمدی.

کەپەنکە: گەنم یا جۆ کە تازە دێ گوڵ بکا: (دە **کەپەنکە** دابە) ف گندم یا جو در شرف خوشەزدن.

کەپـەنـە: ١) فەرەنجی؛ ٢) کەبلەمـە ف ١) بالاپـوش نمدی؛ ٢) گرد داروی خوردنی.

کەپـەنـەزۆش: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەپەنەك: فەرەنجی: (لە نقوشی غەزەلم جبن و خەنا داماوە/کێ دەڵێ ئەمتبعەیی کوردە کەلاش و **کەپەنەك**) «حاجی قادر» ف بالاپوش نمدی.

کەپەنەکداڵ: سیسارگ ف کرکس.

کەپی: بێقل، دم، کەپۆ، کەپ ف بینی.

کەپی‌پان: ١) بێقل‌فەنسی، کەپۆپان؛ ٢) جۆرێ هەنار ف ١) بینی پهن؛ ٢) نوعی انار.

کەت: ١) تەختی داریی لەسـەرنـوستن؛ ٢) دەفـری قوڵ و دەوالا بۆ جێگـەی ناردی نانـەوا؛ ٣) گیایەکی سێ‌پەرەی بەپنجـە. خۆشترین ناڵەبۆ حەیوانی گیاخۆر، وینجە؛ ٤) چاروکە؛ ٥) لای سەروی قوڵ؛ ٦) دەفری لێوارەشکاو؛ ٧) مرۆی لێونانەواو؛ ٨) پارچە، پاژ؛ ٩) ناك، نەنیا؛ ١٠) بەزەمینـدایـەرەوەبو، کەوت؛ ١١) چاودێری؛ ١٢) زەلام؛ ١٣) بەسـەرهـاتی ناخـۆش؛ ١٤) باڵندەیەکی گۆشتخۆشە ف ١) تختخواب چوبین؛ ٢) ظرف آرد نانوا؛ ٣) یونجه؛ ٤) شانەپوش زنانه؛ ٥) قسمت بالایی بازو؛ ٦) ظرف لبەشکستە؛ ٧) آدم لب شکری؛ ٨) قطعـه؛ ٩) تك؛ ١٠) افتـاد؛ ١١) مراقبت؛ ١٢) گُنـده؛ ١٣) رویداد ناگوار؛ ١٤) پرندەای حلال گوشت.

کەتابنی: بەرداشی ژێرو ف سنگ زیر بن آسیا.

کەتاسەری: بەرداشی سەرەوە ف سنگ زیر بن آسیا.

کەتـان: ١) گیایەکـە زۆر بەرز دەبێتـەوە بزرەی وەك دەزوی دەبێ؛ ٢) قوماشێکی سپی تەنکە، ٣) پسان، قەتان ف ١) گیاه کتان؛ ٢) پارچهٔ کتانی؛ ٣) قطع شدن.

کەتاندن: پساندن، قەتاندن ف قطع کردن.

کەتان‌کەتانە: قامێکی گۆرانی‌یە ف آهنگی است.

کەتـان‌وکەوان: کوللە، قوماشی سپی دەوری تەختی نوستن لە ترسی پێشکە ف پشەبند.

کەتانە: ١) هەوای کەتان‌کەتانە؛ ٢) ناوە بۆ زنان ف ١) آهنگی است؛ ٢) نام زنانە.

کەتـانی: ١) جلکی کەتـان؛ ٢) هەر قومـاشێکی ناسـك؛ ٣) بادامی کاغەزی ف ١) لباس از کتان؛ ٢) پارچهٔ نازك؛ ٣) بادام کاغذی.

کەت‌بەسە: قوڵ‌بەستە ف کت بستە.

کەترە: ١) لەکارکەوتو؛ ٢) سست و گوێ‌نەدەر بە کار؛ ٣) عەیب و عار؛ ٤) فز ف ١) از کارافتادە؛ ٢) لاقید؛ ٣) عیب؛ ٤) هجو.

کەترەخانە: تەمەڵخانە، جێگەی بەخێوکردنی مرۆی لەکارکەوتو ف نوانخانە.

کەترەخەم: گوێ‌نەدەر، کاربێشت‌گوێ‌خەر ف لاقید.

کەتـرەیی: ١) کاری کەتـرە، گوێ بەکـارنـەدان؛ ٢) قسەی بێ‌مانای بێ‌نامانج ف ١) لاقیدی؛ ٢) سخن بیهودە، حرف بیخودی.

کەتری: کتری، کتلی ف کتری.

کەتك: ١) هەژێری ناومەشکەژەقە؛ ٢) پشیلە، کتك، خنك ف ١) انجیر خشك در خیك؛ ٢) گربە.

کەت‌کەتە: ١) یەکەیەکە؛ ٢) پارچەپارچە ف ١) یکی یکی؛ ٢) قطعەقطعە.

کەتلە: زەمبیلەی لە بۆش [ف] زنبیل حصیری.

کەتلی: کەتری، کتری [ف] کتری.

کەتن: ١) بەزەمبیندا بەربوونەوە؛ ٢) سوکایەتی؛ ٣) کاری خراپ؛ ٤) ئاژاوە؛ ٥) فریو؛ ٦) سواربوونی نێر لە مێ، پەڕین؛ ٧) پەنابردن، وەدەغیل بوون [ف] ١) افتادن؛ ٢) اهانت؛ ٣) کار زشت؛ ٤) آشوب؛ ٥) فریب؛ ٦) بر بدن نر بر ماده؛ ٧) پناه‌بردن.

کەتن‌پێکردن: ١) فریودان؛ ٢) سوکایەتی بەسەرهێنان [ف] ١) فریب دادن؛ ٢) اهانت به کسی کردن.

کەتن‌کردن: کاری زۆر خراپ کردن [ف] کار زشت کردن.

کەتن‌گێڕ: ئاژاوەچی [ف] فتنه‌انگیز.

کەتن‌گێڕان: ئاژاوەنانەوە [ف] آشوبگری.

کەتن‌هەڤ: پێك‌هەڵپڕژان [ف] گلاویز شدن.

کەتو: ١) کردوو، بێڵێ کە بە دو کەس دەیکێشن لە تەختەنەختەکردنی زەوی؛ ٢) تەختەزەمین بۆ چاندن [ف] ١) بیل دونفرهٔ کردسازی؛ ٢) کردکشاورزی، تخته‌زمین.

کەتۆ: ١) بێ‌هاوتا، تاقانە؛ ٢) ناوی پیاوانە [ف] ١) بی همتا؛ ٢) نام مردانه.

کەتوو: تەمتەرە، ناوبارە، ناوگەردان [ف] آبگردان.

کەتوان: چاوێر، چاوەدێر [ف] مراقب.

کەتوانە: چاوەدێری [ف] مراقبت.

کەتوانی: چاوەدێری‌کردن [ف] مراقبت، مواظبت.

کەت‌وجووت: تاك‌و جفت [ف] فرد و زوج.

کەت‌وجووتانێ: تاقمانەجووت [ف] بازی تك یا جفت.

کەتوکلفت: زەبەلاح، تەژە [ف] لندهور.

کەتوون: کەبەند [ف] کمند.

کەتوەر: تەمەڵ‌و بێکارە [ف] شل و تنبل، بیکاره.

کەتوەری: تەمەڵی، بێکارەیی، خوێریەتی [ف] سستی، شلی، تنبلی، بیکارگی.

کەتە: ١) لێوکەت؛ ٢) دەفری لاکەت؛ ٣) حەیوانی شاخ‌شکاو؛ ٤) زەبەلاح؛ ٥) دەفری ئاردی ئانەوا؛ ٦) قوبڵی برنج؛ ٧) بۆ جاری‌دووهەم‌چنینی پەلکی توتن [ف] ١) لب شکری؛ ٢) ظرف لب‌شکسته؛ ٣) حیوان شاخ شکسته؛ ٤) لندهور؛ ٥) ظرف آرد نانوا؛ ٦) دمپخت، کته؛ ٧) چیدن دوبارهٔ برگ توتون.

کەتەپلاو: قوبلی، قبوڵی [ف] دمپخت، کته.

کەتەن: ١) کەتان؛ ٢) دەست بەسنراوی بێ دەسەڵات [ف] ١) نگا: کەتان؛ ٢) دست بستهٔ درمانده.

کەتەو: قەفەی وڵاخی بەرز [ف] سرفهٔ چهارپایان.

کەتی: ١) پەڕاوی لێوارە؛ ٢) نێوان‌نێ‌کەوتنی لێو؛ ٣) تاقانەیی، بێ‌وێنەیی؛ ٤) بەزەمبینا بەرەوەبوگ؛ ٥) لەکارکەوتو؛ ٦) نابووت‌بوگ؛ ٧) قەنێ، کوڕکوڕ [ف] ١) شکستگی لبه؛ ٢) لب شکری بودن؛ ٣) بی‌همتایی؛ ٤) افتاده؛ ٥) از کار افتاده؛ ٦) ورشکست شده؛ ٧) مرغ سنگخواره، باقرقره.

کەتێ: ١) قەنێ، کوڕکوڕ؛ ٢) ناوە بۆ ژنان [ف] ١) مرغ سنگخواره، باقرقره؛ ٢) نام زنانه.

کەتیبە: ١) سەردەرانەی بە خشتی سوور؛ ٢) نوسراوی زۆر قەدیم لە بەرد؛ ٣) دەستەیەك لە لەشکر [ف] ١) سردرآجری؛ ٢) کتیبه؛ ٣) گروهی از سپاه.

کەتیر: داری بن شەغرە کە دەکەوێتە سەر پشتی بارەبەر [ف] چوب زیر بار گیاه.

کەتیرە: شیرەی وشکەوەبوی گوێنی جەباری [ف] کتیرا.

کەتیفە: باسارە، گۆی‌سوانە، سوانە [ف] لبهٔ بام.

کەتیکانێ: فەمجان. گەمەیەکە بەپێنج بەرد دەکرێ [ف] بازی بەقُل دوقُل.

کەج: ١) خوار، چەوت، خێچ؛ ٢) دووت، کچ، قز، قیز [ف] ١) کج؛ ٢) دختر.

کەجان: ١) وشەی دواندنی کچ بە خۆشەویستی؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) خطاب دوستانه به دختر، دخترجان؛ ٢) نام زنانه.

کەجە: بیانی، بێگانە، ناس‌نەکری [ف] ناشناس، بیگانه.

کەجەر: فەرەج [ف] کولی.

کەچ: ١) چەفت، حوار؛ ٢) دۆت، کچ؛ ٣) لێوکەت؛ ٤) لێوارەکەت [ف] ١) کج؛ ٢) دختر؛ ٣) لب شکری؛ ٤) لبه‌شکسته.

کەچاچاف: گلێنەی‌چاو، بیبیلەی‌جاو [ف] مردمك چشم.

کەچانی: ١) کچانی؛ ٢) کچانە [ف] ١) پسر مقلّد دختران؛ ٢) شایستهٔ دختران، دخترانه.

کەچابی: ١) چەفتی؛ ٢) ناڕێکی: (ئەم قاڵیە **کەچابی** هەیە) [ف] ١) کجی؛ ٢) ناهمواری.

کەچ‌حەلی: زۆڕکچ بۆ زۆڕباب [ف] دخترخوانده.

کەچ‌خولق: ١) ڕوناخۆش؛ ٢) ناکارخراپ [ف] ١) اخمو؛ ٢) بداخلاق.

کەچ‌خولك: کەچ‌خولق [ف] نگا: کەچ‌خولق.

کەچك: داری بەکلکی سەرقووڵ‌کراو بۆ تراوزاگوێزتن [ف] قاشق.

کەچکانی: کەنیشکی، کچێنی، کونەکراوی کچ [ف] دختر باکره.

کەچکانی‌برن: کچێنی نەهێشتن [ف] برداشتن بکارت.

کەچکە: یەکێ لە ئامرازی بەننایانە [ف] یکی از ابزار بنایی.

کەچکەقوڵە: بەچکەبوقی هێشتا لە پێستی ساوابی دەرنەهاتگ [ف] کفچلیزك، نوزاد قورباغه.

کەچۆ: وشەی دواندنی دۆت، ئەی کچ [ف] ای دختر.

کەچولە: ژارماسی [ف] گیاه زهر ماهی.

کەچۆنە: بەردی ئاگردان، کوچکاور [ف] سنگ اجاق.

کەچە: ١) تەحت، رابەخ لە بەرگنی بەستواو؛ ٢) فەرەنجی بێ‌قۆڵ؛ ٣) پێشگر بەواتای: کۆنەو بێ‌بایەخ: (**کەچەکەوش**، **کەچەبەرە**، **کەچەکڵاو**، **کەچەدەوری**)؛ ٤) حەیوانی شاخ‌شکاو [ف] ١) نمد زیرانداز؛ ٢) کپنك، بالاپوش نمدی بی‌آستین؛ ٣) پیشوند به معنی فرسوده و بی‌ارزش؛ ٤) حیوان شاخ شکسته.

کەچەترێن: ڕوشکاو، بەشەرماخراو: (جوابێکم دایەوە **کەچەترێنم** کرد) [ف] ازرو رفته، شرمنده شده.

کەچەچی: کەسێ کە بەرگن دەبەستێوێ‌و دەیکانە نەحت‌و فەرەنجی ف نمدمال.

کەچەر: ١) سەربڕین؛ ٢) تۆڵ لەسەروەڕیو ف ١) کَل؛ ٢) سرطاس.

کەچەری: ١) نەخۆشی سەربڕبنداری؛ ٢) سەربێ‌تۆکی ف ١) کَلی؛ ٢) طاسی.

کەچەشاخ: شاخداری کە شاخێکی شکابێ ف دام بك شاخ شکسته.

کەچەڵ: کەچەر ف نگا: کەچەر.

کەچەلان: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف از طوایف بزرگ کرد در ترکیه.

کەچەڵۆك: ١) جێشێکە لە ساوارو نیسك جێ‌دەبێ؛ ٢) سیسارگە کەچەڵە ف ١) آشی است که از بلغور و عدس می‌سازند؛ ٢) کرکس.

کەچەڵوگوڕی: کەچەڵی تەواو کەچەڵ‌و بەکرێژ ف کاملاً کَچل.

کەچەڵە: نافرەتی کەچەڵ ف زن کچل.

کەچەڵـە: جوچکەبالندەیێ کە تۆکەمردارەی وەراندوەو تازە تۆکی لێ دێنەوە ف جوجهٔ کرك ریختهٔ تازه پر درآورده.

کەچەڵـەك: ١) کەمێك کەچـەڵ بوگ؛ ٢) کورەکـەچـەڵەی فارەمانێ چیروکـان؛ ٣) باڵـداریکی‌لاشـەخۆرە لەخەرتەل دەکا ف ١) اندکی کَچل شده؛ ٢) پسرك کَچل افسانه‌های کودکان؛ ٣) از انواع لاشخور.

کەچەڵەی: کەچەڵی، تۆشی نەخۆشی کەچەڵی هاتن ف کَچَلی.

کەچەڵی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەچەڵی: کەجەری ف نگا: کەجەری.

کەچـەڵی‌خواشوکور: ئەوکەچەڵەی هەر نەوفەسەری کەچەڵەو موی لاجانگ‌و کاکۆڵی هەبە ف کسی که فقط وسط سرش کچل باشد.

کەچـەڵی گشتـەکی: ئەوکـەسـەی خەتێك موی‌ماوە لەبن کلاوە دەری‌دەخا ف آن که فقط دورسرش مو دارد.

کەچەڵی گەرگەری: کەچەڵوگوڕی ف کاملاً کچل.

کەچی: ١) خواری، چەوتی؛ ٢) دەگەل ئەوەشدا: (من چاکەم کرد **کەچی** ئەو خرابـەی دەربـارە کردم)؛ ٣) مەبـەست جیە؟: (ئەم قسەت کرد **کەچی**؟)؛ ٤) خوارەوە بو، جەفتـەو بو: (بـە سەروێم وب کە ڕاسـت‌و سەرکـەش‌و بەرزی، **کەچی** لەرزی/کـە فەرقیشم بگـانـە ئاسمـان بەندەی قەدی بارم) «نالی»؛ ٥) کەچلك، قاشوخ؛ ٦) نۆ خواری ف ١) کجی؛ ٢) با اینهمـه، درنتیجه؛ ٣) منظور چیست؟، کەچی؟؛ ٤) کج شد، خم شد؛ ٥) قاشق؛ ٦) تو کج هستی.

کەچـیج: ١) جێگـە چینـە کـردنـی باڵـنـدەی ماڵی؛ ٢) جینـە، دان‌هەڵگرتنەوەی مەل ف ١) جای چینه‌کردن مرغ؛ ٢) چینه‌کردن مُرغ.

کەچیلۆك: کچۆڵە، کیژی بیچکەلانە ف دختر کوچولو.

کەچین: هێشتا هەر کچ ف هنوز باکره.

کەچینی: کچێنی، خوێنی نیشانەی کونی‌نەکراوی ف خون بکارت.

کەحلان: ئەسپی حدوود ف اسب نجیب.

کەحیل: کەحلان ف اسب نجیب.

کەخس: کخس، خزکە، خسکە ف پیاز ریز کاشتنی.

کەد: ١) پارچەدارێك؛ ٢) بەهرەی زەمین؛ ٣) زەحمەت‌کێشان ف ١) بك تکه چوب؛ ٢) بهرهٔ زمین؛ ٣) رنج و زحمت.

کەدوُ: ١) کادێن؛ ٢) کدو ف ١) کاهدان؛ ٢) کدو.

کەدوِن: جەڕەی ئاو ف سبوی کوچك.

کەدوُبنك: کەدون ف سبوی کوچك.

کەدە: ١) نەناسیاو، بێگانە، غەوارە؛ ٢) کوڕی چکۆڵە ف ١) ناشناس؛ ٢) پسربچه.

کەدەر: کەسەر، مەینەت، خەم ف غم، اندوه.

کەدەو: نەخۆشیەکی ماڵاتە کە لە سەرمان تۆشی دێن ف از بیماریهای دامی.

کەدی: حەمایەت، ڕام، فێربوی ماڵ، کدی ف اهلی، رام شده.

کەدبنك: ١) کەدون؛ ٢) کوُبەڵە ف ١) سبوی کوچك؛ ٢) خمچه.

کەدینە: شەربەی سوالەت ف لیوان سفالین.

کەر: ١) نبوەی جیا، لەت؛ ٢) پارچە، پاژ؛ ٣) پاشگری بەواتا: پێك‌هێنەر: (کـارکـەر)؛ ٤) کۆمـەڵی دابڕاو لە گەلە؛ ٥) فەر، قەرد، وام، واو؛ ٦) بارەبەری بە زەڕەزەڕ، گوێدرێژ؛ ٧) بربێی لە دەبەنگ‌و نەفام؛ ٨) شوی گامێش؛ ٩) جۆرێ حەیوانی چیا؛ ١٠) هیچ‌نەبیس، گوێ‌کپ؛ ١١) زەلام، قەبـە: (کـەرمێش، **کەرموێن**)؛ ١٢) دیوی تەڤی جگ؛ ١٣) جەمـاو، خوارەوەبـوگ؛ ١٤) هەدا، نۆقرە ف ١) شقه، نیمه؛ ٢) پاره، تکه؛ ٣) پسوند فاعلی، کننده؛ ٤) جمع جداشده از گله؛ ٥) وام؛ ٦) خر؛ ٧) کنـایه از نفهم؛ ٨) گاومێش نر؛ ٩) کل شکار؛ ١٠) ناشنوا؛ ١١) گنده، بزرگ؛ ١٢) یکی از جهات قاب؛ ١٣) خمیده؛ ١٤) آرام و قرار.

کەڕ: ١) گوێ‌کپ؛ ٢) تیر، خەست ف ١) ناشنوا؛ ٢) غلیظ.

کەرا: ١) ڕشك؛ ٢) بەرد، کوچلك، نەوون ف ١) رشك؛ ٢) سنگ.

کەڕا: گاشەبەرد، نەلەسەنگ، بەردی زل ف سنگ بزرگ.

کەراخ: ١) فەراخ، ڕەخ؛ ٢) کەسێ کە بەسـەر بەشکـردنی ئاوڕادەگا، میراو ف ١) کنار؛ ٢) میراب.

کەراس: کراس، گجی، کرواس ف پیراهن.

کەرافی: تینگی زۆر کە پیاو بخانە گیانەڵاوە ف تشنگی کشنده.

کەراقی: کەڵك ف مرغ سقّا، پلیکان.

کەراك: هەوێردە، باڵـندەیەکـە لە چێشکە گەورەترە ف پرنده‌ای است بزرگتر از گنجشك.

کەراکە: کەراك ف نگا: کەراك.

کەڕاکی: ساغ‌و پتـەو، دور لە نەخـۆشی وانـا: وەك گاشـەبەرد وایە ف صحیح و سالم.

کەرامات: کاری عاجبانی پیاوانی خوا: (کەشف‌و **کەراماتی هەیە**) ف کرامات اولیا.

کەرامـەت: ١) کەرامـات؛ ٢) بۆژانـەوەی گیاو گوڵ‌و شینکـە ف ١)

کرامات؛ ٢) دوباره جان گرفتن گُل و گیاه.
کەڕان: ١) کوتکی زلی بەردشکاندن؛ ٢) قرتان ف ١) پُتك بزرگ سنگ شکن؛ ٢) گُسستن.
کەرانبابگاو: جوینێکە ف دشنامی است.
کەرانبەر: وشکەکەنگری بابردەلە. قانگەلاشك ف کنگر خُشك بادبُرده.
کەرانـدش: ١) ڕاکێشـان بە زەویدا؛ ٢) کێشـان بە تەرازو ف ١) دراز کشیدن؛ ٢) وزن کردن.
کەڕاندن: قرناندن، کرماندن ف گُسستن، پاره کردن.
کەرانـه: ١) پارەیێ کە پەشیمـان لە سەودا بە فرۆشیاری ئەدا تا لێی وەرگرێتـەوە؛ ٢) خاوە؛ ٣) باجێ کە بەرانبـەر بە هەر بارە بەرێ دەستێنـدرێ؛ ٤) وەك کەر ف ١) پول پشیمـانی از معـامله؛ ٢) باج سبیل؛ ٣) باج سرانهٔ باربران؛ ٤) خرمانند.
کەڕانـه: ١) دەنگـراو، دەولەمەن؛ ٢) لۆسە، مەلغە، باری، نوێل ف ١) ثروتمند؛ ٢) اهرُم.
کەراو: بارە، فایدە ف بهره، فایده.
کەراوی: کەڵك، کەراقی، مەلبکی ئاوی زلە ف مرغ سقّا، پلیکان.
کەرابەتی: کاری نەحمەقانە ف روش احمقانه.
کەرب: ١) دەردو خەم؛ ٢) بیزو، مەگبرانی ف ١) غم و غصّه؛ ٢) ویار.
کەرپا: بیزگە، مەگبرانی، بیزو ف ویار.
کەرباڤ: دژوێنیکە وانا: کوڕکەر ف فحش به معنی کُرّه خر.
کەرباندن: بیزوکردن ف ویارکردن.
کەربایەی: بیزگ، مەگیرانی ف ویار.
کەربایی: کەربایەی، بیزو ف ویار.
کەربلێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەربوکی: هەمیشە دژو خەمبار ف همواره اندوهگین.
کەرپـوون: ١) بێداگرتن لەسـەر کارو قسـەی بێبابەخ؛ ٢) نوزەبونی بێئاقلانە ف ١) خرشدن؛ ٢) لجاجت کردن.
کەرزبــوون: ١) کپبوونـی گوێ؛ ٢) سوڕانی زۆر بەلـەزی مزراح: (وا دەسوڕێ کەڕەبێ) ف ١) کرشدن؛ ٢) جرخش با شتاب گردنا.
کەربونەکی: هەمیشە دژو خەمباربوون ف همواره اندوهگین بودن.
کەربەتین: گازی بزمارکێشانەوە ف اَنبُر میخ بیرون کشیدن.
کەربەش: دڕکێکە کەر حەزی لێدەکا ف خاربنی است.
کەربـەلا: ئەو جێگەی ئیمامحوسێنی لێ کوژرا، شارێکە لە عێراق ف کربلای حسینی.
کەرپال: شڕوشڕۆل، قەرپال، جلكتەتیای ف ژنده‌پوش.
کەرپت: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەرپوچ: خشت ف خشت.
کەرپە: بەربەندی ئاو، بەندی ئاو ف سدّ.
کەرپەزە: جۆرێ مارمیلکەی درێژە کە ڕەنگدەگۆڕێ ف نوعی مارمولك.
کەرپەسە: خەمەگرو، قمقموکە، سەرمازەلە ف چلپاسه.
کەرپیچ: کەرپوچ، خشت ف خشت.
کەرت: ١) دوپارچە؛ ٢) پارچە؛ ٣) برێ لە پەز؛ ٤) تیخی دەملێ بەزبو؛ ٥) چارەگ، لەچوارپاژ پاژێك ف ١) دونیم؛ ٢) پاره، قطعه؛ ٣) قسمتی از گله؛ ٤) تیغ لب پر بده؛ ٤) یك چهارم، چارك.
کەرتال: گیایەکی بەدڕکەو لە کەنگر دەکا ف گیاهی است شبیه کنگر.
کەرتن: چەنەبازی قسەبێتام ف وراّج.
کەرتـزێنـه: ١) برینـی لە سەربـەرەوژورەی زور ڕژد؛ ٢) برینـی لە دوامین‌کابەی جۆراوبازی ف ١) کنایه از سر بالایی سخت؛ ٢) کنایه از آخر بن دور جوراب بازی.
کەرتك: کەرت ف نگا: کەرت.
کەرتکین: پەزبنی لێوارەی تیخ ف لب پرشدن تیغ.
کەرتل: کەرت، کەرتك ف نگا: کەرت.
کەرتلاندن: پارچەپارچەکردن ف قطعه‌قطعه کردن.
کەرتو: کردو، ورچ و لوتی ف گرازکشاورزی.
کەرتۆپە: کەرتوڤل، سێفەزەمینە، پەتاتە ف سیب‌زمینی.
کەرتۆل: پەتاتە، سێفەزەمینە، کەرتۆپە ف سیب‌زمینی.
کەرتە: دەستەپەزێك بیکەوە، کەرتکەمەڕ ف گلهٔ کم عدد.
کەرتەز: بەری گیایەکە لە خەیار دەچێ و زۆر تاڵە ف نوعی خیارکوهی تلخ.
کەرتەشی: گیایەکی بەدڕکی سەرخڕە ف گیاهی است خاردار و سرگرد.
کەرتەك: ١) پارچەیەك؛ ٢) زۆر، گەلێك ف ١) یك قطعه؛ ٢) بسیاری.
کەرتەل: بەشێکی زۆر لە هەرشتێ ف قسمت اَعظم از هرچیز.
کەرتەلەز: یەکسـی کزو بێهێز ف سنور لاغر مردنی.
کەرتەوڵ: گیایەکی بەرزە بالایە لە گوگەم نەکا ف گیاهی است.
کەرتێنە: داوی جاڵجاڵوکە ف تار عنکبوت.
کەرجـە: کەنـە، جانـەوەرێکە بەماڵاتەوە دەنوسێ و بۆرە ف از حشرات دامی، کنه.
کەرچل: تێکەلاو، تێکدراو ف بهم‌زده، آمیخته.
کەرچلان: کەرچل ف نگا: کەرچل.
کەرچلاندن: تێکەڵدان، تێکدان، لێکدان ف بهم‌زدن، بهم آمیختن.
کەرچلی: تێکدراو، تێکەلاوکراو ف بهم زده، آمیخته.
کەرچلین: کەرچلان ف بهم زده، آمیخته.
کەرچوڤە: شەڕانی، نەگونجاو ف ستیزه‌جو، ناهنجار.
کەرچەك: پێلاوی خوارو خێچ و دڕاو ف کفش زواردررفته.
کەرچیچەك: جۆرێ داری جەنگەڵیە ف از درختان جنگلی.
کەرخ: ١) دەنـگ‌نوسـان، دەنـگ‌کەتن؛ ٢) سنـوور، کەوشـەن؛ ٣) جێ‌دروێنەی پاڵە لە ڕۆژێك‌دا؛ ٤) دەفری سواڵەتی قەوزەلێ‌نیشتو؛ ٥) تەزیو، سڕ؛ ٦) شوێن، شوێپ؛ ٧) لەبەرچاوکەوتن، بێزاری؛ ٨) ئالی، لا ف ١) صداگرفتگی؛ ٢) مرز؛ ٣) درویدهٔ یك دروگر در روز؛ ٤) ظرف سفـالین کهنهٔ خزه‌گرفته؛ ٥) سر، کرخ؛ ٦) رد، اثر؛ ٧) بیزاری؛ ٨)

طرف، نزد.

کەرخانە: ١) کانی بەرد لێ هەڵکەندن؛ ٢) چاڵەبەفر؛ ٣) جوننەخانە ف ١) معدن سنگ؛ ٢) برف انبار؛ ٣) فاحشەخانە.

کەرخانەچی: دەوبت، گەواد، قورمساخ ف دیّوس.

کەرخ بوُن: ١) نەزبن، سڕ بـوُن؛ ٢) دەنــگ کەتن؛ ٣) جاڕز بـوُن، بێزار بوُن ف ١) کرخیدن، کرخ شدن؛ ٢) صداگرفتن؛ ٣) بیزارشدن.

کەرخنکێنە: گیایەکە ف گیاهی است.

کەرخو: قەرغو، جۆرەقامیشێکە بلوری لێ چێ دەکەن ف نوعی نی کلفت.

کەرخۆر: چلەك، نەوسن، چڵێس ف شکمو.

کەرخول: شێلاقە، جۆرێ مزرەقی بێ‌تمنەبە بەفامچی ئاودان دەسوُرێ ف گردنای بی نوك آهن که با تازیانەزدن می‌چرخد.

کەرخەپ: رزیو لەبەر کۆنی ف پوسیدە از کهنگی.

کەرخەس: کاری هیچ و پوُچ و بێ فایدە: (ئەوەی تۆ ئەی‌کەی **کەرخەسە** کار نیە) ف کار بیهودە.

کەرخەسیال: لەکارکەوتە، بکێرنەهاتی ف از کارافتادە.

کەرخـەسێن: بریتی لە کەسێ کە کاری هیچ و پوُچ دەکـا ف کنایە از کسی کە کارهای بیهودە می‌کند.

کەرخەك: بەسەریەکدا کۆماکراو ف برهم انبارشدە.

کەرخین: کەرخ بوُن ف نگا: کەرخ بوُن.

کەرد: ١) تەختەزەوی بۆ چاندن؛ ٢) کاری ڕابردوی کردن، کردی ف ١) کردکشاورزی؛ ٢) انجام داد.

کەردار: جاروێدار، خەربەندە ف چاروادار.

کەردڕ: کەرخنکێنە ف گیاهی است.

کەردز: ١) سیرمـــەخـــۆر، دزی خوێڕیلە: (تـــۆ شێخی حیلەسازی قوماربازی **کەردزی**) «مەسوول»؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) دلـەدزد؛ ٢) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەردو: ١) کەرد، تەختەزەوی؛ ٢) کردوی دێراوهەڵدان؛ ٣) گیای کاردو ف ١) کردکشاورزی؛ ٢) گراز کشاورزی؛ ٣) گیاه «کاردو».

کەردوکێش: کردوکێش ف کسی که گراز کشاورزی می‌کشد.

کەردە: کردە، کردن بەهەموماناکانیەوە ف کردن.

کەرڕە: زەوینی پڕلەبەرد، بەردەلان ف زمین سنگلاخ.

کەرزك: ١) گەنـە، کەرجە؛ ٢) بریتی لەمرۆی زۆردرۆزن ف ١) کَنە؛ ٢) کنایە از آدم بسیار دروغگو.

کەرزوُر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کەرزین: ١) قەرسین، لەسـەرمان نارەحەت بوُن؛ ٢) بەستەڵەك ف ١) لرزیدن از سرما؛ ٢) یخبندان.

کەرژال: کاری زۆرگران ف کار بسیار دشوار.

کەرژنگ: قرژانگ، قرژاڵ ف خرچنگ.

کەرژە: کەرجە، گەنە ف کَنە.

کەرساڤا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەرستــە: ١) ئەسیـابـانێ کە شتێکی لێ دروست بێ؛ ٢) نامـرازی شت‌دروست‌کردن ف ١) موادّ اوّلیّە؛ ٢) ابزار.

کەرسل: ئەرسەقول، قەرسەقول ف مدفوع الاغ.

کەرسمە: رەگێکە لە کەپوی کەردا دەیبڕن ف رگی در بینی الاغ کە آن را قطع می‌کنند.

کەرسونە: تەباڵەکێو بلە ف تاباله دشتی.

کەرسە: کەرسنە ف نگا: کەرستە.

کەرسەپ: سەوزیەکە دەچێندرێ، کەرەوز ف کرفس.

کەرسەڕ: ١) مزراخ؛ ٢) جۆرێ مراوی ف ١) گردنا؛ ٢) نوعی مرغابی.

کەرســەرە: ١) جۆرێ مراوی؛ ٢) قۆرقۆرە، مزراحی ناوکۆڵدراو ف ١) نوعی مرغابی؛ ٢) گردنای توخالی شدە.

کەرسەك: سندە، کلۆخاکی زل ف کلوخ بزرگ.

کەرسەگ: ١) کەرسەك؛ ٢) بریتی لە بەدیەمن گێلی بەدڵ لەسەرهۆش ف ١) کلوخ بزرگ؛ ٢) کنایە از بە ظاهرکودن تودار.

کەرسین: وشك بوُنەوە، مەیین ف خُشك شُدن.

کەرش: کرش، عوُر ف شکمبە.

کەرشین: ١) زگ رل؛ ٢) بریتی لە سەبدی بەدرۆ ف ١) شکم گندە؛ ٢) کنایە از سبّد دروغین.

کەرفتن: بیزەسنان لە خواردنێك ف دل بە هم آمدن از خوراکی.

کەرك: ١) لەت، پارچـە؛ ٢) کەرنەپەز؛ ٣) عابای بێ‌قوڵ ف ١) قطعە، پارە؛ ٢) قسمتی از گلە؛ ٣) عبای بی‌آستین.

کەڕك: ١) خرچـە، فەرەخـرچـــە؛ ٢) کۆنـەڵـــی کەر لەدار بۆ بازبـەسەرداهاوێشتن؛ ٣) هەنجیری کاڵ؛ ٤) بربنگ ف ١) خربزهٔ کال؛ ٢) خَرَك؛ ٣) انجیر کال؛ ٤) دوکارد.

کەرکردن: ١) لەت‌کردن؛ ٢) فربودان، خەڵەتاندن ف ١) پارەکردن؛ ٢) فریب دادن.

کەڕکـردن: ١) گوێ‌کپ‌کردن؛ ٢) خەست کردنەوەی نراو: (بەفراوی **کەڕبگرەوە**)؛ ٣) داکونانی گیزگیزە جـۆرێ کە دەنگی بیـرێ ف ١) ناشنوا کردن؛ ٢) غلیظ کردن آبکی؛ ٣) چرخاندن سریع گردنای توخالی طوری کە صدای آن بخواند.

کەرکـــرن: ١) کەرکــردن؛ ٢) فەرزکـــردن، وام‌وەرگرتن ف ١) نگـا: کەرکردن؛ ٢) وام گرفتن.

کەرکنج: قرژانگ، قرژاڵ ف خرچنگ.

کەرکوت: گۆگرد کانزایەکی زەردە و زوُ ئاگر دەبا ف عُنصر گوگرد.

کەرکوُتی: شێوێکە لە گەنمەکوتاو دروُست دەبێ ف آشی است.

کەرکوژ: زاڵە، روُل، روُڵك ف خرزهرە.

کەرکوژە: کەرخنکێنە، کەردڕ ف گیاهی است.

کەرکـوُش: جۆرێ تریێ نەبـاش: (نـەز قوربانۆ پەشوشو/رەزك دانی ژکـەرکـوشو/ نولێ ئەبو بدەموُشو) «شێعریکی نەناسراو» ف نوعی انگور نامرغوب.

کەرکوڤی: کەرەکێوی، گۆرەکەر ف گورخر.

کەرکوك: شارێکە لە کوردستان ف شهری درکردستان.

کەرکوڵ: ۱) جاش، جاشك، دەحشك؛ ۲) گیایەکی سەرخڕی بەدڕکە؛ ۳) گیایەکە لە تیرەی کەماو هەڵز ف ۱) کره‌خر؛ ۲) گیاهی است خاردار؛ ۳) گیاهی است از تیرهٔ انجدان.

کەرکوڵ و بارسوك: برێتی لە فەقیری ناسوودە ف کنایه از ندار آسوده‌دل.

کەرکە: جزیرەناسایی ف شبه‌جزیره.

کەرکەریك: کرکروکە ف غضروف.

کەرکی: کەرەکی، کەرانە ف ابلهانه.

کەڕکی: مێوینەی کەڵەشێر، مامر، مریشك ف مرغ خانگی، ماکیان.

کەرکیت: شەی پۆکوت، هەبە ف دفنه، شانهٔ پودکوبی.

کەرکێ فاتمێ: بازیلۆکە ف آخوندك.

کەرگ: کەڕکی، مامر ف مرغ خانگی.

کەڕگاسیای: مریشکی ڕەش کە دەڵێن ودمی باش نیە ف مرغ خانگی سیاه که گویند شوم است.

کەرگاکوڕە: برێتی لە کەموسکە، زۆر کەم ف کنایه از بسیار اندك.

کەڕگامیسری: بەقلەموت، عەلەشیش، بوقلە، فەلەمونە ف بوقلمون.

کەرگان: ۱) دەفری ترێ‌تێداگوشین؛ ۲) گوشکە بۆدوشاوکردن ف ۱) ظرف جای آبگیری انگور؛ ۲) عصّاری.

کەرگراف: زەوینێ سێ لای ئاو بێ و لایەکی وشکانی ف شبه‌جزیره.

کەرگو: خەروێ، کەرویشك ف خرگوش.

کەرگوه: کەرویشك ف خرگوش.

کەرگە: ۱) دەسك؛ ۲) گوشینگەی هەنگوور؛ ۳) مامر ف ۱) دسته؛ ۲) عصاری؛ ۳) مرغ خانگی.

کەرگەداس: دەسکەداس، کلکەداس ف دستهٔ داس.

کەرگــەدەن: جانەوەرێکی زۆر زلە شاخی لەسەر کەپۆی هەیە پێستیان دەکردە سپەر بۆ شەڕە شیر ف کرگدن.

کەرگەدەنگ: کەرگەدەن ف کرگدن.

کەرگەز: سیسارگ، سیسارگەکەچەڵە ف کرکس.

کەرگەلاری: باڵداریکە ف پرنده‌ایست.

کەرگی: کەرکی، مامر ف مرغ خانگی.

کەرگێ: کەسێ کە ئیلاقەی کەر دەکا ف کسی که با خر جماع کند.

کەرلــەوەڕێن: ۱) شوانــی کەران؛ ۲) برێتــی لە کەسێ کاری سووك و بێبایی دەکا ف ۱) الاغ‌چران؛ ۲) کنایه از کسی که کار بی‌ارزش کند.

کەرم: کرم، کورم ف کِرم.

کەرمات: ۱) زۆرزیاد، زەحف؛ ۲) بوژانەوەی شینایی، گەشەکردن؛ ۳) وشیارکردنەوەی مەردم ف ۱) بسیار زیاد؛ ۲) دوباره جان گرفتن گُل و گیاه؛ ۳) بیدارکردن ملت.

کەرمخ: گیایەکی گەڵادەرزی‌یە ف گیاهی برگ سوزنی است.

کەرمجین: کرمێ بوون ف کرمو.

کەرمجینی: ۱) کرمەرێزی؛ ۲) برێتی لە زۆرچەپەڵی و گەماری ف ۱) کرم ریختن؛ ۲) کنایه از آلودگی بسیار.

کەرمژین: کەرمجین ف کرمو.

کەرمشین: قرمجین ف نگا: قرمجین.

کەرمك: کرمێ، کرم‌لێ‌دراو ف کرمو.

کەرمنــــدار: ۱) بەخشینی خاوەن دەســەڵات؛ ۲) ناوی گونـدێکـە لە کوردستان ف ۱) بخشش صاحب قدرت؛ ۲) نام روستایی در کردستان.

کەرموتان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەرموز: مێشێکی جزوداری درشتە بە ماڵانەوە دەدا، شینەموزە ف نوعی مگس درشت نیشدار.

کەرمــە: ریخی بەرێ دراوی ڕەق‌هەڵاتــگ، کەمرە، کەپرە ف سرگین پامال شدهٔ خشك و سفت.

کەرمەژین: کرمژین ف نگا: قرمجین.

کەرمەلیس: مێخوش، ترش‌وشیرین ف تُرش و شیرین.

کەرمێش: ۱) مێشی درشت؛ ۲) نێری مێشەنگوین ف ۱) خرمگس؛ ۲) زنبورعسل نر.

کەرنگ: قورینگ، باڵداریکە ف پرنده‌ای است.

کەرۆ: ۱) کول، نەنز، نەسز؛ ۲) بکـا؛ ۳) برێتی لە پیاوی بێ‌ناوەن؛ ۴) سوکـەڵـەنـاوی کەریم ف ۱) کُند؛ ۲) بکند؛ ۳) کنایه از احمق؛ ۴) مخفّف کریم. نام مردانه.

کەروو: ۱) جاڵجاڵۆکە؛ ۲) داوی جاڵجاڵۆکە ف ۱) عنکبوت؛ ۲) تار عنکبوت.

کەڕۆ: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتووە و پاشان کاولیان کردووە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده وسپس ویران گشته است.

کەڕوو: ۱) برش، نویژاڵکێ شین کە لە نانی کۆن دەنیشێ؛ ۲) نویژاڵکی ترشاو ف ۱) کفك نان، کپك نان؛ ۲) کَفَك.

کەروا: کەربا، بێزو، مەگیرانی، کەرب ف ویار.

کەڕواوی: برش‌هەڵێناو ف کفك‌زده.

کەروایی: مەگیرانی، بێزو، بێزگ ف وبار.

کەرۆز: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەروشك: خەروێ، کەروێ ف خرگوش.

کەڕوڤە: کرێوە، بەفری ورد بەباوە ف کولاك.

کەروکە: حوڵ و گێلۆکە ف هالو.

کەڕولاڵ: کەسێ کە نە دەتوانێ ببیسێ نە دەتوانێ قسە بکا ف کر و لال.

کەروڵە: کەرەواڵە، هەویردە ف بلدرچین.

کەڕۆن: ئالودار ف نگا: نالودار.

کەروەستەك: کەرتێنە، هەورازی دژوار ف سر بالایی سخت.

کەرۆهەڵێنان: برش هەڵێنان، کەرۆاوی بوٗن [ف] کبك زدن.

کەرۆهێنان: کەرۆهەڵێنان [ف] کبك زدن، کفك برآوردن.

کەروێ: خەروێ، کەروێشك [ف] خرگوش.

کەروێشك: کەروێ، خەروێ [ف] خرگوش.

کەروێشکە: بزوتنەوەی سەوزەی بەهار بە دەم باوە [ف] خرام سبزه از باد.

کەروێشکەخەو: سەرخەو، سوٗکەخەو [ف] خواب سبك.

کەروێشکە کردن: بزوتنی سەوزە بە دەم باوە [ف] خرامیدن سبزه از باد.

کەرە: ١) پاشگری بەوانا: نەنجامدەر: (کارە **کەرەم** بمرێ مشوٗرخوٚرەم نەمرێ) «مەسەل»؛ ٢) رۆنی قاڵ نەکراو؛ ٣) کاورای بێ ناوەرۆ: (میوانی بوٚم و نان و کەرەی نایە بەر دەمم/نێسنەش بە بێ مواهەنە مەمنوٗنی نەو کەرەم) «شێخ رەزا»؛ ٤) بەردەلان [ف] ١) پسوند فاعلی؛ ٢) کرهٔ خوراکی؛ ٣) بارو خره؛ ٤) سنگلاخ.

کەرە: ١) کەرۆ، برش؛ ٢) ناژەلی گوێ کورت و لوٗلی؛ ٣) فرۆیەك کە لە قەفەقامیش دا گەرم دەکرێ، قەلەبڕ، قەلەفڕ؛ ٤) کلوەبەفری وردی تەنکەلە؛ ٥) کاورای گوێ نەبیس؛ ٦) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٧) هەنجیرێ کە ناگاو دەوەرێ [ف] ١) کفك؛ ٢) بز و گوسفند گوش کوتاه برجسته؛ ٣) نوعی آغوز؛ ٤) دانه برف مازك و ریز؛ ٥) یاروکره؛ ٦) ناحیه‌ای درکردستان؛ ٧) انجیری که نارسیده می‌ریزد.

کەرهاتن: ١) کەربوٗن؛ ٢) جەقبنی جگ، نەف هاتن [ف] ١) نگا: کەربوٗن؛ ٢) ایستادن قاپ.

کەرەب: جبوەی داریکەو بەقبمەتە [ف] کَهرُبا.

کەرەباب: دبقل، دبکل [ف] خروس.

کەرەبە: کەرەب، کارەبا [ف] کهرُبا.

کەرەپوٚ: ١) رووەکێکە لە قامیش دەکا بەریکی هەیە وەك وردە بەموٗ؛ ٢) داری کوٚنی رزیو [ف] ١) نوعی نی که ثمرش به ریزه پنبه می‌ماند؛ ٢) کُندهٔ کهنه و پوسیده.

کەرەپو: کەرەپوٚ [ف] نگا: کەرەپوٚ.

کەرەپوسەر: بریتی لە بیری سەرسمی کەمفام [ف] کنایه از ببر نفهم.

کەرەپوٗل: دارایی لەمردگ جیٚماو، میرات، کەلەپوٗر [ف] ارث.

کەرەپوە: کەرەپوٚ [ف] نگا: کەرەپوٚ.

کەرەپیاو: ١) پیاوی زوٚر ئازاو نەترس؛ ٢) پیاوی بێ ناوەرۆ و کەمفام [ف] ١) شجاع و منهوّر؛ ٢) احمق.

کەرەت: جار، دەحفە، جەل [ف] دفعه.

کەرەتاو: کەرەی ناوباوە کە باش قاڵ نەکرابێ [ف] کرهٔ ذوب شده.

کەرەتو: کردوٗ، کەردوٗ، کەرتو [ف] گراز کشاورزی.

کەرەتە: پانیەکێش، بازنەهەڵکێش [ف] پاشنه کش.

کەرەجی: جوٚرێ بەلەمی سەرناو [ف] قایق کرجی.

کەرەخنە: مەقاش، بوٚلگر، ماشەی ناگر [ف] آنبر کاو.

کەرەدان: کوٗبەڵەی کەرەتێکردن [ف] ظرف کره.

کەرەز: گیایەکە دەیکروٚزن ناوێکی شیرنی هەیە [ف] گیاهی است.

کەرەزەری: زوٚرەکی [ف] زورکی.

کەرەسب: کەرسەب [ف] کرفس.

کەرەسپ: کەرسەپ [ف] کرفس.

کەرەستە: کەرسنە [ف] نگا: کەرسنە.

کەرەسە: کەرسنە [ف] نگا: کەرسنە.

کەرەسیسە: کلوەبەفری تەنکی ورد، کەرە [ف] دانه برف ریز سبك.

کەرەشان: هەنگوینی رەش هەڵگەراو [ف] عسل سیاهرنگ.

کەرەشێر: دبقل، دبکل، کەرەباب [ف] خروس.

کەرەشێل: کەرەشێر، دیکل [ف] خروس.

کەرەفتو: نەشکەوتێکە لە کوردستان ناسەواری مێژوویی تێدا [ف] غاری در کردستان با آثار تاریخی.

کەرەفو: جوٚرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

کەرەك: ١) جوٚرێ پێشکەی ورد؛ ٢) فەرەنجی بێ فوٚل [ف] ١) نوعی پشهٔ ریز؛ ٢) پالتوی نمدی بی‌آستین.

کەرەکولان: کەرەکێوی [ف] گورخر.

کەرەکوتێ: گوێ بەنەواوی کپ، زوٚرکەر [ف] بەکلّی ناشنوا.

کەرەکەرە: بێ هەست و چرپە: (کەرەکەرە هاتن) [ف] بی سر وصدا.

کەرەکی: کەرانە، وەك کەر [ف] خرکی، خرصفتانه.

کەرەکیفە: ١) کەرۆ، برش، کەرە؛ ٢) دوٚکەی گیا [ف] ١) کفك؛ ٢) سببدك گیاه.

کەرەکێفی: خەرگوٚز، خەرگوٚلك [ف] گورخر.

کەرەکێوی: کەرەکێفی [ف] گورخر.

کەرەگا: ١) جوانەگایەك کە سواری جێڵ دەبێ؛ ٢) بربێنی لە زوٚرداری زاڵم [ف] ١) گاوگشن؛ ٢) کنایه از زورگو.

کەرەگابی: زوٚری کردن لە زەبوٗن [ف] زورگویی.

کەرەگوٚشە: نەخوٚشی گولی [ف] بیماری جذام.

کەرەلیاس: جارچی [ف] جارچی، منادی.

کەرەم: ١) بەخشین، دانی بێ فەرەبو؛ ٢) فایدە، بەهرە: (جلەکانم لە کەرەم کەوتوٗن) [ف] ١) بخشش؛ ٢) فایده.

کەرەمار: رەفەمار، کوٚرەمار [ف] نوعی مار سمّی.

کەرەمدار: جوامێر [ف] سخاوتمند.

کەرەمکار: جوامێر [ف] سخاوتمند.

کەرەمکە: فەرموو دانیشە [ف] بفرمابنشین.

کەرەنا: ١) جوٚرێ شەیپوٗری زل؛ ٢) دوکەڵکێشی سەماوەر، یوٚزی [ف] ١) کَرَنا؛ ٢) دودکش سماور.

کەرەنتو: ١) جوٚرێ داسی دەمبان؛ ٢) ناوی دێیەکە [ف] ١) نوعی داس لبه‌پهن؛ ٢) نام دهی است.

کەرەنزەر: جوانی سەوزەرەنگ [ف] گندمگون.

کەرەنسێ: کەرەکوتێ [ف] ناشنوای کلّی.

کەرەنگ: ١) نیری مێشەنگوبن، کەرمێش؛ ٢) کەنگر [ف] ١) زنبورعسل نر؛ ٢) کنگر.

کەرەواڵە: ١) باڵداریکە لە مراوی دەکا نوٚزێ دندوٗکی خوارە لە دماوان دەژی؛ ٢) بربێنی لە حوٚڵ و کەمناوەرۆ؛ ٣) هەوێردە [ف] ١) کاروانك؛ ٢) کنایه از ساده‌لوح؛ ٣) بلدرچین.

کەرەوان: ١) کەرلەوەڕێن؛ ٢) کەرەواڵە ف ١) نگا: کەرلەوەڕێن؛ ٢) بلدرچین.

کەرەوانکە: کەرەواڵە ف نگا: کەرەواڵە.

کەرەوانە: باڵندەی کەرەواڵە ف بلدرچین.

کەرەوەر: هەوری، نیسفەنج ف اسفنج.

کەرەوز: کەرسەپ ف کرفس.

کەرەوس: کەرسەپ ف کرفس.

کەرەوڵ: کەرو، برش، کەرە ف کَفَك.

کەرەوە: ١) جەمەرەی دەوری ئەسنوی گاو جنل؛ ٢) کەسێ کە داخـراوێ باز دەکـا؛ (دەرگا **کەرەوە**) ف ١) چنبـر گردن گاو؛ ٢) بازکننده، گشاینده.

کەرەوەت: پێشخانە، کەوشکەن ف راهرو.

کەرەوێتە: ئەستوێبێچی فەرەنگی، کراوات، فەرەوێنە ف کراوات.

کەرەهـ: جلکن، گەمار، پیس‌وپەڵۆخ ف چرکین.

کەرهەنگ: کەرەنگ، کەرمێش ف زنبور عسل نر.

کەرەهوو: بای زۆر گەرمی بەتەوژم ف باد گرم و شدید.

کەرەهور: کەرەهوو ف بادگرم و شدید.

کەرەهەنجیر: هەنجیرێ کە ناگاو دەوەرێ، کەرە ف انجیری که نارسیده می‌ریزد.

کەرهێ: جۆرێ گیای شنگ ف نوعی گیاه شنگ.

کەری: ١) برێ لە مێگەل، کەرکەبەز؛ ٢) لەت، پارێ؛ ٣) بێ‌ناوەزی ف ١) قسمتی از گلهٔ گوسفندان؛ ٢) پاره، قطعه؛ ٣) حماقت.

کەرێ: نەخۆشی کپ‌بوونی گوێ ف بیماری کری.

کەرێتی: کاری بێ‌ناقلانە ف کار احمقانە.

کەرێز: رێگەناوی بەژێر زەویدا کێشراو ف کاریز، قنات.

کەرێزە: ١) کەرێز؛ ٢) ناوی چەنـد ناوایی لە کوردستـان ف ١) قنات، کاریز؛ ٢) نام چند روستا در کردستان.

کەریفۆك: شەمەتر بلکە ف نگا: شەمەتر بلکە.

کەربل: نازەلی کەرە ف دام گوش کوچك وبرجسته.

کەربلە: کەربل ف نگا: کەربل.

کەربم: ناوی پیاوانە ف کربم، نام مردانە.

کەریەتی: کەرێتی ف نگا: کەرێتی.

کەز: ١) قەوزە؛ ٢) کەژ ف ١) خزه؛ ٢) بسیارسفیدپوست.

کەزاخ: لق‌وپۆپی داپاچاو ف هرس درخت.

کەزاختن: پەرناوتن ف هرس کردن.

کەزاخە: لقێ کە شیاوی هەڵپەرناوتنە ف شاخه‌ای که باید هرس شود.

کەزاخەکردن: هەڵپەرتاوتن، رەزبڕین، باغ‌بڕین ف هرس کردن درخت رز.

کەزان: قەزوان، کەسکان ف نانکش.

کەزباندن: درۆکردن ف دروغ گفتن.

کەزخاندن: کەزاخەکردن، پەرناوتن، داپاچین ف نگا: داپاچین.

کەزلاتەی: کەسەر، مەینەت ف رنج و محنت.

کەزنەزان: دەوەنێکە ف درختچه‌ایست.

کەزوان: قەزوان ف نانکش.

کەزەب: ١) جەرگ، جگەر؛ ٢) زەنگەنە ف ١) جگر؛ ٢) نلسك.

کەزەلۆق: گیایەکی بەپنجە ف گیاهی است.

کەزەلۆك: کەزەلۆق ف گیاهی است.

کەزی: ١) پرچ، زلف؛ ٢) قەوزە؛ ٣) چەگەن، گیاچەسیر؛ ٤) بناری‌چیا ف ١) گیسو؛ ٢) خزه، جل‌وزغ؛ ٣) گیاهی است؛ ٤) کمر کوه.

کەزیك: گیایەکی دەشنەکیە ف گیاهی است.

کەزیگە: ١) رەگی ئەسنوو، شادەمار؛ ٢) جۆی هەڵبەستراو بۆ ناش ف ١) شاهرگ؛ ٢) جوی آب پیوسته به ناو آسیا.

کەزین: نۆبن، جۆگەی داپۆشراو ف جوی سرپوشیده.

کەژ: ١) کژك، کزگ؛ ٢) زۆر سپی، فر بە چەرمـگ؛ ٣) بنیادەمێ کە زگمـاك موی سپەو چاوی لەبـەر ناو هەڵنـایە؛ ٤) بزنی موسپی نامـاڵ‌شین؛ ٥) چیا، کۆ؛ ٦) تـاوربشمی خاو؛ ٧) بزنی مل‌سووری گوێ‌رەش؛ ٨) پیاوی مووزەرد؛ ٩) تاوەبۆکچان؛ ١٠) موی بزنەمەرەزە ف ١) نوار پهن تنگ بند ستور؛ ٢) بسیار سفید؛ ٣) آدم سپید موی مادرزاد، آدم زالی؛ ٤) بز رنـگ سفید مایل به کبـودی؛ ٥) کوه؛ ٦) ابریشم خام، قز؛ ٧) بز گردن سرخ سیاه‌گوش؛ ٨) مردبور؛ ٩) نامی زنانە؛ ١٠) موی مرغوب نوعی بز.

کەژاڵ: ١) ناسـك؛ ٢) بزنـەکـێوی؛ ٣) ناوە بۆ ژنـان؛ ٤) بزنـی گوێچکەسپی‌ورەش؛ ٥) چاوکاڵ ف ١) آهو؛ ٢) بزکوهی؛ ٣) نام زنانە؛ ٤) بز گوش سیاه‌وسفید؛ ٥) چشم آبی.

کەژاو: ١) کەز، قەوزە؛ ٢) نوێژاڵکی سووری سەر ناو، کاژاو ف ١) خزه؛ ٢) لایهٔ قرمز بر آب.

کەژاوە: ١) سندووقی زل کە لەسەر پشتی بارەبەر دادەنراو بنیادەمی تیا سوار دەبوو؛ ٢) دارێ کە لەبن دیوارەوە وەبـەر کاریتـە دەدرێ ف ١) کجاوه؛ ٢) ستون زیر بالار مماس بر دیوار.

کەژك: کژك، کزگ، کەژ ف نوار پهن تنگه بند ستور.

کەژگ: کەژك ف نگا: کەژك.

کەژۆ: ١) ناوی پیاوانە؛ ٢) سپی‌پێست؛ ٣) بزنەمەرەزی زەرد ف ١) نام مردانە؛ ٢) پوست سفید؛ ٣) بز کرك زرد.

کەژوو: کەژك ف نگا: کەژك.

کەژۆك: ١) تاوربشمی خاو، کەژ؛ ٢) جۆرێ نەخـۆشی دەمارنوندبوونە؛ ٣) بەری گیایەکـە لە لۆکـە دەکـا؛ ٤) رەنگی زۆر سپی، قیج ف ١) ابـریشم خام؛ ٢) نوعی بیمـاری عروق؛ ٣) ثمر گیاهی است شبیه پنبه؛ ٤) رنگ بسیار سفید.

کەژە: ١) فەصـڵی ساڵ، کز؛ ٢) جۆرێ چەکـوچ کە فیلبان پێ لێ‌دەخورێ ف ١) فصل سال؛ ٢) چکش ویژهٔ فیل‌رانی.

کەژەسەر: گیایەکە ف گیاهی است.

کەژەك: ١) موی زەردی بزنەمەرەزە؛ ٢) جانەوەری سپی نامالْ‌زەرد ف ١) کرك زردرنگ بز؛ ٢) جانور سفید مایل به زرد.

کەژەڵ: ١) پەزی سپی گوێ‌قاوەیی؛ ٢) بزنی کەوەی ناربك؛ ٣) نازەلی

ڕەش‌و سپی ف ١) گوسفند سفید گوش قهوه‌ای؛ ٢) بز طوسی پررنگ؛ ٣) بز و گوسفند سفیدو سیاه.

کەژەوان: ڕازەوان ف کوه‌نورد.

کەژی: کەژك، کەژۆ ف نگا: کەژك.

کەژێ: ١) ناوی ژنانە، سوکەڵەناوی کەژاڵ؛ ٢) دواندنی کیژی جوان وانا: دەلالامن ف ١) نام زنانه؛ ٢) عزیزم، کلمهٔ نوازش خانمها.

کەژین: ئەنراو لە ئاوریشم ف بافته شده از ابریشم.

کەس: ١) ناکێ لە بنیادەم؛ ٢) خزم، خویش؛ ٣) سەرپەرشت ف ١) کس، شخص؛ ٢) خویش، قوم؛ ٣) سرپرست.

کەسا: ١) کیسەڵ، کیسو، کوسی؛ ٢) بڕینێ لە کورنەبنەی قەڵەو ف ١) لاك پشت؛ ٢) کنایه از تو پولی.

کەساپ: کوسپ، زەمەندو دارستانی چوغور ف راه دشوار و جنگلی.

کەسات: بێ‌برەو، بێ‌زەوواج ف کساد، بی‌رونق.

کەساخ: ١) کەزاخ، بەرتاوتن؛ ٢) جاش‌باڵتە، عەبای‌قوڵەکەدەگانەسەرزرانی ف ١) هرس درخت؛ ٢) عبای کوتاه.

کەساخە: جاش باڵتە ف عبای کوتاه.

کساخ: کەزاخ ف هرس درخت.

کەساس: ١) کەسات؛ ٢) حاڵ‌پەرێشان، بێ‌سەرەوبەرە ف ١) کساد؛ ٢) پریشان حال.

کەسافەت: پیسی، چڵکنی ف پلیدی.

کەسان: ١) خەڵکان؛ ٢) خزمان؛ ٣) کسان، چلۆن؟ ف ١) مردم؛ ٢) خویشان؛ ٣) چگونه؟.

کەساندن: ١) سەربەرشتی کردن، مشوورلێ‌خواردن؛ ٢) خاترجەم‌کردن؛ ٣) گۆشت‌وشك‌کردنەوەو دەمەشکەکردن بۆ زستان ف ١) سرپرستی کردن؛ ٢) اطمینان دادن؛ ٣) گوشت را برای زمستان خشك و درمشك کردن.

کەسایەتی: خزمایەتی ف خویشاوندی.

کەسب: کسب، کاسبی ف کسب.

کەسپ: ١) کسب؛ ٢) کۆسپ؛ ٣) سەربان نەپاندنەوە ف ١) کسب؛ ٢) مانع سرراه؛ ٣) کوبیدن پشت بام با لگد.

کەسپك: شەیتانۆکە ف حلزون.

کەسپۆ: دەنکەخورما ف هستهٔ خرما.

کەسپەر: ١) چاوشین؛ ٢) چاوکاڵ ف ١) چشم سبز، ٢) چشم زرد.

کەسپەرە: جۆرێ ساچمەنفەنگی درشت ف نوعی ساچمهٔ درشت برای تفنگ ساچمه‌ای.

کەست: ١) ناشیرین، نەجوان؛ ٢) کاری خراپ ف ١) بدگل؛ ٢) کار زشت.

کەستانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەستك: سندە ف کلوخ.

کەستور: جۆرێ کوناڵە ف نوعی قماش.

کەستەك: ١) سندە؛ ٢) قورسە، دەقاڵب‌کراوی توندەوەبووگ لەکانزا ف ١) کلوخ؛ ٢) شمش.

کەسخ: ١) کخس، خبسکە، خسکە؛ ٢) کەزاخ ف ١) پیاز کاشتنی؛ ٢) هرس درخت.

کەسخاندن: کەزاخنن ف هرس کردن.

کەسداندن: هەڵگرتنی گۆشت لە پێستەدا بۆ زستان ف نگهداری گوشت در چرم دبّاغی شده برای زمستان.

کەسرەوان: شدەو هەوری لێك‌هاڵاوی سەری خانمان ف روسری بافتهٔ خانمها.

کەسك: سەوز، بەزەنگی گیا ف سبزرنگ.

کەسکاتی: سەوزایی دەشت‌و دەر ف نمای سبز دشت.

کەسکان: تەزوان ف تانکش.

کەسکان کرۆژ: مەلێکی بچوکە. *ئەوبنداری شلکەقەزوانە* ف پرنده‌ای است کوچك.

کەسکاو: چێشتی سلق ف آش «سلق».

کەسکوسۆر: ١) کۆڵکەزێڕینە، پەلکەزێڕینە، پەلکەزەنگینە؛ ٢) سەوزو سووری نێکەڵاو ف ١) رنگین کمان؛ ٢) سبز و سرخ با هم.

کەسکوسوۆر: کەسکوسۆر ف نگا: کەسکوسۆر.

کەسکۆن: ١) تیر، خەست: (ماسناوێ **کەسکۆن**‌مان خوارد، چابەکی **کەسکۆن** نیکە)؛ ٢) چێژەتوند: (سرکەیەکی **کەسکۆنە**)؛ ٣) بڕینێ لە تەزدەماخ ف ١) غلیظ، نقطه مقابل آبکی؛ ٢) تندمزه؛ ٣) کنایه از دلخوش.

کەسکۆیی: ڕەنگی ئاماڵ‌سەوز ف سبزفام، مایل به سبزی.

کەسکە: ١) شینکەی بەهاران؛ ٢) بڕینێ لە ژنی زمان‌درێژ ف ١) سبزهٔ بهاران؛ ٢) کنایه از زن زبان‌دراز.

کەسکەتاری: کەسکی نۆخ ف سبز تیره.

کەسکەزەلال: کەسکی ناجوخ ف سبز روشن.

کەس کەس: پشێوی‌و هەرکەسە بۆ خۆی: (شەممە بە **کەس کەس**) ف هرکی هرکی، آشفته‌بازار.

کەس کەسانێ: ١) کەس کەس؛ ٢) نکاو کاربێك‌هێنان بۆ خزم‌و ناشنا ف ١) هرکی هرکی؛ ٢) پارتی‌بازی.

کەسکەسۆر: کۆڵکەزێڕینە، پەلکەزێڕینە ف رنگین کمان.

کەسکی: سەوزایی ڕەنگ ف سبزرنگی.

کەسکین: ١) کەسکۆن؛ ٢) بڕینێ لە پیاوی توندەمیزاج ف ١) نگا: کەسکۆن؛ ٢) کنایه از تندمزاج.

کەسکێن: ڕەنگ‌سەوز ف سبزرنگ.

کەسم: ١) تەحر، سەرو سیما، بیچم، شکڵ؛ ٢) خزمی من ف ١) ریخت، قیافه؛ ٢) خویشاوند من.

کەسموك: مرۆی هەمیشە تەنگەنەفەس‌و پشوسوار ف شخص مبتلا به تنگی نفس، نفس تنگ.

کەسمە: ١) جۆرێ نانی بەرۆنی؛ ٢) خزمی منە؛ ٣) نەخۆشیەکی کەپۆی بەکسم؛ ٤) هەڵوای بەدۆشاو ف ١) نوعی نان روغنی؛ ٢) خویشاوند من است؛ ٣) نوعی بیماری بینی ستور؛ ٤) حلوای ساخته‌شده از

شیرۀ انگور.

کەسناو: سەرناو، نازناو [ف] لقب. کنیه.

کەس نەبینە: گۆزبنەوەی شت بە بێدبنن [ف] نادیده معاوضه کردن.

کەس نەدار: شتێ کە خەڵکی تر نەیبێ [ف] نادر.

کەس نەزان: ۱) نامەعلوم؛ ۲) ناوی دێ بەکە؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) مبهم؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەس نەناس: ناتاشنا، غەریبە [ف] ناشناس.

کەس نەویست: خوێنتاڵ لای هەموکەس [ف] کس نخواه.

کەسوکار: خزم و قوم [ف] قوم و خویش.

کەسە: کەسا، کبسەڵ [ف] لاك پشت.

کەسها: بررزەی بنی سەلکە بباز [ف] نه بیاز.

کەسەبشت: کسل، کبسەڵ، کنبسۆ [ف] لاك پشت.

کەسەخ: جۆرێ باڵناوی لەخوری دەسکری خێزانی ماڵ [ف] نوعی پالتو پشمینه.

کەسەر: خەم، خەفەت [ف] اندوه.

کەسەرهەڵکێشان: ناخ هەڵکێشان [ف] آه حسرت سردادن.

کەسەك: ۱) کەسنەك؛ ۲) قفل، گۆڵە؛ ۳) ناڵقەریزی درگا [ف] ۱) نگا: کەسنەك؛ ۲) قفل؛ ۳) جاقفلی در.

کەسەل: کبسەڵ، کەسا [ف] لاك پشت.

کەسی: تایبەتی بە بنیادەمێ: (**کەسییە** هەموانی نیە) [ف] شخصی، ویژهٔ شخص.

کەسێ: بنیادەمێك [ف] کسی.

کەسێتی: بون وەك بنیادەمی ماقوڵ. شەخسیەت [ف] شخصیّت.

کەسیرە: تەزبو لەسەرمان [ف] کرخیده از سرما.

کەسیف: بیس، چڵکن [ف] کثیف.

کەسین: ۱) کسان؟، کوسان؟؛ ۲) خۆیی، شەخسی [ف] ۱) چگونه؟؛ ۲) شخصی، خصوصی.

کەش: ۱) نەرایی زەوی کە دەخڵی بێ برۆێ، شەی عەرز: (زەویەکە کەشی هەبە دەزوێنێ)؛ ۲) پەڵەهەوری بەبارشت: (**کەشەهەورێکی** هێناو باری)؛ ۳) چیا، کەژ؛ ۴) بن باخەڵ؛ ۵) نەسنبرەیەکی گەرۆکە زۆر بەتبنکە؛ ۶) باوەش، نامێز، سەرزان، کۆش؛ ۷) نێکشانی تیر لە ئامانج؛ ۸) راکێشان؛ ۹) جلۆنابەنی هەوا: (**کەش** گەرمە)؛ ۱۰) کەس، بنیادەم؛ ۱۱) نەوپارچەزیادەی جلدور دیدانەوە؛ ۱۲) ولسات و ئاژەڵی نێر کە بۆ نۆم لێ گرتنەوە رادەگیرێ [ف] ۱) نم زمین که غلّه برویاند؛ ۲) قطعه ابر بارنده؛ ۳) کوه؛ ۴) زیر بغل؛ ۵) ستاره ایست درخشان؛ ۶) آغوش؛ ۷) انحراف تیر از هدف؛ ۸) کش از کشیدن، جاذبه؛ ۹) وضع هوا؛ ۱۰) کس، شخص؛ ۱۱) اضافه پارچه‌ای که خیاط پس می‌دهد؛ ۱۲) حیوان نر که برای تخم‌کشی نگهداری می‌شود.

کەشاکەش: نێوان ناخۆشی و زەناو چەفە [ف] کشاکش.

کەشان کەشان: راکێشان بە زەوی دا [ف] کشان کشان.

کەشانی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشاو: ناو لەزەوی نان بۆ ناوەنبا [ف] آبیاری قبل از شخم و بذرافشانی.

کەشتەنگ: وەڕەز [ف] عصبانی.

کەشتی: خانـوێکی ناسنین بادارینی زۆر فرەوان بەسـەر دەریاوە بۆ سەفەر و بار، گەمی، گەمیە، پابۆر [ف] کشتی.

کەشتی ڤان: کەسێ کە کەشتی دەئاژوێ، پاپۆرەوان [ف] ناخدا.

کەشتی گەل: ۱) کاروانـە کـەشتی؛ ۲) هێزی دەریایی [ف] ۱) کاروان کشتی‌ها؛ ۲) نیروی دریایی.

کەشتیلە: نەسکۆی [ف] ملافه.

کەشتیلەسـەرە: ۱) کەچکـەقوڵە؛ ۲) سەرمازەڵە [ف] ۱) بچه‌قورباغهٔ توی پوسته؛ ۲) جلپاسه.

کەشتی وان: کەشتی ڤان [ف] ناخدا.

کەشتیەوان: کەشتی ڤان [ف] ناخدا.

کەشخە: رێك و جوان لەبەرچاو [ف] خوش نمود، شیك.

کەشخـەیی: ۱) رێکی و لەبەرچـاوی؛ ۲) بریتی لە فیز و دەعبە [ف] ۱) شیکی؛ ۲) کنایه از متکبّر.

کەشف: ۱) کەرامانی شێخان؛ ۲) ئاشکرا، خۆیا، کەفش [ف] ۱) کرامت اولیا؛ ۲) آشکار، پیدا.

کەشك: ۱) شیریژی بەتـەزی گوشـراوی وشکەوە کراو؛ ۲) سیی؛ ۳) کاسـەی زرانی؛ ۴) جومگەی دەست و پا [ف] ۱) کشك؛ ۲) سفید؛ ۳) کاسهٔ زانو؛ ۴) مُچ دست و پا.

کەشکـان: لەو گونـدانـەی کوردستانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەشکانا: خۆزیا، یریا، کاشکا [ف] ای کاش.

کەشکاو: دۆکەشك [ف] دوغ کشك.

کەشکاوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەشك پا: کاسەی زرانی [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکوسۆر: کەسکوسۆر [ف] سبز و قرمز.

کەشکۆل: ۱) فینجانی فەغفوری؛ ۲) قابێلکی میوەبەکە دەروێشان دەسگرەی زنجیری نێ دەخـەن و سواڵی پێوە دەکەن؛ ۳) بەرمۆری زاروکـان؛ ۴) دەفتەری بیرەوەری و شێعران؛ ۵) نەخشێکە لە جاجم و بەرماڵدا [ف] ۱) فنجـان چینی؛ ۲) کشکول درویش؛ ۳) گردنبند کودکان؛ ۴) دفتر شعر و خاطرات؛ ۵) نقشی در جاجیم و جانماز.

کەشکۆڵ: کەشکۆل [ف] نگا: کەشکۆل.

کەشکە: ۱) بوکاوڵە، جەمبوڵە؛ ۲) جڵم؛ ۳) دۆخوای دۆکەشك [ف] ۱) ام؛ ۲) آب بینی؛ ۳) نوعی آش.

کەشکەخۆرە: مەلێکی سپی و رەشە، خواردنی هەر ئێسقانە [ف] پرنده‌ای است سفید و سیاه که از استخوان تغذیه می‌کند.

کەشکەزرانی: کەشك پا، کاسەی ئەژنۆ [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکەزەنگوڵ: کەشکەزرانی [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکەژنۆ: کەشکەزرانی [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکەسەرە: ١) سەرمازەڵە؛ ٢) کەچکەتوڵە ف ١) چلپاسە؛ ٢) کفچلیزك.

کەشکەشان: کادێ، کاکەشان، کاکێشان ف کهکشان.

کەشکەك: ١) چێشتی گەنمەکوتاو، هەریسە؛ ٢) کاسەزرانێ ف ١) آش حلیم؛ ٢) کاسهٔ زانو.

کەشکەڵان: کەشکەشان ف کهکشان.

کەشکین: ١) دۆکەشك؛ ٢) چێشتی کەشکان ف ١) دوغ کشك؛ ٢) آش کشك.

کەشگە: کلاژدم، دوپشك ف عقرب.

کەشگەك: کاسەزرانێ، کەشکەژنۆ ف کاسهٔ زانو.

کەشم: جوانیی‌و تازو عیشوە، دەگەڵ تەشم دەگوترێ: (چەند بە **کەشم‌و** تەشمە) ف زیبایی و ناز و عشوه.

کەشماکەش: کەشاکەش ف کشاکش.

کەشمان: تەناف‌کێشان لە دولاوە ف مسابقهٔ طناب کشی.

کەشمانهاتن: درێژبوونەوە بە هۆی کێشان ف کش آمدن دراز کشیدن.

کەشموون: هێشوە هەنگوری لەدار وەریو بەرلە گەیشتن ف غورهٔ از مو ریخته.

کەشمونەشم: نازو غەمزە ف ناز و غمزه.

کەشمەکەش: کەشاکەش ف کشمکش.

کەش‌وتوش: قیلەو قانج ف اریب‌بری.

کەشوشکە: خەزابێ، عابلەمەن، عەبنەمەل ف سار ملخ‌خوار.

کەش‌وفش: فیزو تیفادە ف کش وفش، فیس و افاده.

کەشوفنگ: کەشوفش ف کش و فش.

کەشۆل: گاگۆڵ، پۆلکە، شۆقل ف نخود فرنگی.

کەشۆبلە: خەزابێ، عابلەمەن ف سار ملخ‌خوار.

کەشە: ١) ناخونی خاچ‌پەرستان؛ ٢) تێلای لەدەستان خۆش‌و بێ‌گرێ؛ ٣) برێنی لە کێبر؛ ٤) جار، چەل؛ ٥) قاشەماسی؛ ٦) نیشانەی «ـ» ف ١) کشیش؛ ٢) چوبدست هموار؛ ٣) کنایه از آلت تناسلی نر بنه؛ ٤) بار، دفعه؛ ٥) نوعی ماهی؛ ٦) علامت مدّ (ـ).

کەشها: کشا، رەکێشی بو ف کشیده شد.

کەش‌هاتن: ١) بنەربونەوەی زەوی پاش ناوداشتن؛ ٢) درێژبوونەوە بەهۆی کشاندن ف ١) آماده‌شدن زمین آبیاری شده برای شخم؛ ٢) کش آمدن دراز کشیدن.

کەش‌هاتنەوە: پندربونەوەی زەوی ناودراو ف آماده‌شدن زمین پس از آبیاری برای شخم.

کەشەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشەف: سێنی درێژۆکە بۆ پیاڵەو نیستیکان ف سینی کوچك.

کەشەگەڕە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشەنگ: شەکەت ف خسته و کوفته.

کەشەهەور: پەڵەهەور ف لکه ابر.

کەشیدە: ١) بزاوی بڵندکردنی دەنگ لەسەر پیت، بەرانبەری داکشاو؛ ٢) پێچی زەردی حاجی؛ ٣) زللە، شەفام ف ١) علامت مدّ بر حروف؛ ٢) عمّامهٔ زرد حاجیان؛ ٣) سیلی.

کەشیش: ١) کەشەی خاچ‌پەرستان؛ ٢) دەویت ف ١) کشیش؛ ٢) قرمساق.

کەشینە: جۆرێ ماسی کە لە ناوی شیریندا دەژی ف نوعی ماهی.

کەعن: کۆن، کەون ف قدیمی.

کەف: ١) شتێکی سپی‌و لیچقە لە سابوون یان ئەسپوون کە دەناو دەخرێن پەیدا دەبێ؛ ٢) سپیایی بلق‌دار کە لە کوڵانی چێوراو دێتە سەر؛ ٣) سپیەکە تەوژمی شەپۆلی چەم دەیپرژێنێ؛ ٤) تفێکی سپیە پیاوی زۆر تووڕە یان سێت‌و فێدار دێتە سەر لێو بان؛ ٥) پەراوێز، کەنارە؛ ٦) لەپی دەست ف ١) کف صابون؛ ٢) کف غذای جوشیده؛ ٣) کف موج آب؛ ٤) کف دهان انسان؛ ٥) کناره، حاشیه؛ ٦) کف دست.

کەفارەت: ١) تۆڵەی ناوان؛ ٢) جوت‌قۆشەیی، شوومی ف ١) کفاره؛ ٢) بدیمنی.

کەفارەتدار: بنیادەمی بێ‌فەرو شووم ف آدم بدیمن.

کەفارەتی: کەفارەتدار، شووم ف نحس.

کەفاك: تەپڵەسەر، توفەسەر ف تارك سر.

کەفاندن: ١) دروونەوەی دەوری جلك؛ ٢) پەراویزگرتن ف ١) سجاف دوختن؛ ٢) حاشیهٔ لباس را دوختن.

کەفاو: کەفی سابوون یان ئەسپوون دەگەڵ ناو ف کفابه.

کەف‌پرژاندن: ١) کەف لەلێو دەرپەڕین؛ ٢) کەف لە شەپۆل جیابوونەوە ف ١) کف بر لب آوردن؛ ٢) کف‌اندازی موج.

کەف‌پرژێن: شەپۆلاوێ کە کەف بڵاو دەکاتەوە ف موجی که کف پراکند.

کەفتار: قەمنار ف کفتار.

کەفتارو: کەفتار، قەمنار ف کفتار.

کەفتانی: جۆرێ سەبیلەی کلك‌درێژ ف نوعی چپق دسته‌دار.

کەفتگ: بەرەوەبوگ بۆ سەر زەمین ف افتاده.

کەفتن: ١) بەربوونەوە بەزەویدا؛ ٢) برێتی لە بێ‌حورمەت‌بوون؛ ٣) برێتی لە نابووت‌بوون ف ١) افتادن؛ ٢) کنایه از بی قدرشدن؛ ٣) کنایه از ورشکست شدن.

کەفتو: کەفتگ ف افتاده.

کەفتولەفت: ١) دەمەقاڵە، شەڕەقسە؛ ٢) تەقالاو کۆشش ف ١) جدل؛ ٢) کوشش، تلاش.

کەفتە: ١) کەفتگ؛ ٢) تەلّشاو ف ١) افتاده؛ ٢) شکافته.

کەفتەدان: رەنج‌دان‌و چەوسانەوە ف زحمت کشیدن و آزار دیدن.

کەفتەر: کەڤۆك، کۆتر ف کبوتر.

کەفتەکار: لەکارکەوتو ف ازکار افتاده.

کەفتەلەفت: ١) حەول‌و تەقالای زۆر؛ ٢) خەباتی سەخت‌و دژوار ف ١) تلاش بسیار؛ ٢) مبارزهٔ سخت و دشوار.

کەفتەیی: نەخۆشی گرانەتا ف بیماری تیفوس.

کەفتی: کەفتو، کەفتگ ف افتاده.

کەفتیار: فەمنار، کەفنار [ف] کفنار.

کەفج: دەمخوار [ف] دهن کج.

کەفجاندن: کەف پڕژاندن [ف] نگا: کەف پڕژاندن.

کەفجڕ: کەف پڕژێن [ف] کف انداز.

کەفجڕێن: کەفجڕ [ف] کف انداز.

کەفجك: کەچك، قاشوخ [ف] قاشق.

کەفجە: دەمخوار [ف] دهن کج.

کەفجەڕ: کەف پڕژێن، کەفجڕ [ف] کف انداز.

کەف چەڕاندن: کف پراکندن.

کەف چەڕێن: کەف جڕ، کەف جڕێن [ف] کف انداز.

کەفجی: کەچك، قاشوخ [ف] قاشق.

کەفخوێ: کوێخادێ، قوخای گوند [ف] کدخدا.

کەفخوێ: کەفخوێ [ف] نگا: کەفخوێ.

کەف دەڤ: ١) ئاو لە کەپـوّ هاتن؛ ٢) لیکـاوی دەم [ف] ١) آب ریزش بینی؛ ٢) لعاب دهان.

کەفر: بەردی زەلام، گاشەبەرد [ف] صخره.

کەفرتاش: بەردتاش [ف] سنگتراش.

کەفرتەراش: کەفرتاش [ف] سنگتراش.

کەفرێژ: پڕاوپڕ [ف] لبریز.

کەفز: کەز، قەوزە [ف] خزه.

کەفزە: کەفز، قەوزە [ف] خزه.

کەفزەر: ١) قەوزە؛ ٢) جلەی داریی [ف] ١) خزه؛ ٢) جُل وزغ.

کەفش: ١) پەیدا، خوّیا، کفش؛ ٢) پێڵاو، قوندەرە؛ ٣) کەش، بن باخەڵ [ف] ١) کشف؛ ٢) کفش؛ ٣) زیر بغل.

کەفشوّ: شەمیلەو کزنی کولاّو کە ئەدرێ بە گا [ف] حبوب آب‌پز برای گاو.

کەفشە: قژن [ف] زولبده موی.

کەفشیف: سوێنەی کەشك تێداسوێنەوە [ف] ظرف مخصوص کشك مالی.

کەفشێل: ناوێ کە لە سوّچی دەم دێ لە نەخوّشی یان لە نیشتبای شتێك [ف] لعاب دهن.

کەفشیو: کەفشیف [ف] نگا: کەفشیف.

کەفك: جوّرێ قوّچەکەی جلدرو کە دەناو لەیبی دەگرن [ف] از وسایل خیّاطی.

کەفکانی: قوّچەقانی، فەلّماس، قەلّماسك، بەرەقانی [ف] فلاخن.

کەفکەفوّك: نەسپوّن، سپوّن [ف] چوبك، اشنان.

کەفگیر: ئامرازێکی کانزای کون‌کونی کلکداره بوّ پالاوتنی کەف لەسەر چێشت [ف] کفگیر.

کەفلەسێ: لەو گوندانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەفلەمە: کەپلەمە [ف] نگا: کەپلەمە.

کەف لێدان: خواردنی بێ ئیجازەی خاوەن [ف] ناخنك زدن.

کەفماڵ: بە دەست داماڵین [ف] ماساژ.

کەفوکوڵ: ١) کەفی سەر چێشت لە کاتی جوّشیندا؛ ٢) برێتی لە کینەو ڕق [ف] ١) کف مایع در حال جوشیدن؛ ٢) کنایه از قهر و غضب.

کەفە: ئاسنێکە پالاندرو دەیکانە دەستی بوّ پالْپێوەنانی شوژن [ف] آهن کف دست پالاندوز.

کەفەرێژ: کەفرێژ [ف] لبریز.

کەفەژیلکە: گوّشتی چەقاڵنە [ف] گوشت سست‌وبررگ.

کەفەل: سمتی یەکسم [ف] کفل.

کەفەلوك: شتی شل و سستی نایتەو [ف] منخلخل.

کەفەلوك: کەفەلوك [ف] منخلخل.

کەفەلوکە: کەفەلوك [ف] متخلخل.

کەفەلولکە: چەرمەچەقاڵنە، چەقاڵنە [ف] گوشت سست و پر رگ.

کەفەن: ١) جلکی مردگ؛ ٢) برێتی لەشتی زوّرچەرمگ [ف] ١) کَفَن؛ ٢) کنایه از شییء بسیار سفید.

کەفی: دەسەسڕ [ف] دستمال.

کەفی‌دەریا: ١) دەرمـــانێکـە؛ ٢) شتێکی شل و کون‌کونـە لە دەریاوە دەهێنری سابوّنی لێ‌دەدەن و دەم و چاوی پێ دەشوّن [ف] ١) کف دریا، دارویی است؛ ٢) ابرمرده، اسفنج.

کەفیك: دەسەسڕ [ف] دستمال.

کەفیل: دەستەبەر، زامن [ف] ضامن.

کەفێل: کەفیل [ف] ضامن.

کەفیوك: دەسەسڕی بچوك [ف] دستمال کوچك.

کەفیە: کەفی، دەسەسڕ [ف] دستمال.

کەڤ: ١) باڵـدارێکی ڕەنگین و جوانـە لە کوّتر زلتـره دەنگی خوّشەو گوّشتیشی خوّشە، ژەرەژ؛ ٢) کەلالەبێژنگ و دەفو... [ف] ١) کبك؛ ٢) چنبرهٔ غربال و دف و...

کەڤا: ورتکـەنانی نەنك کە بوّ چینەی باڵندەی دەرێژن [ف] ریزنانی که برای پرندگان می‌ریزند.

کەڤارك: کارگ، کوارگ، فارچ، فارچك [ف] قارچ.

کەڤاشتن: کەناندن، وردوردفرتاندن [ف] قطعه‌قطعه کردن.

کەڤال: دەسنەبەکی بچوك لە پەز [ف] بخشی اندك از گله.

کەڤـان: ١) دارێکی چەماوە زێی پێوەیە تیری پێ داوێژن؛ ٢) ئامرازی کولکەشی کردنەوە [ف] ١) کمان تیراندازی؛ ٢) کمان پنبه‌زن.

کەڤانژەن: کەسێ کە کولکە بە کەڤان شی دەکانەوە، هەلاج [ف] پنبه‌زن.

کەڤانوك: ناقی سەر دەروازە [ف] طاق سردر.

کەڤـانـە: ١) خوار وەك کەڤان؛ ٢) برێتی لە تاقی پردو شتی تر [ف] ١) کمانه؛ ٢) کنایه از طاق پُل و امثال آن.

کەڤانی: کەبانو، کابان [ف] کدبانو.

کەڤتـار: ١) کەمتیار؛ ٢) زوّر پیرو لەکارکـەوتـە؛ ٣) کـەسێ کە لەبـەر پرگوّشتی بەسـەبـروّکە دەڕوا [ف] ١) کفتار؛ ٢) پیر از کار افتاده؛ ٣) کسی که از فرط چاقی آرام قدم بردارد.

کەڤتـــك: ١) کفی، کەفیە، دەسـەسـڕ، دەسـرە؛ ٢) کوفیە، جوّرێ سەرپوّشی ژنان [ف] ١) دستمال؛ ٢) نوعی لچك زنانه.

کەڤجیرك: پوّڕ، باڵندەیەکە لە کەو زلترەو خاڵ‌خاڵە [ف] پرنده‌ای است.

کەڤچ: ١) خوار، چەفت؛ ٢) کەجك [ف] ١) کج؛ ٢) قاشق.
کەڤچی: ١) کەجك؛ ٢) چەونی [ف] ١) قاشق؛ ٢) کجی.
کەڤر: ١) بەرد؛ ٢) بەردی زل [ف] ١) سنگ؛ ٢) صخره.
کەڤرا: بێزو، مەگیرانی، کەربا، کەرب، بێزگ [ف] وبار.
کەڤران: بەردگەل [ف] سنگها.
کەڤراندن: بەردەباران کردن، سەنگەسارکردن [ف] سنگسارکردن.
کەڤرتاش: بەردتراش [ف] سنگتراش.
کەڤرکانی: قوچەقانی، بەرەقانی، قەلماسك، کەفکانی [ف] فلاخن.
کەڤرۆشك: کەروێشك، خەروێ، کەوربشك [ف] خرگوش.
کەڤرۆك: بەردەلان [ف] سنگلاخ.
کەڤرە: کەڤرۆك، بەردەلان [ف] سنگلاخ.
کەڤری: کەڤرە [ف] سنگلاخ.
کەڤـــز: ١) قەوزە؛ ٢) سەوزێنەنگ؛ ٣) بۆگەن [ف] ١) جُل وزغ؛ ٢) سبزرنگ؛ ٣) بوگند.
کەڤزین: بۆگەنبوونی ناوی ڕاوەستاو [ف] گندیدن آب راکد.
کەڤژال: ١) قرژانگ، قرژاڵ؛ ٢) چەخماخی تفەنگ [ف] ١) خرچنگ؛ ٢) چخماق تفنگ.
کەڤشك: قرێژی سەر، کرێژی سەر [ف] شورهٔ سر.
کەڤك: ١) بۆسۆ؛ ٢) کەجك [ف] ١) بوی پنبهٔ سوخته؛ ٢) قاشق.
کەڤگیر: کەفگیر [ف] کفگیر.
کەڤـل: ١) پێستی لەحەیوان داڕندراو؛ ٢) عابای تیسکن لە پێستەپەزو بەرخ؛ ٣) کەتابی دەمی تیخ [ف] ١) پوست؛ ٢) پوستین؛ ٣) شکستگی لبهٔ تیغ.
کەڤل کرن: پێستدارنینی حەیوان [ف] پوست کندن.
کەڤلۆ: تیخی کەت [ف] تیغ لبه‌شکسته.
کەڤن: کۆن [ف] کهنه.
کەڤنار: زۆر کۆن، دێرینه [ف] باستانی.
کەڤنارا: کەڤنار [ف] باستانی.
کەڤنارك: عەنتیقە، شتی زۆر لە مێژینەو بەقیمەت [ف] عتیقه.
کەڤنسال: بەتەمەن‌داچو، پیر [ف] کهنسال، پیر.
کەڤنك: ١) چارەکەی تەنکی سەری ژنان؛ ٢) جلکی شڕ و کۆن [ف] ١) سرپوش نازك زنانه؛ ٢) لباس مندرس.
کەڤنکێ پیرێ: جۆلاتەنەی جاڵجاڵۆکە [ف] تار عنکبوت.
کەڤنـەژن: ١) ژنی زۆر عومرکـردو؛ ٢) ژنی پێشـووی مێرد [ف] ١) زن کهنسال؛ ٢) زن قبلی مرد.
کەڤنەشۆپ: ١) شوێنی پێی پێشینە؛ ٢) بڕێنی لە سەرگوروشتەو جیرۆك [ف] ١) رد پای گذشتگان؛ ٢) کنایه از قصّه.
کەڤنەمژی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەڤنی: جاڵجاڵۆکە، پس‌پسەکۆڵە [ف] عنکبوت، نارتَنَك.
کەڤنین: شوێنەواری کەون [ف] آثار باستانی.
کەڤوت: دارێکە زۆر سەخت [ف] درختی است جنگلی.

کەڤۆك: کابۆك، کۆتر، کافۆك [ف] کبوتر.
کەڤۆکرك: قومری، جۆرێ کۆترەبارێکە [ف] قمری، باکریم.
کەڤەر: ١) بەندەن، قەدی کێو؛ ٢) سپی‌واش؛ ٣) بزنی بەلەك؛ ٤) بزنێ کە گۆشتەکەی پنۆك‌پنۆکە؛ ٥) سەوزییەکی خواردنە [ف] ١) کمرکوه؛ ٢) سپیده‌فام؛ ٣) بزدورنگ؛ ٤) بزی که گوشتش لکه‌های سفید و سیاه دارد؛ ٥) تره.
کەڤەز: بەلەك و پنۆك‌پنۆك، چیل‌چیل [ف] خالدار.
کەڤـەژ: ١) توێخی پێست؛ ٢) سوونانی پێست [ف] ١) روی پوست؛ ٢) سوختن پوست.
کەڤەل: عەبارە، کەڤل [ف] پوست دام.
کەڤەندەکو: بڕێنی لە عاسمان [ف] کنایه از آسمان.
کەڤی: ١) ڕنو، کڵێڵە، شاپـە، شەپە، ڕنی؛ ٢) چەمەرەی دەوری دەف و بێژنگ و...؛ ٣) گیابەکە؛ ٤) کەدی، حەمایەت؛ ٥) لێواری دەفر؛ ٦) قەراغ‌ئاو، کەناراو؛ ٧) تەختی لەسەردانیشتن [ف] ١) بهمن؛ ٢) دایرهٔ چوبین دف و غربـال و...؛ ٣) گیاهی است؛ ٤) اهلی،رام؛ ٥) لبهٔ ظرف؛ ٦) ساحل، کنار آب؛ ٧) تخت و کُرسی مخصوص نشستن.
کەڤیڕەش: بەفرێکە تا هاوین بەجیاوە مابێ [ف] برفی که تا تابستان آب نشده باشد.
کەڤیز: پێوانەیەکی دەخڵە [ف] قفیز.
کەڤیژ: کەفیز [ف] قفیز.
کەڤیشتن: زیخەلان، جێرەلم [ف] ریگزار.
کەڤیلۆك: کەفی، لێوارەی دەفر و نامان [ف] لبهٔ ظرف.
کەڤیلە: کەوبەبەفر، ڕنو، ڕنی، شابە، کڵێڵە [ف] کولاك.
کەڤینك: پێچی سەری پیاوان، شاشك [ف] دستار مردانه.
کەك: ١) کاك، براگەورە؛ ٢) وشـەی حورمەت بۆ پیاو؛ ٣) قنج [ف] ١) برادر بزرگ؛ ٢) کلمه‌ای به جای آقا؛ ٣) کك.
کەکا: شیرینی بە زاراوەی زارۆکان [ف] شیرینی به لهجهٔ کودکانه.
کەکرە: گیابەکی زۆرتالە [ف] گیاهی است سمبل نلخی.
کەکلێ: کەڤ، ژەرەژاڵ [ف] کبك.
کەکـو: ١) وشـەی دوانـدنی براگەورە؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) کلمـهٔ خطاب به برادر بزرگ؛ ٢) اسم مردانه.
کەکۆ: کەکو [ف] نگا: کەکو.
کەکە: قەقە [ف] نگا: قەقە.
کەکەو: کەڤوت [ف] درختی جنگلی.
کەکێ: کاکی کەسێ: (مستۆ **کەکێ** منە) [ف] برادر بزرگ کسی.
کەگل: قوڕی سواغدان [ف] کاهگل.
کەل: ١) چیا، کەژ، کۆ؛ ٢) بسنوو، زینوو؛ ٣) قەڵشت، قەڵش؛ ٤) بڕەدار؛ ٥) جێگـەددانی کەوتوو: (کابرابەکی ددان **کەل** هانبو)؛ ٦) کار؛ ٧) بەهرە، فابدە؛ ٨) داغ، بەتین؛ ٩) پەزی شاخدار؛ ١٠) حەیوانی کەتە شاخێك شکاو؛ ١١) پەجەی پەز لە دەست؛ ١٢) جۆشین: (ئاف **کەل** هاتبە)؛ ١٣) گایەك کە سواری جێڵ دەکرێ؛ ١٤) نێری گامێش؛ ١٥) کول، نەبڕ؛ ١٦) جۆرێ حەیوانەکێوی؛ ١٧) نەسپاپ: (**کەل و پەل**)؛

١٨) تویژەمار، کاژەمار؛ ١٩) بربڤە، دەرەوشین؛ ٢٠) کەچەڵ؛ ٢١) شەبۆلی جەم، پێلی روبار؛ ٢٢) شکستی ئەندام؛ ٢٣) شکستەبەند؛ ٢٤) نێری. نەگە ف ١) کوه؛ ٢) گردنە؛ ٣) شکاف؛ ٤) قطعه هیزم؛ ٥) شکستگی در دندانها؛ ٦) کار؛ ٧) بهره؛ ٨) داغ؛ ٩) گوسفند شاخدار؛ ١٠) حیوان بکشاخ شکسته؛ ١١) آسایشگاه گله در دشت؛ ١٢) جوش؛ ١٣) گاوگشن؛ ١٤) گاومیش نر؛ ١٥) کُند؛ ١٦) کل کوهی؛ ١٧) وسایل؛ ١٨) پوست افتادهٔ مار؛ ١٩) درخشش؛ ٢٠) کَچَل؛ ٢١) موج رودخانه؛ ٢٢) شکستگی اندام؛ ٢٣) شکستەبند؛ ٢٤) قوچ.

کەڵ: ١) بزەدار؛ ٢) نێری گامێش؛ ٣) گای فەحـڵ؛ ٤) حەیوانێکی کێوی بە، کەل؛ ٥) درشت؛ ٦) برینی لە نازاو بەکار؛ ٧) جۆشی ناو؛ ٨) فایدە. بەهرە؛ ٩) زلو زەلام ف ١) قطعه هیزم؛ ٢) گاومیش نر؛ ٣) گاوگشن؛ ٤) کل کوهی؛ ٥) درشت؛ ٦) کنایه از شجاع و کارا؛ ٧) جوش آب بر آتش؛ ٨) بهره، هوده؛ ٩) بزرگ.

کەلا: ١) نیل، نبلە، مەزمەز، هەڵمات؛ ٢) جگی درشت کە دە بازی دابە دەس کابەکەرەوە دەمێنێ و نادۆزرێ؛ ٣) کلا. دۆرەپەرێز؛ ٤) برینی لە هەمەکارە: (کاورا خۆی لێ کردوین بە **کەلا**) ف ١) تیلە؛ ٢) قاب درشت کە دردست بازیگر می‌ماند؛ ٣) کنارەگیر؛ ٤) کنایه از همەکارە.

کەلائەنگوچك: ئەنگوچك، ئەنگوجکەسۆرانی ف آستین بلند بیراهن.

کەلابە: ساواری نیوەکولاو ف بلغور نیم بختە.

کەلات: قەلات ف کلات.

کەلاتەرزان: ناوچەیەکە لە کوردستان ف منطقەای در کردستان.

کەلاتی: کەلات. قەلات ف کلات.

کەلاج: درۆزن و فێڵباز ف دروغگوی حقەباز.

کەلاجۆیە: فریو باز. درۆهەڵبەست ف فریبکار.

کەلاخ: ١) کزو زەعیف، داڵگۆشت؛ ٢) لاشەی مردگ؛ ٣) جۆری قالاو ف ١) لاغر؛ ٢) جَسَد. جنازە؛ ٣) نوعی کلاغ.

کەلاخاری: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلار: ١) لەسەریەك داندراوی بڵندەوەبوگ؛ ٢) خاپوور؛ ٣) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ١) برهم انباشتە؛ ٢) ویران؛ ٣) ناحیەای درکردستان.

کەلارە: دەفری لەزبخی وشکەوەکراو بۆ بشکەڵنبکردن ف ظرفی از سرگین خشکیدە.

کەلارێ: خاپوور ف ویران.

کەلاز: بەفال. بەکەڵ، ماکەرو ماین و چێڵی گان‌خواز ف مادە خر و مادیان و کبك گشن.

کەلاسونگ: قۆجەقانی، بەرەقانی ف نگا: قۆچەقانی.

کەلاسینگ: کەلاسونگ ف نگا: قۆچەقانی.

کەلاش: ١) جەندەکی حەیوانی مردارەوەبوو؛ ٢) فەڵش، فەلاش ف ١) لاشهٔ مردار؛ ٢) شکاف.

کەڵاش: ١) کەلاش؛ ٢) کلاش. بێلاوی لەبەرزۆ ف ١) نگا: کەلاش؛ ٢) گیوە.

کەلاشتن: قەلاشتن ف شکافتن.

کەلاشتن: قەلاشتن ف شکافتن.

کەلاشتی: قەلاشتو. قەلشاو ف شکافته.

کەلاشتی: کەلاشتی ف شکافته.

کەلاشچن: کلاشچن ف گیوەدوز.

کەلاش‌خۆر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلاشە: کلاش ف گیوە.

کەلاشەکردن: کلاشەکردن ف نگا: کلاشەکردن.

کەلاف: کلاف ف کلاف.

کەلافە: کلاف ف کلاف.

کەلافەت: فەلافەت ف نگا: فەلافەت.

کەلاك: جەندەکی مردارەوەبوگ، کەلاش ف لاشە.

کەلاکەل: ١) کوڵەکوڵی گەرمای هاوین؛ ٢) زۆرکوڵینی ناو لەسەر ناگر ف ١) گرمای شدید تابستان؛ ٢) جوشیدن بسیار آب بر آتش.

کەلال: ١) دەردو زەحمەت، کوێرەوەری؛ ٢) گیاگەرجەك ف ١) رنج و مشقّت؛ ٢) گیاه کرجك.

کەلام: ١) فەرموده. ناخافتنی کەسی بەحورمەت: (**کەلامت** وە شەکر نەورم)؛ ٢) فام، جرێن، کلام؛ ٣) بەسەریەکداکراوی گیاو کلۆشی وردکراو ف ١) فرمایش؛ ٢) ترانە؛ ٣) تودهٔ گیاه و ساقەهای غلّه کوبیده.

کەلامێ‌قەدیم: قورعان، فەرموودەی خودا ف قرآن.

کەلامێ‌هومای: فەمارینی حودێ ف کلام خدا.

کەلامێ هۆمای: فەرموودەی خودا ف کلام خدا.

کەلان: ١) جوانـی تەواو، خوشبك و دەلال؛ ٢) کوڵین ف ١) زیبای بی‌نقص؛ ٢) جوشیدن.

کەڵان: ١) زەبەلاح؛ ٢) کوڵان، وەجۆش‌هاتن ف ١) لندهور؛ ٢) جوش آمدن.

کەلانتەر: سەرداروغە ف داروغەباشی.

کەلانتەری: پۆستی داروغە ف کلانتری.

کەلاندر: مەڵەغان، کەلەندی، داسی درێژ کە بەدەست دە کاردەکرێ ف داس بلند.

کەلاندن: کوڵاندن ف جوشاندن.

کەلاندن: کوڵاندن ف جوشاندن.

کەلانگوچك: ئەنگوجکەسۆرانی ف آستین بلند.

کەلانە: جۆرەنانێکی بەرۆنە ناوەکەی سبز و پیازو... نێ دەکەن ف نوعی نان روغنی کە سبزی‌های مُعطّر درآن ریزند.

کەڵانە: ١) قوبە، دوگمەی زل، قۆپچەی درشت؛ ٢) نازابانە ف ١) دکمهٔ درشت؛ ٢) شجاعانە.

کەلاو: ١) کەلانگوجك؛ ٢) شێلەگە، بڕگە لە جۆگە؛ ٣) رژانی ناو لە گۆل لەبەر برێ ف ١) آستین بلند؛ ٢) بریدگی جوی برای آبیاری؛ ٣) لبریزشدن آب استخر.

کەلاوە: ١) کاول، خاپوور؛ ٢) چواردیواری دانەپۆشراو ف ١) ویرانە، ویران؛ ٢) چهاردیوار بی‌سقف.

کەلایانێ: نیلەبازی، هەڵمانێن، مەڕمەڕێن ف تیلەبازی.

کەلایی: ١) خوارایی، خواری؛ ٢) نێوان‌تێ‌کەوتنی دیوار یا ددان ف ١) کجی؛ ٢) شکاف افتادگی در دیوار یا صف دندان.

کەلایێن: کەلایانێ ف تیلەبازی.

کەڵب: ١) کلب؛ ٢) کلۆی زۆر بچوک: (**کەڵبە** قەندێکم دەبە چای بێ وەخۆم) ف ١) دندان پیشین جانور؛ ٢) کلوخک.

کەلبـــابە: ١) بێ‌فەڕی؛ ٢) بێ‌شەرمی؛ ٣) تەنبـەڵی و نەوەزەلی ف ١) بداخلاقی؛ ٢) بی‌شرمی؛ ٣) تنبلی.

کەلبوت: کەلبابە ف نگا: کەلبابە.

کەلبورێ: رژانی تراو لەدەفر بەهۆی کولانی بەنەوژم ف سر رفتن مایع روی آتش.

کەڵبـە: ١) کلب؛ ٢) کەڵپـەبـەرد؛ ٣) هەنجیری کاڵ ف ١) دندانهای پیشین؛ ٢) سنگ برجسته؛ ٣) انجیر نارس.

کەلبـەتـان: ١) ماشـەی بەنگـرگر؛ ٢) گازی مێخ‌کێشـانـەوە ف ١) آتش‌چین؛ ٢) گازانبر میخ‌کشی.

کەڵپ: ١) کەڵبـە، کلۆی بچـوک؛ ٢) ددانی پێشینی سەگ و درندە؛ ٣) گمـاڵ، کسـوك ف ١) نگـا: کەڵبـە، کلوخك؛ ٢) دندانهای پیشین جانوران درندە؛ ٣) سگ.

کەلباچا: فرەخۆر، تێرنەخۆر ف برخور.

کەلباچە: ١) کەللەپاچە؛ ٢) زۆرخۆر ف ١) کلّەپاچە؛ ٢) پرخور.

کەلبزا: بێ‌نابڕو، شەرم‌تکاو ف بی‌شرم.

کەلبزە: کەلبزا ف بی‌شرم.

کەڵبك: ١) تێکوڵی دەنکی کرەکراو؛ ٢) کربك، کەبەك؛ ٣) قرنماخەی برین ف ١) پوست دانەهای آشی؛ ٢) نخالە؛ ٣) خشك ریشە.

کەڵپـوس: ١) پێستـەی بەنبسکەوە کە لەسەری دادەنیشن؛ ٢) عەبای نبسکن لە پێستەبەزا ف ١) پوستین گسترنی؛ ٢) پوستین پوشیدنی.

کەڵبـە: ١) کەڵب؛ ٢) بلنـدایی بەردین لە کێودا، دەمـاغـە: (لـەو **کەڵبە**شاخە دینمەوە) ف ١) نگا: کەڵب؛ ٢) برآمدگی سنگی درکوە، دماغە.

کەلبەترە: قسەی هیچ و پوچ ف یاوە.

کەلبەزی: خمخموك، خەمەگزو ف بزمجە.

کەلبەل: ١) جلك؛ ٢) شڕەو بڕەی ناو ماڵ، خرت و پرت ف ١) لباس؛ ٢) خرت و پرت.

کەلپەی: سەگابەتی، کاری سەگانە ف شیطنت.

کەلبی: دێڵەسگ، سەگی مێیکە ف مادەسگ.

کەلتە: کلنە، کلنور ف سرمەدان.

کەلتـــە: ١) نوێ‌کردنەوە بە چاکردنەوە: (خۆم **کەلتە** کردەوە)؛ ٢) ژنی سەلیتەو زمان‌درێژ ف ١) نوسازی و تعمیر؛ ٢) سلیطه.

کەلتەگە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلج: کلجێوك، کلج ف میل سرمەکشی.

کەلخانە: دوکانی شیرگەرو تفەنگ‌ساز ف مغازۀ اسلحەفروشی.

کەلخوت: کۆلوس، ددان‌کەوتو ف بی‌دندان.

کەلدان: ١) شکسـتەبەندی؛ ٢) پەڕینی گا لە چێڵ ف ١) شکستەبندی استخوان؛ ٢) بر بدن گاونر بر مادۀ گشن‌خواه.

کەڵدان: چێڵ لەکەڵ کێشان ف گشن دادن گاو.

کەلدایا: کولەکوڵ، کەلاکەل ف عنفوان، گرماگرم.

کەلدابێ: کەلدابا ف عنفوان.

کەڵدر: گیابەکە ف علفی است.

کەلدوش: جۆرێ کولێرە کە لەبن ژێلەمۆ دەبرژێ ف نوعی نان گردە.

کەلدومان: هەڵم، بۆق ف بُخار.

کەلدوەش: کەلدوش ف نوعی نان گردە.

کەلز: قەدەم، نبێ کە لە گەرمای زۆر دێتەبەرچاو ف الو از گرمای شدید.

کەلزە: سابرێن، نبری، کەلیزە، تەگە ف بُز نر تکە.

کەلزین: قەدەم‌کردن، دیاری‌دانی قەدەم ف الو کردن گرما.

کەلستن: کولین، کەلبن، جۆش‌هاوردن ف جوشیدن.

کەلش: قەڵش ف شکاف.

کەلشت: قەڵشت ف شکاف.

کەلشتوك: ١) هەنارو هەنجیری بەدارەوەقەڵشاو؛ ٢) دانەویڵەی نەکولاو ف ١) انار و انجیر شکافتە بردرخت؛ ٢) دانۀ نیم‌پز.

کەلشین: قەڵشین ف شکافتەشدن.

کەلفس: کۆلۆس ف کسی کە دندان پیشین ندارد.

کەلفیچ: کەلفس، کۆلۆس ف نگا: کۆلۆس.

کەلك: ١) فایدە، بەهرە: (**کەلکی** نەماوە، بێ **کەلکە**)؛ ٢) نانی بەڕو ف ١) بهره؛ ٢) نان بلوط.

کەڵـــك: ١) بارە، فایدە؛ ٢) سوانـە، باسـارە؛ ٣) باڵـدارێکی زەلامی ماسی‌خۆرە. فورنمێکی *لە خوار دنـــدوکی هەیە ماسی و ناوی تێدا عەنبار دەکا*؛ ٤) سەربان؛ ٥) باڵدارێکی سپیە بەقەد کوتر؛ ٦) ناناجی ف ١) بهره؛ ٢) برامدگی لب بام؛ ٣) مرغ سقّا، پلیکان؛ ٤) پشت‌بام؛ ٥) پرندەای سپیدرنگ کبوترسان؛ ٦) احتیاج.

کەڵك‌تێ‌کەوتن: ناناج‌بەکەسێ بون ف محتاج بە کسی شدن.

کەلك‌دان: بەهرەدان ف بهرەدادن.

کەڵك‌دان: بەهرەدان ف بهرەدادن.

کەلـك‌دانەوە: بەهرەگەیاندنی کڕدراو: (ماڵەکە **کەلکی نەدابەوە**) ف بهرەوری مال خریداری شدە.

کەڵك‌دانەوە: کەلك‌دانەوە ف بهرەوری مال خریداری شدە.

کەل کردن: ١) لالێ کردنەوە، هێندێ لە شتێ بڕین؛ ٢) نێوان‌تێ‌خستنی دیوارو ددان و... ف ١) بریدن از چیزی؛ ٢) شکاف انداختن در لبۀ چیزی.

کەلکەل: ١) کولەکوڵ؛ ٢) خولیا، نارەزوی زۆر بە خەیاڵ ف ١) شدّت گرما؛ ٢) هوس و آرزو.

کەلکەلە: خولیا، خەیاڵ ف آرزو.

کەڵکیت: کەرکیت ف دفنه، شانۀ پودکوبی.

کەڵ گامێش: نێرەی جسنی گامێش ف گاومیش نر.

کەڵگرتن: تاوس بوونی چێڵ لە کەڵەگا ف آبستن شدن گاو از گشن.

کەڵگری: بەکوڵ گربان ف باشدت گر بستن.

کەڵگە: شبلەگەی جوگە ف جای بر بدگی جوی آبیاری.

کەڵلا: ١) کەلاجگ؛ ٢) نیلە، مەزمەز ف ١) قاپ درشت؛ ٢) نیلە.

کەڵلارە: کەلارە، دەفری زبخ بۆ پشکەڵ گویزانەوە ف نگا: کەلارە.

کەڵلە: ١) لەنـەسنـوو بەرەژوور؛ ٢) داری چەمێنراو بۆ دەوری شت؛ ٣) دەورەی تارەخجن؛ ٤) وردی بەنوندی بێکەوەنراو، نوڵا ف ١) کلّۀ سر؛ ٢) چنبرۀ چو بین؛ ٣) قسمت جانبی عرقچین؛ ٤) ریز به هم چسبیدۀ کلوخ شده.

کەڵلەناهەك: قسڵی بەك گرنوی بەکلۆ ف آهك کلوخ شده.

کەڵلەبا: ١) بنبادەمی سەرسەخت؛ ٢) بنبادەمی بەفیز ف ١) آدم لجوج؛ ٢) آدم خودنما.

کەڵلەبۆش: بێ تاوەز ف تهی مغز.

کەڵلەبێژنگ: داری دەوری بێژنگ ف چنبرۀ غربال.

کەڵلەپا: ١) شەکەتی لەناقەت کەوتو؛ ٢) لەت و کوت ف ١) خستۀ از کارافتاده؛ ٢) لت و پار.

کەڵلەپاچە: چێشتی سەروپێ ف کلّەپاچە.

کەڵلەتەزین: برێتی لە خواردن و خواردنەوەی زۆر سارد ف کنابه از خوردنی و آشامیدنی بسیار سرد.

کەڵلەچاخ: سەرزل ف کلّەگندە.

کەڵلەدۆش: چێشتی لە برنج و گوێز و چۆنەر و کشمیش ف آشی است.

کەڵلەرەق: سەرسەخت ف لجباز.

کەڵلەزاور: ترسەنوك ف بزدل.

کەڵلەشەق: کەڵلەرەق ف لجباز.

کەڵلەشەکر: شبلەشەکری دەقالب کراوی وشکەوەبوگی قوچ دەرهانگ ف کلّەقند.

کەڵلەقەند: کەڵلەشەکر ف کلّەقند.

کەڵلەکۆن: کۆنەپەرست ف مرتجع.

کەڵلەگەرم: برێتی لەمرۆی نوزەو تۆسن ف کنایه از آدم عصبانی.

کەڵلەیی: ١) بنبادەمی کەم هۆش و گوێ نەدەر بەهیچ؛ ٢) شێت و وێت؛ ٣) زۆری زۆبەهەیوان؛ ٤) دەنگی زورنبزو بلندی خۆش ف ١) لاقید؛ ٢) خُل؛ ٣) اتاق روبەتراس؛ ٤) صدای بلند و رسا.

کەڵ لێ کەوتن: کەڵك تێ کەوتن ف محتاج به کسی شدن.

کەڵم: ١) کەلپ، ددانی پێشـەوەی درندە؛ ٢) کرم ف ١) دندان پیشین درّنده؛ ٢) کرم.

کەڵما: کونی ورچ و پڵنگ ف کنام خرس و پلنگ.

کەڵمتە: گڵمەت، کەسەنەك، سندەگڵ ف کلوخ.

کەڵمە: کەڵەوە، چەنبەرەی ملی گاجوت ف یوغ گردن گاو شخم‌زنی.

کەڵمەل: کەل‌بەل ف خرت و پرت.

کەڵمیز: مێزۆڵ، کەسێ کە مێزی بۆ ڕانانگیرێ ف شاشو.

کەڵمێش: پێشکەی دندوك دریز، نەپو ف پشۀ مالاریا.

کەڵناس: ١) قەڵایی، کانزای سپی کردنەوەی پاقر؛ ٢) جبقنەمەل ف ١) فلع؛ ٢) چینەدان.

کەڵنایا: ١) کوڵەکوڵ؛ ٢) لەگەرمان سوور هەڵگەڕاو ف ١) شدت و اوج، عنفوان؛ ٢) سرخ شده از گرما.

کەلـو: ١) کلوی کولکـەو بەمو؛ ٢) بەری گیا کە چەند دەنکی بەرێزی نیدابە: (**کەلوی** ماش، **کەلوی** نۆك)؛ ٣) پۆڵکە؛ ٤) برجی عاسمان؛ ٥) تاڵقەی چنینی لە بەن: (جۆرابەکەت **کەلوچنە**)؛ ٦) بڕوار، قەدی جبا؛ ٧) ریش سپی و بەرێز لە ئاوایی دا ف ١) باغند؛ ٢) نیامك گیاه؛ ٣) دانەایست شبیه نخودفرنگی؛ ٤) برج آسمان؛ ٥) حلقۀ بافتنی نخی؛ ٦) کمرکوه؛ ٧) ریش سپید محترم در آبادی.

کەڵو: ناوی چەمێکە لە کوردستان ف نام رودی در کردستان.

کەڵواز: سەرمای سەخت ف سرمای شدید.

کەڵوال: گیایەکە بنەکەی دەخورێ ف گیاهی است با پیازۀ خوردنی.

کەڵوالك: کەڵوال ف نگا: کەڵوال.

کەڵوان: بەریکی دارمازوە بۆ دەباغ دەبێ ف تمری از درخت مازوج.

کەلوبنار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلوپا: سەروپێ ف کلّەپاچە.

کەلوپاچکە: کەلوپا ف کلّەپاچە.

کەلوپوور: ١) شڕەو بڕە، خرت و پرت؛ ٢) جێ ماو لە مردگ ف ١) خرت و پرت؛ ٢) ارث، ماتَرك.

کەل و پەل: ١) تەسپابانی ماڵ؛ ٢) جلك؛ ٣) شڕەو بڕە ف ١) اثاثیه؛ ٢) لباس؛ ٣) خرت و پرت.

کەلوت: کرۆز ف کلوج.

کەلۆت: کلۆت ف کفل ستور.

کەلوتن: کرۆتن، کرۆزتن ف کلوچیدن.

کەلوتە: کەلپك ف نگا: کەلپك.

کەلوچا: جۆری ماسی رەنگاورەنگ ف نوعی ماهی رنگارنگ.

کەڵ وۆز: ١) یەشێ لە جواریەشی کورد؛ ٢) دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف ١) تیرەای انبوه از کرد، کَلْهُر؛ ٢) دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەڵ وزی: قامبکی بەناوبانگە ف آهنگی است مشهور.

کەلـوز: ١) بەریکی گزمـوڵـە بەرەنگی تێکـوڵی سووری ناماڵ‌رەشـەو کاکڵەکەی دەخورێ، فنق؛ ٢) بەری داری سنەوبەر ف ١) فندق؛ ٢) میوۀ درخت صنوبر.

کەلۆزتن: کرۆشتن ف کلوچیدن.

کەلۆس: کولۆس ف نگا: کولۆس.

کەلۆس: کولۆس ف نگا: کولۆس.

کەلـوش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلـوشە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.

کەلــۆك: ١) کلۆك؛ ٢) نێر بەکێوی دوساڵە ف ١) دانهٔ زودپز؛ ٢) شاك کوهی دوساله.

کەلوك: ١) نیو چارەگەخشت؛ ٢) جۆرێ ماسی ف ١) یك هشتم آجر؛ ٢) ماهی سلمون.

کەلوکوم: خێچ و خوار، چەفت و چەوێل ف کج و کوله.

کەلۆکە: پارچە خشت یا ئاجۆری جکۆلە بۆ ناوئاخن ف قطعهٔ کوچك خشت یا آجر در کار بنّایی.

کەلۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.

کەلوُل: نازەلی نوێل‌سپی، قەش، قەشان ف دام پیشانی سفید.

کەلوُم: پەیف، قسە ف کلام.

کەلوُم هوُمای: فەرمایشی خودا ف کلام خدا.

کەلوُم هوّمای: گفتی خوا ف کلام خدا.

کەلومەل: کەل‌پەل، کەلوپەل ف خرت و پرت.

کەڵوە: ١) کەلپە، ددانی پێشین؛ ٢) قەلپوُزی زین؛ ٣) کلۆی چکۆلە ف ١) دندان پیشین؛ ٢) قربوس؛ ٣) کلوخك.

کەڵوەران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.

کەلوەسمە: کرمی‌ نۆکی سەوز ف کرم نخود.

کەلــوُیش: ١) گۆشتی چەقــالــنــە؛ ٢) گۆشتی لەڕی خراپ ف ١) گوشت‌رگ‌آلود؛ ٢) گوشتِ حیوان لاغر.

کەلە: ١) داری داهێنراو بۆ دەوری بێژنگ‌و...، کەللە؛ ٢) فرۆی ناو قامیش؛ ٣) داری دەوری پەڕەی خەڕەك؛ ٤) قەڵا؛ ٥) پاشگری بە مانا ئاماڵ: (منالێکی سورکەلەیە) ف ١) چنبرهٔ چوبین؛ ٢) آغوزی که در کاوك نی به عمل آید؛ ٣) پرهٔ جرخ دوك‌ریسی؛ ٤) قلعه؛ ٥) پسوند به معنی مانند.

کەڵە: ١) زەلام؛ ٢) درشت؛ ٣) جۆرێ برنج؛ ٤) بەلابەکە لە زەگی نونن و بێستان دێتە دەرو وشکی دەکات؛ ٥) لەسەر بەك‌دانراوی بەرزەوەبوُگ؛ ٦) خۆگرتن لە قســەی خەلــك، کولە؛ ٧) وشەی دنەدانی گا بۆ سەر چێل؛ ٨) برێتی لە پیاوی نازاو بە حورمەت ف ١) بزرگ؛ ٢) درشت؛ ٣) نوعی برنــج؛ ٤) انگل گیاه توتون و پالیز؛ ٥) برهم انباشته؛ ٦) پنهان شدن برای استراق سمع؛ ٧) کلمه‌ای برای تحریك گاو گشن؛ ٨) کنایه از آدم شجاع و مُحترم.

کەڵهـ: کەم‌وێنە، بێ‌وێنە ف بی نظیر.

کەڵهاتن: ١) بەکارهاتن، فایدەدان؛ ٢) جۆش‌هاتن ف ١) به کارآمدن؛ ٢) جوش آمدن.

کەڵهاتن: نێرخواستنی چێل ف گشن خواهی گاو ماده.

کەڵەئەموست: قامکەگەورە ف انگشت شست.

کەڵەئەنگوست: کەڵەئەموست ف انگشت شست.

کەلەباب: کەڵەشێر، دیقل ف خروس.

کەڵەباب: کەرەباب، کەرەشێر، دیکل، دیقل ف خروس.

کەلــەبابە: ١) وێنەی دیقل لە کانزا یان لە بەن‌و هەرچی بۆ جوانی؛ ٢) ئیسکی زەفی قورقــوڕوچکــەی پیاوان ف ١) مجسّمهٔ کوچك زینتی خروس؛ ٢) سیبك حنجرهٔ مردان.

کەلەباش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.

کەلەبدون: نەقش لە دیوارو چوارچێوە بۆ جوانی ف دکور.

کەلەبڕ: پارچەزەوی نایەتی بە کەسێ بەخشرابێ ف قطعه‌زمین تیول.

کەلــەبــەدری: گونــدێکــە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.

کەلەبەر: ١) قەڵش لە دیوارا؛ ٢) قەڵش لە شاخی بەردین‌دا؛ ٣) برێتی لە دەرەتــانی تەنگ ف ١) شکاف دیوار؛ ٢) شکاف کوه سنگی؛ ٣) کنایه از راه نجات دشوار.

کەلەبێژنگ: کەللەبێژنگ ف چنبرهٔ چوبین غربال.

کەلەپاچە: ١) سەرو پێ؛ ٢) لەت‌و کوت ف ١) کلّەپاچە؛ ٢) لت و پار.

کەلەپاچە کردن: لەت‌وکوت‌کردنی مرۆ: (بەخەنجەر **کەلەپاچەی** کرد) لت وپارکردن.

کەلەپچە: دەستبەندی ئاسنی ناوانباران ف دستبند زندانی.

کەڵەپشکۆ: پەنگری زل، سکلی درشت ف اخگر درشت.

کەلەپوُر: ١) جێ‌ماگ لە مردگ؛ ٢) کەل‌و پەلی ناو ماڵ؛ ٣) پیناك؛ ٤) شاباشی زەماوەند ف ١) ارث؛ ٢) خرت و پرت اثاثیه؛ ٣) باج؛ ٤) پولی که درعروسی به مُطرب می‌دهند.

کەڵەپیاو: پیاوی نازاو بەرێزو جوامێر ف بزرگمرد.

کەڵەپیتاك: باجی بە زۆرو ناهەقی ف باج زورکی.

کەلەتوُر: کرێژی سەر ف شورهٔ سر.

کەلەخ: ١) لەشی بنیادەم؛ ٢) کەلاك ف ١) کالبد آدمی؛ ٢) لاشهٔ مردار.

کەڵەدار: برەدار ف قطعه هیزم.

کەلــەرم: گیایەکی چاندنی گەڵاپانە بەئۆپ دەردەچێ‌و بەلکی دەکرێتە دۆڵمە پەلکی زۆر سپی‌و تورنە، کەلەم ف کلم.

کەڵەرە: پێل‌شکێن، شەپۆل‌رەوێن ف موج شکن.

کەلەڕەش: قالاو، قەلەڕەشە ف کلاغ.

کەڵەز: جەنگەی نێ‌بەربوُنی بەران‌و نێر بەکێوی ف موسم جفت‌گیری بز و گوسفند کوهی.

کەلەزرك: چینەدانی‌مەل، جیقڵدان ف چینەدان.

کەلەزە: سابرێن، نەگە، نێری ف قوچ.

کەڵەزۆری: کاری بەزۆرو ناجاری ف کار زورکی.

کەڵەژ: قایمەمێو، داربەستی داری رەز ف جوب‌بست تاك.

کەڵەژن: کەبواتوی زۆر بەرێزو زێهاتی ف کدبانوی بسیار محترم.

کەلــەس: ١) پەتی درێژ کە بەســەر چەما ڕاکێشراوە پێی دەپەڕنەوە؛ ٢) چەپەرێ کە خراوەتە سەر کوندەی فوکراو بۆ پەڕینەوە، کەڵەك ف ١) ریسمان عبور از رودخانه؛ ٢) کلك عبور از آب.

کەلەستون: کۆڵکەزێڕینە ف رنگین کمان.

کەلــەستە: ١) کەرەستە، ئامراز؛ ٢) قەوارەی لەشی مرۆ، کەلەخ ف ١)

ابزار؛ ٢) كالبد آدمي.

کەلەسمە: کرمی بەلاّی نوك ف كرم آفت نخود.

کەلـــەســو: چێڵێ کە لەسەر زۆرلێ‌پەڕینی جوانەگابان جاڕز بوە ف مادەگاوی که از جفت‌گیری زیاد به ستوه آمده.

کەلەسونگ: قەڵماسك، کەهنبك ف فلاخن.

کەلـــەش: ١) کەلـــەخ؛ ٢) جوان و نازدار؛ ٣) کەچـەڵ؛ ٤) شەلاتی، قەلاش؛ ٥) جابـك، مەزبوت ف ١) نگا: کەلەخ؛ ٢) زساوشنگ؛ ٣) کچل؛ ٤) نگا: شەلاتی؛ ٥) چالاك.

کەلەش: قەلاش، شەلاتی ف شارلاتان، هرزه ولگرد.

کەلـــەشـاخ: باکێشی خوێن‌گرتن لە لەش، نامـرازی حەجـامـات ف بادكش حجامت.

کەلـــەشخـان: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەلەشڤان: شوانی زۆر کارامە ف چوپان کارآمد و ماهر.

کەلەشە: رێگر، چەتەی ناڵانکەر ف راهزن.

کەلەشەکر: کەللەشەکر ف کلەقند.

کەلەشەی: رێگر، چەتە ف راهزن.

کەلەشێر: دیکل، کەلەباب ف خروس.

کەلەشێرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەشێرە: کەلەبابە، وێنەی کەلەباب ف مجسمهٔ زینتی خروس.

کەلەشینکە: بەرێکی دارمازو ف از محصولات درخت مازو.

کەلەف: کەلاف ف کلاف.

کەلەفیچ: ددان کەل ف دندان شکسته.

کەلەقەند: کەللەقەند ف کلەقند.

کەلەك: ١) قولاخە، بینەی لێواری قۆندرە؛ ٢) کولەك؛ ٣) رۆچنە ف ١) بینه بر حاشیهٔ کفش؛ ٢) دانهٔ زودپز؛ ٣) روزنه.

کەلـــەك: ١) کۆمـابەسەردی بەسەر یەکادراو؛ ٢) دیواری تیشکەبەرد؛ ٣) کەلـەس، جەپـەری سەز کونـدە بۆ پەڕینـەوە؛ ٤) نەڵەکە، حیلە؛ ٥) سوانە، پاسارە؛ ٦) لەسەربەك دانراو ف ١) توده سنگ؛ ٢) سنگچین؛ ٣) کلك عبور از آب؛ ٤) نیرنگ؛ ٥) لبهٔ بام؛ ٦) برهم انباشته.

کەلەکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەکاوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەکباز: حیلەباز، فێڵاوی ف حقه‌باز.

کەلەکبوون: لەسەربەك جێگیر بونی زۆر شت ف برهم انباشته شدن.

کەلەکچی: کەلەکی سەرئاو نازۆ ف کلکران.

کەلـــەکـردن: ١) لەسـەربەك دانانی زۆر شت؛ ٢) خۆگرتن بۆ قسەی خەڵك ف ١) برهم انباشتن؛ ٢) استراق سمع کردن.

کەلەك کردن: ١) لەسـەریەك دانـان؛ ٢) کۆبونەوەی چەند کەسێ لە دەوری یەك؛ ٣) حیلەکـردن؛ ٤) گیرکردنی پوکە لە لوولەی تفەنگ با دەمـانچـەدا ف ١) برهم انباشتن؛ ٢) گردهم آمـدن؛ ٣) نیرنـگ به‌کاربردن؛ ٤) گیرکردن پوکه در لولهٔ تفنگ با تپانچه.

کەلەکلیدان: فێڵ کردن ف حقه‌زدن.

کەلەکن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەلەکوتك: کاسەی داربنی کەچ و کروج ف کاسهٔ چوبین لبه‌شکسته.

کەلەکۆتك: کاسەی داربنی زەلام، سوێنەی داربن ف نشتك چوبین.

کەلەکوچ: شەپلك، نێسکی پانی شان ف استخوان پهن شانه.

کەلەکوك: کەلەشێر، دیکل، کەلەباب ف خروس.

کەلەکوکە: ناوی دێیەکە لە کوردستان ف نام دهی درکردستان.

کەلەکە: ١) خاڵێگە، برك؛ ٢) کاسەی کەل، کاسەی داربنی لێوخوراو؛ ٣) دەفری سواڵەتی گوڵ و رێحان تێداچاندن ف ١) نهبگاه؛ ٢) کاسهٔ چوبین وارفته؛ ٣) گلدان سفالی.

کەلـــەکە: ١) کۆبونەوەی خەڵك لەسەر شتێك: (**کەلەکە مەکەن**)؛ ٢) فێڵ و نەلەکە ف ١) گردهم‌آیی شلوغ، تراکم جمعیت؛ ٢) حیله.

کەلەکەبڕێن: خۆ بەسەریەکدا دان و پاڵ‌پێوەنان ف تراکم و فشار جمعیت.

کەلـــەکـەترە: ١) برێتی لە لەسەربەك کەلەکەکراوی لەرمان‌نزیك؛ ٢) برێتی لە کارێ کە ناشێ سەر بگرێ ف ١) کنایه از برهم انباشتهٔ سست بنیان؛ ٢) کنایه از کاری که کردنی نیست.

کەلەکەترێ: خۆ بەسەربەکدادانی مروڤان بۆ بازی و شۆخی ف خود را بر همدیگر انداختن به قصد شوخی.

کەلەکەل: کولەکولی گەرماو ناوی سەرناگر ف جوشیدن.

کەلـــەکــەلـــە: ١) پیاوانی گەورە؛ ٢) وتـەی دنەدانی جوانەگا بۆ سەر مانگابەکەڵ ف ١) بزرگ مردان؛ ٢) کلمهٔ تحریك گشن بر ماده گاو.

کەلەکەوان: کەلەکچی ف کلکران.

کەلەکین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلـــەکێوی: ١) جۆرێ حەیوانـــەکێوی؛ ٢) نێرەکێوی ف ١) کل کوهی؛ ٢) شاك کوهی.

کەلەگا: ١) گابەك کە سواری چێڵ دەبێ بۆ ناوس کردنی؛ ٢) برێتی لە مرۆی زۆری کەر ف ١) گاوگشن؛ ٢) کنایه از زورگو.

کەلەگایی: زۆری، ناهەقی ف زورگویی.

کەلەگری: گربانی بەکوڵ ف باشدت گریستن.

کەلەگەت: قەدبڵند ف بلندبالا.

کەلەگەرم: ١) جەنگەی گەرمای زۆر؛ ٢) برێتی لە چلەی هاوین ف ١) عنفوان گرما؛ ٢) کنایه از چلهٔ تابستان.

کەلەگەور: کولارە، باڵدارێکی زاوکەرە ف از پرندگان شکارچی.

کەلەگی: ئۆدەی رۆ بە بەرێبلابی، کەللەبی ف اتاق رو به تراس.

کەلەلا: ١) شەکەت؛ ٢) نەخۆشی زۆر نەخۆش؛ ٣) بەرێشان‌حاڵ؛ ٤) رەق و کز ف ١) خسته؛ ٢) بیمار بدحال؛ ٣) پریشان حال؛ ٤) لاغر مردنی.

کەڵەلان: نەوڵە، نەوبلە، بشنبر ف اصطبل.

کەڵەم: ١) کەلەرم؛ ٢) دڕك، چقڵ؛ ٣) داری نوكدادراو؛ ٤) نیشەشاخی یاریك ف ١) کلم؛ ٢) خار؛ ٣) جوب نوك تراشیده؛ ٤) کوه سنگی نوك تیز.

کەڵەم: ئاڵقەداری ملی گا ف جنبر گردن گاو.

کەڵەمان: قارەمان، پیاوی هەرەئازا ف قهرمان.

کەڵەمایش: زوان کرانەوە بۆ قسەبەکوتن ف به سخن آغاز کردن.

کەڵەمباز: قەڵەمباز، بازی بڵندو هەراو ف پرش بُلند.

کەڵەمبان: هەمبانەی گەورە ف انبان بزرگ.

کەڵەمبەر: چێشتی کەنگری وشکەوەکرباك ف آش کنگر خشك شده.

کەڵەمچە: کەلەپچەی دەستی تاوانبار ف دستبند زندانی.

کەڵەمر: تۆکەبەر، بەر، موی بەرگەدە ف موی زهار.

کەڵەمو: ١) نەخۆشیی و ژانێکە لە نەنگوست بەبدا دەبێ نیرتکی لە موی نەستوُر دەکا؛ ٢) موی درشت؛ ٣) خڕکـردنـەوەی خوریو موی دەنـاونـاغەڵ زڕاو؛ (**کەڵەمو دەکا**) ف ١) کژدمه، نوعی بیماری؛ ٢) موی درشت؛ ٣) گردآوری پشم و موی ریخته در آغل.

کەڵەموست: قامکەزلە ف انگشت شست.

کەڵەموك: جۆرێ کەڵەمی وەك نۆرە داش کەلەم ف کلم قمری.

کەڵەمە: ١) کەڵەم؛ ٢) قەڵەمەی جاندن؛ ٣) نەنگوچەڵەمە ف ١) جنبر گردن گاو؛ ٢) قلمه؛ ٣) مُصیبت.

کەڵەمەك: ١) زۆرو زوڵم؛ ٢) کەڵەوەی ملی گا ف ١) ظلم وزور؛ ٢) یوغ گردن گاو.

کەڵەمە کردن: رام کردنی زەوەك ف رام کردن رموك.

کەڵەمی: گیایەکە گەڵاکەی بەوشکی لە نونن ئەکا ف گیاهی است.

کەڵەمێر: کەڵەپیاو ف شجاع، رادمرد.

کەڵەمێرو: مێروی سوُری درشت، مێروڵەعەجەماتە ف مورچهٔ درشت.

کەڵەمێش: کەڵمێش ف پشهٔ مالاریا.

کەڵەن: ١) قەڵەن، شیربایی؛ ٢) قەڵادەی ملی تازی ف ١) شیر بها؛ ٢) قلادهٔ سگ شکاری.

کەڵەن: کەڵەم ف جنبرهٔ گردن گاو.

کەڵەنج: جۆرێ بەری دارمازو ف نوعی ثمر مازوج.

کەڵەندر: کەلاندر، مەڵەغان ف داس دستەبُلند.

کەڵەندی: داسی درێژی دەسکدار، مەڵەغان ف داس بلند دستەدار.

کەڵەندین: بەفری بەسەریەکدا کەڵەکەبوگ ف توده برف برهم انباشته.

کەڵەنگ: کەنگر، قنگر ف کنگر.

کەڵەواژی: قسەی بێشەرمانە ف سُخن وقبح.

کەڵەوان: شوانی کەڵ گامێشان ف چوپان گاومیشهای نر.

کەڵەوانە: ١) کەڵەم؛ ٢) قوبە، قوبچەی زل ف ١) جنبرهٔ گردن گاو؛ ٢) دگمهٔ درشت گنبدی.

کەڵهو: دەبەنگ، کەمفام، گەلحۆ ف نفهم، احمق.

کەڵهوڕ: کەڵوڕ ف نگا: کەڵوڕ.

کەڵهوشك: دروشم، داغی نیشانە بەماڵاتەوە ف داغ نشانهٔ دام.

کەڵهوك: ١) قەلابچە، قەلای بچوك؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) قلعهٔ کوچك؛ ٢) روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەڵەوە: کەڵەم، ئاڵقەی داربنی ملی گاو گاگێرە ف جنبرهٔ گردن گاو.

کەڵەوەر: کەلەبەر ف نگا: کەلەبەر.

کەڵەوە کێشی: سەرسەختی، بەقسەنەکردن ف نافرمانی، سرکشی.

کەڵەوێ: گیایەکی دڕکاوییە ف گیاهی است خاردار.

کەڵەهـ: قەلا، کەلە ف قلعه.

کەڵەهەرز: کەڵەز ف نگا: کەڵەز.

کەڵ هەیدان: جۆرێ شوربا ف نوعی آش.

کەڵەهێڕ: ١) کۆبوُنەوەی جوانەگای زۆر لەسەر مانگابەکەڵ؛ ٢) برێتی لە کۆبوُنەوەی زۆرکەسی لە دژی تاکەکەسێك ف ١) ازدحام گاوهای نر بر ماده گاو؛ ٢) کنایه از ازدحام عدّه‌ای بر علیه کسی.

کەڵەی: کرێژی سەر ف شورهٔ سر.

کەڵی: ١) بێ‌خوێ؛ ٢) نێوان نێ کەونوُ بی دیوار و دان؛ ٣) کلك قوڵە؛ ٤) گوێ کورت؛ ٥) کاڵ؛ ٦) نەکـوڵاو. ٧) کاری ڕاپەردوی جوش‌هانن، کوڵا، کوڵی؛ ٨) کەڵوی دەنکی گیا؛ ٩) کونی شانەهەنگوین ف ١) بی‌نمـك؛ ٢) شکـاف دیوار و یا میان دندانهـا؛ ٣) دم کونـاه؛ ٤) کونەگوش؛ ٥) کال؛ ٦) ناپخته؛ ٧) فعل ماضی جوشیدن، جوشید؛ ٨) نیامك‌دانەهای گیاه؛ ٩) شبکهٔ موم.

کەڵێ: بێ‌خوێ ف بی‌نمك.

کەڵی: ١) کەڵەکی سەر ناو؛ ٢) کوڵی؛ ٣) نازابەتی؛ ٤) کەڵو ف ١) کلك عبور از آب؛ ٢) جوشید؛ ٣) شجاعت؛ ٤) نیامك دانه.

کەڵیجە: نێری، سابرین، تەگە ف قوچ.

کەڵیچە: کەڵ گامێشی لە دوساڵ بەولاوە ف گاومیش دوسال بەبالا.

کەڵێز: ١) کلێنجکەی بەن، قینکەی سەر دوُگ؛ ٢) دەسەلات و زۆرداری ف ١) دنبالچهٔ گوسفند؛ ٢) توانایی.

کەڵیژە: تەگە، نێری ف قوچ.

کەڵیسمە: کەڵوُسمە ف کرم آفتِ نخود.

کەڵیش: کەڵوێش ف نگا: کەڵوێش.

کەڵیشو: ریگر، چەتە، کەڵەشە ف راهزن.

کەڵیك: ناوێك، دەمێکی کەم ف زمانی اندك.

کەڵی کوڵکی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەڵیلان: ١) داخ و عەزرەت؛ ٢) کوڵەکوڵی گەرمای هامن ف ١) تأسّف و حسرت؛ ٢) شدّت گرمای تابستان.

کەڵیلك: کلیلی داربنی گوڵەی درگا ف کلید چوبین در.

کەڵیمە: وشەیەك ف کلمه.

کەڵین: جوش‌هانن، کوڵین ف جوش آمدن.

کەڵێن: ١) قەڵشت لە دیوار؛ ٢) پەناگا؛ ٣) بۆسە، چەبەر، خەڵ، سپێر؛ ٤) دەرقەت ف ١) شکاف؛ ٢) پناهگاه؛ ٣) کمین؛ ٤) فرصت.

کەڵین: ١) کەڵین؛ ٢) مرۆی زلو زەبەلاح ف ١) جوشیدن؛ ٢) تنومند.

کەڵین: فەلادەی جەرم ⊡ فلادۀ جرمی.

کەلی‌نسی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ⊡ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلینی: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ⊡ از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کەم: ١) بیچ، بەرانبـەری فرە، کم: ٢) کەو، بێژنـگ ⊡ ١) انـدك؛ ٢) غربال سوراخ درشت.

کەمـا: گیایەکی بەرزی گەڵادەرزی‌یە. *کارگی که ما له هەمـو کارگێ باشترە* ⊡ گیاهی است برگ سوزنی، کما.

کەماجار: شوێنێ کەمای زۆر لێ ڕوابێ ⊡ کمازار.

کەماچە: نامرازێکی مۆسیقایە ⊡ کمانچە.

کەماخ: کلۆت، کەفەڵ ⊡ کفل.

کەمـالان: دوگونـدی کوردستـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ⊡ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەمـان: ١) دارێکی نیوەجـەغزە ژێی پێخراوە بۆ تیربێ‌هاویشتن؛ ٢) نامرازێکی مۆسیقایە ⊡ ١) کمان تیراندازی؛ ٢) کمان موسیقی.

کەمانچە: کەماچە ⊡ کمانچە.

کەمانچەژەن: کەمانچەلێدەر ⊡ کمانچەنواز.

کەمانگەر: کەسێ کەمانان چێ دەکا ⊡ کمانگر.

کەمانە: ١) زۆرانی ناوێژراو که وەشێنێ دەکەوێ؛ ٢) چەمانەوەی ناوێژراو لە ڕێدا ⊡ ١) و ٢) کمانە.

کەمـاو: ١) سەرچـاوەیەك که ناوی زۆر نەبێ؛ ٢) چێشتی گۆشتـاوی خەست و خۆڵ ⊡ ١) چشمۀ کم آب؛ ٢) بخنی، آبگوشت غلیظ.

کەمایەتی: بەرانبەری زۆربنە. کۆمەڵی کەم بەرانبەر بە کۆمەڵێکی تر ⊡ اقلیّت.

کەمایەسی: ١) دەست‌کورتی، ناناجی؛ ٢) کەم‌وکوڕی‌و نانەواوی ⊡ ١) احتیاج؛ ٢) کم و کاستی.

کەمایی: ١) کەمایەتی؛ ٢) هیچ‌نەبێ، بەشی کەم ⊡ ١) اقلیّت؛ ٢) اقلاً.

کەمباخ: کامباخ ⊡ نگا: کامباخ.

کەمبارە: کەم‌فایدە ⊡ کم بهره.

کەمبـەر: ١) ناوقـەد؛ ٢) نەسـك؛ ٣) پشتێنی زێڕ یان زێو؛ ٤) گوڵێکی دەشتیە ⊡ ١) میان، کمر؛ ٢) کم عرض؛ ٣) کمربند زینتی؛ ٤) از گلهای صحرایی.

کەمبەرۆك: دەوەنێکی بەچقڵە که میوەیەکی هەیە ⊡ خاربنی است میوەدار.

کەمبەرە: ١) پشتێنی خشڵ؛ ٢) ناوقەد ⊡ ١) کمربند زینتی؛ ٢) میان.

کەمبەل: کەمبڵ ⊡ نگا: کەمبڵ.

کەمبەلۆك: ١) قارچ؛ ٢) جمە، دنبەلان ⊡ ١) قارچ؛ ٢) دنبلان.

کەمپەر: ڕکەبەری، خۆزانان لە حاندبەکێ‌نر ⊡ رقابت کبنەنوزانە.

کەمپەراندن: ڕکەبەری کردن ⊡ کبنەنوزانە رقابت کردن.

کەمت: دوگمەی قەبە، قوبە ⊡ دکمۀ قبّەای.

کەمتار: تەمنار ⊡ کفتار.

کەم‌تاراف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ⊡ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمتاکورتێ: کەمێ لە زۆرێ، کەم‌و بێشێ ⊡ کم و بیشی.

کەمتەرخ: بێ‌بەها، نازەواج ⊡ بی‌ارزش.

کەمتەرخەم: کەترەخەم ⊡ لاأبالی.

کەمتیار: تەمنار ⊡ کفتار.

کەم‌تین: بێ‌ناقەت، بێ‌تابشت ⊡ ناتوان.

کەم‌جیقلدانە: برێتی لە بێ‌سەبرو حەوسەلە ⊡ ناشکیبا.

کەمچ: خنچ، جەفت، چەوێل ⊡ کج و ناهموار.

کەمچك: کەچك، کەفچی ⊡ قاشق.

کەمچە: ١) کەچك؛ ٢) نامرازی فورەسواغ لوس کردن، ماڵە؛ ٣) داغی نازەڵ‌و وڵسات ⊡ ١) قاشق؛ ٢) مالۀ بنایی؛ ٣) داغ دام و احشام.

کەم‌چیکلدانە: کەم‌جیقلدانە ⊡ کم حوصلە، ناشکیبا.

کەم‌خۆر: دژی زۆرخۆر ⊡ کمخور.

کەمخە: پارچەیەکی ناوریشمیە ⊡ پارچەای ابریشمین.

کەمدو: کەم‌قسە ⊡ کم حرف.

کەمدۆ: ١) کەسێ که ناژەڵی شیردەری کەمە؛ ٢) چێڵی کەم‌شیر ⊡ ١) کسی که دام دوشیدنی کم دارد؛ ٢) گاو کم شیر.

کەمدوح: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ⊡ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمدەس: ١) دەس‌تەنگ؛ ٢) بێ‌دەسەڵات ⊡ ١) تنگ دست؛ ٢) ناتوان.

کەمر: ١) بەرد؛ ٢) خەڵۆزەبەردینە ⊡ ١) سنگ؛ ٢) زغال سنگ.

کەمران: کانزای خەڵۆزەبەردینە: (بەرکەمران ناوی گوندێکە) ⊡ معدن زغال سنگ.

کەمراوێژ: بیجەك لە زەحف ⊡ کم از بسیار.

کەمرو: شەرمن، شەرمێون ⊡ خجالتی، کم‌رو.

کەمـرە: کەبـرە، ڕیخی بەربێ‌دراوی زەق‌هەلانـگ ⊡ سرگین کوبیدۀ سفت شده.

کەمرێ: کەمڕو ⊡ آدم خجالتی.

کەمسـەر: نزیك لە نەواوبوُن ⊡ روبە انمام.

کەمشـۆ: ١) کەری بارەبـەر؛ ٢) زەلامی نانیگـەیشتو، دەبەنگ ⊡ ١) اُلاغ؛ ٢) آدم نفهم.

کەم‌قنیات: ١) بەکەم‌ڕازی؛ ٢) کەمخۆر ⊡ ١) قانع؛ ٢) کمخور.

کەمك: ١) ڕوخسار چگۆڵە؛ ٢) دەسرۆکەی چڵم‌سڕین ⊡ ١) شخص رخسارە کوچك؛ ٢) دستمال.

کەم کار: ١) کەسێ ئیشی کەم دەس کەوێ؛ ٢) نەمەڵ‌و بێکارە ⊡ ١) کم کار؛ ٢) تنبل، سست در کار.

کەم کاری: حاڵی کەم‌کار ⊡ کم کاری.

کەم کردن: ١) لە زۆر کەم بوُنەوە؛ ٢) کزو داڵگۆشت‌بوُن: (بەو نەخۆشیە زۆرم **کەم کرد**) ⊡ ١) کم شدن؛ ٢) لاغرشدن.

کەمکۆڵ: ١) تێخوڵی شێنی گوێز؛ ٢) گیایەکی دڕکاوی‌یە ⊡ ١) پوستۀ

سبز گردو؛ ٢) گیاهی است خاردار.

کەملتە: کەستەك، سندەگل، تلۆی گلْ ف کلوخ.

کەمۆ: زرنگی فێلزان ف زرنگ حقّەباز.

کەم و بێش: کەمناکورت ف کم و بیش.

کەمۆت: بەلْبگر، سەرڕەق ف لجباز.

کەموتەر: کابۆك، کاڤۆك، کەڤۆك، کۆتر ف کبوتر.

کەمور: ١) گاشەبەرد؛ ٢) بەرد، کوچك ف ١) سنگ بزرگ؛ ٢) سنگ.

کەموسکە: بزۆکە، بچەك ف اندکی.

کەموکۆڕ: ناتەواو ف ناتمام.

کەمۆکە: کەمۆسکە ف اندکی.

کەمۆ: کۆدك، کاسەی داربنی زل ف کاسهٔ بزرگ چوبین.

کەمولە: کاسەی داربنی بچوك ف کاسهٔ کوچك چوبین.

کەمۆلە: کەمولە ف کاسهٔ کوچك چوبین.

کەموینە: کەس نەدار، بێ‌هاوتا ف ناباب.

کەمە: ١) هەر دارێ کە چەغزی بان نیوەچەغزی چەمێنرابێنەوە بۆ دەورەگرتنی نامرازێك وەك کەللەبێژنگ و داری خوارەوەبوی بێشکەو دەوری پێجکەی عەرەبانەو...؛ ٢) نامسرازێ کە داری بۆ کەمە پێ دەچەمێننەوە ف ١) چوب خمیدهٔ دایره یا نیم دایره‌ای، چنبره، کمانی؛ ٢) ابزار کمانی کردن چوب.

کەمەر: ١) ناوقەد؛ ٢) چیای شاخ؛ ٣) کوچکەبەرد، خرکەبەرد ف ١) میان، کمر؛ ٢) کوه تمام سنگی؛ ٣) شن درشت، قلوه‌سنگ.

کەمەربەست: نۆکەر، خزمەتکار ف چاکر.

کەمەربەستە: برێتی لە پەنابەر ف کنایه از پناهنده.

کەمەربەن: پشتێن، پشتان ف کمر بند.

کەمەربەند: کەمەربەن ف کمر بند.

کەمەرچین: کراس یان کەوای ژنانەی ناوقەدقرچێنراوی چین‌دار ف لباس کمر چیندار.

کەمەردوخ: دەزوی بە خەرەك رێسراو ف رشتهٔ چرخ دوك‌ریسی.

کەمەرکەش: ١) دەسنەو سەرەژۆرە، ناماڵ‌هەوراز؛ ٢) جۆرێ دەرپێ ف ١) روبەسر بالایی، کمرکش؛ ٢) نوعی زیر شلواری.

کەمەرن: بەردەلان ف سنگلاخ.

کەمەرە: ١) کەمبەرەی خشڵ؛ ٢) ناوقەدی هەر شتێ؛ ٣) جێگەی بانگدەر لەسەر منارە؛ ٤) نەخنەی لەدۆلاش‌دراو؛ ٥) ناوەندی زەمین؛ ٦) گاشەبەرد ف ١) کمر بند زینتی؛ ٢) میان؛ ٣) گلدستهٔ منارە؛ ٤) نخنه‌ای که بر ناو آسیا کوبیده شود؛ ٥) وسط زمین؛ ٦) سنگ بزرگ.

کەمەك: کمەك، تۆزێك ف اندکی.

کەمەکێ: کەمەك ف اندکی.

کەمەن: ١) پەتی درێژ بۆ گرتنەوەو بەستنی ڕاکردو؛ ٢) پەنی سەر بەناڵقەی فرەوان ف ١) و ٢) کمند.

کەمەند: کەمەن ف کمند.

کەمەندکێش: برێتی لە عاشق‌بونی شێخی تەریقەت بان کچی جوان ف کنایه از مجذوب پیر طریقت و عرفان با عاشق دختر جوان شدن.

کەمەندهاوێژ: سوارێ کە بە کەمەند دوژمن یان ڕاکردو دەگرێ ف کمندانداز.

کەمەی: ١) کەمابەسی؛ ٢) کەمابەتی ف ١) نداری؛ ٢) اندکی.

کەمی: دژی زافی، کمی ف کمی، کاستی.

کەمێ: کەمەك، کمەك ف اندکی.

کەمێر: زۆرکەم، کەمتر ف کمتر.

کەمیك: کەفی، کەفیك دەسەسڕ ف دستمال.

کەمێك: کەمێ، کەمەکێ، کەمەك ف اندکی.

کەمێڵ: ١) سلەمەرێ بەپشت دۆگەوەلکاوی پەز کە خلەخلی دێ؛ ٢) پنرۆێ بر بن؛ ٣) چلْمی وشکەوەبوگ بە لۆتەوە ف ١) گال، بوسنگاله؛ ٢) خشك ریشه؛ ٣) آب بینی خشکیده.

کەمێلە: کەمێڵ ف نگا: کەمێڵ.

کەمین: ١) بۆسە، خەڵ؛ ٢) خۆداگرتن لە بوسەدا ف ١) کمین؛ ٢) کمین کردن.

کەمین گا: بۆسە ف کمینگاه.

کەمێنە: ١) کەمایەنی؛ ٢) کەمابی ف ١) اقلیّت؛ ٢) اقلاً.

کەن: ١) خەنـە، بێ‌کەنین؛ ٢) کان: (گڵ کەن)؛ ٣) پاشگـری بەوانـا: بەرەلداکەری بای پشنەوە: (ترکەن، نسکەن)؛ ٤) جێگەی کۆلدراو؛ ٥) ناودڕ؛ ٦) جل لەخۆکردن، ژخۆکرنا جلك؛ ٧) کرێژی سەر ف ١) خنده؛ ٢) معدن؛ ٣) پسوند به معنی بیرون دهندهٔ بادشکم؛ ٤) کنده شده؛ ٥) آبکند؛ ٦) کندن لباس؛ ٧) شورهٔ سر.

کەنار: ١) ڕەخ، قەراخ، قەراغ، ئالی، لا، تەنشت؛ ٢) داری کونار؛ ٣) دەوەنبکە بۆن‌خۆش ف ١) کنار؛ ٢) درخت کُنار؛ ٣) درختچه‌ایست خوشبو.

کەناراو: ١) بەستێن؛ ٢) برێتی لە جێگەی دەست‌بەئاوگەباندن ف ١) کنارهٔ رودخانه؛ ٢) کنایه از مستراح، توالت.

کەناربەرۆژ: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

کەنارگرتن: دۆرەپەرێزبۆن ف کناره گیری.

کەناروێ: دوگونـدی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەنارە: ١) دەوری بەحر؛ ٢) قالی درێژوکە؛ ٣) بەراوێز ف ١) کرانه؛ ٢) قالی کناره؛ ٣) حاشیه.

کەنارەگیر: دۆرەپەرێز ف کناره گیر.

کەنارەگیری: بێ‌لایەنی، دۆرەپەرێزی ف کناره گیری.

کەناری: ١)دڕکەزی؛ ٢) پەرژین؛ ٣) قەناری ف ١) خار پرچین؛ ٢) پرچین؛ ٣) پرندهٔ قناری.

کەنامپەر: کەنگری وشکەوەکراو ف کنگر خشك شده.

کەناندن: خەناندن، وەبێکەنین هێنان ف بەخنده آوردن.

کەناو: ١) ناودڕ؛ ٢) کۆلْدراو؛ ٣) لە چەسپین ڕزگارکراو ف ١) آبکند؛ ٢) کنده شده؛ ٣) برکنده شده.

کەنایا: هەلْکەندن لەکانزا ف حكّ روی فلز.

کەنـایش: ١) کەندنی زەوی؛ ٢) خۆخوراندن؛ ٣) هاونابی کردن؛ ٤) ناشبن و کوڵبن لە کانزاو بەرد ف ١) کندن زمین؛ ٢) خود را خاراندن؛ ٣) مقابلەکردن؛ ٤) حکّ روی فلز و سنگ.

کەنابن: کەنابش ف نگا: کەنابش.

کەنابە: کەنابا ف حکّ روی فلز.

کەنجـارە: دوگونـدی کوردسـنـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روسنا بە این اسم در کردستان نوسط بعثبان ویران شدە است.

کەند: ١) قوڵکە؛ ٢) ناودڕ؛ ٣) نەپۆڵکە؛ ٤) شانی کەژ؛ ٥) دێ، ناوابی جگـە لە شار؛ ٦) بەردانی با: (تـڕێکی **کەند**)؛ ٧) کان، کەن ف ١) چالە؛ ٢) آبکند؛ ٣) نپە؛ ٤) سنیغ کوە؛ ٥) دە، آبادی؛ ٦) فروهشتن باد شکم؛ ٧) معدن.

کەندا: هەڵکەندراو لە کانزا ف حکّ شدە روی فلز.

کەندار: دادڕاوی زەوی بەهۆی ناو یا کندن ف زمین کندە شدە با آب شُسنە.

کەنـدارەقوتنی: لەو گوندانەی کوردسنانە کە بەعسی کاولبان کرد ف روستایی درکردسنان کە بعثبان آن را وبران کردند.

کەنـــدارەقـەل: گونـدێکـە لە کوردسـتـان بەعسی وێرانی کرد ف از روسناهای ویران شدۀ کردسنان نوسط بعثبان.

کەنداڵ: ١) دادڕاوی زەوی لە ناو بان لە ڕوُخان؛ ٢) تەپۆڵکە؛ ٣) گێزاو ف ١) زمین فروربخنە از آب با...؛ ٢) نپە؛ ٣) گرداب.

کەندالا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولبان کرد ف روستایی درکردسنان کە بعثبان آن را وبران کردند.

کەنـداو: ١) ناودڕ؛ ٢) ناوێ کە دو لای وشکـایی لێ جو بێنە پێش؛ ٣) جۆگەی کەنراو بۆ نیکەڵبوُنەوەی دو ناو ف ١) آبکند؛ ٢) خلیج؛ ٣) کانال.

کەندر: کنر، کندر ف نگا: کندر.

کەندڕ: بودڕ، قوڵکەی زۆر قوُڵ و درێژ لە زەوی ف گودال عمبق در زمین.

کەنـدش: ١) کەنـدن؛ ٢) خورو؛ ٣) خورانـدن؛ ٤) هاوناکردن ف ١) کندن؛ ٢) خارش؛ ٣) خاراندن؛ ٤) جُفت و جورکردن.

کەنـدغارەقەل: لەو گوندانەی کوردسنانە کە بەعسی کاولبان کرد ف روسنابی در کردسنان کە بعثبان آن را وبران کردند.

کەنـــدن: ١) کوڵانی زەوی؛ ٢) جل‌زخـــۆکـردن؛ ٣) بەردانی با؛ ٤) لەسەرلابردنی لکاو؛ ٥) دەرکێشانی گیا لە زەوی بان موُ لە پێست ف ١) کنـدن زمین؛ ٢) کنـدن لباس؛ ٣) باد شکم درکردن؛ ٤) برکندن چسبیدە؛ ٥) برکندن گیاە وموی.

کەندۆ: ١) پارێن، پانبر؛ ٢) کۆندۆ ف ١) گوسالۀ دوبهاردبدە؛ ٢) نگا: کۆندۆ.

کەندوُ: کوارڕ ف نگا: کوار.

کەندۆخ: کوڵەر، کەسێ کە زەوی بان کانزا بۆ نوسبن دەکوڵێ ف حکّاك.

کەنـدۆك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روسناهای ویران شدۀ کردسنان نوسط بعثبان.

کەنـدوقـۆرت: شوێنی پڕلە چاڵ‌وچوڵ و بڵندایی و نەویایەنی ف زمین دارای پسنی و بلندی بسبار.

کەندوکۆت: کەندولەند ف زمین پرفراز و نشیب.

کەندوکورت: کەندوقۆرت ف زمین پر از بلندی و بستی.

کەندە: ١) خەندەك؛ ٢) چاڵ ف ١) خندق؛ ٢) چاە.

کەنـدەسمە: ١) کاسەڵەشینکە؛ ٢) ڕەنگڕێژە، مێش‌خۆرە ف ١) پرندۀ سبزقبا؛ ٢) نام پرندەابست.

کەندەقوُڵان: ناوی ناوابی‌یەکە ف نام روستابی است.

کەندەك: خەندەق، زەوینی کوڵدراوی درێژو پان ف خندق.

کەندەکار: کەسێ کە لە دار نەخش دەکەنێ ف کندەکار.

کەندەکاری: کەندنی نەخش لە دار ف کندەکاری.

کەندەڵان: لێواری قوڵکەی زۆر فرەوان ف کنارۀ آبکند گشاد.

کەندبل: کەندر ف نگا: کندر.

کەنـدینـاوێ: مەڵبـەنـدێکە لە کوردسنان چەند گوندی لێ بە بەعسی وێرانی کردن ف ناحبەای درکـردسـتـان شامل چند روستا کە نوسـط بعثبان وبران شد.

کەنر: کنر، کندر ف نگا: کندر.

کەنراو: ١) زەوی قوُڵ کراو؛ ٢) جلی زخۆکرای؛ ٣) لەسەر لکاو لاکەوتو ف ١) زمین کندە شدە؛ ٢) لباس کندە شدە؛ ٣) برکندە.

کەنراوە: نازەلی فەلەوبوُگ ف دام چاق و چلە شدە.

کەنـــزە: ١) جلیقـەی دەس‌جن؛ ٢) جلکی ژێرکـراس ف ١) جلیقـۀ دسنباف؛ ٢) زیر پیراهن.

کەنسی: رژد، ڕەزیل ف خسیس.

کەنشت: جۆرێ مومی هەنگوین ف نوعی موم عسل.

کەنشتە: پەرسگای جوُلەکان ف معبد یهود، کنشت.

کەنك: کرێژی بر بنی سەر ف شورۀ زخم سر.

کەنکەنە: زۆر زەلام ف بسیار کلفت و بزرگ.

کەنکەنەچی: قومەشکەن، کەسێ چاڵاو هەڵدەکەنێ ف مقنّی، چاە کن.

کەنگ: ١) کەند؛ ٢) چەنگی باڵدار؛ ٣) باڵی باڵدار ف ١) نگا: کەند؛ ٢) چنگال پرندە؛ ٣) بال پرندە.

کەنگاوەر: شارێکە لە مەڵبەندی کرماشان ف شهر کنگاور.

کەنگر: کنگر، قنگر ف کنگر.

کەنگرکولێن: کولاندنی نانەواو ف جوشانبدن مختصر.

کەنگرۆشك: ١) دانۆکەکەنگر؛ ٢) بزمارەی یا ف ١) کنگردانە؛ ٢) مبخچە.

کەنگروك: کەنگرۆشك ف نگا: کەنگرۆشك.

کەنگەڵان: کەندەڵان ف نگا: کەندەڵان.

کەنگی: کەنگێ ف نگا: کەنگێ.

کەنگێ: ١) کام کات؟؛ ٢) لە هەر کاتێکا ف ١) کی؟، چەوقت؟؛ ٢) در هر زمان.

کەنگین: هەر گا. هەر زەمانێك ف هرگاە.

کەنگینێ: کەنگین ف هرگاە.

کەنن: ١) کەنـدن؛ ٢) خەنین؛ ٣) رنینی میوە ف ١) نگـا: کەندن؛ ٢) خندیدن؛ ٣) چیدن میوه از درخت.

کەنۆ: ١) چێڵی کۆندۆ؛ ٢) بارێن ف ١) نگا: کۆندۆ؛ ٢) گوسالهٔ باربنه.

کەنۆ: ١) کەندۆ، کوارْ؛ ٢) پلۆرە، خەڵێف؛ ٣) کەن، خەندە ف ١) نگا: کوارْ؛ ٢) کندوی زنبور؛ ٣) خنده.

کەنۆك: هەمیشە دەم بەپێکەنین ف خندەرو.

کەنەسمە: کەندەسمە ف نگا: کەندەسمە.

کەنەف: ناودەس، کناراو، پێشاو ف مُستراح.

کەنـەفت: ١) زۆر حاڵپەرێشـان، کەلەلا؛ ٢) بەنەحلەت کراو لە ئاینی بەزیدی‌دا ف ١) بدحال و بر یشان؛ ٢) ملعون در آیین یزیدی.

کەنەفە: کەنەف ف مُستراح.

کەنـەك: ١) بەردی زل؛ ٢) کەنـدەك، خەندەك؛ ٣) ناودڕ ف ١) سنگ بزرگ؛ ٢) خندق؛ ٣) آبکند.

کەنـە کەوە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەنەنە: نیخی کەچك‌کوڵین ف تیغ قاشق چوبی کندن.

کەنەوە: هەڵکەندن ف کندن.

کەنهەش: سەرزبزێو، شەقی ف متمرّد، یاغی.

کەنی: ١) قیز، دۆت، قز، کچ؛ ٢) پێکەنی ف ١) دختر؛ ٢) خندید.

کەنێر: کنێر ف نگا: کنێر.

کەنێرە: کنێر ف نگا: کنێر.

کەنیز: ١) قەرەواش، خدامە؛ ٢) ژنی بەپارە کڕدراو ف ١) کلفت خانه؛ ٢) کنیز زرخرید.

کەنیزەك: کەنیز ف نگا: کەنیز.

کەنیسە: کلیسا ف کلیسا.

کەنیشت: ١) رێپسۆفی چاو؛ ٢) کەمێڵە ف ١) ژفـك چشم؛ ٢) ترشح خشکیدهٔ بینی.

کەنیشتە: کەنشت ف کنشت، معبد یهود.

کەنیشك: کچ، کناچە، دۆت، قز، قیز ف دختر.

کەنیشکی: ١) کچێنی؛ ٢) رەشێنـەی چاو ف ١) نگـا: کچێنی؛ ٢) مردمك چشم.

کەنیك: کچی شوونەکردو ف دوشیزه.

کەنی گری: فرمێسکی شادی لەچاوهاتن ف اشك شوق.

کەنیلە: ١) کچی چکۆڵە؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) دخترك؛ ٢) نام زنانه.

کەنین: ١) کەندن؛ ٢) خەنین ف ١) نگا: کەندن؛ ٢) خندیدن.

کەو: ١) کەف، زەرەز؛ ٢) سەرەند، سەرەد؛ ٣) کوشینی برین؛ ٤) داغ، جزان بە ئاسنی سوورەوەبـووگ؛ ٥) کەف ف ١) کبـك؛ ٢) سردیزن، غربال سوراخ درشت؛ ٣) فشردن دمل؛ ٤) داغ گذاری؛ ٥) کف.

کەوا: ١) بـاڵاپـۆشی ناودامانی پیاوانە؛ ٢) باڵاپۆشی نا بەرپشتێند؛ ٣) کولـەجەی لۆکەتێخراو؛ ٤) کەڵەشاخی خوێن‌بەردان ف ١) قبا؛ ٢) نیم‌تنه؛ ٣) بلك آستین‌دار؛ ٤) شاخ حجامت.

کەوات: کەبات ف نوعی نارنج.

کەواتە: هەرگا وایە، جا ئەگەر وایە ف پس درا ینصورت.

کەواخە: قابوڕ، قاپێلك ف قشر، پوسته.

کەوار: کەندوی ناردو دانەوێڵە ف کندوی غلّه.

کەواری: بارەکەو، کەوەباز ف جوجه‌کبك.

کەواز: عاسا، داردەست ف چوبدست، عصا.

کەواشە: ١) ئالاش، چرپی‌و بۆش بۆبن فوڕەبان؛ ٢) برێتی لە هەرشتی سقك ف ١) انبیره؛ ٢) آت و اشغال.

کەوال: ١) کەڤال؛ ٢) کاژی مار؛ ٣) فەباڵە؛ ٤) سەوال؛ ٥) ماڵات ف ١) نگا: کەڤال؛ ٢) پوستهٔ مار؛ ٣) سند ماکیّت؛ ٤) نگا: سەوال؛ ٥) اغنام و احشام.

کەوان: ١) کەمان؛ ٢) ئامرازی خوری‌و لۆکە شی‌کردنەوە؛ ٣) هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەست ترکان ف ١) نگا: کەمان؛ ٢) کمان پنبه‌زنی؛ ٣) از طوایف کُرد.

کەوان‌پیتك: تەڵماسك، قۆچەقانی، بەرەقانی ف فلاخن.

کەواندن: ١) خستن؛ ٢) داغ کردن ف ١) بر زمین زدن؛ ٢) داغ گذاردن.

کەوان‌کشاندن: ژێ‌کەوان بەتیرەوە کێشان بۆ هاویشتنی تیر ف کمان کشیدن.

کەوان‌کێشان: کەوان‌کشاندن ف کمان کشیدن.

کەوانۆ: کەبانو ف کدبانو.

کەوانـە: ١) کەمەە؛ ٢) تەنراوێکە لە نۆڵ دەکرێتە پاوە بۆ بەسەر بەفردا رۆیشتن، لاکان؛ ٣) دوخەتۆکەی کەوانی کە وشەی دەنێودا دەنوسن؛ ٤) لای داوێنی مێگـەل لەسـەر هەوێز ف ١) نگـا: کمەە؛ ٢) اسکی ترکه‌ای؛ ٣) پرانتز؛ ٤) دنبالهٔ گله.

کەوانەدار: چەماو وەك کەوان ف منحنی قوسی.

کەوانەدۆل: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوانەکردن: ١) وەشت‌کەوتن‌و گەڕانەوە؛ ٢) دەهاویشتندا چەمانەوە ف ١) و ٢) کمانه‌کردن.

کەوانەیی: کەوانەدار ف منحنی قوسی.

کەوانـی: ١) وەك کەوان چەمـاو؛ ٢) ئەگەر تۆ بەم جۆرە نیت ف ١) کمانی؛ ٢) اگر چنین نیستی.

کەواو: کەباب ف کباب.

کەوایە: ئەگەر ناوایێ ف اگر چنین است.

کەوبار: بێچوە کەو ف جوجه‌کبك.

کەوباز: کەسێ کە ڕاو بە کەو دەکاو کەوان ڕادەگرێ ف نگهدارندهٔ کبك شکاری، کبك‌باز.

کەوبوار: ڕێگەی گەرمێن کوێستان کردنی کەو ف راه ییلاق و قشلاق کبکها.

کەوبوێر: کەوبوار ف نگا: کەوبوار.

کەوبەدار: ئرانەوەی بەهار کە کەو لە دار دەنیشێ ف اواخر بهار.

کەوپـەڕ: ١) کەوبـوار؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) نگا: کەوبوار؛ ٢) نام

دهی است.

کەوت: ١) کەڤـوٚت، کەکەو؛ ٢) بەرەوەبو؛ ٣) کەرکەمەز[ف] ١) درختی است جنگلی؛ ٢) افناد؛ ٣) تعدادی گوسفند.

کەوتـــا: ١) کەوت بەعـــەرزا؛ ٢) نەڕو نلبـس؛ ٣) لەجێدا کەوتن لە نەخوٚشی؛ ٤) ڕاکشان، ڕازان، خوٚ درێژکردن بوٚ خەو[ف] ١) افناد؛ ٢) خبس؛ ٣) بر بستر بیماری افنادن؛ ٤) درازکشیدن به قصد خواب.

کەوتاندن: خستن بەزەویدا[ف] بر زمین انداختن.

کەوٚتـانـدن: ١) حەبینی گەمـاڵ؛ ٢) نوٚبـاندن، مراندنی حەیوانێ کە گوٚشتی ناخورێ[ف] ١) عوعوسگ؛ ٢) کشتن حیوان حرام گوشت.

کەوتش: ١) کەفتن؛ ٢) داخـوٚزین، دابەزین؛ ٣) نوٚفرەگرتن؛ ٤) زوٚر ماندگبوٚن[ف] ١) افتادن؛ ٢) پیادەشدن؛ ٣) آرام گرفتن؛ ٤) بسیار خستەشدن.

کەوتن: ١) بەربـوٗنەوە؛ ٢) نوستنی نەخوٚش[ف] ١) افتادن؛ ٢) بستری شدن بیمار.

کەوتنەخوٚ: خوٚئامادەکردن[ف] خود را آمادە کردن.

کەوتنەسەر: خەیاڵ لێدان: (**کەوتومەسەر** ئەوە کە بچم) [ف] تصمیم گرفتن.

کەوتنەوە: ١) مانەوە لە هەواڵان لە سەفەردا؛ ٢) دوای چاببوٗنەوە دیسان نەخوٚش کەوتن[ف] ١) واماندن در سفر؛ ٢) عودکردن بیماری.

کەوتو: بەرەوبوٚگ[ف] افتادە.

کەوتوٗبی: نەخوٚشی گرانەتا[ف] نبفوس.

کەوتـە: ١) دەسنـە، قوٚڵە؛ ٢) کەوتا؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ف] ١) دسته؛ ٢) نگا: کەوتا؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوتەر: ناوی دێیەکە لە کوردستان[ف] نام روستایی است.

کەوتە کەوت: وەڕەوەڕی سەگان[ف] عوعوسگها.

کەوٚتی: ١) نوٚپیو؛ ٢) بەربوٗبەوە[ف] ١) لاشهٔ نجس؛ ٢) افنادی.

کەوٚتین: ١) نوٚپین؛ ٢) بەربوٗبنەوە[ف] ١) سقط شدن؛ ٢) افنادیم.

کەوجز: ١) ئاوگەردان؛ ٢) ئەسکوێ[ف] ١) آبگردان؛ ٢) ملاقه.

کەجێز: کەوجز[ف] نگا: کەوجز.

کەوچ: ١) زارخوار؛ ٢) دەفرو ئامرازی فوٚڵی خێچو خوارو نارێك؛ ٣) پێوانە[ف] ١) دهن کج؛ ٢) ظرف دهن کج؛ ٣) پیمانه.

کەوچك: کەچك، کەفچی[ف] قاشق.

کەوچكتاش: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوچکە: ١) پلوٗسکی گەنم لە ئاسیاودا، گەروٗڵەی ئاش؛ ٢) حەوزوٚکەی تارەت‌گرتن لە ئاودەستی بەکسەری مزگەوتان[ف] ١) ناودان گندم در اسیا؛ ٢) حوضچهٔ طهارت در مستراح مساجد.

کەوچ‌ولەوچ: ١) قسەی مروٚی دەم‌خوار؛ ٢) مروٚی دەم‌خوار[ف] ١) سخن آدم دهن کج؛ ٢) آدم دهن کج.

کەوچە: ١) دم خوار؛ ٢) کەوجك[ف] ١) کج دهن؛ ٢) قاشق.

کەوچەرێن: بەکەم مانگی پایز، خەزەڵوەر، گەڵاڕێزان[ف] مهرماه.

کەوچە کەوچ: کەوچ‌و لەوچ[ف] نگا: کەوچ‌و لەوچ.

کەوچێز: کەبچە[ف] ملاغه.

کەودانٚك: جێگەی قاپ‌و قاجاغ، شوێنی دەفرو ئامان[ف] جای ظروف.

کەودەری: باڵـدارێکی جنجیرە بەفەد مریشکێ دەبێ لە نزیك بەفران دەژی[ف] کبك دری.

کەودەن: نازیرەك[ف] کودن.

کەور: ١) بزنـی سپی؛ ٢) کەڤـــر، کوچـــك، بەرد، سەنـــگ[ف] ١) بُز سفیدرنگ؛ ٢) سنگ.

کەوراو: ١) ڕاوەکەو؛ ٢) کەوی ڕاو[ف] ١) شکار کبك؛ ٢) کبك شکاری.

کەورٚك: جوٚرێ هەرمێ[ف] نوعی گلابی.

کەوٚرگ: ئەشکەوت، شکەفت[ف] غار.

کەورنگان: ناوێتەی گەنم لە جوٚ یان لە هەرزن[ف] گندم آمیختە با جو یا ارزن.

کەوری: کواڵ، عەماری دەغڵ‌و دانەوێڵە[ف] انبار غلّه.

کەورێشك: کەروێشك، خەروێ، کەروێ[ف] خرگوش.

کەورێشکە: کەروێشکەی سەوزە[ف] خرام سبزه از باد.

کەوزەنەك: باشوٚکە، واشە، باڵدارێکی ڕاوکەرە[ف] قرقی.

کەوزینال: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوٚژ: ١) پێژو، کەرب؛ ٢) هێشوی ترێ کەبەدارەوە وشك دەبێ[ف] ١) وبار؛ ٢) خوشهٔ انگور بر درخت خشکیده.

کەوٚژین: ١) پێژوکردن؛ ٢) بەدارەوە وشك‌بوٗنی هێشوٚی ترێ[ف] ١) وبار کردن؛ ٢) خشکیدن خوشهٔ انگور بر درخت.

کەوســەر: ١) کانیاوێکە لە بەهەشت؛ ٢) ناوێکە بوٚ ژنان[ف] ١) چشمهٔ بهشت، کوثر؛ ٢) نامی زنانه.

کەوسەڵ: کوٗسەڵ، کسل[ف] لاك پشت.

کەوش: ١) کەش، بن‌هەنگڵ؛ ٢) پێڵاوی دوراو، فوٚندرە؛ ٣) دڵ‌بوٗرانەوە[ف] ١) زیر بغل؛ ٢) کفش؛ ٣) از حال رفتن.

کەوش‌درو: کەسێ کە پێڵاو دروس دەکا[ف] کفاش.

کەوشدور: کەوش‌درو[ف] کفاش.

کەوشدوٚز: کەوش‌درو[ف] کفاش.

کەوشکەن: لای درگا لە ژوٗری ماڵەوە[ف] کفش‌کن.

کەوشەك: سێ‌باز[ف] نوعی بازی پرشی.

کەوشەن: سنوٗر، حودوٗد، سەرحەد[ف] مرز.

کەوشین: بوٗرانەوە، دڵ‌لەخوٚچوٗن[ف] غش کردن.

کەوشێن: کەوشەك، سێ‌باز[ف] بازی پرش.

کەوقژك: قاژو، *باڵدارێکی* ڕەشە گوٚشتی دەخورێ[ف] از پرندگان حلال گوشت.

کەوك: ١) کەڤ، کەو؛ ٢) ڕەنگی عابی[ف] ١) کبك؛ ٢) آبی روشن.

کەوکردن: لە کەودان، بە سەرەند دابێژنن[ف] با سَرند بیختن.

کەوکورد: گوٚگرد[ف] عُنصر گوگرد.

کەوکەردش: کەفی کرد[ف] کف کرد.

کەوکەڤۆك: پشیلەپایزە، بەری گیابەکە ف قاصدك.

کەوکەل: کوکەل، پەپوو، پەپوسلەمانە ف هُدهُد.

کەوکەمانە: دومەڵێکە لەلای سەرووی دەمەوە دێت، کوانی مەلاشو ف دُمَلی که بالای دهان می‌زند.

کەوکەندەر: باڵدارێکە لە کەو دەکاو زلترە لەو ف پرنده‌ای کبك‌سان و بزرگتر از کبك.

کەوکی: سەوزەگیای هەراش. *وانا کەو دەناوی‌دا بێ دیار نبە* ف سبزهٔ بالیده و بلند.

کەوگ: کەوە، شینی ئاچخ، عابی ف آبی روشن.

کەوگری: شیوەن، گریانی بەدەنگی بەرز ف شیون.

کەوگی: جانەوەرێکی پانکەڵەی بۆرە بە پێستی ئاژەڵەوە دەلکێ و خوێن دەمژێ، گەنە ف کنه.

کەوگیر: کەفگیر ف کفگیر.

کەوگیرە: جۆرێ کوان ف نوعی دمل، کفگیرك.

کەوڵ: ١) پێستەی مەڕو بزن وەحەرحەیوانێ؛ ٢) سفرەی چەرم؛ ٣) کورك، پۆستین ف ١) پوست گوسفند و بز و دیگر حیوانات؛ ٢) سفرهٔ چرمی؛ ٣) پوستین.

کەوڵپوس: پۆستین ف پوستین.

کەوڵدرو: ١) پوستین درو؛ ٢) کەسێ سفرەی چەرمین ئەدورێ ف ١) پوستین‌دوز؛ ٢) سفره چرمی دوز.

کەوڵ کردن: پێست لەبەر داماڵین ف پوست کندن.

کەوڵکەر: ١) کەوڵدرو؛ ٢) کەسێ پێست لە ماڵات دادەزنێ ف ١) پوستین دوز؛ ٢) پوست‌کن.

کەوڵوس: ١) کوڵوس، کوڵوز، کەسێ کە ددانی پێشەوەی نبە؛ ٢) کەندال؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ٢) آبکند؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوڵە: ١) کەوگ، عابی؛ ٢) جۆرێ کەوگی ورد؛ ٣) جێگەی زەڵمی زۆر، ربخەڵان؛ ٤) گیاوردیلەی بەهاران کە زۆر زوو زەرد دەبێ؛ ٥) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) آبی روشن؛ ٢) کنهٔ ریز؛ ٣) ربگستان؛ ٤) سبزهٔ کم عمر بهاری؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوڵەپیر: گوڵێکی زەردە ف گلی است زردرنگ.

کەوڵەرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوڵەکۆن: بریتی لە بیری پەك‌کەوتە ف کنایه از پیر لکنته.

کەولەیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەولی: کاولی، خێڵانێکی کۆچەرن ف کولی.

کەولێدان: کەوکردن ف سَرَدکردن.

کەوما: باڵدارێکی خەیاڵییە دەڵێن، لەشی کەوەو سەری مارە ف پرنده‌ای افسانه‌ای.

کەوون: ١) کۆن، لەمێژینە، دێرین؛ ٢) دەمهەڵبێچی ژنانە ف ١) کهنه؛ ٢) نقاب زنانه.

کەوندێز: ئەسکوێ، ئەسکو ف ملاغه.

کەونەلاجان: ناوی دێیەکە ف نام روستایی است.

کەونینە: کەونارا، زۆر قەدیمی ف باستانی.

کەوو: کەوگ ف کبود.

کەوە: کەوگ، عابی ف آبی روشن.

کەوەت: کەڤۆت ف درختی است جنگلی.

کەوەر: ١) سەوزییەکی دەسچێنی تیژە کە چەند ساڵ دەمێنێ؛ ٢) ئەشکەوت، شکەفت ف ١) تره، گندنا؛ ٢) غار.

کەوەرتێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەوەرتیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەوەرۆژ: سپەرۆژ، رۆژی بێ‌هەتاو ف روز بی‌آفتاب، ابری.

کەوەرە: نوێزاڵکی سەر برین ف کبره.

کەوەڕێ: عاجز، نارەحەت، جاڕز ف پکر.

کەوەژ: پێست دەگەڵ مو هەڵکندراو ف پوست با مو کنده شده.

کەوەسێر: پەزی ڕوخسارسپی ناماڵشینی ئاچخ ف گوسفند رخ سفید کبود فام.

کەوەگی: کەوگی ف کنه.

کەوەڵ: جۆرێ بەری مازو ف نوعی ثمر مازوج.

کەوەڵ: پێست ف پوست.

کەوەلا: ١) هەموگیان کەسك؛ ٢) کەسکایی گشتی ف ١) سبزپوش؛ ٢) همه‌جا سبز.

کەوەڵە: ١) کەوگی وردیلە؛ ٢) کەوگ، عابی؛ ٣) ریخەڵان؛ ٤) دیمەنی سەوزی دەشت‌و دەر؛ ٥) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) کنهٔ ریز؛ ٢) آبی روشن؛ ٣) ریگزار؛ ٤) سبزی دشت و در؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوەمار: جۆرێ مار کە ئاماڵشین دیار ئەدا ف نوعی مار.

کەوەن: کوان، زامی ئاماس کردو ف دُمَل.

کەوەندە: چادر، رەشماڵ، ناوڵ، کۆن، خێوەتی لەموو چندراو، سیاماڵ ف سیاه‌چادر، چادرپشمی ییلاق‌نشینان.

کەوەی: چنگنە ف نوعی کنه.

کەوی: ١) رنو، رنی، کلێڵە، کلێلە، شاپە؛ ٢) حەمایەت، رام؛ ٣) داغ ف ١) بهمن؛ ٢) اهلی، رام؛ ٣) داغ نشانه‌گذاری.

کەوێ: ١) کەوا؛ ٢) ناوە بۆ کچان بانی وەك کەوڵ ف ١) قبا، نگا: کەوا؛ ٢) نام زنانه.

کەویار: گۆرانییەکی بەناوبانگە ف آهنگی است مشهور.

کەوی بوون: رام‌بوون، حەمایەت‌بوون ف رام شدن.

کەوی‌پسان: رنو داڕژانەخوار ف ریزش بهمن.

کەویج: قەفیز ف قفیز.

كەويچە: دەمی پلوٌسكە گەنم لە ناسباودا [ف] دهانهٔ ناودان گندم در آسيا.
كەوی‌ڕبات: كەوی شەڕانی [ف] كبكی كه برای شكار كبكهای ديگر در كمينش گذارند.
كەويژ: فەفيز [ف] ففيز.
كەويژە: كەويچە [ف] نگا: كەويچە.
كەوبژە: كەويچە [ف] كەويچە.
كەوی‌سار: كەوەسێر [ف] نگا: كەوەسێر.
كەوی‌سێر: كەوەسێر [ف] نگا: كەوەسێر.
كەوی‌شين: كۆترەگابە [ف] فاخته.
كەوی كردن: حەمابەت‌كردن [ف] رام كردن.
كەوێڵ: ١) كوخ، كۆخنە، خانوی جكۆڵەی بەكچاوە؛ ٢) نەشكەوت؛ ٣) لەپاش كاسە وانا: نامانی‌ماڵ: (كاسەو **كەوێڵ**) [ف] ١) كوخ؛ ٢) غار؛ ٣) بعد از «كاسه» به معنی ظروف، خانه.
كەوين: پێكەوە جۆش‌دانی كانزا [ف] جوش دادن فلزات.
كەوبە: ١) كەوی، رنو، كلْبْلە، شاپە؛ ٢) كون‌و خانوی نزم‌و نەوی؛ ٣) گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد [ف] ١) بهمن؛ ٢) بام كوتاه؛ ٣) نام روستايی در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
كەوويی: ١) كەسكـابی، سەوزابی‌ڕەنـگ؛ ٢) شينی، كەوەبی [ف] ١) سبزرنگی؛ ٢) كبودی.
كەهـ: كا، وردەی كڵۆش [ف] كاه.
كەهال: تەمەڵ، سست، تەوەزەل [ف] سست و تنبل.
كەهر: كار، كارژيلە، بەچكەبزن [ف] كهر، بزغاله.
كەهەڕ: كەڕ، گوێ‌كپ [ف] كَرّ، ناشنوا.
كەهەڕۆ: كەڕ [ف] ناشنوا.
كەهەڕوبا: كارەبا، شيرەی وشكەوەبوی داريكە [ف] كهر با.
كەهەڕوبان: كەهەڕوبا [ف] كهر با.
كەهرەبا: كەهەڕوبا [ف] كهر با.
كەهريز: كاريز، كەريز [ف] كهر يز، قنات.
كەهريز: كاريز، كەريز [ف] كهر يز، قنات.
كەهـری‌شەمـزە: كاريلەی هەراش كەلـەمـانگی رێبـەنـدان زاوە [ف] بُزغاله‌ای كه بهمن ماه متولد شده.
كەهەن: كرێژی‌سەر [ف] شورهٔ سر.
كەهنی: كانی، سەرچاوە [ف] چشمه.
كەهنيك: تەڵماسك، فۆچەفانی، بەرەقانی [ف] فلاخن.
كەهەر: كوێت [ف] اسب كميت، كُهر.
كەهەن: كۆن، كەون [ف] كهنه، قديمی.
كەهەنگ: بەرهەنگ، نەخۆشی تەنگەنەفەسی [ف] بيماری تنگی نفس.
كەهی: كەوی، حەمابەت، رام [ف] اهلی، رام.
كەهيا: قۆخا، پياوی بەڕێزی ناوابی [ف] كدخدا.
كەهێل: ١) كەحێل، نەسپی ڕەسـەن؛ ٢) كەهـال، تەمەڵ [ف] ١) اسب نجيب؛ ٢) تنبل.
كەی: ١) جێگـە، ماڵ؛ ٢) كام دەم؟؛ ٣) داغ، چزان بە ناسـنـی سوٗرەوەبـوگ؛ ٤) كايە؛ ٥) ژەنـدنـی نراو [ف] ١) جای، كده؛ ٢) چه‌وقت؟؛ ٣) داغ گذاری؛ ٤) گبم، باری؛ ٥) بهم زدن مايع.
كەيا: ١) كابە؛ ٢) ژەنـدنی نراو؛ ٣) سەرناوی پياوی زل؛ ٤) قوێخای ناوابی [ف] ١) بازی؛ ٢) بهم زدن مايع؛ ٣) لقب شخص قدرتمند؛ ٤) كدخدا.
كەيارك: كارگ، فارچ، فارچك، كوارگ [ف] قارچ.
كەياندن: ژاندنی تراو: (مەشكەت **كەباندوە**؟) [ف] بهم زدن مايع در ظرف.
كەی‌بڕ: جۆرێ سەرەنبری پان وەك جەفۆ [ف] نوعی پيكان لبه پهن.
كەيبەر: كەبيڕ [ف] نگا: كەبيڕ.
كەی‌پيران: ١) ماڵـەبـابـان؛ ٢) كۆنـەماڵی باب‌و باپيران [ف] ١) خانهٔ پدری؛ ٢) خانه‌قديمی اجدادی.
كەی‌خۆ: ماڵەخۆی [ف] خانه شخصی.
كەيخوا: ١) كوێخا، قۆخا؛ ٢) پياوی ناقڵ‌و بەمنوٗر [ف] ١) كدخدای ده؛ ٢) مرد عاقل و مدبّر.
كەيخودا: كەبخوا [ف] نگا: كەبخوا.
كەير: كار، كاربلە، گيسك [ف] بُزغاله.
كەيس: دەرفەت، هەل، فرسەت، دەرب [ف] فرصت.
كەيسو: دەرفەت‌هێن، هەلپەرست [ف] فرصت‌طلب.
كەيف: ١) چۆنيەتی، حاڵ: (**كەيفت** ساز نيە)؛ ٢) خۆشی، شادی: (بە **كەيفە**) [ف] ١) حال؛ ٢) شادی.
كەيف كردن: خۆش‌ڕابواردن [ف] خوشگذرانی.
كەيف‌وەش: دڵخۆش، بە كەيف [ف] خوشحال.
كەيفەشايا: وشەی دواندنی خانمی بەڕێز [ف] كلمهٔ محترمانهٔ خطاب به خانمها.
كەيفەشابە: كەيفەشايا [ف] خطاب محترمانه نسبت به خانمها.
كەيك: ١) قبيچ؛ ٢) جۆرێ شيرنی [ف] ١) كك؛ ٢) كيك.
كەيكف: دەوەنێكە [ف] درختچه‌ای است.
كەيكوا: ١) كەيخودا؛ ٢) كارامەو لێزان [ف] ١) كدخدا؛ ٢) كارآزموده.
كەيل: ١) سەركۆمار، سەدارعێل؛ ٢) شۆخ‌و شەنگ؛ ٣) پڕاوپڕ، دارماڵ [ف] ١) ايلخانی، سردار ايل؛ ٢) شوخ و زيبا؛ ٣) مالامال.
كەيڵ: كەوێڵ [ف] كوخ.
كەين: ١) نێوان، ناشنـابەنی، پەيوەندی: (**كەين**‌و بەينمان خۆشە)؛ ٢) نەگبيركردن دژی كەسێ [ف] ١) ارتباط؛ ٢) توطنه.
كەين‌وبەين: كەبن [ف] نگا: كەبن.
كەينەك: كچ، دۆت، كەنيشك [ف] دختر.
كەينەكە: ١) كەينەك؛ ٢) كيژۆڵە [ف] ١) دختر؛ ٢) دخترك.
كەينەكەی: كچايەتی بەرلە شوكردن [ف] دوران دختری.
كەينێ: ١) كەنگێ؛ ٢) كچێ [ف] ١) نگا: كەنگێ؛ ٢) ای دختر.
كەيو: كادێن [ف] كاهدان.
كەيوان: ١) كابان، بناوانی ماڵ؛ ٢) نەستێرەيەكی گەڕۆكە [ف] ١) كدبانو؛ ٢) زحل، ستارهٔ كيوان.

کەیوانو: کەبانی، کابانی ماڵ [ف] کدبانو.

کەیوانە: کەیوانو [ف] کدبانو.

کەبە: ١) ماڵ، جێگەی لێ‌ژیان؛ ٢) کوێخادێ [ف] ١) خانە؛ ٢) کدخُدا.

کەبەك: جلسۆری ماڵ‌و خێزان [ف] رختشور منزل.

کەبە کەر: ژنی زۆر بەماڵداری‌و ئاگا لە ماڵ [ف] کدبانوی مُقتصد.

کەیە کەری: بناوانی کردنی ماڵ بەباشی [ف] ادارهٔ مطلوب خانە.

کەیە کی: ئەوجێگەی جلکی لێ دەشۆن [ف] رختشو یی.

کەیەڵ: کەوێڵ، کۆخ، کولبنە [ف] کوخ.

کەبەن: کۆن، کەون [ف] کهنە، قدیمی.

کەیەنەك: جلکی کۆنی بەنبتوڵ‌و بزگوز [ف] لباس مُندرس.

کەیەنی: کۆنی، کۆنبەنی [ف] کهنەای.

کەبەوکولفەت: ماڵ‌و خێزان [ف] مال و منال.

کەیی: ١) کەوی، رام؛ ٢) ژاو، نراوی نێکدراو [ف] ١) رام شدە؛ ٢) مایع بە هم زدە شدە.

کەیبو: دارێکی دەوەنە گوڵی سپی دەکاو بۆنی خۆشە، مۆرد [ف] درختچهٔ مورد.

کەییل: کاول، خەرابە، خاپوور [ف] ویران.

کی: ١) کام کەس؟؛ ٢) پیتی پێوەند: (زازا**کی**، فارس**کی**)؛ ٣) هێما بۆ تاکێك: (بباوە**کی** ئازابە) [ف] ١) چە کسی؟؛ ٢) پسوند نسبت؛ ٣) پسوند وحدت.

کێ: ١) کی؟؛ ٢) پاشگری بەواتا: چکۆلە: (کچە**کێ** داوەرە)؛ ٣) پاشگری بەواتا: کابە: (چاوشار**کێ**)؛ ٤) بارەی ژاندن بۆ جارێك: (**کێی** مەشك)؛ ٥) پاشگری بەمانا بۆ ناسین: (کارە**کێ**، نەشتە**کێ**)؛ ٦) ماڵی نیازیان، کەی؛ ٧) درگای ماڵ‌و درگای چەپەر؛ ٨) هەرکەسێ، هەرکەس [ف] ١) چە‌کسی؟؛ ٢) پسوند تصغیر؛ ٣) پسوندبە معنی بازی؛ ٤) بهرهٔ یکبارە از بە هم زدن مشك؛ ٥) حرف تعریف؛ ٦) خانە، مسکن؛ ٧) در خانە و در پرچین؛ ٨) هرکس، هرکە.

کیار: بێستان، بیستانی کاڵەك‌و شوتی [ف] پالیز.

کیارك: دونبەلان، دۆبەلان، چمە [ف] دُنبلان.

کیاس: راسپاردن [ف] سفارش کردن.

کیاستن: ڕەوانە‌کردن، ناردن [ف] فرستادن.

کیاستەی: کیاستن [ف] فرستادن.

کیان: ژان، لێك‌دران [ف] بهم زدە شدن.

کیانای: کیاستن [ف] فرستادن.

کیبلە: قیبلە [ف] قبلە.

کێ‌بەرکێ: رك‌بەرکە لە بازی یان لە کارێك‌دا، ملە [ف] مسابقە.

کێ‌پەکیی: هەرکەس‌هەرکەسی، پشێوی‌و ئاژاوە [ف] هرکی هرکی، بلوا.

کیپا: پارچەکرشی پڕکراو لە ساوار یان برنج‌و کولێندراو، گیپە [ف] گیپا.

کیپار: کیپا [ف] نگا: کیپا.

کیپاری: کیپا: (**کیپاری**‌و چای بەقلاوە زەزای/ خێرا خودێ دای خوێنی بچەرینی) «نالبەند» [ف] نگا: کیپا.

کێت: کوێت [ف] اسب کمیت.

کێتك: کتك، خنك، پشیلە، پشی [ف] گربە.

کیتکە: ١) کوللێرەی هەرزن؛ ٢) ناوی دێیەکە لە کوردستان [ف] ١) گردهٔ نان ارزنی؛ ٢) نام روستایی است.

کیتە: دیزە، دەفری فوڵی سواڵەت [ف] دیزی، دیگ سفالین.

کێتە: ١) تێلا، بەرچیغ، داردەستی ئەستوور؛ ٢) قایمەمێو، داربەستی داری ترێ [ف] ١) چماق؛ ٢) داربست تاك.

کیتەڵە: دیزەی چکۆڵە [ف] دیزی کوچك.

کێچ: قێنج، کەیك [ف] کك.

کێچاوا: ناوی دێیەك لە مەڵبەندی شارویران [ف] نام روستایی است.

کیچە: کۆچە، کۆڵان، کۆچی [ف] کوچە.

کێچەڕەشکە: جانەوەرێ وردیلەیە بەلای بێستانە [ف] حشرەایست آفت پالیز.

کێچ‌هەڵێنان: ١) قێنج‌پەیدابوون لە شوێنێ؛ ٢) برێنی لە وەپەلەکەوتن [ف] ١) پیدایش کك در جایی؛ ٢) کنایە از شتابزدگی.

کێچی‌دەریا: جۆرێ فرژاڵۆکەیە بە عەرەبی روبیانی پێ ئێژن [ف] میگو.

کێخ: ١) چڵك، پیسی؛ ٢) چرکی برین [ف] ١) کثافت، چرك؛ ٢) چرك زخم.

کیخا: قەیخا، کوێخا، کێخا [ف] کدخدا.

کێخا: کوێخا، قۆخا [ف] کدخدا.

کێخوا: کێخا، قۆخا [ف] کدخدا.

کێخمە: پارچەیەکی ئاوریشمە [ف] نوعی پارچهٔ ابریشمی.

کیخی: کوێخای ناوچەیەك کە دەوڵەت دایناوە [ف] کدخدای انتصابی دولت.

کیر: چوك، سیرەت [ف] آلت تناسلی نر، کیر.

کێر: ١) قرچان، پێست‌هەڵقرچان لە سوتان؛ ٢) شووم، بێ‌فەڕ؛ ٣) کاڵ، نەگەیشتو؛ ٤) ڕوش [ف] ١) چروك پوست در اثر سوختگی؛ ٢) نحس؛ ٣) کال؛ ٢) خراش.

کێر: ١) کیر؛ ٢) چەقۆ، کارد؛ ٣) کار، شوڵ: (**کێر**کار)؛ ٤) قایدە، بەهرە: (ئەو ماڵە **کێر** نابە) [ف] ١) آلت نر، کیر؛ ٢) کارد؛ ٣) کار؛ ٢) فایدە، بهرە.

کێڕ: ١) خەتی کێشان؛ ٢) کەڕ، گوێ‌کپ [ف] ١) خط کشیدنی؛ ٢) ناشنوا، کر.

کێڕا: ١) چڕوو؟، چۆن وا بەپەلە؟؛ ٢) لە کام جێگەوە؟ [ف] ١) چەزود؟؛ ٢) از کجا؟.

کێرات: دەوەنێکە [ف] درختچەایست.

کێراتی: بەبەهرە، بەکارهاتگ [ف] مفید.

کێراکی: ڕۆژی یەك‌شەممە [ف] روز یکشنبە.

کێران: ١) زەبەلاح، زرنەبۆز؛ ٢) داری درێژو ئەستوری بانەڕای خانو [ف] ١) لندهور؛ ٢) دیرك افقی سقف‌خانە.

کێرانن: پێداهێنان‌و ڕوشاندن [ف] کشیدن بر چیزی و ایجاد خراش.

کیرپك: کەپەك، کرپك [ف] نخالە.

کێرخۆر: ١) حیز، جندە؛ ٢) قوندەر [ف] ١) فاحشە؛ ٢) کونی.

کێرد: چەقۆ، کارد، کێر فا کارد.

کێردگەر: چەقۆساز فا کاردساز.

کێردی: کاردو، کاردی، گیابەکە شبوی پێ لێ دەنێن فا گیاهی آشی.

کێرزل: ١) نێری سیرەت زەلام؛ ٢) بریتی لە زۆرکار، کەڵەگا فا ١) کیر بزرگ؛ ٢) کنایه از زورگو.

کێرزلی: بریتی لە زۆرکاری، ناهەقی فا کنایه از زورگویی.

کێرستون: پەلکەزێرینە، کۆلکەزێرینە، کەسکەسوور فا رنگین کمان.

کێرسم: ناکار، داموو دەسنوور، رەوشت فا روش.

کێرقازی: گیابەکی گەڵابانی بەنەوش رەنگی، نوخە فا گیاهی است.

کیرك: کورك، کوڕوو فا کُرك، موی نرم زیر پشم.

کێرك: چەقۆی، پچوك، قەڵەمبڕ فا کارد کوچك، قلمتراش.

کێرکار: کارەکەر، قەرەواش فا کلفت خانه.

کێرکەر: کێرکار فا کلفت خانه

کێرکەڵە: کەڵەی نۆن و بیستان فا گیاهی است آفت و انگل توتون و بالیز.

کێرکەڵەگا: ١) کێرکەڵە، کەڵە؛ ٢) کیری وشکەوەکراوی گا کە قەڵەمی قامیشیان لەسەر دەقرتاند فا ١) گیاه انگل توتون و پالیز؛ ٢) نوعی مقطع قلم نی.

کێرگو: کەروێشك، خەروێ، کەرکوێ فا خرگوش.

کێرنج: کەسێ کە پەمۆ و کولکە شی دەکاتەوە، هەلاج فا پنبەزن.

کیرو: ١) کوێرو، کوروو؛ ٢) گوێزی کوێر، گوێزی پوچ فا ١) سیاهك گندم؛ ٢) گردوی پوك.

کێروشك: کەروێ، خەروێ، کەروێشك، کەورێشك فا خرگوش.

کێروشکە: کەروێشکە فا خرام سبزه از باد.

کیرە: کوورەی خشت سوورکردنەوە فا کورهٔ آجرپزی.

کێرە: دەنگێ وەك زڕەخستنی شووشە فا صدایی مانند به هم سابیدن شیشه.

کیرە: مەشکەی لەدار یان لە تەنەکە لەجیاتی مەشکەی پێست فا مَشك چوبین یا حلبی.

کێرهاتن: بەکارهاتن، کێرانن فا بەکار آمدن.

کێرەفیل: ١) هەر شتێکی ناقۆڵاو ناشیرین؛ ٢) قامچی هۆندراو لە چەرم فا ١) زشت منظر؛ ٢) تازیانهٔ بافته از چرم.

کێری: ١) ملەی کێو، شانی چیا؛ ٢) کێرە فا ١) سنیغ کوه؛ ٢) نگا: کیره.

کێرێ: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتووە پاشان کاولیان کردووە فا روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

کێریان: پێداخشان و ڕووشان فا کشیده شدن و خراشیدن.

کێریشك: خەروێ فا خرگوش.

کیز: ١) کوون قاش لەمیوە؛ ٢) زەمینی نەمتمان و ڕەقەن فا ١) قاچ میوه؛ ٢) زمین سنگی و سخت.

کێز: ١) قالوچە، فۆڵانچە؛ ٢) ژەن، ژان، لێکدانی نراو فا ١) جُعل؛ ٢) بەهم زنی مابع.

کێزان: ژان، لێکدرانی نراو فا بەهم زده شدن مابع.

کێزاندن: ژاندن فا بەهم زدن مابع.

کێزر: ١) کێزان؛ ٢) کۆزر؛ ٣) بەپەرێ ڕواو لە جێگەیەك؛ ٤) کاری سەربەخۆکەر فا ١) نگا: کێزان؛ ٢) کوزر؛ ٣) روییده انبوه؛ ٤) خودسر.

کێزراندن: ژاندنی مەشکەو... فا به هم زدن مابع.

کێزری: بەرهەڵدایی و کاری سەربەخۆ فا خودسری.

کێزك: قالوچە، ربخ گلێنە فا سرگین گردان.

کێزگ: مێشی یاقلە فا مگس آفت باقلا.

کێزم: ١) دەستەکەدار؛ ٢) دارێ کە وەبەر داری ڕەزی دەدەن فا ١) چوب کوبیدن در پرچین؛ ٢) چوبی کە تکیەگاه تاك شود.

کێزن: حوشترگەڵو، نۆبنی ئاو لە سواڵەت فا شترگلو.

کێزە: قالوچە فا جُعل.

کێزەر: کێزر فا نگا: کێزر.

کێزەکە: کوون کوزەڵە فا ترنبزك آبی.

کێزی: جاڕو فا جارو.

کێزین: ١) حوشترگەڵو، بۆڕی ناوی لە سواڵەتی سوورەوەکراو؛ ٢) کێزان فا ١) لولهٔ سفالین مجرای آب، شترگلوبی؛ ٢) نگا: کێزان.

کیژ: ١) دۆت، قیز، کچ، کەچ؛ ٢) قرچانی پێست، کیز؛ ٣) کام؟ فا ١) دختر؛ ٢) چروکیدگی پوست؛ ٣) کدام؟.

کیژان: ١) کام؟، کامە؟؛ ٢) کچان، کەچان فا ١) کدام؟؛ ٢) دختران.

کیژك: کام؟، کێهە؟ فا کدام؟.

کیژکی: کامە؟ فا کدامین؟.

کی ژوان: کام لەوان؟ فا کدام از آنها؟.

کیژۆڵە: چێشکە، پاساری، چۆلەکە، چقبك فا گنجشك.

کیژۆڵە: کیجی جکۆڵە فا دخترك.

کیژوڵە: کیژۆڵە فا دخترك.

کیس: ١) قیس؛ ٢) هەل، دەرفەت؛ ٣) ئەستوربوونی پدو؛ ٤) شاراوە فا ١) دسترس؛ ٢) فرصت؛ ٣) آماس لثه؛ ٤) پنهان.

کێس: ١) کیس؛ ٢) کەس، مرۆ؛ ٣) لەبار، شیاو فا ١) نگا: کیس؛ ٢) کس، شخص؛ ٣) مناسب.

کیساندن: شاردنەوە، شیش کردن فا پنهان کردن.

کێسانین: دەرفەت دەس کەوتن فا فرصت یافتن.

کێستەك: ١) کەسنەك، کلۆ؛ ٢) بریتی لە پیاوی ئازا فا ١) کلوخ؛ ٢) کنایه از مرد شجاع.

کێستەنە: پیاوکوشتن فا آدم‌کُشی.

کیسقە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کیسك: ١) نۆرەکەی چکۆڵەی توتن؛ ٢) جزدانی باخەڵ فا ١) کیسهٔ کوچك توتون؛ ٢) کیف پول.

کیس کردن: ١) پەنــەمــانی پدوُ؛ ٢) پیش‌خواردنــەوی توُرەیی ف ١) آماسیدن لثه؛ ٢) خشم را فرو خوردن.

کیس کردن: کیس کردن ف نگا: کبس کردن.

کیس لێ هێنان: دەرفەت هێنان ف فرصت بافتن.

کێسم: تەحر، نەرح، بیچم ف شکل، قیافه.

کێسمه: باجێك ناغا دەبسێنێ ف باجی که مالك می‌گیرد.

کیسو: کسل ف لاك پشت.

کیسوُ: کیسوٚ ف لاك پشت.

کیسه: ١) کیسك؛ ٢) دەسکێشێ زبره له حەمام خوٚی پێ دەشوٚن ف ١) نگا: کیسك؛ ٢) کیسهٔ حمّام.

کیسه‌بڕ: دزێ که بەربك دەبڕێ‌و پاره دەدزێ، جیوبڕ ف جیب‌بر.

کیسه کێش: ١) کەسێ که له حەمام خەڵك دەشوا؛ ٢) برێتی له زمان لوُس‌و بەکلکەسوُنه ف ١) دلاك حمّام؛ ٢) کنایه از متملق.

کیسەڵ: کیسوٚ ف لاك پشت.

کیسەلاوێ: گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کیســـەڵـه: ١) نامرازێکی قفڵی داربێنی درگایه؛ ٢) سن، سون، بەلاّی گەنم ف ١) ابزاری در کلون در؛ ٢) حشرهٔ سن آفت گندم.

کیسەلەمل: برێتی له کچی جوان له ماڵی باوکی ف کنایه از دختر زیبا درخانهٔ پدری.

کیسەوکەمەر: جوٚرێ پشتبێندی چەرم که پارەی تێدا جێ دەکەنەوە ف همیان، نوعی کمربند.

کیسەهەڵدروُن: بەهومێدبون بوٚ شتێ که له ئاییندەدا بگات ف امیدوار بودن به درآمدی در آینده.

کیسی: کیسەڵ، کیسوٚ، کیسو، کسل ف لاك پشت.

کیش: وشەی‌دەرکردنی بەز ف لفظ راندن گوسفند.

کێش: ١) قورســـایی، ســەنگێنــی؛ ٢) پێز: (کــێش هانــنـی هەویرو هەنگوین‌و...)؛ ٣) راکێش: (پـەنـەکـه بکێشه)؛ ٤) ناقەت، نوان، تابشت: (کێشم نیه ئەم کاره بکەم)؛ ٥) ئەسپابی جوُت، نیرو ناموُر؛ ٦) شەدەی سەر؛ ٧ نامـرازی ڕاگوازتن: (بەردکێش، قورکێش)؛ ٨) کەسێ که ڕادەگویزێ: (دارکێش، کاکێش)؛ ٩) کەسێ که ڕاکێشان دەکـا: (گوریس کێش)؛ ١٠) مژلەدوٚکەڵ‌دەر: (جگەرەکێش)؛ ١١) کام بنبادەمبش: (کێش نارازی‌یه جش)؛ ١٢) باشگــری بەوانــا: خاوەن: (نــازار کێش، زەحمـەت کێش)؛ ١٣) ڕەونی شێعر ف ١) وزن؛ ٢) کشــدار بودن؛ ٣) کشیدن؛ ٤) تاب و توان؛ ٥) خیش؛ ٦) عمـامهٔ ابریشمی منگی؛ ٧) ابزار نقل مکان دادن؛ ٨) شخص نقل مکـان دهنـده؛ ٩) کسی که چیزی را می‌کشد؛ ١٠) پُك زن؛ ١١) هرکسی هم؛ ١٢) پسوند دارابودن صفتی؛ ١٣) وزن شعر.

کێشــــان: ١) بەراوردیه نەرازوٚ؛ ٢) راکـێشـــان؛ ٣) ڕاگوٚزتــن؛ ٤) مژ لەدوُکەڵ‌دان؛ ٥) کێ لەوان؛ ٦) دەربردنی حاڵی ناخوٚش؛ ٧) نیخ له کالان دەرهێنان؛ ٨) بەکسمی مێ لەنێر جاکردن؛ ٩) هەڵگرتنی وێنه یان نوُسـینـی ئەخش به قەڵــەم ف ١) وزن کردن؛ ٢) کشیدن؛ ٣) جابـەجـا کردن؛ ٤) کشیدن نونـون؛ ٥) کدام از آنهـا؛ ٦) نحمّـل ناخوشی؛ ٧) آختن تیغ؛ ٨) مادینه را به گشن نشان دادن؛ ٩) برداشتن عکس یا کشیدن تصویر.

کێشاندن: کشاندن ف نگا: کشاندن.

کێشانه: بەتەرازوکشان ف وزنی.

کێشانه کردن: دەتەرازوُنان ف وزن کردن.

کێشـانەوه: ١) کشاندنەوه؛ ٢) دەرهێنان لەپاش نێرڕاکردن؛ ٣) دوباره دەتـەرازوُنـان ف ١) نگـا: کشـانـدنـەوه؛ ٢) بیرون کشیدن پس از فروکردن، ٣) دوباره وزن کردن.

کێشتا: کوژراو ف مقتول.

کێشتش: کوژران ف کشته‌شدن.

کێشتکونی: کشتکانی، لابەلا، تلاوتل ف بك وری.

کێشته: کنته، کنسا، کوزراو ف مفتول.

کێشدار: ١) چیرُ، لەپسان بەدوُر؛ ٢) برێتی لەکاری زوٚرخابەن: (ئەم‌کاره زوٚر کێشداره) ف ١) کشدار، مقاوم؛ ٢) کنایه از کار وقتگیر.

کێشــران: ١) بەراوردکــران به نرازو؛ ٢) مێ له نێر جاك کردن؛ ٣) ڕاکێشران ف ١) وزن شدن؛ ٢) گشن دادن مادینه؛ ٣) کشیده‌شدن بر زمین.

کێشراو: کشاو ف نگا: کشاو.

کێشك: ١) کشان بەزەویدا؛ ٢) نێشك، پاس؛ ٣) قورسایی لەش لەبەر تا ف ١) کشیده‌شدن بر زمین؛ ٢) نگهبانی؛ ٣) سنگینی تن از تب.

کیشك: کام، کامه؟ ف کدام؟.

کیشکا: کامیان؟ ف کدامین؟.

کێشکچی: پاسدار ف پاسبان.

کێش کردن: ڕاکێشان، کشاندن ف کشیدن.

کێش کرن: کێش کردن ف کشیدن.

کێشك کێشان: پاسداری ف نگهبانی.

کێشك گرتن: پاسەوانی کردن ف پاسداری کردن.

کێشکه: ١) جێشکه، پاساری؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد ف ١) گنجشك؛ ٢) روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کێشما کێش: کەشمەکەش ف کشاکش.

کێشوُله: کێشکه، چویلەکه، جقیك ف گنجشك.

کێشــه: ١) بردنی کلوٚش بوٚ سەر خوٚیان؛ ٢) تەمز؛ ٣) دمـەقـالـه؛ ٤) ژێرخــاك‌کردنـی لکـی داری ڕەز بەبێ ئەوه که بی‌بڕن؛ ٥) جوٚرێ سەرپـوٚشی ژنان؛ ٦) داری ناو هلوٚل بوٚ پێداهاتنی ئاوی ئەستێر که بەردرا ف ١) انتقـال غلّهٔ دروبده به سرخرمن؛ ٢) نزاع و جنگ؛ ٣) نزاع لفظی؛ ٤) زیر خاك کردن شاخه‌مو بدون برش، خوابانیدن؛ ٥) نوعی سرپوش زنانه؛ ٦) کُندهٔ توخالی در دهانهٔ استخر برای نخلیهٔ آب.

کێشهاتن: لەدوهاتن ف کش آمدن.

کێشەر: کێشنده ف کشنده، جاذب.

کێشە کێش: شەڕ و هەرا ف نزاع و اختلاف.

کێشەوبەرە: کەشمەکەش ف کشاکش.

کێشەوگێرە: ١) جەنگەی خەرمان کوتان؛ ٢) کێشەکێش؛ ٣) زەحمەت و دەردی سەری ف ١) موسم خرمن کوبی؛ ٢) کشاکش؛ ٣) درد و مشقّت.

کێشەوە: گوازتنەوە بەکۆمەڵ: (منداڵ کێشەوەی دەکەن، مێر و کێشەوە دەکەن) ف جابجا کردن گروهی.

کێشەوێ: کێشەوە ف نگا: کێشەوە.

کێشیاگ: کشاو ف نگا: کشاو.

کێشیان: ١) کێشان؛ ٢) هەرکامیش لەوان ف ١) نگا: کێشان؛ ٢) هرکس از آنان.

کێف: ١) توورەکەی چەرمین بۆ تێخستنی شت؛ ٢) دەنگی مار؛ ٣) برش، کەڕۆ؛ ٤) شوش و لەبارو بەژنزراو ف ١) کیف چرمی؛ ٢) صدای مار؛ ٣) کفك ترشیده؛ ٤) قدبلند متناسب.

کێف: ١) کەژ، کۆ، چیا؛ ٢) ئەشکەوت؛ ٣) کەیف و شادی ف ١) کوه؛ ٢) غار؛ ٣) شادی.

کیفار: گیابەکی بەرزی دڕکاوی بە لاسکەکەی بە شلکی دەخورێ ف گیاهی است خاردار.

کیفاندن: هاشاندنی مار، وشاندنی مار ف صدای مار خشمگین.

کیفانن: وژاندن، وشاندنی مار، کیفاندن ف صدای مار خشمگین.

کیفایەت: بەس ف کافی.

کیفرۆشك: خەروێ، کەروێشك ف خرگوش.

کیفزال: قرژاڵ، قرژانگ ف خرچنگ.

کیفژال: کیفزال، فرژاڵ ف خرچنگ.

کیفژالە: نەخۆشی شێرپەنجە ف بیماری سرطان.

کیفسار: ناوچیا، کۆسار ف کوهساران.

کیفسان: کوێستان ف ١) کوهستان؛ ٢) ییلاق.

کیفش: کفش، خۆیا ف کشف، پیدا.

کیفشینگ: فرژانگ ف خرچنگ.

کیف کردن: کەف کردن، توێژ بەرزبنەسەر ترشاو ف کفك برامدن.

کێف کردن: رابواردن بەخۆشی ف خوشگذرانی.

کیفکۆ: دۆك، دۆکە، شۆك، شۆکەی بەلای گەلای بێستان و رەز ف سپیدك.

کیفکی: بۆگەن بوگ ف گندیده، بدبوشده.

کیفلا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کیفن: ترشاوی برشاوی ف ترشیدهٔ کفك کرده.

کیفۆك: ببفوك ف گیاهی است با مزهٔ خوردنی.

کیفە: هاژەی مار، دەنگی مار ف صدای مار.

کیفەرات: رەنج و بەربەرەکانی، خەباتی سەخت ف مبارزهٔ سخت.

کێفی: خۆرست، جانەوەرو گیابە کە لە دەشت بێ و بنیادەم کاری تێدا نەکردبێ ف کوهی، وحشی.

کێفیلە: کێفی ف نگا: کێفی.

کێڤ: کەژ، چیا، کێو ف کوه.

کێڤار: قرێژی ئەستوری سەری کەچەڵ ف شورهٔ غلیظ سر.

کێڤانی: کەیبانوی ماڵ ف کدبانو.

کێڤانیە: کێڤانی ف کدبانو.

کێڤروشك: خەروێ ف خرگوش.

کێڤریشك: خەروێ ف خرگوش.

کێڤەچەر: بۆش و باری کە پاوانی کەس نەبێ ف چراگاه آزاد.

کێڤی: ١) کێفی؛ ٢) قۆشقابی سوالەت بۆ کەرەو هەنگوین ف ١) کوهی؛ ٢) نعلبکی سفالین.

کێك: کام؟، کێهە؟ ف کدام.

کێك: کادە، نانەبرنجی، کەبك ف کبك، کاده.

کیکا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کێکا: عاشیرەیێکی کوردە ف عشیره‌ای است کرد.

کێکف: کەیکف ف درختچه‌ایست.

کێکۆ: کەیکف ف نگا: کەیکف.

کیل: ١) کول، نەبڕ؛ ٢) خێل ف ١) کُند؛ ٢) لوچ.

کیل: کەیل، پێوانەی دەخڵ لە دار ف پیمانهٔ چوبین غلّه.

کێل: ١) بڵند، بەرز؛ ٢) بەردی سەربن و پابنی قەبر؛ ٣) جوانچاکی بالابلند؛ ٤) سەرداری عێل؛ ٥) درۆن، دورمان؛ ٦) نیشانەی کەوشەن؛ ٧) پێوانەی دانەوێڵە؛ ٨) سابرین، تەگە؛ ٩) جۆرێ کولێرە کە لەبن زیلەمۆ دەبرژێ؛ ١٠) پاپۆکەی مار ف ١) بلند؛ ٢) شاهدقبر، سنگ مزار؛ ٣) زیبای قدبلند؛ ٤) خان ایل؛ ٥) دوخت؛ ٦) علامت مرزی؛ ٧) پیمانهٔ غلّه؛ ٨) شاك، بُزنر؛ ٩) نوعی نان گرده؛ ١٠) چنبرهٔ مار.

کێڵ: ١) کوڵبت؛ ٢) جارداغ؛ ٣) نەخشی بەڕە؛ ٤) کێڵی قەبر؛ ٥) جوت و شوڵ ف ١) کوخ؛ ٢) گازه؛ ٣) نقش گلیم؛ ٤) سنگ قبر؛ ٥) کشت و شخم.

کێلان: کالان ف نیام شمشیر و خنجر.

کێڵان: شۆبڕینی زەوی ف شخم زدن زمین.

کێلانە: کالانە ف نگا: کالانە.

کێلانە: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

کێلانێ: کێ بەرکێ لە تامانج پێکاندا ف مسابقهٔ تیراندازی.

کێڵاو: شۆدراو، شێوکراو ف شخم‌زده.

کێلب: کەلب ف ناب، دندان پیشین.

کێلبۆ: کەلپدرێژ ف دندان دراز.

کێلبە: ١) ددانی پێشەوە؛ ٢) کەلپەشاخ؛ ٣) چاوگی نەندۆر، گولوبێنە ف ١) دندان پیشین حیوان؛ ٢) دماغهٔ کوه؛ ٣) بادکش تنور.

کێلپەنی: سەگابەنی، بزێنی لە فێڵبازی و درۆزنی ف کنایه از شیطنت.

کێلدان: ١) دادرۆن، درۆن؛ ٢) بەرەوژوورهاوێشتن ف ١) دوختن؛ ٢) بەبالا پرتاب کردن.

کێڵدراو: کێڵاو [ف] شخم‌زده.

کێڵران: شێوکران، جوٙت‌لێ‌کران [ف] شخم زده‌شدن زمین.

کێڵراو: شێوکراو [ف] شخم زده.

کێلستوٙن: کێرسنوٙن، پەلکەزێڕینە [ف] رنگین کمان.

کێڵ‌ڤەدان: بەرەژوٙر ناوێتن، کێڵدان [ف] به بالا پرتاب کردن.

کێلك: ١) کلك، قامك، ئەنگوست، ئەموست، تبل، تلی، تل؛ ٢) قەڵەم، کلك؛ ٣) ڕیپوٙڤی چاو [ف] ١) انگشت؛ ٢) قلم؛ ٣)ژَفك چشم.

کێڵك: ١) نامانج بوٙ تیر و بەرەقانی؛ ٢) نیشانی سەرسنوٙر [ف] ١) آماج، هدف؛ ٢) علامت مرز.

کێڵ کردن: بڵندکردن [ف] بالا بردن.

کێلکن: کوٙبـوٙنەوەی ئاپوٙرە بەجغز لەدەوری شتێك [ف] حلقه زدن مردم دور چیزی.

کێلکەوانە: قوٙچەکە [ف] انگشتانه.

کێڵگـە: ١) زەوی‌و زار؛ ٢) زەمینێ کە شێو دەکـرێ [ف] ١) مزرعه؛ ٢) زمینی که شخم زده می‌شود.

کێلکی: گلێنەی چاو، گلارەی چەم [ف] مردُمك چشم.

کێلکی کوێر: بێ‌چاو، کوێر [ف] کور، نابینا.

کێلنجی: سیخورمە، مستەکوٙڵە [ف] سقلمه.

کیلو: کێشانەیەکە هەزار گرام، تیوسیه [ف] کیلو.

کێلوانە: پاسارە، سوانە، سەرسوانە [ف] لبهٔ بام.

کێلوٙدە: قاپێلك [ف] پوسته.

کێلوك: ژنێ کە لەسەر ئاینی ئیسلام نەبێ [ف] زن غیرمسلمان.

کیلوٙمیتر: پێوانەی ڕێگەیە بەرانبەر بە هەزار میتر [ف] کیلومتر.

کێلوٙن: قفڵ [ف] قفل.

کیلوٙن: قفڵ [ف] قفل.

کیلە: ١) کەیل، کیل؛ ٢) پاشگری پچوٙك‌شاندان: (جوانکیلە) [ف] ١) پیمانهٔ غلّه؛ ٢) پسوند تصغیر.

کێلە: ١) کێلەی دەخڵ‌پێوان؛ ٢) ئەپاڵەکێویلە [ف] ١) پیمانهٔ غلّه؛ ٢) ناباله.

کێلەبەردانێ: بە بەرد هاویشتنە نامانج [ف] نشانه‌گیری با سنگ.

کێلەر: کولێن، جێگەی ئازوقە [ف] جای آذوقه.

کێلەسپی: ١) ناوی کێوێکـە لە کوردستان؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] ١) نام کوهی است؛ ٢) از روستـاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کێلەسپیان: ناوی دێیەکە [ف] نام دهی است.

کێلەسیپان: ناوی دێیەکە [ف] نام دهی است.

کێلەشین: ١) چیایەکـە لە کوردستـان؛ ٢) بەردێکی کەوەزەنگـە زوٙر کەونارایە لە چیای کێلەشین کە کەتیبەی پێوەیە [ف] ١) کوهی است در کردستان؛ ٢) سنگی در کوه «کیله‌شین» با آثار باستانی.

کێلەفڕ: خەتەجوٙتی لەیەکتردوٙر [ف] شیارهای از هم دور درشخم.

کێلەڤڕ: گەمەیەکە بەپێنج‌بەردان دەکرێ [ف] بازی یەقُل دوقُل.

کێلەك: ١) ئەنیشت؛ ٢) ئەقەڵ؛ ٣) جوٙرێ نانی چکوٙڵە بوٙ زاروٙکان [ف] ١) پهلو؛ ٢) بغبه؛ ٣) نوعی نان.

کێلەکـان: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کێلەکدان: کلابوٙن، لادان لە ڕێ [ف] منحرف شدن.

کێلەکە: کەلەکە، خالێگە، برك [ف] تهیگاه.

کێلەکەوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کێلەکێ: کێلەکە [ف] تهیگاه.

کێلەندی: جوٙرێ داسی گەورە، کەلەندی [ف] نوعی داس بزرگ.

کێلی: دەم‌وکات [ف] وقت‌و هنگام.

کێلێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کێلێژە: ١) چەلاك، ئەستوندەکی باریکی درێژ بوٙ چادر و کەپر؛ ٢) داری ئەولاولای لاشیـانە [ف] ١) ستون باریك خیمه و گازه؛ ٢) چوبهای کناری درب.

کێلێك: ١) ناو، دەموٙکە؛ ٢) ژنی ئەموسوڵمان [ف] ١) لحظه، زمان کوتاه؛ ٢) زن نامسلمان.

کیم: زوٙخاوی بر بن [ف] ریم، خونابهٔ زخم.

کێم: ١)زەرداوی بر بن، زوٙخ، زوٙخاو؛ ٢) کم، کەم؛ ٣) من کام کەسێکم؟؛ ٤) هەرکسێ من: (کێم دەس نیشان کرد بیگرن) [ف] ١) ریم، خونابهٔ زخم؛ ٢) اندك؛ ٣) من کی هستم؟؛ ٤) هرکسی را که من.

کێمانی: کەمایەتی [ف] کاستی.

کێماسی: کەمابەسی، ئانەواوی [ف] کاستی.

کێمانی: ١) کەمابەنی؛ ٢) کیسەی باخەڵ؛ ٣) بەریك [ف] ١) کاستی؛ ٢) کیف پول؛ ٣) جیب.

کێماو: زەرداوی بر بن [ف] ریم، زردابه.

کێماهی: ١) قسور؛ ٢) کەمابەتی، کەمایەسی [ف] ١) کوتاهی در کار؛ ٢) کاستی.

کێمابی: کەمابەنی [ف] کاستی، نقص.

کێمباك: بێ‌پەروا، چاونەترس [ف] بی‌پروا.

کێمبڕ: زەمینی کەم‌ڕێژەو [ف] زمین کم حاصل.

کێمبەر: باخی کەم‌میوە [ف] باغ کم حاصل.

کیمخـا: ١) قیز، لەخوٙبایی بوٙن؛ ٢) کیمخوا، پارچەیەکە [ف] ١) ازخود راضی بودن؛ ٢) پارچه‌ای است.

کیمخوا: کیمخە، پارچەیەکی ئاوریشمی [ف] پارچه‌ای ابریشمی.

کێمخوا: کێمباك [ف] بی‌پروا.

کێمخور: کەم‌خوٙر [ف] کم‌خوراك.

کێم‌ژمێر: بێ‌ئاقڵ، بێ‌ئاوەز [ف] کم‌عقل.

کێم کرن: ١) زوٙخ لە بر بن هاتن؛ ٢) کەم‌کردنی شتی زوٙر [ف] ١) چرك و خونابه از زخم تراوش کردن؛ ٢) کاستن.

کێم کێم: کەم‌کەم، هێدی هێدی [ف] اندك اندك، کم کم.

کێم کێمە: کەم‌کەمە، وردەوردە [ف] به‌تدریج.

کیموکوڕی: کەموکوڕی، ناتەواوی، کەمابەسی ف ناتمامی، کم و کاستی.

کێمهاتن: ١) لە بەراوردا بەهەلەچوون؛ ٢) لە کێشانەوە بە نەرازو کەمهێنان ف ١) پیش‌بینی غلط؛ ٢) کم وزن کردن در توزین.

کێمەش: ڕۆیشتنی زۆر لەسەرخۆ، خەرامان ف بسیار آهسته راه‌رفتن.

کێ مەشك: بەرەمەشکە ف کرهٔ حاصل یك بار مشك بەهم زدن.

کێمی: کەمی، نوقوسنانی ف کمی، کاستی.

کیمیا: زانستێکە ف کیمیا، شیمی.

کیمیاگەر: زانای کیمیا ف کیمیاگر، شیمیست.

کیمیایی: ١) کیمیا؛ ٢) بڕێتی لە کاری زۆر بەفازانج: (سنعات کیمیابیە)؛ ٣) شتێ کە بە دەگمەن دەس کەوێ: (هێلکەشبان لێ کردبن بە **کیمیایی**) ف ١) کیمیا؛ ٢) کنایه از کار بسیار پرسود؛ ٣) کنایه از نادر و کمیاب.

کێمیقە: بەلانی‌کەم، هیچ‌نەوێ ف اقلاً، حداقلّ.

کین: ١) رك، قار؛ ٢) کام کەسانین؟؛ ٣) کام جێگە؟ ف ١) کینه؛ ٢) کیانند؟؛ ٣) کجا؟.

کێن: ١) پارچەی ڕەشماڵ، کوێن؛ ٢) وشەی پرسیار، کامە کەسن؟؛ ٣) کام جێگە؟ ف ١) پارچەی سیاه چادر؛ ٢) کیانند؟؛ ٣) کجا؟.

کێنا: کیژ، کەنیشك ف دختر.

کێنات: کالان ف نگا: کالان.

کێنج: گیروێی، گرننەوەی نەخۆشی ف سرایت بیماری، واگیری.

کێندەر: کام جێگە، کوێندەرێ ف کدام جای، کجا؟.

کێندەری: وشەی پرس، خەڵکی کام جێگەی؟ ف کجایی هستی؟.

کێندەرێ: کێندەر؟ ف کجا؟.

کین‌فس: کیسەڵ، کێسو ف لاك پُشت.

کینگ: قنگ، قوون ف کون.

کینگا: کەنگێ؟ کەی؟ ف چەوقت.

کینو: رکوونی، بوغزلەزگ ف کینه‌توز.

کینە: ١) رك، کین؛ ٢) ئەوانە کێن؟ ف ١) کینه؛ ٢) که هستند؟.

کینەدار: رکوونی، رك لەزگ ف کینه‌توز.

کینەکێش: رك‌هەڵگر ف کینه‌ور.

کێنی: کانی، سەرچاوە، کەهنی ف چشمه.

کێو: ١) چیا، کەژ، کۆ؛ ٢) کام کەس لە ئێوە؟ ف ١) کوه؛ ٢) کدام از شما؟.

کێوات: ناوچیا، کۆسار، کۆساران ف کوهساران.

کیوار: کیفار، گیایەکە دڕکاوی ف نگا: کیفار.

کیوڕ: کاهو، خاس ف کاهو.

کێوژ: کەویژ، کەویج ف قفیز.

کێوسار: کێوات ف کوهستان.

کێوسان: ١) کێوات؛ ٢) جێگەی بەفرگرو سارد ف ١) کوهسار؛ ٢) سردسیر.

کێوستان: کوێستان ف نگا: کوێستان.

کێومال: بەکۆمەڵ گەڕان بەدوی شتێکدا: (**کێومالمان** کرد زێو بمان بەبدا نەکرد) ف پیگرد گروهی درکوه.

کێوون: ١) کونکێ ناسن بۆ بەردشکاندن؛ ٢) لاسکەگیای باریکی کلۆر ف ١) بنك آهنین؛ ٢) ساقهٔ باریك و کاوك گیاه.

کێوە: بۆکوێ؟، بۆ کام جێگە؟ ف به‌کجا؟.

کێولان: کێوات ف کوهستان.

کێوەلی: کاولی ف کولی.

کێوی: کوێی، سەربەکێو ف کوهی.

کێویلە: ١) کێفلە، گیاو بەری خۆرسك؛ ٢) نەپاڵەی دەشتی ف ١) کوهی، وحشی؛ ٢) ناپاله.

کێویلکە: کێویلە ف نگا: کێویلە.

کیە: ١) نرۆب، چلەپۆپە؛ ٢) ڕێژاو؛ ٣) چکەسە؟؛ ٤) ماڵ، خانوی نیازیان ف ١) قلّه، بلندترین نقطهٔ کوه؛ ٢) مصب؛ ٣) کیست؟؛ ٤) خانه، مسکن.

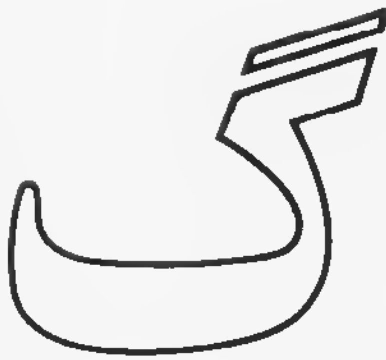
کێهانە: کامانە؟ ف کدامین؟.

کێهەر: ١) کارژلە، کارژۆڵە، کار؛ ٢) بزن ف ١) کهر، بزغالهٔ نوزاد؛ ٢) بز.

کێهە: کام؟ ف کدام؟.

کێهەی: کام لەوان؟ ف کدام از آنها؟.

کێهەیان: کامێ لەوانە؟ ف کدام از اینها؟.



گ: ۱) نێکرا، بەنەواوی، بێ کەم‌و کوڕی؛ ۲) باشگری بەرکاری: (بوگ، جوگ)؛ ۳) پیسابی بنیادەم، گوُ؛ ۴) کە، کو ف ۱) همه، کلّ؛ ۲) پسوند مفعولی؛ ۳) مدفوع آدمی؛ ۴) حرف ربط.

گا: ۱) زل،قەبە: (گابەرد، گاحوڵ)؛ ۲) جار، دحفە، کەرەت، جەل؛ ۳) جێ، شوێن؛ ۴) دەم، کات؛ ۵)نێری چێڵ ف ۱) کلان؛ ۲) بار، دفعه؛ ۳) جای؛ ۴) گاه؛ ۵) گاونر.

گانەل: کۆمەڵی گاو چێڵ ف گاوان، گله گاو.

گانەنگێو: جۆرێ ماری باریك‌و کەوە ف نوعی مار.

گابار: ۱) کاروانێ کە چێڵ‌و گایان بارکردوە؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) کاروانی که بار بر گاوان نهـاده‌انـد؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گابارە: ۱) شکێر، فەڵتەشاخ؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) شکـاف درصخـرهٔ کوه؛ ۲) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردسـان توسط بعثیان.

گاباری: ناوی عەشیرەتێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.

گابازەڵە: ناوی دێیەکە لە ناوچەی شاروێران ف نام دهی درکردستان.

گابژە: گیایەکە وەك زەل لەناو ناڵاوا دەڕوێ ف گیاهی است که در مرداب روید.

گابنە: نەو گابە کە دەکەوێتە ناوەڕاستی گێرەوەو لە ڕاستەخۆی دەسوڕێ ف گاو بنه در خرمن کوبی.

گابنەوەر: گابنە ف گاوبنه.

گابنێزك: گابنێسك، نەخۆشیەکە لە نەستۆی گا پەیدا دەبێ. گوێزەبەی گا ف بیماری نُکاف گاو.

گابنێزکی: گابنێزك ف نُکاف گاو.

گابنێسك: گابنێزك ف نُکاف گاو.

گابۆڕ: ۱) شین‌و قیڕ‌و هۆڕی گانەل کە خوێنی گای سەربڕاو دەبینن؛ ۲) شین‌و گریانی بە دەنگی بەرز ف ۱) صدای بەهم آمیختهٔ گاوها هنگام دیدن خونِ گاو ذبح شده؛ ۲) شیون وگریه با صدای بلند.

گابەرد: بەردی زل ف سنگ بزرگ، خرسنگ.

گابەڵەك: ۱) باڵدارێکە لە کۆتر بچووکتر؛ ۲) کێوێکە لە قەندیلی کوردستان ف ۱) پرنده‌ای است؛ ۲) کوهی در کردستان.

گاپ: زبارە، گەل، هەرەوەز ف کار نعاونی.

گاپڵ: کۆترەگابە. کۆتری درشتی شینڕەنگی کێوی ف فاخته.

گاپلۆك: گیابەکە ف گیاهی است.

گاپۆش: وردەپوشی بێ قەووەت ف علف ریز خشکیده.

گاپەرچۆك: لەوەڕێکە گا حەزی لێ دەکا ف علفی است مطبوع گاو.

گاپەرچێڤك: گاپەرچۆك ف علفی است مطبوع گاو.

گاپەرچینکە: گاپەرچۆك ف علفی است که گاو آن را بسبار دوست دارد.

گاپەڵ: گاپڵ ف کبونر چاهی.

گاپێ: بربێی لە نەب، نەمەڵ لە ڕێڕۆیشتن ف کنایه از سست و تنبل در راه رفتن.

گاپیس: ناوی دێیەکە لە موکوریان ف نام روستایی درکردستان.

گاپێڵ: ۱) گاپڵ؛ ۲) گای شاخ‌پێچ‌خواردو ف ۱) فاخته؛ ۲) گاو شاخ پیچیده.

گاپیلۆن: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گات: نزاو نوێژلە ئایینی زەردەشتیدا ف عبادت در آیین زردشتیان.

گاتو: شانو، نوی سوُر ف شاهتوت.

گاج: قرقرە، هەرچێ هەودادەزوی لەسەر هەڵدەکەن ف فرفره.

گاجۆت: گاجوُت ف گاو شخم‌زنی.

گاجوُت: گایێ کە زەوی دەکێڵێ ف گاو شخم‌زدن.

گاچاڵ: قوڵکەی زۆر فرەوان‌و قوڵ ف چالهٔ بزرگ.

گاچاو: نەخشێکە لە بەرەو مافوُرەدا ف نفشی بر قالی وگلیم.

گاچاوە: گاچاوە ف نگا: گاچاو.

گاچوان: داردەستی سەرچەماوی نەستوُر ف چوگان کلفت.

گاچەرێن: شوانی گانەل ف گاوچران.

گاچەڕینك: کلك‌هەڵنەکێنە ف دُم‌جُنبانك.

گاچێڕ: گاوان ف گاوچران.

گاچێرین: بەرگابیلکە، کلك‌هەڵنەکێنە ف دُم‌جنبانك.

گاحوَل: برێنی لە زەلامی گێلۆکە ف کنایە از تنومند کم‌خرد.

گاخ: ۱) جەغـز، جغز؛ ۲) جەغزێکە بۆ سوێندتێداخواردنی یەزیدی ف ۱) دایره؛ ۲) دایره‌ای که یزیدی‌ها بر زمین می‌کشند و در آن سوگند می‌خورند.

گاخـونی: بەکۆمەڵ گەڕانی زاڕۆکان بۆ جێژنانەوەرگرتن ف عیدیدیدنی دسته‌جمعی بچّه‌ها برای گرفتن عیدی.

گادار: شوێنێ کە گای لێ دەچەرێنن ف چراگاه گاوان.

گادان: ۱) لەکەڵ کێشانی چێڵ؛ ۲) قازانج لە مامڵەدا ف ۱) گشن‌دادن گاو؛ ۲) سودبردن در معامله.

گادانە: ۱) کزن؛ ۲) گلێنەی‌چەم، گلارە ف ۱) گاودانە؛ ۲) مردُمك چشم.

گادك: کرش، عوُر ف شکمبه.

گادمە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه دارویی گاوزبان.

گادۆش: دەفرێ کە چێڵی تێ دەدۆشن ف ظرف گاودوش.

گادۆشکە: گادۆش ف ظرف گاودوش.

گادۆشە: گادۆش ف ظرف گاودوش.

گادومە: گادمە ف گاوزبان.

گادەر: ناوی چەمێکە لە کوردستان ف نام رودی است.

گادەمە: گادمە ف گاوزبان.

گادێر: ۱) خاوەن گا؛ ۲) گاچەڕێن ف ۱) گاودار؛ ۲) گاوچران.

گادێری ۱) کاری ڕەشەوڵاغ ڕاگرتن؛ ۲) ڕەشەوڵاغ لەوەڕانـدن ف ۱) گاوداری؛ ۲) گاوچرانی.

گادین: دوپشك، دمارەکوڵ ف عقرب.

گار: ۱) پاشگر بەواتا: کارکەر: (آموزگار)؛ ۲) زەوران: (روزگار)؛ ۳) دەم: (شەوگار شەق بو)؛ ۴) دەنگی مریشکی هێلکەکەر؛ ۵) گوارە، خشڵی گوێ ف ۱) پسونـد فاعلی؛ ۲) جمع؛ ۳) وقت، هنگام؛ ۴) کراخ، صدای مرغ تخمگذار؛ ۵) گوشواره.

گاراج: پشێنێری ترومبێلان ف گاراژ.

گاراژ: گاراج ف گاراژ.

گارام: ۱) مەســاســـەی دەسنی جوت‌کەر؛ ۲) تێلای نەسنـوُر ف ۱) غاوشنگ؛ ۲) چوبدست کلفت.

گارامە: گارام ف نگا: گارام.

گاران: دەنگەدەنگی مریشکی هێلکەکەر ف کراخ.

گاڕان: ۱) کۆمـــەڵی ڕەشـەوڵاخ، چێڵ و گاو گامێش؛ ۲) داری دەسنی جونێر لە کاتی شیوکـردنا کە سەرێکی بەبزمار و سەرێکی بەپیشکانە، مەساسە ف ۱) رمهٔ گاو؛ ۲) چوبدست شخم‌زن.

گاراندن: دەنگەدەنگ کردنی مریشك کە هێلکە دەکا ف کراخیدن مرغ تخمگذار.

گارانن: گاراندن ف نگا: گاراندن.

گاردی: جانەوەرێکی وەك جاڵ‌جاڵۆکەی زل ڕەنگی زەردە، هەڵەپەزە ف رُتیل.

گارس: جۆرێ هەرزنی درشنە بە هێشو دەبێ، زورات ف گاورس.

گارگارۆ: هێلانەی لەدار کوڵدراو ف لانهٔ در درخت حك شده.

گارم: گاڕان، مەساسەی دەسنی جونکەر ف غاوشنگ.

گارنـگ: شتێکە وەك دەمەبێڵ لە تەوڵ دەینەنن دەسکی هەیە لە کاتی خۆبان کوتانا زبخی گاگێرەی پێ دەگرن نا نەکەوێنە ناو دەخڵەکەوە، گوُگرە ف مدفوع گبر گاو در خرمن کوبی.

گارنگـان: گیایەکـە شیرەکـەی مایەی بەلەفیرەبە ف گیاهی است که شیره‌اش مُسهل است.

گارو: گارگارو، هێلانەی مەل لە کونی داردا ف لانهٔ پرنده در سوراخ درخت.

گاروَن: گاران ف نگا: گاران.

گارە: گار، دەنگی کەرگی هێلکەکەر ف کراخ.

گارەش: ڕەشەوڵاغ، ڕەشەماڵ، گاو چێڵ و کەڵ و گامێش ف جارپا، دام غیر از گوسفند و بز.

گارەڤا: گونـدێکی کوردسنانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گارەگار: گارەی زوری مریشك ف کراخ کراخ مُرغ.

گارەبا: گونـدێکی کوردسنـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گاری: عەرەبانەی لەسەر دوچەرخ کە ئەسپ دەیکێشن ف گاری.

گاربتە: کاربتە ف بالار.

گارینگ: گارنگ، گوُگرە ف سرگین گبرهٔ گاو.

گاربە: ۱) گاری؛ ۲) کونـدەی گەورەی ئاوکێش کە لەسـەر بارەبەری دادەنێن ف ۱) گاری؛ ۲) خبگ بزرگ سقّا که بر ستور نهند.

گاز: ۱) بەددان گرتن؛ ۲) خەت لەدارکـردن بە نیخ، لەلـە؛ ۳) ئامرازی بزمارکێشانەوە؛ ۴) بەشی جارێك ئاگر لە پۆشۆ؛ ۵) بانگ: (بچو بابت گازت دەکـا)؛ ۶) زنجیرەکێو؛ ۷) لا، ئالی: (ماڵیان لەوگازە بو)؛ ۸) بۆنخی ئاگرو... (ئـەم خەڵوُزە گازی هەیە)؛ ۹) شکێر، قەڵشنەشاخ؛ ۱۰) شیوی زور تەنـگ؛ ۱۱) درێژایی لە جومگـەی دەسنـەوەنانشان؛ ۱۲) بوغـــاری ئەوت کە لە ژێر زەوی دێنـەدەرو بۆسـوُتـــانـــدن کەڵکی لێوەردەگرن؛ ۱۳) گەز، پیوانــەی درێژایی پێوان؛ ۱۴) پەلی ئاژەڵ، دەست‌وقاچی حەیوان؛ ۱۵) نرۆپك، بڵندترین جێگەی جەبا ف ۱) گاز دندان؛ ۲) شیارزدن چوب؛ ۳) کلبتین، انبر؛ ۴) پودهٔ لازم برای یك بار برپاکردن آتش؛ ۵) صدازدن؛ ۶) رشته‌کوه؛ ۷) طرف؛ ۸) گاز، یکی از حالات ماده؛ ۹) شکاف در کوهسنگی؛ ۱۰) درهٔ تنگ؛ ۱۱) طول دست ازمُچ تا شانه؛ ۱۲) گاز طبیعی قابل اشتعال؛ ۱۳) متر، گز؛ ۱۴) دست و پای حیوان؛ ۱۵) قُلّه.

گازاو: ناوی کانی گەرمك، گڕاو ف آب چشمهٔ گرم، آب معدنی.

گازتین: جێ کۆبوُنەوە بۆ سانەوە ف کلوب، باشگاه.

گازر: فەسار، جلشۆر ف قصّار، گازُر.

گازك: گازی بزمارکێشانەوە ف كلبتين.

گازکـردن: بڕین و قەڵشی چکۆڵە تێکردن ف شکاف کوچك در چیزی ایجاد کردن.

گازگاز: دادو هاوار ف فر یاد و فغان.

گازگرتن: بەددان گرتن. قەپ لێ گرتن ف گازگرفتن.

گازن: ١) سەرکۆنەی دۆستانە؛ ٢) شفرەی زیندرو؛ ٣) شکایەت ف ١) عتاب؛ ٢) شفرهٔ سرّاجان؛ ٣) دادخواهی.

گازندۆك: بەبرتەو بۆڵە، دەم بەگلەیی ف غر ولندکن.

گازنـده: ١) سەرکۆنەی دۆستانە: (شاکی سـسیلاح هەردەم بە کوشتنا مەلێ هات/ **گازندە**بان زکی کەم؛ زکی بکەم شکایەت؟) «جزیری»؛ ٢) شکایەت ف ١) عتاب دوستانه؛ ٢) شکایت.

گازۆر: بەتاقەت و توان، بەقەوەت ف نیرومند.

گازۆز: ١) جانـەوەریکـە خوری دەخـوا، مۆریانـە، مۆرانە؛ ٢) ناوی گازدار ف ١) بید، حشرهٔ پشم‌خوار؛ ٢) نوشابهٔ گازدار.

گازۆك: قامیشی‌دەم‌قەڵشێنراو بۆ گرتنی مار ف نی سر شکافته برای مارگیری.

گازولـك: ١) کێزك. قالـونچەی زبخ گلێن؛ ٢) کەرمێش ف ١) جُعَل، سرگین غلتان؛ ٢) خرمگس.

گازە: ١) دەنگ‌هاتنی گۆرانی؛ ٢) بۆڵەو پرنە؛ ٣) شفرەی چەرم بڕ ف ١) صدای نرنَم؛ ٢) غرغر؛ ٣) شفرهٔ کفّاشان.

گازەدۆك: شیوەڵەی تەنگ ف درّهٔ تنگ.

گازەرا: ناوەڕاستی پشت ف ستون فقرات. وسط پشت.

گازە گاز: دەنگەدەنگ، هەراهەرا ف سر و صدا.

گازەل: خەزەڵ. گەڵای سوور هەڵگەڕاوی خەریکی وەرین ف برگ خزان.

گازەندە: گازندە ف نگا: گازنده.

گازی: بانگ، بەدەنگ هەراڵێ کردن ف صدا کردن، بانگ.

گازیابەز: هەوایەکە شوان بە بلوێر دەی‌ژەنن بۆ پەز کۆکردنەوە ف آهنگی است که چوپانان با نی می‌نوازند.

گازی پشت: دوژپشت ف وسط پشت.

گازبز: ١) گازۆز. کرمی خوری‌خور؛ ٢) کرمی ناودارو میوە ف ١) حشرهٔ بید؛ ٢) کرم نباتات.

گازی کرن: بانگ کردن ف صدا کردن. خواندن.

گازی کەر: کەسێ کە بانگ لە کەسێ دەکا ف صداکننده.

گازین: ١) شکـایەت کردن. گلی؛ ٢) دەردی‌دڵ کردن ف ١) شکـایت کردن؛ ٢) درد دل کردن.

گاژ: گلۆڵە، گلۆك ف نگا: گلۆڵە.

گاس: ١) وەختی وا هەیە؛ ٢) نەشێ، رێی نێ دەچێ؛ ٣) گاز، بانگ ف ١) گاه باشد؛ ٢) شاید؛ ٣) خواندن، آواز سردادن.

گاسار: ١) کۆلکەی مێو کە لەپاش بڕین دەمێنێ؛ ٢) داری دوحاچەی سەری گوریسی دابەستن ف ١) نەشاخەهای باقیماندهٔ مَو پس از بُریدن؛ ٢) چوب دوشاخەای که یك سر طناب را بدان محکم می کنند.

گاسـتـار: هێچـك. ناڵقەی دارینی سەری گوریس ف حلقهٔ چوبین به طناب بسته شده.

گاستین: گازنین، جێگەی کۆبوونەوە بۆ سـانەوە ف باشگاه. کلوب.

گاسك: گازك ف گازانبر.

گاسکە: ١) بانگ بکە؛ ٢) فرۆسکەی سەگ ف ١) صدا کن؛ ٢) صدای لابهٔ سگ.

گاسن: ١) ئاسنی نووك تیژ کە لە دەندەی نامۆر دەخرێ و عەرزی پێ دەکێڵن؛ ٢) مەیدان. گۆڕەپانی ناوندی گوند ف ١) گاوآهن؛ ٢) میدان وسط آبادی.

گاسنگە: مەیدانی فرەوانی، ناوەندی ئاوایی ف میدان مرکز آبادی.

گاسنۆق: سندوقی زل لە بۆڵاڵ ف گاوصندوق.

گاسنە: جارێك کێڵان: (شومەکەم **دوگاسنە** کردوە) ف یك بار شخم‌زدن.

گاسوس: گیایەکە دەگەڵ زاوی دەکرێ ف گیاهی است که با کنج آمیزند.

گاسی: گازی ف صدا.

گاشـە: ١) بەردی زل، کەڤری مەزن؛ ٢) ئاژاوەو پشێوی ف ١) سنگ بزرگ؛ ٢) آشوب و بلوا.

گاف: ناوی پیتێکی ئەلف‌و بێکەیە ف حرف گاف.

گاف: ١) دەم، کات، سات؛ ٢) شەقاو، قەدەم، هەنگاو ف ١) گاه؛ ٢) گام.

گافا: لە دەمێکا، دەمێکی ف هنگامی.

گافان: ١) شوانی گاران؛ ٢) پیاسەکردن، قەدەم‌لێدان ف ١) گاوچران؛ ٢) قدم زدن.

گافـانـی: ١)کـاری شوانـی گاران؛ ٢) کرێی شوانـی گاران؛ ٣) عەشیرەیێکی گەورە لە کوردستان ف ١) گاوچرانی؛ ٢) مزدگاوچران؛ ٣) نام عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

گافانێ: ١) جار و بار، جەل چەلە؛ ٢) هەنگاوبەهەنگاو ف ١) گاهگاه. احیاناً؛ ٢) گام به گام.

گافبەر: ١) دوژمن؛ ٢) بەئێرەیی ف ١) دشمن؛ ٢) حسود.

گاف پیف: بەهەنگاو پێوان ف باگام اندازه گرفتن.

گافدان: ١) پیاسەکردن. قەدەم‌لێدان؛ ٢) دەرفەت‌پێدان ف ١) قدم‌زدن؛ ٢) فرصت‌دادن. مهلت‌دادن.

گافر: ١) فەلە، مەسیحی؛ ٢) ئاگر بەدەست. گەور؛ ٣) نەخۆشیەکی گایە بێ‌دەفیرێنێ ف ١) مسیحی؛ ٢) زرتشتی؛ ٣) از بیماریهای گاوی.

گافگاف: جاروبار. جارجار ف گاهگاه.

گافەستی: ئەوماڵانەی ناچنە هەوار و لە ئاران دەمێننەوە ف خانه‌هایی که به ییلاق نمی‌روند.

گافەك: ١) شەقامێك؛ ٢) جارێ، هەلێ ف ١) گامی؛ ٢) هنگامی.

گافی: ئەهەمیشە، کاتێ ف موقّتی.

گافین: ئەوپەڕی مەبەست ف منتهای مرام.

گاقر: ئەخۆشی گامردن ف مرگ و میر گاوها.

گاقڕان: گاقڕ ف مرگ و میر گاوها.

گاقوڕ: ١) گابۆڕ؛ ٢) برینی له مانگی سەرماوەز ف ١) نگا: گابوڕ؛ ٢) کنایه از آذرماه.

گاکۆتر: کۆنرەگایە، گاپڵ ف فاخته.

گاکوچك: گابەرد ف سنگ بزرگ.

گاکوژ: کێردی گەورەو دمپان ف کارد سلاخی.

گاکوڤی: گاکێوی، کەڵەکێوی ف گوزن.

گاکۆڤی: گاکوڤی ف گوزن.

گاکێفی: کەڵەکێوی ف گوزن.

گاکێوی: گاکێفی ف گوزن.

گاگا: جارجار ف گاه گاه.

گاگایێ: جارجارێ ف گاهگاهی.

گاگروس: بۆڵکە، گاگۆز ف گیاه خلر.

گاگۆ: ١) ریخ، شیاکە، سەربن؛ ٢) برینی له مرۆی ئەحمەق و هیچ نەزان ف ١) سرگین؛ ٢) کنایه از آدم نفهم و جاهل.

گاگوار: گاگا ف گاه گدار.

گاگۆڕ: ١) قەبر یەگۆڕبچەوە؛ ٢) گۆڕبچە ف ١) قبر و لحد باهم؛ ٢) لحد.

گاگۆز: بۆلکە ف گیاه خلر.

گاگوس: تركی مەسیحی‌مەزهەب ف تُرك‌زبان مسیحی.

گاگۆڵکە: ڕۆیشتن لەسەر دودەست‌و دوئەژنۆ ف لوکیدن.

گاگۆڵکێ: گاگۆڵکە ف لوکیدن، روی دست وزانوان راه‌رفتن.

گاگۆڵە: گاگۆڵکە ف لوکیدن.

گاگویێ: گیانەکی گەلابانە ف گیاهی است.

گاگە: کاکە ف نگا: کاکە.

گاگەل: گاتەل ف رمهٔ گاو.

گاگەلە: گاتەل ف رمهٔ گاو.

گاگیر: زەوبەك کە گاسن گیری تێدابێ ف زمینی که گاوآهن در آن گیر کند.

گاگێرە: چیڵ و گا کە خەرمانیان پێ دەکوتن ف گاو خرمن کوب.

گاڵ: ١) بەهەراو هوربا ڕاونان: (لێرە **گاڵ**بان‌دا)؛ ٢) دەنگی زارۆی ساوای تازە زمان‌گرتو: (هەر **گاڵ**و بوغبەنی)؛ ٣) هەرزنە تاڵە ف ١) هوکردن؛ ٢) حرف زدن نو زاد؛ ٣) ارزن تلخ.

گالا: هێرش، هروژم ف یورش، هجوم.

گاڵته: ١) قومار، شۆخی؛ ٢) بازی، کابە؛ ٣) تیز ف ١) شوخی؛ ٢) بازی؛ ٣) مسخره.

گاڵته‌پێ‌کردن: ١) تیزپێ کردن؛ ٢) بازی به لەبستوك کردن ف ١) مسخره‌کردن؛ ٢) بازی‌کردن با اسباب بازی.

گاڵتەچی: حەنەك‌بێژ، کەسێ قسەی سەیر دەکا بۆ پێکەنین ف لوده.

گاڵته کردن: ١) شۆخی‌کردن؛ ٢) بازی‌کردن، کابە کردن ف ١) شوخی‌کردن؛ ٢) بازی‌کردن.

گاڵتین: گاڵتین ف شوخی‌بازی.

گاڵتین: بەحەنەك ناخافتن ف شوخی بازی.

گاڵدان: ١) دەرکردن بە هەراو هوربا؛ ٢) دنەدان، هانەدان ف ١) دك و هو کردن؛ ٢) برانگیختن.

گالر: گوڵی زەمەق ف زنبق.

گالش: ژێرپیاڵە، ناڵبەکی ف نعلبکی.

گاللۆڕ: ئێسکی بەلەك ف استخوان ساق.

گاڵگاڵی: کولێرەی بەڕۆن‌و زەردێنەی هێلکە ف نوعی گردهٔ روغنی با زردهٔ تخم‌مرغ.

گالو: گاوان، شوانی گاران ف گاوچران.

گالوبوغ: دەنگ‌و قسەی زارۆی ساواکە تازە زوان دەگرێ ف صدای کودکی که تازه به سخن آمده است.

گالۆڕ: فالۆڕ، لاسکەگیای ناوبەتاڵ ف ساقه گیاه کاوك.

گالۆش: کەوشی جبر ف گالش.

گالۆف: گیایەکی دەشتیبە ف از گیاهان صحرایی.

گالۆك: ١) تێلای ئەستوور؛ ٢) مەساسەی دەسنی جوت‌کەر ف ١) چماق کلفت؛ ٢) غار شنگ.

گالۆم: کوتەکی سەرئەستوور، گۆپاڵ، توێزا ف چُماق.

گالە: خورجی بچوك کە بەسەر شانیا دەدەن، هەگبەی‌پشت‌زین ف خورجین.

گاڵە: ١) دەنگی پێکەنینی ساوا؛ ٢) دەنگی ئێکەلاوی باڵداری دەنگ خۆش؛ ٣) دادو هاوار بە ناڕەحەتی؛ ٤) تازابەتی له کاردا: (هەر **گاڵە** دەکا)؛ ٥) دەنگی هەور؛ ٦) داخستن: (درگا **گاڵە** دە) ف ١) صدای خندهٔ نوزاد؛ ٢) صدای پرندەهای خوش آواز؛ ٣) فریاد از غم؛ ٤) نشاط و چالاکی در کار؛ ٥) صدای رعد؛ ٦) بستن در و پنجره.

گاڵەبەنگ: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه گال‌بنگ، **قنطوریون**.

گاڵەپێ‌کردن: چالاك وەخۆکەوتن لە کارێك: (چۆن دروێنەیەك هەر **گاڵەی پێ دەکا**) ف با کمال نشاط انجام دادن.

گاڵەدان: داخستنی دەرگاو پەنجەرە ف بستن در و پنجره.

گاڵەکردن: گاڵەپێ‌کردن ف بانشاط کار کردن، معرکه کردن.

گاڵەگاڵ: هەراهەرا ف سروصدا.

گاڵەگورت: پاش‌ملە خراوگوتن، غەیبەت ف غیبت گفتن.

گاڵەگوڕی: چەنەوەر، چەقەسرۆ ف وراج.

گاڵەوگیڤە: ترساندن بە قسە، هەڕەشە ف تهدید.

گاڵی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گالیسك: نامرازی دارکۆڵین ف ابزار کنده‌کاری چوب.

گالیسکە: کالیسکە، فایتۆن، دروشکە ف کالسکه.

گالیش: بارەگیای یەکسەری، ئەرمەکی گیا ف توده گیاهی که یك بار باربر است.

گاڵین: ١) گۆرانی‌گوتن؛ ٢) ناڵاندن؛ ٣) نانی هەرزن ف ١) آواز خواندن؛ ٢) نالیدن؛ ٣) نان ارزن.

گاڵینە: نانی هەرزن ف نان ارزن.

گام: ۱) رابوردەی گان بۆ قسەویژ، نیلافەم کرد: ۲) گای من: ۳) جەنجەر؛ ۴) کات، وەخت: ۵) هەنگـاو فا ۱) کردم، گاییدم: ۲) گاو من: ۳) خرمنکوب: ۴) وقت، زمان: ۵) قدم، گام.

گامارۆ: جۆرێ مراوی زەشی خاڵخاڵ فا نوعی مُرغابی سیاه خالدار.

گاماسی: باقۆ، نەفە، جۆرێ ماسی فا نوعی ماهی.

گام گلۆس: قالۆنچە، کێزك فا سرگین غلتان، جُعَل.

گامل: ۱) نەستونەستوُر؛ ۲) شان‌دانەبەر شتی قورس: (وە **گامل** بەرزی کردەو) فا ۱) گردن کلفت: ۲) بافشار شانه جسم سنگین را تکان دادن.

گاموسەعەتی: هەرلەجێ،هەرئێستا فا هم اکنون.

گامـوُش: سەیوانێکی شیردەری شاخداری زلاسە لە چێڵ زلتـرە، مێوینەی کەڵ فا گاومیش.

گاموُلە: گاگۆلە فا لوکیدن بچه.

گامـە: ۱) گای منە؛ ۲) لەوەپێش نیلافەم کردوە؛ ۳) کات، وەخت؛ ۴) هەنگاو فا ۱) گاو من است: ۲) او را کردەام: ۳) وقت، زمان: ۴) گام، قدم.

گامـەلاس: ۱) لەکارغەزربن و خەوننی گا لە جوُت دا؛ ۲) گالنەیەکی زاروکانە فا ۱) اعتصاب گاو از شخم‌زنی: ۲) نوعی بازی کودکان.

گامی: ۱) نیلاقـەی کردم؛ ۲) نیلاقـەم کردی؛ ۳) گای منی فا ۱) مرا کرد: ۲) تو را کردم: ۳) گاو من هستی.

گامێ: تاوێك، کەمێك لە وەخت فا لختی از زمان.

گامێش: گاموُش فا گاومیش.

گامێشان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گامێشبان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان، که توسط بعثیان ویران شد.

گامێش تەپـە: گونـدێکـە لە کوردسـتـان بەعسی وێرانی کرد فا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گامیناناوەر: پێش‌تر، سەردەمی پێشو فا پیش از این.

گان: ۱) نیلافـەکردن؛ ۲) گیان؛ ۳) مەمانە گاجوُتن؛ ۴) گوان، گوهان، مەمکی حەیوانی شیردەر فا ۱) جماع؛ ۲) جان؛ ۳) اینها گاوند؛ ۴) پستان حیوان شیرده.

گانـاوەر: ۱) جانەوەر؛ ۲) بربێی لە زاڵمێ بێ‌بەزەیی فا ۱) جانور؛ ۲) کنایه از ظالم شقی.

گاناوی: زۆر بەناڵۆش، ئیشتیالەگان فا شهوانی.

گان بۆگان: تەواو ساغ و بەکەیف فا سالم و سرحال.

گاندان: نیلاقەکران، بەرکاری گان بوُن فا مفعول شُدن.

گاندایش: ۱) مردن، گیان‌دەرچوُن؛ ۲) لاوازی لەکارکەوتو فا ۱) مُردن؛ ۲) لاغر از کار افتاده.

گاندە: ۱) جندە؛ ۲) کوُنی فا ۱) فاحشه؛ ۲) کونی.

گاندەر: گاندە فا نگا: گاندە.

گاندێ کەوتش: جاڕز لە گیان، وەڕەز لە ژیان فا سیرشده از جان.

گانـدیل: ۱) گوان گەورە؛ ۲) بربێی لە مانگـا فا ۱) بزرگ پستان؛ ۲) کنایه از ماده‌گاو.

گان‌فیدا: جان‌گۆری، گیان‌فیدا فا جان‌فدا، فدایی.

گان‌قەتش: مردن، گیان‌دەرچوُن فا مُردن.

گان کردن: نیلافەکردن، کاری گان ئەنجام‌دان فا فاعل واقع شدن.

گانکەر: نیلافەکەر،کەسێ کە گان دەکا فا جماع کننده، فاعل.

گانگاز: هاسان، دژی دژوار فا آسان.

گان گانۆکە: گانی بەکتر بە دەسنەواو فا گاییدن یکدیگر بطور متقابل.

گان گانۆکێ: گان‌گانۆکە فا نگا: گان‌گانۆکە.

گانگلۆ: گاموُلە، گاگۆلە فا لوکیدن کودك.

گانگلۆکێ: گانگلۆ، گاگۆلە فا لوکیدن کودك.

گانگیر: نەمەڵ، تەپ، لەش‌گران فا تنبل.

گانوگۆشت: ۱) قەلەو، گۆشنن؛ ۲) زەلام‌وئەستور فا ۱) چاق؛ ۲) گُنده.

گان‌وەش: سلامەت، لەش‌ساغ فا سالم.

گانەك: ۱) حەشەری، زۆر تامەزرۆی گان، زەنەك؛ ۲) تافەگانێك فا ۱) شهوانی؛ ۲) یك بار جماع.

گانەکی: ژنە حەشەری و گاناوی فا زن شهوانی.

گانەگۆل: کێشەو هەراو زەنازەنا فا همهمه و شلوغی.

گانی: ۱) زیندو، گیاندار؛ ۲) ئەشێ، هەردەبێ‌وابێ فا ۱) زنده؛ ۲) باید.

گانی گانی: ساغ وسەلامەت، ساق وسەلیم فا زنده و سرحال.

گاو: ۱) گانێری جێڵ؛ ۲) دەم، گاف؛ ۳) ئێوە نیلاقـەنـان کرد؛ ۴) بینەکردنی جبنی شکاو بە تێل: (ئەم قۆریە شکاوەمان بۆ **گاو** کە) فا ۱) گاو؛ ۲) گاه؛ ۳) تو او را کردی؛ ۴) بندچینی شکسته.

گاوا: ۱) گاڤا؛ ۲) وابزانە، وادبارە فا ۱) نگا: گاڤا؛ ۲) انگار.

گاوار: گابار فا نگا: گابار.

گاوارە: ۱) بێشکە، دەبدبك، دەرگوُش؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا ۱) گهـوارە؛ ۲) روستـایی در کردستـان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گاواسن: گاسن فا گاوآهن.

گاوان: ۱) شوانی گاران؛ ۲) عەشیرەتێکی کەوناراى کوردستان فا ۱) گاوچران؛ ۲) عشیره‌ای است در کردستان.

گاوابنە: گابنە فا گاو بنه در خرمنکوبی.

گاوانە: دەفری گادۆشکە لە سوالەت فا ظرف سفالین گاودوشی.

گاوانی: ۱) شەرنەشوانی گاوان؛ ۲) ریشۆلە، سێرۆ؛ ۳) کاری گاوان؛ ۴) لە عەشیرەتی گاوان؛ ۵) نەوبەزی زێزی هەڵپەڕکێ لە دواوە؛ ۶) ناوی دێ‌بەکە فا ۱) مزد گاوچرانی؛ ۲) پرندهٔ سار؛ ۳) گاوچرانی؛ ۴) عشیرهٔ «گاوان»؛ ۵) آخر صف در حلقهٔ رقص؛ ۶) نام دهی است.

گاوخان: شوێنی نەختەکردنی زەمین بۆ کێڵان فا شیار مرزی زمینی که شخم می‌زنند.

گاود: قوُڵ، کوُڕ فا ژرف، عمیق.

گاودانە: کزن، گادانە فا گاودانە، کرسنه.

گاودۆل: کوڵو بیر [ف] باد.

گاودومە: گیایەکە بنەکەی بۆ نێزنگ دەبێ [ف] گیاهی است که بیخش به جای هیزم به کار آید.

گاور: ١) فەلە، خاچ‌پەرست؛ ٢) ئاگرپەرست؛ ٣) خوانەناس [ف] ١) مسیحی؛ ٢) زردشتی؛ ٣) کافر.

گاورەمە: کەرکۆڵ. گیایەکە [ف] گیاهی است.

گاوزالك: قالۆچەی ڕیخ گلێن، کێزك [ف] سرگین غلتان، جُعَل.

گاوزبان: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گُل گاوزبان.

گاوزمان: گاوزبان [ف] گُل گاوزبان.

گاوزوان: گاوزبان [ف] گُل گاوزبان.

گاوس: پێستی دەرهاتوی چێڵ کە دەکرێتە مەشکە [ف] پوست گاو که مَشك کنند.

گاوسوُ: پێنبێری گاگەل [ف] طویلهٔ گاوان.

گاوسەر: کۆپاری سەرنەسنوُری بەبزمار [ف] چماق سرگندهٔ مبخکوب.

گاوشە: دەفری زل لە سواڵەت بۆ ناوتێکردن، جەڕەی‌زەلام [ف] سبوی بزرگ.

گاوك: مێشوُلەی‌تەپۆ [ف] نوعی پشه.

گاوکردن: پینەکردن بە نێل [ف] بندزدن چینی شکسته و...

گاوکناس: نەخۆشی نەسنوُ نەسنوُربوُنی گاگەل [ف] بیماری ورم کلوی دام.

گاوکەر: کەسێ کە جینی بینە دەکا [ف] چینی بندزن.

گاوگۆل: ڕەشەولاَخ [ف] چارپا، دام غیر از بز و گوسفند.

گاوگەردوُن: ١) برجی گا لە عاسمان؛ ٢) سەربەرزبنی ناژەڵ بۆ بێشوازی لە پیاوی بەقەدرو حورمەت [ف] ١) برج ثور؛ ٢) قربانی به یمن قدم بزرگان.

گاوۆلکێ: گامۆلە، گاگوڵە [ف] لوکیدن بچه.

گاون: پنجەدرکێکە زەردو ڕەش بۆ سوُتاندن زۆر بە کارە. زەردەکەی کەتیرەی دەبێ [ف] گیاه گون.

گاووَ: گاوان [ف] گاوچران.

گاووَن: گاوان [ف] گاوچران.

گاوەخان: ١) گاوخان؛ ٢) بە شی ڕۆژەجوُتێ لە زەوین؛ ٣) نەوبلەی گاگەل [ف] ١) نگا: گاوخان؛ ٢) زمین کافی برای یك روز شخم؛ ٣) طویلهٔ گاوان.

گاوەخت: جارنا، کانی وا [ف] بعضی اوقات.

گاوەر: قەپەگۆڵ، نێرەسەگی زل [ف] سگ نرگنده.

گاوەرۆ: ناوی مەڵبەندێکە لە کوردستان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.

گاوەس: گاوس [ف] نگا: گاوس.

گاوەسپوك: گیایەکە بنەکەی دەخورێ [ف] گیاهی باپیازهٔ خوردنی.

گاوەستیان: هۆزێکی گەورەی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ئرکان [ف] عشیره‌ای است در کردستان.

گاوەسن: گاوس [ف] نگا: گاوس.

گاوەسەر: گاوسەر [ف] نگا: گاوسەر.

گاوەك: ١) کەوگی؛ ٢) قەوزە [ف] ١) کُنه؛ ٢) جل وزغ، خزه.

گاوەکی: وەك گا، گاناسایی [ف] گاومانند.

گاوەناز: گاوکناس [ف] نگا: گاوکناس.

گاویلکە: ١) بەرگابلکە، کللکهەڵنەکێنە؛ ٢) نێستری دایك کەری بارگین‌باب [ف] ١) دم‌جنبانك؛ ٢) قاطر مادر خر و پدر اسب.

گاهـ: جار، دەم [ف] احیاناً.

گاهەس: ١) جاری وابە؛ ٢) ڕەنگە، ویدەچێ [ف] ١) گاه باشد؛ ٢) شاید.

گایار: جوت، شێو، شوُ، شێف [ف] شخم.

گایاری: جوُت‌کاری، زەوی‌کێلان [ف] شخم‌زدن.

گای‌بنە: گابنە [ف] گاوبنه در خرمنکوبی.

گای‌چرکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گایلکە: ١) نێستری چکۆڵە؛ ٢) بەرگابلکە [ف] ١) استر ریز اندام؛ ٢) دُم‌جُنبانك.

گاین: ئیلاقەکردن، گان [ف] گاییدن.

گاینجە: ١) سەرمزانە؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە [ف] ١) جو یك رابط خیش و یوغ؛ ٢) نام دهی است.

گاینە: گادانە، کزن، گاودانە [ف] گاودانه.

گابە: گاپڵ [ف] فاخته.

گابەر: ئیلاقەکەر، گانکەر [ف] کُننده، فاعل جماع.

گابەل: گاتەل، گاگەل [ف] رمهٔ گاو، گلهٔ گاو.

گایێ‌ستوُنی: گای بارەبەر [ف] گاوبارکش.

گبر: زۆرنەربق، لەشەرمان سوُر هەڵگەڕاو [ف] بسیار شرمسار.

گبریتی: نەریقی، شەرمەزاری، فەدبکاری [ف] شرمساری.

گبیسە: ساڵی ڕەشەمەی سی‌ڕۆژێ [ف] سال کبیسه.

گپ: ١) جەرمو گۆشتی بەناڵایی نێوان کوڵمەو چەنە؛ ٢) فسە، وشە [ف] ١) لُپ؛ ٢) گفت، سخن.

گت: ١) قبت، زوُپ؛ ٢) ڕەقی بەکپارچە؛ ٣) زل، زەلام؛ ٤) وچان، نۆقرە [ف] ١) برجسته، برآمده؛ ٢) سفت یکپارچه؛ ٣) کلان؛ ٤) وقفه.

گتایی: زەقایی، قبتی [ف] برجسنگی.

گتور: فەلەندوُر، دوُریە [ف] گیاهی است.

گتە: ١) زەلام؛ ٢) زەقی لەدوردبار [ف] ١) گُنده؛ ٢) برجستهٔ از دور نمایان.

گتە کوچك: گاشەبەرد [ف] سنگ بزرگ.

گجا: تێکڕایی جێگابان، هەموجێ [ف] همه جا.

گجك: ١) کراس؛ ٢) نێرگزەی چێڵ؛ ٣) کەزی، پرچ [ف] ١) پیراهن؛ ٢) برجستگی شرمگاه گاو؛ ٣) گیسو.

گجگج: ڕاوەشانی دار، لەرزینی دار [ف] تکان خوردن درخت.

گجگاندن: ڕاوەشاندن، لەرانەوە [ف] تکان دادن.

گجوَر: هەمەڕەنگ، هەموجۆر [ف] همه نوع.

گجوُك: توتکەسەگ، توُنەلەسەگ [ف] سگ‌بچه.

گجوُلە: نونکەسەگی بچکۆلانە [ف] سگ‌بچهٔ نوزاد.

گجی: کراس. گجك. کەراس [ف] پیراهن.

گجێ: هەموجێ [ف] همه جا.

گجه: رایەت، رەعیەت، دێنشین [ف] رَعیّت.

گچچه: نۆحا،وشەی لێخوڕینی گا [ف] کلمهٔ راندن گاو.

گچك: بچوك، ببجك [ف] کوجك.

گچکۆ: گجك [ف] کوجك.

گچکۆکه: کجك [ف] کوچك.

گچکۆڵه: بچکۆڵه [ف] کوچولو.

گچکه: جکۆڵه [ف] کوجك.

گچکەڵه: بچکۆلانه [ف] کوجولو.

گچه: ۱) ببجوی جێڵ: ۲) گچچه: ۳) جەنه، جەناگە، نەرزینگ [ف] ۱) گوساله؛ ۲) کلمهٔ راندن گاو: ۳) جانه.

گدو: نەپە،کێوی جکۆڵه [ف] تپّه.

گدۆ: وشەی بانگ‌کردنی کاربله [ف] لفظ خواندن برّه.

گدوك: نەپۆڵکه. نەپەی بچوك [ف] تپهٔ کوجك.

گدۆڵ: سبخن. گرگن [ف] نگا: سخن.

گده: ۱) بزن؛ ۲) کارژیله [ف] ۱) بُز: ۲) بُزغاله.

گدی: ۱) فلانکەسی خۆشەویستم؛ ۲) بانگ‌کردنی کارژیلەو بزن: ۳) هۆی کاورا؛ ۴) چارەرەش؛ ۵) بێ‌نابـڕو [ف] ۱) فلان دوستم؛ ۲) فراخواندن بز و بزغاله؛ ۳) های. حرف ندا؛ ۴) بیچاره، سیاه‌بخت؛ ۵) بی‌آبرو.

گدێ: گده [ف] نگا: گده.

گدبانۆ: ۱) هۆی خۆشەویستی دوور، له سەربەندی لاوکاندا دەیڵێن: ۲) گەلۆ،خەڵکینه [ف] ۱) حطاب به معشوق دور افتاده: ۲) ای مردم.

گدبش: خۆبان [ف] خرمن نکوبیده.

گدی گدی: بانگ‌کردنی بزن‌و کار [ف] صدازدن بز و بزغاله.

گدیله: گدی‌گدی [ف] نگا: گدی‌گدی.

گدینۆ: ۱) خەڵکینه. گەلۆ: ۲) هۆی فلانکەس [ف] ۱) ای مردم: ۲) های، حرف ندا.

گر: ۱) خڕ، هەرشتێ وەك توپ خڕ بێ: ۲) درشت؛ ۳) نەپە، نەپۆڵکه. گدو؛ ۴) فربو؛ ۵) پاشگـری بەواتا: بەند: (پاشگر، پێشگر)؛ ۶) پاشگری بەواتا: داگیرکەر: (پادشابەکی دنیاگربو)؛ ۷) پاشگری بەواتا: جێگەو شوێن: (مـاڵێکی میوانگره، نەوکێوه ورج‌گره، ماڵی ئێوه باگره)؛ ۸) تمـاشـاکەری فاڵ: (چومەلای فاڵگر فاڵم بێ گرتەوه)؛ ۹) بربێنی له بنیادەمی پابەبـەرز؛ ۱۰) پاشگـری‌بەوانـا: گاز. قەپ‌گر: (پانبگـر. دەت‌گرێ)؛ ۱۱) پاشگـری بەواتا: ڕاکێشەری دڵ یا چاو: (شارێکی دڵگـره، جاوم گرتـویه)؛ ۱۲) ئەنگوتکی هەویر، گوتك؛ ۱۳) قسەی ناماقوڵ‌و نەجێ باوەڕ [ف] ۱) گرد، مدوّر؛ ۲) درشت: ۳) تپه؛ ۴) فریب؛ ۵) پسوند به معنی قرار گیرنده؛ ۶) پسوند به معنی گیرنده: ۷) پسوند به معنی جای؛ ۸) پسوند به معنی بیننده؛ ۹) کنایه از آدم گرانقدر؛ ۱۰) پسوند به معنی گازگیرنده؛ ۱۱) پسوند به معنی جذّاب و دلکش: ۱۲) چونهٔ خمیر؛ ۱۳) سخن مبالغه‌آمیز.

گڕ: ۱) ناو، دەمێکی کەم: (گڕێ لێره بو چو)؛ ۲) تین، گەرمایی: (له گڕی هاوین‌دا)؛ ۳) بڵێسه: (گڕی ئاگر بەرزه)؛ ۴) زبری‌و قونجرقونجری: (گڕه بەردێ هەیه)؛ ۵) دوباره: (ڕۆیشت گڕ هاتەوه لای خۆمان)؛ ۶) درشتی‌و زبری دەنگ: (به دەنگێکی گڕ بانگی کرد)؛ ۷) ددانی زل‌و رەق: (کـابـرابەکی ددان گڕه)؛ ۸) وشـەیەکه له کایەی جاوشارکێ‌دا دەگوتـرێ؛ ۹) پەڵپی زاروك: (گـڕی داگرتگـه)؛ ۱۰) ناوی پێست جوزینەوه؛ ۱۱) دەوره: (له دەورماڵمان گڕ نەخوا)؛ ۱۲) گەڕ، گەڕوڵ [ف] ۱) لحظه، آن؛ ۲) شدّت گرمی: ۳) شعله؛ ۴) زبر و نـاهموار؛ ۵) باز، دوبـاره؛ ۶) زبـری صدا: ۷) دنـدان برجسـتـه و نمـایان؛ ۸) اصطلاحی در قایم موشك بازی؛ ۹) بهانهٔ بچه: ۱۰) آب معدنی؛ ۱۱) پیرامون؛ ۱۲) گر، کل.

گرا: ۱) بەخسیر کرا؛ ۲) دەزبندان خرا [ف] ۱) اسیر شد؛ ۲) حبس شد.

گڕا: ۱) بڵێسەدار بو، کڵپەی کرد؛ ۲) هەموریگەیەك [ف] ۱) شعله‌ور شد: ۲) همهٔ راهها.

گرار: دانـەوێڵەی چێشتی توند برێنی له برنج‌و ساوەرو گەنم که به بلاو لێ‌بندرێن [ف] حبوبات آشی مانند برنج و گندم و بلغور.

گراز: شلەبرنج، شلەبرۆش [ف] شلهٔ برنج، آش بلغور.

گراف: ۱) جزیرگه، ئاد؛ ۲) زەلکاو [ف] ۱) جزیره: ۲) بانلاق.

گراڤه: نیمچه جزیرگه [ف] شبه‌جزیره.

گڕاڵـك: پنجی وشکی گیایەکـه بۆسـوتـانـدنی بەکـاردێن [ف] بوته‌ای سوزاندنی در بیابان.

گراگر: پیاوی جێ‌بەرزو بەحورمەت [ف] بزرگ مرد.

گڕاگڕ: کڵپەو بڵێسه [ف] شعلهٔ آتش.

گرام: ۱) دیل کرام: ۲) جومه حەبسەوه [ف] ۱) اسیرشدم: ۲) زندانی شدم.

گڕام: ۱) هەزاربەکی کبلو: ۲) ئاگرم تێ‌بەربو [ف] ۱) گرم، یکهزارم کیلو: ۲) شعله‌ور شدم.

گرامافۆن: سندوقی گۆرانی [ف] گرامافون.

گران: ۱) سەنـگین، قورس؛ ۲) نرخ‌زۆر، بوهـا: ۳) بەشـەرم‌و حەیاو لەسەرخۆ. سەنگین؛ ۴) تۆش بوونی دیلی‌و ئەسیری: ۵) بەندکران له حەبسا؛ ۶) ئەوان دیل کران؛ ۷) کەوتنه زیندانەوه؛ ۸) دەنگ‌نەبیستنی گوێ: (گوێم گرانه)؛ ۹) ئەمـەڵی: (لـەش گران): ۱۰) ناخـافتن‌و نوسراوێ که بەسانایی تێ‌نەگەن: (مەتەڵێکی گرانه،شێعرێکی گرانه): ۱۱) چەنـۆن، دژوار: (دەردم گرانه. کاری گرانم پێ‌دەکـەن)؛ ۱۲) کون‌داخران؛ ۱۳) نوندوبڕ: (مژەکه گرانه): ۱۴) رەسەنی‌و نەجیبی: (گران نەسڵه) [ف] ۱) سنگین: ۲) گران‌قیمت: ۳) باوقار: ۴) اسارت: ۵) بازداشت‌شدن: ۶) اسیرشدند: ۷) زندانی شدند: ۸) کری گوش: ۹) تنبلی؛ ۱۰) مطلب یا نوشتهٔ دیرفهم و مشکل: ۱۱) سختی زندگی: ۱۲) گرفتگی سوراخ؛ ۱۳)فشرده و غلیظ؛ ۱۴) اصیل.

گڕان: ۱) کڵپـه‌کـردن. بڵێسەداربوون: ۲) کڕه: ۳) بیرازی بەرداش: ۴) کوتکی زلی ئاسن بۆ بەردشکـانـدن [ف] ۱) شعله‌ورشـدن: ۲) غلّهٔ نیمکوب؛ ۳) از ابزار آسیاب؛ ۴) پُتك سنگ شکن.

گرانایی: قورسایی، سەنگینی ف سنگینی.

گرانبار: ١) ئەسپابانی تەبەو قورس لە ناو ماڵ؛ ٢) کەسێ خێزانی زۆرەو زەحمەت‌کێشە ف ١) اسباب و اثاثیۀ سنگین وزن؛ ٢) عیالوار زحمتکش.

گرانبایی: زۆر بەنرخ ف گرانبها.

گرانبەها: گرانبایی ف گرانبها.

گرانتا: گرانەتێ ف تبفوس.

گرانجان: ١) زەرەناڵ، رەزاقورس، خوێنتاڵ؛ ٢) کەسێ شت بە بنر لە نرخی خەڵك دەفرۆشێ ف ١) گرانجان؛ ٢) گرانفروش.

گراندن: ١) کرەکردن بە دەسناز بان بە ئاشی کرە چەڵتوك لێکردن؛ ٢) بڵێسەدارکردنی ئاگر ف ١) تبمکوب‌کردن با دستاس؛ ٢) شعله‌ور کردن.

گرانکێش: ١) قەپان؛ ٢) جەرێ سەقبل ف ١) قپان؛ ٢) جرثقیل.

گرانمایە: ١) بەپارەی زۆر کڕدراو؛ ٢) برێنی لە بنیادەمی بە هونەرو جەوهەر ف ١) گران قیمت؛ ٢) کنایه از هنرمند.

گرانمێر: پیاگی بەحورمەو سەنگین و بەزوومەت ف مرد باوقار.

گرانە: ١) روتەوەبوی سەر؛ ٢) گربنگی؛ ٣) باخە ف ١) طاسی سر؛ ٢) اهمّیت؛ ٣) یقه.

گرانەتا: کەونۆبی ف تیفوس.

گرانەتێ: گرانەتا ف تیفوس.

گرانی: ١) قورسی، گرانایی؛ ٢) دەسەنەکەوتنی بژیو، قانی؛ ٣) نرخ‌بەرەژوری؛ ٤) شەرم‌و پشوڵەسەرخۆیی؛ ٥) جۆرێ هەڵپەرکێی ف ١) سنگینی؛ ٢) قحطی، تنگسالی؛ ٣) گرانی نرخ؛ ٤) وقار؛ ٥) نوعی رقص دسته‌جمعی.

گرانیر: قورس‌تر لە کێشانەدا ف طرف سنگین‌تر در توزین.

گرانیە: قورسایی لە کێشاندا ف سنگینی در توزین.

گراو: ١) دیل، نێسیر؛ ٢) بەندی، زیندانی؛ ٣) کونی داخراو؛ ٤) بارمتە، گرەو ف ١) اسیر؛ ٢) زندانی؛ ٣) سوراخ مسدود؛ ٤) گِروی.

گڕاو: ١) ناوێ کە گازی هەبەو گەرمەو بۆ دەرمانی خورو دەبێ؛ ٢) بەبڵێسەکراو ف ١) چشمۀ آب معدنی؛ ٢) شعله‌ور شده.

گراوە: ١) جزیر، دورگە، ئاد، جزیره؛ ٢) دینگی چەڵتوك کونان ف ١) جزیره؛ ٢) وسیلۀ شالیکوبی.

گربوُن: هەراش بوُن، باش خۆگرتن و بەخۆداهاتن ف نموکردن و ریشه دوانیدن.

گربەرازکی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

گربەست: وەشارتن و لەپر بسکەدا گرێدان ف پنهان کردن.

گراوی: ١) دلبەر، ماشقە، باری مبوبنە؛ ٢) ناوی ئاوایی بەکە ف ١) معشوقه؛ ٢) نام روستایی است.

گربێش: ناوی دێ بەکە ف نام دهی است.

گڕپە: ١) کلپە، بڵێسە، گڕ؛ ٢) دەنگی هەڵبوُنی ئاگری بەرز ف ١) شعلۀ آتش؛ ٢) صدای مشتعل شدن.

گرت: ١) رابوردەی گران و گرتن: (چویلەکەم **گرت**، دار ئاگری **گرت**، کابرای ولآنی **گرت**)؛ ٢) نەبە، گر ف ١) گرفت؛ ٢) نپّه.

گرتك: ١) ئەپۆلکە، گدو؛ ٢) پشەی لەش: (پیاوێ **گرتك** ئەسنۆرە)؛ ٣) پارچەگۆشت: (**گرتکە**گۆشتێکی دامێ)؛ ٤) پرێسکە؛ ٥) ناوك، قوڵایی پچوکی دوز زگ؛ ٦) ئەنگوتك؛ ٧) شوێنی حەیوانەکێوی گر؛ ٨) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) نپّه‌کوچك؛ ٢) استخوان بدن؛ ٣) قطعه گوشت؛ ٤) بیرزه؛ ٥) ناف؛ ٦) چونه، گلوله خمیر؛ ٧) جای همایش حیوان کوهی؛ ٨) روستایی در کردستان کە بعثیان آن راویران کردند.

گرتکسپیان: ناوی دێیەکە لە ناوچەی لاجان ف نام روستایی است.

گرتکشانە: ناوی دێ‌یەکە لە ناوچەی لاجان ف نام روستایی است.

گرتکە: ١) ئەنگوتك؛ ٢) پارچەگۆشت؛ ٣) شوێنێ کە حەیوانەکێوی زۆر دێنێ ف ١) چونه؛ ٢) تکه‌گوشت؛ ٣) جولانگاه حیوانات کوهی.

گرتن: ١) خستنەناودەست؛ ٢) دیل‌کردن؛ ٣) بەندکردن؛ ٤) دانان، فەرزکردن؛ ٥) بێ‌بوُنی رۆژگ: (حەمەرۆژوم **گرت**)؛ ٦) دادانی کون: (کونەکانم **گرتن**)؛ ٧) فرتاندن: (نینوکم **گرتن**)؛ ٨) کوشین: (کەوشەکەم پام **نەگرێ**)؛ ٩) بەردەست‌کردن: (دوژمن فەلاکەی **گرت**)؛ ١٠) چوُنەناو: (بچن سەنگەر **بگرن**)؛ ١١) جێ‌بوُنەوە: (ئەم جەوالە شەش بوُت **ناگرێ**) ف ١) گرفتن؛ ٢) اسیرکردن؛ ٣) حبس‌کردن؛ ٤) فرض کردن، انگاشتن؛ ٥) روزه گرفتن؛ ٦) اندودن سوراخ؛ ٧) چیدن ناخن و...؛ ٨) فشردن؛ ٩) فتح کردن؛ ١٠) تورفتن؛ ١١) گنجایش.

گرتنەدڵ: دەدڵدا راگرتنی رك یا قسەیەك ف به دل گرفتن.

گرتنەك: پەنگەی حەساوکیتاو ف سَنَد.

گرتنەمل: دەسنەبەربوُن، وەئەستۆگرتن ف مُتعهد شدن.

گرتنەناو: دەورەدان ف درمیان گرفتن.

گرتنەوە: ١) بەردەنەرازوُ دروست‌کردن؛ ٢) قۆزتنەوە لە حەوا؛ ٣) تراوکردنەوەو لێکدان: (دەرمانم بۆ **دەگرێتەوە**، خەنەم **گرتەوە**)؛ ٤) هاتنەوەجێی شکاو: (دەسەشکاوەکەت **گرتویەتەوە**)؛ ٥) رُوانین لە کتێب بۆ ئاییندەزانین؛ ٦) فاڵ‌دیتنی فالگرەوە؛ ٧) راکردو دەست‌خستنەوە: (ئەسپ بەر بیو**گرتمەوە**)؛ ٨) نۆش‌بوُنی نەخۆشی لە خەڵکەوە: (ئەم نەخۆشیە **گرتنەوەی** هەیە)؛ ٩) فەرەبوُی رۆژوی فەوتاو: (پاشان دوورۆژوم **گرتەوە**)؛ ١٠) گەیشتن بە جانەوەرێ کە پێش کەوتوە: (بەجێی هێشتبوُم **گرتمەوە**)؛ ١١) پێست لێ‌دارنین، کەوڵ‌کردنی حەیوان: (پێستەکەی **بگرەوە**)؛ ١٢) تێکوڵ لێ‌کردنەوەی میوە: (پوستی ئەم خەیارە **بگرەوە**)؛ ١٣) خەرجی کەم‌کردنەوە: (لە منداڵی خۆم **گرتوتەوە** داومە بەو)؛ ١٤) راگرتن و بەندکردنی ناوی ناو دێری: (گۆڵەکەم **گرتەوە**)؛ ١٥) قەدەغەکردن: (لەوکارانەم **گرتونەوە**) ف ١) براورد کردن سنگ ترازو؛ ٢) قاپیدن در هوا؛ ٣) تهیه و ترکیب کردن رنگ با دوا؛ ٤) بهبود شکستگی استخوان؛ ٥) تفأل به کتاب؛ ٦) فال دیدن؛ ٧) بازگرفتن در رفته؛ ٨) سرایت بیماری؛ ٩) قضاء روزه؛ ١٠) رسیدن به پیشتاز؛ ١١) پوست‌کندن جانور؛ ١٢)

بوست‌گرفتن میوه؛ ١٣) صرفه‌جویی؛ ١٤) بندآوردن آب آبیاری؛ ١٥)منع کردن.

گرتم: ١) وامدانا؛ ٢) خسنمه‌ناوه‌دسنم؛ ٣) به‌رۆژوو‌بووم؛ ٤) دبل‌وزبندانیم‌کرد ف ١) جنین فرض کردم؛ ٢) دردست گرفتم؛ ٣) روزه‌دار بودم؛ ٤) زندانیش کردم.

گرتوٚ: ١) دبل، ئیسیر؛ ٢) به‌ندی، زبندانی ف ١) اسیر؛ ٢) زندانی.

گرتوٚخانه: به‌ند،حه‌فس ف زندان.

گرتوٚله: ١) سه‌یروسه‌مه‌ره؛ ٢) جیٚ‌ترس، به‌سام ف ١) عجیب و غریب؛ ٢) ترسناک.

گرته: ١) خه‌مبار، دلٚته‌نگ؛ ٢) گوندیٚکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف ١) انـدوهگین، گرفـته؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرته‌ك: پەلٚگەی‌واو، فەیزی‌قەرد ف سند وام.

گرته کان: گویٚز، گوٚز،گوٚز، قوٚز ف گردو، گردکان.

گرتی: گرتوٚ ف نگا: گرتوٚ.

گرتیخانه: گرتوٚخانه ف زندان.

گرچك: ١) دو ئه‌نـدامی چکـوٚلـه‌ی پانکه‌لٚه‌ن سه‌رچاوه‌ی مسولٚدانن، گورجیله، گورچه‌ویله ٢) برینی له خالٚیگه؛ ٣) گریٚ‌دار که زه‌قی‌بیٚ؛ ٤) نبختی که‌ل‌وکـه‌ت ف ١) کلیه، گرده؛ ٢) کنـایه از نهیگـاه؛ ٣) گره برجسته تنه درخت؛ ٤) نیغ کند و لب برشده.

گرچن: ١) داری به‌گریٚ؛ ٢) نبختی که‌ل بوٚگ ف ١) درخت گره‌دار؛ ٢) تیغ کند شده.

گرچو: گرچك ف نگا: گرچك.

گرچـوبـر: ١) زه‌بری قورس؛ ٢) برینی له چیٚشتی سویٚر ف ١) ضربهٔ کاری؛ ٢) کنایه از غذای شور.

گرخ: ١) کپانی ده‌نگی گه‌رو؛ ٢) بیٚر، فیٚز ف ١) گرفتگی صدا؛ ٢) بیزحال بهم خوردن از چیزی.

گرخ‌بوٚن: کپ‌بوٚنی ده‌نگ، ده‌نگ‌که‌وتن ف صدا افتادن.

گرخواردن: به‌ده‌وره‌دا سوٚرانه‌وه ف پیرامون گشتن.

گرد: ١) گر، ته‌په، ته‌پوٚلکه؛ ٢) خرٚ وه‌ك توٚپ؛ ٣) کوٚبوٚنه‌وه؛ ٤) جه‌غزی؛ ٥) خرٚ وه‌ك داردوٚژه‌نـگ؛ ٦) درشت؛ ٧) هه‌مو، تیکرا؛ ٨) ده‌وره؛ ٩) سوٚر، گیٚژدان؛ ١٠) کورتـه‌بالاٚ، بالاٚپچوٚك ف ١) تپه؛ ٢) کُروی؛ ٣) همـابش؛ ٤) دایره‌ای؛ ٥) لوله‌ای، استوانه‌ای؛ ٦) دُرُشت؛ ٧) همه، کلّ؛ ٨) پیرامون؛ ٩) جرخش آب؛ ١٠) کوتاه‌قد.

گردئیٚستر: گوندیٚکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردا: هوٚزیکی کورده له کوردستاندا ف طایفه‌ای در کردستان.

گرداشه‌وان: ناوی دیٚ‌یه‌که ف نام روستایی است.

گراداف: ١) ناوی زوٚر و خوٚر که خول ئه‌دا؛ ٢) برینی‌له کاره‌سات‌و به‌لاٚ ف ١) گرداب؛ ٢) کنایه از بلا مُصیبت.

گردان: ١) خولانه‌وه؛ ٢) سوٚرانه‌وه؛ ٣) وشه‌یه‌که له بازی جاو شارکیٚ‌دا ف ١) گشتن؛ ٢) جرخیدن؛ ٣) اصطلاحی در فایم موشك بازی.

گرداو: گرداف ف گرداب.

گرداوا: گونـدیٚکـه له کوردستان به‌عسی ویٚرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردبوٚن: کوٚبوٚنه‌وه، کوٚم‌بوٚن ف جمع شدن.

گردبوٚنه‌وه: کوٚم‌بوٚنه‌وه ف جمع شدن.

گردچینه: گوندیٚکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد زبیٚر: گوندیٚکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردش: نروٚکان، به‌ددان‌شکان ف با دندان شکستن تخمه و امثال آن.

گردشاندن: نروٚکاندن ف با دندان شکستن.

گرد عاره‌بان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردك: مابجه ف ماهیچه، عضله.

گرد کردن: ١) کوٚم‌کرن؛ ٢) خرٚه‌لٚدان ف ١) جمع کردن؛ ٢) مدوّر کردن.

گرد کردنه‌وه: کوٚکردنه‌وه ف جمع کردن پراکنده.

گرد که‌چیا: گوندیٚکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد گاسنه: گوندیٚکه له کوردستان به‌عسی ویٚرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردگراو: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردن: گرتن ف نگا: گرتن.

گردنه‌وه: گرتنه‌وه ف نگا: گرتنه‌وه.

گردوٚکردن: گردکردنه‌وه ف جمع کردن پراکنده.

گردوکوٚ: ١)کوٚکردنه‌وه‌ی باره‌ی زه‌مین؛ ٢) پاشه‌که‌وت ف ١) جمع کردن محصولات؛ ٢) پس‌انداز.

گردوکوٚش: کردوکوٚش، ئه‌رك‌دان ف زحمت کشی.

گردولـك: ١) گردوٚلـك؛ ٢) ته‌پـه‌ی چکـوٚله، گردی پچوٚك ف ١) نگا: گردوٚلك؛ ٢) تپهٔ کوچك.

گردوٚلـك: ١) هه‌رشتی به‌سـه‌ریه‌کداکراوی به‌رزه‌وه‌بوٚگ؛ ٢) خوٚبانی به‌سه‌ریه‌کداکراو ف ١) انباشتهٔ بلند شده؛ ٢) توده خرمنِ باد نداده.

گردوٚلکه: گردوٚلك ف نگا: گردوٚلك.

گردوٚلـه: ١) ته‌پکی پچـوٚك؛ ٢) تیٚفـه‌کی ده‌ربیٚ ف ١) تپهٔ کوچك؛ ٢) خشتك تنبان.

گرده: ١) خرٚی توٚپی؛ ٢) جه‌غـزی؛ ٣) تیکـرا؛ ٤) جوٚری برنـج؛ ٥) کاورای کورته‌بالاٚ؛ ٦) درشته‌ی ناو شتی ورد؛ ٧) سه‌لکی گیاسارمه؛ ٨) خول‌و سوٚر؛ ٩) کوٚلـکـه‌ی ئه‌ستـوٚر؛ ١٠) فوژینی مالٚ؛ ١١) ئه‌سنورابی سه‌روی زان (گرده‌ی زانی شکاوه)؛ ١٢) ئه‌زاد، برك؛ ١٣) دورگه، ئاد ف ١) مدوّر، کروی؛ ٢) دایره‌ای؛ ٣) همـگی؛ ٤) نوعی برنج؛ ٥) یاروی کوتاه قد؛ ٦) درشتهٔ میانِ چیزهای ریز؛ ٧) پیازهٔ گیاه

سلمك: ۸) جرخش: ۹) کندهٔ ستبر: ۱۰) گوشهٔ خانه؛ ۱۱) انتهای ران: ۱۲) نگا: برك: ۱۳) نگا: ناد.

گرده‌با: باهۆز ف گردباد.

گرده‌بڕ: ۱) شه‌قه‌مشار: ۲) کۆلکه‌ی به‌شه‌قه‌براو: ۳) شکانی ئێسکی لای سه‌رووی ڕان: (فاجی **گرده‌بڕ** شکاوه) ف ۱) ارّهٔ دونفره؛ ۲) کندهٔ با ارّه بر بده؛ ۳) شکستگی استخوان ران.

گرده‌بن: ناوی گوندێکه ف نام روستایی است.

گرده‌به‌ردان: ناوی دێیه‌که ف نام دهی است.

گرده‌بان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرده‌پیاو: پیاوی کورته‌بالای خڕه‌که ف مرد کوتاه قد.

گرده چاو: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌ران: ئێسکی لای سه‌رووی ڕان: (ده‌ك ئه‌سنۆو **گرده‌رانت** شکێ) ف استخوان بالای ران.

گرده‌ڕه‌ش: ناوی ناواییه‌که ف نام روستایی است.

گرده‌ڕه‌شه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرده‌ڕه‌شی‌پچووك: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌ژن: ژنی کورته‌بالا ف زن کوتاه قد.

گرده‌سپیان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌سوور: ۱) ناوی گوندێکه له به‌ربه‌نه‌ی لاجان؛ ۲) گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف ۱) نام روستایی است؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌شینان: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.

گرده‌شینه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرده‌قازی: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌قیت: ناوی گوندێکه له ناوچه‌ی سندووس ف نام دهی است.

گرده‌ك: پیتی درشتی ئه‌لف‌وبێتکه له نوسینا ف حُرف درشت الفبا در نوشتن.

گرده کلاش: زاڕۆی ژن له شووی پێشوو ف فرزند زن از شوهر پیشین.

گرده که‌روێشك: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده گڕوێ: ناوی دێیه‌که له شاروێران ف نام روستایی است.

گرده گوێ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده گۆم: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌ڵ: ۱) چکۆڵه؛ ۲) بان‌گوێز، بانگوش، باگردێن؛ ۳) خڕی وه‌ك تۆپی چکۆڵه ف ۱) ریز؛ ۲) بام غلتان؛ ۳) کُرهٔ کوچك.

گرده‌لوی‌جنه: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌له: ۱) خڕی چکۆڵه؛ ۲) نیفه‌کی ده‌ربێ: ۳) نه‌رمه‌زین: ۴) گردۆلك؛ ۵) ئامرازێ له ئاسباودا؛ ۶) ده‌پێ که جۆلا بوزوی له‌سه‌ر ده‌پێچێ؛ ۷) به‌ندی قامك: ۸) نۆبه‌عه‌ڕابه‌ی به‌کپارچه له دار تاشراو؛ ۹) کۆلکه‌داری خڕو درشت ف ۱) کُروی کوچك: ۲) خشتك تنبان؛ ۳) نمدزین: ۴) نگا: گردۆلك: ۵) ابزاری در آسباب: ۶) تخته‌ای در جولایی که شال را بر آن بپیچند: ۷) بندانگشت: ۸) چرخ گاری چوبین بکپارچه: ۹) کندهٔ گرد و بررگ.

گرده‌نازێ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌نشین: که‌سێ که ناتوانێ کار بکاو له سووچی ماڵه‌وه دانیشێوه ف از کار افتادهٔ خانه‌نشین.

گرده‌وکردن: کۆکردنه‌وه ف جمع کردن.

گرده‌وه‌بوون: کۆبوونه‌وه ف جمع شدن.

گرده‌وه کۆیی: گردوکۆ ف نگا: گردوکۆ.

گردی: ۱) درشتی؛ ۲) وردی: ۳) ئێکرا، هه‌موو؛ ۴) کۆوه‌بوون ف ۱) درشتی: ۲) ریزی: ۳) همه؛ ۴) گردهم‌آیی.

گردی‌ڕه‌وا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردی‌سه‌ر: دانه‌یه‌ی، له‌شوێن جوون ف جستجو.

گردی‌شه‌ریف: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردی کاولان: ناوی گوندێکه له به‌ربه‌نه‌ی لاجان ف نام روستایی است.

گردی گه‌ڕۆڵ: ناوی گه‌ڕه‌کێکه له شاری سنه ف محلّه‌ای در شهر سنندج.

گردیله: ۱) خڕی بچکۆڵه؛ ۲) ته‌په‌ی چکۆڵه ف ۱) مدوّر کوچك؛ ۲) تپهٔ کوچك.

گردین: تێکرا، هه‌موو ف همه، کُلّ.

گرژ: ۱) که‌سێ جرچی هێناوه‌ته توێڵ له تووڕه‌یی؛ ۲) ناڕه‌حه‌ت و خه‌مبار، کز: ۳) بادراو؛ ۴) کاری که‌وڵ کردن ف ۱) اخمو؛ ۲) افسرده: ۳) ناب خورده؛ ۴) عمل پوست کندن.

گرژاڵ: ڕه‌نگێکه بۆ مه‌ره‌ز که نێوانی ڕه‌ش و سووره، سووری ناماڵ ڕه‌ش ف بنفش قرمز سیه‌فام.

گرژاندن: که‌وڵ کردن ف پوست کندن.

گرژبوون: ۱) ڕوونرش کردن؛ ۲) تووڕه‌بوون؛ ۳) ناڕه‌حه‌ت و کز دیارکردن؛ ۴) تونده‌وه‌بوونی به‌ن به بادان: ۵) کرژبوون له کار ف ۱) اخم کردن: ۲) خشمگین شدن؛ ۳) افسرده گشتن: ۴) تاب خوردن نخ؛ ۵) جالاك بودن در انجام کار.

گرژه: کاورای ئه‌نی گرژو ڕوناخۆش ف یاروی اخمو.

گرژهەلاتن: سپس و چرچ بوون [ف] چروك شدن، پژولیدن.

گرژی: ١) گرژی و خەمباری؛ ٢) توڕەیی [ف] ١) افسردگی؛ ٢) خشمگینی.

گرژین: بزەکردن [ف] لبخند زدن.

گرژینەوە: گرژین [ف] لبخند زدن.

گرس: ١) بنبادەمی بابەبەرز؛ ٢) توندو لێك‌چەسپاو؛ ٣) خولفاو، رسکاو: (تومەکە **گرس** بوە، بیزە لە ناو سکیا **گرس** بوە)؛ ٤) خۆگرتنەوە: (لە دار کەوتم بە پەلێ **گرسامەوە**، بلارم هاویشتە دار لەوێ **گرسایەوە**)؛ ٥) زەوی لە کێلان رەق؛ ٦) بەقەوارە، نەسنور؛ ٧) زبر؛ ٨) درشت؛ ٩) کاربنە [ف] ١) بزرگوار؛ ٢) محکم و به هم چسبیده؛ ٣) رسته، نکو بن یافته؛ ٤) واچسبیدن، گیرکردن؛ ٥) زمین سفت و سخت در شخم؛ ٦) هیکل‌دار؛ ٧) زبر؛ ٨) درشت؛ ٩) بالار.

گرسان: ١) گرس؛ ٢) پێ‌بوونی ئاگر: (ئاگرەکە **گرسا**)؛ ٣) لەش گەرم‌داهاتن: (هەمو لەشم داگرساوە رەنگە تام لێ بێت) [ف] ١) نگا: گرس؛ ٢) افروختگی آتش؛ ٣) گرمی تن به نشانهٔ تب.

گرساندن: بەگەورەزانین [ف] محترم پنداشتن.

گرسانەوە: ١) خۆگرتنەوە؛ ٢) مانەوە لە شوێنێك: (لەو دێ‌یە **گرساومەتەوە**) [ف] ١) واچسبیدن، گیرکردن؛ ٢) ماندگارشدن.

گرساو: گرس بوگ [ف] «گرس» شده.

گرسك: ١) گروسك؛ ٢) کێلگەیەکی رەق هەلاتیێ [ف] ١) گلابی وحشی؛ ٢) زمین سخت در شخم.

گرسە: تولا، قورسە [ف] نگا: تولا.

گرسەلار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرسیاك: گرساو، گرس بوگ [ف] گرساو.

گرسیان: گرسان [ف] نگا: گرسان.

گرسیانەوە: گرسانەوە [ف] نگا: گرسانەوە.

گرش: داری دارەڕا [ف] دیرك، چوب سقف.

گرشمە: ناز، عیشوە، گربشمە [ف] کرشمه، ناز.

گرشە: ١) کلوش، قرشە؛ ٢) کومایەك لە بافەی لەسەریەك داندراو، تابە؛ ٣) درەوشان، بریقە [ف] ١) سپاری، ساقهٔ غلّه؛ ٢) توده‌ای از بسته‌های سپاری و گیاه؛ ٣) درخشش.

گرفت: ١) تبنتەلا، نەخۆشی لە عەزم‌نەکردنی خۆراکەوە؛ ٢) بەرگر لە کار [ف] ١) بیماری امتلا؛ ٢) مانع راه.

گرفتار: ١) تووش‌هانگ، دوچار؛ ٢) یرێتی لە نەویندار [ف] ١) گرفتار؛ ٢) کنایه از عاشق.

گرفنج: ١) تێك ئالۆزانی بەن و دەزوو؛ ٢) گرێی بچوکی دژوار لە کردنەوە؛ ٣) دلۆ لە رێس‌دا [ف] ١) سردرگم شدن نخ؛ ٢) گره کور؛ ٣) برجستگی کوچولو در ریس.

گرفنچ: گرفنج [ف] نگا: گرفنج.

گرفنچك: دلۆ لە رێس‌دا کە ژن لە کاتی نەشی‌رستن‌دا بە ددان دەیقرتێنێ [ف] برامدگی کوچك در ریس.

گرفە: کلپە، دەنگی گڕی ئاگر [ف] صدای شعلهٔ آتش.

گرفەگرف: گرفەی زۆر [ف] صدای پیاپی شعله.

گرك: ١) گرنك؛ ٢) تابشت، تاقەت، قەوەت؛ ٣) دەستار؛ ٤) دوگی وشتر؛ ٥) کوللێرە؛ ٦) تولا؛ ٧) گردی بچوك [ف] ١) نگا: گرنك؛ ٢) تاب، توان؛ ٣) دستاس؛ ٤) پیهٔ شتر؛ ٥) گرده نان؛ ٦) نگا: تولا؛ ٧) تپّهٔ کوچك.

گڕك: ١) دەستار؛ ٢) جوون، بەردی قوڵی شت تێداکوتان [ف] ١) دستاس؛ ٢) سنگ گود به جای هاون، هاون سنگی.

گرکا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرکاشە: ١) ناوی گوندێکە؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] ١) نام دهی است؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرکال: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گڕکان: ئاگربژێن، ئاگری [ف] آتشفشان.

گرکرن: پف کردن [ف] مُبالغه.

گرکچك: دەنکێ ئاڵە لە ناو گەنم‌دا، مرۆر [ف] تلخك در گندم.

گڕکە: ١) تاڵکە؛ ٢) کەچەڵی ئاژەڵ؛ ٣) قاقر، کراڵ [ف] ١) طالبی؛ ٢) بیماری کچلی دام؛ ٣) زمین لُخت و بی گیاه.

گرکەش: باوێشك، باوێشك [ف] خمیازه.

گرکی: قسەیەك کە نازانرێ مەبەست چیە [ف] سخن مُبهم.

گرگ: کرش، عوور [ف] شکمبه، معده.

گرگاز: گیایەکە [ف] گیاهی است.

گرگازۆڵە: گرگاز [ف] نگا: گرگاز.

گرگازە: گرگاز [ف] نگا: گرگاز.

گرگاشە: بەڵاو نەهامەت [ف] بلا و مصیبت.

گڕگر: پیاوی بابەبەرزو گەورە [ف] بزرگ مرد.

گڕگڕ: ١) دیسانەوە بەپەلە: (هەر دەڕواو **گڕگڕ** خۆ بە ماڵ‌دا دەکانەوە)؛ ٢) جۆرێ بافلە؛ ٣) گڕی ئاگری لەسەر یەك: (**گڕگڕ** دایسا) [ف] ١) باز با عجله؛ ٢) نوعی باقلی؛ ٣) شعلهٔ مداوم.

گڕگران: ئاگربازی، ئاتەشبازی [ف] آتشبازی.

گڕگرتن: ١) گڕتێ‌بەربوون، هەڵبوونی ئاگر؛ ٢) یرێتی لە زك‌هەستانی زۆر [ف] ١) شعله‌ور شدن؛ ٢) کنایه از به خشم آمدن زیاد.

گرگروك: عەرەبانەی زاروکان [ف] ارادهٔ اسباب بازی.

گرگرە: پیاوی گەورە [ف] بزرگ مرد.

گرگن: زگ‌زل [ف] شکم گنده.

گرگنە: کورتەباڵای زگ‌زل [ف] کوتاه‌قدّ شکم‌گنده.

گرگین: توڕەی زك‌هەستاو [ف] خشمگین.

گرم: ١) دەنگی زل وەك دەنگی توپ و هەور؛ ٢) دەنگی کەوتنی شتی قورس: (**گرم** بە عەرزدا کەوت) [ف] ١) صدای غرنب؛ ٢) صدای افتادن جسم سنگین.

گرماندن: دەنگی زل لێهانن: (هەور **گرماندی**) ف غرنبیدن.

گرمانن: گرماندن ف غرنبیدن.

گرمخین: شونەوەو کوژاندنەوەی خەتی نوسراو ف پاك‌کردن نوشته.

گرمژن: دەنگی ڕۆخانی زۆر: (چیا **گرمژنی** هات‌و رزا بە خوار) ف غرنب ریزش کوه و امثال آن.

گرمژنە: زیپکـەی چکۆڵـە لە نـاو بردنـەوە ف جوش ریز پوست از آفتاب‌زدگی.

گرمژە: گرمژنە ف نگا: گرمژنە.

گرمش: خۆ پێدادانی لەپڕ ف حرکت کردن ناگهانی.

گرمست: مستەکۆڵە، مست ف مشت.

گرموتە: چکۆڵەی خڕەکە ف گردِ مدوّر و ریز.

گرموڵە: ١) گرمونە؛ ٢) لە دەوری یەك ئالاوی خڕەوەبوگ: (لە سەرمان خۆی **گرموڵە** کردبو) ف ١) مدوّر و ریز؛ ٢) بە هم پیچ خوردە.

گرموڵە: گرمونە ف نگا: گرمونە.

گرموهوڕ: دەنگی بەفەوی زۆر: (هەوران **گرموهوڕ**یانە) ف غرنبهٔ زیاد.

گرمە: گرم ف نگا: گرم.

گرمەژنە: گرمژنە ف نگا: گرمژنە.

گرمـە گـرم: گرمـەی بەدوی‌یەکدا: (**گرمەگرمی** هەورانە. **گرمەگرمی** تۆبان دێت) ف غرنبهٔ زیاد.

گرمین: گرماندن ف غرنبیدن.

گرناڵ: زبرو قورنج‌قورنج وەك تێکوڵەبادام ف زبر و ناهموار.

گرناڵ گرناڵ: گرناڵ ف زبر و ناهموار.

گڕنای: گڕی ئاگر ف شعلهٔ آتش.

گرنج: ١) برنج؛ ٢) قورنج، زبری زۆر ف ١) برنج؛ ٢) آجیده، زبر.

گرنجار: چەڵتوکجاڕ ف شالیزار.

گرنج‌بەشیر: برنج بەشیر ف شیر برنج.

گرنج گرنج: قورنج‌قورنج ف آجیده، زبر.

گرنچك: گرێ‌قامیش، بەند ف بندنی، گرەنی.

گرنژ: بزە، زەردە ف لبخند.

گرنژاندن: ١) جرچ‌ولۆچ تێ خستن؛ ٢) هەڵقرچاندن ف ١) چروکاندن؛ ٢) در اثر حرارت فشرده کردن.

گرنژین: بزە هاتنەسەرلێوان ف لبخندزدن.

گڕنژین: ١) چرچ‌ولۆچ‌بوُن؛ ٢) هەڵقرچان ف ١) چروکیدن؛ ٢) در اثر حرارت به هم آمدن.

گرنگ: جێگەی بایەخ‌دان، پڕبایخ: (کاریکی **گرنگە**، قسەیەکی **گرنگە** نابێ بەکەم بگیرێ) ف مهمّ، با اهمیّت.

گرنگی: بایەخداری ف اهمیّت.

گرنوڕ: گرناڵ ف زبر، آجیده.

گرنوُز: شتی جوان‌و بەرچاو ف چیز زیبا و چشمگیر.

گڕنۆز: ١) کەزواوی، برشاوی؛ ٢) بەکرێژ ف ١) کپك زده؛ ٢) شورەزده.

گرنوُگ: گیایەکە، تۆن تۆفیلە ف گیاهی است.

گرنە: پەلپ، بەهانە ف بهانه.

گڕنـە گـرتن: پەلپ‌گرتن‌و بەهـانـە دۆزینـەوەی منـداڵ بەگریانەوە ف بهانه‌گیری بچه.

گڕنەوت: جەنگەی سواربوُنی پشیلەی نێر لە مێ ف موسم جفتگیری گربەها.

گڕنی: ١) زبر لە دەست‌لێدان؛ ٢) مناڵی پەلپگر؛ ٣) بنیادەمی شڵتاغ‌باز ف ١) زبر در لمس؛ ٢) بچهٔ بهانه‌گیر؛ ٣) شلتاق‌باز.

گرۆ: ١) نوگر، خوگرتوُ؛ ٢) کۆمەڵ، دەستە: (**گرۆ گرۆ** هاتن)؛ ٣) شەرت، مەرج؛ ٤) بارمتە؛ ٥) داناربوُنی رۆن‌و سەمەنی‌و ...؛ ٦) خاوەخاوکردن لە کارا ف ١) الیف، خوگرفته؛ ٢) گروه؛ ٣) شرط‌بندی؛ ٤) گروگان؛ ٥) دان دان شدن روغن و...؛ ٦) سُستی و اهمال در کار.

گروُ: لە لای ئەستۆوە لاشە لە پێست دەرهاوردن ف لاشهٔ حیوان را از راه گردن از پوست در آوردن.

گڕوُ: ١) نەخۆشی پێست‌خوران؛ ٢) روخسارتاولاوی؛ ٣) گڕی ئاگر؛ ٤) پەلپی منداڵ ف ١) بیماری گَری؛ ٢) آبله‌رو؛ ٣) شعله؛ ٤) بهانهٔ بچه.

گروا: لە ملەوە گۆشت‌و ئێسکی هاتە در ف گوشت و استخوان از گردن درآمد.

گروان: کاری لاش لە ئەستۆوە دەرهێنان ف انجام دادن عمل «گروُ».

گروانـدن: دەرهێنانی لاشی گۆشت لە ئەستۆرا: (ئەم بزنە **بگروُ** پێستی دەکەمە هەنبانە، گامان گروه کلکی ماوه) ف انجام دادن عمل «گروُ».

گروانکە: کێشانەیەکە بۆ چایی بەرانبەر بە چوارسەت‌و دە گرام ف وزنی است معادل چهارصدو ده گرام، گیروانکه.

گرۆبردنەوە: ١) لە شەرت‌بەستن‌دا سەرکەوتن؛ ٢) پێش‌کەوتن لە خەڵك ف ١) برنده شدن در شرط‌بندی؛ ٢) سرامد بودن.

گرۆبرن: گرۆبردنەوە ف نگا: گرۆبردنەوە.

گرۆبوُن: ١) رام‌بوُن، خوگرتن، نوگربوُن؛ ٢) وەدرەنگی کەوتن ف ١) اُنس گرفتن، خوگرفتن؛ ٢) دیرکردن.

گرۆبـەر: ١) بنیادەمێ کە گرۆی بردوەتـەوە؛ ٢) برێتی لە کەسێ کە لە خەڵکی تر لە پێشترە ف ١) برندهٔ شرط؛ ٢) کنایه از سرامد.

گرۆبەندە: برێتی لە پیاوی زۆر ئازا لە شەڕو جەنگ ف کنایه از شجاع و جنگاور.

گرۆپـیـف: ١) سەرریژبـوُن‌و نیشـتـنـەوەی شێو لە دیزەدا؛ ٢) لەپـڕ بەرزەوەبوُن‌و دامرکانی گڕ؛ ٣) برێتی لە توُڕەبوُن‌و زوُ پەشیمان بوُنـەوە: (دەدڵی مەگرە توڕەبـوُنی ئەو **گرۆپفێکە**)؛ ٤) برێتی‌لە لەپڕ دەولەمەندبوُن‌و زوُ نابوُدبوُن ف ١) لبریزشدن و فرود آمدن جوشیده بلافـاصله؛ ٢) شعله‌ور شدن و زود خاموش شدن آن؛ ٣) کنـایه از برافتن و به سرعت آرام شدن؛ ٤) کنایه از دولت مستعجل.

گروُر: ١) دەنکێ ئاڵە لە ناو گەنم دا؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە ف ١) دانه‌ای تلخ در گندمزار؛ ٢) نام دهی است.

گروُز: ١) هەڵتۆقین لە لێدانەوە؛ ٢) لو ف ١) ورم کردن از ضربه خوردن؛ ٢) غدهٔ بارز.

گڕوز: زاروی گڕوگر ف بچهٔ همیشه گریان و بهانه‌گیر.

گروزین: هەڵتۆقین لە لەش یالە زەمیندا ف برآمدگی در بدن یا در زمین.

گڕۆژ: ئێکرای ڕۆژان، هەموڕۆژێ ف هر روز.

گرۆسك: کرۆسك ف گلابی وحشی.

گرۆشك: نامرازی زارئاختنی گونجەی ئاو ف لولەباز کن.

گروف: قانگل، قانگلە ف نگا: قانگل.

گرۆفر: ١) کڵپەی لەپڕ و نەکاو؛ ٢) شتێ کە زوو بفەوتێ؛ ٣) شات و شوت ف ١) شعلهٔ ناگهانی؛ ٢) سریع الزوال؛ ٣) لاف و خودستایی.

گرۆفیك: چەرخ و گاری بچوك ف گاری کوچك.

گروڤ: گروف، قانگلەبەن ف نگا: قانگلە.

گروقەر: ١) خڕ وەك توپ؛ ٢) جەغزی؛ ٣) درێژۆکەی لوس و بێ سوچ وەك داردۆژەنگ ف ١) کروی؛ ٢) دایره‌ای؛ ٣) استوانه‌ای.

گروك: ١) ئاوریشمی خاو؛ ٢) کورك، کوڕوو ف ١) ابریشم خام؛ ٢) کرك، موی نرم زیر بن.

گروك: ١) زارۆیێ کە زۆر دەگری؛ ٢) تەپەی چکۆلە ف ١) کودك همیشه گریان؛ ٢) تپهٔ کوچك.

گرۆکردن: شەرت بەستن ف شرط بندی.

گرۆکف: گرۆپف ف نگا: گرۆپف.

گرۆگاڵ: گاڵ و بوغ ف نگا: گاڵ و بوغ.

گرۆگرتن: بەلپ گرتنی زارۆك ف بهانه گیری بچه.

گرۆل: پارچەیەکی سێ سوچە بۆ بن باغەڵ لە کراس و جوغە ف خشتك زیر بغل در پیراهن.

گرۆڵە: گاری و عەرەبانەی بارکێشان ف گاری و ارادهٔ باربری.

گرۆڵە: گرۆل ف خشتك زیر بغل.

گرۆلی: بەرگی جەکی گەرم ف گلولهٔ اسلحه.

گرۆلیە: ١) لەسەر یەك پێنجراوی بەن بەخرێ، گلۆلە؛ ٢) بەرگی تفەنگ ف ١) گلوله نخ؛ ٢) گلولهٔ تفنگ.

گرۆن: ١) گرواندن؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) نگا: گرواندن؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرۆنی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرۆنی: ١) جۆرێ قوماشی گوڵ گەورە؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) نوعی پارچه؛ ٢) نام مردانه.

گرۆی: ١) نەخۆشی دەردی گرۆ؛ ٢) ئاولاوی ف ١) بیمارگری؛ ٢) آبله‌گون.

گرۆس: پەنی درێژ ف رسن، ریسمان کلفت و دراز.

گرۆیی بی: نەخۆشی گرۆبوون ف بیماری گری.

گرە: ١) بەندی نوندی بەن و بەت، گرێ؛ ٢) کونی بەرداش؛ ٣) پیاوی خاوەن پایە ف ١) گره؛ ٢) سوراخ سنگ آسیا؛ ٣) مردبزرگ.

گرە: ١) سەمون، بای گەرمی کوشندە؛ ٢) تین و هالاو؛ ٣) دەنگی زبری ناخۆش؛ ٤) کرەی دەخل ف ١) بادسام؛ ٢) آلاو، الو، گرما؛ ٣) صدای گوش خراش؛ ٤) نیمکوبی دانه.

گرهان: گرانی کون ف گرفتگی سوراخ.

گرەبێچ: گێژەلوکە، باهۆز ف گردباد.

گرەبێچە: گڕی بەنەوڕمی نەتدوور ف شعلهٔ قوی و فشردهٔ تنور.

گرەزوك: گرۆز ف نگا: گرۆز.

گرەژۆ: گەلارێزان، خەزەڵوەرین ف برگ ریزان.

گرەسیسە: دوامین گڕی نەتدوور کوژانەوە ف آخرین شعله‌های تنور.

گرك: ناوی شلوێ، قوراو، چلپاو ف گل ولای.

گرە گر: پیاوماقوڵان، پیاوانی پایەبەرز ف اشخاص سرشناس.

گرەگر: ١) گرگر، کلپەی بەردەوامی ئاگر؛ ٢) زەنازەنا و چەقەچەق ف ١) شعلهٔ مداوم آتش؛ ٢) سر و صدای گوش خراش.

گرە گرە: گرە گر ف اشخاص سرشناس.

گرەمێر: پیاگی وەهەیکەل و درشت ف مرد هیکل‌دار.

گرەو: گرو ف نگا: گرو.

گرەوای: ١) جوشین، کولین؛ ٢) گریان ف ١) جوشیدن؛ ٢) گر بستن.

گرەوبردنەوە: گرۆبردنەوە ف ١) شرط بردن؛ ٢) سرامد بودن.

گرەوتا: ١) بەزۆر تێ ئاخنراو؛ ٢) گیراو، گریاگ، گراو؛ ٣) داپۆشراو ف ١) به زور داخل کردن؛ ٢) گرفته شده، مسدود؛ ٣) سر پوشیده شده.

گرەوتش: ١) کڕبن، سەنن، سەندن؛ ٢) سەرپۆش لەسەر دەفر دانان؛ ٣) تێ ئاخنین؛ ٤) وەدەس هێنان؛ ٥) توند بەستنی دەم؛ ٦) داپۆشین؛ ٧) گەزبن، پێوەدان ف ١) خریدن؛ ٢) روی ظرف غذا سرپوش گذاشتن؛ ٣) داخل کردن؛ ٤) بەدست آوردن؛ ٥) محکم دهان را بستن؛ ٦) پوشاندن؛ ٧) گازگرفتن.

گرەوتە: گرەوتا ف نگا: گرەوتا.

گرەوکردن: گرۆکردن ف شرط بندی.

گرەوەك: لەبارمتە نراو ف گروی.

گرەی: گری، هەڵتۆقیو لە لەشدا ف غدّهٔ برجسته در بدن.

گری: ١) گربان، ئاو لە چاوهاتن لە خەم و خەفەتان؛ ٢) بەخەیاڵ دانان: (گریم کرد وابو) ف ١) گر بستن؛ ٢) فرضاً.

گرێ: ١) بەند، گرە؛ ٢) بەندی قامیش و دارو گیا؛ ٣) پاژێك لە شازدە پاژی گەزی پێوان؛ ٤) گەی قامك، بەندی تبل؛ ٥) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) گره؛ ٢) بندنی و گیاه و...؛ ٣) یك شانزدهم ذرع شاهی؛ ٤) بنداگشتان؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرێ: ١) بەرانبەری لوسی، زبری لە دەست لێدان؛ ٢) ددان دیاری بوون؛ ٣) زبری دەنگ ف ١) زبری، آجدگی؛ ٢) نموداری دندانهای پیشین؛ ٣) زبری صدا.

گریا: ١) ئاو لە چاوی هات لە خەمان؛ ٢) کولبو: (ئاو گربایە) ف ١) گر بست؛ ٢) جوشیده.

گڕیا: کلپەی کرد ف شعله‌ور شد.

گریان: گری، ئاو لە چاوهاتن لە خەفەتان ف گر بستن.

گڕیان: کلپەکردن، بڵێسەسەندن ف شعله‌ور شدن.

گریاندن: کارێ کردن کە کەسێ بگری ف گر باندن، به گر به انداختن.

گریانن: گرباندن ف نگا: گرباندن.

گریانــە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرێ بەرانــە: جۆرێ گرێ کە لە ملی ئاژەڵ نوند نابێ و بە هاسانی دەکرێتەوە ف نوعی گره که آسان باز می‌شود.

گرێ بەست: کیسەپوولی پێنەو ف کیسه پول قدیمی.

گرێ بەند: راپۆرت، هاپدان بە نوسین: (**گرێ بەندا** خۆ بگورا دلێ تاغە نڤیست) ف گزارش کتبی، راپُرت.

گرێ پێتی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرێ بۆچکە: گرێ کە بە دژواری دەکرێتەوە ف گره کور.

گرێجان: خدەوخوێ ناشیرین دەگەڵ ف دارای اخلاق وخوی زشت.

گرێ جوانــە: جۆرێ گرێ کە فێر بــوونــی دژوارە ف نوعی گره که باد گرفتنش مشکل است.

گرێ جوڵەکانە: گرێ جوانە ف نگا: گرێ جوانە.

گرێچ: هەراوهوریا، زەنازەنا ف داد و بیداد.

گرێچك: بەندی قامك ف بند انگشت.

گرێچن: ١) جۆرێ تەنین بە گرێ گرێ؛ ٢) بەستنی پشتێند کە تاوەژاسنی قەدەکانی بە گرێ دەوەستێ ف ١) بافتهٔ گره‌دار؛ ٢) نوعی بستن کمر بند.

گرێدار: ١) پێچ و ڕەقایی لە مێشکی داردا؛ ٢) هەر شتێ بەندی هەبێ ف ١) گره میان تنهٔ درخت؛ ٢) دارای بند.

گرێدان: ١) نونــدلێك بەستن؛ ٢) برینی لە دەبــەرکــردنی ئەسپابی شەڕوسەفەر ف ١) گره‌زدن؛ ٢) کنایه از پوشیدن لباس رزم یا سفر.

گرێ دانــك: ١) پەیمــان، شەرتی دۆستــایەتی بەستن؛ ٢) شوێنەواری مێژوویی بەجێ هێشتن ف ١) عهد، پیمان؛٢)اثر تاریخی بجاگذاشتن.

گرێدراو: ١) بەندکراوی دەزوو؛ ٢) داخراوی درگا ف ١) گره‌زده؛٢) در بسته.

گریز: ئاوێ کە لە ڕەخی دەمەوە دێت، لیکاو ف لعاب دهن که از گوشهٔ لب آید.

گریزانك: لەرزینی لەپڕ ف چندش.

گریزە: مچورك، موچرك، لەرزینی زۆرکەم لەبڕدا ف مورمور شدن بدن.

گریزە: گریز، لیکاوی دەم ف لعاب دهن.

گرێژ: ئەندامی جێگەی شیر لە ئاژەڵدا، گوان، مەمك ف پستان دام.

گرێژە: گوندێکی کوردستانــە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرێژنە: باژنەی دەرگا، ژێرپێنەمە ف پاشنهٔ در.

گریس: سست و شل ف شُل و نامحکم.

گریش: ١) تینوڵ؛ ٢) گیشەی گیاو دەخڵی لەدەشت ف ١) نگا: تینوڵ؛ ٢) بسته‌های گیاه و غلّهٔ جمع‌آوری نشده.

گرێش: تینوڵ، بژگوری جلەکۆن ف نگا: تینوڵ.

گرێشك: گرێ کۆرە ف گره‌کور.

گریشمە: نازەقەمزە ف ناز.

گریڤ: مان، جەنە، گەی ف اعتصاب.

گریڤان: ژێرکراس ف زیرپیراهن.

گریڤکەر: مانگرتو ف اعتصاب کننده.

گرێ قەمــرۆك: گوندێکە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گریك: نابشت، نوان، نافەت ف ناب، نوان.

گرێك: گرێ ف گره.

گرێکوتك: گرێ کۆرە، گرێکوێرە ف گره کور.

گرێکۆرە: ١) گرێ بۆچکە؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) گره‌کور؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرێکورە: گرێ بۆچکە ف گره کور.

گرێکوێرە: گرێ بۆچکە ف گره کور.

گرێل: باگردان ف بام غلتك.

گرێل: جۆرێ بەری مازو ف نوعی ثمر مازوج.

گرێلە: گرێی بچوکی دوای دەزوو دورمان: (تەز بەتەزی سەر بە **گرێلە**) ف گره کوچك دنبالهٔ نخ دوختنی.

گریم: ١) وام دانا، فەرزم کرد؛ ٢) گربانی من ف ١) گیرم؛ ٢) گریه‌ام.

گریمان: ١) وامان دانا؛ ٢) گریانمان ف ١) فرض کردیم؛ ٢) گریهٔ ما.

گریمانە: گرێی زۆر لە بەن و دەزوودا: (ئەم دەزووە نێکڕا **گریمانەیە**) ف گره خورده.

گرێمی: جۆرێ خەنجەری بچوك ف نوعی خنجر کوچك.

گرین: گریان، گری ف گریه.

گریناى: کولان، کولین، پێگەیشتن لەسەر ئاگر، بوخنەبوون ف پختن.

گرینگ: گرنگ، بایەخدار، موهیم ف با اهمیّت.

گرینوك: کەسێ کە زۆر دەگری، گرۆك ف بسیار گریان، همیشه‌گریان.

گرێنی: گرێمی، جۆرێ خەنجەری گچکە ف نوعی خنجر کوچك.

گریو: ١) شەرت بەستن؛ ٢) بارمتە ف ١) شرط‌بندی؛ ٢) گروگان.

گریوان: ژێرکــراس، ئەو پارچــەجلەی لەسەر گۆشت و لەبن کراس دەبەردەکرێ، گریڤان ف زیرپیراهن.

گریوگــۆڵ: ١) ئاڵــۆزی و گرێی زۆر دەبــەندا؛ ٢) برینی لە کارێ کە سەرەوبەری لێ دەرناکرێ: (وات کردە **گریوگۆڵ** هەر سەر دەر ناکەم) ف ١) درهمی و گره‌زیاد؛ ٢) کنایه از سردرگمی.

گریوە: گری، گریان ف گریه.

گریوەغار: کێبەرکێ لەڕاکردندا ف مسابقهٔ دو.

گریە: گری، گریان، گرموە ف گریه.

گرێهتــك: ١) کێڵگــە لەنــاو دۆڵ و شیودا؛ ٢) نەخۆشی گەزۆڵی ف ١) مزرعهٔ واقع در درّه؛ ٢) بیماری گَری.

گریەوڕۆ: شەپۆڕ، شیوەن ف شیون.

گریەوڕۆڕۆ: گریەوڕۆ، شیوەن ف شیون.

گریەوگۆ: گریان و دەردەدڵ کردن ف گریه و زاری.

گز: ١) ئالۆدە، خۆگرتو: (ئەم کابرایە **گز**ناڕەق و قوماره)؛ ٢) حیلە، فنبل:

(گـز مەکـە)؛ ۳) بڕ، جاوزەقی: (**گـزگـز** نواشای کردم ترسیام)؛ ۴) بەعـــەزرەت و ئاوات: (گـــز نەورۆژەم نۆ بویئم)؛ ۵) وشـــەیەکـــە لە کاشـۆ بازی‌دا وانا: وشیار بە لەسەر ڕێ و شوێن کایە بکە؛ ۶) دەنگی کیسـەڵی نێر بۆ ناوکردنی مێوینەکەی: ۷) دارێکی دەوەنە لە بەستی ڕوبـاران دەڕوێ؛ ۸) لەپڕ و نەکاو: (**گزو گومەت**) [ف] ۱) خوگرفتگی؛ ۲) حیلە: ۳) نگاه خیرە: ۴) مشتاق؛ ۵) اصطلاحی در چوگان‌بازی؛ ۶) صدای لاک‌پشت نر هنگام جفتگیری؛ ۷) درختچهٔ گز؛ ۸) ناگهانی.

گزجاڕ: بیشەی دەوەنی گز [ف] گزستان.

گزچاڕ: داری گز [ف] درختچهٔ گز.

گزر: گیایەکە لە تیرەی تۆرو چۆنەر سەلکی درێژوکەو بەڕەنگی زەرد یان سوور، گزەر [ف] هویج.

گزرانۆك: پرچی وەهۆندراو [ف] زُلف تابداده.

گزرە: ۱) گیای وردکراو بۆ لەوەڕی ئاژەڵ؛ ۲) داری پارچەپارچە کراو بۆ سوتانی زستانە؛ ۳) پوش‌وپار [ف] ۱) گیاه کوبیده برای علوفهٔ دام؛ ۲) هیزم قطعه‌قطعه شده؛ ۳) خس وخاشاك.

گزڤانۆك: گزرانۆك [ف] زُلف تابداده.

گزك: جاڕو [ف] جارو.

گزكدان: جاڕوکردن [ف] جارو زدن.

گزكدەر: کەسێ کە جاڕو دەکا [ف] جاروزن.

گزكنـە: ۱) کەزی پڕپشت، پرچی زۆرپڕ؛ ۲) داری پڕلق وتۆپ [ف] ۱) موی پُرپشت؛ ۲) درخت پُرشاخ و برگ.

گزگ: گزك، جاڕو [ف] جارو.

گزگز: ۱) قانون و ڕێوشوێنی بازی؛ ۲) دەنگی کیسەڵی نێر بۆ ناوکردنی مێوینە، گز؛ ۳) لەرزینێکی کەم؛ ۴) چزەچزی گۆشت لەسەر ئاگر [ف] ۱) اصـــول وآداب بازی؛ ۲) صدای لاک‌پشت نر در جفتگیری؛ ۳) مورمورشدن بدن؛ ۴) صدای گوشت بر آتش.

گزگزاندن: کەمێك لەرزاندنەوە [ف] اندکی لرزاندن.

گزگزە: ۱) گیایەکە پەلکە کەی وردە دڕکێکی هەیە وە ئەندامی ڕووت کەوێ ئەبچـوزێنێتـەوە؛ ۲) گیایەکی گەڵابـاریکی بۆن‌خۆشـە بنـەکەی بۆ سوتاندن دەبێ؛ ۳) شوشە [ف] ۱) گیاه گزنه؛ ۲) گیاهی است که بیخ آن برای سوختن به کار می‌رود؛ ۳) شیشه.

گزگزین: سوکە لەرزین [ف] مورمورشدن.

گزگل: ۱) قەل، قەلەموونە، عەلوعەلو، عەلەشیش؛ ۲) بەرێکی دارمازوە؛ ۳) باوەعەمەرە، باوەقـوڕەت، چلەنۆك [ف] ۱) بوقلمون؛ ۲) یکی از ثمرهای مازوج؛ ۳) کونوله.

گزگلاگە: پیشەی پشتی گوێ [ف] استخوان پشت گوش.

گزگی: ئاوێنە، عەینك، قودیك [ف] آیینه.

گزم: ۱) دەوەنی گزچاڕ؛ ۲) زبر [ف] ۱) درختچهٔ گز؛ ۲) خشن، زبر.

گزمك: دەمبێنی حەیوان [ف] پوزه‌بند.

گزمـوڵە: ۱) خڕی چکۆڵە لە قوڕ؛ ۲) کەلای حەڕی [ف] ۱) گلولهٔ ریز گلی؛ ۲) تیلهٔ گلین.

گزمی: زبری [ف] خشونت، زبری.

گزن: ۱) فێڵباز؛ ۲) تەشقەڵەباز [ف] ۱) نیرنگباز؛ ۲) شلتاق باز.

گزنگ: سەرەتای تاوی بەیانی [ف] اولین تابش آفتاب.

گزنگ‌دان: تازە دەرکەوتنی تیشکی خۆر [ف] دمیدن آفتاب پگاه.

گزنەك: ببروی نەڕ [ف] اگزما.

گزنی: ۱) درۆی دروسکـراو، بوختان؛ ۲) پیاوی گزن [ف] ۱) بهتان؛ ۲) نگا: گزن.

گزۆری: نەکۆز، ڕێك‌وپێك، بێ کەم و کوڕی [ف] بی کم و کاست.

گزوفت: ۱) تاسەی زۆر بۆ خواردنی شتێ: (**گزوفتمە** بۆ گۆشتی برژاو)؛ ۲) عەزرەت پێدان: (دەم‌خواردو **گزوفتی** ئەوم دەدا) [ف] ۱) اشتیاق زیاد برای خوردن چیزی؛ ۲) حسرت دادن به کسی.

گزوگوم: لەپڕ و نەکاو [ف] ناگهانی، یکهو.

گزوگومەت: لەپڕ و نەکاو، گزوگوم [ف] ناگهانی، یکهو.

گزە: ۱) فێڵ، حیلە؛ ۲) گاز بە ددان لە زمـانی زاڕۆکـانـدا [ف] ۱) حیلە، نیرنگ؛ ۲) گاز با دندان درزبان کودکانه.

گزەر: گزر [ف] هویج.

گزەگز: ۱) کزۆزانەوەی بەگریانەوە؛ ۲) خەیاڵ کردنەوە لە کارێ [ف] ۱) ناله و گریهٔ بچه؛ ۲) فکر کردن در مورد کاری.

گزەون: فێڵەباز [ف] حیلەباز.

گزی: فێڵ، حیلە [ف] حیلە، نارو.

گزیچاڕ: گزچاڕ [ف] درختچهٔ گز.

گزیر: بەردەستی کوێخا لە دێدا [ف] پادو کدخدای ده.

گزیرانە: پێتاکێ کە ڕەعیەت دەیدا بە گزیر [ف] مزد پادو کدخدا که رعیّت می‌دهد.

گزیرك: ۱) بریسکەدانی چاو لە دارکاری کردندا؛ ۲) بریتی لە ئێشی زۆر [ف] ۱) برق زدن چشم هنگام چوبکاری شدن؛ ۲) کنایه از درد شدید.

گزیکار: فێڵباز، حیلەساز [ف] ناروزن، نیرنگباز.

گزیکەر: گزیکار [ف] ناروزن.

گزینگ: ۱) گزنگی خۆر؛ ۲) ڕەشکێنەی چاو، بی‌بیلە [ف] ۱) اوّلین تابش آفتاب؛ ۲) مردمك چشم.

گژ: ۱) ئێك‌هاڵان بۆ کێشەوشەڕ: (دە گژم ڕاچو، بەگژم داهات)؛ ۲) قەدی دار: (دارمێو لە گژ داربـەڕو ئاڵاوە)؛ ۳) ڕاست بونەوەی موی لەش، گرژبـوون؛ ۴) توڕەیی؛ ۵) وشەی دنەدانی جوانەگا بۆ سەر چێڵ؛ ۶) شل و سست؛ ۷) موی تێك‌هاڵاوی شانەنەکراو؛ ۸) تێکڕا، هەمو، گ؛ ۹) ڕوەك: (گـــژو گیای زۆرە، گیاو گژی زۆرە)؛ ۱۰) لوربـــوون، بەرەوخواربونەوە، لەژورەوە بەنهێم بەرەوخوارهاتن؛ ۱۱) ڕەق، سەخت [ف] ۱) گلاویزشـدن؛ ۲) تنهٔ درخت؛ ۳) سیخ شدن مو؛ ۴) خشم؛ ۵) کلمهٔ برانگیختن گاو گُشن؛ ۶) سست؛ ۷) موی ژولیده؛ ۸) همه؛ ۹) رستنی، گیاه؛ ۱۰) به تندی پایین آمدن از سراشیبی؛ ۱۱) سخت، سفت.

گژاڕ: چینەدانی باڵندە، جیکڵدانە [ف] ژاغر، چینەدان.

گژاژ: گژاڕ [ف] چینەدان.

گژانـدن: ۱) تێکـەڵ‌پێکەڵ کردن؛ ۲) برێنی لە ئاژاوەنانەوە ف ۱) درهم آمیختن؛ ۲) کنایە از آشوب بپاکردن.

گژڤاموك: پرچی هۆندراو ف موی بافته.

گژك: ۱) کوژەکە؛ ۲) تەرزەی ورد؛ ۳) پرچی پەرژو بڵاو ف ۱) خرمُهره؛ ۲) نگرگ ریز؛ ۳) موی بر بشان.

گژکردن: ۱) کزکردن، خوڵێك‌هاڵاندن؛ ۲) راست‌بوونەوەی‌مو ف ۱) تو ی هم رفتن؛ ۲) راست شدن مو.

گژکن: ۱) کەزی پڕ و زۆر؛ ۲) داری پڕلك وپۆپ ف ۱) موی پرپُشت و بسیار؛ ۲) درخت پُرشاخ و برگ.

گژکە: پوکاولە، چەموڵە، چەمبوڵە ف ام کردن، پنجه‌گذاشتن.

گژگـژ: ۱) وشەی دنەدانی جوانەگا بۆ سەر جێڵی بەکەڵ، گژ، کەڵە؛ ۲) وشـك، زوا، زژ، زوهـا؛ ۳) تێکـەوە هاویشتنی ناپـوڕە ف ۱) کلمهٔ برانگیختن گاوگشن؛ ۲) خشك؛ ۳) شلوغی و ازدحام مردم.

گژگژاندن: هانەدان بۆ شەڕ، دنەدان بۆ جەنگ ف تحریك کردن برای شروع جنگ.

گژگژە: پۆش و پەڵاشی بابردەڵە ف گیاه خشك بادآورده.

گژگژەك: بەفرخۆرکە، جۆرێ تەرزەی زۆرورد ف نوعی برف بسیار ریز.

گژگژین: راست‌بوونەوەی مو لە ترسان ف سیخ شدن موی بدن از شدّت ترس.

گژل: تەرزە، تەزرە، تەبروك ف تگرگ.

گژلوك: تەزروکە، تەرزەی ورد ف تگرگ ریز.

گژم: ۱) خەم، خەفەت؛ ۲) خەمبار؛ ۳) تەخۆشی تەنگەنەفەسی ف ۱) اندوه؛ ۲) دژم؛ ۳) نفس تنگی.

گژن: موی تێك‌هاڵاو ف ژولیده.

گژنەسەرە: سەرفژن ف ژولیده موی،پیچیده موی.

گژنیژ: کشنیژ ف گشنیز.

گژنیژ: گژنیژ ف گشنیز.

گژنیژە: ۱) گژلـوك، تەرزەی ورد؛ ۲) زیـبـری بێست لە سەرمـان؛ ۳) کشنیژە؛ ۴) کشنیژ ف ۱) نگرگ ریز؛ ۲) خشن شدن پوست از سرما؛ ۳) نوعی زیور؛ ۴) گشنیز.

گژۆرەك: وردە جرپی بۆ ئاڵاشی بان داپۆشین ف انبیره.

گژوژ: جڵکن و قژن ف جرکین و ژولیده موی.

گژوگیا: پۆش و پار، رووەك ف نباتات علفی.

گژوڵ: جۆرێ داری جەنگەڵ ف از درختان جنگلی.

گژوڵە: پەرژو بڵاو ف پراکنده وآشفته.

گژوڵەك: گێژەلۆکە ف گردباد.

گژولی: گژۆرەك ف انبیره.

گژومژو: تێکەڵ‌پێکەڵ، تانەکۆژ ف درهم برهم وبی‌نظم.

گژە: ۱) دەنگی بای بەتـەوژم؛ ۲) گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ؛ ۳) دنەی جوانـەگا بۆ سەر مانگابەکەڵ ف ۱) صدای وزش تندباد؛ ۲) گیاهی است دارویی؛ ۳) کلمهٔ تحریك گشن بر ماده گاو.

گژەبا: بای توندی پابزی ف باد تند خزانی.

گژەگژ: گژەی با ف صدای تندباد.

گژیان: قرژبوونی مو، شێوانی مو ف آشفتن و ژولیدن موی.

گژی‌ببێ: گوندێکە لە کوردستان بە عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گس: وشەی لێخوڕینی پەز، کس ف کلمهٔ راندن گوسفند.

گست: گوست، تبل،تلی، قامك، تەنگوست، تەنگوس ف انگشت.

گسك: جارو، گزك، گزگ ف جارو.

گسکدان: گزکدان ف جاروکردن.

گسکـەدەر: کەسێ کە بە گسك کار دەکا ف جاروزن.

گسکە: کسکە، بریقەی چاوی پشیلە لە تاریکی‌دا ف برق چشم گربه در تاریکی.

گش: گ، گژ، تێکڕا، هەمو ف همه.

گشت: ۱) بادراو، باوخواردو؛ ۲) گش، تێکڕا؛ ۳) قامك، تەنگوس ف ۱) نخ تابیده؛ ۲) همه، همگی؛ ۳) انگشت.

گشتائۆرتی: قامکی ناوەڕاست ف انگشت وسطی.

گشتابلل: تبلامەزن، قامکەگەورە ف انگشت شست.

گشتاقلانج: قامکەتوته ف انگشت کوچکه.

گشتامیانین: گشتائۆرتی، زەرتەقوته ف انگشت وسطی.

گشتانـە: ۱) تەنگوستیلە؛ ۲) قوچەکەی دورمـان؛ ۳) قولی درەو، تەوەنـدەی لە دەستێکـا جێ دەبێتـەوە ف ۱) انگشتر؛ ۲) انگشتانهٔ خیاطی؛ ۳) میزانی معادل یك کف دست.

گشتر: کلکەوانە، گشتانە ف انگشتر.

گشتك: تەنگوتك ف چونه.

گشتونە: قوچەکەی دورمان ف انگشتانهٔ خیاطی.

گشتەك: بەنی گشت ف نخ تابیده.

گشتی: تێکڕایی، هەموانی ف همگانی، عمومی.

گشـك: ۱) تێکـڕا، گژ، گ، گشت؛ ۲) پوکـاولە، چەموڵە؛ ۳) بەنجەی تاواڵەکراو؛ ۴) گژك، تەرزەی ورد ف ۱) همگی؛ ۲) ام کردن؛ ۳) پنجهٔ باز؛ ۴) تگرگ ریز.

گشکە: پوکاولە، چەمبوڵە، گشك ف ام‌کردن.

گغ: دەنگێ کە لە منداڵی ساوا دەردەچێ ف صدای بچهٔ نوزاد.

گغکی: منداڵی گغ‌وێژ ف کودك چند ماهه، نوزاد.

گغنی: شلناغ، تەشقەلە، تەلەکە ف شلتاق.

گغە: ۱) گغ: (زاروکەمان **گغەو** بغە دەکا)؛ ۲) بغە، وشەی ترساندنی ساوا ف ۱) نگا: گغ؛ ۲) کلمهٔ تحذیر از خطر برای کودك.

گف: ترساندن بەقسە: (هەرو **گفم** لێ دەکا) ف تهدید.

گفت: پەیمان، بەڵێن ف قول و پیمان.

گفتار: قسە بۆخەڵك‌کردن ف سخنرانی، گفتار.

گفت‌دان: بەڵێن‌دان، پەیمان‌دان ف قول‌دادن.

گفتوگۆ: تاخافتنی پێکەوە ف گفتگو.

گفتە: گفت، بەڵێن ف قول.

گفشك: ۱) قورینج، قوربنج‌گرتن؛ ۲) پوکاولە، گشك، چەمبوڵە ف ۱)

نبشگون؛ ٢) ام کردن.

گف: ١) گشتـەك، بادراو؛ ٢) گف، ترساندن بەقسە؛ ٣) دەنگی بەردی هاویژراو بە قۆچـەقانی: (هەر گفەگفی دێت) ف ١) نخ نابیدە؛ ٢) نهدید؛ ٣) صدای سنگ برتاب شده با فلاخن.

گفاشتن: کوشین ف فشردن.

گفاشگه: جێگەی گوشینی ترێ‌و...، گوشینگە ف جای فشردن میوە.

گفاله: کۆمەڵی چەکدار ف گروه تفنگداران.

گفاند: ١) هێڵ، خەنی جوت؛ ٢) خوارو خێچ ف ١) شیار شخم زمین؛ ٢) کج و کوله.

گفانده: ١) سەرلێوی کەنداڵ و شاخ؛ ٢) کەوشەنی زەمینی کێڵگە ف ١) لبهٔ پرتگاه؛ ٢) مرز کشتگاه.

گفر: پشیلەی نیر ف گربهٔ نر.

گفرت: کێم و هەوا، چڵکی برین ف چرك و ریم زخم.

گفردی: لەرزین لەترسان، راچەنین ف لرزه از ترس، بکەخوردن.

گفرك: هەراش، ساوای بەکەیف‌و تەبار ف نموکرده، نوزاد شاداب.

گفرونەك: گیابەکی دەشتەکیە ف از گیاهان صحرایی.

گفشك: ١) ئەنگـوتكەهەوبـر؛ ٢) قـوربنـج ف ١) چونـهٔ خمیر؛ ٢) نیشگون.

گفگه: ١) گف، دەنگی بەردی بەرەقانی؛ ٢) دەنگی سوڕانی خول‌خولەو مزراق ف ١) صدای سنگ فلاخن؛ ٢) صدای چرخش شدبد گردنا.

گفگف: گزەگز ف صدای تندباد.

گفگفـــه: دارێکی جەغـــزیە بەدو کونی تێکــراوە بەتێ تێ‌دەخـەن‌و بای‌دەدەن گفەگفی لێ دێت ف نوعی فرفرهٔ چوبی.

گفن: موی تێك‌هالاوی گرژ ف موی زولیده.

گفوردی: گفردی ف چندش، بکەخوردن.

گفـه: ١) گفقـە؛ ٢) دەنگی بای بەقـەوەت، گزە ف ١) نگا: گفقه؛ ٢) صدای تند باد.

گفه‌گف: دەنگی گفەی لەسەریەك ف صدای پیاپی «گفه».

گفی: دەلەمەی پەنیر ف دَلَمهٔ پنیر.

گفیری: ژان‌و برك ف دلپیچه.

گفیرین: عەزم کردن، هەڵناواندن ف هضم خوراك.

گفیشـــك: ١) بلچ، گێوژ، گوێژ؛ ٢) کوشـراو، کوشـراوی میوە ف ١) زالزالك؛ ٢) عُصاره.

گفین: مەبین، بوئەماست بان پەنیر ف بندآمدن شیر.

گل: ١) ژانی چاو؛ ٢) جوڵە، بزاو؛ ٣) خلۆر؛ ٤) خاکێ کە ژنان سەربانی پێ دەشۆن؛ ٥) جار، کەرەت؛ ٦) راگرتن: (گلم داوەتەوە)؛ ٧) ترۆپکی چیا، دوندی کێو، نۆك کێف؛ ٨) سەرلق، لکی هەرەبڵندی دار؛ ٩) زیپکە ف ١) چشم درد؛ ٢) حرکت؛ ٣) غلت؛ ٤) گل سرشـــوی؛ ٥) بار، دفعـه؛ ٦) نزد خود نگهـداشتن؛ ٧) قُلّهٔ کوه؛ ٨) بلنـدترین شاخـهٔ درخت؛ ٩) جوش پوست.

گڵ: ١) خاك، خوڵ؛ ٢) گڕ، بڵێسە: (گلبێنەی ئەندوڕ) ف ١) خاك؛ ٢) شعله، لهیب.

گلا: ١) بەڕێ، پەرت بو؛ ٢) گش‌لا، هەمسولابەك؛ ٣) خلۆرەوەبـو؛ ٤) پرچی وەهـــۆنـــدراو؛ ٥) جارێك‌تر، هەڵبکی کە ف ١) پرت شد؛ ٢) همگی، همه جانب؛ ٣) غلتید؛ ٤) زلف تابیده؛ ٥) باردگر.

گلابوچ: پرچی کورتی وەهۆنراو ف زُلف کوتاه آرایش شده.

گلاده: ١) قەلادە، ئالقـەی دەوری ئەستـو؛ ٢) خشڵی ئەستـو ف ١) قلّاده؛ ٢) گردنبند.

گلار: ١) چەمی بچـــوك؛ ٢) خلۆر: (لـــەو سەرەوە گلار بوەمـەوە)؛ ٣) زقر بن؛ ٤) دەنکەترێ، لبەترێ؛ ٥) شۆڕبۆوە: (گلارێ بن‌جەنێ، وانا: بەرخەبەبە) ف ١) رود کوچك؛ ٢) غلتان؛ ٣) برگرد، برگشت؛ ٤) دانه انگور، حبّه انگور؛ ٥) آویزان.

گلاراو: ١) نۆفرەتەگرتن، بێ‌قەراری؛ ٢) نەخۆشی ئەسبەك ف ١) آرام نگرفتن؛ ٢) بیماری مالیخولیا.

گلاراوی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گلارکو: ١) گازر، قەسار؛ ٢) ئێلای جلك‌و گەلاکوتان ف ١) گازر؛ ٢) کدینه.

گلاره: ١) بڕەداری لەسەریەك دانراو؛ ٢) دنکەترێ: (گلارەترێ وەدەمنا ناچێ)؛ ٣) گلێنە، بێبیلەی چاو ف ١) قطعات هیزم برهم انباشته؛ ٢) حبّه‌انگور؛ ٣) مردمك چشم.

گلاز: ١) عەلوکەسوورەی پایزی، ئالو بخارا؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ١) آلوی فرمز؛ ٢) ناحیه‌ای در کردستان.

گلاس: شەربەی شوشە بۆ ئاوپێ‌خواردنەوە، پەرداغ ف لیوان شیشه‌ای.

گلاسی: چەرمی نەرمی رەنگ‌کراو ف جرم ورنی.

گلاف: پیس، چەپەڵ ف کثیف.

گلاله: ئالو ف لوزتین.

گلالـــه: ١) نیوەدروس بوگ: (کـارەکـە گلالـە بوە)؛ ٢) کەلابـەردی لەچەرخ‌نەدراو ف ١) نیم ساخته؛ ٢) تیلهٔ سنگی صاف نشده.

گلالـه کـردن: ١) نزیك بە نەواوبـوون کردن؛ ٢) بیرکردنەوە لە کارێ‌و رێگەی دروست‌بوونی دبنەوە ف ١) نیم ساخته‌کردن؛ ٢) زمینه‌چینی، طراحی.

گلان: ١) بەسەرزەوێدا کەوتن: (ئەسپەکەم گلا)؛ ٢) پەرت‌بوون: (لە ئەسپ گلام)؛ ٣) جوڵان لە جێگە؛ ٤) خلۆربوونەوە ف ١) سکندری خوردن؛ ٢) پرت شدن؛ ٣) تکان خوردن؛ ٤) غلتیدن.

گلانا: دیسان، ئەم‌جارەش ف دوباره، باردگر.

گلاندن: ١) خلۆرکردنەوە؛ ٢) جوڵاندن؛ ٣) فرێ‌دان؛ ٤) کۆکردنەوەی خواردنی لە ماڵان ف ١) غلتانیدن؛ ٢) تکان دادن؛ ٣) پرت کردن؛ ٤) جمع کردن خوراك از منازل.

گلانگ: جار، جەل، دەحفە، دەحە ف دفعه، بار.

گلانگا: جاروبارە ف گاهگاه.

گلانگی: جارێك، کەرەتێ، دەمێ وەدەحفەیێ ف یك‌بار.

گلانگینا: جارێکی‌دیکە، دەحفەی تر ف باردگر.

گلانن: گلاندن ف نگا: گلاندن.

گلاو: ١) خلۆرەوەبوگ؛ ٢) بەزبو لە بەرزی‌یەوە؛ ٣) بەسەر زۆردا کەفتك؛ ٤) گلاڤ [ف] ١) غلتیده؛ ٢) پرت شده؛ ٣) سکندری خورده؛ ٤) کثیف.

گڵاو: ١) قوراوی گلەسوُر؛ ٢) جی‌دەمی سەگ‌و بەراز؛ ٣) زۆر پیس؛ ٤) بریَتی لە بنبادەمی بەدفەڕو بی‌ناکار [ف] ١) آب گل آلود؛ ٢) دهان زدهٔ سگ و خوك؛ ٣) پلید؛ ٤) کنایه از آدم بی‌اخلاق.

گڵاوبوُن: جەیەڵ‌بوُن بە دەم‌لێدانی سەگ‌و بەراز [ف] پلیدشدن با دهان سگ و خوك.

گڵاوکردن: شوتنی جی‌دەمی سەگ‌و بەراز بەقوڕاو جاریك‌و بەئاو شەش‌جار [ف] شستن دهان‌زدهٔ سگ و خوك با آب گل‌آلود و آب صاف.

گلاوگل: تلاوتل، رەت‌بردن [ف] تلوتلو.

گڵاوی: ١) پیسی لە دەمی سەگ‌و بەرازەوە؛ ٢) بریتی لە بەدفەڕی‌و بی‌ناکاری [ف] ١) پلیدی از سگ و خوك؛ ٢) کنایه از بداخلاقی.

گڵاوی کردن: گڵاوکردن [ف] نگا: گڵاوکردن.

گلاهە: ١) تالان، بوڕ؛ ٢) تالانکراو [ف] ١) غارت، چپاول؛ ٢) غارت شده.

گلاهـەك: ١) گزموڵەی زەبی لە قوڕی دیزە، گوزە کە بە جوُرەکەوانێك دەهاویزرا بو ڕاوەباڵندە؛ ٢) خوڵ‌و قسڵی تێکەڵاو بو سواغدان [ف] ١) مهرهٔ کمان گروهه؛ ٢) مخلوط خاك و آهك برای اندودن

گلب: گەروُ، قورگ [ف] گلو.

گل بوُنەوە: گلاربوُنەوە، خلوربوُنەوە [ف] غلتیدن.

گلبێنە: ١) گزبەندی تەندوُر؛ ٢) باکێشی تەندوُر [ف] ١) بادکش بند تنور؛ ٢) بادکش تنور.

گلپ: ١) هەڵمـەت، هێرش؛ ٢) بز پێداکـردن‌و زفـاندن [ف] ١) یورش، هجوم؛ ٢) قاپیدن.

گلپوَج: کەزی وەهونراو [ف] زُلف نابداده.

گلپە: ١) کڵپە، گزی لەبز؛ ٢) دەنگی گزگرتنی ئاگر [ف] ١) شعلهٔ بکهو بدیدآمده؛ ٢) صدای لهیب آتش.

گلپەگلپ: دەنگی لەسەریەکی گزی ئاگر [ف] صدای پیاپی شعلهٔ آتش.

گلتە: ١) کێشەو هەرا، شەڕەقسە بەدەنگی بەرز؛ ٢) راوەی نەخوش [ف] ١) جدال لفظی؛ ٢) هذیان مریض.

گلچژە: ناقانەی دابکێ، ناکەمنداڵ لە دابکێك [ف] بکی بکدانه.

گلخواردن: ١) خلوربوُنەوە؛ ٢) بەدەورەدا گەڕان؛ ٣) مانەوە لەشوێنێك [ف] ١) غلتیدن؛ ٢) پیرامون گشتن؛ ٣) واماندن در جایی.

گڵخواردن: قێری خاك‌خواردن‌بوُنی زاروك [ف] خاك خوردن بچه.

گلخواردنەوە: مانەوە لەشوێنێك [ف] ماندن، از رفتن صرفنظر کردن.

گڵخوَر: زاروی فێری خاك‌خواردن [ف] بچهٔ خاك خور.

گڵخوَرکە: کرمەسوُرە، کرمی گڵ [ف] کرم خاکی.

گلدان: ١) جوڵاندن، تەکان‌پی‌دان؛ ٢) جوری ترێ سپیلکەی دەندك‌زل کە زوتر پی‌دەگا [ف] ١) تکان دادن؛ ٢) نوعی انگور زودرس.

گلدانەوە: لای خو هێشتنەوە [ف] نزد خود نگهداشتن.

گلدە: ١) بیزوینە، تەکان‌بدە؛ ٢) پرێسکە؛ ٣) گلنە [ف] ١) تکان بده؛ ٢) بپرزه؛ ٣) نگا: گلنه.

گلدی: خلورەوەبوگ بەسەر زەمیندا، تلاوتل‌بوُن [ف] غلت خوردن.

گلدی کرن: خلورکردنەوە، تلاوتل‌پێدان [ف] غلت دادن.

گلزە: باقە، باغە، دەسکێکی زل لە گیاو دەخل [ف] توده‌ای دسته شده از گیاه.

گلسە: بەزەمینداکەوتن [ف] بر زمین افتادن.

گلفچ: پیناوتن، لەناودەسنا کوشران [ف] مچاله.

گلفچاندن: لەناودەسنا کوشین [ف] مچاله‌کردن.

گلفچین: قرمچین، هەڵقرچان [ف] در اثر حرارت جمع شدن.

گلفەرك: ١) گروڵ؛ ٢) نیڤەك [ف] ١) خشنك زیر بغل؛ ٢) خشتك تنبان.

گلك: ١) لاسکەگەنمەشامی بی‌دەنك؛ ٢) گیابەکی بنك‌دارە؛ ٣) مینکە، بەلوکە [ف] ١) ساقهٔ بی‌دانهٔ بلال؛ ٢) گیاهی است؛ ٣) جوجوله.

گڵکار: بەنا، کەسێ کاری قوڕ دەکا [ف] بنّا.

گڵکاری: توڕەکاری [ف] گلکاری.

گلکردن: وەژان‌کەوتنی چاو، چاوئێشان [ف] به دردآمدن چشم.

گڵکـوَ: ١) گڵی بەسـەریەکـداکراو، کوَمای خاك؛ ٢) قەبر [ف] ١) تودهٔ خاك؛ ٢) قبر.

گلکەردش: بەرناوتن، کەزاخە، لکی زیادی داباچین [ف] هَرَس درخت.

گڵکەن: کانی گڵەدیزەو تیر بار [ف] کان خاك رس.

گڵکەند: گڵکەن [ف] کان خاك رس.

گلگل: ١) تەنەڵەی دانەوێڵەو دەخل؛ ٢) هەرزنەگەورە؛ ٣) گیاگەسك [ف] ١) بوجاری؛ ٢) گارس؛ ٣) گیاهِ جارو.

گلگلاندن: تەنەڵەکردن [ف] بوجاری کردن.

گلگیر: کەو، سەڕەند، سەڕەد [ف] سرند.

گللارە: گلارە، بوڵوەترێ [ف] دانه انگور، حبهٔ انگور.

گللك: ١) زێدان، مناڵدان؛ ٢) کوز، قوز [ف] ١) زهدان؛ ٢) آلت تناسلی زن.

گللی: ڕەشکێنەی چاو، بیبیلەی چەم [ف] مردُمك چشم.

گللێرە: تەرزەی ورد [ف] تگرگ ریز.

گللی کوَر: کوێر [ف] نابینا.

گلم: لق، لك [ف] شاخهٔ درخت.

گلمت: کەستەك، کلوگڵ [ف] کلوخ.

گلمتك: گلمت [ف] کلوخ.

گڵنجان: گڵکەن [ف] کان خاك رس.

گلو: ١) بوڵ، بوڵەترێ، گلارە؛ ٢) خزی زور چکوڵە لە ماست‌و شیری خراوبوُدا: (شیرەکە خراو بوە **گلوگلو** بوە)؛ ٣) دانـاردانـاربـوُنی سەمەنی‌و...: (**گلوگلو** وەستاوە) [ف] ١) دانه انگور، حبّه؛ ٢) اجزاء از هم گسستهٔ ریزی که در ماست یا شیر فاسد شده دیده می‌شود؛ ٣) دانه‌دانه‌شدن سمنو و...

گلوَ: ١) گش فەدبێك، گشت جبنێ؛ ٢) بوَجی، چما؟ [ف] ١) همهٔ لا به‌ها؛ ٢) چرا؟.

گلواته: ۱) قربۆکی میوەی وشك وەك مێوژو هەنجیرو...؛ ۲) نلیەی مێوژ [فا] ۱) مویز یا انجیر پوك و خشكیده؛ ۲) نفالهٔ مویز.

گلواز: ۱) رستـەهـەنجیری ناڵقـەکراو؛ ۲) ناڵقەی بەخلەخل بە داری بێشکـەوە [فا] ۱) انجیر خشـك بە رشتـە کشیدهٔ حلقـە شده؛ ۲) اسباب‌بازی آویزان به گهواره.

گلواز: جۆرێ بەری دارمازو [فا] نوعی ثمر مازوج.

گلوان: بەرێکی دارمازوە بۆ دەباغ دەبێ [فا] نوعی ثمر مازوج.

گلۆت: کەسنەك، سندەگڵ [فا] کلوخ.

گلوچاندن: قرمچاندن، گلۆفین، ژاکاندن لە ناو دەسنا [فا] مچاله‌کردن، فشردن در دست.

گلوخول: جەرخو خول، بزوتن و سوڕانەوە [فا] جنب وجوش.

گلوخۆڵ: تۆزو غومار [فا] گردوغبار.

گلۆخه: بەچکەمەلی خڕەکەو نازەپێ‌گەیشتوو [فا] جوجـەپرندهٔ تازه پـر درآورده.

گلودۆر: بەدەورەدا هەڵخولان [فا] پیرامون گشتن.

گلۆر: ۱) مازنە، بازن، خشڵی جومگەو یاسك؛ ۲) گروڤەر؛ ۳) خلۆر؛ ۴) بەری هەرداریك کە وەك قۆزاخەبێ؛ ۵) جارێ لە جاران [فا] ۱) النگو؛ ۲) مدوّر، کروی یا دایره‌ای؛ ۳) غلتیده؛ ۴) هر ثمر غوزه‌مانند؛ ۵) وقتی از اوقات.

گلۆربونەوه: خلۆربونەوە [فا] غلتیدن.

گلۆف: بە دەست پشاوتن [فا] مچاله.

گلۆفین: لە ناو دەستدا پشاوتن [فا] مچاله‌کردن.

گلۆڤەر: گروڤەر، خڕ وەك هەنار یان وەك جەغز [فا] نگا: گروڤەر.

گلۆك: ۱) ئەسپێ کە زۆر زەت دەبـاو بەسـەردا دەکـەوێ؛ ۲) بەسـەر یەکاپێچراوی بەن [فا] ۱) اسبی که زیاد سکندری می‌خورد؛ ۲) گلولهٔ نخ.

گلوگلو: ۱) داناردانار؛ ۲) دەنکەدەنکە نرێ [فا] ۱) دانه‌دانه؛ ۲) دانه‌دانهٔ انگور.

گل‌وگوێز: ۱) رۆیشتن و هەستانی زۆر؛ ۲) خول‌خواردن و نۆقرە نەگرتن [فا] ۱) جست وخیز؛ ۲) بی‌قراری، ناآرامی.

گلۆل: ۱) گرۆر؛ ۲) خلۆر [فا] ۱) دانه‌ای انگل در گندمزار؛ ۲) غَلت.

گلۆلان: ناوی دی‌بەکە [فا] نام روستایی است.

گلۆل بونەوه: خلۆربونەوە [فا] غلت خوردن.

گلۆله: ۱) بەنی لێك‌هالاوی خڕهەڵدراو؛ ۲) هەرشتێ خڕی لێك‌هالاو: (لەسەرمان خۆی **گلۆله** کردبو) [فا] ۱) گلوله نخ؛ ۲) به هم پیچیده و درهم خزیده.

گلولی: دۆکەشك [فا] دوغ کشك.

گلۆلی: گروڤەری وەك کەلا [فا] گرد کروی.

گلۆنگ: دەحفە، جار، کەرەت [فا] دفعه، بار.

گلوەز: گرولی‌جۆغە [فا] خشتك زیر بغل.

گلۆی: فورگ، ئەستوڵەناوەوە [فا] گلو.

گلوێن: نف، ناوی‌دەم [فا] آب دهان، خدو.

گلۆینه: گلێینە [فا] نگا: گلێینە.

گله: ۱) دەنکـەتـرێی لە هێشـو دارنـاو؛ ۲) گازن، گازنـدە؛ ۳) پرچی وەهۆندراو [فا] ۱) دانه‌های انگور از خوشه ریخته؛ ۲) گله، گلایه؛ ۳) زُلف نابیده.

گلەنەرمەنی: خاکێکی دەرمانە [فا] نوعی خاكِ دارویی، طین ارمنی.

گلەبان: ناخەبان، بانەناو [فا] خاك‌ریزی بام.

گلەبـەرانـه: جۆرێ خاك بۆ رەنگ‌کردنی دەفری سوالەتی [فا] نوعی خاك رنگی لعابی.

گلەجان: ۱) کانی گڵی نیرپار؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [فا] ۱) معـدن خاك رس؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گلەجانی: گلەجان [فا] معدن خاك رس.

گلەحەرام: خاکی تەسڵ [فا] خاك آهك.

گلەخۆرکه: کرمی گڵی، کرمەسوورکە [فا] کرم خاکی.

گلەدۆشاو: گڵێکی سپیە لە دۆشاوکردندا بەکاری دەهێنن [فا] خاکی که در شیره‌سازی به‌کار آید.

گلەرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [فا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گلەزەرده: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [فا] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گلەسپی: خاکێکی جەرمگە سواغی ناوەوەی پێ‌دەکەن [فا] خاکی که به جای گچ برای اندودن دیوار به کار آید.

گلەسـەر: فورێکی زەردە ژنان سەری پێ‌دەشۆن [فا] گل سرشو به.

گلەگله: دانەدانە، دەنکەدەنکە [فا] دانه‌دانه.

گلەماره: جۆرێ خاکی بۆری کەفەلۆك [فا] نوعی خاك خاکستری رنگِ سُست.

گلەمەن: بەگازندە، گازن‌کار [فا] گله‌مند.

گلەمەند: گلەمەن [فا] گله‌مند.

گلەنجان: گلەجان [فا] کان خاك رُس.

گلەودان: لای خۆ ڕاگرتن [فا] پیش خود نگاه داشتن.

گلەوەز: کرێژی بەرد [فا] گل سنگ.

گلەهەرمەنی: گلەنەرمەنی [فا] نگا: گلەنەرمەنی.

گلەیی: گلە، گازن، گازندە [فا] گلایه.

گلی: ۱) گلەیی، گازنـدە؛ ۲) شکـایەت؛ ۳) قسـە [فا] ۱) گلایه؛ ۲) شکایت؛ ۳) سخن.

گلێ: ۱) یازی لەسەر یەك‌پا رۆیشتن و پابەك بەرزکردن؛ ۲) بەك‌دەنك؛ ۳) گلەتـرێ، گلوی نرێ [فا] ۱) بازی لی‌لی؛ ۲) یك دانـه؛ ۳) دانه‌انگور، حبّهٔ انگور.

گلێ: خاکی، لەخاك [فا] خاکی.

گلیا: ۱) بزوت، نەکانی خوارد؛ ۲) بەسەر زودا کەوت؛ ۳) بەرت بو [فا] ۱) تکان خورد؛ ۲) سکندری خورد؛ ۳) پرت شد.

گلیار: شکۆفەی دارهەنار [فا] گل انار.

گلیاز: ۱) گێلاس؛ ۲) بەلالوکەکێویلە [ف] ۱) گیلاس؛ ۲) آلبالو کوهی.

گلیاس: گلیاز [ف] نگا: گلیاز.

گلیان: ۱) بزوتن؛ ۲) تل بردن؛ ۳) خلۆربوونەوە [ف] ۱) تکان خوردن؛ ۲) سکندری خوردن؛ ۳) غلتیدن.

گلیجە: قولکەی بەرسنگ، قولایی نێوان زگ و سنگ [ف] گودی میان سینه و شکم.

گلیخە: ۱) گیایەکی بن زەردی سەرکەسکە بەجنێتی لێ دەنێن، گێلاخە؛ ۲) کەبلە [ف] ۱) گیاهی است آشی؛ ۲) گیاهی است خوردنی.

گلێر: ۱) لەدەوری یەك كۆبوونەوە؛ ۲) خلۆر، گلار؛ ۳) نەرزە، گللێرە [ف] ۱) دورهم جمع شدن؛ ۲) غلتان؛ ۳) تگرگ ریز.

گلێران: دەلەکدان بۆ بزواندن و گلارکردنەوە [ف] هول دادن برای غلتاندن چیز سنگین.

گلێربوونەوە: خلۆربوونەوە [ف] غلتیدن.

گلێرکردنەوە: خلۆرکردنەوە [ف] غلتانیدن.

گلێرە: گللێرە، نەرزەی ورد [ف] تگرگ ریز.

گلێرەوبوون: گلێربوونەوە [ف] غلتیدن.

گلیز: ئاوی دەم، لیك، لیکاو [ف] لعاب دهن.

گلیزۆ: کەسێ کە ئاوی دەمی بە رەخی دەمی‌دا دێتەخوار، لیکن [ف] کسی که همیشه لعاب دهانش سرازیر است.

گلیزە: چلوورە، شووشەسەهۆڵ [ف] دنگالە.

گلیژ: لیکاو، ئاوی‌دەم، گلیز [ف] لعاب دهن.

گلیژگین: گلیزۆ، لیکن [ف] کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.

گلیژن: گلیزۆ [ف] کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.

گلیش: ۱) شەقلی خەرمان؛ ۲) پووش و پەلاش [ف] ۱) مُهرگذاری بر خرمن؛ ۲) خس و خاشاك.

گلیل: درێژۆکەی گرۆفەر وەك داردۆژەنگ [ف] استوانه‌ای.

گلیلە: چلوورە، گلیزە [ف] دنگالە.

گلیم: پەلاس، بەڕەی ساکار [ف] گلیم.

گلێم: گلیم [ف] گلیم.

گلێم: گلیم [ف] گلیم.

گلین: ۱) خلۆرکەرەوە؛ ۲) دەلەكدەر، پاڵپێوەنەر [ف] ۱) غلتاننده؛ ۲) تکان دهنده.

گڵین: لەگڵ چێکری، سوالەت [ف] سفالی، گلی.

گڵینان: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.

گڵینجان: گلەجان [ف] کان خاك رُس.

گلێنە: ۱) رەشکێنەی چاو؛ ۲) سپیایی و رەشایی چاو بەگشتی؛ ۳) کزن؛ ۴) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) مردمك چشم؛ ۲) کرۀ چشم؛ ۳) گاودانه؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گڵێنە: دەفری لەسوالەت [ف] ظرف سفالی.

گلێیی: گلەیی [ف] گلایه.

گم: ۱) نادیار؛ ۲) دەنگی کۆتر [ف] ۱) گُم؛ ۲) صدای کبوتر.

گماندن: خوێندنی کۆتر [ف] آواز سردادن کبوتر.

گمانن: گماندن [ف] نگا: گماندن.

گمایش: ۱) دەنگی گڕ پەو بلێسەی ئاگر؛ ۲) بەدەم‌قوچاوی بۆڵەبۆڵ‌کردن [ف] ۱) صدای لهیب آتش؛ ۲) غرولند.

گمبوون: نادیاربوون [ف] گم شدن.

گمرە: گومتك [ف] مدفوع موش.

گمش: ملانێ، زۆران، گولاش، زۆرەبازێ [ف] کُشتی.

گمکردن: نادیارکردن [ف] گم کردن.

گم‌گم: دەنگی گڕ و گڵپەی ئاگر [ف] صدای لهیب آتش.

گمگموك: ۱) تونگە، دەفری ئەستۆزراو بۆ تراو؛ ۲) خمخموك [ف] ۱) تُنگ، سبوچۀ گردن باریك؛ ۲) بزمچه.

گمگمە: ۱) گمگموك؛ ۲) مەنارەی سەفەر بۆ ئاو؛ ۳) فینجانی قاوەخواردنەوە [ف] ۱) تُنگ؛ ۲) قمقمۀ آب؛ ۳) فنجان.

گمە: ۱) دەنگی کۆتر؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) آواز کبوتر؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گمەگم: دەنگی خوێندنی کۆتر [ف] آواز پیاپی کبوتر.

گمی: ۱) ناخو بایی، دیارنەبوون؛ ۲) دەنگدانەوەی چیا [ف] ۱) گمی، گم بودن؛ ۲) انعکاس صوت در کوهستان.

گمێز: پێشاو، ئاوێ کە لە دەروونی زیندووەوە دەرژێنە دەرەوە [ف] شاش، ادرار.

گمێزدان: جێگەی گمێز لە ناوزگدا [ف] مثانه، آبدان.

گمێزگیریان: پێشاو قەتیس‌بوون [ف] شاش‌بند.

گمێزن: کەسێ کە چرنکەمیزەی هەبە [ف] کسی که چکمیزك دارد.

گمێزەچۆرتکێ: چرتەمیزە [ف] چکمیزك.

گمێزەچۆرتکێ: چرتەمیزە [ف] چکمیزك.

گمین: ۱) خوێندنی کۆتر؛ ۲) گرمەهاتن [ف] ۱) آوای کبوتر؛ ۲) به گوش رسیدن صدای بم.

گن: ۱) کەسێ کە لە قسەکردنا دەنگ لە کەپۆی دێ، کەسێ قسە لە ناوی کەپودا دەکا؛ ۲) نیوەنەزین و زۆرانەوەی پا، مێرولەکردن؛ ۳) پارچە، پاژ [ف] ۱) کسی که غُنّه در بینی دارد، کسی که تودماغی حرف می‌زند؛ ۲) مورمورکردن پا؛ ۳) قطعه، پارچه.

گنا: ۱) گلۆلە؛ ۲) شۆردن، بالاف [ف] ۱) گلوله نخ؛ ۲) شستشو.

گنار: ۱) نەسپێ؛ ۲) زیندەوەری لەش؛ ۳) چلکن و پیس، بۆ ئەندام دەگوترێ [ف] ۱) شپش؛ ۲) جانور تن آدمی؛ ۳) چرکین و کثیف.

گناس: بێ‌ناکار، بەست [ف] بست فطرت.

گنابش‌وارۆ: کەفتن بە زەمینا [ف] بر زمین افتادن.

گنایەنە: وێك‌کەوتن [ف] بەهم خوردن.

گنابەنەوارۆ: کەفت بە زەمینا [ف] بر زمین افتاد.

گنتەڵ: کورتی فەلەو [ف] کوتاه‌قدّ چاق.

گنج: ۱) جرچ: (گنج کەفتوسە تویلێ)؛ ۲) بەرگ و جلك؛ ۳) کنج [ف] ۱) کیس، چین وچروك؛ ۲) لباس؛ ۳) نیم‌تنه.

گنجر: ونجر، شڕوشرۆڵ، بەتیتۆڵ و بزگوڕ [ف] پاره‌پاره و وصله‌زده.

گنجی: ۱) شتی چرچ و چینـدار؛ ۲) کەمبڵی پەز [ف] ۱) چین وچـروك خورده؛ ۲) پوسنگاله.

گنجك: کەمبڵ، گنجی [ف] پوسنگاله.

گنخ: بۆنێ که له تەرشوحەوە توشی خواردەمەنی دەبێ [ف] بوی گنداز نم.

گنخاو: بۆن گرتو [ف] بوگرفته.

گندا: گنا [ف] نگا: گنا.

گندر: خلۆر، گلۆر [ف] غلت.

گندڕ: ۱) باگردێن؛ ۲) ڕوخان [ف] ۱) بام غلتك؛ ۲) فروربختن دیوار.

گندراندن: تلارکردنەوە، خلۆرکردنەوە [ف] غلتانیدن.

گندرایش: خلۆر بوونەوە [ف] غلتیدن.

گندڕبن: داڕوخان [ف] فروریختن دیوار و کوه.

گندز: چاوەنۆڕی دەرفەت، خەفنان [ف] منتظر فرصت.

گندك: ۱) نەنگوتك؛ ۲) تەپۆڵکەی بچوك [ف] ۱) چونه؛ ۲) تپهٔ کوچك.

گنـدۆر: ۱) کالـەك، قاربـوز؛ ۲) دۆربە، گیابەکی باڵابـەرزە لاسکی شیر بنه، قەلەندۆر [ف] ۱) خربزه؛ ۲) گیاهی ساقه شیر بن است.

گندۆر: گندۆر [ف] نگا: گندۆر.

گندۆرە: گندۆر [ف] نگا: گندۆر.

گندۆڕە: گندۆر [ف] نگا: گندۆر.

گندۆش: سوژن، شوژن، کوتدوش [ف] جوالدور.

گندۆلەك: خڕوەك گۆ، وەك نۆبی بازی [ف] گرد، کروی.

گنگنك: گنگنۆك [ف] نگا: گنگنۆك.

گنگن: پاژپاژ، پارچەپارچە [ف] قطعه‌قطعه.

گنگنۆك: بنیادەمی گن [ف] کسی که غنّه در بینی دارد.

گنۆر: دۆربە، قەلەندۆر، گندۆر [ف] گیاهی است، نگا: گندۆر.

گنۆبی: زگ‌لەوەڕێن، چەورە، چڵێس [ف] شکمو.

گنـه: ۱) قسـەکردن لە کەپۆدا؛ ۲) کاورای گن [ف] ۱) تودماغی سخن گفتن؛ ۲) باروی «گن».

گنهۆر: بنەگیابەکە وەك شێلم دەبخوێن [ف] گیاهی است شلغم مانند.

گنی: ۱) حاڵی گن، قسە دەناو کەپۆدا گوتن؛ ۲) مووی گرژ؛ ۳) پێوبسته، نەشێ‌بوێ [ف] ۱) تودمـاغی سخن گفتن؛ ۲) ژولیدگی مو؛ ۳) لازم است، ضرورت دارد.

گنیخە: کۆتەرەی نەسنۆ، نەسنۆرابی نەستۆ [ف] قطر گردن.

گنێخه: بنیادەمی نەسنۆنەسنۆر [ف] آدم گردن‌کلفت.

گنین: ۱) گن قسـەکردن؛ ۲) کەوتن بە زەویدا [ف] ۱) تودماغی سخن گفتن؛ ۲) افتادن.

گۆ: ۱) ئەنـدامی بیستن؛ ۲) ئاخـافتن: (گفت و گۆ)؛ ۳) نۆبی داربنی کاشـۆبـازی؛ ۴) دوگمە، بشکۆژ؛ ۵) هەرشتی گردبلەی چکۆڵە؛ ۶) هەست و بێ‌زانینی ئەندام: (دەستم گۆناکا لەسەرمان، زمانم گۆناکا)؛ ۷) جیجکی گوان و مەمـك: (گۆی مەمك)؛ ۸) سەرەعاسای خڕ؛ ۹) سەری کێر نەوەنـدی گۆشتی دیارە؛ ۱۰) گاو جێڵ؛ ۱۱) کۆ، بڕایی خەڵـك: (گۆبەند، گۆڤەند)؛ ۱۲) شەنەی سێ‌ددانە [ف] ۱) گوش؛ ۲) گفتـار؛ ۳) گوی بازی؛ ۴) دکمـه؛ ۵) هرچیز کوچـك گرد؛ ۶) ناب حرکت، حس؛ ۷) نوك پستان؛ ۸) گوی سرعصا؛ ۹) سر ذکر؛ ۱۰) گاو؛ ۱۱) اجتماع مردم؛ ۱۲) افشون سه‌شاخه.

گوُ: ۱) تلّنەی خۆراك كه له فنگەوە دەردەچێ؛ ۲) ئەندامی بیستن: (نه گوێ لێ‌به نەز چدبێژم) [ف] ۱) مدفوع؛ ۲) گوش.

گوار: بازەکەو، بەچکەکەو [ف] جوجه کبك.

گوارا: رەوان، بێ‌گیرکردن [ف] ضدگیرا، گوارا.

گواران: گونـدێکی کوردسـتـانـه بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوارده: جۆرێ خواردنی له شیر [ف] یکی از مشتقّات شیر.

گواره: ۱) خشڵی که دەگۆ دەکرێ؛ ۲) هەرشتێ له گوێوە شۆڕ بۆبێتەوە: (بزنی بەگواره) [ف] ۱) گوشواره؛ ۲) هرچیز آویزان از گوش.

گواز: ڕاگوێزن له شوێنێکەوە بۆ شوێنێ بران [ف] انتقال.

گوازتن: ڕاگوێزتن، له شوێنێ بۆ شوێنێتر بردن [ف] نقل کردن، انتقال دادن.

گوازتنەوە: گوازتن [ف] انتقال دادن.

گواستن: گوازتن [ف] انتقال دادن.

گواستنەوە: گوازتن [ف] انتقال دادن.

گواسن: خلّنەو تلّنەی وشکەوەبوی ئاسن [ف] چرك کنله شدهٔ آهن.

گواشتن: گفاشتن، کوشین [ف] فشردن.

گوالّه: جەواڵ [ف] جوال.

گوان: ۱) جیگـەی شیری ئاژەڵی شیردەر؛ ۲) نەرم‌بوون بە کوشین بە دەست: (گواندم) [ف] ۱) پستان حیوان؛ ۲) نرم شدن در اثر فشردن با دست.

گواندن: شل و نەرم‌کردن بە کوشین [ف] نرم کردن با فشردن.

گوانـدبڵ: کەسێ مەمکی زل و داچـۆڕاو بێ [ف] کسی که دارای پستان بزرگ و آویزان باشد.

گواندێن: دوزڕان، جیگەی گوان، گەڵی حەیوانی بەگوان [ف] مبان ران پستاندار.

گوان‌کردن: زل‌بوونـی بنـی گوانـی ئاژەڵـی ئاوس [ف] بزرگ شدن بیخ پستان حیوان آبستن.

گواو: ۱) شل و نەرم‌بوگ له کوشین: (مەمکبان هێند کوشیوه گواوه، نەم بەهێ بە بە دەست بگوێنه)؛ ۲) ئاوی تێکەڵ بە پیسایی [ف] ۱) نرم شده از فشردن؛ ۲) فاضلاب.

گونەستێره: نەستێرۆك، کرمێ که بە شەو دەترووسکێ [ف] کرم شبتاب.

گوابا: ۱) دەڵێن، وام‌بیستوه؛ ۲) نەدی، جما: (گوایابۆکوێ‌دەچی؟) [ف] ۱) گویا؛ ۲) مگر.

گوایه: گوابا [ف] نگا: گوایا.

گوب: بۆشایی نێوان کاکیله [ف] لپ.

گۆباره: گاگەل، ڕەوەی گاوگامێش [ف] گلهٔ گاو و گاومیش.

گۆبـاز: گونـدێکی کوردسـتـانـه بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆبازی: گاڵنەو کایەی کاشۆبازی [ف] جوگان بازی.

گوبجر: بۆشایی زار پڕلەبڤ‌کردن‌و بەمست لێدان ف لپ پراز باد کردن و با مشت زدن.

گۆبـردن: ۱) سەری سبرەت خستنـەنـاوزێوە؛ ۲) گۆ لە کاشۆبازیدا رفاندن ف ۱) سر ذکر در فرج بردن؛ ۲) گوی از مبدان در بردن.

گۆبردنەوە: ۱) سەرکەوتن لە کاشۆبازیدا؛ ۲) بریتی لە پێش‌کەوتن لە هەوالان ف ۱) گوی از مبدان به دربردن؛ ۲) کنابه از سرامد بودن.

گۆبۆق: قەوزەی وردی سەر ئاو ف خزهٔ نرم.

گۆبەخۆدا کردن: ۱) بەخۆدازیان؛ ۲) بریتی لە کار بەخرابی کردن ف ۱) برخود ربدن؛ ۲) کنابه از بی‌هنری در انجام کار

گۆبەرۆك: ریزەدوگمەی زێڕ و زێو کەلە بێسیر دەدرێ ف گوی زینتی بر گریبان.

گۆبەل: ۱) گوێ‌قیت، گوێ‌قوت؛ ۲) بریتی لە مرۆی لەسەرهەست ف ۱) برجسنه گوش؛ ۲) کنابه از حسّاس و نیزگوش درشنبدن.

گۆبەل کردن: بریتی لە کوڵەکردن ف کنابه از نجسّس و استراق سمع.

گۆبەلە: بەلەباوە ف بکی از بیماربهای بُز.

گۆبـەن: ۱) رسنـەی گۆی خستـڵ؛ ۲) کۆبـوونەوە بۆ بەزم‌و شادی؛ ۳) کێشـەو ئاژاوە ف ۱) گوی‌بنـد گر بیـان؛ ۲) همایش برای سرور و شادی؛ ۳) آشوب.

گۆبەند: گۆبەن ف نگا: گۆبەن.

گۆبەندگێڕ: ۱) قامبێژی داوەت‌و بەزم؛ ۲) ئاژاوەچی ف ۱) خُنباگر؛ ۲) آشوبگر.

گۆبەندگێڕان: کاری گۆبەندگێڕ ف ۱) خُنباگری؛ ۲) آشوبگری.

گوپ: ۱) لە بەرزبەوە بازدان؛ ۲) جێگـەی پەنەماو لە دارکاریدا ف ۱) شیرجه بردن؛ ۲) جای ورم کرده در اثر جوبکاری.

گوپ: ۱) گوپ، بۆشایی لاشەویلاکە؛ ۲) ئاوساندنی گوپ بەبڤ ف ۱) لپ؛ ۲) باد در دهان کردن.

گۆپار: کۆپار ف ۱) چوگان؛ ۲) عصا.

گۆپارە: کۆپار، گۆپار ف نگا: گۆپار

گۆپـاڵ: ۱) داردەستی ئەستوور؛ ۲) داردەستی سەرچەماو ف ۱) جماق سرگنده؛ ۲) جوگان.

گۆپاڵ باران: بارانی زۆر بەئەوزم‌و دەنك‌زل ف رگبار شدبد باران.

گۆپـاڵـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوپتەپە: ناوی دوگوندی کوردستانە کە بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

گوپچڕ: ۱) گوبجڕ؛ ۲) بەبرنکەبرنکە زبان؛ ۳) زەحمەت‌و دژواری ف ۱) برلُپ پر بادزدن؛ ۲) کم کم ربدن؛ ۳) دشواری، زحمت.

گوپچرگوپچڕ: زۆر دژوار: (بەگوپچرگوپچڕ گیرم کەوت) ف زحمت و دشواری بسیار.

گۆپچـە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆپك: ۱) سەرچڵۆی دار؛ ۲) نرۆێکی چیا؛ ۳) خونچەی شکۆفەدار؛ ۴) سەری هەر شتێ درێژ کە خڕبێ ف ۱) بالاتر بن نقطهٔ درخت؛ ۲) قلّهٔ کوه؛ ۳) نرهٔ درخت؛ ۴) سر هر جیز بلند که گرد باشد.

گۆپکە: گۆپك ف نگا: گۆپك.

گوپ گوشاد: بریتی لە زارزل ف کنابه از دهن فراخ.

گوپن: بنیادەمی گوپ‌زۆپ ف آدم لُپ برجسته.

گوپنە: گوپن ف نگا: گوپن.

گۆپۆ: زەلامی زەبەلاح‌و ناقۆلا ف لندهور.

گوپەرنێ: رووتنینەوە ف رخسار با ناخن خراشیدن.

گوپی: بریتی لە بەلێنی بێ‌کردار ف کنابه از قول بی‌عمل.

گۆپیتـە: ۱) ئازەدەرهاتوی للك‌و گیاو سەوزە؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) شاخه و گیاه نازه دمیده؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوپێ‌خوران: بریتی لە پەشیمـانی لە کارێ کە ئاکامی باش نەبوە ف کنایه از پشیمانی از کار بدفرجام.

گوپێ‌خوراو: بریتی لە کەسێ کە لە کاری خرابی خۆی پەشیمان بێ ف کنابه از آدم پشیمان از کار بدخود.

گوپێ‌خوراوبوون: گوپێ‌خوران ف نگا: گوپێ‌خوران.

گۆپیلانك: گۆپینە ف نگا: گۆپینە.

گوت: ۱) لەپێ‌کەوتن لەبەر ماندوبی: (گوت بوم نەوەندە رۆیشتم)؛ ۲) کوت، حینجکە؛ ۳) بزوتن‌و جوولانەوە؛ ۴) رابردوی گوتن، گوتی ف ۱) بی حرکت از خستگی؛ ۲) کله‌زدن در جماع؛ ۳) تکان و جنبش؛ ۴) گفت، ماضی گفتن.

گوتار: ۱) وتار؛ ۲) شەرمی سەربەمۆری ژن ف ۱) سخنرانی؛ ۲) آلت تناسلی بکر دوشیزه.

گوتاڵ: ۱) شلتاخ، دەبە؛ ۲) ئاژاوەو بشێوی؛ ۳) شوم‌و جوت‌قوشە؛ ۴) پاتاڵ‌و مالات: (گاو گوتاڵ خۆمان هەس) ف ۱) شلتاق؛ ۲) آشوب؛ ۳) نحس؛ ۴) دام غیر از گوسفند و بز.

گوتاوەزۆ: کێشەو ئاژاوە، پشێوی ف آشوب و هنگامه.

گوتبوون: لەپێ‌کەوتن لە زێ‌رۆیشتنی زۆر ف از پا افتادن از فرط خستگی.

گوت‌دان: بزواندن، دەلەکدان ف تکان دادن.

گوتر: کۆتر، کەموتەر، کەڤۆك ف کبوتر.

گوتـرگـە: گیایـەکی لاسـكئـەسنووری سـەرپڕلـەدڕکـە ف گیاهـی اسـت خاردار.

گوترمە: بێ کێشانەو بێوانە خەملاندن ف تخمین بدون اندازه‌گیری.

گوترە: گوترمە ف نگا: گوترمە.

گوترە کاری: بریتی لە کاری بیرلێ‌نەکراو ف کنابه از کار نسنجیده.

گوترە کان: دەم‌کردنەوەی خونچەی دار ف سر باز کردن شکوفه.

گوترە کین: گوترەکان ف نگا: گوترەکان.

گوتك: نەنگوتکەهەویر، گونکەهەویر ف جونهٔ خمیر.

گوتك: گیایەکە مرۆ دەیخوا ف گیاهی است خوردنی.

گوتل: نۆلا، شتی زۆروردی پێکەوە لکاو ف ذرّات ریز به هم جسبیده.

گوتله: گوتل [ف] ذرّات ریز به هم جسبیده.

گوت‌لێدان: کوت‌پێوه‌دان [ف] کله‌زدن در جماع.

گوتن: ١) قسه‌کردن، بێژنن؛ ٢) برێنی له ئاوازخوێندن [ف] ١) گفتن؛ ٢) کنایه از آواز خواندن.

گۆتن: گوتن [ف] نگا: گوتن.

گوتۆ: ئیشاعه، قسه‌ی ناوخه‌ڵك بێ ئه‌وه ڕاست بێ [ف] شایعه.

گوتۆخ: بێژه‌ر، که‌سێ که قسه بۆ خه‌ڵك ده‌کا [ف] سُخنران.

گوته: ١) قسه، بێژه، بێژراو؛ ٢) ئیشاعه، شایه‌عه [ف] ١) گفته؛ ٢) شایعه.

گۆتـه: ١) گوتـه، ئیشاعه؛ ٢) گاڵته‌ی حه‌مزه‌ل [ف] ١) شایعه؛ ٢) بازی پرش بر پشت همدیگر.

گوته‌که: کایه‌ی حه‌مزه‌ل [ف] بازی پرش بر پشت خمیدهٔ همدیگر.

گوته‌گوت: ئیشاعه، گوته‌ی خه‌ڵك [ف] شایعه.

گوتـه‌نی: ١) شیاوی گوتن؛ ٢) وه‌ك ده‌ڵێ. (کـورد» **گوتـه‌نی**) [ف] ١) گفتنی، سزاوار گفتن؛ ٢) چنانکه گوید.

گۆته‌نی: گوته‌نی [ف] نگا: گوته‌نی.

گوتی: وتی، ئاخافت [ف] گُفت.

گۆتی: ١) بێژه، قسه؛ ٢) وتی، قسه‌ی کرد [ف] ١) گفتار؛ ٢) گفت.

گۆتێ کردن: برێنی له کارتێك‌دان و خه‌راپ‌کردن [ف] کنایه از به هم زدن و خراب کردن کار.

گوج: ده‌ست و پای چه‌فت و چه‌وێڵ [ف] دست و پای ناقص.

گۆج: زۆری، زوڵم: (ئه‌م باجه نیێر **گۆجه** به‌سه‌رمان داسه‌پاوه) [ف] ناروا، ظلم.

گۆجاگ: پشکۆك، قۆپچه، دوگمه [ف] دُکمه.

گۆجك: جاش‌باڵته، باڵتۆی تاپشت ئه‌ژنۆ [ف] پالتو کوتاه.

گوجو: پێسیری کراس [ف] یقهٔ پیراهن.

گوجوك: گجوك [ف] توله‌سگ.

گوجه: به‌ندی به‌رۆك [ف] بند یقه.

گوجه‌دل: برێتی له عه‌ولاد [ف] کنایه از اولاد.

گوجه‌ر: کزو داڵگۆشت و بێ‌هێز [ف] لاغر.

گوجی: ١) گوجو؛ ٢) گجوك [ف] ١) یقهٔ پیراهن؛ ٢) توله‌سگ.

گۆجی: ١) گوج، به‌کـه‌م‌شیر؛ ٢) ده‌ست‌و‌پـا چه‌وێڵی [ف] ١) آغوز؛ ٢) نقصان دست و پا.

گوجیله: پێچوی ساوای سه‌گ [ف] نو زادِ سگ.

گوچ: ١) ژه‌ك، فرچك، به‌که‌م‌شیر؛ ٢) به‌ئه‌مان له‌زه‌بر [ف] ١) آغوز؛ ٢) آماسیدن از ضربه‌خوردن.

گۆچ: به‌ده‌ن به چه‌وری بان هه‌ر شتێ داماڵین [ف] چربی یا دیگر مواد به‌تن مالیدن.

گۆچ: قوژبن، سوچ، گۆشه [ف] گوشه، زاویه.

گۆچـان: ١) دارده‌ستی سه‌رچـه‌ماو؛ ٢) گۆپاڵ، کۆپاڵ [ف] ١) چوگان، عصا؛ ٢) چماق سرگنده.

گوچك: ١) گۆچك؛ ٢) پجوك [ف] ١) گوش؛ ٢) کوجك.

گۆچك: گۆ، گۆ، ئه‌ندامی بیستن [ف] گوش.

گۆچکردن: فرچك‌دان، ژه‌ك‌دان به ساوا [ف] آغوز به نوزاددادن.

گوچکـردن: ئه‌ندامی زارۆ به ڕۆن چه‌ورکردن و داماڵین [ف] تن نوزاد به روغن اندودن و ماساژدادن.

گۆچوو: ته‌زین و له‌کارکه‌وتنی ئه‌ندام: (ده‌ستم **گۆچوه**، زمانم **گۆچوه**) [ف] کرخ و بی حس شدن اعضاء.

گۆچه‌ری: کۆچه‌ری، خێڵانی، زه‌وه‌ند [ف] کوچ کننده به ییلاق.

گۆچه‌ل: گۆپاڵ، گۆچان [ف] عصا.

گۆچه‌وه‌ن: شوژن، سوژن [ف] جوالدوز.

گوچیلك: گورجیله [ف] کلبه، گرده.

گوخارن: برێتی له په‌شیمانی، گۆپێ‌خوران [ف] کنایه از پشیمانی.

گۆخل: زانا له چه‌ڵتۆك‌چاندندا [ف] خبره در شالیکاری.

گۆخلانه: کـرێی زانـاو پسپۆری برنجـه‌جاڕ [ف] مـزد آدم خبـره در شالیکاری.

گۆخلینه: قالۆنچه‌ی زیخ گلێن [ف] سرگین غلتان، جُعَل.

گۆخواردن: گوخارن، گۆپێ‌خوران [ف] کنایه از پشیمانی.

گۆخوارن: گۆخواردن [ف] کنایه از پشیمانی.

گود: ١) خڕ، گرۆڤـه‌ر؛ ٢) ئه‌نگوتکی هه‌ویر؛ ٣) کوتکی گران و زل؛ ٤) تۆپی گه‌مه [ف] ١) کروی؛ ٢) چونه؛ ٣) چماق؛ ٤) توپ بازی.

گۆد: پاسست‌بوون له سواری زۆر [ف] سست شدن پا از سواری بسیار.

گوداقه‌وری: تۆپی به‌فر، تۆپه‌ڵه [ف] گلوله‌برف.

گودامیری: ئه‌نگوتکی‌هه‌ویر [ف] چونهٔ خمیر.

گودرۆن: ١) پارچـه‌یه‌کی قومـاشه؛ ٢) ناوه بۆ پیاوان [ف] ١) پارچه‌ای است؛ ٢) نام مردانه.

گودۆك: تازه‌لاو، نوجوان، لاوك، لاوکۆ [ف] بُرنا.

گوده: که‌لوی به‌مۆ [ف] باغند، وش.

گۆده: له‌شی مرۆ [ف] جسم آدمی.

گۆده‌ك: پیزه، تۆل، پژ، پس [ف] جنین.

گۆده‌گود: سه‌رڕاژاندنی منال [ف] سر تکان دادن کودك.

گۆده‌لـه: گۆبه‌رۆك، خشڵێ که به که‌ناره‌ی کوله‌جه‌وه ده‌درویّ [ف] زیور کنارهٔ بلك.

گۆده‌له‌که: گۆده‌له [ف] نگا: گۆده‌له.

گور: ١) توان و تاقـه‌ت؛ ٢) خوڕین و گرمه. (مه‌**گوورێنه** سه‌یر قسه‌بکه)؛ ٣) گڕی ئاگر، بلێسه؛ ٤) ترساندن به‌قسه؛ ٥) هانه‌خواری به‌ئه‌وژم: (گـورگور فرمێسکی ده‌هانه‌خوارێ)، شۆڕ؛ ٦) داوه‌به‌نێ که ده‌خرێته پای مه‌ل؛ ٧) به‌خڕی ڕۆیشتن [ف] ١) قوّت، نیرو؛ ٢) غرش؛ ٣) زبانهٔ آتش؛ ٤) تهدید؛ ٥) با شتاب سرازیر شدن؛ ٦) ریسمانی که به پای پرنده بندند؛ ٧) همه باهم رفتن.

گور: ١) درنـده‌ی به‌نـاوبـانگ که دوژمنی مه‌سته‌سه‌ری په‌زه، گورگ، شینـۆ؛ ٢) قه‌راغی که‌وش؛ ٣) کۆبوونه‌وه؛ ٤) له‌پێست ده‌رهێنان؛ ٥) سه‌ربـڕین [ف] ١) گرگ؛ ٢) لبهٔ کفش؛ ٣) گردهمایی؛ ٤) از پوست درآوردن؛ ٥) سر بریدن.

گۆر: وه‌ك، چه‌شن، له‌وێنه، جۆر [ف] مانند، طور.

گۆڕ: ۱) خەرگوێ، کەرەکێوی؛ ۲) تەختەوڕاست؛ ۳) سزا، جزیا: (**گۆڕی** گیانت بێ)؛ ۴) قەبر، گڵکۆ؛ ۵) بەردەم، تاو کوڕ: (قسەکەم خستە **گۆڕ**، سێوەکانی لەو **گۆڕە** ڕۆکرد)؛ ۶) شت لە جێگەی شتێ: (ئاڵوگۆڕ) ف ۱) گورخر؛ ۲) هموار؛ ۳) جزا؛ ۴) قبر؛ ۵) صحنهٔ مجلس؛ ۶) عوض.

گۆر: بێچوی جێڵ ف گوساله.

گۆڕابــۆزا: لەو گوندانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گۆراسن: ۱) گواسن؛ ۲) خۆڵەکەوەی پێکەوەلکاوی ڕەق لە تەندوردا ف ۱) نگا: گواسن؛ ۲) خاکستر به هم چسبیدهٔ سفت.

گوراش: گولاش، زۆران، ملانێ، عەفرە، زۆرەوانێ ف کُشتی.

گوران: ۱) لەپێست دەرهانن؛ ۲) سەربڕان؛ ۳) چەند شینێ، چەند گوێ؛ ۴) کامڵ بوون، پێگەیشتن ف ۱) غلفتی، از پوست خارج شدن؛ ۲) سر بریده شدن؛ ۳) گرگها؛ ۴) تکامل یافتن.

گوڕان: بە دەنگی قەو گوتن ف غریدن.

گۆران: ۱) تیرەیەکی زۆر گەورە لە کورد؛ ۲) دێهاتی، ڕەعیەت؛ ۳) ڕێگر، جەتە؛ ۴) سەربە تیرەی گۆران؛ ۵) لەوەڕگە؛ ۶) نازناوی هەستیارێکی هاوچەرخە؛ ۷) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) بخشی عظیم از کُردها؛ ۲) دهاتی؛ ۳) راهزن؛ ۴) از عشایر گوران؛ ۵) مرتع؛ ۶) تخلّص شاعری معاصر؛ ۷) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆڕان: لە حاڵێکەوە بۆ حاڵێکی تر چوون، بارەوباربوون ف تغییر یافتن، متغیّرشدن.

گوُران: ۱) ڕسکـان، ڕەگ‌داکوتـان و ڕوان؛ ۲) ڕوح‌هاتنـەبـەرو دروست‌بوونی پیزە: (ریشەکە **گوُراوە**و شین بوە، زاروٚ لە زگیا **گوُراوە**)؛ ۳) لەپێست دەرهانن ف ۱) رستن؛ ۲) نکوین یافتنِ جنین در رحم؛ ۳) غلفتی از پوست خارج شدن.

گوراندن: ۱) لەپێست دەرهێنان؛ ۲) سەربڕین ف ۱) غلفتی از پوست خارج کردن؛ ۲) سر بریدن.

گوڕاندن: بەدەنگی قەو زیقاندن ف غُر بدن، نعره‌زدن.

گورانگە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆرانگە: ۱) باوانی داری دارسنان بۆ کەسێك؛ ۲) ناوی کوێستانێکە؛ ۳) جێگەی ڕێگران ف ۱) درختان قرق شدهٔ جنگل؛ ۲) نام ییلاقی است؛ ۳) مفرّ راهزنان.

گورانن: لەپێست دەرهێنان ف غلفتی پوست کندن.

گۆڕانەوە: شتێ لەبەرانبەر شتێکا دان ف معاوضه کردن.

گۆڕانەوە: درانی شتێ لەبەرانبەر شتێکا ف معاوضه.

گورانی: چەندی، چەندایەتی ف کمیّت.

گۆرانی: ۱) شێوەزمـانی تیرەی گۆران؛ ۲) قاموبەستـە ف ۱) لهجـهٔ «گوران»؛ ۲) ترانه.

گۆرانی‌بێژ: قامبێژ، دەنگبێژ ف خواننده، ترانه‌خوان.

گۆرانی‌چڕ: گۆرانی‌بێژ ف ترانه‌خوان، خواننده.

گۆرانی چڕین: قامبێژی ف ترانه‌خوانی.

گۆرانی خوێن: قامبێژی ف ترانه‌خوانی.

گۆرانی‌زان: گۆرانی بێژ ف ترانه‌خوان.

گۆرانی کوتن: قامبێژی ف ترانه‌خوانی.

گۆرانی گوتن: قامبێژی، گۆرانی کوتن ف ترانه‌خوانی.

گۆرانی‌وتن: قامبێژی، گۆرانی کوتن ف ترانه‌خوانی.

گوُراو: ۱) ڕسکـاو؛ ۲) لەپێست دەرهـاتگ ف ۱) نکوین یافته؛ ۲) از پوست درآمده.

گۆڕاو: لەبارێکەوە بۆ بارێکی‌تر چوگ ف تغییر یافته.

گوراو: تانەی سەرچاو ف لکهٔ چشم.

گوربز: چالاك، زرنگ ف چابك و بانشاط.

گوربزە: بەکەیف و نەیار ف سرحال و چاق.

گوربێك: خەڵیف، بلوُرەهەنگ ف کندو

گوربە: ۱) بلوُرەهەنگ؛ ۲) نێرەپشیلە، کتکەنێر ف ۱) کندو؛ ۲) گُربهٔ نر.

گوربەستن: بەلەز ڕاکردن ف باشتاب دویدن.

گوربەسنەوە: بوُژانەوە ف سرحال آمدن بعد از زبونی.

گۆڕبەگۆڕ: جنێوە بۆ مردو ف گوربه‌گور.

گورپ: ۱) کروشمەکردگ؛ ۲) بەفری بەستواوی بێ سەهوڵ بەستن ف ۱) کزکرده و مات؛ ۲) برف سفت شده بدون یخ بستن.

گۆڕپشکنەك: چالەکە، جوالو، کوژەبەشە ف حیوان گورکن.

گورپە: ۱) تەپەی دڵ، خوربە؛ ۲) پشبلەی نێر، گفر؛ ۳) گرنگ‌ئەستوُر ف ۱) تپش قلب؛ ۲) گربهٔ نر؛ ۳) درشت اندام.

گورپەگورپ: توندلێدانی دڵ، خوربەی توند ف تپش زیادقلب.

گوُرت: ۱) لێژ، بەرەوژێـرە، سەرەولـێـژابێ؛ ۲) بنـاری چیـا ف ۱) سراشیبی؛ ۲) دامنهٔ کوه.

گورتل: تاپوُرە، حەشامات ف تودهٔ مردم.

گورج: ۱) زوُ، بلەز؛ ۲) چابك‌و بەکار؛ ۳) کورت: (داوێنت **گورجە**)؛ ۴) ژنی زۆر جوان ف ۱) بی درنگ؛ ۲) چابك و کاری؛ ۳) کوتاه؛ ۴) زن بسیار زیبا.

گورج بوُنەوە: ۱) خۆئامادەکردن؛ ۲) دەبەرکردنەوەی جلی داکەندراو؛ ۳) کورت‌بونەوەی قوماش لەبەر شوتن ف ۱) خود را آماده کردن؛ ۲) پوشیدن لباس بعد از کندن آن؛ ۳) آب رفتن پارچه.

گورج کردنەوە: ۱) پۆشاك‌کڕین بۆ بێ‌جل؛ ۲) ئامادەکردنەوە ف ۱) لباس نو به بی‌لباس دادن؛ ۲) آماده نمودن دوباره.

گورجوگوڵ: بەکارو چالاك ف جست و چابك.

گورجەوبوُن: گورج‌بوُنەوە ف نگا: گورج‌بوُنەوە.

گورجی: ۱) چالاکی؛ ۲) بێ‌درەنگی؛ ۳) ناوی زنانە؛ ۴) ناوی هۆزێکە لە کوردستـان ف ۱) چابکی؛ ۲) بی درنگی؛ ۳) نام زنـانـه؛ ۴) نام عشیره‌ای در کردستان.

گورجێ: دەس‌بەجێ، بێ درەنگ‌کردن ف فوراً.

گورچـك: ۱) گرچك، گرچو؛ ۲) مابجەی بەلەك؛ ۳) بن باخەڵ ف ۱)

کلبه؛ ۲) ماهیچۀ ساق؛ ۳) زیر بغل.

گورچلنگ: ماپچەی بەلەك ف ماهیچۀ ساق.

گورچو: گرچك، گرچو ف ۱) کُلبه؛ ۲) نهبگاه.

گورچوبڕ: گرچوبڕ ف نگا: گرچوبڕ.

گوڕچەنگ: گۆچان ف چوگان.

گورچەویلە: گرچو ف کلبه.

گورچەوێلە: گرچو ف کلبه.

گورچیلك: گرچو ف کلبه.

گورچیلە: گرچو ف کلبه.

گورخ: ۱) دڕوشەزانی؛ ۲) فایمویتەو ف ۱) ماجراجو؛ ۲) محکم.

گۆڕخانە: ۱) قەبر؛ ۲) قەبرستان ف ۱) گور؛ ۲) گورستان.

گورد: ۱) دارێ کە دەخـرێتـە ناو زابەڵی نەون؛ ۲) چابـك و بەکار؛ ۳) دەرفـەت، کیس: (گوردی خۆی لێ گرت)؛ ۴) پالەوان؛ ۵) تاقەت، قەوەت: (گـوردی گرتـەوە) ف ۱) چوب وسط تار در بافندگی؛ ۲) چابك و زرنگ؛ ۳) فرصت؛ ۴) قهرمان، پهلوان؛ ۵) توان، نیرو.

گۆرد: ۱) شور، شمشێر؛ ۲) شیر و خەنجـەری ژەنگاوی و کول ف ۱) شمشیر؛ ۲) شمشیر و خنجر کُند و زنگ زده.

گوردالە: گرچك، گرچو ف کلبه.

گورد گرتن: دەرفەتهێنان، کێس‌ئانین ف فرصت به دست آوردن.

گوردە: زاروێ ژن لە مێردی پێشو ف بچۀ زن از شوهر پیشین.

گوردەم: حەشامات، ئاپۆرە ف شلوغی و انبوه مردم.

گوردم گوردی: کۆمەڵ کۆمەڵ ف گروه گروه.

گوردی: نێوان هەردوك شان ف میان دو کتف، گرده.

گوڕان: گوڕاندن ف غریدن.

گورز: ۱) پەتو پەڕۆی بادراوی ڕەق بۆ کابەکـردن؛ ۲) باقـەبـێنی لێك بادراو؛ ۳) نامرازێکی سەرنەسوُری دەسکداره بۆ شەڕ ف ۱) گرز پارچەای با ریسمانی برای بازی؛ ۲) بسته‌بند بپیچیدۀ گیاهی؛ ۳) گرز پهلوانان.

گوُرز: گیایەکی دەشنەکبە، ڕەوکێکە بیاوانی ف از گیاهان صحرایی.

گورزان: بازی بە گورز ف بازی با گرز پارچەای.

گورزانێ: گورزان ف نگا: گورزان.

گۆڕ زربنگاندنەوە: جوێنە بە مردگ: (گۆڕی زربنگاندەوە) ف دشنام به مرده.

گورزك: گورزی چکۆڵە ف گرز کوچك.

گورزە: ۱) بافەی گەورە لە باقەبین؛ ۲) ناوە بۆ سەگ؛ ۳) جرجەمشکی دەشت؛ ۴) دەسـتـەوارەیەك لە گیا؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) بستۀ بزرگ از بسته‌بندگیاهی؛ ۲) نامی برای سگ؛ ۳) موش بزرگ صحرایی؛ ۴) پریك آغوش گیاه؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورزە کوێرە: جۆرێ گورزانێ ف نوعی بازی.

گورزەهۆن: هۆندنەوەی گوریس بە سێ لۆ بە ف نوعی طناب بافی.

گورزەهەن: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورزی بن مێخ: جۆرێ گورزانێ ف نوعی بازی.

گورزی ژێربەڕە: جۆرێ گورزانێ ف نوعی بازی.

گورزێن: گورزان، گورزانێ ف بازی با گرز.

گوڕژ: گرمەی هەور ف غرّش ابر، رعد.

گۆڕژال: بەن‌ساموٚرنە ف فنراك.

گوڕژان: کەوڵ کران، پێست لێ دارنین ف پوست کندن.

گوڕژان: گرمەهاتن ف صدای مهیب آمدن.

گوڕژاندن: هەورگرماندن ف غرّیدن ابر.

گۆڕسان: قەبرستان ف قبرستان.

گۆڕستان: گۆڕسان ف قبرستان.

گورشتە: ڕوداوی پێشو: (سەرگورشتەی خۆی گێڕاوە) ف رویداد گذشته.

گۆڕغەریب: مردو لە ئاوارەیی‌دا ف در غربت مرده.

گوڕك: ۱) تەختایی مەجلیس؛ ۲) ئاگردانی کوڕ ف ۱) صحن مجلس؛ ۲) آتشدان مجلس.

گۆڕکوڵ: قەبرکەن ف آدم گورکن.

گوڕکە: گوڕك ف نگا: گوڕك.

گوڕکەنکە: قەمتار، کەمتیار ف کفتار.

گورگ: گور، شێو ف گرگ.

گورگـانخواردو: ۱) برینـی لە نوُشـی بەلابـوُنی بێ‌فر بازەس؛ ۲) ریخۆڵەبەکە ف ۱) کنایه از پی یاورگرفتار شدن؛ ۲) بخشی از روده.

گورگـانەشەوێ: گۆرانیەکە بۆ دەخەوکردنی زاروێ دەڵێن ف آهنگی برای لالایی بچه.

گورگاو: دەنکێکی تاڵە لە گەنم‌دا ف تلخك گندمزار.

گورگاور: ئاوردانەوەیەکی بەپەلەو لە غاردان‌دا ف جواب عجولانه.

گورگ کوژە: گیایەکی ژەهراوی‌بە دڕندە دەکوژێ ف گیاهی است سمّی.

گورگرتنەوە: گوربەستنەوە، بوژانەوە ف بازیافتن نشاط.

گورگـورانێ: ناربکـاری‌کردنی خزمـان بۆ بەکنـر ف همکـاری خویشاوندان با هم.

گورگ‌نەخۆرە: ۱) برینی لە کیژو ژنی ناحەز؛ ۲) سپڵ ف ۱) کنایه از زن بدگل؛ ۲) طحال.

گورگوتاو: رفان‌زفان، فڕان‌فڕان ف هرکی‌هرکی، بجاپ بچاپ.

گوڕگـوڕ: ۱) خوڕخـوڕ: (فـرمێسکی گوڕگـوڕ دەوەراند)؛ ۲) زوڕزوڕ، گریانی بەدەنگی بەرز؛ ۳) هەراو زیقەزیق ف ۱) شُرشُر؛ ۲) شیون و زاری؛ ۳) جیغ و داد.

گوڕگـوڕێ: ۱) کەسێ کە زۆر زیقـەو هەرا دەکـا؛ ۲) هەوری زۆر بەگرمەگرم ف ۱) جیغ جیغو؛ ۲) ابر پرغرش.

گۆڕگـوم‌بوُن: وشـەیەکـە بۆ مردوی وای دەڵێن کە حەزیان لە مردنی کردبێ ف باد مرده‌ای که دوستش نداشتند.

گورگومێش: بولێڵە، شەوەکی ف سپیده‌دم، گرگ و میش.

گورگـه: ١)کەڵەی توتن‌و بێستان؛ ٢) گورگاو؛ ٣) سەربانی پاسارەی بان؛ ٤) سڵ، قوت؛ ٥) سڵی، رەوەکی: (**گـــورگـه** دەکـا لێم نزیك نابێتەوە)؛ ٦) دەسبڕ و فێڵباز؛ ٧) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) گیاهِ انگلِ بالیزو توتون؛ ٢) نلخك گندمزار؛ ٣) روی لبهٔ بام؛ ٤) رموك؛ ٥) رموکی؛ ٦) شیّاد؛ ٧) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گورگەبوُن: سڵ‌بوُن، رەوینەوە ف رم کردن.

گورگەپشت: زەق، زوُپ، هەڵتۆقیو ف برآمده.

گورگەچاڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگـەچـاوسـوُر: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەچیا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگـەخـەو: کەروێشکـەخـەو، سوُکەڵەخەو: (لازمە بۆ شێخ سبەینان گورگـەخـەو/ نا بڵێن شێخ عابیدەو نانـوێ بەشەو) «شێخ‌رەزا» ف خواب سبك.

گورگەدەر: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گورگەزێ: باران‌و خۆرەتاو پێکەوە ف باران و آفتاب با هم.

گورگەشامار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەشەوێ: گورگانەشەوێ ف آهنگی برای لالایی بچه.

گورگـەکـاکـەولا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەلوُر: دەملاسکەی گورگ لە لوُراندا ف ادای زوزهٔ گرگ درآوردن.

گورگەلورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەلۆق: قۆنرە، قەنرە، قۆتە ف هرولە.

گورگەلۆقە: گورگەلۆق، قۆرنە ف هرولە.

گورگەمزە: گیایەکە ف گیاهی است.

گورگەسێش: ١) بێچوی دورەگ لە سەگ‌و گوُرگ؛ ٢) سەگی زبانی خرۆکە پەزدەخوا؛ ٣) برێتی لە زمان‌لوُسی بێ‌ناکار ف ١) بچهٔ دورگهٔ سگ و گرگ؛ ٢) سگی که گوسفند می‌دَرَد؛ ٣) کنایه از منافق و چاپلوس.

گورگەبی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگی: رەنگی شینکی ف رنگ خاکستری.

گورگی‌باران‌دیدە: برێتی لە پیاوی بەئەجرەبەو ئەزموُن ف کنایه از باتجربه.

گورگی‌داودیدە: گورگی باران دیدە ف کنایه از باتجربه. گرگ باران دیده.

گورگیلە: کەندوی پچوُك بۆ دەخڵ‌و ئارد ف کندوی کوچك غلّه و آرد.

گورگین: ١) ناوە بۆ پیاوان؛ ٢) بزنەمەرەزی سوُری مەیلەوبۆر ف ١) نام مردانه؛ ٢) بز قهوه‌ای کم‌رنگ.

گورگی‌هار: برێتی لە پیاوی بەئازارو بەدکار ف کنایه از مردم آزار.

گورم: گرمە ف غرنب.

گوُرم: ١) ژن خوشـــك، خوشکی ژن؛ ٢) خوشکی مێرد، دوش ف ١) خواهرزن؛ ٢) خواهرشوهر.

گوُرمار: کوُرەمار ف مارسام.

گورماندن: گرماندن ف غرنبیدن.

گورمتە: پەلامار، شالاو، حەملە ف یورش، حمله.

گورمچە: مست، مشت ف مشت.

گورمز: بزە، زەردەخەنە ف لبخند.

گوُرمز: گوُرمزە، خەردەلەکێوبلە ف گیاهی است.

گوُرمـزە: گیایەکـە وەك ئەسپـەنـاخ کە دەخورێ، خەردەلی کێوی ف گیاهی است خوردنی شبیه اسفناج، خردل کوهی.

گورمزین: بزە هاتنەسەرلێوان ف لبخند، برلب آمدن.

گورمژ: ١) شالاو، هێرش، پەلامار؛ ٢) نەعرەنە ف ١) یورش، هجوم؛ ٢) عَربده، غُرّش.

گورمژین: ١) شالاوبردن، هێرش‌کردن، پەلاماردان؛ ٢) نەعرەنەی شێر ف ١) یورش بردن؛ ٢) غُرّیدن شیر.

گورمست: چنگوڕك ف نگا: چنگوڕك.

گوُرمشت: مستەکوُڵە، مشتی قوُچاو ف مشت گره شده.

گورمـك: ١) پێشـەی شان؛ ٢) گروُفەر؛ ٣) زوُپ، زەق؛ ٤) کلۆ ف ١) استخوان شانه؛ ٢) مُدوّر؛ ٣) برجسته؛ ٤) کلوخ.

گوُرموُچ: مست ف مشت.

گوُرموُرە: تێکەوەدانی ناپۆرە ف شلوغی و ازدحام.

گورمە: گرمە ف غرنبە.

گورمەچك: جومگەی دەست ف مُچ دست.

گورمەگورم: گرمەی زۆرو لەسەریەك ف غرنبهٔ پیاپی.

گورمی: ١) جۆراو؛ ٢) گوُڕاندی، گوُڕاندی ف ١) جوراب؛ ٢) غُرید.

گوُرمیچ: مستەکوُڵە، بەنجەی لێك‌نراو ف مشت گره شده.

گورمین: ١) گرماندن؛ ٢) گۆرەوی، جۆراو ف ١) غُریدن؛ ٢) جوراب.

گورن: هێلکەگون ف بیضه.

گوُڕن: فەبر، گوُڕ ف گور، قبر.

گوُڕنوُك: دەوەنێکی دڕکاویە ف درختچه‌ای است خاردار.

گوُڕنەباش: ١) کەمنبار؛ ٢) چاڵەکە ف ١) کفتار؛ ٢) حیوان گورکن.

گوُڕنەتەڵە: ناوێکی بێ‌ناوەرۆکە ف موجودی خیالی.

گـوڕنی: ١)دەوەنێکە؛ ٢) گیـای تازەڕواو، شینکـە؛ ٣) جێگـەی گوڵ پـەروەردەکردن؛ ٤) فـونەکـەی پونـەکەی خـرپلە ف ١) درختچـه‌ای است؛ ٢) گیاه تـازه سردرآورده؛ ٣) گُلخـانه؛ ٤) کوچولوی مدوّر بی‌نمود.

گوڕنیك: بەن‌ساموڕتە ف فتراك.

گوڕو: ١) نوگر، خوپێ‌گرتو؛ ٢) گریو: ٣) بەگلو داوەستان، دانار ف ١) اُنس گرفتە؛ ٢) نگا: گریو؛ ٣) دانەدانەشدن روغن و...

گوڕو: ١) گڕوی؛ ٢) گڕوی زاروك ف ١) آبلەگون: ٢) بهانهٔ بچە.

گوڕوا: گورمی، جوراب، جوراو ف جوراب.

گوڕواباف: ١) کەسێ کە گوڕوا دەچنێ: ٢) باڵداریکی زۆر بچوکە ف ١) جوراب‌باف: ٢) پرندەای بسیار کوچك.

گوڕواچن: گوڕواباف ف نگا: گوڕواباف.

گوڕواسە: بشبلەکێوی ف گربهٔ وحشی.

گوروتا: گرەونا ف نگا: گرەونا.

گوروتش: گرەونش ف نگا: گرەوتش.

گوروتە: گرەونا ف نگا: گرەوتا.

گوروز: زاروی گرۆوگر و گربنوك ف بچهٔ بهانەگیر و گریان.

گوڕوز: نومار، نوسراوی لوولدراو ف طومار.

گوڕوزی: پەلپ و گزوگرنن ف گریه و بهانەگیری.

گوروشتە: گورشتە ف نگا: گورشتە.

گوروگورو: داناردانار ف دان دان.

گوروڵ: گروڵ ف خشتك.

گوروڵە: گروڵ ف خشتك.

گوروون: گروون ف غلفتی.

گوروونی: ١) گرونی، جوری پارچە: ٢) ناوە بو پیاوان ف ١) نوعی پارچە؛ ٢) نام مردانه.

گوروه: کار، خەبات، نبش ف کار.

گورویس: پەنی دریژ ف رسن، طناب.

گوره: گوروه، کار ف کار.

گوڕه: ١) دەنگی زۆر زل و بەقەو؛ ٢) ترساندن بە قسە؛ ٣) دەنگی عەور ف ١) غرش: ٢) نهیب، تهدید لفظی: ٣) صدای رعد.

گوڕه: ١) بەرانبەر، بەپێی: (لە گوڕەی قسەی تۆ)؛ ٢) گوڕوا، جوراب؛ ٣) گور، بێچوی جێڵ: ٤) لەکارزان: ٥) ئەندازە، ڕادە ف ١) برطبق، برابر با؛ ٢) جوراب؛ ٣) گوسالە؛ ٤) کاردان، کارشناس؛ ٥) اندازە.

گوڕه: ١) گوڕوا، جوراو: ٢) گور، گوڕه، بێچوی جێڵ ف ١) جوراب: ٢) گوسالە.

گوڕەبا: ١) لەوینە، وەك، لەچەشن؛ ٢) ئەندازە ف ١) مثل، مانند: ٢) اندازە.

گوڕەبوتا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گوڕەپان: نەختایی زەوی ف زمین هموار.

گوڕەتەنە: وەرگرتن، ساندن، ئەستاندن ف دریافت داشتن.

گوڕەد: کەوەرگ، کەوەر، لە سەوزیجانە ف تره، گندنا

گوڕەدێبە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوڕەسا: پەتێ کە گوڕوپانیری پێ دەبەستنەوە ف رسن گردن گوسالە.

گوڕەشە: ترساندن بە قسە ف تهدید.

گوڕەشەلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوڕەشیر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آنرا ویران کردند.

گوڕەڤان: زێدەوان، زێوەوان ف نگهبان گورستان.

گوڕەکلە: گوڕی چکوڵە، بێچوەچێڵی تازەزاو ف گوسالهٔ کوچولو.

گوڕەکە: گوڕ، گوڕە، بەچکەچێڵ ف گوسالە.

گوڕەگنورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوڕەگوڕ: ١) زەنا زەنا: ٢) گرمەگرمی هەور ف ١) سروصدای زیاد؛ ٢) غرش ابر.

گوڕەنیش: سەربەرەوخوارە، لیژی، سەرەژێرە ف سراشیبی.

گوڕەوا: گوڕوا، جوراو ف جوراب.

گوڕەوان: گوڕەڤان ف نگهبان گورستان.

گوڕەوشار: شکنجەو نازاری ناو قەبر بۆ مردگ ف شکنجهٔ مرده در گور.

گوڕەوکەنە: چالەکە، چوالو، کوڕەبەشە، گوڕبشکنەك ف حیوان گورکن.

گوڕەوی: گوڕەوا: گوڕەوا ف جوراب.

گوڕەوی‌چنە: باڵندەی گوڕواچن ف پرندەایست بسیار کوچك.

گوڕەویلە: گوڕەوی‌چنە ف نگا: گوڕەوی‌چنە.

گوڕهەڵاخنین: گوڕ زر بنگاندنەوە ف دشنام به مرده.

گوڕهەڵبەستن: سەری قەبر بە خشت و قسڵ دابەسنن ف سنگ و خشت بر گورگذاشتن.

گوڕهەڵتەکێنە: وشەیەکە لە دوی مردوێکی دەڵێن کە میراتی زۆرەو کوڕی نیە ف اصطلاحی است دربارهٔ مردهٔ ثروتمند فاقد وارث پسر گوبند.

گوڕهەڵکەن: پیاوێ کە پیشەی قەبرکوڵینە ف آدم گورکن.

گوڕهەڵکەنە: جوالو، کوڕەبەشە ف حیوان گورکن.

گورەیش: ١) کارکردن؛ ٢) خزمەتکاری، نوکەری ف ١) کارکردن؛ ٢) نوکری.

گوڕێ: وشەیەکە بۆ لێك‌جیاکردنەوەی پەز ف کلمەای برای جداکردن گوسفندان از همدیگر.

گوڕی: ١) گوزانەدی؛ ٢) گڕوی؛ ٣) بڵێسە، گڕی ئاگر: ٤) خوڕی، تەوژمی ڕوبار: ٥) زۆر کەجەل؛ ٦) جێگەی دەخڵێ کە سەرما هەڵی نەکاندوە ف ١) غُربد: ٢) نگا: گڕوێ: ٣) زبانهٔ آتش؛ ٤) حربان شدید رودخانه: ٥) بسیار کچل؛ ٦) کشتزاری که سرما آن را خراب کرده باشد.

گوڕی: ١) قوربان، سەدەقە؛ ٢) گوڕەوی ف ١) قربان، فدا: ٢) جوراب.

گوڕێ: لە بارێکەوە بردیە بارێکی تر ف تغییر داد.

گوڕیا: گوڕا ف تغییر یافت.

گۆڕیاگ: گۆڕاو ف تغییر یافته.

گۆڕیان: گۆڕان ف متغیّرشدن.

گۆڕیایش: ١) کارکردن؛ ٢) نوکەری ف ١) کارکردن؛ ٢) نوکری.

گۆری‌بوُن: بەقوربان‌بوُن، دەسەرگەڕان ف قربان و صدقه رفتن.

گۆڕی‌بوُن: گڕوی‌بوُن، نەخۆشی گڕوی‌یی گرتن ف گر شدن.

گۆڕیچە: نەلحەد، جێگەی لێ‌ڕاکێشانی مردو لە قەبردا ف لحد.

گورێخ: ١) لەخـۆبـایی، بەفیز؛ ٢) دزو شەڕانی ف ١) از خودراضی، متکبّرشده؛ ٢) جسور و ماجراجو.

گورێختە: چەورایی‌و بەزی ناوزگ ف چربی و پیه توی شکم حیوان.

گورێز: زڕەبنگ، پونگی‌ناعەسڵ ف پونهٔ نامرغوب.

گورێز: دوُرەبەرێزی، کەنارەگیری ف دوری جستن.

گورێزان: ناوارەکردن، تەرەکردن ف متواری کردن.

گورێزدان: خۆبـارازتن لە کارێ: (چـەنـدە پێی ئێژم ئەمە بکە ئەو هەر گورێز ئەدا) ف دوری جستن.

گورێس: گوروێس، بەتی‌درێژ ف رسن، طناب.

گوریس: گورێس ف رسن، طناب.

گوریس کێشکێ: کێ‌بەرکێ لە گوریس ڕاکێشاندا ف مسابقهٔ طناب کشی.

گوریس کێشەکێ: گوریس کێشکێ ف مسابقهٔ طناب کشی.

گوریس کێشی: گوریس کێشکێ ف مسابقهٔ طناب کشی.

گوریشتە: گورشتە ف نگا: گورشته.

گۆری کرن: بەقوربان‌کردن ف قربان کردن، فداکردن.

گۆڕیل: گلوان، جوۆێ بەری مازو ف نوعی ثمر مازوج.

گوریمە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورین: سەربڕین، سەر ژێ‌کرن ف سر بریدن.

گوڕین: ١) سەربڕی حەیوان؛ ٢) کەوڵکەری حەیوان ف ١) سلاّخ؛ ٢) پوست کن.

گۆڕین: نەوشتەکە، کاوراکە ف یارو، فلان چیز.

گۆڕین: ١) شتێ لە جێگەی شنێ ساندن؛ ٢) جلك داکەندن بۆ شتن ف ١) عوض کردن، مُبادله؛ ٢) لباس برای شستشو عوض کردن.

گوُڕین: ١) پێست‌دەرهێنـان؛ ٢) ڕسکان، گوُڕان ف ١) غلفتی پوست کندن؛ ٢) تکوین یافتن.

گۆڕینەوە: ١) شت بەشت‌دان؛ ٢) پوڵ وردکردنەوە ف ١) معاوضه؛ ٢) پول خردکردن.

گۆریە: گۆرەوی ف جوراب.

گوز: لەپڕ، گوزو گومبەت ف یکهو، ناگهانی.

گۆز: ١) گوُز؛ ٢) لە شوێنێکەوە بۆ شوێنێ‌تر جوُن یان بردن: (ناڵوگۆز)؛ ٣) گوزە ف ١) گردو؛ ٢) تغییرمکان، از جایی به جایی رفتن یا بردن؛ ٣) سبو.

گوُز: گرتەکان، قوز ف گردو.

گوزاچخ: ١) چاوکراوە؛ ٢) فێڵباز ف ١) بصیر؛ ٢) خیّال، مکّار.

گوزار: ١) ڕێگـەڕۆیشتن: (گایێ گوزارت کەفتـە نەم تەرەفـە)؛ ٢) کاربێك‌هێن: (کارگوزاری‌خانە) ف ١) گذر، گذشتن؛ ٢) انجام ده، عامل، گزارنده.

گوزارشت: ڕاپۆرت، خەبەردان ف گزارش.

گوزارە: واتا، مانا، نیاز لە قسەیەك ڕوُن‌کردنەوە ف معنی.

گۆزان: ١) بـڕاوپێ، دارماڵ، تژە؛ ٢) گوُزان؛ ٣) سەرڕاوەشاندنی زاروك؛ ٤) ناگاداری ف ١) لبالب، پر؛ ٢) استره؛ ٣) سرجنباندن کودك؛ ٤) نگهداری.

گوُزان: جەقوێ سەرو ڕیش‌تاشین ف استره.

گۆزان گۆزان: سەرڕاوەشاندنی زاروك: (بەچکەکەمان گۆزان گۆزان دەکا) ف سرجنباندن بچه از شادی.

گۆزانن: ١) بڕکردن، تژەکردن؛ ٢) گوازتنەوە؛ ٣) ناگاداری کردن؛ ٤) بەتەوژم لێدان ف ١) برکردن؛ ٢) انتقال دادن؛ ٣) نگهداری کردن؛ ٤) ضربت زدن.

گۆزاننەوە: گوازتنەوە ف انتقال دادن.

گۆزانەوە: لە شوێنێکەوە بۆ شوێنێ جوُن ف تغییرمکان دادن.

گۆزاو: لە شوێنێ بۆ شوێنێ‌تر براو ف انتقال داده شده.

گوزاولە: پۆرگی سەر پێست ف تاول.

گۆزتن: گۆزان، گۆزانەوە ف انتقال.

گۆزتنەوە: گۆزانەوە ف انتقال.

گوزروان: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

گوزرە: گورزە لە گیا ف بر زیر بغل از گیاه.

گوزڤان: قوُجەکە، نەنگوستیلەی دورمان ف انگشتانهٔ خیاطی.

گۆزك: ١) دەفـری چکـوڵە لە سوالەت بۆ ناو؛ ٢) قۆزاخەی پەمۆ؛ ٣) قاپی پا ف ١) سبوی کوچك سفالین؛ ٢) غوزه؛ ٣) قوزك پا.

گۆزکە: کوُپەلە ف بسنو، کوزهٔ کوچك.

گوزگی: ناوێنە، عەینك، نەینوُك ف آیینه.

گۆزلك: جاویلکە، عەینەك ف عینك.

گوزلی: قاحبەی بەدزیەوە ف فاحشهٔ پنهانی.

گوزم: خوزرەم، بارانی بەهێز ف رگبار شدید.

گوزمیچك: مزراح، خولخولە ف فرفره.

گوزمیرچك: گوزمیچك ف فرفره.

گوزوُر: چارە، عیلاج: (لـە ناگـوزوُری خۆم جوُمـە لای، فەقـیرم ناگوزوُریم زۆرە) ف چاره.

گوزوگومبەت: لەپڕو نەکاو ف ناگهانی، یکهو.

گوزە: دەفری ناو لە سوالەت ف سبو، کوزه.

گوزەبـانە: ١) شیرانی‌دان بۆ زارۆ کە خودا لە بیسنن‌و گوتن بێ‌بەشی نەکـا، گوێزەوانە؛ ٢) بازیەکی زاروکانە ف ١) سور نوّ نوزاد به نیّت برخورداری او از نعمت گوش و زبان؛ ٢) نوعی بازی کودکانه.

گوُزەبـەز: ١) گوشمـەی گوێزو هەنگـوین؛ ٢) گوشمـەی کونجی‌و هەنگوین ف ١) مخلوط عسل و گردو؛ ٢) مخلوط کُنجد و عسل.

گوزەر: ١) ڕاستـەبـازاڕی سەردابـۆشـراو؛ ٢) ڕابـردن، بوُرین ف ١)

راسته‌بازار سر پوشیده؛ ٢) گُذر.

گوزەران: ١) ژیـان بەرێـوەچـوُن، بـەڕێ‌چوُن؛ ٢) مـایەی ژیـان: (گوزەرانی ئەمسالْمان هەیە) ف ١) امرار زندگی؛ ٢) مایهٔ زندگی.

گوزەراندن: رابواردن ف گذرانیدن.

گوزەران کردن: ژیان‌رابواردن ف زندگی را گذراندن.

گوزەردان: ١) رەوانەکردن؛ ٢) بواردانی چەم: (چەم زۆرە **گوزەر نادا**) ف ١) واەرهابی دادن؛ ٢) گُداردادن آب.

گوزەرکردن: رابردن ف گذشتن.

گوزەرگا: بواری زوبار ف گُدار رودخانه.

گوزەرەبك: گیابەکە مرۆ دەیخوا ف گیاهی است خوردنی.

گوزەشت: چاوپۆشی، لێبۆردن ف چشم‌پوشی.

گوزەشت کردن: بەخشین، بوُربن ف عفو کردن.

گوزەشته: رابردو، رۆژگاری بوُری ف گذشته.

گوزەك: قاپی‌پا ف قوزك.

گوزەك: ١) قاپی‌پا؛ ٢) بیباری‌رەش، ئیسوُت ف ١) قوزك؛ ٢) فلفل سیاه.

گوزەکە: ١) قاپی‌پا؛ ٢) جگ، میچ ف ١) قوزك؛ ٢) شنالنگ.

گوزەکەر: ئیر بارکەر ف سُفالگر.

گوزەگەر: گوزەکەر ف سُفالگر.

گوزەگیران: ناوی چەند گوندە ف نام چند روستا.

گوزەڵ: ١) جوان، خوشیك، خوشکۆك؛ ٢) ناوە بۆ ژنان‌و پیاوان ف ١) زیبا؛ ٢) نام زنانه و مردانه.

گوزەلە: گوزك، گوزەی پچکۆلە ف بسنو، سبوی کوچك.

گوزەلە: ١) وشترگەلۆ؛ ٢) دوُرەلە، جوُرەلە ف ١) شترگلو؛ ٢) نی لبك.

گوزی: نام‌نیز، نون ف نُندمزه.

گوزیان: گوزان ف انتقال.

گوزیانەوە: گوازتنەوە ف انتقال.

گوزیدان: یەك‌بوُن، بەکیەنی کردن ف اتحاد.

گوزیز: دارە گویز ف درخت گردو.

گوزیلکە: ١) گوزك؛ ٢) هەناری ناوەخڕ بوُگ ف ١) بسنو؛ ٢) انارنازه گردشده.

گوزین: ١) ناوهەڵکێشان له بیر؛ ٢) گوازتنەوە ف ١) آب برکشیدن از چاه؛ ٢) انتقال.

گوزینگ: گوزەك، قاپی‌پا ف قوزك.

گوزینەوە: گوزانەوە ف مُنتقل شدن.

گوژ: کوژ، پاشگری بەواتا: کوژەر: (ئەو کابرایە پیاوگوژە) ف پسوند به معنی کشنده.

گوژا: کوژا، کوژرا ف کشته شد.

گوژاڵك: کالەکەمارانە ف هندوانهٔ ابوجهل.

گوژان: کوژان، کوژران ف کشته شدن.

گوژاننەوە: نەمراندنی ئاگر ف خاموش کردن آتش.

گوژانەوە: ١) تەمـرانی ئاگر، دامـردنی ئاگر؛ ٢) سەربـڕبن ف ١) خاموش شدن آتش؛ ٢) سر بریدن.

گوژاو: کوژراو ف کشته شده.

گوژاوی: جموەی دار و گیا ف انگُم درخت و گیاه.

گوژراو: گوژاو، کوژراو ف کشته شده.

گوژژ: ١) دەنگی دڵۆپەی بان؛ ٢) دەنگی کەوتن له هەڵخلسکاندا ف ١) صدای چکهٔ بام؛ ٢) صدای افتادن حین اسکی.

گوژگیره: باڵگەهی بچوُك، ناز باڵنج ف نازبالش.

گوژم: ١) ئەکانی بەنەوژم؛ ٢) رەق، سەخت؛ ٣) زبر؛ ٤) هێزو توان؛ ٥) هێرش، پەلامار ف ١) جهش؛ ٢) سفت و سخت؛ ٣) زبر؛ ٤) تاب و توان؛ ٥) یورش، هجوم.

گوژمـه: ١) میوەی کونـراوی هەڵگیراو بۆ بێخـوَر؛ ٢) ئەنـدازەیەکی گربنـگ له پارەو هەرچی؛ ٣) گردو نەپـوُڵکـه ف ١) میوهٔ خشکیدهٔ کوبیده برای نانخورش؛ ٢) مقداری چشمگیر؛ ٣) نبه.

گوژنو: ١) زارناخنی گوزەو دیزە: (دەرە **گوژنو**)؛ ٢) دەرخوُنه؛ ٣) دەسکی دەرخوُنه ف ١) دهانه‌بند دیزی و سبو؛ ٢) نهنبان؛ ٣) دستهٔ نهنبان.

گوژنه: گوژنو ف نگا: گوژنو.

گوژنەو: باڵگە، سەرین، سەنیر ف بالش.

گوژنەو: گوژنو ف نگا: گوژنو.

گوژنەوە: گلێنەی ئاوخواردنەوە، شەربەی سواڵەت ف آبخوری سفالی، لیوان سفالی.

گوژە: عەنزەروُت ف انزروت.

گوژەکـوژ: هاژەی ئاو، دەنگی روُیشتنی ئاوی جەمی خوژ ف صدای جریان سریع آب.

گوژیله: چرپی بۆ دارەژا ف انبره.

گوژین: ١) لوُربوُن، بەنەوژم لەسەرڕا هاتنەخوار؛ ٢) دەنگی بای بەهێز ف ١) شیرجه؛ ٢) تندباد.

گوس: پەنگر، پوُلوگر، ماشە، مقاش ف انبر زغال‌گیر، ماشه.

گوساخ: شەرم‌نەکەر، روقایم ف گُستاخ.

گوسـارتمـه: ١) بێ‌شەرم‌و ئابـڕو؛ ٢) گاڵتەجاری بەسوکایەنی ف ١) بی‌شرم؛ ٢) دلقك مسخره.

گوساره: ئەستێروك، گونەستێره ف کرم شبتاب.

گوساڵ: گوُرەکە ف گوساله.

گوساڵ گامێش: باڵاخ، بەچکەگامێش ف بچهٔ گاومیش.

گوساله: گوُرەکە، گوُر، گوُره، گوساڵ ف گوساله.

گوسان: ١) قالوُنچەی سەوزی باڵدار؛ ٢) گیابەکی دەشتیە ف ١) جُعَل سبز پرنده؛ ٢) گیاهی است صحرایی.

گوسبه: زەدە، عەیب‌دار ف معیوب.

گوست: ئەنگوست، ئیل، تلی، ئل، قامك، کلك، پەنجە ف انگشت.

گوێست: گوُشت ف گوشت.

گوستاخ: گوساخ ف گُستاخ.

گوێستن: گوازتن ف انتقال.

گوێستنەوە: گوازتنەوە ف انتقال دادن.

گۆستێر: ئەستێرۆك، گوڵەستێرە فا كرم شتاب.

گۆستێرك: گوڵەستێرە فا كرم شبتاب.

گوستیل: ١) ئەنگولیسك، ئەنگوستیلە، كلكەوانە؛ ٢) قوچەكە دورمان فا ١) انگشتری؛ ٢) انگشتانە.

گوستیلانێ: كاڵەمستێ، پشكێلان فا نوعی بازی شب‌نشینی.

گوستیلك: كلكەوانە، ئەنگوستیلە فا انگشتری.

گوستیلكانێ: پشكێلان، كاڵەمستێ فا نگا: گوستیلانێ.

گوستیلە: ١) ئەنگوستیلە، كلكەوانە؛ ٢) قوچەكە فا ١) انگشتری؛ ٢) انگشتانە.

گوسك: گۆزك، گۆزەی بچوك، كوپەڵە فا خمچە، پستو.

گۆسك: ١) گوسك؛ ٢) گلێنەی ئاوخواردنەوە فا ١) پستو؛ ٢) لیوان سفالین.

گوسك: ١) سەعات، كاژمێر؛ ٢) قبیلەنوماو هەرئامرازێ كە وەك سەعات كاربكات فا ١) ساعت؛ ٢) هر وسیلەای كە عقربە داشتە باشد.

گۆسك: پارچەی باریكی ناژك بۆ برینپێچان، باند فا باند زخم.

گۆسكەر: هەورگەر، پیرۆت، كاسەكەر، تیرباركەر فا سُفالگر، كوزەگر.

گوسنج: ١) سنجو، سربنجك؛ ٢) دارسنجو فا ١) سنجد؛ ٢) درخت سنجد.

گۆسوانە: پاسارە، سوانە، سوانكەی سەربان فا لبۀ بام.

گوسە: ئێسكەماسی فا استخوان ماهی.

گوش: ١) گوج، ژەك، فرچك؛ ٢) پارچەی لەپرزەی زوەك، پارچەی ئەلبس؛ ٣) پاشگری بەواتا: شێ یان كەسێ كە زێكدەكوشێ: (فیشەك‌گوش، نرێ‌گوش) فا ١) اوّلین شیر، آغوز؛ ٢) پارچۀ گونی؛ ٣) افشرندە، فشار دهندە.

گۆش: ١) ئەندامی بیستن؛ ٢) برێتی لە ئاوەز، فام: (پیاوێ بێ‌هۆش‌و گۆشە) فا ١) گوش؛ ٢) كنایە از عقل و فهم.

گوش: گو، ئەندامی بیستن فا گوش.

گوشا: ١) ئاواڵە؛ ٢) رابیكەر: (موشكول‌گوشا)؛ ٣) خۆشكەرە: (دڵگوشا)؛ ٤) رابردوی گوشین: (نرێ گوشا) فا ١) باز؛ ٢) بازكنندە؛ ٣) شادی‌بخش؛ ٤) فشردە شد.

گوشاب: خۆشاو فا آبمیوە.

گوشاد: ١) فرەوان، فرەهـ؛ ٢) ئاواڵە فا ١) گشاد؛ ٢) باز.

گوشادی: ١) هەرزانی‌و بژبوژێری؛ ٢) رزگاربوون لە بەلا فا ١) ارزانی؛ ٢) رهایی از بلا.

گوشان: ١) كوشین؛ ٢) نان دەناو شۆربا كردن، تلێت؛ ٣) گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد فا ١) فشردن؛ ٢) ترید كردن؛ ٣) نام روستایی در كردستان كە توسط بعثیان ویران شد.

گوشانن: گوشان فا نگا: گوشان.

گوشاو: كوشراو فا افشردە.

گۆشاوگۆش: گش ئەستۆ: (**گۆشاوگۆش** سەری برێ) فا گوش تا گوش.

گۆشبڕ: برێتی لە دەسبڕ، خاپینۆك فا كنایە از كُلاهبردار.

گۆشباق: قۆشقاب فا نگا: قۆشقاب.

گۆشبان: قوچەكەی دورمان، ئەنگوسەوانە فا انگشتانە.

گۆشبل: پشكەڵ، قشپل فا پشك گوسفند و...

گۆشت: ١) ئەو بەشە نەرمەی نێوان پێشەوزەگ و پێستی پڕ كردوتەوە؛ ٢) هەرچی لە ناو تێكـوڵ‌و توێی میوە دابە فا ١) گوشت جانـدار؛ ٢) گوشت میوە.

گۆشت: گۆشت فا نگا: گۆشت.

گۆش‌تاگۆش: گۆشاوگۆش فا گوش تاگوش.

گۆشتاو: شۆرباوگۆشت فا آبگوشت.

گۆشت‌براژتن: گۆشت‌بریان كردن فا گوشت بریان كردن.

گۆشت‌برژاندن: گۆشت براژتن فا گوشت بریان كردن.

گۆشت‌برژە: چەند شیشی لەبەكتر جۆشدراو بۆ كەواو فا سیخهای متّصل بە هم برای بریان كردن گوشت.

گۆشت‌برژێن: كەواوكەر، كەبابچی فا كبابچی.

گۆشت‌برێژ: گۆشت‌برژێن فا كبابچی.

گۆشت‌بژارتن: گۆشت‌براژتن فا گوشت بریان كردن.

گۆشت‌بژێر: گۆشت‌برژێن فا بریان كُنندە.

گۆشت‌بەرخۆك: گنابەكە، گوێ‌بەرخۆڵە فا گیاهی است خوردنی.

گۆشت‌پارە: ١) پارچـەگۆشت؛ ٢) باژی گۆشتی زیادی بەلەشەوە: (گـۆشتپارەی خستوتێ)؛ ٣) برێتی لە زاروێ زوح‌تێ‌نەگەڕاو فا ١) گوشتپارە؛ ٢) زیادە گوشت بر اندام؛ ٣) كنایە از جنین جان نگرفتە.

گۆشت‌بەرە: تولی زوح‌تێ‌نەگەڕاو، گۆشت‌پارە فا جنین جان نگرفتە.

گۆشت‌پیس: كەسێ كە برینی درەنگ چادەبێتەوە فا كسی كە زخمش دیرالتیام است.

گۆشت‌تاڵ: رەزافورس، زەزەتاڵ، ئێسك‌قورس، خوێنتاڵ فا گرانجان.

گۆشتخۆر: هەر جانەوەرێ كە بە گۆشت‌خواردن فێرە فا گوشتخوار.

گۆشتخـۆش: ١) جانـەوەرێ كە گۆشتی بەتـام‌و لەزەتە؛ ٢) كەسێ كە برینی زۆ خۆش ئەبێتەوە فا ١) خوش گوشت؛ ٢) كسی كە زخمش زود التیام بذیرد.

گۆشت‌قوت: لەو گوندانـەی كوردستـانە كە بەعسی كاولیان كرد فا روستایی دركردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

گۆشتكوت: كوتكی گۆشت‌كوتان فا گوشتكوب.

گۆشتگا: ١) گۆشتی زەشەولاغ؛ ٢) جۆرێ ترێ فا ١) گوشت گاو؛ ٢) نوعی انگور.

گۆشت‌گران: ١) فەڵەوی زەبەلاح؛ ٢) برێتی لە خوێنتاڵ فا ١) گُندەبك؛ ٢) كنایە از گرانجان.

گۆشت‌گرتن: فەڵەوبوون فا چاق شدن.

گۆشتن: پڕگۆشت، فەڵەو فا چاق، فربە.

گۆشتەزوون: گۆشتی‌ساغ كە لە برینی تزیك بەچابوونەوە پەیدا دەبێ فا گوشت التیام یافتن زخم.

گۆشتەزوونە: گۆشتەزوون فا نگا: گۆشتەزوون.

گۆشتەزەوی: زەمینی ئەرمان‌و بێ‌بەرد فا زمین نرم و بی‌سنگ.

گۆشتەزەوین: گۆشتەزەویی ف نگا: گۆشتەزەوی.

گۆشتەگیرە: زیپکەی پێست کە دەڵێن عەلامەتی قەڵەوبونە ف نوعی جوش پوست کە نشانهٔ چاق شدن است.

گۆش‌تەندوری: جۆرێ‌دیزەی چێشت کەنەخرێتە نەندورەوە ف نوعی دیزی.

گۆش‌تەنوری: گۆش‌تەندوری ف نوعی دیزی.

گۆشتەوزون: گۆشتەزون ف نگا: گۆشتەزون.

گۆشتی: ١) گۆشتێ کە خوێ دەکرێ‌و لە ناو شەکیلەدا زادە‌گیرێ بۆ زستان؛ ٢) حەیوانێ کە بۆ قەسابی دەبێ: (ماڵی **گۆشتیم** زاگرتوە) ف ١) گوشت نمکسود خشکیده برای زمستان؛ ٢) حیوان قصّابی.

گۆشتی‌سەرچەپەر: برێتی لە هەرزان‌قیمەت ف کنایه از ارزان قیمت.

گۆشتی‌قەڵەو: ١) گۆشتێ کە بەزو دوگی زۆرە؛ ٢) گاڵتەبەکی زارۆکانە ف ١) گوشت پرچربی؛ ٢) یکی از بازیهای کودکان.

گۆشتین: گۆشتن ف چاق، فربه.

گوشران: کوشران ف فشرده‌شدن.

گوشراو: کوشراو ف فشرده.

گۆشقاب: گۆشپاو، قۆشقاب، قۆشباب ف ١) بشقاب؛ ٢) نعلبکی.

گۆشکار: کەوش‌درو، پێلاوکەر ف کفّاش.

گوش‌کردن: فرچك‌دان بە زارو، ژەك‌دان ف آغوز دادن به بچه.

گۆش‌کردن: گوش کردن، گوج کردن ف آغوز به بچه دادن.

گۆشکرە: دەزگرە ف دستگیرهٔ آشپزخانه.

گۆشگۆش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوشگەنە: شی کردنەوەی کولکە ف از هم جداکردن پشم و پنبه.

گۆشگیرە: سەنبری چکۆلە ف نازبالش.

گۆشلە: دارك‌و قونچکی هێشوە‌ترێ ف قسمت‌های غیرخوراکی خوشهٔ انگور.

گوشلە: زگچون ف اسهال.

گۆشلێ: گۆشتەندوری ف نوعی دیزی.

گوش‌ماساو: سەدەقێکە لە دەم بەست‌و زوباران دەبیندرێ ف گوش ماهی.

گوشمـــە: ١) میوەی نێکـــەڵ‌کراوی کوتـــراو؛ ٢) قەزوانی لەجـــونـــدا هاردراوی سەڵك‌کراو کە بۆ پێخۆری زستان هەڵدەگیرێ ف ١) میوهٔ کوبیده شده؛ ٢) بسنه کوهی خشك و خُردشده که برای مصرف زمستان نگهداری می‌کنند.

گۆشوارە: گوارە ف گوشوارە.

گوشوەن: بەندی پێشە، جەمسەری نێسکان ف بند استخوان.

گۆشـــە: ١) سوچ، قوژبن؛ ٢) کازێزی ماڵ؛ ٣) قســـەی بەنێکـــوڵ؛ ٤) نامـــرازێکی دارتـــاش‌و بەنـــا؛ ٥) گوشگیرە؛ ٦) گوشتەندوری ف ١) گوشه؛ ٢) بیغوله؛ ٣) سخن کنایه‌آمیز؛ ٤) از ابزار بنّایی و نجّاری؛ ٥) نازبالش؛ ٦) نوعی دیزی کوچك.

گۆشـــە: ١) هێشـــو؛ ٢) سوچ‌و قوژبن؛ ٣) نامـــرازێکی بەنـــابیە ف ١) خوشه؛ ٢) گوشه و زاویه؛ ٣) از وسایل بنّایی است.

گۆشـــەدار: هەرچی تیلەو سوچی هەبێ: (چـــاوت کە **گۆشـــە**دارە وەکو زۆژی نیشتمان/ پەیدا دەکا هەرایەکی لەم کوردەواری‌یە) «هەژار» ف دارای گوشه.

گۆشەر: زەنبیلە، فەرناڵەی دەسکداری لەپوش‌چنراو ف زنبیل.

گۆشەقانی: گۆبازی، گۆ و گۆجان بازی ف گوی و چوگان بازی.

گۆشەك: ناڵو، بادامەی قورگ ف لوزتین.

گۆشەگەرو: ناڵو،بادامە ف لوزتین.

گۆشەگیر: ١) دورەخەڵك، دورەپەرێز لە عالەم؛ ٢) نامرازی ژێ لەکەوان قایم‌کردن ف ١) گوشه‌گیر؛ ٢) ابزاری در زه کمان.

گۆشەگیری: ١) دورەپەرێزی؛ ٢) برێتی لە سوفیەتی‌و تەرکەدنیایی ف ١) گوشه‌گیری؛ ٢) کنایه از زُهد.

گۆشەنشین: دورەپەرێز، خانەنشین ف گوشەنشین.

گۆشەنشینی: کاری گۆشەنشین ف گوشه‌نشینی.

گۆشـــەوارە: ١) گوارە، گۆشـــوارە؛ ٢) نامـــرازێکی تەنـــدازیاری ف ١) گوشوارە؛ ٢) گونیا.

گوشی: کوشی، زێکی کوشی، گڤاشت ف فشرد.

گۆشی: تەو پارچە لە تەلەفون کە قسەی لێوە تەبیسرێ ف گوشی تلفن.

گۆشێ: گۆشتەندوری ف نوعی دیزی کوچك.

گوشیاگ: کوشراو، گڤاشتی ف فشرده.

گوشیان: کوشین ف فشردن.

گوشیاو: گوشیاگ ف فشرده.

گوشێلان: برێتی لە کەوتنەدەردی‌سەر لەسەر کەسێ: (تەوە **گوی** تو بە **دەیشێلم**) ف کنایه از به دردسر افتادن به خاطر کسی.

گوشین: گوشیان ف فشردن.

گۆشین: گوشیان ف فشردن.

گوشینگە: جێگەی ترێ‌گوشین ف معصره، جای فشردن میوه.

گوشیو: ١) گوشراو؛ ٢) نانی وردکراوی دەشۆرباخراو: (نێم **گوشیوە**) ف ١) فشرده؛ ٢) نان ریز شده درترید.

گوفك: سەرانگوێلك، سەرگوێلك ف شوله، سرگینگاه.

گوفك: گوفك ف نگا: گوفك.

گوفلك: گولێنگە ف منگوله.

گوفکا: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

گوفەك: گوفك ف نگا: گوفك.

گوڤ: گڤڤە، گیزە ف نگا: گڤڤە.

گوڤ: ناغەڵ، هۆڵەمەز ف آغل.

گوڤ: کونی جانەوەری کێوی ف کنام جانور وحشی.

گوڤا: هێدیکا، بەلەسەرخۆیی، پەسەبروکە ف به آرامی.

گوڤا: شابەت، ناگادار لە زوداو ف گواه.

گۆڤار: نوسراوی چەندپەرێی کە حەوتوانە یان مانگانە بلاوبێتەوە ف مجلّه.

گوڤاش: گوشین ف فشردن.
گوڤاشت: گوشی، کوشی ف فشرد.
گوڤاشتن: کوشین، گوشین، گۆشین ف فشردن.
گوڤاشتەك: کوشنگە ف جای فشردن میوه.
گوڤاشتی: گوشراو، کوشراو ف فشرده.
گوڤاشگە: گوشینگە ف معصره، فشردنگاه میوه.
گۆڤان: ١) گۆزەبانی بازی کردن؛ ٢) شایەت، گۆڤا ف ١) میدان بازی؛ ٢) شاهد.
گوڤاگوڤا: وردەوردە، کەمکەمە ف بەتدریج.
گۆڤاننامە: بەلگەی نوسراوی کارکراو ف کارنامه.
گۆڤانی: شایەتی، ئاگایی‌دان لە کارێك ف گواهی.
گۆڤاهـ: شایەت ف گواه، شاهد.
گۆڤتاندن: ژیوار، کار بەرێوەبردن، پێداویستی ژیان پێکهێنان ف کار را بە انجام رساندن.
گۆڤدە: لەش، قەوارە ف جسم، بُنیه.
گۆڤدەرە: ناوچەیەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف ناحیه‌ای در کردستان.
گۆڤشاندن: گوشین، کوشین ف فشردن.
گوڤشك: هەرشتێ کە دەبێ بگوشرێ ف فشردنی.
گوڤڤی: قسەی بەمینگەو سرتەوە ف مِن و مِن کردن.
گۆڤك: گوفك ف شوله، سرگینگاه.
گوڤ گوڤ: گزەگز، دەنگی بای بەقەوەت ف صدای تُندباد.
گۆڤمال: کەسێ ئاغەلێ پەز پاژو دەکا ف آغل روب.
گوڤهاندن: مەیاندن، ئامادەکردنەشیر بۆ ماست یا پەنیر ف ماست‌بندی کردن.
گۆڤەند: ١) بەزم و زەماوەند؛ ٢) دیلان، داوەت: (ئەو **گۆڤەندێ** میر تێدا ئەڤ گرارا سیر تێدا مینا قوزێ کیر تێدا) «مەسەل» ف ١) شادی و سور؛ ٢) رقص گروهی.
گۆڤەندافەڤێیان: جۆرێ هەڵپەرکێ کە پیر بنەشی پێ دەڵێن ف نوعی رقص گروهی.
گۆڤەندەك: جغز، کۆز ف دایره.
گوڤیشك: ١) بلچ، بلت، گڤیشك؛ ٢) گوشراو ف ١) زالزالك؛ ٢) افشره.
گوڤین: مەیین، توندبونی شیر، بۆنەماست یان پەنیر ف بستن شیر.
گوك: ١) سەرەتای شلخەدانی مێشهەنگوین؛ ٢) غونچەی شکۆفەی دار؛ ٣) خڕی ورد؛ ۴) گوێلك، گوبرەکە ف ١) شروع بیرون آمدن نسل نو بین زنبور عسل از کندو؛ ٢) غنچهٔ شکوفه؛ ٣) جسم مدوّر ریز؛ ۴) گوساله.
گوکاری: کاری خراب کردن ف کار زشت کردن.
گۆکاری: بزوتن و کارکردنی زمان و دەست ف حرکت و جنبش زبان و دست.
گۆکردن: گۆکاری ف حرکت و جنبش زبان و دست.
گوکردن: ریان ف ریدن.
گوکردنەکار: گوێی کردن ف کار خراب کردن.
گوکولاندنەوە: برێتی لە رژدی زۆر، دەس‌قوچاوی ف کنایه از خسیس بودن.
گوکولێنەوە: برێتی لە رژدو چکوس ف کنایه از خسیس.
گوکەر: کەسێ کە دەڕی ف کسی که می‌ریند.
گۆگ: تۆپی بچوکی بازی کردن ف توپ کوچك بازی.
گۆگابێ: تۆپانێ بەپا، تۆپی پێ ف فوتبال.
گۆگ باخان: گوڵەبەڕۆژە ف آفتابگردان.
گۆگجە: ئاڵوزەر، حەلوکەزەر، ئاڵوچەزەردە ف آلو زرد.
گۆگرد: ١) کانزایەکی زەردە زوو ئاگر دەگرێ؛ ٢) شخاتە، شەمچە، کرمیت ف ١) گوگرد؛ ٢) کبریت.
گوگرە: ١) ریخ گرەی گاگێرە؛ ٢) برێتی لە سمێڵی تازەدەرهاتنگ: (سمێڵی **گوگرە** بوە). بۆ گاڵتە دەڵێن ف ١) سرگین گیر در خرمنکوبی؛ ٢) کنایه از سبیل تازه درآمده که به طعنه گویند.
گوگوختی: کۆترەباریکە ف قمری.
گۆگە: تۆپی بچوکی باری، گۆك ف توپ کوچك بازی.
گۆگەرجین: کۆتر، کەموتەر، کەڤۆك ف کبوتر.
گۆگەزین: قالۆنچەی گوگلێن ف جُعَل.
گۆگەم: گیایەکی بالابەرزە زۆر گوڵی زەرد دەردەکا بۆ هەنگ خراپە ف جوجم، گیاهی است.
گول: ١) خونچەی پشکوتو، گوڵ، چیچەك؛ ٢) نەخۆشی پیسی، خورەوێکەوتو؛ ٣) پوتەکەو بێ‌نمود؛ ۴) نام ناخۆش؛ ۵) گەڵای وەسەریەك‌نراو بۆ لەوەڕی زستانەی ئاژەڵ، دێو، گەڵ ف ١) گُل؛ ٢) جذامی؛ ٣) حقیر و بی نمود؛ ۴) بدطعم؛ ۵) برگهای انبارشده برای خوراك زمستانی دام.
گوڵ: ١) خونچەی پشکوتو؛ ٢) پولو، سکڵ، پەنگر، بەرەنگ؛ ٣) گڕی ئاگر: (**گوڵبینە**)؛ ۴) گوڵی گولاو؛ ۵) درشت و نەسنور: (**گوڵمیخ**)؛ ۶) هرلبژاردنی گۆرەوی لە گۆرەوی‌بازی‌دا: (**گوڵم** لیدا، دەو **گوڵەی** من‌دا بو)؛ ٧) نەخشی پارچەو فەرش و هەرچی دەچندرێ: (ئەو مافورە **گوڵ**وردە) ف ١) گُل؛ ٢) اخگر؛ ٣) زبانهٔ آتش؛ ۴) گل محمّدی؛ ۵) درشت و ستبر؛ ۶) اصطلاحی در جوراب بازی؛ ٧) گل پارچه و قالی و دیگر بافتنیها.
گۆل: ١) گۆرەکە، بەچکەجێڵ؛ ٢) ئەستێر، ئەستێلك؛ ٣) زریبار، دەریاچە؛ ۴) نەفام، بێ‌ناوەز، حوڵ؛ ۵) کەردی جەڵتوك جاز: (بەحرم وتوە ئەك وەکو **گۆلی** مەرەزانە) «نالی»؛ ۶) ناوی چ[illegible]ێ بە لە کوردستان؛ ٧) نەخشی قوماش و جاجم؛ ٨) گەمەی قەمچان؛ ٩) وەرگەڕان، گلاربوون؛ ١٠) کرمی ناوزگ؛ ١١) سن، بەڵای گەنم ف ١) گوساله؛ ٢) استخر؛ ٣) دریاچه؛ ۴) کم فهم، خل؛ ۵) کردشالیزار؛ ۶) نام چند روستا در کردستان؛ ٧) نقش پارچه و جاجیم؛ ٨) بازی بەقُل دوقُل؛ ٩) وارونه‌شدن، چپ شدن؛ ١٠) انگل شکم؛ ١١) آفت گندم.
گۆڵ: ١) ئاڵۆزی و لێك‌هاڵاوی: (گرێ و **گۆڵ**)؛ ٢) چالاك، بەگوڕ:

(گورجـو گوڵ)؛ ٣) نێری سەگ‌و کەر: (**گوڵەسەگ، گوڵەکەر**)؛ ٤) بابوی نازەسەن‌و نافوڵا: (**گوڵەبارگین**)؛ ٥) توب خستنەدەروازەی توبی پێ؛ ٦) فریو ف ١) درهم و گره خورده؛ ٢) چُست و چالاك؛ ٣) نر بنهٔ سگ و الاغ؛ ٤) بابوی نانجیب و بدریخت؛ ٥) گل فوتبال؛ ٦) فریب، گول.

گولاباتون: پارچەیەکی باریکە لە داوەناوریشمی زێڕبن‌و زیوبن چنراوە بۆ پەراوێزی جلك دەبێ ف گلابتون.

گولابەتون: گولابانون ف پارچهٔ گلابتون.

گولابەربەرۆژکێ: گوڵەبەرۆژە ف آفتابگردان.

گولاپاییزێ: گوڵەپاییزە، گوڵێکە لە پاییزدا دەپشکوێ ف گُل حسرت.

گولاپێخەمبەر: گوڵی‌شلێرە ف گُل سرنگون.

گولاچاوێشە: بابوونەی پەلك‌درشتی زەرد ف بابونهٔ گاو چشم.

گولازەر: گوڵەزەردە. کە بۆنی گوڵی گوڵاو دەدا ف نوعی گل گلاب زردرنگ.

گولاسوور: گوڵەباخ، گوڵی‌گوڵاو ف گل محمدی.

گولاش: ملانی، زۆران، عەفرە، گوراش ف کُشتی.

گولاشێستبەهر: گوڵەئەستەمبولی. گوڵێکی پڕپەلکە بە زوور رەنگان ف گُل کوکب.

گولاف: بەرکم، ناوی لەگوڵ‌گیراو ف گلاب.

گولاقدون: گولابانون ف پارچهٔ گلابتون.

گولاگـوجگێ: ناوچـەیەکـە لە کوردستانی بەردەستی ترکان جێگەی هۆزی **نەلازگ**. *کانیەکی‌لێیە دەڵێن نەخـۆش‌و جاوێشـەدار لێی بخوانەوە عەلەمی تبدا نامێنێ* ف ناحیه‌ای در کردستان.

گولال: ١) مۆزەشینە کە گاو گوڵ زاودەنێ؛ ٢) جانەوەرێکی رەشە وەك سن دەچێ ف ١) خرمگس؛ ٢) جانوری است شبیه به سن.

گولال: کرمی‌زگ ف انگل شکم.

گولالازەرێن: مێشێکی کەسکە لە جەنگەی گەرمادا لە داران زیان دەدا ف نوعی مگس سبز که در فصل گرما آفت درختان میوه است.

گولالاگی: کرمی زگ ف انگل شکم.

گولالە: گلالە ف نگا: گلالە

گولاڵە: ١) رەبەنۆك، مێلاقە؛ ٢) ناوی زنانە ف ١) آلاله؛ ٢) نام زنانه.

گولاڵەسوورکە: گولاڵە، مێلاقە ف آلالهٔ قرمز.

گولاڵەسوورە: گولاڵە، گولاڵەسوورکە ف آلالهٔ قرمز.

گولالێ: نوونە، قامکە جکۆڵە ف خنصر، انگشت کوچکه.

گولان: ١) دوهـەمـمانگی بەهـار، بانـەمـەڕ؛ ٢) کومـەڵی گوڵ ف ١) اردیبهشت ماه؛ ٢) گلها.

گولان: ١) گولان؛ ٢) جوار گوند لە کوردستان بەم ناوە بەعسی وێرانی کردن ف ١) نگا: گولان؛ ٢) نام جهار روستا در کردستان که بعثیها ویران کردند.

گولانگ: کەزی‌وەهۆنراو ف زُلف تابداده.

گولانە: ١) کارگی خراب؛ ٢) بۆتەکەو بێ‌نمود ف ١) قارچ سمّی؛ ٢) کوجولوی بدریخت.

گولاو: ١) گولاف؛ ٢) گلاو، پیس ف ١) گلاب؛ ٢) دهن زدهٔ سگ و خوك.

گولاو: ئەسنبر، گوڵ، ئەسنبل ف اسنخر.

گولاواتون: گولابانون ف گلابنون.

گولاوباش: دەفری ئەسنۆباریکی گولاونێکردن کە لێیەوە دە پرژێنن ف گلاب پاش.

گولاوپرژێن: ١) گولاوپاش؛ ٢) گولاوبرژاندن ف ١) گلاب پاش؛ ٢) گُلاب پاشی.

گولاوبژێن: گولاوباش ف گلاب‌باش.

گولاودان: دەفری گولاو ف گلابدان.

گولاوگرتن: گوڵ‌و ناو لەسەر ئاگر کوڵاندن‌و هەڵمەکەی بە تنۆکە زڕانەوە ف گلاب گیری.

گولاوە: کفنەی برنج ف کوفتەبرنجی.

گولاوەتون: گولابەنون ف گلابنون.

گولاوی: ١) جۆرێ هەرمێ؛ ٢) ناوی پیاوانە ف ١) نوعی گلابی؛ ٢) نام مردانه.

گولباجی: خوشکی شوو ف خواهرشوهر.

گولباخـە: لەکـایەی داروکـە جەقـاندن‌و هەڵگرتنەوەدا بەرێز وێستانی هەردولا ف صف بستن دوگروه مقابل در یك نوع بازی.

گولباران: گوڵ‌هەلاوێشتن بەسەر کەسێکی عەزیزدا ف گلباران.

گولباف: ١) سووری ئاڵ بەرەنگی گوڵ؛ ٢) خونچە ف ١) گلفام؛ ٢) غنجه.

گولبانو: جۆرێ مێش کە چزوی هەیە ف نوعی مگس نیشدار.

گولبڕ: دروێنەی سەرجلی خەلە ف درو خوشه‌های غلّه.

گولبڕ: کەسێ کە کەردوی جەلتوك‌جاڕ ساز دەکا ف کردساز شالیزار.

گولبڕین: کەردوسازی لە جەلتوك‌جاڕدا ف کردسازی شالیزار.

گولبزا: گوڵەنەورۆزە ف گلی است زردرنگ که اوّل بهار می‌شکفد.

گولبزك: گولبزا ف نگا: گولبزا.

گوڵ بزن: گوڵێکە وەك گوڵی گولاو دەچێ‌و بێ‌دڕکە ف گلی است شبیه گل محمّدی.

گوڵ بژێر: ١) کەسێ کە گوڵ لە دروێنەی خەلەدا دەجنێنەوە؛ ٢) کەسێ نێ‌دەکەوێ شتی هەرەباش جیا دەکاتەوە ف ١) خوشەچین؛ ٢) گلچین.

گولبوری: گوڵی شەبیوری ف گل اطلسی.

گوڵ بهار: گوڵێکی سەوزی پڕپەلکە ف گل ماهونی.

گوڵ بەدەم: خەیارو هەناری ساوا ف خیار و انار نورسیده.

گوڵ بەژن: قەدباریك، بەژن‌زراف. بۆ بەسنی ژنی جوان‌و بێ‌کەوتو نیژن ف کمر باریك.

گولبەند: جەلینگ ف نگا: جەلبنگ.

گوڵ بەهار: ١) جیجەکی دەشت؛ ٢) ناوی زنانە ف ١) گل صحرایی؛ ٢) نام زنانه.

گولبێن‌ناخن: نۆبەبەرۆی کە دەخرێنە گوڵبینەنەندوورەوە بۆ گڕدامرکان

ف گلو بندتنور، کُهنه‌ای که با آن آتش تنور را خاموش می‌کنند.
گولبێنه: کونیکه له بنه‌وه‌ی ته‌نوُردا بابویِّری ده‌رخراوه‌نه ده‌ر بۆ گڕخۆش بوُنی ئه‌ندوُر ف گلوه‌تنور.
گولپ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گولپ: قوم، قم، قز ف جُرعه.
گولپه: کڵپه، گڕی له‌پڕی ئاگر ف اشتعال ناگهانی آتش.
گولپه‌ڕ: وه‌ختی دروێنه‌هاتنی ده‌خڵ ف موسم درو غلّه.
گولپه‌ری: ناوی زنانه ف نام زنانه.
گولتك: گۆلی که‌م‌ئاو، ئه‌ستێری بچوُك ف استخر کوچك.
گولته: چه‌لاك، کوڵه‌که ف ستون.
گولته: په‌له‌وه‌ری بچوُك ف پرندهٔ کوچك.
گولجاڕ: شوێنێ که گوڵی زۆری لێ ڕواوه ف گُلزار.
گولچان: پیشکان، داری سه‌رداداراو بۆ که‌نگرکه‌ندن ف چوبدستی مخصوص کنگرکنی.
گول چمك: ته‌واو نه‌شێلدراوی هه‌وبر و قوڕ ف نیم سرشته.
گولچن: ۱) گوڵبژێر؛ ۲) شکڵی گوڵدرو ف ۱) گُلچین؛ ۲) گُلدوز.
گولچیت: گوڵێکی ده‌شته‌کیه ف از گلهای صحرایی است.
گول چیچه‌ك: هه‌موُگوڵی کورته‌بالای ده‌شتی به‌نێکڕایی ف گلهای صحرایی به طور عام.
گولچیسك: گورچیله ف کلیه.
گولچیله: گورچیله ف کلیه.
گولچین: ۱) گوڵبژێر؛ ۲) ناوی زنانه؛ ۳) گوڵچن ف ۱) گلچین؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) گلدوز.
گولخاتر: ناوی ژنانه ف نام زنانه.
گولخار: په‌مبه‌یی، چێره‌یی ف رنگ صورتی.
گولخاس: ناوی پیاوانه‌و زنانه ف نام مردانه و زنانه.
گولخانه: جێگه‌ی شه‌تڵه‌گوڵ ف گلخانه.
گول خواردن: فریوان، فریوخواردن ف گول خوردن.
گول خونچه: خونچه‌ی نیوه‌پشکوتو ف غنچهٔ نیم شکفته.
گولخه‌نده‌ران: ۱) خه‌نه‌شیر بن، که‌ن‌جوان‌و خۆش؛ ۲) جۆرێ گوڵ ف ۱) شیر بن خنده؛ ۲) نوعی گل.
گولخه‌نی: ۱) بیرخه‌نی، شله‌ی ورده برۆش؛ ۲) گیایه‌که بۆ ده‌رمان ده‌شێ ف ۱) آش بلغور ریز؛ ۲) گیاه بسم.
گولخیف: ده‌مێ پشکوتنی گولان ف موسم دمیدن غنچه‌ها.
گولدار: پارچه‌ی شکڵی گوڵ لێکراو ف پارچهٔ گلدار.
گولدان: ۱) ده‌فری گوڵ‌تێ‌خستن؛ ۲) ده‌فری میزتێ‌کردن ف ۱) گُلدان؛ ۲) ظرفی که در آن ادرار کنند، لگن.
گولدانك: گوڵدان ف نگا: گوڵدان.
گولده‌ره: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کردوه ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
گولڕو: ناوه بۆ ژنان ف نام زنانه.

گولڕۆت: جۆرێ نومی گه‌نم ف نوعی گندم.
گولڕه‌نگ: به‌ڕه‌نگی گوڵ، بۆ به‌سنی سه‌رکوڵمه‌ی ئێژن ف گُلی رنگ.
گولزار: ۱) گوڵجار؛ ۲) ناوه بۆ ژنان ف ۱) گُلزار؛ ۲) نام زنانه.
گولزار: گولزار ف نگا: گولزار.
گولسان: گوڵجار ف گُلزار.
گولستان: گوڵسان ف گُلزار، گُلستان.
گولشه‌ن: ۱) گوڵجار؛ ۲) ناوی زنانه ف ۱) گُلشن؛ ۲) نام زنانه.
گولشه‌ن: گوڵجار ف گلزار، گُلشن.
گولشه‌یتان: فورسی که‌مه‌ر ف گیاه بلادر.
گولشین: گوڵشه‌ن ف گُلشن.
گولشینی: ۱) قامێکی کوردیه؛ ۲) ناوی زنانه ف ۱) ترانه‌ای است؛ ۲) نام زنانه.
گولقند: تۆپی له‌په‌ڕۆ چندراو بۆ کابه‌و توپ‌بازی ف توپ ساخته شده از پارچه برای بازی.
گولك: ۱) گوڕه، گوره، گوَل، به‌چکه‌ی چێڵ؛ ۲) بچوکی شه‌نگڵه‌به‌ره‌که‌نه؛ ۳) بریتی له ناوسان‌و باکردنی زگ ف ۱) گوساله؛ ۲) میوهٔ دوقلوی کوچك؛ ۳) کنایه‌از ورم کردن و بالاآمدن شکم.
گولْمك: ۱) گیاچریش، گیانه‌سرێلك؛ ۲) گێلگێله‌ی سه‌ربه‌گوڵێنگه؛ ۳) گوڵ‌چیچه‌ك ف ۱) گیاه سریش؛ ۲) نوعی سرپوش زینتی؛ ۳) گل صحرایی.
گولکاحه‌لی: گوێلکی زو زاوی هه‌راش ف گوسالهٔ زود به دنیا آمده.
گولکار: که‌سێ که گوڵ ده‌ڕوێنێ ف گُلکار.
گولکردن: ۱) گوڵ‌پشکوُتن له دارو گیا؛ ۲) جێگه‌ی دان له شینی دانه‌وێڵه په‌یدابوُن؛ ۳) دڵخۆشی‌و که‌یف: (نه‌مرۆ دڵی زۆر خۆشه **گوڵی کردوه**)؛ ۴) ئاشکرابوُن ف ۱) گل شکفتن درخت و گیاه؛ ۲) خوشه‌کردن غلّه؛ ۳) سرکیف آمدن؛ ۴) آشکار شدن.
گولکردن: ۱) دروس کردنی ئه‌سێڵ؛ ۲) که‌ردوڵبدانی چه‌ڵتوُك‌جاڕ ف ۱) ساختن استخر؛ ۲) کردزدن شالیزار.
گولکَڤان: شوانی گوَلکان ف گوساله‌چران.
گول کوچك: کرێژه‌به‌رد، قه‌وزه که‌فر ف گُل سنگ.
گولکوشی: به‌خۆهه‌ڵگونن له زۆرخانه‌دا ف رجزخوانی در زورخانه.
گولکه: جۆرێ نری ف نوعی انگور.
گولکه: فتنه، ئاژاوه‌چی ف آشوبگر، فتنه‌انگیز.
گول که‌فروك: کرێژه‌به‌رد ف گل سنگ.
گولگ: نه‌سپی سواری ف اسبِ سواری.
گول گاوزوان: زوانه‌گا، گیابه‌که بۆ ده‌رمان ده‌شێ ف گل گاوزبان.
گول گرتن: ۱) سه‌ری فتیله‌چراو شه‌م قرتاندن؛ ۲) گوڵ‌پشکوُتن له داره گوڵ؛ ۳) ده‌ژێرگڵ‌خستنی خرچه بۆ ئه‌وه بیێته کاڵه‌ك ف ۱) چیدن فتیله چراغ و شمع با قیچی؛ ۲) گل شکفتن از گُلبُن؛ ۳) در زیر خاك نهادن خربزهٔ نارس برای شیرین شدن آن.
گول گزی: سوُری ئامالْ‌ڕه‌ش ف سرخ سیه‌فام.
گولگول: هه‌رشتێ که په‌ڵه‌په‌ڵه‌ی جوانی تێدابێ ف دارای لکه‌های زیبا.

گۆل گۆل: ١) زەوی کەردولێبدراو؛ ٢) زۆر قوڵکەناوی بەشوێن‌یەکدا؛ ٣) قوماشی لەکوڵدراوی بەبێل: (جاجمو بۆزۆی زاخۆ هەمو گۆل گۆلە)؛ ٤) دەغلی شینی بلندی لێک‌هالاو ف ١) زمین کردزده؛ ٢) گودالهای آب پشت سرهم؛ ٣) بارچهٔ موج‌دار؛ ٤) ساقه‌های سبز و بلند به هم بیچیدهٔ غلّه.

گولگولی: ١) گۆل گۆل: (نانی گول گولی بە)؛ ٢) دەشتی پڕ لە هەمو جۆرە گوڵێك: (دنیاکە گول گولی بوە قوربان تەنۆش وەرە / سەبرێکی گوڵ کە قەبدی‌جی‌بە گول گولی بوێ) «نالی»؛ ٣) سوری ئاجخ، سوری کاڵ ف ١) نگا: گول گول؛ ٢) دشت پراز گل؛ ٣) فرمز روشن.

گوڵگە: یەکسمی سواری بەگشتی ف سنور.

گوڵگەز: گولگزی ف نگا: گولگزی.

گولگەزی: گولگزی ف نگا: گولگزی.

گولگەشت: ١) باخچە؛ ٢) هەوایەکی گورانی‌و‌قامێکی کەونارابە ف ١) باغچه؛ ٢) آهنگی است باستانی.

گۆل گەنم: جێگەی دەنك‌ودان لە چڵەگەنمدا ف گُل گندم.

گوللان: کایەی هەڵماتێن، وازی بەکەللا ف نبله‌بازی.

گولله: بەرك ف گلولهٔ اسلحه.

گوللەباران: تیرەباران ف تیر باران.

گوللەبەن: دوعای خۆپارازتن لە گوللە ف دعای ضد گلوله.

گوللەبەند: گوللەبەن ف دعای ضد گلوله.

گوللەی‌وێڵ: گوللـەیەك کە بـێ ئامانـج گرتـن تەقیوە ف گلولـهٔ بدون هدف‌گیری.

گوللی: ١) بیبیلەی جەم؛ ٢) دەنکـەتری، بوڵ ف ١) مردمك چشم؛ ٢) دانهٔ انگور.

گولم: ١) پەنجەی قوجاو؛ ٢) ناوی زاوەستاوی قوڵ، گوم ف ١) مشت گره کرده؛ ٢) آب راکد ژرف.

گوڵم: ١) نەرمایی سەر سمت؛ ٢) پڕی دەسێك؛ ٣) پەنجەی قوجاو؛ ٤) گولی من، برینی لە گراوی؛ ٥) پارچـەگۆشتی بێ‌ئێسـە ف ١) نرمی باسن؛ ٢) پُر یك دست؛ ٣) مشت؛ ٤) کنـایه از معشـوقـه؛ ٥) قطعه گوشت بی اسنخوان.

گولم‌کەوە: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گولم‌لیزی: شەڕەمشت ف بوکس بازی.

گول‌مشتك: گلۆڵەبەن ف گروهه‌نخ، گلولهٔ نخ.

گوڵمە: ١) نەرمایی ڕان؛ ٢) پارچەگۆشتی بێ‌ئێسك ف ١) نرمی ران؛ ٢) قطعه گوشت لُخم.

گوڵمە: پڕ بە دەسێ لە گیا ف پر بك کف دست گیاه.

گول‌مەخمور: بۆپەکەڵەشێرە، گیایەکە ف گل تاج خروس.

گوڵمەڕان: نەرمایی ڕان ف نرمی ران.

گوڵمـەز: ١) گاڵتـەو حەنـەك؛ ٢) زەنـازەنـا ف ١) شوخی و هزل؛ ٢) سر وصدای زیاد.

گول‌مەشك: گیای پێ‌قەلە ف گیاه رجل الغراب.

گولمی: گوڵکەساوا فێرە گوان‌مژین کردن ف گوسالهٔ نو زاد را به مکیدن پستان مادر تعلیم دادن.

گوڵمیخ: بزماری زل لە داربان لە ئاسن، سکە ف اخبه.

گوڵمێخ: گولمیخ ف اخبه.

گوڵمێخەك: گوڵێکی بۆن‌خۆشەو بە زۆر ڕەنگ هەیە ف گُل میخك.

گوڵمێو: گیابەکە مرۆ دەیخوا ف از گیاهان خوراکی.

گوڵنار: چاوەهەنارکە بۆ دەرمان دەشێ ف گلنار که مصرف دارویی دارد.

گوڵناز: ١) ناوی ژنانە؛ ٢) گوڵی‌نازناز ف ١) نام زنانه؛ ٢) نام گُلی است.

گوڵندام: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

گوڵنك: بەلۆکە، مبکە، قبتکەی زێ ف چچوله.

گوڵنـگ: ١) بڕ زەی لێك‌هالاوی بەسنـڕاوی سەرفرتاو بۆ جوانی؛ ٢) قبتکەی ناو زێی مابن کە دەیبڕن ف ١) منگوله؛ ٢) برجستگی درون فرج مادبان که می‌برند.

گوڵنگ‌بڕین: قبتکەبڕینی زێی مابن ف بریدن چوچولهٔ مادیان.

گوڵنگە: گوڵنگ ف نگا: گوڵنك.

گوڵنم: ناوپرژێن ف آب پاشی.

گوڵنام: گوڵندام ف گل اندام، نام زنانه.

گول‌نەخـوێن: گونـدێکی لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گولو: ١) دەنکەترێ؛ ٢) دانار؛ ٣) زۆروردی خڕ: (ماسناوەکە گولوگولو بوە) ف ١) دانه انگور؛ ٢) دان دان روغن و...؛ ٣) مدوّر ریز گرد کوچك.

گوڵۆ: ١) گوڵبێنەی نەندوڕ؛ ٢) کونەبا لە شاخدا ف ١) دمنه، گلوه؛ ٢) منفذ باد در کوه.

گوڵواخن: گوڵبێنەئاخن ف دمنه‌بند.

گوڵواز: گلوان رسنەهەنجیری بەناڵقە ف حلقهٔ انجیر به رشته کشیده.

گوڵۆپ: چرای کارەبا ف لامپ برق.

گوڵۆبە: گڕبە، کڵپە ف زبانهٔ آتش.

گوڵۆر: خلار، گلار، گلۆر ف غلتان.

گوڵوس: ئاخەلێوە ف سرآغاز بهار.

گوڵۆف: ١) کوشران؛ ٢) ڕێك کوشراو ف ١) فشردگی؛ ٢) مُجاله.

گوڵۆفتن: کوشین، ڕێك‌گوشین ف فشردن با دست، مُجاله‌کردن.

گوڵۆفین: گوڵۆفتن ف مجاله‌کردن.

گوڵۆفەر: گرۆفەر ف مدوّر، مُستدیر.

گوڵۆك: گزموڵە، خڕی زۆرپچوك ف مدوّر کوچك.

گوڵۆك: شکۆفە، گوڵی دەرەخت ف شکوفهٔ درخت.

گوڵۆکەفەقیانە: ڕێحانەکێو بلە ف ریحان کوهی.

گوڵۆڵك: گلۆڵە ف گروهه نخ.

گوڵۆڵە: گلۆڵە ف گروهه نخ.

گولولە: بەرك، گوللە ف گلوله.

گولۆلی: بەرك ف گلوله.

گوڵونە: گوڵبێنە ▣ گلوه، دمنه.

گولوەن: ١) خشڵی ئەستۆ؛ ٢) ئەستۆپێچی قوماش ▣ ١) گردنبند؛ ٢) شال گردن پارچه‌ای.

گولوەنی: چارزکە ▣ کنف پوش زنانه.

گوڵ وینك: ئالقەیەتی ملی رەشەولاخ ▣ رسن گردنبند گاو.

گوڵوینە: گوڵبینە ▣ گلوه.

گوڵــە: ١) پوتەکەی بیسەکە؛ ٢) پارچەی پچوك لە زەوی؛ ٣) بریتی لە کەسێ ژنی جوانی هەیەو ئیرەیی پێدەبەن: (**گـوڵەی مێردان**)؛ ٤) بەرکی چەك، گوللە؛ ٥) برچی وەهـونـدراو ▣ ١) بدنمود حقیر؛ ٢) قطعـه زمین کوچك؛ ٣) کنایه از شوهر زن خوشگل که به ری رشك برند؛ ٤) گلوله؛ ٥) زُلف تابداده.

گوڵـە: ١) رشەی بانگ‌کردنی گوێلك؛ ٢) کەلای کایەکردن لە بەرد؛ ٣) گاڵەو دەنگی بەرز؛ ٤) نەخۆشی گوێلك؛ ٥) پیشەنگی تاژەڵ و پاناڵ ▣ ١) کلمـهٔ صداکـردن گوسـاله؛ ٢) تیله؛ ٣) صدای بلند؛ ٤) بیماری گوساله؛ ٥) جلودار گلّه.

گۆڵـە: ١) قفڵ؛ ٢) زلی ناقـوڵا؛ ٣) نارەسـەن؛ ٤) گرمەی هەور؛ ٥) نەخۆشیەکی زارە، لۆغە. (**گۆڵە** لەزمانی داره) ▣ ١) قفل؛ ٢) تنومند بدقواره؛ ٣) نااصیل؛ ٤) تُندر؛ ٥) نوعی بیماری دهان.

گوڵەبابونە: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ▣ گل بابونه.

گوڵەباخ: نەر گوڵە لاسك‌بەدرکەی کە گوڵاری لێ دەگیرێ ▣ گل محمّدی.

گوڵەبارگین: ئەسپی ناعەسڵی باربردن ▣ یابو.

گوڵەباغ: گوڵەباخ ▣ گل محمّدی.

گوڵەبەبەشە: گوڵێکە دەشتەکی ▣ گلی است صحرایی.

گوڵـەبەرۆژە: روەکێکە لاسکی بەرزو گەڵاپانەو تا نۆمی نەکردوە گوڵـەکـەی دەگەڵ خۆر دەجـەرخێ تۆمـەکـەی چەررر بەتامە دەی تروکێنن و رۆنی لێ دەگرن ▣ آفتابگردان.

گوڵـەبـەرۆنـە: گوڵێکی زەردی دەشـتـە بۆنی خۆشـە بەمـەشکـەیەرە دادەلەقێنن بۆ رۆن‌زۆربون ▣ گلی است زرد صحرایی.

گوڵەبەبیون: گوڵێکی زۆر بۆن‌خۆشە ▣ گلی است خوشبو.

گوڵەبەبیونە: گوڵەبەبیون ▣ گلی است خوشبو.

گوڵەپرۆزە: قمرەخەرمان ▣ گندم درخوشه بودادە.

گوڵەپژمین: گیایەکە بۆنی توندە ▣ گیاهی است.

گوڵەپێغەمبەرە: زورات، شامـی، گەنمەشامـی، سـەرداری ▣ بـلال، ذرّت.

گوڵەجۆ: جێ‌دەنك لە جۆی دانەوێڵەدا ▣ خوشهٔ جو.

گوڵـەجوتیارە: گوڵێکە سەرەتای پایز پەیدا دەبێ ▣ گلی صحرایی در اوایل پاییز می‌شکُفد.

گوڵەچاوشە: گوڵەبابونە ▣ گل بابونه.

گوڵەخانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوڵەخەنە: گیایەکە ▣ گیاهی است.

گوڵەداس: جۆرێ نەخۆشیە لە زمانی رەشەولاغ دێ ▣ نوعی بیماری زبان گاو.

گوڵەدۆمە: گـوڵێکـی زەردی درشـتـی دەشـتـە ▣ گلـی زرد و درشت صحرایی.

گوڵ‌هرج: گوڵێکی وەنەوشی گەڵاپانە خاڵی سپی دەناودا ▣ گلی بنفش رنگ.

گوڵەرۆتە: گوڵزۆت ▣ نوعی گندم.

گوڵەرۆنینە: گوڵەبەرزۆنە ▣ نگا: گوڵەبەرۆنە.

گوڵـەزەردە: ١) گوڵێکی زەردە لە جسنی گوڵەباخ هەڵواو مەرەبای لێ چێ دەکەن؛ ٢) دزوەزەردە ▣ ١) گلی است زرد که حلوا و مربّا از آن درست کنند؛ ٢) تیغ کوهی، خاری است.

گوڵەژەن: ئەو شتەی گڵۆڵەی خەرەکی لەسەر هەڵدەکرێ ▣ ابزاری در بافندگی که نخ برآن پیچند.

گوڵەسار. گورەسا ▣ افسار گوساله.

گوڵەستێرە: ئەستێروك، گونەسنێرە ▣ کرم شبچراغ

گوڵەسەگانە: گوڵێکە، شیلان ▣ گلی است.

گوڵەسێو: سێوەبن عەرزیلە ▣ سیب زمینی اسانبولی.

گوڵەش: زۆران‌بازی ▣ کُشتی.

گوڵەشلێرە: شلێرە ▣ لالهٔ سرنگون.

گوڵەفەقێ: گوڵێکی دەشتە ▣ گلی است صحرایی.

گوڵـەك: گیایەکـە تاژەڵ بیخوا بای پێدەکا ▣ گیاهی است که موجب بادکردن حیوان میشود.

گوڵەك: چیمەنی پڕگوڵ، گوڵجار، گوڵزار ▣ گُلزار.

گوڵەکابە: گوڵەپێغەمبەرە، گەنمەشامی، سەرداری ▣ ذرّت، بلال.

گوڵەکە: گۆرەکە ▣ گوساله.

گۆڵەکی: نێرەکی، بۆ ئێستر دەگوترێ کە نێر بێ ▣ به سنور نر گفته می‌شود.

گوڵەگرێ: ناردەتو ▣ آرد توت.

گوڵەگورگە: گوڵێکی سوورە لە پاییزدا دەبێ، گوڵەفەقێ ▣ گُلی است پائیزی به رنگ قرمز.

گوڵـەگـوڵ: سەبەرسەبەر رۆیشتن، ساڵانەساڵانە، فوڵەفوڵ ▣ یواش یواش، سلانه‌سلانه.

گوڵەگوڵ: زەنازەنا بە دەنگی بەرزو تێکەڵاو ▣ نعره‌های درهم آمیخته.

گوڵەگوڵە: بانگ کردنی گوێلك ▣ صداکردن گوساله.

گوڵـەگەنم: ١) جێگەی دان لەسەر لاسکی گەنم؛ ٢) گوڵەکابە ▣ ١) خوشهٔ گندم؛ ٢) ذرّت، بلال.

گوڵەماساوە: گوڵێکی زەردی بۆن‌گرانە ▣ گلی است زرد و بدبو.

گوڵەمە: مست، مشت، گوڵم ▣ مُشت گره کرده، بوکس.

گۆڵەمەباز: مشت‌وەشێن ▣ بوکس باز.

گۆڵەمەبازی: شەرەمشت ▣ بوکس بازی.

گوڵەمێش: گیای دەرمانی کرم ▣ گیاهی است داروی ضدکرم.

گوڵەنار: گیایەکی دەشتەکیە گوڵی لەگوڵی سووری هەنار دەکا ▣ گلنار.

گوڵەندام: گوڵندام ف نام زنانه.

گوڵەنگ: گولنگ ف نگا: گولنگ.

گوڵەنگە: گولنگە ف نگا: گولنگە.

گوڵەنیسان: چارەچەقبلە ف نوعی خشخاش.

گوڵەواژ: گیابەکە لە دارو بەرزی دەهاڵێ ف نوعی پیچک.

گوڵەوەچینی: گوڵەدەخڵ چنینەوە ف خوشەچینی.

گوڵ هەسیل: بیقیزان ف گُلی است.

گوڵەهێرو: گوڵێکی درشتی جوانە بە زۆر ڕەنگان دەبێ و بۆ دەرمان دەشێ ف گُل ختمی.

گوڵی: ١) نەخۆشی خوڕە؛ ٢) گوڵی خەلە؛ ٣) لکی دار؛ ٤) پرچێ کە دەهۆنرێنەوە، کەزی؛ ٥) کلوی بەفر؛ ٦) گولبنگەی شەدەو پێچی سەر؛ ٧) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) بیماری جذام؛ ٢) خوشهٔ غلّه؛ ٣) شاخهٔ درخت؛ ٤) گیسوی بافته؛ ٥) دانهٔ برف؛ ٦) منگولهٔ روسری؛ ٧) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوڵی: بەمبەیی، جیرەیی ف صورتی رنگ.

گوڵێ: ١) یەك گوڵ؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) گلی؛ ٢) نام زنانه.

گوڵێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گولیچ: کلوی بەفر ف دانهٔ برف.

گولێر: جۆرێ بەری مازو ف نوعی ثمر مازوج.

گولیزار: گوڵزار، ناوی ژنانە ف نام زنانه.

گولیستان: ١) باغچەی گوڵان؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) گُلستان؛ ٢) نامی برای خانمها.

گوڵی سەرتۆپ: جوانتر لەناو شتی دەوروبەردا ف گُل سرسبد.

گولیفك: گوڵێکی زۆر جوانە ف از گلهای بسیار زیبا.

گولیفك: گوڵینگەی شەدەو پێچی سەر ف منگولهٔ روسری.

گولیك: ١) سەرتەنك، کەمموو؛ ٢) کفنەساواری سوورەوەکراو، کونبلك ف ١) موی سر کم پشت؛ ٢) کوفته بلغور سرخ کرده.

گولیك: شکۆفەو گوڵ ف گل و شکوفه عموماً.

گوڵی کەوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوڵی مەجلیس: برێنی لە مرۆی قسەخۆش و کۆڕازێنەوە ف مجلس آرا.

گولینگ: گولنگ ف نگا: گولنگ.

گوڵینە: گوڵینە ف گلوه.

گوم: ١) گاف، گاو، هەنگاو؛ ٢) نادیار؛ ٣) دەنگی کۆتر، گمە ف ١) گام؛ ٢) گُم؛ ٣) صدای کبوتر.

گۆم: ١) ناوی ڕاوەستاوی قوڵ؛ ٢) قسەو مەسەلەیێ کە بیاوتێ نەگا؛ ٣) زنــج، جێگـەی شەوانـەی مەڕ لە نزیك گونـد؛ ٤) شوێنیوێستـانی باسـەوان؛ ٥) ماڵی هاوینە؛ ٦) خانوی دەربەستە؛ ٧) دەم، کات؛ ٨) هەنگاو ف ١) ژرفاب راکد؛ ٢) گُنگ، نامفهوم؛ ٣) استراحتگاه شبانهٔ گله بیرون آبـادی؛ ٤) مکـان توقف نگهبان؛ ٥) خانهٔ تابستانی؛ ٦) ویلا، خانهٔ دربستی؛ ٧) زمان، وقت؛ ٨) گام، قدم.

گومار: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گۆماسی: گوشماساو ف گوش ماهی.

گومان: دوودڵی، دڕدۆنگی، شك، سۆ ف گمان.

گۆمان: ١) گومان؛ ٢) شوێنانی قووڵ لە ڕووباردا؛ ٣) ناوی چەند ئاوابیەکە ف ١) گمان؛ ٢) ژرفابها؛ ٣) نام چندین آبادی.

گومانبار: جێگەی گومان ف مُتَهم.

گومانبردن: ١) شك کردن؛ ٢) لەکن بوون: (هیچ شتێ **گومان نابەم**) ف ١) شك کردن؛ ٢) داشتن چیزی.

گومانڕەش: بیرخراو، بێفەڕو دڵپیس ف بدگمان، بداندیش.

گومانن: گمەگم کردنی کۆتر ف خواندن کبوتر.

گومانە: ١) ئاخر بنچاڵاو لە کارێزدا؛ ٢) چاڵاولێدان بۆ تاقی کردنەوەی ئاو ف ١) آخر بن چاه کهریز؛ ٢) حفر چاه آزمایشی.

گۆماو: قوڵایی لە چەمدا ف ژرفاب.

گومبابش: ١) گرمـەیزەحف؛ ٢) زرینگـانـەوەی گوێ ف ١) صدای مهیب؛ ٢) وزوزکردن گوش.

گومبوون: نادیاربوون ف گُم شدن.

گومبە: فەرمان بە دەرکردنی کەسێ ف گُم شو.

گومبەت: گونبەت، قوببە ف گُنبد.

گومبەز: گومبەت، قوببە ف گُنبد.

گومپ: گۆپن ف گونه و لپ برجسته.

گومتل: کلۆی جکۆڵە: (**گومتلێ** قەندم بەرێ) ف کلوخك.

گومتیل: ١) بەنەمانی لەشی مرۆ؛ ٢) لوزەقایی و رەقایی لە پێست ف ١) آماسیدن جسم؛ ٢) غدّه.

گومڕا: ١) ڕێلێ‌ونبوگ؛ ٢) برێنی لە کەسێ لە داموودەستوری ئاسایی لای‌دابێ ف ١) گُمـراه؛ ٢) کنـایه از کسی که از راه و رسم معمول منحرف شده باشد.

گۆمرگ: باج لەسەر کاڵای ئاوردە ف گمرك.

گومرۆ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گومڕە: ١) گومڕا؛ ٢) برێنی لە کەسێ لەبەر دەوڵەمەندی بایی بوبێ؛ ٣) زۆر سەخت و بەزەحمەت ف ١) گُمراه؛ ٢) کنایه از کسی که از ثروت زیاد مغرور شده باشد؛ ٣) شدید.

گومربك: گۆمرگ ف گمرگ.

گومز: گومەز، گومبەت، گومبەز ف گُنبد.

گومساندن: شێلانی قوڕو هەویر ف جلانیدن گل و خمیر.

گومش: ١) لاویچ؛ ٢) مشتی وەکرێ؛ ٣) بلچ، گوێژ ف ١) پُر بك كف دست؛ ٢) مُشتِ بازشده؛ ٣) زالزالك.

گۆمك: بەندی سەروی قامك ف بندانتهایی انگشت.

گۆمك: دەمێکی کەم، تاوێك، تۆزێ لە وەخت ف اندك زمانی.

گۆمك: گوملك ف بند انتهایی انگشت.

گۆمکە: بەردی کونی گۆنگەی ئەستێر ف سنگ سوراخ نخلبه اسنخر.

گومگموك: خەمەگرو، قمقموك ف چلپاسه.

گومگموکە: ١) نونگەی بچوك؛ ٢) مەنارەی سەفەر ف ١) تُنگ کوجك؛ ٢) قمقمهٔ سفری.

گومگوم: ١) قمقموکەی ئاو؛ ٢) دەنگی رۆیشتنی ئاو؛ ٣) وزەی زۆری مێش و مەگەس ف ١) قُمقُمهٔ آب؛ ٢) صدای جریان آب؛ ٣) وِزوز زیاد مگس.

گومگومك: خەمەگرو، فاتفاتك ف جلپاسه، مارمولك.

گومگوموك: خەمەگرو ف چلپاسه.

گومگومە: ١) تونگە؛ ٢) مەتارە؛ ٣) فنجانی قاوە ف ١) تُنگ؛ ٢) قمقمه؛ ٣) فنجان قهوەخوری.

گومگومین: ١) گرماندنی هەور؛ ٢) نەڕاندن، گورەکردن ف ١) غرش رعد؛ ٢) غرّیدن آدمی.

گومگە: جێگەی گوم بوون ف ناپدیدگاه.

گۆمگە: کونی ناوەڕۆ ف سوراخ آبراه.

گوملك: گجی، کراس ف پیراهن.

گومنی: دەنگدانەوە ف انعکاس صوت.

گومە: ١) گومبەت؛ ٢) گمەی کۆتر؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف ١) گنبد؛ ٢) آواز کبوتر؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆمە: بەچە، جێ سانەوەی ئاژەڵ شەوانە لە دەشت ف استراحتگاه شبانهٔ دام درصحرا.

گومەت: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گومەتە: ١) فنە، فونە؛ ٢) بازبردنی کەروێشك و ناسك و بزنەکێوی؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ف ١) خرام کبك و کبوتر؛ ٢) جهش حیوان وحشی؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گومەتەگەج: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گومەد: گومبەت، گومەت ف گنبد.

گومەرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گومەز: گومبەز، گومەت ف گنبد.

گومەزە: ١) گومەتە؛ ٢) بلقی سەرئاو؛ ٣) هەر شتی پشت‌زەق وەك گومبەز ف ١) جهش حیوان؛ ٢) حباب آب؛ ٣) گُنبدی شکل.

گۆمەزەرد: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گۆمەزەردە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆمەزەڵ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گومەسار: بێ‌سەرو شوێن ف مفقودالاثر.

گۆمەشین: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گومەگوم: گمەگمی کۆتر ف آواز کبوتر.

گۆمەڵ: گۆڵمەز، زەنازەنا ف همهمه و جنجال.

گومەڵ: پڕی مست، گولم ف پُر یك مُشت.

گۆمەلارە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گومەلتە: کۆگاکراو، کۆما ف انباشته.

گومەلەك: بازبرنی حەیوان، گومەتە ف جهش و پرش حیوان.

گۆمەلیان: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

گومەلیقە: دەموکانەی نەجاری ف غرهٔ نجّاری.

گومی: ١) ونی، ونداببی، نادیاری؛ ٢) زرینگانەوەی گوێ ف ١) گُمی، ناپیدایی؛ ٢) وزوز گوش.

گۆمێش: گامێش ف گاومیش.

گومین: ١) گرماندن، گرمین؛ ٢) خوێندنی کۆتر ف ١) غُرّیدن؛ ٢) صدای کبوتر.

گون: ١) بانو؛ ٢) کیر؛ ٣) دێ ف ١) خایه؛ ٢) کیر؛ ٣) ده، دهکده.

گۆن: ١) گۆنا، کولمە؛ ٢) ئاژەڵی مێجکە. (چاخا **گوێنێ** بەزنێ نێری و بەران بەردەن ناف)؛ ٣) گیان، رَح؛ ٤) خوێن، هۆن ف ١) گونه، لپ؛ ٢) گوسفند یا بز ماده؛ ٣) جان؛ ٤) خون.

گۆن: ١) گوان: (**تێنگۆن**)؛ ٢) رەنگی جۆرجاو ف ١) پستان حیوان؛ ٢) رنگ چشم و ابرو.

گونا: ١) ناوان؛ ٢) بێچارە، بەسەزمان: (**گونابە** دڵم پێ دەسوێ) ف ١) گناه؛ ٢) بیچاره.

گۆنا: کولمە ف گونه، رُخسار.

گونابار: ناوانبار ف گناهکار.

گوناتە: شوم، بەدفەڕ، جوتقوشە ف نحس، شوم.

گوناح: ناوان، گونا ف گُناه.

گوناحبار: گونابار ف گناهکار.

گوناحکار: گونابار ف گناهکار.

گۆنادبار: گونابار ف گناهکار.

گۆنار: وتەیەکە بۆ باوەڕپێ کردن دەیڵێن.وەك بڵێی بەگیانی تۆ ف لفظی که هنگام سوگند یاد کردن گویند.

گوناسا: گونا، گوناح ف گناه.

گوناسە: گونا ف گناه.

گوناع: گونا ف گناه.

گوناعبار: گونابار ف گناهکار.

گوناعکار: گونابار ف گناهکار.

گوناکار: گونابار ف گناهکار.

گۆناگۆن: رەنگاورەنگ، جۆراوجۆر ف گوناگون.

گۆناندن: رەنگاندن، رەنگ کردن ف رنگ کردن.

گوناهـ: ١) گونا، گوناح؛ ٢) ژاروو بێچاره ف ١) گناه؛ ٢) بینوا و بیچاره.
گوناهبار: گوناکار ف گناهکار.
گوناهکار: گوناکار ف گناهکار.
گونابش: وێک‌کەوتن، لەش وەلەش کەوتن ف برخورد بدنی دونفر به هم.
گونبەت: گومبەز ف گنبد.
گون‌بسیک: گیایەکە بەرەکەی لەگونی پشیلە دەکا ف گیاهی است.
گوننک: ئەنگونک ف جونه.
گونتولە: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
گونج: ١) بەردی کون کە دەجێگەی ئاوبەردانی ئەسنێرک دەگیرێ؛ ٢) حوشنرگەلوو، جێگەی جۆگەئاو لە سواڵەت؛ ٣) تەنبوورەی ئاسیاو، زەنبوورە؛ ٤) مێشەنگوین و زەرگەتەو زەنگەسوورە؛ ٥) جێی بوونەوە ف ١) سنگ سوراخ شده در مجرای اسنخر؛ ٢) تنبوشهٔ سفالین، شنر گلو؛ ٣) مخرج آب از ناوآسیا؛ ٤) انواع زنبور؛ ٥) گنجایش.
گۆنج: حوشنرگەلوو ف تنبوشه، شنرگلو.
گۆنجال: قوڵکە، چاڵ ف چاه.
گونجان: ١) جێگەبوونەوە؛ ٢) تۆقرەو داسەکنان: (بە هیچ بارێ ناگونجێ)؛ ٣) سازان پێکەوە: (پێکەوە **گونجاون**) ف ١) گنجایش؛ ٢) آرام گرفتن؛ ٣) کنار آمدن، سازش.
گونجاندن: ١) جێ بۆکردنەوە؛ ٢) سازدانی کار ف ١) گنجانیدن؛ ٢) سازش دادن.
گونجانن: گونجاندن ف نکا: گونجاندن.
گونجایشت: ١) بەسەربردنی ژیان؛ ٢) جێگەبوونەوە ف ١) امرار زندگی؛ ٢) گنجایش.
گونجر: جینگن، نۆش ف شرور.
گونجگیر: کاسەلەشینکە ف برندهٔ سبز قبا.
گونجوقر: باوەعەمرە، چلەنوک، باوەقوورەت ف کوتوله.
گونجە: ١) گونجی ئەستێل؛ ٢) تەنبوورەی ئاش ف ١) مخرج آب استخر؛ ٢) سوراخ پایین ناوآسیا.
گونجەزەردە: زەردەواڵە، زەرگەتە ف زنبور زرد.
گونجەسورخە: زەنگەسوورە ف زنبور درشت قرمز.
گونجەلو: کونی زەردەواڵە ف سوراخ زنبور.
گونجەنە: دۆغبین ف بندتنبان.
گونجین: گونجان ف نکا: گونجان.
گونچر: ١) کەمێ لە هەویر کە لە ئەنگونک دەکرێتەوە؛ ٢) کەمێ ف ١) تکهٔ کوچکی که از جونه می برند؛ ٢) اندکی.
گوند: دێ، ئاوایی جگە لە شار ف ده، روستا.
گوندراندن: خلۆرکردنەوە ف غلتانیدن.
گوندزەردە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندک: ١) ئەنگونک؛ ٢) دێی بچوک؛ ٣) گیایەکە ماڵاتی وردەی بێ دەمرێ؛ ٤) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) جونه؛ ٢) دهکدهٔ کوچک؛ ٣) گیاهی است سمّ دام؛ ٤) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندک‌نەبی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندکۆسە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندۆر: کوندر، کولەکە ف کدو.
گوندۆر: ١) کاڵەک؛ ٢) دۆریە، قەلەندۆر ف ١) خربزه؛ ٢) گیاهی است.
گوندوور: قەلەندوور، دۆریە ف گیاه «گوندۆر».
گوندۆرە: کاڵەک ف خربزه.
گوندوش: کندوش، شۆژن، سۆژن ف جوالدوز.
گوندە: ١) جەوی گوێنی؛ ٢) خەتی جوان و رێک و پێک نوسراو؛ ٣) قەڵەو ف ١) انگم گیاه گَوَن؛ ٢) خط زیبا و مرتب؛ ٣) چاق.
گوندەراتو: خەساو، خەسیو ف اخته.
گون‌دەرهاتگ: گوندەراتو، خەساو ف اخته.
گوندەڵ: گاڵتەجار ف شوخی و مزاح.
گوندەڵبەست: چاکردنەوە، دروست کردنەوەی خراوبوگ ف مرمّت کردن.
گوندەلە: ١) کفتە؛ ٢) بێشناوی چەرمینی ژاوکەر ف ١) کوفته؛ ٢) نوبرهٔ شکارچی.
گوندەوێلە: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.
گوندی: دێ‌نشین ف ده‌نشین، روستایی.
گوندی‌رەمی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندێن: شوێنێ لە ئەندام کە گوتی تێدان ف کیسهٔ بیضه.
گوندینە: نلّبنی خوساوی لێک‌هالاو ف نر بدخمیر شده.
گونر: فونێر، دومەڵ، کونێر ف دُمَل.
گونرو: دڵناسک و دابم‌نۆرە ف زودرنج.
گون‌سەگاوی: گونی سەگلاو کە بۆ دەرمان دەشێ ف جند بیدستر.
گون‌شەیتان: بەردێکی خەیاڵی بە دەبانگوت مس دەکا بە زێڕ ف اکسیر اعظم، سنگ فیلسوفان.
گونشێر: زەنگەسوورە ف زنبور درشت.
گونک: ١) گون، خانە؛ ٢) قوز؛ ٣) ئەنگونک ف ١) خایه؛ ٢) فنقی؛ ٣) جونهٔ خمیر.
گونک‌ژمێر: ئەنگونک‌ژمێر، رەزبل، رژد، چکوس ف خسیس.
گونک‌گرتن: ١) ئەنگوتک گرتن، ئەنگوتک‌خردان؛ ٢) برینی لە هیچ‌بۆنەکران: (**گونک**[illegible]س بگرە) ف ١) جونه گرفتن؛ ٢) کنایه از کاری تنوان کردن.
گونکە: ١) خەساس؛ ٢) جۆرێ ترێی گلوگەورە ف ١) اخته‌کننده؛ ٢) نوعی انگور درشت.
گونکەنە: ١) خەساندن؛ ٢) خەساس ف ١) اخته‌کردن؛ ٢) اخته‌کننده.
گونگ: گیای‌بژار، گیای بەزیان لە کێڵگەدا ف گیاه هرز.
گۆنگ: ١) گۆنجەی ئاو؛ ٢) مانا نەزانراو؛ ٣) دەنگی وەشاندنی کونکی

ناسن ﴿ف﴾ ۱) نتبوشه؛ ۲) نامفهوم، گُنگ؛ ۳) صدای زدن بُنك.

گون گرتـن: گونـك‌گرتن. برێنی له هیچ بوّنـه‌كـران: (نـانـوانێ گونیشی‌بگرێ) ﴿ف﴾ كنایه از كاری نتوان كردن.

گۆن‌گرۆ: ته‌مه‌ڵ، ته‌وه‌زه‌ل، نه‌پ، له‌ش‌گران ﴿ف﴾ تنبل.

گۆنگل: گاڵته‌و بازی ﴿ف﴾ شوخی و بازی.

گۆنگلۆك: زه‌به‌نۆك، گوله‌میلاقه ﴿ف﴾ شقایق نعمانی.

گونگولی: پرچی بژمو، موی سه‌ری بژێشت ﴿ف﴾ موی سر پُرپُشت.

گونگونۆك: گیای زه‌ره‌ند ﴿ف﴾ گیاه زرند.

گونگوته‌سه‌گانه: گیایه‌كی بن‌خڕی بوگه‌نه بۆ ره‌نگی به‌ن به‌كار دێت ﴿ف﴾ پیاز موشی.

گۆنگه: گۆنجه ﴿ف﴾ نتبوشه.

گۆنگه‌ر: ۱) گۆنگل؛ ۲) زه‌نازه‌نا ﴿ف﴾ ۱) شوخی و بازی؛ ۲) همهمه و جنجال.

گۆنگه‌شه: چه‌قه‌وهه‌را، زه‌نازه‌نا ﴿ف﴾ دادوقال.

گۆنگه‌ڵ: گۆنگه‌ر ﴿ف﴾ نگا: گۆنگه‌ر.

گۆنگیر: فریشته‌ی گیان‌كێشان ﴿ف﴾ عزرائیل.

گۆنگیل: موی لوول و لێك‌هالاو ﴿ف﴾ موی فرفری.

گۆنگیلۆك: زه‌به‌نۆك، گوله‌میلاقه ﴿ف﴾ شقایق نعمانی.

گۆنگینه: گوندێنه، نلێتی زۆر نه‌رم‌و لێك هالاو ﴿ف﴾ تر بد خمیرشده.

گۆنڵ: هـه‌رزه‌تی‌لاوه‌تـی، نافی‌جوانی، جه‌نگـه‌ی له‌وه‌نـدی ﴿ف﴾ عنفـوان جوانی.

گونله: كنك، كورته‌بالا ﴿ف﴾ كوتاه‌قد.

گونۆ: خه‌سیاگ، گون‌ده‌رهانگ ﴿ف﴾ اخته‌شده.

گونۆز: فه‌له‌ندور، دۆربه ﴿ف﴾ گیاهی است.

گونۆژ: شوژن، سوژن، گونۆش ﴿ف﴾ جوالدوز.

گونوش: سوژن ﴿ف﴾ جوالدوز.

گونۆش: گونۆش، سوژن ﴿ف﴾ جوالدوز.

گونۆڵه: گلۆڵه‌به‌ن ﴿ف﴾ گروهه‌نخ.

گونۆبی: قوڕی، گون‌به‌نه‌مان ﴿ف﴾ بیماری فتق.

گونه: كورته‌بالای خڕكه‌ڵه ﴿ف﴾ كوتاه‌قدچاق.

گۆنه: ۱) كوڵمه؛ ۲) جۆر؛ ﴿ف﴾ ۱) گونه، رخسار؛ ۲) نوع.

گونه‌توڵه: عه‌لوكی زه‌رد ﴿ف﴾ آلو زرد.

گونه‌سوره: باجانا سوور، نه‌مانه ﴿ف﴾ گوجه‌فرنگی.

گونه‌سه‌گانه: گونگونه‌سه‌گانه ﴿ف﴾ نگا: گونگونه‌سه‌گانه.

گونه‌ك: ۱) قوڕ، گون‌ماسیو؛ ۲) بێچاره، كلۆڵ ﴿ف﴾ ۱) بیمار مبتلا به فتق؛ ۲) بیچاره، درمانده.

گونه‌كار: ۱) تاوانبار؛ ۲) درۆزن؛ ۳) نه‌وی كاری خه‌ساندنه، خه‌ساس ﴿ف﴾ ۱) مُقصر؛ ۲) دروغگو؛ ۳) اخته‌كننده.

گونه‌كرن: خه‌ساندن، گون‌ده‌رهێنان ﴿ف﴾ اخته‌كردن.

گونه‌كه‌ڵه‌بابه: گیایه‌كه به‌ریكی خڕی جكۆڵه ده‌گرێ ﴿ف﴾ گیاهی است.

گونه‌كه‌ڵه‌شێره: گونه‌كه‌ڵه‌بابه ﴿ف﴾ گیاهی است.

گونه‌كی: قوڕی، نه‌خۆشی گون‌ئاوسان ﴿ف﴾ بیماری فتق.

گونه‌گیسك: برێنی له كورته‌بالا ﴿ف﴾ كنایه از كوتاه‌قد.

گونه‌گێسك: گونه‌گیسك ﴿ف﴾ كنایه از كوتاه قد.

گونه‌ل: ناف جوانی، هه‌رزه‌تی‌گه‌نجی ﴿ف﴾ عنفوان جوانی.

گونه‌ڵ: ۱) گلۆڵه‌به‌ن؛ ۲) كفنه؛ ۳) كورته‌بالا؛ ۴) خڕی پڕ به چنگ ﴿ف﴾ ۱) گروهه نخ؛ ۲) كوفنه؛ ۳) كوتاه‌قد؛ ۴) گرد پُر یك مشت.

گونه‌لان: دومبه‌لان، چمه ﴿ف﴾ دنبلان.

گونه‌لانی: شه‌ره‌نوبی به‌فر ﴿ف﴾ برف بازی.

گونه‌لبه‌ست: چاكردنه‌وه‌ی زۆخاو، گوتده‌لبه‌سـ ﴿ف﴾ مرمّت.

گونـه‌لـه: ۱) خڕو گروفـه‌ر وه‌ك نۆبی ده‌ست؛ ۲) كفنه ﴿ف﴾ ۱) كروی كوچك؛ ۲) كوفنه.

گونه‌له‌لۆته: كه‌سێ سه‌ری لوێنی گه‌وره‌و خڕه ﴿ف﴾ كسی كه نوك دماغش بزرگ و گرد باشد.

گونه‌وێڵه: گون‌و جێگه‌ی گون پێوه هه‌لاوه‌سراو ﴿ف﴾ خایه و خایه‌آویز.

گونه‌هـ: ۱) گوناح؛ ۲) ژارو بێچاره ﴿ف﴾ ۱) گناه؛ ۲) بینوا و بیچاره.

گونه‌هبار: خه‌تاكار، هه‌ڵه‌كار ﴿ف﴾ خطاكار، گناهكار.

گونه‌هكار: گونه‌هبار ﴿ف﴾ خطاكار، گناهكار.

گۆنی: ۱) ته‌لـبس؛ ۲) گوێنی؛ ۳) ره‌نگێنـراو؛ ۴) گوانی تازه‌ڵ؛ ۵) گه‌ره‌كـه، نه‌شێ؛ ۶) گیانـدار، زیندو؛ ۷) خوێن؛ ۸) شه‌ڕی خوێنین، شه‌ڕی سه‌خت ﴿ف﴾ ۱) گونی؛ ۲) گوَن؛ ۳) رنگامیزی شده؛ ۴) پستان حیوانات اهلی؛ ۵) لازم است، باید؛ ۶) جاندار؛ ۷) خون؛ ۸) جنگ سخت.

گونیا: ئامرازێكی نه‌ندازیاری ﴿ف﴾ گونیا.

گۆنین: خوێناوی، خلّنانی خوێن ﴿ف﴾ خونالود.

گۆنین: خوێناوی، گۆنین ﴿ف﴾ خونالود.

گوُنینه: شێوی كه‌شك‌و ساوار ﴿ف﴾ آش كشك و بلغور.

گۆوه‌ر: گوێلك ﴿ف﴾ گوساله.

گۆوه‌شت: هه‌وایـه‌كی كه‌ونارای گۆرانیه ﴿ف﴾ از آهنگهای باستانی.

گۆوه‌ند: گۆبه‌ن، گۆڤه‌ند ﴿ف﴾ اجتماع شادی.

گوه: نه‌ندامی بیستن ﴿ف﴾ گوش.

گوه: ۱) گو، نه‌ندامی بیستن؛ ۲) گۆ، خڕابی هه‌رشتێ قبت ﴿ف﴾ ۱) گوش؛ ۲) گودی سر برجسته.

گوهار: ۱) گواره، گۆشواره؛ ۲) گۆڕان ﴿ف﴾ ۱) گوشواره؛ ۲) تغییر.

گوهارتن: گۆڕین ﴿ف﴾ تغییر دادن.

گوهارتو: له‌جیات، له‌باتی، به‌جێـی ﴿ف﴾ به‌جای.

گوهارتو: وه‌كو، له‌جه‌شنی، وه‌ك ﴿ف﴾ مانند.

گوهارك: گوهار، گواره، گۆشواره ﴿ف﴾ گوشواره.

گوهارۆك: ۱) هه‌رشتی جكۆڵه‌ی جه‌غزی بێ؛ ۲) ئاڵقه‌ی ده‌رگا كونان ﴿ف﴾ ۱) حلقه‌دار؛ ۲) حلقهٔ در.

گوهـارون: داری نێوان ده‌نـده‌و ئیره‌قه ﴿ف﴾ چوب میان چوب خیش و جای گاواهن.

گوهازتن: گوازتن، راگوێزان ﴿ف﴾ انتقال دادن.

گوهاستن: گوهازتن ﴿ف﴾ انتقال دادن.

گوهاستۆ: دوبارەنوسینەوە، لاساکردنەوە لە نوسینداⓕ نسخەبرداری، کپی کردن.
گوهان: گوان، جێگەی شیر لە حەیواندا ⓕ پستان حیوان.
گوهاندار: بەگوان، ناژەڵو جانەوەری بەمەمك ⓕ پستاندار.
گوهبزن: گیایەکی دەشتەکیە ⓕ از گیاهان علفی.
گوهبەران: گیای گوێبەرخۆڵە ⓕ از گیاهان خوراکی.
گۆهبەل: گۆبەل ⓕ نگا: گۆبەل.
گۆهبەلە: پەلەبافە ⓕ نوعی بیماری بز.
گۆهبەلی: برێتی لە جاسوسی ⓕ کنایە از جاسوسی.
گۆهبان: ١) برێتی لە تەنبەڵ؛ ٢) برێتی لە بێئاوەزⓕ ١) کنایە از تنبل؛ ٢) کنایە از نفهم.
گۆەپسیك: کارگەگولانە ⓕ گیاهی است.
گۆهـپێل: ١) گوێداسـەبـاو؛ ٢) برێتی لە تەسلیمبوگ ⓕ ١) گوش فروهشته؛ ٢) کنایە از تسلیم شده.
گوهتێل: سەرو بەندی تێبەربونی حەیوانە کێوی ⓕموسم جفتگیری حیوان کوهی.
گوهچك: گوێ گێچکەی دڵ ⓕ بخشی از قلب کە شبیە گوش است.
گۆهدار: ١) بیسەر؛ ٢) سەربەرست ⓕ ١) شنونده؛ ٢) سرپرست.
گۆهداری: کاری گۆهدارⓕ ١) شنیدن، گوش دادن؛ ٢) سرپرستی.
گۆهدان: ١) گۆە بۆقسەگرتن؛ ٢) خەمخۆری کردن ⓕ ١) شنیدن؛ ٢) غمخواری کردن.
گۆهدرێژ: کەر، خەرⓕ خر، الاغ.
گوهدەر: سەرپەرشتیدڵسۆزⓕ سرپرست.
گوهـــدەرز: ١) گوێکەت؛ ٢) پیاوی دەور لە گاڵتـە؛ ٣) وریاو لەسەرهەسـت ⓕ ١) شخصی کە بخشی از گوشش بریده باشـد؛ ٢) آدم جدّی؛ ٣) حساس و باهوش.
گۆهدێر: گوهدارⓕ نگا: گوهدار.
گۆهدێری: ١) گوهدان؛ ٢) سەرپەرشتی ⓕ ١) گوش بە حرف دادن؛ ٢) سرپرستی.
گوهرەپ: ١) گوێزل؛ ٢) برێتی لە نەزانو نەحمەقⓕ ١) بزرگ گوش؛ ٢) کنایە از نادان.
گوهری: گۆری، قوربان ⓕ قربان.
گوهسارە: تەستێرۆك، گولەستێرە ⓕ کرم شبچراغ.
گۆهسفورە: پەلکەداری تازەدەرهاتگ ⓕ برگ نو دمیدۀ درخت.
گوەسم: هەزارپێ ⓕ هزارپا.
گوهش: ١) بوردنەوە، دڵبورانەوە؛ ٢) پاژنەی کەوشⓕ ١) غش کردن؛ ٢) پاشنۀ کفش.
گوەش: گوێچکە، گوێ، ئەندامی بیستن ⓕ گوش.
گوهشك: رەفیسکە ⓕ رگ درشت زیر زانو.
گۆهشـــۆر: ١) گوێ دانـەبـاو؛ ٢) برێتی لە خەجاڵەت، چاوشۆڕⓕ ١) گوش فروهشته؛ ٢) کنایە از شرمسار.
گوهشی: دڵلەخۆچوگ، بێهۆش کەوتو ⓕ غش کردە.

گوەفرە: گوێنەدەر، گەللایی ⓕ لاأبالی.
گۆهکتك: گیایەکی تاڵە دەرمانی کرمانⓕ گیاهی تلخ داروی ضدّ کرم.
گوهکون: گوێقولاغ ⓕ گوش بە زنگ.
گوهکەرك: گیایەکە دەرمانی مایەسیرە ⓕ گیاهی است دارویی.
گوهکەروك: گوهکەرك ⓕ گیاهی است دارویی.
گوهگران: گوێگران، کەسێ دێر دەبیسێ ⓕ گران گوش.
گوەل: ١) تەستێلك، هەستێل، گۆل؛ ٢) هەرشتی جغز؛ ٣) کون لەدیوار بۆ روانگە ⓕ ١) استخر؛ ٢) هرچیز مدوّر؛ ٣) سوراخ محل دید در دیوار.
گوهماکەر: بێئاوەز، بێعەقڵ، کەرو نەحمەق ⓕ ابلە، نفهم.
گوهماسی: گوێماسیلکە ⓕ گوش ماهی.
گوهمشك: گوێمشکە، گیایەکی دەشتەکیە ⓕ از گیاهان علفی.
گوەمە: پەچەی پەزیۆ شەوێن ⓕ چراگاه گوسفندان در شب.
گوهن: ١) تاقی جوانی، هەرەتی لاوی؛ ٢) پیو، چەورایی ناوزگⓕ ١) عنفوان جوانی؛ ٢) پیە.
گۆهن: وەباهاتنی بزنو مەڕ، گۆن ⓕ جفت خواهی گوسفند و بُز.
گوەند: پەنی قولەی تەستوری موێین ⓕ طناب کوتاه و کُلفت پشمی.
گۆهـنەسمتی: ١) گوێکون نەکـراو؛ ٢) برێتی لە گوێنەبیسⓕ ١) گوش ناسُفته؛ ٢) کنایە از حرف نشنو.
گوەنـێر: ١) جەنـگـەی بەرانتێبەردان؛ ٢) هەرەتی جوت بونـی حەیوانـەکێوی ⓕ ١) موسم جفتگیری در گلّە؛ ٢) موسم جفتگیری حیوانات وحشی.
گوەنیرك: گوەنێر ⓕ نگا: گوەنێر.
گوهۆر: زەوی تەخت، گۆڕⓕ زمین هموار.
گوهۆر: ١) پەین؛ ٢) زبڵ و زاڵ؛ ٣) شتی زندەو بێکارە ⓕ ١) پهن؛ ٢) آشغال؛ ٣) آت و آشغال.
گوهوشك: بـەری داریکی لێرەوار کە سورو ترشە ⓕ زالزالك.
گۆهوك: نەرمەی گوێ، شلکەی گوێ، پەلگەی گوێچکە ⓕ نرمۀ گوش.
گوهـەر: ١) تەویلە، پشتێر؛ ٢) زنجبۆئاژەڵ ⓕ ١) اصطبل؛ ٢) محوطۀ محصور از نی برای نگهداری دام.
گوهەڕ: ١) شت بە شت؛ ٢) گۆڕایی لەنێوان دونەپلكو بڵندایی‌دا ⓕ ١) معاوضە؛ ٢) درۀ فراخ.
گوهەڕاندن: گۆڕینەوەی شت بە شت ⓕ معاوضە کردن.
گوهەرزی: گوندیکی کوردستانە بەعسی کاولی کردⓕ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گوهەڕین: ١) گوهەڕاندن؛ ٢) گۆڕینⓕ ١) معاوضە؛ ٢) عوض کردن.
گۆهشك: قسەنەبیس ⓕ حرف نشنو.
گوهێر: دەمی تێبەربونی کێوبان ⓕ موسم جفتگیری حیوانات کوهی.
گوهێڕ: دراوگۆڕەوە ⓕ صرّاف.
گوهێڕبار: شیاوی گۆڕان ⓕ قابل تغییر.
گوهێڕك: جێگەی پارەگۆڕینەوە ⓕ صرّافی.
گوهێڕەك: وەگۆڕانی شت بەشت ⓕ معاوضە.

گوهێز: ڕاگوێز: (ماڵ گوهێن) ف منتقل کننده.

گوهێز: بلچ. بلت. گفبش ف زالزالك.

گوهیش: حەیزەران. داری حەیزەران ف خیزران.

گوهیشك: ١) گوهێز؛ ٢) زەفیسکە، ڕەگی نەسنوری بەر زرانی ف ١) زالزالك؛ ٢) شاهرگ وریدی پا.

گوهێ شەیتانك: گوژالك، کالەکەمارانە ف هندوانهٔ ابوجهل.

گوهێ شەیتێن: عەنزەڕوت ف از شیرەهای گیاهی که مصرف دارویی دارد.

گوێ: گو. گوە. گوش. ئەندامی بیستن ف گوش.

گوێ: توپی خڕی داربن بۆ کاشۆبازی ف گوی جوگان بازی.

گوبا: ١) گوابە؛ ٢) هۆزێکی کوردە لەنزیك چیای جودی که لەقورعاندا باسی هاتوە ف ١) نگا: گوابە؛ ٢) طایفەای کُردزبان نزدیك کوه جودی.

گوبار: نێشك گری قەلا ف دیدبان قلعە.

گوباری: برجی نێشك گری قەلا ف برج دیدبانی.

گوبان: ١) هۆزێکی کوردە لە کوردستان؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) طایفەای در کردستان؛ ٢) روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گوێ بز: دەسبز، گوشبز ف کلاهبردار.

گوێ بڕکە: نەخۆشیەکی زاروکانە ف بیماری گوش کودکان.

گوێبرە: پەینی زەرعات ف کود.

گوێ بەرخۆلە: گیایەکە دەخورێ. گۆشت بەرخوك ف گیاهی است خوردنی.

گوێ بەرخە: گوێ بەرخۆلە ف نگا: گوێ بەرخۆلە.

گوێ بە گوێ: پێکەوەجوت. بریتی لە دۆستایەتی زۆر نوند ف دوشادوش.

گوێ بەل: ١) گوێ بەل؛ ٢) بریتی لە جاسوس ف ١) گوش برجسته و پیچیده؛ ٢) کنایه از جاسوس.

گوێ بیس: ١) کەسێ کە بەقسەی لەخۆگەورەتر دەکا؛ ٢) خەبەربیستو: (وا گوێ بیس بوم کە باران باریوە)؛ ٣) بریتی لە کولەکەر ف ١) حرف شنو از بزرگتران؛ ٢) خبردار؛ ٣) کنایه از خبرچین، جاسوس.

گوێ بیست: گوێ بیس ف نگا: گوێ بیس.

گوێ پچڕ: ١) کێ بەرکێ لە ڕفاندندا؛ ٢) کێ بەرکێ لە هەڵگرتنەوەی شت لە عەرز ف ١) مسابقه در ربودن؛ ٢) مسابقه در برچیدن از روی زمین.

گوێ پچڕکێ: گوێ پچڕ ف نگا: گوێ پچڕ.

گوێ پچڕ گوێ پچڕ: ١) بە دژواری و زەحمەتی زۆر: (گرنبویانم بە گوێ پچڕ گوێ پچڕ ڕزگاربم هات)؛ ٢) بە پەلەپەل ف ١) با هزار زحمت؛ ٢) با شتاب زیاد.

گوێ پڕوچکێن: گوێی بەکنرکێشان لەسەرشت ف گوش همدیگر را بر سر چیزی کشیدن.

گوێت: ١) گوێی تۆ. گوها نە؛ ٢) خاڵێکی سوری لەبیچمی دڵە لە پەڕی قومارداء کۆبە ف ١) گوش تو؛ ٢) خالی قرمز در ورق بازی، دل.

گوێ تەقێ: گوێ قوت کردن بۆ قسەی خەڵك ف گوش به سخن مردم فراداشتن.

گوێ تیر: ئەو ئامرازەی ژێی کەوانی پێ نوندو شل کراوە ف ابزار تنظیم زه کمان.

گوێج: ڕەنگی قاوەیی ناماڵسپی ف قهوەای مایل به سپیدی.

گوێج: گفبشك. بلچ ف زالزالك.

گوێ جمجمەکی: جۆرێ هەنگورە ف نوعی انگور.

گوێچ: ١) پارەو چگێنێ کە لە کایە دادەکرێ؛ ٢) بەش، بارە، پارە: (گوێچی من بدە) ف ١) پول یا سنالنگی که بر زمین گذارند و با نیله می‌زنند؛ ٢) قسمت، سهمیه.

گوێچك: ١) گوێ، گوش؛ ٢) سوچ، قوژبن؛ ٣) قبنەوەبو لە شتێ: (گوێچکی جەواڵەکە بگرە) ف ١) گوش؛ ٢) گوشه؛ ٣) برآمده از چیزی، برآمدگی.

گوێچکە: گوێچك ف نگا: گوێچك.

گوێچکە بچڕکێ: ١) گوێ پچڕ؛ ٢) گوێی بەکنر کێشان ف ١) نگا: گوێ پچڕ؛ ٢) گوش همدیگر را به شوخی کشیدن.

گوێچکە پڕوچکێ: گوێ پچڕگوێ پچڕ ف نگا: گوێ پچڕ گوێ پچڕ.

گوێچکە پڕوسقێ: ١) گوێ کێشانی بەکنری. گوێ بڕوچکێن؛ ٢) قونکەپەڕاندن، جۆرێ کێ بەرکێی بەردهاوێشتنە ئامانجە ف ١) گوش همدیگر را کشیدن؛ ٢) گوشەزدن در پرتاب سنگ به هدف.

گوێچکە تەقێ: گوێ تەقێ ف نگا: گوێ تەقێ.

گوێچکە تەکاندن: گوێ دان بە قسە ف گوش به حرف دادن.

گوێچکە تەکانن: گوێچکەتەکاندن ف گوش به حرف دادن.

گوێچکە دان: گوێچکەتەکاندن ف گوش به حرف دادن.

گوێچکە زرنگیان: دەنگ لە ناوگوێ هاتن ف صدا دادن گوش. صدا حس کردن در گوش.

گوێچکە شلکردن: گوێ دان بە قسە ف گوش فراداشتن.

گوێچکە گرتن: ١) گوێ دان بە قسە؛ ٢) خۆ لە قسەی خەڵك مات کردن ف ١) حرف شنیدن؛ ٢) استراق سمع.

گوێچکە ماسی: گوش ماساو ف گوش ماهی.

گوێچکە مڵە: گیابەکە بۆ دەرمان دەشێ ف مرزنگوش.

گوێچکە نەلەقیان: ١) گوێ نەدان بە قسەی کەس؛ ٢) گرنگ نەگرتن ف ١) گوش ندادن به حرف هیچکس؛ ٢) اهمیّت ندادن.

گوێچەنە: بنەتەشی، چەرمێکی کونە دە کلکەنەشی دەخرێ ف حلقەای چرمی در نیردوك.

گوێ خەفاندن: نەمەلی کردن. خستنەپشت گوێ ف اهمال کردن.

گوێدار: گوهدار ف نگا: گوهدار.

گوێداری: گوهداری ف نگا: گوهداری.

گوێ دان: گوهدان ف نگا: گوهدان.

گوێدرێژ: کەر، خەر ف الاغ.

گوێدەر: بیسەر، گوهدار، گوێ دێر ف شنونده.

گوێدێر: گوێدەر، بیسەر ف شنونده.

گوێ دینج: لا، بێ لایەنگری ف بیطرف.

گوێر: ١) گوێلکی لەشیرخواردن دەرچووگ؛ ٢) قولانج؛ ٣) کونی بەرداش ف ١) گوسالهٔ از شیر بریده؛ ٢) باز؛ ٣) سوراخ سنگ آسیا.

گوێڕ: ناوی شارۆکێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام شهرکی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

گوێرانش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێ ڕایەڵ: ١) کەسێ کە قسەی پەندو قسەی گەورەتران بەجێ دێنێ؛ ٢) فەرمانبەر ف ١) پند شنو، پندپذیر؛ ٢) فرمانبر.

گوێڕابەڵی: بەرفەرمانی ف فرمانبرداری

گوێبرز: گورز ف گرز.

گوێرك: بەردی خڕی گردی ژێر بەرداش ف محور زیر سنگ آسیاب.

گوێرمـە: کەم‌کەم گوان بەگوێلك مژاندن بۆ شیردانی چێڵ ف بەندریج گوساله را به مُک زدن پستان مادر وادارکردن برای شیردونیدن از گاو.

گوێرو: ١) گوێر، کونی بەرداش، گوێل؛ ٢) قولانج ف ١) سوراخ سنگ آسیاب؛ ٢) میان شست و ابهام، باز.

گوێرە: گۆرە، بەرانبەر بە: (بە گوێرەی قسەی تۆ دەبێ هاتبێ) ف برطبق.

گوێ ڕەپە: نەخۆشی بنانگوێ نەستوور بوون ف نکاف، بیماری اوریون.

گوێ ڕەش: جۆرێ پشیلەکێوی یە ف سیاه‌گوش.

گوێرەکە: گوێلك ف گوساله.

گوێرە کەسوورە: خاڵخاڵۆکە ف حشرهٔ کفشدوزك.

گوێرەما: گوێرمە ف نگا: گوێرمە.

گوێرەوسار: گۆرەسا ف افسار گوساله.

گوێرێژ: گوێدرێژ ف خر، الاغ.

گوێز: ١) قوز، گوێز، گرنـەکـان؛ ٢) گواز، لە شوێنێ بۆ شوێنێ‌نر: (ناڵو گوێزیانە) ف ١) گردو؛ ٢) نقل و انتقال.

گوێز: گوێز، قوێز، گۆز ف گردو.

گوێزان: ١) گۆزان، جەفوێی موتاشین، نبخی موێتاش؛ ٢) گوازتنەوە؛ ٣) کابەبەگوێزکردن ف ١) استره، نیغ موتراشی؛ ٢) انتقال؛ ٣) گردوبازی.

گوێزان: گوێزان ف نگا: گوێزان.

گوێزانـەوە: لە شوێنێ بۆ شوێنێ بردن یان چوون، گوازتنـەوە ف مُنتقل شدن یا مُتنقل کردن.

گوێزبەلە: گیایەکە نەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

گوێزر: کوێزر، کۆزر ف کوزر.

گوێ زرینگـان: ١) دەنگـەدەنـگ لە ناوگوێ هانن؛ ٢) برێنی لە هۆش‌هاننەبەرو بەناگابوون ف ١) صدادادن گوش؛ ٢) کنایه از شست بیدارشدن، هشیارشدن.

گوێ زرینگانـەوە: دەنـگ لەگوێ‌هاتن: (کـە گوێم زرینگـابەوە وا دەنگی زەنگی وشتـری لەبلە/ نەوا لەولابشـەوە مەجنـوونـە دەگری شیوەنە نەمشەو) «پیرەمێرد» ف صدادادن گوش.

گوێزك: قابی پا ف قوزك پا.

گوێزك: گوێزك ف قوزك پا.

گوێزلك: گۆزلك، چاویلکە، عەینەك ف عینك.

گوێزنکی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێزنگ: گوێزك ف قوزك پا.

گوێزو: ئەو نامرازەخڕەی کە شووشەچرا زادەگرێ ف حباب چراغ.

گوێزە: ١) گوێزو؛ ٢) برێنی لە کورتـەبـالای نەنگەسنوور ف ١) حباب چراغ؛ ٢) کنایه از کوتاه قد شکم گنده.

گوێزەبانە: گۆزەبانە ف نگا: گۆزەبانە.

گوێزەڕەش: ١) داری پەڵـك؛ ٢) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) درخت ترنگـوت؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێزە کوێرە: ١) گوێزی پووچ؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە ف ١) گردوی پوك؛ ٢) نام دهی است.

گوێزە گوێز: گوازتنەوەی زۆرو لەدوی‌یەك ف انتقالات پشت سر هم.

گوێزەلان: باغی دارگوێزان ف باغ درخت گردکان.

گوێزەوان: گۆزەبانە، گوێزەبانە ف نگا: گۆزەبانە.

گوێزەوانە: گوێزەبانە، گۆزەبانە ف نگا: گۆزەبانە.

گوێزهینـد: میوەیەکی خڕی زەلامـە دەورەی بە پرزە گیراوەو شیری لەناودابە ف نارگیل.

گوێزی: ڕەنگی ڕەشی ناماڵ‌سوور ف رنگ سیاه سرخ فام.

گوێزی ئازا: برێنی لەمرۆی ساغ‌وچالاك ف کنایه از آدم سالم و جابك.

گوێزیلی: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

گوێزێن: گاڵتە بەگوێزکردن، بازی گوێزان ف گردوبازی.

گوێزی ناو بێژنگ: برێنی لە بزۆزی نوقرەنەگر ف کنایه از آدم بی‌آرام.

گوێزی ناوداخڵە: ١) گوێزی پجووك کە دەناو داخڵەی دوکانی دەخەن؛ ٢) برێنی لە کورتـەبـالای زرنـگ ف ١) گردوی فلّك؛ ٢) کنایه از کوتاه‌قد جُست و زرنگ.

گوێزی ناودەغیلە: گوێزی ناوداخڵە ف نگا: گوێزی ناوداخڵە.

گوێزینگ: قابی پا ف قوزك پا.

گوێژ: بلچ، گڤیشك، گوهێژ ف زالزالك.

گوێسکی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گوێسوانە: پاسارە، سوانە ف لبهٔ بام.

گوێ سووك: کەسێ کە زوو دەنگ دەبیسێ، بەرانبەری گوێ‌گران ف گوش سبك.

گوێسەبانە: گوێسوانە، پاسارە ف لبهٔ بام.

گوێ شل کردن: گوێ بۆ قسە ڕاگرتن ف گوش فرادادن.

گوێ شۆڕ: گوهشۆڕ ف نگا: گوهشۆڕ.

گوێ قولاخ: لەسەرڕەهەست ف گوش به زنگ.

گوێ قولاغ: گوێ قولاخ ف گوش به زنگ.

گوێ کار: گوێ بەرخۆڵە، گیایەکە ف گیاهی است.

گوێ کەت: کەسێ کە هێندێك لە گوێی بەرزبێ ف ناقص گوش.

گوێگر: بیسەری قسەی قسەکەر ف شنونده.

گوێ گران: ١) بیسەران؛ ٢) کەسێ کە درەنگ دەبیسێ، بەرانبەری گوێسوك ف ١) شنوندگان؛ ٢) گران گوش، سنگین گوش.

گوێ گرتن: گوێدان بە قسە ف گوش فرادادن.

گوێل: ١) بڕ دەستی بە قوڵکراوی؛ ٢) قولانج؛ ٣) کونی بەرداش؛ ٤) گوێلك ف ١) پُر بك کف دست؛ ٢) میان انگشت سبابه و ابهام. باز؛ ٣) سوراخ سنگ آسیا؛ ٤) گوساله.

گوێلاندن: بە دەست مێژاندنی گوێلك لە کاتی دۆشینی چێڵدا، گوێرمه ف نگا: گوێرمه.

گوێلم: بڕی دەستێ. گوێل ف پُر بك کفِ دست.

گوێله: ١) کونی بەرداش؛ ٢) بڕی بەك دەست ف ١) سوراخ سنگ آسیا؛ ٢) پر بك کفِ دست.

گوێلەق: ١) گوێشۆڕ، گوێهشۆڕ؛ ٢) برێتی لە بنیادەمی کەرو نەفام ف ١) نگا: گوێهشۆڕ؛ ٢) کنایه از احمق.

گوێ لەمست: گوێزابەڵ ف نگا: گوێزابەڵ.

گوێ لەمشت: گوێ لەمست، گوێزابەڵ ف نگا: گوێزابەڵ.

گوێلەمە: مژاندنی کەمکەمەی گوێلك بەر لە دۆشینی مانگا، گوێرمه ف نگا: گوێرمه.

گوێلەوسار: گوێرەسا ف افسار گوساله.

گوێ لێ ئاخنین: گوێ خەفاندن ف اهمال کردن.

گوێ لێ بوون: شنەوتن ف شنیدن.

گوێ لێ خەفاندن: گوێ خەفاندن ف اهمال کردن.

گوبلیکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێ ماسیلکه: گوێش ماساو ف گوش ماهی.

گوێ ماسیله: گوێ ماسیلکه ف گوش ماهی.

گوێ مشکه: ١) گیایەکە؛ ٢) بەلکی تازەدەرکەوتو ف ١) گیاهی است؛ ٢) برگ تازه‌دمیده.

گوێ مله: گیابەکە بۆ دەرمان دەشێ ف مرزنگوش.

گوین: گوان: (تێنگوین) ف پستان حیوان.

گوێن: لەڕەنگ، لەجۆر، وەك ف همانند، مانا.

گۆین: باڵدارێکی شەوبێدارە ف پرنده‌ای شب بیدار.

گۆینده: قسەکەر ف گوینده.

گۆیننه: گۆینده ف گوینده.

گوێنو: ١) پنجەگیابەکە دڕکاوی کەنیرەو گوندەی دەبێ و بۆ سووتاندن بەکارە؛ ٢) گوونی ف ١) گیاه گَوَن؛ ٢) گونی.

گوێ نەدان: گوێ پێ نەدان، خۆلێ بواردن ف اهمال.

گوێنی: گوێنو ف نگا: گوێنو.

گوێنی جەباری: جۆرێ گوێنی زەردە کەتیرەی لێ دەگرن ف گَوَن کتیرا.

گوێنیەرەشە: جۆرێ دڕکەگوێنوی زۆر بڵندە جەوی لێ دەگرن ف گَوَن سیاه که انگمش گنده است.

گوێنیەزەردە: گوێنی جەباری ف گَوَن کتیرا.

گویه: گوێ ف گوش.

گویەند: پەتی ئەستووری قوڵە لە موو ف رَسَن کوتاه و ستبر از موی بُز.

گۆیین: ١) گۆڕین؛ ٢) گۆین، باڵدارێکی شەوبێدارە ف ١) فلان، بارو؛ ٢) پرنده‌ایست شب بیدار.

گۆبێن: بازی کاشۆ، کاشۆبازی ف گوی و چوگان بازی.

گه: ١) بەندی پێشە: (پام لە گە چوە)؛ ٢) مان گرتن لە ڕۆیشتن: (ئەم ئەسپە گە دەگرێ)؛ ٣) پاشگر بەواتا: جێ؛ ٤) ئەگەر؛ ٥) پاربکابی سەرپشتی چارەوێ ف ١) مَفْصَلِ استخوان؛ ٢) اعتصاب حیوان؛ ٣) پسوند به معنی جا؛ ٤) اگر؛ ٥) پاربکهٔ روی پشت اسب.

گها: ١) گیا؛ ٢) گەیشت؛ ٣) ماندگ، شەکەت ف ١) گیاه؛ ٢) رسید؛ ٣) خسته.

گهار: ١) زنج بۆ بەز؛ ٢) گوارە؛ ٣) بواری چەم ف ١) محوطهٔ محصور برای دام؛ ٢) گوشواره؛ ٣) گُدار رودخانه.

گهاشتن: ١) گەیاندنی راسپێری؛ ٢) گەیاندنی مێوه ف ١) رساندن سفارش؛ ٢) رسانیدن میوه.

گهان: ١) کۆبوونەوە؛ ٢) ڕۆژی پەسڵان، عەشر؛ ٣) گەیشتن ف ١) اجتماع؛ ٢) روز حَشر؛ ٣) رسیدن.

گهاندن: گەیاندن، گهاشتن ف رسانیدن.

گهاندەك: پێتی بادانەوەسەر مەبەست ف حرف عطف.

گهان هەڤ: لێکتر کۆبوونەوە ف اجتماع کردن.

گەبر: گاور ف گبر.

گەبرگە: ١) کورنەبالای زگ‌زل؛ ٢) جۆرێ کابەی زۆرخانە؛ ٣) دەهۆڵی گەورە ف ١) کوتاه قد شکم گنده؛ ٢) نوعی و زش زورخانه؛ ٣) دُهول بزرگ.

گەبرە: دەستکێشی لباد بۆشاڵ‌وقاشاغ ف دستکش نمدی برای نظافت ستور.

گەبۆل: ١) نوالە لە ئاردو ورتکەساوار بۆ گوێلکی ساوا؛ ٢) کال‌هەبران ف ١) نواله از آرد و بلغور برای گوسالهٔ نوزاد؛ ٢) نوعی آش.

گەبە: گابێزك، گوێزەپەی گا ف نکاف گاو.

گەبەر: بەرەڵداو بێکار ف ویلان و بیکار.

گەبەزە: ١) زلحورت، زەبەلاح؛ ٢) برێتی لە بەفیز، لەخۆبایی، بادی‌هەوا ف ١) تنومند؛ ٢) کنایه از متکبّر.

گەبەك: مافۆرەی تیسك‌درێژ، قاڵی خرسەك ف قالی خرسك.

گەبەڵ: ١) ناڵاو، زەلکاو؛ ٢) قەبەڵ، پێ‌سپاردن ف ١) مرداب، نیزار؛ ٢) سپردن.

گەبەڵە: دارستانی چوغور ف جنگل انبوه.

گەپ: ١) گاڵتە، شۆخی؛ ٢) قەپ، گاز بە ددان؛ ٣) حەپ، فووت: (گەپی کە)؛ ٤) زەلام، درشت؛ ٥) بنیادەمی جێ بەرز؛ ٦) حەپەی بێ‌ددان ف ١) شوخی و هزل؛ ٢) گاز با دندان؛ ٣) بلع؛ ٤) درشت، گنده؛ ٥) بلندپایه؛ ٦) واق سگ بی دندان.

گەپتر: زلتر ف بزرگتر.

گەپچاز: گالتەجاز ف مسخره، دلقك.
گەپچاندن: ۱) ڕووخاندن، ڕماندن؛ ۲) ویلك کەوتن ف ۱) خراب کردن؛ ۲) برخورد.
گەپروگ: جیقلدان، جیکلدانه ف چینه‌دان.
گەپگوڕ: زەنازەنا، چەقەچەق ف همهمه و غوغا.
گەپل: بەرهەلست، پێش‌لێگر ف مانع سر راه.
گەپلە: ۱) چمە، دونبەلان؛ ۲) گیابەکەدەخوری، پیازەخوگانه ف ۱) دُنبلان؛ ۲) گیاهی است که پیاز آن خوردنی است.
گەپلەسەن: ناوی دێ بەکە ف نام روستایی است.
گەپو: ببری لەکارکەوتو ف ببر لکنته.
گەپول: شەپلەلێدراو ف فلج، لمس.
گەپولی: شەپلە، نابەنی‌بوونەسنی شەپلە لێدراوی دەلێن ف بیماری فلج.
گەپە: ۱) حەپەی پیرەسەگ؛ ۲) قوم، قز؛ ۳) بۆشایی زار ف ۱) واق سگ بی‌دندان؛ ۲) جُرعه؛ ۳) فضای دهان.
گەپەگەپ: حەپەحەپی بێ‌ددان ف واق واق سگ بی‌دندان.
گەپین: حەپین، ڕەوین، وەڕین ف پارس کردن.
گەجە: غەوارە، غەریبە ف بیگانه، ناشناس.
گەجەر: کز، دالگۆشت ف لاغر.
گەجەرگوجەر: ۱) ناژەلەکزەکان؛ ۲) برێتی لە خۆزی و تۆزی ف ۱) دامهای لاغر؛ ۲) کنایه از رجّاله و لاتها.
گەچ: کانزایەکی سپیە لە کلدا کەمێك سوردەکرێتەوەو لە بەننایی دا بەکار دەبرێ ف گچ.
گەچاو: ۱) ناوەگەچی تراو؛ ۲) نەخۆشیەکە بۆ چاو ف ۱) آب گچ رقیق؛ ۲) یکی از بیماریهای چشم.
گەچکاری: ۱) بەگەچ کارکردنی بەننا؛ ۲) خەت و گول‌برینی بە گەچ لە خانو بۆ جوانی ف ۱) گچکاری؛ ۲) گچ‌بُری خانه‌ها.
گەچل: سیس، ژاکاو ف پژمرده، پژولیده.
گەچلان: سیس و چرچ بوون، ژاکان ف پژولیده‌شدن.
گەچلاندن: ژاکاندن ف پژمرده‌کردن.
گەچە: گەجە، غەریبە ف ناشناس، بیگانه.
گەچینه: ۱) کانی گەچ؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) معدن گچ؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گەد: ۱) گە، مان، پێ‌جەقاندن و نەڕۆیشتنی حەیوان؛ ۲) زگ و کرش؛ ۳) زەوی بڕ لە کەندو لەند؛ ۴) ناکار، ڕەوشت ف ۱) اعتصاب از رفتن حیوان؛ ۲) شکم و شکمبه؛ ۳) زمین ناهموار؛ ۴) اخلاق، منش.
گەدا: ۱) پارسەك، سوالکەر، خوازەلۆك؛ ۲) کچ، کەنیشك ف ۱) گدا؛ ۲) دختر.
گەداقوز: پارسەکی بەفیز کە خۆی بە خاوەن‌پارە شان دەدا ف گدای لافزن که ادّعای ثروتمندی کند.
گەداندن: پارسەکی کردن، سوالکردن ف گدایی.
گەدایی: کاری پارسەك ف گدایی.
گەدك: بالاتر لە ڕان تا بەر سنگ، زگ و عوڕ ف شکم و شکمبه.
گەدگ: گەدك ف شکم و شکمبه.
گەدگر: ئەسپێ کە لە ڕۆیشتن سەرپێچی دەکا ف اسبی که از رفتن سر باز زند.
گەدگن: زگ‌زل ف شکم گنده.
گەدگیر: ۱) گەدگر؛ ۲) برێتی لە سەرسەخت و پەلێگر ف ۱) نگا: گەدگر؛ ۲) کنایه از لجاجت پیشه.
گەدگین: چێشتی پارچەعوڕ ف غذای سیرابی.
گەدوك: ڕێباز بەقەدی کێودا، ڕێ بە گەوەدا ف راه از کمر کوه.
گەدوگیبال: بیچمی زگ و سمت پێکەوە ف نمای شکم و باسن باهم.
گەدە: ۱) جێگەی ڕێخولان، عوڕ؛ ۲) لە ناوك بەرەژێر تا سەر ڕان؛ ۳) وشەیەکە بەوانا: فلان کە بۆ خۆشەویستی دەلێن؛ ۴) کوێستانێکی بەناوبانگە؛ ۵) کوڕ ف ۱) شکمبه؛ ۲) از زیر ناف تا ران؛ ۳) فلان؛ ۴) ییلاقی مشهور درکردستان؛ ۵) پسر.
گەدەبەل: سەرسەخت و نەساز ف لجاجت‌پیشه.
گەدەبەلی: سەرڕەقی و نەسازان ف لجاجت.
گەدەفشە: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.
گەدەق: ورگ، گەد، عوڕ ف شکمبه.
گەدەك: بالاغی سێ‌سالە، بەچکەگامێشی سێ‌بەهاردیتە ف بچه‌گاومیش سه‌ساله.
گەدەول: قوز، گون شوزەوبوگ ف فتقی.
گەدەولی: قوزی ف بیماری فتق.
گەدەیەی: ڕۆژگاری منداڵی، زاروکێنی ف دوران کودکی.
گەدەیی: گەدەبەی ف دوران کودکی.
گەر: ۱) جومگەی بەکسم؛ ۲) ئەگەر؛ ۳) بۆست، بست؛ ۴) چك، قویرەی جگ؛ ۵) کونی دەسنار؛ ۶) پاشگری بەوانا: دروسکەر: (زێڕینگەر، ئاسنگەر)؛ ۷) دەگەل، ڕەگەل ف ۱) مُچ ستور؛ ۲) اگر؛ ۳) وجب؛ ۴) گودی شنالنگ؛ ۵) سوراخ دست آس؛ ۶) پسوند به معنی استادصنعت؛ ۷) همراه.
گەڕ: ۱) سوڕانەوە: (ئاش دە**گەڕێ**)؛ ۲) ڕۆیشتن: (کایرا دنیا **گەڕە**)؛ ۳) ڕوانین بۆ سۆسەکردن: (شتێکم گوم‌کردوە لێی دە**گەڕێم**)؛ ۴) وازلێ‌هێنان: (لێم **گەڕێ** با بچم، بۆی مە**گەڕێ**، لێی **گەڕێ**)؛ ۵) فێل و گزی: (**گەڕ**بازە ڕاست نیە)؛ ۶) نەشقەلە، شلناغ: (**گەڕی** نێ هالانەدوم)؛ ۷) ڕەواج، برەو: (بازاڕی هێلکە لە **گەڕ** دابە)؛ ۸) تەپولکەی بەردین؛ ۹) سەرسەختی و لاساری؛ ۱۰) گڕوێ، نەخۆشیەکە: (**گەڕ** بوە)؛ ۱۱) گوڕایی، نەختنایی زەوی؛ ۱۲) نۆرە، نۆگە؛ ۱۳) گێڕاوی گۆم؛ ۱۴) سەرچاوەی ناوی گەرم و سوێر: (**گەڕاو**)؛ ۱۵) پێچ، پێچ‌دراو: (شالی سەرت بە**گەڕگەڕە**)؛ ۱۶) مزراح؛ ۱۷) خولخولە؛ ۱۸) خولێکی زەمانە، چەرخ ف ۱) چرخیدن؛ ۲) رفتن، گردش؛ ۳) پیجویی؛ ۴) دست برداشتن؛ ۵) حیله؛ ۶) شلناق؛ ۷) رواج؛ ۸) تپهٔ سنگی؛ ۹) لجاجت؛ ۱۰) بیماری گری؛

۱۱) زمین هموار؛ ۱۲) نوبت؛ ۱۳) گرداب؛ ۱۴) چشمه آب معدنی؛ ۱۵) تاب داده شده؛ ۱۶) گردنا؛ ۱۷) فرفره؛ ۱۸) ترن.

گەرا: ۱) تۆمی وردی هێشتانەگۆراوی بێ‌یزاوی جانەوەران؛ ۲) بەرزو نەسسوُر. بۆ زگی بەنەماوی نێژن؛ ۳) راوکەی مریشك ف ۱) تخم حشرات و ماهیها که هنوز جان نگرفته؛ ۲) سنبر و ورم کرده. برای شکم گویند؛ ۳) تخمی که زیرمرغ گذارند.

گەڕا: کەسێ کە زۆرتر لە رۆیشتن دابەو کەمتر ئارام دەگرێ ف بسیار گردش کننده، سیّار.

گەراج: گاراج، نەویلەی ترومبیلان ف گاراژ.

گەراخستن: تۆم‌داخستنی جانەوەران ف تخمگذاری حشرات.

گەرادان: ۱) جێگەی گەراتێکردن؛ ۲) جێگەی خا لە زگی کەرگی‌دا ف ۱) جای تخمگذاری؛ ۲) تخمدان مرغ.

گەرادانان: گەراخستن ف تخمگذاری حشرات.

گەرادەراغی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەراس: عەلۆکەزەردی پایزی ف آلو زرد.

گەراڤ: گۆمی قوڵ کە ناوەکەی بەنەندوُرەیەو خول دەخوا ف گردابهٔ ژرف آب.

گەراڤی: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەراگەرا: بـەنەماو: (زگی گەراگـەرا ونیسـاوە لەوانەیە زۆ بزێ) ف آماسیدگی.

گەراڵ: گەریدەی بێ‌مەبەست ف هرزه‌گرد بی‌هدف.

گەران: ۱) رۆیشتن، هاتوچۆکردن؛ ۲) بۆ دیتنەوەی گوم‌بو تەقالادان؛ ۳) لەجێ‌چوُن، گۆران لە بارێکەوە بۆ بارێك: (رەنگی سوُر بو وەسەر زەرد گەرا) ف ۱) گردش؛ ۲) جستجوی گم شده؛ ۳) تغییر یافتن.

گەرانـــان: ۱) گەراداخـــستن؛ ۲) راوکـــە ژێر کەرگی دانـــان ف ۱) تخمگذاری حشرات و ماهیها؛ ۲) تخم زیرمرغ گذاشتن.

گەڕانـدن: ۱) دەگەڵ‌خۆبـردن بۆ سوُڕانـەوەو گەران؛ ۲) وەکارخستن: (ماشێن‌گەڕانـدن، ناش‌گەڕانـدن)؛ ۳) گێڕانی بان بە بانگوێر بۆ دڵۆپەنەکردن؛ ۴) دابەش‌کردن: (ناوی بەسەر خەڵکا دەگەڕاند)؛ ۵) بەسـەرهێنـان: (وی بەلاکێ لـــەرمن گەڕاند)؛ ۶) بەقوربان‌کردن: (دەسـەر گەڕانـدن)؛ ۷) پاش پێشگری «هەڵ» بەمانای خراکردن: (شیر هەڵگەڕاندن)؛ ۸) پاش «دا» بەمانای بەرەوخوار رەناندن: (داگـەڕانـدن) ف ۱) به گردش بردن؛ ۲) بەکار انداختن؛ ۳) با بام غلطان بام را محـکـم کردن؛ ۴) تقسیم کردن؛ ۵) برسـرآوردن؛ ۶) فداکـردن؛ ۷) با پیشوند «هەڵ» به معنی خراب کردن؛ ۸) با پیشوند «دا» به معنی به طرف پایین هُل دادن.

گەرانگە: جارێك، دەحفەیی، هەڵێك، جەڵێك ف یکبار.

گەڕانن: گەڕاندن ف نگا: گەڕاندن.

گەرانەوە: ۱) هاتنەوە؛ ۲) پیربوُن: (پیاوێکە گەراوەتەوە)؛ ۳) جۆرێ هەڵپـەرکێ ف ۱) بازآمـدن، بازگشتن؛ ۲) پیرشدن، پیری؛ ۳) نوعی رقص گروهی.

گەرانی: ۱) سندان‌و قوزەڵقورت؛ ۲) جۆرێ رەقس‌و سەماو دیلان ف ۱) کوفت و زهرمار، ضدّ نوش جان؛ ۲) نوعی رقص گروهی.

گەراو: ۱) گزاو، جاوەی ناوی گەرم‌و سویر؛ ۲) لەجێ‌چوُگ، لە بەنـد ترازاو ف ۱) چشمهٔ آب گرم معدنی؛ ۲) از جادررفته.

گەراوە: ۱) سرکـەیەك کە بوُنـە شەراب؛ ۲) بنیادەمی تازەپیر: (ژنێکی گەراوەیە) ف ۱) سرکهٔ شراب شده؛ ۲) نوپیر.

گەرت: تۆزو خوڵ، غومار ف گردوغبار.

گەرچـە: گیایەکی بەرزەبالایە بەرێکی پنۆك‌پنۆك دەگرێ رۆنەکەی زۆر رەوانە ف کرچك.

گەرچەك: ۱) گەرچە؛ ۲) نیوەجوُراو، نەواو وردنەکراو ف ۱) کرچك؛ ۲) نیم جویده، نیم کوبیده.

گەرچی: دەگەڵ ئەوەشدا ف گرچه، باوجود.

گەرد: ۱) قوربان، گۆری: (وەگەرد باڵات بام)؛ ۲) گەز، جوُن‌و هاتن؛ ۳) غومار، تۆز؛ ۴) کەموسکە ف ۱) قربان؛ ۲) گشت و گزار؛ ۳) غبار؛ ۴) اندك.

گەردا: ئەگەر: (گەردا نەنەز بوُما) ف اگر.

گەرداڤ: گەراڤ ف گرداب.

گەرداڵ: بەفـری کەم یان تۆزو خوڵی نیشتو ف برف کم یا گردوخاك اندك برروی زمین.

گەردان: ۱) سەبەبی گەڕاندنەوە: (بەلاگەردانی باڵات بم)؛ ۲) رەواج، برەو؛ ۳) تۆزکـردن؛ ۴) تۆزکـەر؛ ۵) گویزەرەوە: (ناوگەردان) ف ۱) برگردان؛ ۲) رواج؛ ۳) غبارانگیختن؛ ۴) غبارانگیز؛ ۵) منتقل کننده.

گەردانە: ۱) خشڵی ئەستۆ، قەڵەدەی زەنبەر؛ ۲) گەردا ف ۱) گردنبند؛ ۲) اگر.

گەرداو: ۱) گەراڤ، گەرداڤ؛ ۲) برینـــی لە بەلاو نۆش‌هاتـــن ف ۱) گرداب؛ ۲) کنایه ازورطه.

گەردبین: چاوی زۆر بەحوکم ف چشم بسیار ریزبین.

گەردش: ۱) گەران؛ ۲) چەرخدان؛ ۳) ئاژاوەو پشێوی ف ۱) گردش؛ ۲) چرخش؛ ۳) آشوب و بلوا.

گەردش‌نانەوە: ئاژاوەنانەوە ف فتنه‌انگیختن.

گەردن: ۱) بەرئەستۆ، ئەستۆ لە لای سنگەوە؛ ۲) ئەستۆی باریکی هەر شتێك: (تـونگـەی گەردن‌باریك) ف ۱) گردن جانـدار؛ ۲) مدخل باریك ظروف.

گەردن‌ئازادی: لە رابوردوی کەسێك خۆشبوُن ف حلال کردن.

گەردن‌ئازاکردن: بەخشین لە کاری رابوردوُ ف حلال کردن.

گەردن‌ئازابی: گەردن ئازادی ف حلال کردن.

گەردن‌بەن: گەردانە ف گردنبند.

گەردن‌بەند: گەردانە ف گردنند.

گەردن‌کەچ: ۱) گوێ‌بەفـــەرمـــان؛ ۲) خەمگین‌و کز ف ۱) گوش به فرمان؛ ۲) افسرده و غمگین.

گەردنگر: کێشەو بەلای بەسەرهاتگ ف مُصیبتِ گریبانگیر.

گەردنگیر: گەردنگر ف مصیبت گر بیانگیر.
گەردنلغ: گەردانە ف گردنبند.
گەردنە: بسنوی کێو، زینو ف گردنە.
گەردوان: گەردانە ف گردنبند.
گەردوخول: گەڕان و سوڕانەوە ف پیرامون گشتن.
گەردوخوڵ: تۆز و غومار ف گردوغبار.
گەردوگوڵ: دەمی سەرەتا: (**گەردوگوڵی** بەیان لە خەو هەستام) ف سرآغاز.
گەردولوول: گەردەبا، باهوز ف گردباد.
گەردون: ١) زەمــانــە؛ ٢) چەرخــی ناو لەچــەم هەڵبنجـان؛ ٣) تەگەرەعەرابەی زل ف ١) زمانە؛ ٢) ناعور، چرخ چاە؛ ٣) چرخ ارادهٔ بزرگ.
گەردە: ١) ریزە گوڵبنگەی ڕەشی ناو بنمی کە لەسەربانی دەیچن؛ ٢) گەردن؛ ٣) خاکەرەژی؛ ٤) کورتەبالای فەڵەو؛ ٥) ناوە بۆ پیاوان ف ١) زنجیرە منگولهٔ ابر بشمی مشکی؛ ٢) گردن؛ ٣) خاکـەزغـال؛ ٤) کوتاەقد چاق؛ ٥) نام مردانە.
گەردەبا: گەردولوول ف گردباد.
گەردەبل: ١) گەردولوول، گێژەلوکە؛ ٢) لوولەی خوار وەك لوتەفیل ف ١) گردباد؛ ٢) لولهٔ خرطومی.
گەردەش: ئاژاوەو پشێوی، گەردش ف آشوب و بلوا.
گەردەش گێڕان: ئاژاوەنانەوە ف فتنە بەپاکردن.
گەردەلول: گەردولول ف گردباد.
گەردەمل: بنشەی گەردن ف استخوان گردن.
گەردەن: گەردن ف گردن.
گەردەن ئازادی: گەردن ئازایی ف حلال کردن.
گەردەن سوور: باڵندەیەکی مل سوورە ف پرندەای است با گردن قرمز.
گەردەنگۆ: جۆری خشڵی گەردن ف نوعی زیور گردن.
گەردەنە: گەردنە، بستو، زینو ف گردنهٔ کوه.
گەردەنی: گەردانە ف گردنبند.
گەردەنیش: پشوولەسەرخۆیی، سەبر و حەوسەلە ف متانت.
گەردی: عاشیرەتیکە لە کوردستان ف نام عشیرەای است.
گەردبلە: ١) کەلوپەل نەکاندنی ماڵ؛ ٢) زۆر چکۆلە ف ١) خانەتکانی؛ ٢) ریز.
گەردبن: ١) گـش، هەمـو، نیکڕا؛ ٢) گـەڕان ف ١) همـە، همگـان؛ ٢) گردش.
گەرزك: ١) ئـاڵقە، خەلـەك؛ ٢) کۆزکردن ف ١) حلقـە؛ ٢) حلقەزدن مردم.
گەرساڤا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
گەرس و گێڵ: پوش و پەلاش، گەرش و گێڵ ف خس و خاشاك.
گەرش: پوش، وردەلاسکی گیا ف خاشاك.
گەرش و گێڵ: پوش و پەلاش ف خس و خاشاك.

گەرڤێری: نێکەڵ پێکەڵ، نانەکوژ ف درهم برهم.
گەرك: شوڵی داری گەز ف ترکهٔ چوب گز.
گەرك: کزو کەنەفت ف لاغر مردنی.
گەرك: نۆمی بارهاوردنی میوە کە بە چانەوەرەوە دەنوسی ف گردهٔ گل.
گەرکە: گەرك ف لاغر مردنی.
گەرگو: گورچیلەوگورچك ف کُلیە.
گەرگوش: لانك، بێشکە، دەرگۆش ف گهوارە.
گەرگونك: نوقی مل، فەلادە ف قلادە، طوق گردن.
گەرگە: دام و دەزگای سەربەمیری ف ادارهٔ دولتی.
گەرگەر: ١) بەردەلان؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستانی بەردەسنی ترکان؛ ٣) گوندێکی کوردستانـە بەعسی کاولی کرد ف ١) سنگلاخ؛ ٢) ناحیەای در کردستان؛ ٣) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گەرگەر: پیچ پیچ، پیچ دراو ف پیچ خوردە.
گەرگەرە: ١) غەرغەرە، قرقرە؛ ٢) کەمەی بێژنگ و... ف ١) قرقرە؛ ٢) چنبرهٔ غربال و امثال آن.
گەرگـەزی: ١) کولێرەی چکـولـەی بەشیر و شەکر کە زاروکـان دەیفرۆشن؛ ٢) کەچەڵێ کە کرێژی سەری دیارە ف ١) نان شیرینیی کە کودکان می‌فروشن؛ ٢) کچل.
گەرگەسـان: ١) وردوخاش بوون؛ ٢) وەبەر هەرەس کەوتن ف ١) خُرد وخاش شدن؛ ٢) درمسیر بهمن اُفتادن.
گەرگەساندن: ١) وردوخاش کردن؛ ٢) پسانی ڕنو ف ١) خُرد و خاش کردن؛ ٢) ریزش بهمن.
گەرل: ١) گەرك؛ ٢) گرۆیی ف ١) لاغر مردنی؛ ٢) گُرشدە.
گەرم: ١) تـەوژمـی تینـی خوڕو ناگر، دژی سارد؛ ٢) برێتـی لە تازە: (**گەرمە**بر بن)؛ ٣) برێتی لە پەلەو زوو: (**گەرماو گەرم** گەیشتە سەری)؛ ٤) بەکار: (ناژیەکی دەم **گەرمە**) ف ١) گرم؛ ٢) کنایە از نو؛ ٣) کنایە از عجلە و زود؛ ٤) کنایە از کاری و مؤثر.
گەرما: تینی خوڕو ناگر ف گرما.
گەرمابردن: تاوبردن ف آفتابزدگی.
گەرمابردو: تاوبردو ف آفتاب‌زدە.
گەرمابردە: گەرمابردو ف آفتاب‌زدە.
گەرماپێد: برێتی لەمانگی بوشپەڕ ف کنایە از خردادماە.
گەرماپێو: قیبرات، ئامرازی شاندانی پلەی گەرماو سەرما ف دماسنج، میزان‌الحرارە.
گەرماتی: گەرما، تین ف گرمی.
گەرماخ: ١) چڵك و چەپەڵی، گەمار؛ ٢) ئارەقەی بن هەنگڵ و قاچ ف ١) چرك و کثافت؛ ٢) عرق زیر بغل و کشالهٔ ران.
گەرماخن: چلکنی، چەپەڵی ف چرکین، کثیف.
گەرماخن: پیس و پوخڵ ف کثیف و زشت.
گەرماژۆ: گەرمابردە ف آفتاب‌زدە.
گەرمـاف: ١) حەمـام؛ ٢) چاوەی ناوی گەرم، گڕاو؛ ٣) گونـدێکە لە

کوردستان بەعسی ویرانی کرد[ف] ۱) گرمابە؛ ۲) چشمهٔ آب گرم؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەرماڤاحاجیاغا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرماڤوك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەرماگە: حەمام، گەرماڤ[ف] گرمابە.

گەرماندن: گەرمکردن[ف] گرم کردن.

گەرمانی: وڵاتی گەرم، بەرانبەر بە کوێستان[ف] گرمسیر.

گەرماو: گەرماڤ[ف] نگا: گەرماڤ.

گەرماوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرماوگەرم: ۱) دەس بەجێ، بێ درەنگ‌کردن: ۲) جەنگەو ناوەند: (لە **گەرماوگەرمی** شەڕدا بەبدا بو) [ف] ۱) فوری، بی‌درنگ؛ ۲) گرماگرم.

گەرماوە: حەمام، حومام[ف] گرمابە.

گەرماوی: جێشنی شلەی وردەساوار[ف] آش بلغور.

گەرماهی: تین، تەوژمی گەرما[ف] شدّت گرما.

گەرمایی: تین، تەوژمی گەرما[ف] گرمی.

گەرمبوون: ۱) تین تێ‌گەڕان؛ ۲) بەتوندی وەکارکەوتن[ف] ۱) گرم شدن؛ ۲) سرگرم کار شدن.

گەرمبوونەوە: پاش سەرمابوون تینی گەرما تێ‌گەڕان [ف] گرم شدن بعد ازسرما.

گەرمتان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەرمچەك: جومگەدەست[ف] مُچ دست.

گەرمخـان: ۱) لەگەرمـان وەڕەزبـوون، داهێزان: ۲) وشکەوەبوون لەبەر گەرما[ف] ۱) گرمازده شدن؛ ۲) خشك شدن از شدّت گرما.

گەرمخاندن: ۱) تەوژم هێنانی گەرما، کوڵەکوڵ؛ ۲) وشکەوە کردن لەبەر تینی گەرما [ف] ۱) شدت گرفتن گرما؛ ۲) جلو گرما خشك کردن.

گەرمخواز: زۆر لەسەرهەست[ف] بسیار حسّاس.

گەرمخین: ۱) گەرمخـان؛ ۲) بۆن‌گرتن لەبەر گەرمای زۆر[ف] ۱) نگا: گەرمخان؛ ۲) گندیدن از گرما.

گەرمخین: لە گەرماوە بۆن‌گرتن[ف] گندیدن از گرما.

گەرمداهاتن: گەرمبوون[ف] نگا: گەرمبوون.

گەرمڕاهاتن: گەرمبوون[ف] نگا: گەرمبوون.

گەرمژ: گرمژە، زیپکە لەناوبردنەوە[ف] جوش از آفتابزدگی.

گەرمژاندن: لەبەر گەرما توشی ناوتوێ هاتن[ف] تب کردن از گرما.

گەرمژمێر: گەرماپێو[ف] گرماسنج.

گەرمژوك: زیپکە لە تاوانگازیەوە[ف] جوش زدن از تابش آفتاب.

گەرمژە: گەرمژ[ف] گەرمژ.

گەرمژین: گەرمزاندن[ف] تب کردن از گرما.

گەرمش: تەوژم[ف] فشار.

گەرمشاندن: تەوژمدان، زۆر بۆهێنان[ف] فشار آوردن.

گەرمشتە: برێشکە[ف] دانهٔ بوداده.

گەرمشك: نێمیسك[ف] تبخال.

گەرمـك: ۱) جۆرێ برنـج؛ ۲) گرکـە؛ ۳) ژانی بەنـدی ڕان؛ ۴) سەرچـاوەیەك کە بە هاوین ساردەو بە زسـتـان گەرم؛ ۵) نیوەنمـەکی گەرم؛ ۶) دوگونـدی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە[ف] ۱) نوعی برنج؛ ۲) طالبی، گرمَك؛ ۳) درد مَفْصَل ران؛ ۴) چشمەای کە آبش در زمسـتـان گرم است؛ ۵) خمیرگرم کە بر دُمَّل گذارند؛ ۶) دو روستا بە این اسـم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

گەرمکـان: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرمکاو: گزاو[ف] معدن آب گرم.

گەرم کردن: ۱) تینی حۆرو ئاگر لە ساردەدان و گۆڕانـدنی؛ ۲) خۆش کردنی کۆڕ لە لابەن قسـەخۆشەوە: (مەجلیسی **گەرم کردوە**)[ف] ۱) گرم کردن؛ ۲) آراستن مجلس.

گەرمکە: ۱) ناوی گەرمی کانیاو؛ ۲) گەرماوی کانی بێ گەرم‌کردنی مرۆ [ف] ۱) چشمهٔ آب گرم؛ ۲) گرمابهٔ طبیعی.

گەرمڵەین: جێشنی گەنمەکوتاو، کەشکەك[ف] ۱) آش گندم نیمکوب.

گەرمن: ۱) گەرما؛ ۲) کەسێ کە زۆری گەرمابە[ف] ۱) گرما؛ ۲) آدم گرمایی.

گەرمو: گەرماو، جێ خۆششتن لە ناوی گەرمی کاندا[ف] آب گرم معدنی.

گەرموك: ۱) گەرمانی؛ ۲) گەرمای بێو بستەو بەئەندازە[ف] ۱) گرمسیر؛ ۲) گرمای مُناسب.

گەرمۆك: سەرچاوەی ناوی بەزستان‌گەرم، گەرمك[ف] چشمهٔ آب گرم.

گەرموگوڕ: زۆر گەرم[ف] داغ داغ.

گەرمـە: ۱) جەنگـە؛ ۲) جەڵتوکێ کە زۆتر بێ‌دەگا؛ ۳) شۆربا[ف] ۱) عنفوان؛ ۲) شالی زودرس؛ ۳) شوربا.

گەرمەبرین: تازەبرین، برینێ کەهێشتا سارد نەبوونەوەو خوێنی لێ نێ[ف] زخم تازه.

گەرمەبۆق: بۆخی گەرم[ف] بخار گرم.

گەرمـەتەندوور: نانی تەندوورێ کە تەواو گڕی دانەمرکاوە[ف] نان تنور نمام خاموش نشده.

گەرمەخول: سووڕانی بەرداش بە پەلەپەل[ف] چرخش آسیاب با شتاب.

گەرمەژنە: ۱) گرمژنە، گەرمژە؛ ۲) ناوبردن[ف] ۱) جوش آفتابزدگی؛ ۲) آفتابزدگی.

گەرمەسوت: جۆرێ بارجەی تەنك[ف] نوعی پارچهٔ نازك.

گەرمەشامی: گەنمەشامی[ف] ذرت.

گەرمەشین: شەبۆزی زۆر بەتەوژمو کوڵ[ف] شبو ن شدبد.

گەرمـەك: دەم ناوێ کە بە زستـان نایبەسێ: (مراوی لە **گەرمەکان** دەلەوەڕێن)[ف] کنار آبهای گرم کە یخ نمی‌بندد.

گەرمەگڵ: دەم‌لێکدانی بێ‌ڕاوەستان و بێدەنگ‌بوون ف حرف زدن بدون وقفه.

گەرمەگۆڕ: چێشت‌بەخشین بۆ تازەمردگ ف غذابخشیدن به مناسبت فوت کسی.

گەرمەلۆك: دەشتی گەرم و بێ‌ئاو، بیّرون ف صحرای گرم بی‌آب.

گەرمەڵە: کانی گەرماو ف چشمهٔ آب گرم.

گەرمەوزە: تین و فەوەتی گەرما ف نیروی گرما.

گەرمەوەر: شۆرباهەڵفوزێن، شۆرباقرکەر ف آش آشام.

گەرمەوەزە: گەرمەوزە ف شدّت گرما.

گەرمی: ١) گەرمایی؛ ٢) توندو تیژی لە کار ف ١) گرمی؛ ٢) سرگرمی زیاد.

گەرمیان: گەرمانی ف گرمسیر.

گەرمیاندن: بوژاندنەوە، باش وەسەرکارخستن ف سرگرم کردن به کار.

گەرمیانی: سەربە گەرمانی ف گرمسیری.

گەرمێن: گەرمیان ف گرمسیر.

گەرمێنی: گەرمیانی ف گرمسیری.

گەڕن: مروی گەڕۆڵ ف بیمار گَرّ شده.

گەڕناس: ئازار لە شەڕ، بوێر ف شجاع.

گەڕناڵ: زەنگوڵەی زل ف ناقوس.

گەڕندە: ١)کەسێ کە زۆر دەگەڕێ؛ ٢) شتێ کە زۆر خول دەخوا ف ١) سیّار؛ ٢) چرخنده.

گەرنگ: گیایەکە ف گیاهی است.

گەڕنوس: ١)گەڕناس؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) شجاع؛ ٢) نام مردانه.

گەرو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەروو: ١) دیوی ژوورەوی ئەستۆ؛ ٢) بسنو، زبنوی جیا؛ ٣) هەرچی وەك گەرو شتی پێدا بڕوا: (**گەرووی ئاسیاو**) ف ١) گلو؛ ٢) گردنه؛ ٣) هرچیزگلومانند.

گەروانکە: گروانکە ف نگا: گروانکە.

گەروتە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەرودێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەروڕ: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

گەرووز: زبر، گرس، زوور ف زبر، خشن.

گەرووشە: رك‌هەسناوی ف عصبانیّت.

گەڕۆك: ١) زۆر لە ڕۆیشتن‌دا، دایم بەڕێوە؛ ٢) ترومبێل؛ ٣) کۆچەر، خێڵەکی ف ١) بسیار رونده، سیّار؛ ٢) ماشین، اتومبیل؛ ٣) کوچ‌نشین، کوچنده.

گەڕوگوڕ: فێڵ و تەڵەکە ف حیله‌ونیرنگ.

گەڕوگێچەڵ: بەلپ‌و تەشقەڵە ف شلناق و نارو.

گەروگیران: ١) شت دەگەرودا قەتیس‌بوون؛ ٢) دەنگ کەوتن ف ١) گلوگرفتگی؛ ٢) صداگرفتگی.

گەڕوڵ: ١) گڕوێ، گڕو؛ ٢) گەڕۆك ف ١) گر، بیمار جرب؛ ٢) سیّار.

گەڕوڵی: ١) نەخۆشی گڕوێ‌یی؛ ٢) زۆرگەڕان ف ١) گری، جرب؛ ٢) گشتن زیاد.

گەڕنگە: جارێك لە جاران، گەرانگە ف یکبار.

گەرووهاتن: ئاڵوهاتن ف بیماری لوزتین.

گەرووهێنانەوە: چارەی ئاڵو کردن ف لوزتین را معالجه کردن.

گەروێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڕە: ١) خەرمان‌کوتان بە گاو گوڵ؛ ٢) شکایەت ف ١) خرمن کوبی؛ ٢) شکایت.

گەرە: ١) گەرووی بەرداش، کونی بەرداشی سەرەوە؛ ٢) نەبێ، پێوبسنە ف ١) گلوی سنگ آسیاب؛ ٢) باید، لازم است.

گەڕەپێچ: گەردەلوول ف گردباد.

گەڕەپێچە: گەڕەپێچ ف گردباد.

گەرەدێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڕەسور: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ان را ویران کردند.

گەرەك: پێوبسنە، نەبێ، نەشێ ف لازم است.

گەڕەك: ١) ناخ؛ ٢) زەلکاو؛ ٣) گێژاو؛ ٤) مزراق ف ١) محلّه؛ ٢) باتلاق؛ ٣) گرداب؛ ٤) گردنا.

گەرەك‌بوون: ویستن، خواستن ف خواستن.

گەرەك‌ناگەرەك: خوایی نەخوایی، بتەوێ نەتەوێ، چاری ناچار ف خواه‌ناخواه.

گەڕەکوێر: شەوکوێر ف شب کور.

گەرەکە: ١) گەرەك، پێوبستە؛ ٢) دەیەوێ، دەمەوێ: (**چیت گەرەکە، تۆم گەرەکە**) ف ١) لازم است؛ ٢) خواهد، خواهم.

گەرەگۆرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەرەگوش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڕەڵ: گەڕوڵ، گڕوێ ف گر.

گەڕەلاژە: گەڕەلاوژە ف نگا: گەڕەلاوژە.

گەڕەلاوژە: گۆرانی کۆنی خەڵکی ناو کۆڕ بە نۆرە ف آوازخوانی نوبتی اهل مجلس.

گەڕەلاوژێ: گەڕەلاوژە ف نگا: گەڕەلاوژە.

گەڕەلاویژێ: گەڕەلاوژە ف نگا: گەڕەلاوژە.

گەرمۆڵ: تێکەوەهاویشی حەشامات ف شلوغی و ازدحام مردم.

گەرەنگ: ١) دارێکی دوپەلە تا بەلکی تفاقی لەسەر دادەمەزرێنن؛ ٢) گرینگ؛ ٣) جارێك، دەحفەیەك، دەحەی ف ١) چوبی دوسر که تودهٔ برگ علفی را برآن نهند؛ ٢) مهم؛ ٣) یکبار.

گەرەو: بارمتە: (با لە گەرەوێ نەدابە تا دەیبنی خوّ ددم تە) ف رهن.

گەرەوانیخوارو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرەوانیسەرو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەرەوتش: کرّبن، سەئن ف خر بد.

گەرەویلك: وشەگ، گوێزەش. جانەوەریکە لەنیرەی ریوی رکەرلی بەنرخە ف وشق.

گەری: پاشگری بەواتا: پیشە: (زێر بنگەری، ناسنگەری) ف پسوند به معنی پیشه، شغل.

گەڕی: گەرولی، نەخوشی گرویبی ف بیماری جرب، گری.

گەڕبان: ١) گەران، گەردش کردن: ٢) بوّن، جوّنەسەر حالەتێ: ٣) بشکنین ف ١) گردش کردن: ٢) گردیدن، شدن: ٣) تفتیش.

گەڕبانەوە: گەڕانەوە، دوای چوّن هاتنەوە ف بازگشتن.

گەڕبانوخ: ١) زورگەڕبدە: ٢) شوینگیر: ٣) مالانگەڕ ف ١) بسیار سیار: ٢) پیگیر: ٣) ولگرد.

گەڕیدە: ١) گەڕوك، کەسێ زور نەڕوا: ٢) برێنی لە دنبادیدە ف ١) بسیار رونده، سیّار: ٢) کنایه از جهان دیده.

گەڕبز: گو، هێزی دەست و دەم ف نیروی دست و دهان.

گەڕبن: بشکنین، گەڕبان ف تفتیش.

گەڕبن: بشکن ف مُفتش.

گەرێنەك: گێژاوی گومی کوڕ ف گراب مُهلك.

گەز: ١) قەپ، گاز بە ددان: ٢) داری گزبجار: ٣) ناونگی شیرین کە لە دار دەنیشێ. نەوی لە مازر دەنیشێ خوێنشرینە. گەزو: ٤) نامرازلکی پێوانە: ٥) چز: ٦) خەز، پارچەبەکی ناوریشمبە: ٧) گەسك: ٨) شوکەی دارو درەخت ف ١) گاز دندان: ٢) درخت گز: ٣) گزانگبین: ٤) زرع: ٥) نیش: ٦) خز، نوعی پارچهٔ ابر بشمی: ٧) جارو: ٨) شتهٔ نباتات.

گەزارە: زمانی درێژ: (گەزارەی لی کیشاوم هەرچی خرابە بێی گوتم) ف زبان دراز.

گەزارەدەرکیشان: زمان درێژی کردن ف زبان درازی کردن.

گەزارە کیشان: زمان درێژی کردن ف زبان درازی کردن.

گەزاف: قسەی بێنامو ناخوش ف یاوه.

گەزتن: قەپ گرتن ف گازگرفتن.

گەزخ: پارچەی لەشتێ بڕاو ف قطعهٔ بریده شده از چیزی.

گەزخان: پارچەبوّن ف پاره شدن.

گەزخاندن: پارچەپارچەکردن ف قطعه‌قطعه کردن.

گەزخی: پارچەکراو ف پاره شده.

گەزك: گسك، جارو، گزك ف جارو.

گەزکردن: پێوان بە گەز ف زرع پیمایی.

گەزکەردش: گەسك لێدان، گیزك کردن، ماشتن ف جاروکردن.

گەزگرتن: قەپ گرتن ف گازگرفتن.

گەزگولە: گەزوی دارمازو ف گزانگبین مازوج.

گەزگەزبالاکردن: ١) زوزل بوّن: ٢) برێنی لە زور بێ خوشبوّن ف ١) به سرعت رشدکردن: ٢) کنایه از بسیار خوش آمدن.

گەزگەزك: گزگزە. گیایەکە وە پێست کەوێ ژانی لێ پەیدا دەکا ف گیاه گزنه.

گەزگەزکە: گەزگەزا ف گیاه گزنه.

گەزگەزوك: گەزگەزك ف گیاه گزنه.

گەزگەسك: ١) گەزگەزك: ٢) ناوی گوندێکە ف ١) گزنه: ٢) نام دهی است.

گەزلك: کێرد، جەقوێی کە نانوشێنەوە ف کارد.

گەزمازو: بەری داری گەز ف ثمر درخت گز.

گەزمە: ١) نبر، تیرێ کە بە کەوان داوێژێ: ٢) کێشکچی شەوانە لە بازاڕو کولان ف ١) خدنگ: ٢) عسس، گزمه.

گەزندە: ١) جانەوەرێ کە گاز دەگرێ: ٢) جانەوەرێ کە پێوە دەدا: ٣) برێنی لە پیاوی بەدفەڕ: ٤) تامی زمان سوتێن، تیژ: ٥) نامی نفت ف ١) گزنده: ٢) جانور نیش‌زن: ٣) کنایه از آدم موذی: ٤) مزهٔ زبان‌سوز: ٥) مزهٔ گس.

گەزنك: ١) گیاگەسك: ٢) گەزگەزك ف ١) گیاه جارو: ٢) گیاه گزنه.

گەزنە: گەزندە ف نگا: گەزندە.

گەزنە: ١) سوڕیژە: ٢) خەلسوەنی دبوی نازوفە: ٣) ناوچەیەکە لە کوردستان: ٤) گەزگەزك: ٥) بیروی نەز ف ١) سرخك: ٢) پسنو: ٣) ناحیه‌ای درکردستان: ٤) گزنه: ٥) اکزما.

گەزنەك: کەسێ کە بیروی نەزی هەس ف مُبتلا به اگزما.

گەزنەیی: جوری ترێ ف نوعی انگور.

گەزو: ناونگی شیرینی دار. گەز ف گزانگبین.

گەزوّ: گەزو ف گزانگبین.

گەزوبرێشکە: گەنمی برژاوی دەگەل گەزو تێکەل کراوی خرهەلدراو ف گندم بوداده با گز مخلوط شده.

گەزوّز: ١) زەمبەلیلك، چلورە، شوشەسەهول: ٢) موّرانە ف ١) دنگاله: ٢) موربانه.

گەزوشان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەزوك: ١) گەزگەسك: ٢) هەرچی دەگەزێ: ٣) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) گیاه گزنه: ٢) گزنده: ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەزوکی: ١) دوکەی بەلکی پێستان: ٢) نەخوشیەکی پێستە ف ١) شتهٔ پالیزی: ٢) لکی از بیماریهای پوست.

گەزولە: گەزو، گەز ف گزانگبین.

گەزوە: گەزو ف گزانگبین.

گەزە: ١) جانەوەری گازگر: ٢) شفرەی جەرم بڕین ف ١) گزنده: ٢) شفرهٔ کفّاشان.

گەزەر: ١) گیایەکە لاسکی دەمژن شیرینە: ٢) گزەر ف ١) گیاهی است

با ساقهٔ شیر بن كه مكیده می‌شود؛ ٢) هو بج.

گەزەك: ١) پەلپ، بەهـانـە، بیانو؛ ٢) شارەرای رێگە، بەلەد؛ ٣) جنێوەی نیز؛ ٤) نفت؛ ٥) گازگر ف ١) بهانه؛ ٢) بلد. راهنما؛ ٣) نندمزه؛ ٤) كس مزه؛ ٥) گزنده.

گەزەگـەزە: وشـەیەکـە بۆ زاروکی دەلێن و فامـك دنێنـە دەمیەوە ف اصطلاحی برای بچه که انگشت را گاز گیرد.

گەزەن: ١) زیان، زەرەر؛ ٢) بەلا، بەسەرهاتی خراپ ف ١) زیان؛ ٢) آسیب، گزند.

گەزەنە: گیایەکە بە شلکی دەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

گەزەنەك: بیروی تەڕ ف اگزما.

گەزی: ١) گازی لێ گرت؛ ٢) قومـاش: (مـالـی گەزی)؛ ٣) هەر گەزێکی: (گەزی بە چەند) ف ١) گزید؛ ٢) پارچه، کالای زرعی؛ ٣)هرمترش.

گەزیت: سەرانە لە ناموسولمانان ف جزیه.

گەزیچار: داری گەز، گزیچار ف درختچهٔ گز.

گەزیزە: بلازیز ف گلی است اوّل بهار می‌شکفد.

گەزین: گەزتن ف گاز گرفتن.

گەزینك: گەزگەزك ف گیاه گزنه.

گەژ: قەپ، گاز بە ددان ف گازدندان.

گەژار: جیقلدانە ف ژاغر.

گەژاژ: جیقلدانە ف ژاغر.

گەژکرن: قەپ گرتن ف گازگرفتن.

گەژگەژێنك: گێژەلوکە، باهوز ف گردباد.

گەژم: داری بوز، دارنوقانە ف درخت پشه.

گەژماندن: هاڕین، زور وردکردن ف آسباب کردن.

گەژمری: هاڕدراو ف آسباب شده.

گەژمرین: گەژماندن ف آسباب کردن.

گەژین: گەزین، گەزتن ف گازگرفتن.

گەست: ناشیرین، ناحەز، دزێو ف زشت، بدگل.

گەستن: گەزین، گەژین ف گازگرفتن.

گەستە: پێوەدراو: (ماران گەستە) ف نیش خورده.

گەسك: گزك، گەزك، جارو ف جارو.

گەسکدان: ١) گزکدان؛ ٢) برێنی لە بردنی هەمو شتێ لە ماڵدا ف ١) جاروکردن؛ ٢) کنایه از بردن همه چیز.

گەسکەدەر: گزکەدەر ف جاروزن.

گەسك‌لێدان: گەسکدان ف نگا: گەسکدان.

گەسکـەسپیکـە: گیایەکی بۆن‌خۆشـە وشکەکەی دەکەنە گەسك ف گیاهی است خوشبو.

گەسکەشاری: گیاگەسك کە لە ماڵاندا دەیچێنن ف نوعی گیاه جارو.

گەسەی: پێوەدان ف نیش زدن.

گەش: ١) ئاگری بڵێسەدار؛ ٢) سکلی بێ‌زەشایی؛ ٣) شەق‌و نورت؛ ٤) روی بێ گنج: (بە رۆی گەشەوە دواندمی)؛ ٥) سوری بە رەنگی پولو؛ ٦) سوری خوێنی ف ١) آتش مشتعل؛ ٢) اخگر مشتعل؛ ٣) شاداب و برد؛ ٤) روی گشاده؛ ٥) سرخ به رنگ اخگر؛ ٦) سرخ خونی.

گەشاندنەوە: ١) کلپەدارکردنەوەی ئاگری دامرکاو؛ ٢) زەوزی باوەشێن کردن تا دەبێتـە سکل؛ ٣) کەیف خۆش کردن؛ ٤) بە فو خونچەگوڵ پشکـواندن ف ١) مشتعل کردن آتش بعد از فرونشستن؛ ٢) بادزدن زغال برای افروختن؛ ٣) شادکردن؛ ٤) با پف شکوفانیدن غنچه.

گەشـانـەوە: ١) پشکوتنی گوڵ؛ ٢) نیراوبون‌و شەق‌و نورت‌بون؛ ٣) سورپـونـەوەی زەوزی‌و بونـەسکـل؛ ٤) شادبون ف ١) شکفتن؛ ٢) شکوفاشدن؛ ٣) افروخته‌شدن زغال؛ ٤) شادشدن.

گەش‌بونەوە: گەشانەوە ف نگا: گەشانەوە.

گەشت: ١) سەیران، گەڕان بە کەیف؛ ٢) گەدایی، ماڵەوماڵ‌کردن ف ١) سیاحت؛ ٢) گدایی.

گەشتاندن: ١) تـێ‌گەیانـدن؛ ٢) پێ‌گەیانـدن ف ١) فهماندن؛ ٢) رسانیدن.

گەشتن: ١) رەسیدەبـون؛ ٢) فامین: (تێ‌گەشتی، تێ‌گەشتم) ف ١) رسیدن؛ ٢) فهمیدن.

گەشتی: ١) پێ‌گەیشتو، رەسیدەبوگ؛ ٢) داروغـەی ناوشـار ف ١) رسیده؛ ٢) پلیس شهری.

گەشتنامە: بیرەوەری نوسراوی گەڕیدە ف سیاحتنامه.

گەشتوك: زۆرگەڕیدە ف سیّاح.

گەشتیار: سەیاح، دنیاگەڕ، گەڕیدەی شاران ف سیّاح.

گەشك: پوکاوڵە، چەمبوڵە ف ام کردن.

گەشکردنەوە: گەشاندنەوە ف نگا: گەشاندنەوە.

گەشکـە: ١) فێ، خوێ؛ ٢) لەخـۆچـون لە خۆشیان؛ ٣) گەشك ف ١) صرع؛ ٢) از شادی بیهوش شدن؛ ٣) ام.

گەشکـەبـون: ١) فێ‌لێ‌هاتن؛ ٢) لەخـۆشیان لەسەرخۆچون ف ١) دچارصرع شدن؛ ٢) از شادی غش کردن.

گەشکەدار: فێدار، خوێدار ف صرعی.

گەشکەگرتن: فێ‌لێ‌هاتن ف دچار صرع شدن.

گەشگە: سەیرانگا، جێگەی گەشت‌و سەیران ف سیاحتگاه.

گەشـە: ١) خۆشـی‌و شادی؛ ٢) نیراوی‌و تورتی‌و شەقی؛ ٣) پزە، زەردەخەنە؛ ٤) لقی تازەی زەوز؛ ٥) بالابلندبون‌و بەخوداهاتن ف ١) شادی؛ ٢) شادابی؛ ٣) تبسّم؛ ٤) جوانهٔ تاك؛ ٥) نشو ونما.

گەشـەکـردن: ١) شادبـون؛ ٢) دەبـالاکـردن‌و بەخـوداهـاتن ف ١) شادشدن؛ ٢) نشو ونماکردن، بالیدن.

گەشەگرتن: پزە هاتنەسەردەم، زەردەخەنەکردن ف تبسّم کردن.

گەشەوبون: گەشبونەوە ف نگا: گەشبونەوە.

گەشی: ١) شەق‌و نیراوی، دژی ژاکاوی؛ ٢) روخۆشی؛ ٣) دلخۆشی ف ١) تردی و شادابی؛ ٢) خوشرویی؛ ٣)دلخوشی.

گەشیان: گەشانەوە ف نگا: گەشانەوە.

گەشیانەوە: گەشانەوە ف نگا: گەشانەوە.

گەشینەوە: گەشانەوە ف گەشانەوە.

گەعتیل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەف: ١) ترساندن بە قسە، گف، گف؛ ٢) مچوڕکی لەش، نەزۆ؛ ٣) خۆهەڵکێشان، پەسنی خۆدان؛ ٤) حەپەی سەگ؛ ٥) کاری خوێڕ بانە؛ ٦) فێڵ و گزی؛ ٧) گاڵتە، گەپ؛ ٨) قسەی بێ‌ئام ف ١) تهدید؛ ٢) نیر کشیدن اندام؛ ٣) لاف؛ ٤) پارس، واق؛ ٥) هرزگی؛ ٦) حیله؛ ٧) شوخی؛ ٨) یاوه.

گەفاندن: هەڕەشەکردن ف تهدید.

گەف‌خواردن: ترساندن بە قسە ف تهدیدکردن.

گەف کردن: ١) ترساندن بە قسە؛ ٢) گاڵتەکردن ف ١) تهدیدکردن؛ ٢) شوخی کردن.

گەفۆك: جەنەبازی بێتام‌بێژ ف یاوه‌گو.

گەف‌وگوڕ: گەف کردن ف تهدید.

گەفـە: ١) گەپـە، حەپـەی پیرەسەگ؛ ٢) گاڵتە، جەفەنگ ف ١) واق پیرسگ؛ ٢) شوخی.

گەفین: ١) حەپین، ڕەوین؛ ٢) گوڕەشەکردن ف ١) پارس کردن سگ؛ ٢) تهدید.

گەڤ: گەف، گف، گف ف تهدید.

گەڤا: شایەت، ئاگادار لە ڕوداو ف شاهد، گواه.

گەڤار: پیس، گەمار ف چرکین، کثیف.

گەڤالە: پەڵەهەوری ڕەشی بەباران ف لکه ابر سیاه.

گەڤر: ١) سپی ناماڵ‌زەرد؛ ٢) کەوە، بۆر ف ١) سپید مایل به زردی؛ ٢) نوسی رنگ.

گەڤـرك: ١) بۆزی مێوینە، جوونی ئاقدەل؛ ٢) چێرگ، میشەسی ف ١) دراج مادینه؛ ٢) هوبره.

گەڤری: بسنو، زبنو، ملەی جبا ف بال کوه.

گەڤریلە: سوێسکە، سوسك ف تیهو.

گەڤـز: ١) ئەوەنـدەی لە درویێنەدا دێنـە ناو داسەوە؛ ٢) لەسەر تەنشت تل‌خواردن ف ١) مقداری از درو که بکبار در داس آید؛ ٢) بر پهلو غلتیدن.

گەڤزان: گەڤزدان، تل خواردن لەسەر تەنشت ف غلتیدن به پهلو.

گەڤزاندن: تل پێدان لەسەر تەنشت ف غلتانیدن بر پهلو.

گەڤزدان: گەڤزان ف غلتیدن بر پهلو.

گەڤزك: جێگەی گەڤزان ف جای غلتیدن بر پهلو.

گەڤزو: ئەوی کە دگەڤزە ف بر پهلو غلتان.

گەڤزوك: پنبادەم یان حەیوانێ کە زۆر گەڤز دکە، گەڤزو ف بر پهلو غلتان.

گەڤزین: گەڤزان ف غلتیدن بر پهلو.

گەڤل: ١) شەوەکی، بەرەبەیانی زوو، بوولێڵە؛ ٢) شەپۆلی زل ف ١) گرگ و میش، سپیدهٔ اولی؛ ٢) موج بزرگ.

گەڤلین: ١) بەرەبەیان‌بوون، بوولێڵە پەیدابوون؛ ٢) شەپۆلی زل‌دان ف ١) سپیده‌دمیدن؛ ٢) موج بزرگ دادن.

گەڤۆزە: مۆ ماش و برنجی ف و جوگندمی.

گەڤۆك: هەڕەشەکەر ف تهدیدکننده.

گەڤوگوڕ: گەفوهەڕەشە، هەڕەشەوگوڕەشە ف تهدید و ارعاب.

گەڤە: گێلۆکە، ژار، بەسەزمان ف هالو، فقیر حال.

گەڤەر: ١) بەراوێز؛ ٢) سوچ، قوژبن ف ١) حاشیه؛ ٢) گوشه.

گەڤەز: ١) گیایەکە بەنی بێ سوورەکەن؛ ٢) ڕەنگی سووری کەش ف ١) گیاهی است که رنگ قرمز از آن گیرند؛ ٢) رنگ قرمز آتشین.

گەڤەزە: خۆپەسند، خۆبەزل‌زان ف خودپسند، خودبین.

گەڤەگژ: سەرقژن و ئێکەڵاو ف ژولیده‌موی.

گەڤەل: گەڤالە ف لکه ابر سیاه.

گەڤەندە: شەلاتی، سەرسەری، بێ‌شەرم ف بی‌آزرم و حیا.

گەگانە: جاروبارە، گاپەگایی ف گاهگاه.

گەگر: بەکسێ کە لە ڕۆیشتن سەرپێچی دەکا و مان دەگرێ ف ستوری که از رفتن امتناع می کند.

گەگرتن: پێ‌جەفاندن و نەڕۆیشتن ف از رفتن امتناع ورزیدن.

گەگە: پەندبەند ف بندبند.

گەل: ١) کۆمەڵ؛ ٢) زۆر، زیدە؛ ٣) کۆمەڵەبنیادەمی هاو نەژادو خاوەنی زمان و خدەو خووی تایبەتی بەخۆیان؛ ٤) پاشگری کۆ ف ١) گروه؛ ٢) بسیار؛ ٣) ملّت؛ ٤) پسوند جمع.

گەڵ: ١) پێڕا؛ ٢) پەلکی دار کە بۆ خۆراکی حەیوانات هەڵدەگیرێ؛ ٣) دارستانێ کە هەر دەوەنەو داری بەرزی نیە؛ ٤) نێوان دووڕان ف ١) همراه؛ ٢) برگ علوفهٔ حیوانات؛ ٣) جنگل درختچه بدون درخت بزرگ؛ ٤) میان هردوران.

گەلا: نێرەفە، پاسکەتامووڕ ف خبش.

گەڵا: پەلك، پەلکی دار و گیا ف برگ درخت و گیاه.

گەلاج: ١) شەلاتی؛ ٢) دەسبڕ ف ١) لات؛ ٢) کلاهبردار.

گەلاچ: گەلاج ف نگا: گەلاج.

گەلاحە: گەردن‌بەندی گا، قەڵەدەی ئەستۆی گاوجێڵ ف قلادهٔ گاو.

گەلاخان: سەردەمی گەڵاڕێزان ف موسم برگ‌ریزان.

گەڵاخەزان: پەرگ‌ڕێزانی پایز ف برگ ریزان.

گەڵادار: ١) پەلکی دار؛ ٢) داری بەپەلك ف ١) برگ درخت؛ ٢) درخت پربرگ.

گەڵادە: گلادە ف نگا: گلادە.

گەڵادەرکردن: پەلك‌لێ‌ڕوانی ڕوەك ف جوانه‌زدن برگ.

گەڵاڕن: پەلك لە ڕوەك داکەندن، پەلك لێ‌کردنەوە ف از برگ لُخت کردن.

گەڵاڕێزان: ١) جەنگەی پەلکی دارەوەربن؛ ٢) مانگی خەزەڵوەر ف ١) موسم برگ‌ریزان؛ ٢) مهرماه.

گەڵاڕێژان: گەڵاڕێزان ف نگا: گەڵاڕێزان.

گەڵاز: ١) گلاز؛ ٢) گەلاس ف ١) نگا: گلاز؛ ٢) نگا: گەلاس.

گەلازەل: گەلا و پوش و چیلکەی ئالاش ف انبیره.

گەلاس: ١) ئالوچەسوورە؛ ٢) ئالوچەزەردە؛ ٣) میوەیەکە وەك پەلالوك

دەچێ بەڵام نۆزێ درشت‌ترەو شیرینە ف ١) آلوسرخ؛ ٢) آلوزرد؛ ٣) گیلاس.

گەلاش: نان‌دێن ف جای نان.

گەلاشـان: ١) وردەی پەڕیوی لۆکەو موو لە هەلاجی و شەکردندا؛ ٢) خشت و خاڵی ناوجۆگەکە پەری ناو دەگرێ ف ١) تکەهای پنبە و امثال آن در هلاجی و...؛ ٢) خس و خاشاك داخل جوی کە جلو آب را می‌گیرند.

گەلاکـردن: ١) پەلـك لێ‌زوان؛ ٢) پەلکەمێو لە دار جنین ف ١) برگ دادن؛ ٢) برگ مو چیدن.

گەڵاکوت: تێڵای گەڵاوردکردن ف کدینە، برگ کوب.

گەڵاکوتك: گەڵاکوتك ف برگ کوب.

گەلاکەردو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڵاکەوتن: جەنگەی پەلك‌وەرینی داران ف موسم برگ‌ریزان.

گەلال: وردەبەردی لووسی ناوچەم ف ماسهٔ رودخانە.

گەلالووچ: زمانەچکۆڵە، نەلنگە ف زبان کوچکە.

گەلالوچك: ئاڵووی گەرو ف لوزتین.

گەلالووچك: ئاڵوی گەرو ف لوزتین.

گەلالە: ١) ئاڵوو خڕاپی گەرو، گەلالوچك؛ ٢) نموونە؛ ٣) پێش‌نووس؛ ٤) شارێك و گوندێکی کوردستانن بەعسی وێرانی‌کردن ف ١) لوزتین؛ ٢) طرح؛ ٣) پیش‌نویس؛ ٤) نام شهر و روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

گەڵاڵـە: ١) گڵاڵـە؛ ٢) ناوی شاروٚکێکـە؛ ٣) ناوی ناوچـەیەکـە لە کوردستان ف ١) نگا: گڵاڵە؛ ٢) نام شهرکی است؛ ٣) نام ناحیەای در کردستان.

گەڵاڵی: ناوی عەشیرەتێکی کوردە: (سەرکەشی عێلی **گەڵاڵی** شۆخی بابانی عێراق) «کوردی» ف نام عشیرەای است.

گەلالیشك: سووچ و گۆشەی زار ف گوشهٔ لبان.

گەلالیەکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڵامێو: پەلکی ڕەز ف برگ مو.

گەلانکە: جار، دەحفە، چەل، کەڕەت ف دفعە.

گەلاو: قومارێکە بە مۆرەی نەرد دەکرێ ف نوعی بازی است کە با مهرهٔ نرد کنند.

گەڵاو: گڵاو، پیس ف پلید.

گەلاوگەڵ: ڕێگەچوون بە پای لێکەوەدوور ف راه بافتن با پاهای از هم باز.

گەڵاوی: گڵاوی ف پلیدی.

گەلاوێژ: ١) ئەستێرەیەکی زۆر گەشـە لە نیوەی هاوینا دەبیندرێ؛ ٢) مانگی پێنجەمی ساڵ، نیوەڕاست‌مانگی هاوین؛ ٣) ناوە بۆ ژنان؛ ٤) گیشەگەنمی دروا و ف ١) ستارهٔ شعرا؛ ٢) ماه مرداد؛ ٣) نام زنانە؛ ٤) تودهٔ درویدهٔ غلّە.

گەلاوێژەنگوتن: سەرەتای دیاری‌دانی ئەستێرەی گەلاوێژ ف طلوع ستارهٔ شعرا.

گەلاوێژی: ١) ڕیزکـردنی باقـەدەخـڵ کە گوڵەکان بچنە سەریەك؛ ٢) بڕکـەخـەبارێ کە دوای گەلاوێژەنگـوتن بەر بدا ف ١) ردە کردن دستەهای غلّە درویدە بە ترتیبی کە خوشەها برهم آیند؛ ٢) بوتەخیاری کە بعد از طلوع ستارهٔ شعرا ثمر دهد.

گەلباژە: کۆمەڵی باڵداران پێکەوە لەحەواوە ف دستهٔ پرندگان در حال پرواز.

گەلبون: کۆبوونەوەی حەشامات ف اجتماع مردم.

گەل بەستن: کۆبوونەوە لە دەوری یەکتر ف همایش.

گەلپ: بەباڵایی لاشەویلاکە، گووپ ف لُپ.

گەلپەرستی: زێدخۆشویستن، گەل‌حەز ف ملت‌خواهی، مردم‌دوستی.

گەڵتە: گاڵتە ف شوخی.

گەلج: کێشەو دەم‌بەدەمە ف جدال.

گەلحۆ: زەلامی دەبەنگ و ناتێگەیشتو ف تنومند احمق.

گەلحەز: میللەت‌خۆشەویست ف ملت دوست.

گەلخۆر: برێتی لە خاوەن‌دەسەڵاتی بێ‌بەزەیی دەگەڵ ژێردەستاندا ف کنایە از حاکم ستمگر.

گەڵخۆر: ئاژەڵێ کە بە پەلکەدار دەژێ ف دامی کە از برگ می‌چرد.

گەلدار: داری زل ف درخت تناور.

گەلش: کێشەو دەمەقاڵە ف نزاع و کشاکش.

گەلگەی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەللات: مفتەخۆر، چەورەی‌ماڵانگەڕ ف مُفت‌خور.

گەللاس: ئاژاوە، پشێوی ف آشوب و فتنە.

گەللاو: گەلاو، قومارێکە ف نگا: گەلاو.

گەللایی: گوێ‌نەدەر بە هیچ شت ف بی‌مبالات.

گەللەك: بەکجارزۆر ف بسیار زیاد.

گەلنازکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەلۆ: ١) تۆ بێژی: (**گەلۆ** دەبێ وابێ)؛ ٢) کاورا، ئەی کەسێ کە قسەی دەگەڵ دەکەم؛ ٣) ئەی خەڵکینە ف ١) تو گویی؛ ٢) ای فلان؛ ٣) ای مردم.

گەلوو: گەروو ف نگا: گەروو.

گەڵوو: گەروو ف نگا: گەروو.

گەڵواخی: نـاوی ناوچەوعەشیـرەتێکـە ف نام منطقـە و عشیرەای در کردستان.

گەلواز: سەرماو بەستەڵەکی لەنکاو ف سرمای ناگهانی.

گەڵواز: ١) گڵواز؛ ٢) گۆرانی تایبەتی بۆ خۆشی چرۆدەرکردنی دار لە بەهـاردا؛ ٣) زنجیرەبوون بەشـوێن یەکا ف ١) نگا: گڵواز؛ ٢) ترانە مخصوص جشن جوانەزدن درختان؛ ٣) بە دنبال هم ردیف شدن.

گەڵـوازە: ١) گۆرانی چرۆدەرکـردنی دار: (هەوران گاژەگاژە دەخوێنن

گەڵوازە)؛ ٢) ڕستەموورووی سوور و شین کەبە بێشکەوە هەڵداوەسرێ؛ ٣) گوێزو هەنجیری بەبەنەوە کراو؛ ٤) فڕینی باڵنداران بەکۆمەڵ پێکەوە لە حەوا ف ١) ترانۀ مخصوص جشن جوانەزدن درختان؛ ٢) رشته مهره‌های رنگین که به گهواره آویزند؛ ٣) انجیر و گردوی بانخ رشته شده؛ ٤) دستۀ پرندگان در حال پرواز.

گەڵواگەڵوا: گەلاوگەڵ ف نگا: گەلاوگەڵ.

گەڵواڵك: گیابەکە بنەکەی دەخورێ ف گیاهی است با پیازۀ خوردنی.

گەڵوڕ: زلحوورت ف لندهور.

گەڵوڕە: گەڵوڕ ف لندهور.

گەڵوری: مۆرانە خواردوی ریزاڵ ریزاڵ ف موریانه خوردۀ پوسیده.

گەڵـــوز: ناوگەڵ، بەنالایی نێوان دوو ڕان. *نابیـەتی بۆ سەگ‌دەبلێن* : (کلکی دە **گەڵوزی** گرت) ف میان رانها. *برای سگ گویند*.

گەڵـوس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵوس: گەڵوز ف نگا: گەڵوز.

گەڵوگر: گەروتر ف گلوگیر.

گەڵـوەزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵویز: لیکاوی دەم ف لعاب دهن.

گەلـە: ١) کەرتکـە، کۆمەڵ پێکەوە؛ ٢) زۆر، زاف؛ ٣) گەڵای زریوی وەریو ف ١) قطیع، گروه؛ ٢) زیاد، بسیار؛ ٣) برگ خزان.

گەلە: عوور، کرش ف شکمبه.

گەلەجووت: زبارەی ناوابی بۆ پێکەوە کێڵانی زەوی ف تعاونی شخم‌زنی.

گەلەخان: تاغەل ف آغل.

گەلەخەن: جوابی بێمەبەست‌و بەخۆڕایی ف جواب بی‌هدف و سرسری.

گەلەدرەو: زبارەی درونە ف دروکردن تعاونی.

گەلەراوێژە: تەگبیرکردنی بەکۆمەڵ ف کنکاش دسته‌جمعی.

گەلەراوێژی: گەلەراوێژە ف کنکاش دسته‌جمعی.

گەلەك: زەحف، زۆر ف بسیار.

گەلەکۆمە: هاوکاری کردنی بەکۆمەڵ ف تعاون گروهی.

گەلەکۆمەك: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلەکۆمەکە: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلەکۆمەکی: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلەکۆمەگێ: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلەکۆیی: خۆشاندان، پێکەوەرۆیشتن بە کۆمەڵ ف تظاهرات.

گەلەکی: گەلەك، زاف، فرە، فربە، زۆر ف زیاد، بسیار.

گەلـەمبـەری: ١) بەگشتی؛ ٢) زۆربە؛ ٣) ڕێوشوێنی کۆمەڵگا ف ١) همگی؛ ٢) بیشتر، غالب؛ ٣) عُرف.

گەلەندار: داری زۆر نەستوور ف درخت بسیار تنومند.

گەلهو: گەلحو ف تنومند احمق.

گەلەوان: شوانی پەزو گاران ف چوپان.

گەلەوان: ئاگاداری دەوەن‌و بنجکان ف نگهبان درختچه‌های جنگل.

گەلەور: پواو، رزیو ف پوسیده.

گەلهە: نفووس: (**گەلهەی** کوردستانێ سی‌میلیۆنە) ف جمعیت.

گەلی: ١) سەربە کۆمەڵ؛ ٢) گەلی، بوهل ف ١) ملّی؛ ٢) درّه.

گەلێ: ١) زۆر، فرە، زاف؛ ٢) کۆمەڵەخەڵکێکی هاوڕەچەك ف ١) بسیار؛ ٢) ملّتی.

گەلی: دۆڵ، دەرە، شیو، بوهل ف درّه.

گەلیار: عەشیرەیێ زل لە کوردستان ف عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

گەلیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەلی‌بابۆلیا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەلی‌پساغا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەلی‌دێرا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەلێر: ١) زۆر، فرە؛ ٢) سەربە گەل ف ١) بسیار؛ ٢) ملّی.

گەلی‌رمان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەلێش: ١) شارە، شادە، نیشانەی نێوان کاو خەرمان؛ ٢) گۆلەمەرەزە ف ١) نشانۀ میان کاه و گندم در خرمن؛ ٢) کرد شالیزار.

گەلێشە: گەلاشان ف نگا: گەلاشان.

گەلێك: ١) زۆر، زاف؛ ٢) کۆمەڵەخەڵکێکی هاوڕەچەك ف ١) بسیار؛ ٢) ملّتی.

گەلی‌گوێز: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەم: ١) گرینگی، بایەخداری؛ ٢) گەمە، کایە ف ١) اهمّیت؛ ٢) بازی.

گەمـــار: ١) چرك، چڵك، پیسانی؛ ٢) چلکن، پیس؛ ٣) دەباغی؛ ٤) گۆڵەسەگ ف ١) چرك، کثافت؛ ٢) چرکین؛ ٣) دبّاغی؛ ٤) سگ نر.

گەمارگە: دەباغ‌خانە ف دبّاغ خانه.

گەمارۆ: ١) شالاو، پەلامار؛ ٢) دەورەگیران ف ١) یورش؛ ٢) محاصره.

گەمارۆدان: ١) شالاوبردن، پەلاماردان؛ ٢) دەورەگرتن ف ١) یورش بردن؛ ٢) محاصره‌کردن.

گەماڵ: سەگی نێر، فەبەگۆڵ، گۆڵەسەگ ف سگ نر.

گەمالان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەمالدو: گیایەکە ف گیاهی است.

گەماڵ‌فس: فنگەلنس ف جنباتمه.

گەمانە: گومانە ف نگا: گومانە.

گەمباڵ: گەماڵ ف سگ نر.

گەمبـوڵ: ١) گۆڵـەسەگی پیر؛ ٢) برینێ لە زۆرپیری موی نوێڵ‌و بروٚ چەرمگ ف ١) پیر سگ نر؛ ٢) کنایه از آدم کهنسال.

گەمبۆڵە: گەمبۆڵ ف نگا: گەمبۆڵ.

گەمر: ناحەز لەبەر چاو، نەجوان ف زشت‌نما.

گەمڕ: ۱) لەت، پارچەی ورد؛ ۲) نیوەکوڵاو، نیوەجۆشان ف ۱) خُرد، تکۀ کوچك؛ ۲) نیم‌جوش.

گەمراندن: ناشیرین کردن، کرێت کردن ف بدنما کردن.

گەمڕاندن: ۱) لەت‌و کوت کردن، وردو خاش کردن؛ ۲) کەمێك کوڵاندن ف ۱) خردوله کردن؛ ۲) کمی جوشاندن.

گەمڕە: ۱) کەمرە؛ ۲) پترۆی بر بن ف ۱) سرگین خشکیدۀ سفت؛ ۲) خشك ریشه.

گەمڕەبەستن: ۱) پترۆ نیشتنەسەربر بن؛ ۲) برینی لە چڵکنی زۆر: (دەستت ناشۆی گەمڕەی بەستوە) ف ۱) کپره بستن زخم؛ ۲) کنایه از چرکینی زیاد.

گەمژ: چکۆڵەی پۆنەکەی بێ‌نموت ف کوچولوی بدقیافه.

گەمژە: ۱) گەمژ؛ ۲) حۆل، گەوج، گێژ، وڕ ف ۱) نگا: گەمژ؛ ۲) گیج، دینگ، هالو.

گەمژەڵ: گەمژە ف نگا: گەمژە.

گەمش: ۱) بڕی دەستێ، گولم؛ ۲) ملانێ، زۆرەبانێ؛ ۳) لێدان بەدار ف ۱) پریك کف؛ ۲) کُشتی؛ ۳) چوبکاری.

گەمشاندن: ۱) لێدان؛ ۲) کوشتن لەژێر دارکاریدا ف ۱) زدن؛ ۲) کُشتن در اثر چوبکاری.

گەمشۆ: ۱) خۆل، حۆل؛ ۲) زۆرانباز ف ۱) هالو؛ ۲) کُشتی‌گیر.

گەمۆر: ۱) نفت، ناماڵ‌ناڵ؛ ۲) روگرژ ف ۱) گس مایل به تلخ؛ ۲) ترش‌رو.

گەمۆرە: خۆراکی لیچی کە بە لێوەوە دەنوسێ ف غذای لزج که بر لب چسبد.

گەمە: ۱) گاڵتە؛ ۲) قومار لەسەر بردنەوە؛ ۳) بازی؛ ۴) کایە: (گەمە بکە) ف ۱) شوخی؛ ۲) قمار؛ ۳) بازی؛ ۴) نوبت در بازی و قمار.

گەمەکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەمی: کەشتی، پاپۆڕ ف کشتی.

گەمێ: گەمی ف کشتی.

گەمیوان: کەسێ کە کەشتی داژۆێ ف ناخدا.

گەمێوان: گەمیوان ف ناخدا.

گەمیە: گەمی، کەشتی، پاپۆڕ ف کشتی.

گەمیەوان: گەمیوان ف ناخدا.

گەن: ۱) بۆن‌ناخۆش؛ ۲) رزین لە نەڕاییدا؛ ۳) خراپ‌و بێ‌نرخ؛ ۴) کاری کرێت؛ ۵) گەرجەك: (دونێ گەنی نابت زۆن/ قەرەجی نابت خاتون) «مەسەل»؛ ۶) نیخ‌و نەوری کول‌و نەبڕ ف ۱) بدبو؛ ۲) پوسیدن از خیسی؛ ۳) بنجل و بی‌ارزش؛ ۴) کارزشت؛ ۵) گرچك؛ ۶) تیغ و تبر کُند.

گەنار: بۆن‌ناخۆش ف بدبو.

گەنان: ۱) رزین؛ ۲) زۆرگەیشتن: (میوە گەنان) ف ۱) لهیدن؛ ۲) زیادرسیدن میوه.

گەناندن: رزاندن لە نەڕاییدا ف پوساندن.

گەنانن: گەناندن ف پوساندن.

گەناو: ۱) تاڵاو؛ ۲) رزیو لە نەڕایی؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) مرداب؛ ۲) پوسیده از نم؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەناور: جانەوەری وردیلە ف حشرات.

گەناوەر: گەناور ف حشرات.

گەنج: ۱) جحێڵ، لاو، جوان لە تەمەندا، خۆرت؛ ۲) خەزێنەی تەغدینە ف ۱) جوان؛ ۲) گنج.

گەنجاڵی: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

گەنجایەتی: رۆژگاری جوانی، خۆرتی ف دوران جوانی.

گەنجە: ۱) گاڵتەو گەپ، حەنەك؛ ۲) خەڵوەتی، زۆری رسن‌و کەڵ‌پەڵ؛ ۳) ناوی پیاوانە ف ۱) شوخی و بازی؛ ۲) بَسنو؛ ۳) نام مردانه.

گەنجەفە: ۱) فسەی نیزبێ کردن؛ ۲) پەڕی قومار؛ ۳) بازی بە پەڕی قومار ف ۱) حرف مسخره کردن؛ ۲) ورق قمار؛ ۳) بازی با ورق.

گەنجی: خۆرتی، جوانی ف جوانی.

گەنجینە: ۱) خەزێنە؛ ۲) ژوورێ کە شتی بەنرخی ناوماڵی لێ دادەنێن ف ۱) گنج، گنجینه؛ ۲) اتاق ویژۀ اثاث قیمتی.

گەنجینەوان: خەزێنەدار ف خزانه‌دار.

گەند: گەن ف نگا: گەن.

گەندار: مەشکەی لەدار یان نەنەکە. تێرە ف مَشك چوبی یا حلبی.

گەنداو: تاڵاو، زەلکاو ف مرداب.

گەندر: ۱) بۆگەن؛ ۲) گەنیو ف ۱) بوی گند؛ ۲) گندیده.

گەندلخە: گەمار، جڵکن‌و پیس ف چرکین، کثیف.

گەندم: دەغڵی بڕیوی زوربەی خەڵك جگە لە برنج‌و جۆ ف گندم.

گەندمە: باڵۆکە ف زگیل.

گەندمی: ۱) بەڕەنگی گەنم، تەسمەر؛ ۲) جۆرێ نرێ‌ڕەشکە ف ۱) گندمی رنگ؛ ۲) نوعی انگور سیاه.

گەندوگو: ۱) شتی پیس‌و پۆخڵ؛ ۲) زبڵ‌و زاڵ ف ۱) کثافت؛ ۲) آت آشغال.

گەندوگەمار: ۱) شتی پیس‌وپۆخڵ؛ ۲) زبڵ‌وزاڵ ف ۱) کثیف و بوگند؛ ۲) آت و اشغال.

گەندوگەوەڵ: گەندوگەمار ف نگا: گەندوگەمار.

گەندە: ۱) رزی، رزیو؛ ۲) بڵۆخاو، پلیشاو؛ ۳) نانەواو؛ ۴) خراپ ف ۱) پوسیده؛ ۲) لهیده؛ ۳) ناقص؛ ۴) بد.

گەندەپەڵە: پەڵەی نانەواو ف باران موسمی ناکافی.

گەندەپیاو: نامەرد، بێ‌غیرەت ف نامرد.

گەندەتا: ناو لەرزی سڤك ف تب سبك.

گەندەخۆر: پیس‌خۆر، کەسێ کە خۆراکی خراپ دەخوا ف بدخوراك، کسی که غذای بد می‌خورد.

گەندەدەڵەك: فسۆس ف حیوانی است بسیار بدبو.

گەندەژن: ژنێ زۆتر لە وەخت پیر بێ ف زنی کە دچار پیری زودرس شود.
گەندەژە: ڕێوی تۆلەك کردو ف روباه پشم ریخته.
گەندەکار: کەسێ کە لە کاردا زانا نیەو خراپی دەکا ف ناشی.
گەنـدەل: ١) نەمـەل؛ ٢) نەفام؛ ٣) چروك و بێ کەلك ف ١) تنبل؛ ٢) بی‌شعور؛ ٣) بی مصرف.
گەندەڵ: داری ڕزیو ف درخت پوسیده.
گەندەلۆ: گیایەکە لە کەما دەکا. نازەل بیخوا کوێر دەبێ ف گیاهی است سمّی.
گەندەمو: وردەموی زەرد کە دەوەرێ و موی لەجێ دەڕوێنەوە ف موی زرد نخستین کە بعداً می‌ریزد.
گەندەنێ: خەفتانێك بارانی کەمی لێ بباری و تیشەی وشك بێ ف کشتهٔ دیمی کم باران.
گەنکاو: ئاوی بۆگەنیو ف گنداب.
گەنکاوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گەنکەزەردە: گیابۆگەنیوە ف گیاهی است بدبو.
گەنگەل: گۆنگەل ف نگا: گۆنگەل.
گەنم: گەندم ف گندم.
گەنمدرەو: دروێنەی گەنم ف دروگندم.
گەنمدونە: ١) دانوی گەنم؛ ٢) دانوڵەی تێکەلاو لە هەمو دانەوێڵەیێ بۆ خێری ددانهاتنی زارۆك ف ١) گندم آب پز؛ ٢) آش دندانی.
گەنمڕەنگ: گەندمی، بەرەنگی گەنم، ئەسمەر ف گندم‌گون.
گەنمزەردە: فەریکەگەنم ف گندم درمل.
گەنم گردی: لەسەریەك بێ‌ڕاوەستان: (**گەنم گردی** دابگرت بە داران) ف بدون وقفه.
گەنم گەنم: گاڵتەیەکی شەونشینیە ف نوعی بازی شب‌نشینی.
گەنم گەنمێن: بازی گەنم گەنم ف نگا: گەنم گەنم.
گەنموجۆ: ١) موی ماش و برنج؛ ٢) ڕەشبەڵەك ف ١) موی جو گندمی؛ ٢) نوعی رقص گروهی.
گەنمـوك: ١) گوڵەپێغەمبەرە، شامی، گوڵەگەنم، زورات، سەرداری؛ ٢) گیادۆکڵبویکە ف ١) بلال؛ ٢) گیاهی است آشی.
گەنمە: گەندمە، بالوکە ف زگیل.
گەنمەبرێشکە: گەنمی لەسەر ساج بۆدراو ف گندم بوداده.
گەنمەبەهارو: تۆمەگەنمێکە لە بەهاردا دەچێنرێ، بەهارو ف گندم بهاره.
گەنمەبەهارە: گەنمەبەهارو ف گندم بهاره.
گەنمەپێغەمبەرانە: گەنموك ف بلال.
گەنمەپێغەمبەرە: گەنموك ف بلال.
گەنمەحولە: جۆرێ گەنمی دەنك درشتە ف نوعی گندم درشت.
گەنمەزەردە: جۆرێ نۆمی گەنم ف نوعی گندم.
گەنمەشام: گەنموك ف بلال.
گەنمەشامی: گەنموك ف بلال.
گەنمەقەندەهاری: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.
گەنمەکوێستانی: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.
گەنمی: گەنمڕەنگ ف گندمی رنگ.
گەنو: ١) برشاوی، کەرواوی؛ ٢) بۆگەن لە ترشاوی ف ١) کفك زده؛ ٢) ترشیده.
گەنۆس: جکۆس، ڕەزیل، ڕژد، بیسکە، سەقبل ف خسیس.
گەنە: ١) گەندە؛ ٢) کەوگی ف ١) نگا: گەندە؛ ٢) کنه.
گەنـەدار: ١) گیایەکی بالا بەرزی گەلابانە؛ ٢) داریکە بەنازەی زۆر جوانەو بەپیری خواروخێچە ف ١) گیاهی است؛ ٢) درختی است.
گەنەك: گیای گەرچەك ف گیاه کرچاك.
گەنەکار: گەندەکار ف نگا: گەندەکار.
گەنەکەولە: کەوگی درشت ف نوعی کنهٔ درشت.
گەنـەگـولـە: جۆرێ گەنە کە بە ماڵانەوە دەنوسێ ف نوعی کنه که به حیوانات می‌چسبد.
گەنەگەنە: دەرمانێکە لە تێکوڵی داریکی دەوەنی دەگیرێ دژی تاو لەرزە ف گنه‌گنه.
گەنەلۆ: گەندەلۆ ف گیاهی است سمّی.
گەنەم: گەنم، گەندم ف گندم.
گەنەمە: گیایەکە بەریکی هەیە دەیدەن بەگا ف گیاهی است که ثمرش را به گاو میدهند.
گەنەی: گیاگەرچەك، گەنەك ف گیاه کرچك.
گەنی: ١) بۆگەن؛ ٢) ڕزیو لە تەزابی‌دا؛ ٣) بۆگەن‌بو ف ١) بدبو؛ ٢) گندیده؛ ٣) گندبد.
گەنیگ: گەنی ف نگا: گەنی.
گەنین: ١) بۆگەن‌بون؛ ٢) ڕزین لە شەدا ف ١) بدبوشدن؛ ٢) گندیدن.
گەنیو: گەنی ف نگا: گەنی.
گەو: ١) ئالقـە؛ ٢) بەنـدی پەنجەو قامیش و...؛ ٣) گاو، تێلی لە شکاو بەستراو؛ ٤) گا؛ ٥) زنجی سەرنەپوشراو بۆ نازەل ف ١) حلقە؛ ٢) بند انگشت و نی و...؛ ٣) بش چینی شکسته؛ ٤) گاونر؛ ٥) محوطه محصور برای نگهداری دام.
گەوا: ١) گەفا، شایەت؛ ٢) قورمساغ، دەویت ف ١) گواه؛ ٢) قرمساق.
گەواد: دەویت ف قرمساق.
گەوارا: چاوپۆشی، بەخشین لەخەتا ف چشم‌پوشی.
گەوارە: پەڵەهەور ف لکه ابر.
گەواشـە: پۆش و جرۆی کە بەسـەر میچی دادەدەن، هەلاش ف سقف پوش از گیا و ترکه.
گەواڵ: ١) پەڵەهەور، گەڤالە؛ ٢) حەپۆل، کەم‌ناوەز ف ١) لکه ابر؛ ٢) هالو، نفهم.
گەواڵ گەواڵ: پەڵەپەڵەی هەوران ف لکه‌های متعدد ابر.
گەواڵە: پەڵەهەور، گەوارە ف لکه ابر.
گەوان: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەواه: گەوا، گەڤا، شایەت ف گواه.

گەواهی: شایەتی ف گواهی.

گەوبەند: گرێپشت ف ستون فقرات.

گەوبەندە: گەوبەند ف ستون فقرات.

گەوج: بێناوەز ف ابله.

گەوجە: عەلوکەی بەهارە ف گوجەسبز.

گەوجەگەوج: قسەی زۆر و بێنام ف وراجی، یاوەگویی.

گەوجی: بێناوەزی، دەبەنگی ف حماقت، ابلهی.

گەوچن: هەرچی بەئـالقـە چندرابێ: (عـەرەب گەوچن یان کردوتـە جەوشەن بە زری دەلێن) ف حلقەچین، بافت حلقەیی.

گەوخان: خنکان لەبەر تەنگەنەفەسی ف خفگی در اثرتنگی نفس.

گەوخاندن: بە تەنگەنەفەسی تووش بوون ف ابتلا بە تنگی نفس.

گەوده: ۱) گەدە: ۲) لەشی مرۆ ف ۱) نگا: گەدە؛ ۲) جسم آدمی.

گەور: ۱) سپی ناماڵ زەرد؛ ۲) رەنگی کەوە؛ ۳) ئاورپەرست؛ ۴) ئەسمەر، گەنم رەنگ؛ ۵) زل، مەزن؛ ۶) زەردی خورمایی؛ ۷) هۆزێکی کوردە ف ۱) سفید مایل بە زردی؛ ۲) توسی؛ ۳) گبر، زرتشتی؛ ۴) گندمگون؛ ۵) بزرگ؛ ۶) خرمایی رنگ؛ ۷) نام عشیره‌ای است کردزبان.

گەوڕ: تەوێلە، پشتێر ف اصطبل.

گەوران: ۱) دەشتێکـە لە کوردستـان لای دیاربـەکر.ئەوێنی هەیە؛ ۲) هۆزێکـە.مامۆستا عەلی سەیدو لەوانە؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) منـطقـە‌ای نفتخیز در کردستـان؛ ۲) نام طایفـه‌ای است کُردزبان؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەوراندن: سپی کردنەوە ف سفیدکاری.

گەوڕز: گیایەکی بەلك پان و بەری بە قۆزاخەیە ف گیاهی است.

گەورك: ۱) جۆرێ بەزی دوگەفولە؛ ۲) ناوی عەشیرەتێکی کوردە ف ۱) نوعی گوسفند؛ ۲) نام عشیره‌ای است.

گەوڕك: ۱) گیایەکـە وشتـری پێ قەلـەو دەبێ؛ ۲) جۆرێ هەرمێ؛ ۳) بۆری ناماڵ سپی؛ ۴) موی سەرهەڵوەرین ف ۱) گیاهی است؛ ۲) نوعی گُلابی؛ ۳) خاکستری روشن؛ ۴) ریزش موی سر.

گەورکـان: ئەو ناوچـەی عەشیرەتی گەورکی لێ دەژین ف منـطقـهٔ عشیرهٔ «گەورك».

گەورکایەتی: گەورکان ف نگا: گەورکان.

گەورگە: تەپڵی زەلام ف طبل بزرگ.

گەورۆ: ۱) پیاوی سپی پێست؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) مرد سفیدپوست؛ ۲) نام مردانه.

گەورۆك: کیژی گەنم رەنگ ف دختر گندمگون.

گەورونە: کاورای زل ف آن بزرگە.

گەورە: ۱)زل، زەلام؛ ۲) پایەبەرز؛ ۳) سەرۆك، رەئیس؛ ۴) پیر، بەتەمەن؛ ۵) موخـورمایی؛ ۶) موبۆر ف ۱) کلان؛ ۲) بزرگوار؛ ۳) سردار؛ ۴) سالخورده؛ ۵) موخرمایی؛ ۶) موخاکستری.

گەورەبـوون: ۱) بالاکـردن؛ ۲) زاروکـی بەجێهێشتن؛ ۳) پلەو پایە بەرەژوورچوون ف ۱) نموکردن؛ ۲) از بچگی گذشتن؛ ۳) بلندپایە شدن.

گەورەچۆڵ: فەرتاڵەی دەسکداری ناسك ف سبد دستەدار نازك.

گەورەدێ: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەورەك: ۱) موزەردی ناماڵ سوور؛ ۲) بۆری بەرەنگی بەزۆر ف ۱) موزرد مایل بە سرخ؛ ۲) خاکستری.

گەورەکـچ: ۱) کیژێ کە دەمی شوکـردنی هاتوە؛ ۲) قەبرەکچ ف ۱) دختر بالغ؛ ۲) دختر ترشیده.

گەورەم: ۱) سەرۆکی من، ئاغـام؛ ۲) من پیرم؛ ۳) زەلامم ف ۱) آقای من؛ ۲) من پیرم؛ ۳) من بزرگم.

گەورەمار: ماری زل ف افعی.

گەورەماڵ: خانەدان ف خانوادهٔ بزرگ.

گەورەی ماڵ: سەرۆکی خێزان ف سردار خانواده.

گەورەیی: ۱) سەرداری، سەرۆکـی؛ ۲) زەلامـی؛ ۳) بارسـت: (بــە گەورەیی ئەم بەردە) ف ۱) سرداری؛ ۲) بزرگی؛ ۳) حجم.

گەوری: ۱) گەروو، فورگ؛ ۲) سپێنەی هێلکە ف ۱) گلو؛ ۲) سپیدهٔ تخم مرغ.

گەوری: ۱) ژنی سپی پێست؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) زن سپیدپوست؛ ۲) نام زنانە.

گەوریك: نەخۆشیەکی فورگە ف ازبیماریهای حنجره و گلو.

گەوریلە: مەلێکە، جۆرێ فرنەیە، باڵدارێکە ف پرنده‌ای است.

گەوریە: گەورگە، تەپڵی زەلام ف طبل بزرگ.

گەوز: ۱) گەڤز، دروێنەی پڕی داسێك؛ ۲) گاز بە ددان، قەپ، گەز؛ ۳) پڕچـەشـامـەت: (جـڤـات گەوزە)؛ ۴) شاد، دڵخـۆش؛ ۵) روخسارەچرچاو؛ ۶) گەش وشلك ف ۱) نگا: گەفز؛ ۲) گاز دندان؛ ۳) شلوغ؛ ۴) شاد؛ ۵) رُخسار چروکیده؛ ۶) شاداب.

گەوزان: گەڤزان ف نگا: گەڤزان.

گەوزاندن: گەڤزاندن ف نگا: گەڤزاندن.

گەوزدان: تل خواردن لەسەر ئەنشت ف بر پهلو غلتیدن.

گەوزکەوتا: رەنـگ پەڕیـو، پەژمەریـو، سیس وژاکاو ف رنگ پر بـده و پژمرده.

گەوزکەوتە: گەوزکەوتا ف رنگ پر بده وپژمرده.

گەوزلێدان: پڕ بە داس درونەوە ف پرداس دروبدن.

گەوزین: گەوزان، گەڤزان ف نگا: گەڤزان.

گەوش: ۱) سست؛ ۲) ڕژدوجنـۆك؛ ۳) نرسـەنـۆگ؛ ۴) گەش ف ۱) سُست؛ ۲) خسیس؛ ۳) نرسو؛ ۴) شاداب.

گەوشت: ۱) هەوایەکی گۆرانی یە؛ ۲) نایەبنی ف ۱) آهنگی است؛ ۲) خصوصی.

گەوشـەك: ۱) سەرلـێ‌شێواو، سەرگەردان؛ ۲) سسـت و شل ف ۱)

سرگردان؛ ٢) سُست.

گەوشین: تایبەتی [ف] ویژگی، خصوصیّت.

گەوشینی: بەتایبەتی [ف] به ویژه، مخصوصاً.

گەوك: ١) چرۆی تازە بشکوتو؛ ٢) شلْخەمیش [ف] ١) جوانۀ تازه شکفته؛ ٢) نسل نو بن زنبور عسل.

گەوکەر: گاوکەر، کەسێ کە چینبەشکاو بینە دەکا [ف] بشزن، چینی بندزن.

گەولا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەولاز: بڕواننە گەڵوازە [ف] نگا: گەڵوازە.

گەولە: جۆرێ جۆی هەشتڕیزە کە لە بەراو دەبچێنن: (**گەولەجۆ**) [ف] نوعی جو.

گەون: گوێنی [ف] گَوَن.

گەونێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەوە: ١) نیوەچەغز؛ ٢) قەداوقەدی کێو، بڕوار؛ ٣) بڵندی و نزمی لە زەمیندا [ف] ١) نیم دایره؛ ٢) کمرۀ کوه؛ ٣) بلندی و پستی در دشت.

گەوەر: ١) بەردی زۆر بەنرخ؛ ٢) ناوە بۆ ژنان؛ ٣) دەشتی پان و بەرین [ف] ١) گُهر، سنگ قیمتی؛ ٢) نام زنانه؛ ٣) صحرای وسیع.

گەوەڕ: ١) بشنێر، تەویلە، گەوڕ؛ ٢) شکێر، کەلێنەشاخ [ف] ١) اصطبل؛ ٢) شکاف کوه.

گەوەزن: گاکێوی، کەڵەکێوی [ف] گوزن.

گەوەزە: ١) زەبەلاح؛ ٢) لەخۆبایی [ف] ١) لندهور؛ ٢) مُتکبّر.

گەوەك: زەمینی بڕ لە بەرزایی و نزمی، گەوە [ف] زمین پراز بلندی و پستی.

گەوەل: لیکاوی دەم، تف [ف] لعاب دهن.

گەوەن: گەون، گوێنی [ف] گَوَن.

گەوەند: گەفەندە، سەرسەری، بێشەرم و شەلانی [ف] لات و لاأُبالی.

گەوهەر: گەوەر [ف] نگا: گەوەر.

گەوهەرناس: ١) کەسێ لە نرخی گەوهەر دەزانێ؛ ٢) بریتی لە بنیادەمی زۆر زاناو دانا [ف] ١) گوهرشناس؛ ٢) کنایه از دانشمند.

گەهـ: ١) گە، بەندی قامك و قامبش؛ ٢) جومگە؛ ٣) جار، دەم؛ ٤) نۆرە، نۆگە؛ ٥) گە، بێجەقاندن؛ ٦) جێگە؛ ٧) کونەبەراز [ف] ١) بندنی و انگشت؛ ٢) مچ؛ ٣) گاه؛ ٤) نوبت؛ ٥) امتناع از رفتن؛ ٦) جای؛ ٧) سوراخ گُراز.

گەهان: ١) بێگەبشتن: (مبوە گەهایە)، رەسین؛ ٢) ناردراو گەیشتن بە دەست کەسێ کە بۆی هانوە [ف] ١) رسیدن میوه؛ ٢) رسیدن پیك.

گەهاندن: ١) ناردراو بە خاوەن بوُن؛ ٢) رەسیەکردنی میوە و دەغڵ و... [ف] ١) رسانیدن فرستاده؛ ٢) رسانیدن میوه و...

گەهراندن: ١) نۆرانن، قەهر بێدان؛ ٢) نازاردان [ف] ١) قهردادن؛ ٢) آزُردن.

گەهریك: کارژیلە [ف] بزغالۀ نوزاد.

گەهگر: گەگر، بێجەقێن [ف] امتناع کننده از رفتن.

گەهە: گەی قامکان، بەندی تبل [ف] بند انگشت.

گەهەك: رەبەت، سیبە [ف] کمین شکارچی.

گەهیشتن: رەسین [ف] رسیدن.

گەهیشتی: رەسیو [ف] رسیده.

گەهین: گەهیشتن [ف] رسیدن.

گەی: ١) گە، بێجەقاندن؛ ٢) نوری لە زماندا، قسەبوُنەهانن [ف] ١) اعتصاب از رفتن؛ ٢) لکنت زبان.

گەیا: شینایی کە لە زەمین دەڕوێ، شینکە، گیا [ف] گیاه.

گەیاندن: گەهاندن [ف] رسانیدن.

گەیشتن: گەهیشتن [ف] رسیدن.

گەیشتوُ: گەهیشتی [ف] رسیده.

گەیشتی: گەهیشتی [ف] رسیده.

گەیگ: گەهیشتی [ف] رسیده.

گەیگر: گەگر [ف] امتناع کننده از رفتن.

گەیگە: گەهەك، رەبەت، سیبە [ف] کمین شکارچی.

گەیگیر: گەگر [ف] نگا: گەگر.

گەیێن: گەیشتن [ف] رسیدن.

گەینەوە: ١) گەیشتنە ئەو شوێنەی کە لێوە ڕۆیشتوُن؛ ٢) گەیشتنە کەسێ کە لە ڕێدا پێش کەوتوە؛ ٣) سەر بەیەکەوەنانی لارەوەکراو [ف] ١) وارسیدن؛ ٢) رسیدن به پیشتاز؛ ٣) به هم رسیدن هردوسر جسم خم شده.

گەینـــەوەیەك: ١) هەردو سەری چەمێنراو نیکەڵبوُن؛ ٢) بەیەکتر گەینەوە پاش لێك دوُرکەوتنەوە [ف] ١) به هم رسیدن هردو سر جبزی؛ ٢) وصال دوباره پس از مدتها دوری.

گەیوُ: ١) گەهیشتی؛ ٢) دومەڵی نەرم بوُگ [ف] ١) رسیده؛ ٢) دُمَل نرم شده.

گەیەنـەی ڕەش: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

گی: گوُ، پیسایی بنیادەم [ف] مدفوع.

گێ: ١) گوێ؛ ٢) گ، گش، نیگرا؛ ٣) پاشگری بەوانا: گابەر: (شێتی عاقل گێ) [ف] ١) گوش؛ ٢) همه؛ ٣) پسوند به معنی کنندۀ جماع.

گیئاسارە: گوڵەسنێرە، نەسنێرۆك، گوەستێرە [ف] کرم شبچراغ.

گیا: گەیا [ف] گیاه.

گیائادەمە: گیایەکە بنکەکەی لە بیچمی بنیادەمە بۆ دەرمان دەشێ [ف] مردم گیاه، استرنگ.

گیابڕ: کرمێکە لە گیا دەنیشێ و ئەگەر ئاژەڵ بیخوا بێ دەمرێ [ف] کرمی است سمّی که برگیاه نشیند و دام را مسموم کند.

گیابڕبوُن: بە گیابڕ مردنی ئاژەڵ [ف] مرگ حیوان به وسیلۀ «گیابر».

گیابـڕنـك: کەسێ کە گیای دەرمـان کۆدەکـانەوە [ف] کسی که گیاهان داروبی را جمع آوری می کند.

گیابرین: گیایەکە بۆ دەرمانی برین دەشێ [ف] گیاهی است داروی زخم.

گیابۆگەنە: گەنکەزەردە [ف] گیاهی است بدبو.

گیابۆگەنیوە: گیابۆگەنە ف نگا: گیابۆگەنە.

گیابەرانە: گیایەکی بنەوی باڵابەرزە لە چیغ‌هۆنینەدا بەکار دێت ف گیاهی است قدبلند که در ساختن چیغ از آن استفاده می‌کنند.

گیابەرك: گیایەکی لاسك‌کلۆری بەرزە. گوڵی زەردو بۆن خۆشە ف گیاه درمنه.

گیابەن: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبوی.

گیابەند: گیابەن ف نگا: گیابەن.

گیابەنیشت: ١) گیاچەقە؛ ٢) شیرەی بنی شنگ ف ١) گیاه قندرون؛ ٢) شیرهٔ گیاهی است.

گیاپرچ: گیایەکی بەپنجی زۆر گەڵاباریکی لبك‌هاڵاوە ف گیاهی است.

گیاترکە: گیادوژلبویکە ف گیاهی است آشی.

گیاجار: جێگەیە کە زۆری گیا لێ ڕواوە ف مرغزار.

گیاچا: گیایەکە بۆی دەدەن و لە جیاتی چا دەمی دەکەن ف گیاهی است به جای چای استعمال می‌شود.

گیاچنارە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ و بر بن دەبرژێنینەوە ف گیاهی است دارویی.

گیاچەقە: گیایەکە شیرەی وەك بنێشت دەجوێن ف گیاه قندرون.

گیاخۆر: جانەوەری بێچەوانەی گۆشت‌خۆر ف جانور گیاهخوار.

گیاخوێن: گیایەکە شیرەکەی سوورە. *ماڵانی بێ زۆر فەلەودەبێ* ف گیاهی است با شیرهٔ سرخ.

گیاداروك: گیایەکە گوڵی زەردەو نامی تاڵە. بۆ دەرمان بەکاردێ و میز ڕەوان دەکا ف گیاهی است دارویی.

گیادانو: گیایەکە لە تیرەی جانرەکێوبلە ف گیاهی است از تیرهٔ نعناعی‌ها.

گیادانە: گیایەکە گوڵی شین دەکاو زۆر لەوەڕێ چاکە، مێژوردا ف گیاهی است با گلهای آبی.

گیادوپشك: گیایەکە بۆ دەرمانی دوپشك‌پێوەدان ف گیاهی است داروی عقرب گزیدگی.

گیارەش: جەنگەی بەهارو گیای زۆر ف عنفوان بهار.

گیارەنج: بەڵای قۆزاخەپەمۆ ف آفت غوزه.

گیارەنگ: گیایەکە ڕەنگی زەردی کاڵی لێ پەیدا دەکەن ف گیاهی که رنگ کاهی از آن گیرند.

گیازبش: گیایەکە ف گیاهی است.

گیازبشالوك: گیایەکی دەشتی و لەتیرەگیای لەوەڕە ف گیاهی است علفی.

گیاریفك: گەسك، گزگە، گیزك ف جارو.

گیاریڤینگ: گیایەکە لەتیرەی وەنەوشە ف نوعی بنفشه.

گیاز: ١) جیازی بووك؛ ٢) کورتانی حوشتر ف ١) جهاز عروس؛ ٢) جهاز شتر.

گیازاڤا: گیایەکە ف گیاهی است.

گیازراڤك: گیای مێرگان ف گیاهی است.

گیازەنگلۆك: گیایەکە بەرەکەی لەزەنگوڵەی بچووك دەکا ف گیاهی است ثمرش شبیه زنگوله.

گیاسارمە: گیایەکە بۆ دەقاقی چیت دەبێ ف گیاه سلمه.

گیاسالمە: گیاسارمە ف گیاه سلمه.

گیاسپی: گیایەکە بۆ دەرمانی بر بن دەبێ ف گیاهی است داروی زخم.

گیاسەدر: گیایەکی کوڵکنی دەشنەکی‌یە ف گیاهی است.

گیاشلە: گیایەکی وردیلەیەبەزەویەوە نوساوە بەردەس ناکەوێ ف گیاهی است که بر روی زمین می‌خوابد.

گیاقاپوشك: گیایەکە نێرنکی لە شەیتانۆکەی زیندو دەکا ف گیاهی است ثمرش شبیه حلزون.

گیاکتك: گیایەکە پشیلەزۆر حەز لە بۆنەکەی دەکا ف علف گربه، سنبل الطیب.

گیاکرموك: گیایەکی دەشتیە ف از گیاهان علفی است.

گیاکندر: گیایەکە لە برزەکەی کندر دروس دەکەن ف کنب، کنف.

گیاکوریشك: گیایەکی پڕو بەرزەباڵای خوارە ف گیاهی است.

گیاکوڵکنە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

گیاکەتان: گیایەکی باڵابەرزە ف گیاه کتان.

گیاکەتك: گیاکتك ف علف گربه.

گیاکەفە: ئەسپوون ف اشنان، چوبك.

گیاکەلە: کەڵە، کیرکەلە ف انگل بلای تونون و بالنز.

گیاکەن: ١) کەسێ کە گیا لە زەوی دەکەنێ؛ ٢) پیشکان ف ١) گیاه‌کن؛ ٢) ابزار گیاه کندن.

گیاکەنان: سەروبەندی گیاکەندن، بڕانەوەی بەهارو سەرەتای هاوین ف موسم گیاه کندن.

گیاکەوڵە: گیایەکە بەرلە هەموگیا دەڕوێ و بەرلە هەموان زەرد دەبێ ف گیاهی است که قبل از تمام گیاهان سبز می‌شود و قبل از همه هم زرد می‌شود.

گیاگرنجك: گیایەکە دەرمانی زك‌ویشنان و برینە ف گیاه هفت‌بند.

گیاگەزوك: گەزگەزك ف گیاه گزنه.

گیاگەسك: گیایەکی بەرزەباڵایەو نوویکی وەك هەرزن دەگرێ. *جگە لە گەسکەشاربە* ف گیاه جارو.

گیاگێزك: گیاگەسك ف گیاه جارو.

گیاگێسك: گیایەکی گوڵزەردی زۆر ناڵە ف گیاهی است.

گیاگێلە: گیاشلە ف نگا: گیاشله.

گیالاڤا: بەرەزا ف گیاهی است.

گیالاوە: بەرەزا ف گیاهی است.

گیامار: گیایەکە دەرمانی ماران گەسنە ف گیاهی است پادزهر نیش مار.

گیامسك: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبوی.

گیامێش: ١) بێژان؛ ٢) گوڵی داودی ف ١) گیاهی است صحرایی؛ ٢) گل داوودی.

گیامێشوڵە: گیایەکە وەك سێسو بۆ باقەبێن دەبێ ف گیاهی است برای بسته‌بندی علوفه به کار می‌رود.

گیان: ١) ڕوح، جان؛ ٢) بەدەن: (هەمو گیانم ژان دەکا)؛ ٣) جوابە بۆ

زۆر خۆشەویست: (گیان چیت وت؟)؛ ٤) خوایشت: (گیان دەوەرە) ف ١) جان؛ ٢) کالبد؛ ٣) جواب محبت‌آمیز، جانم؛ ٤) خواهش.

گیان‌ئەسپاردن: روح دەرچوون ف جان سپردن.

گیاندار: زیندو ف زنده.

گیان‌بەخش: گۆری، خۆبەقوربان‌کەر ف جانباز در راه عقیده.

گیان‌بەدەستەوەدان: ١) روح‌دەرچوون؛ ٢) برینی لە سازان و گونجان: (گیان بەدەستەوە نادا، گیانی دا بە دەستەوە) ف ١) جان سپردن؛ ٢) کنایه از سازش در معامله.

گیان‌بەر: ١) پێغەمبەری خودا؛ ٢) برێتی لە نازا لە جەنگ ف ١) عزرائیل؛ ٢) کنایه از شجاع.

گیاندان: روح دەرچوون ف جان سپردن.

گیان‌دەبەر: زیندو ف زنده.

گیان‌سپاردن: روح دەرچوون ف جان سپردن.

گیان‌سوز: بەسام، بەهەیبەت ف هولناک.

گیان‌سەخت: ١) سەرسەخت، نەسازاو؛ ٢) زیندوێ کە لە روح‌دەرچووندا درەنگ دەکا: (دەزانی بۆ لە دووری تۆ نەمردم/ کە من سەگمەرگم و گیان‌سەختو دلـرەق) «شێخ‌رەزا» ف ١) دیرساز در معامله؛ ٢) دیرمیر، جان سخت.

گیان‌کەندن: ١) روح‌کێشان؛ ٢) روح دەرچوون ف ١) میرانیدن؛ ٢) مردن.

گیان‌کەنشت: دەمی روح‌دەرچوون ف هنگام نزع.

گیان‌کەنن: گیان‌کەندن ف نگا: گیان‌کەندن.

گیان‌کەنکە: ئیزرائیل، پێغەمبەر، فریشتەی گیان‌کێشان ف عزرائیل.

گیانکی: کارێ کە شێخ و مەلا دەیکەن ف روحانیت.

گیان‌کێش: پێغەمبەر ف عزرائیل.

گیان‌کێشان: گیان‌دان ف جان دادن.

گیان‌لەبەر: زیندو، گیان‌دەبەر ف زنده.

گیانە: ئەی خۆشەویستم ف جانا.

گیانەسەر: جاڕز، نارەحەت ف بکر، ناراحت.

گیانە‌گوینە: دوامین پشو ف آخرین رمق.

گیانەلا: دەمی ناوبلکەدان، دەمەدەمی روح‌دەرچوون ف حالت نزع.

گیانەلاو: گیانەلا ف حالت نزع.

گیانەمەژگ: مێشکێ کە لەناو ئێسکی ئەندامانی لەش دایە ف مغز استخوان.

گیانەوەر: زیندو، جانەوەر ف جانور.

گیانی: پەسنی‌دۆستی زۆر خۆشەویست ف دوست بسیار عزیز، جانی.

گیانی: گیانە، وشەی دواندنی زۆر خۆشەویست ف جانا.

گیانی گیانان: ١) برێتی لە خودا؛ ٢) برێتی لە گراوی ف ١) کنایه از خدا؛ ٢) کنایه از معشوق.

گیانی‌گیانی: گیانی: (دۆستی گیانی گیانی) ف دوست جانی.

گیاوەردینە: گیایەکە بۆ دەرمانی چاوێشە دەبێ ف گیاهی است داروی چشم درد.

گیاهۆنک: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

گیایی: ١) بەرەنگی گیا؛ ٢) کەسێ کە جگەلە گیا ناخوا ف ١) به رنگ گیاه؛ ٢) گیاهخوار، آدم گیاهی.

گیپ: گۆپ ف لپ.

گیپا: کیپار ف سیرابی آکنده از قیمه و برنج، نگا: کیپار.

گیپار: کیپار، گیپا ف نگا: کیپار.

گیپال: عوڕ، زگی سەر زبخۆلەدان ف شکم بالای شکمبه.

گیپن: ١) گۆپن؛ ٢) کورنەبالای فەلەو ف ١) لُپ برآمده؛ ٢) کوتاه‌قد چاق.

گیپنە: گیپن ف نگا: گیپن.

گیپە: گیپا ف نگا: کیپار.

گیپەز: ١) نەسنوورابی نەسنوو؛ ٢) کۆنەرە ف ١) کلفتی گردن؛ ٢) قطر.

گیپەزە: گیپەز ف نگا: گیپەز.

گیت: باو بۆران، توف ف دمه وطوفان.

گێت: گوێچکەت، گوێی تۆ ف گوش تو.

گیتال: ئیتۆل، بزگوز ف لته‌پاره فرسوده.

گیتر: ١) شەل بە هەردولادا؛ ٢) لەنەر، بەلەک؛ ٣) ئێسکی بەلەک ف ١) لنگ از هر دوپا؛ ٢) ساق؛ ٣) استخوان ساق.

گیتک: گیتر ف نگا: گیتر.

گێتکە: کێنکە، کولێرەی هەرزن ف گردهٔ ارزن.

گیتە: ناڵودار، دارێ کە بەسەر کاربەندا زادە کێشرێ ف الوارهای سقف.

گێتـــە: ١) گێتکــە؛ ٢) بەرگ‌شڕ، رووت و نەدار ف ١) گرده نان ارزن؛ ٢) ژنده‌پوش و بینوا.

گیتەلە: ئەشقەڵە ف شلتاق.

گێتی: کوللێرە ف گردهٔ نان.

گێتی: دنیا، جیهان ف گیتی.

گیج: ١) کەسێ کە ولات لەبەر چاوی خول دەخوا؛ ٢) سەرسوڕماو؛ ٣) گەج ف ١) گیج؛ ٢) متحیّر؛ ٣) گچ.

گێج: گیج ف نگا: گیج.

گێجاو: گەرداو ف گرداب.

گێژخواردن: ١) سەرگێژبوون؛ ٢) سوڕانی باو ناو بە دەوری خۆیاندا ف ١) گیج شدن؛ ٢) چرخش باد و آب.

گێژدان: سووڕاندن ف چرخاندن.

گێجەبا: گەردەلوول، باهۆز ف گردباد.

گێجەگێج: دنیا لەبەرچاوسووڕان ف سرگیجه.

گێجەلوکە: باهۆز، گەردەلوول، گێجەبا ف گردباد.

گێجەنە: گریژەنە، بازنەدەرگا ف پاشنهٔ در.

گێجی: ١) سەرسووڕان؛ ٢) نەخۆشیەکە ف ١) گیجی؛ ٢) بیماری سرگیجه.

گیچ: گوێژ، بلچ، گفیشک ف زالزالک.

گێچ: گەچ ف گچ.

گێچکار: گەچکار ف گچکار.

گێچکاری: گەچکاری ف گچکاری.

گێچکە: ۱) گوێچکـە، گوێ؛ ۲) گنـج خواردن ف ۱) گـوش؛ ۲) نگا: گنج خواردن.

گێچەڵ: گەڕ، دەبە، شڵتاغ، تەشقەلە ف شلتاق.

گێچەڵی: کەلوی خوری ف آغندهٔ پشم.

گێچینـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیدۆ: باهۆز، گێجەلۆکە ف گردباد.

گێدوک: ۱) گەوە؛ ۲) رێ بەگەوەی کێفدا ف ۱) کمر کوه؛ ۲) مسیر در کمر کوه.

گیر: ۱) بەرهـەڵـست؛ ۲) خۆراکێ کە بە سانـایی قوت ناچێ؛ ۳) رژد، چکۆس؛ ۴) بەنی حەیوان بەستنەوە؛ ۵) پاشگری بەوانا: گر. شتێ کە دەگرێ ف ۱) مانع؛ ۲) خوراك گلوگیر؛ ۳) خـسیس؛ ۴) رسن دام بند؛ ۵) پسوند فاعلی به معنی گیرنده.

گیڕ: ۱) چیر، بەقەوەت؛ ۲) بەکێش؛ ۳) زۆرویژ؛ ۴) رەق لە سـەودادا؛ ۵) فاڵ، خیرە؛ ۶) ملە، کەل؛ ۷) شیوەڵەی نێوان دوکێف؛ ۸) بەردەلان ف ۱) نیرومنـد؛ ۲) کنـدار؛ ۳) وراج؛ ۴) سرسخت در معامله؛ ۵) فال فالبین؛ ۶) گردنه؛ ۷) درّه؛ ۸) سنگلاخ.

گێر: ۱) بست؛ ۲) کونی بەرداش؛ ۳) تەڵەوی پان و پوز؛ ۴) حەپەساو؛ ۵) ئەوی لە جێ چەقیوە و توانـای بزوتنـەوەی نەمـاوە ف ۱) وجب؛ ۲) سوراخ سنـگ آسـیا؛ ۳) چاق و پهن؛ ۴) حیرت‌زده؛ ۵) کسی که برجای خود میخکوب شده و توان حرکت ندارد.

گێڕ: ۱) خوار و خێچ؛ ۲) گیڕ؛ ۳) سمت لەجێ‌جوگ؛ ۴) سوڕێن: (ناوی ناشگێڕ)؛ ۵) دروسکەرو سازدەر: (بەزمگێڕ، کارگێڕ، شۆڕشگێڕ)؛ ۶) خلۆر ف ۱) کج و ناهمـوار؛ ۲) نگا: گیڕ؛ ۳) لگن از جا دررفته؛ ۴) جرخاننده؛ ۵) گرداننده وسازنده؛ ۶) غلتان از بالا.

گیرا: ۱) قبوڵ‌بوونی دوعا: (دوعای گیرا بوە)؛ ۲) رابردوی گرتن، گرا ف ۱) اسنجابت دعا؛ ۲) گرفته‌شد.

گێراز: بەلالۆکەکێو بلە ف آلبالوی کوهی.

گێراڤ: لاسا، دەمەلاسکە،لاسایی ف تقلید.

گیرام: ۱) وام دانا، گرتم؛ ۲) دەگیر کەوتم ف ۱) فرض کردم، گیرم؛ ۲) گرفتار شدم.

گیران: ۱) گرفتاربوون؛ ۲) بەسنرانی رێگەی شتی نراو؛ ۳) گری کرن؛ ۴) رەش‌داگەڕانی مانگ‌وڕۆژ؛ ۵) نەخۆشی گرفت ف ۱) گرفتارشدن؛ ۲) گیرکـردن، بنـدآمـدن؛ ۳) گر بستن؛ ۴) خسـوف و کسـوف؛ ۵) بیماری اِمتلا.

گێڕان: ۱) گەڕانـدن، گەردش پێ‌کردن؛ ۲) کارپـێ‌کردن و بەسـەر راگەیشتن؛ ۳) سەربـان بە باگردان شێلان؛ ۴) بەستاوتنی بەرگن بۆ رابەخ و بەسنەك؛ ۵) خلۆرکردنەوە، شانلۆرە؛ ۶) وەپاش خستن ف ۱) به گردش بردن؛ ۲) به‌کار انداختن؛ ۳) غلتك زدن بام؛ ۴) پامال کردن نمد؛ ۵) غلتاندن؛ ۶) به تأخیر انداختن.

گیراندن: گریاندن ف به گر به انداختن.

گێڕاندن: ۱) گەڕاندن؛ ۲) کارپێ‌کردن ف ۱) گردش دادن؛ ۲) به‌کار انداختن.

گێڕانـدنـەوە: ۱) گەڕانـدنـەوە؛ ۲) باس کردنی فسـەی گونـراو؛ ۳) حیکایەت‌گوتن ف ۱) بازکرداندن؛ ۲) بازگو کردن؛ ۳) داستان گفتن.

گێڕانن: گێڕاندن ف نگا: گێڕاندن.

گێڕاننەوە: گێڕاندنەوە ف نگا: گێڕاندنەوە.

گێڕانەوە: گێڕاندنەوە ف نگا: گێڕاندنەوە.

گیرانی: شەیتانیێ کەنبو، بالغ‌بوگ ف بالغ شده، به سن رُشد رسیده.

گیرانی بون: شەبنانی‌بوون، بالغ‌بوون ف بالغ شدن، به سن رُشد رسیدن.

گیراو: ۱) گراو، گرفـتـار؛ ۲) رێگـە بـەسـنـراو؛ ۳) مانـگ و رۆژی رەش‌هەڵگەڕاو؛ ۴) بەکسی نازە فێرەبارو زین‌کراو ف ۱) گرفتار؛ ۲) راه سدّ شده؛ ۳) آفتاب و ماه گرفته؛ ۴) ستور نازه رام شده برای بار و زین.

گیراوردە: پەیداکراو ف پیداشده.

گیراوە: ۱) نیکەڵ‌کراوی جەند شتێ؛ ۲) خاك و ئاوی کراو بە فوڕ ف ۱) درهم آمیخته برای دوا؛ ۲) گل سرشته.

گێڕایش: ۱) گەڕیدەیی؛ ۲) لەشـوێن گەڕان بۆ پەیداکـردن ف ۱) جهانگردی؛ ۲) جستجو.

گیربون: ۱) وێستان بەشتێکەوە؛ ۲) نەڕۆیشتن و مانەوە لە شوێنێ ف ۱) گیر کردن به چیزی؛ ۲) ماندگار شدن در جایی.

گێڕبـون: ۱) خوارو ناقـولابـوون؛ ۲) تێسکی ران ترازان ف ۱) کج و ناهموار شدن؛ ۲) استخوان ران دررفتن.

گیرچ: بلچ، گوێز، گفشك، گوهینك ف زالزالك.

گیرخستن: ۱) گرتن؛ ۲) دەست‌خستن ف ۱) گیرانداختن؛ ۲) پیدا کردن.

گیرخواردن: گرفتاربوون ف گیرافتادن.

گیردان: راگرتن و لە رۆیشتن گێڕانەوە ف معطّل کردن و از کار مانع شدن.

گێڕزان: فالگرەوە ف فالبین.

گیرسان: گرسان ف نگا: گرسان.

گیرسانەوە: بەندبوون لە شوێنێ ف بند شدن به جایی.

گیرستن: گریین، گری کرن ف گریستن.

گیرسك: کرۆسك ف گلابی وحشی.

گیرفان: بەربك، بەرك، جیو ف جیب.

گیرڤان: کەسێ کە گاو گوڵ لە خەرمان کوناندا لێ دەخوڕێ ف منصدّی خرمن کوبی.

گێرك: ۱) مێروەزەردەی ورد؛ ۲) مروجە، مێرولە ف ۱) مورجهٔ زرد ریز؛ ۲) مورچه.

گێڕك: گێژاو ف گرداب.

گیرکـردن: ۱) گیردان، وێستـانـدن لە رۆین؛ ۲) شتێ بە شتێکەوە قایم‌کردن: (دەستی لێ گیرکرد) ف ۱) گیردادن؛ ۲) چیزی را محکم به چیز دیگر بستن.

گێرکه: گێرك [ف] مورچهٔ زرد ریز.

گیرکەوتن: دەس کەوتن [ف] به دست آمدن.

گیرگـه: ۱) ددانی پێشبن: (**گیرگەی** نەماوە پیر بوە)؛ ۲) جێگەیێ کە شتی لێ گیر بێت: ۳) ئامرازی خوارکردنەوەی دار بۆ کۆچان و کەمە [ف] ۱) ناب، دنـدان پیشین: ۲) جای گیرکردن چیزی: ۳) ابزار خم کردن چوب.

گیێم: شوروا، شۆربە [ف] شوربا.

گیرما: گەرما، دژی سەرما [ف] گرما.

گێرمه کیش: کێشە کێش [ف] کشاکش.

گێرمی: شێوی دانۆلە [ف] آش گندم.

گیرنـەدەر: کەسێ کە ناتـوانێ تڕ و تس ڕاگرێ [ف] کسی که نتواند باد شکم را حبس کند.

گیرۆ: پەتا، نەخۆشیەك کە خەڵك دەگرنەوە [ف] بیماری واگیردار.

گیرودار: بگرەو بەردە [ف] گیر ودار.

گیرۆدە: ۱) گرفتار؛ ۲) هۆگر، ئۆگر، خوٚ پێ گرتو، ئالوٗدە؛ ۳) ئەڤیندار [ف] ۱) گرفتار: ۲) انس گرفته: ۳) عاشق.

گیرۆدەیی: ۱) گرفتاری؛ ۲) ئۆگری [ف] ۱) گرفتاری: ۲) علاقەمندی.

گێروٗسه: دەستار، کرە [ف] دستاس.

گێروٗشه: گێروٗسه [ف] دستاس.

گیروگرفت: گرفتاری [ف] گیر وگرفت.

گێروقەن: شیاوی، ژیهاتویی [ف] لیاقت، قابلیّت.

گیرۆیی: ۱) گرفتـاری؛ ۲) گرتنـەوەی نەخۆشی [ف] ۱) گرفتاری: ۲) سرایت بیماری.

گیره: ۱) شەددە؛ ۲) جەرو مەنگەنەی پیشەسازان؛ ۳) گیرگە، کەلپ؛ ۴) کورسی قورعان؛ ۵) ئامرازی درگا لەپشتەوە داخستن جگە لە قفل؛ ۶) نانی تێکەڵاو لە گەنم و هەرزن و جۆ؛ ۷) ئاڵقەی بەن لە ڕەشماڵدا بۆ گوریس پێ قایم کردن؛ ۸) گرفتاری؛ ۹) ئامرازێکی جوڵایی [ف] ۱) تشدید بر حرف؛ ۲) منگنه؛ ۳) نگا: گیرگه؛ ۴) رحله قرآن؛ ۵) رزه در از داخـل؛ ۶) نان آمیختـه از گندم و ارزن وجو؛ ۷) حلقه‌های سیاه چادر؛ ۸) گرفتاری؛ ۹) از ابزار بافندگی.

گێڕه: ۱) چەقەکردن و چەنەلێدانی زۆر؛ ۲) شلتاغ، ئەشقەڵە، گەڕ [ف] ۱) روده درازی، وراجی؛ ۲) شلتاق.

گێره: ۱) وردکردنی دەغڵ و گیا بە پێ لێنان و سمبڵانی حەیوانات؛ ۲) گلی، شکایەت؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) کوبیدن گیاه و غلّه وسیلهٔ حیوانـات، خرمنکوبی؛ ۲) گله، شکایت؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گێرەشێوێن: بڕیتی لە ئاژاوەچی، فتنه [ف] آشوبگر.

گێرەڤان: گێرڤان [ف] متصدّی خرمن کوبی.

گێره کردن: ۱) بە سم کوتانی دەخڵ و گیا؛ ۲) بڕیتی لە هاتوچۆ بەسەر قوڕدا کردن [ف] ۱) کوبیدن خرمن؛ ۲) کنایه از رفت وآمد زیاد در گل.

گیرەم: وام دانا، گرتم، گریم کرد [ف] فرض کردم، گیرم.

گێرەنه کەر: بڕیتی لە تەمەڵ [ف] کنایه از تنبل.

گێرەوان: گێرڤان، گێرەڤان [ف] نگا: گێرڤان.

گێرەوکێشـه: ۱) کلۆش بردنەسەر خەرمان و گێرەکردنی: ۲) گرفتاری، دەردەسەری [ف] ۱) سپاری بەخرمن بردن و کوبیدن؛ ۲) گرفتاری.

گێڕەوە: ۱) هەرچی بەر لە ڕۆیشتن دەگرێ؛ ۲) پارێزەر: (بـەلا گێڕەوە)؛ ۳) کەسێ باری ڕوداو یان بیژراو دوبـانە دەکاتەوە: (قسە گێڕەوە) [ف] ۱) مانع؛ ۲) محافظ؛ ۳) بازگوکننده.

گیرەوە: گیرۆدە [ف] نگا: گیرۆدە.

گیرهـه: ۱) بۆقی ئاوی ڕەق بوگ، تەمنمـان، بلغ [ف] رسوب سفت شدهٔ درون آب.

گێرەی قوڕێ: کوتانی جێ جێخۆن بەهۆی گاگەل [ف] جای خرمن را با سُم دامها کوبیدن.

گیری: تامی گەروگر [ف] مزهٔ گلوگیر.

گێڕی: ۱) خوارو خێچـی؛ ۲) شەلـین بە هەردولادا [ف] ۱) کجـی و ناهمواری؛ ۲) لنگیدن از دوبا.

گیریاگ: گیراو [ف] گرفتار.

گیریان: ۱) گیران، گری کرن، گرین؛ ۲) گیرهـاتن، دەگیرکەوتن؛ ۳) کپ بوٗن [ف] ۱) گر بستن؛ ۲) گرفتار شدن؛ ۳) مسدود شدن، گرفتگی.

گیریست: گری، گریان [ف] گریه.

گیرین: گرین، گری کرن [ف] گریستن.

گیرێ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیز: ۱) گوێز، گرنـەکان، قۆز، گوٗز، گۆز؛ ۲) پشت ئەستو، پۆق مل؛ ۳) پرچ، کەزی، کەزیە؛ ۴) دەنگی باریك وەك دەنگی سەماوەروکەتری؛ ۵) دەنگی ڕۆیشتنی گوللە: (بـە **گیزەگیز** ڕۆیشت)؛ ۶) ئەلـەس، مەست، سەرخۆش؛ ۷) ڕانلەکان، ژانی مەشکە [ف] ۱) گردو؛ ۲) پشت گردن؛ ۳) گیسـو؛ ۴) صدای نازك مانند صدای سماور؛ ۵) صدای رفتن گلوله؛ ۶) مست؛ ۷) بهم‌زنی مایع.

گێز: ۱) گوێز؛ ۲) پشـت ئەسـتـو: (**گـێزی** ملیم گرت)؛ ۳) بەراوردو لێکـدانـەوە بە بیر و خەیاڵ؛ ۴) تەفـرە، دەستـاودەست؛ ۵) ڕیشوی شەدەو مێزەر [ف] ۱) گردو؛ ۲) پشـت گردن؛ ۳) حدس و تخمین؛ ۴) امروز وفردا کردن در اجرای وعده؛ ۵) شرابه، منگولهٔ عمامه.

گیزان: گوێزان [ف] اُستره.

گێزان: ۱) کیان، کەی، ڕانلەکـانی تراو لە دەفـردا؛ ۲) گوێزان، تیغی موٗتاش [ف] ۱) به هم زده شدن مایع؛ ۲) اُستره.

گێزبەلۆك: بزنەڕیشە، جۆرێ شنگی بەلك درێژ [ف] نوعی شنگ.

گێزبەله: ئالەکوك [ف] گیاهی است.

گێزر: تەفرەدەر، دەستاودەست پێ کەر [ف] کسی که در وعده امروز و فردا می کند.

گیزك: ئیسوت، بیبار [ف] فلفل.

گێزك: گەسك، گزگ [ف] جارو.

گیزگیزه: مزراح، مزراق [ف] گردنا.

گیزلی: گوزلی [ف] نگا: گوزلی.

گێزوگوڵنگ: زبنیی و گوڵنگەی سەرو مێزەر فا شرابه و منگوله.

گێزوگوڵنگە: گێزوگوڵنگ فا شرابه و منگوله.

گێزوگوڵینگ: گێزوگوڵنگ فا شرابه و منگوله.

گێزوگوڵینگە: گێزوگوڵنگ فا شرابه و منگوله.

گێزە: ۱) دەنگی باریکی ناوکولان لە دەفری نەنگا: (**گێزەی سەماوەر**)؛ ۲) دەنگی زۆبشتنی گولله؛ ۳) دەنگی مێش فا ۱) صدای جوش آب در سماور؛ ۲) صدای عبور گلوله؛ ۳) صدای مگس.

گێزە: ۱) بە سەبروکە گۆرانی گوتن لە خۆشیان، سۆزە: (**گێزەی دێت**)؛ ۲) برێتی لە کورنەبالای قەڵەو فا ۱) ترنّم از شادی؛ ۲) کنایه از کوتاه قدّ چاق.

گێزەر: ۱) گزر؛ ۲) گیایەکی بن‌سپی گوڵ‌وەنەوشە فا ۱) هویج؛ ۲) گیاهی است ساقه‌سپید با گل بنفش.

گێزەرتەر: گیایەکە بۆ رەوانی باشە فا گیاهی است مُسهل.

گێزەرە: پشت گەردن، پشت نەستۆ فا قفا، پشت گردن.

گێزەگێز: دەنگەدەنگی باریکی گوللەو مێش‌و سەماوەر فا صدای نازک بیاپی.

گێزەڵ: بنیادەمی دایم قەڵس‌و جاڕز فا آدم عصبی.

گێزەمل: مل‌نەستوور فا گردن کلفت.

گێزی: گزك، گەسك فا جارو.

گێزین: ۱) گزەی‌با؛ ۲) دەنگی گەڵا کە با دەبشەکێنێ فا ۱) صدای تُند باد؛ ۲) صدای حرکت برگها از وزش باد.

گێژ: گێج فا نگا: گێج.

گێژاف: گێجاو فا نگا: گێجاو.

گێژاڵ: فرزاڵ، قرژانگ، کێفژاڵ فا خرجنگ.

گێژاو: گێژاف فا گرداب.

گێژبوون: گێج‌بوون فا گیج شدن.

گێژدان: ۱) گێج‌دان؛ ۲) پاکەوەکردنی دەخڵ بە بێژنگ فا ۱) نگا: گێج‌دان؛ ۲) بوجاری وسبلهٔ غربال.

گێژلك: گەرداو، گێژاو، گەرداف فا گرداب.

گێژکردن: ۱) تۆشی سەرسوڕان کردن؛ ۲) دەغڵ بە بێژنگ پاك کردن؛ ۳) برێتی لە جەقەی زۆر بۆکەسێ کردن فا ۱) گیج کردن؛ ۲) بوجاری کردن وسبلهٔ غربال؛ ۳) کنایه از وراجی و سر به‌دردآوردن.

گێژکە: پاکەوەکردنی خەڵە بە بێژنگ فا بوجاری غلّه با بیزن.

گێژکەر: شتێ کە سەر تۆشی سوڕان دەکا فا گیج کنندە.

گێژلۆك: گیایەکە فا گیاهی است.

گێژن: جێژن، جەژن، عەید فا عید.

گێژن: گێجەنە، گرێژەنە، پاژنەی درگا، بن زنسمانە فا پاشنهٔ در.

گێژنۆك: گوڵێکە لە سەرە بەهاردا دەپشکوێ فا گلی است.

گێژۆك: ۱) گێوژ، بلج؛ ۲) داری گوێژ فا ۱) زالزالك؛ ۲) درخت زالزالك.

گێژوویژ: بێ‌هۆش، حۆل فا گیج و منگ.

گێژەراو: راوە رێوی بەرلە‌بارانی پاییز فا شکار روباه قبل از باران پاییز.

گێژەڤانك: باوەخولێ فا بازی به‌دور خود چرخیدن.

گێژەگ: ۱) خولخوله؛ ۲) گێژی فا ۱) فرفره؛ ۲) گیجی.

گێژەگێژ: جەقەی بێ‌تام‌و خوێ فا باوه، وراجی.

گێژەلۆکە: باهۆز، گەردەلوول، گێجەلۆکە فا گردباد.

گێژەڵە: گێژەلۆکە فا گردباد.

گێژەلە: بلج، گۆیژ، گێوژ، گفیشك، گوهیشك فا زالزالك.

گێژەنە: گێجەنە، گێژن، گرێژەنە، بن زنسمە فا پاشنهٔ در.

گێژەو: گێژکە فا بوجاری با غربال.

گێژەوانك: گێژەڤانك، باوەخولێ فا بازی به دور خویش چرخیدن.

گێژەوکراو: لەبێژنگ‌دراوی خەڵە فا غلّهٔ بوجاری شده، جاش.

گێژی: گێجی فا گیجی.

گێژبن: گێژبەنی، گێزایەتی فا حالت گیجی.

گێس: پرچ، کەزی، گێز، پەلکە، پوزی سەر فا گیسو.

گێست: برسی، برجی، نبز فا گرسنه.

گێست‌مەردش: لەبرسان‌مردن فا از گرسنگی مردن.

گێسك: بەچکەبزنی لەشیر برڕاو فا چپش، بزغالهٔ از شیر بریده.

گێسك: کەزی، پرچ، پوزی‌سەر فا زُلف.

گێسك: ۱) گیسك؛ ۲) گێزك، گەسك، جارو، گسك، گزك فا ۱) چپش؛ ۲) جارو.

گێسك‌لیل: کەزی‌لوول‌و بەمۆنج فا زلف فرفری و موجدار.

گیسکەزا: بێچوی بزنێ کە بە بیژوکی زاوە فا بزغالهٔ بزی که در دوسالگی زاییده است.

گیسکەزاو: گیسکەزا فا نگا: گیسکەزا.

گیسکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گیسن: گاسن فا گاوآهن.

گێسن: گیسن، گاسن فا گاوآهن.

گێسنای: بێ‌کردنی ناگر، گڕتێ‌بەردان فا افروختن.

گسنەچڕ: گرێوەغار، ملەی ڕاکردن فا مسابقهٔ دو.

گێسو: کەزی، پرچ فا گیسو.

گێسوانە: گوێسوانە، پاسارە، سوانە فا لبهٔ بام.

گێسوبڕی: پوڕکورکراو، برێتی لە ژنی خراپ فا گیسو بریده، کنایه از زن بدعمل.

گیسەنە: پێ‌کراوی ئاگر فا افروختگی.

گیسی: زنجیرە کێو فا رشته کوه.

گێسی: پرچ، کەزی، پوڕ فا گیسو.

گێش: پۆلی باڵداران لەحەوا فا دستهٔ پرندگان در حال پرواز.

گێشت: گوست، ئەموست، تبل، فامك، کشك فا انگشت.

گێشتاقلینج: فامکەتوڵە، نبلاگچکە فا خنصر، انگشت کوچکه.

گێشتامیوئەن: زەڕنەقوڵە، نلباناوین فا انگشت وسطی.

گێشتن: گەیشتن فا رسیدن.

گێشتۆنە: گشنانە فا نگا: گشنانە.

گێشکون: بەکۆمەڵ فڕبنی مەلان بەرەو گەرمێن‌و کوێستان فا کوچ

دستەجمعی پرندگان.

گیشه: ١) کۆمەڵێ بافەی لەسەریەك داندراوی گیاو خەڵە لە دەشت؛ ٢) کۆمـای گەورەو زل لە بافـەگیا بۆ ئالفی زستانەی ئاژەڵ. تایە ف ١) تودهٔ بستـه‌هـای غلّه یا گیاه درویده درمزرعه؛ ٢) تودهٔ انباشتهٔ گیاه برای علوفهٔ زمستان.

گێشه: گیشه ف نگا: گیشه.

گیف: نامادەو نەبار ف آماده و مهیّا.

گیفان: گیرفان، بەریك، بەرك، جبۆ ف جیب.

گیفك: ١) ژبشوی شەدەو پێچ؛ ٢) ژبشوی زین بۆ جوانی؛ ٣) پلکەی دەسمـاڵی ژنـانـه ف ١) شرابـهٔ دستـار؛ ٢) شرابـهٔ زین؛ ٣) دنبالهٔ سرپوش زنانه.

گیفڵك: گۆفك، سەرانگوێلك ف شوله.

گیفەلان: گیفڵك، گۆفك ف شوله.

گیفەلانك: گیفەلان، گۆفك ف شوله.

گیڤ: ١) گیف؛ ٢) پێچ‌دراو، ژبشوی بادراو ف ١) مهیّا؛ ٢) شرابهٔ تابداده.

گیڤاله: ١) دەستەمرۆیەك؛ ٢) تیپی سواران، دەستەسوار ف ١) جمعی از انسانها؛ ٢) تیپ سواران.

گیڤژ: گوریەپنبلە ف گربهٔ نر.

گیڤژاڵ: کیڤژاڵ، قرژانگ ف خرچنگ.

گیڤژاڵه: برجی قرژاڵ لە عاسمان ف بُرج سرطان.

گیڤك: گیفك ف منگوله.

گیڤ گیڤه: گیزگیزە، قوزقوزە ف گردنای توخالی شده.

گیڤل: ئیشتیای خواردن، واز لەخواردن ف اشتها.

گیڤه: ١) بزوتنی سمێڵ لەخۆشیان؛ ٢) دەنگی بەردی بەنەوژم تاوبنراو ف ١) جنبیدن سبیل از شادی، خندهٔ زیرلبی؛ ٢) صدای سنگ فلاخن.

گی گلو: قالونچەی ژیخ‌گلێن ف سوسك سرگین گردان.

گی گله: گی‌گلو ف سوسك سرگین گردان.

گیل: هەژك، فوز، هەز، حەزی، خوڵی بەناو تەزکراو ف گِل.

گێل: حوّل، کەم‌ناوەز ف ابله، هالو.

گێڵ: ١) گەشت، گەڕان؛ ٢) نەنەلەکردن، هەڵتەکاندن، بۆ دەغڵ و نوتنی دەڵێن ف ١) گشت و گزار؛ ٢) طبق کردن.

گێڵا: گەڕیدە، گەڕۆك ف گردش کننده.

گێلاخه: گیایەکە بۆ جێشت خۆشە ف گیاهی است خورشی.

گێلاس: ١) میوەیەکە لە بەلاڵوك دەکا بـەلام شیر بنەو زەردو سوورێشی هەیە؛ ٢) پیالـەی بادەخواردنەوە ف ١) میوهٔ گیلاس؛ ٢) ساغر می، گیلاس میخوارگی.

گێلاس: گێلاس ف ١) گیلاس؛ ٢) ساغر.

گێلاسی: چەرمی گلاسی ف نوعی جرم.

گێلان: ١) گەڕان، گەڕیان؛ ٢) ولاتێکـه لە ئێران: (بـرنجی ڕەشت و گێلانی) ف ١) گشت؛ ٢) منطقهٔ گیلان.

گێلای: گەڕیان، گەشت، گێلان ف گردش، گشت.

گێلبزانه: گیایەکە لە بەهاردا بەرلە گشت گیایەك سەر دەردێنێ ف گیاهی است که در بهاران پیش از هرگیاه دیگر سبز می‌شود.

گیلك: ١) بەلوکە، قینکە؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) چوچوله؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گێلك: ١) گوڵك، گوێلك، گوڕ؛ ٢) گیایەکە وەك سرێش ئەچەسپێ؛ ٣) خوری حازر بۆ ڕستن ف ١) گوساله؛ ٢) گیاهی دارای مادّهٔ چسبنده؛ ٣) آغندپشم.

گێلکه: جۆرێ مێرولەی سوری چکۆلە ف مورچهٔ قرمز ریز.

گێلگێله: ڕیزەگوڵینگـەی نێك‌خراو بۆ سەرو شەدەی ژنـان ف زنجیرهٔ منگوله‌های دستار زنانه.

گێلو: جۆرێ گێجکاری میچی خانو ف نوعی گچکاری سقف.

گێلوه‌ره: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند

گیله: گله، گازنده ف گلایه.

گێله: حوّل، کەم‌فام ف ابله، هالو.

گێڵه: گەڕیان، گەشت ف گردش.

گیلەبەنا: خـوراکێکە لە ماسـتو فەزوان ف خوراکی از ماست و نانکش.

گێلەپەڕك: مرۆچەی باڵدار، میرولەی باڵ‌لێ‌هانگ ف مورچهٔ بالدار.

گێلەخ: گێلاخه ف گیاهی است خورشی.

گێلەسی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گێلەشۆ: زەنازەنا، چەقەچەق ف همهمه و جنجال.

گێلەشۆك: گێلەشۆ ف همهمه و جنجال.

گێلەك: گونـدێکی کوردسـتـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گێلینـگ: شەش‌داو شەش‌داوی لێك‌هاڵاو بۆ تەونی لەسـەر عەرز ف تارهای ششگانهٔ گلیم‌بافی افقی.

گیم: ١)باقەبێن، باغەبێن؛ ٢) بەندی بەستنی باوەشێ لە دەغل ف ١) نگا: بافەبێن؛ ٢) بَندِ بستن توده‌ای دروشده.

گین: ١)پاشگرێکە خاوەنی دەگەیەنێ: (خەمگین)؛ ٢) پاشگرێکە پەسن دەگەیەنێ: (دواگین)؛ ٣) پاشگـری بەوانا: وەك، چون: (گورگین)؛ ٤) گوان: (نونگین) ف ١) پسوند به معنی دارنده؛ ٢) پسوند وصفی؛ ٣) پسوند تشابه، مانند؛ ٤) پستان حیوان.

گێن: گوێن، وەك، لەنەرزی ف مانند.

گیندال: گیایەکە، گبادانە ف گیاهی است.

گیندەڵ: گبادانە ف گیاهی است.

گینگڵ: جینگڵ ف جنبیدن بواشکی.

گینگەڵه: خولیا، کەلکەلە ف نگا: کەلکەلە.

گینۆ: زەرنك، گیازەرنك ف گیاهی است از آن رنگ زرد گیرند.

گێنە: گەرچەك، گەنەك ف گرچك.

گێنی: گوێنی، گەون ف گَوَن.

گێنیان: هوٚزێکی کوردە ژێردەستی ترکان ف نام طایفەای کُردزبان.

گیو: ناوی‌پیاوانە ف نامی است مردانه.

گیوِر: گیڤِر، گورپە ف گربۀ نر.

گیوژ: کوێژ، بلج، کقیشك ف زالزالك.

گیوژەزەردە: گوێژی زەرد ف زالزالك زرد.

گیوژەسوورە: گوێژی سوور ف زالزالك قرمز.

گیوٚل: تاسەو تامەزرۆیی ف هوس و آرزو.

گیوە: ۱) کلاشی بن‌چەرم، کلاش؛ ۲) نۆرە، باو ف ۱) گیوە؛ ۲) نوبت.

گیوەگیر: نۆرەگر ف نوبت‌گیر.

گیوەگیرە: نۆرەگری ف نوبت‌گیری.

گیوەگیو: گێژەگێژ، قسەی زۆر بێ‌تام ف تُرّهات، حرف مُفت.

گیە: گەدە، عوُر، کرش ف شکمبە، شکم برامدە.

گیهان: گەیشتن ف رسیدن.

گیهانەك: قوناغ، مەنزل: (**گیهانەك** بگیهانەك دچو) ف منزلگە.

گیهەڤ: ۱) بەش، پشك؛ ۲) بەخشیش ف ۱) حصە، نصیب؛ ۲) بخشش.

گیێ‌داری: جیوەی دارو درەخت ف انگُم درخت.

گیبرەیش: گرەوتش ف نگا: گرەوتش.

گیبرایش: گرەوتش ف نگا: گرەوتش.

گیێ‌ڤامیر: جیوەی دار بادام ف انگُم درخت بادام.

گیێ‌گوٚش: چلکی گوێ ف ترشح گوش.



لْ: ١) ژ، جه، له‌لابه‌ن: (ل نه ڕا گه‌هابه من)؛ ٢) بۆ نزیك کردنه: (جلکی خۆ ل خۆ که وانا: ببکه به‌رت)؛ ٣) ده‌فری ده‌م و جیٚ ده گه‌به‌نیٚ: (ل کو بو ی؟، ل ڕۆژا پاشبین)؛ ۴) بۆ حالی: (های ل من)؛ ۵) پاشگری بچووك‌شانـدان: (کاکل) ف ١) از؛ ٢) پیشوندی که نزدیك کردن را می‌رسانـدن؛ ٣) ظرفیت زمان و مکان؛ ۴) پیشوند به معنی از حال، برای حال و وضع؛ ۵) پسوند تصغیر.

لا: ١) ڕه‌خ، ئالی؛ ٢) نه‌ســازو سه‌رســه‌خت: (کـابـرابه‌کی **لا** به هه‌ر ناسازیٚ)؛ ٣) نویٚ، ناو: (لوکه‌م خستوته **لا**که‌بەوه)؛ ۴) نیوه: (**لا** به‌کی له لا به‌کی زلتره)؛ ۵) کن، نك، جهم: (نان وا **لای** منه)؛ ۶) دووره‌په‌ریزو بیٚ‌ته‌ره‌ف: (من له‌و کارانه **لام**)؛ ٧) فه‌رمان به دوورکه‌وتنه‌وه: (تۆخوا به سه‌ری خۆت **لا**)؛ ٨) خوار، خیٚچ: (مـن ده‌لـیٚم سه‌ریکـی ئه‌م دیواره لابه)؛ ٩) نافه‌رمانی: (تۆ هه‌رچی بفه‌رموی من لام‌نیه)؛ ١٠) باریده، ناریکـار: (لـه‌م کیٚشه‌دا من **لای** تۆ ده‌گرم، **لای** تۆم)؛ ١١) وتـه‌ی بانـگ‌کردنی ژن له لابه‌ن میٚرده‌وه، وه‌ك ژنـه‌کیٚ؛ ١٢) شر بنی قه‌ند، که‌ندری زراف؛ ١٣) ناوها، نیتر، به‌لام؛ ١۴) شیو، دۆڵی ته‌نگ؛ ١۵) قرفره، غه‌رغه‌ره، ته‌خته‌کلاف؛ ١۶) لافاو، سیلاو، له‌هی، لی، لیٚمشت ف ١) سو، جانب؛ ٢) لجباز و سرسخت؛ ٣) لا به؛ ۴) نیمه؛ ۵) نزد، پیش؛ ۶) کناره‌گیر؛ ٧) دورشو؛ ٨) کج، ناهموار؛ ٩) نافرمانی؛ ١٠) باری، مَدَد؛ ١١) لفظ خطاب مرد به زن؛ ١٢) نخ کلّه قند؛ ١٣) امّا؛ ١۴) درّهٔ تنگ؛ ١۵) فرفره؛ ١۶) سیلاب.

لائیین: ده‌مه‌لاسکه ف ادای کسی درآوردن.

لابا: ١) به‌باداکردنی خه‌له به بیژنگ؛ ٢) بایه‌نا، بانه‌گر؛ ٣) دوور بخانه‌وه: (ئـه‌گه‌ر دیواره‌کـه **لابـا** خـۆش دبـیٚ)؛ ۴) لابیـا، لابوا: (هـانـوه‌مـاشینـه‌کـه‌**لابـا**)؛ ۵) زبلو زالیٚ که له به‌بـاداکردنی خه‌له خڕبۆنه‌وه ف ١) باددادن غلّه با غربال؛ ٢) بادنگیر؛ ٣) دور کند؛ ۴) بردارد؛ ۵) آت آشغال حاصل از باد دادن غلّه.

لابار: ١) نابار، نیوه‌بار؛ ٢) خوارو ناریٚك: (ئه‌م که‌لا به **لاباره**)؛ ٣) باره‌به‌ر به‌کریٚدان به نیوه‌ی باره‌که‌ی: (که‌ره‌که‌تم ده‌یه به **لابار**خویٚت بۆ دیٚنم) ف ١) لنگه‌بار؛ ٢) ناهموار و کج؛ ٣) کرایهٔ بار به محنوای لنگه‌بار.

لاباری: ١) کاری کریٚ به نیوه‌بار؛ ٢) خوارو خیٚچی؛ ٣) قیزسجمه‌یی و سه‌رسه‌خنی ف ١) کرایهٔ لنگه‌باری؛ ٢) ناهمواری و کجی؛ ٣) سرسختی.

لاباسك: ١) نزیکه‌ی دوند له‌که‌ناری کیٚفدا؛ ٢) پارانه‌وه‌و لالانه‌وه ف ١) ستیغ کوه؛ ٢) توسل جُستن.

لاباشه: نانی نه‌نکی ساج ف نان ساج.

لابـاڵ: ١) باڵیٚکی بالـدار؛ ٢) که‌نـاره‌ی باڵ؛ ٣) ده‌ستیٚ؛ ۴) فه‌راغی ده‌ستیٚك ف ١) بك بال؛ ٢) کنارهٔ بال؛ ٣) یك دست؛ ۴) کنارهٔ دست.

لابان: گه‌ڕوگزی، فیٚل، حوقه‌بازی ف حُقّه‌بازی.

لابانته: به‌رامه، بۆی‌خۆش ف نکْهت.

لاباندن: خاباندن، کلاوسه‌رنیان، فریودان ف فریب دادن.

لابـڕ: ١) سه‌ربڕ، له‌ڕیٚلادان بۆ کورت‌بۆنه‌وه‌ی ڕیٚگه؛ ٢) کوچکه‌ناوریٚ که دیواری له پیٚش نه‌بیٚ ف ١) میانبُر؛ ٢) اجاقی که جلوش باز باشد.

لابردن: ١) لـه‌سه‌رهه‌لگرتـن؛ ٢) دوورکردنـه‌وه ف ١) برداشتن؛ ٢) دورکردن.

لابردنگ: قسه‌ی به‌نیٚکول، زیپك ف حرف نودار، متلك.

لابریٚ: ١) ئه‌وساکه، ئه‌وده‌می، ئه‌وکانه؛ ٢) به‌لام ف ١) آن دفعه؛ ٢) لیکن.

لابك: ١) ئه‌له، داو؛ ٢) ئه‌بکه ف ١) دام، تله؛ ٢) نگا: نه‌بکه.

لابنیٚ: ١) ئه‌وساکه؛ ٢) به‌لان ف ١) آن دفعه؛ ٢) لیکن.

لابوت: ١) سه‌ری ناسنینی مه‌ساسه‌ی جووتیٚر؛ ٢) ناسنی بانی جه‌قاو بۆ قوری پیٚلاوخاوین‌کردنه‌وه ف ١) سرفلزی وسیلهٔ شخم‌زنی؛ ٢) آهن پهنی که در زمین فرومی‌کنند و گلهای کفش را بدان پاك می‌گردانند.

لابون: ١) که‌ناره‌گیری، دووره‌په‌ریزی؛ ٢) نه‌هاتنه‌سه‌ڕیٚ، سه‌رسه‌خنی ف ١) کناره‌گیری، بی‌طرفی؛ ٢) لج کردن.

لابه: ١) دوور خه‌وه؛ ٢) دووره‌په‌ریز به؛ ٣) ده‌س هه‌لگره: (**لابه** تۆ نازانی کار بکه‌ی) ف ١) بردار؛ ٢) کناره‌گیر باش؛ ٣) دست بردار.

لابەر: ١) کەسێ کە شتێ دەدانە ئالی؛ ٢) کەسێ کە شتێ دەسترێنەوەو نای هێڵێ ف ١) کنارگذار، بردارنده؛ ٢) زداینده.

لابەردەی: لابردن ف نگا: لابردن.

لابەرە: ١) بەرەی زین؛ ٢) خەلاس بکە، مەهێڵە: (وەرە وەرە شەماڵ وەرە خەم لە دڵەکەی من **لابەرە**) ف ١) بپشبند زین؛ ٢) بردار، بزدای.

لابەلا: ١) خوارو خێچ؛ ٢) سەرسەختو نەگونجاو؛ ٣) چین لەسەر چین؛ ٤) قەدپاڵی کێو؛ ٥) خۆتێ‌هەڵقوتێن؛ ٦) کەسێ کە لە نەخۆشیو ماندوبی یان سەرخۆشی خوارەوخوار دەڕوا؛ ٧) خوارەکەو پێچەکەی رێگە ف ١) کج و ناهموار؛ ٢) لجباز؛ ٣) چین‌چین؛ ٤) کمرکوه؛ ٥) فضول؛ ٦) کسی که تلوتلو می‌خورد؛ ٧) راه پر پیچ و خم.

لابەلایی: ١) خۆتێ‌هەڵقوتێن؛ ٢) سەرسەختی؛ ٣) خوارو پێچی رێگە ف ١) فضول؛ ٢) لجبازی؛ ٣) پیچ و خم راه.

لابەلێ: ١) ئەودەم، ئەوروژگارە، لابرێ، لابێ؛ ٢) بەلام ف ١) آن زمان؛ ٢) امّا، لیکن.

لابیتە: ١) داردەستی جوتیار لە شوێ‌برێن‌دا کە سەرێکی کلکەبزمارو سەرێکی پیشکانە، مەساسە؛ ٢) بیشکانی گیاکەنی ف ١) چوبدست شخم زن؛ ٢) بیلچهٔ گیاه کنی.

لاپ: جەپۆك، بە پانایی دەست لە تەپڵەسەر دان ف توسری.

لاپا: قەدپاڵی کێو ف کمرکوه.

لاپار: ١) لاپا؛ ٢) سەرەوژوورەی رژد؛ ٣) سواپ ف ١) کمر کوه؛ ٢) سر بالایی سخت؛ ٣) شن صاف و نازك برای بازی.

لاپاران: سواپێن ف نوعی شن بازی.

لاپارێن: لاپاران، سواپێن ف نگا: سواپێن.

لاپاڵ: ١) قەدپاڵی کێو؛ ٢) تەنشت: (بێ لە **لاپاڵمەوە** بنیشە) ف ١) کمرکوه؛ ٢) پهلو، نزد.

لاپاڵو: خاڵیگە، برك ف تهیگاه.

لاپان: شتی خڕ بلە کە تەواو خڕ نەبێ: (ئەو مناڵە سەری **لاپانە**) ف کره‌ای ناقص.

لاپانك: بن سوچی رەشماڵی هەڵدراو: (فلان بیوەژن لە **لاپانکی** فلان ماڵ دایە) ف گوشهٔ برچیدهٔ سیاه چادر.

لاپاو: سێڵاو ف سیلاب، سیل.

لاپچین: پێڵاوی تا قولەقاپە، پۆتین ف پوتین.

لاپرە: کەس‌نەناس ف ناشناس، بیگانە.

لاپرەسەن: ١) لابرە؛ ٢) خۆتێ‌هەڵقوتێن ف ١) ناشناس؛ ٢) فضول.

لاپرەسەنگ: لاپرەسەن ف نگا: لاپرەسەن.

لاپك: لەپك ف دستکش.

لاپلا: رێگەی پڕ خوارەکەو پێچەکە، لابەلا ف راه پر پیچ و خم.

لاپلار: ١) خۆتێ‌هەڵقوتێنی سەربەخۆ؛ ٢) قسەی بەتێکول ف ١) ناخواندهٔ فضول؛ ٢) متلك.

لاپلەرسەنگ: لاپرەسەن ف فضول.

لاپواز: ١) لاپلار؛ ٢) پوازێکی بچوکە لەو سەری قەڵشاوی دار دەخرێ ف ١) فضول ناشناس؛ ٢) پغاز جانبی.

لاپۆتی: رەجاڵە، روتەو پوتە ف رجّالە.

لاپۆرە: لابرە ف ناشناس، غریبه درمحل.

لاپوشك: چنگاڵ، چنگورك ف چنگال حیوان درّنده و پرندهٔ شکاری.

لاپوڵە: پڵپڵە، پپڵە ف سکه و مهرهٔ بەرشته کشیدهٔ زینتی.

لاپولی: کورتەباڵای گۆشتن ف کوتاه‌قد چاق.

لاپە: نخۆشەر ف لبه.

لاپەڕ: ١) ناك و دوور لە ئاوایی: (خانوەکەیان **لاپەڕە**)؛ ٢) دوورەپەرێزو کەنارەگیر؛ ٣) چەرمێ کە بۆ کاڵە دەبڕدرێ؛ ٤) روپەڕی کتێب؛ ٥) نیو نەبەدتە کاغەز ف ١) ناك، فاصلەدار؛ ٢) کنارەگیر؛ ٣) برش چرم چارق؛ ٤) صفحهٔ کتاب؛ ٥) یك ورق کاغذ.

لاپەڕوەرگێران: ١) روپەڕهەڵدانەوە؛ ٢) برێتی لە گۆڕینی باس‌و خواس لەسەر مەبەستێ ف ١) ورق زدن کتاب و دفتر؛ ٢) کنایه از عوض کردن بحث.

لاپەڕە: ١) روپەڕی کتێب‌و نوسراو؛ ٢) نیوتەبەقی کاغەز ف ١) صفحهٔ کتاب؛ ٢) نیم ورق کاغذ.

لاپەڕەوەرگێران: لاپەڕوەرگێران ف نگا: لاپەڕوەرگێران.

لاپەڕهەڵدانەوە: لاپەڕوەرگێران ف نگا: لاپەڕوەرگێران.

لاپەڕەهەڵگێڕانەوە: لاپەڕوەرگێران ف نگا: لاپەڕوەرگێران.

لاپەڵ: لاپەڕ ف نگا: لاپەڕ.

لاپەلە: لاپەڕە ف نگا: لاپەڕە.

لاپێ: کوێرەڕای سەخت ف کوره‌راه دشوار.

لاپیتە: لابیتە ف نگا: لابیتە.

لاپێژ: تەپاڵەپێژی بە هەق یان بە نیوەیی ف تاپاله پهن کن مزدور.

لات: ١) نەدارو فەقیر؛ ٢) حاڵ‌پەرێشان؛ ٣) بەردی پان‌و لوس، تات؛ ٤) لە کن نۆ؛ ٥) زەوی خەت‌دراو بۆ کێڵان؛ ٦) شاخ، بەردی گەورە لە چیادا؛ ٧) شەرفرۆش ف ١) فقیر؛ ٢) پریشانحال؛ ٣) تختەسنگ صاف؛ ٤) نزد نو؛ ٥) زمین شیار شده برای شخم زدن؛ ٦) صخرهٔ کوه؛ ٧) لات.

لات: ١) ناتەبەرد؛ ٢) شاخ، بەردی زل‌و بڵند لە کێودا ف ١) تختەسنگ؛ ٢) صخرهٔ عظیم در کوه.

لاتار: ١) تاوێرەبەرد، بەردێ کە لە کێو گلار دەبێتەوە؛ ٢) دو داری درێژی لە قیسپ ئەستوورتر لە قیسپەعەرابە قایم دەکرێ ف ١) سنگ غلتان از کوه؛ ٢) دوچوب بلند که در گاری بەکار می‌روند.

لاتان: ١) لجم قە؛ ٢) کۆمای بێ‌ناکاران ف ١) نزد شما؛ ٢) لانها.

لاتانە: ١) کاری بێ‌ناکارانە؛ ٢) لە کن ئێوەیە ف ١) کار هرزه؛ ٢) نزد شما است.

لاتاو: زیپك، قسەی بەتێکول، لابڕدنگ ف متلك.

لاتایەن: ژنێ کە کۆمەکی تایەن دەکا لە کاری مامانی‌دا ف دستیار ماما.

لات‌بون: ١) پەرێشانحاڵ‌بۆن؛ ٢) فەقیربۆن ف ١) پریشان احوال شدن؛ ٢) فقیرشدن.

لاتخانە: نەمەڵ‌خانە، فەقیرخانە ف نوانخانه.

لاتر: ئامرازێکی قومارە دەی سوڕێنن خۆت‌و بەخت ف لاتاری.

لاتراسکه: ١) تل‌خواردن؛ ٢) لادانی بارەبەر لە ڕێگە بۆ لەوەڕ ف ١) تلوخوردن؛ ٢) راه کج کردن باربر برای علف.

لاترقەوچ: ١) تیلاوتیل؛ ٢) خواروخێچ ف ١) اُریب؛ ٢) کج و کوله.

لاترقەوچە: لاترقەوچ ف نگا: لاترقەوچ.

لاترقەوچەپێچ: لاترقەوچ ف نگا: لاترقەوچ.

لاترقەوچەلُفاج: لاترقەوچ ف نگا: لاترقەوچ.

لاتروسکە: لاتراسکە ف نگا: لاتراسکە.

لاترە: رەت، تل ف تلو.

لاترەبردن: رەت‌بردن، بەولاولادا کەوتن ف تلوخوردن.

لاترەبەستن: رەت‌بردن و لەدوور کەوتن ف تلوخوردن و به دور افتادن.

لاتریسکە: لاتراسکە ف نگا: لاتراسکە.

لات‌فروشی: شەرفروشی ف شارلاتانی.

لاتك: پارچەزەوی بچووك ف قطعه‌زمین کوچك.

لات کەوتن: نەواو دامان و بێ‌حاڵ بوون ف بینوا و در ماندن.

لاتولوت: رەجاڵەو رونەو پونە، عەلوجەلو ف اوباش، رجّاله.

لاتولەوا: لاتولوت ف اوباش.

لاتە: ١) نەتگەنەفەسی؛ ٢) جۆری جبە؛ ٣) نك نەبە؛ ٤) کابرا زۆن و نەدارە ف ١) نفس تنگی؛ ٢) نوعی بالاپوش؛ ٣) نزد نو است؛ ٤) بینواست.

لاتەبەق: بەرەکاغەز ف نیم ورق کاغذ.

لاتەراد: چەرمو گۆشتی نێوان ران و زگ لە نەنیشنەوە، تەراد ف تهیگاه میان ران و شکم.

لاتەراف: گۆشتی خالیگە ف گوشت تهیگاه.

لاتەری: ١) لانار، ناوێر؛ ٢) گوترە ف ١) نگا: لانار؛ ٢) الکی.

لاتەریزە: لاتەراد ف نگا: لاتەراد.

لاتەریك: دوورەبەریز ف بی‌طرف، کناره‌گیر.

لاتەك: لە نالی، لە بەنا ف طرف پهلو.

لاتەنشت: لاتەك ف طرف پهلو.

لاتەنیشت: لاتەك ف طرف پهلو.

لاتەوەق: لاتەبەق، بەرەکاغەز ف نیم ورق کاغذ.

لاتی: ١) شیرزەیی؛ ٢) شەرفروشی ف ١) بینوایی؛ ٢) شارلاتانی.

لاتێ: کڵاوی پەسنواو لە خوری ف کلاه پشمی.

لاتیر: نماشا بە گوشەی چاو: (لاتیر نواشای کردم) ف نگاه با گوشهٔ چشم.

لاتیژ: بەشێ لە دو بەشی جەوالی دوتایی ف لنگهٔ جوال دوتایی.

لاتیگەری: بەرهەلدایی و شەرفروشی ف بی‌بندوباری و شارلاتانی.

لاتیل: ١) لاتیر؛ ٢) برێنی قیچەلُفاج؛ ٣) گەنم بەدەم‌بادادان بە لێواری بێژنگ ف ١) نگا: لاتیر؛ ٢) برش اُریب؛ ٣) غلّه به‌باد دادن با لبهٔ غربال.

لاتیلاگ: گوشەی کەللەی سەر: (کلاوی بە **لاتیلاگی** سەریەوە نابو) ف طرفی از کلّه سر.

لاتیە: لاتێ ف کلاه پشمی.

لاج: ١) کورەجحێلەی شۆخ و جوان؛ ٢) نەنیشت و لا. بۆ هێلکەی نێرن ف ١) جوان زیباروی؛ ٢) کنار. *برای تخم‌مرغ گویند.*

لاجامە: ١) داری کەنارەی عارەبە؛ ٢) دیوارۆکەی بەرهەیوان؛ ٣) نیغەی نێوان زۆر لە دار؛ ٤) وێنەی لە تەسنەوە؛ ٥) داری نەولاولای لاشپیانە ف ١) نردهٔ پهلوی گاری کشاورزی؛ ٢) نردهٔ تراس؛ ٣) تیغهٔ چوبین بین دو اتاق؛ ٤) عکس نیمرخ؛ ٥) دوچوب عمودی چهارچوب در.

لاجان: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

لاجانگ: نێوان زومەت و نەستو ف عارض، عُذار.

لاجك: لاوك، جحێل ف نوجوان.

لاجلەو: نەسپی نەعلیم‌نەدینوی سەرزەق ف بدلگام.

لاجوەرد: بەردێکی بەقیمەت و زۆر سەختە زەنگی عاسمانی یە. دەکرێتە *قاشی نەنگوسنیلە یان دەیکەنە نوزولە رەسمکێشی‌دا بەکار دێنرێ* ف لاجورد.

لاجوەردی: بەرەنگی لاجوەرد ف لاجوردی.

لاجە: پەنابەر ف پناهنده.

لاجەك: لاجك، جحێل ف نوجوان.

لاجیوەرد: لاجوەرد ف لاجورد.

لاجیوەردی: لاجوەردی ف لاجوردی.

لاچار: دالگۆشت ف کز.

لاچاو: گۆشەی چاو، تیلی چاو ف گوشهٔ چشم.

لاچاوە: دو پاریکەقایشی بەندکەری سەرکەللەو رەشمە ف دوقطعهٔ چرمی از ابزار دهنه و افسار اسب که در طرفین صورت قرار دارند.

لاچك: ١) بەزنی گیا، سافەنە، لاسك؛ ٢) لەتکەهەرمێ؛ ٣) سوکەلەسەرپوشی ژنانە ف ١) سافهٔ گیاه؛ ٢) برگهٔ گلابی؛ ٣) لَچك.

لاچلاچ: شەویلکە، شەوبلە، کاکیلە ف آرواره.

لاچلاچك: لاچلاچ ف آرواره.

لاچن: دوورکەوتنەوە ف ١) کنار بروند، برداشته شوند؛ ٢) کنار بروید.

لاچناکە: بەشی سەروی شەویلە ف قسمت بالایی آرواره.

لاچناگە: لاچناکە ف نگا: لاچناکە.

لاچو: ١) لاچوْ؛ ٢) لە نزیکەوە نەما؛ ٣) لە بەبن چو ف ١) بروکنار؛ ٢) دورشد؛ ٣) محو شد.

لاچوْ: کەنار برۆ، دوور کەوە ف بروکنار.

لاچوپاچو: خرت و برت، شرەو برە ف خرت وبرت.

لاچوون: ١) دوورکەوتنەوە لە جێگەی خۆ؛ ٢) رابردوی چوون بۆ کوێ، لە جێگەی خۆ نەمان ف ١) کنار رفتن؛ ٢) کنار رفتند.

لاچەژ: مورەبا، میوەی لە شەکردا کولێندراوی هەلگیراو ف مُربّا.

لاچەنە: ١) لاچناگە؛ ٢) قایشی سەرکەللەی لغاو کە بە سەر شەویلەدا دەچێ ف ١) نگا: لاچناگە؛ ٢) نوار چرمی لگام که برآرواره می گذرد.

لاچین: ١) مەلبەندێکە لە کوردستان؛ ٢) ناوی گوندێکە؛ ٣) کالەی چەرمین؛ ٤) سەقەر، بالداریکی زاوکەرەو لە باز بچووکترە ف ١) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٢) نام دهی است؛ ٣) پاتابه، چارق؛ ٤) از پرندگان شکاری است، چغر.

لاحیده: عه‌لاحیده، تایبه‌تی ف ویژه.

لاخ: گیای به‌ده‌س‌دوراوی کۆوه‌نه‌کراوی نه‌به‌سنراو ف گیاه دروشدهٔ دسته نشده.

لاخا: لابا، دۆرخانه‌وه ف به کنار بزند.

لاخالی: نه‌نیشت‌والا ف پهلونهی.

لاخالیگه: لانه‌وار، لانه‌زیزه ف نهبگاه.

لاخستن: ۱) دانه‌که‌ناره‌وه؛ ۲) له‌سه‌ر ته‌نیشت دریژکردن؛ ۳) که‌م‌فرۆشی‌و ته‌رازوسوکی ف ۱) کنار زدن؛ ۲) بر پهلو دراز کردن؛ ۳) کم‌فروشی.

لاخ‌کرن: ۱) درونه‌وه‌ی گیاو ده‌غل؛ ۲) خاوێن‌کردنه‌وه‌ی چه‌کی شه‌ر؛ ۳) به‌سه‌ریه‌کداکردنی ده‌غل‌و گیای دوراو ف ۱) بسته‌بندی دروشده؛ ۲) پاك کردن اسلحه؛ ۳) برهم انباشتن بسته‌های درو شده.

لاخوار: ۱) باری چه‌فته‌وبوگ؛ ۲) ژێروا ف ۱) بار کج؛ ۲) طرف پایین.

لاخوارگ: ژێروا ف طرف پایین.

لاخوارو: لاخوارگ، ژێروا ف طرف پایین.

لاخۆر: ۱) حه‌یوانێ که له ناخوری حه‌یوانی ته‌نیشتی دزی ده‌کا؛ ۲) برینی له چه‌وره‌و مالانگه‌ز ف ۱) دامی که از آخور پهلویی بچرد؛ ۲) کنایه از سورچران.

لاخوراو: که‌ناره‌سواو ف پهلوسابیده.

لاخه: گیای دروراوی نه‌به‌سنراوی کۆم‌نه‌کراو ف گیاه دروبدهٔ جمع نشده.

لاخێز: ۱) سێلاو؛ ۲) ناخێز ف ۱) سیل؛ ۲) نیم‌خیز.

لادار: ۱) نالوداری خانو؛ ۲) جه‌لاکی فه‌راغ ره‌شمال؛ ۳) دوداری دریژی جوارچێوه‌ی دارته‌ون؛ ۴) نه‌رفه‌دار ف ۱) الوار سقف؛ ۲) ستونك کنارهٔ چادر؛ ۳) چوب کنارهٔ دستگاه بافندگی؛ ۴) طرفدار.

لادان: ۱) خستنه‌که‌ناره‌وه؛ ۲) نافه‌ی گوشاد؛ ۳) برینی له دبه‌نی‌و میوان‌بوون: (فه‌رمون لاده‌ن، لای ئه‌وان **لامان دا**)؛ ۴) کلابوون: (له ڕێ **لای دا**) ف ۱) کنار زدن؛ ۲) تافچهٔ گشاد؛ ۳) کنایه از مهمان شدن و اقامت کردن؛ ۴) انحراف.

لادابه‌ن: لانابه‌ن ف کمك ماما.

لادڕ: بۆدڕ، ره‌هۆل ف شکاف در سنگ و کوه.

لادڕگه: لادڕ، بۆدڕ ف نگا: لادڕ.

لادز: ۱) ده‌سکیس؛ ۲) دزی خوێنیله‌و سیرمه‌خۆر ف ۱) همکار دزد و به ظاهر آشنا؛ ۲) دله‌دزد.

لاده: ۱) ته‌باله‌ی له‌سه‌ریه‌ك داندراوی قوجه‌وه‌کراو، دیوار له نه‌پاله؛ ۲) میوان به؛ ۳) له ڕێ که‌نار بگره ف ۱) دیواره از ناپاله؛ ۲) مهمان باش؛ ۳) کناربگیر.

لاده‌ر: له ڕێ ده‌رجوگ ف مُنحرف.

لاده‌س: نزیك ئه‌وه‌نده‌ی ده‌ست بیگاتێ ف نزدیك در دسترس.

لاده‌ست: لاده‌ست ف دردسترس.

لاده‌ستی: جۆرێ کولێره، به‌نجه‌کێش ف نوعی گردهٔ نان.

لاده‌گا: ۱) دێ، دیهات؛ ۲) جێگه‌ی ئیسراحه‌ت ف ۱) روستا؛ ۲) جای استراحت، استراحتگاه.

لادێ: ۱) دیهات؛ ۲) ساتێ، تاوێ ف ۱) روستا؛ ۲) دمی.

لادیڤ: ده‌شته‌کی، به‌رانبه‌ری شارستانی ف روستایی.

لادێبی: خه‌لکی دیهات، گوندی ف روستایی.

لار: ۱) خوار، چه‌وت، چه‌وێل؛ ۲) به‌ده‌ن، گش نه‌نـدام؛ ۳) جۆرێ نفه‌نگی ڕاو؛ ۴) ڕۆیشتنی به‌ناز: (له‌نجه‌و لار)؛ ۵) کز، دالگۆشت؛ ۶) پشێر؛ ۷) جۆیرکه، مله ف ۱) کج؛ ۲) تن؛ ۳) نوعی تفنگ شکاری؛ ۴) چم و خم، رفتن با ناز و عشوه؛ ۵) لاغر؛ ۶) طوبلهٔ گاوان؛ ۷) حشرهٔ آبدزدك.

لاڕ: کز، دالگۆشت ف لاغر.

لاران: به‌شی نه‌سنوورابی ران ف قسمت کُلُفت ران.

لاربوون: ۱) خواربوون؛ ۲) داهانن ف ۱) کج شدن؛ ۲) خمیدن.

لاڕبوون: کزبوون، گۆشت‌که‌م‌کردنی به‌ده‌ن ف لاغر شدن.

لاربوونـه‌وه: ۱) داهانن، چه‌مانه‌وه؛ ۲) برینی له گیان‌ده‌رچوون ف ۱) خمیدن؛ ۲) کنایه از مُردن.

لارك: ته‌نیشت، ته‌ك ف پهلو، کنار.

لارکـردن: ۱) چه‌ماندن؛ ۲) خوارکردن: (خۆت جوانی دروس ده‌که‌ی ده‌لێی مه‌ی‌بینه/ بیالێکی پڕاوه **لاری که‌و مه‌ی ڕێژه**) «خیّام» ف ۱) خم نمودن؛ ۲) کج کردن.

لارکردنه‌وه: لارکردن ف نگا: لارکردن.

لارکه: ڕکه، سه‌ره‌وژووره‌ی سه‌خت‌و دژوار ف سر بالایی صعب‌العبور.

لارۆ: دیمه‌نی ڕوخسار له ته‌نیشته‌وه ف نیمرخ.

لاروا: ۱) ڕۆیشتنی خواره‌وخوار، لابه‌لاڕۆیشتن؛ ۲) کۆمه‌لی کرباران ف ۱) تلوخوردن از بی‌تابی؛ ۲) گروه خر بداران.

لاروالاروا: خواره‌وخوار ڕۆیشتن، تلاونل ف تلوتلوخوردن.

لاروابی: کرێنی شتێ له لایه‌ن چه‌ند که‌سێکه‌وه ف خر بد مشترك.

لاروله‌نجه: ڕۆیشتنی به‌ناز ف خرام.

لاره: ۱) نونـدگربانی زاروێ؛ ۲) ئامووری به‌کپارچه که ده‌نده‌س له خۆیه‌نی؛ ۳) ده‌نکێکـه له ناو گه‌نم ده‌روێ؛ ۴) ڕۆیشتنی به‌نـاز؛ ۵) بزوتنـه‌وه‌ی گیاو لکه‌داری ناسك له‌به‌ر با؛ ۶) جانه‌وه‌رلکی بچوکه له ناودا؛ ۷) جۆرێ گه‌نم؛ ۸) خواره‌وبوون به لای ته‌نشتا؛ ۹) خه‌تی خوار له‌کێلانـدا، هێلی چه‌فت ف ۱) گریهٔ شدیدبچه؛ ۲) خبش بکپارچه؛ ۳) دانه‌ای انگل در گندمزار؛ ۴) خرام؛ ۵) جنبش شاخه و گیاه از باد؛ ۶) حشره‌ابست آبزی؛ ۷) نوعی گندم؛ ۸) خم شدن به طرف پهلو؛ ۹) خط کج و مُعْوَج در شُخم.

لاره‌سا: سێبه‌ری نیوه‌ڕۆژه ف سایهٔ زوالی.

لاره‌سه‌نگ: ناسه‌نگ ف بار کج.

لاره‌سیبه‌ر: لاره‌سا ف سایهٔ زوالی.

لاڕه‌شه: نه‌خۆشیه‌کی ئاژه‌له ف نوعی بیماری دام.

لاره‌لار: لابه‌لاڕۆیشتن ف جنبیدن به هردو طرف در راه رفتن.

لاره‌لاره: لاره‌لار ف نگا: لاره‌لار.

لاره‌مل: گه‌ردن‌که‌ج ف گردن کج.

لاره‌وای: لارابی ف خر بد منترك.

لاره‌و بوُن: لاربوُنه‌وه ف نگا: لاربوُنه‌وه.

لاره‌وکردن: لارکردنه‌وه ف نگا: لارکردنه‌وه.

لاره‌وه‌بوُن: لاربوُنه‌وه ف نگا: لاربوُنه‌وه.

لاره‌وه‌کردن: لارکردنه‌وه ف نگا: لارکردنه‌وه.

لاره‌وه‌لاره‌وه: لاره‌لار ف نگا: لاره‌لار.

لاری: ۱) خواری، چه‌وتی: ۲) سه‌رنـاری جوٚرێ که‌رگی نه‌ستـوُ زرُنی بالاّبه‌رزه؛ ۳) بازی، گالّته، گه‌مه؛ ۴) دوژمنایه‌تی؛ ۵) به‌قسه‌نه‌کردن: (چیت پیٚ ده‌لّیٚ **لاری** مه‌که) ف ۱) کجی؛ ۲) لقب نوعی مُرغ، مُرغ لاری؛ ۳) بازی؛ ۴) دشمنی؛ ۵) گوش به حرف ندادن.

لازی: کزی، لاوازی، داڵگوٚشنی ف لاغری.

لارێ: ۱) لاده‌ر له رێگه؛ ۲) بیٚ‌چه‌قێن ر نه‌ساز ف ۱) منحرف؛ ۲) لجباز.

لارێ‌بوُن: ۱) له‌رێ لادان؛ ۲) بربێنی له بایی‌بوُن ف ۱) منحرف شدن از راه؛ ۲) کنایه از متکبّر شدن.

لاری کردن: ۱) له فه‌رمان ده‌رچوُن؛ ۲) گالّته‌کردن ف ۱) تمرّد کردن؛ ۲) شوخی و بازی کردن.

لارێ کردن: فریودان ر له رێ ده‌ربردن ف فریب دادن و منحرف کردن.

لارێ گرتن: لارێ‌بوُن ف منحرف شدن.

لاز: ۱) لاچ؛ ۲) شباکه؛ ۳) به‌رانی جوارساله ف ۱) بُرنای شوخ و زیبا؛ ۲) سرگین؛ ۳) قوچ چهارساله.

لازگرد: جوٚرێ کوتالّی گه‌زه ف نوعی پارچه.

لازم: پێوبست ف لازم.

لازوُ: ۱) ناره بوٚ پیاران؛ ۲) ئه‌ی جوان!، ئه‌ی جحێلّ! ف ۱) نام مردانه؛ ۲) خطاب به بُرنا، ای جوان!.

لازوُیت: ۱) گه‌نمه‌شامی، گوڵه‌پیٚغه‌مبه‌ره؛ ۲) لاسکی گه‌نمه‌شامی ف ۱) بلال، ذرّت؛ ۲) ساقهٔ ذرّت.

لازه: بیٚ‌که‌س و بیٚ‌سه‌رپه‌رشت ف بی فامیل و سرپرست.

لازیان: گونـدێکی کوردستـانه به‌عـسی کارلی کرد ف نام رروستایی در کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.

لاژ: ۱) گێژ، نه‌فام، که‌م‌ئاوه‌ز، تیٚ‌نه‌گه‌یشتو؛ ۲) چه‌قه‌سروٚی قسه‌پێنام ف ۱) أبله، کم فهم؛ ۲) ژاژخا.

لاژك: لاژ ف نگا: لاژ.

لاژگ: لاژ ف نگا: لاژ.

لاژلاژ: لوٚژلوٚژ، روبشتنی به‌نه‌مه‌لّی ف نگا: لوٚژلوٚژ.

لاژه: گوٚرانی ف ترانه.

لاژه‌بیٚژ: گوٚرانی‌بێژ، قامبێژ ف ترانه‌خوان، خواننده.

لاژه‌ك: لاجه‌ك ف نوجوان.

لاس: ۱) لاز، لاچ، جحێلّی جوان‌جاك؛ ۲) لاخه؛ ۳) داریکه له دارسنجو ده‌کـاو درکی نیه؛ ۴) کوٚمـای گزره؛ ۵) ده‌نگی گوٚڵـه‌سه‌گ له کاتی نارکـردنی دێڵه‌بـه‌بـادا؛ ۶) ژه‌نینی گوٚڵه‌سه‌گ له دێڵه‌به‌با؛ ۷) فریو، فریب؛ ۸) ریخ، شباکه؛ ۹) ناوی پیاوانه ف ۱) برنای زیبا؛ ۲) نگا: لاخـه؛ ۳) درختی است جنگلی شبیه درخت سنجد؛ ۴) تودهٔ گیاه کوبیده؛ ۵) صدای سگ نر هنگام جفتگیری؛ ۶) کله‌زدن سگ نر بر ماده؛ ۷) فریب؛ ۸) سرگین؛ ۹) نام مردانه.

لاسا: ده‌مه‌لاسکه ف تقلید، ادا درآوردن.

لاسار: ۱) گویٚ‌نه‌بیس؛ ۲) سه‌رسه‌خت ف ۱) حرف نشنو، لجباز؛ ۲) دیکتاتور.

لاساری: ۱) گویٚ‌نه‌بیسی؛ ۲) بیٚ‌چه‌قێنی، سه‌رسه‌ختی ف ۱) حرف نشنوی؛ ۲) دیکتاتوری.

لاساکردنه‌وه: ده‌مه‌لاسکه‌کردن ف ادای کسی را در آوردن.

لاسامه: ۱) شه‌ست، ریٚژنه، ره‌هێڵه؛ ۲) سیڵاو، لاپار، لاخێز ف ۱) رگبار باران؛ ۲) سیل.

لاسایی: ده‌مه‌لاسکه، لاسا ف نگا: لاسا.

لاسایی کردنه‌وه: لاساکردنه‌وه ف ادای کسی را درآوردن.

لاستیق: جیل، جیر ف لاستیك.

لاستیك: جیر، لاستیق ف لاستیك.

لاس‌خواردن: خه‌ڵه‌تان، فریوخواردن ف فریب خوردن.

لاسدان: ۱) خاپاندن؛ ۲) ژه‌نینی گوٚڵ له دێڵه‌به‌با ف ۱) فریب دادن؛ ۲) کله‌زدن سگ نر ماده را.

لاسك: ۱) حبله‌ی سه‌برى ئه‌سب؛ ۲) لاچك؛ ۳) ریخ، شباکه؛ ۴) قروُسکه‌ی گوٚڵه‌سه‌گ له ناوکردنی دێڵ‌دا؛ ۵) زگ به لای خالّبگه‌ره؛ ۶) زمـان‌کێشـان له گه‌رمان ف ۱) شبههٔ آهستهٔ اسب؛ ۲) ساقه؛ ۳) سرگین؛ ۴) صدای نازك سگ نر در لاس زدن با ماده؛ ۵) جانب شکم؛ ۶) زبان در آوردن و هن هن کردن از گرما.

لاس کردن: ۱) درزنی گیاو نه‌به‌ستنی؛ ۲) حبلاندنی به‌سه‌برى ئه‌سپ؛ ۳) شباکـه کـردنی ره‌شه‌ولاّغ ف ۱) درویدن و جمع نکردن گیاه؛ ۲) شیهه کشیدن آهستهٔ اسب؛ ۳) سرگین انداختن گاو.

لاسکه‌لاسك: ۱) لاسی گوٚڵه‌سه‌گ؛ ۲) حبله‌ی له‌سه‌رخوٚی ئه‌سپ؛ ۳) زمان‌کێشان و پشوسوار بوُن له گه‌رمان ف ۱) لاس سگ نر؛ ۲) شیههٔ آهستهٔ اسب؛ ۳) زبان در آوردن و به هن‌هن افتادن از گرما.

لاسکێ: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف رروستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لاسماڵ: که‌سیٚ ته‌باڵه له ده‌شت کوٚده‌کاته‌وه ف کسی که تاپاله جمع می‌کند.

لاسماڵی: کوٚکردنه‌وه‌ی ته‌باڵه له ده‌شت ف تاپاله جمع کردن.

لاسوُ: ۱) ناوی پیاوانه؛ ۲) لازوُ، ئه‌ی جوان! ف ۱) نام مردانه؛ ۲) ای جوان!.

لاسوُتاو: ۱) زوٚر برژاری که‌مێك لیٚ‌سوُتاو: (چه‌وه‌نده‌ری **لاسوُتاو** زوٚر خوٚشه)؛ ۲) میوه‌ی بێستانی زه‌ده‌دار ف ۱) نیم‌سوخته؛ ۲) میوهٔ زده‌دار بالیزی.

لاسوُتی: لاسوُتاو ف نگا: لاسوُتاو.

لاسور: ۱) خلیسکان؛ ۲) خلیسك ف ۱) لغزش؛ ۲) لیزگاه.

لاسوٚر: شتیٚ که هێندێکی سوٚر بیٚ: (سێوی **لاسوٚر**، مه‌لای **لاسوٚر**) ف نیمه‌سرخ.

لاسوُر: ١) لاسۆر؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) نگا: لاسوُر، نیمەسرخ؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لاسوُره: لاسۆر: (کولمت سێوی **لاسوُره**) ف نیمەسرخ.

لاسەروُ: ١) سەرەوەی کوڕ؛ ٢) بڵندایی ف ١) صدر مجلس؛ ٢) بلندی.

لاسەره: خشڵێکی ژنانە بە لایەکی سەربانەوەی قایم دەکەن ف زیوری است.

لاسەنگ: ١) ناسەنگ، باری خوار؛ ٢) تەرازووی ناسەنگ ف ١) بارکج؛ ٢) ترازوی ناميزان، کفه‌ای سنگين و کفه‌ای سبک.

لاسی: زبخاوی ف سرگين آلود.

لاسیق: لاسنبك، جیر ف لاستيك.

لاسیك: لاسبق ف لاسنبك.

لاش: کەلاک، جەندەک، تەرم ف لاشە، جُثّه.

لاشاخ: ١) شانێ کێو؛ ٢) ئانیشك ف ١) ستیغ؛ ٢) آرنج.

لاشان: ١) جەمسەری قوڵ و شان؛ ٢) شانی کێو، لاشاخ ف ١) اطراف کتف؛ ٢) ستيغ.

لاشخۆر: ١) هەر جانەوەرێ حەیوانی تۆپیو بخوا؛ ٢) برێنی لە پارەداری پیسکەی پارە پەسوُت دەر ف ١) لاشخور؛ ٢) کنایه از خسيس رباخوار.

لاشکاو: شتێ کە لە فەراغەوە شکابێ ف کنار شکسته.

لاشە: کەلاکی تۆپیو، کەلاکی فڕێدراو ف لاشه.

لاشەڕ: دوُرەبەرێز لە شەڕو کێشە ف ملایم و دور از جار و جنجال.

لاشەوبلاکە: کەناری کاکبلە ف کنارهٔ آرواره.

لاشەویلکە: لاشەوبلاکە ف کنارهٔ آرواره.

لاشەویلە: لاشەوبلاکە ف کنارهٔ آرواره.

لاشیپان: هەر یەك لە دارەدرێژەکانی چوارچێوەی درگا ف دو ضلع بلند چهارچوب در.

لاشیپانە: لاشیپان ف نگا: لاشیپان.

لاعب کەره: مەرایی کەر، زمان لوُس ف چاپلوس.

لاعبی: لاعب کەره ف چاپلوس.

لاعیده: عەلاحیده، تایبەتی ف ویژه.

لاف: ١) بەخۆدادەری بە پەمۆ ناخندراو؛ ٢) خۆهەڵکێشان؛ ٣) درۆ ف ١) لحاف؛ ٢) لاف؛ ٣) دروغ.

لافاو: لاپاو، لاخێز، سێڵاو ف سيلاب.

لافلافوك: لاولاو، لەولاو ف لبلاب.

لاف لیدان: خۆهەڵکێشان، پەسنی خۆدان ف لاف زدن.

لاف وگەزاف: درۆو دەلەسە ف تُرّهات.

لافە: راوە، فسەپەرێنی، وراوە ف هذيان.

لافی: درۆزن ف دروغگو.

لاڤ: ١) جحێڵ، جوان بەتەمەن، خوێرت، گەنج؛ ٢) خوشبك، جوان لەبەرجاو، قەشەنگ، زیبا؛ ٣) پارانەوە، کرۆزانەوە ف ١) جوان؛ ٢) زيبا؛ ٣) لابه.

لاڤاهی: پارانەوە، لاڤایی ف لابه.

لاڤایی: پارانەوە ف لابه کردن.

لاڤژ: لاژە، لاوژە، قام، گۆرانی ف ترانه.

لاڤلاڤ: ١) زۆر جوان و خوشبك؛ ٢) گیایەکە گوڵێکی سوُر یان شین دەکا بە دارو گیاوە پێچ دەخوا بەبانیان دەپشکوێ و زوُ دەپوُچێنەوە ف ١) زيبای تمام عيار؛ ٢) لبلاب، پيچك.

لاڤلاڤك: گوڵی لاڤلاڤ ف لبلاب، پيچك.

لاڤە: پارانەوە ف لابه.

لاڤەکرن: لاڤایی ف التماس و لابه کردن.

لاڤەکی: بەکروزەوە پارانەوە ف التماس و زاری.

لاڤەلاڤ: پارانەوەی زۆر ف لابهٔ زياد.

لاق: ١) قاچ، لە بەری پاوە تا جومگەی ران؛ ٢) گۆشتی لاوازی بێ قەڵەوایی ف ١) لنگ؛ ٢) کم گوشت.

لاق چەقاندن: پێ چەقاندن، سوُربوُن لەسەر داوای خۆ ف اصرار و لجاجت، پافشاری.

لاق درێژ: برێنی لە کەڵەگەنی کزو باریك ف لنگ دراز.

لاقرتی: گاڵتەو گەپ ف شوخی و تفريح.

لاقردی: لاقرتی ف شوخی و تفريح.

لاقوُن: ئەسنوُرایی سمت ف کلفتی باسن.

لاقە: ١) پەیوەندی: (لاقەم بەسەریەوە نیە)؛ ٢) گایینی نارەوا: (لاقەی کردوە)؛ ٣) پاڕاوەشاندنی بەنەوژم ف ١) علاقه؛ ٢) تجاوز جنسی؛ ٣) لگد.

لاقەبرغە: خاڵیگە، فەبرخە ف نهيگاه.

لاقەردی: ١) قسەی زۆری بێنام؛ ٢) خۆهەڵکێشانی بەدرۆ ف ١) سخن بسيار و بی‌معنی؛ ٢) بلُف زدن.

لاقەفرتە: پاڕاوەشاندنی تازە کوژراو ف لگدپرانی تازه کشته شده.

لاقەفرتێ: لاقەفرتە ف نگا: لاقەفرتە.

لاقەفرێ: لاقەفرتە ف نگا: لاقەفرتە.

لاقەکراو: گابراو بە نارەوا ف مورد تجاوز جنسی واقع شده.

لاقەکردن: گایینی نارەوا ف تعرّض جنسی کردن.

لاقەید: گەللابی ف بی‌بند وبار.

لاقین: لاقوُن ف کلفتی باسن.

لاقینگ: لاقوُن ف کلفتی باسن.

لاك: ١) لاشە؛ ٢) کەپەك و جوی لە ئاوداکوڵاو بۆ ئاژەڵ و سەگ؛ ٣) بزوتنی دوُر لە دەسەلات: (لاکی سەربەتی)؛ ٤) قالب؛ ٥) ئەمچان؛ ٦) رەنگە، شابەد ف ١) لاشه؛ ٢) نخاله و جو آب بز برای خوراك دام و سگان؛ ٣) تکان بدون اراده؛ ٤) قالب ریخته گری، لاك؛ ٥) بەقُل دوقُل؛ ٦) شاید.

لاکان: لێڵاویکە لە نوُلی دەینەنن. *پانە لە قاچیانی دەبەستن بۆ بەسەربەفرا زۆیشتن* ف اسکی محلّی از ترکهٔ بافته شده.

لاکانی: لاکان ف نگا: لاکان.

لاکاول: لاقەبرغە، خاڵیگە ف نهيگاه.

لاكايا: دەردەدڵ كردن، گلەی لە بەخت كردن [ف] شكوه كردن.

لاكابۆخ: زۆر بەكرۆزەو گلەیی لە ژیان [ف] شاكی از زندگی.

لاكایە: لاكایا [ف] شكوه كردن.

لاكاییش: بەكرۆزەو نۆزە، دەردیدڵھەڵڕێژ [ف] شاكی از زندگی.

لاكـردن: سەرو بەركـردنی نیر بۆ نامـانـج، لەنـامانج نەكەوتنی نیر [ف] انحراف تیر از آماج.

لاكردنەوە: ناوڕدانەوە [ف] واپس نگری.

لاكم: ئیتر هەر ئەوەیە، چیترنا [ف] فقط و فقط.

لاكن: لاكم [ف] فقط و فقط.

لاكۆ: زبارەی بەمۆچنین [ف] بنیەچینی تعاونی.

لاكوت: ١) چاوحیز؛ ٢) لاپرەسەن، خوێنیھەڵقوتێن [ف] ١) هیز چشم؛ ٢) انگل ناخوانده، فضول.

لاكۆت: بەمۆچنی [ف] بنیەچینی.

لاكۆتی: بەمۆچن [ف] بنیەچین.

لاكوتێ: چلێسی خوارەلۆكی‌خواردن، زگ‌لەوەزێن [ف] شكم‌چران.

لاكۆش: ١) خوارەوەی داوێن: (**لاكۆشێكی** گوێز هێنابو)؛ ٢) بیوەژنی سێوی‌داری بێكەس كە زەنج نەدا [ف] ١) دامنهٔ دامن؛ ٢) بیوهٔ بچه‌دار زحمت‌كش.

لاكۆشكە: نەرەفداری [ف] هواخواهی.

لاكۆشی: ١) لاكۆشكە، نەرەفداری؛ ٢) ئەركدانی بیوەژنی سێوی‌دار [ف] ١) طرفداری؛ ٢) رنج بیوهٔ بچه‌دار.

لاكۆڵ: لە قەراغەوە كوڵین [ف] از طرفی كندن.

لاكۆلان: كوچەی تەنگ‌و بەرز [ف] پس كوچه.

لاكە: لاك، بزوتنی سەربەخۆی لە دەسەڵات بەدەر: (**لاكەی** سەرم دێت) [ف] حركت بی‌اراده.

لاكەت: شتێ كە لە قەراغەوە بەرزبێ [ف] لبه‌شكسته.

لاكەفنە: باركەوتو [ف] درمانده.

لاكەل: ١) لاكـەت؛ ٢) جۆرێ تفـەنگ [ف] ١) لبـەشكسـتـه؛ ٢) نوعی تفنگ.

لاكەن: لاكۆڵ [ف] از یك طرف كندن.

لاكەند: لاكۆڵ، لاكەن [ف] از یك طرف كندن.

لاكەوتن: لاچوُن [ف] نگا: لاچوُن.

لاكەوتە: باركەوتو، داماو، لاكەفنە [ف] درمانده.

لاكـەی‌سەرهـاتن: ١) بریتی لە ماندوبوُنی زۆر؛ ٢) بریتی لە كزبوُن‌و زراوبوُن [ف] ١) كنایه از خستگی بسیار؛ ٢) كنایه از لاغر مردنی شدن.

لاكی: رەنگێكە بۆ قاڵی‌و بەرە [ف] رنگی در قالی، لاكی.

لاكێش: ١) قاڵی درێژۆكە، كەنارە؛ ٢) جگەرەخۆر لە توتنی خەڵك؛ ٣) زۆربێژ [ف] ١) قالی كناره؛ ٢) سیگاری انگل، مفت‌كش؛ ٣) روده‌دراز، وراج.

لاكێشی: ١) جەنەبـازی‌و زۆروێژی بێتام؛ ٢) جگەرەكێشی لە توتنی خەڵك [ف] ١) وراجی، روده‌درازی؛ ٢) سیگار مفت كشیدن.

لاكین: ١) تەشكەولەت، بنەدەفری سواڵەتی شكاو؛ ٢) بەلام، بلام [ف] ١) ظرف سفالین شكسته؛ ٢) لیكن.

لاگـا: ١) جێگەی وچان‌دان لە دەشت؛ ٢) دێهات [ف] ١) استراحتگاه صحرایی؛ ٢) روستا.

لاگابی: دێهاتی، گوندی [ف] روستایی.

لاگر: نەرەفدار [ف] هواخواه

لاگـرتن: ١) ئۆقـرەگرتن؛ ٢) نەرەفداری كردن [ف] ١) آرام گرفتن؛ ٢) طرفداری كردن.

لاگری: نەرەفداری، داژداری [ف] هواخواهی، طرفداری.

لاگوێل: بڕی دەستێ، گوێلێ، گولم [ف] پر یك كف دست.

لاگە: لادێ [ف] روستا.

لاگەیی: گوندی، لادێیی [ف] روستایی.

لاگیر: داژدار [ف] طرفدار.

لاگیرە: زەنبەرێكە بە لای سەرەوە قایم دەكرێ [ف] زیوری است.

لاگیری: داژداری [ف] طرفداری.

لال: ١) بنیادەمێ كە زوانی قسـەكـردنی نەبێ؛ ٢) لچەم، لنك، لەكن: (كبسكا من **لال** نەبە) [ف] ١) لال؛ ٢) نزد.

لاڵ: ١) لال؛ ٢) بەردێكـی بەنـرخـە بەرەنگی سوُری توخ‌و سوُری نامـاڵ‌زەرد؛ ٣) سوُری تاریك؛ ٤) میوەی زۆرگەبننو [ف] ١) لال؛ ٢) لعل؛ ٣) سرخ تیره؛ ٤) میوهٔ زیادرسیده.

لاڵ: لال، بێ‌زوان [ف] لال.

لالا: ١) خەوتنی زارۆك؛ ٢) شەمعـدانی شوشـەلـەسەر؛ ٣) لە گشت ئالی بەوە: (**لالا** دەورم گیرا) [ف] ١) خواب كودك؛ ٢) لاله، شمعدان؛ ٣) از هرطرف.

لالاف: لافاو، سێلاو، لەهی، لی، لا، لێمشت [ف] سیلاب.

لالاكردن: خەوتنی زارۆك [ف] خوابیدن كودك.

لالاگرتن: گشت ئالی گرتن [ف] همه طرف را گرفتن.

لالامۆكردن: بریتی لە زۆرمەست‌و سەرخۆشی بێ‌هۆش: (هێندە مەستە **لالامۆ** دەكا) [ف] كنایه از مست خراب.

لالان: پاڕانەوە [ف] لابه.

لالانەوە: پاڕانەوە، لالان [ف] لابه‌كردن.

لالایی: ١) گۆرانی بۆ دەخـەوكـردنی زارۆك؛ ٢) ربابی، كلكـە سوُتە، رۆسنی [ف] ١) لالایی؛ ٢) ربا و تملق.

لالایی: ١) بێ‌زوانـی؛ ٢) لـەزوان‌كەوتـن: (**لالاییم** داهــات) [ف] ١) بی‌زبانی؛ ٢) از نطق افتادن.

لالغاوە: قەراغی دەم، سوُچی زار [ف] گوشهٔ دهان.

لالكە: لالان، پاڕانەوە [ف] لابه.

لالكەر: ١) كەسێ كە دەپاڕێنەوە؛ ٢) ڕوُبین [ف] ١) لابه‌كننده؛ ٢) متملق.

لالكـەر: ١) گالتـەی فەنـای بێ‌دەنـگ؛ ٢) كەڕولاڵ [ف] ١) نوعی سرگرمی؛ ٢) كرولال.

لالكەهاس: كەسێ كە دەپاڕێنەوە، لالكەر [ف] لابه‌كننده.

لالو: خاڵ، برای دایك [ف] دایی.

لالۆ: لالو، خاڵۆ ف دایی.

لالـوپاڵ: بێ‌دەنگ‌و بێ‌سەروزمان: (لە عەیبەتان **لالوپاڵ** بوم) ف بی سروزبان، خاموش.

لالوت: قەلس، کەسێ کە دەنگی لە بەکێك گۆڕیوە: (دەگەڵم **لالوتە**) ف قهرکرده.

لالوتات: لاڵ‌وپاڵ ف بی‌سر وزبان.

لالوتە: گن ف کسی که تو دماغی حرف می‌زند.

لالوتی: قەلسی، قار ف قهرکردگی.

لالوچ: لاگویل ف بر بك کف دست.

لالوزا: خالۆزا ف دایی‌زاده.

لالۆزا: لالوزا، خالۆزا ف دایی‌زاده.

لالوژن: خالۆژن، ژنی خاڵ ف زن‌دایی.

لالۆژن: خالۆژن، لالوژن ف زن‌دایی.

لالومەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لالوێچ: لالوچ ف پر بك کف دست.

لالە: ١) خاڵ، لالۆ؛ ٢) شەمدانی بەشوشە، لالا؛ ٣) رەبەنۆك، مێلاقە ف ١) دایی؛ ٢) مردنگی، شمعدان؛ ٣) آلاله.

لالە: پارانەوە، لاڤە، لالان ف لابه.

لالەپاس: گوڵێکی بەرزەبالایە کە بە زۆر رەنگان هەیە ف گل لاله عباسی.

لالـەبەر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لالەپ: کەنارەی دەستێ ف کنارکف.

لالەپەترە: تورە، کەسێ کە لە قسەکردندا زمانی گرێ دەکا ف الکن.

لالەپەتە: لالەپەترە ف الکن.

لالەزار: گوڵجاڕ ف لاله‌زار.

لالەعەباس: لالەپاس ف گل لاله‌عباسی.

لالەعەباسی: لالەپاس ف گل لاله‌عباسی.

لالەعەبباسی: لالەپاس ف گل لاله عباسی.

لالەعەواس: لالەپاس ف گل لاله عباسی.

لالەغاوە: لالغاوە ف گوشهٔ دهان.

لالەك: لالەپەتە، تور ف الکن.

لاکەر: گەمەی فڕوفێ ف بازی بی‌صدا.

لالەکێ: لالی، قسەکردن نەتوانین ف لالی.

لالەلال: نورەنور، قسە بە رەوانی بۆنەهاتن ف بالکنت سخن گفتن.

لالەنگ: ناسەنگ ف نگا: ناسەنگ.

لالەنگەر: ئامرازێکی جولابی ف ابزاری در دستگاه بافندگی.

لالەنگی: میوەیەکە لە نیرەی نارنج‌و پرتەقاڵ نەرم‌و شیرینە ف نارنگی.

لالەمونی: لاسای لاڵ کردنەوە ف لال‌بازی.

لالەوز: زاروی نازبرەك‌و گێلۆکە ف کودك کودن.

لالـەوەڕ: ١) ئاژەڵێ کە لە گەلـە دوور ئەکەوێتەوە؛ ٢) بریتی لە چەورەو زگ‌لەوەڕێن؛ ٣) قسەدرێژی کۆرجازکەر ف ١) حیوانی که از گله دور می‌شود؛ ٢) کنایـه از سورچـران؛ ٣) روده‌درازی کـه آدم را خسته می‌کند.

لالەوێچ: لالوچ ف پرکف دست.

لالهی: پارانەوە، لالانەوە ف توسل.

لالەیی: لالهی ف توسل.

لالی: ١) بێ‌زوانی؛ ٢) لە کن، لە لای؛ ٣) دەوری لە مس؛ ۴) خەوننی زاروك: (بەبەکە **لالی** کردوە)؛ ۵) فەرمان بە خەوننی زاروك: (بەبەکە لالی)؛ ۶) خاڵۆ، لالۆ، برای دایك ف ١) لالی؛ ٢) درنزد؛ ٣) بشقاب مسی؛ ۴) خواب بچه؛ ۵) امر به خوابیدن؛ ۶) دایی.

لاڵی: ١) بێ‌زوانی؛ ٢) سوری بەڕەنگی لاڵ ف ١) لالی؛ ٢) لعل رنگ.

لالیان: پارانەوە ف لابه.

لالیانەوە: لالانەوە ف لابه‌کردن.

لالێ‌بڕبن: تەنبس‌کردن ف در تنگنا قراردادن.

لالێ‌بڕبنەوە: لالێ‌بڕبن ف در تنگنا قراردادن.

لالێ‌سەندن: دەرەتان بۆنەهێشتن ف راه فرار بندآوردن.

لالێ‌سەنن: لالێ‌سەندن ف راه فرار بندآوردن.

لالی کردن: خەوننی زاروك ف خوابیدن کودك.

لالێ کردنـەوە: ١) ئاوڕ وەسەردان؛ ٢) ئاوڕوێدان، پێ‌زاکەبشتن؛ ٣) بەشێکی گەورە بڕین لە شتێ: (**لابەکی لێ کردەوە**) ف ١) واپس نگاه کردن؛ ٢) غمخواری کردن؛ ٣) قسمتی زیاد از چیزی بریدن.

لالی‌لالی: بخەوە بخەوە، دایك بۆ دەخەوکردنی زاروکی دەڵێ ف بخواب بخواب، لالایی برای خواباندن کودك.

لام: ١) بەڵێ، بیانو؛ ٢) کولمە، گۆنا؛ ٣) لە کن من؛ ۴) بەبڕوای من؛ ۵) ناوی پیتێکی ئەلف‌وبێکە؛ ۶) قسەو پرسیار، دەگەڵ جوم دەگوترێ: (بێ **لام**‌و جوم کارەکەی کرد) ف ١) بهانه، انگیزه؛ ٢) گونه، رخسار؛ ٣) نزدمن؛ ۴) به‌عقیدهٔ من؛ ۵) نام حرفی در الفباء؛ ۶) گفتار.

لاُم: ١) گوپ؛ ٢) کولمە ف ١) لُپ؛ ٢) گونه.

لامات: زللە، زیللە، شەقام ف سیلی.

لامانە: جەم مەیە، نك نێمەیە ف نزد ما است.

لام‌با: ١) دورم‌خانەوە؛ ٢) لە نزیکم بوایە؛ ٣) لامپا، چرای شوشەبەسەر ف ١) دورم کند؛ ٢) اگرنزد من بود؛ ٣) چراغ نفتی لامپا.

لام‌بایە: نزیکی من با ف اگر نزد من بود.

لام‌بو: نزیك بە من بو ف نزد من بود.

لام‌بوایە: لام بابە ف اگر نزد من بود.

لامپە: لامپا، چرای شوشەبەسەر ف لامپا.

لام‌بی: ١) لام بو؛ ٢) نزیك بە من بی ف ١) نزد من بود؛ ٢) نزد من باشی.

لامپا: چرای بەشوشە ف لامپ، چراغ شبنه‌ای.

لامپە: لامپا ف نگا: لامپا.

لامـژ: ١) بێچـوی شیرەخـۆرە کە مەمکی جگـە لە دایکی دەمژێ؛ ٢) کەسێ کەلـەجگـەرەی خەڵکی مژدەدا ف ١) بچـه‌ای که از بستان

غیرمادر شیر می‌خورد؛ ۲) کسی که به سیگار دیگران پُك می‌زند.

لامسەرلابی: بێ گوێ‌بێ‌دان، گەللایی: (کارەکانی **لامسەرلابی** دەکا) ف اهمّیت ندادن.

لامشت: لالۆچ ف بر بك کف دست.

لامك: دمو چاوچکۆلە ف رخسار کوچولو.

لامل: ۱) لافەبد؛ ۲) کەنارەی نەسنۆ ف ۱) لافید؛ ۲) صفحهٔ گردن.

لاملامك: شەوبلاکەی خوارەوە ف آروارهٔ زیر بن.

لامـۆ: ۱) ناوەکی؛ ۲) حەیوانی بێگـانە لە ناو گەلەدا ف ۱) آبکی؛ ۲) حیوان غریبه در گله.

لامۆجۆم: کەمترین قسە لە جوابدا ف کمتر بن اعتراض، لام تا کام.

لاموجیم: لاموجوُم ف نگا: لاموجوُم.

لامۆفەك: یاخی، نەشفی، دژی زاکۆنی دەولەت ف یاغی.

لامە: ۱) جەم متە؛ ۲) مەرایی، ریابی ف ۱) نزد من است؛ ۲) تملّق.

لامـەردو: ۱) شوێنی میوانـان لە مالـدا؛ ۲) جێگـەی میوانانی بیاو لە رەشمالدا ف ۱) بیرونی خانه، مهمانخانه؛ ۲) جای مهمانان در چادر.

لامەردە: لامەردو ف نگا: لامەردو.

لامەرکەزی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لامەزەب: زالم، بەدکار ف ستمگر.

لامەلە: سۆبایی لەسەر لانەنیشت ف شنای بر پهلو.

لامەمك: دو زارۆ کە شیری دایکێك دەمژن ف هم‌شیر.

لامی: ۱) رۆلە، عەولاد؛ ۲) جەم منی ف ۱) فرزند؛ ۲) نزد منی.

لامی‌جیم: خۆهەلکێشان، مەحنی‌خۆکردن ف لاف و خودستایی.

لامێردان: لامەردو ف نگا: لامەردو.

لامێردە: لامەردو ف نگا: لامەردو.

لامێژ: بێجوێ کە شیری جگە لە دایکی خۆی دەمژێ. لامژ ف نگا: لامژ.

لامیسك: بێچارەو نەدار ف بینوا.

لان: ۱) نك نیمە؛ ۲) نك، جەم، کن؛ ۳) کونی شێر و کەروێشك؛ ۴) گە، مان؛ ۵) نهێنی: (سەگی **لانگر** وانا: بانی‌گر) ف ۱) نزدما؛ ۲) نزد؛ ۳) کنام شیر و لانهٔ خرگوش؛ ۴) اعتصاب، امتناع از رفتن؛ ۵) بدون خبردادن.

لان: باشگرێ کە جێگە دەگەیەنێ: (بەردەلان، کەندەلان) ف پسوند مکان.

لانجیر: دیزەی شیر تێدا هەوێن‌کردن ف دیزی ماست‌بندی.

لاندڕ: بوُدر، رەهۆل ف آبکند، کند.

لاندك: بێشکە، دەرگوش، دەبدیك ف گهواره.

لانك: بێشکە، دەرگوش، دەبدیك، لاندك ف گهواره.

لانکە: لاندك، لانك ف گهواره.

لانکەبی: کاربنەی میچ بە بانەوە ف الوار سقف از پهنا.

لانگر: ۱) داژدار، تەرەفدار؛ ۲) سەگێ کە بێ حەپە گاز لە پیاو دەگرێ ف ۱) طرفدار؛ ۲) سگی که بدون پارس گاز بگیرد.

لان‌گرتن: تەرەفداری کردن ف طرفداری.

لانگیری: لان‌گرتن ف طرفداری.

لانە: ۱) لامانە؛ ۲) شوێنی شەوانەی بالدار؛ ۳) کونی شێر؛ ۴) قەد، لا: (بـە دولانـە دەگاتـەوە)؛ ۵) بربنی لە جێ‌سانـەوەی بنیادەم: (خانەو لانـەبەکمـان نیە)؛ ۶) پاشگـری بچـوُك‌شانـدان: (خـڕبلانـە، خونچیلانـە)؛ ۷) کەلەرم، کەلەم ف ۱) نزد ما است؛ ۲) آشیانه؛ ۳) کنام شیر؛ ۴) لا؛ ۵) کنایه از خانه؛ ۶) پسوندتصغیر؛ ۶) کلم.

لانـەواز: ۱) بێ‌کەس‌و نازشـێواو؛ ۲) رەبـەن‌و ئاوارە؛ ۳) یالـداری لانەگوم‌کردو ف ۱) بیچاره و درمانده؛ ۲) آوارهٔ خانه به‌دوش؛ ۳) پرندهٔ آشیان گم کرده.

لانەوبان: مال‌وحال ف خانەوکاشانه.

لانەوبانە: لانەوبان، مال و حال ف خانه و کاشانه.

لانـەولان: جێ‌گۆڕکێ‌کردنی کەروێشك لە ترسان ف جا عوض کردن خرگوش از ترس.

لانی: ۱) ئەندازە: (**لانی** کەم وەرە لامان، **لانی** کەم مشتێ گەنم بدە)؛ ۲) لە لای: (بـرام **لانی** مام‌پیرۆنە)؛ ۳) کونی جانەوەرانی کێوی ف ۱) حدّ؛ ۲) درنزد؛ ۳) سوراخ حیوانات کوهی.

لانی: لان: (شینکەو سەوزە**لانی**یە) ف پسوندمکان.

لاو: ۱) خۆرت، جحێل؛ ۲) خوشێك، جوان، زێبا؛ ۲) کوڕ، فرزەندی نێر: (زارۆکی من دو کیژو دو**لاو**ن)؛ ۳) لافـاو، لاپاو، لاخێز، سێلاو ف ۱) بُرنا؛ ۲) زیبا؛ ۳) فرزند نرینه؛ ۴) سیل.

لاواچ: پەنجەرەی پچوُك ف پنجرهٔ کوچك.

لاواز: دالگۆشت، کز ف لاغر.

لاوازی: کزی، دالگۆشنی ف لاغری.

لاوان: ۱) خۆرنان، گەنجان، جحێلان؛ ۲) پارانەوە ف ۱) جوانان؛ ۲) لابه.

لاوانـدن: ۱) دلـدانـەوە، ئاگاداری‌کردن لە کەسێ؛ ۲) پارانەوە ف ۱) نوازش کردن؛ ۲) لابه کردن.

لاوانـدنەوە: ۱) لاواندن؛ ۲) بەمردوهەلگوتن ف ۱) نگا: لاواندن؛ ۲) مرده را در شیون ستودن، مویه.

لاواننەوە: لاواندنەوە ف نگا: لاواندنەوە.

لاوانـە: ۱) خۆرت‌ناسـایی، وەك جحێلان؛ ۲) قەراغی بلنـدکراو؛ ۳) قەراغی قەبر؛ ۴) شیپانە، لاشیپانە؛ ۵) دو دەپی درێژ لە چەنجەرەدا ف ۱) جوان مانـنـد؛ ۲) کنـارهٔ برآمـده؛ ۳) کنـار ولبـهٔ گور؛ ۴) کنـارهٔ چهارچوب در؛ ۵) دوتخته در چرخ خرمنکوبی.

لاوانـەوە: ۱) دلـداری، دلخـۆش کردن؛ ۲) بێ‌هەلگوتنی مردو ف ۱) نوازش؛ ۲) مویه.

لاوانی: خۆرنی، گەنجایەنی، جحێلی، لەوەندی ف جوانی.

لاوتە: لابوُت ف نگا: لابوُت.

لاوچ: شوێنێ کە لایەکی ئاوەو سێ‌لای وشکانیە ف خلیج.

لاوچاك: کوڕەجحێلەی خوشکۆك ف بُرنای زیباروی.

لاور: جانەوەری کێوی ف حیوانات وحشی.

لاوران: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لاورگە: زگ‌لەوەزێن، چەورە ف طفیلی.

لاوژا: براگەورە ف برادر بزرگ.

لاوژۆك: تازەجوان، دەم‌زۆت، لاوی تازەپێگەیشتو ف نوجوان.

لاوژۆکە: لاوژۆك ف نوجوان.

لاوژە: ١) ستران، گۆرانی، فام: ٢) لەبەر ئەوە، بۆ ئەمە ف ١) ترانه؛ ٢) از برای آنکه.

لاوس: بانی دەم لە ژوورەوە ف سق.

لاوك: گۆرانی درێژو قەدیمی ف ترانۀ کلاسیك.

لاوکبێژ: گۆرانی‌بێژ ف ترانەخوان، خواننده.

لاولا: ١) دیمەن لە کەنارەوە: ٢) فیچەلفاچ ف ١) منظره از نیمرخ: ٢) اُریب.

لاولان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

لاولاو: لافلافك ف لبلاب، پیچك.

لاولاوە: ١) ئامرازی لێك‌قایم‌کردنی درگاو چوارچێوە؛ ٢) داروکێکی بە بزمار لە چوارچێوەدراو بۆ داخستنی درگاو پەنجەرە ف ١) لولای در؛ ٢) چوبکی به جای رزه دربستن.

لاولۆسە: ناسولۆس، خۆخوان‌کردن ف آرامش، بزك.

لاون: لاوێنەر، ئەو کەسەی دەلاوێنێتەوە ف مدّاح.

لاونا: دلداری‌دان، لاواندن ف نوازش.

لاونای: لاواندنەوە ف نوازش.

لاونیو: لاولا ف نگا: لاولا.

لاوو: هۆی‌جحێـلا، ئەی‌جـوان، وشەی‌بانگ‌کردنـی جوان ف ای جوان!.

لاوە: ١) دلدانەوە: ٢) پاڕانەوە: ٣) دەرەوە: ٤) لابە، هەلگرە: ٥) دەست بەردە: ٦) ئەی لاو! ئەی خۆرت!؛ ٧) ئەی جوانچاك!، ئەی خوشیك!؛ ٨) خواستن، داواکردن: ٩) ئاوڕ ف ١) نوازش: ٢) لابه: ٣) خارج از منطقه: ٤) بردار: ٥) دست بردار: ٦) ای جوان!: ٧) ای زیباروی!؛ ٨) خواستن، طلبیدن: ٩) توجّه.

لاوەدان: ١) خستنـە کەنارەوە، لادان: ٢) دانەوەی زەوی ف ١) بەکنار زدن: ٢) کندن زمین.

لاوەك: لەو گونـدانەی کوردستانە کەبەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لاوەکردن: ١) ئاوڕدانەوە: ٢) پاڕانەوە ف ١) واپس‌نگری: ٢) لابەکردن.

لاوەکەر: ١) داواکار: ٢) وەشوێن دۆزو مەبەست کەفتن ف ١) طلبکار: ٢) پیگیری مرام.

لاوەکی: خەلکی دەرەوە، بیانی، بێگانە ف خارجی، اجنبی.

لاوەلا: لابەلا ف نگا: لابەلا.

لاوەلایی: لابەلایی ف نگا: لابەلایی.

لاوی: ١) جحێلی: ٢) جوانچاکی ف ١) جوانی: ٢) زیبایی.

لاویتە: لابیتە، لاپیتە ف نگا: لابیتە.

لاویتی: ڕۆژگاری جحێلی، ئافی جوانی ف عنفوان جوانی.

لاویچ: لالۆچ ف برکف دست.

لاوێژە: ١) گۆرانی، ستران: ٢) تازەجوان ف ١) ترانه؛ ٢) نوجوان.

لاویژە: تازەجوان ف نوجوان.

لاوێن: ١) جلەبی ناسك بە ڕیشەوە، ئەمامی داربی: ٢) دلداری‌دەر؛ ٣) چەمێکە لە کوردستان دەڕژێتە دەجلەوە: ٤) گوندێکە لە کوردستان ف ١) نهـال بید: ٢) نوازش دهنده: ٣) رودخانه‌ایست در کردستان: ٤) نام دهی است.

لاوێنەر: لاوین، لاون ف نوازشگر.

لاوێنی: ئافی جوانی ف دوران جوانی.

لاهۆرە: ١) زەبەلاح، زلحۆرت: ٢) قاش لە میوەی بێستان: ٣) پواز ف ١) لندهور: ٢) برش از میوه، قاچ: ٣) بغاز جانبی، گاوه.

لاهێز: ١) پشتبوانـەی دیوار: ٢) بێ‌ناقەت، کەم‌تابشت ف ١) پشتبیانۀ دیوار؛ ٢) کم‌توان.

لاهێزە: پشتبوانە، لاهێز ف پشتبیانۀ دیوار.

لاهیە: عاربە، ئەندامی بەدەل. بۆ *ددانی* دەسکردو *قژەسەری ناعەسلی* دەبلێن ف بدلی.درمورد *دندان* و *موی مصنوعی* می‌گویند .

لای: ١) نك ئەو؛ ٢) تۆ سەرسـەخنی؛ ٣) وەکـو ف ١) نزد او؛ ٢) نو لجبازی؛ ٣) مانند.

لایدە: لاوەکی ف اجنبی، بیگانه.

لایز: لۆسە، توێل، ملغە، یاری ف آهرُم.

لای‌لای: لالایی، گۆرانی‌دەخەوکردنی زارۆ ف لالایی.

لایلابە: ١) لای لای: ٢) لالی کە ف ١) لالایی: ٢) بخواب بچه!.

لایلایی: لالایی ف لالایی.

لابەز: ئاومالك ف آب آورده.

لابەلایە: لای‌لای ف لالایی.

لابەن: ١) نك، جەم، کن: ٢) ئالی، تەرەف ف ١) نزد: ٢) سو، طرف.

لایەنگر: تەرەفدار، دازدار ف هواخواه.

لابەنگری: داژداری ف طرفداری.

لابەنگیر: لابەنگر ف طرفدار.

لابەنگیری: لابەنگری ف طرفداری.

لایی: سەرسەخنی، گوێ‌نەبیسی ف حرف نشنوی، لجبازی.

لایی‌لایی: لای‌لایی ف لالایی.

لایین: لابەن ف نگا: لایەن.

لب: دانە، دەنك ف دانه.

لبا: ١) لجەم، لنك، لەکن، لای: ٢) بەرگێی بەسنواو، کولاف ف ١) نزد؛ ٢) نَمد.

لباتە: لای تۆ ف نزد تو.

لباد: بەرگێی پەسنواو، کولاف ف نمد.

لبادە: فەرەنجی ف بالاپوش نمدی.

لباس: جلك، شمەکی دەبەرکردن ف لباس.

لباڵ: لە لا، لنك ف نزد.

لباڵتە: لای تۆ ف نزد تو.

لبان: تەپاڵەی پێژراو ف تاپالە.

لب‌لب: ١) دانەدانە، دەنك‌دەنك؛ ٢) دەنكەدەنكەبەك ف ١) دانەدانە؛ ٢) دانەدانەیی.

لبۆ: ١) بۆچی؟، چما؟؛ ٢) بۆخاتری، لەبەر ف ١) برای چه؟؛ ٢) بەخاطر.

لبوودی: کەوانی تیر پێهاوێشتن ف کمان تیراندازی.

لبۆلبۆ: لب‌لب، دانەدانە، دەنك‌دەنك ف دانەدانە، یکی‌یکی.

لبەر: ١) بۆخاتری، لەبەر؛ ٢) بەرانبەر؛ ٣) لەپێش، پەرلە؛ ٤) زبەر نەکرن ف ١) بەخاطرِ، از برای؛ ٢) مقابل؛ ٣) قبل از، پیش از؛ ٤) ازبر، حفظ.

لبەرخستن: بێچوو پێ فڕێدان ف وادار به سقط جنین کردن.

لبەرکرن: ١) دەبەرکردن، پۆشینی جلك؛ ٢) بێ نوسینەوە لەبیر بوون ف ١) پوشیدن؛ ٢) حفظ کردن، ازبرکردن.

لبەك: دەنکێك، دانەیەك ف یکدانە.

لبێ: ١) بەڵێ، بەلی؛ ٢) دەلەمە، پەنیری نەگوشراو ف ١) بلی؛ ٢) دلمهٔ شیر، پنیر آبدار.

لپ: ١) پەلی دار؛ ٢) پڕاوپڕ، تژە ف ١) شاخه؛ ٢) لبالب، پر.

لپاش: ١) بێ‌برەو، نارەواج؛ ٢) نازیرەك ف ١) کساد؛ ٢) کودن.

لپێش: ١) پێشڕەو؛ ٢) بەقەدر و حورمەت ف ١) جلوی، پیشرو؛ ٢) محترم.

لپێ کرن: دەپێ کردن. بۆ دەرپێ و پێلاو و گۆریە ئێژن ف پوشیدنِ جوراب و کفش.

لپێل‌بوون: شەپۆل‌دان ف موج زدن.

لتە: لە لایەن تۆ ف ازتو.

لتەن: مژینی مەمك و گوان، سێنن ف مُك‌زدن.

لج: ناوچەیەکە لای دیاربەکر لە کوردستانی ژێردەستی تورکان ف ناحیه‌ای در کردستان.

لچ: ١) لێوی خوارەوە؛ ٢) فەراغ، کەنارە؛ ٣) شتێ کە دەچەسپێ وەك سریش؛ ٤) ریپووقی چاو ف ١) لب زیرین؛ ٢) لبه، کناره؛ ٣) چسپناك؛ ٤) ژفك چشم.

لچان: ١) پڕاوپڕ، دارماڵ؛ ٢) چەسپان، نووسان ف ١) پر و لبالب؛ ٢) چسبیدن.

لچانلچ: پڕاوپڕ ف لبالب، مالامال.

لچانلیچ: لچانلچ ف لبالب.

لچ بردنەوە: لێوتر بنجاندن، دەم‌خوارکردنەوە ف لب و لوچه درهم کردن.

لچ خوار: دەم‌چەفت ف دهن کج.

لچ خوارکردنەوە: برینی لە نارەزایی و فەلسی ف کنایه از اظهار ناخوشنودی.

لچ خوارەوکردن: لچ‌خوارکردنەوە ف کنایه از اظهار ناخوشنودی.

لچ خولدان: قسەی بەپەلەکردن ف باشتاب حرف زدن.

لچ خەنە: زەردەخەنە، بزە ف لبخند.

لچق: ١) شتێ کە بە دەست‌لێدان دەست لووس دەکا؛ ٢) شیر بنچك ف ١) لزج؛ ٢) مزهٔ شیر بن لزج.

لچ‌قەوی: لێونەسنوور ف لب کُلفت.

لچك: ١) سەرپۆشی ژنانە؛ ٢) کلکەی سەرپۆشی ژنانە؛ ٣) کلکەی پێچی سەری پیاوانە؛ ٤) دەم‌هەڵبەست، دەسماڵێ کە پیاو دەم و لووتی پێ دادەپۆشن ف ١) لچك؛ ٢) دنبالهٔ سرپوش زنانه؛ ٣) دنبالهٔ فروهنند دستار مردانه؛ ٤) نقاب.

لچن: لچ‌قەوی ف لب کُلفت.

لچۆ: لچن، لێونەسنوور ف لب کُلفت.

لچ‌ولێو: دەم‌ولێو ف لب و لوچه.

لچ‌ولێوکردن: لێوبڕین بۆ جزبادان ف لب بریدن برای تنبیه.

لچە: ١) لچن؛ ٢) جۆرێ ماسی ف ١) لب کلفت؛ ٢) نوعی ماهی.

لچ هەڵقرچان: برینی لە شاندانی نووڕەیی ف کنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ هەڵقرچاندن: لچ‌هەڵقرچان ف کنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ هەڵقوتاندن: لچ‌هەڵقرچان ف کنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ هەڵقوتان: لچ‌هەڵقرچان ف کنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ هەڵوگەڕانن: ١) لێو بەرەوژوور نوشتاندنەوە؛ ٢) لێوار نوشتاندنەوە ف ١) لب برگرداندن؛ ٢) لبه برگرداندن.

لچ هەڵوەگەڕانن: لچ‌هەڵوگەڕانن ف نگا: لچ‌هەڵوگەڕانن.

لحیم: لحێم، جۆشدانی کانزا ف لَحیم.

لحێم: جۆش‌خواردن و جۆشدانی کانزا ف لَحیم.

لحێف: لیفە، سەرەتنازی پەمۆ تێخزاو ف لحاف.

لخاف: لغاو، هەوساری لەچەرم و ئاسن بۆ ئەسپ لە سواربدا ف لگام.

لخو: لەسەرخۆی ف برخودش.

لخود: لخو ف برخودش.

لخۆدان: ١) بەچەپۆك سینگ و سەرکوتان؛ ٢) بەخۆداهانن و گەشەکردن ف ١) سینه‌زنی؛ ٢) شکوفاشدن.

لخۆکرن: دەبەرخۆکردن: (کراسی خۆ **لخۆکە**) ف پوشیدن.

لخۆگرتن: دەستەبەربوون، مژیاردان ف متعهدشدن.

لخین: ١) لیچق؛ ٢) شلك و شباوی بادان و پێچدان ف ١) لزج؛ ٢) انعطاف‌پذیر.

لرپ: لرفە، دەنگی خواردنی زۆرخۆر ف نگا: لرفه.

لرچە: خڕخڕی سنگ ف صدای خش خش سینه.

لرچەلرچ: لرچەی زۆر ف خش‌خش پیاپی سینه.

لرخ: خڕخڕی سنگ، لرچە ف خش خش سینه.

لرخاندن: خڕخڕکردنی سنگ ف خش خش کردن سینه.

لرخن: کەسێ کە خڕە لە سنگی دێت ف کسی که سینه‌اش خش‌خش کند.

لرخە: لرخ ف نگا: لرخ.

لرسە: سووڕان، زڤران ف چرخش.

لرف: ١) قووت‌چوونی بەپەلە؛ ٢) دەنگی لافاوی بەتەوژم؛ ٣) دەنگی

گرگری نەندوو؛ ۴) دەنگی بوڵاندنی بەقەو ف ۱) بلع شدن با شتاب؛ ۲) صدای خروش سیلاب؛ ۳) غُرّش تنور مُشتعل؛ ۴) صدای لندیدن با صدای بلند.

لرفدان: قوُتدان بەپەلە ف بلعیدن باشتاب.

لرفە: لرف ف نگا: لرف.

لرفەلرف: لرفی بەشوێن یەکا ف «لرف» پیاپی.

لرفە: نربقەی خەنین ف صدای خندیدن.

لز: گیایەکی گەڵاپانی دەشتەکیە. *وەك ژەهر گیاندار نەکوژێ* ف گیاهی است سمّی.

لزگ: لك، لق، پەلی زوەك ف جوانه.

لژ: لج ف نگا: لج.

لژنە: جڤات، کوٚمەڵی مروٚ کە بوٚ راوێژ لێك کوٚ بوٚنەوە ف گردهمآیی.

لستن: خواردن بە زمان بێداساوین ف لیسیدن.

لستنەوە: لستن ف لیسیدن.

لستەوپستە: باك لستنەوە، زوٚر تەواو لستن ف کاملا لیسیدن.

لستەوپستەدان: باك لستنەوە ف کاملا لیسیدن.

لسکە: هوٚگر، خوٚپێ گرتوٚ ف مأنوس، الفت گرفته.

لسەر: ۱) سەرکەوتو، لەپێش لە نەزموندا؛ ۲) لەلای سەرو؛ ۳) نزیك بە: (لسەر زاینە) ف ۱) موفّق در امتحان؛ ۲) طرف بالا؛ ۳) در شُرُف، مُشرف به.

لسەرخوٚ: ۱) بەپشو، خاوەن حەوسەلە؛ ۲) هێدی و بە نەسپایی ف ۱) شکیبا؛ ۲) آهسته و آرام.

لسەرخوٚرا: دەگەڵ ئەوەشا کە بوٚخوٚشی وایە ف با اینکه خود نیز چنین است.

لسەرڤەبون: جوٚنەوەسەر، ناسینەوە ف بەجا آوردن، بازشناختن.

لشتش: ۱) لستنەوە؛ ۲) بەحاسنەمو دوبەلا وێك کەوتن ف ۱) لیسیدن؛ ۲) مخفیانه تماس گرفتن.

لشتن: لستن ف لیسیدن.

لشتە: زمان پیاساوراوی خوراو ف لیسیده.

لغاف: ئامرازێکی ئاسنینە دەخرێتە دەمی ئەسپی سوارەوە. *دەستەجڵەوی پێوەیە* ف لگام.

لغاو: لغاف ف لگام.

لغاو بوٚشل کردن: بریتی لە رێگەدان بە کەسێ کاری سەربەخوٚ بکا ف کنایه از آزادگذاشتن آدم خودسر.

لغاوکردن: ۱) لغاو لە دەمی ئەسپ کردن؛ ۲) برینی لە گێرانەوە لە کار، رێگەنەدان ف ۱) لگام زدن؛ ۲) کنایه از منع کردن کسی از کاری.

لغاوگرتن: ۱) برینداربوٚنی دەمی ئەسپ لە لغاوەوە؛ ۲) جڵەوگرتنی سوار کە دابەزێ ف ۱) لگام گرفتگی، زخمی شدن دهان اسب از لگام؛ ۲) افسارگرفتن اسب تا سوار پیاده شود.

لغاوە: لالیچ، گوٚشەی دەم ف گوشهٔ دهان.

لغاوەبرکێ: نەخوٚشی بریندار بوٚنی سوٚچی دەم ف بیماری گوشهٔ دهان.

لغاوەبرێ: لغاوەبرکێ ف بیماری گوشهٔ دهان.

لغاوەگورگە: مەلێکە لە دماوان دەژی ف پرنده‌ای است که در کنار رودخانه می‌زید.

لغاوهەڵبڕین: ۱) دەسکەجڵەو بڵندکردن؛ ۲) دەسکەلغاو بە چەقوٚ لەت کردن ف ۱) لگام برکشیدن؛ ۲) دستهٔ لگام بریدن.

لف: ۱) پێچ، پێچدان؛ ۲) وەك، جوٚن، وێنەی؛ ۳) ناوالْدوانە ف ۱) پیچ، پیچش؛ ۲) همانند، مانا؛ ۳) همزاد، دوقلو.

لفانە: ۱) دوانە، جمك، جوٚی؛ ۲) شەنگڵەبەرەکەنە ف ۱) دو قلو؛ ۲) دومیوه بهم چسبیده.

لفت: ۱) قسەی دڵخوٚشکەرەوە، دەگەڵ گفت دەگوترێ: (گفت و لفتی خوٚشە)؛ ۲) خەلاس کردنی خواردن: (**لفت و لیٚسی دا**) ف ۱) لطف و مهربانی؛ ۲) تمام کردن و خوردن همهٔ خوراك.

لفتە: سوٚکەناوی لوتفەللا، ناوە بوٚ پیاوان ف مخفّف لطف‌الله.

لفتێ: لفتە ف نگا: لفتە.

لفك: ۱) پەلکەی سەرپێچی پیاوان؛ ۲) کلکەی دەسماڵی سەری ژنان؛ ۳) شتێ سپی و زبرە لە خوری بان لە برزی گیا دەچترێ و لە حەمام خوٚی پێ دەشوٚن ف ۱) دنبالهٔ فروهشتهٔ دستار؛ ۲) دنبالهٔ سرپوش زنانه؛ ۳) لیف حمّام.

لفکە: لفك ف نگا: لفك.

لفکەشامی: گیایەکە وەك لفکی حەمام بەکاردێت ف گیاهی است به جای لیف حمّام به کار آید.

لفگرتن: ژن هێنان و شوگرتن ف همسر گرفتن.

لفگری: لفگرتن ف همسر گرفتن.

لفگیری: لفگرتن ف همسر گرفتن.

لفلف: گیایەکە بنەکەی دەخورێ ف گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.

لفە: ناوالْدوانە ف همزاد.

لفەدوانە: دوانە، جمك، جوٚی ف دوقلو.

لڤ: جوٚڵە، بزوتن، بزاو ف حرکت.

لڤا: لوا، بەرگن. توٚکی وشتر و بەرخ ف پشم شتر و برّه.

لڤاندن: بزواندن، جوٚلاندن ف حرکت دادن.

لڤتا: لێرە، لەگرە، لەم شوێنە ف در اینجا.

لڤد: درکێکە بەپنج دەروێ ف خاربُنی است بوته‌ای.

لڤر: لڤتا، لەگرە ف دراینجا.

لڤرە: لڤر ف دراینجا.

لڤك: لوٚ، گری لە گوٚشتی لەشدا ف غدّه.

لڤن: خشت، کەرپیچ، کەربوج ف خِشت.

لڤوٚك: بزوٚز، دانەسەکناو، بێ نوٚقرە ف بی‌آرام، همواره در جُنب وجوش.

لڤەك: لڤوٚك ف بی‌آرام.

لڤی: ۱) لەئەم، لەمە؛ ۲) جوٚڵا، وەجوٚڵەکەوت ف ۱) ازاین؛ ۲) حرکت کرد، جُنبید.

لڤی دەرە: لەم جێگەبە، لەشوێنە ف در اینجا.

لڤێ دەرێ: لەوشوێنەی دوٚر ف در آنجا.

لڤێ دەرێ: لڤێ دەری ف درآنجا.

لڤین: جوڵان، بزوتن ف جنبیدن، حرکت کردن.

لق: ۱) پەلی دار؛ ۲) قوڵەی لەشکر کە دەکانە سێیەکی هێز ف ۱) شاخه؛ ۲) گُردان ارتش.

لقاو: لغاو ف لگام.

لق لق: ۱) پەل پەلی دار؛ ۲) قاقا، خەنین بەدەنگی بەرز ف ۱) شاخه‌شاخه؛ ۲) قهقهه.

لقلقی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

لك: ۱) لق، پەلی دار؛ ۲) پەلکەی دەسماڵ؛ ۳) سوچ و گوشەی ڕایەخ و قوماش و...؛ ۴) خرابی زەق لە بن پێست؛ ۵) گرێ؛ ۶) چەسپ وەك سریش ف ۱) شاخه؛ ۲) دنبالهٔ فروهشتهٔ سرپوش و دستار؛ ۳) گوشهٔ زیرانداز و پارچه و...؛ ۴) غُدّه؛ ۵) گره؛ ۶) چسب.

لكا: چەسپا ف چسبید.

لكار: ۱) حەریك، مژوڵ بە حەساب؛ ۲) دەکارهێنراو، کارکردو ف ۱) مشغول کار؛ ۲) نیمداشت، کارکرده.

لكان: چەسپان ف چسبیدن.

لكاندن: چەسپاندن ف چسبانیدن.

لكانن: لکاندن ف چسبانیدن.

لكاو: چەسپاو ف چسبیده.

لك لك: ۱) بارەبار، هاوارکردنی مەڕ و بزن؛ ۲) پێکەنینی بەدەنگ بەرز ف ۱) صدای بلند بز و گوسفند؛ ۲) قاه‌قاه خندیدن.

لك مامیر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لكمل: ناڵو،بادامە ف لوزتین.

لكو: لەکام جێ؟ ف درکجا؟.

لكوپۆ: لق و پەلی دار ف شاخسار.

لكوپۆپ: لق و سەرلق ف شاخه و بالانیهای درخت.

لكوژاندن: لەوەڕ لەسەر تازەڕواو، تاخەلێوەکردنی ئاژەڵ ف چریدن از گیاه نودمیده در اوایل بهار.

لكولۆ: رەقایبەکانی بن پێست ف غده‌ها.

لكومین: هەڵەنگوتن، ساتمەبردن، رەت‌بردن و کەوتن ف سکندری خوردن.

لكه: ۱) گرێ؛ ۲) لق؛ ۳) پەلە ف ۱) گره؛ ۲) شاخه؛ ۳) لکه.

لكه كۆره: گرێ‌کۆرە ف گره کور.

لكه كۆری: گرێ‌کۆرە ف گره کور.

لكی: ۱) لە کام کەس؟؛ ۲) لکا، چەسپا ف ۱) از چه کسی؟؛ ۲) چسبید.

لكیا: لکا، چەسپا، پێوەنوسا ف چسبید.

لكیاگ: لکاو ف چسبیده.

لكیان: لکان ف چسبیدن.

لكیده ره: لەکوێ‌یە؟، لەکام شوێنە؟ ف کجاست؟.

لكیده ری: لەکام جێ؟، لەکام شوێن؟ ف کجا؟.

لكین: لکان ف چسبیدن.

لكیو: لکاو ف چسبیده.

لگبن: ۱) خشتی کاڵ؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ۱) خشت خام؛ ۲) نام دهی است.

لگۆرەی: بەپێ ف برطبق.

لگۆری: بەپێ، لگۆرەی ف برطبق.

للا: هۆی کاورا!، ئەرێ فلان! ف فلانی!.

لم: ۱) رەمڵ، رەڵم؛ ۲) زگ؛ ۳) سەبەب؛ ۴) فم‌کردنی چڵم؛ ۵) لیچی سەرەوەی بەراز ف ۱) ماسه؛ ۲) شکم؛ ۳) انگیزه؛ ۴) فین؛ ۵) لب زبرین گراز.

لماو: فوراوی لم، لم و ناوی تێکەڵاو ف لای و لجن.

لمبۆز: پۆز، دەم و کەپۆی حەیوان ف پوزه.

لمبیز: لمبۆز ف پوزه.

لمبیس: لمبۆز ف پوزه.

لمت: لماو ف لای، لجن.

لمتش: ۱) وەشارتن؛ ۲) ژێرخاك‌کردن، ناشتن ف ۱) پنهان کردن؛ ۲) دفن کردن.

لمك: خوێاوك، تراوی زۆر سوێر ف مایع بسیار شور، آب نمك.

لمن: ۱) بۆ من: (وای **لمن**)؛ ۲) لە من: (**لمن** را بۆ تۆ) ف ۱) برمن؛ ۲) از من.

لموز: ۱) لمبۆز، پۆز؛ ۲) زۆگرژ، ناوچاوترش ف ۱) پوزه؛ ۲) اخمو.

لموز: لمبۆز ف پوزه.

لموز: لمبۆز ف پوزه.

لموززراف: جۆرێ ماسی، باقۆ، نەقە ف ماهی اوزن‌برون.

لمه: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لمەد: نمەد، لباد، کولاو ف نمد.

لنج: ۱) لاسار، گوێ‌نەبیس، پێ‌چەقێن؛ ۲) لچق؛ ۳) سەرکۆنە، سەرزەنشت؛ ۴) حەڕی، هەڕگ، قوڕ؛ ۵) لنە، قوڕاوی زۆر شل ف ۱) لجباز؛ ۲) لَزِج؛ ۳) سرزنش؛ ۴) گِل؛ ۵) لای و لَجَن.

لنچق: لچق ف لَزِج.

لنگ: ۱) لاق، لە بەری پێوە نا زان؛ ۲) نا، بەرانبەر: (یەك **لنگ** جەوال، ئەم کەوشانە **لنگاولنگ** کەوتوون)؛ ۳) غار، ڕاکردن: (**لنگ**‌دە بزانم) ف ۱) لِنگ؛ ۲) لنگه؛ ۳) دَو.

لنگ ئەشتش: پێ‌پێدانان، بەرپێ‌دان ف زیر پا گذاشتن، پا برچیزی گذاشتن.

لنگ ئەشتش ڤەر: بەشەق تێ‌هەڵدان ف تیپازدن.

لنگار: غاری بەبڕتاو، چوارناڵە ف تاخت.

لنگاران: رکەی غاردان، گرێوەغار ف مسابقهٔ دَو.

لنگاردان: بەبڕتاو غارپێ‌کردن، چوارناڵە بە ئەسپ کردن ف پا تاخت دوانیدن.

لنگدان: ۱) ڕاکردن، غاردان؛ ۲) غارپێ‌کردن ف ۱) دویدن؛ ۲) دوانیدن.

لنگرین: شەلین، لەنگین، بەقاچ سەقەتی بەرێوەچوُن ف لنگیدن.

لنگ‌قەرسین: نەزینی لاق، مرۆچانەکردنی پا ف مورمورکردن پا.

لنگ‌مەتك: ۱) بێ‌پان؛ ۲) بربنی لە شوم ف ۱) پهن پا؛ ۲) کنایه از شوم.

لنگو: هەوبرترش، گونکەهەویر کە بۆ هەوبرترش هەڵدەگیرێ ف چونهٔ خمیرمایه.

لنگـــە: ۱) نا، وەك: (لنگەی لە دنیادا نیە)؛ ۲) نابار؛ ۳) تاکـەوش‌و گۆرەوی؛ ۴) جەوالی زۆر گوشادو زل، هوژ؛ ۵) لنگ، لاق، با، قاچ؛ ۶) بەردێکی دەستـاز ف ۱) همتا؛ ۲) لنگـەبـار؛ ۳) لنگهٔ کفش و جوراب؛ ۴) جوال گشاد و بزرگ؛ ۵) پا؛ ۶) سنگ دستاس.

لنگـەئەستەنە: ۱) پێ‌بیانان، بەرپێدان؛ ۲) بازهاو بشتن. بازبردن ف ۱) پا بر چیزی گذاشتن؛ ۲) پرش.

لنگەتللوُر: لەسەر زگ درێژبوُن ف دَمَر دراز کشیدن.

لنگەتلوُر: لنگەتللوُر ف دمر دراز کشیدن.

لنگەشە: فۆرتە، گورگەلوُقە ف هَروله.

لنگەشەلە: هەنگڵەشەلە، رۆیشتن لەسەر لاقێك ف لَی‌لَی رفتن.

لنگەشەلێ: لنگەشەلە ف لی‌لی رفتن.

لنگەفرتە: لاقەفرتە ف لگدپرانی نوکشته.

لنگەفرتێ: لاقەفرتە ف لگدپرانی نازه‌کشته.

لنگەفرە: لاقەفرتە ف لگدپرانی نازه‌کشته.

لنگەفرێ: لاقەفرتە ف لگدپرانی نازه‌کشته.

لنگەلەرزە: ئەژنۆلەرزین لە بێ‌تاقەتی‌و ترسان ف لرزش زانو.

لنگەلەرزێ: لنگەلەرزە ف لرزش زانو.

لنگەلەرێ: لنگەلەرزە ف لرزش زانو.

لنگەوتللوُر: لنگەتللوُر ف دَمَر درازکشیدن.

لنگەوتلوُر: لنگەتللوُر ف دَمَر دراز کشیدن.

لنگەوژوُر: کەوتن‌و قاچ‌بلندبوُن ف افتادن و پا به هوارفتن.

لنگەوقوُج: لنگەوژوُر ف نگا: لنگەوژوُر.

لنگ‌هەڵکراو: قول‌هەڵماڵاو ف نگا: قول‌هەڵماڵاو.

لو: ۱) گرێ‌و خرایی سەخت لە بن پێست، لك؛ ۲) سەربـە: لەسـەر، بۆ عاشیرەتـانی دەڵێن: (زەعفـەرانلو، حەیدەرانلو)؛ ۳) لێو؛ ۴) زێوی، رواس، چتر ف ۲) غدّه؛ ۲) منتسب‌به؛ ۳) لب؛ ۴) روباه.

لۆ: ۱) گیایەکی بەرزەبالای گەلادەرزی‌یە؛ ۲) تیسك، دستە مویکی سەر؛ ۳) نا، نال، داو؛ ۴) فەد، لا: (بـەنەکە دولۆ کەوە)؛ ۵) نوێن، چین؛ ۶) کابرا، کاورا: (وا مەکە لۆ)؛ ۷) نەی خۆرت!، نەی لاو!: (دە لۆ لوا!)؛ ۸) بۆچی؟، چما؟؛ ۹) بۆ ئەوە، لەبەر ئەمە؛ ۱۰) بۆ، ژ: (لۆ منت هینابە، لۆ نوم هینـابە، لۆم بینـە)؛ ۱۱) جۆر، نەرز: (و لۆ نابینن)؛ ۱۲) لك، لو، گرێ‌گۆشتی ژێر پێست ف ۱) گیاهی است؛ ۲) دستـەموی سر؛ ۳) نار؛ ۴) لا؛ ۵) طبقه، چین؛ ۶) فلانکس، مارو؛ ۷) ای جوان!؛ ۸) کلمهٔ پرسش، چرا؟؛ ۹) برای اینکه؛ ۱۰) برای؛ ۱۱) طور؛ ۱۲) غدّه.

لوا: ۱) بەرگن؛ ۲) بەرگنی بەسنواو، کولاو؛ ۳) رۆیشت؛ ۴) رەخسا، هەلم دەسکـەوت: (بوم لوا کارەکە بکەم) ف ۱) پنـم شنر و بره، کُرك؛ ۲) نمد؛ ۳) رفت؛ ۴) ممکن شد.

لوالەو: پڕاوپڕ ف لبالب.

لوان: ۱) رۆیشتن: (بێ زام خەدەنـــگ موژەی مەهـرزان/ نەنگـەن وە سارای قیامـەت لوان) «مـەولەوی»؛ ۲) رەخسان، هەڵکەوتن ف ۱) رفتن؛ ۲) امکان.

لواوی: گۆشتی بە لکو لۆ ف گوشت پرغدّه.

لوای: ۱) لوان، رۆیشتن؛ ۲) رۆیشتنی ف ۱) رفتن؛ ۲) رفتنی.

لوباندن: بازانەوە، لالانەوە ف لابەکردن.

لۆبت: زرنگ‌و چالاك ف زرنگ و چابك.

لۆبلۆت: بازەو کازەی بزن‌و مەڕ ف صدای بلند بز و گوسفند.

لۆبلۆب: سوُربوُن لەسەر شتێ ف اصرار، ابرام.

لوبلوبە: نوکەسپیلکـەی لەشیرداکولاوی وشکـەوەکراو ف لبلبـی، نخودچی.

لوُبی: لۆبیا ف نگا: لوبیا.

لۆبیا: دانـــەویڵەیەکی بەکلوە بە رەنگی سپی‌و سوُر دەبێ، ماشـەسپی، ماشەسوُرە ف لوبیا.

لۆپ: ۱) فرەنجی؛ ۲) لباد، کولاو، نەحت، نات؛ ۳) سەرکولمە، رومەت؛ ۴) بەرەی نەسوُر؛ ۵) بالداری مەلەوان وەك مراوی‌و... ف ۱) پالتوی نمـدی؛ ۲) نمد گسترنی؛ ۳) گونه، لپ؛ ۴) گلیم ضخیم؛ ۵) پرندهٔ شناگر مانند مرغابی و...

لۆبت: لۆبت ف زرنگ و چابك.

لۆپـك: ۱) داوەڵی، داهـۆڵ؛ ۲) لۆبیا؛ ۳) کونبلك، کفنەی ساوار ف ۱) مترسك؛ ۲) لوبیا؛ ۳) کوفتەبلغور.

لۆپکە: جۆرە کرمێکە گەلای بێستان دەخوا ف نوعی کرم که آفت جالیز است.

لوت: روُت، بێ‌جلك ف لخت.

لوُت: ۱) روُت، بێ‌جل؛ ۲) باروی زل؛ ۳) بابوُلە، نبکە؛ ۴) گاف، شەقاو؛ ۵) باز ف ۱) لُخت؛ ۲) لقمهٔ بزرگ؛ ۳) ساندویچ؛ ۴) گام؛ ۵) گام بلند.

لوُت: ۱) لوت، روُت؛ ۲) کەپۆ، بێڤل، کەپ، دم؛ ۳) رەجاڵە، عەلوُجەلوُ: (لات‌و لوُت) ف ۱) لُخت؛ ۲) بینی؛ ۳) اوباش.

لوُتـاویژ: بۆگەنی زۆرپیس کە پیاو کەبۆی دەگرێ تا بۆی نەیە ف بوی بسیار بد.

لوُت‌نەسترین: جڵم لەکەپۆکردنەوە ف پاك کردن آب بینی.

لوُت‌براو: کەسێ کە سەری بێڤلیان بڕیوە لەسەر کاری خراپ ف بینی بریده.

لوُت‌بڕیاگ: لوُت‌براو ف بینی بریده.

لوُت‌برین: بێڤل‌برین ف بینی بریدن.

لوُت‌بەبەرخۆداهاتنەوە: بربنی لە پەشیمان‌بوُنەوە ف کنایه از پشیمان شدن.

لوُت‌بەخـۆداهـاتنـەوە: بریتی لە خەجـاڵەتی‌و پەشیمانی ف کنایه از خجلت‌زدگی و پشیمانی.

لوت‌بەرز: بادی‌هەوا، بەفیز [ف] متکبّر.

لوت‌بەرزی: فیز، دەعبە [ف] تکبّر.

لوت‌پان: ١) کەپۆپان؛ ٢) مەلێکە لە دماوان دەژی [ف] ١) بینی پهن؛ ٢) پرنده‌ای است که در کنار آب زندگی می‌کند.

لوت‌پروانن: بربێنی لە نارەحەت‌کردن [ف] کنایه از افسرده‌خاطر کردن.

لوت‌پژان: خوێن‌بەربوونی کەپۆ [ف] خونریزی بینی، خون دماغ شدن.

لوت‌پیانەهێنان: لێ‌رازی‌نەبوون، نرخ‌نەدان بە کەسێ [ف] ناخوشنودبودن از کسی، ارج ننهادن.

لوت‌چوزانەوە: ١) کەپۆسوزبانەوە؛ ٢) بربێنی لە لەهومێدەواری‌یەوە بەسەر ناهومێدی داکەوتن [ف] ١) سوزش در بینی؛ ٢) کنایه از نومیدشدن پس از امیدواری، دماغ سوخته شدن.

لوت‌چوزیانەوە: لوت‌چوزانەوە [ف] نگا: لوت‌چوزانەوە.

لوتخوار: قەلس، نوزە، نارازی [ف] قهرکرده، ناراضی.

لوت‌خوربان: بربێنی لە خەباڵ لە کردنی کاریێ کردن: (بۆ چوونەسەفەر لوتی نەخوری) [ف] هوس کردن.

لوت‌داژاندن: سەردەبەرخونان بە ناوەحەتی‌و خەمباری [ف] کنایه از کزکردن و غم خوردن.

لوت‌داژەندن: لوت‌داژاندن [ف] نگا: لوت‌داژاندن.

لوت‌داژەنین: لوت‌داژاندن [ف] نگا: لوت داژاندن.

لوت‌دافسیاگ: لوت‌پان [ف] بینی پهن.

لوت‌رەوان: روقایم‌و فیلباز [ف] شیّاد و پُررو.

لوت‌زانەوە: ناولەکەپۆهاتن [ف] آب از بینی سرازیرشدن.

لوت‌زل: ١) کەپۆزەلام؛ ٢) بربێنی لە لوت‌بەرز [ف] ١) دماغ گنده؛ ٢) کنایه از متکبّر.

لوت‌سولانەوە: ١) لوت‌سوزبانەوە؛ ٢) کەپۆ بەرزکردنەوەی بارگین‌و نیرەکەر لە بۆن‌کردنی تەرس [ف] ١) سوزش در بینی؛ ٢) بینی بلند کردن اسب و الاغ از بوکردن مدفوع ماده.

لوت‌سولیانەوە: لوت‌سولانەوە [ف] نگا: لوت سولانەوە.

لوت‌شکان: ١) ناهومێدبوون؛ ٢) خەجاڵەت‌بوون [ف] ١) نومیدشدن؛ ٢) شرمنده‌شدن.

لوت‌شکاندن: ١) نەمێ‌کردن؛ ٢) ناهومێدکردن [ف] ١) تنبیه‌کردن؛ ٢) نومیدکردن.

لوت‌شکانن: لوت شکاندن [ف] نگا: لوت‌شکاندن.

لوتك: ١) سەما لەخۆشیان؛ ٢) بازبردن [ف] ١) رقص و پایکوبی انفرادی از شادی؛ ٢) پریدن، جهیدن.

لوتك: لوتك [ف] نگا: لوتك.

لوتك: قەمەنەرە [ف] قنطره، پُل ناودانی.

لوتکە: ١) نرۆپك؛ ٢) کەپك [ف] ١) قلّه؛ ٢) دماغه.

لوتکە: بەلەم [ف] قایق.

لوت‌گرتن: ١) دەس بەکەپۆگرتن لە بوگەن؛ ٢) بربێنی لە لالوتی [ف] ١) بینی گرفتن از بوی بد؛ ٢) کنایه از ناخوشنودی از کسی.

لوت‌گیران: بربێنی لە نالامەت‌گرتن [ف] بینی گرفتگی از زکام.

لوت‌گیریان: لوت‌گیران [ف] گرفتگی بینی از زکام.

لوت‌لاگرتن: لالوت‌بوون [ف] دلگیرشدن، ناخوشنودشدن از کسی.

لوت‌لێ‌خوران: خەباڵ‌لێ کردن‌و بەتەمابوون، لوت‌خوران [ف] هوس کردن چیزی.

لوتم: بەش، پشك، باژ [ف] سهم، حصه.

لوتو: جۆری ماسی [ف] نوعی ماهی.

لوتو: بۆ تۆ [ف] برای تو.

لوتو: بۆ تو، ز نەرا [ف] برای تو.

لوت‌و بزوت: لەپڕو نەکاو: (لوت‌و بزوت نوشی بوم) [ف] یکهو، ناگاه.

لوت‌و پوت: ١) زۆر زوت‌و نەدار؛ ٢) بۆڵەو پرتە [ف] ١) فقیر ژنده‌پوش؛ ٢) غرولند.

لوتە: ١) ترێی پلیشاو؛ ٢) بەرماوی تێکەڵ‌کراو؛ ٣) بۆ تو؛ ٤) پاروی زل؛ ٥) ترێی هەڵخراو لەبەر ناو بۆ بوونەمێوژ [ف] ١) انگور لهیده؛ ٢) بازماندهٔ خوراك دورریختنی؛ ٣) برای تو؛ ٤) لقمهٔ بزرگ؛ ٥) انگوری که برای تبدیل به کشمش در معرض تابش آفتاب قرار می‌گیرد.

لوتە: ١) کەپك؛ ٢) ترۆپکی چیا؛ ٣) کەپۆزل؛ ٤) روونەو پوونەکە؛ ٥) ژنی بەنازو شەرمێون [ف] ١) دماغه؛ ٢) قلّه؛ ٣) دماغ گنده؛ ٤) آدم کوچك بی‌نمود؛ ٥) زن طنّاز.

لوت‌هاتنەخوارەوە: ١) لوت‌شکان؛ ٢) لە فیز وازهێنان [ف] ١) کنایه از تنبیه‌شدن؛ ٢) از تکبّردست برداشتن و پست شدن.

لوتەخور: بابۆڵەبادەر، پاروی‌زل‌خور: (وا خوانی کەناری من بۆ نوقڵی دەم‌و ماچە/ ئەی لوتەخوری نەکبە سا تۆ لە کەنارت چی؟) «نالی» [ف] کنایه از بی‌احترام.

لوتەر: ١) زرنگ‌و چالاك؛ ٢) نەشی؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) زرنگ؛ ٢) دوك؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لوتەلا: لالوت [ف] قهرکرده، دلخور.

لوتەلوت: پرتەو بۆڵە [ف] غرولند.

لوتەوانە: ١) خەزێم؛ ٢) سەردەرانەی زەوی [ف] ١) زیور بینی، گل بینی؛ ٢) آستانهٔ برامده.

لوت‌هەڵکردن: لالوتی‌شاندان، لالوت‌بوون [ف] قهرکردن.

لوتی: ١) بەزمگێری بە زورناو دەهۆڵ؛ ٢) بربێنی لە بێ‌حەیا؛ ٣) بربێنی لە دەست‌بلاو [ف] ١) خُنیاگر؛ ٢) کنایه از بی‌شرم؛ ٣) کنایه از دست و دل باز.

لوتیاتی: کاری لوتی [ف] «لوتی»گری، «لوتی»بودن.

لوتیایەتی: لوتبانی [ف] نگا: لوتبانی.

لوتی‌خور: دەسبڕی بێ‌شەرمانە [ف] کُلاه‌برداری.

لوتی‌گەری: لوتبانی [ف] نگا: لوتبانی.

لوتی‌وپوتی: عەلوجەلو، روت‌و رەجاڵە [ف] اوباش.

لوتیەتی: لوتیانی [ف] نگا: لوتبانی.

لوج: ژووری تایبەتی لە تەماشاخانەو سینەمادا [ف] لژ.

لۆجن: دوکەڵ‌کێش ف دودی.

لوچ: ١) چرچ؛ ٢) لیچ، لێوی خوارو؛ ٣) خزگەی ماسی ف ١) چروك؛ ٢) لوچه؛ ٣) جای گردآمدن ماهیان در زمستان.

لۆچ: ١) چرچ؛ ٢) بۆ چی؟، چما؟، لۆ؟ ف ١) چین، چروك؛ ٢) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لۆچان: چرچ بوون ف چروکیدن.

لۆچاو: ١) شەپۆلی بچوکی سەر زۆبار؛ ٢) بۆ چەم، بۆ چاو: (نەم دەرمانە لۆچاو باشە) ف ١) خیزاب؛ ٢) برای چشم.

لۆچاوی: چرچ ف چروکین.

لۆچکاندن: جاوین، جوون ف جویدن.

لۆچکە: فەقانجەلەی نالبەند کە لێوی بەکسمی پێ دەبەستن، لەواشە ف لباشن.

لۆچە: ١) لێوی خواروی بەکسم؛ ٢) وتەی پرسیار، بۆ چی؟ ف ١) لب زیرین ستور؛ ٢) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لۆچی: ١) لۆچاوی؛ ٢) بۆچی؟، چما؟ ف ١) چروکین؛ ٢) برای چه؟.

لۆخ: ١) پەردەی تەنك نێوان گۆشت و پێستی زیندو؛ ٢) داری گەندەڵ؛ ٣) بەفری شل کە زوو دەتوێتەوە؛ ٤) جێگەی ئامراز: (قبشەك‌لۆخ)؛ ٥) نوێ، نوێژ؛ ٦) شیرنی خەرمان‌سوربوون؛ ٧) گوڵی وشکی قامیش ف ١) غشاء؛ ٢) چوب پوسیده؛ ٣) برف سُست که زود آب می‌شود؛ ٤) جای ابزار؛ ٥) لایه؛ ٦) انعام به مناسبت برداشت خرمن؛ ٧) خوشهٔ خشك نی.

لۆخان: بەزم و زەماوەند: (شای لۆخان) ف بزم و سرور گروهی.

لۆخانە: ١) ئەندامێکی پڕچرچ و لوچە لە ناو کرش دا؛ ٢) بەخشش بە هۆی خەرمان‌سوربوون ف ١) هزارلا درسیرابی؛ ٢) انعام خرمن‌برداری.

لۆخواردن: نیك‌نالان و نالۆزانی بەن ف درهم شدن نخ.

لۆد: ١) بارەگیا؛ ٢) لۆدەگیاو گزرەو کا ف ١) بار گیاه؛ ٢) تودهٔ علوفه.

لۆدە: ١) کۆمای زل لە کاو گیا؛ ٢) رەوەبەراز ف ١) تودهٔ بزرگ انباشتهٔ علوفه؛ ٢) رمهٔ خوك.

لودێ: برۆن ف بروید.

لۆر: لەوێ، لەوێندەرێ ف درآنجا.

لوڕ: ١) بەشێکە لە چواربەشی گەلی کورد؛ ٢) پالانێکی باریکی دوفلیقانەیە لە بن جلەوە دەبخەنە سەر پشتی بارەبەر ف ١) لُر، بخشی از چهاربخش ملّت کورد؛ ٢) قسمتی دوشاخه مانند از پالان ستور.

لۆڕ: ١) خواردنێکە لە شیر و نیژاوی پەنیر دەکرێ؛ ٢) دەنگی بلوێر؛ ٣) گۆرانی گوتنی بەسەبر: (لەبەر خۆیەوە لۆرەلۆریەنی)؛ ٤) جێگە، شوێن؛ ٥) کردە، ئاکار؛ ٦) رۆیشتنی بە شلەپەتەپی؛ ٧) جلۆنابەنی، بار؛ ٨) لایلای بۆ زاروکی ساوا ف ١) لور، از فراوردەهای شیر؛ ٢) آواز نی؛ ٣) زمزمه و ترنّم؛ ٤) جای، مکان؛ ٥) روش؛ ٦) شل وول راه رفتن؛ ٧) حالت، کیفیّت؛ ٨) لالایی برای نوزاد.

لۆڕ: ١) حەپەی درێژی سەگ و گورگ و چەقەڵ؛ ٢) دەنگی بلوێر؛ ٣) راست و تەخت؛ ٤) پێچ‌دراو: (چاوان مەرێژە بسکان مەکە لۆر)؛ ٥) پەنەوژم سەرەوژێرهاتنی باڵدار: (بازەکە لۆڕ بوەوە بۆ کەو) ف ١) زوزه؛ ٢) آواز نی‌لبك؛ ٣) راست و هموار؛ ٤) پیچ‌خورده؛ ٥) شیرجهٔ پرندهٔ شکاری.

لۆراسی: ١) جەبەزی درێژوکە؛ ٢) کدوی درێژ ف ١) نوعی هندوانهٔ دراز؛ ٢) نوعی کدوی دراز.

لۆراندن: ١) گۆرانی‌گوتنی بەسەبر؛ ٢) گریان بە دەنگی گڕ و لەرزۆك؛ ٣) لابلایی دایك بۆ منداڵ ف ١) ترنم کردن؛ ٢) گریستن با صدای خشن و لرزان؛ ٣) لالایی مادر برای کودك.

لۆڕاندن: ١) دەنگی درێژی سەگ و گورگ و چەقەڵ؛ ٢) دەنگی گێژاوی بەنەوژم: (گێژاو لۆڕەی دێ) ف ١) زوزه کشیدن؛ ٢) صدای گرداب پرحرکت.

لۆراندنەوە: ١) دەنگدانی بلوێر؛ ٢) لۆراندن ف ١) صدای نی؛ ٢) نگا: لۆراندن.

لۆرانەوە: لۆراندنەوە ف نگا: لۆراندنەوە.

لۆرت: زۆر دەوڵەمەند و پارەدار ف بسیار ثروتمند، لُرد.

لۆرتە: نرێی پڵیشاو، لوتە ف انگور لهیده.

لورد: لۆرت ف بسیار ثروتمند، لُرد.

لۆرك: ١) لۆر کە لە شیر دەکرێ؛ ٢) ئەسرین؛ ٣) لای‌لابە ف ١) لور، از فراوردەهای شیر؛ ٢) اشك؛ ٣) لالایی.

لۆرك: زاڵە، رۆل، رۆلك ف گل خرزهره.

لۆرکردن: پێچدان ف پیچیدن، تاب‌دادن.

لۆرکنایش: لابلایی‌کردن ف لالایی.

لورکۆژ: جۆرێ نرێ ف نوعی انگور.

لۆرکە: جۆرەقاسپکە ف آهنگی است.

لۆرە: ١) گۆرانی بەسەبر؛ ٢) گریان بە دەنگی گڕ؛ ٣) دەنگی بلوێر؛ ٤) قاسپکە ف ١) ترنّم؛ ٢) گریه با صدای خشن؛ ٣) آواز نی؛ ٤) آهنگی است.

لۆڕە: دەنگی لۆڕاندن ف زوزه.

لۆرەپ: ئەوجێگە لە گوان کە شیری لێ‌دێنەدەر ف لولهٔ پستان.

لۆرەلۆر: لۆرەی بەشوین یەکا ف «لوره»ی پیاپی.

لۆڕەلۆڕ: لۆڕەی بەشوین یەکا ف زوزهٔ پیاپی.

لۆرەلەپ: داری لۆسی گروفەر بۆ پێش و دواوەی مەشکە کە داردۆژنگی بە زمانە نێخراوە ف چوب دستگیرهٔ مشك بهم زنی.

لورێ: ١) کورتانۆکەی دوفلیقانە، لوڕ؛ ٢) زاراوەی لوڕ ف ١) پالانچهٔ دوشاخه؛ ٢) لهجهٔ لُری.

لۆری: ١) ئەگەی خوازراوە، نێری وردەماڵان؛ ٢) ترومبیلی باری؛ ٣) لای‌لای ف ١) تگه‌ای که به عاریه به گلهٔ دیگران برند؛ ٢) کامیون؛ ٣) لالایی.

لۆڕی: لابە، دەبنو ف لالابچه، بخواب.

لۆریاسی: لۆراسی ف هندوانهٔ دراز.

لۆریانەوە: لەبەرخۆوە گۆرانی گوتن، لۆرانەوە ف زمزمهٔ زیرلبی.

لۆری‌لۆری: لای لابە ف لالا.

لۆرین: سەرکۆنە، سەرزەنشت ف سرزنش.

لۆرینەوە: لۆرانەوە ف زمزمهٔ زیرلبی، ترنّم.

لوزم: گەرەك، ئەشێ ف لازم است.

لۆزەندەر: زەبەلاحی نەژە ف لندهور.

لۆزەو: ١) خزینی شتی وردبە برایی: (جەوالٌ دڕا گەنم **لۆزەوی** کرد)؛ ٢) دەرچوونی ئاو لە کون و فەلّشتنەوە بە تەوژمی: (**لـۆزەو**م بەردەسەری نامەوێ جورعەی کەمکەم) «هێمن»؛ ٣) سواری زۆر و بەپەلە: (**لـۆزەوی** سواران سەری کرد) ف ١) ریزش دانەها در پی هم؛ ٢) ریزش آب با فشار؛ ٣) گروه سواران شتابزده.

لۆژ: ١) تەمەلٌ، قوونگران؛ ٢) راکشـاو لە درێژەوە، تخیلٌ؛ ٣) بزوتن بەولاولادا، راژان؛ ٤) لۆچ ف ١) تنبـل، سرگردان؛ ٢) درازافتـاده بر زمین؛ ٣) جنبش، لرزش افقی؛ ٤) لُژ.

لۆژان: ١) تخیلٌ بوون؛ ٢) راژان ف ١) دراز شدن بر زمین؛ ٢) نوسان افقی.

لۆژاندن: بەزەویدا تخیلٌ کردن ف به درازا بر زمین انداختن.

لۆژانن: لۆژاندن ف نگا: لۆژاندن.

لۆژن: دوکەلٌ کێش، کونی بۆرغاری ف دودکش.

لۆژنـا: ١)خـەتی جووت، هێلٌ؛ ٢) جۆگەی بچووك لەناو کێلگەدا ف ١) شیار شخم؛ ٢) جوی کوچك در مزرعه.

لۆژە: ١) تەمەلی، قوونگرانی؛ ٢) بزاوی بە هەردوك لای راستەو چەپەدا ف ١) کسلی، تنبلی؛ ٢) نوسان افقی.

لۆژەلـۆژ: ١) سەبـرەسـەبـرە رۆیشتن؛ ٢) بە لارەوەلارەوە ف ١) سلانەسلانە؛ ٢) یك وَری.

لۆژین: لودەی گیاو گزرە ف تودهٔ برهم انباشتهٔ علوفه.

لوس: ١) گوپ لە لای زۆری زارەوە؛ ٢) چەنـد دارێ کە چەنـد کەس دەیدەنـە بن شتێ گران و قورس بۆ هەڵگرتنی؛ ٣) باری، نوێلٌ؛ ٤) لەبەر زۆرکارکردن ساویاو؛ ٥) عادەت گرتو، فێربوگ: (لە چەتەبازیدا **لوس** بوە)؛ ٦) بڕێتی لە تەواو لە کارکەوتن: (ئیتر **لوس** بووم ناتوانم کار بکەم)؛ ٧) فەتیر، نانی هەویرهـەڵنـەهاتگ ف ١) لُپ از داخل؛ ٢) چوب زیر بار گران که چند نفر بردارند؛ ٣) اَهرم؛ ٤) سابیده از کار زیاد؛ ٥) عادت کرده، یاد گرفته شده؛ ٦) کنایه از کاملاً خسته‌شدن؛ ٧) نان فطیر.

لووس: ١) ساف، بێ گیاو بێ موو؛ ٢) حولی، بێ گرێ و زبری؛ ٣) بڕێتی لە جوان: (ژنێکی **لووسە**)؛ ٤) نەرزوانی خوێنێك‌خەر: (بـەسبـە چـیتر خۆ **لووس** مەکە)؛ ٥) پلوسك؛ ٦) ناقگە؛ ٧) فوونەدەر؛ ٨) دەزگای رۆن لە زەوەك گرتن؛ ٩) جێ هەڵنیشتنی مریشـك و بوقلە، لبس ف ١) صاف بی‌موی و بی‌گیاه؛ ٢) صاف بدون گره و زبری؛ ٣) کنایه اززیباروی؛ ٤) چرب‌زبـان؛ ٥) ناودان؛ ٦) آبشـار؛ ٧) کونـی؛ ٨) دستگـاه روغن‌کشی؛ ٩) جای روی تخم نشستن مرغ و بوقلمون.

لووساو: ١) سوولٌ، پلوسك؛ ٢) سولاف، ناقگە ف ١) ناودان؛ ٢) آبشار.

لووساوك: لووساو ف نگا: لووساو.

لووسـبـوون: ١) سوان لەبـەر کاری زۆر؛ ٢) عادەت‌گرتن بە شتێ؛ ٣) لەکـارکەوتن لەبەر ماندگی ف ١) سابیده‌شدن؛ ٢) عادت کردن؛ ٣) ازکار افتادن ازفرط خستگی.

لووسبوون: لە زبری رزگاربوون ف از زبری رهاشدن، صاف شدن.

لۆستك: چلپاو، قوڕی شل و تراو ف لای و لجن.

لووسکار: کەسێ کە شتی زبر ساف دەکا ف صافکار.

لووسکاری: کاری **لووسکار** ف صافکاری.

لووسکردن: ساف کردن ف صاف کردن.

لووسکە: ١) فەرمان بە لووسکردن؛ ٢) لاوی دەمرووت؛ ٣) بڕێتی لە لاوی حیز ف ١) صاف کُن!، امر به صاف کردن؛ ٢) جوان بی‌مو؛ ٣) کنایه از بچه‌کونی.

لووسکەباز: بەچەباز ف بچه‌باز.

لووسکەبازی: بەچەبازی ف بچه‌بازی.

لووس‌لووسك: جـۆرێ مارمێلکـەی درێژ، شین‌شینـك، زەردەقۆرە ف آفتاب‌پرست.

لووس‌وپووس: تەواولووس، بێ هیچ زبری ف کاملاً صاف بدون زبری.

لوسـوورە: گەنـەلـۆ، گیایەکە لەتیرەی گەلادەرزی ناژەلٌ کوێر دەکا ف گیاهی است برگ سوزنی و سمّی.

لوسە: باری، لوس ف اَهرم.

لۆسەکە: گیایەکە بنکی دەخورێ ف گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.

لۆسی: ١) ساویاگی؛ ٢) ماندویەتی زۆر ف ١) سابیدگی؛ ٢) خستگی زیاد.

لووسی: ١) دژی زبری، سافی؛ ٢) نەرزوانی ف ١) صافی؛ ٢) چرب زبانی.

لۆش: ١) گیایەکـی بۆن‌خۆشـە؛ ٢) نانـی فەتـیر ف ١) گیاهی است خوشبو، ٢) نان فطیر.

لووش: ١) هەڵمژین و قووتدان: (هەژدیها هەڵی **لووشی**)؛ ٢) دەنگی لوونی چلمن: (چلمی ناسترێ هەر **لووشەلووشبەتی**)؛ ٣) دەنگی دەم و لوونی یەکسم لە تاسـەی جۆ ف ١) برکشیدن و بلعیدن؛ ٢) صدای بینی خلمی؛ ٣) صدای بینی چارپا درآرزوی علیق.

لووشان: قووتدرانی بە خرّی ف دُرسته بلع شدن.

لووشاندن: ١) قووتدانی بە خرّی؛ ٢) پرمەو بوڵەی یەکسم بۆ ئالیك ف ١) دُرسته‌بلعیدن؛ ٢) لندیدن چارپا برای علیق.

لوشاو: لافاو، لەهی ف سیلاب.

لۆشك: جۆرێ کولێرەی چکۆڵە ف نوعی گرده نان کوچك.

لووشك: جفنە، جوونە، جۆحنك ف لگدپرانی چارپا.

لۆشکە: لۆچکە ف لباشن.

لووشکـە: ١) لووشـك، جوونـە؛ ٢) پرمـەو بوڵەی یەکسم بۆ ئالیك ف ١) لگدپرانی؛ ٢) لندیدن چارپا برای علیق.

لوشمە: ١) ناڵەو دەنگی نزم بە گریانەوە؛ ٢) لووشەی چلمن؛ ٣) دەنگـو هەنیسـك‌دانی کەرو ئێستـر لە دیتنی شتێ کە پێی خۆشە ف ١) ناله وصدای خفیف همراه گریه؛ ٢) برکشیدن آب بینی؛ ٣) صدای اظهار شکّر چارپا.

لۆشمه: گیابەکە ف گیاهی است.

لۆشە: کولێرەی گەورە ف گردە نان بزرگ.

لوُشــە: ١) فوُت‌دانی بەساغی؛ ٢) گیایەکی دەناو دوٚکڵبوی دەکەن؛ ٣) جوٚرێ نەخوٚشی یەکسم‌و زەشەولاٚغ ف ١) درسته بلعیدن؛ ٢) گیاهی است آشی؛ ٣) یکی از بیماریهای ستور و چارپایان.

لوُشەلوُش: لوُشەکردنی زوٚری بەکسم ف لندیدن پیاپی ستور.

لوُشی: هێشو ف خوشه.

لوُشــین: ١) فوُت‌دان بە ساغی؛ ٢) لوُشــەکــردنی یەکــسم ف ١) درسته‌بلعیدن؛ ٢) لندیدن ستور.

لوعاب: لینجاو: (بامیە لوعابی هەیە) ف لعاب، لزجاب.

لوٚغ: ١) لوٚچ، نوێ؛ ٢) بانگلێر، بانگوش ف ١) لابه، چین؛ ٢) بام غلتان.

لوٚغان: بەزم‌و ناهەنگ ف بزم و سرور.

لوٚغانە: بەخشش بە هوٚی خەرمان‌سوُربوُن ف انعام به شادی خرمن آماده‌شدن.

لوغم: ١) ریگە بەبن عەرزدا؛ ٢) نەقمەمەنی کە دەبن گڵ دەخرێ ف ١) نقب؛ ٢) مین.

لوٚغــە: ١) نەخــوٚشی زمــان‌نەسنوُربوُن؛ ٢) لوٚغانە ف ١) بیماری ورم زبان؛ ٢) نگا: لوٚغانە.

لوٚغــەت: شات‌و شوُتی لە زاسنی بەدوُر، شایعــە: (بــاوەز مەکــە هەمــو **لوٚغەتە**) ف شایعه.

لوٚغەلوٚغە: لوٚغە ف بیماری ورم زبان.

لوف: دوٚی کولاٚو بوٚ کەشك‌و ژاژی ف دوغ جوشیده، کشك.

لوٚق: ١) لاق، لنگ: (ئــەم کابرا **لوٚق**‌درێژە کێ یە؟)؛ ٢) گاف؛ ٣) لە نەژنوٚ بەرەژێر؛ ۴) هێلکەی گەنیو؛ ۵) فوٚرتە، قەنرە؛ ۶) قنەی باڵدار؛ ٧) نافــایم: (کــورسبەکــەم لەق‌و **لوٚقە**)؛ ٨) بە دەگمــەن، دەگەڵ ناق دەگوتــرێ: (نــاق‌و **لوٚق**)؛ ٩) نانــاســابی؛ ١٠) توٚلاٚ، فورسە؛ ١١) کولێرە؛ ١٢) لەقە ف ١) لنگ؛ ٢) گام؛ ٣) از زانو به پایین؛ ۴) تخم‌مرغ گندیده؛ ۵) هروله؛ ۶) راه‌رفتن پرنده؛ ٧) سُست، نامحکم؛ ٨) کم و بەندرت؛ ٩) غیرعادّی؛ ١٠) قرص؛ ١١) نان گرده؛ ١٢) لگد.

لوٚقاندن: بە فوٚرتە زوٚیشتن ف هروله کردن.

لوٚقانن: لوٚقاندن ف هروله‌کردن.

لوٚقاو: گاف ف گام.

لوٚقژی: لەپڕ دەرپەڕی، خوٚی هاویشت ف ناگهان بیرون جهید.

لوٚقژین: دەرپەڕینی لەپڕ ف بیرون جهیدن ناگهانی.

لوٚقلوٚق: ١) بێ‌ناوەزو نازیرەك؛ ٢) تەپ‌بوٚ بەکسمی ئێژن ف ١) کودن؛ ٢) حیوان باربر تنبل.

لوٚقلوٚقی: ١) لنگ‌درێژ؛ ٢) گاف گوشاد ف ١) لنگ دراز؛ ٢) گام فراخ.

لوقمان: پزیشکی زوٚر زانا: (دەردی من بە حەکیم‌و **لوقمانان** چاری نابە) ف طبیب دانشمند.

لوقمــە: ١) پارو؛ ٢) دەم‌بەست؛ ٣) نەخــوٚشی گرفت؛ ۴) قابشێ کە ناوزەنگی نێدابە ف ١) لقمه؛ ٢) پوزه‌بند؛ ٣) بیماری اِمتلا؛ ۴) نواری که رکاب در آن است.

لوقمەرفێن: چاوچنوٚکی چڵێس ف آزمند خوراك و بی‌شرم.

لوقمەفرێن: لوقمەرفێن ف نگا: لوقمەرفێن.

لوقمەقازی: جوٚرێ شیرنی یە ف نوعی شیرینی.

لوقمەکراو: دەم‌بەستراو ف پوزه بسته.

لوقمەکردن: توُشی نەخوٚشی گرفت بوُن ف به بیماری امتلا دچارشدن.

لوقمەگرتن: پاروی زل لەدەم‌نان ف لقمهٔ بزرگ بلعیدن.

لوٚقن: لنگ‌درێژ ف لنگ دراز.

لوٚقــە: ١) قوٚرتــە، قوٚنــرە، قەنرە، گورگەلوٚقە؛ ٢) جارو بار، بەدەگمەن: (ناق‌و **لوٚقە**) ف ١) هروله؛ ٢) به‌ندرت.

لوٚقەکردن: بەقوٚرتەزوٚیشتن ف هروله کردن.

لوٚقەلوٚق: بەفوٚرتەزوٚیشتن ف هروله رفتن، نم دورفتن.

لوٚق‌هاویشتن: گافی درێژ زوٚیشتن، بازدان، شەقــاوهــاویشتن ف گام فراخ برداشتن.

لوٚق‌هەڵێنان: شەقاونان ف گام برداشتن.

لوٚق‌هەڵێنانەوە: شەقاوهاویشتن ف گام برداشتن.

لوٚقین: بەپەلەزوٚیشتن ف باشتاب رفتن.

لوك: لوُ، لك، گرێ‌گوٚنس ف غدّه.

لوٚك: ١)جسنێکی حوشتر؛ ٢) حوشتری نێر؛ ٣) بڕینێ لە نازاو نەترس؛ ۴) ریك‌گوشین‌و گڵوٚفین؛ ۵) داخران‌و موٚرکران؛ ۶) توٚلاٚ، قورسە؛ ٧) قەنرە، نکە؛ ٨) بەمبی، پەموٚ ف ١) نژادی از شتر؛ ٢) شتر نر؛ ٣) کنایه از شجاع؛ ۴) فشردن در آغوش؛ ۵) لاك و مهر؛ ۶) شمش؛ ٧) قطره؛ ٨) پنبه.

لوٚك: پاشگرێکە بوٚ زیادگونن: (سست‌و کەفە**لوٚکە**) ف پسوند مبالغه.

لوُك: لوٚك ف پسوند مبالغه.

لوٚکاندن: ١) گەمەکردن‌و یەکترنلاندنەوە؛ ٢) برینێ لە لافەکردن ف ١) دستبازی و یکدیگر را غلتانیدن؛ ٢) کنایه از همخوابه‌شدن.

لوٚکچە: وشتری نێری سێ‌بەهاردینە ف بچّه شتر نر سه‌ساله.

لوٚکژین: ١) لەوەزی ناخەلێوە؛ ٢) پروشەی نازڵ دوای نەخوٚشی ف ١) چرا از گیاه تازه‌برآمده؛ ٢) اندك اندك چریدن حیوان نازه‌شفا یافته.

لوٚك‌کردن: داخستن‌و موٚرکردن ف لاك و مهرکردن.

لوٚکە: ١) پەموٚ، بەمبی؛ ٢) پاشگری چوُك‌ناندان ف ١) پنبه؛ ٢) پسوند تصغیر.

لوٚکە: لوٚکە ف بسوند تصغیر.

لوُکە: پاشگری چوُك‌شاندان: (سێوە**لوُکە**، دبوە**لوُکە**) ف پسوند تصغیر.

لوٚکی: رەنگی سوُری گەش لە قاڵبدا ف رنگ قرمز در قالبی، لاکی.

لوٚکێ: بوٚ کام‌کەس؟ ف برای چه کسی؟.

لوٚگەنە: لوسوُرە ف نگا: لوسوُرە.

لوُگی: بەرهەڵدای بێکارە ف ولگرد.

لوُل: ١) بادراو، لوُر؛ ٢) لوُربوُنی باڵدار؛ ٣) سەرخوٚش؛ ۴) پەیوەند لە دار ف ١) تاب داده؛ ٢) شیرجهٔ پرنده؛ ٣) مست؛ ۴) پیوند درختی.

لولا: هەرشتی درێژی ناوبەتاڵ ف لوله.

لۆلاق: پێشەی بەلەك، گاللۆر ف استخوان ساق.

لۆلاك: لۆلاق، گاللۆر ف استخوان ساق.

لۆلان: گوندێكە لە كوردستان ف نام دهی است.

لۆلان: ١) پیچ‌خواردن؛ ٢) پێچدان ف ١) پیچ‌خوردن؛ ٢) پیچ‌دادن، پیچاندن.

لۆلـدان: ١) پێچ‌دان، پێچانەوە؛ ٢) بریتی لە بەپەلەخواردن ف ١) تۆردیدن؛ ٢) کنایه از با شتاب خوردن.

لولسە: شێتۆكە ف خُل.

لۆلـك: ١) بلوێر؛ ٢) ئامرازێكی جولابی؛ ٣) دەمی درێژی مسینە؛ ٤) قرقرە، غەرغەرە؛ ٥) ژالە، لۆرك ف ١) نی لبك؛ ٢) ابزاری در دستگاه بافندگی؛ ٣) لوله آفتابه؛ ٤) قرقره؛ ٥) خرزهره.

لۆلكژەن: بلوێرژەن ف نوازندۀ نی.

لۆلكە: لۆلكی جولابی ف «لۆلك» بافندگی.

لۆلكە: ١) لۆلكە؛ ٢) وشكەلوا كە بۆ سەفەر لێ‌دەنرێ ف ١) نگا: لۆلكە؛ ٢) از غذاهای توشه‌ای.

لۆلكەسپی: وشكەهەلوای لە ئاردو شەكر ف نوعی حلوا از آرد و شكر.

لۆلكەسوور: وشكەهەلوای لە ئاردو دوشاو ف نوعی حلوا از آرد و شیرۀ انگور.

لولو: ١) گەوهەرێكە لە ناو سەدەف لە دەریا دەس دەكەوێ، مرواری؛ ٢) گولێكە؛ ٣) لۆلكەی جولا ف ١) مروارید؛ ٢) گُلی است؛ ٣) نگا: لۆلكە.

لۆلۆ: ١) سەرەتای لاوكە واتا: نەی لاو نەی جوان؛ ٢) چین لەسەرچین، نوێ‌لەسەرنوێ؛ ٣) گیایەكی بۆن‌خۆشە، هەلاڵە ف ١) سرآغاز بعضی ترانه‌ها؛ ٢) چین برچین؛ ٣) گیاهی است خوشبو.

لۆلە: رۆڵەبەزمانی‌زارۆكان ف فرزند در گویش كودكان.

لۆلـە: ١) هەمـوودرێژێكـی گرۆڤـەری‌ناوخـاڵـی؛ ٢) بلوێر؛ ٣) بنجووی‌ورچ‌وبەراز؛ ٤) پێچراو، بادراو؛ ٥) خشڵێكە‌بۆدوعاتێخستن؛ ٦) نەخۆشیەكی‌گوانی‌تازەڵ ف ١) لوله؛ ٢) نی‌لبك؛ ٣) بچۀ خرس و خوك؛ ٤) تۆردیده؛ ٥) زیوری است؛ ٦) نوعی بیماری پستان دام.

لۆلەبەند: خشڵی لۆلەكەدوعای‌تێ‌دەخەن ف زیوری است.

لۆلەپ: لۆرەلەپ ف نگا: لۆرەلەپ.

لۆلـەپە: ١) لۆرەلەپ؛ ٢) چەرخی‌ناوكێشتان ف ١) نگا: لۆرەلەپ؛ ٢) چرخ آبكشی.

لۆلەدار: ١) هەر دەفرێ لۆلەی هەبێ؛ ٢) حەیوانێ كە نەخۆشی لۆلەی گرتوە ف ١)آنچه لوله‌دارد؛ ٢) دامی كه بیماری پستان دارد.

لۆلەژەن: لۆلكژەن، بلوێرژەن ف نوازندۀ نی.

لۆلەكردن: ١) دروست‌كردنی لۆلە؛ ٢) پێچانەوە ف ١) ساختن لوله؛ ٢) تۆردبدن.

لۆلەكی: لە نەرحی لۆلە ف لوله‌مانند.

لۆلەوزنجیر: خشڵێكی سینەیە ف زیوری است.

لۆلەینە: ئافتاوەی سوالەت ف آفتابۀ سفالی، لوله‌هنگ.

لولی: لۆلەینە ف نگا: لۆلەینە.

لۆلی: پێچ‌و لۆلی مووی سەر ف موی فرفری، پیچ و تاب مو.

لۆلبان: لۆلیوون، پێچدران ف تۆرد.

لۆلێنە: لۆلەینە ف لوله‌هنگ.

لۆم: ١) سەركۆنە، سەرزەنشت؛ ٢) بۆ من ف ١) سرزنش؛ ٢) برای من.

لومـانـا: گونـدێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدۀ كردستان توسط بعثیان.

لۆمان: ١) سەرزەنشتان؛ ٢) بۆ ئێمە ف ١) سرزنشها؛ ٢) برای ما.

لۆمە: ١) لۆم؛ ٢) لۆمان ف ١) سرزنش؛ ٢) نگا: لۆمان.

لۆمەی: سەركۆنە، لۆمە ف سرزنش.

لۆمەی: لۆمەی ف سرزنش.

لۆن: ١) جۆر، تەرح: (چلۆن، بەو لۆنەی تۆ دەنەوێ)؛ ٢) بۆ ئێمە؛ ٣) ناوی گونـدێكـە لە كوردسـتـان ف ١) طور؛ ٢) برای ما؛ ٣) از روستاهای كردستان.

لونایش: هەڵبەزین لەشوێنی خۆ ف ورجهیدن.

لۆنایش: لونایش ف ورجهیدن.

لۆنگ: ١) فۆنە؛ ٢) كەوڵی زابەخ ف ١) لُنگ حمّام؛ ٢) پوستین زیرانداز.

لۆنە: لانەی باڵدار ف لانه.

لۆنە: تا، تاڵ، داو: (بە دو لۆنە ببدرو) ف تار، نخ.

لۆنەواز: لانەواز ف نگا: لانەواز.

لووك: لۆپك ف لوبیا.

لووەجن: ١) دوكەڵ‌كێش؛ ٢) بوغاری ف ١) دودكش؛ ٢) بُخاری.

لووەل: ١) هەوبری لەبن زیلەمۆ برژاو؛ ٢) كەلانە، جۆرێ كولێرە ف ١) خمیر در خاكستر پُخته؛ ٢) نوعی غذا.

لووی: رێوی، رۆاس ف روباه.

لۆوی: لووی ف روباه.

لوهین: رێگا لەژێر زەمینەوە ف نقب، راه زیر زمینی.

لۆی: رێوی، رواس ف روباه.

لۆی: ١) داوی، ناڵی؛ ٢) بۆ ئەو ف ١) تار نخ یا...؛ ٢) برای او.

لۆێ: لەئەوجێگەی‌دوور، لەوێ ف در آنجا.

لویچ: لاوێچ ف نگا: لاوێچ.

لوێخەڕۆ: ریخۆڵە ف روده.

لۆێدەری: لەوێ، لەوجێگادوورە ف در آنجا.

لۆێرە: لەوێ، لەوێندەرێ ف درآنجا.

لوێشك: كولێرە ف گرده‌نان.

لۆێشك: گیای لۆشە ف گیاهی است.

لوینە: ئاشەوان ف آسیابان.

لۆیە: ١) توێ، توێژ؛ ٢) لەبەر ئەوە: (لـۆیە هاتم بت‌ببینم)؛ ٣) جوابی پرسیار، بۆیە: (لۆ وات كرد؟ لۆیە) ف ١) لایه؛ ٢) به این دلیل، برای این؛ ٣) جواب سؤال، همینطوری.

لۆیە: رێوی، رواس، چنبر ف روباه.

لە: ١) دەناو: (**لە** گیرفانتدا)؛ ٢) بە سەبەبی: (**لە** ماندویی و **لە** خەمان نازانم چی بکەم)؛ ٣) بۆ دەسپێکردن: (**لە**منەوە بۆ تۆ)؛ ٤) دەفری دەم و کات: (**لە** ساڵ و زەمانان)؛ ٥) بۆ خاتری: (**لە** چاوی تۆ نەوپێکە دەخۆمەوە)؛ ٦) پاشگری پچوك‌شاندان: (بیچکەلە، کاکەلە، برالە)؛ ٧) دورخستنەوە: (دەرپێ لە پێکە، پانۆڵ لەپێکە، ماری رەش **لە**ناو مەکە) «مەسەل»؛ ٨) نزیك کردنەوە: (کەوای **لە**بەردابە)؛ ٩) پاژێ لە گشتێ: (ئەوەش **لە**خۆمانە)؛ ١٠) وێنە، رەنگ، جۆر: (کورەکەت **لە**خۆت دەچێ)؛ ١١) پەلە، لەز؛ ١٢) وشەی بانگ کردن ف ١) در، توی؛ ٢) بەعلت؛ ٣) برای شروع، از؛ ٤) ظرف زمان؛ ٥) بەخاطر؛ ٦) پسوند تصغیر؛ ٧) دورکردن؛ ٨) نزدیکی؛ ٩) جزئی از کلّ؛ ١٠) شبیه؛ ١١) عجله؛ ١٢) حرف ندا.

لە: پاشگری پچوك‌شاندان: (**تۆ پەلە، کۆ پەلە**) ف پسوند تصغیر.

لەناودان: وەناو رۆبار کەوتن ف بە آب زدن.

لهازە: باری، لۆسە ف اهرُم.

لەب: ١) دەزگای دوُدەری زار، کەنارەی زار؛ ٢) کەنارەی هەرشتێ؛ ٣) بەری دەست، لەپ ف ١) لب؛ ٢) کنارە؛ ٣) کف دست.

لەبا: ١) جەم، لنك؛ ٢) بەبا، سەگی نێرخواز ف ١) درنزد؛ ٢) مادەسگ جفت‌خواه.

لەبابەت: دەربارەی ف دربارهٔ.

لەبات: ١) لەجیات؛ ٢) ئەندامێك: (**لە**باتا خوێندانی بربندار بو)؛ ٣) جوڵان، بزوتن ف ١) بەجای؛ ٢) اندامی، عضوی؛ ٣) جُنبیدن.

لەباتی: لەبات، لەجیات ف بەجای.

لەباتیان: لەبات، لەجیات ف بەجای.

لەباچوُنەوە: دێڵەسەگی واز لە گانخوازی هێناو ف مادەسگ لقاح گرفته.

لەبادە: کولەباڵ ف نیم‌تنهٔ نمدی.

لەبار: ریك و پێك ف مناسب و شایان.

لەبارابوُن: ١) لەبافەبدابوُن؛ ٢) رەوای کارێ ف ١) در توان بودن؛ ٢) شایستگی.

لەباربوُنەوە: بربنی لە بێچوُ بوُن، زان ف زاییدن.

لەبارچوُن: بێچوُ بەمردویی هاوێشتن ف بچه‌انداختن.

لەبارچوُنەوە: ئەزوك‌بوُن دوای زگ‌کردن ف نازا شدن.

لەبارە: دەربارە ف دربارە.

لەبالەب: نزژە، براوبر، دارماڵ ف پُر و لبالب.

لەبان: ١) بالاتر، بەرەژوُرتر؛ ٢) گیای حەسیرلێ‌چێ‌کردن؛ ٣) گزی، فێڵ، حیلە ف ١) بالای، بر؛ ٢) گیاه حصیر؛ ٣) حیله، مَکر.

لەباو: ١) بەرەواج، برەودار؛ ٢) ئامادەو گورج و گۆڵ ف ١) رایج؛ ٢) آماده و چالاك.

لەباوەت: لەبابەت ف دربارهٔ.

لەبت: جوڵە، بزوتن ف حرکت.

لەبتاندن: جوڵاندن، تەکان پێدان ف حرکت دادن.

لەبتۆك: زۆر بەجوڵەو بزوتن ف بسیار متحرّك.

لەبتی: ١) بەجوڵە، بەبزوتن؛ ٢) بزوێنراو، جوڵەپێکراو ف ١) حرکت کننده؛ ٢) تکان داده‌شده.

لەبتین: بزوتن ف حرکت کردن.

لەبڕ: ١) بەقەبەڵ؛ ٢) گۆتره ف ١) کنتراتی؛ ٢) نگاه گُتره.

لەبڕبوُنەوە: بێ‌تاقەت‌بوُن، لەقەوەت کەوتن ف بی‌تاب و توان شدن، از نیر وافتادن.

لەبڕەبوُنەوە: لەبڕبوُنەوە ف بی‌تاب و توان شدن.

لەبری: لەباتی، لەجیاتی ف بەعوض، بەجای.

لەبڕی: کاری بەقەبەڵ ف کنتراتی.

لەبریتی: لەبری، لەباتی ف بەجای.

لەبز: ١) فەرمایشت، قسەی پیاوماقوڵ: (بابەغەڵیفە بە **لە**بزی مبارەکی خۆی فەرموی)؛ ٢) لێو، لەب: (ئاخر تۆ بۆ **لەبزت** ناگەڕێ) ف ١) فرمایش؛ ٢) کنایه از لب.

لەب‌زەرینە: نیسکێنەی توند کە رۆنی قاڵکراوی بەسەردا دەکەن ف آش عدس غلیظ که روغن برآن ریزند.

لەبزی: بە قسەی رۆبەرۆ ف شفاهی.

لەبزینە: جۆرێ شیرنیانە ف لوزینه، نوعی شیرینی.

لەبك: سەرلێ‌شێوان، هۆش بڵاوبوُن ف هول شدن.

لەبکاندن: سەرلێ‌شێواندن ف هول کردن دیگری.

لەبکۆك: کەم هۆش، بیر بڵاو ف حواس پرت.

لەبلەب: جۆرێ کۆتر ف نوعی کبوتر.

لەبلەبان: دەمەراش و قسەزان ف فصیح و سخنور.

لەبلەبی: لوبلوبە ف لبلبی، نخودچی.

لەبن: ١) گش، گشت، تێکرا؛ ٢) لەرەگەوە، لە ریشەوە؛ ٣) قەت: (هەر **لەبن** نەمدیوە)؛ ٤) لەژێرەوە ف ١) همه؛ ٢) از بیخ؛ ٣) هرگز؛ ٤) از زیر.

لەبن‌هاتو: ١) قڕان تێکەوتو؛ ٢) بەریشەوە دەرهاتگ ف ١) دودمان بر باد رفته؛ ٢) ریشه‌کن شده.

لەبنەوە: ١) لەخوارەوە، بەرانبەری لەسەرەوە؛ ٢) بە نهێنی، بەدزیەوە ف ١) از زیر؛ ٢) پنهانی، دزدکی.

لەبنەهاتو: ١) لەبن‌هاتو؛ ٢) تەواوبوگ: (کارت **لەبنەنابە**) ف ١) ازبین رفته، ریشه‌کن شده؛ ٢) تمام شده.

لەبو: لباد، تەحت، کولاڤ ف نمد.

لەبۆ: ١) لبۆ، بۆ خاتری؛ ٢) بۆ چی؟، چما؟، لبۆ؟ ف ١) برای؛ ٢) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لەبوچی: کولاڤ‌کەر، نمەدماڵ ف نَمدمال.

لەبە: گۆشتی زۆرچەور ف گوشت بسیار چرب.

لەبەر: ١) داری بەمیوە؛ ٢) بۆ خاتری، بە سەبەبی؛ ٣) بێ کتێب زانین: (قورعانی **لەبەرە**) ف ١) درخت ثمردار؛ ٢) از برای؛ ٣) ازبر، از حفظ.

لەبەربیژان: قێز لێ هاتنەوە ف از چشم افتادن، حال از چیزی بهم خوردن.

لەبەربیزران: لەبەربیزان ف نگا: لەبەربیزان.

لەبەرچاو: ۱) دیار، خویا، ئاشکرا: ۲) لەبیرنەکراو: (جاکەی تۆم لەبەرچاوە) ف ۱) آشکار: ۲) فراموش نشده.

لەبەرچاوکەوتن: قیزلێ‌هاتنەوە، لەبەربیزان ف از چشم افتادن.

لەبەرچاوگرتن: چاونۆڕی لێ‌کردن، چاوێری ف زیرنظر گرفتن.

لەبەرچو: ۱) بیچوی بەمردوویی‌زاو: ۲) چیتر نازێ: ۳) جیتر بەرناهێنێ ف ۱) بچهٔ مرده به دنیاآمده؛ ۲) نازا شد: ۳) از ثمر افتاد.

لەبەرچوگ: بیچوی بەمردوویی‌زاو ف افگانه، بچهٔ مرده بەدنیا آمده.

لەبەرچوون: ۱) بیچوی مردوو هێنان: ۲) چینر بەرنەدانی دار؛ ۳) نەواوبوونی کار ف ۱) بچەانداختن: ۲) ازثمرافتادن درخت: ۳) تمام شدن کار.

لەبەرچوونەوە: ناهومێدبوونی مێوینە لە زان ف یائسەشدن.

لەبەرچی: ۱) چما؟، ئەرا؟: ۲) نۆکی‌ژنە لە ژن، واتا: زارۆت نەبێ ف ۱) چرا؟، برای چه؟: ۲) نفرین زنانه، نازاشوی.

لەبەردان: بڕیتی لە فەوتاندنی ماڵ ف کنایه از نابودکردن سرمایه.

لەبەررۆیشتن: ۱) لەبەرچوونی کار: ۲) نراو لە شتێکەوە دەرچوون: (ئاوی **لەبەردەڕوا**، خوێنی **لەبەررۆیشت**) ف ۱) بەنهایت رسیدن کار: ۲) مایع از چیزی جاری شدن.

لەبەررۆین: لەبەررۆیشتن ف نگا: لەبەررۆیشتن.

لەبەرکردن: ۱) دەبەرکردن، پۆشین: ۲) داکەندن، فڕێ‌دانی جلك؛ ۳) گرتنەدڵ و لەبیرنەکردن، فێربوونی بێ‌نوسراو ف ۱) پوشیدن؛ ۲) کندن لباس؛ ۳) ازبر کردن.

لەبەرەوە: ۱) لەرۆژگاری پێشترەوە؛ ۲) لەپێشەوە، دژی لەدواوە ف ۱) ازپیش، از قبل؛ ۲) از جلو.

لەبەزچوون: تەزینی لاق لە ماندوویی ف از حرکت افتادن پا از خستگی.

لەبەن: قامیش، چیت، چیتك ف نی.

لەبەیش: پاڕانەوە، لالانەوە ف لابه‌کردن.

لەبێ: بەڵێ: (گەزێ **لەبێ** لەکوێ بوی لەچۆمان) ف بلی.

لەبیابش: لەبەیش ف لابه‌کردن.

لەبیخە: شەلتەی سەربرین ف ضماد.

لەبیر: دژی فەرامۆش‌کراو ف درياد.

لەبیربوون: فەرامۆش نەبوون ف بەیاد بودن.

لەبیرچوون: فەرامۆش‌بوون ف فراموش شدن.

لەبیرچوونەوە: زاندراو فەرامۆش کردن ف فراموش کردن.

لەبیرکردن: ژبیرکردن، فەرامۆش کردن ف فراموش کردن.

لەبیرەوچوون: لەبیرچوونەوە ف فراموش کردن.

لەپ: ۱) بەری دەست؛ ۲) لیچی نەسنوور: ۳) بەلە، لەز ف ۱) کف دست؛ ۲) لب کلفت: ۳) عجله.

لەپ: راژان بەحەواوە ف نوسان افقی.

لەپا: بەعۆدە، لەسەر: (ئەم کارە لەپای من) ف برعهده.

لەپاچە: شتی بەخۆدادان بۆ خەوتن، سەررایەخ، بێ‌خەف ف رواندار رختخواب.

لەپارە: ۱) پارچەو لەنی بەقەد لەپی دەست؛ ۲) گوشمەی گوێزو نۆ ف ۱) قطعه به اندازهٔ کف دست؛ ۲) توت و گردوی باهم کوبیده.

لەپاش: دوای ف پس از.

لەپاشا: لەدوای ف سپس.

لەپاشان: لەپاشا ف سپس.

لەپاشانا: لەپاشا ف سپس.

لەپاکەفتن: قەوەت دەلاقدانەمان لە نەخۆشیێ و لە رێ‌رۆیشتن ف ازپا افتادن.

لەپاکەوتن: لەپاکەفتن ف ازپا افتادن.

لەپان: پانیەی پێ ف پاشنهٔ پا.

لەپان: قووت‌چوون ف بلع.

لەپاندن: قووت‌دان ف بلعیدن.

لەپت: ۱) لەپت، جوڵە، بزوتن؛ ۲) بە عەرزدا کەوتن ف ۱) حرکت: ۲) بر زمین افتادن.

لەپتاندن: ۱) نەکان‌پێ‌دان، جوولاندن: ۲) بەزەوی‌دادان ف ۱) حرکت دادن: ۲) بر زمین زدن.

لەپتر: شیوێکە لە وردەساوارو گۆشت ف آشی است.

لەپتین: ۱) بلندبوون و نزم‌بوون لە جوڵەکردندا؛ ۲) بزوتن، بزوننەوە ف ۱) جست وخیز: ۲) حرکت.

لەپڕ: گوزو گومەت ف یکهو، ناگهان.

لەپڕا: لەپڕ ف یکهو، ناگهان.

لەپڕایەکی: لەپڕ ف یکهو، ناگهان.

لەپڕوا: لەپڕ ف یکهو، ناگهان.

لەپڕێ: لەپڕ ف ناگهان، یکهو.

لەپژ: ۱) بێهوشی، بوورانەوە، دڵ‌بووردنەوە: ۲) لەپڕ بەربوونەوە ف ۱) اغما، بیهوشی؛ ۲) ناگهانی افتادن.

لەپژین: ۱) دڵ‌بوورانەوە، بێهۆش‌بوون: ۲) لەپڕ کەوتن ف ۱) بیهوش شدن: ۲) افتادن ناگهانی.

لەپك: ۱) دەسکێش کە لەبەر سەرما لە دەستی دەکەن؛ ۲) وێنەی پەنجە لە بەڕەدا ف ۱) دستکش: ۲) نقش پنجه درگلیم.

لەپك: دەسکێش ف دستکش.

لەپکە: ۱) زاخی شین، مورووی شین کە دەرمانی برینانە: ۲) گوێ‌ماسیلە ف ۱) زاج کبود، کات کبود؛ ۲) گوشماهی.

لەپ‌لەپ: دەنگی ویك‌کەوتنی تیغ ف جکاچك.

لەپماڵ: دەست‌پێداهێنان و شێلان ف ماساژ.

لەپۆ: ئامیانی هەویرگەباندن، هەویرترش ف خمیرمایه.

لەپۆرت: نانی هەنجیر ف لواشك انجیر.

لەپۆل: شەپلەلێدراو ف فلج، لمس.

لەپولەوس: دەم‌و فلج، دەم‌و لەوس ف لب و لوچه.

لەپە: ۱) نخـۆشەر، لەتکەنۆك: ۲) جێشتی دەسخۆر: ۳) سواغ‌دان بە دەست؛ ۴) بەلە، لەز؛ ۵) پڕاوپڕ، تژە: ۶) بڕیتی لە دوپشکی زەلام ف ۱) لپهٔ نخود؛ ۲) نگا: دەسخۆر؛ ۳) اندودن با دست؛ ۴) شتاب؛ ۵)

برلبالب؛ ۶) کنایه از کژدم بزرگ.

لەپە: لەپ، ڕاژان بەحەواوە [ف] نَوَسانِ افقی.

لەپەتیر: دەسخۆر [ف] نگا: دەسخۆر.

لەپەر: زیپکەی زۆر بەژان [ف] جوشِ سوزناك.

لەپەکوتێ: دەسکوتانی کوێرانە، دەستەکوتێ [ف] دست گرداندن کورکورانه.

لەپەلەپ: پەلەپەل [ف] باشتاب.

لەپــەلــەپ: ۱) ڕاژانی بەحــەواوە؛ ۲) دەنگی تونـدو زۆر لەلـوتـەوە، فنگەفنگ [ف] ۱) نَوَسانِ افقی؛ ۲) صدای فین فین بینی.

لەپەوڕۆ: دەمەوڕۆ [ف] دَمَر افتادن.

لەپێخە: شەلتەو لیوەنمەك [ف] ضماد.

لەپێست‌چوونەدەر: بڕیتی لە تووڕەبوونی زۆر [ف] کنایه از بسیار خشمناك شدن.

لەپێست‌چوونەدەرەوە: لەپێست‌چوونەدەر [ف] کنایه از بسیار خشمناك شدن.

لەپێست‌دەرچوون: لەپێست چوونەدەر [ف] کنایه از بسیار خشمناك شدن.

لەپێش: ۱) بەرلە؛ ۲) بەڕێزو قەدر [ف] ۱) قبل از؛ ۲) محترم.

لەپیك: لەپك، دەسکێش. کە لەبەر سەرما دەدەستی دەکەن [ف] دستکش.

لەپێك: لەپیك، دەسکێش [ف] دستکش.

لەپێکردن: ۱) پۆشین؛ ۲) داکەندن [ف] ۱) پوشیدن؛ ۲) کندن لباس، از بادرآوردن.

لەپێ کەوتن: لەپاکەفتن: (**لەپێ کەوتووم**و نەفسم بۆ هەوا دەشنێ وەکو منداڵ/ لەبەر پیری سەرم خۆی ناگرێ من نازە پێ دەگرم) «مەحوی» [ف] ازپا افتادن.

لەپین: ۱) بەلاداهـاتن؛ ۲) پەلـەکردن؛ ۳) گورگەلۆقەکردن [ف] ۱) کج شدن؛ ۲) عجله کردن؛ ۳) هروله‌رفتن.

لەت: ۱) پارچـە، پاژ؛ ۲) کەڵەکەبەردی ناو زەوی؛ ۳) گوێچی داکراولە گەمەدا؛ ۴) جمك، ناواڵ‌دوانە [ف] ۱) پاره، قطعه؛ ۲) تودهٔ قلوه سنگ در زمین؛ ۳) شتالنگ ریخته در زمین؛ ۴) دوقلو.

لەتار: شەقار، لەت‌لەت [ف] پاره‌پاره.

لەتام‌دەرچوون: لە ئەندازە بەدەر خراپی کار [ف] بدی بیش از اندازهٔ کار.

لەتام‌دەرکردن: کاری نارەوای زیاد لە ئەندازە کردن [ف] کار بدبیش از حدّ کردن.

لەتـان: ۱) خوست‌لێبڕان، تەواو بێ‌دەنگ‌بوون؛ ۲) نۆقرەگرتن [ف] ۱) بی‌صداشدن؛ ۲) آرام گرفتن.

لەتـانـدن: ۱) وست کردن؛ ۲) نارام کردن [ف] ۱) بی سر وصـدا کردن، ساکت کردن؛ ۲) آرام کردن.

لەتـاو: ۱) لەتاسەوناڕەزوو: (لەتاو تۆ حەجمینم نەبوو)؛ ۲) لەبەرئێش‌وژان: (لـەتاودەردم‌خەوم‌نیە)؛ ۳) لەناچاری‌و زۆر بۆهاتن: (لەتاوگەرما باڵم بەناگرەوەدا) [ف] ۱) از شوق؛ ۲) از درد؛ ۳) از ناچاری.

لەتاوا: لەتاو [ف] نگا: لەتاو.

لەتاوان: لەتاو [ف] نگا: لەتاو.

لەتاوانا: لەتاو [ف] نگا: لەتاو.

لەت‌بوون: شکان، پارچەبوون [ف] شکستن، قطعه‌شدن.

لەتر: ڕەت، تل‌دانی بەپێوە [ف] تلوخوردن.

لەتربردن: ڕەت بردن [ف] تلوخوردن.

لەتردان: ڕەت‌بردن، لەتر بردن [ف] تلوخوردن.

لەتك: لەت [ف] نیمه، قطعه.

لەت کردن: شکاندن، پاژپاژکردن [ف] شکستن، قطعه‌قطعه‌کردن.

لەتکـــە: میوەی قاشکـــراوی لەبـــەر تاو ئیشکـــەوەکراو بۆ زستـــان: (**لەتکەقەیسی، لەتکەهەرمێ**) [ف] برگهٔ میوه.

لەتکەچوون: دەنگ‌نەمان لە ماندوویی بۆ زاڕۆی کە زۆر دەگری‌و توانی گریانی نامێنێ [ف] ازپا افتادن بچه به سبب گریه بسیار.

لەتکەنۆك: لەبە، نخۆشەر [ف] لپهٔ نخود.

لەت‌لەت: پارچەپارچە، پاژپاژ [ف] قطعه‌قطعه.

لەتم: زۆرکاری، ستەم، زوڵم، ناهەقی [ف] ظلم، جور.

لەتوپەت: شکاوی زۆر پارچەپارچە [ف] خردوخاك.

لەت‌وکوت: پارچەپارچە [ف] قطعه‌قطعه.

لەتە: ۱) لەت، پارچە، پاژێ لە شتێ؛ ۲) لە تۆ [ف] ۱) پاره، قطعه؛ ۲) از تو.

لەتەجەرگ: ۱) کوتێ لە کەزەب؛ ۲) بڕێتی لە خوێنی مەیو؛ ۳) بڕێتی لە فرزەند، ڕۆڵە [ف] ۱) پارهٔ جگر؛ ۲) کنایه از خون منعقد؛ ۳) کنایه از فرزند.

لەتەچن: پارسەکی نان‌چنەوە لە ماڵان [ف] گدای ریزه‌نان خواه.

لەتەچنی: پارسەکی، گەدایی [ف] گدایی.

لەتەر: پۆز، بەلەك: (بڕوانە نەو لنگ‌و لەتەرە) [ف] ساق.

لەتەرە: ۱) لەتەر، پۆز؛ ۲) تەشی [ف] ۱) ساق؛ ۲) دوك نخ‌ریسی.

لەتەرەبۆق: زگ‌زلی قاچ باریك [ف] شکم گندهٔ ساق باریك.

لەتەك: دەگەڵ [ف] همراه.

لەتەلەتە: پارچەپارچە [ف] قطعه‌قطعه.

لەج: ۱) ناوی گوندێکە لە موکوریان؛ ۲) لاسار؛ ۳) کێشەوگێرە [ف] ۱) نام روستایی است؛ ۲) خیره‌سر؛ ۳) جاروجنجال.

لەجـوت‌چوون: لەپـڕ وێستـانی ئاسباو لە عەیبێکەوە [ف] ناگهان از کار بازایستادن آسیاب.

لەجوڵەکەوتن: بێ‌حەرەکەت‌بوون [ف] از حرکت بازماندن.

لەجە: ۱) لاساری؛ ۲) دەردی‌دڵ، گلەیی لە بەخت [ف] ۱) خیره‌سری؛ ۲) درددل.

لەجەر: لاواز، کز، داڵگۆشت، زەعیف [ف] لاغر.

لەجەری: نەخۆشی بناوبوێری وردەماڵە کە گەروی دەبەنمێ [ف] نوعی بیماری دام.

لەجێ: ۱) بەجێ، ڕەوا؛ ۲) بێ درەنگ‌کردن، فەورەن؛ ۳) ناوی گوندێکە لە کوردستان، لەیج [ف] ۱) بجا، روا؛ ۲) فوراً؛ ۳) نام دهی است.

لەجیات: لەبات [ف] بەجای، عوض.

لەجیاتی: لەباتی [ف] بەجای.

لەجێ چوٚن: ترازان، بەندی ئەندام لەجێگەی خوٚی لاچوٚن، وەرگەڕان ف ازجا در رفتن بند اندام.

لەجێگەچوٚن: لەجێ چوٚن ف دررفتگی مفصل.

لەجێگەدەرچوٚن: لەجێ چوٚن ف دررفتگی مفصل.

لەچ: دەسماڵی سەری ژنان، سەرپوٚشی ژنانە، لەچك ف لَچك.

لەچاو: لە بەرانبەر: (لەچاو توٚ باڵەوانم) ف در مقابل.

لەچاوچوٚن: لە ئیرەیی چاوپیسان توٚشی بەلا بوٚن ف چشم بدخوردن.

لەچاوگیران: بریتی لە بێ‌ئەزانی و سپڵەیی ف کنایه از حق‌ناشناسی.

لەچك: ١) سەرپوٚشی زنانە؛ ٢) گوٚشەی دەسماڵ و بوخچە و.... لك ف ١) لچك؛ ٢) گوشهٔ دسنمال و بقچه و....

لەچك بەسەر: بریتی لە ئافرەت ف کنابه از زن.

لەچك بەسەرە: لەچك بەسەر ف کنایه از زن.

لەچکدار: بریتی لە پیاوی بەناموس و غیرەت ف کنابه از مرد غیرتمند.

لەچوٚچوٚن: لاقی وەرگەڕانی ولاخە بەرزە ف دررفتگی پای دام.

لەچە: ١) بوٚ چی؟: ٢) دەربارەی چی؟ ف ١) برای چه؟؛ ٢) دربارهٔ چه؟.

لەچەر: ١) رژد، رەزیل، چکوٚس: ٢) گیر و پەلْپ گر ف ١) خسیس؛ ٢) لجباز، بهانه‌گیر.

لەچەك: لەچك ف لچك.

لەچەك کردن: ١) دەم و لوٚت بە دەسماڵ بەستن؛ ٢) چەك لێ ئەستاندن ف ١) نقاب به چهره‌زدن؛ ٢) خلع سلاح کردن.

لەچیك: لەچك ف لچك.

لەحاست: لە بەرانبەر، لەڕوی: (لەحاست توٚ چاوم هەڵنایە) ف در برابر، در مقابل.

لەحاند: لەحاست ف در برابر.

لەحد: یەك شەممە ف یکشنبه.

لەحزە: تاویکی کەم ف آن، لحظه.

لەحەیف: ١) لێفە؛ ٢) لەداخ ف ١) لحاف؛ ٢) از حسرت.

لەحیم: بەسەریەکالکانی کانزا بە قەلاّیی و ئاگر، جوٚش ف لحیم، جوش.

لەحیمچی: کەسێ کە کانزا جوٚش دەکانەوە ف جوشکار.

لەحیم کار: لەحیم چی ف جوشکار.

لەحیوٚەت: لەسام و ترسەوە ف از ترس.

لەحیوٚەتا: لەحیوەت ف ازترس.

لەخاف: لەغاو، لغاو ف لگام.

لەخاڤ: لغاو ف لگام.

لەخت: ١) بەدەن، ئەندامانی لەش بە ئیکڕایی، قالب؛ ٢) دانی باڵدار ف ١) تن، کالبد؛ ٢) دانهٔ پرنده.

لەخت و لار: شل و مل ف نرم اندام رعنا.

لەخرتك چوٚن: لەجێ چوٚنی جومگە ف ازجا در رفتن مچ.

لەخرتکەچوٚن: لەخرتك چوٚن ف ازجا دررفتن مچ.

لەخرێن: ناشت، هیچ نەخواردو لەپاش لەخەوهەسنان ف ناشتا، صبحانه‌نخورده.

لەخرێنی: لەخرێن ف ناشتا.

لەخش: خشکە، لەسەر قنگ خزین ف جنبیدن، خزیدن بر زمین.

لەخشان: خشکەکردن بە زەویدا ف جنبیدن، بر زمین جابجا شدن.

لەخشتەبراو: فریودراو ف فریب خورده.

لەخشتەبردن: خەڵەتاندن، خاپاندن ف فریب دادن.

لەخشە: لەخش ف نگا: لەخش.

لەخشین: لەخشان ف نگا: لەخشان.

لەخم: نەقمەنیێ کە دەخرێتە ژێر عەرزدوە ف مین.

لەخوٚبوردن: دەست لە ژیان بەردان بوٚ مەبەستێ ف از خودگذشتن.

لەخوٚبوردو: دەست لە ژیان هەڵگرتو ف ازخودگذشته.

لەخوٚبوردویی: خوٚ لەبیرچوٚنەوە بوٚ کارێ ف ازخود گذشتگی.

لەخوٚبوٚنەوە: ١) کار پێك‌هێنان بە تەواوی؛ ٢) لەهوٚش‌چوٚن، بوٚرانەوە؛ ٣) شەرم‌کردن ف ١) ازکار فراغت یافتن؛ ٢) از هوش رفتن؛ ٣) شرمنده‌شدن.

لەخوٚچوٚن: لەهوٚش‌چوٚن، بوٚرانەوە ف غش کردن، مدهوش شدن.

لەخوٚخەفتن: ئاگاداری‌خوٚکردن ف ازخود مواظبت کردن.

لەخوٚدەرچوٚن: بایی‌بوٚن، بادی‌هەوابوٚن ف مغرور شدن.

لەخوٚرا: ١) بەبێ هیچ، بێ هیچ سەبەب: (**لەخوٚرا** بەگژم‌دا هات)؛ ٢) هەڵبەست و درۆ: (**لەخوٚرا** ئەم قسەبەی کرد) ف ١) بدون سبب؛ ٢) به دروغ، از خوددرآوردن.

لەخوٚرابەرمون: خوٚ بە شیاوی کارێ زانین ف شایسنگی درخود دیدن.

لەخوٚرادیتن: لەخوٚرابەرمون ف شایستگی درخود دیدن.

لەخوٚرادین: لەخوٚرابەرمون ف شایسنگی در خود دیدن.

لەخوٚریان: ١) گوٚ بەخوٚداکردن؛ ٢) بریتی لە سەرنەکەوتن لە کارێ کە خەریك بوە ف ١) برخود ریدن؛ ٢) کنایه از موفّق نشدن در کار.

لەخوٚریاو: خویڕی، خوٚری ف بیکاره و هرزه.

لەخورێن: لەخرێن ف ناشتا.

لەخوٚرین: لەخوٚریان ف نگا: لەخوٚریان.

لەخورێنی: لەخرێنی ف ناشتا

لەخوٚکردن: ١) دڵ ئێشاندن و رەنجاندن؛ ٢) جل‌پوٚشین؛ ٣) جل‌داکەندن ف ١) دل آزردن کسی؛ ٢) لباس پوشیدن؛ ٣) لباس کندن.

لەخوٚگرتن: ١) لەسەر خوٚ پێویست‌کردن؛ ٢) بڕیاردان بە خێرکردن ف ١) برخود لازم داتستن؛ ٢) نذر.

لەخوٚگوٚران: غلوٚربوٚن، بادی‌هەوابوٚن، لەخوٚدەرچوٚن ف مغرور شدن.

لەخوٚگوٚراو: غلور، بادی‌هەوا، لەخوٚدەرچوٚگ ف مغرور.

لەخوٚگوٚرین: شتێ‌زانین و خوٚ بە نەزان نواندن ف خود را به کوچهٔ علی چپ زدن، تظاهر به بیخبری کردن.

لەخوٚمان: بازێك لە ئیمە: (فلانکەسیش **لەخوٚمان** بو) ف جزئی از ما، خودمانی.

لەخوٚمانە: بازێکە لە ئیمە ف جزئی از ماست، از ماست.

لەخوٚن: لەخوٚمان ف نگا: لەخوٚمان.

لەخوٚنە: لەخوٚمانە ف ازماست.

لەخوٚوە: لەخوٚرا ف نگا: لەخوٚرا.

لەخەمڕستن: لەخەمڕەخسان [ف] بالبدن. از مراقبت بی نیاز شدن.

لەخەمڕستو: لەخەمڕەخساو[ف] رشدکرده. از مراقبت بی نیاز شده.

لەخەمڕەخسان: لە بەلا دوركەوتنەوە، پێ گەیشتن: (كوڕەكەت لەخەم ڕەخساوە، شیناییەكەم لەخەم ڕەخساوە) [ف] بالیدن، نموكردن، از مراقبت بی نیاز شدن.

لەخەمڕەخساو: لە خەملێخواردن ڕزگاربوگ [ف] بالیده، نمو کرده، از مراقبت بی نیاز شده.

لەخەمڕەخسین: لەخەمڕەخسان [ف] نگا: لەخەمڕەخسان.

لەخەمڕەخسیو: لەخەمڕەخساو[ف] نگا: لەخەمڕەخساو.

لەخەوكردن: ١) خەواندن؛ ٢) خەو لێزڕاندن [ف] ١) خواباندن؛ ٢) بی خواب کردن.

لەدوای: لەپاش [ف] بعداز.

لەدوودان: ١) شل كردنی بەنو گوریس بۆ كێشان؛ ٢) برینی لە نازادیدان بە ژێردەست كە كار بە نارەزوی خۆی بكا [ف] ١) سست کردن برای کشیدن دنباله؛ ٢) کنایه از آزاد گذاشتن زیردست که خودسرانه کارکند.

لەدوور: لەناوەڕاست [ف] دروسط.

لەدە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لەدەستچوُن: نەمانی شتێ كە بنیادەم بۆیەتی [ف] از دست رفتن.

لەدەستدان: لەدەستچوُن و خەنالە خاوەن بوُن [ف] از دست دادن.

لەدەستدەرچوُن: لەدەستچوُن [ف] ازدست دررفتن.

لەدەستكەفتن: ١) نابوت بوُن لە دارایی؛ ٢) لەناوچوُنی بەكێ لە دەستی شتی ناومال [ف] ١) ورشکست شدن؛ ٢) ازدست افتادن، ناقص شدن دستی از وسایل منزل.

لەدەستكەوتن: لەدەستكەفتن [ف] نگا: لەدەستكەفتن.

لەدەستهاتن: بۆ بێك هاتن توانا بەسەر كارێكا بوُن[ف] ازدست برآمدن.

لەدەف: خوێری و بێكارە [ف] هرزه ولگرد.

لەدەفی: خوێڕبەتی [ف] هرزگی.

لەدەڤ: لەجەم، لای [ف] نزد، پیش.

لەدەم: ١) نزیك بە؛ ٢) كەناری؛ ٣) لەجێ[ف] ١) نزدیك به؛ ٢) درلبه؛ ٣) فوراً.

لەدەما: ١) دەمێكی، لەو كاتە؛ ٢) لەجێ [ف] ١) در زمانی؛ ٢) فوراً.

لەدەماخدان: جاڕزكردن، قەلس كردن [ف] بکر کردن.

لەدەماغدان: لەدەماخدان [ف] بکرکردن.

لەدەمترازان: لەدەمدەرچوُن [ف] ازدهن دررفتن، بەاشتباه گفتن.

لەدەمدا: لەدەما[ف] نگا: لەدەما.

لەدەمدان: ١) برینی لە ڕوشكاندن؛ ٢) قسە لێ قبول نەكردن[ف] ١) کنایه از ازروبردن، خجل کردن؛ ٢) سخن مخاطب را ردکردن.

لەدەمدەربەڕبن: قسە بەسەهوكردن [ف] اشتباه حرف زدن.

لەدەمدەرچوُن: لەدەم دەربەڕبن [ف] اشتباه حرف زدن، از دهن دررفتن.

لەدەمەودان: باش ملە گوتن [ف] غیبت گفتن.

لەدەو: لای، جەم، كن، نك [ف] نزد.

لەدەودان: لەدەمدان [ف] نگا: لەدەمدان.

لەدەورگەڕان: ١) لە دەورو بەر گەڕان؛ ٢) بەقوربان بوُن [ف] ١) پیرامون گشتن؛ ٢) قربان و صدقه رفتن.

لەڕ: لاوان، دالگۆشت، زەعف، كز، لەجەر[ف] لاغر.

لەر: پاشگری كۆ: (میر و بەگلەر) [ف] پسوند جمع.

لەران: جوُلان بە ڕاستو چۆبەدا [ف] حرکت جانبی.

لەراندن: جوُلاندنی بە ڕاستو چۆبەدا [ف] حرکت دادن جانبی.

لەراندنەوە: لەراندن [ف] حرکت دادن جانبی.

لەرانەوە: لەراندنەوە [ف] حرکت دادن جانبی.

لەرانەوە: لەران [ف] نگا: لەران.

لەرخێنی: لەخوریێنی [ف] ناشنا.

لەردێ: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لەرز: ١) بزوتنی ڕاستەخۆ؛ ٢) لەڕ، لاواز؛ ٣) نا. سەرمای تا[ف] ١) لرزه؛ ٢) لاغر؛ ٣) تب لرزه.

لەرزان: ١) بوُمەلەرزە؛ ٢) هەمولا بزوتنی بێ ئیختیار [ف] ١) زلزله؛ ٢) لرزیدن.

لەرزاندن: وەلەرزەخستن [ف] لرزانیدن.

لەرزاندنەوە: لەرزاندن [ف] لرزانیدن.

لەرزاننەوە: لەرزاندن [ف] لرزانیدن.

لەرزانە: ١) خشڵێكی ژنانە؛ ٢) ناوی قامێكی كوردیە[ف] ١) زیوری است؛ ٢) نام آهنگی است.

لەرزانەوە: لەرزان [ف] لرزیدن.

لەرزبڕین: دوعا لەموُخوێندن بۆ لەرزو تا چاك بوُنەوە [ف] دُعا بر مو خواندن برای شفای تب.

لەرزبۆبڕین: برێتی لە ترساندنی زۆر[ف] کنایه از ترسانیدن.

لەرزك: ١) شتێ كە دەلەرزێ؛ ٢) زەمینی زۆنگ؛ ٣) نەخۆشیەكی بەزە [ف] ١) لرزان؛ ٢) زمین آبزا؛ ٣) نوعی بیماری گوسفند.

لەرزكامرنی: پەلەقازەی سەربڕاو، لنگەفرتە[ف] دست و پازدن دم مرگ.

لەرزگرتن: توُشی تاو لەرز بوُن [ف] تب و لرز کردن.

لەرزلێهاتن: ١) تاگرتن؛ ٢) لەرز لە ترسانو لە سەرمان [ف] ١) لرز و تب گرفتن؛ ٢) لرزش از سرما و ترس.

لەرزوتا: تاو لەرز، باو[ف] تب و لرز.

لەرزوك: ١) شتێ كە دایم دەلەرزێ: (كابرا لەرزوك بوە)؛ ٢) نەخۆشیەكی حەیوان كە دەلەرزێ و كتوپڕ دەمرێ [ف] ١) همیشه لرزان؛ ٢) نوعی بیماری دام.

لەرزە: لەرز[ف] لرزش.

لەرزەتا: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لەرزەك: ١) لەرزوك؛ ٢) بوُمەلەرزە؛ ٣) زەمینی ناپتەوی شل [ف] ١) همیشه‌لرزان؛ ٢) زلزله؛ ٣) زمین سُست و منخلخل.

لەرزی: ١) لەرْی، کزی: ٢) رابوردوی لەرزین [ف] ١) لاغری: ٢) لرزید.

لەرْق: ١) رکونی، رق‌لەزگ؛ ٢) بە رْقەبەری،بە کینەی [ف] ١) کینه‌توز؛ ٢) بەکینهٔ.

لەرْك: ١) لەرْق؛ ٢) لەرْ و لاوازی جکوْلە [ف] ١) نگا: لەرْق؛ ٢) لاغرك.

لەرْو: ١) جوانی دلْپەسند؛ ٢) لەپێش، بەقەدر؛ ٣) روبەرْو؛ ۴) قسەی رْەپ‌و راست [ف] ١) زیبا؛ ٢) محترم؛ ٣) روبەرو؛ ۴) رُك و صْریح.

لەرْودامان: شەرم‌کردن لە بەرانبەر یەکیْ [ف] شرم حضور، رودربایستی.

لەروْك: لەرزوْك [ف] لرزان.

لەرْوْك: چکوْلەی لاواز [ف] لاغرك.

لەرە: ١) لەر، جوْلانی بەولاولادا؛ ٢) لەرزە [ف] ١) جنبش و تکان؛ ٢) لرزە.

لهرە: لیْرە، لەم‌شوێنە [ف] اینجا.

لەرْەبا: ئاوسانی بەزو بزن لە نەخوْشی [ف] باد ورم بز و گوسفند.

لەرەلەر: لەرەی زوْر [ف] «لەرە»های پیاپی.

لەرەنە: لەراندن [ف] جنباندن.

لەری: جوْلا بەوە بەولاولادا [ف] جنبید.

لەرْی: لاوازی، بیْ‌گوْشتی [ف] لاغری.

لەریانەوە: لەرانەوە [ف] نگا: لەرانەوە.

لەرْیْ‌دەرچوُن: گومرابوُن [ف] منحرف شدن، گمراه شدن.

لەرْیْ‌لادان: لەرْیْ‌دەرچوُن [ف] منحرف شدن، گمراه شدن.

لەرین: لەرانەوە [ف] نگا: لەرانەوە.

لەرینەوە: لەرانەوە [ف] نگا: لەرانەوە.

لەز: پەلە، زوُ [ف] شتاب.

لەزارترازان: لەدەم‌ترازان [ف] ازدهن دررفتن.

لەزاگ: تابوت، داربەست [ف] تابوت.

لەزالەز: پەلەپەل، هەرْێسنە، دەس بەجیْ [ف] باعجله، عجولانه.

لەزاندن: پەلەکردن [ف] شتابیدن.

لەزاهی: پەلەیی، هەلْپە، بەلەسەیی [ف] شتاب، عجله.

لەزبلەز: زوْربەبەلە [ف] بسیار باعجله.

لەزخوْر: کەسیْ کە بە هەلْپەو پەلە دەخوا [ف] کسی کە با عجله غذا می‌خورد.

لەزك: ١) بەخەیالْ لیْ‌بران: (**لەزك** بوُم بچم)؛ ٢) خەریك: (گورگ **لەزك** بوُ دەیخوارد) [ف] ١) تصمیم فکری؛ ٢) سروقت و مشغول.

لەزکانی: بەپەلە، بلەز [ف] باعجله.

لەزکرن: پەلەکردن [ف] شتابیدن.

لەزك‌وزاوەستان: لەبەرجوُنەوەی مێوینە [ف] یائسەشدن.

لەزك‌وەستان: لەبەرچوُنەوەی مێوینە [ف] یائسەشدن.

لەزك‌وەستانەوە: لەزك‌وەستان [ف] یائسەشدن.

لەزك‌وێستان: لەزك‌وەستان [ف] یائسەشدن.

لەزك‌وێستانەوە: لەزك‌وەستان [ف] یائسەشدن.

لەزکەوچوُن: لەزك‌وەستان [ف] یائسەشدن.

لەزکی: دەست‌بەجیْ [ف] فوراً.

لەزگ: لەزك [ف] نگا: لەزك.

لەزگە: جەسمی بەپێستەوەلکاندن بوْ دەرمان، مشەمما [ف] پلاستر، مشمّع طبی.

لەزگین: ١) روخـوْش: ٢) چالاك‌و بەکـار؛ ٣) ناوە بوْ پیاوان [ف] ١) خوشرو؛ ٢) چُست و چالاك وکاری؛ ٣) نام مردانه.

لەزلەز: بەلەبەل [ف] عجله.

لەزم: ١) شە، تەرْابی؛ ٢) قورْو چلْپاو؛ ٣) پەلەم هەبە: (ئەز لەزم دچم) [ف] ١) نم، رطوبت؛ ٢) لای و لجن؛ ٣) شتاب دارم.

لەزمە: تەوژمی باران [ف] شدّت رگبار.

لەزوبەز: زوْر بەبەلە [ف] بسیار باعجله.

لەزوُرا: هەر لەمێژەوە [ف] از قدیم، ازقبل.

لەزوْوە: لەزوُرا [ف] نگا: لەزوُرا.

لەزووەوە: لەزوُرا [ف] ازدیر باز.

لەزە: هەراو کێشە [ف] جار وجنجال.

لەزەت: خوْشی [ف] لذّت.

لەزەی: بەبەلە، بلەز [ف] باعجله.

لەزین: ١) خوْشەویست، عەزیز؛ ٢) بەنام‌و دلْپەسند؛ ٣) زرنگ [ف] ١) گرامی؛ ٢) لذّت‌بخش؛ ٣) باهوش.

لەزین: بەلەکردن [ف] شتابیدن.

لەژ: لەز، پەلە [ف] عجله.

لەژان: بەئازار، بەژان: (برینەکەم زوْر **لەژانە**) [ف] آزاردهنده، دردناك.

لەژگ: پەل، لق [ف] شاخە.

لەژم: قورْو چلْپاو، لەزم [ف] لای ولجن.

لەژماربەدەر: زێدە لە بژاردن، یەکجارزوْر [ف] بیشمار.

لەژمارەبەدەر: لە ژمار بەدەر [ف] بیشمار.

لەس: هەمو ئەندام بەگشتی [ف] بدن.

لەسار: لاسار، گویْ‌نەبیس لە قسەی خەلْك [ف] خیرەسر.

لەس‌پێت: بیچم‌و ئەرز، هەیبەت [ف] قیافە، شکل.

لەسم: ئیفلیج [ف] فلج.

لەسەر: ١) بالاتر؛ ٢) لەبەر: (**لەسەرتوْ** وام بەسەرهات)؛ ٣) ئەوی لە رکەو کیْ‌بەرکیْ‌دا دەباتەوە: (لە گالْتەدا ئێمە **لەسەرین**)؛ ۴) باقی، زێدەمالێك کە لە گوْرێنەوەدا دەدریْ بە خاوەنی مالْەباشترەکە: (جەندم **لەسەر** دەدەیەوە؟)؛ ۵) بریْتی لە قەرز: (دیناریْکم **لەسەرە**)؛ ۶) عوْدە، لەپا: (ئەم کارە **لەسەر**من)؛ ۷) پێویست: (**لەسەرمە** دەبیْ بچم)؛ ۸) لایەن‌گر و پشتیوان: (مەترسە من **لەسەرتوْم**)؛ ۹) لاسار [ف] ١) بالاتر؛ ٢) ازبـرای؛ ٣) پیروز؛ ۴) اضـافەپولی کە در مبادلهٔ کالا بەیکی از طرفین دادە می‌شود؛ ۵) کنایە از وام؛ ۶) عهدە؛ ۷) واجب و لازم؛ ۸) هوادار و پشتیبان؛ ۹) خیرەسر.

لەسـەرچوُن: ١) دەس‌بەرنـەدان لە کاریْ کە دەکـریْ؛ ٢) لە رێگەی کاریْ‌دا مردن؛ ٣) سەهوکردن؛ ۴) لەبیرچوُن [ف] ١) ادامە دادن کار؛ ٢) درانجام کاری مردن؛ ٣) اشتباه؛ ۴) فراموش کردن.

لەسەرچە: لەبەر چی؟، بۆ چی؟ ف برای چه؟.

لەسەرچی: ١) لەسەرچە؛ ٢) ئەندازە چەند بێ؟: (شەرت بەسەنین لەسەرچی؟)؛ ٣) لەبیرت بچێ ف ١) برای چه؟؛ ٢) برچه؟، سرچه؟؛ ٣) فراموش کنی.

لەسەرخۆ: ١) ئارام، هێدی، بەپشو؛ ٢) سەبر، نە بلەز؛ ٣) بەهۆش، ئاگادار ف ١) آرام؛ ٢) یواش؛ ٣) هُشیار.

لەسەرخۆچوون: بێهۆش بوون ف بیهوش شدن.

لەسەرخۆیی: نارامی، پشودرێژی ف آرامی، شکیبایی.

لەسەردا: ١) لە لای ژوورەوە؛ ٢) دووبارە، ژنوێ: (لەسەردا نێ هەڵچینەوە) ف ١) ازبالا؛ ٢) از نو.

لەسەردان: ١) باقی دانەوە لە گۆڕینەوەدا؛ ٢) بە شمشێر ئەستۆ بەڕاندن ف ١) باقی دادن درمبادله؛ ٢) گردن زدن.

لەسەردەستان: ١) زگ پڕ لە سەرویەندی زاندا؛ ٢) برێتی لە بڕەودان، رەواج ف ١) آبستن نزدیك زاییدن؛ ٢) کنایه از رایج.

لەسەرڕا: ١) ژنوێ، لەسەردا؛ ٢) لە سەرەوە بۆ خوارەوە: (لەسەرڕاکەونم) ف ١) از نو؛ ٢) ازبالا به پایین.

لەسەرڕۆیشتن: ١) دەس بەرنەدان و دوایی کارگرتن، لەسەرچوون؛ ٢) بێ چەقاندن، سوور بوون ف ١) دنبال کردن و ادامه دادن؛ ٢) اصرار.

لەسەرڕۆین: لەسەرڕۆیشتن ف نگا: لەسەرڕۆیشتن.

لەسەرقەراخ: بەرداشی لاسواو ف سنگ آسیاب کنارەساییده.

لەسەرقەراغ: لەسەرقەراخ ف نگا: لەسەرقەراخ.

لەسەرکردن: قبوڵ کردن لە دەستەدا ف پذیرفتن در گروه.

لەسەرکردنەوە: ناربکاری کردنی کەسێ لە بەرانبەر دوژمنانی ف دفاع از کسی کردن.

لەسەرگرێ: بەرداشی ناوەڕاست زەق ف سنگ آسیاب وسط برجسته.

لەسەرگرێو: گرۆکردن، گرێوکردن ف شرط بندی.

لەسەرمن: لەپای من ف بەعهدهٔ من.

لەسەرەوکردن: لەسەرکردنەوە ف دفاع از کسی کردن.

لەسەریەك: بێ پسانەوە ف بدون وقفه، پیاپی.

لەش: ١) بەدەن، تەن، کەلـەخ، قالب؛ ٢) برێتی لە شەرمی ژن؛ ٣) کێشەوهەرا ف ١) تن؛ ٢) کنایه از شرمگاه زن؛ ٣) جاروجنجال.

لەش بەبار: دەردەدار، بێمار ف بیمار.

لەش بەدۆشاو: وشەی گاڵتەکردن بە کەسێ کە خۆی بە ناسك و نازدار دەزمێرێ ف کلمهٔ تمسخر، کنایه از نازك نارنجی.

لەش پیس: کەسێ کە عوسڵی لەسەرە ف جنابت دار، جُنُب.

لەش خۆر: داڵاش، لاشخۆر ف لاشخور.

لەش ساغ: دژی نەخۆش ف سالم و تندرست.

لەش ساغی: دوور لە نەخۆشی، سەلامەت ف سلامت، تندرستی.

لەش سڤك: ئازا لە کار، دژی تەپ و تەمەڵ ف چُست و چابك.

لەش سووك: لەش سڤك ف چابك.

لەش قورس: تەمەڵ ف تنبل، گران خیز.

لەشکر: سپا، کۆمەڵێ زۆر لە چەکداران ف لشکر.

لەشکربەز: ئۆردووبەز، جێگەی سانەوەی لەشکر لە شوێنێ ف جای اُتراق لشکر.

لەشکربەزکردن: دابەزین و سانەوەی لەشکر لە شوێنێ ف اُتراق کردن لشکر.

لەشکربەزین: برێتی لە ژنی سەڵبەنەی زمان درێژ ف کنایه از زن زبان دراز بی حیا.

لەشکرشکێن: شەڕکەری زۆر ئازا ف لشکرشکن.

لەشکرگا: جێگەی لەشکر، بنکەی سپا ف لشکرگاه.

لەشکری: ١) چەکدارێ کە دەگەڵ لەشکرە؛ ٢) فامێك و بەیتێکی بەناوبانگە ف ١) سپاهی؛ ٢) آهنگ و حماسه‌ای است کردی.

لەشگران: لەش قورس، تەمەڵ ف تنبل.

لەشگرس: مرۆی زەلام و ئەستوور ف تنومند.

لەشۆردەرچوون: لەنام دەرچوون ف نگا: لەنام دەرچوون.

لەشۆردەرکردن: لەنام دەرکردن ف نگا: لەنام دەرکردن.

لەش ولار: لەخت و لار، جوانی شل و مل ف زیبای رعنا.

لەشە: تەوەزەل، قوون گران، تەپ، لەشگران ف تنبل.

لەشیربڕینەوە: بێچوو لە شیری دایك گرتنەوە ف بچه را از شیرگرفتن.

لەعارددان: بەسەر زەوی دا خستن ف بر زمین زدن.

لەعاردی دان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعاست: لەحاست ف دربرابر.

لەعاستی: لەحاست ف دربرابر.

لەعان: لەحاند ف دربرابر.

لەعاند: لەحاند ف دربرابر.

لەعل: لاڵ، بەردێکی بەقیمەتە ف لَعل.

لەعلە: لالە، جێ شەمی بەشووشە ف لاله، مردنگی.

لەعنەت: بێ بەشی لە بەزەیی، جوێنێکە، نەحلەت ف لعنت.

لەعوزرپابوونەوە: خوێن ڕاوەسنانی حەیز ف از حبض پاك شدن.

لەعوزرپاك بوونەوە: لەعوزر پابوونەوە ف ازحبض پاك شدن.

لەعوزرچوونەوە: لەزگ وەسنان ف آبس شدن، بانسه‌شدن.

لەعوزروەستان: لەعوزرچوونەوە ف یانسه‌شدن.

لەعوزروەستانەوە: لەعوزرچوونەوە ف یانسه‌شدن.

لەعەردان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەردی دان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەرزدان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەرزی دان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەیبەتان: لەحێبووت ف ازنرس.

لەعین: ١) برێتی لە زاڵم؛ ٢) سەرناوە بۆ شەیتان ف ١) کنایه از ستمگر؛ ٢) ملعون، لقب شیطان.

لەغاو: لغاو ف لگام.

لەغاوە: سووچی دەم، لغاوە ف گوشهٔ دهان.

لەغاوەبرکە: لغاوەبرکە ف زخم گوشهٔ دهان.

لەغاوەبرکێ: لغاوەبرکە ف زخم گوشهٔ دهان.

لەغاوەبڕێ: لغاوەبڕکە ف زخم گوشهٔ دهان.

لەغم: لوغم ف نگا: لوغم.

لەغمە: لوغم، ڕێگە بەبن عەرزا ف نقب.

لەغەر: لەجەر، لاواز، کز، داڵگۆشت ف لاغر.

لەغەم: لەغمە ف نقب، تونل.

لەغەملێدان: ڕێ‌کوڵین بەبن عەرزا ف تونل زدن.

لەف: ١) قووت، قووت‌چوون؛ ٢) پێچ، لەدەورەهاڵان؛ ٣) پێل، شەپۆل ف ١) بلع؛ ٢) پیچ؛ ٣) موج.

لەفافە: بەرۆێ کە دەشنبەوە دەیپێچن ف لفافه.

لەفدان: قووتدان بە یەکجار ف بلعیدن یکباره.

لەفە: بابۆڵە ف ساندویچ.

لەفین: شۆڕبوونەوە ف فروهشته‌شدن.

لەڤ: ١) لف، جوڵە، بزاو؛ ٢) پێک، لێک ف ١) حرکت؛ ٢) باهم.

لەڤ ئانین: ناشنەوەکردن، پێک‌هێنان ف آشتی دادن.

لەڤا: بەش، بار، بشک ف سهم، حصه.

لەڤادان: بەش‌بەش‌بوون ف تقسیم شدن.

لەڤاکرن: بەش‌بەش‌کردن ف تقسیم کردن.

لەڤ‌خستن: ١) لەبەکتردان؛ ٢) وێک‌کەوتن ف ١) همدیگر را زدن؛ ٢) زدوخورد، به هم اصابت کردن.

لەڤ‌هاتن: پێک‌هاتن، سازان ف تفاهم کردن، باهم کنارآمدن.

لەڤەن: جۆرێ قامیشی باریک ف نوعی نی باریک.

لەڤەند: خۆرتی شۆخ‌و جوان، لاوی جوان چاک‌و بڵندبالا ف جوان شیک و زیباروی.

لەڤەندی: ئەنگوچکەسۆرانی ف آستین بلند.

لەڤین: لڤین، بزوتن، جوڵان ف حرکت کردن، جنبیدن.

لەق: ١) بن سست، نافابم؛ ٢) لق، لك؛ ٣) قەپ، گاز؛ ٤) هێلکەی گەنیو، لۆق؛ ٥) لۆمە، سەرکۆنە؛ ٦) حەنەک، گاڵتە ف ١) لق؛ ٢) شاخه؛ ٣) گاز دندان؛ ٤) تخم‌مرغ فاسد؛ ٥) سرزنش؛ ٦) شوخی، مزاح.

لەقان: شل‌بوون‌و لەرزین لە بن‌سستی ف لق شدن.

لەقاندن: ١) شل‌و سست‌کردن‌و لەراندن؛ ٢) شۆڕکردنەوە؛ ٣) هەڵاوەسین ف ١) تکان دادن و سست کردن؛ ٢) فروهشتن؛ ٣) آویختن.

لەقانن: لەقاندن ف نگا: لەقاندن.

لەقاو: ١) لە جێگە لەرێندراو؛ ٢) لغاو؛ ٣) شۆڕەوەکراو داهێڵراو ف ١) از جای تکان داده شده؛ ٢) لگام؛ ٣) فروهشته.

لەق‌کردن: شل‌کردن‌و لە جێگەی خۆی بزواندن ف لق کردن و ازجا تکان دادن.

لەقلۆق: ١) گورگەلۆقە؛ ٢) قەنرە، قۆرتە ف ١) هروله؛ ٢) اسب یورتمه.

لەقلەق: باڵداریکی سپی‌و رەشی زۆر لنگ‌و دندوک درێژە لە ناو ناوایی لانە دەکاو گۆشتی ناخورێ گەرمێن‌و کوێستان دەکا ف لك‌لك.

لەق‌لەقە: جۆرێ زێواس ف نوعی ریواس.

لەقلەفی: ١) جۆرێ ترێ؛ ٢) بنیادەمی باریکی لنگ‌درێژی بەتبەڵ ف ١) نوعی انگور؛ ٢) آدم لنگ دراز تنبل.

لەقم: بن‌کوڵی‌و گڵ وەسەرلاسکدانی شینایی هاوبنە، شکاندنەوەی شینایی ف پیرامون بوته‌های پالیزی را کندن و خاک بر ساقه‌ها ریختن.

لەقمال: گاسنێ کە لەناو دەندەی شل دابەو دەلەقێ ف گاوآهنی که در خیش محکم نیست.

لەقم‌کردن: کاری لەقم پێک‌هێنان ف کار «لەقم» انجام دادن.

لەق‌ولۆق: شل‌و شەویق، نافابم ف نامحکم و ازهم دررفته.

لەق‌ولەوار: لەق‌و لۆق ف نامحکم و ازهم دررفته.

لەقە: ١) نوندناوبتنی پا، راوەشاندنی پێ؛ ٢) لەجێ بزوتن: (نوند بوە **لەقە** ناکا)؛ ٣) سەرناو، لەقەب ف ١) لگد؛ ٢) ازجا جنبیدن؛ ٣) لقب.

لەقەب: جێ‌ناو، سەرناو، ناوێ کە لەجیاتی ناوی بنچینەیی بۆ شتێ داندراوێ ف لقب.

لەقەبەڵ: ١) مەخنە، قەبەڵ، گرتن‌و سپاردنی کارێک بە مەرجی تەواوبوون‌و بەکچێ کرێدانی؛ ٢) سپاردن بە دەستی کەسێ ف ١) کنتراتی؛ ٢) سپردن.

لەقەدەر: بە ئەندازەی ف به اندازه.

لەقەست: ١) بە ئاگاداری، ژدل؛ ٢) بۆ گاڵتەو گەمە، نە بەراستی‌و ژدل ف ١) عمداً؛ ٢) بەشوخی.

لەقەستی: بەدرۆ بۆ حەنەک ف نەبەراستی، برای شوخی.

لەقەشێل: بەنەوژم بەرپێ‌دان ف لگدکوب.

لەقەفرتێ: لاتەفرە، لنگەفرتێ ف دست و پا کردن سر بریده.

لەقەفرە: لەقەفرتێ ف دست وپاکردن سر بریده.

لەقەل: قامیش، چیتك، چیت ف نی.

لەقەلەق: ١) بزوتن بەولاولادا؛ ٢) برێتی لە دژوارو زەحمەت: (بە **لەقەلەق دەرچووم**) ف ١) جنبیدن به اطراف؛ ٢) کنایه از دشواری.

لەقەم: ١) شکاندنەوەی بێستان‌و شیناوەرد، لەقم؛ ٢) سەرناو، لەقەب؛ ٣) سەرکۆنە: (جوەختی لۆمەو **لەقەمە**)؛ ٤) تەوس، تانە ف ١) نگا: لەقم؛ ٢) لقب؛ ٣) سرزنش؛ ٤) طعنه.

لەقەم‌کردن: لەقم‌کردن ف کار «لەقم» انجام دادن.

لەقەم‌گرتن: تانەدبنەوە، ئیرادگرتن ف ایرادگرفتن.

لەقەوەشاندن: لەقەهاویشتن، لاق بە نوندی ڕاوەشاندن ف لگدپراندن.

لەقەوەشانن: لەقەوەشاندن ف لگدپراندن.

لەقەوەشێن: جۆتەوەشێن ف لگدپران.

لەقەهاوێژ: لەقەوەشێن ف لگدپران.

لەقەهاویشتن: لەقەوەشاندن ف لگدپراندن.

لەقیس‌چوو: لەدەس‌دەرچووگی دەرفەت‌رەخساو ف از دست دررفته.

لەقیس‌چوون: لەدەس دەرچوونی دەرفەت ف از دست رفتن فرصت.

لەقین: ١) لەقان؛ ٢) لە زکی ف ١) جنبیدن سست پایه؛ ٢) برخند.

لەقێن: بزوێن ف جنباننده.

لەك: ۱) بەشێك لە نەژادی كورد: ۲) برێنی لە سەدهـەزار: ۳) پەڵە: ۴) پاشگری پچوك‌ناندان [ف] ۱) بخشی از كُردها: ۲) كنایه از صدهزار: ۳) لكه: ۴) پسوند تصغیر.

لەكانە: گوڵ‌چنی. گوڵەدەغڵی لەداس‌پەڕبو كۆكردنەوە [ف] خوشه‌چینی.

لەكار: ۱) بنیادەمی كاربەدەست‌و لەبرەو: ۲) شتێ كە زۆر بەكاردێ [ف] ۱) آدم دست اندركار: ۲) چیزی كه به كار آید.

لەكارتە: لەكاركەوتە. پەك‌كەوتە [ف] لكنته، ازكارافتاده.

لەكارخستن: بێ‌بەهرەكردن [ف] ازكار انداختن.

لەكاردەرهاتگ: كارامە [ف] ماهر.

لەكاردەرهاتو: كارامە [ف] ماهر.

لەكاركەفتگ: لەكارتە [ف] از كار افتاده.

لەكاركەوتو: لەكارتە [ف] ازكارافتاده.

لەكاركەوتە: لەكارتە [ف] ازكار افتاده.

لەككانە: برێنی لە ژنی ماڵانگەڕ [ف] زن ولگرد.

لەككر: ناژەڵی رەشی مل‌سپی [ف] بز و گوسفند سیاه گردن سفید.

لەكم: ۱) خاڵ، پەڵە: ۲) بە بیری‌من: (**لەكم وابە نەچێت**) [ف] ۱) خال، لكّه: ۲) به تصوّر من.

لەكمات: زللە. شەقام. شەقەزلە [ف] سیلی.

لەكماتك: سەرناو، لەقەب [ف] لقب.

لەكو: لە كام جێگە؟ [ف] از كجا؟، كجا؟.

لەكۆخستن: بێ‌بزاوكردن [ف] ازحركت بازداشتن.

لەكوڕا: لە كام شوێنەوە؟ [ف] از كجا؟.

لەكورتی: بێ درێژەدان بە قسە [ف] به‌طور مختصر.

لەكۆڵ بونەوە: دەست‌لێ‌بەردان [ف] دست از سر برداشتن.

لەكۆڵ خستنەوە: بەڵابەك لەسەر كەسێ لابردن [ف] رهایی دادن از.

لەكۆڵ كردن: لەسەر پشت دانان [ف] بر پشت گذاشتن، كول كردن.

لەكۆڵ كردنەوە: نەهێشتنی بەڵا لەسەر بەكێ، لەكۆڵ‌خستنەوە [ف] نجات دادن از مزاحم، رهایی دادن از.

لەكۆڵ كەوتن: نەمانی شتێ كە خۆشەویست نیە [ف] دك شدن مزاحم.

لەكۆلەڕۆ: تۆك‌و نزای خراپ [ف] نفرین.

لەكوێ: لەكوێ؟ [ف] كجا؟، از كجا؟.

لەكوێرا: لەكوڕا؟ [ف] ازكجا؟.

لەكە: پەڵە [ف] لكه.

لەكەدار: پەڵاوی، بەپەڵە [ف] لكّه‌دار.

لەكەرەم‌بو: لەكاركەوتە [ف] ازكارافتاده، به‌كارنیامدنی.

لەكەرەم كەفتگ: لەكەرەم‌بو [ف] نگا: لەكەرەم‌بو.

لەكەرەم كەوتو: لەكەرەم‌بو [ف] نگا: لەكەرەم‌بو.

لەكەین: لەكەدار، پەڵاوی [ف] لكّه‌دار.

لەكیس چو: لەقیس‌چو [ف] ازدست رفته.

لەكیس چوگ: لەقیس‌چو [ف] ازدست رفته.

لەكیس چون: لەقیس‌چون [ف] از دست رفتن.

لەگام: چەورە، زگ‌لەوەڕێن [ف] سورچران.

لەگان: قاپی گەورەی مس كە ملی هەڵگەڕابێتەوە [ف] لَگَن.

لەگاو: قوماریكە بە مۆرەی نەرد دەكرێ [ف] نوعی قمار با مهره‌های نرد.

لەگرسە: جەڵتەخوێن، خوێنی مەیگ [ف] خون منعقدشده. لخته.

لەگرتە: ۱) لە ئەم جێگەوە: ۲) لێرە، لە ئەم جێگە [ف] ۱) از اینجا: ۲) دراینجا.

لەگرە: لە ئەم جێگە [ف] دراینجا.

لەگرەودوا: دوای ئێستا [ف] از این به‌بعد.

لەگرەولا: لەگرەودوا [ف] از این به‌بعد.

لەگرەوە: لە ئەم شوێنەوە [ف] از اینجا.

لەگز: ناوی دێ‌یەكە لە كوردستان [ف] نام دهی در كردستان.

لەگژ: ۱) خەریك: ۲) دەگژ [ف] ۱) مشغول و سرگرم به: ۲) گلاویز.

لەگل كەوتن: ناقەت پێ نەمان‌و لەجوڵەكەوتن: (**لەگلەگ لەگل كەوت** نەمـانەق‌نەقی / سێرو لە سیرەو قیتەو چەق‌چەقی) «سەیف» [ف] تاب نماندن و از حركت افتادن.

لەگلەگ: لەقلەق [ف] لك‌لك.

لەگوپدان: برێنی لە ناهومێدكردن [ف] كنایه از نومیدكردن.

لەگۆچو: ئەندامی لەجوڵەكەوتو [ف] زبان و اندام بی‌حس و حركت شده.

لەگۆچوگ: لەگۆچو [ف] نگا: لەگۆچو.

لەگـۆچون: لەجوڵەكەوتنی زمان‌و ئەندام، گۆنەكردن [ف] بی‌حس شدن زبان و اندام.

لەگـــوزهـــاتن: لەعــۆدەهـــاتن، توانـای پێك‌هێنـان لەخـۆدا دیتن، دەخۆڕاپەرمون [ف] ازعهده برآمدن.

لەگۆكەوتن: لەگۆچون [ف] نگا: لەگۆچون.

لەگۆكەوتو: لەگۆجو [ف] نگا: لەگۆچو.

لەگە: لنگ‌درێژ، ئەژە [ف] لنگ‌دراز.

لەگـەچون: ترازانی بەندی ئەندام: (**لاقم لەگەجوە**) [ف] از جا دررفتن بند اندام.

لەگەر: دەگەڵ [ف] همراه.

لەگەز: ئەوە چیە، دەنا چیە، مەتەڵ. لیچار [ف] چیستان، لُغز.

لەگەزدان: ۱) پێوان بە گەز: ۲) راست‌ڕاكشان: (**ئەڕێ خۆ لەگەزداوە**) [ف] ۱) با زرع پیمودن: ۲) صاف درازكشیدن.

لەگەڵ: دەگەڵ [ف] همراه.

لەگەن: لەگان [ف] لَگَن.

لەگێرچون: لەگۆچون [ف] نگا: لەگۆچون.

لەگێنـە: وێ دەچێ، رەنگـە: (**لـەگێنە ئەو بزنە هی فلانكەس بێ**) [ف] چنین پیداست، تصوّر می‌رود. مثل اینكه.

لەل: ۱) كەمتـر بن دەنـگ: ۲) بۆ چی؟، ئەڕا؟: ۳) باڵـدارێكی راوكەرە بەقەد باشو [ف] ۱) كمتر بن صدا: ۲) چرا؟، برای چه؟: ۳) پرنده‌ای است شكاری.

لەلا: جەم، نك. كن [ف] درنزد، پیش.

لەلو: دەرگوش، جۆلانەی زارۆ تێداخەواندن [ف] ننو.

لەلۆ: لەلو [ف] ننو.

لەلوك: لەلو ف نتو.

لەلوە: لەلو ف نتو.

لەلە: ١) فۆڵکراوە بە چەقۆ لە دار؛ ٢) نیوانی ساقەنەوسەر لە کێردا؛ ٣) نۆکەری زاروك بەخێوکەر ف ١) شیار با کارد روی چوب، چوب خط؛ ٢) میان حشفه و بقبهٔ ذکر؛ ٣) لەلە.

لەلەکردن: شوێنشوێنکردنی دار بە تیغ ف شیارکردن چوب با کارد، چوب خطزدن.

لەلەگرتن: خزمەنکار بەکرێ‌گرتن بۆ بەخێوکردنی زاروکان ف لەلە استخدام کردن.

لەلەیی: کاری خزمەنکاری زاروکان ف لەلگی.

لەم: ١) لە شتەکەی نزیك؛ ٢) زگ، سك؛ ٣) بڕەك، شفرەبەراز؛ ٤) بڕکەی میوەی بێستان؛ ٥) پڕ، نزە؛ ٦) گوانی‌ناژەڵ؛ ٧) پنجك؛ ٨) لەپ ف ١) ازاین؛ ٢) شکم؛ ٣) دندان گراز؛ ٤) بوتهٔ پالیزی؛ ٥) پُر؛ ٦) پستان حیوان شیرده؛ ٧) بونه؛ ٨) کف دست.

لەما: بۆنەمە، لەبەرئەمە ف برای اینکه.

لەماکۆدان: پاکۆدان، بەسەربەکادانی درواو بێ بەستن ف برهم انباشتن درویده بدون بسته‌بندی.

لەمالەم: براوبڕ، دارماڵ ف لبالب، پر.

لەمان: ١) لە شتەکانی نزیك؛ ٢) لە مردن دوور: (**لەمان** بان لە نەمانە) ف ١) از اینها؛ ٢) احتمال زندگی داشتن.

لەمانە: لە ئەم شتەنزیکانە ف از اینها.

لەمبوز: لمبۆز، بۆز ف بوزه.

لەمپا: لامپا ف چراغ نفتی شیشه‌ای.

لەمپە: لەمپا ف لامپا.

لەمپەر: بەرگر، کۆسپ ف مانع سر راه، حاجز.

لەمپەڕ: لە ئەم لابەوە ف ازاین سوی.

لەمپەرپەڕاندن: بەرگر نەهێشتن، کۆسپ لەسەرڕێگە لابردن ف مانع از سر راه برداشتن.

لەمپەرە: لارەوەبۆگ، بەلایەکدا ف بەطرفی کج شده.

لەمت کەوی: آفەربن، باریکەللا ف آفرین، حرف تشجیع.

لەمدای: دیوارێ کە زگی داوە ف وسط دیوار برآمده.

لەمس: ١) شەپلەلێدراو؛ ٢) گلۆفینی بۆ گەرم‌کردنەوەی ئەندام ف ١) فلج شده، لمس؛ ٢) فشردن دست از سرما تا گرم شود.

لەمساندن: گلۆفینی دەست لە سەرما، دەست دەبن‌هەنگڵنان لە سەرمان ف فشردن دست برای گرم کردن.

لەمسەبارەتە: کە وابێ، جا کەوابە ف در این صورت.

لەمل: ١) دە ئەستۆدا؛ ٢) لە سەر، لە بای، لە عوّدەی ف ١) درگردن؛ ٢) بەعهدهٔ.

لەملا: لە ئەم ئالیە نزیکەوە ف از این طرف.

لەملانە: مابچە، ماهیچە ف عضله.

لەملاوە: لەملا ف ازاین طرف.

لەملمین: خۆ کروشمەکردن لە سەرمان ف خودرا مچاله کردن از سرما.

لەملەوەڕن: لەگام، چەورە ف طفیلی، سورچران.

لەمن: ١) ژمن: (**لەمن** ببیە)؛ ٢) لمن، بۆ من: (وای **لەمن**)؛ ٣) زگزل ف ١) ازمن؛ ٢) برمن؛ ٣) شکم گندە.

لەمنابە: ١) بێموابو؛ ٢) بێم‌وابە ف ١) چنین می‌پنداشتم؛ ٢) چنین می‌پندارم.

لەمنت کەوی: لمت کەوی، ئافەربن ف آفرین، کلمهٔ تشجیع.

لەمنت‌نەکەوی: وشەی سەرکۆنەکردن ف کلمهٔ سرزنش.

لەمو: زگزل ف شکم گندە.

لەموز: لمبۆز، قەپۆز ف پُوزە.

لەموز: لەموز ف پوزە.

لەمە: ١) لە ئێمە، ژمە؛ ٢) لە ئەم‌شتە؛ ٣) کاورای زگزل؛ ٤) زگ ف ١) ازما؛ ٢) ازاین؛ ٣) یاروی شکم گندە؛ ٤) شکم.

لەمەبە: نە بەمزابە، خۆت لە ئێمە بە جیا مەزانە ف ازما باش.

لەمەبەر: بەر ژئۆکە، بەر لە ئێستا، پێش ئێستا ف قبل از این.

لەمەبەولا: لە دوایی‌دا، لە ئیسە بەولاوە ف بعد از این.

لەمەبەولاوە: لەمە بەولا ف بعد از این.

لەمەت: ١) هۆبالّ بەمل؛ ٢) گلەیی لە بەخت؛ ٣) پاشەملە گوتن ف ١) مدیون؛ ٢) شکوه؛ ٣) غیبت گفتن.

لەمەدوا: لەمە بەولا ف بعدازاین.

لەمەڕ: دەربارەی، سەبارەت ف دربارهٔ.

لەمەزەرینە: سەربەزیرە، نیسکێنەی نوند کە زۆنی بەسەردا دەکەن ف آش عدس غلیظ.

لەمەلەم: راسپاردن بە خوابشنەوە ف سفارش با تأکید.

لەمەوبەر: لەمەبەر ف قبلاً.

لەمەوپاش: لەمەبەولا ف از این پس، بعداً.

لەمەوپێش: لەمەبەر ف قبل از این، قبلاً.

لەمەودوا: لەمەوپاش ف نگا: لەمەوپاش.

لەمەولا: لەمەوپاش ف نگا: لەمەوپاش.

لەمەولاوە: لەمەولا ف نگا: لەمەولا.

لەمەیی: نەخۆشیەکی منالانە ف نوعی بیماری کودکان.

لەمێ: ١) لە ئەم شتە؛ ٢) لە ئەم جێگە ف ١) ازاین؛ ٢) ازاینجا.

لەمیانە: ١) لە ئەم شتە لە چاو ئەوانی تر؛ ٢) لە ئەم جێگە ف ١) از این یکی؛ ٢) از اینجا.

لەمیج: لەمیش، لە ئەمەش ف ازاین هم.

لەمیچە: لە ئەم‌شتەمش ف از این هم.

لەمێژ: زۆر لەوەبەر ف ازدیرباز.

لەمێژینە: کەونار ف بسیار قدیم، باستانی.

لەمیش: لەمیج ف از این هم.

لەن: دورگەی پچوکی ناو چەم ف جزیره‌مانند ماسه‌ای در رودخانه.

لەناو: دەژووردا، لەدوو ف در میان.

لەناوبردن: نەهێشتن، تونا‌کردن ف از بین بردن.

لەناوچو: لەبەین‌براو، نەفر و توناکراو ف نابود شده.

لەناوچوُن: نەمان [ف] نابودشدن.

لەناودان: لەناوبردن [ف] نابودکردن.

لەنتەر: فانوس [ف] فانوس.

لەنتەری: فانوس، لەنتەر [ف] فانوس.

لەنج: ۱) رقلەزگی، رکلەدلی؛ ۲) هانوچوی بەناز: (عبشوەو گربشوەو فەمزەو لارو **لەنج** / پێمان کەرەم کە وەجاریٚ هەر پەنج) «فولکلور» [ف] ۱) کینەتوزی؛ ۲) خرام و ناز.

لەنجـاوە: گوندیکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

لەنجباز: کینەلەدلی لاسار [ف] کینەتوز، لجباز.

لەنجو: لەنجباز [ف] نگا: لەنجباز.

لەنجە: رۆیشتنی بەناز [ف] خرام.

لەند: ۱) بەرزایی زەوی کە دەوری ناو گرتو بە؛ ۲) بڵند؛ ۳) کوێستانیکی بەناوبانگە [ف] ۱) زمینی کە آب اطرافش را گرفتە؛ ۲) بُلند؛ ۳) ییلاقی مشهوردر کردستان.

لەندەهۆر: نەژەی زەبەلاح [ف] لندهور.

لەنگ: ۱) پای سەقەت؛ ۲) کەسیٚ کە پای سەقەتە؛ ۳) خوار، لار: (ئەم بارە **لەنگــە**)؛ ۴) راوەستـــانیکی کەم بۆ پشـــودان؛ ۵) شیعـــری لەکێش ترازاو؛ ۶) کاری راوەستاو لەبەر کەم و کوڕی [ف] ۱) پای لنگ؛ ۲) لنـــگ پا؛ ۳) کج؛ ۴) ایستـادن انـدك برای آسـودن؛ ۵) شعـر ناموزون؛ ۶) کار تعطیل شدە بە علّت نقص ابزار.

لەنگاندن: لەرزاندن، جوڵاندن [ف] لرزانیدن.

لەنگر: شەل [ف] لنگ.

لەنگرۆ: لەسەر بەکیا رۆیشتن، هەنگڵەشەلە [ف] لی‌لی رفتن.

لەنگۆ: لە ئێوە [ف] از شما.

لەنگوچ: ئەنگوچك، لەوەندی [ف] آستین بلند.

لەنگوچك: ئەنگوچك، لەنگوچ [ف] آستین بلند.

لەنگــۆرە: سەرەتا، دەس‌پێکی دەمێك: (بەهاری خۆش سەر **لەنگۆرە** دیارە) [ف] اوایل موسم.

لەنگۆریٚ: لەنگۆرە [ف] اوایل موسم.

لەنگــە: ۱) لەرە لە بەرزی‌بەوە: (ئـەم کاربتـە تۆزیٚ **لەنگە** دەکا)؛ ۲) راوێستـانیٚ کەم: (هەروا **لەنگە**یەك بکە تا دەت گەمیٚ)؛ ۳) تا، وەك: (**لەنگە**ی لە دنیادا نیە) [ف] ۱) لرزش از بلندی؛ ۲) توقف کوتاە؛ ۳) همتا.

لەنگەدیٚ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

لەنگەر: ۱) ئاسنی سەربەقولاپی بەزنجیرەوە بۆ وێستانی گەمیە دەخرێتە دەریاوە؛ ۲) خۆگرتن و راوێستـان لەسەر شوێنی باریك و بەرز: (چۆنە لەم سەردیوارە باریکە **لەنگەری** گرتوە)؛ ۳) لەکارکەوتە؛ ۴) لە فڕین راوەستـانی باڵنـدە لە حەوا [ف] ۱) لنگـر کشتی؛ ۲) حفظ تعادل در بلندی؛ ۳) ازکار افتادە؛ ۴) ایستادن پرندە در حال پرواز.

لەنگەرناویتن: راوێستانی گەمی لە قەراخ دەریا [ف] لنگرانداختن.

لەنگەرخانە: فەقیرخانە، ماڵیٚ کە پیر و پانال و فەقیری لیٚ بەخێودەکەن [ف] نوانخانە.

لەنگەرخستن: ۱) راوەستانی کەشتی لە پەنا ئیشکانی؛ ۲) دامەزران لە شوێنیٚ: (ئەوا لەم گوندە **لەنگەرمان‌خستوە**) [ف] ۱) لنگرانداختن: ۲) ماندگارشدن در جایی.

لەنگەرفڕیٚ‌دان: لەنگەرخستنی گەمیە [ف] لنگرانداختن.

لەنگەرگا: قەراغ بەحر کە گەمیەی لیٚ رادەوەستن [ف] لنگرگاە، بندر.

لەنگـەرگـرتن: ۱) راوەستانی گەمی لە شوێنیٚ؛ ۲) خۆراگرتن لەسەر بەرزایی؛ ۳) تۆزیٚ پشـــودان؛ ۴) باڵ‌لەرانـدن و راوەستـانی باڵنـدە بەحەواوە [ف] ۱) لنگر انداختن؛ ۲) تعادل حفظ کردن در بلندی: ۳) کمی ایستادن، توقّف کوتاە؛ ۴) ایستادن پرندە درحال پرواز.

لەنگەرگە: لەنگەرگا [ف] بندر.

لەنگــەرە: ۱) ئەوشتـەی لە سەعاتی گەورەدا شۆڕ بۆتەوەو جوڵە دەکا، پاندۆڵ؛ ۲) شەلی بەهەردولادا شەل [ف] ۱) پاندول ساعت؛ ۲) کسی کە از هر دو پا لنگ است.

لەنگەرهاویتن: لەنگەرناویتن [ف] لنگرانداختن.

لەنگەرهاویشتن: لەنگەرناویتن [ف] لنگرانداختن.

لەنگەری: ۱) قاپی گەورەو پەلی چێشت‌خواردن؛ ۲) سینی‌بچوك؛ ۳) سینی‌گەورە؛ ۴) هەرشتی خڕ و گروڤـــەر؛ ۵) شـەپکـەی‌بەدەورە [ف] ۱) دیس؛ ۲) سینی کوچك؛ ۳) سینی بزرگ؛ ۴) مدوّر؛ ۵) شاپو.

لەنگــەکـردن: ۱) لەرزینی کەم لەبەرزی‌بەوە؛ ۲) شەلینی کەم [ف] ۱) لرزش اندك در بلندی؛ ۲) اندك لنگیدن.

لەنگی: دەردی شەل‌بوُن [ف] لنگی.

لەنگێز: قوڕو چلپاو [ف] گل و لای.

لەنگێزە: لەنگێز [ف] گل و لای.

لەنگین: ۱) شەلین؛ ۲) لەرزین بە سەبر [ف] ۱) لنگیدن: ۲) لرزیدن اندك.

لەنەمان: نزیك بە مردن [ف] مشرف بە موت، مُردنی.

لەنێوبردن: لەناوبردن [ف] ازمیان بردن.

لەنێوچو: لەناوچو [ف] ازمیان رفتە.

لەنێوچوُن: لەناوچون [ف] ازبین رفتن.

لەو: ۱) لێو؛ ۲) ژوی؛ ۳) بۆیە، لەبەر ئەوە؛ ۴) بزوتن [ف] ۱) لب؛ ۲) از او؛ ۳) از این رو؛ ۴) حرکت.

لەوا: ۱) لەبەر ئەوە، بۆیە؛ ۲) بزوت، جوڵا [ف] ۱) برای اینکە، از این رو؛ ۲) جُنبید.

لەوار: لەق، لۆق: (لەق و لەوار بوە) [ف] لَق.

لەوازە: ۱) پازەنـاو؛ ۲) لۆســە، باری [ف] ۱) چوبهای ترازکردن سنگ آسیا؛ ۲) اَهْرُم.

لەواسە: ۱) بەری دەست؛ ۲) بەری پیٚ [ف] ۱) کف دست؛ ۲) کف پا.

لەواش: ۱) خرمچون، چوارپەل؛ ۲) لۆچکە؛ ۳) جۆریٚ کولێرەی نان [ف] ۱) چهاردست و پا؛ ۲) لباشن؛ ۳) نوعی گردهٔ نان.

لەواشە: ۱) لۆچکە؛ ۲) کولێرەی لەواش [ف] ۱) لباشن؛ ۲) نان لواش.

لەوان: ١) بزوتن؛ ٢) لە ئەوان؛ ٣) بلندایی؛ ٤) جەگەن ف ١) حرکت کردن؛ ٢) از آنان؛ ٣) سر بالایی؛ ٤) نگا: جەگەن.

لەوانە: ١) ئەویش پاژێکە لە شتەکانی تر؛ ٢) لە ئەو شتانە یەکێ ف ١) جزئی از آنهاست؛ ٢) از اینها.

لەوانەیە: رەنگە، بیری بۆ دەچێ، دورنیە ف احتمال دارد.

لەو یادابش: ماچ کردن، رامووسان ف بوسیدن.

لەوت: گەمار، قرێژ، پیس ف پلید.

لەوتان: پیس بوون ف پلیدشدن.

لەوتاندن: پیس کردن ف کثیف کردن.

لەوتش: مژینی گوانی دابك لەلایەن بێچوراوە ف مُك زدن بچه به پستان مادر.

لەوتك: زاربێنی بێچو کە دابکی نەمژێ ف پوزه‌بند نوزاد برای نخوردن شیر مادر.

لەوت لەوت: ١) چەقەسرویی، چەلەنچەلەت؛ ٢) حەپەحەپ ف ١) وراجی؛ ٢) عوعوسگ.

لەوتوت: ١) لێو ئەستوری سورەوەبوگ؛ ٢) لیچ داژەناو ف ١) لب قرمز و کُلُفت؛ ٢) لب فروهشته.

لەوتەنە: بزوتن، جوولان ف حرکت کردن.

لەوتی: پیس کراو ف کثیف شده، آلوده.

لەوتین: لەوتان ف پلیدشدن.

لەوج: ١) گەوج، دەبەنگ، گێل؛ ٢) قسەی بێتام ف ١) هالو؛ ٢) یاوه، ور.

لەوجڕ: جەنەبازی زۆروەڕ ف وراج.

لەوچ: دەم و فلچ ف لوچه، لب و لوچه.

لەوچوڕ: لێوشۆڕ، کەسێ کە لێوی ژێری داچوڕاوە ف لب فروهشته.

لەوچە: ١) قەوچە؛ ٢) قسەنارەوان و دەم‌خوار: (هەر لەوچەلەوچیەتی) ف ١) نگا: قەوچە؛ ٢) کجه، نافصیح.

لەوح: دەپ، تەختە ف لوح، تخته.

لەوحانە: لەوکاتەدا ف درآندم.

لەوحە: لەوح ف لوح.

لەوحەلە: لەو جارەوە ف از آن دفعه.

لەودوا: پاش ئەو ف بعد از او.

لەودە: ١) لۆدە؛ ٢) گەوج، لەوج؛ ٣) حەنەکچی، گاڵتەباز، قسەخۆش ف ١) علف برهم انباشته؛ ٢) هالو؛ ٣) لوده.

لەور: لاور، جانەوەری کێوی ف نگا: لاور.

لەوڕا: چونکە، لەبەرئەوە ف زیرا.

لەورکەچوون: وەرگەڕانی لاقی ولاخ ف دررفتن پای دام.

لەورە: لەوێ ف درآنجا.

لەوزە: نالو، بادامەی بن گەردن ف لوزه، لوزتین.

لەوزینە: لەبزینە ف نوعی شیرینی.

لەوس: لەوچ، دەم و فلچ، لێوی ئەستوری داکەوتو ف لوچه، لب کلفت فروهشته.

لەوسا: لە جارەکەوە ف از آن دفعه.

لەوساوە: لەو ساوە ف از آن دفعه به‌بعد.

لەوسن: لیچ و لەو شۆڕ ف لب و لوچه فروهشته.

لەوشەقاتا: لێوکەت ف لب شکری.

لەوقەرادایە: لیچی داژەنو ف لب فروهشته.

لەولا: لقێ ئالبەوە ف از آن طرف.

لەولاو: لاولاو ف لبلاب، پیچك.

لەولاوە: ١) لقێ ئالی رە؛ ٢) لاولاوەی دەرکو پەنجەرە ف ١) از آن طرف؛ ٢) لولای در و پنجره.

لەولقاندن: لەخاودەرخستنی ئەسپ و لینگدانی ف گرم کردن اسب.

لەولەو: لورەلور ف زوزه.

لەوم: سەرکۆنە ف طعنه، سرزنش.

لەوما: لەبەر ئەوە، بۆیە ف از این جهت.

لەوماکو: ١) چونکێ، چونکو؛ ٢) ئەگەرچی ف ١) زیرا؛ ٢) اگرچه.

لەون: جۆر، ئەحر، تەرز ف نوع.

لەونایش: ماچ، رامووسان ف بوسه.

لەوە: ١) لە ئەم‌شتە؛ ٢) چلپاو، قوراوی شل؛ ٣) ماچێك، راموسانێك؛ ٤) تەپلەسەر ف ١) ازاین؛ ٢) لجن و لای؛ ٣) بوسه‌ای؛ ٤) تارك سر.

لەوەبەر: پێش لەم‌شتە ف قبل از این.

لەوەپاش: دوای ئەم‌شتە ف بعد ازاین.

لەوەپێش: لەوەبەر ف قبل از این.

لەوەتا: لە سەردەمەکەوە، لە کاتێکەوە ف از آن زمان.

لەوەتێ: لەوەتا ف از آن زمان.

لەوەجە: پێویست، پێداویست، لازم ف لازم.

لەوەدوا: لەوەپاش ف بعد از این.

لەوەڕ: گیای خواردنی ئاژەڵ ف چرا، علف.

لەوەڕا: ١) ئالفی خوارد؛ ٢) لە سەبەبەکەوە ف ١) چرید؛ ٢) از آن سبب.

لەوەڕان: ئالف‌خواردنی ئاژەڵ، چەڕین ف چریدن.

لەوەڕاندن: چەڕاندنی ئاژەڵ ف چرانیدن.

لەوەڕانن: لەوەڕاندن ف چرانیدن.

لەوەڕگا: جێ لەوەڕ ف چراگاه.

لەوەڕگە: لەوەڕگا ف چراگاه.

لەوەڕی: لەوەڕا ف چرید.

لەوەڕیان: لەوەڕان ف چریدن.

لەوەڕین: لەوەڕان ف چریدن.

لەوەڕێن: کەسێ کە حەیوان دەباتە لەوەڕ: (گا لەوەڕێن، کەر **لەوەڕێن**) ف چراننده، چران.

لەوەن: ١) قامیش؛ ٢) قامیشی ئاریك ف ١) نی؛ ٢) نی نازك.

لەوەند: لەفەند، لاوی جوان‌چاك ف جوان شوخ و زیبا.

لەوەندە: ١) لە ئەم‌چەندە؛ ٢) گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف ١) از این اندازه؛ ٢) گیاهی خوشبو است.

لەوەندی: لەڤەندی، ئەنگوچکەسۆرانی [ف] آستین بلند.

لەوهەندە: لەوەندە [ف] از این مقدار.

لەوی: ١) بزوت، جوڵا؛ ٢) لە ئەو [ف] ١) جُنبید؛ ٢) از او.

لەوێ: لەمێ، لە جێگەکە [ف] در آنجا.

لەویانە: ١) لە ئەمەیان؛ ٢) لەوێ [ف] ١) از این یکی؛ ٢) درآنجا.

لەوێچ: لاوێچ [ف] پُرکفِ یك دست.

لەویچە: لەوێش، لە ئەمێش [ف] از این هم.

لەوێڕا: لە جێگەدوورەکەوە [ف] از آنجا.

لەوێن: ١) جوڵێنەر، بزوێن؛ ٢) لە جێگەکەن [ف] ١) جنبان؛ ٢) درآنجا هستند.

لەوێندەر: لە شوێنەکە [ف] درآنجا.

لەوێندەرێ: لەوێندەر [ف] درآنجا.

لەوێنە: ١) لەوێن، لە شوێنەکەن؛ ٢) لەوێ، لەو جێگە؛ ٣) لە تەرزی، وەکی [ف] ١) درآنجا هستند؛ ٢) در آنجا؛ ٣) هم‌نوع، هم‌رنگ.

لەهـ: پاژ، لەت، پارچە [ف] قطعه، تکه.

لەها: پێلاو، باڵا [ف] پای افزار.

لەهان: لاکان [ف] پای افزار ترکه‌ای به جای اسکی.

لەهانە: کەلەم، کەلەرم [ف] کلم.

لهەڤ: رێك‌وپێك‌و لەبار [ف] شبك.

لهەڤ‌پێچین: لێك‌هالان، ئالۆزان، شێویان [ف] قاطی و درهم شدن.

لهەڤ‌تەواندن: داهێنانەوە، ئەوی کردن [ف] خم کردن.

لهەڤ‌خستن: لێك‌دان، لەبەکتری‌دان [ف] کتك کاری، یکدیگر را زدن.

لهەڤ کەتن: ١) دەمەقاڵە؛ ٢) بەگژ بەکتراچوُن؛ ٣) وێك‌کەوتن [ف] ١) جدل؛ ٢) جدال؛ ٣) برخورد.

لهـەڤ گژزین: ١) شەرەدندوکەکردن؛ ٢) خۆ لەیەکتر بەزل‌زانین؛ ٣) لێکترزاسان [ف] ١) جدال؛ ٢) خودرا بر دیگری فضل دادن؛ ٣) تهدید با حرکت دست.

لهەڤ‌وەرن: سازان، پێك‌هانن [ف] باهم ساختن.

لەهلاك: مارمێلکە [ف] مارمولك.

لەهن: لانەی درندەو کەروێشك [ف] کنام، لانهٔ خرگوش.

لەهـۆش‌چوُن: ١) بـوُرانـەوە؛ ٢) لەبیرچوُن [ف] ١) مدهوش شدن؛ ٢) فراموش شدن.

لەهۆش‌خۆچوُن: بوُرانەوە [ف] مدهوش شدن.

لەهەرددان: لەعەردی‌دان [ف] بر زمین زدن.

لەهەردی‌دان: لەعەردی‌دان، لەهەرددان [ف] بر زمین زدن.

لەهەز: مۆخل، هێڵەگ [ف] الك.

لەهەڤدان: ١) تێکەڵ‌کردن؛ ٢) لەڤدان، لەبەکتردان [ف] ١) آمیختن؛ ٢) زدوخورد.

لەهەڤدودان: لەهەڤدان [ف] نگا: لەهەفدان.

لەهەڤ‌هاتن: لەڤهاتن، پێك‌هانن [ف] توافق و آشتی کردن.

لەهەك: گۆزیچە، ئەلحەد [ف] لحد.

لەهەن: کەلەم، لەهانە [ف] کلم.

لەهی: لاباو، لافاو، سێڵاو [ف] سیل، سیلاب.

لەهێبان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لەهێرت: بەفەوەت، بەتافەت [ف] زورمند.

لەهیستن: ١) هەڵپەڕکێ کردن؛ ٢) گەمەکردن [ف] ١) رقص؛ ٢) بازی کردن.

لەهیستـۆك: ١) کەسێ کە لە هەڵپـەڕکێدا زۆر شارەزابە؛ ٢) گەمەکەری کارامە؛ ٣) بوُکەڵەی منداڵ [ف] ١) رقّاص ماهر؛ ٢) بازیکن زبردست؛ ٣) اسباب بازی بچّه.

لهێڤی: ١) بەئاوات؛ ٢) چاوەنوڕ [ف] ١) آرزومند؛ ٢) چشم به‌راه.

لەهێك: لەپڕ، ئەخافڵ [ف] ناگهان.

لەهێکڕا: لەپڕا، لەنەکاو [ف] ناگهان.

لەی: ١) بەرە، پەلاس؛ ٢) لەهی، سێلاو؛ ٣) ئەستوُن، کۆڵەکە؛ ٤) داری ئاوکێشانی دوکەسە کە دەسەتڵی دەخەن [ف] ١) گلیم؛ ٢) سیلاب؛ ٣) ستون، پایه؛ ٤) وسیلهٔ حمل آب دونفره.

لەیاق: شیاو، هێژا [ف] لایق.

لەیر: ١) زارۆی ساوا؛ ٢) شینکەی تازە سەردەرهاوردە؛ ٣) جوجکەمەلی تازە لەهێلکە دەرهاتگ [ف] ١) نوزاد؛ ٢) گیاه تازه‌سردرآورده؛ ٣) جوجهٔ تازه از تخم درآمده.

لەیرك: ١) بێچوی ئاژەڵ؛ ٢) منداڵی ساوای کۆرپە [ف] ١) نوزاد دام؛ ٢) طفل نوزاد.

لەیرۆ: منداڵی نێر، کوڕ [ف] پسر بچّه.

لەیرۆلوری: کوڕیژگەی ئازاو نەترس [ف] پسر بچهٔ شجاع.

لەیرە: لەم‌جێگەدا [ف] اینجا.

لەبرەك: لەبرك [ف] نگا: لەیرك.

لەیرێ: منداڵی مێوینە، کۆرپەساوای کیژ [ف] دختر بچّه.

لەیز: ١) سەما، رەقس؛ ٢) گاڵتەو لاری؛ ٣) نۆبەی کایە لە گەمەدا [ف] ١) رقص؛ ٢) بازی و سرگرمی؛ ٣) نوبت بازی.

لەیزتن: ١) سەماکردن؛ ٢) کایەکردن [ف] ١) رقصیدن؛ ٢) بازی کردن.

لەیزتۆك: ئامرازی گەمە [ف] اسباب بازی.

لەیزۆك: ١) لەیزتـۆك؛ ٢) کەسێ کە زۆری کەیف لە یاری کردنـە؛ ٣) کەسێ کە باش سەما دەکا؛ ٤) بوُکەڵەی‌منداڵ [ف] ١) اسباب بازی؛ ٢) کسی که بسیار به بازی علاقه دارد؛ ٣) ماهر در رقصیدن؛ ٤) اسباب بازی کودك.

لەبزین: لەبزتن [ف] نگا: لەبزتن.

لەیس: لەبز [ف] نگا: لەبز.

لەیستن: لەیزتن [ف] نگا: لەبزتن.

لەیستۆك: لەیزتۆك [ف] نگا: لەبزتۆك.

لەیشۆ: قوراو [ف] آب گلآلود، آب کدر.

لەیل: گراوی، ماشقە، دڵبەر [ف] معشوق.

لەیلاج: قوماربازی زۆر لێزان [ف] قمارباز ماهر، لیلاج.

لەیلاخ: هاوینەهەوار، کوێستان، زۆزان [ف] ییلاق.

لەیلاغ: لەیلاخ ف ییلاق.

لەیلاق: دەوەنێکە ف درختچەای است.

لەیلان: ١) بیابـان، چۆڵ و دەشت، سارای بەریـان؛ ٢) تراویلکـە؛ ٣) بریقە ف ١) دشت و بیابان، هامون؛ ٢) سراب؛ ٣) درخشش.

لەیلانك: گوڵی زەمەق، زەمبەق ف زنبق.

لەیلانۆك: گوڵێکی ڕەنگ پەمبەیی تۆخە ف گلی است به رنگ صورتی تیره.

لەیلوپەڕ: لولوپەڕ ف نیلوفر.

لەیلوك: لەلو، دەرگوش ف ننو.

لەیلومەجروم: دوئەستێرەن ساڵێ جارێك بەرانبەر بە یەك دەبن ف نام دو ستاره در مجموعهٔ جوزا.

لەیلەدۆنێ: ژنی ماڵانگەڕ، لەککاتە ف زن ولگرد و بیکاره.

لەیلێ: ١) گراوی مەجنونی بەناوبانگ؛ ٢) ئەی دۆست، ئەی دڵبەر؛ ٣) ناوە بۆ ژنان ف ١) لیلی معشوقهٔ مجنون؛ ٢) ای یار؛ ٣) نام زنانه.

لەیم: چڵك، گەماری، مرێژ، چەپەڵی ف چرك، کثافت.

لەیم: لەحیم، جۆش خواردنی کانزا بەسەر یەکا ف لحیم.

لەیمن: چڵکن، چەپەڵ، گەمار، پیس و پۆخڵ ف چرکین.

لەیمنەت: چڵکنی پۆتەکەو پیسەکە ف چرکین بدنمود.

لەیم ولیشە: ١) گەمار؛ ٢) ژەنگاوی ف ١) چرك، کثافت؛ ٢) زنگ‌زده.

لەیم ولێشەك: لەیم و لیشە ف نگا: لەیم و لیشە.

لەینە: ١) لەوێ، لڤی جێ؛ ٢) لێرە ف ١) درآنجا؛ ٢) دراینجا.

لەیەك بۆن: ١) لـە ڕەنـگ و بیچما وەك یەكی؛ ٢) لێك جیابوونەوە ف ١) شـباهت؛ ٢) ازهم جداشدن.

لەیەك بەربۆن: ١) تێك بەربۆن؛ ٢) لێك جیابۆنەوە ف ١) درهم آمیختن، درهم آویختن؛ ٢) از هم جداشدن.

لەیەك بەردان: ١) تێك بەردان، دەگژیەك ڕاکردن؛ ٢) لێك جیاکردنەوە ف ١) وادار به گلاویزشدن کردن، وادارکردن به درگیرشدن؛ ٢) ازهم جداکردن.

لەیەك چۆن: وەك یەك چۆن ف شباهت، همانندبودن.

لەیەکدان: ١) تێکەڵاوکـردن؛ ٢) لەبەکـتـردان ف ١) آمیختـن؛ ٢) زدوخورد.

لەیی: لافاو، لەهی، لی، لێمشت، سێلاو ف سیل.

لەییر: لەیر ف نگا: لەبر.

لەیی شۆ: ١) ئاوی لێڵ، قوڕاو؛ ٢) بەپەلە، بلەز ف ١) آب گل‌آلود؛ ٢) باشتاب.

لەیینکە: ڕوژەجوتێك لە زەوی ف زمین به اندازهٔ یك روز شخم زدن.

لی: لافاو، لاپاو ف سیل.

لێ: ١) لاپاو، لافاو، سێلاو؛ ٢) بەڵام، بەڵان؛ ٣) لە، بۆ دەست پێکردن؛ ٤) لەنـاو؛ ٥) ژ، بۆ دوربـوونـەوە؛ ٦) ڕزیو، پڵیخـاو؛ ٧) پاشگـری پچوك شاندان؛ ٨) بانگ کردنی کچ، کچێ؛ ٩) لەئەو؛ ١٠) بەڵام؛ ١١) بێ هەڵچوون: (لێ داری بکـە نوان بومرینە)؛ ١٢) وتن: (دەلێ، بلێ، دەلێم) ف ١) سیل؛ ٢) امّا، لیکن؛ ٣) از، برای آغاز؛ ٤) در، داخل؛ ٥) از، برای دورشدن؛ ٦) لهیده؛ ٧) پسوند تصغیر؛ ٨) لفظ خواندن دختر؛ ٩) از آن؛ ١٠) امّا؛ ١١) از چیزی بالارفتن؛ ١٢) گفتن.

ڵێ: گوتن. بە تەنیا نابەژن: (بڵێ، مەڵێ، دەڵێ، ئەڵێم) ف گفتن.

لێ ئانین: ١) لێ جوانی بەرگ؛ ٢) لەشتێك هێنان؛ ٣) بۆ هەڵکەوتن؛ ٤) لەنـزیکی، لەنـك ف ١) برازندگی؛ ٢) از چیزی آوردن؛ ٣) فرصت یافتن؛ ٤) نزد.

لیا: هۆی، هێی، بینێ، بانگ کردن ف حرف ندا.

لیاقەت: شیاوی ف شایستگی.

لیان: ١) لاکان؛ ٢) ڕاژان ف ١) اسکی محلّی؛ ٢) نوسان افقی داشتن.

لیانی: لانەی باڵندە، لۆنە ف آشیان.

لیاو: لینجاو، لوعاب ف آهار، لزج آب، لعاب.

لیب: ١) گزی، گەڕ؛ ٢) حەنەك، قسەی سەیر ف ١) ناروُ؛ ٢) شوخی، طنز.

لیباس: پۆشەنی، پۆشاك ف لباس.

لێ بڕان: ١) کەم‌هێنـــان، کورت‌هێنـــان؛ ٢) بڕیاردان، فەرماردان ف ١) کوتاه‌آوردن؛ ٢) تصمیم گرفتن.

لێ بردن: ١) لە شتێ ڕفاندن؛ ٢) دەناونان، دەناوڕاکردن ف ١) ربودن از؛ ٢) سپوختن، فروکردن در.

لێ بڕیان: لێ بڕان ف نگا: لێ بڕان.

لێ بوردن: پەخشینی کەسێ لە هەڵەو خەتا، عافوکردن ف عفوکردن.

لێ بوردو: گوناه‌بەخش ف عفوکننده.

لێ بوردە: گوناه‌بەخش ف عفوکننده.

لیبۆك: ١) حەنەکچی؛ ٢) فێڵباز ف ١) طنزگو؛ ٢) ناروزن.

لیبۆکی: قسەخۆش، حەنەکچی ف هزلی، لوده.

لێ بوون: ١) بەبدابـوون لە شتێ: (لە کچی مامم بوە)؛ ٢) وەك یەك چوون: (ئەمەش لەوەیە)؛ ٣) ڕاچڵەکین، داچڵەکین ف ١) متولّدشدن از؛ ٢) همانندی؛ ٣) یکّه‌خوردن.

لێ بوونەوە: ١) لە کار خەلاس بوون؛ ٢) پاژ جیابوونەوە ف ١) فارغ شدن از کار؛ ٢) پرکنده‌شدن.

لیبەك: ١) گزی، گەڕ، فێڵ؛ ٢) لیبۆك ف ١) حیله، مکر؛ ٢) نگا: لیبۆك.

لێ بەلێ: دەئێنر، دەباشە. بۆ باوەڕنەکردن دەیڵێن: (لێ بەلێ بلاوەبە) ف خب دیگه، حرف تعجب و ناباوری.

لیپ: ١) تژە، پڕ؛ ٢) حیلە، گزی؛ ٣) پاروی زل؛ ٤) پێل، شەپۆل ف ١) پُر؛ ٢) حیله؛ ٣) لقمهٔ بزرگ؛ ٤) موج.

لیپ: فێڵ، حیلە، گزی ف حیله.

لیپان: پڕ، دارماڵ ف پُر، لبالب.

لیپان لیپ: پڕاوپڕ، دارماڵ ف لبالب، پُر.

لیپاو: شەپۆلی چەم ف خیزاب، موج.

لیپاولیپ: پڕ و دارماڵ، سەرڕێژ ف مالامال، لبریز.

لێ پڕبـوون: تۆڕەبـوون لە کەسێ: (لێت پڕم مەمـەـدوێنـە) ف از کسی خشمگین بودن.

لێ پرسراو: بەرپرس ف مسئول.

لێپرسراوی: بەرپرسی ف مسئولیّت.

لێپرسین: ۱) پرسیار لە کەسێ کردن؛ ۲) بەسەرکردنەوە ف ۱) سؤال از کسی کردن؛ ۲) تفقّد.

لێپرسینەوە: ۱) لێکۆڵینەوە لە تاوان؛ ۲) بەسەرکردنەوەی کەسێ ف ۱) بازجویی؛ ۲) تفقّد.

لێپلێدان: پاروی زل لە خواردن کردن ف لقمهٔ بزرگ برداشتن.

لیپوك: ۱) گاڵتەباز؛ ۲) تیشکەڕن ف ۱) لوده؛ ۲) دلقك.

لیپە: ۱) پڕاوپڕ؛ ۲) زۆر قەڵەو ف ۱) مالامال؛ ۲) بسیار چاق.

لێپێچان: پێچدان بە دەوری شتێکا ف پیچیدن بر.

لێپێچانەوە: لێپرسینەوە ف نگا: لێپرسینەوە.

لێپیس کردن: خراپتر بوونی نەخۆشی ف بدترشدن بیماری.

لیت: ۱) ناغەڵ؛ ۲) فێڵ، حیلە؛ ۳) لووت، کەپوو ف ۱) آغل؛ ۲) حیله؛ ۳) بینی.

لێت: لە تۆ ف ازتو.

لیتاو: چڵپاو، قوڕاوی شل ف لای، لجن.

لیتك: پەڕین، بازدانی بەنەوژم ف پرش، جهش.

لیتور: ۱) لینەی ناو جۆگە؛ ۲) بلخی سەر بەردی ناو چەم ف ۱) لای و لجن جوبیار؛ ۲) مادّه‌ای لزج که بر سنگهای رودخانه می‌نشیند.

لێتۆزینەوە: کۆڵینەوە لە کارێك ف بژوهش.

لیتۆکە: چڵکن و دزێوین ف چرکین و کثیف.

لیتە: ۱) مێوژی کوتراو بۆ شەربەت؛ ۲) تلنە؛ ۳) چڵپاو ف ۱) مویز کوبیده؛ ۲) تفاله؛ ۳) لجن، لای.

لیتەزاوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لیتەك: بێچارە و فەقیر ف بینوا.

لێتێکچوون: ۱) کار لێخراپبوون؛ ۲) سەر لێشێوان ف ۱) کار بهم خوردن؛ ۲) آشفتن.

لیجە: چڵپاو، لینە، لبناو ف لای، لجن.

لیچ: ۱) لێو، لو، لەو؛ ۲) گوڵاو؛ ۳) قەراغ، کەنار؛ ۴) مێوژی کوتراو؛ ۵) لچق، لنج؛ ۶) نەسێرك، گوڵاو ف ۱) لوچه، لب؛ ۲) گلاب؛ ۳) کنار؛ ۴) مویز کوبیده؛ ۵) لزج؛ ۶) استخر.

لێچ: ۱) گوڵاو؛ ۲) لاڕێ ف ۱) استخر؛ ۲) گمراه.

لیچار: لەگەز، دەناچیە، مەتەڵ ف چیستان.

لێچاکردن: مابین و ماکەر بە ئەسب و نێرەکەر بەگاندان ف گشن دادن مادیان و ماچەخر.

لیچاڵ: ریچاڵ ف نگا: ریچاڵ.

لێچبوون: گومڕابون، لاڕێبوون ف گمراه شدن.

لیچق: لچق، لنج، لیچ ف لزج.

لیچقابی: شتی لوعابی ف لزوجه، لزجی.

لێچو: بە شکڵ چون یەك، شب ف شبیه.

لێچوون: ۱) شباندن؛ ۲) جێگەبوونەوە لە شتێدا، چوونەناو: (هێند تەنگە لێی ناچێ)؛ ۳) پەڕینی نێر لە مێ؛ ۴) دادانی نەڕابی لە دەفر: (تەم دیزە لێی دەچێ) ف ۱) شباهت؛ ۲) جای شدن، فرورفتن در؛ ۳) سوارشدن گشن بر ماده؛ ۴) چکه‌کردن ظرف.

لێچوونەوە: ۱) لە هێلکە کردن دەستهەڵگرتنی کەرکی؛ ۲) نەرکی کاریکی خوێ گرتو کردن ف ۱) از تخمگذاری باز ایستادن؛ ۲) ترك عادت کردن.

لێچوویی: هاووێنەیی ف شباهت.

لیچەك: جۆرێ پارچەی زۆر ناسك ف پارچهٔ بسیار نازك، وال.

لێخراو: ۱) لەسەر کار دەرکراو، بەرکەنارکراو؛ ۲) پێداساوباو ف ۱) از کار برکنارشده؛ ۲) سابیده شده بر.

لێخستن: ۱) لەسەر کار دەرکردن؛ ۲) پیاماڵین، پیاساوین؛ ۳) لێدان، دارکاری کردن ف ۱) برکنار کردن؛ ۲) سابیدن بر؛ ۳) زدن، کتك کاری کردن.

لێخشان: بەسووکی پیاساوان، وێکەوتنی سەبروکە ف آهسته مالیده شدن بر.

لێخشاندن: سەبرێ پێداهێنان: (دەستێکم لێخشاند) ف بەآهستگی مالیدن بر.

لیخن: لێڵ، شلوێ ف کدر، آب آلوده.

لیخناو: لیخن ف کدر، آب گل‌آلود.

لێخواردن: بەهرە لە شتێ دەس کەوتن ف بهره یافتن از.

لێخوڕ: ئاژۆ ف راننده.

لێخوڕین: ۱) ئاژۆتن؛ ۲) تێڕاخوڕین ف ۱) راندن؛ ۲) نهیب زدن بر.

لێخۆشبوون: عافوکردن، بەخشینی گوناحبار ف عفوکردن.

لێخە: ۱) ساوینی کێر بە لەشی مێبوێنەدا، ریخە؛ ۲) فەرمانی لێدان، لێدە ف ۱) مالیدن آلت تناسلی بر پوست جنس مخالف؛ ۲) فرمان زدن، بزن.

لێخەفتان: چاو لەدەرفەت بوون ف منتظر فرصت بودن.

لێخەفتن: ۱) لێخەفتان؛ ۲) بەخاترجەمی و نیسراحەت نوستن ف ۱) منتظر فرصت بودن؛ ۲) با خیال آسوده خفتن.

لێخەك: لێدانێك، زەبر ف ضربت.

لێدان: ۱) قوتان، ئازاردان بە دار یان بە مست یا بە هەرچی؛ ۲) کوتانی دەرگا؛ ۳) لە ناو دان: (لە چۆمم دا)؛ ۴) جڵکدانی زەنگ، پل‌دان؛ (دڵم لێدەدا)؛ ۵) بریتی لە بە ئارەوا خواردن: (قەرزی لەسەربوو لێی‌دا)؛ ۶) دەنگدەرهێنان لە ئامرازی مۆسیقا: (زوڕناکەی زۆر خۆش لێدەدا)؛ ۷) دەقالب کردن، چێکردن: (سکە لێدان، خشت لێدان) ف ۱) زدن؛ ۲) دق الباب کردن؛ ۳) بە آب زدن؛ ۴) نبض رگ و قلب؛ ۵) کنایه از ناروابردن و خوردن؛ ۶) نواختن موسیقی؛ ۷) قالب زدن.

لێدراو: ۱) دراوی سکەدبێتو؛ ۲) لێدانخواردو ف ۱) سکه؛ ۲) کتك‌خورده.

لێدزین: دزی کردن لە شتێ ف دزدیدن از.

لێدزینەوە: کەم‌کردنەوەی بە سەبرەسەبرە ف بەتدریج کم کردن از.

لێدوان: ئاخاوتن دەربارەی ف گفتگو دربارهٔ چیزی.

لێدە: ۱) بقونە، لێخە؛ ۲) لۆدەی کاو گیا ف ۱) بزن؛ ۲) تودهٔ علف.

لێدەر: ١) قوتـبن، کەسـێ کە لێ‌دەدا؛ ٢) شتێ کە لە سەودادا لە کالاّ دەردەکرێ ف ١) زننده، ضارب؛ ٢) اُفت معامله.

لێ‌دەرکردن: فرێ‌دان لە کوّدا ف اُفت کردن، منهاکردن.

لیر: ١) ئوّدەی چکوّلە لە ماڵدا؛ ٢) زیپکەی پانکە لەسەر پێست ف ١) اتاق کوچك؛ ٢) ابر، کهیر.

لیر: ئاوی دەم کە بە لغاوەدا دێتەخوار، لیکاو، لیك ف لعاب دهن.

لیڕ: دارستان، جەنگەڵ ف جنگل.

لیرا: گیای شانەڕە ف گیاه شاه‌نره.

لیرا: لە ئەم شوێنە ف دراینجا.

لێرانە: لێرا ف در اینجا.

لیراو: ئاوی دەم، لیکاو ف لعاب دهن.

لیرد: تلپ، تلّپە، تلّتە ف تەنشین مایع، دُرد، نفاله.

لیرك: ١) لولەی باریك کە ئاوی لێ هەڵدەڕژێ؛ ٢) زیپکەی پان، لیر ف ١) لولهٔ باریك به جای ناودان؛ ٢) جوش پهن، کهیر، ابر.

لیرکوّکە: لە ئەم جێگە زوّر نزیکە ف درهمینجا.

لیرگ: ١) زیپکـەی پان، لیر؛ ٢) گژەبای بەلاّی بیستان ف ١) جوش پهن، کهیر؛ ٢) بادگرم آفت پالیز.

لێ‌ڕوانین: تماشاکردن ف نگاه انداختن بر.

لیرە: ١) لوّرە، لوّرەی سەگ و گورگ و چەقەڵ؛ ٢) دراوی سکە لە زێڕ؛ ٣) بالوّرە ف ١) زوزه؛ ٢) سکهٔ طلا؛ ٣) نگا: بالوره.

لیرە: لەگرە ف دراینجا.

لێرەبەدواوە: لەمەوپاش، لەمەودوا ف از این به‌بعد.

لێرەبەم‌لاوە: لە ئەم جێگەیە نزیك‌تر ف ازاینجا نزدیك‌تر.

لێرەبەولاوە: لە ئەم جێگەبە دوورتر ف از اینجا دورتر.

لێرەوار: دارستان، لیڕ، جەنگەڵ ف جنگل.

لێرەوە: لە ئەم شوێنەوە ف از اینجا.

لێرین: ١) بالوّرە؛ ٢) تێکوڵ‌لێ‌کردنەوە ف ١) لرزاندن صدا هنگام آواز خواندن؛ ٢) پوست کندن.

لیز: ١) پەناگا، پەسیو؛ ٢) هەڵپەڕکێ ف ١) پناهگاه؛ ٢) رقص.

لێز: ١) خزم؛ ٢) کوبلە، کوّلە، بەنی؛ ٣) خولاّمی لاوی کەم‌تەمەن ف ١) خویشاوند؛ ٢) برده، بنده؛ ٣) نوکر نوجوان.

لێزان: پسپوّڕ، زانا لە شتێ ف کاردان، خبره.

لێزانی: پسپوّڕی ف کاردانی، خُبرگی.

لێ‌زانین: لێزانی ف کاردانی، واردبودن.

لیزتن: ١) لەیستن، کایەکـردن، گەمـەکردن؛ ٢) هەڵپەڕین ف ١) بازی کردن؛ ٢) رقصیدن.

لێزك: دەلاّنی تەڕایی لە لەش ف ترشح عرق از پوست بدن.

لێزکن: کەسێ کە خوەدان دەدا ف شخصی که زیاد عرق کند.

لیزگ: جێ هێلانەی بەکوّمەڵ بوّ باڵندان ف جایگاه لانهٔ دسته‌جمعی پرندگان.

لیزگ: ١) نیروّژ، تیشکی خوّر؛ ٢) داوی بادراو، گشنەك ف ١) شعاع نور؛ ٢) نخ تابیده.

لیزگـە: ١) مت و موّری بەداوەوەکـراو؛ ٢) پەنـاگا، پەسیو، لیز ف ١) مهره‌های به رشته‌کشیده؛ ٢) پناهگاه، ملجاء.

لێزگە: مت و موّری بەداوەوەکراو ف مهره‌های به‌رشته کشیده.

لێزم: ١) خزمی نزیك؛ ٢) ڕێژنەباران ف ١) خویشاوند نزدیك؛ ٢) رگبار.

لێزماو: لافاوی دوای ڕێژنەباران ف سیل بعد از رگبار.

لیزماهی: تەڕایی زوّر ف رطوبت زیاد.

لیزمێی: لێزماهی ف رطوبت زیاد.

لیزمە: ڕێژنە، ڕەهێڵە ف رگبار.

لیزوّك: ١) لەیستوّکە؛ ٢) زوّر گەمـەکـەر؛ ٣) پانـدوّلی سەعات ف ١) اسباب‌بازی؛ ٢) لوده؛ ٣) پاندول ساعت.

لێزوّك: لیزوّك ف نگا: لیزوّك.

لێزوّکـە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ازروستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لێزوّکی: بیساوی وازوازی و هەردەمە لەسـەر هزرێك ف آدم دم‌دمی، متلون‌المزاج.

لیزەڤـان: ١) کەسێ کە باش لە هەڵپـەڕین دەزانێ؛ ٢) لەباری‌کردنـدا زەبر بەدەست ف ١) رقّاص ماهر؛ ٢) ورزشکار.

لیزین: هەڵپەڕین ف رقصیدن.

لێژ: سەربەرەژێر، بەرەژێرە ف سرازیری.

لێژابی: لێژ ف سرازیری.

لێژگ: هەودا لە بەن، لوّ لە گوریس ف نارنخ.

لێژنە: ١) لەسەریەك داندراوی داری سووتەنی؛ ٢) دەستەیەك لە خەڵك کە پێکـەوە کاری ئەنجـام‌دەدەن ف ١) هیزم برهم انباشتـه؛ ٢) گروه مسئول انجام کاری.

لێژی: لێژابی ف سرازیری.

لیس: ١) تنلاّ؛ ٢) داری درێژی لە بلنـد ڕاهـەنگێوراو کە مریشك و قەلەموونە شەوانە لە سەری دەنیشن؛ ٣) تلیس‌نەواو نەڕبوّگ؛ ٤) لووس، حولی؛ ٥) جانـەوەرێکی بچـوکـە مێملی دار سێوە ف ١) جو بدست کلفت، چماق؛ ٢) چوب بر بلندی کشیده که ماکیان بر آن نشینند؛ ٣) خیس؛ ٤) صاف و هموار؛ ٥) جانوری است آفت سیب.

لێس: زمان بەشتێکا ساوین ف زبان مالیدن بر چیزی، لیس.

لێسانەوە: لستنەوە ف لیسیدن.

لیسانەوە: لستنەوە ف لیسیدن.

لیسپ: ١) پەلکەی هوّندراو لە کەزی؛ ٢) دەسکی بەرەقانی؛ ٣) تیسك ف ١) لابهٔ گیسوی بافته؛ ٢) دستهٔ بافتهٔ فلاخن؛ ٣) دسته‌ای از مو.

لیسپا: کوچکاور ف سەپایهٔ اجاق.

لیست: سیابی ف لیست.

لیستن: کایەکردن ف بازی کردن.

لیستوّك: بووکەلە، لەیستوّك ف اسباب‌بازی.

لیستەك: گەمە، گالتە ف بازی، سرگرمی.

لیس‌تێکـوتان: بڕێتی لە زوّر هاتنەوەماڵ و کەم لەماڵ‌دەرچوون ف کنایه ازبیش از حد درخانه‌بودن.

لیس تێ هاویشتن: لیس‌تێکوتان ف نگا: لیس‌تێکونان.

لێسنن: لسنن ف لیسیدن.

لێسننەوە: لیسانەوە ف لیسیدن.

لیسك: ١) کوڵەکەی نیشکی خۆر کە لە کولانەوە دێنەژوور؛ ٢) فەفەزەی دوکـانی مریشك‌فرۆش ف ١) ستـونی از شعـاع نور خورشید کە ازروزنە بە درون خانە تابد؛ ٢) قفسهٔ مرغ فروشی.

لێسك: تیخی دەم‌کەوچی کەوچك‌تاشین ف کارد قاشق‌تراشی.

لیسکـە: ١) نامـرازی زبرلوس‌کردن؛ ٢) زمان‌لوس و خوێنك‌خەر؛ ٣) لوسکـە، دەمـرووت ف ١)ابزار صاف کردن؛ ٢) چرب‌زبان؛ ٣) اَمرد، نوجوان بی‌مو.

لیسکە: نامرازی داریێ کوڵین ف ابزارکندن چوب.

لیسوکە: سواپ، بەردی نەنك و لوسی گوێ‌چەم ف نگا: سواپ.

لیسە: چاوبۆشی لە هەڵە ف چشم‌پوشی از خطا.

لیسـە: ١) ماڵەی بەردین بۆ سواغ؛ ٢) خێشك؛ ٣) ملۆموی ناژەڵ بۆ شنی سوێر ف ١) مالـهٔ سنگی، اندوە؛ ٢) مالهٔ شخم صاف‌کن؛ ٣) پوزه گرداندن حیوان برای نمك.

لیسەخەرت: لیسك، لیزك ف نگا: لیزك.

لێسـەر: لافاو، سێلاو ف سیلاب.

لیستن: لستنەوە ف لیسیدن.

لیش: ١) کومـەڵێ لە گیا کە بە باریك هەڵـدە گیرێ، گالیش؛ ٢) نەوزم، لیشاو؛ ٣) چلك؛ ٤) ژەنگ ف ١) یك بار ستور از علف؛ ٢) فشار؛ ٣) چرك؛ ٤) زنگ.

لیشامە: هەلاش، نالاش، پوش و چرپی سەرخانو ف انبیرە.

لیشـاو: ١) ناوی زۆر بەتـەوژم؛ ٢) برینی لە زەحف، فرە. (نـاو و ناو لیشاوە) ف آب زیاد با جریان شدید؛ ٢) کنایە از فراوانی.

لیشتوك: نەماح‌کاری بێ‌ویجدان و نەخلاق ف آزمند بی‌وجدان.

لیشری: قازیاخە، گیادوکلیویکە ف گیاهی است آسنی. قازباغی.

لیشك: لەبەولیشە ف نگا: لەبەولیشە.

لیشکن: جلکن، پیس و پوخل، گەمار ف چرکین.

لێ‌شێوان: لێ‌تێکچوون ف نگا: لێ‌تێکچوون.

لیغاب: لغاو ف لگام.

لیغیز: لیجق، لجق ف لزج.

لیف: ١) کیسـەی زبـری گەوچنی سابوون‌تێ‌خستن بۆ خۆشتن؛ ٢) خواستنی شت لە خەڵك ف ١) لیف حمّام؛ ٢) خواستن از مردم.

لێف: لاف، بێخەفی ناوێخراو ف لحاف.

لیفـانـدن: بەرزبـوونـەوە، بلندبـوون، بەخـوداهاتن. بۆ گیای نێژن ف رشدکردن، بالندەشدن. درمورد گیاهان گفتە می‌شود.

لیفك: لیف ف نگا: لیف.

لێفك: لاف، لیف ف لحاف.

لیفکە: لفکەی حەمام ف لیف حمّام.

لیفـو: گونـدیکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستـایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

لیفوك: خوازەلوك، کەسێ زۆر شت لە خەڵك دەخوازێ ف گدامنش.

لێفوکە: لافی بچکۆلەو نەنك ف لحاف کوچك و نازك.

لیفە: ١) لفکـەی حەمام؛ ٢) کەرکیـت ف ١) لیـف حمّام؛ ٢) شانە پودکوبی.

لێفە: لاف. لێفە ف لحاف.

لێفەدرو: ١) کەسێ کە کاری لێف‌درونە؛ ٢) نەبەنە، دەرزی درشت ف ١) لحاف‌دوز؛ ٢) سوزن درشت.

لێفەدوور: لێفەدرو ف نگا: لێفەدرو.

لێڤ: ١) لەو، لێو، لو، لەب؛ ٢) کەنارە، قەراغ؛ ٣) دەرفەت، کێس؛ ٤) بڕ، تژی ف ١) لب؛ ٢) کنارە، لبە؛ ٣) فرصت؛ ٤) پُر.

لیڤ: ١) لەو، لەب، لو، لیف؛ ٢) قەراغ ف ١) لب؛ ٢) لبە.

لیڤا: بەرخی نازەزاو ف برهٔ نوزاد.

لیڤ‌رێز: براوێز، گەلەکێ تژی ف لبریز.

لیڤ‌شۆر: بربێی لە زوگرز ف کنایە از اخمو.

لیڤك: کەنار، قەراغ، لێوار ف کنارە، کرانە.

لێڤکی: راسپێری بەبێ‌نوسین ف پیام شفاهی.

لیڤ‌لیڤك: سەرلیوارە، قەراخی زۆر نزیك ف لبهٔ نزدیك.

لیڤ‌ولیڤ: دارماڵ، زۆرپڕ، لیباولیب ف مالامال.

لیڤە: ١) گێژو حوڵ؛ ٢) شێت، دبن ف ١) گیج و هالو؛ ٢) دیوانە.

لێ‌ڤەدان: دەلان، دەلاندن ف ترشح مایع از ظرف.

لێ‌ڤەخارن: خواردنەوە ف نوشیدن.

لێ‌ڤەخوارن: خواردنەوە ف نوشیدن.

لێ‌ڤەکرن: لێ‌کردنەوە، چنینی بەر لە دار ف چیدن میوە از درخت.

لێ‌ڤەگرتن: دەخۆوەپێچان ف دور خود پیچیدن.

لێ‌ڤەگەزبان: جوابەجەنگی، وەرامدانەوەی هەرزەنە ف پاسخ نهدید.

لیڤەن: قامیشی باریك ف نی باریك.

لێ‌ڤەنێرین: بوگەران، نمـاشـاکـردن بۆ دۆزینەوەی گوم‌بوگ ف ازپی چیزی گشتن.

لیق: ١) لاق، لوق، لنگ؛ ٢) ناوی دەم ف ١) پا، لنگ؛ ٢) آب دهن.

لێق: ١) ماستی نامبان‌نەگرنو وشل؛ ٢) گوشتی لیجق و لەر؛ ٣) لاق ف ١) ماست‌بند نبامدهٔ آبکی؛ ٢) گوشت لزج حیوان لاغر؛ ٣) پا، لنگ.

لیقاو: ناوی دەم ف آب دهن.

لیقن: ١) لجن، لیجق؛ ٢) نربێ پلێخـاوە؛ ٣) بنیادەمی لیق‌زۆر ف ١) لزج؛ ٢) انگور لهیدە؛ ٣) کسی کە آب دهنش زیاد است.

لیقو: کەسێ کە ناو لە لالێوی سەرەوژێر دەبێ ف کسی کە آب دهنش از لوچە سرازیر است.

لێ‌قومیان: نوشی بەلا بوون ف بدبیاری.

لێ‌قومین: لێ‌قومبان ف بدبیاری.

لیقە: ١) پرزەوبەرزوی ناو دەوات؛ ٢) نربقەی پێکەنین ف ١)لیقهٔ دوات؛ ٢) صدای خندە.

لێقە: لیقەی دەوات ف لیقە.

لیقەلیق: ترىقەترىق ف هِرهِر خنده.

لیٚ قەومان: لیٚ قوٚمیان ف بدآوردن.

لیٚ قەوماو: توشی بەلاّ هاتگ ف بدآورده.

لیٚ قەومین: لیٚ قەومان ف بدآوردن.

لیك: ١) لیق، ئاوی دەم؛ ٢) قاشی میوە ف ١) گلیز، لعاب دهن؛ ٢) قاچ میوهٔ پالیزی.

لیك: ١) رێك؛ ٢) لە یەكتر؛ ٣) تەواو ف ١) هموار؛ ٢) از یکدیگر؛ ٣) تمام.

لیك ئانین: رێك خستن، لەف نانین ف آشتی دادن دوضد.

لیكاو: لیقاو ف گلیز، لعاب دهن.

لیك بوٚرین: بەكتر عاقوكردن ف همدیگر را بخشودن.

لیك بوٚن: ١) شیی بەكتر بوٚن؛ ٢) لە یێك و دو جیابوٚن ف ١) شبیه هم بودن؛ ٢) از هم جداشدن.

لیٚكبوٚنەوە: ١) شەق بردن، لەت بوٚن؛ ٢) دەست لیٚك بەردان لە شەڕدا ف ١) شقه شدن، پاره شدن؛ ٢) جنگ را خاتمه دادن.

لیٚك ترازان: لە یەك و دو بەربوٚنی پێكەوەلكاو ف ازهم جداشدن دوپیوسته.

لیٚك خوڕین: گەف لە یەكتر كردن ف همدیگر را تهدیدكردن.

لیٚك خەفتان: بوٚ دەرفەت گەڕان لە دژی یەكتر ف برضد همدیگر پی فرصت بودن.

لیٚكدا لیٚكدا: لەسەر یەك و بیٚ پسانەوە ف پیوسته و مداوم، مُسلسل.

لیٚكدان: ١) تێكەڵ كردن؛ ٢) لە تێكتر پەیوەندكردن؛ ٣) فونانی یەك و دو؛ ٤) گوٚڕینەوەی سەربەسەر ف ١) آمیختن و به هم زدن؛ ٢) به هم پیوندزدن؛ ٣) همدیگر را زدن؛ ٤) سر به سر عوض کردن.

لیٚكدانەوە: بەراوردكردن ف براوردكردن.

لیٚكدراو: ١) تیٚكەڵ كراو؛ ٢) لە تێكو دو پەیوەندكراو ف ١) آمیخته؛ ٢) بەهمدیگر پیوندزده.

لیٚكران: هاڕان، وردبوٚنی دەغڵ لە ئاش ف آردشدن غله.

لیٚكردن: ١) جیاكردنەوە؛ ٢) بار لەسەر پشت دانان؛ ٣) سوٚربوٚن لەسەر بەربەرەكانی كردن، بە نەترسیەوە شەڕكردن؛ ٤) وردكردن لە ئاش ف ١) جداكردن؛ ٢) بارگذاشتن بر پشت؛ ٣) راغب به مبارزه بودن، با شجاعت جنگیدن؛ ٤) آسیاب کردن غلّه.

لیٚكردنەوە: ١) جیاكردنەوە؛ ٢) چنینی میوە لە دارو بیستان ف ١) جداكردن، كندن؛ ٢) چیدن میوهٔ درختی و پالیزی.

لیٚكرن: دەغڵ لە ئاسیاو بان بە دەستاڕ هاڕین ف آرد کردن غلّه.

لیٚك ڕەوینەوە: ١) سڵ لە یەكتر كردن؛ ٢) گوشادبوٚنەوە ف ١) از همدیگر رم کردن؛ ٢) گشادترشدن.

لیٚك ڤەبوٚن: لیٚك جیابوٚنەوە ف ازهم جداشدن.

لیٚك ڤەگیٚڕان: ١) بانگی یەكتر كردن بوٚ میوانی؛ ٢) قسە كردنە یەك ف ١) ازهم دعوت کردن؛ ٢) توافق بر موضوعی کردن.

لیٚك كردن: ١) دوٚری خستنە نیٚوان دوكەسەوە؛ ٢) نیٚوان ناخوش كردنی دو كەس؛ ٣) وەك یەك چوٚن؛ ٤) بە ئیشتیاوە پیٚكەوە شەڕكردن ف ١) دوری انداختن میان دونفر؛ ٢) از هم رنجانیدن دونفر؛ ٣) تشابه؛ ٤) رغبت به مبارزه باهم داشتن.

لیٚك كردنەوە: ١) دەست بیٚ لە شەڕ بەردان؛ ٢) كردنەوە: (كتێب لیٚك بكەوە) ف ١) وادار كردن به دست از جنگ كشیدن؛ ٢) بازكردن.

لیٚك كەفتن: لەش لەبەكتردان ف تنه به هم زدن.

لیٚك كەوتن: لیٚك كەفتن ف تنه به هم زدن.

لیكن: لیقن، لیقن ف كسی كه آب دهنش سرازیر است.

لیٚكنان: بەسەر یەكداهیٚنانی دو لوٚ: (جاولیٚكنان، كتێب لیٚكنان) ف برهم آوردن دولا به از چیزی.

لیٚكو بیٚك بوٚن: تیٚك چوٚن و تیٚكەڵ پیٚكەڵ بوٚن ف درهم برهم شدن.

لیٚكو لیٚك: تەواو بەرانبەر ف مساوی.

لیٚكوٚلینەوە: توٚژینەوە ف كنكاش.

لیٚكو وەرهاتن: لە دەوری یەكتر كوٚ بوٚن ف دور هم جمع شدن.

لیكە: شینكەی بورت و تیراو ف سبزهٔ شاداب.

لیٚ كەتن: ١) ویٚ كەوتن؛ ٢) لیٚ هاتن، بەڕبینی نیٚرلە مێ ف ١) برخوردكردن؛ ٢) پر بدن نر برماده.

لیٚك هاتن: ١) بوٚ نزیكی یەكتر شیان: (مەخمەرو كوٚنەدەوار **لیٚك نەدەهات**) «هەزار»؛ ٢) پیٚك هاتن؛ ٣) سواری یەكتر بوٚنی دو حەیوانی نیٚر ف ١) مناسب بودن دوچیز با دورنگ باهم، بەهم آمدن؛ ٢) سازش كردن؛ ٣) برهمدیگر پر بدن دونر.

لیٚكەر: ١) ئاشیٚر، دەستاڕگیٚر؛ ٢) بڕیٚتی لە كاری هەر بەگونە ف ١) دستاس گردان؛ ٢) كنابە از گفتهٔ بی عمل.

لیٚكەفتگ: ١) لە كار بەركەناركراو؛ ٢) یەك كەوتە؛ ٣) دەوڵەمەندی نابوت بوٚگ ف ١) معزول؛ ٢) از كارافتاده و زمینگیر؛ ٣) ورشكست شده.

لیٚ كەفتن: ١) لە كار بەركەناربوٚن؛ ٢) لە شتیٚ كەوتن؛ ٣) نابوت بوٚن ف ١) معزول شدن؛ ٢) بەچیزی خوردن؛ ٣) ورشكست شدن.

لیٚكەفتە: لیٚكەفتگ ف نگا: لیٚكەفتگ.

لیٚ كەوتن: لیٚ كەفتن ف نگا: لیٚ كەفتن.

لیٚكەوتو: لیٚكەفتگ ف نگا: لیٚكەفتگ.

لیٚ گر: ئیرادگر، عەیب دوٚزەرەوە ف ایرادگیر، عیبجو.

لیٚ گرتن: ١) عەیب لە كەسیٚ گرتن، ئیراد: (نابیٚ **لیٚم بگری** نەمزانی، **لیٚم مەگرە**)؛ ٢) هەڵبژاردن ف ١) ایراد؛ ٢) گلچین کردن.

لیٚ گرتنەوە: ١) كەم كردنەوە لە: (خەرجت زوٚرە **لیٚی بگرەوە**)؛ ٢) لە نموٚنەوە دروس كردن: (بەردی نەرازو **دەگرمەوە**، نەو گەزە بەرە **لیٚی بگرەوە**)؛ ٣) نەخوشی لە كەسیٚكەوە بێوەنوٚسان ف ١) كم كردن از؛ ٢) از روی نمونه‌ساختن؛ ٣) سرایت بیماری از کسی به دیگری.

لیٚ گریٚدان: ١) پەیوەندكردن؛ ٢) تیٚ گرتن، ئاراستەكردن ف ١) پیونددادن؛ ٢) توجیه کردن.

لیٚ گوٚڕان: ١) بە سەهو شتیٚ بە شتێكی تر زانین؛ ٢) بڕینی لە بەدبەختبوٚن و زیٚون كردن: (خوا **لیٚی گوٚڕیوە**) ف ١) عوضی

گرفتن؛ ٢) کنایه از بدبخت شدن.

لیٚ گوُران: رەخسان لە شتیٚ: (ئەم ئەمامە لەم دارە گوُراوە) ف نکو بن بافتن از.

لیٚ گەڕان: ١) دواکەوتن بوٚ دوٚزینەوە؛ ٢) دەست لیٚ هەڵگرتن ف ١) دنبال گشتن و جستجو؛ ٢) دست برداشتن از.

لیٚ گەڕبان: لیٚ گەڕان ف نگا: لیٚ گەڕان.

لیٚ گەڕین: لیٚ گەڕان ف نگا: لیٚ گەڕان.

لیٚ گیٚڕانەوە: ١) لیٚ گرتنەوە؛ ٢) بانگهێشتن کردن؛ ٣) راگوێزتنی قسە لە یەکێکەوە ف ١) کم کردن از؛ ٢) دعوت به مهمانی؛ ٣) روایت کردن از کسی.

لیل: لوُل، لور، پێچدراو ف نَوَردیده، تاب داده شده.

لیڵ: ١) قوراوی؛ ٢) تێکەڵ پێکەڵ ف ١) گل آلود؛ ٢) درهم و برهم.

لیڵ: شلویٚ ف کِدِر.

لیٚلات: دەشتی پان وکاکی بەکاکی ف جلگهٔ وسیع.

لیٚلافك: لاولاو ف لبلاب، پیچك.

لیٚلاف: شڵێوە، بارینی بەفر و باران پێکەوە، دودانگ بارین ف بارش برف و باران باهم.

لیلان: ١) لیلان؛ ٢) دەنگی باکوت، هاشەو هارەی با بە بەفرەوە؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) لرزاندن صدا در آوازخوانی؛ ٢) صدای کولاك؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لیٚلان: بالوُرە، لێرین، لەرزانەوەی دەنگ لە خوێندنی قامدا ف لرزاندن صدا هنگام خواندن.

لیٚلاو: ١) ئاوی شلویٚ؛ ٢) بربێی لە کوێر بوُن: (لیٚلاوم دابە بوٚ ئەو بیاوە گەورە) ف ١) آب کدر؛ ٢) کنایه از کورشدن.

لیٚلاوی: ناریك بوُنی چاو ف بی سویی چشم.

لیٚلاوی داهاتن: کوێر بوُن ف کورشدن.

لیٚلابی: ١)ناسافی؛ ٢) نەمی بەرچاو ف ١) کِدِر؛ ٢) بی نوری چشم.

لیٚلابی داهاتن: کوێر بوُن ف کورشدن.

لیلق: ١) گوٚشتی لواوی و رەگاوی؛ ٢) لیچق ف ١) گوشت پرغدّه و رگ؛ ٢) لزج.

لیلك: ١) کوٚر بەساوای شل و ول؛ ٢) جوٚرێ قامیش کە بوٚ قەڵەم دەبیٚ؛ ٣) خم، هەش ف ١) نوزادسست و بی نیرو؛ ٢) نوعی نی مخصوص قلم؛ ٣) نگا: خم.

لیٚلْ کردن: ١) شلویٚ کردنی ئاو؛ ٢) پاکردنی تێکولە گوێزی سەوز ف ١) گلالودکردن؛ ٢) کندن پوست سبز گردو.

لیلو: لولو، مرواری ف مروارید.

لیلوپەڕ: لولو پەڕ ف نیلوفر.

لیلوفەڕ: لولو پەڕ ف نیلوفر.

لیلە: ١) لوُلە؛ ٢) لەلەی زاروکان ف ١) لوله؛ ٢) لله.

لیٚلە: ١) شەوەکی، بوُلێلە؛ ٢) زبڵ و زاڵی ناو بلوُرە؛ ٣) قوراویٚ کە بەسەر سەوزی دادەکریٚ بوٚ بەفەوەت بوُنی ف ١) فجر کاذب؛ ٢) آشغال کندوی عسل؛ ٣) آب گلالودی که بر سبزی پاشند.

لیلەکین: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لیلەنگ: خم، هەش، چوبت ف نیل.

لیلی: لوُلە ف لوله.

لیٚ لیٚ: خەربك، باپا ف مشغول.

لیٚلی: نارِڕَشتی، ناسافیەتی ف کدری.

لیلیانـدن: ١) زوٚر کەیف پێ هاتن؛ ٢) خوٚش ویستن ف ١) از چیزی خوشحال شدن؛ ٢) دوست داشتن.

لیلی لیٚ: هەلهەلە، دەنگ و هەرای زوٚر ف ولوله.

لیم: ١) رەمل، رەلم؛ ٢) کێم، جلکی برین؛ ٣) چلك، فرێز ف ١) ماسه؛ ٢) جرك زخم؛ ٣) جرك و کثافت.

لیٚم: ١) لینە، قورِی زوٚر شل؛ ٢) لە من ف ١) لجن؛ ٢) ازمن.

لیمان: خەستێکی زەردە کە دەگەڵ پیسایی دادەنریٚ ف مایع غلیظ زردرنگی که با مدفوع آید.

لیٚمان: لەئێمە ف ازما.

لیمتوٚر: دەم و لەوس ف لب و لوچه.

لیٚمشت: لافاو ف سیلاب.

لیٚمن: چلکن، گەمار ف چرکین.

لیموٚ: میوەیەکی زەردە لە نەرەی، نارنج و پرتەقاڵ، ترش، شیرنی هەیە ف لیمو.

لیموٚیی: بە رەنگی لیموٚ ف رنگ لیمویی.

لیمە: باژ، پارچە، لەتك. زوٚرتر بوٚ گوٚشت ئێژن ف پاره، جزء، قطعه.

لین: کوُپەی گەورە ف خُم بزرگ.

لیٚن: لێمان، لە ئێمە ف ازما.

لیٚن: پاشگری بەوانا: جێگە: (خوێ لیٚن، قامیشەلیٚن) ف پسوند مکانی.

لیناڤا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لیٚنان: ١) بارکردن؛ ٢) دروست کردنی چێشت؛ ٣) پێوە قایم کردن: (دەسکی لیٚ ناوە)؛ ۴) لەسەردانان: (مەلحەمی لیٚ نیٚ) ف ١) بارکردن بار بر؛ ٢) بختن غذا؛ ٣) پیوندزدن؛ ۴) بر سرگذاشتن.

لینج: لچق، لیچق ف لَزج.

لینجاو: لیچقاو، زنجکاو ف مایع لزج.

لینجی: لیچقی ف لَزجی.

لینچق: لینج ف لزج.

لینچقاو: لینجاو ف مایع لزج.

لینچك: لینج ف لزج.

لینچکاو: لنجاو ف مایع لزج.

لیندو: ١) هەویرترش؛ ٢) تەنگوٚلك؛ ٣) گری و قوٚرت. بوٚشیرئێژن ف ١) خمیرمایه؛ ٢) جونهٔ خمیر؛ ٣) گره و لخته. در مورد شیر فاسد شده گویند.

لینژ: هێشوی دەنك لیٚ دارِندراو ف خوشهٔ لخت شده از دانه.

لینسان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لینک: کوپەی گەورە، لین ف خمرهٔ بزرگ.

لێ نوارین: لێڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نوڕین: لێڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نووسین: ۱) بە کاغەز دەگەڵ یەکێ دوان: ۲) خەت بەسەرداهێنان: (قاقەزی هێنا **لیم نووسی**) ف ۱) نامه به کسی نوشتن: ۲) روی چیزی نوشتن.

لینە: لینک، لین، کوپەی زل ف خُمره.

لینەر: پاشگری بەواتا: کەسێ کە لێنان کاربەتی ف پسوند فاعلی «لێنان».

لێ نەڕین: لێڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نهێرین: لێڕوانین ف نگاه انداختن.

لینی: کەوی، حەمابەت، کەدی ف رام شده.

لێ نێ: فەرمان بە لێنان ف فرمان به «لنبان».

لێ نێرین: لێڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نیشتن: ۱) دەست بەکارێ‌کردن بەپەلەو جالاکی، تێ‌شیشان: ۲) فنگەخزێ لە خلیسك: ۲) لە جوڵانەدا هاتوچوکردن ف ۱) جابکانه و با شتاب سرگرم کاری شدن: ۲) نشسته سُرخوردن بر لیزگاه: ۳) تاب خوردن بر تاب.

لیو: لم، لیم، رەمڵ ف ماسه.

لێو: ۱) لەب، لەو، لو: ۲) کەنارە ف ۱) لب: ۲) لبه.

لێوار: کەنار، کەنارە ف لبه، کناره.

لێوارە: لێوار ف لبه.

لیوان: ۱) شەربەی شووشە بۆ ئاوخواردنەوە: ۲) لغاو، لخاف ف ۱) لیوان: ۲) لگام.

لێوان: پڕ، سەرڕێژ ف مملوّ.

لێوانلێو: لێپاولێپ ف مالامال.

لێوانە: لێوان ف مملوّ.

لێواولێو: لێوانلێو ف مالامال.

لێوبەبار: خەمبار ف غمگین.

لێودار: بەلێوارە ف لبه‌دار.

لێودان: دەفرێ کە بەسانایی ئاوی لێ ڕژکرێ: (ئەم قابە **لێونادا**) ف ظرفی که آسان آب از آن سرازیر شود.

لێ وردبوونەوە: ۱)تواشاکردنی تەواو: ۲) بیرلێ‌کردنەوە ف ۱) با دقّت نگاه کردن: ۲) تأمّل و تفکّرکردن دربارهٔ چیزی.

لیوژە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لێوکروژتن: لێوکوروشتن ف نگا: لێوکوروشتن.

لێوکوروشتن: بریتی لە توڕەبوونی زۆر یان عەزرەت و ناوات ف کنایه از خشم یا حسرت زیاد.

لێوگەزتن: لێوکوروشتن ف نگا: لێوکوروشتن.

لیولی: لولی، بلوێر، بلوور ف نی‌لَبَك.

لیوە: شێت ف دیوانه.

لێوە: ۱) لیوە، دین، شێت: ۲) فێدار: ۳) فرۆ: ۴) راچلەکانی دڵ، دڵ‌شلەژان: ۵) شبنکەی تازەڕواو کە بەر لیچی ماڵات دەکەفێ ف ۱) دیوانه: ۲) صرعی: ۳) آغوزوشیر: ۴) یکەخوردن: ۵) سبزهٔ تازه‌دمیده.

لیوەبوون: شێت‌بوون ف دیوانه‌شدن.

لێ وەبوون: لێ بوونەوە ف نگا: لێ بوونەوە.

لێ وەخواردن: خواردنەوە ف نوشیدن

لێ وەرگرتن: ۱) سەنن لە کەسێ کە شتێ نەدا: ۲) بریتی لە بەندقبوڵ‌کردن: (**لیم وەرگرە** پێت نەڵێم): ۳) تێوەپێچان ف ۱) گرفتن چیزی از کسی: ۲) کنایه از اندرزگرفتن: ۳) چیزی را به‌دور چیز دیگر بپیچیدن.

لێ وەرگەڕاندن: بریتی لە وەرام‌دانەوە ف کنایه از پاسخ گفتن.

لێ وەرهاتن: کۆبوونەوە لە دەوری کەسێ یا جێێ ف احاطه‌کردن.

لێ وەستان: ۱) بەرانبەر ڕاوەستان: ۲) پشودان بۆ بیرکردنەوە ف ۱) در مقابل ایستادن: ۲) وقفه برای تأمل کردن.

لێ وەستانەوە: بەرانبەر ڕاوەستان ف توقّف در مقابل.

لێ وەشارتن: ناقەت‌کردنی جێێ کە کەسێك نەیبینێ ف پنهان کردن.

لێ وەشاردن: لێ وەشارتن ف قایم کردن.

لێ وەشانەوە: شیانی کارێك با جلکێك بۆ کەسێ: (ئەم کارە لە تۆ ناوەشێتەوە، ئەم جلکەی لێ دەوەشێتەوە) ف شابانی.

لێ وەشاوە: شایستە، شیاو ف شایسته، لایق.

لێوەشۆ: دەم کەندالێ کە ئاولێی کەم‌دەکاتەوە ف کناره‌ای که آب آن را به تدریج بشوید.

لێ وەگەڕاندن: لێ وەرگەڕاندن ف کنایه از پاسخ گفتن.

لێوەلەرزە: لەرزینی زۆر لە سەرمان و لە ترسان ف لرزش شدید از سرما و ترس.

لێوەلەرە: لێوەلەرزە ف نگا: لێوەلەرزە.

لێوەلەرێ: لێوەلەرزە ف نگا: لێوەلەرزە.

لێوەنگ: مۆریانە ف موریانه.

لێویان: ۱) فێ‌گرتن: ۲) دڵڕاچەنین ف ۱) غش کردن از صرع: ۲) یکه‌خوردن.

لێ هاتن: ۱) سواربوونی فەحل لە مێوینە: ۲) تووشی نەخۆشی سندان هاتنی حەیوان: ۳) شیاوی یەکتر بوون: (ئەم کەوابەت جوان **لێ دێ**)، لێك‌هاتن ف ۱) ابغری، سوارشدن نر بر ماده: ۲) نوعی بیماری کنندهٔ چارپا: ۳) مناسب و شابان بودن.

لێهاتگ: ژێهاتی، لایق، لێهاتو ف شایسته.

لێهاتو: ژێهاتی ف شایسته.

لێهاتی: ژێهاتی ف شایسته.

لیهاز: لەوازە ف اهرم.

لیهازە: لەوازە ف اهرم.

لێ هاڵان: بەدەورەداپێچان [ف] پیچیدن به دور چیزی.

لێ هاڵاندن: بەدەورەداپێچاندن [ف] پیچانیدن به دور چیزی.

لیهان: لاکان، لیان [ف] اسکی محلّی از ترکه.

لێ هاندن: ١) رەنانـدن؛ ٢) هەڕەشەلێ کـردن [ف] ١) خسته‌کردن؛ ٢) تهدیدکردن.

لێ هلدان: راستی لێ گوتن، نهێنی لەکەسێ ئاشکراکردن [ف] افشاکردن.

لێ هەڵاتن: ١) لەدەستڕاکردن؛ ٢) سواربوونی نێرلەمێو [ف] ١) ازدست کسی یا چیزی فرارکردن؛ ٢) پریدن نر برماده.

لێ هەڵسان: لـەدەستهاتن: (ئەم‌کـارە **لەو هەڵنـاسێ**) [ف] ازدست برآمدن.

لێ هەڵستان: لێ هەڵسان [ف] ازدست برآمدن.

لێی: ١) لباد، کولاو؛ ٢) لەئەو [ف] ١) نمد؛ ٢) ازاو.

لێ یش: لێش، چڵك [ف] چرك.

لێی شن: چڵکن، گەمار [ف] چرکین.

لێ بە: لەهی، لافاو، لاپاو، سێلاو، لێ [ف] سیلاب.



م: ١) راناوی تەنیا بۆخۆ: (نـەم خوارد، کردم)؛ ٢) راناوی پلەو پایە: (چارم، حەوتم)؛ ٣) من: (م گۆتە تە،ژ م را) ف ١) ضمیر متصل اوّل شخص مفرد؛ ٢) پسوند ترتیب؛ ٣) من.

ما: ١) نەرۆیشت، لانـەچـو؛ ٢) نەمـرد، ژیا؛ ٣) گشت لە گشت نەبـو پاشـەروکی‌هەبـو؛ ٤) رەنگـە، رەنـگ‌هەبە: (ما زۆژەکی چێ بە)؛ ٥) ناخـۆ؟، مەگەر؟: (مـا نە وە نەکرد؟)؛ ٦) تۆ بێژی؟، تۆ بڵێی؟: (ما وە دبێن)؛ ٧) بۆچی؟، لەبەر چی؟: (ما وەبە؟، ما نەز بچم؟)؛ ٨) منبو بنە: (مـاکـەو، ماکـەر)؛ ٩) رەگەز، بنجینە: (بنەمای باش نیە)؛ ١٠) زەرد، شاخی لوس؛ ١١) شکێز، فەڵشەبەردی زل؛ ١٢) خۆگرتن و تزبك بە پێگـەیشتن: (دۆکڵبوەکە مای هێناوە)؛ ١٣) سەبەب، هۆ؛ ١٤) پرسی بەسەبرمانەوە ف ١) ماندگار شد؛ ٢) زیست؛ ٣) بقیەماند؛ ٤) امکان دارد؛ ٥) مگـر؟؛ ٦) آیا می‌شود؟؛ ٧) چـرا؟ برای چه؟؛ ٨) مادینە؛ ٩) اصل، اساس؛ ١٠) کوه سنگی؛ ١١) شکاف بزرگ در کوە؛ ١٢) قوام آمدن؛ ١٣) انگیزه؛ ١٤) لفظ پرسش با تعجّب.

مابوس: بەندی، گراو، لەزبندان کراو ف زندانی.

مابـەین: ١) دوز، نێوان؛ ٢) ناشنایەتی: (مابەینمان خۆشە) ف ١) میان؛ ٢) میانە.

مابین: مابەین ف نگاه: مابەین.

مابێن: مابەین ف نگا: مابەین.

ماپوس: مابوس، بەندی ف زندانی.

ماپوسخانە: گرتوخانە، بەندیخانە، زیندان ف زندان.

ماپوك: چەپوك، بە لەپ لەسەردان ف توسری.

مات: ١) کز، کروشمە کردو؛ ٢) خەمگین؛ ٣) کوڵەکردو، دەرفەت‌خواز لە کارێ؛ ٤) کەلابـەردی زلتر لە کەلای ناسایی کە بۆ جۆرێ کەلابێن دەست نەدا؛ ٥) قوڵکەی بچوك بۆ کایەی کەلابازی؛ ٦) سەرگەردان، سەرسوڕماو؛ ٧) وشەیەکە بۆ لەکارکەوتنی شای شەترنجی دەڵێن؛ ٨) دۆڕاو لە کایەی شەترنجدا؛ ٩) رەنگی بێ بریقە؛ ١٠) نەوی‌تر لە رێزی خۆی: (نەو بەردانەی دە رێگەت گرتوە بەکیان ماتە)؛ ١١) بێ دەنگ: (لە گریانەکەی مات بوە)؛ ١٢) مانگ ف ١) کز کردە؛ ٢) غمناك؛ ٣) منتظر فرصت؛ ٤) تیلهٔ بزرگ؛ ٥) چالهٔ کوچك تیلەبازی؛ ٦) متحیّر؛ ٧) اصطلاح مات در شطرنج؛ ٨) بازندە در شطرنج؛ ٩) رنگ مات، نقطه مقابل برّاق؛ ١٠) کم ارتفاع‌تر در یك ردیف؛ ١١) ساکت؛ ١٢) ماه.

ماتاب: ناف‌هەیف ف مهتاب.

ماتابان: ١) مانگی لەعاسمان‌دیار؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) ماه تابان؛ ٢) نام زنانە.

ماتـاف: بەرانبـەری خوڕ، ئاوێ کە بە مەندی و لەسەرخۆ دەڕوا ف آب سُست جریان.

ماتان: کایەی کەلا دەقوڵکەهاویشتن، چاڵان ف بازی تیلەبەگو.

ماتانێ: ماتان ف بازی تیلە بە گو.

ماتاو: ١) ناف‌هەیف؛ ٢) فیشەکەشێنە ف ١) مهتاب؛ ٢) آفتاب مهتاب آتشبازی، فشفشەبازی.

ماتاوان: ماتابان، ناوی ژنانە ف نام زنانە.

مات‌بون: ١) کز کردن؛ ٢) سەرگەردان بون ٣) بێدەنگ‌بون؛ ٤ دۆڕاندن لە شەترنجا؛ ٥) جێگیر بون ف ١) کزکردن؛ ٢) خاموش شدن؛ ٣) باختن در شطرنج؛ ٥) جایگیر شدن.

مات‌بە: ١) را مەبە، خۆ وەشێرە؛ ٢) بێدەنگ‌بە ف ١) خود را نشان مده، برنخیز؛ ٢) بی‌صدا باش.

ماتك: ١) خوشکی باوك، میمك؛ ٢) بێشکە، دەرگوش ف ١) عمّە؛ ٢) گهوارە.

مات کردن: ١) بێدەنگ کردن؛ ٢) زەقایی نەوی کردنەوە؛ ٣) بڕیتی لە کوشتن؛ ٤) بـرنەوەی شەترنج ف ١) ساکت کردن؛ ٢) برجستگی را صاف کردن؛ ٣) کنایە از کشتن؛ ٤) بردن شطرنج.

ماتڵ: بێکار داماو، شتێ یا کەسێ کە هیچ کاری نەبێ ف معطّل.

ماتڵ بون: بێکارمانەوە ف معطّل شدن.

ماتڵ کردن: لە کار وەدواخستن ف معطّل کردن

ماتلی: جۆرێ تفەنگ 🄵 نوعی تفنگ.
ماتلی: ماتڵبوون، بێکاری 🄵 معطّلی.
ماتۆر: ١) ئامرازی وەکارخستنی مەکینە؛ ٢) پایسکلێ کە بە بەنزین دەڕوا، دوچەرخەی بێنزینی 🄵 ١) موتور؛ ٢) موتوسیکلت.
ماتورا: تەمەڵ، تەوەزەل، کارنەکەر 🄵 تنبل.
ماتورە: ماتورا 🄵 تنبل.
ماتـە: ١) خـۆکـزکردن، کروشمە؛ ٢) ئاوێنگەڕان و ناڵ و بوڵ بوونی میوەی بێسـتـان؛ ٣) ئەمی یەرجـاو؛ ٤) کـوژەکـەی چاوزار؛ ٥) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد 🄵 ١) کزکردگی؛ ٢) علائم رسیدن در میوهٔ پالیزی؛ ٣) سیاهی پیش چشم؛ ٤) مهرهٔ ضدّ چشم‌زخم؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماتـەدان: خۆ بەزەویەوەلکـانـدن: (کـەروێشـك **ماتـەی داوە**)؛ ٢) ناڵ و بـوڵ بوونی میوەی بێستـان: (بێستـانـەکە **ماتەی داوە** بەم زوانە بێ‌دەگا) 🄵 ١) بەزمین چسپیدن و منتظر فرصت بودن؛ ٢) ظهـور علائم رسیدن میوهٔ پالیزی.
ماتەم: نازبمانە، نازبەباری 🄵 ماتم.
ماتەمات: سەیرەسەیرە رۆیشتن 🄵 رفتن پاورچین پاورچین.
ماتەماتە: ماتەمات 🄵 نگا: ماتەمات.
ماتەمی: نازبەبار 🄵 ماتمین.
ماتەمین: ماتەمی 🄵 ماتمین.
ماتی: ١) سەرسوڕمان؛ ٢) بێدەنگی؛ ٢) خەمباری؛ ٢) رەنگی بێ‌بریقە 🄵 ١) تحیّر؛ ٢) خاموشی؛ ٣) غمگینی؛ ٤) رنگ مات.
ماج: ١) ماز، خزم و پەیڕەوی زەردەشت؛ ٢) ناوی کۆنی کورد 🄵 ١) ماز، پیرو زردشت؛ ٢) نام باستانی قوم کُرد.
ماجر: کۆچەر 🄵 کوچ‌کننده، مُهاجر.
ماجو: کرێ، پاداشت لە بەرانبەری کاردا 🄵 مزد.
ماجوج: یاجوج 🄵 مأجوج.
ماجوم: ١) تێکـەڵاوکراوی چەنـد دەرمـانێك بۆ مەڵـحـەم؛ ٢) جۆرێ شیرنیات 🄵 ١) معجون دارویی؛ ٢) نوعی شیرینی.
ماجۆن: ماجوم 🄵 نگا: ماجوم.
ماجوە: شوێنێ کە ئاوی پێدا هاتوەو دبارە 🄵 اثر جاری شدن آب‌زیر زمین.
ماجیت: گونـدێکـە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد 🄵 از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
ماجیداوا: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد 🄵 روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ماچ: ١) رامـوس، رامـوسـان، پـاچ؛ ٢) جـگ، میج، قاب 🄵 ١) بـوسە؛ ٢) شنالنگ، قاب.
ماچا: ناو پەزێك لە پەزەکانی پاسوور 🄵 از برگهای پاسور.
ماچان: ١) چەند رامووسانێ؛ ٢) نێژن، دبێژن، دەڵێن؛ ٣) جگێن، قاپێن 🄵 ١) بوسەها؛ ٢) گویند؛ ٣) قاب‌بازی.
ماچانێ: جگێن 🄵 بازی با شنالنگ، قاب‌بازی.
ماچك: سوکەلەماچ 🄵 ماچ و بوسهٔ کوچك.
ماچ کردن: رامووسان، پاچ کردن 🄵 بوسیدن.
ماچلەك: بەندی ئەندام، گەی لەش 🄵 مفاصل اندام.
ماچماچان: ئێك و دو رامووسان 🄵 همدیگر را بوسیدن.
ماچماچانی: ماچماچان 🄵 همدیگر را بوسیدن.
ماچماچۆك: ماچماچان 🄵 همدیگر را بوسیدن.
ماچمێ: دبێژین، ئەوێژین، دەڵێین 🄵 می‌گوییم.
ماچۆ: ئێژێ، دبێژە، دەڵێ 🄵 می‌گوید.
ماچومۆچ: ماچماچان 🄵 همدیگر را بوسیدن.
ماچـە: مێو بنـە، ما. بۆ ئێسـتر و جاشەکەری دەڵێن 🄵 ماچه، ماده. ویژهٔ *استر و کرّه خر*.
ماچی: ١) دەڵێم؛ ٢) توێژی، هەر دەڵێی؛ ٣) ئەدی چۆن؟؛ ٤) رامووسانی ئەو 🄵 ١) گویم؛ ٢) توگویی؛ ٣) پس چگونه؟؛ ٤) بوسهٔ او.
ماچیك: ١) ماچ، رامووسان؛ ٢) دانێ ماچ 🄵 ١) بوسە؛ ٢) بوسەای.
ماچێن: ماچانێ 🄵 قاب‌بازی.
ماحەبین: مابەین 🄵 نگا: مابەین.
ماخ: ١) کاربەندی سەربان؛ ٢) رێزەناڵودار؛ ٣) نزمی نێوان دو بەرزایی؛ ٤) نهـوم 🄵 ١) بـالار؛ ٢) الـوارهـای سقف؛ ٣) پستی مابین دوبلنـدی؛ ٤) طبقه، اشکوبه.
ماخۆ: خاوەن، خودان، خێو، ساحێب، ساحێو 🄵 صاحب.
ماخۆبزنان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد 🄵 نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماخـۆلان: ١) خولخـولـە؛ ٢) ئـەخـۆشی سەرلـەرزین 🄵 ١) گردنـا؛ ٢) بیماری لرزش سر.
ماخـولیا: ١) گێژ و حۆل؛ ٢) ئەخـۆشیەکە، ئەسپەك 🄵 ١) گیج و هالو؛ ٢) بیماری مالیخولیا.
ماد: ١) ناوێکی کەونارای کورد؛ ٢) دەوڵەتی کورد لەهەمەدانی ئێستو 🄵 ١) قوم ماد؛ ٢) دولت ماد.
ماداك: گامێش 🄵 گاومیش.
مادام: ١) خامی ژەنی بریقەدار؛ ٢) تا وابە، هەتا وابە 🄵 ١) منقال سیاه برّاق؛ ٢) مادام که.
مادك: با بۆڵەی زاروی نێوەپێنجان 🄵 فُنداق بچه.
مادوکی: سەردەمی ژێك کەونتی نێر و مێی کۆنر پێکەوە 🄵 دوران نامزدی کبوتران.
مادە: ١) جـۆرێ نان؛ ٢) رفـیـدەی نان پێوەدان؛ ٣) کرش، عور؛ ٤) دومەلە، کوان؛ ٥) لوُ، لك، گرێی گۆشت؛ ٦) دایك؛ ٧) هەوێن، ئامیان 🄵 ١) نـوعی نان؛ ٢) بـالشـتـك نانوایی؛ ٣) معده؛ ٤) دُمّل ٥) غدّه؛ ٦) مادر؛ ٧) خمیرمایه.
مادەر: دایك 🄵 مادر.
مادەربەچە: ئەقەڵی وردو درشت پێکەوە بۆ جوانی 🄵 کوك ریز و درشت باهم.
مادەرزا: وەك لە دایك بوە، کە لە دایك بوە: (**مادەرزا کۆرە**) 🄵 مادرزاد.

ماده‌رزاد: ماده‌رزا [فا] مادرزاد.

ماده‌رمه‌رده: میوه‌ی پێسنانی سیس هه لگه‌راوی پلیخاو [فا] میوهٔ بالبزی پژمردهٔ لهیده.

ماده‌ك: ماداك، گامێش [فا] گاومیش

ماده‌م: ١)جاكه‌وابه؛ ٢)ناوابه [فا] ١)اگر چنین است؛ ٢)مادامی كه، نا چنین باشد.

ماده‌ن: كان، كانگه [فا] معدن

مار: ١)جـانه‌وه‌رێكی خزۆكی درێژۆكه‌ی به‌درێشوكه‌به ژاری هه‌به‌و پێوه ده‌دا؛ ٢)خانو، جێگه‌ی لیَ‌ژیانی حێزان [فا] ١)مار؛ ٢)خانه.

ماراقی: جۆرێ ماسی كه له مارده‌كا [فا] مارماهی.

مارانگاز: مارپێوه‌داو [فا] مارگزیده.

مارانگه‌ز: مارپێوه‌داو [فا] مارگزیده.

مارانگه‌سته: مارانگاز [فا] مارگزیده.

ماراو: هات، به‌خت، ئیغباڵ، نالح [فا] شگون، شانس.

مارای: شكان [فا] شكستن.

ماربڕین: ماره‌بڕان، لێك حه‌لاڵ كردنی ژن و پیاو [فا] عقدكُنان.

مارپێچ: لوله‌ی درێژی قلیان ناوی [فا] مارپیچ قلیان.

مارت: ئادار، سێهه‌مین‌مانگی سالی خاچ‌په‌رستان [فا] ماه‌مارس.

مارتـاك: ئالاش، پوش و چرۆی سه‌رمبجی خانـو [فا] نركـه و گیاه سقف‌پوش، انبیره.

مارتلی: مانلی [فا] نوعی تفنگ.

مارتـوله: ١)توله‌مار، به‌چكه‌مار؛ ٢)ماری باریك؛ ٣)كرمی درێژی ناو سك؛ ٤)مارمێلكه [فا] ١)بچه‌مار؛ ٢)ماریاریك؛ ٣)كرم دراز معده؛ ٤)سوسمار.

مارتین: مارتلی [فا] نوعی تفنگ.

مارجو: نیسك [فا] عدس.

مارجه‌فری: جۆرێ مار [فا] نوعی مار.

مارچێو: داری سه‌ردوفلیفانه بۆ مارگرتن [فا] چوب دوشاخهٔ مارگیران.

مارچێوه: ١)مـارچێو؛ ٢)گیابه‌كـه [فا] ١)چـوب دوشـاخـهٔ مارگیری؛ ٢)گیاهی است.

ماردا: مردو، مردگ [فا] مُرده.

ماردش: ١)مـردن، مه‌رگ؛ ٢)دوایی‌هاتن، نه‌واوبـوُن [فا] ١) مُردن؛ ٢) تمام شدن.

ماردن: شكاندن [فا] شكستن.

مارده: ماردا، مردگ [فا] مُرده.

مارده‌م: جۆرێ نفه‌نگ [فا] نوعی تفنگ.

ماردین: شارێكه له كوردستان [فا] نام شهری در كردستان.

مارز: ١) زالم؛ ٢)لاسار و سه‌رسه‌خت [فا] ١) ستمگر؛ ٢) لجباز.

مارزا: گوی نازه‌ولی ساوای شیره‌خۆر كه زه‌ردو شله [فا] مدفوغ نو زاد دام.

مارزه‌یه: مارانگاز [فا] مارگزیده.

مارزیای: به‌جێ هێلراو، نه‌رك كراو [فا] متروك، مهجور.

مارژۆك: بۆكمار، جۆرێ مارمێلكه [فا] نوعی مارمولك.

مارژی: نیسك، مارجو [فا] عدس.

مارس: مارت [فا] ماه مارس.

مارس: مارز [فا] نگا: مارز.

مارسیس: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد [فا] نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

مارك: پیرۆز [فا] مبارك، خجسته.

ماركرن: ماربڕین [فا] عقد كردن.

ماركۆنه: ده‌سخۆشانه‌ی شاگرد، شاگردانه [فا] انعام شاگرد.

ماركـه: ١) راوكـه مریشـك؛ ٢)ئـه‌و هێلكه‌ی كه له كولێن دای‌ده‌نێن بۆئه‌وه‌ی مریشك هه‌رله‌وێ هێلكی تێ‌بكا [فا] ١) رامك؛ ٢)تخم مرغی كه در لانه نخمگذار می‌نهند تانخمش را همانجا بگذارد.

مارگر كه‌سێ كه مار حه‌مابه‌ب ده‌كا،كه‌سێكه مار ده‌گرێ‌پێوه‌ی نادا [فا] مارگیر.

مارگروس: نیره‌كه‌وێ كه ماكه‌و خۆی لێ‌بواردوه [فا] كبك نری كه ماده‌اش را نمی‌یابد.

مارگره: مارچێوه [فا] نگا: مارچێوه.

مارگه‌ستی: مارانگاز [فا] مارگزیده.

مارگیر: ١) گیابه‌كی دڕكاوی به؛ ٢) مارگر [فا] ١) گیاهی است خاردار؛ ٢) مارگیر.

مارگیس: جۆرێ مارمێلكه [فا] نوعی سوسمار.

مارگیسك: ١)مارگیس؛ ٢)ماری زه‌هردار؛ ٣) بریتی له مرۆی بێ‌فه‌ڕو خراو [فا] ١) سوسمار؛ ٢) مار سمّی؛ ٣) كنایه از شخص بدجنس و كج رفتار.

مارگیسه: بۆقله، به‌قله‌مون، عه‌له‌شیش، عه‌لوَعه‌لوَ [فا] بوقلمون.

مارمار: ماڵماڵ، قاره‌مانێكی به‌بنی كه‌ونارایه:(ناسر و **مارمار**) [فا] از شخصیت‌های افسانه‌ای فولكلور.

مارمارك: كرمی درێژی ناو سك [فا] كرم دراز معده.

مارماروشك: ١)مارمێلكه؛ ٢)گیابه‌كه شیره‌كه‌ی زه‌هره [فا] ١) مارمولك؛ ٢) گیاهی است كه شیره‌اش سمّی است.

مارمارۆك: ١) مارمێلكه؛ ٢) هه‌رشتی درێژو به‌پێچ كه له مار بكار [فا] ١) مارمولك؛ ٢) هر چیز مارمانند.

مارمارۆكه: بازنه‌ی له‌هه‌وبری برژاو [فا] نان النگو مانند.

مارماسه: مارماسی، ماراقی [فا] مارماهی.

مارماسی: جۆرێ ماسی‌به وه‌ك مار ده‌چێ بێوه‌ناداو گۆشتی ده‌خورێ [فا] مارماهی.

مارمالۆك: مارمێلكه [فا] سوسمار.

مارمزوك: ١)بێچوه‌مار؛ ٢)مارمێلكه [فا] ١) بچه‌مار؛ ٢) مارمولك.

مارمـژ: ده‌م به جێگـه‌ی مارانگـه‌ستـه‌وه نان و لوُشینی ژار بۆ چاره‌ی مارانگاز [فا] مكیدن جای نیش مار به قصد معالجه.

مارملیك: مارمێلكه [فا] مارمولك.

مارمه‌زوكه: مارمێلكه [فا] مارمولك.

مارمێزولکه: مارمێلکه [ف] مارمولك.

مارمێژ: مارمژ [ف] نگا: مارمژ.

مارمێلك: جانەوەرێکی بچوکی بۆرەلۆکەیە لە کورنەمار دەکاو دەست‌و پای هەیە لە سەر مێش‌و جانەوەری بچوك دەژی‌و بێوەنادا [ف] مارمولك.

مارمێلکه: مارمێلك [ف] مارمولك.

مارمێلۆك: مارمێلکه [ف] مارمولك.

مارنەگەز: بەلەك‌پێچی لباد [ف] ساق‌پیچ نمدی.

مارنەینك: جۆرێ مارە [ف] مار عینکی.

مارۆ: ١)فـــەشـان، حەیوانی رەشی ناوچـاوسپی؛ ٢)ئـەسـێ کە خاڵی چەرمـــگ لە پای دابە [ف] ١)دام سیاهِ پیشـــانی سفید: ٢)اسبی کە خالهای سفید دردست وپادارد.

مارۆپیر: جوێنێکە وانا: شەرمی دابکت [ف] دُشتامی است.

مارۆت: فریشتەی هەواڵی *نارۆت* کە خوابان تۆرە کردوە [ف] نام فرشتەای کە مغضوب خدااست.

ماروتە: قولاخە، خزگەی ماسی لە زستاندا [ف] پناهگاه ماهیان در زمستان.

مارۆخە: پارچەزەوی بچوك [ف] قطعه زمین کوچك.

مارودو: قبلەوقاچ، قیچەلقاج [ف] مورّب.

ماروژە: گیایەکە دەخورێ [ف] گیاهی است خوردنی.

مارۆسیا: ١)مـــاری رەش؛ ٢) بریتـــی لە مرۆی دزی دل‌بەکین [ف] ١) مارسیاه: ٢) کنایه از دشمن کینه‌توز.

مارول: خاس، کاهو [ف] کاهو.

مارومۆر: خزوك، هەرجانەوەرێ بەزەویدا خشکە دەکا [ف] خزنده.

مارومێرو: بریتی لە هەمـوشتێکی خرت‌و پرت: (سەری **مارو مێروی** هەیە) [ف] کنایه از انواع خرت و پرت.

مارە: ژن بەپیاودان بە رێ‌و شوێنی ئاینی [ف] عقد ازدواج.

مارە: مارکە، راوکە [ف] رامك.

مارەبڕ: کچێ کە بە زارۆکی بە شوُ دراوە [ف] دختر عقد شدهٔ نابالغ.

مارەبڕانە: پارەیەك کە ژنی لەسەر مارە دەکرێ [ف] صداق، مهر یه.

مارەبڕی: ١)بە رێو شوێنی ئاینی ژن دان بە شوُ؛ ٢)مارە بڕانە [ف] ١) عقد کردن: ٢)صداق.

مارەبڕیاگ: ژنێ کە بە شوُ دراوەو هێشتا نەچۆتە ماڵ شوُ [ف] عقد شده.

مارەبڕین: ژن کردنەحەلاڵی پیاو بە رێو شوێنی ئاینی [ف] عقد کردن.

مارەرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مارەزا: شلەگوی ساوای ئاژەل [ف] مدفوع نوزاد حیوانات.

مارەزبو: زیلو، هەزارپێ [ف] هزارپا.

مارەك: مارك، پیرۆز [ف] خجسته.

مارە کراو: مارە بڕیاگ [ف] عقد شده.

مارە کردن: مارەبڕین [ف] عقد کردن.

مارە کوڵ: دومارە کوڵ، دوپشك [ف] عقرب.

مارەگویز: تیرەی درێژی ئاو بۆ سەر گۆلەمەرەزە [ف] جوب طویل آبرسانی به کرد شالیزار.

مارەگیرە: مارچیوە [ف] نگا: مارچیوە.

مارەیی: مارەبڕانە [ف] صداق.

ماری: ماکەو [ف] کبك ماده.

مارێ: جوخم، جوخمە [ف] ١)اتاق بالای راهرو؛ ٢) کوچهٔ تنگ.

ماری‌پشت: مۆغەرەی پشت [ف] ستون فقرات.

ماریژوك: گیایەکە، ماروژە [ف] گیاهی است.

ماریژە: ماروژە [ف] گیاه «ماروژه».

ماریس: مارز، زاڵم، لاسار، سەرەڕۆق [ف] دیکتاتور.

ماریستان: شوێنێ کە زۆر ماری هەس [ف] جایی کە مار بسیار دارد.

ماریشۆك: مارمێلکەی زەلام [ف] مارمولك بزرگ.

ماریفەت: زوخۆشی‌و ناکاریەسندی [ف] خوش اخلاقی.

ماریلە: مارمێلك [ف] مارمولك.

مارین: گیایەکە [ف] گیاهی است.

مارین: شکاندن [ف] خُردکردن، شکستن.

مارینـە: شوێنـەوارێکی کەونـارایە لە کوردستانی بەردەستی ترکان [ف] ازآثار باستانی در کردستان.

ماز: ماج [ف] خویشاوند و پیرو زردشت، ماژ.

مازان: ١) کەڵو گامێشی ناوچاوان‌و کلك‌سپی: ٢) گەپ، زەلام، گەورە [ف] ١) گاومیش پیشانی و دُم سفید؛ ٢) بزرگ.

مازبەر: نەخۆشیەکە لە سمی ئاژەڵ پەیا دەبێ [ف] از بیماریهای دام.

مازتر: گەپتر، زلتر، مەزنتر، گەورەتر [ف] بزرگتر.

مازگ: بەری دارێکی لێرەوارە [ف] مازوج.

مازگا: پێشەی کلێنچکە [ف] استخوان دنبالچه.

مازگە: بڕبڕەی پشت [ف] ستون فقرات.

مازگێرت: ناوچەیەکە لە کوردستانی ژێردەستی ترکان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.

مازلوخ: دوگرد، بەرماڵی نوێژ [ف] سجّاده، جانماز.

مازماز: بەرانی قەحل، بەرانێ کە دە بەزی بەردەدەن [ف] راك گُشن.

مازن: ١) گـەورە، گەپ، زل: ٢)سەرۆکی عاشیـرەت [ف] ١)بزرگ: ٢)سردارایل.

مازو: مازگ [ف] مازوج.

مازوبــەرەلا: وشـەیەکە بۆ مازوڵێکردنەوە بەئازادی دەگوترێ [ف] بانگ مازوج چینی آزاد.

مازوچن: کەسێ کە مازوُ لە دار دەتەکێنێ‌و کۆدەکاتەوە [ف] مازوج چین.

مازودار: دارمازو [ف] درخت مازوج

مازور: بێکار [ف] بیکار.

مازوڤان: خانەخوێ، خاوەن‌ماڵی میوان حاوێنەوە [ف] میزبان مهمان‌نواز.

مازوڵ: کاربەدەستی دەرکراو [ف] معزول.

مازوڵی: دەرکراوی لە سەرکار [ف] معزولی.

مازوڵی کێش: دۆستی بەئەمەگی کۆنەکاربەدەست [ف] دوست وفادار در

زمان معزولی.
مازه: ١) ناوەڕاستی پشت، موْغـەرە، بڕبـڕەی پشت: ٢)شـان، بیل: ٣)داریْ کەچـەرخی عارەبەی پێوەیەو دەگەڕێ ف ١) سنون‌فقرات؛ ٢)کتف؛ ٣)چوب محور چرخهای گاری و...
مازی: ١)مازوْ؛ ٢)بڕبڕەی پشت ف ١)مازوج؛ ٢)سنون‌فقرات.
مازیْ: ناوی چیایەکە لە کوردستان ف نام کوهی در کردستان.
مازبچن: مازوْچن ف مازوج چین.
مازیر: سمەشلە، نەخوْشی سمی ناژەڵ ف بیماری سُم دام.
مازیْز: داربەڕوی نەستوْر ف درخت بلوط بزرگ.
مازبیْ: گونـدیْکی کوردسـتـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماژ: ماز، ماج، خزم‌و بەبڕەوی زەردەشت ف ماژ.
ماس: ١)شیری گەرم‌کراوی نامیان‌تیکـراوی نونـدەوەبو؛ ٢)بەنەم ف ١)ماست؛ ٢)آماس.
ماسا: ماسی ف ماهی.
ماسان: نەستوْربونی ئەندام ف آماسیدن.
ماساو: ١)نـەسـتـوْربـوگ، بەنەماو؛ ٢)جانەوەریکە هەر لە ئاودا دەژی گوْشتی خوْشەو یەکجار زوْرە؛ ٣)ماستاو ف ١)آماسیده؛ ٢)ماهی؛ ٣)آبدوغ.
ماساوە: گیایەکی نام‌تیژە ف گیاهی است تندمزه.
ماسایا: ماسان، بەنەمان، نەستوْربوْن ف آماسیدن.
ماسایش: ماسایا ف آماسیدن.
ماسابە: ماسایا ف آماسیدن.
ماست: ماس، شیری نامیان تێدراوی نوندەوەبوگ ف ماست.
ماستاف: ماستاو ف نگا: ماستاو.
ماستاو: ماستی لە ئاودا لێك‌دراوی بە مەشکە نەژنیراو ف ماست و آب بەهم زده، دوغ مشك ندیده، آبدوغ.
ماستاوسارد کردنەوە: بریتی لە ڕوبینی‌و کلکەسوْتە ف کنایه از تملّق و چاپلوسی.
ماسـتـاوکـردن: ١)مـاسـتـاو ساز کردن؛ ٢)ماستاوساردکردنەوە ف ١) ماست و آب بەهم زدن؛ ٢) تملّق کردن.
ماستاوی: شتێ کە ماستی پێوە بێ: (کەواکەم **ماستاوی** بو) ف ماست آلوده، آغشته بەماست.
ماستبا: دوخەوا، دوکڵیو ف دوغبا.
ماستیر: سمەشلە، نەخوْشیەکی ناژەڵە ف از بیماریهای دام.
ماستر: زلتر، گەورەتر، مەزنتر ف بزرگتر.
ماسترۆن: توێژ لەسەر نویژی زوْن‌و ماست کە بوْزستان هەڵدەگیرێ ف ذخیرهٔ ماست و کره.
ماست‌ومـوْبژاردن: بریتی لە بە وردی نوژینەوە لە کاریْ ف کنایه از با دقّت تحقیق کردن.
ماستەرگ: کوْڤك، ڕەحانی ف قبف.
ماسـتـەزوْن: توێژ توێژی ماسـت‌و زوْن لە سەریەك کە بوْ زستـانـی هەڵدەگرن ف لابەلابهٔ ماست و کره برهم که ذخیره می‌کنند.
ماستیر: ڕەحانی، کوْڤك، ماستەرگ ف قبف.
ماسربشم: سریْشێ کە لە ماسی دەگیرێ ف چسبی که از ماهی گیرند.
ماسریْشە: گیاچریش ف گیاه سریش.
ماسك: شکلێ کە بە ڕوبەوە دەگرن تا نەناسرێن ف ماسك.
ماسکە: ماسك ف ماسك.
ماسکەش: دەوبت ف چاکش.
ماسمـالی: ١) پوْشینی تاوان بەنازەوا؛ ٢)ماست بە سەر ژنی خرابدا کردن‌و بە دێدا گەڕاندن ف ١)ماستمالی؛ ٢) ماست بر سر زن بدکاره ریختن و در ده گرداندن.
ماسو: دێیەکە لە کوردستان ف نام دهی است.
ماسوْ: ماساو، جانەوەرێ کە بە بێ ناو ناژی ف ماهی.
ماسـوْر: ١)بـەری داریکی دڕکـاوبە لە عەنـاب دەکـا؛ ٢)ماسولکەی جوْلابی ف ١) ثمر درختی است شبیه عنّاب؛ ٢) ماسولهٔ نساجی.
ماسـورا: ١)باکردن‌و هەڵمسان؛ ٢)نەخوْشی بای‌سوْر ف ١)آماسیدن؛ ٢)بیماری بادسرخ.
ماسول: ١) ماسوْ، ماساو؛ ٢) پلیتەچرا؛ ٣) داهاتی زەوی ف ١)ماهی؛ ٢)فتیله؛ ٣)محصول زمین.
ماسـوْلکە: ١) ماسوْی بچوك؛ ٢) سارەی چاڵ؛ ٣) باریکەی سوْری خەرمان کە هێشتا نەبوْتە کوْ؛ ٤) لەتەقامیشێکی کورتە جوْلا داوی لێ دەپێچـن بوْ نەتـنین؛ ٥)گوْشـتـی پێـەوی ناوەڕاست نەسـتـوْری نەولاولا بـاریك ف ١)ماهی کوچك؛ ٢)کاه کنار چالهٔ غلّه؛ ٣)باریکهٔ خرمن توده نشده؛ ٤)ماسورهٔ بافندگی؛ ٥)ماهیچه.
ماسـوْلـە: ١) ماسوْلکەی جوْلابی؛ ٢) ماسوْلکەی گوْشت؛ ٣) جوْری ساج؛ ٤) گلوْلەی فرێت ف ١) ماسوره؛ ٢) ماهیچه؛ ٣) نوعی ساج؛ ٤) گلوله نخ پود قالیبافی.
ماسە: ڕەمل، مل، کفت، لم ف ماسه.
ماسەنە: پەنەماندن ف متورّم کردن، آماسانیدن.
ماسەوا: دوکڵیوی بەماست ف آش ماست.
ماسی: ١)ماسوْ؛ ٢)پەنەما؛ ٣)ماست‌فروش؛ ٤)ماستاوی ف ١)ماهی؛ ٢)آماس کرد؛ ٣)لبنیات فروش؛ ٤)ماست آلوده.
ماسیان: ماسان، بەنەمان ف آماسیدن.
ماسی‌بڕەك: ماسیەك ددانی وەك هەڕەبەو دریژە ف ارّه‌ماهی.
ماسی‌بانك: جوْریْ ماسی ف ماهی سوف.
ماسی‌بەرك: جوْریْ ماسی ف ماهی کفال.
ماسی‌خاتوْنەك: جوْریْ ماسی ف نوعی ماهی قزل‌آلا.
ماسی‌خڕك: وردیلە ماسی ف ماهی بسیار ریز.
ماسی‌خوْرە: باڵداریکی سپیە ڕاوەماسی دەکا ف فاق، مرغ‌ماهیخوار.
ماسی‌ستیْرك: جانەوەریکی دەریاییە ف ازجانوران آبزی.
ماسی‌سوْل: ماسی خوێ‌کراوی وشکەوەکراو ف ماهی نمك سود، ماهی شور.
ماسی‌سوْل وخوا: ماسی‌سوْل ف ماهی شور.

ماسی‌فرۆش: کەسێ کاری ماسی‌فرۆشتنە ف ماهی فروش.
ماسی‌فڕۆك: جۆرێ ماسی کە مرۆلای وابە ئەفرێ ف نوعی ماهی.
ماسی‌فرەك: ماسی فڕۆك ف نوعی ماهی.
ماسیڤان: کەسێ کاری هەر ڕاوەماسیە ف صیّاد ماهی.
ماسی کارتۆخك: سفرەماسی ف سفرەماهی.
ماسی کەران: بێچوەبۆق ف بچهٔ غوك.
ماسی گر: کەسێ ڕاوەماسی دەکا ف ماهیگیر.
ماسی گرە: ماسی‌خۆرە ف مرغ ماهیخوار.
ماسی گرەك: ماسی گرە ف مرغ ماهیخوار.
ماسی گیرە: ماسی گرە، ماسی‌خۆرە ف مرغ ماهیخوار
ماسیلکە: ماسولکەی لەشی زیندەوەر ف ماهیچە.
ماسی‌لۆلـــۆ: جۆرێ وردەمـاسی لە ڕوبـاردا کە دەبکـەنـە چێشنـەی ماسی گرتن ف نوعی ماهی ریز کە آن را طعمه می‌کنند.
ماسیلە: مارمێلکەی ناوخانوان کە لە جێگەی شەدار دەژی ف مارمولکی کە در خانه‌ها و درجای مرطوب زندگی می‌کند.
ماسین: ١) پەنەمین، پەنەمان؛ ٢) نوێژی مەبوی ژن‌و چەوری بە سەر شتێکەوە ف ١) آماسیدن؛ ٢) لایهٔ چربی بر چیزی بسته‌شدن.
ماسی نێزەدار: جۆرێ ماسی قورنم درێژ ف نیزه‌ماهی.
ماسیەپانکە: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.
ماسیەخاتونە: جۆرێ ماسی پنوك‌پنوك ف نوعی ماهی خالدار.
ماسیەزەردە: زەردەماسی، جۆرێ ماسی ف زردماهی.
ماسیەوان: بنیادەمێ کە ڕاوەماسی دەکا ف ماهیگیر.
ماسیەوچنە: ماسی گرە ف مرغ ماهیخوار.
ماسی هۆرك: جۆرێ ماسی کە لە ناو قوتو دەکرێ ف ماهی تن.
ماش: ١) نامانێکە دە سەری دوولاشی دەگرن تا پۆش‌و جبلکە بگرێتەوەو نەگانـە زەنبـوورە؛ ٢) ناوی ڕاوەسناو؛ ٣) ئەوەی بەر گەسك دێت؛ ۴) دانـەوێڵەیەکی شینباوە بە چێشت لێ‌دەنرێ‌و دەنکی خڕی وردە ف ١) آبکشی که در دهانهٔ ناوآسیا نهند؛ ٢) آب راکد؛ ٣) روبیدنی؛ ۴) دانهٔ آشی ماش.
ماشان: ١) گزك‌دان، گەسك‌لێدان، جاڕوکردن؛ ٢) دەست‌گێڕان ف ١) جاروکردن؛ ٢) دست گرداندن.
ماشاو: ناومرواری، نەخۆشیەکی چاوە ف آب مروارید، از بیماریهای چشم.
ماشتن: گەسك‌دان ف جاروکردن.
ماشقە: گراوی، دۆستی مێ بنە، زۆرتر بۆ ماری دەڵێن: (ئاشقەو ماشقە) ف معشوقه.
ماشك: جۆرێ لوبیا ف لوبیا چشم بلبلی.
ماشکان: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.
ماش کردن: زۆری‌هێنانی ئاوی ڕاوەستاو بۆ ڕژان ف فشار آوردن آب راکد.
ماشکە: ماشقە ف معشوقه.
ماشگە: ناوی چەند دێیەکە لە کوردستان ف نام چند آبادی.

ماشلێن: چێشتی ماش ف آش ماش.
ماشوبرنج: برێتی لە موی سپی‌و ڕەشی تێکەڵ ف موی جوگندمی.
ماشـــوت: ١) کلافـەتـــاوربشـمـی خۆرستو دەستلێ‌نەدراو؛ ٢) گیانداریکی بچوکە ملۆزمی نوك‌و باقلەی سەوزە ف ١) پیلهٔ ابریشم؛ ٢) حشرهٔ آفت نخود و باقلی.
ماشە: ١) سەبەتەیەکی دەم‌تەنگی بن فرەوانە ڕاوەماسی پێ دەکەن؛ ٢) پۆلوگر، پەنگر؛ ٣) پەلەپیتکەی چەکی گەرم ف ١) سبد تله‌ماهی؛ ٢) انبر؛ ٣) ماشهٔ سلاح.
ماشەر: کلافەیەنێکە لە نێوان دوئەژنۆدا هەڵدەکرێ ف گروهەربسی که میان دو زانو پیچند.
ماشەرز: گازی بزمارکێشانەوە ف گازانبر، کلبتین.
ماشەرك: فرێت، نۆپەلەیەنێ کە دە نەونەوە دەدرێ ف پودی که با دست لای تار گذارند.
ماشەرە: ١) ماشەر؛ ٢) ماشەرك؛ ٣) ئاورە، ئاگرە، جۆرێ کوانە لە دەم‌و چاو ف ١) نگا: ماشەر؛ ٢) نگا: ماشەرك؛ ٣) آتش پارسی، نوعی دُمَل.
ماشەڕش: دانەوێڵەی ماش ف دانهٔ آش ماش.
ماشەسپی: دانەوێڵەیەکە پانکەڵەو سپی‌و نامخۆش لە کەلوُدا دەبێ ف لوبیا سفید.
ماشەسپیلکە: ماشەسپی ف لوبیا سفید.
ماشەك: ماشە، پەلەپیتکەی چەکی گەرم ف ماشهٔ اسلحه.
ماشەڵ: چەبەر لەبەر ڕوبار بۆ ماسی‌گرتن ف نوعی دام ماهیگیری.
ماشەلان: سروەبای خۆراوا ف نسیم غروب.
ماشەڵلا: وشەی سەبرمان ف ماشاءالله، کلمهٔ تعجب.
ماشین: ١) گسـك‌دان‌و خاوێن‌کردنـەوە؛ ٢) ترومبیل ف ١) روبیدن و تمیزکردن؛ ٢) اتومبیل.
ماشین: ١) چێشتی ماش، ماشلێن؛ ٢) هەر ئامرازێ بە مانۆز کار دەکا؛ ٣) ترومبیل ف ١) آش ماش؛ ٢) ماشین، ابزار ماشینی؛ ٣) اتومبیل.
ماشێنە: ١) ماشلێن، ماشین، شێوی ماش؛ ٢) ئامرازی جلدرون ف ١) آش ماش؛ ٢) چرخ خیّاطی.
ماشێنەچی: جلدرو، خەیات ف خیّاط.
ماشینەوە: برێتی لە خواردنی بەکجار زۆر: (هەمو خواردنەکەی بەکجێ ماشیەوە) ف کنایه از زیادخوردن.
ماشێوە: ڕاوك، پاڵوێنە ف پالونه.
ماع: باع، هاواری مەڕو بزن ف بع، صدای بز و گوسفند.
ماعبەین: مابەین ف نگا: مابین.
ماعبێن: مابەین ف نگا: مابین.
ماعتاج: تاتاج، هەژار ف محتاج.
ماعتاژ: ماعتاج ف مُحتاج.
ماعـد: ١) ڕەنـگ‌ورو؛ ٢) واز، ئیشتیا؛ ٣) برێتی لە هەنـاسـەو هەنـاو: (مـاعـدی خۆتـەنگ کەردش) ف ١) سیما؛ ٢) اشتها؛ ٣) کنایه از حالات درونی.
ماعدە: ١) ورگ، ماعور؛ ٢) ئیشتیا، واز ف ١) معده؛ ٢) اشتها.

ماعەدەن: ١) کان، کانگا؛ ٢) مەڵبەندێکە لە کوردستان □ ١) معدن؛ ٢) ناحیه‌ای در کردستان.

ماعزمە: ئامرازی کار، ئامێر □ ابزارکار.

ماعزەمە: ماعزمە □ ابزارکار.

ماعشلێر: شەقەمێو، بنەڕەزی ئەستوور □ تنهٔ تاك.

ماعشێل: ماعشلێر □ تنهٔ تاك.

ماعکوم: بەندی، حوکم کراو بەپێی قانون □ زندانی محکوم.

ماعملە: مامڵە، ساردوسەودا، مامەڵە □ معامله.

ماعمەلە: مامەڵە، داوسته □ معامله.

ماعنا: وانا □ معنی.

ماف: بەش، هەق: (مافت بە سەر ئەو ماڵەوە نیە، منیش **مافم** پێوە بە) □ سهم، حصّه.

مافندی: بەش بڕاو، دەم لەبوش □ بی نصیب، مُفلس، ورشکست.

مافنگی: مافندی: (تەواو لە ماڵەکەی **مافنگی** کراوە، چی نەماوە **مافنگی** بوە) □ نگا: مافندی.

مافوور: ڕایەخی بە تەون تەنراوی پڕ زەدار، **قاڵی** □ قالی، فرش.

مافوورە: مافوور □ فرش، قالی.

مافوێر: مافوور □ قالی.

مافە: دارێ کە بە دەرگاوە دەندرێ بۆ داخستنی □ چوبی که در را بدان بندند.

مافەتا: ١) بەتا، دەرم، ئازار، دەردی گیروێ؛ ٢) گیابڕ، ئەو کرمەی کە ماڵات بە گیاوە دەیخواو دەردی تێدەکەوێ؛ ٣) بریتی لە بنیادەمی بەزەرەرو خراپ □ ١) بیماری واگیر؛ ٢) کرم کشندهٔ دام که بر علف نشیند؛ ٣) کنایه از آدم موذی.

مافەتە: مافەتا □ نگا: مافەتا.

ماڤاژی: قسەی من، گفتی من □ گفتهٔ من.

ماڤاژیمە: من ئێژم کە □ من می گویم که.

ماق: چاوزەق □ چشم برآمده، خیره.

ماقوڕ: بەردی قوڵ کە ناوی تێدا ڕادەوستێ □ سنگ گود که آب باران درآن جمع شود.

ماقووڕ: ١) بەڕێز، بەحورمەت؛ ٢) قسەی دڵپەسند □ ١) محترم؛ ٢) حرف قابل قبول، سخن مقبول.

ماقووڵ: ماقووڕ □ نگا: ماقوڕ.

ماک: ١) هەر ڕەگەزو بنچینەیێ کە شتی لێ پێك هاتوە، هۆی دروس بوون؛ ٢) دایك: (زاو **ماك** نێکەلن)؛ ٣) ئاسۆ، ئاسۆگ؛ ٤) شاهەنگ؛ ٥) کونو لانەی دڕندەو کێوی؛ ٦) ئەستوور بوونی جێگەی ئاوڵەکوتان؛ ٧) زیپکەی ناو چاو بەهۆی ئاوڵەوە؛ ٨) زەوی بەبڕشت؛ ٩) قۆبچە، بشکۆژ، دوگمە؛ ١٠) جۆرێ مووروی بریقەدار □ ١) مادّه؛ ٢) مادر؛ ٣) افق؛ ٤) زنبور عسل مادر؛ ٥) لانه و کنام درنده و کوهی؛ ٦) وَرَم جای آبله‌کوبی؛ ٧) جوش آبله در چشم؛ ٨) زمین حاصلخیز؛ ٩) دکمه؛ ١٠) نوعی مهرهٔ زینتی براق.

ماکاف: ١) جۆگەی گەورە کە جۆی تری لێ دەبنەوە لە ناوداشتنا؛ ٢) چەند دەستەکە دێراو پێکەوە □ ١) جوی اصلی در آبیاری؛ ٢) چند دسته جوی کوچك در کشتزار.

ماکاو: ماکاف □ نگا: ماکاف.

ماکبڕ: لە شبر گرتنەوەی بەرخو کار □ ازشیر بازگرفتن برّه و بُزغاله.

ماکۆ: پاکۆ، بەسەریەکادراوی گیای دوراو □ دروشدهٔ انباشته.

ماکۆ: جێگەی ماسوێکە لە ئامرازی جۆلاییدا □ مکوك جولایی.

ماکۆز: گیایەکە لە ناوا دەڕوێ ناماڵ تاڵەو لە کۆزەلە دەکا □ گیاهی است آبزی.

ماکە: ماك □ نگا: ماك.

ماکەجۆ: شێلەگە □ جای بریدن از جوی اصلی.

ماکەر: دێڵەکەر □ ماده‌خر.

ماکەلە: مارەبی □ صداق.

ماکەو: کەوی مێ □ کبك ماده.

ماکی: ئەدی کێ؟ □ پس چه کسی؟.

ماکینە: ئامرازی دەسکرد بۆ کارهاسان کردن، ماشێن □ ماشین.

ماکینەچی: ١) کەسێ کار بە ماکینە دەکا؛ ٢) خەیات، جلدرو بە چەرخ □ ١) تکنیسین؛ ٢) خیّاط.

ماگ: ١) ماو، نەمردو؛ ٢) لەبەین نەچوگ □ ١) باقی، زنده؛ ٢) ازبین نرفته.

ماگرت: مراری، مرواری، گەوهەرێکە لەناو سەدەفدا □ مروارید.

ماگرتە: ١) پەڵەی ڕەشی ڕوی مانگ؛ ٢) مانگ گیران □ ١) لکه‌های روی ماه؛ ٢) خسوف.

ماگە: ١) باقیماو؛ ٢) لەجێ ماو □ ١) باقیمانده؛ ٢) مانده.

ماگیرسە: مانگ گیران □ خسوف.

مال: ماڵ □ نگا: ماڵ.

ماڵ: ١) شتی تایبەتی کەسێ؛ ٢) دەوڵەت و دارایی؛ ٣) کەلوپەلی بازرگانی: (بازرگانێك هاتوە **ماڵی** هێناوە)؛ ٤) ژن، ژنی حەیوانی مێچکە؛ ٥) خانو، جێ ژیانی خێزان؛ ٦) مابەینی هەردوك سەری کەوان؛ ٧) مابەینی دەندەو ئامور؛ ٨) پاشگری بەواتا: بێداهێن: (دەس**ماڵ**)؛ ٩) پاشگری بەواتا: خاوێن کەرەوە؛ ١٠) ئامرازی خاوێن کردنەوە: (بەفر**ماڵ**)؛ ١١) دروسکەر: (نەمەد**ماڵ**، خشت**ماڵ**) □ ١) جزو دارایی؛ ٢) ثروت؛ ٣) کالای بازرگانی؛ ٤) شرمگاه حیوان مادینه؛ ٥) خانه، مسکن؛ ٦) فاصلهٔ دوسر کمان؛ ٧) فاصلهٔ میان گاواهن و خیش؛ ٨) پسوند به معنی مالنده؛ ٩) پسوند به معنی پاك کننده؛ ١٠) ابزار روبیدن و پاك کردن؛ ١١) سازنده.

مالات: ئاژڵ، وڵسات، حەیوانانی ڕاگرتن □ دام.

مالاخمە: کلۆشی گێرەکراوی خەرمان، خۆیان □ خرمن کوبیدهٔ بادنداده.

مالار: سێ پایەی مەشکە □ سه‌پایهٔ مشك.

مالاڤا: ١) سوپاس؛ ٢) خواحافیز؛ ٣) مرۆی زەنگین و ماڵ خۆش؛ ٤) وتەیەکە بۆ سەرکۆنەی بەخۆشەویستیەوە دەیڵێن □ ١) سپاس؛ ٢) خداحافظ؛ ٣) متموّل، دارا؛ ٤) لفظ شمانت محبت‌آمیز.

مالاڤایی: خانرخوازی، خواحافیزی ف خداحافظی.

مالاکا: زەق‌تواشا، چاوەدر پەڕباگ، مولەقی‌چاو ف چشم برجسته.

مالاکامەندش: بەچاوی زەق ڕوانین ف خیره‌نگریستن.

مالامال: دارمال، تژە ف مالامال.

مالامن: وشەیەکە لە جیاتی گیانەکەم ف جانا.

مالامیر: ١) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٢) کۆشکی خان ف ١) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٢) قصر ارباب.

مالان: ١) دانیشتوانی ئاوایی؛ ٢) جلك یان نبکول فڕێدان. *لەگەڵ دا* نێژن: (دامالان) ف ١) ساکنان آبادی؛ ٢) پوشش با پوست انداختن.

مالانگەڕ: ژنێ کە هەمیشە سەر لە هەمو مالان دەدا ف زن ولگرد.

مالانە: باجی خانوان ف باج مستغلات.

مالاو: ١) بازوکراو، گەسك‌لێدراو؛ ٢) مشت و مال‌کراو ف ١) روبیده؛ ٢) مالیده.

مالاوا: وشەیەکە لە جیاتی خوداحافیز، خانرێ وە ف بدرود، خداحافظ.

مالاوایی: خواحافیزی، خانرخواستن ف خداحافظی.

مالاهالی: جا ئەوە حالە؟!، ئەمەش بو بە ژیان؟! ف لفظ شکایت از روزگار.

مالبا: خەمەگرو، سەرمازەلە، خومخموك ف سوسمار درشت.

مالبات: خاو، خێزان، خانەوادە ف اهل بیت، خانواده.

مالبڕ: ١) ئامرازی دەسنی دزی مالان، دیواربڕ؛ ٢) دزێ کە دیوار کون دەکا ف ١) ابزار دیوار سوراخ کردن دزد؛ ٢) دُزد.

مالبڕی: دزی لە مالان ف دزدی خانه‌ها.

مالبڕین: مالبڕی ف دزدی خانه‌ها.

مال بشکن: ١) گەڕان لە مالان بو شتێ؛ ٢) کەسێ کە مالان دەگەڕێ بو دوزینەوەی شتێ ف ١) تفتیش خانه‌ها؛ ٢) مفتش خانه‌ها.

مال بشکێن: مال‌بشکن ف نگا: مال‌بشکن.

مال بەمال: ١) گوڕینەوەی کالا بە کالا؛ ٢) بڕیتی لە گشت خانوی ئاوایی: (مال بەمال گەڕام) ف ١) تهاتر، معاملهٔ پایاپای؛ ٢) خانه‌به‌خانه.

مالبەند: نیشتمان، جێ‌مال‌و ژیان، بنکەی مال ف مقرّ، موطن.

مالپاریز: ١) ڕژد، چکوس، سەقیل، فرنبس؛ ٢) بڕیتی لە دەولەمەندێ ترسەنوك ف ١) خسیس؛ ٢) کنایه از ثروتمند ترسو.

مالپاریزی: کار مالپاریز ف عمل «مالپاریز».

مال پشکن: مال‌بشکن ف نگا: مال‌بشکن.

مال پشکێن: مال‌بشکن ف نگا: مال‌بشکن.

مال تقری: ئامرازێ کە ئەوەرەو بەرداشی سەرەوەی گرنوە لە ئاسباودا ف ابزاری در آسیاب.

مالتە: ١) هی تو بە؛ ٢) وشەیەکی سەرکونەکردنە: (**مالتە تو بو هێندە بوزەی؟!**) ف ١) مال تو است؛ ٢) کلمهٔ سرزنش.

مالجو: شەقەجو، جوگەی سەرەکی ف جو بیار.

مالچرا: گڕداپوشی جرا، شیشەجرا ف شیشهٔ چراغ.

مال خراب: ١) مال‌ویران؛ ٢) بو لومە ئێژنی ف ١) خانه‌خراب؛ ٢) لفظ شماتت.

مالخو: ١) خاوەن، خێو؛ ٢) خاوەن‌مال، خانەخوێ؛ ٣) خومالی دژی بێگانە ف ١) صاحب؛ ٢) خانه‌خدا؛ ٣) خودی، مقابل اجنبی.

مالخوێ: ١) خاوەن‌مال؛ ٢) بریکار لە خەرج و مەزخاندندا ف ١) صاحب خانه؛ ٢) وکیل خرج.

مالخێ: مالخوێ ف نگا: مالخوێ

مالخەراب: مالخراب ف نگا: مال‌خراب.

مالدار: ١) دەولەمەند؛ ٢) ئاژەلدار ف ١) ثروتمند؛ ٢) دامدار.

مالداری: ١) گردەوەکویی؛ ٢) کەبوانویی، ئاگاداری لە مال؛ ٣) ئاژەلداری ف ١) صرفه‌جویی؛ ٢) خانه‌داری؛ ٣) دامداری.

مالراو: ١) خاوێنەوەکراو؛ ٢) پێداساوباو ف ١) روبیده و تمیز شده؛ ٢) ساییده‌شده بر.

مالزەمە: ئامبر، ئامرازی کار ف ابزارکار.

مالسواری: بەکسم ف مال‌سواری.

مالشت: ١) دەس بەلەشا هێنان بە ئەوژم، دامالین؛ ٢) خاوێن کردنەوەی ولات؛ ٣) مشت و مال ف ١) ماساژ؛ ٢) نظافت؛ ٣) صیقل.

مالشتن: کاری مالشت کردن ف کار «مالشت» کردن.

مالشتە: کەسێ کە مالشت دەکا ف «مالشت» کُن.

مالشەوتی: وشەیەکی سەرکونەیە ف از الفاظ شماتت.

مالك: ١) مالی کەوان؛ ٢) خاوەن‌زەوی؛ ٣) کەردی بچوك بو سەوزی‌چاندن؛ ٤) کوخ، کولێت، کوخنە؛ ٥) کونی شەش گوشەی ناو شانەهەنگوین ف ١) فاصلهٔ کمان؛ ٢) ارباب، صاحب زمین؛ ٣) بیل کوچك باغبانی؛ ٤) کوخ، کلبه؛ ٥) هر یك از شش‌ضلعی‌های کندوی عسل.

مالك: ١) خانەخانەی چوارگوشە؛ ٢) بەیتی شعر ف ١) جدول مربّعات؛ ٢) بیت شعر.

مال کاماخ: چارەڕەش، بێچارە، بەدبەخت ف بیچاره.

مال کاول: وشەیەکە بو لومەو سەرکونەکردن ف کلمهٔ سرزنش.

مال کردن: ١) کەمێك بەلادا خوارکردنەوە؛ ٢) خانو دروست‌کردن؛ ٣) بڕیتی لە ژن‌هێنان‌و خێزان‌دامەزراندن؛ ٤) جوێ بونەوە لە خێزان‌و مال: (**مالەخوێ کردوە**) ف ١) متمایل کردن؛ ٢) خانه‌ساختن؛ ٣) کنایه از متأهل شدن؛ ٤) جداشدن از خانواده و مستقل شدن.

مالکو: دەسکی دول، دەسکی دینگی چەلتوك‌کونان ف دستهٔ دنگ شالی‌کوبی.

مالکەتن: ئابوت‌بون، لەمال‌و دارایی بەش‌بڕان ف ورشکست شدن.

مالکەتی: ئابوت ف ورشکست.

مالگر: ١) کەسێ شتێ دەشاریتەوە بو گران‌بون؛ ٢) کرانشین ف ١) مُحتکر؛ ٢) اجاره‌نشین.

مالگە: خانوی کوچەر لە ئاوایی کە ئەنیا زسنان تیا دەژی ف خانهٔ ایلاتی در آبادی که فقط زمستان در آن زندگی کنند.

مال لەیەك: ئێکمال، شەریك، برابەش ف شریك در ثروت.

مالم: پێش‌نویژی جولەکان ف روحانی کلیمیان.

مالم: ۱) جێگەی ژینم؛ ۲) ئەو شتەی هی منە ف ۱) مسکنم؛ ۲) مال من.

مالماشت: ۱) کەوش کەن، پێشخانە؛ ۲) گێسك لێدەری ماڵ ف ۱) جای کفش در منزل؛ ۲) جاروکش خانه.

مالمـاڵ: ۱) ناقەناقەی ماڵان؛ ۲) هەمو خانوی ئاوایی؛ ۳) کەسێ کە گەسك لە زۆری ماڵ نەدا؛ ۴) ناوی قارەمانێکی چیرۆکە ف ۱) تك تك خانەها؛ ۲) همهٔ خانەهای آبادی؛ ۳) جاروزن خانه؛ ۴) نام قهرمانی داستانی.

مالمالانێ: خانوچکەدروست کردنی زارۆکـان ف نوعی بـازی کودکان.

مالمالك: مارمێلکە ف سوسمار.

مالمالۆك: مارمێلکە ف سوسمار.

ماڵ ماڵە: ناك ناکەی ماڵان ف تك و توك از خانەها.

مالمالەسوڕە: خاڵ خاڵۆکە ف حشرهٔ کفشدوزك.

مالمهەقە: بەڕاستی شایەتی دەدەم ف شهادت می‌دهم.

مالمیرات: وشەی سەرکۆنە، ماڵ کاول ف کلمهٔ سر زنش.

مالمیزك: گمبزدان ف مثانه، آبدان.

مالن: ماڵی ئێمە ف ۱) مال ما؛ ۲) خانهٔ ما.

مالنج: ئامرازی لوس کردنی سواغ ف مالهٔ بنّایی.

مال نه کـەتو: نزابەکی باشەوانا؛ ماڵت نەڕمێ ف دعای خیری است به معنی خانه‌ات آباد باد.

مالنیش: خانەنشین، گردەنشین، هەڵپەسێراو ف خانه‌نشین.

ماڵۆ: خێشك ف مالهٔ شخم صاف‌کن.

مالوان: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مالـوبڕ: لە هەر ماڵێکی ئاوایی فەڵنەداریێ بۆ سوتاندن کۆ کردنەوە: (با **مالۆبڕ** بکەین بۆ مزگەوت) ف عَمَل از هر خانه یك قطعه هیزم برای سوخت جمع کردن.

مالوبەز: مەڕ ومالات، ولسات ف احشام و اغنام.

مالوبیاو: لە هەرماڵەی پیاوێ بۆ زباره ف از هر خانه مردی برای همکاری.

مالۆچ: گیابەکە لە ڕوەکی نزیك خۆی پێچ دەخوا لەوەڕێکی خۆشەو بە جێشنبش لێ‌دەترێ ف از گیاهان پیچك، ملوکیه.

مالۆچکه: ماسوڵکەی خەرمان ف «ماسولکه»ی خرمن.

مالۆچکه: خانوی چکۆڵە ف خانهٔ کوچك.

مالوچه: مالۆچ ف گیاه ملوکیه.

مالۆچه: مالۆچکە ف خانهٔ کوچك.

مالوحال: ۱) بڕێنی لە جۆرێ گوزەران؛ ۲) بڕێنی لە ئەسبابانی ماڵ ف ۱) کنایه از نوعی زندگی؛ ۲) کنایه از اثاث خانه.

مالوس: بەرازی مێ ف خوك ماده.

مالـوسکـه: ۱) ماسولکەی گۆشت؛ ۲) ماسـوڵکەی خەرمان ف ۱) ماهیچه؛ ۲) «ماسولکه»ی خرمن.

مالۆسکه: مالوسکە ف نگا: مالوسکە.

مالۆکەن: ماڵبڕی دزان ف بشنگ.

مالۆکێش: داری نێوان خێشك و نیر ف چوب میان ماله و یوغ.

مالۆگا: هەرگیانداریێ سەری زلتر لە ئاسایی بێ ف جانداری که سرش از حدّ طبیعی بزرگتر باشد.

مالۆلك: جانەوەرێکی خزۆکە ف از خزندگان است.

مالولکی: شیوێکە لە هەویر و بڕۆش چێ‌دەبی ف آشی است.

مالوم: ۱) مالـم؛ ۲) زاندراو، خوبـا ف ۱) روحانی بهـود؛ ۲) معلوم، مشخّص.

مالومنال: خاوخێزان، خێزانی ماڵ ف افرادخانواده.

مال و مندال: مالومنال ف افراد خانواده.

مالـومـه: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ماڵ ویران: ۱) لێقەوماو، زۆر زیان لێ کەوتو؛ ۲) وشەی سەرکۆنە، ماڵ کاول ف ۱) خانه‌خراب؛ ۲) کلمهٔ سر زنش.

مالوینچه: مالۆچ ف گیاه ملوکیه.

ماله: ۱) ئامرازی فوڕلوس کردن؛ ۲) خێشك؛ ۳) پەڵەپەڵەی دەموچاوی ژنی ئاوس؛ ۴) فلچەی زبری جۆلاکە جربێشی پێ لە بۆزۆ دەدا ف ۱) مالهٔ بنّایی؛ ۲) شخم صاف کن؛ ۳) لکه‌های صورت زن آبستن، ماهه؛ ۴) فرچهٔ مانندە.

مالهالو: خاڵ خاڵۆکە ف کفشدوزك.

مالەباقی: ئەی خۆزگە، خوا بکرابە ف خداکند، ای کاش.

مالەبیتان: گەمەیەکی زارۆکانە بە جەو دەبکەن ف نوعی شن‌بازی کودکان.

مالەبیتکان: مالەپینان ف نگا: مالەپینان.

مالەبیتین: مالەپینان ف نگا: مالەپینان.

ماله کاری: قوڕ بە ماله سواغدان ف کار بنّا با ماله.

ماله کردن: لوس کردنی قوڕ بە ماله ف ماله کشی.

ماله کێشان: ماله کردن ف ماله کشی.

مالـەفە: ۱) بە دەست خاوێن کردنەوە؛ ۲) مشت و ماڵ دان ف ۱) زدودن؛ ۲) صیقل دادن.

مالەڤین: ۱) نابوت بون، هیچ بۆنەمان؛ ۲) کەساسی، بێ‌برەوی ف ۱) ورشکستگی؛ ۲) کسادی، بی‌رواجی.

مالەقازیان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مالـە کـانی‌شاسوار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مالـەنیا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مالەوکەن: دیواربڕی دزان ف ابزار دیواربُری دزد، بشنگ.

مالەوماڵ: لە خانو بۆ خانو: (کرێوەیەکە کەس **مالەوماڵ** ناکات) ف ازخانه‌به‌خانه.

ماڵـەوماڵ کردن: لە خانویەکەوە بۆ خانوی ڕۆیشتن: (بەس **ماڵەوماڵ** بکە) فا ازخانەای به خانەای رفتن.

ماڵـەوە: ١) ماڵ، جێگەی ژیانی خێزان؛ ٢) بریتی لە کەبوانو: (**ماڵەوە** دەیگوت) فا ١) مسکن: ٢) کنایه از همسر.

ماڵەونجە: ماڵۆج، ماڵۆجە فا گیاه ملوکیه.

ماڵەوینچە: ماڵۆج، ماڵەوێنجە فا گیاه ملوکیه.

ماڵەهەنگ: شانەهەنگوبن فا شانەعسل.

ماڵی: ١) کەوی، کەدی، حەمابەت: (عاشقی چاوناسکێکم **ماڵی** بە/ دڵ بە بێ فکر و خەباڵی خاڵی بە) «زیوەر»؛ ٢) شتێ کە لە ماڵدا دروست دەکرێ: (نان **ماڵی**)؛ ٣) کەسگی دا؛ ٤) ماڵ نەو فا ١) رام، اهلی؛ ٢) خانگی؛ ٣) جارورد؛ ٤) «ماڵ» او.

ماڵیات: ١)باجی دەوڵەت؛ ٢) ماڵات فا ١) مالیات؛ ٢) دام.

ماڵیاو: ماڵراو فا نگا: ماڵراو.

ماڵیاوا: ١) لەو گونـدانـەی کوردسـتـانـە کە بەعسی کاولیان کرد؛ ٢) خانەی ئاوا فا ١) روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند؛ ٢) خانەاش آباد.

ماڵێب: شەنەی خەرمانبادان فا افشون.

ماڵیتە: جێگەی خۆلێ‌بەنادان، بەناگا فا پناهگاه.

ماڵی‌دنیا: ١) دارایی؛ ٢) بریتی لە هونەرو ژنهانو بی فا ١) دارایی: ٢) کنایه از هنرمندی.

ماڵیز: هەویری زۆر شل، زبنکه، شلکێنه فا خمیر بسیار آبکی.

ماڵیفەت: ڕاهێنان، حاواندنەوە، بەخودی‌کردن فا تربیت.

ماڵیڤ: شەنە، شەن فا افشون.

ماڵیلە: لوسە، باری فا اَهرُم.

ماڵین: ١) لێدان: (کوتەکێکی بیا**ماڵی**)؛ ٢) ساوین: (زۆنی بیا **بماڵە**)؛ ٣) بەرینێ‌دانی بەرگن بۆ لبـاد؛ ٤) گزگ‌و بازو لێدان فا ١) زدن؛ ٢) سابیدن؛ ٣) لگدمال کردن نمد؛ ٤) روبدن.

ماڵینوس: دەرمانەسوورەی جاو فا دوای قرمز چشم درد.

ماڵینەوە: ١) بردنی هەمو شتێك؛ ٢) دووپاتەکردنەوەی خاوێن‌کردنەوە بە گزکو بێڵ؛ ٣) سڕینـەوەی شت فا ١) همـه چیز را بُردن؛ ٢) تکرار نظافت؛ ٣) زدودن و صیقل دادن.

ماڵیوراو: ماڵراو فا نگا: ماڵراو.

ماڵیەز: ماڵیز، ڕبنکه فا خمیر بسیار آبکی.

مام: ١) نەجـوم؛ ٢) نەمـردم؛ ٣) ناب؛ ٤) وشەی ڕێز لە دواندنی پیاوی پیردا فا ١) مانـدم، نرفتم؛ ٢) زنده ماندم، نمردم؛ ٣) عمو؛ ٤) کلمهٔ احترام به سالخوردهٔ مرد.

ماما: ١) دابکی دابك‌و باب؛ ٢) ژنێ کە لە زاندا ناریکاری دابك دەکا، نابەن فا ١) مادربزرگ؛ ٢) ماما.

ماماران: جۆرێ خەمەگرۆ کە دوور لە ئاو لە چیا هەیەو زۆر زلە فا نوعی سوسمار درشت.

مامازیان: شنگڵەبەرەکەنەی مازو فا مازوج دوقلو.

ماماڵە گێجێ: باوەخوڵێ فا بازی چرخش به دور خود.

مامان: نایەن، ناریکاری دابك لە زاندا فا پازاج، ماما.

مامانە گێجێ: ماماڵەگێجێ فا نگا: ماماڵەگێجێ.

مامانی: ١) کاری مامان؛ ٢) کرێی مامان فا ١) مامایی؛ ٢) مزد مامایی.

مامبرایمە: جۆرێ ترێ فا نوعی انگور.

مامبز: ناسك، کەژاڵ فا آهو.

مامجـەژنە: گیایەکە فا گیاهی است.

مامر: کەرکی فا مرغ خانگی.

مامرك: باروکە فا جوجەمرغ ماده.

مامرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامرەشامی: قەلەمووتە، عەلەشیش، قەل فا بوقلمون.

مامرەکێویلە: مەلێکە لە کەلەشێر دەکا فا پرندەای است شبیه خروس.

مامـرێواس: گیابەکی بڵندی گەڵادرێژە ترشەو دەرمانی کرمە فا گیاهی است دارویی.

مامرێوی: رواس، جتری لە جیرۆکاندا فا روباه در داستانها.

مامز: ١) ناسك، کەژاڵ، مامبز؛ ٢) ماسبەك کە گمرا دادەنێ؛ ٣) مامزە فا ١) آهو؛ ٢) ماهی مادر؛ ٣) مهمیز.

مامـزاوا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامزە: ئاسنێکە لە پاشپانیەی جەکمە قایم دەکرێ نۆکی تیژی هەیە لە تەرادی ئەسب دەدرێ بۆ لێخوڕین، مامز فا مهمیز.

مامسارمە: جۆرێ هەمرۆ فا نوعی گلابی.

مامش: بێ‌دەنگ، کڕ، مات فا خاموش و بی‌صدا.

مامشاخانە: ئاودەست فا مُستراح.

مامقلیج: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامك: مەتەڵۆکە، موعەممما، دەناجبە فا چیستان.

مامڵە: ١) سەودا، ئاڵـوێر، کڕین‌و فرۆشتن؛ ٢) پرسین لە نرخ فا ١) معامله؛ ٢) پُرسش از قیمت.

مامڵەبـەشبـمـانی: کەرانە، ئاوانێ کە لەسەوداپێژیوان دەیدا فا تاوان پشیمان از معامله.

مامڵەقوچە: کڵاوی سەرقووچی شەوانە فا شب کلاه بلند.

ماملیسـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامناونجی: بەینی زل‌و بچوك، بەینی زۆرو کەم فا حدّ وسط، میانگین.

مامناوندی: مامناونجی فا حدّ وسط.

مامناوەندی: مامناونجی فا حدّ وسط.

مامو: نایەن، مامان فا ماما.

مامۆ: نابۆ، ناپ فا عمو.

مامۆتك: زۆر عاقڵ‌و زانا فا بسیار دانا.

مامۆتە: ١) خوشبلك؛ ٢) شیری خوشبلك فا ١) گیاهی است؛ ٢) شیرهٔ

گیاهی است.

مامور: گاڵنەجار، دڵخۆشکەرەی ئاپۆرە ف دلقك.

مامۆر: کاربەدەستی میری ف مأمور دولتی.

مامۆزا: پسمام، دوتمام، ئامۆزا، فرزەندی ئاپ ف عمو زاده.

مامۆژن: ئامۆژن ف زن عمو.

ماموسا: فێرکار، ئوستاد، سەیدا ف استاد، معلّم.

مامۆسا: ماموسا ف استاد، معلّم.

مامۆستا: ماموسا ف استاد، معلّم.

مامۆن: مامان ف ماما.

مامۆنی: مامانی ف ۱) مامایی؛ ۲) مزد مامایی.

مامۆنیه: ئێنبوی بۆدراو ف آش آرد بوداده با روغن.

مامە: ۱) ماوم، نەچوم؛ ۲) نەمردوم؛ ۳) وشەی دواندنی ئاپ؛ ۴) تێ‌ماوم، سەرسوڕماوم. سەرگەردانم: (ئەز مامەد حیکمەتا خودێ‌دا/ کورمانج د دەولەتا دنێ‌دا) «خانی»؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) ماندەام، نرفتەام؛ ۲) زندەماندەام؛ ۳) کلمهٔ خطاب به عمو؛ ۴) درماندەام، مُتحیّرم؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامەجلکە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامەحوجی: بڕبێی لە پاروی زل ف کنایه از لقمهٔ بزرگ.

مامەخوێنە: پوراپشوکە ف حشرهٔ خرخاکی.

مامەخەلان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامەخەمە: خەمان، کەسێ کە خەمخۆری هەمو جانەوەریکە ف غمخوار همهٔ جانداران.

مامەدخان: هۆزێکی گەورەی کوردە لە ئاگری‌داغ لە بەردەستی ترکان ف طایفه‌ای بزرگ درکردستان.

مامەدی: تیرەیەك لە هۆزی شکاك ف طایفه‌ای درکردستان.

مامەسوڕە: باوەخولێ ف بازی چرخش به دور خود.

مامەش: تیرەیەکە لە کورد ف عشیره‌ای است.

مامەشە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامەشەڕەشکە: عاشیرەتێکە ف عشیره‌ای است.

مامەڵە: مامڵە ف معامله.

مامەلینچك: برانۆنە ف انگشت بنصر.

مامەند: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

مامەندە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامیران: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه مامیران.

مامیز: مامزە ف مهمیز.

مامیسا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مامیلان: گیایەکە ف گیاهی است.

مان: ۱) ئەو شتەزەردەی کە لە ئاسۆی عاسمان وەك دەمەداس دەردەکەوێ‌و هەرڕۆژە زیاد ئەکاو نیشك ئەدا لە پازدەرۆژە وردەوردە کەم دەکاو بەشەو نیشك ئەدا، ما، مانگ، هەیڤ؛ ۲) نەمردن، لەژیانابون؛ ۳) نەچون؛ ۴) لەبەین‌نەچون: ۵) پاشگری بەوانا: ئێمە: (بۆمان بنێرە، لێمان گەڕێ)؛ ۶) نیشانەی چاوگەیی: (دورمان، درومان)؛ ۷) گە، گەگرتن؛ ۸) ئەسپابانی ماڵ: (خان‌و مانی داگە بەسەریەکا)؛ ۹) جوانی بەڕێز: (ژنێکی زۆر خان‌و مانە)؛ ۱۰) مێو بنە، مێچکە: (مانگا، وانا: گای مێو بنە) ف ۱) ماه؛ ۲) زیستن، باقیماندن در حیات؛ ۳) ماندن، نرفتن؛ ۴) ازبین نرفتن؛ ۵) پسوند به معنی ما؛ ۶) علامت مصدری؛ ۷) اعتصاب؛ ۸) اثاثیه؛ ۹) زیبای گرامی؛ ۱۰) جنس ماده.

مانا: گوزارە، ئیاز لە قسە یان لە نوسراو، وانا ف معنی.

مانایش: وێك‌جوێن ف شباهت.

مانح: لەمپەر، بەرگر ف مانع.

ماندك: شەکەت، خەستە لە کار ف خسته.

ماندگ: ماندك، شەکەت ف خسته.

ماندو: ماندك، شەکەت ف خسته.

ماندوبون: شەکەت‌بون ف خسته‌شدن.

ماندوکردن: شەکەتێ‌پێدان ف خسته‌کردن.

ماندونەبن: قسەیەکە رێبوار بە کۆمەڵی کرێکارو ماندوی رێگەی دەڵێ ف خسته نباشید.

ماندونەبونی: قسەی تۆش‌بونی رێبوارو میوان: (ماندونەبونیم لێ‌کرد، ماندونەبونی لێ‌نەکردم) ف خوش آمد به مهمان و مسافر.

ماندونەبی: قسەی رو بە رێبوارو میوان‌و شەکەتی کار ف خسته‌نباشی.

ماندوەتی: شەکەتی ف خستگی.

ماندویتی: ماندوەتی، شەکەتی ف خستگی.

ماندویی: ماندوەتی، شەکەتی ف خستگی.

ماندەل: ئینکێری، بەژێر باداني، حاشا ف انکار، حاشا.

ماندەنە: ۱) شتێ کە نافەوتێ؛ ۲) نیشتەجێ ف ۱) ماندنی؛ ۲) مُقیم.

ماندی: ماندو، شەکەت ف خسته.

مانع: مانح، بەرگر ف مانع.

مانعا: مانا، واتا، گوزارە ف معنی، مفهوم.

مانقال: ئاگردانی کانزا ف منقل.

مانقڕ: قۆشەیەکی پێشینە وەك شایی و فەئالی ف از اجزاء پول قدیمی.

مانقول: مافوڵ ف نگا: ماقوڵ.

مانقێر: هەژارو دەس‌تەنگ، ڕوت‌و نەدار ف بینوا و مُستمند.

مان‌کردن: گەگرتن، پێ‌چەقاندن‌و نەڕۆیشتن ف از رفتن خودداری کردن.

مانگ: ۱) مان کە لە عاسمانەوە بەشەو تیشك دەدا؛ ۲) بەشێ لە دوازدەبەشی ساڵ؛ ۳) گامێش، ماداك ف ۱) ماه آسمان؛ ۲) ماه، یك دوازدهم سال؛ ۳) گاومیش.

مانگ: ماندگ ف خسته.

مانگا: چێڵ، دابکی گوڵك [ف] گاوماده.

مانگار: ماو [ف] ماندگار.

مانگاشەو: تاڤ‌هەیڤ، نریڤە، ماناو [ف] ماهتاب.

مانگامژ: بەرخێ کە لە گوانی چێڵ شیر دەخوا [ف] برەای کە پستان گاو می‌مکد.

مانگامژە: مانگامژ [ف] نگا: مانگامژ.

مانگان: چەند بەش لە دوازدە بەشی ساڵ [ف] ماهها.

مانگانە: ١) نرخی شتێ کە هەر سی‌ڕۆژ جارێ بدرێ؛ ٢) گۆڤارێ کە مانگێ جارێك دەرچێ؛ ٣) عوزرشوتنی ژن [ف] ١) مزد ماهیانە؛ ٢) مجلۀ ماهانە؛ ٣) عادت ماهانۀ زنان.

مانگاوس: گاوس، مەشکە لە پێستی چێڵ [ف] مشك از پوست گاو.

مانگاوەس: مانگاوس [ف] مشك از پوست گاو.

مانگ‌تازە: سەرەتای هاتنی مانگ [ف] ماه نو.

مانگ‌چواردە: جاردەهەمین‌ڕۆژی پەیدابوونەوەی مانگ لە عاسمان [ف] بدر.

مانگر: ١) گەگر؛ ٢) بەلپ‌گر [ف] ١) خودداری کنندە از رفتن؛ ٢) بهانەگیر.

مان‌گرتن: ١) گەگرتن؛ ٢) بەلپ‌گرتن، گڕوگرتن [ف] ١) خودداری از رفتن؛ ٢) بهانەگیری.

مانگری: خوی مانگر [ف] عادت «مانگر».

مانگ‌گیران: ڕەش‌هەڵگەڕانی بەشێ یا گشت ڕوی مانگ لە کاتێ‌دا کە لە عاسمان دیارە [ف] خسوف.

مانگ‌گیریان: مانگ‌گیران [ف] خسوف.

مانگ‌نوێ: مانگ تازە [ف] ماه نو.

مانگور: فەیرەکچی شوونەکردو [ف] دختر نرشیدە.

مانگوری: بژیوی‌و بوو، ڕسق‌و ڕۆژی نێر و نەسەل [ف] دارایی کافی برای گذران.

مانگە: مانگا، چێڵ [ف] گاو مادە.

مانگەسەوە: بەردێکی سپی بر بفەدارە دەیکەنە خشڵ [ف] سنگی است براق.

مانگەشەو: مانگاشەو، تاڤ‌هەیڤ، نریڤە، ماناو [ف] مهتاب.

مانگەشەوە: بەردێکە لەبەر خۆر چەند ڕەنگ دەدا [ف] سنگی است زینتی.

مانگەو: چێڵ، مانگا [ف] گاو مادە.

مانگەومانگ: هەر بە سی ڕۆژ جارێك [ف] ماه بەماه.

مانگی: ماندویی، شەکەتی [ف] خستگی.

مانگی‌خۆ: ئەو مانگەی ئاوسی تێدا دەزێ: (لە **مانگی خۆ** دایە) [ف] پابەماه.

مانگیر: مانگر [ف] نگا: مانگر.

مانگێر: شەبەکی دەم‌بەرەوخوارە بۆ پووش کۆکردنەوە، درمغ [ف] شن کش.

مان‌گیران: مانگ گیران [ف] خسوف.

مانگێرکرن: مانگێر دەکارهێنان [ف] با شن کش کارکردن.

مان‌گیریان: مانگ‌گیران [ف] خسوف.

مانگیشکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مانگیلە: ١) مانگ تازە؛ ٢) شکڵی مانگ‌تازە لە ئاڵادا [ف] ١) هلال؛ ٢) نقش هلال در پرچم.

مانگی‌نوێ: مانگ‌تازە، مانگ نوێ، مانگیلە [ف] هلال.

مانگ‌یەکشەوە: مانگ‌نوێ [ف] هلال.

مانگی‌یەکشەوە: مانگ‌یەکشەوە، مانگ‌نوێ [ف] هلال.

مانن: شەکەت‌کردن، ماندوکردن [ف] خستەکردن.

مانو: شەکەت، ماندو، ماندگ، مانگ [ف] خستە.

مانە: ١) هەمبانە؛ ٢) مانا، وانا؛ ٣) بەهانە، پەلپ، مان، گە؛ ٤) نیغە، نێوان [ف] ١) انبان؛ ٢) معنی؛ ٣) اعتصاب؛ ٤) نبغە.

مانەك: ئەسپی‌ڕەسەن، جسن [ف] اسب از نژاد اصیل.

مانەگی: ١) زینی‌ئەسپ؛ ٢) مانەك [ف] ١) زین اسب؛ ٢) اسب اصیل.

مانەن: نا، وەك [ف] مانند.

مانەند: مانەن [ف] مانند.

مانەوە: ئەڕۆیشتن‌و جێ‌گیر بوون لە شوێنێ [ف] ماندگارشدن.

مانەی: پەلپ، بیانو، بەهانە [ف] بهانە.

مانی: ١) مانە، هەمانە؛ ٢) شوفار، فسەبەر [ف] ١) انبان؛ ٢) خبرچین.

مانیاق: شێت، لێوە، دین [ف] دیوانە، مجنون.

مانیاگ: شەکەت، مانو [ف] خستە.

مانیاگی: شەکەتی [ف] خستگی.

مانیان: شەکەت‌بوون [ف] خستەشدن.

مانیلا: لۆسە، باری، مەلغە [ف] اهرم.

مانیلوس: مالینوس [ف] نگا: مالینوس.

ماو: ماگ [ف] نگا: ماگ.

ماوا: شوێن، جێگە [ف] جای، مکان.

ماوت: پارچەیەکی کوڵکنە دەکرێنە کەواو پاتۆڵ [ف] ماهوت.

ماوزەر: ١) جۆرێ تفەنگ؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) نوعی تفنگ؛ ٢) نام زنانە.

ماوزێ: ١) زاو ماك، ئازاڵ‌و بێچوی تێکەڵ‌کراو بۆ لەوەڕ؛ ٢) گوندێکە [ف] ١) نگا: زاو ماك؛ ٢) نام دهی است.

ماوش: ١) گیرەی پیشەسازان؛ ٢) گیرەی کنێب‌گوشینی ئەوانەی کنێب بەرگ دەکەن؛ ٣) کونەبا، کونێ کە بای لێوە دێت [ف] ١) گیرۀ صنعتگران؛ ٢) منگنۀ صحافی؛ ٣) سوراخ منفذ باد.

ماوڵ: فانە، دەرفەت‌دان بۆ ناوێ [ف] مُهلت.

ماونان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

ماوە: ١) ماوڵ؛ ٢) ئەندازە لە زەمان: (**ماوەی** دوساڵە ئەم‌دیوی، لەم **ماوەیەدا** چت کرد؟)؛ ٣) ئەندازەی جێ: (**ماوەی** ئێرە تا ئەوێ سەد گەز دەبێ)؛ ٤) باقیماو لە شتێ: (**ماوەکەی** دوایە دەلێم)؛ ٥) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) مهلت؛ ٢) مدّت؛ ٣) مسافت؛

٤) بقیّه؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ماوەت: شارێکی کوردستانە بەعسی بە بومبای شیمیایی ویرانی کرد[ف] شهری در کردستان که بعثیها با بمبهای شیمیایی ویران کردند.

ماوەتان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] نام دهی است در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ماوەدان: ماوڵدان[ف] مهلت دادن.

ماوەرانی‌پچوک: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ماوەرانی گەورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ماوەرد: گوڵی گوڵاو[ف] گل مُحمدی.

ماوەوە: ماو لە مێژینەوە[ف] ازدیرمانده.

ماوی: ١) مالۆس؛ ٢) عابی، کەوە؛ ٣) هەر هەی؟[ف] ١) خوك مادە؛ ٢) رنگ آبی؛ ٣) مانده‌ای؟.

ماوێژ: وشکەوەکراوی ترێ[ف] مویز.

ماویلیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ماه: ١) ما، مان، مانگ؛ ٢) زەرد، تیسنەشاخی زۆر بلندی لوس[ف] ١) ماه؛ ٢) کوه سنگی بلند و صاف.

ماهاتنەوە: کەوتنەسەر باری ناسایی‌و توندبوونەوەی نزاو: (دۆکلیوەکە **مای هێنابەوە**)[ف] قوام گرفتن مایع.

ماهاوردنەوە: ماهاتنەوە[ف] قوام گرفتن مایع.

ماهیچە: مانگیلە[ف] نگا: مانگیلە.

ماهرە: مارە، لێك‌جووت‌کردنی ئاینی[ف] عقد، نکاح.

ماهف: لەناوچوگ، شوێنەوار نەماگ[ف] محو، نابود.

ماهفز: پارێزگاری[ف] مُحافظت.

ماهفور: قاڵی، مافورە[ف] قالی.

ماهکومە: ١) مەحکوم، بەناوانبار ناسراو؛ ٢) ئەشقی، قاچاغ لە پولیس [ف] ١) محکوم؛ ٢) فراری.

ماهنە: گە، گزنە، گەی[ف] اعتصاب.

ماهو: مالۆس[ف] خوك مادە.

ماهوت: ماوت[ف] ماهوت.

ماهور: ١) ناهەنگێکی گۆرانی‌یە؛ ٢) شاخی هەڵەموت[ف] ١) آهنگ ماهور، دستگاه ماهور؛ ٢) ستیغ کوه.

ماهوزەرد: زەردو ماه[ف] کوه سنگی صاف و بلند.

ماهەر: ماکەر، دێڵەکەر[ف] ماچه‌الاغ.

ماهەك: بەنەمانی پێست لەپاش دەرزی‌تێ‌زۆکردن و کونان لە ناولەی[ف] ورم پوست بعد از مایەکوبی.

ماهی: ١) ئێسکەماسیەکی زەردواشە دەکرێنە دەسکەخەنجەر؛ ٢) ماسی [ف] ١) نوعی استخوان کلفتِ ماهی که دستهٔ خنجر کنند؛ ٢) ماهی.

ماهیدەشت: مەڵبەندێکە لە کوردستان[ف] ناحیه‌ای در کردستان.

ماهیر: کارامە[ف] ماهر.

ماهی‌زەرد: ماهو زەرد، زەردو ماه[ف] کوه‌سنگی بلند و صاف.

ماهین: ١) نێرو مێی ئەسپ؛ ٢) ئەسپی مێ[ف] ١) اسب و مادیان؛ ٢) مادیان.

ماهینانێ: رکەی ئەسپ‌غاردان، گرێوەغار[ف] مسابقهٔ اسب‌دوانی.

ماهینە: ماین[ف] مادیان.

مای: ١) نەچوی؟؛ ٢) نەمردی؟؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان؛ ٤) مانگی پێنجەمی ساڵی خاچ‌پەرستان؛ ٥) دایك، دالك[ف] ١) نرفتی؟، ماندی؟؛ ٢) زنده‌ماندی؟؛ ٣) نام دهی درکردستان؛ ٤) ماه مه؛ ٥) مادر.

مایچە: ١) ماسولکە، ماهیچە؛ ٢) پاژنەی باڵدار؛ ٣) سواغی گۆشەی حەوز[ف] ١) ماهیچه؛ ٢) پاشنهٔ طیور؛ ٣) اندودهٔ گوشهٔ حوض.

مایدە: گومگومە، مەتارەی سەفەر[ف] **قُمقمه**.

مایس: مانگی مای[ف] ماه مه.

مایك: ١) مێوینە، مێچکە، بەرانبەری نێر؛ ٢) مێوایەتی، بەرانبەری نێرایەتی[ف] ١) ماده، مخالف نر؛ ٢) مادگی.

مایکە: مێوینە، مایك[ف] ماده.

مایکەی: مێوایەتی[ف] مادّگی.

مایکی: مێوینەیی[ف] مادّه‌بودن.

مایلە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مای‌مارون: ماماران[ف] نگا: ماماران.

ماین: ١) ئەسپی مێ، ژنی ئەسپ، دایکی جوانو، ماهین؛ ٢) ماون[ف] ١) مادیان؛ ٢) مانده‌اند.

ماین‌بلاغ: ناوی کوێستانێکە[ف] نام کوهستانی است.

ماین‌بەراز: ئەسپی فەحل کە ماینی لێ جادەکەن[ف] اسب گُشن.

ماین‌بەز: کەرێ کە لە ماینان دەبەزێ بۆ ئێستر بەبدابوون[ف] خری که بر مادیان سوار شود.

ماینچە: پاژنەی باڵدار[ف] پاشنهٔ پرنده.

ماینچەقەڵ: چەرخ و فەلەك کە زارۆك سواری دەبن و دەخولێنەوە[ف] جرخ و فلك بچه‌ها.

ماینەدۆڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ماین‌وەراز: ماین‌بەراز[ف] اسب گُشن.

ماینە: ١) بەرانبەری نێرەوەز، مێ؛ ٢) نەفەوتاون، ماون: (خۆشی لە خۆت باوك و داکت **ماینە**)[ف] ١) مادینه؛ ٢) مانده‌اند.

مایە: ١) سەبەب؛ ٢) ماك؛ ٣) دەسمایە، سەرمیان؛ ٤) ناسیان؛ ٥) تبری؛ ٦) پنەوی؛ ٧) نەفەوتاوە، ماوە؛ ٨) دایك: (ننیلو بیبیل دەدابە/ دەرکێ وەکەن لە **مایە**) «چیروکی کۆن»[ف] ١) سبب؛ ٢) مادّه؛ ٣) سرمایه؛ ٤) ماهٔ خمیر و پنیر؛ ٥) غلظت؛ ٦) محکمی؛ ٧) مانده‌است؛ ٨) مادر.

مایەباش: نە قازانج نە زیان: (لەم سەودابە **مایەباش** هاتمەدەر)[ف] سرمایه بدون نفع و زیان، سربه‌سر.

مایەبۆش: ١) کەسێ کە دەسمایەی زۆرە؛ ٢) کەسێ کە دەسمایەی لەدەس‌داوە[ف] ١) سرمایه‌دار بزرگ؛ ٢) ورشکست.

مایەبوٓت: مافنگی لە سەودادا، نابوٓت ف ورشکست و نابود شده.

مایەپوٓچ: مابەبوٓت ف نگا: مابەبوٓت.

مابەدار: ١) نبر، دژی شل و تراو؛ ٢) زۆر بەدەوام و قایم؛ ٣) دەسمابەدار ف ١) غلیظ، پرمایه؛ ٢) بادوام و محکم؛ ٣) سرمایەدار.

مایەفیتنە: ناژاوەچی ف مفتّن.

مایەمیو: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

مابەسیر: نەخۆشیەکە لە زۆرەوەی فنگ دیٚت ف بواسیر.

مایەسیری: مابەسیر ف بواسیر.

مابەن: میوینە، بەرانبەری نیرینە ف مادّه، مقابل نر.

مایەوا: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مابەوەر: ١) بـەجـەوهەر، بەهونەر؛ ٢) دەولەمەنـد ف ١) هنرمنـد؛ ٢) ثروتمند.

مایی: ١) ئیسکەماهی کە دەکرێتە خەنجەر؛ ٢) خەڵکی گوندی مای؛ ٣) ماسی ف ١) استخــوان ماهی که دستـهٔ خنجـر می‌شود؛ ٢) اهـل روستای «مای»؛ ٣) ماهی.

مایی چنەك: ماسیگرە ف مرغ ماهیخوار.

مابیچە: ماسوولکە، ماهیچە، مابجە ف ماهیچه.

مایی‌دەشت: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای درکردستان.

مایین: ماهین. نەسیی مێ ف مادیان.

مایینە: مێ، ما، بەرانبەری نێر ف مادینه.

مبارەك: پیرۆز ف مبارك.

مبارەك بادی: پیرۆزبایی ف تبریك.

مبارەك بایی: مبارەك بادی ف تبریك.

مباشیر: ناربکاری خاوەن‌مڵك لە سەر مڵکان ف مباشر ارباب.

مبال: ناودەست ف مُستراح.

مبالات: گوێ‌دان بە کارو بار، بەگرینگ گرتن. گرنگی‌دان بە کارێ ف مبالات.

مت: ١) گوێچ؛ ٢) مات و بیدەنـگ؛ ٣) موٗروی بەرموورو خشـڵ؛ ٤) رشتن؛ ٥) بەرزایی لە زەمین، زووڕك، تەپكـە. تەپە؛ ٦) خۆوەشارتوی جاوەنـوٓزی کێس لە دوژمن نانین؛ ٧) سیپـە، رەبەت، خەلەك ف ١) جیزی که در بازی بر زمین گذارنـد، سرمایهٔ هر بازیکن بر زمین در نیله‌بازی؛ ٢) مات و خاموش؛ ٣) مهرهٔ زینتی؛ ٤) ربختن؛ ٥) بلندی زمین؛ ٦) درکمین؛ ٧) کمین شکارچی.

متارە: زبارە، هەرەوەز، گەلەکۆمە ف تعاونی.

متالا: ١) خوێندنەوەی بە چاو نە بە دەنگ؛ ٢) بیرکردنەوە لە کارێ ف ١) مطالعه؛ ٢) تفکر.

متـاندن: ١) لەزەوی نوندکردن؛ ٢) بەنهێم بەهەردا دان ف ١) به زمین چسبانیدن؛ ٢) بر زمین کوفتن.

متبوٓن: بیدەنگ‌بوٓن ف ساکت شدن.

مترالیوز: ناگربار، نبنستبر، رەشاش ف آتشبار.

متـرب: ١) قەرەجی، کاولی؛ ٢) نیرەیەك لە کوردستانی سوریا ف ١) کولی؛ ٢) طایفه‌ای در کردستان.

متربە: پەیوەندی درەخت ف پیوند درخت.

متفەڕك: پیرۆز، مبارەك: (نانی شێخان متفەڕکە) ف منبرّك.

متك: گرد، تەپۆڵکە ف تپه.

متکرن: ١) خۆمات‌دان؛ ٢) بێدەنگ‌کردن ف ١) بی‌حرکت و خاموش بی فرصت نشستن؛ ٢) خاموش کردن.

متمانە: بڕوایی. خانرجەمی: (من متمانەت بیٚدەکەم) ف اطمینان.

متوٓ: هوٚگر ف نگا: هوٚگر.

متورفە: زۆر جوان و بێ‌هاوتا ف بسیار زیبا و بی‌مانند.

مت‌ومووٓر: زەنگیانەو موٗروی نێکەلاو ف مهره‌های مخنلط.

مت‌ومووٓرك: مت‌ومووٓر ف مهره‌های مختلط.

مت‌ومووٓرگ: مت‌ومووٓر ف مهره‌های مخنلط.

مت‌ومووٓرو: مت‌ومووٓر ف مهره‌های مختلط.

مت‌ومووٓرە: مت‌ومووٓر ف مهره‌های مختلط.

متون: هوٚگر، خۆپێ‌گرتو ف مأنوس.

متە: ١) مت، گوێچ، شتێ کە لە کەلابیٚندا لە سەر زەوی دادەنرێ؛ ٢) بەدەڵ، نە بەڕاسنی، زڕ، زوە ف ١) چیزی که در نبله‌بازی بر زمین نهند؛ ٢) بَدلی.

متەحەیر: سەرگەردان، سەرسوڕماو ف مُنحیّر، بُهت‌زده.

متەحەییر: متەحەیر ف منحیّر.

متەشا: ١) داردەستی گرێدارو نەستوٗری دەسنی دەروێشان؛ ٢) برێتی لە کێری زل ف ١) مننشا؛ ٢) کنایه از ذکر کلفت.

متەشێخ: شێخی نەبەڕاسنی. زڕەشێخ ف شیخ بَدلی.

متەکەببر: بەدەعبە. بادی‌هەوا. لووٓت‌بەرز ف متکبّر.

متەلا: زێڕکفت‌کراو ف زراندود.

متەڵلا: منەلا ف زراندود.

متەنجەنە: حەونر بنگە. چێشتێکە ف آش منتجان.

متەوەللی: کەسێ کە بەسەر دوکان و زەمینی سەر بە مزگەوت رادەگا ف منولّی اوقاف.

متەهەم: جێ‌گومان لە ناوانێدا ف مُتّهم.

متەی: رشتن، ربنن، ریهتن ف ریختن.

متێل: ١) ناونـاخن؛ ٢) گشنـەکی لێفـەدرون؛ ٣) دۆشـەك؛ ٤) نوێن بەگشتی. بێخەف ف ١) آگنه؛ ٢) ربسمان لحافدوزی؛ ٣) تُشك؛ ٤) رختخواب.

مجادەلە: شەڕەجەفە، دم‌بەدمە ف جدال.

مجبی: کەسێ کە بیتـاکی خوێنبایی کۆدەکاتەوە ف کسی که خونبها را جمع می‌کند.

مجد: دووٓرلە گاڵتەو گەپ ف جدّی، دور از شوخی.

مجـروٓ: ١) کوێر، کوٓرە؛ ٢) شەکـەت: (مـاندوٓ مجروٓ) ف ١) نابینا؛ ٢) بسیار خسته.

مجرویی: کوێری ف نابینایی.

مجرویی داهاتن: لێلابی‌داهاتن. کوێر بوٓن ف نابیناشدن.

مجری: سندوقی چکۆلە [ف] صندوقچە، مجری.

مجك: چابوك، زۆر بەکار [ف] چُست و چالاك.

مجلەور: مرۆجە، مێرو، مێرولە [ف] مورچە.

مجن: مجك [ف] چُست و چالاك.

مجنك: مجن [ف] چُست و چالاك.

مجەللا: گۆڤار، بەلاڤۆکی مانگانەو حەفتانە [ف] مجلّە.

مجەللە: مجەللا [ف] مجلّە.

مجەو: مژۆڵ، بژانگ [ف] مژە.

مجەور: خزمەتکاری مزگەوت [ف] خادم مسجد.

مجیای: منەی، رژاندن [ف] ریختن.

مجێز: واز، ئیشتیا [ف] اشتها.

مجێفی: جۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

مجێور: مجەور [ف] خادم مسجد.

مجێوری: پیتاکی هەژاران بۆ دەس‌و پێوەندی ئاغادێ [ف] مالیانی که ارباب از رعیّت می‌گیرد.

مج: ١) چکۆس، رژد، رەزیل، دەس قوچاو؛ ٢) کزن؛ ٣) شە، نەزی؛ ۴) لیچق؛ ۵) چەسپ‌و توند بۆ فوز دەلێن؛ ۶) پێکەوەنان: (دەسی مج کردوە)؛ ٧) روگرژ: (پیاوێ مج‌و موژە)؛ ٨) چنگنە؛ ٩) راست‌وفیت؛ ١٠) گەنە [ف] ١) خسیس؛ ٢) گاودانە؛ ٣) نم؛ ۴) لزج؛ ۵) چسبناك؛ ۶) برهم گره کردن؛ ٧) اخمو؛ ٨) حشره‌ای چسبنده؛ ٩) راست و خبردار ایستاده؛ ١٠) کَنە.

مجاندن: گلۆفین لەدەسنا، گوشین [ف] مُچاله کردن.

مجواندن: دەست لەناو دەست‌نان، توقەکردن، دەس‌وموشناق [ف] مُصافحه.

مچرك: نەزوی لەش [ف] فراشا.

مچزین: مچزاندن [ف] مُصافحه.

مچقاندن: ناو لە سەرچاوە وشك کردن [ف] خشك شدن آب از سرچشمه.

مچقاسە: نوسەکە، نوسەنەکە، درکێکە بە خوری‌و جلکەوە دەنوسێ [ف] خاری است بر پشم می‌چسبد.

مچقین: وشکاوهاتن: (کانیامن **مچقی**) [ف] خشك شدن آب از سرچشمه.

مچك: ١) مچ، چنگنە؛ ٢) مەرج، گرێو [ف] ١) حشره ایست چسبنده؛ ٢) شرط بندی.

مچکاندن: گرێوکردن، مەرج‌دانان [ف] شرط بستن.

مچکرن: ١) گوێ قوت‌کردنی ئەسپ؛ ٢) بەپێ شێلان؛ ٣) پێکەوە نوسانی وەك گەزۆ [ف] ١) گوش تیزکردن اسب؛ ٢) پامال کردن؛ ٣) بەهم چسبیدن اجزاءِ ریز.

مچکولی: پەلکی چاو، پیلوی چاو [ف] پلك چشم.

مچکە: ١) چکۆس، چکۆد، رژد، سەقبل؛ ٢) جۆرێ زورەبانی [ف] ١) خسیس؛ ٢) نوعی کُشتی.

مچلگە: باس‌و وت‌وویژ [ف] بحث و گفتگو.

مچورك: مچرك [ف] فنجا، فراشا.

مچوَل: سوکەناوی مستەفا [ف] مخفّف مصطفی، نام مردانه.

مچولە: لە دەسنا گلۆفیاو [ف] مُچاله.

مچوڵە: مچولە [ف] مچاله.

مچومۆڕ: روگرژ، رونرش [ف] اخمو.

مچون: پەل، پاو دەست حەیوان: (خر**مچون** بەسنم، خر**مچون** ناڵم کرد) [ف] دست و پای حیوان.

مچە: ١) جیرە؛ ٢) سوکەناوی مستەفا؛ ٣) فرنو [ف] ١) جیره، مستمرّی؛ ٢) مخفف مصطفی، نام مردانه؛ ٣) نگا: فرنو.

مچەشەل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مچەکوێر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مچەو: نم، شە، نەزایی، نەرەشوع [ف] رطوبت.

مچەور: مجەور، مجێور [ف] خادم مسجد.

مچیان: بەسەر بەکا توندبون: (مشتی **مچیابە**) [ف] برهم آمدن یا فشار.

مچینك: ئامرازێ کە موی پێ لە روو دەردێنن، موکێش [ف] موچین.

محاکەمە: لێ‌پرسینەوە لە لای حاکم [ف] مُحاکمه.

محاڵ: ١) شتێ کە ناشێ رووبدا، لە دەسەڵاتی بنیادەم بەدەر؛ ٢) کۆمەڵەئاواییەك لە سەرزەمینێکدا کە سەربەبەکتر بن، ناوچە: (**محاڵی** مەنگوڕان. **محاڵی** بەختەچی)؛ ٣) ناوی ناوچەیەکە لە رۆژهەڵاتی مەهاباد [ف] ١) مَحال؛ ٢) منطقه؛ ٣) ناحیه‌ای در کردستان.

محالەجە: ١) چارەکردنی نەخوشی؛ ٢) برێتی لە چارەکردنی نەنگ‌و چەڵەمە [ف] ١) معالجه؛ ٢) کنایه از چاره کردن.

محامەلە: مامڵە [ف] معامله.

محانج: ئاوێتنی پلارو بەردو... بە بێ ئامانج‌دەبەرچاوگرتن: (**محانج** هەرچیە کی گرت) [ف] انداختن بدون هدف‌گیری.

محکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

محو: سوکەناوی محەممەدو مەحمود [ف] مخفف محمّد و محمود، نام مردانه.

محە: سوکەناوی محەممەد [ف] مخفّف محمّد، نام مردانه.

محەبەت: خۆشەویستی [ف] محبّت.

محەتتە: ئیزگا [ف] ایستگاه.

محەتە: محەتتە [ف] ایستگاه.

محەججەرە: دیوارەی بە داری نێوان‌بلاو بۆ پێش هەیوان [ف] نرده.

محەججەری: محەججەرە [ف] نرده.

محەجەرە: محەججەرە [ف] نرده.

محەجەری: محەججەرە [ف] نرده.

محەڕەم: ئێکەم‌مانگی ساڵی ئیسلامی [ف] ماه محرّم.

محەڕەم: محەڕەم [ف] ماه محرّم.

محەس: فاشاو، رنەك [ف] فشو.

محەك: بەردێکی رەشە عەیاری زێڕو زیوی پێ بەراورد دەکەن [ف] سنگ

محك.

محەل: ١) دەم. کات: (پارە کە ئەم **محەلە**، لەم **محەلانەدا** دێت)؛ ٢) جار، کەرەت فا ١) زمان. هنگام؛ ٢) بار، دفعە.

محەللە: ناخ، گەڕەك فا محلّە.

محەللەبی: فرنی فا فرنی.

محەللەق: ١) راوەستانی بێ‌جوڵەو بزوتن؛ ٢) خۆ بەسەر سەردا ناوەژوکردنەوە، تەقلە فا ١) ایستادن بدون حرکت؛ ٢) پُشتك.

محەلمی: عەشایریکە بە زۆرنیرەوە لە کوردستان زاراوێکی تایبەتی‌یان هەیە فا عشایری کُرد دارای لهجه‌ای ویژه.

محەمەدخان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

محەمەدفاتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

محەنجەر: محەجەری فا نرده.

محەننەك: رەسەن، نەجیب، بۆ ئەسپ دەڵێن: (بە سواری **محەننەکان** هاتن) فا اسب نجیب.

محەنەك: محەننەك فا اسب نجیب.

محەبەن: وا دبارە، وا دەردەکەوێ، بە مەزەننە فا چنین بیداست.

محێ: سوکەناوی محیەدین فا مخفّف محی‌الدّین، نام مردانه.

محیببەت: محەببەت فا محبّت.

محیبەت: محەببەت فا محبّت.

محیت: زەریای گەورە فا بحر محیط. اقیانوس.

مخ: دەنگی لوت، مشەمش فا صدای بینی.

مخابن: حەیف، بەداخەوە فا دریغ، دریغا.

مخارە: ئەشکەوتی کوور فا غار عمیق.

مخالف: دژ فا مخالف.

مخانە: تیرەیەکی هۆزی بلباس لە کوردستان فا طایفه‌ای در کردستان.

مخزك: ١) نەنەوی، دزمن؛ ٢) گەلەکۆمەگی دزی کەسێ فا ١) دشمن؛ ٢) گروه دشمنان یك نفر.

مخس: سەرناوی حاجی مەسبحی فا لقب حجاج مسبحی.

مخل: ناردینێ، بیژنگی زۆر کونەنگ کە ناردی پێ دادەبێژن، هێلەگ فا الك.

مخۆر: دەموکانە فا ذبق.

مخورکە: مۆربانە فا موریانه.

مخۆل: سوکەناوی محمود فا مخفّف محمود.

مخەت: ١) داری کە چەرمی پێ لوس دەکەن؛ ٢) نیاز، مەبەست، فەست: (**مخەتم** ئەوەبە بچمە شار) فا ١) چوب جرم صاف کن؛ ٢) قصد، منظور.

مخەل: مخل. هێلەگ فا الك.

مخەمخ: دەنگ لەلوت‌هاتن: (کاوراییرە نان دەخوا **مخەمخی** لوتبەتی) فا صدای بینی.

مخەننەت: ١) ترسەنۆك، ترسونەك؛ ٢) خویڕی‌و بێکارە؛ ٣) بێ‌ناموس، بێ‌غیرەت فا ١) ترسو؛ ٢) هرزه و بیکاره؛ ٣) بی‌شرف.

مخەنەت: مخەننەت فا نگا: مخەننەت.

مدارا: ١) سەبر و حەوسەلە: (ئەم‌ساڵیش **مدارا** بکە وەك کردوتە)؛ ٢) دڵڕاگرتنی ناوالێ: (ئۆزێ **مدارای** بکە) فا مُدارا.

مداس: سۆل، سەرپابی، پێلاوی سوکی بێ‌پاژنە فا دمپایی.

مدبرە: کەژاڵ، ئاسك، خەزاڵ، مامز، مامبز فا آهو.

مدبەق: ئاشپەزخانە، شوێنێ کە چێشت‌و نانی لێ چێ‌دەکەن فا مطبخ.

مددە: ماوە لە زەمان فا مدّت.

مددەت: مددە فا مدّت.

مدەك: دەمێك، سەرەوەختێ، دەمەك فا مُدّتی.

مددەعی: دوژمن فا دشمن.

مدرا: ١) راوەستا؛ ٢) داسەکنا فا ١) ایستاد؛ ٢) آرمید.

مدران: ١) راوەستان؛ ٢) ئۆفرەگرتن فا ١) ایستادن؛ ٢) آرمیدن.

مدرای: ١) مدران؛ ٢) گوژانەوەی ئاگر، تەمر بن فا ١) نگا: مدران؛ ٢) خاموش شدن آتش.

مدور: کارگێڕ، سەرپەرستی کاروبار فا مدیر.

مدە: مددە فا مدّت.

مدەت: مددە فا مدّت.

مدیر: مدور فا مدیر.

مر: ١) کەرگی، مامر؛ ٢) باڵندە فا ١) مرغ خانگی؛ ٢) پرنده.

مڕ: ١) زۆر تیر: (ئەوەندەی خواردوە مڕ بوە، هێشتا مڕ نەبوم)؛ ٢) روگرژ: (مڕو مۆچ)؛ ٣) مات‌بون‌و دەست‌ڕاکێشان بۆ نامبازبون؛ ٤) بوڵەی سەگ لە ڕکسان؛ ٥) تۆز، زۆر ورد: (خۆڵەمڕ)؛ ٦) بڕ، زەقایی، زل؛ ٧) گەڕان‌و بۆن‌کردن بۆ خواردن. دەگەڵ موش دەگوترێ: (ریوی مڕو موش دەکا)؛ ٨) مڕاندن، گەف کردن. دەگەڵ مشت تێژن: (مشت‌و مڕ) فا ١) بسیار سیر؛ ٢) اخمو؛ ٣) بەزمین چسبیدن و به فکر جهش بودن؛ ٤) لندیدن سگ از خشم؛ ٥) گرد، آردمانند؛ ٦) خیره، چشم برامده؛ ٧) جستجو و بوکشیدن حیوان؛ ٨) تهدید لفظی.

مرا: کوژرا، گیانی لێ‌سێندرا فا کشته شد.

مڕا: سەگ بەنوزەبی بوڵەی کرد فا سگ نهدید کرد.

مراتە: لکی یەکساڵە، لقی تازەدەرچوگ فا جوانهٔ یکساله.

مڕاحات: ناگالێ بون، مدارا فا مراعات.

مراد: ١) نارەزوی دڵ؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان فا ١) مراد؛ ٢) نام مردانه.

مرادخانی: کورتەك، جۆرێ کەوای پیاوانە فا نوعی نیم‌تنهٔ مردانه.

مرادڕەسو: ناوی پیاوانە فا نام مردانه.

مرادڕەسول: مرادڕەسو فا نام مردانه.

مرار: حەیوانی بێ‌سەربڕ بن مردو، تۆبیو. لاشەی فرێ‌دراوی حەیوان فا مُردار، لاشهٔ مُردار.

مرارخۆر: لاشخۆر فا مردارخوار.

مراری: ١) لولو، دوڕ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا ١) مروارید؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مراز: نیازی دڵ، مراد فا مراد.

مڕاعات: مڕاحات ف مراعات.

مڕافه‌حه: ١) مجاده‌له: ٢) محاکمه‌ ف ١) جدال، نزاع: ٢) محاکمه.

مڕافه‌عه: مڕافه‌حه ف نگا: مڕافه‌حه.

مراف: تیره‌یه‌ك له‌ باڵداری پێ‌به‌په‌رده‌ی مه‌له‌وانه‌ که‌وی و کێوی هه‌یه‌ و له‌ قاز بچوکتره‌، نۆرده‌ك ف مرغابی.

مرافی: مراف ف مرغابی.

مڕان: ١) یه‌کوشت‌جوون: ٢) خه‌به‌ردان له‌ یه‌کوشت‌جوونی به‌کۆمه‌ڵ: (له‌ شه‌ڕدا مڕان) ف ١) کشته‌ شدن: ٢) کشته شدند.

مڕان: بۆڵاندنی به‌توڕه‌یی سه‌گ، گه‌ف کردنی سه‌گ ف غر بدن نهدیدآمیز سگ.

مراندن: کوشتن. گوزتن ف میراندن.

مڕاندن: مڕان ف نگا: مڕان.

مرانن: مراندن ف میراندن.

مڕانن: مڕاندن. مڕان ف نگا: مڕان.

مراو: ١) مراف: ٢) باڵنده‌ی پێ‌به‌په‌رده‌ی مه‌له‌وان له‌ هه‌مو جۆرێك ف ١) مرغابی: ٢) پرنده‌ٔ آبزی.

مراوکه‌: گیایه‌که‌ بۆ ده‌رمان ده‌شێ ف علفی است.

مراوی: مرافی. نۆرده‌ك ف مُرغابی.

مڕبردنه‌وه‌: جاوبزکردن. جاوزه‌ق کردنه‌وه‌ ف خیره‌ نگاه کردن.

مڕبوون: ته‌واو تێر بوون ف کاملاً سیر شدن.

مرت: مت. مۆرگی بچوك ف خرزه.

مرتك: بناوکه‌وتو ف غوطه‌ور در آب.

مرتوخه‌: چێشتێ ناردو زۆن و شه‌کر ف غذایی از آرد و روغن و شکر.

مرتومۆر: مت و مۆر ف نگا: مت‌ومۆر.

مرتیل: دۆشه‌گ ف تُشك.

مرنین: شلی. سستی. خاوبلکه‌بی ف سُستی.

مرج: جۆرێ گه‌نم ف نوعی گندم.

مرجان: مۆرونکی سوره‌ بۆ خشڵ ده‌کاردێ ف از مُهره‌های زینتی.

مرچ: ١) ده‌نگی زار له‌ خواردندا: ٢) ده‌نگی ژامۆسان؛ ٣) ده‌نگی ناو به‌زمان ده‌رهێنان خواردته‌وه‌. وه‌ك *ناوخواردنه‌وه‌ی سه‌گ* ف ١) صدای دهن هنگام خوردن: ٢) صدای بوسه؛ ٣) صدای برکشیدن مایع با زبان.

مرچقاندن: له‌ناو به‌نجه‌دا کوشتن ف مُچاله‌کردن.

مرچقین: هه‌ڵفرچان. فرچ بوون ف ترنجیدن. چروك شدن.

مرچك: چۆله‌که‌. مه‌لیچك. چێشکه‌ ف گُنجشك.

مرچکه‌: مه‌لیچکی مێچکه‌. مێوه‌ باساری ف گنجشك ماده.

مرچۆله‌: باڵدارێکی بچوکی ره‌شه‌ ف پرنده‌ایست کوچك و سیاه.

مرچه‌: مرچ ف نگا: مرچ.

مرچه‌مرچ: مرچی زۆر و له‌شوێن یه‌ك ف صدای پیاپی «مرچ».

مرچیله‌: مرچۆله‌ ف نگا: مرچۆله‌.

مرخ: ١) خه‌یاڵی ته‌ماحکارانه‌. قرم: (مرخی لێ خۆش کردوه‌): ٢) پرخه‌؛ ٣) ده‌نگ له‌ سنگه‌وه‌ له‌ ته‌نگه‌نه‌فه‌سیه‌وه‌ ف ١) هوس آزمندانه: ٢) خُرناسه؛ ٣) صدای سینه از تنگی نفس.

مرخاندن: پرخاندن. پرخه‌کردن ف خُرناسه‌کشیدن.

مرخ‌خۆش کردن: ته‌ماح کردن. قرم‌خۆش کردن ف هوس کردن.

مرخك: به‌نێکه‌ له‌ ته‌ونداڵ ف نخی است در قالی بافی.

مرخ‌لێ‌به‌زین: ته‌ماح لێ کردن ف طمع کردن در.

مرخ‌لێ‌چوون: مرخ لێ به‌زین ف طمع کردن در.

مرخ‌لێ‌خۆش کردن: مرخ لێ‌به‌زین ف طمع کردن در.

مرخن: ١) پرخه‌که‌ر: ٢) که‌سێ که‌ ته‌نگه‌نه‌فه‌سه‌وه‌ ده‌نگ له‌ سنگیه‌وه‌ دێت ف ١) خُرناسه‌کش. خُرخُرو؛ ٢) کسی که سینه‌اش از تنگی نفس خُرخُر کند.

مرخنه‌: مرخن ف نگا: مرخن.

مرخه‌: ١) پرخه‌ی خه‌و: ٢) ده‌نگی سنگی ته‌نگه‌نه‌فه‌س ف ١) خُرناسه: ٢) خُرخُر از سینه.

مرخه‌ك: ١) ماکو. جێگه‌ی ماسوله‌ی جولابی: ٢) گلۆله‌ی فرێت ف ١) مکوك بافنده: ٢) گلوله‌ٔ پود.

مرخه‌مرخ: مرخه‌ی زۆر ف «مرخه»ی پیاپی.

مرخێس: ١) جێگه‌ی لێ گه‌وزینی یه‌کسم: ٢) حه‌قله‌مه‌قۆ. پێك‌هه‌ڵدان و هه‌راو چه‌فه‌ ف ١) غلتگاه چارپایان: ٢) غوغا و هرزه‌بازی.

مرخێسانێ: گه‌مه‌ی یه‌کتر ده‌خۆڵ گه‌وزاندن و هه‌راو هوریا کردن ف همدیگر را در خاك غلتانیدن و شلوغ کردن.

مرخێش: ١) هه‌ناسه‌سوار بوون به‌کێشانی شتی زۆر قورسه‌وه‌؛ ٢) مل ده‌به‌رملی یه‌ك نان ف ١) به هِن‌هِن افتادن از حمل شیئ سنگین: ٢) گلاویز شدن.

مرخێش‌مرخێش: هه‌ناسه‌سوار بوون به‌ شتێکی قورس و سه‌نگینه‌وه‌: (**مرخێش مرخێش** ده‌یکێشا. کوڕه‌ ئه‌وه‌ چ **مرخێش مرخێش**کتانه‌؟) ف خسته‌شدن و به هِن‌هِن افتادن از کشیدن چیز سنگین.

مرد: ١) گیانی ده‌رچوو: ٢) مڕ. تێر. نه‌سه‌ڵ ف ١) جان داد: ٢) سیر، مُقابل گرسنه.

مرداخۆ: خواردن تا ته‌واو تێر بوون. مڕبوون ف خوردن تا کاملاً سیر شدن.

مردار: ١) مرار. لاشه‌ی فڕێدراو: ٢) پیس، گلاو: ٣) نۆکه‌به‌ر ف ١) مُردار: ٢) پلید؛ ٣) موی عانه.

مرداربوون: بێ سه‌ربڕین گیان‌ده‌رچوونی حه‌یوان ف مُردارشدن.

مرداربوونه‌وه‌: ١) مرداربوون: ٢) برێتی له‌ خرب خه‌ولێ‌که‌وتن ف ١) مُردارشدن؛ ٢) کنایه از به‌خواب رفتن.

مردارخۆر: ١) لاشخۆر: ٢) برێتی له‌ گه‌نده‌خۆر ف ١) لاشخور: ٢) کنایه از خسیس.

مردارسه‌نگ: به‌ردێکی ناسك و تورته‌ بۆ ده‌رمانی خوروو به‌کار دێ ف مرده‌سنگ دارویی.

مرداق: ده‌پ و جر پی بان ناڵوداران ف انبیره، نخنه‌ها و شاخه‌های نازك روی الوار سقف.

مرداڵ: ١) به‌سه‌زمان: ٢) له‌جه‌ر و بێ‌هێز: ٣) لاشه‌ی تۆبوو، مردار ف ١) فقیرحال؛ ٢) لاغر مردنی: ٣) لاشه‌ٔ مُردار.

مردانه: مڕی، نەسەلی، تێر وپڕی ف نهایت سبری.

مردارکردن: سەربڕینی بەغەڵەت، مراندنی حەیوان بێ سەربڕین ف مُردارکردن.

مردارکردنەوە: مردارکردن ف مُردارکردن.

مردارەمانگ: ناوەڕاستمانگی ناوسان ف مُردادماه.

مردارەوبوگ: بێ‌گیان‌بوگ بە بێ سەربڕین ف مُردارشده.

مردارەوەبو: مردارەوبوگ ف مُردارشده.

مردارەوەبوگ: مردارەوبوگ ف مُردارشده.

مردارەوەبون: مرداربونەوە ف مُردارشدن.

مرداری: ۱) لاشەی مردار؛ ۲) گلاوی؛ ۳) بڕینی لە پیسایی بنیادەم ف ۱) لاشهٔ مُردار؛ ۲) پلیدی؛ ۳) کنایه از مدفوع آدمی.

مرداسەنگ: مردارسەنگ ف مردەسنگ.

مرداو: تالاو، قوڕیی ف مُرداب.

مردگ: گیان‌نیانەماو ف مُرده.

مردم: گیانم دەرچو ف جان دادم.

مردن: ۱) گیان لە لەشدا نەماو؛ ۲) گیانیان دەرچو ف ۱) مُردن؛ ۲) مُردند.

مردن‌وسوتان: بڕیتی لە کۆشش‌کردن‌و نەقالای زۆر دان: (**مردم‌و سوتام** دەگەڵم نەهات) ف کنایه از کوشش و تمنّای بسیار.

مردو: ۱) مردگ؛ ۲) هەر شتێ لە تین‌و تاو کەوتبێ: (قسڵی **مردو**، گێچی مردو، ناگری دا**مردو**) ف ۱) مُرده؛ ۲) هرچیزی که حرارت از دست داده.

مردواو: مرداو ف مرداب.

مردوت‌مری: قسەی سەرکونەکردن ف کلمهٔ سرزنش.

مردوخ: لەڕو لاوازی بێ‌تین‌و تاو ف لاغر مردنی.

مردوخە: مردوخ: (یا منالێکی سیس‌و **مردوخە**/ بونە پیاوێکی گورج‌و گوڵ‌و بەتەو) «جەنابی مەلا» ف لاغرمُردنی.

مردوشۆر: کەسێ کە لە سەر تاتەشۆر ناو بە لەشی مردودا دەکا ف مُردەشور.

مردوڵە: لاوازی چکۆڵە ف لاغر کوچك اندام.

مردومراو: ۱) تازیەبار؛ ۲) قسەیەکی لۆمەو تانەیە: (نەم **مردومراوە** بۆ کاری چاك ناکا؟) ف ۱) ماتمین؛ ۲) کلمهٔ طعنه و سرزنش.

مردە: شتی ماڵ جگە لە ناژەڵ‌و زیندەوەر ف اموال غیرمنقول.

مردەنارەق: خوێدانی دەمی مردن ف عرقِ دمِ مرگ.

مردەشۆر: مردوشۆر ف مُردەشور.

مردەلوخە: مردوڵە ف لاغر کوچك اندام.

مردەلە: کزو کەنەفت، مردوڵە ف لاغر بی‌نمود.

مردەماڵ: ۱) نەسبابانی ناوماڵ کە هاسان باردەکرێ؛ ۲) مردە، ماڵی بێ‌گیان ف ۱) اثاثیهٔ سبك؛ ۲) اموال غیرمنقول.

مردەمو: تازیە، ماتەم ف ماتم.

مردەمودار: تازیەدار ف ماتمین.

مردەوزیندە: حەشارگەی بە پوش‌و پەلاش داپۆشراو ف کمین پوشیده با شاخه و گیاه.

مردی: ۱) مردگ، مردو؛ ۲) وشەی پرسیار، ناخۆ گیانت دەرچو؟؛ ۳) تۆ گیانت لە لەشدا نەما: (چەند نەخۆش بوی! **مردی**‌و زیندو بویەوە) ف ۱) مرده؛ ۲) آیا مُردی؟؛ ۳) مُردەشدی.

مردیاق: مرداق ف انبیره.

مردبخە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

مرژان: مرجان ف مرجان.

مرژاندن: مڕاندنی سەگ ف غرولند سگ.

مرژنگ: برژانگ، برژوڵ، بڕانگ ف مژه.

مرسید: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

مرشود: پیری تەریقەت ف مُرشد، پیر طریقت.

مرشید: مرشود ف پیر طریقت.

مرغ: باڵدار ف پرنده.

مرق: ۱) جۆرێ دەنگ لە گەروڕا وەك دەنگی نەگە لە وەخنی تی‌بەردان‌دا؛ ۲) بە تاسەو لەزمژینی مەمکی دایك. بۆ بەرخ دەڵێن ف ۱) نوعی صدا از گلو؛ ۲) مکیدن پستان با شعف و شور زیاد.

مرقان: مرق‌کردن، دەنگ لە گەروهێنان بە بێ‌دەم‌کردنەوە ف با دهان بسته صدا از گلو درآوردن.

مرقاندن: مرقان ف نگا: مرقان.

مرقانن: مرقان ف نگا: مرقان.

مرق‌لێدان: مەمك‌مژینی بە هەڵپەو ناسە ف پستان مکیدن با شتاب و شور و ذوق.

مرقن: کەسێ کە مرقە زۆر دەکا ف «مرق»کننده.

مرقە: دەنگی گەرو بە دەمی قوچاو ف صدایی که از گلو با دهن بسته می‌آید.

مرقەکردن: مرقان، مرقاندن ف «مرقه» کردن، نگا: مرقان.

مرك: ۱) نانیشك؛ ۲) مرق؛ ۳) نارامی: (دامرکێ، بۆچی **دانامرکی**؟)؛ ۴) کەبەك، سقی؛ ۵) کزێزی‌سەر ف ۱) آرنج؛ ۲) نگا: مرق؛ ۳) آرامش؛ ۴) کَفَك؛ ۵) شورهٔ سر.

مڕك: پەنا، هەلامەت، پەسیو ف زُکام.

مرکاندن: ۱) مرقانن، مرقاندن؛ ۲) بێ‌دەنگ‌کردن؛ ۳) نارام‌کردن: (کلوکۆی **دامرکا**، ناگری **دامرکاوە**) ف ۱) نگا: مرقاندن؛ ۲) ساکت کردن؛ ۳) آرام کردن.

مرکانن: مرکاندن ف نگا: مرکاندن.

مرکانە: مەزکانە، شاکاسی، کوبەڵەی گوشاد ف سبوی گشاد.

مرکە: مرقە ف نگا: مرقه.

مڕکی: بەسیفداری، هەلامەت‌گرتو ف زُکام گرفته.

مرمرك: جۆرێ بێشکە ف نوعی بشه.

مرمڕك: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

مرمروك: مردوڵە، شل‌و کزو کەنەفت ف سُست و بی‌نا.

مرمرین: بە بەلەبەل قسەکردن کە پیاو تێ‌ناگا ف بسیار با عجلە سخن گفتن.

مرمەکی: دەرمانێکە ف مرمکی، دارویی است.

مرمەند: بڕبەند ف سوهان.

مرمیاو: دەنگی زلی گوربە ف صدای بم گربۀ نر.

مرن: مردن ف مردن.

مرناو: سڕمیاو ف نگا: مرمیاو.

مرنیاو: مرمیاو، مرناو ف نگا: مرمیاو.

مرو: هەمرۆ، هەرمێ ف گلابی.

مرۆ: ١) بنیادەم، عیسان، حیسان، عینسان؛ ٢) پیاو، کەسێ کاری پیاوانە دەکا: (کورۆ نەف نەمرۆیە) ف ١) بشر؛ ٢) مرد.

مڕو: دەردێکە لە مێوژ ئەدا وشکی دەکا ئافانیشە بۆ شانەهەنگوین ف آفتی برای مویز و شانۀ عسل.

مروا: جاڵجاڵۆکە ف تار تنك، عنکبوت.

مروار: ١) ئاومرواری کە دەردی چاوە؛ ٢) جۆرێ داربی کە بۆ نەجاران باشە ف ١) آب مروارید؛ ٢) نوعی چوب بید.

مرواری: مراری، لولو ف مروارید.

مروانش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مروەت: ١) ئینساف، کاری ڕەواکردن‌و لە نارەوا پارێزکردن؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) انصاف؛ ٢) نام زنانه.

مروج: ١) کزو خەمبار؛ ٢) کەم‌بەخت، جارەڕەش ف ١) اندوهگین؛ ٢) بدشانس.

مرۆچانە: تەزو خورووی پێست ف مورمور تن، خارخار.

مرۆچانە کردن: خوران‌و تەزینی پێست ف مورمورشدن پوست.

مرۆچلە: مێروی ڕەشی وردیلە ف مورچۀ سیاه ریز.

مروچە: ١) جانەوەرێکی بچوکە بە کۆمەڵ پێکەوە دەژین زۆر بەکارن بە چەند ڕەنگ هەبە کونیان لە ژێرزەمینەو دەغڵ‌و خواردەمەنی زستانە دەکێشنە کونەوە؛ ٢) کوڵی وردی ئاو؛ ٣) خوران‌و تەزینی پێست ف ١) مورچە؛ ٢) جوش آهستۀ آب؛ ٣) مورمور تن، خارخار.

مرۆچە: مروجە ف نگا: مروچە.

مروچەکردن: ١) تەزین‌و خورانی پێست؛ ٢) تازە قوڵت‌دانی ئاو ف ١) مورمورکردن؛ ٢) نرم جوشیدن آب.

مرۆچەکردن: مروجەکردن ف نگا: مروجەکردن.

مروخە: ١) مازەپشت، بڕبڕە؛ ٢) مێشکی ناو ئێسکی لەش ف ١) ستون فقرات؛ ٢) نُخاع.

مروند: پەیرەوی‌پیری تەریقەت ف مُرید.

مروڕ: دەنکێکی تاڵە لە ناو گەنمدا ف تلخك گندمزار.

مروز: ١) بەدبەخت؛ ٢) خەمبار؛ ٣) گنجی دەم‌و چاو؛ ٤) گرژکردنی ڕوو ف ١) بدشانس؛ ٢) غمگین؛ ٣) چین وچروك صورت؛ ٤) اخم کردن.

مروزن: ١) بەقسەو هەرا؛ ٢) زۆگرژ، ناوچاوترش؛ ٣) بەبوڵەبوڵ ف ١) جبفو؛ ٢) اخمو؛ ٣) غرولند کُن.

مروس: لوسبن، هەڵمژین ف برمکیدن.

مروسی: شتێ کە دەبێ هەڵلوسری ف برمکیدنی.

مروش: گوڕە ف خروش.

مروشی: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.

مروشیان: گوڕاندن ف خروشیدن.

مروغە: مروخە ف نگا: مروخە.

مروف: ١) مرۆ، بنیادەم؛ ٢) خزم؛ ٣) خزمەتکار، پیاو ف ١) بشر؛ ٢) خویشاوند؛ ٣) زبردست.

مروڤاتی: پیاوەتی، عینسانەتی ف انسانیت.

مروڤانی: ١) چاکە دەگەڵ خەڵك، پیاوەتی؛ ٢) خزمایەتی ف ١) نیکوکاری؛ ٢) خویشاوندی.

مروڤایەتی: مروڤانی ف انسانیت.

مروڤدۆستی: مروڤایەتی ف نوعدوستی.

مروك: کوشندە، کوڕە: (نەخۆشبە کی مروکە گرنو بە) ف کشنده.

مروگی: پیاوەتی، مەردایەتی ف مردمی، انسانیت.

مڕومشت: مجادەلە، دەم‌بەدەمە ف جدال.

مڕومۆچ: زوگرژ ف اخمو.

مڕومۆچ: مڕومۆچ ف اخمو.

مڕوموش: بۆن بەزەمینەوەکردن بۆ دۆزینەوەی خواردەمەنی ف بوکشیدن و جستجوکردن خوراك.

مڕومۆن: مڕومۆچ ف اخمو.

مروەت: مروت ف نگا: مروت.

مروێ: ئەمرۆ، هەرمێ ف گلابی.

مروێ: هەمرۆ، هەرمێ، مروێ ف گلابی.

مرویز: مروچە ف مورچە.

مرە: گەفینی سەگ‌و پشیلە ف غریدن سگ و گربه.

مرەبا: میوەی لە شەکراودا کوڵاوی توند‌بوەبوگ ف مُربّا.

مرەباخی: مرەلارە، جۆرێ مریشکە کێوی ف نوعی مرغ وحشی.

مرەبیا: مرەبا ف مُربّا.

مرەڕەشتی: چین‌و ماچین، جۆرێ مریشکی سەرکەچەلی کونجی دەنگ‌ناخۆش ف نوعی ماکیان.

مرەڕەشە: قەلمراوی ف مرغابی سیاه.

مرەکێفی: باڵدارێکە لە مامر بچوکترە حەمایەت نابێ ف پرندە‌ایست وحشی از مرغ خانگی کوچك‌تر.

مرەلارە: مرەباخی ف نگا: مرەباخی.

مرەمر: مرەی لەدوی‌یەك ف «مرە»های پیاپی.

مری: ١) مردو، مردگ؛ ٢) باڵدارێکی کێویە ف ١) مردە؛ ٢) پرندەایست.

مرێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مرێ: نێری‌و بڕی ف بری و سبری.

مڕیبا: ١) خزم، خوێش؛ ٢) ڕەنجبەری ساڵ بەکرێ؛ ٣) سێ بەکیەر؛ ٤) چاندن و پێ گەیاندن بەنیوەیی ف ١) خویشاوند؛ ٢) مزدور کشاورزی؛ ٣) کارگر کشاورزی با مزد یك سوم محصول؛ ٤) کشت و برداشت نصف بەنصف به نسبت کار و سرمایه.

مریچك: چێشکەی مێوە، چوڵەکەی مێوینە ف گنجشك ماده.

مریچکە: مریچك ف گنجشك ماده.

مریچلە: چوڵەکە، پاساری ف گنجشك.

مریچوك: مرمروك ف سُست و بی‌رمق.

مریچە: مروُچە ف مورچه.

مریچەڕەشە: مرچوڵە ف سارسیاه.

مرید: نۆبەکاری سەر دەستی شێخ ف پیرو پیر طریقت، مُرید.

مریس: ١) مروس؛ ٢) نەکوُز، ڕێك‌وپێك ف ١) مکیدن؛ ٢) مُرتب و منظم.

مریس‌مریسوك: گیابەکی کێویە بۆنی ڕیحانە دەدا ف ریحان کوهی.

مریسوك: گیای مژمژە ف گیاهی است.

مریسی: مروسی ف برمکیدنی.

مریشك: مامر، کەرگی ف مرغ خانگی.

مریشکاوی: جۆرێ باڵداری مەلەوانە ف نوعی مرغابی.

مریشك‌بەشك: مریشکەکێوی ف مُرغ وحشی.

مریشکە: بریشکە، دانەوێڵەی لەسەر سێڵ بۆدراو ف دانهٔ بوداده.

مریشکەتارانی: چین‌وماچین، مرەڕەشنی ف نوعی ماکیان.

مریشکەڕاوره: مەلێکی کێویە ف پرنده‌ای است کوهی.

مریشکەڕەشە: ١) مامری سیا؛ ٢) باڵدارێکی کێوی‌یە؛ ٣) برینی لە سورەتێکی گچکەی قورعان: (کوڕەکەم تا **مریشکەڕەشەی** خوێندوە) ف ١) مرغ سیاەرنگ؛ ٢) پرنده‌ایست وحشی؛ ٣) کنایه از سورهٔ نصر در قرآن.

مریشکەشامی: ١) مریشکەڕەشنی، مریشکەتارانی، چین‌وماچین؛ ٢) مریشکی نەسنوُدرێژی بێ‌توُك ف ١) نگا: مرەڕەشنی؛ ٢) مرغ لاری.

مریشکەکێوی: مەلێکە لە مریشك دەکاو کەوی نابێ ف پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مریشکێ‌ئاقی: مریشکاوی ف نوعی مُرغابی.

مریشکێ‌شامی: ١) مریشکەشامی؛ ٢) بوُقلە، عەلەشیش ف ١) نگا: مریشکەشامی؛ ٢) بوقلمون.

مریشکێ‌قوقو: مریشکەشامی ف ١) مُرغ لاری؛ ٢) بوقلمون.

مریشکێ‌کوُفی: مریشکەکێوی ف پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مریشکێ‌کەدی: مریشکی ماڵی ف مُرغ خانگی.

مریشو: مردوشوُر ف مرده‌شور.

مریشوُر: مریشو، مردوشوُر ف مرده‌شور.

مریشی: جۆرێ گەنمی نەباش، مروشی ف نوعی گندم نامرغوب.

مریك: مردو، مردگ ف مُرده.

مریێك: مریشکاوی ف نوعی مُرغابی.

مریکانە: پەتای مریشك ف طاعون مرغ.

مریلە: مردوُلە ف نگا: مردوُلە.

مریەم: ناوە بۆ ژنان ف مریم.

مز: ١) کرێ، هەقدەست؛ ٢) ترش‌و شیرین؛ ٣) قەڵابی؛ ٤) بەچکەناسك؛ ٥) ڕێك‌کوشین ف ١) مُزد؛ ٢) ترش و شیرین؛ ٣) ارزیز، قلع؛ ٤) بچه آهو؛ ٥) فشردن.

مزاش: بەشێ لە گەنم کە دەدرێ بە ئاسیاوان ف مزد آسیابان.

مزاندن: لکاندن، چەسپاندن، پێوەنوساندن ف چسبانیدن.

مزاور: فێڵباز، گزیکەر، دەسبڕ ف حیله‌گر.

مزبەر: کرێ‌گرتە ف مزدور.

مزج: بزە، زەردەخەنە ف تبسّم.

مزچین: بزەکردن، زەردەخەنەکردن ف تبسّم کردن.

مزد: کرێ، مز ف مزد.

مزدار: جگـی کوڵدراوی قـەڵابی‌نێکراو بۆ کەلایێـن ف شنالنگ ارزیزربخته.

مزدان: ڕێك‌کوشین ف درآغوش فشردن.

مزدە: کەسێ کە مز نەدا بە مزبەر ف مزددهنده.

مزدەر: مزدە ف مزددهنده.

مزر: ١) ترش؛ ٢) ترش‌و شیرین ف ١) ترش؛ ٢) ملّس.

مزراح: ١) خولخولەیێ کە بەنی نێ‌دەهاڵێنن و دەیهاوێن و دەسوڕێ؛ ٢) جۆرێ مراوی، کەرسەر ف ١) گردنا؛ ٢) نوعی مرغابی.

مزراحێن: یازی بە مزراح ف بازی گردنا.

مزراق: مزراح ف مازالاق، گردنا.

مزراقێن: مزراحێن ف بازی مازالاق.

مزراویکە: جل‌بڕۆکـە، چێشتی سمـاق‌و هێلکـە ف آش سماق و تخم‌مرغ.

مزراویلکە: مزراویکە، جل‌بڕۆکە ف نگا: مزراویکە.

مزروکە: مزراویکە ف نگا: مزراویکە.

مزرە: ناوجۆ، بیرە ف آبجو.

مزرەسێو: سێوی ترش ف سیب ترش.

مزرەق: مزراح ف گردنا.

مزرەقی: لەسـەربەك‌و بێ ماوەدان-دوای وشـەی کوت دێت : (کـوت‌و **مزرەقی**) ف کنایه از ناآگاهانه و بدون مهلت.

مزرەقێن: مزراحێن، مزراقێن ف بازی گردنا.

مزرەکە: مزراویکە، مزراویلکە ف آش سماق و تخم‌مرغ.

مزرەمەنی: پرتەقاڵ‌و لیمۆ و نارنجو... ف مرکّبات.

مزریح: مزراح ف گردنا.

مزگ: جێگەی نوێژلێ‌کردنی بەکۆمەڵ ف معبد، مسجد.

مزگال: خڕکەبەرد ف قلوەسنگ.

مزگان: مزگ ف معبد.

مزگـانی: ١) شیرینی ڕوداوی دڵخۆشکەر؛ ٢) خەبەری خۆش ف ١) مژدگانی؛ ٢) مژده.

مزگت: مزگ ف مسجد، معبد.

مزگەت: مزگ ف مسجد، معبد.

مزگەر: ١) نوستای قاپو قاجاغ سپی کردنەوە؛ ٢) نوستای بەروش و قاپ‌دروسکەر لە باقر ف ١) سفیدگر؛ ٢) مسگر.

مزگەفت: مزگەت، مزگ ف مسجد.

مزگەوت: مزگەت، مزگ ف مسجد.

مزگەوتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە نوسط بعثیان ویران شد.

مزگی: مزگەت، مزگ ف مسجد.

مزگین: مزگانی ف نگا: مزگانی.

مزگێنی: مزگانی ف نگا: مزگانی.

مزل: ١) نودەی فەرشکراو بۆ نبجاردان؛ ٢) رۆژەڕێی‌بەکی کاروان؛ ٣) جێگەی سانەوەی کاروان ف ١) اناق مفروش کرابەای؛ ٢) بکروزه راه کاروان؛ ٣) جای انراق کاروان.

مزلگە: جێگەی شەولێ‌مانەوەی کاروان ف جای انراق کاروان.

مزمزاندن: وەبزەهێنان ف بە تبسم واداشتن.

مزمزین: زەردەخەنەکردن ف نبسم کردن.

مزمەعیل: مافنگی، دەم‌لەبۆش ف محروم از همە چیز.

مزوڎك: سەربار، زندەبار ف اضافەبار.

مزور: ١) بەتافەت و فەوەت؛ ٢) خزمەنکار ف ١) نیرومند؛ ٢) نوکر.

مزوری: عاشیرەنێکی کوردە ف عشیرەای است.

مزوك: مارمێلکە ف مارمولك.

مزوکلە: جانەوەریکە لە ناودا دەژی وەك سەرمازەلە دەچێ ف جانوری آبزی شبیه جلپاسە.

مزە: ١) کرێ؛ ٢) مزنـاش: (بـۆ گەڕانـی ئاشـی دڵ فرمـێسکی چاو ئاودبنگـزە / غەیری هیجـران و نەسـەف چیدی بە من نادا مزە) «کـوردی»؛ ٣) جوێنـەوەو دووبـانـەکردنەوەی قسە ف ١) مُزد؛ ٢) مزد آسیابان از غلّە؛ ٣) نکرارکردن بی‌مورد سخن.

مزەحەمەد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدە کردستان نوسط بعثیان.

مزەرەت: بەلا، چۆرنم، بەسەرهاتی ناخۆش ف آسیب.

مزەگرتن: مزەساندنی ناشەوان لە ناشبڕ ف مزد آسباب گرفتن از مشنری.

مزەلق: جەسپاو، لکاو، لکباگ ف جسبیدە.

مزەمز: جوێنەوەی قسەو درەنگ دەربڕینی، منجەمنج ف زاژخاییدن.

مزەمزکەر: کەسێ کە قسەی زو بۆنابەو دەبلێنەوە ف ژاژخا.

مزەور: ١) قێلباز؛ ٢) قوماربازێ کە قوماری سێ‌بەرز دەکا ف ١) مُزوِّر؛ ٢) قماربازی کە با سە کارت بازی کند.

مزەورە: مزراویلکە ف آش سماق و نخم‌مرغ.

مزی: کرێ‌گرنە ف مزدور.

مزیار: مزی ف مزدور.

مزیز: زیان‌دەر ف موذی، آسیب‌رسان.

مژ: ١) تەم، دومان؛ ٢) مرێس؛ ٣) مزە؛ ٤) جۆرێ جانەوەری وردبلە؛ ٥) پاشگـری بەوانـا: مژێن: (مـەمك مژ)؛ ٦) نەخۆشیەکی چاوە کە نەم دەگرێ ف ١) مە؛ ٢) مُك؛ ٣) مُزد؛ ٤) نوعی حشـرۀ ریز؛ ٥) بسوند فاعلی بە معنی مکندە‌فاعلی بە معنی‌مکندە؛ ٦)نوعی‌بیماری چشم.

مژا: ١) مژۆڵ، برژانگ؛ ٢) مژی لێ‌درا ف ١) مُژگان؛ ٢) مکیدە شد.

مژاد: درگە، مەبەست بۆ لێ‌دوان و لەسەرنوسین ف سوژە.

مژان: ١) دارێ لە نامۆردا؛ ٢) بژۆڵ، بژانگ، برژانگ؛ ٣) مریسن ف ١) چوبی در خبش؛ ٢) مژە؛ ٣) مکیدن.

مژانـدن: دەمی بێچـو بۆ گوانی دایك بردن نا شیر بخـوا: (ئەم گۆلکە بمژێنە) ف بچە را شیر مکانیدن.

مژانگ: بژانگ ف مژە.

مژانە: مژان، داریکە لە نامۆردا ف چوبی در خبش.

مژتن: مژان ف مکیدن.

مژتوك: باسك، دەمنە، دارجگەرە ف چوب سیگاری.

مژدانە: شیرنی خەبەری خۆش، مزگێنی ف مژدگانی.

مژدانی: مژدانە ف مُژدگانی.

مژدە: مزگێنی ف ١) مژدە؛ ٢) مژدگانی.

مژدبان: مژدانە ف مژدگانی.

مژدینـان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە نوسط بعثیان ویران شد.

مژگ: نەوشنەی کەللەی سەر دایگرتوە، مێشك ف مغز.

مژلۆر: مرۆچە، میرولە ف مورچە.

مژلۆك: مژلۆر ف مورچە.

مژلەور: مژلۆر ف مورچە.

مژمژ: ١) مژی زۆر؛ ٢) نرۆکەجاو ف ١) مکیدن پیاپی؛ ٢) برهم آمدن و بازشدن پلك.

مژمژاندن: جاونر وکاندنی ناناسایی ف پلك زدن غیرعادی.

مژمـژۆك: ١) شانەی هێشتا هەنگوبن‌تێ‌نەکراو؛ ٢) گیایەکە گوڵەکەی دەمژن ف ١) شانۀ بی‌عسل زنبور؛ ٢) گیاهی است.

مژمژە: ١) قەیسی، شەلانی، زەردەلو؛ ٢) گۆزروان؛ ٣) جۆرێ پەپولە ف ١) زردآلو؛ ٢) گیاهی است داروبی؛ ٣) نوعی پروانە.

مژمژین: نرۆکەنرۆکی جاو ف پریدن و برهم زدن پلك.

مژمور: جاوی نیوەئاوالە، جاوی نیوەخەوالو ف جشم نیمەباز.

مژن: ١) مژلێدەر، نەوی دەمژێ؛ ٢) بێزو ف ١) مکندە؛ ٢) وبار.

مژۆ: ١) مزەمزکەر؛ ٢) نانی کۆنی برشاوی ف ١) نگا: مزەمزکەر؛ ٢) نان کپك زدە.

مژۆك: ١) بێچوێ کە زۆر ئالودەی مەمکی دابکە؛ ٢) مەرەکەف‌مژ ف ١) بسیار مکندە؛ ٢) کاغذ خشك‌کن.

مژول: خەریك، سەرگەرمی کار ف منشغول بەکار.

مژۆڵ: بژانگ ف مژە.

مژولانك: بژانگ، برژانگ ف مژە، مُژگان.

مژولاهی: سەرگەرمی، خەریکی ف سرگرمی، مشغلت.

مژولیایش: وناردان، قسه بۆ خەڵك كردن ف سخنرانی.

مژومور: تەم‌ومژ، تەپ‌ومژ ف مه و غُبار.

مژوڵك: بژانگ ف مژه.

مژوُیلی: گیابەكە ف گیاهی است.

مژە: ۱) مژلێدەر، مژن: (منالەكە مەمكه‌مژەیە)؛ ۲) برژانگ ف ۱) مكنده؛ ۲) مُژه.

مژەك: قاقەز یان پەرۆیەك كە لەسەر لەكەی تەڕی دادەنێن بۆ مریسێنی ف خشك كن.

مژەنە: مژەك، مژۆك ف كاغذ خشك كُن.

مژەو: بژانگ، برژانگ، مژوڵ ف مُژه.

مژی: ۱) نەوەی دە كاسەی سەردایە؛ ۲) رابوردو بۆ مر بسنن: (مەمكی مژی)؛ ۳) نەمنبش: (مژی بوەڕامە) ف ۱) مغز سر؛ ۲) مكید؛ ۳) منهم.

مژێ: گونـدێكی كوردسـتانـە یەعسی كاولی كرد ف نام روسـتایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

مژین: ۱) مژتن، مر بسنن؛ ۲) فوُتدانی نەرابی: (زەوی ئاوەكەی مژبوە) ف ۱) مكیدن؛ ۲) بركشیدن.

مژێن: كەسێ كە بێجو بەر گوانی دایك دەخا بۆ شیرخواردن ف كسی كه بچه را وادار به مكیدن می كند.

مژیوەر: گیابەكە ف گیاهی است.

مس: ۱) كانزایەكی سوُرە دەفر و زۆر ئامرازی لێ دروست دەكەن، پافر؛ ۲) دەگوێ‌گرتن، فامین؛ ۳) بزنی گوێ‌بەخـاڵو پەڵـەپەڵە ف ۱) فلز مس؛ ۲) نحو بل گرفتن سخن؛ ۳) بُزی كه خالهای بسیار برگوش دارد.

مساب: قالبەكەوش لە ئاسن ف قالب فلزی كفش.

مسابەقە: كێ‌بەركێ، ركە، گربۆ لە غاردان و... ف مسابقه.

مساخ: نارداویژی بەرداش ف بخشی از آسیاب.

مساخە: مساخ ف بخشی از آسیاب.

مساس: مساسك ف جو بدست شخم‌زن.

مساسك: دارەدستی جوتبار كە سەرێكی كلكەبزمارو سەرێكی بیشكانی تێدایە ف چوبدست شخم‌زن.

مساسە: مساسك ف نگا: مساسك.

مساعەدە: ئاریكاری، كۆمەگ ف مساعدت، كمك.

مسافر: رێبوار، كەسێ كە بەسەفەر دەچێ ف مسافر.

مسافیر: مسافر ف مسافر.

مسافەرەت: بەسەفەرچوُن ف مسافرت.

مساوەرە: راوێژ، نەگبیر، شێوُر ف مشاوره و تدبیر.

مسای: فامان، فێربوُن ف یادگرفتن، آموختن.

مسایش: ۱) تێگەیشتن؛ ۲) فێربوُن ف ۱) درك كردن؛ ۲) یادگرفتن.

مسایە: مسایش ف نگا: مسایش.

مسایەنە: بوُنەشاگرد بۆ فێربوُن ف به شاگردی رفتن برای آموزش.

مست: ۱) پەنجـەی پێكـەوە جەمسپێنـراو؛ ۲) ئەنـدازەی دو لاوێجی فوُڵكراو لە شتێ: (دو مست مێوژی دامێ)؛ ۳) لەپ، بەری‌دەست ف ۱) مشت گره‌كرده؛ ۲) پُرمُشت؛ ۳) كف دست.

مستاخ: جێگـەی هەڵخستنی میوە بۆ وشـك‌بوُن ف جای در آفتـاب گذاشتن میوه.

مستانی: شەڕەمشت ف بوكس‌بازی.

مستبا: شورەی دەوری باخ ف دیوار پیرامون باغ.

مست‌قوُچاو: برێتی لە رژدو رەزیل، دەست‌قوُچاو ف كنایه از خسیس.

مست گرتنـەوە: دەست‌راگرتن بۆ نێكـردنی شتێ ف دست پهن كردن برای گرفتن چیزی.

مست‌لێ‌داگـرتن: پڕ بە چنـگ لە شتێ هەڵگـرتن ف پُر یك مشت از چیزی بردن.

مستنایش: ۱) شارەزایی‌كردن؛ ۲) فێركردن ف ۱) راهنمایی كردن؛ ۲) یاددادن.

مست‌لێدان: بە چنگی قوُچاو لە شتێ دان ف مُشت زدن.

مستو: سوُكەڵەناوی مستەفا ف مخفّف مصطفی.

مستە: جۆرێ كولێرەی، بەنجەكێش ف نوعی نان گرده.

مستـەحـەق: ۱) شیاوی خێرپێ‌كردن؛ ۲) شیاوی جزبادان ف ۱) مستحق احسان؛ ۲) مُستحق پاداش.

مستەفا: ناوە بۆ پیاوان ف مصطفی، نام مردانه.

مستەقا: چێشتی نەسپەناخ بە گۆشت ف غذای اسفناج و گوشت.

مستەكوڵە: ۱) سیخورمە؛ ۲) پەنجەی قوُچاو ف ۱) سقلمبه؛ ۲) مشت گره كرده.

مسحەف: ۱) قورعان؛ ۲) كتێبی جكۆڵە ف ۱) قرآن؛ ۲) كتابچه.

مسحەفێ‌رەش: كتێبی هەرەپیروزی یەزیدی ف كتاب مقدس یزیدیان.

مسدان: نوند دەست‌پێداهێنان ف با فشار دست مالیدن.

مسرانی: داری درێژی بەكون و ئاڵقە بۆ بەستەوەی دەواران ف كتدهٔ با سوراخ و حلقه برای بستن افسار.

مسری: لاوازو رەقەڵەی باڵابەرز، بۆ ژنانی دەڵێن ف لاغر قدبلند.

مسعەف: قورعان ف قرآن.

مسقـاڵ: ۱) كێشـانـەیەكـە بەرانبەر بە چوارگرام و نیو؛ ۲) كەموُسكە، نۆزقاڵ ف ۱) مثقال؛ ۲) كمترین وزن.

مسقاڵەزەرە: نۆزقاڵ، پێچەكە گەلەك كێم ف یك ذرّه، بسیار كم.

مسقـاڵی: ۱) جۆرێ خامی سپی؛ ۲) جۆرێ پارچـەی زەرێ ف ۱) متقال؛ ۲) نوعی پارچهٔ زری.

مسقاڵی‌زەرە: نۆزقاڵ ف بسیار اندك.

مسك: بۆن‌خۆشێكە لە جۆرەئاسكێك بەرهەم دێت ف مُشك.

مسكە: جۆرێ كلۆ ف نوعی ملخ.

مسكی: ۱) لیموُی نرش؛ ۲) جۆرێ ترێ ف ۱) لیموترش؛ ۲) نوعی انگور.

مسكێ: گونـدێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

مسكێن: رابەت، رەعیەت، بەرحوكمی ئاغا ف رعیّت.

مسگەر: مزگەر [ف] مسگر.

مسڵمان: پسولمان، پسولمان [ف] مُسلمان.

مسمار: مێخەکە [ف] مبخچهٔ با.

مسمتاندن: داخستن، بەستن [ف] مسدودکردن، بستن.

مسمد: ١) بەرلێ‌گرتن، داخستن؛ ٢) شێوێکە لە گۆشت و تەرەپیازو کاهو [ف] ١) بستن؛ ٢) غذایی است.

مسنایش: ١) شاندان؛ ٢) فێرکردن، راهێنان [ف] ١) راهنمایی کردن؛ ٢) یاددادن.

مسنایه: مسنایش [ف] نگا: مسنایش.

مسوار: کانزایەکە لە مس و شتی تر سەماوەری لێ‌دەکرا [ف] مسوار، آلیاژی است.

مسولدان: گمێزدان [ف] مثانه، آبدان.

مسەڵەت: بلندتر: (کێوەکە بەسەر دێدا **مسەڵەتە**) [ف] مُشرف.

مسەلەکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مسەور: راوێژ، نەگبیر [ف] مشاوره.

مسەیت: دەنکەترێی وشك لەناو هێشوی هێشتا نەچناو [ف] دانه انگور خشك شده در خوشهٔ درختی.

مسی: لە مس دروست‌کراو [ف] مسین.

مسیبەت: ١) بەڵاو بەسەرهاتی خراب؛ ٢) برێتی لە بنیادەمی بێعارو بزۆز [ف] ١) مصیبت؛ ٢) کنایه از آدم ناآرام و خطرناك.

مسین: لەپاقرچی‌یوگ، لەمس‌دروس‌کرباگ [ف] مسین.

مسینه: ئافتاوە، لولێنەی لە مس [ف] آفتابهٔ مسین.

مسیوەتی: ١) زەحمەتکێش؛ ٢) دەردو رەنج؛ ٣) تازیەبار، تازیەت‌دار [ف] ١) زحمت‌کش؛ ٢) درد و رنج؛ ٣) سوگوار.

مش: دەنگی لوت، مخ [ف] صدای بینی.

مشا: زەوی دابەش‌نەکراو لە ناو شەریکاندا [ف] زمین مُشاع.

مشار: ئامرازی ددانەداری داربڕینەوە، هەرە [ف] ارهٔ درودگری.

مشارە: ١) هەر شتی ددانەدار؛ ٢) پێوانەیەك لە زەمینی کێڵان؛ ٣) جۆرێ ماسی کە ددانێکی درێژی بڕگەبڕگەی هەیە [ف] ١) دندانەدار؛ ٢) مساحتی از زمین زیرکشت؛ ٣) ارّه ماهی.

مشاگ: رەنجبەری رۆژبەرۆژ، کرێکاری رۆژانە لە مەزرادا [ف] کارگر روزمُزد در مزرعه.

مشاندن: دەنگی هەناسە لە لوتەوە دەرچوون [ف] هن‌هن از بینی.

مشانن: مشاندن [ف] هن‌هن از بینی.

مشانه: مزانە، ئامرازێکە لە نیر و ئامووردا [ف] ابزاری در خیش.

مشایخ: کۆمەڵەشێخ [ف] مشایخ.

مشایەخ: مشایخ [ف] مشایخ.

مشت: ١) پەنجەی لێك‌نراو؛ ٢) برێ هەردو لاوێچ؛ ٣) لبواولبو؛ ٤) محانج؛ ٥) کێشەو مجادەلە: (**مشت و مڕ**بانە) [ف] ١) مشت؛ ٢) پرمشت؛ ٣) لبالب؛ ٤) پرتاب بدون هدف‌گیری؛ ٥) نزاع و جدال.

مشتا: مستاخ [ف] نگا: مستاخ.

مشتاخ: مسناخ [ف] نگا: مسناخ.

مشتاخان: مانگی شەشەمی ساڵ، مانگی خەرمانان [ف] شهریورماه.

مشتاخنانەوە: ترێ لەبەرتاو هەڵخستن بۆ وشك‌بوونەوە [ف] انگور در آفتاب پهن کردن برای تبدیل به مویز.

مشتاخە: مشتاخ، مسناخ [ف] نگا: مستاخ.

مشتاق: بەتاسە، ئارەزومەن [ف] مُشتاق.

مشتاك: دەپی ئاردماڵین لە دەوری بەرداش [ف] تختهٔ آرد روبی پیرامون سنگ آسیا.

مشتکردن: پڕکردن [ف] پر و مملوّ کردن.

مشت‌گرتن: دەست‌ڕاگرتن بۆ ئێکردن، مست‌گرتنەوە [ف] نگا: مست گرتنەوە.

مشت‌گرتنەوە: مشت‌گرتن [ف] نگا: مشت‌گرتن.

مشت‌لێ‌داگرتن: مست‌لێ داگرتن [ف] نگا: مست‌لێ‌داگرتن.

مشت‌لێدان: مست‌لێدان [ف] مشت‌زدن.

مشت‌لێ‌گرتن: ئامانج بەدی‌کردن [ف] نشانه‌گرفتن.

مشتن: ١) مژین؛ ٢) ماڵین، راماڵین [ف] ١) مکیدن؛ ٢) روبیدن.

مشتو: دەسکی خەنجەر و کێرد [ف] دستهٔ خنجر و کارد.

مشتودرەوش: برێتی لە شەڕی نێوان بەهێزو بێ‌هێز [ف] کنایه از نبرد نابرابر.

مشت‌وماڵ: خاوێن‌بوونەوەی تیغ و کانزا [ف] صیقل.

مشت‌ومڕ: کێشەو دم‌بەدمە [ف] جدال و نزاع.

مشتە: ١) ئامرازی چەرم‌کوتانی پینەچی؛ ٢) کوتکی هەلاجی؛ ٣) مشتو؛ ٤) دەسپەڕ [ف] ١) مشتهٔ کفّاشی؛ ٢) چك پنبه‌زن؛ ٣) دستهٔ کارد و خنجر؛ ٤) استمنا، جَلق.

مشتەری: کڕیار [ف] خریدار.

مشتەکوڵ: مستەکوڵە [ف] نگا: مستەکوڵە.

مشتەکوڵە: مستەکوڵە [ف] نگا: مستەکوڵە.

مشتەگان: جلق، دەسپەڕ [ف] جَلق.

مشتەلە: ١) نەمام، ریشەی ئاژتن؛ ٢) دوکانی شەتڵان [ف] ١) نهال؛ ٢) فروشگاه نشا.

مشتی: ١) مژێ؛ ٢) مستی ئەو [ف] ١) مکید؛ ٢) مشت او.

مشتیله: دەستەئندو [ف] دستگیرهٔ خیش.

مشخۆر: قەسەلی ناو ئاخور [ف] پس ماندهٔ علف در آخور.

مشراق: ناوەندی زەرەبین کە بەرناوی تەدەن ئاگری لێ پەیدادەکەن [ف] عدسی.

مشقەمشق: هەژان و هەڵچوون لە حەیفان [ف] حسرت خوردن.

مشك: ١) جانەوەرێکی چکۆڵەی گوێ‌قوتە لە ماڵان و لە مەزرادا کون دروس دەکا زۆر زیان بە رزقی خەڵك دەگەیەنێ و رەنگی رەشبۆزە؛ ٢) مسك، بۆن‌خۆشێکە لە جۆرێ ئاسك پەیدا دەبێ [ف] ١) موش؛ ٢) مشك.

مشکانه: برێتی لە فێڵبازو دەسبڕی بەنهێنی [ف] کنایه از ناروزن دزدکی.

مشك‌تەرامشیح: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاه کاکونی.

مش کردن: مشت کردن، پڕکردن ف پر کردن.

مشـــك كەرويشـــك: جانـــەوەريكـــە لە تيرەی سمـــۆرە لاقدرێژو دەستکورت گوێی درێژە ف موش خرگوش، بربوع، جانوری است بزرگتر از موش.

مشك گرە: باڵداريكی جكۆڵەی ڕاوكەرە ف پرندەای كوجك شكارجی.

مشكۆ: ناوە بۆ پياوان ف نام مردانە.

مشكوڵ: دژوار، زەحمەت ف دشوار.

مشكولۆزمە: تۆباڵ بەگەردن ف مدیون اخلاقی و آیینی، مشغول الذّمه.

مشكولی: پەلكی چاو، پیلو ف پلك چشم.

مشكولی: دژواری ف اشكال و دشواری.

مشكە: پریێی لە كورتەباڵای زبت و چالاك ف كنایه از كوتاەقدّ زبر و زرنگ.

مشكەخۆرە: جانەوەريكە لە تيرەی سمۆرە مشك دەخوا، مشكی خورما ف راسو.

مشكەخەزاڵ: مشك كەرويشك ف نگا: مشك كەرويشك.

مشكەكوێرە: جۆرێ مشكە لە ساراوا دەژی، جرج ف موش كور.

مشكەكوێرە: مشكەكوێرە ف موش كور.

مشكی: ١) خوڵەكەوە، خۆڵەمێش، بۆڵ؛ ٢) جۆرێ پارچەی ئاوريشم كە دەكرێنە پێچی سەر، شەدە؛ ٣) رەنگی رەش ف ١) خاكستر؛ ٢) نوعی پارچهٔ ابر بشمی، رشنی؛ ٣) سیاه.

مشـلاق: هەمبـەر، نەواو بەرانبەر: (ماڵاوە مشلاقی ماڵا حەسۆبە) ف روبرو، مُقابل.

مشمش: خوڕەی ناوی كەم ف صدای جریان آب باریكه.

مش مشە: جۆرێ نەخۆشی بەكسم ف نوعی بیماری ستور.

مش مشير: دارشێلانە، دارەقەیسی، دارشبلانی ف درخت زردآلو.

مش مشيری: دارەقەیسی، دارشەلانی ف درخت زردآلو.

مشن: كەسێ كە زۆر دەنگی هەناسەی لە لوتەوە دێت ف كسی كه بسیار از بینی هن‌هن كند.

مشـوت: ١) كاویژ، فاویچ؛ ٢) خواردەمـەنی بەرماو ف ١) نشخوار؛ ٢) پس‌ماندهٔ خوراك.

مشوور: ١) سەلیقەی كاربێك هێنان: (پیاوێكی بەمشوورە)؛ ٢) تەگبیر وڕا: (دەبێ مشووری لێبخورێ) ف ١) سلیقه، ذكاوت؛ ٢) تدبیر.

مشوورخۆر: سەربەرشت، ئاگاداری كار ف سرپرست.

مشوورخۆرە: مشوورخۆر: (كارەكەرەم بمرێ مشوورخۆرەم نەمرێ) ف سرپرست.

مشـوورخۆری: بە تەگبیر خۆماندوكردن بە كەسێ یان بە كاریكەوە ف سرپرستی و ادارە كردن.

مشـە: ١) دەنگی هەنـاسە لە كەپوڕا؛ ٢) زۆر، زەحف، بۆش: (خواردن مشە بو)؛ ٣) مش‌مشە؛ ٤) مفت، خۆڕایی ف ١) صدای نفس از بینی؛ ٢) بسیار؛ ٣) نوعی بیماری ستور؛ ٤) مفت.

مشەخت: ئاوارە، دەربەدەر ف آوارە، مهاجر.

مشەخۆر: جەورە، زگ‌لەوەرێن ف طفیلی، سورچران.

مشەرەت: ناردراو بۆ جەهەندەم، موشەرەت ف فرستادە به دوزخ.

مشەفل: زنار، هەڵەموت، هەزاربەهەزار ف پرتگاه.

مشەققەت: نەركی گران، زەحمەتی زۆر ف رنج و مشقّت.

مشەقە: پینەدۆزی كەوشان، پینەچی ف پینەدوز.

مشـــەقـــەت: زەحـمـەت، دژواری: (بـە هەزار **مشـەقـەت** لە هەوراز سەركەوتم) ف مَشقّت.

مشەما: شەم‌بێداساویاو ف مُشمّع، مومبنە.

مشـــەمـــر: ١) فڕێدراوی بێ‌خاوەن؛ ٢) زەوی بەش نەكـراو لەنـاو هاویەشاندا ف ١) پرت شدهٔ بی‌صاحب؛ ٢) زمین مُشاع.

مشەمش: دەنگی هەناسەی زۆر ف صدای هن‌هن بسیار از بینی.

مشەمما: مشەما ف مُشمّع.

مشەمەر: مشە، زۆر، فرە ف بسیار.

مشەورە: راوێژ، تەگبیر، شیرەت ف مشورت و تدبیر.

مشەوش: نیسكی لەدەسنارکراوی بێ‌تێكوڵ ف عدس پوست كندە.

مشەوشی: چێشت لە نیسكی دەستاركراو ف آش عدس پوست كندە.

مشەوەش: شێو باو ف آشفته.

مشەهەت: ١) بێكەس و بێ‌ناربكار؛ ٢) تاهومێ لە ژیان ف ١) بی یار و مددكار؛ ٢) نومید از زندگی.

مشبو: دەبێ، گەرەك، پێو بسنە ف بابد.

معالەجە: ١) دەرمان‌كردن؛ ٢) چارە ف ١) تداوی؛ ٢) چارە.

معجیلە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

معەللیم: دەرس‌بێژ، فێركار، مامۆستا، سەیدا ف معلّم.

معەیەن: وابزانم، وادیارە ف حدس می‌زنم.

معین: مابن، ژنی نەسپ، حەسپی مێ ف مادیان.

مغار: ١) ئەشكەوتی قوڵ؛ ٢) تیخی نەجاران ف ١) غار عمیق؛ ٢) اسكنه.

مغارە: مغار ف غار عمیق.

مغازە: دوكان ف مغازە.

مف: فن، دەنگی لوت لە جڵم‌سڕین‌دا ف فین.

مفا: چابوون لە نەخۆشی، شفا ف شفا.

مفـاجـات: دڵ لەبـڕ و نەكاو وێستان، سەكتە: (حوكمی حاكم و دەردی **مفاجات**) ف سكته.

مفت: بەلاش، خۆرایی، بێ‌نرخ ف مفت، رابگان.

مفتا: كلیل، ئاچەر ف كلید.

مفتخۆر: كەسێ كە بێ‌ماندووبوون و بێ‌نرخ‌دان دەیەوێ بژی ف مفتخور.

مفتە: ١) مفت؛ ٢) مفتا، كلیل ف ١) رابگان؛ ٢) كلید.

مفتەخۆر: مفتخۆر ف مفتخور.

مفتەكی: مفت، خۆرایی ف رابگان.

مفتەگی: مفتەكی، خۆرایی ف رایگان.

مفتی: ١) سەرناوە بۆ ئەو زانایەی شەرعی خەڵكی دەكا؛ ٢) مفتە، مفت ف ١) مُفتی شرع؛ ٢) رایگان.

مفتیّ: مفت، خوّرایی ف مُفت.

مفردی: گەنجی چەکدار ف جوان سلحشور.

مفرز: ژنێ کە دەڵاڵی بۆ پیاوان دەکا ف زن دیّوس.

مفسیت: ئاژاوەچی ف آشوبگر.

مفسید: مفسیت ف آشوبگر.

مفەتیش: ماڵپشکن، پشکن ف مفتش.

مفەتین: ئاژاوەچی ف فتنه انگیز.

مڤرو: سەقەت، نوقسان ف معلول، ناقص العضو.

مڤرەزە: دەستەیەك لە چەكدار كە بۆكارێ نایبەتی دەچن ف دستهٔ پیش‌فراول.

مق: ١) مخ، دەنگی لوت؛ ٢) گیف، ئامادەی کار: (خوّی **مق** کردوه) ف ١) صدای بادبینی؛ ٢) آمادهٔ کار.

مقابیل: بەرانبەر ف برابر.

مقات: ئاگالەخوّ ف مواظب.

مقاتە: لەخوّ ئاگادار ف مواظب.

مقار: ئامرازیّکی دارکولّین ف وسیله‌ای درکنده‌کاری روی چوب.

مقاش: بەنگر، ماشەی پوّل گرتن ف انبُر.

مقام: ١) قام، جوّرێ گوّرانی؛ ٢) گوّرانی ف ١) آهنگ؛ ٢) ترانه.

مقامبێژ: گوّرانی‌بێژ، قامبێژ، دەنگبێژ ف ترانه‌خوان.

مقاندن: مرقاندن ف نگا: مرقاندن.

مقانن: مرقاندن، مقاندن ف نگا: مرقاندن.

مقاو: نەخوّشیەكی یەكسمە لە سەرماوە توّشی دێ ف نوعی بیماری سنور.

مقاوەلە: كاری بەقەبەڵ ف کنترات.

مقایی: مقاو ف نگا: مقاو.

مقر: سەرسەخت و گیرّ ف لجباز.

مق کردن: خوّگێف کردن لە کار یان شەرّ ف خود را آماده کردن.

مقل: تاوە، دەفری بەلی شت‌تێداسوور کردنەوە ف تابه.

مقلیّ: مقل، تاوە ف تابه.

مقناتیس: ئاسن‌رفێن ف مغناطیس.

مقوّر: مقار، ئامرازیّکی دارکولّین ف از ابزار کنده‌کاری روی چوب.

مقوّمقوّ: دەمەدەم‌نان و جەقەو گوّرە ف اشتلم، مشاجره و داد وبیداد.

مقە: مرقە ف نگا: مزقە.

مقەبا: قافەزی زوّر ئەستوور ف کاوتن، مقوّا.

مقەبیا: مقەبا ف مقوّا.

مقەبەت: داخراو بەبێ بابویّر: (دەرگاكە **مقەبەت** كە، ئەم قوتوە سەری **مقەبەتە**) ف بسته شده.

مقەدەر: رِوداولەخواوە: (**مقەدەر**یکبان بۆ هانوە) ف قضا و قدر، کنایه از رویداد ناگوار.

مقەرس: دژایەتی، بەكێشەو نەسازاو ف ستیزه‌جو.

مقەس: قەیچی، توّرنوّ ف قیچی.

مقەست: مقەس ف قیچی.

مقەستە: لنگدانی ئەسپ بە تەرزی قبلەوقاج ف دویدن اسب به طور ماریپچ.

مقەلك: تاوە ف تابه.

مقەنزمە: چەخماخی تفەنگ ف گلنگدن تفنگ.

مقەوا: مقەبا ف کارتن، مقوّا.

مقەور: كدوبارزانی، شافەباغی ف كدوحلوایی.

مقەووا: مقەبا ف کارتن، مقوّا.

مقەبەت: ئاگالەخوّ (**مقەیەت** بە دەقوز نەکەوی) ف مواظب.

مقیر: ١) مکور، کەسێ کە پێ لە گوناحی خوّی دەنێ؛ ٢) بێداگر ف ١) اقرارکننده، معترف؛ ٢) مُصِرّ.

مکارە: ئامرازی دارکولّین ف ابزار کنده‌کاری چوب.

مکایل: ١) ناوە بۆ فرشتەی روّزیدابەشکەر؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) میکائیل فرشتهٔ روزی؛ ٢) نام مردانه؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مکوڕ: ١) مقیر؛ ٢) یاغی، سەرسەخت ف ١) معترف؛ ٢) یاغی.

مکوریان: ناوی مەڵبەندیکی پان و بەربنە لە کوردستان ف منطقهٔ مُکری.

مکوریانی: ١) سەر بە مکوربان؛ ٢) خەڵکی مکوربان ف ١) منسوب به «مکوربان»؛ ٢) اهل منطقهٔ مکری.

مگێز: ئارەزو، واز ف آرزو.

مل: ١) ئەستوّ، گەردن؛ ٢) شان، شەپیلك، قوّل؛ ٣) هوزیکی کوردە لە کوردستانی ژێرچنگی ترك و سوربە ف ١) گردن؛ ٢) کتف، بازو؛ ٣) از طوایف کُرد در کردستان.

ملّ: ١) رەلّم، رەمـلّ، لبم، لم؛ ٢) مشك؛ ٣) جوّبرك؛ ٤) شتی زوّر وردو نەرم کە دەبێتـە توّلّا؛ ٥) حەول و بوّن کردن بوّ خواردن. دەگەلّ موّ دەگونـرێ: (**مـلّ** و موّ دەکا)؛ ٦) بلّ، نەرمی خراب ف ١) ریگ؛ ٢) موش؛ ٣) آبدزدك؛ ٤) هرچیز بسیار نرم و ریز که به هم می‌چسبد؛ ٥) جستجو و بوکشیدن به دنبال خوراك؛ ٦) لهیده.

ملا: ١) سەران، بلنـدایی کێوان؛ ٢) جوّرێ داوەت؛ ٣) عاشیرەیکی کوردە ف ١) بلندیها؛ ٢) نوعی رقص گروهی؛ ٣) نام عشیره‌ای است.

ملاچەبەرا: گوندیکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ملاحەزە: ١) ئاگاداری؛ ٢) مدارا ف ١) مواظبت؛ ٢) مُدارا.

ملاز: خوّ بەزەمینـەوە چەسپاندن و چاوەنوّری دەرفەت بوّن: (خوّی لێ **ملازداوە**) ف بر زمین چسبیدن منتظر فرصت بودن.

ملاشك: بن مبجی زار ف سقف دهان، سِق.

ملاقات: توّشی بەکتر بوّن، بەکتر دبتن ف مُلاقات.

ملاك: ١) کەچـك، کەوچـك، کەفچی؛ ٢) چەژە، چێشکـە: (**مـلاکی** ناکەی) ف ١) قاشق؛ ٢) چشیدن.

ملاك: جەرگ، کەزەب، جگەر ف جگر.

ملاکەت: فریشتە، بەندەباڵدارەکانی خوا لە عاسمانان ف فرشته.

ملان: ١) جۆرێ رەقس، ملاّ؛ ٢) سەر هەردوو شان؛ ٣) سەران ف ١) رقص «ملاّ»؛ ٢) بالای هردوکتف؛ ٣) بلندیها.

ملانە: ١) زۆرەوانی؛ ٢) بەربەرەکانی ف ١) کشتی؛ ٢) مقابله.

ملانێ: ملانە ف نگا: ملانە.

ملایم: مامناوەنجی لە بەینی توندو سەیسردا. لە بەینی گەرم و سارددا. سازگار ف ملایم.

ملابیژە: ملاشك ف سقف دهان.

ملبادان: بەزۆر ناچارکردن: (**ملی بادا لێی ساند**) ف مجبور کردن.

ملبرکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ملبەمله: ١) دەگژبەك‌راچوون؛ ٢) رکەبەری؛ ٣) کێ‌بەرکێ ف ١) باهم درافتادن؛ ٢) هم‌چشمی؛ ٣) مسابقه.

ملبەملێ: ملبەمله ف نگا: ملبەمله.

ملبیایش: ١) گوناح و ناوان خستنەسەر؛ ٢) سەرنانەسەر بۆ گاڵتەپێ‌کردن ف ١) ناوان رابه گردن دیگری انداختن؛ ٢) سر به سر گذاشتن.

ملپان: برێتی لە تەمەڵی فەلەو ف کنایه از جاق تنبل.

ملپێچ: پارچەیێ کە لە ئەستۆی دەهاڵێنن ف شال گردن.

ملپێوەنان: ١) برێتی لە کردنی کارێك و گوێ بە ناکامی نەدان؛ ٢) دەس بەکاربوون ف ١) کنایه از ریسك کردن؛ ٢) دست به کار شدن.

ملت: نلتە، خلتە ف تفاله، تەنشین.

ملتاف: دەردی گران ف بیماری صعب‌العلاج.

ملتە: ملت ف تفاله، تەنشین.

ملتیان: جاش‌باڵنە، باڵتۆی کورتی ناسەر ئەژنۆ ف بالتو کوتاه.

ملچ: مرچ ف نگا: مرچ.

ملچاندن: مرچ‌کردن، دەنگ لەدەم‌هانن لە کاتی خواردن و خواردنەوەدا ف صدادادن دهان به‌هنگام خوردن و آشامیدن.

ملچانن: ملچاندن ف نگا: ملچاندن.

ملچۆك: کلچوك ف میل سرمه‌دان.

ملچەملچ: مرچەمرچ ف صدای دهن هنگام خوردن.

ملچەوت: ١) گەردن‌کەچ؛ ٢) برێتی لە فەرمانبەر؛ ٣) برێتی لە گزبکار ف ١) گردن کج؛ ٢) کنایه از مطیع؛ ٣) کنایه از حیله‌گر.

ملچی: ١) دەنگی ماچی توند؛ ٢) ملچەی دەم لە خواردندا ف ١) صدای بوسه؛ ٢) صدای دهن هنگام خوردن غذا.

ملچێوك: کلچوك، ملچوك ف میل سرمه‌دان.

ملخوار: ملچەوت ف گردن کج.

ملخەت: کەنارەی هێڵی جوت کە بەکاسن بەرزەوەبوە ف کنارهٔ بلندتر شیار شخم.

ملدان: ١) تەسلیم‌بوون؛ ٢) بەقسەکردن، گوێ‌شل‌کردن ف ١) تسلیم شدن؛ ٢) فرمانبرداری کردن.

ملدەبەرملنان: ١) تێکەوەگلان؛ ٢) بە دڵگەرمی خەریکی کارێ بوون ف ١) گلاویزشدن؛ ٢) جدّاً مشغول به‌کاری شدن.

ملدەبەرنان: بە دڵگەرمی خەریك بوون ف با جدّیت مشغول شدن.

ملدێ‌کەردش: ١) ملی بەخشڵ خەملاّند؛ ٢) گوناحی خرایە ئەستۆ ف ١) گردنبند به گردن آویخت؛ ٢) محکوم شد.

ملدێ‌کەوتش: ١) ناوانی خرابە سەر؛ ٢) گوناحی لەملدا ما ف ١) محکوم شد؛ ٢) گناه به گردنش ماند.

ملراکێشان: ١) ملدان؛ ٢) قانع‌بوون ف ١) اطاعت کردن؛ ٢) راضی شدن.

ملرەچەقوخستن: برێتی لە کاری خەتەر کردن ف کنایه از ریسك کردن.

ملشکاندن: ١) برێتی لە زۆر زیان پێ‌گەیاندن؛ ٢) برێتی لە رۆیشتنی خوێنتاڵ: (بیا بڕوا **ملی خۆی بشکێنێ**) ف ١) کنایه از آسیب رسانیدن؛ ٢) کنایه از رفتن مزاحم.

ملشو: پێسیر، ئێخە ف گریبان.

ملشۆڕ: ١) شەرمەزار؛ ٢) تەسلیم ف ١) شرمنده؛ ٢) تسلیم.

ملشۆڕی: شەرمەزاری ف شرمندگی.

ملغە: باری، لۆسە ف اهرم.

ملقان: ١) گەردن‌بەند؛ ٢) فەلاّدە ف ١) گردنبند زینتی؛ ٢) قلاّده.

ملقانك: ملقان ف نگا: ملقان.

ملق: ١) بلقی کوڵینی ناو؛ ٢) جوێن، دژمان ف ١) حباب آب در حال جوشیدن؛ ٢) دُشنام.

ملّق: فیز، دەعبە ف تکبّر.

ملّقە: دەنگی ناوی فرکراو لە گەروا ف صدای گلو هنگام سرکشیدن مایع.

ملّك: ١) کۆپار، دوگەوشنر؛ ٢) خوری ئەقرناو بەملی بەزەوە؛ ٣) کۆباری گاو چێڵ ف ١) کوهان شتر؛ ٢) پشم مانده برگردن گوسفند؛ ٣) برجستگی روی پشت گاو.

مُلك: زەمینی تایبەتی ف مُلك.

ملّکانە: داهاتی خاوەن زەمین لە رەعیەتان ف بهرهٔ مالکانه.

ملکز: ملکورت ف گردن کوتاه.

ملکرن: لەسەر قەلاّندوش دانان ف کول گرفتن.

ملکنای: مژین ف مکیدن.

ملکەچ: گەردن‌کەچ، ژێرفەرمان ف فرمانبردار.

ملکەردش: ملدێ‌کەردش ف نگا: ملدێ‌کەردش.

ملکەو: برێتی لە جوان و خوشێك ف کنایه از دلبر زیبا.

ملکەوتش: ملدێ‌کەوتش ف نگا: ملدێ‌کەوتش.

ملگیر: مروی ئەسنۆخوار و خنج ف گردن کج.

مللا: دەرسی‌دین‌خوێندو ف مُلا، آخوند.

مللە: مللا ف مُلاّ، آخوند.

ملەچەقۆخستن: برێتی لە کاری بقەکردن ف ریسك کردن.

ملەچەقۆساوین: برێتی لە کاری خەتەر کردن ف کنایه از ریسك کردن.

مل لەچەقۆهەڵسوڕن: مل لەچەقۆساوین ف کنابه از ریسك کردن.
مل لەمـوُباربکتر: بریتی له ئاماده بۆ گشت فەرمانێ ف کنابه از آماده برای فرمانبرداری.
مل لینان: مل پێوەنان ف نگا: مل پێوەنان.
ململانە: ۱) رکەبەری: ۲) زۆرانی ف ۱) همچشمی، رودررو ایستادن؛ ۲) کُشتی
ململانێ: ململانە ف نگا: ململانە.
ململین: بەخشکەوەبزونن، جبنگڵ‌دان ف خزیدن.
ملناسر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ملنان: دەس بەکاربوُن، مل پێوەنان ف دست بەکار شدن.
ملنایەنە: بۆڵەبۆڵ ف غرولند.
مل نەدان: رازی نەبوُن، قبوڵ نەکردن ف قبول نکردن.
ملنیان: ۱) ملدان؛ ۲) ملنان ف ۱) نسلیم شدن؛ ۲) دست بەکار شدن.
ملۆ: کوله، کولله، کلۆ ف ملخ.
ملوان: ملشۆ، بێسیر ف یقه.
ملوانکە: گەردن‌بەند، گەردانە ف گردنبند.
ملوانە: ملوانکە ف گردنبند.
ملۆچکە: مروچە، میروله ف مورچه.
ملۆچە: نەزین و خورانی پێست، مروجە ف مورمور.
ملۆچە: گلۆفین، له ناو مشتا گوشین ف مچاله.
مل وڕ: شەلاتی، زۆردار ف گردن کلفت، شارلاتان.
ملۆرە: مروچە ف مورچه.
ملۆزم: جنۆکەی پیاوترسێن ف جنّ نرسناك.
ملۆسنابش: ۱) مژین؛ ۲) کێشان بەرەوخۆ ف ۱) مکیدن؛ ۲) جذب کردن.
ملول: دڵشکاو، ڕەنجاو ف رنجیده.
ملولەی: دڵشکاوی، ڕەنجاوی ف رنجش.
ملومۆ: گەڕان و بوُن کردنی زەمین بۆ پەیداکردن: (ڕێوی **ملومۆ**دەکا) ف بوکشیدن و گشتن برای خوراك.
ملومۆچ: مرومۆچ ف اخمو.
ملوموش: ملومۆ ف نگا: ملومۆ.
ملۆمە: داری دوو بەردی دەستار ف چوب وسط دستاس زیرین.
ملوەن: گەردن‌بەند، گەردانە ف گردنبند.
ملوێن: دوکلوُر، هەزارچار هەزار ف میلیون.
ملوێنك: ملوەن ف گردنبند.
ملوێنکە: ملوەن ف گردنبد.
ملوێنە: ملوەن ف گردنبند.
ملوێنەر: دەوڵەمەندی قەبە، لوُرت ف ثرونمند بزرگ، میلیونر.
ملوێنێر: ملوێنەر ف میلیونر.
ملە: ۱) وکە، کێ‌بەرکێ؛ ۲) بسنو، زینو ف ۱) مسابقه؛ ۲) گردنۀ کوه.
مڵە: ۱) جۆبڕك؛ ۲) مشك ف ۱) آبدزدك؛ ۲) موش.

ملەبـالا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ملەبرکێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
ملەت: ۱) بەبرەو؛ ۲) کۆمەڵی لە ڕەگەزێك ف ۱) پیرو، تابع؛ ۲) ملّت.
ملەپێچی: سەربزێوی ف تمرّد.
ملەتاتکێ: سەرهەڵێنان و نرم‌بوُنەوە بۆ دیتنی شتێ ف گردن کشیدن برای تماشای چیزی.
ملەچۆچە: قۆچەمل ف گردن بریدۀ مرغ.
ملەخڕە: دەردێکە ئەستۆی پێ دەماسێ ف بیماری آماس گردن.
ملەخڕێ: ملەخڕە ف بیماری آماس گردن.
ملەزەن: ڕێگر، گۆران، چەتە ف دزد گردنه، راهزن.
ملەقوتە: ملەتاتکێ ف سرك کشیدن.
ملەقوتێ: ملەقوتە، ملەتاتکێ ف سرك کشیدن.
ملەقۆجە: ملەچۆچە، قۆچەملە ف نگا: ملەچۆچە.
ملەقۆچە: ملەچۆچە، قۆچەملە ف نگا: ملەچۆچە.
ملەقۆرتە: ملەچۆچە، قۆچەملە ف نگا: ملەچۆچە.
ملەك: بارێ کە دەخرێتە سەرشان ف باری که بر دوش گذارند.
ملەگا: ۱) ڕێژاو؛ ۲) ملەی کێو، بستو، زینو ف ۱) مصب؛ ۲) گردنۀ کوه.
ملەگۆ: بەرموُر لە گۆی زێڕ ف گردنبند از گویچه‌های طلا.
ملەگەوێ: مالۆچ، مالۆچە ف گیاه ملوکیه.
ملەما: دەست لەملان ف دست به گردن.
ملەما: ۱) قەڵشی بابوێر؛ ۲) پەڕۆی بە زەردێنەهێلکە سواغ‌دراو بۆ سەر بڕین ف ۱) سوراخ منفذ باد؛ ۲) پلاستر از زردۀ تخم‌مرغ.
ملەماسێ: ملەخڕە ف آماسیدن گردن.
مل همبانی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ملەملە: ۱) رك‌بەرکێ؛ ۲) بەربەرەکانی؛ ۳) رکە، ملە، کێ‌بەرکێ ف ۱) همچشمی؛ ۲) مبارزه با همدیگر؛ ۳) مسابقه.
ملەنیر: لبادێ کە لە بن نیرەوە دەچێتە سەر ملی گا ف نمد زیر یوغ بر گردن گاو.
ملەوانە: ۱) ملوانکە؛ ۲) ملشۆ ف ۱) گردنبند؛ ۲) یقۀ پیراهن.
ملهوڕ: مل‌وڕ، شەلانی ف شارلاتان، گردن کلفت.
ملەوێچە: مالۆچە ف ملوکیه.
ملهێب: شەن، شەنە ف افشون.
ملی: سەر بەهۆزی «ملا» کە لە کوردستانی ژێردەس سوریە دەبن ف از طایفۀ «ملا» در کردستان.
ملێ: گونـدێکی کوردستانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ملیاکەت: فریشتەی خوا ف ملائکه.
ملیان: بزونن، چەتەرەدان ف جواته‌زدن.
ملیای: ڕۆیشتن ف رفتن.

ملێب: شەنە، شەن، ملهێب ف افشون.

ملێبوك: جەنالی هەوالی کەوچك ف جنگالِ غذاخوری.

ملیجك: مەلیچك، جۆلەکە، چێشکە ف گنجشك.

ملیس: ئاربکاری هێزی چەکداری دەولەتی ف نیروهای مردمی.

ملێ ملێ: ملەملە ف نگا: ملەملە.

ملیوان: ملشۆ ف بفە.

ملیوانە: گەردانە ف گردنبند.

ملیەزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ممبارەك: پیرۆز، مبارەك ف مبارك.

ممبارەکبادی: پیرۆزبایی: (جا سوارت دەبم بە شادی شادی/ جارجار لێت دەکەم **ممبارەکبادی**) «بەبت و باو» ف تهنیت و تبریك.

ممکون: شیاوی بوون ف ممکن.

ممکین: ممکون، شیاوی بوون ف ممکن.

ممێ جیلە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

من: ١) راناوی تاکەکەسی قسەویژ؛ ٢) کێشێکە ف ١) من، ضمیر متکلّم تنها؛ ٢) من، سەکیلوگرم.

مناجات: کەبار، بەدەنگ خوێندنی شێعر و دوعای ئاینی لە پارشێوی رەمەزاندا ف مُناجات.

منارە: ١) دروسکراوی زۆر قوچ لە مزگەوت بۆ بانگدەر؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) منارە؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مناسب: شیاو، ملایم ف مناسب.

منافق: دوڕوو ف منافق.

منال: ١) فرزەند، رۆلە؛ ٢) زاروك ف ١) فرزند؛ ٢) کودك.

منالانە: ١) کاری وەك زاروکان؛ ٢) شتێ کە بۆ زاروکان دەشێ ف ١) کار کودکانە؛ ٢) مناسب کودکان.

منالباز: بەچەباز ف بچەباز.

منالبازی: بەچەبازی ف بچەبازی.

منال بوون: ١) زاروکی، رۆژانی پچوکی؛ ٢) زان، بیچوهێنانی ژن ف ١) کودکی؛ ٢) زادن، بچەآوردن.

منالدار: خودانزاروك ف بچەدار.

منالدان: جێگەی پیزە لە زگدا ف زهدان.

منالۆچکە: زاروی بچوك ف بچە کوچولو.

منال وکال: بریتی لە ژن و زەجالە ف رجّالە.

منال ومەزن: منال وکال ف رجّالە.

منالەبەر: ژنێ کە زاروی شیرەخۆرەی هەبە ف زنی کە بچهٔ شیرخوارە دارد.

منالەورتکە: بچوك و زاروی کوڵان ف بچەهای قد و نیمقد.

منالەورکە: منالەورتکە ف بچەهای قد و نیمقد.

منالی: رۆژگاری زاروکی ف بچگی.

منامنا: دیار و ئاشکرا، خو با ف نمایان.

منبارەك: ممبارەك، مبارەك، پیرۆز ف مبارك.

منتك: نەزایی، لێچوون: (گۆزە **منتك** دەدا) ف تراوش.

منج: ١) تۆم؛ ٢) پنج ف ١) بذر؛ ٢) بوتە، ریشە.

منجڵ: پەڵەپەڵەی باقر بوونی مس ف لکەهای روی ظروف مسین.

منجە: دەنگی لوتی کن ف صدای سخن دربینی.

منجەڵە: پەڵەی باقری، منجڵ ف نگا: منجل.

منجەمنج: گنەگن ف صدای پیاپی حرف زدن در بینی.

مندار: ١) منال؛ ٢) مردار ف ١) بچە؛ ٢) مُردار.

مندارانە: منالانە ف بچگانە.

مندارباز: بەچەباز، لوسکەباز ف بچەباز.

مندار بازاری: کار و باری زاروکانە ف کار بچگانە.

مندار بازی: ١) لوسکەبازی؛ ٢) کاری منالانە ف ١) بچەبازی؛ ٢) کار بچگانە.

مندار بوونەوە: مردنی حەیوان بەبێ سەربڕین ف مردار شدن.

منداردان: منالدان ف زهدان.

مندارکردنەوە: خراپ سەربڕینی حەیوان کە گۆشتی نەخورێ ف ذبح حرام.

مندار ومەزن: منال ومەزن ف رجّالە.

منداروەرتکە: منالەورتکە ف بچەهای قد و نیمقد.

منداروەبو: مردارەوبوگ ف مُردار شدە.

منداری: ١) منالی؛ ٢) مردارەوەبوون؛ ٣) گلاوی ف ١) بچگی؛ ٢) مُردارشدن؛ ٣) پلیدی.

مندال: منال ف نگا: منال.

مندالانە: منالانە ف بچگانە.

مندالباز: منالباز ف بچەباز.

مندال بازار: منال بازار ف نگا: منال بازار.

مندال بازی: منال بازی ف بچەبازی.

مندالدار: منالدار ف بچەدار.

مندالدان: منالدان ف زهدان.

مندالۆچکە: منالۆچکە ف بچە کوچولو.

مندالۆك: منالۆچکە ف بچە کوچولو.

مندالۆکە: منالۆچکە ف بچە کوچولو.

مندالەبەر: مندالەبەر، ژنێ کە مندالی جکۆلەی هەبە ف زنی کە بچهٔ شیرخوارە دارد.

مندالەورتکە: منالەورتکە ف بچەهای قدونیمقد.

مندالەورکە: منالەورتکە ف بچەهای قد و نیمقد.

مندالی: منالی ف بچگی.

مندێر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

منژی: مژی، نەمنیش ف من هم.

منفەحەت: فازانج، بەهرە ف سود.

منفەعەت: منفەحەت، بەهرە ف سود.
منکبر: دژی شێخی بەریقەت ف مخالف پیر طریقت.
منگ: منجە، قسەکردن لە کەپۆدا ف تودماغی.
منگاندن: گن قسەکردن ف تودماغی حرف زدن.
منگن: گن ف کسی کە تودماغی حرف می‌زند.
منگە: منگ ف حرف تودماغی.
منگەمنگ: منگەی لەدوی یەك ف «منگە» پیاپی.
منم: خۆمم ف من هستم، منم.
من‌من: قسەی خۆبەزل‌زان: (هەر **من‌من**ەبەنی) ف منم منم، سخن خودستای.
منمنك: ١) پەپوله؛ ٢) جۆرێ پەپولەی خاڵدار ف ١) پروانە بە طور عام؛ ٢) نوعی پروانۀ خالدار.
منمنۆك: ١) جۆرێ پەپولەی خاڵدار؛ ٢) خۆپەسند ف ١) نوعی پروانۀ خالدار؛ ٢) خودستای.
منمنە: زەنگبانە ف منجوق.
منوتۆ: خۆم‌و خۆت ف من وتو.
من‌وتۆیی: لێك‌جیایی، فەرق‌و جیاوازی ف جدایی، ضدّ یگانگی.
منۆڵ: پارچەیەکی ئەستوورو قایمە ف پارچەای محکم.
منە: ١) چوونەژێر باری چاکەی کەسێ؛ ٢) پەلەو لەز بەرەو کارێك، پاپاکردن: (بانگی کەم هەر **منە** دەکا)؛ ٣) مۆرو بە زمانی زاروکان ف ١) منّت؛ ٢) شتاب در راه تحصیل چیزی؛ ٣) مهرۀ زینتی در لهجۀ کودکانە.
منەت: سپاس، منە ف منّت.
منەتبار: سوپاس گوزار ف سپاسگزار.
منەت‌باری: سوپاس لە چاودا ف سپاسگزاری.
منەت‌خوارن: منەت‌باری ف سپاسگزاری.
منەت‌دار: منەتبار ف سپاسگزار.
منەت کار: منەتبار ف سپاسگزار.
منەت‌هەڵگرتن: چوونەژێر باری چاکە ف منّت کشیدن.
منەقا: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
منەمن: ١) من‌من؛ ٢) بۆڵەو پرتە ف ١) خودخواهی، منم‌منم؛ ٢) غرولند.
منەمنە: بۆڵەو پرتە ف غرولند زیرلبی.
منهو: مەتن، نوسراوی ناو کتێب ف متن کتاب.
منەوشە: وەنەوشە ف گل بنفشە.
منەیی: پەلەکردن لە رێگای شتێکا ف شتاب در راه تحصیل چیزی.
منێ: ١) خۆبا، بەرچاو؛ ٢) توێژینەوە، لێ‌کۆڵینەوە؛ ٣) دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف ١) آشکار، نمایان؛ ٢) پژوهش، کندوکاو؛ ٣) دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
منیانش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
منیش: مژی، خۆشم ف من هم.
منێ کار: توێژەرەوە، شی کەرەوە ف پژوهشگر.
منێ کرن: منێ‌کاری ف تحقیق کردن، پژوهش کردن.
منێ‌منێ: زەنگبانە ف خرزەهای بسیار ریز، منجوق.
منینێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
مو: ١) تووك، ئەو ناڵانەی لە پێست دەڕوێن؛ ٢) نەخۆشیەکە لە قامك دێت زۆر بەئێشە؛ ٣) جۆرێ کوڵکەی زبری بزن؛ ٤) نیمە، خۆمان؛ ٥) نوکی دەرزی؛ ٦) سەر لێوی تیژی تیخ؛ ٧) کوڵ‌و خەم؛ ٨) من، ئەمن ف ١) مو؛ ٢) کژدمە؛ ٣) پشم نوعی بز؛ ٤) ما؛ ٥) نوك سوزن؛ ٦) لبۀ تیز تیغ؛ ٧) غم و اندوە؛ ٨) من.
مۆ: ١) گزیر، کاربەدەستی ئاغاو خان؛ ٢) پشتی ئەشوێ‌و ئەور؛ ٣) لەدوای مڵ وانا: حەول‌دان‌و بۆن‌کردن لەشوێن خواردن: (مڵ‌و مۆ کردن) ف ١) مُباشر ارباب؛ ٢) عقب نیشە و نیر؛ ٣) بەدنبال «مڵ» بە معنی بوکشیدن و جستجو برای خوراك است.
مواجب: جیرە، مانگانە ف حقوق و مُستمرّی.
موارەك: پیرۆز، ممبارەك ف مبارك.
موارە کبادی: ممبارەکبادی، پیرۆزبایی ف تبریك.
موافیق: رازی، قابل ف موافق.
موانە: بەرەمبۆ، بەرە ف نگا: بەرەمبۆ.
موانی حەمە کەریم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
موانی میرزا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
موباشیر: مۆ، مباشیر، گزیر ف مباشر ارباب.
مۆبڕ: زۆر کپ، نوند بەسەربەکادرپاو: (بەنجەرەکە **مۆبڕە**) ف کیپ، بدون منفذ.
موبڕە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
مۆبەت: محەبەت، خۆشەویستی ف محبّت.
مۆبەق: مدبەق، جێگەی چێشت‌لێنان ف آشپزخانە.
مۆبەمۆ: برێنی لە پشکنینی زۆر بەچاکی ف کنایە از تفتیش دقیق.
مۆت: دۆشاو، دمس، شۆك، دفس ف شیرۀ انگور.
مۆتاب: کەسێ کە خەشەو خەرار دروس ئەکا ف موتابچی.
مۆتاز: ناناچ، هەژار، جاولەدەس ف مُحتاج.
موتالا: متالا، خوێندنەوەی بێ‌دەنگ‌و هەر بەچاو ف مطالعە
مۆتاو: ١) مۆتاب؛ ٢) ناڵەمو، ناڵەبەنی مو ف ١) موتابچی؛ ٢) نار مو.
موتك: زاوکە، مارکە ف نگا: مارکە.
موتك: مۆرد، مۆرتك ف درختچۀ آس.
موتکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
موتلجە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

موتۆڕ: مانۆڕ [ف] مونور.

موتوربه: منوربه، پەیوەندی دار [ف] پیوند درخت.

موتورفه: ١) متورفه، زۆر جوان و بێهاوتا؛ ٢) موتوربه [ف] ١) بسیار زیبا و ظریف؛ ٢) پیوند درختی.

مۆته: ١) شەوە، جۆرێ خەونی بەترس کە هەناسەی پیاو سواردەکا؛ ٢) پوکاوڵە [ف] ١) کابوس؛ ٢) ام.

مۆته: مەلبکی پۆبەداری زۆر دەنگخۆشە [ف] پرنده‌ای است کاکلی و خوش‌آواز.

مۆتەبەر: بەئیحتوبار، جێگەی منمانە [ف] مُعتبر، مطمئن.

مۆتەکە: مۆته، شەوە [ف] کابوس.

موتەموت: ملّ‌ومۆ [ف] نگا: ملّ‌ومۆ.

موتەهەم: منەهەم [ف] منهم.

مۆتی: دۆشاو، موت، دفس، دمس، ناقبت [ف] شیرهٔ انگور.

مۆتی: مۆنی [ف] شیرهٔ انگور.

مۆجزات: ١) کارێ کە لەدەس بنیادەمی ئاسایی نەبەت؛ ٢) بلیمەت و زۆر زیرەك [ف] ١) مُعجزه؛ ٢) نابغه.

مۆجزه: مۆجزات [ف] نگا: مۆجزات.

مۆجگاری: ئامۆژگاری [ف] اندرز.

مۆجلا: مروجه، میرو، میروله [ف] مورچه.

مۆجله: مۆجلا، مروچه [ف] مورچه.

مۆجیاری: مۆجگاری، ئامۆژگاری [ف] اندرز.

مۆج: ١) روگرژ؛ ٢) ماچ؛ ٣) ئامۆژگاری؛ ٤) رەگی بەرزی پشتی دەست؛ ٥) گوێ‌شۆڕکردنی یەکسم: (ئەم ئێسترە مۆجی کردوە)؛ ٦) قبت، قوت [ف] ١) اخمو؛ ٢) بوسه؛ ٣) اندرز؛ ٤) رگهای نمایان پشت دست؛ ٥) گوش فروهشتن ستور؛ ٦) برجسته.

مۆج: ١) جومگە؛ ٢) رۆناخۆش: (مڕ و مۆچ)؛ ٣) ماچ، راموس: (ماچ و مۆج)؛ ٤) لار، چەمین، چەقین؛ ٥) قوت. بۆ گوێ دەڵێن: (گوە مۆج کرن) [ف] ١) مچ؛ ٢) اخمو؛ ٣) بوسه؛ ٤) خم؛ ٥) نیزشدن گوش.

موچاچ: پرچی دەسکار [ف] کُلاه‌گیس.

موچاخ: پرچی بەدەل، موجاج [ف] کُلاه گیس.

مۆچاندن: داهێنانەوە، لارکردنەوە [ف] خم کردن.

مۆچانن: ئامۆژگاری‌کردن [ف] اندرز دادن.

مۆچانن: مۆچاندن [ف] خم کردن.

مۆچانەوە: لارکردنەوە، خوارکردنەوە، چەماندنەوە [ف] خم کردن.

مۆچانه: ١) جیره؛ ٢) باجی خاوەن‌ملك لە رەعیەتی جوتبەندە [ف] ١) جیره، مستمری؛ ٢) سهم ارباب از محصول، بهرهٔ مالکانه.

مۆچرك: ١) مچورك، نەزوی لەش؛ ٢) منەمای دەرمان کە بە پێسەوە دەلکێنرێ [ف] ١) تیرکشیدن اندام؛ ٢) پلاسنر.

مۆچركه: مچورك [ف] تیرکشیدن اندام.

مۆچك: کەپۆلە، پێوانەی چکۆلەی داربن [ف] پیمانهٔ کوچك جو بین.

مۆچك: تۆکەبەر [ف] موی زهار.

مۆچ کردن: ١) گوێ‌شۆڕکردنی یەکسم؛ ٢) ماچ کردن، رامۆسان [ف] ١) گوش فروهشتن ستور؛ ٢) بوسیدن.

مۆچکه: ئامۆژگار، مۆجیار [ف] اندرزگو.

مۆچه: لەوەرێکە لە ئەسپەناغ دەکا [ف] علفی است شبیه اسفناج.

مۆچه: ١) بەش؛ ٢) جیره؛ ٣) کێڵگەی بەشی ماڵێکی جوتبەندە؛ ٤) جومگە؛ ٥) دوعای نوسراو، نوشته [ف] ١) بخش؛ ٢) مستمری؛ ٣) مزرعهٔ یك خانوادهٔ کشاورز؛ ٤) مُچ؛ ٥) دعای نوشته شده.

مۆچەخۆر: جیرەخۆر: (کاکم **مۆچەخۆری** دەوڵەتە، کاکت **مۆچەخۆری** خانە) [ف] حقوق بگیر، مستمری بگیر.

مۆچەمۆچە: بەشەبەشە [ف] بخش بخش.

موچەوانه: دەسبەندی خشڵ [ف] دستبند زینتی.

مۆچەوانه: موجەوانە [ف] دستبند زینتی.

موچپا: جومگەی پا [ف] مچ پا.

مۆچیار: ئامۆژگار، نسحەتکەر [ف] اندرزگو.

مۆچیاری: ئامۆژگاری [ف] اندرزگویی.

مۆچیانەوە: داهاتنەوە، چەمانەوە [ف] خم شدن.

موچین: جومگەپێچ [ف] مچ پیچ.

مۆچینك: ئامرازی مو لەپێست‌هەڵکێشان کە ماشەیەکی بچوکی سەرتیژە [ف] موچین.

موحبەت: مۆبەت، ئەڤین، دڵداری [ف] عشق، محبّت.

موحتەبەر: بەرێزو فەدر [ف] معتبر.

موحتەرەم: موحتەبەر [ف] معتبر، محترم.

موحەللەق: محەللەق [ف] نگا: محەللەق.

موحەنەك: محەنەك [ف] اسب نجیب.

موخ: ١) مژی، ئەوی دەکاسەی سەردایە؛ ٢) مژی ناو ئێسکی ئەندام [ف] ١) مغز؛ ٢) نخاع.

موخابن: مخابن، حەیف، بەداخەوە [ف] دریغا.

موختەسەر: کورتە، قسەی دریژی کورتەوەکراو [ف] مختصر.

موخرکه: نەخۆشیەکی سەری منداڵانە، خرکانە [ف] نوعی بیماری سر کودکان که سبب ریزش مو می‌شود.

مۆخ کێشان: برینی لە ئەرك پێدان و جارزکردن [ف] کنایه از زحمت دادن و بکر کردن.

مۆخل: مخل، ئامرازی ئاردداپێژتن [ف] الك.

مۆخل: ١) هێلەک؛ ٢) پالوێنە [ف] ١) آلك؛ ٢) پالونه.

مۆخل: ١) هێلەگ؛ ٢) پالوێنە؛ ٣) کەوگیر [ف] ١) آلك؛ ٢) پالونه؛ ٣) کفگیر.

موخلیس: خزمەتکاری بەئەمەگ [ف] مُخلص.

موخۆڕ: دەمۆکانە، دەنوکە [ف] دبق، مویزك.

موخۆر: دەرمان‌حەمام، دارو [ف] واجبی.

موخورب: کاتی رۆژئاوابون [ف] تنگ غروب.

موخۆرکه: موخرکه، خرکانه [ف] نگا: موخرکه.

مۆد: داب، رێوشوێنی تازەبابەت [ف] مُد.

مۆد: ١) شەرەفسە؛ ٢) نیرەبی؛ ٣) دژایەتی ف ١) جُدل؛ ٢) حسادت؛ ٣) مُخالفت.

مودار: چاوێ کە نەخۆشی موی گرتبێ ف چشم بیمار از نوعی درد.

مۆدانلو: هۆزێکی کوردە لە مازندەران ف عشیرەای است کُردزبان.

مۆدنە: دەمنە، باسك، دارجگەرە: (سەهم و نەسبب ئەسڵی بە باسی گیاو گڵ نیە/ نۆنتە خەرجی سۆنتە **مۆدنە** ماجی لەب دەکا) «نالی» ف چوب سیگاری.

مودور: کارگێر ف مُدیر.

مۆدە: ١) ژنێ کە بەرگی فەرەنگی دەبەرکات؛ ٢) شاکاشی ف ١) زن آلامد؛ ٢) کاسهٔ بزرگ سفالی.

مۆدە: ژیهانی، هەڵکەوتە، لیهاتو ف سرامد و شایسته.

مودیر: مودور ف مُدبر.

مور: نالی شاری، ئەزوا ف صبر، الوا.

مۆر: ١) رەنگی بنەوش؛ ٢) دەس لێ نەدراو، کاربێ نەکراو؛ ٣) ناوی لەکانزاکەندراو بۆ لەسەرکاغەزدانان؛ ٤) جانەوەرێ بچوکە دار دەخوا، مۆرانە؛ ٥) مروچە؛ ٦) خوڵەکەوە، بوڵ؛ ٧) مار؛ ٨) تەرح و دیدار ف ١) بنفش رنگ؛ ٢) بکر و دست نخورده؛ ٣) مهر امضاء؛ ٤) موریانە، حشرەای است؛ ٥) مورچە؛ ٦) خاکسنر؛ ٧) مار؛ ٨) شکل و شمایل.

مۆڕ: ١) روگرژ، مۆج؛ ٢) بە چاوی زەق ڕوانین: (لێم **مۆڕەوبون**) ف ١) اخمو؛ ٢) نگاه خیرە.

مۆر: ١) سۆچ، گۆشە؛ ٢) باڵدار، مر؛ ٣) شبوەن؛ ٤) بریتی لە رۆژو؛ ٥) مروجە؛ ٦) شتی جکۆڵەی سماو بۆ جوانی و خشڵ: (بەرمۆر، مت و مۆر)؛ ٧) جرو چاو: (**مۆرێ** خۆ نال کرد)؛ ٨) برەدار ف ١) گوشە؛ ٢) مرغ؛ ٣) مویه؛ ٤) کنایه از روزه؛ ٥) مورچه؛ ٦) خرزه؛ ٧) رخسار؛ ٨) قطعه هیزم.

مورا: کۆژەکەی شین کە بۆ چاوزار لەشانی منالی دەدەن ف خرزی است کبود برای دفع چشم زخم.

مۆراست بونەوە: بریتی لە تورەبونی زۆر بان ترسانی زۆر ف سیخ شدن مو از خشم یا ترس.

موران: ١) نەموەز؛ ٢) دوکەڵ، کادو؛ ٣) مۆریانە ف ١) مه؛ ٢) دود؛ ٣) موریانه.

مۆرانە: جانەوەری دارخۆر ف موریانه.

مۆڕبونەوە: بە زۆیی چاو نماشاکردن ف خیره‌خیره نگاه کردن.

مورت: ١) تۆکەبەر، موی بەرگەدە؛ ٢) وردەمو کە لە پێستەی دەرنن ف ١) موی زهار؛ ٢) ریزه مو که از پوست حیوان برکنند.

مورتخە: مازەپشت، برېرە ف ستون فقرات.

مۆرتك: ١) دەوەنێکی بۆن‌خۆشە؛ ٢) پیاوعاقڵی ئاوابی ف ١) درخنجهٔ مورد؛ ٢) پیر دانا.

مۆرتکە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مۆرجلا: مێرولە، مروجە ف مورچه.

مۆرجەلا: مۆرجلا ف مورچه.

مۆرخانە: قاشەنەنگوسنبلە ف نگین.

مۆرد: ١) مۆرتك؛ ٢) جانەوەرێکە بەشم دەخوا ف ١) درخنجهٔ آس؛ ٢) حشرهٔ ببد.

موردار: مردار، لاشەی تۆپیو ف مُردار.

مۆردار: جێ متمانەی پاشاو خان ف مُهردار پادشاه و خان.

مۆردانە: جێگەی مۆرد ف رویشگاه درخنجهٔ آس.

مۆردخواردە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

مۆردەم: ١) مروڤ؛ ٢) بیاوی نێری نشادەم ف ١) مردم؛ ٢) مَرد.

مۆردەمەنی: ١) خزمایەتی، خوێشی؛ ٢) مروڤایەتی، جوانمێری ف ١) خویشاوندی؛ ٢) جوانمردی.

مۆردەن: مردن ف مرگ.

مۆردەنە: ١) مردن؛ ٢) هەژماردن، حەساوکردن ف ١) مرگ؛ ٢) برشمردن.

موردبن: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مۆرزەلا: مێرولە، مروجە ف مورچه.

مورسیکا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مورشید: مرشود ف مرشد.

مۆرك: جۆرێ نرێ ف نوعی انگور.

مۆرك: ١) مۆری خشڵ؛ ٢) پێشکەی زۆر وردیلە ف ١) خرزه؛ ٢) پشهٔ ریز.

مۆرکردن: نیمزاکردن بە مۆر ف مُهرگذاشتن.

مۆرکری: شوشەو نەسپابی سەربەمۆر و دەس لێ نەدراو ف لاك و مهر شده و دست نخورده.

مۆرك لەخۆنان: بریتی لە خۆ بەزل‌شاندان و ناربفی خۆکردن ف کنایه از لاف بی‌معنی زدن.

مۆرك و مایە: ریزو جورمەت ف وقار و سنگینی.

مورکە: مۆرانەی خوری‌خۆر ف حشرهٔ ببد.

مۆرگ: ١) مۆر، مۆرك؛ ٢) مروجە ف ١) خرزه؛ ٢) مورچه.

مۆرگەبا: جۆرێ مۆرکی سپی کە بە پیرۆز دەزانرێ ف نوعی خرزهٔ سفید شگون‌دار.

مۆرگەکەولە: کۆژەکە ف خرمُهره.

مۆرگەکەوەلە: مۆرگەکەولە، کۆژەکە ف خرمُهره.

مۆرمان: ژیلەمۆ، زیلەمۆ ف خاکستر داغ.

مۆرن: بەری دەموکانە ف ثمر مو بزك.

مۆرنان: شەقل‌کردن، دیاری کردن ف علامت گذاشتن.

مۆرنین: بریتی لە دەربڕینی خەم بان تورەبی زۆر ف کنایه از اظهار اندوه یا خشم بسیار.

مۆرو: ١) مۆرك، مۆر، مۆرگ؛ ٢) هەمرێ، هەرمێ ف ١) خرزه؛ ٢) گلابی.

موروان: باڵداران ف مرغان.

مورۆز: ١) کزی‌و مانی: ٢) بەدبەختی، کلۆڵی [ف] ١) اندوه؛ ٢) بدبختی.

مۆرۆلە: ١) مۆروەناش: ٢) دارۆکێکە لە نێوان مزانەو نێرەقە؛ ٣) بەرکۆڵە [ف] ١) مهرۀ قطب آسیا: ٢) ابزاری درخبش: ٣) نگا: بەرکۆڵە.

مۆروەناش: بەردێ خڕە لەبن تەوەرەی ئاسیاودا [ف] مهرۀ قطب آسیا.

مۆروەبا: مۆرکەبا [ف] نگا: مۆرکەبا.

موروەتا: موروێکی شینە [ف] مهره‌ای زینتی آبی رنگ.

موروەسەراو: جۆرێ موروە [ف] نوعی مهرۀ زینتی.

مۆروەشین: کانزایەکە بە رەنگی شینی توخ بۆ دەرمان دەشێ [ف] زاج کبود.

مۆروەشینە: مۆروەشین [ف] زاج کبود.

مۆروە کەرانە: مۆرگەکەولە، کۆزەکە [ف] خرمُهره.

موروە لەرزە: جۆرێ موروە [ف] نوعی مهرۀ زینتی.

مۆروی‌ناش: مۆروەناش [ف] مهرۀ قطب آسیا.

مۆروی‌شین: مۆروەشین [ف] زاج کبود.

مۆرە: ١) چینەی دیواری قوڕ: ٢) لەتی بەمشاربڕاو لە کۆڵکەدار؛ ٣) زاری نەخنەنەرد؛ ٤) مۆرتخە: ٥) لۆرە، گۆرانی بەسۆزە: ٦) باو، رەبن [ف] ١) چین دیوار گلی؛ ٢) قطعۀ کُندۀ بریده با ارّه: ٣) مهرۀ نرد؛ ٤) مهرۀ فقرات: ٥) زمزمه: ٦) رواج، مُد.

مۆرە: روانین بە چاوی زەق‌و بە تۆڕەیی [ف] خیره و خشمناك نگاه کردن.

مۆرە: ١) پارچەی بەمشاربڕاو لە کۆڵکەدار؛ ٢) بەلەبینکە، بەردوکەی کە بە دو پتە دەهاویژرێ: ٣) جەکوچ؛ ٤) مۆرتخە [ف] ١) قطعۀ با ارّه بریده شده از کُنده: ٢) زاغوك؛ ٣) چکش؛ ٤) مهرۀ فقرات.

مۆرەبەسەرچوُن: لەبرەکەوتن [ف] از رواج افتادن.

مۆرەتەتەب: ریك‌وپێك، نەکوز [ف] مرتّب.

مۆرەد: بڕبەند، مزمەند [ف] سوهان.

مۆرەسەنگ: مۆرۆڵەی ناش [ف] مهرۀ قطب آسیا.

مۆرەغە: مازە، مۆرتخە، بڕبڕە [ف] مهرۀ فقرات.

مۆرەغە: مۆرەغە [ف] مهرۀ فقرات.

مۆرەڤا: مربێا [ف] نگا: مربێا.

مۆرەقاوشان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مۆرەقە: مۆرانەی لاسکی دەخڵ‌و دارخۆر [ف] موریانۀ ساقه و درخت.

مۆرەکە: ١) مۆرەقە؛ ٢) مورا [ف] ١) نگا: مۆرەقە؛ ٢) خرمهره.

مورەکی: جۆرێ مێوژ [ف] نوعی مویز.

مۆرەگە: مۆرەغە [ف] مهرۀ فقرات.

مۆرەمۆر: لۆرەلۆر [ف] زمزمه، ترنّم.

مۆرهەڵکەن: کەسێ کە ناو لە کانزا دەکەنێ [ف] حکّاك.

مۆری: ١) مسقاڵێ لە زەنگیانە؛ ٢) مرۆچە: ٣) مۆرو: ٤) خامی زۆر سپی کە دەکرێتە کراسی پیاوانە [ف] ١) بلك منقال منجوق؛ ٢) مورچه؛ ٣) خرزه، مهرۀ زینتی؛ ٤) جلوار.

مۆری: ١) مۆچی، روگرژی: ٢) زەق، بەزەقەوە تماشاکردن [ف] ١) اخم: ٢) چشم آغل، خیره نگاه کردن.

مۆری: مرۆچە [ف] مورچه.

مۆرێ: مۆرتخە، مازەپشت، بڕبڕە [ف] ستون فقرات.

مۆریژان: گیایەکە مار نوخنی ناکەوێ [ف] گیاهی است که مار از آن می گریزد.

مۆریژانك: مۆریژان [ف] نگا: مۆریژان.

موریژە: دەردی توك لێ‌وەرین [ف] بیماری ریزش مو.

موریس: تەشی‌ریس لە موی بزن [ف] ریسندۀ مو.

مۆریسان: شارەمێرو، کون‌مرۆچە [ف] لانۀ مورچگان.

موریش: گەنمەبەهارو [ف] گندم بهاره.

موریشی: موریش [ف] گندم بهاره.

مۆربلە: مرۆچە [ف] مورچه.

موربن: فوزەو بوزەی گاگەل [ف] صدای گاوان.

موریە: هەمرو، هەرمێ [ف] گلابی.

مۆز: ١) جانەوەرێکە لە نێرەی زەنگەسوُرەو درشتتر بەرەنگی زەردو سەوز هەیە؛ ٢) میوەیەکە لە وڵاتی گەرمەسێرەوە دێت: ٣) گوڵێکی بالابلندی رەنگ‌ئاڵە گەڵای زۆر پانە: ٤) باڵدارێکی بچوکە پێشکە دەخوا: ٥) دەورەدانی ژن: (هەر مۆزمۆزیەتی لە دەوری نەوزنە) [ف] ١) مزمز، کوتکاون: ٢) میوۀ موز؛ ٣) گل اختر: ٤) پرنده‌ای کوچك پشه‌خوار؛ ٥) لاس زدن.

مۆز: ١) جلبت، جربت؛ ٢) جلبت‌بازی [ف] ١) نگا: جلبت: ٢) نگا: جلبت‌بازی.

مۆزات: موجزات [ف] معجزات.

مۆزبەرە: جلبت [ف] نگا: جلبت.

مۆزر: چاوچنۆك، چاونەزێر [ف] طمعکار.

مۆزریك: ناورینگ، پربشکی ئاگر [ف] جرقه.

مۆزك: مۆزەشینە کە گاوگۆل ڕاودەنێ [ف] خرمگس.

مۆزك: کەوش، پێڵاو [ف] پای‌افزار.

مۆزکردن: راکردنی گاوگۆل لە ترسی پێوەدانی مۆز [ف] رم کردن گاو از مزمز.

مۆزکرن: مۆزکردن [ف] نگا: مۆزکردن.

مۆزگرتن: مۆزکردن [ف] نگا: مۆزکردن.

مۆزە: عەنتیکەخانە [ف] موزه.

مۆزەبەش: جۆرێ قالونچەی سوُرە [ف] نوعی ساس.

مۆزەخانە: مۆزە [ف] موزه.

مۆزەر: ١) مەلی‌پوز: ٢) لەش‌سپی‌و موبوز [ف] ١) دُرّاج: ٢) شخص پوست سفید موبور.

مۆزەشینە: موزك: (**مۆزەشینە** بە جوُزەلە/ گوێلکی خسنونە هەلوەلە) «هەژار» [ف] خرمگس.

مۆزەلان: مۆڵگە، جێ‌حەسانەوەی گاران لە جۆل [ف] استراحتگاه گلۀ گاو در دشت.

مۆزەمۆز: بە دەورا هاتن بەتەمابەك [ف] بە دور چیزی گشتن به منظور

خاصی.

موزی: کونی کێر، شوێنی هاتنەدەری گمێز ف مجرای خروج ادرار مردان، سوراخ ذَکَر.

موزیقا: شەیپور، بوزبە ف شیپور.

موزیقە: موزیقا ف شیپور.

موزیقەچی: بوزیژەن ف شیپورنواز.

موزیقەلێدان: بوزیژەنی ف شیپورنوازی.

موزیك: ۱) بارگوێل، بارین؛ ۲) زاروی ژن لە مێردی نر؛ ۳) کونی کێر ف ۱) گوسالهٔ دوساله؛ ۲) بچهٔ زن از شوهردیگر؛ ۳) سوراخ ذَکَر.

موزیك: موسبقا ف موزیك.

موژ: مژ، هەوری تەوی ف مه.

موژ: ۱) لوت‌پان؛ ۲) گولاوی پچوك ف ۱) بینی پهن؛ ۲) استخر کوچك.

موژده: مزگێنی، خەبەری خوش ف نوید.

موژگاری: ئاموژگاری ف اندرزگویی.

موژلا: مروچە، مێرولە ف مورچه.

موژلە: موژلا ف مورچه.

موژلەی کوتکان: مێروی درشت، مێروەعەجەمانە ف مورچهٔ درشت.

موژنایش: نیشان‌دان، لەبەرچاوڕانان ف نمودن، نشان دادن.

موژە: خەم، خەفەت ف اندوه.

موژەلانك: بروف ابرو.

موژیار: ئاموژگار ف اندرزگو.

موژین: بژول، بژانگ، برژانگ ف مژگان.

موس: ۱) ماچ، راموس، رامووسان؛ ۲) گوزان، گویزان؛ ۳) چەوره، گەزیدە بو خواردن ف ۱) بوسه؛ ۲) استره؛ ۳) طفیلی.

موسا: ناوە بو پیاوان ف نام مردانه، موسی.

موسابا: فێرکراو، ئالیم‌دراو، هەڤونی ف آموزش یافته.

موسابش: فێربون، هەڤونن، ڕاهاتن ف یادگرفتن.

موساینە: فێرکردن، درزدادان، ڕاهێنان ف یاددادن.

موسایی: جو، جولەکە ف یهودی.

موست: ماست، ماس، شیری هەوێن کراو ف ماست.

موسترە: سوسرەت، سەمەرە، سەیر ف عجیب.

موستك: مەمکەمژ، مەمکەی دەسکردی زارۆخەلەنێن ف پستانك بچه.

موستەحەق: مستەحەق ف مستحق.

موستەهەق: مستەحەق ف مستحق.

موسقوف: ۱) روس‌نەژاد، عروس؛ ۲) پێتەختی عروس، مەسکەو ف ۱) نژاد روس؛ ۲) مسکو.

موسك: گیابەکی بالابەرزی قەقەفەفە منال فیچقەی لێ‌سازدەکەن ف گیاهی است.

موسل: شارێکە لە کوردستان ف شهری در کردستان، موصل.

موسلا: باسکێش، درێژترین‌دار لە هەوجاردا ف بلندترین چوب در خیش.

موسلدان: گمێزدان، مسولدان ف مثانه.

موسلوخ: شێری‌ناو، بەلوعە ف شیرآب.

موسلی: ۱) گیابەکە بنێکی وەك پیوازی بوگەنی هەبە خوش دەکری و دەخرێتە ترشیانەوە؛ ۲) خەلکی شاری موسل ف ۱) گیاه موسیر؛ ۲) اهل موصل.

موسم: سەرنوکی سمی ئاژەل و یەکسم ف نُك سُم حیوان.

موسموس: ۱) کلکەسوتەو قوسکەی سەگ یە خوشەویستی؛ ۲) پرێتی لە خوزێك‌خستن و زمان‌لوسی ف ۱) دم جنبانیدن و تملق سگ؛ ۲) کنایه از تملق و چاپلوسی.

موسنایا: فێربون، ڕاهاتن، هەڤونن ف یادگرفتن.

موسنایش: موسنایا ف یادگرفتن.

موسە: ماسی ف ماهی.

موسەك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

موسەکە: نوسەکە ف خاری است بر پشم می‌چسبد.

موسەل: زگ‌لەوەزێن، چەوره، چلێس ف طفیلی، سورچران.

موسەلسەل: ڕەشاش، شەستیر ف آتشبار.

موسەنەك: ۱) نوسەکە؛ ۲) زژد، جروك، جکوس ف ۱) نگا: نوسەکە؛ ۲) خسیس.

موسێ: ناوی دوگوندی کوردستان بەکیان بەعسی وێرانی کرد ف نام دو روستای کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

موسیقا: ئاوازی خوش لە ئامرازی دەسکرد دەرهاوردن ف موزیك.

موش: بێ‌نرخ، بێ‌بایەخ ف بی‌ارزش.

موش: ۱) قرو قپ لە ترس؛ ۲) گوێج، مت، منە؛ ۳) شارێکە لە کوردستان؛ ۴) زەمینی قەت‌نەکێلدراو ف ۱) ساکت از ترس؛ ۲) پول نیله‌بازی؛ ۳) شهری در کردستان؛ ۴) زمین بایر.

موشامبە: مشەما، مشەمما ف بلاسنر، مُشمّع.

موشان: جەنجەر، جەرجەر ف ابزار خرمنکوبی.

موشاندن: مشاندن ف لوشیدن.

موشانە: موشان ف خرمنکوب.

موشانە: گەمە بە کەللا، کەلابێن ف نیله‌بازی.

موشانێ: موشانە ف تیله‌بازی.

موشتاخ: مشتاخ ف جای پهن کردن میوه در آفتاب.

موشتاغ: مشتاخ ف نگا: موشتاخ.

موشتاق: بەتاسە بو دیدار ف آرزومند دیدار.

موشتولق: مزگێنی، شاباشی موژدەی خوش ف مژدگانی.

موش خورما: بوگەنکە، فسوس ف نگا: فسوس.

موش کردن: بێدەنگ کردن بە گەف ف وادار به سکوت کردن.

موشن: چاوکز ف کم‌بین.

موشوکور: مشکەکوێرە، جرجەمشك ف موش کور.

موشە: ۱) چاوی کەم‌حوکم؛ ۲) موشن: (کابرابەکی کوێرە**موشە** بو)؛ ۳) ملوموا ف ۱) چشم کم‌سو؛ ۲) آدم کم‌بین؛ ۳) بوکشیدن کنجکاوانه

برای خوراك.

مۆشەدەمە: دەمەی ئاسنگەر ف دم آهنگری.

موشەڕەت: حەواڵە، ناردراو نابەتی بۆ جەهەندەم: (بە جەحەندەمی موشەڕەت کرد). مشەرِّەت ف فرستاده به جهنّم.

مۆشەك: ١) مۆشەکەر، زگ‌لەوەزێن؛ ٢) فیشەکەشیتە ف ١) شکم‌چران؛ ٢) فشفشهٔ آتشبازی.

مۆشەن: جەنجەڕ ف خرمنکوب.

مۆشێن: مۆشانێ ف تیله‌بازی.

موعالەجە: محالەجە، معالەجە ف ١) معالجە؛ ٢) چاره.

موعەللەق: محەللەق ف نگا: محەللەق.

موعەللیم: معەللیم، سەیدا، فێرکار ف معلّم.

موغارە: مغارە ف غار عمیق.

موغاری: بوغاری ف بخاری در دیوار.

موغـاغ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

موغان: گای بوغەی نازا لە کار ف گاو سرحال و کاری و مغرور.

موغبەرە: گۆڕستان، قەبرستان ف گورستان.

موغروب: دەمی خۆرنشین ف هنگام غروب.

موغرێن: دژ، ناحەز، نارێك ف بدخواه.

موغناتیز: کانزایەکە ئاسن بەرەوخۆی دەکێشێ ف مغناطیس، آهن‌ربا.

موغە: بوغە، گای قەڵەوی غللور ف گاو چاق مغرور.

مۆغەرە: مازە، بڕبڕە، مۆرنخە، مۆرەپشت ف ستون فقرات.

موغەیری: موغاری، بوغاری ف بخاری دیواری.

موغێری: موغاری ف بخاری دیواری.

موفا: مفا، شفا، چابوونەوە لە نەخۆشی ف شفا.

موفاجات: مفاجات ف سکته.

موفت: مفت، بەلاش، خۆڕایی ف رایگان.

موفتخۆر: مفتەخۆر ف مفتخوار.

موفتە: مفت ف مُفت.

موفتەخۆر: مفتەخۆر، موفتخۆر ف مفتخوار.

موفتەلا: تووش‌هاتگ ف مبتلا.

موفتی: مفتی ف نگا: مفتی.

موفرك: ١) وردەپێشەی کلۆری لەش؛ ٢) گرێڵەی هەودا؛ ٣) سەرو ژێر و بۆر لە نوسیندا ف ١) سُلامی، سُلامیات؛ ٢) گره کوچك در نخ؛ ٣) إعراب.

مۆفکە: جڵم ف آب بینی.

موفلیس: ١) نابووت؛ ٢) نەدار: (ریشی نەماحکار بە تنگی موفلیس) ف ١) ورشکست؛ ٢) بینوا.

موفەرك: منفەڕك، پیرۆز ف منبرّك.

مۆڤـك: ١) ئێسکـەوردەی ناولەش؛ ٢) بەندو گەی پێشە؛ ٣) گرێی ناو ساقـەنـەی ڕوەك؛ ٤) داروکـەی پشکی مەشکە، مۆقـك ف ١) استخوانهای ریز بدن؛ ٢) بند استخوان؛ ٣) بند نباتات؛ ٤) چوبك سوراخگیر مشك.

موڤکاپشت: مۆرۆی پشت، مرۆخەی پشت ف ستون فقرات.

موڤکامل: بەندو گەی شان‌و پیل ف بند استخوان شانه.

موڤەت: ئەوین، ئەڤین، خۆشەویستی ف محبّت.

موقرایی: کوێرایی، لێلایی چاو ف کم‌سویی، نابینایی.

موقرایی‌داهاتن: لێلایی‌داهاتن، کوێرەبوون ف نابیناشدن.

موقرایی‌ڕۆرژان: موقرایی‌داهاتن ف نابینا شدن.

موقری: کوێری زکماك ف کور مادرزاد.

مۆقك: پشکی پینەی مەشکە ف چوبك سوراخ بند مشك.

موك: ساق‌و تەواو، بێ‌کەمابەسی ف درست و صحیح.

مۆکار: بەـ ـنی ـ:ـخی زۆر تیژە ف وصف تیغ بسیار تیز.

مۆکـردن: ١) زۆر تیژبـوون؛ ٢) پەژیوانی لە ئەسـەنـدنی شتێ کە پێی بەخشراوە ف ١) بسیار تیزبودن؛ ٢) پشیمانی از نپذیرفتن چیزی.

موکری: مکوری ف نگا: مکوری.

موکلی: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

موکور: ئەترس، نازا ف بی‌پروا، بی‌باك.

موکوڕ: مکوڕ ف مُعترف.

موکـوری: ١) ئەترسی، وێرایی؛ ٢) مکـوریان؛ ٣) مکوریانی ف ١) تهوّر، گستاخی؛ ٢) منطقهٔ «مکوریان»؛ ٣) اهل منطقهٔ مکری.

موکوریان: مکوریان ف نگا: مکوریان.

موکوریانی: مکوریانی ف منسوب به «مکوریان».

مۆکە: گوندێکە لە موکوریان ف نام دهی است.

مۆکـەبە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مۆکەش: ١) مۆچینـك؛ ٢) دەویـت، بـێ‌ناموس ف ١) موچین؛ ٢) جاکش.

مۆکێش: مۆچینك ف موچین.

مۆڵ: دوڕە، باوك ناژی دایك سەگ ف سگ دورگه.

مۆڵ: ١) جێگەی پشودانی گاران لە چێشتەنگاودا؛ ٢) لێك‌کۆبوونەوەی گاو گۆل لە شوێنێك؛ ٣) زۆر، زەحف ف ١) استراحتگاه گلهٔ گاوان؛ ٢) گردهم آمدن گاوان؛ ٣) زیاد.

مولاقات: ملاقات ف ملاقات.

مۆلاقە: ئەسپابێکی جۆلایە ف از ابزار بافندگی.

مۆڵ‌بوون: لە شوێنێ نوستنی گاو گۆل لە نزیك بەکتـر ف گردهمایی و آسودن گاوان در جایی.

مۆڵ‌خواردن: مۆڵ‌بوون ف نگا: مۆڵ‌بوون.

مۆڵدان: نواندن‌و پشودان بە گاو گۆل ف استراحت دادن به گاوان در یك جا.

مۆڵك: کرمی هەرەدرێژی ناوزگ ف کرم کدو.

مۆڵگە: جێگەی مۆڵ‌خواردن، مۆڵ ف جای آسایش گاوان بعد از چرا.

مۆللا: دەرسی دین خوێندو، مەلا ف مُلّا، آخوند.

مۆللەیەی: مەلابەنی ف آخوندی.

مۆلە: سنگی داربن. گوڵمبخی لەدار ف میخ کلفت چوبین.

مۆڵە: قوڕی ئامادە بۆ سواغ ف گل آمادهٔ اندودن.

مۆڵە: حەڕی، هەڕ، قوڕ، لەوە ف گِل.

مۆڵەت: فان، فانە، ماوە ف مهلت.

مۆڵـەق: دەرپەڕیوی زەق بێ‌جوڵە: (چاوی بەمۆڵەق وەسنا) ف چشم برآمدهٔ بی‌حرکت.

مۆڵەقبوون: بێ‌بزوتن وبستان ف ایستادن بدون تحرّك.

مۆڵەقە: مۆلافە، ئەسپابێکی جوڵایی ف نگا: مۆلاقە.

مۆڵەکردن: سواغ‌دان ف اندودن با گل.

مۆڵەکە: جێگەی ترس و مردن ف مهلکه.

مۆم: شەم، شەمێ ف شمع.

مۆم: مۆم ف شمع.

مۆمار: ١) موی بەزان کە لە قامك‌دێ؛ ٢) کرمی درێژی ناوزگ ف ١) کژدمه؛ ٢) کرم کدو.

مۆمانە: ئەو مێوەی دیواری خەڵێفی پێ سواغ دەدری ف موم روی جدار کندو.

مۆمدان: شەمدان ف شمعدان.

مۆمك: شەمی پچوك ف شمعك.

مۆمکەر: شەم‌چێ‌کەر ف شمع‌ساز.

مۆمن: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

مۆمناو: مشەمما ف مُشمّع.

مۆمنابی: مشەمما، پارچەی مۆم نێهەڵسواو ف مشمّع.

مۆمیا: دەرمانی لەشی مردووا گرتن ف مومیا.

مۆمیابی: لەشی مۆمیاپێداساوباو ف مومیابی شده.

مۆمینە: مشەمما ف مشمّع.

مۆن: ١) مڕومۆچ، روگرژ؛ ٢) مێو بنە، مێ: (مۆنگا وانا؛ گای مێ) ف ١) اَخمو؛ ٢) ماده، مادبنه.

مۆن: هۆنە، هۆندراو ف ریسیده، تاب داده شده.

مۆناندن: هۆنینەوە ف ریسیدن، تاب دادن.

مۆنتەنە: ١) هۆندنەوە؛ ٢) وەهۆنراو ف ١) تاب داده؛ ٢) تاب داده شده.

مونتەها: ١) بەڵام، بلان؛ ٢) لەناکامدا ف ١) ولی، لیکن؛ ٢) درنتیجه.

مۆنـج: ١) بربڤـەی بەڵـەبـەڵە لە کردا؛ ٢) گەڕانەوەی بەئەوزمی ئاوی زاوەسناو: (هێنـد پڕە هەر مۆنـج نەداتـەوە) ف ١) امواج درخشنده دربافت؛ ٢) برگشتن آب راکد با فشار.

مونداحەزرەتی‌فاتمە: کەسکەسوور، کوڵکەزێڕینە ف رنگین کمان.

مونداناشمە: کەسکەسوور، ئەسنۆنەزێڕینە ف رنگین کمان.

موندای‌لاوور: شاڵی‌لاهوور، شاڵی کشمیر ف شال کشمیری.

موندی: ١) پشتێند، پشتێن؛ ٢) پارچەی شاڵ ف ١) کمربند؛ ٢) شال.

مونزر: ١) بەهێزونافەت؛ ٢) خزمەتکاری بەکری، مزوور ف ١) توانا؛ ٢) خدمتکار روزمُزد.

مونزور: ١) مونزر؛ ٢) ناوی چیایەکە لەکوردستانی بەردەستی ترکان ف ١) نگا: مونزر؛ ٢) نام کوهی درکردستان.

مونك: بەندی قامك ف بند انگشت.

مونگا: مانگا، چێڵ ف ماده‌گاو.

مونەی: بەهانە، بەڵپ ف بهانه.

مونـە: ١) نـاکار، رەوشت؛ ٢) واز لێ‌نەبوون، بەقەڵسی زوانین: (مونەی لێ‌دەکـا)؛ ٣) ناوەڕاست، ناوەنـد، چەق ف ١) روش؛ ٢) با نفـرت نگریستن؛ ٣) مرکز.

مونی: روگرژی، مڕومۆچی ف بداخمی.

مونی: مونین، هوندنەوە ف تابیدن، ریسیدن.

مۆو: رەز، داری ترێ ف مو، تاك.

مووژ: مێوژ ف مویز.

مووەربن: نەخۆشی توك لەلەش وەرین ف داءالثعلب.

موو وبن: جێکر لەمو، لەمو دروس کریاگ ف ازمو ساخته شده.

موە: ١) مو، پشتی تەورو نەشوێ؛ ٢) موی دەرد کە لە پەنجە دێت ف ١) پشت تبر و تیشه؛ ٢) کژدمه.

موەخر: گونـدێکی کـوردسـتـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

موهر: مۆر، ئەوی لەجیاتی ئیمزا بەقاقەزیەوە دەنێن ف مُهر.

موەرزە: نەخۆشی توکی‌سەرەوەرین ف بیماری ریزش موی سر.

موەففەق: سەرکەوتو، بەناوەزوگەیشتو ف موفّق، پیروز.

موەفەق: ١) موەففەق؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) پیروز؛ ٢) نام مردانه.

موهیم: گرینگ ف مهم.

موێش: مشك ف موش.

موێش: مشك، موێش ف موش.

موێنە: گیابەکە لە ناو هەرزن‌جاڕدا زۆرە ف گیاهی است.

موێنە: کوڵکن ف پشمالو.

موێنەکە: پنجەهەرزن ف بونهٔ ارزن.

موێوەر: نوکەبەر ف موی زهار.

موبە: مو، کوڵك ف مو.

موبین: دروس کراو لە مو ف ساخته از مو، مویین.

مە: ١) خۆمان، ئێمە: (بومە بینە)؛ ٢) پێشگری بەرگر لە کارێ: (مەچۆ، مەخۆ)؛ ٣) پێشگـری بەوانا: جێگە: (مەکۆی دزان)؛ ٤) نیشانەی کاری ئایندە، دە، نە: (واران مەوارۆ) ف ١) ما؛ ٢) از ادات نهی؛ ٣) پیشوند بەمعنی جای؛ ٤) ضمیر حال و آینده، می.

مەـ: مەڕ، بەز، مێ ف گوسفند.

مەئافە: کەژاوە ف کجاوه، هودج.

مەئەرس: گەواد، دەوبت ف جاکش.

مهاناقی: جانەوەرێکە وەك سموّرە دەچێ و لەناودابە ف سمور آبی.

مهـابـاد: شارێکـە لە کوردستان بەرێ ناوی ساباڵاغ بوو ف شهری در کردستان، مهاباد.

مهابات: مهاباد ف مهاباد.

مهاجیر: ئاوارە، مشەخت ف مهاجر.

مهار: ئالقەو پەتێ کە دەخرێتە لوتی حوشترەوە ف مهار شتر.

مهاردی: رفیدە ف بالشتك نانوایی.

مهاقەر: مەڕی رەش ف گوسفند سیاه.

مهاکن: پەزی گوێ‌کورت، کورتە ف گوسفند کوتاه‌گوش

مهان: مابن ف مادیان.

مهاندن: عەزم‌کردن، هەڵناواندن، گڤیراندن ف هضم کردن.

مهانە: بەهانە، پەڵپ ف بهانه.

مەبادا: ١) نەکەی، دەغیلە؛ ٢) وشەی دودڵی: (**مەبادا** هاتبێ‌و لەماڵ نەبوبم)؛ ٣) برێتی لە کاتی تەنگانە: (بۆ رۆژی **مەبادا** زام‌گرتوە) ف ١) زنهار؛ ٢) نکند؛ ٣) کنایه از هنگام ضرورت.

مەبال: ئاوەدەست ف مُستراح.

مەبت‌کۆ: رەنگە، شابەتا، شابەد ف شاید، ممکن است.

مەبرانی: بێزو، مەگبرانی، کەرب ف ویار.

مەبلەغ: ئەندازەیەك لە دراو ف مبلغ.

مەبلەق: مەبلەغ ف مبلغ.

مەبۆ: دەبێ، رێی تێدەچێ ف شاید.

مەبە: ١) لە بردن خۆ دورخەوە: (بارەکە **مەبە**)؛ ٢) لە بوون نەربك بە: (**مەبە** بە بیاوخراپ) ف ١) مَبَر؛ ٢) مَباش.

مەبەس: ئیاز لە قسەو کار ف منظور.

مەبەست: مەبەس ف منظور.

مەبەستە: قایم مەکە ف مَبَنْد.

مەبەهـ: گوشاد، هەراو، فرەهـ ف فراخ.

مەت: خوشکی باوك، بلە، پلك ف عمّه.

مەتا: کالا، کەل‌پەلی بازرگانی ف کالا.

مەتاح: مەتا ف کالا.

مەتار: دایك، دالك ف مادر.

مەتارە: قمقموکەی سەفەری ف قمقمه.

مەتارەك: مناڵ لە نەوروزا بە دوای هەنارەکا ئەڵێن ف اصطلاحی که بچه‌ها در جشن نوروز به‌کار می‌برند.

مەتاع: مەتا ف کالا.

مەتال: قەڵغان ف سپر.

مەتالیك: پارەی هەرەبچکۆڵەی دەورانی عوسمانی ف واحدی از پول خرد دورهٔ عثمانی.

مەتح: تاریف، پێداهەڵگوتن ف ستایش.

مەتر: گەزی بێوانە ف متر.

مەترادی کاکەیی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەتران: ١) زانای ئایینی فەلە پلەبالاتر لە ئەسقەف؛ ٢) نێزەی درێژ بۆ راوەماسی لە چەم ف ١) لقب روحانی مسیحی مُعادل کاردینال؛ ٢) نیزهٔ بلند مخصوص شکار ماهی.

مەترسی: ١) سام، عەیبەت؛ ٢) جێگەی بەترس ف ١) ترس؛ ٢) سهمناك.

مەترکە: ئەسپەرە ف جای پا در بیل آهنی.

مەترە: مەتر ف متر.

مەترەبار: چەرچی ف پیله‌ور.

مەترەتی: دەفری کاشی بۆ تلێت تێداخواردن ف ظرف سرامیك ویژهٔ ترید.

مەترەس: سەنگەر، مەتەریس، خەڵ، بۆسە، مەتەریز ف سنگر.

مەترەق: کوتکی ئاسن ف پُتك آهنی.

مەترەلۆز: رەشاش، شێستیر ف آتشبار.

مەترەلوێز: مەترەلۆز ف آتشبار.

مەتك: مەت، پلك ف عمّه.

مەتکەب: ١) فێرگەی منالان؛ ٢) ئامرازی دارکون‌کردن ف ١) دبستان؛ ٢) متهٔ چوب سوراخ کردن.

مەتکەو: مەتکەب ف نگا: مەتکەب.

مەتلخە: مەترکە، ئەسپەرە ف جای پا در بیل.

مهتن: مژین، مژلێدان ف مُك زدن.

مهتوك: ١) بێچوێ کە زۆر دایکی دەمژێ؛ ٢) شباوی مژین ف ١) بچه‌ای که زیاد مادرش را بمکد؛ ٢) شایستهٔ مکیدن.

مەتە: ١) ئامرازی دارسمین؛ ٢) مەت، پلك؛ ٣) تماشا ف ١) مته؛ ٢) عمّه؛ ٣) نگاه.

مهتەر: مەیتەر، خزمەتکارو ئاگاداری ئەسپ ف مِهتر اسب.

مەتەر: دایك ف مادر.

مەتەری: دایکێ، ئەی دایك: (هەتەری‌و **مەتەری**) ف ای مادر.

مەتەریز: سەنگەر ف سنگر.

مەتەریس: سەنگەر، خەڵ، مەتەریز ف سنگر.

مەتەشا: متەشا ف نگا: متەشا.

مەتەکە: بڕوانە، فت‌کرێ، لێ بمەبزی ف نگاه کن.

مەتەڵ: لیچار، لەگەز ف لغز، چیستان.

مەتەڵ داهێنان: لیچار پرسین ف چیستان پرسیدن.

مەتەلوس: پڕاوپڕ ف لبریز.

مەتەڵۆك: ١) مەتەڵ؛ ٢) پەندی پێشونان ف ١) چیستان؛ ٢) امثال و حکم.

مەتەڵۆکە: مەتەڵۆك، لەگەز ف چیستان.

مەتەڵە: مەتەڵ، لیچار ف چیستان.

مەتەڵ هەڵێنان: زانینی لەگەز ف حل کردن چیستان.

مەتهەڵۆك: پەندی پێشینان ف حکم و امثال.

مەتی: مەت ف عمّه.

مەتێ: ١) مەت، پلك؛ ٢) درێشەی پینەچی ف ١) عمّه؛ ٢) درفش پینه‌دوز.

مەتێزا: پورزا، منالی مەت ف عمّه‌زاده.

مەتیە: پلك، مەت ف عمّه.

مەجاز: ئەبیات، خدە، خوو: (پیاوێکی بێ **مەجازە**) ف عادات خوب و بد.

مەجال: دەرفەت، کێس ف فرصت.

مه‌جبوُر: ناچار، ناعیلاج ف ناگزیر.

مه‌جسروم: ١) ناوی عاشقێکی که‌ونارای به‌ناوبانگه؛ ٢) ناوی ئه‌ستێره‌یه‌که له عاسمان ف ١) مجنون لیلی؛ ٢) نام ستاره‌ای است.

مه‌جره‌ف: کولکه‌ی زل که ده‌کرێته نه‌خته ف کندهٔ بزرگ که از آن تخته سازند.

مه‌جل مه‌ختی: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌جلیس: کۆڕ، مه‌کۆ ف مجلس.

مه‌جمه: سینی ف سینی.

مه‌جنون: مه‌جروم ف مجنون لیلی.

مه‌جوُس: ئاگرپه‌رست ف آتش‌پرست.

مه‌جوحمه: مه‌جمه ف سینی.

مه‌جومعه: مه‌جمه ف سینی.

مه‌جه: سوُکه‌له‌ناوی مه‌جید ف مخفّف مجید.

مه‌جی: مه‌جه ف مخفّف مجید.

مه‌جید: ناوی پیاوانه ف نام مردانه، مجید.

مه‌جید سالار: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌جید قادراغا: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌جیدی: ١) جۆرێ هه‌نجیر؛ ٢) پوولێکی زه‌مانی عوسمانی ف ١) نوعی انجیر؛ ٢) واحد پول دولت عثمانی.

مه‌چت: مزگه‌وت، مزگه‌فت، مزگی ف مسجد.

مه‌چچت: مه‌چت، مزگه‌وت ف مسجد.

مه‌چك: زه‌ند، نێوان جومگه‌و ئانیشك ف زند، ساعد.

مه‌چن: له رۆیشتن ده‌س به‌رده‌ن ف مَرَوید.

مه‌چنه: ١) له چنین گه‌ڕێ: (ئه‌مزو کلاو مه‌چنه، میوه مه‌چنه)؛ ٢) له رۆیشتن وازبێنن: (مه‌چنه سه‌فه‌ر) ف ١) از چیدن یا بافتن دست بردار؛ ٢) نروید.

مه‌چو: له رۆیشتن ده‌ست‌به‌رده ف مرو، نهی از رفتن.

مه‌چۆ: مه‌چو ف مرو.

مه‌چه: مه‌چو ف مرو.

مه‌چه‌ك: زه‌ند، قوڵ ف زند، ساعد.

مه‌چه‌که: ئامرازێکی ئاسیاوه له دۆڵاشدا ف ابزاری در آسیاب.

مه‌چه‌ڵ: گه‌پجاڕ، گاڵته‌جاڕ ف مسخره.

مه‌چیت: مزگه‌فت ف مسجد.

مه‌چیتر: برینی له جنۆکه ف ازمابهتران.

مه‌چیر: داوه‌به‌ن، تاڵ ف نخ، تار.

مه‌حاش: مانگانه‌ی موچه‌خۆر ف حقوق ماهیانه.

مه‌حاف: ١) ره‌وا، دروس؛ ٢) به‌خشراو له کارێ که ئه‌رکی سه‌رشانیه‌تی ف ١) روا؛ ٢) معاف.

مه‌حانج: محانج، ناویتن بێ سێره گرتن ف نگا: محانج.

مه‌حبوُب: ١) خۆشه‌ویست؛ ٢) گراوی، ماشقه ف ١) محبوب؛ ٢) معشوقه.

مه‌حبوُبه: ١) ئاوه بۆ ژنان؛ ٢) ماشقه ف ١) نام زنانه؛ ٢) معشوقه.

مه‌حت: مه‌نح، ناریف: (دیڕشه‌و مه‌حتی نۆیان کرد) ف مدح.

مه‌حته‌ل: ماتڵ ف معطّل.

مه‌حجوُب: به‌شه‌رم و حه‌یا ف آدم باوقار و خجالتی.

مه‌حچه: گیای خڕنوك ف گیاهی است.

مه‌حره‌م: ١) ژن و پیاوێ که ده‌سنوێژبان له یه‌کتر ناشکێ؛ ٢) ژن له به‌رانبه‌ر شوُدا ف ١) محرم؛ ٢) همسر.

مه‌حز: بۆخاتری: (مه‌حزی ره‌زای خودا وه‌ره‌لامان) ف برای، به‌خاطر.

مه‌حزه‌ر: ده‌فته‌ری ماره‌و ته‌لاقان ف محضر.

مه‌حزه‌ره‌ت: داوای لێبوُردن ف معذرت.

مه‌حشه‌ر: ١) رۆژی قیامه‌ت، سه‌لا؛ ٢) چه‌قه‌و گوڕه‌و تێکه‌وه‌هاویشتن ف ١) محشر؛ ٢) هنگامه و جاروجنجال.

مه‌حف: له‌بەین چوُگ ف نابود.

مه‌حفور: مافوُر، مافوُره ف قالی.

مه‌حفوُیر: مافوُر ف قالی.

مه‌حفوُیرك: قالیجه ف قالیچه.

مه‌حفه‌ره: سندوُق ف صندوق.

مه‌حفیر: مافوُره ف قالی.

مه‌حفیرك: قالیچه ف قالیچه.

مه‌حکوم: به ناوانبار ناسراو لای حاکم ف محکوم.

مه‌حکه‌م: قایم، پته‌و، توندو گورج ف محکم.

مه‌حکه‌مه: ١) دیوه‌خانی قازی، دیوانی به‌شکات‌راگه‌یشتن؛ ٢) جێگه‌یێ که پزیشك نه‌خۆشی لێ ده‌بینێ ف ١) محکمه؛ ٢) مطبّ.

مه‌حل مه‌ختی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مه‌حلێ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌حمو: سوُکه‌ناوی مه‌حموود ف مخفّف محمود.

مه‌حمود: ناوه‌بۆ پیاوان ف محمود، نام مردانه.

مه‌حمودخانه: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌حمود قه‌جه‌ر: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌حمودی: ١) سکه‌یه‌کی زێڕی عوسمانی؛ ٢) په‌سنی فیلی ئازاو به‌قه‌وه‌ت ف ١) سکّهٔ طلای عثمانی؛ ٢) صفت فیل زورمند.

مه‌حمودیه: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌حمه‌ڵ: ناوی پاڵه‌وانێکی چیرۆکه: (به‌یتی مه‌حمه‌ڵ و برایم خۆشه) ف نام یکی از قهرمانهای داستانی.

مه‌حمی: سوُکه‌له‌ناوی مه‌حموود ف مخفّف محمود.

مەحنا: مانا، واتا، نیازلەوشە ف معنی.

مەحەك: محەك ف محك.

مەحەللە: گەڕەك، ناخ ف محلّە.

مەحـەللەكانی: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

مەخابن: مخابن، حەیف، بەداخەوە ف دریغ، دریغا.

مەخت: مژ، بە دەم مر بستن ف مك.

مەختە: ١) قەبەڵ، گرتنی كاری سەرلەبەر، قۆنتەرات؛ ٢) مژراو، مریسی ف ١) كنترات؛ ٢) مكیدە.

مەخـەر: بەخێوكەری ئەسپ ف مهتر اسب.

مەخڕك: دوژمن، دژ، نەیار ف دشمن.

مەخرەب: تەنگی ئێوارە ف تنگ غروب.

مەخز: عەسڵ، بنەچەك، رەگ و ڕیشە ف اصل، ریشە.

مەخسود: ١) مراد، كاو: (مەخسودت حاسڵ بێ)؛ ٢) مەبەس، نیاز ف ١) آرزو؛ ٢) مقصود.

مەخسەد: نیاز، مەبەست ف مقصود.

مەخسەرە: كاڵتەجاڕ، كەبجار ف مسخره.

مەخش: خۆڕاهێنان، ڕاهێنان ف مشق، تمرین.

مەخشـەڵ: ١) گڕی بەرزی ئاگر؛ ٢) داری سەربـەگڕی ئاگر ف ١) زبانۀ بلند آتش؛ ٢) مشعل.

مەخشەڵان: روناكایی زۆر لەبەر گڕی ئاگر ف روشنایی زیاد لهیب آتش.

مەخل: هەرەنی چنینی ڕەز لەپاییزدا ف موسم چیدن انگور در پاییز.

مەخلوتە: شێوێكە لەگەنم و نیسك و دانەوێڵەی تر ف آش شُلەقلمكار.

مەخلوق: ١) مەردم، كۆمـەڵی بنیادەم؛ ٢) دەسكـاری خوا؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان ف ١) مردم؛ ٢) آفریدۀ خدا؛ ٣) نام مردانە.

مەخلوقات: مەردم وەگشتی ف مردم بە طور عام.

مەخلەس: پوختەی ونار، خوڵاسەی كەلام، پوختەسەر ف خلاصۀ كلام.

مەخلەمە: قیمەو هێلكەی پێكەوە سوورەوە كراو ف قیمە و تخم‌مرغ باهم سرخ شدە.

مەخمخبن: هەلاهـەلابوون لەبەر كوڵانی زۆر ف از هم پاشیدن بە دلیل بسیار پختەشدن.

مەخمور: ١) پارچەیەكی جوانی كولكنە دەكرێتە پشتەكەوا؛ ٢) شارێكە لە كوردستـــان بەعسی ویرانی كرد ف ١) مخمـــل؛ ٢) شهـری در كردستان كە بعثیان ویران كردند.

مەخمەر: پارچەی مەخمور ف مخمل.

مەخمەسە: قەرقەش، گێرە و كێشە، دەردو ئەرك ف گرفتاری.

مەخمەڵ: مەخمەر ف مخمل.

مەخمەلەك: دەسرۆكەی ناسك لە تەنزیل ف دستمال از پارچۀ بسیار نازك.

مەخو: دوور بە لە خواردن ف مخور.

مەخوڵ: سووكەناوی مەحمود، ناوە بۆ پیاوان ف مخفّف محمود.

مەخەر: ١) لە كەواندنی بگەڕێ؛ ٢) لە ئاویتنی گەڕێ ف ١) مبنداز؛ ٢) پرتاب مكن.

مەخەر: ١) زەوی نەرمان و ڕاست؛ ٢) دەموكانە ف ١) زمین نرم و هموار؛ ٢) نگا: دەموكانە.

مەخەرا: مغارە، ئەشكەوتی قووڵ ف غار عمیق.

مەخەل: جێگەی كۆبوونەوەو نوستنی حەیوانات، مۆڵگە ف جای آسایش حیوانات.

مەخـەڵ: ١) پەرداخ، مشـتـومـاڵدراو؛ ٢) لەوەڕ و مێرگی پاوان ف ١) جلادادەشدە؛ ٢) مرتع اختصاصی.

مەخین: ناوێكە بۆ ئاشۆری ف آشوری.

مەدادە: درێژبووگ لەزەوی ف دراز كشیدە بر زمین.

مەدار: ١) كێڵگە؛ ٢) ئاشی كرە ف ١) مزرعە؛ ٢) نوعی آسیاب.

مەدرەب: ١) دارسنـــانی پاوان؛ ٢) زەمینی ئاوی، بەراو ف ١) جنگـل قرق؛ ٢) زمین آبی.

مەدرەسە: فێرگە، جێگەی هەقوون ف مدرسە.

مەدفین: گۆشتی ناوپلاو ف تەچین.

مەدلەمە: شل و شەوێق، سست و تەمەڵ ف سُست و تنبل.

مەدوو: نەدا ف می‌دهد.

مەدوونە: خاكەنازی مشكی فڕێدان ف خاك‌انداز.

مەدە: ١) عوور، كرش؛ ٢) ئیشتیای خواردن: (مەدەم ناپا) ف ١) معدە؛ ٢) اشتهای خوراك.

مەدەت: فریاكەوە، داوای یاریدەكردن لە پیاوچاكان ف طلب كمك از مشایخ.

مەدەد: مەدەت ف طلب كمك.

مەدەدكار: یاریكار، فریارەس ف مددكار.

مەدەر: ١) كەسنەك، كلۆگڵ؛ ٢) نكا، تەرجو، شفات ف ١) كلوخ؛ ٢) شفاعت.

مەدەك: ١) ماداك، گامێش؛ ٢) سەردەمێ، وەختێ ف ١) گاومیش؛ ٢) یك وقت، زمانی.

مەدەنوس: جافری، سەوزییێكە لە كەرەوز ئەكا ف سبزی جعفری.

مەدەهـ: مەحت، مەتح ف ستایش.

مەر: ١) چلۆنەكایی بێ؛ ٢) بێڵی ئاسن، پێمەرە؛ ٣) گۆزە، جەرە ف ١) مگراینكە؛ ٢) بیل آهنی؛ ٣) كوزە.

مەڕ: ١) بێمەرە، بێڵی ئاسن؛ ٢) زاخە، كوڵ؛ ٣) ئەشكەوت، غار؛ ٤) بەز ف ١) بیل آهنی؛ ٢) زاغە؛ ٣) غار؛ ٤) گوسفند.

مەراخان: كەلەندی، داسی درێژ كە بە دوودەس بەكاردێ ف نوعی داس بلند.

مەرازە: ئالو ف لو زدن.

مەراس: ڕاودابـەشین بۆ نجیر بەبدا كردن ف تقسیم شكارگاه بە قصد یافتن شكار بین شكارچیان.

مەراش: بێ‌ڕەواج، بێ‌برەو، بێ‌ڕەمێن ف كم‌ارزش.

مەراشتن: لەبرەوخستن، بێ‌ڕەمێن كردن ف از رواج انداختن.

مەراغە: شاریکە لەپێشودا کوردنشین بوە ف نام شهری است، مراغە.

مەراڤی: مراوی، ئۆردەك، وەردەك، سونە ف مُرغابی.

مەراق: ١) ناسەو نارەزو؛ ٢) خەمو کوڵ ف ١) آرزو؛ ٢) غم اندوە.

مەراڵ: ناسك، کەژاڵ، مامز، مامبز، خەزاڵ ف آهو.

مەرام: دۆز، مەبەستی دڵ ف مرام.

مەران: بنەباسەمەن. لکی دەکەنە دارجگەرە ف درخت یاسمن.

مەزان: پنچکێکە لە لێرەوار گەلای لە گەڵانو دەکاو بەرێکی وردی رەش دەگرێ ف درختچەایست در جنگل.

مەڕانە: ١) بۆشانە، سەرانەی ئاژەڵ؛ ٢) جۆرێ داس ف ١) سرانە گلە؛ ٢) نوعی داس.

مەرایی: دۆرۆیی، زمانلوسی، ریایی ف ریابازی.

مەڕبەند: سنگو زنجیر بۆ بەستنەوەی بەکسم ف میخ و زنجیر پای‌بند ستور.

مەڕبێر: ١) دەمی هێنانەوەی گەلە بۆ دۆشین؛ ٢) بێمەڕەی گەورە ف ١) هنگام دوشیدن گلە؛ ٢) بیل آهنی بزرگ.

مەڕبێرە: بێرەمەڕ، دەمی دۆشینی پەز ف هنگام دوشیدن گلە.

مەڕت: ١) بەڕە، پەلاس؛ ٢) رۆش، شوێن لە نینۆك یان لە نیخ ف ١) گلیم؛ ٢) خراش.

مەرتاڵ: مەتاڵ، قەڵغان ف سپر.

مەڕتان: رۆشان، داڕۆشان ف خراش برداشتن.

مەڕتاندن: ١) رۆشاندن؛ ٢) کەوڵ کردن، پێست لێ داماڵین ف ١) خراشیدن؛ ٢) پوست کندن حیوان.

مەرتەبا: ١) ڕاست و بێ خێچی و خواری؛ ٢) پلەو پایەو زێز ف ١) راست و مستقیم؛ ٢) درجە و پایە.

مەرتـەبـە: ١) جار، کەرەت، دەحفە؛ ٢) نهۆم؛ ٣) پلەو پایە ف ١) بار، دفعە؛ ٢) اشکوبە، طبقە؛ ٣) درجە و پایە.

مەرج: ١) بەڵێن، گفت، قەوڵ، پەیمان؛ ٢) گرێو کردن ف ١) پیمان؛ ٢) شرط‌بندی.

مەرجـان: ١) جۆرێ مۆرووی سوورە بۆ خشڵ؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) مرجان؛ ٢) نام زنانە.

مەرجانۆك: گیایەکە گوڵی سووری ورد دەکا ف گیاهی است.

مەرجـانەی جادو: ١) ناوی ژنێ سیحر بازە لە چیرۆکاندا؛ ٢) برێنی لە پیرێژنی زۆر بەمەکـر ف ١) نام جادوگری افسانەای؛ ٢) کنایە از پیرزن مکّارە.

مەرجو: نیسك ف عدس.

مەرجی: مەرجو، نیسك ف عدس.

مەڕچ: پلیخاو، دەبەر پێدا پلیشاو ف خرد و لە.

مەڕچاندن: پلیخاندنەوە ف لە کردن.

مەرچقـاندن: بە سەری پەنجە گوشینی کوانو دومەڵ بۆ کێمدەردان ف فشردن دُمّل با انگشت برای بیرون کشیدن چرك.

مەڕچی: پلیخاو، پلیشاو ف لەشدە.

مەڕچین: پلیخانەوە ف لەشدن.

مەڕحوم: وشەیەکە بۆ مردوی بەڕێزی دەلێن ف مرحوم.

مەرحـەبـا: وشەیەکە لە نۆشی بەکنز بۆنا دەیلێن، واتا: جێ گوشادە، بە هاتنت سەغڵەت نیم ف مرحبا.

مەرحەمە: خاولی، پشتەماڵ ف حولە.

مەرحەمەت: بەزەیی، ئاوڕ وەسەردانەوە ف مرحمت.

مەرحەوا: مەرحەبا ف مرحبا.

مەرخ: ١) جێگـەی بەچاڵو چۆڵ؛ ٢) سەوڵی کێوی، دارێکی لێرەوارە زۆر عومـر دەکـا؛ ٣) نەختی‌چەم ف ١) چالـەچولە؛ ٢) سروکوهی؛ درختی است جنگلی؛ ٣) مسیر رودخانە.

مەرخان: ١) مەراخان، کێلەندی؛ ٢) نیخ خواردن ف ١) نوعی داس؛ ٢) خوابیدن حیوان.

مەرخاندن: نیخ‌دان، خەواندنی پاناڵو بەکسم ف خوابانیدن حیوان.

مەرخـونـا: ١) شێوی نێکەلاو لە چەند دانەوێڵە؛ ٢) شۆربای نیسکی هاڕاو ف ١) آشی است مخلوط از حبـوبـات؛ ٢) شوربـای عدس پوست کندە.

مەرخـوز: ١) پیاوی ئازا، بەجـەرگ، رەشـبەد؛ ٢) ناوی دێیەك لە کوردستان ف ١) شجاع مرد؛ ٢) نام روستایی است.

مەرخوزار: چیمەن، گیاجار ف چمن.

مەرخەز: مەرەز، مۆی نەرمی بزن ف موی نوعی بز.

مەرد: ١) ئازا لە شەڕ؛ ٢) خاوەن‌پیاوەتی ف ١) شجاع؛ ٢) نیکوکار.

مەردا: ١) مردو، مردگ؛ ٢) برێنی لە نەخۆشی لەمردن ف ١) مُردە؛ ٢) کنایە از بیمار مُشرف بە مرگ.

مەرداب: کەسێ کە بەسەر ناودابەشکردنی ئاواییی زادە گا ف میراب.

مەڕدار: ١) کەسێ کە ئازەڵی وردەی زۆرە؛ ٢) کرێکاری قورەکاری کە بێمەڕە دەکاردێنێ ف ١) گلەدار؛ ٢) کارگر بیل‌زن.

مەردازایی: پیاوەتی ف مردانگی، مردی.

مەرداسەنگ: مردەسەنگ ف مردار سنگ.

مەردان: ١) ناوی پیاوانـە؛ ٢) مرۆیانی ئازاو دلاوا؛ ٣) چەکـوچ؛ ٤) پێمـەرەکـاری؛ ٥) بەبێمـەرە کێلان ف ١) نامی است مردانـە؛ ٢) رادمردان؛ ٣) چکش؛ ٤) بیلکاری؛ ٥) با بیل کاشتن.

مەردانـە: ١) وەك ئازایان؛ ٢) وەك پیاوی باش ف ١) شجـاعانە؛ ٢) رادمردانە، جوانمردانە.

مەردایەتی: ١) ئازایی؛ ٢) پیاوەتی ف ١) شجاعت؛ ٢) رادمردی.

مەردش: ١) مردگ، مردو؛ ٢) لەناوانەماو ف ١) مُردە؛ ٢) از بین رفتە.

مەردم: خەڵك، کۆمەڵانی بنیادەم ف مردم.

مەردمازاری: عەزیەتدانی خەڵك ف مردم‌آزاری.

مەردمـەی: ١) مرۆڤـایەتی، پیاوەتی؛ ٢) خزمـایەتی، قەومی ف ١) مردانگی؛ ٢) خویشاوندی.

مەردوخ: ١) نەخۆشی لەمردن؛ ٢) سەرناوی بەرەیەکە لەکوردستان کە زۆر زانـایان لێ هەڵکـەوتـون ف ١) بیمـار مُشرف بە مرگ؛ ٢) نام طایفەای درکردستان.

مەردوڕند: زۆر بەپیاوەتیو ئازایەتی ف مردورند، رادمرد.

مەردوزەند: مەردوزند [ف] مردورند.

مەردوشۆ: تاتەشوار، ئەوجێگەی مردوی لەسەر دەشۆن [ف] سکوی غُسل مبّت.

مەردوم: ۱) مەردم؛ ۲) ناقەکەسێك؛ ۳) خزم، خوێش [ف] ۱) مردم؛ ۲) یك نفر؛ ۳) خویشاوند.

مەردومەردانە: چالاکانە، بەپیاوانە [ف] مردانە، رادمردانە.

مەردومی: ۱) پیاوەتی، مرۆڤایەتی؛ ۲) خزمایەتی [ف] ۱) مردانگی؛ ۲) خویشاوندی.

مەردە: مردو، مردگ [ف] نگا: مردگ.

مەردەزیندە: حەشارگەی بەپۆش داپۆشراو، مردەوزیندە [ف] کمینگاه با گیاه پوشیدەشده.

مەردەزینە: مردەوزیندە، مەردەزیندە [ف] کمینگاه با گیاه پوشیدەشده.

مەردەك: کەللا. هەڵمات. مەزمەز [ف] تبلە.

مەردەکی: ۱) وەك مردو؛ ۲) نەخۆشی لەمردن [ف] ۱) مُردەسان؛ ۲) بیمار مُشرف بەمرگ.

مەردەلا: میرات، کەلەپوز [ف] ارث.

مەردەماڵ: مردەماڵ [ف] نگا: مردەماڵ.

مەردەمێر: جوامێر، پیاگی ئازاو دلاوا [ف] جوانمرد.

مەردەن: مردن [ف] مردن.

مەردەنگی: ۱) شەمدانی بەشوشە، لالە؛ ۲) کوبەڵەی شوشە [ف] ۱) لالە مردنگی؛ ۲) خُم کوچك شیشەای.

مەردەنە: مردن، مەرگ [ف] مرگ.

مەردەوزیندە: زیندەومردە، مەردەزیندە [ف] کمینگاه با گیاه پوشیدە شده.

مەردەی: مردگ، مردو، مردی [ف] مُردە.

مەردی: مەردابەنی [ف] نگا: مەردابەتی.

مەردیاق: ۱) کاربتەونالودار؛ ۲) چرپی سەر نالودار [ف] ۱) دیرك سقف؛ ۲) انبیره.

مەردیشان: پەیژە، پەبنجە، سلەم [ف] نردبام.

مەرز: ۱) سنوور؛ ۲) لێوارە؛ ۳) زەمینی داگیرکراو؛ ۴) پوڵی مفت دەسکەوتن [ف] ۱) مرز؛ ۲) لبە، کنارە؛ ۳) زمین غصبی؛ ۴) پول مُفت بەدست آوردن.

مەرزانی بچوك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەرزانی گەورە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مەرزنجۆش: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] مرزنگوش.

مەرزوبو: ولات، سەرزەمینی جێگەی ژیان [ف] مرزوبوم.

مەرزە: ۱) گیایەکی گەلاوردی تیژی بۆن خۆشە؛ ۲) ناوە بۆ ژنان [ف] ۱) مرزۀ کوهی؛ ۲) نام زنانە.

مەرزەڵ: گۆڕخانەی پیروز [ف] مزار.

مەرزەوان: کەسێ کەکێشکی سنوور دەکێشێ [ف] مرزبان.

مەرزینگ: عاشیرەتێکی کوردە [ف] عشیرەای است.

مەرژ: گوز، نەعرەتە [ف] غُرّش.

مەرژوەل: مروچە، مێرولە [ف] مورچە.

مەرژی: مەرجو، نیسك [ف] عدس.

مەرژێر: ئاوارە، دەربەدەر، رەبەن [ف] آوارە.

مەرژین: نەڕاندن، گوڕاندن [ف] غُرّیدن.

مەرس: ۱) گای بنە لە گێرەدا؛ ۲) جاڕز، عێڵز؛ ۳) پشاوتن [ف] ۱) گاوبنە؛ ۲) پکر، افسردە؛ ۳) مُجالەکردن.

مەرست: گوم بوگ، بێ سەروشوێن [ف] گم و بی اثر.

مەرس کردن: جاڕزکردن [ف] پکرکردن.

مەرسە: گومان، خەیاڵ [ف] حدس، انگار.

مەرسەف: ۱) قاوەسینی، سینی بچوك بۆ فینجانی قاوەوچای [ف] سینی کوچك، کشف.

مەرسەلا: ۱) سەرگوروشتە، ئەزیلە، جیرجیرۆك؛ ۲) روداو، قەوماو؛ ۳) لەگوێن، وەك ئەوە [ف] ۱) قصّە، داستان؛ ۲) رویداد؛ ۳) همانند.

مەرسین: پشاوتن [ف] مُجالەکردن.

مەرسیە: لاوندنەوەی مردو بە بەندوباو [ف] مرثیە.

مەرش: ۱) رەشکەی کا؛ ۲) پەلاس، بەڕەی دەزو؛ ۳) تەمەڵ [ف] ۱) تورکاهکشی؛ ۲) گلیم نخی؛ ۳) تنبل.

مەرشاق: جانەوەرێکی ئاوبە وەك پشیلەی فەڵەوەو کەوڵی بەقیمەتە [ف] پستانداری آبزی است.

مەرشك: جلەگا، پەلاسێ کە بەسەر پشتی گایدا ئەدەن [ف] جل گاو.

مەرشۆ: تەنبەڵ، تەوەزەل، قون گران، تەپ [ف] تنبل.

مەرغ: گۆڕستان [ف] گورستان.

مەرغوب: پەسند، بەزمێن [ف] مرغوب.

مەرغوزار: مەرخوزار، چیمەن [ف] مرغزار.

مەرڤ: ۱) مرۆ، بنیادەم؛ ۲) خزم؛ ۳) خزمەتکار [ف] ۱) آدمی؛ ۲) خویشاوند؛ ۳) خدمتکار.

مەرڤات: قەوم وقیلە، خزمان [ف] اقوام و خویشان.

مەرقان: پیس بوون و لەکەڵك کەوتن. بۆ شیر و هێلکەی دەڵێن [ف] فاسد شدن شیر و تخم مُرغ.

مەرقاندن: پیس کردنی هێلك و هەڵگەڕاندنی شیر [ف] فاسد کردن شیر و تخم مُرغ.

مەرك: مەر، بێمەر، بیلاسن [ف] بیل.

مەرکان: مەرقان [ف] نگا: مەرقان.

مەرکاندن: مەرقاندن [ف] نگا: مەرقاندن.

مەرکانە: ۱) شاکاشی؛ ۲) کوبەڵەی دەم گوشاد [ف] ۱) شهکاسە؛ ۲) خمچۀ دهن گشاد.

مەرکەردش: بێمەرەکاری [ف] کار با بیل.

مەرکەنی: جۆرێ گۆزەی گڵ [ف] نوعی کوزۀ گلی.

مەرگ: مردن [ف] مرگ.

مەرگ بڕین: ۱) کوشتن، مراندن؛ ۲) بڕیتی لە باش بێك هێنانی کار [ف]

١) میراندن، کشتن؛ ٢) کنایه از خوب انجام دادن کار.

مەرگوجێ: ١) لەمان‌ونەماندا؛ ٢) بێ‌سەروشوێن فا ١) حالت بین مرگ و زندگی؛ ٢) مفقودالاثر.

مەرگوژی: ١) لە بەینی مان‌و نەماندا؛ ٢) ناوی کانیەکە ناوی وشکەو لەپڕ ناو دەدا فا ١) میان مرگ و زندگی؛ ٢) نام چشمه‌ایست مشهور در کردستان.

مەرگونەك: بانگوش، بانگلێر، باگردان، لوغ فا بام غلتانك.

مەرگە: ١) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٢) گەورەدبنداری بەزیدی؛ ٣) جێ‌لەوەڕ؛ ٤) گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد فا ١) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٢) روحانی بزرگ یزیدیان؛ ٣) مرتع، چراگاه؛ ٤) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەرگە: خوشت، شلە دەگەڵ گرار فا خورشت.

مەرگەماسی: ژارماسی فا گیاه‌زهرماهی.

مەرگەموش: دەرمانێکە مشکی پێ دەکوژن فا مرگ موش.

مەرگەوەر: ناوچەیەکە لە کوردستان فا ناحیه‌ای درکردستان.

مەرگەهە: شوێنێکی پیرۆزە لەگەڵی لالەش‌و قوبلەی یەزیدیەکانە کەئێستایەناوی مەرگەهەئیختیاری دەناسرێ فا قبله‌گاه یزیدیان.

مەرگیراتاگەر: زۆر بەپەلە، گەلەکی پلەز فا باعجله وشتاب.

مەڕمەڕ: ١) جۆرێ بەردی سەختی باشە؛ ٢) کەلا، تیلە فا ١) سنگ مرمر؛ ٢) تیله.

مەڕمەڕشا: خامی هەرەسپی کە دەکرێنە کراسی پیاوانە فا ململ.

مەڕمەڕوکێ: کەلابێن فا تیله‌بازی.

مەرمەریشوك: مارمێلکە فا مارمولك.

مەڕمەڕێن: کەلابێن فا تیله‌بازی.

مەرمەند: گیایەکە بۆدەرمان دەشێ فا گیاهی است طبّی.

مەرمی: ١) مزا، قورقوشم؛ ٢) گوللە فا ١) سُرب؛ ٢) گلولهٔ اسلحه.

مەڕنەکەنە: ١) مەڕدار، کەسێ کاری هەر مەڕداریە؛ ٢) تیرەیەکە لە مەنگوڕان فا ١) کسی کە شغلش گوسفندداری است؛ ٢) بخشی از ایل منگور.

مەڕنەموکە: ١) پرسیاری فریشتە لە تازەمردو، واتا: خودات کیە؟؛ ٢) برێتی لە لاوازی بێ هێزو توان فا ١) سؤال فرشته از تازه‌مُرده که خدایت کیست؟؛ ٢) کنایه از آدم لاغرمُردنی.

مەرو: گوزە فا سبو.

مەرو: بێ‌برەو، کەساد، نارەواج فا کساد.

مەرو: مرو فا آدم، انسان.

مەرواڵە: توسەکە، توسەتەکە فا نگا: توسەکە.

مەروز: کزو لاواز فا لاغر مُردنی.

مەروش: لە برەوی دەخا فا کساد می کند.

مەروڤ: مرو، بنیادەم فا انسان، آدم.

مەروە: هەمرو، هەرمێ فا گلابی.

مەروێ: ١) مەروە؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا ١) گُلابی؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەرە: ١) حاڵ، چلۆنایەتی؛ ٢) دەردی‌سەری و گرفتاری فا ١) حال، وضع؛ ٢) گرفتاری.

مەرە: ١) شکێر، قەڵشەبەردی گەورە لە چیای بەردین؛ ٢) مێشەنگو بنی هێشتا هەنگوبن‌سازنەکردو؛ ٣) پێمەڕە؛ ٤) مشك فا ١) شکاف کوه‌سنگی؛ ٢) زنبور هنوز عسل ننهاده؛ ٣) بیل آهنی؛ ٤) موش.

مەرەتەست: جۆرێ ماسی فا نوعی ماهی.

مەرەخان: مەرخان، کێلەندی، قرم فا نوعی داس بُلند.

مەرەخەس: ئیجازەدراو، ڕێگەدراو بۆ کارێ دەیکا فا مُرخص.

مەرەخەست: مەرەخەس فا مُرخص.

مەرەخەستی: ئیجازە فا اجازه.

مەرەخەسی: مەرەخەستی، ئیجازە فا اجازه.

مەرەد: حاڵ، بار، مەرە: (بە **مەرەدی** کابرات دەبەم) فا حال، وضع، چگونگی.

مەرەز: ١) موی نەرمی بەمونجی جۆرێ بزن کە دەکرێ بە بۆزو؛ ٢) نەخۆشی‌و کزی؛ ٣) مەرەس فا ١) مرعز، پشم نرم و فردار نوعی بز؛ ٢) بیماری؛ ٣) نگا: مەرەس.

مەرەزار: کز، لەجەر، لاواز، داڵگۆشت فا لاغر.

مەرەزاری: لەجەری، لاوازی فا لاغری.

مەرەژن: نەخۆشبن فا بیماری.

مەرەزە: چەڵتوکجاڕ، برنجەجاڕ فا شالیزار.

مەرەزەوان: ئاگاداری چەڵتوکجاڕ فا نگهبان شالیزار.

مەرەس: ڕسنەی تاژی فا رشتهٔ گردن سگ شکاری.

مەرەسور: جۆرێ حەیوانەکێوی یە، بەزی کوڤی فا گوسفند کوهی.

مەرەشە: مێشولە، توفانە، بەخشە فا پشه.

مەرەڤ: خزم، قەوم فا خو یشاوند.

مەرەق: مەراق فا اشتیاق.

مەرەقەنەی: ١) جێ‌گۆڕکێ، گوزانەوە؛ ٢) نوبەڵ کردنی خوڵ بەسەریەکا فا ١) نقل مکان؛ ٢) برهم انباشتن خاك.

مەرەك: لەوەڕدان، تفاقدان، جێگەی کاو گزرە فا کاهدان، علفدان.

مەرەکەب: ڕەشێ تراو کە قەڵەمی تێدا ڕەنگ دەکەن‌و بەسەر فاقەزی دادێنن، چەوهەری ڕەش فا مرکّب، حبر.

مەرەکەف: مەرەکەب فا مرکّب.

مەرەکەو: مەرەکەب فا مرکّب.

مەرەکێوی: مەرەسور، بەزی کوڤی فا گوسفند کوهی.

مەرەگ: عەنباری بازرگانی گەورە فا انبار بزرگ کالای تجاری.

مەرەم: ١) مەحرەم؛ ٢) مەبەست، دۆز، مەرام فا ١) مَحرم؛ ٢) مرام.

مەرەندی: جۆرێ گندۆرە فا نوعی خربزه.

مەرەنگوز: دارتاش، نەجار فا نجّار، درودگر.

مەرەنگوزەی: دارتاشی، نەجاری فا نجّاری.

مەرەنی: مەرەندی فا خربزهٔ «مەرەندی».

مەرهەم: هەنوان، دەرمانی تێ‌هەڵسوان فا مرهم.

مەری: مرۆ، بنیادەم فا انسان، آدمی.

مەڕی: ١) مەڕەسوور؛ ٢) جۆرێ ڕەوتی ئەسپ؛ ٣) کاڵی چاو، ڕەنگی زەردی ئامال شین بۆ چاو ف ١) گوسفند فرمز؛ ٢) حالتی شبیه یورتمه در راه‌رفتن اسب؛ ٣) چشم زاغی.

مەڕیای: شکان ف شکستن.

مەڕی‌تۆیانە: مەڕ یا کاوڕێ کە ڕۆژی گواستنەوەی بووک بۆ ماڵی زاوای ئەنێرن ف گوسفند هدیهٔ عروسی.

مەریژ: مرۆچە ف مورچه

مەربژلو: شارەمێروو ف لانه مورچه.

مەریس: ١) بربڕە؛ ٢) جوانیی و خۆشیکی؛ ٣) ڕەنگ‌ورۆ ف ١) درخشش؛ ٢) زیبایی؛ ٣) رنگ‌ورو.

مەریسوک: گیای مزمژە ف گیاه «مزمژه».

مەرینا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەریوان: شارێکی کوردستانە ف مریوان، شهری در اُستان کردستان.

مەزا: ئەزۆک، ماینێ کە زگ ناکا ف نازا.

مەزات: فرۆشتنی بە جاڕدان کە هەر کەس زیاتری بدا بۆ ئەو بێ، حەڕاج ف حراج.

مەزاتخانە: حەراجەبازار ف بازار حراج.

مەزاخ: خەرج، بەخت، سەرف ف خرج.

مەزاختن: خەرج‌کردن، بەخت‌کردن ف خرج کردن.

مەزار: مەرزەڵ، زیارەتان ف مزار متبرکه.

مەزاق: ١) حەنەک، گاڵتە، شۆخی؛ ٢) ئیشتیا، چێژە؛ ٣) نیناڵ، نیز ف ١) شوخی، طنز؛ ٢) ذوق؛ ٣) مسخرگی.

مەزاق‌پێ‌کردن: گاڵتەپێ‌کردن ف مسخره کردن.

مەزال: دەرفەت، هەل، کێس، کەیس ف فرصت.

مەزان: مەمنا، نمەن، نۆمەز ف تونگو.

مەزبوت: چوست، چالاک ف چالاک.

مەزخ: ١) خەرج؛ ٢) بەتاڵانی ماڵ ف ١) خرج؛ ٢) ازبین رفتن مال.

مەزخاندن: ١) خەرج‌کردن؛ ٢) بەتاڵاندنی ماڵ ف ١) خرج کردن؛ ٢) هدردادن مال.

مەزد: کولانکە، کولاوڕۆژنە ف روزنهٔ بام.

مەزرا: کێڵگە، مۆچە، جێگەی شت‌لێ‌چاندن ف مزرعه.

مەزران: دامەزران، لەجێگەبەک‌مانەوە ف سُکنیٰ گزیدن.

مەزرکە: ١) ڕفێدە؛ ٢) قۆڵنێچی نانکەر ف ١) بالشتک نانوا؛ ٢) بازوبیچ نانوا.

مەزروکە: ١) ڕفێدە؛ ٢) داری نووک‌تیژ کە نانی لە تەندور پێ دەردێنن ف ١) بالشتک نانوا؛ ٢) چوبی که با آن نان را از تنور درآورند.

مەزرە: مەزرا ف مزرعه.

مەزرەق: مزراق، مزراح ف گردنا.

مەزرەقە: ١) ئامرازێکە لە ئاسباودا؛ ٢) ڕفێدە ف ١) ابزاری در آسیاب؛ ٢) بالشتک نانوا.

مەزرەکە: ١) چاپخانە، جێگەی چاپکردنی نووسراو؛ ٢) مەزروکە ف ١) چاپخانه؛ ٢) نگا: مەزروکە.

مەزرێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەزریخ: مەزراح، مەزرەق ف گردنا.

مەزرینگە: دام‌و دەزگای کارگێڕی ف اداره.

مەزکەرە: مەزرەکە ف نگا: مەزرەکە.

مەزگ: مژی، مژگ ف مغز.

مەزگدار: ١) خاوەن‌مژگ؛ ٢) برێتی لە پیاوی زانا ف ١) دارای مغز؛ ٢) کنایه از هوشمند

مەزگت: مزگ، مزگت، مزگەفت ف مسجد.

مەزلاق: گیایەکە بنەکەی بە چێشت لێ‌دەنێن ف گیاهی است.

مەزلوم: ناهەقی‌لێکراو ف مظلوم.

مەزن: ١) زەلام، گەورە؛ ٢) سەرۆک، ڕەئیس ف ١) گنده، بزرگ؛ ٢) رئیس، سردار.

مەزنان‌مەزنتر: خودا، خودێ، خوا ف نامی برای خُدا.

مەزناهی: گەورەیی، سەرۆکی ف ریاست، بزرگی.

مەزنایەتی: مەزناهی ف ریاست، بزرگی.

مەزند: مازن، مەزن ف نگا: مەزن.

مەزندە: ١) قیمەت، بایی؛ ٢) گومان: (بە **مەزندە** کاری نۆبە) ف ١) نرخ، قیمت؛ ٢) حدس، گمان.

مەزنتە: مەزندە ف نگا: مەزندە.

مەزنی: مەزنایەتی ف بزرگی، سرداری.

مەزوکە: مارمێلکە ف مارمولک.

مەزە: ١) تام، چێژە؛ ٢) خواردنێ کە دەگەڵ شەراب‌خواردنەوە دەخورێ؛ ٣) ئیشتیا؛ ٤) کرمێکی سپیە لەناو ماڵان دەبیندرێ ف ١) مزه، طعم؛ ٢) مزهٔ شرابخواران؛ ٣) اشتها؛ ٤) کرمی است سپیدرنگ.

مەزەب: ئاین، ڕێو شوێنی ئاینی ف مذهب.

مەزەبزوتن: ئیشتیاکردن، ئارەزوکردن ف آرزوکردن.

مەزەپێدان: خوێ لەچێشت‌کردن یان ترش کردن ف مزه‌دادن به غذا.

مەزەدار: ١) خۆش چێژە؛ ٢) برێتی لە جوانی زۆرجوان؛ ٣) برێتی لە قسەی خۆش ف ١) خوشمزه؛ ٢) کنایه از بسیار زیبا؛ ٣) کنایه از سخن شیرین.

مەزەدان: مەزەپێدان ف مزه دادن به غذا.

مەزەڵ: ١) مەرزەڵ، گۆڕخانەی پیاوچاکان، زیارەتگا؛ ٢) ئەهۆم، قات ف ١) مقبرهٔ اولیا؛ ٢) طبقه، اشکوبه.

مەزەندە: مەزندە ف نگا: مەزندە.

مەزەنە: مەزەندە: (کاری خێرم بە **مەزەنە** گوزەری کرد لە هەزار) «شێخ‌ڕەزا» ف نگا: مەزەندە.

مەزێخ: مەزخ ف نگا: مەزخ.

مەزبور: مەجبور، ناعەلاج ف ناچار، مجبور.

مەژدە: مەجیدی، پارەیەکی عوسمانی، بیستی *لیرە*یەکی تەلا بوو ف از پولهای دولت عثمانی.

مەژرفە: بازو، بێڵی داربن ف پارو.

مەژك: مەزگ، مژی، مژگ ف مغز.

مەژگ: مەژك، مەزگ ف مغز.

مەژگلە: گیابەکە دەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

مەژگە: کاکڵ. کاکڵی گوێزو... ف مغز گردو و...

مەژنون: مەجنون، نەوبندارەکەی لەیلێ ف عاشق لیلی، مجنون.

مەژو: مێشك ف مغز.

مەژو: مەژو، مێشك ف مغز.

مەژوچەڵقیان: مێشك شڵەقیان، بریتی لە عەقڵ نەمان ف کنایه از خُل شدن.

مەزودار: بەناوز، ژیر ف هوشمند.

مەژولانك: برژانگ، مژوڵ، برانگ ف مُژە.

مەژی: ١) مەژگ؛ ٢) نێمەش؛ ٣) ژیانت نەوێ ف ١) مغز؛ ٢) ماهم؛ ٣) مَزی، زندگی نکن.

مەژیچك: بێشەیەك کە مێشکی تیابەو نەبمژێ ف استخوان حاوی مغز.

مەژیدە: مەزدە ف نگا: مەژدە.

مەژیر: کۆچەر، رەبەن ف مُهاجر.

مەس: ١) مەزن؛ ٢) قەڵەو، گۆشنن؛ ٣) سەرخۆش؛ ٤) بافر، سس ف ١) بزرگ، سردار؛ ٢) چاق؛ ٣) مَست؛ ٤) فلز مس.

مەساحە: شتێکە وەك لاسیق نوسراوی قەڵەم‌رەساسی پێ دەسڕنەوە ف مداد پاك کن.

مەساسە: مساسك، مساسە ف نگا: مساسە.

مەسانە: ١) کاری مەستانە؛ ٢) گمیزدان ف ١) مستانە؛ ٢) مثانه.

مەساهـ: ١) صندوق، یەغان؛ ٢) هوزر، جەواڵی مەزن ف ١) صندوق؛ ٢) جوال بزرگ.

مەست: ١) سەرخۆش؛ ٢) بریتی لە غللورو لەخۆبایی؛ ٣) نێر، مز؛ ٤) راستو بێ‌گرێ؛ ٥) مشت‌ومـاڵ درباگ؛ ٦) تەوەزەل؛ ٧) نەزیو؛ ٨) باڵای لەهەمـانـە کە نوێژی پێوە ئەکـەن؛ ٩) سوزی؛ ١٠) مانـگ، شەکەت، ماندو ف ١) مست؛ ٢) کنایه از مغرور؛ ٣) سیر از خوراك؛ ٤) راست و مستقیم؛ ٥) صیقل زده؛ ٦) تنبل؛ ٧) بی‌حس؛ ٨) نوعی پاپوش؛ ٩) فردا؛ ١٠) خسته.

مەستان: ناوە بۆ ژنان ف نام زنانه.

مەستانە: مەسانە، وەك سەرخۆشان ف مستانه.

مەست کردن: خۆ سەرخۆش کردن ف مست کردن.

مەس کردن: مەست کردن ف مست کردن.

مەستور: ١) مەحجوب، بەشەرم‌و حەیا؛ ٢) مەست ف ١) دارای شرم و آبرو؛ ٢) مَست.

مەستورە: نازناوی هەسنباریکی بەناوبانگی کوردە ف نخلّص شاعرهٔ نامدار کُرد ماه‌شرف اردلان.

مەستە: سوزی، سبەینێ ف فردا.

مەستەبیرو: دوسبەی، دوسو ف پس‌فردا.

مەستەبیرو: مەستەبیرو ف پس‌فردا.

مەستەر: خزمەنکاری بەردەست، نوکەری بەردەستان ف نوکر، مستر.

مەستەڕە: خەتکێش. راستەبۆ خەت لە کاغەزکێشان ف خط کش.

مەستەکی: ١) دەوەنێکە شیرەی لێ دەگرن وەك جاچکە نەی‌جاون یونی خۆشـە؛ ٢) جیوەو شیرەی داری‌کاژ ف ١) مصـطکی، بونەای است؛ ٢) نوعی انگم.

مەستی: ١) سەرخـۆشی؛ ٢) ناوە بۆ بیاوان: (دەسنێکی هەبە مەستی نەفەندی لە کەرەمدا) «شێخ‌رەزا» ف ١) مستی؛ ٢) نام مردانه.

مەسحەف: مسحەف، فورحان ف قرآن.

مەسخ: شکڵ‌گۆڕان. بیچم ناشیرین‌بون ف تبدیل قیافه بەشکل بدتر.

مەسخەرە: گاڵتەجار ف مسخره.

مەسرەف: خەرج، مزەخت ف مخارج.

مەسقەرا: مەسخەرە ف مسخره.

مەسقـەڵ: نامـرازی خۆجـوان‌کردن‌و ناس‌ولـوس‌دان: (روخسارەش وەخنێ مەسقــەڵ مەدوَ لێش/ وەشنـوی پاریز خەباڵ مەیـو زێش) «مەولەوی» ف ابزار بزك کردن.

مهسك: باڵای لەهەمانە، مەست ف نوعی پای‌افزار.

مەسکرن: سەرخۆش بون ف مَست شدن.

مەسکە: خێگە. هێزە ف خیگ.

مەسکـەت: شیرانی بەکە لە ئاردو کاکڵەگوێزو شەکر دەکرێ ف نوعی شیرینی که از آرد و مغزگردو و شکر سازند.

مەسکەر: مسگەر، مزگەر ف مسگر، صفار.

مەسکی: مەستەکی ف مصطکی.

مەسلەت: ناشت‌بونـەوەی دوژمنی خوێنی‌و نامـوسی ف آشتی میان دو دشمن خونی و ناموسی.

مەسلەحە: بنکەی دروێنەوانان ف بنگاه دروگران.

مەسلەحەت: رێوشوێنی دروست‌و باش ف مصلحت، راه درست.

مەسو: گونـدێکی کوردسـتـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەسور: سوکەڵەناوی مەنسور ف مخفّف منصور، نام مردانه.

مەسوڵ: بەرپرسیار، بەرعودە ف مسئول.

مەسـە: ١) بوڵای چەقـونێزکـردنی فەسـابان؛ ٢) مەدونە، خاکەنازی مشکی‌دەردان ف ١) سوهان آهنی قصّاب؛ ٢) خاك‌انداز بخاری.

مەسـەب: ١) مەزەب؛ ٢) حەشارگەی کەو ف ١) مذهب؛ ٢) کمین کبك شکاری.

مەسـەکـان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

مەسەکی: مەستەکی ف مصطکی.

مەسەل: پەندی پێشونان ف امثال و حکم.

مەسەلا: مەرسەلا ف مثلاً.

مەسـەلـە: ١) مەسەل؛ ٢) رودا‌و: (مەسەلە چیە؟)؛ ٣) پرسیار ف ١) امثال؛ ٢) قضیّه؛ ٣) سئوال.

مەسەلەن: بۆنمونە، وەکو ئەوە ف مثلاً.

مەسی: سەرخۆشی [ف] مستی.

مەسێ: ١) بستەی سەر تەندوور؛ ٢) وشەی گاڵتەپێکردن [ف] ١) آهن بالای تنور؛ ٢) حرف مسخره کردن مخاطب.

مەسیر: مرەبای کدو [ف] مربای کدو.

مەسین: ئافتاوەی لە مس [ف]. آفتابهٔ مسین.

مەسینە: مەسین [ف] آفتابهٔ مسین.

مەش: ١) ڕۆیشتن، ڕەوت؛ ٢) جانەوەرێکی ڕەشی بچووکی باڵدارە لە هەموو ماڵاندا هەیە لە شیرنی دەنیشێ و زۆر پیس و پۆخڵە [ف] ١) رفتار، رفتن؛ ٢) مگس.

مەشاك: دار عاسای دەروێشان [ف] عصای دراویش.

مەشالەڤ: باڵا، پێناو [ف] پای افزار.

مەشاندن: پێك‌هێنانی کار، جێ‌بەجێ‌کردن [ف] انجام دادن.

مەشت: سبەحەی، سۆزێ، مەسنە [ف] فردا.

مەشتە: ١) جۆگەیەك کە قەدەدێراوێ ئاو دەدا؛ ٢) سو، سۆزی [ف] ١) جوبی کە بلك ردیف جوب کوچك‌تر را آبیاری می‌کند؛ ٢) فردا.

مەشتەبێرۆ: دوسبەی، دوسۆ، دوبەیانی [ف] پس‌فردا.

مەشتی: سبەی، سۆزی [ف] فردا.

مەشخ: ڕاهاتن لە کاردا، خۆراهێنان، مەخش [ف] مشق، تمرین.

مەشخوڵ: مژوڵ، خەریك [ف] مشغول، سرگرم کار.

مەشخەڵ: مەخشەڵ [ف] نگا: مەخشەڵ.

مەشخەلان: مەخشەلان [ف] نگا: مەخشەلان.

مەشخەلە: خەریك‌بوون بەشتێکەوە [ف] مشغلت.

مەشرەف: ڕاوێژ و ڕەو [ف] مشرب، خلق.

مەشرەف‌خۆش: ڕاوێژ و ڕەو خۆش [ف] خوش‌مشرب.

مەشغوڵ: مەشخوڵ، مژوڵ، خەریك [ف] مشغول.

مەشفەن: ئانەشۆر، بەردێ کە مردوی لەسەر دەشۆن [ف] نخته‌سنگ مرده‌شویی.

مەشق: مەشخ، مەخش [ف] مشق، تمرین.

مەشك: ١) پێستە‌حەیوانی گوڕاو کە ماستی تێدا دەژەنن؛ ٢) خیگە، هیزە؛ ٣) ورگ، عوور [ف] ١) مشك؛ ٢) خیك؛ ٣) اشکمبه.

مەشکالە: دەفری چەرمین بۆ میوەو گەزۆ تێداهەڵگرتن [ف] ظرفی چرمی برای میوهٔ خشك و شیربنی.

مەشکن: ١) ورگن، زگ‌زل؛ ٢) زگ‌باکردو [ف] ١) شکم گُنده؛ ٢) شکم بادکرده.

مەشکۆ: مەشکن [ف] نگا: مەشکن.

مەشکۆر: مەشکەڕەقە [ف] چرم خشکیده و بی‌مصرف.

مەشکۆڵە: مەشکی گچکە [ف] مشك کوچك.

مەشکوێ: ژنی ورگ‌زل [ف] زن شکم گنده.

مەشکە: ١) مەشك؛ ٢) خیگە، مەسکە؛ ٣) مژی، مێشك [ف] ١) مُشك؛ ٢) خیك؛ ٣) مغز.

مەشکەبرە: جۆرێ سیسرەی ڕەشە هەمیشە زیرەی دێ. واتا: مێشك‌دەبا [ف] جیرجیرك.

مەشکەدڕە: مەشکەبڕە [ف] نگا: مەشکەبڕە.

مەشکەڕەقە: شەکیلە [ف] چرم خشکیده و بی‌مصرف.

مەشکەژەن: کەسێ مەشکە ڕادەتلەکێنێ بۆ ماست‌کردنەدو [ف] مشك به‌هم‌زن.

مەشکەژەندن: ژاندنی مەشکە [ف] مشك به‌هم‌زدن.

مەشکەژەنن: مەشکەژەندن [ف] مشك به‌هم‌زدن.

مەشکەژەنە: گەمەیەکە [ف] نوعی بازی.

مەشکەژەنی: مەشکەژەنە [ف] بازی «مەشکەژەنە».

مەشکەکێز: مەشکەژێن [ف] مشك به‌هم‌زن.

مەشکەومەلان: مەشکەو سێ‌پا [ف] مشك و سه‌پایهٔ آن.

مەشکەی گاوس: مەشکە لە پێستی جێڵ [ف] مشك از پوست گاو.

مەشوور: بەناوبانگ [ف] مشهور.

مەشوڵ: نێخولی سەرەوەی گوێزوبافی [ف] پوستهٔ محکم گردو و بادام.

مەشوون: مەشفەن، تاتەشوار [ف] سکوی غُسل مَیّت.

مەشە: ١) جانەوەری پچوکی باڵداری پیس کە لە هەموو شوێنان هەیە، مەش؛ ٢) گازی بزمارکێشانەوە [ف] ١) مگس؛ ٢) گازانبُر.

مەشەك: فیشەکەشینە [ف] فشفشه.

مەشهەلە: مەسەلە [ف] نگا: مەسەلە.

مەشهوور: بەناوبانگ، بەدەنگ و ناو [ف] مشهور.

مەشی: ١) ڕۆیشت؛ ٢) مەشە [ف] ١) رفت؛ ٢) مگس.

مەشیا: ١) شیاو، لایق؛ ٢) دەبوایە؛ ٣) ڕۆیشت [ف] ١) شایان؛ ٢) بایستی؛ ٣) رفت.

مەشین: ڕۆیشتن [ف] رفتن.

مەعاف: ١) ڕەوا، دروست؛ ٢) بەخشراو لە ئەرکی سەرشان، مەحاف [ف] ١) حلال؛ ٢) معاف.

مەعجوومە: مەجوبەمە [ف] سینی

مەعد: ڕەنگی ڕوو، ئەبیات: (ئیرۆ مەعدێ نە نەخۆشە) [ف] رنگ سیما.

مەعدەن: کان، کانگا [ف] کان، معدن.

مەعدەنوس: جۆرێ کەرەوز [ف] نوعی کرفس.

مەعر: مار، خزۆکی درێژی بەژەهر [ف] مار.

مەعرەکە: ١) جەفەچەق، گورەگوڕ؛ ٢) باڵان‌فەجەری، جۆرێ کورنان؛ ٣) ئارەفگیری بن زین [ف] ١) سروصدا و جنجال؛ ٢) نوعی پالان؛ ٣) نمد زین.

مەعز: مەحز، بۆ خاتری [ف] از برای.

مەعزوم: بانگ‌هێشتن‌کراو بۆ نان‌خواردن [ف] دعوت شده برای خوردن.

مەعزەرەت: مەحزەرەت [ف] معذرت.

مەعلان: بسیوز، لێ‌زان [ف] خبره.

مەعلوم: زاندراو، ئاشکرا [ف] معلوم.

مەعموور: کاربەدەستی بەرەژێری دەوڵەت [ف] مأمور.

مەعنا: مانا، واتا، نیاز لە قسە [ف] معنی.

مەعەشوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەعەن: محەبەن، وا دەردەکەوێ ف چنین پیداست.

مەعین: ماهین، ماین ف مادیان.

مەغارە: مغارە، ئەشکەوتی گوشاد ف نگا: مغاره.

مەغبەرە: گۆرستان، موغبەرە ف گورستان.

مەغدور: ناهەقی لێ کراو، بەشخوراو ف مظلوم.

مەغریب: موغروب، دەمی خۆرنشین ف هنگام غروب.

مەغز: ١) کاکڵ؛ ٢) مژی ف ١) مغز هرچیز؛ ٢) مغز جاندار.

مەغلوب: ژێرکەوتو لە بازی و شەڕدا ف مغلوب.

مەغلوبە: تێکچرژانی دوژمنان لە شەڕدا ف جنگ مغلوبه.

مەغمون: زیان‌دینە لە سەودا ف زیان‌خورده در معامله، مغبون.

مەغەل: بەچە، حەوشەمەڕ ف خوابگاه گله در دشت.

مەفا: ١)بەهرە، قازانج، قانزاج؛ ٢) مفا، شفا، چاببونەوە لە نەخۆشین ف ١) سود، بهره؛ ٢) شفا.

مەفتوڵ: تەرزی داری رەز ف نخ‌مانندی در تاك.

مەفح: مەحف ف نابود، محو.

مەفرەشبار: دو تاباری پڕ لە کا کە لە بارەبەر دەندرێ و نەخۆشی تێدا رادەکێشن بۆ گوێزانەوە: (نەی‌دەتوانی سواربێ بە **مەفرەشبار** بردیان) ف بار جاربا از کاه برای نقل بیمار.

مەفرەق: کانزایەکە مس و قەڵایی تێکەڵاو حەوجوشی لێ دروست‌دەکەن ف مفرغ.

مەفسك: کەوگیر ف کفگیر.

مەفع: مەحف، مەفح ف نابود، محو.

مەفعەت: بەهرە، قازانج، فایدە، فیدە ف فایده، بهره.

مەفەرە: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

مەقبژ: ترێی لەبەرتاو ئیشکەوە کراو ف مویز.

مەقاش: ماشە، مقاش، پەنگر ف انبر.

مەقالە: وتاری نوسراو ف مقاله.

مەقام: قام، ستران، گۆرانی، مقام، لاوژە ف ترانه.

مەقاو: مقاو ف نوعی بیماری سنور.

مەقبەرە: موغبەرە، گۆرستان ف گورستان.

مەقسوك: بەرەسیلکەی باڵدرێژی باکورت ف پرستو.

مەقلوب: چیایەکی کوردستـانە. *بەسەرهاتی سەیدەوان لەوێ رویداوەو کراوەتە بەیت* ف کوهی است درکردستان.

مەقلوم: ناوەژۆکراو، وەرگێڕاو ف وارونه.

مەقەرنە: هەرشتەی لاوەکی ف ماکارونی.

مەقەس: مقەست، نۆرنۆ، قەیچی ف قیچی.

مەقەست: مقەست ف قیچی.

مەقەستە: مقەستە ف نگا: مقدسته.

مەقەسەك: جۆرێ کللۆی درشت ف نوعی ملخ دُرُشت.

مەقەشەر: نخۆشەر، لەپە، لەنکەتوك ف لپه.

مەقەڵە: جۆرێ گەمەی منالان ف نوعی بازی کودکان.

مەقەڵی: دەفری سکڵ‌تێ‌کردن کە لە کانزا کرابێ ف منقل آتش.

مەك: ١) خوێ، خوا؛ ٢) دەگەڵ شتا وانا: کەل‌بەل و ئەسباب: (شتومەك) ف ١) نمك؛ ٢) بەهمراه «شت» بەمعنی خرت‌وپرت و اثاثیه.

مەکات: بۆشانە، سەرانەی ئاژەڵ ف سرانهٔ دام.

مەکارە: ١) ئامرازی دارکوڵینی دارتاش؛ ٢) قرقـرەی جلدرو؛ ٣) عەرەبانەی ئازوخەکێشانەوە؛ ٤) بەکسمی چارویدار کە بە کرێ دەدرێ ف ١) ابزار چوب کندن؛ ٢) قرقرهٔ خیّاط؛ ٣) ارّابهٔ حمل ارزاق؛ ٤) الاغ کرایه‌ای.

مەکارەچی: چارویدار، کەسێ کە بەکسم بە کرێ دەدا ف چاروادار.

مەکتەب: فێرگە، مەدرەسە ف مدرسه.

مەکتەڤ: فێرگە ف مدرسه.

مەکتەو: مەکتەب ف مدرسه.

مەکر: ١) ناز، بەڵێی ناردارانە؛ ٢) فێڵ، گزی ف ١) ناز و نیمناز؛ ٢) حیله.

مەکرباز: ١) نازونۆزکەر؛ ٢) فێڵباز ف ١) نازکننده؛ ٢) حیله‌گر.

مەکرۆ: مەکرباز ف نگا: مەکرباز.

مەکروف: ١) ناڕەوا، کاری نابەجێ؛ ٢) ناشیرین، گرانجان ف ١) ناروا؛ ٢) زشت.

مەکس: قسەی سەرزارەکی بەبێ کردەوە ف تعارف بی‌عمل.

مەککە: شارێ کەکەعبەی موسوڵمانانی تێدایە ف مکّه.

مەکۆ: ١) جێگەی کۆبونەوەی خەڵك؛ ٢) جێگەی بەسەربەکاکراوی شت، کۆ، کۆگا؛ ٣) ماکۆ، مەکۆ ف ١) انجمن؛ ٢) جای انباشته‌شدهٔ چیزی؛ ٣) مکوك.

مەکۆ: ماکۆ ف مکوك بافندگی.

مەکوب: سافۆر، سەبەتەی زۆر زل ف سبد بزرگ.

مەکۆك: ١) ماکۆ، مەکۆ، مەکۆ؛ ٢) بەلەك، گیابەکە ف ١) مکوك؛ ٢) گیاه شبیه بن بیان.

مەکۆکە: ماکۆ، مەکۆ، مەکۆك ف مکوك بافندگی.

مهکەك: پەزی بچوك ف گوسفند ریز.

مەکی: خوێ، خوا، مەك ف نمك.

مەکیك: مەکۆك ف نگا: مەکۆك.

مەکین: جوانی دڵکێش ف زیبای نمکین.

مەکینە: ١) ماشێن؛ ٢) ماشێنەی جلدرون ف ١) ماشین؛ ٢) چرخ خیّاطی.

مەکینەچی: ١) کەسێ کا لە ماشێن شارەزایە؛ ٢) خەیاتێ کە بە ماشێنە شت نەدورێ ف ١) تکنسین؛ ٢) خیّاطی که با چرخ کار می‌کند.

مەگاو: چێڵ، مانگا ف ماده‌گاو.

مەگرتی: وامان‌دانـا، گرتمان، دامان‌نا ف فرض کردیم.

مەگروم: پارچەیەکی جوانو بەقیمەتە دەکرێتە کراس ف نوعی پارچهٔ قیمتی.

مەگری: گریان‌مەکە ف گریه نکن.

مەگریجەنی: مقەست، قەیچی، نۆرنۆ ف قیچی.

مەگس: شلخەمێشی لە دەشت ف زنبور عسل بەکندو نرفتە.

مەگـلانا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەگەر: ١) وشەی دەراویشتن: (**مەگەر** بمرم دەنا دەبکەم)؛ ٢) وشەی پرسیار: (**مـەگـەر** نەمگـوت؟)؛ ٣) وشـەی ئارەزوکردن؛ ٤) مەگین: (بارەك وە هەبت **مەگـەر** وەبینن/ گەر دێ وە نەبت **مەگەر** نەبیتن) «خانی» ف مگر.

مەگــەز: ١) جانــەوەری بچـوکی باڵـدار کە گاز لە پێست دەگرێ: (جێگــەیەکی بەمێش و **مەگــەزە**)؛ ٢) مەش، مەشـە، مێش ف ١) حشرات گزندهٔ پرنده؛ ٢) مگس.

مەگەزە: چاوێشەیەك کە لە مەگەزەوە پەیدا دەبێ ف نوعی چشم درد.

مەگەس: ١) مەشە، مەشی؛ ٢) مەگەز ف ١) مگس؛ ٢) نگا: مەگەز.

مەگەن: ١) موغناتیز؛ ٢) مەگەر ف ١) آهنربا؛ ٢) مگر.

مەگیرانی: بێزو، نیشتبای ژنی زگ‌بڕ بۆ خواردنێك ف ویار.

مەگێز: نیشنبا، وازی خواردن ف اشتها.

مەگین: مەگەر ف مگر.

مەل: ١) جانەوەری پچکۆڵە: (**مەل** و **مۆر**)؛ ٢) پەڕندە، باڵدار، نەبر ف ١) جانور ریز؛ ٢) پرنده.

مەلا: ١) زانای ئایینی؛ ٢) سەروکی گەمە ف ١) آخوند؛ ٢) رئیس بازی.

مەڵا: مەلا ف نگا: مەلا.

مەلابانگدان: شەوەکی، سەرەتای رۆژبونەوە ف فجر.

مەلاپانگان: مەلابانگدان ف فجر.

مەلاپەزێن: قسەزانی لەزەبر ف بسیار سخندان.

مەلات: قوڕی نێوان خشت و بەرد لە بەنناییدا ف گل ملات در بنایی.

مەلاتەق‌تەقێن: گەمەیەکی شەوانەیە ف نوعی بازی.

مەلاتەق‌تەقێنە: مەلاتەق‌تەقێن ف نوعی بازی.

مەلاتی: کاری مەلا ف آخوندگری.

مەڵاتیا: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای درکردستان.

مەلاح: بەدەس‌وبرد، لێزان، کارامە، ماهیر ف ماهر.

مەلاخۆر: کەم‌قیمەت ف ارزان.

مەلاخۆرە: مەلاخۆر ف ارزان.

مەلاداود: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەلاز: ملاز ف نگا: ملاز.

مەلازادە: ١) بەچکـەمـەلا؛ ٢) تایەفـەیەك لە کورد کە نفبان دەرمانی مارانگـەستەو خوێنیان دەرمانی نەخۆشی هاری‌یە ف ١) آخوندزاده؛ ٢) تیره‌ای از کرد کە آب دهنشان شفای مارگزیده و خونشان داروی هاری است.

مەلازگر: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای درکردستان.

مەلاژ: مەلاشو، مەلاشك، بان دەم لە ژورەوە ف سقف دهان.

مەلاژگ: سەری هێشتـا نەگرساوی منالی ساوا ف بخشی از جمجمهٔ سر کودك کە هنوز محکم نشده است.

مەلاژن: ژنی مەلا ف همسر آخوند.

مەلاژە: ئالۆ، بادامەی فورگ ف لوزتین.

مەلاس: ١) ملاز؛ ٢) شل و شەوێق و کارلەدەس نەهاتو ف ١) نگا: ملاز؛ ٢) سُست و بیکاره.

مەلاســەفی: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەلاشك: ملاشك ف سقف دهان.

مەلاشو: ملاشك ف سقف دهان.

مەلاشـوکەوتن: شل‌بونی مەلاشك کە منالی چکۆڵە دەیگرن ف سُق افتادن بچه.

مەلاشوهەڵدانەوە: جێ‌هێنانەوەی مەلاشو ف جاآوردن سق.

مەلاشوهێنانەوە: مەلاشوهەڵدانەوە ف جاآوردن سق.

مەلاعـومـەر: گونـدێکـە لە کوردسـتـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەلاعەلیك: نەبرێکی پچکۆڵەیە ف پرنده‌ایست کوچك.

مەلافە: چەرچەف، بەرگەدۆشەك و باڵگە ف ملافه.

مەلاقی: جۆرێ نەمرۆ ف نوعی گلابی.

مەلاق: ١) روخۆشی نەفرەدەر؛ ٢) روبینی؛ ٣) ترێی هەڵگیراو بۆ زستان ف ١) فریبکار؛ ٢) تملّق؛ ٣) انگور نگهداری شده برای زمستان، آونگ.

مەلاقە: نەسکوێ، نەسکو ف ملاغه.

مەلاقــەرە: لەو گونـدانـەی کوردسـتـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەلاقی: مەلاق ف نگا: مەلاق.

مەلاك: ١) جەرگ؛ ٢) جەرگ‌وناو ف ١) جگر؛ ٢) دل و جگر و قلوه.

مەڵاك: ١) کەوچـك، کەفچی؛ ٢) جەرگ و ناو ف ١) قاشق؛ ٢) دل و جگر و قلوه.

مەلاکاخە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەلاکاغا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەڵاك‌کردن: چێژتن، چێژەکردن ف چشیدن.

مەلان: سێ‌پای مەشکە ف سه‌پایهٔ مشك.

مەڵامەت: ١) هۆ؛ ٢) سور، نهێنی ف ١) علّت؛ ٢) راز.

مەلاو: شلکێنە، ربتکە ف خمیر آبکی.

مەلاهیم: ١) خاوەن بەزەیی؛ ٢) نەرم‌ونیان؛ ٣) ناسـك‌وشلك ف ١) با ترحّم؛ ٢) نرم؛ ٣) نازك و لطیف.

مەلایکەت: ملیاکەت، فرشتەی خوا ف ملائکه.

مەلایەتی: کاری مەلا ف آخوندگری.

مەڵبــەن: ١) سەرزەمینی جێگـەژیان؛ ٢) کان، جان، مەعـدەن ف ١) سرزمین زیستگاه؛ ٢) معدن، کان.

مەڵبەند: مەڵبەن ف نگا: مەڵبەن.

مەلتیك: سێوەنرشەی پایزی ف سیب نرش پاییزرس.

مەلحە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام دهی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

مەلحەم: دەرمانی دەبر بن‌ساوین ف مرهم.

مەلخنە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە نوسط بعثیان ویران شد.

مەلس: بەزەویەوە چەسپان ف بر زمین چسبیدن.

مەلساندن: بەزەویەوە نوساندن ف بر زمین جسبانیدن.

مەلسین: مەلساندن ف بر زمین چسبانیدن.

مەلشە: مێش زل و درشت، کەلمێش ف مگس دُرشت.

مەلغە: ناری، لۆسە ف اهرم.

مەلقاندن: ١) گەیاندنی میوە بە گوشین و دەنەرەخستن؛ ٢) فلیفاندنەوە ف ١) رسانیدن مصنوعی میوە؛ ٢) لەکردن چیز آبکی.

مەلقە: جۆرێ خواردەمەنی ف نوعی خوراکی.

مەلقەپ: نامرازێکی دارکولین ف وسیلەای برای حکاکی چوب.

مەلقەرەنی: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

مەلقین: رزینی میوە بەدارەوە ف پوك شدن میوە بر درخت.

مەلکە: ١) زاروی خڕەکەو بەکەیف؛ ٢) سەر بالەی دروێنە؛ ٣) فرشتە، ملیاکەت ف ١) کودك تُپل و خوب رشد کردە؛ ٢) سردستهٔ دروگران؛ ٣) ملائکە.

مەلکەب: سەبەتەی بچوك، قەرتالە، نربان ف سبد کوچك.

مەلکەزی: تیرەیەکە لە هۆزی سوبسنی لە کوردستان ف طایفەای کُردزبان در کردستان.

مەلکەزان: فرشتەی سەرپەرشتی دەخل و دان و شینایی و زاوزو: (بیست و جاری نازاریٚ/ **مەلکەزان** هاتە خاریٚ/ سەری داریٚ بنی داریٚ /نێرەخۆرا ماکیٚ و کاریٚ) «وەنەی‌پێشینە» ف فرشتهٔ تولید و ارزانی.

مەلکەس: گەسکی لەسۆڵ ف جارودستی از ترکە ساختە شدە.

مەلکەموت: عیزرایل، نیزرایل، پێمیردی خودا ف عزرائیل.

مەلکەمۆت: مەلکەموت ف عزرائیل.

مەلکەنی: مەرکانە، کوپەڵەی دەم‌گوشاد ف خمچهٔ دهن‌گشاد.

مەللا: مەلا: (ئەوا هاتەدەر لە ماڵی **مەللا**/ خەت و خاڵ شەبر بن باخە بەرەللا) «فولکلور» ف آخوند.

مەللاەر: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

مەللە: مەلا ف آخوند.

مەلملین: ململین، جینگلدان ف حرکت آهستە.

مەلمەکەت: ١) ولات؛ ٢) بازێر، شار ف ١) مملکت؛ ٢) شهر، دیار.

مەلمەل: مەرمەرشا ف ململ.

مەلو: ١) لۆدەی دەخلی درواو؛ ٢) پڕی باوەشێك لە دەخلی دوراو؛ ٣) بەشێك لە سێ بەشی باقە لە درەوکراو ف ١) تودهٔ غلّهٔ درو شدە؛ ٢) یك آغوش از غلّهٔ درویدە؛ ٣) یك سوم بستە از غلّهٔ درو بدە.

مەلۆ: ١) مەلو؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) نگا: مەلو؛ ٢) نام مردانە.

مەلۆ: مەلو ف نگا: مەلو.

مەلۆتك: منالی ساوای لە پاپۆلەدا ف بچە در قنداق.

مەلۆتکە: مەلۆتك ف نگا: مەلۆتك.

مەلوچك: چۆلەکە، چێشکە ف گنجشك.

مەلۆشەوینکە: کارتێکەر ف کار بهم‌زن.

مەلۆك: ١) مەلۆ، مەلو؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) نگا: مەلو؛ ٢) روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەلۆکێش: کەسێ کە کلۆش دەباتە سەر خۆبان ف کسی کە غلّهٔ درو شدە را سر خرمن می‌برد.

مەلوول: ١) خەمبار، کز؛ ٢) کزکردنی گوڵی چرا ف ١) افسردە، غمگین؛ ٢) کم کردن شعلە.

مەلولاو: ربنکە، شلکێنە، مەلاو ف خمیر آبکی.

مەلوون: نفرەلێ‌کراو، نەحلەتی ف ملعون.

مەلونی: سۆبایی ف شناگری.

مەلوو: سۆبایی‌کەر ف شناگر.

مەلوەن: مەلبەن، مەلبەند ف نگا: مەلبەن.

مەلە: ١) سۆبایی، لە ناودا نەخنکان و پەرینەوە؛ ٢) خۆشتن؛ ٣) ماڵەی‌قورەکاری؛ ٤) جۆرێ کرمی‌ناوزگ؛ ٥) کولە، کللۆ ف ١) شنا؛ ٢) آبتنی؛ ٣) مالج؛ ٤) نوعی کرم شکمی؛ ٥) مَلَخ.

مەلەتیك: جۆرێ سێوەپایزە ف نوعی سیب پاییزی.

مەلەخان: کەلەندی، قرم ف داس بلند.

مەلەز: دوورە، دوورەگە ف دورگە.

مەلەس: ١) جۆرێ پارچەی ناوریشم؛ ٢) نرش و شربن بێکەوە؛ ٣) کولوانە، جارۆکە ف ١) نوعی پارچهٔ ابر یشمی؛ ٢) ملس؛ ٣) سردوشی زنانە.

مەلەسەك: بود، دارایی: (**مەلەسەك** و مایە خەسری) ف دارایی.

مەلەسی: جۆرێ هەنار کە نرش و شیرنە ف نوعی انار ملس.

مەلەشە: مێشولەی دندوك‌درێژ ف پشهٔ مالاریا.

مەلەغان: داسێکی درێژە بەپێوە دروێنەی پێ دەکەن ف داسِ بلندی کە ایستادە بەکار برند.

مەلەفە: مەلافە ف ملافە.

مەلەڤان: کەسێ کە سۆبایی دەزانێ ف شناگر.

مەلەك: ملیاکەت، فریشتە: (نۆکەریت ناکەم مەیزە **مەلەکە**/ ئەیم بە بەردەس کەریم نەلەکە) «فانع» ف فرشتە.

مەلەکاغا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەلەکان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.

مەلەکتاوس: ئەوفریشتە دەرکراوەی موسوڵمان پێ‌یژن شەیتان ف شیطان.

مەلەکردن: ١) سۆبایی‌کرن؛ ٢) خۆشتن ف ١) شنا کردن؛ ٢) آبتنی

کردن.

مەلەکوڕ: کولۆ، کوللە، کلۆ ف مَلَخ.

مەلەگەوێ: مالۆچە، مالۆنچە ف گیاه ملوکیە.

مەلەم: مەرهەم، مەلهەم، دەرمانی بەبێسناساوبن ف مرهم.

مەلەموچك: برانۆنە، نبلی نێوان نوتەو بالأبەرزە ف انگشت بنصر.

مەلەوان: ١) گەمی ئاژۆ؛ ٢) مەلەزان ف ١) ملوان کشتی؛ ٢) شناگر.

مەلـەوانی: ١) کاری گەمیەئـاژۆ؛ ٢) سۆبـابی؛ ٣) خۆشنن ف ١) کشتی‌رانی، ملوانی؛ ٢) شناگری؛ ٣) آبتنی.

مەلهەب: شەنە، شەن، ملهێب ف افشون.

مەلەزە: نەگبیری بێشەکی، گەلاّلەکردن لە مێنکا ف طرح‌ریزی.

مەلهەم: مەلحەم ف مرهم.

مەلْهەم: مەلحەم ف مرهم.

مەلهەمە: خۆبان، مالاخمە ف خرمن هنوز باد داده نشده.

مەلهەمین: پشولەسەرخۆی نەرمونیان ف آدم حلیم و متین.

مەلی: ١) مەلـە، سۆبـابی؛ ٢) مەلا، زانـای جەرەبی؛ ٣) مەبێژە؛ ٤) نازناویکی مەلانەحمەدی جزیری لەشیعردا ف ١) شنا؛ ٢) آخوند؛ ٣) مگو؛ ٤) تخلّص شیخ احمد جزیری شاعر بزرگ کُرد.

مەلێ: قسەمەکە ف مگو.

مەلیاکەت: فرشتە ف ملایك.

مەلیچك: مەلۆچك، جیشکە، چویلەکە ف گنجشك.

مەلیچە: جیشکە، چولەکە ف گجشك.

مەلیس: مەجلیس، کوڕ، مەکۆ ف مجلس.

مەلیڤ: ملهێب، ملێب، کاریچ، نەبوڕ ف افشون.

مەلیلژە: گونـدێکی کوردسـتـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەلیم: پەلەك، مەکوك ف گیاه شیر بن بیان.

مەلیە: مەلەکوڕ، کلۆ ف ملخ.

مەم: ١) گوانی ژن؛ ٢) سوکەناوی محەممەد؛ ٣) نەویندارێ بەناوبانگی زین ف ١) پستان زن؛ ٢) مخفّف محمّد؛ ٣) نام عاشقی مشهور.

مەمانی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەمرەمەژی: ١) ژیانی بێچارەیی؛ ٢) نەخۆشی لەنێوان مەرگ‌وژیدا ف ١) زندگی فلاکت‌بار؛ ٢) حالت بین مرگ و زندگی در بیماری.

مەمك: گوانی‌ژن ف پستان.

مەمکان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مەمك‌بەل: مەمك‌قیت، بۆکیژ بەسنە ف پستان برجسته.

مەمك‌بەند: نەوکیسەقوماشەی ناهێلی مەمك داکەوێ ف پستان‌بند.

مەمك‌خواردن: شیر لە مەمك مژین ف شیر از پستان خوردن.

مەمك‌خۆر: مندالی شیرەخۆرە ف شیرخوارە.

مەمك‌خۆرە: مەمك‌خۆر ف شیرخوارە.

مەمکدار: جانەوەرێ کە شیر ئەدانە بێچوی خۆی ف پستاندار.

مەمك‌دان: شیردان بە منال ف شیر بەبچە دادن.

مەمك‌دانان: تازەخڕبونی مەمك ف تازه برآمدن پستان.

مەمکدەر: ژنێ کە شیری لە مەمك دابە، بەشیر ف زن شیردە بەبچە.

مەمك‌شوژن: گۆی‌مەمك‌زۆرقیت ف نُك پستان برجسته.

مەمك‌قیت: مەمك‌بەل ف پستان برجسته.

مەمك‌کردن: مەمك‌دانان ف تازه برآمدن پستان.

مەمك‌کولی: مەمك‌ئێشان و ژان‌کردن ف درد پستان.

مەمك‌مژ: بێچوی شیرخۆر ف کودك شیرخوار.

مەمك‌مژە: مەمکی دەسکرد بۆ فریودان ف پستانك.

مەمکۆلە: مەمکی بچکۆلە ف پستان کوچك.

مەمکـە: ١) مەمـك؛ ٢) شتێکـە وەك گۆی مەمـك دەجێ‌و منـالی پێ دەخافلێ؛ ٣) دو دەنکی درشت لە ناو نەزبیحدا؛ ٤) هەرقیتێکی خڕی بچکۆلە ف ١) پستان؛ ٢) پستانك؛ ٣) دودانۀ درشت در تسبیح؛ ٤) هر برامدۀ گرد کوچك.

مەمکەبەند: پارچەیێ دڕاو کە مەمك بەو دەبەسنن ف پستان‌بند.

مەمکەخۆرە: مەمکخۆر ف شیرخوارە.

مەمکەمژ: مەمکەی منال‌خافلاندن ف پستانك.

مەمکەمژە: مەمکەمژ ف پستانك.

مەمکێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەمل: مەمك: (مەملی مەمۆ بە مەمۆ) ف پستان.

مەملە: مەمك ف پستان.

مەملەدەمی: مەمکەخۆرە ف بچۀ شیرخوارە.

مەملەکەت: ١) ولات؛ ٢) شار، باژێڕ ف ١) مملکت؛ ٢) شهر.

مەمنا: تەمز، نۆمەز: (مەمنا ئەو لەپێش منا چوەو کاری خوی دبوە) ف نونگو.

مەمنو: ناڕەوا، قەدەغە ف ممنوع.

مەمنوح: مەمنو ف ممنوع.

مەمنوع: قەدەغە، ناڕەوا ف ممنوع.

مەمنون: منەتبار، منەتکار، سوپاسگوزار ف سپاسگزار.

مەمۆ: ١) مەمکی بچوك؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) پستان کوچك؛ ٢) نام مردانە.

مەمودیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مەمور: کاربەدەسنی ژێردەسنی دەولەت، فەرمانبەر ف مأمور.

مەموزین: بیرۆزنرین کتێبی کوردە یادگاری **شێخ‌ئەحمەدی‌خانی** کە لەسـالی هەزارونەوەدوپێنجی کۆچیدا دایناوە ف بزرگترین رُمان در ادبیّات کردی است که توسط شیخ احمدخانی به سال هزارونودوپنج هجری تألیف شده.

مەموند: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەسنی ترکان ف عشیره‌ای است کُردزبان.

مەمە: ١) مەمك؛ ٢) ناوی پیاوانە؛ ٣) شیر لە زاراوەی زاروکاندا ف ١)

بستان: ۲) نام مردانه؛ ۳) مفهوم شیر به زبان کودکان.

مەمەڕ: جێگەی بەرز بۆ مەلا لە مزگەوت [ف] منبر.

مەمەسەنی: عەشیرەتێکی کوردە [ف] عشیره‌ای است از کردزبانان.

مەمەڵە: مەمکۆڵە [ف] پستان کوچك.

مەمەند: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

مەمەنداوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەمێ: ۱) مەمك؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) پستان: ۲) نام مردانه.

مەمێ ئالان: چیرۆکێکی کەونارایە [ف] از داستانهای مشهور قدیمی است.

مەمیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەمیند: گوندێکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.

مەمینە: عەنتەر، حەنتەر [ف] بوزینه.

مەن: ۱) کێشانەیەکە، من: ۲) خاوەن، خێو: (دەوڵەمەن): ۳) بنو لەسەرخۆ، بەحوزمو حەبا [ف] ۱) واحدی در وزن، من: ۲) صاحب؛ ۳) باوقار.

مەناومەن: نەواو قەدەخە [ف] اکیداً ممنوع.

مەنتش: بردنەوە لە گرێو [ف] بُرد در شرطبندی.

مەنتك: هۆزێکی کوردەلە کوردستانی ژێر حوکمی عیراق [ف] نام عشیره‌ای کردزبان.

مەنتەشا: منەشا [ف] چوبدست درویشان.

مەنتەشە: مەنەشا، منەشا [ف] چوبدست درویشان.

مەنتیقە: ناوچە، بەشێ لە وڵات [ف] منطقه.

مەنجکی: جۆرێ گەنمە بۆ هەرشنە دەبێ [ف] نوعی گندم.

مەنجوخ: ۱) سسلەو پیلە: ۲) گۆی سەرداری ئاڵا [ف] ۱) خرزه و شبشهٔ زینتی، منجوق؛ ۲) قبهٔ جوب پرچم.

مەنجەڵ: بەروش [ف] دیگ مسی.

مەنجەڵۆك: بەرۆشی بچوك [ف] دیگ کوچك.

مەنجەڵۆکە: ۱) مەنجەڵۆك: ۲) بەری گیایەکە دەنکی وردی تیایە [ف] ۱) دیگ کوچك: ۲) ثمر گیاهی است.

مەنجەنیق: ۱) ئامرازی ئاگر هاوێشتنەقەلا لە شەڕدا: ۲) برێنی لە تەوژمی گەرما [ف] ۱) منجنیق: ۲) کنایه از شدّت گرما.

مەنجی: کەسێ کە نەقالا دەدا دو دژ ئاشت کانەوە [ف] میانجی.

مەنجێڵ: مەنجەڵ [ف] دیگ.

مەنح: ڕێگەنەدان [ف] منع.

مەنـد: ۱) خاوەن: ۲) ناوی ڕاوەستاوی بێ بزوتن: ۳) سەنگین و پشولەسەرخۆ: ۴) مەندۆك، مەندێ، گیایەکە: ۵) لەشی مرۆ [ف] ۱) صاحب: ۲) آب راکد؛ ۳) باوقار؛ ۴) گیاهی است: ۵) جُثه.

مەندال: زارۆ، منال، مندال [ف] فرزند.

مەنداف: ناوی ڕاوەستاو [ف] آب راکد.

مەنداو: مەنداف [ف] آب راکد.

مەندش: وێچون، وێکچون [ف] شباهت.

مەندك: مەندۆك، گیای مەند [ف] گیاهی است.

مەندۆخ: هەرشتی زۆر بەنەمەن و شیانی مانەوە [ف] ماندنی.

مەندۆك: گیایەکی کوێستانی بەناوبانگە [ف] گیاهی است مشهور.

مەندۆڵ: قەنەری سەعات، پاندۆڵ [ف] پاندول ساعت.

مەندوڵە: ۱) گۆی زێڕی وەك گوڵێنگە: ۲) پارچەیەکی جوانە بۆ بەرگی ژنان [ف] ۱) منگولهٔ زرین: ۲) نوعی پارچه.

مەندونە: مەدونە، خاکەنازی سۆبە [ف] خاك انداز بُخاری.

مەنـدە: ۱) ناوی پیاوان؛ ۲) باقی‌ماو: (پەسمەندەم نەوەندەیە) [ف] ۱) نامی برای مردان: ۲) باقیمانده.

مەندەبۆڕ: نەمەڵی قەوی [ف] تناور تنبل.

مەنـدەبوڕ: ۱) پێ‌بزاو وەك لاشە: ۲) زەلامی زەڕاتاڵ [ف] ۱) بی‌حرکت افتاده؛ ۲) تنومند بدترکیب.

مەندەر: دوشەکۆڵە [ف] نشکچه.

مەندەرونە: بانگێڕ، باگردێن [ف] بام غلتك.

مەندەفە: سەرو پێچی زل [ف] دستار بزرگ.

مەندەلی: ۱) جۆرێ نرێ: ۲) ناوی شارێکی کوردنشینە [ف] ۱) نوعی انگور؛ ۲) نام شهری است.

مەندەمەران: گوندێکە [ف] نام دهی است.

مەندەنە: هەرچی کە هەر بمێنێ.وەك *شوێنە واری کەونارا* [ف] ماندنی.

مەندی: ۱) داوەستان و نەجوڵانی ناو؛ ۲) سەنگینی و لەسەرخۆ بی؛ ۳) هۆزێکی کوردە لە کوردستان [ف] ۱) رکود آب؛ ۲) وقار؛ ۳) نام طایفه‌ای در کردستان.

مەنـدێ: ۱) گیایەکی کوێستانە دەگەڵ ژاژی و پەنیر دەکرێ: ۲) ناوی ژنانە [ف] ۱) گیاهی است با پنیر و کشك مخلوط کنند: ۲) نام زنانه.

مەندیل: ۱) شاشك، پێچی سەر: ۲) دەسەسڕ [ف] ۱) عمامه: ۲) دستمال.

مەنزڵ: مزڵ [ف] نگا: مزل.

مەنزلگە: مزلگە [ف] نگا: مزلگه.

مەنزەڵ: مزڵ، مەنزڵ [ف] منزل.

مەنزیل: مزڵ [ف] منزل.

مەنسوڕ: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

مەنسوری: قامێکە [ف] آهنگی است.

مەنشوڕ: مەشوڕ، بەناوبانگ [ف] مشهور.

مەنفەحەت: قازانج، بەهرە، فێدە [ف] سود، مَنْفَعَت.

مەنفەعەت: مەنفەحەت [ف] سود.

مەنقال: مقەڵی، مەنگەڵ [ف] منقل.

مەنقەڵ: مقەڵی [ف] منقل آتش.

مەنقەڵە: مقەڵی [ف] منقل.

مەنقەڵی: مقەڵی [ف] منقل آتش.

مەنگ: مەند [ف] نگا: مەند.

مەنگری: سینی گەورە، مەعجۆمەی زل، لەنگەری [ف] سینی بزرگ.

مەنگوڕ: عەشیرەتێکی کوردە [ف] عشیره‌ای است.

مەنگۆڕ: فەرەکچی شوێنەکردو [ف] دختر درخانه مانده.

مەنگوڕایەتی: مەڵبەندێ کە مەنگوڕی لێ‌دەژین [ف] منطقهٔ «مەنگوڕ»ها.

مەنگوڵ: چۆك، زرانی، ئەژنۆ [ف] زانو.

مەنگۆڵە: مەندۆڵە [ف] نگا: مەندۆڵە.

مەنگەڵ: مقەلی [ف] منقل آتش.

مەنگەلە: پوڵێکی هیند کە لە عێراق رەواجی بو [ف] واحد پول هندی.

مەنگەلی: ١) مەنگەڵ؛ ٢) مەنگەلە [ف] ١) منقل آتش؛ ٢) نگا: مەنگەلە.

مەنگەلیە: مقەلی [ف] منقل.

مەنگەن: گیرە [ف] منگنه.

مەنگەنە: مەنگەن، گیرە [ف] منگنه.

مەنگی: مەندی [ف] نگا: مەندی

مەنگی: ماندوەنی [ف] خستگی.

مەننە: مەندە، باقی‌ماو [ف] مانده.

مەنوڵە: بارچەی مەندۆڵە [ف] پارچه‌ایست.

مەنونی: بۆنەی کانزاتێدانواندنەوە [ف] بونهٔ ریخته‌گری.

مەنونی: وتەیەکی جادوگەرانەیە: (هەنونێ **مەنونێ**) [ف] کلمهٔ بدون معنی جادوگری.

مەنە: ١) مەندە؛ ٢) ماندو [ف] ١) باقیمانده؛ ٢) خسته.

مەنـەر: ١) مان، گە؛ ٢) شوێنـەوار؛ ٣) راوەستان بە شلی‌و سستی؛ ٤) فیزوەعیە [ف] ١) اعتصاب؛ ٢) اثر؛ ٣) ایستادن به سُستی؛ ٤) تکبّر.

مەنەری: بەفیز، بایی‌هەوا [ف] منکبّر، خودخواه.

مەنەك: رکێف [ف] رکاب زین.

مەنەوشە: گوڵەوەنەوشە [ف] بنفشه.

مەنـی: ١) سـەنگی کێشـانـی مەن؛ ٢) گومـان، خەباڵ، راویژ؛ ٣) گیای‌مەنـدێ؛ ٤) شاوەت [ف] ١) سنگ منی؛ ٢) حدس، تخمین؛ ٣) گیاه «مەندێ»؛ ٤) آب‌پشت، منی.

مەنێ: ١) دامـەنێ، مەخـەسەر: (پامەنێ وەپنجك دەرنەفرێ مەلیجك) «مەسەل»؛ ٢) تافەمنێ؛ ٣) گیای‌مەندێ [ف] ١) مگذار، منه؛ ٢) بك من؛ ٣) گیاه «مەندێ».

مەنیج: ناوی‌زنانە [ف] نام زنانه.

مەنیژە: مەنیج [ف] نام زنانه.

مەنیسە: رەنگی دەفری سوالەت [ف] رنگ ظروف سفالی.

مەنیش: دامەنیشە، رومەنیشە [ف] منشین.

مەو: مرۆ، بنیادەم [ف] آدمی، انسان.

مەواچو: ئەبژم، دەڵێم [ف] می‌گویم.

مەواچی: ئەبژی، دەڵێی [ف] می‌گویی.

مەوار: دەلەمە [ف] نگا: دەلەمە.

مەوارو: ئەباری [ف] می‌بارد.

مەواژ: نۆمەز، تمەز، نمەس، مەك [ف] نونگو.

مەواژەکە: مەواژ [ف] نونگو.

مەوال: مەبال [ف] مُستراح.

مەوبەت: مۆبەت، خۆشەویستی [ف] محبّت.

مەوت: ١) تۆکێکـەوانـا: بمـری؛ ٢) منالێ‌ترسێنی‌خەیالی [ف] ١) الهی بمیری؛ ٢) لولوخُرخُره.

مەوتەن: مەڵبەندی جێگەی ژیان [ف] وطن.

مەوج: ١) جاجم؛ ٢) مۆنجی کرو پارچە [ف] ١) جاجیم؛ ٢) درخشندگی در پارچه.

مەوجو: شتێ کە هەبە [ف] موجود.

مەوجود: مەوجو [ف] موجود.

مەودا: ١) لێواری نیخ؛ ٢) نۆکی خەنجەرو شمشێر؛ ٣) ماوەی بەینی دو شت؛ ٤) مۆڵەت، قانە؛ ٥) سەردەمێ لە کات‌و سات، ماوە [ف] ١) لبهٔ تیغ؛ ٢) نوك خنجر و شمشیر؛ ٣) مسافت؛ ٤) مهلت؛ ٥) مدّتی از زمان.

مەورانی: مەگیرانی، بێزو، بێژی [ف] وبار.

مەورد: ١) مەبەست؛ ٢) جار [ف] ١) موضوع؛ ٢) بار، دفعه.

مەورە: ١) بڕبەند، مڕمەند؛ ٢) لکی براوی دارنرێ [ف] ١) سوهان؛ ٢) شاخهٔ هرس شدهٔ تاك.

مەورەد: بڕبەند، مڕمەند، مەورە [ف] سوهان.

مەوربان: مەگیرانی، بێزو، کەرب، بێزگ [ف] وبار.

مەوزوح: مەبەست، مەسەلە [ف] زمینه، موضوع.

مەوزوع: مەوزوح [ف] موضوع.

مەوژ: تەرز، تەحر، بیجم، جۆر [ف] طرح، شکل.

مەوڕ: ١) مباوی پشیلە؛ ٢) میوڕ [ف] ١) صدای گربه؛ ٢) موبز.

مەوڕاندن: مباواندنی پشیلە، بانگی کتك [ف] صداادرآوردن گربه.

مەوژوك: گیایەکی بنکـدارەو نام‌شیر بن [ف] گیاهی است که پیازه‌اش خوردنی است.

مەوق: ١) شوێن، جێگە؛ ٢) دەوروبەر [ف] ١) جای؛ ٢) حوالی.

مەوقوفە: مڵکی مزگەوت [ف] موقوفه.

مەوقوفەجات: زۆر مڵك‌و زەوینی سەربە مزگەوت [ف] موقوفه‌جات.

مەولانـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەولـو: ١) مانـگـێ کە پێغـەمبـەری تیا لەدایك‌بوە؛ ٢) جێشت‌و نان‌بەخشینەوە بە هۆی لەدایك‌بونی پێغەمبەرەوە [ف] ١) ماه ربیع‌الاوّل؛ ٢) اطعام به مناسبت میلاد پیغمبر.

مەولود: ١) مەولو؛ ٢) ناوی پیاوان [ف] ١) نگا: مەولو؛ ٢) نام مردانه.

مەولودنامە: بەبێغەمبەر هەڵگوتن لە مەولودی پێغەمبەردا [ف] مولودنامه.

مەولودەمانگ: مانگی مەولو [ف] ماه ربیع‌الاوّل.

مەولودی: نان‌و جێشت‌بەخشینەوە بە مبارەکی مانگی مەولود [ف] ولیمهٔ مولودی.

مەولەغ: ئەندازە لە شتێ [ف] مبلغ.

مەولەق: مەولەغ [ف] مبلغ.

مەولەوی: ١) سەرناوێکی خوێندەوارانی ئایینیە؛ ٢) نازناوی هەستیاوی هەرە بەرزی کورد**مەلاعبدالرحیم تاوەگۆزیە** کە لە هەورامان ژیاوە [ف] ١) از القاب روحانیون؛ ٢) تخلص یکی از شعرای بزرگ کُرد.

مەویژ: تریێ هەڵخراو لەبەر ناو وشکەوە کراو ف مویز.

مەهـ: ١) مانگی سی‌ڕۆژە؛ ٢) بەز، مەڕ ف ١) ماه سی روزه؛ ٢) میش.

مەهە: شەراو، مەی ف شراب، مَی.

مەها: بەز، مەهـ، مەڕ ف میش.

مەهاباد: مهاباد ف شهری درکردستان.

مەهار: مهار ف مهار.

مەهاربەن: بەهاربەند ف بهاربند.

مەهارکردن: بەت و ئاڵقە دەلوتخستنی حوشتر ف مهارکردن.

مەهارەت: شارەزایی لە کارا، زەبەردەستی ف مهارت.

مەهانە: بەهانە، بەلپ ف بهانه.

مەهانی: کرێی مانگ بەمانگ، مانگانە ف ماهبانه.

مەهبرن: مانگی مەگبرانی کردن ف ماه وبارکردن حامله.

مەهبەرە: زبارە، هەرەوەز، کاری گەلەکۆمەگی ف کار تعاونی.

مەهتاو: مانگەشەو ف ماهتاب.

مەهتەر: خزمەتکاری ئەسب ف مِهتر اسب.

مەهجەت: ئاتاجی، پێوبست، بێداوبست ف احتیاج، نیاز.

مەهدك: دەرگوش، لانکە ف گهواره.

مەهدەر: نکا، رەجا، شفات ف شفاعت.

مەهدەرچی: نکاکەر، رەجاکەر ف شفیع.

مەهر: ١) مارە؛ ١) مارەیی ف ١) عقد نکاح؛ ٢) کابین.

مەهۆر: مەهیر، دۆکلیو، دۆخەوا ف دوغبا.

مەهرکرن: مارە کردن ف عقدکردن.

مەهروڤان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەهس: بالالەهەمانە، سوکەسوڵ ف پای‌افزار سبك، دمپایی.

مەهەس: قاشاغ، رنەك ف نگا: قاشاغ.

مەهسـوناوە: گوندێکە لە کوردستـان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەهشوت: ماشوت، کرمی نوکی‌شین خۆر ف آفت نخودسبز.

مەهفوور: مافور، مەهور، قالی ف قالی.

مەهڤان: میوان، لەخانوی بیانی خۆ خۆدی کرن ف مهمان.

مەهك: خوێنی ژنانە، بێ‌نوێژی ف عادت ماهانهٔ زن.

مەهکی: مەهك، بێ‌نوێژی ژنانە ف عادت ماهانهٔ زنان.

مەهگران: بێزو، مەگبرانی، مەبرانی، کەرب ف ویار.

مەهلا: گەڕەك، محەللە ف محله.

مەهلان: دەمێ، ناوێ، فان ف مدّت کمی.

مەهلی: ١) خێنشـك؛ ٢) کوناخنی گوێجـە لە بەرۆ ف ١) شخم صاف کُن؛ ٢) سوراخگیر آبراه.

مەهلمی: محەلمی ف نگا: محەلمی.

مەهمـەدی: جەنـدهۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان کە زاراوەی تایبەتیان هەیە ف چند طایفه کُرد با لهجهٔ مخصوص خود.

مەهمیز: مامزە ف مهمیز.

مەهە: مەی، شەراو ف مَی، شراب.

مەهن: نازکردن، ناز: (ئـەز مەهنێ خۆ لکێ کەم؟ ئەز بێ‌باڤم) ف ناز، مُقابل نیاز.

مەهەندز: ئەندازیار ف مُهندس.

مەهەندیس: مەهەندیز ف مُهندس.

مەهۆ: مالوس، مێچکە بەرار ف ماده‌خوك.

مەهەت: ئاریکاری، کۆمەك، باربدە ف مُساعده.

مەهـەلی: هۆزێکی کوردە لە کوردستـانی ژێردەستی ترکـان ف نام عشیره‌ای است در کردستان.

مەهەممەدی: مەهمەدی: (بۆهنبو **مەهەممەدی** و سلیڤی/ هن لەعل و هنەك ژ زێڕ و زیڤی) «خانی» ف نگا: مەهمەدی.

مەهەمەدی: مەهمەدی ف نگا: مەهمەدی.

مەهەیر: هەژار، بێچارە، لێفەوماو ف بیچاره.

مەهی: مانگی، مانگ‌بەمانگ ف ماهیانه.

مەهینی: مانگانە، جیرەی مانگانە ف حقوق ماهانه.

مەهیدان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

مەهیر: دۆکلیو ف دوغبا.

مەهیك: مەهك، مەهکی، بێ‌نوێژی ژن ف عادت ماهانهٔ زن.

مەهێلە: ڕێگە مەدە، رەوا مەبینە ف مگذار.

مەهین: ١) خۆگرتن و توندبوونەوەی شیر بە ئامیان نیکردن؛ ٢) مابن ف ١) بندآمدن شیر؛ ٢) مادیان.

مەهینکا: ئاژیلۆکە، حوشترخوا ف آخوندك.

مەهینی: ئێسترێ ماچە ف ماچه استر.

مەی: ١) شەراو، بادە؛ ٢) مەهـ، بەز، مەڕ؛ ٣) مەزە: (مەیخۆشە) ف ١) می؛ ٢) میش؛ ٣) مزه.

مەیا: ١) بەهەوبن توندبوو؛ ٢) لە مەبەستیا سەرکەوت؛ ٣) ماچەئێستر ف ١) شیر بندآمده؛ ٢) موفق شد؛ ٣) استر مادینه.

مەیان: ١) گۆڕەپان؛ ٢) بەبنی دو شت؛ ٣) جۆرێ ترێ؛ ٤) هەویرترش؛ ٥) بەهەوبن توندەوەبوون ف ١) میدان؛ ٢) میان؛ ٣) نوعی انگور؛ ٤) خمیرمایه؛ ٥) توسط پنیرمایه بندآمدن.

مەیانـدن: ١) ئامیان لێدان؛ ٢) بریتی لە کردنەسەهۆڵ ف ١) مایەزدن؛ ٢) کنایه از یخ‌زدن.

مەیانە: دۆستایەتی، ئاشنایەتی، بەین ف میانه.

مەیاو: دەنگی پشیلە ف صدای گربه.

مەیب: بنی زەز، داری هەنگور، مێو ف تاك، مَو.

مەیبە: ١) دوری مەخەوە؛ ٢) کاری مەکە بچنە ژوورەوە ف ١) مَپرش؛ ٢) فرومبر.

مەیت: جەنازە، لاشەی مردو ف لاشه، جنازه.

مەیتەر: خزمەتکاری ئەسب ف مهتر اسب.

مەیخانە: شەرابخانە ف میخانه.

مەیخانەچی: شەراوفرۆش ف می‌فروش.

مەیخۆ: لە خواردنی دوُربە ف مخورش.

مەیخۆر: کەسێ کە شەراب دەخوانەوە ف میخوارە.

مەی‌خۆرەوە: ۱) فرێی مەکــە؛ ۲) مەیخــۆر، شەرابخــۆرەوە ف ۱) منوشش؛ ۲) مَیخوارە.

مەیخوش: بەینی ترش‌و شیرن ف میانهٔ ترش و شیرین.

مەیخوُلی: ماخولیا. نەخۆشی نەسیەك ف مالیخولیا.

مەیدان: ۱) گۆرەپــان. مەیان؛ ۲) شەرگە؛ ۳) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف ۱) میدان؛ ۲) رزمگـــاه؛ ۳) نام روسنـایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەیداناباری: جێگەی رکەو ملەکردن ف میدان مسابقە.

مەیدان‌بازی: گەمەو کایە لە مەیدان‌دا. رکەو ملە ف مسابقە درمیدان.

مەیدانداری: دەگژ بەك‌راچوُن ف مقابلە در جنگ.

مەیدان‌نانەوە: نامادە بۆ شەر لە مەیداندا ف میدان جنگ آراستن.

مەیدان‌وازی: ۱) گۆرەپـانی گەمە؛ ۲) مەیدانبازی ف ۱) میدان برای بازی؛ ۲) مسابقە در میدان.

مەیدنۆز: گێژتوك. مەعدەنوُس ف سبزی جعفری.

مەیدی: دوازدەیەمین نیمامی شیعەیان ف مهدی، امام دوازدهم شیعیان.

مەیدی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەیر: مەهیر. دوکلێو، دوخەوا ف دوغبا.

مەیرە: پەنیرو لۆرکی نیکەلاو ف از مشتقّات شیر.

مەیرەك: کرمێکە نافانی شیناوەردە ف حشرهٔ آفت سبزیجات.

مەیری: مەهیر، مەیر. دۆکلێو. دۆخەوا ف دوغبا.

مەیز: نماشا ف نگاه.

مەیزاندن: تماشاکردن ف نگاه‌کردن.

مەیزێ: نماشاکە ف نگاه کن.

مەیزین: مەیزاندن ف نگاه کردن.

مەیژدە: مەجیدی. دراوێکی عوسمانی‌بوُ ف از آحاد پول عُثمانیان.

مەیس: مێش. مەشە ف مگس.

مەیســەر: ممکین. شیاوی دەسکــەوتن بەهاسانی: (بۆم **مەیسەر** بوایە باش بو) ف میسّر.

مەیسەل: مەیسەر ف میسّر.

مەیشت: سۆزی. سبحەینێ. سبەی ف فردا.

مەیشنا: مەر، مێ، پەز ف گوسفند.

مەیڤان: مەهڤان ف مهمان.

مەیڤی: داری‌ترێ. مێو، بنی‌رەز ف مو، تاك.

مەیکوت: کونێکی دارین ف بُنك چوبی.

مەیکێ‌ناڤی: جۆرێ سەگلاوی سوُری نامـالُرەشە. پێست‌و زۆنەکەی زۆر بەنرخن ف سگ آبی.

مەیگەر: کەسێ کە شەراب لە ناو شەراوخۆراندا دەگەرێنێ ف ساقی.

مەیگێر: مەیگەر ف ساقی.

مەیل: ۱) نارەزوُ، ناسە؛ ۲) خۆشەویستی: (بۆ دەگەڵم بێ‌**مەیلی**) ف ۱) آرزو؛ ۲) محبّت.

مەیلا: رێگە مەدە، رەوا مەزانە ف مگذار.

مەیلان: نارەزوُ. ناوات ف آرزو.

مەیلانە: مەیلا ف مگذار.

مەیلە: مەیلا ف مگذار.

مەیلەو: نامال ف متمایل بە.

مهیم: گر ینگ ف مُهِمّ.

مەیمان: کەسێ کە لە مالی بەکێ تر نان دەخواو دەخەوێ‌و زێبوارە ف مهمان.

مەیمانێ: بانگ‌هێشتنی خەلّك بۆ نان‌خواردن ف مهمانی.

مەیموُن: ۱) مەیمان؛ ۲) مەمینە ف ۱) مهمان؛ ۲) بوزینە.

مەیـن: ۱) مابن، ژنی نەسپ؛ ۲) سنگی لەدار؛ ۳) بزمــارو نالُقــە بۆ شت‌هەلاوەسین؛ ۴) گەمەیکی منالانەیە. *سێ‌سنگولکە لە سێ‌سوچ* دەکونن ف ۱) مادیان؛ ۲) میخ چوبی؛ ۳) رخت‌آویز؛ ۴) نوعی بازی کودکانە است.

مەینۆش: شەراوخۆر ف میخوارە.

مەینۆشی: شەراوخواردن ف میخوارگی.

مەینە: ۱) نێوان؛ ۲) کەمبەرە؛ ۳) قەدی‌کێو ف ۱) میانە؛ ۲) کمر بند؛ ۳) ستیغ کوە.

مەینەت: ۱) دەردو نازار؛ ۲) خەم‌و خەفەت ف ۱) درد و رنج؛ ۲) غم.

مەینەتبار: خەمبار ف غمگین.

مەینەتی: خەم. خەفەت ف غم.

مەیوُ: تونــدەوەبــوی تراو: (شیری **مەیوُ**، وەك ماسنی **مەبوُ** وابە) ف بندآمدە. منعقدشدە.

مەیوە: ۱) رەز. داری ترێ؛ ۲) رابردوی مەیوُ: (شیرەکە **مەبوە**)؛ ۳) میوە. فێکی. فێفی ف ۱) تاك؛ ۲) منعقد شدە است؛ ۳) میوە.

مەیەس: مەشە، مێش ف مگس.

مەیەلە: مەیلا ف مگذار.

مەیین: ۱) توندبــوُنەوەی تراو لە نامانێکەوە؛ ۲) داوەستان‌و نەبزوتنی گۆماو ف ۱) منعقد شدن مایع؛ ۲) راکد بودن آب.

مەییو: مەیوُ ف منعقدشدە.

می: موُ. توُك ف مو.

مێ: ۱) ما، ماك. پێچەوانەی نێر؛ ۲) بەز، مەر، مەهـ. مەها؛ ۳) مەزە، جێژە: (**مێخۆش**) ف ۱) مادینە؛ ۲) میش، گوسفند؛ ۳) مزە.

میائاڤێ: مەیکێ‌ناڤێ ف سگ آبی.

میابــان: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

میافــارقین: ناوچـەیەکی کوردستانە ژێردەستی ترکان. *نیستە بەناوی سلیڤان دەناسرێ* ف ناحیە‌ای درکردستان.

میان: مابەین، بەین ف وسط، میان.

میان‌پولان: ناو هەردوك‌شان. فەلاندۆش ف میان دو کتف.

میانچی: ناوبژی‌کەر. بەریوان. ناوجی‌کەر ف میانجی.

میاندار: نیوه کوتراو، بۆ هه‌رده‌خڵێك نێرن [ف] نیمکوب.

میاندیس: ئه‌ندازیار [ف] مُهندس.

میانه: ۱) مام‌ناوه‌نجی، ده‌سته؛ ۲) جێگه‌خه‌وی ته‌ویله‌وان له ته‌ویله‌دا؛ ۳) ناوقه‌د، که‌مبه‌ر؛ ۴) ناوه‌ندی پشت له سه‌ره‌وه تا خوار؛ ۵) پارچه‌یێکی دار بن له قه‌دی قلیانـاوبدا [ف] ۱) میانـه؛ ۲) خوابگاه اصطبل‌بان در اصطبل؛ ۳) کمر؛ ۴) پُشت؛ ۵) قسمتی از قلیان.

میانه‌باری: به‌ژن‌زراف، قه‌دباریك [ف] کمر باریك.

میانه‌ڕه‌و: نه زۆر توند نه زۆر شل له مه‌به‌ست‌و تاکاردا [ف] میانه‌رو.

میانی: ۱) ئه‌وه‌ی ناوه‌ڕاست؛ ۲) نهێنی [ف] ۱) وسطی، میانی؛ ۲) راز مگو.

میانین: ناوه‌ڕاست، دون، ناوه‌ند [ف] وسط.

میانی هه‌لل: نیمه‌ڕۆ، نیوه‌ڕۆ [ف] نیمروز.

میانی هه‌له: میانی‌هه‌لل [ف] نیمروز.

میاو: ده‌نگی پشیله [ف] صدای گربه.

میاواندن: ده‌نگ‌به‌رزکردنه‌وه‌ی پشیله [ف] صداکردن گربه.

میاوائن: میاواندن [ف] صداکردن گربه.

میاوه: میاو [ف] صدای گربه.

مێباز: تولاز، پیاوێ که زۆر گاناوی‌یه‌و ده‌وری ژنان ده‌دا [ف] زنباره.

میت: ۱) قبتایی، زه‌قایی؛ ۲) قامکه‌تۆنه؛ ۳) مت، گوێج؛ ۴) که‌لا، که‌للا، مه‌رمـه‌ز؛ ۵) مژی [ف] ۱) برجسنگی؛ ۲) انگشت کوچکـه؛ ۳) بول نیله‌بازی؛ ۴) نیله؛ ۵) مکید.

میتـان: ۱) سوکـه‌لّه‌ی محه‌ممه‌دئه‌مین، مینه؛ ۲) کراس [ف] ۱) مخفّف محمّد امین؛ ۲) پیراهن.

میتاوی: که‌پری ناو بێستان که له‌سه‌ری ده‌خه‌ون [ف] کپری که برآن می‌خوابند.

میتر: مه‌تر، مه‌تره [ف] متر.

میتـك: ۱) قینکـه، په‌لـو؛ ۲) رشکی سپێ؛ ۳) پنچکی مورد [ف] ۱) چوچوله؛ ۲) رشك شپش؛ ۳) بوتهٔ «مورد».

می‌تڵك: مورد، گیایه‌که به پنجك ده‌روێ [ف] گیاه «مورد».

میت کردن: قبت‌کردن: (گوهێ خۆ میت کربه) [ف] برجسته‌کردن.

میتکه: میتك [ف] چوچوله.

مێتکه: رشکی سپێ [ف] رشك شپش.

میتن: مژین، ملك‌لێدان [ف] مکیدن.

مێتن: مژین، مژنن [ف] مکیدن.

میتو: چاوبرۆش، کوێره‌مۆشه [ف] چشم کم‌سو.

مێتوکه: رشك [ف] تخم شپش.

میتولّ: میتکه [ف] چوچوله.

میتولکه: رشك [ف] رشك شپش.

میتوله: میتکه [ف] چوچوله.

میتیل: نه‌رمیی دۆشه‌ك‌و لێفه [ف] کوك لحاف و تشك.

میتین: که‌لایێن، مه‌رمه‌زێن، مۆشێن [ف] نیله‌بازی.

میجاز: ۱) خوو، خده؛ ۲) قه‌ول، گفت، په‌یمان: (ژن بێ میجازن) [ف] ۱) خوی و عادت؛ ۲) عهد.

میجبێتی: ته‌وجی، باربو، پیناك [ف] باج و خراج.

میجك: مه‌زبوت، گورج‌و گوڵ [ف] جست و چالاك.

میچ: ۱) دیوی ژخواره‌وه‌ی سه‌ربـان، بن‌بان؛ ۲) جگ، چو، قاپ؛ ۳) گیژ‌و بێ‌چه‌فـاندن: (میچ مه‌که، هێنده میچ مه‌به) [ف] ۱) سقف؛ ۲) شنالنگ، قاپ؛ ۳) پافشاری، اصرار.

میچاله‌ك: تۆزقاڵێ، پیچه‌ك، که‌موسکه‌به‌ك [ف] یك ذرّه، اندکی.

میچڕان: به‌سه‌ریه‌کدا گلۆفان [ف] برهم فشردگی.

میچڕاندن: به‌سه‌ریه‌کا گلۆفاندن [ف] برهم فشردن.

میچك: مێوینه‌ی‌مه‌ل [ف] مادینهٔ پرندگان.

مێچك: ۱) به‌رخی بێ‌دایك که هه‌مو مه‌ڕێك ده‌مژێ؛ ۲) مێوینه؛ ۳) بریتی له ترسه‌نوك [ف] ۱) برّهٔ بی‌مادر که شیر دیگر گوسفندان خورد؛ ۲) مؤنث، مادینه؛ ۳) کنایه از بُزدل.

مێچکه: ۱) ما، ماینه، مێ؛ ۲) مڵچه، ده‌نگ له‌ده‌م‌هاتن له خواردنا؛ ۳) بریتی له زبابی‌و مه‌رابی [ف] ۱) ماده، مقابل نر؛ ۲) صدای دهن هنگام خوردن؛ ۳) کنایه از تملّق و چاپلوسی.

مێچکـه‌مێچـك: ۱) مڵچه‌مڵچ؛ ۲) مه‌رابی‌و زمان‌لوسی [ف] ۱) صدای دهن درخوردن؛ ۲) تملّق و چرب‌زبانی.

مێچلگه: گرێوکردن، مه‌رج‌به‌ستن [ف] شرط‌بندی.

میچله: چیری‌وگیری [ف] پافشاری.

میچـولکـه: خڕکراوله‌ناوده‌ستنا: (که‌شك **میچولکه** بکه) [ف] گلوله‌شده دردست، مُچاله.

میچوله: میچولکه [ف] مُچاله.

میچی قومارخانه: بریتی له زوه‌ه‌لماڵاوی گوێ‌نه‌ده‌ر به عه‌یب‌و عار [ف] کنایه از شبّاد و پررو، قاپ قمارخانه.

میچین: جگێن، قاپێن [ف] قاپ‌بازی.

میحراب: جێگه‌ی پێش نوێژ له مزگه‌وتا [ف] محراب.

میحراو: میحراب [ف] محراب.

میخ: بزمار [ف] میخ.

میخانه: گولمێخ، سنگی ناسن [ف] میخ کلفت.

مێخچه: بزماره، زه‌قایێ له ناو پا ده‌رده‌چێ، مێخه‌که [ف] میخچه.

میخ‌زنجیر: مه‌ڕبه‌ند [ف] میخ سنوربند.

میخ‌سندان: سندانی ناسنگه‌ر [ف] سندان آهنگر.

مێخله‌مه: مه‌خله‌مه [ف] نگا: مه‌خله‌مه.

مێخۆش: مه‌یخۆش [ف] ملس.

مێخۆلی: حۆل، خۆل، گه‌للابی، گیژوویژ [ف] هالو.

مێخه‌ك: قه‌نه‌فل [ف] میخك.

مێخه‌کبه‌ن: به‌رمورِی له‌مێخه‌ك [ف] گردنبند از میخك.

مێخه‌کبه‌ند: مێخه‌کبه‌ن [ف] گردنبند میخك.

مێخه‌که: بزماره، مێخچه [ف] میخچه.

مێخه‌کی: ۱) به‌ره‌نگی مێخه‌ك، سوری تاریکی مات؛ ۲) گوڵێکه [ف] ۱) به رنگ میخك؛ ۲) گل میخك.

میدا: قه‌له‌مڕه‌ساس ف مداد.

میداد: میدا ف مداد.

میدالْ: بارچه‌کانزای مۆرلێدراو ده‌درێ به‌ که‌سانێ که‌ زۆر به‌کارن ف مدال.

میده: گه‌ده، عوُر، کرش، گیپالْ ف معده.

میر: ۱) سه‌رۆك، سه‌ردار؛ ۲) لاتـــه‌نیشتی فوُلْی جگ؛ ۳) هه‌ویر ف ۱) امیر؛ ۲) طرف گود جانبی شنالنگ؛ ۳) خمیر.

میرْ: ۱) پیاو؛ ۲) شو؛ ۳) ئازا له‌ شه‌ڕ؛ ۴) دلاْواو مه‌رد؛ ۵) ناوه بۆ ژنان؛ ۶) خۆشه‌ویستی؛ ۷) پیر، به‌ته‌مه‌ن ف ۱) مرد؛ ۲) شوهر؛ ۳) شجاع؛ ۴) نیکوکار؛ ۵) نام زنانه؛ ۶) مهر، محبّت؛ ۷) پیر، سالخورده.

میرا: وشه‌ی دواندنی میر به‌ ڕێزلێنان ف ای امیر.

میرْا: پشتێند، که‌مه‌ربه‌ند، شالْ ف شال.

میرات: که‌له‌پوور، مالْی به‌جێماو له‌ مردو ف ارث.

میرْات: جنێوێکی ژنانه‌یه‌ ف دشنامی است زنانه.

میرات‌به‌ر: که‌له‌پورگر ف وارث.

میرات‌گر: میرات‌بر ف وارث.

میراتی: ۱) مالْی میرات؛ ۲) برێتی له‌ مالْی چه‌په‌لْ و شوُم ف ۱) ارثی؛ ۲) کنایه از مال پلید و نحس.

میرْاتی: ۱) ئازانی؛ ۲) پیاوه‌نی ف ۱) شجاعت؛ ۲) مردانگی.

میراج: سه‌فه‌ری پێغه‌مبه‌ر بۆ عاسمانان ف معراج.

میراخور: که‌سێ که‌ به‌سه‌ر ته‌ویله‌ی خان و شازاده‌گا ف میرآخور.

میرْادبش: له‌که‌مه‌ری خۆی به‌ستن ف به‌کمر بست.

میراز: هه‌ویرترش ف خمیرمایه.

میرازْدین: گوندێکی کوردستانه‌ به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میراش: خاوه‌ن‌ئاسیاو ف خداوند آسیاب.

میراف: که‌سێ که‌ دابه‌ش‌کردنی ئاوی ئاوابی به‌ده‌سته‌ ف میراب.

میران: ۱) میرا؛ ۲) له‌قـه‌می بازێ له‌ سه‌ره‌ك عه‌شیره‌تان؛ ۳) گوندێکی کوردستـــانـه‌ به‌عسی کاولی کرد ف ۱) ای امیر؛ ۲) لقب بعضی از سرداران ایل؛ ۳) روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرانه: باجێ که‌ ده‌درێ به‌ میر ف باج ویژه امیر.

میرْانه: ۱) ئازایانه؛ ۲) پیاوانه ف ۱) شجاعانه؛ ۲) مردانه.

میرانی: ۱) جۆرێ ترێ؛ ۲) جۆرێ هه‌لْپه‌رکێ ف ۱) نوعی انگور؛ ۲) نوعی رقص.

میرْانی: ئازایه‌تی ف شجاعت.

میراو: میراف ف میراب.

میرْاو: میحراب ف محراب.

میراوا: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه‌ به‌عسی کاولی کردوه‌ ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

میراولی: گوندێکی کوردستانه‌ به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میراوه‌ر: گوندێکی کوردستانه‌ به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میراوێ: میراوا ف نام چند آبادی.

میرایه‌تی: گه‌وره‌یی، ده‌سه‌لاْت‌داری ف بزرگی، اقتدار.

میربه‌نجه: برێتی له‌ ئازاو به‌ڕێزو قه‌در ف کنایه از شجاع و محترم.

میرج: جۆرێ گه‌نم ف نوعی گندم.

میرج: مرْج، ملْچ، ملْجه ف نگا: مرْج.

میرچـك: ۱) مه‌لیچـك، جوله‌که، چێشکه؛ ۲) بالْداری مێو بنه ف ۱) گنجشك؛ ۲) پرنده ماده.

میرْخاس: ۱) پیاوی چاك؛ ۲) ئازاو ڕه‌شید ف ۱) نیکوکار؛ ۲) شجاع.

میرْخان: ناوه بۆ پیاوان ف نام مردانه.

میرْخون: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

میرْخوزار: ۱) چیمه‌ن، مێرگ و گیاجار؛ ۲) گوندێکی کوردستانه‌ به‌عسی کاولی کرد ف ۱) مرغزار؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرخه‌زه‌ب: کاربه‌ده‌ستی شاو خان بۆ ئازاردانی خه‌لْك ف میرغضب، جلاّد.

میرخه‌زه‌و: میرخه‌زه‌ب ف میرغضب.

میرْد: شوُ، میرْ ف شوهر.

میرْدترێنه: جۆرێ مۆرووی خشلْ ف نوعی مهره زینتی.

میرْدره‌وه: محه‌جه‌ری لێواره‌ی سه‌ربان ف نرده لب بام.

میرْد کردن: شوکردن ف شوهرکردن.

میرْدم: ۱) مه‌ردم، بنیادەم؛ ۲) خزمی نێرینه ف ۱) مردم؛ ۲) خویشاوند مُذکّر.

میرْدوّ: هۆی کاورا ف حرف ندا خطاب به مذکّر.

میرْده: ۱) شوُ، میرد؛ ۲) نێر ف ۱) شوهر؛ ۲) مَرد، جنس مذکر.

میرْدەزمـه: ۱) پیرهـه‌فـوك، جنـۆکـه‌ی پیاوترسێن؛ ۲) به‌ردی قه‌وه‌ت تاقی‌کردنـه‌وه؛ ۳) مۆتـه‌کـه، کاوس ف ۱) غول بیابـان؛ ۲) سنـگ آزمایش نیرو؛ ۳) کابوس.

میرْده‌ك: بۆره‌پیاگ، کاوراکه‌ی بێ‌نموت ف مردك.

میرْده‌که‌ردش: ژنی‌هاوردگه، بوته‌ خاوه‌ن‌ژن ف زن گرفت.

میرْدی: ۱) قه‌وه‌تی گان‌کردن بۆ پیاو؛ ۲) پیاوه‌نی و ئازایی ۱) نیروی جنسی مرد؛ ۲) مردی.

میرْدینکێ: گوندێکی کوردستانه‌ به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرروستـه‌م: له‌و گونـدانـه‌ی کوردستانه‌ که‌ به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرزا: خوێنده‌وار ف میرزا.

میرزاده: به‌چکه‌میر ف امیرزاده.

میرزاروسته‌م: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه‌ که‌ به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرزاغه: گوندێکه‌ له‌ کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

میرزینگ: بژۆڵ، مژۆڵ ف مژه.

میرستەک: گوندێک لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرسینا: گوندێک لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

مێرغوزار: مێرخوزار ف مرغزار.

میرغەزەب: جەڵلاد، جەلاب، میرخەزەب ف میرغضب.

میرفان: مەیمان ف مهمان.

میرفانی: مەیمانی ف مهمانی.

میرک: ١) مباشر، بەردەستی میر؛ ٢) جێگەی ڕۆنیشتنی میر لە کۆڕدا؛ ٣) ئانیشک ف ١) معاون امیر؛ ٢) جای نشستن امیر؛ ٣) آرنج.

مێرک: کاورا، کابرا ف یارو.

میرکاچیا: گوندێک لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرکۆ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

میرکوت: نەخۆشیەکە وەک سوڕێژە لە زاڕۆکان دێ ف بیماری سرخک مانند.

مێرکوت: کوتکی دارین ف پُتک چوبین.

میرکوڕ: ١) هەڵبژاردە، بلیمەت؛ ٢) شازادە ف ١) نابغه؛ ٢) شاهزاده.

مێرکوژ: پیاوکوژ، کوژەر ف آدم‌کُش.

میرکە: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

میرکەردەنە: هەوبرشێلان ف جلانبدن خمیر.

مێرگ: چیمەن، گیاجاڕ ف چمن.

مێرگاقوبی: گوندێک لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگزیرکێ: جۆرێ گەمە بە جگ ف نوعی قاب‌بازی، شاه و وزیر بازی.

مێرگوڵە: مێرگی پچوکی زۆر بەدیمەن ف چمن کوچک و زیبا.

مێرگەهان: گوندێک لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

مێرگەتوێ: گوندێک لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

مێرگەسوارە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مێرگەسەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مێرگەسەبد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مێرگەلان: مێرگوڵە ف چمن کم‌وسعت و زیبا.

مێرگەهەڵێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مێرگەی کۆیە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مێرگێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرمام: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مێرمەندۆک: نەنێرنەمێ، نێرەمۆک ف نه‌نر نه ماده، مُخنّث.

میرمیران: خانێ کە چەند میری ژێرفەرمانە ف خانِ خانان.

میرمیرێن: گەمەی میرسازدان بۆ گاڵتە ف نوعی بازی.

میرنشین: جێگەی ژیانی میر ف امیرنشین.

میرنکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرۆ: ١) میرا؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان؛ ٣) مرۆچە، میرولە ف ١) ای امیر؛ ٢) نام مردانه؛ ٣) مورچه.

مێرو: مرۆچە ف مورچه.

مێروچە: مرۆچە، مێروو ف مورچه.

مێروچێر: دۆست و ئاشنا ف دوست و آشنا.

مێرۆژ: راوەکەو لە کاتی کورک بوونی ماکەودا ف شکار کبک هنگام کرچ شدن کبک.

مێروستان: ١) ناکەمێروێک؛ ٢) شارەمێرو ف ١) یک مورچه؛ ٢) سوراخ مورچه‌ها، لانه مورچه.

مێروک: گەرای مێروڵە ف تخم مورچه.

میروکی: گوندێک لە کوردستان کە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میروگزیر: میرگزیرکێ ف نوعی قاب‌بازی، بازی شاه و وزیر.

مێروڵە: مێرو، مرۆچە ف مورچه.

مێروڵەکردن: تەزینی ئەندام: (قاچم مێروڵە دەکا) ف مورمور شدن اندام.

میرە: ١) قوێخا، کوێخا؛ ٢) شوو، مێرد؛ ٣) نازوخەی دەوڵەنی؛ ٤) نازناوی

پیاوماقوڵی کاکه‌یی؛ ۵) جیٚ‌ژوان؛ ۶) به‌گ. ئاغا [ف] ۱) کدخدا؛ ۲) شوهر؛ ۳) سر رشته‌داری؛ ۴) لقب روحانی اهل حق؛ ۵) میعادگاه؛ ۶) بیگ، خان.

میره‌چه‌غه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میره‌دیٚ: ۱) گوندیٚ که میری لیٚ ده‌ژی؛ ۲) گوندی قه‌وغا؛ ۳) گوندیٚك له کوردستان که به‌عسی به بومبای شیمبایی خه‌ڵکیان کوشتوه‌و پاشان کاولیان کردوه [ف] ۱) دهکده امیرنشین؛ ۲) ده بزرگ؛ ۳) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده وسپس ویران گشته است.

میره‌قنج: برینی له هه‌نگ: (هه‌ڵوای سه‌رپنجی یان گوی **میره‌قنجی**!) «مه‌نه‌ڵوکه» [ف] کنایه از زنبور عسل.

میره‌کی: نازایانه. مه‌ردانه [ف] شجاعانه، مردانه.

میره‌گان: جه‌ژنیٚکه له سه‌ره‌تای گوڵدانی گه‌نمدا ده‌گیریٚ [ف] مهرگان.

میره‌وان: ۱) خوٚشه‌ویست؛ ۲) ناوه بوٚ ژنان [ف] ۱) مهربان؛ ۲) نام زنانه.

میره‌وانی: خوٚشه‌ویستی [ف] مهربانی.

میرهێ: مه‌هیٚن. دوٚکڵیو [ف] دوغبا.

میری: ۱) گه‌وره‌یی. سه‌روٚکی؛ ۲) سه‌ربه ده‌وڵه‌ت؛ ۳) ماڵ‌و دارایی که راده‌گویٚزریٚ [ف] ۱) امارت؛ ۲) حکومتی. دولتی؛ ۳) اموال منقوله.

میریٚ: ناوی ژنانه [ف] نام زنانه.

میریٚ: زڕدایك، باوه‌ژن [ف] نامادری.

میریتی: مه‌ردایه‌تی. جوامیٚری [ف] مردانگی.

میریجان: ناوه بوٚ ژنان [ف] نام زنانه.

میر یزان: گیادوٚکڵیویکه [ف] گیاهی است آشی.

میریٚ سوٚر: گوندیٚك له کوردستان که به‌عسی به بومبای شیمبایی خه‌ڵکیان کوشتوه‌و پاشان کاولیان کردوه [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میریڤان: ۱) خوٚشه‌ویست؛ ۲) دلوڤان؛ ۳) ناوه بوٚ ژنان [ف] ۱) محبوب؛ ۲) مهربان؛ ۳) نام زنانه.

میرینی: ۱) قه‌وه‌تی گان‌کردن لای پیاو؛ ۲) پیاوه‌تی، مه‌ردایه‌تی [ف] ۱) نیروی جنسی مرد؛ ۲) مردانگی.

میز: ۱) گمیٚز؛ ۲) ته‌خته‌ی به‌پیٚچکه بوٚ شت له‌سه‌ردانان؛ ۳) ده‌نگی زه‌رگه‌ته‌و مه‌شه‌و مه‌گه‌ز [ف] ۱) شاش، ادرار؛ ۲) میز؛ ۳) وزوز حشرات.

میٚز: ۱) میز؛ ۲) باوه‌ش. نامیٚز [ف] ۱) نگا: میز؛ ۲) آغوش.

میزاڤ: ناوی زوٚر که‌م که له سه‌رچاوه یان به جوٚگه‌دا دیٚ [ف] آب اندك که در جوی یا از سرچشمه آید.

میزان: به‌رانبه‌ر [ف] برابر.

میزاو: میزاڤ [ف] نگا: میزاڤ.

میزبه‌زیٚن: زاروٚکیٚ که گمیٚز له بیٚشکه‌وه ده‌رده‌به‌زیٚنیٚ [ف] کودکی که شاش از گهواره بیرون زند.

میزتن: ۱) گمیٚزکردن؛ ۲) ده‌ربه‌زینی باریکه‌ناو له ده‌فره‌وه: (ناشیٚ له میزتن بیٚ هه‌ر ده‌میزیٚ) [ف] ۱) شاشیدن؛ ۲) بیرون جهیدن باریکهٔ آب از ظرف.

میٚزتن: میزتن [ف] نگا: میزتن.

میزدان: گمیٚزدان، مسولٚدان، موسلٚدان [ف] مثانه.

میزدانك: میزدان [ف] مثانه.

میزفك: بلوٚسك، لوٚساوك [ف] ناودان.

میزکردن: گمیٚزکردن [ف] شاشیدن.

میزکردن: میزکردن [ف] شاشیدن.

میزگیران: نه‌خوٚشی میزبوٚنه‌کران [ف] شاش‌بند.

میزڵدان: میزدان. گمیٚزدان [ف] مثانه.

میزن: ۱) که‌سیٚ که زوٚر گمیٚز ده‌کا؛ ۲) به‌وزه‌و گیزه [ف] ۱) شاشو، بسیار شاشنده؛ ۲) وزوزی.

میٚزن: که‌سیٚ زوٚر ده‌میزیٚ [ف] بسیار شاشنده.

میزو: ده‌نده. ئه‌و پارچه‌داره‌ی گاسنی ده‌چه‌ناو [ف] قطعه‌ای چوبی در گاوآهن.

میزوك: کونی میز پیٚدا هاتنه‌ده‌ر [ف] مجرای خروج ادرار.

میزه: ۱) گیزه، وزه؛ ۲) له‌پاش وشه‌ی جرته واتا: گمیٚز [ف] ۱) وزوز؛ ۲) بعد از کلمهٔ «جرنه» به معنی شاش.

میٚزه: روانین، تماشا. نواشا، فت [ف] نگاه. تماشا.

میزه‌چرکه: چرنکه‌میزه [ف] چکمیزك.

میزه‌چرکیٚ: میزه‌جرکه [ف] چکمیزك.

میزه‌چڕکیٚ: میزه‌جرکه [ف] چکمیزك.

میزه‌چوڕکیٚ: میزه‌جرکه [ف] چکمیزك.

میٚزه‌ر: شاشك، سه‌روپیٚچ [ف] دستار، عمامه.

میزه‌ڕوٚ: ره‌گیٚ که میزی پیادیٚ [ف] مجرای ادرار.

میٚزه‌ره: میٚزه‌ر: (چیایه شیٚخ‌و که‌وا سه‌وزی **میٚزه‌ره‌**ی به‌فره/ سیواکی جوٚزه‌ره‌زیٚواسه نه‌یله‌سانی گه‌لاّ) «حاجی قادر» [ف] دستار، عمامه.

میزه‌فك: میزفك، پلوسك، لوس [ف] ناودان.

میزه‌ك: کونده‌میز، که‌سیٚ که زوٚر میز ده‌کا [ف] کسی که بسیار بشاشد.

میٚزه‌کردن: لیٚ‌ڕوانین، فت‌کردن [ف] نگاه‌کردن.

میزه‌ڵ: که‌سیٚ که شه‌و له جیٚگه ده‌میزیٚ [ف] کسی که در رختخواب شاشد.

میزه‌ڵ: میزه‌ڵ [ف] نگا: میزه‌ڵ.

میزه‌ڵدان: مسوڵدان، گمیٚزدان، میزڵدان [ف] مثانه.

میزی: ۱) گمیٚزی کرد؛ ۲) جیٚگه‌ی خه‌نه‌نه [ف] ۱) شاشید؛ ۲) جای ختنه.

میٚزیٚ: گوندیٚکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میزیان: ۱) میزتن. گمیٚزکردن؛ ۲) ناو به‌تاوژم له قه‌ڵشی ده‌فره‌وه ده‌رچوٚن [ف] ۱) شاشیدن؛ ۲) آب از درز بیرون جستن.

میٚزیان: میزیان [ف] نگا: میزیان.

میٚزین: ۱) کوٚنه‌ستیٚره‌یه‌که له عاسمان. *له‌به‌رچاو وه‌ك ته‌رازو ده‌چیٚ:*

(پێورو مێزین پێرگی هەدەف بوون)؛ ٢) بەرانبەر: ٣) جاننا. خورجینی پچووك ف ١) بُرج میزان: ٢) مقابل: ٣) ساك دستی.

مێژ: ١) مژ، بە لێوان توند مژلێدان: ٢) دێر، دێرێك، رۆژگاری کۆن: ٣) ئەرکی پێنج فەرزەی موسولمان لە رۆژو شەودا ف ١) مُك: ٢) پیشین؛ ٣) نماز.

مێژان: مژین ف مکیدن.

مێژاندن: کەم‌کەم شیری ناژەڵ دان بە بێچو وەختی دۆشین تا شیر دادا ف کم‌کم شیردادن به بچهٔ دام در هنگام دوشیدن تا راحت دوشیده شود.

مێژبێژ: چیرۆك‌ڤان، حەقایەت‌خوان ف قصه‌گو.

مێژتن: مژین ف مکیدن.

مێژده: مەجیدی ف از پولهای دولت عثمانی.

مێژك: ١) کانـدو، گوێلیساری کە دایکی دەمژێ: ٢) برینی لە زۆرخۆری نێرنەخۆر ف ١) بارینهٔ شیرخوار: ٢) کنایه از پُرخور.

مێژکردن: بەجێهێنـانی فەرزی‌خودا لە هەمـو رۆژو شەوێکا ف نمازگزاردن.

مێژکەر: کەسێ کاری مێژکردنە ف نمازگزار.

مێژگە: مزگەت ف مسجد.

مێژوو: ١) زەمانی کۆن: ٢) کەونارا ف ١) تاریخ؛ ٢) باستانی.

مێژوو: بەرکەتی، لایق ف شایسته.

مێژوورد: گیایەکە بۆ ناژەڵ زۆر خۆشە ف علفی است.

مێژووزان: زانا بە دەنگ‌و باسی رابردوان ف مورّخ، تاریخ‌شناس.

مێژووشناس: مێژووزان ف مورّخ، تاریخ‌شناس.

مێژووڤان: مێژووزان ف مورّخ، آگاه به تاریخ.

مێژووك: مێشکی ناو ئێسك ف مغز استخوان.

مێژوك: بەرخێ کە گوانی هەمـو پەزێك دەمژێ ف برّه‌ای که پستان هر گوسفندی را می‌مکد.

مێژوکە: بەرخی تازەزاو ف برهٔ تازه متولد شده.

مێژوڵ: برژانگ، برزانگ ف مُژه.

مێژولانك: برژانگ، بژانگ ف مُژه.

مێژوناس: مێژووزان ف مورّخ، عالم تاریخ.

مێژوەورد: مێژوورد ف گیاه «مێژوورد».

مێژوی: دانەوێڵەیەکی پانکەڵەی کەوەرەنگە بەچێنست لێ دەنرێ، نیسك ف عَدَس.

مێژوین: چێشتی مێژوی، نیسکێنە ف آش عدس.

مێژوویی: زۆر کەونارا ف تاریخی.

مێژەلاك: ١) مەژگ، مزی، مەژی: ٢) هێشوەترێی بێ‌دەنك ف ١) مغز: ٢) خوشه انگور لخت شده از دانه.

مێژەلۆك: مەورە، لکی براوی رەز ف شاخهٔ هرس شدهٔ تاك.

مێژی: مەژگ، مەژی، مژی ف مغز.

مێژیل: مزڵ، قوناخ، مەودای رۆژەرێ بەکی بەپا ف مسافت یك روز راه پیاده‌رو.

مێژبن: مژین ف مکیدن.

میس: ١) ماچ، رامووس، رامووسان: ٢) نوند بۆن‌کردن ف ١) بوسه: ٢) تند بو کردن.

مێس: مەشە، مێش ف مگس.

میسا: سووکەڵەناوی موسا، ناوی پیاوانە ف مخفّف موسی.

میساب: مسنەی پینەچی ف مسنهٔ پینه‌دوز.

میساخە: ناردانویز ف جای آرد پیرامون سنگ آسیا.

میساس: مەساسە، مساسك ف چوبدست شخم‌زن.

میسان: ١) رامووسان، ماچ کردن: ٢) بۆن‌کردنی توند؛ ٣) ناوه بۆ ژنان ف ١) بوسیدن؛ ٢) بوکشیدن؛ ٣) نام زنانه.

میستن: ١) گمێزکـردن، میزکردن: ٢) مژین، هەڵمژین: ٣) دەرپەرینی دەنکە گەنم لە ناو دوبەرداشا ف ١) شاشیدن: ٢) برمکیدن: ٣) بیرون جهیدن دانهٔ گندم از بین دو سنگ آسیاب.

میسکە: مسکە، جۆرێ کوللە ف نوعی ملخ.

میسکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میسمیسك: گمێزدان، میزەڵدان، مسوڵدان ف مثانه.

میش: مشك ف موش.

مێش: ١) مەش، مەشـە، مەشـی: ٢) محـانـج، هاوینـنـنـی بێ‌نامـانـەجدەیـەرجـاوگرنـن لە کەلابێن‌دا؛ ٣) هەنـگ، ئەو بالـدارە چکۆلەی لیکاوی دەمی لە هەموشت شیرینترە؛ ٤) برینی لە هێزی کارو چالاکـی ف ١) مگس؛ ٢) انـداخـتـن بدون هدف درتیله‌بازی؛ ٣) زنبور عسل؛ ٤) کنایه از توانایی.

مێشاسە: مێشەسەگانە ف سگ مگس.

مێشاکەران: مێشەکەرانە ف خرمگس.

مێشان: گەمەیەکەلاو گوێز ف بازی با تیلەو گردو.

مێشانە: مۆزکردنی گاو گوڵ: (گوێلکەکان **مێشانە**یان کرد) ف رمیدن گاو و گوساله از زنبور درشت.

میشانی: مێشان، مووشێن ف بازی با تیله و گردو.

مێشانی: مێشانە ف نگا: مێشانە.

مێشپەڕ: رەز لە خونچەدا بەر لە پشکوتن ف تاك قبل از شکوفه.

مێشتن: مژبن، مژین ف مکیدن.

مێش تێدان: کرمێ بوونی مێوەی بێستان ف کرم زدن میوهٔ پالیزی.

مێش خۆرە: مەلێکی جوان و چەندرەنگە ف پرندهٔ زنبورخوار.

مێش خەساندن: برینی لە بێکارڕابواردن ف کنایه از بیکاری.

مێشـرەوێن: بەرچاوکەی بەکسم لە ترسی مێش ف پیشانی‌بند پرزدار اسب و ستور.

مێش قەپاندن: برینی لە بێکارڕابواردن، مێش‌خەساندن ف کنایه از بیکاری.

مێشـك: ١) مژی، مەژگ، مێژی: ٢) مۆز، جانەوەرێ کە بە گاو گوڵەوە دەدا ف ١) مغز؛ ٢) نگا: مۆز.

میشکات: ١) تاقەی چکۆلە؛ ٢) جێ‌چرا ف ١) طاقچه؛ ٢) مشکات.

مێشکاسەی: جۆرێ جانەوەری باڵداری بۆرە زۆر دەوری سەگ دەدا ف سگ مگس.

مێش کوژ: ١) دەرمان و گیابەکە مێش پێی دەمرن؛ ٢) تەناویکە لەشۆڵ بۆ مێش کوژتن ف ١) داروی مگس‌کش؛ ٢) مگس‌کُش دستی.

مێشکوڵە: زۆبابی پشتەسەر ف برامدگی عقب سر، مُخچه.

مێشگر: ١) دەرمانێ کە مێشی پێوە دەلکێ؛ ٢) بربێی لە تەمەڵ و بێکار ف ١) نوار مگس‌گیر؛ ٢) کنایه از تنبل و بیکار.

مێشگرە: مێشگر ف نگا: مێشگر.

مێشلەزەرگۆ: دەوەنێکە ف درخنچه‌ایست.

مێشلەزەرگون: مێشلەزەرگۆ ف درخنچه‌ایست.

مێشلەزەرگە: گیایەکی گەڵاپانەو ئیژن دەرمانە ف گیاهی است دارویی.

مێش مێشك: قومارێکە هەرکەس زۆتر مێش لە هێلکەکوڵاوەکەی بنیشێ لەبیانەوە ف نوعی بازی است.

مێشن: ١) پێستی بزن و مەڕی لەدەباغ‌دراو؛ ٢) بەز، مێ، مەڕ ف ١) چرم میشن، تیماج؛ ٢) گوسفند.

مێشنا: بەز، مەڕ، مێ ف گوسفند.

مێشو: حۆل، نەفام ف هالو.

مێشوك: مێشی بچوك ف مگس کوچك.

مێشوکی: هەرچی و هەرکێ زۆری مێش لێ بنیشێ ف هرچه که مگس بسیار برآن نشیند.

مێشوڵە: پێشکە، پێشی، نوقانە ف پشه.

مێشومحانج: ناوبێنی بێ‌نامانج ف انداختن بدون هدف‌گیری.

مێشە: ١) بێشە، دارستانی بی لە دەم‌جەم، دەحل؛ ٢) نرسانی ولاغ و بەکسم لە مۆز، مێشانە ف ١) بیشه؛ ٢) رم‌کردن حیوانات از زنبور و مگس.

مێشەڕۆ: یەکسمی هەڵاتو لەتاوی مێش و مەگەز ف ستور رم کرده از زنبور.

مێشەرەوی: مێش‌قەپاندن، بربێی لە بێکار ف کنایه از بیکار.

مێشەسانە: مێشکاسەی ف سگ مگس.

مێشەسەگانە: مێشکاسەی ف سگ مگس.

مێشەسەبانە: مێشکاسەی، مێشەسانە ف سگ مگس.

مێشەسەیە: مێشەسانە، مێشکاسەی ف سگ مگس.

مێشەسی: جێرگ، جرگ ف هوبره.

مێشەڤان: کەسێ کە ئاگای لە دەحل بێ ف جنگلبان.

مێشەقەبرە: مێشێکی درێژۆکەی سەوزە لانە لەبن زەمین‌دا دەکا ف مگسی درشت و سبز که لانه در زیرزمین کند.

مێشە کەرانە: جۆرێ مێشی رەشی درشنە، کەرمێش ف خرمگس.

مێشە گرە: جاڵ‌جاڵۆکە، جوڵانەنە، کاکڵەمۆشان ف عنکبوت.

مێشە گیرە: مێشەگرە ف عنکبوت.

مێشەلان: بێشەی چوغور، دەحلی پڕ، بێشەلان ف بیشهٔ انبوه.

مێشەمڕ: ماڵی جوڵ‌کزاو ف خانهٔ منروك.

مێش هنگوف: هەنگ، مێشەنگوین ف زنبور عسل.

مێشەنگوین: مێشی لبکاوشیرنی جزودار ف زنبور عسل.

مێشەوان: ئاگاداری مێشە ف نگهبان بیشه، جنگلبان.

مێشەوش: مێڕوی، نیسك ف عدس.

مێش هەنگ: مێشەنگوین ف زنبورعسل.

مێش هەنگوین: مێشەنگوین ف زنبورعسل.

مێشی: چرافنبلە، فودیلکەچرا ف چراغ موشی.

مێشیاو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مێشێن: کەلایێن، مۆشێن ف تیله‌بازی.

مێعراو: میحراب، جێگەی پێش‌نوێژ لە مزگەوت، مێراو ف محراب.

مێڤان: مەیمان ف مهمان.

مێڤان: مەیمان ف مهمان.

مێڤاندار: کەسێ کە مەیمانی هەبێ ف کسی که مهمان داشته باشد.

مێڤانداری: خزمەت و حاواندنەوەی مەیمان ف مهمانداری.

مێڤانی: ١) مەیمانی؛ ٢) جێشتی ئاردو رۆن ف ١) مهمانی؛ ٢) کاچی.

مێڤانی: مەیمانی ف مهمانی.

مێڤۆك: قۆبچە، دوگمە، بژکۆژ ف دکمه.

مێقات: سەعاتی باش کە باش و پێتی نیە ف ساعتی که وقت صحیح را نشان می‌دهد.

مێقروب: زیلەی کە بە چاو نابینرێ و دەبێنە مابەی نەخۆشی ف میکروب.

مێقن: سەرو سەکوت، پیچم و نەرح ف ربخت و قیافه.

مێقناتیز: مغناتیز ف آهنربا.

مێك: بەز، مەڕ ف گوسفند.

مێکاب: مەترەی‌چوارگۆشە ف مترمُربع.

مێکروب: مێقروب ف میکروب.

مێکروسکوپ: دووربینێ کە مێقروب دەخاتە بەرچاو ف میکروسکوپ.

مێکوت: کوتکی داربن ف بنك چوبین.

مێکوتك: مێرکوت، سێکوتە ف مخملك.

مێکوتە: مێرکوت، نەخۆشیەکی زاروکانە زیپکەیان لێ دێت ف بیماری مخملك.

مێکوتەسەرە: بەچکەبۆقی لە قاپۆرذا ف بچه قورباغهٔ دررن پوسته.

مێکوك: مەکوك، بەلەك ف گیاه شیرین‌بیان.

مێکوکە: مێکوك، بەلەك ف شیرین‌بیان.

مێکە: مۆکێش، مۆچن ف موچین.

مێکەر: ماکەر، دێڵەکەر ف ماده خر.

مێکەو: ماکەو، جێڵ ف ماده کبك.

مێکێ ئاڤی: مەیکێ ئاڤی ف سگ‌آبی.

مێگوان: مێنگوین، نێنگوێن، دامنەجەقان، بەرکەلی مانگا ف گوسالهٔ مادهٔ سه‌ساله، ماده گاو جوان.

مێگەل: گەلە، کەرك ف گله، رمه.

مێگەل‌وان: شوانی گەلە ⓕ چوپان.
مێگەلەوان: مێگەلوان ⓕ چوپان.
میل: ۱) کلچوک، کلچێوک؛ ۲) خەتی ڕاست لە کونالدا؛ ۳) زمانەی نەرازو؛ ۴) ئەندازەیەك لە ڕێگەپێوان‌دا کە دەکاتە سێ یەکە فرسەقێك؛ ۵) ئاسنی درێژوکە لە زورخانەدا؛ ۶) دەرەوشێکی باریکە پزیشکان دەناو برینی زادەکەن؛ ۷) کێلی قەبر ⓕ ۱) میل سرمەکشی؛ ۲) خط مستقیم در قماش؛ ۳) زبانهٔ ترازو؛ ۴) یك سوّم فرسنگ؛ ۵) میل زورخانه؛ ۶) میلهٔ جرّاحی؛ ۷) شاهدقبر.
مێل: لارەوەبوگ، داهاتو ⓕ کج شده.
مێڵ: میل ⓕ نگا: میل.
مێلاق: ۱) ترێی هەلگیراو بۆ زستان؛ ۲) گولێکی سوری ئالە، ڕەبەنوك ⓕ ۱) انگور ذخیره شده برای زمستان؛ ۲) آلاله.
مێلاقە: ڕەبەنوك ⓕ آلاله.
مێلاك: ۱) جەرگ و ناو؛ ۲) کەوچك، کەفچی؛ ۳) جێژە، چەشنن ⓕ ۱) دل و جگر و قلوه؛ ۲) قاشق؛ ۳) چشیدن.
مێلاك کردن: تام‌کردن، جێژەکردن ⓕ چشیدن.
مێلاگ: ڕون‌کردنەوە، سەلماندن ⓕ اثبات.
میلان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ⓕ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
میلانی‌حاجی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ⓕ روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
مێلاو: لاسکی قلیاناوی کە سەرێکی دەگاتە ناو ناوەکەی ⓕ میلهٔ قلیان.
میلچوك: کلچوك ⓕ میل سرمەکشی.
میلچێوك: کلچێوك ⓕ میل سرمەکشی.
میلدان: ۱) کلتو، سورمەدان؛ ۲) میل دەبرین‌ڕوکردن ⓕ ۱) سرمەدان؛ ۲) میلەزدن جرّاحی.
میل‌عارەب: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ⓕ روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
میلکان: جێگەی چادرو چیغ بەرپاکردنی خێلات ⓕ جای چادرزدن ایل.
میللورە: مێرولە، مروچە ⓕ مورچە.
میل‌میل: خەت‌خەت، ڕێرێ ⓕ راەراە.
مێلورە: مێللورە، مروچە ⓕ مورچە.
مێلورە: مێلورە، مروچە ⓕ مورچە.
مێلوکلەدان: کلتو رو کلچوك ⓕ میل و سرمەدان.
مێلە: میل ⓕ نگا: میل.
مێلەدە: چولەچرا، مەشخەل ⓕ مشعل.
مێلەسور: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ⓕ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مێلەسورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ⓕ روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
میلەکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ⓕ دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
مێلەگورگانە: کلچوکەگورگانە، گیایەکە گولێکی سوری ڕاست‌و باریك دەکا لە پاییزدا ⓕ گیاهی است کە در پاییز گل می‌دهد.
میلەهوت: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ⓕ روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
مێلی‌دە: مێلەدە، مەشخەل ⓕ مشعل.
میم: ۱) خوشکی دایك، پور؛ ۲) موی مێ؛ ۳) ناوی پیتێکی ئەلف‌وبێیکە ⓕ ۱) خالە؛ ۲) موی مێ؛ ۳) حرف میم.
میمار: ۱) نەخوشی مو کە لە پەنجە دەبێت؛ ۲) دومەلی زورزل ⓕ ۱) زخم کژدمە؛ ۲) دمل بزرگ.
مێمان: میوان، میڤان ⓕ مهمان.
مێمانەی: میڤان‌بون ⓕ مهمان شدن.
مێمانی: بەداوەت خڕبونەوە ⓕ مهمانی.
میمبەر: جێگەی بەرز بۆ خودبەخوێن لە مزگەوت ⓕ منبر.
مێمبەر: ڕیخولەباریکە ⓕ رودهٔ کوچك.
میمزا: ڕولەی خوشکی دایك، پورزای دایکی ⓕ خالەزادە.
میمك: میم، خوشکی دایك ⓕ خالە.
میمك‌زا: میمزا ⓕ خالەزادە.
میمکەزاگ: میمك‌زا ⓕ خالەزادە.
مێمل: بەلا، ئافات ⓕ آفت.
میمنایی: مومیایی ⓕ مومیایی.
میمو: مەیمان، میرفان ⓕ مهمان.
میموك: مێکوك، بەلەك ⓕ گیاە شیرین‌بیان.
مێموك: مێکوك، بەلەك ⓕ گیاە شیرین‌بیان.
میمون: میوان ⓕ مهمان.
میمی: میم، میمك، پور، خوشکی دایك ⓕ خالە.
مینا: ۱) شوشە؛ ۲) وەکو، لەگوێن؛ ۳) گولێکە؛ ۴) ناوی ژنانە؛ ۵) پێستی بریقەداری سەرددان ⓕ ۱) شیشە؛ ۲) مانند؛ ۳) گلی است؛ ۴) نام زنانه؛ ۵) مینای دندان.
مینابەند: شوشەبەند ⓕ شیشەبند.
میناك: هاونا، وەك‌یەك ⓕ همنا، مشابە.
میناکاری: شوشەبەندی ⓕ شیشەکاری.
میناکی: هاونایی، بەدیمەن وەکو یەك ⓕ همنایی، شباهت.
مینالغ: شوشەبەندی ڕەنگاوڕەنگ ⓕ شیشەبندی الوان.
میناهی: وەك‌یەك چون ⓕ شباهت.
مینبەر: میمبەر ⓕ منبر.
مینجا: دوڕ، مابەین ⓕ وسط.
میندەر: دوشەکولە ⓕ تشك کوچك.
مینگا: مەڕ، پەز ⓕ گوسفند.
مینگن: پیاوێ کە مینگە زور دەکا ⓕ کسی کە تودماغی حرف می‌زند.
مێنگوین: دامنەچەقان، مانگای بەرکەل ⓕ مادەگاو سەسالە.
مینگە: دەنگی گن، منگە ⓕ صدای حرف زدن دربینی.

مێنگە: مێ، مێو بنە، ما، مان ف مادینە.

مین مینك: پەبوُلە ف پروانە.

مینە: ۱) مابەین، مینجا؛ ۲) سوکەڵەی حەمەدەمین، ناوە بۆ پیاوان؛ ۳) نوژینەوە، پشکنین. شی کردنەوە؛ ۴) گولێکە ف ۱) وسط، میان؛ ۲) مخفّف محمّدامین، اسم مردانە؛ ۳) پژوهش؛ ۴) نام گُلی است.

مێنە: پشت، پشتەوە ف پُشت بەطور عام.

مینەڤ: هێزی بەرگری لەتاپۆرە بۆ کاتی پێویست ف بسیج مردمی.

مینەك: باری تازوخەو بژێوی کاروانچیو دەشتەوانان ف بار آذوقە کاروانیان.

مێنە کە: ئەنگوستیلەی بێ نقیم لە شاخە بزن ف انگشتر بی نگین از شاخ بُز.

مینە گ: وڵاخی سواریو بارەبەر ف حیوان سواری و باربر.

مینەموکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مینین: وێك‌چوُن، هاوشێوەیی، مێناهی ف شباهت.

مێو: ۱) مێ، ما، مابنـە؛ ۲) شەم، شەمێ، مۆم؛ ۳) داری ترێ، ڕەز؛ ۴) بڕکەبێستان؛ ۵) داڵوُت، قایمەمێو کە داری مێوی دەخرێتە سەر ف ۱) مادینە؛ ۲) موم؛ ۳) تاك؛ ۴) بوتۀ جالیزی؛ ۵) داربست درخت مو.

میو: نێوان، ناوەند ف مابین.

میوان: مەیمان، میڤان ف مهمان.

مێوان: میوان، مەیمان ف مهمان.

میوانبەڕێ کردن: ۱) باش بەخێوکردنی مەیمان؛ ۲) مەیمانخستنەسەرڕێ بۆ ڕۆیشتن ف ۱) پذیرایی کردن از مهمان؛ ۲) مهمان را بدرقە کردن.

میوانخانە: ۱) دیوەخانی میوانان؛ ۲) جێگەی شەومانەوەی میوانان بەکرێ ف ۱) اتاق مهمانان، اتاق پذیرایی؛ ۲) مسافرخانە.

مێوانخانە: میوانخانە ف نگا: میوانخانە.

میواندار: کەسێ کە زۆری مەیمان هەیەو مەیمان زۆر ڕادەگرێ ف کسی کە بسیار مهمان دارد، مهمان‌پذیر.

میوانداری: پەزیرایی لە مەیمان ف پذیرایی از مهمان.

میوانداکردن: مەیمان‌ڕاگرتن، ڕێگەدانی مەیمان بۆ ناو ماڵ ف مهمان پذیرفتن.

میوانڕاگرتن: میوانداکردن ف مهمان پذیرفتن.

میوانەوین: میوان‌دۆست ف مهمان‌دوست.

میوانی: ۱) مەیمانی؛ ۲) میڤانی، جێژنی تاردوڕۆن ف ۱) مهمانی؛ ۲) کاچی.

مێودان: گشتەك دەمۆم‌ساوین ف رشتە را موم اندودکردن.

میوڕۆن: مەڵحەمێکی بەپێستاساوینە ف روغن و موم، مرهمی است.

مێوژ: ترێی لەبەرتاو تیشکەوەکراو ف مویز.

مێوژۆکـە: ۱) لکی داری داردەموکانە: (وەك مێوژۆکە دەلەرزێ)؛ ۲) بنی گیایەکە بەفەدگێوژ زاروز دیخۆن ف ۱) شاخۀ درختچۀ مو بزك؛ ۲) ریشۀ خوردنی نوعی گیاه.

مێوژە: گوندێکە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مێوك: دوگمە، قۆپچە، پشکۆژ ف دکمە.

مێوگرتن: بەرگی مۆم دەبەر دوعای نوسراو کردن ف موم اندودکردن.

مێولاتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مێولەسەر: جۆرێ فیشەك ف نوعی فشنگ قدیمی.

مێوَن: میو، ناوەند، دوڕ ف مابین.

مێونێ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

میوە: بەری نام‌خۆشی دارو بێستان ف میوە.

مێوە: ۱) میوە، فێقی؛ ۲) ما، مابنە، جوُتی نێر ف ۱) میوە؛ ۲) مادینە جفت نرینە.

میوەجات: گەلەك‌جۆری فێقی ف میوەجات.

مێوەرد: تۆم‌چاندن دوای هەوەڵ‌بارانی پایز ف کاشت بعد از اوّلین باران پائیزی.

مێوەڕۆن: میوڕۆن ف نگا: میوڕۆن.

مێوژەڵ: مێورە ف شاخۀ هرس شدۀ تاك.

میوەك: شۆڕەوەبوُگ، دالەقاو ف آویزان.

میوە گەنان: مانگی ڕەزبەر ف مهرماه.

مێوەلە: ما، مێ، مێوە ف مادینە.

مێوەمارانە: جۆرێ کاڵە کەمارانەیە ف نوعی هندوانۀ ابوجهل.

میوەهات: میوەجات ف میوەجات.

مێوین: لە مێو چێ‌کری ف ساختە از موم.

مێوینە: ۱) ماینە، ما، مێ، جوُتی نێر؛ ۲) مشەمای مێودراو ف ۱) مادینە، جفت نر؛ ۲) مشمّع.

میهـ: مەڕ، پەز، مەڕەزاو ف میش، گوسفند.

مێهتن: مژتن، مژین ف مکیدن.

میهرەبان: دڵنەرم ف مهربان.

میهرەوان: میهرەبان ف مهربان.

میهڤان: میوان، مەیمان ف مهمان.

میهڤان‌خودانکرن: میوانداری کردن، میوان‌ڕاگرتن ف پذیرایی کردن از مهمان.

میهڤان‌دۆست: کەسێ کە بەمیوانان حەزدەکا ف مهماندوست.

میهڤان‌ڕێکرن: میهڤان‌خودانکرن ف پذیرایی کردن از مهمان.

میهڤانی: مەیمانی ف مهمانی.

میهمان: میڤان ف مهمان.

میهمانخانە: میوانخانە ف نگا: میوانخانە.

میهمـانـدار: ۱) میوانـدار؛ ۲) ناوی گونـدێکـە لە کوردستـان ف ۱) مهمان‌پذیر؛ ۲) نام روستایی است.

میهمانی: مەیمانی ف مهمانی.

میهمۆز: مامزە، ئاسنی لای پاژنەی سوار ف مهمیز.

میەر: پەز، مەز، مێ ف گوسفند.

میەو: دەنگی پشیلە، میاو ف صدای گربە.

میهەنگ: ١) عەیار، پێوانە؛ ٢) ئەندازەشاندەر ف ١) پیمانە؛ ٢) درجە، عقربە.

میین: مهین ف نگا: مهین.

مێینە: مێوینە، مێ، مێوە ف مادینە.

مێیە: ١) مێ بنە، جوتی نێرە: (ئەم کوترە **مێیە**ی ئەونێرەیە)؛ ٢) ئالقەی قرتە ف ١) مادینە، جفت نرینە؛ ٢) حلقهٔ سگک.

مێیینە: مێو بنە، بەرانبەری نێرینە ف مادبنە، مخالف نرینە.



ن: ١) پاشگری کۆمەڵ بۆ ئەوانەی دەدوێندرێن: (**بخۆن، بچن**)؛ ٢) پاشگری بەوانا: ئێمە: (**بوێن** بێنە، **لێن** گەڕێ)؛ ٣) پاشگری پەسنی ناحەز: (**چڵکن، چڵمن، کوڵکن**)؛ ٤) پاشگری ماك و کەرەسە: (**زێڕن**)؛ ٥) پاشگری حەبەر لەکۆمەڵدان: (**هانن، دەچن، دەڕۆن**)؛ ٦) پاشگری باڵدان: (**باشن**)؛ ٧) پاشگری جاوگە: (**کرن، برن**)؛ ٨) نە، نا: (ئەز نزانم) ف ١) پسوند جمع مخاطب؛ ٢) پسوند متکلّم مع الغیر؛ ٣) پسوند توصیف؛ ٤) پسوند نسبت؛ ٥) خبر از سوم شخص جمع؛ ٦) پسوند اتّکا؛ ٧) پسوند مصدری، علامت مصدر؛ ٨) نه، حرف نفی.

نا: ١) بێ: (**ناهومێد**)؛ ٢) دوورەپەرێزی: (**ناچم، ناخۆم**)؛ ٣) دوڵاش: (سەر **نای** ناسیاو)؛ ٤) وشەی پرسیار: (تۆ چو بە شار **نا**؟)؛ ٥) نان، بان: (**نا** تۆ بچو **نا** من دەچم)؛ ٦) وشەی حاشا: (تۆ خواردت؟ **نا**) ف ١) بدون؛ ٢) نه؛ ٣) ناوآسیاب؛ ٤) کلمۀ پرسش؛ ٥) یا؛ ٦) کلمۀ حاشا، انکار.

ناناسایی: بەدەر لە داب و دەستوور ف غیرعادی.

نائومێد: بەئاوات نەگەیشتو ف نومید.

نانەمین: ١) غابن، خەیان، دەستپیس؛ ٢) بفە، خەنەر ف ١) غیرقابل اعتماد، نامطمئن، نادرست؛ ٢) خطرناك.

نابا: ١) شتێ کە کەم دەس دەکەوێ؛ ٢) تیا جێگەی نابێتەوە: (ئەم جەواڵە ئەم گەنمە **نابا**)؛ ٣) توانای نیە: (ئەم کەرە بارەکەی **نابا**)؛ ٤) نابوات، نایبا ف ١) ناباب؛ ٢) نمی گنجد؛ ٣) توانایی ندارد؛ ٤) نمی برد.

ناباب: ناباو ف ناباب.

نابالغ: منالێ هێشتا گەورە نەبوگ ف نابالغ.

نابالق: نابالغ، نەگەیوەتە بلوق ف نابالغ.

نابـاو: ١) بێبرەو، بێزەمین؛ ٢) دوور لە داب و دەستووری کۆمەڵ ف ١) بی‌رواج؛ ٢) ناباب و غیرعادی.

ناپابس: لە پێوبست بە دوور ف ناپابسنە.

نابوو: لە دارایی کەفنگ ف ورشکست.

نابووت: ١) نابوو؛ ٢) بونە، بونەکە ف ١) ورشکست؛ ٢) کوتاه قدّ بدقواره.

نابووتبوون: لەدارایی کەوتن ف ورشکست شدن.

نابوتە: بوتەکە، پیسەکە، قرخنە ف کوتاه‌قدّ لاغر بدقواره.

نابـووتی: ١) لەدارایی کەوتن؛ ٢) بوتەکەیی ف ١) ورشکستگی؛ ٢) بدریختی و کوچك اندامی.

نابود: نابووت ف نگا: نابوت.

نابوینك: تیروکی ئەستووری ئەنگوتك‌پان‌کردنەوە، وەردێنە ف نورد نانوایی.

نابوویی: نابوونی، لەدارایی کەفتن ف ورشکستگی.

نابە: رەوانیە، نابێ، ناشێ: (ولۆ **نابە**) ف سزاوار نیست.

نابەجا: پێچەوانەی رێوشوێنی ناسایی ف نامعقول.

نابەجێ: نابەجا: (بەجێ‌ماوم لە باران **نابەجێ** ماوم ئەجەل زۆ بە/ بە مردن لەم فسووری ژینە نیستبعفا نەکەم چبکەم؟) «مەحوی» ف نامعقول، نابجا.

نابەحەق: پێچەوانەی حەق و راستی ف ناروا.

نابەدڵ: پێچەوانەی دڵخواز، شتێ کە پەسند نەکرێ و بەردڵ نەکەوێ ف برخلاف میل.

نابەکار: بەدکار، زاڵم ف بدکار.

نابەکام: بەمراد نەگەیشتگ ف ناکام.

نابەلەد: پێچەوانەی شارەزا ف ناوارد.

نابەلەگ: نابەلەد ف ناوارد.

نابەلەڵ: نابەلەد ف ناوارد.

نابەوەخت: بێ‌وەخت ف نابهنگام.

نابەین: دوو، مابەین ف میان، وسط.

نابێ: ناشێ ف نمی شود.

نابینك: نابوینك ف وردنۀ نانوایی.

ناپارازی: خۆنزیك‌کردن لە شتێ کە نەبێ لێی دووربی ف بی‌احتیاطی.

ناپارێزی: ناپارازی، لە خەتەر دووری نەکردن ف ناپرهیزی، بی‌احتیاطی.

ناپاك: ١) پیس، گەمار، چڵکن؛ ٢) بەدقەرز، خاین ف ١) ناپاك؛ ٢) خائن.

ناپـوخت: ١) پیس و پۆخڵ؛ ٢) کاربڵاو: (کاری هەر **ناپوختە**) ف ١)

كثيف؛ ٢) نابخته، نامنظّم.

ناپەسن: شتێ کە لە بەردڵ کەوتن دوورە ف ناپسند.

ناپەسند: ناپەسن ف ناپسند.

ناپەسەن: ناپەسن ف ناپسند.

ناپەسەند: ناپەسن ف ناپسند.

ناپیاو: کەسێ کە لە مەردایەتی بێبەشە ف نامرد.

ناپیاوەتی: پێچەوانەی مەردایەتی ف نامردی.

ناپیاوی: ناپیاوەتی ف نامردی.

نات: لەملاوە ف از این طرف.

ناتا: نات، لەبرەو ف از این طرف.

ناتانم: لە توانام بەدەرە ف نتوانم.

ناتانین: ١) بێ ناقەت بوون لە ئەنجامی کارێکا؛ ٢) ئێمە بۆمان ناکرێ ف ١) نتوانستن؛ ٢) نمی‌توانیم.

ناتاو: کەمو کورێ هێشتا بۆ پوخت بوون دەبەوێ ف نادرست، ناپخت، ناتمام.

ناتاوان: بێ گوناه، بێ تاوان ف بی گناه.

ناتاوی: کەمو کورێ، بەدوور لە پوختیی و دروستی ف نقص، کاستی.

ناتدوت: ئێرو ئەوێ ف اینجا و آنجا.

ناتر: دەللاك، کیسەکێشی حەمام ف دلاّك حمّام.

ناترا: لێرەوە ف از این طرف.

ناترە: شادە، شارە، عەلامەتی نێوان کاو گەنم لە خەرمان ف جوی کهای فاصل کاه و گندم در خرمن.

ناتف: گشنەکی بر بن‌دروون ف نخ بخیهٔ جراحی، رشتهٔ زخم‌دوزی.

ناتوا: پێچەوانەی دەخوازێ ف نمی‌خواهد.

ناتواتا: لێرەولەوێ ف اینجا و آنجا.

ناتوام: پێچەوانەی دەمەوێ ف نمی‌خواهم.

ناتواو: ١) بەرێشانحاڵ، پەشێو؛ ٢) پێچەوانەی تەواو ف ١) پریشان‌حال؛ ٢) ناتمام.

ناتوای: پێچەوانەی دەتەوێ ف نمی‌خواهی.

ناتور: باغەوان ف باغبان.

ناتورە: لەقەمی ناپەسند ف لقب زشت.

ناتەبا: پێچەوانەی ئاشت و مابەین خۆش ف ناسازگار.

ناتەبایی: مابەین نێکچوویی ف ناسازگاری.

ناتەمیز: پیس، چڵکن، گەمار ف کثیف.

ناتەمیس: ناتەمیز ف کثیف.

ناتەوان: بێ ناقەت، بێ تین و ئاپشت ف ناتوان.

ناتەواو: ناتواو ف ناتمام.

ناجایز: نابەحەق ف ناروا.

ناجسن: ١) بەدفەڕ، ناپەسند؛ ٢) رەگەزچرۆك، بنبچەخوێری ف ١) بدادا، بدجنس؛ ٢) نانجیب.

ناجۆر: ١) ناباو؛ ٢) دزی رێك‌وپێك ف ١) ناباب؛ ٢) نامرتّب.

ناجۆر: ناباو ف نگا: ناباو.

ناجەستە: پوونەکە، نابووت ف بی‌نمود، کوتاه‌قدّ بدریخت.

ناجەسە: ناجەستە ف نگا: ناجەستە.

ناجیح: سەرکەوتو لە کاری خۆیدا ف موفّق در کار.

ناچاخ: بێ‌کەیف ف بی‌حال، نزار.

ناچار: مەجبوور، کەسێ کە دەسەڵاتی کاری بەخۆی نەبێ ف ناگزیر.

ناچم: ١) رۆیشتن ناکەم، بەرانبەری دەچم؛ ٢) بەرانبەری دەشبێم ف ١) نمی‌روم؛ ٢) شباهت ندارم.

ناچن: ١) پێچەوانەی دەچن؛ ٢) پێچەوانەی دەشبێن ف ١) نمی‌روند؛ ٢) شباهت ندارند.

ناچە: کوژە، گەروڵەی ئاش ف گلوی آسیا که گندم از آن ریزد.

ناچەخ: تەوری دەستی شەڕکەران لە پێشوودا ف تبردست جنگاوران قدیم.

ناچێ: ١) پێچەوانەی دەڕوا؛ ٢) پێچەوانەی دەشبێ، لەگوێنێ نەو تبە: (کاکت وەك تۆ **ناچێ**)؛ ٣) بەخت ناکرێ، برەوی نیە: (ئەم پارەفەلبە **ناچێ**) ف ١) نمی‌رود؛ ٢) شباهت ندارد؛ ٣) رواج ندارد، رایج نیست.

ناچیز: خوێڕی، ناجسن ف بی‌همه‌چیز.

ناچیزە: ژنێ کە لە فەرمانی شوو سەرپێچی دەکا ف زن ناشزه.

ناچین: ١) پێچەوانەی دەچین؛ ٢) بێ شباندن بە بەکتر بین: (ئێمە وەك یەك **ناچین**) ف ١) نمی‌رویم؛ ٢) بی‌شباهتیم.

ناحاواو: ١) بزۆز، بێ‌ئارام؛ ٢) کەسێ کە لە سازان و تەبایی دڕدونگە ف ١) عجول، ناآرام؛ ٢) ناسازگار.

ناحەز: ١) بێبەش لە جوانی و خوشیکی؛ ٢) دوژمن ف ١) نازیبا؛ ٢) دشمن.

ناحەزی: ١) بێبەشی لە جوانی؛ ٢) دوژمنایەتی ف ١) بدگلی؛ ٢) دشمنی.

ناحەساو: ١) سەرجەوت؛ ٢) قسەی نابەجێ ف ١) بدحساب؛ ٢) سخن نامقبول.

ناحەساوی: ١) سەرجەوتی؛ ٢) قسەی بێ‌جێ ف ١) بدحسابی؛ ٢) سخن لاطایل.

ناحەسڵ: رەسەن‌خراو، ناجسن ف بدگهر.

ناحەسێ: بە ناگا نابە ف احساس نمی‌کند.

ناحەسێبی: ناحەساوی ف نگا: ناحەساوی.

ناحەسێتەوە: لە ئاسوودەبی بێبەشە ف نیاساید.

ناحەسێوی: ناحەساوی ف نگا: ناحەساوی.

ناحەق: پێچەوانەی حەق و ڕەوا، زوڵم ف ناروا.

ناحەقی: زوڵم ف ستم.

ناحەونێ: بە هیچی دانانێ ف به هیچ نمی‌شمارد.

ناحیە: مەڵبەند، بەشێ لە سەرزەمینی چەند ئاوابی ف ناحیه، منطقه.

ناخ: ١) زۆرەوەی هەرشتێ، ناوەڕۆك: (بە **ناخی** عەرزا چوو)؛ ٢) جێگە، لان؛ ٣) دەریای زل ف ١) ناف، عُمق، درون؛ ٢) جای؛ ٣) دریای مُحیط

ناخا: بەزەوبدا نادا، پێچەوانەی فرێ دەدا: (بارەکە **ناخا**) ف نمی‌اندازد.

ناخار: ١) زبر و بەکەندو کلۆ؛ ٢) بەدفەڕ، شەڕهەڵایسێن؛ ٣) نیخی زۆر یاش، ناغار ف ١) ناتراشیده، ناهموار؛ ٢) شرور؛ ٣) تیغ بسیار خوب.

ناخازم: نانوام ف نمی‌خواهم.

ناخافڵ: بێ‌ئاگاداری، لەپڕ، کتوپڕ ف ناگهان.

ناخر: ١) ڕەوەی شەو بەکێو؛ ٢) گاگەل، گاران؛ ٣) شوانی گاوان ف ١) رمه‌ای که شب در صحرا می‌ماند؛ ٢) گلهٔ گاوان؛ ٣) جوپان گاوان.

ناخرقـەوان: دەڕۆژەی ئاخری سەرماوەز کە ڕەوە دەکرێتەژوورەوە ف ده روزهٔ آخر آذرماه.

ناخلاف: کتوپڕ، لەپڕ ف غفلتاً، ناگهان.

ناخو: ماکێکی سەختو بڕبڕەدارە بە پشتی قامکەوە، چنجرۆکی بنبادەم ف ناخن.

ناخوَ: ١) هەناوابێ؛ ٢) کەوابە؛ ٣) ئەی‌چۆن؟ ف ١) نا چنین است؛ ٢) که اینطور؛ ٣) چطورمگر؟.

ناخوا: ١) گەمبەوان؛ ٢) لە خواردن بەپارێزە ف ١) ناخدا؛ ٢) نمی‌خورد.

ناخودا: ١) گەمبەوان؛ ٢) گوناحبارو بێ‌ترس لە خودا ف ١) ناخدا؛ ٢) خدانشناس.

ناخۆرا: کەم‌خۆر ف کم‌خوراك.

ناخۆره: زەمینی قوباو، عەرزی ڕۆچوگ ف زمین فرورفته.

ناخوری: ١) نۆبەرەی فرزەند؛ ٢) نۆبەرەی میوە ف ١) فرزند نوباوه؛ ٢) نوبر میوه.

ناخـوش: ١) لەش‌بەیار؛ ٢) چێژەناپەسند؛ ٣) هەوای نۆش؛ ٤) نانەبا: (مابەین ناخۆش) ف ١) بیمار؛ ٢) بدطعم؛ ٣) هوای بد؛ ٤) میانهٔ بد، شکراب.

ناخـۆشی: ١) تەڕو نۆشی کەش؛ ٢) لەش بەباری؛ ٣) نانەبابی ف ١) موسم سرما و بارش؛ ٢) بیماری؛ ٣) ناسازگاری.

ناخۆشین: بیماری، لەش بەباری ف بیماری.

ناخوَن: ناخو ف ناخن.

ناخونده: نەخوێندەوار ف بیسواد.

ناخونشـەیتان: شەبنانۆکە ف حلزون.

ناخـونـه: ١) لەکەی باریك و سوور کە لە چاو بەیدا دەبێ، نەخۆشیەکی چاوە؛ ٢) پرزەی دەوری تەون کە پۆی تێوەنادرێ ف ١) از بیماریهای چشم؛ ٢) نار بی‌پود در کنارهٔ بافت.

ناخونەك: ١) خواردن لە شتێ بە بێ ئیجازەی خاوەنی؛ ٢) ناخونەی چاو. ف ١) خوردن از چیزی بدون اجازه، ناخنك؛ ٢) از بیماریهای چشم، نگا: ناخونه.

ناخویا: بەرپیوار، لەبەرچاوگوم ف ناپیدا.

ناخوێنه: لەکەی سووری چاو، ناخونه ف لکهٔ قرمز چشم، نوعی بیماری.

ناخەفم: دەخەوزانانچم ف نمی‌خوابم.

ناخەلەف: منالّی خراپ ف فرزند ناخلف.

ناخەوم: ناخەفم ف نمی‌خوابم.

ناخێر: ١) نا، پێچـەوانـەی ئارێ؛ ٢) هیچ و پوچ و بێ‌بەهـرە: (بە گیانی ناخێرت نەچوی) ف ١) نه؛ ٢) بی‌بهره و هرزه.

نادا: پێچەوانەی دەدا، نابەخشێ ف نمی‌دهد.

نادان: ١) ڕژد، دەس‌قوچاو، چرۆك؛ ٢) پەژیوانی ف ١) خسیس؛ ٢) پشیمانی.

نادر: ١) کەم‌تا، کەم‌وێنە؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) کم‌نظیر؛ ٢) نام مردانه.

نادروس: ١) پیاوی چەوت و خوار؛ ٢) نابەجێ ف ١) آدم نادرست؛ ٢) ناروا.

نادروست: نادروس ف نگا: نادروس.

نادم: نابەخشم ف نمی‌دهم.

نادوَ: سوکەلەناوی نادر، ناوی پیاوانە ف مخفّف نادر.

نادوك: داری سێ‌پای مەشکە ف جوب سەپایهٔ مشك.

نادوَڵ: کوژە، گەروڵەی ئاش ف گلوی آسیاب که گندم از آن ریزد.

نادوێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناده: ١) میوەیێ کە زوو پێ بگا؛ ٢) کارێ کە هاسانو زوو پێك بێت ف ١) زودرس؛ ٢) کاری که انجام دادنش زیاد وقت نمی‌خواهد.

نادەت: نادا ف نمی‌دهد.

نادەتن: نادا ف نمی‌دهد.

نادەم: پێچەوانەی دەبەخشم ف نمی‌دهم.

نادی: ١) نادەی؛ ٢) جێگـەی پشـودان و تێسـراحـەتی دوَسنان ف ١) نمی‌دهی؛ ٢) باشگاه.

نادیار: بەرپیوار، ناخوبا ف ناپیدا.

نادباری: نادبار ف ناپیدا.

نادەیەنه: ڕوانین، نواڕین، نواشاکردن ف نگاه کردن.

نادینێ: نابینێ، لەدبنێ بێ‌بەشە ف نمی‌بیند.

نادبنێ: دەڕوانێ، تواشادەکا ف نگاه می‌کند.

نار: میوەیەکـە پاییزی قابڵەك‌خڕ زۆری دەنــك تێدایە ترش و شیرن و مێخۆشی هەبە، هەنار: (ڕوبەنار) ف انار.

نارا: ١) ئێستە، ئابسه؛ ٢) هەر ئەم‌جارە ف ١) اکنون؛ ٢) فقط این دفعه.

ناڕاس: چەوت، خوار ف ناراست.

ناڕاست: ناڕاس ف ناراست.

ناڕاستی: جەفتی، لاری ف ناراستی، نادرستی.

ناڕاسی: ناڕاسنی ف نادرستی.

ناراو: ١) زەهراو؛ ٢) بەلاو بەدبەختی؛ ٣) ڕەوانەکراو، بەڕێ‌کراو ف ١) زهرابه؛ ٢) مصیبت و بدبختی؛ ٣) فرستاده.

نارای: نارا ف نگا: نارا.

ناربه: پشکوتنی گەڵاو لکی زووك ف شکفتن و جوانه‌زدن گیاه.

ناربەند: دارەبێ ئێختەکراو ف درخت بید اخته‌شده.

نارچـەلانجـوخ: گونـدێکـە لە کوردسـتـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نارجیل: جۆرە دەنکەتەزبیحبکە ف نوعی دانهٔ تسبیح.

نارداني: بەڕژە، سلەم، نەردبوان، ناردبوان ف نردبام.

ناردت: ۱) ڕەوانەت کرد؛ ۲) ڕاتسپارد ف ۱) فرسنادی؛ ۲) سفارش کردی.

ناردراو: ڕەوانەکراو، ناراو ف فرستاده.

ناردم: ۱) ڕەوانەم کرد؛ ۲) ڕام سپارد ف ۱) فرستادم؛ ۲) سفارش کردم.

ناردن: ۱) ڕەوانەکردن؛ ۲) ڕاسپاردن ف ۱) فرستادن؛ ۲) سفارش کردن.

ناردی: ۱) ڕەوانەی کرد؛ ۲) ڕای سپارد ف ۱) فرسناد؛ ۲) سفارش کرد.

ناردبن: جەگەن، گیاحەسیر ف گیاه حصیر بافی.

ناردیوان: پەیژە، سلەم ف نردبام.

نارگیلە: قلیان ناوی ف قلیان.

نارن: ناچن. پێنجەوانەی دەڕۆن ف نمی روند.

نارناروکە: قامێکە ف ترانەایست.

نارناروکێ: نارناروکە ف ترانەایست.

نارنج: میوەیەکە لە تیرەی پرتەقاڵ و لالەنگی و کەبات ف نارنج.

نارنجوک: بۆمبای چکۆڵەی دەستی ف نارنجك.

نارنجەک: نارنجوک ف نارنجك.

نارنجەڵە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نارنجی: یەڕەنگی نارنج ف نارنجی رنگ.

نارنگی: لالەنگی ف نارنگی.

ناروجە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناروژ: ئەمڕۆ، ئیمڕۆ ف امروز.

ناروک: جۆرێ میوەی ناری ناپەسندو بچوک ف نوعی انار کوچك و نامرغوب.

ناروکە: قامێکە ف ترانەایست.

ناروەند: دارەزەش. دارێکی بێ بەرە قەدی ڕەشەو لق و پۆپی جوانی هەیە ف نارون.

نارە: گوڕە، نەعرەتە، گوڕین بەدەنگی بەرز ف نعره، غُرّش.

نارەت: ناچێ ف نمی رود.

نارەتە: گوڕە، گوڕین بە دەنگی بەرز ف نعره.

نارەحەت: ۱) لە ناسوودەیی بێ بەش؛ ۲) جاڕز. قەلس؛ ۳) ڕق هەستاو، نوڕە؛ ۴) زۆر نەخۆش ف ۱) ناراحت؛ ۲) یکر؛ ۳) خشمگین؛ ۴) بسیار بیمار.

نارەزا: کەسێ کە شتێ قبوڵ نەکا ف ناراضی.

نارەزایی: نوڕەیی و قەلسی ف ناخشنودی.

نارەسەن: ناجسن. ناحەسڵ ف بدگهر.

نارەنار: گۆرانی لەسەرخۆو لەبەرخۆوە، لۆرەلۆر ف زمزمه، ترنّم.

نارەوا: ۱) ناحەق. نابەجێ؛ ۲) مسکەی قەلب ف ۱) ناروا؛ ۲) مسکهٔ تقلبی.

نارەوان: ۱) لەبەرنەکراوی دەرس؛ ۲) خوێندنەوەی بە گرێ و گۆڵ؛ ۳) زمانێ کە لە قسەدا ڕەت دەبا ف ۱) ازبر نشده؛ ۲) روخوانی با اشکال؛ ۳) زبان لکنت‌دار.

نارەوایی: نابەجێ بوون ف ناروایی.

نارەوەن: نارەوەند ف درخت نارون.

ناری: ۱) پێنجەوانەی باری، نەهێنی؛ ۲) نازناوی شاعیرێکی ئەم چەرخە ف ۱) نیاوری؛ ۲) نخلّص شاعری کردزبان و معاصر.

نارێ: ۱) ناوی ژنانە؛ ۲) قامێکە ف ۱) نام زنانه؛ ۲) ترانەایست.

نارباگ: ۱) ناردراو؛ ۲) ناراو، ڕاسپێراو ف ۱) فرسناده؛ ۲) سفارش شده.

ناریعەلی: زۆر بەدژواری: (بە هەزار **ناریعەلی** قەرزەکەم لێ ساند) ف کنایه از زحمت زیاد.

نارێک: ۱) ناجۆر؛ ۲) دژی نەکوز؛ ۳) دژی نەخت و ساف ف ۱) ناجور؛ ۲) نامرتّب؛ ۳) ناهموار.

نارین: ۱) گۆرانی خەمبارانە؛ ۲) ناوی ژنانە؛ ۳) ژنی شەرمن؛ ۴) ناسك. نەنك ف ۱) آهنگ حزبن؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) زن خجالتی؛ ۴) نازك و تُنُك.

ناز: ۱) عیشوە، گریشمە؛ ۲) داری سنۆبەر؛ ۳) خۆشەویستی، دلۆڤانی ف ۱) ناز؛ ۲) درخت صنوبر؛ ۳) محبت. مهربانی.

نازار: خۆشەویست، زۆر خۆشەویست ف نازنین.

نازاف: نێراو، تورتوشەق ف شاداب.

نازاو: ۱) نازاف؛ ۲) لەبەر زۆر ناودان زەردبووگ ف ۱) شاداب؛ ۲) از کثرت آب دادن زرد شده.

نازبالنج: بالگەهی سفك و بچوک ف نازبالش.

نازپەروەر: بە خۆشەویستی گەورە کراو ف نازپرورده.

نازپێوەکردن: شانازی پێکردن ف افتخار به کسی کردن.

نازدار: ۱) نازار؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) محبوب. نازنین؛ ۲) نام زنانه.

نازداری: خاوەن نازی ف نازنینی.

نازرینگ: حۆل و گێل، کەم فام ف کَودن.

نازشیوان: لەسەر خۆشیانەوە نوشی خەم و مەینەت بوون ف از خوشی به ناخوشی افتادن.

نازفرۆشتن: عیشوەو فەمزە کردن ف نازکردن.

نازك: ۱) پێنجەوانەی سەخت. نەرم؛ ۲) وردو باریك؛ ۳) تورت ف ۱) نرم؛ ۲) ظریف. نازك؛ ۳) تُرد.

نازکردن: نازفرۆشتن ف نازکردن.

نازككار: ۱) بەنایێ کە گوڵبڕی بە گەچ لە خانوان دەکا؛ ۲) دارتاشی کاری وردەکاری ف ۱) گچ‌بر؛ ۲) نازك‌کار چوب.

نازككاری: کاری نازككار ف ۱) گچ‌بری؛ ۲) نازك کاری بر چوب.

نازکەر: نازفرۆش ف عشوه‌گر.

نازکەش: خەمخۆر و نازقبوڵکەر لە خاوەن ناز ف نازکش.

نازکەڵە: لەش نازك ف نازك اندام.

نازکەی: نازکی ف نگا: نازکی.

نازکی: ۱) نەرمی؛ ۲) تورتی؛ ۳) باریکی ف ۱) نرمی؛ ۲) نردی؛ ۳) نازکی.

نازکێش: دڵسۆز، خەمخۆر، دڵپڕ لە بەزەیی بۆ ژێردەستی خۆی ف

سر پرست غمخواره.

نازکێشان: خەمخۆری‌و دڵسۆزی دەگەڵ ژێردەستە ف سرپرستی و غمخوارگی.

نازگ: نازك ف نگا: نازك.

نازلی: ١) نازدار؛ ٢) قامێکە؛ ٣) ناوی ژنانە ف ١) نازنین؛ ٢) نرانەابست؛ ٣) نام زنانه.

نازم: ١) سەرپەرستی مەکتەب؛ ٢) ناوی پیاوانە ف ١) ناظم مدرسه؛ ٢) نام مردانه.

نازمبا: ناوچەیەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف منطقه‌ای در کردستان.

نازناز: گوڵێکە بەنێورەنگان ف گل نازناز.

نازناو: لەقەمی باشی هەڵبژێراو ف لقب برگزیده.

نازونوز: نازکردن بە مینگەو فنگە ف عشوه و ناز.

نازونیاز: نازکردن‌و دڵدانەوە ف نازکردن و دلداری دادن.

نازونیمناز: نازونوز ف نازونیمناز

نازونیوناز: نازونوز ف نازونیمناز.

نازە: گۆشتی بن ناخون ف گوشت زیر ناخن.

نازەریف: ١) نابەسند؛ ٢) ناحەز ف ١) ناپسند؛ ٢) بدگل.

نازەناخون: نازەی‌ناخون، بن‌نینۆك ف بخشی از ناخن که زیر پوست قرار دارد.

نازەنگوشت: قوجەکە ف انگشتانه.

نازەنین: ١) بەناز، نازدار؛ ٢) ناوی ژنانە؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) نازنین؛ ٢) نام زنانه؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نازەی‌ناخون: بن‌نینۆك ف بخشی از ناخن که زیر پوست قرار دارد.

نازی: ١) نازەنین؛ ٢) لە مندالی‌بون بێ‌بەشە؛ ٣) ناوی‌ژنانە ف ١) نازنین؛ ٢) نمی‌زاید؛ ٣) نام زنانه.

نازیرەك: نازربنگ ف کودن.

نازین: ١) شانازی‌کردن؛ ٢) پارێزگار شك‌بردن ف ١) فخر و مباهات کردن؛ ٢) دلگرم بودن و محافظ گمان بردن.

ناژ: داری سنوبەر، ناژ ف درخت صنوبر.

ناژو: ناژ ف درخت صنوبر.

ناژین: ١) ناژ؛ ٢) نێمە نەمرین؛ ٣) نەمرن ف ١) درخت صنوبر؛ ٢) می‌میریم؛ ٣) می‌میرند.

ناس: ١) ناشنا، پێچەوانەی بیانی؛ ٢) جۆرێ تونن‌و قسل‌و زەرنیخە دەیمژن؛ ٣) پاشگری بەمانا ناگادار لە کەسێ یا شتێ ف ١) شناس؛ ٢) نوعی توتون مکیدنی مخلوط با آهك و دیگر مواد، ناس؛ ٣) پسوند به معنی شناس.

ناساخ: ١) لەش‌بەبار، بیمار؛ ٢) عەیب‌دار ف ١) بیمار؛ ٢) معیوب.

ناساخی: لەش‌بەباری ف بیماری.

ناساز: ١) لەش‌بەبار؛ ٢) کەم‌دەست، نانەواو ف ١) بیمار؛ ٢) کم‌درآمد.

ناسازگار: لە لەش ناخوش ف ناسازگار.

ناساغ: ناساخ ف نگا: ناساخ.

ناساغی: ناساخی ف بیماری.

ناساق: ناساخ ف نگا: ناساخ.

ناساقی: ناساخی ف بیماری.

ناسان: لێ‌شارەزابون، بەحاڵ‌وباڵ‌زانین ف شناخت.

ناساندن: پێ‌ناسین، کردنەشناس ف مُعرفی کردن.

ناسر: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسران: شناس‌بون ف شناخته‌شدن.

ناسراو: ١) ناس، ناشنا؛ ٢) خەڵك زانیو بە جیە بان کێ‌یە؛ ٣) بریتی لە خاوەن دەنگ‌و ناو ف ١) آشنا؛ ٢) شناخته‌شده؛ ٣) کنایه از مشهور.

ناسرکوژراو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناسرە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسزا: پێچەوانەی شیاو، نالایق ف ناشایسته.

ناسك: نازك ف نگا: نازك.

ناس‌کرن: ١) بە دیتن شارەزابون لە چلونەتی کەسێ یا شوێنێ، ناسین؛ ٢) ناسینەوە ف ١) شناختن؛ ٢) بازشناختن.

ناسك‌نارنجی: بە کەسێ دەڵێن کە زور ناز دەکاو خوی لە خەڵك بە زیاتر دەزانێ ف نازنازی_ متکبّر.

ناسکوڵە: ناسکی بچکوڵە ف نازك کوچولو، نازك مامانی.

ناسکە: ١) پاریکایەك لە شت؛ ٢) ناسك، نازك؛ ٣) ناوە بو ژنان؛ ٤) جورێ کوللیرە: (کولێرە **ناسکە**)؛ ٥) قروسکەی تاژی ف ١) نوار باریك از چیزی؛ ٢) نگا: نازك؛ ٣) نام زنانه؛ ٤) نوعی گردهٔ نان با شیر و روغن؛ ٥) نالهٔ سگ شکاری.

ناسکەرمێ: جورێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

ناسکەناسك: ناڵەو قروسکەی تاژی ف ناله و صدای آهستهٔ سگ شکاری.

ناسکەنام: لەش‌ناسك ف نازك اندام.

ناسکەنان: کوللیرەناسکە ف گرده نان با شیر و روغن.

ناسکەهەرمێ: ناسکەرمێ ف نوعی گلابی.

ناسنامە: پێناس ف شناسنامه.

ناسور: ١) برینی نەشەناکردو؛ ٢) دومەڵی قونێر ف ١) زخم دیر التیام؛ ٢) دُمَل.

ناسویر: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسیار: ناشنا، شناس، ناس ف آشنا.

ناسیاری: ناشنایی ف آشنایی.

ناسیاگ: ناسراو ف شناخته‌شده.

ناسیاو: ناسیار ف آشنا.

ناسین: ناس‌کرن ف شناختن.

ناسینەوە: دوای دوری ناس کرن [ف] بازشناختن.
ناشاد: غەمگین [ف] اندوه‌گین. غمگین.
ناشارەزا: نابەلەد [ف] ناوارد.
ناشایس: ناسزا [ف] ناشایسنه.
ناشایست: ناشایس [ف] ناشایسته.
ناشایسته: ناشایس [ف] ناشایسنه.
ناشت: بەرەو نەبرە، بەملا بەوە، بۆنیرە [ف] به این طرف.
ناشتا: ١) خورێن؛ ٢) بەرچایی، تاشت [ف] ١) ناشتا؛ ٢) صبحانه، چاشت.
ناشتاکردن: تاشت‌خارن، بەرچایی کردن [ف] صبحانه‌خوردن.
ناشتایاشتا: نێرەونەوێ [ف] اینجا و آنجا.
ناشت‌داشت: نێرەونەوێ [ف] اینجا و آنجا.
ناشت‌داشتا: نێرەونەوێ [ف] اینجا و آنجا.
ناشتن: ١) جەقـانـدنی ڕیشەی دار؛ ٢) مردو نەمراندن [ف] ١) کاشتن نهال؛ ٢) مرده دفن کردن.
ناشتو: نێژراو، بن‌گڵ‌خراو [ف] دفن شده.
ناشتوتاشت: لێرو لەوێ [ف] اینجا و آنجا.
ناشتی: ١) ناشتو؛ ٢) نیای، ژێرخاکی کرد، کردیە ژێرخاکەو [ف] ١) دفن شده؛ ٢) آن را دفن کرد.
ناشرین: ١) ناحەز، بێ‌بەش لە جوانی؛ ٢) کارو قسەی خراپ [ف] ١) بدگل؛ ٢) گفتار و رفتار زشت.
ناشکور: بێ‌نەمەگ، بێ‌نەزان، سپڵە [ف] ناسپاس.
ناشکوری: سپڵەیی، بێ‌نەزانی [ف] نمک‌نشناسی، ناسپاسی.
ناشکیر: ناشکور [ف] ناسپاس.
ناشۆ: محاڵ، شتێ کە جێ‌بەجێ بونی فر بە دژوارە [ف] ناممکن.
ناشۆر: بەرگ‌و کەل‌پەلێ کە بەخاوێنی زادە گیرێ بۆ ڕۆژی لازم [ف] لباس پاکیزه برای مواقع لزوم.
ناشەر: نارەوا [ف] ناروا.
ناشی: کەسێ کە لە کاردا ناشارەزابە [ف] ناشی، ناوارد.
ناشێ: نابێ، نارەوایە [ف] شایسته‌نیست، نمی‌شود.
ناشیرن: ناشرین [ف] نگا: ناشرین.
ناشیرنی: ناحەزی، بێ‌بەهرەیی لە جوانی [ف] نازیبایی.
ناشیرین: ناشرین [ف] نگا: ناشرین.
ناشیرینیەتی: ناحەزی [ف] نازیبایی.
ناشیزە: ناچیزە [ف] زن نافرمان شوهر.
ناعار: بێ‌عار، لاسار [ف] حرف نشنو، لجباز.
ناعال: بنیادەمی بێکارەو بێ‌قەدر [ف] آدم بی ارزش.
ناعس: ١) نەمەڵ؛ ٢) بێ‌کارەو بێ‌کەڵك [ف] ١) تنبل؛ ٢) بیکاره.
ناعف: قازانج، نەحف، بەهرە، فیدە [ف] سود.
ناعفەت: قازانج [ف] سود.
ناعلەت: نەحلەت [ف] لعنت.
ناعلەتی: نەحلەتی، شتی زۆر خراپ‌و بەڵا [ف] لعنتی.

ناعنـــە: گیایەکی گەڵاوردی نام‌تیژی بۆن‌خۆشـــە نیشـــك دەکـرێ‌و دەچێشنی دەکەن [ف] مرزه.
ناعوابش: میاومیاوکردن کتك [ف] صدای گربه.
ناعور: چەرخێ کە دەناو بیرداو بە حەیوان ناوی پێ دەخەنەدەر [ف] چرخ آبکشی از چاه که به وسیلهٔ حیوان کار می‌کند.
ناعورە: ناعور [ف] نگا: ناعور.
ناعەز: ناحەز [ف] نازیبا، زشت.
ناعەسڵ: ناحەسڵ، نارەسەن، ناجسن [ف] بداصل.
ناعیلاج: ناچار، مەجبور [ف] ناچار.
ناغار: تیغی دەبانی زۆر چاك، ناخار [ف] تیغ بسیار خوب.
نافام: تێ‌نەگەیشتو، گێلۆکە [ف] نفهم، نادان.
نافامی: دەبەنگی، ساویلکەیی [ف] نادانی، ساده‌لوحی.
نافك: ١) قوڵاییەکی بچوکی لێوارزەقە لە ناوەڕاستی زگ‌دا، ناوك، نێوك؛ ٢) کاکڵ [ف] ١) ناف؛ ٢) مغز بادام و گردو و...
نافەرمان: سەرشەق، سەرپێچ [ف] نافرمان.
نافەرمانی: سەرپێچی [ف] سرکشی.
نافەك: ١) پارچەی سێ‌سوچی ناوەڕاستی دەرپێ؛ ٢) بزوی دەرپێ [ف] ١) خشتك شلوار؛ ٢) نیفه، جای بند تنبان.
ناڤ: ١) وشـەی پێ‌ناسین بۆ هەر شتێ؛ ٢) دوز، دەرونی هەر شتێ؛ ٣) نافکی زگ [ف] ١) نام؛ ٢) وسط؛ ٣) ناف.
ناڤ‌نانین: درکاندنی ناوی شتێ [ف] نام بر زبان آوردن.
ناڤاندن: ناولێ‌نان [ف] نام بر چیزی یا کسی گذاشتن.
ناڤ‌ئێش: زگ‌ئێشە [ف] شکم درد.
ناڤبار: ١) قەرتاڵەی میوە، تربان؛ ٢) سەربار [ف] ١) سبد میوه؛ ٢) اضافه‌بار.
ناڤبارك: ١) نافباری پچوك، قەرتاڵۆکە؛ ٢) سەربار [ف] ١) سبد کوچك؛ ٢) اضافه‌بار.
ناڤبڕ: ١) نیغە، لەمپەر؛ ٢) نزیکتر ین ڕێ بۆ گەیشتن [ف] ١) تیغه؛ ٢) راه میانبر.
ناڤبڕك: بەرزەك، بەرزایی نێوان دوشت [ف] میانه.
ناڤ‌برن: باس کردن [ف] نام بردن.
ناڤبرو: ١) ناوچاوان، توێڵ؛ ٢) بەین دوبرو، دوز هەردو برو [ف] ١) پیشانی؛ ٢) میان دو ابرو.
ناڤبری: ناڤ گوتراو، باسکراو [ف] نامبرده.
ناڤبریك: چیل، پەرژین [ف] پرچین.
ناڤبژی: کـەوتنەبەینی دو دژەوە بـۆناشت‌کردنەوەو پێك‌هێنـان [ف] میانجیگری.
ناڤبژی‌کەر: کەسێ کە ناڤبژی دەکا [ف] میانجی.
ناڤبەر: ١) نێوان، مابەین؛ ٢) سەرپشك [ف] ١) میانه، فاصله، مابین؛ ٢) صاحب امتیاز.
ناڤبەند: ناوەڕاست، ناوەند [ف] وسط.
ناڤبێژ: ١) پارێزەر لە دادگا، وەکیل؛ ٢) نکاکار؛ ٣) دەڵاڵی شت‌فروش [ف]

١) وکیل مُدافع؛ ٢) شفیع؛ ٣) سمسار.

ناڤبەین: مابەبن ف میانه، مابین.

ناڤتەنگ: تەنگە. کەمەربەندی زین و کورتان ف تنگ ستور.

ناف تێ دان: دنەدان ف تحریك کردن، تشجیع کردن.

ناف جەژنان: مانگی نێوان شەشەکان و قوربان ف ماه ذی القعده.

ناڤچاڤ: ناوچاوان. نوێڵ، تەنی ف پیشانی.

ناڤچاڤ ترش: ڕوٚکرژ، مڕومۆچ ف اخمو.

ناڤچال: دیوی ناوەڕوی قوٚقز ف مُقعّر.

ناڤچوٚن: ڕەوان بوٚن. بەلەغیزەدار ف اسهال بودن.

ناڤچە: مەڵبەند. محال، ناوچە ف ناحیه. منطقه.

ناڤچەق: ١) ناوەڕاست. دوڕ. ناوەند: ٢) ناوگەڵ ف ١) نقطهٔ وسط: ٢) بین دو ران.

ناڤچەنگ: بن هەنگڵ، ینەنگڵ. کەوش ف زیر بغل.

ناڤچی: ناوجی کەر، ناوبژی ف میانجی.

ناڤچیت: ١) ناڤچی؛ ٢) دەلاڵی شت فروٚشتن ف ١) میانجی؛ ٢) سمسار.

ناڤخوٚ: خوٚبابەتی، بەرانبەر بە بیگانە ف خودی، مقابل بیگانه.

ناڤدار: ١) مەنشوٚر، بەدەنگ و ناو؛ ٢) پێنجەوانەی بەتاڵ و بوٚج ف ١) نامدار: ٢) پر، مقابل تهی.

ناڤدارا: لەو گوندانەی کوردسنانە کە بەعسی کاولبان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناڤدان: ناف تێ دان ف تشجیع.

ناف دانین: ناف بوٚ کەسێ یان شتێ دبنەوەو پەسندکردن ف نام نهادن.

ناڤدایەك: ١) بینە کێش، چوٚنەژێرئاو؛ ٢) جوین فروٚش ف ١) غوطه‌ورشدن؛ ٢) بددهن.

ناڤدایی: ناودێر. ناوراگەبەنراو ف کاندیدا.

ناڤدوٚ: نادوٚك، دارمەشکە ف نگا: نادوٚك.

ناڤدەر: بەردەرانە ف ضلع پایین چهارچوب در.

ناڤدەرگ: موٚغەرەی پشت. بڕبڕەی پشت ف ستون فقرات.

ناڤدەست: لەپ، بەری دەست ف کف دست.

ناڤدەشت: دەشتایی لەناو کێواندا ف دشت محصور به کوهستان.

ناڤدەنگ: ناوبانگ ف شُهرت.

ناڤدێر: ١) ناف بوٚدانـدراو؛ ٢) خودان دەنـگ و ناف: ٣) ناف گوتن بوٚ سپاردنی کارێ ف ١) نام نهاده، موسوم: ٢) نامدار: ٣) نامزد، کاندیدا.

ناڤران: ناوگەڵ، دوڕ هەردو لینگان ف میان دوران.

ناڤروٚ: جزیرەی نێوان روبار ف جزیرهٔ واقع در رودخانه.

ناڤروٚجە: نیوەڕوٚ ف نیمروز.

ناڤرونك: ناڤروٚ ف جزیرهٔ واقع در رودخانه.

ناڤرە: جزیره. ناد. دورگە ف جزیره.

ناڤزك: ١) هەناو؛ ٢) سی و جەرگ و دڵ ف ١) احشاء: ٢) دل و جگر و ریه.

ناڤسال: نازەبیر، نێوان سال ف میانسال.

ناڤسەر: نروٚبك. دوند ف بلندترین نقطه در کوه با درخت.

ناڤسەرك: ١) کلاوزێڕ: ٢) ناتج ف ١) زرین کُلاه: ٢) تاج.

ناڤشان: قەلاندوٚش، ناوملان، ناف قوٚلنج ف دوش، شانه.

ناڤشکی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناف قوٚلنج: ناڤشان ف شانه، دوش.

ناڤقەد: ١) مەیانی بەژنی مروٚ؛ ٢) قەدی جیاو دار ف ١) کمر آدمی؛ ٢) کمر کوه و درخت.

ناڤك: ١) نافکی زگ؛ ٢) کاکڵ ف ١) ناف: ٢) مغز بادام و گردو و...

ناف کرن: مەنشوٚر بوٚن ف نامدارشدن، مشهورشدن.

ناڤکەل: دوڕ هەردوران. گەڵ ف میان رانها.

ناڤکەندالا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولبان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناڤگە: ڕەزاو، ڕێژاو، شوێنێ کە دوجـەم دەگەنـەوە یەك ف محـل بەهم پیوستن دو رودخانه.

ناڤگین: نێونجی، بەین ف وسط.

ناف لخوٚدان: خوٚهەڵکێشان ف لاف زدن.

ناف لێ کرن: نافدانین ف نام نهادن.

ناڤمال: کەل‌پەلی ماڵ، مردەماڵ ف اثاثیه.

ناڤمـالی: کارەکـەر، کلفـەت، جێری، خدامـە، قەرەواش ف کُلفَت، خدمتکار زن.

ناڤنج: مام ناونجی، دەسنە ف میانه، متوسّط.

ناڤنوٚ: ١) خزمی دوٚر: ٢) بەدروٚ خوٚ بە هەژارو نەدار شاندان: ٣) ناوزڕاو، بەدناو ف ١) فامیل دور؛ ٢) خود را به فقیری زدن؛ ٣) بدنام.

ناڤنوٚبوٚن: بەدناوی. ناوزڕان ف بدنامی.

ناڤنوٚکرن: بەدناو کرن ف بدنام کردن.

ناڤنەتەوەیی: نێکەلاوی گەلانی دنیا. ناڤنەژادی ف بین المللی.

ناڤنەژادی: ناڤنەتەوەیی ف بین المللی.

ناڤەر: ١) دالان: ٢) نێرە ف ١) راهرو: ٢) اینجا.

ناڤەروٚك: ناوناخنی پەڕاوەو نوسراو ف محتوای مطلب.

ناڤەند: ناوەڕاست، دوڕ ف وسط.

ناڤودەنگ: دەنگ و ناف ف شهرت.

ناڤی: دوڕ، مەبان ف وسط، میان.

ناڤین: ناڤنج، مام ناونجی، دەستە ف میانه. میانگین.

ناق: گەروٚ، قورگ ف گلو.

ناقابیل: ١) کارلەدەست نەهانو، بنبادەمی بێ‌قیمەت؛ ٢) شتی کەم‌قەدر: (دیاریەکی ناقابیله) ف ١) آدم بیکاره؛ ٢) بی‌ارزش.

ناقابل: نارازی ف ناخشنود.

ناقر: ١) گـەردن. دەرەوەی گـەروٚ ٢) کاری نبـوەجێ ف ١) گردن: ٢) کارنانمام.

ناقز: نانەواو ف ناقص.

ناقوٚ: نەقە، بافوٚ. جوٚرێ ماسیە ف نوعی ماهی است.

ناقورچ: سیخورمه ف سقلمبه.

ناقوڵا: ۱) ناڕێك، خوارو خێچ و جەفت و لار؛ ۲) قسەزان و قسەخۆش ف ۱) ناهموار، ناهنجار؛ ۲) سخندان و شیرین سخن.

ناقولێچ: ناقورچ ف سقلمبه.

ناقیز: بە کەم‌وکوڕی، نانەواو، ناقز ف ناقص.

ناقیس: ناقیز، ناقز ف ناقص.

ناك: ۱) پاشگری بەمانا خاوەن: (**نەمناك، سامناك**)؛ ۲) فەقیر، بێچاره؛ ۳) ناوك، نێوك ف ۱) پسوند دارا بودن؛ ۲) بینوا؛ ۳) ناف.

ناكا: ۱) نۆبێژی، نۆبڵێی؟: (ناكا خوا بارانێك ببارێنێ)؛ ۲) لەوانەیە، بەم‌نزیكانە: (نۆ برۆ **ناكا** منیش هاتم)؛ ۳) بەجێ ناهێنێ: (جەندی دەڵێم وابكە **ناكا**)؛ ۴) **نۆكە**، هەنوكە ف ۱) توقع دارم، آیا می‌شود؟؛ ۲) بەزودی؛ ۳) نمی‌کند؛ ۴) همین الآن.

ناكام: بێ‌مراد ف ناكام.

ناكاو: كتوپڕ ف ناگهان، یکهو.

ناكشت: ئەم‌لایە ف این طرف.

ناكلۆك: دانەویڵەیێ كە لە كولێن‌دا چیرە ف دیر پز.

ناكلۆكار: ناقوڵا ف ناهنجار.

ناكۆ: نەگەرنە، دەنا ف وگرنه.

ناكوك: بێ‌كەیف، ناساز ف پریشان‌حال.

ناكوكی: ۱) بێ‌كەیفی؛ ۲) مابەین‌ناخۆشی ف ۱) بدحالی؛ ۲) میانه خوب نبودن، کدورت.

ناكولۆكار: زیرو خوارو خێچ ف ناهموار، ناهنجار.

ناكەت: ناكا، خۆ نێ‌ناگەبەنێ ف نمی‌کند.

ناكەتن: ناكەت ف نمی‌کند.

ناكەس: ناجسن، خوێڕی ف ناكس.

ناكەسی: ناپیاوی ف نامردی.

ناگا: ۱) كتوپڕ، ناكاو؛ ۲) لە بلندی‌و درێژی‌دا بەرانبەر نابەت؛ ۳) لەدەستی نابە، رانـاگا؛ ۴) وازۆ دەمی خواردنی نابە؛ ۵) لە گەیشتن بەجێ‌دەمێنێ: (بە دوسەحات لەوێوە **ناگا**) ف ۱) ناگاه؛ ۲) نمی‌رسد، کوتاه‌است؛ ۳) از دستش برنمی‌آید؛ ۴) میوه نمی‌رسد؛ ۵) سر وقت نمی‌رسد.

ناگوزۆری: دەس‌تەنگی، فەقیری ف بینوایی، تنگدستی.

ناگوناح: بێ‌تاوان، بێ‌سوچ ف بی گناه.

ناگەوار: ناخۆش، بۆ خەبەری ناخۆش دەڵێن: (خەبەرێكی **ناگەوارو** دڵ‌تەزێنە) ف ناخوشایند.

ناگەهان: كتوپڕ، گزوگومەت، لەپڕ ف ناگاه، ناگهان.

نال: ۱) پێلاوی بەكسم لە ئاسن؛ ۲) پرزەی باریكی دوو **قەڵەمی قامیش** ف ۱) نعل ستور؛ ۲) رشتهٔ نازك قلم نی.

ناڵ: ۱) پێلاوی بەكسم؛ ۲) پارچەئاسنی ژێر پاژنەكەوش ف ۱) نعل ستور؛ ۲) نعل كفش.

ناڵان: كەسێ كە لەناوی خەم‌و دەرد دەكرۆزێنەوە ف نالان.

ناڵاندن: كرۆزانەوە لە دەردو داخ ف نالیدن.

ناڵانن: ناڵاندن ف نالیدن.

ناڵای: ناڵاندن ف نالیدن.

نالایش: ناڵین ف نالیدن.

نالایەنە: ناڵاندن، ناڵین ف نالیدن.

نالیەكی: ژێرشستكان، ژێر پیاڵە ف نعلیكی.

ناڵبەن: كەسێ كە ناڵ بۆ بەكسم دەكا ف نعلبند.

ناڵبەند: ۱) ناڵبەن؛ ۲) نازناوی شاعیرێكی كوردی هاوچەرخە ف ۱) نعلبند؛ ۲) تخلّص شاعری معاصر كردزبان.

نالبەنیش: ۱) لەسەرلا خەفتنگ؛ ۲) نەخش‌كردن لە قوماش ف ۱) بر پهلو خوابیده؛ ۲) نقش درآوردن روی پارچه.

نالبیر: دارهەنار ف درخت انار، ناربن.

ناڵپاریز: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

نالجاخ: ۱) پیمەرۆكە، بیلچە؛ ۲) زەنگن، قولینگی زەوی كولین ف ۱) بیلچه؛ ۲) كلنگ.

نالجخ: تەور، بیۆر ف تبر.

ناڵچە: ناڵی كەوش ف نعلچهٔ كفش.

ناڵدار: بەكسمی سواری: (**ناڵدار** هاتوه ناڵی پەڕاندوه باڵدار هاتوه باڵی وەراندوە) «مەسەل» ف مال سواری.

ناڵك: ۱) قایفاپ، سۆڵ؛ ۲) كەوشی سوك‌و بێ‌پاژنە ف ۱) دمپایی؛ ۲) نعلین.

ناڵ كردن: ۱) ناڵ بۆ بەكسم كردن؛ ۲) ناڵ لە كەوش‌دان؛ ۳) تاشینی لایەكی دار بۆ جوت‌بون؛ ۴) بڕینی لە فریودان‌و دەس‌بڕین ف ۱) نعل به پای ستور زدن؛ ۲) نعلچه به كفش زدن؛ ۳) تراشیدن چوب برای جفت شدن با چوب دیگر؛ ۴) كنایه از فریب و كلاهبرداری.

نالمكی: سینی پچوك، قاوەسینی ف سینی كوچك.

ناڵن: بڕینی لە فریودان ف كنایه از فریب‌دادن.

نالنی: ناڵاندن ف نالیدن.

ناله: ۱) سوكەناوی نادر، ناوە بۆ پیاوان؛ ۲) ناڵ ف ۱) مخفف نادر، نام مردانه؛ ۲) نعل.

ناڵە: كرۆزانەوە لە دەردو خەم ف ناله.

ناڵەپار: ۱) ناڕێك؛ ۲) ناباب ف ۱) ناهموار؛ ۲) ناباب.

ناڵەت: لەعنەت ف لعنت.

ناڵەشكێنە: ناوی دوكێوە لە كوردستان ف نام دو كوه در كردستان.

ناڵە كردن: ناڵاندن ف نالیدن.

ناڵەكی: پاژنەی ژێر كەوش ف پاشنهٔ زیرین كفش.

ناڵەناڵ: ناڵەی زۆر ف نالهٔ بسیار.

ناڵەنە: ناڵاندن ف نالیدن.

نالی: ۱) دۆشەك؛ ۲) نازناوی شاعیری بەناوبانگی كورد. *بەمانا زراو لەگوێن پرزەی ناو قەڵەمی قامیش* ف ۱) تشك؛ ۲) تخلّص یكی از شعرای مشهور كرد.

ناڵێ: ۱) نابێژێ، قسەبە ناكا؛ ۲) تەنیا تێك‌ناڵ ف ۱) نمی‌گوید؛ ۲)

نك‌نعل.

نالیچە: دۆشەکۆڵە ف تشکچە.

نالیقـە: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.

نالیك: دۆشەکی لەسەرخەوتن، رابەخی ناوئێخراو ف تُشك.

نالین: نالەکردن، نالاندن ف نالیدن.

نالّین: ١) نابێژن؛ ٢) سۆلی لەنەخنە، قاپقاپ ف ١) نمی‌گویند: ٢) نعلین.

نالّین: نالاندن ف نالیدن.

نالّین: قسەناکەن، ناخێو ن ف نمی‌گویند.

نام: ١) ناف، وشـەی درۆشمی ناسین: ٢) بان، نا: (نام نۆ بچو نام من دەچم)؛ ٣) دام‌نا، خستەبان: (بەردەکەت لەسەر دانا؟ بەڵێ نام) ف ١) نام؛ ٢) با؛ ٣) نهادم.

ناما: ١) دەغیلە؛ ٢) دەی ف ١) زینهار؛ ٢) حرف تشجیع.

نامارك: پێچەوانەی مبارەك، شوم، نەحس ف نامیمون.

نامارەك: نامارك ف نامیمون.

ناماقوڵ: ١) قسەی بێ‌نام؛ ٢) بنبادەمی بێ‌قەدر ف ١) سخن ناپسند؛ ٢) آدم بی‌ارج.

نامان: خستمانەسەر ف نهادیم.

نامانگۆری: ناگوزۆری، فەقیری ف نداری، تنگدستی.

نامانگی: ١) ماندو نەبی: ٢) ماندو نیت؟ ف ١) خستەنباشی: ٢) خستەنیستی؟.

نامدار: بەدەنگ‌و ناو، مەنشور ف مشهور.

نامراد: ناکام ف ناکام.

نامرادی: ناکامی ف ناکامی.

نامروف: ناپیاو، کەسێ کە لە مەردایەتی دوورە ف نامرد.

نامزات: نافدێر، نافدایی ف کاندیدا.

نامزەد: نامزات ف کاندیدا.

نامقەت: بەدناو، ناوزرباگ ف بدنام، رسوا.

نامل: ناوشان، کۆڵ، نێوانهەردوپیل ف شانە، کول.

نامۆ: بیانی، بیگانە، غەریبە، غەوارە ف بیگانە.

ناموارەك: نامارەك، شوم ف نامیمون.

ناموس: شەرەف، نابرو ف ناموس.

نامۆیی: بێگانەیی ف بیگانگی.

نامە: ١) ناما، دەغیلە؛ ٢) دەی، وشەی دنەدان: (نامەڕاکەن بگەنێ)؛ ٣) قاقـەزی نوسراو بۆ بەرێکردن؛ ٤) دەنگ‌و باسی نوسراو لەکتێبدا: (رۆسنەم‌نامـە)، ٥) نیمـە دامـان‌نا: (سـەرنـامەیی نامە نامە نەڵلا) «خانی»؛ ٦) ناو، نام ف ١) زنهار؛ ٢) کلمهٔ تشجیع؛ ٣) نامە؛ ٤) اخبار حوادث گرداوری شده در کتاب؛ ٥) قرارداد کردیم؛ ٦) نام، اسم.

نامەبەر: پۆسنەچی ف نامەرسان.

نامەت: نەگبەت ف نکبت.

نامەتش: ١) لوڵدان، پێچان؛ ٢) هۆنەنەوە ف ١) پیچاندن؛ ٢) تاب دادن.

نامەحرەم: پێچەوانەی مەحرەم ف نامحرم.

نامەخانە: کتێبخانە ف کتابخانە.

نامەخـوا: ١) وشـەی سەبرمـان: (نـامەخوا سەبرە)؛ ٢) وشەیەکە بۆ خۆشـەویستی دەڵێن کە لەچـاو نەچێ: (نـامەخوا گەورەبوە) ف ١) کلمهٔ تعجّب؛ ٢) کلمەای برای محفوظ ماندن از بلا، ماشاءاللّه.

نامەد: بەدبەختی، خراپ‌بۆهاتن ف بدبیاری.

نامەدار: نامدار، بەناوبانگ ف نامدار.

نامەڕبوت: قسەی قۆزۆ لابەلا ف سخن نامربوط.

نامەرد: ناپیاو، نامروف ف نامرد.

نامەردی: ناپیاوی، نائینسانەتی ف نامردی.

نامەرەم: نامەحرەم ف نامحرم.

نامی: ١) بەدەنگ‌و ناو، مەنشور؛ ٢) نازناوی شاعیرێکی هاوچەرخە: ٣) جوڵەچرا ف ١) نامور، نامی؛ ٢) تخلّص شاعری معاصر؛ ٣) نیمسوز.

نامیلکە: سیپارە، کتێبۆکە ف رسالە.

نامیە: ١)ئـەو منی خستە دوێ؛ ٢) من نۆم خستە دوێ: (لەبیرنە نامیە ناو سندوقەوە) ف ١) او مرا بە میان برد؛ ٢) من ترا بە اندرون بردم.

نامی‌بە: نافدار ف نامدار.

نان: ١) ئاردی بەناوشێلدراوی پانەوەکراوی بەناگر برژاو؛ ٢) چەقاندن: (بـاغم ناوە)؛ ٣) دانان، شتێ خستنەسەر شتێ؛ ٤) نێژۆکردن: (نان دەنەبەك نان چیە؟)؛ ٥) جارێك بە دار لەتۆپ‌دان لە تۆپەڕاکردندا ف ١) نان؛ ٢) غرس کردن؛ ٣) برنهادن؛ ٤) تونهادن؛ ٥) توپ را با چوب زدن در نوعی توپ‌بازی

نانا: ١) پیادە؛ ٢) پیادەرێ ف ١) پیادە؛ ٢) راه پیادەرو.

ناناتیرە: نانی‌تیری، نانی نەنك کە بەتیروك گەراوە ف نان لواش.

ناناقەبقەك: نان‌و خوانی زەماوەند ف غذای جشن عروسی.

ناناقەبقی: نانافەبقەك ف غذای عروسی.

ناناقەبەك: نانافەبقی ف غذای عروسی.

ناناقێك: نانافەبەك ف غذای عروسی.

نان‌بدە: دەهندە، بەخشندە ف سخی، بخشندە.

نان‌بدەبی: سەخاوەت، بەخشندەبی، دلاوایی ف بخشندگی.

نان‌برازتن: نەنگونك بەنەنورەوەدان‌و برزاندنی ف نان پختن.

نان‌برێژ: کەسێ کە نەنگوتك بەنەنورەوە نەدا ف نانوا.

نان‌برێشـك: داروکـەیەکی لە تیروك باریك‌تر کە نانی سەرساجی پێ نەودبونەم‌دبو دەکەن ف چوبکی کە نان بدان روی ساج برگردانند.

نان‌بڕین: برینی لە بێ‌بەش‌کردن لە بژیو ف کنایە از باعث قطع درآمدشان.

نان‌بژێر: ١) نان‌برێژ؛ ٢) برینی لە پیاوی زەزیلی نەنگوتـك‌بژێر ف ١) نانوا، شاطر؛ ٢) کنایە از خسیس در منزل.

نان‌بەبات: نانی کۆن کە شەوی بەسەردا هانیێتەوە ف نان بیات.

نان‌پات: نان‌برێژ ف نانوا، نان‌پز.

نان‌پاتن: نان‌براژتن ف نان پختن.

نان‌پرسە: چێشت‌و نانێ کە لەسەرەخۆشی‌دا دەدرێ بە خەڵك ف غذایی کە در مجلس عزا توزیع می‌شود.

نان‌بیژە: کرێکاری بێ کرێ‌و هەر بەخواردن، نانەزگ ف کارگری کە فقط غذایش بدهند.

نان‌بیژ: نان‌برژ ف نان‌پز، نانوا.

نان‌بیژان: نان‌براژتن، نان‌پاتن ف نان پختن.

نان‌پێوەدان: ئەنگوتك بەتەنوورەوە لکاندن ف نان بر تنور چسباندن.

نان‌پێوەدەر: کەسێ کە ئەنگوتك بەتەنوورەوە ئەلکێنێ ف نان بە تنور چسبان.

نان‌تاڵ: بربەتی لە پیاوی چروك‌و رژد ف کنایە از خسیس.

نان‌تیری: نانی ئەنك کە بە تیروك پان‌دەکریتەوە ف نان لواش.

نان‌جەژن: چێشتێ کە لەجەژن‌دا لێ‌دەنرێ ف غذای عید.

نان‌چایی: جۆرێ نانی شیرین بۆ بەیانان ف نان شیرینی صبحانە.

نان‌چلە: خۆراکێ کە لەبیرەوەری چل‌رۆژەی مردودا دەدرێ ف طعام چهلم متوفّی.

نان‌حەفتــە: خۆراك‌و مەیمـانی‌دان پاش گواستنەوەی بووك بەحەوڕۆژ ف سور هفتهٔ بعد از عروسی.

نان‌خاڵی: نان بەبێ پێخۆر ف نان بدون خورش.

نان‌خۆر: بربەتی لە خێزان‌و منداڵ: (نانخۆرمان زۆرن) ف کنایە از فرزندان و افراد خانوادە.

نان‌خۆرشت: پێخۆر ف نانخورش.

نان‌خەتەنە: خەنەنەسووران ف ختنە‌سوران.

نان‌دان: ۱) خۆراك بەفـەقیران‌بەخشین: ۲) تەبـەکی‌نان ف ۱) طعـام بخشیدن: ۲) ظرف نان.

ناندرو: درۆینەوان، درەوکەری دەخڵ ف دروگر.

ناندۆز: ماندو بۆ نان‌پەیداکردن ف زحمتکش.

نان‌دە: نان‌بدە ف سخاوتمند.

نان‌دەر: نان بدە ف بخشندە.

ناندێن: تەبەکی نان ف ظرف نان.

نان‌ساجی: نانێ کە لەسەر سێڵ دەبرژێ ف نان ساجی.

نان‌سەنگەك: نانێ کە لەسەر چەوی سوورەوەبووگ دەبرژێ ف نان سنگك.

نان‌سێر: ۱) نان‌ساجی: ۲) مەنجەڵی سەرقەپاخدار ف ۱) نان ساجی؛ ۲) دیگ سر پوشدار.

نانك: ۱) بلوورەهەنگ، شلخەمێش: ۲) کەلانە ف ۱) نسل نوبن زنبور عسل؛ ۲) نگا: کەلانە.

نانکا: ئیسە، ئێوە، نوکە، ئەلحان ف الآن، هم‌اکنون.

نان کردن: نان‌پێژان ف نان پختن.

نانکۆر: کوێرنان، رژد ف خسیس.

نانکوێر: کوێرنان ف خسیس.

نانکەر: نان‌بێژ ف نان‌پز.

نانکـەرەوە: کەسێ کە ئەنگـوتك بەتیروك پان‌دەکاتەوە ف کسی کە با چوب چونە را پهن می‌کند.

نانکێ چوچکا: تۆڵەکە، نانەحاجیلە ف پنیرك.

نانکێ چویکا: نانکێ‌جوچکا ف پنیرك.

نانکێ مەویژا: کولیرەیێ کشمیشی تێ‌کرایی ف گردە‌نانی کە آگنه‌اش کشمش باشد.

نانکێ هەژیرا: نانەهەنجیر ف لواشك انجیر.

نانگر: زەوی بەرێژەو ف زمین پرحاصل.

نان گەنمی: کولێرەچەورە ف نان روغنی.

نانگیر: نانگر ف زمین حاصلخیز.

نانگێن: ناندێن ف ظرف نان.

نان‌ماڵ: بربەتی لە مرۆیەك کە ناناجی کەس‌نبە ف کنایە از آدم خودکفا.

نان‌مکی: نالمکی، سبنی بچووك ف سینی کوچك.

نانۆ: نانخۆری بێکارە ف نان‌خور بیکارە.

نانوئاو: بربتی لە بژیو، مایەی ژیان ف کنایە از مایهٔ زندگی.

نانۆباتیرە: نانی هەڵنەهاتو ف نان فطیر.

نانوچا: بربتی لە چاشت، خواردنی بەیانی ف صبحانە.

نانوحەلوا: بربتی لە کاری زۆر هاسان: (ئەم کارە بۆ من نان‌وحەلوایە) ف کنایە از کار بسیار آسان.

نانوخ: ناخو، ناخون ف ناخن.

نانوزگ: کرێکاری هەربەخۆراك ف کارگر مزدور فقط با خوراك.

نانوسوڵ: نان‌وخوێ، بربتی لە بژیو ف کنایە از مایهٔ زندگی.

نان‌وشکی: نان‌خاڵی ف نان‌تهی.

نان‌ونمەك: بربتی لە چاکەپێ‌زانین ف کنایە از حق‌شناسی.

نانووشك: نان‌وشکی، نان‌خاڵی ف نان تهی.

نان‌وەوی: چێشت‌و نانێ کە سێ‌رۆژ لە ماڵـەبابی بووکەوە بۆ ماڵ زاوای دەنێرن ف غذایی کە سه‌روز از خانهٔ پدر عروس بە خانهٔ داماد فرستند.

نانە: ۱) نان: ۲) تاقەنانێك ف ۱) نان؛ ۲) یك نان.

نانەبان: لەسەرداتان ف برنهادن.

نانەبەرە: دەفری نانی زێبوار‌و شوان‌و دەشنەکی ف توشەدان مسافر و چوپان و...

نانەپاڵ: تۆمەت‌پاڵدان ف متّهم کردن.

نانـەجیب: ۱) نارەسـەن: ۲) ناکەس‌بەچە، بێ‌ناکار ف ۱) بدگهر؛ ۲) بداخلاق، بی‌تربیت.

نانەحاجیلە: تۆڵەکە، تۆرەکە ف گیاه پنیرك.

نانەحاجی‌لەگ لەگ: نانەحاجیلە ف گیاه پنیرك.

نانەرەق: لەت‌و پەتی نیشك‌و سەختی نان ف خردە‌نان خشك.

نانـەرەقـە: ۱) نانـەرەق: ۲) چێشتی پارچەنانی رەق‌و رۆن‌و ناو ف ۱) خردە‌نان؛ ۲) آشی است.

نانەزگ: نانوزگ ف مزدور با خوراك.

نانەزگێ: نانەزگ ف نگا: نانەزگ.

نانەسك: نانوزگ. نانەزگ [ف] نگا: نانوزگ.

نانەسكێ: نانوزگ. نانەسك [ف] نانوزگ.

نانەشان: سەبەتەی پانی وەك سینی. سەلە [ف] سبد طبقی.

نانـەشوێن: ١) شوێن‌كەوتن بۆ پەیداكردن‌و گرتن؛ ٢) تیشاعە وەدوی كەسێ خستن [ف] ١) پی‌جویی. دنبال كردن؛ ٢) شایعه به دنبال كسی راه انداختن.

نانـەقەیسی: قەمەردین. شەلاٚنی پانەوەكراوی تیشكەوەكراو لەبەر ناو، خەروا [ف] لواشك زردالو.

نانەكوڵ: بەكوڵ‌دادان [ف] بردوش نهادن.

نانەلەم: نانەزگ [ف] كارگر مزدبگیر با غذا.

نانەمریچلە: كوللێرەبەزۆن [ف] گردهٔ روغن‌مال.

نانەمل: ناچاركردن [ف] بەزور وادار كردن.

نانەوا: نانكەر [ف] نانوا.

نانەواخانە: دوكانی نان‌پێژ [ف] نانواخانە.

نانەوابی: نانەواخانە [ف] نانواخانە.

نانەوشكە: نانەڕەقە [ف] نگا: نانەڕەقە.

نانەوە: ١) بەرپاكردن: (نازاوە **نانەوە**)؛ ٢) دانان بەدزیەوە: (نەڵە**نانەوە**)؛ ٣) هێلكە لەبن مریشكەكورك دانان: (مریشك**نانەوە** كاری منە)؛ ٤) دەبەرچاوگرتن بۆ مەبەستێ: (دزێك بو لەماڵ**نانەوە**دا وریابو) [ف] ١) برپاكردن؛ ٢) چیزی را دزدكی در جایی نهادن مانندتله؛ ٣) تخم زیر مرغ كرچ گذاشتن؛ ٤) زیرنظرگرفتن. درنظر گرفتن برای **منظوری**.

نانـــەوەوی: نان‌وخـوان بۆ ماڵی بوك [ف] غذایی كه به خانـهٔ عروس فرستاده می‌شود.

نانـەهەنجیر: هەنجیری پانەوەكراوی وشكەوەكراو وەك **نانەقەیسی** [ف] لواشك انجیر.

نانەبەك: ١) پێكـەوەنان؛ ٢) تێـك‌نـان [ف] ١) برهـم نهادن؛ ٢)در هم فروبردن.

نانی: ١) نەی‌هاورد؛ ٢) پرادەرێ كە بۆ نان‌خواردن هەبەوڕاست نبە [ف] ١) نیاورد؛ ٢) دوست نانی نه جانی.

نانی‌نیشك: نان خاڵی [ف] نان نهی.

نانی‌نیشكی: نان خاڵی [ف] نان تهی.

نانی‌بتەرسی: نان خاڵی [ف] نان تهی.

نانی‌بەوشكی: نان خاڵی [ف] نان نهی.

نانێ‌پاتی: نانی بەوشكی، نانی بێ‌پێخۆر [ف] نان نهی.

نانێ‌پەتی: نانێ باتی [ف] نان نهی.

نانێ‌تەرسی: نانێ باتی [ف] نان نهی.

نانێ‌تەندوری: نانێ كە بەتەندوُر برزابێ [ف] نان تنوری.

نانێ‌تیرە: نانی تیری [ف] نان لواش.

نانی‌تیری: نانی نەنك كە بەتیروك بان‌دەكرێنەوە [ف] لواش.

نانێ‌چوُچك: توڵەكە، نۆرەكە. نانەحاجبلە [ف] پنیرك.

نانێ‌چوك: نانێ چوُچك [ف] پنیرك.

نانێ‌دەزی: نانی كۆنی برشاوی [ف] نان كهنه و كپك‌زده.

نانێ‌ساجی: نانێ كە بەسێڵی دەكەن [ف] نان ساجی.

نانێ‌سێلێ: نانێ‌ساجی [ف] نان ساجی.

نانێ‌شڤانی: دەموُكانە [ف] موبزك عسلی.

نانێ‌شكەڤا: ناسكەنان [ف] نان نُرد و نازك.

نانێ‌قەتش: برینی لە ژیان بە فەقیری [ف] كنایە از امرار معاش.

نانێ‌شوانی: دەموُكانە [ف] موبزك عسلی.

نانێ‌لەواشە: نانێ گروڤەر، كولێرەی نەنك [ف] نان نافنونی.

نانێ‌مێچكا: نانەحاجبلە، نۆرەكە [ف] پنیرك.

نانێ‌مێزنی: نانی نەستوری هەوبرهەڵاتوُ [ف] نان كلفت.

نانێ‌مێشا: شانەهەنگوبن [ف] شانهٔ عسل.

نانی‌نانی: برادەری نانی [ف] دوست نانی.

نانێ‌هلاتی: نانێ كە هەوبرەكەی هەڵاتوە [ف] نان خمیر برآمدە.

نانێ‌هەلتێ: كولیجەی پڕلە گوێزكراو [ف] كلوجهٔ آگنە از مغز گردو.

نانێ‌هەنگڤی: شانەی هەنگوبن [ف] شانهٔ عسل.

ناو: ١) ناف، نام، دروشمی ناسینی هەرشتێ؛ ٢) دوڕ، مەیان؛ ٣) نا. وشەی قبـوڵ‌نەكردن‌و حاشا: (چویەشار؟ **ناو**)؛ ٤) دەنك، كاكڵ: (ئەم گوێزە ناوی نیانەبو. شەلاٚنی خۆی خۆشەو **ناوە**كەشی خۆشە)؛ ٥) هەرچی لەژێر تێكولەوەبە؛ ٦) وشەی دنە. هانە: (**ناو**نبدان)؛ ٧) دۆڵاش، نای ناسیاو؛ ٨) مەڵبـەند: (خەڵكی ئەم **ناوە**بە)؛ ٩) ناخندراوی دوڕشنێ: (كـەواكـەت **ناوی** نیانـیە)؛ ١٠) ماوە، مەودا: (**نـــاو** نێرەو شار دو سەحانەڕی‌بە)؛ ١١) كات. دەم. جار: (**ناو** بە **ناو** دێت)؛ ١٢) تەفین. ناربـوُن [ف] ١) نام؛ ٢) وسط، میان؛ ٣) نە؛ ٤) مغز و هستهٔ میوە؛ ٥) هرچـیزی كە زیر پوستـــە و پوست قرار دارد؛ ٦) حرف تشجیع؛ ٧) ناوآسیا؛ ٨) منطقە، ناحیە؛ ٩) آگنە؛ ١٠) مسافت؛ ١١) گاه؛ ١٢) نارومارشدن.

ناوا: نابا [ف] نمی‌برد، گنجایش ندارد.

ناوابردن: لەبەین‌بردن. فەوتاندن [ف] از میان بردن.

ناوناخن: ناواخن [ف] آگنە.

ناواخن: شتێ كە ئەخرێتە دوڕ شتێكی‌ترەوە: (**ناواخنی** سەربن نوُكە) [ف] آگنە.

ناواری: نەوەد. نۆدانەدە [ف] عدد نود.

ناوازە: ١) بژاردە؛ ٢) بەنابیەتی [ف] ١) برگزیدە؛ ٢) بەویژە.

ناوان: مەڵبەند [ف] منطقە.

ناوبار: سەربار، ناڤبارك [ف] اضافەبار.

ناوباژێر: ناوشار [ف] داخل شهر.

ناوبانگ: دەنگ‌وناو [ف] شهرت.

ناوبجی: ناوبژی، نافبژی [ف] میانجی.

ناوبڕ: نافبڕ [ف] نگا: ناڤبڕ.

ناوبراو: نافبری [ف] نامبردە.

ناوبڕاو: لەبیركراو [ف] آدم فراموش شدە.

ناوبـردن: ١) ناف‌برن، باس‌كردن؛ ٢) برینی لە خراپەگوتنی باش‌ملە. غەیبەت‌كردن؛ ٣) ناودیاری‌كردن بۆ كارێ [ف] ١) نام بردن؛ ٢) غیبت

کسی را کردن؛ ٣) نامزدکردن برای کاری.

ناوبرۆ: دوڕ هەردوبرۆ ف میان ابروان.

ناوبڕە: تیغە، لەمپەر ف تیغە، حاجز.

ناوبرباگ: ناڤبری ف نامبردە.

ناوبڕیاگ: ١) ناوبڕاو؛ ٢) ناودبڕ بۆ کاری ف ١) شخص فراموش شده؛ ٢) نامزد برای کاری.

ناوبرێشک: نان برێشک ف نگا: نان برێشک.

ناوبژە: شبلە، ددانی شیری حەیوان ف دندان شیری دام.

ناوبژە کردن: کەوتنی ددانی شبلە ف افتادن دندان شیری دام.

ناوبژی: ناڤبژی ف میانجیگری.

ناوبژیکەر: ناڤبژیکەر ف میانجی.

ناوبگێر: ناڤبرن، ناوبردن ف نام بردن.

ناوبوێر: لەبیرچوُن یان لەبیرخۆبردنی ناوی کەسێ یا کەسانێ کە بەناو بانگدەکرێن؛ (نـاوی هەمـوانی گوت فەت ناوبوێری نەکرد) ف فراموش کردن یا از قلم انداختن نام کسی یا کسانی که آنها را صدا می‌کنند.

ناوبەناو: جارجارێ، دەمدەمێ، گاگایێ ف گاه‌گاهی.

ناوبەین: مابەین، ماعبەین ف مابین.

ناوپا: دوڕ هەردوڕان، ناف گەڵ ف میان دوپا.

ناوپارە: بڕابی دوڕناوایی: (ماڵیان ناوپارە بە) ف وسط جمعیت و شلوغی آبادی.

ناوپڕ: ١) ناوئاخنی دیوار؛ ٢) پێچەوانەی بەتاڵ و پوُچ ف ١) آکنهٔ دیوار؛ ٢) نوپر، مقابل نوخالی.

ناوپشتە: رەچەڵەک، رەگەز، رەسەن ف اصل، نسب.

ناوپەل: ١) دوڕ دولکەدار؛ ٢) ماوەی ناو دودەستی بەکسم ف ١) وسط دو شاخە؛ ٢) فاصلهٔ میان دو دست ستور.

ناوپەلان: ناوپەلی زۆر ف میان شاخەها.

ناوپەنچک: پەردەی ناسکی دەوری ناوزگ ف غشاء، مشیمە.

ناوت: ١) نابێ، ناشێ؛ ٢) ناڤێ نە ف ١) نمی‌شود؛ ٢) نام نو.

ناوتا: ناڤبار، سەربار ف اضافەبار.

ناوتـاف: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناوتـاق: ١) قەمـامـەیێ کە نەخـرێنە قەڵفی جەواڵەوە بۆ بارکردنی دونا جەواڵ؛ ٢) سەرنافەی دیوار ف ١) بند حلقهٔ کنارهٔ جوال؛ ٢) میان تافچه.

ناوتـان: ١) نیغـەی لەشـوُلْ نەنـراو بۆ ژۆری ماڵ؛ ٢) ناڤێ ڤە؛ ٣) مابەین تیوە ف ١) نیغهٔ نرکەیی؛ ٢) نام شما؛ ٣) میان شما.

ناوتش: شاندان، خستنەبەرچاو، ڕانان ف بەنمایش گذاشتن، نشان دادن.

ناوتو: ١) ناو قەدکراو؛ (تەزبیحە کە دەناوتوی لێفەکەدا بو)؛ ٢) نافێ تە ف ١) توی لایە؛ ٢) اسم تو.

ناوتوێ: ناوتوی قەدکراو ف در لابە.

ناوتوێڵ: ١) نوێڵ، تەنی؛ ٢) خاڵکوتان لە نوێڵی منال ف ١) پیشانی؛ ٢) خالکوبی پیشانی بچە.

ناوتێلانە: جیازی بوُک ف جهیزیهٔ عروس.

ناوجەرگە: مەیان، دوڕ ف وسط.

ناوجەژنان: مانگی پێش قوربان و دوای شەشەڵان ف ماه ذیقعدە.

ناوجەغز: دوڕی کۆز ف وسط دایرە.

ناوجی: ناوبژی ف میانجیگری.

ناوجێژنان: ناوجەژنان ف ماه ذیقعدە.

ناوجیکەر: ناوبژیکەر ف میانجی.

ناوچاو: ١) نوێڵ، تەنی، ناوتوێڵ؛ ٢) دوڕچاو: (پوُشێ کەوتوتە ناوچاوم) ف ١) پیشانی؛ ٢) داخل چشم.

ناوچاوان: توێڵ، تەنی، ناوچاو ف پیشانی.

ناوچاوانپاک: برێتی لە پیاوچاکی لەخواترس ف کنایە از شخص نورانی.

ناوچاوانترش: ڕوُگرژ ف ترشروی.

ناوچاوپاک: ناوچاوانپاک ف شخص نورانی.

ناوچاوترش: ناوچاوانترش ف ترشروی.

ناوچاوترشانن: ڕوُگرژکردن ف ابرو درهم کشیدن، اخم کردن.

ناوچاوترشاو: ڕوُگرژ ف ترشروی.

ناوچاوترشیاگ: ناوچاوترشاو ف ترشروی.

ناوچاوچەرمگ: مارو ف پیشانی سفید.

ناوچاودڕ: ڕوُگرژ ف اخمو، ترشروی.

ناوچاورۆشن: ناوچاوپاک ف شخص نورانی.

ناوچاوگرژ: ڕوُگرژ ف اخمو.

ناوچە: ١) مەڵبەند، ناو، ناوان؛ ٢) گەروُلەی ناش ف ١) ناحیە، منطقە؛ ٢) گلوی آسیا کە گندم از آن ریزد.

ناوچەوان: ناوچاوان، نوێڵ، تەنی ف پیشانی.

ناوچەوانبەیەکادان: ڕوُگرژکردن ف اخم کردن.

ناوچەوانپاک: ناوچاوانپاک ف شخص نورانی.

ناوچەوانترش: ڕوُگرژ ف اخمو.

ناوچەواندڕ: ڕوُگرژ ف اخمو، ترشروی.

ناوچەوانرۆن: ناوچەوانپاک ف شخص نورانی.

ناوچـەوانقوقـز: ١) تەنیزەق؛ ٢) برێتی لە کلۆڵ و چارەڕەش ف ١) پیشانی برامدە؛ ٢) کنایە از بدبخت.

ناوچەوانقەشقە: برێتی لە بدبەخت و چارەڕەش ف کنایە از بدبخت.

ناوچەوانگرژ: ڕوُگرژ ف اخمو.

ناوچیا: ١) ناوچـەیێ کە لە مابەینی کێواندا بێ؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ١) کوهسار؛ ٢) منطقەای در کردستان.

ناوچـین: ١) قوڕو خشتـی ناخنـدراوی چینی دیوار؛ ٢) گەڵای قەدکردنەوەی توتن ف ١) آکنهٔ دیوار؛ ٢) چیدن برگهای وسطی توتون.

ناوخاڵی: بەتاڵ، والا، پوُچ ف میان تهی.

ناوخۆ: پێچەوانەی دەرەوە: (شەڕی **ناوخۆیە**، وەزیری **ناوخۆ**) ف داخل، داخلی.

ناوخوا: نامەخوا ف نگا: نامەخوا

ناوخوان: قوڵایی زین، خوانی زین ف گودی زین.

ناوخوبن: دزخبن، بەنەدۆخبن ف بند تنبان.

ناودار: ١) پێچەوانەی خاڵی، بڕ؛ ٢) ناو لك و پۆپی دار؛ ٣) خاوەن‌ناو، بەناوبانگ؛ ٤) ناولێ‌براو، بێ‌ناو نیە ف ١) پر، مقابل نهی؛ ٢) میان درخت؛ ٣) مشهور؛ ٤) نام نهاده شده.

ناوداروك: لەو گوندانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

ناودان: ١) ناوی خەڵك و خۆ گوتن: (دەکەین ناکەین **ناونادا** کەکێ نەمەی کردوە)؛ ٢) دنەدان ف ١) نام کسی را ذکر کردن؛ ٢) تحریك، تشجیع.

ناودۆك: داری ناو هەردو لوولـەب کە بەسەر مەشکەدا دێت ف چوب وسطی کە بر مشك آید.

ناودەس: ١) ماوەی بەینی دودەسنی ئەسپ؛ ٢) بەری دەست، لەپ ف ١) فاصلهٔ بین دودست اسب؛ ٢) کف دست.

ناودەست: ناودەس ف نگا: ناودەس.

ناودەشت: ١) ناڤدەشت؛ ٢) ناوچەبەکی بیست‌گوندی لە کوردستان کە بەعسی ویرانی‌کرد ف ١) دشت محصور بە کوهستان؛ ٢) منطقەای شامل بیست روستا در کردستان کە بعثیان ویرانش کردند.

ناودێر: ١) ناوبراو؛ ٢) بەناوبانگ ف ١) نام نهادەشده، دارای نام؛ ٢) شهرت یافته.

ناوڕاس: دوز، مەبان ف وسط.

ناوران: لاڵە، پاڕانەوە ف لابە.

ناوران: ١) گەڵ، دوز هەردوران؛ ٢) لە ناو کەرکـەبەزدا ف ١) میان هردو ران؛ ٢) در میان گله.

ناورانەوە: ناوران ف لابەکردن.

ناورتە: نێکەڵ‌پێکەڵ، ناڕێك ف نامرتب.

ناوزوان: ١) مابـەینی دوجۆمان؛ ٢) ناوە بۆ چەند ناوایی ف ١) بین دو رودخانە؛ ٢) نام چند آبادی.

ناوزران: سوكبون، روسوابون ف رسواشدن.

ناوزراو: نابزونەماو، روسوا ف رسوا.

ناوزگ: ١) هەرچی لە دوز سكدایە؛ ٢) بەزو چەورایی ناو سك ف ١) احشاء؛ ٢) چربی و پیه توی شکم.

ناوساجی: زرۆبی ف نوعی گردهٔ در روغن سرخ شده.

ناوسار: سەر نبای ناسباو ف جوی سر ناو آسیاب.

ناوسك: ناوزگ ف نگا: ناوزگ.

ناوسێل: ١) ناوسـاجی، زرۆبی؛ ٢) بەربـەسێل، قوزاو ف ١) نگـا: ناوساجی؛ ٢) خورشت گوشت و ماست.

ناوسێلی: ناوسێل ف نگا: ناوسێل.

ناوشـاخ: ١) ناوجیا، مەڵبـەنـدێ لەنـاو کێواندا؛ ٢) مابەینی دوشاخی حەیوان؛ ٣) مێشکی ناو شاخی حەیوان ف ١) کوهسار؛ ٢) میان دو شاخ حیوان؛ ٣) مغز شاخ حیوان.

ناوشار: ناوەندی بازاڕ، ناو بازاڕ ف داخل شهر، مرکز شهر.

ناوشان: مابەینی دوشانی بنیادەم ف میان کتف.

ناوفلیقان: ناو پەلی دار ف میان شاخەها.

ناوفـەرش: ١) مافـوری کە لەنـاوڕاس ژادەخرێ؛ ٢) پارچەجەرمێ کە دەخرێتە ناو کەوش ف ١) فرش وسط اتاق؛ ٢) جرمی کە توی کفش پهن کنند.

ناوقەد: ١) ناوڕاسی بەژن، کەمبەر؛ ٢) ناوڕاسی کێو؛ ٣) ناوڕاسی قەدی دار ف ١) کمر؛ ٢) کمرکوه؛ ٣) وسط تنهٔ درخت.

ناوك: ١) ناڤك؛ ٢) دەنکی ناو مبوە؛ ٣) ناو ف ١) ناف؛ ٢) هسته؛ ٣) محتوی.

ناوکار: ١) ناو چینی دیوار؛ ٢) نەربب، نەقەڵی درشتی بەزنجیرە ف ١) آگنهٔ دیوار؛ ٢) بخیەهای درشت و زنجیرەیی در لحاف.

ناوكبڕ: کەسێ کە ناوکی زارۆ دەبڕێ ف ناف‌بر.

ناوك‌بڕین: بڕینی لە نەواوکردنی کار ف کنایە از تمام کردن کار.

ناوکردن: ١) مەنشوربون؛ ٢) مابەین دورخستنەوە ف ١) شهرت یافتن؛ ٢) فاصله را بیشتر کردن، فاصلەگرفتن.

ناوك‌کەوتن: نەخۆشبەکە دەڵێن ناوك داکەونوە ف نوعی بیماری شکم کە بە ناف افتادگی معروف است.

ناوك‌گرتنەوە: ١) چارەی ناوك‌کەوتن؛ ٢) بڕینی لەئازاردانی زۆر ف ١) معالجهٔ ناف افتادن؛ ٢) کنایە از بسیار آزار رساندن.

ناوکۆ: ١) دوز خەرمانی سوور؛ ٢) بەش‌نەکراو؛ ٣) ناقبار، سەربار؛ ٤) دوز خەڵك و جەماوەر ف ١) وسط تودهٔ خرمن؛ ٢) مُشاع؛ ٣) اضافەبار؛ ٤) وسط تودهٔ مردم.

ناوکـۆرەوەبـون: ١) لەبیرخـەڵـك‌چونەوە؛ ٢) بێ‌عەولاد مردن ف ١) فراموش شده؛ ٢) بی وارث مردن.

ناوکوێربونەوە: ناوکۆرەوەبون ف نگا: ناوکۆرەوەبون.

ناوکۆیی: ناوبەشی، شەریکی ف شرکت.

ناوکە: ١) بەردبکە گبای لێ‌دەنالێنن گەنمی خەرمانی بەسەردا دەبێژن بۆ بەرەکەت؛ ٢) دەنکی رەقی مبوە؛ ٣) دەنکی گولەبەرۆژەو کدو؛ ٤) ناوك، ناڤك ف ١) سنگ زیر خرمن کە بە نیّت تبرّك با گیاه بپیچند؛ ٢) هسته؛ ٣) تخمه؛ ٤) ناف.

ناوکـەبڕ: کچێ کە ڕۆژی لەدایك‌بونی بۆ کوڕێك دیاری کراوە ف دختر نوزادی کە او را نامزد پسری کردەاند.

ناوکەبڕە: ناوکەبڕ ف نگا: ناوکەبڕ.

ناوکەخۆشە: دەنکەفەبسی شبرن ف هستهٔ شیرین زردآلو.

ناوکـەڕەشە: ١) نەخۆشبەکی بەکسم؛ ٢) نافانێکی تورە ف ١) نوعی بیماری سنور؛ ٢) آفت ترب.

ناوکەرێژ: ناوکەڕەشەی بەکسم ف نوعی بیماری سنور.

ناوکەرێش: ناوکەرێژ ف نوعی بیماری ستور.

ناوك‌هاتنەوە: چاری ناوك کەوتن ف جای آمدن ناف افتاده.

ناوك هێنانەوە: ناوك گرتنەوە ف جای آوردن ناف افتاده.

ناوكێش: جۆگەی سەرەكی مەرەزە، شەفـــەجـــۆی مەرەزە ف جوی سرتاسری شالیزار.

ناوگ: ناونجی ف میانه.

ناوگردان: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

ناوگڵ: نافكەل، ناوپا، گەڵ ف وسط رانها.

ناوگـــۆرك: ١) ناگردانی ناو دیوەخـــان‌و مزگەوت؛ ٢) تەختایی كۆڕو مەجلیس ف ١) آتشدان مجلس، ٢) قسمت هموار مجلس.

ناوگـەڕ: ١) مابـەینی دو زەمینی شێوەردیـراو؛ ٢) چزیركەی چكۆلەی ناوەڕاستی چۆم؛ ٣) دەشتـایی لەنێوان چیایاندا ف ١) مرز میان دو شخم؛ ٢) جزیرهٔ ماسەای كوچك در میان رودخانه؛ ٣) دشت محصور به كوهستان.

ناوگەزە: ١) ناوگەڕ؛ ٢) كاكڵ ف ١) مرز میان دوشخم؛ ٢) مغز بادام و...

ناوگەڵ: ناوگڵ، گەڵ ف میان هردو ران.

ناوگیر: ناوباسكراو ف نام ذكرشده.

ناوگین: ١) مام‌ناونجی، دەسنە؛ ٢) ناوڕاس ف ١) میانگین؛ ٢) وسط.

ناولقان: دوڕ بەلی دار ف میان شاخەها.

ناولكان: ناولقان ف میان شاخەها.

ناولنگ: ناوگەڵ ف میان پاها.

ناولنگان: ١) ناوگەڵ؛ ٢) ناوە ف ١) میان رانها؛ ٢) نایە.

ناولەپ: دوڕدەست ف توی كف دست.

ناولەبان: لەناو هەردو دەستاندا ف میان دستها.

ناولەسەر: دیاركراو بۆ كاریكی باش ف كاندیدا، نامزد.

ناولێ‌نان: نافدانین ف نام نهادن.

ناوم: ١) ناوی من؛ ٢) نابم: (ناوم بە سەربار بەسەرنانۆ) ف ١) نام من؛ ٢) نمی‌شوم.

ناومـاچـەك: لەو گونـدانـەی كوردستـانـە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

ناومالْ: ١) كەل‌پەلی ماڵ؛ ٢) دوڕزێی مێوینە؛ ٣) ژوری گەورەی خێزان ف ١) اثاثیه؛ ٢) درون شرمگاه مادینه؛ ٣) اتاق بزرگ در خانه.

ناومان: ١) ناوی ئێمە، نافێ مە؛ ٢) ناو لەبیرنەچونەوە؛ ٣) بەینی ئێمە، لای ئێمـە: (ئـەمڕۆ مەڕۆ لەناومان‌بە) ف ١) نام ما؛ ٢) نام فراموش نشدن؛ ٣) میان ما.

ناون: ناومان ف نام ما.

ناونان: نافدانین، ناولێ‌نان ف نام نهادن، نامگذاری.

ناوناو: ناوبەناو ف گاه‌گاهی.

ناوناوە: ناوبەناو ف گاه‌گاهی.

ناونجی: مام‌ناونجی ف میانگین.

ناونوس: كەسێ كە سیایی ناوی خەڵك دەگرێ ف نام‌نویس، آمارگر.

ناونوسی: ناو خستنەدەفتەرەوە ف آمارگیری.

ناونیان: ناونان، نافدانین، ناولێ‌نان، ناودێركردن ف نامگذاری.

ناونبرك: ناودوك ف نگا: ناودوك.

ناونێروك: ١) ناونێرك، ناودوك؛ ٢) ناوخۆرەوەی دار ف ١) نگا: ناودوك؛ ٢) آبخورهٔ درخت.

ناونیرە: دوقونەكەی دارە لە ناوەڕاستی نیردا بۆ قایش‌ڕاگرتن ف دو قطعه چوب در وسط یوغ.

ناونیشان: ١) شوێن‌و ناوێ كە پێی بناسرێنەوە؛ ٢) برێتی لە قەدرو رێز لەناوخەڵكا ف ١) نشانی؛ ٢) كنایه از احترام در میان مردم.

ناونیشانە: ناونیشان ف نگا: ناونیشان.

ناوو: ١) نوێ، نوو، تازە؛ ٢) هەرئەمەسە ف ١) نو، تازە؛ ٢) همین است.

ناووناتۆرە: سەرناوی پیس‌و ناپەسند ف لقب زشت.

ناوونیشان: ناونیشان ف نشانی.

ناوونیشانە: ناونیشان ف نشانی.

ناووردە: دورمانی زۆر ورد ف دوخت بخیه ریز.

ناوە: ١) دەفری قوركێشان؛ ٢) جۆرێ برنج؛ ٣) چرچی لیباس ف ١) ناوهٔ گل كشی؛ ٢) نوعی برنج؛ ٣) چین و چروك لباس.

ناوهانین: ناوبردن ف نام بردن.

ناوهاوردن: ناوهانین ف نام بردن.

ناوەبەرە: ١) ئامرازێكە لە ئەسپایی جوتدا؛ ٢) دەسنەكی ئامان ف ١) ابزاری در خیش؛ ٢) چوب تكیه‌گاه دیوار تركه‌ای.

ناوەجاخ: نارەسەن ف نانجیب.

ناوەجاغ: ناوەجاخ ف نانجیب.

ناوەخت: بێ‌وەخت ف نابهنگام.

ناوەڕاس: ناوڕاس ف وسط.

ناوەڕاست: ناوەڕاس ف وسط.

ناوەڕژن: پێخۆر ف نانخورش.

ناوەروك: هەرچی دەناو شتێ‌تردایە ف محتوا.

ناوەروكە: ناوەروك ف محتوا.

ناوەسار: سەرناوی ناش ف جوی بالای ناوآسیا.

ناوەسەر: لفكەی دەسماڵی ژنان ف دنبالهٔ سرپوش زنانه.

ناوەسەرە: ناوەسەر ف نگا: ناوەسەر.

ناوەشكێنە: نوتو، هەرچی چرچی لیباسی پێ ساف‌بكرێ ف اطو.

ناوەكرتە: نەخۆشیەكی ناژەڵە ف نوعی بیماری گله.

ناوەكێش: كەسێ حەزی بە ناوە دەكێشێ ف ناوەكش.

ناوەڵ: كەوبزەی ناش ف ناوهٔ آسیا.

ناوەن: رفێدەی نانكەر ف بالشتك نانوا.

ناوەنجی: بەینابەینی، نەزیادنەكەم ف مُتعادل.

ناوەند: ناوەڕاستی هەرشتێ ف مركز، وسط.

ناوەندە: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كە توسط بعثیان ویران شد.

ناوەندی: شتێ كە لە ناوەڕاستا بێ ف مركزی.

ناوەندیار: ناوبژیكەر ف میانجی.

ناوەندێتی: ١) دەناوەڕاستابون؛ ٢) نە زۆر نوندڕۆ نە زۆر لەسەرخۆ ف ١)

مرکزیّت؛ ۲) میانەروی.

ناوەنگی: ناوەندی ف مرکزی.

ناوەوان: گەمیوان ف ناخدا.

ناوەوە: ژوورەوە ف داخل.

ناوهێنان: ناوهاوردن ف نام بر زبان آوردن.

ناوی: ۱) ناڤێ ڤی؛ ۲) دوڕ نەو ف ۱) نام او؛ ۲) نوی آن.

ناوێ: ۱) نایێ، ناوت، ناشێ؛ ۲) ناخازێ؛ ۳) ئێك ناو ف ۱) نمی‌شود؛ ۲) نمی‌خواد؛ ۳) یك نام.

ناوبایش: بەرچاودان، رانان ف بەنمایش گذاشتن.

ناوبڕ: ناوبڕی دیوار ف آگنه دیوار.

ناوبژە: ناوازە ف نگا. ناوازە.

ناوبژ: خەربەندە، کەردار ف الاغ دار.

تاوبس: ۱) وجحاـە، حەلووەبی؛ ۲) نودەی‌زێر زەمین ف ۱) انباری خانە؛ ۲) زیر زمین.

ناوبن: سواق، سواغ ف اندایش.

ناوبنەوە: سواغدان ف اندودن.

ناها: نشت، شت ف چیز، شیئ.

ناهال: ناحەساوی، ناڕاست ف نادرست، ناراست.

ناهتوّر: باخەوان ف باغبان.

ناهلبك: دۆشەك ف تشك.

ناهمێ: ناهومێ ف نومید.

ناهومێ: بێ‌ئومێد ف نومید.

ناهومێد: ناهومێ ف نومید.

ناهومێدی: دلساردی لە بەناوات‌گەیشتن ف نومیدی.

ناهەق: ناڕاست، ناڕەوا ف ناروا.

ناهەقی: زولم، ستەم ف ستم.

ناهەموار: ناڕێك ف ناهموار.

ناهەنجار: ناقولا ف ناهنجار.

ناهی: ۱) گیابەکە گولی لە ئەستێرە دەکا؛ ۲) ئەستێرەگەشەکە؛ ۳) ناوە بۆژنان ف ۱) گیاهی است؛ ۲) ستارهٔ سحری؛ ۳) نامی زنانه.

نای: بلوێر، بلوێر، بلوێل ف نی لبك.

نایاب: زۆر بەنرخ ف بسیار ارزنده.

نایب: بریکار، کەسێ کە لەبانی کەسێ‌تر کاروبار بەڕێوە دەبا ف نائب.

نایژە: ۱) کوژە، گەروولەی ئاسباو؛ ۲) جۆرێ بلوێر ف ۱) گلوی آسیاب کە گندم از آن ریزد؛ ۲) نوعی نی‌لبك.

نایژەن: بلوورژەن ف نی‌نواز.

نایسان: گڕنەگرتن ف مشتعل نشدن.

نایسەر: ناوابیەکە ف نام دهی است.

نایسین: نایسان ف مشتعل نشدن.

نایە: ۱) کەیفی لەهاتن نیە، نایێت؛ ۲) بلوێر ف ۱) نمی‌آید؛ ۲) نی‌لبك.

نایەب: زۆر بەنرخ، نایاب ف ارزنده، ناباب.

نابێ: ۱) ئەمە، ئائەمە؛ ۲) وازی لەهاتن نیە ف ۱) همین؛ ۲) نمی‌آید.

نابیش: دانان لەزەوی، نیان وەبان زەمین ف بر زمین نهادن.

نابیش‌با: ۱) چەسپانـدن؛ ۲) مەبانـدن؛ ۳) وێك کەوتن؛ ۴) تەقاندنی گوللە، پێوەنان؛ ۵) ناوی بەگاڵتەلێ‌نان؛ ۶) پێکردنی ئاگر؛ ۷) داماڵین بەدەست ف ۱) چسباندن؛ ۲) بندآوردن نوسط مایە؛ ۳) بەهم خوردن، برخـورد؛ ۴) شلیك کردن؛ ۵) لقب مسخـره دادن؛ ۶) روشن کردن آتش؛ ۷) بادست جلانیدن.

نابیش‌پرا: ۱) تەقـانـدنی گوللە؛ ۲) پێکـردنی ئاگروچرا ف ۱) شلیك کردن؛ ۲) روشن کردن آتش و چراغ.

نابیش خوّڤەر: پێش‌خەڵك کەوتن ف از جلو مردم راه‌رفتن.

نابیش‌ڕۆ: ۱) ڕونـابش، چەقاندنی نەمام؛ ۲) داهێنانەوەی لقی‌دار؛ ۳) بەسـەرعەرزا ڕاکێشانی دار ف ۱) غرس نهال؛ ۳) خم کردن شاخهٔ درخت؛ ۳) خوابانیدن درخت روی زمین.

نابیش‌ڕۆ: نابیش‌ڕۆ ف نگا: نابیش‌ڕۆ.

نابیش‌سەر: ۱) سەربار؛ ۲) خوێنێ‌هەڵقونان؛ ۳) هەڵچوون لەبەر کولین ف ۱) سربار؛ ۲) فضولی؛ ۳) سرریزکردن از جوش آمدن.

نابینە: ۱) ئائەمانە؛ ۲) ئەوانە ف ۱) همین‌ها؛ ۲) اینها.

نابینەپا: پێوەنانی گوللە ف تیراندازی.

نابینەڕۆ: ڕۆنان، دانان لە زەوی ف بر زمین گذاشتن.

نتر: ۱) چاوەنۆڕی؛ ۲) گوڵدرون لە قوماش ف ۱) انتظار؛ ۲) گلدوزی.

نتراندن: ۱) چاوەنۆڕی کردن؛ ۲) نەخشاندنی قوماش بەهۆی درون ف ۱) انتظار داشتن، انتظار کشیدن؛ ۲) گلدوزی کردن.

نتل: نەخش ف نقش.

نتلاندن: نەخشاندن ف نقشدارکردن.

نتم: حەوسەلە، سەبر، پشوولەسەرخۆیی ف شکیبایی.

نجمی: شەل، لەنگ، لەبا سەقەت ف لنگ.

نج: ۱) دەنگی باریکی کزۆزانەوە؛ ۲) سرنە؛ ۳) سوچی لێفەو جلك‌و... ف ۱) نالهٔ ضعیف؛ ۲) درگوشی، نجوی؛ ۳) گوشهٔ لباس و لحاف و...

نچار: بێچارە، داماو، بەلەنگاز ف بیچارە، درماندە.

نچـك: ۱) ددان‌کەوتن؛ ۲) چلوپکی دار ف ۱) افتـادن دنـدان؛ ۲) بالاترین نقطهٔ درخت.

نچە: ۱) حەچە، دەنگدانی کەر؛ ۲) نج، دەنگی کزی نالە؛ ۳) سوکەلە، کەموکە ف ۱) حرف راندن الاغ، هین؛ ۲) صدای ضعیف نالە؛ ۳) سبك، اندك.

نچەتا: ناو لەرزی سوك، سوکەلەنا ف تب سبك.

نچەنج: نالەنالی کورت‌و کز ف نالهٔ پیاپی با صدای ضعیف.

نچیر: ڕاو، ڕاوشکار، ئەو جانەوەرەی لە ڕاو دەگیرێ ف شکار، نخجیر.

نچیرڤان: ڕاوکەر ف صیّاد، شکارچی.

نچیروان: نچیرڤان ف شکارچی.

نحوّ: سوکەلەناوی نوح، ناوە بۆ پیاوان ف مخفّف نوح، نام مردانە.

نخ: بەچۆکاهاتنی حوشتر ف بر زانو نشستن شتر.

نخافتن: خۆداپۆشین بە لێفە ف خود را با لحاف پوشانیدن.

نخاڤ: لێف، لحێف، لیفە، سەرەنداز ف لحاف.

نخاو: چێشتی تراوی نخه. شۆرباونخه ف آش نخود.

نخای: بێ عەدەب، رەوشت‌خراب ف بی ادب.

نختکابەیەنێ: گبانەلاو، ناوبلکەدان ف حال نزع.

نخته: سەرەتای باران‌دادان ف لحظات شروع ریزش باران.

نخرۆ: رۆچوک، قوم‌بوگ لەناو‌بان زەلکاوا ف فرو شده در آب یا باتلاق.

نخری: نێکەم‌فرزەند ف اولین فرزند.

نخفت: دای‌بۆشی، شاردبەوە ف بوشبد، پنهان کرد.

نخفتن: داپۆشین، وەشارتن ف بوشیدن، پنهان کردن.

نخۆ: نخه ف نخود.

نخوری: ١) نخری، ناخوری، نۆبەرە؛ ٢) برای گەورە ف ١) نوبر؛ ٢) برادر بزرگتر.

نخۆشەر: لەنکەنۆك، لەپە ف لپه.

نخوم: تخون، بەراوەژوبوگ ف سرنگون.

نخوماندن: نخون‌کردن، بەراوەژوکردن ف سرنگون کردن.

نخوَن: ناوەژو، قلب ف نگون.

نخنه: دانـەویڵەیەکی پجۆکی خڕی بەدندوکە دەناو کەلودا دەبێ بۆ زۆر چێشتان بەکاردێ لە دەسناز دەکرێ و نخۆشەری لێ بەرهەم‌دێ، نۆك ف نخود.

نخبێف: نخاف، لێف، سەرەناز، لێفه ف لحاف.

نخبن: گوڵەشللێرە ف لالهٔ سرنگون.

نرت: نازە، کارپێ‌نەکـراو، دەکـارنـەکـراو: (کەواکەت **نرت**و نوێ‌بە بۆ ناتەوێ) ف کارنکرده و نو.

نرتکه: سەرناوی سوکـ‌کردن: (نیو و **نرتکەم** لێ‌دەنێ) ف لفظ و لقب تحقیرآمیز.

نرت‌ونوێ: نازەو نوێ ف کارنکرده و نو.

نرخ: بایی، بەها، قیمەت ف نرخ، قیمت.

نرخاندن: قیمەت بۆدانان ف ارزیابی.

نرخ‌برین: نرخاندن، قەرساندن ف ارزیابی کردن.

نرخدار: بەقیمەت ف ارزشمند.

نرخ‌دانان: ١) نرخاندن؛ ٢) قەدرگرتن ف ١) ارزیابی کردن؛ ٢) ارج گذاشتن.

نرخـه: لرچـه، لرخـه، دەنـگ لـەسنگەوە لە نەنگەنەفەسی و نەخۆشی و ماندوبۆن ف صدای سینه.

نردو: دەسنەنانێکی پێکەوەپێچراو ف نورده از چندتا نان.

نرقان: جمان، بزاو ف حرکت.

نرقه: لرچه، نرخه ف صدای سینه.

نرکـاندن: دەنگ لە سنگ و گەروو هێنان ف صدا از سینه برون دادن از خستگی. هن‌هن کردن.

نرکانن: نرکاندن ف نگا: نرکاندن.

نرکه: دەنگ لەسنگەوە لە ماندوبۆن ف صدای هن‌هن.

نرناش: دێو، دێوەلۆکە، جنۆکەی زەلامی شاخدار، عیفریت ف عفریت.

نرەنر: حیلەحبلی نێسنر ف شبههٔ استر.

نریخه: کوڕژنی نەسب، شیرەشیری نەسب ف غرش اسب.

نڕبن: حیلاندنی نێستر ف شیهه‌کشیدن استر.

نز: ١) بێ‌نابڕو، سوك لەبەرچاوان؛ ٢) نەفەس، هەناسە: (نزگەرە) ف ١) بی ابرو؛ ٢) نفس.

نزا: دوعا، داوالەخوا ف دُعا.

نزاخوان: دوعاخوێن ف دعاخوان.

نزاخوێن: نزاخوان ف دعاخوان.

نزار: ١) لەڕو لاواز، کز؛ ٢) لێرەوار؛ ٣) جێگەیەك لە بەرزی شاخ و کێودا کە بەرسێبەرەو کەمتر ناوی لێ‌دەدا ف ١) لاغر؛ ٢) جنگل؛ ٣) جای همیشه سایه در کوه.

نزاره: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نزارەوا: پیاوچاك کە دوعای قبوڵ دەبێ ف مستجاب‌الدّعوه.

نزاردوان: کەسێ کە ئاگای لە لێرەواره ف جنگلبان.

نزاری: گونـدێکـە لە کوردسـتان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نزاڤ: ١) زنه، جێگەی ناوەدڵێن و دایمەتەڕ؛ ٢) ئاوی دەڵاو ف ١) جای همیشه مرطوب؛ ٢) آب نراوش شده.

نزام: نازانم ف نمی‌دانم.

نزان: مژدە، خەبەری خۆش ف مژده.

نزانم: نزام ف نمی‌دانم.

نزانی: مزگێنی ف مژدگانی.

نزاو: ١) نزاڤ؛ ٢) نەدوُر؛ ٣) مبوەی ناوبنگـەزاو، ناڵ‌وبوڵ ف ١) نگا: نزاڤ؛ ٢) نزدیك؛ ٣) مبوهٔ نزدیك به رسیدن.

نزبه: رەزی دێمی نازەبێ‌گەیشتو ف تاکستان دیم نو بنیاد.

نزدوری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نزدیك: نەدوُر، نزاو ف نزدیك.

نزدیکان: ١) بەرەبەرە، سەردەم: (**نزدیکانی** رۆژئاوا بون)؛ ٢) نزدیك: (لەو **نزدیکانە** بو) ف ١) نزدیك به اوان؛ ٢) نزدیك.

نزدیك‌بوُن: نەمانی دوُری لەناودا ف نزدیك شدن.

نزدیك‌بوُنەوە: نزدیك‌بوُن ف نزدیك شدن.

نزدیك‌خستنەوە: دوُری بەرەوخۆ نائین ف نزدیك کردن.

نزدیك کەوتن: نخون‌کەوتن، لێ‌نزیك‌بوُنەوە ف نزدیك شدن.

نزدیك کەوتنەوە: نزدیك‌بوُنەوە ف نزدیك‌تر شدن.

نزدیکی: نەدوُری، پێچەوانەی دوُری ف نزدیکی.

نزر: بڕباردان کە بەمەرجێ کار بێك بێ خێرێ بکا، لەخوگرتن ف نذر.

نزرگ: نزگەرە ف سکسکه.

نزرگـه: گۆرخانەی پیاوی خوا کە خەڵك دەچنە زیارەتی ف امامزاده، مزار متبرکه.

نزگ: ١) نیوەهەناسە، هەناسەی کزو سەبرۆکە لەنەخۆشیەوە؛ ٢) ژیان، ژی ف ١) رمق؛ ٢) زندگی.

نزگـره: حاڵێکـە بەسـەر گیانـدار دێت هەناسەی بەپڕی سەردەکەوێ‌و دەنگی هك لە گەروی دێت ف سکسکه.

نزگەره: نزگره ف سکسکه.

نزلە: سەرمابونی بەتەوژم کە هازەهاز لەسنگەوە دێت‌و ناو لە لوت دەرژێ ف سرماخوردگی شدید.

نزم: ١) پێچەوانـەی بڵند؛ ٢) بێ‌ناقەت؛ ٣) بێ‌ناکارو کەم‌نابڕو ف ١) پست، مقابل بلند، کم ارتفاع؛ ٢) ناتوان؛ ٣) دون، بی‌آبرو.

نزمان: شوێنی نزم، پێچەوانەی بڵندایی ف پستی، مقابل بلندی، جای کم ارتفاع.

نزمایی: نزمان ف نگا: نزمان.

نزم‌بونەوە: داکەوتن ف پایین آمدن.

نزمی: ١) نەوبایەتی؛ ٢) بێ‌ناکـاری‌و بێ‌نابڕویی ف ١) مقابل بلندی، پستی؛ ٢) بی‌آبرویی.

نزوڵ: ١) سوتی پارە؛ ٢) نەخـوشی نزلـه ف ١) ربـا، بهـرهٔ پول؛ ٢) سرماخوردگی شدید.

نزوڵە: ١) دوعای بێچارەی هەناسەسارد؛ ٢) هەناسەی سارد ف ١) دعای مستمند؛ ٢) آه سرد.

نزوڵە: نزوڵە ف نگا: نزوڵە.

نزە: ١) نز، بێ‌نابڕو، بێ‌فەڕ؛ ٢) شنە، سروە ف ١) پست فطرت؛ ٢) نسیم.

نزەبا: شنەبا، شێ‌با، سروە، کزەبا، بای یسکان ف نسیم.

نزیك: نەدور، نزدیك ف نزدیك.

نزینگ: نزیك ف نزدیك.

نژ: شفرەی بر بن‌دژین ف نیشتر.

نژار: ١) سەنگ‌چن، بەکوچك هەڵچنینی دیوار: (ییرەکەی نژار کرد)؛ ٢) جێگای نەنیاوێ هەرا ف ١) سنگچین؛ ٢) جای دنج.

نژاندن: دانانی دیوار لە وشکەبەرد ف بنای دیوار از سنگ بدون ملاط.

نژتەر: نشتەر، نەشتەر، نژ ف نشتر.

نژتەرکرن: خوێن‌بەردان، حەجامەت ف حجامت.

نژد: زام، برین، کوان ف زخم.

نژدار: بژیشکی بر بنان ف جرّاح.

نژداری: کاری بژیشکی برین‌دژ ف جرّاحی.

نژدۆ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

نژدە: ١) نەربدە، دەستـەی ڕێگـران؛ ٢) ناڵانکـەر؛ ٣) نەوانەی شوێن ڕێگران دەکەون بۆ کوشتن‌و گرتنیان ف ١) دستهٔ راهزنان؛ ٢) غارتگر؛ ٣) دستهٔ دزدبگیران.

نژدی: ١) نەسپی کلك فەبچی کراو؛ ٢) نژدە ف ١) اسب دم فبچی شده؛ ٢) نگا: نزده.

نژم: قەڵافەت، نەحرو دیدار، بیچم ف ریخت و قیافه.

نژم‌شۆڕ: ڕوگرژ ف اخمو.

نژن: ١) نـڕە، پڕ، دارمـاڵ؛ ٢) نیشکەکەلـەك ف ١) پُـر، مالامال؛ ٢) سنگچین.

نژناندن: پڕو دارماڵ کردن ف مالامال کردن.

نژنی: تەون، تەنین ف بافندگی.

نژنیت: نژنی ف بافندگی.

نژنین: ١) بەرد لەسەربەك‌چنین، بۆ سەنـگ‌چنی کوڵی پەزدەڵێن؛ ٢) پڕبون ف ١) سنگ‌چینی آبشخور؛ ٢) پُرشدن.

نژوە: لەبەر گوتە نوسینەوە ف املاء.

نژی: مێژوی ف عدس.

نژیار: خانوی سەنگ‌چن ف خانه از سنگ بدون گل.

نژیارڤان: نەندازیاری خانوان ف مهندس معماری.

نســار: ١) شوێنێ کە ناو نایگـرێتـەوە، بەرسێبـەر؛ ٢) سێبـەر ف ١) آفتاب‌نگیر، جای همیشه سایه؛ ٢) سایه.

نسارە: ١) نەخشی بەدارچین لەسەر فرنی؛ ٢) پوڵ‌هەڵاویشتن بەسەر بوکا ف ١) نقش‌دارچین روی فرنی؛ ٢) پول سکه بر سر عروس ریختن.

نست: پێچـەوانـەی بون: (هەست‌و نستی خۆم دابە) ف نیست، نبود، مقابل بودن.

نستەن: ڕونیشتن، نیشتن ف نشستن.

نستەنە: ڕونین، دانیشتن، ڕونیشتن ف نشستن.

نسحەت: ئامۆژگاری، پەند ف اندرز.

نسرم: نسار، نزار ف نگا: نسار.

نسری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نسك: ١) نژی،مێـژوی؛ ٢) فەقیر، بێ‌ماڵ؛ ٣) بێچارەو هەناسەسارد؛ ٤) ژیان ف ١) عدس؛ ٢) ندار، بینوا؛ ٣) بیچاره؛ ٤) زندگی.

نسکۆ: ١) زەت، سەرسم؛ ٢) هەڵەنگوتن ف ١) نلو؛ ٢) سکندری.

نسکۆناهومێ: لێ‌قەوماوی بێچارە ف مصیبت‌زده و بیچاره.

نسکە: نزگەرەی دوای گریانی زۆر ف سکسکه در اثر گریهٔ بسیار.

نسکیان: نزگەرەکردن لەگریانەوە ف سکسکه کردن از گریه.

نسکین: شێوی نسك، چێشتی نژی ف آش عدس.

نسکینە: نسکین ف آش عدس.

نسگەرە: نزگەرە ف سکسکه.

نسلین: پسان ف گسستن.

نسی: ١) سێبەر؛ ٢) نسار ف ١) سایه؛ ٢) جای آفتاب‌نگیر در کوه.

نسیب: ١) بەش؛ ٢) بەخت ف ١) بهره؛ ٢) شانس.

نسیس: کەشاو، ئاودانی زەوی بەرلە چاندن ف آبیاری زمین قبل از کشت.

نسیبەت: مسیبەت ف نگا: مسیبەت.

نسیو: نسیب ف نگا: نسیب.

نسیە: زەوی کەم‌دەرامەد ف زمین کم‌حاصل.

نش: گزوگومەت، نەکاو ف ناخودآگاه، ناگهان.

نشـاستـە: گوشـراوی ناردە بـەهـاروی دەنـاوکـراوی باڵێوراو کە وشك‌دەبێتەوە ف نشاسته.

نشــــابش: ١) نیشتنــەوەی باڵـدار؛ ٢) هاتنــەژێر لەســەروا؛ ٣) ئارام و ئۆقرە گرتن ف ١) برزمین نشستن پرنده؛ ٢) فرودآمدن؛ ٣) آرام گرفتن.

نشت: نزم‌بوونەوە، هاتنەخوار ف پایین آمدن، بەپایین گراییدن.

نشتاو: باشاوی ناودێری ف پسابهٔ آبیاری.

نشتابن: سواربوون، چوونەسەر خوانەزین ف سوار اسب شدن.

نشتش: ١) نیشتنەوەی باڵدار؛ ٢) هاتنەخوار لە باڵاوە؛ ٣) ئۆقرە گرتن؛ ٤) رۆنیشــتن، هەدادان؛ ٥) نوستن، خەفتن، رازان؛ ٦) ویك‌کەوتن، نوسـبن ف ١) و ٢ و ٣) نگا: نشایش؛ ٤) نشستن؛ ٥) خوابیدن؛ ٦) برخوردکردن.

نشتش با: ١) جوارمێردەکی رونیشت؛ ٢) بەزەمینەوە جەسپیا ف ١) چهار زانو نشست؛ ٢) به‌زمین چسبید.

نشتش ج: سوارئەسپ بوون ف سوار اسب شدن.

نشتش رۆ: ١) سەرجینچــك نیشتن، هەڵنــروشکــان؛ ٢) چوونــەســەر ناوەدەست ف ١) چمباتمه‌زدن؛ ٢) دستشویی رفتن.

نشتش رۆی: نشتش‌رۆ ف نگا: نشتش‌رۆ.

نشتش ۆ: سوارئەسپ‌بوون ف سوار اسب شدن.

نشتمان: ١) جێگەی رۆنیشتن؛ ٢) جێگەی لێ‌ژیان ف ١) جای نشستن؛ ٢) جای زیستن، وطن.

نشتن: ١) دابەزینەسەرزەوی باڵدار؛ ٢) رۆنیشتن، دانیشتن، رونیشتن؛ ٣) نڵتـە جوونـەژێری دەفرەوە؛ ٤) کەم‌کردنی پارسنایی ئاو: (ئاوی لافاو نشتــوە)؛ ٥) ناوابــوونی خۆر: (خۆرە کە **نشت**)؛ ٦) چوونەسەر پێشاو، ربان: (هــەر خوێن **نشتــوە**) ف ١) فرود آمــدن پرنــدە بر زمین؛ ٢) نشستن؛ ٣) رسوب؛ ٤) فرونشستن سطح آب؛ ٥) غروب؛ ٦) ریدن.

نشتو: دوعای نوسراو ف دعای نوشته.

نشتەجێ: نیشتەجێ، دامەزراو لە شوێنێك ف مقیم.

نشتەنە: دانیشتن، نیشتن، رونیین ف نشستن.

نشتەنەرۆ: سواری ئەسپی بەزین‌بوون ف بر اسب زین شده سوار شدن.

نشتێر: نژد، نشتەر، نەشتەر ف نشتر.

نشخۆر: قەسەڵی ناخۆر، پاشاخۆر ف پس مانده در آخور.

نشدار: نژدار، برینگەر، پزیشکی برینان ف جرّاح.

نشر: فەی، لەدەمەوهانگ ف قی.

نشراندن: رشانەوە، هەڵهاوردن ف قی کردن، بالاآوردن.

نشرین: نشراندن ف قی کردن.

نشس: ١) کەم‌بوونی قەدرورێز؛ ٢) زیان کردن لەژیانا ف ١) کم شدن احترام؛ ٢) زیان دیدن در زندگی.

نشست: نشس ف نگا: نشس.

نشستی: نشس: (هــەرکـەس بکـا بێگانەپەرستی ناخری هەر نەهێنێ **نشستی**) ف نگا: نشس.

نشف: ١) جینێك لە بەرهەمی زەوین؛ ٢) نهۆم، تات ف ١) بار حاصل از محصول، زمین؛ ٢) طبقه، اشکوبه.

نشفی داوی: ١) پاشەبەر، دوامین بەشی بەرهەم؛ ٢) نهۆمی هەرەباڵا ف ١) آخرین بار از محصول؛ ٢) بالاترین طبقهٔ ساختمان.

نشقین: زیراندن ف جیغ کشیدن.

نشك: لەپڕ، کتوپڕ، گزوگومەت ف یکهو، ناگهانی.

نشکا: نشك ف یکهو.

نشکاف: نشك ف نگا: نشك.

نشکافك: لەپڕ، ناخلاف ف ناگهانی.

نشکافی: ناخلاف ف ناگهانی.

نشکن: دیواربڕ، ناسنی دەستی دز بۆ دیواربڕین ف ابزار دیوار سوراخ کردن دزد.

نشکنین: دیواربڕین ف دیوار ســوراخ کردن دزد.

نشکێفە: گزوگومەت، لەپڕا ف ناگهانی، یکهو.

نشمی: جەپەڵ‌خۆر، دژخۆر ف کثیف در غذاخوردن.

نشو: خاڵ لەسەرپێست ف خال روی پوست.

نشوف: لێژ، سربەرەژێرە ف نشیب.

نشۆف: زنار، هەڵەت، ماە، هەڵەموت، هەزاربەهەزار ف پرتگاه.

نشۆك: نوتنی زۆرکونراوی ناڵەبێژکراو کە بازی‌کەس نەبکەنە لونیانۆ ف انفیه.

نشیان: مۆرو ناو بەقافەزەوە، نیمزا ف مهر و امضاء بر سَنَد.

نشیف: ١) سەربەرەژێرە، بەرەوخوارە، لێژایی؛ ٢) باشوور، لای قوبلە ف ١) نشیب؛ ٢) جنوب.

نشیمەن: نشتمان ف نگا: نشتمان.

نشیمەنگا: نشیمەن، نشتمان ف نگا: نشتمان.

نشین: ١) پاشگری بەمانا جێگەی دانیشتن: (خواجا**نشین**، میر**نشین**، شا**نشــین**)؛ ٢) کەسێ کە لەجێگــەیەك دادەنیشێ: (دێ**نشین**، کرا**نشین**، سەر**نشین**) ف ١) پسوند به معنی جای نشستن؛ ٢) کسی که در جایی نشیند.

نشینگە: ١) جێگەی نیشتنی مەل؛ ٢) جێگەی دانیشتن؛ ٣) نیشتمان ف ١) محل فرود پرنده؛ ٢) جای نشستن؛ ٣) میهن.

نشینە: لبس بۆ بازو مەلی راوکەر ف جای مخصوص نشستن پرندهٔ شکاری.

نشیو: نشیف، لێژ، سەربەرەژێرە ف نشیب.

نشێو: نشیف، لێژ، نشیو ف نشیب.

نشیوی: لێژی ف نشیبی.

نغرۆ: ١) بەعەرزارۆچوگ؛ ٢) زەمینی رۆچوگ ف ١) فرورفته؛ ٢) زمین فرورفته.

نفت: ١) نرت، جلی کارنەکردوی نازە: (کراسەکەت **نفت**ونوێ‌بە)؛ ٢) جلێسی، زگ‌لەوەزێنی؛ ٣) جوکڵەگوگرد، جڵەشخانە ف ١) لباس نو کارنکرده؛ ٢) شکم‌پرستی؛ ٣) چوب کبریت.

نفتــك: ١) کفنك، کوتیلك، کفنـە؛ ٢) شەمچــە، شفــارنە ف ١) کوفتهٔ خوراکی؛ ٢) کبریت.

نفتونوێ: نازەو کارنەکردو ف کارنکرده و نازه.

نفته‌ك: شه‌مجه. كرميت. شقارنه. شخاته ف كبريت.

نفر: نوك. دوعای خراب ف دعای بد. نفرين.

نفردی: مجوركدان و له‌رزينى سوك ف فراشا.

نفره: ١) نفر. نوك؛ ٢) ده‌ركراو به‌سوكى له ناو كومه‌ل: (**نفره بو به**) ف ١) دعای بد؛ ٢) رانده‌شده از جامعه.

نفرين: نفر ف نفرين.

نفز: ١) نزم. نه‌وی؛ ٢) به‌دناكار. بی‌آبرو ف ١) پست. مقابل بلند؛ ٢) بدكردار.

نفسی: جاوی سفت و سول ف متقال.

نفش: ١) توره‌مه. به‌ره؛ ٢) نه‌وع. جور ف ١) نسل؛ ٢) نوع.

نفورات: ١) بزوز و به‌زبان. به‌دفه‌ز: (مناله‌كان **نفوراتبكن** هه‌ر مه‌پرسه)؛ ٢) سه‌بر و سه‌مه‌ره ف ١) بی‌آرام. زبان‌رسان؛ ٢) عجيب و غريب.

نفوس: ١) ودم و شومی قسه‌ی كه‌سێك: (**نفوسی** پيسه نه‌خوشی خستم، **نفوس** پاكه هانه‌سه‌رم چاكی كردمه‌وه)؛ ٢) ژماره‌ی بنیادم له‌ولاتێك‌دا: (**نفوس** ئه‌م دێ‌یه سه‌دكه‌سه) ف ١) خجستگی و نحسی نفس؛ ٢) تعداد نفوس.

نڤ: خه‌و. نوستن ف خواب.

نڤا: خه‌وت. نوست. زازا. خه‌فت ف خوابيد.

نڤات: له‌خودان. سه‌روسنگ به‌له‌پی‌ده‌ست كونان ف سر و سينه‌زنی.

نڤار: نوژه‌ن. نازه‌داهاتگ ف اختراع جديد.

نڤان: ١) خه‌ونن؛ ٢) كاری قوره‌كاری ف ١) خوابيدن؛ ٢) كار گل‌كاری.

نڤاندن: ده‌خه‌وكردن. خه‌واندن ف خواب كردن، خوابانيدن.

نڤانی: كاركردن له‌خانودروست‌كردنا ف كار در عمل بناسازی.

نڤت: ١) خه‌فنگ. نوستو. خه‌ونو؛ ٢) بی‌بره‌و.كه‌ساد ف ١) خوابيده؛ ٢) كساد. بی‌رواج.

نڤرشت: دوعای نوسراو. نشنو ف دعای نوشته.

نڤز: نفز ف نگا: نفز.

نڤژاندن: به دار شل‌وكوت‌كردن ف به شدّت كتك زدن.

نڤست: خه‌وت. خه‌فت. نوست ف خوابيد.

نڤستاندن: نفاندن ف درخواب كردن. خوابانيدن.

نڤستن: خه‌ونن. خه‌فتن ف خوابيدن.

نڤستی: خه‌فنگ ف به‌خواب رفته. خفته.

نڤشت: نفرشت. دوحای نوسراو. نشنو ف نقو بذ. دعای نوشته.

نڤشتوك: نفرشت ف دعای نوشته.

نڤشتی: نفرشت ف دعای نوشته.

نڤشتی‌لوك: گيايه‌كه ف گياهی است.

نڤشك: كه‌ره. رونه‌كه‌ره. رونی هێشنا قال‌نه‌كراو ف كرهٔ حيوانی.

نڤێژ: مێژ. پينج‌فه‌رزه‌ی نابنی موسولمانان له‌روژو شه‌ودا ف نماز.

نڤێژاباراني: نوێژه‌بارانه ف نماز استسقا.

نڤێژبه‌ر: پێش‌نوێژ. ئيمام ف پيشنماز.

نڤێژكه‌ر: كه‌سێ كه نوێژان ده‌كا ف نمازگذار.

نڤێژگه: مزگه‌ت. مزگه‌فت. مزگت ف مسجد.

نڤيس: ١) باشگری به‌واتا: خه‌ت‌له‌قاقه‌زده‌ر؛ ٢) باشگر به‌واتا: وينه له‌خه‌ت‌دراو گرتنه‌وه: (فێ نامێ باك‌**نڤيس** كه) ف ١) پسوند فاعلی نويس؛ ٢) پسوند به معنی نوشتن.

نڤيسار: كه‌سێ كه به قه‌له‌م كار له‌سه‌ر قاقه‌ز ده‌كا ف نويسنده.

نڤيسان: قه‌له‌م به‌سه‌رقاقه‌زدا هێنان ف نوشتن.

نڤيساندن: نڤيسان ف نوشتن.

نڤيستن: نوسين ف نوشتن.

نڤيسك: په‌لگه‌ی نوسراو ف سند. مدرك.

نڤيسكی: به‌رانبه‌ری لێفكی. وه‌رامی به‌نوسين ف پاسخ كتبی.

نڤيسگه: پرسگه له‌دام‌وده‌زگای ميری‌دا ف اطلاعات اداره.

نڤيسه‌ڤان: نوسه‌ر. قه‌ره‌م‌به‌ده‌س ف نويسنده.

نڤيسين: نڤيسان ف نوشتن.

نڤيشتيلوك: گيابه‌كه. *ترك بێ‌نێرن جانتای شوان* ف گياهی است.

نڤيشك: كه‌ره. رونه‌كه‌ره. رونی قال‌نه‌كراو ف كره.

نڤين: كه‌ل‌به‌لی خه‌ونن ف رختخواب.

نڤين‌پوش: سه‌ره‌نناز. لحێف ف لحاف. پتو.

نڤينو: سه‌ره‌نناز ف لحاف، پتو.

نڤينوك: قه‌ره‌ويله. ته‌خنی‌خه‌وی دوكه‌سه ف تختخواب دونفره.

نق: ١) قولایی ناو: (له گومێكی **نقا** مه‌له‌م‌كرد)؛ ٢) داخسنن و لێك‌نان.بو ده‌س و قنگ و چاو نه‌گونری. قوچاندن؛ ٣) بوله و برنه: (**نفه‌نق** به‌سه)؛ ٤) برايی و قه‌له‌بالغ: (بازاز نه‌مرو نق بو)؛ ٥) خوه‌ته. خوست. وسنه؛ ٦) ده‌نگی ته‌وزم‌له‌خودان: (**نقه‌نقبه‌نی**) ف ١) عمق آب، ژرفا؛ ٢) بستن و برهم نهادن اندامها مانند دست و چشم و...؛ ٣) غرولند؛ ٤) انبوهی و شلوغی؛ ٥) كمتر بن صدا؛ ٦) صدای زورزدن.

نقار: دل‌ره‌نجان. گله‌يی. فار: (**نقاريكی** به‌رانبه‌ر من هه‌به) ف قهر. رنجش.

نقارم: نانوانم. له‌تاقه‌تم‌دا نيه ف نتوانم

نقاری: نانوانی. له‌تايسنت‌دا نيه ف نمی‌توانی.

نقاربن: له‌ده‌س‌نه‌هانن. توانای كاری نه‌بون ف نتوانستن. از دست برنيامدن.

نقام: ١) فام. گورانی؛ ٢) ره‌وتی گورانی ف ١) ترانه؛ ٢) آهنگ.

نقاندن: ١) له خوزێك‌كوشين و زورهێنان ده‌نگ له‌گه‌روده‌رچون؛ ٢) بێكه‌وه‌نانی ده‌ست و قنگ و چاو: (چاوی **نقاندوه**، قنگی **نقاندوه**، ده‌ستی **نقاندگه**) ف ١) صدا از گلودرآمدن در اثر زورزدن؛ ٢) برهم نهادن دست و مقعد و چشم.

نقانق: براوبز ف مالامال.

نقانن: نقاندن ف نگا: نقاندن.

نقتك: دوامين هه‌ناسه ف نفسهای آخر.

نقته: خال. ده‌نك له‌نوسينا ف نقطه.

نقته‌بانگ: نيشانه‌ی سه‌برمان و له‌گه‌ل‌بون. «!» ف علامت تعجّب و خطاب، «!».

نقتەبەنۆك: نیشانەی نێوانو بەسەرگرتنەوە، «،» ف ویرگول. کاما. «،».
نقتەجوت: نیشانەی بادانەوە، «:» ف دونقطه، علامت توصیف. «:».
نقتەپرس: نیشانەی پرسیار لە نوسینا، «؟» ف علامت سؤال، «؟».
نقتەشانی: دەتکی سەرپیتان ف نقطهٔ حروف.
نقر: ١) نێوانددانەی هەرەو شانە: ٢) نێوانپلەی بەیژەو پلەکان: ٣) نێوان پلەکانی سەرماوگەرماپێو: ٤) تیسك لە کولکەو مو ف ١) میان دندانـەهای ارّە و شانە: ٢) میان پلّەهای نردبام و پلکان؛ ٣) فاصلهٔ درجات دماسنج: ٤) کمکی از مو و پشم.
نقراندن: ١) پلەبۆدانان؛ ٢) نرخاندن ف ١) درجەبندی؛ ٢) ارزیابی.
نقـرنقـر: ١) پلەپلە: ٢) داری لەلـەکـراو ف ١) مُدرّج: ٢) چوبدستی کندەکاری شده.
نقره: نیان، تبانە. فازان. بەروشی مەزن ف دیگ بزرگ.
نقك: مرۆی بە بەهانە ف بهانەگیر.
نقم: جۆنەژێرئاو، کەوتنەژێرئاو، لەبنئاودا گومبوُن ف بە زیر آب رفتن.
نقن: کەسێ کە زۆر نق دەکاو دەبۆڵێنێ ف غرولندکن
نقو: نقم ف زیر آب شدن.
نقوُ: نقو، نقم ف غوطەورشدن.
نقوت: قلب، وەرگەراو، سەرنخون ف سرازیر، وارونە.
نقوُت: دلۆپە، نتوك ف چکه.
نقوُتاندن: دلۆپەدادان، نتوكەکردن ف چکەکردن.
نقوج: نقورچك، لێرەبادان ف نشگون.
نقوُج: نقوج ف نیشگون.
نقـوجز: نیخەنیخ لە راکێشانو بارکردنی شتی گران ف نکبدن از حمل چیز سنگین.
نقوچ: نقوج ف نشگون.
نقوُچاندن: نقورچك گرتن ف نشگون گرفتن.
نقورچ: ١) قورنج؛ ٢) سیخورمە ف ١) نیشگون: ٢) سقلمە.
نقورچك: نقورچ ف نگا: نقورچ.
نقـوره: گونـدێكـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.
نقوستان: سەقەت ف ناقص العضو.
نقوك: ١) ماسیزل کە هەمیشە لەژێر دەریادایە: ٢) زێردەریایی ف ١) ماهی بزرگی کە همواره زیرآب است: ٢) زیردریایی.
نقول: کون، فول. کونا ف سوراخ.
نقول: شیرنبات، نوقل: (لەباتی دەنکێ **نقول** زەردەخەنەی لێوی گوڵ) ف نُقل.
نقوم: قوم، نقم، نقو ف زیرآب شدن.
نقە: ١) دەنگی زۆربۆخۆهێنان؛ ٢) کەمترین‌دەنگ: ٣) جۆرێ ماسی ف ١) صدای زورزدن: ٢) کمترین صدا؛ ٣) نوعی ماهی.
نقیان: قوُجان. چوقان ف برهم نهادن و بستن اندامها.
نقیم: قاشەنەنگوسنبلە ف نگین.
نقێم: نقیم ف نگین.

نك: ١) کن، جەم؛ ٢) وردی نالاێزکراوی نەرم: ٣) دندوُك: ٤) دەنگی کزی نالە: ٥) بێچارە. هەناسەسارد ف ١) نزد: ٢) ساییدهٔ نرم شده؛ ٣) منقار: ٤) صدای نالهٔ ضعیف: ٥) بیچاره.
نکا: ١) مارەبڕبن: ٢) مارەبڕانە ف ١) عقدنکاح؛ ٢) مهریه.
نکارم: ناتوانم، لەدەسنم نایە ف از دستم برنمی‌آید.
نکارن: ١) ناتوانن: (نەف **نکارن**)؛ ٢) ناتوانین: (**نەم نکارن**) ف ١) نتوانند: ٢) نمی‌توانیم.
نکال: لا. تەرەف: (لە چارنکالا خۆ نهیری) ف طرف. جانب.
نکاندن: نالاندنی سوُك لەبن‌بارا یان لەبەر نەخۆشی ف نکیدن، نالیدن خفیف.
نکانن: نکاندن ف نگا: نکاندن.
نکاو: گزوگومەت، لەبڕ ف ناگهان. بکهو.
نکای: ١) نانیسناش: ٢) هەرچۆنێك‌بێت ف ١) هنوزهم؛ ٢) درهرحال.
نکاین: هەرئێستاکێ. هەمانهوێ ف همین حالا.
نکتە: قسەی خۆش. پێکەنوك ف لطیفه.
نکتەبێژ: قسەخۆش. گاڵتەبێژ ف لوده.
نکتەزان: زۆرزان لەقسەی جەفەنگیدا ف طنزگو.
نکس: ١) وەرگەران: ٢) شۆڕەوەبوُن ف ١) بازگشت: ٢) فروهشتەشدن.
نکساندن: ١) گـەڕاندنەوە: ٢) شۆڕەوەکـردن ف ١) برگرداندن: ٢) فروهشتن.
نکسین: ١)بەپاشدا وەرگەران: ٢) شۆڕەوەبوُن ف ١) بە عقب برگشتن؛ ٢) فروهشتەشدن.
نکل: دەنوك. دەندوُك. نك. دندوُك ف منقار.
نکلاندن: بەدەندوُك لێدان ف منقارزدن.
نکلدەر: کونکونی جێ‌دەندوُك ف سوراخهای جای منقار.
نکل‌ونکین: دوفریشتەی خوا کە نازەمردگان بەپرسیاران نەدەن ف نکیر و مُنکر.
نکن: کەسێ کە زۆر نکە دەکا ف نالان.
نکوچك: نقورچ، نقورچك ف نگا: نقورچ
نکول: نکل، دندوُك ف منقار.
نکوُل: پەزیوان لە بەڵێن ف پشیمان از قول.
نکوُلی: پەزیوانی لە گفت‌و بەڵێن ف پشیمانی از قول.
نك‌ونال: نالەی کەم‌و زۆر، نکەی سەبر و بەرزا ف نالەهای آهستە و پیاپی.
نك‌وناله: نك و نالْ ف نالەهای آهستە و پیاپی.
نك‌وناهومێ: بێچارەو خاکەسەر ف بیچارە و بدبخت.
نك‌وناهومێد: نك‌وناهومێ ف بیچارە و بدبخت.
نکونەوە: نتەونوێ، نقت‌ونەو ف کاملاً تازە و نو.
نکە: دەنگی نەفەس‌تەنگی شەکەت‌و لەش‌بەبار ف هِن هِن خستە و بیمار.
نکەنك: نکەی زۆر ف هِن‌هِن پیاپی.
نکین: ١) نالین، نالاندن؛ ٢) نکەی زۆرو بەدوی‌یەکدا ف ١) نالیدن؛ ٢) نالەهای پیاپی و کوتاه.

نگ: ١) لاق، پا، لنگ: ٢) جێ‌سێرەی‌چەکی گەرم ف ١) پا: ٢) مگسك اسلحه.

نگا: ئاگالێ‌بوٗن ف نگهداری، حفظ، مواظبت.

نگادار: کەسێ کە ئاگاداری کەسێ یا شتێکە: (خوا نگادارت بێ) ف مواظب، نگهدار.

نگاداری: ئاگالێ‌بوٗن، پارازتن ف نگهداری.

نگار: ١) خەت‌دان‌ر چنینی شتی جوان، نەخش: ٢) ناوی‌ژنانە ف ١) نقش ونگار: ٢) نام زنانه.

نگارە: وێنە، شکڵ ف شمایل.

نگـارین: ١) شکـڵ کێشان: ٢) نەخشاو، ڕەنگاورەنگ کرباگ ف ١) نقاشی: ٢) مُنقّش.

نگاهێشتن: نگاداری کردن، ئاگالێ‌بوٗن ف مواظبت کردن.

نگت: ١) نێزگەی ناوڕێگەی شەمەندەفەر: ٢) بولبسخانە ف ١) ایستگاه بین راه قطار: ٢) قرارگاه پلیس.

نگرین: توٗرەبوٗن ف عـصبانی شدن.

نگس: ١) کەلەکە، خالیگە: ٢) ژان‌و برك، نەخۆشی کەلەکە ف ١) پهلو: ٢) درد پهلو.

نگل: لوٗسکە ف امرد فاحشه.

نگم: ١) نقم، قوم، نقوم: ٢) نخوٗن ف ١) به زیر آب رفته: ٢) نگون.

نگمەسار: نخوٗنەوەبوٗگ ف نگونسار.

نگوٗر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نگە: ناڕەزا، ناسە ف اشتباق.

نگـین: ١) بەخـت، نالـح: (نگینی هاوردوە)؛ ٢) نقێم، قاش ف ١) شانس: ٢) نگین.

نم: ١) تەڕایی، شە، شێ: ٢) کورت، کوٗنا: ٣) بڕینێ‌لە نبلاقەکردن ف ١) نم: ٢) کوناه: ٣) کنایه از مقاربت.

نمـا: ١) مێژ، نفێز: ٢) دیمەن: ٣) شاندەر (قیبلەنما): ٤) دیاری‌دا: ٥) خوٗسا ف ١) نماز: ٢) منظره، نما: ٣) نشان دهنده: ٤) پدیدار شد: ٥) درآب نرم شد، خیس خورد.

نماز: نفێژ، مێژ، نما ف نماز.

نمازە: ئاوازە، بەتایبەت ف بەویژە.

نمـان: ١) خۆشـانـدان: ٢) نەرم‌بوٗنـەوە لەئاودا، خوٗسان ف ١) خود را نماباندن: ٢) نرم شدن در آب.

نمانا: کەمێك لە زوٗرێك بوٗ ناسینی زوٗرەکە ف نمونه.

نماندن: خوٗساندن ف نرم کردن در آب، خیساندن.

نمانە: نمونە ف نمونه.

نماو: ١) خوٗساو: ٢) نمی شەی بن تنکوٗلی داروگیا ف ١) نرم شده در آب، خیس خورده: ٢) نمی که زیر پوستهٔ درخت و گیاه است.

نماوی: نمدار، شەدار، شێدار ف نمین، نمدار.

نمایش: ڕانان، خوٗڕانان، ڕانانی کالاو شت ف نمایش.

نمایشت: نمایش ف نمایش.

نمایشگا: جێگەی ڕانان ف نمایشگاه.

نم‌تلك: نز، زنە ف تراوش.

نمدار: نماوی ف نمدار، نمین.

نمدان: تەڕایی‌دان ف تراوش.

نم‌دانەوە: تەڕایی گەڕانەوە، لێ‌چوٗن: (نم گوٗزە نم‌نەدانەوە) ف نم دادن.

نمدەر: ١) شتێ کە تەڕایی نەدانەوە: ٢) مەنددر، دوٗشەکوٗلە ف ١) تراوش کننده: ٢) نشکچه.

نمرج: ڕوگرژوموٗن ف اخمو.

نمرە: ١) پلە، دەرەجە: ٢) ژمارە بوٗ ئەزموٗنی دەرس‌خوێنان: ٣) حەمامی نەك‌نەفەرە ف ١) درجه: ٢) نمرهٔ درس: ٣) نمرهٔ حمّام، حمّام یکنفره.

نمز: نزم ف پست، کوتاه.

نمس: داعبابەکە بەقای پشیلە مشك‌و مار دەخوا ف جانوری است شبیه گربه موش و مار شکار می‌کند.

نمسار: نمدار، نماوی ف نمناك.

نم‌نم: ١) بارینی کەم‌کەم‌ر لەسـەرخـوٗ: ٢) موٗرووٗی ورد، زەنگبانە ف ١) نم‌نم: ٢) مهرهٔ بسیار ریز زینتی، منجوق.

نمنمـوٗك: ١) زەنگبانـە، منمنە: ٢) جوٗرێ پەپوٗلە، منمنوٗك ف ١) مهرهٔ بسیار ریز، منجوق: ٢) نوعی پروانه.

نموٗج: نمانا ف نمونه.

نموٗچ: نموٗج، نمانا ف نمونه.

نموٗد: فەلافەت، دیمەن: (کاورایەکی بێ‌نموٗدە، باوکی زوٗر بەنموٗد بو) ف سیما، قیافه.

نموٗدە: نموٗج، نمانا، نموٗچ ف نمونه.

نمورئاو: میزاو، ئاوی زوٗر کەم ف باریکه‌ای از آب اندك.

نموٗس: بەڵەپەڵەی ڕوخسار ف کك‌مك.

نموٗنە: نموٗدە، نموٗج، نمانا، نموٗچ ف نمونه.

نمە: بارانی لەسەرخوٗی وردبلە: (نمەبارانێك باری) ف بارانِ نم‌نم.

نمەبا: بایێ کە تەڕایی هەیە ف باد مرطوب.

نمەد: نەحت، کولاو، لباد، لوا ف نمد.

نمەدزین: ئارەقگیری بن زین ف نمد زین.

نمەدمال: کەسێ کە لباد دروست‌دەکا ف نمدمال.

نمەز: نازانم ف نمی‌دانم.

نمـەك: ١) مەك، خوێ، خوا: ٢) بڕێتی لە خواردنی نانی کەسێك: ٣) بڕێتی لە دەلالی‌و دلکێشی: ٤) تەڕایی کەم ف ١) نمك: ٢) کنایه از نان و نمك: ٣) کنایه از جذّابیّت و دلربایی: ٤) نم اندك.

نمەکاو: ئاو رخوێ، خوێاوك ف آب نمك.

نمەك‌بەحەرام: سپڵە، بێ‌نەمەگ ف نمك‌نشناس.

نمەکدار: جوانی دلکێش ف زیبای نمکین.

نمەکدان: خوێدان ف نمکدان.

نمەك کردن: نانی کەسێ خواردن ف نان و نمك کسی را خوردن.

نمەك کوێر: سپڵە، بێ‌نەزان ف ناسپاس.

نمەك گیر: نۆشی بەلا هانگ لە سزای بێ‌نەمەگی‌و سپلەیی‌دا [ف] نمك گیر.

نمەك ناس: بەنەمەگ [ف] حق شناس، باوفا.

نمەكین: نمەكدار [ف] زیبای نمكین.

نمی: نما، خوُسا [ف] درآب نرم شد.

نمێ: نویژ، نوژ، نما [ف] نماز.

نمیا: نمی، نما، خوُسا [ف] خیس خورده، در آب نرم شده.

نمیای: نماو، خوُساو [ف] خیس خورده.

نمێژ: مژ، نما، نماز، نڤێژ [ف] نماز.

نمین: نمناك [ف] نمناك.

نمیناندن: كردنەبریكار [ف] وكالت دادن بەكسی.

نمینگە: مزگت، مزگەوت، مزگەت [ف] مسجد.

نمینە: نموُنە، نمانا، نموج، نموُدە [ف] نمونە.

نمینەك: سەرمەشق [ف] اُلگو، سرمشق.

نمینەندە: بریكاری خەڵك، دەمراستی گەل [ف] نمایندە.

ننگ: لاق، با، باق، لنگ، نگ [ف] پا.

ننە: پێچەوانەی هەیە، نیە [ف] نیست، مقابل موجود است.

نو: ١) نان: ٢) پێچەوانەی نا، نا: (نە دچی مالامە؟نو)؛ ٣) تازە؛ ٤) بان، نان، باخوَ [ف] ١) نان: ٢) نە؛ ٣) نو، تازە؛ ٤) باخود.

نۆ: ١) نا، پێچەوانەی نا: ٢) سێ‌جار سێ؛ ٣) دڕوشەرانی: (سەگی نۆ)؛ ٤) زاروی هاروهاج‌و بزۆز: ٥) نام‌نیژی: ٦) گیای نیژنام: ٧) نەمە، نەم‌شنە: ٨) تازە، نۆ، توێ؛ ٩) نان [ف] ١) نە، خیر؛ ٢) عدد نُه: ٣) سگ درّنده؛ ٤) بچهٔ بازیگوش: ٥) نندمزگی؛ ٦) گیاه نندمزّه؛ ٧) این؛ ٨) تازە، نو؛ ٩) نان.

نوا: ١) پێشـەوە: (نـەڕا نوا)؛ ٢) نەنوا، شوێنێ كە باران نەیگرێتەوە: ٣) ئەشكەوت، شكەفت، غار: ٤) هەرجار لە بەفر بارین: (ئەمشەو **نوایەك** بەفر باریوە) [ف] ١) پیش، جلو؛ ٢) پناهگاه از باران: ٣) غار؛ ٤) واحد شمارش دفعات بارش برف.

نوار: دامنەچەقان، بەركەڵ [ف] مادە گاو سەسالە.

نوارْ: روان، لەنوارْین: (چاوەنوارْ بە) [ف] تماشا.

نوارْین: تماشاكردن، روانین [ف] نگاه كردن.

نواكێش: سەرگەلە، رەمكێش، پێشەنگی گەلە [ف] نخراز گلە، پیشاهنگ.

نوال: شیوەڵەی پچوُك لە فەدی چیا [ف] درهٔ كوُچك در كمر كوه.

نواڵ: نوال [ف] نگا: نوال.

نواڵـە: ١) نواڵ: ٢) نزار لەكێودا، جێگـەی ناونـەگر لەچیادا؛ ٣) بڕی مشت لە درەوكراو؛ ٤) دەسكێ لە گەڵاو گیا: ٥) بابوڵەهەویر كە نەدرێ بە حەیوان بەتایبەتی وشتر؛ ٦) نانی‌مفتێ، رزقی‌بێ‌نەركدان [ف] ١) درهٔ كوچك در كمـر كوه؛ ٢) جای آفتاب نگیر در كوه؛ ٣) پُر مشت از درو بده؛ ٤) یك دسته از گیاه و برگ: ٥) نوالە؛ ٦) نان مفت و مجانی.

نواڵە كردن: پێچانەوەی بابوڵەو هەرشنێ [ف] نوَردیدن.

نوان: ١) چەمـاندیەوە. دوای وشەی *دا* دێت : (سەری **دانوان**)؛ ٢) نما، شاندەر: (ناوێنەی **بالانوان**) [ف] ١) خم كرد؛ ٢) نشان‌دهندە، نما.

نواندن: ١) شاندان، زانان: ٢) دەخەوكردن [ف] ١) نمایاندن؛ ٢) درخواب كردن، خوابانیدن.

نوانن: خەواندن [ف] خواب كردن.

نوانی: ١) نەنوا، نوا، پەنا، پەسیو؛ ٢) خەواندی: ٣) بزوُتن‌وحەرەكەت [ف] ١) پناهگاه؛ ٢) خوابانید: ٣) حركت.

نواوێ: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد [ف] روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

نۆب: باو، كاتێ كە لە دەم‌بەش كردن بۆ كارێ بەر كەسێ دەكەوێ: (ڤێجا نۆبا منە) [ف] نوبت.

نوبار: ١) كەوانی تازەسازو نەبار: ٢) تازەبەهار، سەرەبەهار [ف] ١) كمان تازەساختە و خوب: ٢) نو بهار.

نۆبار: ١) سەرەتای بەهار، نوبار؛ ٢) ناوی چەندئاوایيەكە [ف] ١) نو بهار: ٢) نام چند آبادی.

نۆبانی: نۆب‌كرن لشوُلەكێ‌دا [ف] نوبت گرفتن در كار.

نۆبسلمان: عەبرەدینێ كە هانۆتە سەر دینی ئیسلام [ف] نومسلمان.

نۆبوُك: تازەوەوی، بوُكی تازە، تازەبوُك، یوُبكا نوُ [ف] تازەعروس.

نۆبوُن: دڕبوُن، بۆ سەگی ئێژن: (سەگی وە **نۆبوبە**) [ف] درندەشدن سگ.

نۆبە: ١) نۆب؛ ٢) كێشك، پاس [ف] ١) نوبت؛ ٢) كشیك.

نۆبەبڕ: كەسێ كە نۆبەی خاوەن‌نۆبەبەك داگیردەكا [ف] كسی كە نوبت را رعایت نمی‌كند.

نۆبەبڕی: گوێ‌نەدان بە نۆبەو داگیركردنی بەشەنۆبەی كەسانی‌تر [ف] نوبت رعایت نكردن.

نۆبەبڕین: نۆبەبڕی [ف] نوبت رعایت نكردن.

نۆبەت: ١) نۆبە، نۆب؛ ٢) كێشك، پاس؛ ٣) نۆبی نۆ [ف] ١) نوبت؛ ٢) نگهبانی، كشیك؛ ٣) نوبت نو.

نۆبـەت گرتن: ١) بۆ نۆبـە چاوەڕوان بوُن: ٢) ئێشـك‌گرتن [ف] ١) نوبت‌گیری: ٢) نگهبانی.

نۆبەتی: كاری بەنۆبە [ف] نوبتی.

نۆبەتێ: تا، تاو، تاو لەرز [ف] تب.

نۆبەتێ‌دار: كەسێ كە تای لێ‌دێت [ف] تب‌دار.

نۆبەچی: ئێشكگر، كێشكچی [ف] نگهبان، پاسدار.

نۆبـەخت: ١) كیژێ كە خوازبێنی كرابێ: ٢) تازەكیسـە، كەسێ كە لەڕوُنی‌بەوە دەوڵەمەند بوُبێ [ف] ١) دختر خواستگاری شدە؛ ٢) نوكیسە.

نۆبـەخش: عافو لە تاوان بۆ یەكەم‌جار: (بڕۆ ئەمە **نۆبەخشت** بێ ئیتر خراپە نەكەی) [ف] بخشش از گناه برای اوّلین بار.

نۆبەدار: كێشكچی، پاسدار [ف] نگهبان.

نۆبەر: میوەی تازەپێ‌گەیشتو [ف] نوبر میوە.

نۆبـەرە: ١) نۆبەر؛ ٢) یەكەم‌فرزەند، نخری، نخوری [ف] ١) نوبر؛ ٢) نخستین فرزند.

نۆبەرە كردن: یەكەم‌جار خواردنی میوەی گەیشتو [ف] خوردن میوهٔ نوبر.

نۆبەن: جوانەگای سێ‌ساڵە کە تازە دەخرێتە بەرنێر فـ گاو نر سەسالە.

نۆبەند: نۆبەن فـ گاو نر سەسالە.

نۆبەهار: سەرەبەهار، هەوەڵی بوار فـ اوّل بهار.

نۆبیووك: نۆبووك فـ نوعروس.

نۆبالو: جاشێ کە تازە باردەکرێ، دوبڕ، کەرێ کەپێی ناوەتە سێ‌ساڵە فـ کُرّەخر سەسالە.

نۆبێچکە: منالی تازەپێ‌گرتو فـ کودك تازەپا گرفتە، نوپا.

نوت: ١) زۆر تازە: (ئەم جلکە تازەو **نوت**‌و نوێ‌بە)؛ ٢) رشك، مێنولە، مێتولکە، پێچوی وردی ئەسپێ فـ ١) تازهٔ تازه؛ ٢) تخم شپش.

نۆت: حەفتاو بیست فـ عدد نود.

نۆتر: ١) درنر؛ ٢) پاسدار فـ ١) درّنده‌نر؛ ٢) پاسدار.

نۆترڤان: پاسدار فـ پاسدار.

نوتق: ١) قسە، گوتە: (کابرا لەترسان هەر **نوتقی** نەما)؛ ٢) قسە بۆخەڵك‌کردن بە دەنگی بەرز: (حاکم هات **نوتقی** کرد) فـ ١) سخن؛ ٢) سخنرانی.

نۆتك: ١) نوێلی، ئەنی، ناوچاوان؛ ٢) دەنکی ناو مێوە؛ ٣) رشك، نوت فـ ١) پیشانی؛ ٢) هستهٔ میوه؛ ٣) تخم شپش.

نۆتکە: مێنولکە، نوت فـ تخم شپش.

نۆتل: وەکی، لەوێنەی، لەگوێن فـ مانند، شبیه.

نۆتلك: رشك، نوت فـ تخم شپش.

نوتنە: گەرا، تۆمی ماسی‌و جانەوەری زۆر پچووك فـ تخم ماهی و ملخ و حشرات.

نۆتە: پاشەکەوت، پەزمەندە فـ پس‌انداز.

نۆتەك: ناریکایی خەست، نتۆك: (دنیا ناریك‌و **نۆتەك** بوو جم‌نەدی) فـ تاریکی شدید، ظلمات.

نۆتەکردن: پاشەکەوت‌کردن، پەزمەندەکردن فـ پس‌اندازکردن.

نۆتەکەر: کەسێ کە پاشەکەوت دەکا فـ پس‌اندازکننده.

نۆتەم: نەوەدەمین، دەنکێ دوای هەشتاونۆیەم فـ نَوَدم.

نۆتەمین: نۆتەم فـ نَوَدُم.

نۆتی: نوت، نەوەد فـ نَوَد.

نۆجوان: تازەلاو فـ نوجوان.

نوجەژن: ١) سەرساڵی بیرەوەری مردو؛ ٢) هەوەڵ جەژن دوای مردنی خۆشەویستان فـ ١) سالروز مرگ، سالمرگ؛ ٢) اولین عید بعد از مرگ عزیزان، نوعید.

نوچ: ١) جەم، چەمانەوە؛ ٢) قەد، بەسەریەکاهێنانی کاغەزو بارچەو...؛ ٣) رەت، نل، سانمە؛ ٤) سوچی لێفەو کەواو...؛ ٥) نە، نەخێر فـ ١) خم، خمیدن؛ ٢) لایهٔ برهم آمده؛ ٣) نلو، سکندری؛ ٤) گوشهٔ لحاف و قباو...؛ ٥) نه، خیر.

نوچانەوە: ١) چەمانەوە؛ ٢) قەدکران، لابەسەریەکاهاتن فـ ١) خم شدن؛ ٢) تاشدن.

نوچ‌بردن: رەت‌بردن، سانمەکردن فـ نلوخوردن، سکندری خوردن.

نوچ‌دان: نوچ‌بردن فـ نلوخوردن.

نوچك: ١) باریکایی سەری شت، نزۆك: (سەر **نوچکی** دارەکە، **نوچکی** چەقۆ)؛ ٢) مست، مشت فـ ١) نوك بالای هرچیز؛ ٢) مُشت.

نوچکە: رەت، ساتمە، نوچ فـ تلو.

نوچکەبردن: نوچ‌بردن فـ تلوخوردن.

نوچکەدان: نوچ‌بردن فـ تلوخوردن.

نۆچە: ١) نۆجوان، تازەلاو؛ ٢) نۆبەرەی نوتن فـ ١) نوجوان؛ ٢) نونو تازەرسیده.

نوچە: دەنگ‌وباس، هەواڵ فـ خبر.

نوچەش: نخری، نخوری، منالی نۆبەرە فـ نخستین فرزند.

نوچی: تازەدروست‌کراو، تازەداهاتو فـ تازه‌ساز.

نوچیان: ١) چەمانەوە؛ ٢) دانوشتان فـ ١) خم شدن؛ ٢) تاشدن.

نوچیانەوە: ١) نوچیان؛ ٢) رەت‌بردن‌و کەوتن فـ ١) نگا: نوچیان؛ ٢) دمرو افتادن.

نوخ: فەمبوڕ، پشت‌کوڕ، پشت‌چەماو فـ کوژپشت.

نوخاف: عافو، بوردن، بەخشین لە تاوان فـ عفو، بخشایش.

نوخافتوخ: گوناەبەخش، خودێ فـ بخشندهٔ گناه، خدا.

نوخـافتـوڕ: خۆگومکەر، ئەوێ خۆی دەدزێتەوە لە فەرمانی میر فـ زبر دررو، کسی که برای خودداری از اجرای دستور پنهان می‌شود.

نوخافتی: بەخشراو، عافوکراو فـ مغفور، بخشوده.

نوخان: نخوون‌بوون، قلپ‌بوون فـ نگون شدن.

نوخانن: نخوون‌کردن فـ سرنگون کردن.

نوخاننەوە: نوخانن فـ سرنگون کردن.

نوختا: خاڵێ لە مەرەکەف کە دەخرێتە سەر فافەز لە نوسینا فـ نقطه.

نوختك: نوختا فـ نقطه.

نوختکن: پێتی نوختەدار، بەنوختە فـ حرف نقطه‌دار.

نوختە: ١) پەڵەی زۆر چکوڵەی مەرەکەب لەسەر فاغەز؛ ٢) بنکەی پولیسی‌رێ فـ ١) نقطه؛ ٢) قرارگاه پلیس راه.

نوختەوخاڵ: برێتی لە خۆجوان‌کردن بە داودەرمان، خاڵ‌و میل‌رشتن فـ کنایه از بزك کردن.

نوخسان: ١) سەقەت، نوقسان؛ ٢) بێ‌هێز؛ ٣) لاواز، لەر؛ ٤) کوێر، کۆر فـ ١) ناقص العضو؛ ٢) ناتوان؛ ٣) لاغر؛ ٤) کور، نابینا.

نوخشانە: ١) پێش‌بینی چاکەو خراپە بۆ کەسێك؛ ٢) نۆبەرەی دەخڵ فـ ١) پیش‌بینی آینده برای دیگران؛ ٢) نوبر غلّه.

نوخشـە: نوخشانە: (فلان‌کەس ژنی هێنا **نوخشەبێ** لە تۆش، مام‌بیروت قاچی شکا **نوخشەبێ** لە زنەکەشی، **نوخشەی** گەنم هانم) فـ نگا: نوخشانه.

نوخشەجار: یەکەم‌جار، دەحفەی‌نەوەڵ فـ اوّلین بار.

نوخو: نخو، نخە، دەگەڵ گونەی شەر دێت فـ نخود.

نوخوت: نوخو فـ نخود.

نوخن: نخوون، قلپ فـ نگون، سرنگون.

نوخوری: منالی نۆبەرە، نخری، نخوری فـ نخستین فرزند.

نوخوشەر: نخۆشەر، لەپە فـ لپّه.

نوخوم: بەربیوار، داپۆشراو[ف] ناپدید. پوشیده.

نوخومان: داپۆشران[ف] زیر سرپوش فرارگرفتن.

نوخوماندن: داپۆشین. سەرپۆش لەسەردانان[ف] سرپوش گذاشتن.

نوخومین: نوخومان[ف] نگا: نوخومان.

نوخوُن: نخوُن[ف] نگون.

نوخوُن‌بوُنەوە: ١) قلْپ‌بوُنەوە؛ ٢) بڕبنی لە دارایی و سامان نەمان[ف] ١) سرنگون شدن؛ ٢) کنایه از فقیرشدن بعد از ثروتمندی.

نوخه: نخه. نخوْ. نوخوْ. نوخوت[ف] نخود.

نوْد: نوْت. حەفتاو بیست[ف] عدد نود.

نوْدشه: شارۆکێکه له کوردستان زانای زۆر گەورەی لێ پەیدابوُن[ف] نام شهرکی در کردستان که علمای بزرگی از آن برخاستند.

نوده‌رار: نان‌بەپداکەر. بڕبێی له گەورەی ماڵ[ف] نان‌آور خانه.

نوْدەمین: تاکێ دوای هشتاونۆ بەمین[ف] نَوَدُم.

نوْدەهەمین: نوْدەمین[ف] نَوَدُم.

نوْدێ: ١) نازەگوند؛ ٢) ناوی گوندێکـه ژێگەی شێخ‌مارفی نوْدێ‌یی زانای بەناوبانگ[ف] ١) نازه‌ده؛ ٢) نام دهی در کردستان.

نور: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نور: ١) بەراوەژو؛ ٢) والاْ، ناوخالْی، پوُك[ف] ١) وارونه؛ ٢) تُهی. نوخالی.

نوْر: نوْب. نوْبە. نوْبەت[ف] نوبت.

نوْر: نوار: (بنوْره، چاوه‌نوْرِم)[ف] نگاه.

نوُر: روْشنایی خودا[ف] نور خدایی.

نوراشتن: دانوشناندن، قەدکردن[ف] ناکردن.

نوراشتي: دانوشنار. قەدکراو[ف] ناشده.

نوردو: نردو[ف] نگا: نردو.

نوْردو: نردو[ف] نگا: نردو.

نوْردوْر: دوْرمادار، دەوراندەور[ف] پیرامون.

نوردێ: نردو[ف] نگا: نردو.

نوْردێ: نردو[ف] نگا: نردو.

نوُرسەگ: نوسەکە. نوسەنەکە. نوسنەك. پرمێشك. بەنبرشك[ف] خاری است که به لباس می‌چسبد.

نوْرك: لەو گوندانەی کوردستانە که بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نورمته: باشو. واشه. باشوکه[ف] جرغ.

نورونێوچاوان‌پاك: بڕبێی له پیاوی خوا[ف] کنایه از مرد خدایی.

نوْره: نوْبە. نوْب. نوْبەت[ف] نوبت.

نوْرِه: روانین بەچاوی زەقەوە[ف] نگاه خیره.

نوُره: ١) زوْرِه. گریان بەدەنگی زبر و ناخوْش؛ ٢) هاواری سەگ[ف] ١) گریه با صدای زبر؛ ٢) ضجّهٔ سگ.

نوْره‌باب: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نوْره‌بـاب: ١) گونـدێکـه؛ ٢) نازنـاوی زانابەکی بەناوبانگ: (مەلای نوْره‌باب)[ف] ١) نام دهی است؛ ٢) لقب دانشمندی مشهور.

نوْره‌بڕ: نوْبەبڕ[ف] نگا: نوْبەبڕ.

نوْره‌بڕی: نوْبەبڕی[ف] نوبت رعایت نکردن.

نوره‌ده‌دین: لەو گونـدانـەی کوردستانـه کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نوْره‌گرتن: نوْبەگرتن[ف] ١) بەنوبت ایستادن؛ ٢) کشیك دادن.

نوْرِێ: رْوانی. نواشای کرد[ف] نگاه کرد.

نوْرِیزکێن: زچێن، گەمەیەکە بە جەو ئەکرێ[ف] نوعی بازی با شن.

نوْرِیزکێنه: نوْرِیزکێن[ف] نوعی بازی با شن.

نوْرِین: روانین. نواشاکردن[ف] نگاه کردن.

نوْز: دبسان. دبسانەوە. سەرلەنوێ[ف] باز، ازنو.

نوُز: ١) دەنـگـی باریکـی گریانـاوی؛ ٢) گرشـمـه، عیشـوه. دەگەلْ نازدەگوترێ: (نازو نوُز)[ف] ١) صدای نازك همراه با گریه؛ ٢) ردیف ناز.

نوُزا: نازەزاو، کورپە. نوْ لەدایك‌بوُگ[ف] نوزاد.

نوُزاك: نوُزا[ف] نوزاد.

نوُزاندن: نوُزکردن. دەنگی گریاناوی دەربڕین[ف] گریه و لابه‌کردن.

نوُزانەوه: کزوُزانەوه[ف] گریه و لابه‌کردن.

نوزایش: نوُزاندن[ف] گریه و لابه کردن.

نوْزده: حەڤدەو دو[ف] عدد نوزده.

نوْزده‌مین: دو ژماره دوای حەڤدەمین[ف] نوزدهم.

نوْزده‌هەك: لەنوْزده‌بەش بەشێك[ف] یك نوزدهم.

نوْزده‌هەم: نوْزده‌مین[ف] نوزدهم.

نوْزده‌هەمین: نوْزده‌مین[ف] نوزدهم.

نوْزده‌هێ: نوْزده‌هەم[ف] نوزدهم.

نوْزدێ: نزیك، بەرانبەری دوْر[ف] نزدیك.

نوْزکه: نخری. نخوری. زاروْی نوْبەره[ف] نخستین فرزند.

نوْزگه: نوْزکه[ف] نخستین فرزند.

نوْزله: نزله[ف] سرماخوردگی شدید.

نوُزنوُز: فروسکه‌قروُسك[ف] نگا: قروسکه‌فروسك.

نوُزه: دەنگی گریانی لەسەرخوْ[ف] صدای مویه.

نوُزه‌بڕین: ١) بێدەنگ‌کردنی گریاو؛ ٢) بڕبێی له خنکاندن و کوشتن[ف] ١) خاموش کردن آدم گریان؛ ٢) کنایه از خفه‌کردن.

نوُزه‌دریژ: جەنەبازی چەقەکەر[ف] روده‌دراز.

نوُزه‌نـوُز: ١) گریان بەسـەبـروکـه؛ ٢) فەرمان بە بەس‌کردن له نوُزه: (نـوخـوا نوُزه‌نـوُز)[ف] ١) گریه کردن به آهستگی. مویه، نیوه؛ ٢) فرمان به خاموش شدن از گریه.

نوْزین: جانوی تازه‌گیراو[ف] کره اسب نازه‌رام شده.

نوُزین: ١) نوْزین؛ ٢) نوُزاندن[ف] ١) کره اسب نازه‌زین شده؛ ٢) گریه و لابه‌کردن.

نوْژ: سمین، کون کردن بە مەنکەو[ف] سُفتن. سوراخ کردن.

نوْژ: ١) گەنەی بەز؛ ٢) نوێژ، نما، نفێژ[ف] ١) کنهٔ گوسفندان؛ ٢) نماز.

نوژتی: سماو، کون کراو ف سُنبیده، سوراخ شده.
نوژدار: دەرمانی کاری بۆ چارەی دەرد ف نوشدارو.
نوژ کرن: نوێکردن ف نسازگزاردن.
نوژوی: نیسك، نری، میژۆی ف عدس.
نوژ؛ن: ١) نۆز، دیسان، سەرلەنوێ؛ ٢) داڕێژراوی کانزا ف ١) ازنو؛ ٢) ریخته در قالب.
نوژەن: تازەداهاتو ف نوظهور، نواختراع.
نوژی: میژۆی، نژی ف عدس.
نوژیاو: شۆرباونژی ف آش عدس.
نوژین: کون کردن، سمین ف سوراخ کردن، سُنبیدن.
نوس: ١) لەپاش قسەوە پەوانا: خەت لێدراو: (چارەنوس بۆ من وای هێناوە)؛ ٢) خەت لێدەر: (دەجمەلای نوشتەنوس) ف ١) پسوند به معنی نوشته؛ ٢) پسوند به معنی نویسنده.
نوسا: ١) خەت دراو، قاقەزبە قەلەم خەت دراو؛ ٢) لکا، چەسپا ف ١) نوشته شد؛ ٢) چسبید.
نوسان: ١) قاقەز خەت دران، نقیسان؛ ٢) لکان، چەسپان ف ١) نوشتن؛ ٢) چسبیدن.
نوساندن: ١) نقیساندن؛ ٢) لکاندن ف ١) نوشتن؛ ٢) چسبانیدن.
نوسانەوە: لەبەرنوسینەوە ف رونو یسی.
نوساو: ١) خەت دراو؛ ٢) لکاو ف ١) نوشته؛ ٢) چسبیده.
نوسای: ١) خەتی لەقاقەزدا؛ ٢) لکای ف ١) نوشت؛ ٢) چسبیدی.
نوست: نفست، خەفت، خەوی لێ کەوت ف خوابید.
نوست: دوعای نوسراو ف دُعای نوشته شده.
نوستگ: خەوتو، خەفنگ ف خوابیده، خفته.
نوستن: خەوتن، نفستن ف خوابیدن.
نوستو: خەفنگ، نوسنگ، نفستی ف خوابیده.
نوستەنە: نوسان، خەت لەقاقەزدان ف نوشتن.
نوستی: نوستو ف خوابیده.
نوسخان: سەقەت، نوقسان ف ناقص العضو.
نوسراو: خەت لێدراو ف نوشته.
نوسراوە: نوسراو ف نوشته.
نوسرەت: ١) یاریکاری لەخواوە: (خوا نوسرەتی دابێ سەرکەوتین)؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) کمك و مدد الهی؛ ٢) نام زنانه.
نوسك: بال، دەلەك ف هُل.
نوسکاندن: لکاندن، پێوەنوساندن ف چسبانیدن.
نوسکانەوە: نالینی زۆر بەسەبر: (ئەو ناڵە ئەنوسکێتەوە) ف نالهٔ ضعیف.
نوسك دابش: باڵ پێوەنان، دەلەك دان ف هُل دادن.
نوسکە: نالەی سەبروکە لە لاوازی و بێ تاقەتی ف نالهٔ ضعیف.
نوسکە: نۆزگە ف نخستین فرزند.
نوسگە: جێگای شت لێ نوسین ف دفتر، جای نوشتن.
نوسندە: نقیسار ف نو یسنده.
نوسەر: نوسندە ف نو یسنده.
نوسەك: ١) شتێ کە نوند دەلکێ: (دەموکانە زۆر نوسەکە)؛ ٢) رونیاس ف ١) بسیار چسبنده؛ ٢) روناس.
نوسەکە: نۆمی گیابەکە دڕکاوی بەخوری جلکەوە دەلکێ ف نخم گیاهی است خاردار که بر پشم و لباس می چسبد.
نوسەنگ: نوسەکە، نوسنەك، پرمێشگ، پنرێشك ف نوعی خار.
نوسەنەکە: نوسەکە ف نگا: نوسەکە.
نوسیار: خەت خۆش ف خطّاط.
نوسیاگ: ١) نوسراو؛ ٢) چەسپاو ف ١) نوشته؛ ٢) چسبیده.
نوسیان: ١) نقیسین، خەت دان؛ ٢) لکان، نوسان؛ ٣) خەنیان لێ دا ف ١) نوشتن؛ ٢) چسبیدن؛ ٣) نوشتند.
نوسیاو: نوساو ف نگا: نوساو.
نوسین: نوسان ف نگا: نوسیان.
نوسێن: کەسێ کە شتێ بەشتێکەوە ئەلکێنێ ف چسباننده.
نوسینەوە: ١) لەبەر خەت گرتنەوە؛ ٢) گوتەی کەسێ خستنە سەر کاغەز: (نۆ بێژە من نەی نوسمەوە) ف ١) رونو یسی، استنساخ؛ ٢) گفتار کسی را نوشتن.
نۆش: ١) خواردنەوە، قەخارن؛ ٢) نراوی بەگیان خۆش ف ١) نوشیدن؛ ٢) گوارا.
نۆشاتر: کانزایەکی سپی زۆر تیژی گەرمە مزگەران لە مس سپی کردنەوەدا دەکاری دەکەن ف نشادر.
نۆشادر: نۆشاتر ف نُشادر.
نۆشان: ڤەخارن، فرکردن ف نوشیدن.
نۆشاندن: دەرخوارددانی نراو ف نوشانیدن.
نۆشای: نۆشان ف نوشیدن.
نوشتا: تۆمارکراو، نوسراو ف نوشته شدن.
نوشتار: قەمچان، زیچین، گەمەیەکە بەپێنج کوچك ئەکرێ ف بازی بەقُل دوقُل.
نوشتاندنەوە: ١) داهێنان، چەماندن؛ ٢) قەدکردن ف ١) خم کردن؛ ٢) تاکردن.
نوشتانەوە: ١) داهاتنەوە، چەمانەوە؛ ٢) قەدبوُن ف ١) خم شدن؛ ٢) تا شدن.
نوشتاو: ١) قەدکراو؛ ٢) چەماو ف ١) تاشده؛ ٢) خمیده.
نوشتاوی: قەدکراوی ف تاشدگی.
نۆشت بێ: بەگیانت خۆش بێ ف نوش جانت.
نوشتش: نوسین، نوسان، خەت لە قاقەزدان ف نوشتن.
نوشتو: نقرشت، نقشنی، نقشنوك، نقشت، دوعای نوسراو، نشتو ف نعو یذ، دعای نوشته.
نۆشتوخ: نوسەری زۆر بەکار، نقیسبار ف نو یسنده.
نوشتە: نوشتو ف دعای نوشته شده.
نۆشتە: ١) نوشتە؛ ٢) نوسراو ف ١) دُعای نوشته شده؛ ٢) نوشته شده.
نوشتی: نوشتو ف دعای نوشته.

نوشخۆر: باشاخور، نشخۆر ف تەماندهٔ آخور.

نۆشدارۆ: دەرمانی تراو ف داروی مایع.

نۆش کردن: فڕکردن، لەخارن ف نوشیدن.

نوشگل: جلێس، زۆر چێ لەخواردن ف شکم‌پرست، چلاس.

نۆشنای: نۆشاندن ف نوشانیدن.

نوشـوس: ١) شکانی قەدرو حورمەت؛ ٢) زیان لەژیاندا ف ١) تنزّل، پایین آمدن ارج و احترام؛ ٢) بدبیاری.

نوشـوست: نوشوس: (هەرکەس بکا بێگانەپەرستی ناخری هەر دبێنێ **نوشوستی**) «مەسەل» ف نگا: نوشوس.

نوشـوست‌هێنـان: ١) زیان‌کردن لەژیانا؛ ٢) لەقەدرکەوتن ف ١) تنزّل احترام؛ ٢) بدآوردن.

نۆشی گیان‌بوُن: لەگیان خۆش‌هاتنی خواردن‌و فەخارن ف نوش جان شدن.

نۆشین: نۆشان ف نوشیدن.

نوغرو: نغرۆ ف نگا: نغرۆ.

نوغم: نوقم لە ئاودا ف غرق شده.

نۆغەران: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نۆف: ١) جۆرێ پاڵای سوک؛ ٢) پینـەی پاڵا ف ١) نوعی پای‌افـزار سبك؛ ٢) پینهٔ پای‌افزار.

نوفت: کەپۆ، بێقل، لوُت، کەپ ف دماغ، بینی.

نوفوس: ژمارەی ئابۆرە ف نفوس.

نوُڤ: نوێ، تازە ف نو، تازه.

نوڤاندن: ژانان، شاندان بەخەڵك ف نمایاندن، به‌نمایش گذاشتن.

نوڤەدان: روُداوی تازە ف تازه‌رویداده.

نوڤەر: ئەم‌لایە، ئەم‌ئەرەقە ف این طرف.

نۆق: ١) قوُڵ، نێ؛ ٢) نقـوم؛ ٣) پێکـەوەنـانی نوندی ئەندام: (چاوت بنـوُقێنـە) ف ١) گود، ژرف؛ ٢) آب از سر گذشته، غرق؛ ٣) برهم نهادن و درهم فشردن اندام.

نۆق: ١) خالێگە، کەلەکە؛ ٢) قومبوُن لە ئاودا؛ ٣) کەمبەر، کەمەر ف ١) پهلو؛ ٢) غرق شدن؛ ٣) کمر.

نۆقار: ١) هەر گیاندارێ کە لەبن ئاودا دەژوا؛ ٢) ژێردەریایی ف ١) هر جانوری که زیرآب راه برود؛ ٢) زیردریایی.

نوُقان: ١) نقومبوُن؛ ٢) قوُچان، جوُقان ف ١) غرق شدن؛ ٢) بسته‌شدن اعضاء مانند چشم.

نۆقاندن: دەبن ئاوڕاکردن، خستنەژێرئاوەوە ف غوطه‌ورکردن.

نوُقاندن: قوُچاندن، جوُقاندن ف برهم نهادن و درهم فشردن اعضاء.

نوُقاو: ١) نقومبوگ؛ ٢) قوُچاو، جوُقاو ف ١) غرقه در آب؛ ٢) عضو بسته.

نوقتکابەیەن: ئاوپلکەدان، گیانەلاو، دواهەناسە ف نفسهای آخر.

نوقرا: زێو، زیو ف نقره.

نوقرچك: ١) قورنج، لێژەبادان؛ ٢) نقورچ، نقورچك ف ١) نیشگون؛ ٢) سقلمه.

نوقرسك: نەکان‌خواردنی سەر لەبەر خەوهاتن، چوُرت، خەونوچکە ف پینکی، چُرت.

نوقره: زێوکفت، زێوێ‌ساویاو ف سیم اندود.

نۆق‌زراف: بەژن‌باریك، قەباریك ف کمر باریك.

نوقسان: کەمابەسی ف نقص، کاستی.

نوق‌ڤان: مەلەوانی بن‌گۆم ف غوّاص.

نوقـڵ: ١) شیرنیات، شەکروکـە، شەکـەرات؛ ٢) قولاّبی لە زاراوەی بەنایاندا ف ١) آب نبات؛ ٢) از اصطلاحات بنّایان.

نوقڵانە: ١) نوخشانەی باش؛ ٢) شیرنی مژدەی خۆش ف ١) پیش‌بینی خوب؛ ٢) شیرینی مژده.

نوقڵە کوردی: برێنی لە برێشکەی گەنمەشامی ف جُس‌فیل.

نوقم: ١) نقوم، ژێرئاوکەوتو؛ ٢) نخوُن ف ١) غرقه در آب؛ ٢) نگون.

نوقم‌بوُن: ١) ژێرئـاوکـەوتن؛ ٢) برێتی لە بێ‌سەروشـوێن چوُن ف ١) زیرآب رفتن؛ ٢) کنایه از گم شدن.

نوقم‌بوُنەوە: نخوُن‌بوُنەوە، قلپ‌بوُنەوە ف سرنگون شدن.

نوقمەسار: سەرنخوُن ف نگونسار.

نوقورچ: ١) سبخورمە؛ ٢) قورنج ف ١) سقلمه؛ ٢) نیشگون.

نوقورچك: نوقورچ ف نگا: نوقورچ.

نوقورچکانە: قورنج بۆ گاڵتە لە کەسێ کە جلکی تازەی دەبەرکردوە ف نیشگون شوخی‌آمیز.

نوقورسك: نوقرسك، چوُرت، سەربزوتن لەبەر خەوالوُیی، خەونوُچکە ف چُرت، پینکی.

نوقوستان: سەقەت، نوقسان، نوخسان ف ناقص العضو.

نوقول: ١) قول، کون؛ ٢) نوقڵ، شەکەرات ف ١) سوراخ؛ ٢) نُقل.

نوقوڵ: نوقڵ ف نُقل، آب نبات.

نوقولاندن: کون کردن ف سوراخ کردن.

نوقوم: نوقم ف غرقه.

نۆقە: وشتری مێوینە، دەوەهێ ئەنێر ف شتر ماده.

نوُقین: قوچان، چوُقان: (چاوت **بنوقینە**) ف بستن، برهم نهادن.

نۆك: ١) نخـە، نخـوْ، نوخـوْ، نوخـوت؛ ٢) نوُك، سەری باریك‌و تیژی هەرشتێ؛ ٣) پاشگری زاف‌شاندان ف ١) نخود؛ ٢) نُك؛ ٣) پسوند مبالغه.

نوُك: ١) سەری تیژو باریکی هەرشتێ: (**نـوُکە**چەقۆ، **نوُکە**دەرزی)؛ ٢) چاك. دەبێش *بەددا* دێت: (**نـوُك**‌و بەدی بۆ باس‌کرد)؛ ٣) نخە، نخوْ، نوخـوت؛ ٤) دەنگ بۆ سەرەنای گریان: (ئەم **نوُکەنوُکە**ی لەچیە؟، بەس **بنـوُکێنـە**)؛ ٥) ئاسنوُکەی خواری ئاوەژاسنی سەرەنەشی؛ ٦) دنـدوُکی مەل ف ١) نُك؛ ٢) نیك؛ ٣) نخود؛ ٤) صدای کوتاه از گلو برای شروع گریه؛ ٥) مبخ نیم حلقهٔ سردوك؛ ٦) منقار پرنده.

نوُکا: ١) نسە، نوُکە، هەنوُکە؛ ٢) ئەوسا، ئەوجارە ف ١) اکنون؛ ٢) آنوقت.

نوُکان: گوندێکە ف نام دهی است.

نۆکان: دەنگی برەبرە لەگەروُهاتن بۆ سەرەتای گریان ف صدای بر بده از گلو برآمدن برای شروع گریه.

نۆکاندن: نۆکان ف نگا: نۆکان.

نۆکاو: شۆرباونۆك ف آش نخود.

نوکتە: حەنەك. قسەی پێکەنین ف جوك. لطیفه.

نوکتەباز: حەنەکچی. قسەخۆش ف لوده.

نوکر: کەندەکاری لە بەردو دار ف کنده کاری برسنگ و چوب.

نوکرانـدن: ١) کەنـدن لە دارو بەرد: ٢) بیرازکـردن: (بەریێ نیشێ مە نوکـرانـد) ف ١) کنـده کاری کردن بر چوب و سنگ: ٢) زبرکردن سنگ آسیاب سابیده.

نوکروسك: ویژنگی زل ف خمیازهٔ بزرگ.

نوکل: نکل، دندوك ف منقار.

نۆکل: دەفری سوالەتی تازە لەکلدەرهاتگ ف سفال نو از کوره درآمده.

نوکم: نکاو، گزوگومەت. لەپڕ ف بکهو، ناگهانی.

نۆکن: کەسێ کە زۆر نۆکەنۆك دەکا ف کسی که زیاد نك و ناله می کند.

نوکوج: خل. خلی، خڕ، بۆچك بەقالب ف کوچکتر از قالب.

نوکوج کردن: خلەخل کردن، خڕەخڕکردن ف صدای لق دادن.

نوکوچەك: خلەخل کەر، خڕەخڕکەر ف لق زدن.

نوکـورتـە: ١) ئەسپـابی لەدارکـەنـدن: ٢) نفورج، سبخورمە ف ١) ابزارکنده کاری بر چوب: ٢) سقلمه.

نوکۆل: ١) نکۆل: ٢) دندوك ف ١) پشیمان از قول: ٢) منقار.

نوکۆلی: نکۆلی ف پشیمانی از قول.

نوکە: تها، نهو، نیسە، نیسنا، لەجێ، هەنوکە، ئابیسە ف اکنون.

نۆکـە: ١) نکەنك، نۆك: ٢) نیسنێ، لەجێ: (**نۆکە** لفربو) ف ١) نك و ناله: ٢) اکنون.

نۆکەبڕین: بێدەنگ کردن ف بی صدا کردن.

نۆکەتەشی: تێلـی سەرجەمێنراوی نـاو سەرەتەشـی ف میخ نیم حلقهٔ سردوك.

نۆکەحۆلە: نۆکی درشت ف نخود درشت.

نۆکەر: خزمەتکار، خولام ف نوکر.

نوُکەر: نۆکەر ف نوکر.

نۆکەراتی: خولامی، خزمەتکاری ف نوکری.

نۆکەرایەتی: نۆکەرانی ف نوکری.

نۆکەرەشکە: جۆرێ نۆك کە رەنگی رەشە ف نخود سیاه.

نۆکەری: نۆکەرانی ف نوکری.

نۆکەزۆردە: فەربکەنۆك ف نخود دلمل.

نۆکەسپی: جۆرێ نۆك کە دەکرێتە لەبلەبی ف نوعی نخودکه نخودچی شود.

نۆکەسپیکە: نۆکەسپی ف نگا: نۆکەسپی.

نۆکەسپیلکە: نۆکەسپی ف نگا: نۆکەسپی.

نۆکەشوانە: نۆکەکێوبلـە کە رەنگـی رەشـە ف نوعـی نخود وحشی سیاه‌رنگ.

نۆکەل: نۆبەند ف گاو نرسه‌ساله.

نۆکـەن: شەقـەجـۆگەی زل بۆ تێکەڵاوکردنەوەی ئاوی دو سەرچاوەی لێك‌دوور ف کانال.

نۆکەند: نۆکەن ف نگا: نۆکەن.

نۆکەنۆك: نۆکە. گریانی بەناڵاندنەوە: (وەك چاوی وسکەسۆفی بە کانی لە دارو بەرد/ دەردێن بەسەد تەزەنتۆم و گریان و **نۆکەنۆك**) «نالی» ف گریهٔ توأم با ناله. گریه و زاری.

نۆکەنیا: سەرنیا، دەمەزەرد ف نرمیم نوك گاوآهن.

نۆکیسە: تازەپێداکەوتو، نۆبەخت، تازەکیسە ف نوکیسه، تازه به دوران رسیده.

نۆکێ کەسك: بۆڵکە، گاگۆز ف نخود فرنگی.

نۆگن: بەرکەل، جێلی سێ‌ساڵە ف ماده‌گاو سه‌ساله.

نوگوم: نگوم ف ١) نگون: ٢) غرقه.

نۆگە: ١) نۆب، نۆبە، نۆرە: ٢) نای زۆژنازۆژە: ٣) گەمەو دەس‌بازی ف ١) نوبت: ٢) تب نوبه: ٣) شوخی و دست بازی.

نۆگها: تازەجوان، تازەلاو، جحێل ف نوجوان.

نۆگەبڕکێ: نۆبەبڕی ف رعایت نکردن نوبت.

نۆگەچی: نۆبەدار، نێشك‌گر ف پاسدار، نگهبان.

نۆگەن: نۆبەند. گای سێ‌ساڵە ف گاوسه‌ساله.

نۆگین: جێلی سێ‌بەهارە، مانگای سێ‌ساڵە ف ماده‌گاو سه‌ساله.

نول: ناکار، ئەخلاق ف رفتار، خلق و خوی.

نۆل: نول ف رفتار، مشی.

نۆل: لوس و ساف. دەگەڵ نەرم دەگوترێ: (ژوشك بە بێجوی خۆی دەڵێ نۆخەی زۆڵە نەرم و **نۆڵە**کەم) ف نرم. مقابل زبر.

نۆلا: جەشنی، وەکی، چون، وەکو ف مانند، مثل.

نۆلانی: چون‌بەکی، لێك‌چوون ف شباهت.

نۆلچکـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نۆلکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نۆلەم: نخری، نخوری، نۆزگە، نۆسکە، نۆبەرە ف نخستین فرزند.

نۆم: ناو، نام، ناف ف نام، اسم.

نوما: نما: (قبیلە**نوما**) ف نمایانگر.

نۆما: جوانوئەسپی دوساڵە ف کُرّه اسب دوساله.

نۆماڵ: ١) کەسێ تازە ژن و ماڵی پێکەوەناوە: ٢) کەسێ تازە ماڵی هاتۆتە ناوابی ف ١) تازه متأهّل شده: ٢) تازه در آبادی ساکن شده.

نومتش: وەشاردن، شاردنەوە ف پنهان کردن.

نۆمدار: ناودار، بەناوبانگ ف نامدار، مشهور.

نۆمسڵمان: نۆبسڵمان ف نومسلمان.

نۆموسوڵمان: نۆمسڵمان ف نومسلمان.

نۆمە: ناو، نێو، ناف ف اسم.

نۆمەتش: لارکردنەوە، خوارکردنەوە ف کج کردن.

نۆمینه: ۱) رۆژی عارەفە. رۆژێ بەر لە جێژنی قوربان؛ ۲) مانگی قوربان ف ۱) نهم ذبحجّه. روز عَرَفه؛ ۲) ماه ذیحجّه.

نۆن: ۱) نخوٚن؛ ۲) نان؛ ۳) کەمایەسی و عەیب: (**نۆن** لە چاوی من دا بێ لەودا نیه)؛ ۴) ناوی پیتێ لە ئەلف و بێنکەدا؛ ۵) هوٚرترین شت ف ۱) نگون؛ ۲) نان؛ ۳) کاستی و نقص؛ ۴) نام حرف «ن» در الفبا؛ ۵) ذرّه.

نۆنیەتی: نان‌خاڵی. نانی بنەرسی ف نان نهی.

نونجك: مست، مشت، پەنجەی قوچاو ف مُشت.

نۆنجگ: نونجك ف مُشت.

نونگ: شوێن. شوٚپ ف اثر، رد.

نونگه: سۆراغ. سۆسە ف سرنخ از خبر.

نونگه: دڵخۆش ف سرحال. دلخوش.

نونو: تازەتازە. زۆرتازە. بۆ جلکی دەڵێن ف بسیار تازه.

نونۆ: دانو. دانەوێڵەی کوڵاو بە زمانی منالانە ف حبوب آب‌پز در زبان کودکانه.

نونۆڵه: زەلامێ کە ناکاری منالانە دەکا ف بزرگی که ادای بچه‌ها را درمی‌آورد.

نۆنه: نۆنۆ. دانۆڵە. دانۆ ف نگا: نونۆ.

نونەر: بریکار. وەکیل ف وکیل.

نۆنەڵ: ینبادەمی گردەڵی وریا ف قدکوتاه زرنگ.

نۆنەمام: خەڵفی تازەی بەکساڵە ف نونهال.

نۆو: نۆ. هەشت‌وبەك ف عدد نُه.

نووازه: کاری پیغەمبەران کە لەدەس کەسی‌تر نایە ف مُعجزه.

نۆوه: نۆرە. نۆبە ف نوبت.

نۆوەن: نۆبەند. نۆکەڵ ف گاو نر سه‌ساله.

نۆوەند: نۆبەند ف گاو نر سه‌ساله.

نوهـ: ۱) نو. تازە؛ ۲) نۆکە. ئێستێ. ئێستەکێ ف ۱) نو؛ ۲) اکنون، حالا.

نوها: نۆکە. نوهـ ف اکنون.

نوهال: دۆڵ. شیو. دەرە ف درّه.

نوهانی: تازەکار. زانەهاتوو هێشتا لەکار ف ناشی.

نوهت: ۱) خەفنـان. دەغڵی درەنگ‌چێنراو؛ ۲) کونی کرد. سمی ف ۱) بذر دیرکاشته شده؛ ۲) سوراخ کرد.

نوهتن: سمین. کون‌کردن بە مەتکەو با درێنە ف سوراخ کردن، سُنبیدن.

نوهتی: سماو. کون‌کراو ف سوراخ شده.

نوهژەن: نۆژەن ف نگا: نۆژەن.

نۆهك: نۆك. نخە. نخۆ ف نخود.

نۆهگوان: دامنەچەفان. بەرکەڵ ف ماده گاو سه‌ساله.

نۆهگۆن: بەرکەڵ. مانگای سێ‌ساڵە ف ماده گاو سه‌ساله.

نوهلیك: دۆشەگ ف نشك.

نوەن: نۆبەند. جوانەگای تازەبەرجووت ف گاونر سه‌ساله.

نوهۆ: ۱) نۆهك. نخە. نۆك؛ ۲) نوها. نۆکە. ئێستا ف ۱) نخود؛ ۲) اکنون.

نوهـۆم: ۱) قات لە خانـو. تەبەقە؛ ۲) زگ‌دانی دیوار: (دیوار **نوهۆمی** هێنـاوە) ف ۱) اشکوبه. طبقهٔ ساختمان؛ ۲) برآمدگی دیوار. شکم دادن دیوار.

نۆهۆنه: ۱) خانوی نوێ. خانوی تازە؛ ۲) نۆماڵ ف ۱) خانهٔ نو؛ ۲) نگا: نۆماڵ.

نۆهەت: نۆت. نۆد ف عدد نَود.

نۆهەم: دوزمارە دوای حەوتەم ف نُهم.

نۆهەمین: دوان پاش حەوتەمین ف نهمین.

نۆهەوار: ۱) تازەئێلاخ. شوێنی نوێ لەزۆزان؛ ۲) ماڵی تازە هاتینە رۆژامان ف ۱) ییلاق نوین؛ ۲) تازه به ییلاق آمده.

نوەن: نۆبەند. گای تەمەن سێ‌ساڵە ف گاوسه‌ساله.

نوەی: نۆك. نخە. نخۆ. نۆهك ف نخود.

نوهی: تازەیی. نوێبەنی ف تازگی.

نۆهیڤ: مانگی لەنوێ. مانگی یەکشەوە ف هلال.

نوهێل: نوهال. شیو. گەلی. دەرە. دۆڵ ف دره.

نۆهێلکه: مریشکێ تازە دەستی بەهێلکەکردن کردبێ ف مرغ تازه تخمگذار.

نوهین: تازە. نفت‌ونەو ف نوین.

نۆی: پێچەوانەی بڵند. نزم. نمز ف پست. کم ارتفاع.

نوێ: نوٚ. تازە ف نو.

نوێ: نوێ. تازە. نوٚ ف نو.

نوێرد: تەقەڵ. باقیە ف بخیه.

نوێرده: فەراغ دادروونی لێوی لیباس ف کنارهٔ جامه را تاکردن و دوختن.

نوێژ: نما. نماز. نمێژ. مێژ ف نماز.

نوێژان: بەر لەخۆرکەوتن ف قبل از طلوع آفتاب.

نوێژبوون: کاتی نمێژ گەیشتن: (بزانه بزانە **نوێژبوه**؟) ف وقت نمازآمدن.

نوێژبەقەلاگێرانەوه: نوێژقەلاکردن ف نگا: نوێژقەلاکردن.

نوێژچواندن: نوێژ دەوەختی خۆی‌دا بەجێ‌نەهێنان ف نماز را به موقع نخواندن.

نوێژچوون: دەمی نمێژ فەوتان ف وقت نماز گذشتن.

نوێژخوێن: نوێژکەر. کەسێ کە نوێژ بەجێ‌دێنێ ف نمازگزار.

نوێژخوێندن: نمێژ بەجێ‌هێنان ف نمازگزاردن.

نوێژدان: مزگەوت: (پڕ وەم **نوێژدانە** رەحمەت بۆ باوات) ف مسجد.

نوێژقایم: کەسێ کە نوێژی ناچێ ف نمازگزار دائمی.

نوێژقـەلاکردن: نوێژی جوێ کردنەوە. فەرەبوکردنەوەی نوێژی فەوتاو بە نوێژ ف نماز گذشته را قضا کردن.

نوێژقەلاکردنەوه: نوێژقەلاکردن ف نمازگذشته را قضا کردن.

نوێژکردن: نمێژ بەجێ‌هێنان. نوێژخوێندن ف نمازگزاردن.

نوێژکەر: نمێژکەر. نوێژخوێن. کەسێ کە نوێژ بەجێ‌دێنێ ف نمازگزار.

نوێژگه: مەجیت. مزگەوت ف مسجد.

نوێژگێرانەوه: نوێژقەلاکردن ف نماز گذشته را قضاکردن.

نوێژنەکەر: پێچەوانەی نوێژکەر. کەسێ کە نوێژ بەجێ‌ناهێنێ ف نمازنگزار.

نوێژورۆژوپاك: بریتی لە مرۆی زۆر بەدین و موسوڵمانی چاك ف کنایه از

متدیّن.

نویژەبارانە: نمیژ بۆ باران بارین لە نیشکە ساڵدا ف نماز باران.

نویژەبارانی: نویژەبارانە ف نماز باران.

نویژی: پاك و خاوێن: (جلکەکانم نویژین، ئەم بەرەیە **نویژبە**) ف هرچیز پاکیزه و شایان نماز با آن گزاردن.

نویژبان: بەر لەناوکەوتن، نویژان ف قبل از طلوع آفتاب.

نوێس: نۆس ف نگا: نۆس

نوێسان: نوێسین ف نوشتن.

نوێسگە: نوێسگە ف دفترخانە، جای نوشتن.

نوێسنە: نوێسەر، نڤیسار ف نویسندە.

نوێسین: نوێسان، نوێسین ف نوشتن.

نوێشك: تێلیشك، روونەکەرە ف کره.

نویشك: سنبلاوك ف پنیر مایهٔ حیوانی.

نوێ کردنەوە: ١) کۆن تازە کردنەوە؛ ٢) لەسەرڕا دەستپێ کردنەوە: (سەرەکەی **نوێ کردەوە**) ف ١) کهنه را تازه کردن؛ ٢) ازسر گرفتن.

نوێ کرن: نوێ کردنەوە ف نگا: نوێ کردنەوە.

نویگن: دامنەچەقان، بەرکەل، نۆهگوان ف مادە گاوسە ساله.

نویگوان: نویگن ف مادە گاو سەساله.

نویل: باری، لۆسە، مەلغە ف اَهرُم.

نوبلدان: بەلۆسە بزواندن ف با اهرم حرکت دادن.

نوێ مانگ: سەری مانگی تازە ف اوّل ماه.

نوین: نڤین ف رختخواب.

نوێن: ١) نما: (ئاوێنەی **بالانوێن**)، شاندەر؛ ٢) نڤین، کەلوپەلی خەو، پێخەف؛ ٣) تازە، نوێ: (**نوێنگوێن**)؛ ٤) بەرکەل ف ١) نما: ٢) رختخواب؛ ٣) نو؛ ٤) مادە گاو سەساله.

نوێن: گونجە، گونگە ف نتبوسه.

نوێنك: ناوێنە، گوزگی، تودیك، عەینك ف آیینه.

نوێنك: ١) نوێنك؛ ٢) نینگون ف ١) آینه؛ ٢) مادە گاو سەساله.

نوێنگون: نویگن ف مادە گاو سەساله.

نوێنگوێن: نویگن، دامنەچەقان، نۆهگوان، بەرکەل، نویگوان ف مادە گاو سەساله.

نوێنگین: نویگن، میگوان ف مادە گاو سەساله.

نوێ نمەك: نیوەنمەك، هەویری نامادە بۆ برین ف خمیر ویژه زخم و ضرب‌دیدگی.

نوێنە: بریکار، نایب ف نماینده.

نوێنە: نوێنە ف نماینده.

نوێنەر: ١) بریکار؛ ٢) شتێ کە پیاو دەخەوێنێ ف ١) نماینده؛ ٢) خواب‌آور.

نوێەك: لە نۆپاژ بازێك ف یك نهم.

نوێەم: نوهەم ف نهم.

نوێەمین: نوهەم ف نهم.

نوبی: دزی، شەڕفرۆشی ف ستیزه‌جویی.

نوبین: دژایەتی، دژمنی ف دشمنی، ضدیّت.

نە: بلوێر، نای، بلوور، بلول ف نی لبك.

نە: ١) لە، دە، وشەی دەفرایەتی بە: (**نەتوی** دەروون‌دا)؛ ٢) پێچەوانەی ئا، ئا؛ ٣) بێژی پرسیار: (**نە** ولۆبە؟) ف ١) در، علامت ظرفیّت؛ ٢) نه، مقابل آری؛ ٣) کلمهٔ پرسشی.

نەء: نە، نا، ناو، نۆ، نوو، پێچەوانەی ئا ف نه، کلمهٔ رد.

نەئا: نەء ف نه.

نەئا: نەئا، نەء ف نه.

نەئاژۆتی: نەکێڵدراو ف شخم نزده.

نەئال: ١) نەرانی، شەڕفرۆش، نورەونوسن؛ ٢) بەئاژاوە ف ١) ستیزه‌جو؛ ٢) مُفتن.

نها: ١) نوها، نوکە، نیستە؛ ٢) نوا، پێشەوە؛ ٣) دابنا، دابنیا، دانی؛ ٤) نوك، نخە ف ١) اکنون؛ ٢) جلو، پیش؛ ٣) گذارد، گذاشت؛ ٤) نخود.

نهار: شیوەن، چەمەرە ف شیون.

نهال: نوهال، شیو، دەرە، دۆڵ ف وادی، درّه.

نهالی: پەلاس، بەرەی سادەو کەم‌قیمەت ف گلیم ارزان قیمت.

نهام: ١) نهۆم، قات؛ ٢) چین، تەبەق ف ١) طبقه، اشکوبه؛ ٢) چین.

نهاندن: برێنی لە نیلاقەکردن ف کنایه از مُجامعت.

نهانی: ١) نقانی، کاری قوڕەکاری، بەنایی؛ ٢) جێگەی سانەوەو نیسراحەت ف ١) گِلکاری، بنّایی؛ ٢) جایگاه آسودن.

نەهایەت: بڕانەوە، دوایی ف پایان.

نەبا: ١) نەبوایە؛ ٢) نەوەکا ف ١) نمی‌بود، اگر نبود؛ ٢) مبادا.

نەبات: جۆرەشەکرێکی میناییڕەنگە ف نبات.

نەباتی: بەڕەنگی نەبات ف بەرنگ نبات.

نەبادا: مەبادا ف مبادا، نکند.

نەبار: ١) نالەبار؛ ٢) نیشکەساڵ: (لەچاوا نم نەما بۆ گریە بۆ نورەی سەجدە بەردەربە/ سباساڵم **نەبارە** نوێژی ئیستیسقا نەکەم چبکەم؟) «مەحوی» ف ١) نگا: نەبار؛ ٢) خشکسال.

نەباش: خراپ: (نەف مرۆیەکە **نەباش**) ف بد.

نەبالغ: نابالغ، خۆنەناسیو ف به سن رشد نرسیده.

نەبان: ١) شیردەرێ کە بێجوی خۆی ناوێ و شیری نادانێ؛ ٢) برێنی لە کەسێ کە دەنگی لە بەکێ گۆڕبوە: (کاکم لیمان **نەبانە** نامان‌دوێنێ)؛ ٣) بەدمیجاز، هەمیشە تەڵس و نورە ف ١) دامی که از بچهٔ خود تنفّر دارد؛ ٢) کنایه از بیگانگی کردن آشنا؛ ٣) بدخلق، عصبانی.

نەبانوك: خۆبویر لە کار، خۆ وەشێر لە ئەرك ف از زیرکار دررو.

نەباو: ١) ناباب، پێچەوانەی داموەدەستوور؛ ٢) برێنی لە بەدفەڕو بیژی ف ١) ناباب؛ ٢) کنایه از بدطینت بی‌پدر.

نەبڕ: ١) کول: (ئەم تەورە **نەبڕە**)؛ ٢) پیاوی کارلەدەست نەهاتوی بێ‌بڕشت ف ١) کُند؛ ٢) آدم سُست کار.

نەبڕی: بەردەوام، بێ ئەوجوون ف پاینده.

نەبڕی: نابەجێ، نارەوا ف ناروا.

نەبز: نل‌دانی رەگ، لێدانی رەگ ف نبض.

نەبـگ: میوەی داری کنـار کە لەگوێزەزەردە دەکاو درشت ترە ف میوۀ درخت سدر.

نەبناف: بۆرەبباگ، بێدەنگ‌وناو ف گمنام.

نەبـو: ۱) هیچ نا: (خـوا ئیمـەی لە **نەبـو** دروست‌کرد)؛ ۲) رابوردوی نەسـوون: (جم بی نەبو)؛ ۳) نەگەیشتو: (تریکەم هێشتا **نەبوە**) ف ۱) عدم، مقابل وجود؛ ۲) ماضی نبودن، نبود؛ ۳) میوهٔ نارسیده و کال.

نەبوون: ۱) هیچ نا، نەبو؛ ۲) فەقیری بێ‌مالی: (دەردی **نەبوون** ناخۆشە) ف ۱) نیستی؛ ۲) ناداری، فقر.

نەبوونی: فەقیری، دەستەنگی ف ناداری.

نەبە: ۱) حاشا؛ ۲) فەرمان بە نەبردن؛ ۳) پەند بۆ نەبوون: (زۆرد **نەبە**) ف ۱) انکار؛ ۲) مَبَر؛ ۳) مَباش.

نەبەرد: ئازا، رەشید، بەکار ف دلیر.

نەبەز: ۱) کۆڵ‌نەدەر؛ ۲) شل‌وسست لە ڕاکردنا ف ۱) نستوه؛ ۲) ناتوان در دویدن.

نەبەکام: ۱) ناکام، کاو نازەوا؛ ۲) میوەی نیوەگەیشتوی هێشتا نیوەکاڵ ف ۱) ناکام؛ ۲) میوهٔ خوب نرسیده.

نەبەکۆ: ۱) نەوەکو، نەکا؛ ۲) ناوانەبێ ف ۱) مبادا؛ ۲) این طور نباشد.

نەبەگە: شل‌وۆل، خۆنەگرتو ف سُست و نااستوار.

نەبهیست: کەڕ، نەبیس، گوێ‌کپ ف ناشنوا، کرّ.

نەبی: ۱) نەبـو؛ ۲) پێغـەمبـەر؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) نبود؛ ۲) نبی، پیامبر؛ ۳) نام مردانه.

نەبێ: ۱) بوونی لەبـەین‌بچێ؛ ۲) تمـەن، توەمـەیزە؛ ۳) قسە مەکە ف ۱) نباشد؛ ۲) تونگو؛ ۳) حرف نزن.

نەبیس: ۱) گوێ‌نەگر، لاسار؛ ۲) کەڕ، گوێ‌نەبیس ف ۱) حرف نشنو، لجباز؛ ۲) ناشنوا، کرّ.

نەبیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەبیست: نەبیس ف حرف نشنو.

نەبین: ۱) جاوپرۆش؛ ۲) بیوار، نادیار، نەدیو ف ۱) کم‌بین، کم دید؛ ۲) غیب.

نەبینا: کوێر، کوێر، بێ‌چاو ف نابینا.

نەبینە: بێ‌دیتن: (وەرە با کەس **نەبینە** بکەبن) ف بدون دیدن.

نەبا: لەفەوتان نزیك ف ناپایدار.

نەباتی: نەکولاو، هەرکاڵ ف ناپخته.

نەباخ: مۆشەدەمەی ئاسنگەر ف دم آهنگران.

نەباخچی: کەسێ کە بەنەباخ کاردەکا ف کسی کە با دم کار می‌کند.

نەپاك: ۱) جەپەڵ، گەمار، پیس؛ ۲) برێتی لە فێڵبازو دووڕوو ف ۱) کثیف؛ ۲) کنایه از مکّار.

نەپابی: بێ‌ئاگادار، بێ‌چاودێری کەر ف بدون محافظ.

نەپخاندن: ۱) فوودان، پفت‌ێ‌کردن؛ ۲) برێتی لە ناربف‌کردن بەدرۆ ف ۱) پُف کردن؛ ۲) کنایه از مدح دروغین گفتن.

نەپشت نەزك: بێ‌بەروپشت، برێتی لە نازاست و دووڕوو ف کنایه از دورو و منافق.

نەپوختە: نەکولاو ف ناپخته، خام.

نەپۆز: نالەبار، نازێك ف ناهموار.

نەپۆزیان: نازێکی و نالەباری ف ناهمواری و به کار چیزی نیامدن.

نەپەخەك: فوودرباگ، پەنەماوبەبا ف بادکرده.

نەپەرۆشك: ۱) چرنوکی مەلی ڕاوکەر؛ ۲) نچیری مەلی ڕاوکەر ف ۱) جنگال پرندهٔ شکاری؛ ۲) نخجیر پرندهٔ شکاری.

نەپەلولە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەپەندن: شاردنەوە، گومکردن لەبەرچاوان ف پنهان کردن.

نەپەندی: نادیار، نهێنی ف ناپیدا، غیب.

نەپەنی: نادیار، گوم لەبەرچاو ف ناپیدا.

نەپیاو: ۱) ناپیاو، نامـەرد؛ ۲) پیاوێ کە توانای گان‌کردنی نەبێ ف ۱) نامرد؛ ۲) مردی کە توان جنسی ندارد.

نەپێژاندی: نەکولاو، نەبرژاو ف کال، ناپُخته.

نەپێکهاتی: پێك‌نەهاتوو، نامادەنەکراو، جێ‌بەجێ‌نەکراو ف مُهیّا نشده.

نەتـــاشـــراو: ۱) داری تیخ‌لێ‌نەدراو؛ ۲) برێتـی لە بنیادەمی کەم‌فام‌و بەروەردەنەکراو ف ۱) ناتراشیده؛ ۲) کنایه از آدم زمخت و کم فهم.

نەتاشیاگ: نەتاشراو ف نگا: نەتاشراو.

نەتاشیاو: نەتاشراو ف نگا: نەتاشراو.

نەتانین: نەتوانین، لەتاقەتدا نەبوون ف نتوانستن.

نەتـر: ۱) رەت، نەکـان، بزاو؛ ۲) مات‌و بێدەنگی ف ۱) تلو، تکـان؛ ۲) خاموشی و سکون.

نەتراندن: ۱) بزاوتن، رەت‌پێدان؛ ۲) بێدەنگ‌و جوڵەکردن ف ۱) تکان دادن؛ ۲) ساکت ماندن و حرکت نکردن.

نەترس: بوێر، ئازا، گەزناس ف نترس.

نەترك: پرپرەو پەرەنگی زەنبەر بەجەشنی مانگیلە: (پەیوەستە ژوەسلێ نە دمـینم کو سەراسـەر/ بشکـوژو نەلبسم‌و وەرەق‌و **نەتـرك**‌و بازن) «جـزیری»، (کـوفی زجـەواهیران موکـەللەل/ کوتـەرگە **زنەترکان** موسەلسەل) «خانی» ف یکی از زیورآلات.

نەترنایش: لەژێر چاوەدێری گیرار ف تحت نظر.

نەتوش: تەوەزەل، نەمەڵ ف تنبل.

نەترە: ۱) غیرەتی دڵ، قەوەتی دەروون؛ ۲) رەت، تل، تەکان ف ۱) جرأت؛ ۲) تکان.

نەترەبردن: ۱) زراوبردن، ترساندن؛ ۲) رەت‌بردن ف ۱) زهره‌ترك کردن؛ ۲) تلوخوردن.

نەترەبۆق: زەبەلاحی تەزە ف لندهور.

نەترەدان: رەت‌بردن ف تکان خوردن.

نەتشت: نەهیچ ف ناچیز.

نەتك: ۱) ڕێگەی سەنگ فەرش؛ ۲) ڕێگەی پیادە لە جادەو خیاباندا ف ۱) راه سنگ‌فرش؛ ۲) پیاده‌رو.

نەتل: دوژمن، نەیار، دز ف دشمن.

نەتڵ: ١) ملۆزم؛ ٢) لەرێگەدەرچوگ [ف] ١) سهمناك: ٢) منحرف.

نەتم: ١) كانی، نامانەتی، نەبەبەكجاری: ٢) كەمقسە [ف] ١) موقتی: ٢) كم سخن.

نەنوُ: بەدفەڕ، ناكارخراپ [ف] بداخلاق.

نەتۆرە: نانۆرە [ف] لقب زشت.

نەتوُرە: لەسەرخۆ، هێدی، هێمن [ف] آرام، شكیبا.

نەتوتشت: بێكەڵك، هیچ‌وپوُچ [ف] بی بهره.

نەتوكەس: نامەرد، ناكەس، خوێڕی، خۆری [ف] نامرد.

نەتوهاوە: كاری نالەبار، كردەی ناحەز [ف] كار زشت.

نەتــە: ١) شوُكراوی نامادەی چاندن: ٢) خەڵەی تازەشین بوُگ [ف] ١) زمین شخم‌زدهٔ آمادهٔ كشت: ٢) غلّهٔ تازه‌روییده.

نەتەكن: بفە، جێ‌مەترسی، هیلاك. فەلاكەت [ف] خطرناك.

نەتەل: دوژمن، دژ [ف] دشمن.

نەتەڵە: مرۆترسێن [ف] ترساننده.

نەتەوایەتی: كەلابەنی، فەومابەنی [ف] ملّیّت.

نەنەوە: ١) نۆرەمە، رەگەز: ٢) فرزەندی فرزەند [ف] ١) نژاد، نسل: ٢) نواده.

نەتەوەپەرستی: كاركردن بۆ فازانجی گەل [ف] ملّت‌خواهی.

نەتەوی: دوژمن، دژ [ف] دشمن، ضدّ.

نەتەوێ: ١) داوا مەكە: ٢) قبوُڵ مەكە [ف] ١) نخواه: ٢) نپذیر.

نەتیجە: ١) ناكام، حاسڵی شتێ: ٢) مناڵی نەوە [ف] ١) نتیجه: ٢) فرزند نوه، نبره.

نەتیدا: بەدەر، رەگەڵ‌نە [ف] مردود، قبول نشده در گروه.

نەتێر: هەژار، برجی، دەس‌كورت [ف] بینوا، مُحتاج.

نەتبژە: مناڵی نەوە [ف] نبیره.

نەتێو: لەسەرنەكراو، نەلێ، وەرنەگیراو [ف] قبول نشده در گروه.

نەجابەت: ناكاری باش‌و پیاوانە [ف] اخلاق پسندیده و مردانه.

نەجات: رزگار [ف] نجات.

نەجــاتبوُن: ١) رزگاربــوُن: ٢) تەواوبــوُنی كار: ٣) تەواوكردنی كار: (لــەدروێنەی **نەجاتم‌بو**) [ف] ١) رها شدن، آزاد شدن: ٢) پایان یافتن كار؛ ٣) فارغ شدن از انجام كار، به پایان رسانیدن.

نەجــاتدان: ١) رزگاركــردن: ٢) تەواوكردنی كار [ف] ١) نجات دادن، خلاص كردن: ٢) كار را تمام كردن.

نەجاخ: نەوروكە، نەوری بچوُك [ف] نیر كوچك.

نەجار: دارتاش [ف] درودگر.

نەجاو: بێ هێنان‌و بردن لەناو دەم‌و ددانا [ف] ناجو بده.

نەجاو باگ: نەجاو [ف] ناجو بده.

نەجاو یاو: نەجاو [ف] نجو بده.

نەجدی: ئەسپی كلك قەبچی‌كراو [ف] اسب دم قیچی شده.

نەجف: بێ‌بزوتن [ف] بی حركت.

نەجم: نەجف [ف] بی حركت.

نەجمە: ١) ئەستێرەی سەرشانی ئەفسەر؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان، سوُكەڵەی نەجمەدین [ف] ١) ستارهٔ سردوش افسران: ٢) اسم مردانه.

نەجوُراو: نەجاو [ف] ناجو بده.

نەجیەلاندی: ١) منت‌ومال نەدراو؛ ٢) خۆرست، خۆكرد [ف] ١) صیقل ندیده: ٢) طبیعی.

نەجیب: ١) رەســەن: ٢) ناكــاربــاش [ف] ١) نجیب، اصیل: ٢) خوش اخلاق، نیكو رفتار.

نەجیبزادە: رەسەن [ف] نجیب‌زاده.

نەجیبزابە: نەجیب‌زادە [ف] نجیب‌زاده.

نەجیم: نەجیب [ف] نجیب.

نەجیمزادە: نەجیب‌زادە [ف] نجیب‌زاده.

نەجیمزابە: نەجیب‌زادە [ف] نجیب‌زاده.

نەجیو: نەجیب [ف] نگا: نەجیب.

نەچار: ناچار [ف] ناچار.

نەچڵیان: راست‌نەهاتن، دروست دەرنەچوُن [ف] دُرُست درنیامدن.

نەچی: ١) وشــەی ئاگاداركــردن بۆ گێڕانەوە لە كارێ: (**نەچی** ئەوكارە بكەی)؛ ٢) لە رۆیشتن دەست‌بەردە [ف] ١) نكنی!: ٢) نروی.

نەچێ: ١) نەڕوا، نەچێت؛ ٢) خراپ‌ونالەبار [ف] ١) نرود: ٢) زشت و ناپسند.

نەچیر: نچیر [ف] نخجیر، شكار.

نەچیرڤان: نچیرڤان، راوكەر [ف] شكارچی.

نەحس: شوُم، بێ‌فەڕ [ف] شوم.

نەحلەت: لەعنەت [ف] نفرین، لعنت.

نەحەلی: رامەكە، غارمەدە [ف] مدو.

نەخ: داوەبەنی خوری [ف] نخ پشمین.

نەخازا: ناوازە، خاسما، نایبەنی [ف] و بەویژه.

نەخازە: ١) ناوازە، بەتایبەت: ٢) نەنەوێ [ف] ١) بەویژه؛ ٢) نخواه.

نەخاسم: نەخازە، ناوازە [ف] بەویژه.

نەخافڵ: ناخافڵ [ف] ناخودآگاه.

نەخالی: نهالی، پەلاس، بەڕەی ساكار [ف] گلیم ساده، پلاس.

نەخاندی: بێ‌سیوات [ف] ناخوانده، بی‌سواد.

نەخت: ١) تۆزقاڵ، كەم: (نــەختێ لەم مێوژەم دەرێ): ٢) پێچەوانەی قەرز: (**بەنەخت** بەچەند؟): ٣) زەوی بەرێژدو: ٤) قەڵەن، شیر بایی: ٥) پارەی‌لەسكــەدراو [ف] ١) انــدك: ٢) نقــد، مقــابــل نسیه: ٣) زمین پرحاصل: ٤) شیربها: ٥) نقد، مسكوك، مقابل جنس.

نەخت‌و پسوخت: ١) بێ عەیب‌و كەمــایەسی: ٢) گش، سەرلــەبــەر: (قســەكــەی **نەخت‌و پوخت** لەبەردەم دانا) [ف] ١) بدون نقصان: ٢) همگی، عموماً.

نەختــوكــە: كەموُكە، زۆر كەم: (ئەو **نەختۆكە** گەنمەم هەیە) [ف] كمك، بسیار اندك.

نەختوُكە: نەخنۆكە [ف] بسیار اندك.

نەختە: سەرمای سەخت [ف] سرمای سخت.

نەختەنەختە: كەم‌كەمە [ف] اندك اندك.

نەختێ: کەمێ، کەموکەیێ [ف] اندکی.
نەختێك: کەمێك [ف] اندکی.
نەختینە: گەنجینە [ف] گنجینه.
نەخـری: ١) نخـری، نخوری. نۆبەرەی منال؛ ٢) خوربێن؛ ٣) بالانە، نۆبەرەی‌میوە [ف] ١) نخستین فرزند؛ ٢) ناشتا، صبحانه نخورده؛ ٣) نوبرمیوه.
نەخربن: خوربێن‌بوُن [ف] ناشنابودن، گرسنه‌ماندن.
نەخس: شوم، نەحس [ف] شوم، نحس.
نەخش: ١) رەنـگ‌و شکڵی دروسکـراو بە دەست؛ ٢) بەخت‌و هات: (نەخشی هێناوە) [ف] ١) نقش و نگار؛ ٢) شانس.
نەخشاندن: بەرەنگی جوان رەنگاندن [ف] نقش و نگارزدن.
نەخشاندی: ١) نەخش‌کراو، نەخشاو؛ ٢) رەنگاندی [ف] ١) مُنقّش؛ ٢) نقاشی کرد.
نەخشاو: بەرەنگی جوان رەنگاو [ف] منقوش.
نەخشبەند: ١) کەسێ شت بە رەنگ‌پیاساوبن جوان‌ەکا؛ ٢) نازناوی حاوەن‌تەریقـەیێك کە ناوی محەممەد بەهائەددین‌و فەبری لە شاری بوخارابە [ف] ١) نقش‌گر؛ ٢) لقب یکی از سران سلسلهٔ طریقت.
نەخشبەندی: مریدانی تەریقەتی نەخشبەند [ف] پیرو طریقهٔ نقشبندی.
نەخشدار: بەنەخش‌کراو، دژی ساکار [ف] منقش.
نەخشونبگار: ١) وێنەو شکڵ پێکەوە؛ ٢) برێتی لە چونیەتی کاروباری ژیان [ف] ١) نقش و نگار؛ ٢) کنایه از وضع زندگی.
نەخشـە: ١) شکڵی وڵات‌و سەرزەمینـان لەسـەر کاغـەز، خەرینە؛ ٢) برباری چونـیەتـی کردنـی کارێك لەبیر وهـۆش‌دا [ف] ١) نقشـهٔ جغرافیایی؛ ٢) طرح، نقشهٔ انجام کاری.
نەخشەبەندی: نەخشبەندی [ف] نقشبندی.
نەخشە کێشان: پیلان‌گێران [ف] نوطئه‌چینی.
نەخشە کێشانەوە: نوُسینی شکڵی شتێك یان وڵاتێك لەسەر کاغەز [ف] نقشه‌کشی.
نەخشین: ١) جوان‌و رەنگـاوی؛ ٢) ناوە بۆ ژنان [ف] ١) دارای نقش و نگار، منقوش؛ ٢) نام زنانه.
نەخشیو: نەخشاو [ف] منقوش.
نەخفی: زگ‌باکردو، فوکراو [ف] بادکرده.
نەخلەش: بڕبەر، بەری زۆر هەبە [ف] پُربار.
نەخلیایش: نەخلەش [ف] پُربار.
نەخو: نەدی، نەی‌چی، کە وابێ [ف] پس، چه.
نەخۆ: ١) مەبادا؛ ٢) دەنا، نەگینا؛ ٣) مەخۆ؛ ٤) هەرناوەها [ف] ١) مبادا؛ ٢) وگرنه؛ ٣) مخور؛ ٤) بههمین ترتیب.
نەخوازا: ناوازە، نمازە، بەنابەنی، نەخازا [ف] و بو بژه.
نەخوازە: نەخوازا [ف] و بەوبژه.
نەخوازەلا: نەخوازا [ف] وبه وبژه.
نەخوازی: نەنەوێ، گەرە کت نەبێ [ف] نخواه.
نەخوازیاگ: بێ‌بەش لە داواکردن [ف] ناخواسته.
نەخوازباو: نەخوازباگ [ف] ناخواسته.
نەخـواسـتـە: لە مەبـەسـت دوُربـێ، لەپـاش ناوی خودا دێت: (خودانەخواستە جت لێ فەوماوە) [ف] ناخواسته، با کلمهٔ خدا آید.
نەخـۆر: ١) کەسێ لە خواردن دوُرە: (نان نەخۆرە، قەرز نەخۆرە)؛ ٢) برێنی لە رژدو لەچـەر: (مـاڵ نەخـۆر هین بخـۆرە) [ف] ١) کسی که نمی‌خورد؛ ٢) کنایه از خسیس.
نەخۆش: ناخۆش، لەش بەبار [ف] نگا: ناخۆش.
نەخۆش‌بوُن: دوچاربوُن بە لەش‌بەباری [ف] بیمارشدن.
نەخۆشخانە: خەستەخانە [ف] بیمارستان.
نەخۆش کەفتن: نەخۆش‌بوُن [ف] بیمارشدن.
نەخۆش کەوتن: نەخۆش‌بوُن [ف] بیمارشدن.
نەخۆشی: لەش‌بەباری [ف] بیماری.
نەخۆشین: نەخۆشی [ف] بیماری.
نەخـون: نەسپێ کە لای قوُنی بڵنـدەو ملی نەوی‌بە [ف] اسبی که کَفَل برجسته و گردن فروهشته است.
نەخوێندە: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندی: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێنە: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندو: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندەوار: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندەواری: بێ‌سبوانی [ف] بیسوادی.
نەخوێندی: نەخاندی، نەخوێنە [ف] بیسواد.
نەخەسەلا: نەخوازەلا [ف] و بە وبژه.
نەخەم: قەیدی نیە، با وابێ [ف] باشد.
نەخەمە: نەخەم [ف] باشد.
نەخێر: نە، نەنا [ف] نه، چنین نیست.
نەدار: بێ‌ماڵ، دەستەنگ، بەلەنگاز، نەقیر [ف] فقیر.
نەداری: بێ‌ماڵی، دەستەنگی [ف] فقر.
نەدامەت: نەگبەت [ف] ١) مصیبت؛ ٢) سیەروزی.
نەدان: ١) نەسملی‌نەکردن؛ ٢) بێ‌ناوەز [ف] ١) ندادن؛ ٢) نادان.
نەدر: نزر [ف] نذر.
نەدو: کەم‌قسە [ف] کم حرف.
نەدوُر: نزیك [ف] نزدیك.
نەدوێر: نەدوُر [ف] نزدیك.
نەدوێن: نەدو [ف] کم حرف.
نەدیار: نەخویا،بەرپیوار،نەناشکرا، نادیار [ف] ناپیدا.
نەدیاری: نەدیاربوُن، گوم‌بوُن [ف] ناپیدایی.
نەدی‌بدی: نازەپێداکەونوی زۆر ماڵ‌خۆشەویست [ف] ندیدبدید.
نەدیتبار: نەبانوك، خۆبوێر، خۆوەشێر لە نەرك [ف] اهمال کننده.
نەدیتـە: ١) نەبینـە، کڕین‌و فرۆشتنی بێ‌دیتن: (نەدیتە بەچەند؟)؛ ٢) نەنەوەی نەنەوە [ف] ١) ندید، معامله بدون دیدن؛ ٢) فرزند نبیره.
نەدیدە: نەدیتە [ف] نگا: نەدیتە.

نەدیر: ١) ئاگری سەرچیا بۆ خەبەر بەخەڵکدان؛ ٢) زوو، بەمزوانە ف ١) آتش اعلام خبر بر فراز کوهها؛ ٢) بەزودی.

نەدیگ: نەبینراو ف ندیده، ناآشنا.

نەدیو: گوم لەبەرچاو ف پنهان از دید.

نەدی و بدی: نەدی‌بدی ف ندیدبدید.

نەر: ١) نك، جەم؛ ٢) سوچ، قوژبن ف ١) نزد؛ ٢) گوشه، نبش.

نەر: ١) پێچەوانەی مێوینە؛ ٢) جۆرێکە لە رەسەنی وشتر: (ئەم وشترە نەرە) ف ١) نر؛ ٢) نوعی نژاد شتر.

نەراست: ١) خوار، چەوت، گێر؛ ٢) درو؛ ٣) برینی لەدروزن ف ١) کج؛ ٢) دروغ؛ ٣) کنایه از دروغگو.

نەراستەرێ: نە بە ئاشکراو روبەرو ف غیرمستقیم.

نەراستی: ١) بەدەل؛ ٢) خەیانەت؛ ٣) بەگاڵتە، بەشوخیەوە ف ١) بدل؛ ٢) خیانت؛ ٣) بەشوخی.

نەران: ١) گورە، دەنگی‌زلی‌بەقەوەت؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) غرش؛ ٢) نام دهی است.

نەراندن: گوراندن ف غر بدن.

نەرانن: نەراندن ف غر بدن.

نەربەند: مرمەند ف سوهان.

نەربێچ: ماربێچ قلبان ف مارپیچ قلیان.

نەرتلێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەرچ: نرکە ف هن کردن خسته.

نەرچە: نرکە ف هن کردن خسته.

نەرچە: بەچکە وشتری نێر ف شُتُر بچّهٔ نر.

نەرخ: نرخ، بایی، قیمەت ف نرخ.

نەرخ دان: درکاندنی قیمەت، گوتنی بایی ف نرخ چیزی را گفتن.

نەرخ دانان: بایی بۆدانان ف نرخ بر چیزی گذاشتن.

نەرد: گەمەی ناولی ف نرد.

نەردان: کابەکردن بەتەختەنەرد ف نردبازی.

نەردانێ: نەردان ف نردبازی.

نەردونگ: ناردبوان، پەیژە، بەبجە، سلەم ف نردبام.

نەردە: ١) دیواری نزم بەدەوری شنشکا؛ ٢) ناردبوان، بەبژە ف ١) دیوارکوتاه، نرده؛ ٢) نردبام.

نەردەوان: نەردونگ ف نردبام.

نەردبن: نەردانێ ف نردبازی.

نەردیوان: بەبژە، بەبجە، ناردبوان ف نردبام.

نەرز: ناوەراستی سەرشان و پشت: (کلکی دەنەرزی پشتی ناو، دارەکەی نابوە سەر **نەرزی** شانی) ف وسط شانەها و پشت.

نەرزە: ١) نەرز؛ ٢) نەری درندەو دبو: (**نەرزە** شێر، **نەرزە**دبو)؛ ٣) نارە نە، گورە: (شەم **نەرزەنەرزەت** لەجیە، **نەرزە** مەکە)، نەراندن ف ١) نگا: نەرز؛ ٢) نر بنهٔ درنده و دبو؛ ٣) غریدن.

نەهرز: جۆرێ نیخ بۆ شیر و خەنجەر ف نوعی نبغ پرندار.

نەرزەنێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نەرگز: گوڵێکی سپی ناوزەردی زۆر بۆن‌خۆشە بنکی هەیەو لەسەرە بەهاردا دەروێ ف نرگس.

نەرگزجار: جێگەی لێروانی نەرگزی زۆر ف نرگس زار.

نەرگزە: ١) فیتکەی ناوزێی مابن کە جارنا دەبیرن؛ ٢) کلێنچکەی سەر درگی پەز ف ١) دکمهٔ فرج مادیان؛ ٢) دنبالچهٔ بالای دنبه.

نەرگزی: بەرەنگ و بونی نەرگز ف همرنگ با همبوی نرگس.

نەرگس: نەرگز ف نرگس.

نەرگسجار: نەرگزجار ف نرگس زار.

نەرگسە: نەرگزە ف نگا: نەرگزە.

نەرگسەجار: ١) نەرگزجار؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) نرگس زار؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەرگسی: نەرگزی ف نگا: نەرگزی.

نەرم: ١) پێچەوانەی زبر؛ ٢) پێچەوانەی رەق ف ١) نرم، ضدّ خشن؛ ٢) نرم، ضدّ سخت.

نەرما: قرنێنە ف نرمادە، سگك.

نەرمادە: نەرما ف سگك.

نەرمان: زەوینی بێ‌بەردو لەکێڵان‌خوش، پێچەوانەی بەردەڵان ف زمین هموار و نرم.

نەرمانی: نەرمان، پێچەوانەی بەردەڵان ف زمین هموار و نرم.

نەرمایی: پێچەوانەی رەقی ف نرمی.

نەرم‌بون: ١) لەرەقی نەکەوتنەوە؛ ٢) برێتی لە رازی‌بون بە داوایەکی لە کەسێ دەکرێ ف ١) نرم شدن؛ ٢) کنایه از راضی شدن.

نەرمز: نەرم ف نرم.

نەرمژاندن: کارێ کردن کە رەق نەرم بێ ف نرم کردن سخت.

نەرمژین: نەرم‌بونی رەق ف نرم شدن سخت.

نەرمك: گوشتی بێ‌پێشە ف لخم، گوشت بی استخوان.

نەرمکاسەر: بان‌مەڵاشو ف آهیانە.

نەرمکاگوها: شلکەی گوێ ف لالهٔ گوش.

نەرم‌کردن: ١) نەرمژاندن؛ ٢) رام کردن، راضی کردن ف ١) نرم کردن سفت؛ ٢) قانع کردن.

نەرم‌کرن: نەرم‌کردن ف نگا: نرم کردن.

نەرمکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەرمکێش: بنیادەمی بەسەبر و پشولەسەرخۆ ف مداراکننده.

نەرمکێشی: مدارا ف مدارا.

نەرمو: تاتو، نانخوری بێکارە ف طفیلی.

نەرمو: بەحەوسەلە، پشولەسەرخۆ ف شکیبا، بردبار.

نەرم‌وشل: ١) شل وشل؛ ٢) بنیادەمی بەحەوسەلە ف ١) نگا: شل‌وشل؛ ٢) بردبار.

نەرموك: نەرمك، گوشتی بێ‌پێشە ف لخم، گوشت بی استخوان.

نەرمول: ١) نەرمی چکولەی دلگر؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) نرم نازی؛ ٢) نام زنانه.

نەرمولە: بچکولەی نەرم ف نرم کوچولو.

نەرم‌ونول: نەرمی دوور لە زبرایی ف نرم و دور از زبری.

نەرم‌ونیان: ١) بنیادەمی بەسەبرو حەوسەلە؛ ٢) قسەی دوور لە تووڕەیی ف ١) آدم باحوصله؛ ٢) سخن ملایم.

نەرمە: ١) نەرمك؛ ٢) کیژی شل‌ومل؛ ٣) شلکەی گوێ؛ ۴) هەوابەك بە باوبڕ ف ١) گوشت لخم؛ ٢) زیبای رعنا؛ ٣) نرمهٔ گوش؛ ۴) نوایی که با نی می‌نوازند.

نەرم‌هاژوك: نەرم‌ونیان ف صبور و آرام.

نەرمەبڕ: زمان لووس ف جرب زبان.

نەرمـەبێز: ١) ناڵـەبێز، بارچەی نەنك‌و شاش؛ ٢) دابێرزاو بە بارچەی شاش ف ١) بیزن بارجەای؛ ٢) ببخته با بارجهٔ نازك.

نەرمەزین: نمەدزین ف نمد زین.

نەرم‌هژاندن: برێنی لە ڕازی کردن‌و هێنانەڕەدا بەبێ‌هەڵگونن ف کنایه از راضی کردن به وسیلهٔ مدح و ثنا گفتن.

نەرمەساو: پۆلای جەقۆتیژکردن ف بولاد چاقو تیزکنی.

نەرمەغار: پێچەوانەی جوارناڵە، غاری لەسەرخۆی ئەسپ ف چهارنعل سبك اسب، مقابل ناخت.

نەرمەقووت: پاش‌جاوینی پاروو ف خوب جو بدن خوراك.

نەرمەك: زنی نەرم‌ونول ف زن نسبتاً چاق.

نەرمەکوکە: قفەی سەبرو نارام ف سرفهٔ نرم.

نەرمەگا: زەوی خۆشکراو، جەندهێشە ف زمین جندبار شخم زده.

نەرمەگاو: شەقاوی بجووك ف گامهای نرم.

نەرمەلوت: نەرمەگاو ف گامهای نرم.

نەرمەلیقە: لىجق ف لزج.

نەرمەنەرمە: کەم‌کەمەو بەسەبر ف نرم‌نرمك.

نەرمەنیشك: لەبارو شیاو ف شیك و خوش نیب.

نەرمی: پێچەوانەی زبری‌و زەفی ف نرمی، مخالف زبری و سختی.

نەرمێ: ١) قسـەی دوانـدنی کیژی جوان؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) کلمهٔ خطاب به زیباروی؛ ٢) نام زنانه.

نەرمیچانك: زۆر نەرم ف بسیار نرم.

نەرمین: ناوە بۆ ژنان ف نام زنانه.

نەڕن: نەچن، بمێننەوە ف نروند.

نەڕند: ١) نەباش؛ ٢) ناشیرین، ناحەز ف ١) ناپسند؛ ٢) بدشکل.

نەڕنایش: ١) دێلەدێو؛ ٢) برێنی لە ژنی زەبەلاحی ناقۆڵا ف ١) دلەدیو؛ ٢) کنایه از زن لندهور.

نەڕنەڕەشێر: برێنـی لەزەبەلاحی مرۆترسێن ف کنایـه از لندهور سهمناك.

نەرو: نێرنك ف نرهٔ گیاه.

نەڕۆ: مەچۆ، دەست‌لەڕۆیشتن بەردە ف مرو.

نەرۆبیانزی: نێرنك بیواز، نەولقە کە تۆمی تیایە ف نرهٔ بیاز سبز.

نەروك: ١) لقی ناوەڕاستی گیا؛ ٢) ژنێ کە مەمکی قبت نیە ف ١) ساقهٔ اصلی گیاه، نره؛ ٢) زنی که بستان برجسته ندارد.

نەروم: ١) بێ‌نەڕ، سووك‌وچرووك؛ ٢) لەخـۆبایی، بادی‌هەوا ف ١) بی اخلاق پست؛ ٢) مغرور و خودخواه.

نەڕوما: نەڕما، نەڕمادە، قرنە ف نرماده، سگك.

نەڕونەیار: ١) بۆدینن نەشیاو؛ ٢) جێ‌گومان ف ١) غیرقابل دیدن؛ ٢) جای گمان.

نەڕۆی: نەچی. لەسەرچوون‌سوورنەبی ف نکند بروی.

نەرە: ١) داربەڕوی‌زل؛ ٢) زمانەی‌نەرازو ف ١) درخت تنومند بلوط؛ ٢) زبانهٔ ترازو.

نەڕە: ١) گورەی دڕندە، نارەنە؛ ٢) نەڕزە ف ١) غرّش درنده؛ ٢) نگا: نەڕزە.

نەڕەوا: نارەوا، ناحەق ف نارەوا.

نەڕەبی: نێریەنی، نێرایەتی ف نر بودن.

نەڕەی‌دێو: نارەتەی دێو ف نعرهٔ دیو.

نەڕەی‌پشت: ناوەڕاستی پشت ف وسط پشت.

نەڕەی‌شان: سەرشان ف بالای کتف.

نەرێ: نە، نەخێر، پێچەوانەی ئارێ ف نە، مقابل آری.

نەڕێ: ١) نەچی، نەڕوی؛ ٢) پێچەوانەی مێوینەبوون؛ ٣) گوو نەکەی ف ١) نکند بروی!؛ ٢) نری، نربودن؛ ٣) نکند برینی!.

نەریت: ١) خدە، خو، ئاکـار؛ ٢) تازەداهاتگ ف ١) خوی، روش؛ ٢) نوبن، مدروز.

نەڕیت: گوو نەکەی ف نربنی!.

نهربز: نهرز ف تیغ دندانەدار.

نەرێسات: نە بەئاشکراو ڕەپ‌و ڕاست ف غیر صریح.

نەڕێ‌مابکی: نێرەموك، نێرەموك ف نازا.

نەرێن: دژ، نەیار ف مخالف، ضد.

نەرێنی: دژایەنی، دژمەنی ف مخالفت، ضدیّت.

نەز: نەفەس، هەناسە: (نەزگره وانا: نەفەس دەگرێ) ف نفَس، دم.

نەزا: ١) نەستێور، مێوبنەبێ کە نازێ، زگ‌نەکەر؛ ٢) بێچوی نەبو، منالی دانەنا ف ١) نازا؛ ٢) نزاد.

نەزاکە: جاوەڕوانی، چەمەڕایی ف انتظار.

نەزاکـــەت: ١) لەسـەرخـۆبی‌و بەسنـدی: (خـانمێ بەنـەزاکـەتە، بەنەزاکەت جوابی‌دامەوە)؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) نزاکت و لطف؛ ٢) نام زنانه.

نەزان: ١) منـاڵ‌نەبـوون، زگ‌نەکـردن؛ ٢) بێ‌ناوەز ف ١) بچەنیاوردن، نازابودن؛ ٢) نادان.

نەزاندراو: فێم‌نەکری ف معلوم نشده.

نەزاندو: کەسێ کە بێ‌ناوەزانە قسەدەکا ف کسی که احمقانه حرف می‌زند.

نەزانست: لەڕوی بێ‌ئاگایی ف اشتباه.

نەزانستە: لەنەزانست ف ندانسته.

نەزان کار: ناشی، بێچەوانەی کارامە ف کاردان، ناشی.

نەزانم کار: زانای خۆگێل کەر ف مُتجاهل.

نەزانم کاری: خۆبەنەزان ناساندنی ئاگەدار ف تجاهل.

نەزانەی: نەزانی ف نادانی.

نەزانی: بێ ئاوەزی ف نادانی.

نەزانین: نەزانی ف نادانی.

نەزدیك: نزیك بەگش بارانداف نگا: نزیك و مشتقات آن.

نەزر: نزر، نەدر ف نذر.

نەزگرە: نزگرە، نزگەرد ف سکسکه.

نەزلە: نزلە، نوزلە، بەسبوی زۆر سەخت ف سرماخوردگی شدید.

نەزم: ۱) جۆر، نەرز؛ ۲) نەکـوُزی؛ ۳) نەبز، تل‌دانی ڕەگ؛ ۴) هەوای گۆرانی یان هەڵپەڕکێ ف ۱) طور: ۲) نظم: ۳) نبض: ۴) آهنگ ترانه یا رقص.

نەزمی: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

نەزمبە: پۆلیسی ئاوشار ف شهربانی.

نەزوك: نەزا، مێو بنەیێ کە بێچوی نابێ ف نازا.

نەزوکی: زارونەهێنان، منالدارنەبوُن ف نازایی.

نەزهـ: ڕوداوی ناخۆش، فەزاوبەلا ف قضا و بلا.

نەزەر: ۱) بیر، بڕوا: (بـە نەزەر من وایە)؛ ۲) تمـاشـای بەکتر کردنی نامەحرەم ف ۱) عقیده، رأی: ۲) نظر نامحرم.

نەزەرگە: جێگای لێ بوُنی پیاوانی خوا ف جای دیدار اولیاء.

نەزێ: نەزۆك ف نازا.

نەزیرە: حیرۆکی کورت، سەرگوزشتە ف داستان کوتاه.

نەزیك: نزدیك بەگش باربەوە ف نگا: نزدیك.

نەزیلە: نەزیرە ف داستان کوتاه.

نەژاخ: نەجاخ، نەوری گجکە ف نیر کوچك.

نەژاد: ۱) رەسەن، رەچەلاك. بنچینە؛ ۲) زاکاو، سبس ف ۱) نژاد؛ ۲) پژمرده.

نەژار: نەجار، دارتاش ف نجّار.

نەژخۆ: ۱) نەدی جۆن؟؛ ۲) بەلێ وایە؛ ۳) نەخۆ ف ۱) پس چطور؟؛ ۲) آری چنین است؛ ۳) نگا: نەخۆ.

نەژد: ۱) قرچ. قرچـان، چرچ بوُن؛ ۲) تالان، پوُر ف ۱) ترنجیدگی، چروکیدگی؛ ۲) چپاول.

نەژدە: نژدە ف نگا: نژده.

نەژدڤان: تالانچی، پوُرکەر ف چپاولگر.

نەژدی: ۱) نزیك؛ ۲) مالی تالانی ف ۱) نزدیك؛ ۲) مال یغمایی.

نەژدینێ: نەهێزا، بێ کەڵك ف بی ثمر، بی فایده.

نەژرنابش: ۱) خۆجوان کردن، خۆڕازاندنەوە؛ ۲) ڕازاندنەوە ف ۱) خود را آراستن؛ ۲) آراستن.

نەژگاف: گزوگومەت، کتوپڕ، لەپڕ ف ناخودآگاه، ناگهانی.

نەژنەو: ۱) گوێ کپ، کەڕ؛ ۲) مەبیسە، گوێت لێ نەبێ ف ۱) کر، ناشنوا؛ ۲) مشنو.

نەژنەوا: گوێ نەگر ف پند نشنو.

نەژنەوایی: ۱) کـەڕی؛ ۲) گوێ نەبیسـی ف ۱) نـاشنوایی؛ ۲) پندنشنودن.

نەژی: ۱) بێ گیان. پێچەوانەی گیان لەبەر؛ ۲) توکێکە وانا: نەمێنی ف ۱) بی‌جان؛ ۲) دشنامی است به معنی بمیری.

نەساز: ۱) نەخۆش، لەش بەبار؛ ۲) کەسێ کە دژایەنی دەکاو لە ئاشتی نەبـانـە؛ ۳) لەسـەودادا سەررەق ف ۱) بیمار؛ ۲) سازش ناپذیر؛ ۳) سرسخت در داد وستد.

نەسـاخ: ۱) لەش بەبار، دەردەدار؛ ۲) ناڕاست، دەغەڵ ف ۱) بیمار؛ ۲) نادرست و حیله‌باز.

نەساخن: لەش بەباری، نەساخی، نەخوەشی ف بیماری.

نەساخی: نەخوەشی ف بیماری.

نەساغ: نەساخ، ناساغ ف نگا: نەساخ.

نەساغی: نەخوەشی، نەساخی، لەش بەباری ف بیماری.

نەستەرن: جۆرە گوڵەباخێکی چکۆڵەیە، شیلانی پەروەردەکراو ف گل نسترن.

نەستەق: قسەی بەڕاست و لەگاڵتە بەدوُرو پەنداوی ف سخن ارزنده.

نەستیل: زبان، زەرەر ف زیان.

نەستێل: نالەبار، ناجۆر، بێ جێگە ف بیجا.

نەستێلە: مەردو مەردانە، پیاوی پیاو ف رادمرد.

نەسرەت: ۱) ئاریکاری لەخواوە؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) مدد خدایی؛ ۲) نام مردانه.

نەسرەوت: ۱) بزۆز، بێ ئارام؛ ۲) ئاسوُدە نەبو ف ۱) بی‌آرام؛ ۲) نیاسود.

نەسـرین: ۱) گوڵێکی بوُن خۆشـە لە نەرگز دەکا بەلام زەردە؛ ۲) ناوی زنانە ف ۱) گل نسـرین؛ ۲) نام زنانه.

نەسعەت: ئامۆژگاری، نەسێحەت ف پند، اندرز.

نەسـل: ۱) پالـوێنە، ڕاوەك؛ ۲) کلافەدەزو؛ ۳) پشتێن، کەمەربەند؛ ۴) تۆرەمە ف ۱) پالونه، صافی؛ ۲) کلاف نخ؛ ۳) کمربند؛ ۴) نسل، نژاد.

نەسو: نیخێ کە ئەت نیژ نابێ ف نیغی که تیز نمی‌شود.

نەسوان: کون نەکران ف ناسفتن، سوراخ نشدن.

نەسواو: ۱) نیخی کولی لەسان نەدراو؛ ۲) کون نەکراو، نەسماو ف ۱) تیغ کندشدهٔ سوهان نزده؛ ۲) ناسفته.

نەسوت: شتێ کە بەئاگر ناسوُزێ ف نسوز.

نەسوُز: ۱) نەسوت؛ ۲) بنیادەمی خاوەن بەڵێن ف ۱) نسوز؛ ۲) آدم پای بند به قول و عهد.

نەسەب: ۱) ئامادە بۆ کارتێکردن؛ ۲) نەغمە، ڕازەو بەژێر زەمین‌دا؛ ۳) تۆرەمە ف ۱) تأثیرپذیر؛ ۲) نقب، تونل زیرزمینی؛ ۳) نسل و نسب.

نەسەل: پالوێنە، ڕاوەك ف پالونه، صافی.

نەسەلنابش: پالاوتن و ساف کردنی تراو ف تصفیه.

نەسەلنابە: پالێوراوی تراو، تراوی پالافتە ف تصفیه شده.

نەسەلیایش: نەسەلنایش ف تصفیە.

نەسەلیایە: نەسەلنایە ف تصفیەشدە.

نەسەن: نەرح و ییچم ف ریخت و قیافە.

نەسیب: نسیب، نسیو ف نصیب.

نەسیبەت: نسیبەت ف نگا: نسیبەت.

نەسیحەت: نسحەت، ئامۆژگاری ف اندرز.

نەسیو: نسیو، نەسیب ف نصیب.

نەش: بێهۆش، دڵ بوُراوە ف مدهوش.

نەشارەزا: ناشارەزا، نابەڵەد ف نابلد، ناوارد.

نەشاسە: ١) نارەوا؛ ٢) ناقابیل ف ١) ناروا؛ ٢) ناشایستە.

نەشت: ١) لەئاسمانەوە هاتنەسەرزەمین؛ ٢) ڕێگەی نەدا ف ١) از آسمان بر زمین آمد؛ ٢) نگذاشت.

نەشتن: ١) لەحەواوە هاتنەسەرزەمین، (نەبڕ نەشت)؛ ٢) ڕێگەنەدان ف ١) فرودآمدن بر زمین؛ ٢) نگذاشتن.

نەشتوك: جێگەی نەشتنی باڵداران ف فرودگاه.

نەشتەر: شفرەی دەستی برینگەر ف نیشتر.

نەشتەردان: نەشتەرلێدان، هەڵدڕینی بەنەشتەر ف جرّاحی.

نەشتەركار: برینگەر ف جرّاح.

نەشتەركرن: هەڵدڕینی بە نەشتەر، برینگەری ف جرّاحی.

نەشتەرگەر: نەشتەركار ف جرّاح.

نەشتی: ١) نشتو، لەحەواوە بۆ سەرزەمین هاتگ؛ ٢) برێتی لە پیاوی سەنگین‌و گران ف ١) فرود آمدە؛ ٢) کنایە از آدم باوقار.

نەشخۆر: فەسەڵی بەرماوی ماڵات ف پس‌ماندهٔ علف در آخور.

نەشر: بلاوبوونەوەی مەردم بە سارای قیامەتا. دەگەڵ حەشر دەڵێن: (حەشر و نەشر) ف حشر ونشر.

نەشرە: ١) قافەزو پارچەی باریکی ڕەنگاوڕەنگ کە بۆ جوانی بەدیواربەوە دەخەن؛ ٢) نوسراوی کۆمەڵێك کە بلاوەدەکرینەوە، بلاوۆك ف ١) نوار رنگی کە بە دیوار خانە آویزند؛ ٢) نشریّە.

نەشس: نشست، نەهامەتی ف بدبیاری، اُفول.

نەشم: لەنجەو ناز. دەگەڵ کەشم دەیڵێن: (خانمێکی زۆر بەکەشم‌و نەشم لێرەبو) ف خرام و ناز.

نەشمبل: ١) جوانی خونجیلانەی دڵڕفێن. دەلال؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) زیبای دلکش و نازك اندام؛ ٢) نام زنانە.

نەشمیلانە: نەشمبل ف نگا: نەشمیل.

نەشمیلە: نەشمیل ف نگا: نەشمبل.

نەشناس: بێگانە. پێچەوانەی ناس‌و ناسیاو ف ناشناس.

نەشۆر: ژنێ کە لە عوزر وەستاوە ف یائسە.

نەشە: ١) کەیف، شادی؛ ٢) سەرەتای مەستبوُن ف ١) کیف، سرور؛ ٢) اوّل مستی.

نەشەگرتن: کەیف‌سازبوُن ف سرنشاط آمدن.

نەشەهەرزا: ١) ناشارەزا، ناشی؛ ٢) برێتی لە لەکارنەزان ف ١) ناشی؛ ٢) کنایە از ناوارد.

نەشێ: ناتانێ، ناتوانێت. لەدەستی نایە ف نمی تواند.

نەشیرین: ناحەز، دژی جوان، ناشیرین ف بدشکل.

نەشیان: نەتوانین، لەدەست نەهاتن ف نتوانستن.

نەشێم: ناتوانم. ناتانم. پێم‌ناکرێت ف نمی توانم.

نەع: نە، نەء ف نە.

نەعتك: نەنی، توێڵ. ناوچاوان ف پیشانی.

نەعرە: نارەتە، نەڕڕە ف نعرە.

نەعرەتە: نەعرە، نارەتە ف نعرە.

نەعل: ١) نال؛ ٢) سوڵ، پێڵاوی سڤك کە بەسەرپێوە دەکرێ ف ١) نعل؛ ٢) دمپایی.

نەعلەت: نەحلەت، لەعنەت ف لعنت.

نەعنا: ناعنە ف مرزە.

نەعنە: نەعنا ف مرزە.

نەعنەکێوبلکە: جانرە ف نعنا کوهی.

نەعوُزوبیللا: خوابە پەنا بەتۆ ف حرف پرهیز از بلا، نعوذُبالله.

نەغد: ١) پێچەوانەی قەرز؛ ٢) پارەی لەسکەدراو. نەخت ف ١) نقد، مقابل نسیە؛ ٢) نقد، پول، مقابل جنس.

نەغدوپوخت: نەخت‌وپوخت ف نگا: نەخت‌وپوخت.

نەغدینە: گەنجینە، نەختینە ف گنجینە.

نەغم: ١) ڕێگە بەبن عەرزا؛ ٢) فوج‌وەشاندنی کەڵ لەبەر خۆوە ف ١) نقب، راه زیر زمینی؛ ٢) پیش خود حملەبردن قوچ.

نەغمە: ڕەهەند، ڕێگە بەژێر زەویدا ف نقب، راه زیر زمینی.

نەغەدە: شارێکە لە نێوان شنۆ و مەهاباد لە ناوچەی سندوُس ف نام شهری است.

نەف: قازانج. فیدە. بەهرە، قازانج ف سود، فایدە.

نەفام: بێ‌ناوەزا ف نفهم.

نەفت: تراوێکی بۆگەنیوە لە کان دەری دەخەن بۆ ئاگر و ڕوناکایی زۆر بەکارە ف نفت.

نەفتالین: دەرمانێکی بۆن‌ناخۆشە لە زاخ دەکا لە خوری‌و لیباسی دەدەن تا جانەوەر نەیخوا ف نفتالین.

نەفتاوی: نەفت پێوەنوُساو، تێکەڵ بە نەفت ف نفت‌آلودە.

نەفتخانە: کانی نەفت ف معدن نفت.

نەفع: قازانج ف نفع، سود.

نەفر: ١) شاخی ماڵات؛ ٢) هەرچی وەك شاخ قیت‌بێت ف ١) شاخ حیوانات؛ ٢) هرچەمانند شاخ برجستە باشد.

نەفرە: نفرە ف نگا: نفرە.

نەفری: دەرکراو ف راندەشدە.

نەفربن: نفربن ف نفر بن.

نەفس: ١) خاوەن‌گیان؛ ٢) دڵ‌و دەروُن: (نەفسم بۆ گۆشت دەچێ) ف ١) جاندار؛ ٢) نفس.

نەفس‌پێت: ١) هێدی‌و هێمن؛ ٢) زاڵ بەسەر نارەزوی خۆیدا ف ١) شکیبا؛ ٢) مُسلّط بر نفس.

نەفس کەوتش: نیشتیای چو بە ف اشتها کرد.

نەفسەك: نەوسن. چلێس ف شکم‌پرست.

نەفۆرات: نفۆرات ف نگا: نفۆرات.

نەفەر: ناکەکەس ف نفر.

نەفەرات: زۆرکەس ف نفرات.

نەفـــەرما: جگـە لە هێزی چەکـدار، مرۆی دورلـە سەربـازی بەڵام چەك بەدەس ف بسیجی.

نەفـەس: هەناسە، کزەبایەك کە لەناو دەم و سیپەلاکدا دێت و دەچێ ف نفس، دَم.

نەفەقە: خەرجی خێزان ف هزینهٔ افراد خانواده.

نەفەل: ١) گیابەکی بۆن‌خۆشە؛ ٢) لەوەڕی تەڕ، سێوەڕە ف ١) گیاهی است خوشبو؛ ٢) علف سبز.

نەڤا: هەوای گۆرانی، رەونی ستران ف آهنگ، ترانه.

نەڤازە: زیاد لە پێو بست ف بیش از حدّ لازم.

نەڤرۆز: نیکەم‌رۆژی بەهار ف نوروز.

نەڤس: زڕ، زڕکوڕ، زڕکچ ف ناپسری و نادختری.

نەڤسی: زڕکوڕ ف ناپسری.

نەڤش: ١) بنەوشە؛ ٢) رەنگی بنەوش، مۆر ف ١) بنفشه؛ ٢) رنگ بنفش.

نەڤی: ١) فرزەندی فرزەند. نەنەوە؛ ٢) نزم ف ١) نوه؛ ٢) پست.

نەڤیان: ناخۆش‌ویستن، ناخۆش گەرەك بوون ف تنفّر.

نەڤیجز: نەنیژە، نەنیجە ف نبیره، فرزند نوه.

نەڤیچرك: ١) نەڤیجز؛ ٢) نەدبدە. نەڤی نەوە ف ١) فرزندنوه؛ ٢) نوهٔ نوه.

نەڤیچی: نەڤیچرك ف نگا: نەڤیچرك.

نەڤیس: نوێس، نوێس ف نویس.

نەڤیساندن: نفیساندن. نوێسین ف نوشتن.

نەڤینا: وازوازی، بەخۆنەوەستاو ف لاقید، بی اراده.

نەق: ١) بەڕێنی بەلکی جاو، پەڕێنی بیلو؛ ٢) بژاردە، هەڵبـــژاردە؛ ٣) خوست، نق ف ١) پرش پلك چشم؛ ٢) انتخاب؛ ٣) کمترین صدا.

نەقار: بەردتاش ف سنگتراش.

نەقارم: ناتوانم ف نتوانم.

نەقارە: دەهۆڵ و کەڕەنا ف کوس و کرنا.

نەقارەخانە: جێگەی دۆڵ و زوڕنالێدان ف نقاره‌خانه.

نەقاڵ: قسەخۆش ف خوش گفتار.

نەقام: ١) قام، مقام، نقام، گۆرانی؛ ٢) هەوای گۆرانی ف ١) ترانه؛ ٢) آهنگ.

نەقان: ١) بژاردن، هەڵبژاردن؛ ٢) نقەکردن، دەنگی زۆر بۆخۆهێنان ف ١) انتخاب؛ ٢) صدای فشار بر خود آوردن و زورزدن.

نەقاندن: ١) بژارتن؛ ٢) نقەکردن ف ١) انتخاب کردن؛ ٢) صدای زورزدن.

نەقتاندن: نارەقەکردن. خوەدان ف عرق کردن.

نەقـر: ١) قوڵ، کوڕ، فۆبل؛ ٢) دەفـری قوڵ و گوشاد ف ١) عمیق؛ ٢) ظرف گود و گشاد.

نەقرا: دەهۆڵ، دەوڵ، دۆڵ ف دُهُل.

نەقش: نەخش ف نقش.

نەقشە: نەخشە، خەرینە ف نقشهٔ جغرافیا.

نەققاش: ١) کەسێ کە بە قەڵەم لەسەر کاغەز شکل دەکێشێ؛ ٢) کەسێ کە داروديوار رەنگ‌دەکا ف ١) نقّاش هنرمند؛ ٢) نقّاش ساختمان.

نەققـاشی: ١) کێشـانی شکلێ بە قەڵەم؛ ٢) رەنگ‌کردنی دیوار ف ١) نقّاشی؛ ٢) رنگ‌آمیزی ساختمان.

نەققاڵ: نەقاڵ، فسەزانی قسەخۆش ف خوش‌گفتار، بذله‌گو.

نەققـە: ١) نقـە، دەنگی زۆربـوهـاتن: (نـەو **نەققـە**یەت لەچیە؟، دەنەققینێ)؛ ٢) جۆرێ ماسی ف ١) صدای زورزدن؛ ٢) نوعی ماهی.

نەقل: بەرۆشی‌مەزن، مەنجەڵی گەورە ف دیك بزرگ.

نەقـــڵ: ١) گوێزانـــەوە؛ ٢) چیرۆك، بەســەرهــات، نەزیرە، نەزیلە، سەرگورشتە ف ١) انتقال؛ ٢) سرگذشت.

نەقلەك: کەڕەتێ، دەحفەیەك، جارێك‌لەجاران ف یکبار.

نەقور: دەنوك. دەندوك. نکل ف منقار.

نەقوس: نفورج. نقورجك ف نیشگون.

نەقوسکی: نەقوس ف نشگون.

نەقـەب: ١) شیوەلـە، دەزەی نەنگـەبەر؛ ٢) نەغمە؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) درّهٔ تنگ؛ ٢) نقب، تونل زیرزمینی؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەقەنۆ: بێ‌فەڕ، بەدفەڕ، شەڕانی، بێ‌ناکار ف ستیزه‌جو.

نەقی: ناهەقی، زوڵم، دەست‌درێژی ف ظلم، تعدّی.

نەقیان: فڕێنی جاو، پەڕینی بیلوی جاو ف پرش پلك چشم.

نەقیـزە: دارێ کە نوکـیکی ناسنی تیژی دەسـەرگیراوە گاو کەری پێ لێ‌دەخوڕن ف غاوشنگ. سیخونك.

نەقیزەدان: نەقیزە لەحـەیوان‌دان بۆ نازۆنن ف غوشنگ سوختن. سیخونك زدن.

نەقین: بەڕینی بەلکی جاو، جاوفڕبان ف پرش پلك چشم.

نەقیە: نەقی، ناهەقی ف ظُلم.

نەك: ١) مەبـادا، نەبـادا؛ ٢) نە نەمـەی: (**نەك** تۆم ناوێ کەسی تر بنسم ناوێ) ف ١) مبادا؛ ٢) نه‌اینکه.

نەکا: نەبێ، نەفەومێ ف نکند.

نەکاڵ: شێونەبراو ف شخم نزده.

نەکاو: نشکاف، ناکاو، کنوپڕ ف ناگهانی.

نەکای: ١) ئێستە، نهوێ؛ ٢) تائێستەش ف ١) اکنون؛ ٢) هنوز هم.

نەکردو: پێچەوانەی کراو بان کردە ف ناکرده.

نەکردە: نەکردو ف ناکرده.

نەکس: ١) نەخـۆشی سەرمـابوون کە سیپەلاك دێشێ؛ ٢) باری مبری فاپ. شەگگە. نەنیشتنی قوڵی مبج ف ١) بیماری ذات‌الرّیه؛ ٢) طرف

گود شنالنگ.
نەکسۆ: نەخۆشی سەرمابوون ف سرماخوردگی.
نەکڤارسا: ددان‌گڕ ف دندان برجسته.
نەکڤارسە: نەکڤارسا ف شخص دندان برجسته.
نەك‌قوچکن: ددان‌گڕی دەرپەڕیوی لەبەرچاوان‌دیار ف شخص دندان درشت و برجسته.
نەك‌قیچ: نەك‌قوچکن ف شخص دندان برجسته.
نەك‌قیچن: نەك‌قوچکن ف شخص دندان درشت و برجسته.
نەکلۆك: بیژۆك، دانەویلەیێ کە درەنگ دەکولێ ف دیر پز.
نەکنەکیل: نکل ونکین ف نکیر و منکر.
نەکو: نەك ف نگا: نەك.
نەکوتە: قسەی لەدەم دەرنەهاتگ ف ناگفته.
نەکوچ: فروسکە، نالەی سەگ ف زوزهٔ سگ.
نەکوچاندان: نالاندنی سەگ، فروسکەکردن ف زوزه کردن سگ.
نەکول: نەکلۆك، دانەویلەی بیژۆك ف دیرپز.
نەکولاو: پوخنەبوگ ف ناپخته.
نەکولۆك: نەکلۆك ف دیرپز.
نەکە: نخون نەم‌کارە مەبە ف نکن.
نەکەر: نەکاڵ، نەکێلدراو، گاسن لێ‌نەدراو، شۆنەکراو ف شخم‌نزده.
نەکەروز: ١) زۆر سارد؛ ٢) ناوە بۆ کوێستانێك ف ١) بسیار سرد؛ ٢) نام ییلاقی است.
نەکەس: ١) نارەسەن، نانەجیم؛ ٢) رژدوچرۆك؛ ٣) نابیاو، نامەرد ف ١) بداصل؛ ٢) خسیس؛ ٣) نامرد.
نەکەوتەداژگیر: ئامرازێکی دەخڵ‌بێژانە لە کەو نەنگ‌تر لە داژگیر هەراوتر ف نوعی غربال با سوراخ‌های گشاد.
نەکەهـ: مارەکردن، مارەبڕین ف عقدکردن.
نەکەی: نخون نەوکارە نەبی ف نکنی!.
نەکی: ١) نەکەی؛ ٢) نەبادا، مەبادا، نەك ف ١) نکنی!؛ ٢) مبادا.
نەگ: ١) نەك؛ ٢) پەڕبنی پێلوی چاو ف ١) نگا: نەك؛ ٢) پرش پلك چشم.
نەگاندن: فڕبن‌چاو، پەڕبن پێلوی چەم ف پر بدن پلك چشم.
نەگبەت: ١) بەلا، چۆرتم؛ ٢) بەدبەخت، چارەڕەش ف ١) مصیبت؛ ٢) سیەروز.
نەگبەتی: بەدبەختی ف سیەروزی.
نەگریا: ١) نەکولاو، نەپوخنە؛ ٢) نەکەونەگری ف ١) ناپخته، خام؛ ٢) گریه نکرد.
نەگریس: لاسار، سەرشەق، گوێ‌نەبس و بەدفەڕ ف لجباز، بدرفتار.
نەگۆ: قسەی‌نەکرد ف نگفت.
نەگوت: نەگۆ ف نگفت.
نەگۆت: نەگۆ ف نگفت.
نەگوتە: نەکوتە، بێ‌قسەکردن: (نەگوتە لە جوابەکەم تێ‌گەیشت) ف ناگفته.

نەگۆڕ: شتێ کە لە گۆڕان دوورە ف تغییرناپذیر.
نەگۆمە: نەبەکە، خۆنەگرتو: (شەپلەی لێداوە دەستو ماچی نەگۆمەبە) ف سست و کم حرکت.
نەگوهێز: نەگۆڕ، دوورلەگۆڕان ف غیرقابل تغییر.
نەگە: بوختان، هەڵبەست، تۆمەت ف بهتان.
نەگها: ١) نەگەیشتو، کال؛ ٢) نەگەیشت، نەرەسی؛ ٣) نابالغ، شەبنانی‌نەبوگ ف ١) کال، نارسیده؛ ٢) نرسید؛ ٣) نابالغ.
نەگەنم‌نەجۆ: دەغڵێکە، بەرەنگ گەنم‌و بە بیچم جۆ بەودەکرێتە نان ف غلّه‌ای است.
نەگەویس: خوێنتالی گشت ف کس نخواه.
نەگەیشتو: نەرەسیو ف نارسیده، نرسیده
نەگهیشتی: نەگها ف نگا: نەگها.
نەگەیو: نەگەیشتو ف نرسیده.
نەگیراو: بەکسمی نوزێ بەر بارو زین نەخراو ف ستور رام نشده.
نەگیریاگ: نەگیراو ف ستور رام نشده.
نەلامەت: بێ‌فەڕ، نەحلەتی ف لعنتی.
نەلەقهاتی: ١) پێك‌نەهاتو؛ ٢) نەشیاو بۆ یەکتر ف ١) بەنوافق نرسیده؛ ٢) غیرمتناسب با هم.
نەلێ: ١) رەگەڵ‌نەخراو، وەرنەگیراو لە کۆمەڵی زەماوەنو کێ‌بەرکێدا؛ ٢) نەبیژێ، قسەنەکات ف ١) قبول نشده در گروه؛ ٢) صحبت نکند.
نەلۆس: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.
نەلەسو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
نەلێن: ناوی دومەڵبەندە لە کوردستان ف نام دوناحیه در کردستان.
نەلیوان: ناوی دێ‌یەکە لە کوردستان ف نام روستایی است.
نەلی‌یە: بێ‌ئیحتوبار، بەهیچ‌حەساونەکراو ف بی‌اعتبار.
نەم: شە، شێ، نەرایی، نم ف نم.
نەما: ١) لەبەین‌چو، فەونا؛ ٢) نیترنە ف ١) نماند؛ ٢) دیگرنه.
نەماج: ١) نما، نوێژ، نمێژ؛ ٢) بەرەبەیان ف ١) نماز؛ ٢) اوّل بامداد.
نەماجی: بەرەبەیان، کاتی نوێژی بەیانی ف پگاه، هنگام نماز صبح.
نەمازە: نەخوازە، ناوازە، نەخازە، خاسما ف و بەویژه.
نەماژ: ١) نوێژ، نوژ، نەماج؛ ٢) بەرەبەیان ف ١) نماز؛ ٢) بامدادان.
نەماژی: پێش ناوهەلاتن، بەیان‌بەربوون ف قبل از طلوع آفتاب.
نەمام: ١) چڵەزیشەی یەکسالەی دار؛ ٢) لە بوون‌و مانەوە بێ‌بەش بوم؛ ٣) فالی لاکێش ف ١) نهال؛ ٢) نماندم؛ ٣) نوعی فالی مرغوب.
نەمام‌کردن: بڕینی لە کەسێ دەناو لای دیوار خستن‌و کوشتنی: (خان کاورابەکی **نەمام‌کرد**) ف لای دیوار گذاشتن محکوم.
نەمان: ١) پێچەوانەی بوون‌و مان، لەناوچوون؛ ٢) نەوان لە بوون بێ‌بەش بوون؛ ٣) مەگەرنە نیمە؟: (نەمانگوت وایە) ف ١) نابودشدن؛ ٢) نماندند؛ ٣) مگر نه ما؟.
نەماندن: خوساندن، بەناو نەرم‌کردن ف نرم کردن توسط آب، خیساندن.
نەمدان: دەفرێ کە شتی تیا دەخوسێنن ف ظرفی که چیزی را در آن

می‌خبسانند.

نەمْر: ۱) کەسێ کە ناوی باشی دایم دەمێنێ: ۲) دانی حەیوان‌و مر بشك بەکەسێ کە بەزیندوویی بیدرێنەوە: (نەومانگابەت بە نەمْردەدەمێ)؛ ۳) ئەوەی کە مردنی بۆنیە: (بەوخودابەی نەمْر بۆخۆ بەنی)؛ ۴) نەرم‌وشل: ۵) پشولەسەرخۆ، هێدی، هێمن ف ۱) کسی کە نام نیکش، جاودانە باشد؛ ۲) حیوان زندهٔ امانتی کە زندە بازگردانند: ۳) جاوید: ۴) نرم؛ ۵) آرام، صبور.

نەمرنەمر: نەرمەنەرمە، هێدیکاهێدیکا ف آرام آرام.

نەمــرود: ۱) ناوی چیایەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان؛ ۲) ناوی شاریکی کەونارابە ئاسەواری ماوە لە کوردستانی بەردەستی عارەبان: ۳) پاڵشابەك بوە ابراهیم پیغەمبەری خستونە ناو ئاگرەوە ف ۱) نام کوهی در کردستان؛ ۲) نام شهری باستانی کە آثارش باقی است: ۳) نام پادشاهی کە ابراهیم پیغمبر را در آتش انداخت.

نەمرو: ناپیاو، دوورلەپیاوەتی ف نامرد.

نەمروڤ: نەمرو ف نامرد.

نەمــرونــەژی: ۱) زۆر نەخــۆشی لەنێوان مان‌و ژیانـدا؛ ۲) بـرینی لە خراب‌ژیان ف ۱) بسیار بیمــار در بین مرگ و زنـدگی؛ ۲) کنایە از زندگی دشوار.

نەمرەیی: ۱) سروە، شنەبا، نەرمەبا، کزەبا؛ ۲) نەرمایی، دژی رەقی ف ۱) نسیم؛ ۲) نرمی.

نەملچ: نەواو بێدەنگ‌و بێ‌هەست ف ساکت و بی‌صدا.

نەموچ: نمونە ف نمونە.

نەموش: نەموچ ف نمونە.

نەمە: نزم، نقی ف پست، کم ارتفاع، مقابل بلند.

نەمەرد: نامەرد، ترسەنۆك ف نامرد، بزدل.

نەمەس: کریزی‌سەر ف شورهٔ سر.

نەمەشی: نەرۆیشت، نەچو ف نرفت.

نەمەشیر: گوندێکە ف نام دهی است.

نەمەك: نامە، قاقەزی نوسراو کە رەوانە دەکرێ ف نامە.

نەمەل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەمیانەوە: داهاتنەوە، چەمینەوە ف خم شدن.

نەمێر: ۱) نامــەرد؛ ۲) نەپیاو، مێریێ توانــای گانی نیە ف ۱) نامرد: ۲) مردی کە نیروی جماع ندارد.

نەن: ۱) نەمان، ئیمەنە: (**نەنگوژێ باشە**)؛ ۲) مەگەرنە نیمە: (**نەنگوت با نەچین**)؛ ۳) دایکی دایك‌و باب، نەنك: (**نەنم زۆر پیرە**) ف ۱) مارا نە؛ ۲) مگرنەما: ۳) مادربزرگ.

نەناس: نەشناس، لاوەکی ف ناشناس.

نەنك: دایکی دایك‌و دایکی باب ف مادربزرگ.

نەنــگ: عەیب، شوورەیی: (نیوە ئەو عەرشــەی بەخــوێن گوڵرەنگــە/ سەجدەی بۆدەبەن هیچ ناڵێن نەنگە) «پیرەمێرد» ف ننگ، عار.

نهنگ: نزیك ف نزدیك.

نەنگواز: دژوار، چەتوون، فرەسەخت ف بسیارسخت.

نەنگوان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نەنگەوبست: نەگەویس، کەس‌نەویست ف کس نخواه.

نەنگین: کاری شوورەیی ف ننگین.

نەنو: بێچوەمەیموون ف بچهٔ میمون.

نەنە: نەنك ف مادر بزرگ.

نەنوك: نینۆك، ناخو، ناخوون ف ناخن.

نەنوك‌بر: ناخوکرنێن ف ناخنگیر.

نەنوك‌گر: نەنوك‌بر ف ناخنگیر.

نەنوك‌هیشك: رژد، رەزیل، چروك، چکوود، چکووس ف خسیس.

نەنیاس: نەناس، نەشناس ف ناشناس.

نهو: ۱) نیستە، نها؛ ۲) نە ف ۱) اکنون، حالا: ۲) نە.

نەو: ۱) نا، نەنا، نەخێر؛ ۲) نەبو: ۳) تازە، نوو، نوێ: ۴) لە ف ۱) نە؛ ۲) نبود: ۳) نو؛ ۲) از.

نەوا: ۱) نەك، مەبادا، نەبادا؛ ۲) نەنوا، بەناگا؛ ۳) دەنگ‌و ناوازە: ۴) نە بەم‌جۆرە: (نــەوا نەسنوور، نەوا باریك)؛ ۵) هێزو تابشت: ۶) هەوای سنــران؛ ۷) نوێ، تازە؛ ۸) ژن‌و کیژی جلك‌سازو نەبار: ۹) کیژی تازەپێگەیشتو ف ۱) مبادا؛ ۲) پناهگاە؛ ۳) آواز؛ ۴) نەاینطور؛ ۵) رمق و توان؛ ۶) آهنگ، نوا: ۷) نو، تازە؛ ۸) خانم سر و وضع مناسب: ۹) دوشیزهٔ تازە بالغ.

نەوات: ۱) نەبات؛ ۲) نەبگوت، قسەی‌نەکرد ف ۱) نبات؛ ۲) نگفت.

نەواجی: ۱) نەلێی: ۲) هەوای‌ستران ریك‌خەر ف ۱) نگویی؛ ۲) آهنگساز.

نەوار: پارچەشریتی نەنك‌و پانکەلە ف نوار.

نەوازشت: لاواندن، لاواندنەوە ف نوازش.

نەوازە: نەخوازە، ناوازە، بەنابیەنی، خاسما ف بەویژە.

نەوال: ۱) نەواڵ: ۲) لافاوی نوانەوەی بەفر لە چیا ف ۱) درّهٔ کوچك در کمرکوه؛ ۲) سیلاب حاصل از آب شدن برفها.

نەواڵ: نواڵ، نهال ف درهٔ کوچك در کمرکوه.

نەواڵی کووڕك: مەنداولەچیادا ف جای آب جمع شدە در کوە.

نەوان: ۱) نەبــان؛ ۲) نزم‌کردن، باش دا دێت: (**دانەوان**) ف ۱) حیوان متنفّر از بچهٔ خویش: ۲) خم شدن.

نەواندن: ۱) نــزم‌کردنەوە: ۲) چــەماندنەوە ف ۱) فرودآوردن؛ ۲) خم کردن.

نەوانی: ۱) قوڕەکاری: ۲) پینەو بەرۆی دیوارو کەل‌بەل؛ ۳) دای‌نەواند ف ۱) گِل کاری: ۲) تعمیرات منزل؛ ۳) فرودآورد.

نەوای: نۆهەت، نەوەد، هەشتاودە ف نَوَد.

نەوایین: نەوەدەمین ف نَوَدُم.

نەوب: نۆبە، نۆرە ف نوبت.

نەوبنەو: تازەبەتازە، نفت‌ونەو، نست‌ونوێ ف تازەبەتازە.

نەوبە: نۆب، نۆبە، نۆرە ف نوبت.

نەوبەدار: ئیشك‌گر. جەزابرجی ف نگهبان شبانە.
نەوت: ١) نەفت؛ ٢) قسەی نەكرد ف ١) نفت؛ ٢) نگفت.
نەوتاوی: نەفتاوی ف نفت‌آلود.
نەوتخانە: نەفتخانە ف چاه نفت.
نەوتی: ١) كانگـــای نەوت؛ ٢) نەفت‌فرۆش؛ ٣) ناوی گونـــدێكـە لە كوردستان ف ١) كان نفت؛ ٢) نفت‌فروش؛ ٣) نام دهی است.
نەوتێ: گونـدێكـە لە كوردستـان بەعسی وێرانی كرد ف روستـایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.
نەوتینە: نەوناوی: (لێم بوتە كلكەنەوتینە) ف نفت‌آلودە.
نەوجوان: نۆجوان، تازەلاو ف نوجوان.
نەوچە: ١) لاو؛ ٢) وەچێ كە لە قەدی چڵ هەڵدانەوە ف ١) جوان؛ ٢) جوانەای كە برشاخە زدەباشد.
نەوح: جۆر، نەحر ف نوع.
نەور: دەشتایێ كە چواردەورەی جبابێ. ناوگەز ف زمین هموار در میان كوهستانها.
نەوْر: نوْر، باشگرێكە بەمانا تماشاكەر: (جاف‌نەوْرم) ف پسوند انتظار.
نەورانـە: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف ازروستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.
نەوْرشتە: نەبرژیاگ ف نابرشتە.
نەوْرم: نوغرۆ، رۆچوونی زەمین ف فرورفتگی زمین.
نەورنایش: بەدورمان نەخش لە پارچەكردن ف گلدوزی.
نەورنایە: قوماشی نەخش‌كراو بە دورمان ف پارچهٔ گلدوزی شدە.
نەوروْ: سەردەمی گانەپشیلە ف اوان جفتگیری گربە.
نەوروْز: ١) نەڤروز، رۆژی سەرساڵ، سەرەتای بەهار؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) نوروز؛ ٢) نام مردانە.
نەوروْزانـە: ١) جێژنـەپیرۆزەی نەوروز؛ ٢) جێژنـانەی نەوروز ف ١) تبریك عید نوروز؛ ٢) عیدی نوروز.
نەوروْزمانگ: خاكەلێوە، یەكەمین مانگی كوردی ف اوّلین ماه سال، فروردین.
نەوروْزنامە: بەیتێ كە بۆ نەوروز گوترابێ ف چكامە بە مناسبت نوروز.
نەوروْزە: گوڵـێكی زەردە زۆر نەمـــەن‌كورتـــە بەرلـــە گەزیزە دەرۆێ: (نەوروزە مشتی پرگەڵای تەڵابە/ هەر كارگە بێ‌بەڵابێ بێ گەڵابە) «هەژار» ف گُلی است.
نەوروْزی: نەوروْزە ف گُل «نەوروزە».
نەوروْلی: هۆزێكە لە كوردستان ف نام طایفەای است كردزبان.
نەورە: دارو، دەرمان‌حەمام ف واجبی.
نەورەسیدە: تازەپێگەیشتو ف نورسیدە.
نەورەسیە: نەورەسیدە ف نو رسیدە.
نەوریان: مەگیرانی. كەرب، بێزو ف ویار.
نەوزا: تازەزاو ف نوزاد.
نەوزاد: ١) نەوزا؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) نو زاد؛ ٢) نام مردانە.
نەوژ: داری سنۆبەر ف صنوبر.

نەوژن: دامنەچەقان، پەركەڵ، نوهگوان ف مادّەگاو سەسالە.
نەوژەن: نەوژن ف مادّە گاو سەسالە.
نەوس: ١) نـەفس؛ ٢) ئیشتیـای خواردن ف ١) نَفس؛ ٢) اشتهای خوراك.
نەوسك: خانوی لەكێو داتاشراو ف خانهٔ تراشیدە در كوە.
نەوسن: چلێس ف جلاس. شكم‌پرست.
نەوسنی: چلێسی ف جلاسی. شكم‌پرستی.
نەوسود: شارێكە لە كوردستان ف نام شهری در كردستان.
نەوش: ١) نۆش: (**نەوشی** گیانت بێ)؛ ٢) قسەمەكە؛ ٣) نۆرەمە. نەسڵ ف ١) نوش؛ ٢) مگو؛ ٣) نسل.
نەوشاتر: نوشاتر ف نُشادر.
نەوشە: ١) هۆنە. هەڵبەست. شیعر؛ ٢) مەیژە. قسەنەكە ف ١) شعر؛ ٢) مگوی.
نەوشەك: پارچەیەك لە شیعر ف یك قطعە شعر.
نەوشەكار: هەسنبار، شابەر، هۆزان ف شاعر.
نەوشی: قسەنەكەی، نەبێژی ف حرف نزنی.
نەوع: نەوح، جۆر ف نوع.
نەوق: ١) خالێگە. بەتالایی لانەنشت؛ ٢) قەد. ناوەڕاستی لەش و...؛ ٣) نوقم ف ١) تهیگاە؛ ٢) میان، كمر؛ ٣) غوطەور.
نەوقات: ١) نۆنهۆم. نۆنەوەقە؛ ٢) نۆچین لەسەریەك ف ١) نُەطبقە؛ ٢) نُەلایە.
نەوقێ‌چیا: بڕوار. گەوە. قەدی كێو. ناوقەدی چیا ف كمر كوە.
نەوك: نەوك، قورگ ف گلو.
نەوكە: ١) نۆكە، نیسە، هەنۆكە؛ ٢) نوكەنوك ف ١) اكنون؛ ٢) نكانك.
نەوكین: نۆكەكردن ف نكانك كردن.
نەوْگ: ١) كولاو. لباد. نەحت؛ ٢) فرزەندی فرزەند؛ ٣) نەبو، چنا ف ١) نمد؛ ٢) نوە؛ ٣) نبود. عدم.
نەولا: نۆنەوەندە ف نُەبرابر.
نەولەت: ١) زاروی نۆهەم؛ ٢) دایكی نۆمناڵ ف ١) نهمین فرزند؛ ٢) مادر نُە بچە.
نهۆم: نوهۆم، نەبەقەی خانو ف اشكوبە. طبقە.
نهـــون: ١) نۆبن، جۆگەی سەربـوشـراو؛ ٢) نەغمـە ف ١) آبراە سرپوشیدە؛ ٢) نقب.
نەون: ١) نۆهەم؛ ٢) نۆریزكێنە، گەمەیەك بە نۆ جەو دەكرێ ف ١) عدد نُهُم؛ ٢) نوعی بازی.
نەونەمام: ١) نۆنەمام؛ ٢) پربێنی لە تازەلاوی جوان ف ١) نونهال؛ ٢) كنایە از جوان رعنا.
نەونەو: ١) نۆجارنۆ؛ ٢) نوێ‌نوێ، تازەتازە ف ١) نُەبارنُە؛ ٢) كاملا نو.
نەووْ: نەبوْ، نەوْگ ف نیستی، عدم.
نەووكە: زۆرناسك وندنۆك ف بسیار نازك و نُنُك.
نەوە: ١) فرزەنـــدی فرزەنـــد، نەڤی؛ ٢) مەبـە؛ ٣) نهـوْ، نیسنـە؛ ٤) هێنشتـانوێ، هێمان‌تازە؛ ٥) كاری نەزانانە ف ١) نوە؛ ٢) مباش؛ ٣)

اکنون؛ ۴) هنوز تازه است؛ ۵) کار ناشیانه.

نەوەڕ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەوەرا: لەسەرڕا، سەرلەنوێ ف ازنو.

نەوهاڵ: ۱) تازەلاو، نوجوان؛ ۲) نۆنەمام ف ۱) نوجوان؛ ۲) تازەنهال.

نەوهالان: ۱) تازەلاوان، نوجوانگەل؛ ۲) نۆنەمامگەل ف ۱) نوجوانان؛ ۲) تازەنهالان.

نەوەت: ۱) نۆهەت، نۆت؛ ۲) فرزەندی فرزەندت ف ۱) عدد نود؛ ۲) نوۀ نو.

نەوەتە: نۆبە، نەوبەت، نۆرە ف نوبت.

نەوەد: نۆهەت، نۆت، نەوەت ف عدد نود.

نەوەر: ۱) نفی، نزم؛ ۲) قەرەچ، قەرەچی ف ۱) پست؛ ۲) کولی.

نەوەرد: ۱) داری جوارپالو کە جولا بۆزوی لێ‌دەپێچێ؛ ۲) نەبەرد، نازا ف ۱) فرفرهٔ شال بافنده؛ ۲) دلیر و کارا.

نەوەرنا: نەوەرا، سەرلەنوێ ف ازنو.

نەوەرە: نەوەردی بۆزولێ‌پێچان ف فرفرهٔ شالباف.

نەوەزە: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

نەوەز: نەبەز، نازاو سوارجاکێ کە بە هیچ دوژمنێ دانابەزێ ف سوارکار شجاع.

نەوەزا: نەڤیچڕ، فرزەندی‌نەوە ف فرزند نوه.

نەوەزازا: نەڤیجرك ف نوهٔ نوه.

نەوەسە: نەخۆش، لەش‌بەبار ف بیمار.

نەوەش: ۱) نەخـۆش، دەردەدار، لەش‌بەبار؛ ۲) ناسازگار ف ۱) بیمار، ناخوش؛ ۲) ناسازگار.

نەوەك: ۱) نەبـادا، نەك؛ ۲) بەجـۆری نەو نا: (نـەوەك کابـرا خۆت کەرکەی) ف ۱) مبادا، نکند؛ ۲) نەمانند.

نەوەکا: نەك، نەوەك، مەبادا، نەبادا ف مبادا.

نەوەکو: نەوەك ف نگا: نەوەك.

نەوەکونێ: مەبادا، نەکو ف مبادا.

نەوەکی: نەوەك ف نگا: نەوەك.

نەوەکینێ: نەکو، نەوەکا ف مبادا.

نەوەن: ۱) پیادەی قۆچـاخ، لە ڕێگـەڕۆیشتنن خێرا، شاتـر؛ ۲) گوێلیار، بارێن ف ۱) خوش‌رو، پیادهٔ تندرو؛ ۲) گوساله‌ٔ نر دوساله.

نەوەند: خەفتان، نۆی درەنگ‌چێنراوی پاییز ف بذر دیر کاشته در پاییز.

نەوەندە: کێلانو تۆچاندن لە جێگەبێستانو شیناوەرد لەپاییزدا ف کشت پاییزی.

نەوەنگە: دەراست، نوێنەری خەڵك لە دامودەزگای دەوڵەتا ف وکیل.

نەوەنەوە: تازەتازە، نوێ‌نوێ ف کاملا تازه.

نەوەبی: تازەیی، دەکارنەکراوی هەر نوێ ف تازه و سالم مانده.

نەوی: ۱) نزم، نفی، نەڤی؛ ۲) نەبی، پێغـەمبـەر؛ ۳) بڕێ پیداکـرد: (سەبدەنەناحی مەبتەرم ڕۆژێ بەحوججەت لێی‌**نەوی**/ کلکی دەرهێنا لەبن نەنجـا بە حاسنەم گوێی بزوت) «شێخ‌ڕەزا»؛ ۴) تونەبی ف ۱) پست؛ ۲) پیغمبر، نبی؛ ۳) تکان داد که بر دارد؛ ۴) نباشی.

نەوێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەوی‌یایەتی: نزمایی ف پستی، مقابل بلندی.

نەوی‌بونەوە: ۱) نزم‌بونەوە؛ ۲) چەمانەوە ف ۱) فرودآمدن؛ ۲) خم شدن.

نەوی‌تر: نزمتر ف پایین‌تر، پست‌تر.

نەوێر: ترسەنۆك، ترسونەك ف بزدل.

نەوێران: ترسەنۆکی ف بزدلی.

نەوێرك: ترسەنۆك، ترسەزاوەر ف ترسو.

نەوێروك: زۆرترسەنۆك ف بزدل.

نەویرە: نەڤی‌چرك ف نوهٔ نوه.

نەوێرەك: نەوێروك، زۆر فزەو خوێڕی ف بزدل.

نەوێرین: نەوێران، ترسەنۆکی ف بزدلی.

نەوێژ: کەم‌قسە ف کم‌حرف.

نەویس: نەگەویس ف کس نخواه.

نەوێس: ۱) نۆزدە؛ ۲) بزوزو ئۆقرە نەگر ف ۱) نوزده؛ ۲) بی‌آرام وقرار.

نەویست: نەویس ف کس نخواه.

نەوێست: بزۆز، هەدانەدەر، نانارام ف بی‌آرام.

نەوین: ۱) بڕێیداکـردن؛ ۲) چەمانەوە؛ ۳) داکەوتن: (پانەکەی نەوی بو)؛ ۴) کوێر، کۆرە ف ۱) تکـان برای برداشتن؛ ۲) خم شدن؛ ۳) فرورفتن زمین؛ ۴) کور، نابینا.

نەویەس: نۆزدە ف نوزده.

نەه: نها، نۆکە، نیسە، نهۆ ف اکنون.

نەهـ: حەوت‌ودو، نۆ ف عدد نه.

نەها: ۱) نهە، نهۆ، نیسە؛ ۲) نۆهەم، یەکێ دوای هەشتەم؛ ۳) شت، تشت؛ ۴) نۆك، نخە ف ۱) اکنون؛ ۲) نهم؛ ۳) چیز؛ ۴) نخود.

نەهات: ۱) بەدبەختی؛ ۲) پەبدانەبو ف ۱) بدشانسی؛ ۲) نیامد.

نەهاتن: پەیدانەبوون ف نیامدن.

نەهـاتی: ۱) بەدبـەختی: (نـەگەر **نەهاتی** هات بەلوێ ددان دەشکێنێ) «مەسەل»؛ ۲) پەیدات نەبو ف ۱) بدشانسی؛ ۲) نیامدی.

نەهـار: ۱) نهار، شێن، شەپۆڕ، جەمەرە؛ ۲) فراوین، نانی نیوەڕۆ ف ۱) شیون؛ ۲) ناهار.

نەهاری: مردوڵاوێنەوە ف نوحه‌گر، نوحه‌خوان.

نەهال: دۆڵ، دەرە، نوهال ف درّه.

نەهان: بەراورد، خەمڵ ف براورد، تخمین.

نەهاندن: بەراوردکردن، نرخاندن ف تخمین زدن.

نەهبەرك: گەمەی نۆزێزکێن ف نوعی بازی با شن.

نەهتك: نەعنك، توێڵ، ئەنی، ناوچاوان، هەنیە ف پیشانی.

نەهـەری: ناوی ناوچـەیەکـە لە کوردستـان کە مشـایخی گەورەی لێ هەڵکەوتون ف ناحیه‌ای در کردستان.

نەهش: نهش، بێهۆش، دڵ‌بوراوە ف مدهوش.

نەهشتن: نەهێڵان، بەرلێ گرتن ف نگذاشتن.

نەهشی: بێ‌هۆش‌و گۆشی، گوێ‌نەدەر بە کارو ئامۆژگاری، گەللایی ف کم هوشی و بازیگوشی.

نەهف: نەف، فازانج، فێدە ف سود.

نەهفاندن: فازانج کردن، فێدە کرن، سود دەس کەوتن ف سودبُردن.

نەهفین: نەهفاندن ف سودبُردن.

نەهك: نۆك، نخە، نخۆ، نوخۆ ف نخود.

نەهلك: زڕچێن، گەمەی نۆرێزکێن ف نوعی بازی با سنگ.

نەهگۆن: دامنەچەقان، بەرکەڵ، نوهگوان ف مادە گاو سەسالە.

نەهلە: ١) ناوابی لەناو شبوی بەرفرەهدا؛ ٢) ناوی شیویکە چەند ناوابی هەیە؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) روستای داخل درهٔ گشاد؛ ٢) نام دره‌ای که چند روستا در آن وجود دارد؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەهن: نبن، وجوُدیان نیە ف نیستند.

نەهۆراندن: ١) لاوژە بەدەنگی نزم گوتن، وبرەویر؛ ٢) خەمڕەواندن ف ١) زمزمە؛ ٢) شاد کردن.

نەهۆبت: نوت، نۆهەمت ف عدد نود.

نەهە: ١) ناوك، نافك؛ ٢) نهۆ، نیسە؛ ٣) نوك، نخە ف ١) ناف؛ ٢) اکنون؛ ٣) نخود.

نەهەز: ١) ناحەز، کاری نارەوا؛ ٢) دزێو، ناشیرین بە دیمەن ف ١) کارنارەوا؛ ٢) بدشکل.

نەهەق: نارەوا، نەهەق ف ظلم، نارەوا.

نەهەقەی: ناهەقی ف ستم.

نەهەك: ١) نۆمینە، رۆژی عارەفە؛ ٢) مانگی قوربان؛ ٣) بازێك لە نۆ باز، بەشێك لە نۆ بەش ف ١) روز نهم ماه ذی‌حجّە؛ ٢) ماه ذیحجّە؛ ٣) یك نُهم.

نەهەم: نۆیەم، یەکێ پاش هەشتەم ف نهم.

نەهەمهەف: بێ‌هاوتا، تاقانە، بێ‌وێنە ف بی‌مانند.

نەهەمین: نۆمینە، نۆ یەیە، نەهەم ف نهمین روز.

نەهەنگ: ماسیەکی زۆر زل ف نهنگ.

نەهەی‌سیا: نۆکی‌رەش ف نخودسیاه.

نەهی: قەدەغەی شەرعی ف نهی.

نەهێر: بەرداشی سواو ف سنگ آسیای ساییده.

نەهێزای: بەناردنەکراو، برینی لە ناردی درشت ف آرد نشده.

نەهێشتن: ریگەنەدان، ئیجازەنەدان ف نگذاشتن، منع کردن.

نەهین: ١) نەبوُن؛ ٢) فێرنەبوُگ ف ١) نبودن؛ ٢) نیاموخته.

نەهێن: ١) بەنامەکی؛ ٢) سوڕ ف ١) نهان؛ ٢) راز.

نەهێنبر: ١) رکوُنی؛ ٢) بوغزلەزگ ف ١) کینەتوز؛ ٢) نودار.

نەهین‌بوُن: فێرنەبوُن، بەنەزانی‌مانەوە ف یادنگرفتن.

نەهێندر: ١) سەگێ کە لەپڕو بێدەنگ خەڵك بگرێ، یانی گر؛ ٢) رکوُنی ف ١) سگی که بدون پارس کردن گاز می‌گیرد؛ ٢) کینەتوز.

نەهێنگر: نەهێندر ف نگا: نەهێندر.

نەهێنی: ١) بەنامەکی، بەدزیەوە؛ ٢) سوڕ ف ١) نهان؛ ٢) سِرّ، راز.

نەهیو: گەف، گورەشە ف تهدید.

نەی: ١) داو، ناڵ؛ ٢) بلوێر، بلوُر؛ ٣) قامیش، چیلك، لەم؛ ٤) ئەمە؛ ٥) نا، نەخێر ف ١) تار از نخ و...؛ ٢) نی‌لبك؛ ٣) نی؛ ٤) این؛ ٥) نه، خیر.

نەیار: دوژمن ف دشمن.

نەیاری: دوژمنی ف دشمنی.

نەیانێ: مەگین‌نەوابە؟ ف مگر نه چنین است؟.

نەیایش: نیان، دانان، دانران ف نهادن.

نهیت: نانەبەرد، کەڤری لوس‌و پان‌و درێژ ف سنگ صاف و پهن برای نماز.

نهیتەك: زرنەزەلام، گەلحۆ ف لندهور.

نەیجور: جۆرێ قامیشی باریك کە چیغی لێ دروست‌دەکەن ف نوعی نی باریك.

نەیجە: نەیجور ف نگا: نەیجور.

نەیجەلە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەیچك: نەیجە ف نی باریك و کوتاه.

نەیچە: ١) نەیجە، ٢) کورنەجیتکێ ف ١) نی باریك و کوتاه؛ ٢) قطعه‌ای نی.

نەیچی: بلوێرژەن ف نی‌نواز.

نهێز: نهوز، پاشگری نواشا: (چاڤ‌نهێزم) ف پسوند بەمعنی تماشاکننده.

نهێزت: نوازی، روانی، تواشای کرد، لێ‌مەبزاند ف نگاه کرد.

نهێزتن: رُوانین، نواشاکردن، چاولێ‌کردن ف نگاه کردن.

نهێزتوخ: تماشاکەر ف بیننده.

نهێزتوك: چاوێر، چاوەدێر ف مراقب.

نهێرد: زەوی بەرداوی، زەمینی بەردەلان ف زمین سنگلاخ.

نهێزین: روانین، نوازین ف نگاه‌کردن.

نەیرم: شك‌نابەم ف ندارم.

نەیرن: شك‌نابەن، نیانە ف ندارند.

نەیری: شك‌نابەی، نینە ف نداری.

نەیرێ: نیەتی، شك‌نابا ف ندارد.

نەیری: رُوانی، نوازی، تواشای‌کرد ف نگاه کرد.

نەیریم: نیمانە، شك‌نابەین ف نداریم.

نەیرین: رُوانین، نواشاکردن، لێ‌مەبزاندن ف نگاه کردن.

نەیزە: رمبی کورت ف نیزە.

نەیژە: نەیجور، نەیجە، چیتکا زراف ف نی باریك.

نەیژەن: بلورژەن ف نی نواز.

نەیسە: سا، نیتر، هەرجۆنێ بێت ف هرا بنه، بەهرصورت.

نەیشەکر: قامیشی‌شەکر ف نیشکر.

نەیشەکەر: قامیشی شەکر ف نیشکر.

نەیڤان: نەبجی، نەبژەن، بلوێرژەن [ف] نی‌نواز.

نەیك: ١) نوکەنەشی: ٢) نوکی هەرشتێ [ف] ١) نُك دوك؛ ٢) نُك هرچیز.

نەیل: گوێلپاری مێچکە، مانگای دوبەهارە [ف] گوسالهٔ مادهٔ دوساله.

نەیم: نەوژم، قەوەت، زۆر [ف] نیرو، فشار.

نەیێن: نادیار [ف] ناپیدا.

نەهێنبژ: نەهێنبژ [ف] نگا: نەهێنبژ.

نەهێندژ: نەهێندژ [ف] نگا: نەهێندژ.

نەینك: ناوێنە، عەینك، گوزگی، نوێنك،نەینۆك [ف] آیینە.

نەهێنگر: نەهێنگر [ف] نگا: نەهێنگر.

نەینۆك: ١) نەینك: ٢) ناخون: ٣) نەخۆشی تەنگەنەفەسی ولاخەبەرزە [ف] ١) آیینە؛ ٢) ناخن: ٣) بیماری نفس تنگی چارپایان.

نەینۆك: ١) نەینك؛ ٢) ناخو، ناخون [ف] ١) آیینە؛ ٢) ناخن.

نەهێنی: نەهێنی، پەنامەکی [ف] نهانی.

نەهێو: پەلامار، شالاو [ف] هجوم، یورش.

نەبوتەپیا: لەمەپتر، زیاترلەمە [ف] بیش از این.

نەی‌وی: نەدی‌بدی [ف] ندبدبدید.

نەبە: ١) نەکابێت: ٢) با نەو پەیدانەبێ؛ ٣) نەنەمە [ف] ١) نکند بیاید؛ ٢) نباید؛ ٣) نەاین.

نەیی: ١) هیچکام؛ ٢) نەبوون [ف] ١) هیچکدام: ٢) نبودن.

نەبیش: نیان، دانان، ڕۆنان [ف] نهادن.

نەبیل: نەبل، گوبلپاری مێو، پارینی مێچکە [ف] گوسالهٔ مادهٔ دوساله.

نەبین: ١) دژابەنی، دوژمنایەنی؛ ٢) نەبوون [ف] ١) مخالفت؛ ٢) نبودن.

نەیینی: نەبوونی، هەژاری، هیچ شك نەبردن [ف] بینوایی.

نەبەبە: تەدبنە، بێ نواساکردن [ف] ندبده، تدبدمعامله‌کردن.

نێ: ١) نوێ، نوێ، نازە، نەو؛ ٢) حاشا لە بوونی کەسێکی نەبدونێی: ٣) لەم، لەنەم: (نێجا وانا: لێرە) [ف] ١) نو؛ ٢) نو نیستی؛ ٣) دراین.

نێ: ١) نا، نە، ناە؛ ٢) ناوی ناساو، دولاش: ٣) شە، شێ، نم: ٤) ناوی گونندێك و گەلی‌یەکە: ٥) تماشا: (**لێ بنێ**): ٦) بەهوی: ٧) مێ، بەرانبەر بە نێر: ٨) نەم، نەمە: ٩) لەمە، لەوە: ١٠) نەمانە، نەم‌کەسانە، ئەمشتانە: ١١) دەنا؟، مەگین نە؟؛ ١٢) پێشگری بەمانا بێ: (**نێ** شەرمـابە) [ف] ١) نە: ٢) ناوآسیاب؛ ٣) نم؛ ٤) نام دهی و درّه‌ای: ٥) نگاه؛ ٦) بەسبب؛ ٧) مادە، مقابل نر؛ ٨) این؛ ٩) ازاین؛ ١٠) اینها؛ ١١) مگرنە؟؛ ١٢) پسوند بەمعنی بدون.

نیا: ١) روان، شین بوون: (ناوە**نیا** وانا: بەناوڕواو)؛ ٢) لەسەردانان، دانان: (سەرنیای کاسن)؛ ٣) لەسەردانراو: (**پۆلانیا**)؛ ٤) تماشا: (**نیاکە**)؛ ٥) دابنا؛ ٦) بەم‌جۆرە؛ ٧) نەمە، نەوهە؛ ٨) بان، نان [ف] ١) روییدن، رستن؛ ٢) نهادن؛ ٣) نهادە؛ ٤) نگاه: ٥) بنهاد، نهاد؛ ٦) این طور؛ ٧) این؛ ٨) باخود، یا.

نیانە: نونە، بەزمەندە [ف] پس‌انداز.

نیانەکار: بەزمەنەکەر، نونەکەر [ف] پس‌اندازکننده.

نیانەکردن: نونەکردن، بەزمەندە کردن [ف] پس‌اندازکردن.

نیانەگەر: نیانەکار [ف] پس‌اندازکننده.

نیادابەنە: ١) نواشاکردن: ٢) دەبەرچاوگرتن [ف] ١) نگاه‌کردن؛ ٢) زیرنظر گرفتن.

نیار: ١) شانۆ، سەکۆی گەمـەکەران: ٢) کۆسە، کەسێ لەسەر شانۆ گەمەدەکا [ف] ١) صحنهٔ بازی؛ ٢) هنرپیشه.

نیارانەپیا: ١) لەمەناوها؛ ٢) لەمەولا [ف] ١) از این نوع؛ ٢) از این به بعد.

نیارڤان: کۆسەکار، شانۆگەر [ف] هنرپیشه، آرتیست.

نیاری: کۆسەکاری، شانۆگەری [ف] هنرپیشگی.

نیاز: ١) ئاتاجی: ٢) مانا، مەبەست: (نیازت لەم قسە چی بو)؛ ٣) ئاوات، ئارەزو: ٤) نەزر، نزر، نەدر: (**نیازم** لەخۆم‌گرتوە)؛ ٥) خەیاڵ لە کردنی کارێك: (**نیازم** وابە خانـو دروس‌کەم) [ف] ١) احتیاج؛ ٢) معنی؛ ٣) آرزو؛ ٤) نذر؛ ٥) قصد، آهنگ.

نیازانی: دڵپاکی، بێ‌فێڵی [ف] راستی، پاکی.

نیاژێ: ئاموژن، ژن‌ئاپ [ف] زن عمو.

نیاك: نەهاتن [ف] نیامدن.

نیان: ١) دانان: (**نیانەبان**)؛ ٢) داشتن: (ئاناجی ناولێ‌**نیانە**)؛ ٣) ساف‌و نەرم: (نـەرم‌و **نیان**)؛ ٤) روانین: ٥) چەقـاندن: ٦) ناشتن: ٧) گان، کونان: ٨) نەمانە؛ ٩) بان [ف] ١) نهادن؛ ٢) انجام دادن آبیاری؛ ٣) نرم و صاف؛ ٤) نگاه‌کردن؛ ٥) غرس کردن؛ ٦) دفن کردن؛ ٧) جماع؛ ٨) اینها؛ ٩) با.

نیاندن: گایین [ف] جماع کردن.

نیانەبان: لەسەردانان [ف] گذاشتن بر.

نیانەسەر: نیانەبان [ف] گذاشتن بر.

نیانەسەرەو: دەفری بڕنراو فرکردن [ف] لاجرعه سرکشیدن.

نیانەشوێن: نانەشوێن [ف] نگا: نانەشوێن.

نیانەکوڵ: نانەکوڵ [ف] نگا: نانەکوڵ.

نیانەمل: نانەمل [ف] نگا: نانەمل.

نیانەوە: نانەوە [ف] نگا: نانەوە.

نیانەیەك: نانەیەك [ف] نگا: نانەیەك.

نیانێ: ١) نابەم‌جۆرە: ٢) نەدی‌وانیە؟ [ف] ١) این طور؛ ٢) مگرنە چنین است؟.

نیانیا: بڕوانە چەند سەیرە [ف] نگاه کن چقدر جالب است.

نیاوەزیان: لەکارنەزانین، ناشیگەریەنی [ف] ناشیگری.

نیایش: دانانە سەرزەمین [ف] بر زمین نهادن.

نیایش‌پا: ١) پێوەنوسان؛ ٢) نوند لەسەر دانان [ف] ١) چسباندن؛ ٢) برنهادن.

نیبز: بووەکێلان [ف] زمین بایر شخم زدن.

نێبکونێبورو: جنێوێکە پانێ نە کورت هەبێ نە پانالێ [ف] دشنامی است.

نێبو: ١) خوانەکا؛ ٢) نەمەڕوونەدا [ف] ١) خدای ناکردە؛ ٢) نشود.

نێبونێبو: خوانەکا، دەغیلە [ف] خدای ناکردە.

نێ‌بیاپا: ناهێنێ، بەکەڵك نابە [ف] نمی‌ارزد.

نێ‌پاوتا: بارازتن، حاواندنەوە [ف] محافظت کردن.

نێ‌پەوتا: نێ‌پاونا ف محافظت کردن.

نیت: نی، حاشا لە بوونی کەسێ کە دەیدوێنی ف نونیسنی.

نێت: ١) بڕباردان لە دڵدا، نیەت؛ ٢) نەگەیشتەجێ، نەهات ف ١) نیّت کردن؛ ٢) نرسید.

نێتار: بێ‌لایەنگیری، دوورەپەرێز لە کێشە ف بی‌طرف.

نێتناردش: لەدڵدا بڕیاریدا ف در دل نیّت کرد.

نێتاری: دوورەپەرێزی، بێ‌لایەنی ف بی‌طرفی.

نیتانە: نەیرن ف ندارید.

نیتك: لەقەمی سوکایەتی ف لقب زشت.

نیتکە: نیتك ف لقب زشت.

نیتم: نەیرم ف ندارم.

نیجا: لە ئەم‌جێگە ف در این جا.

نێچار: بێچارە، هەژارو داماو ف بیچارە.

نیچك: ١) پارچەیەکی کورت لە چێنك؛ ٢) پەلۆکە؛ ٣) سەرنوچك، دوند ف ١) قطعهٔ کوچك نی؛ ٢) چوچولە؛ ٣) نُك.

نێچیر: ١) نچیر، ئەوی بە ڕاو دەگیرێ؛ ٢) ڕاوشکار ف ١) نخجیر؛ ٢) شکار.

نێچیرڤان: ڕاوکەر، نچیرڤان ف شکارچی.

نێچیرکردن: ١) ڕاوکردن؛ ٢) گرتن لە ڕاو ف ١) شکارکردن؛ ٢) نخجیرگرفتن، گرفتن از طریق شکار.

نێچیرگا: ڕاوگە ف شکارگاه.

نێچیرەوان: ڕاوکەر ف شکارچی.

نیحمەت: بەشی خوادادا ف نعمت.

نیخ: بنی گەروو، بنی قورگ ف بیخ گلو.

نیخچك: مێخەکە، بزمارە ف میخچە.

نیخە: حیلەی ئەسپ، حینە ف شیههٔ اسب.

نیخە: ١) دەنگی بەمرخەمرخ لەقورگەوە؛ ٢) نیخە ف ١) صدای گلو از تنگی نفس و خفگی؛ ٢) شیههٔ اسب.

نێد: نوخشانە، خەوەر لە ناکامی باش ف مژدە.

نیر: ١) نۆر؛ ٢) دەم، کات؛ ٣) دارێ کە دەخرێتە سەرملی گاجووتان لەکاتی زەوی‌کێڵاندا ف ١) نوبت؛ ٢) هنگام؛ ٣) یوغ.

نیر: قیژەی پشیلە: (نیرەنیری پشیلانە شەرەدەکەن) ف جیغ گربە.

نێر: ١) ئەوجسنەی ئۆمێ ژیان ئەکیانە مێوینەوە، پێچەوانەی مێ؛ ٢) باسکلاوی بەڕێواس: (ئەمساڵ ڕێواس نێرە)؛ ٣) بریتی لە ئازاو بەکار: (پیاوێکی نێر بو)؛ ٤) بنەمای ناردن: (دەنێرم، بنێرە)؛ ٥) پاشگری بەمانا کەسێ کە دەنێرێ: (پەیام‌نێر، ولام‌نێر) ف ١) نر؛ ٢) ریواس ساقەدار؛ ٣) کنایە از شجاع و کارامد؛ ٤) ریشهٔ کلمهٔ «ناردن» بەمعنی فرستادن؛ ٥) پسوند فاعلی، فرستندە.

نێڕ: نۆڕ، ڕوان، نماشا: (چاوەنێڕم) ف نگاه.

نێرامێ: نەڕمادە، فرتینە ف نروماده، سگك.

نێڕان: تماشاکردن، نۆڕین ف نگاه کردن.

نێرانە: ئازایانە، مەردانە ف شجاعانە.

نێرانی: بەهەردا درێژکرباو، درێژەوکرباگ ف درازکشیدە.

نێرباز: بەچەباز ف بچەباز.

نێربازی: بەچەبازی ف بچەبازی.

نێربلۆکێ: ژنێ کە لاسای پیاوان دەکاتەوە ف زنی که ادای مردان را درآورد.

نێربوونەوە: ١) پندربوونەوەی زەوی کە بەکاری کێڵان بێت؛ ٢) پیربوون‌و ناوك‌دەرکردنی نیرەی چونەروتور ف ١) سفت شدن زمین نر و قابل کشت شدن آن؛ ٢) پیرشدن چغندر و نرب و امثال آنها.

نێربە: هۆزێکی کوردە لەلای دیاربەکر ف طایفەای است کردزبان.

نێرتك: ١) لاسکی سەرەکی‌و نوندی ناوەڕاستی گیا؛ ٢) ڕەقایی زەقی ناوکوان ف ١) ساقهٔ اصلی نباتات؛ ٢) مغز سفت دُمّل.

نیرتکە: سەرناوی ناخۆش: (سەدناوو نیرتکەی لێ‌ناوم) ف لقب زشت.

نێرتن: نواڕین، ڕوانین، نهێڕین ف نگاه کردن، نگریستن.

نێردراو: ڕەوانەکراو ف فرستادە.

نێردوان: ناردبوان، پەیجە، سلەم، پەیژە ف نردبام.

نیرز: ١) جۆرێ نیخی خەنجەر؛ ٢) ئاژەڵی زۆر باش ف ١) نوعی نیغ خنجر؛ ٢) حیوان بسیار خوب.

نێرس: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نێرسایا: پێ‌گەیشتوو، پێ‌گەیبیگ ف رسیده و بەبار آمده.

نێرڤانا: ڕۆژی عەشرێ، ڕۆژی پەسلانێ ف روز حشر.

نێرك: نێرتك ف نگا: نێرتك.

نێرگوتك: مێکونە. نەخۆشیەکی *زاروکانە* زیپکە دردەکەن ف مخملك.

نێرکە: ١) دەرهانگ لە دومەڵ؛ ٢) چوزەی گیا ف ١) مغز بیرون آمده از دُمل؛ ٢) نُك نازه بردمیدهٔ گیاه.

نێرکەبزە: جانەوەرێکی پچووکە نافانی لاسکی دەغڵە ف حشرەای ساقەخوار.

نیرگ: خورت، بەتاقەت، هێزوقەوەت‌دار ف توانمند.

نێرگز: نەرگز ف نرگس.

نێرگزجاڕ: نەرگزجاڕ ف نرگس زار.

نێرگزەبان: تیخی دەبانی جەوهەردار ف نوعی نیغ خنجر و شمشیر بافرند.

نێرگزە: نەرگزە ف نگا: نەرگزە.

نێرگزەجاڕ: نەرگزجاڕ ف نرگس زار.

نێرگزی: نەرگزی ف بە رنگ یا بوی نرگس.

نێرگس: نەرگز ف نرگس.

نێرگسەجاڕ: نەرگزجاڕ ف نرگس‌زار.

نێرگسی: نەرگزی ف نگا: نەرگزی.

نیرگە: دیرەگ، کارینە ف بالار، شاەنیر.

نیرگە: گڕی بڵندی ئاگر ف شعلهٔ بلند آتش.

نیرگەڵ: ڕیزی ئاڵودار، ئەودارانەی لەسەر نیرگەوە درێژکراون ف **ردیف الوار سقف.**

نێرگەلە: قلبان‌ناوی. نەرگیلە [ف] قلبان.

نێرگەلەچی: قلباندار [ف] نگا: قلباندار.

نێرمۆ: نێرەموك. نەنێرنەمێ [ف] خنثیٰ.

نێرموك: نێرمۆ [ف] خنثیٰ.

نێرمۆك: نێرەمۆك [ف] خنثیٰ.

نێرمەندوك: نەنێرنەمێ. نێرەموك [ف] نەنرنەمادە، مخنّث.

نیرۆ: نیوەڕۆ، نیمەڕۆ [ف] ظهر.

نێرو: ۱) نێرۆ، کەڵەکێوی، حەیوانەکێوی نێر: ۲) شاخی حەیوانەکێوی [ف] ۱) بازن؛ ۲) شاخ کل کوهی.

نێرۆ: ۱) حەیوانــەکـێوی نێر؛ ۲) شاخــی حەیوانــەکێوی: (دەسکی خەنجەرم نێروە)؛ ۳) کۆسنەکی خەنجەر [ف] ۱) بز نرکوهی؛ ۲) شاخ کل کوهی: ۳) نوار خنجر بند.

نیروانا: نیرڤانا، ڕۆژی عەشری، ڕۆژ مەحشەر [ف] روز حشر.

نێروك: ناوخۆرەی ڕوەك، ناوەڕاسنی نێرنك [ف] وسط ساقه و ننه. آبخورهٔ نباتات.

نێرومێ: قرتە. بشکۆژێ کە دەچنە ناوبەك [ف] سَگَكْ.

نێروە: دوگونــدی کوردسنــانن بەعسی بە بومبـای شیمیایی خەڵکی کوشتن [ف] نام دو روسنــای کردسنــان که توسط بعثیان بمبــاران شیمیایی شد.

نیروەسێتو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی بە بومبای شیمیایی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان با بمب شیمیایی.

نێروەیی: نێروێی [ف] نام طایفه‌ای است کردزبان.

نیرۆی: ئاگادارو چاوەدێری کۆمەڵ [ف] سر پرست مجتمع.

نێرۆیی: عاشیرەیێکە [ف] عشیره‌ای است.

نیرە: ۱) نیری سەرملی گاجـوت: ۲) نەورە، داڕو، دەرمـان‌حەمـام: ۳) ئالاش: ۴) جۆگەی‌ناو [ف] ۱) یوغ: ۲) واجبی؛ ۳) سقف‌پوش از ترکه و برگ؛ ۴) جوی آب.

نێرە: زیقەی پشیلە. نێر [ف] جیغ گربه.

نێرە: ۱) شوی مێ‌بە بۆ غەیری بنیادەم: (ئەم دوکۆترە نێرەومێوەن): ۲) ناوەڕاست‌و خوڕایی ناو؛ ۳) شەقـەجـۆگەی ناو زەوی: ۴) مەشکەی لەدار؛ ۵) هەرزەقێ بچێتــە ناو ئاڵقـەوە: (نێرەو مێ‌بە گرێی‌بدە)؛ ۶) برێتی لە بنیادەمی ئازاو بەکار [ف] ۱) همسر ماده برای غیرآدمی؛ ۲) وسط رودخانه: ۳) جویبار وسط زمین کشت: ۴) مشك چوبین؛ ۵) هر ابزار برآمده‌ای که در حلقه رود: ۶) کنایه از آدم شجاع و کارا.

نێرەپیاو: پیاگی زۆر بەدەسەڵات‌و بەزاکۆن [ف] مرد قدرتمند و با اراده.

نێرەحەیتە: زەبەلاح‌و تەزەی ناقۆلا [ف] لندهور.

نێرەزەلام: نێرەحەیتە [ف] لندهور.

نێرەژن: ۱) ژنی زۆر ئازاو زانا؛ ۲) دۆژەنگ [ف] ۱) زن شجاع و دانا: ۲) نگا: دوژەنگ.

نێرەڤان: پاسەوانێ کە لە ڕوانگەوە دەڕوانێتە دەوروبەر [ف] دیده‌بان.

نێرەك: ناوەند، جەق، دوڕ، ناوەڕاست [ف] وسط.

نێرەکـکـــەر: ۱) کەری نێر؛ ۲) برێتی لە پیاوی ئازای بێ‌ناوەز [ف] ۱) نرّه‌خر: ۲) کنایه از آدم منهوّر و احمق.

نێرەکوڕ: کوڕی پڕاوەدەو بەکار [ف] جوان شایسته و کارا.

نێرەکورکە: نێرنك، نێرك [ف] نگا: نێرنك.

نێرەکوڕکە: ژنێ کە لاسای پیاوان دەکاتەوە [ف] زنی که ادای مردان درمی‌آورد.

نێرەکوللە: شێرەکوللە [ف] نگا: شێرەکوللە.

نێرەکەر: نێرەککەر [ف] نگا: نێرەککەر.

نێرەکەو: شوی ماکەو، کەوی‌نێر [ف] کبك نر.

نێرەکی: ئیستری کە کێرو گونـی هەیە، پێچەوانـەی ماچەئێستـر [ف] استرنر.

نێرەگە: ڕوانگەی نێرەڤان [ف] جای دیده‌بان.

نێرەگیسك: گیسکی نێر [ف] بزغالهٔ نر.

نێرەگین: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نێرەموك: ۱) نێرەموك، نێرمەندوك؛ ۲) گامێشی نەزۆك [ف] ۱) نەنرنەمادە؛ ۲) گاومیش نازا.

نێرەمۆك: ۱) ئێك‌هەڵکێشی‌دار کە نەجار دەیکەن: ۲) کون‌وکلیلی گۆڵە: ۳) نۆیـە بەڕۆی کون‌ناخنی ئەستێر: ۴) نێرەموك، نەنێرنەمێ [ف] ۱) سگك نجاری؛ ۲) قفل و کلید چوبین: ۳) آبگیر مجرای آب؛ ۴) خنثیٰ.

نێرەنگ: ۱) جادو: ۲) جادوگەر [ف] ۱) جادو، سحر: ۲) جادوگر.

نێرەنیر: قیژەقیژی پشیلە [ف] جیغ و داد گربه در جنگ.

نێرەو: شەقەجۆگەی ناو زەوی [ف] جوی اصلی در کشتزار.

نێرەومێیە: ۱) نەرمــا، نەرمـادە: ۲) جوتـەبـاڵـداری ژن‌و شو [ف] ۱) نروماده، سگك؛ ۲) جفت پرنده.

نێرەوەز: نێرخولقاو [ف] نر بنه.

نێری: ۱) حەیوانەکێوی شاخداری نێر؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان، نەهری: ۳) بزنی نێری خۆماڵی: ۴) قوڵ‌تر و بەتەوژم‌تر شوێن لە چەم؛ ۵) نێرتـك [ف] ۱) بازن؛ ۲) ناحیهٔ «نـەهــری» در کردستان: ۳) تکه. شاك: ۴) جای عمیق‌تر رودخانه؛ ۵) نرهٔ گیاه.

نێڕی: نواڕی، ڕوانی، تماشای کرد [ف] نگاه کرد.

نێریابش: ڕاتلەکاندن‌و تێك‌وەردانی نراو [ف] بەهم زدن مایع.

نێڕین: نواڕین، ڕوانین، تواشاکردن [ف] نگاه کردن.

نێڕین‌ڤان: تواشاکەر لە ڕوانگەوە [ف] دیده‌بان.

نێربنە: ۱) ناوەڕاستی ڕوبار، قوڵترجێگە لەناو ڕوباردا؛ ۲) عەولادی نێر [ف] ۱) وسط رودخانه؛ ۲) فرزند ذکور.

نێریەکێوی: کەڵەکێوی. نێرەبزنی چیا [ف] بز نر کوهی.

نیز: ۱) برسی، برچی؛ ۲) نزیك؛ ۳) ناوی گونـدێکـــە؛ ۴) برسیەتی، برسیایەتی [ف] ۱) گرسنه؛ ۲) نزدیك؛ ۳) نام دهی است؛ ۴) گرسنگی.

نیزاتی: برسیاتی [ف] گرسنگی.

نیزام: ۱) شەڕکەری دەوڵەت: ۲) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) سرباز؛ ۲) نام

مردانه.

نیزام‌وه‌زیفـه: لاوێ که به‌خـۆشی خۆی نه‌چـونه عه‌سکه‌ری [ف] نظام وظیفه، سربازوظیفه.

نیزامی: ۱) نیزام، عه‌سکه‌ر، سه‌رباز، چه‌کداری له‌شکر؛ ۲) عه‌سکه‌ری [ف] ۱) سرباز؛ ۲) سربازی.

نیزك: نزیك [ف] نزدیك.

نیزْك: نزیك [ف] نزدیك.

نیزْگ: نزیك [ف] نزدیك.

نیزنگ: نزیك [ف] نزدیك.

نیزه‌ز: نۆزه‌نۆز [ف] ناله‌های ضعیف.

نیزه: نۆزه [ف] نالهٔ ضعیف.

نیْزه: نه‌یزه، کورنه‌رم [ف] نیزه.

نیْزی: ۱) نیزانی، برجێنی، پرسیابه‌نی؛ ۲) بان، باخوْ [ف] ۱) گرسنگی؛ ۲) باد.

نیزیك: نزیك [ف] نزدیك.

نیْزیك: نزیك [ف] نزدیك.

نیزیکاهی: به‌م‌زوانه [ف] به‌زودی.

نیزیك‌بوْن: ۱) دژی دوْربـوْن؛ ۲) برینی له نیلاقـه‌کردن [ف] ۱) نزدیك بودن؛ ۲) کنایه از عمل جماع.

نیْزیکی: ۱) نه‌دوْری؛ ۲) برێتی له نیلاقه [ف] ۱) نزدیکی؛ ۲) کنایه از جماع.

نیْزینگ: نزیك [ف] نزدیك.

نیْژ: ۱) بناغه‌دارژتنی خانو؛ ۲) نمێژ، نوێژ؛ ۳) پاشگری به‌مانا چه‌قین: (دارنیژ، شه‌تـڵ نیژ، ده‌س‌تیژ)؛ ۴) پاشگـری به‌واتا: بن‌ناخ‌که‌ر: (مردونیژ) [ف] ۱) پی‌ریزی بنا؛ ۲) نماز؛ ۳) پسوند به‌معنی کارندهٔ نشا؛ ۴) پسوند به معنی دفن‌کننده در خاك.

نیژا: بناغه‌دارژاو [ف] پی‌ریزی شده.

نیْژتن: ۱) ناشتن، بن گڵ‌خستن؛ ۲) چه‌قاندنی شه‌تڵ [ف] ۱) زیرخاك کردن؛ ۲) کاشتن نشا.

نیژدی: نزیك، نیْزیك، نه‌دوْر [ف] نزدیك.

نیژران: ۱) بن‌گڵ‌خران؛ ۲) چه‌قان [ف] ۱) دفن شدن؛ ۲) کاشته شدن نشا.

نیژراو: ۱) بن‌گڵ‌خراو؛ ۲) چه‌قێنراو [ف] ۱) دفن شده؛ ۲) نشاء کاشته شده.

نیژکاری: کاری بناغه‌ی خانو دارژتن [ف] کار پی‌ریزی بنا.

نیس: ۱) بزنی موْنیکـه‌لاو له چه‌نـد ره‌نـگ؛ ۲) نه‌بوْن [ف] ۱) بزی که دارای موی چندرنگ است؛ ۲) نیست، وجودنداشتن.

نیسـان: ۱) مانگی رۆمی، ده‌روْژ له ره‌شه‌مه‌و بیست‌و به‌لاه زوْژله خاکه‌لیوه؛ ۲) گولـه‌میلاقـه، زبـه‌نـوك؛ ۳) نیشـان [ف] ۱) ماه رومی نیسان؛ ۲) شقایق؛ ۳) آلاله.

نیسـانوك: گولیکی سوْره له مانگی نیساندا ده‌پشکوی [ف] گلی است سرخ رنگ.

نیست: نه‌بوْن، نیس [ف] نیست، وجودنداشتن.

نیسك: ۱) نژی، مێژوی؛ ۲) برێتی له که‌موْسکه؛ ۳) ناسکه‌ی تاژی [ف] ۱) عدس؛ ۲) کنایه از کم و ناچیز؛ ۳) صدای نملّق و شادی سگ شکاری.

نیسك: ۱) سه‌مای ئه‌سپ؛ ۲) نژی [ف] ۱) رقص و خرام اسب؛ ۲) عدس.

نیسـکان: سه‌ماو گه‌مه‌کردنی ئه‌سپ [ف] رقص و خرامیدن اسب.

نیسـکاو: شوْرباونیسك [ف] شوربای عدس.

نیسکاوا: گوندێکه له موکوریانی کوردستان [ف] نام دهی است.

نیسکه: نوْزه‌ی سه‌بری تازی له‌خوْشیان: (تاژی نیسکه‌نیسکبانه) [ف] صدای آهستهٔ سگ شکاری از شادی.

نیسکه: سه‌مای ئه‌سپ [ف] رقص اسب.

نیسکـه‌جـوْ: له‌و گونـداتـه‌ی کوردسـتـانـه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نیسـکین: چیْشتی نژی [ف] آش عدس.

نیسـکێن: نیسکین [ف] آش عدس.

نیسـکینه: نیسکێن [ف] آش عدس.

نیسه: نوسراو [ف] نوشته.

نیسه‌ته: نوْسین [ف] نوشتن.

نیسـی: سا، سابه، سێبه‌ر، سێبه، نسێ، نسار، سه‌هه‌ند [ف] سایه.

نیسیێ: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نیش: ژان، ئازار. ده‌گه‌ڵ نیش ده‌گوتری: (نیش‌و نیش) [ف] آزار، درد.

نیشـا: ۱) نیشـان؛ ۲) خاڵی سه‌رگوْنـا؛ ۳) نیشـانه‌ی زاوا بوْ بوْك؛ ۴) ئامانج، نیشانه [ف] ۱) نشان؛ ۲) خال روی گونه؛ ۳) هدیهٔ داماد نزد عروس؛ ۴) هدف، آماج.

نیشـادان: ۱) شاندان؛ ۲) فێرکردن [ف] ۱) نشان دادن، به معرض دید گذاشتن؛ ۲) یاددادن.

نیشاسته: نشاسته [ف] نشاسته.

نیشاسه: نشاسته [ف] نشاسته.

نیشان: ۱) دروْشم، عه‌لامه‌ت؛ ۲) ئامانج، کێلك؛ ۳) خاڵ له‌سه‌ر پێست؛ ۴) مه‌داڵ؛ ۵) ناونیشـان؛ ۶) پوْپـه‌ی که‌ڵه‌شێر؛ ۷) جوقه‌ی سه‌ری ده‌ســه‌لاتداران؛ ۸) پێشکـه‌شی زاوا بوْ بوْك پاش ماره‌بران [ف] ۱) علامت فارقـه؛ ۲) آماج ۳) خال بر پوست؛ ۴) مدال، نشـان؛ ۵) نشـانی؛ ۶) تاج خروس؛ ۷) جقّهٔ کلاه بزرگان؛ ۸) هدیهٔ داماد به عروس پس از عقدکنان.

نیشانچی: ده‌س‌ڕاست له‌ئاوینندا [ف] هدف زن، ماهر در تیراندازی.

نیشاندان: ۱) شاندان؛ ۲) فێرکردن [ف] ۱) نشان دادن؛ ۲) یاددادن.

نیشانك: ۱) تێ‌بینی؛ ۲) هێما، ئاشیره‌ت [ف] ۱) مُلاحظه؛ ۲) اشاره.

نیشـانکـرد: ۱) دروْشم‌لێدراو؛ ۲) کچی خوازبـێنـی‌کراو [ف] ۱) علامت‌گذاری شده؛ ۲) دختر خواستگاری شده، نامزد شده.

نیشان کردن: ۱) دروْشم پێدانان؛ ۲) خوازبێنی کردن‌و پێشه‌کی زه‌نه‌رێك

بەکیژدان [ف] ۱) علامت گذاشتن؛ ۲) هدیه به دختر خواستگاری شده‌دادن.
نیشان گرتن: سێرە گرتن [ف] نشانه‌گرفتن.
نیشانگە: ۱) جیگەی ڕانانی شت لەبەرچاو؛ ۲) سێرەی تفەنگ و دەمانچە [ف] ۱) نمایشگاه؛ ۲) مگسک اسلحه.
نیشان‌لێ گرتن: نیشانەگرتن [ف] نشانه‌گرفتن.
نیشان‌وناو: ناونیشان [ف] نگا: ناونیشان.
نیشانە: نیشان بەهەموو بارێوە [ف] نگا: نیشان.
نیشانەك: بەردی داکراو بۆ نامانج [ف] سنگ نصب شده برای نشانه‌گیری.
نیشانی: ۱) چلۆنایەتی شت؛ ۲) نازناوی مەلای جزیری شاعیری بەناوبانگی کورد [ف] ۱) مشخّصات؛ ۲) تخلّص شیخ احمد جزیری شاعر کرد.
نیشت: ۱) دانیشت، ڕوونیشت؛ ۲) باڵندە لەحەواوە هاتە سەرزەوی؛ ۳) نڵتە کەوتە بنەوە؛ ۴) ناو کەمی کرد؛ ۵) خۆر ناوابوو [ف] ۱) نشست؛ ۲) پرنده نشست؛ ۳) ته‌نشین شد؛ ۴) آب فرونشست؛ ۵) غروب کرد.
نیشتاو: کشانەوەی ناوی دەریا [ف] جزر دریا.
نیشتگ: ۱) دانیشتوو؛ ۲) باڵداری لەفڕین بەس‌کردوو؛ ۳) نڵتەی بن‌کەوتوو [ف] ۱) نشسته؛ ۲) پرنده پس از پرواز نشسته؛ ۳) رسوب کرده.
نیشتم: دانیشتم، ڕوونیشتم [ف] نشستم.
نیشتمان: ۱) دیمەن: (ئەم سەرگردە نیشتمانی خۆشە)؛ ۲) جێگەی دانیشتن؛ ۳) ژێگە، زێد، مەوتەن [ف] ۱) منظره؛ ۲) جای نشستن؛ ۳) میهن.
نیشتمان‌پەرست: عاشقی زێد [ف] وطن‌پرست.
نیشتمان‌پەروەر: خزمەتکاری زێد [ف] میهن‌دوست.
نیشتمەن: لەبار بۆ لێ‌ژیان [ف] شایان سکونت.
نیشتن: ۱) دانیشتن؛ ۲) نڵتە بن‌کەوتن؛ ۳) کەم‌بوونەوەی ئاوی زۆر؛ ۴) لەفڕین بەس‌کردنی باڵندە؛ ۵) ئاوابوونی خۆر؛ ۶) برینی لە زبان [ف] ۱) نشستن آدم؛ ۲) رسوب کردن؛ ۳) فروکش کردن آب؛ ۴) نشستن پرنده؛ ۵) غروب کردن آفتاب؛ ۶) کنایه از ریدن.
نیشتنگا: برینی لە ئاودەست [ف] کنایه از مستراح.
نیشتنەئاو: خۆ بەئاوردادان بۆ مەلە بان بەرزینەوە [ف] به آب زدن.
نیشتنەباڵ‌بەك: جووت بوونی دوو شت کە نێك‌زادە کرێن: (جوونەدارەکە بەهاسانی **نیشتنەباڵ‌بەك**) [ف] جفت شدن دو چیز که در هم فرو روند.
نیشتنەبان: جوونەسەر: (بار **نیشتوتەبان** لێوی، کاورا لێم **نیشتوتەبان**) [ف] در بالا قرارگرفتن.
نیشتنەبان‌بەك: بەسەر بەکا جووت بوون [ف] برهم آمدن و جفت شدن.
نیشتنەباڵ‌یەك: نیشتنەباڵ‌بەك [ف] نگا: نیشتنەباڵ‌بەك.
نیشتنەجولانە: سوارجولانە‌بوون [ف] در تاب نشستن.
نیشتنەجێ: جێگیربوون [ف] جایگیرشدن، ثابت شدن.
نیشتنەخوار: ۱) دانیشتن؛ ۲) نڵتە بن‌دەفرکەوتن [ف] ۱) نشستن؛ ۲) رسوب کردن.
نیشتنەدڵ: پەسندکردن، خۆش‌لێ‌هاتن [ف] بردل نشستن، از چیزی خشنودشدن.
نیشتنەرێ: سەروڕێ‌کەوتن بۆ رۆیشتن [ف] راه افتادن.
نیشتنەسەر: ۱) نیشتنەبان؛ ۲) سەرەدوان: (تاژی **نیشتەسەر** کەرویشك) [ف] ۱) نگا: نیشتنەبان؛ ۲) پاشناپ دنبال کردن.
نیشتنەسەریەك: بەسەریەکدا کەڵەکەبوون [ف] برهم انباشته شدن.
نیشتنەمل: دەسەوبەخەبوون، مل‌دەبەرمل‌نان [ف] گلاویز شدن.
نیشتنەمل‌بەك: ۱) نیشتنەسەریەك؛ ۲) مل‌دەبەرمل‌نان [ف] ۱) برهم انباشته‌شدن؛ ۲) باهم گلاویز شدن.
نیشتنەوە: ۱) لەفڕین‌وەستان و هاتنەخواری باڵندە: (بازەکە بەسەربەوە **نیشتەوە**)؛ ۲) نزم‌بوونی بەنەمانی ئەندام؛ ۳) کەم‌بوونەوەی بارستی شتی نراو؛ ۴) نەمانی توڕەیی: (رقی **نیشتەوە**) [ف] ۱) نشستن پرنده؛ ۲) فرونشستن آماس اندام؛ ۳) فروکش کردن مایع؛ ۴) فروکش کردن خشم.
نیشتو: ۱) نیشتگ؛ ۲) نوشتو، دوعای نوساو [ف] ۱) نگا: نیشتگ؛ ۲) دعای نوشته.
نیشتەجە: نیشتەجێ [ف] مُقیم.
نیشتەجێ: بەیەکجارەکی دامەزراو لە شوێنێ [ف] مقیم.
نیشتەمەنی: شوێنێ کە بۆ لێ‌ژیان لەبارە [ف] شایان ماندگارشدن.
نیشتەنی: کەسێ کە بیەوێ نەڕواو بمێنێتەوە [ف] نشستنی، مقابل رفتنی.
نیشتەی: دانیشتن [ف] نشستن.
نیشخۆ: نەژخۆ [ف] نگا: نەژخۆ.
نیشدار: نشدار، برینگەر، نژدار [ف] جرّاح.
نیشگە: ۱) لێژی لووس؛ ۲) جێ‌نیشتنەوەی باڵداران [ف] ۱) سراشیبی صاف؛ ۲) جای فرود پرندگان.
نیشە: ۱) یادداشت، بیرەوەری نوسیاگ؛ ۲) نمرە بۆشاگرد؛ ۳) چەشن، لەوێنە؛ ۴) کەیف، نەشە [ف] ۱) یادداشت؛ ۲) نمرهٔ مُحصّل؛ ۳) مانند، شابه؛ ۴) شادی.
نیشەرمایە: حەیاناکا، شەرم و شوورەی لانیە [ف] شرم نمی‌کند.
نیشە گرتن: ۱) نمرەوەرگرتن؛ ۲) کەیف‌هاتن؛ ۳) یاداشت‌نووسین [ف] ۱) نمره گرفتن؛ ۲) خوشحال شدن؛ ۳) یادداشت نوشتن.
نیعاو: دەنگی زیلی پشیلە، میاوی زبر [ف] صدای زبر گربه.
نیعمە: ناوی پیاوانە، سووکەڵەی نیعمەتوللا [ف] نام مردانه، مخفّف نعمت‌الله.
نیعمەت: ۱) خەڵاتی خوا؛ ۲) خۆشی لەژیاندا؛ ۳) ناوی پیاوانە [ف] ۱) نعمت؛ ۲) کامرانی؛ ۳) نام مردانه.
نیفۆك: پارچەی سێ‌سووچی ناوەڕاستی دەرپێ [ف] خشتك تنبان.
نیفەك: نیفۆك [ف] خشتك تنبان.
نیفەك: نیفۆك [ف] خشتك تنبان.
نیف: ۱) لەدوو بەش بەشێك؛ ۲) ناوەند، ناوەڕاست [ف] ۱) نیم؛ ۲) وسط، میانه

نیڤار: ١) نوُداهانگ، نوژەن؛ ٢) باوی دەم‌و زەمان ف ١) توظهور؛ ٢) مُدروز.

نیڤاشەوێ: ناوەڕاستی شەو ف نیمه‌شب.

نیڤ‌براشتی: نەواو نەبرژاو ف نیم برشته.

نیڤ‌بژیا: نیمەکولاو، هێشناکاڵ ف نیم‌پخته.

نیڤ‌تەنگ: خالبگە، کەلەکە، برك ف تُهیگاه.

نیڤچە: نانەواو، نیمچە ف نانمام.

نیڤدبن: شێنوکە، نیوەشێت ف خُل.

نیڤرۆ: ناوەڕاستی ڕۆژی بەرانبەری شەو ف نیمەروز، ظهر.

نیڤشك: نقیشك ف کره.

نیڤك: ناوك، ڕێگەی هەناسەو خواردنی پزە ف ناف.

نیڤکۆ: دالانی نێوان ژووران لە مالا ف راهرو.

نیڤکەو: پۆر، مەیێکی لەکەو زلنرە ف دُرّاج.

نیڤ گوڤەند: نیوەچەغز ف نیمدایره.

نیڤگۆن: دامنەچیەتان، بەرکەل، نوهگوان ف مادە گاو سەسالە.

نیڤنجی: ١) نەکورت نە درێژ؛ ٢) نەپیر نە جوان؛ ٣) فرزەندی ناوەڕاست ف ١) میانه در طول؛ ٢) میانسال؛ ٣) فرزند میانه.

نیڤ‌نیڤ: نیمەنیمە، لە دوبەش بەشێك، لەسەنا پەنجا ف نصف به‌نصف.

نیڤەبراشتی: نیڤ‌براشتی ف نیم برشته.

نیڤەچڵ: نانەواو ف نانمام.

نیڤەشەو: نیڤاشەوێ ف نیمه‌شب.

نیڤەك: ١) لەناوەڕاستدا؛ ٢) لەتێ لە دولەت ف ١) دروسط؛ ٢) نیمی.

نیڤە کا: نیڤەك ف نگا: نیڤەك.

نیڤەکار: ڕەنجیەرێ کە بە نۆم‌و جوتی بەکێ‌نر کاردەکاو بەشێ لە دوبەشی بەهرەی بەردەکەوێ ف کشاورزی که نیمی از محصول را می‌برد.

نیڤەکرن: بەش کردن بە دوبەشەوە ف نیمه‌کردن، نصف کردن.

نیڤەمێر: برێتی لە لاوێ کە هێشنا ژنی نەهێناوە ف کنابه از جوان مجرّد.

نیڤی: ١) بەشێ لە دوبەش؛ ٢) ناوەڕاست؛ ٣) دەسنە، ناونجی، مام‌ناونجی ف ١) نصفه؛ ٢) وسط؛ ٣) متوسّط، میانه.

نیقاب: ڕووپۆش ف نقاب.

نیك: ١) دارێ کە بەرداشی پێ بەرزو نزم دەکرێ؛ ٢) نوکە؛ ٣) سەری تیژی هەرشتی، نوك ف ١) اهرمی که سنگ آسیا را بالا و پایین برد؛ ٢) گربهٔ آهسته، نك؛ ٣) نوك.

نێك: ١) پێشەی ڕان؛ ٢) جوچکە سمت؛ ٣) نوك، سەری تیژی هەرشتێ؛ ٤) بان، نان، باخو ف ١) استخوان ران؛ ٢) استخوان دنبالچه؛ ٣) نوك هرچیز؛ ٤) یا.

نی کرن: نوێ کردن، تازەکردنەوە ف نوکردن.

نیکل: ١) دندوك؛ ٢) کانزایەکە ف ١) منقار؛ ٢) فلزّنیکل.

نیکمسمار: نوکەنەشی ف نگا: نوکەنەشی.

نیك‌نەك: نوکەنوك ف نکانك.

نیکەنیك: نوکەنوك ف نکانك.

نیکە: مارەبڕان، مارەکردن ف عقدکُنان.

نێکە: بان، نان، باخو ف یا.

نیکەردنیوەرد: نەکردو نەخوارد، برێتی لە بێ‌لایەن ف کنابه از بی‌طرف.

نیگا: نواشا ف نگاه.

نیگادار: ئاگادار، پارێزەر: (خوا نیگادارت بێ) ف نگهدار.

نیگار: ١) شکلی بەدەست‌کێشراو؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) صورت، نقش رسم شده، نگار؛ ٢) نام زنانه.

نیگارخانە: جێگەی ڕانانی شکلان ف نمایشگاه نقاشی، نگارخانه.

نیگارە: شکلی بەقەلەم کێشراو ف تصویر نقاشی شده.

نیگلی: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

نیگەران: دڵ‌پەرێشان، نارەحەت: (زۆر نیگەرانم) ف پریشان دل.

نیل: ١) نیری سەرملی گا لەجوتدا؛ ٢) خم، دەرمانێکی شینی تاریکە لە گیابەك دەگیرێ بۆ ڕەنگ، چوبت ف ١) یوغ؛ ٢) نیل.

نێل: ١) جێگەی نمەزن‌و بەشینایی لە قەدی کێودا؛ ٢) نوال ف ١) جای نمدار و سبز در کمر کوه؛ ٢) درهٔ کوچك در کمر کوه.

نێل: گڕی ئاگری زۆر بەتەوژم ف شعله‌های شدید و پرتوان آتش.

نێلدان: گڕی زۆر بەتەوژم سازدان: (کورەی نێل داوە) ف برافروختن آتش بسیار شعله‌ور.

نێلدراو: ئاگری هەلکراوی زۆر بەتەوژم‌و بەنین ف افروختهٔ بسیار مشتعل و شدید، سعیر.

نیلوپەر: لیلوپەر ف نیلوفر.

نیلوفەر: لیلوپەر، نیلوپەر ف نیلوفر.

نیلە: نیری‌جوت ف یوغ.

نێلە: ١) نێل؛ ٢) نیری ملی گاجوت ف ١) نگا: نێل؛ ٢) یوغ.

نیلی: خمی، بەڕەنگی خم، چوبتی ف نیلی رنگ.

نیم: ١) نیڤ، بەشێ لە دوبەش؛ ٢) لەبوون بێ‌بەشم ف ١) نصف؛ ٢) نیستم.

نیم: کێم، زوخ، چلکی برین ف ریم و چرك زخم.

نیمانە: شك‌نابەبن، نەبربم ف نداریم.

نیمبرژ: نیڤەبراشتی ف نیم برشته.

نیم‌برێژ: نیمبرژ ف نیم برشته.

نیم‌پوخت: مام‌ناونجی لەکولاندا ف نیم‌پز، نیم‌پخته.

نیمپەز: نیم‌پوخت ف نیم‌پز.

نیم‌تەنە: کەوای کورت، مرادخانی، چاکەت ف نیم‌تنه.

نیم‌جەت: ١) شڕی پینەکراو؛ ٢) سەقەت ف ١) پینه‌شده؛ ٢) ناقص العضو.

نیمچە: نانەواو، نیڤە ف نیمچه، نانمام.

نیمچەدورگە: زەمینێ کە سێ‌لای ئاوبێ‌و لابەکی بە بەژەوە نوسابێ ف شبه‌جزیره.

نیم‌خەیرۆ: چەوگە؟، چخێرە؟ ف چه‌شده؟.

نیمداشت: لە کۆن‌و تازەبی‌دا ناونجی ف نیمدار، مستعمل

نیمر: نزم، نەوی، نقی ف پست.

نیمرار: نیوەی ڕێگە ف نیمەراه.

نیمڕایر: نیمرار ف نیمەراه.

نیمرۆ: خاورۆن، هێلکەی دەرۆن کراوی نیکەڵ نەدراو ف نیمرو.

نیمڕۆ: ناوەندی ڕۆژی بەراتبەری شەو ف نیمروز.

نیمڕۆژ: نیوڕۆ ف ظهر.

نیمسوز: چوڵە، دارو چیلکەی سەربەئاگر ف نیمسوز.

نیم‌سەرا: نیوساڵ، شەش‌مانگ ف نیم‌سال، شش ماه.

نیم‌سەرە: نیم‌سەرا، نیوساڵ ف نیم‌سال.

نیمقڕ: ١) نوکە، نۆزە، دەگەڵ قڕ دەگوترێ: (نەم قڕو **نیمقڕەت** لەچیە)؛ ٢) جۆرێ قوماش ف ١) نِك و نال؛ ٢) نوعی پارچه.

نیم‌گەز: پێوانەیەکی کوتاڵو شاڵە ف نیم زرعی.

نیم‌لا: چارەگ، لەچوار باژ پاژێك ف يك چهارم.

نیم‌لەت: نیم‌لا ف يك چهارم.

نیم‌لەتە: ١) چارەگ؛ ٢) برێنی لە پارچەیەك نان ف ١) يك چهارم؛ ٢) کنايه از قطعه‌ای نان.

نیمە: ١) نیم، نیڤ، بەشێ لە دوبەش؛ ٢) لەتەخشتێ لەناوەڕاستدا؛ ٣) شك‌نایەم، نەیرم، نىنم؛ ٤) نوێژ، نما، نوژ ف ١) نصف؛ ٢) نیمهٔ آجر؛ ٣) ندارم؛ ٤) نماز.

نیمە: ١) نیوەیی، هاوبەشی؛ ٢) نیوە ف ١) شراکت نصف به‌نصف؛ ٢) نصف.

نیمەت: نیحمەت، خەلاتی‌خوا ف نعمت.

نیمەردەن: هەرماو، نەمر ف جاوید.

نیمەردەنی: هەرمان، نەمری، تاهەنایی ف جاودانگی.

نیمەرو: نیمڕۆ، ناوەندی ڕۆژ، نیڤرۆ ف نیمروز، ظهر.

نیمەرۆ: ١) لابەکی ڕوخسار؛ ٢) نیڤرۆ ف ١) نیمرخ؛ ٢) ظهر.

نیمەرێ: نیمەرۆ ف نیمرخ.

نیمەرێ: بەشێك لە دوبەشی ڕێگە ف نیمەراه.

نیمەشەو: نیڤاشەوێ، درەنگانی شەو ف نیم‌شب.

نیمەگیان: لەسەرمردن ف نیمه‌جان، در حالت مرگ.

نیمەندش: نەما، فەوتا ف نماند.

نیمەبش: نیمەندش ف نماند.

نیمەی‌شەو: نیوەشەو، نیمەشەو ف نصف شب.

نیمێ‌شەوە: نیمەی‌شەو ف نصف شب.

نین: ١) عەیب و کەمایەسی، نوێن؛ ٢) لەبوون بێ‌بەش؛ ٣) دوای پێشگری «دا» مانای نانەزەوی؛ ٤) پاش وشەی «ڕۆ» مانای نیشتن: (**ڕۆنین** وانا: دانیشتن) ف ١) نقص، عیب؛ ٢) نیستند؛ ٣) بعد از کلمهٔ «دا» به معنی نهادن؛ ٤) بعد از کلمهٔ «رو» به معنی نشستن.

نین: ١) بێ‌خەف، نقبین؛ ٢) نما، نوێن: (ناوێنەی بالانین)؛ ٣) نازە، نوێ: (**نینگون** مانای نازەگوان) ف ١) رختخواب؛ ٢) نمایانگر؛ ٣) نو.

نینا: ئەمانە، ئەوانە، یانە ف اینها.

نین‌بون: نەبون ف نبودن.

نینگون: دامنەچەڤان، نوهگوان، بەرکەڵ، نیگن ف ماده‌گاوسه‌ساله.

نینگوین: نیگن ف ماده‌گاو سه‌ساله.

نینگین: نیگن ف ماده گاوسه‌ساله.

نینو: ١) نەوگ، نەوو، نەبو، چنا؛ ٢) ننە؛ ٣) نینا، ئەمانە ف ١) نیستی؛ ٢) موجود نیست؛ ٣) اینها.

نینوز: گندوز، دوریە، فەلەندوز ف گیاهی است با ساقهٔ خوردنی.

نینوك: ناخون ف ناخن.

نینوك‌شکێن: بەستەلەکی ناخر پایز لە زاراوەی ڕاوکەراندا ف یخبندان اواخر پاییز در اصطلاح شکارچیان.

نینوکی‌خانم: جۆرێ ترێی سوری دەنك‌باریکی درێژوکە، ریش بابا ف انگور ریش بابایی.

نینە: ١) لە بون بێ‌بەشە؛ ٢) نیمانە، نەیریم: (هەرچی دەبێ بلا ببێ حەق هەر حەقــە حەســەن/ **نینــە** لەرێی وەتــەن غەمی دەرکــردن و جنێو) «سەبف»؛ ٣) وشەی داکردنی مریشك، بجوّ بنیشە: (**نینە نینە** خانە ژورە) ف ١) نیست؛ ٢) نداریم؛ ٣) کلمهٔ مرغ به لانه راندن، جاجا.

نینی: ١) وشەی مریشك‌داکردن، نینە؛ ٢) داپیرە، نەنك؛ ٣) نازە تازە، زور نازە ف ١) کلمـهٔ مرغ به لانه‌راندن، جاجا؛ ٢) مادربزرگ؛ ٣) نونو، تازهٔ تازه.

نێ‌نێ: نەنە، نانا، نەخێر ف خیر، نه‌نه.

نیو: نیم، نیڤ، بەشێ لە دوبەش ف نصف.

نێو: ١) نام، ناڤ، ناو؛ ٢) ژورەوە، ناو؛ ٣) لا، توێ، ناو؛ ٤) مەڵبــەنــد، ناوچە: (قەدەرێ ماڵمان لەو نێوە بو) ف ١) نام؛ ٢) تو، داخل؛ ٣) لایه؛ ٤) ناحیه، منطقه.

نیو: ئەمانە، نیا، نین ف اینها.

نێوناخن: تاوێژ، شتێ کە ئەخرێتە ناو شتێ‌ترەوە ف آگنه.

نێواخن: نێوناخن، ناوپڕ ف آگنه.

نێوان: ١) مابەین؛ ٢) ناوەڕاست؛ ٣) چەندناف: (**نێوان** بنوسە) ف ١) میانه؛ ٢) میان؛ ٣) نامها.

نێوبار: سەربار ف اضافه‌بار.

نێوبانگ: ناوبانگ، ناوودەنگ، دەنگ‌وناو ف شهرت.

نێوبـڕ: ١) ناڤبـڕ، بێ‌ڕێگـەچون بۆ زوگەیشتن؛ ٢) تیغە، لەمپەر ف ١) رادمیان‌بر؛ ٢) تیغه، حاجز.

نێوبڕاو: ناڤبری ف نامبرده.

نێوبردن: ناڤ‌برن ف نام بردن، ذکر کسی کردن.

نێوبرژ: نیمبرژ ف نیم برشته.

نێوبرژاو: نێوبرژ ف نیم برشته.

نێوبرێشك: ناوبرێشك، نان‌برێشك ف نگا: نان برێشك.

نێوبژە: ناوبژی ف میانجیگری.

نێوبژەکەر: ناوبژیکەر ف میانجی.

نێوبژی: نێوبژە ف میانجیگری.

نێوبژیکەر: ناوبژیکەر ف میانجی.

نیوبەنیو: ناوبەناو: (سەرجوُنی نەخنی زۆنی سەرداری پیّدەویّ/ خۆشبمه لەو شەهادەتی شێخانه نیوبەنیو) «سەبف» ف گاه‌به‌گاهی.
نیوت: ناڤێ تەف اسم نو.
نیوتا: ناڤبار ف میان بار.
نیوتان: ١) نبغه. نیوران؛ ٢) ناڤێ ئه ف ١) نبغه؛ ٢) نام شما.
نیوجەرگە: ناوجەرگە ف وسط، جرگه.
نیوجەغز: لەنێ لە کۆزا ف نیمدایره.
نیوجەغز: ناوجەغز ف وسط دایره.
نیوجیژنان: مانگی دوای شەشەلان‌و پەرلە قوربان، ناوجەژنان ف ماه ذیقعده.
نیوچاو: ١) بەینی دوبرۆ؛ ٢) دوزچاو ف ١) وسط دو ابرو؛ ٢) وسط چشم.
نیوچاوان: نوێڵ، ناوچاوان، ناوچەوان. نەنی ف پیشانی.
نیوچاوان‌پاك: نوُرو ناوچەوان‌پاك ف شخص نورانی.
نیوچاوان‌پیس: شوم، نەحس، ف نحس، شوم.
نیوچاوان گرژ: رُونرش ف اخمو.
نیوخۆ: ناوخۆ ف نگا: ناوخۆ.
نیودار: بەناوبانگ ف نامدار.
نیوداشت: نیمداشت ف نیمدار، نیمداشت.
نیودەست: بەتالاًیی مابەینی هەردو پەلی پێشەوەی بەکسم، ناودەست ف میانهٔ هردو دست ستور.
نیودەشت: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
نیوراَن: نیمەرۆ ف نیمروز، ظهر.
نیوران: ناوگەلێ ف میان رانها.
نیوراَنێ: لە دەمی نیمەرۆدا ف در هنگام ظهر.
نیورو: نیمەرۆ ف ظهر.
نیوروُ: ١) نیمرو، خاوروُن؛ ٢) نیمەرۆ ف ١) نیمرو؛ ٢) نیمرخ.
نیوزوان: ١) ناوزوان، ناوجـوٚمـان؛ ٢) ناوی چەند ناوایی ف ١) وسط رودخانه؛ ٢) نام چند آبادی.
نیوربن: بەنەرمە گۆرانی گوتن ف ترنّم کردن.
نیوك: ١) نافك، ناوکی زگ؛ ٢) دەنکی میوه ف ١) ناف؛ ٢) هسته.
نیوكاسه: دەفری بچوُك لە چینی ف نیم کاسه.
نیوگۆرك: ناوگۆزك ف ١) آنشدان وسط خانه؛ ٢) صحن مجلس.
نیوگەز: نیمگەز ف ١) نیم زرع؛ ٢) نیم زرعی.
نیوگەڵ: ناوگەلێ ف میان رانها.
نیوماڵ: ناوماڵ ف نگا: ناوماڵ.
نیون: ناوی ئیمه ف نام ما.
نیونان: ناڤ‌دانین، ناونان ف نام نهادن.
نیونجی: ١) ناونجی، دەسنه؛ ٢) فرزەنـدی نێوان گەورەو گچکە؛ ٣) ناوبژیکەر ف ١) میانه، متوسّط؛ ٢) فرزند بین بزرگ و کوچك؛ ٣) میانجی.
نیونیره: دو داروکەی قیت لەناوەراستی نیری ملی گاجوُت‌دا ف دوچوب کوچك وسط یوغ.
نیوُو: ناونان، نیونان ف نام شما.
نیوه: نیم، نیف، نیڤی ف نصف.
نیوه: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویّرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.
نیوەچڵ: کاری ناتەواو: (بە نیوەچڵ مابەوه نەواوت نەکرد) ف ناتمام، نیمه‌نمام.
نیوەر: نوێنەربر بکار ف وکیل.
نیوەراس: نەواو لەناوەندا، ناوەراس ف وسط.
نیوەراست: نیوەراس، ناوەراس ف وسط
نیوەرۆ: نیفرو، نیڤران ف ظهر.
نیوەرۆ: نیمەرۆ، لایەکی رۆخسار ف نیمرخ.
نیوەرۆژه: فراوین، نانی نیوەرۆ، نەهار ف ناهار.
نیوەرۆیێ: نیوراَنێ، لەکانی نیوەرۆدا ف در هنگام ظهر.
نیوەرێ: نیڤی ریکێ ف نیمه راه.
نیوەس: ١) نەخۆش، نەساغ؛ ٢) ناخۆش، بێنام ف ١) بیمار؛ ٢) بدمزه.
نیوەسانی: نەخۆشی، لەش بەباری ف بیماری.
نیوەش: ١) نەخۆش، نەساغ؛ ٢) نام‌ناخۆش ف ١) بیمار؛ ٢) بدمزه.
نیوەشاگەدی: ژنی زك پڕ ف زن حامله.
نیوەشانی: نەخۆشین، لەش بەباری ف بیماری.
نیوەشەی‌عەبەلەی: زك پڕی ژن ف حاملگی زن.
نیوەشۆ: سوینکەسابوُن ف تەماندهٔ صابون.
نیوشـوّر: ١) نیوەشـوّ؛ ٢) باش نەشـوّراو، خاس نەشـوّرباگ ف ١) نەماندهٔ صابون؛ ٢) خوب ناشسنه.
نیوەشـەڕ: شەڕەجوێن‌و جنگەبرجه: (شەڕو نیوەشەڕ هەدر یەکێکه) ف نزاع لفظی و دست به یقه‌شدن.
نیوەشەن: نەخۆشین، لەش بەباری ف بیماری.
نیوەشەو: نیڤاشەوێ ف نیمه‌شب.
نیوەشەوی: فامێکی کۆنە لەجەشنی حەیران‌و لاوك ف آهنگی است قدیمی.
نیوەشەوێ: لە دەمی نیوەشەودا ف در نیمه‌شب.
نیوەشەی: ١) نەخۆشین، لەش بەباری؛ ٢) ناپەسەند؛ ٣) زك پڕی ف ١) بیماری؛ ٢) ناپسند؛ ٣) حاملگی.
نیوەشی: ١) نەخۆشین؛ ٢) تام‌ناخۆشی ف ١) بیماری؛ ٢) بدمزگی.
نیوەشینه: نەخۆشین ف بیماری.
نیوەشی‌یه: نەخۆشی، لەش بەباری، نەخوەشی ف بیماری.
نیوەك: نیڤەك ف نگا: نیڤەك.
نیوەك: چاکی، چاکه ف نیکی، کار نیك.
نیوەکا: نیڤەکا ف نگا: نیڤەکا.
نیوەکار: نیڤەکار ف نگا: نیڤەکار.
نیوەکاره: ناتەواو ف نیمه‌کاره، ناقص.
نیوەکاری: کاری نیڤەکار ف کار نیم بر کشاورزی.

نیوه‌گا: ناکه‌گابه‌ك له دوٌگای جوٌت: (به **نیوه‌گابه‌ك** ناکیٚلدریٚ) [ف] کنابه از یك گاو شخم‌زن.

نیوه‌گیان: نیمه‌گیان [ف] نیمه‌جان.

نیوه‌مردوٌ: نیوه‌گیان [ف] نیمه‌جان.

نیوه‌ند: ناوه‌ند، ناوه‌ڕاست، چه‌ق [ف] وسط.

نیٚوه‌ند: موٚرانه [ف] نگا: موٚرانه.

نیٚوه‌ندا: نه‌خوێنده، فێره‌سیوات نه‌بوٚگ، بیٚ‌سیوات [ف] بی سواد.

نیٚوه‌نده: نیٚوه‌ندا [ف] بی سواد.

نیوه‌نمه‌ك: ناردی به‌ناوشیٚلدراوی گه‌رم که له‌سه‌ر برین‌و دومه‌ڵ داده‌نریٚ [ف] خمیر روغن مال داغ که بر دمل و زخم نهند.

نیوه‌یی: شه‌ریکی [ف] شراکت نصفه.

نیه: بیٚ‌به‌شه له بوٌن [ف] نیست، وجود ندارد.

نیهاد: ۱) دڵ‌و ده‌روٌن؛ ۲) ناوه بوٚ پیاوان [ف] ۱) نهاد، احساس درونی؛ ۲) نام مردانه.

نیهال: لقی‌دار، لکی‌دره‌خت [ف] شاخهٔ درخت.

نیهان: گان، کوتان [ف] جماع.

نیهانی: ناشی، نازه‌کار، ڕانه‌هانو له‌کار [ف] ناشی.

نیهایه‌ت: ۱) دوماهی، ناخری؛ ۲) ناوی ژنانه [ف] ۱) سرانجام؛ ۲) نام زنانه.

نیه‌ت: ۱) ڕوٚژی سه‌ره‌تای ڕه‌مه‌زان: (که‌نگیٚ **نیه‌نه**؟)؛ ۲) نیاز، قه‌ست [ف] ۱) روز اول ماه رمضان؛ ۲) قصد.

نیه‌تمه: نیازم وایه، قه‌سنم وایه، وشه‌ی ده‌ست‌پیٚکردنی نویٚژو ڕوٚژو [ف] قصد دارم، نیّت کردم، کلمهٔ آغاز فرائض دینی.

نیه‌ت‌هاوردن: بڕیاردان بوٚ نویٚژکردن یا ڕوٚژوگرتن یان ده‌ستنویٚژشوتن [ف] نیّت کردن برای انجام فریضه.

نیه‌ت‌هیٚنان: بڕیاردان به‌زمان بوٚ به‌جیٚ‌هیٚنانی نویٚژو ده‌ستنویٚژو گرتنی ڕوٚژو، نیه‌ت‌هاوردن [ف] نیّت کردن برای انجام فریضه.

نیه‌تی: ۱) شك‌نابا، لای نیه: (نالی **نیه‌تی** سیحری به‌یان حیکمه‌تی شیٚعره / ئه‌مما هه‌یه‌تی قووه‌تی دڵ قودره‌تی ئینشا) «نالی»؛ ۲) نیازی، مه‌به‌ستی [ف] ۱) ندارد؛ ۲) قصدش، منظورش.

نیه‌ر: مینبه‌ر، جیٚگه‌ی به‌رز نابیه‌نی به‌قسه‌که‌ر [ف] منبر.

نیه‌سراوه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نیٚ‌هه‌ریٚ: نه‌خه‌یر، نا، نه‌به‌ڵیٚ [ف] خیر، نه.

نی‌یی: ۱) ئه‌مه؛ ۲) ئه‌مانه [ف] ۱) این؛ ۲) اینها.



و: ١) بینی بادانــەوە: (جــۆمــەشــارو جۆمەوە گوند)؛ ٢) پینی پێوەندی: (قەڵنوبــر، بابو کوڕ، دارو دەوەن)؛ ٣) سەیرمان دەگەبەنێ: (سەگ‌و مزگەوت؟!، نۆو قومـار؟!)؛ ٤) نیشانەی بەرکاری: (بێ‌کراو، لێدراو)؛ ٥) نیشـانــەی بەسن‌و چۆنیەتی: (نــوسنو، مردو)؛ ٦) نیشانی کۆ بۆ ئەوانــەی دەدوێنــرێن: (چۆکـرد؟، چۆنــەکـرد؟، گوتم ئەم‌کارە بکـەن کردو؟)؛ ٧) لا، نالی: (خـــوارو، ژوورو، ژێرو)؛ ٨) دوبـارە: (هـاتـەو، گەڕاوەسەو، گەڕانەو)؛ ٩) مانای «بە» دەگەبەنێ: (ولا، وسان)؛ ١٠) بەمانا ئەم، ئەو: (ونو، وانا: ئەوجۆرە، ئەم‌جۆرە)؛ ١١) نیشانی نێربنە. دەکەوێتە پێش قسە: (وگوت، وانا: پیاوەکە گوتی، وهات، وانا: پیاوەکە هات)؛ ١٢) پزاوی بۆر، بەرکە لەشوێن پیت دێ: (کوڵ، کورد)؛ ١٣) دەگەڵ، رەگەڵ: (ماڵ‌و منالەو هاتگن) ف ١) حرف عطف؛ ٢) حرف انصال؛ ٣) حرف تعجّب؛ ٤) علامت مفعولی؛ ٥) از ادات نوصیفی؛ ٦) علامت جمع مخاطب؛ ٧) سو، طرف؛ ٨) باز، دوباره؛ ٩) با، به؛ ١٠) این طور؛ ١١) ضمیر مذکّر که بیش *از کلمه آید*؛ ١٢) علامت ضمّه که بعد *از حرف آید*؛ ١٣) حرف همراهی، با.

وْ: ١) لەپاش ناو نیشانەی نێربونی خاوەن‌ناوە: (حەمۆ، رەسنو، مسنو)؛ ٢) پاشگــربکــە زۆرو زێدەبی دەگەبەنێ: (مـەکـرو، زبانی‌خورو)؛ ٣) خەبـەردان: (مـەبو بەمانا دبێت، مەوارو، وانا: دەباری)؛ ٤) پاشگری بالدان: (وارومانای بەهاری با جوجگەی بەهارە) ف ١) پسوند ضمیر مذکّر؛ ٢) پسوند مبالغه؛ ٣) پسوند خبری، می؛ ٤) پسوند نسبت.

وا: ١) ئاوها، بەم‌جۆرە؛ ٢) کە، بۆ دیاری کردنی پاسکراو: (کاوراکەی **وا** هانـەلات)؛ ٣) ئەوا، هەر نیسـە: (خـۆت بگرە **وا** هانم)؛ ٤) ئەوەتا، ئەوەیە: (**وا** لەمـالا، **وا** لەجێـمـا)؛ ٥) بەمـانـا نزیکی: (**وا** وەرە)؛ ٦) دوری: (**وا** زۆیی نازانم کوێوە چو)؛ ٧) کردنەوەی بەندکراو: (گرێکە واکـە، درگام واکـرد)؛ ٨) شلی‌و تراوی چێشت ئەگەبەنێ: (دۆخەوا، شۆروا)؛ ٩) دەم، کات: (لـە وای بەبانـدا هاتم نەبـوی)؛ ١٠) کەر، کارکـەر: (نـانـەوا)؛ ١١) با، بێ: (وای شەماڵ نیێت)؛ ١٢) خوشك، خوەهـ، خوینك؛ ١٣) نا، ها؛ ١٤) خۆزی، کاشکی، کاشکا، شەلا ف ١) این طور؛ ٢) که، حرف نعر یف؛ ٣) اینك؛ ٤) این است، موجود است؛ ٥) نزدیك‌تر؛ ٦) دورتر؛ ٧) بازکردن، گشودن؛ ٨) آش آبکی، با؛ ٩) هنگـام؛ ١٠) پسوند فاعلی؛ ١١) باد وزیدنی؛ ١٢) خواهر؛ ١٣) هان؛ ١٤) کاشکی، ای کاش.

وانیرین: سەرپەرستی ماڵ‌و خێزان، گەورەی ماڵ ف سر پرست خانواده.

وابا: ئەم‌جۆرە بوایە ف اگر چنین می‌بود.

وابزا: ئەم‌جۆرە بەخەیاڵتا بێت، بڕوات وابێ ف انگار، جنین پندار.

وابزانە: وابزا ف انگار.

وابو: ١) ئاوها زۆی‌دا؛ ٢) کرابەوە ف ١) جنین بود؛ ٢) بازشد.

وابێ: باشە، باوابێ ف اشکالی ندارد.

وابوْن: ١) بەم‌جۆرەبوْن؛ ٢) کرانەوە ف ١) چنین بودن؛ ٢) بازشدن.

وابە: ١) ئەم‌جۆرە بە؛ ٢) دە بکرێوە ف ١) چنین باش؛ ٢) بازشو.

وابوك: رەموك، فوسفی‌و سلْ ف رموك، گریزپا.

وات: ١) بەجـۆرێکت: (**وات** لێ‌دەکـەم، **وات** بوْدەکـەم)؛ ٢) گوتی، قسەی کرد؛ ٣) دەگەڵت: (**وات** قسبە نەکەم)؛ ٤) پاشگری نیشانەی کۆ: (سـەوزەوات) ف ١) چنینت، چنـانت؛ ٢) گفت؛ ٣) بانـو؛ ٤) علامت جمع.

واتا: بەمانا، نیاز لە: (ئێرم بجو **واتا** پرۆ دە نێگە!) ف به معنی، یعنی، چنین استنباط می‌شود.

واتانی: وانا، وا دەگەبەنێ ف یعنی، چنین می‌رساند.

واتر: ١) بەم‌جۆرەو پتر؛ ٢) دورتر: (واتر بچو)؛ ٣) نزیك‌تر: (**واترو**ەرە) ف ١) چنین و چنان‌تر؛ ٢) دورتر؛ ٣) نزدیك‌تر.

واتش: ١) وتی، گوتی؛ ٢) ئاخافتن، قسبەکردن ف ١) گفت؛ ٢) سخن گفتن.

واتن: گوتبان ف گفتند.

واتوْ: شایعە، قسەی سەرزاری خەڵك ف شایعه.

واتووژی: واتۆ ف شایعات.

واتە: ١) وانا؛ ٢) قسە؛ ٣) کەوابێ؛ ٤) بەڵێ بەم‌جۆرەبە؛ ٥) دەبگۆ ف ١)

یعنی: ۲) سخن: ۳) اگر چنین باشد؛ ۴) چنین است؛ ۵) نگا: دەنگۆ.

واتەنی: ۱) شیاوی گوتن: ۲) وەك دەڵێ: (کوردە **واتەنی**) ف ۱) سزاوار گفتن، گفتنی: ۲) چنانکه گوید، باروگفتنی.

وانەوانە: وانۆ. قسەو باسی ناوخەڵك ف حرف بر سر زبانها، شایعات.

واتەویرە: ۱) بیر و خەیاڵ: ۲) شەڕەقسە ف ۱) فکر و خیال؛ ۲) جدال لفظی.

واتەی: گفتوگۆ ف گفتگو.

واتی: گوتی. ئاخافت ف گفت.

واتبار: قسەکەر ف گوینده.

واج: گێژ، تاس، ناساو: (هاج‌وواج بوم) ف سراسیمه، گیج.

واجا: لانە، لۆنە ف آشیانه.

واجب: زۆر پێو بست ف واجب.

واجبی: داژو، دەرمانحەمام، نۆره ف واجبی.

واجو: واجب ف واجب.

واجە: کولانکە لەدیواردا. دەلاقەی کوناودیو ف روزنه در دیوار.

واجەر: شکانی شتی ناسك.بۆ هێلکەی دەڵێن : (خاکە **واجە**رسە بو بە) ف شکستن تخم در تخمدان.

واجەرسە: شکاوی هێلکە لە هێلکەدانی مر بشکا ف تخم شکسته در تخمدان مرغ.

واچە: ۱) بێژە. بڵێ؛ ۲) کەلیمە، دەنگێ وشە ف ۱) بگو: ۲) کلمه، واژه.

واخ: ۱) ئاخ. هاوار لە ئێش: (ئاخ‌وواخ چی‌بکەم): ۲) بەك، بۆ سەیر؛ ۳) ناوی گوێز لەگەمەی گوێزێن‌دا ف ۱) کلمهٔ واکنش درد، آخ: ۲) وه. کلمهٔ تعجّب؛ ۳) نام گردو در گردوبازی.

واخت: کات، وەخت، دەم ف وقت، هنگام.

واخوا: داواکاری سەرلەنوێ‌کردنەوەی قسە یا کار ف مستأنف، خواهان تکرار سخن یا کار.

واخوێن: کەسانێ کە گۆرانی بۆ قامبێژ دەگێڕنەوە ف همخوان آواز.

واخێن: جۆرێ گەمەیە بەگوێز دەکرێ ف نوعی گردوبازی.

واد: بەڵێن، سۆز، قەوڵ، گفت ف قول، وعده.

وادار: ۱) ناچار: ۲) لێزان، پسپۆڕ، ئاگادار لەکارێ ف ۱) وادار؛ ۲) وارد، آگاه.

وادارتەنە: ۱) هەڵگرتن، بەرزەوەکردن: ۲) لابردن ف ۱) بلندکردن از زمین: ۲) برداشتن.

وادارکران: ۱) ناچارکران، بەزۆر پێ کران؛ ۲) ئاگادارکران ف ۱) وادار شدن؛ ۲) باخبرشدن.

وادارکردن: ۱) ناچارکردن؛ ۲) خەبەرپێدان ف ۱) وادار کردن: ۲) آگاه کردن.

وادارکردنەوە: ۱) بەئاگاهێنان؛ ۲) وەخەبەرهێنان ف ۱) یادآوری کردن: ۲) آگاه کردن.

واداشت: وادار ف نگا: وادار.

وادای: بادان، بادانی بەن‌و... ف تابیدن، تاب دادن.

وادە: ۱) بەڵێن، گفت، پەیمان؛ ۲) بانگ کردن، خواستن: ۳) جەنگە، وەختی شتێ؛ ۴) موڵەت، ماوە، قانە؛ ۵) ژوانگە: (**وادە**مان سەری کۆڵانەکە بێ) ف ۱) پیمان؛ ۲) خواستن، احضار: ۳) موسم؛ ۴) مهلت: ۵) میعاد.

وادەدان: بەڵێن‌دان، قەوڵ‌دان ف وعده‌دادن، قول دادن.

وادەدانان: ۱) ژوانگە دیاری کردن؛ ۲) ماوە دیاری کردن ف ۱) قرارگذاشتن: ۲) مدّت معلوم کردن.

وادەدانیان: وادەدانان ف نگا: وادەدانان.

وادەسەنن: بەڵێن لەکەسێ ساندن بۆ مەبەستێ ف قول گرفتن.

وادێ: لەکاتێکا، ئەودەم‌وچاخە ف زمانی، هنگامی.

وادی غراب: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وار: ۱) حێ‌ژیانی ناوسانی لە ئێلاخ: ۲) جێگەو شوێن: (لێژەوار): ۳) خوار، خێچ: ۴) خوارۆ، ژێرۆ: ۵) باری سەرپشتی بارەبەر: ۶) پاشگری بەمانا خاوەن: (خوێندەوار): ۷) پارەدان لەجیاتی خەڵك لە چێشتخانەو چاخانە؛ ۸) بەخشش بۆ خاوەن‌قومارخانە: ۹) دارایی‌و ماڵ: (وارو ونخم چو): ۱۰) پاشگری بەمانا کەسێ کە دەخوا؛ ۱۱) مستەحەق، شیاو: (سزاوار، وانا: شیاوی سزادان): ۱۲) ئەنوا، پەناگا ف ۱) ییلاق: ۲) جای، محلّ: ۳) کج: ۴) پایین: ۵) بار: ۶) پسوند دارابودن: ۷) پولِ خوراك دوستان را پرداخت کردن در رستوران: ۸) انعام به صاحب قمارخانه: ۹) دارایی: ۱۰) پسوند فاعلی به معنی خورنده؛ ۱۱) شایسته: ۱۲) پناهگاه.

وارنامەیش: داخۆزین، هاتنەخوار لە ژوورەوە ف پیاده شدن.

واراقە: پەڕەقاقەز ف ورق کاغذ.

واران: باران، ئاوێ کە لەعاسمانەوە بەتنۆکە دێنەخوار ف باران.

وارانن: باراندن ف بارانیدن.

وارای: بارین ف باریدن.

وارای: گۆڕان ف تغییر.

واربای: پاپەتی، پێخواس، پێخاوس ف پابرهنه.

واربیایش: ۱) لە بڵندەوە داگەڕان، هاتنەخوار لە ژوورەوە: ۲) بەعەرزا کەوتن ف ۱) پیاده‌شدن: ۲) بر زمین افتادن.

وارتو: مەڵبەندێکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف ناحیه‌ای در کردستان ترکیه.

وارخان: خانوی چەندنهۆمی بێ‌حەوشەوحەسار ف خانهٔ آپارتمانی.

وارد: ۱) بارۆکەی وەهێلکەهاتگ؛ ۲) ئامرا، رەفیقی رێگە: ۳) خواردی؛ ۴) گەیشتو لەسەفەرەوە: (باوکم ئەمڕۆ وارد بو)؛ ۵) بردنەوە لە قوماردا ف ۱) جوجەمرغی کە تازه تخم می‌گذارد: ۲) همراه: ۳) خورد، تناول کرد؛ ۴) رسیده، واردشده: ۵) برنده‌شدن در بازی.

واردش: ۱) خواردی؛ ۲) خواردەمەنی؛ ۳) ئەخوارن، خوارنەوە ف ۱) خورد: ۲) خوردنی: ۳) نوشیدنی.

واردن: خواردن ف خوردن.

واردۆخ: خۆرا، زۆرخۆر، زگ‌نێڕ ف پرخور.

وارده: ۱) خوراو، خورباگ؛ ۲) خواردەمەنی، خۆراك ف ۱)

خورده‌شده؛ ۲) خوراك.

وارده‌ی: خواردن ف خوردن.

واررا کرن: برێتی له زاروزیچی زۆر خستنه‌وه ف کنایه از سیار زاد و ولدکردن.

وارده‌س: ۱) ره‌به‌ن، سه‌ڵت؛ ۲) گۆشه‌گیر ف ۱) بینوا؛ ۲) گوشه‌گیر.

وارز: جازز ف پکر.

وارز: درومان، دورمان ف دوخت.

وارزدن: درون، دوُرین ف دوختن.

وارس: میرات‌گر، که‌له‌پوُرگر ف وارث.

وارش: شوُره، سوُر، دیوار به‌ده‌وری ماڵ و باغ و بێستاندا ف سور، بارو، دیوار پیرامون باغ و خانه.

وارشت: بارش، بارین، بارینی به‌فر و باران ف بارش، آمدن باران.

وارشتش: به‌جێمان، له‌جێ‌مانه‌وه ف به‌جای ماندند.

وارشه: وارش، سوُر ف دیوار پیرامون خانه و باغ، سور، بارو.

وارکوُر: برێتی له بێ‌عه‌ولاد، وه‌جاخ‌کوُر ف کنایه از اجاق کور.

وارکوُز: زۆم، جێگه‌له‌وه‌ڕی تایبه‌تی هۆبه‌ی هه‌وارچیان ف چراگاه ویژهٔ ییلاقیان.

وارکه‌ردش: داهێنانه‌وه و خوارکردنه‌وه ف به‌پایین کشیدن و خم کردن.

وارکه‌ینا: کچی خوشك، خوشکه‌زای مێوینه ف دخترخواهر.

وارگــه: ۱) جێگه‌ی ژیانی هاوسانی؛ ۲) بارگه‌ی سه‌فه‌ر ف ۱) زیستگاه ییلاقی؛ ۲) رخت و بارسفر.

وارم: فه‌رمایشت، قسه‌ی پیاوی ماقوُڵ ف فرمایش.

وارما: فه‌رموی ف فرمود.

وارماوا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وارماوێ: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وارمای: فه‌رموُن، قسه‌کردنی پیاوی گه‌وره ف فرمودن.

وارن: ۱) خوری و کوڵکه‌ی به‌چنگ‌ڕناو؛ ۲) بارن، به‌فرێ که با له‌جێی خوی براوتوه ف ۱) پشم دستچین؛ ۲) برف بادآورده.

وارنایش: ۱) هـاتنه‌خوار؛ ۲) هێنانه‌خـوار ف ۱) فـرودآمدن؛ ۲) فرودآوردن.

وارنشین: ۱) نهۆمی ژێرین له خانو؛ ۲) که‌سێ که له کوێستان ده‌ژی ف ۱) زیرزمین؛ ۲) کسی که درکوه زندگی می کند.

وارو: ناوه‌ژوُ ف وارونه.

واروُ: ۱) باروکه؛ ۲) ده‌بارێ: (واران مه‌واروُ) ف ۱) جوجهٔ بهاری؛ ۲) می‌بارد.

وارواى: وارپای، پاپه‌تی، پێخواس، پێخاوس ف پابرهنه.

واروزونـادوروُزا: به‌سرپیره‌که، پنرپیری، به‌سرپیر، سێ‌ڕۆژبه‌رێ ف پس پریروز.

واروك: باروکه ف جوجهٔ بهاره.

وارونداء: بێ‌عه‌ولاد، وه‌جاخ‌کوێر ف اجاق کور.

وارووانه: فڕێ‌دان، توُڕهه‌ڵدان ف پرت کردن.

وارووه‌ندا: وارونداء بێ‌عه‌ولاد ف اجاق کور.

واره: ۱) باره، دربـاره؛ ۲) باری بچـوُك: (ده‌سته‌واره، مانـای باری دوده‌ست، ده‌سته‌واره‌یه‌ك نانی هێنا)؛ ۳) خوشك؛ ۴) جار، جه‌ل: ۵) فه‌رزبه‌فه‌رز، ده‌سته‌وا؛ ۶) پاز، به‌شێ له چه‌ندیه‌ش: (له قه‌رزه‌که‌م دو واره‌م لاماوه)؛ ۷) به‌هره‌ی زه‌مین ف ۱) باره، زمینه؛ ۲) بارکوچك‌که با دست حمل شود؛ ۳) خواهر؛ ۴) دفعه، بار؛ ۵) وام جنس به جنس؛ ۶) جزء؛ ۷) بهرهٔ زمین.

واره‌ڕه‌ش: له‌و گونـدانـه‌ی کوردستـانـه که به‌عـسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

واره‌زا: خوشکه‌زا، خوارزا ف خواهرزاده.

واره‌سه: خه‌به‌رپێدان ف آگاهی دادن.

واره‌مانه: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

واره‌مسه: ره‌وینه‌وه، ره‌وکردن ف وارمیدن.

واره‌مه‌نه: ره‌واندنه‌وه ف رماندن، رم دادن.

واره‌واره: که‌م‌که‌مه ف به‌تدریج، کم کم.

واری: ۱) جێگه‌و شوێن: (کورده‌واری)؛ ۲) باری: (واران واری، وه‌ور واری)؛ ۳) پاشگـری به‌مـانـا وه‌کـو، له‌گوێن، چون: (بیگانه‌واری نه‌کات) ف ۱) زیستگاه؛ ۲) بارید؛ ۳) پسوند به معنی همانند.

وارێ: ۱) بارێ، هه‌رچوُنێ بێت؛ ۲) جارێك ف ۱) باری به هرحال؛ ۲) یك بار.

واریپال: گوڵێڵه، وه‌نه‌وشه‌ی ده‌شته‌کی ف بنفشهٔ کوهی.

واریزه: ناوه‌ڕێن ف میوهٔ نادر بخته.

واریس: وارس، میرات‌گر، که‌له‌پوُرگر ف وارث.

واریل: ده‌فری هه‌راوله‌کانزا بۆتراو تێ‌کردن ف بُشکه.

وارین: بارین ف باریدن.

وارێن: بارێن، باران‌داکه‌ر: (هه‌رره‌که وارێنه) ف بارنده.

واز: ۱) تیشنیاو ئاره‌زو: (وازم له‌نیسکێنه‌به، وازم له‌وکیژه به بێ‌خوازم)؛ ۲) خوتێ نه‌گه‌یاندن. (واز بێنه، واز ناهێنم)؛ ۳) که‌یف و خۆشحاڵی: (ئه‌مرۆ له‌سه‌ر وازه، دوێنێ بێ‌واز بو)؛ ۴) باز، له‌بازدانه‌وه؛ ۵) ئاواڵه: (درگا وازه، ئه‌م گرێ‌یه وازکه)؛ ۶) کار، خوُ: (قومارواز، مه‌کرواز)؛ ۷) خواز، داواکـه‌ر: (جـابێ‌واز، جیاواز)؛ ۸) تامـرا، ده‌گه‌ڵ: (واز نو تیمه‌نـار)؛ ۹) جزیرگه‌ی بچوُك له‌ناو رُوباردا؛ ۱۰) که‌مێکی جیا: (نـاق و واز په‌یدابوُن)؛ ۱۱) تیراوی و له‌شـوُفی. بۆ شینایی ده‌ڵێن: (ده‌خله‌که‌ت زۆر به‌وازه)؛ ۱۲) وێران، تێکـدراو. دوای لانـه ده‌ڵێن: (لانـه‌واز)؛ ۱۳) ئامـوُژگاری ئایینی: (مـه‌لا واز ئه‌خـوێنێ)؛ ۱۴) گه‌مـه‌ده‌گه‌ڵ‌که‌ر: (کـوُنـرواز، سه‌رواز)؛ ۱۵) سه‌رڕێژ: (وازاو)؛ ۱۶) دبسـان، باز ف ۱) اشتهـا،میل؛ ۲) عدم مداخله در کار؛ ۳) حالت مزاجی؛ ۴) پرش؛ ۵) واز، باز؛ ۶) کارو عادت؛ ۷) خواهان؛ ۸) همراه؛ ۹) جزیرهٔ ماسـه‌ای در وسط رودخـانـه؛ ۱۰) انـدکی جدا شده از مجموع؛ ۱۱) شادابی و شکوفایی نباتات؛ ۱۲) کنایه از ویران. که با

کلمهٔ «لانه» گو بند؛ ۱۳) وعظ؛ ۱۴) بازی کننده با چیزی یا حیوانی؛ ۱۵) لبریز؛ ۱۶) دوباره، باز.

وازئانین: دەس‌هەڵگرتن، تەرخ‌کردن ف ول کردن، دست برداشتن.

وازار: بازار، بەمانا جێگەی گوشادو فرەهـ ف بازار.

وازاری: ۱) بازاری، برێتی لە کەم‌نرخ؛ ۲) سەوداگەر لەبازاڕا ف ۱) کم بها، بازاری؛ ۲) کسبهٔ بازار.

وازانی: پێت‌وابە، وا بیردەبەی ف پنداری.

وازانین: ئاوا بیر بردن ف پنداشتن.

وازاو: پاشـاو، ئاوێ کە بەخوڕایی لەبەر ناوداشتنی بان لەحەوز دەڕوا ف پساب آبیاری یا لبریز از حوض.

وازئیناتن: وازئانین ف دست برداشتن، ترک کردن.

وازبێنە: دەس‌هەڵگرە ف دست بردار.

وازبێنی: ۱) خوازگێنی؛ ۲) دەس‌هەڵگری: (لەم‌کارە **وازبێنی** باشە) ف ۱) خواستگاری؛ ۲) اگر دست برداری.

وازت: ۱) کەیفت؛ ۲) ئارەزۆت ف ۱) مزاجت؛ ۲) آرزویت.

وازتن: خواستن ف نگا: خواستن.

وازح: ئاشکرا ف آشکار.

وازدادان: ئامۆژگاری‌گوتنی ئاینی ف وعظ گفتن.

وازدان: وازدادان ف وعظ گفتن.

وازر: ۱) بازرە، نەرە؛ ۲) گوێ‌قوڵاخ، لەســەرهـەست ف ۱) نرسیده، فرارکرده؛ ۲) گوش به زنگ.

وازرە: وازر، بازرە، نەرە ف نرسیده، فرارکرده.

وازکەر: کەسێ کە بەسترا و دەکاتەوە ف بازکننده، گشاینده.

وازگۆ: گێڕانەوەی قسە، دوپاتە کردنەوە ف بازگو، دوباره گفتن.

وازلێ‌هاوردن: دەست‌لێ‌هەڵگــرتن، خۆتێ‌نەگەیانـدن ف ول کردن، دست برداشتن از.

وازلێ‌هێنان: وازلێ‌هاوردن ف دست برداشتن از.

وازن: ۱) نازەخـونچە؛ ۲) دەخوازن؛ ۳) ئاواڵەن؛ ۴) کەیف و ئارەزوی ئێمە: (**وازن** لە خزمایەتیێ بە، **وازن** لە شەڕ نیە) ف ۱) غنچهٔ نودمیده؛ ۲) می‌خواهند؛ ۳) بازهستند؛ ۴) اشتها و آرزوی ما.

وازو: ۱) بەم‌نزیکـانە؛ ۲) کەیف و ئارەزوی ئێوە: (**وازو** لەشەڕێ بە) ف ۱) به این زودی؛ ۲) میل و آرزوی شما.

وازوازی: ۱) کەسێ کە هەرکـانـە لەسـەر خەیاڵێکـە، سەرسەری؛ ۲) هەوەڵ‌گریانی‌زاروۆك ف ۱) دمدمی مزاج؛ ۲) نخستین گریهٔ نوزاد.

وازۆل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وازه: ۱) بـازە، یازگ، حەیوانی یەڵـەك؛ ۲) زیکـەی زۆی زاروۆ ف ۱) خلنگ؛ ۲) جوش جهرهٔ کودک.

وازهانین: دەس‌هەڵگرتن، وازئانین ف دست برداشتن، ول کردن.

وازهاوردن: وازئانین، وازهانین ف دست برداشتن.

وازهێنان: وازئانین، وازهاوردن ف دست برداشتن.

وازی: ۱) خوازی، پاشگرە لە خواستن: (زن و ژن‌وازی)؛ ۲) گەمـەو گاڵتە؛ ۳) وازو ف ۱) خواستن؛ ۲) سرگرمی، بازی؛ ۳) به‌این زودی.

وازیح: وازح، ئاشکرا، خویا ف آشکار.

وازیع: وازح ف آشکار.

وازیلین: بەرهەمێکی نەوتە بۆ قەڵشی پێست دەرمانە ف وازلین.

وازی‌وازی: وازوازی ف وسواس در افکار خویش، دمدمی مزاج.

واژ: ۱) وارو، ئاوەژو، پێچـەوانـە؛ ۲) وەبـەران‌هانـنـی مەڕ؛ ۳) گێژو سەرشێواو: (هاژو واژ بوم) ف ۱) وارونه؛ ۲) جفت‌خواهی میش؛ ۳) گیج، سراسیمه.

واژاو: ۱) پاشـاو، وازاو؛ ۲) ئاودانی شێـناوەرد پاش هەوەڵ‌ئاو ف ۱) پساب، نگا: وازاو؛ ۲) آبیاری مزرعه پس از نخستین آبیاری.

واژو: ۱) ناو بەقەبالەوەنان، مۆر، ئیمزا؛ ۲) پێویست، لازم، واجب ف ۱) مهر یا امضاء؛ ۲) واجب.

واژوی: دارو، دەرمان‌حەمام، نورە ف واجبی.

واژە: ۱) گوتە، قسە، کەلیمە، لەبز، کوتە؛ ۲) دەنگی لك و گەڵا لەبەر با؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی کاولیان کرد ف ۱) واژه؛ ۲) صدای شاخ و برگ از وزش باد؛ ۳) نام دهی است درکـردستـان که بعثیان ویران کردند.

واژی: ۱) ئاوەژو؛ ۲) ئەوانیش ف ۱) وارونه؛ ۲) آنهاهم.

واس: ۱) خەبـەر، باس: (هـەواسـە لەدیوانـان چواسـە؟)؛ ۲) خواز، پاشگری بەمانا داواکەر، واز ف ۱) بحث، خبر؛ ۲) پسوند به معنی خواهان.

واسار: بەهار، وەهار، بەکەم‌کزی‌ساڵ ف فصل بهار.

واستش: واز، ئارەزولێ‌بون ف آرزو یا اشتهای چیزی را داشتن.

واستن: خواستن، وازتن ف خواستن.

واستە: ۱) خواستن؛ ۲) خوازراو؛ ۳) دۆستی کارپێکهێنەر لای خەڵك ف ۱) خواستن؛ ۲) خواسته؛ ۳) پارتی.

واستەن: دڵخواز، وازلێ‌بون ف دلخواه.

واستەنە: دڵخواز، خواستەمەنی ف دلخواه.

واسڵ: گەیشتوی قەرزو دیاری ف واصل شده.

واسواس: گەللایی، هەردەمە لەسەر وازێك ف دمدمی.

واســە: ۱) کەوابێ؛ ۲) بەڵێ وایە؛ ۳) پاس، ئێشـك؛ ۴) ئێژێ، وێ: (ئـەمیش **واســە** گەرەکـمـە) ف ۱) اگر چنین باشـد؛ ۲) آری چنین است؛ ۳) پاس، نگهبانی؛ ۴) می‌گوید.

واسەر: ئەسپەك، نەخۆشیەکە ف بیماری سرسام.

واسەگرتن: ئێشك‌گرتن ف پاسداری.

واسیتە: ۱) سەبەب؛ ۲) واستە ف ۱) انگیزه؛ ۲) پارتی.

واش: ۱) بەم‌جۆرەبش؛ ۲) ئامـاڵ: (ئـەم‌بوزە سی‌واشە)؛ ۳) خوار، ناڵـەبار، دوای وشەی شاش دێ: (ئەم کورسیە شاش و **واشە**)؛ ۴) پەرت و بڵاو: (بیرت شاش و **واشە**)؛ ۵) بەراز؛ ۶) خوەش، ساغ، وەش ف ۱) همینطور هم؛ ۲) فام، رنگ مایل به؛ ۳) کج وناهموار؛ ۴) پرت و اشتباه کاره؛ ۵) خوك؛ ۶) سالم و سرحال.

واشتا: گراوی، ماشقە، دۆستی مێوینە، دڵبەر ف معشوقه.

واشتش: دڵخواز، واز، نیشتیا [ف] اشتها.

واشته: دەزگیرانی مێوینه [ف] نامزد مؤنث.

واشتەنه: وازلێ بوُن، ئارەزوکردن [ف] آرزوکردن.

واشـوّر: جلکی ئاڵـوگوڕ، جلکێ که بەخـاوێنی هەڵدەگیرێ [ف] جامـهٔ احتیاطی، لباس زاپاس.

واشه: ۱) باشو، باشوك؛ ۲) ئاوهاشه؛ ۳) چاکه، باشه؛ ۴) ئفاقی ئاژەڵ [ف] ۱) باشه، پرندای شکاری؛ ۲) چنین هم هست؛ ۳) خوب است؛ ۴) علوفهٔ حیوانات.

واشەر: ئاڵقەیەکی ئەنکە دەخرێنه بن پێچەوه بۆ توندبوُنی [ف] واشر.

واشی: ۱) سافی، لەش ساغی؛ ۲) تۆ چاکی؛ ۳) بەم جۆره بشی [ف] ۱) بهبودی؛ ۲) خوب هستی؛ ۳) اینطور هم هستی.

واشیره: بەری گیایەکه لەهەرزن دەکا. نۆمی گیای کاڕۆش [ف] ثمر گیاهی است ارزن مانند.

واعیز: ئامۆژگاری دەر [ف] واعظ.

واغ: ناوی گوێز که بەمت دادەنرێ لەگەمەی گوێزێن دا، واخ [ف] نام گردو در گردوبازی.

واغێن: گوێزێن [ف] گردوبازی.

واف: بولبول، بڵبڵ [ف] بلبل.

وافوُر: ۱) تریاك، تلیاك، شیلەی خاشخاش؛ ۲) ئامرازی تلیاك کێشان، حۆقه [ف] ۱) تریاك؛ ۲) وافور.

واق: ۱) بیردان، جێگەی خەیاڵ: (واقم وڕما، بانێ لەبیرکردنەوه کەوتم)؛ ۲) زیقەی کەروێشك و ڕێوی لەبەر ئازار؛ ۳) بریتی له زیقەی منال؛ ۳) خالی [ف] ۱) اندیشه گاه، قوّهٔ تفکّر؛ ۲) نالهٔ خرگوش وروباه؛ ۳) کنایه از صدای خنده یا گریهٔ طفل؛ ۴) خالی.

واقاندن: ئاڵینی ڕێوی یان کەروێشك [ف] نالەوجیغ روباه و خرگوش از درد.

واقانن: واقاندن [ف] نگا: واقاندن.

واقایش: زیقاندن، قیژاندن، قیڕانن [ف] جیغ کشیدن.

واق پەڕین: بێهۆش بوُن لەترسان [ف] از ترس بیهوش شدن.

واقۆ: ئەفەماسی، باقۆ [ف] نوعی ماهی.

واق واق: ۱) ئاڵەئاڵی ڕێوی و کەروێشك؛ ۲) ماسیگرەی سپی؛ ۳) ناوی جزیرەیەکـه لەچیرۆکـاندا که شتی عاجیبانی لێ بوه. *قەدیم بەژاپۆن گوتراوه* [ف] ۱) صدای نالهٔ بیابی روباه و خرگوش؛ ۲) مرغ ماهیخوار سپیدرنگ؛ ۳) نام جزیره‌ای در داستانها، واق واق، کنایه از ژاپن.

واق وڕ: مات و گێژ [ف] مات و مبهوت.

واق وڕبوُن: گێژو مەنگ بوُن [ف] گیج و مُتحیّرشدن.

واق وڕمان: واق وڕبوُن [ف] متحیّرماندن.

واق وڕماو: گێژو مات داماو [ف] سراسیمه.

واق وڕی: گێژی و سەرگەردانی [ف] تحیّر، بُهت‌زدگی.

واقووبق: زاق و زیق، چەقەو هەرای زاروکان [ف] جیغ و فریاد بچه‌ها.

واقه: دەنگی ئاڵاندنی ڕێوی و کەروێشك [ف] صدای نالهٔ روباه و خرگوش.

واقەکەر: بڕێنی له ماڵانی ماڵی: (**واقەکەر** لەماڵما نیه) [ف] کنایه از احتشام.

واقـەواق: ۱) دەنگی لەشوێن‌یەکی ئاڵەی ڕێوی یان کەروێشك: (هەر **واقـەواقی** دڵمه بەدەستی فیراقەوه / وەك ڕێوی یه که هەردوگونی بێ بەفاقەوه) «شێخ ڕەزا»؛ ۲) بریتی له زیقەزیقی زاروّك [ف] ۱) نالهٔ پیاپی روباه و خرگوش؛ ۲) کنایه از جیغ و فریاد شادی بچه.

واقی: قیڕه، قیژه، زیقه [ف] جیغ.

واقیێ: بەڕاستی: (لەواقیێدا وایه) [ف] واقعی، راستین.

واقین: ئاڵاندنی ڕێوی و کەروێشك [ف] نالیدن روباه و خرگوش.

واك: ۱) ماسیگـره، واق‌وان؛ ۲) ئشت، شتـەکـه، هین، هەرامه، وانێك، وشـەیەکه بۆ ئیشاره بەشتێك و زۆرجار بەزیاده دەگوترێ [ف] ۱) مرغ ماهیخوار سپید؛ ۲) چیز، آن چیز.

واکـا: ئاوها بکا: (خودا کارێکی **واکا** ئەوگەڵیەی پڕله کاکا پێی دەکرێ بلان ناکا) [ف] چنین کند.

واکات: واکا [ف] چنین کند.

واکاتن: واکا [ف] چنین کند.

واکرن: ۱) باکردن، ئەستوُربوُن، پەنەمان، تاوسان؛ ۲) کردنەوه، وازکردن [ف] ۱) بادکردن، آماسیدن؛ ۲) بازکردن.

واکس: بۆیاخ، بۆیاغ، ڕەنگی کەوشان [ف] واکس.

واکسی: کەسێ که کەوشان ڕەنگ دەکانەوه، بۆیەچی، بۆیاخچی [ف] واکسی.

واکفت: گەڕانەوەی نەخۆشی [ف] برگشت بیماری.

واکلو: براوخۆشکی بەفسەو هەر سەرزارەکی [ف] خواهر و برادر ظاهری.

واکه: ۱) ئاوها بکه؛ ۲) بکەرەوه، وازکه [ف] ۱) چنین کن؛ ۲) بازکن.

واکەت: واکفت [ف] برگشتن بیماری.

واکەر: ۱) وازکەر؛ ۲) شتێ که مرۆ بای پێ دەکا [ف] ۱) گشاینده؛ ۲) نفخ‌آور.

واکینۆ: ئەئاوها، ئابەم جۆره [ف] اینطور.

واگژه: گژەبا [ف] باد تند پاییزی.

واگل: گەڕانەوه [ف] بازگشت.

واگۆ: ۱) وازگۆ؛ ۲) ئاوای گوت؛ ۳) ئەوان گوتیان [ف] ۱) بازگو؛ ۲) چنین گفت؛ ۳) ایشان گفتند.

واگۆن: جێگەی خەڵك و بار له شەمەندەفەر [ف] واگن قطار.

واگیر: داگیر، بەزۆرسەندن [ف] غصب، تصرّف ناروا.

وال: واڵ، گوشادو پەل [ف] ظرف گشاد و کم عمق.

واڵ: ۱) پارچەی ڕەنگ بەمەیی ئەنك که ئاراو جلکی بوُکی لێ دەکەن؛ ۲) پان و گوشادو پەل [ف] ۱) پارچهٔ نازك صورتی رنگ؛ ۲) عریض و گشاد و کم عمق.

والا: ئاواڵه [ف] باز، مفتوح.

والآ: ۱) ئاواڵـه؛ ۲) بەئـاڵ و بێ ئاوەرۆك؛ ۳) جلەبـوُکی کجـۆلان؛ ۴) پارچـەی تەنـك و شاش [ف] ۱) باز؛ ۲) توخالی، تهی؛ ۳) لباس عروسك؛ ۴) پارچهٔ بسیار نازك، توری.

والابیژ: ١) دابیژراو به پارچه‌ی ته‌نک؛ ٢) پارچه‌ی ته‌نکی شت پێ دابێژان ف ١) بیخته با پارچه؛ ٢) پارچهٔ بیزن.

والاکردن: راوه‌کردن ف شرح و تفسیرکردن.

والامه‌ن: جۆرێ زیبکه‌ی پێست ف نوعی جوش پوست.

والاوێت: والابێژ، دابێژراو به پارچه‌ی شاش ف ببخته وسیلهٔ نرمه بیز.

واله: به‌خوافه‌سه‌م، سوێندبه‌خودا ف به‌خدا قسم.

واله: ١) ئه‌سباب: (ورده‌واله)؛ ٢) خوشك ف ١) اسباب؛ ٢) خواهر.

واله‌ربن: سۆره‌چنار، چناری جه‌وهه‌ردار ف نوعی چنار.

واله‌کێ: خوشك ف خواهر.

والی: حاکمی ولات ف والی.

والێ: خوشك، واله ف خواهر.

والی‌نشین: شارێ که والی لێ دانه‌نیشێ ف مرکز استان.

وام: ١) ئه‌وه‌نام؛ ٢) به‌بیری من: (وام پێ باشه)؛ ٣) قه‌رز: (مامه مامه دنیا ده‌سنه‌وامه)؛ ٤) به‌م‌جۆره‌م: (ئه‌منیش هه‌روام) ف ١) اینك منم؛ ٢) به‌نظرم؛ ٣) وام؛ ٤) چنینم.

واما: ئه‌وا مابه‌وه ف اینك ماند.

وامار: قه‌رزدار ف بدهکار.

واماگ: داماگ، داماو ف واله.

وامدار: قه‌رزار ف بدهکار.

وامداری: قه‌رزاری ف وامداری.

وامن: ١) ئه‌وا من؛ ٢) ئه‌مانه قه‌رزن ف ١) اینك من؛ ٢) وام هستند.

وامه: ١) ئه‌وه‌نام؛ ٢) به‌م‌جۆره‌م؛ ٣) قه‌رزه ف ١) اینجا هستم؛ ٢) چنینم؛ ٣) وام است.

وامی: بادام، باوی، باهیف ف بادام.

وان: ١) پاشگری ناگاداری: (گاوان، باخه‌وان)؛ ٢) پسپۆڕ: (رازه‌وانی حاکه)؛ ٣) کارکه‌ر له شوێنێ: (ده‌شته‌وان)؛ ٤) شارێکه له کوردستان؛ ٥) ئه‌مـان، ئه‌وان: (بۆ وانه هه‌رچی جوانه‌له جێ، دێ، له ژن، له ماڵ /هـه‌ر عه‌رزه نیشنگـاهی‌مه، سنغـانه وه‌ردو شیـو) «سه‌یف»؛ ٦) به‌وجۆره‌ن، ناوه‌هان ف ١) بان، پسوند نگهداری؛ ٢) آگاه، متخصّص در کار؛ ٣) کارگر در جایی؛ ٤) شهری است در کردستان؛ ٥) اینها، آنها؛ ٦) چنانند.

وانا: ١) خوێنده‌وار، سبوات‌دار؛ ٢) خه‌تێ که باش ده‌خوێندرێته‌وه؛ ٣) ئه‌وان ف ١) باسواد؛ ٢) خط خوانا؛ ٣) آنان.

وانان: ١) ئه‌مان؛ ٢) ئه‌وان ف ١) اینها؛ ٢) آنها.

وانای: ١) فێربوونی خوێندن؛ ٢) خوێندن ف ١) یادگرفتن درس؛ ٢) خواندن.

وانج: مێژوێ، مزوێ، نیسك ف عدس.

واند: خوێندی ف خواند.

واندن: خوێندن ف خواندن.

وانکه: پاشگری به‌وانا: دابۆشـه‌ر: (به‌روانکه، ملوانکه) ف پسوند پوشش.

وانگا: ئه‌وسا ف وانگهی.

وانه: ١) ده‌رز، ده‌رس، درز؛ ٢) پاشگری باڵدان: (ده‌سته‌وانه، لۆته‌وانه)؛ ٣) پاشگری به‌وانا: ئه‌وانه: (هه‌رچی ده‌یکه‌م بۆوانه‌به)؛ ٤) ئه‌ناوها ف ١) درس؛ ٢) پسوند اسنادی؛ ٣) پسوند به معنی اینها؛ ٤) نه‌چنین.

وانه‌وان: خوێنده‌وار، سبوات‌دار ف درس خوانده، باسواد.

وانه‌یش: وه‌خوێندن، خوێندنه‌وه ف مطالعه‌کردن.

وانی: ١) ناوها، به‌م‌جۆره؛ ٢) سه‌ربه‌ولاتی وان؛ ٣) تۆ ناوها نیت ف ١) اینطور؛ ٢) اهل ولایت وان؛ ٣) چنین نیستی.

وانیار: خوێنده‌وار ف باسواد.

وانیك: واك، نشت، شته‌که‌ی ناوی نابه‌م ف چیز، آن شیء.

وانیها: ئه‌مانه‌ی لێره‌ن ف اینها.

واو: ١) قه‌رز، ده‌ین، وام: (بـه‌ده‌سنـه‌واو بـه‌ده‌به)؛ ٢) ناوی پیتێکی ئه‌لف‌وبێکه ف ١) وام؛ ٢) نام حرفی در الفبا.

واوا: ١) برین و برینداری له‌زمانی منداڵاندا: (جه‌جم واوا بوه)؛ ٢) ئه‌م‌جۆره‌و ئه‌وجـۆره، جوێنێکـه: (واوالێ کراوی واواپێکراو) ف ١) زخم در زبان کودکانه؛ ٢) چنین و چنان، دشنامی است.

واوان: ناوی گوندێکه له کوردستان ف نام روستایی است در کردستان.

واوش: بن‌که‌وش، بن‌هه‌نگڵ ف زیر بغل.

واووه: کرێوه‌و بۆران ف برف و بوران.

واوه: ١) بۆ ئه‌م‌لابه: (واوه وه‌ره)؛ ٢) بۆ ئه‌ولا: (واوه برۆ) ف ١) به این سو؛ ٢) به‌آن سو.

واوه‌ش: ئامێز، باوه‌ش ف آغوش.

واوی: دیسان، سه‌رله‌نوێ ف ایضاً، از نو.

واوی‌دوی‌عه‌مر: برینێ له که‌سێ که هه‌میشه به‌دوای که‌سێکه‌وه‌به ف کنایه از کسی که همواره به دنبال دیگری باشد.

واویژ: ١) وازگۆ؛ ٢) په‌رسف، جواب، وه‌رام ف ١) بازگو؛ ٢) پاسخ.

واوێك: ١) مه‌یێکه له‌ده‌م ناوان ده‌ژی؛ ٢) چه‌قه‌ڵ، تۆڕی ف ١) پرنده‌ای است؛ ٢) شغال.

واها: ناوه‌ها، به‌م‌جۆره ف اینطور.

واهار: سه‌رپه‌رشت، گه‌وره‌ی ماڵ ف سرپرست خانواده.

واهر: واهار، سه‌رپه‌رشتی ماڵو خێزان ف سرپرست خانواده.

واهش: کێوی، لاور، وه‌حشی ف وحشی.

واهشی: واهش ف وحشی.

واهۆر: باهۆز، گێژه‌لۆکه‌و نۆف ف گردباد و طوفان.

واهه: ئانه‌مه ف همین.

واهه‌ر: خوشك ف خواهر.

واهه‌م: ده‌گه‌ڵ‌یه‌ك ف باهم.

واهیمه: ترس، خۆف ف هراس.

وای: ١) وای‌کرد؛ ٢) وشه‌ی داد له ژان: (وای مردم)؛ ٣) تۆ ئه‌وجۆره‌ی؛ ٤) گوم‌و ئه‌دیار نیت: (وای لێره) ف ١) فرارکرد، دوبد؛ ٢) حرف فغان از درد، وای؛ ٣) چنانی؛ ٤) بیدلیل‌، اینك هستی.

وایته: ١) ئه‌وه‌تای؛ ٢) ناوه‌های، ئه‌وجۆره‌ی ف ١) اینك تو بی؛ ٢) چنانی.

وایچه: بەوجۆرەش ف چنین نیز.

وایر: خاوەن، خودان، وابەر ف صاحب.

وایرەی: داژداری، بەخاوەن بوْن ف صاحب شدن.

وایری: داژداری ف صاحب شدن.

وایش: ١) ئوْف، ئاخ؛ ٢) وایچه ف ١) آخ؛ ٢) چنین نیز.

وایشه: وایچه ف چنین نیز.

وابکه: خوشك، خوار، خوەیشك ف خواهر.

وای‌لمن: داخ و دەرد بۆمن ف وای برمن.

وایلی: هەی دادو هاوار ف ای وای.

واین: ١) هەلاتن، راکردن؛ ٢) ئاوەهابن ئیمه ف ١) فرارکردن، دویدن؛ ٢) چنانیم.

واینه: ئاوەهابن ف چنانیم.

وایه: ١) واسنه، دروْنیه؛ ٢) بەونەرزەیه؛ ٣) وەعـدە؛ ٤) گونـدیکـه له کوردستـان بەعـسی ویرانی کرد؛ ٥) خوْشـك، خوار، وابکـه ف ١) اینـطور است، صحیح است؛ ٢) چنـان است؛ ٣) هنگـام؛ ٤) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان؛ ٥) خواهر.

وایەر: خاوەن، خێو، خودان ف صاحب.

وایەرەر: بەخاوەن بوْن ف صاحب شدن.

وایەی: خوشکایەتی، دەستەخوشکایەتی ف خواهری.

وایی: رای‌کرد، هەلات ف فرارکرد.

وت: ١) گوتـی، کوتی، وتی؛ ٢) خەوت؛ ٣) شێ، نم، نەرایی؛ ٤) نۆزە، کەمتر بن دەنگ؛ ٥) دلوْپه؛ ٦) فرْ، قوم ف ١) گفت؛ ٢) خوابید؛ ٣) نم؛ ٤) ناله؛ ٥) قطره؛ ٦) جُرعه.

وتا: مروی مێو بنەی خەفنگ ف خوابیده (مؤنث).

وتاخ: ئوْده، ژوْری دانیشتن ف اتاق.

وتـار: ١) نوسـراوی دریْژ لەسـەر مەبـەستێ؛ ٢) قسـه بوْخـەلْك‌کردن دەربارەی مەبەستێ ف ١) مقاله؛ ٢) سخنرانی، گفتار.

وتاربێژ: کەسێ قسه بوْ خەلْك دەکا لەسەر بەرزەکەوه ف سخنران.

وتارنوس: کـەسێ که دەربارەی شتێکـەوه بەدریژی دەنوسێ ف مقاله‌نویس.

وتره: سەرفتره ف زکات فطر.

وتش: خەوتن، نفستن، نوستن ف خوابیدن.

وتم: گوتم ف گفتم.

وتن: ١) گوتن؛ ٢) گوتیان ف ١) گفتن؛ ٢) گفتند.

وتو: ئوتو، ئاستی گەرم بوْ گنج‌لابردنی جلکی چرچ ف اطو.

وتوْ: ١) بەم‌جوْره؛ ٢) گوتت ف ١) اینطور؛ ٢) گفتی.

وتوْ: وتاردان، قسه بوْخەلْك کردن ف سخنرانی کردن.

وتوْت: برتەبرت، بەپچرْبچرْو بوْله قسەکردن ف غرولندکردن.

وتوْز: گلار، خلوْر، توتوس: (بەردەکه لەجیاوه وتوْز بو) ف غلتان.

وتوْز بوْن: گلارەوبوْن ف غلتیدن از بالا به پایین.

وتوْزکردنەوه: خلوْرکردنەوه ف غلتانیدن از بالا به پایین.

وتوْکردن: چرچ لابردن بەوتوْ ف اطوکشیدن.

وتوْکێشان: وتوْکردن ف اطوکشیدن.

وتووبر: واتوْ، قسەی ناوخەلْك ف شایعات.

وتوویره: نێوان خەوتن و بەخەبەری، بیرەخەو ف بین خواب و بیداری.

وتوویژ: گفتوگوْ، قسەکردن دەگەلْ یەکتر ف گفتگو.

وتـه: ١) قسـه، گوته؛ ٢) واتوْ؛ ٣) خەو؛ ٤) ئوته، زرنگ؛ ٥) کەمتر بن دەنگ، وسته، خوست ف ١) گفته؛ ٢) شایعه؛ ٣) خواب؛ ٤) زرنگ؛ ٥) نالهٔ خفیف.

وتەلە: ئوتەکه. زرنگی چکوْله ف کوچولوی زرنگ وباهوش.

وتەن: خەوتوه، نوستوه، خەفنگه، رازابه، نفستی‌یه ف خوابیده است.

وتەنی: وانەنی ف نگا: وانەنی.

وتەوان: قسەکەر، بێژەر ف سخنگو.

وتەوت: ١) قسەی ناوخەلْك، ئیشاعه؛ ٢) بستەپست، بچەبچ، چبەچب ف ١) شایعه؛ ٢) پچ‌پچ.

وتی: ١) گوْ، گوتی، گوْت، پەیڤی؛ ٢) وتوْ، ئوتوْ ف ١) گفت؛ ٢) اطو.

وجا: ١) ئەوێ، ئەوێنه؛ ٢) لەوێ، لەوێنه ف ١) آنجا؛ ٢) درآنجا.

وجاخ: ١) تفك، ئاگردان، کوچك‌ئاگر؛ ٢) خانەدانی بەمیوان؛ ٣) نەجیم، مروی رەسەن ف ١) آتشدان؛ ٢) خاندان مهماندوست؛ ٣) نجیب.

وجاخدار: میوانگر، مالی بەمیوان ف مهمان‌پذیر، سخی.

وجـاخ‌زوْن: ١) میوانداگر، نان‌بدە؛ ٢) خاوەن‌عەولادی باش ف ١) مهمان‌پذیر؛ ٢) دارای فرزندان خوب.

وجاخ‌زاده: ١) باوەلێ، سەیید؛ ٢) بەچکەشێخ ف ١) سید؛ ٢) اولاد اولیاء.

وجاخ کوێر: بێ‌فرزەندی نێرینه ف فاقد فرزند مُذکر.

وجارابەی: ١) لەوێ‌بەولاوه؛ ٢) لەپاش‌ئەوه ف ١) از آن ببعد؛ ٢) پس از آن.

وجارای: گێرانەوەی خەون ف بازگویی خواب و رؤیا.

وجاغ: وجاخ بەهەمو بارانیدا ف نگا: وجاخ و مشتقات آن.

وجدان: هەستی دلْو دەروْن ف وجدان.

وج: دانەویلْەو ئەرزاقی ناومال ف حبوب و موادّ خوراکی درخانه.

وچـان: ١) پشـوْدان، ئیسـراحـەت؛ ٢) موْلـەت: (وچـانم بده تا پایز قەرزەکەت دەدەمەوه) ف ١) استراحت؛ ٢) مهلت.

وچاندان: ١) پشوْدان، ئیسراحەت‌کردن؛ ٢) موْلەت‌دان، مەودادان ف ١) توقف کردن برای استراحت؛ ٢) مهلت دادن.

وچان گرتن: پشوْدان، وێستانێ کەم ف توقف اندك.

وچخانه: خەلْوەتی، ژوْری ئەرزاق و کەل‌پەلی پێداویستی مالْ، باشخان ف پَستو.

وچـك: ١) له بزگوزو تیتـالْ گوریس جێ‌کرن؛ ٢) نوْك، نوْکی قەلـەم و تەشی و... ف ١) ساختن طناب از رشته‌های مختلف؛ ٢) نك هرچیز تیز.

وچوْچ: جر بوەجریوی مەلی بوْچْك ف جیك جیك پرندگان کوچك.

وْدم: ١) ممبارەکی، پیروْزی: (خوێرْشتن وْدمی باش‌نیه)؛ ٢) ئیجازەی شێخ بوْ کەسێ که نفەو فوْی دەرمان بێ‌و ماربگرێ: (دەرویش قوناس

وْدمی پێیه) [ف] ١) شگون، یُمن؛ ٢) اجازهٔ مخصوص از پیر طریقت به مرید.

وْدمانه: حەقدەمی خاوەنوْدم [ف] پاداش نفس پاکی.

وْدمدار: خاوەنوْدم [ف] شخص نفس پاك مجاز از پیر.

وْدوْدە: شتێك کە زۆر یزۆزەو هەدانادا [ف] عجول ناآرام.

ودبلەك: وردبلە، زۆر بچوك [ف] بسیار ریز.

ور: ١) ئێرە، ئەم‌شوێنە؛ ٢) گڕی ئاگر، گڕی ئاور؛ ٣) بڕ، بڕندە: (بیور، بوْر)؛ ٤) پێچەوانەی درشت، لەتی زۆر بچوك: (ورکەنان، ورکەبەرد)؛ ٥) بەرەوسەرو، هەڵ؛ ٦) خاوەن: (بەلەور) [ف] ١) اینجا؛ ٢) زبانهٔ آتش؛ ٣) برنده، کسی یا چیزی که قطع می‌کند؛ ٤) خُرد، ریز؛ ٥) روبەبالا؛ ٦) پسوند به معنی صاحب، دارنده.

وڕ: ١) شڕ، دڕاو: (کراسەکەم شڕ و وڕ بوە)؛ ٢) درۆ، ڤڕ؛ ٣) گێژ، سەرسام؛ ٤) خۆر، ئەوی دەخوا: (کاوڕ بەمانا کاخۆر)؛ ٥) بڕ، ئەوی دەبڕێ: (دیواروڕ، داروڕ)؛ ٦) قسەی زۆرو بێ‌تام (چەنێ وڕلێ‌ئەدەی) [ف] ١) لت وپاره؛ ٢) دروغ؛ ٣) گیج و سرسام؛ ٤) خورنده؛ ٥) بُرنده، کسی یا چیزی که می‌بُرّد؛ ٦) سخنان زیاد و بی‌مزه، وِر.

وُڕ: خروی لەش، خارشت [ف] خارش بدن.

ورا: ١) بێرەدا، لێرەوە، لەگرە؛ ٢) کاول، نێك‌وپێك‌چوگ؛ ٣) برا: (کاورا) [ف] ١) از اینجا؛ ٢) ویران، خراب؛ ٣) برادر.

وڕا: وتەبەکە بەکۆمەڵ دەیڵێن بۆ خۆشی‌دەربڕین بەرانبەر بەکەسێ وەك ونەی بژی [ف] هورا.

وراو: زراو، قووەتی دڵ، نازایی دڵ و دەروُن [ف] زهره، شجاعت.

وراز: ١) وارز، دورمان، درومان؛ ٢) بەراز: (بچیم زاوەوراز کەیم) [ف] ١) دوخت؛ ٢) گُراز، خوك‌وحشی.

ورازنـای: ١) راسنەوەکردن؛ ٢) لەخەوراکردن [ف] ١) راست و عمودگردانیدن؛ ٢) بیدارکردن.

ورازین: درون، ئەقەڵ‌لێدان [ف] دوختن.

وراست: وراز، وارز [ف] دوخت و دوز.

وراستن: ورازین [ف] دوختن.

وراسنەی: درومان [ف] خیاطی.

وراق: رفان، فڕان [ف] رُبودن.

وڕاق: گوشاد، بۆ جلك و نێرو جەواڵ دەگوترێ: (جەوالێکی **وڕاقە**، کەوابەکی زل و **وڕاقە**) [ف] گشاده، گشاد.

وراقنە: رفاندن [ف] ربودن.

وراق‌وراق: فڕان‌فڕان، رفان‌رفان [ف] قاپیدن از دست یکدیگر.

وڕاوە: راوە، راواندن، قسەی بێهۆشانە [ف] هذیان.

وڕاوە کردن: راواندن: (بەخوا زۆر نەخۆشە **وڕاوە ئەکا**) [ف] هذیان گفتن.

وڕای: رمبان [ف] ویران شدن، فروریختن.

وڕایش: ١) خوران، خارشت؛ ٢) خوراندن [ف] ١) خاریدن؛ ٢) خاراندن.

وڕبێژ: درۆزن [ف] دروغگو.

وڕبڕای: رەخس، سەما [ف] رقص، پایکوبی.

ورت: ١) ور، پێچەوانەی درشت: (ورتکەبەرد، ورتکەنان)؛ ٢) پرنە، قسەی لەژێرلێوانەوە [ف] ١) خُرد؛ ٢) لند، حرف زیر لبی.

ورتـانـدن: ١) پرنەکردن؛ ٢) چڵك‌دانی برین: (دەمی برینەکەم **دەورتێنێ**) [ف] ١) لندیدن؛ ٢) نیرکشیدن زخم.

ورتکـە: ١) زۆر ورد: (مندالەورتکە)؛ ٢) بەندی ئێسکان: (**ورتکەم لەجێ‌چوە**) [ف] ١) خُردەریزه؛ ٢) بند انگشت.

ورتە: پرنە، قسەی لەژێرلێوانەوە، ویرت [ف] لند.

ورتـەورت: ١) ورتەی زۆر؛ ٢) لەبوڵاندن و پرنە بەس کە: (دەڵێم بەسبەنی **ورتەورت**) [ف] ١) لندیدن زیاد؛ ٢) فرمان به خاموشی از غرولند.

ورچ: حورچ، حش، خرس، حەش [ف] خرس.

ورچنیا: بژاردە، هەڵبژاردە [ف] برگزیده.

ورچە: ١) زەلامی نێك‌سمڕاو؛ ٢) ناوە بۆ سەگان [ف] ١) گندهٔ قوی هیکل؛ ٢) نام سگانه.

ورچەقولە: برێنی لە بنیادەمی قەڵەوی کورتەبالا [ف] کنایه از آدم تُپل.

ورچەك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن [ف] نام دهی است در کردستان که بعثیان ویران کردند.

ورچەکولە: برێنی لە بنیادەمی قەڵەوی کورتەبالا، ورچەقولە [ف] کنایه از آدم چاق کوتاه‌قد، تُپل.

ورچەکوڵە: بەچکەورچ [ف] بچه‌خرس.

ورخال: خەرتل، داڵ، داڵاشی‌سوریاو [ف] لاشخور.

ورد: ١) ور، ورت، پێچەوانەی درشت؛ ٢) برێنی لە بنیادەمی زرنگ و نەکوُز: (پیاوێکی **وردە** لە کاری خۆیدا)؛ ٣) تماشاکە، سەرنج‌بدە: (**ورد نەمە چەنەکا**)؛ ٤) دوعای ژێرلێوان [ف] ١) خُرد، ریز؛ ٢) کنایه از آدم منظّم و باهوش؛ ٣) نگاه کن، دقّت کن، بنگر؛ ٤) وِرد.

وردا: بێرەدا، لێرەوە [ف] از اینجا.

وردبوُن: لەت‌وبەت‌بوُن، بوُنەنوُز وەك نارد [ف] خردوریزشدن.

وردبـوُنەوە: ١) بەزبنی لەشتێ رُوانین؛ ٢) بیرکردنەوە؛ ٣) گوڕانەوەی پوُل بەپوُل؛ ٤) فروشرانی ماڵی بازرگانی [ف] ١) با دقّت نگاه کردن؛ ٢) فکر کردن؛ ٣) خردشدن پول؛ ٤) فروخته‌شدن کالای بازرگانی.

وردبین: بیرتیژ و بەهوش [ف] هوشیار و نازك‌بین.

وردکـردن: ١) کردنەنوز، لەت‌وبەت‌کردن؛ ٢) پوُلی زل بەپوُلی بچوك گوڕینەوە [ف] ١) خُرد کردن؛ ٢) پول خُرد کردن.

وردکردنەوە: گوڕینەوەی پوُلی زل بە بچوك [ف] خُرد کردن پول.

وردکە: ١) ورتکە؛ ٢) لەت‌وبەت بکە [ف] ١) خُرده، ریزه؛ ٢) خردکن.

وردمرد: شڕوشاناڵ، خرتوپرت [ف] خرت و پرت.

ورددواڵە: خرت‌وپرت، کەل‌پەلی کەم‌نرخ [ف] خرت و پرت.

وردوْبوُن: وردبوُنەوە [ف] دقّت کردن.

وردوخاش: زۆرورد [ف] خردوخاك، بسیار ریز.

وردوخال: وردوخاش [ف] بسیار ریز.

وردوخان: وردوخاش [ف] بسیار ریز.

وردودرشت: ١) بچوك‌و زل؛ ٢) برێنی لە گش خێزانی ماڵ یان ناوایی

[ف] ۱) ریز و درشت؛ ۲) کنایه از همهٔ افرادخانواده با آبادی.

وردورد: ۱) زۆرورد: (**وردوردی** کرد)؛ ۲) بەسەپایی لێ‌ڕوانین: (وردورد نیی‌ڕوانی) [ف] ۱) بسیار ریز؛ ۲) با دقّت نگاه کردن.

وردە: ۱) وردا، بێرەدا؛ ۲) بریتی لە بزن‌و مەڕ: (وردەم چەندسەرێك هەیە)؛ ۳) خرت‌وپرت؛ ۴) کەمێ، کەم؛ ۵) کەمرەو نەپاڵەی ورد کە لە بەبن درشت‌تر بێ بۆ سوتاندن [ف] ۱) از اینجا؛ ۲) کنایه از بز و گوسفند؛ ۳) خرت‌وپرت؛ ۴) اندکی؛ ۵) ناپالهٔ ریز.

وردەئاهەنگ: ۱) دەنگی بڕبڕەو پس‌پس؛ ۲) بریتی لە تڕ، بای بەدەنگی بشتەوە: (پیر کە کۆکی‌و نەتڕی دۆرە لەمردن هێشتا/ **وردەئاهەنگی** دوای کۆکە نیشانەی نەجەلە) «شێخ‌ڕەزا» [ف] ۱) صدای بر بده بر بده؛ ۲) کنایه از گوز.

وردەبا: بریتی لە تڕو نس [ف] کنایه از باد مقعد.

وردەبابەت: کەل‌بەلی چەرچی، وردەواڵە [ف] کالا و متاع پیلەور.

وردەباز: گافی لەهەف‌نزیك [ف] گامهای کوچك و بەهم نزدیك.

وردەبزە: زەردەخەنەی کەم [ف] لبخند سبك، تبسّم.

وردەبەز: پارچەبەزی ناوزگ [ف] خردەپیه‌درون شکم.

وردەبین: وردبین [ف] باریك‌بین، نازك‌بین.

وردەتەریب: نەقەڵی وردو لێك‌نزیك [ف] بخیه‌های ریز و متصل در دوخت.

وردەدان: دانەویڵەی جگە لەگەنم‌و جۆ [ف] بنشن.

وردەدەمار: رەگی زۆر باریك لەنەندامدا [ف] زردپی.

وردەرەگ: ۱) وردەدەمار؛ ۲) رەگی وردی دەرەوەی شارەگی رووەك [ف] ۱) زردپی؛ ۲) پرزهای پیرامون ریشهٔ نباتات.

وردەشەڕ: نیوەشەڕ [ف] نگا: نیوەشەڕ.

وردەفرۆش: ۱) پێچەوانەی کۆفرۆش، کەسێ کە یەکەیەکە شت دەفرۆشێ لەدوکاندا؛ ۲) بریتی لە دوکانداری فەقیر؛ ۳) چەرچی [ف] ۱) تك‌فروش، خردەفروش؛ ۲) کنایه از کاسب کم‌سرمایه، خردەپا؛ ۳) پیلەور.

وردەقەن: خاکەقەند [ف] خاکەقند.

وردەقەند: خاکەقەند [ف] خاکەقند.

وردەك: بازێ لە شێست‌پاژی سەعات، دەقیقە [ف] دقیقهٔ ساعت.

وردەکار: ۱) بنیادەمی رێك‌وپێك‌وزانا؛ ۲) دەس‌ڕەنگین؛ ۳) کاروباری بڵاو، جۆربەجۆری کار [ف] ۱) آدم مرتب و منظّم؛ ۲) هنرمند؛ ۳) کار متفرّقه.

وردەکاری: ۱) دەس‌ڕەنگینی؛ ۲) بیرکردنەوەو باش پێك‌هێنان [ف] ۱) هنرمندی؛ ۲) نظم و ترتیب.

وردەکوت: ۱) چەند پارچەی چکۆڵە؛ ۲) دوامین گێرەی خۆبان [ف] ۱) قطعات ریز؛ ۲) آخرین مرحلهٔ خرمن‌کوبی.

وردەگر: تیرادگر، رەخنەگر [ف] خردەگیر.

وردەگلەیی: گلەیی دۆستانە [ف] گلهٔ دوستانه.

وردەڵ: گردەڵ، کورتەبالای خڕکەڵە [ف] کوتاه‌قد چاق، تپل.

وردەلە: ۱) زۆر چکۆڵە؛ ۲) جومگە [ف] ۱) ریز؛ ۲) مچ.

وردەماڵ: ئاژەڵ، مەڕو بزن [ف] کنایه از گوسفند وبز.

وردەمردە: خرت‌وپرت، شڕوشاناڵ [ف] خرت و پرت اثاثیه.

وردەو: تواشاکە، سەرنج‌بدە [ف] نگاه کن، توجّه کن.

وردەواڵە: ماڵی چەرچی [ف] کالای پیلەور.

وردەوردە: کەم‌کەمە، سەبرەسەبرە [ف] کم‌کم، یواش‌یواش.

وردەوبوون: ۱) وردبوونەوە؛ ۲) وردبوونەوەی پوڵی زل بە بچوك؛ ۳) فرۆشرانی ماڵ [ف] ۱) دقّت کردن؛ ۲) خردشدن پول؛ ۳) فروخته‌شدن کالا.

وردەوبەخسیر: بریتی لە گش‌بەگشتی بنیادەم‌و دارایی‌و زیندەوەر لەناواییدا: (هاتنەسەرمان **وردەوبەخسیریان** بردین) [ف] کنایه از عموم اهالی و اموال.

وردی: ۱) پچوکی، گچکەیی؛ ۲) باش‌بیرکردنەوە [ف] ۱) خردی و ریزی؛ ۲) دقّت.

وردیان: زیندانەوان [ف] زندانبان.

وردیس: چەمۆڵە بە هەردودەست، پوکاوڵە بە دودەست [ف] با دو دست ام کردن.

وردێك: وردیلە، زۆر ورد [ف] بسیار ریز.

وردیك‌بیابش: گچکە بوونەوە [ف] کوچك شده است.

وردیك‌دیابش: بچوك دیاردەکا [ف] کوچك می‌نماید.

وردی کلا: چکۆڵۆکە [ف] کوچولو.

وردی کلانە: وردی کلا: (بالام کردەوە مەیل وەلای پەسنی/ **وردیکلانەن** دەروازەی هەسنی) «مەولەوی» [ف] کوچولو.

وردێکەك: وردکۆکە [ف] کوچولو.

وردێکەی: گچکەیی [ف] کوچکی.

وردبلانە: چکۆلانە [ف] کوچولوی دوست داشتنی.

وردیلە: وردی زۆرورد [ف] بسیار ریز.

وردیلەك: وردی زۆرورد [ف] بسیار ریز.

وردیلەکە: زۆر چکۆلانە [ف] بسیار کوچولو.

وردی‌مرد: شڕوناڵ، خرت‌وپرت [ف] خرت وپرت.

وردی‌مردی: وردی‌مرد [ف] خرت وپرت.

وردینە: هەردوك، هەرنك [ف] هردو.

وردینی: هەردوکیان، هەرکیان، هەردینان [ف] هردوشان.

وررۆ: هەموڕۆژێ، گرۆژێ [ف] هر روز.

وررۆنین: هەرڕۆژێك، هەرکاتێك لە وەخت [ف] هرگاه.

وررە: ۱) پەموی تازە بەهەللاجی‌کراو: (لەشی دەڵێی وررەی لۆکەیە)؛ ۲) دەنگی قورە، دەنگی سوڕانی بەپەلەی چەرخ یان شتی ناوخاڵی [ف] ۱) بهترین قسمت پنبه از غوزه؛ ۲) صدای چرخش شتابان چرخ یا جسم توخالی.

ورژ: برژ [ف] برشت.

ورژان: برژان [ف] برشته‌شدن.

ورژاندن: براژتن، برژاندن [ف] برشتن.

ورژانن: ورژاندن [ف] برشتن.

ورشه: گرشه، بریقه [ف] درخشش.

ورشه‌دار: گرشه‌دار، بریقه‌دار [ف] درخشنده.

ورشه‌دان: بریقان [ف] درخشیدن.

ورشه‌ك: جۆری پشیله‌کێوی که که‌وڵی نه‌رم‌و زۆر به‌نرخه، وشه‌ك، وشه‌گ [ف] نوعی گربه‌سان وحشی که پوستش قیمتی است.

ورك: گڕو، په‌لپ [ف] بهانهٔ کودك.

ورکاوی: به‌لپ‌گر، گڕگر [ف] بهانه‌گیر.

ورکدار: ورکاوی [ف] بهانه‌گیر.

ورك‌گرتن: گڕوگرتن، په‌لپ‌گرتن [ف] بهانه‌گرفتن.

ورکه: ١) ورنکه؛ ٢) نکه، ده‌نگی که‌می گریاناوی: (هه‌ر ورکه‌ی دێت، ورکه‌ی ببڕه)؛ ٣) خه‌م‌و خه‌یالاتی دڵ، کورکه؛ ٢) جمگه‌ی ولاخه‌به‌رزه: (له‌ورکه چوه) [ف] ١) خرده؛ ٢) نك ونال؛ ٣) غم و هوسهای دل؛ ۴) مُچ ستور.

ورکه: به‌ره‌وژوور بازبردن، هه‌لبه‌زین [ف] جست‌وخیز، پرش.

ورکه‌می: هه‌رکێ، هه‌رکه‌س [ف] هرکس.

ورکه‌نه: سه‌ری چه‌سپاو به‌شتێکه‌وه لاگرتن، هه‌لکه‌ندن [ف] برکندن.

ورکه‌نه: ١) بێ‌کردنی ئاگر؛ ٢) بێ‌هه‌لچوُن [ف] ١) افروختن آتش؛ ٢) بالارفتن از سنگ و دیوار.

ورکه‌ورکه: فرکه‌فرك، فرك‌وهوڕ، هه‌لبه‌زدابه‌ز [ف] جست‌وخیز.

ورگ: عوُر، حورگ، عورگ، کرش، گه‌ده، مه‌ده [ف] شکمبه.

ورگ: به‌لپ، گڕو [ف] بهانهٔ بچه.

ورگ‌دان: سنگدانی دیوار [ف] انحنای دیوار.

ورگدراو: زگ‌دراو، برێتی له زۆرخۆر [ف] کنایه از پُرخور.

ورگرنای: ورکه‌نه، بێ‌کردنی ئاگر، داگیرساندنی ئاور [ف] برافروختن آتش.

ورگن: زگ‌زل [ف] شکم گنده.

ورگنه: ورگن [ف] شکم‌گنده.

ورگه: ١) ورگن؛ ٢) جێ‌خوارده‌مه‌نی [ف] ١) شکم گنده؛ ٢) معده.

ورگ‌هاتن: ورگ‌ئه‌ستوُربوُن. بۆ ژنی زگ‌پڕی ده‌لێن: (ورگی هاتوه دباره زگی پڕه) [ف] شکم برآمدن. *برای زن حامله گویند.*

ورگێل: ١) زڤڕ، چه‌رخ؛ ٢) ژێروژوو [ف] ١) برگشت؛ ٢) زیرورو.

ورگێلان: ١) زڤڕین، گه‌ڕانه‌وه؛ ٢) ژێروژووبوُن [ف] ١) برگشتن؛ ٢) زیروروشدن.

ورگێلانن: ١) زڤڕاندن، چه‌رخاندن؛ ٢) ژێروژووکردن [ف] ١) برگرداندن؛ ٢) زیرورو کردن.

ورلێدان: قسه‌ی زۆرو بێنام کردن [ف] وراجی.

ورم: ١) رووخان، رمان؛ ٢) قوم، قڕ [ف] ١) ریزش دیوار؛ ٢) جُرعه.

ورماشه‌نه: خواردنه‌وه‌ی بێ‌راوه‌ستان [ف] لاجُرعه سرکشیدن.

ورمان: رووخان، رمان [ف] فروریختن.

ورمـای: ١) رووخـاو، رمـاو؛ ٢) فوپـانی زه‌وی [ف] ١) فروریخته؛ ٢) فرورفتگی زمین.

ورمـزیار: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ورمێ: ١) ودم؛ ٢) شارێکه له کوردستان [ف] ١) یمن، شگون؛ ٢) اُرومیّه.

ورمێ‌دار: ئیجازه‌پێدراو له‌لایه‌ن شێخه‌وه، ودمدار [ف] مجاز از پیر طریقت.

ورنایش: ١) خارش، خورو؛ ٢) خوراندن به نینۆك [ف] ١) خارش؛ ٢) خاراندن با ناخُن.

ورنگ: ١) گۆرانی‌وتنی به‌سه‌بر بێ ده‌م‌کردنه‌وه؛ ٢) پشو، وچان [ف] ١) زمزمهٔ زیرلبی؛ ٢) وقفه برای استراحت.

ورنگدان: پشودان، وچان‌گرتن [ف] توقُف کوتاه برای استراحت.

ورنگ‌گرتن: پشودان، ورنگدان [ف] توقُف کوتاه برای استراحت.

ورنگه: گۆرانی سه‌بری بێ‌ده‌م‌کردنه‌وه، ورنگ [ف] زمزمهٔ زیرلبی.

ورنگه‌ورنگ: ورنگه‌ی زۆر [ف] زمزمهٔ پیاپی زیرلبی.

ورۆ: ١) پیاگی خوێڕی‌و بێکـاره؛ ٢) بۆگه‌ن بۆگ [ف] ١) مرد بیکاره؛ ٢) بوی گندزده.

وروره: گه‌رای خای ناوزگی مامـر، گه‌رای ناوزگی مریشـك که هێشتا نه‌بونه هێلکه [ف] اشپیل نخم‌مرغ، بورهٔ تخم‌مرغ.

وڕوڕه: ١) چه‌قه‌و چه‌نه‌درێژی بێ‌تام؛ ٢) له‌بسنوکێکی زاروکانه له قالۆر ده‌بکه‌ن‌و قرِه‌قڕی دێ، قرِه؛ ٣) برێتی له ژنی چه‌نه‌بازی فێلاوی [ف] ١) وراجی، ژاژخـایی؛ ٢) نوعی اسباب بازی که از سافهٔ میان نهی سازند و می‌چرخانند صدا می‌دهد؛ ٣) کنایه از زن مکّار وراّج.

وڕوڕه‌ی‌جادو: ١) ناوێکی خه‌یالی‌یه له‌چیروکاندا بۆ ژنی سیحرباز؛ ٢) برێتی له پیرێژنی به‌فـرت‌وفێل [ف] ١) نامی افسـانـه‌ای؛ ٢) کنایه از پیر زن مکّار.

وروژ: شله‌ژانی به‌کۆمه‌ل، توُره‌بوُنی به‌کۆ [ف] هیجان گروهی.

وروژان: توُره‌بوُنی به‌کۆمه‌ل [ف] به‌هیجان آمدن گروهی.

وروژاندن: توُره‌کردن‌و شله‌زاندنی به‌کۆمه‌ل: (زه‌رده‌واله‌ی وروژاندوه) [ف] به هیجان آوردن گروهی.

وروژاو: توُره‌کراو به دنه‌دان [ف] به‌هیجان آمده، برانگیخته.

وروژم: به‌لاماری به‌کۆمه‌ل [ف] هجوم.

وروژم‌هێنان: به‌لامارداني به‌کۆمه‌ل [ف] هجوم آوردن.

وروژه: به‌نه‌وژم‌هاتنی کۆمه‌ل [ف] با فشارآمدن، ریزش کردن.

وروسته‌ی: بێ‌هه‌لچوُن [ف] بالا رفتن از کوه و درخت.

وروکـان: تێ‌وروکان، ده‌وره‌دان له هه‌مولا به‌که‌وه [ف] پیرامون گرفتن از هر سو.

وره: ١) وراز، زراو، ئازایی، نین‌ونـاوی دڵ؛ ٢) ورنـگ [ف] ١) زهـره، شجاعت؛ ٢) زمزمهٔ زیرلبی.

وڕه: ١) برسبه‌نی، برچێتی، نێزی؛ ٢) ده‌نگی به‌بـه‌له‌سوُرانی چه‌رخ با ناوبـه‌نال: (فرِۆکه وڕه‌ی دێت)؛ ٣) جه‌قه، جه‌نه‌بازی؛ ۴) مێشوُله‌ی نوبـه‌تێ؛ ٥) وزه، به‌مـوی تازه هه‌لاجی‌کراو؛ ٦) به‌رده‌لان [ف] ١) گرسنگی؛ ٢) صدای مانـنـد صدای هواپیما؛ ٣) وراّجی؛ ۴) پشهٔ مالاریا؛ ٥) پنبهٔ واخیدهٔ پاك شده؛ ٦) سنگلاخ.

وره‌بۆسکه: گیابه‌که [ف] گیاهی است.

ورەبۆڵکە: گیایەکە ف گیاهی است.

ورەبەر: بەترس، ترسێ کە بیاو لە کارو نازابەنی دەخا: (شاخێکی سەخت و ورەبەرە) ف سهمناك.

ورەبەردان: ١) زراوچوٚن: ٢) ناهومێدبوٚن ف ١) زهرەترك شدن: ٢) نومیدشدن.

ورەچوٚن: زراوچوٚن ف زَهرەترك شدن.

ورەس: ناڵودار، داری دارەڕای خانوٚ ف تیرهای چوبی سقف.

ورەو: رەوەدە، گەلەی بەرازو گورگ ف گلهٔ گرگ و گراز.

ورەوارە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ورەور: ورنگەی لەسەریەك، ورنگەورنگ ف زمزمهٔ زیرلبی.

ورەوڕ: دەنـگـی گەورەو گڕی سوٚڕانـی شتێ ف صدای گوش خراش چرخیدن چیزی.

وری: چخەبە، دەنگدانی کسوٚك کە بێدەنگ بێ ف امر بەساکت شدن سگ.

وڕی: گێژی، سەرگێژی ف گیجی.

وریا: زرنگ، بەهوٚش، زیرەك ف زرنگ، هوشیار.

وریاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وریای: بەنینوٚك خوراندن ف خاریدن.

وریستەی: رابوٚن، بڵندبوٚنەسەرپا ف برخاستن.

وریسکە: بروسکە، بریسکە ف برق ابر.

وریش: گرشە، بریقە ف درخشش.

وریشن: گرشەدار ف درخشان.

وریشە: بریقە، ورشە، گرشە ف درخشش.

وڕین: بڕین، لەت‌کردن بە تیخ ف بریدن.

وریـنـگ: ١) ورار، ورە، زراو، قەوەتی دڵ: ٢) ورنـگ، گوٚرانی لەژێر لێوان: ٣) نوٚقرە، نارام ف ١) قوّت قلب، شجاعت: ٢) زمزمهٔ زیرلبی: ٣) قرار، آرام.

وریـنگە: وریـنگ ف نگا: وریـنگ.

وڕێنە: وڕاوە، ڕاواندن، پانەران ف هذیان.

وڕێنە: وڕێنە ف هذیان.

وڕێنەوە: ١) بەس کردن لە قسە: (سا نوخوا بی‌وڕەوە): ٢) بڕینەوەی دار بە تەورو مشار ف ١) پایان دادن به سخن: ٢) بریدن درخت و کنده.

وریەو: هەرکام، هەریەك ف هرکدام.

وز: دەنگی مێش و زەرگەتە ف صدای مگس و زنبور، وز.

وزاق: ١) دەربەڕینی بەتەوژم: ٢) ناوێتن ف ١) جهش، پرش: ٢) پرت.

وزاق‌بەستن: دەربەڕین و بازی گەورە بردن ف جهیدن و پریدن.

وزاقدان: وزاق‌بەستن ف جهیدن، پریدن.

وزای: فڕێدان، ناوێتن ف انداختن، پرت کردن.

وزتن: وزای ف انداختن.

وزم: دارەڕەش، نارەوەند ف درخت نارون.

وزن‌تاش: نـاوی دێیەکـە لە کوردستان ف نـام روستایی است درکردستان.

وزن‌دەرە: نـاوی دێیەکـە لە کـوردستان ف نام روستایی است در کردستان.

وزن‌قشلاغ: ناوی دێیەکە لە کوردستان ف نام روستایی است در کردستان.

وزوٚ: نەخا ف می اندازد.

وزوٚ: نەخەم ف می اندازم.

وزوٚز: ١) دەنگی کوڵێنی ناو: ٢) هاشـەی مار ف ١) صدای جوشیدن آب: ٢) صدای مار.

وزوٚش: نەیخەم ف می اندازمش.

وزە: ١) توانا، قەوەت، تاقەت: ٢) گەمەیەکە، جوٚرێ‌کایەس ف ١) تاب و توان: ٢) نام نوعی بازی است.

وزەنگی: ناوزەنگی، زەنگو ف رکاب.

وزەوز: ١) دەنگی درێژی مێش و زەردەواڵە: ٢) برینی لە سرتەکردن ف ١) وزوز: ٢) کنایە از پچ‌پچ.

وزین: ناوێنن ف پرتاب کردن.

وژ: ١) دەنگی ناوێژراوی زوٚر بەتـەوژم: (بـەردی بەرەقانی وژەی هات، وژەی گولله بو): ٢) برژ، براژ، بنـەمـای برژانن وانسا: برژاندن: ٣) بنەمای بژاردن، نەقاندن، وژاردن ف ١) صدای دررفتن سنگ و گلوله: ٢) برشتن: ٣) گزیدن.

وژاردن: بژاردن، نەقاندن ف برگزیدن، گزیدن.

وژانن: ١) برژاندن: ٢) بژاردن ف ١) برشتن: ٢) گزیدن.

وژاو: ناودێری لەسـەربەکی نەمـامی نازەچەقاو ف آبیاری پیاپی نشا و نهال تازه نشانده.

وژدن: هەستی دڵ و دەروون ف وجدان.

وژنگ: نەژنوٚ، زرانی، چوٚك ف زانو.

وژە: ١) دەنگی نونـدی با: ٢) دەنگی گولله: ٣) پازناوی ناسباو ف ١) صدای تندباد: ٢) صدای گلوله: ٣) اهرم چوبین در آسیاب.

وژەك: فیشەکەشێتە ف فشفشه، موشك آتشبازی.

وس: ١) بێدەنـگ: ٢) فەرمان بە بێدەنگ‌بوٚن ف ١) خاموش، ساکت: ٢) هیس، خاموش باش.

وسا: ١) ناوها، بەم‌جوٚرە: ٢) نوستا ف ١) اینطور: ٢) استادکار.

وسار: هەوسار، وەسار، بەنی‌هەواڵی‌ڕەشمە ف افسار.

وسان: ناوا، بەم‌جوٚرە ف اینطور، بدینسان.

وسبوٚن: بێدەنگ‌بوٚن ف ساکت شدن.

وسبین: وسبوٚن ف ساکت شدن.

وست: ١) وس: ٢) خەوت ف ١) نگا: وس: ٢) خوابید.

وستا: نوستا ف استادکار.

وستان: ١) راوەستان: ٢) سەورگرتن ف ١) ایستادن: ٢) صبرکردن.

وستن: ١) ناوێنن: ٢) خواستن ف ١) پرتاب کردن: ٢) خواستن.

وستـە: ١) کەمتـرین‌دەنـگ: (وستـەت لێ‌نەبە): ٢) خوازراو ف ١)

کمتر بن صدا؛ ٢) خواسنەشدە.

وستەی: ١) خستن؛ ٢) خەفتن [ف] ١) انداختن؛ ٢) خوابیدن.

وسعەت: مەودا، ماوە، دەرفەتی کار [ف] فرصت انجام کار.

وسك: وشك، ئیشك، زز، بر بنگ [ف] خُشك.

وسکْت: ١) وست، بێ‌دەنگ؛ ٢) بێ‌دەنگ بە! [ف] ١) ساکت؛ ٢) ساکت باش!.

وسکتبوٗن: دەنگ‌نەکردن [ف] حرف نزدن، ساکت شدن.

وسکت کردن: بێدەنگ‌کردن [ف] ساکت کردن.

وسکورا: دەفری تراونێکردن لە خواردەمەنی [ف] کاسە.

وسکی: ئەسکو، ئەسکوێ [ف] ملاغە.

وسل: خۆشتننی ئاینی [ف] غسل شرعی.

وسمە: رەنگێ کە ژنان بروٚی پێ رەنگدەکەن [ف] وَسمە.

وسنی: دووژنی مێردێك بۆ یەکتری، هەوێ [ف] هوو.

وسو: سوکەلەناوی یوسف، ناوە بۆ پیاوان: (وسو شەل بەشەوی سێ‌شەممە چوٗ بۆ شوٗسەوان) [ف] مخفّف یوسف، نام مردانه.

وسواس: عەنبەلێ، کەسێ کە لەناوخەرج‌کردندا زۆر بێ‌دادەگرێ [ف] وسواس.

وسواسی: وازوازی، سەرسەری [ف] متردّد، دمدمی مزاج.

وس‌وسك: دەنگی گریانو شیوەن [ف] صدای گریه و زاری.

وسوٗسوارە: ناوی هۆزێکە لە ئاکۆ بەعسی دەربەدەری کردون [ف] نام عشیرەای کُردزبان.

وسێن: سوکەلەناوی حوسێن [ف] مخفّف حسین، نام مردانه.

وش: ١) گوتن: (وشم)؛ ٢) دەنگی ماری زكهەسناو؛ ٣) بنەمای گوشین: (نەرێی خوٚمە نەی‌وشم)؛ ٤) بیر، ئاگایی: (وشیار)؛ ٥) گیاکەندر؛ ٦) فەرمانی بێدەنگ‌بوٗن؛ ٧) جوٚش، فەرمانی کەروێستاندن [ف] ١) گفتن؛ ٢) صدای مار خشمگین؛ ٣) فشردن؛ ٤) هوش؛ ٥) کَنَف؛ ٦) امر به‌سکوت؛ ٧) لفظ متوقف کردن الاغ.

وشا: کوشرا، گوشرا [ف] فشرده شد.

وشار: ١) گوشین، لەناودەستا گلوٚفین؛ ٢) شاردنەوە، ناقەت کردن، فەشێران [ف] ١) فشردن؛ ٢) پنهان کردن.

وشاردن: ١) گوشین، گلوٚفین؛ ٢) شەشارتن [ف] ١) فشردن؛ ٢) پنهان کردن.

وشاق: گەنج، لاو، جحێل، جوان‌عومر [ف] برنا، جوان.

وشان: گوشران، گلوٚفان [ف] فشرده‌شدن.

وشاو: گوشراو، گلوٚفیاگ [ف] فشرده‌شده.

وشای: وشاو [ف] فشرده شده.

وشت: ١) وشەی ترساندن؛ ٢) وشەی دنەدانی سەگ، کس، کس‌کس؛ ٣) وریا، زرینگ [ف] ١) کلمهٔ ترساندن؛ ٢) کلمهٔ تحریك سگ؛ ٣) هوشیار و زرنگ.

وشتر: حوشتر، حویشتر، دەفە [ف] شتر.

وشترالوك: حوشترخۆرە [ف] خارشتر، کسیمە.

وشتراو: زنجیرەشەپۆلی ژێر بنەی جوٚم [ف] آب‌خیزهٔ وسط رودخانه.

وشترحوٚ: حندرحوٚ، جێجلقانە [ف] آلاکلنگ.

وشترخان: ١) نەویلەی وشتران؛ ٢) برینی لە ئوٚدەی زۆرگەورەو دیوار بلند [ف] ١) شترخانە؛ ٢) کنایه از اتاق بسیار گشاد و بلند، سالن.

وشترخوا: حوشترخوا، بالوٚك، تاژیلوکە، تاژی ئەحمەدئاوکەرە [ف] حشرهٔ آخوندك، شبخك.

وشترخوار: حوشترخوٚرە [ف] خارشتر.

وشترخوٚر: جانەوەرێکی درندەیە لە تیرەی پشیلەکێوی. دەڵێن خوٚ دەخاتە سەرپشتی وشتر دوٚگەی دەخوا [ف] درنده‌ایست گربه‌سان.

وشترخوٚرکە: وشترخوار [ف] خارشتر.

وشترخوٚرە: وشترخوار [ف] خارشتر.

وشتردانە: ١) جوٚرێ گەنم؛ ٢) جوٚرێ زاخ کەبوٚ دەرمان دەشێ [ف] ١) نوعی گندم؛ ٢) نوعی زاج.

وشترداتە: وشتردانە [ف] نگا: وشتردانە.

وشتردیانە: وشتردانە [ف] نگا: وشتردانە.

وشترقین: برێتی لە بوغزلەزگو دەبنەوەبرَ [ف] کنایه از کینه‌توزِ تودار.

وشترگەل: رەوەوشتر [ف] گلهٔ شتر.

وشترگەڵو: گوٚنجەی سواڵەتی نێکخراو بۆ راگوێزانی ناو [ف] شترگلو.

وشترما: وشتری مێوینە، بەرانبەری نێر [ف] شتر مادە.

وشترمار: جوٚرێ ماری زەردو رەشە [ف] نوعی مار.

وشترمر: جانەوەرێکە وەك مامر دەچێ زوٚر بلندەو ناڤرێ پێ‌زدوە [ف] شترمرغ.

وشترمل: ١) کێوێکە لە کوردستان؛ ٢) برێنی لە بنیادەمی ملدرێژ [ف] ١) نام کوهی است؛ ٢) کنایه از آدم گردن دراز.

وشترموٚل: جێگەی نێخدانی وشترگەل [ف] جای خوابانیدن شتران.

وشترمەلە: مەلەی لەسەر ئەنْشت [ف] شناکردن بر پهلو.

وشترە: وشتراو [ف] آبکوهە، خیزاب.

وشترەوان: سارەوان، شوانی وشتران [ف] ساربان.

وشتری: جوٚرێ رۆیشتن بە لوٚقی بلند [ف] نوعی راه رفتن.

وشتوٚ: دنەدانی سەگ بۆ تێ‌بەربوٗن، کس‌کس [ف] لفظ حمله دادن سگ.

وشتە: وتەی ترساندن: (وشتەی لێ‌بکەی دڵی دەتوٚقێ) [ف] کلمهٔ ترساندن.

وشتەپە: ناوی دووگوند لە کوردستان، بەکیان بەعسی وێرانی کرد [ف] نام دو روستا در کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

وشتبوٚ: وشتوٚ [ف] لفظ پارس دادن سگ.

وشتیوٗ: وشتوٚ [ف] لفظ پارس دادن سگ.

وشر: ١) دەیەك، لە دەباژ باژێك؛ ٢) خوێنبایی [ف] ١) عُشر، یك دهم؛ ٢) خونبها.

وشش: دەنگی نالینی خەمگین [ف] صدای ضجّه.

وشك: ١) پێچەوانەی تەر؛ ٢) رەق، سەخت؛ ٣) رژد، چکوٚس؛ ٤) رونەخوٚش؛ ٥) ئاتێگەیشتو؛ ٦) نەغەد: (پوٗلی وشکی هەیە)؛ ٧) پێچەوانەی قەلب، عەبارتەواو: (ئەم لیرە قەلب‌نیە وشکە) [ف] ١) خشك؛ ٢) سخت و سفت؛ ٣) خسیس؛ ٤) اخمو؛ ٥) نفهم؛ ٦) نقد؛

۷) شره، ناب.

وشکارۆ: بیرون، چۆلی قاقڕ و بێ ئاو ف خشکسار، کویر.

وشکامە: تۆوچاندنی بەراه ئاودانی زەوی ف بذرپاشی قبل از آساری زمین.

وشکان: جێگەی بێ ئاو ف جای بی‌آب.

وشکانی: ۱) بەژ، پێچەوانەی شوێنی بەئاو؛ ۲) ماوەیەك لە ساڵ کە زەوی وشکەو باران ناباری ف ۱) بر، خشکی؛ ۲) فصل بی‌بارانی و خشکی زمین.

وشکاو: نیشکاو ف پایان آب.

وشکاوداهاتن: دوابەشی ئاو ڕۆیشتن، نیشکاوهاتن ف خشکیدن آب.

وشکاوس: ئەستێور، مانگایەك کە بۆ ئاوس بوون ساڵ بویری کردوە ف سترون یکساله. نازای موقتی.

وشکاوشك: وشکی لەئەندازە بەدەر ف بسیار خشك.

وشکاوهاتن: وشکاوداهاتن ف خوشیدن آب.

وشکاوی: جانەوەرانێ کە لە بەژوئاودا دەتوانن بژین وەك ڕەقەو بۆق و مار ف ذوحیاتین.

وشکایی: بەژ ف خشکی.

وشك بوو: تەڕایی لەکۆڵ کەوتوو ف خشك شده.

وشك بوون: ۱) لە تەڕایی ڕزگاربوون؛ ۲) ڕەق بوون؛ ۳) لە جوڵەو بزوتن کەوتن: (لەترسان وشك بووم، ئەم قوڵەم **وشك بوو** کارناکا) ف ۱) خشك شدن؛ ۲) سخت شدن؛ ۳) خشك زدن، از حرکت بازماندن.

وشك بوونەوە: لەتەڕی ڕزگاربوون ف بازخشك شدن.

وشك دیس: دیواری لە وشکەبەرد ف دیوار سنگی بی‌ملاط.

وشك کردن: ۱) بێ ئاوبوونی کانی و سەرچاوە؛ ۲) تەڕ کردنەوەوشك ف ۱) خوشیدن چشمه؛ ۲) خشك کردن خیس.

وشك کردنەوە: تەڕ لەتەڕی ڕزگارکردن ف خشك کردن خیس.

وشك و واعدە: وشك و بر بنگ، زۆرزۆر وشك ف بسیار خشك.

وشکە: ۱) مزەی نەغد بێ خۆراك؛ ۲) دانەوێڵە لەماڵدا؛ ۳) پارەی نەغد؛ ۴) نەخۆشیەکی ئاژەڵە کە شیر وشك دەکا؛ ۵) هەرشتێ کە تەڕ نیە؛ ۶) کەمرە؛ ۷) چوش، هوش، فەرمانی ڕاوەستاندنی کەرو ئێستر ف ۱) مزد نقدی بدون خوراك؛ ۲) بنشن؛ ۳) پول نقد؛ ۴) نوعی بیماری دام که شیرخشك کند؛ ۵) خشك بەمعنی عام؛ ۶) ناپالۆ پامال و خشك شده؛ ۷) لفظ متوقف کردن استر والاغ.

وشکەبار: میوەی ئیشکەوەکراو وەك باوی و میوژو قەیسی و لەنکە ف خشکبار.

وشکەبرین: کوانی بێ زێنچکاو ف زخم چرك نکرده.

وشکەبەر: وشکەبار ف خشکبار.

وشکەبەرد: ئیشکەکەڵەك ف سنگچین بدون گل.

وشکەبیر: چاڵاوێ کە هەر بەهاران ئاوی تێدایە ف چاه آبی که فقط بهاران آب دارد.

وشکەبیرۆ: پێچەوانەی تەڕەبیرۆ، نەخۆشیەکی پێستە ف یکی از بیماریهای پوست.

وشکەپلاو: پلاوێ کە دەگەڵ ئێنان ڕۆنی تێ نەکرێ ف چلو، کته.

وشکەجاو: نانی بێ هەرسی خواردن، نانی بێ پێخۆر خواردن ف نان تهی و بدون نانخورش خوردن.

وشکەجو: وشکەجاو ف نگا: وشکەجاو.

وشکەچن: ئشکەکەڵەك ف سنگچین.

وشکەچۆم: ڕوبارێ کە لەهاوساندا ئیشك دەبێ ف رودی که در تابستان می‌خشکد.

وشکەچین: وشکەچن ف سنگچین.

وشکەدان: دانەوێڵە ف بنشن.

وشکەداوەت: ڕەقسی بەگەل کە ژنی تیانەبێ ف رقص گروهی مردانه.

وشکەڕن: ۱) دەسکەنە؛ ۲) تۆك ڕنینەوە لە پێست بێ خوساندن؛ ۳) ئیشکەڕن ف ۱) درویدن غله با دست؛ ۲) برکندن موی از پوست بدون خیسانیدن؛ ۳) دلقك تمابش.

وشکەرو: وشکارۆ ف خشکسار.

وشکەڕۆ: ئیشکەڕۆ، ئەسپی ڕانەهێنراو ف اسب تعلیم ندیده.

وشکەڕێ: ڕێگای سەخت و بەردەلان و خۆش نەکراو ف راه سنگلاخ و ناهموار.

وشکەساڵ: ساڵی کەم باران ف خشکسال.

وشکەسۆفی: ئەرکەدنیای ئەزان و بێ سەلیقە: (بڕوانە **وشکەسۆفی** و ڕەقسی بەهەروەلە/ دیسان لە بەحری وشکی هەوا کەوتە بێ مەلە) «نالی» ف زاهد خشك و قشری.

وشکەسەرما: سەرماو بەستەڵەکی بێ باوزن ف سرمای سخت بی‌بارش.

وشکەسەما: برێتی لە خۆ زۆربەکەیف نیشان دان بەخۆڕایی ف کنایه از اظهار شادی کردن بدون سبب.

وشکەسی: ۱) سەنگ فەرش؛ ۲) ئیشکەمز ف ۱) سنگ فرش؛ ۲) مزدور نقدی بدون خوراك.

وشکەشین: شیوەن کردن بۆ کەسێ بەبێ ئەوە خاوەن مردگ نان و خوان بدا بە شیوەن گێڕان: (چوین بۆ ئاغا **وشکەشینمان** کرد) ف شیونی که از خانۀ ماتمدار غذایی به شیون کنان ندهند.

وشکەشیو: دۆڵ و دەرەی بێ ئاو ف درۀ بی‌آب.

وشکەکەڵەك: وشکەبەرد، ئیشکەکەڵەك ف سنگچین بدون گل.

وشکەڵ: لکی وشکی دار ف شاخه‌های خشك درخت.

وشکەلاتن: ۱) وشك بوون؛ ۲) برێتی لە لاوازبوونی زۆر ف ۱) خشکیدن؛ ۲) کنایه از لاغرشدن بسیار.

وشکەلاتو: ۱) ئیشکەوەبو؛ ۲) لەڕولاوازبووگ ف ۱) خشکیده؛ ۲) بسیارلاغرشده.

وشکەمز: ۱) ئیشکەمز، ئیشکەمس؛ ۲) شوانکارەیی بێ ئەوە بەهرەی شیر و کوڵکەی ساڵانە بدا ف ۱) مزد نقدی بدون خوراك؛ ۲) دام را نصفه‌دادن بدون دریافت بهرۀ سالیانه.

وشکەمس: وشکەمز ف نگا: وشکەمز.

وشکەوبوگ: ئیشکەوەبو ف خشك شده.

وشکەوبوُن: وشك‌بوُنەوه ف خشك شدن خیس.

وشکەوکردن: وشك‌کردنەوه ف خشك کردن خیس.

وشکەوەبو: وشکەوبوُگ، نیشکەوەبو ف خشك شدن خیس.

وشکەوەبوُن: وشکەوبوُن، وشك‌بوُنەوه ف خشك شدن خیس.

وشکەوەرد: خەفنان، نوُجاندن له شێوەرد بەنەمای باران ف بذرافشانی در زمین خشك به امید باران.

وشکەوەکردن: وشك‌کردنەوه ف خشك کردن خیس.

وشك‌هەلاتن: وشکەلاتن ف نگا: وشکەلاتن.

وشك‌هەلاتو: وشکەلاتو ف نگا: وشکەلاتو.

وشك‌هەلگەران: نزیك‌بە وشك‌بوُن ف نزدیك به خشك شدن.

وشکەبێ: برێنی له زوبینی و کلکەسوُنه ف کنایه از تملّق.

وشکی: ١) بەز، وشکانی؛ ٢) پێچەوانەی تەڕی؛ ٣) بەنی، بێ هیچ: (میوانین بەوشکی هاتوین. *وانا: بەدەستی بەتال*، بەلێنی بەوشکی بەکاری چی دێت) ف ١) برّ، خشکی؛ ٢) خشك بودن، ضدّ خیسی؛ ٣) خالی از هرچیز، خشك و خالی.

وشم: ١) بەلای شیناوەرد؛ ٢) دەبێژم، دەلێم؛ ٣) بنەمای گوشین بوُ بێژەر، ئەگوشم ف ١) آفت نباتات؛ ٢) گویم؛ ٣) می‌فشرم.

وشمێ: پێی ئیژم ف به وی می‌گویم.

وشو: وشەی ترساندنی ترسەنوُك ف لفظ ترساندن ترسو بان.

وشوُ: ١) کوُمەلێ زوُر له دەنکی میوه که بەدارکێکەوه هەلواسراوه؛ ٢) گولێ دەخل ف ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) خوشهٔ غلّه.

وشوُکەر: گول‌چین، کەسێ که دەسك‌و گول دەکا ف خوشه‌چین.

وشه: ١) وته، واژه، ویژه، بێژه، قسه، لەبز، کەلیمە؛ ٢) دەنگی وەك دەنگی ماری نوُرە ف ١) کلمه؛ ٢) صدای مانند مار برانگیخته.

وشەبەوشە: کەلیمە بەکەلیمە، لەبز بەلەبز ف حرف به حرف، تماماً.

وشەك: ورشەك ف نگا: ورشەك.

وشەگ: ورشەك ف نگا: ورشەك.

وشەوش: دەنگی لەشوێن‌یەکی مار ف صدای پیاپی مار برانگیخته.

وشی: ١) وشوُی میوه؛ ٢) رابردوی گوشین بوُ کەسی سێهەم، گوشی، کوشی ف ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) فشرد.

وشیا: وشا، گوشرا ف فشرده شد.

وشیار: ئاگادار، بەبیر، وریا: (شوکور **وشیاره** مەحوی، نێ‌دەگا دنیا خەرابانه/ خەرابەی گەر بکا ئەهلی خەرابە بوُچی لێ‌دەگرم) «مەحوی» ف هوشیار.

وشیاربوُن: ئاگاداربوُن ف آگاه شدن، هشیارشدن.

وشیاربوُنەوه: ١) ئاگاداربوُنەوه له کارێ؛ ٢) بەخەبەرهاتن له خەو ف ١) آگاه شدن؛ ٢) بیدار شدن از خواب.

وشیارکردنەوه: ١) ئاگادارکردن له نهێنی؛ ٢) لەخەو پەڕاندن ف ١) آگاه کردن از راز؛ ٢) بیدار کردن از خواب.

وشیاری: ١) وریایی؛ ٢) بەئاگایی، بێداری ف ١) زرنگی، هشیاری؛ ٢) بیداری.

وشێردن: ئەشارتن، شاردنەوه ف پنهان کردن.

وشین: گوشین، گلوُفین ف فشردن.

وفه: کوانێکه له ئاژەل دێت ف دُملی که وبزهٔ دام است.

ول: ١) پنجکەدرکێکه له شبلان ئەکا گولی زەردو سوُر دەگرێ؛ ٢) گول؛ ٣) خونچه؛ ٤) بێدەنگ: (**ول به**)؛ ٥) بەرەلا: (ولی که با بچێ)؛ ٦) نەبەگە، خوُنەگرتو: (**شل‌و ول**) ف ١) خاربنی است که به نسترن کوهی می‌ماند؛ ٢) گل؛ ٣) غُنچه؛ ٤) ساکت؛ ٥) ول؛ ٦) شل و سست.

وِل: ١) کون، قول، کونا؛ ٢) بەرەلا؛ ٣) ورکەنانی نیگوشین؛ ٤) نیکوشین؛ ٥) گلوُفاو، لەناوەدەستا گوشراو؛ ٦) گوم ف ١) سوراخ؛ ٢) ول؛ ٣) نان پاره برای ترید؛ ٤) نان تریدشده؛ ٥) مچاله؛ ٦) گم.

ولا: ١) نەولا، نەونالی؛ ٢) سوێندبەخودا، بەخوا ف ١) آتسو؛ ٢) واللّه.

ولات: ١) سەرزەمینی جێ‌ژیانی خەلك؛ ٢) مەملەکەت؛ ٣) برێنی له دەوروبەرو دارودیوار: (هەمو ولاتی پیس‌کرد، بەسەر **ولاتی**‌دا مەرێژه) ف ١) سرزمین آباد؛ ٢) کشور؛ ٣) کنایه از دوروبر و درودیوار.

ولات‌پارێز: نیشتمان‌پەرست ف میهن‌دوست.

ولات‌پارێزی: نیشتمان‌پەرستی ف میهن‌دوستی.

ولاخ: بەکسم‌و گاوگوُل ف ستور و گاو و گاومیش.

ولاخدار: چاروێ‌دار ف چاروادار.

ولاخلو: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ولاش: ١) لەو گوندانەی کوردستانە که بەعسی کاولیان کرد؛ ٢) ئامرا، رەفیقی رێگه ف ١) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند؛ ٢) همراه.

ولاشم: ١) شلی نەپێچراو؛ ٢) بەرئاواله ف ١) سُست ناپیچیده؛ ٢) روباز.

ولاغ: ولاخ ف نگا: ولاخ.

ولاغدار: ولاخدار ف چاروادار.

ولاغلو: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ولاله: ئامرازێکه لەخەرەك‌دا ف ابزاری در چرخ دوك‌ریسی.

ولام: ١) خەبەری راسپێراو؛ ٢) جواب، پەرسف ف ١) پیام؛ ٢) پاسخ.

ولامه: ماناکردنەوه ف تفسیر، شرح.

وللانه: لەو گوندانەی کوردستانە که بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ولاو: بلاو، پەرژ ف پراکنده.

ولاوی: بلاوی ف پراکندگی.

ولاویای: جوانی شوخ‌وشەنگ ف زیبای شوخ و شنگ.

ولاوبن: شبلان بەدەست، دەس‌پیامالین ف مالش دادن، جلانیدن.

ولایەت: ١) ولات، سەرزەمین؛ ٢) شار، باژێر ف ١) منطقه؛ ٢) شهر.

ولته: گەراماسی ف تخم ماهی.

ولچه: خونچەی تازەپشکوتو ف غنچهٔ تازه لب گشوده.

ولحێ: ١) بلح، سوُك‌وچروُك؛ ٢) گوێ‌نەدەر، کەترەخەم ف ١) هرزه؛ ٢)

لافید.

ولحیّ: ولحیّ فا نگا: ولحیّ.

ولس: ئاژەڵ، مالات، دەوڵەت فا دام، حیوان اهلی.

ولسات: وڵس فا نگا: ولس.

ولف: جوُت، نێر بۆ مێ‌و مێ بۆ نێر: (وڵفن) فا جفت، همسر.

ولفەت: سەرفەڵەمانە فا مُزد دعانو یس.

ولك: ۱) گورچك، گورچەویلە؛ ۲) جەرگ، کەزەب فا ۱) گردە، کلیە؛ ۲) جگر.

ولك‌بەساجەودان: جەرگ‌سوناندن، نوُشی دەردو ئازار کردن فا جگر سوزاندن، کنایە از بسیار آزار دادن.

ولکرن: ۱) دەرکردن؛ ۲) بەرەڵاکردن فا ۱) راندن؛ ۲) ول کردن.

ولکری: ۱) دەرکراو؛ ۲) بەرەڵداکراو فا ۱) رانده شده؛ ۲) رها شده.

ولکە: وشەی بچوك‌شاندان: (گردولکە، جاشولکە) فا پسوند تصغیر.

ولکــە: مەڵبــەنــد: (لـە ولکـەی عیشق‌دا گەر لافی شاهی لێ‌بدەی لینت‌دێت) «پیکەس» فا منطقه، قلمرو.

ولماو: بەفری شلی نیوەئاو فا برف آبکی درحال ذوب.

ولمە: ۱) پارچەگۆشتی زلی بێ‌ئێسك؛ ۲) زەقایی سەرزان؛ ۳) گولمە فا ۱) قطعه گوشت درشت، لُخم؛ ۲) قسمت بالایی ران، کفل؛ ۳) نگا: گولمە.

ولنگە: ۱) دەسەپاچە، پەك‌کەوتە، داماو؛ ۲) قسەی بێ‌ماناو بێ‌سەروبەر فا ۱) دستپاچە؛ ۲) چرند و پرت و پلا.

ولو: بەم‌جوٚرە فا این طور.

ولوّ: گولێنە، گولوێنە فا نگا: گولوێنە.

ولوّش: بڕوّش، بڕوێش فا بلغور ریز.

ول‌ول: بوڵەبوڵی بەگوڕەوهەراوە فا اعتراض و دادوبیداد.

ولوڵە: گەرای ناوزگی مامر، ورووّرە فا تخم نیم‌بند در شکم مرغ.

ولە: بان، بەرپان فا عریض، پهن.

ولــە: ۱) گولمە، ولمە؛ ۲) ملە، جوبرە، جوبرکە؛ ۳) کون، فول فا ۱) نگا: گولمە؛ ۲) حشرهٔ آبدزدك؛ ۳) سوراخ.

ولهــ: هەلۆ، ئەیلوّ، ئەلوهــ فا عُقاب.

ولەتوت: شیلان، جلێق فا نسترن کوهی.

ولەرە: بوٚلکە، گاگوّز، ولیرە فا خُلّر.

ولـەسعـەت: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ولەسەگانە: ولەتوت، شیلان، جلێق فا نسترن کوهی.

ولی: خونچە، بشکوّژ فا غنچە.

ولێ: ولوّ، ئەم‌جوّرە فا این طور.

ولیاوا: گونـدێکـە لە کوردسـتـان بەعسی ویرانی کرد فا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ولیرە: ۱) کزن؛ ۲) بوٚلکە فا ۱) گاودانە؛ ۲) خلر.

ولیفەت: ۱) ولف، هاوجوت؛ ۲) خوّرایی، بەبێ‌نرخ؛ ۳) سەرفەڵەمانە فا ۱) همسر؛ ۲) رایگان؛ ۳) مُزد دعانو یس.

ولیفەتانە: سەرفەڵەمانە فا مُزد دعانو یس.

ولـین: ۱) گلوٚفـین، گوشـین لەنـاو دەسـت؛ ۲) نێکـوشـین فا ۱) مُچاله‌کردن؛ ۲) ترید کردن نان.

ولێو: جوان‌چاك، شوٚخ‌وشەنگ فا زیبای شوخ و شنگ.

ولێوی: شوٚخ‌وشەنگی فا شنگ و شوخی.

ولیەفــەتی: بریتی لە مێرد بەرانبــەر بەژن: (بــەچسرو دەچیەوە لای ولیەفەتی) «جەنابی‌مەلا» فا کنایه از همسر زن، شوهر.

ون: ۱) گوم، نادیار؛ ۲) نێوە، هوٚن، ئەنگوٚ، هنگ فا ۱) گُم؛ ۲) شما.

وٌن: خوێن فا خون.

ونا: ۱) گوم، نادیار؛ ۲) بەلاش، خوٚرایی؛ ۳) بەم‌جوٚرە، ئاوها فا ۱) گُم؛ ۲) مُفت، مجّانی؛ ۳) این طور.

ونار: ۱) ئامادە، تەیار؛ ۲) خێشکێ کە زەوی پێ نەختەنەخنە دەکەن بوٚ چانـدن؛ ۳) بنار، داوێنی کێو؛ ۴) شێوی سێ‌گاسنە فا ۱) آمادە؛ ۲) شخم صاف کنی که کردها را تقسیم می‌کند؛ ۳) دامنهٔ کوه؛ ۴) شخم سه‌خیشه.

ونارا: ئامادەی‌کرد، حازری کرد فا آماده کرد.

ونارای: راگرتن، وێساندن فا نگهداشتن، متوقف کردن.

ونادرن: ئامادەکردن فا آماده‌کردن.

ونادن: هوٚندنەوەی کەزی، برچ هوٚنینەوە فا آراستن و بافتن مو.

وناو: بناو، داریکی لنزەواری بێ‌بەرە فا درختی است آزاد و جنگلی.

ون‌بوُ: ۱) گوم‌بوُگ؛ ۲) گوم بو، دیار نەما فا ۱) گم شده؛ ۲) گم شد.

ون‌بوُن: گوم‌بوُن فا گم شدن.

ونتار: بنار فا نگا: بنار.

ونجز: ریزاڵ‌ریزاڵ، شڕ‌ودڕ فا لَت‌وپار، کهنه و ازهم دررفته.

ونجزبەونجز: تەواو شڕو دڕاو فا بسیار کهنه و پاره.

ونجزونجز: ونجزبەونجز فا بسیار کهنه و پاره‌پاره.

وندا: گوم، ون، نادیار فا گُم.

وندابو: ۱) گوم‌بوُگ؛ ۲) گوم‌بو، ون‌بو فا نگا: ون‌بو.

ونداُبوُن: ون‌بوُن فا گُم شدن.

وندابین: ون‌بوُن فا گُم شدن.

وندا کرن: ۱) گوم‌کردن؛ ۲) گومبان‌کرد فا ۱) گم کردن؛ ۲) گم کردند.

ون کردن: گوم‌کردن فا گم کردن.

ونگە: بناوان، بەربەندی ئاو فا جای بستن آب.

ونە: ۱) گومە، دیارنیە؛ ۲) ئەو، فلان؛ ۳) بنە، بینە فا ۱) گم است؛ ۲) آن؛ ۳) بگذار، بنه.

وٌنەوەی: خوێنگر، خوێن‌لەسنین فا خونخواه.

ونی: ئاوها، بەم‌جوٚرە فا این طور.

وٌنی: خوێن فا خون.

ونی‌یایش: روانین، تواشاکردن، فت‌کردن، لێ‌مەیزاندن فا نگاه کردن.

ووٚ: ۱) هوٚی، ئاهای؛ ۲) نوٚف، دادلەدەس فا ۱) حرف ندای، ای؛ ۲) وای.

ووُ: ۱) بینی یادانەوە، وە؛ ۲) ئەو فا ۱) حرف عطف، و؛ ۲) او، وی.

ووجا: ۱) لەوێ، لەبنە: ۲) ئەوجارە ف ۱) آنجا؛ ۲) آنگاه.

ووزا: ووجا ف نگا: ووجا.

ووژا: ووجا ف نگا: ووجا.

ووش: چوش، وتەی کەرراوەستاندن ف حرف نرمز الاغ، هُش.

ووشی: هێنو، هوشە ف خوشه.

وولە: وتەی زاوەستاندنی گوێلک ف حرف ترمز گوساله.

وونی: ئاوەها، بەمجۆرە ف این طور.

ووهو: ئوحا، وەحە، وەلە، وشەی ڕاوەستاندنی چێڵ و گا ف لفظ متوقف کردن گاو.

وویاتەی: پێکەنین، خەنین، کەنین، خەنەکردن ف خندیدن.

وویایش: پێکەنین ف خندیدن.

وویە: خوشك، خوەیشك، خوار ف خواهر.

وە: ۱) بینی دوبارە کردنەوە: (وەگەڕێ)؛ ۲) فێرکردن: (وەخوێ بخوێوە)؛ ۳) بۆ، بە: (وەتـو نێرم)؛ ۴) نالـی، نەرەف: (وەلا کەوە، وەدوور کەوت، وەسـەردا، وەژێلا)؛ ۵) وا، ئاوا، ئاوەها: (وەبکە بەباشت بزانن)؛ ۶) ئاواڵە، وا، واز: (دەرکێ وەکە، گرێکەی وەکە)؛ ۷) نیوە، نەنگوێ: (لەبەر خاتـریێ وە دەچم)؛ ۸) خاوەن: (وەناموس، وەهونەر، وەجەرگ)؛ ۹) بینی فەرمـان: (ئەو دارە بە مشار وەبڕە)؛ ۱۰) دەگەڵ: (بەنوێوە دەبێنە جوارکـەس)؛ ۱۱) چۆنـیەتـی، بار: (وەبـاوە، وەدانیشتنـەوە، وەڕاکشـانـەوە)؛ ۱۲) لکان و جوت بوون: (بێوە نوساوە، پێ بەوەداوە)؛ ۱۳) وتەی سوێند: (وەخوا قەسەم)؛ ۱۴) ئەو ف ۱) حرف تکرار؛ ۲) پیشوند و پسوند به معنی آشامیدن؛ ۳) به؛ ۴) سو، طرف؛ ۵) چنین؛ ۶) باز، گشاده؛ ۷) شما؛ ۸) دارنده، صاحب؛ ۹) پیشوند امری؛ ۱۰) با، همراه؛ ۱۱) بیان حالت؛ ۱۲) حرف اتصال؛ ۱۳) حرف سوگند؛ ۱۴) او.

وها: ئاوەها، ئاوا ف این طور.

وهار: ۱) نزم، نەوی؛ ۲) بەهار ف ۱) پست، ضدّ بلند؛ ۲) بهار.

وەئەر: خاوەن، خودان، دازدار، وابر ف صاحب.

وەئەستاندن: ئەستاندنەوە، سانەوە ف بازپس گرفتن.

وەئەی: هۆی، وشەی بانگ‌کردن ف حرف ندای، ای.

وەبا: ۱) ئەگەر ئاوا بوابە؛ ۲) بەبا، دڵێ بەبا؛ ۳) تەخۆشی جاوقوڵکە ف ۱) اگر چنین بود؛ ۲) دلْ نرخواه؛ ۳) بیماری وبا.

وەبال: نۆبال، ئاوان: (وەبالی نو بەملم) ف وَبال.

وەباهاتن: ئیشتیای گانکردنی دێڵ ف جفت خواستن دله.

وەبزا: وای حەساوکە، وای دانێ ف چنین پندار.

وەبزانم: بەبیری من ف به رأی من، انگار، تصوّر می‌کنم.

وەبزانە: وەبزا ف چنین پندار.

وەبن: ۱) بەرەو لای خوارو: (من وەبن کەونم)؛ ۲) برینی لە زیان: (لەو سەودابەدا وەبن کەونم) ف ۱) زیر، زیر بن؛ ۲) کنایه از زیان دیدن.

وەبن‌دان: ۱) خستنـەژێر؛ ۲) تەشەنـاکـردنی برین: (کـوانـەکـەی **وەبنی داوە**) ف ۱) زیرگرفتن؛ ۲) چرك کردن و آماسیدن زخم یا دُمل.

وەبن کەوتن: ۱) ژێرکەوتن؛ ۲) برینی لە زیان کردن لەسەودادا ف ۱) زیرافتادن؛ ۲) کنایه از مغبون شدن در معامله.

وەبو: ۱) ئاوها زوی‌دا؛ ۲) کرابەوە ف ۱) چنین بود؛ ۲) بازشد.

وەبوون: ۱) کرانەوە؛ ۲) بوونی بەم‌جۆرە؛ ۳) ئاوەهابوون ف ۱) بازشدن؛ ۲) اینچنین بودن؛ ۳) چنین بودند.

وەبە: ۱) ئاوابە!؛ ۲) بکرێوە! ف ۱) چنین باش!؛ ۲) بازشو!.

وەبەر: ۱) خاوەن‌میوەو بەر؛ ۲) لەژێردا ف ۱) دارای ثمر؛ ۲) بەزیر.

وەبەردان: خستنەژێر: (سواری پیاوێکی **وەبەردا**) ف زیرگرفتن.

وەبـەرکـەوتن: ۱) ژێرکـەوتن: (**وەبـەر** ماشێن کەوتم)؛ ۲) بەش بۆگەیشتن: (لەو بەشکردنەدا دوبزنم **وەبەرکەوت**) ف ۱) زیرافتادن؛ ۲) نصیب شدن.

وەبەرگرتن: لەژێراگرتن: (دەستی وەبەرگرە نەڕژێ) ف در زیر قرار دادن.

وەبـەرهـاتن: ۱) میوەدانی دار بۆ یێکـەمجار: (رەزم **وەبـەرهات**)؛ ۲) نۆش‌بوونی دەگەڵ کۆمەڵ: (خـەلکیان دەبرد منیش **وەبەرهاتم**)؛ ۳) پێکران، وێکەوتنی گوللەو...: (دەسرێژیکیان لێ کرد **وەبەرنەهات**) ف ۱) ثمـر دادن برای نخستین بار؛ بەثمر نشستن؛ ۲) گیرافتـادن با جمعیّت؛ ۳) هدف قرارگرفتن، موردا صابت واقع شدن.

وەبی: ۱) ئاوها بو؛ ۲) ئاوها ببێت ف ۱) چنین بود؛ ۲) چنین باشی.

وەبیایش: ۱) هەڵنان، هەڵس بردن؛ ۲) ئێکولێ کردن، توێکڵ کردنەوە؛ ۳) دادرواوی گرۆفەر، توێ بیایش ف ۱) شکـاف برداشتن؛ ۲) پوست کندن؛ ۳) نگا: توێ بیایش.

وەبیرهاتن: لەبیرنەچوون، فەرامۆش نەکردن ف بەیادداشتن.

وەبیرهاتنەوە: دوای لەبادچوون کەوتنە خەیاڵەوە ف یادآوردن.

وەبیرهێنـان: لە فەرامـۆش کردنی شتێ رزگارکـردن، بیرخستنـەوە ف یادآوری کردن.

وەبیرهێنانەوە: ڕەبیرهێنان ف یادآوری کردن.

وەبا: ۱) لەسەرپێ؛ ۲) بەپیادەیی؛ ۳) بەلاق: (**وەبا** لێمدا) ف ۱) ایستاده؛ ۲) با پای پیاده؛ ۳) با پا.

وەپار: داوای بەزەلیلی ف لابه.

وەپاران: پازانەوە، لالانەوە ف لابه کردن.

وەپارانەوە: وەپاران ف لابه کردن.

وەپال: بە باڵپێوەنان، بە دەڵەکدان ف با هول دادن.

وەپال خستن: پاڵ‌خستن، درێژراکێشان ف دراز کشانیدن.

وەپـالـدان: پاس بان کارێك بەکـەسێکـەوە لکـاندن: (ئەو تۆمەنەیان **وەپاڵ داوە**) ف نسبت دادن کاری به کسی.

وەت: ۱) گوت، گوتی؛ ۲) بەجۆرێکت: (**وەت** ئەمێ بکەم خۆت بزانی)؛ ۳) ئەوی، هۆوێ ف ۱) گفت؛ ۲) چنانت؛ ۳) آنجا.

وەتا: لەوساوە، لەوکاتەوە ف از آن هنگام.

وەتاخ: ئۆدەی لێ‌دانیشتن ف اتاق.

وەتاغ: وەتاخ ف اتاق.

وەتانایش: سەرپێچی لە فەرمان، یاغی بون ف یاغی شدن.

وەتر: لەوە پتر، واتر ف بیش از این.

وەتراخ: ١) لیسی باز بەسەرەوەنیشتن؛ ٢) جلکەکۆن ف ١) چوب بر نشستن باز؛ ٢) لباس کهنه.

وەتراخچی: کۆنەفرۆش ف کهنه‌فروش.

وەتمان: سوکەڵەناوی عوسمان ف مخفف عثمان، نام مردانه.

وەتە: بانوو، گون، خا ف خایه، بیضه.

وەتەبا: قوڕی، گون‌ئاوسان ف باد فتق، آماس خایه.

وەتەرنایش: مەشق‌کردنی سەربازان ف رزهٔ سربازان.

وەتەن: ١) ژێگە، زێد؛ ٢) دەسکردی ناوخۆ ف ١) وطن؛ ٢) ساختهٔ داخلی.

وەتەن‌پەرست: وڵات‌خۆشەوبست ف میهن‌پرست.

وەتەن‌پەروەر: وەتەن‌پەرست ف میهن‌پرست.

وەتەن‌حەز: وەتەن‌پەرست ف میهن‌پرست.

وەتەن‌خۆشەویست: وەتەن‌پەرست ف میهن‌پرست.

وەتەن‌دۆست: وەتەن‌پەرست ف میهن‌پرست.

وەتەنی: ١) وەتەن‌پەرست؛ ٢) سنعانی ناوخۆ؛ ٣) برێتی لە پارچەی هەرزان‌قیمەت ف ١) میهن‌دوست؛ ٢) ساختهٔ داخلی؛ ٣) کنایه از پارچهٔ ارزان.

وەتی: لەوەنا، لەوساوەوە ف از آن زمان.

وەج: ١) حورمەت، ڕێز: (پیاوێکی بەوەجە)؛ ٢) قیمەت‌و نرخ: (زۆر بەوەجە ناکڕدرێ)؛ ٣) فایدە: (کارێکی بێ‌وەجە نابکەم)؛ ٤) ناناجی، دەس‌کورتی: (ئەز وەجم) ف ١) شأن، احترام؛ ٢) ارزش؛ ٣) بهره؛ ٤) نیاز.

وەجاخ: وجاخ ف نگا: وجاخ.

وەجاغ: وجاخ ف نگا: وجاخ.

وەجاغ‌زادە: برێتی لە سەید، عەولادی پێغەمبەر ف کنایه از سیّد.

وەجاغ‌کوێر: بێ زاروی نێرینە ف فاقد فرزند ذکور.

وەجەر: دەستوور، فەرمان، فتوا ف اجازه، فتوی

وجیهە: ناوی‌زنانە ف نام زنانه.

وەچ: ١) بێچوو؛ ٢) لکی لەلۆلەدرجووگ؛ ٣) نەوەو نەتیژە؛ ٤) بەهرەو قازانج ف ١) بچه؛ ٢) جوانه از تنا و شاخه؛ ٣) نبیرگان؛ ٤) سود و بهره.

وەچکە: بەچکە، زاروی بچووک ف بچهٔ کوچولو.

وەچە: وەچ ف نگا: وەچ.

وەچەن: بە کام‌نرخ؟ ف قیمتش چند است؟.

وەچەند: وەچەن؟ ف نگا: وەچەن.

وەچەنێ: وەچەن؟ ف نگا: وەچەن.

وەح: ١) وتەی سەبرمان، بەڵێ؛ ٢) لێخوڕینی گاو مانگا ف ١) حرف تعجّب؛ ٢) کلمهٔ راندن گاو.

وەحا: وتەی چێڵ‌و گا لێخوڕین ف حرف راندن گاو.

وەحشی: ١) دڕندە؛ ٢) سڵ‌و قوشقی‌و نارام؛ ٣) برێتی لە مرۆی نەفام؛ ٤) برێتی لە زاڵم ف ١) درّنده؛ ٢) رموك و رام نشده؛ ٣) کنایه از شخص احمق و نفهم؛ ٤) کنایه از ستمکار.

وەحە: وتەی گالێخوڕین، وەح ف حرف راندن گاو.

وەحەو: وەحە ف نگا: وەحە.

وەخ: ئاخ، هاوار لەبەر ژان‌و دەرد ف آخ.

وەخت: ١) کات، سات، دەم، گاف؛ ٢) بەخت، ئیغباڵ، ناڵە، تالح ف ١) وقت؛ ٢) بخت.

وەختابو: نزیك‌بو، ئەوەندەی نەمابو ف جیزی نمانده بود، نزدیك بود.

وەختاوەخت: ١) لە شەوو ڕۆژدا جارێ: (ئەم دەرمانە وەختاوەخت دەخوێ)؛ ٢) جاربەجارێ: (وەختاوەختێ سەرمان بدە) ف ١) شبانه‌روز یك بار؛ ٢) گاهگاهی.

وەختاووەخت: وەختاوەخت ف نگا: وەختاوەخت.

وەخت‌بوو: وەختابو ف نگا: وەختابو.

وەخت‌بەوەخت: جاربەجار ف گاه‌به‌گاه.

وەختراوەخت: وەختاوەخت ف گاه به‌گاه.

وەختێ: ئەوساکە، وەختێ ف زمانی، آن زمان.

وەختە: ١) دەمەکەی نزیکە، کاتی نەدوورە؛ ٢) نەوە ئاڵحە؛ ٣) نێری‌و بەرانی دابەستە ف ١) هنگامش رسیده؛ ٢) شانس است؛ ٣) تکه‌وقوچ پرواری.

وەختەو: وەختابو ف نگا: وەختابو.

وەخزن: ئۆقرە، ئۆخژن ف آرامش.

وەخستن: داڵەقاندن، ناوێزان‌کردن: (زرێزەی بەکەوادا وەخستوە) ف آویزان کردن.

وەخشە: بەخشین، بەخشش ف بخشش.

وەخم: ١) بۆنی گرانی زۆرناخۆش؛ ٢) هەوای زۆرگران‌و ناخۆش؛ ٢) تاوت، داربەست ف ١) بوی بسیار بد و منعفن؛ ٢) هوای بسیار بد؛ ٣) تابوت.

وەخۆ: فڕکە، بخۆوە، بنۆشە ف بنوش.

وەخوا: ١) سوندبەخودا؛ ٢) بخوانەوە؛ ٣) بەخوێ ف ١) بەخدا قسم؛ ٢) بنوشد؛ ٣) بەوسیلهٔ نمك.

وەخۆکەوتن: خۆئامادەکردن ف خود را آماده کردن.

وەخۆگرتن: ١) لای خۆ حاواندنەوە: (منالێکی بێکەسی وەخۆگرتوە)؛ ٢) قبووڵ کردن؛ ٣) لەسەرخۆ پێوبست‌کردن؛ ٤) مکوڕبوون بە گوناح ف ١) سرپرستی کردن؛ ٢) بذیرفتن؛ ٣) برخودلازم کردن؛ ٤) اعتراف کردن.

وەخۆبن: فڕکەین، بخۆینەوە ف بیاشامیم.

وەخوێنە: بخوێنەوە: (ئەوفاقەزەم بووەخوێنە) ف نوشته را بخوان.

وەخە: داڵەقێنە، ناوێزان‌کە ف بیاویز.

وەخەیر: ئۆغرو وەخێر، وتەیەکە بەمانا بەخۆشی‌و ناسوودەیی ف بەسلامت.

وەخێر: ١) وەخەیر؛ ٢) وەخێرهاتنێ ف ١) بەسلامت؛ ٢) خوش آمدی.

وەدا: ١) خاترخوازی، ماڵاوایی؛ ٢) نۆدا، دایك ف ١) خداحافظی؛ ٢) مادر.

وەدارتش: ١) ناقەت‌کردن، هەڵگرتن؛ ٢) بازین، بن‌عەردخستن؛ ٣)

نەفینی نەقەمەنی ف ١) برداشتن؛ ٢) دفن کردن؛ ٣) افنجار ماده منفجره.

وەدارداپش: ناقەت کردن، هەلگرتن ف برداشتن.

وەداردش: وەدارداپش ف برداشتن.

وەداروتش: وەدارنش ف نگا: وەدارنش.

وەدان: ١) دان؛ ٢) گەڕاننەوەی فەرزو نامانەنی؛ ٣) دانەوەی زەمین؛ ٤) کەوانەکردنەوە، (خۆرنیشکی وەدا لەئاوینەوە) ف ١) دادن؛ ٢) بازگردانیدن وام و سپرده؛ ٣) کندن زمین؛ ٤) انعکاس.

وەداپش: نێمسك، ریپکەی لێوی نادار ف نیخال.

وەداپەنە: وەشارتن، شاردنەوە ف پنهان کردن.

وەدوزین: دۆزینەوە، دیتنەوە ف بازیافتن، یافتن گم شده.

وەدە: ١) بدە؛ ٢) بیدەوە؛ ٣) زەوبەکە بکۆڵە ف ١) بده؛ ٢) بازده، پس بده؛ ٣) برکن زمین را.

وەدەتش: وەدارنش ف نگا: وەدارنش.

وەدەرتش: وەدارتش ف نگا: وەدارنش.

وەدی: وەبەرچاوکەوتن، روودان: (نەم گوت وەدی دێت؟، نەوا وەدی هات) ف به وقوع پیوستن.

وەدبن: دۆزینەوە ف یافتن گم شده.

وەدی هاتن: روودان ف بەوقوع پیوستن.

وەدی هێنان: دروست کردن، خولقاندن ف آفریدن.

وەر: ١) بێ، بورە، بەو؛ ٢) بەر، سنگ؛ ٣) بەر، نالی؛ ٤) پێش: (وەر لەمن هات)؛ ٥) خۆر؛ ٦) لای ژێرو بەر: (وەرکەوت، وەری)؛ ٧) بەرخ، بەجکەی بەز؛ ٨) خاوەن: (جانەوەر، بەختەوەر)؛ ٩) تەتەڵە، نەخنەی لەسەرنوسراو؛ ١٠) دەنگی گربانی منال: (نەم منالە وەرەوەرەیەتی بزانن چی نەوێ)؛ ١١) بەرگەدە، جێگەی تۆکی حەرام؛ ١٢) بەفر: (وەرووەرە وانا: بەفر بەرە)؛ ١٣) ناوا، بەم جۆرە؛ ١٤) خستنەناوناو بۆ پاکی: (دەناوی وەردە)؛ ١٥) ناو نێدا سوڕاندن: (ئاوێکی نێ وەردە)؛ ١٦) خواردن، خواردەمەنی؛ ١٧) بەرنیل ف ١) بیا؛ ٢) سینەویز؛ ٣) طرف؛ ٤) جلو؛ ٥) خورشید؛ ٦) پایین؛ ٧) برّه؛ ٨) صاحب؛ ٩) لوح؛ ١٠) صدای گریهٔ بچه؛ ١١) زهار؛ ١٢) برف؛ ١٣) این طور؛ ١٤) درآب انداختن برای شستشو؛ ١٥) آب در چیزی گرداندن؛ ١٦) خوردنی؛ ١٧) نگا: بەرنیل.

وەڕ: ١) دەنگی سەگ: (سەگ وەڕ)؛ ٢) بەرە، بەز ف ١) واق، پارس؛ ٢) پلاس.

وەرار: ورار، ورە ف زهره، شجاعت.

وەراز: ١) بەران، وراز؛ ٢) میراو ف ١) خوك، گراز؛ ٢) میراب.

وەڕاز: ١) گوخل؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) شالیکار خبره؛ ٢) نام دهی است.

وەراسن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەرافتن: پشاوتن، هەڵپشاوتن ف نگا: پشاوتن.

وەرام: ١) وڵام، راسپێری بەفسە؛ ٢) بەرسف، جواو ف ١) سفارش شفاهی، پیغام؛ ٢) پاسخ.

وەرام دانەوە: جواب دانەوە ف پاسخ دادن.

وەرام ناردن: وڵام ناردن، فسەراسپاردن ف پیغام فرستادن.

وەرامین: ١) نانی لە گەنم و جۆی تێکەڵاو؛ ٢) ناوی شارێکە لە ئێران ف ١) نان از گندم و جو باهم؛ ٢) شهری در ایران.

وەران: ١) دارژان لە سەرەوە بۆ خوار؛ ٢) بەران، نێرەپەز؛ ٣) ئامان، هامن؛ ٤) پێچان، لێ هاڵان ف ١) ریزش؛ ٢) قوچ؛ ٣) آمدن؛ ٤) پیچ خوردن.

وەرانتا: ١) درێژ بوون؛ ٢) دەرکێشراو، دەرهێنراو ف ١) دراز شدن؛ ٢) بیرون کشیده شده.

وەرانتش: ١) دەرهاوێشتن؛ ٢) بەڕیشەوە دەرکێشان ف ١) درآوردن؛ ٢) از ریشه بیرون کشیدن.

وەراندن: ١) داوەراندن، رژاندن لە سەر بۆ خوار؛ ٢) ئانین، ئینان؛ ٣) لێ هاڵاندن ف ١) فروریزاندن؛ ٢) آوردن؛ ٣) در چیزی پیچیدن.

وەرانن: داوەراندن ف فروریزاندن.

وەرانین: پێچان بەدەورەدا: (لحێف دەخۆ وەرانی) ف به دور چیزی پیچیدن.

وەراو: ١) بەرناو، پێچەوانەی دێمی؛ ٢) هێنراو؛ ٣) تێ هاڵاو، لێ هاڵاو ف ١) آبی، مقابل دیمی؛ ٢) آورده شده؛ ٣) در چیزی پیچیده شده.

وەرای: شیاو، هێژا، لایق ف شایسته، سزاوار.

وەرای نامەیش: پێکهاتن، ناشنەوەبوون ف به توافق رسیدن.

وەرب: بەفر، بەرف، وەر ف برف.

وەرباد ان: ١) پێچان؛ ٢) پێچانەوە ف ١) پیچ دادن؛ ٢) پیچیدن.

وەربوق: قرب، قرقینە ف آروغ.

وەربوون: بەکۆمەڵ خەریکی کارێ بوون: (منالگەل دەباغ وەربوون جیان نەهێشت) ف دستەجمعی به کاری مشغول شدن.

وەربەردە: تاوەنگاز ف آفتاب‌زده.

وەربەن: بەرلێبنە ف پیش‌بند.

وەربین: وەربوون ف نگا: وەربوون.

وەرپاڵ: بەرپاڵ، بنار ف دامنهٔ کوه.

وەرپوش: جارەکە، کوڵوانە ف شانه‌پوش زنانه.

وەرپێچان: وەرباد ان ف پیچیدن.

وەرپێچانەوە: وەرپێچان ف پیچیدن.

وەرت: ١) بریکار، نایب؛ ٢) ناوەڕاست ف ١) نائب، وکیل؛ ٢) وسط.

وەرتاخ: نیوەکار، نیمەکارەی نانەواو ف نیمه‌کاره.

وەرتاخەی: نیوەکارە، کاری مەزرا بە نیوەیی ف کار بر روی مزرعه به صورت نیمه‌نیمه.

وەرتاسگە: جێگەی توکەبەر ف عانه، زهار.

وەرتاق: وەرتاخ، نیوەکار ف نیمه‌کاره.

وەرتە: ١) ناوەڕاست؛ ٢) مافووری زل؛ ٣) وشەی گەڕاندنەوەی گا لە خەنی جووتدا ف ١) وسط؛ ٢) قالی بزرگ؛ ٣) کلمهٔ بازگرداندن گاو

در شخم.

وەرتەگەنە: قەڵاشتن ف شکافتن.

وەرتێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی بە بومبای شیمیابی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را با بمب شیمیایی ویران کردند.

وەرج: وەج ف نگاە: وەج.

وەرجا: لەمەوبەر ف قبل از.

وەرجس: وەرزشت ف ورزش.

وەرجسە: بزوتنەوە، جولانەوە ف جنبیدن، حرکت.

وەرجە: بەرلە ف قبل از.

وەرچسە: راپەڕین لەنکاو ف یکەخوردن.

وەرچەبین: لادان، کلابون ف انحراف.

وەرچەرخان: زڤڕان، سوڕاتەوە، بەرەودوا زوڕکردن ف ورچرخیدن.

وەرچەرخاندن: زڤڕاندن، رو بەرەودواکردنەوە ف چرخاندن.

وەرچەرخین: وەرچەرخان ف ورچرخیدن.

وەرچەم: پێش‌چاو ف پیش چشم.

وەرخ: بەرخ، وەر ف برّە.

وەرد: ١) لەجاریێ پترکێڵان؛ ٢) کێڵدراو، شوکراو: (لە رێگە لامان‌دا بەناو وەردا هاتین)؛ ٣) ژێروژوکردنی خوێیانی بەرپێی گاگێرە؛ ٤) بربێی لە دوپانەکردنەوە: (جاریکت خوێندونەوە وەردی‌دەوە) ف ١) شخم بعد از شخم نخستین؛ ٢) شخم‌زدەشدە؛ ٣) زیر و رو کردن سیاری در حال کوبیدن؛ ٤) کنایه از تکرارکردن.

وەردان: ١) بەردان، بەرەڵاکردن؛ ٢) لێ‌زیادکردن، خستنەسەر ف ١) رهاکردن، ول کردن؛ ٢) اضافەکردن.

وەردانە: نیرۆکی ئەستوری ئەنگونك‌پان‌کرنەوە ف نوردهٔ نانوایی، وردانە.

وەردای: بەردان ف رهاکردن.

وەردابش: ١) خواردن؛ ٢) دەخوارددان؛ ٣) بربێی لە بەرتیل‌خواردن ف ١) خوردن؛ ٢) خوراندن؛ ٣) کنایە از رشوەخوردن.

وەردبڕین: کێڵانی زەوی ف شخم زدن زمین.

وەردداندوە: لەجاریێ بنر کێڵان‌و گاسن‌لێدان ف شخم شدە را شخم دوبارە زدن.

وەردش: ١) خواردن؛ ٢) خواردنەوە ف ١) خوردن؛ ٢) نوشیدن.

وەردکەك: چکۆڵەیی، وردیلانەیی ف کوچولویی.

وەردل: قاوەڵتی، ناشت ف خوراك ناشتا.

وەردۆخ: خۆرا، زۆرخۆر، واردۆخ، فرەخۆر ف پرخور.

وەردە: بەردە، بەرەڵاکە ف رهاکن، ول کن.

وەردەك: ١) مراوی؛ ٢) جیازی بوك؛ ٣) جەورەی ماڵانگەز ف ١) اردك؛ ٢) جهیزیهٔ عروس؛ ٣) سورچران، طفیلی.

وەردەکە: وەردەك، مراوی، سونە ف مرغابی، اردك.

وەردەن: خواردن ف خوردن.

وەردەنە: وەردینەی نان‌بێژان ف چوب پهن کردن خمیر نان.

وەردی: بچوك، بیچکەلانە ف کوچولو.

وەردیان: زیندانەوان ف زندانبان.

وەردی‌مردی: خرت‌وپرت، شرۆشاناڵ ف خرت و پرت.

وەردینك: ناوەند، کروك ف مرکز.

وەردینە: ١) وەردانە؛ ٢) جۆرێ نەخۆشی چاوی زاروکان؛ ٣) گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف ١) نوردهٔ نانوایی؛ ٢) نوعی بیماری چشم کودکان؛ ٣) گیاهی است دارویی.

وەرز: ١) بەرز، بلند؛ ٢) دەموکاتی چاندن‌و بەرهەم‌هەڵگرتن؛ ٣) بربێی لە ساڵ؛ ٤) بێسنانەدێم؛ ٥) وەرجا، بەرلە ف ١) بلند؛ ٢) موسم کشت و برداشت محصول؛ ٣) کنایە از سال؛ ٤) بالیزدیمی؛ ٥) قبل از.

وەڕز: جاڕز، بێ‌مەعد، عاجز، قەڵس ف پکر.

وەرزا: گای جوتکەر ف گاو شخم‌زن.

وەرزاخ: زەردەواڵ، شاخی زۆر سەخت‌و حاسێ ف کوه سنگی بسیار سخت.

وەرزشت: راهێنـانی ئەنـدامـەکـانی لەش بە کارکـردن بۆ ساغی‌و بەقەوەت‌بون، وەرجس ف ورزش.

وەرزڤان: بێسنانچی، فێرکاری وەرزشت ف ورزشکار.

وەرزقوریف: جەنگەی رنینی نەرەکاری ف موسم چیدن ترەبار.

وەرزە: ١) گای جوتکەر، وەرزا؛ ٢) بلندایی ف ١) گاو شخم‌زن؛ ٢) بلندی.

وەرزەبا: بای شیاوی وەرزی ساڵ ف باد مناسب فصل.

وەرزەباران: بارانی شیاوی وەرزی ساڵ ف باران موسمی.

وەرزەك: ١) بەرزەك، بلندایی کەم لەناو راستاییدا: (بەرزەخی عەرەبی ئەم بەرزەکەیە)؛ ٢) زانا لە ژمارەگەری‌و لێکدانەوە ف ١) بلندای کم میان هموار؛ ٢) حسابدان.

وەرزەنایش: ١) بەرزکـردنـەوە، هەڵێنـان؛ ٢) راست چەقـانـدن؛ ٣) لەخەو راکردن ف ١) بلند کردن؛ ٢) نصب کردن؛ ٣) از خواب بیدارکردن.

وەرزی: بەرزی، بلندی ف بلندی.

وەرزیار: جوتێر، جوت‌بەندە ف برزگر.

وەرزێر: وەرزیار ف برزگر.

وەرزین: ١) نمەدزین، ئارەقگیر؛ ٢) بەرەی زین، قابش‌و فرونی سنگی ئەسب؛ ٣) جولانەوەو خۆماندوکردن، وەرجس کردن؛ ٤) لێکدانەوە، راوە؛ ٥) لێکـدانـەوەی خەون ف ١) نمد زین؛ ٢) سینەبند زین؛ ٣) ورزش کردن؛ ٤) شرح و تفسیر؛ ٥) تعبیر خواب.

وەرژو: شێلان و دەس‌پیاماڵین ف ماساژ.

وەڕس: وەڕز، جاڕز ف پکر.

وەرسان: پسان ف گسستگی.

وەرساندن: پچڕاندن، پساندن ف گسستن.

وەرسایی: پچڕاو، پساو ف گسستە.

وەڕست: وەڕس ف پکر.

وەرسوڕان: وەرچەرخان ف ورچرخیدن.

وەرسوڕاندن: وەرچەرخاندن، زفڕاندن ف چرخاندن.

وەرسە: مابچەی لەش ف عضله.

وەرسەل: پێـنە بەندی لەش ف استخوان.

وەرسەلە: وەرسە، مابچە ف عضله.

وەڕشا: ڕشاوە، ڕشابەوە ف قی کرد.

وەڕشان: ڕشانەوە ف قی کردن.

وەڕشاندن: ڕشاندنەوە ف وادار به قی کردن.

وەرشاو: کانزایەکی سپیە سەماوەرو ئامرازی نری ناومالی لێ چێدەکەن ف آلیاژی است، ورشو.

وەڕشاو: ڕشاوەوە ف قی کرده.

وەرشکست: نابوُد، نابوُت، سەرمایە لەدەس‌چوُگ ف ورشکست.

وەرشکستە: وەرشکست ف ورشکست.

وەرشەق: وەرشەك، وشەگ ف بوزپلنگ.

وەرشـەك: ۱) ورشـەك، وشەك، وشەگ؛ ۲) نولەپلنگ ف ۱) جانوری گربەسان که پوستش قیمتی است؛ ۲) بوزپلنگ.

وەرشەو: وەرشاو ف آلیاژ ورشو.

وەڕشیان: ڕشانەوە ف قی کردن.

وەڕشین: وەڕشیان ف قی کردن.

وەرڤتن: ۱) ناو لێ‌جوڕان؛ ۲) دلۆپەکردن؛ ۳) بڕینی لە نابوُت‌بوُن ف ۱) آب از چیزی رفتن؛ ۲) چکّه کردن؛ ۳) کنایه از نابودشدن.

وەرڤـانـدن: ۱) پالاوتن؛ ۲) دلـۆپ‌لێ‌ڕژان؛ ۳) بڕینـی لە دارایی بەهەدەردان ف ۱) تصفیه کردن؛ ۲) چکه کردن؛ ۳) کنایه از هدردادن ثروت.

وەرڤین: ۱) نئوك لێ‌دەڤین؛ ۲) بڕینی لە نابوُت‌بوُن ف ۱) نشت داشتن؛ ۲) کنایه از نابودشدن.

وەرقاس: ۱) ئاتەندازەیەك؛ ۲) ئەم‌ئەندازە ف ۱) ئااندازه‌ای؛ ۲) این اندازه.

وەرقـلاندن: ۱) ڕاست‌چەقاندن؛ ۲) ڕاگرتن بەپاوە ف ۱) عمود نصب کردن چیزی؛ ۲) سرپانگهداشتن.

وەرقیل: ئالقەی دارین لە ڕەشکەی کلۆش‌گوازتنەوەدا ف حلقهٔ چوبین انتهای طناب بارکشی.

وەرك: بەرخ، وەرخ، وەر ف برّه.

وەرکڕن: نوُرهەلدان، فڕێدان بەنهێم ف برتاب کردن.

وەرکۆ: بەرکوت ف کوبیدهٔ غلّه پیش از خرمن.

وەرکۆڕپە: بەرخەساوا ف برهٔ نوزاد.

وەرکەتن: ۱) ڕاکشان، ڕازان؛ ۲) ئارام‌بوُن، داکەوتن ف ۱) درازکشیدن برای خواب؛ ۲) آرام شدن.

وەرکەردە: ۱) دەبەرکراو؛ ۲) جلی دەکارکراو ف ۱) پوشیده شده؛ ۲) لباس کارکرده.

وەرکەفتن: وەرکەتن ف نگا: وەرکەتن.

وەرکەفتەی: ئاوهەلات، خۆرەتاوکەوتن ف طلوع آفتاب.

وەرکەوتن: وەرکەتن ف نگا: وەرکەتن.

وەرکەوەر: ئەو بەردەی کە لەکاتی باریندا بنیادەم ئەچێتە پەنای ف سنگ پناهگاه هنگام باران.

وەرگ: ۱) گەلا؛ ۲) گوڕ، گورگ، شبنۆ ف ۱) برگ نباتات؛ ۲) گرگ.

وەرگ: فـرو، زەك‌و شیـری پێکەوەکولاو ف مخلـوط آغوز و شیر جوشیده.

وەرگا: ئێوار، ئێوارە ف عصر هنگام.

وەرگان: گەلەگورگ ف رمه گرگ.

وەرگر: ۱) بەرگر، لەمپەر؛ ۲) کەسێ کە ئەسێنێ؛ ۳) قایم‌و خۆڕاگر ف ۱) مانع؛ ۲) گیرنده؛ ۳) بادوام.

وەرگـرتن: ۱) سەنن؛ ۲) گوێ‌ڕاگرتن بۆ قسـەو قبول‌کردنی قسە؛ ۳) بەرگرتن، بەرگەگرتن ف ۱) گرفتن؛ ۲) گوش دادن و پذیرفتن سخن؛ ۳) تحمّل کردن، دوام آوردن.

وەرگرتنەوە: ساندنەوەی وام یان ئامانەتی ف بازپس گرفتن وام یا امانت.

وەرگە: ۱) بەرگە، خۆڕاگری، ئاقەت؛ ۲) ئاوەها، ئابەم‌جۆرە؛ ۳) ئوهایە بەم‌جۆرەیە ف ۱) تاب تحمّل؛ ۲) این طور؛ ۳) این طور است.

وەرگـەڕ: دیلمـاج، پاچڤـەکـار، کەسێ لەزمـانێکـەوە بۆ زمـانێکی‌تر وەردەگێڕێ ف مُترجم.

وەرگـەڕان: ۱) وەرچـەرخـان؛ ۲) لەجێ‌چوُنی بەندی ئەندام: (قاچت وەرگـەڕاوە)؛ ۳) لەدین‌دەرچوُن؛ ۴) پاچڤـە، کاری وەرگەڕ ف ۱) چرخ خوردن؛ ۲) ازجا دررفتن بند اندام؛ ۳) کافرشدن؛ ۴) ترجمه.

وەرگەڕاندن: چەرخاندن، ژێر ورۆکردن ف چرخاندن، زیرورو کردن.

وەرگەڕانەوە: لەبەرانبەر گەورەتردا ڕاوەستان ف مقابله با از خود بزرگ‌تر.

وەرگەڕاو: ۱) ژێر وڕۆکراو، چەرخ‌پێدراو؛ ۲) کافر بوُگ؛ ۳) پاچڤەکراو ف ۱) زیرورو شده، برگشته؛ ۲) کافرشده؛ ۳) ترجمه‌شده.

وەرگەشەوێ: گورگانەشەوێ، وتەیەکە بۆ ترساندن‌و خەواندنی منالان دەیلێن ف نگا: گورگانەشەوێ.

وەرگێڕ: ۱) کەسێ کە زەوی با هەرشێنێ ژێروڕو دەکا؛ ۲) پاچڤەکەر؛ ۳) تل‌و خول: (هـەلگێڕوەرگێڕ) ف ۱) برگرداننـده، زیرورو‌کننده؛ ۲) مترجم؛ ۳) غلت بر پهلو.

وەرگیران: ۱) وەرگرتن؛ ۲) ڕاگرتن بۆ دوایی؛ ۳) بەرزکـردنەوە ف ۱) گرفتن؛ ۲) نگهداشتن برای آتیه؛ ۳) برگرفتن

وەرگێڕان: ۱) ئاوەژۆکردنـەوە، ژێر وڕۆکـردن؛ ۲) پاچڤـەکردن ف ۱) برگرداندن؛ ۲) ترجمه‌کردن.

وەرگێڕانەوە: وەرگێڕان ف نگا: وەرگێڕان.

وەرگێڕك: ئامـرازی ئاگر پێ سەروژێرکـردن‌و هەلگەڕاندنەوە ف ابزار زیرورو کردن آتش و ذغال.

وەرگێڕکە: ۱) منالی فێرەژۆبێنتن؛ ۲) منالی بەکەیف‌و مسەشیر بێ؛ ۳) منـالێ کە کاری پێ‌بکرێ ف ۱) کودك پاگرفته؛ ۲) کودك رشدکرده وسرحال؛ ۳) کودکی که قادر به کارکردن باشد.

وەرگێڵ: وەرگێڕ ف برگرداننده.

وەرگێلان: وەرگێڕان ف برگرداندن.

وەرم: ١) خەو، نقس، خەف؛ ٢) بیٚم ف ١) خواب؛ ٢) ببابم.

وەرمان: ١) دامـان، سەرگەردان‌بوُن؛ ٢) دواکـەوتن، لەدواوەهاتن؛ ٣) نەسنوُربوُن ف ١) واماندن؛ ٢) عقب ماندن؛ ٣) کُلُفت شدن.

وەرماوی: خەوالو ف خواب‌آلود

وەرمەڕ: بەرنەشکەوت ف جلو غار.

وەرمیلیٚ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەڕن: بێن بوٚ نەگرە ف ببایید.

وەرنا: دەنا، نەگەرنە ف وگرنە.

وەڕنا: ناوبتی ف برت کرد.

وەڕنان: ئاوێتن، فڕێدان بەقەو ف برت کردن.

وەرنەوسانە: پروشەکردن لە خواردن بەرلە شیوئانێن ف پیش خوراك، مقبلات.

وەرنیٚ: بگەنەسەر: (ناشتی حازرە وەرنیٚ) ف برسید به.

وەرنیسك: نزگەرەی گربان ف سکسکهٔ گربه.

وەرنیشتەی: خوٚراوابوُن ف غروب آفتاب.

وەروٚ: دەخوا ف می‌خورد.

وەروُ: دەخوٚم ف می‌خورم.

وەرواردش: ١) خوٚراك‌خواردن؛ ٢) بەرتبل‌خواردن ف ١) غذاخوردن؛ ٢) رشوه‌گرفتن.

وەرواو: بەفراو ف آب یخ.

وەروریٚك: وەرگێرکە ف نگا: وەرگێرکە.

وەروە: ١) بەفر، بەرف، وەر، وەرب؛ ٢) روبەشوێنیٚ، بەربە ف ١) برف؛ ٢) روبه‌جایی.

وەڕوەڕ: دەمانچەی شاکوژ ف نوعی کلت ششلول.

وەروەرە: شاپالوٚخ، شاپالوٚغ ف داموز.

وەڕوەڕە: رەوڕەوە، چەرخی باگرتنی منال ف چرخ با گرفتن کودك، روروك.

وەروەمال: پارزوی بانی بەفرمالین، شاپالوٚخ، وەروەرە ف داموز.

وەروەوە: بەربنخە، بنسبر ف گریبان.

وەروێرك: وەرگێرکە ف نگا: وەرگێرکە.

وەروێرکە: وەرگێرکە ف نگا: وەرگێرکە.

وەرە: ١) بیٚ؛ ٢) بەرەی زبن؛ ٣) بەرخ ف ١) بیا؛ ٢) سینه‌بند زبن؛ ٣) برە.

وەڕە: ١) حەبە، گەفەی سەگ؛ ٢) گەلاّی زوەك: (سیٚ وەڕە لە نەژنوبانە) ف ١) پارس سگ، واق؛ ٢) برگ نباتات.

وەرهان: بەران، وەران، نێرەبەز ف گوسفند نر، قوچ.

وەرەتاو: خوٚرەتاو ف تابش خورشید، آفتاب.

وەرەتیٚ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وەرەخەل: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەرەز: جاڕز، وەڕس ف بکر.

وەرەزەن: ١) نەرە، دابوٚشینی توتن‌و شتی‌تر بوٚ نەوە بگات؛ ٢) مشناغ، جیٚ‌هەڵخستنی میوە ف ١) پوشـانیدن برگ تونـون و دیگـر گیاهان برای رسیدن آنان؛ ٢) جای خشك كردن میوه.

وەرەستا: ١) ماڵی مەوقوُفە، مەوقوُفە؛ ٢) کوٚمەگی فەقیٚ لە ماڵی مەوقوُفە ف ١) اموال وقف؛ ٢) کمك هزینهٔ طلبه از اموال موقوفه.

وەرەق: ١) بەچکـەی دوەگەی سەگی نێرو نازی مێو بنـه؛ ٢) پەڕەی کاغـەز؛ ٣) خوُس، خوُسـار؛ ٤) پەڕی نومـار؛ ٥) دڕکی دەشت؛ ٦) نەلّس، کانزای وەك کاغەز بانەوەکراو ف ١) تولهٔ دورگه متولد از سگ نر و نازی ماده؛ ٢) ورق کاغذ؛ ٣) پژ، سرمازبزه؛ ٤) کارت گنجفه، ورق‌بازی؛ ٥) خاربیابان؛ ٦) ورق فلزی.

وەرەقە: ١) پەڕەکاغەز؛ ٢) دارو پەردوی ڕوٚخاو ف ١) ورق کاغذ؛ ٢) آوار.

وەرەك: پنجەدڕکی دەشت ف خاربن بیابان.

وەڕەك: خوٚزی، خوٚزگەم‌بە ف خوشا.

وەڕەکنا: نای چەندخوٚشە، خوٚزی‌بە ف خوشا.

وەڕەکینا: وەوەکنا ف خوشا.

وەرەگـورگـان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وەرەم: پەنەم، ئاوسان، سنوُربوُن، ماسان ف ورم، آماس.

وەرەمان: پەنەمان، ئاوسان، ماسان ف ورم کردن.

وەرەبیابش: ١) نەخوٚش بە نیٚشی سیل؛ ٢) کزو کەنەفت ف ١) بیمار نارسایی طحال؛ ٢) زرد و ضعیف.

وەرەمدا: نەخوٚشی سیل‌و دبق، زانازراف کەنی ف بیماری سِل.

وەرەمن: توش‌وەرم‌هانگ ف ورم کرده.

وەرەمی: ١) ئاوسـاو، پەنـەمـاو؛ ٢) سیلدار، زانازراف کەنی ف ١) ورم کرده؛ ٢) مسلول.

وەرەمین: ١) ئاوسان، وەرەمان؛ ٢) دوچاری سیل‌بوُن ف ١) ورم کردن، آماسیدن؛ ٢) مسلول شدن.

وەڕەنگ: بەوجوٚرە، هاکا، ئاوها ف این چنین.

وەرەوە: بگەڕێوە ف بازگرد.

وەڕەوەڕ: ١) حەبەحەب، وەڕەی لەدوی‌یەك؛ ٢) فەرمان بە بێدەنگ‌بوُن: (دە وەڕەوەڕ) ف ١) واق واق سگ؛ ٢) فرمان به خاموشی با حالت بی‌ادبانه کە معمولاً به سگ گویند، خفه‌شو.

وەرەودرە: ١) کەمـەکەمە، بەرەبەرە؛ ٢) وەرە، بیٚ ف ١) بەندربج، اندك اندك؛ ٢) بیا، تأکید در دعوت.

وەرەوبانی‌خوارو: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەرەویانی‌سەرو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وەرهەم: ١) وەرەم، پەنەمین؛ ٢) نەخوٚشی بەرهەنگ؛ ٣) بەرهەم، بەهرەی

زەوی‌و سەودا [ف] ١) ورم، آمـاس؛ ٢) نوعی بیمـاری کشنده؛ ٣) محصول، تولید.

وەرهین: داوەربن، وەربن [ف] فروریختن.

وەردی‌نامـایش: ١) تیگـەیشتن، هاتنـەسەرڕێ؛ ٢) ئاشتی کردن؛ ٣) سازدان، پێکهێنـان [ف] ١) فهمیدن، سرعقل آمدن؛ ٢) آشتی کردن؛ ٣) فراهم اوردن.

وەرەگـەیرایش: ١) بیربـڵاوی؛ ٢) دڵتـەنگی‌و ماتی [ف] ١) پریشانی افکار؛ ٢) دلتنگی.

وەری: ١) داوەری؛ ٢) بێ‌گوناح، بێ‌تاوان؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعـسی کاولیان کرد [ف] ١) ریزش کرد؛ ٢) بری، بی‌گنـاه؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وەرێ: ١) بێنە؛ ٢) بۆی وەرە؛ ٣) پێشو، بەرێ [ف] ١) بیاور؛ ٢) بیانزدش؛ ٣) پیشین.

وەریا: بەم‌جۆرە، ئابەم‌تەحرە [ف] بەاین نحو، به این ترتیب.

وەربان: داوەرین، رزان لەسـەرەوە: (مـیوە وەری، گەڵا وەری، خوێ وەری) [ف] ریزش کردن.

وەریای: داوەریو [ف] ریزش کرده.

وەری‌زی: ڕووبەڕوو [ف] روبرو.

وەریس: گوریس [ف] ریسمان.

وەرێس: گوریس [ف] ریسمان.

وەریسك: وەریس، گوریس [ف] ریسمان.

وەرین: ١) بێنە، بێرانە؛ ٢) پێشوو؛ ٣) داوەرین؛ ٤) بوەرێنە، داڕژێنە؛ ٥) بێنین؛ ٦) دێین [ف] ١) بیار؛ ٢) پیشین؛ ٣) ریزش کردن؛ ٤) فروریزان، امر بەریختن؛ ٥) بیاییم؛ ٦) می‌آییم.

وەرێن: ١) کەسێ کە دادەوەرێنێ؛ ٢) بێنە، بارە [ف] ١) فروریزاننده؛ ٢) بیار.

وەڕین: حەبەحەب کردن [ف] پارس کردن.

وەرینان: رابوردوان، پێشینان [ف] گذشتگان، پیشینیان.

وەرینە: ١) بێنە، بارە؛ ٢) بارەی، بێنبە، بێرانی؛ ٣) پێشینە؛ ٤) داوەرێنە [ف] ١) بیاور؛ ٢) بیارش؛ ٣) پیشین؛ ٤) فروریز.

وەرێنـە: ١) بێنـە، بارە؛ ٢) بارەی، بێراتی؛ ٣) داوەرێنـە؛ ٢) وەردێنەی نەخـۆشی چاو [ف] ١) بیاور؛ ٢) بیارش؛ ٣) فروبـریزان؛ ٤) نوعی بیماری چشم کودکان.

وەربو: ١) داوەریو؛ ٢) هاتو، هانگ: (وەرە وەربوم) [ف] ١) فروریخته؛ ٢) آمده.

وەڕبو: حەبەحەب کردو، گەفیو [ف] پارس کرده.

وەز: ١) لای خوارەوە: (داوەزە، داوەزی)؛ ٢) بەز، چەوری ئاوزگ؛ ٣) گوێز؛ ٤) منیش: (وەز دیێژم، وەز دبێم)؛ ٥) غار، راکـردن: (خـۆش نەوەزێ)؛ ٦) پەڕین بە باز: (هەڵوەزە)؛ ٧) ئامان، هانن: (سەرماوەز)؛ ٨) دوڕاندن لەکێ‌بەرکێ‌دا: (ئاگات‌وێ نەت‌وەزێنێ) [ف] ١) پائین؛ ٢) پیه؛ ٣) گردو؛ ٤) من هم؛ ٥) دویدن، دو؛ ٦) پرش، جهش؛ ٧) آمد؛ ٨) باخت در مسابقه.

وەزا: ١) ئاناما؛ ٢) لاواز، داڵگۆشت؛ ٣) بێچارە، بەستەزمان [ف] ١) وزید؛ ٢) لاغر؛ ٣) بیچاره.

وەزار: بەدەم [ف] شفاهی.

وەزارەت: پلەو پایەی بەرلە سەرۆکی مەملەکەت [ف] وزارت.

وەزن: ١) کێش‌و ڕەوتی شیعـر؛ ٢) کێشـانە؛ ٣) پشناو، دەفری بارووتی ڕاوکەر؛ ٤) ئێش‌و ئازار [ف] ١) وزن شعر؛ ٢) وزن، سنگینی؛ ٣) ظرف باروت شکارچی؛ ٤) درد و آزار.

وەزنابرە: داوەزاندن [ف] پیاده کردن از سواری.

وەزند: دەفری بارووتی ڕاوکەر [ف] ظرف باروت شکارچی.

وەزندار: ١) سەنگین، بەکێش؛ ٢) برێتی لە مرۆی ماقوڵ‌و بەوەج [ف] ١) سنگین؛ ٢) کنایه از شخص محترم.

وەزنـە: ١) کێش، بەکێشـانە؛ ٢) کێشانەیەکە بەرانبەر بە سەدکیلۆ؛ ٣) گونـدێکـە لە کوردسـتـان [ف] ١) سنجـه، وزنـه؛ ٢) وزنی برابر با صدکیلوگرم؛ ٣) نام دهی در کردستان.

وەزنی: وەزند، دفری بارووتی ڕاوکەر [ف] ظرف باروت شکارچی.

وەزو: وازو، ئاوا بەپەلە [ف] بەاین زودی.

وەزە: ١) پێوەدان، چزو نێ‌ڕۆکردن؛ ٢) نەخۆشیەکی زاری زارۆکانە؛ ٣) وزە، ئابشت [ف] ١) نیش‌زدن؛ ٢) نوعی بیماری دهان کودك؛ ٣) تاب، یارا.

وەزەرا: داوەزی، داخۆزی، لەسواری هانەخوار، دابەزی [ف] از سواری پیاده شد.

وەزەرای: دابەزین، داخۆزین [ف] پیاده‌شدن از مرکب.

وەزەقالانی: کایەی بەگوێزان، گوێزێن [ف] گردوبازی.

وەزەمەزگلێ: گیایەکە نەخورێ [ف] گیاهی است خوردنی.

وەزەن: ئازار، عەزیەت [ف] آزار.

وەزەند: وەزند [ف] ظرف باروت شکارچی.

وەزەنگ: ئازار، عەزیەت، زبان [ف] گزند.

وەزەنی: ئازاردان، عەزیەت‌دان: (هـاوسا وەزەنی خاس‌نیە) [ف] آزردن، آزار دادن.

وەزەوان: گوێزەوان، زانا لە سەرکەوتن‌و بێ‌هەڵچوونی دارگوێزاندا [ف] ماهر دربالارفتن از درخت گردو.

وەزەوای: جۆرێ کولێرە کە گوێزی وردی تێکەڵاوە [ف] نوعی گرده‌نان با مغز گردو.

وەزی: ١) گوێز، گۆز، قۆز، گێز؛ ٢) باهات [ف] ١) گردو؛ ٢) وزید.

وەزێ: منیش دەبێ: (وەزێ بچم) [ف] من هم باید.

وەزێت: چلۆنایەتی حاڵ‌و حەواڵ [ف] وضعیّت.

وەزیر: ١) پیاوماقوڵێ پایەبەرزی بەردەستی سەرۆکی وڵات؛ ٢) فەرز؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) وزیر؛ ٢) فرزین؛ ٣) نام مردانه.

وەزیری: ١) کارو پلەی وەزیر؛ ٢) جۆرێ هەنـجـیر [ف] ١) وزارت؛ ٢) نوعی انجیر.

وەزیفـە: ١) ئەرکی سەرشان؛ ٢) جیرەنانی ڕۆژانە، موچە: (ئەرێ ئەی کۆنەکاری پیری مەکرو/ وەزیفەم جیرەنانێ بۆ بەبێ دۆ) «شەهید» [ف]

١) وظيفه؛ ٢) جيرهٔ روزانه.

وەزین: ١) هاتنی با؛ ٢) بەرەوخـوارهاتن: (داوەزین)؛ ٣) ژێرکەوتن لە شەڕو ملەدا؛ ٤) غاردان، ڕاکـردن؛ ٥) بەرەوژوور لەزەوی جیابـوونەوە: (هـەڵوەزین)؛ ٦) کەوتنی تاو ف ١) وزيدن؛ ٢) پايين آمـدن؛ ٣) شكست خوردن؛ ٤) دويدن؛ ٥) جستن روبه‌بالا؛ ٦) برآمدن آفتاب.

وەژار: جیابوونەوەی ناڕێك لە ڕێك: (ماڵەکەم هەڵوەژارت) ف جداشدن ناباب از خوب، پاكسازى.

وەژارتن: ناڕێك و ناپەسند لەناو ڕێك و باش دەراوێتن ف جداكرن ناباب از پسندیده، پاكسازى كردن.

وەژاردن: وەژارتن ف پاكسازى كردن.

وەژارە: ١) پەژارە، خەم، کوڵ؛ ٢) خەیاڵات، بیر و هزرکـردنەوە ف ١) غم، اندوه؛ ٢) خيالات.

وەژەب: بست، بن‌گوست، بۆست ف وجب.

وەژینگ: جۆرت ف جُرت‌خواب.

وەژینگ‌دان: چۆرت‌دان ف جُرت زدن.

وەس: ١) جیبرنا؛ ٢) پاشگری بەستن ف ١) كافى؛ ٢) پسوند بستن.

وەسا: ١) وسا، ئاوها؛ ٢) لەکارکەوت؛ ٣) نوسا، زانا لە کار؛ ٤) ماندووبو ف ١) اين طور؛ ٢) ازكارافتاد؛ ٣) استاد؛ ٤) خسته شد.

وەسار: ١) بەهار؛ ٢) هەوسار، وسار ف ١) بهار؛ ٢) افسار.

وەساری: شینکەی بەهار، ڕوەکی نایبەتی بە بەهار ف سبزهٔ بهارى.

وەسان: ١) ئاوهـا؛ ٢) لەکارکەوتن؛ ٣) ماندووبوون ف ١) اين طور؛ ٢) ازكارافتادن؛ ٣) خسته شدن.

وەسایە: ١) ئاوهایە؛ ٢) لەکارزانە ف ١) چنين است؛ ٢) استاد است.

وەسپ: پەسن، تاریف ف وصف.

وەست: ١) پاشگری بەمانا بوێسە، مەڕۆ: (ڕاوەست تادێم)؛ ٢) بەست لە بەستن ف ١) پسوند به معنی ايست؛ ٢) بند از بستن.

وەستا: ١) نوسا، لەکارزان؛ ٢) ماندووبوو؛ ٣) دەرەفەتی هات، نافەنی هێنا: (کـەس دەرەوەسنی نەدەهـات من پێیوەستـام)؛ ٤) ڕاوەسـتا ف ١) اُستاد؛ ٢) خسته شد؛ ٣) تحمّل كرد، تاب مقاومت آورد؛ ٤) ايستاد.

وەستاخاڵە: ئاسنگەر ف آهنگر.

وەستـان: ١) نەبـزوتن؛ ٢) لەسـەرپـابـوون؛ ٣) مانـدووبوون لە کار؛ ٤) ناوچـەیەکـە لە کوردستان ف ١) بى حركت بودن؛ ٢) ايستادن؛ ٣) خسته‌شدن؛ ٤) ناحيه‌اى در كردستان.

وەستاندن: ١) ڕاگرتن، لەبزوتن‌خستن؛ ٢) ماندووکردن؛ ٣) ئەستاندنەوە، سانەوە: (دەبێ ئەوقەرزەی لێ وەستێنم) ف ١) از حركت بازداشتن؛ ٢) خسته كردن؛ ٣) بازپس گرفتن.

وەستانەوە: ١) بەرانبەری کردن: (لێی وەستامەوە شەقێکم تێهەڵدا)؛ ٢) وشك‌بوونی باران و دڵۆپە ف ١) مقابله كردن؛ ٢) بندآمدن باران و چكه.

وەستـاو: ١) لەبـزاوکـەوتـوو: (ئاشەکەمان وەستاوە)؛ ٢) ماندوو، مانگ: (وەستاوم لە کار) ف ١) از حركت بازمانده؛ ٢) خسته.

وەستای: ١) وەسناو؛ ٢) نۆ کارزانی؛ ٣) ماندووبوی ف ١) نگاه: وەسناو؛ ٢) نوأستادى؛ ٣) خسته‌شدى.

وەستایە: ١) نابزوێ؛ ٢) بەپاوەیە؛ ٣) لەکارزانە ف ١) حركت نمى‌كند؛ ٢) ايستاده است؛ ٣) استاد است.

وەستـابی: ١) نوسایی، زانابی لە کار؛ ٢) بەڕاوەسنانەوە، بەپێوە ف ١) اُستادى؛ ٢) سرپايى.

وەستی: بەسنی ف بست، بندآورد.

وەستـیان: ماندووبوون، خەسەبوون ف خسته‌شدن.

وەستیتی: وێسنان بەپێوە، هەڵوێسنان ف سرپا ايستادن.

وەستین: ١) بەپێوەراوەسنان؛ ٢) ماندوبوون ف ١) سرپا ايستادن؛ ٢) خسته‌شدن.

وەسـان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستايى در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.

وەسسەلام: بەسە، چیتر نابەزم ف والسّلام.

وەسف: وەسپ، پەسن، تاریف ف وصف.

وسفین: پەسنددان، تاریف کردن ف توصيف كردن.

وەسمان: سوکەلەناوی عوسمان ف مخفّف عثمان، نام مردانه.

وەسمـە: ١) ڕەنگێ کە ژنان لە برۆی دەدەن، وسمە؛ ٢) بەسمە، چیترم ناوێ ف ١) وسمه؛ ٢) مرا بس است، براى من كافى است.

وەسنی: هەوێ، دوژنی شوێك بۆ یەکنری ف هو و، همشوى.

وەسـو: بسـاوە: (ئـەوڕۆ کەشکـان وەسو با دۆکەشکێن بێنێ) ف بساب، بساى، امر بەسابيدن.

وەسـواس: ١) جەنبەلێ، دزدۆنگ لە پاکبوونەوە؛ ٢) وازوازی، هەردەم لەسەر خەیاڵێ ف ١) وسواس در نظافت؛ ٢) دمدمى.

وەسە: ١) چون، شبی، لەگوێن؛ ٢) خواستە، داوا؛ ٣) ئاوهایە، واسە؛ ٤) بیـەسـتـە: (ئـەمبارە بوەسـە)؛ ٥) چینـرنـا، بەسە ف ١) همانند؛ ٢) خواسته؛ ٣) چنين است؛ ٤) ببند؛ ٥) بس است.

وەسەر: ١) بە لای زۆروودا: (وەسەردا وەرە)؛ ٢) سوێند بە سەر: (وەسەر یاوکت) ف ١) از بالا؛ ٢) قسم به سر.

وەسەفیایش: نۆرەگرتن، نۆبەگرتن ف نوبت گرفتن.

وەسەم: ئامرازی ڕەنگ‌وروگۆزبن ف وسايل گريم.

وەسەتی: وەشەنی، لەش‌ساغی، سلامەت ف سلامت.

وەسی: ١) بەسنی؛ ٢) ئامۆژگاری، نسحەت؛ ٣) وەسیەت، فەوینی ف ١) بندآورد؛ ٢) نصيحت؛ ٣) وصيّت.

وەسێ: ١) زۆر، گەلێ؛ ٢) پاشگـری بەستن، بیبـەسنێ ف ١) بسی، بسيار؛ ٢) ببندد.

وەسیت: ڕاسپێری، وەسیەت ف وصيّت.

وەسین: وچان، وێسنان ف تأمل، توقف.

وەسین: ئەسێنینەوە: (نۆڵەوەسێن بەء!) ف بازستاننده.

وەسینایس: وەلامناردن، ئاگادارکردن ف پيغام فرستادن.

وەسیەت: فەوینی، ڕاسپێری ف سفارش، وصيّت.

وەسیەتنامە: ڕاسپێری و فەوینی بەنوسراوی ف وصيّت‌نامه.

وەش: ١) خۆش، دڵ‌بەسند؛ ٢) ئەوەی ڕاگرتنی کەر؛ ٣) وتەی لێخوڕینی

کەر؛ ۴) بنـەمای ئاوبتن: (تۆم نەوەشنی)؛ ۵) بنەمای وەشاندن واتا: ڕاتـەکـانـدن: (شیروەشێن، دەستوەشێن، باوەشێن)؛ ۶) نەوەش: (بەوەش فایلم)؛ ۷) بنەمای وتەی بەمانا تێکدان: (هەڵوەشاندن)؛ ۸) بەش، پاژ؛ ۹) وەش، بەش، ناماڵ ف ۱) خوش؛ ۲) حرف بازداشتن الاغ از حرکت؛ ۳) حرف رانـدن الاغ؛ ۴) ریشـهٔ کلمه به معنی باشیدن؛ ۵) ریشهٔ کلمه به معنی تکان دادن شدید؛ ۶) آن هم؛ ۷) ریشهٔ کلمه یه معنی ازهم باشیدگی؛ ۸) سهم، قسمت؛ ۹) رنگ متمایل به، فام.

وەشاردن: شاردنەوە ف نگا: شاردنەوە.

وەشارنایش: داڕوناندن. بۆ لکەدار و کەللەپاچە دەبێژن ف سطح چیزی را کاملاً پاك کردن.

وەشان: ۱) بلاوبوونەوە؛ ۲) ڕاتلەکان؛ ۳) بەپیل و شان ف ۱) افشان؛ ۲) تکان شدید؛ ۳) باشانه، وسیلهٔ کتف.

وەشانایش: ۱) خەت بەئاو کوژاندنەوە؛ ۲) هەڵواسین؛ ۳) پڕێبداکردن و رواندن ف ۱) نوشته را با آب پاك کردن؛ ۲) آویزان شدن؛ ۳) ربودن.

وەشـانـدن: ۱) بلاوکـردنـەوە: (تـۆموەشـانـدن)؛ ۲) ڕاتلەکـانـدن: (دەستوەشـانـدن، جوتـەوەشـانـدن)؛ ۳) لێدان: (مستوەشاندن، کونەكوەشاندن) ف ۱) باشیدن؛ ۲) بەشدّت حرکت دادن؛ ۳) زدن، ضربەزدن.

وەشانن: وەشاندن ف نگا: وەشاندن.

وەشانەوە: ۱) شیان، ڕێكوڕەوا: (ئەم کارە لەتۆ ناوەشێتەوە، ئەم جلە لەتۆ دەوەشێتـەوە)؛ ۲) بەشیـمـەوە، دابـەش کردن ف ۱) شایان بودن، شایسته و مناسب بودن؛ ۲) توزیع کردن.

وەشـاو: ۱) خۆشـاو، ناوی میوەی خۆساو؛ ۲) ناوێزراوی بلاوکراو؛ ۳) پێشان؛ ۴) دوای پێشگری «دا» واتا: ڕاتلەکاو: (جلەکەت داوەشا)؛ ۵) بەنەخۆشی لەناوچوون: (لەشی داوەشاوە)؛ ۶) باش پێشگری «ڕا» واتـا: ڕاتلەکـاو: (ئـەمدارە ڕاوەشـاوە) ف ۱) خوشاب، کمپوت؛ ۲) باشیده؛ ۳) شایان؛ ۴) بەدنبال پیشوند «دا» به معنی تکان داده شده؛ ۵) از بین رفتن در اثر بیماری؛ ۶) بەدنبال پیشوند «ڕا» بەمعنی تکان داده شده.

وەشایش: رمان، رووخان، تێكتەپین ف خراب شدن.

وەشبەش: چاكوخۆشی، چاقسلامەتی ف خوش وبش.

وەشت: ۱) بای باشووری ڕۆژهەلاتی؛ ۲) نەرمەبارانی یەکزەباوە ف ۱) باد جنوب شرقی؛ ۲) نم نم باران با باد آهسته.

وەشتر: ۱) خۆشتر؛ ۲) وشتر، دەفەهـ، حوشتر ف ۱) خوشتر؛ ۲) شُتر.

وەشتە: جوانی دڵکێش کە مرۆ ئارەزوی دەکا ف زیبای دلکش و مُشتها.

وەشتەن: سەماو ڕەخس، بۆ سەمای دەروێشانی دەڵێن ف رقص ویژهٔ دراویش.

وەشتەی: بارین ف باریدن.

وەشتی: نیشتیا، تاسە ف اشتها، آرزو.

وەششە: وتەی ئاژوتنی کەر ف کلمهٔ راندن الاغ.

وەش کەردش: ۱) زیندوکردنەوە؛ ۲) چاکردنەوە لە نەخۆشی؛ ۳) خۆش رابـواردن؛ ۴) گەپ و گاڵتـەگوتن؛ ۵) زیادلـەرادە پەسندان؛ ۶) هەڵواسین؛ ۷) لێدان ف ۱) دوبارە زندەکردن؛ ۲) شفادان؛ ۳) خوش گذشتن؛ ۴) مزاح کردن؛ ۵) ببش از حد تعـریف کردن؛ ۶) آویزان شدن؛ ۶) زدن.

وەشلە: ۱) خۆزیا؛ ۲) خۆزگەم بە، خۆشی لە؛ ۳) جوانکـەڵـە ف ۱) کاشکی؛ ۲) خوشابەحال؛ ۳) زیبای کوچولو.

وەشمە: خۆشیمە، کەیفسازم ف شادم.

وەشۆ: ۱) بشۆرەوە، پیس بە ناو خاوێن بکەوە؛ ۲) دانەوێڵەبە ناو بشۆ ف ۱) دوبارە بشوی؛ ۲) حبوبات را بشوی.

وەشۆرە: وەشۆ ف نگا: وەشۆ.

وەشۆن: ۱) لەدوو: (دڵ وەشۆنی تۆ، من وەشۆنی دڵ)؛ ۲) دوبارە بشۆن؛ ۳) دانەوێڵە دە ئاوکەن با بشۆرێنەوە: (برنجی وەشۆن میوانن دێن) ف ۱) بە دنبال، درپی؛ ۲) بازبشویید؛ ۳) حبوبات را بشویید.

وەشووار: زۆر ساغ و بەدەماخ ف سالم و سرحال.

وەشین: ۱) بلاوکردنەوە؛ ۲) وەراندن ف ۱) پخش کردن؛ ۲) فروریختن.

وەش وین: خۆشبین ف خوشبین، دور از یأس.

وەشوێن: لەدوو، وەشۆن ف بەدنبال، درپی.

وەشـە: ۱) خۆشـە، دڵپەسنـدە؛ ۲) خۆشـە، ناوکی شیرینی میوە؛ ۳) دەنگدانی کەر بۆ ڕۆیشتن ف ۱) خوش است؛ ۲) مغز هستهٔ شیرین؛ ۳) کلمهٔ راندن الاغ.

وەشەت: شیوەن، شەپۆڕ، شین ف شیون.

وەشەك: ۱) وشەگ، جانەوەرێکە لە تیرەی دەڵەك و ڕێوی؛ ۲) ڕاژان، لەرزینی تونـدوبەهێز؛ ۳) دڵخۆشی، کەیفسازی؛ ۴) بەرچاو، جوان، خوشبك؛ ۵) جوانی بەنـاز؛ ۶) جێ تونن ف ۱) گربەسـانی است وحشی؛ ۲) بەشدّت لرزیدن؛ ۳) دلخوشی؛ ۴) خوش تیپ؛ ۵) جوان طنّاز؛ ۶) جای تونون.

وەشەگ: جانەوەرێکە لە تیرەی دەڵەك و ڕێوی ف گربەسانی است وحشی.

وەشەن: ۱) خۆشە: (هەرساتێ سەدجار وەونیر وەونەرکەش / زیندەگی و مەردەن ئامـان وەشـەن وەش) «مـەولەوی»؛ ۲) شڵێوە ف ۱) خوش است؛ ۲) برف و باران باهم.

وەشەنی: کەیفت باشە؟: (وەشی؟ وەشەنی؟) ف آیا خوش و خرّمی؟.

وەشەی: ۱) وەشی، خۆشی؛ ۲) جوان چاکی؛ ۳) ناوخۆش؛ ۴) هێشو ف ۱) خوشی؛ ۲) خوش تیپی؛ ۳) خوشه.

وەشی: ۱) خۆشی، کەیفسازبوون؛ ۲) ئاخو بەکەیفی؟؛ ۳) هێشوی تری و خورماو... ف ۱) خوشی و شادی؛ ۲) آیا خوش و خوبی؟؛ ۳) خوشهٔ انگور و خرما و....

وەشیار: بلاوکەرەوە، کەسێ شتێ بەرزوبلاو دەکاتەوە ف پخش کنندە.

وەشیاگ: چێندراو، تۆمپێوەکراو ف شخم بذرپاشیده.

وەشیان: ۱) کەوتنە ناو؛ ۲) بلاوکرانەوە بەزەویدا ف ۱) توافتادن؛ ۲) پاشیدەشدن.

وەشیانەوە: وەشانەوە [ف] سزاواری، شایستگی.

وەشیاو: ١) وەشباگ؛ ٢) بەزەوبا بڵاوکراو [ف] ١) زمین تخم پاشیدە؛ ٢) باشیدە.

وەشیر: ١) حەیوانێ کە شیری زۆربێ، بەشیر؛ ٢) بەشمشێر [ف] ١) بسیار شیرده؛ ٢) باشمشیر.

وەشێر: ١) کەسێ کە شت دەشارێتەوە: (مردووەشێر، پارەوەشێر)؛ ٢) بەشێر: (شێخ بارەداری وەشێر نەهاورد) [ف] ١) پنهان کنندە؛ ٢) باشیر درندە.

وەشێرا: ١) تەمرا، کەوتە ژێرخاکەوە؛ ٢) لەبەرچاو گوم کرا [ف] ١) دفن شد؛ ٢) پنهان گردید.

وەشێران: ١) ژێرخاك کران؛ ٢) شارانەوە [ف] ١) زیرخاك شدن؛ ٢) پنهان شدن.

وەشێراو: ١) ژێرخاك کراو؛ ٢) شاردراوە، قەشارنی [ف] ١) زیر خاك شدە؛ ٢) پنهان گردیدە.

وەشێرە: ١) بشارەوە!، ژێرخاك کە!؛ ٢) ونی کە لەبەرچاوان! [ف] ١) دفن کن!؛ ٢) ازدید پنهان کن!.

وەشین: ١) بڵاوکردنەوە؛ ٢) بڵاوکەرەوە؛ ٣) ئامرازی بڵاوکردنەوە؛ ٤) داوەرین [ف] ١) پخش کردن؛ ٢) پخش کنندە؛ ٣) وسیلهٔ پخش کردن؛ ٤) فروریختن.

وەشینەك: هۆی بڵاوکردنەوە، دەزگای بڵاوکردنەوە [ف] وسایل ارتباط جمعی.

وەشینەی: مەڵبەندێکی کوردستانە لە دەوری پالسو. *لەکوردستانی* بەردەستی ترکان [ف] ناحیەای در کردستان.

وەعدە: وادە [ف] نگا: وادە.

وەفا: ١) ئەمەگ، بەبنەت؛ ٢) ناوی پیاوانە [ف] ١) وفا؛ ٢) نام مردانە.

وەفات: مردن بۆ بنیادەمی بەرێز: (باوەغەڵیفە وەفاتی کرد) [ف] وفات.

وەفادار: بەئەمەگ، چاکەلەچاو، بەبنەتدار [ف] وفادار، باوفا.

وەفاکار: وەفادار، بەئەمەگ و بەبن و بەفا [ف] وفادار.

وەفر: بەرف، وەور، وەر، بەفر [ف] برف.

وەفرنایش: ١) هەڵمساو، پفدراو؛ ٢) بەفوهەڵمساندن [ف] ١) بادکردە؛ ٢) باد درچیزی کردن و پُف دادن.

وەفرە: کەتیرەی سپی [ف] کتیرای سفید.

وەفەرنایش: وەفرنایش [ف] نگا: وەفرنایش.

وەڤەر: هۆوەندە، ئەوشوێنەدورە [ف] آن دوردست.

وەق: ١) بۆق، بەق، قرواق؛ ٢) دەنگی مراوی، دەنگی بەق [ف] ١) غوك، قورباغە؛ ٢) صدای مُرغابی.

وەقا: کێشانەیەکە بەرانبەر بە هەزارو سەتو هەشتاوسێ گرەم [ف] وزنی معادل یکصدوهشتادوسه گرم.

وەقت: وەخت، کات، دەم، زەمان [ف] وقت، زمان.

وەقتا: وەختێکی، لەکاتێکا، ئەوسا [ف] زمانی.

وەقتو: وەقتا [ف] زمانی.

وەغرە: ئۆقرە، ئارام، داسەکنان [ف] آرام.

وەقف: مەوقوفە [ف] مال وقف.

وەقفا: وەقا [ف] نگا: وەفا.

وەقــواق: واق‌واق، قەدیم بە ژاپــۆن گوتــراوە: (جــزیرەی واق‌واق یا وەقواق) [ف] نام قدیم ژاپن، نگا: واق واق.

وەقوەق: دەنگی بۆق و مراوی [ف] صدای قورباغە و مرغابی.

وەقە: کێشانەیەکە، حوقە [ف] وزنی است.

وەقی: وەقە [ف] نگا: وەقە.

وەك: ١) چون، لەجۆر، لەنەرح، ئاسایی؛ ٢) بەجۆرێ کە: (وەك دەڵێی، وەك زانیومە) [ف] ١) چون، همانند؛ ٢) چنانکە.

وەکا: ١) وەك؛ ٢) بکانەوە، وازبکا [ف] ١) مانند؛ ٢) بازکند.

وەکات: رەپوراست، قسەی بێ‌روبێنی [ف] سخن رُك و صریح.

وەکات کردن: درکاندنی راستی [ف] بروز دادن حقیقت.

وەکــار: ١) ئارار؛ ٢) زۆر کارکــەر؛ ٣) کاوێژ، خاوبش [ف] ١) شجاع؛ ٢) باپشتکار، کاری؛ ٣) نشخوار.

وەکاربان: کاوێژکردن [ف] نشخوارکردن.

وەکاز: دارعاسا، عاسا [ف] **عصای دست.**

وەکــاشــە: ١) دوعــایەکە بۆ چارەی شێتانی دەنوسن؛ ٢) گوندێکە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کرد [ف] ١) دُعایی کە برای شفای دیوانە می‌نویسند؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەك‌دەزانی: چۆنی خۆت ئاگاتلی‌بە [ف] چنانکە دانی.

وەکشان: کشانەوە [ف] بەعقب برگشتن.

وەکشانەوە: وەکشان [ف] بەعقب برگشتن.

وەکشە: فەرمان بەکشانەوە [ف] بەعقب برگرد!.

وەکشێ: وەکشە! [ف] بەعقب برگرد!.

وەکشین: وەکشان [ف] بەعقب برگشتن.

وەکشێن: بکشێنەوە، بۆدواوە بچن! [ف] بەعقب برگردید!.

وەکو: وەك [ف] نگا: وەك.

وەکــۆ: ١) کۆ، کۆمــەڵ: (ئەمانە وەکۆکەرەوە)؛ ٢) هەرگا، هەرکات، ٣) وەکو، لەچەشن، لەوێنە [ف] ١) تودە؛ ٢) هرگاه؛ ٣) مانند.

وەکۆبوُن: کۆبوُن، کۆبوُنەوە [ف] جمع شدن.

وەکۆك: وەك، وەکی، وەکو، مینا، هاوتالەرەنگ‌وتەرحا [ف] همانند، مشابه.

وەکۆکردن: کۆکردنەوە [ف] جمع کردن.

وەکویەك: بەرانبەر [ف] برابر، مساوی.

وەکە: ١) وەك؛ ٢) وازکــە، بکەوە، بکــەرەوە [ف] ١) مــانند، چنانکە؛ ٢) بازکن.

وەکەردش: ١) فەڵاشتن، تلیشاندن؛ ٢) کردنەوەی گرێ و داخراو؛ ٣) دەرکێشان؛ ٤) بەدادرون نــوپەڵ کــردن؛ ٥) پیکردنی نــاکر؛ ٦) راوەشاندن؛ ٧) پاك کردنی کەللەپاچە [ف] ١) شکافتن؛ ٢) بازکردن؛ ٣) بیرون کشیدن؛ ٤) گلولەای کردن؛ ٥) برافروختن آتش؛ ٦) بەشدت تکان دادن؛ ٧) پاك کردن کلەپاچە.

وەکــەردەنــە: ١) لێك‌جیاکــردنــەوە؛ ٢) داگیرســاندن؛ ٣) کێڵان؛ ٤) کردنەوەی درگا [ف] ١) جداکردن از هم؛ ٢) مشتعل کردن؛ ٣)

کاشتن؛ ۴) بازکردن دَر.

وەکەهەو: وەکو یەك [ف] برابر.

وەکی: ١) وەك؛ ٢) هەرکات؛ ٣) ئەگەر، هەگەر [ف] ١) نگا: وەك؛ ٢) هرگاه؛ ٣) اگر.

وەکێ: وەك، وەکو [ف] مانند.

وەکیل: بریکار، نایب [ف] وکیل.

وەکێل: وەکیل [ف] وکیل

وەکیلەڵلا: خواوەکیلە. بۆ باوەڕپێکردن ئێژن [ف] خداوکیل. در مقام سوگند گویند.

وەکیلەی: بریکاری، وکیلی کردن [ف] وکالت.

وەك یەك: وەکو یەك، وەکەهەو [ف] برابر.

وەك یەکی: بەرانبەری، هامنایی [ف] مشابهت.

وەگ: ١) وەك؛ ٢) جاخ، هەڕەت، جەنگە، ناف [ف] ١) نگا: وەك؛ ٢) موسم.

وەگر: ١) کەسێ کە لەحەوا شت ئەقوزێتەوە: (خشت وەگر، توپ وەگر)؛ ٢) لەخەرج گێڕەوە: (لەماڵدا هەمو دەس بڵاون هەر من **وەگـرم**)؛ ٣) دامەزرێنەرو بەرپاکەری چادرو چیغ و پەردە؛ ۴) نەخۆشی گیرۆ [ف] ١) کسی که در هوا می‌قاپد؛ ٢) صرفه‌جو؛ ٣) برپاکنندهٔ خیمه و پرده؛ ۴) بیماری واگیردار.

وەگرتن: کاری وەگر [ف] عمل «وەگر».

وەگرگریابەنە: نزگەرە [ف] سکسکه.

وەگروتش: لەسەرشان‌دانان، لەکوڵ کردن [ف] بردوش نهادن، کول کردن.

وەگرەوتش: وگرونش [ف] بردوش نهادن، کول کردن.

وەگلۆر: گلۆر، خلۆر، گلار [ف] غلتیدن از بالا به پایین.

وەگۆ: وای وت [ف] چنین گفت.

وەگۆ: وەگۆ [ف] چنین گفت.

وەگوت: وەگۆ [ف] چنین گفت.

وەگۆت: وەگۆ [ف] چنین گفت.

وەگۆڕ: شت بەشت گۆڕانە [ف] مبادله.

وەگۆڕین: گۆڕینەوە [ف] مبادله کردن.

وەگە: بگەوە، خوت بگەبەنەوە: (وەگە تا بەشت نەخوراوە) [ف] خود را برسان.

وەگەر: ئەگەریش بێنو [ف] درصورتی که.

وەگەڕ: ١) لەسوڕاندا: (ئاشەکە وەگەڕ کەوت)؛ ٢) فێڵباز، بەحیلە [ف] ١) چرخان؛ ٢) مکّار، حیله‌باز.

وەگەڕا: گەڕابەوە، بەرەودوا ناما [ف] بازگشت، ماضی بازگشتن.

وەگەڕان: ١) گـەڕانەوە؛ ٢) گێڕانـەوەی قسە [ف] ١) بازگشتن؛ ٢) بازگوکردن.

وەگەڕاندن: ١) گێڕانەوە؛ ٢) گەڕاندنەوە [ف] ١) بازگو کردن؛ ٢) نگا: گەڕاندنەوە.

وەگەڕاندنەوە: وەگەڕاندن [ف] نگا: وەگەڕاندن.

وەگەڕانەوە: وەگەڕان [ف] نگا: وەگەڕان.

وەگەڕیانەوە: وەگەڕان [ف] نگا: وەگەڕان.

وەگیریابش: ١) لەکـوڵ کردن؛ ٢) تل‌دان، وەرەناندن؛ ٣) لەبەر توڕەیی مێجـازو رەنـگ گۆڕان [ف] ١) کول کردن؛ ٢) غلتیدن؛ ٣) از شدّت غضب رنگ عوض کردن.

وەل: ١) دەگەڵ: (**وەل** من بێ بچیمەن)؛ ٢) بەرەڵدا: (**وەلی** کە با بچێ) [ف] ١) با، همراه؛ ٢) ول، رها.

وەلا: ١) قالا، بەتـاڵ، خالی؛ ٢) سوێنـد بەخوا [ف] ١) خالی، تهی؛ ٢) سوگند به خدا.

وەلات: ١) ولات؛ ٢) بەلاتدا [ف] ١) نگا: ولات؛ ٢) از کنارت.

وەڵات: وڵات [ف] نگا: وڵات.

وەڵاتبارێز: نیشتمان‌پەرست [ف] میهن‌پرست.

وەڵاتۆ: ناوی پیاوانە [ف] نام مردانه.

وەڵاتە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وەڵاتی: خۆوڵاتی، هاوزێدی [ف] هم‌ولایتی.

وەڵاتینی: هاونیشتمانیەتی [ف] هم‌میهنی.

وەلاخەرێ: ڕێگەی سواران [ف] راه مال‌رو.

وەلاد: کۆخنەی ناوباخ [ف] کلبهٔ کوچك درون باغ.

وەلادەك: کۆخنەی بچوك لە باخدا [ف] کلبهٔ کوچك درون باغ.

وەلاف: لەوەڕ، گیای وشکەوەبوی ئالف [ف] خشك گیاه علوفه.

وەلاق: دواندنی کچ بە توڵازی [ف] مَتلك.

وەلاکەوتن: لاچوُن، دوُرکەوتنەوە [ف] کناررفتن.

وەلالیك: بەلاڵوك [ف] آلبالو.

وەلام: ١) لای من؛ ٢) بەبیری من [ف] ١) نزد من؛ ٢) به رأی من.

وەڵام: ولام، وەرام [ف] ١) سفارش شفاهی؛ ٢) پاسخ.

وەلاما: بەلای مندا [ف] از کنار من.

وەڵامدانەوە: جواب دانەوە [ف] پاسخ گفتن.

وەڵامناردن: قسەڕاسپاردن [ف] پیام فرستادن.

وەلامە: راوە، شەرح [ف] تفسیر، شرح.

وەڵاو: بلاو [ف] پراکنده.

وەلایش: باوێشك [ف] خمیازه.

وەل بتۆرۆ: داخ‌وکەسەر بۆتۆ [ف] حسرتت باد.

وەل بوُن: بەرەڵابوُن [ف] ول شدن.

وەل بە: وتەی دەرکردن بە سوکایەتی [ف] گم شو.

وەلجاخ: قەزاوبەڵا، ئەهانی لە خواوە [ف] قضا و قدر.

وەلچەك: بێوانەی دەخڵ کە چل کیلو دەگرێ [ف] عدل چهل کیلو یی.

وەلچەگ: وەلجەك [ف] عدل جهل کیلو یی.

وەڵدین: ١) منداڵ‌هێنان، زان، زایین؛ ٢) لەدایك‌بوُن [ف] ١) زاییدن؛ ٢) متولّدشدن.

وەلـزێ: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەلف: دۆستی خۆشەویست [ف] دوست نزدیك.

وەلفەت: نۆگری، خوبێوەگرتن ف عادت به نزدیکی کسی یا کاری، الفت.

وەڵکرد: حاوانەوە، زمان‌ڕاوواردن ف گذراندن.

وەڵگ: بەڵگ، گەڵا ف برگ درخت و گیاه.

وەلل: تۆزو غوماری نەرم، نەرمەتۆز ف گرد وغبار.

وەڵلا: سوێند بەخوا ف سوگند بەخدا، واللّه.

وەللك: ۱) کزبوە؛ ۲) کەزەسیسە ف ۱) کولاك؛ ۲) نگا: کەزەسیسە.

وەللەروە: هەتوان لە مشکی و رۆن ف نوعی مرهم.

وەلن: خوڵاوی، تۆزاوی ف غبارآلود.

وەلنە: وەلن ف غبارآلود.

وەلـوەر: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ار روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەلوەلە: دەنگ‌و هەراو هوریا ف جنجال و غوغا، ولوله.

وەلە: ۱) وتەی ناززوتنی گوێلك؛ ۲) وتەی بانگ‌کردنی گوێلك ف ۱) حرف راندن گوساله؛ ۲) حرف خواندن گوساله.

وەلەج: شێلاقە، باڵدارێکە بەقەد گاوانی بەڵام لنگ‌درێژ ف پرندهٔ سلوا.

وەلەجاخ: بەڵاو نەهاتی لە خواوە ف قضا و قدر.

وەلەد: رۆڵە، فرزەند ف فرزند.

وەڵەد: ۱) وەلەد؛ ۲) بەڵەد، شارەزا ف ۱) فرزند؛ ۲) رەشناس، رهنما.

وەلەدبایش: زاروێ‌دبوە، بێجوی‌بوە، زاییگە ف زاییده است.

وەلـەسمت: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وەلـەك: ۱) داردەستی سەردوحـاجـە؛ ۲) گێژەلۆکە؛ ۳) بەفری بەباوە، کزبوە ف ۱) چوبدست دوشاخه؛ ۲) گردباد؛ ۳) کولاك.

وەڵەك: بەڵەك ف خلنگ.

وەلەند: وەلەد، رۆڵە ف فرزند.

وەلەو: جا باوایێ ف هرچند چنین باشد.

وەلی: ۱) پیاوی خوا؛ ۲) دەگەڵ ئەو ف ۱) مرد خدا؛ ۲) با او.

وەلێ: ۱) واسە، ئاوا...؛ ۲) بلام، بەڵان ف این طور؛ ۲) لیکن.

وەلیعات: جێ‌نشینی دەسەڵات‌دار دوای مەرگی ف ولیعهد.

وەلیعاد: وەلیعات ف ولیعهد.

وەڵیفـەت: ۱) مفتـە، خۆڕایی، بەلاش، مفت؛ ۲) سەرفـەڵـەمـانـەی نوشتەنۆس ف ۱) مُفت؛ ۲) مُزد دعانویس.

وەڵیفەتانە: سەرفەڵەمانە ف مزد دعانویس.

وەڵین: پێشو ف قبل، گذشته.

وەڵینە: لەبەرا ف ابتدا، قبلاً.

وەڵیەفەتی: پەیوەندی مێردو ژن بەیەکترەوە ف همسری.

وەم: ئاوهام: (وەم‌زانی) ف من این طور.

وەمـا: ۱) بەجێ‌ما: (یارێ کودی ئەم گەدا دەست پدەستێ مەدا/ ئەم بسەمایێ بر بن زەفس‌و سەما زێ وەما) «جزیری»؛ ۲) وەك خۆی ما، نەگۆڕا ف ۱) بەجای ماند؛ ۲) بەحال خویش ماند.

وەماشتن: ماڵینەوە، ماشتنەوە، رادانی هەموشتێ ف روبیدن و بردن هرچیز.

وەماڵین: وەماشتن ف نگا: وەماشتن.

وەمام: ۱) بەجێ مام؛ ۲) وەکەخۆ مامەوە ف ۱) جاماندم؛ ۲) همین طور ماندم.

وەمـان: ۱) ئاوهـا مان؛ ۲) بەجێ‌مان‌و دواکەوتن لەکـارێ؛ ۳) ئەوان بەجێ‌مان ف ۱) ما این طوری؛ ۲) جاماندن؛ ۳) جاماندند.

وەماو: ۱) جێ‌ماگ؛ ۲) وەك بەرێ، چۆن بو هەروا ماوە ف ۱) جامانده؛ ۲) همان طور مانده.

وەمای: وەمار ف نگا: وەماو.

وەم‌دی: ۱) ئەونەرزە چاوم پێ‌کەوت؛ ۲) دۆزیمەوە ف ۱) چنین دیدم؛ ۲) گم شده را یافتم.

وەمزانی: بەوجۆرە بیرم برد ف چنان دانستم.

وەمکە: بم‌کەوە، ئازادم‌کە ف بندم را بگشای.

وەن: ۱) بەن، دەزو، داوی بادراوی خوری؛ ۲) لێ‌بەستراو: (بازی‌وەن)؛ ۳) جێگە، شوێن: (ئەلوەن)؛ ۴) وەی وەپاڵدان، لەمەڕ، *لۆ.ناوی زۆر عەشیرەت بە وەن دوایی دێت* : (کاکاوەن، حاجی‌وەن، هەمەوەن)؛ ۵) کۆوەبـوگ: (زەماوەن وانا: کۆبونەوە بۆ سەماکردن)؛ ۶) وامان، ئێمە بەم‌جۆرە: (وەن‌زانی، وەن‌بیستوە)؛ ۷) دارەبەن؛ ۸) داوی لێك‌هاڵاوی نێك‌ڕاکـراو، هۆندراو: (گورزەوەن)؛ ۹) بەنداو ف ۱) نخ پشمی؛ ۲) بند، بستەشدە بر. *مانند بازوبند* ؛ ۳) جای، مکان؛ ۴) پسوند نسبت؛ ۵) اجتماع، جمع شده؛ ۶) ما این طوری؛ ۷) درخت بنه؛ ۸) بافت؛ ۹) سدّ.

وەنا: ۱) ئەدی وانیە؟، دەنا نا؟؛ ۲) دەخوا، ئەخوا ف ۱) مگرنه این طور؟؛ ۲) می‌خورد.

وەنـاق: دوشـاخـە، ئەخـۆشیەکە لەقورگ دێت‌و ئەخۆش دەخنکێ ف بیماری خناق.

وەنای: واناى، خوێندن، فێرە خوێندن بوُن ف درس خواندن، تحصیل.

وەنابا: بارەبەرێ کە سواربێنی دەبێ ف باربری که سواری هم بدهد.

وەنایش: ۱) بارکردن، کۆچ‌لێ‌نان؛ ۲) سواری بارەبەربوُن ف ۱) کوچ کردن؛ ۲) سواربارپر شدن.

وەنجەنە: دۆخین، دێخوُن ف بندتُنبان.

وەنـد: ۱) ئێش، ئازار؛ ۲) لاوجـاك: (لـەوەنـد)؛ ۳) ئەنـدازە لە شتێ: (ئەوەندم بو لەوەندیشیان کردم)؛ ۴) بەند: (بازی‌وەند، کەمەروەند)؛ ۵) جێگـە، وەن: (ئـەلوەنـد)؛ ۶) لەمـەڕ، وتـەی پاڵدان: (کاکاوەند، سەکوەند)؛ ۷) کۆوەبوُن: (زەماوەند، گۆوەند)؛ ۸) بارچە لە گۆرانی؛ ۹) ئاوبەند، لەمپەر، سەد، بەند؛ ۱۰) جمگە، جەمسەر، بەندی ئێسقان؛ ۱۱) ئازا، ئەترس، بوێر ف ۱) آزار؛ ۲) شوخ و زیبا؛ ۳) اند، اندازە؛ ۴) پسوندبستن مانند گردن‌بند؛ ۵) جای؛ ۶) پسیوند نسبت؛ ۷) جمع شدن؛ ۸) قطعـەای از ترانە؛ ۹) سدّ، مانع؛ ۱۰) بند استخوان؛ ۱۱) شجاع، دلیر.

وەندا: ۱) گوم، وندا؛ ۲) ژن‌و کچی خوێندەوار ف ۱) ناپیدا، گُم؛ ۲) زن و دختر باسواد.

وەندانە: ئازایانە، بوێرانە ف شجاعانە.

وەنـدابەنە: ١) وەخوێندن؛ ٢) خاوەن سبوات بوون ف ١) خواندن؛ ٢) باسواد بودن.

وەندس: خوێندنەوە، وەخوێندن ف مطالعە کردن.

وەندش: وەندس ف مطالعە کردن.

وەندش‌دایش: دەبەرخوێندن نرا ف درمعرض مطالعە فرار گرفت.

وەنـدن: ١) داوی زۆری بادراو نێك‌کێشان: (گوربس‌وەندن)؛ ٢) مووروو دەداوکێشان: (نەزبیح‌وەندن) ف ١) بافتن ریسمان؛ ٢) بەرشتە کشیدن مهرەها.

وەندنەوە: وەندن ف نگا: وەندن.

وەندوخ: ١) خوێندەوار؛ ٢) گۆرانی‌خوێن ف ١) باسواد؛ ٢) خوانندە.

وەنـدە: ١) زبارە، هەرەوەز؛ ٢) خاوەن: (جووت‌وەندە)؛ ٣) ئاگادار، وان: (خـەروەنـدە)؛ ٤) جمگـەئێسـك، بەند: (سێ‌وەندەی پشتم) ف ١) همکاری کشاورزی؛ ٢) صاحب؛ ٣) نگهبان؛ ٤) بند استخوان.

وەندەن: ١) بەرزایی، فەدی چیا؛ ٢) پردی لەچەبەر ف ١) کمرکوە؛ ٢) پل نرکەیی.

وەنـدەنـە: ١) خوێنـدن، دەرس فێر بـوون؛ ٢) خوێنـدنی مەل‌و مروی دەنگ‌خـۆش ف ١) درس خـواندن؛ ٢) آوازخوانـدن مرغ و آدم خوش نوا.

وەندەی: دەرس‌خوێندن ف درس خواندن

وەنسە: هۆگری، خووپێ‌گرتن ف اُنس گرفتن.

وەنشتا: سوار بوون ف سوار شدن.

وەنشتش: سوار بوون ف سوار شدن.

وەنگ: بەندو جەمسەری ئێسقان ف بند استخوان.

وەنگە: جێگەبەنداو ف جای سدّ.

وەنگـەربنـە: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وەنن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەنۆلە: گیایەکە ف گیاهی است.

وەنـە: ١) بەنە، بەندە، خولام، عەبد؛ ٢) بۆلای، بۆ: (وەنەم کیانو)؛ ٣) وەندراو ف ١) بندە، بردە؛ ٢) برای، بەسوی؛ ٣) بافتە.

وەنەت: لێت ف ازتو.

وەنەتەق: ١) قەزوان؛٢) جۆرە دارەقەزوانێکە بەرەکەی وردە، بنەوشبلە ف ١) ناتکش؛ ٢) نوعی درخت بنە کە ثمر ریز دارد، جانلانقوش.

وەنەم: لێم ف از من.

وەنەمشك: وەنەتەق، بنەوشبلە ف نوعی درخت بنە.

وەنەنە: لەرەلەر، جوڵەجوڵ ف لرزش، تکان.

وەنەوز: جۆرت، خەوبردنەوە ف پینکی.

وەنەوزبردنەوە: جۆرت‌دان ف پینکی زدن.

وەنەوزدان: جۆرت‌دان ف پینکی زدن.

وەنەوزە: وەنەوز ف پینکی، چُرت.

وەنەوزەکوتێ: جۆرت‌دان ف پینکی زدن.

وەنەوش: ١) بنەوشە؛ ٢) رەنگی بنەوش؛ ٣) ناوی ژنان ف ١) بنفشە؛ ٢) رنگ بنفش؛ ٣) نام زنانە.

وەنەوشە: بنەوشە ف بنفشە.

وەنەوشـی: مۆر، رەنگی وەنەوشـە ف بنفش رنگ.

وەنی: ١) قەزوان؛ ٢) وەنە، بەنی، خولام؛ ٣) داوی دەباڵ‌راکردو چنی ف ١) ناتکش؛ ٢) بندە، بردە؛ ٣) بافتنی راباڤت.

وەنین: وەندن، وەندنەوە ف نگا: وەندن.

وەو: ١) بەنـەو؛ ٢) نا، بەڵێ: (هـۆ مام‌پیرۆت!ـ وەو)؛ ٣) بەم، لەجـۆر: (وەونزمیە) ف ١) بەاو؛ ٢) حرف پاسخ، بلی؛ ٣) این طوری.

وەوتۆ: وا، بەم‌جۆرە ف چنین.

وەوڵە: بووکەڵەی منالان ف عروسك.

وەوڵەبارانێ: بووکەبارانە ف افچەبارانی.

وەوە: ١) بەبە، بەبەکە، منالی ساوا؛ ٢) نێخە، جێگەی مل لە کراس ف ١) نوزاد، نی‌نی؛ ٢) بقە، گریبان.

وەوی: ١) تازەبووك؛ ٢) ژنی کوڕ، بووك؛ ٣) بووکەڵە ف ١) تازەعروس؛ ٢) همسر پسر، عروس؛ ٣) عروسك.

وەوبلە: بووکەڵەی منالان ف عروسك.

وەوبلەبارانێ: وەوڵەبارانێ ف افچەبارانی.

وەهـ: ١) وتـەی سەیرمان، بەح، نەح، نەحا؛ ٢) وتەی زۆر پەسندکردن‌و خۆشی ف ١) حرف تعجّب، وا؛ ٢) حرف تحسین و پسند، بە.

وەهـا: ١) ئاوهـا، بەم‌جۆرە؛ ٢) بەجـۆرێ، بەئەندازەیێ: (وەها مەستی تەمـاشـای چاوتە «نالی» کە نازانێ/ بەبێداری دەبینێ یا لەئەمشەی مەستی‌و خەودا) «نالی»؛ ٣) نرخ، قیمەت، بەها؛ ٤) شینایی‌وئاو لەناو بیاباندا ف ١) این طور؛ ٢) بەاندازەیی، چنان؛ ٣) بها، قیمت؛ ٤) آب و دارودرخت در بیابان.

وەهـات: وات، بەجـۆرێکـت: (وەهـات لێ‌بکـەم خۆت بزانـی، وەهات‌گوت) ف چنینت، نوچنین.

وەهار: ١) بەهار، بوهار؛ ٢) خاوەن، خودان، دارادار ف ١) بهار؛ ٢) صاحب.

وەهاسە: ١) کەوایێ؛ ٢) بەڵێ وایە ف ١) در این صورت؛ ٢) آری چنین است.

وەهام: ناوام، ناوەهام ف چنینم، این چنینم.

وەهاو: وەهاب ف نام مردانە.

وەهای: ١) تۆ بەم‌جۆرەی؛ ٢) ئەوی، بەوجۆرە: (وەهای تەنیێ دەکەم) ف ١) تو این طوری؛ ٢) بەطوری او را.

وەهوەهـ: بەهـ‌بەهـ، وتەی سەیرمان لەخۆشیان ف بەبە.

وەهە: بەوجۆرە، بڤێ ئاوایێ ف این چنین.

وەهەر: خاوەن، خودان، دارادار ف صاحب، مالك.

وەهـەنگـاوتن: ١) پێوان‌و ئەندازەگرتن؛ ٢) راهەنگاوتن، بەسەرشتێکا راکێشان ف ١) اندازەگرفتن؛ ٢) بە درازا برنهادن بر روی چیزی.

وەهی: وەوی، بووك ف عروس.

وەهید: باربو، بارمەتی، نەوجی فا باری.

وەهێر: ١) بەهار؛ ٢) ئازاد، سەربەست فا ١) بهار؛ ٢) آزاد.

وەهیە: کاری پوچ و بێ‌تام فا کار بی ارزش.

وەی: ١) بوك؛ ٢) نازار: (بیاگێ بێ وەی‌ونارامە)؛ ٣) وتەی دەردو ژان: (وەی دبێشێ)؛ ٤) ئەمجۆرە: (وەی تەور)؛ ٥) وتەی سەیرمان: (وەی چەند سەیرە!)؛ ٦) وتەی بانگ کردن بۆ یاربدەدان فا ١) عروس؛ ٢) آزار، آسیب؛ ٣) حرف اظهار درد؛ ٤) چنین؛ ٥) حرف تعجّب؛ ٦) حرف ندا برای کمك خواستن.

وەبایش: پێکەنین، کەنین، خەنە فا خنده.

وەبباب: ماری شینی گائەنگێو: (کولەوەبباب) فا نوعی مار.

وەی‌بابە: ئەی‌باوکە فا ای پدر! کمك.

وەیتا: ١) ئێرە؛ ٢) لێرە، لەیرە فا ١) اینجا؛ ٢) دراینجا.

وەبتاڵ: بەیناڵ، حەکیمی حەیوانات فا دامپزشك.

وەبجا: لەوجێگەیە، لەوشوێنە فا در آنجا.

وەبخر: شەرفروش فا ستیزە‌جو.

وەیخۆ: ببخۆرەوە، بی‌نۆشە فا بنوشش.

وەی‌خودا: پاڕانەوە لەخوا فا ای خدا.

وەیر: خاوەن، خودان، سەربەرست فا صاحب.

وەی‌را: ئەوجارە فا آندفعە.

وەی‌ڕۆ: ١) ئەی داخ، ئەی مخابن، بەداخەوە؛ ٢) وتەی سەیرمان کە تایبەتی ژنانە: (وەی‌ڕۆ ئەم‌پیاوە چەند سەیرە!)؛ ٣) ئەوڕۆژە فا ١) کلمهٔ تأسّف، دریغا؛ ٢) کلمهٔ تعجّب خانمانه؛ ٣) آن روز.

وەبس: شێخێك بوە گۆڕی لە مابی‌دەشتە فا وبس قرنی.

وەبسە: ناوە بۆ پیاوان فا نام مردانە.

وەبسی: ناوە بۆ پیاوان فا نام مردانە.

وەبش: وتەی ژان‌و دەرد، ناخ، ئۆف فا حرف درد.

وەیشۆ: ١) بی‌شۆرەوە: (ئەوی شت یوت وەیشۆ)؛ ٢) ئەم‌دانەویڵە بشۆ فا ١) بازشوی؛ ٢) دانە را بشوی.

وەبشۆرە: وەبشۆ فا نگا: وەبشۆ.

وەیشۆم: ١) دەبشۆرمەوە: (ببس‌بۆتەوە ناچارم وەیشۆم)؛ ٢) بۆچی ببشۆرمەوە؟ فا ١) بازمی شویم؛ ٢) بازشویم؟.

وەیشوم: ١) بەڵا، نسیبەت؛ ٢) مابەفتنە فا ١) بلا، مصیبت؛ ٢) فتنه‌انگیز.

وەیشومە: ١) وەبشوم؛ ٢) برێنی لە سەرمای سەخت‌و تەزوتۆشی زستان فا ١) نگا: وەبشوم؛ ٢) کنایه از سرما و کولاك سخت زمستان.

وەیکە: بیکەوە!، بازی‌کە!: (درگاکە داخراوە وەبکە، گرێ‌کوێرە بە وەبکە!) فا بازش کن!.

وەیکەم: وازی‌کەم، ببکەمەوە فا بازش کنم.

وەیکەن: ببکەنەوە فا بازش کنند.

وەیگدی: وشەیەکە بۆ خۆشەوبستی‌و بەزەییداهاننەوە ئێژنی فا کلمهٔ نوازش و ترحم.

وەبگرە: ببگرەوە: (کراسەکەم ناوبردی وەیگرە، تۆپت بۆداویم وەیگرە)

فا بازگیرش.

وەبگرەوە: وەبگرە فا بازگیرش.

وەی‌گۆ: ناوای گوت فا چنین گفت.

وەی‌گوت: وەی‌گۆ فا چنین گفت.

وەی‌لا: ئەوئەرەف فا آن سو.

وەیلان: سەرگەردان، ناوارەو بێ‌دەرەتان فا ویلان، سرگردان.

وەیلۆ: ١) وتەیەکە بۆ خۆشەویستی بەمناڵی دەڵێن: (وەبلۆ چەند قشنە)؛ ٢) بانگ کردنی دۆستی نێر بنە لەدوورەوە فا ١) کلمهٔ محبّت‌آمیز نسبت به کودك؛ ٢) کلمهٔ ندا برای دوست مذکّر.

وەیلولو: وتەی سەرەتای لاوك بەمانا ئەی دۆستەنێرە دوورەکە فا پیش‌درآمد بعضی از ترانه‌ها به‌معنی ای دوست مرد من.

وەیلێ: ١) وەیڕۆ، مخابن؛ ٢) بانگ کردنی دۆستی مێو بنە لەدوورەوە فا ١) دریغا؛ ٢) حرف ندابرای دوست مؤنث از راه دور.

وەیلی‌لی: سەربەندی لاوکە واتا: ئەی بارەمێو بنە دوردەستەکە فا پیش‌درآمد بعضی از ترانه‌ها به معنی ای معشوق دوردست.

وەین: مەکر، گزی‌و فێڵ: (جودی ژوەبنێ ژنان خاربویە) «مەسەل» فا مکر، نیرنگ.

وەینەك: کۆسەی سەرشانۆ، نوێن‌باز فا بازیگر.

وەینێ: ژنێکی قارەمانی کوردە کە بەبنی هەبە فا از زنان قهرمان اسطوره‌ای کُرد.

وەبنیایش: تواشاکردن، نێ‌ڕوانین فا نگاه کردن.

وەیو: بوك، وەوی فا عروس.

وەیولە: ١) بوکەڵە، بوکی منالان؛ ٢) گێژەڵوکە فا ١) عروسك؛ ٢) گردباد.

وەیولەجنانێ: گێژەڵوکە فا گردباد.

وەیولێ: بوکەڵەی منالان فا عروسك.

وەیوە: نازەبوك فا نازه عروس.

وەی‌وەگەڕێن: ١) بەلاگەردان؛ ٢) بەلاگێڕەوە فا ١) بلاگردان؛ ٢) صدقه.

وەی‌وەی: ١) وتەی داد لەدەس ژان‌و ئێش؛ ٢) وتەی سەیرمان: (وەی‌وەی لەم‌کارەت)؛ ٣) بەهەبەهە، وەهوەهە: (وەی‌وەی چمەجلیسێ بۆ دوێنێ لە دیدەو دڵ/ دڵبەر شەرابی گێڕا «سالم» کەبابی هێنا) «سالم» فا ١) کلمهٔ اظهار درد، وای؛ ٢) حرف تعجّب، وا؛ ٣) بەبە.

وەبە: ئەوهابە، ئاوابە فا چنین است.

وەیەنە: تربان، قەرناڵە فا سبد میوه‌چینی.

وی: ١) ئەو: (بۆ وی هاتوە)؛ ٢) دارەبی؛ ٣) وتەی سەیرمان: (وی جعەجییە!)؛ ٤) وەی، پێنی داد لەدەست ژان؛ ٥) مۆرانەی خوری‌خۆر فا ١) او؛ ٢) بید؛ ٣) حرف تعجّب؛ ٤) حرف اظهار درد؛ ٥) موریانهٔ پشم خوار.

وێ: ١) پێنی ئیشارەت بۆ مێوینە: (وێ گوت وانا: ژنەکە گوتی)؛ ٢) خۆ: (ویم وانا: خۆم)؛ ٣) بە، بێ: (بارەت وێ‌بە؟، وێمە)؛ ٤) ئەوێ،

نەوجێگە: (بۆ وێ دەچم)؛ ٥) دەسوناندا، پێ: (ئاگرەکە وێ کە، ئاگر وێ بە)؛ ٦) نەقالا، کۆشت: (وێ کەوتوم، وێ کەوە بزانە لەکوێیە)؛ ٧) ویستن، واستە: (دەمەوێ، نایەوێ)؛ ٨) وەك، شیە: (وێ جوون)؛ ٩) نۆڵە: (**وێکردنەوە** واتا: نۆڵەکردنەوە) ف ١) ضمیر مؤنث؛ ٢) خود؛ ٣) داشتن؛ ٤) آنجا؛ ٥) افروخته؛ ٦) کوشش؛ ٧) خواستن؛ ٨) شباهت؛ ٩) انتقام.

ویارده: رابردو، بوردو ف گذشته.

ویانه: بەهانە ف بهانه.

وێبو: ١) تابسا، داگرسیا؛ ٢) بوی: (پارەی **وێ بو**) ف ١) افروخته شد؛ ٢) داشت.

وێبوون: ١) تایسان؛ ٢) پێ بوون، لەلابوون ف ١) افروخته شدن؛ ٢) داشتن.

ویت: ١) ونراو؛ ٢) سەرگەردان، ویڵ ف ١) گفته شده؛ ٢) سرگردان، ول.

وێت: ١) بۆخـــۆت، خۆت؛ ٢) گەلـلایی: (کـاورا شێت و ویتە) ف ١) خودت؛ ٢) لاقید.

ویتان: مەلێکـە یە گێژوحوڵـی بۆنە نموونـە ف پرنده‌ایست مشهور به کم‌هوشی.

وێتان: خۆتان ف خودتان.

ویتو: فیتوو، فینه ف سوت.

ویت‌ویتك: بەرتوکێکی بیرۆزی یەزیدیەکانە ف ازکتابهای مقدس یزیدیان.

ویتە: ١) جوکەی جوجەڵەمەل؛ ٢) گۆرانی لەبن‌لێوانەوە ف ١) صدای جوجهٔ پرنده؛ ٢) زمزمه.

ویتەویت: ویتەی زۆر ف «ویتە» پیاپی.

ویتیار: قسەبێژ ف گوینده.

ویجا: ١) ئیتر چی؟؛ ٢) ئەوسا ف ١) دیگرچه؟؛ ٢) آنگاه.

وێجا: ویجا ف نگا: ویجا.

وێجاری: ئەوساکە، ئەوێ‌دەمێ ف آن دفعه.

ویچ: ١) بێژ، دابێژان؛ ٢) پڕی دەست لە شتێ: (لاویچ واتا: نیوەمشت) ف ١) عمل بیختن؛ ٢) پریك مُشت.

ویچالەك: زۆر بیچکەلانە یەزاراوەی زارۆکان ف کوچك به زبان کودکانه.

وێچن: بێژنگ ف غربال، بیزن.

وێچنە: وێچن ف غربال.

وێچوو: پەسند، شایسە: (زۆر پیاوێکی **وێچوو** بو) ف موردپسند، شایستهٔ احترام.

وێچوون: لێ‌کردن: (پایز لە پیرۆت **نەچێ**، کوڕەکەی لە خۆی **نەچێ**) ف شباهت.

ویچە: بۆ ئێرە ف به اینجا.

ویخ: نست، نبست، نەبوون: (وارو **ویخم** چو) ف نبود، نیستی، مقابل بود.

وێخستن: پێوەئاویزان کردن: (زنجیری **وێخستوە**) ف آویزان کردن یه.

وێخە: فەرمان بە وێخستن ف امر به آویزان کردن.

وێدا: یەوشوێنەدا، بۆ دوور دەڵێن: (وردا **وێدا** واتا: لێرولەوێ) ف ازآنجا.

وێدان: دانەدەست ف تسلیم کردن.

وێدانەوە: بۆگـەڕاندنەوە: (قەرزەکـەی **وێدامەوە**) ف بازپس دادن، اداکردن.

وێدن: ئەوەکەی دیکە ف آن دیگری.

وی‌دەری: ئەوێ، وێ‌دەرێ ف آنجا.

وێ‌دەری: ئەوێ، پێچەوانەی ئێرە ف آنجا.

وێدی: وێدن ف آن دیگری.

ویر: ١) بیر، هزر، فکر؛ ٢) بۆ لای، بۆ ئالی؛ ٣) چالاو، بیر؛ ٤) گۆرانی لەبن‌لێوان: (ویرەویرنە بۆ دەنگ بەرز ناکەی؟) ف ١) فکر، یاد؛ ٢) بەسوی؛ ٣) چاه آب؛ ٤) زمزمه.

ویرز: ١) زوزە، دەنگی زبری گربانی بەفەو: (ئەم **ویرەویرەت** لەچیە؟)؛ ٢) خبل، جاوخێل ف ١) گریه با صدای بلند و زبر؛ ٢) لوچ.

وێر: ١) ئازابەنی؛ ٢) ئازا؛ ٣) پووڵ لەبـــانی خەڵـك دان لە قاوەخـانـەو چێشـتـخـــانـــە؛ ٤) بوار، دەراو، جێگـەی پەرینـەوە لە چەم؛ ٥) برێنی لەفـرۆشتن (ئـاڵـووێردە کـا) ف ١) شجـاعت؛ ٢) شجاع؛ ٣) حسـاب دوستـان را پرداختن در رستوران وقهوه‌خانه؛ ٤) گُدار؛ ٥) کنایه از فروختن.

وێڕ: ١) خوار و ناله‌بار: (ئەم‌بزنە گێژ و وێڕە)؛ ٢) مانا، نیاز لە تسەو نوسراو؛ ٣) بۆر، گیایەکی گەڵادەرزی کوێستنانە ف ١) کج و کوله؛ ٢) معنی، گزاره؛ ٣) علفی است.

ویرا: بەبیر، بیرتیژ ف دارای حافظهٔ قوی، تیزهوش.

وێرا: مامۆستا، فێرکار ف استاد.

وێرا: ئازا، نەترس ف شجاع.

وێڕا: دەگەڵ، بێڕا، وەل ف همراه با.

وێران: ١) نەترسان؛ ٢) کاول؛ ٣) برینی لە حاڵ پەرێشانی: (**وێرانە** هەر باسی مەکەن) ف ١) جرأت کردن، نترسیدن؛ ٢) ویران؛ ٣) کنایه از پریشان‌حالی.

وێران‌بوون: کاول‌بوون، روخان، خاپوور بوون ف ویران شدن.

وێران‌شەهر: شارێکی کوردەلای ماردینی کوردستانی بەردەستی ترکان ف نام شهری در کردستان.

وێران‌کردن: کاول کردن، بەسەریەکا رماندن، خاپوورکردن ف ویران کردن.

وێرانن: نەترسین، وێران ف جرأت کردن.

وێرانە: کاول‌بوگ، خاپوور ف ویرانه.

وێرانی: خاپووربوگی، کاول‌بوویی ف ویرانی.

ویراهە: لە جێگەدوورەکە ف ازآنجای دور.

وێرت: ١) جێ‌لەوەڕ، چایەر، لەوەرگە؛ ٢) گزیری خان و ئاغـــا ف ١) چراگاه؛ ٢) مباشر ارباب.

ویرد: نزای لەبن‌لێوانەوە، دوعای بەپرتەپرت ف دُعای زیرلبی، ورد.

وێرد: کێرد، کێر، چەقو کە دەسکی ئانوشتێنەوە ف کارد.

ویردار: بیرەوەر، بەبیروهۆش، خودان‌هزر ف منفکّر.

ویردن: عافـــوکـردن، بووردن: (بـوبر جە تەقسیر جە پرێنبنسـاقی/ من

ڕۆژەردی ویم کافیەن کافی) «مەولەوی» ف بخشایش، عفو.

وێردن: رابردن، بوُرین ف گذشتن.

وێرده: رابردو، بوُراو ف گذشته.

وبرز: رابە، بلندبە، وەرەسەرپا، بەرزەوەبە ف برخیز، بلندشو.

وێ‌رزان: توُرەکردن بەقسەو دەست‌بازی: (**ویم‌دەرزێ دەسنم لێ بەرنادا**) ف سر بەسرگذاشتن.

ویرغال: شاهوٚ، شبنەشاهوٚ ف پرندهٔ بوتیمار.

ویرغە: جوٚرێ رەونی ولاخی سواریبە ف یورغە.

وبرق: قرەی بوٚق ف صدای قورباغه.

وێرکوٚکانێ: ئێروٚکانێ، ئائێرە ف همین جا.

وێرکوٚکە: وێرکوٚکانێ ف همین جا.

وبرنج: سەری پێچی کوٚلاٚن، ئانبشکە ف نبش.

وێروٚك: ئازا، نەترس، وبڕا ف شجاع، دلیر.

وێروٚکانێ: وێرکوٚکانێ ف همین جا.

وێروٚکە: وێرکوٚکانێ ف همین جا.

ویرون: ١) وشکاروٚ، بێرون؛ ٢) ئودەی دەرەوە، بیرون ف ١) خشکسار؛ ٢) اتاق بیرونی.

ویرونە: وێرانە ف ویرانە.

وبرە: ١) بیرهاتنەوە، کەوتنەباد؛ ٢) گوٚرانی لەبن‌لێوانەوە: (**وبرەوبر**)؛ ٣) کانزای سەخت ف ١) یادآوری؛ ٢) زمزمه؛ ٣) فلز.

وبڕە: قرە، دەنگی بەردەبەرەقانی ف صدای سنگ پرتاب شده از فلاخن.

ویرە: ١) ئێوارە؛ ٢) شی‌کردنەوەی مانا ف ١) غروب؛ ٢) تفسیر، تعبیر.

ویرەگا: درەنگان، ئێوارەی درەنگ ف غروب هنگام، سرشب.

ویرەگە: ویرەگا ف نگا: ویرەگا.

وبرەوبر: گوٚرانی لەسەرخوٚ، سوٚزە، ئێوربن ف زمزمه.

وبرەوبڕ: زوٚرەزوٚری گریان ف صدای ناهنجار شیون.

ویرێ: وێ‌دەرێ، ئەوێ ف آنجا.

ویرین: نەترسان، وێران ف نترسیدن، جرأت.

وێرینگە: گیایەکی گەلاٚدەرزی شیرەدارە بوٚ حەیوان خوٚشە شیرەکەی بوٚ دەرمان دەشێ ف گیاه گاوشیر.

ویز: وز، دەنگی جانەوەری زیلە وەك مێش‌ومەگەزو مێشوٚلەو زەرگەتە، وزە ف وزوز.

ویژ: دلٚ‌ئێك‌چوُن لە شتێ، بێز، قێز: (**قێزو ویز**) ف نفرت داشتن و دل برآمدن از چیزی.

ویزان: وزوزکردن، وزەوزکردن ف وزوزکردن.

ویزو: بێزو، مەگبرانێ ف وبار.

ویزوێن: جوٚرێ قالوٚنجەی کەسکی بالٚدار کە نەفرێ ف نوعی سوسك سبز پرنده.

ویزویزە: جوٚرێ مارمێلکەی درشت ف نوعی مارمولك درشت.

وبزە: ١) گیزە، دەنگی بەرێوەچوُنی گوللە؛ ٢) بەنامەکی بەلاماربردن بوٚ کەسێ: (**بەدارەوە هاتەویزەم شل‌شل کونامی**) ف ١) صدای گلوله در راه هدف؛ ٢) بواشکی و مخفیانه بر کسی حمله بردن.

ویزە: بەلاماری بەنامەکی بوٚ بردن ف بواشکی و مخفیانه سررسیدن.

ویزەنگی: زەنگو، ئاوزەنگی، رکێف ف رکاب زین.

ویزین: وزاندن، وزەکردن ف وزوزکردن.

ویژ: ١) پاشگری بەمانا جاوین، جوُن: (**کاویژ**)؛ ٢) پاشگری بەوانا: دابێژ: (ئاردویژ)؛ ٣) پاشگری بەمانا قسەکەر: (وتەویژ)؛ ٤) قسەکردن: (وتو ویژ)؛ ٥) خوٚی، بوٚخوٚی، وێش؛ ٦) حوٚلو گێل: (گێژو ویژ) ف ١) پسوند به معنی جونده؛ ٢) پسوند به معنی بیزنده؛ ٣) پسوند بەمعنی گوینده؛ ٤) گفتن؛ ٥) خودش؛ ٦) گیج و هالو.

ویژا: ١) زوٚر قسەزان‌و زمان‌باراو؛ ٢) کەسێ کە لەدابێژتن‌دا زوٚر خێرایە ف ١) سخن دادن فصیح؛ ٢) بیزندهٔ ماهر.

ویژان: ١) گوتن، وتن؛ ٢) دابێژان؛ ٣) قابشی کەلٚەوە؛ ٤) خوٚبان ف ١) گفتن؛ ٢) بیختن؛ ٣) چنیر وسط یوغ؛ ٤) خودشان.

ویژانبەر: کەلٚەوەبەند ف سبنج‌بند یا یوغ.

ویژانن: ١) گوتن، قسەکردن؛ ٢) بێژنن، دابێژتن ف ١) گفتن؛ ٢) بیختن.

ویژتان: خوٚتان، وێتان ف خودتان.

ویژدان: ویجدان، هەست‌کردنی دلٚو دەروُن ف وجدان، نهاد.

ویژم: دەڵێم، دبێژم، ئەوشم ف گویم.

ویژمان: خوٚمان، وێمان، ئەم‌بخوٚ ف خودمان.

ویژن: ئێژن، دبێژن، دەڵێن ف گویند.

ویژنگ: ١) بێژنگ؛ ٢) جوٚرت، وەنەوز، خەونوچکە ف ١) غربال، بیزن؛ ٢) پینکی، چرت‌خواب.

ویژننە: قسەکەر، بێژەر ف گوینده.

ویژنە: ویژننە ف گوینده.

ویژە: ١) باوێشك، باوشك؛ ٢) گوتە، وتە، بێژە؛ ٣) کەلٚەوەی ناو نیر؛ ٤) چەرمی نەرمی لەدەباغ‌دراو، مێشن؛ ٥) شێعرو پەخشان؛ ٦) بلێ، بێژە؛ ٧) پاك‌وخاوێن، نەمیس؛ ٨) لوس، حولی ف ١) خمیازه؛ ٢) گفتار؛ ٣) سبنج‌بند؛ ٤) چرم‌میشن؛ ٥) ادبیات؛ ٦) بگو؛ ٧) تمیز، پاك؛ ٨) صاف.

ویژەبرە: ڕێحانەکێوبلە ف ریحان کوهی.

ویژەر: ١) قسەکەر؛ ٢) زانا لە شێعرو نوسراوی پەخشانی دلٚنەڕانە ف ١) گوینده؛ ٢) ادیب.

ویژەن: بنێشت، جاجکە، پاچکە ف سقز.

ویژەوان: نوسەری شێعرو پەخشان ف ادیب.

ویژەبی: سەربە شێعرو پەخشان ف ادبی.

ویژباگ: گوتراو، وتراو، بێژراو ف گفته‌شده.

ویژیاو: ١) ویژباگ؛ ٢) دابێژراو ف ١) گفته‌شده؛ ٢) بیخته.

ویژین: گوتن، وتن ف گفتن.

ویژینگ: ویژنگ ف نگا: ویژنگ.

ویس: ١) بیست، شازدەو جوار؛ ٢) پاشگری بیستن، گوێ‌لێ‌بوُن: (**گوێ‌نەویس**)؛ ٣) خوُس، خوساو: (**خبس‌و ویسە**)؛ ٤) دەنگی جوجکەمەل: (**ویس‌ویس دەکا**)؛ ٥) روٚشنایی کەمی دوُر: (ئەسنیرە

ویس‌ویس دەکەن) ف ١) عدد بیست؛ ٢) پسوند شنوایی؛ ٣) خیس در آب؛ ٤) صدای نوزاد پرنده؛ ٥) سوسوی نور.

وێس: پاشگری بەوانا: ڕاوەستە: (**بوێس**) ف پسوند به معنی ایست.

وێسا: ڕاوەستا، جوڵەی نەکرد ف ایستاد.

وێساگ: ڕاوەستاو ف ایستاده، بی‌حرکت مانده.

وێســان: ١) ڕاوەسـتـان بەبێوە؛ ٢) نەجـوڵان ف ١) بر پا ایستادن؛ ٢) حرکت نکردن.

وێساندن: ڕاوەستاندن ف ١) متوقف کردن؛ ٢) بر پا واداشتن.

وێسانن: وێساندن ف نگا: وێساندن.

وێساگ: ڕاوەستاو ف ١) متوقف شده؛ ٢) بر پا ایستاده.

وێساو: ڕاوەستاو ف ١) متوقف شده؛ ٢) بر پا ایستاده.

ویست: ١) نارەزو، داوا؛ ٢) دۆست، یار: (**ویست‌و** نەویستم هەن)؛ ٣) بیست ف ١) خواست؛ ٢) دوست؛ ٣) بیست.

ویستا: ١) ئێستا، ئەلحان، نوکە، نهۆ، نها؛ ٢) نائێستنی ف ١) اکنون؛ ٢) هنوز.

وێستا: ١) ئێستە؛ ٢) نائێستە؛ ٣) ڕاوەستا ف ١) اکنون؛ ٢) هنوز؛ ٣) ایستاد.

وێستان: ١) وێسنا؛ ٢) ڕاوەستان بەپاوە؛ ٣) نەجوڵان ف ١) نگا: وێستا؛ ٢) بر پا بودن؛ ٣) نجنبیدن.

وێستـانـەوە: ١) دوبـارە وێسـتـان؛ ٢) بەرانبـەری و دەگژڕاچوون: (لێی **وێستامەوە** دوزللەم لێ‌دا) ف ١) ایستادن یا متوقف شدن دوباره؛ ٢) مقابله کردن.

ویستن: ١) بیستن، گوێ‌لێ‌بوون؛ ٢) خـواستن ف ١) شنیدن؛ ٢) خواستن.

ویستە: ١) پرسیار؛ ٢) دەرەتان، ڕێگەی دەرچوون ف ١) سؤال؛ ٢) مَفرّ، گریزگاه.

ویسر: دارێکی ڕەشی بۆن‌خۆشە دەنکە تەزبیحی لێ‌ چێ‌دەکەن ف درخت یُسر.

ویسك: لەڕ و لاواز، بەکلکێ ف لاغر مردنی.

ویسکە: ویس، ڕووناکی کەمی دوور ف سوی اندكِ دور.

ویس‌ویس: ١) دەنگی جوچکـەمـەلی سـورەسـاقە؛ ٢) زریوەزریوی ئەستێران ف ١) صدای جوجه‌پرندهٔ نوزاد؛ ٢) سوسوزدن ستاره‌ها.

ویسە: دەنگی بەچکەمەلی نازە لەخادەرچوك ف صدای جوجه‌پرندهٔ کوچولو.

وێسـە: ١) ئێستە؛ ٢) پاشگری فەرمان بەوێستان: (**ڕاوێسە، بوێسە**) ف ١) اکنون؛ ٢) ایست، امر به ایستادن.

ویسەویس: ویس‌ویس ف نگا: ویس‌ویس.

ویسیای: خوساو ف خیسیده.

ویش: ئەویش: (بۆویش بێنە، لەویش گەڕێ) ف او هم.

وێش: ١) خۆی؛ ٢) خواروخێچ؛ ٣) پەرت‌وبـڵاو، شاش، واش ف ١) خودش؛ ٢) کج و ناهموار؛ ٣) پرت و اشتباه کار.

وێشان: خۆیان ف خودشان.

ویشك: ئیشك، وشك ف خشك.

ویشکە: جیرەی کاڵ‌بۆکرێکار، وشکە ف مُزد نقدی بدون خوراك.

ویشکەمس: حەقی مزگەر بێ‌چێشت‌ونان ف مُزد کار مسگر بدون خوراك.

ویشکەوەرد: وشکەوەرد ف نگا: وشکەوەرد.

ویشە: خێروك ف نگا: خێروك.

وێشە: مێشە، بێشە، دەحل ف بیشه.

ویشی: ١) وشی میوە، وشـوێ؛ ٢) گوڵی دەخـڵ ف ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) خوشهٔ غله.

ویشی‌چن: گوڵ‌چن، گوڵ‌چنەوە لە پەریز ف خوشه‌چین.

ویشـی‌داش: برێتی لە بێوەژنی فەقیر کە بە گوڵ‌چنی بەرێ‌دەچێ ف کنایه از بیوهٔ بینوا که خوشه‌چینی کند.

ویشی‌کەر: ویشی‌چن ف خوشه‌چین.

ویق: واق، واقە ف نالهٔ روباه و خرگوش.

ویقاندن: واقاندن ف ناله‌کردن روباه و خرگوش.

ویقە: ویق، واقە ف نگا: ویق.

وێك: وەئێکتر، ئێکی بۆ ئێکی تر ف به‌یکدیگر.

وێك‌چون: پێك‌شیبهان، لەئێکترکردن: (سوارەو پیرۆن **وێك‌دەچن**) ف به هم شباهت داشتن.

وێکڕا: پێکەوە ف باهم.

وێ‌کردن: ئاپساندن، پێکردن ف افروختن آتش.

وێ‌کردنەوە: تۆڵەساندن، تۆڵەکردنەوە ف انتقام گرفتن.

وێك کەوتن: ١) خۆ لەئێکتـردان؛ ٢) پێکـەوە بەشەڕهاتن ف ١) بەهم برخوردکردن؛ ٢) باهم جنگیدن.

ویکۆڵ: کوڵەبی، جۆرێ داربی ف نوعی بیدبُن.

وێکە: پاپسێنە، پێکە: (ئاگرەکە **وێکە**) ف برافروز، بیفروز.

وێکەر: ئاگرئاپسێن، پێکەر ف آتش‌افروز.

وێ کەوتن: ١) وەنـامـانـج کەوتن؛ ٢) تەقالاکردن بۆ بەبدابوونی شتێ: (**وێ‌کەوتوم** سۆراغی کارێ بکەم) ف ١) باهدف برخورد کردن؛ ٢) تعقیب کردن کاری.

ویل: زەنازەنا، چەقەو گورە ف سروصدا و جنجال.

وێڵ: ١) مرۆی پاش‌و بەشەرم‌وحەیا؛ ٢) شەرم؛ ٣) بەرەڵاو بێ جێ‌ورێ؛ ٤) گوللەی وەنیشانەنەکەوتو ف ١) آدم خوب و آزرم جوی؛ ٢) شرم؛ ٣) ول؛ ٤) گلولهٔ به هدف نخورده، پرت.

وێڵ بوون: ١) بەرەڵدابوون؛ ٢) وەدوکەوتن: (لەشوێن یار **وێڵم**) ف ١) ول شدن؛ ٢) به دنبال افتادن و سرگردان شدن.

وێڵخر: جەرچی ناوبازاڕ ف کاسب سرپایی در بازار.

وێڵژی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وێڵ کردن: بەرەڵداکردن ف ول کردن.

وێلنگە: وێزبنگە ف گیاه گاوشیر.

ویلۆلیك: ڕستـەزەنگولـەی پچـوك کە بەمنـاڵیەوە ناویزان ئەکـەن ف

زنگوله‌های کوچك که به کودك آویزند.

وێڵه: ۱) وێل، زه‌نازه‌نا؛ ۲) شوێنێکه له ده‌ره‌وی شاری سنه سه‌یرانگابه؛ ۳) ناوی گوندێکه ف ۱) سر وصدا؛ ۲) گردشگاهی است نزدیك شهر سنندج؛ ۳) نام دهی است.

وێڵه‌په‌ر: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وێڵه‌ده‌ر: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وێڵه‌که: ناوی دوگوندی کوردستانن به‌عسی له‌ناوی‌بردن ف نام دو روستای کردستان که توسط بعثیان ویران شدند.

وێم: ۱) خۆم؛ ۲) به‌من: (وێمده واتا: بمده‌به) ف ۱) خودم؛ ۲) به‌من.

وێمان: ۱) خۆمان؛ ۲) بمان، پێمان: (وێمان‌ده) ف ۱) خودمان؛ ۲) بەما.

وێمه: پێمه، لامه: (پاره‌ت وێ‌یه؟ به‌لێ وێمه) ف با من است.

وێن: ۱) بین، ئه‌وی ده‌بینێ؛ ۲) ئامرازی دبنن: (دوُروبن) ف ۱) بیننده؛ ۲) ابزار دیدن.

وێنا: پێچه‌وانه‌ی کوێر، چاوساغ، بینا ف بینا.

وێنا: شکڵ هاتنه‌وه‌به‌رچاو که ئاشنایه ف دیدن و دوباره شناختن.

وێناکردن: وێنا، شباندن ف شباهت کردن، بجاآوردن.

وێناو: دیتنی ئادباری به دڵ ف دیدن عینبات با چشم دل.

وێنایی: چاوساخی، سۆمابی ف بینایی.

وێنایی: وێناکردن ف نگا: وێناکردن.

وێنجه: گیابه‌کی سێ‌په‌ڕه‌ی به‌پنجه ده‌یچینن له گش ئالفێ بۆ ماڵات خۆشتره ف یونجه.

وێنۆ: ئه‌یبینێ ف می‌بیند.

وێنۆ: ئه‌یبنم ف می‌بینم.

وێنه: ئه‌وان ف آنها.

وێنه: ۱) وه‌کو، له‌جه‌شن؛ ۲) شکڵ؛ ۳) ئه‌سك؛ ۴) ئه‌وێ: (وا له‌وێنه)؛ ۵) نربان؛ ۶) گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف ۱) مانند؛ ۲) شکل؛ ۳) عکس؛ ۴) آنجا؛ ۵) سبد میوه‌چینی؛ ۶) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وێنه‌کردن: شێوه‌کردن ف نگا: شێوه‌کردن.

وێنه‌گر: ۱) شکڵ‌کێش؛ ۲) ئه‌سك‌کێش ف ۱) نقّاش، صورتگر؛ ۲) عکّاس.

وێنه‌گرتن: ۱) شکڵ‌کێشان؛ ۲) ئه‌سك‌کێشان ف ۱) نقّاشی کردن، تصویر کشیدن؛ ۲) عکس انداختن.

وێنه‌گری: ۱) کاری ئه‌سك‌کێش؛ ۲) کاری شکڵ‌کێش ف ۱) نقّاشی، صورتگری؛ ۲) عکّاسی.

وێنه‌گوهێز: ئه‌له‌فیزیۆن ف تلویزیون.

وێنه‌گه‌ری: وێنه‌گری ف نگا: وێنه‌گری.

وێوڵ: داریکی دارستانه له‌دارمازوُده‌کا، زڕه‌مازوُ ف درختی است جنگلی شبیه مازوج.

وێوه: بۆ ئه‌ولا، بۆ دوُر: (وێوه بچو) ف به‌آن طرف.

وێوین: خۆبین، خۆپه‌سند ف خودبین.

ویه: وشه‌ی بڕواپێکردنه . واتا: بێ‌گومان ف بی‌تردید.

ویه: بێلی‌دارین، پاڕۆ ف پارو.

ویه‌رده: رابوردو ف گذشته.

ویه‌رده‌ی: بگردن ف گذشتن.

ویه‌یش: ویایش، خه‌نین، که‌نین، که‌ن ف خنده.

ویی: خه‌نین، که‌نین، بیکه‌نین ف خنده.

ویی: ۱) خۆی؛ ۲) پێی، به‌ئه‌و: (پاره‌که‌ی پێم‌داناردی ویی‌ده) ف ۱) خودش؛ ۲) به او.

وی‌یان: ۱) وێشان، خۆیان؛ ۲) به‌وان: (نانت‌ده‌مێ وی‌یان ده) ف ۱) خودشان؛ ۲) به‌ایشان.

وه‌یو: چیت لێ‌قه‌وماوه؟ ف تورا چه‌شده است؟.

وی یه: پاڕۆ، بێلی‌دارین ف پارو.



هـ: ١) بزاویکـە لەدوی وشـە بۆ خەبەردان لە چۆنبەنی: (کورنە، دریژە، لوسە، زبـرە)؛ ٢) پەسن و سفەت دەکاتەناو: (سەوزە)؛ ٣) پاشگری پچـوك کردنەوە: (کورنە)؛ ٤) نامزازی بانگ کردن: (بابزە، حەسەنە، مامە، بابە) فـ ١) پسـونـد بە معنی است؛ ٢) حرف تبدیل صفت بە اسم؛ ٣) پسوند تصغیر؛ ٤) حرف ندا.

هٔا: نە، نەخێر فـ نە.

هئا: نە، نەخێر فـ نە.

ها: ١) وەرگرە: (**ها** مشت، **ها** نان بخۆ)؛ ٢) پێچەوانەی نیە: (**ها** لێرە، **ها** لەماڵ)؛ ٣) چیت وت؟؛ ٤) ونەی جواو لەجیبانی بەلێ، نا؛ ٥) خەبەر جیە؟: (**هـا** کەی هاتـەوە؟)؛ ٦) نەوەنـا: (**هـا** دەچم)؛ ٧) ونـەی ناگادارکردن یەگەڤەوە: (فومار نەکەی ها، **ها** پێت دەلێم)؛ ٨) پاشگری نیشـانەی کۆ: (سەنەهاساڵە)؛ ٩) گەیشنەبەرەوە، ئاما: (غەلبفە **ها** بۆ ماڵمان)؛ ١٠) دباری‌دا، مەعلوم‌بو: (ها نەوە زانیم جیە)؛ ١١) خەبەر، ناگا: (هـام لیْ‌نیە، های لیْ‌نیە)؛ ١٢) نەم: (هـارۆ وانا: ئەمرۆ) فـ ١) بگیر؛ ٢) موجود است، هست؛ ٣) چەگفتی؟؛ ٤) بلی، آری؛ ٥) چە خبـر است؟؛ ٦) اینـك، اکنـون؛ ٧) حرف تنبیە و تحـذیر، هان؛ ٨) علامت جمع؛ ٩) آمد؛ ١٠) پس معلوم شد؛ ١١) آگاهی، اطلاع؛ ١٢) این.

هاپ: ئاپ، برای باوك، مام فـ عمو، عمّ.

هاپۆ: ١) هاپ؛ ٢) بانگ کردنی مام فـ ١) عمو؛ ٢) ای عموا.

هات: ١) ئامـا، گەیشـنـەبـەرەوە، ها؛ ٢) بەخت، ئالـح؛ ٣) ساڵی زۆر بەحـاسڵ: (ئەوساڵ ساڵەکەی **هاتە**)؛ ٤) پاشگری کۆ: (میوە**هات**)؛ ٥) خەبەرت، ناگات: (**هات** نیە، **هات** لیْ‌نیە) فـ ١) آمد؛ ٢) شانس؛ ٣) سال پرمحصول؛ ٤) پسوند جمع؛ ٥) خبرت، اطّلاعت.

هاتگ: کەسێ گەبشتوەتەبەرەوە فـ آمدە، رسیدە.

هاتگەخۆیا: بەخۆدا هانوە، گەشەی کردوە فـ شکوفاشدە، سرحال آمدە.

هاتم: ١) گەیشتمەبەرەوە، ئامام؛ ٢) بەختم: (**هاتم** نیە) فـ ١) آمدم؛ ٢) شانسم.

هاتن: ١) بەکـۆمـەڵ، گەیشـتـەبەرەوە: (بزن و مەڕ **هاتن**، خەڵفەو دەروێش **هاتن**)؛ ٢) ناخـۆ گەیشتنـەبەرەوە؛ ٣) چاوگەی گەیشتن لەڕێوە؛ ٤) دەست‌بەجێ وڵەکردنی ...؛ ٥) نیشانەی بەرکاری: (**هاتنە**کوشتن، وانا: کوژران) فـ ١) آمـدند؛ ٢) آیا آمدند؟؛ ٣) آمدن؛ ٤) وزیدن باد؛ ٥) علامت مفعولی.

هاتن‌بەخۆدا: بەخۆداهاتن، گەشەکردن فـ شکوفاشدن.

هاتن‌وچـوون: ١) ئاموشۆ؛ ٢) گەیشتنەبەرو ڕۆیشتن فـ ١) آمدوشد؛ ٢) آمدند و رفتند.

هاتنە: ١) هیچ خەبەر نیە؛ ٢) گەیشتونەبەرەوە فـ ١) خبری نیست؛ ٢) آمدەاند.

هاتنەبا: وەباهاتن فـ جفت‌خواهی دڵە.

هاتنەبار: ١) ڕێك‌وپێك‌بوون؛ ٢) سازان و ڕازی‌بوون فـ ١) هموارشدن؛ ٢) سازش کردن و راضی شدن.

هاتنەبران: نزیك‌بە خەلاس‌بوون فـ نزدیك بە اتمام.

هاتنەبڕین: شیاوی بڕدران، بڕان: (دارەکە **هاتەبڕین**) فـ قابل بریدە شدن.

هاتنـەبـەر: ١) بەرگرتنی دار؛ ٢) نزیك‌بوون فـ ١) بەثمـر نشستن؛ ٢) نزدیك شدن.

هاتنەبەرِبار: ملدان، دەست لەسالاری‌بەردان فـ از لج دست برداشتن.

هاتنەبەرەوە: بۆ نزیك هاتن فـ نزدیك شدن.

هاتنەبەرهەم: گەیشتنەکانی بەروبودان فـ بەثمرنشستن.

هاتنەپاڵ: تێکەڵاوبوون، لیْ‌زیادبوون فـ اضافەشدن بە.

هاتنەپێ: بەملداهاتن، بەسەرداهاتن، نۆش‌بوون: (قەرزم **هاتۆتەپێ**) فـ بە گردن افتادن، برعهدە قرارگرفتن.

هاتنەپێش: ڕوودان، قەومان فـ روی دادن، پیشامد.

هاتنەتماشا: بۆ دیتن هاتن فـ بەتماشا آمدن.

هاتنەتێو: بۆ ناوەوە هاتن فـ بەدرون آمدن، داخل شدن.

هاتنەخاڕن: خوران [ف] خورده‌شدن.

هاتنەخوار: ١) بەرەژێر بوون؛ ٢) بڕبنی لە هاتنەبەربار [ف] ١) پایین آمدن؛ ٢) دست از لجبازی برداشتن.

هاتنەخوارن: هاتنەخاڕن [ف] خورده‌شدن.

هاتنەخوران: ١) هاتنەخاڕن؛ ٢) وەخوروکەوتن [ف] ١) خورده‌شدن؛ ٢) به‌خارش افتادن.

هاتنەخەلاس بوون: نزیك بە تەواوبوون [ف] نزدیك به تمام شدن.

هاتنەخەو: دەخەوی کەسێدا دیتران [ف] به‌خواب کسی آمدن.

هاتنەخەون: هاتنەخەو [ف] به‌خواب کسی آمدن.

هاتنەدەر: دەرچوون، دەرهاتن [ف] بیرون آمدن.

هاتنەدی: وەدی‌هاتن [ف] به‌وقوع پیوستن.

هاتنەدیل: هاتنەدی [ف] به‌وقوع پیوستن.

هاتنەڕو: ئاشکرابوون، دیارکەوتن: (کارەکە **هاتەڕو**، عەیب **هاتۆتەڕوی**) [ف] آشکار شدن.

هاتنەڕەدا: مل‌دان، ڕازی‌بوون [ف] راضی شدن، زیر بار رفتن.

هاتنەڕێ: تووش‌بوون، بەسەرهات [ف] پیش‌آمد، برسرآمدن.

هاتنەڕێگە: ١) هاتنەڕێ؛ ٢) هاتنەبار [ف] ١) پیش‌آمد؛ ٢) سازش کردن، به‌راه آمدن.

هاتنەزمان: جواب‌دانەوە بەتووڕەیی [ف] به‌حرف آمدن.

هاتنەزوان: هاتنەزمان [ف] به‌حرف آمدن.

هاتنەژان: وەژان‌هاتن، ژان‌کردن [ف] به درد آمدن اندام.

هاتنەژوور: ١) چوونەناو؛ ٢) بەرەوسەرەوهاتن [ف] ١) داخل شدن؛ ٢) روبه‌بالاآمدن.

هاتنەژۆر: بەرەوبالا هاتن [ف] روبه‌بالا آمدن.

هاتنەژێربار: کەوی‌بوون، ڕام‌بوون، مل‌دان [ف] رام شدن.

هاتنەساو: تیژبوونی تیغ بە بەردەسان [ف] تیزشدن تیغ با فسان.

هاتنەسۆ: هاتنەژان. بۆ برینی دەڵێن [ف] به‌درد آمدن زخم.

هاتنەسۆراغ: سەردان لە کەسێ: (**هاتەسۆراغم** داوای قەرزەکەی کرد) [ف] سُراغ کسی رفتن.

هاتنەسوێ: ١) هاتنەسۆ؛ ٢) هاتنەتماشا [ف] ١) به‌دردآمدن زخم؛ ٢) به‌تماشا آمدن.

هاتنەسەر: ١) خەیاڵ لە کاری‌دان: (**هاتۆتەسەرم** بچمەشار)؛ ٢) بەسۆراغ‌هاتن: (**هاتوتەسەرم** بۆ بیگار)؛ ٣) هاتنەژوور؛ ٤) تووش‌بوون: (بەڵا بەکم **بەسەرهات**) [ف] ١) خیال کاری کردن، به فکر انجام کاری افتادن؛ ٢) به‌سراغ آمدن؛ ٣) بالاآمدن؛ ٤) دچار شدن.

هاتنەسەرچاك: دیدار لە گۆڕی پیاوچاکان کردن [ف] به زیارت قبر اولیاء آمدن.

هاتنەسەرچاکی: ١) هاتنەسەرچاك؛ ٢) دەست لەخراپەبەردان [ف] ١) به زیارت قبر اولیاء آمدن؛ ٢) راه صلاح گرفتن.

هاتنەسەرچۆك: ١) لەسەر دوو ئەژنۆ دانیشتن بۆ ڕێزگرتن لە گەورەپیاو؛ ٢) بریتی لە بەزین و تەسلیم‌بوون [ف] ١) بر زانو نشستن در حضور بزرگتران؛ ٢) کنایه از تسلیم شدن، به زانو درآمدن.

هاتنەسەرخۆ: ١) بووژانەوە؛ ٢) بێداروهۆشیاربوونەوە [ف] ١) سرحال آمدن؛ ٢) هشیارشدن.

هاتنەسەرشار: ١) گەیشتنەسەر مەیدانی گەمە؛ ٢) دەورەلەشاردانی دوژمن [ف] ١) به‌آخر میدان بازی رسیدن؛ ٢) شهر را محاصره کردن.

هاتنەسەرشەك: ١) هاتنەسەرچۆك؛ ٢) شەگەهاتنی جگ [ف] ١) نگا: هاتنەسەرچۆك؛ ٢) «شه‌گه» آمدن شتالنگ.

هاتنەسەرکلك: خۆحازرکردنی مار بۆ شەڕ [ف] آمادگی مار برای جنگ.

هاتنەسەرلا: ١) سەرسەختی و لاساری کردن: (لێمان **هاتۆتەسەرلا** بەقسەمان ناکا)؛ ٢) کەوتنە سەرتەنیشت [ف] ١) تمرّد ولجبازی؛ ٢) بر پهلو افتادن.

هاتنەشکایەت: چوونەلای دەسەڵاتدار بۆ دادپرسین [ف] به‌شکایت آمدن.

هاتنەقسە: وەقسەهاتن، وەدەنگ‌هاتن [ف] به‌سخن آمدن.

هاتنەقوتان: لێدران [ف] کتك خوردن.

هاتنەکار: ١) وەکارکەوتن؛ ٢) بۆ کارکردن ئامان [ف] ١) به‌کار افتادن؛ ٢) آمدن برای کارکردن.

هاتنەکایەوە: ١) بەحیساب‌هاتن لەناوخەڵکا: (مام‌پایز ئێستا **هاتۆتەکایەوە**)؛ ٢) بۆ یاری‌کردن ئامادەبوون [ف] ١) به‌حساب آمدن شخصیّت در جمع؛ ٢) برای بازی آمدن.

هاتنەکردن: ١) شیاوی کردن: (ئەم‌کارە **دێتەکردن**)؛ ٢) ئەنجام‌دران [ف] ١) سزاوارکردن، شایستهٔ انجام دادن؛ ٢) انجام شدن.

هاتنەکرن: هاتنەکردن [ف] نگا: هاتنەکردن.

هاتنەکڕین: ١) شیاوی کڕین: (**دێتەکڕین** گران‌نیە)؛ ٢) کڕدران [ف] ١) سزاوار خریدن، قابل خریدن؛ ٢) خریده‌شدن.

هاتنەکوشتن: کوژران [ف] کشته‌شدن.

هاتنەکوڵ: دەس‌کردن وە جۆشیان [ف] جوش آمدن.

هاتنەکۆڵ: چوونەسەرپشتی کەسێ [ف] برکول کسی سوارشدن.

هاتنەگرتن: گیران [ف] گیرافتادن.

هاتنەگرین: دەست‌کردن بە گریان [ف] به‌گریه افتادن.

هاتنەگۆڕ: هاتنەڕو [ف] نگا: هاتنەڕو.

هاتنەگوڕ: بووژانەوە [ف] سرحال آمدن.

هاتنەگەڕ: وەگەڕکەوتن [ف] به‌گردش افتادن آسیاب و چرخ.

هاتنەگیر: هاتنەگرتن [ف] گیرافتادن.

هاتنەلا: ١) سەرلێدان، دیدەنی‌کردن؛ ٢) نزیك‌بوونەوە؛ ٣) بریتی لەمردن [ف] ١) دیدارکردن؛ ٢) نزدیك شدن؛ ٣) کنایه از مُردن.

هاتنەلادا: بەلاداهاتن، خواربوونەوە بەلای تەنیشتا [ف] کج شدن به جانب، میل کردن، مایل شدن.

هاتنەلاوە: دوورکەوتنەوە لە شتێ [ف] کنار گرفتن.

هاتنەناو: ١) هاتنەنێو؛ ٢) تێکەڵاوبوون: (تۆش ناوت **هاتەناو** ناوان) [ف] ١) داخل شدن؛ ٢) آمیختن، قاطی شدن، مخلوط شدن.

هاتنەو: ١) گەیشتنەوە بەرەوە؛ ٢) بڕوانە هیچ نیە [ف] ١) برگشتند؛ ٢) ببین هیچ نیست.

هاتنەوە: گەڕانەوە ف باز آمدن.
هاتنەوەجێ: خۆشەوەبوونی ئەندامی وەرگەڕاو ف جا افتادن استخوان از جا دررفته.
هاتنەوەحاڵ: بوژانەوە ف سرحال آمدن بعد از فقر یا بیماری.
هاتنەوەسۆ: کولانەوەی برین ف تازه شدن زخم.
هاتنەوەسەرخۆ: سانەوە لەپاش دەردو ئازار ف آسودن بعد از درد و ناراحتی.
هاتنەوەهۆش: وشیاربوونەوە دوای بێ‌هۆشی ف بەهوش آمدن.
هاتنەوەیەك: وێك‌هاتنەوەی لێك‌ترازاو ف بەهم آمدن ازهم دررفته.
هاتن‌هەڤ: لەدەوری یەکتر کۆبوونەوە ف گردهم جمع شدن.
هاتنەهەی: بەدەعبەبوون، فیزلێ‌بەبدابوون ف منکبّر شدن.
هاتو: ١) هانگ؛ ٢) ئەگەرکو: (هاتو لەماڵ‌نەبو چی‌بکەم؟) ف ١) آمده؛ ٢) اگر، در صورتی که.
هات‌وبات: خۆ و بەخت ف بسته بەشانس.
هاتوچو: ١) هانوچۆ؛ ٢) گەبشنەبەرەوەو ڕۆیشت ف ١) نگا: هانوچۆ؛ ٢) آمد و بعد رفت.
هاتوچۆ: ١) ئاموشۆ؛ ٢) لەرەو جوولەی دالەقای؛ ٣) سەفەرکردن‌و گەڕان: (دایم لەهاتوچۆدایە) ف ١) آمد وشد؛ ٢) نوسان؛ ٣) گشت و سفر.
هاتوچۆن: گەڕان بەزۆرلادا ف سفر و سیاحت کردن بە اطراف.
هاتوچۆن کەر: ڕێبوار، ڕێوگ ف رهگذر، مسافر در راه.
هاتوَر: باگردان ف بام غلتان.
هاتوُر: تیلای زل کە گێچ‌و شتی تری پێ‌ورددەکەن ف چماق سنبر برای کوبیدن گچ و امثال آن.
هاتول: ١) ناربکارانی پارێزگاری؛ ٢) لاگرانی کەسێ لەشەڕوکێشەدا ف ١) گروه دفاعی؛ ٢) هواداران کسی در جدال و نزاع.
هاتولك: هانۆل ف نگا: هانۆل.
هاتـــوُن: ١) نوُن، ئاگردانی حەمـام؛ ٢) دۆزەهـ، جەحـــەنـــدەم؛ ٣) گەبشنوونـەبـەرەوە: (هاتوُن نەهاتوُن بەهاتوُن) ف ١) گلخن؛ ٢) جهنّم؛ ٣) آمده‌اند.
هاتـوُنە: ١) گەیشتوونەبەرەوە، هاتوُن؛ ٢) جەحەندەمە ئەوەندە گەرمە ف ١) آمده‌اند؛ ٢) مانند جهنّم است از شدّت گرما.
هاتوُمەتەوە: گەڕاومەوە ف بازآمده‌ام.
هاتوُنەتەوە: گەڕاونەوە ف بازآمده‌اند.
هاتوُنەوە: گەڕاونەوە ف بازآمده‌اند.
هات‌ونەهات: خۆ و بەخت، هات‌وبات ف بسته بەشانس.
هات‌وهاوار: دادوفەریاد، جەقەوگوڕە، زەنازەنا ف داد وفریاد.
هات‌وهوُت: شات‌وشوُت ف لاف و گزاف.
هات‌وهەو: گوڕەگوڕی سواران لە ئەقڵەبازی ف هو و جنجال سواران در مسابقه.
هاتوُین: گەبشتو بنەبەرەوە ف آمده‌ایم.
هاتوُبنەوە: گەڕاوبنەوە ف بازآمده‌ایم.
هاتە: ١) هات، بەخت، تالح؛ ٢) بیرێ کە ئەکەوێتەدڵەوە ف ١) شانس؛ ٢) خاطره.

هات‌هات: قسەداکەوتن بە هاتنی کەسێ یا کۆمەڵێ‌و بەدرۆدەرچوُن: (بوُ بە هات‌هاتی ڕۆمێ) ف شایعهٔ دروغین آمدن کسی یا جمعی.
هاتەر: ئاتەر، ئاور، ئاگر، ئایەر ف آتش.
هاتەران: قسەپەڕاندن، ڕاوانن، وڕێنە ف هذیان.
هاتەران‌پاتەران: قسەی بێ‌ماناو هیچ‌وپوُچ ف پرت و پلا، چرندوپرند.
هاتەرێ‌ماتەرێ: جێژنەپیرۆزەی نەورۆز بەمـانا ئەی‌ئاگر ئەی‌دا بە. منالگەل لە شەوی نەورۆز دەچنەسەربانان‌و دەڵێن: *هاتەرێ‌ماتەرێ پیرۆزینـان بێنەسەرێ، لەماڵانیشەوە خای سوُرکراویان ئەدەنێ* ف عبارت تبریك عیدنوروز که معمولاً از طرف کودکان برای دریافت عیدی گفته می‌شود.
هاتەهات: هات‌هات ف نگا: هات‌هات.
هاتەهاتە: هات‌هات ف نگا: هات‌هات.
هاتی: ١) هاتگ؛ ٢) گەیشتبەبەرەوە؛ ٣) هات، بەخت؛ ٤) ساڵی پڕ بەهرە ف ١) آمده؛ ٢) آمدی؛ ٣) اقبال؛ ٤) سال پر برکت.
هاتیار: هانگ ف آمده، از راه رسیده.
هاتیت: گەیشتبەبەرەوە، هاتی، ئامای ف آمدی.
هاتین: گەیشتینەبەرەوە، ئامابن ف آمدیم.
هاتینە: ١) هاتوبن؛ ٢) هاتون ف ١) آمده‌ایم؛ ٢) آمده‌اند.
هاتینـەوە: ١) گەڕاینـەوە، وەگەڕیاین؛ ٢) هاتـوُنـەوە، گەڕاونەوە ف ١) بازآمده‌ایم؛ ٢) بازآمده‌اند.
هاج: ١) بزوز، دانـەسـەکنـاو: (منـاڵێکی هارو **هاج**)؛ ٢) گێژ، سەرگێژ: (**هاج‌و واج بوُم**) ف ١) ناآرام، بازیگوش؛ ٢) هاج وواج.
هاجاڕ: بنەجاڕ، بنەگیابەکە ئەخورێ ف نگا: بنجاڕ.
هاجاس: ١) ناوبژی؛ ٢) ناوبژیکەر ف ١) میانجیگری؛ ٢) میانجی.
هاجاس کەر: ناوبژیکەر ف میانجی.
هاجرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هاجسنی: گونـدێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که رژیم بعث آن را ویران کرده است.
هاجڕەشك: بـەڕەسیلکەی ناومالان، حاجی‌ڕەشـك، هاج‌هەجك ف پرستو.
هاجوُج: عاجوُج، ئاجوُج ف یأجوج.
هاجوواج: گێژوویژ ف هاج وواج، سرسام و گیج.
هاجە: داوێنی چادر ف دامنهٔ خیمه.
هاجەت: حاجەت، ئەسپابی ماڵ ف لوازم منزل.
هاجەر: ناوە بوّ پیاوان‌و ژنان ف نام مردانه و زنانه.
هاجی‌بایف: حاجی‌بابف ف نگا: حاجی بایف.
هاجەرەمەندا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شده توسط رژیم بعث عراق.
هاچار: ئاچەر، کلیل، مفتە ف کلید.
هاچە: ١) قافە، لکی دولکە، حاچە: (داریکی دوهاچەی هێنا)؛ ٣) هاچە

ف ١) شاخهٔ چوب دوشاخه؛ ٢) دامنهٔ خیمه.

هاچەر: هاچار ف کلید.

هاچەسو: ناوی دێ‌یەکە ف نام روستایی است.

هادار: نادار، نەجوڵ، بێ‌بزاو ف بی‌حرکت، ساکن.

هادر: دەس‌بەجێ، بێ‌درەنگ‌کردن ف فوراً.

هادری: هادر ف فوراً.

هادی: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

هار: ١) سەگێ کە لە نەخـۆشی مێشکەرە شێت بو بێت؛ ٢) بڕێنی لە بیاوی بەدفەڕ بەئازار؛ ٣) بڕێنی لە مرۆی زیرەك و وریا؛ ٤) بڕێتی لە نۆقرەتەگر؛ ٥) خوار، ژێر، ژێرو ف ١) هار، سگ هار؛ ٢) کنایه از مردم‌آزار؛ ٣) کنایه از زیرو زرنگ؛ ٤) کنایه از ناآرام؛ ٥) پایین، پابینی.

هاڕ: ١) ئامرازی وەك ئارد وردکردن؛ ٢) کەسێ کە شتێ وەك ئارد لێ‌دەکا؛ ٣) بەرداش ف ١) ابزار آردکردن؛ ٢) کسی که چیزی را آرد کند؛ ٣) سنگ آسیا.

هاڕئاسیاو: بەرداش ف سنگ آسیا.

هاڕا: وردکرا، کرا بە آرد ف خرد شد، آرد شد.

هارام: هێدی، هێمن، ئارام ف آرام.

هاڕان: وردبوون، بەئاردبوون ف خردشدن مانند آرد.

هاڕاندن: ١) وردکردن وەك ئارد؛ ٢) نارەتەلێدان ف ١) خردخاك کردن؛ ٢) نعره‌زدن، غرنبیدن.

هاڕاو: وردکراو ف خردشده، آردشده.

هاڕاوە: خاکە، شتێ کە وەك ئاردی لێ‌کراوە ف خاکه، ریزهٔ خردشده.

هاربر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاربـوون: ١) نەخـۆشی‌مێشك گرتن، تووشی نەخۆشی هاری هاتن؛ ٢) بڕێنی لە بەدفەڕی ف ١) هارشدن، بەبیماری هاری گرفتار شدن؛ ٢) کنایه از مردم‌آزاری و موذیگری.

هارتوهورت: هات‌وهوت ف لاف و گزاف.

هارد: ئارد، دەخڵی لەئاش و دەستاڕ لێ‌کراو، واتا هاڕدراو ف آرد.

هاڕدرا: کرابەئارد ف آردشد.

هاڕدراو: هاڕاو ف آردشده.

هاڕراو: هاڕدراو ف آردشده.

هاڕراوە: هاڕاوە ف خاکه، ریزهٔ کوبیده.

هاڕە: دەنگی زۆر بەنەوژمی دڵ‌لەرزێن ف غرنبه.

هارسم: ١) بەرسیلە؛ ٢) ناوی بەرسیلە ف ١) غوره؛ ٢) آب غوره.

هارمـەنـدە: نۆکێکە ژن نەیکەن واتا: هاربێ تووشی نەونەخۆشبە بێ کە سەگی بێ‌هاردەبێ ف نفرین زنانه، هارشوی.

هارمێ: هرمی ف گلابی.

هارۆ: ئەمڕۆ، ئیرڕۆ ف امروز.

هاڕۆ: ١) بوك، بدو؛ ٢) نارو، خەبار؛ ٣) شەوبلکە، شەوبلاکە ف ١) لثّه؛ ٢) خبار؛ ٣) آرواره.

هارۆساره: ئەمڕۆسبەی، نەفرەدان ف امروز و فرداکردن.

هاروهاج: ١) بزۆزو نۆقرەنەگر؛ ٢) شەڕفرۆش و بەنەنشقەلە ف ١) ناآرام و بازیگوش؛ ٢) ستیزه‌جو.

هاروێ: ١) نارو، هاڕو، خەبار؛ ٢) بوك، بدو، هاڕۆ ف ١) خیار؛ ٢) لثه.

هارە: ١) هاڕە، نەعرەنە، نارەنە؛ ٢) بەرداش؛ ٣) نزترە ف ١) غرنب؛ ٢) سنگ آسیا؛ ٣) قارقارك.

هارەدەسی: دەستاڕ ف دستاس.

هارەکردن: ١) نەڕاندن؛ ٢) تێك‌ڕخانی چیا، داڕرخان ف ١) نعره‌زدن؛ ٢) فروریختن کوه.

هارەگـل: ١) دەسـتاڕ؛ ٢) جون، بەردی لەجێگەی دەسکاونگ ف ١) دستاس؛ ٢) هاون سنگی.

هارەماسی: هەرەماسی، جۆرێ ماسی ف اره ماهی.

هارەهار: هاڕەی زۆر، دەنگی زەلامی بەسام ف غرنبهٔ بسیار.

هاری: ١) ناری، ناریکاری؛ ٢) نەخۆشی شێت بوونی سەگ؛ ٣) بڕێتی لە شەڕفرۆشی و نارادردانی خەڵك ف ١) کمك؛ ٢) بیماری هاری؛ ٣) کنایه از ستیزه‌جو یی و مردم‌آزاری.

هاری: بەلێ، ئاری ف آری.

هاڕی: ڕردی‌کرد وەك ئارد ف آرد کرد.

هاڕێ: ١) نزترە؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) قارقارك؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاڕیا: هاڕدرا، هاڕا ف آرد شد.

هاڕباگ: هاڕاو ف خردشده.

هاڕبان: هاڕان ف خردشدن.

هاڕباو: هاڕباگ، هاڕاو ف خردشده.

هاریای: نەشەنەکردو، هێوەچوونی نەخۆشی ف زخم یا بیماری پیشرفته.

هاریك: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شده توسط رژیم بعث عراق در کردستان.

هاریکار: ئاریکار، کەسێ کە کۆمەگ بە بەکێ دەکا ف کمك کننده.

هاریکاری: ئاریکاری، کۆمەگ ف کمك.

هاریکە: کۆمەگی بکە ف کمکش کن.

هاریکەر: هاریکار ف کمك کننده.

هاڕین: ڕردکردن وەك ئارد ف آرد کردن.

هاڕینەوە: رەك ئارد ردکردن: (ئەم‌دەرمانە بهاڕەوەو دە چارتێ کە) ف کوبیدن و آسیاب کردن.

هاریە: کرمی دارو شینایی، نزترە ف کرم آفت سبزی و درخت.

هاز: ١) کاردو، کاردی؛ ٢) بیازەخۆگانە ف ١) نگا: کاردو، گیاهی است؛ ٢) گیاهی است رحشی شبیه پیاز.

هازا: ١) ئێرە؛ ٢) لەوێ، لە وێدەرێ ف ١) اینجا؛ ٢) درآنجا.

هازار: ١) ئازار، ژان، ئەزیەت؛ ٢) دەجار سەت، هەزار ف ١) آزار؛ ٢) هزار.

هازە: ١) دەنگی زۆر ناریکی ناوی سەرناور: (هازەی سەماوەر دێت)،

گیزە: ۲) کاردو[ف] ۱) صدای آب روی آتش قبل از جوشیدن؛ ۲) نگا: کاردو.

هازەپەلك: جۆرێ کاردو[ف] نوعی گیاه «کاردو».

هازەخۆگانە: جۆرێ کاردو[ف] نوعی گیاه «کاردو».

هازەرۆشە: جۆرێ کاردو[ف] نوعی گیاه «کاردو».

هازەکورانە: جۆرێ کاردو[ف] نوعی گیاه «کاردو».

هازەکورە: جۆرێ کاردو[ف] نوعی گیاه «کاردو».

هازەمارانە: جۆرێ کاردو[ف] نوعی گیاه «کاردو».

هازەهاز: گیزەگیزی سەماوەر[ف] صدای سماور.

هاژ: ۱) هاج، گێژ، سەرسام؛ ۲) بنەمای هاژان وانا: بەرزو نەوی‌بونی سەرسنگ لە نەفەس‌تەنگی[ف] ۱) سراسیمه، هاج‌وواج؛ ۲) بالا و پایین رفتن سینه از نفس تنگی.

هاژان: هاژ، بەرزو نەوی‌بونی سنگ[ف] بالا و پایین رفتن سینه.

هاژۆ: ئاژۆ، لێخوڕ[ف] راننده.

هاژۆت: ۱) راسردو بۆ لێخوڕین: (ئیسترەکانی **هاژۆت**)؛ ۲) پەلامار، وروژم[ف] ۱) راند؛ ۲) هجوم، یورش.

هاژۆتاندن: ۱) لێخوڕین؛ ۲) دنەدان[ف] ۱) راندن؛ ۲) تحریك کردن.

هاژۆتکار: پەلاماردەر، وروژم‌کەر[ف] یورش‌آور، مهاجم، حمله‌ور.

هاژۆتن: ۱) لێخوڕین، ئاژۆتن؛ ۲) پەلاماردان[ف] ۱) راندن، رانندگی؛ ۲) حمله‌بردن.

هاژۆتی: ۱) لێی‌خوڕی؛ ۲) لێخوڕدراو[ف] ۱) راند؛ ۲) رانده‌شده وسیلهٔ راننده.

هاژۆتێ: پەلاماری بۆکرد[ف] به وی حمله کرد.

هاژۆتیار: پەلاماردەر[ف] نگا: هاژۆتکار.

هاژۆر: لێخوڕ[ف] راننده.

هاژوواژ: هاج وواج[ف] گیج و منگ، هاج وواج.

هاژە: ۱) دەنگی گەڵاو لك لەبەر با؛ ۲) دەنگی ئاوهەڵدێر[ف] ۱) صدای تندباد برشاخسار؛ ۲) صدای آبشار.

هاژەك: قیشەکەشێنە[ف] موشك، فشفشه.

هاژەکردن: هازەکردن، دەنگی داڕوخانی بەردو ئاخ لەسەرڕا[ف] صدای فروریختن کوه و سنگ.

هاژیان: هاژان[ف] بالا و پایین آمدن سینه.

هاژیلە: کۆژەکە[ف] نوعی خرمهره.

هاژین: هاژیان، هاژان[ف] نگا: هاژیان.

هاس: ۱) هاز، کاردو؛ ۲) جانەوەرێکی دڕندەیە لەپڵنگ جکۆلەترو بەرەنگی پڵنگ، دوورەشێر؛ ۳) خواز، خواست؛ ۴) ترس، باك؛ ۵) ئاگاکردن، حەس، حەسان، بێ‌حەسان[ف] ۱) گیاه «کاردو»؛ ۲) یوزپلنگ؛ ۳) خواست؛ ۴) ترس و بیم؛ ۵) حسّ، احساس.

هاسان: ۱) سانا، ئاسان؛ ۲) بەردەسان[ف] ۱) آسان؛ ۲) فسان.

هاسان‌بژیو: کەم‌خەرج[ف] کم مخارج.

هاسانی: سانایی[ف] آسانی.

هاسایش: چاوپێ‌کەوتن، دیدارکردن[ف] دیدارکردن.

هاست: ئاشت، بێ قارکردن[ف] آشتی، قهرنکرده.

هاسلی: ئاکام، ئەنجە[ف] نتیجه، حاصل.

هاسلی کەلام: پوختەی ونار[ف] خلاصهٔ کلام.

هاسۆ: ئاسۆ[ف] افق.

هاسێ: عاسێ، سەخت‌و دژوار[ف] سخت و دشوار.

هاش: ۱) بێ‌نرخ، نەتشت، بێ‌بەهرە، بەهیچێ؛ ۲) خەبەری نەو: (هاش لێ نیە وانا: خەبەری نیە)؛ ۳) نامەزروێیی؛ ۴) وچان، راوەستان؛ ۵) ئاشت، ئاشتی؛ ۶) تینوەتی زۆر[ف] ۱) بی‌ارزش؛ ۲) خبراو؛ ۳) اشتها و آرزوی شدید؛ ۴) مکث، توقّف کوتاه؛ ۵) آشتی؛ ۶) تشنگی شدید.

هاشا: ۱) حاشا؛ ۲) دەست‌هەڵگرتنی ژن لە مێرد[ف] ۱) انکار؛ ۲) صرف‌نظر کردن زن از زندگی با شوهر، تصمیم به جدایی از شوهر.

هاشت: تێوان‌خۆش، ئاشت[ف] باهم در صلح و آشتی.

هاشت کرن: رازی کردن[ف] راضی کردن.

هاشرمە: کەزوێ کە دەکرێتە باڵو[ف] رانکی.

هاشۆشە: هاوسا[ف] همسایه.

هاشوهۆش: شات‌وشۆت[ف] لاف و گزاف.

هاشمە: ۱) هەیف، مانگی بەعاسمانەوە؛ ۲) مانگانە، کرێی مانگ‌بەمانگ، ئاشمە[ف] ۱) ماه، قرص ماه؛ ۲) ماهیانه، ماه‌به‌ماه.

هاشە: ۱) هاژە؛ ۲) خۆهەڵکێشان، مەحتی‌خۆکردن[ف] ۱) نگا: هاژە؛ ۲) لاف.

هاشەکەر: خۆهەڵکێش، کەسێ مەحتی خۆ دەکا[ف] لاف‌زن.

هاشەوهۆشە: هاشوهۆش[ف] لاف و گزاف.

هاشەهاش: هازە[ف] نگا: هازە.

هاف: ۱) نك، کن، جەم، لا، پال؛ ۲) بانایی سەربان، روکاری دەرەوەی بان؛ ۳) نهۆمی سەرەوە، باڵەخانە[ف] ۱) نزد، پیش؛ ۲) پشت‌بام، نمای بیرونی بام؛ ۳) طبقهٔ بالای ساختمان.

هافر: ۱) ئاخوڕ؛ ۲) تفاق، کاو گیای عەنبارکراو[ف] ۱) آخور؛ ۲) علوفهٔ انبارشده.

هافردان: عەنباری گیاو تفاق[ف] انبارعلوفه.

هافل: ئاکام، ئەنجە[ف] نتیجه.

هاڤ: ئام، ئاو، وتەی شەریکی لە رەنگ‌و خو با لە هەرشتێ: (**هاڤمال** وانا: ئاوسا)[ف] هم، کلمهٔ اشتراك.

هاڤا: داروکەیەکە بە کونی تیری گای‌دا دەکەن[ف] چوبکی در یوغ.

هاڤاژ: بەقەد لازم قسە بکە، قسەی زیاد مەکە[ف] زیادحرف نزن.

هاڤاژە: هاڤاژ[ف] نگا: هاڤاژ.

هاڤال: دۆست، ئاواڵ[ف] دوست، رفیق.

هاڤر: ۱) هافر، ئاخوڕ؛ ۲) ئاوڕ، لاکردنەوە[ف] ۱) آخور؛ ۲) عطف توجّه، التفات، برگشتن و نگریستن.

هاڤرقەدان: ئاوڕدانەوە[ف] بەپشت سرنگاه کردن.

هاڤرڤیدان: ئاوڕلێ‌دانەوە [ف] توجّه به طرف چیزی یا کسی معطوف داشتن.

هاڤرك: ملەکەر، کەسێ دەگەڵ یەکێ بەربەرەکانی دەکا[ف] هم‌چشم.

هاڤرکێ: کێبەرکێ، رکبەرکێ [ف] هم‌چشمی.

هاڤرێ: ١) نامرا؛ ٢) دۆست [ف] ١) همراه؛ ٢) دوست.

هاڤریژ: رەحەت‌بوونی ژن [ف] آسودن زن از همخوابگی.

هاڤـل: ١) بەهـرەی کار، بەروبـوو؛ ٢) نەترسان لە کارو مل‌پێوەنان؛ ٣) کۆشش‌ونەقالا؛ ۴) ناربکاری، بارمەتی [ف] ١) بهرهٔ کار؛ ٢) اقدام؛ ٣) کوشش؛ ۴) یاری، کمک.

هاڤل‌بوون: بەهرەدیتن، فازانج‌کردن [ف] سودبردن.

هاڤل‌کرن: بەهرەبێدان [ف] سوددادن.

هاڤلیك: ١) گیاگەسك؛ ٢) گەسك [ف] ١) گیاه جارو؛ ٢) جارو.

هاڤلێك: گەسك، گزگ، گیزك [ف] جارو.

هاڤن: ناونگ، دەسکاونگ [ف] هاون، هاونگ.

هاڤوتن: فێربوون، هەڤۆتن [ف] یادگرفتن، آموختن.

هاڤە: لەولاوە [ف] از آنسو.

هاڤـەبن: ١) تۆزقـاڵ، کەمـوسکـە: (**هاڤەبنێ** نرسێ لبا من نینە)؛ ٢) هەوێن، نامبان [ف] ١) مقدار بسیار کم؛ ٢) مایە، خمیرمایە.

هاڤی: ناموێ، غەوارە [ف] بیگانە، غریبە.

هاڤێ: بنەما لە هاڤبتن، فڕێدان، ناوێژتن: (**ناهاڤێ، دهاڤێ**) [ف] پرت. ریشهٔ «هاڤبتن» به معنی پرت کردن.

هاڤیت: ناوێتی [ف] پرت کرد.

هاڤبتن: ناویشتن [ف] پرت کردن.

هاڤیتە: ناوێژراو، فڕێدراو [ف] پرت شده.

هاڤیتەر: فڕێدەر [ف] پرت کننده.

هاڤیژی: ئیرەیی، بەغبلی [ف] حسادت.

هاڤین: ١) تاوسان؛ ٢) نامبان، هەوێن [ف] ١) تابستان؛ ٢) مایە.

هاڤێن: نامبان، هەوێن [ف] مایە، خمیرمایە.

هاڤیناباشین: مانگی ئاب، ئاغستۆس [ف] ماه اوت، مرداد و شهریور.

هاڤیناپێشن: مانگی حوزێران [ف] ماه ژوئن، خرداد و تیر.

هاڤینامیرشەرەف: برێنی لە مانگی رەزبەر [ف] کنایه از مهرماه.

هاڤینـاناوین: ١) جلەی هاوین؛ ٢) برێنی لە گەرمای زۆر [ف] ١) وسط تابستان؛ ٢) کنایه از گرمای شدید.

هاڤین‌چێن: هاوینە، شێناوەرد [ف] کشت صیفی.

هاڤین‌ڤان: کوێستانچی [ف] چادرنشین ییلاق‌رو.

هاڤین‌ڤانی: جۆنەهەوار [ف] به ییلاق رفتن.

هاڤینگە: زۆزان، ئێلاق، وار [ف] ییلاق.

هاڤینوك: رۆژانی گەرمی بەهار کە ناژەڵ نێردەخوا [ف] روزهای گرم بهار.

هاڤینەچەر: لەوەڕگەی بۆش‌وبار [ف] مرتع تابستانی.

هاڤینەسەر: جلکی هاوینە، بۆشاکی ناوسانی [ف] پوشاك تابستانی.

هاڤینەوار: هاڤینگە [ف] ییلاق.

هاڤینەهەوار: هاڤینەوار [ف] ییلاق.

هاڤینی: هاڤین‌چێن، شێناوەرد [ف] کشت صیفی.

هاق کەنی: ئەگەر خوات خۆش دەوێ. ونەیەکە *لەبانی* نکایە [ف] خواهشمندم.

هاقە: هەق لە بەرانبەر کار، مز، مزە [ف] مزد.

هاکا: ١) بەونزیکانە، زۆری نەماوە؛ ٢) بەم‌جۆرە، بەونەرزە [ف] ١) نزدیك است، چیزی نمانده؛ ٢) این طور، چنین.

هاکو: لەکوێ‌یە، لەکام جێگەیە؟ [ف] کجا است؟.

هاکۆ: ١) نێنگاف، لەبڕ؛ ٢) نەدینە کڕین یان کارگرتن [ف] ١) بکهو؛ ٢) ندیدخر بدن یا کارکردن.

هاگ: خا، هێلکە [ف] تخم پرنده.

هاگا: ئاگا، خەبەر: (**هاگام لێ نیە**) [ف] آگاهی.

هاگۆس: نەختەزەوی خەت‌دراو بۆ ژێژەجۆت، هۆگان [ف] قطعه‌زمین ویژهٔ شخم روزانه.

هاگە: هاگ [ف] تخم پرنده.

هاگەبان: راوکە، مارکە [ف] نگا: مارکە.

هاگەوان: مارکە، راوکە، رامك [ف] نگا: مارکە.

هاگی: خەوەر، دەنگ‌و باس، خەبەر [ف] خبر.

هاگی‌دار: ١) وریا، وشیار؛ ٢) لەسەرهەست [ف] ١) هوشیار؛ ٢) گوش به زنگ.

هال: ١) نەمام؛ ٢) درم، بەتا، نازار [ف] ١) نهال؛ ٢) آفت.

هاڵ: ١) ئاڵ، جنۆکەی زەیسنان کوژ؛ ٢) بەرزایی کێو کە پیاو بۆ خوارێ بڕوانێ گێژدەبێ؛ ٣) ئاڵ، ددانی کولبوگ لە ترشی؛ ۴) نراوبلکە؛ ٥) ئاغەڵی مەڕ؛ ٦) ئەشکەوت؛ ٧) رەنگی ئاڵ؛ ٨) کاڵ، رەنگ‌نەماو؛ ٩) جۆنبەتی، حاڵ؛ ١٠) قۆرە، بەرسیلە [ف] ١) آل، موجود خیالی که زائو را می‌میراند؛ ٢) بلندی کوه؛ ٣) دندان کندشده از ترشی؛ ۴) سراب؛ ٥) آغل حیوانات؛ ٦) غار؛ ٧) سرخ روشن؛ ٨) رنگ رفته؛ ٩) حال؛ ١٠) غوره.

هالا: ١) هاڤـاڵ، دۆست، ناواڵ؛ ٢) بەنـای پەنابردن؛ ٣) هاگا، خەبەر، ئاگا؛ ۴) دادو فەریاد [ف] ١) دوست، رفیق؛ ٢) النجا؛ ٣) اطّلاع؛ ۴) داد و فغان.

هالان: ١) نەمـامـان؛ ٢) دنەدان، هانەدان؛ ٣) فیزەو هەراو قوڵە [ف] ١) نهالها؛ ٢) تشجیع، برانگیختن؛ ٣) سروصداوجنجال.

هالان: ١) هەڤالان؛ ٢) پێچان [ف] ١) دوستان؛ ٢) پیچش.

هالاو: ١) ئینی گەرمای زۆر بەتەوژم؛ ٢) بوخ لەبەر گەرما؛ ٣) گۆشتاوی بە بەرسیلە [ف] ١) وزش گرمای شدید؛ ٢) بُخار؛ ٣) آبگوشت با غوره.

هاڵ بردنـەوە: بێهۆش‌بوونی زەیسنان لە دەست جنۆکە [ف] بیهوش شدن زائو از ترس آل.

هاڵ بوونەوە: کول‌بوونی ددان لە ترش‌خواردن [ف] کند شدن دندان از ترشی.

هال کەتن: نۆشی وەبا بوون [ف] دچار وبا شدن.

هالمەوت: هەلامەت، بەسبڤ [ف] زکام.

هالو: لالۆ، خاڵ، برای دایك [ف] دایی.

هالۆ: ناوا، ناوها، ولۆ [ف] چنین.

هالۆ: دیزە، دەفری گلێنی شێوتێدالێنان [ف] دیگ گلی، دیزی.

هالوا: خاڵ، برای دایك [ف] دایی.

هاڵوبلاڵوك: بەلاڵوك ف آلبالو.

هاڵوبەلاڵوك: بەلاڵوك ف آلبالو.

هاڵۆز: ١) ناڵۆز، نێكهاڵاو؛ ٢) برێتی لە پیاوی بەدفەڕ و شەڕانی ف ١) درهم، سردرگم؛ ٢) کنایه از آدم شارلاتان.

هالوزا: خاڵۆزا ف دایی‌زاده.

هاڵۆزان: نێكهاڵان، ناڵۆزبوُن ف درهم ریختن، سردرگم شدن.

هاڵۆزاو: تێكهاڵاو، هاڵۆزاو ف درهم ریخته، سردرگم.

هاڵۆزبوُن: هاڵۆزان ف سردرگم شدن.

هالـوق: نەخۆشیەکـە نوُشی ئەنـدامـانی شەرمدێ ف نوعی بیماری اندامان تناسلی.

هالوه: گۆزە ف کوزه.

هاڵوهەواڵ: دەنگ‌وباس ف خبر.

هاڵوێن: خۆش‌کردنی خێگە بە دەرمانات ف دباغ دادن خیگ با دواجات.

هاڵوێنی: قەیسی دەنك‌شیرن، شەلانی ناوکەخۆشە ف زردالوی هسته شیرین.

هاله: میمك، خوشکی دایك ف خاله.

هالـه: ١) بەرسبلە، هاڵ؛ ٢) جۆرە دومسەلێکە سپی‌واش؛ ٣) ئاڵـەی نەخۆشی پێستی دەم‌وچاوی ژنی زگ‌پڕ؛ ٤) گوندێکە لە کوردستان ف ١) غوره؛ ٢) نوعی دُمل؛ ٣) لکه‌های صورت زن حامله؛ ٤) نام دهی است.

هالەبەلاڵوك: بەلاڵوك ف آلبالو.

هالەپرۆز: پرۆزان ف بخس.

هالەپرۆزبوُن: پرۆزان ف بخسیدن.

هالەت: ١) چۆنەتی؛ ٢) ئامراز؛ ٣) گاسن ف ١) حالەت؛ ٢) ابزار؛ ٣) گاواهن.

هالەزا: میمکزا ف خالەزاده.

هالەژێر: ئەوەتا لە خوار ف درپایین است.

هالەژێر: خونچەی نازەهەڵپێچراوی دارمێو ف شکوفهٔ نودمیدهٔ درخت مو.

هالەژێل: هالەزێر ف نگا: هالەژێر.

هالەکوك: ئاڵەکوك ف نگا: ئاڵەکوك.

هالـەوبـوُن: ١) هاڵ‌بوُنـەوە؛ ٢) ئۆقرەگرتن ف ١) کندشدن دندان از ترشی؛ ٢) آرام گرفتن.

هالەوکردن: ئارام‌کردنەوە، داسەکناندن ف آرام کردن.

هالەین: هێلانە ف آشیانە.

هالی: ١) نیگەبشنو، حالی؛ ٢) بەتال، والا، خالی ف ١) حالی، ملتفت؛ ٢) خالی.

هالێ: هال، بەرسبلە، قۆرە ف غوره.

هالێ‌بوُن: خەبـەرلێ‌بوُن، ئاگابـوُن: (هـام لێ نیه، هات لێ نیه) ف اطلاع داشتن بر.

هالیر: دۆ، دەو ف دوغ.

هالین: ١) هێلان، هێلین، هێلانـه، هێلانـه؛ ٢) جوُلانەی منالی ساوا، دەبدبك ف ١) آشیانه؛ ٢) ننو.

هالی‌هازر: ١) لە ئێستەدا؛ ٢) ئەوی هەیە ف ١) حال حاضر؛ ٢) آنچه موجود است.

هام: ١) وام، ئەوەنام: (هام لێره)؛ ٢) نام، وینە، بەرانبەری: (هام‌دەرد)؛ ٣) هات: (هام‌و شوُ) ف ١) اینك هستم؛ ٢) حرف شراکت، هم؛ ٣) آمدن.

هاما: ١) هەر ئەمەسە؛ ٢) لەودەمەدا؛ ٣) گر بمان ف ١) همین است؛ ٢) درآن هنگام؛ ٣) فرضاً.

هامار: دەشت، راست‌و تەخت، گۆڕ ف راست و هموار.

هاماری: گوزایی، جێگەی بێ‌کەندو کلۆ ف هموارى زمین.

هامبار: عەنبار، هەمار، هەمبار ف انبار.

هامبێز: ئامبێز، باوەش ف آغوش.

هامپا: ئامپا ف همپا.

هام‌پیاڵه: ١) کەسانێ کە پێکەوە شەراب دەخۆنەوە؛ ٢) برێتی لە دۆستی گیانی ف ١) هم‌پیاله؛ ٢) کنایه از دوست جانی.

هامتا: لنگە، ئاونا ف همتا.

هام‌تەراز: بەرانبەر ف برابر، هم‌تراز.

هام‌تەرازو: بەرانبەر ف برابر.

هام‌دەرد: لە خەم‌و خەفەت‌دا بەرانبەر ف همدرد.

هام‌دەم: ئاودەم، ئاودەنگی ف همدم.

هام‌ڕا: ١) ئاواڵ، دۆست؛ ٢) ڕەفیقی سەفەر؛ ٣) لە بیر و ڕادا شەریك ف ١) دوست، رفیق؛ ٢) همراه؛ ٣) هم‌عقیده.

هامراز: ئامراز، ئامیر، ئەسباب، ئەسبابات ف ابزار.

هام‌ڕاز: دۆستی زۆر نزیك ف همراز.

هام‌ڕایی: ١) ڕەفیقـانی لە سەفـەردا؛ ٢) شەریکی لە بیر و ڕادا ف ١) همراهی؛ ٢) هم عقیده بودن.

هام‌ڕیش: ئاواڵ‌زاوا ف باجناغ.

هامزا: دوانە، ئاواڵ‌دوانە، جمك، جوی، لفەدوانە ف همزاد.

هامسا: ئاوسا، جیران ف همسایه.

هامساڵ: لە تەمەندا بەرانبەر ف همسال.

هام‌سایه: جیران، ئاوسا ف همسایه.

هام‌سنوُر: هاوکەوشەن ف هم مرز.

هام‌سەر: برێتی لە ژن بۆ مێرد ف همسر.

هام‌شان: لە قەدر و بابەدا بەرانبەر ف هم‌شأن.

هام‌شکل: لە بیچم‌و تەرزا وەك یەك ف هم‌شکل و هم‌قیافه.

هام‌شۆ: ئاموشۆ ف آمدوشد.

هام‌شوُ: دوژنی مێردێك ف دوزن یك شوهر، دوهوو.

هام‌شیر: دو شیرەخۆرە کەمەمکێکیان مژی‌بێ ف همشیر.

هام‌شیره: هام‌شیر ف همشیر.

هام‌عومر: لە ئەمەندا بەرانبەر ف هم‌سال.

هام‌قەر: هاوتەمەن، هاوعەمر ف هم‌سنّ.

هاملکان: ئەمر بکایی ف امر بکایی.

هامن: ١) ناوسان؛ ٢) نەوەنا من: (**هامن** جەنێژی؟) ف ١) نابسنان: ٢) اینك من.

هامۆتا: بێ سەرو شوێن ف مفقودالاثر.

هامۆش: نارام، هێدی، هێمن ف آرام.

هاموشۆ: ناموشۆ، هامشۆ، هانوجۆ ف آمدوشد.

هاموەوی: دوژنی دوبرا لە مالێکا ف دوجاری، همسران دوبرادر.

هامەیش: هاتن، نامان ف آمدن.

هامیتە: ناوێنە، نێکەڵ کراو ف آمیخنە.

هامێز: نامێز، باوەش، هامبێز ف آغوش.

هامین: ناوسان ف تابسنان.

هان: ١) دنە؛ ٢) وان، نەوەنان ف ١) نحریك؛ ٢) اینك هستند.

هانا: ١) پەنا، لەبەرپارانەوە بۆ دادپرسین: (**هانام** بردەبەر)؛ ٢) نەوجۆرە. ناوها: (بۆ شنێ **هانا** نابێ پباو نۆرەبێ)؛ ٣) سۆمایی، قەوەتی دیتن ف ١) پناه بردن و دادخواهی؛ ٢) این طور؛ ٣) سو، نیروی بینایی.

هانابردن: پەنابردن بۆ فریازەس: (**هانام** بردەبەر خوا دە**هانام هات**) ف پناەبردن به فریادرس.

هانجی: دبسان، دوبارە ف دوباره.

هاندان: دنەدان ف تحریك کردن.

هاندۆ: هێند، هێمابۆ نەندازە ف مقدار، اشاره به اندازه.

هاندێ: هاندۆ ف نگا: هاندۆ.

هانقار: دەوروبەری ناوایی ف حومه.

هانقاس: هانقار ف حومه.

هانقەراس: هانقار ف حومه.

هانکە: نەفەسی توند لەبەر ماندوەنی ف هن‌هن.

هانکەهانك: هانکەی بەشوێن یەکدا ف هن‌هن.

هانگ: بەزمو ناهەنگ ف بزم و جشن.

هانـوهـۆن: باشگـوێ‌خستنی کار، کاردواخستن بەقەسنی ف درنگ و کاهلی کردن، پشت گوش انداختن.

هانە: ١) کانی، سەرجاوە؛ ٢) دنە، هان؛ ٣) نەوەنان؛ ٤) نەوەنا؛ ٥) هانکە ف ١) جشمه؛ ٢) تحریك؛ ٣) اینك اینها، اینهاشان؛ ٤) این است؛ ٥) هِن خسته.-

هانەدان: دنەدان، هاندان ف تحریك کردن.

هانەدرۆزنە: کوێرەکانی، کانی‌یەك کە ناوسان نیشك نەکا ف جشمەای که در تابستان می‌خشکد.

هانەژاڵ: گوندێکە لە کوردسنان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هانـەسـۆرە: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هانەگەرمەڵە: ١) گراو، سەرجاوەی ناوی گەرمو سوێر؛ ٢) گوندێکە لە کوردسنان ف ١) جشمۀ آب معدنی گازدار؛ ٢) نام دهی است.

هانەهانە: ١) دنە، هان، هانە؛ ٢) هانکەهانك ف ١) تحریك؛ ٢) هِن‌هِن.

هانەهانەدان: دنەدان ف تحریك کردن.

هانەهانەکردن: هانکەهانك‌کردن ف هِن‌هِن کردن.

هانـەی‌دل: لەو گونـدانـەی کوردسنـانـە کە بەعسی کاولبان کرد ف روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هانەی‌قول: گوندێکە لە کوردسنان بەعسی وێرانی کـرد ف از روسناهای ویران شدۀ کردسنان توسط بعثیان.

هانی: ١) ناوردی، نانی، نیناى؛ ٢) نەمەسا ف ١) آورد؛ ٢) اینك.

هانێ: ١) وەرگرە، بگرە: (**هانێ** پارەکەت، **هانێ** نان بیخۆ)؛ ٢) نەوەکە: (نەو مرۆڤێ **هانێ** وانا: کاوراکە) ف ١) بگیرش، ازدسنم بگیر؛ ٢) آن بارو.

هانیاگ: ناوەردە ف آوردە.

هانیاو: هانیاگ ف آوردە.

هانیشك: نانیشك ف آرنج.

هانیشکە: نانیشکە ف زانوی لولەبند.

هانین: ناوەردەن، نانین، نینان ف آوردن.

هانینە: نانیە، نینابە ف آورده است.

هانینەوە: ١) هەنینان، گێڕانەوە؛ ٢) بڕێتی لە چارەکردنی لەجێ‌جۆگ: (ناوکمی **هانیەوە**) ف ١) بازآوردن؛ ٢) کنایه از بەجای آوردن از جا دررفته.

هانی‌یۆ: هەر نەمەسە، جینر نا، چیتر نیە ف همین است.

هاو: ١) نام، هام؛ ٢) وتەی بانگ‌لێ‌کردن لە دوور؛ ٣) جلۆنایەتی، حاڵ؛ ٤) نەو ف ١) حرف شراکـــت، هم؛ ٢) حرف ندا برای دور؛ ٣) جگونگی؛ ٤) او.

هاوا: ١) حاڵو هەوا، جلۆنـــەتی؛ ٢) هۆ، سەبـەب؛ ٣) هەوا، کز ف ١) جگونگی؛ ٢) علّت، سبب؛ ٣) هوا.

هاوار: ١) بانـگ‌ڕاهێشنن بۆ ناربکـاری‌و وەهـابـوون لە نەنگـانـە؛ ٢) دەنگ‌بلندکردنی نوند؛ ٣) دادکردن؛ ٤) ناخ‌و داخ؛ ٥) فریاگەیشتن؛ ٦) هانـا؛ ٧) ناوە بۆ دو گۆڤـاری کوردی بەکەمیان جەلادەت عالی بەدرخـان لە ساڵی ١٩٣٢دا دەری‌خست کە بە نێکڕایی ٥٧ ژمارەی دەرجـــو دوهـــەمیان حافـز مستـەفـا قازی ساڵی ١٩٧١ لە بەغـدا دەری‌خست پاش سێ‌ژمارە داخرا؛ ٨) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولبان کرد ف ١) فریاد کمك خواستن؛ ٢) فریاد، صدای بلنـد؛ ٣) دادخواهی؛ ٤) دریغ؛ ٥) بەفریاد رسیدن؛ ٦) بناه به کسی بردن؛ ٧) نام دو مجلّۀ کردی که در سالهـای ١٩٣٢ و ١٩٧١ منتشر می‌شدند؛ ٨) روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاواربردنەبەر: هانابردنەبەر ف بناه بردن بەکسی.

هاواربۆبردن: هاواربردنەبەر ف پناه بردن به کسی.

هاواربـۆهەستان: ناربکاری گشتی بۆ نەجات کەس یان کەسانێ ف بسیج همگانی برای کمك و نجات کسی یا گروهی.

هاواربۆهێنان: هاواربردنەبەر ف بناه بردن بەکسی.

هاواربەماڵم: حەیف‌و مخابن، داخ‌و عەزرەت ف دریغا، اسفا.

هاوارتەلەمن: خرابم لێ‌قەوماوە ف بد آوردەام.

هاوارکردن: ١) دەنگ‌بلندکردن بۆ ناریکاری؛ ٢) قیژاندن لەبەرئێش‌و

نارەحەتی ف ١) فریاد برآوردن برای کمك؛ ٢) فریادکشیدن از شدّت درد.

هاوارکرن: هاوارکردن ف نگا: هاوارکردن.

هاوارکرۆخ: هاوارکەر، خوداتی بانگ و هاوار ف فریادکننده، جیغ‌کش.

هاوارکەر: زیڕەکەر ف فریادکننده، جیغ‌کش.

هاوارەلەمن: هاوارنەلەمن ف بدآورده‌ام.

هاوارهەستان: لێ‌قەومانی گشتی ف فاجعهٔ عمومی.

هاواڵ: ئاواڵ ف رفیق.

هاواڵ دوانە: ئاواڵ‌دوانە، جمك، جوی، لفەدوانە ف همزاد.

هاواڵ دەرس: ئامدەرس، دوکەس کە پێکەوە خوێندویانە ف همدرس.

هاواڵ زاوا: ئاواڵ‌زاوا، هام‌زیش ف باجناغ.

هاواڵ کراس: ئاواڵ کراس، ئاوەڵ کراس ف شلوار زنانه.

هاوان: ١) ئاونگ، دەسکاونگ؛ ٢) جۆرێ تۆپی شەڕ: (ئەسپابی شەڕ بەباکەن/ تفەنگ و تۆپی هاوان) «حاجی قادر» ف ١) هاون؛ ٢) خمپاره‌انداز.

هاوانتە: ١) ئاوانتە، مفتە؛ ٢) فێڵ و گزی ف ١) مفت؛ ٢) حیله و نیرنگ.

هاوانتەچی: فێڵباز، دەسبڕ ف ناروزن.

هاوانتەخۆر: مفتەخۆر ف مفتخور.

هاوباز: منداڵدان ف زهدان.

هاوبازو: رەفیق، ئاریکاری یەکتر ف رفیق، همدست.

هاوبازی: رەفیق لە گەمەو کایەدا ف همبازی.

هاوباڵ: ئاریکار ف کمك و یاور.

هاوبەر: ١) بەرانبەر؛ ٢) دو قوماشی لە پانایی‌دا بەرانبەر ف ١) برابر؛ ٢) دوپارچهٔ هم‌عرض.

هاوبەش: شەریك ف شریك.

هاوبەشی: شەریکایەتی ف شراکت، شرکت.

هاوبیچم: هاورەنگ، لەشکڵا چون یەك ف همرنگ، هم‌شکل.

هاوبیر: لە بیر و ڕادا وەکو یەك ف هم‌عقیده.

هاوپا: ئامپا، لە کسب و کار وەك یەك ف همپا.

هاوپشت: ١) بەرەی باوکێك: (خزمی هاوپشت، برای هاوپشت)؛ ٢) دوکەس سوارێ یەکسمێ ف ١) از یك تیره و طایفه؛ ٢) دونفر سوار بر یك ستور.

هاوپشتە: هاوپشت ف نگا: هاوپشت.

هاوپشك: هاوبەش ف شریك.

هاوپۆل: هاودەرس ف همکلاس.

هاوپەیمان: دوکەس کە بەڵێنی ئاریکاریان بە یەکتر داوە ف هم‌پیمان.

هاوپیاڵە: هامپیاڵە ف نگا: هام پیاله.

هاوپیشە: ئامپا، هاوپا ف همپا، هم‌پیشه.

هاوتا: لنگە، هامتا ف همتا.

هاوتای: حەفتا، سێ‌جەل بیست و دە ف هفتاد.

هاوتەحر: هامشکڵ ف هم‌شکل.

هاوتەرح: هاوتەحر ف هم‌شکل.

هاوتەراز: بەرانبەر ف هم‌تراز.

هاوتەرازو: هام‌تەرازو ف برابر.

هاوتەك: ١) لنگە، هاوتا؛ ٢) رفیق، هاواڵ ف ١) همتا؛ ٢) رفیق.

هاوتەمەن: هام‌ساڵ ف همسال.

هاوتیرە: ١) هاوتەمەن؛ ٢) لەعەشیرەتێ ف ١) همسال؛ ٢) از یك عشیره.

هاوتیس: حەفدە، دەو حەوت ف هفده.

هاوتێسن: حەفدەهەم ف هفدهم.

هاوجسن: ١) هاوتەرح؛ ٢) بەرەی باوکێ ف ١) همگونه؛ ٢) از یك طایفه.

هاوجفت: ١) هاوتەك، لنگە؛ ٢) برینی لە ژن و مێرد، نێرەو مێوە ف ١) همتا؛ ٢) کنایه از جفت نر وماده.

هاوجلەو: سوارێ کە دایم دەگەڵ ئاغا سەفەر دەکا ف سوار ملازم رکاب، هم‌عنان.

هاوجوت: ١) هاوجفت؛ ٢) دو جوت‌بەندە کە زەویەکانیان لە پەنا یەکترە؛ ٣) ژنی حەلاڵ: (مەلا دەڵێن بە **هاوجوتی** بە هاو سەربنی) ف ١) نگا: هاوجفت؛ ٢) دوکشاورز همسایه در زمین؛ ٣) کنایه از همسر.

هاوجۆر: هاوتەرح ف هم‌شکل.

هاوجەم: دوکەس کە لە خواردندا پێکەوەن ف همخوان، هم‌سفره.

هاوجێ: دوکەس کە لە یەك جێ‌دا دەخەون ف هم‌بستر.

هاوچاخ: کەسانێ کە لە دەورانێکا ژیان ف معاصر.

هاوچاو: کەسێ کە زکەبەری دەکا ف هم‌چشم.

هاوچڕە: ١) کەسێ کە گۆرانی بۆ گۆرانی بێژ دەگێڕێتەوە؛ ٢) دوکەس کە پێکەوە گۆرانی دەڵێن ف ١) عضو گروه کُر آواز؛ ٢) دوهمخوان آواز.

هاوچەرخ: هاوچاخ ف معاصر.

هاوچەشن: هاوجۆر ف هم‌شکل.

هاوخاك: دوکەس کە زەویەکانیان لێك دەگەڕێنەوە، هاوجوت ف دوکشاورز با زمینهای هم‌مرز.

هاوخوان: هاوجەم ف هم‌سفره.

هاوخوشك: دەسنەخوشك ف دوزن دوست خواهرمانند.

هاودەرد: بە دەردی یەکتر نوش بوون ف همدرد.

هاودەس: چەند کەسی شەریك لە کەین و بەین‌دا ف شریك و همدست در توطئه.

هاودەست: هاودەس ف نگا: هاودەس.

هاودەم: هامدەم، ئاودەنگ ف همدم.

هاودەنگ: ١) ئاودەنگی؛ ٢) هاوبیر ف ١) همدم، انیس؛ ٢) هم عقیده.

هاودین: چەند کەسانێ لەسەر ئاینێ ف هم‌کیش.

هاوڕ: ئاوڕ ف واپس‌نگری.

هاوڕا: ١) رەفیق؛ ٢) هاوبیر ف ١) همراه، رفیق؛ ٢) هم‌عقیده.

هاوڕاز: دۆستی زۆر نزیك ف همراز.

هاوران: ١) جۆرێ باڵنـــاو؛ ٢) ناوی دەشتێکی پان و هەراوە لە نێوان دەجلەو فورات ف ١) نوعی بالنو؛ ٢) دشتی وسیع میان دجله وفرات.

هاورد: ۱) ئانی، ۲) بەهرەی کشتو کاڵ ف ۱) آورد، ۲) فراوردهٔ کشاورزی.
هاوردن: ئانین، ئاوەردە ف آوردن.
هاوردنەوە: ۱) وەگەڕاندن؛ ۲) رشانەوە ف ۱) بازگرداندن؛ ۲) قی کردن.
هاوردنەوەسۆ: کولاندنەوەی برین ف تازه کردن زخم.
هاوردە: ئاوردە، لەلاوە هانیاگ ف از خارج واردشده، آورده.
هاوردی: ۱) هاوردە؛ ۲) ئانی، نبنا ف ۱) وارده؛ ۲) آورد.
هاوڕو: ئاوڕو، ئابڕو ف آبرو.
هاوڕێ: ۱) هاواڵ؛ ۲) ڕەفیقی سەفەر ف ۱) دوست، رفیق؛ ۲) همراه.
هاوڕێزە: شیاو بۆ بەکتر ف متناسب
هاوڕیش: ۱) گنجەڵ نێهالاندن؛ ۲) هاوزاوا ف ۱) درگیر نزاع؛ ۲) باجناغ.
هاوڕیش بوُن: بەزۆر شەڕ پێ فرۆشتن: (هەر لەخۆوە بێ سەبەب هاوڕیشم بو بەگژماهات) ف اجباراً کسی را درگیر نزاع کردن.
هاوڕیشم: ئاوریشم ف ابریشم.
هاوزا: هاونەمەن ف همسال.
هاوزاوا: ئاواڵزاوا ف باجناغ.
هاوزگە: هاوزا ف همسال.
هاوزمان: دوکەس کە قسە بە زوانێ دەکەن ف همزبان.
هاوزە: هاوزا ف همسال.
هاوزێ: ۱) هاوزا؛ ۲) خۆولاتی ف ۱) همسال؛ ۲) هموطن.
هاوزێد: خۆولاتی ف هم‌میهن.
هاوژین: ۱) خافڵان: (ئەو منالەی بهاوژینە)؛ ۲) هاوجوت، ژن و مێرد ف ۱) سرگرمی؛ ۲) همسر، شریك زندگی.
هاوس: ئاوس، زگپڕ ف آبستن.
هاوسا: ۱) جیران، دراوسێ؛ ۲) ئاوسا، پەنەما، ئەسنوُر بو ف ۱) همسایه؛ ۲) ورم کرد.
هاوساڵ: هاوتەمەن ف همسال.
هاوسان: ماسین، پەنەمان، سنوُربوُن ف آماسیدن.
هاوسایەتی: جیرانەتی ف همسایگی.
هاوسایی: هاوسابەنی ف همسایگی.
هاوسفرە: هاوخوان، هاوجەم ف هم سفره، همخوان.
هاوسك: ئاواڵدوانە، جمك ف همزاد.
هاوسنوُر: دو پارچەخاکی بەبەکەوە نوُساو ف هم‌مرز.
هاوسوند: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.
هاوسوێن: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.
هاوسوێند: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.
هاوسەر: ئاوجوُت، هام‌جوُت ف همسر.
هاوسەرین: ئاوجوُت: (ئەوکچەی خۆمدا بە تۆ بە هاوجوُتی بە هاوسەربنی) ف همسر.
هاوسەفەر: هام‌سەفەر، ڕەفیقی ڕا، نامڕا ف همراه، همسفر.

هاوسەنگ: ۱) لە کێشاندا بەرانبەر؛ ۲) لە ئاکاردا وەك یەك ف ۱) هم‌وزن؛ ۲) همسنگ، شبیه هم.
هاوسەنگەر: لە مەیدانی شەڕا ئاواڵ و ئاریکاری یەکتر ف هم‌سنگر.
هاوسێ: جیران، ئاوسا ف همسایه.
هاوسێتی: هاوسایەتی ف همسایگی.
هاوسێبەتی: هاوسێتی ف همسایگی.
هاوسێبی: هاوسێتی ف همسایگی.
هاوشاخ: عەربەف، غەنیم ف هم‌زور.
هاوشاری: پێکەوە خەڵکی بازێڕێك ف همشهری.
هاوشان: هام‌شان ف هم‌شان، هم‌پایه.
هاوشۆ: هاسۆ، هام‌وشۆ ف آمدوشد.
هاوشیر: هام‌شیر ف همشیر.
هاوشیرە: هام‌شیرە ف همشیره.
هاوعومر: هاونەمەن ف همسال.
هاوقان: بەندبوُن بەشتێکەوە: (داماینم دەوداره **هاوقا**) ف گیرکردن به چیزی.
هاوقسە: پێك‌هانگ ف هم‌قول.
هاوقەتار: ۱) ڕەفیق، دۆست؛ ۲) پێکەوە لەکارێك‌دا، سنف ف ۱) رفیق؛ ۲) همقطار.
هاوقەد: لەبالادا بەرانبەر ف درقد و قامت متساوی، همقد.
هاوقەدەح: هاوپیالە، هام‌پیالە ف نگا: هاوپیالە.
هاوقەدەم: کەسانێ کە پێکەوە بۆ کارێ دەچن ف همقدم.
هاوکات: هاوچەرخ، هاوزەمان ف همزمان.
هاوکار: ۱) پێکەوە لەکارێك‌دا؛ ۲) ئاریکار ف ۱) همکار؛ ۲) کمك کننده.
هاوکاری: ئاریکاری ف همکاری، کمك کردن در کار.
هاوکاسە: برێنی لە دۆستی نزیك ف همکاسه.
هاوکایە: هاوبازی ف همبازی.
هاوکوف: ژن و مێردێ لە پلەو پایەو ڕەسەن‌دا وەك یەك ف زن و شوهر همپایه وهم‌نژاد، هم‌کفو.
هاوکەوشەن: دوزەمین کە سنوُربان لێك دەگەڕێنەوە، هاوخاك ف هم‌مرز.
هاوکێش: هاوسەنگ ف هم‌وزن.
هاوگا: دوگا بەرانبەر بە یەکتر کە پێکەوە جوُت دەکەن ف هم‌یوغ.
هاوگەر: بەستە، سەربە ف منسوب.
هاوگەمە: هاوبازی ف همبازی.
هاوگیان: ژنی برای مێرد ف زن برادر شوهر، جاری.
هاول: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هاوڵ: ۱) وروژم، پەلامار؛ ۲) چارە، عیلاج ف ۱) حمله، هجوم؛ ۲) چاره، علاج.
هاولان: ۱) پێکەوە لە یەك هێلانە؛ ۲) برێنی لە دودۆست کە دایم پێکەوەن ف ۱) هم‌آشیان؛ ۲) کنایه از دودوست بسیار به هم نزدیك.

هاوڵف: ۱) ناواڵ‌دوانه؛ ۲) هاواڵ ف ۱) دوقلو؛ ۲) دوست.

هاوله: ۱) باش، چاك؛ ۲) هێزا، بەنرخ؛ ۳) لەجێ، بەجێ ف ۱) نیك؛ ۲) ارزشمند؛ ۳) مناسب.

هاوڵە: ناوڵە، خوربکە، خورویلکە ف آبله.

هاولەچك: دوزن لەپایەدا بەرانبەر ف دوزن هم‌شأن.

هاوڵەڕو: ناوڵەڕو، مروّی گڕویّ ف آبلەرو.

هاوڵە کوت: خوریکەکوت ف آبلەکوب.

هاوڵە کوتان: دەرزی‌لێدان بۆ خوربکە ف آبلەکوبی.

هاوڵێ: هاوڵە. ناوڵە ف آبله.

هاوماڵ: ۱) شەریك، هاوبەش لەماڵدا؛ ۲) هاوسا ف ۱) شریك درخانه؛ ۲) همسایه.

هاومل: هاوشان ف هم‌شأن.

هاون: ۱) خەون؛ ۲) خەونن ف ۱) رؤیا، خواب؛ ۲) خوابیدن.

هاوْن: ناونگ، دەسکاونگ، هافن ف هاون.

هاونا: دوباره، دبسان، هەمیسان ف دوباره.

هاوناو: کەسانێ کە ناویکیان لێنراوە ف همنام.

هاونۆبە: کەسانێ کە لە نێشك گرتنا پێکەوەن ف یاور در نوبت.

هاونۆگە: هاونۆبە ف یاور در نوبت.

هاونوێن: هاوجێ‌خەو، دوانی لە یەك‌جێدا خەونو ف همبستر.

هاونیر: هاوگا ف هم یوغ.

هاونیشتمان: هاوزێد ف هم‌میهن.

هاونیله: برێتی لە زنی شو ف کنایه از همسر.

هاونیڵە: هاوگا ف هم یوغ.

هاووْ: هەرنەمەسە ف همین است.

هاوولاّتی: هاوزێد ف هم‌میهن.

هاووەزن: هاوکێش ف هم‌وزن.

هاوه: ۱) بەرێ‌وجێ؛ ۲) بەکارهاتگ، بەکەلك؛ ۳) کەڵك، بەهره ف ۱) بجا؛ ۲) بدردیخور؛ ۳) بهره.

هاوها: زەنازەنا ف هیاهو.

هاوهاو: ۱)بانگ‌کردنی لەدوورەوە؛ ۲) گوزەی ڕاوکەران بەشوێن نچیردا ف ۱) آهای؛ ۲) سروصدای شکارچیان به دنبال نخجیر.

هاوەڵ: هاواڵ ف رفیق.

هاوەڵ کراس: ناواڵ کراس، هاواڵ‌کراس ف شلوار زنانه.

هاوهێلان: هاولان ف هم‌آشیان.

هاوی: ۱) نەرە، ناوارەو سەرگەردان؛ ۲) گەللایی، نیمەلێوە، شێتۆکە ف ۱) ویلان؛ ۲) خُل، نیمه‌دیوانه.

هاویتن: ناوینن، فڕێ‌دان ف انداختن، پرت کردن.

هاویته: بێچوی بەمردوویی لەدایك‌بوگ: (بزنەسپی بەرهاویته) ف جنین مرده به‌دنیا آمده.

هاوید: داغی دروشمی ماڵات ف داغ حیوانات اهلی.

هاویدۆر: هەمولابەکی شتێ با کەسێ، هاوبردۆر ف دور واطراف.

هاوبر: ۱) دەورە، نکال، تەرەف، لا؛ ۲) بلاو، لێك‌جیا ف ۱) طرف، سو؛ ۲) پراکنده.

هاویر: ۱) لە ئێکتر جیاکردنەوەی ماك‌و زا؛ ۲) دەورە، هەرچوارلا ف ۱) ازهم جداکردن مادر و بچه در گله؛ ۲) دور، چهارطرف.

هاویردۆر: هەمولا، دەوروبەر ف همه‌طرف، دوروبر.

هاویژ: ۱) پاشگری بەمانا کەسێ کە فڕێ‌دەدا؛ ۲) کەسێ دەتەقێنێ: (گوللەهاویژ) ف ۱) پسوند به معنی انداز؛ ۲) پسوند به معنی شلیك کننده.

هاویژتن: ۱) فڕێ‌دان، نوڕدان؛ ۲) تەقـانن: (گولله بهـاویژه) ف ۱) انداختن، پرت کردن؛ ۲) شلیك کردن.

هاویشتن: هاویژتن ف نگا: هاویژتن.

هاویل: چارە، عیلاج ف چاره، علاج.

هاوین: ناوسان، هامن ف تابستان.

هاوینگه: وار، جێ‌ژیانی خێلات لە زۆزان ف ییلاق.

هاوینه: شیناوەرد، بیستان‌وشتی وا کە بەهار دەچێنرێ ف کشت بهاره که در تابستان بهره دهد، صیفی.

هاوێنه: ناوێنە، عەینك، جام، قوْدی، قودیك، مریك ف آینه.

هاوینەوار: هاوینگە ف ییلاق.

هاوینەهەوار: هاوینگە ف ییلاق.

هاوینی: ۱) هاوینە؛ ۲) جلك‌و شتێ کە بۆ هاوین باشـە ف ۱) کشت تابستانی، صیفی؛ ۲) لباس سبك و خُنك تابستانی.

هاهـ: یەك، یەحا، نەح، وتەی سەیرمان ف کلمهٔ تعجّب.

هاهـا: ۱) وتـەی جواب بۆ کەسێ قسـەی باوەڕپێ‌نەکراو دەکا: (هاها جبـوه؟)؛ ۲) لەو دوورەوە دیارە: (هـاها ئەوەتا من دبومە) ف ۱) کلمهٔ جواب در برابر شنیدن سخن باورنکردنی؛ ۲) کلمهٔ نشان دادن چیزی در فاصلهٔ دور.

هاهاو: بانگ کردنی دوور ف آهای، ندای دور.

های: ۱) خەبـەر، ئاگا؛ ۲) وتـەی سەیرمان؛ ۳) وتەی بەمانا ناخ‌و دەرد: (**هـای** لە منی ماڵ‌وێران)؛ ۴) ئامـادەی: (**های** لە کوێ، نۆیش **های** لەگرە)؛ ۵) خۆزی؛ ۶) هەی هاوار ف ۱) اطّلاع؛ ۲) حرف تعجّب؛ ۳) حرف تأسف؛ ۴) هستی؛ ۵) کاش؛ ۶) آی داد، هوار.

هایا: ۱) ئاگادار؛ ۲) وشیار، زرینگ؛ ۳) هەر ئەوەندەو بەس ف ۱) آگاه، مطّلع؛ ۲) هوشیار، زرنگ؛ ۳) فقط همینقدر و بس.

های‌بەخت: ۱) خۆر بەخت، هاتونەهات؛ ۲) شت بە قورعە بەرکەوتن ف ۱) بسته به شانس؛ ۲) لاتاری.

هایت: نۆ هەی: (ئیمڕۆ **هایت** لە بازار) ف نو هستی.

های‌دار: بەئاگا، خەبەردار، ئاگادار ف مطّلع، آگاه.

هایدان: ئاگادارکردن، خەبەرپێدان، وشیارکردنەوە ف آگاه کردن.

هایدوت: ۱) چەتـەگەل، باغی گەل؛ ۲) ریگـر، چەتـە ف ۱) راهزنان، یاغیان؛ ۲) راهزن.

هایدی: لەسەری بڕۆ، هایدێ ف نگا: هایدێ.

هایدێ: وشەیەکە بۆ دنەدان لە کار، نادەی ف کلمهٔ تشجیع برای کار کردن.

های ژێ: خەبەردارلە: (هابم ژێ نیە، **های ژێ** نیە) [ف] باخبر از.

هایسان: نابسان، پێ بوُن [ف] افروختگی.

های لەمن: هاوارنە لەمن [ف] وای برمن.

هایلوُ: ١) وتـەی بانـگ کردنی پیاوی نەنـاس لەدوُرەوە؛ ٢) نەی داخ و حەیف؛ ٣) ناوابە؟؛ ٤) ناسـك نارنجی، نازونـوُزکـەر؛ ٥) نای چەند بەستەزمانە! [ف] ١) ندای دور و یژە مردان؛ ٢) دریغ و اسف؛ ٣) چنین است؟؛ ٤) نازك نارنجی؛ ٥) وەچە مظلوم است!.

هایلیٚ: ١) بانگ کردنی ژنێ لەدوُر؛ ٢) داخ و دەرد؛ ٣) ئاگادار، خەوەردار [ف] ١) ندای دور ویژە زنان؛ ٢) دریغا؛ ٣) مطّلع.

های لیٚ بوُن: ئاگالیٚ بوُن: (فلانکەس **های لیٚ بە** نەو کاورابە لە کویٚ بە) [ف] اطّلاع داشتن.

هاین: هەین: (سو **هاین** لە مالٚ هالوٚم) [ف] هستیم.

هاینە: ١) ناشکرا، دیار؛ ٢) بیٚ گومان [ف] ١) آشکار؛ ٢) حتماً، بدون شك.

های وهو: زەناو جەقە [ف] هیاهو.

هابە: ١) هەرئەمەندە؛ ٢) وشیار، زیرینگ [ف] ١) همینقدر؛ ٢) هوشیار.

های های: ١) وتـەی سەیرمـان؛ ٢) وتـەی گالٚتـەپیٚ کردن [ف] ١) کلمهٔ تعجّب؛ ٢) کلمهٔ تمسخر.

های هو: ونەیەکە بەمانا زوٚر دوُرە، پێك نابە [ف] دور از دسترس، دور از سرانجام.

هایی: خەبەر، های، ئاگا [ف] آگاهی، اطلاع.

هاییٚ: وتـەی سەرەتـای لاوك بەمانا نەی دوٚست [ف] کلمهٔ آغاز ترانه به معنی ای دوست.

هبر: مەرەکەف، رەنگ بوٚ شت نوُسین [ف] مرکّب.

هبربار: نیر بار، دەفری ناومالٚ، کاسەو گوٚزە [ف] ظروف خانگی.

هبوُدی: ١) یەرتیل؛ ٢) بەخشش، خەلاٚت [ف] ١) رشوه؛ ٢) انعام.

هجران: ١) بەلاٚو نسیبەت؛ ٢) هوٚ، سەمەد، سەبەب [ف] ١) بلا و مصیبت؛ ٢) علّت، سبب.

هجره: حوجرە [ف] حُجره.

هجنان: سوینە، نەشتی لەسوالٚەت [ف] نشت سفالین.

هجـوٚل: ١) بەبـەرەکـراو؛ ٢) فزن و بلاٚو: (ژنکێ بوٚپ **هجـوٚل**) [ف] ١) حلاّجی شده، پشم یا پنبهٔ زده شده؛ ٢) ژولیده ودرهم.

هچنە: کەم وابە، کەمتر هەلٚ دەکەویٚ [ف] بەندرت.

هچهار: بیباری سوُر [ف] فلفل فرمز.

هچ هچ: دەنـگـی دەرکـردنـی پەز لە ئاغـەلٚ [ف] صدای بیرون کردن گوسفندان از آغل.

هر: قر، نیٚرە، نەگرە [ف] اینجا.

هرٚ: ١) وتـەی لێخوڕینی مەڕ؛ ٢) ونەی گالٚتەپیٚ کردن [ف] ١) کلمهٔ راندن گله؛ ٢) کلمهٔ تمسخر.

هرتـە: ١) هیـە، گەوی گەوکـردن، نالٚقەی نامرازبەستن؛ ٢) برینی لە کەلەمجەی دەستی گراوان [ف] ١) حلقهٔ بستن ابزار؛ ٢) کنایه از دستبندزندانیان.

هرٚچ: ١) ورچ؛ ٢) زوٚر زیرو زەلام [ف] ١) خرس؛ ٢) بسیار تنومند.

هرچی مەندش: زیرو زەلام لە دیمەندا [ف] تنومند و قوی هیکل.

هرده: لێرە [ف] دراینجا.

هرز: وتەی راگرتنی بەکسم [ف] کلمهٔ نگهداشتن ستور.

هرز: ورچ [ف] خرس.

هرزا: داوەتی رەشبەلەکی کوٚزگرتو [ف] نوعی رقص دستەجمعی.

هرقه: لێرەوە [ف] از اینجا.

هرم: گرم، گرمە [ف] غرنب.

هرمزاندن: نەعرەنەلێدانی شێرو درندە [ف] نعرهٔ حیوانات درنده.

هرمژین: ١) نەعرەنە؛ ٢) گەیشتنی میوە [ف] ١) نعرەزدن؛ ٢) رسیدن میوه.

هرمەت: ١) حورمەت، ریٚز، قەدر؛ ٢) بریٚنی لە ژنی بەمێرد [ف] ١) حرمت، ارج؛ ٢) کنایه از زن شوهردار.

هرمی: میوەیەکی زوٚر خوٚشە زوٚر جوٚری هەیە بن خرٚی دریژوٚکەیەو پایز دەگات [ف] امرود، گلابی.

هرمیٚ: هرمی، هەرمیٚ، هەمروٚ [ف] گلابی.

هرمین: گرمەکردن [ف] غرنبیدن.

هرٚو: ژیلەموٚ، زیلەموٚ [ف] خاکستر داغ.

هروٚر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هروش: دوجار وردکراو [ف] دوبار خرد شده.

هره: نێرە، ئر، قرا [ف] اینجا.

هرهـر: ١) حیلەی نەسب؛ ٢) وتـەی شوان بوٚ خوٚش ئاژوٚتنی پەز [ف] ١) شیههٔ اسب؛ ٢) کلمەای کە چوپان برای راەبردن گله بەکار می‌برد.

هری: خوری [ف] پشم.

هرٚی: وتەی گەمەپیٚ کردن [ف] حرف مسخره کردن.

هریا: حیلاندی [ف] شیهه‌کشید.

هریاشکێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویٚرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان نوسط بعثیان.

هریشك: شێویکە بوٚ زەیستانی لێ دەنین لە ساوارو ماست و دوٚ [ف] غذائی است ویژهٔ زائو.

هزار: دەجار سەت [ف] هزار.

هزارگەز: گیایەکە بوٚ دەرمان دەشێ، هەزارگەز [ف] گیاه هزارگوشان.

هزر: بیر، فکر [ف] فکر.

هزوُر: ئامادەو لەبەردەست [ف] حضور.

هزیران: ١) مانگی شەشەمی زایینی، لە بیست و یەکەمی مانگی بانەمەرەوە تا سی ویەکـەمی جوٚزەردان؛ ٢) داری خەیزەران [ف] ١) ششمین ماه میلادی، ژوئن؛ ٢) درخت خیزران.

هژا: راژا [ف] تکان خورد، به اطراف جنبید.

هژان: ١) راژان؛ ٢) نەوی و بەرزبوُنی سەرسنگ لە تەنگەنەفەسی [ف] ١) جنبیدن به اطراف؛ ٢) بالا و پایین آمدن سینه از تنگی نفس.

هژاندن: راژاندن [ف] جنبانیدن به هرطرف.

هژده: هەشتو دە، هەژدە [ف] هیجده.

هژدەهی: هەژدەمین [ف] هیجدهمین.

هژر: بیر، هزر، فکر [ف] فکر.

هژمار: ژمار، ئەژمار [ف] شمار.

هژمارکار: ژماربار [ف] آمارگر.

هژمە: ١) گۆری و قوربان؛ ٢) هەسمەت: (ئەز **هەژمە** کاریٔ بەژنیٔ تەمە) [ف] ١) فدائی؛ ٢) غلام، نوکر، خدمتگزار.

هژمەکاری: زۆر بەدڵ نۆکەریکردنی کەسیٔ کە خۆشەویسنە [ف] ازجان و دل خدمت کردن به محبوب.

هژنۆ: زرانی، ئەژنۆ، جوك [ف] زانو.

هژهژوك: دایم دەلەرزینەدا [ف] همیشه لرزان.

هژی: ئاوالْمندالْ، پەردەی مندالْدان، هەڤالوك [ف] مشیمه، جفت جنین.

هژیر: میوەیەکە بەرەنگی زەردەو رەنگی سوری ئامالْرەش بەقەد ئالو بوخارا دەبیٔ ناوەکەی برە لە دەنکی زۆر وردبلەو زۆر جۆری هەیە [ف] انجیر.

هس: وەنەی لێخوڕینی مەڕ، کس، هڕ [ف] کلمهٔ راندن گوسفندان.

هسان: سان، بەردەسان، هاسان [ف] فسان.

هسایە: راوەستاو، لەسەرپا [ف] ایستاده، مقابل نشسته.

هسپی: ئەسپیٔ، سپیٔ [ف] شپش.

هستر: هێستر، ئێستر [ف] استر.

هستو: ئەستوٚ، مل، نێوان سەرو سنگ [ف] گردن.

هستوکورك: ئەستوٚکرك [ف] نگا: ئەستوٚکرك.

هستیف: ١) ئەستێوْلك، بستەی سەر تەندور؛ ٢) مەدوٚنە، خاکەنازی خوڵەمێش فرێدان [ف] ١) آهن روی تنور؛ ٢) خاك انداز.

هسکو: ئەسکویٔ، ئەسکو [ف] ملاغه.

هسکە: جوٚریٔ تفەنگی زەشوکی قەدیمی [ف] نوعی تفنگ قدیمی.

هسون: ١) ساوین بە بەردەسان‌دا؛ ٢) پیامالین [ف] ١) تیزکردن تیغ با فسان؛ ٢) سابیدن.

هسە: هس [ف] کلمهٔ راندن گوسفندان.

هش: ١) ئاگاکردنی لەش، ئاگاداری؛ ٢) دژوارو سەخت، وەنەی فەرمان بەبێدەنگ بوٚن، وست؛ ٣) ناوەروٚك، ناوناخن [ف] ١) هوش؛ ٢) دشوار؛ ٣) هیس؛ ٤) محتوا.

هشار: کوێرەرێ بەناو شاخو بەردەلاندا [ف] کوره راه میان سنگلاخ.

هشاز: ئازاد، سەربەست، ئازادیخواز [ف] آزایخواه.

هشاڤتن: قوتدان، داقورتاندن [ف] بلعیدن.

هشاندن: بەوریایی لێکدانەوەو هەڵسەنگاندنی کارو رووداو [ف] تفکر منطقی.

هشپاك: راستو دروست، دڵپاك، هزرپاش [ف] پاکدل.

هشتاری: ئەزان، نێئەگەیشتو [ف] نادان.

هشتن: ١) راگرتن؛ ٢) بەجێهێشتن، هێلان، بەجێ‌هێلان؛ ٣) ئاگاداریکردن، سەپەرشتی کردن [ف] ١) هشتن، نگهداشتن؛ ٢) بەجا گذاشتن؛ ٣) نگهداری و مواظبت کردن.

هشتە: کەلەبوٚر، میرات [ف] ارث.

هش چالاکی: کەم‌ئاوەزی، بێ‌مێشکی، گەللایی [ف] خُل‌وضعی. سبك مغزی.

هش دان: خستنەناو، دەناونان [ف] تو بردن، تو ریختن.

هش سْفك: کەم‌فام، ئاقڵ‌سوك، هەقمەق، گێلەپیاو [ف] کودن، سبك‌مغز.

هش ڤەکری: روناك‌بیر، ئێگەیشتو، زرینگ، وریا، دربا [ف] دانا، باهوش، روشنفکر، زرنگ.

هشك: ١) رەق، سەخت؛ ٢) ئیشك [ف] ١) سخت، سفت؛ ٢) خشك.

هشکاتی: وشکانی، دژی دەریا [ف] خشکی، برّ.

هشکاروٚ: وشکاروٚ [ف] خشکسار.

هشکاندن: ١) خشاندن، پیاساوین؛ ٢) وشك‌کردن [ف] ١) مالیدن بر، سابیدن؛ ٢) خشك کردن.

هشکاوز: کوٚکردنەوەی جیاو زوٚتر لە خەڵك، زوٚتر لە دروێنەو گێرەو خەرمان‌هەڵگرتن بوٚنەوە [ف] برداشت محصول زودتر از معمول.

هشکاوس: وشکاوس [ف] بذر قبل از باران پاشیده در خشکی.

هشکەبەر: ئیناك، باربو بوٚ باربەدەی هەژاران [ف] اعانه، کمك مالی به فقرا.

هشکسالْ: وشکەسالْ، سیاسالْ [ف] خشکسال.

هشکوٚر: زوٚر خاوەن‌هەست [ف] بسیار حسّاس.

هشکەبەر: وشکەبەرد، خانو یان دیوار کە هەر بەرد بێ‌و قوری تێدا دەکار نەکرابێ، وشکەکەڵەك [ف] خانه با دیوار سنگچین.

هشکەروٚ: وشکەروٚ، ئیشکەروٚ [ف] اسب تعلیم ندیده.

هشکەساری: وشکەسەرما [ف] سرمای بدون بارندگی، سرمای خشك.

هشکەسر: وشکەسەرما [ف] سرمای خشك.

هشکەگوٚشت: گوٚشتیٔ کە وشك‌دەکرێتەوەو بوٚ زسنان دەمێنێ [ف] گوشت خشك شده برای مصرف زمستان.

هشکەمز: وشکەمز، ئیشکەمز [ف] مزد بدون خوراك.

هشکی: ١) وشکی؛ ٢) بەهەست‌و شعوور [ف] ١) خشکی؛ ٢) دارای احساس و شعور.

هشکیان: ١) وشك‌بوٚن؛ ٢) بریتی لە بێ‌بەزەیی و بێ هەستی مروڤایەتی بوٚن [ف] ١) خشکیدن؛ ٢) کنایه از بی‌رحم شدن.

هشگو: وتەی دنەدانی سەگ بوٚ شەڕ [ف] کلمهٔ برانگیختن سگ.

هشەك: هەستی ئەندامانی لەش: (پێنج **هشەك**) [ف] حواسّ.

هشی: وشی [ف] خوشهٔ انگور و خرما.

هشیار: ١) وشیار، زرنگ، لەسەرهەست؛ ٢) لەخەوهەستاو، نەخەفتگ [ف] ١) هوشیار؛ ٢) بیدار.

هشیاری: جلوٚنایەتی هنسار [ف] ١) هوشیاری؛ ٢) بیداری.

هفارە: بن‌خەرمان، دەخڵێ کە لەپاش خەرمان‌هەڵگرتن دەنکەدەنکە ماوەتەوەو هەژاران دەیمالن [ف] تەخرمن.

هفدە: حەڤدە، شازدەو یەك [ف] هفده.

هفێز: جنینەوەی بە نەفەڵ کە دیار ناکا [ف] رفو.

هفێز: هفێز [ف] رفو.

هکم: حوکم، بڕیاری دەوڵەتی: (دەسال **هکم** دانێ‌دا) ف حکم.

هکمەت: حیکمەت: (ئەو **هکمەتا** خودێ بو) ف حکمت.

هکـو: بە چاوی بەستراو لەسەر قاچێك ڕۆیشتن، گەمەیەکە ف با چشم بسته لی‌لی رفتن، نوعی بازی است.

هل: ۱) پێشگـرێکـە بەمـانـا بڵنـدی، لای سەرو؛ ۲) نەفـراز، عەڤراز، سەربەرەژۆرە ف ۱) پیشوند به معنی بالا، بر؛ ۲) سربالایی.

هلا: ۱) هێشنا، هێمان؛ ۲) بەجێی‌هێشت ف ۱) هنوز؛ ۲) جاگذاشت.

هلاب: مانگی چاردە ف بدر، ماه شب چهاردهم.

هلات: ۱) رای کرد، غاری‌دا؛ ۲) دیاری‌دا، بۆ مانگ‌و ئەستێرەو خۆر دەڵێن ف ۱) دوید، فرارکرد؛ ۲) طلوع کرد.

هلاتن: ۱) راکـــردن؛ ۲) تازە دیاری‌دانی خۆر و مانـگ‌و ئەستێرە؛ ۳) بڵندکردن؛ ۴) هەڵگرتنی‌بار؛ ۵) هەلاتنی‌هەویر ف ۱) فرار؛ ۲) طلوع؛ ۳) بلندکردن؛ ۴) حمل بار؛ ۵) ورآمدن خمیر.

هلاڤیشتن: هەڵواسین، داڵەقاندن ف آویختن.

هلاڤیتن: بۆ سەرەوە ئاوێتن ف رو بەبالا پرت کردن.

هلال: دان‌ئاژن ف خلال دندان.

هلاندن: ۱) بڵندکردن؛ ۲) لابردن لە جێگەی خۆی ف ۱) بلندکردن؛ ۲) جابجاکردن.

هلانین: ۱) هەڵگـرتن‌و هێشتنــەوە بۆ کاتی پێویست؛ ۲) وەرگرتن؛ ۳) بەرزەوەکـردن؛ ۴) زانینی وشەو پرسی گران ف ۱) نگهداشتن برای هنگـام نیاز؛ ۲) دریافت کردن، گرفتن؛ ۳) بلند کردن؛ ۴) دانستن و بلدبودن معمّا یا سؤال مشکل.

هلاوارتن: ۱) هەڵاواردن، لێك جیاکردنەوەی بێچوی ئاژەڵ‌و دایکیان؛ ۲) هەڵــوەژارتــن، نابێو بست‌و پێویست لێك جیاکــرنــەوە ف ۱) جداکردن مادران و بچەها در گله؛ ۲) جداکردن اشیاء لازم و غیرلازم.

هلاوە: زۆعانی هاوینە، شیناوەرد ف کشت تابستانی.

هلاویتــن: ۱) ناو بەرەوژۆر فیچقــەکــردن؛ ۲) لێدانی دڵ: (دلێ من **هلاویت**) ف ۱) فوران؛ ۲) تپش قلب.

هل‌براندن: ۱) بە تیغ لەخوارەوە بۆ سەرەوە قرتاندن؛ ۲) وەشوێن کەوتن بەغار بۆ گرتن؛ ۳) بڵندکردن ف ۱) با تیغ از پایین به بالا بریدن؛ ۲) به دنبال دویدن به قصد گرفتن؛ ۳) بلندکردن.

هل‌برین: هل‌براندن ف نگا: هل‌براندن.

هل‌بژارتن: هەڵبژاردن، نەقاندن ف انتخاب کردن، برگزیدن.

هل‌بژارتی: هەڵبژێراو ف برگزیده.

هل‌بژێر: کەسێ کە هەڵدەبژێرێ ف انتخاب کننده.

هل‌بو: هەستا ف برخاست.

هل‌بورین: ۱) جیاوەبوون؛ ۲) بەجێ‌هێشتن؛ ۳) بەرەوسەرو تێ‌پەڕین ف ۱) جداشدن؛ ۲) جاگذاشتن؛ ۳) رو به بالا گذرکردن.

هل‌بوهارتن: ۱) هەڵاواردنی زا لە ماك؛ ۲) شیری دایك لە منداڵ بڕین، لەمەمك‌کردنەوە ف ۱) جداکردن بچەها از مادران در گله؛ ۲) بچەرا از شیرگرفتن.

هل‌بوهوری: ۱) هەڵاواردو؛ ۲) لە شیری دایك بێ‌بەش کراو ف ۱) بچهٔ از مادرجداشده؛ ۲) بچهٔ از شیرگرفته شده.

هل‌بەر: ایجاد، ئاکام، حاسڵ: (میکروب ژ کرێتیێ تێنە **هل‌بەرین**) ف تولید، محصول.

هل‌بەرێن: بەدی‌هێنەر، کەسێ کە بەرهەمێ دێنێنە حاسڵ ف تولیدکننده.

هل‌بەرێنی: کاری هل‌بەرێن ف تولیدکردن.

هل‌بەزاندن: هەڵبەزاندن ف جهانیدن.

هل‌بەزین: هەڵبەزین ف جهیدن.

هل‌بەست: شێعر، هۆنە، هەڵبەست ف شعر.

هل‌بەستن: ۱) شێعـردانـان، هۆنـەنـووسین؛ ۲) دابـەستنی بەندو جۆ، بەربـەنـد قایم‌کردن؛ ۳) دەست‌و قاچی شکـاو لای شکسنـەبـەنـد هەڵبەستنەوە ف ۱) شعر سرودن؛ ۲) سدّ بستن بر نهر و...؛ ۳) بستن استخوان شکستهٔ اندام.

هل‌بەستــــە: قسـەی بێ‌بیستن لە خۆوە گوتن، هەڵبـەسنـە ف سخن ساختگی، دروغ.

هل‌بەستی: هەڵبەستراو، بەرکاری هل‌بەستن ف اسم مفعول از «هل بەستن».

هل‌بەهین: دەربەزین، بەپەلە دەرکەوتن ف با شتاب خارج شدن.

هلپایش: ۱) گریانی بەکوڵ؛ ۲) هەنیسك‌دان لەپاش گریان ف ۱) گریهٔ شدید؛ ۲) تنفّس مقطّع پس از گریهٔ زیاد.

هل‌پڕین: بەچنگان پێ‌هەڵچوون وەك هەڵچوونی پشیلە بە داردا ف مانند گربه از جایی بالارفتن.

هل‌بژکین: پشمین، پژمین ف عطسه کردن.

هل‌پشافتن: پشافتن، هەڵپشاوتن ف فشردن و مجاله کردن.

هل‌پشافتی: هەڵپشاونراو، پشافتی ف مجاله‌شده.

هل‌پشکین: پژمین ف عطسه کردن.

هل‌پفاندن: تەتەڵەکردنی دانەویڵە ف بوجاری کردن بنشن.

هل‌پفاندی: لەتەتەڵەدراو، هەڵتەکاو بە سێبی‌و... ف بوجاری شده.

هل‌پەرتاندن: بزگوزبزگوزکردن ف تکه‌پاره کردن، پاره‌پاره کردن.

هل‌پەرتاندی: شڕووڕکراو ف پاره‌پاره شده.

هل‌پەرشتن: هل‌بەرکین ف نگا: هل‌بەرکین.

هل‌بەرکین: پێ‌هەڵچـوون بە دار یان دیوار یان شاخـدا ف بالارفتن از درخت یا دیوار.

هل‌بەرین: هل‌جنقین، هەڵبەزینەوە لەترسان ف ازجا پریدن در اثر ترس.

هل‌بەزین: هەڵپەرکێ کردن ف رقصیدن.

هل‌پەکاندن: ۱) قەڵش‌قەڵش بوون؛ ۲) لەت‌لەت بوون؛ ۳) بڕدران ف ۱) ترکهای بسیار برداشتن؛ ۲) قطعه‌قطعه‌شدن؛ ۳) بریده‌شدن.

هل‌پەکاندی: ۱) قەڵش‌قەڵش‌بووگ؛ ۲) لەت‌لەت‌کراو؛ ۳) بڕدراو ف ۱) ترك ترك شده؛ ۲) قطعه‌قطعه‌شده؛ ۳) بریده شده.

هل‌پەکیا: کاری ڕابردوی هل‌پەکاندن ف فعل ماضی «هل پەکاندن».

هل‌پەنگرین: هەڵتۆقین ف بیرون زدن قارچ مانند.

هلبی: هەتیسك ف نفس بریده بریده پس از گریه.

هل پێچاندن: بادان و پێچ‌دان وەك گوشینی جلکی تەڕی تازەشۆراو ف پیچاندن و تاب دادن.

هل پێچاندی: پێچ‌دراوی گوشراو بەتوندی ف تاب داده شده.

هل جنقاندن: راچەناندن و هەڵبەزاندنەوە لەترسان ف ترساندن و از جا پراندن.

هل جنقاندی: راچەناو لەترسان ف ترسیده و از جا پریده.

هل جنقین: هەڵبەزینەوە لەترسان ف ازجا پریدن در اثر ترس.

هل چاندن: لەترسان لەرزاندن، ترساندنی زۆر ف بسیار ترساندن و به لرزه انداختن.

هل چاندی: لەترسان لەرزیو، زۆر ترساو ف از فرط ترس لرزیدن.

هلچایش: تەنگەنەفەسی ف نفس تنگی.

هل چناندن: هل‌پێچاندن ف نگا: هل پێچاندن.

هل چنین: ١) بەسەر یەکا کۆماکردن؛ ٢) هەڵمژین وەك ئەوەی مەرەکەف هەڵدەمژێ ف ١) بر روی هم انباشتن؛ ٢) جذب کردن و مکیدن تدریجی مایع.

هل چۆ: کۆنەشمەك. کەونەجلك ف کهنه‌لباس.

هل چۆن: ١) هەڵچوون وەك شیر لەسەر ئاگر هەڵدەچێ؛ ٢) پێ‌هەڵچوون وەك بە دار و دیوار هەڵدەچێ ف ١) سر رفتن مایع در حال جوش؛ ٢) بالارفتن از درخت و دیوار و....

هلچ‌وهلچ: دژوار هەناسەدان ف سخت نفس کشیدن.

هل چۆیی: کاری هەڵچوون بە هەموماناوە ف ١) سررفتگی مایع؛ ٢) صعود از بلندی.

هل چەنی: وەلەرزەکەوت لەترسان ف از ترس به لرزه افتاد.

هل خستن: ١) بەزمەندەکردن؛ ٢) هەڵگرتن بۆ رۆژی خۆی ف ١) پس‌اندازکردن؛ ٢) نگهداشتن برای روز مبادا.

هل خستی: ١) بەزمەندەکراو؛ ٢) هەڵگیراو ف ١) پس‌انداز شده؛ ٢) نگهداری شده برای روز مبادا.

هل خوارن: هەڵمژین ف مکیدن.

هل خواری: مژاو، مژراو ف مکیده‌شده.

هلدان: ١) وەرگرتن بەپەلە؛ ٢) هەڵدانەقسە لەپاش بێدەنگی؛ ٣) نەستاندنەوە؛ (ئۆل **هلدا**، واتا: نۆلەی ساند)؛ ٤) بلندکردن، بەرزکردنەوە؛ ٥) لادانی سەرپۆش‌وەك زوبەندلادان؛ ٦) دانەوەی چینراو بزانی چەکەرەی هەبەو دەرۆی؟ ف ١) باشتاب تحویل گرفتن؛ ٢) ناگهان به حرف آمدن بعد از سکوت؛ ٣) بازپس گرفتن؛ ٤) بلندکردن؛ ٥) کنارزدن سرپوش؛ ٦) کندن زمین به منظور بازدیدِدانهٔ کاشته‌شده.

هلدابی: ١) حالەتی بەرکاری هلدان؛ ٢) بەرەوژوور هاویژراو؛ ٣) گەشەکردو؛ ٤) زرنگ و ناکارپەسند ف ١) صفت مفعولی «هلدان»؛ ٢) به‌بالاپرت شده؛ ٣) شکوفان؛ ٤) زرنگ و خوش اخلاق.

هلدێران: ١) هەڵداشتن؛ ٢) بریتی لە فڕێدانی ماسك لە زوی دوژو: (رویێ وی **هلدێرا**) ف ١) نگا: هەڵداشتن؛ ٢) کنایه از برداشتن نقاب تزویر از روی کسی.

هلز: ١) هەڵز؛ ٢) جۆرێ گەمەیە بە مبج ف ١) نگا: هەڵز؛ ٢) نوعی بازی با شتالنگ.

هلسـاندن: وێران کردن، خاك بەنۆرەکەکێشان، تەرت و تونا کردن ف ویران کردن، با خاك یکسان کردن.

هلست: ١) رابو، هەڵستا سەرپێ؛ ٢) لە خەو وشیار بو، لە خەو هەستا؛ ٣) بەسنی بە گوریس، بەستی وەك چۆك بەستنی وشتر ف ١) به‌پاخاست؛ ٢) ازخواب برخاست؛ ٣) باریسمان بست.

هلستن: ١) بەستنەوەی گۆلك و چێل بە گوریس؛ ٢) ئەژنۆبەستنی وشتر کە نەتوانێ بڕوا ف ١) با ریسمان بستن گوساله و گاو؛ ٢) بستن زانوی شتر.

هلستی: ١) بەسراو، بەسنباگ؛ ٢) چۆك بەسنراو ف ١) بەریسمان بسته شده؛ ٢) شتر زانو بسته.

هل شابۆن: زۆر کەیف‌خۆش و شادبوون ف بسیار خوشحال بودن.

هل شابۆیی: شادومانی زۆر ف شادمانی بسیار.

هل شاندن: ١) هەڵوەشاندن؛ ٢) پەیمان‌شکاندن ف ١) از هم جداکردن، گسلانیدن؛ ٢) پیمان شکستن.

هلشتن: ١) وازلی‌هێنــان؛ ٢) باریدە کردن ف ١) دست برداشتن؛ ٢) کمك کردن.

هلشکەت: هەڵقەندرا ف کنده‌شد.

هلشکەتی: هەڵقەندراو ف کنده‌شده.

هلشیان: هەڵوەشانەوە ف ازهم گسستن، انحلال.

هلشین: هەڵوەشانەوە، هەڵوەشینەوە ف ازهم گسستن، انحلال.

هلف: دەسگیران، دۆستی ژن: (**هلفاوێ** چو بۆ سەرو کێفاوێ هات) ف نامزد، یار مؤنث.

هل فراندن: هەڵفڕاندن ف پرواز دادن.

هل فرین: هەڵفڕین ف پروازکردن.

هل قتاندن: دادڕاندن ف از بالا به پایین دریدن.

هل قتی: دادڕاو ف از بالا به پایین دریده شده.

هل قەتاندن: ١) فڕێدان؛ ٢) دەرخستن ف ١) پرت کردن؛ ٢) بیرون انداختن.

هل قەتایی: ١) فڕێدراو؛ ٢) وەدەرنراو ف ١) پرت شده، دورانداخته شده؛ ٢) بیرون رانده شده.

هل قەتیا: ١) فڕێدرا؛ ٢) وەدەرنرا ف ١) پرت شد؛ ٢) بیرون رانده شد.

هل قەتین: ١) فڕێدراوی؛ ٢) وەدەرنراوی، دەرکراوی ف ١) پرت شدگی؛ ٢) بیرون رانده‌شدگی.

هلکرن: ١) هەڵکێشان، هەڵکەندنی دارو نەمام؛ ٢) هەڵکردنی قۆڵ و لنگ و داوێن و...؛ ٣) کێڵانی زەوی؛ ٤) لە زەوی هەڵگرتنەوە؛ ٥) شانە لەسەردان ف ١) کندن درخت و نهال؛ ٢) بالازدن آستین ودامن و...؛ ٣) شخم زدن زمین؛ ٤) برداشتن از زمین؛ ٥) شانه‌برسر زدن.

هلکری: بەرکاری هلکرن ف اسم مفعول از «هلکرن».

هل کشـاندن: ١) هەڵکێشانی نەمام و شەتڵ؛ ٢) دەرکێشانی شمشێر و خەنجەر و...؛ ٣) رۆیشتن بەرەوژوور؛ ٤) نەفەس هەڵکێشان ف ١)

کندن نهال و نشا؛ ۲) برکشیدن شمشیر و خنجر از نیام؛ ۳) رو به بالا رفتن؛ ۴) نفس کشیدن.

هل کشین: ۱) بەرەوژوورچوون؛ ۲) هەڵچوون بە دارو بەردا ف ۱) بەطرف بالا رفتن؛ ۲) از درخت و صخره بالارفتن.

هل کوتاندن: هەڵبەزین لەخۆشیان ف ازشادی جست و خیز کردن.

هل کوڵك: هەرچی شتی پێ دەکوڵن، ئامرازی کوڵین ف ابزارکندەکاری.

هل کومین: هەڵەنگوتن، رەت‌بردن و کەوتن ف سکندری خوردن.

هلکەتن: هەڵکەوتن ف نگا: هەڵکەوتن.

هلکەتی: ۱) روداوی بەدەگمەن؛ ۲) بلیمەت ف ۱) اتّفاقی؛ ۲) نابغه.

هلکەواشتن: وردپشکنین ف با دقّت وارسی کردن.

هلکەواشتی: پشکناو ف وارسی شده.

هل کەوشاندن: ۱) شی کردنەوەو توێژینەوە؛ ۲) پشکنین ف ۱) تحقیق و پژوهش کردن؛ ۲) وارسی کردن، تفتیش.

هل کەوشاندی: رابردوی هل کەوشاندن ف ماضی «هل کەوشاندن».

هل کێش: ۱) فەخر، شانازی؛ ۲) کەسێ شەتڵ و نەمام هەڵدەکێشێ ف ۱) فخر، افتخار؛ ۲) کسی که نشا و نهال را برمی‌کشد.

هل کێشان: هەڵکێشان ف نگا: هەڵکێشان.

هل کێشاندن: دەرهێنان لە شوێنی خۆی ف خارج کردن و بیرون کشیدن.

هل گاڤتن: بلندکردنەوە، بەرزکردنەوە، هەڵگرتن و لابردن ف برداشتن، بلندکردن.

هل گرت: رابردوی هل گرتن ف ماضی «هل گرتن».

هل گرتن: ۱) هەڵگرتنی بارو کوڵ؛ ۲) هەڵگرتنی شت تا نرخی گران بێ؛ ۳) بەباوەشەوە گرتن؛ ۴) ناوتوێ بەبداکردنی بر بن؛ ۵) ژن هەڵگرتن، رفاندنی ژن؛ ۶) هەڵگرتن و بردنی شتێ بۆ خۆ ف ۱) برداشتن بار؛ ۲) احتکار؛ ۳) بغل کردن؛ ۴) باز به دردآمدن زخم؛ ۵) ربودن زن به قصد ازدواج؛ ۶) چیزی را برای خودبرداشتن، به خود اختصاص دادن.

هل گرتی: ۱) ژنی رفێنراو، هەڵگیراو؛ ۲) هەڵگیراو بۆ کاتی گرانی؛ ۳) باری هەڵگیراو؛ ۴) دانـدراو بۆ پاشـەکەوت و لەناونەچوون ف ۱) زن ربـوده شده؛ ۲) احتکـارشده؛ ۳) بارحمل شده؛ ۴) نگهداری شده برای پس‌انداز، پس‌اندازشده.

هل گوڤاشتن: ۱) هەڵگوشین بەتـونـدیی و لەزەبـر؛ ۲) زۆربـۆهێنان، تەوژم‌دان ف ۱) با شدّت فشردن؛ ۲) فشار وارد کردن.

هل گوڤاشتی: ۱) هەڵگوشراو، توند شەتەك‌دراو؛ ۲) تەوژم‌دراو ف ۱) فشرده‌شده؛ ۲) تحت فشار.

هل گوهاشتن: گوشین بەتەوژم ف با شدّت فشردن.

هل گەزان: ئاوەژوبونەوە، سەرنخون بون ف زیر ورو شدن.

هل گەراند: توێ بەی کرد لە کێشك گری‌دا ف کشیك عوض کرد.

هل گەرانـدن: ۱) ئاوەژوکـردن؛ ۲) گۆڕینـی کێشـکچی بە یەکی‌تر، تۆیەبێ کردن ف ۱) وارونه کردن؛ ۲) پاس عوض کردن.

هل گەراندی: ئاوەژوکراو ف وارونه‌شده.

هللو: حولی، لوس لەدەستان، پێچەوانەی زبر ف صاف، مقابل زبر.

هللو: ئالوچە، عەلوکە ف آلوچه.

هللوربللور: حللوربللور، جۆری گەمەیە بۆ منالی بچوکی دەکەن ف نوعی بازی بچّه‌گانه.

هلله: ناسازی، نەخۆشین ف بیماری.

هلم: ۱) بوخ، بوق؛ ۲) هەناسە ف ۱) بُخار؛ ۲) نفس.

هلمدو: شێ و نەرایی زۆر ف نم و ترشّح.

هل مشتن: هەڵ کردنی قوڵ بان داوین، هەڵ مالین ف ورمالیدن آستین یا پاچهٔ شلوار.

هل مشتی: هەڵ ماڵدراو ف ورمالیده.

هلم‌وگولم: بوخار و بخور ف دود و بُخار.

هلو: ۱) رابە، راستەوەبە؛ ۲) لوس، حولی، ساف و بێ گنج، دژی زبر ف ۱) برخیز؛ ۲) صاف.

هلوت: ۱) توقوسنان؛ ۲) جاوەدرپەزیو؛ ۳) گیائەسپۆن، کەفکەفوگ ف ۱) ناقص العضو؛ ۲) چشمان برجسته؛ ۳) گیاه چوبك.

هلورا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف دهستانی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هلوره‌شك: ئالو بوخارا، هەڵوچەرەشە ف آلو بخارا.

هلوس: ۱) لوس و بێ گنج؛ ۲) نەرم و نیان ف ۱) صاف؛ ۲) نرم.

هلوڵ: ناوبەتاڵ ف کاواك، توخالی.

هلوم: دەم، تاو، ماوەیەکی کەم لە وەخت ف آن، لحظه.

هلوەرانـدن: ۱) دابـارینی فرمێسك؛ ۲) وەرینی خەزەڵ ف ۱) ریختن اشك؛ ۲) ریزش برگ خزان.

هلوەراندی: ۱) داباریو؛ ۲) هەڵوەریو ف اسم مفعول از «هلوەراندن».

هلوەشاندن: هەڵوەشاندن ف نگا: هەڵوەشاندن.

هلوەشیای: هەڵوەشاو ف نگا: هەڵوەشاو.

هلوەشین: هەڵوەشان ف نگا: هەڵوەشان.

هله: ۱) وتـەی راوکـەر بۆ دنـەدانی تولـە کە بچێتە کونی نچیرەوە؛ ۲) هەڵێنانی‌دژوار ف ۱) کلمهٔ تحریك سگ شکاری تا به سوراخ نخجیر رود؛ ۲) به سختی بلندکردن.

هلهاتن: ۱) بارکران؛ ۲) دەرکەوتنی خۆر و هیف و سێر لە عاسمان؛ ۳) پێگەیشتنی هەویر و هەرچی ئامیانی نێکراوە؛ ۴) بلندبون؛ ۵) دیار ف ۱) حمل شدن؛ ۲) طلوع؛ ۳) ورآمدن خمیر و مانند آن؛ ۴) بلندشدن؛ ۵) پیدا، قابل رؤیت.

هلهلوك: بەلاڵوکەکێویلە ف آلبالوی کوهی.

هلهله‌ك: بەری داریکە وەك گوێزەزەردەی درشت دەچێ ف میوهٔ درختی است شبیه زالزالك.

هلهول: زۆر نەرم لەدەستان ف بسیارنرم.

هلەهـ: بلندی، هل ف بلندی، سربالایی.

هلەهتن: بلندبون ف بلندشدن.

هلەبایش: توانەوە ف ذوب شدن.

هلی: ۱) راست برۆ؛ ۲) راست ڕاوەستە ف ۱) مستقیم برو؛ ۲) راست

با بست.

هلێ: ١) ببڵە، لێی گەڕێ، وازی لێ بێنە؛ ٢) دەرکەوێ. بۆ مانگ بان خۆر دەبڵێن: (عبدەو حەبیبێ نەزرە لێ/ بان دێ بقوربان بێ مەلێ/ یارەب ببینم رۆژ هلێ/ سککین ددەست قەسسابدا) «جزیری» ف ١) بهل، بگذار؛ ٢) طلوع کند.

هلیا: ١) بەجێی هێشت؛ ٢) وازی لێ هێنا ف ١) بەجا گذاشت، ترکش کرد؛ ٢) دست از سرش برداشت.

هلیان: ١) گوم بوون؛ ٢) لێ گەڕان، وازهـاوردن؛ ٣) بڵندکردن ف ١) گم شدن؛ ٢) هشتن، دست برداشتن؛ ٣) برداشتن.

هلیاندن: ١) گوم کردن، ونداکردن؛ ٢) وازلێ هاوردن؛ ٣) بلندکردن ف ١) گم کردن؛ ٢) هشتن؛ ٣) برداشتن.

هلبن: ١) لاگرە، وەلابەرە؛ ٢) بڵندکە ف ١) برگیر، کنارزن؛ ٢) بردار.

هلێن: دێو، دێوەزمە، پیرهەڤوك، جنۆکەی خەڵك‌ترسێن ف غول بیابانی.

هم: ١) ئاو، هاو، هام، وەنـەی شەریکی؛ ٢) پیتی دنـەدان، هەیدێ ف ١) کلمهٔ شراکت، هم؛ ٢) کلمهٔ تشجیع.

هما: ١) وەنەبەکە لە جوابا دەگوترێ بەمانا بۆ بە: (چمانە نەڤ کر؟ هما)؛ ٢) وابزانم: (هما ئەو نشت نەولۆ بە)؛ ٣) هێمان، هێشتا؛ ٤) بەلام؛ ٥) هەر ئەمـەسـە؛ ٦) ئەوسـاکـە؛ ٧) دەی‌بترە؛ ٨) گربمان ف ١) کلمهٔ جواب، چرا؛ ٢) پنداوم؛ ٣) هنوز؛ ٤) امّا؛ ٥) همین است؛ ٦) آنگاه؛ ٧) بازهم بیشتر؛ ٨) فرضاً.

همار: عەنبار، عەمار ف انبار.

همانا: بەهەڵکەوت ف بەندرت.

هماهما: بەڕاوێژ، بەهەر زا ف بەنظر، بەتصوّر.

همبان: کیسەی لە پێستە مەڕو بزن ف انبان.

همبانە: همبان ف انبان.

همبز: ١) ئامێز، هامبێز، باوەش؛ ٢) لێك‌هالاوی نوند: (گیا همبزە)؛ ٣) بڕ جانـدن: (تە همبز ناڤێنی) ف ١) آغوش؛ ٢) کاملاً درهم آمیخته؛ ٣) کشت انبوه، بذرپاشی انبوه.

همبزناڤێتن: تۆم بەبڕی جاندن ف بذر انبوه پاشیدن.

همبەر: ١) بەرانبەر؛ ٢) روبەڕوو ف ١) برابر؛ ٢) روبرو.

همبێز: ١) همبـز؛ ٢) هەنەر، مەودای گەیشتن: (همبێزا نفەنگێ) ف ١) آغوش؛ ٢) تیررس.

هم‌ژێ: دەسەریەوەهێنەر ف دیگر.

همس: بزنی سەرو زۆ بڕ لە خاڵی سوور ف بُزی کە رخسارش خالهای قرمز دارد.

هم‌گم: ئاڵۆزو ئێك‌هالاو ف سردرگم.

هم‌هم: مرقە، مرق: (هم‌همێ بەرازان) ف نگا: مرقە.

همی: رەپەرەپی لێدان ف صدای کتك‌زدن.

همێ: ئومێد، ئاوات ف امید.

همێز: همبێز، هامێز، باوەش ف آغوش.

همێلی: حەمایەل، نوشتەی بە منالا هەڵواسراو ف دعای نوشته.

همین: ١) دەنگەدەنگ؛ ٢) گرمە ف ١) سروصدا؛ ٢) غرنبه.

هن: ١) نێوە؛ ٢) کـەمێ، نۆزێ؛ ٣) ئەوەنـدە؛ ٤) ئاوها ف ١) شما؛ ٢) کمی، اندکی؛ ٣) این قدر؛ ٤) چنین.

هنا: ١) هاوار؛ ٢) ئاوا، ئاوها؛ ٣) دەی پتر ف ١) فریاد، بانگ؛ ٢) چنین؛ ٣) بازهم بیشتر.

هنار: نار ف انار.

هنارت: ناردی ف فرستاد.

هنارتن: ناردن ف فرستادن.

هنارتی: نارداو، نێرداو ف فرستاده.

هنارك: سەرکولمە، سەرگۆنا ف روی گونه.

هنـاره: وەلام‌ناردن بە هێمـا، بە ئاڵاو بە ئاگر خەبـەردان ف علامت فرستادن، اعلام خبر به وسیلهٔ آتش یا عَلَم.

هنارێز: دارهەنار ف درخت انار.

هنارین: سوورەوەك، گوڵی هەنار ف گل انار.

هناف: دەروون، ناوزگ ف درون، محتوای شکم.

هناف‌چوون: زگچوون، زگەشۆرە ف اسهال.

هناڤیشی: هەرپتر، فێشتر ف بیشتر.

هنان: هێندێ کەس ف بعضی افراد.

هن‌بهن: وردەوردە، کەم‌کەمە ف بەندریج.

هنـترش: گیایەکی نام‌نێژە دەرمـانی زگ ئێشـەیە، هەندرینێن ف گیاهی است تندمزه و دارویی.

هنج: وردکراو بە تیغ ف با تیغ ریزریز شده.

هنجاندن: پاك‌کردنەوەی بیر لە پڕو پووش و ناوی پیس ف پاکسازی چاه آب.

هنجاندی: بیری خاوێنەوەکراو ف چاه پاکسازی شده.

هنجـرانـدن: ١) لەز لێ کردن، پەلـە لێی کردن؛ ٢) ونجـڕونجـڕ کردن، لەت‌وپەت کردن ف ١) عجله کردن؛ ٢) لت وپارکردن.

هنجراندی: ١) وپەلەخراو؛ ٢) لەت‌وپەت‌کراو ف ١) بەشتاب افتاده؛ ٢) لت‌وپارشده.

هنجری: هنجراندی، پارچەپارچەکراو، ونجڕونجڕکراو ف لت‌وپارشده.

هنجگ: پۆشاك، کنج ف لباس.

هنجن: وردکراو، ئەنجن، ئەنجناو ف با تیغ ریزریز شده.

هنجناندن: هەنجنین، وردکردن بە جەقۆو تیغ ف با تیغ ریز ریز کردن.

هنجنی: هەنجناو، هنجن ف ریز ریزشده با تیغ.

هنجنین: ئەنجنین ف خردکردن با تیغ.

هنجەت: بەلەب، بەهانە ف بهانه.

هنج‌هنج: وردووردکراو بە تیغ ف ریزریزشده با تیغ.

هنـد: ١) ئەنـدازە؛ ٢) کەم؛ ٣) بەس، چێتر نا: (پەیڤا من هندە جی دن نابـێژمــە نە)؛ ٤) لا، ئالـێ؛ ٥) لە لای، لە کن؛ ٦) برینی لە قەدرو حورمـەت‌گرتن: (بە هندم ناگرە) ف ١) اندازه، مقدار؛ ٢) اندك؛ ٣) کافی، بس؛ ٤) طرف، سو؛ ٥) نزد، پیش؛ ٦) کنایه از ارج و احترام.

هنداف: ١) دیمەن لە لای سەرەوڕا: (هانە هنداڤێ گوند وانا: بە ژۆرکاری دێدا هات لە سەرەوە)؛ ٢) روبەڕوو، بەرانبەر؛ ٣) لەپەنا، نزیك، کن ف

١) منظره از بالا: ٢) برابر، روبه‌رو: ٣) در کنار، در نزد.

هنداق: هاونا، لنگە ف همنا.

هندرو: ١) ژوره‌وه‌ی ماڵ؛ ٢) ژوره‌وه ف ١) اندرون خانه: ٢) تو، درون.

هندك: کەم، کێم، پێچەوانەی زیاد ف کم، اندك.

هندکاندن: کەم‌کردنەوە ف کم کردن.

هندکاندی: کەم‌کراوەوە ف کم شده.

هندکایی: کەمبەنی ف کمی.

هندکە: کەمە، زیاد نیە ف کم است.

هندکەك: کەمێك، تۆزێك، نیسکێك ف اندکی.

هندکی: هندکایی ف کمی.

هندوبا: گیایەکی خۆراکی‌یەو لە چێشتی دەکەن ف کاسنی.

هندور: ١) هندرو؛ ٢) دەروونی لەش ف ١) اندرون خانه؛ ٢) درون بدن.

هندوربین: مرۆی زۆر تێگەیشتو ف آدم بسیار عاقل.

هندوك: بسکویت، گەرگەری ف بیسکویت.

هندوی: جۆری تریێ ف نوعی انگور.

هنده: هەنقاس، ئەوەندە ف اینقدر.

هندوق: روبەڕو، لە رۆی یەکتردا ف مقابل.

هندەکۆ: شەوەدەر، عارەب کردویەتە حەندەقوقی ف گیاه شبدر.

هندەکی: کەمابەنی ف کمی.

هندی: ١) ئەوەندی: (هندی من کر و نەکر فەنەگەڕیا)؛ ٢) خەڵکی ولاتی هند ف ١) هرچقدر؛ ٢) هندی.

هندیکو: ئەوەند، چەند بە چەند ف هرچند.

هنر: هونەر، هنەر ف هنر.

هنزار: هەزار ف هزار.

هنزار و بەو: هەزارو بەك ف هزار و یك.

هنف: بەژن‌باریکی لەبار ف کمرباریك و خوش اندام.

هنك: هندك، کەم ف کم.

هنکوف: ١) هاوکوف، شیاوی یەکتر: ٢) بەرانبەر لە وەزنا ف ١) هم‌شأن: ٢) هم وزن.

هن کەروش: دروستی‌کرد ف درست کرد.

هنگ: ١) ئێوە، هن، ئەنگۆ؛ ٢) فن، دەنگی لوێنی چڵمن: ٣) هەنگ، مێشەنگوین: ٤) دەنگی پێکەنین، حیلکە: ٥) جەنگە، کات، وەخت ف ١) شما؛ ٢) فین، صدای بینی؛ ٣) زنبور عسل؛ ٤) صدای خنده؛ ٥) موسم، عُنفوان.

هنگا: ئەودەم، ئەوسا ف آنگاه.

هنگاف: گاف، شەقاو ف گام.

هنگاڤتن: ئەنگاوتن، پێکان ف به‌هدف زدن.

هنگافی: دنیابو وابو، جارێك لە جاران، لە سەردەمێکا ئەگەر ف احياناً.

هنگاو: هنگاف، شەقاو، گاو ف گام.

هنگابش: حیلکەپێکەنین، قاقالێدان ف قاه قاه خندیدن.

هنگرتن: داکردن، لە زەوی بڵندکردن ف برداشتن

هنگست: ئەنگوست، ئەموست، نلی، تلهی، قامك، پەنجە، تبل ف انگشت.

هنگستو: قوچەکە، ئەنگوستیلەی دورمانان ف انگشتانه.

هنگف: بەهرەو حاسڵی شیرینی مێشەنگوین ف عسل.

هنگڤاندن: ١) هنگف‌چێکرنی هەنگ؛ ٢) برینی لە قسەی خۆش و کاری دڵ‌خۆشکەر ف ١) تولید عسل توسط زنبور؛ ٢) کنایه از سخن شیرین و کار خوشایند.

هنگڤتن: ئەنگاوتن، لە نیشان و ئارمانج دان ف به‌هدف زدن.

هنگڤین: هنگف ف عسل.

هنگڤینۆ: گیایەکە بەرەکەی شیرینە ف گیاهی است.

هنگل: ١) دەسکی گۆزەو دیزە؛ ٢) سنگ بان گوڵمیخێ ئاژەڵی پێ دەبەستنەوە؛ ٣) بێسنەی ئاژەڵ بە بێ کەم‌بوونی جەرمی پاکانی، خنگە؛ ٤) هەرشتێکی چوار هەنگڵی بێ، ئەوەی چوار پێی بێ و بگرێ ف ١) دستهٔ سبو؛ ٢) میخ طویله؛ ٣) خبك، پوست قالبی کندهٔ حیوان؛ ٤) هرچیزی که چهاردستگیره یا چهارپا داشته و پوستش قالبی کنده شده باشد.

هنگ لنگ: هەنگڵەشەلە ف لی لی.

هنگله: پیل، شان ف شانه، کتف.

هنگلیسك: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هنگمین: هەنگوین ف عسل.

هنگو: ئەنگۆ، ئێوە ف شما.

هنگۆ: هنگو، ئێوە، ئەنگۆ، وە ف شما.

هنگور: تریێ، هەنگوور ف انگور.

هنگۆر: ئەنگۆرە، ئێوارەی درەنگ ف عصر نزدیك غروب.

هنگوری: ئەنگۆرە، هنگۆر ف نگا: هنگۆر.

هنگۆری: هنگۆر ف نگا: هنگۆر.

هنگوست: ئەنگوست، تبل، قامك ف انگشت.

هنگوستوك: ئەنگوستیلەی دورمانان ف انگشتانه.

هنگوستیل: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هنگوستیلك: هنگوستیل ف انگشتری.

هنگوڤ: هەنگڤ، هەنگوین، لیکاوی پوختەکراوی هەنگ، هنگف ف عسل.

هنگوڤین: لە جەشنی هەنگوین لە چێژەو رەنگ‌دا ف شبیه عسل.

هنگولیسك: هنگوستیل ف انگشتری.

هنگوونگ: ١) شکۆ و دەبدەبە؛ ٢) خۆجوان‌کردن: (مرۆڤەکی بهنگ‌ووونگە) ف ١) شکوه و دبدبه؛ ٢) خودآراسته.

هنگەریر: هەنگوور، ئەنگوور، تریێ، تری ف انگور.

هنگ هنگ: حیلکەحیلك، قاقا ف قهقهه.

هنگ هنگ هوایش: قاقا پێکەنین ف قهقهه‌زدن.

هنگی: ١) ئەوەندی؛ ٢) ئەوسا، ئەودەم؛ ٣) گش، ئەواو، تێکرا؛ ٤) حیلکە، قاقا ف ١) هرچند؛ ٢) آنگاه؛ ٣) همگی؛ ٤) قهقهه.

هنگین: ئەوسا، ئەودەم، ئەوکاتە ف آنزمان، آنگاه.

هنۆهنۆ: کەمەکەمە ف بەندریج.

هنە: خەنە، گیابەکە گەلای بۆ ڕەنگ کردنی دەست و پەنجە و سەری ژنان بەکاردێنن و دەرمانیشە ف حنا.

هنەترك: شتێکی سپیە لەسەر هێندێك بەرد کە هەڵی دەقەنن و دەیکوڵێنن شتێکی لیجقی لێ پەیدادەبێ لەجیاتی خەنە دەکاری دێنن ف مادەای است کە بە جای حنا مصرف می‌شود.

هنەر: ١) حونەر؛ ٢) گزی؛ ٣) تاکاری باش؛ ٤) پیشەو سنعات ف ١) هنر؛ ٢) نیرنگ؛ ٣) رفتار نیکو؛ ٤) صنعت.

هنەرباز: کەسێ کاری زانان لەسەر شانۆ دەکا ف هنرپیشه.

هنەربازی: کاری هنەرباز ف هنرپیشگی.

هنەرگە: فێرگەی هنەر ف هنرستان.

هنەرمەند: دەس‌ڕەنگین، بەحونەر ف هنرمند.

هنەروەر: هنەرمەند ف هنرمند.

هنەروەری: هنەرزانین ف هنرمندی.

هنەری: ١) هنەرمەند؛ ٢) پیشەساز ف ١) هنرمند؛ ٢) صنعتگر.

هنەك: ١) کەمێك؛ ٢) بازێك، بەشێ، برێ لە خەڵك ف ١) اندکی؛ ٢) بعضی.

هنەکی: کەمایەتی، کەمی ف کمی.

هنی: ١) بیاساوی، پیامالی؛ ٢) ئاوها، بەم‌جۆرە؛ ٣) ئەمە ف ١) مالید، اندود؛ ٢) چنین؛ ٣) این.

هنیکۆ: ١) ئیتر هەر ئەمەیە؛ ٢) وا لێرەیە ف ١) دیگر همین است؛ ٢) اینك در اینجا است.

هنین: بیاساوین ف اندودن.

هنی‌بۆ: ١) هنیکۆ؛ ٢) تا بەم‌جۆرە ف ١) نگا: هنیکۆ؛ ٢) اینچنین.

هو: ١) خەنە، کەن؛ ٢) خوی، خۆ ف ١) خنده؛ ٢) خود.

هۆ: ١) سەبەب، سۆنگە؛ ٢) همێ، ئومێد؛ ٣) جواب لەبانی بەڵێ: (حەسەن؟ هۆ)؛ ٤) وتەی جوتیار لە جوتدا بۆ لێخوڕین و وەرسوڕاندنی گاجوت؛ ٥) وتەی پارازتن لە شتێ: (هۆ بێت نەڵێم نەچی)؛ ٦) بلند، هل؛ ٧) تێ‌هەڵێنانەوە، فەرەبوکردنەوە: (زەرەرم کردبو بەڵام ئەم‌جارە هۆی دابەوە)؛ ٨) کاری باش کردن: (ئاقەریم هۆت‌دابەوە)؛ ٩) فایدە: (بێ‌هۆیە بەلابەوە ناچم)؛ ١٠) وتەی بانگ‌کردن لەدوورەوە؛ ١١) زۆر، فرە: (مروبەکە هۆزانە)؛ ١٢) خو، عادەت: (هۆگر بوە)؛ ١٣) ئاوها؛ ١٤) دەرفەت، هەل: (هۆیەو هەر ئەمرۆیە) ف ١) انگیزه، سبب؛ ٢) اُمید؛ ٣) بلی؛ ٤) کلمهٔ راندن و برگرداندن گاو هنگام شخم زدن؛ ٥) کلمهٔ تحذیر، هان؛ ٦) بلند؛ ٧) جبران کردن؛ ٨) شاهکارکردن؛ ٩) بهره، فایده؛ ١٠) حرف ندای دور؛ ١١) بسیار، زیاد؛ ١٢) اُنس، عادت؛ ١٣) این طور؛ ١٤) فرصت.

هۆ: ١) وتەیەکی دەرویشانەیە واتا: خوا؛ ٢) نیشانەی زرنگی و هۆربینی: (هۆ لە مو جیادەکاتەوە)؛ ٣) بێ‌نرخ و هیچ؛ ٤) قازانج، سود؛ ٥) پف‌کردن بۆ گەرم‌کردنەوە ف ١) تکیه‌کلام درویشان، هو؛ ٢) نشانهٔ زرنگی و موشکافی؛ ٣) پوچ و بی‌ارزش؛ ٤) سود؛ ٥) پُف کردن برای ایجاد گرما.

هواتەیش: کەن، خەنین ف خنده.

هوایش: پیکەنین ف خندیدن.

هۆب: ئۆبە، جێگەی کۆمەڵەچادرێ پێکەوە ف اوبه، محلّ برپایی چندچادر.

هۆبڕان: نائومێدبوون لە کارێ یان کەسێ: (لەم کوڕەم هۆبڕاوم) ف مأیوس شدن.

هۆبو: ئاوها بو، بەم‌جۆرە بو ف چنین بود.

هۆبە: هۆب، ئۆبە ف نگا: هۆب.

هۆبێ: ١) جۆرێ لە تیرەی مارمێلکە؛ ٢) دەگەڵ تومە وەرە ف ١) جلپاسە، نوعی مارمولك؛ ٢) آهای بیا.

هۆپ: ١) وتەی پەسندکردن؛ ٢) وتەی دەنگدانی وشتر؛ ٣) وتەی گاڵتەکردن بە کەسێ کە بای لێ‌دەبێتەوە ف ١) آفرین؛ ٢) حرف آگاهی دادن به شتر؛ ٣) کلمهٔ تمسخر نسبت به کسی که بادی از او خارج شود.

هۆپال: جۆرێ کەموتەری دەشت ف نوعی کبوتر.

هۆپالا: لاوی نازنازو خاوخلیسك ف جوان نازنازی و خام.

هۆپەلا: هۆپالا ف نگا: هۆپالا.

هۆپ کرن: بازدان لە بڵندەوە ف ازبلندی پریدن.

هۆپل: لاواز، لەجەر ف لاغر.

هۆپەڵ: تۆپەڵ، تۆپەڵەقوڕ، تۆپەڵەبەفر ف گلوله از گل یا برف.

هۆپەلان: شەڕە تۆپەبەفر و قوڕ ف گلوله برف و گل را به سوی هم پرت کردن، برف‌بازی.

هۆپ‌هۆپ: وتەی دنەدانی وشتر بۆ ڕۆیشتن ف کلمهٔ تشویق شتر به رفتن.

هوت: شە، شێ، ڕتوبەت، تەڕایی، تەڕی ف نم، رطوبت.

هۆت: حەفت، حەوت، هەوت ف هفت.

هۆت: ١) خەوت، نقست، نوست؛ ٢) خۆهەڵکێشان بەدرۆ: (هات و هۆت)؛ ٣) خەو؛ ٤) فێر، ڕاهات، هەفوت، هبن، هۆبن؛ ٥) خۆش‌جێژە؛ ٦) شەبنان، گیابی بەدفەڕ؛ ٧) شە، تەڕایی ف ١) خفت، بەخواب رفت؛ ٢) لاف مفت؛ ٣) خواب؛ ٤) تعلیم؛ ٥) لذّت؛ ٦) روح شر بر؛ ٧) نم، رطوبت.

هۆت‌بون: ١) فێربون، هبن‌بون، هەفوتن؛ ٢) بە شوێنێك فێربون ف ١) یادگرفتن؛ ٢) عادت به‌رفتن جایی کردن، به چیزی معتاد شدن.

هۆت‌ئانتش: شەکێشان، ڕتوبەت لێدان ف نم کشیدن.

هۆتك: نۆك‌تیژی سواو بە هەسان و بەردەزۆرە ف نوك تیزشده به وسیلهٔ سوهان.

هۆت کرن: پێ‌فێربون، هۆت‌بون ف عادت به چیزی داشتن، نگا: هۆت‌بون.

هوتن: شەدار ف نمدار، مرطوب.

هوتو: گەللایی، گوێ‌نەدەر بە هیچ ف بی‌توجه به مسائل، لاابالی.

هۆتە: ١) خەو؛ ٢) خەفتگە، نوستوە ف ١) خواب؛ ٢) خوابیده است.

هۆتەر: جوڵەچرا، خەنیرە ف مشعل نیمسوز.

هۆتەن: خەوتوە ف خوابیده است.

هوجـره: ١) شوێنی ئایەتی بازرگانی گەورەی کوفـروش؛ ٢) کلاسی خوێنـدنی فەقێیان کە لێنی دەخـەون ف ١) حجرهٔ بازرگانان؛ ٢) خوابگاه و کلاس درس طلبه.

هۆجەنە: دۆخین، دیخۆن ف بند شلوار.

هۆجەنە کێش: داردۆخین. داروکەیە سەرێکی کونکراوە دۆخینی پی لە دەرپێ دەکێشن ف چوبکی سوراخدار که به وسیلهٔ آن بند را به نیفه کشند.

هۆچ: بابوڵە، تیکەی پێخۆر نیوەپێنجراو ف ساندویچ.

هۆچـك: ١) ئەنگوچـك؛ ٢) خوارەوەی داوێن؛ ٣) قوڵی کراس؛ ٤) نوچك، چلان ف ١) آستین بلند؛ ٢) پایین دامن؛ ٣) آستین پیراهن ٤) نگا: نوچك.

هۆچنە: هۆجەنە، دۆخین ف بند تنبان.

هۆخ: ١) بەش، پاژ، بەهـر، بشـك، بێش؛ ٢) هەردی تەواو کێڵدراو؛ ٣) خۆخە، درگای بچوك لە ناو دەروازەدا ف ١) سهم، حصّه؛ ٢) زمین به طور کامل شخم شده؛ ٣) در ورودی کوچك در میان دروازه.

هۆد: ١) حوکم، زاکـۆن، زەبـر و زەنگ لە حوکم کردنا؛ ٢) هبر باری لە سوالـەت؛ ٣) دەفـری بەل لە سوالەت، گڵێنەی بەل؛ ٤) جانەوەری دونـۆمـە، دوورە؛ ٥) شکـاو؛ ٦) شکـاوی ف ١) حکم. فاطعیّت در فرمانروایی؛ ٢) ظرف سفالین؛ ٣) بشقاب سفالی؛ ٤) حیوان دورگه؛ ٥) شکسته؛ ٦) شکستگی.

هۆدا: ١) نۆدا، دایك؛ ٢) بانـگ لە دایك کرن ف ١) مادر؛ ٢) کلمـهٔ خطاب به مادر.

هۆداخ: هنجی دەمۆکانە ف بوتهٔ مویزك.

هۆدار: دەمۆکانەی کوڵێندراو کە زاوی مەلی پێ دەکەن ف مویزك عسلی.

هۆدانەوە: بـارەپێ گەیاندن و نوڵەکردنـەوەی زیان و نەمەڵی ف تلافی کردن.

هۆدرە: مێشوڵەی دندوكدرێژ کە دەبێنە هۆی تاو لەرز ف پشهٔ مالاریا.

هۆدە: ١) ژووری ماڵ؛ ٢) لەوێوە، هیمایە بۆ دوور ف ١) اتاق؛ ٢) از آنجا.

هودەرە: چێبرگ، جرگ، مێشەسی ف هوبره.

هۆدەنگ: بانەشان، بانکردن، ونەی گازی کرن ف حرف ندا.

هور: ١) گێژ، تاساو؛ ٢) وڕبوون، تاسان؛ ٣) نەستوور (مل هور)؛ ٤) قوڕ، حەرێ؛ ٥) جەوالی زلی بەکتابی؛ ٦) خورەی ناو ف ١) گیج و منگ؛ ٢) گیج شدن؛ ٣) کلفت؛ ٤) گِل؛ ٥) جوال بزرگ؛ ٦) صدای جریان آب.

هۆر: ١) خۆر، رۆژی لەعـاسمـان؛ ٢) هەر، ببکـەوە، بەتیا دەگەڵ دو دەگوتـرێ: (هـۆردو، واتـا: دو پێکـەوە)؛ ٣) هل، بەرەو بلـند بردن، هەڵـدانەوە: (رۆژێ جە ناکاو جە سوب سەحەردا/ بەنجەرەی ئەیوان مەشـریقیش هۆردا/ هەوادا بەردەی رۆی سەفحەی جەبین/ خێزیا واوەیلای گرۆی موزنبین) «مـەولەوی»؛ ٤) پێ، وێ، تاپسان: (هۆر گرنـای)؛ ٥) عەور، هەور ف ١) خورشید؛ ٢) هر؛ ٣) بلندکردن؛ ٤) برافروختگی؛ ٥) ابر.

هۆڕ: ١) ئاغـەڵ؛ ٢) جەوالی زۆڕ گەورەی بەکتابی؛ ٣) دەنگی زلی گاو جیڵ لە ناوی شنێ: (مانگا هۆرەهۆڕیانە دیارە برسین)، بۆرە؛ ٤) بای بە نوزو مژەوە، وزە؛ ٥) زەوینی زۆر نەرم کە سوار لێی دەرناچێ؛ ٦) مرۆی بیحم سەیر و سەمـەرە ف ١) آغـل؛ ٢) جوال جانخـانی؛ ٣) صدای بلند گاو؛ ٤) باد همراه با گردوغبار؛ ٥) زمین بسیار نرم؛ ٦) آدم عجیب‌الخلقه.

هۆر: ١) ورد؛ ٢) ورگ، عوّر ف ١) ریز؛ ٢) معده.

هورا: ورا، دەنگی کۆمەڵ بۆ نافەرین لە کەسێ، بژی ف هورای تشویق.

هۆرا: لەخۆیدا، زاتەن ف اساساً، ذاتاً.

هۆراسـان: ١) خاوەر، رۆژهـەلات، لایێ کە خۆری لێوە تێ، وادبارە خوراسـان هەر بەمـانـا رۆژهەلاتە؛ ٢) نرساو، نرس لەدل؛ ٣) وەرەز، جاڕز ف ١) مشرق، خاور؛ ٢) نرسیده، هراسان؛ ٣) بکر.

هوراك: تەمشۆی دارتاشین، نەپشۆ، تەشوێ ف نبشه.

هۆرامان: ١) زەردەکەونن؛ ٢) خاوەر ف ١) طلوع آفتاب؛ ٢) مشرق.

هۆ رانـدن: ١) نوژینـەوە، کوڵـینـەوە، بەوردی بیرلێکردنـەوە؛ ٢) چکۆڵەکردنی زەلام ف ١) پژوهش؛ ٢) کوچك‌نرکردن.

هۆراو: گۆلی گەورە، ئەستێری زل ف استخر بزرگ.

هۆراوا: ١) خۆراوا، خۆرنشین؛ ٢) ولاتی خۆرنشین ف ١) غروب؛ ٢) مغرب.

هۆراوە: وراوە، پاتەران، وڕێنە ف هذیان.

هوربانـدن: گۆرانی گوتن بە سەیروکە، ویرەوبر ف زمزمه، آواز زیرلبی.

هۆربژار: نالەبێژ ف ببخنن با پارچه.

هۆربـژارکـرن: نالـەبـێژکـردن، بە هێڵەگی زۆر کونوورد یان بە پارچەقوماشێکی هەڵە دایێژتن ف با پارچه یا الكِ ریز غربال کردن، بیخنن.

هوربوون: تاسان، گێژبوون، وڕبوون ف گیج و منگ شدن.

هۆربوون: ١) وردبوون؛ ٢) نەرمبوون ف ١) خردشدن؛ ٢) نرم شدن.

هۆربەشان: ناوهەلات، دەمی تاوکەونن ف زمان طلوع خورشید.

هۆربەشیان: هۆربەشان ف زمان طلوع خورشید.

هۆربـوونەوە: لێوردبوونەوە، بەوردی لێ‌ڕوانین، باش هۆش‌دانەسەر ف دقّت کردن.

هۆربین: ١) وردبـوون؛ ٢) وردبیـن ف ١) خـردشدن؛ ٢) ریزبین، میکروسکوپ.

هۆربە: گڵۆڵە لە خوری، کلو ف گلولهٔ پشمی.

هۆرباتە: ١) بەرناونە؛ ٢) قەیچیبـڕ ف ١) هَرَس شده؛ ٢) بریده با قیچی.

هوربەهورپ: هەراو هوربـا، چەقـەو گورە ف سـروصدا، همهمه و جنجال.

هۆرتك: زاروێ ساوای ناحەزو دزێو ف نوزاد بدترکیب و زشت.

هۆرتمـە: دەربیجـە، درگای بچوك لە خانـوی لادێ بۆ لێ‌ڕوانین ف دریچه، پنجرهٔ کوچك.

هۆرتومان: کزن ف گاودانه، کرسنه.

هۆرتـە: ١) وەرنـە، مافـوورەی گەورە؛ ٢) ونـەی جونبار بۆ خەت

ڕاست‌کردنەوە؛ ٣) دام‌و دەستووری ناو خەڵك؛ ٤) هاوردە، داهات ف ١) قالی بزرگ؛ ٢) کلمـهٔ بەراه اوردن گاو در شخم‌زنی؛ ٣) رسم و عادت؛ ٤) درآمد.

هۆرتەکنای: هەڵتەکاندن، تەنەڵەکردن ف بوجاری کردن.

هۆرتـەوبـەرە: ١) داب، دام‌و دەستوور؛ ٢) داهات‌و خەرج: (هێشنا دە هۆرتەوبەرەی خۆم ناگەم) ف ١) رسم و عادت؛ ٢) درآمد و هزینە.

هورج: ١) حەش، ورج، ٢) برێنی لە نەزان‌و گێل ف ١) خرس؛ ٢) کنایە از نفهم، هالو.

هورد: ورد، هۆر ف خرد، ریز.

هۆرد: ورد، هور ف خرد، ریز.

هۆردا: ١) وردا، ڤردا؛ ٢) ڤێدا؛ ٣) بەرەژووری برد ف ١) از اینجا؛ ٢) از آنجا؛ ٣) بالابرد.

هۆردادیانەوە: بەرەوبالا بردن، بۆ پەنجەرەو پەردەی دەڵێن ف بالازدن پرده و پنجره.

هۆردادیاوە: بەرەو بالا چو، هەڵدرابەوە: (پەردەی سیاماڵ هۆردادیاوە/ چون مانگ نە گۆشەی ئەبری سیاوە) «مەولەوی» ف بالا زده شد.

هۆردار: فاقە، جۆرێ نەڵە ف نوعی نلە.

هۆردار: مرۆی بێ‌نرخ‌و کەم‌بایی ف حقیر.

هۆرداشتن: بەرەو بەرز بردن، هەڵماڵین ف ورمالیدن، بالازدن.

هۆردان: ١) بۆ بالا بردن؛ ٢) بەرپـاکـردنی چادر ف ١) بالازدن؛ ٢) برپاکردن خیمە.

هۆردای: هەڵدان ف روبە بالا انداختن.

هۆردزون: بەرەو ژوور دڕاندن ف وردر بدن.

هۆردز: سپرمەخۆر، دزی خوێری ف دلەدزد.

هۆردو: ١) دوان پێکەوە، هەردوك؛ ٢) لەشکر، سپا، ئۆردو ف ١) هردو؛ ٢) اردو، قشون.

هۆردوبەز: ١) ئۆردوبەز، بنکەی سانەوەی سپا؛ ٢) دابەزینی لەشکر لە شوێنێ ف ١) جای اُتراق سپاه در راه؛ ٢) اُتراق سپاه در جایی.

هۆردوك: بەجوتە، دوان پێکەوە، هۆردو ف هردوی آنها.

هۆردوکیان: هۆردوك ف هردوی آنها.

هۆردە: شێوی نراوی دانەوێڵە، شلە ف آش آبکی حبوبات.

هوردەفرۆش: خوردەفرۆش، وەردەفرۆش ف خردەفروش.

هوردەك: پیتـی ورد لە خەتی لاتین‌دا، بەرانبـەری گردەك ف حروف کوچك در خط لاتین.

هۆردەم: پاژێك لە شێست‌بازی سەحاتێك، خولەك، دەقیقە ف دقیقە.

هوردەمینیا: هەردوکیان ف هردوی آنها.

هوردەنی: هەردوك ف هردو.

هوردی: هەردوك، هەرنك ف هردو.

هوردینە: هەردوك ف هردو.

هۆرە: ١) وزە، بەموی وەکری، بەحەلاجی کراو؛ ٢) مژورەشەبای سارد: (ئەمرۆ هۆرەبە لە سەران) ف ١) پنبهٔ حلاّجی شده؛ ٢) باد سرد و مه با هم.

هۆرز: هرزا، جۆرێ هەڵپـەڕکێی کوردان کە ڕەشبەڵەکەوەدەبنە کۆ ف نوعی رقص دستەجمعی.

هورزای: رابوون، چوونە سەرپا ف پاشدن، برخاستن.

هۆرش: ١) بلندکردن، بەرەژوور بردن؛ ٢) خورڕەی ناو ف ١) برداشت؛ ٢) صدای جریان آب.

هۆرش گرتن: بەرەژوور بڵندکردن، هەڵگرتن ف برداشتن، بلندکردن.

هورشە: هاشە، هازە ف نگا: هاشە.

هورشەهورش: هورشەی زۆر ف «هورشە»های پیاپی.

هورفی: خەرفاو، خورفی ف خرف.

هۆرڤە: لە هۆوەرا، هێمابە بۆ دوور ف از آنجا.

هۆرك: ١) وردەی شتێ؛ ٢) ورد. بۆ نەفەلی دەڵێن: (کراسێ نە مەگرومە هۆرك هۆرك درومە)؛ ٣) جانەوەرێ کە بە چاو نابیندرێ ف ١) خردە؛ ٢) بخبەهای ریز؛ ٣) میکروب.

هۆرك‌بین: زەرەبین ف ذرّەبین.

هۆرکریان: ئاپساندن، پێ‌کردن، داگیرساندن ف افروختن.

هۆرکە: ١) برۆشی ورد، پیرخەنبلە؛ ٢) خاکەی قەندودار؛ ٣) ورتکەنان؛ ٤) وردی‌کە، وردی‌کەوە: (ڤێ پەرەی بۆ من هۆرکە) ف ١) بلغورریز؛ ٢) خاکهٔ قند و چوب؛ ٣) ریزەنان؛ ٤) خردش کن.

هۆرکەنان: ورتکەنان، وردەو بردەی نان ف ریزەنان.

هۆرکەوت: بەدەگمەن ف اتّفاقی.

هۆرك‌هۆرك: وردەوردە، کەم‌کەم: (هۆرك هۆرك باران دبارە) ف کم کم.

هورگ: کرش، عوور، ورگ ف شکمبە.

هۆرگرت: ١) بلندی‌کرد، هەڵی‌گرت؛ ٢) پێ‌بو، داگرسا ف ١) برداشت؛ ٢) افروختە شد.

هۆرگرتای: داگیرساندن، پێ‌کردن، وێ‌کردن ف برافروختن.

هۆرگـرتن: ١) بڵنـدکـردن، هەڵگـرتن؛ ٢) پێ‌کردن، ئاپساندن ف ١) برداشتن؛ ٢) افروختن.

هۆرگرتەی: هەڵگرتن ف برداشتن.

هورگن: زگ‌زل ف شکم گندە.

هورگنە: زگ‌زل ف شکم گندە.

هۆرگە: لای ئاوهەڵات ف مشرق.

هۆرگەز: تاوگەز، ناوانگاز ف آفتاب‌زدە.

هۆرگەزتن: ناوبردن، تاوانگازبوون ف آفتابزدە شدن.

هۆرگەستن: هۆرگەزتن ف آفتابزدە شدن.

هۆرگەستە: ناوبردو ف آفتاب‌زدە.

هۆرگێلان: زڤرین، وەرسووڕان، وەرچەرخان ف برگردان، چرخیدن.

هۆرگێلانن: هۆرگێلان‌کردن، ژێروژوکردن ف برگرداندن.

هۆرگێلای: وەرگەڕیان، هۆرگێلان ف برگردان، برگشتن، چرخیدن.

هۆرگێلنای: هەڵگەڕاندنەوە، هۆرگێلانن ف برگرداندن.

هورم: ١) ودم، معبارەکی؛ ٢) ئیحنوبار جێ‌باوەڕی؛ ٣) سەڵت‌و بێ‌ژن؛ ٤) کۆسە، موێ‌نەهاتگ وە زەلامی؛ ٥) ژنێکی نەناس ف ١) شگون؛ ٢) اعتبار؛ ٣) مجرّد؛ ٤) کوسە، بی‌ریش؛ ٥) یك زن ناشناس.

هۆرم: خەوێ کە لە خەودا ئەی‌بینن ف رؤیا، خواب.

هورما: خورما ف خرما.

هورمان: لێڕەوارو مێشەی چوغور ف جنگل و بیشهٔ انبوه.

هۆرمان: تاسان، وڕمان، وڕبوون ف گیج شدن.

هورمز: ۱) ئەستێرەی مشتەری، کرٚبار؛ ۲) خودای چاکەو رۆشنایی؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) ستارهٔ مشتری؛ ۲) خدای نیکی و روشنایی؛ ۳) نام مردانه.

هورمزاوێ: گوندێکی لای سەردەشتە لە کوردستان ف نام روستایی در کردستان.

هورمزگا: مزگەوتی پەیرەوانی زەردەشت پێغەمبەر ف عبادتگاه زردشتیان.

هورمزگان: مزگەوتان: (هورمزگان زمان ناتەران کوژان) «فۆلکلۆر» ف عبادتگاهها.

هورمل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هۆرمۆر: خرت‌و پرت ف خرت و پرت.

هۆرمە: ۱) گرمە؛ ۲) برێتی لە زن ف ۱) غرنب؛ ۲) کنایه از زن.

هورمەت: ڕێز، قەدر، حورمەت، رومەت ف احترام.

هورمەزز: خەوزڕان، خەوپەڕین ف خواب پریدن.

هورمی: هرمی، هارمێ ف گلابی.

هورمێ: حورمێ، وشەی مێرد بۆ دواندن، ئەی ژنەکە ف کلمهٔ خطاب شوهر به همسر.

هورمیت: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هۆرمێش: ۱) مێش؛ ۲) کۆمەڵی مێشان، مێشی زۆر ف ۱) مگس؛ ۲) مگسها.

هورمین: گرماندن ف غرنبیدن

هۆڕن: ۱) کێوی بڵند کە نوقەسەری دەشتایی‌و گۆڕ بێ؛ ۲) ناوی دو کوێستانە لە کوردستان؛ ۳) بوٚڕی ئۆتومبیل ف ۱) کوه بلندی که قلّهٔ آن چون دشت هموار باشد؛ ۲) نام دو ییلاق در کردستان؛ ۳) بوق ماشین.

هۆڕنگ: بربنگ ف دوکارد.

هۆڕنە: ۱) هوڕن؛ ۲) زۆزانا بلند ف ۱) نگا: هۆڕن؛ ۲) کوه ییلاقی بسیار بلند.

هوروژ: وروژ ف نگا: وروژ.

هوروژان: وروژان ف نگا: وروژان.

هوروژم: وروژم، پەلاماری بە توندی ف نگا: وروژم.

هوروژم کردن: پەلاماردان بە کۆمەڵ ف هجوم بردن.

هورە: ورە، قەوەتی دڵ، زراو ف زهره، شجاعت، قوّت قلب.

هورە: ۱) مێشولەی درشت، مێشولەی ناو لەرز؛ ۲) تەم‌و سەرمای ناوەخت؛ ۳) لۆکەی پاك‌و شیکراو: (وەك هورەی لۆکە نەرمە)؛ ۴) گژەبا، بای سەموون؛ ۵) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) پشهٔ مالاریا؛ ۲) سرما و مه غلیظ نابهنگام؛ ۳) پنبهٔ پاك و حلّاجی شده؛ ۴) باد تند شرقی همراه مه؛ ۵) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هۆرە: ۱) دەوروبەر؛ ۲) بوازی ئەستوور بۆ قەڵش وێك‌نەهاتنی دارێ کە دەیشکێنن بە تەور؛ ۳) قامێکی جافانە؛ ۴) سەیرانگا؛ ۵) جێگەی زۆر بڵند، کێوی بڵند؛ ۶) گۆرانی بەسۆزە ف ۱) پیرامون؛ ۲) پفازکلفت، گاوه؛ ۳) آهنگی است؛ ۴) گردشگاه؛ ۵) کوه بلند؛ ۶) ترانهٔ زیرلبی، زمزمه.

هۆرە: کای ورد ف کاه ریز.

هورەبا: بای ساردونوند بە مژەوە ف باد تند شرقی همراه مه.

هورەبەردان: ۱) زراوچوون، ترسان؛ ۲) ناهومێدبوون ف ۱) زهره ترك شدن؛ ۲) نومید شدن.

هۆرەشۆپ: پێشەنگ، رەمکێش، سەرگەلە ف پیشاهنگ.

هۆرەك: پیتی ورد لە ئەلفوبێتکەی لاتینیدا ف حروف کوچك در خطّ لاتین.

هورەم: رەوەدەبەراز ف گلهٔ گراز.

هورەندە: شوێن، شوێن، شوێن‌پێ ف رد، رد پا.

هۆرەنێر: توژەرەوە ف محقق، پژوهشگر.

هورەو: هورەم ف گلهٔ گراز.

هۆرهۆر: ورد ورد، زۆر ورد ف بسیار ریز.

هورەهور: دەنگی بەتەوژمی باران ف صدای باران شدید.

هۆرەهۆر: لۆرەلۆر، گۆرانی لە ژێر لێوانەوە ف زمزمه.

هۆڕەهۆڕ: دەنگی ناڵاندنی بەرزی گاو جێڵ ف صدای نالهٔ بلند گاو.

هۆرەوری: پەلکەزێڕینە ف رنگین کمان.

هوری: ۱) قوڕ، حەڕی؛ ۲) گێژی، وڕی، تاسان ف ۱) گل؛ ۲) گیجی و منگی.

هۆری: ۱) حۆری، کچی جوان لە بەهەشتا؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) حور بهشتی؛ ۲) نام زنانه.

هۆری: ۱) وردی، دژی درشتی؛ ۲) ورگ، گەدە؛ ۳) حۆری ف ۱) خردی؛ ۲) شکمبه؛ ۳) حور بهشتی.

هوری‌ناردەنە: ئاشت‌بوونەوە، سازان ف آشتی کردن، سازش.

هوریا: زیقە، چەقەچەق: (ئەم هەراو هوریایە چی‌یە؟) ف جیغ و داد.

هۆریزا: بەرزەوەبو، رابو ف برخاست.

هۆریزاد: بەچکەحۆری، ناوە بۆ ژنان ف نام زنانه.

هۆریزان: هەڵسان ف برخاستن.

هۆریزای: هەڵسان ف برخاستن.

هۆریزنای: هەڵساندن ف برخیزاندن.

هۆریزیای: هەستان ف برخاستن.

هۆریستەی: هەڵسان ف برخاستن.

هۆریشە: ڕێوی، ڕواس ف روباه.

هوربن: دەنگدانەوەی ناوی زۆر بەتەوژم ف صدای جریان شدید آب.

هۆرین: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی

در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هورینگ: مەرەکەفدان، دەوات [ف] دوات.

هورێنە: وڕێنە، وڕاوە، قسەپەڕاندن [ف] هذیان.

هۆربوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هۆرێە: کیژی بەهەشتی [ف] حور بهشتی.

هۆریەس: باسوُ، رنوُ، کەوبەبەفر، کلێلە، رنی، شاپە [ف] بهمن.

هۆز: ١) عاشیرەت؛ ٢) تۆزی لە زەوی بەرزەوەبوُگ: (**باهۆز**، واتا: گێژەلوُکە)؛ ٣) ناپۆرە، کۆمەڵێ مرۆڤ [ف] ١) عشیره، ایل؛ ٢) گردوخاك از زمین برخاسته؛ ٣) جمعیّت، جماعت، گروهی از مردم.

هۆزان: ١) عێلات، عاشیرەتان؛ ٢) زۆر زانا؛ ٣) پارچە شیعرێك، قەسیدە؛ ٤) هەستیار، شاعیر [ف] ١) ایلات، عشایر؛ ٢) بسیار دانا، علّامە؛ ٣) قصیدهٔ شعر؛ ٤) شاعر.

هۆزانڤان: ١) شاعیر، بوێژ؛ ٢) کەسێ کە شیعری خەڵك بە گۆرانی دەڵێ [ف] ١) شاعر؛ ٢) سرایندهٔ اشعار مردم.

هۆزخواجە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هۆزۆر: هەزار [ف] هزار.

هۆزەرۆ: گیایەکە [ف] گیاهی است.

هۆزەلان: گیایەکە ئەخورێ [ف] گیاهی است خوردنی.

هۆزەلاو: هۆزەلان، گیایەکە لە کانیاودا دەڕوێ [ف] گیاهی است.

هوزهوز: دەنگی سەیان [ف] صدای سگها.

هوژان: فێربوُن، راهاتن [ف] یادگرفتن، آموختن.

هوژاندن: فێرکردن، راهێنان، هین کرن [ف] تعلیم دادن.

هوژاندی: فێر، راهاتو [ف] یادگرفته، آموخته.

هوژم: تەکان‌دان [ف] تکان دادن.

هوژوم: پەلامار [ف] هجوم، حمله.

هوژە: گژەی با [ف] صدای تندباد.

هوُژە: یەگەل دەرچوُنی مێروله [ف] گروهی رفتن مورچگان.

هوژەم: رەوەدەبەراز [ف] رمهٔ خوك، گلهٔ گراز.

هوژین: هەفوُت، راهاتن، هینبوُن [ف] یادگرفتن، آموختن.

هوس: ١) وس، بێدەنگ بە؛ ٢) رەڵم، رەمڵ [ف] ١) هیس؛ ٢) ماسه.

هۆسا: ١) وسا، ئاوها؛ ٢) وەستا [ف] ١) ابن‌طور؛ ٢) اُستاد.

هۆست: نالی، لا، نك، کن، جەم [ف] نزد.

هۆستا: وەستا [ف] اُستاد.

هۆستاکار: پیشەساز [ف] استادکار، صنعتگر.

هۆستایی: کارامەیی لە پیشەدا [ف] اُستادی، مهارت.

هوستو: ئەستوُ، مل [ف] گردن.

هۆستە: هۆستا [ف] اُستاد.

هوسك: وشك، هیشك، زوها [ف] خشك.

هوسکو: رەڵماوی [ف] ریگزار.

هوسوُرە: خەزوُر [ف] خنس، پدرزن یا شوهر.

هۆسێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هۆسی: ئەستوندەکی چادر [ف] ستون چادر.

هوسیرە: خەزوُر [ف] پدرزن یا شوهر، خنس.

هوسیرەما: خەسو [ف] مادر زن یا شوهر.

هوش: بێدەنگ، وس [ف] هیس.

هۆش: ١) هش، بیر؛ ٢) وتەی راوەستاندنی کەر؛ ٣) یزنی دەم و چاو بەڵەکی رەش و سپی [ف] ١) هوش؛ ٢) کلمهٔ نرمز الاغ، هُش؛ ٣) بز رخسار خلنگ.

هوش بوُن: دەنگ لێبڕان، بێدەنگبوُن [ف] ساکت شدن.

هوشتر: وشتر، دەوەه، سار، سال [ف] شتر.

هۆشتر: هوشتر [ف] شتر.

هوشترالۆك: وشترخۆرکە [ف] خارشتر.

هوشترەوان: سارەوان [ف] ساربان.

هوشگ: لەخۆبایی، بەفیز [ف] متکبّر.

هوشگە: پارەیێ کە زاوا دەیدا بۆ جیازکرین [ف] پولی که داماد برای جهیزیهٔ عروس می‌پردازد.

هۆشنگ: سێوی بێ‌باق، هەنیوی باوك‌نەماو [ف] یتیم پدرمرده.

هوشە: ١) هاشە، دەنگی بای بەقەوەت؛ ٢) درۆو مەحنی خۆ کردن؛ ٣) ئامیانی بەنبر [ف] ١) صدای تندباد؛ ٢) لاف؛ ٣) پنیرمایه.

هۆشە: ١) وشی، وشی تری و خورما؛ ٢) گوڵی دەخڵ؛ ٣) هەسنی ئەندام: (**هۆشەی بۆکردنی نیە**) [ف] ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) خوشهٔ غلّه؛ ٣) حسّ اعضاء.

هۆشەچن: گوڵچین [ف] خوشه‌چین خرمن.

هۆشەچە: هۆشەچن [ف] خوشه‌چین خرمن.

هوشەك: وشەك، ورشەك [ف] نگا: وشەك.

هۆشەکاری: خۆهەڵکێشان، بەسنی خۆ دان [ف] خودستایی.

هوشەکردن: خۆهەڵکێشان، مەحنی خۆ کردن [ف] لاف زدن.

هوشەکەر: خۆهەڵکێش [ف] لاف‌زن.

هوُشی: وشی تری و خورما [ف] خوشهٔ میوه.

هوشیار: ١) وریا، خاوەن بیر و هۆش؛ ٢) نەنوستی، بەخەبەر [ف] ١) هُشیار؛ ٢) بیدار.

هۆشیار: هوشیار [ف] نگا: هوشیار.

هۆشیاربوُن: ١) ئاگاداربوُن لە ماڵێ یا شتێ، چاوێری کردن؛ ٢) لە خەو بێداربوُن [ف] ١) مواظبت؛ ٢) بیداربودن.

هوشیاربوُنەوە: ١) ئاگاداربوُن لە شتێ کە نەدەزانرا؛ ٢) لە خەو بێداربوُنەوە [ف] ١) آگاهی یافتن؛ ٢) بیدارشدن.

هۆشیاربوُنەوە: هوشیاربوُنەوە [ف] نگا: هوشیاربوُنەوە.

هوشیارکردنەوە: ١) ئاگاکردن لە شتێ کە نەدەزانرا؛ ٢) لە خەو بێدارکردن [ف] ١) آگاهی دادن؛ ٢) ازخواب بیدار کردن.

هوشیاری: وریایی [ف] هُشیاری.

هۆشیاری: هوشیاری [ف] هُشیاری.

هۆفه: گەندەمو لە دەم‌و چاو لابردن ف موجبنی از رخسار.

هۆفه: وفه، کوانیکه لە ئاژەڵ دیت ف نوعی دُمل ویژهٔ دام.

هۆفه‌هوف: هاشەهاشی شەپۆل ف صدای بیابی امواج.

هۆڤ: ١) کێوی، درنـده؛ ٢) جەفـالتـه؛ ٣) ترسێنـەر، پیاونـوقین؛ ٤) زەبەلاحی ملهوڕی هیچ لە دنیا نەزان ف ١) وحشی؛ ٢) گوشت بزرگ و بی؛ ٣) مخوف، ترسناك؛ ٤) گردن کلفت نادان.

هۆڤا: هۆ ئەوێ، هێمایە بۆ دوور ف آنجا، اشاره به دور.

هۆڤـەبەر: ١) ناکاری وەحشیانه؛ ٢) لەخۆبایی؛ ٣) نامەردو نزم ف ١) رفتار وحشیانه؛ ٢) منکبّر؛ ٣) پست و نامرد.

هۆڤەچو: بۆ هۆو شوێنە ڕۆیشت ف به آنسو رفت.

هۆڤی: کێوی، وەحشی، هۆڤ ف وحشی.

هۆڤیتی: درندەیی، بربێنی لە زوڵم‌کردن ف کنایه از وحشیگری.

هۆڤینی: هۆڤینی ف نگا: هۆڤیتی.

هۆق: ١) ڕشـانـەوە؛ ٢) دەنگی گەروُ لە ڕشـانەوەدا؛ ٣) دەنگی بەرزی گامێش ف ١) قی؛ ٢) صدای گلو در بالاآوردن؛ ٣) صدای گاومیش.

هۆقه: ١) دەنگی گامێش، هۆق؛ ٢) وەقە، سەنگێکە بۆ شت پێ کێشان، حوقـه؛ ٣) فێڵ‌و نەلەکە ف ١) صدای گاومیش؛ ٢) وزنی است؛ ٣) حیله و نیرنگ.

هۆقەباز: فێڵباز، دەسبڕ ف حقّه‌باز.

هۆك: ١) ناسـه، ئارەزوُ؛ ٢) با، نیشتبای گان؛ ٣) گه، مان؛ ٤) نۆك؛ ٥) ڕاهی کردن، کردنـەوەی گرێ‌و شتی دژوارو ئالـوز؛ ٦) هێك، هێلکە، هاك؛ ٧) قوژبن، گۆشـه؛ ٨) نەرم‌ومـلایم؛ ٩) بیانـو دۆزینـەوە بۆ کارنەکردن ف ١) آرزو؛ ٢) آرزوی جماع؛ ٣) اعتصاب؛ ٤) نخود؛ ٥) بازکردن گره؛ ٦) تخم‌مرغ؛ ٧) گوشه؛ ٨) نرم و ملایم؛ ٩) بهانه برای تنبلی.

هۆك: ١) خوگرتـن، عادەت‌کردن؛ ٢) گەڕیدەو سەرلـێ‌شێواو؛ ٣) وازوازی؛ ٤) نەرم‌ومـلایم؛ ٥) خۆلـەکاربویر، لەبیانو ف ١) عادت و خوگرفتگی؛ ٢) هرزه‌گرد سراسیمه؛ ٣) دمدمی مزاج؛ ٤) نرم و ملایم؛ ٥) تنبل از زیرکار دررو.

هوکاره: خۆپێوەگرتو، ئالوُدە ف خوگرفته به عادتی.

هوکاره‌بوُن: خۆپێوەگرتن، ئالوُدەبوُن ف خوگرفتن، عادت کردن.

هوکاره‌کردن: فێری عادەتێ کردن ف معتاد به عادتی کردن.

هوك‌تادابش: لە قوژبن خزبو ف به‌گوشه خزیده.

هۆکردنه‌وه: هۆدانەوە ف نگا: هۆدانەوە.

هۆکش: وتەی کەرڕاوەستاندن ف کلمهٔ ترمز الاغ، هُش.

هۆك کردن: مان‌گرتن، گەگرتن ف اعتصاب کردن.

هوك‌موك: کاری بێ‌سەرەو بەرە، تێکەو لێکە ف کاردرهم وبرهم.

هۆکڵ: نۆکەری بەردەست ف بادو، نوکر.

هۆکن: گەگر، مانگر ف اعتصاب کننده.

هۆکه: ئاوا بکه ف چنین کن.

هۆکه‌ر: زەرف لە ڕێزماندا، جێهك ف ظرف در دستور زبان.

هۆکـه‌ك که‌روش: ١) ئەم‌بەر ئەوبـەرکردن لە ڕێگەدا؛ ٢) بە ڕێگەی پڕ خوارەکەو پێچەکەدا ڕۆیشتن ف ١) به شکل ماربیچ راه رفتن؛ ٢) از راه پرپیچ و خم عبورکردن.

هۆکی: ١) شەقێنێ بەسواری؛ ٢) وازوازی، دەمدەمی ف ١) گوی بازی سواره؛ ٢) دمدمی.

هۆکێ: ئولاغ نێرێ که زۆر دەوری مێوینە دەدا ف شهوت‌رانِ کامجو.

هۆگاله: هەراو هوریا ف سر وصدا.

هۆگان: خەتی جۆت ام‌...ەر تا ئەو...ەر (هۆگانەجوُنێ دریژە) ف طول شبار شخم.

هۆگج: بەران، وەران، نێرەپەز ف قوچ.

هۆگچ: ١) شەك‌بەرانی دوساڵە؛ ٢) بەرانی پەزبنێ ف ١) قوچ دوساله؛ ٢) قوچ فحل.

هۆگـر: ١) خوُگرتو: (ئەم منالە **هۆگری** منە)؛ ٢) خوُ، عادەت: (**هۆگری** گرتوە) ف ١) اُنس گرفته، عادت کرده؛ ٢) عادت کردن.

هۆگربوُن: خوُپێ‌گرتن، عادەت کردن ف عادت کردن، انس گرفتن.

هۆگرتن: عادەت‌کردن، خوُپێ‌گرتن ف عادت کردن، خوگرفتن.

هۆگری: عادەت‌کردن، خوُپێ‌گرتن ف عادت کردن، خو گرفتن.

هۆگه: دێخوُن، هوجەنە ف بندشلوار.

هۆگەچ: ١) بەرانی داشت، بەرانی مەڕێ‌بەردان؛ ٢) بەرهەڵست، دژ ف ١) قوچ فَحل؛ ٢) معارض، ضدّ.

هول: گوڵێکی زەردە ف گُلی است زردرنگ.

هول: نەخۆشی ئانەشەك ف بیماری آتشك.

هۆل: ١) خاڵی، بێ هیچ شت: (بیابانی جۆل‌و **هۆل**)؛ ٢) کڕبوەو مز؛ ٣) حۆل، نەفـام؛ ٤) مەیدانی شەقێن‌و گۆبـازی؛ ٥) گۆی شەقێن؛ ٦) گورەو زەنازەنا؛ ٧) دەنگی یاریکی گا؛ ٨) دەنگی گوێرەکە؛ ٩) کەللا، هەڵمـات؛ ١٠) مزراق؛ ١١) ئۆدەی زل؛ ١٢) بلنـدایی؛ ١٣) چاك، هێژا؛ ١٤) نەتـرس؛ ١٥) گێرە ف ١) خالی از هر چیز، کویر؛ ٢) مەوکولاك؛ ٣) هالو؛ ٤) میدان چوگان بازی؛ ٥) گوی چوگان بازی؛ ٦) سر وصدا، غریو؛ ٧) صدای نازك گاو؛ ٨) صدای گوساله؛ ٩) نیلە؛ ١٠) گردنا؛ ١١) اتاق بزرگ؛ ١٢) بلندی؛ ١٣) خوب؛ ١٤) شجاع، نترس؛ ١٥) خرمنکوبی.

هۆڵ: ١) ئاغـەڵی بەز؛ ٢) ژوُری گەورە لە ماڵـدا؛ ٣) جاش‌و جانـوی بەکساڵە ف ١) آغل؛ ٢) هال، سرسرا؛ ٣) کُرّهٔ یك سالهٔ الاغ و مادیان.

هوُڵ: ١) واش، بەش: (پیاوێکی زەلامی سوُرهـوُڵ بو)؛ ٢) موُزەردی نامـاڵ خورمایی؛ ٣) سەرلێ‌شێواو، واق‌وڕ؛ ٤) گای زۆر قەڵەوی زل؛ ٥) بزنی گوێ‌سوُر؛ ٦) بۆری خوڵەمێشی ناربك؛ ٧) خۆهەڵکێشان ف ١) مایل به؛ ٢) موزرد مایل به خرمایی؛ ٣) سراسیمه، هاج وواج؛ ٤) گاو تنومند و فربه؛ ٥) بزگوش قرمز؛ ٦) خاکستری رنگ تیره؛ ٧) لاف.

هۆڵ ئایاك: ئەوی هەرەچاکە، باشتر بنەکە ف بهتر بن.

هۆلاره: شەڵتەی کوندەئاو بێ‌کێشان ف گالهٔ خیگ آب‌کشی.

هۆلان: گەمەی شەقێن بەگۆچان‌و گۆ ف چوگان‌بازی.

هۆلان: هۆلان ف چوگان‌بازی.
هۆلاندن: ١) هۆڕاندنی گا؛ ٢) دەنگی درێژی گوێرەکە ف ١) صداکردن گاو؛ ٢) صداکردن گوساله.
هۆلانە: گەمەی گۆیێن ف گوی بازی.
هۆلباف: خۆهەڵکێش، بەسات‌وسۆت ف لاف‌زن.
هۆلدان: برینی لە ورگ ف کنایه از شکم، معده.
هۆلس: نارانشین، دژی کۆچەر ف نقطه مقابل کوچ‌نشین، ساکن در یك محلّ ثابت.
هولف: کونی زۆر گوشاد ف سوراخ فراخ.
هولفدو: گرتوخانه ف زندان.
هولـك: ١) کۆخ، خانوی چکۆلە لە دەشت؛ ٢) کەپر ف ١) کوخ؛ ٢) خانهٔ باغ، کپر.
هولکاندن: ڕاکێش‌کردن بە سەر زەویدا ف بر روی زمین کشیدن.
هۆل کەردش: گێرەکردن ف خرمن کوبیدن.
هولکی: ١) بەعەرزا ڕاکێشرا؛ ٢) ڕەنی برد، هەڵەنگوت ف ١) بر زمین کشیده شد؛ ٢) سکندری خورد.
هولل: ١) دەمی نیمەڕۆ؛ ٢) هەل ف ١) ظهرهنگام؛ ٢) فرصت.
هوللا: کولاوڕۆژنە ف روزنه.
هۆللك: حەشارگەی ڕاوچی ف کمینگاه شکارچی.
هوللکن: فوچ، فوچ‌هەڵکەوتو ف مخروط، مخروطی.
هولله: گەمەیەکە بە میچ، حوللەمەرەسێ ف نوعی بازی.
هولم: هەڵم، هلم ف بخار.
هۆلمان: مەعدە، مەدە، عوور، ورگ ف شکمبه، معده.
هۆلنج: دڵ‌پێکاهاتن ف تهوّع.
هولنگ: نراو، شل ف آبکی، رقیق.
هولـو: ١) هەرمێ، هەمرو؛ ٢) لوس، نەرم لە دەستان، دژی زبر ف ١) گلابی؛ ٢) صاف ونرم.
هولو: خوخ، کوخ، فوخ ف هلو.
هۆلۆشە: بیرخەنیلە، بروشی ساوار ف ریزهٔ بلغور.
هۆلۆل: هلۆل، ناوخالی ف کاوك.
هولـولی: ١) حولحولی، گەللابی و سەرەڕۆ؛ ٢) بێ‌ئارام، هەدانەدەر؛ ٣) مەزەبێکە پەیڕەوانی لابان وابە باش مەرگ گیانیان دەچێتە بەر زیندەوەرێکی تر ف ١) گیج و منگ و سرسری؛ ٢) ناآرام؛ ٣) مذهب تناسخ.
هولۆنج: دڵ‌پێکاهاتن، سەرەتای ڕشانەوە ف تهوّع.
هولودزە: نیکولی سەوزی گوێز ف پوست سبز گردو.
هوله: جوبرە، جوبرکە، مله ف حشرهٔ آبدزدك.
هۆلە: ١) دەنگی بانگ‌کردنی گوێرەکە؛ ٢) دەنگی لێخوڕینی گوێرەکە؛ ٣) دەنگەدەنگی بەگریانەوە: (هەراو هۆلەهۆلیەتی)؛ ٤) گێرە ف ١) صدای خواندن گوساله؛ ٢) کلمهٔ راندن گوساله؛ ٣) صدای گریه‌آمیز؛ ٤) خرمنکوبی.
هۆلە: ١) هۆل؛ ٢) قولە، فیراندن بۆ گورگ‌ڕەواندن ف ١) نگا: هۆل؛ ٢) غربو از پس گرگ.
هولـه: ١) گێرە؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان ف ١) خرمنکوبی؛ ٢) نام دهی در کردستان.
هولی: ١) حولی، لوس لە دەستان؛ ٢) هەڵۆ ف ١) املس، صاف و خوش دست؛ ٢) عقاب.
هۆلی: ١) هول، جاش‌و جانوی نێکساڵە؛ ٢) گێژی، دەبەنگی، حولی؛ ٣) گێرەی کلۆش؛ ٤) گۆچانی گۆبازی ف ١) کرّهٔ یك ساله؛ ٢) هالوبی؛ ٣) خرمنکوبی؛ ٤) چوگان.
هۆلێ: ناوها، ئەناوا، بەم‌جۆرە: (ئەو خەیەو نە **هۆلێ‌بە**) ف این طور، به این نحو.
هۆلی: جاشك‌و جانو ف کرّهٔ الاغ و مادیان.
هۆلیر: سپیندار ف چنار، نبریزی.
هولیسك: زمان لوس، کلکەسوونەکەر ف متملّق، چرب زبان.
هولیسکی: زمان لوسی، کلکه سوونه ف تملّق.
هۆلی کرن: گێرەکردن ف خرمن کوبیدن.
هۆلی کری: گێرەکراو ف خرمن کوبیده.
هولیلك: ١) سەقر، باڵداریکی ڕاوکەرە؛ ٢) خەرتەل، ورخال ف ١) صقر، پرنده‌ای شکاری؛ ٢) لاشخور.
هۆلین: قولەکردن ف غربو راه انداختن.
هۆلێن: شەقێن، گۆبێن ف بازی گوی و چوگان.
هوم: شوم، بێ‌فەڕی: (فلانکەس بە**هومە** بانی شومی هەیە) ف شوم.
هۆم: خۆم، وژم ف خودم.
هوما: پیرۆزە ف هما.
هۆما: خودا، خوا، هۆمای ف خدا.
هوما: هۆما، خودا، خوا ف خدا.
هومار: تەخت‌و ساف ف هموار.
هۆمارتش: ژماردن ف شمردن.
هومارتش: ژماردن، هۆمارنش ف شمردن.
هومارتوخ: ژماریار ف محاسب، آمارگر.
هومال: هاوچاو، بەرپەرەکانی‌کەر ف هم‌چشم، رقیب.
هۆمام: دەسەلات‌دار، پیاوی مەزن ف شخص مقتدر.
هۆمان: ١) خۆمان؛ ٢) خودا بە شێوەی کوردی زازا ف ١) خودمان؛ ٢) خدا.
هۆمای: خودا، هۆما ف خدا.
هومای: هۆما ف خدا.
هومای‌بکو: خوا حەزکا، خوا بیکا ف خداکند، انشاءالله.
هومای‌زانو: خوا ئەیزانێ ف خدا می‌داند.
هومای‌سینەنی: بەشقی خودا، بیکە لە ڕاهی خوادا ف به‌خاطر خدا.
هومای کەردك: ١) سوپاسی خودا؛ ٢) بەرەکەتی خودا ف ١) شکرخدا؛ ٢) برکت خدا.
هومای کەنی: بەشقی خودا ف به‌خاطر خدا.
هومای گروتا: خوا لەکوڵی کانەوە، خوا گیانی بسێنێ ف خدا او را

یکشد.
هۆمای گرەوتا: هۆمای گرۆتا [ف] خدا او را بکشد، خدا جانش بستاند.
هومابل: مەزمەزتا، پارچەی سپی سادە. خامهەلاوی زۆر باش کە دەکرێنە کراس [ف] چلوار.
هۆمای نێکۆ: خوا نەکا [ف] خدانکند.
هۆمای واژۆ: بە ئیزنی خوا [ف] بە امید خدا، بەخواست خدا.
هومابون: ١) قامێکی کۆنە؛ ٢) ممبارەك [ف] ١) آهنگی است؛ ٢) فرخندە.
هومایونی: جۆرێ خەت [ف] نوعی خط.
هومایی: هومایل [ف] چلوار.
هۆمایی: تایبەتی، خۆمالی [ف] مخصوص، خصوصی.
هومبان: هەنبانە، هەوان، هەوانە، هەمانە [ف] انبان.
هومبانی: جانەوەری قاپورکدار [ف] جانوری کە لاك دارد.
هومبەر: همبەر، بەرانبەر [ف] برابر.
هومبی: دو ژنی دو برا بۆ ئێکتر، دو هێوەرژن [ف] نسبت دو زن دو برادر باهم، جاری.
هومجەهانی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هۆمدەم: هاودەم [ف] همدم.
هۆملکێ: دەگژراچوونەوە، بەربەرەکانی کردن [ف] مقابلە، رودررویی.
هومە: کوپە [ف] خُم.
هۆمە: هومە، کوپە [ف] خُم.
هومەراخ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هومەرامان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
هۆمەرقوم: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هۆمەرمەلا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
هۆمەرمەندان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هومەرەسبنا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
هۆمەلغەزا: جەقەو گورەو زەنازەنای بەکۆمەڵ [ف] همهمە و جنجال وشلوغی.
هۆمەلێرە: دیزەی گۆشتاو تێدالێنان [ف] دیزی آبگوشت.
هۆمەیش: لە کۆکردنەوەی نفاق بوونەوە [ف] فراغت از جمع آوری علوفە.
هۆمەیی: بەزی بۆری ناربك [ف] گوسفند نوسی رنگ تیرە.
هومێ: ئومێد، همێ [ف] امید.
هومێد: هومێ [ف] امید.
هومێدەوار: بەئاوات [ف] امیدوار.

هۆن: ١) پاشگر بەمانا کەسێ کە ئەیەنێ؛ ٢) وەندیاو؛ ٣) دەنگی گریانی سەبر و بەمینگە: (**هۆنەهۆن مەکە**)؛ ٤) ئەم جۆرەن؛ ٥) هوُن، ئێوە، ئەنگۆ، هنگ؛ ٦) خەت لەزەوی‌دان بۆ ناو پێداهێنان؛ ٧) خەوخەون [ف] ١) پسوند بە معنی بافندهٔ گیسو یا ریسمان؛ ٢) بافتە؛ ٣) صدای گریهٔ آهستە؛ ٤) این طورند؛ ٥) شما؛ ٦) شیار آبیاری در زمین؛ ٧) رؤیا، خواب.
هوُن: ١) ئەنگۆ، هنگ، هنگۆ، ئێوە؛ ٢) خوُن، خین، خوُین، خوێن؛ ٣) دارژانی بێ‌پسانەوە: (**هوُن هوُن فرمێسکی لە چاو دەرژا**) [ف] ١) شما؛ ٢) خون؛ ٣) ریزش بدون انقطاع.
هۆنا: هێشتا، هێمان [ف] هنوز.
هۆناس: سەرپالەی دروێنە [ف] سردستهٔ دروگران.
هوُنالو: خویناوی [ف] خون آلود.
هۆنان: ١) ئەنین، جنین؛ ٢) برێتی لە بنیات‌نانی دام‌و دەزگای میری یان بازرگانی [ف] ١) بافتن؛ ٢) کنایە از تشکیل سازمان.
هۆناندن: زیدەری هۆنان [ف] نگا: هۆنان.
هوُناو: خوێناو، ناوی خویناوی [ف] خونابە.
هۆندراو: ١) داوی بەیەکەوە بادراوی تێك‌هەڵکشاو؛ ٢) دەنکەموُروی بەیەنەوەکراو [ف] ١) بهم بافتە؛ ٢) بەرشتە کشیدە.
هۆندراوە: ١) هۆندراو؛ ٢) برێتی لە بە شێعر گوتراو [ف] ١) نگا: هۆندراو؛ ٢) کنایە از کلام منظوم.
هۆندك: هندك، کەم [ف] کم.
هۆندن: وەندن [ف] نگا: وەندن.
هۆندنەوە: هۆندن، وەندن [ف] نگا: وەندن.
هوندور: ئەندەروُن، ژوُرەوە [ف] اندرون، تو.
هوندورین: ژوُرەوە، هەناو، دەروُن [ف] درون، تو.
هۆندە: ١) هێندە، ئەوەندە؛ ٢) پتر [ف] ١) این قدر؛ ٢) بیشتر.
هۆندە کە: هندك، کێم، کەم [ف] کم.
هۆنراو: هۆندراو [ف] نگا: هۆندراو.
هۆنراوە: هۆندراوە [ف] نگا: هۆندراوە.
هوُن‌رێژ: خوێن‌رێژ [ف] خونریز.
هۆنژەك: وەنەوز [ف] چُرت خواب.
هونژی: وەنەوزی هاتێ [ف] چُرت زد.
هونژین: ١) وەنەوزدان؛ ٢) راکشان‌و درێژ بوُن بۆ سوُکەخەو؛ ٣) خەوبردنەوە، پۆنژین [ف] ١) چُرت زدن؛ ٢) دراز کشیدن برای خواب کوتاه؛ ٣) کسی را خواب بردن.
هۆنقەراس: هانتاس، ئەوەهەندە، ئەم‌ئەندازەیە [ف] این اندازە.
هۆنك: فێنك [ف] خنك.
هوُنك: فێنك [ف] خنك.
هوُنکایی: فێنکایەتی [ف] خنکی.
هۆنك‌با: بایەکە لە باکوُری خۆرهەڵاتەوە دێ [ف] باد شمال-شرقی.
هوُنگ: هوُن، ئەنگۆ، هنگ، ئێوە، هەوە [ف] شما.
هۆنگۆ: هنگ، ئێوە، ئەنگۆ، وە [ف] شما.

هونگوست: قامك، نلی، پلی، نلهی ف انگشت.

هونگوستر: ئەنگوستیلەی دورمان ف انگشتانه.

هونگوستەك: هونگوستر ف انگشتانه.

هونگوستبل: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هونگوستیلك: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هونگولیر: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هونگولیسك: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هونگولیسکێ: کالەمستێن، پشکیلان ف نگا: کالەمستێن.

هوننەوە: هۆندنەوە ف نگا: هۆندنەوە، وەندن.

هونە: خەنە، هەنە، گەڵای گیابەکە دەبهاڕن بۆ جوانیو دەرمان دەشێو ڕەنگی سوورە ف حنا.

هۆنە: ١) هۆنـدراو، پرچی هۆنـدراو؛ ٢) مووروی هۆنـدراو؛ ٣) نیشانە، نیشانەی باشی، ناکار: (**هۆنەی میرانەیە**)؛ ٤) بەشوێن یەکا داووربنی فرمێسـك: (**هـۆنەهۆنە** فرمێسکی هانەخوار)؛ ٥) ئەوجۆرەن: (بەڵێ گش کەس **هۆنـە** بێوەفـانـە)؛ ٦) دەنگی گریانی سەبـر: (ئـەم **هۆنـەهـۆنـەت** لەچیە؟)؛ ٧) لوورەی گێژاو؛ ٨) هەڵبـەست، شیعـر، بەرانبـەری پەخشـان؛ ٩) نەسیم، شنە ف ١) بهم بافته؛ ٢) بەرشته کشیده؛ ٣) نشانهٔ خوبی؛ ٤) ریزش اشك پیاپی؛ ٥) چنین هستند؛ ٦) صدای گریهٔ آهسته؛ ٧) صدای گرداب؛ ٨) شعر، نظم؛ ٩) نسیم.

هۆنە: ماڵ، خانوی جێگەی ژیان ف خانه.

هۆنەپا: نوکەری ناوماڵ ف نوکر یادوخانه.

هۆنەدار: بناوانی ماڵ ف خانەدار.

هونەر: دەس‌ڕەنگینی، حونەر ف هنر.

هۆنەر: ١) کەسێ کە دەهۆنێتەوە؛ ٢) ترێنی لە شاعیر ف ١) بافنده یا به رشته کشنده؛ ٢) کنایه از ناظم شعر، شاعر.

هونەراوی: شتێ کە حونەری تێدا دەکارکراوە ف هنری.

هونەرمەن: حونەرمەند، دەس‌ڕەنگین، بەحونەر ف هنرمند.

هونەرمەند: هونەرمەن ف هنرمند.

هونەروەر: هونەرمەن ف هنرور، هنرمند.

هونەری: حونەری، هونەرمەندانە ف هنرمندانه.

هۆن‌هۆن: ١) گریانی سەبـری بێبڕانـەوە؛ ٢) فرمێسـك داووربنی بەشوێن یەکدا؛ ٣) دەنگی گێژاو ف ١) گریهٔ آهستهٔ بدون انقطاع؛ ٢) اشك‌ریزی بدون انقطاع؛ ٣) صدای گرداب.

هۆنەك: پرچی وەهۆنراو ف زلف تابیده.

هونەهونە: هۆن‌هۆن ف نگا: هۆن‌هۆن.

هونەیی: ئاوەها، بەم ئەرزە ف اینطور.

هونی: ئاوها، بەمجۆرە ف اینطور، چنین.

هۆنی: ترێنی لە دوژمنی خوێنی ف کنایه از دشمن خونی.

هونین: هۆندنەوە ف نگا: وەندن، هۆندنەوە.

هۆنین: هۆندنەوە، مۆنین، مۆناندن ف نگا: مۆناندن.

هونینەوە: هۆندنەوە، وەندن ف نگا: وەندن.

هۆو: ١) بەڵێ، ها؛ ٢) ئەو شتەی دوور ف ١) کلمهٔ جواب، بلی؛ ٢) آن، اشاره به دور.

هۆوا: هۆ ئەوجێیە، هیمایە بۆ دوور ف آنجا، اشاره به جای دور.

هوواتش: پێکەنین، خەنە، کەنین ف خنده.

هوواتە: ١) پێکەنین؛ ٢) پێدەکەنێ ف ١) خندیدن؛ ٢) خندید.

هووایش: پێکەنین ف خندیدن.

هۆوت: هۆت، هەوت، حەوت، حەفت ف هفت.

هۆوتای: حەفتا، حەفتێ، هەوتای ف هفتاد.

هۆوز: ١) سەوز، کەسك؛ ٢) حەوز، برکە، هەوز ف ١) سبز؛ ٢) حوض.

هۆوسار: هەوسار ف افسار.

هۆوق: تاق، تاقی گومبەز، هەوق ف سقف گنبد.

هۆول: ١) هەول، باش؛ ٢) بەترس ف ١) خوب؛ ٢) نترس.

هۆون: خەو، خەون ف خواب، رؤیا.

هۆونەبش: تواشا کردن، لێ‌مەیزاندن ف نگاه کردن.

هووە: پاڕو، سەوڵ، پێڵی داربن ف پارو.

هۆوە: ئەو شتەی لەبەرچاوەو دوور ف آنچیز.

هۆوها: هۆوە ف آنچیز.

هۆوهانێ: ئەوەتا لەوێیە ف اینك آنجا است.

هۆوەت: ئەو شتەت ف آن چیزت.

هۆوەتا: ئەوا لەوێیە ف اینك آنجا است.

هۆوەتانێ: هۆوەتا ف اینك آنجا است.

هۆودرە: مێشەسی، چرگ، چێرگ ف هوبره.

هۆوهە: ئەو شتە لەبەرچاوە دوورەکە ف آن چیز که نمایان است.

هۆوەها: ئەوەتانێ لەوێ ف اینك در آنجا است.

هۆوە: پاڕو، پێڵی داربن، سەوڵ ف پارو.

هوها: وتەی گاڵتەپێ کردن ف کلمهٔ تمسخر.

هۆهۆ: ١) وتەی جوتیار لە جووت‌لێخوڕیندا؛ ٢) بانگ کردنی مێگەل؛ ٣) بانـگ کردنی کەسێ لەدوورەوە: (هـۆهـۆ مام‌حەسـەن)؛ ٤) وتـەی سەیرمانو باوەڕ نەکردن: (**هۆهۆ** ئەوە تۆ دەڵێی چی؟) ف ١) تکیه کلام کشـاورز در شخم زدن؛ ٢) خوانـدن گله؛ ٣) حرف ندای دور؛ ٤) علامت تعجّب و ناباوری.

هۆهـۆ: ١) دەنگی گریان؛ ٢) خوێنـدنی کوند ف ١) صدای گریه؛ ٢) صدای جغد.

هۆهوکەرە: جۆرێ کوند ف نوعی جغد.

هۆی: ١) وتەی بانگ کردنی دوور؛ ٢) گرێو، مەرج ف ١) حرف ندای دور؛ ٢) شرط.

هۆباندن: گـرێوکردن، مـەرج‌دانـان، مەرج‌بەستن، گروکردن ف شرط بستن.

هۆیچ: ئەنێشت ف هیچ.

هۆیر: ورد، هۆر ف خرد، ریز.

هۆیرك: ١) هۆیر؛ ٢) گانـو، شانـو؛ ٣) گوێزنگ، قاپ ف ١) خرد؛ ٢) شاه‌توت؛ ٣) قوزك پا.

هۆێزی: ١) خشت، جۆرێ نیزە بۆ شەڕ پێشو کورد دەکاریان دێنا، زەرگی

شەر: ٢) گورز: ٣) باقەی بەستراو لە گیا: ٤) دەسکەگوڵ ف ١) نوعی نیزهٔ جنگی: ٢) گرز: ٣) بستهٔ گیاه: ٤) دسته‌گل.

هۆیسیر: کەندوی لەشوڵ‌ئەنراو ف کندوی بافته از ترکه.

هۆیسیل: هۆیسیر ف کندوی غلّه بافته از ترکه.

هۆبش: جۆش، هۆش، بیتی ڕاوەسناندنی کەر ف کلمهٔ ترمز الاغ.

هۆبشك: وشك، نیشك ف خشك.

هویکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هوبل: ئارا، ئاگار: (من لە **هوبلا** نەبوم ئەمشەرە کرا) ف آگاه. با اطلاع.

هۆیل: ١) هۆل: ٢) حۆل، گێژ: ٣) پیاوی مۆخورمایی: ٤) والا، بەتاڵ، خاڵی ف ١) نگا: هۆل: ٢) سراسیمه. گیج: ٣) آدم موخرمایی: ٤) خالی، تهی.

هۆین: ١) ئیوە، وە، هنگ، ئەنگۆ، هۆن: ٢) فێر لە فێر بوون ف ١) شما: ٢) یاد از یادگرفتن.

هۆین‌بوون: فێربوون ف یادگرفتن.

هۆینك: فێنك، ساردی سازگار ف خنك.

هۆین کرن: فێرکردن ف یاددادن.

هۆبە: بازو، سەوڵ، بیلی داربین ف پارو.

هۆی‌ها: وتەی سەیرمان‌و باوەڕنەکردن ف کلمهٔ تعجّب و ناباوری.

هویی: هووە، بازو ف پارو

هۆی‌یە: نیر، داری سەرملی گاجۆتان لە کاتی جوتکردندا ف یوغ.

هە: ١) خاوەنی بوون: ٢) وشەی دنەدان: (**هە** برام، **هە** کوڕم، **هە** لە مننان کەوێ): ٣) وەرگرە، ها: ٤) بیتی فەرمان: (**هەڕۆ، هەڕۆ**): ٥) ئەی، هۆ: (**هـە** باران): ٦) هەر: (**هە** بێژە، واتا: هەر باخبوە) ف ١) موجود: ٢) کلمهٔ تشجیع: ٣) بگیر: ٤) حرف فرمان و دستور: ٥) ای، حرف ندا: ٦) همواره.

هەء: نە، نا، هنا ف نه.

هەئنا: هنا، نە، تا ف نه.

هەب: ١) دانە، دەنك: ٢) نۆزێ، کەموکەیەك: ٣) دەغڵ: ٤) گزموڵەی دەرمان ف ١) دانه: ٢) کمی: ٣) غلّه: ٤) قرص.

هەبا: بوبا، خاوەنی بوون بوایە ف اگر می‌بود.

هەباس: بسوکەلەناوی عەبباس ف مخفّف عبّاس، نام مردانه.

هەباس‌چەمەك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەبان: ١) ببونایە، ببوایەن: ٢) همبان، هەوان ف ١) اگر موجود بودند: ٢) انبان.

هەباندن: حەزلێ‌کردن، خۆشویستن ف دوست داشتن.

هەبـانـە: ١) کوێـەڵەو جەرەی بێ‌دەسك: ٢) همبان ف ١) خم و تنگ بی‌دسته: ٢) انبان.

هەباهەب: تاکەتاکە ف یکی یکی، دانه‌دانه.

هەبت: ببێ: (**هەبت** نەبت چونینە) ف موجود باشد.

هەبسرمـان: دانـەوێڵەو سەوزی وشکی هەڵگیراو بۆ زستـان ف بنشن و سبزی خشك ذخیره شده.

هەبرەش: سیاوڵە، رەشکەی کولێرە ف سیاه‌دانه.

هەبرەشك: سیاوڵە، رەشکەی کولێرە ف سیاه‌دانه.

هەبرینك: بر بنگی بەزبر بنەوە ف دوکارد پشم‌چینی.

هەبرینگ: هەبر بنك، دوێردی خوری بڕبنەوە ف دوکارد.

هەبس: حەفس، گرتوخانە ف زندان، حبس.

هەبشاندن: بە لرفەو پەلە فرەخواردن ف پرخوری شتاب‌آمیز.

هەبکی: دانۆ، دانۆلە، گەنمی لەناودا کوڵاو ف گندم آب‌پز.

هەبل: ١) بڕ، تژە: ٢) نەخۆشی گرفت ف ١) پُر: ٢) بیماری امتلا.

هەبلەق: ئەبلەق، بازو، بازك ف خلنگ، ابلق.

هەبلین: ١) بڕبـوون: ٢) نەخـۆشی گرفت: ٣) تووشی نەخۆشی گرفت بوون: ٤) ناڵۆزبوون، سەرلێ‌شێوان ف ١) پرشدن: ٢) بیماری امتلا: ٣) مبتلاشدن به امتلا: ٤) سردرگم.

هەبن: بەندی سنگی رەشماڵ ف بند دیرك سیاه‌چادر.

هەبـو: ١) بوو: ٢) دارا: (پیاوێ **هەبوە** فەقیر نیە): ٣) ئەوی هەبە ف ١) بود: ٢) دارا: ٣) موجودی.

هەبۆسان: رازیانە، گیابەکی بۆن‌خۆشە ف رازیانه.

هەبـوون: ١) دارابی: ٢) دژی نەبوون: (**هەبەتی**): ٣) ئەوان بوون ف ١) دارایی: ٢) موجودیّت: ٣) بودند.

هەبـوونی: ١) دژی نەبـوونی، دەوڵـەمـەنـدی: ٢) ژێ‌و ساغی ف ١) ثروتمندی: ٢) سلامت.

هەبە: خاوەن بوون بە: (تۆ نابێ بجی هەر **هەبە**) ف موجودباش.

هەبەت: هەڵبەتە، هەڵبەت، بێ‌گومان ف البته.

هەبەش: هەراش، بەکەیف: (کارگ **هەبەشە**) ف بالیده، رشدکرده.

هەبەشیك: جۆرێ مقەلی لە قوڕ، گلێنەی وەك مەنقەڵی ف نوعی منقل گلین.

هەبەك: ١) لەپی دەست، بەری دەست: ٢) ببجەك، کەموسکەبێ ف ١) کف دست: ٢) اندکی.

هەبەکۆ: وێدەچێ کە ف مثل اینکه.

هەبهەب: وشەی دنەو هانەدانە لە شەڕدا ف کلمهٔ تشجیع در جنگ.

هەبی: ١) خاوەن‌بوون بی: ٢) هەبـو: ٣) جۆرێ کەندر: ٤) لۆکە ف ١) باشی: ٢) بود: ٣) نوعی کنف، ریسمان: ٤) پنبه.

هەبیس: مرۆی تەرکەدنیاو پیاوی خوا ف زاهد، مرد خدا.

هەبین: بوون ف بودن، وجود.

هەبینا: نۆزێکی تر، کەمێکی دیکە ف اندکی دیگر.

هەپ: ١) بۆخی زەمینی تەڕ لەبەر گەرمای زۆر: ٢) حەپ، عەف، حەپەی سەگ: ٣) خواردن لە زاراوی زارۆکـانـدا ف ١) بخار زمین: ٢) واق سگ: ٣) خوراکی درگویش کودکانه.

هەپـرۆن: وردو خاش، لەت‌و کوت: (لـەو شاخـەوە کەفـتـەژێر **هەپرۆن بەهەپرۆن** بو) ف خرد و خاش، لت وپار.

هەپـرۆن‌بەهـەپـرۆن: ١) هەپـرۆنی زۆر: ٢) شاخی زۆر بەرزو دژوار: (چیابەکی **هەپرۆن‌بەهەپرۆنە**) ف ١) خردوخاش و درهم شکسته: ٢)

پرتگاه بسیار سخت و بلند در کوه.

هەپس: حەفس، گرتوخانە ف زندان.

هەپش: ١) ئەسپێ، سپێ؛ ٢) بزمە؛ ٣) پڕکردنی دەفر بە باڵەپەستۆ: (جەواڵ هەپشاندن) ف ١) شپش؛ ٢) عطسە؛ ٣) آکندن ظرف با فشار.

هەپشاندن: داگرتنی جەواڵ و دەفر پڕاوپڕ و بە باڵەپەستۆ ف پرکردن ظرف با فشار.

هەپش کرن: بژمین، پشمین، پەنژین، سەبرهێنان ف عطسەکردن.

هەپك: ١) کەرکیت؛ ٢) تبلا؛ ٣) بەرەی ئەستوور؛ ٤) خواردنی منداڵ بە زمانی منداڵان، هەبێ: (هەپکێ بدە بەبکێ) ف ١) شانهٔ پودکوبی؛ ٢) چوب برگ‌کوبی؛ ٣) پلاس و گلیم ستبر؛ ٤) خوردنی در زبان کودکان.

هەپلۆك: ئاڵەکۆك ف گیاهی از تیرهٔ شنگ.

هەپلە: ١) کورتەباڵای قەڵەو، خەپلە؛ ٢) وڕاوە، ڕاواندن، وڕێنە ف ١) کوتاه‌قد چاق؛ ٢) هذیان.

هەپو: ١) نەواوبو بەزمانی زارۆکان، نەما، خەلاس بو؛ ٢) پەپوسلێمانکە ف ١) تمام شد به زبان کودکانه؛ ٢) شانه‌بسر، هُدهُد.

هەپو: ١) جۆرێ پێشکەی ورد؛ ٢) هەپە، کەرکیت ف ١) نوعی پشهٔ ریز؛ ٢) شانهٔ پودکوبی.

هەپوك: پەپو سلێمانە ف هُدهُد، شانه‌بسر.

هەپۆلە: حەبۆل، زرنەزەلامی نەزان ف لندهور نفهم.

هەپە: ١) کەرکیت، هەپك؛ ٢) سەرمژانە؛ ٣) فریو، خەڵەتان؛ ٤) حەپە، عەف، حەپ؛ ٥) ئەو شوێنەی جلکی پێدادەکەن ف ١) شانهٔ پودکوبی؛ ٢) ابزاری در خبش؛ ٣) فریب؛ ٤) واق سگ؛ ٥) رخت‌آویز.

هەپەنان: خاپاندن، فریودان ف فریب دادن.

هەپی: هەپ، خواردن لە زمانی منالاّندا ف خوردنی در لهجهٔ کودکان.

هەپێ: وتەی بانگ‌کردنی زاوۆك بۆ خواردن، بخۆ ف بخور به زبان کودکانه.

هەپیلۆك: بێ‌فەڕ، خوێڕی ف بی‌عرضه.

هەت: ١) وتەی دنەدانی سەگ؛ ٢) ئازادکردنی بێچو لە مژینی دایك؛ ٣) نك، جەم، کن ف ١) کلمهٔ برانگیختن سگ؛ ٢) آزادی بچهٔ دام برای شیرمکیدن؛ ٣) نزد، پیش.

هەتا: ١) ئەو سەری ماوەو نێوان: (لێرە هەتا ئەوێ دو بستە)؛ ٢) وتەی مەرجدانان: (هەتا نەبەی نابەم)؛ ٣) بۆ ئەوەی: (کارم کرد هەتا نەبزی کارناکا)؛ ٤) بێ‌بڕانەوە: (هەتا هەتایە قسەت دەگەڵ ناکەم)؛ ٥) تا وەختێ: (هەتا ئۆم ئاشنا بوێ ئاشنا بوُن / ئەوێستا مۆبەمۆ ئەغبارە بێ نۆ) «کوردی» ف ١) حتّی، تا؛ ٢) حرف شرط؛ ٣) تاانیکه، برای اینکه؛ ٤) ابد، همیشه؛ ٥) تا وقتی.

هەتار: ١) کونکی گەورە؛ ٢) تاوێر، بەردی زلی گلارەوەبوگ لە کێف ف ١) پُنك گچ کوبی؛ ٢) صخرهٔ غلتان از کوه.

هەتارەك: لە نەورۆزدا زارۆك نێرنی، واتا: ئاگرۆکە ف اصطلاحی که در جشن نوروز گفته می‌شود.

هەتاسەر: هەمیشە: (دنیا هەتاسەر هەر وا نابێ) ف همیشه.

هەتاف: تیشکی خۆر، تاو ف تابش خورشید، آفتاب.

هەتاکو: ١) لێرە تا ئەوێ، هەتا؛ ٢) تا ئەمەی: (هەتاکو نەبەی نابەم)؛ ٣) تا ئەودەمەی: (هەتاکو بار هەر دەهات) ف ١) تا آنجا؛ ٢) شرط این است؛ ٣) تا آن هنگام.

هەتاکونێ: هەتاکو ف نگا: هەتاکو.

هەتاکوێ: تاکامجێ؟ ف تاکجا؟.

هەتاکینێ: هەتاکو ف نگا: هەتاکو.

هەتان: ١) تامان، چەپەر، تەیمان؛ ٢) تاوەکو، هەتاکو؛ ٣) تا ئەم ئەندازە؛ ٤) هێشتا پێتە سەری ف ١) در یا دیوار از ترکه بافته شده؛ ٢) تااینکه؛ ٣) تا این اندازه؛ ٤) هنوز بیشتر، بازهم افزونتر.

هەتانا: ١) تا ئەم ئەندازە؛ ٢) هێشتا پێتە سەری؛ ٣) تاکو ف ١) تا این اندازه؛ ٢) بازهم بیشتر؛ ٣) تا اینکه.

هەتاناك: ئەم ئەندازە کەمە ف این مقدار کم.

هەتانوها: تائێستە ف تاکنون.

هەتانهو: هەتانوها ف تاکنون.

هەتانە: لانان هەیە، شك‌دەبەن، ئێوە دێرن ف داریِد.

هەتانێ: هەتاکو ف نگا: هەتاکو.

هەتاو: ١) تیشکی خۆر، خۆرەتاو؛ ٢) پەلـە، لەز: (بـە هەتاوهات و تێ‌پەڕی) ف ١) تابش خورشید، آفتاب؛ ٢) شتاب.

هەتاوبردن: تاوانگازبوُن، تاوبردن ف آفتابزدگی.

هەتاوبردو: تاوانگاز ف آفتابزده.

هەتاوبردە: تاوانگاز ف آفتابزده.

هەتاوکەفتن: خۆرهاتن، زەردەی بەیان ف آفتاب برآمدن.

هەتاوکەوتن: هەتاوکەفتن ف آفتاب برآمدن.

هەتاوگاز: تاوانگاز، هەتاوبردە ف آفتابزده.

هەتاوەك: ١) تا بەوێنەی؛ ٢) کەمێ لە زەمان، تاوێك ف ١) تابه‌گونهٔ؛ ٢) مدّت کوتاهی.

هەتاوەکو: هەتاکو ف تااینکه

هەتاوەکونێ: هەتاوەکو، هەتاکو ف تااینکه.

هەتاوەکێ: هەتاوەك ف نگا: هەتاوەك.

هەتاوەکینێ: وتەی مەرج، تا ف تااینکه.

هەتاوی کورد: گۆڤاریکی تورکی‌و کوردی بو ساڵی ١٩١٠و ١٩١١ لە ئەستەمۆڵ دەردەچو ف نام مجلّه‌ای.

هەتاهەتا: بێ‌بڕانەوەی دەم‌و کات ف اَبَد، تاابد.

هەتاهەتایە: هەتاهەتا ف تاابد.

هەتاهەتایی: تا سەر، بێ بڕانەوەی کات ف ابدی، تابی‌نهایت زمان.

هەتبا: بت‌بوایە ف اگر داشتی.

هەتبان: تێ ئێوە بوُنا ف اگر آنها را داشتی.

هەتتە: وتەی کەرئاژۆتن ف کلمهٔ راندن الاغ.

هەت‌دان: ١) دنـەدانی سەگ، کس‌کس؛ ٢) بەرەڵاکردنی بێچو بۆ

مژینی دابك: (بێچوەکان هەت دە با بمژن) ▣ ١) برانگیختن سگ؛ ٢) آزاد کردن بچهٔ دام برای شیرخوردن.

هەترش: گوندێکی کوردسنانە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

هەترە: ١) بازرە، تەرە؛ ٢) سەرو بەر کردنی گوللەو تیر؛ (**هەترەی** کرد لێی نەدا)؛ ٣) ورە، ورار ▣ ١) رفتن بی برگشت؛ ٢) انحراف تیر از هدف؛ ٣) قوّت قلب، شجاعت.

هەترەش: ورە، تەترە، هەترە ▣ قوّت قلب، زهره، شجاعت.

هەترەك: هەنار، کونکی بەردشکاندن ▣ پُتك بزرگ.

هەترەگ: پیری لەکارکەوتە ▣ پیرلکنته.

هەتك: ١) ناموس، نابڕو: (**هەتکی** بردم)؛ ٢) سوکایەتی بەسەرهێنان: (**هەتکی** کردم)؛ ٣) نابڕۆوچوون ▣ ١) آبرو؛ ٢) آبروبردن، بی‌آبروکردن؛ ٣) آبرورفتن.

هەتکاندن: نابڕوبردن ▣ آبروبردن.

هەتك کردن: هەتکاندن ▣ آبروبردن.

هەتکی: نابڕوڕژاو ▣ آبرورفته، بی‌آبرو.

هەتکیایش: نابڕونەماو، نابڕوبراو ▣ آبرورفته.

هەتلە: ١) رەوبو، هەڵوەدا؛ ٢) ڕێ لێ گۆڕاو ▣ ١) رمیده؛ ٢) گمراه، منحرف از راه.

هەتمچە: نانەجیبی خوبڕی و بێ نابڕو ▣ ناکس بچه، پست.

هەتمچەرەك: هەتمچە ▣ ناکس بچه.

هەتمچەرەکی: نانەجیبی، خوبڕبابەتی ▣ دنائت.

هەتوان: مەلحەم، دەرمانێ کە دەبر بنی دەساون ▣ مرهم.

هەتۆتە: هەتۆنە ▣ نگا: هەتۆتە.

هەتۆتە: مێخەکبەندو شنی بۆن خۆش کە بە جلکبەوە دەدروون ▣ چیز خوشبو که بر لباس دوزند.

هەتوڵ: وتەی سەرەتای کایەی حللوربلوّرە ▣ اصطلاحی در بازی کودکانهٔ اَتَل مَتَل.

هەتوڵ مەتوڵ: حللوربللور، کایەی منالانە لاقی دەخەنە ناو لاقی بەکترو دریژی دەکەن هەرکامێك نۆرەی هات و دەست لە لاقی درا دەبێ لاقی بکێشێتەوە دواوە ▣ نوعی بازی کودکانه، اَتل مَتل.

هەتە: ١) نۆ خاوەنی ئەوشتەی: (پولە؟ **هەتە**، ماڵە؟ **هەتە**، ئەگەر **هەتە** بمدەبە)؛ ٢) هەنتە؛ ٣) نك، جەم، کن ▣ ١) داری؛ ٢) کلمهٔ راندن الاغ؛ ٣) نزد.

هەتەر: ١) مەودای حوکمی چاو: (چاوم **هەتەری** لێ ناکا، تا چاو **هەتەر** دەکا دەشتە)؛ ٢) سەرو بەر کردنی تیر، وەئامانج نەکەوتن: (تیرم **هەتەر** ناکا، گوللە **هەتەری** کرد)؛ ٣) سوڕ لەسەر مەبەست؛ ٤) ئاگر؛ ٥) مەودای تیرگەیشتنێ ▣ ١) بُرد دید؛ ٢) خطا رفتن تیر؛ ٣) پافشار مُصِر؛ ٤) آتش؛ ٥) تیررس.

هەتەرێ: وشەیەکە لە نەوروزانە دەگوترێ بەمانا نەی ئاگر، ئاگرانە ▣ ای آتش.

هەتەق: وتەیەکە بۆ گاڵتە بەدرۆکردن، درۆیە: (**هەتەق** لەو قسەڕاسنە!!) ▣ اصطلاحی برای مسخره‌کردن سخن دروغ.

هەتەك: ١) ئاتەگ، داوێنی کەوا؛ ٢) نیفۆکی دەرپێ؛ ٣) هاواڵ، هاوڕێ؛ ٤) تەك، نزیك، لا ▣ ١) دامن قبا؛ ٢) خِشتك شلوار؛ ٣) رفیق، همراه؛ ٤) نزد.

هەتهەتوك: هەتۆتە ▣ نگا: هەتۆتە.

هەتی: ١) سوکەڵەی هەتیو، ونەیەکە بۆ گەف: (**هەتی** دەتکوژم)؛ ٢) لە دوسنایەتی دا دەڵێن: (**هەتی** بڕوانە، ئای **هەتی** مامە لەو شێرەی) ▣ ١) کلمه‌ای تهدیدآمیز؛ ٢) خطابی دوستانه.

هەتیتە: پارچەپوڵابەکی کون کونە زێڕنگەران ناڵەزێڕی پێ دەگوشن و ڕاست دەکەنەوە ▣ شفشاهنج، از ابزار زرگری.

هەتیم: ١) سێوی، بێ باب و داك؛ ٢) هەتی ▣ ١) یتیم؛ ٢) نگا: هەتی.

تیمچە: ١) هەتمچە؛ ٢) چێشتێکە بە سێب‌زەمینی و پیواژو تەمانەو باینجان سازدەکرێ ▣ ١) ناکس‌بچه؛ ٢) غذایی است مرکّب از سیب‌زمینی و پیاز و گوجه‌فرنگی و بادمجان.

هەتیو: ١) سێوی؛ ٢) هەتی ▣ ١) یتیم؛ ٢) نگا: هەتی.

هەتیوبار: بێوەژنی خاوەن منالی ورد ▣ بیوهٔ بچه‌دار، مادر یتیمان.

هەتیوباری: ١) حالّی هەتیوبار؛ ٢) برێتی لە نەداری و فەقیری ژنی بێ مێرد ▣ ١) حالت بیوهٔ مادریتیمان؛ ٢) کنایه از بینوایی بیوه.

هەتیوباز: منالباز، بەچەباز ▣ بچه‌باز.

هەتیوبون: باب و داك مردن ▣ یتیم شدن.

هەتیوچە: هەتمچە ▣ ناکس بچه.

هەتیوخانە: جێگەی بەخێوکردنی سێوبان ▣ پرورشگاه ایتام.

هەتیوکەوتن: هەتیوبون ▣ یتیم شدن.

هەتیومچ: هەتمچە ▣ ناکس بچه.

هەتیومەتیو: ڕوتەو پونە، ڕوت و ڕەجال ▣ اوباش.

هەتیوە: ١) وتەی گەف بە سوکایەتیەوە، هەتی: (**هەتیوە** دەتکوژم)؛ ٢) بە گاڵتەوە دواندنی هاواڵ، هەتی: (**هەتیوە** بزانە چەند خۆشە)؛ ٣) چەلاکی باریکی چادر کە بەر دیرەگی دەدەن؛ ٤) تیسکێنەی توندی بێ ڕۆن؛ ٥) تەختەکوێنی کەنارەی ڕەشماڵ کە شوڕدەبێتەوە ▣ ١) کلمهٔ تهدید تحقیرآمیز؛ ٢) خطاب میان دودوست صمیمی بدون قید وقیود؛ ٣) ستونك پشتیبانهٔ دیرك چادر؛ ٤) آش عدس غلیظ و بی‌روغن؛ ٥) قطعهٔ آویزان از کنار سیاه چادر.

هەتیوی: ژیانی بەبێ باب و داك ▣ یتیم بودن.

هەجاس: ناوبژیکەر ▣ میانجی.

هەجاسی: ناوبژی کردن ▣ میانجیگری.

هەجان: ١) هۆزێکی کوردە لە بادینانی کوردستان؛ ٢) کوپ کە بۆ لەش ڕەقی بون دەکاری دێنن ▣ ١) نام ایلی در کردستان؛ ٢) بادکش.

هەجانکەر: کەسێ کە کوپ لە لەش دەگرێ ▣ بادکش‌گیر.

هەجب: فڕ، فڕپێدادان، خراوگوتن ▣ بدگویی، هجو.

هەجناندن: داهێزان، هەجنین ▣ احساس سستی در اندام.

هەجنین: داهێزان، لەش گران بون ▣ احساس سُستی در اندام.

هەجو: هەجب، فڕ ▣ بدگویی، هجو.

هەجوج: ئاجوج، عاجوج، هاجوج، هاوالی باجوج ف بأجوج.

هەجوجك: تووی هارمێ ف تخم گلابی.

هەجەت: ١) حاجەت، ئەسباب، ئامێر، ئامراز؛ ٢) پرپتی لە کێر ف ١) ابزار، وسیله؛ ٢) کنایه از آلت تناسلی نرینه.

هەجەجك: هاجی‌رەشك، پەرەسێلکەی رەش کە لەمالاندا هێلین چێ‌دکە ف جلجله.

هەجەر: گۆڕستان ف مقبره.

هەجەل: ١) دەمی دیاری‌کراو: (ئەم قەرزەت بە هەجەلی دومانگ دەدەمێ)؛ ٢) ناکامی مەرگ ف ١) وقت معیّن؛ ٢) اجل.

هەجەمات: حەجامات، کەلەشاخ گرتن ف حجامت.

هەج‌هەجك: پەرەسێلکەی ناومالان، حاجی‌رەشك ف جلجله.

هەجی: حاجی ف حاجّ.

هەج: نیشارە بۆ گشتی ناونەبر: (بە هەج‌لا بەکا برۆا، هەج کەس بێ) ف هرجه یا هرکس.

هەچا: ١) بیرا؛ ٢) پێکەوە ف ١) بەوسیلهٔ؛ ٢) باهم.

هەچچە: هەنتە ف کلمهٔ راندن الاغ.

هەچك: ئالقەی سەری گوریسی باربەند ف حلقهٔ سر رسن باربند، وهنگ.

هەچکۆ: هەر ئێژی، وەك ئەوە وابە ف مثل اینکه، تو گویی.

هەچکوچ: مێوژ ف مویز.

هەچکوچی: مەویژ، مێوژ، مێویژ ف مویز.

هەچە: ١) کەری سواری: (مامەگیان سواری هەچەم ناکەی؟)؛ ٢) وەنەی ئاژۆتنی کەر ف ١) الاغ سواری؛ ٢) کلمهٔ راندن الاغ.

هەچەل: ١) هەچك؛ ٢) چەتوون، کاری دژوار ف ١) وهنگ؛ ٢) مشکل.

هەچەهەچ: ١) دوبانە لەدوی یەك گوتنی هەچە؛ ٢) بربنی لە قسەی زۆر بێ‌نام ف ١) کلمهٔ راندن الاغ؛ ٢) کنایه از یاوه‌گویی.

هەچی: ١) کێ بێ، چی بێ؛ ٢) هەرچەندی. (هەچی بمدەنی دەمەوێ)؛ ٣) هەچك ف ١) هرکس یا هرچه؛ ٢) هرچند، هرچقدر؛ ٣) وهنگ.

هەچێکم: گشت شتێ سەر بە من: (هەچێکم بو دامێ) ف هرچیز که من.

هەچیم: هەچێکم ف هرچیز که من.

هەد: ١) حەد: (هەدێ وی چیە ببە زاڤایێ من)؛ ٢) سنوور؛ ٣) ئەندازە: (لە هەد دەرچوە) ف ١) حدّ لیاقت، شایستگی؛ ٢) مرز؛ ٣) اندازه.

هەدا: ١) ئۆقرە، نارام، سەکنین؛ ٢) پێکەوە، هەچا ف ١) آرام؛ ٢) باهم.

هەدادان: داسەکنین، نارام‌گرتن ف آرام گرفتن.

هەدار: ١) هەدا، ئۆقرە؛ ٢) کەسێ بە یارە کۆمەك بە خەلك دەکا؛ ٣) دارایی؛ ٤) بەخت؛ ٥) زرینگ، وشیار: (کوچکێ مە زەهف هەدارە) ف ١) آرام؛ ٢) نیکوکار، کمك‌کنندهٔ مالی؛ ٣) دارایی؛ ٤) بخت؛ ٥) زرنگ، هوشیار.

هەداری: ١) دەسگیرۆیی، کۆمەگی یارە؛ ٢) خاترجەمی؛ ٣) سەبووری‌هانن ف ١) کمك مالی؛ ٢) آسودگی خاطر؛ ٣) تسکین خاطر.

هەدان: ١) ئۆقرە، داسەکنان؛ ٢) نیشانەی پرسیار،؟؛ ٣) گومان ف ١) آرام، قرار؛ ٢) علامت سؤال؛ ٣) شكّ، گمان.

هەدد: بەردی قەبر ف سنگ قبر.

هەدراندن: هەدایێ‌دان، داسەکناندن ف آرام کردن.

هەدراندی: ئۆقرەگرتو ف آرام گرفته.

هەدرە: ١) لە نارەحەتیان مردن؛ ٢) ئامادەی کار، چابك، چالاك ف ١) از شدت ناراحتی مردن؛ ٢) چابك.

هەدرین: دامرکان، داسەکنین، ئۆقرەگرتن ف آرام گرفتن.

هەدناندن: خاترجەم‌کردن ف اطمینان خاطر بخشیدن.

هەدەر: فیرۆ ف ضایع، هدر.

هەدەف: ١) ئەبوڵکە؛ ٢) ئامانج؛ ٣) دۆزو مەبەست ف ١) تپهٔ کوچك؛ ٢) هدف؛ ٣) مرام، مقصود.

هەدی: کەی وایە؟ ف کی چنین است؟.

هەدیایش: هەدادان، ئۆقرەگرتن، نارام‌بوون ف آرام گرفتن.

هەدیداندن: هەرەشەکردن، گەف کردن ف تهدیدکردن.

هەدیە: دیاری، سەوقات ف ارمغان.

هەر: ١) تەنیا: (هەر خۆت وەرە)؛ ٢) بەشوێن بەکا: (هەر هات‌و هەر دێت)؛ ٣) دایم: (هەر هەبی، هەر خۆش بی)؛ ٤) بێ‌گومان: (مەترسە هەر دێم بۆ مالتان)؛ ٥) چۆنەکایی بێت: (هەر بمدەیە جا بزانە چی‌دەکەم)؛ ٦) ئەگەر: (هەر ببخۆی دەزانی چیە)؛ ٧) بێ‌درەنگ: (هەر هات ملی نا لە جوێن‌دان)؛ ٨) هەج، هەمو: (هەرگا، هەرکەس، هەرچی)؛ ٩) کەر، گوێدرێژ؛ ١٠) هەقمەق؛ ١١) بەفیز؛ ١٢) خاك ف ١) فقط؛ ٢) نشانهٔ توالی واستمرار؛ ٣) همیشه؛ ٤) حتماً؛ ٥) درهرحال؛ ٦) اگر؛ ٧) فوراً؛ ٨) همه را شامل شود، هر؛ ٩) خر، الاغ؛ ١٠) احمق؛ ١١) متکبّر؛ ١٢) خاك.

هەڕ: ١) حەڕی، قوڕ؛ ٢) زیقە، گریانی منداڵ؛ ٣) زەڕەی کەر، گوڕە؛ ٤) خاك، خۆڵ ف ١) گل؛ ٢) صدای گریهٔ بچه؛ ٣) عرعر الاغ؛ ٤) خاك.

هەرا: ١) گیرەو کێشە، پشێوی؛ ٢) بانگ، قاو؛ ٣) هەراو، پان، گوشاد؛ ٤) دوور، دژی نزیك ف ١) آشوب و هنگامه؛ ٢) ندا، صدای بلند؛ ٣) فراخ، گشاد؛ ٤) دور.

هەڕا: غار، ڕا، قاچان ف دو، گریز.

هەڕاج: حەراج ف حراج.

هەڕاج کردن: شت‌فرۆشتن لەنار خەلکا کێ نرخی پتری بێ‌بدا بۆ ئەو بێ ف حراج کردن.

هەڕاجەبازار: حەراجەبازار ف بازار حراج.

هەرادبای: ئەواوبوون، ئەمامیای ف تمام شدن.

هەراز: هاتوچو لە جولانەدا ف نوسان، آمدورفت در تاب.

هەرازگە: جولانە ف تاب.

هەراژ: ١) رشانەوە، وەرشین؛ ٢) قربی رشانەوە ف ١) قی؛ ٢) تهوّع.

هەڕاژ: هەڕاج ف حراج.

هەراس: ١) نیسراحەت‌و نارامی: (هەراسی پێ‌هەلگرتوم)؛ ٢) جارز، وەڕەز؛ ٣) ترس ف ١) آرامش و قرار؛ ٢) پکر؛ ٣) ترس.

هەراسان: جارز، وەڕەز ف پکر.

هەراسە: ١) ترس، خۆف؛ ٢) داوەڵ، داهۆڵ ف ١) بیم، هراس؛ ٢) مترسك.

هەراش: ١) لەگەشە، بەگەشە؛ ٢) هەراز؛ ٣) گەڵاو چڵوی کە بەسەر دارەڕای دادەن، ئاڵاش؛ ٤) لەبەریەك **هەڵوەشاو**، ریزاڵ: (گۆشتەکە **هەراش هەراش** بو) ف ١) بالنده، نموکرده؛ ٢) تهوّع و قی؛ ٣) انبیره، پوشال روی سقف؛ ٤) ازهم گسیخته، ازهم پاشیده.

هەراش‌ئاوس: ئاوسی نزیك بە زان ف آبستن نزدیك به زایمان.

هەراش‌بوٚن: ١) گەشەکردن: (بەرخەکە **هەراشە**، شیناوەرد **هەراش** بوە)؛ ٢) لێك‌بڵاوبوٗن ف ١) شکوفا شدن، بالنده شدن؛ ٢) ازهم پاشیدن.

هەراش‌هەراش: لەبەریەك بڵاوبوٚگ: (گۆشتەکە ئەوەندە کوڵیوە **هەراش‌هەراش** بوە) ف ازهم پاشیده.

هەراشە: نەخۆشیەکی دەخڵە کە زۆر رواوەو بارانی نەبوە ف از بیماریهای غلات از بی‌آبی.

هەڕافتن: ١) ڕوٗخان، تێك‌ڕوٗخان، رمان؛ ٢) ڕوٗخاندن ف ١) فروریختن دیوار و...؛ ٢) فروریزاندن.

هەراقستش: دوٗرکەوتنەوە ف دورافتادن.

هەراکردن: ١) قاوکردن، دەنگ‌بەرزکردنەوە؛ ٢) کێشەو گێرەکردن ف ١) صدا بلند کردن، بانگ برآوردن؛ ٢) مجادله‌کردن.

هەڕاکردن: غاردان، راکردن ف دویدن، گریختن.

هەڕالە: ١) شکۆفە، کلۆك، کوڵوك، پشکۆژ؛ ٢) جاڕ، بانگاواز ف ١) شکوفهٔ درخت؛ ٢) ندا در دادن، جار.

هەرام: حەرام، ناڕەوا ف ناروا.

هەرامزا: حەرامزادە، بیژی، بیژو، بیچ ف حرامزاده.

هەرامزادە: هەرامزا، بیژو ف حرامزاده.

هەرام‌وەر: حەرام‌خۆر ف حرام‌خوار.

هەرامە: ١) وانێك، واك، وانەك، ئەوتشت، هین؛ ٢) کامە، کێهە؟ ف ١) آن چیز؛ ٢) کدام، کدامین؟.

هەران: کۆمەڵەکەر ف خران.

هەرانانەوە: کێشەسازکردن، ئاژاوەنانەوە ف آشوب به‌پا کردن.

هەڕانن: زەڕاندن ف عرعرکشیدن.

هەرانە: بەفیز، کەرانە، لەخۆبایی ف منکبّر، مغرور.

هەراو: گوشاد، فرەهـ ف گشاده، گشاد.

هەراوزەنا: چەقەو گوڕە، زەنازەنا ف جنجال و هیاهو.

هەراوهوریا: هەراوزەنا ف جنجال و هیاهو.

هەراهەرا: قاوەقاو، قیرەقیر ف سروصدا.

هەرابەر: دوٗرتر و دوٗرتر، هەر دوٗرتر ف دور و دورتر.

هەرابەی: هەراوی، بان‌و بەرینی ف فراخی، گشادی.

هەرایی: پانایی، بەرینایی ف عرض، پهنا، گشادی.

هەربزە: گندۆرە ف خربزه.

هەربل: ١) هەبل؛ ٢) ئاڵۆزی‌و تێك‌هاڵاوی ف ١) نگا: هەبل؛ ٢) درهم برهمی.

هەربلاندن: ١) ئاڵۆزکردنی ڕیس؛ ٢) بڕێنی لە ئاڵۆزکردنی کار؛ ٣) خاباندن ف ١) سردرگم کردن رشته؛ ٢) کنایه از بهم ریختن کار؛ ٣) فریب دادن.

هەربلین: ١) هەبلین؛ ٢) فریوخواردن ف ١) نگا: هەبلین؛ ٢) فریب خوردن.

هەربو: بێ‌بنتبنە، هەمیشە خاوەنی بوٗد ف ازلی، پایندهٔ بی‌آغاز.

هەربوٚگ: هەر بو ف نگا: هەربو.

هەربوٚگە: دایم بوە، نەبوٗنی نەدیوە ف همیشه بوده.

هەربوٗنی: نەمری، بێ‌بنشوٗنە ف جاودانی، پایندگی.

هەربەنە: کەردار، چارویدار، خەربەندە ف چاروادار.

هەربی: بەئاشکرا، رەپ‌و ڕاست ف بی‌پرده، رك.

هەربینا: هەبینا، بەوزوانە، لەناکاو ف به همین زودی.

هەرپلە: وراوە، زاوە، قسەبەڕاندن ف هذیان.

هەرت: ١) وتەی گەڕاندنەوەی گاجوٗت لە خەنی جوٗنا؛ ٢) ناوی دەشتێکە لە کوردستان ف ١) کلمه‌ای برای بازگرداندن گاو در شیار شخم؛ ٢) نام دشتی در کردستان.

هەرتا: ١) تەنیا بۆ ئەمەی؛ ٢) گش داوێ ف ١) فقط برای اینکه؛ ٢) هر نخی.

هەرتاك: گش ئێکبان ف هردانه، هرفرد.

هەرتاکو: تەنیا بۆ ئەمەی، هەرتا ف فقط برای اینکه.

هەرتاوەکو: هەرتاکو ف فقط برای اینکه.

هەرتاوەکوٗنێ: هەرتاکو ف فقط برای اینکه.

هەرت‌دانەوە: زقڕاندنی گا لە خەنی جوٗت‌دا ف بازگرداندن گاو در شخم.

هەرتشت: ئەوی شتە بەگشتی: (**هەرتشت** بزرافی مروٗ بستوری دێنە شکاندن) ف هرچیز.

هەرتك: دوەکان ف هردو.

هەرتکان: هەرتکی ئەوان ف هردوی آنها.

هەرتکو: ئێوە دوان ف هردوی شما.

هەرتکیان: دوانەکان پێکەوە: (**هەرتکیان** بابێن **هەرتکیانم** دەوێ) ف هردوی آنها با هم.

هەرتم: هەردەم، هەرگا، هەرگاف ف هرگاه.

هەرتو: تەنیا تۆ ف فقط تو.

هەرتوٗش: ولاتێکە لە کوردستان ف منطقه‌ای در کردستان.

هەرتوٗشی: عەشیرەتێکە لە کوردستان ف عشیره‌ای در کردستان.

هەرتە: ١) وتەی زقڕاندنی گا لە جوٗنا، هەرت؛ ٢) هەرتو؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) کلمهٔ برگرداندن گاو در شیار شخم؛ ٢) تنها تو؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەرتەل: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەرتین: ناخ‌هەڵکێشان لە عەزرەتان ف آه حسرت کشیدن.

هەرجا: لە جێگەی خۆی، قەیدی نیە: (فەرمایشتەکەت بە **هەرجا** بەلام من نێژم) ف بەجای خودش.

هەرجار: گش دەحفەیێ ف هر بار.

هەرجارەکی: ١) هەرجار؛ ٢) هەر تەنیا جارێك ف ١) هر بار؛ ٢) فقط یکبار.

هەرجـابی: ١) گەزیدەو ماڵانگـەڕ؛ ٢) گوڵێکە لە وەنەوشە دەکا ف ١) ولگرد؛ ٢) گلی است شبیه بنفشه.

هەرجن: بادامەتاڵە ف بادام تلخ کوهی.

هەرجو: تکا، تەرجو، خوابشت، مەهدەر ف خواهش.

هەرجۆر: چۆناوچۆن بێت ف هرطور.

هەرجوور: هەرجۆر ف هرطور.

هەرجێ: کام شوێن بێت ف هرکجا.

هەرچاخ: هەردەم ف هرگاه.

هەرچاوا: هەرچلۆنێك ف هرطور.

هەرچشت: هەرتشت ف هرچیز.

هەرچقاس: هەرچەند ف هرچند.

هەرچقاش: هەرچەند ف هرچند.

هەرچلە: ١) چەرخ‌ودارو بارێ کە بەرداشی پێ دەگوێزنەوە؛ ٢) گش بەك لە لقـەکـان: (ربحانەم هەیە **هەرچلەی** کوڕێ نەژێ) ف ١) جرخ و جو بهای وسیلهٔ انتقال سنگ آسیا؛ ٢) هرشاخه‌ای.

هەرچم: هەچیم ف هرچه من.

هەرچۆن: بە کام باردا، هەرجۆر ف هرطور.

هەرچـەن: ١) تەوەندەی، تەو تەندازەی؛ ٢) ئەگەرچی ف ١) هراندازه، هرچقدر؛ ٢) اگرچه.

هەرچەند: هەرچەن ف نگا: هەرچەن.

هەرچەندژێ: ئەگەربش، دەگەڵ تەوەشا ف باآنکه.

هەرچەندە: هەرچەن ف نگا: هەرچەن.

هەرچی: ١) هەرتشت؛ ٢) هەرچـەند؛ ٣) خوێڕی‌و بێ‌نرخ: (**هەرچی‌و پەرچی**) ف ١) هرچیز؛ ٢) هراندازه؛ ٣) ناچیز، بی‌ارزش.

هەرچی‌چۆنێ: لە هەربـارێکدا: (هـەرچی‌چۆنێ بێ زامان بواردوە) ف بەهرجهت، درهرحال.

هەرچیکۆ: هەرچەن ف نگا: هەرچەن.

هەرچیم: هەچیم ف هرچەمن، هرچه مرا.

هەرچی‌پەرچی: بنیادەمی خوێڕی بو بەرەڵدا ف اوباش.

هەرچی‌و‌بەرچی: هەرچی بەرچی ف اوباش.

هەرچێوە: ١) هەرتشتێ؛ ٢) هەرچەند ف ١) هرچیز؛ ٢) هراندازه.

هەرحاڵ: هەرهاڵ، هەرچۆنێ بێت ف درهرحال، هرطور که باشد.

هەرخستن: ١) وەبەرناودان بۆ وشك‌بوونەوە؛ ٢) گوێ‌راگرتن بۆ بیستن ف ١) پهن کردن در آفتاب؛ ٢) گوش فرادادن برای شنیدن.

هەرخوت: ١) تەنیا تۆ؛ ٢) تەرخوت، لوولەیی مەشکە ف ١) تنها خودت؛ ٢) جوب دستگیرهٔ مشك.

هەرد: ١) عەرد، زەمین؛ ٢) شاخی سەخت‌و پڕبـەرد؛ ٣) هەرتك ف ١) زمین؛ ٢) کوه سنگی و سخت؛ ٣) هردو.

هەرد: ١) تارد؛ ٢) هاڕاو ف ١) آرد؛ ٢) خردشده، گردشده.

هەرداندن: توڕەکردن، سڵ‌کردن، خەبداندن ف خشمگین کردن.

هەردك: هەرتك ف هردو.

هەردن: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەردو: هەرتك ف هردو.

هەردوك: هەرتك ف هردو.

هەردوکان: هەرتکان ف هردوی آنها.

هەردونە: ناوی دوگوندی کوردستان کە بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

هەردە: ١) خوارن، خۆراك؛ ٢) ساراو چۆڵ، بیاوان؛ ٣) زورکان، دەشتی بەگردولکە؛ ٤) تەرەو جۆڵگەرد؛ ٥) وەك، لە چەشنی: (**هەردە جاران**) ف ١) خوردن، خوراك؛ ٢) بیابان؛ ٣) دشت پرتپـه ماهور؛ ٤) خُل بیابانگرد؛ ٥) مانند، مثل.

هەردەبانان: کۆساران ف کوهساران.

هەردەبیر: وازوازی ف مترددّ، دمدمی.

هەردەجاران: ڕۆژگارانی پێشین ف درزمانهای گذشته.

هەردەر: هەرکوێ، هەرجێ‌بە ف هرکجا.

هەردەگێل: چۆڵگەرد ف ویلان و آوارهٔ بیابان.

هەردەم: ١) گش وەخت؛ ٢) لە کام وەختا ف ١) هردم، همیشه؛ ٢) هرگاه.

هەردەمی: وازوازی، هەردەبیر ف مترددّ، دمدمی.

هەردەن: خواردن، خاڕن ف خوردن.

هەردەنی: خواردەمەنی، شیاوی خواردن ف خوردنی.

هەردی: خەڵکی کێوپارە ف کوهستانی.

هەردبسە: تەردێن، ردێن، ریش، موی بان چەنەو چڕو چاو ف ریش.

هەردین: تەڵسین، سڵ، خەبدین ف خشمگین شدن.

هەرزبن: لەبـەربەك بڵاوبوون لەبەر کوڵین: (گۆشت **هەرزیە**) ف از هم پاشیدن در اثر پختن.

هەردبنان: هەردوکبان ف هردوی آنها.

هەررك: وشەیەکە بۆ سەیرمان‌و واق‌وڕمان ف کلمهٔ تعجّب.

هەرڕۆ: گش ڕۆژێ ف هر روز.

هەرڕۆژ: هەرڕۆ ف هر روز.

هەرڕۆژی: ڕۆژانە، هەموڕۆژێك ف روزانه، همەروزه.

هەرڕۆیی: هەرڕۆژی ف همەروزه.

هەرز: ١) فیرۆ، بەهیچێ‌چوگ، خەسار؛ ٢) فربزو، فربز؛ ٣) بزار، گیای بێ‌بەهرە ف ١) ضایع، هدر؛ ٢) فربز؛ ٣) گیاه هرزه.

هەرزا: ١) ناوچـەیەکـە لە کوردستـان؛ ٢) ناوی عەشیرەتیکـە ف ١) ناحیه‌ای درکردستان؛ ٢) نام عشیره‌ای است.

هەرزاڵ: ١) بێژك؛ ٢) کەپری ناوزەزو بێستان کە لەسەروێوە چاویان ا

هەموی بێ اف ۱) سکوی ساخته‌شده از چوب برای اثاثیهٔ چادر؛ ۲) کلبهٔ باغ.

هەرزالك: هەرزاڵ [ف] نگا: هەرزاڵ.

هەرزالـە: ۱) هەرزاڵ، پێزك؛ ۲) ریزەڵە [ف] ۱) سکوی اثاثیهٔ چادر؛ ۲) نگا: ریزەلە.

هەرزان: ۱) کەم‌نرخ؛ ۲) بێ‌بەزەیی [ف] ۱) ارزان؛ ۲) بی‌لطف.

هەرزان‌بایی: کەم‌نرخ [ف] ارزان قیمت.

هەرزان‌فرۆش: ۱) شت‌فروشتن بە نرخی کەم؛ ۲) کەسێ کە شت بە نرخی کەم دەفرۆشێ [ف] ۱) جنس ارزان فروختن؛ ۲) کسی که ارزان می‌فروشد.

هەرزان کڕ: ۱) بریتی لە فەقیر و نەدار؛ ۲) بریتی لە چرۆك و ڕژد [ف] ۱) کنایه از بینوا؛ ۲) کنایه از خسیس.

هەرزانی: ساڵی خۆش و پڕ بەرەکەت [ف] سال نیکوی پرحاصل.

هەرزبوون: بەفیڕۆچوون، زابەبوون [ف] بەهدررفتن.

هەرزل: نەنگوتکەهەویری پچووك [ف] چونهٔ کوچك خمیر.

هەرزڵ: پواوی لەیەریەك‌چوو، رزیوی هیچ بەسەر هیچەوە نەماو [ف] پوسیدهٔ ازهم دررفته.

هەرزەلە: دو گوندی کوردستانن بەعسی وێرانی کردن [ف] دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

هەرزڵ‌هەرزڵ: تەواو پواو [ف] تمام پوسیده و از کار افتاده.

هەرزن: دانـــەویڵەیەکی سووری زۆر وردە بزیوە دەکـرێنـە نان. زۆرتـر خواردنی *مامر و مەلە*. باجیك [ف] ارزن.

هەرزنـە: ۱) خونچـەی گوڵی ڕەز؛ ۲) گیابەکی پژارە لە توتن‌دا [ف] ۱) غنچهٔ شکوفهٔ تاك؛ ۲) گیاهی هرزه در کشتزار توتون.

هەرزنەتاڵە: جۆرێ هەرزن کە نامی تاڵە، گاڵ [ف] ارزن تلخ، گال.

هەرزنەکێویلە: گیابەکە بەریکی وەك هەرزن دەگرێ [ف] ارزن کوهی.

هەرزنـەگـەورە: گارس، هەرزنـەسپیلکـە کە بە هێشو دەبێ و دەنکی درشتە، زووات [ف] گاورس.

هەرزنەگێلۆش: جۆرێ هەرزن کە شکڵی لە گەنمەشامی دەکا [ف] نوعی ارزن با دانه‌های مانند بلال.

هەرزە: ۱) گیای پژار؛ ۲) پلح و چلف؛ ۳) سەرسـەخت و لاسـار [ف] ۱) گیاه هرزه؛ ۲) سبکسر؛ ۳) خیره‌سر.

هەرزەبێژ: چەنەباز، چەنەدرێژ، چەلەنەباز [ف] وراج.

هەرزەچن: پژارکەر [ف] وجین کننده.

هەرزەچەنە: هەرزەبێژ [ف] وراج.

هەرزەکار: نازەلاوی موولێ‌نەهاتو [ف] نوجوان.

هەرزەکاری: ڕۆژانی لاوی [ف] دوران نوجوانی.

هەرزەگۆیی: قسەی بێنام گوتن [ف] ژاژخایی.

هەرزەڵ: ۱) هەرزاڵ، پێزك؛ ۲) کەپرەشبنەی جۆلەکان [ف] ۱) سکوی چوبی در چادر، نگا: هەرزاڵ؛ ۲) جشن میوه‌بندان کلیمیان.

هەرزەیی: کاری سووك و بێ‌نابڕویانە [ف] کار چلف و سبکسرانه.

هەرزیل: هەرزاڵ [ف] نگا: هەرزاڵ.

هەرزین: هەرزن [ف] ارزن.

هەڕژانـــدن: ۱) پلێخـــانـــدنـــەوە؛ ۲) لەنـــاوبـــردن، تەهێشتن؛ ۳) هەلا بـەهەلا کردن؛ ۴) بێهوودە خەرج کردن، دەست‌بڵاوی نە لەجێی خۆیدا [ف] ۱) لەکـــردن؛ ۲) ازبین بردن؛ ۳) ازهم پاشیدن دراثـــر جوشانیدن زیاد؛ ۴) اسراف، خرج بی‌معنی کردن.

هەڕژین: هەلاهەلابوون [ف] لەولورده شدن در اثر جوشیدن زیاد.

هەرس: ۱) ورچ، حەش؛ ۲) فرمێسـك، روندك، ئەسـر، ئەسرین؛ ۳) عەزرەت، تاسـە؛ ۴) نزگەرە؛ ۵) هەڵکێشـانی ناخ [ف] ۱) خرس؛ ۲) اشك؛ ۳) آرزو؛ ۴) سکسکه؛ ۵) آه کشیدن.

هەڕستاندن: ۱) نێك‌شکاندن؛ ۲) وردوخاش کردن؛ ۳) بێ‌ڕێخستن؛ ۴) لە خەو بێدارکـــردنـەوە؛ ۵) بلنـدکـردن و ڕاوەستـانـدن [ف] ۱) درهم شکستن؛ ۲) خرد و خمیرکردن؛ ۳) زیر پا له کردن؛ ۴) از خواب بیدار کردن؛ ۵) بلند کردن و بر پا نگهداشتن.

هەڕستن: باڵ‌وێکدان، لێك‌جووت‌بوون بە توندی، پێکەوەلکانی بێ نێوان [ف] محکم به هم چسبیدن.

هەڕستین: ۱) شکـانـدن؛ ۲) وردوخاش‌کردن؛ ۳) بێ‌ڕێخستن [ف] ۱) شکستن؛ ۲) خردوخمیرکردن؛ ۳) زیر پا له کردن.

هەرسەك: هەڵناوبن، تاوانەوەی خۆراك لە ورگ‌دا [ف] هضم، گوارش.

هەرسی: ئەسرین، روندك [ف] اشك.

هەرسێ: ۱) نێك، دەگەڵ دوان پێکەوە؛ ۲) ورچێك [ف] ۱) هرسه باهم؛ ۲) یك خرس.

هەرسی ڕشنابش: فرمێسك‌ڕژاندن [ف] اشك ریختن.

هەرسیك: جرجەمشك [ف] موش کور.

هەرسێك: هەرسێ [ف] نگا: هەرسێ.

هەرسێکان: ئەو نێك دەگەڵ دوەکە [ف] هرسه‌شان.

هەرسێکیان: ۱) هەرسێکان؛ ۲) ورچێکیان [ف] ۱) هرسه‌شان؛ ۲) یکی از خرسها.

هەرسیل: بەردی گۆشەی بناغەی دیوار [ف] سنگ شالودهٔ نبش دیوار.

هەرسین: ۱) مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۲) فرمێسکاوی [ف] ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) اشك‌آلود.

هەرش: ئەسرین، روندك، فرمێسك [ف] اشك.

هەڕش: ۱) فیڕۆ، خۆڕایی؛ ۲) مەزەختی بەفیڕۆ [ف] ۱) هدر؛ ۲) اسراف.

هەڕشان: ۱) لەبەریەك بڵاوبوون لەبەر کوڵان؛ ۲) پلیخانەوە [ف] ۱) ازهم پاشیدگی؛ ۲) لەشدن.

هەڕشاندن: ۱) لەبەریەك بڵاوکردن؛ ۲) پلیخاندنەوە؛ ۳) هەرژاندن [ف] ۱) ازهم پاشیدن؛ ۲) لەکردن؛ ۳) ازبین بردن.

هەرشت: هەرجنێ [ف] هرچیز.

هەڕشتن: هەڕشاندن [ف] نگا: هەڕشاندن.

هەرشتە: هەرشت [ف] هرچیزی.

هەڕشتە: ناردەبەهاروی بە ناوشێلدراوی داوداوکراوی وشکەوە کراو [ف] رشتهٔ آشی.

هەرشتێ: هەرشت [ف] هرچیزی.

هەرشتی: ١) ریزاڵ بوگ؛ ٢) بلیخاو ف ١) ازهم پاشیده؛ ٢) لەشده.

هەرشەم: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەرشەو: گش شەوێ ف هرشب.

هەرشین: هەرشنن، هەرشاندن ف نگا: هەرشاندن.

هەرفاندن: نێکرۆخاندن، رماندن ف خراب کردن، فروریزاندن.

هەرفتاندن: نێک رۆخاندن ف فروریزاندن.

هەرفتن: تێکرۆخان ف ریزش کردن دیوار و کوه.

هەرفتی: نێکرۆخاو ف درهم ریخته، ریزش کرده.

هەرفتین: هەرفتن ف ریزش کردن دیوار و کوه.

هەرفی: رما، روخا، دانەپی ف ریزش کرد.

هەرفین: روخان، هەرفتن ف نگا: هەرفتن.

هەرڤ: جەنگ، شەڕ ف جنگ.

هەرڤە: جالاك، چابك ف چابُك.

هەرق: خەندەك، کەندەك، رەهەند ف خندق.

هەرك: ١) تۆمی دانەوێڵە؛ ٢) ئەو دەغڵەی کە بۆ تۆو جیا دەکرێنەوە، درە ف ١) تخم کاشتنی‌ها؛ ٢) مقدار غلّه‌ای که به بذر اختصاص می‌یابد.

هەرك: ١) بزاو، بزوتن: (قێ بهەرکینە)؛ ٢) وتەی سەیرمان، حەك؛ ٣) قوڕ، حەری ف ١) حرکت؛ ٢) حرف تعجّب؛ ٣) گِل.

هەرکات: هەردەم، چساتێ ف هرگاه، هردم.

هەرکاتێ: هەردەمێ ف هروقتی.

هەرکام: هەریەك ف هر یك، هرکدام.

هەرکان: ١) نەزۆك، گیانداری کە منال و بێچوی نابێ؛ ٢) هەرتکان ف ١) نازا، عقیم؛ ٢) هردوی آنها.

هەرکاندن: نەزۆك کردن ف عقیم کردن.

هەرکاندن: ١) بزواندن، بزاوتن؛ ٢) وەڕێ‌خستن: (ناڤ هەرکاند، لەشکر هەرکاند) ف ١) حرکت دادن، جنبانیدن؛ ٢) راه انداختن.

هەرکو: هەرجێ ف هرکجا.

هەرکو: ١) هەرچۆن؛ ٢) دەست‌بەجێ: (هەرکو دیتم لێم‌دا) ف ١) هرطور؛ ٢) همینکه.

هەرکودە: ١) بۆ هەرکوێ؛ ٢) لە هەرکوێ ف ١) بەهرکجا؛ ٢) در هر کجا.

هەرکۆر: کەسێ زەوی دەکوڵێ ف زمین کن.

هەرکوگە: هەرکو ف هرکجا.

هەرکولوج: هەرجۆن، بە هەرناوایەك ف هرطور.

هەرکوندی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەرکوێ: هەرکو ف هرکجا.

هەرکوێنە: هەرکوێ، هەرکو ف هرکجا.

هەرکە: ١) چتۆ بنیادەم؛ ٢) بێ‌درەنگ؛ ٣) لێی‌پێچە، بیکە گلۆلە ف ١) هرکس؛ ٢) همینکه؛ ٣) بپیچ، گلوله کن.

هەرکەبو: هەر بنیادەمێ بو بێت ف هرکه بود.

هەرکەبۆخۆی: ١) رفان‌رفان؛ ٢) دنیای بێ‌قانونی زۆردارو بێ‌زۆر ف ١) مسابقه درربودن؛ ٢) دنیای هرکس هرکس، قانون جنگل.

هەرکەس: هەر بنیادەمێ ف هرکس.

هەرکەس هەرکەس: هەرکە بۆخۆی ف هرکی هرکی.

هەرکەهەرکە: هەرکە بۆخۆی ف هرکی هرکی.

هەرکی: ١) عاشیرەتێکە لە کوردستان؛ ٢) هەرکەس ف ١) نام عشیره‌ای در کردستان؛ ٢) هرکس.

هەرکێ: هەرکەس ف هرکس.

هەرکی: ١) بزوت؛ ٢) رۆیشت ف ١) جنبید؛ ٢) رفت.

هەرکی بیداو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەرکیتە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەرکیژان: هەرکامیان. *تایبەتی مرۆیە* ف هرکدامشان. *ویژهٔ انسان*.

هەرکیژك: هەرکامیان. *تایبەتی جگە لە مرۆیە* ف هرکدامشان. *ویژهٔ غیرانسان*.

هەرکێڵ: کەسێ کە نوێ بە زەمینی تەڕەوە کردوەو جۆنی دەکا ف کسی که برزمین مرطوب بذر پاشیده و تخم زند.

هەرکین: ١) نەزۆك بوون؛ ٢) بزوتن، جوڵان ف ١) نازاشدن؛ ٢) جُنبیدن.

هەرکین: ١) بزوتن؛ ٢) وەڕێ‌کەوتن ف ١) حرکت کردن؛ ٢) بەراه افتادن.

هەرکینە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەرگ: هەریەك، هەرکام ف هر یك.

هەرگ: ١) قوڕ، حەری، هەر؛ ٢) هەرك ف ١) گِل؛ ٢) نگا: هەرك.

هەرگا: هەرکات ف هرگاه.

هەرگاڤ: هەرگا ف هرگاه.

هەرگاو: هەرگا ف هرگاه.

هەرگاو: قوراو ف لجن.

هەرگل: هەرجار ف هردفعه.

هەرگو: هەرگ، هەریەك ف هر یك.

هەرگوجای رۆشیایش: هەرکەسە یەلایەکدا بڵاوەکردن ف هرکس به سویی متفرّق شدن.

هەرگوچی: هەرشتێك ف هرچیزی.

هەرگوبەو: هەریەکەی ف هر یکی.

هەرگیز: قەت، بەهیچ کلۆجێ ف هرگز.

هەرگیس: هەرگیز ف هرگز.

هەرگین: دروسکراو لە قوڕ ف گلین.

هەرگینە: سوالەت، لە حەری چێ‌کری ف سفال.

هەرلا: ١) گش نالیەك؛ ٢) هەمیشە لاسار ف ١) هرطرف؛ ٢) همواره لجباز.

هەرلە: داپیرۆشك، پیریژنۆکە، پیراپشۆکە ف خر خاکی.

هەرمـان: ١) هەرگیز نەفـەوتـان؛ ٢) كار، شوُل، خەبات، فرمان ف ١) جاودانگی؛ ٢) كار.

هەرمان: رمان، رمبان، روُخان، هەرفنن ف فروربختن دیوار وكوه.

هەرماندن: ١) بیٚ بەش كردن لە ماف؛ ٢) پیس كردن: (چپلْكا فیزوٚكەر گاڕانەكی دەهەرمینە)؛ ٣) بەخەسارداان: (نەبەرەی خوٚ هەرماند) ف ١) محروم كردن؛ ٢) آلوده كردن، كثیف كردن؛ ٣) ضایع كردن، بەهدردادن.

هەرمتی: روُخاو، رمباو، هەرفنی ف فروربخته.

هەرمك: نیٚرەموك ف نەنر نە ماده.

هەرمگ: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

هەرمن: گونـدیٚكـە لە كوردستان بەعسی ویٚرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

هەرموُسك: مشكەكوٚرە، جرجەمنشك ف موش كور.

هەرمـوُش: هیٚشـوەنریٚی بەدارەو وشكەوەبوُگ ف خوشە انگور خشك شدهٔ آویزان از درخت.

هەرموُشك: هەرموُسك ف موش كور.

هەرمە: شان، بیل، مل ف كتف.

هەرمەت: نوُكیٚكە وانا: بنوٚبیٚ، كویٚربی، هەرمەند ف دعای شرّ، نوعی تفرین.

هەرمـەل: ئەسپەندەر ف اسپند.

هەرمەلە: هەراو چەقەچەق، گیرْەو نیرْە ف سروصدای جنجال.

هەرمەلە: ١) بنەگوڵیٚكی بلْندە رەنگی گەلای ناماڵ خوڵەكەوە بە گوڵی بە زوٚروٚەنگان دەگریٚ؛ ٢) لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف ١) گل ختمی؛ ٢) روستایی دركردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

هەرمەن: ولاٚتی هەرمەنی، زیٚدی هەرمنی ف ارمنستان.

هەرمەند: هەرمەت ف نگا: هەرمەت.

هەرمەنی: گەلیٚكی كەونارایە لە روٚژگاری كەونارادا دەوڵەت بوەو جیرانی كوردان بوُن ف قوم ارمنی.

هەرمی: هرمی، هارمیٚ ف گلابی.

هەرمیٚ: هەرمی ف گلابی.

هەرمی: روُخاو، رماو، هەرفنی ف فروربخته.

هەرمیٚ پشكوان: خاكەلیوە ف فروردین ماه.

هەرمیٚشك: نانی دەناوروٚن گوشراو ف جنگالی نان در روغن ترید شده.

هەرمیٚ كرْوٚزی: جوٚریٚ هەرمیٚ كە لە ترشیاتی دەكەن ف نوعی گلابی.

هەرمیٚ كیٚویلە: كروٚسك ف گلابی جنگلی.

هەرمیٚ گولاٚوی: جوٚریٚ هەرمیٚ ف نوعی گلابی.

هەرمیٚ لاسوُرە: جوٚریٚ هەرمیٚ ف نوعی گلابی.

هەرمیٚلە: ناوی دو گوندە لە كوردستان كە یەكیان بەعسی ویٚرانی كرد ف نام دو روستا كە یكی، از آنها توسط رژیم بعث عراق ویران گردید.

هەرمیٚ مامسارمە: جوٚریٚ هەرمیٚ ف نوعی گلابی.

هەرمیـن: ١) مان گرتن، گەگرتن، جەنـــەگرتن؛ ٢) بەفیروٚچـوُن؛ ٣) روُخان، رمان ف ١) اعتصاب كردن؛ ٢) بەهدررفتن؛ ٣) فروربختن.

هەرمیٚن: رمیٚن، برەو ف رواج.

هەرن: ناوی گوندیٚك و چیایەكە لە كوردستان ف نام روستایی و كوهی در كردستان.

هەرن: ١) زیٚدەرییٚ روٚیشتنە؛ ٢) خوٚلاٚوی؛ ٣) بروٚن، بچن ف ١) مصدر رفتن؛ ٢) خاك آلود؛ ٣) بروید.

هەرنیٚ: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

هەرند: ١) هەرد؛ ٢) شویٚن گیٚر ف ١) زمین؛ ٢) ردیاب.

هەرندی كەردش: شویٚن دوٚزینەوە ف ردیابی كردن.

هەرنی: مانی گرت ف اعتصاب كرد.

هەرنیٚ: بوٚی بچن، بوٚی بروٚن ف بروبد بە.

هەرنـیـن: ١) هەرمین، مان گرتن؛ ٢) مانیان گرت لە روٚیشتن، غەزربن، بیٚ بان چەقاند ف ١) اعتصاب كردن؛ ٢) اعتصاب كردند.

هەرو: ١) باڵداریكی رەشی زوٚر بەنەوژمی زاوكەرە؛ ٢) كەرو، كاورای كەر ف ١) عقاب؛ ٢) خره، ای الاغ.

هەروٚ: ١) هوٚگر؛ ٢) بچوٚ، بروٚ ف ١) انس گرفته، خو گرفته؛ ٢) برو.

هەرو: بچوٚ، بمەش، بچە، بروٚ ف برو.

هەروٚ: ١) هەروٚ؛ ٢) هەرروٚژ، هەرروٚ ف ١) برو؛ ٢) هەرروز.

هەروا: ١) چیٚشتی ناردو روٚن و دوٚشـــاو، حەلـــوا؛ ٢) بەخــوٚرایی؛ ٣) ئابەم جوٚرە ف ١) حلوا؛ ٢) رایگان؛ ٣) همین طور.

هەروبار: ١) كەروبار؛ ٢) برنیٚی لە دارمیٚوی لە داری تر هاڵاو ف ١) خروبار؛ ٢) كنایە از تاك پیچیده بر درخت دیگر.

هەروٚیف: ١) دەنگی پشیلە لە بەبەكاجوٚنا؛ ٢) برنیٚی لە توٚرەبوٚنیٚ كە زوٚ خەلاس دەبیٚ: (گویٚ مەدەبە توٚرەبی ئەو هەروٚیفیٚكە دەبرێنەوە) ف ١) نعرهٔ گربە هنگام جنگ؛ ٢) كنایە از خشم زودگذر.

هەروتـە: گوندیٚكە لە كوردستان بەعسی ویٚرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

هەروتـە كـوٚنە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان ان را ویران كردند.

هەروتیان: گەلی و دوٚلیٚكە زوٚر گوندی تیٚدان بەعسی هەموی ویٚران كرد ف درّەای با روستاهای بسیار كە توسّط رژیم بعث عراق ویران شدند.

هەروٚژ: هەرروٚژ ف هر روز.

هەروٚسا: هەر ئاوا، هەر یەم جوٚرە ف همچنین، همین طور.

هەروش: كرْە، لە دەسنازكراو ف كوبیده با دستاس.

هەروُشك: هەرمیٚشك ف جنگالی خوراكی، نگا: هەرمیٚشك.

هەروٚگیف: گەف، گورْەشە ف تهدید.

هەروٚم: چەموُش، بوٚ ئیٚستر و بارگیٚنی توٚرْو بەدفەرْ ئیٚژن ف چموش.

هەرون: ١) شویٚن پا؛ ٢) جیٚگە ف ١) ردپا؛ ٢) جای.

هەروند: هەرون ف نگا: هەرون.

هەرونە: هەرون، هەروند ف نگا: هەرون.

هەڕووەل: نۆزو خوڵ ف گردوخاك.

هەروە: هەروا، ئا بەمجۆرە ف همین طور.

هەروها: هەروا، هەروە ف همین طور.

هەروەتر: پتر لەوە کە بیردەبەی ف بس بیشتر.

هەروەك: تەواو لەگوێن، لەوێنە، لەچەشنی ف همانند.

هەروە کو: هەروەك ف همانند.

هەروە کی: هەروەك ف همانند.

هەروەكیەك: بەرانبـــەر، بێ زیادو کەمێ لە نێوانداف کامـــلًا مانند یکدیگر، برابر.

هەروەها: هەروا، هەروها ف همینطور.

هەروهەر: دایم و دەرهەم، بێ‌برانەوە ف همیشه.

هەڕو هەراو: زۆر پان و بەربن ف بسیار فراخ و وسیع.

هەروێ: خەروێ، کەروێشك، کێرۆشك ف خرگوش.

هەروێشك: هەرمێشك ف چنگالی، نگا: هەرمێشك.

هەرە: ١) وشـەیەکـە بۆ تەوپـەڕ نیشـانـدان، ترین: (هـەڵگورت لە چیا هەرەبەرزەکانی کوردستانە)؛ ٢) ریزەتالوداریێ کە بەسەر پردڵەی ژێر بەرداشـــدا رابەڵ کراون؛ ٣) ریزەخـشـتی لەســـەر لا دانـــدراو بۆ تیشك‌بوونەوە؛ ٤) هەر، قوڕ؛ ٥) ماکەرف ١) نشانهٔ صفت عالی، ترین؛ ٢) ردیفـی تیر چوبـی در سقف زیر سنـــگ آسیا؛ ٣) ردیف خشت بر پهلو چیده‌شده برای خشك شدن؛ ٤) گِل؛ ٥) ماچه‌الاغ.

هەڕە: ١) هەرو، هەرو، برو، بچو، بچە، بمەش؛ ٢) مشار، تیخی ددانەدار بۆ دار برینەوە؛ ٣) تیغە، دیواری ناسکی نێوان‌دودیو؛ ٤) زەڕەی کەر؛ ٥) قوڕ، حەڕی؛ ٦) ون‌بە، گوم‌بە لەبەر چاوف ١) برو؛ ٢) ارّه؛ ٣) تیغه، دیوار نازك؛ ٤) عرعر الاغ؛ ٥) گِل؛ ٦) گم‌شو.

هەرەتـاسی: شاخی لە شاخـان سەخت‌ترف کوه صعب‌العبـورتر از کوههای دیگر.

هەرهال: هەرچۆن بێت ف به‌هرحال.

هەرەباش: چاکتر لە گش ف بهتر از همه، بهترین.

هەرەبـەرز: لە گش بڵنـدتـر. *دەورانی کەونـارادا ناوی کێوی تەلبورز هەرەبەرز بوە* ف بلندترین.

هەرەپـۆپـە: کەڵـەشێرێ کە پۆپەی قیت و ددانەدار بێ، پۆپەمشار ف خروس تاج ارّه‌ای.

هەڕەت: ١) دەرفەت، کێس؛ ٢) جەنگە، کاتی زۆربوونی شتێ: (**هەڕەتی** جوانیم بو، هاوین **هەڕەتی** میوە بە) ف ١) فرصت؛ ٢) عنفوان، موسم.

هەرەز: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

هەرەزاڵ: لە گش دەسەڵات‌دارتر ف مقتدرترین.

هەرەزاڵە: گیایەکە، ریزەڵەف گیاهی است، نگا: ریزەڵە.

هەرزەل: ١) زەلام‌تر لە زەلامان؛ ٢) گەورەی گەوران ف ١) گنده‌تر از همه؛ ٢) بلندپایه‌ترین.

هەرەزوو: ١) زووتر لە گش؛ ٢) لەمێژینـەتـر لە رۆژگاری رابـردوف ١) زودترین؛ ٢) ماقبل تاریخ.

هەرەزۆر: زۆرتر لە زۆرف بیشترین.

هەرەزوی: هەرەزوو ف زودترین.

هەرەزینگ: ئامرازی داغ‌کردن لە ئاسن، مۆری داغ‌کردن ف مُهر داغ‌گذاری.

هەرەژنە: ئانیشك ف آرنج.

هەرەس: ١) پسـان و داروخانی پارچەبەردوخاك لە چیا: (کێو هەرەسی هێنـا)؛ ٢) رنوو، رنی، کلێلە، شاپە، کەوی، کەویەبەفر: (فەلانی زێوی رووخاوە **هەرەس** بە نۆپی نەسیم/ سوباهی لالەو گوڵ چادری لە جێ هەڵدا) «حاجی قادر»؛ ٣) رۆندك، فرمێسك ف ١) گسستن و ریزش قطعه‌ای از کوه؛ ٢) بهمن؛ ٣) اشك.

هەرەس‌بردن: پسانی کێو یان رنوو ف گســتن و ریزش کردن کوه یا بهمن.

هەرەس‌هێنان: هەرەس‌بردن ف نگا: هەرەس‌بردن.

هەرەشـە: گەف، گورەشە، هەڕەشە ف تهدید.

هەڕەشەوگورەشە: هەڕوگیف ف تهدید.

هەرەك: ١) هەریەك لەوان؛ ٢) بزاو؛ ٣) کەری چکـــۆڵــە؛ ٤) کاری بەڕاستی، بێ گەمە؛ ٥) ئەستێرە هەرە گەشەکەی نزیك بە هیف ف ١) هریك از آنهـــا؛ ٢) حرکت؛ ٣) خر کوچـك؛ ٤) کار جدّی؛ ٥) نام ستاره‌ای درخشان.

هەرەکـان و مەرەکـان: قامێکی منـاڵانەیە لە جۆرێ گاڵتەدا دەیڵێن. *ڕەنگە بەوانا: بزوتنەوەو پشودان و هەدادان بێ* ف ترانه‌ای کودکانه.

هەرەکــردن: ریزکردنی خشتان لەسەر لا بۆ وشك‌بوونەوە ف ردیف کردن خشتها بر پهلو به منظور خشك شدن.

هەڕەکردن: بە مشار برینەوە ف ارّه کردن.

هەرەکە: کەرەکە، خەرەکە ف آن الاغ.

هەڕەکـە: ١) بزاو، بزوتن؛ ٢) مشـارەکە، ئامرازی داربرینەوەکە ف ١) حرکت؛ ٢) آن ارّه.

هەرەکەت: هەرەکە، تەقگەر، بزاو، جوڵانەوە ف حرکت.

هەڕەکەت: هەرەکەت ف حرکت.

هەرهلی: میوەی بڵ و زۆر گەیشتو ف میوهٔ زیاد رسیدهٔ نرم شده.

هەڕەم: ١) ژووری تەندەرون؛ ٢) برێتی لە ژنی مێردف ١) حرم، اندرون خانواده؛ ٢) کنایه از همسر، عیال.

هەڕەماسی: جۆرێ ماسی بە ئێسکێکی وەك مشاری لە دەم هاتوتەدەرف ارّه‌ماهی.

هەڕەمە: ١) جەنگە، هەرەت؛ ٢) برەو، پەرە؛ ٣) پڕایی خەڵك و کۆمەڵ؛ ٤) گەنم و دانـەوێڵەی تێکـەڵاوکـراو؛ ٥) لەز، پەلـە؛ ٦) گۆترە ف ١) موسم، عنفوان؛ ٢) رواج؛ ٣) انبوهی مردم؛ ٤) حبوبات مخلوط؛ ٥) عجله و شتاب؛ ٦) درهم، بدون محاسبه.

هەرهۆ: هەر ئاوها ف همین طور.

هەرەوەڕ: زۆربڵێ، چەنەباز ف وراّج.

هەرەوەز: زبارە: (**هەرەوەزە** نان و بەزە)، مەهبەرە ف کار تعاونی.

هەرهە: لە قەونانێ بێ‌بەش ف جاوید.

هەرهەس: قەت ناقەوتێ ف همیشه هست.

هەڕەهەڕ: گورە گوڕ، چەقەچەقی شەڕاوی [ف] جاروجنجال خشم‌آلود.
هەرهەبە: هەرهەس [ف] همیشه هست.
هەرەی: ١) قیز، دەعیە؛ ٢) درەنگ، دێر وەخت [ف] ١) تکبّر؛ ٢) دیر وقت.
هەرەی کوتنە: وەدرەنگی کەوتن [ف] دیرشدن، به دیر وقت افتادن.
هەری: ١) خوری، هری؛ ٢) کوڕوێ؛ ٣) هەرە، نرینی بێشگر: (هەری مەزن وانا: زلتر بن) [ف] ١) پشم؛ ٢) کُرك، پشم زیر بن؛ ٣) ترین.
هەرێ: ١) ناری، بەڵێ؛ ٢) ئاخوا؟، نەرێ؟؛ ٣) ئێوارەوەخت؛ ٤) بانگ کردن لەژن؛ ٥) برێتی لە کاورای بێ‌ئاگا؛ ٦) برێتی لە وانیە، کەی وابە؟ [ف] ١) آری؛ ٢) آیا؛ ٣) عصرهنگام؛ ٤) ندا برای مؤنث؛ ٥) کنایه از آدم بی‌خبر؛ ٦) کنایه از نفی، چنین نیست.
هەڕی: حەڕی، قوڕ، هەڕ [ف] گِل.
هەرباس: دو گوندی کوردستان بەم‌ناوە بەعسی وێرانی کردن [ف] نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.
هەڕیبسەر: قوڕبەسەر، خاکەسەر، برێتی لە بێچارە [ف] کنایه از بیچاره.
هەربر: ١) جۆرێك هەڵوا کە لە دۆشاوی وشکەوەکراو سازدەکرێ؛ ٢) ناوچـــەیەك و شاروکێکـــە لە کوردستـــان بەعسی وێرانی کردن؛ ٣) پارچەی ئاوریشمی، حەریر [ف] ١) نوعی حلوا که از شیرهٔ خشکیدهٔ انگور سازند؛ ٢) نام منطقه‌ای و شهرکی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند؛ ٣) پارچهٔ ابریشمی، حریر.
هەرێز: قریزو [ف] فر بز.
هەربسە: کەشکەك، چێشتی گەنمە کوناو بەگۆشتەوە [ف] آش حلیم.
هەریشامی: جسنێکی سپی‌ڕەنگ لە گوێرێژ [ف] نوعی الاغ سفیدرنگ.
هەڕیکار: کەسێ کە کاری قوڕ دەکا [ف] گِلکار.
هەڕیکاری: قوڕەکاری [ف] گِلکاری.
هەڕیکەر: کەسێ قوڕ دەگرێنەوەو دەیشێلێ [ف] گِل سرشت.
هەڕی کێڵ: هەڕکێڵ [ف] نگا: هەڕکێڵ.
هەریم: ١) دەوروبەری ئاوایی کە ناکێڵدرێ‌و ماڵی هەموانە؛ ٢) ناوچە، مەڵبەند [ف] ١) حریم عمومی آبادی؛ ٢) منطقه، ناحیه.
هەریمسری: جۆرێ گوێرێژی ناماڵسپی [ف] نوعی الاغ سپیدفام.
هەریمەندش: زۆرپیر، زورهان، فربەوەتەمەن [ف] بسیار پیر و فرتوت.
هەڕێن: خوڵاوی [ف] خاك‌آلود.
هەری‌نایش: کرێن، سانن [ف] خر بدن.
هەریەك: ١) هەرەك، هەرکام؛ ٢) تەنیا یەکێ [ف] ١) هر یك؛ ٢) فقط یکی.
هەریەکــە: ١) هەریەك لەوان، هەرکـــامێك؛ ٢) تەنیا یەکێکـــە [ف] ١) هر یکی؛ ٢) فقط یکی است.
هەرێ‌هەرۆ: وشەی گەف کردن لە پیاو [ف] کلمهٔ تهدید مرد.
هەرێ‌هەرێ: ١) بەڵێ بەڵێ، ئاخۆ وابوو؟؛ ٢) هەڕەشە لە ژن وانا: دەزانم چت‌کردوە [ف] ١) آیا چنین بود؟؛ ٢) کلمهٔ تهدید زن.
هەز: ١) حەز، ئارەزوو؛ ٢) ئەوین؛ ٣) ئیشتیا [ف] ١) آرزو؛ ٢) عشق؛ ٣) هوس.
هەزار: دەجار سەت، بیست‌جەل پەنجا، پەنجاجار بیست [ف] هزار.

هەزارا: چەندجار هەزار: (بەهەزارا لەشکر دەرێکێدان) [ف] هزاران.
هەزاران: زۆرجار هەزار، هەزارا [ف] هزاران.
هەزاران‌هەزار: چەند میلیۆن، دەجار سەدهەزار سەدهەزار [ف] میلیونها.
هەزاربەهزار: شاخی زۆر بەرزو ناسێ [ف] کوه سنگی بسیار بلند و دارای پرتگاه.
هەزارپا: زێلو [ف] هزارپا.
هەزارپرتی: کلاوفازی، شنێکی نوێ‌لەسەرتوێ‌یە لە ئاوزگی حەیواندا، هەزارلوغانە [ف] هزارلای سیرابی.
هەزارپۆپ: کەڵەشێری پۆپەپان [ف] خروس تاج‌پهن.
هەزاربۆپنە: هەزارپۆپ [ف] خروس تاج‌پهن.
هەزاربۆپە: هەزارپۆپ [ف] خروس تاج پهن.
هەزارپێ: هەزارپا [ف] هزارپا.
هەزارپیشە: ١) حواجەیەکی داربنە چاوەچاوە کراوە بۆ ئەوە زۆر شتی جیا جیای تێخەن؛ ٢) برێتی لە کەسێ سەری لە زۆرکاران دەرچێ: (بێت وابـو هەژا **هەزارپیشە**/ مەی سوورە زڕا لە راوەشبنە) «مەم‌و زین» [ف] ١) صندوقچهٔ طبقه‌بندی شده؛ ٢) کنایه از آدم همه‌فن حریف.
هەزارتوێ: ١) هەزارپرتی؛ ٢) برێتی لە بنیادەمی دەبنەوەبڕو ناڕاست [ف] ١) هزارلای سیرابی؛ ٢) کنایه از آدم نودار و نادرست.
هەزارتوێخ: هەزارتوێ [ف] نگا: هەزارتوێ.
هەزارڕەگ: برێتی لە زۆڵ‌و حەرامزادە، بیژ، پیچ [ف] کنایه از حرامزاده.
هەزارگەز: گیایەکە [ف] گیاه هزارگوشان.
هەزارلو: هەزارتوێ [ف] نگا: هەزارتوێ.
هەزارلۆخانە: هەزارپرتی [ف] هزارلای سیرابی.
هەزارلوغانە: هەزارپرتی [ف] هزارلای سیرابی.
هەزارلوێ: هەزارپرتی [ف] هزارلای سیرابی.
هەزارمێرد: لەو گونـــدانــەی کوردستـــانـــە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەزاروبەك‌لایە: هانوچۆی کەروێشك لەسەر بەفر بۆ شوێنەونکە [ف] رفت و برگشت خرگوش روی برف برای ردگم کردن.
هەزاروبەك‌لابی: هەزاروبەك‌لابە [ف] نگا: هەزارویەك‌لابە.
هەزارە: ١) هەزارویەك‌لابی کەروێشك؛ ٢) بەردی قبنی لێواری حەوز؛ ٣) لێواری ئاقـــەی ناو دیوار؛ ٤) خەوزڕان‌و خەیالات‌کردنـــی ناو جێگـــە؛ ٥) بیرەوەری هەزارســـاڵـــەی لەدایك‌بوون یان مردنی پیاوی گەورە؛ ٦) ناوە بۆ ژنان [ف] ١) نگا: هەزارویەك‌لابە؛ ٢) سنگ برجستهٔ لبهٔ حوض؛ ٣) لبهٔ طاقچه؛ ٤) خواب از سر پریدن به فکر فرورفتن در رختخواب؛ ٥) یادبود هزارمین سال تولد یا مرگ بزرگان؛ ٦) نام زنانه.
هەزارەزیلە: کۆمەڵێ زۆر لە مناڵەورنکە [ف] جمعیت زیادی از کودکان.
هەزارەك: لە هەزارباژ پاژێك [ف] یك هزارم.
هەزارە کـــردن: ١) خەیالات‌کردنی خەوزڕاو؛ ٢) شوێنـەونکـەکـردنی کەروێشك لەسەر بەفر [ف] ١) به فکر و خیال فرورفتن آدم بدخواب؛ ٢) ردگم کردن خرگوش روی برف.

هەزاریەك: هەزارەك فا یك هزارم.

هەزاز: ١) هەردەس‌هێنانی چیاو کەندال؛ ٢) ڕوخانی کێو؛ ٣) جۆرێ نەخۆشی وەك گولی فا ١) گسستگی کوه و گودال؛ ٢) فروریختن کوه، ریزش کوه؛ ٣) نوعی بیماری جذام مانند.

هەزاندن: ڕاوەشاندن، وە لەرەلەرخستن، هەژاندن فا تکان دادن، بەلرزش انداختن.

هەزاوا: ئەزوا، نالی شاری فا الوا، نگا: ئەزوا.

هەزبۆ: مەرزەکێفبلە فا مرزهٔ کوهی.

هەزبێ: گیادانو فا گیاهی است.

هەزبیە: ١) گیای بۆن‌خۆشی وشکەوەکراو بۆ ناو چێشت؛ ٢) ناعنە فا ١) گیاه خوشبوی خشك کرده برای خورش؛ ٢) مرزه.

هەزبیەکێویلە: نەعناکێوبلە فا مرزهٔ کوهی.

هەززۆ: شارێکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان لە نێوان ساسۆن و کۆزلوك بنگەی فەرمانداری بە فا شهری در کردستان.

هەززێ کرن: ١) دڵ‌پێدان؛ ٢) بەدڵ ئارەزۆکردنی فا ١) دل به دلدار دادن؛ ٢) قلباً چیزی را آرزو کردن.

هەزکرن: دلداری فا عاشق شدن.

هەزکەر: ١) ئەوینـدار؛ ٢) ئارەزۆکەر فا ١) عاشق؛ ٢) آرزومند، خواستار، دوستدار.

هەزم: ئاوانەوەی خواردن لە ورگدا، عەزم، هەڵناوین فا هضم.

هەزن: خەم، ناهومێدی فا غم.

هەزۆ: ناوچەیەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان فا ناحیه‌ای درکردستان.

هەزوا: هەزاوا، عەزوا، ئەزوا، نالی شاری فا الوا، صبر.

هەزۆر: ١) شارێك و ناوچەیەکە سەر بە دیاربەکر لە کوردستان؛ ٢) ناوی ناخێکە لە شاری بتلیس لە کوردستان فا ١) نام منطقه‌ای و شهری در کردستان؛ ٢) محلّه‌ای در شهر بتلیس.

هەزوە: مەرزەی کێفی فا مرزهٔ کوهی.

هەزویلە: وشکەگیاو شتی بۆن‌و تام‌خۆشکەری چێشت فا ادویه، بهارات.

هەزەخ: ١) مبارەك، پیرۆز؛ ٢) بەرێزەو، بەحاسڵ؛ ٢) ناوی گوندێك و ناوچەیەکە لە کوردستان فا ١) مبارك؛ ٢) پُردرآمد؛ ٣) نام دهی و ناحیه‌ای در کردستان.

هەزهەز: فرەفرێ باڵی بێچوەکۆتر کاتێ لەناو هێلانەدایە فا صدای بال زدن جوجهٔ کبوتر در لانه.

هەزهەزایش: هەڵوەرین لەبەر ززیوی فا فروریختن از پوسیدگی.

هەزەی: وەکو، لەگوێن فا مانند، مثل.

هەزیا: زەها، حەزیا فا اژدها.

هەزیر: بەراورد، قرسان، خەمڵ فا تخمین.

هەزیران: ١) مانگێکی ساڵە؛ ٢) حەیزەران فا ١) یکی از ماههای سال میلادی؛ ٢) چوب خیزران.

هەزیرانی: جۆرێ هەرمێ فا نوعی گلابی.

هەزیرکرن: قرساندن، خەمڵ کردن، بەراوەردکردن فا تخمین زدن.

هەزیلك: هەرزاڵ، پێزك، ئەسنێزك فا نگا: هەرزاڵ.

هەزین: هژان، بەرزو نەوی‌بوونی سنگ لە ئەفەس‌تەنگی فا نگا: هژان.

هەزینگ: ڕاپەڕ، شنگڵ: (**هەزینگ داخو**) فا نگا: شنگڵ.

هەژ: ١) حەن، هەز؛ ٢) وشك؛ ٣) لکەداری‌وشك: (**هەژگەڵ**)؛ ٤) دەشتی‌وشکارۆ فا ١) نگا: هەز؛ ٢) خشك؛ ٣) شاخهٔ خشك درخت؛ ٤) صحرای خشك.

هەژا: ڕانلەکا، لەرزی بەولاولادا: (**مەشکەهەژا**) فا لرزید، به اطراف نوسان کرد.

هەژار: ١) زار، بێچارە؛ ٢) نەدار؛ ٣) نازناوی شاعیرێکی هاوچەرخی کوردە فا ١) زار، بیچاره؛ ٢) فقیر؛ ٣) لقب یکی از شعرای معاصر کرد.

هەژارخانە: فەقیرخانە، ماڵێ کە بێ‌نانی لێ بەخێوەکەن فا نوانخانه.

هەژارکەوتن: ١) بێچارەبوون؛ ٢) نەداربوون فا ١) بیچاره و بینواشدن؛ ٢) فقیرشدن.

هەژارەتی: کۆششی فەقیرانە فا کسب بینوابانه.

هەژاری: ١) نەداری، زاری؛ ٢) تەقالای فەقیرانە فا ١) بیچارگی؛ ٢) کسابت بینوابانه.

هەژاڵ: لکەدار بەگەڵاو پژەوە فا شاخه با برگ و جوانه.

هەژالە: گیای بێ‌کەڵك کە دەبێ بژار بکرێ فا گیاه هرزه که باید وجین شود.

هەژان: ١) ڕاندکان؛ ٢) شەکانەوە فا ١) جنبش به هرطرف؛ ٢) اهتزاز.

هەژاندن: ١) ڕاژاندن؛ ٢) ژاندنی مەشکە؛ ٣) ڕاوەشاندن فا ١) جنباندن؛ ٢) بهم زدن مشك؛ ٣) شدید تکان دادن.

هەژدە: دوان کەم لە بیست، بازدەو سێ فا هیجده.

هەژدەر: قسەی بەپەلە: (**هەژدەر هەژدەر** قسەی لەدەم دەردەچێ) فا عجله در گفتن، گفتار شتاب‌آمیز.

هەژدەمین: ئەو شتەی ژمارەهەژدەی بەردەکەوێ فا هیجدهم.

هەژدەهەم: هەژدەمین فا هیجدهم.

هەژدەهەمین: هەژدەمین فا هیجدهم.

هەژڤاندن: ترساندن فا ترساندن.

هەژڤین: ترسان فا ترسیدن.

هەژقاندن: وە دڵەتەپێ خستن، شێواندنی کەسێ فا مضطرب کردن، بەاضطراب انداختن.

هەژقین: شێوبان و کەتنە دڵەخورپێ فا اضطراب.

هەژکاندن: هەژاندن فا نگا: هەژاندن.

هەژك و بژاڵ: پوش‌وپاڵ فا آت و آشغال.

هەژك و بەژك: جربی‌وجاڵ فا شاخەهای خشکیدهٔ درختان.

هەژك و پەژك: جربی وجاڵ فا شاخەهای خشکیدهٔ درختان.

هەژگ: ١) بەلەك؛ ٢) باسك و زەند؛ ٣) ڕەشکەی کاکێشان؛ ٤) لکەداری وشك؛ ٥) نالاش؛ ٦) نێخولی سەوزەو میوە فا ١) ساق؛ ٢) زند؛ ٣) نورکاهکشی؛ ٤) شاخهٔ خشك درخت؛ ٥) انبره؛ ٦) پوست

میوه.

هەژگوبژال: جڕو جیلکەی ناوردو ف چوب خشك هیمه.

هەژگەڵ: ١) لکەداری وشکەوەبوگ؛ ٢) جڕو جیلکەی ناوردو ف ١) شاخهٔ خشك شده؛ ٢) چوب هیمه.

هەژگی: پرزەی دار بان گیا ف پوشال چوب با گیاه.

هەژمار: ١) ژماره؛ ٢) ژمار ف ١) شماره؛ ٢) شمار.

هەژمارتن: ژماردن ف شمردن.

هەژماردن: هەژمارتن، ژماردن ف شمردن.

هەژمارده: ١) بژێراو؛ ٢) نەقێبراو ف ١) شمرده؛ ٢) برگزیده.

هەژماردی: ژمێراو، هەژمارده ف شمرده.

هەژماره: ژماره ف شماره.

هەژمراندن: ١) ژمارەکردن؛ ٢) ژمارتن، حەساوکردن ف ١) شمردن؛ ٢) حساب کردن.

هەژمەت: مەینەت، خەم و خەفەت ف غم و اندوه.

هەژهار: زێدەددان ف دندان اضافی.

هەژهان: لەرزین ف لرزیدن.

هەژەت: هەجەت ف نگا: هەجەت.

هەژەك: شەکان، لەرزه ف اهتزاز.

هەژەند: سەرسوڕتن ف عجیب و غریب.

هەژهەژاڵ: جیلکەوچاڵ ف هیمه، شاخ و برگ خشك.

هەژهەژۆك: زۆر بەلەرزه ف بسیار لرزان.

هەژهەژۆکی: لەرزینەوەی دایمی ف لرزش همیشگی.

هەژهەژیك: هاجهاجك ف چلچله.

هەژی: ١) بەرکـەنی، شایسـه، پەسند لەبەر دڵ و چاو؛ ٢) بەنرخ، قیمەتدار ف ١) شایسته، شایان؛ ٢) ارزشمند.

هەژیاتی: لێهاتوبی، ژێهاتوبی ف شایستگی.

هەژیار: هەژهار ف دندان زیادی.

هەژیان: ١) هەژان، هەژهان؛ ٢) ڕەوای نرخەکەی ف ١) جنبش جانبی؛ ٢) ارزیدن، شایان ارزش.

هەژیای: ڕاژاو، شەکاوه ف دراهتزاز.

هەژیر: هژیر، هەنجیر. میوەیەکـە چەنـد جۆری هەیە بەم‌ناوانه : درهی، هەرکەڤانی، هێکنانی، ڕژیك، شنگالی، نەفاره، زەرك ف انجیر.

هەژیره: هەنجیره کێوبلکه ف انجیرکوهی.

هەژی کرن: حەزلێ کردن، نەڤاندن، هەژزی کرن ف عاشق بودن، دلدادهٔ کسی بودن.

هەژین: ١) ڕاژان، هەژان؛ ٢) بەرانبەری دەگەڵ قیمەت؛ ٣) بزۆتن ف ١) تکان خوردن، نوسان؛ ٢) ارزش؛ ٣) حرکت.

هەژین: ڕانڵەکێن، شەکێنەوه ف جنباننده.

هەس: ١) خاون‌بونـه، پێچـەوانەی نیه؛ ٢) حەس، ئاگا: (**هەس** دەکەم سەرمـامـه)؛ ٣) خەست، دژی تراو؛ ٤) ونـەی گا لەسـەر خەت گەڕانـدنەوه، هەرته، هەرت؛ ٥) وزه، توانا؛ ٦) دارایی: (هەس و نیـم دا)؛ ٧) حەسحـەس، چەرخـەچی ف ١) هست؛ ٢) احساس؛ ٣) غلیظ؛ ٤) کلمـهٔ برگردانـدن گاو در شخم؛ ٥) نیرو؛ ٦) دارایی؛ ٧) نگهبان شب.

هەسـار: ١) گۆل، ئەستێر، ئەسنێرك، ئەسنێڵ؛ ٢) حەوش، حەوشـه، حەسار؛ ٤) قەلا ف ١) استخر؛ ٢) حیاط؛ ٣) قلعه.

هەسارگەله: پەچه، حەوشەمەڕ ف شبغازه.

هەساره: ١) حەوشەمەڕ، پەچه؛ ٢) ئەستێره، ستاره، ستێری عاسمان ف ١) شبغازه؛ ٢) ستاره.

هەسارەجوچکەدار: ئەستێرەی کلکەدار ف ستارهٔ دنبالەدار.

هەسارەزەڕینه: کوڵکەزێڕینه، پەڵکەڕەنگینه، کەسك‌وسۆر ف رنگین کمان.

هەسارەشناس: نجوم‌گەر ف ستاره‌شناس.

هەسارەگەڕێن: هەسارەشناس ف ستاره‌شناس.

هەسارەناس: هەسارەشناس ف ستاره‌شناس.

هەساری: ١) ئەستێڵ، گۆلاو؛ ٢) قەلانشین ف ١) استخر؛ ٢) قلعه‌نشین.

هەساس: ئۆبەداری ئاوایی‌و بازاڕ بەشەو ف نگهبان شب، عسس.

هەسان: ١) سان، بەردەسان؛ ٢) سانەوه، ئیسراحەت؛ ٣) هەرچی خاوەن بونن؛ ٤) هاسان ف ١) فسان؛ ٢) آسودن؛ ٣) موجودات؛ ٤) آسان.

هەساندان: تیژکردن‌و ساوین بە هەساندا ف تیزکردن تیغ بافسان.

هەساندن: هەست‌کردن ف حسّ کردن.

هەساندی: تیژکراو بە هەسان ف تیزشده با فسان.

هەسان‌کرن: هەساندان: (من داساخۆ **هەسان‌کر**) ف تیزکردن با فسان.

هەسانڤه: سانەوه ف آسودن.

هەسانەوه: سانەوه ف آسودن.

هەساو: ١) ساو، عاسمانی بێ‌هەور؛ ٢) ماڵین، پیاماڵین؛ ٣) تیژکراو بە سان؛ ٤) حەسـاب، حەسێب ف ١) آسمـان صاف؛ ٢) مالش؛ ٣) تیزشده با فسان؛ ٤) حساب.

هەساوین: پیاماڵین، ساوین ف مالیدن، ساییدن.

هەسپانـدن: گومـان‌بردن، وا تێگەیشتن: (ئەو من زارۆ د**هەسپێنه**) ف ارزیابی کردن.

هەسپ: ئەسپ ف اسب.

هەسپا: ئەسپا، لەسەرخۆ، سەبر ف آهسته.

هەسپاو: ئەسباب، ئامراز، ئامێر ف ابزار، اسباب.

هەسپایی: ئەسپایی، بە لەسەرخۆیی ف آهستگی.

هەسپزه: گیایەکە لە وێنجە دەکا ف گیاهی است شبیه یونجه.

هەسپێست: ١) گونـدێکـە لە وڵاتی بوتـانی کوردستـان کە ژێردەستی ترکانه؛ ٢) وێنجـەکێویله ف ١) روستـایی درکردستـان؛ ٢) یونجهٔ خودرو.

هەسپێك: وێنجەکێوبله، هەسپێست ف یونجهٔ خودرو.

هەسپێ: ئەسپێ، سپێ ف شپش.

هەسپێ ئێخته: ئەسپی گوندەرهانی ف اسب اخته‌شده.

هەسپی بەزا: ئەسپی گریوەغار ف اسب مسابقه.

هەسپی حەشا: ئەسپی ئیخنەکراو ف اسب اخته.

هەسپی دارین: پایسکل، دوچەرخە ف دوچرخه.

هەسپی فەحل: ئەسپی نێوی بۆ بەربەسەر ماین ف اسب جفتگیری.

هەسپی قوله: ئەسپی شێ ف نژادی از اسب.

هەسپی کەحێل: ئەسپی ڕەسەن ف اسب اصیل.

هەسپی گونێ: هەسپی ئیخنە ف اسب اخته شده.

هەسپی مێ: ماین ف مادیان.

هەسپی نێر: ئەسب ف اسب.

هەسپی نەبی: ئاژیلۆکە، خوشترخوا، ئاژی ئەحمەدراوکەرە، بالۆك، ئەسپی حەسەن حوسێنان ف حشرهٔ آخوندك.

هەست: ١) دارایی، بوێ؛ ٢) ئاگا، حەس؛ ٣) ئێسقان، پێشە، ئێسك؛ ٤) توند، هەس؛ ٥) هەشت، حەفت و یەك ف ١) موجودی؛ ٢) احساس؛ ٣) استخوان؛ ٤) غلیظ؛ ٥) هشت.

هەسْت: هەتە ف داری.

هەستار: ڕۆندك، فرمێسك ف اشك.

هەستان: ١) ڕابوون، هاتەسەرپا؛ ٢) بێداربوونەوە لە خەو؛ ٣) زەق و ڕەپ بوون؛ ٤) هەتانە ف ١) برخاستن؛ ٢) بیدارشدن از خواب؛ ٣) راست شدن؛ ٤) داربد.

هەستاندن: ١) ڕاکردن، بلندکردن بەفینەوە؛ ٢) لە خەو ڕابەڕاندن؛ ٣) ڕەپ و ڕاست ڕاگرتن؛ ٤) ئەسناندن، ساندن ف ١) بلندکردن؛ ٢) بیدارکردن؛ ٣) راست و مستقیم نگهداشتن؛ ٤) گرفتن.

هەستاندنەوە: هەسناننەوە ف نگا: هەسناننەوە.

هەسناننەوە: ١) دوای کەوتن بلندکردنەوە؛ ٢) ئەسناندنەوە ف ١) پس از افتادن بازبلند کردن؛ ٢) بازگرفتن.

هەستانەوە: ١) دوای کەوتن ڕابوون؛ ٢) لە نەخۆشی ڕزگاربوون؛ ٣) زیندوبوونەوە دوای مردن؛ ٤) وەخەبەرهاتن بۆ پارشێو ف ١) بعد از افتادن بلند شدن؛ ٢) شفایافتن؛ ٣) قیامت؛ ٤) بیدارشدن برای سحری.

هەستای: هەشتا، چوارچەل بیست ف هشتاد.

هەستْك: هێچك، ئالقەی گوریسی بارەوباران، هەچی ف حلقهٔ رسن باربند.

هەستکار: ئەندامی کە هۆی هەست کردنن ف اندامهای حسّ کننده، حواس.

هەست کردن: حەس کردن، پێ زانین، ئاگاکردن ف احساس کردن.

هەستو: ١) پێشە، ئێسقان، هەست؛ ٢) دەنکی ڕەقی میوە، ناوکەمیوە ف ١) استخوان؛ ٢) هسته.

هەستۆ: مل، ئەستۆ ف گردن.

هەست و خوست: دەنگ و بزوتن ف حرکت و صدا.

هەستۆك: هەستکار ف نگا: هەستکار.

هەست و نْست: بوون و نەبوون ف هست و نیست، موجودی.

هەست و نیست: هەست و نْست ف هست و نیست.

هەستە: ١) ئەستێ بۆ پۆشۆ؛ ٢) ڕاستەوەبە؛ ٣) ئەسپایی، لەسەرخۆ؛ ٤) هەتە؛ ٥) پێشە، ئێسقان ف ١) آهن آتش‌زنه؛ ٢) بلندشو؛ ٣) آهسته؛ ٤) داری؛ ٥) استخوان.

هەستەر: ئێستر، قاتر ف استر.

هەستەرە: موس، گوێزان، گیزان، تیغی موتاش ف استره.

هەستەکا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەستەم: ١) دژوار: (کەژێ هەستەمە)؛ ٢) ئەسپایی، سپایی، ئاستەم ف ١) سخت و دشوار؛ ٢) آهسته.

هەستەی: توندو شلی تێکەڵاو، تیر تێکەڵ بە تراو ف غلیظ و رقیق مخلوط.

هەستی: ١) ئێسك، پێشە؛ ٢) بوون؛ ٣) ڕاستەوەبی ف ١) استخوان؛ ٢) هستی، وجود؛ ٣) بلندشوی.

هەستێ: ١) ئەستێ، بەردەستێ، هەستە؛ ٢) ڕاستەوەبێ ف ١) آهن آتش‌زنه؛ ٢) بلند شود.

هەستیار: ١) هەستۆك، هەستکار؛ ٢) شاعیر، وێژەوان ف ١) احساس کننده؛ ٢) شاعر و ادیب.

هەستێس: هەژدە ف هیجده.

هەستی سْڤك: خوێن شیرین، ڕەزاسوك، ئێسك سوك ف دوست داشتنی، تودل برو، محبوب القلوب.

هەستیف: ١) ئەستێولك، ئاسنێ کە بەسەر تەنوورا ڕای دەنگێون؛ ٢) ئاسنێ کە نانی پێ لە تەندوور دەکەنەوە ف ١) آهنی که بر بالای تنور می گذارند؛ ٢) آهنی که بدان نان از تنور بیرون کشند.

هەستیڤ: هەستیف ف نگا: هەستیف.

هەستیك: هێچك، هەستْك ف نگا: هەستْك.

هەستی کۆژ: ١) کرکرۆکە؛ ٢) دەوری لیس، بربتی لە زۆرخۆر ف ١) غضروف؛ ٢) کنایه از پرخور.

هەستی کۆلی: ئێسك شکاو، ئێسك ڕزاو ف شکسته استخوان، پوسیده استخوان.

هەستی گران: خوێن تاڵ، ڕەزاقورس، ئێسك گران، ڕەزاگران ف دوست نداشتنی، گرانجان.

هەستی گرتن: شکستەبەندی ف شکسته بندی.

هەستی گرەك: هۆستای شکستەبەند ف شکسته بند.

هەستی گەشتْك: بەل قەوی، پێشەئەستوور ف استخوان درشت.

هەستێن: ١) ئەستێن، وەگر؛ ٢) لە خەو بێدارکەر؛ ٣) بلندکەر ف ١) گیرنده؛ ٢) بیدارکننده؛ ٣) بلندکننده.

هەستێنەوە: ئەستێنەوە: (تۆڵە هەستێنەوە، ئالان هەستێنەوە) ف بازگیرنده.

هەستێوك: وردە ئێسك ف ریزه استخوان.

هەس دان: گەڕاندنەوەی گا لەسەر خەت ف برگرداندن گاو شخم‌زنی از مرز شیار.

هەس دانەوە: ١) هەس دان؛ ٢) بربێی لە ڕوشکاندن و ئەمێ کردن؛

(زۆری وت ناخری **هەسمدابەوە**) ف ١) نگا: هەس‌دان؛ ٢) کنایه از جواب دندان شکن دادن.

هەسر: ١) ئەسرین، رۆندك، ئەشك، فرمێسك؛ ٢) عەزرەت، تاسە؛ ٣) نزگەرە؛ ٤) هەڵکێشانی ناخ ف ١) اشك؛ ٢) آرزو، حسرت؛ ٣) سکسکه؛ ٤) آه کشیدن.

هەسرئانتش: ناخ‌هەڵکێشان ف آه کشیدن.

هەسربیایش: دەرکردن، لە خۆ دوورخستنەوە ف راندن، از خود دور کردن.

هەسرویّ: خەزوور ف پدرزن و پدرشوهر.

هەسری کەردش: فرمێسك دەجاوی تزا ف اشك درچشمانش غلطید.

هەسك: ١) شەن، شەنە؛ ٢) پشافتە، هەڵپشاوتە؛ ٣) ئەسکوێ: (دبزکێ گوت زکێ من سپی‌یە هەسکێ گوت ئەزهێ زێ دەرکەنم) «مەسەل» ف ١) افشون؛ ٢) مچاله‌شده؛ ٣) چمچه، ملاغه.

هەسکاندن: پشافتن، هەڵپشاوتن ف مچاله‌کردن، با دست فشردن.

هەسکۆ: ئەسکوو، ئەسکوێ ف ملاغه.

هەسکوێ: هەسکۆ، ئەسکۆ ف ملاغه.

هەسکە: ١) ئانیسك، دەنگێ لە قورگ لەخۆشیان یان پاش گریان، هەنیسك؛ ٢) ئەسکوێ، هەسکۆ ف ١) خنجه، سکسکهٔ بعد از گریه؛ ٢) ملاغه.

هەسکەهەسك: هەسکەی‌زۆر ف خنجهٔ متوالی، سکسکهٔ پیاپی پس از گریه.

هەسکێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەسکیان: ئانیسك‌دان ف خنجیدن، سکسکه‌کردن بعد از گریه.

هەسکیف: ناوی کۆنەقەڵایەکی دەسکردی پادشایانی ئەییوبیە لە شاری ماردین لە دەم جەمی دجلە کە هەر ماوە ف نام قلعه‌ای مربوط به سلاطین ایّوبی در کردستان.

هەسن: ئاسن ف آهن.

هەسنا: هۆزێکی کوردە لای جزیری بۆتانی کوردستانی بەردەستی ترکان ف نام عشیره‌ای در کردستان.

هەسن‌بەکرا: لەو گوندانەی کوردستانە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەسن‌پیرکا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەسن‌جاو: ئاسنجاو، ئامرازی ماڵ لە ئاسن و مس و کانزای‌تر ف ابزار فلزی.

هەسن‌درك: تێلێکی بەچقڵ کە دەکرێتە پەرژین ف سیم خاردار.

هەسن‌فرێن: ئاسن‌کێش ف آهن‌ربا.

هەسنکەر: ئاسنگەر ف اهنگر.

هەسنگ: هەسن، ئاسن ف آهن.

هەسنگەر: ئاسنگەر ف آهنگر.

هەسنی: ١) ئاسنین، جێ‌بوی ژ ئاسن؛ ٢) عاشیرەتێکی کوردە ف ١) آهنی؛ ٢) نام عشیره‌ای است.

هەسو: ١) کەنارەی عاسمان، ئاسۆ، ئاسۆگ، ئاسۆ؛ ٢) لۆکەی ناوئاخنی جلك ف ١) افق؛ ٢) پنبهٔ میان رویه و آستر لباس.

هەسوود: ئێرەیی‌بەر، چاونەزێر ف حسود.

هەسوودی: ئێرەیی، چاونەزێری ف حسودی.

هەسوورە: خەزوور ف پدرزن و پدرشوهر.

هەسووك: گیایەکی کێویە ف گیاهی است.

هەسوون: ١) ساوین، پیامالین؛ ٢) ئەستون، کۆڵەکە، ئەستوندەك ف ١) مالیدن، سابیدن؛ ٢) ستون.

هەس‌ونس: هەست‌ونست ف هست و نیست.

هەس‌ونیس: هەس‌ونس، هەست‌ونست ف هست و نیست.

هەس‌ونیە: هەست‌ونست ف هست و نیست.

هەس‌وهۆل: خەست‌وخۆل ف غلیظ، ضدّ آبکی.

هەسویی: کێژی، راست‌و لەدرێژەوە ف افقی.

هەسە: ١) خاوەن‌بوونە، هەس؛ ٢) هەستە، بلندبە؛ ٣) خەستە، خەستەوەبوگ ف ١) هست؛ ٢) برخیز؛ ٣) غلیظ شده، آب چکیده.

هەسەر: ١) ئێستر، قانر، بەچکەی ئێرەکەر لە ماین؛ ٢) بیر و خەیاڵات ف ١) استر؛ ٢) فکر و خیال.

هەسەم: هەرەس ف ١) بهمن؛ ٢) ریزش بهمن.

هەسەل: هنگڤ، هنگفین ف عسل.

هەسەلە: مەلێکی بچووکە، تینرواسك ف پرنده‌ایست کوچك.

هەسەن: ناوە بۆ پیاوان، حەسەن ف حسن، نام مردانه.

هەسەنان: چەند تیرەو هۆزە کورد بەوناوە هەن لە نێوان وان و چیای ئاگری و دێرسیم و سقەرەکێ کە دەتیرە لەوانە زازان ف نام چندین عشیرهٔ کورد.

هەسەن‌بەگی: گیانادەمە ف مهرگیاه.

هەسەنی: جۆرێ هەنگوور ف نوعی انگور.

هەسهەس: هەس، ئێشکگری شەو ف عسس.

هەسهەسووك: برێتی لە شاخی بزنەکێوی و کەڵەکێوی ف کنایه از شاخ بزکوهی.

هەسی: ١) بوون؛ ٢) لایەتی، شك‌دەبا، دێرت، دبرێ ف ١) هستی، وجود؛ ٢) دارد.

هەسیا: هەستی‌پێ‌کرد، ئاگادارەوەبو، پەلیا ف احساس کرد.

هەسیان: ١) ئاگاکردن، حەسیان؛ ٢) حەسانەوە، سانەوە ف ١) احساس کردن؛ ٢) آسودن.

هەسیانەڤە: حەسانەوە، سانەوە ف آسودن.

هەسێب: حسێب، حیساب ف حساب.

هەسێب‌گەر: ژماربار ف آمارگر، حسابگر.

هەسێب‌گێڕ: حەسێب‌گەر، ژماربار ف حسابگر، آمارگر.

هەسیدە: هەڵوای لە ئاردو دۆشاو ف حلوای آرد و شیره.

هەسیر: ١) حەسیر، رایەخی لە جەگەن و قامیش؛ ٢) یەخسیر، دیل ف ١) حصیر، بوریا؛ ٢) اسیر.

هەسێر: ئەستێر، گۆلاو، ئەستێل فا استخر.

هەسیرو: خەزوور، خەزۆرە فا پدرزن و پدرشوهر.

هەسیرە: ئەستێرە، ستارە، هەسارە فا ستارە.

هەسێرە: هەسیرە، ئەستێرە، هەسارە، ستارە فا ستارە.

هەسیرەزێڕینە: پەلکەزێڕینە، کێڕسنو ن، کەسکەسوور فا رنگین کمان.

هەسێل: ئەستێر، گۆلاو، ئەستێل فا استخر.

هەسین: هەست کردن فا حس کردن.

هەسینە: خەسنە، خەسنەوەبووگ فا غلیظ شده، آب چکیده.

هەش: ١) خم، گیایەکە بۆ ڕەنگی شین دەکار دەکرێ، خوم؛ ٢) هۆش، هش؛ ٣) حەش، ورچ، هەرس، هرس، حورچ؛ ٤) وتـەی دنـەدانی سەگ؛ ٥) فەرمان بە بێدەنگ بوون فا ١) نیل؛ ٢) هوش؛ ٣) خرس؛ ٤) کلمهٔ برانگیختن سگ؛ ٥) هیس، فرمان خاموشی.

هەشا: هاشا، حاشا فا حاشا.

هەشار: ١) حەشار؛ ٢) وشیار؛ ٣) خۆوون کردن: (خۆی حەشار داوە) فا ١) کمین کیك شکاری؛ ٢) هشیار؛ ٣) پنهان شدن.

هەشاردان: شاردنەوە، وەشارتن فا پنهان کردن.

هەشارگە: حەشارگە فا کمینگاه.

هەشارە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەشاشین: بەڵاو چۆرنم فا بلا و مصیبت.

هەشافتن: ١) قڕکـردن، لەناوبردن؛ ٢) بن قورتدان فا ١) نابودکردن، کشتار دستەجمعی؛ ٢) زیر گل بردن.

هەشامات: ئاپۆرە، حەشامات فا انبوهی مردم، جمعیّت متراکم.

هەشان: ئاخنین، خستنەناو بەزۆر فا آگنە.

هەشاندن: ١) تێ‌ئاخنین؛ ٢) پڕکردنەوە فا ١) آگندن با فشار؛ ٢) بازپرکردن.

هەش‌بەسەر: ١) بڕێنی لە بەدبەخت؛ ٢) بڕێنی لە نازیەبار فا ١) کنایە از سیەروز؛ ٢) کنایە از ماتم‌زدە.

هەشپـا: جلە، جانـەوەرێکە لە دەریادا لە هەرلابەی چوار پەلی هەبە فا اختاپوس، هشت‌پا.

هەشپالۆ: دەگۆشەی دوگۆشە کەم فا هشت گوشە.

هەشێش: هەسپێ، سپێ فا شپش.

هەشپشی: ئەسپێ، سپێ، هەشێش فا شپش.

هەشت: دوان و شەش، دوجار چوار فا عدد هشت.

هەشتا: دەجار هەشت، حەفتاو دە فا هشتاد.

هەشتالۆ: خۆخ، کۆخ، فۆخ فا هلو.

هەشتالۆکوت: لەنکەخۆخ فا برگهٔ هلو.

هەشتامین: پاش حەفتاو نۆهەمین فا هشتادمین.

هەشتاو: لەز، پەلە فا شتاب.

هەشتاوی: بەلەز، بەپەلە فا شتابزده.

هەشتای: هەشتا، هەشتێ فا هشتاد.

هەشتاێن: هەشـ ـم، هەشتامین فا هشتادمین.

هەشتایەم: هەشتامین فا هشتادمین.

هەشت‌پەڕ: گەولـەجـۆ، جۆیێ کە شەش‌ڕیز دەگرێ‌و بە دیم نابێ فا نوعی جو که خوشهٔ آن شش ردیف دانه دارد.

هەشتر: حوشتر، وشتر، دەڤە فا شتر.

هەشترمە: وشترمر فا شترمرغ.

هەشت‌تیر: جۆرێ دەمانچە کە هەشت فیشەك دەخوا فا نوعی کلت.

هەشت‌دان: هەشت‌پەڕ فا نگا: هەشت‌پەڕ.

هەشت‌قات: هەشت‌نهۆم، هەشت‌چین فا هشت طبقه.

هەشت‌قوژی: هەشت‌پالو فا هشت گوشه.

هەشت‌گۆشە: هەشت‌پالو، هەشت‌قوژی فا هشت گوشه.

هەشت‌لا: هەشت‌توێ فا هشت لایه.

هەشتم: دێرمیش: (هەشتم و نات‌دەمێ)؛ ٢) ئەوی لە ئورەژمارەدا دەبێتە هەشت فا ١) آن را دارم؛ ٢) هشتم.

هەشتن: هەشتەم، ئەوی لە ژماردا دەبێتە هەشت فا هشتم.

هەشتنە: هەشتن، هەشتم فا هشتم.

هەشتـە: ١) هەشت‌ڕۆژ دوای ڕوداوێ یان بۆ وەخت‌دانـان: (حەوت‌ڕۆژ لەماڵم **هەشتە** لەکن ئەوم)؛ ٢) شکیش دەبەی: (**هەشتەو** نامدەیەی) فا ١) هشتم روز؛ ٢) آن را نیز داری.

هەشتەك: لە هەشت بەکێك، هەشتێك فا یك هشتم.

هەشتەم: ئەوی لە ژماردا دەبێتە هەشت فا هشتم.

هەشتەمین: هەشتەم فا هشتمی.

هەشتی: ١) زل‌و گوشاد، بۆ زۆری گوشادو سەماوەری گەورەی دەڵێن؛ ٢) هەشت‌گۆشە؛ ٣) دێر بنش، لاشی هەبە؛ ٤) هەشتا فا ١) خانه با سماور بزرگ؛ ٢) هشت گوشه؛ ٣) تیز دارد؛ ٤) هشتاد.

هەشتێ: هەشتا، هەشت‌جەل دە، چوارجەل بیست فا هشتاد.

هەشتیر: هەشت‌تیر، جۆرێ دەمانچە فا نوعی کلت.

هەشتێس: هەژدە فا هیجده.

هەشتێ‌شن: هەژدەهەم فا هیجدهم.

هەشتێ‌سنە: هەژدەهەم فا هیجدهم.

هەشتێك: لە هەشت پاژ پاژێك فا یك هشتم.

هەشتینەك: هەچیەك لە هەشت‌باژی وەك‌یەك پێك‌هاتبێ فا متشکّل از هشت بخش متساوی.

هەشتیەك: هەشتێك فا یك هشتم.

هەشدە: هەشتا، هەشتێ، هەستای فا هشتاد.

هەشر: ڕۆژی هەستـانـەوە، حەشر. زۆرتر دەگەڵ مەشـەری ئێژن کە مەبەست مەحشەرە: (**هەشرو مەشەر**) فا روز رستاخیز.

هەشف: ١) سڕبین، ماڵینـەوە؛ ٢) کوژانـدنـەوەی نوسـراو؛ ٣) نەمان‌و لەناوچوون فا ١) زدودگی؛ ٢) پاك کردن نوشته؛ ٣) نابودی.

هەشفـانـدن: ١) سڕینـەوە، سڕینـەوەی خەت بان چڵك‌و ژەنگ؛ ٢) قڕان‌تێ‌خستن، لەناوبردن؛ ٣) تێ‌ئاخنین، ئاخنین فا ١) زدودن؛ ٢) نابودکردن؛ ٣) آکندن.

هەشفی: سڕاو فا زدوده.

هەشفین: هەشفاندن [ف] نگا: هەشفاندن، زدودن.

هەشفێن: ئەوی شتێ دەسڕێتەوە [ف] زدابنده.

هەشڤاندن: هەشفاندن [ف] نگا: هەشفاندن.

هەشك: ١) چیلکەوچاڵ، هەزگەڵ؛ ٢) چەرمی قاچ و دەست لە پێستەدا [ف] ١) شاخەهای خشك شده؛ ٢) چرم دست و پای خیك.

هەشمەت: خولام، گۆڕی: (**هەشمەت** کاریێ بەزنێ تەمە) [ف] نوکر.

هەشە: لەبۆنیش‌دایە [ف] هم هست.

هەشەری: حەشەری، ژنی زۆر حەکەدار [ف] زن شهوت‌پرست.

هەشەکە: هەڕەشە، گەف، گوڕەشە [ف] تهدید.

هەشی: شین، کەوە، بەڕەنگی هەش [ف] کبود.

هەشیر: حەسیر لە جەگەن یان لە چیتك [ف] حصیر، بوریا.

هەشیمی: ترخێنـە: (**هەشیمی** گەلاپانی قەدیمی خۆت لێ هاویشتۆمە سەرتەختی سیمی) «فۆلکلۆر» [ف] آش شلغم، ترخوانه.

هەشین: ١) هەشی؛ ٢) سەوز، کەسك: (گیا **هەشین** بویە) [ف] ١) کبود؛ ٢) سبز.

هەشیناتی: سەوزەوات [ف] سبزیجات.

هەشینایی: کەوەیی، شینی، ڕەنگی عایی تۆخ [ف] کبودرنگی.

هەشین‌بوْن: ڕوان، شین‌بوونی زووەك [ف] رستن نباتات.

هەشینۆك: جۆرێ ماسی، ئەحرێ ماساو [ف] نوعی ماهی.

هەف: ١) عەف، حەپ، حەپە، گەفە؛ ٢) خەو [ف] ١) واق سگ؛ ٢) خواب.

هەفار: ١) بۆخ، مژی گەرما، بۆخی ئاوی گەرم؛ ٢) بۆنی گرانی تەڕی و ززاو لەبەر تەڕی [ف] ١) بخار؛ ٢) بوی گند از رطوبت.

هەفان: جانەوەری چنگ بەبەردان سواو [ف] جانور ساییده چنگال.

هەفت: ١) حەوت، حەو؛ ٢) خەوت، نوست، نفست [ف] ١) هفت؛ ٢) خوابید.

هەفتا: حەفتا [ف] هفتاد.

هەفتاچەشمە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەفتاڤ: حەوتاو، هەفتاو [ف] هفت بار شستن نجس.

هەفتانە: بە حەوروْژ جارێ [ف] هفتگی.

هەفتانی: هەفتانە [ف] هفتگی.

هەفتاو: گلاوکردن، بە حەوت ئاو شوْتن، هەفتاڤ [ف] هفت بار شستن نجس.

هەفت‌برا: حەوبراله [ف] بنات‌النّعش.

هەفتجۆش: حەوجۆش [ف] مفرغ.

هەفتڕو: حەوت‌ڕو، برێتی لە مەرایی کەر، ڕوبین [ف] هفت رخسار، کنایه از متملّق و ریاکار.

هەفتك: باشەڕۆکی میوە [ف] تەماندهٔ میوه.

هەفتلۆ: ١) حەوچین لەسـەر یێکتـر؛ ٢) حـەوت‌لۆ، بەڕی قومـاری حەوت‌خاڵ [ف] ١) هفت لایه برهم؛ ٢) ورق هفت خال گنجفه.

هەفتو: ١) حەوتو؛ ٢) حەوت‌لۆیە؛ ٣) خەوتو [ف] ١) هفته؛ ٢) هفت لایه برهم؛ ٣) خوابیده، خفته.

هەفتۆش: ١) هاتەدان بۆ جارزو توْرەکردن؛ ٢) توْش بەتۆشەوەبوْن [ف] ١) برانگیختن؛ ٢) برخورد، گرفتار و درگیرشدن.

هەفتوك: ١) هەفتانە؛ ٢) سەعاتێ کە بە حەوروْژ جارێ قورمیش دەکرێ؛ ٣) گەمەیەکی زاروکانە [ف] ١) هفتگی؛ ٢) ساعت هفته کوك؛ ٣) نوعی بازی کودکانه.

هەفتوێ: حەوت توێ، حەوت چین لەسەر یەك [ف] هفت پردهٔ نازك روی هم، هفت لایه.

هەفتوێخ: ١) هەفتوێ؛ ٢) ناوی برینێکی زۆر پیسە [ف] ١) هفت لایه؛ ٢) نوعی زخم بد و کثیف.

هەفتوێش: هەفتۆش [ف] نگا: هەفتۆش.

هەفتە: ١) حەوتو، حەوتە؛ ٢) خەوتو، نوستو [ف] ١) هفته؛ ٢) خوابیده، خفته.

هەفتەخار: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەفتەغـار: شارۆکێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] شهرکی در کردستان که به دست بعثیها ویران شد.

هەفتەکۆك: هەفتوك، سەعاتێ کە بە حەوروْژ جارێ قورمیش دەکرێ [ف] ساعت هفته‌کوك.

هەفتەکێش: لەفەسڵ کێشانی مایین و ماکەر لەو حەوتەدا کە بێچوی بوە [ف] گشن‌دادن مادیان و ماچه‌خر در هفته‌ای که زاییده است.

هەفتەن: خەوتن، نوستن [ف] خفتن، خوابیدن.

هەفتـەنیش: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەفتەیی: هەفتانە [ف] هفتگی.

هەفتێ: هەفتا، حەفتا، حەفتێ [ف] هفتاد.

هەفتیار: ١) کەمتیار؛ ٢) برێتی لە ژنێ کە دەگەڵ زۆران حەزلێکردوویی دەکا [ف] ١) کفتار؛ ٢) کنایه از زنی که عشاق بسیار دارد.

هەفتیر: جۆرێ دەمانچە کە حەوفیشەك دەخوا [ف] کلت هفت‌تیر.

هەفتیك: گەمەیەکی زاروکانە بە فاشولکە دەیکەن [ف] از بازیهای کودکان.

هەفدین: ١) داپۆشینی دەفر، قەپاغ لەسەردانان؛ ٢) پێوەدانی دەرك [ف] ١) درپوش روی ظرف گذاشتن؛ ٢) بستن در.

هەفری: جۆرێ ماساو، ئەحرێ ماسی [ف] نوعی ماهی.

هەفرید: عیفریت، دێو، زەبەلاحی ناو کۆنەچیرۆکان [ف] عفریت، دیو.

هەفس: ١) گرتوخانە؛ ٢) گراو [ف] ١) زندان؛ ٢) زندانی.

هەفسار: ئەوسار، پەتی بەستن و ڕاکێشانی ماڵات [ف] افسار.

هەفسخانە: زیندان [ف] زندان.

هەفسی: بەندی، گراو [ف] زندانی.

هەفشی: حەوشە، بەچە، هەسارگەلە [ف] شبغاز.

هەفقاس: هەڤقاس، ئەوقاس، ئەوەند، ئەمەندکە [ف] اینقدر.

هەفك: ١) ئەوك، قورگ؛ ٢) مل، گەردن [ف] ١) بیخ گلو؛ ٢) گردن.

هەفك ئەستوُر: مل قەوی ف گردن کلفت.

هەفكوبك: ناردێ کە ئەنگونکی نێوەردەدن ف آردی کە چونە بدان آلایند.

هەفكین: هەفكوبك ف نگا: هەفكوبك.

هەفل: قرتاك‌و دارکی هێشوی ترێ‌و خورما ف چوب خوشهٔ انگور و خرما.

هەفن: بۆگەنبو ف بوی بد.

هەفنی: بۆگەنبو بۆگ، گەنبو ف گندبدە.

هەفوُری: ۱) تەگە، خەرت، نێری فەحل؛ ۲) قبلەگێژە، سوُر ف ۱) تکە، نردبز فحل؛ ۲) نگا: قبلەگێژە.

هەفهەف: حەپەحەپ ف واق واق سگ.

هەفهەفی: تەماحکار ف آزمند.

هەفهەفیاتی: چلێسی، چەورەیی ف شکم‌پرستی.

هەفی: گەورەمار، ئەژدەها ف مار بزرگ.

هەفیك: سنۆکورك ف نای، خرخرە.

هەڤ: ۱) ناو، هاو، وتەی شەریکی و وێچوُن؛ ۲) وتەی دەگەڵی، پێکەوە؛ ۳) هەب، دەنك، دانە ف ۱) هم، مانند، کلمهٔ اشتراك؛ ۲) با هم؛ ۳) دانە، حبّە.

هەڤ ئاواز: هەوای گۆرانی بەکۆمەڵ‌و رێك‌وپێك ف آواز دستەجمعی و منظّم.

هەڤار: ۱) هاوار؛ ۲) زۆزان، هاوینەوار ف ۱) فغان؛ ۲) ییلاق.

هەڤاری: کۆمەگ، یاریدە (خودێ بەکو دهەڤاریا من هات ئەخۆ ئەز شەرپەزە بوم) ف یاری، کمك.

هەڤاڤ: کەسێ کە ماڵی لە کەنار دەریا بان لە قەراخ چەمە ف ساکن کنار دریا یا رودخانە.

هەڤال: ئاواڵ، هاڤال ف رفیق، یار.

هەڤاڵ: هەڤال ف رفیق، یار.

هەڤالا: بەزمی بۆك گوێزانەوە ف جشن عروسی.

هەڤال بچوُك: ۱) منداڵدان؛ ۲) ئاواڵ‌منداڵ؛ ۳) سەراوی تازەزاو ف ۱) بچەدان، رحم؛ ۲) جفت جنین؛ ۳) کیسهٔ آب زائو.

هەڤال بەند: دۆستی سوێندخۆرو پەیماندەری ئاشنایەتی ف دوست قسم خوردە.

هەڤال پشت: ئاواڵ‌دوانەیەك کە ماوەیێ دوای ئەمی‌تر بان لەدایك بوە ف یکی از دوقلوها کە مدّتی پس از دیگری بە دنیا آمدە باشد.

هەڤال جەو: ئاواڵ‌دوانە، جمك ف دوقلو.

هەڤال جێو: هەڤال‌جەو ف دوقلو.

هەڤالداری: لەسەر هەواڵ کردنەوە ف هواداری و پشتیبانی از رفیق.

هەڤالزا: جمك، دوانە، ئاواڵ‌دوانە، هەڤال‌جەو ف دوقلو.

هەڤال زاڤا: هەڤ‌لنگ، ئاواڵ‌زاوا، مێردی خوشکی ژنی مروڤ ف باجناق.

هەڤال کراس: ئاواڵ‌کراس ف شلوار زنانە.

هەڤالۆ: ئەی ئاواڵ ف ای رفیق.

هەڤالوك: ۱) سەراو، بەردەی منداڵدان؛ ۲) هەواڵ‌منداڵ کە لەدوای زان دەبێ دەرکەوێ ف ۱) کیسهٔ آب زائو؛ ۲) جفت نوزاد.

هەڤالوشك: ئاواڵی خۆشەویست ف دوست صمیمی و بسیار نزدیك.

هەڤالە: گۆرانی بۆ بەڕێ‌کردنی وەوی ف ترانهٔ ویژهٔ راهی کردن عروس.

هەڤالەتی: ئاواڵەتی، دۆستایەتی ف دوستی، رفاقت.

هەڤال هەڤالانی: دەستە دەستە بوُن، لایەنگیری لە یەکتر کردن ف دستەبندی، دفاع از یکدیگر کردن.

هەڤالی: ۱) دۆستایەتی؛ ۲) هەڤالە، هەوایەکی گۆرانی بۆك بەڕێ‌کردنە ف ۱) رفاقت؛ ۲) نگا: هەڤالە.

هەڤالینی: هەڤالەتی ف رفاقت.

هەڤان: ۱) هەمبان؛ ۲) حاوان؛ ۳) ئاونگ، دەسکاونگ، ئامرازی شت تێداکوتان؛ ۴) مایەقینتەو شوُفار، عەوان ف ۱) انبان؛ ۲) درپناه آرمیدن؛ ۳) هاونگ؛ ۴) فتنەانگیز.

هەڤاندن: حاواندنەوە ف پناە دادن، سرپرستی کردن.

هەڤانە: هەمبان، هەمبانە ف انبان.

هەڤانی: بەدفەڕی، شەیتانی کردن ف شیطنت.

هەڤبەحر: هاوبەش، هاوبەش ف شریك.

هەڤبەر: بەرانبەر ف برابر.

هەڤبەرکی: بەرانبەر پێ‌کردن، لەبەر یەك دانان ف درمقابل هم قراردادن.

هەڤبەز: ۱) هاوڕۆژگار؛ ۲) هاوغار ف ۱) هم عصر، معاصر؛ ۲) شریك هم در دویدن.

هەڤبەزم: ئامیالە ف هم پیالە.

هەڤبەش: هاوبار، هاوپشك ف شریك.

هەڤبەشی: شریکە ف شرکت.

هەڤبەند: ۱) هەواڵی زۆر نزیك؛ ۲) هاوکار؛ ۳) هاوزیندانی ف ۱) دوست صمیمی؛ ۲) همکار؛ ۳) هم‌بند در زندان.

هەڤبەهر: هەڤبەحر، هاوبەش ف شریك.

هەڤبا: ئامبا ف نگا: ئامپا.

هەڤبار: هەڤبەهر، هاوبەش، هاوپشك ف شریك.

هەڤ پشت: پشتیوان، یاریکاری باش ف پشتیبان.

هەڤ پشك: هەڤبەحر، هاوپشك ف شریك.

هەڤ پشكی: شەریکی، هاوبەشی ف شراکت.

هەڤ پەیالە: هاودەم، هاواڵ‌و بەشدار لە خواردنەوەدا ف هم پیالە.

هەڤ پیالە: هەڤ پەیالە ف هم پیالە.

هەڤ پیشە: هاوسنعات ف هم پیشە، هم‌صنف.

هەڤتا: هاوتا، هاوشان ف همتا.

هەڤتایی: هاوتایی، هاوشانی ف همتایی.

هەڤتونە: ئاوا، ئاوەها ف اینچنین.

هەڤتیرە: هاوهۆز، لە یەك تیرەو بنەچەکە، هاوعاشیرەت ف هم‌طایفە.

هەڤجار: تیرونامۆر ف خیش.

هەڤ جڤات: هاوکار لە کۆڕی کۆبوُنەوەدا ف همکار در انجمن و گردهمایی.

هەڤ جڤاندن: کۆکردنەوەی کۆمەڵی مەردم لە شوێنێك ف گردآوردن جمعیت در یك نقطه، تشکیل گردهمایی.

هەڤ جوُت: ١) هاوجوُت؛ ٢) هاوشانی، هاونرخی ف ١) نگا: هاوجوُت؛ ٢) همتایی، هم‌ارزی.

هەڤ جوُرە: تەواو لە چەشن ف کاملاً مشابە.

هەڤجی: هاوولاتی ف همشهری.

هەڤجیتی: هاونیشتمانیەتی ف همشهر بگری.

هەڤچاخ: هاوچەرخ، هاوزەمان ف معاصر.

هەڤچاڤ: چاڤێر ف مراقب.

هەڤچاڤی: چاڤێری ف مراقبت.

هەڤ خستن: لێکدان ف همدیگر را زدن.

هەڤخوُ: ئاکارو خدە وەکو یەکتر ف همخو.

هەڤخەو: مێردو ژن بوّ یەکتر ف همسر.

هەڤ داخستن: یەکتر لەعەردیدان لە زوّرانیدا ف همدیگر را درکشتی بر زمین زدن.

هەڤدار: هاوبەش ف شریك.

هەڤدان: لێك کوّکردنەوە ف بەدور هم جمع کردن.

هەڤدل: هاوناوات ف همدل.

هەڤدو: ئێکتر ف همدیگر.

هەڤدو برْن: کێبەرکێ، ملە ف مسابقە، رقابت.

هەڤدودان: لەدوی‌یەك هاتن، یەك لەپاش یەك هاتن ف بەدنبال هم آمدن.

هەڤدودانین: لێکدانی چەند شتێ ف ترکیب.

هەڤدودیتن: چاو بە یەکتر کەوتن ف همدیگر را دیدن.

هەڤدوُر: لێك هەڵبڕاو ف دور از هم، ازهم جدا شده.

هەڤدوُری: لێك هەڵبڕان ف هجران.

هەڤدوگرتن: ١) یەکترگرتن؛ ٢) یەکترگرتنەوە ف ١) متحدشدن؛ ٢) بازبهم رسیدن.

هەڤدە: ١) حەڤدە؛ ٢) هەودا، ریس ف ١) هفده؛ ٢) رشته.

هەڤدەرد: هاودەرد، خەمبار بە خەمی ئێوە ف همدرد.

هەڤدەردی: هاودەردی ف همدردی.

هەڤ دەست: یاریدەر، یاریکار ف کمك کننده، یاور.

هەڤ دەڤ: همدەم، هەواڵی هاونشین ف همدم.

هەڤدەسازی: یارتابەنی ف سازمان.

هەڤدەل: ١) ئاردو ئاوی پێکەوە کولاو، شوّربـاوئـارد؛ ٢) بریتی لە تێکەڵ‌پێکەڵی و چی بەسەرچێبەوە ف ١) آرد و آب مخلوط و جوشیده؛ ٢) کنایە از درهم برهمی و بی‌نظمی.

هەڤدەم: ١) هاودەم، هەواڵی هەمیشەیی؛ ٢) هاوچاخ ف ١) همدم؛ ٢) معاصر.

هەڤدەن: رەوتی هەڵبەست ف وزن شعر.

هەڤدەنگ: ١) ئاودەنگی، خەمرەوێن؛ ٢) لە بیر و باوەڕدا وەك یەك؛ ٣) چەند وانـایەکی لێك‌جیا لە یەك وشەدا ف ١) همدم و غمگسار؛ ٢) همفکر؛ ٣) کلمه‌ای با معانی مختلف.

هەڤدەهی: حەڤدەهەم، دوای شازدەهەم ف هفدهم.

هەڤدی: هەڤدو ف همدیگر

هەڤدین: هاوئایین ف همدین.

هەڤر: عەور ف ابر.

هەڤرْ: تیربار، قاپو قاچاغی گڵێن ف ظروف سفالی.

هەڤرا: پێکەوە ف باهم.

هەڤراز: ١) عەوراز، سەربەرەژوّرە؛ ٢) هەل ف ١) سربالایی؛ ٢) فرصت.

هەڤران: سپیندار، سپیدار ف سپیدار، درخت تبریزی.

هەڤران: باراش ف بار غلّه ویژه آسیاب.

هەڤرابی: هاوبەشی، شەریکەی بازرگانی ف شرکت تجارتی.

هەڤرس: داریکی کێوی گەڵادەرزی‌یە لە سنوّبەر دەکا ف درختی است شبیه صنوبر.

هەڤرْست: ١) هەڤرس؛ ٢) هوّندراو، هوّنە ف ١) نگا: هەڤرس؛ ٢) بافته.

هەڤرك: ١) بەربەرەکانی کەر، ملەکەر؛ ٢) کێبەرکێ کار ف ١) هم‌چشم؛ ٢) شرکت کننده در مسابقه.

هەڤرکی: بەربەرەکانی، رکەبەری ف هم‌چشمی.

هەڤرگ: جەرگ‌وناو ف دل و روده.

هەڤرنگ: بربنگ، هەبربنگ ف دەکارد پشم‌چینی.

هەڤرو: بەرەورو ف روبرو.

هەڤروشی: ئاوریش‌بوُن، شەڕ تێ‌هاڵاندن ف درگیرشدن، ستیز ایجاد کردن.

هەڤروکرْن: بەرورو کردنەوە ف روبرو کردن.

هەڤرونگ: کژ، فەسڵ، سەردەم، چەنگە ف فصل سال، موسم.

هەڤرە: پێکرا، ئێکرا، تەڤ ف باهم.

هەڤرەمیش: ئاوریشم ف ابریشم.

هەڤرەنگ: هاوڕەنگ، دوکەس یا دوشت کە ڕەنگیان وەك یەکە ف همرنگ.

هەڤرەنگی: بریتی لە دوستایەتی گەرم ف کنایه از دوستی گرم، صمیمیّت.

هەڤری: ١) وەك، وێچوُن؛ ٢) بەرماو، ئەوشتەی کە لە خواردنا بە پوُکەوە دەمێنێتەوە ف ١) مانند؛ ٢) پس‌ماندۀ خوراك روی دندان ولثه.

هەڤری: هاوری ف همراه.

هەڤری: ١) هاوری، هەڤالی سەفەر؛ ٢) دوست ف ١) همراه؛ ٢) دوست.

هەڤرێز: بەشـوێن یەکتـردا هاتنی وشـە لە نوُسینـدا کە ڕێك‌ و لەبـار بەکتر بگرنەوە ف بەردیف کنار هم قرارگرفتن کلمات در نوشتن.

هەڤریسك: هەوریس، داری عەرعەر ف درخت عرعر.

هەڤریش: ئاوریش، هاوریش ف نگا: هاوریش.

هەڤریشك: هەرمێشك، ولێنی نانی گەرم دەرونْدا ف نگا: هەرمێشك.

هەڤریشم: ئاوریشم ف ابریشم.

هەڤرێك: هاوری، هاوسەفەر ف همراه.

هەڤرینگ: بربنگ، دوێردی خوری بڕینەوە ف دوکارد پشم‌چینی.

هەڤزا: هاوزا، هاوتەمەن ف هم‌سنّ و سال.

هەڤزار: خاوەنی یەك شێوە ئاخاڤتن ف همزبان.

هەڤزاڤا: هەولنگ، هاوزاوا ف باجناق.

هەڤزك: جمك، دوانە، جێڤی ف دوقلو.

هەڤزمان: هەڤزار ف همزبان.

هەڤزاڵە: هەوایەکی گۆرانی و لاوکە ف آهنگی است.

هەڤژین: ١) سەرگەرم‌بوُن بەکارەوە، خەریك‌بوُن؛ ٢) هاوبەش لەژیاندا ف ١) سرگرم کار شدن؛ ٢) شریك در زندگی.

هەڤسار: ئەوسار ف افسار.

هەڤسال: هاوبەرە، ئەوانەی کە لە تەمەندا نزیکی یەکن و لە زەمانێکدا ئەژین ف همعصر.

هەڤسربن: رەق‌بوُن لەسەرمان ف از سرما یخ زدن.

هەڤسۆژ: خەمخۆر، دلسۆز، بەشداری خۆشی و ناخۆشی ف دلسوز، غمخوار.

هەڤسۆزی: کاری هەڤسۆژ، دلسۆزی ف دلسوزی، غمخواری.

هەڤسۆند: هاوسوێند، هاوپەیمان ف هم‌پیمان.

هەڤسەر: ١) هاوجوُت، هەمسەر، هاوسەر؛ ٢) بەرانبەر ف ١) همسر؛ ٢) برابر.

هەڤسی: جیرانی دەرك بەدەرکەوە ف همسایهٔ دیوار بەدیوار.

هەڤسیایی: هاوسایەتی، جیرانەتی ف همسایگی.

هەڤسینوُر: هاوکەوشەن، هاوحدوُد ف هم‌مرز.

هەڤش: حەوشەمەز ف شبغاز.

هەڤشاری: هاوشاری ف همشهری.

هەڤشی: پەچەمەز، هەڤش ف شبغاز.

هەڤشیر: خوشك و برای شیری ف خواهر و برادر رضاعی، همشیر.

هەڤشین: ئیشکە، نەخۆشی شیروشك‌بوُن ف بیماری شیرخشکیدن دام.

هەڤ‌قاس: ١) ئەوەندە؛ ٢) هەرچەندە ف ١) اینقدر؛ ٢) هرچند، هرچقدر.

هەڤ‌قۆزی: هەمو گوشە بەرانبەر ف متساوی‌الزّوایا.

هەڤك: ئەڵە، خەفك ف تله.

هەڤکار: هاوکار ف همکار.

هەڤ کونجی: هەڤ‌قۆزی ف متساوی‌الزّوایا.

هەڤ‌کێش: ١) لە ئەرازودا کێشی وەك یەك؛ ٢) برێتی لە ویك‌چوُنی ناکاری دوکەس یا چەندکەس ف ١) هم‌وزن؛ ٢) کنایه از تشابه اخلاقی دو یا چندنفر.

هەڤکێنك: هەفکین، پەینکە ف آردی کە بر جونه باشند.

هەڤگر: ١) یەکترگرتو؛ ٢) هەوالەتی ف ١) متّحد؛ ٢) رفافت.

هەڤ گرتن: ١) یەك‌ودو گرتن؛ ٢) بەکترگرتنەوە ف ١) متّحدشدن؛ ٢) باز بهم رسیدن.

هەڤ گریدان: لێك جوُت‌کردن، لێك نزیك‌کردنەوە ف بهم نزدیك کردن.

هەڤگور: ئاریکاری دایمی ف همکار دائمی

هەڤ گوهارتن: پێك گۆڕینەوە ف معاوضه.

هەڤ گوهاستن: جێگە پێك گۆڕینەوە ف معاوضهٔ جا.

هەڤگهان: ١) پێك‌هاتن؛ ٢) گەیشتن بە یەکتر ف ١) توافق؛ ٢) بهم رسیدن.

هەڤ گهاندن: ١) گەیاندنە‌بەکتر؛ ٢) گەیاندنەوە بە بەکتر ف ١) بهم رسانیدن؛ ٢) بازبهم رسانیدن.

هەڤگەل: باتی، لەجیات، شتێ کە بە شتێکی‌تر دەگۆڕدرێتەوە ف درعوض.

هەڤگەلی: پێك گۆڕینەوە ف معاوضه.

هەڤلنگ: ئاوالزاوا ف باجناق.

هەڤلبز: هاوبازی، هاوگەمە ف همبازی.

هەڤمال: ١) هاوسا؛ ٢) برابەش لە ماڵدا ف ١) همسایه؛ ٢) شریك دراموال خانواده.

هەڤ مانا: چەند وشە کە یەك مانا دەدەن ف کلمات هم‌معنی.

هەڤ ناسین: پێکەوە بوُنەناشنا ف باهم آشنا شدن.

هەڤناڤ: چەند کەسێ کە لە ناودا وەك یەکن، هاوناو ف همنام.

هەڤندکا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەڤ نشین: هاودەم، نزیك لە یەکتر ف همدم.

هەڤ نڤیس: دۆسیە، کۆمەڵەقاقەزی نوسراو لای میری لەبارەی کەسێ یا کارێکەوە ف پرونده.

هەڤۆ: پۆ، فرێت ف پود، رشته.

هەڤۆت: بنەمای فێربوُن ف تعلیم.

هەڤۆتکار: ١) فێرکەر، فێرکار، مامۆستا، سەیدا؛ ٢) راهێنەر لە کار ف ١) معلّم؛ ٢) مربّی.

هەڤۆتن: ١) فێرکردن؛ ٢) فێربوُن: (ئوستادی عیشقێ دل **هەڤۆت**) «جزیری» ف ١) تعلیم دادن؛ ٢) یاد گرفتن.

هەڤۆتی: راهێنراو، فێرکراو: (ئەف کابێ من ئە **هەڤۆتی** بە جوحتی) ف تعلیم دیده.

هەڤۆدن: دەگەڵ یەکتر ف باهم، بە اتّفاق.

هەڤۆدو: ئەمەی دو پێکەوە ف مادونفر با هم.

هەڤۆر: کوُر، بزنی دوساڵەوەخنە ف بزدوساله.

هەڤۆری: هەڤۆر ف بز دوساله.

هەڤۆك: ١) رستە، چەندوتەیەك کە پیاوی لێ تێ‌دەگا؛ ٢) پارچەشێعری ف ١) جمله؛ ٢) قطعەسعر.

هەڤۆکابسەرخۆ: رستەوشەی تەواو ف جملهٔ مستقل، جملهٔ کامل.

هەڤۆکارێزکری: زنجیرەرستە ف جملات بە دنبال هم.

هەڤۆکافەرمانی: رستەیێ کە فەرمان بەکارێ دەدا ف جملهٔ امریّه.

هەڤۆکاناڤکی: ناوەرستە ف جملهٔ اسمیّه.

هەڤۆکاهوکەری: رستەیێ کە دەفر دەگەبێنێ ف جملهٔ ظرفیّه.

هەڤۆکاهەکەنی: رستەی مەرج و شەرت ف جملهٔ شرطیّه.

هەڤۆل: هاودین، هاومەزەب ف همدین.

هەڤۆلی: هاودینی، هاومەزەبی ف همدینی.

هەڤە: ئەنگۆ، ئێوە ف شما.

هەڤ هاتن: بەکنرگرتن، بەکیەنی ف اتّفاق، اتّحاد.

هەڤەر: بزنی رەش و سپی، بەڵەك، بازگ ف بزخلنگ.

هەڤەناڤ: ناوی گشتی، دژی ناوی تایبەتی ف اسم عام.

هەڤهەسو: بەرانبەر، هەمبەر ف برابر، مقابل.

هەڤی: دوژنی مێردێك بۆ یەکتر ف هوو.

هەڤیاز: لەسەر، بەلای ئەودا هاتنگ ف ممتاز.

هەڤیازی: لەسەری، یەلابەکدا داهاتن ف امتیاز.

هەڤیان: ۱) ئۆقرە گرتن، هەدادان، داسەکنین، هێور بوونەوە؛ ۲) هەوێن، ئامیان ف ۱) آرامش؛ ۲) خمیرمایه، مایه.

هەڤیان بوون: ۱) هێدی بوونـەوە، ئۆقرە گرتن؛ ۲) هەڤێن بوونی شیر ف ۱) آرام گرفتن؛ ۲) بندآمدن شیر.

هەڤیان کرن: مەیاندن، هەوێن کردن ف بندآوردن شیر، شیر را به ماست یا پنیر تبدیل کردن.

هەڤیدان: تیرەیەك لە هۆزی زرکـان لە کوردی بەردەستی ترکـان ف طایفه‌ای از ایل «زرکان» در کردستان.

هەڤیر: خەمیر، هەویر، ناردی تەزکـراوی شێلدراو: (ڤی هەڤیری رێ گەلەك ئاڤ هلنینە) «مەسەلی بوتانی» ف خمیر.

هەڤیربزی: شێوێکە لە نیسك و گزموڵەهەویر ف آش عدس و خمیر.

هەڤیرترش: ئامیانی هەویر ف مایهٔ خمیر.

هەڤیرکان: هۆزێکی مەزنە لەکوردستانی بەردەستی سوریا و ترکیادا ف ایلی بزرگ در کردستان.

هەڤیرکە: ۱) ئالی، دەوروبەر؛ ۲) گەو، کەمە ف ۱) اطراف و حوالی؛ ۲) حلقه.

هەڤیرکەر: هەڤیرشێل ف خمیرجلان، خمیرگیر.

هەڤیرکی: سەر بە هۆزی هەڤێرکان ف منسوب به ایل «هەڤێرکان».

هەڤیرۆ: هەڤیری هەڵنەهاتگ ف خمیر برنیامده.

هەڤیرۆك: هەڤیرۆ ف خمیر برنیامده.

هەڤیز: بەچە، هەفشی، هەڤشی، حەوشەمەز ف شبغاز.

هەڤیشك: چیلکەو هەژگەڵ ف شاخهٔ خشك درختان.

هەڤین: ۱) ئامیان؛ ۲) ئەڤین، دڵـداری ف ۱) مایهٔ ماست و پنیر؛ ۲) عشق، دلدادگی.

هەڤیندار: ئەڤیندار، ئەویندار، بەندەوار ف عاشق، دلداده.

هەڤینداری: دڵداری، عەزلێکردوویی، ئەوینداری ف عاشقی، دلدادگی.

هەڤین گەرم: شێت و هار لەدڵداریدا ف واله.

هەڤینی: چۆنیەتی ژن دەگەڵ ژنە هاومێردەکەی، ژیانی دو هەڤی پێکەوە ف زندگی دوهو با هم.

هەڤیەك: بەرانبەر، لە یەك پلەدا ف مساوی.

هەق: ۱) رەوا؛ ۲) کری، مز: (بە هەق کاردەکەم، دەس هەق جەندە)؛ ۳) بەش؛ ۴) راست و دوروست: (گوتنا وان هەق بو، قسەی هەق رەقە)؛ ۵) کۆڵین و دانەوە؛ ۶) خودا، خوا ف ۱) روا؛ ۲) مزد؛ ۳) بهره، سهم؛ ۴) راست و درست؛ ۵) حفر، کندن؛ ۶) خدا.

هەقاندن: دانەوە، کۆڵین، هەڵکەندن: (لکۆرتێ دهەقینە) ف کندن، حفر کردن.

هەقانەت: راستی و رەوایی ف راستی و دادگری، حقّانیّت.

هەقانی: عادل، سەرراست ف حقّانی.

هەقانیەت: هەقانەت، راستی و رەوایی ف حقّانیّت، راستی و عدالت.

هەقایەت: چیرۆك، حیکایەت ف داستان.

هەقبە: هەگبە ف خورجین.

هەقتـە: ۱) بۆت رەوایە؛ ۲) راستدەکەی ف ۱) برتو رواست؛ ۲) حق داری، راست می‌گویی.

هەق کەنا: بەشقی خودا ف به خاطر خدا.

هەقلەمانی: کەلەمستێن، پشکێلان ف نوعی بازی.

هەقلیمەقۆ: ۱) کەلەمستێن؛ ۲) هەراهەرا، زەنازەنا؛ ۳) حیندرحۆ ف ۱) نوعی بازی؛ ۲) هنگامه و جنجال؛ ۳) آلاکُلنگ.

هەقمە: ۱) بۆمن رەوایە؛ ۲) راست دەکەم ف ۱) برمن رواست؛ ۲) حق دارم، درست می‌گویم.

هەقمەق: نەزان، نەفام، بێ ناوەز، ئەحمەق ف احمق.

هەقۆ: خوابە، لەدوعادا نێژن ف خدایا.

هەقـو: ۱) کرێـیان، مزنـان؛ ۲) بەشتـان؛ ۳) بەئێوە رەوا: (هەفوهەبە، هەقۆنبە) ف ۱) مزدتان؛ ۲) بهره‌تان؛ ۳) حق شما.

هەقوە: بۆتان رەوایە: (هەقوە باسی بکەن) ف حق دارید.

هەقوەستێن: ۱) کاری باش و راست: (کاری نۆ هەقوەستێن بو)؛ ۲) تۆڵەسێن ف ۱) کار درست و روا؛ ۲) انتقام‌گیر.

هەقە: ۱) راستە، رەوایە؛ ۲) کاکەیی؛ ۳) مریدانی شێخی شەدەڵە؛ ۴) فێڵ، گزی ف ۱) حقّ اسـت؛ ۲) اهـل حق؛ ۳) مریدان شیخـی درکردستان؛ ۴) دوز و کلك، حقّه.

هەقەباز: فێڵباز، دەسبڕ ف حقّه‌باز.

هەقیف: هەگبە، خورجی چکۆڵـە کە لە پشت سوارەوە لەسەر پشتی بەکسم داندراوە ف خورجین ترك سوار.

هەقیقـە: کاوڕ یان شەکێ کە بەهـۆی حەوتمی هاتنەدنیای زارۆ سەری دەبڕن ف حیوانی که در هفتمین روز تولّد نوزاد قربانی شود، عقیقه.

هەقیقەت: راستی، پێچەوانەی درۆ: (هەقیقەتەکەی دەڵێم) ف حقیقت.

هەقی قەڤدی: خەڵاتی سەربالە لە بەرانبەر کارێ کە کردویە ف انعام سردستهٔ دروگران.

هەك: ۱) وشەی سەیرمان، حەك، بەك؛ ۲) وتەی سەرکۆنە، دەك؛ ۳) وتەی نفرە؛ ۴) ئەگەر؛ ۵) بلقی سەرئاو ف ۱) کلمهٔ تعجّب؛ ۲) پیشوند سرزنش؛ ۳) پیشوند نفرین؛ ۴) اگر؛ ۵) حباب روی آب.

هەکـاری: مەڵبەندێکی بەرفرەوانە لە کوردستانی بەردەستی ترکان کە زۆر پیاوی گەورەی لێ هەڵکەوتون وەك **عیساهەکاری** کە زانابەکی بەناوبانگ و هەمەکارەی **سولتان سەلاحەدین** بوە یان **شەرەفەدین هەکاری** و زۆری تر بش ف منطقه‌ای وسیع در کردستان که بزرگان بسیار از آن برخاسته‌اند.

هه‌كانی: وشه‌ی مه‌رج و شه‌رت [ف] صیغهٔ شرطی.

هه‌ككو: به‌ككو [ف] كلمهٔ تعجّب.

هه‌كو: ١) به‌كو؛ ٢) ئه‌گه‌ر، هانو [ف] ١) حرف تعجّب؛ ٢) اگر.

هه‌كۆكه: كویژه‌كانی كه باش به‌هار وشك ده‌كا [ف] چشمهٔ آب فصلی.

هه‌كه: ١) ئه‌گه‌ر؛ ٢) ئاڵوش، خوروی له‌ش له‌تاوی گان؛ ٣) نێره‌كه‌و؛ ٤) باڵنده‌ی ماڵی. باڵداری كه‌وی [ف] ١) اگر؛ ٢) خارش تن از شدّت شهوت؛ ٣) كبك نر؛ ٤) ماكیان.

هه‌كه‌دار: حه‌كه‌دار، به‌ئاڵوش [ف] زن جلف.

هه‌كینی: هه‌كانی [ف] صیغهٔ شرطی.

هه‌كینێ: ئه‌گه‌ركو [ف] اگركه.

هه‌گ: هه‌ك [ف] نگا: هه‌ك.

هه‌گبـه: خورجێنی دوتـابی جكـۆڵـه كه له‌پشت سواره‌وه له‌زین قایم ده‌كرێ، هه‌قبه [ف] خورجین پشت زین.

هه‌گه‌ر: ئه‌گه‌ر [ف] اگر.

هه‌ل: ١) ده‌رفه‌ت؛ ٢) جار، چه‌ل؛ ٣) نۆره: (لاچۆ هه‌لی منه)؛ ٤) هل، ونـه‌یه‌كـه بڵندی ده‌گه‌یه‌نێ؛ ٥) فریشته‌ی ئاگاداری لێره‌وار، خێوی جه‌نگه‌ڵ و دارستان؛ ٦) زانینی ونه‌و مه‌سه‌له‌ی دژوار، هه‌ڵێنانی پرسی گران؛ ٧) ره‌نگ‌بۆڵ؛ ٨) ده‌م، كات؛ ٩) ده‌می نیمه‌رۆ [ف] ١) فرصت؛ ٢) بار، دفعه؛ ٣) نوبت؛ ٤) علامت بلندی؛ ٥) فرشتهٔ نگهبان جنگل؛ ٦) حلّ معمّا؛ ٧) نوسی رنگ؛ ٨) دم، وقت؛ ٩) هنگام نیمروز.

هه‌ڵ: ١) پێشگـریكـه زۆربـه‌ی زۆربڵنـدی و لای‌سه‌رۆ ده‌گه‌یه‌نێ؛ ٢) پێشگـری به‌واتـا: به‌توندی، به‌فه‌وه‌ت: (هه‌ڵی دزی، هه‌ڵدزه، هه‌ڵی پێچا)؛ ٣) ئاغه‌ڵ، هۆڵه‌مه‌ڕ؛ ٤) پێ‌بوُن، داگیرسانی ئاگر: (ئاگر هه‌ڵ بوُ)؛ ٥) پێچـانی داو له شتێ: (ئه‌م‌به‌ئه‌م بۆ هه‌ڵكه)؛ ٦) جیابوُنه‌وه‌ی پارچـه له شتێ: (ئـه‌م‌زمێله له‌به‌رد هه‌ڵ بو)؛ ٧) گوزه‌ران، رابواردن: (ده‌گه‌ڵی‌هه‌ڵكه، هه‌ڵ ناكه‌م) [ف] ١) پیشوند به معنی بلندی، بالا، بر؛ ٢) پیشوند به معنی شدّت و تندی؛ ٣) آغل؛ ٤) اشتعال، افروختن؛ ٥) پیچیدن نخ به دور چیزی؛ ٦) جداشدن قطعه‌ای از چیزی؛ ٧) گذران، زندگی، سركردن.

هه‌لا: ١) هه‌را، ده‌نگی به‌فه‌و؛ ٢) رزبو، پڵیخاو: (هه‌لاهه‌لا بوه)؛ ٣) لا. كه‌نـار؛ ٤) وه‌ره، بانـگ‌كردن بۆ هاتن [ف] ١) داد، صدای بلنـد؛ ٢) پوسیده؛ ٣) كنار؛ ٤) بیا.

هه‌ڵا: ١) هه‌راو چه‌قـه، زه‌نـازه‌نـا؛ ٢) كێشـه‌و شه‌ڕ؛ ٣) دنیای بێ‌خۆر: (هه‌وروهه‌ڵابه)؛ ٤) ناموُر، هه‌وجار [ف] ١) همهمه و جنجال؛ ٢) نزاع و جنگ؛ ٣) هوای تاریك و بدون آفتاب؛ ٤) خیش.

هه‌ڵ ناخنین: تا سه‌ر ئاخنینه‌وه [ف] تالبه آكندن.

هه‌ڵ ناوه‌سین: به‌ره‌وژۆر داله‌قاندن [ف] به‌بالا آویزان كردن.

هه‌لاب: هلاب، مانگی پڕ، مانگی شه‌وی چارده [ف] بدر.

هه‌لابـاجی: گه‌مه‌یه‌كی زاروكانه تلی شاده‌ی ده‌ستی ڕاست له‌ناو له‌پی ده‌ستی چه‌پیا ئه‌سوڕێنن ره‌سمی شتێك به‌خه‌یاڵ ده‌كه‌ن كه ئه‌یانه‌وێ [ف] نوعی بازی كودكان شبیه لی‌لی حوضك.

هه‌ڵابردن: هێرش بردنه‌سه‌ر [ف] هجوم بردن.

هه‌لات: ١) درۆی زل: (ئه‌م‌قسه هه‌ر درۆنیه هه‌لاته)؛ ٢) خۆهه‌ڵكێشان؛ ٣) رای كرد [ف] ١) دروغ شاخدار؛ ٢) لاف، خودستایی؛ ٣) فراركرد.

هه‌ڵات: ١) رای كرد؛ ٢) له‌ئاسۆ دیاری‌دا، هاته به‌رچاو. بۆ مانگ‌وخۆرو ئه‌ستێره‌ی ده‌ڵێن؛ ٣) نێر له مێو سواربـو، به‌ڕی: (ئـه‌سپـه‌كـه دوجـارلـه‌ماینه‌كه هه‌ڵات)؛ ٤) كاتی هه‌ڵاتنی مانگ‌و خۆر: (مانگ هه‌ڵات‌هاتم، ئاو هه‌ڵات گه‌یمـه به‌رێ)؛ ٥) هه‌ڤیر پێ‌گه‌یشت؛ ٦) ته‌واوبو، بڕابه‌وه: (هه‌رگا شبدده‌ت هه‌ڵات ده‌توانی مێردبكه‌ی) [ف] ١) فرار كرد؛ ٢) طلوع كرد؛ ٣) گشن بر مادینه سوار شد؛ ٤) دم طلوع؛ ٥) خمیر برآمد؛ ٦) مدّت سرآمد.

هه‌ڵاتگ: وشه‌ی به‌ركاری بۆ هه‌ڵات [ف] صیغهٔ مفعولی «هه‌ڵات».

هه‌ڵاتن: چاوگه‌ی وشه‌ی هه‌ڵات ١) راكردن؛ ٢) له ئاسۆ وه‌ده‌ركه‌وتنی مانــگ‌و خۆرو ئه‌ستێره؛ ٣) به‌ڕێنی نێر له مێوینـه؛ ٤) پێ‌گه‌یشتنی هه‌ویر؛ ٥) ته‌واوبــوُن، به‌ســه‌رچـوُن، بڕانـه‌وه؛ ٦) خۆ له ئاو ئاودا قوم‌كردن و هاتنه‌وه‌ده‌ر: (به‌یانی زۆ ده‌حه‌وزێ **هه‌ڵاتم**) [ف] **مصدر كلمهٔ «هـه‌ڵات»** ١) فراركـردن؛ ٢) طلوع كردن؛ ٣) سوارشـدن گشن بر مادینه؛ ٤) برآمدن خمیر؛ ٥) ـرآمدن مدت؛ ٦) درآب غوطه‌ورشدن.

هه‌ڵاتو: هه‌ڵاتگ [ف] نگا: هه‌ڵاتگ.

هه‌ڵاته: هه‌ڤیرتی هه‌ڵاتگ [ف] خمیر برآمده.

هه‌ڵات‌هه‌ڵات: راكــردن به‌گشـتی. هه‌ڵاتنی هه‌مــوكــه‌س له كاتی مه‌ترسی‌دا [ف] فرار عمومی هنگام خطر.

هه‌لاج: ١) كه‌سێ كه به كونك و كه‌وان كوڵكه‌و خوری شی ده‌كاته‌وه؛ ٢) رازان به‌حـه‌واوه. هانوچۆ به داله‌قاوی [ف] ١) پنبه‌زن؛ ٢) جنبش در هوا، نوسان.

هه‌لاجان: رازان به‌حه‌واوه [ف] نوسان.

هه‌لاجاندن: رازاندن به‌حه‌واوه [ف] نوسان دادن، لرزاندن در هوا.

هه‌لاجی: كاری كوڵكه‌شی كردنه‌وه [ف] پنبه‌زنی، ندّافی.

هه‌لاجین: هه‌لاجان [ف] نوسان.

هه‌ڵاچوُن: له بڵندی چوُنه‌سه‌ر [ف] صعود.

هه‌ڵاخن: هه‌ڵ‌ئاخن، تا سه‌ر به‌توندی ئاخنینه‌وه [ف] آكندن تا لبه با فشار.

هه‌ڵاخناو: ئاخندراو تا لێوان به پنه‌وی [ف] آكنده با فشار تا لبه.

هه‌ڵاخندراو: هه‌ڵاخناو [ف] آكنده با فشار تا لبه.

هه‌ڵاخنراو: هه‌ڵاخناو [ف] نگا: هه‌ڵاخناو.

هه‌ڵاخنیاگ: هه‌ڵاخناو [ف] نگا: هه‌ڵاخناو.

هه‌ڵاخنین: ئاخنینه‌وه تا لێوان به‌توندی، هه‌ڵ‌ئاخنین [ف] آكندن تا لبه با فشار.

هه‌لار: ١) هه‌لا، له‌بـه‌ریه‌ك‌چوی ڕزاو؛ ٢) تینـــی ئاگر، هالاو [ف] ١) پوسیده؛ ٢) گرمای آتش.

هه‌ڵازران: خوێن‌تێ‌تزان [ف] خون مُردگی.

هه‌ڵازناو: ١) هه‌ڵاخناو؛ ٢) گش لای پێست وه‌به‌رهاتو: (پێستی له‌زیبكه هه‌ڵازناوه) [ف] ١) نگا: هه‌ڵاخناو؛ ٢) فراگرفتگی تمام پوست از عارضه‌ای.

هه‌ڵازندراو: هه‌ڵازناو [ف] نگا: هه‌ڵازناو.

هەڵاژنین: ۱) هەڵاخنین؛ ۲) گش لای پێست وەبەرهانین؛ ۳) خەونوچکە بردنەوە ف ۱) نگا: هەڵاخنین؛ ۲) همهٔ پوست را جوش با کهیر فراگرفتن؛ ۳) چرت زدن.

هەڵاژیان: خۆدرێژکردن لەسەر لا بۆ خەوتن، راکشان ف بر پهلو دراز کشیدن.

هەڵاژیاو: راکشاو ف دراز کشیده.

هەڵاژین: هەڵاژیان ف درازکشیدن.

هەڵاژیو: هەڵاژیاو ف دراز کشیده.

هەڵاش: ئالاش، هالاش، هەراش ف انبره.

هەڵاشانی: پاش نیمەڕۆ ف بعدازظهر.

هەڵافە: چەکەرەی گیا ف نبش گیاه.

هەڵافی: گیایەکە بۆ مالات ژەهرە ف گیاهی است برای دام سمّی است.

هەڵافیت: بەرەوبالای ئاویشت ف برانداخت، بەبالا انداخت.

هەڵافیتن: بەرەوژوور ئاویتن ف برانداختن، روبه بالا انداختن.

هەڵافیتی: بەرەوژوور ئاویژراو ف بەبالا انداخته شده.

هەلاك: ۱) ماندوو؛ ۲) نەخۆشی زۆر حاڵخراب، لە بێهۆشی و ئاوبلکەداندا؛ ۳) مردن، مەرگ ف ۱) خسته؛ ۲) بیمار محتضر؛ ۳) مرگ.

هەلاکان: خنەخن، پشوسوار بوون لەبەر ماندوویی ف بە هِن‌هِن افتادن.

هەلاکەوتن: وەلاکەوتن، چوونەکەنار ف کنار رفتن.

هەلال: ۱) گوڵی سمڵ؛ ۲) پیفۆك، کیفۆك ف ۱) نوعی گل، نام گلی است؛ ۲) نگا: کیفۆك.

هەڵاڵ: ۱) ڕەوا، حەڵاڵ؛ ۲) دەرمانی چەرمخۆشکردن؛ ۳) گوڵێکی زەردی بەهۆشی زۆر بۆنخۆشە: (لەکن وەنەشەو خاوو **هەڵاڵ** و بەیبوونی/ **هەڵاڵی** بێسنەیی خاوە عەبیرو میێنکی خەنا) «حاجی قادر»؛ ۴) بریتی لە ژنی ڕەواو شەرعی: (**هەڵاڵ** خۆیە) ف ۱) روا، حلال؛ ۲) داروی دبّاغی؛ ۳) گلی است خوشه‌ای زردرنگ و بسیار خوشبو؛ ۴) کنایه از همسر.

هەڵال بۆ: نافەرم، حەڵاڵتە ف آفرین، حلالت باد.

هەڵاڵخانە: دەباغخانە، ئەوشوێنەی چەرمی لێ خۆش دەکەن ف دبّاغ خانە.

هەڵاڵدان: خۆش کردنی چەرم بە دەرمان ف دبّاغی کردن.

هەلالزادە: ۱) کوڕی نەبیژ؛ ۲) برێتی لە مرۆی زۆر بەپیاوەنی و دەمارە، ڕاسگۆ ف ۱) حلال‌زاده؛ ۲) کنایه از آدم جوانمرد و درستکار.

هەلالك: بەڵاڵۆکەکێوبلکە ف آلبالوی کوهی.

هەلالۆك: بەڵاڵۆکە کێو بلکە ف آلبالوی کوهی.

هەڵاڵە: ۱) گوڵی زەردی بۆنخۆشی بەناوبانگ، هەڵاڵ؛ ۲) دەرمانی پێستەخۆش کردن؛ ۳) ماکی مۆم کە میشەنگوین لە گوڵانی دەگرێ؛ ۴) نۆزی ڕوەکی نیر بۆ ئاوس بوونی ڕوەکی مێوینە؛ ۵) جاڕ، بەقەو هەراکردن؛ ۶) مێلاقە، ڕەبەنۆك؛ ۷) ناوی ژنانە ف ۱) گلی است زرد و خوشبوی، نگا: هەڵاڵ؛ ۲) داروی دبّاغی؛ ۳) مادهٔ موم کە زنبور از گلها می گیرد؛ ۴) مادهٔ لقاح نباتات، گردهٔ گلها؛ ۵) آواز در دادن، جار؛ ۶) آلاله؛ ۷) نام زنانه.

هەڵاڵەبرمە: گوڵێکی سووری زلە، شلێرە ف لالهٔ واژگون.

هەڵاڵەکشکش: جۆری سەماو ڕەخس، چۆپی ف نوعی رقص.

هەلالەی‌سەرۆ: حەلاڵی شەرعی ف حلال شرعی.

هەلالەی‌واشتش: حەلاڵ‌کردن ف حلال کردن.

هەلالی‌یە: حەلاڵ‌کردن ف حلال کردن.

هەڵامات: ۱) نیشانە، عەلامەت؛ ۲) ئالامەت، پەسبو ف ۱) علامت؛ ۲) زکام.

هەڵاماسین: فرە ئەستوور بوون ف زیاد آماسیدن.

هەڵامساو: فرە ئەستوور بووگە، زۆر پەنەماگ ف زیاد آماسیده.

هەڵامسین: هەڵاماسین ف زیاد آماسیدن.

هەڵامسیو: هەڵامساو ف زیاد آماسیده.

هەلامە: گیادۆکلیوێکە لە چێشتانی دەکەن ف گیاهی است آشی.

هەڵامەت: هەڵامات، ئارسم، پەسیف ف زکام.

هەڵامەتدار: ۱) نیشانەلێدراو؛ ۲) کەسێ کە پەسبوی بێت ف ۱) نشان شده، آرم زده؛ ۲) زکامی، مبتلا به زکام.

هەلان: ۱) گورە، نەعرەنە؛ ۲) بەردی لووس و زێك کە لەجیانی موزاییك لە نەختی وەناغ فەرش دەکرا، پختۆك، خام ف ۱) نعره؛ ۲) سنگ صاف ویژهٔ سنگفرش.

هەلاندن: ۱) تواندنەوە؛ ۲) بلندکردن، هلاندن ف ۱) گداختن؛ ۲) بلندکردن.

هەلاندی: ناواوە ف گداخته.

هەلانین: ۱) هەڵگرتن؛ ۲) شاردنەوە؛ ۳) بردن: (دژمن هەمو مادەنێ مه **هەلانین و برن**)؛ ۴) بلندکردن؛ ۵) لابردن ف ۱) برداشتن؛ ۲) پنهان کردن؛ ۳) بُردن؛ ۴) بلندکردن؛ ۵) بەکنار بردن، جابجا کردن.

هەلاو: ۱) شیرنی، شیرنابی، شیرانی؛ ۲) ناوی ژنان؛ ۳) پەرسفی نەلەبفۆن؛ ۴) گیایەکی دەشتی‌یە؛ ۵) نبنی گەرما بە بۆخەوە، هالاو؛ ۶) هەلوا؛ ۷) دۆشاو ف ۱) شیرینی؛ ۲) نام زنانە؛ ۳) جواب تلفن، الو؛ ۴) گیاهی است صحرایی؛ ۵) گرمای همراه با بخار؛ ۶) حلوا؛ ۷) شیرهٔ انگور.

هەڵاو: هالاو، بۆخ لە گەرماو ئاوی گەرمەوە ف بخار و گرما.

هەلاواربی: ۱) هەلوای ناردو دۆشاو؛ ۲) هەلوای ناردو شەکراو ف ۱) حلوای آرد و شیره؛ ۲) حلوای آرد وشکر.

هەڵاواردن: لێك جیاکردنەوە، هاوێر ف ازهم جداکردن.

هەڵاواستن: دالەقاندن ف آویختن.

هەڵاواسین: هەڵاواستن ف آویختن.

هەلاواوشك: وشکەلوا ف حلوای خشك.

هەڵاوردن: ۱) هاوردنەوەی خۆراك، ڕشانەوە؛ ۲) خاکردنەجوجکە: (مامرەکە جوچکەی **هەڵاورد**)؛ ۳) زانینی مەتەلۆکە؛ ۴) سندان لێهاتنی مالات ف ۱) بالاآوردن طعام، قی؛ ۲) تخم را جوجه‌کردن؛ ۳) حلّ کردن معمّا؛ ۴) نوعی بیماری کشندهٔ دام.

هەڵاوردە: سندانی نەخۆشی ماڵات [ف] نوعی بیماری کشندهٔ دام.
هەڵاوسان: ۱) فرەناوسان؛ ۲) داڵەقان [ف] ۱) زیاد آماسیدن؛ ۲) آویزان شدن.
هەڵاوساو: فرپەپەنەماگ [ف] بسیار آماسیده.
هەڵاون: شیرن وەك هەڵوا [ف] شیرین مانند حلوا.
هەلاوە: گیایەکە دەخورێ [ف] گیاهی است خوراکی.
هەڵاوە: جاو، جانگ [ف] کرباس.
هەڵاوەستن: هەڵاواسین [ف] آویزان کردن.
هەڵاوەسراو: داڵەقای [ف] آویخته.
هەڵاوەسین: هەڵاواسین، هەڵاوەسنن [ف] آویزان کردن.
هەڵاوەگێر: ژێرورۆکراو [ف] برگردانده، زیرورو شده.
هەلاوەمەلاوە: وتەی منالان لەسەر کولانەی ماڵان ئێوارەی نەورۆز بۆ جێژنانە: (**هەلاوەمەلاوە** خودا کورەکەنان بکا بەزاوا) [ف] اصطلاحی است که کودکان شب عید نوروز بر روی بامها برای دریافت عیدی به کار می‌برند.
هەڵاوی: هەڵوای ناردو دۆشاو [ف] حلوای آرد وشیره.
هەڵاوێ: بەرەوژوور فڕێدە [ف] به بالا پرت کن.
هەڵاویتن: فڕێدان بەرەوژوور [ف] به بالا پرت کردن.
هەڵاوێر: لێك جیاکەرەوە [ف] ازهم سوا کننده.
هەڵاوێران: هەڵاواردن [ف] ازهم جداکردن.
هەڵاوێز: هەڵاوەسراو [ف] آویخته.
هەڵاوێژ: بەرەوژوور فڕێدەر [ف] به‌بالا پرت کننده.
هەڵاویژتن: هەڵاوینن [ف] به‌بالا پرت کردن.
هەڵاوێژە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەڵاوبستن: هەڵاوەسین [ف] برآویختن.
هەڵاویشتن: هەڵاوینن [ف] به‌بالا پرت کردن.
هەلاهەل: شیلەی گیایەکە زۆر کوشندە [ف] هلاهل.
هەلاهەلا: ۱) شەقارشەقار؛ ۲) هەراو هوریا، هەللاهەللا؛ ۳) نۆ بڕوانە، نای چەندسەبرە! [ف] ۱) لِه و ازهم پاشیده؛ ۲) سر وصدا و جنجال؛ ۳) علامت تعجّب.
هەلاهیل: هەلاهەل [ف] هلاهل.
هەلای: سەما، رەخس [ف] رقص.
هەڵایسان: ۱) ئاگرگرتن، گڕتێبەربوون، پێ‌بوون؛ ۲) برینی لە شەڕو هەرا قەومان [ف] ۱) برافروخته‌شدن؛ ۲) کنایه از آشوب بپاشدن.
هەڵایساندن: ۱) گڕ بەرزکردنی ئاگر؛ ۲) برێتی لە کێشەنانەوە [ف] ۱) برافروختن؛ ۲) کنابه از آشوب بپاشدن.
هەڵایسێن: ۱) ئاگرپێکەر؛ ۲) برێتی لە هۆی کێشەو هەرا [ف] ۱) افروزنده؛ ۲) کنابه از مایهٔ شرّ و فتنه.
هەلایل: هەلاهیل [ف] هلاهل.
هەلایەری: پاش نیوەڕۆ [ف] بعدازظهر.
هەلبا: هەڵوا [ف] حلوا.

هەلباسك: ئاوقا، بەرەنگار [ف] گلاویز.
هەڵبچڕین: لەسەر فڕێدان: (ئەم سەرەفوتوە **هەڵبچڕە**، منەما لە برین **هەڵبچڕە**) [ف] برکندن.
هەڵبڕ: ۱) بڕدراو بەتیغ؛ ۲) کەسێ کە شتێ بلنددەکا: (ئەو بەردە **هەڵبڕە** بزانە چی لەژێردایە)؛ ۳) دواکەوتن بەغار [ف] ۱) لت و بارشده با تیغ؛ ۲) بلند کننده؛ ۳) تعقیب در حال دو.
هەڵبڕان: ۱) بڕان بە تیغ؛ ۲) جوێ‌بوونەوە: (کاکم لە ئێمە **هەڵبڕا**)؛ ۳) بلندکران [ف] ۱) بریده شدن با تیغ؛ ۲) جداشدن؛ ۳) بلندشدن به وسیلهٔ دیگری.
هەڵبڕاندن: ۱) بلندکردن؛ ۲) بڕین بە تیغ؛ ۳) کەتنەشوێن بەغار [ف] ۱) بلند کردن؛ ۲) بریدن با تیغ؛ ۳) در تعقیب دویدن.
هەڵبڕانن: هەڵبڕاندن [ف] نگا: هەڵبڕاندن.
هەڵبڕاو: ۱) بڕدراو بە تیغ؛ ۲) راکردو لەترسان؛ ۳) جیاوەبووگ؛ ۴) بلندکراو: (جرا **هەڵبڕە** سەی دز دیارە) [ف] ۱) بریده شده با تیغ؛ ۲) فراری شده از ترس؛ ۳) جداشده؛ ۴) بلندشده.
هەڵ بزڕکان: ۱) رەنگ‌بزرکان؛ ۲) خەراوبوونی شیر [ف] ۱) رنگ باختن؛ ۲) فاسدشدن شیر.
هەڵ برزکین: هەڵ‌بزڕکان [ف] نگا: هەڵ بزڕکان.
هەڵ برژان: ۱) پیش‌هەڵاتن لەگەرمان؛ ۲) برژانەوەو سووزانەوەی برین؛ ۳) هەنوان لەسەردانان و برژاندنەوەی برین [ف] ۱) از گرما به ستوه آمدن؛ ۲) سوزش در پوست احساس کردن؛ ۳) خون بندآوردن و مرهم بر زخم گذاشتن.
هەڵ برژیان: هەڵ برژان [ف] نگا: هەڵ برژان.
هەڵ بڕسقان: رفان، فڕان [ف] ربابش، ربوده‌شدن.
هەڵ بڕسقانن: رفاندن، فڕاندن [ف] ربودن.
هەڵ بڕسکان: هەڵ‌بزڕکان [ف] نگا: هەڵ بزڕکان.
هەڵ برنگان: وەستانی باران [ف] بندآمدن باران.
هەڵ برنگاندن: هەڵ‌برنگان [ف] بند امدن باران.
هەڵ برنگانن: هەڵ‌برنگان [ف] بندآمدن باران.
هەڵبڕهەڵبڕ: ۱) لەت‌لەت‌کران بە تیغ؛ ۲) پارچەپارچەکردنی کۆمەڵی زیندو: (گورگ وەناو مەڕ کەوت **هەڵبڕهەڵبڕی** تێ‌خستن) [ف] ۱) با تیغ پاره‌پاره شده؛ ۲) جداجدا ازهم.
هەڵبڕیان: هەڵبڕان [ف] نگا: هەڵبڕان.
هەڵبڕین: ۱) بلندکردن؛ ۲) کەوتنەشوێن بەکێ بەغار: (**هەڵم‌بڕی** تا دەماڵێم کردەوە)؛ ۳) بە تیغ لەت‌کردنی گوربس‌وزبس؛ ۴) گۆڕینی رێگەی ئاو: (ئاوەکەی **هەڵبڕی** بۆ نێو جۆبەکەی خۆی) [ف] ۱) بلندکردن؛ ۲) تعقیب در حال دویدن؛ ۳) بریدن با تیغ؛ ۴) تغییردادن مسیر آب.
هەڵ برینگان: هەڵ‌برنگان [ف] نگا: هەڵ‌برنگان، بندآمدن باران.
هەڵ برینگاندن: هەڵ‌برنگان [ف] بندآمدن باران.
هەڵ برینگانن: هەڵ‌برنگان [ف] بندآمدن باران.
هەڵ بزرکان: هەڵ‌بزڕکان [ف] نگا: هەڵ‌بزڕکان.

هەڵ بزرکاو: ١) ڕەنگ‌بزرکاو؛ ٢) شیری خراوبوگ ف ١) رنگ باخته؛ ٢) شیر فاسدشده.

هەڵ بزرکین: هەڵبزرکان ف نگا: هەڵ بزرکان.

هەڵ بزوق: بەرزەوەبوون و داکەوتن بەپەلەپەل و نزیك بە زەوی: (ماسی لەسەر وشکانی هەڵ دەبزوقێ) ف جست و خیز سریع و پی‌درپی.

هەڵ بزوقین: بەرزەوەبوون و داکەوتنی لەدوای یەك و بەپەلە، هەڵبزوق ف جست و خیز کردن سریع و متوالی.

هەڵ بزوقینەوە: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵ بزوقین.

هەڵ بژارتن: ئەقاندن ف انتخاب کردن، برگزیدن

هەڵ بژارتو: ئەقاندی ف برگزیده.

هەڵ بژارتە: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژارتی: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژاردن: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵ بژاردو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژاردە: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژانن: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵ بژراو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژنیاگ: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژنین: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵ بژیاگ: هەڵبژاردە، هەڵبژارتە ف برگزیده.

هەڵ بژێر: کەسێ کە هەڵدەبژێرێ ف انتخاب کننده.

هەڵ بژێراو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژێردراو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵ بژێرین: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵ بژێن: هەڵبژێر ف برگزیننده، انتخاب کننده.

هەڵبشم: ئەڵشم، ئاورشم، هەورەمش ف ابرشم.

هەڵ بشکوژین: گەش و ڕوخۆش بوون ف شاد و سرحال بودن.

هەڵ بگاردن: ١) بوداردن، خۆ لێ لادان؛ ٢) داو دەنێوڕاکردن ف ١) گذشتن از، مورد توجّه قرار ندادن؛ ٢) نار و نخ از چیزی گذراندن.

هەڵ بگێراندن: هەڵبگاردن ف نگا: هەڵ بگاردن.

هەڵ بگێرانن: هەڵبگاردن ف نگا: هەڵ بگاردن.

هەڵ بلوق: هەڵبزوق ف نگا: هەڵ بزوق.

هەڵ بلوقان: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵ بزوقین.

هەڵ بلوقاو: کەوتوسە هەڵبزوقین ف بەجست و خیز و تپش افتاده.

هەڵ بلوقین: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵ بزوقین.

هەڵ بلوقینەوە: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵ بزوقین.

هەڵبلە: بنەگیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف ریشه‌ای دارویی.

هەڵ بواردن: هەڵبگاردن ف نگا: هەڵ بگاردن.

هەڵ بورونگان: هەڵبرنگان ف بندآمدن باران.

هەڵ بوون: ١) لە بەرەژوور بوون؛ ٢) پێ‌بوونی ئاگر؛ ٣) جیابوونەوەی تەڵەزم لە شتێ: (یـە کوتـك لەوبەردەمدا کەمێکی لێ هەڵ بو، دڵۆ لە دەستم هەڵ بو) ف ١) در بالا قرارگرفتن؛ ٢) روشن شدن آتش، افروختن؛ ٣) جداشدن قطعه‌ای از چیزی.

هەڵبوی: بۆنی پەڕوی سوتاو، بۆسۆ ف بوی پنبه یا پارچهٔ سوخته.

هەڵبە: بێ‌بە، مەکوژێوە: (هەڵبە ئاگری، هەڵبە ئاگری) ف برافروز.

هەڵبەت: ١) بێ‌گومان، بێ‌سۆ؛ ٢) وێدەچێ، ڕەنگە: (هەڵبەت لە ماڵی نیمەیە) ف ١) البتّه؛ ٢) انگار، لابد.

هەڵبەتە: هەڵبەت ف نگا: هەڵبەت.

هەڵبەز: خۆ حەوادان بەرەوژوور ف خیزبردن.

هەڵبەزان: هەڵبەز ف خیزبردن، بر بدن.

هەڵ بەزاندن: بەرەوژوور جوڵاندنەوە ف جهانیدن

هەڵ بەزاندنەوە: هەڵ بەزاندن ف جهانیدن.

هەڵ بەزاننەوە: هەڵبەزاندن ف جهانیدن.

هەڵبەزدابەز: بەرەژوور خۆ حەوادان و هاتنەخوار ف جستن و پایین آمدن، جست وخیر.

هەڵبەزە: بەرەژوور خۆ حەوادە ف جهش کن.

هەڵ بەزین: هەڵ بەزان ف برجستن، جهیدن.

هەڵ بەزینەوە: وەزەوی کەوتن و بلندبوونەوە: (بەردەکە هەڵبەزیەوە وەمن کەوت) ف بر زمین افتادن و باز برجستن.

هەڵبەس: ١) کەسێ شکستە دەبەسێتەوە، شکستەبەند؛ ٢) کەسێ ژیشو بادەدا؛ ٣) قسەی سەربەخۆی بێ‌ڕاستی؛ ٤) بویژ، شاعیر ف ١) شکستەبند؛ ٢) تاب دهندهٔ پرزهای لباس؛ ٣) سخن ساختگی؛ ٤) شاعر، ناظم شعر.

هەڵبەست: هەڵبەس ف نگا: هەڵبەس.

هەڵ بەستراو: ١) توندو قایم کراو؛ ٢) شکستی پێکەوەنوسێنراو؛ ٣) بادراوی ژیشو؛ ٤) قسەی سەربەخۆ؛ ٥) بەندی داندراو لە پێش ئاوی جۆگەو چەم ف ١) محکم شده؛ ٢) شکسته‌بندی شده؛ ٣) پرز تاب داده بر پارچه؛ ٤) سخن بی‌اساس و ساختگی؛ ٥) سدّ ایجاد شده بر نهر و رودخانه.

هەڵ بەستن: ١) دابەستن، قایم کردن؛ ٢) بادانی ژیشو؛ ٣) شێعر دروست کردن؛ ٤) قسەسازکردن؛ ٥) بەند دروست کردن لەبەر ئاو ف ١) محکم و استوار کردن؛ ٢) تاب دادن پرز پارچه؛ ٣) به نظم درآوردن کلام؛ ٤) حرف درآوردن؛ ٥) سدّ بستن جلو آب.

هەڵ بەستنەوە: شکستەبەندی شکاو کردن ف شکسته‌بندی کردن.

هەڵبەستە: ١) بوختان؛ ٢) بەشێعر گوتراو ف ١) بهتان؛ ٢) منظومهٔ شعر.

هەڵبەسە: هەڵبەستە ف نگا: هەڵبەستە.

هەڵ بەسیاگ: هەڵ بەستراو ف نگا: هەڵ بەستراو.

هەڵپ: ١) تەماح؛ ٢) بەلەو لەز ف ١) طمع؛ ٢) شتاب.

هەڵپاچ: بڕین بە مقەست ف چیدن با قیچی.

هەڵ پاچان: ١) هەڵپاچ؛ ٢) گیایەکە بۆ دەرمانی کەجەلی دەبێ ف ١) با قیچی بریدن؛ ٢) گیاهی است دارویی.

هەڵ پاچراو: قەیچی کراو ف بریده با قیچی.

هەڵ پاچین: هەڵپاچ ف با قیچی بریدن.

هەڵپچڕ: ۱) لەسەر لادراو بەنەوژم: (فوتو سەری **هەڵپچڕاوە**)؛ ۲) لەبەریەكچوونی نەفەڵ [ف] ۱) سرپوش برداشتن با فشار؛ ۲) بر دربدە شدن بخیە.

هەڵپچڕان: هەڵپچڕ [ف] نگا: هەڵپچڕ.

هەڵپچڕاندن: ۱) لەسەر لاگرتنی پێوەنووساو؛ ۲) دادڕینی نەقەڵ لێدراو [ف] ۱) برکندن درپوش؛ ۲) بردربدن بخیە.

هەڵپچڕاو: ۱) سەرلەسەر لاگیراو؛ ۲) دادڕاوی نەفەڵ لێدراو [ف] ۱) سرپوش برداشتە شدە؛ ۲) بخیەزدە دربدە شدە.

هەڵپچڕاوە: جێگەی دڕاو لەجێی نەفەڵان [ف] جای بردربدە.

هەڵپچڕاوی: هەڵپچڕاوە [ف] جای برردیدە.

هەڵپچڕكان: پسانی گەڵاو ڵك لە ڕوەك [ف] گسستن برگ و شاخە از گیاە.

هەڵپچڕكاندن: پساندنی گەڵاو ڵك [ف] گسلانیدن شاخە و برگ.

هەڵپچڕین: ۱) سەرلەسەر لابردن بەزۆر؛ ۲) دادڕینی نەقەڵ لێدراو [ف] ۱) سرپوش برداشتن با فشار؛ ۲) بخیەزدە را برردیدن.

هەڵپچكڕان: هەڵپچڕان [ف] نگا: هەڵپچڕان.

هەڵپچكڕاندن: هەڵپچڕاندن [ف] نگا: هەڵپچڕاندن.

هەڵپچكڕاو: هەڵپچڕاو [ف] نگا: هەڵپچڕاو.

هەڵپچكڕین: هەڵپچڕین [ف] نگا: هەڵپچڕین.

هەڵپچوڕكان: هەڵپچڕكان [ف] نگا: هەڵپچڕكان.

هەڵپچوڕكاندن: هەڵپچڕكاندن [ف] نگا: هەڵپچڕكاندن.

هەڵپرتاندن: دەركردن بە سووكایەتی [ف] دك كردن با اهانت.

هەڵپرچان: ڕفان لەنكاو [ف] ربودن یا ربودەشدن ناگهانی.

هەڵپرچانن: ڕفاندنی لەنەكاو [ف] ربودن ناگهانی.

هەڵپڕژان: ۱) بڵندبوونی تنۆكەئاو لە عەرزەوە؛ ۲) برینی لە خۆ دەگژراكردن [ف] ۱) جهش قطرات آب؛ ۲) كنایە از گلاویز شدن برای جنگ.

هەڵپڕژاندن: ئاو بەرەوبالا پڕژاندن [ف] آب رابە بالا پرتاب كردن.

هەڵپڕژانن: ئاو بەرەوبالا بڕژاندن، هەڵپڕژاندن [ف] نگا: هەڵپڕژاندن.

هەڵپروان: بەوردی ڕژانەخوار، پریوان [ف] ریزەریز، ریختن از بالا.

هەڵپرواندن: بەوردی ڕژاندنەخوار، پریواندن [ف] ریز ریز از بالا ریزش دادن

هەڵپروانن: هەڵپرواندن [ف] نگا: هەڵپرواندن.

هەڵپرۆز: ۱) سوونانی موو بە ئاگر؛ ۲) برینی لە پەلەو لەز ۱) سوختن مو با آتش؛ ۲) كنایە از عجلە و شتاب.

هەڵپرۆزان: سوونانی موو [ف] سوختن مو.

هەڵبرۆزاندن: سووناندنی موو [ف] سوزاندن مو.

هەڵپرۆزانن: سووناندنی موو [ف] سوزاندن مو.

هەڵپرۆزاو: مووی بەئاگر سووناو [ف] موی سوختە.

هەڵپرۆزقان: ۱) ڕفان لە دەستی كەسێ لەنكاو؛ ۲) ڕەنگپەڕین لەترسان و لە شتی نەكاو [ف] ۱) ناگهانی از دست كسی ربودە؛ ۲) رنگ باختن از ترس و رویداد ناگهانی.

هەڵپرۆزقانن: ۱) ڕفاندن لە دەست لەنكاو؛ ۲) بوونەهۆی ڕەنگپەڕینی كەسێ [ف] ۱) ربودن ناگهانی؛ ۲) سبب رنگ باختن كسی شدن.

هەڵپرۆزكان: هەڵپرۆزقان [ف] نگا: هەڵپرۆزقان.

هەڵپرۆزكاندن: هەڵپرۆزقانن [ف] نگا: هەڵپرۆزقانن.

هەڵپرۆزكانن: هەڵپرۆزقانن [ف] نگا: هەڵپرۆزقانن.

هەڵپرۆزكین: هەڵپرۆزقان [ف] نگا: هەڵپرۆزقان.

هەڵپرۆزیاگ: مووی سووزیاو [ف] موی سوختە.

هەڵپرۆسقان: هەڵپرۆزقان [ف] نگا: هەڵپرۆزقان.

هەڵپرۆسقاندن: هەڵپرۆزقانن [ف] نگا: هەڵپرۆزقانن.

هەڵپرۆسقانن: هەڵپرۆزقانن [ف] نگا: هەڵپرۆزقانن.

هەڵپرۆسقیان: هەڵپرۆسقان [ف] نگا: هەڵپرۆزقان.

هەڵپرۆكان: ۱) نیوەسوونانی پێست و شتی تر؛ ۲) هەڵپرۆزانی موو [ف] ۱) نیمسوزشدن؛ ۲) سوختن مو.

هەڵپرۆكاندن: ۱) سووتاندن كەم ناكورتێك؛ ۲) سووناندنی موو [ف] ۱) سوزاندن سطحی؛ ۲) سوزاندن مو.

هەڵپرۆكانن: هەڵپرۆكاندن [ف] نگا: هەڵپرۆكاندن.

هەڵپرۆكین: ۱) كەمێ سوونان؛ ۲) هەڵبرۆزان [ف] ۱) نیمسوزشدن؛ ۲) سوختن مو.

هەڵپریوان: هەڵپروان [ف] نگا: هەڵپروان.

هەڵپریواندن: هەڵپرواندن: (ئانەكە **هەڵپریوێنە**، گەنمەشامیم **هەڵپریواند**) [ف] نگا: هەڵپرواندن.

هەڵپزگران: هەڵپزكان، هەڵبزركان [ف] نگا: هەڵپزكان.

هەڵپسان: پسان بەهۆی كێشران بۆ سەرەوە [ف] گسستن بە سبب كشیدەشدن.

هەڵپساندن: كێشان بۆ سەرەوەو پساندن: (سەری چۆلەكەی **هەڵپساند**) [ف] بركشیدن و گسلانیدن.

هەڵپساو: قرتاو بەهۆی كێشران بۆ سەرەوە [ف] گسستە دراثر كشیدن.

هەڵپسێن: كەسێ كە شتێ دەكێشێتەسەرو دەیپسێنێ [ف] بركشندە گسلانندە.

هەڵپسێدراو: هەڵپساو [ف] نگا: هەڵپساو.

هەڵپسێنراو: هەڵپساو [ف] نگا: هەڵپساو.

هەڵپشافتن: پشاوتن، لە ناودەستنا گوشین [ف] فشردن و مچالەكردن.

هەڵپشافتی: پشاوتو [ف] مچالەشدە.

هەڵپشاوتن: هەڵپشافتن [ف] فشردن و مچالەكردن.

هەڵپشاوتە: گوشراو لە دەستنا [ف] مچالەشدە.

هەڵپشكووتن: ۱) لەپڕ پەیدابوون؛ ۲) گڕ بەرزەوەبوونی ئاگر؛ ۳) پەیدابوونی زیپكەی زۆر لە پێست [ف] ۱) ناگهان پدیدارشدن؛ ۲) زبانەكشیدن ناگهانی آتش؛ ۳) دمیدن جوشهای بسیار بر پوست.

هەڵپشێو: كەسێ كە شتێ لە ناودەستنا دەگوشێ و دەشێلێ [ف] مچالەكنندە و چلاننده.

هەڵپشێوراو: هەڵپشاوتە [ف] مچالەشدە.

هەڵپشێوە: فەرمان بە هەڵپشاوتن [ف] امر بە مچالەكردن.

هەڵپفان: ١) هەڵمسان، ماسین؛ ٢) بریتی لە نوزەبوون و باکردن لەزگان؛ ٣) هەلاتن و بەرزبوونەوەی هەویر ف ١) بادکردن، آماسیدن؛ ٢) کنایە از بسیار خشمگین شدن؛ ٣) برآمدن خمیر.

هەڵپفاندن: ١) ئاوساندن؛ ٢) نوزەکردن؛ ٣) هەڵهێنانی هەویر ف ١) نفخ دادن، متورّم کردن؛ ٢) خشمگین کردن؛ ٣) برآوردن خمیر

هەڵپفاو: باکردو ف بادکردە.

هەڵپفیان: هەڵپفان ف نگا: هەڵپفان.

هەڵپفباو: هەڵپفاو ف بادکردە.

هەڵپفیای: هەڵپفاو ف بادکردە.

هەڵپفین: هەڵپفان ف نگا: هەڵپفان.

هەڵپلو: کاری لابەلاو بێ‌فایدە ف کار بیهودە.

هەڵپلۆخان: داپلۆخان ف از هم دررفتن در اثر حرارت زیاد، لەشدن از گرما.

هەڵپلۆخـانـدن: بوونەهۆی داپلۆخان: (ئاوی کولاوی بێداکرد هەڵی پلۆخاند) ف لەکردن بەوسیلۀ حرارت.

هەڵپلۆخاو: لەبەربەك چوگ لە تینی ئاگر: (گۆشتەکە **هەڵپلۆخاوە**) ف از هم دررفتە و لەشدە دراثر حرارت زیاد.

هەڵپلۆخین: هەڵپلۆخان، داپلۆخان ف نگا: داپلۆخان.

هەڵپلۆسکان: گیان‌دان، لە ژیان بێ‌بەش بوون ف مردن، جان دادن.

هەڵپلۆسکانن: مراندن ف میراندن.

هەڵپلۆسکیاگ: مرێندراو ف کشتە شدە.

هەڵپلۆسکیان: گیان‌دان ف جان دادن.

هەڵپوقین: هەڵتۆقین، هەڵتۆقان ف نگا: هەڵتۆقان.

هەڵپـە: ١) پەلـە؛ ٢) تەمـاح؛ ٣) هەنـاسەدانی سەگ لەگەرمان ف ١) شتاب؛ ٢) آز، شره؛ ٣) لەلەزدن سگ از گرما.

هەڵپـەڕ: ١) بزوتن بە نەکـان: (هـەڵپـەڕ داپـەڕت نیە)؛ ٢) بەرەوژوور هەڵبەزین ف ١) جنبش و تکان؛ ٢) جست و خیز.

هەڵپەڕا: بەرەوژوور خۆی حەوادا ف جهید.

هەڵپەڕان: خۆحەوادان بەتوندی ف جهیدن، جهش.

هەڵپەڕاندن: رەقساندن ف رقصانیدن.

هەڵپەرتـاوتـن: ١) پەرتـاوتـن، لکـەدار پەڕانـدن؛ ٢) بریتـی لە رێك‌وپێك کردنی شتی نارێك: (ئـاومالەکە **هەڵپەرتیوە**) ف ١) هرس کردن؛ ٢) پیرایە، تنظیم.

هەڵپەڕداپەڕ: ١) هاتوچوی بە پەلەپەل؛ ٢) بریتی لە کۆشش و نەفالای زیرەکانە ف ١) جست‌وخیز؛ ٢) کنایە از نشاط در کار.

هەڵپەرست: کەسێ کە بۆ قازانجی خۆی گوێ نادانە پەیمان و بەڵێن ف فرصت طلب.

هەڵپەڕکێ: رەقس و سەما ف رقص.

هەڵپەڕوداپەڕ: هەڵپەڕداپەڕ ف نگا: هەڵپەڕداپەڕ.

هەڵپەڕین: سەماکردن، رەخسین ف رقصیدن.

هەڵپەڕێن: رەقس پێ کەر ف رقصانندە.

هەڵپەز: منالدان، تۆڵدان ف بچەدان، رحم.

هەڵپەسـارتن: ١) شتێ بە شتێکـەوە پاڵـدان: (ئـەوگەسکـە بە دیوار **هەڵپەسێرە**)؛ ٢) بریتی لە لەکـارخستن و چاوەنـوڕاگرتن ف ١) تکیەدان چیزی بە چیزی دیگر؛ ٢) کنایە از معلّق کردن از کار.

هەڵپەسارتو: ١) پاڵ بەشتێکەوە دراو؛ ٢) بێکارکراوی بەئامانەتی ف ١) تکیە بر چیزی دادە؛ ٢) معلّق شدە از کار.

هەڵپەسارتە: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵپەساردن: هەڵپەسارتن ف نگا: هەڵپەسارتن.

هەڵپەساردو: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵپەساردە: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵپەسێران: ١) بەشتێکـەوە پاڵدران؛ ٢) بریتی لە بێکـارکـران و چاوەنوڕکران ف ١) تکیە بە چیزی دادە شدن؛ ٢) کنایە از معلّق شدن از کار.

هەڵپەسێراو: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵپەقژین: مچوڕك پێداهاتن و لەرزین ف چندش و تیرکشیدن اندام.

هەڵپەل: داری هەڵپەرتاوتو ف هرس شدە.

هەڵپەلە: ١) کاری لابەلاو بێ‌فایدە؛ ٢) وڕاوە ف ١) کار بیهودە؛ ٢) هذیان.

هەڵپەنمان: ١) هەڵمسان، هەڵپفان؛ ٢) راپەڕین لە خەو لەنکاو ف ١) بادکردە، آماسیدە؛ ٢) ناگهان از خواب پریدن.

هەڵپەنمانن: ١) هەڵمساندن، هەڵپفاندن؛ ٢) لەپڕ لەخەو راپەڕاندن ف ١) آماسانیدن؛ ٢) یکهو از خواب بیدارکردن.

هەڵپەنمین: ١) هەڵپەنمان؛ ٢) راچڵەکین ف ١) نگا: هەڵپەنمان؛ ٢) یکە خوردن.

هەڵپەهەڵپ: هەناسەدانی زۆری سەگ لەگەرمان ف لەلەزدن بیاپی سگ از شدّت گرما.

هەڵپیت: پەرتاوتن، هەڵپەرتاوتن ف هرس و پیرایۀ درخت.

هەڵپیتـانـدن: لك‌پەرتاندن و جوان کردنی دار، هەڵپەرتاوتن ف هرس کردن و پیرایش درخت.

هەڵپێچ: ١) لە خوارە بۆ سەرەوە بەسـەریەکـا پێچـان؛ ٢) جۆری تاواڵ کراسی ژنانە: (دەرپێی **هەڵپێچی** دەبەردایە) ف ١) ورمالیدن؛ ٢) نوعی شلوار زنانە.

هەڵپێچان: ١) هەڵپێچ، بەسەریەکا پێچان بۆ سەرەوە؛ ٢) زۆربۆهێنان و گەڕنێ هالاندن: (**هەڵی پێچاوم** جلکی دەوێ)؛ ٣) پێچانەوەی دۆڵمەی ئاپراغ؛ ٤) بادانی ڕیشو ف ١) ورمالیدن؛ ٢) با اصرار وادار کردن؛ ٣) پیچیدن دلمۀ برگ مو؛ ٤) تاب دادن پرز کنارۀ لباس.

هەڵپێچـاو: ١) لە خوار بۆ سەر پێچ‌دراو؛ ٢) زۆربـۆهـاتـو لە لایەن کەسێکەوە؛ ٣) نوشتاوەی ئاپراغ؛ ٤) ریشوی بادراو ف ١) ورمالیدە؛ ٢) زیرفشار قرار گرفتە؛ ٣) دلمۀ پیچیدە؛ ٤) پرز تاب‌خوردە.

هەڵپێچراو: هەڵپێچاو ف نگا: هەڵپێچاو.

هەڵپێچرای: هەڵپێچاو ف نگا: هەڵپێچاو.

هەڵپێچیاگ: هەڵپێچاو ف نگا: هەڵپێچاو.

هەڵپێچیان: هەڵپێچان ف نگا: هەڵپێچان.

هەڵ پێك: داخـران. بەسـەریەكـاهـاتنی دولای درگاو پەنجەرەو... ف بستەشدن. برهم آمدن و جفت شدن در و پنجره و....

هەڵ پێكان: داخستن. بەسەریەكا جوت كردن: (درگاكە **هەڵ پێكە**) ف بستن. برهم آوردن. جفت كردن.

هەڵ پێكانن: هەڵ پێكان ف نگا: هەڵ پێكان.

هەڵ پێكران: هەڵ پێك ف نگا: هەڵ پێك.

هەڵ پێكراو: داخراو. پێوەدراو ف بسته. برهم آمده. جفت شده.

هەڵ پێكباگ: هەڵ پێكراو ف نگا: هەڵ پێكراو.

هەڵپین: هەناسەسواری سەگ لەگەرمان ف تنگی نفس سگ از شدت گرما.

هەڵتاش: ناشین بەرەوژور ف تراشیدن از پایین به بالا.

هەڵ تاشان: هەڵتاش ف نگا: هەڵتاش.

هەڵ تاشین: هەڵتاش ف نگا: هەڵتاش.

هەڵ تاواندن: عەزم كردن. هەزم كردن ف هضم كردن.

هەڵ تاوین: هەزم، عەزم ف هضم.

هەڵ تاوێن: هـەزم كەر: (ورگی من بەردیـش **هەڵ نەتـاوێنێ**) ف هضم كننده.

هەڵ تزاندن: دەركردن بە سوكایەتی ف راندن با اهانت.

هەڵ تزانن: هەڵ تزاندن ف راندن با اهانت.

هەڵ ترنگانن: سڵ بوون و خو زبزكردن ف رمیدن و ترسیدن.

هەڵ تروشكان: قـونەڵنس دان، لەسـەر چینچـك رونیشتـن ف چمباتمه نشستن.

هەڵ تروشكاندن: لەسەر چینچك دانیشاندن ف چمباتمه نشانیدن.

هەڵ تروشكانن: هەڵ تروشكاندن ف چمباتمه نشانیدن.

هەڵ تروشكاو: لەسەر چینچك نیشتو ف چمباتمه نشسته.

هەڵ تروشكین: هەڵ تروشكان ف چمباتمه نشستن.

هەڵ تروشەكان: هەڵ تروشكان ف چمباتمه نشستن.

هەڵترە: لاچو لەبەر چاوم، وەدەركەوە ف گم شو.

هەڵ ترەكـان: ١) ترەكـان. تەقـاندن؛ ٢) دەرزیێ بردن ف ١) منفجر كردن؛ ٢) شكافتن.

هەڵ ترەكیـان: هەڵ ترەكان ف نگا: هەڵ ترەكان.

هەڵ تلۆپان: تۆپین. كەوتنین ف مردن نجس، سَقط شدن.

هەڵ تلۆپین: هەڵ تلۆپان ف مردن نجس.

هەڵ تلیشان: لەبەریەك چوون، لە سەر بو خوار دادران ف از بالا به پایین دریده شدن.

هەڵ تلیشاندن: لەبەریەك بردن، دادڕین ف ورشكافتن. وردریدن.

هەڵ تلیشانن: هەڵ تلیشاندن ف ورشكافتن، وردریدن.

هەڵ تلیشاو: لە سەر تا خوار دادراو ف وردریده، ورشكافته.

هەڵ توتـان: هەڵ تروشكـان. قونـەڵنس دان: (كـوچـك **هەڵ توتـا**) ف چمباتمه نشستن.

هەڵ توترین: هەڵ توتان ف چمباتمه نشستن.

هەڵ توتەكان: هەڵ توتان ف چمباتمه نشستن.

هەڵ توتەكاو: هەڵ تروشكاو ف چمباتمه نشسته.

هەڵ توتەكیو: هەڵ تروشكاو ف چمباتمه نشسته.

هەڵ توتێ: لەسەر چینچك دانیشە ف چمباتمه بنشین.

هەڵ توڕان: ١) بەلەفیرە. زگەشۆرە؛ ٢) جوونەهاویشتن ف ١) اسهال؛ ٢) جفتك پرانی.

هەڵ توڕانـدن: ١) جوونـەهـاویشتن و قنـگ بەرزكردنەوە؛ ٢) فڕاندن. زگ چوون ف ١) رمیدن و جفتك پراندن؛ ٢) اسهال شدن.

هەڵ توڕانن: هەڵ توڕاندن ف نگا: هەڵ توڕاندن.

هەڵ توروشكان: هەڵ تروشكان ف چمباتمه نشستن.

هەڵ توروشكین: هەڵ تروشكان ف چمباتمه نشستن.

هەڵتوز: جوونەهاویشتن و فوشفی بوون ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵتوز: هەڵتوز ف نگا: هەڵتوز.

هەڵ توزاندن: هەڵتوزكردن ف جفتك پراندن و رمیدن.

هەڵ توزاندن: هەڵ توزاندن ف نگا: هەڵ توزاندن.

هەڵ توقـان: ١) قیتـەوەبـوون: (كـارگ **هەڵ توقی**، بەرد لە سەرم درا **هەڵ توقیوە**)؛ ٢) لە بەرزیەوە تەقـانـدن: (دەمـانچـەی بەسـەردا **هەڵ توقاند**) ف ١) بیرون زدن؛ ٢) از بالا تركانیدن.

هەڵ توقـانـدن: ١) قیتـەوەكـردن؛ ٢) تەقـاندن ف ١) برجسته كردن، برآوردن؛ ٢) تركاندن.

هەڵ توقانن: هەڵ توقاندن ف نگا: هەڵ توقاندن.

هەڵ توقاو: بەرزو قیتەوە بوگ ف برآمده از سطح، بیرون زده.

هەڵ توقیاگ: هەڵ توقاو ف نگا: هەڵ توقاو.

هەڵ توقیان: هەڵ توقان ف نگا: هەڵ توقان.

هەڵ توقین: هەڵ توقان ف نگا: هەڵ توقان.

هەڵ توقیو: هەڵ توقاو ف نگا: هەڵ توقاو.

هەڵ تەزبنەوە: ڕاپەڕین، شورش كردن ف قیام، نهضت.

هەڵ تەقـان: ١) لەبـەریەك چوون: (خانوەكە **هەڵ تەقاوە**)؛ ٢) دادڕانی درواو؛ ٣) توسـی یەك هانـن ف ١) ازهم گسستن؛ ٢) جرخوردن بخیه زده؛ ٣) برخورد.

هەڵ تەقیان: هەڵ تەقان ف نگا: هەڵ تەقان.

هەڵ تەقین: هەڵ تەقان ف نگا: هەڵ تەقان.

هەڵتەك: هەڵ تەكان ف نگا: هەڵ تەكان.

هەڵ تەكـان: ١) لە خوار بو سـەر تێك چوون؛ ٢) بەرەژوورچوونی ئەندامی لەش: (جـاوی لێ **هەڵ تەكـانـد**، بروی **هەڵ تەكـانـد**، شان **هەڵ تەكێنە**)؛ ٣) داتەقاندنی دەغڵ و توتن: (توتنەكە **هەڵ تەكێنە**) ف ١) از پایین به بالا دررفتن و متلاشی شدن؛ ٢) بەبالا جستن اعضاء بدن؛ ٣) باددادن غلّه و....

هەڵ تەكاندن: ١) تێك و پێك دان: (بە بومبا خانوەكەی **هەڵ تەكاند**)؛ ٢) بلندكردن و بەرەژوور بردنی ئەندامی لەش: (بروی **هەڵ تەكاند**. شان **هەڵ تەكینـە**)؛ ٣) تەكـانـدنی شت: (بـەرەكـە **هەڵ تەكینـە**)؛ ٤) داتەقاندنی دەغڵ و... ف ١) متلاشی كردن؛ ٢) بالا انداختن اعضاء بدن؛ ٣) تكانیدن؛ ٤) باددادن غلّه و....

هەڵ تە کانن: هەڵتەکاندن ف نگا: هەڵتەکاندن.

هەڵتـەك و پەڵتەك: بە لوفاوی دریژو بەپەلە رۆیشتن، قەترەکردن ف با گامهای بلند و با شتاب رفتن.

هەڵتەك و دەڵتەك: هەڵتەك و پەڵتەك ف با گامهای بلند و با شتاب رفتن.

هەڵتەك هەڵتەك: بە پشوولەسەرخۆ بی هانن ف سلانەسلانە راەرفتن.

هەڵ تە کیان: هەڵتەکان ف نگا: هەڵتەکان.

هەڵ تە کین: هەڵتەکان ف نگا: هەڵتەکان.

هەڵ تە کێن: ١) لەبـەربەك بەر؛ ٢) بلندکەری ئەندام؛ ٣) نەکێنی بەرەو لێفەو... ف اسم فاعل «هەڵتەکاندن».

هەڵ تە کێنـــە: ١) فەرمـــان بە هەڵتەکـــانـدن؛ ٢) هەڵتەکێن: (کلك هەڵتەکێنە) ف ١) امر بە «هەڵتەکاندن»؛ ٢) بالا برندە، جنباننده.

هەڵتیز: هەڵنۆز ف نگا: هەڵتۆز.

هەڵ تیزان: هەڵنۆزان ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵ تیزاندن: هەڵنۆزاندن ف جفتك پراندن و رمیدن.

هەڵ تیقان: هەڵبەزین بۆ بازی کردن ف بازی کردن و جست وخیز.

هەڵجاندن: پەرەکردن بە هەلاج ف زدن پنبه و پشم.

هەڵ جۆزان: هەڵنۆزان ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵ جۆزانن: هەڵنۆزاندن ف جفتك پراندن و رمیدن.

هەڵ جۆزین: هەڵنۆزان ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵ جۆزین: حەیوانی جۆنەهاویژو سڵ ف حیوان جفتك پران و رموك.

هەڵجەر: خێل، چاوخوار ف لوچ، احول.

هەڵ چیپاندن: ئامادەکردن بە نیواونیوی، گەلاڵەکردن ف کم و بیش آمادەکردن.

هەڵچ، کارگە، کوارگ ف قارچ.

هەڵ چڕان: ١) هـەڵپچڕان؛ ٢) دڕان ف ١) نگا: هـەڵپچڕان؛ ٢) دریدەشدن.

هەڵ چڕاندن: هەڵپچڕاندن ف نگا: هەڵپچڕاندن.

هەڵ چڕاو: هەڵپچڕاو ف نگا: هەڵپچڕاو.

هەڵ چرچـــان: ١) چرچ و لۆچ تێکەوتـــن؛ ٢) سیس بوون ف ١) چین برآوردن؛ ٢) پژمردەشدن.

هەڵ چرچاو: ١) چـرچ بوگ؛ ٢) سیس بوگ ف ١) پـرچین شده؛ ٢) پژمرده شده.

هەڵ چرچیاگ: هەڵچرچاو ف نگا: هەڵچرچاو.

هەڵ چڕین: هەڵبچڕین ف نگا: هەڵپچڕین.

هەڵـچـن: ١) کەسـێ کە شت لەســەریەك دادەنێ؛ ٢) زەمینێ کە ناو هەڵدەمژێ ف ١) برهم چینن؛ ٢) زمینی که آب را زود می‌مکد.

هەڵ چناو: لەسەر یەك کەڵەکەکراو ف برهم نهاده شده، انباشته شده.

هەڵ چنراو: هەڵچناو ف انباشته.

هەڵچنك: قاقەزی مەرەکەف هەڵچین ف کاغذ خشك کن.

هەڵ چنیاگ: هەڵچناو ف برهم نهاده شده، انباشته شده.

هەڵ چنین: ١) لەسەریەك بە بلندی کەڵەکەکردن؛ ٢) مژینی ئاو بۆ زەوی ف ١) برهم انباشتن؛ ٢) مکیدن زمین آبرا.

هەڵچـو: ١) بە دار بان بە شاخـا سەرکـەوتو؛ ٢) کولاوی سەررێژکردو: (شیرەکە هەڵچوە)؛ ٣) هەراش، زۆ گەورەبوگ: (منالێکی هەڵچوە)؛ ٤) بێ فکر لە کاردا، سەرەڕۆ؛ ٥) بلندبوونەوە: (دار تا عاسمان هەڵچوە) ف ١) بالارفتـه، صعـودکـرده؛ ٢) جوشیدهٔ سر رفتـه؛ ٣) بالنده؛ ٤) خودسر درکارها؛ ٥) مرتفع شده، بالارفته.

هەڵچـۆ: ١) کەسێ کاری سەربەخۆ دەکا؛ ٢) فەرمان بە ئامادەبوون بۆ شەق نێ هەڵـدان؛ ٣) فەرمـانـه بە سەرکەوتن لە دارو بەرزایی ف ١) خودسـر درکـار؛ ٢) امـر بە آمادەشدن برای نیپاخوردن؛ ٣) امر بە بالارفتن از بلندی.

هەڵ چۆڕان: ناخرنتۆك رژان ف تا آخر بن قطره چکیدن.

هەڵ چۆڕاندن: دوامین نتۆك رژاندن ف ریختن آخر بن قطره.

هەڵ چۆڕاو: هیچ نیانەماو لە تراو ف نهی شده از آب و مایع.

هەڵ چۆڕیان: هەڵچۆڕان ف نگا: هەڵچۆڕان.

هەڵ چۆڕین: هەڵچۆڕان ف ریزش آخرین قطره.

هەڵ چۆڕیو: هەڵچۆڕاو ف نهی شده از مایع.

هەڵ چۆقان: ١) چۆقان لەسەر ئاگر؛ ٢) لەرزین لەسەرمان؛ ٣) لەرزین لەبـەر نۆبـەتێ ف ١) صدای روغن نفبده؛ ٢) لرزش از سرمـا؛ ٣) لرزش از تب و لرز.

هەڵ چۆقاو: قاڵکراو ف نفیده، روغن نفبده.

هەڵ چۆقین: هەڵچۆقان ف نگا: هەڵچۆقان.

هەڵ چۆقیو: هەڵچۆقاو ف روغن نفبده.

هەڵ چوون: ١) دەبـــالاکـــردن؛ ٢) لە بلـنـد سەرکـەوتن؛ ٣) ئامـادەی نێ هەڵـدان بوون؛ ٤) سەررێژکـردنی کولاو لەسەر ئاگر؛ ٥) دابوون بۆ بەسەر پشنا بازدان؛ ٦) برێتی لە توڕەبوون ف ١) سر بع رشد کردن؛ ٢) از بلنـدی بالا رفتن؛ ٣) آمادهٔ نیپاخوردن شدن؛ ٤) سررفتن مایع جوشان؛ ٥) خم شدن برای پرش همبازی؛ ٦) کنابه از خشمگین شدن.

هەڵچە: ١) عەلوکە، ئالوچە؛ ٢) دابە لە کابە؛ ٣) حازر بە بۆ نێ هەڵدان؛ ٤) لە بلنـدی سەرکەوە: (بەودارە هەڵچە) ف ١) آلوچه؛ ٢) خم شو برای پرش؛ ٣) آمادهٔ تیپاخوردن باش؛ ٤) از بلندی بالارو.

هەڵ چەرخ: وەرسووڕ، زڤر ف چرخش.

هەڵ چەرخان: وەرسووڕان، زڤرین ف ورچرخیدن.

هەڵ چەرخاندن: وەرسووڕاندن ف ورچرخاندن.

هەڵ چەرخیان: هەڵچەرخان ف ورچرخیدن.

هەڵ چەرخین: هەڵچەرخان ف ورچرخیدن.

هەڵ چەقـان: ١) تێ ڕۆچـــوون؛ ٢) دەنـاو فوڕ ڕاکـران ف ١) خلیدن، فرورفتن؛ ٢) درگل فروشدن.

هەڵ چەقـانـدن: ١) تێ ڕۆکردنی دەرزی و درۆ؛ ٢) دە قوڕ ڕا کردن ف ١) خلانیدن؛ ٢) در زمین فروکردن.

هەڵ چەقاو: ١) ڕۆچوونی شتی سەرتیژ؛ ٢) دەزەوی ڕاکراو ف ١) خلیده؛ ٢) فروشده در زمین.

هەڵ چەقین: هەڵچەقان ف نگا: هەڵچەقان.

هەڵچەقیو: هەڵچەقاو ف نگا: هەڵچەقاو.

هەڵخران: وەبەر ناو دران بۆ وشك بوونەوە ف پهن کردن در آفتاب برای خشك شدن.

هەڵخڕان: بزوان، هەڵتەکانی دەفریٰ کە شتی زۆری وردی تێدابە: (جەوالی گوێز هەڵخڕێنە) ف تکان خوردن ظرف، یا جعبه با محتویات ریز.

هەڵخڕاندن: ۱) تەکان پێدان و بزواندنی دەفری پڕ لە شتی ورد؛ ۲) برینی لە هانەدان و فریودان؛ ۳) لەناو دەستا خڕ هەڵدان ف ۱) تکان دادن ظرف یا جعبه با محتویات ریز؛ ۲) کنایه از تحریك و فریب دادن؛ ۳) دردست گرد کردن.

هەڵخڕانن: هەڵخڕاندن ف نگا: هەڵخڕاندن.

هەڵخراو: بەرناودراو بۆ وشك بوون ف پهن شده در آفتاب برای خشك شدن.

هەڵخڕاو: ۱) دەفری پڕ لە وردەشت تەکان پێدراو؛ ۲) فریودراو؛ ۳) دنەدراو ف ۱) ظرف یا جعبهٔ محتوی خردەریز تکان خوردە؛ ۲) فریب خوردە؛ ۳) تحریك شده.

هەڵخرباگ: هەڵخراو ف نگا: هەڵخراو.

هەڵخڕباگ: هەڵخڕاو ف نگا: هەڵخڕاو.

هەڵخریان: هەڵخران ف نگا: هەڵخران.

هەڵخڕیان: هەڵخڕان ف نگا: هەڵخڕان.

هەڵخز: بە خشکە بەرەوژوورچوون ف به بالا خزیدن.

هەڵخزان: هەڵخز ف به بالا خزیدن.

هەڵخزیان: هەڵخزان ف نگا: هەڵخزان.

هەڵخزین: هەڵخزان ف نگا: هەڵخزان.

هەڵخستن: ۱) بۆ سەرەوە فڕێدان: (خشت هەڵخستن بۆ بەنا)؛ ۲) بەرناودان بۆ وشك بوون؛ ۳) چوێبەتی بیچمی دروست کراو: (خانووەکەی باش هەڵخستوە)؛ ۴) دەرهاویشتنی دەغل لە شەختە؛ ۵) جوونەهاویشتن: (لەفە هەڵدەخاتەوە)؛ ۶) گوێ راگرتن بۆ بیستن ف ۱) بەبالا پرتاب کردن؛ ۲) پهن کردن در آفتاب؛ ۳) طرح ریزی؛ ۴) براندازی غلّه از سرما؛ ۵) جفتك پراندن؛ ۶) گوش فرادادن.

هەڵخستنەوە: ۱) جوونەهاویشتن؛ ۲) سەماو خۆ حەوادان لە خۆشیان ف ۱) جفتك پراندن؛ ۲) پایکوبی و جست و خیز از شادی.

هەڵخشان: هەڵخزان ف بەبالا خزیدن.

هەڵخشیان: هەڵخزان ف بەبالا خزیدن.

هەڵخشین: هەڵخزان ف بەبالا خزیدن.

هەڵخلان: هەڵخڕان ف نگا: هەڵخڕان.

هەڵخلاندن: هەڵخڕاندنی دەفری پڕ لە شتی ورد ف تکان دادن ظرف محتوی خردەریز.

هەڵخلانن: هەڵخلاندن ف نگا: هەڵخلاندن.

هەڵخلەتان: فریوخواردن ف فریب خوردن.

هەڵخلەتاندن: خاپاندن ف فریب دادن.

هەڵخلەتاو: خاپاندی، فریودراو ف فریب خوردە.

هەڵخلەتێن: خاپینۆك ف فریبکار.

هەڵخلەتێنە: هەڵخلەتێن: (شوان هەڵخلەتێنە) ف فریبکار.

هەڵخلیسك: جێگەی لووسی سەهۆڵاوی ف لیزگاه.

هەڵخلیسکان: شەمتین ف لغزیدن.

هەڵخلیسکاندن: ۱) هەڵخلیسکان؛ ۲) بوونەهۆ بۆ شەمتینی بەکێ ف ۱) لغزیدن؛ ۲) لغزاندن.

هەڵخلیسکاو: شەمتی ف لغزیده.

هەڵخلیسکین: خلیسکان، شەمتین ف لغزیدن، لیزخوردن.

هەڵخلیسکێن: ۱) بازی شەمتین؛ ۲) جێگەی خلیسك ف ۱) سرسره بازی؛ ۲) جای لیزخوردن.

هەڵخلیسکێنە: هەڵخلیسکێن ف نگا: هەڵخلیسکێن.

هەڵخواز: هەلپەرست ف فرصت طلب.

هەڵخوراندن: خوراندن لەخوارەوە بۆ سەرەوە: (لاقت هەڵمەخورێنە) ف خاراندن از پایین به بالا.

هەڵخورانن: هەڵخوراندن ف نگا: هەڵخوراندن.

هەڵخۆزان: هەڵچوون بەرەوبالا ف بالارفتن از.

هەڵخۆزانن: بۆ بالا کێشان ف به بالا کشیدن.

هەڵخۆزتن: هەڵخۆزان ف بالارفتن از.

هەڵخۆزین: هەڵخۆزان ف بالارفتن از.

هەڵخۆستن: هەڵخۆزان ف بالارفتن از.

هەڵخوشان: ۱) تێکچوونی کار: (کارە کەمان لێ هەڵخوشا)؛ ۲) بەدەمدا چوونەوە ف ۱) بهم خوردن کار، خراب شدن کار؛ ۲) رد کردن گفتار کسی.

هەڵخول: گەڕان و سووڕانی زۆر ف چرخش و گردش زیاد.

هەڵخولان: هەڵخول ف چرخش و گردش زیاد.

هەڵخولاندن: گەڕاندن و سووڕاندن ف چرخانیدن و گردانیدن.

هەڵخوێنن: ۱) بەگوێدا خوێندن، زۆر نسحەت کردن؛ ۲) پێدا کاڵان ف ۱) اندرز بسیار گفتن، درگوش کسی زیاد خواندن؛ ۲) با عتاب سرزنش کردن.

هەڵخوێندن: هەڵخوێنن ف نگا: هەڵخوێنن.

هەڵخە: ۱) بدە بەرناو بۆ وشك بوون؛ ۲) راگرە بۆ بیستن: (گوێ هەڵخە)؛ ۳) نامادەی سزای دوواندن بە: (خۆت هەڵخە با سواری پشتت بم)؛ ۴) بۆ بالا باوێژە: (تۆ خشت بۆ وەستا هەڵخە) ف صیغهٔ امر از «هەڵخستن».

هەڵخەلەتان: هەڵخلەتان ف فریب خوردن.

هەڵخەلەتاندن: هەڵخلەتاندن، خاپاندن ف فریب دادن.

هەڵخەلەتاو: فریودراو، خاپاندی ف فریب خوردە.

هەڵخەلەتێن: خاپینۆك ف فریبکار.

هەڵخەلەتێنە: خاپینۆك ف فریبکار.

هەڵداشتن: لە بەرزەوە فڕێدان: (میزی هەڵداشت، خشتی هەڵداشت) ف از بالا انداختن، ازبلندی پرت کردن.

هەڵدان: ۱) بەرەوبالا فڕێدان؛ ۲) لێدان بە شاخ و شەق:

(شەقوٚنیٚ هەڵدان)؛ ۳) بڵندکردن و دامەزراندنی چادر؛ ۴) مەحەت‌کردن؛ ۵) قسە دەست‌پیٚ‌کردن: (لەجوابا **هەڵی‌دابە**)؛ ۶) دەفر لە ناویٚ‌ڕاکردن: (دەناوی **هەڵدە**)؛ ۷) تیٚ‌وەردانی ئاو لە دەفر؛ ۸) گونینی ناو: (ناوان **هەڵدە** بزانین کیٚ‌بو)؛ ۹) گەشەکردن: (شیناوەردەکەت **هەڵی‌داوە**)؛ ۱۰) پابەبەرزبوون: (کاورا **هەڵی‌داوە**)؛ ۱۱) بار خستنەسەر بارەبەر؛ ۱۲) زانینی نەوەچیە: (مەتەڵوٚکە **هەڵدان**)؛ ۱۳) خوٚنیشاندان: (کارگ سەری **هەڵدا**، کاکم لە ناسوٚ سەری **هەڵدا**)؛ ۱۴) باکردنە‌ناو، فوٗدان: (گوٚیٚت **هەڵدە**) ف ۱) بەبالا برت کردن؛ ۲) زدن با شاخ یا نیپا؛ ۳) برپا کردن چادر؛ ۴) ستایش؛ ۵) سخن آغازکردن؛ ۶) با کاسە آب از چشمە یا منبع برکشیدن؛ ۷) آب در ظرف گرداندن؛ ۸) نام گفتن؛ ۹) شکوفا شدن؛ ۱۰) ترقّی کردن؛ ۱۱) بار بر پشت باربر انداختن؛ ۱۲) چیستان و معمّا را حلّ کردن؛ ۱۳) سر برآوردن، دردید قرار گرفتن؛ ۱۴) بادکردن، دمیدن.

هەڵدانەوە: ۱) بەرەوژوٗربردن: (پەنجەرەکە **هەڵدەوە**، پەردەی **هەڵداوە**)؛ ۲) شین‌بوٗنەوە دوای بڕین؛ ۳) گەڕانەوەی نەخوٚشی؛ ۴) پەشیمان‌بوٗنەوە بوٚ شتیٚ: (سەرلەنویٚ **هەڵی‌داوەتەوە** و ماڵەکەی دەوینەوە) ف ۱) بالازدن، بالابردن؛ ۲) پس از قطع شدن سر برآوردن، رویش دوبارە؛ ۳) عودکردن بیماری؛ ۴) برای چیزی پشیمان شدن.

هەڵدران: ۱) چەقینران: (کە سێدارە **هەڵدران** زانیم شتیٚ هەیە)؛ ۲) بەرپاکران: (چادر **هەڵدران**) ف ۱) نصب شدن بر زمین؛ ۲) برپا شدن چادر و....

هەڵدڕان: تەواو دڕان ف جرخوردن، کاملاً پارە شدن.

هەڵدراو: ۱) چەقینراو؛ ۲) بەرپاکراو ف ۱) نصب شدە؛ ۲) برپا شدە.

هەڵدڕاو: جڕبردو، دڕاو ف جرخوردە، پارەشدە.

هەڵدراوە: کوٚگای بەسەریەکاکراو ف تودۀ برهم ریختە.

هەڵدڕاوە: جیٚگەی دادڕاو ف جای پارە شدە.

هەڵدرو: تەقەڵ‌دانی قەراغ ف بخیەزدن کنارەها.

هەڵدروان: تەقەڵ‌درانی قەراغ ف دوختەشدن کنارەها.

هەڵدرواندن: هەڵدروٗن ف نگا: هەڵدروٗن.

هەڵدرواو: تەقەڵ‌دراو لە کەنارەوە ف پارچۀ دوختەشدە از کنارەها.

هەڵدروٗن: هەڵدرو، دروٗنی چوارکەناری شتیٚ ف دوختن کنارەهای پارچە.

هەڵدڕەهەڵدڕ: زوٚر دادڕاو: (سێڵاو زەویەکەی **هەڵدڕەهەڵدڕ** کرد) ف بسیار دریدە شدە.

هەڵدریاگ: بەرپاکراو ف برپاشدە.

هەڵدڕیاگ: هەڵدڕاو ف پارەشدە.

هەڵدڕین: تەواو دڕین ف پارە کردن، بردریدن.

هەڵدڕیٚن: هەرشتیٚ دەدڕیٚنیٚ ف بردرندە.

هەڵدوٗر: هەڵدرو ف نگا: هەڵدرو.

هەڵدوران: هەڵدروان ف نگا: هەڵدروان.

هەڵدورانن: هەڵدروٗن ف نگا: هەڵدروٗن.

هەڵدوٗراو: هەڵدرواو ف نگا: هەڵدرواو.

هەڵدوریاگ: هەڵدرواو ف نگا: هەڵدرواو.

هەڵدوریان: هەڵدروان ف نگا: هەڵدروان.

هەڵدوریانن: هەڵدروان ف نگا: هەڵدروان.

هەڵدورین: هەڵدروٗن ف نگا: هەڵدروٗن.

هەڵدە: فەرمان بە هەڵدان ف صیغۀ امر از «هەڵدان».

هەڵدەرە: گوندیٚکە لە کوردستان بەعسی ویٚرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هەڵدیٚ: ۱) رادەکا، غاردەدا؛ ۲) مانگ و خوٚر و ئەستیٚرە دیٚنە بەرچاو؛ ۳) هەڤیر دەگاتیٚ؛ ۴) مدە تەواودەبیٚ: (وادەی قەرزەکەم دووڕوٚژی تر **هەڵدیٚ**، تەوژنە عددەی **هەڵدیٚ**)؛ ۵) دەزاندریٚ: (مەتەڵەکەتم بوٚ **هەڵدیٚ**) ف ۱) می‌دود؛ ۲) طلوع می‌کند؛ ۳) خمیر برمی‌آید؛ ۴) مدّت سرمی‌آید؛ ۵) معمّا حلّ می‌شود.

هەڵدیٚر: ۱) تاڤگە؛ ۲) جیٚگەی زوٚر بەرز و قیت لە شاخ و کیٚودا؛ ۳) کەسیٚ ئاو لە سەرەوە بەرەوخوار دەڕژیٚنیٚ ف ۱) آبشار؛ ۲) پرتگاە؛ ۳) آب ریزندە از بالا.

هەڵدیٚران: لە بەرزەوە فڕیٚدران بوٚ خوار ف پرت شدن از بالا.

هەڵدیٚراو: کەوتو لە بالاوە ف پرت شدە از بالا.

هەڵدیٚرکە: جیٚگەی زوٚر سەخت کە پیاوی لیٚ‌دەکەویٚ ف پرتگاە.

هەڵدیٚرگە: هەڵدیٚرکە ف پرتگاە.

هەڵدیٚریاگ: هەڵدیٚراو ف پرت شدە از بالا.

هەڵدیٚریان: هەڵدیٚران ف ازبالا پرت شدن.

هەڵڕژان: ڕژان بەرەوخوار: (گەنمەکە **هەڵڕژا**) ف ریزش رو بەپایین.

هەڵڕژاندن: ڕژاندن بەرەوژیٚر ف فروریختن، ریزش دادن بە پایین.

هەڵڕژانن: هەڵڕژاندن ف نگا: هەڵڕژاندن.

هەڵڕژاو: ڕژاو بەرەوخوار ف فروریختە، بەپایین ریختە.

هەڵڕژتن: هەڵڕژاندن ف نگا: هەڵڕژاندن.

هەڵڕژیاگ: هەڵڕژاو ف نگا: هەڵڕژاو.

هەڵڕژیان: هەڵڕژان ف نگا: هەڵڕژان.

هەڵڕشتن: هەڵڕژنن ف هەڵڕژاندن.

هەڵڕوانین: لە خوارەوە بوٚ سەرەوە تماشاکردن ف ازپایین بەبالا نگاە کردن.

هەڵڕوٗشان: ۱) ڕوٗشان، ڕوٗش بردن؛ ۲) نیکچوٗن، هەڵخوٗشان ف ۱) خراش برداشتن؛ ۲) بهم خوردن کار.

هەڵڕوٗشاندن: ۱) ڕوٗشاندن؛ ۲) تیٚکدانی کار ف ۱) خراشیدن؛ ۲) بهم زدن کار.

هەڵڕوٗشانن: هەڵڕوٗشاندن ف نگا: هەڵڕوٗشاندن.

هەڵڕوٗشاو: ۱) ڕوٗشاو؛ ۲) تیٚکدراو ف ۱) خراشیدە؛ ۲) بهم خوردە.

هەڵڕوٗشیاگ: هەڵڕوٗشاو ف نگا: هەڵڕوٗشاو.

هەڵڕوٗشیان: هەڵڕوٗشان ف نگا: هەڵڕوٗشان.

هەڵڕەخسان: دەرفەت دەسکەوتن ف فرصت یافتن.

هەڵڕەخسین: هەڵڕەخسان ف فرصت یافتن.

هەڵڕیان: گوٚکردنی زوٚر و بەپەلە ف ریدن بسیار و با عجلە.

هەڵــز: ١) گیایەکی بەنـاوبـانگی گەڵادەرزیی‌یە لە نیرەی کەمـاو لۆیە بۆدەرمان دەشێ بەچێشت خۆشەو لەوەڕی چاکە؛ ٢) فەت. وێنجە [ف] ١) گیاهی است برگ سوزنی که مصرف دارویی و خوراکی دارد؛ ٢) یونجە.

هەڵزبڕ: وەختی دروێنەی وێنجە [ف] موسم درو یونجه.

هەڵزبەهین: سیس‌هەڵگەڕان‌و زەردبوونی وێنجە [ف] زرد و پژمرده شدن یونجه.

هەڵ زڕان: ١) پڕبوونی پێست لە زیپکە؛ ٢) دادڕان [ف] ١) پرجوش شدن پوست؛ ٢) بردریده شدن، پاره شدن.

هەڵ زڕاندن: دڕاندن [ف] بردریدن، پاره کردن.

هەڵ زڕانن: هەڵ‌زڕاندن [ف] پاره کردن.

هەڵ زڕاو: دڕاو [ف] دربده، پاره شد.

هەڵ زرنگان: ١) هانە، دنە؛ ٢) شلەژان، شێوان‌و سەر لێ‌تێکچوون [ف] ١) تحریك؛ ٢) شوریدن.

هەڵ زرنگاندن: هانەدان، دنەدان [ف] تحریك کردن.

هەڵ زرنگانن: هەڵ‌زرنگاندن [ف] تحریك کردن.

هەڵ زرنگیان: هەڵ‌زرنگان [ف] نگا: هەڵ‌زرنگان.

هەڵ زرەپان: هەڵ نۆفین [ف] نگا: هەڵ‌نوقین، هەڵ‌نۆقان.

هەڵ زڕیاگ: پێستی پڕ لەزیپکە بوگ [ف] پوست پرجوش شده.

هەڵ زڕیان: زیپکەی زۆر لە پێست هاتن [ف] جوش زیاد بر پوست زدن.

هەڵ زڕیاو: پێستی زۆر زیپکە لێ‌هاتگ [ف] پوست پرجوش شده.

هەڵ زلەپان: پۆرگ دەرکردنی پێست [ف] جوش زدن پوست.

هەڵ زلەپین: هل‌زلەپان [ف] نگا: هەڵ زلەپان.

هەڵ زنین: هەڵچوون بەرەو بالا [ف] بالارفتن از بلندی.

هەڵ زوڕان: سوتـانی نوێی سەرەوەی گـۆشت [ف] سـوختن سطحی گوشت.

هەڵ زەقینەوە: هەڵ‌پەزینەوە لەترس‌و لەنکاو [ف] جستن ناگهانی از ترس.

هەڵ زیپان: هەڵ‌نۆفان، هەڵ‌نوقین [ف] نگا: هەڵ‌توقان.

هەڵ ژلـیوبان: ١) پشێوینی زۆدان؛ ٢) دڵ‌تێکجـوون‌و شلەژان [ف] ١) آشوب بر پا شدن؛ ٢) دل بهم آمدن و پیچ و تاب خوردن.

هەڵ ژمار: سەرژمێری، ژماردن [ف] احصائیّه، آمار، سرشماری.

هەڵ ژمـاردن: ١) هەڵ‌بژاردن؛ ٢) سەرژمـارکردن [ف] ١) برگزیدن؛ ٢) سرشماری کردن.

هەڵ ژماردو: ١) هەڵ‌بژێراو؛ ٢) ژمێردراو [ف] ١) برگزیده؛ ٢) برشمرده.

هەڵ ژمارده: هەڵ‌ژماردو [ف] نگا: هەڵ‌ژماردو.

هەڵ ژمێر: ١) هەڵ‌بژێر؛ ٢) کەسێ کە دانـەدانـە شتێ دەبژێرێ [ف] ١) برگزیننده؛ ٢) برشمرنده.

هەڵ ژمێراو: هەڵ‌ژماردو [ف] نگا: هەڵ‌ژماردو.

هەڵژیویان: فلیقانەوە [ف] لەشدن.

هەڵس: راسنەوەبە [ف] برخیز.

هەڵسان: ١) راسنەوەبوون؛ ٢) لە لان دەرچوونی نێچیر؛ ٣) بەرزبوونەوەی ئاو؛ ٤) لە خەو بێداربـوونەوە [ف] ١) برخاستن؛ ٢) از مخفیگاه دررفتن نخجیر؛ ٣) بالاآمدن سطح آب؛ ٤) از خواب بیدار شدن.

هەڵســـانـــدن: ١) راستـەوەکـردن؛ ٢) لە لان دەرخستن؛ ٣) لە خەو بێدارکـردن [ف] ١) برخیزانـدن؛ ٢) ازلانه خارج کردن شکار؛ ٣) از خواب بیدار کردن.

هەڵساندن: ١) شل‌و سست کردن؛ ٢) وردکردن وەك کونانی گەنم؛ ٣) لاوازکردن؛ ٤) کەم‌کردن؛ ٥) رزاندن؛ ٦) خراپ کردن. لەکارخستن [ف] ١) سست کردن؛ ٢) خردکـردن، کوبیدن؛ ٣) لاغرکردن؛ ٤) کم کردن؛ ٥) پوساندن؛ ٦) ازکارانداختن.

هەڵسانن: هەڵساندن [ف] نگا: هەڵساندن.

هەڵسانەوە: ١) دوای کەوتن راست‌بوونەوە؛ ٢) لەنەخۆشی چاببوونەوە [ف] ١) پس از افتادن باز برخاستن؛ ٢) از بیماری بهبودیافتن.

هەڵساو: بەرکاری هەڵسان [ف] صیغهٔ مفعولی «هەڵسان».

هەڵ ساوین: پیاماڵین، ساوین [ف] اندودن، مالیدن.

هەڵ سپاردن: هەڵ‌پەسارتن [ف] نگا: هەڵ‌پەسارتن.

هەڵ سپێران: هەڵ‌بەسێران [ف] نگا: هەڵ‌پەسێران.

هەڵ سپێراو: هەڵ‌پەسێراو [ف] نگا: هەڵ‌پەسێراو.

هەڵ سپێرباگ: هەڵ‌پەسێراو [ف] نگا: هەڵ‌بەسێراو.

هەڵ سپێریان: هەڵ‌پەسارتن [ف] نگا: هەڵ‌پەسارتن.

هەڵسست: رابوون. هەستان [ف] برخاستن.

هەڵستان: هەڵسان [ف] نگا: هەڵسان.

هەڵستاندن: هەڵساندن [ف] نگا: هەڵساندن.

هەڵستانەوە: هەستانەوە [ف] نگا: هەستانەوە.

هەڵستاو: هەڵساو [ف] نگا: هەڵساو.

هەڵستە: رابە، راست‌بەوە، هەستە [ف] برخیز.

هەڵ سزین: چڵم هەڵ‌لوشینەوە لە کەپۆدا [ف] آب بینی را بالا کشیدن.

هەڵ سکانن: بەرجوێن‌دان‌و خراوگوتن [ف] دشنام دادن و بدگفتن.

هەڵســو: ١) فەرمـان بە تێ‌ساوین؛ ٢) رابردوی پیاساوین: (مەڵحەمی نێ‌هەڵسوم، قوڕم نێ‌**هەڵسو**) [ف] ١) امر به اندودن؛ ٢) ماضی اندودن.

هەڵسوان: پیاساوین [ف] اندودن، اندایش.

هەڵسوڕ: ١) خول‌خواردن؛ ٢) بزوتن: (خەریکی **هەڵسوڕ** داسوڕە) [ف] ١) چرخش؛ ٢) تحرّك.

هەڵ سوڕان: ١) سـوڕان، خـولانەوە؛ ٢) بـزوتن [ف] ١) چرخیدن؛ ٢) تحرّك.

هەڵ سوڕاندن: خولدان: (ناولەمەی **هەڵ سوڕاند**) [ف] چرخانیدن.

هەڵ سوڕاو: ١) خول‌دراو؛ ٢) برێتی لە مرۆی بەکـارو تێکـۆشـەر: (پیاوێکی **هەڵ سوڕاوە**) [ف] ١) چرخیده؛ ٢) کنایه از آدم پرتحرّك.

هەڵ سوڕیان: هەڵ‌سوڕان [ف] نگا: هەڵ‌سوڕان.

هەڵ سوڕین: هەڵ‌سوڕان [ف] نگا: هەڵ سوڕان.

هەڵ سوڕێن: ١) کەسـێ کە خول بە شتـێ دەدا؛ ٢) برێتـی لە کار پێك‌هێنـەر: (مـام‌حەسـەن کاروبـاری ئاغا **هەڵ دەسوڕێنێ**) [ف] ١) چرخاننده؛ ٢) کنایه از گرداننده کار.

هەڵسوون: پیاساوین ف اندودن، مالیدن.

هەڵسە: هەڵسنە ف برخیز.

هەڵ سەنگان: ۱) بەراوردکردنی کێش؛ ۲) برێتی لە ئەزموون و نرخ بۆدانان ف ۱) نوزین؛ ۲) سنجش، ارزیابی.

هەڵ سەنگاندن: ۱) کێشان بە تەرازوو؛ ۲) بەراوردکردن، نرخ بۆدیاری کردن ف ۱) وزن کردن؛ ۲) ارزیابی کردن، سنجیدن.

هەڵ سەنگانن: هەڵسەنگاندن ف نگا: هەڵسەنگاندن.

هەڵ شاخان: بەسەردا ئەڕاندن: (نازانی چۆن بەسەرمندا **هەڵی شاخاند**) ف بانگ بر سر زدن، برسر کسی فریاد کشیدن.

هەڵ شاخین: هەڵشاخان ف نگا: هەڵشاخان.

هەڵ شاندن: ۱) رماندن، روخاندن؛ ۲) هەڵوەشاندن؛ ۳) پاشگەزی؛ ۴) نیکدان ف ۱) ویران کردن، نخریب کردن؛ ۲) ازهم بازکردن؛ ۳) نگا: پاشگەزی؛ ۵) برهم زدن.

هەڵشتن: ۱) هشتن، راگرتن؛ ۲) بەجێ هێشتن ف ۱) نگهداشتن؛ ۲) بجاگذاشتن.

هەڵ شڵنگاندن: خۆهەڵکێشانی بەدرۆ ف لاف و گزاف گفتن.

هەڵ شڵەپاندن: هەڵپشاونن ف مجاله کردن، دردست فشردن.

هەڵ شڵەپین: لەئاودا هەڵبەزینەوە ف جست وخیز درآب.

هەڵ شڵپان: شڵپەلێ هێنان لەئاودا ف با شبرجه در آب انداختن.

هەڵ شڵینگاندن: هەڵشڵنگاندن ف لاف و گزاف گفتن.

هەڵ شماردن: دانەدانە باس کردن ف برشمردن.

هەڵ شنگاندن: هەڵشڵنگاندن ف لاف و گزاف گفتن.

هەڵشۆ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام دهی است در کردستان که بعثیان ویران کردند.

هەڵ شۆلان: زگچوون ف اسهال.

هەڵ شۆلاندن: گوی شل کردن، زگەشۆرە ف اسهالی ریدن.

هەڵ شێل: پشاوتن و شێلان ف بهم زدن و جلاندن.

هەڵ شێلان: هەڵشێل ف نگا: هەڵشێل.

هەڵ شێوان: ۱) تێکەڵدران و لێکدران؛ ۲) دڵ تێکچوون ف ۱) بهم خوردن و آشفته شدن؛ ۲) دل بهم آمدن.

هەڵ شێواندن: ۱) تێکەڵدان و لێکدان؛ ۲) بوونەهۆی دڵ تێکچوون ف ۱) بهم زدن؛ ۲) دل بهم زدن.

هەڵ شێوانن: هەڵشێواندن ف نگا: هەڵشێواندن.

هەڵ شێواو: ۱) تێکەڵدراو؛ ۲) دڵ تێکچو ف ۱) بهم زده، آشفته؛ ۲) دل بهم آمده.

هەڵ شێویاگ: هەڵشێواو ف نگا: هەڵشێواو.

هەڵ شێویان: هەڵشێوان ف نگا: هەڵشێوان.

هەڵفانەك: ۱) بەهەڵکەوت، تۆش بوونی بێ چاوەنوڕی؛ ۲) پەل کوتانی ناچاری ف ۱) برحسب اتّفاق، بەندرت؛ ۲) دست و پازدن از روی ناچاری.

هەڵفڕ: فڕین، باڵ گرتنەوە ف پرواز.

هەڵفڕان: هەڵفڕ ف پرواز.

هەڵفڕاندن: بوونەهۆی باڵ گرتنەوە ف پر وازدادن.

هەڵفڕانن: هەڵفڕاندن ف پر وازدادن.

هەڵ فرنان: قوشقی بوون و ڕاکردن ف رمیدن و گریختن.

هەڵ فرناندن: وەدەرنان، دەرکردن ف دك کردن، بیرون راندن.

هەڵ فرتانن: هەڵفرناندن ف دك کردن.

هەڵ فرتیان: هەڵفرنان ف رمیدن و گریختن.

هەڵفڕین: هەڵفڕان ف پرواز.

هەڵفڕێن: شتێ کە باڵدار وەفڕین دەخا ف پر وازدهنده.

هەڵ فریوان: هەڵخەڵەتان ف فریب خوردن.

هەڵ فریواندن: خاپاندن ف فریب دادن.

هەڵ فریوانن: هەڵفریواندن ف فریب دادن.

هەڵ فلبقان: پلبخانەوە ف له و درهم شدن.

هەڵ فلیقان: هەڵفلبقان، پلبخانەوە ف له و درهم شدن.

هەڵ فلیقاندن: پلیخاندنەوە ف لەکردن.

هەڵ فلێقانن: پلیخاندنەوە ف لەکردن.

هەڵ فلیقاو: فلبقاوە، پلبخاوە ف له و درهم شده.

هەڵ فلیقاوە: هەڵفلبقاو ف له و درهم شده.

هەڵ فلیقیاگ: هەڵفلبقاو ف له و درهم شده.

هەڵ فلیقیان: هەڵفلبقان ف له و درهم شدن.

هەڵفۆ: ۱) گەلحۆ، تەڵەوی نەمەڵ؛ ۲) هەمەکارەی بێکارە ف ۱) لندهور، چاق تنبل؛ ۲) همه کاره هیچکاره.

هەڵفۆنە: سەیران و خواردن لە دەشت ف پیك نیك، گردش تفریحی.

هەڵ فیڕان: بەلەفیڕەگرتن ف اسهال شدن.

هەڵ فیڕاندن: ریانی گوی شل ف اسهالی ریدن.

هەڵقا: ۱) ئاڵقە، گەو؛ ۲) نێ گیرا ف ۱) حلقه؛ ۲) گیرکرد.

هەڵقابەستش: بە جەغز دانیشتن، کۆڕبەستن ف دایره وار نشستن.

هەڵ قاچان: بە قەیچی بڕان، هەڵپاچان ف برش با قیچی

هەڵ قاچین: هەڵپاچین ف بریدن با قیچی.

هەڵقان: تێگیران، گیرکردن: (داوێنم دەوبزمارەی **هەڵقا**) ف به چیزی گیرکردن.

هەڵ قاندن: کۆڵین، کەندن ف برکندن.

هەڵقاو: نیگیراو، گیرخواردو ف درچیزی گیر کرده.

هەڵ قرتان: ۱) سەری دار یا گیا یا هەرچی بە مقەس قرتان؛ ۲) لێو وەرگێڕان ف ۱) قیچی برشدن قسمت بالایی گیاه و...؛ ۲) لب برگرداندن از ناخشنودی.

هەڵ قرتاندن: ۱) سەر بە مقەس قرتاندن؛ ۲) لچ وەرگێڕان ف ۱) بالای هر چیزی را با قیچی بریدن؛ ۲) لب برگرداندن از ناخشنودی.

هەڵ قرتاو: سەر بە قەیچی بڕاو ف سرقیچی شده، با قیچی بر بده شده.

هەڵ قرچان: ۱) لەسەر ئاگر چۆقین؛ ۲) گنج و چرچ تێ کەوتن لە تینی ئاگر ف ۱) برآتش تفیدن؛ ۲) ترنجیدگی، از شدّت گرما چروك برداشتن.

هەڵ قرچاندن: ۱) لەسەر ئاگر چۆقاندنی ڕۆن؛ ۲) گنجدارکردن، به

جرچ و لوَچ کردن فا ١) برآتش نفانبدن، ذوب کردن روغن؛ ٢) جبن و چروك دادن.

هەڵ قرچاو: ١) جۆفاوی زۆن؛ ٢) جرچ و لوَچ بوگ فا ١) روغنِ نفیده؛ ٢) ترنجیده، چروکیده.

هەڵ قرچیاگ: هەڵ قرچاو فا نگا: هەڵ قرچاو.

هەڵ قرچیان: هەڵ قرچان فا نگا: هەڵ قرچان.

هەڵ قلیشان: لە سەر تا خوار قەلْشین فا برشکافتەشدن.

هەڵ قلیشاندن: لە سەر تا خوار قەلْشاندن فا برشکافتن.

هەڵ قلیشاو: ئەم‌سەر ئەوسەر قەلەشاو فا شکافته شده.

هەلْقوت: سەرکێشان بۆ دیتن: (تۆ ئەم **هەلْقوت هەلْقوتەت** لەچیە؟) فا سرکشیدن برای دیدزدن دزدکی.

هەڵ قوتان: ١) هەلْقوت؛ ٢) خۆ هێنانەناو کارێ کە کاری بەسەربەوە نیە فا ١) سرك کشیدن؛ ٢) فضولی.

هەڵ قوتـانـدن: ١) سەرەتانکێ کردن؛ ٢) دەم‌نێوەردان بە نازەوا فا ١) سرك کشیدن؛ ٢) فضولی کردن.

هەڵ قوتین: ١) سەرەتـاتکێ کەر؛ ٢) دەم‌نێوەدەری نازەوا: (کابرایەکی خۆ تێ **هەڵ قوتینە**) فا ١) سرك کش؛ ٢) فضول.

هەڵ قوزان: کاری بەفڕ خواردنەوە فا نوشیدن.

هەڵ قوزان: هەڵ قوزان فا نوشیدن.

هەڵ قوزاندن: خواردنەوەی بەیەک‌سەرە، فڕکردن فا سرکشیدن مایع.

هەڵ قوزانن: هەڵ قوزاندن فا سرکشیدن مایع.

هەڵ قوزانن: هەڵ قوزاندن فا سرکشیدن مایع.

هەڵ قوزاو: فڕکراو فا سرکشیده، مایع یکباره نوشیده شده.

هەڵ قورت: ١) هەلْقوت؛ ٢) لێوەرگێڕان فا ١) سرك کشیدن؛ ٢) لب برگرداندن.

هەڵ قورتـان: ١) هەڵ قونـان؛ ٢) وەرگەڕانـەوەی لێو فا ١) نگـا: هەڵ قونان؛ ٢) برگشتن لب از ناخشنودی.

هەڵ قورتـاندن: ١) هەڵ قوتاندن؛ ٢) وەرگەڕاندنەوەی لیچ فا ١) نگا: هەڵ قوناندن؛ ٢) برگرداندن لب از ناخشنودی، لب ورچیدن.

هەڵ قورتیان: هەڵ قونان فا نگا: هەڵ قونان.

هەڵ قورتین: هەڵ قوتین فا نگا: هەڵ قونین.

هەڵ قوزیاگ: هەڵ قوزاو فا نگا: هەڵ قوزاو.

هەڵ قوزین: هەڵ قوزان فا سرکشیدن مایع.

هەڵ قوزین: فڕکەر فا نوشنده.

هەڵ قورینجان: نقورچك فا نیشگون.

هەڵ قورینجاندن: رەبادان، نقورچك گرتن فا نیشگون گرفتن.

هەڵ قورینجانن: هەڵ قورینجاندن فا نیشگون گرفتن.

هەڵ قورینجاو: جێگای نقورچك لێ گیراو فا جای نیشگون.

هەڵ قورینجین: نقورچك گر فا نیشگون گیرنده.

هەڵ قورینجینراو: هەڵ قورینجاو فا جای نیشگون.

هەڵ قولان: ١) بەئـەوژم دەرچـوونی تراو بەرەوبالا: (**هەڵ قولانی** ناوی کانی)؛ ٢) لەنکاو پەیدابوون فا ١) جوشیدن آب از چشمه یا فوران هر مایعی؛ ٢) ناگهان پدیدارشدن.

هەڵ قولاندن: بوئەهۆی هەڵ قولان فا باعث فوران شدن.

هەڵ قولاو: ١) تراوی بەئەوژم بۆ سەرەوە دەرچوگ؛ ٢) لەنکاو پەیدابوگ فا ١) مایع فوران کرده، جوشیده؛ ٢) ناگهان پدیدار شده.

هەڵ قولتان: ١) هەڵ قولان؛ ٢) لێو کۆکردنەوە وەك خونچە؛ ٣) لەنکاو پەیدابوون؛ ٤) کولْینی تراو لەسەر ناگر فا ١) جوشیدن، فوران کردن؛ ٢) لب غنچه کردن؛ ٣) ناگهان پدیدارشدن؛ ٤) جوشیدن مایع برآتش.

هەڵ قولتیان: هەڵ قولتان فا نگا: هەڵ قولتان.

هەڵ قولیان: هەڵ قولان فا نگا: هەڵ قولان.

هەڵ قولین: هەڵ قولان، هەڵ قولتان فا نگا: هەڵ قولان.

هەڵ قولیو: هەڵ قولاو فا نگا: هەڵ قولاو.

هەلْقون: قنەکردن، ڕۆیشتنی هێندێك باڵدار فا ورجە.

هەلْقون هەلْقون: قنەکردن، بە قنە ڕۆیشتن فا ورجەورجە.

هەڵ قونیان: لەبڕ بەرچاوهاتن فا یکهو پدیدار شدن.

هەڵ قونین: هەڵ قونیان فا یکهو پدیدارشدن.

هەلْقە: ١) ئالْقە، گەو؛ ٢) فێڵ، گزی فا ١) حلقه؛ ٢) حیله، نارو.

هەلْقەباز: ١) جادوگەر؛ ٢) فێڵباز فا ١) جادوگر؛ ٢) حقه‌باز.

هەلْقەبەگوش: نۆکەری ئەمەگدار فا نوکرحلقه بەگوش.

هەلْقەبەگوێ: هەلْقەبەگوش فا غلام حلقه‌به‌گوش، نوکر مخلص.

هەلْقەتران: لێك کۆبونەوەی هەتیومەتیو فا گرد هم‌آیی اوباش.

هەلْقەترانێ: هەلْقەتران فا تجمّع اوباش.

هەلْقەتیز: ئالْقەتیز فا گیاهی است دارای شیرهٔ مُسهل.

هەلْقەتیزان: کۆمەڵی جەفەنگ‌بازان فا مجلس بذله‌گوبان.

هەلْقەتیزانێ: قسەی گەپ و گاڵتە پێکەوەکردن فا شوخی و هزل با هم گفتن.

هەلْقەلْك: هانکەهانکی سەگ، هەلکەلْك فا هِن هِن سگ.

هەڵ قەمچان: هەڵ قرچان، ترنجان فا از شدّت گرما چروك برداشتن.

هەلْقەن: کەن، زیندەوەرێ کە ئەکوڵێ فا کاونده.

هەلْقەناو: کەندراو فا کنده‌شده.

هەڵ قەندار: جۆرێ تفەنگی زەشوکی کە قەدیم هەبو فا نوعی تفنگ قدیمی.

هەڵ قەندراو: کەندراو فا کنده‌شده.

هەڵ قەندن: کەندن، کوڵین فا کندن، برکندن.

هەڵ قەندنەوە: ١) دیسان هەڵ قەندن؛ ٢) بەبنەوە دەرهێنانی گیاو ڕوەك لە زەوی: (ئـەوڕو هەرەوەزی جەوەنـدەر **هـەڵ قەنـدنـەوە** بە) فا ١) بازبرکندن؛ ٢) از ریشه‌کندن گیاه و محصولات کشاورزی.

هەڵ قەنەوە: هەڵ قەندنەوە فا نگا: هەڵ قەندنەوە.

هەلْك: نێزکردن بە کەسێ فا مسخره، تمسخر.

هەڵ کالان: بە نێرەیی باس یا تماشاکردن فا حسودانه گفتن یا نگاه کردن.

هەڵ کالْیان: هەڵ کالان فا نگا: هەڵ کالان.

هەڵ کاڵین: هەڵ‌کاڵان ف نگا: هەڵ‌کاڵان.

هەڵ کران: ١) پێ‌بوونی ناگر؛ ٢) هاڵاندنی داو لە شتێ: (گلۆلەکە **هەڵکرا**)؛ ٣) رابواردنی ژیان: (**هەڵ کران** دەگەڵ تۆ گرانە)؛ ٤) بەرەژوور برانی داوێن‌و قۆڵ: (خۆت **هەڵکە**) ف ١) افروخته شدن؛ ٢) پیچیده‌شدن نخ بر چیزی؛ ٣) گذران زندگی؛ ٤) ورمالیده‌شدن.

هەڵ کڕان: ١) بە جنگ‌و نینۆك کڕاندن؛ ٢) خوراندن: (خۆ **هەڵ مەکرێنە**) ف ١) حك كردن با ناخن و تیغ؛ ٢) خاراندن.

هەڵ کڕاندن: ١) بە نینۆك‌و بە شتێ تیژ شتێ لە شتێ جیاکردنەوە؛ ٢) خۆخوراندنی بەنەوژم ف ١) حك كردن؛ ٢) خاراندن شدید.

هەڵ کڕانن: هەڵ‌کڕاندن ف نگا: هەڵ‌کڕاندن.

هەڵ کراو: ١) داو لە شتێ پێچراو؛ ٢) داوێن‌و قۆڵی بەرەژوور براو: (دەلینگی **هەڵ کراوە**) ف ١) پیچیده؛ ٢) ورمالیده.

هەڵ کڕاو: ١) بە نینۆك کڕاو؛ ٢) خورێندراو، خوراو ف ١) حك شده؛ ٢) خارانده.

هەڵ کرچان: جرچ‌و لۆچ‌بوون ف ترنجیدگی، چین و چروك برداشتن.

هەڵ کرچاندن: جرچ‌و لۆچ‌کردن ف ترنجیدن، چین و چروك کردن.

هەڵ کرچاو: جرچ‌و لۆچ ف چین خورده.

هەڵ کرچیان: هەڵ‌کرچان ف نگا: هەڵ‌کرچان.

هەڵ کرچین: هەڵ‌کرچان ف نگا: هەڵ‌کرچان.

هەڵکرد: گوزەران‌و رابواردن ف گذران زندگی.

هەڵ کردن: ١) گوزەران‌کردن؛ ٢) دەلینگ‌و داوێن‌و قۆڵ بەرەژوور بردن؛ ٣) ناگر پێ‌کردن ف ١) زندگی را گذراندن؛ ٢) ورمالیدن؛ ٣) افروختن.

هەڵ کردنەسەر: هێرش بۆ بردن ف حمله‌ور شدن.

هەڵ کرن: ١) هەڵ‌کردن، گوزەران‌کردن؛ ٢) نواندنەوە؛ ٣) هانەدان. هەڵ‌خراندن ف ١) زندگی را گذراندن؛ ٢) ذوب کردن؛ ٣) برانگیختن.

هەڵ کرۆزان: تۆزێ بە ناگر سووتان ف سوختن سطحی.

هەڵ کرۆزاندن: کەمێ بە ناگر سووتاندنی پێست‌و گۆشت ف سوزانیدن سطحی.

هەڵ کرۆزاو: کەمێ سووتاو بە ناگر ف سوختهٔ سطحی.

هەڵ کری: ١) پێکراو، داگرساو؛ ٢) دنەدراو؛ ٣) ناواوە ف ١) افروخته؛ ٢) برانگیخته؛ ٣) ذوب شده.

هەڵ کریاگ: پێچباوی داو لە شتێ، گلۆلە‌کراو ف نخ گلوله‌شده.

هەڵ کریان: گلۆلە‌کردن ف گلوله‌کردن نخ.

هەڵ کز: سوورەوەبوونی گۆشت لەسەر ناگر ف سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵ کزان: هەڵ‌کز ف نگا: هەڵ کز.

هەڵ کزاندن: سوورەوەکردنی گۆشت لەسەر ناگر ف سرخ کردن گوشت در تابه.

هەڵ کزانن: هەڵ‌کزاندن ف نگا: هەڵ‌کزاندن.

هەڵ کزاو: سوورەوەکراوی رەقەوەبووگ ف سرخ شدهٔ سفت شده.

هەڵ کزیان: هەڵ‌کز، هەڵ‌کزان ف سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵ کزین: هەڵ‌کز، هەڵ‌کزان ف سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵکش: ١) بەرەژوورچوون: (بۆ کێو **هەڵ کشان**)؛ ٢) دەرکێشانی خەنجەرو شیر؛ ٣) هاتنەبێشی ناوی دەریا ف ١) روبه‌بالا رفتن؛ ٢) آختگی تیغ؛ ٣) مدّ آب دریا.

هەڵ کشان: هەڵکش ف نگا: هەڵکش.

هەڵ کشاندن: ١) بەرەوسەرکێشان؛ ٢) دەرکێشانی خەنجەرو شیر؛ ٣) دەرهاوردن ف ١) به بالا کشیدن؛ ٢) برکشیدن، آختن؛ ٣) بیرون آوردن.

هەڵ کشانن: هەڵ‌کشاندن ف نگا: هەڵ‌کشاندن.

هەڵ کشاو: ١) بەرەوبالا رۆیشتو؛ ٢) بۆ سەرەوە کێشراو؛ ٣) دەرکێشراو؛ ٤) نیشانەی دەنگ‌درێژکردن لەسەر بیتی نوسراو، مەددە ف ١) روبه‌بالا رفته؛ ٢) به‌بالا کشیده شده؛ ٣) برکشیده، آخته؛ ٤) علامت مدّ برحروف.

هەڵ کشاوە: نیشانەی دەنگ‌درێژکردنەوە لەسەر بیت، مەددە ف علامت مدّ بر حروف.

هەڵ کشاوی: هەڵ‌کشاوە ف علامت مدّ بر حروف.

هەڵکشە: ١) هاتنەبێشەوەی ناوی کەناراو؛ ٢) بەرەوژوورکشانەوە؛ ٣) بەرەوژوورچوون: (بۆکامە **هەڵکشە**و داکشە دەزانێ) ف ١) مدّ آب دریا؛ ٢) برگشتن رو به بالا؛ ٣) رو به بالا رفتن.

هەڵ کشی: بەرەژوور چو ف رو به بالا رفت.

هەڵ کشێ: بەرەژوور بچۆ ف روبه‌بالا برو.

هەڵ کشیان: هەڵ‌کشان ف نگا: هەڵ‌کشان.

هەڵ کشین: هەڵ‌کشان ف نگا: هەڵ‌کشان.

هەڵ کشیو: ١) بەرەوژوور رۆیشتو؛ ٢) بەرەوژوور راکێشراو ف ١) روبه‌بالا رفته؛ ٢) برکشیده.

هەڵ کفان: ١) هەڵچوون لەسەر ناگرو کەف لێ‌ڕژان؛ ٢) هەڵازنانی پێست لە زیپکە؛ ٣) نەستوور‌بوون لە باکردن؛ ٤) ترشانی هەویر؛ ٥) هەڵ‌مسان‌و نزیك نەقبنەوەی باروت ف ١) لبریز شدن کف از دیگ بر آتش؛ ٢) برجوش شدن پوست؛ ٣) پف کردن و آماسیدن؛ ٤) ترشیدن خمیر؛ ٥) برآمدن و نزدیك به انفجاربودن باروت.

هەڵ کفاندن: بە ئەسکوێ نێکەڵ‌دانی چێشتێ کە هەڵ‌دەچێ ف با ملاقه بهم زدن آش در حال جوش.

هەڵ کفیان: هەڵ‌کفان ف نگا: هەڵ‌کفان.

هەڵ کفین: هەڵ‌کفان ف نگا: هەڵ‌کفان.

هەڵ کلاش: بە نینۆك کڕان ف خاراندن و حك كردن با ناخن.

هەڵ کلاشیان: هەڵ‌کلاش ف نگا: هەڵ‌کلاش.

هەڵ کلاشین: هەڵ‌کلاش ف نگا: هەڵ‌کلاش.

هەڵ کنیاگ: هەڵ‌قەناو ف برکنده.

هەڵکوت: بەپەلەو بەغار ف با شتاب و دو.

هەڵ کوتان: بەلامار ف یورش.

هەڵ کوتاندن: ١) بەلاماردان؛ ٢) دەرکێشانی بزمارو.. ف ١) یورش

کردن؛ ۲) برکندن مبخ و....

هەڵ کوتانەسەر: پەلاماربۆبردن، هەڵ‌کردنەسەر ف یورش بردن بر کسی.

هەڵ کوتن: پەسنددان، پێداهەڵدان ف ستودن.

هەڵ کوتـــوک: جۆرێ داوەت‌و هەڵپەڕکێی کوردانە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف نوعی رقص دسته‌جمعی.

هەڵکوت‌هەڵکوت: بەغارو پەلەپەل ف بادوبدن و شتاب.

هەڵ کوتیان: هەڵ کوتان ف یورش.

هەڵ کورمان: ۱) کزکردن‌وخۆمات کردنی باڵدار؛ ۲) برێتی لەکز کردن لە لابەرو بن دیواران ف ۱) کزکردن پرنده؛ ۲) کنایه‌از انزوا و کزکردن در گوشه‌و کنار.

هەڵ کورمـاو: ۱) باڵـداری کزکـردو؛ ۲) برێتی لە مروی گۆشەگرتوو لابەر ف ۱) پرندهٔ کز کرده؛ ۲) کنایه از آدم گوشه‌گیر و منزوی.

هەڵ کورۆزان: هەڵ کرۆزان ف سوختن سطحی.

هەڵ کورۆزاندن: هەڵ کرۆزاندن ف سوزاندن سطحی.

هەڵ کورۆزانن: هەڵ کرۆزاندن ف سوزاندن سطحی.

هەڵ کورۆزاو: هەڵ کرۆزاو ف سوختهٔ سطحی.

هەڵ کوروشمان: هەڵ کورمان ف نگا: هەڵ کورمان.

هەڵ کوروشماو: هەڵ کورماو ف نگا: هەڵ کورماو.

هەڵ کوشان: کوشین بەتوندی ف فشردن شدید.

هەڵ کوشین: هەڵ کوشان ف فشردن شدید.

هەڵ کولۆش: هەڵقەن ف کاونده، کننده.

هەڵ کولۆشان: هەڵقەندن ف برکندن، کندن.

هەڵ کولۆشانن: هەڵ کولۆشان ف برکندن، کندن.

هەڵ کولۆشیان: هەڵ کولۆشان ف برکندن.

هەڵ کولۆشین: هەڵ کولۆشان ف برکندن.

هەڵ کوڵـــین: ۱) دانـــەوەی زەمـــین؛ ۲) ناوەدرێنـــانـــی هەرشتـــێ: (دارهـــەڵ کوڵین، ددان‌هەڵ کوڵین) ف ۱) کنـدن زمین؛ ۲) خالی کردن درون اشیاء.

هەڵ کوڵین: هەڵ کوڵین ف نگا: هەڵ کوڵین.

هەڵکە: دۆڵچە، سەتڵی چەرم ف دلو چرمین.

هەڵکـە: ۱) گوزەران بکـە؛ ۲) بەن بکـە بە گلۆڵـە؛ ۳) داگرسێنە؛ ۴) بەرەژوور بەرە: (فۆڵت هەڵکە) ف صیغهٔ امر «هەڵ کردن».

هەڵ کەتن: ۱) مانەوە لە شوێن خۆ؛ ۲) بەرزبوونەوەو بەرەژوورچوون ف ۱) درجای خود ماندن؛ ۲) به‌بالا رفتن.

هەڵـکـــەر: ۱) داگیرسێن؛ ۲) گوزەران‌کەر؛ ۳) بەرەژوور بـــەری قوڵ‌و دەلینگ‌و داوێن؛ ۴) بەن بەگلۆلەکەر ف اسم فاعل «هەڵ کردن».

هەڵ کەفت: پێش‌هاتی بەدەگمەن ف اتفاق، پیشامد نادر.

هەڵ کەفتگ: ۱) بەرکەتی، بلیمەت؛ ۲) پێش‌هاتوی بێ ئاگاداری ف ۱) نابغه؛ ۲) اتّفاق غیرمنتظره.

هەڵ کەفـتن: ۱) پێش‌هاتی بەدەگمـــەن؛ ۲) ناو لەقـــورگ گیران؛ ۳) سەرەنگری بردن؛ ۴) رەمت بردن؛ ۵) لەبەرچاوکەوتن؛ ۶) کەم‌وێنەبوون ف ۱) رویداد اتفاقی؛ ۲) آب درگلو گیرکردن؛ ۳) سکندری خوردن؛ ۴) نلوخوردن؛ ۵) از چشم افتادن، منفورشدن؛ ۶) نبوغ.

هەڵ کەفتە: بێ‌وێنەو بەرکەتی ف نابغه.

هەڵ کەفتی: هەڵ کەفتە ف نابغه.

هەڵکەڵک: ۱) هەناسەبڕکێ لە ماندوویی‌و لە نەخۆشی؛ ۲) هانکە هانکی سەگی ماندوو ف ۱) تنگی نفس از خستگی یا بیماری؛ ۲) هن‌هن سگ خسته.

هەڵکەن: هەڵقەن ف کاونده.

هەڵ کەندراو: هەڵ قەناو ف کنده‌شده.

هەڵ کەنراو: هەڵ قەناو ف کنده‌شده.

هەڵ کەندن: هەڵ قەندن ف کندن

هەڵ کەنن: هەڵ کەندن ف کندن.

هەڵ کەنیاگ: هەڵ قەناو ف کنده‌شده.

هەڵکەوت: ۱) هەڵکەفت؛ ۲) دەرفەت: (هەر بۆم هەڵ کەوت و دێم) ف ۱) پیشامد نادر؛ ۲) فرصت.

هەڵ کەوتـــن: ۱) هەڵ کەفـتـن؛ ۲) مانـــەوە؛ ۳) بەرەژوورچـــوون؛ ۴) تەرەقی کردن؛ ۵) دەرفـەت ف ۱) نگا: هەڵ کەفتن؛ ۲) بازماندن؛ ۳) به‌بالارفتن؛ ۴) ترقّی کردن؛ ۵) فرصت.

هەڵ کەوتو: هەڵ کەفتە ف نابغه.

هەڵ کەوتە: هەڵ کەفتە ف نابغه.

هەڵکەهەڵک: پشوسواری‌و مرخەمرخ ف هن‌هن نفس تنگی.

هەڵ کێشـــان: ۱) دەرکێشـــان؛ ۲) بۆســـەردوە کێشان: (هەڵی کێشە با بێنـەسـەر)؛ ۳) قووت‌دانـەوەی ئەفەس: (هەناسەی هەڵ کێشا)؛ ۴) تاریف کردن: (خـۆ هەڵ مەکێشە) ف ۱) بیرون کشیدن؛ ۲) به‌بالا کشیدن؛ ۳) نفس کشیدن؛ ۴) تعریف کردن، مدح کردن.

هەڵ کێشانن: هەڵ کێشان ف نگا: هەڵ کێشان.

هەڵ کێشیان: هەڵ کێشان ف نگا: هەڵ کێشان.

هەڵگ: کۆشش‌و تەقالای زۆر ف تلاش زیاد.

هەڵگـر: ۱) کەسێ کە سەنگینی بەرزدەکاتەوەو ڕای‌دەگرێ؛ ۲) ڕاگوێز؛ ۳) بلندڕاگر: (ئەسپی کلک‌هەڵگر باشە) ف ۱) بردارنده؛ ۲) حامل؛ ۳) بلندنگاه دارنده.

هەڵ گڕا: ۱) گڕی بەرزەوەبـوو؛ ۲) سوتـا بە گڕ؛ ۳) لەش هەمـوو بۆ بە زیپکەو دومەڵ ف ۱) مشتعل شد؛ ۲) با آتش سوخت؛ ۳) همهٔ پوست را جوش و دُمل فراگرفت.

هەڵ گڕان: ۱) گڕبـەرزەوەبوون؛ ۲) سوتان بە گڕ؛ ۳) لەش‌هەڵازتان بە کوان‌و زیپکـە ف ۱) افـروختن؛ ۲) با آتش سوختن؛ ۳) فراگرفتن جوش همهٔ بدن را.

هەڵ گراو: ۱) ڕاگیراو: (شتێکی نۆ لای منە هەڵ گراوە)؛ ۲) ژنی ڕفێنراو ف ۱) نگهداری شده؛ ۲) زن ربوده شده.

هەڵ گڕاو: بەرکاری هەڵ گڕان ف اسم مفعول «هەڵ گڕان».

هەڵ گرتن: ۱) لاگرتن: (سەری ئەم سندوقە هەڵگرە)؛ ۲) قبول کردن: (خـوا هەڵ ناگـرێ، دڵم هەڵی ناگرێ)؛ ۳) بەرزەوە کردن‌و ڕاگرتن؛

(ئەمە لە زەوی **هەڵگرە**)؛ ٤) شاردنەوە: (ئەم پارەیەم بۆ **هەڵگرە**)؛ ٥) ڕەواندنی ژن؛ ٦) جوێن‌دانی زۆر: (**هەڵی گرت** ئەمما **هەڵ گرتن**)؛ ٧) غاردانی ئەسپ بەسوارەوە بێ ڕاوەستاندن: (ئەسپ **هەڵی گرتم**، فیرەهەڵ **گرتنە**)؛ ٨) هەڵبژاردن، نابەنی خۆ کردن: (لەو کەوشانە جوتێکی **هەڵگرە**)؛ ٩) هەڵێنانی لاقی ئەخۆش لە ڕۆیشتنا: (گابەکە باشوی **هەڵ گرتوە**) ف ١) سرپوش برداشتن؛ ٢) روادبدن؛ ٣) برداشتن، بلندکردن؛ ٤) نگهداری کردن؛ ٥) ربودن زن؛ ٦) دشنام بسیار به کسی دادن؛ ٧) دوبدن و از کنترل خارج شدن اسب با سوار؛ ٨) انتخاب کردن، بەخود اختصاص دادن؛ ٩) بلندکردن و بر زمین نگذاشتن پای لنگ.

هەڵ گرتنەوە: ١) پەرژو بڵاو کۆکردنەوە؛ ٢) سزا وەرگرتن: (ئەوا **هەڵمان گرتەوە**)؛ ٣) قبوڵ کردنەوەی بێچو لەلایەن دایکی نەبانەوە: (بێچوەکەی **هەڵ گرتەوە**)؛ ٤) سڕینەوەی نوسراو: (ئەم دو کەلیمەی لێ **هەڵ گرەوە**)؛ ٥) چنینەوەی گەوی بەربوگ لە کردا: (گۆرەوەیەکم دوگەوی بەربو **هەڵم گرتەوە**) ف ١) از زمین چیدن پراکندە؛ ٢) پاداش گرفتن؛ ٣) دوبارە پذیرفتن بچە توسط مادرش؛ ٤) سترون نوشتە؛ ٥) بافتن دانەهای دررفتۀ بافتنی.

هەڵ گرتەیی: لە زەوی بەرزتر ڕۆیشتنی کەلا ف بالاتر از زمین رفتن نیلە.

هەڵ گرسان: گڕ لێ پەیدابوون ف افروختگی.

هەڵ گرساندن: گڕ لێ پەیداکردن ف افروختن.

هەڵ گرساتن: هەڵ گرساندن ف افروختن.

هەڵ گرسیاو: هەڵ کراو، ئاگری پێ بوگ ف افروختە.

هەڵ گلۆفان: ١) هەڵ کوشین؛ ٢) لەدەستا گوشین و قلبقاندنەوە ف ١) فشردن؛ ٢) دردست مچالەکردن.

هەڵ گلۆفتن: هەڵ گلۆفان ف نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گلۆفین: هەڵ گلۆفان ف نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گوازتن: ١) بەرەوژوور ڕاگوێزان: (ئاوێ لە بیر **هەڵ گوازە**)؛ ٢) هەڵ بواردن ف ١) بەبالا انتقال دادن؛ ٢) گذشتن از.

هەڵ گواستن: هەڵ گوازتن ف نگا: هەڵ گوازتن.

هەڵ گوتن: پێداهەڵدان ف ستودن.

هەڵ گوزان: بەرەوژوور گوازتنەوە ف بەبالا انتقال دادن.

هەڵ گوزان: هەڵ نۆزان ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵ گوزانن: هەڵ نۆزاندن ف جفتك پراندن و رمیدن.

هەڵ گوزین: هەڵ گوزان ف به بالا منتقل کردن.

هەڵ گوستن: ئاوهەڵ کێشان ف بالاکشیدن آب.

هەڵ گوستن: ڕاگوێزان ف انتقال دادن.

هەڵ گوسیار: وشەیەکە بۆ بانگ کردنی گەمەکەر وانا: کێ دێ یا بێ ف ندا برای شرکت بازیگران در بازی.

هەڵگوش: هەڵکوش ف فشردن و مچالەکردن.

هەڵ گوشان: هەڵ کوشین، کوشین بەتوندی ف فشردن شدید.

هەڵ گوشین: هەڵ گوشان، هەڵ کوشین ف فشردن با فشار زیاد.

هەڵ گولۆفان: هەڵ گلۆفان ف نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گولۆفتن: هەڵ گلۆفان ف نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گولۆفین: هەڵ گلۆفان ف نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گەران: ١) هەڵچوون بە دارو بلندیدا: (بە دار **هەڵگەڕا**، بە چیا **هەڵگەڕا**)؛ ٢) ڕۆیشتنی جانەوەر بە لەشدا: (ئەسپێم پێ **هەڵگەڕا**، دڕپشکێکم پێ **هەڵگەڕا**)؛ ٣) خراپ بوونی شیر لە کوڵاندا: (شیرەکە **هەڵ گەڕاوە**) ف ١) بالا رفتن از بلندی؛ ٢) عبور حشره بر تن جاندار دیگر؛ ٣) بریدن و خراب شدن شیر هنگام جوشیدن.

هەڵ گەڕاندن: ١) وەرگەڕاندن؛ ٢) بەرەوژوور سوڕاندن؛ ٣) بەرەوژوور گەباندن: (پەز **هەڵ گەڕێنە** چیا) ف ١) واژگون کردن؛ ٢) بەبالا چرخاندن؛ ٣) بەبالا رساندن.

هەڵ گەرانـدنەوە: ١) وەرگێڕان؛ ٢) برینی لە پەژیوان کردنەوە ف ١) زیرورو کردن؛ ٢) کنایە از پشیمان کردن.

هەڵ گەرانەوە: هەڵ گەڕاندنەوە ف نگا: هەڵ گەڕاندنەوە.

هەڵ گەرانەوە: ١) ژێروژوور بوون؛ ٢) بڕیتی لە پەشیمان بوونەوە ف ١) زیرورو شدن؛ ٢) کنایە از پشیمان شدن.

هەڵ گەڕاو: ١) شیری بزرکاو؛ ٢) پێستی پڕ لە دومەڵ و زیپك، داگەڕاو: (لەشی بە زیپکان **هەڵ گەڕاوە**)؛ ٣) داقناو بە ئەسپێ و زیندەوەر ف ١) شیر بریدە؛ ٢) پوست پر از دمل و جوش؛ ٣) پوست پراز حشرە.

هەڵ گەڕاوە: ژێروژوورکراو ف زیرورشدە.

هەڵ گەڕباگەوە: لە دۆستی پەشیمان ف روگردان، از دوستی پشیمان.

هەڵ گەڕیانەوە: هەڵ گەڕانەوە ف نگا: هەڵ گەڕانەوە.

هەڵگێڕ: ١) گوازتنەوە: (ئەم هەمو **هەڵگێڕوەرگێڕە**ی بۆ پێدەکەی)؛ ٢) ژێروژوورکردن؛ ٣) وەرگەڕێن ف ١) انتقال دادن؛ ٢) زیرورو شدن؛ ٣) زیروروکنندە.

هەڵ گیران: ١) ڕاگیران؛ ٢) شاردرانەوە؛ ٢) ڕفانی ژن ف ١) نگهداری شدن؛ ٢) وسیلۀ کسی پنهان شدن؛ ٣) ربودەشدن زن.

هەڵ گێڕان: وەرگێڕان، نخوون و سەروژێرکردن ف زیر وروکردن.

هەڵ گێڕانەوە: ١) وەرگەڕاندن؛ ٢) پەشیمان کردنەوە ف ١) برگرداندن، زیروروکردن؛ ٢) پشیمان کردن.

هەڵ گیراو: ١) داندراو بۆ ئاگالێ بوون؛ ٢) شاردراوە؛ ٣) ژنی ڕەوێنراو؛ ٤) بەرزەوەکراو ف ١) نگهداری شدە؛ ٢) پنهان کردە؛ ٣) زن ربودە شدە؛ ٤) برداشتە شدە.

هەڵگێڕوەرگێڕ: ١) ژێروژوورکردن؛ ٢) بڕیتی لە جوڵانەوە: (پیر بوە **هەڵگێڕوەرگێڕی** پێ ناکرێ) ف ١) زیروروکردن؛ ٢) کنایە از جنبش و تحرك.

هەڵگێڕوەلگێڕ: هەڵگێڕوەرگێڕ ف نگا: هەڵگێڕوەرگێڕ.

هەڵ گێڕەوە: وەرگەڕێن ف زیروروکنندە.

هەڵ گیریاگ: هەڵ گیراو ف نگا: هەڵ گیراو.

هەڵ گیریان: هەڵ گیران ف نگا: هەڵ گیران.

هەڵلا: ١) هەراو زەنازەنا؛ ٢) وتەی سەبرمان و پەسندکردن: (**هەڵلا** لەو جوانیە)؛ ٣) بەرەوژوور؛ ٤) لرفەی خواردن؛ ٥) گەرمی داوەت و

زەماوەند ف ١) غوغا و هنگامه؛ ٢) حرف تعجّب؛ ٣) رو به بالا؛ ٤) سر وصدای خوردن؛ ٥) شلوغی جشن و پایکوبی.
هەڵلابردن: بەرەژوور بردن ف روبەبالا بردن.
هەڵلاچوون: بەرەژوورچوون، پێهەڵگەڕان: (بەدار **هەڵلاچو**) ف بالا رفتن.
هەڵـلاداد: لەبەینچوون. نەمان: (ماڵەکەیان **هەڵلاداد** کرد) ف ازبین رفتن، نابودشدن.
هەڵلادوشە: حندرحۆ ف آلاکلنگ.
هەڵلاقوچکە: لەسەریەك هەڵچنراوی بلندەوەبوگ ف برهم چیدهٔ بلندشده.
هەڵلاقوچە: هەڵلاقوچکە ف برهم چیدهٔ بلندشده.
هەڵلامە: هەلامە، هەلاو ف گیاهی است وحشی و خوراکی.
هەڵلاهەڵلا: ١) وتەی زۆر لێخۆشحاڵبوون: (**هەڵلاهەڵلا** چەند شەوێکی خۆش بو)؛ ٢) هەراو جەقـە. هەراهەرا. زەنازەنا ف ١) علامت بسیار خوش آمدن از چیزی؛ ٢) جنجال و غوغا.
هەڵ لوشـــان: دەم‌پێوەنسان و خستنــەنـاو گەرو بە مژین: (هـەزدیهـا هەڵی لوشی، ئەو گشت شوڕبایەی **هەڵ لوشی**) ف سرکشیدن مایع.
هەڵ لوشین: هەڵ لوشان ف نگا: هەڵ لوشان.
هەڵلە: ١) ڕەت. خلیسکان؛ ٢) هەڵە. خەتا ف ١) لغزش؛ ٢) خطا. سهو.
هەڵ لەرزین: زۆر لەرزین لەسەرمان ف لرزیدن زیاد از سرما.
هەڵلەق مەڵلەق: قسەی هاتەران بانەران ف حرف مفت و بی‌سروته.
هەڵم: ١) هەناسە؛ ٢) بۆن ف ١) نفس، بازدم؛ ٢) بو.
هەڵم: ١) دەرفەتی من؛ ٢) نۆرەی من، هەلی من ف ١) فرصت من؛ ٢) نوبت من.
هەڵم: بۆخ ف بخار.
هەڵمات: کەلا، مەزمەز. نبلە ف تیلە.
هەڵماتان: کەلابین ف تیلەبازی.
هەڵمانانێ: هەڵمانان ف تیلەبازی.
هەڵماتێن: هەڵمانان ف تیلەبازی.
هەڵماس: ئەڵماس ف الماس.
هەڵ ماسیان: هەلامسان ف آماسیدن.
هەڵ ماسین: هەلامسان ف آماسیدن.
هەڵ ماڵان: ١) بەرەوژوور بـردنی دەلینـگ و قوڵ: (قوڵی **هەڵماڵی**)؛ ٢) خزین و لێبوونـەوە: (گوریســە کــە **هەڵ ماڵاوە**، پەنـەکـەی لێ **هەڵ ماڵاوە**)؛ ٣) بڕینـــی لە شەرمشکـــان: (**ڕوهـــەڵ ماڵان**) ف ١) ورمالیدن آستین و پاچهٔ شلوار؛ ٢) خزیدن و بازشدن باربند و...؛ ٣) کنایه از پررو شدن.
هەڵ ماڵاو: ١) ئەنی گوریسی داخزاو؛ ٢) هەڵکراوی قوڵ و دەلینگ؛ ٣) شەرمشکاو: (**ڕوهـەڵـماڵاو**) ف ١) حلقهٔ رسن باربند که خزیده و بازشده است؛ ٢) آستین و پاچهٔ ورمالیده؛ ٣) پررو شده.
هەڵ ماڵدراو: هەڵ ماڵاو ف نگا: هەڵ ماڵاو.
هەڵ ماڵران: هەڵ ماڵان ف نگا: هەڵ ماڵان.
هەڵ ماڵراو: هەڵ ماڵاو ف نگا: هەڵ ماڵاو.
هەڵ ماڵیان: هەڵ ماڵان ف نگا: هەڵ ماڵان.
هەڵ ماڵین: ١) هەڵکردنی قوڵ و دەلینگ؛ ٢) لێخراندنی گرێ و قولفە؛ ٣) بۆ بالا هەڵکێشان: (خوڵی ئەنۆرەکە **هەڵماڵە**) ف ١) ورمالیدن؛ ٢) لغزانیدن بند و رسن وبازکردن آن؛ ٣) به‌بالا برکشیدن.
هەڵماو: ناوێ کە لە بۆخەوە پەیدادەبێ ف آب مقطّر.
هەڵ مروبستن: هەڵ مژین ف برمکیدن.
هەڵ مروبسین: هەڵ مژین ف برمکیدن.
هەڵ مژاردن: هەڵبژاردن ف برگزیدن.
هەڵ مژان: ١) لە ڕێگـەی لوتـەوە بردنەناو دەرون: (هەوا **هەڵمژە**. بۆنی **هەڵمـــژە**)؛ ٢) لەنـاودا خوسان. ناو کێشـانـەنـاوخـۆ: (لـۆکـە ناو **هەڵ دەمژێ**)؛ ٣) مژین، هەڵکێشانی تراو بۆ ناودەم ف ١) بوکشیدن؛ ٢) جذب رطوبت؛ ٣) مکیدن.
هەڵ مژتن: هەڵ مژان ف نگا: هەڵ مژان.
هەڵمژەك: ئامرازی ناوبەردانە سەر ناودەس ف سیفون.
هەڵ مژین: هەڵ مزان ف نگا: هەڵ مزان.
هەڵ مسان: هەلامسان ف آماسیدن.
هەڵ مساندن: هەلامساندن ف متورّم کردن.
هەڵ مساو: هەلامساو ف آماسیده.
هەڵ منتن: هەڵ مزین، هەڵ مزان ف نگا: هەڵ مزان.
هەڵ ملیسیان: لێو لێ توندکردن و هەڵ مزین ف لب بر چیزی فشردن و مکیدن.
هەڵ ملیسین: هەڵ ملیسیان ف نگا: هەڵ ملیسیان.
هەڵمەت: پەلامار. هجوم. شالاو ف حمله.
هەڵمەت بردن: شالاوبردن ف حمله بردن.
هەڵمەت دان: پەلاماردان ف حمله کردن.
هەڵمەت دەر: شالاوبەر ف حمله‌کننده، مهاجم.
هەڵمەتە کاسە: زۆرخۆری زگ‌لەوەڕێن ف شکم‌پرست انگل.
هەڵمەقۆ: جۆرێ گەمە بە جەو، بازەڵێن ف نوعی بازی با شن، یەقل دوقل.
هەڵمەلە: چەقەو هەرا، گیرەو نیرە ف جنجال و غوغا.
هەڵمەلە: هەرمەلە، هیرۆ ف گل ختمی.
هەڵ میزان: بەپێوە گمێزکردن ف ایستاده شاشیدن.
هەڵ میزتن: هەڵ میزان ف ایستاده شاشیدن.
هەڵ میستن: ١) هەڵ میزتن؛ ٢) هەڵ ملیسیان ف ١) ایستاده شاشیدن؛ ٢) نگا: هەڵ ملیسیان.
هەڵ میسین: هەڵ ملیسیان ف نگا: هەڵ ملیسیان.
هەڵ نان: ١) دەبەرچاوگرتن: (کارێکم هەڵناوە بۆی دەچم)؛ ٢) هەڵدان. بێداهەڵدان، پەسن‌دان؛ ٣) هەڵبەساردن؛ ٤) بردنەژووری باڵندەی ماڵی: (ئبواری مریشکەکانم **هەڵنا**) ف ١) درنظر گرفتن؛ ٢) مدح کردن؛ ٣) چیزی را به چیزی تکیه دادن؛ ٤) جاکردن پرندگان خانگی.
هەڵ ناوین: هەڵ کێشان بەرەوسەرەوە: (**هەڵ ناوبنی** خوڵی تەنۆرچەنی

تێ نەچێ؟) ف بالا کشیدن.

هەڵنایا: تاواوە، ناوێنراو ف ذوب شده.

هەڵنابش: نواندنەوە ف ذوب کردن.

هەڵنج: حۆق. دەنگی بەر لە ڕشانەوە ف تهوّع.

هەڵنگافتن: سەرەنگرێ بوُن ف سکندری خوردن.

هەڵنگفتن: هەڵنگافتن ف سکندری خوردن.

هەڵ نوارین: هەڵڕوانین ف به بالا نظر کردن.

هەڵ نوُتن: هەڵنگافتن ف سکندری خوردن.

هەڵ نوُزان: نوُزەنوُزکردن بە زەلیلی ف لابه و زاری کردن.

هەڵ نوشین: بە کچێ وەخواردن ف لاجرعه سرکشیدن.

هەڵ نیشتن: نیشتنی بەلەوەر ف برنشستن برنده.

هەڵو: ١) بێش‌وەنەی نەلەفوُن؛ ٢) شوان خەڵەتێنە. باڵداریکە؛ ٣) لوُس، دژی زبر ف ١) الو. کلمهٔ پاسخ تلفن؛ ٢) پرنده‌ایست؛ ٣) صاف. مخالف زبر.

هەڵۆ: باڵداریکی ڕەشی ڕاوکەرە زۆر بەقەوەتە. هەڵۆ. ئەلوهـ ف عقاب سیاه.

هەڵۆ: هەڵۆ ف عقاب سیاه.

هەڵوا: حەلوا. چێشتی ئاردو دۆشاوو ڕۆن ف حلوا.

هەڵواستن: هەڵاوەسین ف آویزان کردن.

هەڵ واسران: هەڵاوەسران ف آویزان شدن.

هەڵ واسراو: هەڵاوەسراو ف آویزان شده.

هەڵ واسین: هەڵاوەسین ف آویختن.

هەڵوای سەرپنج: ڕیخی لە گوی سەگ: (**هەڵوای سەرپێنجێ** بان گوی نیرەقنجێ) «مەسەل» ف کنایه از مدفوع سگ.

هەڵوابی: شیرین وەك هەڵوا ف حلوامانند.

هەڵوُجە: عەلوُکە ف آلوچه. آلو.

هەڵوُچکە: عەلوُکەڕەشە ف آلو بخارا.

هەڵوُچە: عەلوُکە ف آلوچه، آلو.

هەڵوُچەقەیسی: حەمشین. میوەیەکە ف شلیل.

هەڵۆدان: هەڵدانەوە ف بالازدن.

هەڵۆدزین: هەڵدزین ف برشکافتن.

هەڵوربلور: حلوربلور. حللوربللور ف انل منل.

هەڵۆرك: جۆلانەی گوریس ف تاب برنشستن.

هەڵۆرکە: ١) جۆلانەی گوریس؛ ٢) جۆلانەی ئێدانوستنی زاروك و نەخۆش ف ١) تاب؛ ٢) ننو.

هەڵوُرکە: جۆرێ هەڵپەرکێی کیژۆلان ف نوعی رقص دخترکان.

هەڵوُژە: هەڵوُجە، عەلوُجە ف آلوچه، آلو.

هەڵوُشە: گوڵێکە ف گلی است.

هەڵ وشین: هەڵ کوشین ف برفشردن.

هەڵوُك: ١) لەتی پچوُك لە دوداری گەمەیەکی منالان؛ ٢) داری دارەڕای خانوُ ف ١) قطعهٔ کوچکتر از ابزار الك دولك بازی؛ ٢) دیرك خانه.

هەڵوُکان: گەمەیەکی زاروکانە بە داریکی دوبستی لە داریکی پچوُك دەدەن ف بازی الك دولك.

هەڵوُکێن: هەڵوُکان ف بازی الك دولك.

هەڵوڵ: هلوڵ. ناوخاڵی ف کاوك. توخالی.

هەڵ وڵین: لەناو دەستا وردکردن، هەڵ پر بواندن لەناو دەستا ف خرد و ریز کردن در مشت.

هەڵونە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەڵۆهاوردن: هەڵهاوردن ف نگا: هەڵهاوردن.

هەڵوەدا: تەرە. ناوارەی دەشت و کێو ف متواری.

هەڵ وەران: داوەرین ف ریختن برگ درخت و میوه و... از بالا به پایین.

هەڵ وەراندن: لە سەرەوە ڕژاندنە خوارەوە: (میوە **هەڵ وەراندن**، گوڵ **هەڵ وەراندن**. فرمێسك **هەڵ وەراندن**) ف از بالا ریزش دادن.

هەڵ وەراو: داوەریو ف ازبالا به پایین ریخته.

هەڵ وەرین: هەڵوەران ف نگا: هەڵوەران.

هەڵ وەریو: داوەریو ف ازبالا ریخته.

هەڵ وەزانەوە: هەڵبەزینەوە ف یکهو برجستن.

هەڵ وەزنین: کۆکردنەوەو گلۆلەکردنی بەن و گوریس ف جمع کردن و گلوله کردن نخ و....

هەڵ وەزین: هەڵبەزین ف برجستن.

هەڵ وەزینەوە: هەڵبەزینەوە ف برجستن ناگهانی.

هەڵ وەژارتن: ١) لێك جیاکردنەوە؛ ٢) ڕێك و پێك کردن: (ماڵەکەی **هەڵ وەژارت**) ف ١) ازهم جداکردن؛ ٢) تنظیم کردن.

هەڵ وەژاردن: هەڵوەژارتن ف نگا: هەڵوەژارتن.

هەڵ وەژێران: ١) لێکەوەجیابوُن؛ ٢) ڕێك و پێك کران ف ١) از هم جداشدن نیك و بد؛ ٢) منظّم شدن.

هەڵ وەژێراو: ١) لێك جیاوەکراو؛ ٢) ڕێك و پێك کراو: (ماڵ **هەڵ وەژێراوە**) ف ١) از هم جداشده؛ ٢) تنظیم شده.

هەڵ وەسان: ڕاوەستان بەقیتەوە، قیت ڕاوەستان ف راست ایستادن.

هەڵوەست: ١) هەڵبەست؛ ٢) وێستانێکی کەم؛ ٣) بیر و هزر دەربارەی شتێ: (**هەڵوەستی تۆ چیە؟**) ف ١) نگا: هەڵبەست؛ ٢) توقّف کوتاه؛ ٣) فکر و موضع شخص دربارهٔ چیزی.

هەڵ وەستان: ١) ڕاست و قیت ڕاوەستان؛ ٢) بەدیار شتێکەوە وێستان ف ١) راست ایستادن؛ ٢) دور چیزی ایستادن.

هەڵ وەستن: هەڵبەستن ف نگا: هەڵبەستن.

هەڵ وەستە: هەڵبەستە ف نگا: هەڵبەستە.

هەڵ وەشان: ١) لەبەریەك چوُن: (خانوەکەمان **هەڵ وەشاند**)؛ ٢) دڕانی جێ تەقەڵ: (درواوەکەی **هەڵ وەشاند**) ف ١) ازهم بازشدن، متلاشی شدن؛ ٢) بر دربدن بخیه‌زده.

هەڵ وەشاندن: ١) لەبەریەك بردن؛ ٢) دڕاندنەوەی تەقەڵ لێدراو ف ١) ازهم بازکردن؛ ٢) پاره کردن بخیه‌زده.

هەڵ وەشانن: هەڵوەشاندن ف نگا: هەڵوەشاندن.

هەڵ وەشێن: کەسێ کە هەڵوەشاندن کاربەنی ف اسم فاعل

«هەڵوەشاندن».

هەلوەلا: هاتوچوو زۆر ماندوبوُن لەشوێن کارێك: (کەوبونە **هەلوەلا**) ف نکاپوی بسیار.

هەلـوێ: ۱) ناوی گونـدێکە؛ ۲) خورولکە، خوریکە، ئاولە ف ۱) نام دهی است؛ ۲) آبله.

هەڵ وێزناو: بەن و گوریسی کۆکراوەی گلۆلەکراو ف نخ و... جمع شدهٔ گلوله شده.

هەڵ وێزندراو: هەڵوێزناو ف نگا: هەڵوێزناو.

هەڵ وێزنراو: هەڵوێزناو ف نگا: هەڵوێزناو.

هەڵ وێزنین: هەڵوەزنین ف نگا: هەڵوەزنین.

هەلوێس: ۱) هەلوەست، وێستانی کەم، وچان؛ ۲) هزرو بیر دەربارەی شتێ ف ۱) توقف کوتاه؛ ۲) فکر و موضع دربارهٔ چیزی.

هەڵ وێسان: هەڵوەسنان ف نگا: هەڵوەسنان.

هەلوێست: هەلوێس ف نگا: هەلوێس.

هەڵ وێستان: هەڵوەسنان ف نگا: هەڵوەسنان.

هەلوێشکی: لەوەنا، لەوساوە ف از آن هنگام.

هەلوێنی: ۱) دەنکەقەیسی شیرین؛ ۲) قەیسی دەنك شیرن ف ۱) هستهٔ شیرین زردالو؛ ۲) زردالوی هسته شیرین.

هەلە: ۱) دەرفەت؛ ۲) وەی خۆش و بێشی؛ ۳) تاوێسناش؛ ۴) کە وابو؛ ۵) هەل، تاو، دەم؛ ۶) بەتایبەتی؛ ۷) هەڵە؛ ۸) گوڵێکی زۆر جوانەو بە چەنـد رەنگانە سوور و زەردو رەشی هەیە ف ۱) دم غنیمت است؛ ۲) کلمهٔ خوش‌آمد؛ ۳) ناکنون، هنوز هم؛ ۴) پس، حال که چنین است؛ ۵) دم، وقت؛ ۶) بەویژه؛ ۷) سهو؛ ۸) نام گلی است زیبا.

هەڵە: ۱) سەهو، خەڵەت؛ ۲) نامرازی بێژانی کون‌درشت ف ۱) سهو، غلط؛ ۲) بیزن سوراخ درشت.

هەڵهاتگ: هەڵاتو ف نگا: هەڵاتو.

هەڵهاتن: هەڵاتن ف نگا: هەڵاتن.

هەڵهاتو: هەڵاتو ف نگا: هەڵاتو.

هەڵ هانین: ۱) بلنـدکـردن؛ ۲) جوجکـە لە هێلکە دەرێنان؛ ۳) زانینی مەتەڵ ف ۱) بلندکردن؛ ۲) جوجه از تخم درآوردن؛ ۳) حل کردن معمّا.

هەڵ هاوردن: ۱) هاوردنـەوە لە گەرووڕا، رشـانەوە؛ ۲) هەڵهانین ف ۱) بالاآوردن، قی کردن؛ ۲) نگا: هەڵ‌هانین.

هەڵ هاوردنەوە: رشانەوە ف قی کردن.

هەڵ هاوێتن: هەڵاوێتن ف نگا: هەڵاوێتن.

هەڵ هاوێشتن: هەڵاوێشتن ف نگا: هەڵاوێشتن.

هەڵەباش: تۆرەو قوشقی و سلّ ف حیوان رموك و رام نشده.

هەڵـەبجـە: شارێکـی گەورەی کوردسـتـان بەعسی بە بومبـای شیمیایی‌دەهـەزارکـەسی لێ کوشت‌و دەهـەزاری برینداد کرد ف از شهـرهـای بزرگ کردستان که توسط بعثیان بمباران شیمیایی شد و دەهزارتن در آن کشته و دەهزار تن زخمی شدند.

هەڵـەبەل: ۱) هەراو هوریاو زەنازەنا؛ ۲) دڵخورنی‌و پەریشانی ف ۱) جار و جنجال؛ ۲) اضطراب.

هەڵەپاس: سەگی زۆر وەڕ ف سگ بسیار پارس کننده.

هەڵەپەزە: جانەوەرێکە لەجێسنی جوڵانەنە زەردە،فزقزە، پس‌پسەکوڵە ف رُتیل.

هەڵەت: زەردو ماهی زۆر سەخت ف پرتگاه سخت درکوه.

هەڵەتانج: جۆرێ مراوی سوور و سپی کاکوڵدار ف نوعی مرغابی سرخ و سفید شانه بسر.

هەڵەخۆر: پیس‌خۆر، دژخۆر ف بدخوراك.

هەڵەخەرج: دەست‌بڵاو ف ول‌خرج.

هەڵەداوان: پەلەی زۆر ف شتابان.

هەڵەدن: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەڵەرە: هەڵوکێن ف بازی الك دولك.

هەڵەرەش: هەڵەی رەنگ‌رەش کە گوڵێکی زۆر جوانە ف گلی است.

هەڵەز: هەڵز، گیایەکی گەڵادەرزی‌یە ف گیاهی است.

هەڵەزبوری: برێنی لە هەل‌و دەرفەت لەدەس‌چوُن ف کنایه از فرصت ازدست رفتن.

هەڵەزەر: هەڵەی رەنگ‌زەرد کە گوڵێکی جوانە ف گلی است.

هەڵەسو: بابوڵەی رۆن‌تێ‌ساوراو ف ساندویچ نان روغنی.

هەڵەسور: گوڵی هەڵەی رەنگ‌سوور ف گلی است.

هەڵهسون: ۱) ساوین، پیامالین؛ ۲) تەسنزین، سڕین ف ۱) برمالیدن، اندودن؛ ۲) زدودن.

هەڵەسوُن: دوبارە سەوزبونەوە پاش وشك‌بوُن‌و دروُن ف بازسبزشدن گیاه.

هەڵـەسـوُن‌هێنـانـەوە: ۱) لەسـەرڕا سەوزبـوُنـەوە: (مێرگەکەم ناودا **هەڵـەسوُنی هێناوەتەوە**)؛ ۲) برێتی لە دوبارە داواکردن: (بەشم داوە دیسان **هەڵەسوُنی هێناوەتەوە**) ف ۱) ازنو سبزشدن بعد از درو؛ ۲) کنایه از توقّع و ادّعای دوباره.

هەڵەسیابا: ۱) بوُن‌گرتو لەزبوبان؛ ۲) برێنی لە قەڵەوی نەمەڵ ف ۱) گندبدهٔ بو گرفته؛ ۲) کنایه از فربه تنبل.

هەڵەشە: ۱) بەپەلەو لەرێ‌لادەر؛ ۲) سەرەڕۆ، گوێ‌نەبیس ف ۱) شتابزده و بیراهەرو؛ ۲) خودرأی و حرف نشنو.

هەڵـەشەیی: ۱) پەلەو لەرێ‌لادان؛ ۲) سەرەڕۆیی، گوێ‌نەبیسی ف ۱) عجله و بیراهه رفتن؛ ۲) حرف نشنوی.

هەڵەفە: قوڵفە، قوڵفەی گوریس ف حلقهٔ رسن.

هەڵەق‌مەلەق: حەلەق‌مەلەق ف سخنان بیجا و نامربوط.

هەڵەقەمەلەقە: حیبندرخوێ، سیسو، هەڵلادۆشە ف آلاکلنگ.

هەڵەك: ۱) ناڵفە؛ ۲) خوار، لار؛ ۳) خوارایی وەك کەوان، نیوچەغز؛ ۴) رز ف ۱) حلقه؛ ۲) کج؛ ۳) نیم‌دایره؛ ۴) ناننی.

هەڵەکا: جەزمە، سەمای دەروێشان ف جذبە، سماع درویشان.

هەڵەکار: ۱) کەسێ کاری نارەوا دەکا؛ ۲) سەهوکەر ف ۱) بدکار؛ ۲) اشتباه کار.

هەڵەکردن: ١) سەهوکردن؛ ٢) لەرێ‌دەرچوون: (رێگەی **هەڵەکردوە**) ف ١) اشتباه کردن؛ ٢) ره گم کردن.

هەڵەکوک: ئاڵەکوک ف گیاهی است با پیازه خوراکی.

هەڵەکە: مشك گره ف پرنده‌ابست شکاری.

هەڵەکەت: بزوتن، حەرەکەت ف حرکت.

هەڵەکەسەما: هەڵەکە ف نگا: هەڵەکە.

هەڵەگەر: گەزبدەی سەرگەردان ف ولگرد.

هەڵەلە: ١)بالورەلێدان بە گەروو؛ ٢) تێ‌بەردانی سەگ ف ١) هلهله؛ ٢) تحریك سگ.

هەڵهلی: ١) میوەی بڵ و زۆر گەیشتو؛ ٢) پیری نەواو کەنەفت ف ١) میوهٔ رسیدهٔ نرم شده؛ ٢) پیر فرتوت.

هەڵهلین: ١) بڵ‌بون و زۆر گەیشتنی میوە؛ ٢) لەپیربان لەنافەت کەوتن، زورهاربون ف ١) رسیدن و نرم شدن میوه؛ ٢) پیرشدن و ازکار افتادن.

هەڵەم: جێگەی زۆر بەرزو سەخت، هەڵەموت، ئەڵەموت، هەزار بەهەزار ف کوهستان صعب‌العبور.

هەڵەم: ١) نەخۆشی هەرزنەی ترێ؛ ٢) هۆشی ترێ کە چەند دەنکی درشت و باقی وردن ف ١) بیماری شکوفهٔ انگور؛ ٢) خوشه انگور با چند حبه درشت و بقیه ریز.

هەڵەمار: ١) بەلامار، شالاو؛ ٢) زیلەمۆ ف ١) حمله؛ ٢) خاکستر گرم.

هەڵەمارکەر: بەلاماردەر، زالم، دەست‌درێژکەر ف متعدّی، متجاوز.

هەڵەمتە: خۆرایی، مفت ف مفت.

هەڵەمتەچی: ١) مفت‌خۆر؛ ٢) شەلانی ف ١) مفتخور؛ ٢) شارلاتان.

هەڵەم کردن: وەرینی هەرزنەی ترێ ف ریزش شکوفهٔ انگور از بیماری.

هەڵەموت: زەردو ماهی زۆر سەخت، هەزار بەهەزار، هەڵەم ف کوه مرتفع صعب‌العبور.

هەڵەمور: زیلەمۆ، زیلەمۆ ف خاکستر داغ.

هەڵەنگوتن: هەڵنگفتن، سەرەنگری‌بون ف سکندری خوردن.

هەڵەو: هەڵو ف نگا: هەڵو.

هەڵەودان: هەڵدانەوە ف نگا: هەڵدانەوە.

هەڵەوگەر: هەڵگێرەوە ف برگرداننده، زیرورو‌کننده.

هەڵەوگەران: هەڵگەرانەوە ف نگا: هەڵگەرانەوە.

هەڵەوگەرانن: هەڵگەراندنەوە ف نگا: هەڵگەراندنەوە.

هەڵەوگەراننەوە: هەڵگەراندنەوە ف نگا: هەڵگەراندنەوە.

هەڵەوگەرباگ: هەڵگەراوە ف نگا: هەڵگەراوە.

هەڵەوگەربان: هەڵگەرانەوە ف نگا: هەڵگەرانەوە.

هەڵەوهاوردن: هەڵهاوردنەوە ف نگا: هەڵهاوردنەوە.

هەڵەوەر: ١) هەڵەباس؛ ٢) بربنێ لە چەنەباز، چەقەسرۆ ف ١) سگ بسیار واق کننده؛ ٢) کنایه از وراج.

هەڵهەلاك: هەلالوك ف آلبالوی کوهی.

هەڵهەلوك: ئالوبالوی کێوی، هەلالوك ف آلبالوی کوهی.

هەڵهەلە: ١) هەڵەلە، بالورە بە گەروو؛ ٢) خراپ، نەشیاو؛ ٣) بۆنی ناخۆش ف ١) هلهلهٔ شادی؛ ٢) ناپسند، ناشایست؛ ٣) بوی بد و نامطبوع.

هەڵەهەل: فرسەنە، دەرفەتە ف فرصت حاصل است.

هەڵەهەڵ: قسەی بەبەلەبەل ف سخن گفتن با شتاب.

هەڵهێن: ١) بلندکەر؛ ٢) هێلکە بەجوجکەکەر ف ١) بلندکننده؛ ٢) آنکه جوجه از تخم به عمل آورد.

هەڵهێنان: هەڵهانین ف نگا: هەڵهانین.

هەڵهێنجان: بە دەفر لە تراو هەڵکێشان ف آب برکشیدن.

هەڵەیی: هەڵەکاری ف ١) انحراف؛ ٢) اشتباه.

هەڵی: ١) حەلی، زۆ: (کـورهـە**لی** وانا: زۆکور)؛ ٢) نوابەوە؛ ٣) ناوێك، دەموکەبەك ف ١) نانئی؛ ٢) ذوب شد؛ ٣) دمی، لحظی.

هەڵی: زۆربڵندی، هەڵەت ف پرتگاه صعب‌العبور.

هەڵێ: ١) ڕاکە؛ ٢) ڕاکات؛ ٣) لە عاسمان دباری بدا؛ ٤) بڵند ببێ: (ئەگەر بوم **هەڵێ** باشـە)؛ ٥) هەڤیر بێ‌بگا؛ ٦) نەواوبێ: (دەبێ عیددەی **هەڵێ** جا مێردی دەکا)؛ ٧) نێر سواری مێ‌بنە بێ: (کەری لێ **هەڵێ** لەوکارە باشنرە) ف ١) بگریز؛ ٢) بگر بزد؛ ٣) طلوع کند؛ ٤) بلندشود؛ ٥) خمیر برآید؛ ٦) مدّت سرآید؛ ٧) گشن بر مادینه سوار شود.

هەڵیان: ١) توانەوە؛ ٢) هەلاتن لە شەردا: (زیخ بە نە **هەڵێ**) ف ١) ذوب شدن؛ ٢) فرار در جنگ.

هەڵێب: حەلیب، دروس، رەوا ف جائز، روا.

هەڵیت: ١) شتی بێ‌قیمەت، خرت‌و پرت؛ ٢) قسەی بێ‌مانا: (**هەڵیت**‌و بەڵیت نێژێ) ف ١) آت و آشغال، خرت و برت؛ ٢) سخن بی معنی، جرت و پرت.

هەڵیتر: کاروش، گیابەکە ف گیاهی است.

هەڵیترگ: هەڵیتر ف نگا: هەڵیتر.

هەڵیر: ناوەند، چەق ف مرکز.

هەڵیز: کا، پوش ف کاه، خس.

هەڵین: مەشکە ف مشك.

هەڵیزەبزە: مەشکەدزە ف ملخی است سیاه.

هەڵیس: وشکەگیا، پوش، هەلیز ف خس، علف خشك.

هەڵیسکان: خلیسکان ف نگا: خلیسکان.

هەڵیسە: ١) هەربسە، کەشکەك؛ ٢) پلاو ساوار ف ١) حلیم؛ ٢) پلو بلغور.

هەڵیل: جۆرێ هەڵوابە کە دۆشاوی وشکەوەبوە، هەریر ف نوعی حلوا.

هەڵیلە: بەری داریکە لە هیندستان دەروێ ڕەش و زەردی هەبە بۆ دەرمان دەبێ ف هلیله.

هەڵیماو: شۆرباوبرنجی بێ‌رۆن ف سوپ برنج بدون چربی.

هەڵین: ١) بلندکە؛ ٢) ببە؛ ٣) لابە؛ ٤) نوانەوە: (بهارێ بەفر **دهەڵێ**) ف ١) بلندکن؛ ٢) باش؛ ٣) کناربرو؛ ٤) ذوب شدن.

هەڵین: هەڵدەوە، لاگرە: (جارێ هەڵێن، بەردا **هەڵێن**) ف بالازن.

هەڵێن: ١) بلندکە؛ ٢) ڕاکەن، غاردەن ف ١) بلندکن؛ ٢) فرارکنید.

هەڵێنان: هەڵهێنان ف نگا: هەڵهێنان.

هەڵێنانەوە: ١) کولاندنەوەی دۆی مەشکەو تیژاوی پەنیر؛ ٢) دوای پێشگری «نێ» بەمانا فەرەبوکردنەوە: (تێت هەڵێنابەوە)؛ ٣) بلندکردنەوە: (هەنگاو هەڵێنانەوە)؛ ٤) بڕینی پارچە بۆ درونی جل: (نیفەکی دەرپێکە هەڵێنەوە) ف ١) جوشانیدن دوغ و آب پنیر؛ ٢) پس از پیشوند «نێ» به معنی جبران کردن؛ ٣) بازبرداشتن و بلندکردن؛ ٤) برش دادن پارچه برای دوختن لباس.

هەڵینابش: نواندنەوە، تاواندنەوە ف ذوب کردن.

هەڵێنجان: هەڵهێنجان ف آب برکشیدن.

هەلینگ: ١) غار، راکردن: (هەلینگ دە)؛ ٢) دەلینگی دەرپێ ف ١) دو، دویدن؛ ٢) پاچهٔ شلوار.

هەلینگ‌دان: راکردن، غاردان ف دویدن.

هەلینگ‌دە: غاردە ف بدو.

هەلینگ‌دەر: کەسێ کە غار بە ئەسپ دەکا ف سوارکار.

هەلیە: ١) کەمێك؛ ٢) لەسوچێکەوە ف ١) اندکی؛ ٢) ازگوشه‌ای.

هەم: ١) دژی وشەی نیم، لە بوُن بەشدارم؛ ٢) وشەی دوبارە: (هەم هانەوە)؛ ٣) وشەی بەشداری، هاو، هام، ئام؛ ٤) پینی بادانەوە، ژ، ش؛ ٥) نەنانەت؛ ٦) وەك، راست‌وەك: (من نەو دیت هەم بازێری واتا: وەك خەڵکی شار وابو) ف ١) هستم؛ ٢) باز، دوباره؛ ٣) حرف اشتراك، هم؛ ٤) حرف عطف؛ ٥) حتی؛ ٦) کاملا مشابه.

هەما: ١) هما، هەروا، لێبرِ ئاوا؛ ٢) لەم نزیکانە: (هەما نە دیت چاوا چێ دبە)؛ ٣) ئەوسا؛ ٤) لێبر؛ ٥) هێمان، هێشتا ف ١) این طور؛ ٢) در این نزدیکی‌ها؛ ٣) آنگاه؛ ٤) دیگر؛ ٥) هنوز.

هەمار: عەنبار ف انبار.

هەماراو: عەنباراو ف آب انبار.

هەمارکردن: عەنبارکردن ف انبارکردن.

هەمارەپو: عەمارەبۆ ف پوسیده در انبار.

هەماز: ١) منالدان؛ ٢) ناواڵ‌منداڵ ف ١) زهدان؛ ٢) جفت نوزاد.

هەماڵ: ١) کوڵ‌هەڵگر بە مز، عەمباڵ، حەنباڵ، عەمبار؛ ٢) حەمابەل، نوشتەی دەبەرگ‌گیراوی دەلاشان‌کراو؛ ٣) قایشێکە بەکورتانەوە شۆڕبونەوە ف ١) حمّال؛ ٢) دعای نوشتهٔ حمایل شده؛ ٣) تسمهٔ آویزان به پالان.

هەمالکی: وەك حەنبالان ف حمّال‌آسا.

هەمالیا: مزی حەنبالی ف مزد حمّالی.

هەمان: ١) هەر ئەو؛ ٢) گشتیان: (هەمان بینە)؛ ٣) همبان؛ ٤) نەواو وەك ف ١) همان؛ ٢) همگی؛ ٣) انبان؛ ٤) عیناً.

هەماندن: کردنەپاوان، قوڕغ‌کردن، قەدەغەکردن ف قدغن کردن، ممنوع کردن.

هەمانگی: بەحاسنەمو دوبەلا ف بسیار به آهستگی.

هەمانە: ١) لامان هەیە، شك‌دەبەین؛ ٢) همبان ف ١) داریم؛ ٢) انبان.

هەماواز: هاوقسە ف هم‌قول.

هەماوەز: دە یەك‌زادەی عەقڵدا ف هم‌دانش.

هەمایل: ١) قایشی شمشێر بەخۆوە هەڵواسین کە دەملی دەکەن؛ ٢) نوشتەی دەبەرگ‌گیراوی بە بەن دەمل‌کراو ف ١) تسمهٔ حمایل کردن شمشیر؛ ٢) دعای نوشتهٔ حمایل شده.

هەمبا: بم‌بوایە ف مبداشتم.

هەمبار: عەنبار، هەمار، مەکۆی کەل‌وپەل لە ماڵ بان لە دوکاندا ف انبار.

هەمباز: هەواڵ، دۆست ف رفیق، دوست.

هەمبازی: هەواڵەنی ف رفاقت.

هەمباژاری: ١) هاوشاری؛ ٢) هاووڵاتی ف ١) همشهری؛ ٢) هموطن.

هەمباژێری: هەمباژاری ف نگا: هەمبازاری.

هەمبان: همبان، هەمان، هەمانە ف انبان.

هەمبانە: هەمبان ف انبان.

هەمبانەبۆرینە: هەمبانەیەکە لە چیرۆکی کەوناراداد.دەڵێن دەستنیان تێ‌زۆرکردوەو هەرچی وبستوبانە تیابووە بە دەستیانەوە هاتوە ف انبان جادویی در افسانه‌ها که گو یا محتوی همه چیز بوده است.

هەمبانەگۆرینە: هەمبانەبۆرینە ف نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەمبز: هامبز، ئامێز، باوەش ف آغوش.

هەمبس: ١) جۆرێ بزنی گوێ‌سوُر؛ ٢) دەخڵی شیبی گیژدراوی تێك‌هاڵاو ف ١) نوعی بز گوش قرمز؛ ٢) غلّهٔ سبزدرهم آویخته.

هەمبەر: بەرانبەر، هەمبەر ف برابر، مقابل.

هەمبەلی: ١) لەسەر مەزەبی ئیمام ئەحمەدی حەنبەلی؛ ٢) دژدۆنگ لە پاك‌بونەوە ف ١) پیرو مذهب حنبلی؛ ٢) دارای وسواس در نظافت.

هەمبێز: هەمبز، ئامێز، باوەش ف آغوش.

هەمبێزە: دوانە، ناواڵ‌دوانە، جمك، جێقی ف دوقلو.

هەمپا: ١) دەولەمەندی گوند؛ ٢) هاوسنف، هاوپیشە؛ ٣) ناونا، هاونا ف ١) ثرونمندده؛ ٢) هم‌پیشه؛ ٣) همتا.

هەمپازی: شانازی: (ئەم هەمپازی بنە دکن) ف افتخار.

هەم‌پشت: هاوپشت، لایەنگر، دژداری بەکنر ف هوادار بکدیگر.

هەم‌پشك: هاوبەش ف شریك.

هەم‌پەیمان: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.

هەم‌پیاڵە: هام‌پیاڵە، هاوپیاڵە ف نگا: هام‌پیاڵە.

هەمت: ژدل، داونەلەب، داخوازی، بەبێ زۆری‌لێ‌کردن ف داوطلب.

هەمتز: جاشەکەری بەکێر ف کرّه‌خر بکساله.

هەمتی: ١) دیسان، دوبارە؛ ٢) گەنمەکوتاو ف ١) دوباره، باز؛ ٢) گندم کوبیده.

هەمچولا: ١) جوڵانەی منالو نەخوش؛ ٢) جولانە بەگشتی ف ١) ننو ویژهٔ کودك یا بیمار؛ ٣) تاب.

هەمخەو: هاوسەر ف همخوابه.

هەمد: ١) حەمد؛ ٢) ویست، بڕیار: (بێ هەمدێ خوَ ئەز چوم)؛ ٣) بەردی قەبر، کێل ف ١) سنایش؛ ٢) اراده؛ ٣) سنگ قبر.

هەمدامدا: دەس‌بەجێ، هەرلەجێ، بێ درەنگ کردن، دەستەولەجێ ف فوراً، بی‌درنگ.

هەمدز: جسنەکەریکی چکۆلە ف نوعی الاغ ربزجثه.

هەمدەرد: هاودەرد [ف] همدرد.

هەمدەم: هاودەم [ف] همدم.

هەمدیس: دیسانەوە [ف] بازدوبارە.

هەمدیسا: هەمدیس [ف] بازدوبارە.

هەمدیسان: هەمدیس [ف] باز دوبارە.

هەمدیسانەوە: هەمدیس [ف] بازدوبارە.

هەمدیسرۆ: هەمدیس [ف] بازدوبارە.

هەمڕا: ۱) پێکەوە؛ ۲) هاوڕێ [ف] ۱) باهم؛ ۲) همراه.

هەمراز: ئامراز، ئامێر، ئەسباب [ف] ابزار.

هەمڕاز: ئاوڕاز، هاوڕاز [ف] همراز.

هەمڕابی: هاوڕێیەتی [ف] همراهی.

هەمرۆ: هەرمی، هەرمێ، ئەمرۆ، هارمێ [ف] گلابی.

هەمرۆکوچکینە: کرۆسك [ف] گلابی وحشی.

هەمرۆڵە: گوندێکی کوردستانە لە لای سنە [ف] نام دهی است.

هەمڕەنگ: هاوڕەنگ [ف] همرنگ.

هەمزا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەمزار: هەماواز [ف] همقول.

هەمزاغا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەمزالە: جارداغی ناوباغ [ف] خانهٔ چوبی باغ.

هەمزر: هەمدز، جسنە کەرێکی کورتەڵەیە [ف] نگا: هەمدز.

هەمزك: ناوی چێشتێکە لە ناو خەڵکی بۆتان [ف] نام غذایی است.

هەمزمان: هاوزمان [ف] همزبان.

هەمزە: ناوە بۆ پیاوان [ف] حمزه، نام مردانه.

هەمزەبەگی: جۆرێ مازو [ف] نوعی مازوج.

هەمزەل: جۆرێ کایەی منالانە [ف] نوعی بازی کودکان.

هەمزیکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەمس: مەڕو بزنی ڕەش و سوور [ف] گوسفند و بز سیاه و قرمز.

هەمسا: هاوسا، جیران [ف] همسایه.

هەمساڵ: هاوتەمەن [ف] همسال.

هەمسەر: ژن بۆ مێردو مێرد بۆژن، هەڤسەر [ف] همسر.

هەمسین: جۆرێ ڕەسەنی بزن، جۆرێ بزن [ف] نژادی از بز.

هەمشاری: هاوشاری [ف] همشهری.

هەمشیر: هاوشیر [ف] همشیر.

هەمکە: زۆر، گەلێك: (ئەم **هەمکە** بارە لەکوێ بێنم) [ف] بسیار.

هەمگە: هەمکە [ف] بسیار.

هەمگەل: ۱) هەرچی خوا دروستی کردوە؛ ۲) هاونەژاد [ف] ۱) کائنات، موجودات؛ ۲) هم‌نژاد.

هەمگەلی: ئیکڕای خاوەن هەیی [ف] همهٔ موجودات.

هەمگین: هەنگوین، هەنگڤ، هەنگەبین [ف] انگبین، عسل.

هەمل: ۱) ژنی زگڕ؛ ۲) بارهەڵگر [ف] ۱) زن باردار؛ ۲) حمّال، باربر.

هەمڵك: ۱) دابەستە، بەروار؛ ۲) فەڵەو، ئێرگۆشت [ف] ۱) پرواز؛ ۲) فربه.

هەمما: ۱) هەرکە؛ ۲) هەر لەجێ؛ ۳) هەر، تەنیا: (**هەمما** تو ساغ بە ئەو تەشنە) [ف] ۱) همینکه؛ ۲) فوراً؛ ۳) فقط.

هەمن: ۱) لێ کۆڵینەوە، توێژینەوە؛ ۲) خاوەنی ئەوشتانەم؛ ۳) هەمو، گش؛ ۴) هەموبان [ف] ۱) پژوهش؛ ۲) اینها را دارم؛ ۳) همه؛ ۴) همهٔ آنها.

هەمنك: گوریسی پێوەندی بەکسم [ف] رسن پای‌بند ستور.

هەموُ: ۱) هەمبان، هەمبانە؛ ۲) گش، ئێگرا، گشت، تەمام [ف] ۱) انبان؛ ۲) همه.

هەموار: ڕێك و پێك کەوتو: (ئەم جوارچێوە دەگەڵ ڕەسمەکە **هەموارە**، بباوێکی **ناهەموارە**) [ف] مناسب، باب.

هەموان: گشتیان، گشان [ف] همگان.

هەموانی: گشتی، بۆ هەموکەس [ف] همگانی.

هەموتی: بە دەستی گەل، ئێکڕایی [ف] دسته‌جمعی.

هەموکی: بێ کەم وکوڕی، تەمامی [ف] کاملاً، بەکلّی.

هەمولەك: ناوی پاڵەوانێکی چیرۆکانە [ف] پهلوانی افسانه‌یی.

هەمە: ۱) هەمو، گش؛ ۲) دێرم؛ ۳) ئێمە؛ ۴) بەلام، بلان [ف] ۱) همه، کلّ؛ ۲) دارم؛ ۳) ما؛ ۴) امّا.

هەمەت: ۱) لێ ڕوانین و سەیرکردن؛ ۲) سەیر و تواشایی: (کوژێنە ودرنە هەمەتێ)؛ ۳) بژوایی: (نە **هەمەتا** خۆ دابە سەرروکی)؛ ۴) زۆرهێنان و پڕایی: (**هەمەتا** ناڤی لسەره)؛ ۵) باریدە؛ ۶) پاراستن [ف] ۱) نگاه کردن، ملاحظه؛ ۲) عجیب و تماشایی؛ ۳) باور؛ ۴) فشار و تراکم؛ ۵) کمك؛ ۶) حفظ، نگهداری.

هەمەتە. ملاحەزە بکە، بیری لێ وەکە [ف] توجّه کن، ملاحظه کن.

هەمەك: وەفا، جاکە لەجاودابوُن، ئەمەگ [ف] وفا.

هەمەکارە: ۱) کەسێ کە دەسەڵاتی زۆرە؛ ۲) کەسێ کە زۆر کاران دەزانێ [ف] ۱) بانفوذ و قدرتمند؛ ۲) وارد به همه کار.

هەمەکەس: هەرکەس [ف] هرکس.

هەمەگ: ئەمەگ، وەفا [ف] وفا.

هەمەندوش: حەوجۆش [ف] هفتجوش، مفرغ.

هەمهوُنە: ئاوماڵ [ف] هم‌خانه.

هەمەوەند: ناوی عەشیرەتێکی کوردە کە هێندێکیان لەلایەن دەوڵەتی عوسمانیەوە بۆ لیبیا دوُرخراونەتەوە [ف] نام عشیره‌ای در کردستان.

هەمهەم: لە زاراوەی زاروکاندا واتا: خۆراك [ف] خوراکی در لهجهٔ کودکانه.

هەمهەمە: هەراو هوریا، چەقەو گوڕە [ف] همهمه و غوغا.

هەمی: گشت، هەمو، گش [ف] همه.

هەمیان: ۱) گشیان؛ ۲) پشتێنێدی لە مێشن بۆ پارە تێداهەڵگرتن؛ ۳) هەمبانە [ف] ۱) همگان؛ ۲) کمربند چرمی برای حمل پول؛ ۳) انبان.

هەمیر: هەڤیر [ف] خمیر.

هەمێز: ئامێز، باوەش [ف] آغوش.

هەمیس: دیسان [ف] دوباره، باز

هەمیسا: هەمیس ف دو باره.

هەمیسان: هەمیس ف دو باره.

هەمیسانەوە: هەمیس ف دوباره.

هەمیشە: دایم و دەرهەم، بێ‌بڕانەوە ف همیشه.

هەمیشەبەهار: گوڵێکە ف گُل همیشه بهار.

هەمیشەوەوی: ژنێ کە زۆر مێردان دەکا ف زنی که بسیار شوهر کند.

هەمیشەیی: بێ‌بڕانەوە ف همیشگی.

هەمیلا: ژنی سکپڕ ف زن باردار.

هەمین: ١) سست و شلەبەنە؛ ٢) خۆ بەکارنەدەر، پاش گوێ‌خەری کار؛ ٣) ناوە بۆ ژنـان؛ ٤) بە تێکـڕایی، هەمـوو، هەمی؛ ٥) نا ئێستە ف ١) سست، تنبل؛ ٢) از زیر کار دررَو؛ ٣) نام زنانه؛ ٤) همگان؛ ٥) هنوز.

هەمینە: هەموویان، گشت لەگشت ف همگان.

هەن: ١) لەبـوون‌دان؛ ٢) کەسـانێ بەوجـوورەن؛ ٣) بوون، دارایی؛ ٤) پێشگرێکە بەوانا: شیر بنی: (**هەنگف، هەنجیر، هەنار، هەنی**، *تەتانەت هەنبان وانا: جێگەی شیر بنی)*؛ ٥) هەند، هێند، ئەوەندە ف ١) هستند، موجودند؛ ٢) کسانی چنین هستند؛ ٣) دارایی؛ ٤) پیشوندی به معنی شیر بنی؛ ٥) این اندازه.

هەنا: ١) هەنـەر، فەوەتی دینن؛ ٢) گەیشتن: (نـا دەست **هەنـا** نەکا بالاّ بەرزە)؛ ٣) سرەوت: (فەت **هەنا** نادەم)؛ ٤) هانا، پەنا پێ‌بردن؛ ٥) فریا: (دە**هـەنـا**م هات)؛ ٦) بەم‌جۆرە، ئاوەها ف ١) بُرددید، نیروی دید؛ ٢) دسترسی؛ ٣) آسودن؛ ٤) پناه بردن؛ ٥) فریادرسی؛ ٦) این طور.

هەنار: نار ف انار.

هەناران: دوگوندی کوردستانن بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

هەناردن: ناردن، رەوانەکردن ف فرستادن.

هەناردنەوە: دوبارە گەڕاندنەوە ف بازفرستادن.

هەناردو: رەوانەکراو ف فرستاده.

هەناردی: ١) هەناردو؛ ٢) ناردی، رەوانەی کرد: (میر بەسەت میننەت **هەنـاردی** ئێسنـرێکی زۆت و قوت/ جواڕپـەلی سست و سەقـەت ئەندامی هەر وەك عەنکەبوت) «شێخ‌ڕەزا» ف ١) فرستاده؛ ٢) فرستاد.

هەنارە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هەناری: ١) رەوانـەکـراو، ناردراو؛ ٢) بەرەنگی دەنکی هەنـار ف ١) فرستاده؛ ٢) برنگ دانۀ انار.

هەناریر: دارهەنار ف درخت انار.

هەناسکەبڕکێ: تەنگەنەفەسی ف نفس تنگی.

هەناسکەبڕێ: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەناسکەبڕێ: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەنـاسـە: فوێ کە گیاندار هەڵی‌دەمژێ و دەیداتەوەدەرو هەر بەوەەوایە دەژی، پشوو، پشی ف نفس، دم.

هەناسەبڕکە: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەناسەبڕکێ: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەناسەبڕاو: خنکاو ف خفه‌شده.

هەناسەدان: نەفەس کێشان ف نفس کشیدن.

هەناسەدانەوە: نەفەس گەڕانەوە ف بازگشت نفس، بازدم.

هەناسەدەرهاتن: نەفەس کێشان، هەناسەدان ف نفس کشیدن.

هەناسەسارد: برێتی لە خاکەسەرو بێکەس ف کنایه از بینوا و بیچاره.

هەناسەسوار: پشووسوار ف تنگ نفس.

هەناسەکێشان: پشوودان، نەفەس کێشان، هەناسەدان ف نفس کشیدن.

هەنـاسـەهـەڵ کێشـان: نەفەسی خەمێ دان، ئاخ و ئاهـ گوتن ف آه کشیدن از غم.

هەناف: دەروون، هەرچی لەناو زگایە ف احشاء.

هەناف‌رەش: دڵ‌پیس ف بدنهاد.

هەنـاو: ١) ناو، جەرگ و ناو؛ ٢) وره، زراو، غیرەت ف ١) احشـاء؛ ٢) زهره، شجاعت.

هەنبانە: پێستی گوراوی بزن و مەڕ کە دەیکەنە دەفری شتومەك، هەمانە، هەمبان، هەمبانە ف انبان.

هەنبانەبۆرینە: هەمبانەبۆرینە ف نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەنبانەگۆرینە: هەمبانەبۆرینە ف نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەنتش: بەلەز وەرە، زوکە ف زودباش.

هەنتش‌مەنتش: پەلەیکە بەهرە دەیبینی ف زودباش به نفع نوست.

هەنتـەش: لەزوی، حوزوور: (د**هـەنتـەش**ا وی دە نەز نەشێم بێژم) ف حضور، محضر.

هەنـج: ١) جۆرێ دورمان، دورمـانێکی نابیـەتی؛ ٢) کورنەکێرێك لە نوسینـدا بۆ نێوان‌دانـان «ـ»؛ ٣) دوگەوشتر ف ١) نوعی دوخت؛ ٢) تیره؛ ٣) کوهان شتر.

هەنجار: هەموار، رێك: (ئەوشتە زۆر نا**هەنجار**ە) ف مناسب.

هەنجار: ناموور، ئەسپایی جووت ف خیش.

هەنجاندن: ئەنجنین، وردکردن بە تیغ ف انجیدن، خردکردن با تیغ.

هەنـج کرن: بەیوەنددان، گەیاندنەبەك، لێك گیرکردن ف بهم رساندن، بهم متصل کردن.

هەنجن: ئەنجن، هنج ف انجیدگی، خردشدن با تیغ.

هەنجنین: وردکردن بە تیغ، ئەنجنین، هەنجاندن ف نگا: انجیدن، نگا: هەنجاندن.

هەنجوجك: تۆمی هەرمێ ف تخم گلابی.

هەنجورە: هەنگورە، هنگور، نێوارە درەنگێك ف عصرهنگام.

هەنجولـەرە: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەنجە: ١) شوێنی لێك هەڵ‌پچڕان؛ ٢) نرازاندن ف ١) محلّ شکافتگی و ازهم بازشدن؛ ٢) نگا: نرازاندن.

هەنجەت: هنجەت، بەلپ، بیانو، بەهانە ف بهانه.

هەنجەل: ناکام، ئەجەل ف اجل.

هەنجیر: هەژیر ف انجیر.

هەنجیر بـاوا: میوەیەکی گەرمەسێرە درێژوکەو بەنێکوڵ ناوەکەی نەرم‌و شیرینە، مۆز ف موز.

هەنجیرخۆرە: باڵندەیەکە قاتلی هەنجیرە ف پرندەای انجیرخوار.

هەنجیرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەنجیرەچیرور: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەنجیرەسـورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەنجیرەوەرە: باڵندەیەکە لە هەنجیرخواردنا ناوی کردوە ف پرندەای انجیرخوار.

هەند: ١) برێ، بەشێ: (**هەندێ** کەس سەبرن)؛ ٢) بڕێنی لە شەرمی زن: (شەلوارەکەی بێ‌کەندم بردی لە **هەندو** مەندم)؛ ٣) ئەوەند ف ١) اند، بعض؛ ٢) کنایه از شرمگاه زن؛ ٣) آنقدر.

هەنداڤ: ١) لای سەرو: (گەیمە **هەنداڤ** گوند)؛ ٢) بەرانبەر، روبەڕو ف ١) بالاسر، طرف بالا؛ ٢) برابر، مقابل.

هەندام: ئەندام، لەش، نازای بەدەن ف اندام، اعضاء بدن.

هەنداو: هەنداف ف نگا: هەنداف.

هەندای: هەند، ئەوەند ف آنقدر.

هەندایین: ئەوەندە، ئەوئەندازە ف این قدر.

هەندر: نارامی. نۆقرە ف آرامش. سکون.

هەندران: نۆقرەگرتن ف آرام شدن.

هەندرخان: ناف، جەرگ‌و ناو ف احشاء.

هەندرو: ١) ژوری ماڵەوە. ئەندەرونی؛ ٢) ناو هەرشتێ ف ١) اندرونی خانه؛ ٢) تو، داخل.

هەندرهو: حندرحو، هەڵلادوشە ف آلاکلنگ.

هەندریان: هەندران ف آرام گرفتن.

هەندریای: نۆقرەگرتو ف آرام گرفته.

هەنـدرێشن: گیایەکی نامیزی گەڵابلنـدە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

هەندرێشە: هەندرێشن ف نگا: هەندرێشن.

هەندربن: هەندران، هەندریان ف آرام گرفتن.

هەندرین: چیایەکی بەناوبانگە ف نام کوهی در کردستان.

هەندو: ١) کەڵتەکردنەوە. چاکردنەوەی هەرشتێ؛ ٢) هۆزێکە هەمیشە لە کۆچ‌و کۆچباردان. دۆم ف ١) مـرمّت؛ ٢) نام عشیرەای است کوچ‌نشین.

هەندۆ: هەند ف نگا: هەند.

هەندە: ١) ئەوەندە؛ ٢) هەر ئەوەیە ف ١) این قدر؛ ٢) فقط همین است.

هەندەر: لاوە. دەرەوەی وڵات ف خارج از منطقه.

هەندەران: وڵاتانی دەرەوە ف کشورهای خارج.

هەندەسە: ئەندازە ف هندسه.

هەندەف: هەدەف. ئەپۆلکە ف تپهٔ کوچک.

هەندەقۆ: شەودەر، گیابەکە ف شبدر.

هەندەك: کەمێك ف اندکی.

هەندەکۆ: شەودەر، هەندەقۆ. گیابەکە بۆ لەوەڕی ماڵات خۆشە ف شبدر.

هەنـدەگ: بزمـوك. بزمـك. دەمبێنی بێجو کە شیری دایکی نەمزێ ف دهان‌بند بچهٔ دام برای جلوگیری از مکیدن پستان مادر.

هەندی: ١) هەنی، شۆنی، شمنی، چەبەش. زەبەش؛ ٢) زیاد، فرە ف ١) هندوانه؛ ٢) بسیار.

هەندێ: ١) هەندەك؛ ٢) ئەندازە ف ١) اندکی؛ ٢) اندازه.

هەندێك: هەندەك ف اندکی.

هەندینا: دوئەوەندە ف دوچندان، دوبرابر.

هەنزار: هەزار، هازار، دەچەلان سەت ف هزار.

هەنزەل: گوزاڵك، کاڵەکەماراتە ف هندوانهٔ ابوجهل.

هەنژین: رازان، راکشان ف درازکشیدن برای خواب.

هەنسك: ١) نزگەرەی بەگریانەوە؛ ٢) هەناسە ف ١) سکسکهٔ گریه؛ ٢) نفس.

هەنسکەبڕکێ: هەناسەبڕکێ، پشوسواربون ف نفس تنگی.

هەنسکەبڕێ: هەنسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەنك: حەنەك. قسەی پێکەنین ف طنز.

هەنکچی: قسەسەبر ف لوده.

هەنکوف: بەرانبەر لە هەموشتێکا ف کاملاً باهم برابر، هم‌شأن.

هەنکە: هانکە، هەناسەسواری ف هن خسته.

هەنکەهەنك: هەنکەی زۆر ف هِن هِن.

هەنکی: هێندکۆکە. هەندەك ف اندکی.

هەنکیان: پشوسواری ف هن‌هن کردن.

هەنـگ: ١) مێشـەنگف؛ ٢) کرمێکە لە پێستی ماڵانی بەرزە دەدا؛ ٣) بەزم‌و کەیف؛ ٤) کۆمـەڵێکی زۆر؛ ٥) گزی‌و فێڵ‌و نەڵـەکـە؛ ٦) ناز، دەلالی ف ١) زنبور عسل؛ ٢) کرمی است آفت گاو که به پوست زند؛ ٣) جشن و سرور؛ ٤) تودهٔ بسیار؛ ٥) نیرنگ و حقّه؛ ٦) نازودلبری.

هەنگا: هەر ئیسە، ئەئیستا. ئهو، هەنۆکە، نۆکە ف هم‌اکنون.

هەنگافتن: لەنامانج‌دان، ئەنگاوتن ف بەهدف زدن.

هەنگاڤ: ١) شەقاو، لۆق؛ ٢) دەم، کات، وەخت ف ١) گام؛ ٢) هنگام.

هەنگامە: هەراو هوریا ف هنگامه.

هەنگانە: باج لە هەنگف ف باج ارباب از عسل.

هەنگاو: شەقاو، لۆق ف گام.

هەنگاوتن: ئەنگاوتن ف به هدف زدن.

هەنگاونان: بە هەنگاو بەرەوپێش‌چون ف گام برداشتن.

هەنگاوهەڵێنان: هەنگاونان ف گام برداشتن.

هەنگباز: فێڵزان، گزبکەر ف حقّه‌باز.

هەنگبڕ: کەسێ کە هەنگف لە خەڵێف دەچنێتەوە ف عسل‌چین از کندو.

هەنگ‌خۆرکە: رنگرێزە، رەنگاڵە ف پرندهٔ زنبورخوار.

هەنگ‌خۆرە: هەنگ‌خۆرکە ف پرندهٔ زنبورخوار.

هەنگدان: ١) خەلێف، بلوڕە: ٢) بوڕەدان [ف] ١) کندوی عسل؛ ٢) برآمدن نسل جوان زنبور.

هەنگدۆز: کەسێ کە بەشوێن هەنگدا دەگەڕێ تا پەیدای کات [ف] جستجوگر «هەنگ». جویندهٔ نسل نوین زنبور.

هەنگڤ: هنگڤ، هەسەڵ [ف] عسل.

هەنگڤار: ئەنگۆری. سەرلە ئێوارە [ف] عصرهنگام.

هەنگڤین: هەسەڵ، هنگڤ [ف] عسل.

هەنگڤینۆك: گیایەکە [ف] گیاهی است.

هەنگ کرن: ١) نازکردن؛ ٢) فیڵ کردن [ف] ١) نازکردن؛ ٢) حقّەزدن.

هەنگڵ: ١) بن‌باخەڵ: ٢) دەسکی دەفر [ف] ١) زیر بغل؛ ٢) دستهٔ ظرف.

هەنگڵەشەلە: لەسەر لاقێك ڕۆیشتن و لاقێك هەڵ گرتن [ف] لی لی رفتن.

هەنگمین: هەنگڤ، هەنگڤین [ف] عسل.

هەنگو: ئەنگۆ، ئێوە [ف] شما.

هەنگوان: ١) ئەنگوان، پێکـان: ٢) گیابەکە، هەڵز [ف] ١) هدف قرار گرفتن: ٢) گیاه انجدان.

هەنگوچك: ئەنگوچك. لەوەندی [ف] آستین بلند.

هەنگۆچنە: مێش‌خۆرە. ڕەنگاڵە [ف] برندهٔ زنبورخوار.

هەنگوڕ: ترێ [ف] انگور.

هەنگۆرە: هەنگڤار، ئەنگۆرە [ف] عصرهنگام.

هەنگوڕە: ١) جۆرێ کاکڵەموشان؛ ٢) مێشەنگوینی خراب؛ ٣) ترێ [ف] ١) نوعی عنکبوت؛ ٢) زنبور عسل قلّابی؛ ٣) انگور.

هەنگوری: جۆرێ گەمە. دەگەڵ مەنگوری دەڵێن: (**هەنگوری** مەنگوری) [ف] نوعی بازی.

هەنگوژە: ١) جەوی، جەوەی دار و گیا: ٢) شیرەی گیای **هەڵز** [ف] ١) انگم؛ ٢) شیرهٔ گیاه انجدان.

هەنگوست: ئەنگوست. قامك. تبل، پل. نلی، نلهی، کلك [ف] انگشت.

هەنگوستیل: ئەنگوستیلە [ف] انگشتری.

هەنگوستیلك: ئەنگوستیلە [ف] انگشتری.

هەنگوڵ: ١) هەنگڵ: ٢) پاچە [ف] ١) نگا: هەنگڵ: ٢) پاچهٔ حیوان.

هەنگولیسك: ئەنگوستیلە، ئەوستیلە [ف] انگشتری.

هەنگون: هەنگڤ. هەنگڤین. هەسەڵ [ف] عسل.

هەنگوین: هەنگڤ. هەنگڤین، هەسەڵ، هەنگون [ف] عسل.

هەنگەبۆڵە: هەنگوڕە . مێشەنگوینی دەغەڵ کە هەنگوین ناکا [ف] زنبور بی‌عسل.

هەنگەچینە: هەنگ‌خۆرکە [ف] برندهٔ زنبورخوار.

هەنگەڕەشکە: هەنگەبۆڵە [ف] زنبور بی‌عسل.

هەنگەژاڵ: ١) خەلێف، بلوڕە: ٢) مێشەنگوین لە قەڵشتەبەردی شاخدا: ٣) گوندێکە لە کوردستان [ف] ١) کندوی زنبور؛ ٢) گروه زنبور عسل در شکاف صخره: ٣) نام دهی درکردستان.

هەنگەژاڵە: هەنگ، مێشەنگوین [ف] زنبورعسل.

هەنگەشەلە: هەنگڵەشەلە [ف] لی لی راه رفتن.

هەنگەشەلێ: هەنگڵەشەلە [ف] لی لی راه رفتن.

هەنگەلان: هەنگەژاڵە، جێگەی مێشەنگوین لەشاخدا [ف] جای زنبور عسل در شکاف صخره.

هەنگەڵان: هەنگەلان [ف] نگا: هەنگەلان.

هەنگەماڵ: شانەهەنگوین [ف] شانهٔ عسل.

هەنگەمین: هەنگڤ، هەنگمین. هەنگوین [ف] عسل.

هەنگەوان: بەخێوکەری هەنگ [ف] پرورش دهندهٔ زنبور عسل.

هەنگەوچنە: هەنگەچینە [ف] برندهٔ زنبورخوار.

هەنگەون: گوێنی، گەوْن [ف] گَوَن.

هەنگەوێ: گوندێکە لە کوردستان [ف] روستایی در کردستان.

هەنگی: ئەودەم، ئەوسا [ف] آندم، آنگاه.

هەنگیر: هەنگوڕ، ترێ [ف] انگور.

هەنگیزە: ١) قوڵفی دەسکی خورج و جەواڵ؛ ٢) کێلی قەبـر: ٣) بن کێلی قەبر [ف] ١) دستگیرهٔ جوال و خورجین؛ ٢) سنگ قبر؛ ٣) زیرسنگ قبر.

هەنگین: ١) هەنگوین؛ ٢) ئەوسا، ئەودەم. هەنگی [ف] ١) عسل: ٢) آنگاه.

هەنگینێ: ئەوساکە [ف] آنگاه.

هەنو: ١) ئێوە هەتـانن: (ئەوانە دەڵێن مەڕ و بزنمان نیە ئێوە **هەنو**)؛ ٢) ڕابـردەی بەمـانـا پیاسـاوین و بەدەست ماڵین؛ ٣) فەرمـان بە دەست‌پێداهێنان [ف] ١) شما آنها را دارید: ٢) ماساژ داد؛ ٣) ماساژ بده.

هەنۆ: ١) ئەم ئەندازە: ٢) ئەمە [ف] ١) این قدر؛ ٢) این.

هەنوکە: ١) نهـۆ، نیسنە، نوها: ٢) واك. وانێك، نشت، هەرامە [ف] ١) اکنون: ٢) آن چیز.

هەنوون: تێ‌ساوین و توند بەدەست ماڵین: (پشتت بە هەتوان **بهەنو**) [ف] ماساژدادن دارو بر پوست.

هەنوونێ: وشەیەکی جادوگەرانەیە لە چیرۆکی کۆندا: (**هەنوونێ** مەنوونێ خەزێنەی پاشام بەقوونێ) [ف] کلمهٔ جادویی در داستانهای قدیمی.

هەنوویر: هەنگوڕ، ترێ [ف] انگور.

هەنوبن: هەنگوبن، هەنگڤ [ف] عَسَل.

هەنە: ١) هەڤی: ٢) هەمانە، دێریم: ٣) هەن. ماون؛ ٤) خەنە، هونە؛ ٥) دارێکی ئەستوور لە دەسگای تەوندا [ف] ١) هوو: ٢) داریم؛ ٣) هستند؛ ٤) حنا؛ ٥) وسیله‌ای جوبی در دارقالی.

هەنەر: ١) هونەر؛ ٢) دەرەوە [ف] ١) هنر؛ ٢) بیرون. خارج.

هەنەران: هەندەران [ف] کشورهای خارج.

هەنەزا: زاڕۆی هەڤی [ف] هووزاده.

هەنەزاگ: هەنەزا [ف] هووزاده.

هەنەژاڵە: هەنگ [ف] زنبور عسل.

هەنەفی: ١) مربشکـاوی، باڵـدارێکە لە تیرەی مراوی؛ ٢) بەبڕەوی مەزەبی ئیمام ئەبوحەنیفە [ف] ١) برنده‌ای از خانوادهٔ مرغابی؛ ٢) پیرو مذهب ابوحنیفه.

هەنەك: ١) هەنك، حەنەك، قسەی گاڵتەو گەپ: ٢) چەنە [ف] ١) طنز،

شوخی؛ ۲) جانه.

هەنەکچی: قسەحۆش، گاڵتەچی ف شوخ و لوده.

هەنەکە: هەندەکۆ، شەودەر ف شبدر.

هەنەکی: گاڵتەچی، هەنەکچی ف شوخ و لوده.

هەنهۆ: ۱) هەر ئێستە؛ ۲) دەستبەجێ ف ۱) هم‌اکنون؛ ۲) فوراً، بی‌درنگ.

هەنهە: هەنهۆ ف نگا: هەنهۆ.

هەنەهەپسێ: دەم‌لەدەم‌نان ف نزاع لفظی، مشاجره.

هەنەهەن: نخەنخ، هەناسەسواری ماندوو ف هن‌هن خسته.

هەنی: ۱) شفتی، جەبەژ، شمنی، شوونی؛ ۲) دوژ، بیر و بڕوا؛ ۳) ڕۆژانین، جوعمە، هەینی؛ ۴) ئێستاش، ئانێستاش؛ ۵) ئێستر، ئیدی؛ ۶) لەبڕ، لەنکاو؛ ۷) نوێڵ، نەنی، ناوچەوان؛ ۸) کانی، سەرچاوە؛ ۹) بازێك، هەندێك؛ ۱۰) پتر، زیاتر ف ۱) هندوانه؛ ۲) عقیده و مرام؛ ۳) آدینه؛ ۴) هنوز؛ ۵) دیگر؛ ۶) ناگهانی، یکهو؛ ۷) پیشانی؛ ۸) چشمه؛ ۹) اندکی؛ ۱۰) بیشتر.

هەنێ: ئاوها ف اینچنین.

هەنیسك: نزگەرەی بەگریانەوە، خنیسك ف سکسکهٔ گریه.

هەنیشخ: ئانیشك، هەنیشك، جومگەی نێوان زەندو قوڵ ف آرنج.

هەنیشك: ئانیشك، هانیشك ف آرنج.

هەنیشکە: ئانیشکە ف لولهٔ زانوبی.

هەنین: هەنوون، پێداساوینی مەلحەم ف ماساژدادن دارو بر پوست.

هەنێن: بەوجۆرە، ئاوهایی، ئاوائاوایی ف این طور.

هەنیە: نوێڵ، نەنی، ناوچاوان ف پیشانی.

هەو: ۱) جار، کەڕەت، هەل؛ ۲) هەر ئەوەندەو بەس، چیتر نا: (ئەوەندەت دەدەمێ و هەو ئیدی مەیەوە، دودەقیقـەم لابـەو هەو)؛ ۳) ئەو، هۆوە: (هەوەو کەسی تر نیە)؛ ۴) وشەی سەبرمان بۆ زبان: (هەو لێم ڕژا)؛ ۵) گەڕانـەوە؛ ۶) فێڵ، حیلە؛ ۷) کێم و زوخ؛ ۸) ونـەی ڕاوکـەران لە جەنگەی نێچیر دانـەبەر: (هەوی لێ‌کرد)؛ ۹) شالاو، بەلامار؛ ۱۰) شەپلە لە ئەنـدامی لەش؛ ۱۱) شت‌دبنن لەخەوا، خەون؛ ۱۲) خەو، نوستن؛ ۱۳) پێخەنین، کەن ف ۱) بار، دفعه؛ ۲) بس، همین؛ ۳) او؛ ۴) حرف تعجّب؛ ۵) بازگشت؛ ۶) نارو، حیله؛ ۷) ریم و چرك زخم؛ ۸) تکیه‌کلام شکارچیان هنگام تعقیب شکار؛ ۹) حمله؛ ۱۰) لمس شدن اعضاء بدن، فلج شدن؛ ۱۱) خواب دیدن، رؤیا؛ ۱۲) خواب؛ ۱۳) خنده.

هەوا: ۱) با، بێ؛ ۲) بڵندایی لە زەوین بەرزتر؛ ۳) عاسمان؛ ۴) ئیشتیاو ناسـە؛ ۵) فیز، بادی‌هەوایی، دەعبە؛ ۶) قامی گۆرانی: (هـەوابەکی خۆشمان بۆ بڵێ)؛ ۷) کێم، زوخاو؛ ۸) کەم: (هەوابەك لامان دانیشە، هەوابەك گەورەتـرە)؛ ۹) باکـردن، ئەستووربوون ف ۱) باد؛ ۲) جوّ زمین؛ ۳) آسمـان؛ ۴) اشتیاق و آرزو؛ ۵) تکبّر؛ ۶) آهنگ ترانه؛ ۷) ریم و چرك زخم؛ ۸) اندك؛ ۹) آماس.

هەوابڕ: برێتی لە دیوارو خانوی بڵند ف کنایه از دیوار و خانهٔ بلند.

هەوابوون: لەکـارکـەوتنی ئەندامێك لە ئەندامانی لەش ف ازکارافتادن عضوی از اعضاء بدن.

هەواپێو: ئامرازی ئەزموونی تونـدی‌و سستی با ف بادسنج.

هەواجیوە: ڕەگی دارێکـە بۆ دەرمـان دەشێ ف ریشهٔ درختی است که مصرف دارویی دارد.

هەواخوا: دژدار، لاگر ف هواخواه.

هەواخور: کون لە دیواردا بۆ باهاتنە ناوماڵەوە ف بادگیر.

هەواخۆش: جێگەی سازگار ف جای خوش آب وهوا.

هەوادار: ۱) ئەڤیندار، عاشق؛ ۲) بەدەعبە، بادی‌هەوا، بەفیز؛ ۳) جێگەی هەواخۆش؛ ۴) لاگر، هەواخوا؛ ۵) دومەڵی بەکێم و زوخ ف ۱) عاشق؛ ۲) متکبّر؛ ۳) جای خوش آب وهوا؛ ۴) طرفدار؛ ۵) ریم و چرك دُمّل.

هەوادان: حەوادان، بەرەوژوور ئاوێنین ف پرت کردن به بالا.

هەوادایش: هەوادان ف پرت کردن به بالا.

هەوار: ۱) هاوار؛ ۲) وار، زۆزان، زستانەوار ف ۱) فریاد؛ ۲) ییلاق.

هەوارچوون: ڕۆیشتن بۆ بانەمەڕان ف ییلاق رفتن.

هەوارچی: کۆچەر، خێڵەکی، ڕەوەند ف ییلاق‌رو، کوچ‌نشین.

هەوارڤـەڕ: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەوارکـردن: ۱) هاوارکـردن؛ ۲) چوونەکوێستان ف ۱) فریادزدن؛ ۲) رفتن به ییلاق.

هەوارگە: وارگە، جێگەی ژیان لە کوێستان ف خیمه‌گاه در ییلاق.

هەوارۆ: ۱) ئەی هاوار؛ ۲) ناوی هەوابەکی گۆرانیە ف ۱) ای داد؛ ۲) نام آهنگی است.

هەوارە: ۱) هاوار، ونـەبەکـە بۆ پەنـابردن بە خەڵك لە لێقەوماندا؛ ۲) قامێکە، هەوابەکە ف ۱) به دادم برسید؛ ۲) آهنگی است.

هەوارەبـەرزە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بە عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەوارەبێ: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی در کردستان.

هەوارەکـۆن: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەواری: چادری زۆر گەورە ف خیمهٔ بزرگ.

هەواکـرن: ۱) ماسینی لەش، ئەستوورب‌وونی ئەنـدام لە ئەخۆشی؛ ۲) نووزانـدنـە زوڕناو بلوێر و ئامرازی‌تر ف ۱) آماسیدن اعضاء بدن؛ ۲) دمیدن در آلات موسیقی بادی.

هەواکێشان: باکردن‌و ئەستووربوونی برین ف آماسیدن زخم.

هەواگا: جێگەی بڵندی سازگار ف جای بلند خوش آب و هوا.

هەواڵ: ۱) خەبەر؛ ۲) ئاواڵ، دۆست؛ ۳) چلۆنەتی حاڵ‌و ئەحواڵ ف ۱) خبر؛ ۲) رفیق؛ ۳) احوال.

هەواڵ پرس: ۱) خەبەرپرس؛ ۲) کەسێ کە حاڵی بەکێ دەپرسێ ف ۱) جو یاشدن خبر؛ ۲) احوالپرسی.

هەواڵ پرسـی: ۱) پرسـینی خەبـەر؛ ۲) پرسینی حاڵی کەسێ ف ۱) جو یای خبر؛ ۲) احوال‌پرس.

هەواڵ پرسین: هەواڵ پرسی ف نگا: هەواڵ‌پرسی.

هەواڵدەر: خەبەردەر ف خبرگزار.

هەواڵ منداڵ: پەردەی منداڵدان، پزدان ف جفت نوزاد.

هەواڵە: ١) حەواڵە، ناردنی پارە بە پۆستەدا؛ ٢) بەرهەیوان، پێش‌بەنجەرە ف ١) حواله؛ ٢) بالکن.

هەوان: ١) همبـان، هەنبـان؛ ٢) ڕەبـەن، سەڵت، سپانە، بێ‌ماڵ ف ١) انبان؛ ٢) مجرّد بی‌خانمان.

هەواناس: پسپۆر لە جلۆنابەتی کەش‌دا ف هواشناس.

هەواناسی: پسپۆری لە باری کەش‌دا ف هواشناسی.

هەوانتە: ١) ناوانتە، مفتە؛ ٢) بەخۆڕایی، بێ‌فایدە ف ١) مفت، رایگان؛ ٢) بیهوده.

هەوانتەچی: ناوانتەچی ف باج سبیل‌گیر، مفتخور.

هەوانچە: هەنبانۆکە ف انبانچه.

هەوانە: هەنبانە ف انبان.

هەواوان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەوای: لاسا ف تقلید.

هەوایش: پێخەنین، کەن، پێکەنین، خەنە ف خنده.

هەوای‌ما: زوانی ئێمە ف زبان ما.

هەوایی: ١) ئەڤینداری لەدڵداربدا شێت‌بوگ؛ ٢) نهۆمی بالاخانە؛ ٣) گەلـلایی‌و گوێ‌نەدەر ف ١) عاشق والـه و شیدا؛ ٢) طبقـهٔ بالایی ساختمان؛ ٣) دبنگ.

هەوبوون: نیتر نەهاتنەوە ف بکباره رفتن، رفتن بی‌بازگشت.

هەوبەر: بەری جلك، هاسەر ف آستر.

هەوت: حەفت ف هفت.

هەوتا: هاونا، نامنا ف همتا.

هەوتاش: سەرۆکی ئێشك‌گران ف سرکشیك.

هەوتانایش: بوێری، نازایەنی ف شجاعت.

هەوتای: حەفتێ، حەفتا ف هفتاد.

هەوتاین: حەفتامین ف هفتادمین.

هەوت‌سەی: حەوسەت ف هفتصد.

هەوتـك: گلێنـەیەك کە خواردنی بۆ کوچکـا تێ‌دکـەن، دەفری گلێنی خۆراکی سەیان ف ظرف گلین ویژهٔ خوراك سگ.

هەوت‌لا: حەوفات، حەوفاس ف نگا: حەوفات.

هەوتن: حەوتەم ف هفتم.

هەوتوێش: بەسەرهاتی ناخۆش ف پیشامد ناگوار.

هەوتە: هەفتە، حەوتو ف هفته.

هەوتێس: حەڤدە ف هفده.

هەوجار: نامۆر، ئەسپابی جوت ف خیش.

هەوجە: حەوجە، نیاز ف احتیاج.

هەوجەدار: ئاتاج، دەسکورت ف محتاج.

هەوچی: فێڵباز، دەست‌بڕ ف ناروزن، حقه‌باز.

هەوخستن: لێك‌کۆکردنەوە، کردنەیەك ف دورهم جمع کردن.

هەود: ١) رکە، پێرکم، قەفەز؛ ٢) حەوز ف ١) قفس؛ ٢) حوض.

هەودا: ١) تا، تاڵ، داو؛ ٢) چەند وشەیەك کە بە یەك هەناسە دەگوترێ ف ١) تار، نارنخ و موی؛ ٢) کلامی که با یك نفس گویند.

هەودان: پەلاماردان ف حمله کردن.

هەودو: هەفدو، ئێکتر ف همدیگر.

هەودەك: هەود، رکە، پێرکم، قەفەز ف قفس.

هەودەل: ١) شۆرباى لە وردەساوارو نارد بۆ چێلی نازەزاو؛ ٢) داروکەی نەرمی سەری شوشـە، نەپـەدۆر ف ١) نوعی آش برای گاو زانو؛ ٢) چوب پنبه.

هەور: ١) مژی زۆر پەرزەوەبوگ کە بارانی لێ دەزڕێنەخوار، عەور؛ ٢) شتێکـی زۆر نەرمـی کون‌کونـە بۆ دەسـتـو چاوشتن کە بە کەفی سابـونـەوە دەکـار دەهێنرێ؛ ٣) گۆمی قوڵ؛ ٤) مێرگوڵەی پچوك لە نوالی چیادا ف ١) ابـر؛ ٢) ابـرمرده، اسفنج؛ ٣) گودال عمیق؛ ٤) مرغزار کوچك در کوهستان.

هەور: نیربار، دەفری سواڵەتی ف ظرف سفالی.

هەوور: هەنگوور، ترێ ف انگور.

هەورا: برچی، برسی، نێز ف گرسنه.

هەوراز: رکە، بەرەوژوورە ف سر بالایی.

هەوراز: هاوراز، هەمراز ف همراز.

هەورازی: سەربەرەوژوورە ف سربالایی.

هەورامان: مەڵبەندێکی شاخاوی‌و جرە لای پاوەو سەربە شاری سنەی کوردسان ف منطقه‌ای کوهستانی در کردستان، اورامان.

هەورامانی: ١) خەڵکی هەورامان؛ ٢) شێوەی کوردی هەورامان ف ١) اهل منطقهٔ «هەورامان»؛ ٢) لهجهٔ کردی «هەورامان».

هەورامی: ١) خەڵکی مەڵبـەندی هەورامان؛ ٢) شێوەیەکی نایبەتی لە زمانی کوردیدا ف ١) اهل منطقهٔ «هەورامان»؛ ٢) لهجهٔ کردی اورامی.

هەوران: ١) هەفران، سپیندار، ئەسپیندار؛ ٢) عاسمانی بەهەور ف ١) سپیدار، چنار؛ ٢) آسمان ابری.

هەورایی: ١) برچێتی، برسیاتی؛ ٢) عاسمانی بەهەور ف ١) گرسنگی؛ ٢) آسمان ابری.

هەوربردو: میوەو دەخڵێ کە لە هەور زیانی دیوە ف میوه و غلّهٔ ابرزده.

هەوربردە: هەوربردو ف میوه و غلّه ابرزده.

هەورس: داری عەرعەر ف درخت عرعر.

هەورك: هەور، ئەو شتەنەرمەی کون‌کونە کە بۆ شت‌شوتن دەکاردەکرێ ف ابراسفنجی.

هەورگەر: نیربارگەر، کەسێ کە دەفری سواڵەت چێ‌دەکا ف سفالگر، کوزەگر.

هەورنگ: بربنگ ف دوکارد پشم‌چینی.

هەوروبا: جۆرێ بەری دارمازو ف نوعی ثمر مازوج.

هەوروهەلا: رۆژی بارانی‌و هەور ف هوای بارانی و ابری.

هەورە: رەنگی سورمەیی ف رنگ سرمه‌ای.

هەورەبـان: ١) بلەکـانی سەردایـۆشراو بۆ چوٗنە سەربان، کۆماج؛ ٢) ژوٗری جکـۆڵـە لەسەربان بۆ کەل‌وپەل ف ١) راه پلهٔ سرپوشیده تا پشت‌بام؛ ٢) اتاقك کوچك بر بام خانه.

هەورەبروسکە: بروسکەی هەور ف رعد وبرق.

هەورەتریشقە: هەورەبروسکە ف رعدوبرق.

هەورەمیش: ئاوریشم ف ابریشم.

هەوری: ١) پارچەیەکی ئاوریشمی ناسکە بۆ سەرپێچی ژنان‌و ژوٗبەند بەکاردێ؛ ٢) هەوری دەست‌پێ‌شۆرین، هەور؛ ٣) هەفوٗری، نێری، بەگەی دوسـاڵـەو باڵاتـر، هەفۆری؛ ۴) دنیای بەهەور، ئەساو ف ١) پارچهٔ ابریشمی کلاغی؛ ٢) ابرمرده، ابراسفنجی؛ ٣) تکه، شاك؛ ۴) آسمان ابری.

هەورێ: ١) چیایەکـە لە کوردسـتـان؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) نام کوهی است؛ ٢) روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەوڕێ: ١) هاوڕێ؛ ٢) هەواڵ ف ١) همراه؛ ٢) رفیق.

هەورێبارانێ: هەورێ کە باران دەبارێنێ، هەوری پڕ ف ابر غلیظ و بارانی.

هەورێپڕ: هەورێ کە باران دەبارێنێ ف ابر غلیظ و بارانی.

هەورێتەنك: سوٗکەڵەهەور ف ابر رقیق و مختصر.

هەورێڕەش: هەوری پڕو ئوند ف ابر پرپشت و غلیظ.

هەوریس: داری عەڕعەڕ ف درخت عرعر.

هەورێشم: هەورەمیش، ئاوریشم ف ابریشم.

هەورێشە: کەروێشـك، خەروێ، کەوریێشـك، کێـرۆشك، هـەروێ ف خرگوش.

هەوریـنـگ: ١) ئاوریـنگ، پڕیشکەئاور؛ ٢) برینگ، هەورنگ ف ١) شراره؛ ٢) دوکارد.

هەوز: ١) سەوز، کەسك؛ ٢) حەوز، بڕکە ف ١) سبز؛ ٢) برکه.

هەوزەك: ئاماڵ‌کەسك، ئاماڵ‌سەوز ف سبزفام.

هەوزێی: کەسکایی، سەوزایی ف سبزینگی، سبزرنگی.

هەوزینگ: ئاویلکەدان، گیانەڵاو ف دم مرگ.

هەوٛس: فێربوٗن، راهاتن، هەقۆت ف تعلیم، یادگیری.

هەوسـار: هەفسار، ئەوسار ف افسار.

هەوٛساندن: فێرکردن، راهێنان، لە کاردا خاراندن ف تعلیم دادن.

هەوسین: خەریکی فێربوٗن بوٗن، فێرەکاربوٗن ف یادگرفتن.

هەوش: ١) بزنی سپی‌و ڕەش؛ ٢) حەوش، حەسار؛ ٣) باخچە؛ ۴) زنج، ئامان لە دار بۆ ئاژەڵ لە دەرەوە ف ١) بزخلنگ؛ ٢) حیاط؛ ٣) باغچه؛ ۴) نردهٔ چوبی برای نگهداری دام.

هەوشار: ١) وڵاتێکە لە کوردستان؛ ٢) پەسنی سەگی زۆر باش: (سەگی هەوشار)؛ ٣) گیاگەسك ف ١) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٢) صفت سگ خوب؛ ٣) گیاه جارو.

هەوشـان: ١) گیایەکە زۆر تاڵ؛ ٢) سەردەمی لەدەرەوەنوستن لە مانگی پوٗشپەڕو گەلاوێژدا؛ ٣) گیاگەسك، هەوشار ف ١) گیاهی است تلخ مزه؛ ٢) موسم بیرون از خانه خوابیدن در تابستان؛ ٣) گیاه جاروچزه‌ای.

هەوشە: ١) پەچەمەڕ؛ ٢) حەسار، حەوشە ف ١) آسایشگاه گله درشب، شبغاز؛ ٢) حیاط.

هەوشـەنـگ: ١) ئاژەڵی شیردەری پێنجـومـردو؛ ٢) مەیدانی یاری، گۆڕەپانی وەرزە، دەشتی جێ‌گەمە ف ١) بز و میش بچه‌مردهٔ شیرده؛ ٢) استادیوم ورزشی.

هەوشین: ١) دەردی شیر وشك‌کردن؛ ٢) گیایەکە لە نیرەی پنگ ف ١) بیماری شیرخشك کردن؛ ٢) گیاه آویشن.

هەوشینان: کوێستانێکی بەناوبانگە لە کوردستان ف ییلاقی است مشهور.

هەوق: ١) پلەی نەردیوان؛ ٢) دوکانی سەوزی‌چاندن؛ ٣) بەنگاوی ئاو؛ ۴) تاق، تاقی گومبـەزی، گومبەزی بەتاق ف ١) پلهٔ نردبان؛ ٢) کرد مستطیل شکل سبزیکاری؛ ٣) تراکم آب؛ ۴) سقف گنبدی.

هەوك: ئەوك، قورگ ف گلو.

هەوکردن: ١) قرتماغە پەڕینەسەر برین؛ ٢) کێم‌و زوٗخاو لە برین هاتن ف ١) خشـك ریشـه روی زخم ایجادشدن؛ ٢) ریم و چرك از زخم بیرون آمدن.

هەوگ: هەوك، ئەوك ف گلو.

هەوٛگ: هەوە، هەفی، هەنە ف هوو.

هەوگیان: ژنی برای مێرد، جاری ف زن برادر شوهر، جاری.

هەول: ١) هاولە، باش، هێژا؛ ٢) ئازا ف ١) خوب؛ ٢) شجاع.

هەوڵ: ١) تەقالا، کۆشش، حەول؛ ٢) وڕ، گێژو سەرسام ف ١) کوشش؛ ٢) سراسیمه.

هەوڵدان: تەقالادان، خەبات‌کرن، خەبتین ف کوشش کردن.

هەول کەردش: چاکەی‌کرد، پیاوەتی‌کرد ف نیکی کرد.

هەولۆ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەوڵـە: ١) ئاولە، خوریکە، خوروێلکە؛ ٢) پشتەماڵ، پارچەی کوڵکنی خۆوٛشك‌کردنەوە ف ١) آبله؛ ٢) حوله.

هەوڵەزلزڵە: ئاگر، زیپکەی ئاگرە، ئاورە ف آتش پارسی، نوعی جوش.

هەولەکی: دەست‌پاچە، حەپەساو ف دستپاچه.

هەولی: جوانوئەسپی بەکساڵە ف کُرّه‌اسب یکساله.

هەولێر: ١) بەکجار باش، لە باشیش باشتر؛ ٢) شارێکە لە کوردستان ف ١) بسیار خوب، بهترین؛ ٢) شهری درکردستان.

هەون: ١) کەیف و ئاهـەنـگ، خۆشی‌و شادی؛ ٢) خەو ف ١) شادی، سرور؛ ٢) خواب.

هەونا: ١) دوباره، دیسان؛ ٢) بێدەنگ‌بوٗن؛ ٣) خەونن ف ١) دوباره؛ ٢) ساکت شدن، سکوت؛ ٣) خوابیدن.

هەونبەبیش: خەولێ‌کەونن ف بەخواب رفتن.

هەوندەبیش: خەون‌دینن ف خواب دیدن.

هەونڕەمـیایش: خەوزڕان، خەوڕەوین ف خواب از سر پریدن.

بدخواب شدن.

هەونسڤك: خەوسوُك [ف] سبك خواب.

هەونڤپانابش: خەوندبنن [ف] خواب دبدن.

هەون گران: خەوگران [ف] سنگبن خواب.

هەونـو: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثبان.

هەونپابش: تواشاکردن [ف] تماشاکردن.

هەونیسەران: برێنی لە خەوی زۆر درێژخابەن [ف] کنابە از خواب طولانی.

هەوە: ١) نەنگۆ، هنگ، نێوە؛ ٢) هەڤی، هەنە: ٣) هەنانە: ۴) خوبەنی؛ ۵) نبنر بەسە؛ ۶) دروشم، نیشانەی نابیەتی؛ ٧) هالاوو تبنی گەرما: ٨) هەو، جار، دەفعـە، کەرەت [ف] ١) شمـا: ٢) هو و: ٣) داربد: ۴) خودش است، همان است: ۵) دبگر بس است؛ ۶) علامت، آرم؛ ٧) بخارگرما؛ ٨) بار، دفعه.

هەوەتـو: مەلبـەندێکی کوێستانە لە کوردستان [ف] ناحیەای سردسیر و کوهستانی درکردستان.

هەوەخان: ١) هەنە، هەڤی؛ ٢) کەبوانو [ف] ١) هو و؛ ٢) بانوی خانه.

هەوەر: پاڕانەوە، لالانەوە [ف] التماس.

هەوەڕ: هەوڕ، نیر بار، دەفری سوالەت [ف] ظرف سفالی.

هەوەس: نبشنبا، ئارەزو [ف] آرزو، هوس.

هەوەسار: ژنی بەهەنە [ف] زن هو ودار.

هەوەساری: هەڤبنی [ف] هو و داشتن.

هەوەسیاگ: حەپەساو، واق‌ورماو [ف] مبهوت و متحیّر.

هەوەسیان: حەبەسان، عەبەسان، واق‌ورمان [ف] متحیّرشدن.

هەوەڵ: ١) نێکەم: ٢) سەرەتا [ف] ١) اوّل، بکم: ٢) آغاز.

هەوەڵ بەهار: سەرەتای بەهار [ف] اوابل بهار.

هەوەنگ: ئاونگ، دەسکاونگ [ف] هاون.

هەوهـەو: ١) دەنگی سواران لەڕاودا؛ ٢) ونـەی سەبرمان [ف] ١) غلغلۀ سواران در شکارگاه: ٢) کلمۀ تعجّب.

هەوی: ١) هەنە، هەڤی، هەوە؛ ٢) مانگی لە عاسمان: ٣) کۆمەك لە کار؛ ۴) هـەوێك، چەلـێـك: ۵) مابـەی خلافـانـدنو خەربـك‌کردن، وەڕەزی‌شکبن، خەمرەوێن [ف] ١) هو و؛ ٢) ماه، قمر: ٣) کمك درکار؛ ۴) بك بار؛ ۵) وسیلۀ سرگرمی.

هەوێ: هەنە، هەڤی [ف] هو و.

هەوبا: هومێد، هومێ [ف] امبد.

هەویان: بەر بێلابی، سەکۆی سەرداپۆشراو لە بەردەرکی ماڵ [ف] ابوان، نراس.

هەوێبار: هەوەسار [ف] هو ودار.

هەوێباری: هەڤبنی [ف] هو وداری.

هەویج: زێل، تۆرەکەی گون پێستێ کە هێلکەگونی تێدابە [ف] کبسۀ ببضه، خاپەدان.

هەوێدار: هەوێبار [ف] هو ودار.

هەوبداره: گیابەکی زۆر گەلاپانە [ف] گباهی است بسپار برگ بهن.

هەوێدی: جۆرێ گەنمەزەردە [ف] نوعی گندم.

هەویر: هەڤیر [ف] خمبر.

هەوێر: هاوێر، جباکـردنـەوەی ماكو زا لە بەکنمر [ف] جداکـردن بره و بزغالەها از گله.

هەوێرا: ئازا، نەترس، وێرا، بوێر [ف] شجاع، نترس.

هەویرترش: خەمبرە، ئامیانی هەوبر [ف] خمبرمابه.

هەوێردە: ١) بالنـدەیەکـە کەمێ لە زبشوڵە زلنر کونجی‌کونجی‌بەو زۆر عاشقی هەرزنـە زۆر فەلـەوە: ٢) تاژیەك کە دابکی دوورەگو باوکی نێرەتـاژی بێ، قەمـچ [ف] ١) وشم، بلدرچین: ٢) سگ تازی از مادر دورگه و از پدرتازی.

هەویرشبل: هەڤیرشبل [ف] خمبرسرشت، خمبرگیر.

هەوپرشێلان: هەڵپشاوتنی هەوبر، هەڤیرشێلان [ف] خمیرچلانبدن.

هەوێرکـان: هۆزێکی مەزنی کوردە لە مەلبـەنـدی جزبرەی سوُرباو لە کوردستانی بەردەستی ترکان دەژین [ف] عشبرەای بزرگ درکردستان.

هەوێرکە: ناوچە، مەلبەند، هەرێم [ف] منطقه.

هەوپرواتا: نەنگونکەهەوبر [ف] چونه.

هەویرەپتە: نانی کەم‌برژاو [ف] نان نابرشته.

هەوێری: ١) وێرابی، بوێری، ئازاتی؛ ٢) ئازنـاوی پەزبدبەکـانە [ف] ١) شجاعت؛ ٢) لقب طابفۀ ابزدی درکردستان.

هەوێز: ١) حەوشەمەڕ، پەچەمەڕ: (مەڕمان نەبو لە پەرێزێ پشکەڵمان دبوە لە هەوێزێ) «مەسەل»؛ ٢) سەربێ‌مو، نوکی سەروریو [ف] ١) خوابگاه شبانۀ گله در دشت؛ ٢) سرطاس.

هەوێزا: زڕکوڕ بۆ ژن [ف] ناپسری، فرزند شوهر از زن دبگر.

هەوێس: پەچەمەڕ، هەوێز [ف] خوابگاه گله دردشت.

هەوێسار: هەوێبار [ف] هو ودار.

هەوێساری: هەڤبنی [ف] هو وداری.

هەوێك: چەلێك، جارێك [ف] بك دفعه.

هەوین: تکا، خواهشت [ف] خواهش.

هەوێن: ئامبان، ئامبانی ماستو پەنیر [ف] مابۀ ماست و پنیر.

هەوینا: جارێ تربش [ف] بك بار دیگر هم.

هەوێنـایش: ١) پەنـادان، حاوانـدنـەوە: ٢) ژبرکردنەوەی منال [ف] ١) پناەدادن؛ ٢) نوازش کردن و از گربه خارج کردن کودك.

هەوین کرن: تکاو رەجاکردن، خواهشت کردن [ف] خواهش و التماس کردن.

هەوێن کردن: ئامبان‌تێکردن [ف] مابه در شبرر بختن.

هەوینی: هەڤبنی، هەوێداری [ف] هو وداری.

هەهـ: ونەی سەبرمان [ف] حرف تعجّب.

هەها: ونەی سەبرمان [ف] حرف تعجّب.

هەی: ١) لە بوُن بەشداربت؛ ٢) ونەی بانگ‌کردن بۆ هاوار: (**هەی** دابە، **هەی** بابە)؛ ٣) ونەی پێش‌سەرکۆنەو جوێن: (**هەی** واوالێکراو، **هەی** منالی هاروهاج)؛ ۴) ونەی سەیرمان: (**هەی** لەو کچەجوانە)؛ ۵) دنەو

هانــەدان: (هــەی لەو کەســەی بچێ گورگ بکوژێ)؛ ٦) وتــەی لێخــوڕینی یەکسم: ٧) بەڵێ: ٨) جارێك ف ١) تو هستی: ٢) پیش درآمد پناه بردن و کمك خواستن: ٣) پیش درآمد سرزنش ودشنام: ٤) حرف تعجّب: ٥) حرف تشجیع: ٦) حرف راندن ستور: ٧) بلی: ٨) یك بار.

هەبا: ١) هەتا، تا: ٢) بەڵێ، لەبێ: ٣) شەرم ف ١) حتّی: ٢) بلی: ٣) حیاء.

هەیانێ: ١) بوُن: ٢) دارایی ف ١) موجودیّت: ٢) دارایی.

هەیاران: ١) ئەی دوُستان: ٢) ئاخوا، داخوا: (**هەیاران** ئێستا لەکوێ بە) ف ١) ای دوستان: ٢) آیا.

هەیاس: ١) ناوە بوْ پیاوان: ٢) کەسێ پای لە رێڕوێشتنــا پێکــەوە دەنــوُسێ: ٣) گونــدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) نام مردانــه: ٢) کسی که پاهــایش در راه رفتن بهم می‌خورنــد: ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەیاس‌چەقل: لەو گوندانــەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەیاسە: کەبەرەی زێڕ و زێو ف کمر بند نقره یی و زرین.

هەیانا: ئەوەندە، ئەوئەندازە ف این اندازه، اینقدر.

هەیانە: هەستیان، لایان دەس ئەکەوێ ف دارند.

هەیام: عەیام، رۆژگار ف زمانه، روزگار.

هەیبان: هەیوان، هەویان ف ایوان.

هەیبوْر: هەنگوْری، ئەنگوْرە ف عصرهنگام.

هەیبە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەیبەت: ١) مەترسی، خوْف: ٢) ناوە بوْ ژنان: ٣) ناوە بوْ پیاوان ف ١) هیبت: ٢) نام زنانه: ٣) نام مردانه.

هەیبەر: دوْزو مەبەستێکی شیاوی نوُسین ف سوژه.

هەیبەسوڵتان: چیایەکە لە کوردستان ف نام کوهی در کردستان.

هەیتا: پەلە، لەز ف شتاب.

هەیتال: کوْتەڵ ف تمثال، مجسّمه.

هەی‌تانە: هەتانە ف داربد.

هەیتاهەیتا: لەدوی یەك و بەپەلە ف متوالی و شتاب‌آمیز.

هەیتم: هەمە، دێرم ف دارم.

هەیتوهوت: ١) خرت و پرت: ٢) قسەی بێ‌نام و خوێ: ٣) شات و شوت ف ١) خرت و پرت: ٢) سخنان بی‌سر ونه: ٣) لاف وگزاف.

هەیتوهیت: قسەی بێ‌ماناو تێکەڵ‌پێکەڵ ف سخنان بی‌سر ونه.

هەیتە: ١) نوْکەری بەردەستی خان و ئاغا: ٢) هەتە، شك‌دەبەی، دێری: ٣) لەقەمی هێندێك لە جەکدارانی عوسمانی بو ف ١) پاکار ارباب: ٢) داری: ٣) لقب بعضی از سربازان دولت عثمانی.

هەیتــەهــوُل: گەمــەو سەرگەرمی‌یەکی کوردانە وەك گوێین دەچێ ف نوعی بازی.

هەیتەهەیت: هەراو هوریا ف جاروجنجال.

هەی‌جو: خوازبێنی کەر ف خواستگار.

هەی‌جوّ: وتــەیەکــە لە گەمەی خازەڵێ‌دا دەیڵێن ف اصطلاحی در قایم موشك بازی.

هەی‌جوهەی‌جوێین: گەمەی خازەڵێ ف قایم موشك بازی.

هەی‌جوی: خوازبێنی، خازگینی ف خواستگاری.

هەیدەران: هوْزێکی زوْر قەوغای کوردە لە نێوان وان و سقەرەك و دەرسیم دەژین ف عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

هەیدەری: جوْرێ گوارەی گوێ ف نوعی گوشواره.

هەیدێ: بڕوْ لاچوْ ف بروگمشو.

هەیروْ: ١) وتــەی شیوەن‌گێڕان: ٢) وتــەی سەیرمانی ژنانە ف ١) کلمهٔ نوحه‌گری: ٢) حرف تعجّب خانمها.

هەیشت: هەشت، یەك لە حەوت زیاتر ف هشت.

هەیشتای: هەشتێ، هەشتا ف هشتاد.

هەیشتاین: هەشتایەم ف هشتادمین.

هەیشتن: هەشتەم ف هشتم.

هەیشتێس: هەژدە ف هیجده.

هەیشتێسن: هەژدەهەم ف هیجدهم.

هەیشوْ: ژنی سەلیتەو زمان‌درێژ ف زن سلیطه.

هەیشــەت: ١) ئاوەدانی قەوغــا: ٢) حەشــامــانی خەڵك ف ١) آبادی پرجمعیّت: ٢) انبوهی مردم.

هەیف: ١) مانگی عاسمان: ٢) حەیف، مخابن: ٣) توْڵە، قەرەبو: ٤) رق، رك ف ١) ماه آسمان: ٢) دریغ: ٣) انتقام: ٤) کینه.

هەیف‌ستاندن: توْڵەئەستاندنەوە ف انتقام گرفتن.

هەی‌فستێش: جەزم‌بوُن، حاڵ‌لێ‌هاتن ف به حالت جذبه دچار شدن.

هەیف‌هەڵێنان: هەیــف‌ستاندن: (ئەمڕێ‌هــەیفاخوْهــەلێنم) ف انتقام گرفتن.

هەیڤ: ١) مانگی عاسمان: ٢) مانگی ساڵ ف ١) ماه آسمان: ٢) ماه سال.

هەیڤاپڕ: مانگی چاردە ف بدر.

هەیڤانە: مانگانە، جیرەی مانگانە ف جیرهٔ ماهیانه.

هەیڤك: مانگیلە، مانگی یەکشەوە ف هلال.

هەیڤی: مانگی: (ســالا **هەیڤی** دەڕوْ کێمتــر ن ژ سالێن دن) ف قمری، سال قمری.

هەیڤێ: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

هەیڤی‌سوُر: دروشمی دام و دەزگای دەوڵەتانە لە بابەت داودەرمانەوە ف هلال احمر.

هەیکە: دەنگی‌دە با بڕوا ف نهیب‌زن تا برود، هی کن!.

هەیکــەل: ١) قەلافــەت، بەژن و باڵا: (پیاوێکی بە **هەیکــەل** بو): ٢) قوْڵ‌بەنــدی زێوی نەخشــاو: ٣) پەیکــەر، کوْتەڵ لە کانزاو دار ف ١) ریخت و قیافه، هیکل: ٢) بازوبند نقره‌یی منقوش: ٣) مجسّمه، تندیس.

هەیکەل‌تراش: پەیکەرچێکەر، کوْتەڵ‌ساز بە کانزاو دار ف مجسّمه‌ساز

بیکرتراش.

هەی کەوتش: جەزمەی گرت، حاڵی لێ هات ف دچار جذبه شد.

هەی گوڕ: شیاوی ئەم سزایە خۆبەنی: (دەبـا وات لێ بێ مافی خوێنـە هەی گوڕ) ف سزاوار این است.

هەلۆ: ١) بانگ لە کوڕ کردن، هەی لاوی هەژارۆکە؛ ٢) ئەی بێچارە، بۆ گش کەس نێرن ف ١) خطاب به پسر جوان، ای جوان بیچاره؛ ٢) ای بیچاره، خطاب به هرکس.

هەیلێ: بانگ لە ژن و کچ کردن بانێ هەی کیژی بەستەزوان و لێقەوماو ف خطاب به زن و دختر یعنی ای دختر بیچاره

هەین: لەبوون دابن ف هستیم.

هەینا: جارێ تریش، دیسان ف باز، دوباره.

هەینو: ئین، جوعمە، جومعە، هەنی ف جمعه، آدینه.

هەینە: ١) هەنگێ، ئەوساکە؛ ٢) هەینو؛ ٣) هەین؛ ٤) وس، بێدەنگ بە ف ١) آنگاه؛ ٢) آدینه؛ ٣) هستیم؛ ٤) خاموش باش.

هەینی: ١) هەینو؛ ٢) هەنی، شووتی، جەبەن، شمنی ف ١) آدینه؛ ٢) هندوانه.

هەینێ: ١) هەنگینێ، ئەوساکە؛ ٢) هەینو؛ ٣) هەی، هەرێ ف ١) آنگاه؛ ٢) آدینه؛ ٣) آهای.

هەبو: هەیف ف نگا: هەبف.

هەیواخ: ١) ئەی داد، ئەی داخ، وشـەی خەمبـاری؛ ٢) سەرەتـای هێندێك لە سترانانە ف ١) کلمهٔ ابراز غم و اندوه؛ ٢) سرآغاز بعضی از ترانه‌ها.

هەیواخ‌لمن: هەیواخ ف نگا: هەیواخ.

هەیوان: هەوبان ف ایوان.

هەیوانان: ناوەڕاستەکا بەهار ف اواسط بهار.

هەیوانە: مانگانە ف ماهانه.

هەیوو: هەوبان، هەیوان ف ایوان.

هەیوە: ١) میوەی بێ، بەهێ؛ ٢) هەنانە ف ١) میوهٔ به؛ ٢) دارید.

هەیوەجان: بسکی سەر لاجانگ ف گیسو.

هەیوی: مانگی ساڵ ف ماه سال.

هەیوێ: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

هەیە: ١) ماوە، زیندوە؛ ٢) دەست پێ ڕادەگا: (کـابـرا خۆی هەیە دە لێی برسە)؛ ٣) ویندە جێ، ڕەنگە؛ ٤) هەس: (چی لە ناودا هەیە؟) ف ١) زنده است؛ ٢) در دسترس است؛ ٣) جنبن پیداست؛ ٤) هست.

هەیها: ١) وتەی باوەڕنەکردن: (هەیها ئەوە چۆن دروێیەك بو)؛ ٢) وتەی ئەسپ‌ومابن نازۆنن ف ١) علامت باورنکردن؛ ٢) کلمهٔ راندن اسب.

هەیهات: هەرگیز پێك نابە، دوورە ف ممکن نیست، هیهات.

هەیهای: وتەی سەیرمان بەخەمەوە ف کلمهٔ تعجب اسف‌آمیز.

هەیەتی: ١) ژیان؛ ٢) دەوڵەمەندە؛ ٣) لای دەست دەکەوێ ف ١) حیات؛ ٢) ثروتمند است؛ ٣) دارد.

هەیەکو: ڕەنگە، ویندەجێ کە ف احتمال دارد که.

هەیهو: وتەی باوەڕنەکردن ف کلمهٔ ناباوری.

هەیهوو: ١) وتەی سەیرمان؛ ٢) هەیهات ف ١) حرف تعجّب؛ ٢) هیهات.

هەیهوت: مانگی سەرماوەز، ئاخری پایز: (هات هەیهوت خلاس بوون مەهێ بجوون) ف آذرماه.

هەیهوولان: ١) وتەی سەیرمان؛ ٢) سەبر و سەممەرە؛ ٣) واق‌وڕمێن ف ١) حرف تعجّب؛ ٢) شگفت‌آور؛ ٣) شگفت‌زده.

هەی‌هەی: ١) وتـەی سەیرمـان؛ ٢) وتـەی گەمـەپێکـردن؛ ٣) وتـەی ئافـەرین و شادی: (هـەی‌هەی جەمەجلیسێ بۆ دوێنێ لە دیدەو دڵ/ دلبـەر شەرابی گێڕا سالم کەبـابی هێنا) «سالم»؛ ٤) دەنگدانی گەلە لەلایەن شوانـەوە ف ١) حرف تعجّب؛ ٢) حرف تمسخر؛ ٣) کلمهٔ تحسین و آفرین؛ ٤) کلمهٔ راندن گله.

هەیهێر: گەرم‌داهاتنی توڕەیی: (دلکێ من بەهەیهێرە) ف تشدید خشم.

هەیهێز: غیرەت و ئەترسی، بوێری ف جرأت، شجاعت.

هەیی: ١) بوون، هەبوون؛ ٢) دەوڵەت و دارایی ف ١) بودن؛ ٢) دارایی.

هەیین: بوون، مان، زیندوەتی ف زنده‌بودن.

هی: ١) ئی، وشـەی تایبـەتی شتێ بە کەسێ: (هی تۆیە، هی ئـەوە)؛ ٢) کەمترین دەنگی پێکەنین؛ ٣) کەمترین دەنگی گریان؛ ٤) شێ، شە، شی، نم، نەزایی ف ١) پیـوسـتـد تملیك و اختصاص و نسبت؛ ٢) کمترین صدای خنده؛ ٣) کمترین صدای گریه؛ ٤) نم، رطوبت.

هێ: ١) بێتی بانـگ‌کردن؛ ٢) هەر، مانای ئەبڕانەوە دەدات: (هێ هات هێ جو)؛ ٣) ناوی پیتێ لە ئەلف‌وبێنکە؛ ٤) ئیشارە بۆ نزیك: (وێ هێ واتا: ئەوەتا، هێ‌وەوەرە واتا: بۆ ئێرە وەرە)؛ ٥) خا، هێلکە؛ ٦) فێر؛ ٧) هێشتا؛ ٨) دیسان؛ ٩) بەڵێ جت‌فەرمو ف ١) حرف ندا؛ ٢) هر؛ ٣) حرف «هـ»؛ ٤) اشاره به نزدیك؛ ٥) تخم پرنده؛ ٦) آموخته؛ ٧) هنوز؛ ٨) دوباره؛ ٩) بلی.

هێ‌بوون: فێربوون، ڕاهاتن ف یادگرفتن.

هێبـەر: کەسێ کە هەر لە شوێن‌خوی دەمێنێ و سەفـەر ناکا ف حضر، مقابل سفر.

هیبە: هرتە ف نگا: هرته.

هیت: ١) ڕەنگێکـە بۆ بزن: (بـزنـا هیت وەرێن)؛ ٢) جوت، جووت، زەوی کێلان؛ ٣) تین، گەرمـای ناوی: (هیتی کەنە زەفیان)؛ ٤) نەز، شێدار ف ١) رنگی برای بز؛ ٢) شخم‌زدن؛ ٣) گرمـای آفتـاب؛ ٤) نمدار، مرطوب.

هێت: ١) خوت؛ ٢) سمت و کەفەڵ؛ ٣) ران بەگشتی، لە ئەژنۆ بەرەژوور تا بن زگ؛ ٤) ورد، دەگەڵ نێت دەگوترێ؛ ٥) بەلەك؛ ٦) وڵمەگۆشتی زل؛ ٧) خاڵیگە ف ١) خودت؛ ٢) باسن؛ ٣) ران، از زانو تا زیرشکم؛ ٤) خرد، ریز؛ ٥) ساق؛ ٦) قطعه گوشت بزرگ؛ ٧) تهیگاه، پهلو.

هیتتك: ١) مەرەز؛ ٢) بزنەمەرەز ف ١) پشم نرم نوعی بز؛ ٢) بزترم موی.

هێت‌خوار: گێز، قوون‌خوار، سمت‌خوار ف باسن کج.

هیتر: ئەوی دیکە ف دیگر، دیگری.

هیتم: ١) ئمنمە، نۆکی مەزرەق؛ ٢) لاقونم، ڕانم؛ ٣) سێوی، هەتیو ف ١) نوك گردنا؛ ٢) باسنم؛ ٣) یتیم.

هێت‌وپێت: وردوخاش ف خردوخاك.

هیتوت: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هێتوون: نێتوون، توون، ئاگردانی گەرماو ف تون حمّام.

هێتووبن: توونن، ئەماکۆ ف تونون.

هیتە: ۱) هاونا، هامنا، جووت؛ ۲) تەڕ، شەدار ف ۱) همتا، جفت هم؛ ۲) نمدار، تر.

هیتەوان: جوتبار، جووتبەندە ف برزگر.

هیتی: گەرمایی، تین ف حرارت، تابش.

هیتیار: هیتەوان، جوتیار ف برزگر.

هیج: رق‌هەستاو ف خشمگین.

هێجبی: خوازبێنی، خوازگێنی ف خواستگاری.

هێجبیکار: خوازبێنیکەر ف خواستگار.

هیجران: سەبەب، هۆ ف انگیزه.

هیجرانی: قامێکە، هەوایەکی گۆرانی‌یە ف آهنگی است.

هیجرەت: دوورکەوتن لە زێد ف هجرت.

هێجن: حوشترێ کە بۆ سواری ئالیم دەدرێ‌و باری‌ناکەن ف شتر سواری.

هیجوی: هێجبی ف خواستگاری.

هیجوی کەر: هێجبیکار ف خواستگار.

هیجەت: بەلێ، بیانو، بەهانە ف بهانه.

هیچ: ۱) نەشت؛ ۲) قەت: (**هیچ** نەمدیوی، **هیچ** نەهاتوە بەلاما)؛ ۳) شت: (**هیچت** لا بە، **هیچم** لانیە)؛ ۴) بێ‌فایدە: (ئەم قسانە هەموو **هیچن**) ف ۱) هیچ؛ ۲) هرگز؛ ۳) شیئ، چیز؛ ۴) بیهوده.

هێچ: ۱) هیچ‌وهۆیچ؛ ۲) بنەمای ئەزموون؛ ۳) لرفەی وشتری گەرم‌داهاتو؛ ۴) حەیوانێ کە لە ترسی ئەقیزە بەدەور خۆیا خول دەخوا؛ ۵) برینێ لە کەسێ کە توورە کراوەو شێتانە هەڵدەسوورێ ف ۱) هیچ؛ ۲) آزمون؛ ۳) صدای لب و دهان شتر خشمگین و تحریك شده؛ ۴) حیوانی که از ترس سیخونك به دور خود بچرخد؛ ۵) کنایه از کسی که خشمگین شده ودیوانه‌وار بچرخد.

هێچاندن: ئەزموون، تاقی‌کردنەوە: (**دەهێچێنە**) ف امتحان، آزمایش کردن.

هێچت: شتت ف چیزیت.

هیچتا: نائێستەش ف هنوز.

هیچتاکێ: هیچتا ف هنوز.

هیچتان: نە هەریەك لە ئێوە: (**هیچتان** ناچن) ف هیچکدام از شما.

هیچتایکێ: هیچتا ف هنوز.

هیچ‌جار: لە جاران‌دا نەجارێك ف هیچ بار.

هیچك: فوڵفەداری سەر گوریسی بار، هەچك ف وهنگ.

هێچك: هیچك ف وهنگ.

هیچکار: بەکارنەهاتگ ف به دردنخور.

هیچکارە: ۱) هیچکار؛ ۲) دەست‌نەرۆیشتوو: (تووێخاکەمان ئێستا **هیچکارەیە**) ف ۱) بەدردنخور؛ ۲) هیچکاره.

هیچکام: نەیەك لەمانە ف هیچکدام.

هیچ کلۆج: هەر هۆ و سەبەب ف هر وسیله.

هیچ کەس: نەکەسێك ف هیچکس.

هیچن: ۱) نرخیان‌نیە، بەکارنایەن؛ ۲) کەس لە ئێمە: (**هیچن** نەن‌بیستوە) ف ۱) بی‌ارزشند؛ ۲) هیچیك از ما.

هیچنا: نەتشت، نەشت ف هیچ نه.

هیچ‌نە: هەرگیز ف هرگز.

هیچ‌نەبێ: بەلانی کەم ف لااقل.

هیچنی: ۱) بەکارنایەیت؛ ۲) ئەم جۆرە ف ۱) به درد نمی‌خوری؛ ۲) این طور.

هیچ‌وبوچ: بێ‌نرخ، بێکارە ف بی‌ارزش، بەدرد نخور.

هیچ‌وبویچ: هیچ و بوچ ف بی‌ارزش.

هیچ‌وپیچ: هیچ و بوچ ف بی‌ارزش.

هیچە: بێ‌نرخە، نەتشتە ف هیچ است.

هیچهار: هچهار، بیباری سوور ف فلفل قرمز.

هێچ‌هێچ: لرفەلرفی وشتری گەرم‌داهاتو: (**هێچ‌هێچا** کوردانە شەرەفا کوردان وەرگرنە وەك لۆکا موسلیانە شەرەفا کوردا ئەم ناکن ئەردانە) «بەیتی کوردی» ف صدای لب و دهان شتر تحریك شده و خشمگین.

هێچی: ۱) توورە؛ ۲) هار، ئەوی ئەخۆشی هاری گرتبێ ف ۱) خشمگین؛ ۲) دچار بیماری هاری.

هیچ‌یەك: هیچ کەسێك لەوا کەسانە ف هیچیك.

هێدان: ۱) ئۆقرە، داسەکنان، هەدادان؛ ۲) سەبر، سەمەرە: (نیشانەکا **هێدانێ**)؛ ۳) دروشمی پرسیار بۆ سەبرمان «؟»؛ ۴) دروشمی ناسینەوە؛ ۵) گومان ف ۱) آرام، قرار؛ ۲) عجیب؛ ۳) علامت سؤال «؟»؛ ۴) علامت شناسایی؛ ۵) شك، گمان.

هیدایەت: ۱) رێ‌شارەزابوون: (خوا **هیدایەتی** بدا)؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) هدایت؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێدکی: ۱) بە لەسەرخۆیی؛ ۲) پشوولەسەرخۆیی ف ۱) به آهستگی؛ ۲) صبر و حوصله.

هێدن: ئێدن، ئەوی‌تر ف آن دیگری.

هێدەرە: گامێشی چوارساڵە ف گاومیش چهارساله.

هێدی: ۱) لەسەرخۆ، سەبر؛ ۲) پشوو لەسەرخۆ: (پیاوێکی **هێدی‌یە**) ف ۱) آهسته؛ ۲) بردبار، آرام.

هێدی‌بوونەوە: ئۆقرەگرتن، ئارام‌بوون ف آرام شدن.

هێدیکا: بەسەبر، لەسەرخۆ: (**هێدیکا** بازۆ) ف به آهستگی.

هێدی کردنەوە: ئارام‌کردن، ئۆقرەپێ‌گرتن ف آرام کردن.

هێدی کرن: داسەکناندن، هەداپێدان ف آرام کردن.

هێدینا: ۱) لەوە؛ ۲) ناوها ف ۱) از این؛ ۲) چنین.

هێدیەوبوون: هێدی‌بوونەوە ف آرام شدن.

هێدیەوکردن: هێدی‌کردنەوە ف آرام کردن.

هێدی‌هێدی: ۱) کەم‌کەمە؛ ۲) سەبرەسەبرە ف ۱) اندك اندك؛ ۲)

بواش یواش.

هیر: ١) گێژ، وڕ؛ ٢) ورد، هوٗبر؛ ٣) سێ، سسێ ف ١) گیج؛ ٢) ریز، خرد؛ ٣) سه. عددی بین دو و چهار.

هێر: ڤر، ئێره، ئه‌گره ف اینجا.

هێڕ: ١) گێڕ، سمت‌خوار؛ ٢) گێژو وڕ؛ ٣) ده‌نگی بزن؛ ٤) که‌سێ که شتی وه‌ك نارد ده‌هاڕێ ف ١) باسن کج؛ ٢) گیج و منگ؛ ٣) صدای بز؛ ٤) کوبنده، خردکننده، پودرکننده.

هیرا: فره‌وان، پان‌و به‌رین، هه‌راو ف فراخ، وسیع.

هیرام: ١) چارشێوی ژنان؛ ٢) هیزار، جۆرێ جبه‌ی ژنانه ف ١) چادر زنانه؛ ٢) نوعی شانه‌پوش زنانه.

هیران: گوندێکه له کوردستان که به‌عسی کاولیان کرد ف نام دهکده‌ای در کردستان است که بعثیان ویران کردند.

هێڕان: هاڕین، وردکردنی ده‌خڵ به ده‌ستاڕ یان ناش ف پودر کردن، کوبیدن و آرد کردن غلّه با دستاس یا آسیاب.

هێڕانـدن: ١) هاڕین؛ ٢) ده‌نگ بڵندکردنی بزن؛ ٣) حیله‌ی ئه‌سپ، حیلاندن ف ١) آردکردن؛ ٢) نعره‌زدن بز؛ ٣) شیهه‌کشیدن اسب.

هیراهیره: ١) خیلکه‌حیلك؛ ٢) حیله‌حیلی ئه‌سپ ف ١) قهقههٔ خنده؛ ٢) شیههٔ اسب.

هیرابش: حیله‌ی ئه‌سپ ف شیههٔ اسب.

هیرایی: گوشادی، پانایی، هه‌راوی ف فراخی، گشادی.

هیربار: ١) ئیر بار، هه‌وێ، ده‌فری گڵینی سوٗره‌وه‌کراو؛ ٢) قاپ‌و قاچاخی ماڵ ف ١) ظروف سفالی؛ ٢) ظروف خانگی.

هیربهیر: سیان سیان ف سه‌تاسه‌تا.

هێرتن: هاڕین، وردکردنی ده‌خڵ ف آردکردن غلّه.

هیرته: هرنه، هییه ف نگا: هرته.

هیرجه‌م: سێ‌ژه‌مه ف سه‌وعده.

هیرد: ورد، هوٗبر ف خرد، ریز.

هیرده: ورده، ورتکه ف خرده، ریزه.

هێرز: رك‌هه‌ستاو ف خشمگین.

هیرس: سی، بیست و ده ف سی، بیست بعلاوهٔ ده.

هێرس: ١) توٗره، رك‌هه‌ستاو؛ ٢) رك‌هه‌ستان ف ١) خشمگین؛ ٢) خشم.

هێرس بوٗن: ده‌ رکه‌وه‌چوٗن ف درخشم شدن، خشمگین شدن.

هێرس‌دان: ده‌ربڕینی توٗره‌یی ف ابراز خشم.

هێرس کرن: ددنه‌دان بوٗ توٗره‌کردن ف نحر بك کردن برای به خشم آمدن.

هیرسێ: سێهه‌مین ف سومین.

هێرسوك: مروٗی هه‌میشه توٗره ف همیشه خشمگین.

هێرسوكن: هێرسوك ف همیشه‌خشمگین.

هێرسوکنه: هێرسوك ف همیشه خشمگین.

هیرسه‌ی: سێ‌چه‌ل سه‌ت ف سیصد.

هێرش: ١) زوٗربوٗهێنان؛ ٢) په‌لامار؛ ٣) ئه‌سر، ئه‌سر بن، روٗندك، فرمێسك ف ١) فشار؛ ٢) هجوم؛ ٣) اشك.

هێرش بردن: په‌لاماردان، شالاوبردن ف حمله‌کردن.

هێرش کردن: هێرش بردن ف حمله‌کردن.

هێرش‌هێنـان: ١) هجوم‌هێنان؛ ٢) زوٗربوٗهێنان ف ١) حمله‌آوردن؛ ٢) فشار آوردن.

هێرفـانـدن: ١) وه‌رگێڕان، پشت‌وروٗکردن؛ ٢) رمـانـدن، روٗخاندن؛ ٣) وردکردن وه‌ك نوٗز ف ١) برگرداندن؛ ٢) خراب کردن بنا و دیوار؛ ٣) خردکردن، پودرکردن.

هێرفین: روٗخان ف ریزش دیوار و کوه.

هیرڤیستـی: شه‌ش‌چه‌ل ده، سێ‌چه‌ل بیست، شه‌یشنی، سێبست ف شصت، بتجاه بعلاوهٔ ده.

هیرڤیستی‌وده‌س: حه‌فتا، حه‌فتێ، سێ‌چه‌ل بیست و ده ف هفتاد.

هیرقات: ١) سێ‌نوێ، سێ‌چین؛ ٢) سێ‌نه‌وه‌نده ف ١) سه‌لایه؛ ٢) سه‌برابر.

هیرقوت: وردکوتراو ف ریز کوبیده.

هیرقه‌هیرقه: ده‌نگی گریان، فلقوهوٗڕی گریان، هه‌نیسك‌دان ف هق‌هق گریه.

هێرك: ١) گاشه‌به‌رد، که‌ڤری مه‌زن؛ ٢) ئه‌سپابی ناو ماڵ؛ ٣) هه‌رزاڵ، پێرك؛ ٤) ده‌شتایی پچوٗکی ناو چیا ف ١) صخره، خرسنگ؛ ٢) اثاثیهٔ منزل؛ ٣) جای رختخواب در منزل؛ ٤) دشت کوچك محصور در میان کوهها.

هێرك: ١) ورگ؛ ٢) جیکڵدانه‌ی مه‌ل ف ١) شکمبه؛ ٢) چینه‌دان پرنده.

هێرکول: باوه‌شێن ف بادبزن.

هێرکه: ده‌خڵی نیوه‌کوتراو ف غلّهٔ نیمکوب.

هیرگام: سێ باز هاویشتن ف پرش سه‌گام.

هیرگام‌به‌رایش: به‌زینی سێ باز ف پرش سه‌گام.

هیرگوٗش: شه‌نه‌ی سێ‌حاجه ف افشون سه دندانه.

هێرگیز: هه‌رگیز، به‌هیچ کلوٗجێ ف هرگز.

هیرلا: سێ‌قات، سێ‌توێ ف سه‌لایه.

هیرله‌ت: سبانه به زگێك، شنگڵه‌به‌ره‌که‌نه‌ی سبانه ف سه‌قلو.

هیرن: سێهه‌م ف سوم.

هیرنا: سبانی نربش ف سه‌نای دیگر.

هێرنایینه: کرێن، سه‌نن ف خریدن.

هێرنگ: هێڵه‌گ، موٗخڵ ف الك.

هیرنه: ١) سێهه‌م؛ ٢) سێهه‌مینه‌که ف ١) سوم؛ ٢) آن سومی.

هیرو: ١) هه‌لوٗژه‌ره‌شه، ئالو بخارا؛ ٢) هه‌رمه‌له، هیروٗ ف ١) آلو بخارا؛ ٢) گل ختمی.

هیروٗ: هیروٗ، گیایه‌که بوٗ ده‌رمان ده‌شێ، هه‌لمه‌له ف گل ختمی.

هیروٗ: ١) هه‌رمه‌له، هیرو؛ ٢) له‌و گونـدانـه‌ی کوردستـانه که به‌عسی کاولیان کرد ف ١) گل ختمی؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێرۆ: ئه‌ی گێژ، ئه‌ی وڕ، کاورای گێژ ف ای گیج، ای سراسیمه.

هێروشك: هه‌رمێشك ف چنگال، ترید نان در روغن.

هیروگ: زه‌رده‌لی، قه‌یسی، مژمژ، شه‌لانی، شێلانی، شێڵانه ف زردالو.

هێروگه: هەلۆژە، هەلۆچە، عەلوکە ف آلوچه.
هێ زۆن: نیمڕۆ، خاورۆن ف نیمرو.
هێروه: ۱) بۆ ئێره؛ ۲) به ئێرەدا ف ۱) به اینجا؛ ۲) از اینجا.
هێره: ۱) ورده، ورتکـه؛ ۲) لیر، زبیکەی درێژوکەو بۆرگ له پێست؛ ۳) سێ ف ۱) خورده، ریزه؛ ۲) کهیر؛ ۳) عدد سه.
هێره: ۱) ئێره، ئەگره، هێر؛ ۲) قەرنیز، ریزەخشتێ که زۆپتر لەسەر هیمو گوێبانـان دادەنـرێ؛ ۳) نوژینەوه، لێکۆڵینەوه؛ ۴) ژووری پیاوان بۆ میوانان، دژی هندرو، وەتاغی دەرێ ف ۱) اینجا؛ ۲) هره، ردیف آجر برجستهٔ لب بام؛ ۳) پژوهش؛ ۴) اتاق مهمانخانهٔ مردانه، بیرونی.
هێره: ۱) دەنگی بەقەوی بزن؛ ۲) خێـسه، به سیلەی چاو تماشاکردن؛ ۳) وتەی تۆزەبوُنی شوان له پەز ف ۱) صدای بلند بز؛ ۲) نگاه با گوشهٔ چشم؛ ۳) کلمهٔ همراه با نهیب چوپان بر گله.
هیره بهیره: سێ سێ ف سەتا سەتا.
هیره چن: هورك‌درون ف ریزدوختن.
هیرەس: دوجار پازده، سی، سێ جار ده ف عدد سی.
هیرەسن: سیبهەمین، دانەیێ دوای بیست‌ونۆیەم ف سی‌ام.
هیرەسەی: سێسەت، سێ چەلان سەت ف سیصد.
هیرەڤەتەنه: لیر لەلەش هانگ ف کهیر بر تن زده.
هێرەق: هەستان‌و رەپ بوُنی کیر، تیرەق ف راست شدن آلت تناسلی.
هێرەقه: باسکی ئامور ف بازوی بلندخیش.
هێرەکەر: نوژێن، پشکن، لێکۆڵەرەوه ف پژوهشگر.
هێرەوه: ۱) بۆ ئەم‌لایه، هێروه؛ ۲) لەم‌لا بەوه ف ۱) به این سو؛ ۲) از این سو.
هیرهیر: حیلکەحیلك، تریقەتریقی خەنین ف قهقههٔ خنده.
هێرهێر: دەنگەدەنگی بزن ف صدای متوالی بز.
هێرەهێر: حیلەحیلی ئەسپ ف شبههٔ پیاپی اسب.
هێرەهێر: هێرهێر ف صدای پیاپی بز.
هێری: زەوینی زورکانی بەکەندو لەند ف زمین ناهموار.
هێرێ: ۱) ئێره؛ ۲) سیان، دوان‌و یەك ف ۱) اینجا؛ ۲) سەتا.
هێری: ۱) خوێڕی؛ ۲) گێژی؛ ۳) گێڕی، سمـــت‌خواری ف ۱) آدم بیکاره و بی‌ارزش؛ ۲) گیج هستی؛ ۳) با سنت کج است.
هێرێ: وتەیەکە بەمانا برۆ لاچۆ، گوم‌به ف برو گمشو، هری.
هیربالْ: هیر بار، ئیر بار، هەوور، ئامان، ئاپ‌و ئاچاغ ف ظروف خانگی.
هیرێس: سێزده، سیانزه، دەو سێ ف سیزده.
هیرێسەی: هیرەسەی، سێ جەل سەت ف سیصد.
هیرێ مینا: سیهەمین ف سی‌ام.
هیرین: سێهەم، هیرن ف سوم.
هێرین: حیلەی ئەسپ ف شیههٔ اسب.
هێڕین: ۱) دەنگ‌بڵندکردنی بزن: (ئەو بزنه دەهێڕێنێ بزانه چیەنی)؛ ۲) هاڕین، وردکردنی دەخڵ له ئاش یان به دەستاڕ؛ ۳) کون دەدیوارکردن وەك کونەمشك؛ ۴) کونی جێ کرم ف ۱) صدابرآودن بز؛ ۲) آرد کردن؛ ۳) سوراخ در دیوار تعبیه‌کردن؛ ۴) سوراخ جای کرم در زمین یا درخت.
هیریمه: سێهەم، هیرنه، سێهەمینەکه ف سوم.
هیریه: ۱) هەوجـارێ لەداری بێ‌گاسن که ئوُکـەقـەڵانگەکەی کاری گاسنی دەکرد؛ ۲) سێ ف ۱) نوعی خیش قدیمی بدون گاوآهن؛ ۲) عدد سه.
هیریەس: سێزده ف سیزده.
هیرێ یەن: سێهەمین ف سومین.
هیز: ۱) ترسەنوك؛ ۲) حیز، گاندەر؛ ۳) خیگ، دەفری رۆن‌و پەنیر له پێـسـه، هیزه ف ۱) ترســو؛ ۲) خودفـروش، کونی؛ ۳) خیك، ظرف روغن و پنیر از پوست حیوان.
هێز: ۱) وزه، فەووەت، تاقەت، تابشت؛ ۲) دەستەی هەزارکەسی له سپا ف ۱) نیرو، توان، قوّت؛ ۲) هنگ ارتش.
هیزا: گیایەکی بۆن‌خۆشی کێوی‌یه ف گیاهی است خوشبو از تیرهٔ نعناع.
هیزاتی: حیزایەتی، ترسەنوکی، خوێڕیەتی ف ترسویی، بزدلی.
هیزاد: جیەیەکی زنانەی ئاوداوێنه که سەرشانی به گولابەتون دەچندرێ ف نوعی بالاپوش زنانه.
هێزان: زۆر بەهێز، بەتاقەت، بەفەووەت ف نیرومند، توانا.
هیزانکـابنێتی: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هیزانکێ: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هێزدار: بەتاقەت، بەقەووەت ف توانا.
هێزدان: بەهێزکردن، وزەپێدان ف توان بخشیدن.
هیزر: فکر، بیر ف فکر، یاد.
هیزره: سەکۆی له دارو تەختە بۆ پێستەو کوندە لەسەردانان ف سکوی چوبی جای خیك.
هێزگرتنەوه: بوژانەوه ف نیرو بازیافتن.
هیزم: ئیزنگ، سوتەمەنی ف هیزم.
هێزنك: وزەدەر ف تقویت کننده، توانبخش.
هیزنگ: ئیزنگ ف هیزم.
هیزوێپ: ۱) ناوی کێوێك‌و گەلیەکـه؛ ۲) لەو گونـدانەی کوردستانه که بەعـسـی کاولـیان کرد ف ۱) نام کوهی و درّه‌ای؛ ۲) روستـــایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هێزوك: جۆلانەی گوریس ف تاب تاب‌بازی.
هێزۆکانێ: لەجۆلانه نیشتن ف درتاب نشستن.
هیزه: ۱) خیگەی بەتوکەوه؛ ۲) جۆرێ زگچوُن؛ ۳) باکردن، ئەستوُربوُن ف ۱) خیك‌مودار؛ ۲) نوعی اسهال؛ ۳) آماس.
هیزه که: پیاوی حیز ف مخنّث.
هیزەکی: کاری حیزانه ف اخلاق مخنّثان.
هیزی: دوێ، دوێنێ، دوێکه: (هیزی شەو، هیزی رۆ) ف دی.
هێزیانەوه: هێزگرتنەوه، بوژانەوه ف نیرو بازیافتن.

هێزیکه: دوێنێ [ف] دیروز.

هێزێنی: هێزانی، خوێزیەنی [ف] نرسویی. بیکارگی.

هێژ: ١) تانێستەش: (**هێژ** نەهاتی‌یە)؛ ٢) خوێ، ئەو بوخوێ؛ ٣) نرخ، بایی؛ ٤) هێشتا: (ببژم دە بوست بەرف هانی بە **هێژ** بێتره) [ف] ١) هنوز، تاکنون؛ ٢) خودش؛ ٣) قیمت؛ ٤) بازهم، هنوزهم.

هێژا: ١) تانێستـــەش؛ ٢) زۆر بەنـرخ؛ ٣) هەڵکـەوتـە، بەرکـەنی؛ ٤) نرخ‌هێنــان: (ئەڤ بزنە جەند **هێژایە**؟) [ف] ١) هنوز؛ ٢) ارجمند؛ ٣) شایسته و لایق؛ ٤) ارزیدن، ارزش داشتن.

هێژان: ١) بەرانبـەر بەنـرخ‌بوون؛ ٢) هەژان، راژان؛ ٣) دنـە، هانە؛ ٤) هێشتان [ف] ١) ارزیدن؛ ٢) جنبیدن به اطراف؛ ٣) تحریك، تشجیع؛ ٤) هنوز.

هێژاندن: ١) هەزاندن. راژاندن؛ ٢) دنەدان، هانەدان؛ ٣) ترخ بۆدانان، ترساندن [ف] ١) جنبانیدن؛ ٢) برانگیختن؛ ٣) ارزیابی کردن.

هێژایە: ١) ئەوەندە دێنێ؛ ٢) زۆر بەنرخە؛ ٣) شیاوی ئەوەی هەیە [ف] ١) می‌ارزد؛ ٢) ارزشمند است؛ ٣) شایستگی دارد.

هێژایی: ١) بەنرخی؛ ٢) شیاوی [ف] ١) ارزشمندی؛ ٢) شایستگی.

هێژدە: دەو هەشت. هەژدە [ف] هیجده.

هێژدەهەم: هەژدەهەم [ف] هیجدهم.

هێژدەهی: هێژدەهەم [ف] هیجدهم.

هێژم: ١) بوخوم؛ ٢) خودی خوم [ف] ١) برای خودم؛ ٢) خودم شخصاً.

هێژمارتن: هەژمارتن، یژارتن، ژماردن [ف] شمردن.

هێژیر: هەنجیر، هەژیر [ف] انجیر.

هێژبرکێ: لەو گونـــدانـــەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولبان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هیس: وتەی بێدەنگ‌کردن، وس، وست [ف] هیس، بی‌صدا.

هێس: ١) هێز، تاقەت، توان؛ ٢) مل‌خوار [ف] ١) نیرو، توان؛ ٢) گردن کج.

هیسا: بەش، بشك، باژ [ف] بخش، قسمت.

هێسا: ١) ئێستە، هێژ، تا ئێستەش؛ ٢) ئاسوودە، رەحەت [ف] ١) تاکنون، هنوز؛ ٢) آسوده، راحت.

هێسان: ١) هاسان، دژی دژوار؛ ٢) تا ئێستەش [ف] ١) آسان؛ ٢) هنوز.

هێساندن: کار هاسان‌کردن، گەباندنە سانایی [ف] کار را آسان کردن.

هێسانی: هاسانی، ئاسانی، سانایی [ف] آسانی، سهولت.

هێسایی: ١) ئاسوودەیی؛ ٢) ئارامی [ف] ١) آسایش؛ ٢) آرامی.

هێستا: ١) تا ئێستەش؛ ٢) ئێستە، هەر لەجێ [ف] ١) هنوز؛ ٢) اکنون.

هێستاکانێ: هێستا [ف] نگا: هێستا.

هێستاکونێ: هێستا [ف] نگا: هێستا.

هێستاکینێ: هێستا [ف] نگا: هێستا.

هێستـر: ١) رۆندك، فرمێسك، ئەسر، ئەسرین، ئەشك؛ ٢) ئێستر، قانر، قاتر [ف] ١) اشك؛ ٢) استر.

هێستراني: جوتەهاوێشتن [ف] لگدپرانی.

هێسترسوار: قانترسوار [ف] قاطرسوار.

هێسترڤان: قانرچی، ئاگاداری ئێستران، قانرلەوەڕێن [ف] قاطرچران.

هێستك: پێشە، ئێسقان، سخان [ف] استخوان.

هێستی: هێسنك [ف] استخوان.

هیسر: کەندوی بەشوڵ‌تەنراو [ف] کندوی غلّه تنیده از ترکه.

هێسر: ئێستر، قانر [ف] استر.

هێسـك: پێشە، هێسنك [ف] استخوان.

هیسسـەت: وەچ، نابڕو [ف] حیثیّت.

هیسل: هیسر، کەندوی جەپەر [ف] نگا: هیسر.

هێسل: گوشینگە [ف] معصره.

هێسن: ١) ئاسن، هەسن؛ ٢) ماك، رەگەز [ف] ١) آهن؛ ٢) ماده، گوهر.

هێسـوون: سوون. بە هەساندا هێنان [ف] برفسان ساییدن.

هیسەر: هەمار، عەنبار [ف] انبار.

هیسێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولبان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێسیر: ١) رۆنـدك، هێستر، ئەسـر، ئەشـك، ئەسرین، فرمێسك؛ ٢) بەخسیر، دیل [ف] ١) اشك؛ ٢) اسیر.

هیش: ١) ئازووقەی هەڵگیراو لە ماڵدا؛ (دانەوێڵەمان کردە **هیشـخان**)؛ ٢) خاکی بەرەنگی تایبەتی، گڵەسوورە، گڵەزەرد [ف] ١) بنشن و آذوقه؛ ٢) خاك رنگی.

هێش: ١) هەوجـار، نامـوور؛ ٢) وتـەیەکـە بۆ گێڕانەوەو ڕاگرتنی ئاژەڵ: (**هێش** بزنی خاوەن‌مردی)؛ ٣) قەراخ‌ئاو، کەنارئاو، بەسێنێ، بەستوورە: (دبێن قارس **هێشـا** بەحرێ‌بە)؛ ٤) هوش، ئاوەز؛ ٥) تا ئێستەش: (ژ ددانان حەبەحەبە پیرەمێر **هێش** حەسەبە) [ف] ١) خیش؛ ٢) کلمه‌ای برای بازایستاندن حیوان؛ ٣) کرانه. کنار آب؛ ٤) هوش؛ ٥) هنوز.

هێشار: سەرپۆشی ژنانە [ف] روسری.

هیشت: وشت، هێی [ف] آهای.

هێشـت: ١) رای‌گرت، هێشتی، هێشتی‌بەوە؛ ٢) وازی لێ‌هێنـا [ف] ١) نگهداشت؛ ٢) به‌حال خود رها کرد.

هێشتا: تا ئێستەش [ف] هنوز.

هێشتاکانێ: هێشتا [ف] هنوز.

هێشتاکو: هێشتا [ف] هنوز.

هێشتاکونێ: هێشتا [ف] هنوز.

هێشتاکینێ: هێشتا [ف] هنوز.

هێشتان: ١) هێشتا؛ ٢) ئێوە لێ‌گەڕان: (بۆ **هێشتان** بچێ؟) [ف] ١) هنوز؛ ٢) گذاشتید.

هێشتانەکێ: هێشتا [ف] هنوز.

هێشتانێ: هێشتا [ف] هنوز.

هێشتر: وشتری مێوە، مێجکەحوشتر [ف] اشتر مادینه.

هێشترسوار: حوشترسوار [ف] شترسوار.

هێشترڤان: سارەوان، سالوان، وشترەوان [ف] ساربان.

هێشتن: ١) رێگەدان، ئیجازەدان. کە ڕابردوی هەیەو بۆ نابندە ناگوترێ: (هێشتی بچم)؛ ٢) لەدوای پێشگری «ڕا» بەمانا درێژکردنەوە: (بانگی

ڕاهێشت، گوریسی ڕاهێشت)؛ ٣) لەپاش پێشگری «دا» وانا: بەرەوخوارکردنەوە: (گوریسی بۆ داهێشت پێی سەرکەوێ)؛ ٤) ڕاگرتن و دەست لێ نەدان: (دەسنارەکەی جێ هێشت، هەر لەوجێگە **هێشتنی**، ناوا **هێشتن** باش نیە) ف ١) اجازەدادن؛ ٢) پس از پیشوند «ڕا» به معنی درازکردن؛ ٣) بعد از پیشوند «دا» به معنی روبەپایین دراز کردن؛ ٤) هشتن، باقی گذاشتن.

هێشتنەوە: ١) ڕاگرتن؛ ٢) باقی هێشتن ف ١) نگهداشتن؛ ٢) باقی گذاشتن.

هێشخان: وچخانە، خەلوەتی، ژوری کەل وپەل و ئەرزاق ف پستو، انبار آذوقه.

هێشرمە: هاشرمە ف رانکی.

هیشك: ١) وشك؛ ٢) ڕەق ف ١) خشك؛ ٢) سفت، سخت.

هێشك: کێشك ف نگهبانی.

هیشکارە: داری وشك و گەندەڵ ف درخت خشك و پوسیدە.

هیشکانی: بەژ، وشکانی ف خشکی، برّ، مقابل دریا.

هیشکایی: ١) هیشکانی؛ ٢) وشکی ف ١) نگا: هیشکانی؛ ٢) خشکی، مقابل تری.

هیشکایی: ١) وشکی؛ ٢) ڕەقی ف ١) خشکی؛ ٢) سفتی، سختی.

هێشوو: ١) وشی ترێ؛ ٢) گوڵی دەغڵ ف ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) خوشهٔ غلّه.

هێشووکردن: دەسگ و گوڵ کردن، گوڵ چنینەوە ف خوشه‌چینی.

هێشووگەر: گوڵچین ف خوشه‌چین.

هێشە: ١) نامور، ئەسپسابی جوت؛ ٢) جارێك کێلان: (شووەکە دوهێشە بە) ف ١) خش؛ ٢) یکبار شخم زدن.

هیشەت: هەیشەت ف نگا: هەیشەت.

هێشە ماڵ: خێشك ف مالهٔ شخم صاف کن.

هیشی: ١) کەنار، قەراخ، قەراغ؛ ٢) گوڵێنگەی شۆڕەوەبوگ لە چادر، هێشی ف ١) کنار؛ ٢) منگولهٔ آویزان خیمه.

هیشێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێشی: ١) گوڵێنگەی شۆڕی خێوەت و چادر؛ ٢) وشی ترێ؛ ٣) کڕێوە، باکوت؛ ٤) گوریسی زۆر ئەستور، کەندری زۆر قایم و ئەستور ف ١) منگولهٔ آویزان خیمه؛ ٢) خوشهٔ میوه؛ ٣) کولاك؛ ٤) ریسمان کلفت.

هێشیر: بەخسیر، دیل، هیسیر ف اسیر.

هێشیرێتی: دیلەتی، بەخسیری ف اسارت.

هیشیك: ١) کوڕ و کۆڕی هەڵپەڕکێ؛ ٢) سەردەستەی سەماکەران؛ ٣) شالاو، پەلامار ف ١) حلقهٔ رقص؛ ٢) پیشاهنگ رقاصان؛ ٣) حمله.

هێشین: ١) کەوە، هەشین؛ ٢) کەسك، سەوز ف ١) کبود؛ ٢) سبز.

هێف: تماشا، ڕوانین: (**هێف** کرێ وانا: بڕوانە) ف نگاه.

هێف کرن: ڕوانین، تماشاکردن ف نگاه کردن.

هێف کرێ: بڕوانە ف نگاه کن.

هیفگە: نێفەك، نێفۆك ف خشتك شلوار.

هیفەل: کەفەل، کەفەل، لاران، سمت ف کفل، باسن.

هیڤ: هەیڤ، مانگ ف ماه.

هێڤ: هێف، تماشا، ڕوانین ف نگاه.

هیڤاپڕ: مانگی چاردە ف بدر، ماه شب چهارده.

هیڤاتژی: مانگی چاردە ف بدر.

هیڤاختن: درونەوە، چنینەوەی شتی دڕیاگ، وەدرون، درونن: (**دهیخیڤە**) ف رفوکردن.

هیڤار: ئێوارە ف عصرهنگام.

هیڤارە: هیڤار ف عصرهنگام.

هیڤاری: لە ئێوارەدا ف درهنگام عصر.

هیڤاستن: چنینەوەی بە تەقەل کە دیارنەکا ف رفو کردن.

هیڤاشتن: هیڤاستن ف رفوکردن.

هیڤ دەرکەتن: مانگ هەڵاتن ف طلوع ماه.

هیڤ چوناڤا: مانگ ئاوابو ف ماه غروب کرد.

هێڤر: نشیمەن، جێگەی لێ ژیان ف جای زندگی، زیستگاه.

هێڤڕ: هێڕان، هاڕین ف آردکردن.

هێڤڕان: باراش، زمهەر ف بار آسیاب، غلّهٔ آسیاب.

هێڤراندن: پەنادان و بەخودان کردن ف پناه دادن.

هەڤڕست: هەفرێست، داریکە ف درختی است.

هیڤس: نەخش ف نقش.

هیڤساندن: نەخشاندن ف منقوش کردن.

هێڤشاندن: کۆتایی کردن، پاش کەوتن ف قصور، کوتاهی کردن.

هێڤشهان: دەم بەسەرچون: (وەرزی مە **هێڤشها**) ف گذشتن موسم.

هێڤشین: بەسەرچونی کانی بیستان و تەرەکاری ف پایان موسم صیفی کاری.

هێڤشینگ: چێڵی فسر کە گوێلك هەر دەبمژی و شیر دەدا، کوندۆ ف حیوانی که برای سال دوم بچهٔ خود را شیر دهد.

هێڤك: ١) مانگیلە، هەیڤك، مانگی بەکشەوە؛ ٢) پینەی کوسی چەرم و پێستە گرتن بە داروکە ف ١) هلال؛ ٢) سوراخ چرم را با چوب گرفتن.

هیڤ کرن: ڕوانین، تماشاکردن ف نگاه کردن.

هیڤکرێ: بڕوانە ف نگاه کن.

هێڤ کەتی: جۆرێ نەخۆشی چاو ف نوعی بیماری چشم.

هێڤ کەمێ: تماشای کەم، بێ ڕوانمێ ف نگاهش کنم.

هێڤ کەنێ: بڕوانێ، تماشای کەن ف نگاهش کنند.

هیڤ گرتن: گیرانی مانگ ف خسوف.

هیڤۆژە: دنەدەر، هانەدەر ف محرّك.

هیڤەرون: مانگەشەو، ناڤهەیڤ ف مهتاب.

هێڤی: ١) هومێد، ئاوات؛ ٢) تکا، ڕەجا، تەرجو ف ١) امید، آرزو؛ ٢) شفاعت، خواهش.

هێڤی بڕین: ناهومێدبون ف ناامیدشدن.

هێڤی بون: بەئاوات بون، بەتەمابون ف امیدوار بودن.

هێڤیدار: ١) ئاوانەخواز؛ ٢) بەهومێد ف ١) آرزومند؛ ٢) امیدوار.

هێڤی کرن: ١) تکاوزەجاکردن؛ ٢) ئاوات‌خوازتن ف ١) تمنّا و خواهش کردن؛ ٢) آرزو داشتن.

هێڤی‌مان: بە هومێدەوە چاوەنۆڕی کردن: (ئەم **لەهێڤیاتەمان**) ف امیدوارانە منتظر بودن.

هێڤێن: هەوێن، ئامیان ف مایهٔ پنیر و ماست.

هێق: ١) حێق، گەڕانەوەی ئاوی داوەستاو؛ ٢) دەنگی بەرلەڕشانەوە: ٣) ڕشانەوە ف ١) برگشتن آب راکد؛ ٢) تهوّع؛ ٣) قی.

هێقابەت: هەقایەت، حیکایەت، چیرۆك ف داستان.

هێقم: ١) قایم‌و پتەو؛ ٢) زەبەلاح ف ١) محکم و استوار؛ ٢) تنومند.

هێك: لەپڕ، نکاو ف یکهو، ناگهانی.

هێك: ١) خا، هێ؛ ٢) ڕەقایی گون ف ١) تخم پرنده؛ ٢) بیضه.

هێکا: لەپڕێکا، گوزو گومەت ف ناخودآگاه.

هێکار: ١) فێرکەر، فێرکار؛ ٢) فێرەکار، کارناس ف ١) آموزنده، آموزگار؛ ٢) کارشناس، تعلیم دیده.

هێکانە: پیتاك و باجی ئاغا لە هێلکان ف بهرهٔ مالکانە از تخم‌مرغ.

هێکانی: گەمەی هێلکەشکێنە ف بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێکایە: سەرگوروشتە، ئەزبلە ف حکایت.

هێکدان: قۆنەجۆرەی باڵداری هێلکەکەر ف تخمدان پرندهٔ تخمگذار.

هێك‌شکاندن: هێلکەشکێنە ف بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێ کرن: ١) فێرکردن، هۆین کرن؛ ٢) هێلکەکردن، هێگ کرن ف ١) یاددادن؛ ٢) تخم گذاشتن.

هێکرۆن: نیمرۆ، خاوێن ف نیمرو.

هێك کرن: خادانیان، هێلکەکردن ف تخم گذاشتن.

هێك‌ماسی: گەرای ناوزگی ماسی ف تخمك درون شکم ماهی.

هێك‌وروٚن: نیمرۆ ف نیمرو.

هێ کەر: هێکار، فێرکەر، مامۆستا، سەیدا ف آموزگار.

هێکەڕۆن: هێ‌ڕۆن، هێلکەوروٚن ف نیمرو.

هێکەل: لەئەرزی هێلکە ف بیضوی.

هێکی: جولابی ف بافندگی.

هێکێ گون: هێلکەگون ف بیضهٔ نرینه.

هێگ: هێك، خا، هێلکە ف تخم پرنده.

هێگا: موچە، کێڵگە ف مزرعه، کشتزار.

هێگا: موچە، مەزرا، کێڵگە، هێگا ف مزرعه.

هێگن: پێ‌ویران، دەروست‌هاتن ف حریف کسی شدن، از عهده برآمدن.

هێگنی: ١) هێژایی، شیاوی؛ ٢) لێهاتوویی ف ١) لیاقت؛ ٢) قابلیّت.

هێل: ١) ڕەنگی قاوەیی ئاچوخ؛ ٢) حیلەی ئەسپ؛ ٣) حولی، لوس‌و ساف ف ١) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ٢) شیههٔ اسب؛ ٣) صاف و لیز.

هێل: ١) حێل، دەنگێکی بۆن‌خۆشە؛ ٢) پاشگرێکە بەمانا کەسێ کە هێشتن کاربەنی؛ ٣) مەیدانی جەنگ؛ ٤) خوار، لار، چەوێل؛ ٥) شەڕنامە؛ ٦) جەنگە، هەرزەت؛ ٧) دارێکی لێرەوارە؛ ٨) درم، پەنا، ئازار، هال؛ ٩) هێز، وزە؛ ١٠) بەکۆمە ڕۆین بۆ ڕاوی مەل‌و ماسی: (چونە هێلا کەوا)؛ ١١) جۆرێ نەلە؛ ١٢) لا، ئالی، تەرەف؛ ١٣) هاوێردۆر، هەمولا؛ ١٤) جەغز؛ ١٥) زۆر، زەحف: (ئەو هێك **هێل** کولاوە)؛ ١٦) ناو جەقی کۆزی هەڵپەڕکێ ف ١) دانهٔ خوشبوی هل؛ ٢) پسوند به معنی گذارنده؛ ٣) میدان جنگ؛ ٤) کج و ناهموار؛ ٥) جنگنامه؛ ٦) موسم، اوان؛ ٧) درختی است جنگلی؛ ٨) بیماری عمومی؛ ٩) نیرو، توان؛ ١٠) شکار دسته‌جمعی پرنده و ماهی؛ ١١) نوعی تله؛ ١٢) طرف، سو؛ ١٣) دوروبر، همهٔ اطراف؛ ١٤) دایره؛ ١٥) بسیار؛ ١٦) مرکز دایرهٔ رقص دسته‌جمعی.

هێڵ: ١) خەتی جوت؛ ٢) پاشگری بەوانا: کەسێ کە هێشتنەوە دەکا؛ ٣) مەیدانی شەڕ، شەڕگە ف ١) شیار شخم؛ ٢) پسوند فاعلی هشتن، گذارنده؛ ٣) میدان جنگ.

هێلا: ١) بەجێی هێشت؛ ٢) لێی گەڕا ف ١) جاگذاشت؛ ٢) گذشت کرد.

هیلاك: ١) ماندو، شەکەت، خەسە؛ ٢) بقە، خەتەر؛ ٣) نەخۆشێ کە لەمردن نزیك بێ ف ١) خسته؛ ٢) خطر؛ ٣) بیمار بدحال.

هیلاك‌بوٗن: ١) شەکەت‌بوٗن، ماندوبوٗن؛ ٢) مردن ف ١) خسته‌شدن؛ ٢) به هلاکت رسیدن.

هیلال: ١) مانگیلە، هەیڤك، هێڤك، مانگی بەکشەوە؛ ٢) چیلکەی دان‌ئاژن ف ١) هلال ماه؛ ٢) خلال دندان.

هیلالی: تاق، سەردەروازەی بەتاق دروست‌کراو ف طاق سر در ورودی.

هێلام: ١) هێشتم؛ ٢) جێم‌هێشت ف ١) اجازه دادم؛ ٢) جاگذاشتم.

هێلامازیا: هەرزەنی مازوان ف موسم مازوچینی.

هێلان: ١) لانە، ماڵی باڵدار؛ ٢) هێشتن؛ ٣) گوم‌کردن؛ ٤) جوٚلانەی گوریس ف ١) آشیانه؛ ٢) هشتن، گذاشتن؛ ٣) گم کردن؛ ٤) تاب تاب‌بازی.

هێڵان: ١) هێشتن، جێ‌هێشتن؛ ٢) هێشتن، ئیجازەدان ف ١) هشتن؛ ٢) اجازه‌دادن.

هێلاندش: ونی، گومی، وندابی ف گمی، گم بودن.

هیلاندن: هاوارکردن لە ئەسپەوە، حیلاندن ف شیهه کشیدن.

هێلاندن: ١) هێشتن؛ ٢) گوم‌کردن ف ١) هشتن؛ ٢) گم کردن.

هێلانە: لانە، لوٗنە، ماڵی پەرندە، هێلین ف آشیانه.

هێلانەدۆزە: گەڕانی مامر بۆ جێگەی هێك‌لێ‌کرن ف جستجوی مرغ خانگی برای جای تخمگذاری.

هێلانەدۆزی: هێلانەدۆزە ف نگا: هێلانەدۆزە.

هێلانەشێوان: برێتی لە ئاوارەو ئەرەبوٗن ف کنایه از آواره و بینوا شدن.

هێلانەك: جوٚلانەی نەخۆش‌و منداڵ ف ننو.

هێلانەواز: لوٗنەواز، هێلانە لێ‌تێکچوٗگ ف کنایه از بینوا و آواره.

هێلانین: هەڵ‌هێنان، بلندکردن ف بلندکردن.

هێلاو: ١) پاك‌و خاوێن؛ ٢) ڕوٗت‌و بێ‌جلك؛ ٣) ڕەسەن‌و نەجیم‌زادە ف ١) پاك و تمیز؛ ٢) لخت و عریان؛ ٣) اصیل و نجیب‌زاده.

هێلاویستن: هەڵاوەسین ف آویختن.

هێل‌پسینگ: گیایەکە ف گیاهی است.

هێڵت: دەهێڵێتەوە ف باقی می‌گذارد.

هێلشتن: هێلان، ڕاگرتن ف هشتن، نگهداشتن.

هیلك: ۱) جەرگو ناو، دڵو جەرگو گورچیلە، میلاك؛ ۲) خەسو؛ ۳) حیلکە، دەنگی بەرزی پێکەنین، قاقا، تریقە ف ۱) دل و جگر و قلوە؛ ۲) مادرزن و مادرشوهر، مادر همسر؛ ۳) هرهرخندە.

هێڵك: ۱) هێك، هێ، خا؛ ۲) جوڵانەی گوریس ف ۱) تخم پرندە؛ ۲) تاب ناب‌بازی.

هێلکاڵ: مەنجەنیق، ئامرازێکی شەڕی کەونارایە ف منجنیق.

هیلکان: حیلکانەوە، بەتریقە خەنین ف هرهر خندیدن.

هێلکـان: ۱) لەجـوڵانە نیشتن؛ ۲) هێلکاڵ، مەنجەنیق ف ۱) در تاب نشستن، تاب‌بازی؛ ۲) منجنیق.

هێلکاندن: ڕاژاندن لە جوڵانەدا ف نوسان دادن در تاب.

هێل کردن: ورد لێ ڕوانین ف به دقت ملاحظه کردن.

هیلکوهوڕ: قاقا پێکەنین ف هر هر خندیدن.

هیلکە: ۱) حیلکە، تریقە؛ ۲) هێك، خا ف ۱) صدای خندە؛ ۲) تخم پرندە.

هێلکە: هێك، هێگ، خا، هێ ف تخم پرندە.

هێلکـەچێژتن: هێك لەدران‌دان بۆ ئەزموونی ڕەقی و نەرمی ف استحکام تخم‌مرغ را با دندان آزمودن.

هێلکـەدان: قونـدانی مریشـك، جێگەی هێلکە لە زگی مریشكدا ف تخمدان مرغ.

هێلکەرۆن: هێك‌ڕۆن، هێ‌ڕۆن ف نیمرو.

هێلکەڕێوی: گیابەکە تۆمەکەی لە هێك دەکا ف گیاهی است.

هێلکەشکانێ: گەمەی هێك لێکدان لەسەر بردنەوە ف بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێلکەشکێنە: هێلکەشکانێ ف بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێلکەشەیتانۆکە: شەیتانۆکە ف حلزون.

هێلکەکەر: مریشکێ کە هێلکە دەکا ف مرغ تخمگذار.

هێلکەورۆن: هێ‌ڕۆن ف نیمرو.

هێلکەوڕۆن: هێ‌ڕۆن، خاوڕۆن ف نیمرو.

هیلکەهیلك: حیلکەحیلك، تریقەتریق ف هرهر خندە.

هیلکین: حیلکانەوە، بەقەو خەنین ف قاه‌قاه خندیدن.

هێڵگ: ورگ، عور ف شکمبە.

هێلانە: لانە، لۆنە ف آشیانە.

هێللانێ: ۱) جوڵانەی گوریس؛ ۲) هەڵپەرکێی کیژۆڵان ف ۱) تاب ناب‌بازی؛ ۲) رقص دخترکان.

هێلم: ۱) غەرە، جۆرێ چریشی دارتاشان؛ ۲) بۆ، نبوەدان، فریێت ف ۱) نوعی سریش نجّاری؛ ۲) پود قالیبافی.

هێلم کاری: کاری دارتاش بە هێلم ف کار با چسب نجّاری.

هێلمە: بۆ، فریێت ف پود قالیبافی.

هیلمەڕۆ: گای ڕەنگ‌قاوەیی ناوچاوسپی ف گاو قهوه‌ای پیشانی سفید.

هێلنج: هێق، دەنگی بەرلە ڕشانەوە، دەنگی ڕشانەوە ف تهوّع، صدای قی کردن.

هێلنج‌دان: حۆق کردن بۆ ڕشانەوە ف تهوّع، دل بهم آمدن.

هیلۆ: گیای نەسیوێن، کەفکەفۆك ف گیاه چوبك.

هێلۆق: ۱) نەخـۆشی ئەنـدامـانی شەرم، هالـۆق؛ ۲) تەزکی نێرینـە، لوولەمیزی پیاو ف ۱) نوعی بیماری آلت تناسلی؛ ۲) مجرای ادرار نرینە.

هێلۆل: گاڵتەجاڕ، گەپجاڕ ف مسخرهٔ مردم.

هێلۆن: ۱) هێلانـە؛ ۲) کالانی خنجـەرو شیر ف ۱) آشیانـە؛ ۲) نیام خنجر و شمشیر.

هیلە: ۱) حیلەی ئەسپ؛ ۲) فێڵ، حیلە؛ ۳) لاوازی لەهێزو توان کەفتگ ف ۱) شیههٔ اسب؛ ۲) نارو؛ ۳) لاغر بی‌رمق.

هێلە: ۱) ڕاوی باڵدارو ماسی؛ ۲) ئامرازی سواڵەت ساف کردن ف ۱) شکار پرندە و ماهی؛ ۲) ابزار سفال صاف‌کن.

هێڵە: ۱) هێك، هێ، خا، هێلکـە، هێڵك، هێگ؛ ۲) وتـەی گەڕاندنەوەی گاجووت بۆ سەر خەت؛ ۳) مرقەی نێری: (هێڵەهێڵێ نێرێ) ف ۱) تخم پرندە؛ ۲) کلمهٔ بازگرداندن گاو سرشیار شخم؛ ۳) نوعی صدای شاك.

هیلەباز: فێڵباز، دەسبڕ، گزیکەر ف حیلەباز، حقّه‌باز.

هێڵەپەبە: کولێـرەی هێلکـە تێ‌هەڵسـواو ف گرده نـان اندوده با زردهٔ تخم‌مرغ.

هێڵەبەبێ: زەردێنەو ئاردی پێکەوە سوورەوە کراو ف زردهٔ تخم‌مرغ و آرد با هم سرخ شده.

هێلەساو: ساف کردنی سواڵەت ف صاف کردن سفال.

هێلەساودان: بە هێلە ساوینەوە ف با ابزار صاف کردن.

هێلەساوکردن: ساف کردن بە هێلە ف صاف کردن سفال با «هێلە».

هێلەساوە: هێلەساو ف نگا. هێلەساو.

هێلەك: ۱) جۆرێ نەلـە؛ ۲) سواپ، بەردی لوس و پان و بچـووك ف ۱) نوعی نله؛ ۲) سنگ پهن وصاف و کوچك.

هێلەکان: ۱) بادەوەی گەمبە: (فەلوکا مە بهێلەکانێ دچە)؛ ۲) جوڵانە هەردو جۆری ف ۱) بادبان؛ ۲) ننو، تاب.

هێلەکانی: ۱) حیللانی، سەماو ڕەخسی کچۆڵان؛ ۲) لە جوڵانە نیشتن ف ۱) رقص دخترکان؛ ۲) درتاب نشستن.

هێلەگ: ئامرازی ئارددابێژتن ف الك، آردبیز.

هێلەگ بێژ: بە هێلەگ دابێژراو ف بیخته با الك.

هێلەگچی: کەسێ کە هێلەگ چێ دەکا ف الك‌ساز.

هێلەمارانێ: هێلکەشکێنە ف بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێلەوایێ: بانگ‌کردن بۆ مەیدانی جەنگ ف ندا برای رفتن به میدان جنگ.

هێلەوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێلەوەی: کۆترەگابە ف کبوترچاهی.

هیلەهیل: حیلەحیل ف شیههٔ پیاپی اسب.

هیلەهیلك: هیلکەهیلك، تریقانەوە ف هرهر خندە.

هیل هێلەك: جەقەو گوڕەو زەنازەنا ف غوغا و همهمە.

هیلی: هاوێنە، عەینك، مربك، قوْدی، جام، فودبك ف آیینه.

هێلی: ۱) هێك، خا، هێ، هێگ، هێلك، هێلکە؛ ۲) ئاوێنـە ف ۱) تخم پرنده؛ ۲) آینه.

هێلی‌ڤان: راوکە، رامك، مارکە ف نگا: مارکە.

هێلی‌ڤانك: هێلی‌ڤان ف نگا: مارکە.

هێلیان: هێلانە، لانە، لوُنە ف آشیانه.

هێلین: ۱) هێلانـە؛ ۲) هێلان، جێ‌هێشتن؛ ۳) گوم‌کردن؛ ۴) بریتی لە شەرمی ژن ف ۱) آشیانـه؛ ۲) هشتن، جاگذاشتن؛ ۳) گم کردن؛ ۴) کنایه از شرمگاه زن.

هێلێنك: هێلانوکەی باڵداری بچوُك ف آشیانهٔ پرندهٔ کوچك.

هیم: ۱) بناغە، خیم، بنچینەی خانو؛ ۲) بەردی زل، گاشە ف ۱) اساس، شالوده، زیربنا؛ ۲) سنگ بزرگ.

هیم: ۱) هیم، خیم؛ ۲) خوم، بوْخوم؛ ۳) دیم، دەهێم؛ ۴) رەوشت‌و ئاکار؛ ۵) لا، نك، کن، ئالی ف ۱) اساس، شالوده؛ ۲) خودم؛ ۳) می‌آیم؛ ۴) روش و اخلاق؛ ۵) نزد.

هیما: ۱) ئیشارەت، عاشیرەت؛ ۲) هێشتان ف ۱) اشاره؛ ۲) هنوز.

هێمان: ۱) هێشتان؛ ۲) خوْمان؛ ۳) ماك، ماددە؛ ۴) سپایی فروش ف ۱) هنوز؛ ۲) خودمان؛ ۳) عنصر، مادّه؛ ۴) فاکتور فروش.

هێمچ: بەرگ بان هەر قوماشێکی داڕزاوی ونجڕ‌ونجڕ بوگ، بزگوڕ، نینوڵ ف بارچهٔ پوسیدهٔ پاره‌پاره.

هیمداد: ئاریکاری، کوْمەك ف امداد.

هیمدانەر: بناغەدانەر ف بنیانگذار.

هیمدانین: بناغەدانان ف بنیانگذاری.

هیملو: هەماری سوُنەنی، عەنباری نێزنگ ف انبار هیمه.

هیممەت: ۱) پیاوەتی، جاکە؛ ۲) بڕیار و نەترسان ف ۱) مردانگی؛ ۲) تصمیم و قاطعیت، همّت.

هی‌من: ئی‌من، شتی سەربەمن ف مال من، مربوط به من.

هێمن: ۱) ئارام، پشو لەسەرخوْ؛ ۲) نازنـاوی شاعیری هەرەبەرزی هاوچەرخ بو کە لە سەرەتاکانی ساڵی ۱۳۶۵دا دنیای بەجێ‌هێشت ف ۱) آرام، شکیبا؛ ۲) تخلّص شاعر بلندپایهٔ معاصر کرد که اوایل سال ۱۳۶۵ بدرود حیات گفت.

هێمنابەتی: دنیای ئارام‌و بێ کێشەو شەڕ ف آرامش، امنیّت، دنیای صلح.

هێمنابی: ئارامی ف آرامش.

هێمن بوُنەوە: باش شێوبان ئارام‌بوُن ف آرامش از سرگرفتن.

هێمن کردنەوە: ئارام‌کردنەوە ف آرامش دادن.

هێمنەتی: ئارامی ف آرامش.

هێمنی: ۱) لەسەرخوْیی؛ ۲) ئاسودەیی ولاْت ف ۱) آرامی؛ ۲) امنیّت کشور.

هێمنیەتی: هێمنابەتی، هێمنایی ف نگا: هێمنایەتی.

هێمو: ۱) داوێن‌پاك؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) پاکدامن؛ ۲) نام زنانه.

هیمە: ۱) لکەداری هەڵپەرناوە؛ ۲) نێزنگ ف ۱) شاخه‌های هرس شده؛ ۲) هیمه.

هیمی: ۱) بناغەیی؛ ۲) بەردین ف ۱) اساسی؛ ۲) سنگی.

هیمێ: گوندێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هێمی: ۱) قوماشی زوْر ناسکی بەرگەنەگر؛ ۲) شێ، نم، نەزایی زەوین ف ۱) پارچهٔ نازك کم دوام؛ ۲) نم، رطوبت.

هێمێ: ۱) داوێن‌پاك، هێموْ؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) پاکدامن؛ ۲) نام زنانه.

هێمیتی: شێ، نەزایی زەوی، هێمی ف نم، رطوبت زمین.

هێمـــین: ۱) رزاو، پواو؛ ۲) نم‌کێشـــاو، شێدار ف ۱) پوســیده؛ ۲) رطوبت‌زده، نم کشیده.

هین: ۱) دەم، کات، ناو؛ ۲) هی، ماڵی، ئایبەتی: (ئەم‌کتێبە **هین**منە)؛ ۳) وانێك، تشت، واك، هەرامـە، هەنـوُکـە؛ ۴) فێر، هوُبن، **هەڤـوُت**؛ ۵) زانست؛ ۶) های، هەواڵ‌و خەبـەر؛ ۷) دەسا، دەی: (**هین** چێنر)؛ ۸) ئەوان؛ ۹) ئەوانە ف ۱) دم، لحظه؛ ۲) ویژه، منسوب به؛ ۳) چیز، آن چیز؛ ۴) تعلیم، آموزش؛ ۵) علم، دانش؛ ۶) آهای، خبر، خبردار؛ ۷) یاالله، ادامه بده؛ ۸) آنها؛ ۹) اینها.

هێن: ۱) پاشگری بەواتا: ئەوی دەهێنێ: (نان**هێن**، ئاو**هێن**)؛ ۲) ئاوها؛ ۳) ئەوەنـدە، **هێنـد**؛ ۴) کانی؛ ۵) ناوچـەیەکـە لای دیاربەکر ف ۱) پسوند به‌معنی آورنده؛ ۲) چنین؛ ۳) اینقدر؛ ۴) چشمه؛ ۵) ناحیه‌ای درکردستان.

هینا: ۱) هێنا، ئاورد؛ ۲) زانا، دڵوشیار، زوْر بەزەبر لە فێربوُندا؛ ۳) هەر ئیستـە، نوکـە، نهـوْ؛ ۴) دیسـان پتـر؛ ۵) بەمزوانـە، تازەگی: (**هینا** زەوجی‌بە) ف ۱) آورد؛ ۲) آمـوزش دیده و ماهر؛ ۳) همین الآن؛ ۴) بازهم بیشتر؛ ۵) نازگی، به‌نازگی.

هێنا: هاورد، ئاورد: (نانی **هێنا**، کتێبی **هێنا**) ف آورد.

هێنان: هاوردن ف آوردن.

هێنانەبەر: پێ‌گەیاندن ف به‌ثمر رساندن.

هێنانەبیر: بیرخستنەوە ف یادآوری کردن.

هێنـــانـەجێ: ۱) ئەنـدامی وەرگەڕاوو لەجێ‌چوُ جاکـردنـەوە؛ ۲) بەجێ‌هێنان، پێك‌هێنان ف ۱) اندام دررفته را معالجه‌کردن؛ ۲) انجام دادن کار.

هێنـانـەوە: ۱) گێڕانەوە: (کەرەکەم زوْییو **هێنامەوە**)؛ ۲) ناوکی کەونو جارە کردن؛ ۳) هێنانەجێی ئەندامی وەرگەڕاو؛ ۴) نان دەتەندوُری گەرم کەوتن ف ۱) بازگردانـدن؛ ۲) ناف افتاده (نوعی بیماری) را علاج کردن؛ ۳) اندام دررفته را جاانداختن؛ ۴) نان از گرمی در تنور افتادن.

هێنانەوەجێ: جارکردنی ناوك‌و ئەندامی لەجێ‌چوُگ ف معالجهٔ ناف و اندام ازجا دررفته.

هێنانەوەباد: بیرخستنەوە ف یادآوری کردن.

هێنانەوەیەك: وێك‌هێنانەوە ف بازبهم آوردن.

هین‌بوُن: هوُبن‌بوُن، هەڤوُتن، راهاتن، فێربوُن ف یادگرفتن، آموزش دیدن.

هین بوبی: راهاتو، فێربوگ، خوێندەوار [ف] آموزش دیده، باسواد.

هینجان: ئاو دەرهێنان لە شتی قوڵ، هەڵێنجان [ف] مایع را با ظرف برکشیدن.

هینجـانە: ١) شاکاشی، ئینجانە؛ ٢) ئەشتی هەویر لە سواڵەت [ف] ١) شهکاسە؛ ٢) تشت سفالی برای خمیر.

هینجە: حینجە، خوێندنەوە بە سەرو ژێر و بۆرەوە [ف] تهجّی کلمات.

هینجەت: هەنجەت، بەهانـە: (چمنەکردوە هەر لیم بەهینجـەتە) [ف] بهانە.

هێنجەت: هینجەت، بەهانە [ف] بهانە.

هیند: ١) هەن، هند، ئەند، باز؛ ٢) وڵاتێکە؛٣) هەرچەند [ف] ١) اند؛ ٢) هندوستان؛ ٣) هرچند.

هێند: ١) چەنێ؛ ٢) ئەوەندێ؛ ٣) کەم [ف] ١) هرچند؛ ٢) چندی؛ ٣) اندك.

هیندار: ١) فێرکار، مامۆستا، سەیدا، دەرسبێژ، وانەوێژ؛ ٢) خوێندەوار [ف] ١) معلّم؛ ٢) درس خواندە.

هینـداری: ١) پیشـەی فێرکـار، کاری وانەوێژ؛ ٢) خوێندەواری [ف] ١) آموزگاری؛ ٢) باسوادی.

هیندویی: جۆرێ هەنی، جەبەش، شمنی، شوتی [ف] نوعی هندوانە.

هیندە: دام و دەزگایەکی زل کە زۆرکەس لە کاریکا هاوکاربن [ف] مؤسّسە.

هێندە: ١) ئەوەندە؛ ٢) ئەوەندێ [ف] ١) این اندازە؛ ٢) هرچند.

هێندەی: ١) ئەوەندەی: (**هێندەی** نەدامێ)؛ ٢) هەرچەندە: (**هێندەی** من دەگەڵیا ماندوبوم) [ف] ١) این اندازە؛ ٢) هرچند.

هێنـدی: ١) ئەوەنـدی؛ ٢) بەئەندازەی: (**هێندی** دەنکەنۆکێك) [ف] ١) آنقدر؛ ٢) باندازهٔ.

هێندێ: چکێ، کەمێ لە شتێ [ف] اندکی، بعضی.

هێندێك: ١) کەمێك لە شتێ؛ ٢) بارە کەسێ [ف] ١) اندکی؛ ٢) بعضی اشخاص.

هێنژین: ١) وەنـەوزدان؛ ٢) داهێزان لە بێ‌خەوی [ف] ١) چرت زدن؛ ٢) از بیخوابی خسته شدن.

هێنك: فێنك، هۆینك، هوێنك [ف] خنك.

هینکار: ١) فێرکار؛ ٢) توێژەرەوە [ف] ١) آموزگار؛ ٢) پژوهشگر.

هینکاری: ١) کاری‌هینکار؛ ٢) توێژینەوە [ف] ١) آموزگاری؛ ٢) پژوهش.

هێنکایی: فێنکایی، هۆینکایی [ف] خنکی.

هین کرن: فێرکردن، هەفوتن، هوێن کرن، هی کرن [ف] آموختن، آموزش دادن.

هینکو: کەوابێ، جا کەوابە [ف] اگر چنین باشد، حال کە چنین است.

هینکەر: فێرکار [ف] آموزگار.

هینگـا: ١) ئەوسـا، ئەوەدەم؛ ٢) ئێستە، نوکە، نهو، ئیسە، ئەلحان [ف] ١) آنگاه؛ ٢) اکنون.

هینگامە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هینگاوێ: جا ئەوسا [ف] پس آنگاه.

هینگە: فێرگە [ف] آموزشگاه.

هینگێ: ئەوسا [ف] آنگاه.

هینگێ: ئەوێ‌دەمێ [ف] آن زمان.

هینگین: هنگین، ئەودەم [ف] آنگاه، آنوقت.

هێنەر: ١) کەسێ کە شتێ دێنێ؛ ٢) پڕ بە قیمەت، هێژایی: (با یادی گوڵم دڵم دەرێنێ/ دڵداری هەزار ئەوەندە **دێنێ**) «مەم و زینی خانی» [ف] ١) آورندە؛ ٢) ارزش.

هینی: ١) کانی، سەرچاوە؛ ٢) ئەوجۆرە، بەم‌جۆرە [ف] ١) چشمە؛ ٢) بدینسان.

هێو: ١) هێف، هێڤ، تمـاشـا، فت؛ ٢) کێشەو هەڵلا، ئاژاوە؛ ٣) وشەی گەمەپێ‌کردن: (**هێو** ئەوەت‌نەکرد)؛ ٤) نم، شێ [ف] ١) نگاە؛ ٢) آشوب و بلوا؛ ٣) کلمهٔ تمسخر؛ ٤) نم، رطوبت.

هیوا: هومێد [ف] امید.

هیوابڕین: ناهومێدبوون [ف] ناامیدشدن.

هیوات: ١) دەردو ژانی زۆر؛ ٢) هومێدت [ف] ١) درد و الم شدید؛ ٢) امیدت.

هیوادار: بەهومێد [ف] امیدوار.

هێوار: ئێوار [ف] عصرهنگام.

هێوارە: ئێوارە [ف] عصرهنگام.

هێوارێ: لە ئێوارەدا [ف] درهنگام عصر.

هێواش: بەسپایی، لەسەرخۆ، هێدی [ف] یواش، آهستە.

هێوان: هەیوان [ف] ایوان، سکوی سرپوشیدە، تراس.

هێوایی: ١) شێ، نم، تەڕایی زەوی؛ ٢) تیراوی [ف] ١) نم، رطوبت؛ ٢) سیرابی، پرآبی.

هێوچی: ئاژاوەچی، فتنە، مایەفتنە، سەرەسۆدرە [ف] آشوبگر.

هێور: ١) هێمن، هێدی، ئارام؛ ٢) پەنـاگا، داڵدە؛ ٣) ئەنوا، جێگە؛ ٤) بوێری، ئازایی، ئەترسان [ف] ١) آرام؛ ٢) پناهگاه؛ ٣) مسکن؛ ٤) شجاعت.

هێوراندن: ١) هێدی کردنەوە؛ ٢) پەنادان؛ ٣) جێگە پێ‌دان؛ ٤) غیرەت وەبەرنان [ف] ١) آرام کردن؛ ٢) پناه دادن؛ ٣) اسکان دادن؛ ٤) تشجیع کردن.

هێوربوون: ئارام‌گرتن، داسەکنان، هەدادان [ف] آرام گرفتن.

هێوربوونەوە: ئارام‌بوونەوە، داسەکنان [ف] آرامش بازیافتن.

هێورین: ١) ئارام‌گرتن، هێدی و هێمن بوونـەوە؛ ٢) حاوانەوە لەبن باڵی کەسێکا؛ ٣) ئەترسان؛ ٤) جێگە دەسکەوتن [ف] ١) آرامش بازیافتن؛ ٢) درپنـاه کسی امنیّت یافتن؛ ٣) شجاع بودن، نترسیدن؛ ٤) جای سکونت یافتن.

هێوشین: بەسەرچوونی چاخی ئەڕەکاری و بێستان، هێڤشین [ف] سرآمدن موسم صیفی‌کاری.

هێولا: هەڵوا [ف] حلوا.

هێون: هێمن [ف] آرام.

هێوناشیایەنە: لەخەوهەستان [ف] ازخواب برخاستن.

هێوْنی: هێمنی ف آرامش.

هێوە: ١) هەبوە، بەهێ، بێ؛ ٢) بۆ ئیرە: (**هێوە وەرە**) ف ١) مبوە بە؛ ٢) بە این سو.

هێوەر: برای مێرد ف برادرشوهر.

هێوەر: هێوەر ف برادرشوهر.

هێوەرزا: فرزەندی هێوەر ف برادرزادۀ شوهر.

هێوەرژن: براژنی مێرد ف زنِ برادر شوهر.

هێوەرە: گامێشی سێ‌سالە ف گاومیش سه‌ساله.

هێوی: نمدار، شێدار، شەدار ف نمناك.

هێوی: ١) تکا، رەجا، پارانەوە؛ ٢) هومێد، هومێ؛ ٣) شێ، هێمی، نم؛ ٤) شەونم، ئاونگ ف ١) خواهش؛ ٢) امید؛ ٣) نم، رطوبت؛ ٤) شبنم.

هێویتی: تەڕایی زەمین، شێ ف رطوبت زمین.

هێویدار: بەهومید ف امیدوار.

هێوین: ئامبان، هەوێن ف مایۀ پنیر و ماست.

هیەرس: سی، بیست‌و دە ف عدد سی.

هی‌هی: ١) دەنگی پێکەنینی کەمتر لە قاقا؛ ٢) دەنگی گریانی بە نوکەنوك ف ١) صدای خندۀ آهسته؛ ٢) صدای گریۀ آهسته.

هێ‌هێ: ١) وتەی بانگ‌کردنی مێگەل؛ ٢) وتەی گاڵتەپێ‌کردن و باوەڕنەکردن ف ١) کلمۀ صداکردن گله؛ ٢) کلمۀ تمسخر و باورنکردن.

هیهیکەرە: باڵندەیەکە شەو ناخەوێ و دەنگی وەك ئەوە وابە بڵێ هی‌هی ف پرنده‌ای است شب بیدار.

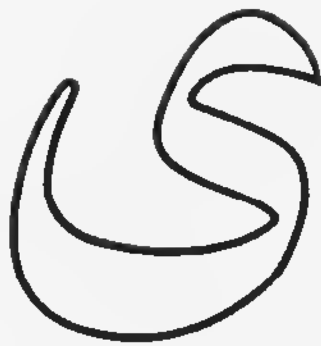
هیْی: هیت، شەدار، نەڕ ف نمناك.

هێی: وتەی دەنگدان: (**هێی** ئەوە چدەکەی؟) ف حرف ندا.

هیْی‌ربس: هیرس، سی، سێ چەلدە ف عدد سی.

هیی‌زوا: نەڕووشك کە بۆ گرۆ دەکرێ ف نوعی فرعه‌کشی.

هی‌یەی: تلیساو، تەڕبوگ ف خیس شده.



ی: ١) دوامین پیتی ئەلف‌وبێنکەی عـارەبی‌یە. کـە عارەبیش لـە *ئارامیەکانیەوە بە میرات بۆی بەجێ ماوە کە بیست‌وشەش پیتی نەدەنگ‌و پێنج بزاوەو کورتە بزاوێکی ژاگری هەیـە بەکـوردی ناوبان‌نـاوە زەنەو نیبازیان وابـە دەبێ لەسـەری زابوەستن*: ٢) ئامرازێکی ڕێزمانی بە مانای ئایبەتی بەخاوەنی دەگەیەنێ: (حەمەی وسوان، بابزی پیرۆت)؛ ٣) بە باشلی وشەوە بنوسێ تاکی دەگەبەنێ: (بیاوێ، کوڕێ)؛ ۴) ئامرازی خەبەردانە: (بەهار ئابێ لەسەرمابی خەلاس بین) [ف] ١) آخرین حرف خط عربی؛ ٢) علامت اضافهٔ ملکی؛ ٣) پسوند وحدت؛ ۴) پسوند خبری.

یا: ١) نی، نە، لە زیادی دێت وەك دە: (دە لوسـە، نی باشە، نە جاکە، یا خۆشـــە)؛ ٢) ئان، ئا، ئام، بۆ نێوان‌خستن: (یا بچـــۆ یا بنـــو)؛ ٣) مڵکایەتی ئایبەنی بۆ ژن: (یا منە نادمەنە)؛ ۴) ئەوشتەی، ئەوکەسەی، ئەوی: (یا تە کری، یا تە گۆتی)؛ ۵) جێ، شوێن: (یاگە)؛ ۶) وتـەی ڕێزگرتن بۆ ژنی جێ‌گەورە لە دواندندا: (یامرۆت، یاشەم، یازێڕن)؛ ٧) ئامۆژگاری: (ئەگیر ب یا من دکی هۆ بکە)؛ ٨) وشەی بانگ‌کردن بۆ دەهـانـاهـانن: (یاغـەوس، یاخزرێ کال)؛ ٩) بۆ داکونان: (ماشەلا کوڕێ ئەبا مەزن بوبە)؛ ١٠) ئەو؛ ١١) بەلێ؛ ١٢) ئەی؛ ١٣) وەکری، ئاواڵە [ف] ١) حرف تأکید؛ ٢) یا؛ ٣) حرف ملکیّت مؤنث؛ ۴) آن چیز، آن کس؛ ۵) جای، مکان؛ ۶) کلمهٔ احترام خطاب به بانوی محترم؛ ٧) کلمهٔ راهنمایی؛ ٨) کلمهٔ استغاثه، استمداد؛ ٩) حرف تأکید؛ ١٠) او؛ ١١) بلی؛ ١٢) ای، حرف ندا؛ ١٣) باز، گشوده.

یاب: دەسکەوت: (ناباب) [ف] دستاورد.

یاباش: لەسەرخۆ، هێدیکا، سەبروکە [ف] آهسته، یواش.

یابان: بیابان، سارا، چۆلگە [ف] بیابان.

یابان‌ڕاچەڕابش: ژیان لە بیابان، دور لە ئاوایی ڕابواردن [ف] زندگی در بیابان.

بابان کەوتش: وەچۆل کەوتن، دانەسارا [ف] به صحرا زدن

یابانی: بیابانی، چۆل‌پەرست [ف] بیابانی.

یابانیەی: سارانشینی، چۆل‌پەرستی [ف] بیابان‌نشینی.

یابر: جیرە بۆ فەقیر و هەژاران [ف] جیرهٔ فقرا.

یابۆ: ١) بانگ‌کردن لە باوك؛ ٢) هاوار لە ئێش‌و بەلایە، وەی‌بابە [ف] ١) کلمهٔ خطاب به پدر؛ ٢) کلمهٔ گله از درد.

یابو: ١) ئەسپی ئانەجیبی بارکێشان؛ ٢) بریتی لە پیاوی نەزانی ئەمەڵ [ف] ١) یابو؛ ٢) کنایه از نفهم تنبل.

یابۆن: بابان، بیاوان، سارا [ف] بیابان.

یابە: بنیات، ئیجاد [ف] بنیاد، ایجاد.

یابەکردن: بنیات‌نان، دروس کردن [ف] ایجادکردن.

یاپراخ: ١) گەڵامێو؛ ٢) دۆڵمەی گەڵامێو، ئاپراخ [ف] ١) برگ مو؛ ٢) دلمهٔ برگ مو.

یاپراغ: یاپراخ [ف] نگا: یاپراخ.

یاینجی: ١) دیـوجامە؛ ٢) فـەرەنجی [ف] ١) نگا: دیـوجامە؛ ٢) نگا: فەرەنجی.

یاتاخ: ١) نوێن، نفین، کەل‌پەلی پێ‌خەوتن، پێخەف؛ ٢) جێ، ماوا [ف] ١) رختخواب؛ ٢) جا و مکان.

یاجوج: ئاجوج، عاجوج [ف] یأجوج.

یاجـوج‌ماجوج: ١) عاجوج‌ماجوج؛ ٢) بریتی لە هەژارەزیلە، خەڵکی زۆری تێکەڵ‌پێکەڵ [ف] ١) یأجوج مأجوج؛ ٢) کنایه از شلوغی و بی‌نظمی.

یاجێرانیە: بەرەوپاش گەڕانەوە [ف] به‌عقب برگشتن.

یاخر: باران [ف] باران.

یاخچـە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یاخســەمــەر: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاخمە: ئالان، پۆیر، بۆژ [ف] غارت.

یاخمەوۆ: شتی وا هەیە؟، کاری وا ئەکرێ [ف] چنین چیزی ممکن است؟.

یاخۆ: ئان، ئام، ئا، یا [ف] یا اینکه.

یاخوا: وشەی ئاوانخوازی: (یاخوا باران بباری) ف حرف تمنّا، کاشکی.

یاخوت: یاخو ف یاابنکه.

یاخود: یانو ف یاابنکه.

یاخون: مەلای شبعه ف آخوند.

یاخه: پێسیر، بەرو ف یقه.

یاخەر: باران ف باران.

یاخی: ۱) سەربزێو، شەقی؛ ۲) چیای هەڵەموت؛ ۳) چەمی بێ بوار؛ ۴) مانگرتو ف ۱) متمرّد، یاغی؛ ۲) کوه صعب‌العبور؛ ۳) رودخانهٔ بی گدار؛ ۴) اعتصاب کرده.

یاخیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاخی‌بوُن: ئەشقی‌بوُن ف یاغی شدن.

یاخی گەری: سەرکێشی، سەربزێوی ف سرکشی، تمرّد.

یاد: ۱) باس‌کردنی کەسێ کە نادیارە: (**یادی** نومـان دەکـرد)؛ ۲) بیر، بیرەوەری: (**لەیادمە، لەیادم‌نەماوە**) ف ۱) ذکر و یاد کسی در غیابش؛ ۲) یاد، حافظه.

یاداشت: نوسینی مەبەست بۆ لەبیرنەچوُن ف یادداشت.

یاداوەر: وەبیرهانانەوە: (من ئازە **یاداوەربوم** کە تۆ لێرە نەبوی) ف به‌یاد آمدن.

یاداوەری: بیرهێنانەوە: (ئەوەك لەبیرم بچێ نۆ **یاداوەربم** بکە) ف به‌یاد آوردن.

یاددان: فێرکردن ف یاددادن.

یادکردن: ۱) ناسەکردن؛ ۲) باس‌کردنی دوُربەدوُر ف ۱) مشتاق بودن؛ ۲) یاد و ذکر غیابی.

یادکردنەوە: وەبیرهاتنەوەی نادیار ف یادکردن.

یادگـار: ۱) دیاری بۆ لەبیرنـەچـوُنەوە؛ ۲) ناسەواریٰ کە دەبینە هۆی لەبیرنەچوُنەوە: (ئەم قەلایە **یادگاری** پێشتوُنانە) ف ۱) هدیهٔ یادگاری؛ ۲) آثار.

یادگاری: یادگار ف نگا: یادگار.

یادن: ئەوی دیکە، ئەوی‌تر ف آن دیگری.

یادنامه: دەفتەری بیرەوەریان ف دفتر خاطرات.

یادەرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یادەست: وشەیەکە قومارچی بۆ بردنەوە ئێژنی ف تکیه‌کلام قماربازان که به قصد برد گفته می‌شود.

یادی: یادن، ئەویکە ف آن دیگری.

یادێ: ۱) دایك، دا؛ ۲) وشـەی بانـگ‌کردنی داك ف ۱) مادر؛ ۲) کلمهٔ خطاب به مادر.

یار: ۱) هەوال، ئاوال، رەفیق؛ ۲) گراوی، دڵبـەر، ماشقـە؛ ۳) خاوەن: (بـەختیار، وشیار)؛ ۴) کەر، کارکەر: (جوتیار، کڕیار، فرۆشیار)؛ ۵) پاشگریکە چاوگەیی دەدا بە وشە: (بڕیار، پرسیار)؛ ۶) یاریکار: (خوا یاربێ) ف ۱) دوست، رفیق؛ ۲) معشوقه؛ ۳) صاحب؛ ۴) کنندهٔ کار؛ ۵) پسوندی است که فعل را به مصدر تبدیل می‌کند؛ ۶) کمك کننده، یاور.

یارا: ۱) ئەی یار *لە سەرتای گۆرانی دەیلێن*؛ ۲) ئابشت‌وتوان ف ۱) ای یار؛ ۲) تاب وتوان، یارا.

یارامه: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاران: ۱) دۆستان؛ ۲) دڵبـەران؛ ۳) هۆگر، ئەوەی خۆ بەدۆسـایەنیەوە دەگرێ ف ۱) دوستان؛ ۲) دلبران؛ ۳) انیس.

یاران‌بەگـی: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یارانیەن: ۱) گەپ‌و گەمە، یاری‌کرن؛ ۲) بەقەسنی نە بەڕاستی ف ۱) بازی و سرگرمی؛ ۲) به‌شوخی، مقابل جدّی.

یاربی: هاوار لە نۆ خوابە، یارەبی ف یاربّ، خدایا.

یارد: پێوانەیەکی قوماشە ئەوەدو دوسەنەمی مبنرەو چاردە گرێ بە گەزی کوردی‌بە ف یارد انگلیسی.

یاردم: یاربدە، ئاریکاری ف کمك، مساعدت.

یاردە: یارد ف یارد.

یارك: باری چکۆڵە، بۆ خۆشەویستی دەڵێن ف بار کوچولو.

یارکـوك: گێزەر، بنی گیایەکـە لەنیرەی نۆرە نامی شیرینـەو دەرمـانی جاوان‌و پۆك‌و ددانانە ف هویج.

یارم: ۱) دڵبەری من؛ ۲) نیوەو نیوەچل: (کاورا **یارم** بباگه)؛ ۳) کاری هەرزەو سوُك ف ۱) یار من؛ ۲) نیم، نیمچه؛ ۳) کار هرزه.

یارما: بڕکەبێستان ف بوتهٔ بالیزی.

یارمباز: جلف‌و بلّح ف هرزه‌کار، شارلاتان.

یارمە: ۱) دۆستی منە؛ ۲) قەڵشاو؛ ۳) کەندالی کوُر، هەڵەت؛ ۴) جۆرێ قوماشـە ف ۱) دوست من است؛ ۲) ترك برده؛ ۳) پرتگـاه؛ ۴) نام نوعی پارچه است.

یارمەتی: ئاریکاری، کۆمەگ ف کمك، مساعدت.

یارمەتی‌دان: کۆمەگ‌کردن ف کمك کردن.

یارمەتی‌دەر: ئاریکار ف یاری دهنده، کمك کننده.

یارمەتی کردن: ئاریکاری‌کردن، یارمەتی‌دان ف کمك کردن.

یارو: ئارو، هارو، هاروێ، خەبار ف خبار.

یاروٰ: فلانی، کاورا ف یارو.

یارونەخیار: دۆست‌و بیانی ف دوست و بیگانه.

یارونەغیار: یارونەخیار ف دوست و بیگانه.

یاروکه: ۱) کاوراکە، ئەوەکەی دەزانی؛ ۲) باری چکۆڵە، یارك ف ۱) آن یارو؛ ۲) بار کوچولو.

یاروەلی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یارەبی: یاربی، هاوار لە نۆ خودایە ف یاربّ، خدایا.

یارەبی: یارەبی ف یاربّ.

یارەلماسی: پەتاتە، سێفەزەمینە، سێب‌زەمینی ف سیب زمینی.

یارەما: یارما [ف] بونهٔ بالیزی.

یارەمەز: یارمباز، جلف‌و سوک [ف] هرزه.

یاری: ١) لاری، وازی، گەمە، قومار، گاڵتە، کایە؛ ٢) ناریکاری؛ ٣) دۆستایەتی؛ ٤) ئەوین [ف] ١) بازی؛ ٢) کمک؛ ٣) دوستی؛ ٤) عشق.

یاریدە: ١) کۆمەگ، ئاریکاری؛ ٢) ناریکار [ف] ١) کمک؛ ٢) کمک کننده، یاری دهنده.

یاریدەدەر: ناریکار [ف] یاری دهنده.

یاریدەر: ناریکار [ف] یاری دهنده.

یاریکار: ناریکار [ف] کمک کننده، یاری دهنده.

یاری کردن: ١) وازی کردن؛ ٢) ناریکاری کردن [ف] ١) بازی کردن؛ ٢) کمک کردن.

یاری کرن: یاری کردن [ف] نگا: یاری کردن.

یاریکەر: ١) وازیکەر؛ ٢) ناریکار [ف] ١) باریکن؛ ٢) یاور.

یاریە: یاریدە، ناریکاری [ف] کمک.

یاز: ١) زیپکە لە چرۆچاوی ساوا؛ ٢) نوسراو [ف] ١) جوش صورت نوزاد؛ ٢) نوشته.

یازخانە: ١) دیوی نووسینی بەکۆمەڵ، دەفتەرخانە؛ ٢) میزی لەسەرنووسین [ف] ١) دبیرخانه؛ ٢) میز تحریر.

یازدە: یەک‌و دە [ف] عدد یازده.

یازدەمین: یەکێ پتر لە دەیەمین: (ئەوە **یازدەمین** جارە پێت دەڵێم) [ف] یازدهمین.

یازدەهەم: ئەوەی ژمارە یازدەی بەردەکەوێ [ف] یازدهم.

یازدەهەمین: یازدەمین [ف] یازدهمین.

یازمە: کۆچکەی سەری منداڵان [ف] نوعی سرپوش کودکان.

یازو: ئەوشتەی بەرێ [ف] آن چیز بیشین.

یازوخ: حەیف، بەداخەوە، مخابن [ف] دریغ.

یازوغ: یازوخ [ف] دریغ.

یازویابان: دەشت‌و سارا، چۆڵ‌و بیابان [ف] دشت و بیابان.

یازی: ١) یازو؛ ٢) چوڵگەو بیابان [ف] ١) نگا: یازو؛ ٢) هامون و بیابان.

یازی‌بلاخی: ناوی گوندێکی کوردستانە [ف] نام روستایی است.

یاس: ١) تاتەبەرد، بەردی پان‌و لووس؛ ٢) دارگوڵێکی بنچکە گوڵێکی سپی چکۆڵەی بەهێشو دەگرێ زۆر بۆن‌خۆشە؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان‌و بۆ ژنان: (سم سمی کەرێ چنگ چنگی یاسێ / من لەم مەسەلە سەرم نەناسێ) «مەسەل»؛ ٣) ترس، مەترسی [ف] ١) تختەسنگ؛ ٢) گل یاس؛ ٣) نامی مردانه و زنانه؛ ٤) ترس، خوف.

یاسا: ١) دام‌و دەستوور، ڕێوشوێنی ناو کۆمەڵ؛ ٢) قانوونی دەوڵەت [ف] ١) روش و شیوه؛ ٢) قانون.

یاساخ: قەدەغە، ناڕەوا لای خەڵک [ف] ممنوع.

یاساغ: یاساخ [ف] ممنوع.

یاساک: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاسامال: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یاساوڵ: کێشکچی [ف] یساول.

یاساین: ١) قیتولێدان؛ ٢) قیتقیتە [ف] ١) سوت زدن؛ ٢) سوت.

یاسایی: ١) بە ڕێوشوێنی کۆمەڵ، ئاسایی؛ ٢) بەر قانوون کەوتە [ف] ١) عادی؛ ٢) قانونی.

یاستوخ: باڵگە، سەرین، سەنیر [ف] بالش.

یاسەمەن: ١) داردەوەنێکە لە سەرەبەهاردا گوڵی سپی یان بنەوشی زۆر بۆن‌خۆش دەکا؛ ٢) ناوە بۆ ژنان [ف] ١) یاسمین؛ ٢) نام زنانه.

یاسەمەنە: یاسەمەن [ف] یاسمین.

یاسەمین: یاسەمەن [ف] یاسمین.

یاسیکەند: گوندێکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.

یاسین: ١) بڕگەیەکە لە قورعان بەتایبەتی لەسەر نەخۆشی دەخوێنن: (هێند زۆ گیانی دەرچو یاسینی پێ‌ژانەگەیشت)؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) سورهٔ یاسین؛ ٢) نام مردانه.

یاسیناوێ: گوندێکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.

یاشا: خۆزیا [ف] کاش.

یاشرمە: هاشرمە، هێشرمە [ف] نگا: هاشرمه.

یاشماخ: مێزەر، پێچی سەری پیاوان [ف] دستار مردانه.

یاغی: یاخی [ف] نگا: یاخی.

یاغیتی: ئەشقی‌گەری [ف] تمرّد.

یافا: قسەی ناحەز، درۆ [ف] یاوه.

یافت: شوێن، شوێنەوار [ف] رد، اثر.

یافت‌بڕین: شوێنەونی، ناسەوارنەهێشتن [ف] رد گم کردن.

یاقما: تاڵان، پوڕ، بڕۆپیر [ف] یغما، تاراج.

یاقۆ: سووکەناوی یەعقووب، ناوی پیاوانە: (سەی **یاقۆ** شاعیرێکی خواپەرست بو) [ف] مخفّف یعقوب.

یاقوب: یاقۆ، ناوی پیاوانە [ف] یعقوب.

یاقوبی: جۆرێ دەمانچە [ف] نوعی هفت‌تیر.

یاقووت: ١) کەس یان شتێ کورتەکە؛ ٢) شت یان کەسە سڵ‌و قوشقی‌یەکە [ف] ١) آن شخص یا چیز کوتاه؛ ٢) آن حیوان یا شخص تیزگوش و رموک.

یاقووت: ١) یاقووت، بەردێکی بەنرخە؛ ٢) کاورای ڕووت‌و بێ‌جلک [ف] ١) یاقوت؛ ٢) یاروی لخت و بی‌پوشاک.

یاقووتی: ١) هاوڕەنگی یاقووت؛ ٢) جۆرێ ترێی سووری دەنک‌ورد کە زۆر زوو پێ دەگا [ف] ١) همرنگ یاقوت؛ ٢) نوعی انگور، یاقوتی.

یاقە: یاخە، پێسیر [ف] یقه.

یاقیدە: ئاقیدە، بیرو بڕوا [ف] عقیده.

یاقیە: یاقیدە [ف] عقیده.

یاک: داک، دایک [ف] مادر.

یاکرن: بەقسەکردن: (قەنج کر ب یا **من کر**) [ف] به رأی کسی عمل کردن.

یاکۆ: ئەوشتەی کە [ف] آنچه، آن چیزکه.

یاکوُت: یاقوُت ف یاقوت.

یاکەردەنە: وەکرن، کردنەوە ف بازکردن.

یاکەریم: قومری ف قمری.

یاگە: جێگە ف جای، مکان.

یال: یال ف نگا: یال.

یاڵ: ١) هاڵ، ئالە، جنوکەی زەبستان کوژ؛ ٢) شانی چیا؛ ٣) توُکی ملی شێرو بەکسم؛ ۴) بوٚیەی کەڵەشێر ف ١) آل؛ ٢) سینغ کوه؛ ٣) یال، موی گردن شیر و اسب؛ ۴) تاج خروس.

یالانچی: لەو گوندانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

یالانچی: ١) مرواری دەسکردو ناعەسل، مرواری یەدەڵ ٢) دروٚزن ف ١) مرواریدِ بدلی؛ ٢) دروغگو.

یالاوە: ناوە بوٚ دوگوند لە کوردستانی موکوریان ف نام دو روستا درکردستان.

یاڵ‌تەبەق: سینی لەدار جێکری ف سینی چوبی.

یاڵ‌تەبەك: یاڵ‌تەبەق ف سینی چوبی.

یالخ: پێچی سەری پیاوان، مێزەر، شاشك ف دستار مردانە.

یالدار: خاوەن‌یوٚبە: (دیکێ یالدار) ف یالدار، مرغ تاجدار.

یاڵـلا: ١) وتـەیەکـە بوٚ دنـەدان: (یاڵلا کورگەل بگەنێ)؛ ٢) پێشەنگی دەرکردن: (یاڵلا وەدەرکەوە لە ماڵم)؛ ٣) وتەی‌سوپاس: (ها ئەم‌چابە بخوٚ، یاڵلا)؛ ۴) وشەی سەبرمان: (یاڵلا ئەوە لوٚکوێ جوبوی)؛ ۵) وتەی پێش لەبەرهەستان؛ ۶) وتەی بەخێرهێنانو مەرحەبا ف ١) کلمهٔ تشجیع؛ ٢) پیش‌درآمد دَك کردن؛ ٣) کلمهٔ تشکّر؛ ۴) علامت تعجّب؛ ۵) مقـدّمهٔ برخاسـتن پیش پای شخصـی؛ ۶) کلمهٔ خیرمقدم و احوالپرسی.

یاڵ‌گەنیگ: برینی لە کەچەڵ ف کنایە از کچل، کل.

یالـوبڕ: ١) موُی سەرملی ئەسپو شێر؛ ٢) برینێ لە موُی سەری قرژو ئێك‌ئالوٚزاو ف ١) یال حیوان؛ ٢) کنایە از موی ژولیده.

یالودوُف: یالوبڕ ف نگا: یالوبڕ.

یالودوُف کرن: توُکی کلكو یالبڕینی ئەسپ ف موی دم و یال اسب را کوتاه‌کردن.

یالە: کەڵەشاخی جوٚشکراو بوٚ شەراو تێداخواردنەوە ف ساغر مصنوع از شاخ گاو.

یالـە: ١) شانو ملەی کێو؛ ٢) ئالە، جنوکەی زەبستان کوژ ف ١) ستیغ کوه؛ ٢) آل، دشمن زائو.

یام: ١) ئان، نا، نام، با؛ ٢) دام: (پارەکەی توٚ وتت بیدەرێ یامێ) ف ١) با؛ ٢) دادم.

یامنە: هی‌منە ف مال من است.

یان: ١) ئان، نام، نا، با؛ ٢) دان؛ ٣) خەبەردان لە نەهانو؛ ۴) خەبەردەر لە ڕوٚنـەداو: (ئەم کاورایە یانەیان دەبێژێ)؛ ۵) تاك لە ناو کوٚدا: (ئەویان باشـە ئەمیان خراوە)؛ ۶) کولاو، ئەمـت، لبـاد؛ ٧) پاشگـری کوٚ: (گشتیان)؛ ٨) قسـەی هەڵـەتو پەلـەتی دەرویشـانـە؛ ٩) جێگەی ئیسـراحـەتی گشتی؛ ١٠) بەنـاسـەو نیتگی دیدار: (دلێ من یانـە سێ‌جاری یانە) «لاوکی کوردی» ف ١) با؛ ٢) دادن؛ ٣) غیب‌گویی، پیشگویی؛ ۴) پیشگو؛ ۵) یك درمیان جمع؛ ۶) نمد؛ ٧) پسوند جمع؛ ٨) شطحات درویشان؛ ٩) جای آسودن همگانی، کلوب؛ ١٠) مشتاق دیدار.

یانزدە: یازدە ف یازدە.

یانزدەمین: یازدەمین ف یازدهمین.

یانزدەهەم: یازدەهەم ف یازدهم.

یانزدەهەمین: یازدەهەمین ف یازدهمین.

یانزدهی: یازدەهەم ف یازدهم.

یانزە: یازدە ف عدد یازدە.

یانـزەمین: جاری پاش دەیەم، یازدەمین: (ئـەوە یانزەمین‌جارە ئەفرەم ئەدەی) ف یازدهمین.

یانزەهەم: یازدەهەم ف یازدهم.

یانزەهەمین: یانزەمین ف یازدهمین.

یانش: هەڵە، سەهو ف سهو، اشتباه.

یانگزە: یازدە ف عدد یازدە.

یانگزەمین: یانزەمین ف یازدهمین.

یانگزەهەمین: یانزەمین ف یازدهمین.

یانگە: ١) جێگەی سانەوە؛ ٢) کێڵگە، موُچەو مەزرا ف ١) استراحتگاه؛ ٢) کشتزار.

یانە: ١) ماڵ، خانو؛ ٢) جێگەی سانەوە؛ ٣) ئان نا: (وابە یانە)؛ ۴) دە نا، ئەگینـا؛ ۵) دوٚ ئاپـوٚوە؛ ۶) ئامـرازێکە لە عەرّەدا ف ١) خانه؛ ٢) باشگاه؛ ٣) یا چنین نیست، یا نه؛ ۴) وگرنه؛ ۵) وسط انبوه جمعیت؛ ۶) وسیله‌ای در ارّاده.

یانەوان: خاوەن‌ماڵ، برینی لە باوك ف صاحبخانه، کنایه از پدر.

یانی: ١) یانی، واتا؛ ٢) نهێنی، بەدزیەوە: (سەگەکەیان یانیگرە ناوەڕێو دەنگرێ)؛ ٣) خانو؛ ۴) جێگەی سانەوە ف ١) یعنی؛ ٢) نهانی؛ ٣) خانه؛ ۴) باشگاه.

یانێ: مانای وابە، واتا ف یعنی.

یانیها: مانای وابە ف بەاین معنی.

یاو: ١) تاو لەرز؛ ٢) گەرمای ناو لەرز؛ ٣) ئاو؛ ۴) گەیشتن، هاتنەبەرەوە؛ ۵) باد، بیرەوەری؛ ۶) ئەسپایی، هێواش؛ ٧) ئەسپ؛ ٨) یەك، ئیمەی دو؛ ٩) بەرانبـەر، وەك یەك ف ١) تب؛ ٢) گرمـای تب؛ ٣) آب؛ ۴) رسیدن؛ ۵) یاد؛ ۶) آهسته؛ ٧) اسب؛ ٨) یك؛ ٩) برابر، مساوی.

یاوا: گەیشت، هات ف رسید، آمد.

یاوان: ١) بیاوان، بیابان؛ ٢) گەیشتن؛ ٣) ئەوان هاتن ف ١) بیابان؛ ٢) رسیدن، وارد شدن؛ ٣) رسیدند.

یاوای: ١) گەیشتن، هاتنەبەرەوە؛ ٢) توٚ هاتی ف ١) رسیدن، وارد شدن؛ ٢) تو آمدی.

یاوبڕ: ١) کەسێ کە توٚبەنێ بوٚ خەڵك دەبڕێ؛ ٢) دەزوی توٚبەنێ‌بڕین ف ١) دعانویس برای قطع تب؛ ٢) نخ تب‌بری.

یاوبو: بیرەوەری ف بادبود.

یاوتا: لەرزو تا ف نب و لرز.

یاوتاو: باونا ف نب ولرز.

یاودی: جو، جولەکە، موسایی ف یهودی.

یاوس: ناوس، زگ‌پڕ ف آبستن.

یاومز: تیمبسك ف تبخال.

یاولەرز: ناو لەرز، لەرزو نا ف نب و لرز.

یاونای: ۱) ناگاکردن، خەبەرپێدان؛ ۲) گەیاندن ف ۱) آگاه کردن؛ ۲) رساندن.

یاونشان: یاومز ف تبخال.

یاوە: ۱) وڕاوە، وڕێنە، هانەران؛ ۲) سەبرۆکە، نەسپایی ف ۱) هذیان؛ ۲) آهسته.

یاوەر: ۱) یاریکار؛ ۲) یارمەتیدەر: (خوا یارو یاوەرت بێ) ف ۱) معاون؛ ۲) کمك‌کننده، یاور.

یاوەرە: ۱) منالدان؛ ۲) ناوال‌مندال ف ۱) بچەدان، رحم؛ ۲) جفت نوزاد.

یاوەنان: گەیاندن، پێ‌گەیاندن ف رسانیدن.

یاوەیاو: سەبرەسەبرە، هێدی‌هێدی ف آهسته‌آهسته.

یاهو: ۱) جۆرێ کۆتر؛ ۲) وەی دەم پێ‌فێر بوگی دەرویشان؛ ۳) فلانی لە دواندنا ف ۱) نوعی کبوتر؛ ۲) تکیه‌کلام درویش؛ ۳) آهای فلانی.

یاهۆ: ۱) وشەی سەیرمان؛ ۲) ئەو کارەی، ئەم ئیشەی: (**یاهۆ** کرو دەی نەکر) ف ۱) حرف تعجب؛ ۲) اینچنین.

یای: ۱) وشەی رێزگرتن بۆ ژنی بەڕێز، یا: (**یای مروت**)؛ ۲) پیر، یاد؛ ۳) دوگمەی وەکارخستنی مەکینەو نەسپاب؛ ۴) دایك؛ ۵) خوشکی دایك، پوڕ ف ۱) کلمه احترام زنان، خانم؛ ۲) یاد؛ ۳) دکمهٔ استارت؛ ۴) مادر؛ ۵) خاله.

یایك: ۱) دایك؛ ۲) خالنێك، خوشکی دایك، پوڕ ف ۱) مادر؛ ۲) خاله.

یایك‌زا: رۆڵەی خوشکی دایك، پوڕزای دایکی ف خاله‌زاده.

یایکێ: بانگ‌کردن لە پوڕ، خوشکی دایك بانگ‌کردن، خالنێکا من ف ای خاله.

یایە: ۱) خانمی بەڕێز؛ ۲) دایە، دایك: (گەر من درۆدەکەم ئەوە دایکت بپرسە لێی / یایە بە دەستی خۆی کەفەن و دەفنی کردوە) «شێخ ڕەزا» ف ۱) خانم؛ ۲) مادر.

یایی: یەدوگمە بۆ وەکارخستن ف دارای دکمهٔ استارت.

یایێ: یایکێ ف ای خاله.

یچ: پێنی پادانەوە: (**ئەمیچ، منیچ**) ف حرف عطف، پسوند به معنی نیز.

یچە: پاشگری پادانەوە: (**ئەمیچە، ئەویچە**) ف پسوند عطف.

یخ: ۱) وتەی تاژۆتنی بزن؛ ۲) وتەی بەسەر چۆکا هێنانی وشتر ف ۱) حرف راندن بز؛ ۲) حرف خوابانیدن شتر.

یخخە: وتەی تاژۆتنی بزن، نیخە، وتەی وەدەرنانی بزن ف حرف راندن بز.

یخ‌دان: بەسەر چۆکا هێنانی وشتر ف خوابانیدن شتر.

یژگە: وتەی چوك نیشاندان: (**کوڕیژگە**) ف حرف تصغیر.

یشتە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یل: عێل و عاشیرەت ف ایل، طایفه.

ین: ۱) وەك، لەجۆر: (**ئاسنین، زێڕین، زیوین**)؛ ۲) کردن: (**گریین، پچڕین، وەڕین**) ف ۱) مانند، از نوع؛ ۲) انجام دادن، علامت مصدری.

ێن: ۱) دروسکراولە: (**نیسکێن**)؛ ۲) نا، نە: (**خورێن** واتا: هیچ نەخواردو)؛ ۳) پاشگری کارکەر: (**هەڵکرێن، درێن**)؛ ۴) وازی: (**توێین، نۆیەڕاکردێن، گلێن**) ف ۱) پسوند به معنی ساخته شده از؛ ۲) نه؛ ۳) پسوند فاعلی؛ ۴) بازی.

ینە: لەڕەنگی، وەکو: (**پەلکەزێڕینە، سەرناسینە**) ف مانند.

یۆ: ۱) یەك؛ ۲) ئەو ف ۱) یك؛ ۲) او.

یۆ: یۆ ف نگا: یۆ.

یۆبینۆ: یەکتری، یەوبینان ف یکدیگر.

یۆبینۆمەوەژنایش: یەکتر چاوپێکەوتن ف یکدیگر را دیدن.

یۆخرۆکە: مەگین نە؟ ف مگر نه؟.

یۆخلەمە: لەدوگەڕان، یۆگەڕان ف بەدنبال گشتن.

یۆخە: یەوخە، ناسکەنان، نانی‌تەنك ف نان نازك.

یورت: جێ‌لەوەڕ، چایەر ف چراگاه.

یۆرت: قالب، یەدەن ف کالبد.

یۆرش: شالاو، هێرش، پەلامار ف یورش.

یۆرغە: ویرغە، جۆرێ ڕەوتی یەکسم ف یورغه.

یۆز: هاس، تولەپڵنگ ف یوزپلنگ.

یوژنە: قایشی جوت ف تسمهٔ رابط یوغ و خیش.

یۆژە: یوژنە ف نگا: یوژنە.

یوسر: ویسر، بەری دارێکە ڕەنگی ڕەشە دەستەیی لێ چێدکن ف دانهٔ تسبیحی، یسر.

یوسفاغا: گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

یوك: دۆڵابی ف کمد.

یوکاجلللان: دۆڵابی جلکان ف کمد بزرگ لباس.

یوم: ودم، مبارەکی، یومن ف یُمن.

یۆم: ۱) تۆغر، ودم، ممبارەکی؛ ۲) ڕێگە، مزلێ کە بۆی دەچی: (**یۆمی تە بخێر**) ف ۱) یُمن، مبارکی؛ ۲) مقصد سفر.

یومن: ودم، ممبارەکی ف شگون.

یۆمە: ڕۆژانە، کرای ڕۆژانە ف یومیه، جیرهٔ روزانه.

یۆنا: یەکتر، یەك و دو، یەونا ف یکدیگر.

یۆنجە: وینجە ف یونجه.

یوە: ئێکێك ف یکی.

یوهـ کەردش: هوهاکردن، یمرێ، یکەوێ ف مرده باد.

یە: ۱) ئەمە؛ ۲) ئێك؛ ۳) پاشگری خەبەردان، ئەی: (**وایە، چویە، بویە**) ف ۱) این؛ ۲) یك؛ ۳) پسوند خبری.

یەباش: هێواش، هێدیکا، لەسەرخۆ، نەسپایی ف یواش.

يەباشكى: بە لەسەرخۆيى، بە ئەسپايى [ف] يواشكى، بەآهستگى.

يەپارچە: ئێك‌باز [ف] يكپارچە.

يەپراخ: ئابراخ، باپراخ [ف] نگا: ياپراخ.

يەتا: ئەمەنا، ئائەمەيە [ف] همين است.

يەتاخ: باناخ، بێخەف، ئفين، نوێن [ف] رختخواب.

يەتيم: هەنبو [ف] بنيم.

يەتيمچـە: ١) هەتبمچە؛ ٢) چێشتێكى باينجانە [ف] ١) ناكس بچە؛ ٢) ينيمچە، نوعى خورش.

يەتيمچەرك: هەنيمچە [ف] ناكس بچە.

يەجگار: زۆر [ف] بسيار.

يەچك: هێچك [ف] وهنگ.

يەح: وتەى سەيرمان [ف] حرف تعجّب.

يەحيا: ناوە بۆ پياوان [ف] نام مردانه.

يەحيابەگى: جۆرێ هەنجير [ف] نوعى انجير.

يەح گدۆ: وشەى دنەدانى بزن بۆ دوورکەوتن [ف] كلمهٔ راندن بز.

يەحيەح: وشەى هانەى بزن بۆ زوو بەرێداچوون [ف] كلمهٔ راندن بز.

يەخ: سەهۆڵ، جەمەد، سۆڵ [ف] يخ.

يەخاو: سەهۆڵاو [ف] يخاب.

يەخبەنان: بەستەلەك [ف] يخبندان.

يەخبەند: سەهۆڵ‌بەستو [ف] يخ بسته.

يەخبەندان: بەخ‌بەنان، بەستەلەك [ف] يخبندان.

يەختـرمـە: ١) ئەسـپ‌و مايـنى نالآنى؛ ٢) بەدەكى، ئەسپێ كە بۆ نۆرەبێ‌كردن دەگەڵ سواردابە؛ ٣) ئەسپى زين‌و لغاوكراوى بێ‌سوار كە لە ئازيەت‌باربدا ڕاى‌دەكێشن [ف] ١) اسب غنيمتى؛ ٢) اسب يدك؛ ٣) اسب بدون سوار در مراسم عزادارى.

يەختە: ١) ئێختە، گون‌دەرهاتگ؛ ٢) دارى سەرقرناو؛ ٣) ئەسپ‌و ماينى سوارى [ف] ١) اخته؛ ٢) درخت سر قيچى شده؛ ٣) اسب سوارى.

يەختەخانە: تەويلەى ئەسپان [ف] اصطبل اسبان.

يەختەرخانە: بەختەخانە [ف] اصطبل اسبان.

يەختەرمە: يەخترمە [ف] نگا: يەخترمە.

يەختەسار: ئاهۆ، ئازار [ف] وبا و آفات.

يەخدان: ١) سندوقى دارينى زەلام؛ ٢) قوتولكەى ڕۆن [ف] ١) صندوق چوبى بزرگ؛ ٢) روغن‌دان كوچك.

يەخدو: سندوقى زل، يەخدان نگا: يەخدان.

يەخسير: ١) ديل، گراو لە شەڕدا؛ ٢) بێچارە، بەستەزمان [ف] ١) اسير؛ ٢) بينوا، بيچاره.

يەخش: لەو گوندانەى كوردستانە كە بەعسى كاولبان كرد [ف] روستايى در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.

يەخ كردن: كەسيرەبوون لەسەرمان [ف] يخ كردن.

يەخنى: ١) ئاسى قوڵ بۆ شێوبێكردن؛ ٢) چێشتى گوشتاو [ف] ١) نوعى كاسهٔ آشخورى؛ ٢) يخنى، آبگوشت.

يەخنى كێش: ئاسى مسينى گەورە [ف] كاسهٔ بزرگ مسين.

يەخە: باخە، پێسير [ف] يقه.

يەخەچـاڵ: ١) چالـەبـەفر؛ ٢) سەهۆڵدان [ف] ١) چاله برف، يخچال طبيعى ٢) يخچال.

يەخەدادڕاو: جۆرێ گەنم [ف] نوعى گندم.

يەخـەدادڕين: بربێى لە خۆڵێ‌بێ‌بەش‌كردن: (بەخـەم لێ دادڕيوەو نامەوێ) [ف] كنايه از تنفّر و انزجار.

بەخەدڕ: دەمى كەريز [ف] دهانهٔ كهريز.

بەخەكێشياگ: بربێى لە كەسێ كە پياو بە فرزەندى قبوڵى دەكا [ف] فرزندخوانده.

يەخەگرتن: بربێى لە كێشەپێ‌هاڵاندن [ف] گريبانگيرى.

يەخى‌مالى: گوندێكە لە كوردستان بەعسى وێرانى كرد [ف] از روستاهاى ويران شدهٔ كردستان توسط بعثيان.

يەدەك: ١) ئەسپى يەختەرمە، ئەسپى بەزين كە لەدواى‌سوار دەڕوا؛ ٢) نامـرازى زيادى بۆجێگـرتنەوەى خراوبوگ [ف] ١) اسب يدكى؛ ٢) ابزار يدكى.

يەدەكى: يەدەك [ف] نگا: يەدەك.

يەر: ١) جێگـە، جێ؛ ٢) ئێـوار، ئێوارە، يـەرە [ف] ١) جا، مكان؛ ٢) عصرهنگام.

يەربەيەر: جێ‌بەجێ، پێك‌هانن. ئەنجام [ف] انجام يافتن.

يەربەيەربوون: جێ‌بەجێ‌بوون: (كارەكە بەربەيەر بو) [ف] انجام شدن.

يەرتكى: شێنۆكە، كەم‌ناوەز [ف] كم‌عقل، خُل مزاج.

يەرخات: پالـە، كرێكـار، ڕەنجبەر، ڕەنجدەر، خەبانكـار، خەبانچى [ف] كارگر.

يەرد: بارد، گەزى پێوانەى ئينگليس [ف] بارد.

يەردە: هاڕين، كردنەئارد [ف] آردكردن.

يەركەن: بادەوەى گەميە [ف] بادبان كشتى.

يەرمـە: لوێ، كورتانۆكەى بەپۆش ئاخندراو بۆ سەرپشتى بارەبەر لەبن جلەوە [ف] پالانك بالشتك مانند.

يەرووەيەر: ١) بەربەيەر؛ ٢) بەرانبەر [ف] ١) انجام شدن ٢) برابر.

يەرە: ١) ژمارە سێ؛ ٢) ئێوارە [ف] ١) عدد سه؛ ٢) عصرهنگام.

يەرەژن: ١) ئەژنۆ، زرانى؛ ٢) ئانيشك، هەنيشك [ف] ١) زانو؛ ٢) آرنج.

يەرەق: ١) نۆيى ئاش؛ ٢) نامۆر، ئەسپايى جوت؛ ٣) كێرى يەكسم؛ ٤) هەسـتانى كێر؛ ٥) كێرى ڕەپ [ف] ١) پروانهٔ آسياب؛ ٢) خيش؛ ٣) آلت تناسلى ستور و الاغ؛ ٤) برخاستن آلت تناسلى؛ ٥) آلت تناسلى برخاسته.

يەرەقان: زەردوويى [ف] بيمارى يرقان.

يەرەقبوون: ڕەپ‌بوونى كێر [ف] برخاستن آلت تناسلى.

يەرەق كردن: ئێرەق‌كردن [ف] راست كردن آلت تناسلى.

يەرەقە: هەوجاز، نامۆر [ف] خيش.

يەرەووتەنگ: ئەنگى ئێوارە، ئەنگى بانگى شێوان [ف] تنگ غروب.

يەرەى: ئێوارە، ئێوارەوەختە [ف] عصرهنگام.

يەرێ: سێ‌ناك [ف] سەعدد.

یەزدان: خودا، ئێزد، خودێ، بینـایی‌چاوان، هومـان، خوا، خودانـی عالەمێ، باخوێ [ف] خدا.

یەزدانی: خودایی [ف] خدایی، یزدانی.

یەزدو: خواپەرست [ف] خداپرست.

بەزدی: پەیڕەوانی ڕەوشتی بەزیدی، ئێزدی [ف] پیر و آیین ایزدی.

یەزدین: سوکەناوی عیززەددین، ناوە بۆ پیاوان [ف] مخفّف عزالدّین، نام مردانه.

یەزنە: مێردی خوشك [ف] شوهرخواهر.

یەژەن: زاوا، شوی کچ یان خوشك [ف] داماد.

یەزی: بەس، بەسە [ف] کافی، بس.

یەزیدی: ئیزدی، کۆمەڵی مەلەك تاوس پەرست، بەزدی [ف] پیر و مذهب ایزدی.

یەسك: پێشە، هەستو، هەستی، ئێسقان، ئێسك [ف] استخوان.

یەسیر: یەخسیر، دیل [ف] اسیر.

یەش: ئێش، ئازار: (هەمو لەشم یەشێ) [ف] آزار، درد.

یەشان: ئێشان، ژان کردن [ف] بەدرد آمدن.

یەشم: شەوە، بەردێکی بەنرخە [ف] یشم، سنگی است قیمتی.

یەشماخ: یاشماخ [ف] دستار مردانه.

یەع: وتەی بێزکردن، قێز لێ‌بوونەوە: (یەع چەند پیسە) [ف] حرف تنفّر از کثافت.

یەعنی: یانی، وانا، یانیها [ف] یعنی.

یەغان: یەخدان [ف] صندوق بزرگ چوبی.

یەغدان: یەخدان [ف] صندوق بزرگ چوبی.

یەغـز: ڕەنـگێکـە بۆ ولاغـی سواری‌و باری [ف] یکی از رنگهـای استرسواری و باری.

یەغگدو: بیخە، وتەی بزن‌دەرکردن [ف] کلمهٔ راندن بز.

یەغنی: ۱) یەخنی؛ ۲) گیسنەی گیا یان گەنم‌و جۆ [ف] ۱) نگا: یەخنی؛ ۲) تودهٔ علوفه یا گندم و جو درو شده.

یەغنی کێش: یەخنی‌کێش [ف] نگا: یەخنی‌کێش.

یەغیەغ: دنەدانی بزن بۆ خۆشڕۆیی [ف] کلمهٔ راندن بز.

یەفش: وچان لە کار [ف] تعطیل.

یەق: ۱) قرپ، قورپ؛ ۲) گەڕانـەوەی تراو لە جێگـەی خۆی: (یەقی کردەوە)؛ ۳) ڕشانەوە [ف] ۱) آروغ؛ ۲) برگشت آب راکد؛ ۳) قی، بالاآوردن.

یـەق‌خـواردنـەوە: گەڕانـەوەی ئـاوی ڕاوەستـاو: (ئـاوە کـە یەقی‌خواردوتەوە لەبەری ئاژوا) [ف] راکدماندن و برگشتن آب.

یەق‌دانەوە: یەق‌خواردنەوە [ف] راکد ماندن و برگشتن آب.

یەق کردنەوە: ۱) وەڕشـان، ڕشـانەوە، هێنانەوە؛ ۲) ئم‌کێشانی خوێ‌و شەکر [ف] ۱) قی کردن؛ ۲) نم کشیدن نمك و شکر.

یەقە: یاخە [ف] یقه.

یەقین: دیار، ڕاست، بێ‌درۆ، بێ‌گومان [ف] یقین.

یەك: ۱) ئێك، یو، لە ژمـارەداسـەرەتـا؛ ۲) بێ‌فەرق‌و جودایی: (منو تۆ یەکین، ئەگەر ئێمـە یەك بین کەس پێمان ناوەستێ)؛ ۳) بوونەئاڵقە: (خواری کردەوەو سەری گەیاندەوە یەك) [ف] ۱) عدد یك؛ ۲) وحدت؛ ۳) حلقه شدن.

یەکا: هەوەڵین، یەکەمین [ف] اوّلین.

یەکادان: تێکەڵاوکردن [ف] بهم زدن.

یەکالا: ڕەهایی ئاڵی ئاڵۆزو تێکەڵاو: (ئەم یەنە ئاڵۆزاوە یەکالا نابێ) [ف] یك لا یەشدن چندلایه.

یەکـالابـوونـەوە: ئاڵۆزاوی ئێکەڵ‌پێکەڵ بوون بە یەك‌لایەو لە ئاڵۆزی ڕەهابوون: (ئەم کارە دشوارو ئێکەڵە یەکالا بۆوە یان نا؟) [ف] بازشدن و یك لایەشدن چندلایه و درهم برهم.

یەکالاکردن: یەك‌لایەکردنەوەی تێکەڵاو [ف] یك لا یەکردن.

یەکالاکردنەوە: یەکالاکردن [ف] یك لا یە کردن.

یەکاڵە: یەکالا [ف] نگا: یەکالا.

یەکان: ئاکان، دانەدانەکان [ف] آحاد، یکان.

یەکانە: ۱) یزەك، یزرەك، ئیرەبەراز؛ ۲) تاقانە، بێ‌هاوتا [ف] ۱) گرازنر؛ ۲) بی همتا.

یەکانی: تەنیایی [ف] تنهایی.

یەکاوە: قوبڵی [ف] دمیخت.

یەکـاویەك: ۱) دەس‌بەجێ: (دوعـای خەلیفـە یەکـاویەکە)؛ ۲) دوئەوەندە: (ماڵەکە یەکاویەك قازانجی‌کرد) [ف] ۱) فوری؛ ۲) دوچندان.

یەکبا: ئاکێ بوایە [ف] یك می‌بود.

یەکبـاد: ۱) یەنی ئاکـەجـارێك بادراو؛ ۲) بریتی لە گیانـداری لاوازو باریك‌و بێ‌تین [ف] ۱) نخ یکباد، یکتاب؛ ۲) کنایه از لاغر و ناتوان.

یەکباز: گەمەیەکی بازبردنە [ف] نوعی بازی پرش.

یەکباڵ: بریتی لە مرۆی تەنیاو بێ‌یاریدەر [ف] کنایه از تنها و بی‌یار و یاور در کار.

یەك‌بتون: گش، گشت، هەمو [ف] همگی.

یەکبز: جاش‌و جانوی دوساڵە [ف] کرهٔ دوساله.

یەکبوون: ڕێکی‌و دۆستایەتی [ف] اتّفاق، اتّحاد.

یەکبوبن: یەکبوون، یەك‌گرتن، پشتی یەك گرتن [ف] اتّحاد، اتّفاق.

یەکبویی: یەکیەتی، یەکبوون [ف] اتّحاد.

یەکبەر: ۱) قوماشێ کە لەسەر یەك‌فەد قەدکراوە؛ ۲) ئاژەڵ‌و دارێك کە بۆ یەکەم‌جار زاوەو بەری بەخشیوە [ف] ۱) یك لایه؛ ۲) دام یا درختی که برای اوّلین بار ثمر دهد.

یەك‌بەیەك: تاك‌بەتاك، هەمو [ف] یك بەیك، همه.

یەکبێژ: ۱) بەعوزم‌و گرانی؛ ۲) دوور لە گەمەو درۆو دەلەسەکردن [ف] ۱) باوقار؛ ۲) جدّی.

یەکبین: ۱) لە یەك هەناسەکێشاندا: (یەکبین خواردیەوە)؛ ۲) یەکبوون [ف] ۱) یك نفس، در یك نفس کاری کردن؛ ۲) اتّحاد، اتّفاق.

یەکبیەك: یەك‌بەیەك [ف] یك بەیك.

یەکپـا: ۱) بریتی لە سەرسـەختی، لاساری، سوور بوون: (یەکپا وێستاوە

هەر دەیەوێ)؛ ۲) گیانداری کوت، ئەوی قاچێکی لەدەست‌داوە ف ۱) کنایە از بافشاری؛ ۲) یکپا، جاندار بکە یك پای خود را از دست دادە است.

یەك‌پارچە: ۱) لەت‌نەکراو؛ ۲) پارچەیەك لە شت ف ۱) یکپارچە، کامل و تقسیم نشدە؛ ۲) بخشی از چیزی.

یەکپارە: ۱) یەکپارچە؛ ۲) تاکە قوشەیەك: (من کە **یەك‌پارەبی** جلقم لە ئەزەل شك‌نەدەبرد) ف ۱) نگا: یەکپارچە؛ ۲) یك پول.

یەك‌پەرست: خودای تاك و تەنیاناس ف موحّد، یکتاپرست.

یەك‌پەرستی: کاری یەك‌پەرست، خودای تاك ناسین ف توحید، یکتاپرستی.

یەکتـــا: ۱) تەنیای بێ‌وێنـە؛ ۲) ناوی خوایە؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) تنهای بی‌مانند؛ ۲) نام خدا؛ ۳) نام مردانە.

یەکتاپەرست: یەك‌پەرست ف یکتاپرست.

یەکتاپەرستی: یەك‌پەرستی ف یکتاپرستی.

یەکتـــر: ۱) هەودو، ئێکتر: (لەگەڵ **یەکتر** بوون)؛ ۲) یەکی دیکە: (**یەکتر** بێنە) ف ۱) یکدیگر؛ ۲) دیگری.

یەکتری: یەکتر، ئێکتر ف یکدیگر.

یەکترین: یەکتر، ئێکتر ف یکدیگر.

یەك‌توخم: وەك یەك، چون یەك ف همانند، همنوع.

یەکتـەن: ۱) تەنیابـاڵ، یەکباڵ؛ ۲) لە پڕێکا، ژ **نشکاف** ف ۱) تنهای بی‌بار و باور؛ ۲) ناگهان، یکهو.

یەکتەنی: تەنیابالی ف تنهایی بدون یاور.

یەکجار: ۱) تەنیا جارێك؛ ۲) زۆر زۆر، بەجگار؛ ۳) هەرگیز، بە هیچ ئارا: (ئـەز **یەکجار** قەبوڵ ناکم)؛ ۴) مردنی بە سەکتە، کوتوپڕ: (**یەکجار** مر) ف ۱) یکبار، یك دفعە؛ ۲) بسیار؛ ۳) هرگز، بەهیچوجە؛ ۴) مرگ ناگهانی، مرگ مفاجا.

یەکجارە: بەتەواوی ف یکسرە.

یەکجارەکی.: بەتەواوی، بێ کەم‌وکوڕی ف یکسرە، بەکلّی.

یەکجاری: ئاخرجار ف آخرین بار.

یەکجۆر: یەك‌توخم ف یکنواخت، یك نوع.

یەکجوور: یەکجۆر ف یك نوع، یك جور.

یەکجێ: بەتەواوی: (**یەکجێ بردی و رۆیشت**) ف بەکلّی، کاملاً.

یەکچاڤە: جانەوەری بە **تاقەچاوێك**) ف یك چشم.

یەکچاڤی: ژیان بە چاوێك ف **یك چشمی**، یك چشم داشتن.

یەکچـاو: ۱) جانـەوەرێ کە چاوێکی هەیە؛ ۲) بەکالا؛ ۳) لە دژواری و ئالۆزی رزگاربوگ: (**یەکچاو** بوینەوە، کارەکەمان **یەکچاو**کردەوە) ف ۱) یك چشم؛ ۲) یك لایەشدن؛ ۳) حلّ و فصل مشکلات.

یەك‌چاوە: ۱) تاقـەتـوێدەیەك لەماڵدا؛ ۲) کاورای کوێر لە چاوێك ف ۱) یکباب خانە؛ ۲) یك چشم.

یەك‌چاوەیی: خانوێ کە هەموی هەر یەك‌ژووری تیایە ف خانهٔ یك اتاقە.

یەك‌چەشن: یەکجۆر ف یك نوع.

یەك‌خستن: ۱) کـردنەیەك؛ ۲) لێك کردنـەدژ ف ۱) متّحـدکردن؛ ۲) دوبهم‌زنی.

یەکدان: ۱) تۆمی پاکژ و بێ‌عەیب؛ ۲) تێکەڵ‌کردن ف ۱) بذر پاك وسره؛ ۲) بهم‌زدن.

یەکدڵ: دۆستی ڕاست ف دوست یك دل.

یەکـــدەس: ۱) گیانـــدارێ کە دەســتێکی هەیە: (تێژی ڕۆستـــەمی **یەکدەسە**)؛ ۲) یەکجۆر ف ۱) یك دست؛ ۲) یك نوع.

یەکدەست: یەکدەس ف نگا: یەکدەس.

یەکدەستە: ۱) کۆمەڵێك پێکەوە؛ ۲) بێ‌پیل، یەکدەست ف ۱) دستەای، یك دستە؛ ۲) جاندار یك دست.

یەکدەستی: تفاق، یەکیەتی ف اتّحاد، اتّفاق.

یەکدەنگ: هاوهزر، هاوبیر ف همفکر.

یەکدەنگی: بێ‌بەرهەڵست، بێ‌نارازی ف اجماع آراء، اتّفاق آراء.

یەکڕا: هاوبیر، هاوباوەڕ ف همفکر، هم‌عقیدە.

یەکڕان: ۱) ئەسپی خۆشڕۆ، خۆشبەز؛ ۲) گیاندارێ لاڕانێکی نەمابێ ف ۱) اسب رهوار؛ ۲) جانداری کە یك ران خود را از دست دادە.

یەکڕو: ۱) بێ‌ڕیا، ڕاست و ڕەوان، بێ‌درۆ و دووڕوویی؛ ۲) جلك و کوتـاڵی بەروپشت یەکڕەنگ ف ۱) روراست، یك‌رنگ؛ ۲) پارچەای کە پشت و روی یکرنگ دارد.

یەکڕۆژە: لە ماوەی تاکەڕۆژێکدا ف یك روزە.

یەکڕۆژی: ئەوەی بۆ ڕۆژێك بەش‌دەکا ف مصرف یك روز.

یەکڕوە: نیمڕۆ، هێرۆن، خاڕون ف نیمرو.

یەکـڕوویی: ۱) دژی دووڕوویی، ڕاست و دروستی؛ ۲) نرخێ کە ناگۆڕێ و چەقیوە ف ۱) صداقت؛ ۲) نرخ ثابت.

یەکڕەنگ: ۱) هاوڕەنگ؛ ۲) بریتی لە مرۆی ڕاست و بێ‌گزی و گەڕ ف ۱) همرنگ؛ ۲) کنایە از آدم صادق و بی‌غلّ و غش.

یەکـــڕەنگی: ۱) لەڕەنگـــا وەك یەك؛ ۲) هەر بە ڕەنگێك؛ ۳) ڕاستی و دروستی ف ۱) همـــرنگی؛ ۲) بایك رنـــگ، دارای یك رنـــگ؛ ۳) یك‌رنگی، صداقت.

یەکزمان: ئەوانەی هەموویان بە زمانێ داخێون ف هم‌زبان.

یەکزەمان: ڕۆژگارێك ف زمانی، روزگاری.

یەکژنە: بەرانبەر بە دوژنە، کەسێ هەر تاکەژنێکی هەبە ف مرد یك زنە.

یەکژنی: یەکژنە ف مرد یك زنە، دارای یك همسر.

یەکسان: بەرانبەر ف یکسان.

یەکسم: بریتی لە ئەسپ و ئێستر ف کنایە از اسب و استر.

یەکسەر: ڕاست بێ ئاوڕدانەوە ف یکراست.

یەکسـەرە: ۱) بە یەکجاری بڕانەوە: (کارەکەمان **یەکسەرە** کردەوە)؛ ۲) یەکسەر ف ۱) یکسرە؛ ۲) یکراست.

یەکســەرەکی: یەکجارەکی ف یکبارکی.

یەکســەری: ۱) ڕەشکەی بەکتایی کاکێشان؛ ۲) ئاومالی زۆر گەورە و لەدرێژەوە؛ ۳) ڕایەخی پڕ بە ژووری گەورە ف ۱) نور کاهکشی بزرگ یکتایی؛ ۲) سالن بزرگ خانە؛ ۳) فرش دراز پر سالن.

یەکشـەڤـە: ۱) هەیقـك، مانگیلە؛ ۲) تەنیای بێ‌نیاز ف ۱) هلال؛ ۲)

تنهای بی‌نیاز.

یه‌کشه‌ق: ١) یه‌کپارچه؛ ٢) یه‌کسه‌ر، راست بێ‌باداته‌وه ف ١) یکپارچه؛ ٢) یکراست.

یه‌کشه‌م: رۆژی دوهه‌م دوای هه‌ینی ف یکشنبه.

یه‌کشه‌مبی: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌ممو: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌ممۆ: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌ممه: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌مو: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌مۆ: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌مه: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌می: یه‌کشه‌م ف یکشنبه.

یه‌کشه‌و: تاکه‌شه‌وێک ف شبی.

یه‌کشه‌وه: ١) هه‌وڵ‌به‌فری زستان؛ ٢) مانگبله‌، هه‌یڤک؛ ٣) ناوی گوندێکه‌؛ ٤) هه‌ر له‌ ماوه‌ی تاکه‌شه‌وێکدا ف ١) اوّلین برف زمستان؛ ٢) هلال؛ ٣) نام دهی است؛ ٤) یکشبه.

یه‌کقسه‌: ١) هاوپه‌یمان؛ ٢) به‌ڵێن‌راست ف ١) هم‌پیمان؛ ٢) قول درست.

یه‌ک کرن: ١) کردنه‌یه‌ک؛ ٢) پێک‌هێنانی ناپۆره‌ له‌سه‌ر کارێ ف ١) یکی کردن؛ ٢) به‌توافق رساندن گروهی.

یه‌ک کری: ١) کردراوبه‌یه‌ک؛ ٢) یه‌ک‌گرتوُیی ف ١) یکی شده‌؛ ٢) اتّحاد.

یه‌ک که‌تن: ١) رێک‌که‌وتن؛ ٢) وێک‌که‌وتن ف ١) اتّحاد؛ ٢) برخورد.

یه‌ک که‌ڕه‌ت: ١) یه‌کجار؛ ٢) له‌پڕ، ژنشکاف ف ١) یکبار؛ ٢) یکهو.

یه‌ک که‌فتن: یه‌ک‌که‌تن ف نگا: یه‌ک که‌تن.

یه‌ک که‌وتن: یه‌ک‌که‌تن ف نگا: یه‌ک که‌تن.

یه‌ک گاسنه‌: شێوه‌وردی یه‌کجار کێڵدراو ف یکبار شخم شده‌.

یه‌ک گرتن: ١) یه‌کبوُن؛ ٢) پێوه‌نوُسان: (به‌و جریشه‌وا **یه‌ک گرتوُبوُن**) ف ١) اتّحاد؛ ٢) بهم چسبیدن.

یه‌ک گرتو: یه‌ک‌گری، پێکه‌وه‌ هاوخه‌بات ف متّحد، هم‌پیمان.

یه‌ک گرتوُیی: تفاق، هاوڕای و هزر بوُن ف اتّحاد، اتّفاق.

یه‌ک گرتی: یه‌ک‌گرتو ف متّحد.

یه‌کلا: ١) لایه‌ک، لایه‌نێک؛ ٢) تاکه‌لوُیه‌ک ف ١) یک طرف؛ ٢) یک لایه‌.

یه‌ک لانه‌: یه‌کالا ف نگا: یه‌کالا.

یه‌کلایی: بێ‌ قه‌دکردن: (به‌ دولابی ناگانه‌وه‌ به‌ **یه‌کلابی** باشه‌) ف یک لایه‌.

یه‌کلسه‌ریه‌ک: ١) به‌سه‌ریه‌کا هه‌ڵچنراو؛ ٢) بێ ماوه‌دان و ده‌رفه‌ت: (**یه‌کلسه‌ریه‌ک** داخاوت) ف ١) بر روییه‌ هم انباشته‌؛ ٢) پشت سر هم و بدون تأمّل.

یه‌کلنگه‌: گیایه‌که‌ ف گیاهی است.

یه‌کلو: یه‌کلا ف نگا: یه‌کلا.

یه‌کلونه‌: یه‌کلابی ف یک لایه‌.

یه‌کله‌: یه‌کته‌ن، ته‌نیابال ف تنها و بی‌یاور.

یه‌کله‌چاو: یه‌کچاو ف یک چشم.

یه‌ک له‌دوای یه‌ک: گش پێکه‌وه‌نا ف یکی پس از دیگری.

یه‌کمال: ١) دۆستی گیانی؛ ٢) دارایی به‌ش‌نه‌کراو ف ١) دوست واقعی؛ ٢) دارایی شراکتی و تقسیم نشده‌.

یه‌کمالاگاره‌: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه‌ که‌ به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یه‌کماله‌: گوندێکه‌ له‌ کوردستانه‌ به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یه‌کمان: ١) سه‌رۆک، سه‌رداری گه‌ل؛ ٢) سه‌رکۆمار ف ١) رئیس، سردسته‌؛ ٢) رئیس جمهور.

یه‌کنه‌جار: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه‌ که‌ به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یه‌ک نه‌سه‌ق: یه‌کجۆر ف یکنوع.

یه‌کو: یه‌کتان ف یکی از شما.

یه‌کۆبسه‌دبو: یه‌کێ به‌ سه‌نان ف یکی در برابر صد.

یه‌کودن: یه‌کی‌تر ف یکی دیگر.

یه‌کودو: برێنی له‌ ده‌س‌به‌جێ ف بی‌درنگ.

یه‌کون: کۆمه‌ڵ، به‌نۆپه‌ل، کۆم، کۆ ف جمع.

یه‌کوبه‌کو: یه‌کی‌به‌کی، هه‌مو تاکیکی ف یکی یکی.

یه‌که‌: ١) بێوێنه‌؛ ٢) یه‌ک، تاک له‌ ژماردندا: (**یه‌که‌** دوه‌ سێ‌یه‌) ف ١) بی‌مانند؛ ٢) آن یک.

یه‌کهاوی: له‌ یه‌ک‌باری ژیاندا، بێ‌گۆڕان ف گذران بدون تغییر، یکنواخت.

یه‌که‌تی: رێک‌که‌وتن و یه‌کبوُن ف اتّحاد.

یه‌که‌ڵ گون: یه‌تاکه‌گونێک ف یک خایه‌.

یه‌که‌ڵ گوان: یه‌تاکه‌گوانێک ف یک پستانه‌.

یه‌که‌ڵه‌چن: نه‌مان یه‌ک له‌شوێن‌یه‌ک ف از بین رفتن یکی پس از دیگری.

یه‌که‌ڵه‌شاخ: یه‌ته‌نیاشاخێک ف حیوان یک شاخ.

یه‌که‌م: هه‌وه‌ڵ ف نخست.

یه‌که‌مجار: ١) ده‌حفه‌ی هه‌وه‌ڵ؛ ٢) هه‌ر له‌جێ ف ١) بار اوّل؛ ٢) فوراً.

یه‌که‌مین: هه‌وه‌ڵین، یه‌کا ف نخستین.

یه‌که‌ناس: چاره‌وێ که‌ رێگه‌ی ناموٚ نادا سواری‌بن ف اسبی که اجازه سواری به بیگانه نمی‌دهد.

یه‌که‌نده‌ردو: هه‌ر ده‌س‌به‌جێ، یه‌کودو ف فوراً.

یه‌کهۆ: له‌پڕ، ژ نشکاف ف یکهو، ناگهانی.

یه‌که‌وجار: ١) هه‌ر بۆ جاری یه‌که‌م؛ ٢) ده‌ست‌به‌جێ ف ١) بار اوّل؛ ٢) فوراً.

یه‌که‌وحه‌یزه‌ران: جۆرێ گه‌مه‌ی شه‌وانه‌یه‌ ف نوعی بازی.

یه‌که‌وراست: یه‌کسه‌ر ف یکراست.

یه‌که‌وکلاوه‌: جۆرێ بازی‌یه‌، گه‌مه‌یه‌که‌ ف نوعی بازی.

یه‌که‌وگۆته‌که‌: جۆرێ گه‌مه‌ ف نوعی بازی.

یەکەونیان: ۱) کۆکردنەوە؛ ۲) لەسەریەك دانان ف ۱) گردآوری کردن؛ ۲) برهم گذاشتن.

یەكهێشە: یەك گاسنە ف زمین یکبار شخم‌زده.

یەکەیەکە: تاکەتاکە ف یکی یکی.

یەکیتە: ۱) پیتی دەنگدار لە ئەلفوبێکەدا؛ ۲) وتەیەکە لە یەشکردندا: (یەکیتە یەکی من) ف ۱) حرف صدادار؛ ۲) **اصطلاحی در تقسیم.**

یەکیتی: یەکایەتی، بێ‌جیاوازی ف اتّحاد.

یەکێتی: یەکایەتی، بێ‌جیاوازی، یەکیتی ف اتّحاد.

یەکینی: یەکایەتی، ژیانی بەتەنیایی ف تنهایی.

یەکیەتی: یەکێتی ف اتّحاد.

یەکیەك: ۱) هەمولا؛ ۲) تاك‌تاك ف ۱) همه‌طرف؛ ۲) یکی یکی.

یەکی‌یەکی: تاکەتاکە: (**یەکی‌یەکی هەڵم‌بژارد**) ف دانەدانە.

یەل: ۱) پاشگری نیشانە بۆ کۆمەڵ: (**برایەل**)؛ ۲) سوخمە ف ۱) پسوند جمع؛ ۲) یلك.

یەلان‌قەوس: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

یەڵخی: ڕەوەئەسپی شەویەکێو ف رمهٔ ول در صحرا.

یەلدا: درێژترین شەو لە ساڵدا کە شەوی هەوەڵی زستانە ف شب یلدا.

یەلغار: هێرش‌بردن بەسواری، هێرشی سواران ف هجوم سواران.

یەلکەن: یەرکەن، بادەوەی گەمیە ف بادبان کشتی.

یەلموم: چوڵەچرا ف مشعل.

یەلەك: سوخمەی ژنانە ف یلك.

یەم: دێم، دیێم ف می‌آیم.

یەمان: ۱) زۆر بەهێز؛ ۲) سەیر و سەمەرە؛ ۳) زرنگ؛ ۴) ئەترس ف ۱) نیرومند؛ ۲) عجیب؛ ۳) زرنگ؛ ۴) شجاع.

یەمنۆ: ۱) یەك‌یەکی؛ ۲) یەك بۆ یەکی ف ۱) یکدیگر؛ ۲) یکی برای یکی.

یەمە: ئێستا، ئیهۆ، ئوکە ف هنوز.

یەمەنی: کەوشی سوری بێ‌پاژنە ف کفش قرمز بدون پاشنه.

یەمیش: میوە، فێقی، فیکی ف میوه.

یەن: ۱) هێند، ئەوەندە؛ ۲) کانی، سەرچاوە، خانی، هانە؛ ۳) دێن، تێن ف ۱) آنقدر؛ ۲) چشمه؛ ۳) می‌آیند.

یەند: یەن، ئەوەندە ف آن اندازه.

یەندە: ئەوەندە ف آنقدر.

یەنو: ئەمان، ئەمانە ف اینها.

یەنە: هەینی، ئین، جوحمە، جوعمە، جومعە، دوازۆژی حەونە ف روز جمعه.

یەو: ۱) جۆ، خەلەی جۆ؛ ۲) یەك، نیمەی دو؛ ۳) وەك، لەوێنە ف ۱) جو؛ ۲) عدد یك؛ ۳) مانند.

یەواش: هێواش، ئەسپایی، هێدی ف یواش، آهسته.

یەواشکی: هێدیکا، سەبرۆکە ف یواشکی، بەآهستگی.

یەوبنا: یەك‌یەکێ، یەکتری، یەمنۆ ف یکدیگر.

یەوبەدك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یەوبیایش: یونەیەك، یەکگردن، تفاق ف اتّحاد، اتّفاق.

یەوبینان: یەك‌یەکی، یەکتری ف یکدیگر.

یەوبینان‌دیایش: چاو بەیەکتر کەوتن ف یکدیگر را دیدن.

یەوبینان‌ڕەسایش: بەیەکتر گەیشتن ف به همدیگر رسیدن.

یەوبینان‌گرەوتش: یەکترگرتن، یەکیەتی‌کردن ف متّحدشدن.

یەوبیەو: یەکەیەکە، یەك‌یەیەك ف یکی یکی.

یەوپا: یەك‌لاق‌سەقەت ف یکپا، دارای یك پا.

یەوجوس: یەك‌بابەت، یەك‌تەرز ف یکجور.

یەوچم: یەکچاو ف یکچشم.

یەوچۆن: وێك‌چۆن، چون یەکی، لێکترکردن، لەیەك‌چۆن ف شبیه هم بودن.

یەوخە: جۆرێ ناسکەنان ف نوعی نان.

یەوداخۆراشیایش: بێ‌ئاوڕدانەوە ڕۆیشت ف بدون نگاه کردن به عقب رفت.

یەودەست: ۱) یەکدەست؛ ۲) لایەنگر ف ۱) یکدست؛ ۲) هوادار.

یەودەمە: وەختایەك، سەردەمێك ف هنگامی.

یەوراێردیایش: ۱) یەرەو ڕێگەیەك ڕوانین؛ ۲) بۆ یەك‌جارە تێکۆشان خەبات‌کردن ف ۱) مشترکاً به یك مسیر نگاه کردن؛ ۲) برای هدف مشترك کوشش کردن.

یەوراێرڤینایش: یەوراێردیایش ف نگا: یەوراێردیایش.

یەورایی: ۱) یەکدەنگی، هاوبیری، هاودۆزو مەبەستی؛ ۲) هاوڕایی؛ ۳) تەنیایی ف ۱) همفکری، هم‌مرامی، هم‌مسلکی؛ ۲) **همراهی**؛ ۳) تنهایی.

یەورۆژە: یەکرۆژە، بچوك و تیلك و زۆر کەم‌تەمەن ف یکروزه، کم عمر.

یەورەنگ: یەکڕەنگ، وەك‌یەك لە ڕەنگدا ف یکرنگ، همرنگ.

یەوسەرا: یەکساڵە لە تەمەندا ف یکساله، دارای یکسال عمر.

یەوسەرە: یەوسەرا ف یکساله.

یەوشەوا: یەکشەوە ف یکشبه.

یەوشەوە: یەوشەوا ف یکشبه.

یەوفەك: ۱) یەك‌قسە، بێ زوەڕوابسی؛ ۲) باچ، کولێنگی یەکدەم ف ۱) یك کلام؛ ۲) کلنگ یکطرفه.

یەوقات: ۱) یەکلا؛ ۲) یەك‌تهوم ف ۱) یك لایه؛ ۲) یك طبقه.

یەوکشت: ۱) خوار و خێچ؛ ۲) سەقەت ف ۱) کج و معوجّ؛ ۲) ناقص.

یەوکەس: هەرکەسێ ف هرکس.

یەومن: یەکتر، بەیەکتر ف یکدیگر را.

یەومیە: کرێی ڕۆژانە ف مزد روزانه.

یەوون: یەکەم، هەرەباش ف درجه یك

یەونا: ۱) یەکتر؛ ۲) یەکێ‌تر ف ۱) یکدیگر؛ ۲) دیگری.

یەوناڤینایش: یەکودو دیتن، یەکتر چاوپێ‌کەوتن ف همدیگر را دیدن.

یەوناى: یەکێ‌تر، جگە لەمە، ئەوپتر ف یکی دیگر.

یەوندەس: بازدە، بانزە فا یازدە.

یەونۆ: یەمنۆ، بەوبینان فا یکدیگر.

یەوەر: ۱) کەسێك؛ ۲) کەسێکیان؛ ۳) هەرکەسێك فا ۱) کسی؛ ۲) کسی از ایشان؛ ۳) هرکسی.

یەوەری: یەکیان فا یکی از ایشان.

یەوەك: ۱) یەك، تاك؛ ۲) تاقـانـە؛ ۳) یەکێك، کەسێ؛ ۴) یەکێ‌تر؛ ۵) تاقمەکچـە فا ۱) یك؛ ۲) یکی یکـدانە؛ ۳) کسی؛ ۴) یکی‌دیگر؛ ۵) دختر یکی یکدانە.

یەوەکەی: تاقانە، تەنیافرزەند فا یکی یکدانە، فرزند منحصر بەفرد.

یەوەندەس: بازدە، بانزە، یەك‌و دە فا یازدە.

یەوەندەسن: یازدەمین فا یازدهمین.

یەوەی: تەنیایی، تەنیابالی فا تنهایی.

یەوی: ۱) جۆ، خەلەی جۆ؛ ۲) یەکێکی فا ۱) جو؛ ۲) یکی از آن.

یەوین: نانی لە جۆ فا نان جوین.

یەوین: تەنیایی، بێ‌ماڵ‌و ژن‌و خزم فا تنهایی بدون کس وکار.

یەوینا: کەسێ‌تر فا کسی دیگر.

یەویەو: تاکو‌تاک، هێندێکی، یەکەیەکە فا تك و توك.

یەویەوڕای: هێندێ‌جاران فا بعضی اوقات.

یەهـ: ۱) وشـەی بێزاری: (**یەهـ** کە لێی تووڕەم)؛ ۲) وشـەی‌نارام‌کردنی یەکسم فا ۱) کلمهٔ انزجار؛ ۲) کلمهٔ آرام کردن، ستور.

یەهر: جەرگ، کەزەب، جگەر فا جگر.

یەی: ۱) بۆچە؟، بۆچی؟، چما؟، ئەڕا؟؛ ۲) یەو، جۆ؛ ۳) ئەو فا ۱) چرا؟؛ ۲) جو؛ ۳) او.

یەیە: دنەدانی بزن بۆ خۆش بەڕێداچوون فا کلمهٔ راندن بز.

یەبەع: یەبە فا نگا: یەبە.

یێ: ۱) وشەیەکە بەسن وەك جاوگە لێ‌دەکا: (کوێرایی، فوڵایی)؛ ۲) ئەو؛ ۳) لەوی فا ۱) صفت مصدری؛ ۲) او؛ ۳) از او.

یێ: ۱) دبێت، ئێ؛ ۲) ناوی پیتێکی ئەلف‌وبێتکە؛ ۳) ئی، ئابەئی بۆ نێر: (ئەو پەرەبێ مسنۆبە)؛ ۴) لەوی؛ ۵) ئەو؛ ۶) ئەوانە فا ۱) می‌آید؛ ۲) حرف «ی»؛ ۳) علامت مالکیّت برای مذکّر؛ ۴) از او؛ ۵) او؛ ۶) اینها.

ییخ: ۱) داوای ئەوی‌بۆ ئەو بەسـەرچـۆکداهـاتن لە وشتـر؛ ۲) وشـەی دەرکردنی بزن فا ۱) کلمه‌ای برای خوابانیدن شتر؛ ۲) کلمهٔ راندن بز

ییخ‌بوون: ۱) هاتنەسەرچۆکانی وشتر؛ ۲) بڕینی لە دانەواندنی هەمبەر لە کێشەدا وانا: تەسلیم‌بوون فا ۱) بەزانو درآمدن شتر؛ ۲) کنایه از کوتاه آمدن و تسلیم شدن.

ییخ خواردن: ۱) ییخ‌بوون؛ ۲) بڕینی لە دانەوینەوە: (هەر دەستم بۆ برد **ییخی‌خوارد**) فا ۱) و۲) نگا: ییخ‌بوون.

ییخ‌دان: ۱) وشتر هێنانە سەرزرانی؛ ۲) بڕینی لە وەبنەخۆدانی کەسێ: (خەریك‌بو دەس‌یکانەوە بەڵام زۆر زوو **ییخم‌دا**) فا ۱) شتر را به زانو درآوردن؛ ۲) کنایه از بر زمین زدن حریف.

ییخە: ئیخخە، وتەی دەرکردن‌و دوورخستنەوەی بزن فا کلمهٔ راندن بز.

ییرا: ۱) بۆوی؛ ۲) لەوی فا ۱) برای او؛ ۲) از او.

ییم: ۱) دێم، ئێم؛ ۲) ئالك، دەغڵ بۆ خواردنی یەکسم فا ۱) می‌آیم؛ ۲) علیق.

یین: ۱) هی‌ئەوان؛ ۲) نیشانەی‌کۆ: (بەزینه)؛ ۳) دێن، ئێن فا ۱) مال آنان؛ ۲) ها، علامت جمع؛ ۳) می‌آیند.

یینە: ئەوان فا آنان.

یینە: یەنە، هەینی، هەینو، جومعە فا جمعه.

یینی: ۱) ئەوان؛ ۲) لەوان فا ۱) آنان؛ ۲) از آنان.

یێنی: یینی فا نگا: یینی.

ییێ: دێێ، بۆ هاتن ئامادەی فا می‌آیی.

Hazhar

Kurdish - Persian Dictionary

Soroush Press
1991

